دانشنامه فارسی

به سرپرستی غلامحسین مصاحب

جلد نخست از صفحه ی 1 تا صفحه ی 1485 فایل پی دی اف

جلد دوم از صفحه ی 1485 فایل پی دی اف تا انتهای کتاب

دایرةالمعارف فارسی

به سرپرستی غلامحسین مصاحب

www.KetabFarsi.com

جلد اول

ا ـ س

۱۳۸۱

مصاحب، غلامحسین، ۱۲۸۹ ـ ۱۳۵۸.
دایرةالمعارف فارسی / به سرپرستی غلامحسین مصاحب . ــ تهران : امیرکبیر، کتابهای جیبی، ۱۳۸۰.
۲ ج . (در ۳ مجلد): مصور.
ISBN 964-303-044-X (دوره ۳ جلدی) .
ISBN 964-303-013-X (ج. ۲، ق. ۲) ISBN 964-303-046-6 (ج. ۲) .ISBN 964-303-045-8 (ج. ۱)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ قبلی: فرانکلین: امیرکبیر، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۵.
مرجع اصلی کتاب حاضر «دایرةالمعارف کلمبیا» می‌باشد.
مندرجات : ج. ۱. ا ـ س. ــ ج. ۲. ق. ۱. ش ـ ل. ــ ج. ۲. ق. ۲. م ـ ی.
ج. ۱ چاپ سوم: ۱۳۸۱
۱. دایرةالمعارفها و واژه‌نامه‌ها. ۲. فارسی ـ واژه‌نامه‌ها. الف. عنوان.
۲ د / ۶م / AE ۳۶
۰۳۹
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران
م۸۰ ـ ۲۶۸۳۳

This Encyclopedia is based, in part, on authorized use of
THE COLUMBIA VIKING DESK ENCYCLOPEDIA,
compiled and edited by the Staff of the Columbia Encyclopedia.
William Bridgwater, Editor-in-Chief.

Copyright © 1953, 1960, 1968 by Columbia University Press.
Published by the Viking Press, New York.



کلیهٔ حقوق طبع و نشر دایرةالمعارف فارسی مخصوص و متعلق به
شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر)
است. نقل و ترجمه‌ی مطالب این کتاب، بعضاً و کلاً و به هر شکل و عنوان، بدون ذکر
مأخذ ممنوع است.

شابک X-۰۴۴-۳۰۳-۹۶۴ (دوره ۳جلدی)
ISBN: 964 - 303 - 044 - X (3vol.set)
شابک ۸ - ۰۴۵ - ۳۰۳ - ۹۶۴ (جلداول)
ISBN: 964 - 303 - 045 - 8 (vol.1)

جلد اول دایرةالمعارف فارسی در هزاروپانصد نسخه روی کاغذ چهل گرمی
مخصوص در چاپخانه سپهر وابسته به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر به‌طبع رسید
چاپ دوم : ۱۳۸۰
چاپ سوم : ۱۳۸۱

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سخن ناشر

از سالیان دور و پیش از آنکه در باغ خیال و باور من حضورِ در مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر به تصویر کشیده شده باشد و ذره‌ای به خود بقبولانم که دست تقدیر تیغ نقد و رنجش از امیرکبیر را از لبهٔ تیز آن به دست خودم سپارد، در زوایای فکر و اندیشه‌ام نام درخشان فقید سعید دکتر غلامحسین مصاحب و شاهکار ماندگار او که گمشدهٔ اهالی تحقیق و پژوهش است جایگاهی فاخر و ویژه داشت، از اینکه می‌دیدم دایرةالمعارف فارسی مصاحب که حاصل یک عمر تلاش و صبر و رنج وی و جمعی از ارباب علم و ادب کشور بود در بازار رندی و طمع‌کاریِ سوداگرانی که همه چیز را ابزار و وسیلهٔ تولیدِ ریال و درهم و دینار می‌دانند دست به دست می‌شد و چشم‌های نگران جامعه علمی را متحیر و ناباور سرگردان کوچه‌های تنگ اقتصاد و معاششان می‌کرد غصه‌دار می‌شدم، جز تأسف و اظهار ناراحتی چاره‌ای نبود تا ـ بدون اینکه بخواهم و اراده‌ای داشته باشم ـ خود را در تولیت مؤسسهٔ امیرکبیر یافتم، مجموعه‌ای که با مصاحب و معین و عمید و فروزانفر و دهخدا و آرام و زرین‌کوب و بسیاری از بزرگان این مرز و بوم علی‌رغم تمامی فراز و نشیبها هنوز هم نگین درخشان و آبرودار علم و ادب و صنعت نشر کشور بود. می‌دانستم راهی طولانی و پرسنگلاخ پیش روی من و مردان شریف و زنان پاکی است که کریمانه تصمیم به یاوریم داشتند، اما روح وظیفه‌مدار و تعهدی را که در قبال اصحاب علم و ادب داشتم از یک سو و ترغیب صاحبان علم و اندیشه و دلگرمی ریش‌سفیدان دانش و معرفت از طرف دیگر راهی جز گشودن بال همت برایم باقی نگذاشت، پس با توکل به ذات اقدس خداوندی (سبحانه و تعالی)، و اعتماد به توانمندی راهنمایان و عالمان بزرگوار و خلوص و تلاش بی‌وقفهٔ کارکنان شریف مؤسسه عزم کردم تا به وظیفهٔ خود عمل کنم و آنچه را خداوند جلیل و مربیان و معلمانم کریمانه به من بخشیده بودند به کار گیرم شاید در میان خادمان نشر علم و ادب و فرهنگ ذره‌ای ناپیدا و غباری بر سر راه باشم، از همان ابتدا پرداختن به کتابهای اصلی و نشر آثار گران‌سنگ و احیاء مکتوبات فاخر فراموش شده و یا کمیاب سرلوحه برنامه‌ها قرار گرفت، و دایرةالمعارف مصاحب به یکی از دغدغه‌های اصلی حوزهٔ فرهنگی و پژوهشی مؤسسه تبدیل گردید و در آغاز راه مقرر شد در یک برنامهٔ کوتاه‌مدت به منظور رفع نیاز جامعهٔ علمی و پژوهشی کشور خصوصاً پژوهشگران جوان و کوتاه کردن دست ثروت‌اندوزان بازار سیاهِ کتابهای معتبر از این ذخیره گرانبهای علمی ـ دایرةالمعارف مصاحب ـ با همان سبک و سیاق و اطلاعات، علی‌رغم تمامی کاستیها و نارساییهایی که به علت توسعهٔ علوم و تغییرات گسترده در نظام سیاسی و جغرافیایی جهان و محدودیتهای تحمیلی به دکتر مصاحب که وی را وادار به پرهیز از ادامه کار در سال ۱۳۵۰ کرده بود و همچنین پیرایه‌هایی که متأثر از سلیقه و ذوق مذهبی، فرهنگی و سیاسی آن دانشی‌مرد زلال و درخشان بود به زیور طبع بیاراییم[1]؛ لذا با درک محدودیتهای شادروان دکتر مصاحب و تحمیلاتی که خصیصهٔ نظام پهلوی بود با

---

۱. گزیده‌ای از نواقص و کاستیها در مقدمه بخش دوم از جلد دوم دایرةالمعارف فهرست شده است.

اعتقاد قلبی به رضایت روح آن بزرگمرد با حذف تمجید و تعریفهای نارواکه با روح دایرةالمعارف‌نویسی ناسازگار و قطعاً خود آن بزرگوار نیز برای چاپ این گنجینهٔ گرانبها مجبور به تحمل تعدادی واژه‌های نامأنوس و غریبه با روح علم و معرفت گردیده بود، تصمیم گرفتیم بدون کوچکترین دخل تصرف در حقایق تاریخی و اعمال هر نوع سلیقهٔ امروزی واژه‌های مصاحب‌شکن را از گلستان دایرةالمعارف او حرس کنیم تا علو روح مصاحب همان‌گونه که بود پیش روی ارباب خرد و آینده‌سازان ایران بزرگ قرار گیرد. برنامهٔ بلندمدت ما نیز غنای دایرةالمعارف با استفاده از مرجع اصلی آن دایرةالمعارف کلمبیاست. برنامه‌هایی تدوین و هم‌اکنون در دست اجراست تا گروهی از پژوهشگران خردمند و دردآشنا با ترجمهٔ مقالات مقتضی و بهره‌مندی از واژگان و تعاریف جدید از علم و فن و ادب، سیاست و جغرافیای سیاسی جهان امروز با سرعت و دقت مناسب خلاء بار فرهنگی و جامعیت دایرةالمعارف مصاحب را برطرف کرده و در آینده‌ای نه چندان دور جامع‌ترین دایرةالمعارف کشور را به احترامْ آن مرد بزرگ دنیای علم و ادب تحت نام والای او به مردم بزرگوار ایران خاصه اندیشمندان و دانشوران و پژوهشگران و محققان تقدیم کنیم. کاستیها از ما و کمالات از مصاحب است، به روح او درود می‌فرستیم و به احترام تجلیلش می‌کنیم. دست مریزاد این تحفه امیرکبیری در مقام حق و انصاف متعلق به فروتنی و صبر و تلاش مردی فرزانه به نام دکتر مرتضی کاخی و انسانی فرهیخته به نام محمد دهدشتی و هنروران بخش آماده‌سازی و چاپ موسسه است که چون می‌دانم دچار رنجش می‌شوند زحمات آنها را می‌گذارم و می‌گذرم.

حشمت‌الله قنبری همدانی

رئیس مؤسسه انتشارات امیرکبیر

www.KetabFarsi.com

سُبْحـانَکَ لا عِلْـمَ لَنـا اِلاّ مـا عَلَّمْتَنـا

دیـبـاچـــه

کتابی کـه اینـک تقدیم فارسی‌زبانان میشود جلد اول (ا-س) یک دایرةالمعارف عمومی دوجلدی است، که نخستین دایرةالمعارف فـارسی بمعنی حقیقی این کـلمه میباشد، و به اسلوب دایرةالمعـارفهای جدید و معتـبر مغرب‌زمین تـدوین شده است.

دایرةالمعارفها، مانند لغتنامه‌ها و اطلسها، از جمله‌ی «کتابهای مَرْجَع» هستند، یعنی کتابهائی که شخص برای کسب اطـلاع کمابیش اجمالی در موضوع معین بـه آنهـا مراجعه میـکند. هیچگاه دیده یا شنیده نشده است که کسی یک دایرة‌المعارف یـا یک کتاب لغت را بـاز کند، و از اول تـا آخر بخواند؛ یـا کسی بخواهـد بـا خواندن یک دایـرةالمعارف، هر قدر هم مفصّل باشد، طبیب یا ریاضیدان یـا مهندس یا مورخ شود. دایرةالمعارفها کتابهای خواندنی باین‌معنی نیستند؛ بلکه هدف هـر دایرةالمعـارف اینست که وقتی محقق یـا محصل یا خواننده‌ای عادی عنوان خاصی را میخواند یـا میشنود یـا در ذهن دارد، و خود را محتاج یـا راغب به کسب اطلاع در باب آن میبیند، بتواند بـدون اتلاف وقت عنوان مورد نظر را در آن دایرةالمعارف بدست آورد، و اطلاعاتی در باب آن حاصل کند. مثلا ممکن است شخصی اسم کتاب انوار سهیلی را بشنود، و بخواهد بداند که تلفظ صحیح اسم کتاب چیست، کتاب به چه زبـانی است، موضوع آن چیست، و مؤلفش کیست. یـا مثلا کسی که در تـاریخ علوم تحقیق میکند میشنود کـه فـلان منجم پیوسته به دربار عضدالدوله‌ی دیلـمی بوده است، و میخواهد از عهد عضدالدوله اطلاعی بدست آورد. یـا آنکه کسی خواستار اطلاع اجمالی در بـاب اکتشافات جغرافیـائی، تمدن ساسانی، جنگـهای ایـران و عثمـانی، موشکها، رستم، زئوس، رادیو-تلسکوپ، رادار، مـذهب شیعه، اقمـار مصنوعی، تـاریخچه‌ی ریاضیات، مسجد شیخ لطف‌الله، تیسفون، ونوس، سپوتنیک، یا طاعون است، و برای مطلوب خود بـه دایرةالمعارف مراجعه میکند؛ یا اصلا میخواهد بداند دایـرةالمعارف چیست. مثلا در مورد اخیر، اگـر صفحه‌ی ۹۵۷ کتـاب حـاضر را بـاز کند، مقاله‌ای تحت عنوان «دایرةالمعارف» میبیند، که در آن تعریف و اقسام دایرةالمعارفها، تـاریخچه‌ای مختصر از دایرةالمعارفـ نویسی، و نام بعضی از دایرةالمعارفهای معروف آمـده است، و در عین حال، مراجعه‌کننده را بـه مواضعی از کتاب راهنمـائی میکند که در آن مواضع در باب هر یک از دایرةالمعارفهای معروف اطـلاعی (البته متناسب بـا حجم کتاب) حـاصل توان کرد.

☆ ☆ ☆

شاید ضرورت نداشته باشد کـه در این مقدمه از اهمیت و لزوم کتابهای مرجع، که دایرةالمعارفها از اهمّ آنهـا هستند، چیزی گفته شود. اما این مطلب در خور ذکر است که متأسفانه فارسی‌زبانهـا تقریباً بکلی از داشتن کتـابهای مـرجع محروم هستند، زیرا کتابهای اساسی و معتبر مرجع یا مـرجع‌گونه که از گذشتگان ما مانده است اغلب به زبان عربی نوشته شده، و مورد استفاده‌ی عموم نتواند بود، و بعلاوه، این قبیل کتـابها، گـذشته از کهنه یـا منسوخ بودن اطلاعـات منـدرج در آنهـا، بعنوان کتاب مرجع بمعنی سابق الـذکر مورد استفاده نتوانند بود، و هر کس کتابی از این نوع را باز کـرده باشد میداند که یافتن یک مطلب مورد نظر در آنها، اگر هـم عملی باشد، مستلزم صرف وقت و حوصله‌ی بسیار است.

از طرف دیگر، در مملکت ما تعداد کتاب‌خوانها اعم از محصل و غیره در سالهای اخیر افزایشی معتنابه یافته است، و این طبقه سخت محتاج بـه کتابهای مرجع هستند، تـا وقتی که

به مسئله‌ای برخورد میکنند بتوانند جواب آنرا در اینگونه کتابها یابند. البته کسانی که به یکی از زبانهای مهم اروپائی تسلط کافی داشته باشند در بعضی موارد میتوانند حل مشکل خود را در کتابهای مرجع فرنگی بجویند، اما بر کسانی که زبان خارجی نمیدانند این راه بسته است، و بعلاوه، در مسائل و موضوعهای مربوط به ایران و اسلام و ممالک اسلامی، دانستن زبان خارجی هم کافی نیست، و اعتماد به مآخذ فرنگی (لااقل به مآخذ عادی)ـخاصه برای کسانی که از فرهنگ ایرانی و اسلامی بی‌اطلاعند یا از آنها اطلاع کافی ندارندـگمراه‌کننده است (نمونه‌های فراوان از این گمراهی در نوشته‌های مختلف جدید و حتی رسمی مشهود است؛ از قبیل نقل اسم ابن حوقل بصورت «ابن هوکال»، نقل نام حسن ابن هیثم بصورت «آلهازن»، و استعمال کلمات «رگیولاس» بجای قلب الاسد و «اوریون» بجای جوزا یا جبار).

☆ ☆ ☆

چنانکه اشاره شد، طرح اولیه‌ی کار این بود که دایرة‌المعارف کوچک یک‌جلدی کولومبیا وایکینگ به زبان فارسی ترجمه و بعضی از مقالات آن اسقاط و بجای آنها مقالاتی در باب مطالب مورد نیاز ایرانیان و سایر فارسی‌زبانان درج شود. دایرة‌المعارف مذکور دارای ۱٬۰۹۲ صفحه و قریب ۳۰٬۰۰۰ مقاله است، و بر طبق تخمین یکی از متصدیان آن، تقریباً نیمی از مقالات آن دارای سه سطر یا کمتر، یک ثلث آنها دارای ۴ تا ۶ سطر، یک سدس آنها دارای ۷ تا ۱۱ سطر، و فقط قریب ۵۰۰ مقاله‌ی آن دارای بیش از ۱۱ سطر میباشند، و حد متوسط طول مقالات آن ۵ سطر است.

از همان اوایل کار معلوم شد که حاصل طرح اولیه‌ـیعنی ترجمه‌ی دایرة‌المعارف کولومبیا وایکینگ و درج مقالاتی تازه بجای بعضی از مقالات آن‌ـجوابگوی احتیاجات کنونی فارسی‌زبانان نتواند بود. توضیح آنکه دایرة‌المعارف مذکور، چنانکه در مقدمه‌ی آن مسطور است، برای خوانندگان کنونی امریکائی نوشته شده است، و ناظر به احتیاجات آنان میباشد، و مثلا تعداد مقالات آن در باب ایران‌ـاز مذهب، تاریخ، جغرافیا، ادب، تمدن، و غیره‌ـاز ۱۰۰ تجاوز نمیکند، و حال آنکه در یک دایرة‌المعارف عمومی که بالاخص ناظر به احتیاجات ایرانیان است باید لااقل ۱۰٬۰۰۰ مقاله به مسائل مذکور تخصیص داده شود. از طرف دیگر، احتیاجات خوانندگان ایرانی منحصر به مسائل مربوط به ایران نیست، و گذشته از موضوعهای علمی و ادبی و هنری بسیار متعدد، مقالات فراوانی باید در باب سایر ممالک جهان و مذهب و تاریخ و جغرافیا و فرهنگ و تمدن آنها در کتاب درج شود، و اگر میخواستیم قریب ۱۰٬۰۰۰ مقاله از دایرة‌المعارف کولومبیا وایکینگ اسقاط کنیم و مقالات مربوط به ایران را جایگزین آنها سازیم، محل کافی برای مسائل مذکور باقی نمیماند.

مطلب مهم دیگر اینست که در ممالکی که، علاوه بر کتابهای بیشمار در هر رشته از معارف بشری، انواع و اقسام دایرة‌المعارفهای عمومی بزرگ و متوسط و کوچک و کتابهای مرجع در رشته‌های مختلف در دسترس طالبین هست، البته یک دایرة‌المعارف «فشرده» با مقالات مثلا ۵ سطری محلّی دارد، و فی المثل ممکن است در موضوعهای بسیار مهمی مانند اتم، حسابگرهای الکترونی، تلویزیون، رادار، ریاضیات، سلسله‌ی اعصاب، مذهب مسیح، و غیره به چند سطر اکتفا کرد، زیرا خواستاران اطلاعات جامعتر همواره میتوانند به کتابهای بزرگتر مراجعه کنند. اما برای فارسی‌زبانان، که از اینگونه وسایل محرومند، ناچار مقالات مربوط به مسائل و موضوعهای گوناگون باید تا حدی جامع و جامع الاطراف باشد، تا مراجعه‌کننده را از مطالعه‌ی آنها فایده‌ای حاصل آید.

به جهات مذکور، کار فراهم ساختن کتاب حاضر، چندی بعد از آغاز آن، از صورت ترجمه خارج شد و جنبه‌ی تألیف، و در بسیاری از موضوعها، جنبه‌ی تحقیق یافت. شرح مشکلات متعددی که در این راه با آنها مواجه بوده‌ایم (از قبیل انتخاب عناوین، ضبط تلفظها، چگونگی ضبط فارسی اعلام خارجی، فراهم کردن اصطلاحات علمی، تألیف مقالات، و غیره) از حوصله‌ی این دیباچه خارج است، ولی با کمال خوشوقتی میتوانیم بگوئیم که گره همه‌ی این مشکلات با مساعی جمیله‌ی جمعی از همکاران فاضل و محقق ما گشوده شده است.

در مدخل کتاب توضیحات جامع در باب راههائی که در کتاب حاضر برای حل مشکلات مذکور اتخاذ شده است از نظر خوانندگان میگذرد. در این مقام به ذکر این مطلب اکتفا میکنیم که یک دایرة‌المعارف آنگاه سودمند است که چنان تنظیم شده باشد که مراجعه‌کننده موضوع مورد نظر خود را بدون اتلاف وقت در آن بیابد. در غیر این صورت، دایرة‌المعارف مجموعه‌ای از اطلاعات متشتت خواهد بود که شخص از مراجعه کردن بدان جز اتلاف وقت حاصلی نمیبرد. بعلاوه، اطلاعاتی که در دایرة‌المعارف عرضه میشود باید دقیق و منقّح و قابل اعتماد و منحصر به واقعیات و خالی از عبارت‌پردازی و لقب‌سازی باشد.

www.KetabFarsi.com

چون دایرةالمعارف‌نویسی به سبک جدید در زبان فارسی امری بیسابقه بوده است، ما ناچار بوده‌ایم که نظام یا «سیستمی» برای مراحل و مسائل مختلف مربوط به آن ــ از قبیل ضبط عناوین، تنظیم مقالات، ضبط تلفظها، علامات اختصاری، نقطه‌گذاری، نقل اعلام خارجی به زبان فارسی، ارجاعات، و غیره ــ وضع کنیم، و در سراسر کتاب از آن پیروی نمائیم. لزوم پیروی کردن از یک نظام منطقی در هر کتاب جدّی، خاصه در کتابهای مرجع، از ضروریات است. حد اقل انتظاری که یک نفر فارسی‌زبان از یک کتاب فارسی دارد اینست که بتواند آنرا صحیحاً بخواند، و این امر مستلزم ضبط تلفظ کلمات نامأنوس (و از جمله اعلام) و نقطه‌گذاری منطقی عبارات و جمله‌ها است. ما در زبان فارسی کتابی جز کتاب حاضر سراغ نداریم که واجد این شرایط باشد.

یکی از موارد عدم توجه به نظام در کتابهای فارسی در اسامی خاص دیده میشود، که تشتت در این امر بحدی است که مطالعات تاریخی و هر کار دیگری را که مربوط به اعلام باشد غیر ممکن میسازد، و این تشتت حتی در کتابهای کوچک تاریخ دوره‌ی متوسطه نیز مشهود است. بسیار دیده میشود که در کتاب واحد، اسم یک نفر را گاه «گیوم»، گاه «ویلیام»، و گاه «ویلهلم» مینویسند، و نام انگلیسی Smith را گاه «اسمیت»، گاه «اسمیث»، و گاه «سمیت»، و جز آنها ضبط میکنند. بدینگونه، اسامی خاص علت وجودی و منطقی خود را، که مشخص کردن شخص یا شیئی است که این اسامی بر آنها نهاده شده‌اند، از دست میدهند، و با این تشتت، خواننده هیچگاه نمیتواند بفهمد که صحبت از کیست یا از چیست. همین تشتت در مورد اسامی امکنه هم مشهود است.

نظامی که برای دایرةالمعارف کنونی وضع شده است، و شرح تفصیلی آن در مدخل کتاب آمده، تا حد وسیعی مقتبس از تازه‌ترین دایرةالمعارفهای فرنگی و مذاکرات ما با اولیاء امور بعضی از این دایرةالمعارفها است. اگر کسانی نظامی بهتر، منطقیتر، و ساده‌تر عرضه کنند ــ بشرطی که همراه با عمل باشد نه صِرْفِ لفظ، و نه یک عنوان، بلکه متجاوز از ۴۰٬۰۰۰ عنوان گوناگون (تعداد تقریبی عناوین کتاب حاضر) را، که قریب نیمی از آنها اعلام و القاب خارجی مربوط به سراسر زمین، از قبایل بدوی گرفته تا متمدنترین ملل، میباشد، و بسیاری از آنها از چند اسم نامأنوس تشکیل یافته‌اند، با ذکر تلفظ آنها بر حسب چنین نظامی تنظیم کنند، یا لااقل ضوابطی برای تنظیم انواع آنها بیاورند ــ البته کسانی که در آینده کار تنظیم دایرةالمعارفهای فارسی را بر عهده گیرند از آنان پیروی خواهند نمود.

شک نیست که کتاب حاضر نقائص بسیار دارد، که یقیناً نقادان و نکته‌سنجان و هم عیب‌جویان آنها را گوشزد خواهند کرد، و انشاءالله کسانی که متصدی طبعهای آتی آن خواهند بود با استفاده از نظریات آنان نقائص مذکور را مرتفع خواهند ساخت، و خطاهائی را که در کتاب راه یافته است اصلاح خواهند کرد. ممکن است کسانی با نظامی که ما برقرار کرده‌ایم موافق نباشند، و مثلا الفبائی را که ما وضع نموده‌ایم نپسندند. جواب ما اینست که چون اصلا نظامی در موضوع مورد بحث موجود نبوده است، ما به تشخیص خود ناچار نظامی پی افکنده‌ایم، و منتهای کوشش را در پیروی دقیق از آن مبذول داشته‌ایم. ضمناً در این دیباچه باید گفته شود که هر ایرادی یا انتقادی نسبت به نظام مذکور و ضبط کلمات یا علامات و امثال آنها وارد باشد متوجه شخص نگارنده‌ی این دیباچه خواهد بود، و مؤلفین و نویسندگان از این جهت بکلی بری الذمه هستند، ولی البته **جوابگوی خوانندگان در مورد هر مقاله مؤلف یا نویسنده‌ی آنست.**

☆ ☆ ☆

البته مطلوب این بود که هر دو مجلد این دایرةالمعارف یکجا منتشر شود، ولی بسبب عواملی که فعلا از ذکر آنها می‌گذریم، تألیف و انتشار کتاب بیش از آنچه پیشبینی شده بود بطول انجامید، و بهمین جهت تصمیم به انتشار نیمی از آن گرفته شد. منتهای کوشش بعمل خواهد آمد که جلد دوم کتاب هر چه زودتر منتشر شود و در دسترس فارسی‌زبانان قرار گیرد.

جلد دوم، علاوه بر مقالات حروف ش‌ـی، مشتمل بر یك ضمیمه (شامل ارجاعات بسیار متعدد که در ضمن تألیف کتاب فراهم شده است، و نوسازی بعضی از اطلاعات و مقالات مندرج در کتاب که در دوره‌ی تألیف و چاپ کتاب تغییرات یا تحولات اساسی در آنها راه یافته است، و اصلاحات دیگر)، نقشه‌های جغرافیائی و خاصه جغرافیای تاریخی ایران، فرهنگ دوزبانی (فارسی به انگلیسی و انگلیسی به فارسی) اصطلاحات و کلمات نوساخته و جز آن که در کتاب حاضر بکار رفته است، و از همه مهمتر، ضبط فارسی قریب ۱۵٬۰۰۰ اسم شخصی خارجی خواهد بود. این کار اخیر، که حاصل زحمات طاقت‌فرسائی بوده است، یقیناً در تسهیل کار مترجمین و مؤلفین نقشی بسزا خواهد داشت.

www.KetabFarsi.com

مراجعه‌کنندگان عزیز! دایرةالمعارف عمومی مختصری که اینک مجلد اول آن به شما تقدیم میشود برای شما و با توجه خاص به احتیاجات شما فراهم شده است. در دوره‌ی طولانی فراهم ساختن کتاب حاضر این امر **همواره** در صدر هدفهای ما بوده است که شما با حد اقل صرف وقت و زحمت بتوانید اطلاعاتی دقیق و قابل اعتماد در باب موضوعهای بسیار متعدد بدست آورید. برای کاستن صرف وقت و زحمت شما، با رغبت تمام وقت بسیار صرف و زحمت فراوان تحمل کرده‌ایم و کتابی که از جهات متعدد در زبان فارسی بیسابقه است فراهم ساخته‌ایم. چنانکه گفته شد، برای تأمین مقاصد مذکور، ناچار نظامی برای تنظیم مطالب کتاب وضع کرده‌ایم، که برای کسانی که مأنوس با دایرةالمعارفهای فرنگی نیستند ممکن است تا حدی پیچیده بنظر آید. بهر حال، استفاده از این کتاب موقوف به اینست که شما با نظام مذکور آشنائی کامل حاصل کنید. بدین جهت در مدخل کتاب، توضیحات کافی با مثالهای فراوان در باب این نظام آورده‌ایم. پس از آنکه با اصول این نظام آشنا شدید ملاحظه خواهید کرد که یافتن عناوین و اطلاعات در این کتاب بسیار سهل است، و توجه خواهید فرمود که کتاب حاضر یگانه کتاب فارسی است که همه‌ی عناوین آنرا، اعم از عام یا خاص، صحیحاً میتوانید بخوانید، و در باب آنها اطلاعاتی دقیق و منظم و کمابیش اجمالی (بتناسب حجم کتاب) بدست آورید.

غلامحسین مصاحب،
تهران،
فروردین ۱۳۴۵ هجری شمسی.

www.KetabFarsi.com

سازمان دفتر دایرةالمعارف فارسی

سرپرست: غلامحسین مصاحب

معاونین: احمد آرام؛ محمود مصاحب

هیئت تحریریه

آرام، احمد — مصاحب، محمود
بدره‌ای، فریدون — مقربی، مصطفی
بطحائی، احمد — مکلا، ابراهیم

هیئت تحریریه، علاوه بر بررسی مقالات کتاب از لحاظ مطابقت آنها با متون و مآخذ مربوط، اجرای روشهای دایرة‌المعارف را در مراحل مختلف، و مسئولیت سنگین یکنواخت کردن مقالات کتاب را از جهت اِعمال این روشها بر عهده داشته‌اند، و نیز بیش از نصف مقالات کتاب بوسیله‌ی آنان تألیف شده است.

درحال حاضر، آقایان محمود محمودی و هرمز همایونپور با سمت کارمند هیئت تحریریه مشغول خدمت هستند.

کارهای چاپی

سرلتی، ناصر (سرپرست)
صلصالی، حیدر قلی (حروف ا–ب)
محیی‌الدین کرمانی، مهدی
تحویلدار، علی اکبر
درویش، احمد (صفحه‌بند و سرپرست حروفچینی؛ حروف ا–ب)
دربان، قاسم (صفحه‌بند و سرپرست حروفچینی؛ ازپ ببعد)

علاوه بر متصدیان کارهای چاپی دفتر دایرةالمعارف، آقای هرمز وحید و همکاران ایشان جهد فراوان در فراهم ساختن تصاویر کتاب مبذول کرده‌اند. «حرکتگذاری» فیلمها و بعضی از اصلاحات دیگر بوسیله‌ی آقای عباس جمالپور انجام گرفته است، که در تهیه‌ی بعضی از نقشه‌ها نیز همکاری داشته‌اند. آقای جعفر صمیمی، مدیر عامل شرکت سهامی افست، قسمتی از وسایل سازمان خود را به چاپ کتاب حاضر تخصیص دادند، و چند تن از استادان ماهر چاپخانه، خاصه آقایان احمد افتخار گلوسالاری، پرویز میرحسینی، و ابراهیم هاشمی در چاپ کتاب کمال همکاری را با ما بعمل آورده‌اند.

کارهای دفتری و ماشین‌نویسی: سید احمدیان، حسن

آقای سید احمدیان، علاوه بر وظایف دفتری، بیش از 500'000 سطر ماشین‌نویسی کرده‌اند؛ با مشاهده‌ی نمونه‌ای از ماشین‌نویسی مطلوب دفتر دایرةالمعارف در فصل مربوط به چاپ از مدخل کتاب، به رأی العین زحمت این کار و تفاوت آن از لحاظ کیفیت با ماشین‌نویسیهای عادی معلوم میگردد.

نویسندگان و مؤلفین

آذر، دکتر مهدی: طب
اصفیا، صفی: زمینشناسی
افشار، ایرج: کتابخانه و بعضی از اصطلاحات چاپ و کتاب
افشار شیرازی، احمد: معرفی کتابهای فارسی و عربی (ا–تا)
اقصی، رضا: شیمی
امیر ابراهیمی، مجید: حقوق
انور، منوچهر: تئاتر و سینما؛ هنر (نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، و هنرهای وابسته)
ایمن، دکتر ایرج: روانشناسی
بامداد، خانم بدرالملوک: خانه‌داری
بیانی، مهندس علیقلی: مهندسی؛ فنون و صنایع
بیانی، دکتر مهدی: خط فارسی و خطاطان
حائری، مهدی: قرآن و مسائل قرآنی؛ فقه (عمدةً بررسی مقالات این موضوعها)
حق‌نظریان، دکتر آوانس: ارامنه
خسروی، خسرو: جغرافیای ایران
دواچی، دکتر عباس: آفات نباتی
دولت‌آبادی، دکتر هوشنگ: زیستشناسی عمومی؛ طب

www.KetabFarsi.com

ریاحی، تقی: نظام؛ بحریه؛ مهندسی؛ فنون و صنایع
زریاب، دکتر عباس: فلسفه و کلام؛ تاریخ، تمدن، و فرق اسلامی؛ فقه؛ معرفی کتابهای فارسی و عربی؛ شعرا و نویسندگان فارسی‌زبان و عربی‌زبان (جملگی از اواسط حرف «س» ببعد)
زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام؛ تصوف؛ کلام؛ تاریخ، تمدن، و فرق اسلامی؛ معرفی کتابهای فارسی و عربی؛ شعرا و نویسندگان فارسی‌زبان و عربی‌زبان
شیکهر، پروفسور ایندو: بعضی از مقالات هند و پاکستان
صبا، خانم **فاخره:** موسیقی
صدیقی، دکتر غلامحسین: بعضی از مقالات فلسفه
عدل، (مرحوم) **احمد حسین:** کشاورزی؛ دامپروری
فاتح، مصطفی: اقتصاد و تجارت؛ جامعه‌شناسی؛ علوم سیاسی
کاوسیان، سرهنگ محمد: هواپیمائی
گل‌گلاب، حسین: گیاهشناسی؛ بعضی مقالات حیوانشناسی
محقق، دکترمهدی: بعضی از مقالات اولیه درباب شعرای عرب
مرتضوی، دکتر تقی: قسمتی از مقالات اقتصاد
مصاحب، خانم **دکتر شمس‌الملوک:** تعلیم و تربیت؛ نسائیات
مصطفوی، محمد تقی: آثار و ابنیه‌ی تاریخی، هنری، و باستانی ایران
معین، دکتر محمد: تاریخ ایران قبل از اسلام؛ دین زردشتی
یارشاطر، دکتر احسان‌الله: السنه

✡ ✡ ✡

هیئت تحریریه:

تألیف: ادبیات (ادبیات عمومی، قسمتی از ادبیات فارسی و عربی، ادبیات زبانها و ملل دیگر)؛ ادیان (مسیحی، یهود، و ادیان دیگر جز زردشتی)؛ اساطیر (مشتمل بر اساطیر ملی ایران، اساطیر مصر، یونان، و روم قدیم، و اساطیر ملل و اقوام دیگر)؛ اصطلاحات ادبی فارسی؛ آمار؛ باستان‌شناسی؛ بدیع؛ تاریخ (تاریخ عمومی، تاریخ ملل و اقوام باستانی، تاریخ ممالک و نواحی و اقوام زمین جز ایران)؛ تاریخ علم در ایران و در دوره‌ی اسلامی؛ جغرافیا (جغرافیای عمومی، اکتشافات، جغرافیای قدیم، جغرافیای ممالک و نواحی زمین جز ایران)؛ چاپ؛ حیوانشناسی؛ ریاضیات؛ عروض و قافیه؛ علوم غریبه؛ فولکلور؛ فیزیک؛ مردمشناسی؛ مکانیک؛ نجوم؛ ورزش و بازیها؛ هواشناسی.

شرکت در تألیف: مقالات مربوط به دین اسلام، قرآن و علوم قرآنی، و فقه؛ تاریخ ایران قبل از اسلام؛ دین زردشتی؛ جغرافیای تاریخی ایران؛ شیمی؛ موسیقی.

مترجمین و مؤلفین اولیه

در آغاز کار که، بشرح مذکور در صفحه‌ی ۳ دیباچه‌ی کتاب، قرار بود دایرةالمعارف کولومبیا وایکینگ اساس کار قرار گیرد، مقالات آن کتاب و فهرستی از بعضی از مقالاتی که نظر به درج آنها در دایرةالمعارف بود به مؤلفین و مترجمین آتی الذکر که قبول همکاری در این امر را کرده بودند واگذار شد، و آنان کمابیش قدمهای اولیه را در این راه برداشتند:

آذری، سهیل: ترجمه‌ی مقالات مربوط به دین مسیح و تاریخ و جغرافیای امریکای شمالی
اکرامی، دکتر عباس: ترجمه‌ی مقالات ورزش و تألیف بعضی مقالات مربوط به ایران
پروین‌گنابادی، محمد: تألیف مقالاتی در زندگینامه‌ی شعرای فارسی‌زبان
حییم، سلیمان: ترجمه‌ی مقالات مربوط به دین یهود
دانشپور، عبدالحسین: ترجمه‌ی مقالات تاریخ و جغرافیای آسیا و افریقا
رهبر، (مرحوم) **پرویز:** ترجمه‌ی مقالات مربوط به دین یهود
شفیعیها، محمد هادی: ترجمه‌ی قسمتی از مقالات تاریخ و جغرافیای اروپا
شیدا، حسن: ترجمه‌ی مقالات جغرافیای اروپا
فروغ، دکتر مهدی: ترجمه‌ی مقالات تئاتر و تألیف بعضی مقالات در باب تئاتر در ایران
محجوب، دکتر محمد جعفر: اساطیر ملی و کتب فارسی
مقدم، دکتر محمد: ترجمه‌ی مقالات تاریخ اروپا و ادبیات ممالک امریکای جنوبی

www.KetabFarsi.com

مـــــــدخـــــــل

مطالعه‌ی این مدخل و تسلط کـافی بـر مندرجات آن برای استفاده‌ی کامل از فواید و مزایای کتاب حاضر ضروری است. بدون آن، مـراجعه‌کنـنده از بسیاری از این فوایـد و مزایا محروم خواهد ماند.

www.KetabFarsi.com

برای فهرست مندرجات مدخل، صفحات ۸۵ـ۸۱ ملاحظه شود.

www.KetabFarsi.com

مـــــدخـــل

فصل اول

مقدمه

۵۱*ـمقصود از این فصل

کتاب حاضر بر قراردادهـائی استوار است، و روشهائی در مـراحل مختلف آن بکار رفته است کـه ممکن است سبب وضع آنها بر بعضی از خوانندگان، خاصه کسانی کـه کمتر با کتابهای مرجع فـرنگی سر و کـار داشته‌اند، چنانکه شایسته است روشن نباشد. بنا بر این، چنان مناسب دیدیم کـه در این فصل، که مقدمه‌ی فصول دیگر است، توضیحاتی کلـی در باب قراردادها و روشهائی که وضع یـا اقتباس کرده‌ایم بیاوریم تـا خواننـده در خواندن فصول آتیه که در آنها هـر یک از این مسائل به تفصیل عرضه میشود، خالی الذهن نباشد. یقیناً هیچ کس منکر این اصل نیست که در کارهائی از قبیل کار حاضر، اتخـاذ روشی منظم و منطقی ضـروری است، امـا ممکن است کسانی روشهائی را که در کتاب حاضر اتخاذ شده است نپسندند. نظر مـا در این بـاب همانست که در صفحات ۴ـ۵ دیباچه‌ی کتاب درج شده است.

بدون شک، روشهائی که کتاب حاضر بر طبق آنها تنظیم شده است نقـائصی دارد کـه هیئت تحریریه‌ی دایـرةالمعارف بخوبی حتی به جزئیات آنها واقفند، ولی نباید فراموش کـرد که، از این جهت، کتاب حـاضر به مـاشیـنی نوظهور و پیچیده میماند، و البته طـرح نخستین هیچ مـاشینی هرگز بی‌عیب و نقص و مستغنی از اینکه اصلاحاتی در آن بعمل آید نمیتواند بود. کتابی که در دست دارید از جهاتی قابـل مقایسه است بـا بنـائی تمام‌شده: آنچه از آن دیده میشود ظاهری بیش نیست، و البته این ظاهر هیچگاه حاکی از زحماتی کـه در پی‌ریزی و برآوردن بنا شده است نمیتواند بـاشد؛ و هم البته کمتر دیده شده است کـه تماشاکنـندگـان یک بنای تمـام‌شده، ولو از مهندسی و معماری و بنائی بی‌اطلاع باشند، اظهار عقیده نکنند که مثلا چه بهتر بود کـه فلان پله در فلان محل بود یـا فلان دیوار کوتـاه بلندتر، یـا فلان دیوار بلند کوتـاهتر. در ایـن صورت، تکلیف بنای حاضر، که مهندسین و معمارانش خود به نقائص آن اعتراف دارند معلومست.

۵۲ـانتخاب موضوعها؛ عناوین دایرةالمعارفی یا مطلعها

مراجعه به دایرةالمعارفها برای کسب اطلاع در موضوع معینی است. البته نمیتوان انتظار داشت که یک دایرةالمعارف، هر قدر هم بزرگ باشد، همه‌ی موضوعات را فـراگیرد، زیـرا تعداد موضوعات مربوط به اشخاص و امکنـه و مطالب علمی و ادبی و غیره عملا بیشمار است. بنا بر این، اولین مسئله‌ای که در تألیف یک دایـرةالمعارف پیش میآیـد انتخاب موضوعاتی است که در باب آنها اطلاعاتی در کتـاب درج میشود. در این امـر، احتیاجات عمومـی کسانی کـه دایـرةالمعارف بـرای استفاده‌ی آنان نوشته میشود تا حد معتنابهی راهنما است، ولی بسبب تنوع ایـن احتیاجات و مشخص نبودن قـاطع آنهـا در بسیاری از موارد، نمیتوان صرفاً بدان اکتفا کرد. ممکن است شخصی در عمر خود هیچگاه با نام پلاژ وایکیکی در هونولولو مواجـه نشود؛ امـا چه بسا خوانندگان دیگـری بـدیـن نام

(*) هر قسمت از فصول مدخـل کتاب بـا علامت «§» و یک شماره مشخص شده است، چنانکه در آغاز فصل دوم گفته خواهد شد.

برای اینکه شماره‌ی صفحات دیباچه و مـدخـل از شماره‌ی صفحات اصل کتاب ممتاز باشد، صفحات پیش از اصل کتاب را بـا ارقامی که روی آنها خطی کشیده شده است شماره‌گذاری کرده‌ایم. مثلا «صفحه‌ی ۲۵» یعنی صفحه‌ی ۲۵ پیش از اصل کتـاب، و «صفحه‌ی ۲۵» یعـنی صفحه‌ی ۲۵ از اصل کتاب، کـه بـا کلـمات **ابوالحسین عتبی** آغاز میگردد.

برخورد کنند، و طالب کسب اطلاع در باب تلفظ صحیح و خصوصیاتی از این پلاژ باشند. مسئله‌ی انتخاب موضوعات در مورد دایرةالمعارفهای کوچک، بمناسبت محدودیت جا، بسیار دشوارتر از این مسئله در مورد دایرةالمعارفهای بزرگ است. بعلاوه، در ممالکی که دایرةالمعارفهای جامع و بزرگ در دست است، انتخاب موضوعات برای دایرةالمعارفهای کوچکتر و بطور کلی فراهم ساختن اینگونه دایرةالمعارفها چندان اشکالی ندارد، اما در مواردی مانند کار ما، که در بسیاری از قسمتها از هیچ شروع شده است، مسئله‌ی انتخاب موضوعات از مشکلات جدی و اساسی کار بوده است.

ذکر این مطلب نیز بیمناسبت نیست که فراهم کردن دایرةالمعارفهای عمومی بمراتب دشوارتر از تألیف دایرةالمعارفهای اختصاصی (یعنی مربوط به یک موضوع خاص) است، زیرا گذشته از محدود بودن نسبی موضوعات، چون کتابهای نوع اخیر به طبقه‌ای که اهل اصطلاح رشته‌ی خاص چنین دایرةالمعارفی هستند عرضه میشود، بیان مطالب در آنها بمراتب آسانتر و در عین حال امکان بیان دقیق در آنها بمراتب بیشتر است تا در یک دایرةالمعارف عمومی، که کمابیش برای همگان فراهم میشود.

بطور کلی، در انتخاب موضوعات برای دایرةالمعارف حاضر، راهنمای ما دایرةالمعارفهای مشابه فرنگی بوده است؛ منتها جائی را که آنها برای مملکت و ملت خود و مسائل مربوط به آنها منظور داشته‌اند، ما، با توجه به تاریخ و فرهنگ طولانی ایران، برای کشور خود منظور داشته‌ایم؛ و محلی را که آنها برای ممالک و ملل همجوار یا مؤثر در تاریخ و فرهنگ کشور خود منظور داشته‌اند، ما به ممالک و ملل مجاور یا مؤثر در تاریخ ایران تخصیص داده‌ایم*. بعلاوه، جنبه‌ی علمی دایرةالمعارف حاضر از کتابهای مشابه فرنگی قویتر و عمیقتر است.

از آنچه گفته شد نباید چنین نتیجه گرفت که جنبه‌ی عمومی کتاب حاضر ضعیف است. در این کتاب بیش از ۲۰٬۰۰۰ مقاله در باب ممالک و ملل جهان ـ از ممالک و ملل باستانی گرفته تا ممالک و ملل کنونی، و از اقوام متمدن گرفته تا قبایلی که هم اکنون در توحش بسر میبرند ـ و شئون مختلف زندگی و تمدن آنها از دین و فولکلور و زبان و ادب و هنر و جز اینها درج شده است. خلاصه، از این جنبه هم کتاب حاضر از دایرةالمعارفهای مشابه فرنگی ضعیفتر نیست، و حتی در بعضی مطالب مربوط به مغرب‌زمین قویتر است، زیرا بسیاری از موضوعات هست که بر خوانندگان غربی معلوم است، و حال آنکه ما برای روشن ساختن این موضوعات بر خوانندگان ایرانی ناگزیر بوده‌ایم که مقالات جداگانه به کتاب اضافه کنیم.

عناوین دایرةالمعارفی موضوعات، یعنی عناوینی که موضوعات در تحت آن عناوین در دایرةالمعارف حاضر درج شده‌اند، راهنمای مراجعین هستند به موضوعهائی که برای کسب اطلاع در باب آنها به دایرةالمعارف مراجعه میکنند. ما عنوان دایرةالمعارفی یک موضوع را **مَطْلَع** آن (یا مطلع مقاله‌ی مربوط به آن) میخوانیم. نظر به اهمیت مطلعها، فصل هفتم این مدخل به مطلعها و مسائل گوناگون مربوط به آنها تخصیص داده شده است.

۶۳ـ تحلیل اجمالی یک مقاله

برای اینکه مراجعه‌کننده از مقالات مندرج در این کتاب به حد اکثر بهره‌مند شود، باید به ساختمان مقالات و نحوه‌ی عرضه کردن اطلاعات در آنها آشنا باشد. بنا بر این، در این قسمت **نکات عمده**‌ی یکی از مقالات کتاب حاضر را تحلیل میکنیم:

فرض کنید شما خواستار اطلاعاتی در باره‌ی سلطان سنجر ابن ملکشاه سلجوقی هستید. اولین مسئله‌ای که در پیش دارید اینست که بدانید که زندگینامه‌ی وی تحت چه مطلعی (یعنی عنوانی) در دایرةالمعارف چاپ شده است؛ تحت عنوان (۱) «سلطان سنجر سلجوقی»؟ (۲) «سلطان سنجر»؟ (۳) «سنجر سلجوقی»؟ (۴) «سنجر ابن ملکشاه»؟ یا (۵) «سنجر»؟

چون لفظ «سلطان» جزء نام شخص مورد نظر شما نیست، نباید انتظار داشته باشید که مقاله‌ی مربوط به وی تحت یکی از دو عنوان (۱) و (۲) درج شده باشد. باقی میماند عناوین (۳) و (۴) و (۵). چون اشخاص معروف به سنجر بسیار معدودند، و سلطان سنجر سلجوقی معروفتر از آنست که قیدی برای نام وی ضرورت داشته باشد (بر خلاف سنجرهای دیگر، مانند سنجر گورکانی)، طبیعی است که زندگینامه‌ی

(*) در باب مطالب مربوط به ایران، §۷۱ـ§۷۴ نیز ملاحظه شود.

سلطان سنجر ابن ملکشاه سلجوقی را در ردیف «سنجر» جستجو میکنید. ما هم همین کار را کرده‌ایم، یعنی مقاله‌ی سلطان سنجر سلجوقی را تحت عنوان **سنجر** آورده‌ایم. چنانکه گفته شد، عنوانی که موضوع یا مقاله‌ای تحت آن عنوان در دایرة‌المعارف آمده است مطلع آن موضوع یا مقاله خوانده میشود. پس اطلاعات مربوط به سلطان سنجر سلجوقی در کتاب حاضر تحت مطلع **سنجر** درج شده است.

چیزی که در درجه‌ی اول از یک زندگینامه انتظار داریم معرفی هویت شخص است، که در چه تاریخ بدنیا آمده، و کی درگذشته، و چکاره بوده است. این اطلاعات را در آغاز مقاله‌ی **سنجر** (صفحه‌ی ۱۳۴۷) در کتاب حاضر بدست میآورید:

> رجب ۴۷۷ (و بقولی ۴۷۹)–ربیع الاول ۵۵۲ هق، سلطان (۵۱۱–۵۵۲ هق) مشهور از سلسله‌ی سلاجقه؛ پسر معروف سلطان ملکشاه سلجوقی.

بر طبق قراردادهائی که با آنها آشنا خواهید شد، این عبارت کوتاه اطلاعات ذیل را در باب هویت سنجر بدست میدهد:

(الف) وی در رجب سال ۴۷۷ هجری قمری و بقولی در سال ۴۷۹ هجری قمری متولد شده است، و در ربیع الاول سال ۵۵۲ هجری قمری درگذشته؛

(ب) وی از سلاطین مشهور سلسله‌ی سلاجقه بوده است، و از ۵۱۱ هجری قمری تا ۵۵۲ هجری قمری سلطنت داشته؛

(ج) وی پسر معروف سلطان ملکشاه سلجوقی بوده است.

این قسمت از مقاله «مُعَرِّفِ» **سنجر** است.

در دنباله‌ی مقاله، اطلاعات دیگری در باب وقایع زندگی و سلطنت سنجر بدست میآید. از آن جمله است اسارت زوجه‌ی وی، ترکان خاتون، و اسارت خود و زوجه‌اش بدست ترکان غز، و غیره. ممکن است شما پس از خواندن این مقاله یا در ضمن آن، خواستار اطلاعاتی در باب ترکان خاتون و ترکان غز بشوید. اگر در دایرة‌المعارفی که در دست دارید در مقاله‌ی سنجر دقت کنید، ملاحظه میکنید که در این مقاله «ترکان خاتون» با حروف ۸ سیاه*، یعنی بصورت **ترکان خاتون** چاپ شده است، و بر طبق قراردادهای ما، که در فصل هشتم با آنها آشنا خواهید شد، این حروف نشان میدهد که در کتاب حاضر مقاله‌ای با مطلع (یعنی تحت عنوان) **ترکان خاتون** آمده است، و شما برای کسب اطلاع مطلوب میتوانید بدان مقاله رجوع کنید؛ و هکذا در مورد ترکان غز، که در آن باب باید به مطلع **غز** رجوع کرد. حواله دادن خواننده یا موضوعی را به مطلع یا به مقاله‌ای دیگر **ارجاع** مینامیم. توضیحات سابق الذکر اهمیت ارجاعات را تا حدی روشن میسازد.

(*) برای توضیح اقسام حروف، §۸ ملاحظه شود.

§۴–انتظارات و اطلاعات دیگر

در تحلیلی که گذشت، لزوم توجه به چند مطلب آشکار گردید: مطلعها، معرفها، مقالات، و ارجاعات. اما انتظارات بجای مراجعه‌کننده از یک دایرة‌المعارف، و اطلاعاتی که دایرة‌المعارف حاضر در اختیار وی میگذارد، منحصر به همینها نیست. مثلا از انتظارات بجای مراجعه‌کننده اینست که تلفظهای اعلام و اصطلاحات نامأنوس را در کتاب بدست آورد. ممکن است بنظر آید که این انتظار را میتوان با استعمال علامات فتحه («ـَ»)، کسره («ـِ»)، و ضمه («ـُ»)، و غیره، و درآوردن صفحه‌ی نوشته بصورت کاغذی که مورچه‌هائی با پاهای آلوده به مرکب بر آن راه رفته‌اند، برآورد؛ ولی این روش حتی برای ضبط تلفظ کلمات عادی فارسی هم کافی نیست، و مثلا بدان وسیله نمیتوان بین «حرکت» حرف جیم در کلمات جُل، جوراب، و جو (غله) تمیز گذاشت، چه رسد به اینکه بخواهیم بدان وسیله تلفظ هزارها کلمه از زبانهای خارجی دنیای کنونی را ضبط کنیم. پس باید روشی اساسی و منطقی پیش گرفت. بدین منظور الفبائی صوتی وضع کرده‌ایم، که علاوه بر فواید دیگر، به آسانی میتوان آنرا آموخت. چون تلفظها در کتاب حاضر با این الفبا ضبط شده است، تسلط مراجعه‌کننده به این الفبا از شرایط لازم برای حد اکثر استفاده از کتاب میباشد.

§۵–بعضی از مسائل و مشکلات دیگر

بیش از دو ثلث مقالات کتاب حاضر، اعم از مقالات تاریخی، جغرافیائی، علمی، ادبی، فنی، هنری، و جز آنها ترجمه از مآخذ فرنگی است یا بر اساس آنها تألیف شده است. فرنگیها برای بیان مطالب مربوط به این موضوعها اصطلاحات خاص و صریح المعنی دارند، که بعضی از آنها (مانند اتم و الکترون) جنبه‌ی بین‌المللی دارد. دقت در ترجمه و تألیف، که همواره نصب العین ما بوده است، و احتراز از اینکه کتاب را با کلمات فرنگی نامأنوس پر کنیم، مستلزم این بوده است که، جز در مورد اصطلاحات بین‌المللی، معادلهای

فارسی برای اصطلاحات خارجی بسازیم. تفصیل این مطلب در فصل دهم آمده است.

مسائل و مشکلات دیگری نیز در باب رسم الخط و املا، نقطه‌گذاری، نقل کلمات خارجی به فارسی، ضبط تلفظها، نقل الفبائی مطلعها، و غیره در پیش بوده است که تفصیل آنها و روشی که در کتاب حاضر در حل آنها اتخاذ شده است در فصول آتیه ملاحظه میشود.

۶ـبیان مطالب در مدخل

در بیان مطالب در مدخل کتاب، جز در مواردی که مطالبی بعنوان مثال از دایرةالمعارف حاضر نقل میشود، کوشیده‌ایم که از سبک موجز دایرةالمعارفی، که از جمله متضمن استعمال علامات اختصاری و جز آنهاست، پیروی نکنیم مگر با تدریج بسیار، تا کار خواننده بسبب ناآشنائی با قراردادهای ما دشوار نشود.

در این مدخل کمابیش عبارات و مطالب مکرر به چشم میخورد، و این نیز برای تسهیل کار خوانندگان بوده است، بدین معنی که اگر ذکر یا تأکید مطلبی در دو محل مفید تشخیص داده شده است، اغلب بجای اینکه مطلب مورد نظر را در یک موضع بگوئیم و در موضع دیگر خواننده را به موضع اول حواله کنیم، ترجیح داده‌ایم که در موضع ثانی مطلب را عیناً یا، بمناسبت مقام، با تصرفی تکرار کنیم، تا رشته‌ی مطالعه‌ی خواننده گسسته نشود.

همچنین، با اینکه عناوین کتاب بترتیب الفبائی مرتب شده است، و بدین جهت، در اشاره به یک مقاله ذکر صفحه و ستون زاید است، باز برای تسهیل کار خواننده، در مراحل اولیه، مواضع مورد استناد را با ذکر صفحه و ستون مشخص کرده‌ایم.

فصل دوم

حروف، ارقام، و بعضی از علامات عمومی دیگر

۷ـمقدمه

در این فصل به توضیح مقدماتی که آشنائی با آنها از ابتدای کار ضرورت دارد میپردازیم. این مقدمات عمدةً مربوط است به استفاده‌هائی که ـ بمنظور تسهیل خواندن کتاب و تشخیص عناوین مختلف، تأمین دقت بیشتر، و صرفه‌جوئی در جا ـ از امکانات محدود حروف چاپی فارسی شده است؛ حروف لاتینی و یونانی مستعمل در کتاب، که استعمال آنها در مطالب علمی احتراز ناپذیر است؛ و ارقام فارسی و رومی. در باب آنچه مربوط به چاپ کتاب است و دقتی که در آن مبذول شده، فصل سیزدهم ملاحظه شود.

چنانکه در ذیل صفحه‌ی ۹ گفته شد، برای اینکه شماره‌ی صفحات دیباچه‌ی کتاب و مدخل آن، که پیش از اصل کتاب آمده‌اند، از شماره‌ی صفحات اصل کتاب ممتاز باشد، صفحات پیش از اصل را با ارقامی که روی آنها خطی کشیده شده است شماره‌گذاری کرده‌ایم. مثلا «صفحه‌ی ۲۵» یعنی صفحه‌ی ۲۵ پیش از اصل کتاب، و «صفحه‌ی ۲۵» یعنی صفحه‌ی ۲۵ از اصل کتاب، که با کلمات **ابوالحسین عتبی** آغاز گردیده.

هر قسمت از مطالب فصول مدخل کتاب با علامت «§» و یک شماره مشخص شده است، و این شماره‌ها مسلسل هستند.

۸ـحروف فارسی

انواع عمده‌ی حروف فارسی که، برای مقاصد گوناگون، در کتاب حاضر بکار رفته است بشرح ذیل میباشد (عنوان هر نوع از حروف با حروف همان نوع چاپ شده است):

ده سیاه	ده نازک
هشت سیاه	هشت نازک

استعمال اصلی حروف مذکور بشرح ذیل است:

(۱) ده سیاه برای مطلعها (برای تفصیل، فصل هفتم را ملاحظه نمایند)؛

(۲) هشت سیاه برای ارجاعات (فصل هشتم)؛

(۳) ده نازک برای متن مقالات عموماً؛

(۴) هشت نازک برای اسامی کتابها، پرده‌های نقاشی و مجسمه‌ها، و نوع و جنس نباتات و حیوانات، و نیز برای تأکید یا جلب توجه (بجای قرار دادن کلمه یا عبارتی بین علامت نقل قول، یعنی علامت « »)، و بالاخره برای صرفه‌جوئی در جا (مثلا در فهرستها یا جداول طولانی). (خلاصه، حروف هشت نازک عمدةً در مواردی که در زبانهای اروپائی حروف ایتالیک بکار میرود استعمال شده است.)

بعلاوه، «حروف مونوفوتو» به قلمهای مناسب برای زیرنویسها و توضیحات تصاویر و نقشه‌ها و تقسیم‌بندی بعضی

مقالات طولانی بکار رفته است.

۹§ـحروف لاتینی و یونانی

در کتاب حاضرـعلاوه بر حروفی که برای ضبط تلفظها بکار رفته است، و تفصیل آن در فصل چهارم خواهد آمدـدو نوع حروف لاتینیـیکی «حروف راست» (A، a، B، و b) و دیگری «حروف ایتالیک» (مانند *A*، *a*، *B*، و *b*)ـو حروف کوچک (و ندرةً حروف بزرگ) یونانی بکار رفته است (در باب حروف یونانی فصل چهاردهم را ملاحظه کنند).

استعمال عمده‌ی حروف لاتینی در موارد ذیل است:

(۱) حروف لاتینی راست برای ضبط صورت فرنگی اسامی خاص یا معادل (معمولا) انگلیسی اصطلاحات علمی و فنی و لغتهای نوساخته در ذیل صفحات؛ و نیز برای صورت علمی بعضی از تقسیمات (مثلا تیره) در رده‌بندی گیاهان و جانوران بطریق رایج بین‌المللی، مانند «Hymenoptera» در ستون سوم صفحه‌ی ۱۱۸۶ در مقاله‌ی **زنبور**.

(۲) حروف ایتالیک عمدةً برای صورت علمی جنس و نوع گیاهان و جانوران بطریق رایج بین‌المللی، مانند *Apis mellifera* در همان ستون از همان صفحه در مقاله‌ی **زنبور عسل**.

(۳) بعلاوه، حروف لاتینی و یونانی، بطریق رایج در آثار علمی و فنی، برای نمایش اعداد و کمیتها و نقاط و خطوط یا سایر اجزای تصاویر بکار رفته است.

۱۰§ـارقام و اعداد فارسی

از مشکلاتی که مسلّماً هر خواننده‌ی کتابهای فارسی و بطور کلی کتب مطبوعه با الفبا و ارقام فارسی یا مشابه آنها (مثلا با الفبا و ارقام عربی) با آنها مواجه است مسئله‌ی ارقام است. گذشته از بی‌بندوباری فراوانی که در عرضه کردن ارقام حتی در کتابهائی که رکن اساسی کارشان رقم و عدد است مشاهده میشود، نوشتن صفر بصورت نقطه، مخصوصاً با توجه به حروف پُر نقطه‌ی ما، منشأ مشکلات جدّی میباشد، و این امر مخصوصاً در مواردی که نقطه‌ای در طرف راست صفر آید بخوبی مشهود است. در کتاب حاضر، صفر بصورت «0» (البته به اندازه‌ی سایر ارقام ممنوع بمنظور حفظ تناسب) و ارقام نه‌گانه‌ی دیگر بترتیب بدین صورت چاپ شده است:

۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹, ۰.

بنا بر این، در کتاب حاضر علاماتی مانند ۶۴۵۰ یا ۱۰۷۵ ملاحظه نخواهید کرد، بلکه این دو عدد را بصورت ۶۴۵0 و ۱0۷۵ خواهید یافت. اگرچه بعضی از خرده‌گیران بمناسبت انتخاب «0» برای نمایش دادن صفر سخت بر ما خرده گرفتند، و آنهائی هم که اغماض بیشتری داشتند به ملامت کردن ما اکتفا کردند، خوشبختانه این روش ما و لااقل لزوم بی‌چون و چرای انتخاب دو علامت متمایز برای صفر و نقطه، چندی پس از آشنائی بعضی از مؤلفین با «حروف دایرةالمعارف» مورد توجه قرار گرفت، منتها صفر را با دایره‌ای کوچک نمایش دادند، و ترجیح دادند که مثلا ۱۵۷۵ را بصورت ۱٥۷۵ بنویسند تا عدم تناسب محفوظ و راه اشتباه بین صفر و علامت درجه باقی بماند.

بهر حال، شکل ارقامی که در کتاب حاضر بکار رفته است همان است که ذکر شد. بجرئت میتوان گفت که کتاب حاضر یگانه کتاب فارسیی است که در خواندن ارقام و اعداد مندرج در آن راه هر اشتباهی بر خواننده مسدود است. در نوشتن اعداد، جز در مورد سنوات، معمولا مراتب را بوسیله‌ی علامت «٬» از هم جدا کرده‌ایم، مانند ۷۱٬۵۰۸. گاه در مورد اعداد بزرگ مراتب را با منظور کردن فاصله‌ی خالی مشخص ساخته‌ایم، مانند

۳,۱۴۱ ۵۹۲ ۶۵۳ ۵۸۹ ۷۹۳.

ممیز، که در مطبوعات و نوشته‌های فارسی با حرف «ر» و گاه با علامت «/» (که از لحاظ شباهت با علامت کسر مایه‌ی اشتباه فراوان است) نمایش داده میشود، در کتاب حاضر بصورت «,» ضبط شده است، مثلا ۳,۱۴ (نه «۳ر۱۴» یا «۳/۱۴»).

در باب درج تواریخ §۶۸ را ملاحظه فرمایند.

اعداد ترتیبی، جز «اولین» و «دومین»، غالباً با ضبط حرف «م» یا حروف «مین» بعد از علامت عدد نوشته شده است، مانند «۷م» (هفتم) و «۳۴مین» (سی و چهارمین). در مقالات علمی، در مواردی که صورت ترتیبی عددی مانند n بکار رفته است، این صورت به شکل «nام» (بخوانید اِنُم) ضبط شده است (مثلا مقاله‌ی **رشته** را در ستون دوم صفحه‌ی ۱۰۸۵ کتاب حاضر ملاحظه فرمایند).

۱۱§ـارقام رومی

علاوه بر ارقام سابق الذکر، ارقام رومی را بهمان

طریق که در مآخذ فرنگی برای شماره‌گذاری فرمانروایان و سلاطین و امپراطورها و طبقه‌بندی مطالب و غیره بکار میروند استعمال کرده‌ایم. مانند «شارل I» (شارل اول)، «عباس II صفوی» (عباس دوم صفوی)، و غیره. در صفحه‌ی ۹۸ کتاب حاضر مقاله‌ای در باب ارقام رومی آمده است. این مطلب هم در خور ذکر است که بعضی از دوستان محترم ما، که ساعت جیبی آنان با ارقام رومی شماره‌گذاری شده است، بر ما بسبب استعمال ارقام رومی خرده گرفته‌اند. اگر به اصل ارقام برگردیم هیچیک از آنها از اختراعات ما نیست. در این صورت چرا از تسهیلات و مزایای روشهای دیگران استفاده نکنیم؟

۱۲ـ بعضی از علامات عمومی دیگر

(۱) برای الفبای صوتی دایرةالمعارف فصل چهارم، برای علامات اختصاری فصل سوم، و برای علامات نقطه‌گذاری فصل دوازدهم ملاحظه شود.

(۲) برای علامات «/» و «،» در القاب و اعلام خارجی فصل ششم و برای علامت «'» در تلفظها فصل چهارم ملاحظه شود.

(۳) در مقالات مربوط به شعر فارسی، «U» علامت هجای کوتاه، «ـ» علامت هجای دراز، و «ـ.» علامت هجای درازتر است، و مثلا تقطیع مصرع «گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز» چنین نمایش داده میشود:

.--U-/U--/--U-/U--

(۴) برای علامات «( )» (پرانتز)، «[ ]» (قلاب)، و «{ }» (ابرو) فصل دوازدهم ملاحظه شود.

(۵) علامت «=» بجای «یعنی» یا «بمعنی» برای بیان معنی لغوی، و علامت «+» (همراه با «=» یا بدون آن) برای نشان دادن ترکیب کلمات بکار رفته است. مثلا

استعاره [عربی، = به عاریت خواستن]

یعنی «استعاره» کلمه‌ای عربی است، و در لغت بمعنی به عاریت خواستن.

خاگه [از خاگ، = تخم مرغ]

یعنی «خاگه» از «خاگ»، که بمعنی تخم مرغ است، گرفته شده.

خاکاهک [= خاک + آهک]

یعنی اصطلاح «خاکاهک» از کلمات «خاک» و «آهک» ساخته شده است.

برقاطیس [= برق + ا (= وَ) + (مغنا)طیس]

یعنی اصطلاح «برقاطیس» از کلمات «برق»، «ا» (بمعنی «و») و جزء «طیس» از کلمه‌ی «مغناطیس» ساخته شده.

(۶) برای علامت % (درصد) مقاله‌ی **درصد** در ستون سوم صفحه‌ی ۹۶۸ کتاب حاضر ملاحظه شود.

۱۳ـ تبصره در بعضی از علامات دیگر

علامات سابق الذکر، چنانکه اشاره شد، علامات عمومی است. توضیح علامات گوناگونی که در علوم و فنون رایج است، و بعضی از آنها ناچار در مقالات علمی و فنی کتاب حاضر بکار رفته، در این مقدمه نمیگنجد. مثلا «اعداد بسیار بزرگ» (مانند آنهائی که در فواصل اجرام فلکی از زمین پیش میآیند) و «اعداد بسیار کوچک» (مانند اعداد نماینده‌ی جرم الکترون) بصورت قوه نمایش داده میشوند، و احتمال اینکه مراجعه‌کننده به یک کتاب علمی یا به مقالات علمی کتاب حاضر به عباراتی مانند 10^{23} یا 10^{-28} برخورد کند بسیار است. همچنین است علامات شیمیائی عناصر و غیره. در این قبیل موارد حتی الامکان کوشیده‌ایم که مراجعه‌کننده را به عناوینی از کتاب که تعریف اینگونه علامات در تحت آن عناوین آمده است راهنمائی کنیم، ولی بعضی از این عناوین متعلق به جلد دوم کتاب است؛ مانند «قوه» و «عنصر» (که جدول عناصر شیمیائی همراه آن آمده است). بهر حال، اینگونه علامات عموماً از آنچه در تحصیلاتی در حدود دوره‌ی اول متوسطه با آنها آشنائی حاصل میشود تجاوز نمیکنند، و حقیقت اینست که خواستاران اطلاعاتی ولو سطحی از مسائل علمی کنونی باید لااقل اطلاعاتی عمومی در این حدود داشته باشند.

فصل سوم

علامات اختصاری

۱۴ـ مقدمه

اصطلاح فوق در اینجا بمعنی علامات حاصل از اسقاط بعضی از حروف یک یا چند کلمه بمنظور اختصار در تحریر بکار رفته است. استعمال علامات اختصاری ـ مخصوصاً در مواردی

www.KetabFarsi.com

که حجم کار محدود است ــ برای حد اکثر استفاده از فضای موجود دارای نقش بسیار مهمی است، و در زبانهای اروپائی رواج تام دارد. استعمال اینگونه علامات جز در بعضی موارد استثنائی، در زبان فارسی معمول نیست. از طرف دیگر، چون یکی از هدفهای ما این بوده است که از صفحات محدودی که برای کار حاضر در نظر گرفته‌ایم حد اکثر استفاده را بنفع خوانندگان بعمل آوریم، ناچار برای عده‌ای از کلمات و عبارات کثیر الاستعمال علاماتی اختصاری وضع کرده‌ایم، و آنها را در تحریر مقالات بکار برده‌ایم. برای اینکه اندازه‌ی متوسطی از صرفه‌جوئی حاصل از اتخاذ این روش بدست خواننده بدهیم همین قدر ذکر میکنیم که، بر طبق حسابی تخمینی، استعمال علامات اختصاری برای جهات (ل، ج، ش، غ، لش، ...) در مجلد کنونی وسیله‌ی ۹ صفحه صرفه‌جوئی بوده است، یعنی اگر مطالب این مجلد بدون استفاده از علامات مذکور نوشته میشد تعداد صفحات آن بجای ۱۴۲۵ به ۱۴۳۴ بالغ میگردید.

حال اگر صرفه‌جوئی حاصل از استعمال علامت «تجشس» بجای «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، «جمشسر» بجای «جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی»، «کشمت» بجای «کشورهای متحد امریکا»، «کمم» بجای «کیلومتر مربع»، «هش» بجای «هجری شمسی»، و امثال آنها را ــ که جملگی به کرات ذکرشان در کتاب آمده است ــ ملحوظ داریم، فواید حاصل از استعمال علامات اختصاری بخوبی آشکار میشود.

§۱۵ـ روش ما در وضع علامات اختصاری

در السنه‌ی اروپائی، که حروف الفبا صورتهای بزرگ و کوچک دارند و، در نوشته‌های چاپی، هر کلمه بصورت یک قطعه‌ی مشخص با فواصل معمولا متساوی در طرفین است، البته استعمال علامات اختصاری ابهامی ایجاد نمیکند، و مثلا بعضی از کلمات را میتوان با یکی از حروفشان با نضمام نقطه‌ای بعد از آن نمایش داد (مانند «c.c.» یا «cc.» بجای «سانتیمتر مکعب»)؛ نقطه‌ی بعد از علامت اختصاری با نقطه‌ی علامت پایان جمله مشتبه نمیشود، زیرا جمله معمولا با حرف بزرگ آغاز میگردد. با خصوصیات الفبای کنونی فارسی، اتخاذ روش زبانهای اروپائی در انتخاب علامات اختصاری عملی نیست، و مسلّماً فهم ضبط و ربط جمله‌ها و مطالب را دشوار میسازد. اگرچه در کتاب حاضر منتهای کوشش بعمل آمده است که کلمات بصورت قطعات مجزا و با فواصل یکنواخت چاپ شود، تسهیلاتی را که ما در چاپ کتاب داشته‌ایم نمی‌توانستیم ملاک انتخاب علامات اختصاری قرار دهیم. پس از مطالعات زیاد، باین نتیجه رسیدیم که در رسم الخط فارسی بهتر است علامات اختصاری را با حرف یا حروفی نیمه‌تمام، و در صورت اخیر حتی الامکان متصل، نمایش دهیم، تا خواننده به مجرّد مشاهده‌ی آنها دریابد که با یک علامت اختصاری مواجه است، و این امر وجه تمیزی باشد. بنا بر این، همین روش را در وضع علامات اختصاری برگزیدیم و، جز در مواردی چند (مانند انتخاب «ل» برای «شمال») که حروف تمام بکار برده‌ایم، از آن منحرف نشده‌ایم. در وضع علامات اختصاری برای آحاد و سلسله‌های آحاد، جهد فراوان مبذول شده است که وضع علاماتْ منطقی و علاماتِ حاصلْ با هم سازگار باشند.

در صفحات ۱۶ و ۱۷ دو جدول علامات اختصاری، یکی بترتیب الفبائی علامات و دیگری بترتیب الفبائی اصل کلمات، آمده است.

§۱۶ـ امثله از استعمال علامات اختصاری

از ل به آنگولا، از ش به بچوانالند، و از ج و چش به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی محدود است.

یعنی، [ناحیه‌ی مورد بحث] از شمال به آنگولا، از شرق به بچوانالند، و از جنوب و جنوب شرقی به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی محدود است.

ده (جه ۱٬۱۳۳ سش ۱۳۳۵ هش)، ...

یعنی، ده [مورد بحث] جمعیتش بر طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ هجری شمسی ۱٬۱۳۳ تن بوده است.

آتموسفر تقریباً معادل ۱,۰۳۳۲ کگ قوه بر سمه است.

یعنی، آتموسفر تقریباً معادل ۱,۰۳۳۲ کیلوگرم قوه بر سانتی‌متر مربع است.

برنیس (berenis)* یا **برنیکی** (barniki)، بد برنیکه (berenike)، نق ح ۳۲۵ قم، ملکه‌ی همسر بطلمیوس I ...

(*) عبارات داخل پرانتز تلفظ کلمات است بر طبق الفبای صوتی دایرةالمعارف، که تفصیل آن در فصل چهارم خواهد آمد.

علامات اختصاری: فهرست I

اصل کلمات	علامت	اصل کلمات	علامت	اصل کلمات	علامت
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی	تجشس	سانتیمتر مکعب	سمک	قبل از میلاد مسیح	ق‌م
اقیانوس اطلس	قطلا	سرشماری	سش	کتاب مقدس (تورات و انجیل)	کتمة
اقیانوس جنوبگان (منجمد جنوبی)	قجة	شرق	ش	کشورهای متحد امریکا	کشمة
اقیانوس شمالگان (منجمد شمالی)	قشم	شرق جنوب شرقی	ش‌ج‌ش	کیلوگرم	کگ
اقیانوس کبیر	قکب	شرق شمال شرقی	ش‌ل‌ش	کیلومتر	کم
اقیانوس هند	قهة	شمال	ل	کیلومتر مربع	کمم
الی آخر	الخ	شمال شرقی	لش	کیلومتر مکعب	کمک
انگلیسی (زبان)	انگلا	شمال شمال شرقی	للش	گرم	گ
بعد از میلاد مسیح	ب‌م	شمال شمال غربی	للغ	لاتینی (زبان)	لتیة
جمعیت	جع	شمال غربی	لغ	متر	م
جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی	جخشسة	صفحات	صص	متر-تن-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	متث
جمهوری شوروی سوسیالیستی	جشسة	صفحه	ص	متر-کیلوگرم-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	مکث
جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی	جمشسر	صلوات الله علیه	ص	متر-کیلوگرم-نیرو-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	مکنیث
جنگ جهانی اول	جج I	طول شرقی	طش	متر مربع	مم
جنگ جهانی دوم	جج II	طول غربی	طغ	متر مکعب	ممک
جنوب	ج	عرض جنوبی	عج	متولد (در ...)	مة
جنوب جنوب شرقی	ج‌ج‌ش	عرض شمالی	عا	مقایسه کنید با	قس
جنوب جنوب غربی	ج‌ج‌غ	علیه السلام	ع	میلیگرم	ملگ
جنوب شرقی	ج‌ش	عهد جدید، کتاب	عهج	میلیمتر	ملم
جنوب غربی	ج‌غ	عهد قدیم، کتاب	عهة	میلیمتر مربع	ملمم
در حدود، قریب	ح	غرب	غ	میلیمتر مکعب	ملمک
رونقش (در ...)	نق	غرب جنوب غربی	غ‌ج‌غ	وفات (تاریخ)	فت
سانتیگرم	سگ	غرب شمال غربی	غ‌ل‌غ	هجری شمسی	هش
سانتیمتر	سم	فرانسوی (زبان)	فنس	هجری قمری	هق
سانتیمتر-گرم-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	سگث	فوت-پوند-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)	فپث	یونانی (زبان)	یة
سانتیمتر مربع	سمم	قانون تقسیمات کشور ایران	قتک		

www.KetabFarsi.com

علامات اختصاری: فهرست II

علامت	اصل کلمات
الخ	الی آخر
انگلا	انگلیسی (زبان)
ب‌م	بعد از میلاد مسیح
تجشس	اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
ج	جنوب
جج I	جنگ جهانی اول
جج II	جنگ جهانی دوم
ج‌ج‌ش	جنوب جنوب شرقی
ج‌ج‌غ	جنوب جنوب غربی
جخشس	جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی
ج‌ش	جنوب شرقی
جشس	جمهوری شوروی سوسیالیستی
جمع	جمعیت
ج‌غ	جنوب غربی
جمشسر	جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی
حـ	در حدود، قریب
سش	سرشماری
سگ	سانتیگرم
سگث	سانتیمتر-گرم-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)
سم	سانتیمتر
سمک	سانتیمتر مکعب
سمم	سانتیمتر مربع
ش	شرق
ش‌ج‌ش	شرق جنوب شرقی
ش‌ل‌ش	شرق شمال شرقی
ص	صلوات الله علیه
ص	صفحه
صص	صفحات
طش	طول شرقی
طغ	طول غربی
ع	علیه السلام
عج	عرض جنوبی
عل	عرض شمالی
عهج	عهد جدید، کتاب
عهق	عهد قدیم، کتاب
غ	غرب
غ‌ج‌غ	غرب جنوب غربی
غ‌ل‌غ	غرب شمال غربی
فپث	فوت-پوند-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)
فت	وفات (تاریخ)
فنس	فرانسوی (زبان)
قتک	قانون تقسیمات کشور ایران
قجنـ	اقیانوس جنوبگان (منجمد جنوبی)
قس	مقایسه کنید با
قشم	اقیانوس شمالگان (منجمد شمالی)
قطل	اقیانوس اطلس
قکب	اقیانوس کبیر
ق‌م	قبل از میلاد مسیح
قهن	اقیانوس هند
کتمق	کتاب مقدس (تورات و انجیل)
کشمتـ	کشورهای متحد امریکا
کگ	کیلوگرم
کم	کیلومتر
کمک	کیلومتر مکعب
کمم	کیلومتر مربع
گ	گرم
ل	شمال
لتـ	لاتینی (زبان)
ل‌ش	شمال شرقی
ل‌غ	شمال غربی
ل‌ل‌ش	شمال شمال شرقی
ل‌ل‌غ	شمال شمال غربی
م	متر
متو	متولد (در . . .)
متث	متر-تن-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)
مکث	متر-کیلوگرم-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)
مکنیث	متر-کیلوگرم-نیرو-ثانیه (سلسله‌ی آحاد)
ملگ	میلیگرم
ملم	میلیمتر
ملمک	میلیمتر مکعب
ملمم	میلیمتر مربع
مم	متر مربع
ممک	متر مکعب
نق	رونقش (در . . .)
هش	هجری شمسی
هق	هجری قمری
یو	یونانی (زبان)

www.KetabFarsi.com

یعنی، برنیس یا برنیکی، که نام یونانیش برنیکه بوده است، و در حدود ۳۲۵ قبل از میلاد مسیح کارش رونق داشته، ملکه‌ی همسر بطلمیوس اول بوده است . . . .

فصل چهارم

الفبای صوتی دایرةالمعارف فارسی

§۱۷ـمقدمه

ضبط تلفظها در کتاب حاضر بوسیله‌ی الفبائی صوتی (فونتیک) مأخوذ از الفبای لاتینی بعمل آمده است. این الفبا عبارتست از الفبائی که ما برای زبان فارسی وضع کرده‌ایم، با انضمام حروفی الحاقی برای **ضبط نسبةً دقیق ولی (خاصه در مورد حروف مُصَوِّت) تقریبی کلمات خارجی (خاصه فرنگی).** الفبای مذکور برای زبان فارسی دارای این خاصیت اساسی است **که هر یک از علامات (حروف) آن برای نمایش دادن یک صدای الفبائی است، و در آن هیچگاه مجموعه‌ی دو حرف برای نمایش دادن یک صدای الفبائی بکار نرفته است؛** و هر کس که با الفبای زبان لاتینی آشنا باشد میتواند آنرا در مدت نیم ساعت بیاموزد، و در آن بحدّ کافی تمرین کند*.

در جدول صفحه‌ی مقابل، الفبای صوتی دایرةالمعارف و راهنمای تلفظ آنها مندرج است. در دنباله‌ی این فصل، پس از توضیح قواعد نوشتن و خواندن کلمات فارسی بوسیله‌ی این الفبا، توضیحاتی در باب علامات الحاقی میآوریم. **روش ما در نقل صدا به الفبای فارسی در مورد زبانهائی که الفبایشان غیر از الفبای فارسی و عربی است در فصل پنجم آمده است.**

§۱۸ـقواعد نوشتن و خواندن

(۱) هر کلمه بآن طریق که تلفظ میشود از چپ براست نوشته میشود.

(۲) هر مصوت به حرف صامتی که بلافاصله در طرف چپ آنست «حرکتی» بمقتضای صدای خود میدهد.

(۳) اگر مصوتی در طرف چپ مصوت دیگر باشد دنباله‌ی صدای آنکه در طرف چپ است از دیگری حرکت میگیرد (مانند حرکتی که ـِ در کلمه‌ی **سیاه**** از **ا** میگیرد).

(۴) حرف مشدد با تکرار آن حرف نوشته میشود.

(۵) علامت « ' »ـموسوم به **آپوستروف** (تلفظ کنید آپُسْتْرُف)ـدر گوشه‌ی فوقانی طرف چپ یک کلمه نشانه‌ی حرف یا حروف محذوف است، و کلمه‌ای که پیش از چنین کلمه‌ای آمده باشد **در تلفظ** به این کلمه متصل میشود، چنانکه گوئی بین دو کلمه فاصله‌ای نیست.

تبصرهـبا توجه به تعریف صدای مصوتها (بشرح مندرج در جدول) و به قاعده‌ی **(۱)**، نیازی به علامت خاص برای حرف عین در اول کلمه نیست، زیرا مثلا **اَمَل** و **عَمَل** در فارسی یکسان تلفظ میشوند.

(*) بعضی کسان که اطلاعشان از مسئله‌ی الفبا سطحی است تصور میکنند که با آنچه که آنرا به «الفبای مستشرقین» موسوم کرده‌اند میتوان کلمات و عبارات فارسی و عربی را چنانکه خوانده میشوند نوشت. در این مقام مجال بحث در این موضوع نیست، و فقط به توضیحاتی اجمالی اکتفا میشود. اولا برای آگاهی کسانی که از «الفبای مستشرقین» و امثال آن (مثلا «الفبای آواشناسان جهانی») دم میزنند، قسمتی از متن و ذیل رساله‌ی مقدمه‌ی تعلیم عمومی (تهران، ۱۳۰۷ هجری شمسی)، اثر (و بعقیده‌ی ما، بزرگترین اثر) محقق شهیر، آقای سید حسن تقی‌زاده، را اقتباس میکنیم:

«. . . کافه‌ی فرنگیهای آشنا به السنه‌ی مشرق و حتی تمام مستشرقین و علمای خیلی نامی عموماً (تا آنجا که من میدانم بدون استثناء) از بیشتر از صد سال به اینطرف تا امروز در ترجمه‌ی خطی، یعنی نقل کلمات فارسی به حروف فرنگی، همه جا ضمه‌های فارسی را با u مینویسند، مانند gul برای گُل، در صورتی که gol صحیح است. . . . و نیز برای کسره‌ی عربی، که مانند i کوتاه فرنگی است، در فارسی علامتی نیست، و باز بهمین جهت ترکی‌زبانان «دل» فارسی را بجای آنکه بتلفظ del ادا کنند مانند dil تلفظ میکنند، و مستشرقین اروپا باز کسره‌ی فارسی را مانند عربی تلفظ کرده و مینویسند.

«ظاهراً سرّ این غلط عمومی عجیب علمای فرنگی اینست که چون در مدارس السنه‌ی شرقیه‌ی فرنگ غالباً زبان ترکی رایجتر و محصلین آن بیشتر است، و بسیاری ابتدا ترکی یاد گرفته و بعد به فارسی پرداخته‌اند، و در بعضی موارد دیگر، ابتدا عربی و بعد فارسی یاد گرفته‌اند، لهذا از قدیم کلمات فارسی را به املای ترکی و عربی نوشته‌اند، و بعد سنت جاریه شده است، و بعضی مستشرقین این زمان هم، که شاید مطلب را فهمیده‌اند که آنگونه تلفظ غلط است، باز جَرْیاً لِلعاده روش قدیم را پیروی کرده‌اند، چنانکه اغلب کلماتی را از قبیل «مولی» وقتی که در ضمن عبارت فارسی میآید یا mevla مطابق املای ترکی و یا mawla مطابق املای عربی نقل کرده و مینویسند. . . . و هکذا صدها اغلاط کتابتی مستشرقین که از این اساس ناشی شده است».

اینرا هم باید گفت که حتی در کتب معتبری هم که مستشرقین معتبر فرنگی در تألیف آنها سهیم اند مفردات کلمات را اغلب بطور مقطّع نقل میکنند، و تلفظ ترکیبات را بدست نمیدهند، چنانکه در دایرةالمعارف اسلام، «جمال‌الدّین» را بصورت DJAMĀL al-DĪN و «السّلوک لمعرفةِ دولِ الملوک» را بصورت *al-Sulūk li-Ma'rifat Duwal al-Mulūk* نقل میکنند.

(**) ما در مکالمه یا خواندن عادی «سیاه» را «سیاه» یا «سی (با یاء کوتاه)+یاه» نمیگوئیم و نمیخوانیم.

الفبای صوتی دایرةالمعارف فارسی

(برای قواعد نوشتن و خواندن، §۱۸؛ برای امثله، §۱۹-§۲۳، و برای توضیحات دیگر، §۲۴ ملاحظه شود)

I- صامتها

صامتهای فارسی						صامتهای الحاقی (توضیحات اضافی در §۲۴)	
حرف	حرف فارسی معادل	حرف	حرف فارسی معادل	حرف	حرف فارسی معادل	حرف	حرف معادل
b	ب	k	ک	š	ش	d̲	ذ (با تلفظ عربی)
c	ج	l	ل	t	ت، ط، ة	M	م ("تودماغی")
d	د	m	م	v	و	N	ن ("تودماغی")
f	ف	n	ن	x	خ	t̲	ث (با تلفظ عربی)
g	گ	p	پ	y	ی	w	و (با تلفظ عربی، مثلا در کلمه‌ی وَلَد).
h	ه، ح	q	غ، ق	z	ذ، ز، ض، ظ		
j	ج	r	ر	ʿ	عین و همزه در وسط یا آخر کلمه*		
j	ژ	s	ث، س، ص				

(*) در باب عین و همزه در اول کلمه توضیحات ذیل و نیز §۱۸ ملاحظه شود.

II- مصوّتها

اگرچه در صفحات آتیه امثله‌ی فراوان از تحریر کلمات با الفبای دایرةالمعارف ذکر خواهد شد، برای اینکه این جدول راهنمای بهتری باشد، برای هر مصوت مثالهائی ذکر شده است، که در هر یک از آنها، مصوت شاهد مثال با حروف لاتینی سیاه چاپ شده است. البته توجه خواهند داشت که اولا **صدای** هر مصوت توصیف شده است، و لهذا مثلا صدای a را صدای **آ** در کلمه‌ی **اَسب** و صدای **عَ** در کلمه‌ی **عَدل** تعریف کرده‌ایم، زیرا در تلفظ رایج فارسی تفاوتی بین صدای **آ** در اولی با صدای **عَ** در دومی نیست (بهمین جهت، الفبای صوتی حاضر از علامت خاصی برای همزه و عین در اول کلمه مستغنی است). ثانیاً از "حرکتی" که یک مصوت به صامت ماقبل خود در یک کلمه میدهد اسمی بمیان نیامده است، اگرچه امثله‌ای که آورده‌ایم این مطلب را آشکار میسازد که، از این لحاظ، مثلا "a" جانشین فتحه (ـَ)، "e" جانشین کسره (ـِ)، و "o" جانشین ضمه (ـُ) است.

مصوتهای فارسی			مصوتهای الحاقی (برای توضیح و تفصیل بیشتر در این باب، §۲۴ ملاحظه شود)		
حرف	صدا	امثله	حرف	صدای تقریبی	امثله
a	صدای **آ** در **اَسب** و **عَ** در **عَدل**	اسب (asb)؛ عدل (adl)؛ بَد (bad)؛ اَمَل (amal)؛ عَمَل (amal)	ă	صدای **اَوْ** و **عَوْ** در تلفظ عربی (از لحاظ حرکت) **اَوْلاد** و **عَوْدت**	اولاد (ălād)؛ عودت (ădat)؛ قَوْم (qăm)
ā	صدای **آ** در **آب** و **عا** در **عار**	آب (āb)؛ عار (ār)؛ باد (bād)؛ آباد (ābād)	å	صدائی کشیده بین ā و o	شا (šå) [نام نمایشنامه‌نویس مشهور بریتانیائی]
e	صدای **اِ** در **اِسم** و **عِ** در **عِشق**	اسم (esm)؛ عشق (ešq)؛ شش (šeš)؛ رشته (reŝte)	ë	صدای **او** در تلفظ ترکی کلمه‌ی **اولمک** [بمعنی مُردن]	اولمک (ëlmak)؛ چرک (cërak) [کلمه‌ی ترکی بمعنی نان]
i	صدای **ای** در **این** و **عی** در **عیلام**	این (in)؛ عیلام (ilām)؛ شیر (šir)؛ شیرین (širin)	o	صدائی بسیار کوتاه و مبهم بین a و e	
o	صدای **اُ** در **اُفت** و **عُ** در **عُمْر**	افت (oft)؛ عمر (omr)؛ شش (šoš)	ü	صدای **او** در تلفظ ترکی کلمه‌ی **اوچ** [بمعنی سه]	اوچ (üc)؛ اوزوم (üzüm)
ŏ	صدای **او** در تلفظ فارسی **اوج** و صدای **عو** در تلفظ فارسی **عودت**	اوج (ŏj)؛ عودت (ŏdat)؛ جو (غله) (jŏ)؛ پُلو (polŏ)			
u	صدای **او** در ضمیر **او** و صدای **عو** در **عود** (ساز)	او (u)؛ عود (ud)؛ بود (bud)؛ ورود (vorud)			

امثله:

۶۱۹ـدسته‌ی اول

امل	amal	عدل	adl
عمل	amal	عبد	abd
اصل	asl	سر	sar
نمد	namad	ابد	abad
عفو	afv	سرور	sarvar
آش	aš	بالا	bālā
عالم	ālam	یاور	yāvar
ابواب	abvāb	روایت	ravāyat
چای	čāy	آمدم	āmadam
عاق	āq	آبیار	ābyār
اسم	esm	پیمان	peymān
خانه	xāne	اقبال	eqbāl
پایه	pāye	واردات	vāredāt
پدر	pedar	میمون	meymun
استمالت	estemālat	عمارت	emārat
یگانه	yegāne	فرشته	ferešte
ایران	irān	دیو	div
ورزیده	varzide	خدیو	xadiv
ایلام	ilām	انوری	anvari
ایلام	ilām	عیسی	isā
ایرانی	irāni	عیسوی	isavi
افق	ofoq	حرمت	hormat
عُمر	omr	عمده	omde
عُمَر	omar	ابوالقاسم	abolqāsem
آمرزش	āmorzeš	مصطفی	mostafā
اولاد	ŏlād	عودت	ŏdat
عورت	ŏrat	جو	jŏ
دوره	dŏre	قوم	qŏm
دوران	dŏrān	اوج	ŏj
او	u	جویا	juyā
صورت	surat	عوج	uj
بودن	budan	علوم	olum
اوشان	ušān	موسی	musā

۶۲۵ـدسته‌ی دوم (قاعده‌ی سوم)

بیار*	biār	ایرانیان	irāniān
بیابان	biābān	ویار	viār
سیاه	siāh	حاشیه	hāšie
سیه	siah	دیوریت	diorit
نیوشیدن	niušidan	لوئی**	lui

۶۲۱ـدسته‌ی سوم (عین یا همزه در وسط یا آخر کلمه)

بیع	bey‘	معبد	ma‘bad
شیء	šey‘	اطاعت	etā‘at
بطیء	bati‘	مأمن	ma‘man
مطیع	moti‘	مأمون	ma‘mun
سعی	sa‘y	طاعات	tā‘āt

(*) با «بیعار» (bi‘ār) مقایسه کنید (امثله‌ی دسته‌ی سوم).

(**) نام فرانسوی، که ضبط اصلی آن Louis است.

معاد	ma‘ād	بعید	ba‘id
معاش	ma‘āš	سعید	sa‘id
مآت	me‘āt	معیشت	ma‘išat
بیعار†	bi‘ār	سعدی	sa‘di
ساعد	sā‘ed	معامله	mo‘āmele
سائل	sā‘el	عرعر	ar‘ar
اعتماد	e‘temād	مؤمن	mo‘men
اعراض	e‘rāz	معتقد	mo‘taqed
إعمال	e‘māl	مسئول	mas‘ul
آعمال	a‘māl	صَلْصَلَه	sa‘sa‘a
شعر	še‘r	تشعشع	taša‘šo‘

۶۲۲ـدسته‌ی چهارم (تشدید)

محمد	mohammad	اره	arre
ایام	ayyām	ایوب	ayyub
پله	pelle	عیوق	ayyuq
نواب	navvāb	صفار	saffar

به «عین مشدد» و «همزه‌ی مشدد» توجه کنید:

فعال	fa‘‘āl	مجعد	moja‘‘ad
مکعب	moka‘‘ab	وعاظ	vo‘‘āz
تنعم	tana‘‘om	تفأل	tafa‘‘ol
مقعر	moqa‘‘ar	تفعل	tafa‘‘ol

به ضبط تلفظ کلماتی که یاء مشدّد دارند، و حرف پیش از «ی» دارای «صدای یائی» است توجه کنید:

وصی	vasiyy	رقیه	roqiyye
وصیت	vasiyyat	ایاک	iyyāka
قضیه	qaziyye		

این مثالها را با **میبابم** (miyābam) و **فوجی‌یاما** (fujiyāmā) مقایسه کنید.

۶۲۳ـدسته‌ی پنجم (استعمال آپوستروف)

در خواندن عبارتی مانند «محمد ابن موسی» حرف «ا» در تلفظ اسقاط میشود، و این عبارت چنین خوانده میشود:

(۱) mohammadebne musā

برای احتراز از ترکیبی طولانی مانند قسمت اول (۱)، که خواندن آن مشکل است، و هم برای حفظ شخصیت کلمات، و در عین حال اشاره به حرف محذوف، **محمد ابن موسی** را چنین مینویسیم:

(۲) mohammade 'bne musā.

بر طبق قاعده‌ی **(۵)** سابق الذکر، عبارت (۲) در تلفظ مانند (۱) میباشد.

همچنین، **عیسی ابن مریم** را isa 'bne maryam مینویسیم، و isabne maryam میخوانیم.

در مورد «ال» (حرف تعریف عربی) نیز حال همین است.

(†) با «بیار» (biār) مقایسه کنید (امثله‌ی دسته‌ی دوم).

امثلـه:

ضبط کنونی	ضبط با الفبای ما	تلفظ
ابوالقاسم	abo 'lqāsem	abolqāsem
ابوالعلاء	abo 'l'alā'	abol'alā'
شمس‌الدوله	šamso 'ddöle	šamsoddöle
ربیع الاول	rabi'o 'l'avval	rabi'ol'avval
ربیع الثانی	rabi'o 'ssāni	rabi'ossāni
اظهر من الشمس	azharo mena 'ššams	azharomenaššams

عبارت "علاءالدولة ابن سیف السلطان" بصورت alā'o 'ddölate 'bne seyfo 'ssoltān نوشته و alā'oddölatebne seyfossoltān خوانده می‌شود.

تبصره‌ی ۱ـ برای مشخص کردن هویت اسامی، عند اللزوم میتوان کلمه‌ی بعد از حرف تعریف را با «.» از حرف تعریف جدا کرد، و مثلا بجای abo 'lhasan (ابوالحسن) نوشت abo 'l.hasan؛ و بجای šamso 'ddöle (شمس‌الدوله) نوشت šamso 'd.döle؛ و بجای faxro 'lmolk (فخرالملک) نوشت faxro 'l.molk.

تبصره‌ی ۲ـ کلمات و اعلام معروف نسبةً کوتاه را می‌توان بدون بکار بردن آپوستروف نوشت:

ابوالقاسم	abolqāsem	ابوالحسن	abolhasan
ابوالعلاء	abol'alā'	فخرالملک	faxrolmolk

۳۴ـ توضیحات در باب حروف الحاقی

قبل از اینکه به توضیحات مورد نظر بپردازیم تأکید میکنیم که تلفظهای مندرج در جدول (خاصه برای مصوتهای الحاقی) و نیز در توضیحات آتیه، تقریبی است، و اینکه مثلا صدای eu را در کلمه‌ی فرانسوی peur با صدای ea در کلمه‌ی انگلیسی earl یکی میشماریم متضمن تسامح بسیار میباشد. شرح و توصیف تلفظهای صحیح در زبانهای گوناگون موضوع کتابها یا رساله‌ها است، و البته در این مقدمه‌ی مختصر نمیگنجد.

ä در جدول، صدای این حروف با صدای آ در تلفظ عربی کلمه‌ی **آلاد** (älād) توصیف شده است. صدای ä با صدای ā قابل مقایسه است، با این تفاوت که ā با o شروع میشود و ä با a. در زبانهای انگلیسی و آلمانی ابتدای صدای ä کمابیش به a نزدیک است. در نقل کلمات فرنگی به فارسی، صدای ä را در اول کلمه با **آ** و الا با **ا** نمایش داده‌ایم؛ مثلا

صورت اصلی و زبان	تلفظ	ضبط فارسی درین کتاب
Browne (انگلیسی)	brän	براون
Aurelianus (لاتینی)	äreliänus	آورلیانوس
Augustus (لاتینی)	ägustus	آوگوستوس
Bautsen (آلمانی)	bätsen	باوتسن

ë صدائی کشیده بین a و o دارد. تلفظ «Shaw» (شا)، نویسنده‌ی معروف بریتانیائی، بصورت šë ضبط میشود. **اگر پابند به قرابت زیاد تلفظها به تلفظهای اصلی نباشیم، ë را میتوان مانند ä تلفظ کرد.**

ë در جدول، صدای این حرف با صدای **او** در تلفظ ترکی کلمه‌ی اولمک (ëlmak) توصیف شده است. مثالهای دیگر از صدای تقریبی ë:

(۱) صدای e در الفاظ فرانسوی le (لو) و de (دو)، و در اعلام Denis (دنی) و René (رنه)؛ صدای eu در نام رود Meuse (موز).

تلفظ این کلمات بترتیب lë، dë، dëni، rëne، و mëz ضبط شده است.

(۲) صدای ö در نام آلمانی Königsberg (کونیگسبرگ). پس تلفظ این کلمه königsberg خواهد بود.

(۳) صدای ea و i در کلمات انگلیسی earl (ارل) و Bird (برد)؛ تلفظهای آنها ërl و bërd.

در نقل صدای ë به فارسی بقدری تشتت بوده است که وضع قرارداد ثابتی برای آن مشکل بنظر میرسد. سابقاً که مآخذ ترجمه و تألیف از زبانهای فرنگی عمدةً کتابهای فرانسوی بود، صدای ë را گاه بوسیله‌ی «و» نقل میکردند، و گاه علامتی برای آن نمیگذاشتند. مثلا Denis را بصورت «دنی» ولی de را بصورت «دو» نقل می‌کردند، چنانکه امروز هم نام رئیس جمهور فرانسه را «دوگل» مینویسند. ملاک اساسی ما در نقل این صدا این بوده است که هر جا تلفظ آن مانند e معمول یا به تلفظ اصلی نزدیکتر بنظر آمده آنرا مانند کسره تلقی کرده‌ایم، و هر جا تلفظ آن مانند o معمول یا به تلفظ اصلی نزدیکتر تشخیص داده شده بصورت ضمه*. مثلا نام فرانسوی René (rëne) را «رنه»، لقب انگلیسی earl (ërl) را «ارل» ولی الفاظ فرانسوی de (dë) و le (lë) را بترتیب «دو» و «لو» ضبط کرده‌ایم. نام انگلیسی Bird (bërd) بصورت «برد»، و کلمه‌ی آلمانی Königsberg (königs-berg) بصورت «کونیگسبرگ» ضبط شده است.

(*) در باب نقل صدای o بوسیله‌ی الفبای کنونی فارسی قسمت (۱) از §۳۵ ملاحظه شود.

a صدائی بسیار کوتاه و مبهم بین a و e دارد. مثلا اسم انگلیسی Johnson بصورت «جانسن» و تلفظ آن بصورت jānson ضبط میشود. اگر دقت ملحوظ در کتاب حاضر مطلوب نباشد میتوان ə را e کوتاه تلفظ کرد.

ü در جدول، صدای این حرف با صدای **او** در تلفظ ترکی کلمه‌ی **اوچ** (üc) توصیف شده است. مثالهای دیگر از صدای تقریبی ü:

(۱) صدای u در لقب فرانسوی duc (دوک) و در نام فرانسوی Dumas (دوما).

(۲) صدای ü در نام آلمانی Düsseldorf (دوسلدورف).

تلفظ کلمات مذکور در کتاب حاضر dük، dümā، و düseldorf خواهد بود.

در فارسی معمولا بجای ü، u تلفظ میشود.

ḏ و ṯ تلفظ این حروف در جدول با عبارات «ذ با تلفظ عربی» و «ث با تلفظ عربی» توصیف شده است. اما ضبط تلفظ کلمات و اعلام عربی در کتاب حاضر بر اساس تلفظ معمول فارسی است؛ مثلا تلفظ «ذو القرنین» را zo 'l.qar-nayn ضبط کرده‌ایم نه ḏo 'l.qarnayn، و تلفظ «ثنویت» را sanaviyyat نوشته‌ایم نه ṯanaviyyat. اما در اعلام انگلیسی و اسپانیائی و اصطلاحات مربوط به ایران باستان و غیره علامات ḏ و ṯ را بکار برده‌ایم، و مثلا «Rutherford»، نام فیزیکدان بریتانیائی را، «راذرفرد» ضبط کرده و تلفظ آنرا rāḏərfərd داده‌ایم، و «Jimenes»، نام شاعر معاصر اسپانیائی، را «خیمنث» ضبط و تلفظ آنرا ximeneṯ داده‌ایم.

M و N این حروف را در جدول بترتیب «میم تودماغی» و «نون تودماغی» توصیف کرده‌ایم. در حقیقت، مصوت ماقبل این حروف است که تلفظ «تودماغی» دارد، و در تلفظ دقیق، حروف M و N تلفظ نمیشوند. کلمه‌ی Saint-Denis، نام شهری در فرانسه، بصورت سن‌دنی ضبط و تلفظش saN-dëni، و کلمه‌ی Amboise (نیز نام شهری در فرانسه) بصورت «آمبواز» ضبط و تلفظش āMbuāz درج شده است.

w در جدول، تلفظ این حرف با تلفظ واو در تلفظ عربی کلمه‌ی «وَلَد» توصیف شده است. در ضبط تلفظ کلمات و اعلام عربی، این واو را چنانکه فارسی‌زبانان تلفظ می‌کنند با v نمایش داده‌ایم، اما در ضبط تلفظ کلمات انگلیسی و غیره تفاوت v و w ملحوظ شده است، و مثلا «Whitby» را بصورت «ویتبی» نقل و تلفظش را witbi درج کرده‌ایم.

فصل پنجم

تلفظها*

§۳۵ـطرح مسئله

یکی از انتظارات بجا از یک دایرةالمعارف اینست که تلفظ اعلام و اصطلاحات و عناوین نامأنوس را که در خواندن آنها احتمال ابهامی میرود بدست بدهد. در این زمینه، اغلب عبارت «تلفظ صحیح» شنیده میشود، ولی اگر گویندگان این عبارت در مقام تعریف دقیق «تلفظ صحیح» برآیند به احتمال قوی از عهده برنمیآیند، زیرا حکم به صحیح بودن در هر امری مستلزم داشتن مأخذی است اِستانده (یعنی دارای مقبولیت عام) برای نوعی اندازه‌گیری، و شناختن چنین مأخذی حتی در زبانهائی که طبقات تحصیلکرده‌ی متکلم به آنها از لحاظ دقت در تلفظ ممتازند عملی نیست.

بازگردیم به انتظاری که در آغاز این مقدمه به آن اشاره شد. اگر هم قائل به «تلفظ صحیح» شویم، و «تلفظ صحیح» یک کلمه را با عبارت مبهم «تلفظ فصیح» آن در نزد اهل زبان تعریف کنیم، ضبط تلفظهای صحیح اعلام حتی در دایرةالمعارفهای عمومی بزرگ چندین جلدی هم عملی نیست، چه رسد به یک دایرةالمعارف عمومی دوجلدی که، علاوه بر اصطلاحات علمی بسیار، مشتمل است بر چندین هزار اسم خاص متعلق به اشخاص و امکنه از ممالک و ملل و اقوام بزرگ قدیم و کنونی گرفته تا جزایر نامسکون میان اقیانوس کبیر. بعلاوه ـ بسبب تنوع فوق العاده‌ی اصوات در السنه‌ی مختلف، و اختلافات گوناگون صدای حروف در آنها، و اختلافات ناشی از اینکه کلمه منفرداً یا در ضمن ترکیب استعمال شود، و غیره ـ نقل دقیق تلفظهای اصلی کلمات، حتی در صورت اکتفا به زبانهای عمده‌ی مردم دنیای کنونی، مستلزم استعمال الفبای صوتی وسیعی خواهد بود مشتمل بر چندین

(*) در این باب، فصل ششم (از §۳۲ ببعد) هم ملاحظه شود.

صد علامت و کتابی بزرگ در شرح و توصیف آنها، و این کار اگر هم عملی بود در یک دایرةالمعارف عمومی کوچک که برای استفاده‌ی عموم تألیف شده است نه فقط مفید فایده‌ای نمیتوانست باشد، بلکه از فایده‌رسانی کتاب میکاست، زیرا در این صورت مراجعین به کتاب باید ابتدا الفبای تازه‌ای را مشتمل بر چندین صد علامت و خصوصیات تلفظ هر یک از آنها بیاموزند تا بتوانند تلفظهای مندرج در کتاب را بخوانند.

چه روشی در حل این مشکل باید اتخاذ کرد؟

در صفحات آتیه، پس از شرح مشکلات دیگر، اصول روشی که در کتاب حاضر اتخاذ شده است درج میشود.

§۳۶ـضبط کلمه و ضبط تلفظ

ما، بسبب الفبای کنونی فارسی، در ضبط تلفظها با دو مسئله مواجه هستیم. **اول ضبط تلفظهای کلمات فارسی یا کلمات سایر زبانهائی که الفبای آنها مانند الفبای فارسی است، و لهذا صورت تحریری کلمات مشخص است.** مثلا میخواهیم بدانیم که تلفظ کلمه‌ی «خانه» را «خانِه» قرار دهیم یا «خانَه»، و «بیت» را «بِیْت» تلفظ کنیم یا «بَیْت».

مسئله‌ی دوم در باب کلمات زبانهائی است که الفبای آنها نسبت به الفبای فارسی خارجی است. نامی اروپائی مانند Albert را در یک کتاب آلمانی یا فرانسوی یا انگلیسی و غیره میتوان بهمین صورت ضبط کرد؛ منتها در ضبط تلفظ آن با الفبای صوتی، اگر این نام به یک نفر فرانسوی تعلق داشته باشد تلفظ فرانسوی آن ضبط میشود، و اگر به یک نفر آلمانی تعلق داشته باشد تلفظ آلمانی آن، و غیره. اما ما نمیتوانیم کلمه‌ی Albert را بهمین صورت نقل کنیم، بلکه باید ابتدا این کلمه را با الفبای فارسی نمایش دهیم. راهنمای ما در این کار، چنانکه بتفصیل در فصل ششم خواهد آمد، تلفظ کلمه‌ی Albert است. بعبارت دیگر، **در مورد کلمات زبانهائی که الفبای آنها نسبت به الفبای فارسی خارجی است، تعیین و ضبط تلفظ کلمه بر ضبط کلمه با الفبای فارسی مقدم میباشد.**

نظر به ملاحظات اخیر، تفصیل روش کتاب حاضر را در باب تلفظ کلمات زبانهای اروپائی یا مأخوذ از این زبانها به فصل ششم موکول میکنیم، و دنباله‌ی این فصل را به روش ضبط تلفظهای کلمات فارسی و عربی تخصیص میدهیم.

§۳۷ـتلفظ کلمات فارسی و عربی

مسئله‌ی ضبط تلفظ اعلام و سایر کلمات فارسی و عربی مستعمل در فارسی مشکلات فراوان دارد، و اقدام به آن جرئت و جسارت میخواهد. الفبای کنونی فارسی پرده‌ای است که تزلزل و احیاناً نادانی جمعی را در این اقدام میپوشاند و از جهات دیگر نیز ستّار العیوب است، و به همین جهت، گذشته از فضلا و محققینی که با دلایلی تغییر الفبا را صلاح و صواب نمیدانند، جمعی هم به جهت همین «عیب‌پوشانی» آن سخت با تغییرش مخالفت میورزند. جرئت اینکه کلمات را عند اللزوم «حرکتگذاری» (یا باصطلاح معروف، «اعراب گذاری») کنند ندارند، زیرا یا تلفظ کلمه را نمیدانند، و یا میترسند از اینکه اگر «خانه» را «خانِه» ضبط کنند جمعی و اگر «خانَه» ضبط کنند جمعی دیگر بر ایشان خرده بگیرند؛ و کذلک در مورد زِیْد و زَیْد، بِیْت و بَیْت، علی و علیّ، حسنُ ابنُ علی یا حسنِ ابنِ علی، و غیره. در نتیجه، فارسی‌زبانان حتی برای خواندن اسامی اغلب شهرها و آبادیها و سلاطین و رجال علم و ادب و هنر ایران یا سایر ممالک اسلامی ناچارند به مآخذ فرنگی تخصصی، که آنهم در دسترس همه نیست، متوسل شوند. این سدّ هر فارسی‌زبان را در مقابل متون جدی فارسی دوچار تردید و تزلزل میکند. شک نیست که اگر حکم شود که هر کس کتابی در تاریخ یا جغرافیا یا اساطیر و جز آنها مینویسد اعلام و کلمات نامأنوس را حرکتگذاری کند بطوری که خواننده بتواند کلمات را درست بخواند، بسیاری از مدعیان این مباحث قلم خود را خواهند شکست، و حرفه‌ی دیگری پیش خواهند گرفت.

باری، مؤلفین کتاب حاضر سد مذکور را شکسته‌اند، و بجرئت میتوان گفت که این کتاب یگانه کتاب مرجع فارسی است که هر کس میتواند همه‌ی اعلام و اصطلاحات و عناوین آنرا بخواند، و گذشته از عده‌ای انگشت‌شمار از متون ادبی حرکتگذاری‌شده، یگانه کتاب فارسیی است که میتوان آنرا خواند. البته این مرحله از کار حاضر، مانند مراحل دیگر آن، نقائص و حتی معایبی دارد، ولی این امر در هر کار پیشاهنگ احترازناپذیر است، و بهر حال، نمیتوانستیم دست روی دست بگذاریم و از بیم معایب احتمالی بی‌حرکت بنشینیم. البته، در این مورد نیز مسائلی که کتاب حاضر مطرح کرده یا

برانگیخته است بیش از مسائلی است که حل کرده و گره از آنها گشوده است. امید است این مرحله از کار نیز مورد انتقاد محققین و مدققین قرار گیرد تا اهمیت موضوع بر ملا و چاره‌ای برای رسم الخط کنونی اندیشیده شود.

روش کتاب حاضر در ضبط تلفظ اعلام و کلمات فارسی و اعلام و کلمات عربی فارسی‌شده یا مشهور اتخاذ تلفظی بوده است که مشهور تشخیص داده شده. مثلا تلفظ «خانه» را xāne ضبط کرده‌ایم نه xāna؛ تلفظ زید را zeyd نه zayd؛ تلفظ استعاره را este'āre نه este'āra؛ تلفظ «بیت» را beyt نه bayt؛ و تلفظ «مرجع» را marje' نه marja'. همچنین یاء نسبت عربی را در کلمات منفرد بدون تشدید ضبط کرده‌ایم، مثلا تلفظ «روحانی» ruhāni ضبط شده است نه ruhāniyy، و تلفظ «علی» ali است نه aliyy. اما در حال اضافه، تشدید یاء رعایت شده است، و مثلا تلفظ «علی ابن ابیطالب» aliyye 'bne abitāleb ضبط شده. از موارد دیگر انحراف از تلفظ عربی و تمسک به تلفظ رایج فارسی تلفظ اعلامی است مانند «حسن ابن علی» که ما آنرا hasane 'bne ali ضبط میکنیم نه hasano 'bno aliyy.

البته در ترکیبات عربی محض و اعلام نامأنوس عربی، و همچنین، در سیاق عبارات عربی، اهتمام در حفظ تلفظهای اصلی شده است، ولی در این مورد نیز تسامحهائی روا داشته شده است، چنانکه نام کتاب البدایة و النهایه، تلفظ کلمه‌ی «نهایه» را بصورت رایج «نَهایه» آوردیم نه بصورت عربی «نِهایه».

فصل ششم

ضبط اعلام و سایر کلمات

این فصل به دو مبحث عمده تقسیم میشود: ضبط اعلام و سایر کلمات فارسی و عربی، و ضبط اعلام خارجی، یعنی اعلامی که الفبای آنها غیر از الفبای فارسی است.

ضبط اعلام و سایر کلمات فارسی و عربی

اعلام فارسی و عربی در کتاب حاضر بطریقی که در کتب معتبر فارسی یا عربی مندرج است ضبط شده‌اند. استثناهای قابل ذکر و مطالب دیگری که توجه به آنها برای مراجعینی که ممکن است از زبان عربی چندان بهره‌ای نداشته باشند مفید بنظر میرسد بشرح ذیل است. در باب رسم الخط و املا، فصل یازدهم نیز ملاحظه شود.

§۲۸ـ کلمه‌ی «ابن»

کلمه‌ی عربی ابن (ebn)، بمعنی پسر، همه جا به همین صورت ضبط شده است، و رسم الخط عربی در آن رعایت نشده؛ مثلا «حسن ابن علی» نه «حسن بن علی».

جمع عربی کلمه‌ی «ابن» در حالت رَفْعْ **بنون** (banun) است، و در حالات نَصْبْ و جَرّ **بنین** (banin)، و این دو کلمه اگر به کلمه‌ی دیگر اضافه شوند، حرف «ن» از آخر آنها ساقط میشود، و بترتیب به صورتهای «بنو» و «بنی» درمیآیند. این دو صورت، بدون توجه به حالت اعرابی آنها در زبان عربی، در زبان فارسی بکار میروند، و در کتاب حاضر نیز بکار رفته‌اند. مانند «بنی هاشم»، «بنی طرف»، «بنی کعب»، «بنی امیه»، «بنو موسی»، و «بنو نصر». در این باب مقاله‌ی **بنو** در ستون سوم صفحه‌ی ۴۵۴ کتاب حاضر نیز ملاحظه شود.

§۲۹ـ کلمه‌ی «ابو»

کلمه‌ی عربی **اب** (ab)، بمعنی پدر، در زبان عربی در حالت رفع به صورت **ابو** (abu) و در حالت جر به صورت **ابی** (abi) درمیآید، ولی در زبان فارسی هر دو صورت، بدون توجه به حالت اعرابی آنها در زبان عربی، بکار میروند. مانند «ابودلف» و «ابی دلف»، «ابولهب» و «ابی لهب»، و «ابوسفیان» و «ابی سفیان». بعضی از مؤلفین کتاب حاضر نیز، بدون تبعیت از قواعد دستور زبان عربی، هر دو صورت را بکار برده‌اند. مقالات **اب** و **ابو** در کتاب حاضر نیز ملاحظه شود.

§۳۰ـ «ال» حرف تعریف

در موضوع «ال» (حرف تعریف در زبان عربی) به دو مطلب باید توجه داشت. یکی اینکه فارسی‌زبانان در بعضی از اعلام معروف که صورت عربی آنها «ال» دارد، «ال» را اسقاط میکنند، و مثلا بجای «ابن الحاجب»، «ابن الاثیر»، و «ابن الندیم» بترتیب «ابن حاجب»، «ابن اثیر»، و «ابن ندیم» می‌گویند. در این باب در مقالات **ال** و **ابن ال...** در کتاب حاضر توضیحات و راهنمائی کافی آمده است.

مطلب دیگر در باب «ال»، که حقاً باید در مبحث تنظیم الفبائی مطلعها (§۵۰) گفته شود، اینست که در کتابهای عربیِ

مرتب به ترتیب الفبائی، کلمه‌ای را کـه «ال» حرف تعـریف بر سر دارد با همین حرف ولی در ردیف الفبائی آن کلمه پس از اسقـاط «ال» درج میـکنـند، و مثـلا «جـابیـه» را بصورت «الجابیه» ولی در ردیف الفبائی «جابیه»، و «جاهلیت» را بصورت «الجاهلیه» ولی در ردیف الفبائی «جاهلیه» درج میکنند. اگر هم این روش منطقی باشد، پیروی از آن در کتاب حاضر محلی ندارد، زیرا این کتاب برای فارسی‌زبانان نوشته شده است، و نظر این بوده است کـه حتی الامکان قـابل استـفاده بـرای عده‌ای بیشتر باشد ـ ولو از رسم عربی‌زبانها بی‌اطلاع باشند.

§۳۱ـ«ة»

حـرف «ة» در کلـمات عـربی فـارسی‌شده بصورت «ت» نوشته شده است، مگـر وقتی کـه ضبط دیگری مقرر بوده. در اعلام بنا را بـر ضبطهای موجود در نوشته‌هـای معتبر فـارسی نهاده‌ایم. بهر حال، چون قـاعده‌ی ثـابتی در این بـاب نیست، احتراز از تشتت غیر ممکن بنظر میرسد.

ضبط اعلام و سایر کلمات خارجی

مقصود مـا در اینجا از کلـمه‌ی «خارجی» **خارجی نسبت به الفبای فارسی** است، و ازیـن ببعد بحث ما در ایـن فصل در باب اعلام و کلمات زبـانهای اروپائی یا مـأخوذ از آنها میباشد، که الفبایشان غیر از الفبای فارسی است.

§۳۲ـمقدمه در نقل و ضبط اعلام و کلمات خارجی

مسئله‌ی نقل و ضبـط اعلام و کلمـات خـارجی با الفبای فـارسی مشکـلات جدّی و اساسی دربر دارد، و مخصوصاً در بیست سال اخیـر در ایـران دستخوش تشتت فوق العاده شده است، و این تشتت عمـدةً نـاشی از اختلاف فـاحش حـروف الفبای فارسی با حروف الفبای لاتینی است.

از مدتهـا پیش از جنگ جهـانی دوم، زبـان خـارجی اکثریت طبقه‌ی تحصیلکرده‌ی ایران زبان فرانسوی بود. کتب معدودی که به زبان فارسی ترجمه یا تـألیف میشد از آن زبان گرفتـه میشد. تقریبـاً همه‌ی کلمات فرنگـی، اعم از اعـلام و اصطلاحات و غیره، در نزد ما از آن زبان و کمابیش بـا تلفظ فـرانسوی نقـل مـیشد، و مثـلا Henry و Charles (شاهـان انگـلستان) را «هـانری» و «شارل»، و Washington (رئیس جمهور امریکا) را «واشنگتن» نقل میکردیم. از جنگ جهانی دوم ببعد، زبان انگلیسی در مملکت ما رواج یافته است، و در بسیاری از موارد جایگزین زبان فرانسوی شده. تعداد تألیفات و ترجمه‌ها بحد معتنابهی افزایش یافته است، امـا مأخذ بیشتر این آثار زبان انگلیسی است، و اعـلام و اصطلاحات اساساً از آن زبان نقل میشوند؛ لکـن بسیاری از مؤلفین یـا مترجمین اعلام و کلمات خارجی را، بدون مراجعه به مآخذ مربوط، بر حسب سلیقه یا گمان خود به فارسی نقل میکنند. بهر حال، در نتیجه‌ی تحوّل زبان خـارجی رایج در ایـران از فـرانسوی به انگلیسی، در درجه‌ی اول ضبط فارسی اعـلام اشخاص تحول و تشتت یافته است. اسامی امکنه، اگرچه در این تحول تا کنون مقـاومت بیشتری داشته‌اند، بکلی از تغییر مصون نمانده‌اند. مثلا سابقاً Edinburgh (شهر انگلستان) را «ادنبورگ» یا (اگر خیلی انگلیسی‌مآبی بخرج میدادند) «ادینبورگ» میخواندند، ولی امروز ضبط «ادینبره» هـم بچشم میخورد. از مواردِ قـابلِ ذکرِ تشتت در نقل کلمات، باید اعلام و اصطلاحات مـربوط به یونان باستان و روم قدیم و اصطلاحات علمی لاتینی (مثـلا در رده‌بندی گیاهان و جانوران) را ذکـر کرد، که مثلا کسانی که در فرانسه یا بوسیله‌ی زبان فـرانسوی تحصیل کرده‌اند آنهـا را از صورت فرانسوی و آنها که در انگلستان یـا امریکا درس خوانده‌انـد از صورت انگلیسی نقل میکنند، و غیره. امـا در میان آشنایان به زبان واحد هم این تشتت حتی در اعلام عادی فراوان دیده میشود، مانند نقل نام انگلیسی Smith به صورت‌های «اسمیت»، «اسمیث»، «سمیت»، و «سمیث».

تشتت مـذکور منحصر بـه اسامـی خـاص نیست، و در اصطلاحات علمی و فنی نیـز مشاهده میشود، و موجب حیرت محصلین بعضی از مدارس عـالیه میـگردد، که مثلا نـام ماده‌ی شیمیـائـی H_2O_2 را از معـلم فـرانسه‌خوانده‌ی خـود «اب اکسیژنه» و از معلم انگلیسی‌خوانده‌ی خـود «هـایدروجن پروکسایـد» میشنوند. بسیاری از کتـابهای فـارسی، مخصوصاً کتـابهای «تحصیلات عـالیه»ـاعم از کتب علمـی، تاریخـی، جغرافیائی، اقتصادی، و غیرمـملو از این تشتتها است.

کتـابهائی کـه آلوده بـدین گونـه تشتتها هستند مفیـد فایده‌ای نتوانند بود، و برای خواننده حاصلی جز اتلاف وقت ندارند.

برای اینکه این گونه تشتتها در کتاب حاضر راه نیابد،

ناچار بودیم که روشی منطقی و ثابت برای نقل اعلام خارجی و آن دسته از اصطلاحات و کلمات فرنگی که استعمال آنها در زبان فارسی احترازناپذیر است (مانند اسامی بعضی از مواد یا اسبابها و بعضی از اصطلاحات بین‌المللی) اتخاذ کنیم. در سطور آتیه به توضیح این روش میپردازیم.

۳۳ـ کلیات راجع به روش نقل و ضبط

نقل و ضبط اعلام و کلمات خارجی بوسیله‌ی الفبای فارسی متضمن دو مرحله است:

مرحله‌ی اول انتخاب ضبط خارجیی است که برای نقل با الفبای فارسی انتخاب میشود، و ما آنرا **ضبط مأخذ** و زبانی را که ضبط مأخذ از آن گرفته شده است **زبان مأخذ** میخوانیم. مثلا سردار معروف رومی زمان یولیوس قیصر و پس از آن را، که بر سر عشق به کلئوپاترا جان خود را از دست داد، رومیان Antonius میخواندند؛ و انگلیسها او را Antony یا Anthony و فرانسویها وی را Antoine مینامند. اولین مسئله‌ای که فارسی‌نویس با آن مواجه میشود اینست که کدامیک از این صورتها را (یا صورتهای دیگر نام سردار مورد بحث را در سایر زبانهای اروپائی) مأخذ نقل به الفبای فارسی قرار دهد، یعنی بعنوان ضبط مأخذ انتخاب کند. مثلا ما ضبط لاتینی Antonius را ضبط مأخذ گرفته‌ایم؛ و در این مورد، زبان مأخذ زبان لاتینی است.

مرحله‌ی دوم عبارتست از نقل ضبط مأخذ به الفبای فارسی، و چنانکه اشاره کردیم، این مسئله، بسبب اختلاف فاحش حروف الفبای فارسی با حروف الفبای زبانهای اروپائی، متضمن مشکلات جدّی میباشد، که نظیر آنها در تألیف دایرةالمعارفهای فرنگی پیش نمیآید. توضیح آنکه مؤلفین یک دایرةالمعارف مثلا انگلیسی میتوانند نام فرانسوی Henri یا نام اسپانیولی Alfonso را بهمین صورت در کتاب خود ضبط کنند، اما این راه ساده بر ما مسدود است. راهی که در کتاب حاضر در مورد اعلام برای نقل ضبط مأخذ به الفبای فارسی اتخاذ شده است اساساً عبارتست از **نقل تلفظ اصلی ضبط مأخذ (یعنی تلفظ ضبط مأخذ در زبان مأخذ)، یا تلفظی حتی الامکان نزدیک به تلفظ اصلی، بوسیله‌ی الفبای فارسی** (موارد استثنائی بعداً گفته خواهد شد). مثلا در مورد سردار رومی سابق الذکر، که ضبط لاتینی نام وی یعنی Antonius را مأخذ قرار دادیم، تلفظ این لفظ در زبان لاتینی بر طبق الفبای صوتی دایرةالمعارف antonius است، که با الفبای فارسی بصورت «آنتونیوس» نوشته میشود.

کلیات سابق الذکر در مورد اصطلاحات و سایر کلمات خارجی مستعمل در زبان فارسی نیز صدق میکند، الا اینکه در این مورد معمولا ضبط فرانسوی ضبط مأخذ گرفته میشود. البته موارد استثنائی هم هست. مثلا کلمه‌ی nylon در نزد ما با تلفظ انگلیسی آن معروفست (نایلون) نه با تلفظ فرانسوی آن (نیلون).

خلاصه، برای نقل اعلام خارجی به زبان فارسی، پس از انتخاب ضبط مأخذ، باید تلفظ اصلی آنرا در مأخذ معتبری بدست آورد، و این تلفظ یا نزدیکترین تلفظ بدان را که نمایش دادن آن با الفبای فارسی ممکن است بوسیله‌ی این الفبا نمایش داد.

نمایش دادن تلفظها بوسیله‌ی الفبای فارسی در مورد زبانهائی که تلفظ مصوتها و صامتهای آنها نسبةً به تلفظ مصوتها و صامتهای فارسی نزدیک است، و بطور کلی در مورد کلمات خارجیی که تلفظ آنها نسبةً ملایم با تلفظ فارسی‌زبانان است اشکال اساسی ندارد، و مثلا کلمات انگلیسی jet و nylon با الفبای فارسی بصورت «جت» و «نایلون» نوشته میشود، و نام لاتینی Antonius، چنانکه گذشت، بصورت «آنتونیوس». مثالهای دیگر از نقل اعلام در حالت مورد بحث:

ضبط مأخذ	زبان مأخذ	تلفظ اصلی یا نزدیک بدان	ضبط فارسی
Espartero	اسپانیائی	espārtero	اسپارترو
Este	ایتالیائی	este	استه
Friedrich	آلمانی	fridriš	فریدریش
Jean	فرانسوی	jāN	ژان

البته ch در کلمه‌ی Friedrich در تلفظ اصلی آلمانی «شینِ نَرم» است، که با شین فارسی متفاوت میباشد، و تلفظ فرانسوی Jean یعنی (jāN) با تلفظ فارسی «ژان» (jān) متفاوت است، اما ملحوظ داشتن اینگونه تفاوتها عملی نیست، و باید به نزدیکترین تلفظ به تلفظ اصلی اکتفا کرد.

اما در مورد اعلام زبانهائی که مصوتها و صامتهای آنها از لحاظ تلفظ با مصوتها و صامتهای زبان فارسی تفاوت فاحش دارند کار بطور کلی به این سادگی نیست، و **اگر قراردادهای ثابت برای نقل تلفظها وضع نشود، و هر کس بر حسب سلیقه‌ی خود اعلام و سایر کلمات را از این زبانها به الفبای فارسی نقل کند، چنان**

تشتتی پدید میآید که شناختن اشخاص و امکنه از روی اسامی آنها غیر ممکن میگردد. در این باب §۳۵ ملاحظه شود.

یک نکته‌ی دیگر نیز هست که تذکر آن در پایان این کلیات ضروری است. قرار ما این شد که در نقل اعلام ضبطی را بعنوان ضبط مأخذ انتخاب کنیم، و تلفظ اصلی آنرا بوسیله‌ی الفبای فارسی نمایش دهیم. استثنای عمده در این باب در مورد اعلامی است که در زبان فارسی ضبطی تثبیت‌شده دارند، که البته در این گونه موارد ضبطهای تثبیت‌شده را باید محفوظ داشت، و مثلا پایتخت فرانسه را باید پاریس خواند نه مثلا پری (pari) که نزدیک به تلفظ فرانسوی نام شهر است، و پایتخت انگلستان را باید لندن خواند نه مثلا لاندن (ländən)، و Henri، شاه فرانسه، را باید بصورت «هانری» (hānri) ضبط کرد نه بصورت «آنری» (āNri).

§۳۴ـقواعد نقل و ضبط اعلام و سایر کلمات خارجی

(۱) در اعلامی که در فارسی ضبط تثبیت‌شده‌ای دارند همین ضبط اتخاذ شده است (مثلا پایتخت فرانسه بعنوان «پاریس» و پایتخت انگلستان بعنوان «لندن»، و نام فرانسوی Henri بصورت «هانری» در کتاب آمده است)؛ ولی در مواردی که بیش از یک ضبط وجود دارد، آنکه به زبان اصلی نزدیکتر است اختیار شده (مثلا ضبط اصلی نام پایتخت سابق آلمان «برلین» است نه «برلن»).

(۲) در اعلام مربوط به ممالک یا ملل بزرگ کنونی ضبطی که خود آنها بکار میبرند ضبط مأخذ قرار داده شده است، و با تلفظی حتی الامکان نزدیک به تلفظ خود آنها به الفبای فارسی نقل شده.

در مورد سایر ممالک و ملل، ضبط مندرج در دایرة‌المعارفهای غربی (خاصه انگلیسی) را مأخذ قرار داده‌ایم. این انتخاب منطقی است، زیرا اگر هم مثلا نام فلان جزیره‌ی کوچک واقع در میان اقیانوس کبیر یا نام ساکنین آن به زبان بومی در دست باشد، احتمال برخورد به این نامها بمراتب کمتر از احتمال تصادف با ضبط آنها در زبانهای (مثلا) فرانسوی یا انگلیسی است.

در این باب مبحث تطبیق اعلام خارجی (§۶۶) نیز ملاحظه شود.

(۳) در اعلام و اصطلاحات مربوط به یونان باستان و روم قدیم صورت اصلی آنها، و در کلمات لاتینی که در عرف علمی رواج بین‌المللی دارند صورت لاتینی مأخذ قرار داده شده است، و تلفظ اصلی آنها به فارسی نقل گردیده. در باب قواعد تلفظ کلمات یونانی و لاتینی فصل چهاردهم ملاحظه شود.

(۴) برای آن دسته از اصطلاحات علمی و فنی، و کلمات خارجی مؤثر در تسهیل بیان دقیق مطالب، که وضع اصطلاح فارسی برای آنها مقدور نشده است یا این کار ناصواب تشخیص داده شده، جز در موارد استثنائی، اصطلاح یا کلمه‌ی فرانسوی مأخذ قرار داده شده است.

(۵) در نقل کلمات خارجی به فارسی، بر این گفته‌ی باطل، که ابتدا به ساکن «مُحال» است، خط بطلان کشیده‌ایم. ابتدا به ساکن بالبداهه عقلاً «محال» نیست، و عملا هم محال نیست، زیرا میلیونها از مردم جهان ابتدا به ساکن میکنند. ما دلیلی نمیبینیم که گفته‌ی فلان نحوی عرب را ـ که قرنها پیش، ابتدا به ساکن را محال خوانده است، و جماعتی هم به تقلید از وی گفته‌ی او را تکرار کرده‌اند ـ اساس کار خود و بهانه‌ی مسخ کردن کلمات خارجی قرار دهیم. بنا بر این، در کتاب ما، مثلا نام Steele بصورت «ستیل» (نه «استیل») و نام Smolensk بصورت «سمولنسک» (نه «اسمولنسک») ضبط شده است. البته ضبطهای **رایجی** مانند «استوارت» و «استپ» و «اسلاو» را محفوظ داشته‌ایم.

(۶) در نقل کلمات خارجی بصورت فارسی منتهای کوشش بعمل آمده است که حتی الامکان شخصیت کلمات خارجی محفوظ بماند. اینک به توضیح بارزترین نمونه‌ی این موضوع میپردازیم.

در بعضی از زبانهای اروپائی ممکن است حرف آخر یک کلمه، در صورتی که کلمه‌ی بعد از آن با یک مصوت آغاز شود، ساقط گردد. مثلا در زبان فرانسوی Duc de Angoulême (دوک دو آنگولم)، Charles de Orléans (شارل دو اورلئان)، یا le Orient (لو اوریان) نمینویسند، بلکه مینویسند Duc d'Angoulême (دوک دانگولم)، Charles d'Orléans (شارل دورلئان)، و l'Orient (لوریان)؛ که در آنها علامت «'» نماینده‌ی حرف محذوف است (در باب این علامت، §۲۳ نیز ملاحظه شود). عمده‌ترین مورد این امر از لحاظ کار ما حرف اضافه‌ی de («دو»؛ بخوانید dë) است، که در القاب

فراوان میآید، و لهذا در توضیحات آتیه این حرف را منظور نظر قرار میدهیم. سایر موارد را باید به همین مورد قیاس کرد.

از زمانی که ترجمه‌ی کتابهای فرنگی کمابیش در ایران رایج شد، مترجمین تسامحی جدّی پیش گرفتند، و کلمات را درهم و هویت آنها را مسخ کردند، بدین معنی که مثلا حرف اضافه‌ی لقب را با جزء تخصیص‌دهنده‌ی لقب مزج کردند، و بدینگونه صورتهائی مانند «دانگولم»، «درلئان» یا «دورلئان»، و امثال آنها پدید آمد، که مراجعه‌کننده در هیچ کتاب خارجی نظیر آنها را نتواند یافت. این بهانه که نقل علامت «'» کار چاپ را دشوار میکند پذیرفته نیست، و علت اصلی این تسامح را باید همان سهل‌انگاری رایج در بین خود بدانیم. بهر حال، در کتاب حاضر این کار را ترک کرده‌ایم، ولی ـ اگرچه برای ما بسهولت وسیله‌ی چاپ علامت «'» فراهم بود ـ برای اینکه هیچ مطبعه‌ای دوچار مشکلی نشود، علامت «/» را بجای «'» برای نشان دادن حرف محذوف (مثلا «و» در «دو» و «لو») برگزیدیم. بدینگونه Duc d'Angoulême بصورت «دوک د/آنگولم»، Charles d'Orléans بصورت «شارل د/اورلئان»، و l'Orient بصورت «ل/اوریان» ضبط میشود.

قرارداد ما در خواندن «د/...» (و علامات مشابه آن، مانند «ل/...») چنین است:

(الف) اگر **د/** پیش از آ (ā) آید، «ـ» در تلفظ اسقاط میشود.

(ب) اگر **د/** پیش از مصوتی که با ا نمایش داده میشود (اَ، اِ، اُ) یا با ا آغاز میگردد (مثل **او** و **ایِ**) بیاید، ا در تلفظ اسقاط میگردد، ولی «د» حرکت آن مصوت را میگیرد.

در کتاب حاضر، صورتهائی مانند «دوک دانگولم» و «شارل دورلئان» و امثال آنها دیده نخواهد شد مگر برای ارائه‌ی ضبط مسامحه‌آمیز فارسی.

امثله:

اصل کلمه	ضبط فارسی و تلفظ	اصل کلمه با حرف ماقبل	ضبط فارسی اصل کلمه با حرف ماقبل درین کتاب	تلفظ
Angoulême	آنگولم (āNgulem)	d'Angoulême	د/آنگولم	dāNgulem
Enfant	آنفان (āNfāN)	l'Enfant	ل/آنفان	lāNfāN
Estaing	استن (estaN)	d'Estaing	د/استن	destaN
Orléans	اورلئان یا ارلئان (هر دو orleāN)	d'Orléans	د/اورلئان	dorleāN
			د/ارلئان	dorleāN
Orient	اوریان (oriāN)	l'Orient	ل/اوریان	loriāN
Iberville	ایبرویل (ibervil)	d'Iberville	د/ایبرویل	dibervil
Eure	اور (ër)	l'Eure	ل/اور	lër
Urville	اورویل (ürvil)	d'Urville	د/اورویل	dürvil

ممکن است خواننده از ما بپرسد که چرا از رسم معمول منحرف شده‌ایم و این زحمتها را بر خود هموار کرده‌ایم. جواب ما اینست که هویت اشخاص و امکنه با نامشان مشخص میشود، و بدون علم به اسامی صحیح، تحصیل تاریخ و جغرافیا بمعنی واقعی ممکن نیست. بعلاوه، اگر شما مثلا پس از خواندن مقاله‌ی کتاب حاضر در باب شارل د/اورلئان خواستار اطلاع بیشتر از وی شدید چاره‌ای جز مراجعه به یک دایرة‌المعارف غربی ندارید؛ و در هیچ دایرةالمعارفی نام این شخص را در ردیف d'Orléans نخواهید یافت. روش رایج، چنانکه گفته شد، ناشی از سهل‌انگاری محض است، و ما از اینکه روشی معقول و منطقی و در عین حال عملی و سهل و ساده را جایگزین آن سازیم باکی نداریم. در ایران، در اغلب مراحل اخذ علوم و فنون فرنگی، ناچار بعضی از علامات و قراردادهای معمول در نزد مردم مغرب‌زمین را پذیرفته‌ایم، چنانکه وقتی ترجمه‌ی کتابهای ریاضی فرنگی به زبان فارسی در عهد قاجاریه آغاز گشت ـ اگرچه چندی مترجمین عبارات مضحکی مانند

$$\text{مـجَ} - \text{مج} + \text{م} \times ۱۱ = \text{ع}$$

$$\text{مج} = \frac{\text{ب} \times \text{ج}^{\text{ع}} - ۱}{\text{ج} - ۱}$$

نوشتند ـ اما طولی نکشید که این روش منسوخ گردید، و اهل این علم آگاه شدند که، برای پیش رفتن در ریاضیات و تجاوز از مراحل بسیار ابتدائی آن، اتخاذ روش فرنگیها احتراز ناپذیر است. خوشبختانه تعداد اهل یا مدعیان اهلیت برای این علم معدود بود، و لهذا، کسی متعرض مترجمین و مؤلفین آثار ریاضی نشد، و مثلا استعمال حرف x در علم جبر منجر به متهم کردن مترجم یا مؤلف به خارج شدن از دین نگردید، و دلیل عدم علاقه‌ی او به فرهنگ و سنن و آثار ملی ما محسوب نشد. تنبهی که در حدود یک قرن پیش از این برای اهل ریاضیات و سپس برای اهل سایر علوم دقیقه حاصل شد باید روزی برای اهل علوم و فنون دیگر هم حاصل شود.

(۷) نمونه‌ی دیگر از تدابیری که برای حفظ شخصیت کلمات خارجی اتخاذ شده است در مورد اعلامی مانند O'Neill است (در این باب، مقاله‌ی **او'** در کتاب حاضر نیز ملاحظه شود):

ضبط مأخذ	تلفظ	ضبط فارسی درین کتاب
O'Neill	onil	او'نیل
O'Casey	okeysi	او'کیسی

(۸) تبصرهـچون ملاک در نقل کلمات خارجی تلفظ آنهاست، علاوه بر اختلافات ناشی از اختلاف حروف فارسی ولاتینی، اختلافاتی ناشی از خصوصیات قواعد تلفظ زبانهای اروپائی نیز بین ضبطهای اصلی و فارسی پیش میآید. مثلا نام ایالت Hautes-Alpes، از ایالات فرانسه، مرکب از دو کلمه‌ی Hautes (تلفظ: ot) و Alpes (تلفظ: ālp) است، اما در زبان فرانسوی حرف s واقع در پایان کلمه‌ی Hautes در برخورد با کلمه‌ی Alpes که با یک مصوت آغاز میشود صدای z (ز) میگیرد، و لهذا نام ایالت مذکور otzālp تلفظ میشود، که ما ناچار آنرا بصورت «اوتزالپ» نقل کرده‌ایم.

§۳۵ـتطبیق حروف و اصوات برای نقل تلفظها

در نقل یک کلمه‌ی خارجی به الفبای فارسی با دو دسته از اصوات ممکن است مواجه شویم: یکی آنهائی که مطابق یا تقریباً مطابق با اصوات فارسی هستند، و دیگر آنهائی که نظیری در فارسی ندارند.

(۱) در حالتی که اصوات وارد در تلفظ یک کلمه از دسته‌ی اول باشند نقل تلفظ به زبان فارسی اشکال اساسی ندارد، و مثلا طبیعی است که کلمه‌ی انگلیسی jet را که jet تلفظ میشود بصورت «جت» نقل میکنیم، و کلمه‌ی آلمانی Aachen را که āxen تلفظ میشود بصورت «آخن». **مشکلی که در این باب پیش میآید در نقل صدای o است.** آیا کلمه‌ای مانند Ophion را، که تلفظش ofion است، بصورت «اوفیون» نقل کنیم یا «افیون» یا «افین»؟ و اگر قبول کردیم که ضمه را با واو نمایش دهیم آیا این قرارداد را در همه جا معتبر بشماریم، و مثلا نام آلمانی Wolf را که تلفظش volf است بصورت «وولف» نقل کنیم یا این ضبط را برای نام انگلیسی Wolfe بگذاریم که wulf تلفظ میشود، و volf را بصورت «ولف» ضبط نمائیم. در کتاب حاضر، **ضمه معمولا بوسیله‌ی واو نقل شده است جز در مورد واو مضموم واقع در اول کلمه.**

امثله:

ضبط مأخذ	تلفظ	ضبط فارسی درین کتاب
Ophion	ofion	اوفیون
Ovid	ovid	اوویـد
Ohio	ohāyo	اوهـایو
Overbeck	overbek	اووربک
Bologne	bolony	بولونی
اما		
Vauban	vobāN	وبان
Vosges	voj	وژ
Vouvray	vuvre	ووره
Wolf	volf	ولف
Wolfe	wulf	وولف

یک مورد دیگر هم هست که از نمایش دادن صدای o با «و» احتراز شده است، و آن وقتی است که این امر نقل یک نام خارجی را از زبانهای مختلف به الفبای فارسی به یک صورت ممکن میسازد. مثلا نام Arnold در زبان انگلیسی ārnold و در زبانهای آلمانی، فرانسوی، و هلندی ārnold تلفظ میشود، که اولی بصورت «آرنلد»، و دومی، با نمایش دادن o بوسیله‌ی «و»، بصورت «آرنولد» ضبط میشود. ما در ضبط دومی هم صورت «آرنلد» را اختیار کرده‌ایم، تا در مقابل صورت فرنگی Arnold بیش از یک صورت فارسی (آرنلد) در کار نیاید.

(۲) در حالت دوم، یعنی وقتی اصوات وارد در یک کلمه با اصوات فارسی اختلاف فاحش دارند، برای جلوگیری از تشتت در نقل تلفظها به الفبای فارسی راهی نیست جز وضع و اتخاذ قراردادهائی ثابت برای نمایش دادن این اصوات با حروف الفبای فارسی. تفصیل این مطلب را به آخر جلد دوم تحت عنوان راهنمای مؤلفین و مترجمین در نقل اعلام خارجی به فارسی محول میکنیم.

تبصرهـدر کتاب حاضر **از استعمال «های غیر ملفوظ» در میان کلمات خارجی برای نمایش دادن «کسره» احتراز شده است.**

این رسم مذموم، که بعضی میخواهند بدان وسیله وسمه بر ابروی الفبای کنونی فارسی بکشند، نزد ما بکلی مطرود است. از اینکه مثلا کلمه‌ی فرانسوی Piétisme (تلفظ: pietism) را بجای «پیتیسم» بصورت «پیه تیسم» بنویسیم چه مشکلی را برای خواننده حل کرده‌ایم، و از کجا که وی این کلمه را pih.tisam یا به انواع ممکنه‌ی دیگر نخواند؟

§۳۶ـیکنواختی

در صفحات گذشته به کرات مضار و مفاسد تشتت در نقل اعلام خارجی را بوسیله‌ی الفبای فارسی گوشزد کردیم.

www.KetabFarsi.com

بی‌مناسبت نیست که در این مقام به کوششی که در کتاب حاضر برای احتراز از اینگونه تشتتها مبذول شده است اشاره کنیم.

پس از وضع قراردادهائی برای نقل تلفظهای اعلام خارجی به الفبای فارسی، که در §۳۵ بدانها اشاره شد، هیئت تحریریه‌ی دایرةالمعارف با صرف حوصله‌ی بسیار و متجاوز از یک سال وقت، ضبط فارسی قریب ۱۵٬۰۰۰ اسم اشخاص را در زبانهای غربی بر طبق قراردادهای مذکور به فارسی نقل و همراه با تلفظ آنها بر کارتهای مخصوص («کارتهای راهنما») ثبت کردند، و نظیر همین کار هم در مورد اسامی امکنه انجام گرفت (نمونه‌ای از مندرجات یکی ازین کارتها در شکل دیده میشود). حاصل قسمت اول این کار انشاء الله در پایان جلد

نمونه‌ی یک کارت راهنما

Thomas

زبان	ضبط فارسی	تلفظ
آلمانی، نروژی، هلندی	توماس	tomās
انگلیسی	تامس	tāməs
فرانسوی	تـوما	tomā
سوئدی	توماس	tumās

دوم کتاب حاضر بعنوان راهنمای مؤلفین و مترجمین و برای کاستن زحمت آنها در نقل اعلام خارجی خواهد آمد. بوسیله‌ی این کارتهای راهنما، عناوین یا (باصطلاح ما) مطلعهای مقالات اعلام کتاب را تثبیت و بر «کارتهای مطلع» ضبط کردیم (نمونه‌ای از یک «کارت مطلع» در شکل دیده میشود). برای اینکه ملاحظه شود که این کار مستلزم چه

نمونه‌ی یک کارت مطلع

black Sea

دریای سیاه یا بحر اسود (bahre asvad)، ترکی قره دنیز (qara deniz)، باستانی پونتوس اوکسینوس (pontos eukseynos)، در تاخ اسلامی بحر بنطس (bahre bontos)

صرف وقت و حوصله‌ای بوده است مثلا صفحه‌ی ۱۳۵ کتاب حاضر را، که از لحاظ تعداد کلمات سیاه (با توجه به مکرر بودن کلماتی مانند «استوارت»، «جان»، «رابرت»، «ارل»، «دیوک»، و غیره) صفحه‌ی متوسطی است ملاحظه فرمائید. در این صفحه، قطع نظر از حرف «آو» در القاب، ۸۱ کلمه‌ی واقع در مطلعها با حروف ده سیاه چاپ شده‌اند، که در میان آنها ۳۱ کلمه‌ی متمایز دیده میشود، و برای هر یک یک بار به کارتهای راهنما مراجعه شده است.

البته نباید تصور شود که کار یکنواخت‌کردن ضبط هر کلمه در سراسر کتاب به همین جا ختم میشود. در مقاله‌ی کوتاه **آگاممنون** (صفحه‌ی ۱۹۲) تعداد ۹ اسم خاص آمده است، و غیر از متصدی تهیه‌ی مقاله، اقلا دو نفر از اعضای هیئت تحریریه ضبط این اسامی را با ضبطهای تثبیت‌شده بر کارتهای مطلع تطبیق نموده‌اند. از اسامی خاص مذکور در هفت قسمت اول مقاله‌ی **جنگ جهانی I**، متجاوز از ۵۰ اسم است که احتمال تشتت در ضبط آنها هست. در مورد هر یک از این اسامی بهمان گونه عمل شده است، و البته این بررسی اعلام و تطبیق آنها با متجاوز از ۵۰ کارت مطلع، غیر از بررسی اصطلاحات مندرج در مقاله بمنظور حصول اطمینان از عدم ورود تشتت در آنها، و نیز غیر از بررسی عمومی مقاله و تطبیق آن با مآخذ معتبر است.

این شرح مختصر گوشه‌ای از بار سنگینی را که هیئت تحریریه بعهده داشته‌اند بخوبی نشان میدهد. همگی دست بدست هم داده سنگینی این بار گران را تحمل کرده آنرا بمنزل رسانیدند. بزرگترین محرک و مشوق آنان در این امر این بود که حاصل کارشان برای مراجعه‌کننده اطمینان‌بخش، و در عین حال، از لحاظ نظم و دقت برای هر کس که قلم بدست میگیرد سرمشق باشد.

غرض از تحریر این مطالب خودستائی نیست، بلکه محقق کردن این مطلب است که کار جدی و باارزش مستلزم دقت و صرف وقت و حوصله‌ی بسیار است. این نخستین وظیفه‌ی هر کسی است که قلم بدست میگیرد. آنچه فراهم‌آورندگان این دایرةالمعارف کرده‌اند کوششی بوده است در راه انجام وظیفه‌ای که در مقابل مراجعین به این کتاب برای خود قائل بوده‌اند، و البته نویسنده و مؤلف را بعنوان کوشش در انجام وظیفه‌اش نه حق خودستائی است و نه حق اینکه بر دیگران منتی بگذارد.

فصل هفتم

مطلعها

§۳۷ـ خلاصه‌ی مندرجات این فصل

این قسمت در باب عنوان دایرةالمعارفی موضوعها است،

و آشنائی با آن برای مراجعه‌کننده به دایرةالمعارف نهایت ضرورت را دارد، زیرا بوسیله‌ی این عناوین است که مراجعه‌کننده به مطلب مورد نظر خود دست میابد.

(الف) مطلع (matla') عبارتست از «عنوان دایرة‌المعارفی» یک موضوع، یعنی عنوانی که آن موضوع در ذیل آن عنوان در دایرةالمعارف آمده است. مطلع گاه مستقیم است، یعنی با «عنوان عبارتی» (یعنی عنوان موضوع در سیاق عبارت یا کلام) یکی است (مانند «فیزیک»، «افریقای شمالی»، «اسدی طوسی»، و «درآمد داخلی»)، و گاه معکوس است، یعنی، از لحاظ ترتیب کلمات، معکوس عنوانِ عبارتی است، چنانکه در سیاق کلام «دریای خزر» میگوئیم و می‌نویسیم، اما موضوع دریای خزر در دایرةالمعارف تحت مطلع **خزر، دریای** میآید؛ قسمت پیش از علامت «،» («خزر» در مثال مذکور) صدْرِ مطلع، و قسمت پس از آن («دریای») ذیل مطلع خوانده میشود. مطلعهای مستقیمْ ذیل ندارند، و منحصر به صدر خود میباشند. چنانکه ملاحظه میشود، **برای درآوردن یک مطلع معکوس به عنوان عبارتی آن، باید از بعد از علامت «،» شروع کرده ذیل مطلع را تا آخر و سپس صدر آنرا خواند.**

در جدول صفحه‌ی ۳۲ نمونه‌های متعدد از «عناوین عبارتی» و مطلع (یعنی عنوان دایرةالمعارفی) هر یک ملاحظه میشود.

(ب) از لحاظ دیگر، مطلعها را میتوان به ***اصلی، ضمنی،*** و ***ارجاعی*** تقسیم کرد. مطلعهای ارجاعی اطلاعی معتنابه در باب موضوع مورد نظر به مراجعه‌کننده نمیدهند، بلکه او را به موضع دیگری از کتاب راهنمائی میکنند. مطلعهای اصلی عناوین دایرةالمعارفی مقالات اصلی و مستقل کتاب میباشند. مطلعهای ضمنی عناوین مقالاتی هستند که در ضمن مقاله‌ای مستقل (و با مطلعی اصلی) درج شده‌اند.

تشخیص این مطلعها آسان است: مطلعهای اصلی و ارجاعی با حروف ۱۰ سیاه (جز احیاناً بعضی الفاظ ــ بیشتر مربوط به القاب یا شماره‌ی ترتیب صاحبان لقب ــ که هیچگاه در صدر مطلع نمیآیند)، و کمی بیرون از طرف راست ستونها چاپ شده‌اند. مطلعهای ضمنی با عنوان عبارتی و با حروف ۱۰ سیاه، ولی نه بیرون از طرف راست ستونها، بلکه در ضمن مقالات چاپ شده‌اند.

مثلا شرح حال ابوریحان بیرونی در صفحه‌ی ۳۵ کتاب با مطلع اصلی **ابوریحان بیرونی** آمده است. چون ممکن است خواننده‌ای شرح حال وی را در ردیف «بیرونی» جستجو کند، در این ردیف (ستون اول صفحه‌ی ۴۸۷) مطلع ارجاعی **بیرونی** درج و به «ابوریحان بیرونی» ارجاع شده است. همچنین، در باب شهر بولاق مصر مقاله‌ای با مطلع اصلی **بولاق** در صفحه‌ی ۴۶۸ آمده است، و در ضمن همین مقاله، اطلاعاتی در باب مطبعه‌ی مشهور بولاق تحت مطلع ضمنی **مطبعه‌ی بولاق** درج شده.

(ج) انتخاب مطلعها در کتابهای مرجع در درجه‌ی اول اهمیت است، زیرا بوسیله‌ی مطلعها است که مراجعه‌کننده به مطلب مورد نظر خود دست میابد، و اگر روشی منظم و منطقی در این کار اتخاذ نشود دایرةالمعارف به هیچ نمی‌ارزد.

در باب انتخاب مطلعها ضوابطی هست که در دایرةالمعارفهای غربی رعایت میشود، و در کتاب حاضر هم نهایت کوشش در مرعی داشتن آنها شده است. ضوابطی هم هست عمدةً در باب نقل اعلام غربی به الفبای فارسی، که ما خود آنها را برای تنظیم کار خود وضع کرده‌ایم. این موضوع مهمتر و مفصلتر از آنست که شرح آن در این خلاصه مفید فایده‌ای باشد، و لهذا خواننده را در این باب به §۴۳ حواله میدهیم، و در اینجا فقط به این مطلب اکتفا میکنیم که ضابطه‌ی کلی در انتخاب مطلعها اینست که هر موضوع تحت مشهورترین عنوان خود یا یکی از عناوین مشهور خود بیاید؛ و بعبارت دقیقتر، عنوان مشهور یا قسمت خاص یا مشهور عنوان در صدر مطلع آن قرار داده شود.

(د) برای مزید فایده، به بسیاری از مطلعها ملحقاتی منضم شده است، مانند شماره‌ی فوقانی مطلع، که معادل خارجی مطلع یا جزءِ مشخِّص آنرا در ذیل صفحه بدست میدهد؛ تلفظ؛ احیاناً معنی یا وجه اشتقاق یا زبانی که مطلع از آن گرفته شده است؛ مترادفات مطلع؛ عنوان کاملتر مطلع؛ و امثال آنها، که تفصیل جملگی خواهد آمد.

§۳۸ـ مطلعها

تکرار میکنیم که مطالب مندرج در کتاب حاضر تحت عناوینی تنظیم شده است، و این «عناوین دایرةالمعارفی»ـ که آنها را **مطلعهای مقالات** میخوانیم ــ نوعاً با حروف ۱۰ سیاه چاپ

و کمی بیرون از طرف راست ستونها آغاز میشوند، مگر آنهائی که در ضمن مقالات آمده‌اند، که با ۱۵ سیاه چاپ می‌شوند، ولی نه بیرون از طرف راست ستونها.

برای اینکه مراجعه‌کننده بتواند به مطلب مورد نظر خود به آسانی دست یابد لازمست که آشنائی کافی با مطلعها و چگونگی انتخاب و ضبط آنها داشته باشد، و لهذا به ایراد توضیحات کافی در این باب مبادرت میشود.

۳۹ـ مطلعهای مستقیم و معکوس

چنانکه اشاره شد، مطلع (یعنی عنوان دایرةالمعارفی) بسیاری از موضوعها با «عنوان عبارتی» آنها (یعنی عنوان آنها در سیاق عبارت) یکسان است. مثلا میگوئیم «در قرن اخیر، فیزیک دستخوش تحولات عمیقی شده است»، و در دایرة‌المعارف هم «فیزیک» را تحت عنوان یا مطلع **فیزیک** میجوئیم و میابیم. همچنین، مینویسیم «تبدّل عناصر در قرن حاضر عملی شده است»، و اگر خواستار اطلاعاتی در باب موضوع تبدل عناصر باشیم، این موضوع را تحت مطلع **تبدل عناصر** میابیم.

اینگونه مطلعها را، که منطبق با «عناوین عبارتی» هستند، مطلعهای مستقیم خوانیم.

اما در موارد بسیار متعدد، خاصه در اعلام اشخاص، بین مطلعها و عناوین عبارتی تفاوت فاحشی موجود است، بدین معنی که مطلع، از لحاظ ترتیب کلمات، «معکوس» عنوان عبارتی است. این گونه مطلعها را **مطلعهای معکوس** نامیم. مثلا در سیاق کلام میگوئیم:

دریای راس شاخابه‌ای از اقیانوس کبیر است.
از مشاهیر فلاسفه‌ی مدرسی انگلیسی راجر بیکن را میتوان نام برد.
شمس‌الدین محمد اسیری لاهیجی از شعرای عهد صفویه و مؤلف کتاب مفاتیح الاعجاز است.
دین زردشتی بوسیله‌ی زردشت تأسیس شد.
شهرت مارکی دو ساد بیشتر بسبب آثار مستهجن اوست.
اولین طرح اتمی از سر جوزف جان تامسن است.
بنجمین دیزریلی، سیاستمدار معروف انگلیسی، ملقب به ارل آو بیکنزفیلد بوده است.

و غیره. از طرف دیگر، اگر کسی بخواهد از یک دایرة‌المعارف اطلاعی در باب دریای راس بدست آورد باید ردیف «راس، دریای» را جستجو کند، و هکذا در امثله‌ی دیگر، که باید بترتیب ردیفهای «بیکن، راجر»؛ «اسیری لاهیجی، شمس الدین محمد»؛ «زردشتی، دین»؛ «ساد، مارکی دو»؛ «تامسن، سر جوزف جان»؛ «دیزریلی، بنجمین»؛ و «بیکنزفیلد، ارل آو» را ملاحظه نماید. خلاصه آنکه چیزی که در سیاق عبارت «دریای راس» خوانده میشود، مطلع آن (یعنی عنوان دایرةالمعارفی آن) «راس، دریای»، یعنی معکوس ترتیب فوق الذکر، است. چنین مطلعی یک **صدر** (کلمه‌ی «راس») و یک **ذیل** (کلمه‌ی «دریای») دارد، که با علامت «،» از یکدیگر جدا میشوند، و حال آنکه مطلعهای مستقیم منحصر به صدر میباشند.

ضمناً از توضیحات مذکور معلوم شد که، برای درآوردن یک مطلع معکوس به صورت قابل درج در سیاق عبارت، ابتدا ذیل آنرا تا انتها میخوانیم، و سپس به صدر بازمیگردیم، و آنرا تا آخر میخوانیم.

در جدول ذیل امثله‌ای از انواع مطلعها و عنوان عبارتی آنها مندرج است. چنانکه ملاحظه میشود، مثلا شخصی که در سیاق کلام او را مارکی دو ساد میخوانیم، مطلعش در دایرةالمعارف «**ساد، مارکی دو**» است؛ بالعکس مطلع «**باخ، یوهان سباستیان**» در سیاق کلام بصورت «یوهان سباستیان باخ» درمیآید.

امثله از مطلعها

عنوان در سیاق عبارت	مطلع (عنوان دایرةالمعارفی)
باد	**باد**
ابراهیم سامانی	**ابراهیم سامانی**
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی	**اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی**
ابراهیم ابن سنان	**ابراهیم ابن سنان**
رتو-رومیائی	**رتو-رومیائی**
درفش کاویان (یا کاویانی)	**درفش کاویان (یا کاویانی)**
دریای راس	**راس، دریای**
راجر بیکن	**بیکن، راجر**
یوهان سباستیان باخ	**باخ، یوهان سباستیان**
مارکی دو ساد	**ساد، مارکی دو**
سر جوزف جان تامسن	**تامسن، سر جوزف جان**
دین زردشتی	**زردشتی، دین**
میرزا حسین خان سپهسالار	**حسین خان سپهسالار، میرزا**
ارل آو بیکنزفیلد	**بیکنزفیلد، ارل آو**
ادوارد گرنویل براون	**براون، ادوارد (گرنویل)**

۴۰ـ مطلعهای ارجاعی

علاوه بر تقسیم مطلعها به مستقیم و معکوس، مطلعها به اصلی، ضمنی، و ارجاعی تقسیم میشوند. مطلع ارجاعی اساساً برای راهنمائی کردن خواننده است به موضعی از کتاب که

میتواند در آنجا اطلاع مورد نیاز را بدست آورد (در باب ارجاعات، فصل هشتم ملاحظه شود). معذلک، برای راهنمائی بیشتر، اغلب یکی دو کلمه اطلاع اضافی نیز بعد از مطلع آورده شده است. مثلا در ستون دوم صفحه‌ی ۱۱۷۶ این مقالات دیده میشود:

زلالیه: ← چشم.
زلاند، دانمارک: ← زیلند.
زلاند، پول وان: ← وان زلاند، پول.
زلاند جدید: ← زلند جدید.

در هر یک از این مقالات، عنوانی که با حروف ۱۰ سیاه چاپ شده است مطلع ارجاعی است. اولی خواستار اطلاع در باب زلالیه را به مقاله‌ی **چشم** حواله میکند، و دومی زلاند مربوط به دانمارک را به مقاله‌ی **زیلند**، و غیره. بعنوان مثالهای دیگر، مطلعهای **رینو، رینه، ریو، و ریو** در ستون دوم صفحه‌ی ۱۱۵۴ ملاحظه شود. همچنین در مقاله‌ی

آرری، اولین **ارل آو:** ← بویل، راجر.

(ستون اول صفحه‌ی ۹۳)، قسمت سمتِ راستِ علامتِ «:» مطلع ارجاعی است؛ صدر مطلع **آرری** است، و عبارت «اولین **ارل آو**» ذیل آن میباشد (ملاحظه کنید که کلمه‌ی «اولین» که شماره‌ی ترتیب است، با حروف متن مقالات چاپ شده است، نه با حروف ۱۰ سیاه).

۴۱ـمطلعهای اصلی و ضمنی

مطلع اصلی مطلعی است که با حروف ۱۰ سیاه و کمی بیرون از طرف راست ستونی که در آن درج شده آغاز می‌شود، و تعریف و شرحی از موضوع آن به دنبالش میآید. مطلعهای ضمنی عناوینی هستند که در ضمن مقاله‌ی یک مطلع اصلی با حروف ۱۰ سیاه چاپ شده‌اند، و بهمین جهت (یعنی چون در سیاق عبارت آمده‌اند)، **صورت عنوان عبارتی دارند.**

مثلا در مقاله‌ی **آبشار** (ستون دوم صفحه‌ی ۱۲)، «**آبشار**» مطلع اصلی است، و مقاله مطلع ضمنی ندارد. در صفحه‌ی ۱۰۹۸، ستون دوم، مقاله‌ای به این صورت آمده است:

رمز (ramz)، در علم و فن حایگرها، دستگاهی . . . .
. . . . . .
. . . . . رمز اقسام متعدد دارد. **رمز ثنائی** (sonā'i)
رمزی است که در آن . . . . . .

در این مقاله، مطلع اصلی **رمز** است، و **رمز ثنائی** مطلع ضمنی است. همچنین، در مقاله‌ی مربوط به **پیشاهنگی** (ستون اول صفحه‌ی ۵۸۱)، **پیشاهنگی** مطلع اصلی است، و هر یک از عناوین **پیشاهنگی پسران، پیشاهنگی دختران، و پیشاهنگی در ایران** مطلعهای ضمنی است.

در مقاله‌ی مربوط به چشم (صفحه‌ی ۸۰۰)، که مطلع اصلی آن **چشم** است، مطلعهای ضمنی **اعضای ضمیمه‌ی چشم و پرده‌های چشم** و غیره آمده است. چنانکه گفته شد، اینگونه مطلعهای ضمنی، چون در سیاق عبارت میآیند، بترتیب مستقیم ضبط میشوند، و حال آنکه اگر میخواستیم آنها را عنوان مقالات جداگانه در ردیف الفبائی «چشم» قرار دهیم، درج آنها با مطلعهای معکوس ذیل صورت میگرفت:

چشم، اعضای ضمیمه‌ی،
چشم، پرده‌های،.

۴۲ـفواید مطلعهای ضمنی

مطلعهای ضمنی در بسیاری از موارد، از جمله در مقالات مربوط به خاندانها و سلسله‌ها، مانع گسیخته شدن رشته‌ی مطلب میگردند، و بعلاوه، توسّل به آنها سبب صرفه‌جوئی در جا میشود. به همین جهت، مثلا در مقالات جغرافیائی نسبةً کوتاه، که ناحیه‌ای با مرکزش یک نام دارد، آنکه مهمتر است مطلع اصلی قرار داده میشود، و دیگری در ضمن آن میآید. مثلا

چاه بهار (cāh bahār)، شهرستان، استان . . . . . .
. . . . . مرکزش، شهر و بندر **چاه بهار** . . . . . .

در مقاله‌ی **جیهانی** (صفحه‌ی ۷۸۴، ستونهای دوم و سوم)، پس از توضیحی در باب خانواده‌ی جیهانی، بعضی از اعضای مشهور این خاندان تحت مطلعهای ضمنی مستقیم **ابوعبدالله (I) جیهانی، عبیدالله ابن احمد جیهانی، ابوعلی محمد ابن محمد جیهانی،** و غیره آمده‌اند. همچنین، در مقاله‌ی «**دروسوس، مارکوس لیویوس**» (صفحه‌ی ۹۷۱، آخر ستون اول)، پس از شرح زندگینامه‌ی این شخص، برای پسرش، که عیناً نام پدر را داشته است، مطلع جداگانه تنظیم نشده، بلکه زندگینامه‌ی وی با مطلع ضمنی (همان صفحه، اوایل ستون دوم) آمده‌است، منتها چون این مطلع در سیاق عبارت مندرج است، بصورت مستقیم (یعنی بصورت **مارکوس لیویوس دروسوس**) درج شده.

بالاخره، در مقاله‌ی مربوط به خاندان راسل (صفحه‌ی ۱۰۵۹، اواخر ستون اول) زندگینامه‌ی عده‌ای از افراد مشهور

این خاندان آمده است، از قبیل جان راسل، ملقب به (اولین) ارل آو بدفرد؛ فرانسیس راسل، ملقب به (دومین) ارل آو بدفرد؛ فرانسیس راسل، ملقب به (پنجمین) دیوک آو بدفرد؛ و غیره (برای برتراند راسل، فیلسوف و ریاضیدان شهیر، بعلت اهمیت مقام وی، مقاله‌ی جداگانه درج شده است). سپس خواستاران اطلاع اجمالی در باب افراد این خاندان را، بوسیله‌ی مطلعهای ارجاعی، به این مقاله حوالت کرده‌ایم. مثلا در ستون سوم صفحه‌ی ۳۹۵، مطلع ذیل درج شده است:

بدفرد، ارل آو و دیوک آو

که ارجاع شده است به **جان آو لنکستر** (صفحه‌ی ۷۲۲، ستون سوم)، که لقب دیوک آو بدفرد داشته است، و به مقاله‌ی خاندان راسل، که بعضی از اعضای آن لقب ارل آو بدفرد یا دیوک آو بدفرد داشته‌اند. همچنین در ستون دوم صفحه‌ی ۱۰۶۰ ارجاعات متعدد به مقاله‌ی خاندان راسل مشاهده میشود.

۶۴ـ انتخاب و تنظیم مطلعها

اینک به مسئله‌ی بسیار مهم انتخاب مطلعها میرسیم. این موضوع در هر کتاب مرجع حائز درجه‌ی اول اهمیت است، زیرا بوسیله‌ی مطلعها است که مراجعه‌کننده به مطلب مورد نظر خود مثلا در دایرةالمعارف دست مییابد.

البته مطلوب اینست که در یک کتاب مرجع، هر موضوع تحت عنوان مشهور یا جزءِ مشهور یا خاص عنوان خود بیاید، یعنی چنین عنوان یا جزءْ صدرِ مطلعْ قرار داده شود. این حکم کلی، اگرچه گفتنش بزبان آسان است، در عمل هم مؤلفین دایرةالمعارف و هم مراجعه‌کنندگان را دوچار مشکلات جدی میکند، زیرا قطع نظر از عناوین مشهور یک کلمه‌ای (مانند «ریاضیات»، «باران»، «رادیوم»، و غیره)ـ در بسیاری موارد وسیله‌ی قاطعی برای انتخاب مطلعها بدست نمیدهد. مثلا آیا موضوع کپسول زمان را با مطلع مستقیم **کپسول زمان** در ردیف الفبائی «ک» درج کنیم یا با مطلع معکوس **«زمان، کپسول»** در ردیف «ز»؟ آیا امپراطوری بریتانیا و امپراطوری مقدس روم را با همین عناوین بیاوریم یا با مطلعهای معکوس **«بریتانیا، امپراطوری»** و **«روم، امپراطوری مقدس»**؟ آیا موضوع اسید سولفوریک را تحت همین عنوان بیاوریم یا با مطلع **«سولفوریک، اسید»**؟ آیا آبادی امامزاده قاسم را با همین عنوان بیاوریم یا با مطلع معکوس **«قاسم، امامزاده»**؟ و در این صورت در باب مقبره‌ی معروف به امامزاده زید تکلیف چیست؟ و اگر ما مثلا موضوع امپراطوری بریتانیا را تحت مطلع اصلی **امپراطوری بریتانیا** آوردیم، و مراجعه‌کننده ـ بملاحظه‌ی اینکه در این عنوان «بریتانیا» نسبت به «امپراطوری» اخص است ـ مطلع **«بریتانیا، امپراطوری»** را جستجو کند تکلیف چیست؟ بدون تردید در بعضی از اینگونه موارد انتخاب مطلعها تا حدی بستگی پیدا میکند به تشخیص تنظیم‌کنندگان دایرةالمعارف، و چه بسا بعضی از مراجعه‌کنندگان به کتاب حاضر در برخی موارد با تشخیصی که ما داده‌ایم موافق نباشند، و مثلا آوردن موضوع امپراطوری بریتانیا را در ردیف الفبائی «بریتانیا» بجای ردیف **امپراطوری بریتانیا** (چنانکه در کتاب حاضر آمده است) ترجیح دهند. ما نمیتوانیم نظر آنان را تخطئه کنیم، اما این زحمت را به خود داده‌ایم که در این‌گونه موارد، عند اللزوم، بوسیله‌ی ارجاعات (فصل هشتم)، مراجعه‌کننده را به مطلع اصلی حواله دهیم، چنانکه مثلا در صفحه‌ی ۴۲۲، مطلع ارجاعی **«بریتانیا، امپراطوری»** آمده است، و به مطلع اصلی **امپراطوری بریتانیا** ارجاع شده.

ذکر این مشکلات، که صدها مورد مشابه دارد، برای جلب توجه مراجعه‌کنندگان است به این مطلب که، هر قدر هم در انتخاب مطلعها دقت شود، حاصل کار عاری از تشتتهائی نتواند بود.

علی رغم مشکلات مذکور، ضوابطی هم هست که دایرةالمعارف‌نویسان مغرب‌زمین آنها را رعایت میکنند، و ما نیز در کار حاضر منتهای کوشش را در رعایت آنها مبذول کرده‌ایم. بعلاوه، بسبب خصوصیات الفبای فارسی و مخصوصا اختلاف فاحش آن با الفبای زبانهای اروپائی، ناچار ضوابط دیگری هم برای تنظیم کار خود وضع کرده‌ایم. چون علم بر ضوابطی که در کتاب حاضر بکار رفته است برای تسهیل کار مراجعه‌کنندگان راهنمای مفیدی خواهد بود، ذیلا به ذکر آنها مبادرت میشود. البته این موضوع با روش ما در نقل و ضبط کلمات هم بستگی تام دارد، و باید آن قسمت هم مورد مطالعه قرار گیرد.

تأکید میکنیم که آنچه را در اینجا «ضابطه» یا «قاعده» میخوانیم نباید مثلا با ضوابط قاطع ریاضیات اشتباه کرد، و

www.KetabFarsi.com

انتظار داشت که هر ضابطه حدود مشخصی داشته باشد، و حالت یـا حالات مشخصی را فـراگیـرد، و لاغیر. در اینـگونه امور اِخْتِیاری، چنین ضوابطی وجود ندارد.

توضیحات ذیل ناظر به مطلعهای اصلی است، زیـرا بکار بردن مطلعهای ضمـنی از تدابیری است که بـرای صرفه‌جوئی در جا و فواید دیگر (§۴۲) اتخاذ میشود.

(الف) بطور کلـی، انتخـاب مطلـعها بـر اساس عنوان مشخص‌کنـنده‌ی موضوع مورد نظر یا جزءِ خـاص این عنوان است، یا جزئی که چنین تلقی شود؛ چنانکه خواهد آمد.

(ب) در حالات ذیل عنوان مشخص‌کننده‌ی موضوعْ مطلع آن خواهد بود:

(۱) وقتی این عنوان یک‌کلمه‌ای باشد.

مثلا موضوع ریاضیات تحت مطلع **ریاضیات** درج میشود.

(۲) وقتی این عنوان از چند کلمه‌ی همپایه (یعنی همرتبه از لحاظ اهمیت در مشخص کردن موضوع) تشکیل یافته باشد.

مثلا انوار سهیلی تحت مطلع **انوار سهیلی**، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تحت مطلع **اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی**، و سازمان ملل متحد تحت مطلع **سازمان ملل متحد** معرفی میشوند.

(ج) وقتی این عنوان از چند کلمه تشکیل یافته باشد که قسمت مقدم آنها نسبت به قسمت مؤخر اخص است.

مثلا موضوع امریکای شمالی تحت مطلع **امریکای شمالی** درج میشود.

(د) در مورد اعـلام اشخاص، نام خانوادگی یـا کنیه یـا لقب یا تخلص و غیره (هر کدام اشهر باشد یا چنین تلقی شده باشد) مطلع مستقیم یا (خاصه در اعلام و القاب خارجی) صدر مطـلع معکوس قـرار داده میشود. پس مقـاله‌ی اسدی طوسی تحت مطلع مستقیم **اسدی طوسی**؛ مقاله‌ی چارلز رابرت داروین بـا مطـلع معـکوس **«داروین، چارلز رابرت»**؛ مقاله‌ی علی اکبر دهخدا با مطلع معکوس **«دهخدا، علی اکبر»**؛ مقاله‌ی «سر جوزف جان تـامسن» بـا مطـلع **«تامسن، سر جوزف جان»**؛ و مقـاله‌ی ضیاءالدین برنی با مطلع **«برنی، ضیاءالدین»** درج میشود.

در مواردی که جـزئی از نام نامشهور باشد یـا معمولا اسقاط شود، این جزء در مطلع در پرانتز قرار داده شده است. مثـلا مستشرقی کـه نـزد مـا به ادوارد بـراون معروفست نام کاملش ادوارد گـرنویل براون است، که تحت مطلع **«براون، ادوارد (گرنویل)»** درج شده است.

(ه) در عناوین مـرکب، اگر قسمت مقدم عـام و قسمت مؤخر خاص یا نسبت به قسمت اول اخص باشد، قسمت اخیر صدر و قسمت اول ذیل مطلع قـرار داده میشود. مثلا دریای راس (بنام سر جیمز کلارک راس) بـا مطلع معـکوس **«راس، دریای»**، و مقـبره‌ی معروف به امامـزاده زید با مطلع معکوس **«زید، امامزاده»**، و آیین بودا تحت مطلع معکوس **«بودا، آیین»** درج میشود.

البـته، چنانکه از بند (ب) بـرمیآید، مواردی کـه یک تـرکیب جمعاً علم شده یـا سخت شهـرت یـافته باشد مشمول ضابطه‌ی اخیر نخواهد بود، زیـرا مثلا تصور نمیرود که کسی مقالدی بحر المیت را در ردیف الفـبائی «میت» یـا «المـیت» جستجو کند، بلکه در این مورد باید مطلع **بحر المیت** را جستجو کرد. همچنین آبادیهای معروف به امامزاده قاسم و امامزاده جعفر را (بر خلاف مقبره‌ی معروف بـه امامزاده زید) بـاید تحت مطلعهای **امامزاده قاسم** و **امامزاده جعفر** جستجو کرد.

عناوینی مثل شیخ، ملا، میرزا، و آقا نیز تـابع قاعده‌ی مـذکور است. مثلا زندگیـنامه‌ی میرزا حسین خان سپهسالار تحت مطـلع **«حسین خان سپهسالار، میرزا»** آمـده است؛ امـا آقا **نجفی** تحت مطلع **آقا نجفی** و مـلا صدرا تحت مطلع **ملا صدرا**. در مورد القاب خارجی ذیلا توضیح داده خواهد شد.

(و) در مورد عناوینی کـه گاه با تصرفات دستوری و گـاه بدون آن استعمال میشوند یکی از این دو صورت مطلع قرار داده شده است، و دیگری عنـد اللـزوم بـدان ارجـاع شده. بالاخص، **اگـر عنوانی را بصورت جمـع میجوئیـد و نمییابید، به صورت مفرد آن نیز رجوع کنید (و بالعکس)**.

مثلا مقاله‌ی مربوط به قوم سلت تحت مطلع اصلی **سلتها** درج شده است، و **سلت** بدان ارجاع شده.

§۴۴ـ القاب خارجی

القاب خارجی ممکن است برای بعضی از فارسی‌زبانان ایجاد مشکـلاتی بکند. در کتاب حاضر مقـالـه‌ای تحت مطلع **القاب و عناوین اشرافی اروپائی** آمده است، و در آن به القاب و عناوین مشهور اشاره شده. بعلاوه، برای بعضی از القاب مشهور (مانند ارل و لرد) مقالات جداگانه در کتاب درج شده است

در مواردی که لفظ لقب در جزء اسم میآید، این لفظ در ذیل مطلع و با حروف ۱۰ نازک (که در §۸ معرفی شد) چاپ شده است، مانند:

چرچیل، سر **وینستن**
چیمبرلین، سر (**جوزف**) **اوستن**
پوفندورف، فرایهر **زامونل فون**
برول، گراف **هاینریش فون**

و غیره. الفاظ القاب در تلفظ مندرج در دایرةالمعارف با علامت «*» ممتاز میباشند، و مثلا تلفظ مطلع اخیر چنین ضبط شده است: «gräf häynriš fon brül*».

از طرف دیگر، بسیار کسان هستند که با لقب خود مشهورند، مانند دوک دو بری؛ دوشس دو بری؛ دوکا دلیی آبروتتسی؛ اولین دیوک آو باکینگم؛ دومین دیوک آو باکینگم؛ مارکیز دو پومپادور؛ و غیره. در این موارد همواره شمارهی ترتیب صاحبان لقب (در صورتی که چنین شمارهای موجود باشد)، لفظ لقب، و حرف اضافهی وابسته به آن در ذیل مطلع و جزء تخصیصدهندهی لقب در صدر میآید. مثلا مقالات مربوط به اشخاص سابق الذکر را باید تحت مطلعهای ذیل جستجو کرد:

بری، دوک دو
بری، دوشس دو
آبروتتسی، دوکا دلیی
باکینگم، اولین **دیوک آو**
باکینگم، دومین **دیوک آو**
پومپادور، مارکیز دو

در این باب توجه خوانندگان را به تفکیک القاب از «حرف اضافهی لقب»، که تفصیل آن در قسمت ۶ از §۳۴ گذشت جلب میکنیم.

چون در رسم الخط ما شخصیت کلمات در القابی مانند دوک د/آنگولم [لفظاً بمعنی دوکِ آنگولم] محفوظ میماند، با این قبیل القاب همان گونه معامله میکنیم که با القابی مانند دوک دو بری؛ یعنی همانطور که زندگینامهی دوک دو بری را تحت مطلع معکوس «**بری، دوک دو**» میآوریم، زندگینامهی دوک د/آنگولم را تحت مطلع معکوس «**آنگولم، دوک د/**» درج میکنیم.

امثلهی دیگر

عنوان عبارتی	مطلع در دایرةالمعارف
دوک د/آنگن	آنگن، دوک د/
سیور د/ایبرویل	ایبرویل، سیور د/
شارل د/اورلئان	اورلئان، شارل د/

ملحقات مطلعها

معمولا بعد از هر مطلع تلفظ آن و سپس مقالهی آن میآید (در باب مقالات، فصل نهم را ملاحظه کنید). اما در اغلب موارد، برای مزید فایده، ملحقات دیگری نیز پس از مطلع میآید که باید آنها را از مقالات تمیز داد. اهم این ملحقات عبارتند از تلفظ، مسائل لغوی، مترادفات یا ضبطها یا عناوین دیگر، قیود محصورکننده، و مسائل مربوط به صورت یا لفظ خارجی (و از جمله شمارههای فوقانی مطلعها). ذیلا به شرح این ملحقات میپردازیم.

§۳۵ـتلفظ

عند اللزوم تلفظ تمام یا جزئی از مطلع، و (در مورد مطلعهائی که از زبانهای خارجی گرفته شدهاند) احیاناً زبانی که مطلع عیناً یا با تصرفی از آن گرفته شده است درج شده؛ مثلا:

افریقا (efriqā)
بارومتر (bārometr؛ فنـ)
اتوبوس (otobus؛ از فنـ)

در مثال اخیر، تلفظی که ضبط شده است تلفظ معمول فارسی است. تلفظ فرانسوی کلمه «otobüs» است لفظ «از» در داخل پرانتز نشاندهندهی اینست که تلفظ مذکور مأخوذ از فرانسوی است نه عین تلفظ فرانسوی.

انجمن پیکها (peyk.hā)

در اینجا به درج تلفظ «پیکها» اکتفا شده است، زیرا در تلفظ «انجمن» ابهامی تصور نمیرود.

در مورد درج تلفظها_**خواه در مطلعها یا در ضمن مقالات**_ توجه به نکات ذیل ضروری است:

(۱) اگر تلفظ چند مطلع متوالی **واقع در یک ستون** یکسان باشد، فقط برای اولین مطلع غیر ارجاعی تلفظ داده شده است، و از تکرار این تلفظ در مطلعهای بعد احتراز شده است. بعنوان مثال، مقالات **آنتیوخوسها** را در ستون اول صفحهی ۲۶۱ ملاحظه کنید.

همین روش اختصاری در ضبط تلفظ مترادفات یک مطلع نیز بکار رفته است؛ مثلا:

سومالی فرانسه (somālie farānse) یا **سومالیلند فرانسه** (somālilande)، . . .

که در آن، در قسمت دوم، از تکرار تلفظ کلمهی «فرانسه» احتراز شده است.

(۲) برای اختصار در درج تلفظها_**که علاوه بر صرفه**_

جوئی در جا، غلطگیری و چاپ کتاب را هم تسریع میکندـ بجـای تمام یا قسمتی از تلفظ، علامت «-» گذاشته شده است. مثـلا در مقـاله‌ی **سیر** (ستون دوم صفحـه‌ی ۱۴۰۰)، تلـفظ **سیر الـی الله** بصورت seyre ela 'l.lāh. و تلفظ **سیر فی الله**، کـه دو سطر بعد از آن آمـده است، بصورت fe 'l.lāh - ضبط شده است. همچنین، در مقاله‌ی **ژوهانسبورگ**، تلفظ ایـن کلمه بصورت johānesburg ضبـط شده است، ولی در ضبط تلـفظ یوهـانسبورگ به «-yo» اکتفا شده است که در آن، «-» نماینده‌ی hānesburg است.

(۳) بهمـان منظور اختصار، کسره‌ی اضافـه را در سیاق عبارت، و نیز تلفظ اجزای فارسی الحاقی به اصل کلمه (مانند های علامت جمع) را که در تلفظشان ابهامی نیست، به وسیله‌ی «-» نشان داده‌ایـم. مثلا در مقـاله‌ی **سیتی آو لاندن**، در ستون سوم صفحه‌ی ۱۳۹۷ این عبارت آمده است:

> سیتی مشتمل است بـر پهنـه‌ی (۱۵۴ هکتـار) لونـدونیوم (-londonium) دوره‌ی رومیان . . .

که در سیاق عبـارت «لوندونیومِ دوره‌ی رومیان» خوانـده می‌شود. بـرای مثالهای دیگر از این قبیل مقالات بصره، بیتینیا، ذوالقدریه، و رود در کتاب ملاحظه شود.

همچنین در ستون دوم صفحه‌ی ۱۳۷۶، در مقاله‌ی «**سولو، مجمع‌الجزایر**» نوشته‌ایم

> ساکنین از موروها (-moro) هستند، . . .

در اینجا «-» علامت hā است، و اگر میخواستیم تلـفظ را بطور کامـل بنویسیم بـایست moro.hā یـا morohā میـنوشتیم، ولی صورتی که اتخاذ کرده‌ایم، علاوه بر تلفظ، نشان میدهد که در کلمه‌ی «موروها»، اصل کلمه «مورو» است، و «ها» علامت جمع فـارسی میباشد. برای مثالهـای دیگـر از این قبیل، مقـالات **بنارس، ذائقه، راپسودی، و رنگیزه** ملاحظه شود.

(۴) بالاخره، باید دانست که تلفظـها املای کلمـات را بدست نمیدهنـد، و مثـلا ممکن است ارتباط کلمات در تلفظ مضبوط با ارتباط آنها در اصل کلمه متفاوت باشد. مثلا «Saint-Étienne» (نـام شهـری در فـرانسه)، کـه بصـورت «سنت‌ـاتین» به فـارسی نقل شده است، تلفـظش saNtetien ضبط شده.

همچنین، در ضبط تلفظها به «تکیه» (آکسان) یـا بلندی و کوتاهی مصوتها توجه نشده است.

§۴۶ـ مسائل لغوی*

از جمـله‌ی ملحقات مطلعها معنی لغوی مطلع، زبان، یـا وجـه تسمیه یـا اشتقاق آن است، کـه در داخـل علامت «[ ]» (قلاب) میآید:

> **آپارتهید** (āpārtheyd) [آفریکانس، = جدائی]، . . .

عبارت داخـل «[ ]» نشان میدهـد که کلمه‌ی آپارتهید از زبان آفریکانس و از لحاظ معنی مساوی جدائی است.

> **آمپر** [بنام آ. م. آمپر]، . . .

عبارت داخل «[ ]» نشان میدهد که آمپر (واحد شدت جریان برق) بنام آ. م. آمپر نامگذاری شده است.

> **بازه** (bāze) [فارسی، گشادگی میان دو دست چون آنها را از هم بگشایند]، . . .

عبارت داخل «[ ]» نشان میدهد که لفظ بازه لغت فارسی است، و معـنی مضبوط آن در قـاموسهای فـارسی «گشادگـی . . . بگشایند» میباشد.

> **دهـاس** (dehās) [بقول ابـن حـوقـل، از ده + آس (= ده آسیا)]، . . .

توضیح داخل «[ ]» بدین معنی است که ابن حوقـل نام دهاس را مشتق از کلمات ده و آس، و بمعنـی ده آسیا، دانسته است.

> **ددت** (de.de.te) [علامت اختصاری دیکلورو-دیفنیل-تریکلورو-اتان (dikloro-difenil-trikloro-etān)] ، . . .

§۴۷ـ مترادفات، ضبطها، یا عناوین دیگر مطلع

(الف) امثله از مترادفات (به لفظ «یا» توجه کنید):

اباقا خان (abāqā) یا **ابقا خان** (abaqā)، . . .
اتوژیـر (otojir؛ فنـ) یـا **جـایروپلیـن** (jāyropleyn؛ انگل)، . . .
ذائقه (zā'eqe) یا **چشائی** (ceshā'i)، . . .
زنیـان (zenīān) یا **کمون** (komun) یا **نـانخواه** (-nān xāh)، . . .

در مطلعهای معکوس، مواردی مانند

> **زردشتی، دین** یا **دین زرتشتی**، . . .

قابل توجه است: **دین زرتشتی** که مترادف با **دین زردشتی** است، چون در سیاق عبارت آمده است، بصورت مطلـع مستقیم درج شده.

گاه، برای اختصار، مترادف قسمتی از مطلـع در داخل

(*) در کتاب حاضر، مؤلفین و نویسندگان ندرةً وارد مسائل لغوی و ریشه‌شناسی شده‌اند، و ملحقاتی از این قبیل استثنائی است.

پرانتز در ضمن مطلع آمده است تا از تکرار تمام مطلع احتراز شود. مثلا:

درفش کاویان (یا **کاویانی**) (derafše kāviān) یا **اختر کاویان**، . . .

که صورت تفصیلی آن چنین خواهد بود:

درفش کاویان (derafše kāviān) یا **درفش کاویانی** یا **اختر کاویان**، . . .

مثال دیگر

دزارگ، ژرار (یا **گاسپار**) (jerār, gāspār, dezārg)، . . .

که صورت تفصیلی آن چنین خواهد بود:

دزارگ، ژرار (jerār dezārg) یا **گاسپار دزارگ** (gās-pār dezārg)، . . .

(ب) ضبط سابق یا باستانی مطلع یا ضبط آن در بعضی زبانهای دیگر؛ مثلا:

خرمشهر (xorram.šahr)، سابقاً (تا تیر ماه ۱۳۱۴ هش) **محمره** (mohammare)، . . .

یعنی «خرمشهر، که سابقاً ـ تا تیر ماه ۱۳۱۴ هجری شمسی ـ محمره خوانده میشد».

رون (ron)، باستانی **رودانوس** (rodānus)، . . .

یعنی «رون، که نام باستانی آن رودانوس بوده است».

دریای سیاه یا **بحر اسود** (bahre asvad)، ترکی **قره دنیز** (qara deniz)، باستانی **پونتوس اوکسینوس** (pontos eukseynos)، در مآخذ اسلامی **بحر بنطس** (bahre bontos)، . . .

در اینجا مدخل اصلی **دریای سیاه** است و **بحر اسود** مترادف آن. ملحقات مدخل نشان میدهد که این دریا را به ترکی **قره دنیز** میخوانند؛ در ایام باستانی به **پونتوس اوکسینوس** موسوم بوده، و در مآخذ اسلامی **بحر بنطس** خوانده میشده.

براهماپوترا (brāhmāputrā)، در تبت **تسانگپو** (tsāngpo) یا **ماتسانگ** (mātsāng)، در آسام **دیهانگ** (dihāng)، در بنگال شرقی **جمونا** (jamunā)، . . .

در اینجا ملحقات مطلع نشان میدهد که رود براهماپوترا را در تبت **تسانگپو** یا **ماتسانگ**، در آسام **دیهانگ**، و در بنگال شرقی **جمونا** میخوانند.

(ج) عنوان اصلی یا جامعتر مطلع، معمولا در داخل علامت «[ ]» مثلا:

ابراهیم ابن سنان [ابواسحاق ابراهیم ابن سنان ابن ثابت ابن قره]، . . .

برای امثله‌ی دیگر مقالات **الائمة الاثنا عشر** و **تاریخ ابن خلدون** ملاحظه شود.

(د) در مورد اشخاص، شهرتی جز آنکه در مطلع آمده است، مانند لقب یا کنیه در صورتی که شخص مورد نظر با نام معرفی شده باشد، و بالعکس؛ مثلا:

دیزریلی، بنجمین (benjamin dizreyli)، ملقب به (اولین) **ارل آو بیکنزفیلد** (ërl āv bikənzfild*)، . . .
رابعه‌ی عدویه (rābe'eye adaviyye)، مکنی به ام الخیر (ommo 'l.xeyr)، . . .

۴۸ـ قیود محصور کننده

آوردن این‌گونه قیود همراه مطلع، مخصوصاً در مطلع‌های مکرر، برای اینست که مراجعه‌کننده حتی الامکان با صرف وقت کمتر به مطلوب خود دست یابد. بارزترین نمونه‌ی این‌گونه قیود، قلمرو فرمانروائی سلاطین و امپراطورها است، که بلافاصله بعد از مطلع در پرانتز درج شده است؛ مثلا (در صفحات ۲۱۱ـ۲۱۲):

آلفونسوی II (آراگون)
آلفونسوی XIII (اسپانیا)
آلفونسوی I (پرتغال)
آلفونسوی I (سیسیل و ساردنی و نایل)
آلفونسوی IV (لئون و کاستیل)
آلفونسوی II (نایل).

در ضمن مقالات، نام این اشخاص بصورت آلفونسوی II آراگون («آلفونسویِ دوّمِ آراگون») و غیره میآید.

مثال دیگر: (در صفحه‌ی ۷۸۲)

جیمز I (آراگون)
جیمز I (اسکاتلند)
جیمز II (اسکاتلند)
جیمز III (اسکاتلند)
جیمز IV (اسکاتلند)
جیمز V (اسکاتلند)
جیمز VI (اسکاتلند)
جیمز VII (اسکاتلند)
جیمز I (انگلستان)
جیمز II (انگلستان).

حال مثلا در مقاله‌ی (ستون اول صفحه‌ی ۹۴۶):

داگلس، ویلیام، ملقب به (هشتمین) **ارل آو داگلس**، . . .
بر ضد جیمز II اسکاتلند توطئه کرد. . . .

اگر خواستار اطلاع در باب جیمز II باشیم میدانیم که به کدامیک از جیمزهای مذکور در ردیف سابق الذکر باید مراجعه کرد.

نمونه‌ی دیگر از این قیود، اشاره به علمی است که اصطلاحی به آن تعلق دارد؛ مثلا:

بستر (bastar)، در اصطلاح جغرافیا، . . .
بستره (bastare)، در اصطلاح زمینشاسی، . . .

www.KetabFarsi.com

§۴۹ـصورت یا لفظ خارجی مطلع یا نام علمی مطلع

بالای صدر مطلعهای اعلام و اصطلاحات علمی شماره‌هائی ضبط شده است، و صورت خارجی اسم یا معادل خارجی (اغلب انگلیسی، مگر اینکه جز آن تصریح شده باشد) اصطلاح با همان شماره در ذیل صفحه‌ای که مطلع در آن آمده است درج شده.

بعلاوه، در مورد اصطلاحات علمی، هر گاه لفظ خارجی اصطلاحی در فارسی کمابیش متداول باشد، این لفظ به مطلع الحاق شده است (اینگونه الفاظ، بر حسب درجه‌ی رواجشان، با حروف ۱۰ سیاه بعنوان مترادف مطلع یا با حروف ۸ نازک بعنوان لفظ خارجی مطلع چاپ شده‌اند)؛ مثلا:

دورسنج (dur.sanj) یا **تلمتر** (telemetr؛ فنـ)، . . .
زاویه‌یاب (zāvic.yāb)، فنـ گونیومتر (goniometr)، . . .

بالاخره، **در مورد گیاهان و جانوران**، در بسیاری از موارد، نام علمی (لاتینی) گیاه یا جانور موضوع مقاله در داخل پرانتز با حروف ایتالیک (§۹) درج شده است (در این باب، §۷۹ و نیز مقاله‌ی **رده‌بندی** در صفحات ۱۰۷۷ـ۷۸ کتاب حاضر نیز ملاحظه شود)؛ مثلا:

تاتوره (tāture)، (*Datura stramonium*)، گیاه یکساله‌ی خودروی گرمسیری که در نقاط معتدل هم بومی شده است.

در اینجا، *Datura stramonium* نام علمی تاتوره است. با توجه به مندرجات فصول چهاردهم و ششم، این نام با الفبای فارسی بصورت داتورا سترامونیوم نوشته میشود. ما از درج ضبط فارسی اینگونه نامها احتراز کرده‌ایم.

§۵۰ـتنظیم الفبائی مطلعها

چنانکه به کرات گفته‌ایم، یکی از هدفهای عمده‌ی ما در این کتاب این بوده است که حتی الامکان از زحمت و سرگردانی و صرف وقت مراجعه‌کننده به این کتاب بکاهیم. این نکته در روشی که در تنظیم مطلعها اتخاذ شده است تأثیری بسزا داشته است.

بطور کلی مطلعها در این کتاب در درجه‌ی اول **بترتیب الفبائی حروف صدر مطلع در رشته‌ی عادی الفبا و بدون ملحوظ داشتن تشدید (-) و مد (-)** تنظیم شده‌اند.

پیش از اینکه وارد تفصیل مطلب شویم، باید توضیح دهیم که چرا تشدید و مد را در تنظیم الفبائی ملحوظ نداشته‌ایم. همه کس میداند که در آثار چاپی فارسی معمولا تشدید را نمینویسند، و در آثار نسبةً دقیق هم در مواردی که حرف مشدد در کلمه‌ی نامأنوسی آمده باشد علامت تشدید را روی آن چاپ میکنند. معذلک، بعضی اصرار دارند که در تنظیم کلمات بترتیب الفبائی، تشدید رعایت شود، و مثلا محرم (möharram) قبل از محرم (mahram) درج شود، زیرا اولی «م‌ح‌ررم» است و دومی «م‌ح‌رم». ما کاری به این نداریم که چرا نباید کلمه‌ی اول را بصورت «محررم» بنویسیم و جان خود و جمعی کثیر را خلاص کنیم، زیرا اینگونه «اصلاحات» در رسم الخط ما «وسمه بر ابروی کور» است. اما ببینیم رعایت «تشدید» در تنظیم ترتیب الفبائی چه مشکلاتی برای مراجعه‌کننده به یک کتاب مرجع ایجاد میکند. فرض کنید شما با کلمه‌ی «تأبط شرا» مواجه شوید و تلفظ آنرا ندانید. اگر در درج این کلمه بترتیب الفبائی تشدید را رعایت کنیم، بر حسب اینکه هیچیک از حروف این کلمه مشدّد نباشد یا بعضی از آنها مشدد باشند، محل درج این کلمه در کتاب متفاوت خواهد بود. مثلا اگر حروف «ب» و «ر» در آن مشدد باشند (چنانکه هستند)، در درج این کلمه با رعایت ترتیب الفبائی باید صورت «تأبط شرا» ملحوظ، و این کلمه مثلا پیش از کلمه‌ی «تابشسنج» ضبط شود، و حال آنکه اگر «ب» مشدد نباشد کلمه‌ی مورد بحث بعد از تابشسنج خواهد آمد. خلاصه، مراجعه‌کننده‌ی ناآشنا با کلمه‌ی مذکور باید مقداری وقت تلف کند و لااقل بعضی از ردیفهای نظیر حالات احتمالی سابق الذکر را جستجو کند تا کلمه‌ی مورد نظر را بیابد. اما وقتی در درج الفبائی کلمه تشدید را ملحوظ نداریم و به صورت حروفی که در کلمه آمده است اکتفا کنیم، راه چنین ابهام و اتلاف وقت ناشی از آن بکلی مسدود خواهد بود. مثالهای دیگر از زوجهای کلماتی که رعایت تشدید در درج الفبائی آنها سبب تضییع وقت خواننده تواند بود از این قرار است:

تفرش	تولّائیان	تولوسا
تفرّق	تولارمی	تولّوس هوستیلیوس
حمّالة الحطب		صفّار
حماة		صفر

اما در مورد مد. بسیاری از کلمات خارجی اعم از اعلام و جز آنها هستند که در نقل آنها به فارسی بعضی «ا» و برخی «آ» بکار میبرند. از آن جمله است «اسید» و «آسید»، «استون» و «آستون»، «الکل» و «آلکل»، و غیره (ضبط

مضحک و عامیانه‌ی «آفریقا» بجای «افریقا» و امثال آن قابل بحث نیست). اگرچه در کتاب حاضر در مورد مثالهای مذکور ضبطهای «اسید» و «استون» و «الکل» اختیار شده است، احتمال اینکه مراجعه‌کننده موضوعهای مربوط را تحت ضبطهای دیگر بجوید هست. اینک توجه کنید که جوینده‌ی کلمه‌ی «آلکل» باید ابتدا این کلمه را ذهناً بصورت «اَلکل» تحلیل کند، و در ردیف الفبائی «ا» دنبال آن بگردد. البته وی در این ردیف مطلوب خود را نخواهد یافت، و در نتیجه یا از یافتن آن مأیوس میشود، و یا به ردیف الکل مراجعه میکند. در مورد اعلام هم، اگر بخواهیم سهل‌انگاری رایج را محدود کنیم و کلمات خارجی را حتی الامکان از روی تلفظ اصلی آنها نقل کنیم، این اشکال موجود است. مثلا نام Albert را ملاحظه کنید: نقل صحیح این کلمه بزبان فارسی در صورتی که این نام انگلیسی باشد «البرت» و اگر آلمانی باشد «آلبرت» است، و البته بجا است که این دو صورت (یعنی البرت و آلبرت) در یک ردیف قرار گیرند. بنا بر این، ما در ضبط مطالع بین «ا» و «آ» تمیز نگذاشته‌ایم، و مثلا کلمات آب و اب را در یک ردیف آورده‌ایم؛ و خلاصه، مد را در تنظیم مطلعها بترتیب الفبائی ملحوظ نداشته‌ایم. بدینگونه مثلا «ابارق» پیش از «آباره» خواهد آمد، و «ابجد» پیش از «آب جو» میآید.

خلاصه، در تنظیم الفبائی، ترتیب حروف بصورت ذیل خواهد بود:

ا، ء، آ ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر
ز ژ س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک
گ ل م ن و ه، ة ی

پس مثلا «دلائل» پیش از «دلایل»، «مدائن» پیش از «مداین»، «دلائل الاعجاز» پیش از «دلارستاق»، و «نصرت‌الدین» پیش از «نصرة‌الدین» میآید.

اینک تفصیل تنظیم الفبائی مطلعها:

(۱) در تنظیم الفبائی مطلعها تشدید و مد ملحوظ نمیشوند.

(۲) مطلعهائی که صدر مشترک ندارند بترتیب حروف الفبائی صدر مرتب میشوند. مثلا:

بالبو، ایتالو
بالبوآ

بجند
بجنورد

دوست محمد خان افغان
دوست محمد خان معیرالممالک

حشرات
حشره
حشره‌خوار
حشره‌کش

(۳) مطلعهایِ مشترکِ منحصر به صدرْ معمولا بر حسب کلمات اولیه‌ی معرفشان مرتب میشوند، و از دو چنین مطلع، آنکه عاری از مترادف است بر آنکه همراه با مترادف است مقدم میباشد. مثلا:

پارانا، ایالت
پارانا، رود
پارانا، شهر

ترک، بخش
ترک، ده
ترک، دهستان
ترک، رود
ترک، مهاجرت

پیر محمد جهانگیر، پادشاه سلسله‌ی تیموریان
پیر محمد جهانگیر، پادشاه سلسله‌ی گورکانی

پارئیبا
پارئیبا یا **پارئیبا دو سول**

(۴) از دو مطلع دارای صدر مشترک آنکه ذیل ندارد (ولو مترادف داشته باشد) مسبوق بر دیگری است، و اگر هر دو ذیل داشته باشند بر حسب حروف الفبائی صدر و ذیل مرتب میشوند. مثلا:

پاریس، نام باستانی (لتیِ) آن **لوتتیا**
پاریس یا **آلکساندروس**
پاریس، اعلامیه‌ی

باسک، ایالات
باسک، زبان
باسک، قوم

پان‌ـآمریکن
پان‌ـآمریکن، اتحادیه‌ی
پان‌ـآمریکن، شاهراه
پان‌ـآمریکن، نهضت

(۵) القاب همراه اسم و شماره‌ی ترتیب آنها، که با حروف ده نازک در جزء مطلع چاپ شده‌اند، در تنظیم الفبائی بحساب نمیآیند، مگر در صورت تساوی شرایط دیگر؛ مثلا:

آرنلد، سر ادوین
آرنلد، بنیدیکت
آرنلد، تامس

پارکر، فرانسیس ویلند
پارکر، مثیو
پارکر، سر هاید

تامسن، اثر
تامسن، سر جورج پجت
تامسن، جوزف
تامسن، سر جوزف جان
تامسن، جیمز

پمبروک، اولین **ارل آو**
پمبروک، دومین **ارل آو**
پمبروک، سومین **ارل آو**

(۶) ارقام رومی شماره‌های ترتیب در تنظیم مطلعها ملحوظ میشوند (مگر در حالت استثنائی مهمی که خواهد آمد)؛ مثلا:

سلوکوس I، ملقب به **نیکاتور**
سلوکوس II، ملقب به **کالینیکوس**
سلوکوس III، ملقب به **سوتر**.

استثنای مهم این اصل در مورد اعلام بسیار مکرر فرمانروایان ممالک مختلف است، که در این مورد، برای

تسهیل ارجاع، اعلام مربوط به هر کشور بتوالی آمده‌اند (در این باب به §۵۷ و نیز به §۷۷ رجوع شود). مثلا:

آلفونسوی I (آراگون) **آلفونسوی XIII** (اسپانیا)
آلفونسوی II (آراگون) **آلفونسوی I** (آستوریاس)
. . . . . .
آلفونسوی V (آراگون) **آلفونسوی III** (آستوریاس)
آلفونسوی I (آراگون و ناوار) **آلفونسوی I** (پرتغال)
آلفونسوی I (اسپانیا) . . . . . .
آلفونسوی II (اسپانیا) **آلفونسوی VI** (پرتغال)
. . . . . .

فصل هشتم

ارجاعات

§۵۱ـارجاع و اهمیت و فواید آن

مقصود ما از **ارجاع** (erjā') حواله کردن از مطلع یا مطلبی است به مطلع یا مطلب دیگر. **علامت معمول ارجاع در کتاب حاضر «←» یا حروف هشت سیاه* است،** به شرحی که خواهد آمد. علامت «←» بمعنی «رجوع کنید به» میباشد.

ارجاعات در دایرةالمعارفها و سایر کتب مرجع نقش بسیار مهمی دارند، و بوسیله‌ی آنها میتوان، با صرفه‌جوئی بسیار معتنابه، اطلاعاتی اضافی و احیاناً وسیع و پیوسته بدست مراجعه‌کننده داد. مثلا بعضی از اعلام ضبطهای متفاوت و برخی از مطالب بیش از یک عنوان دارند، و البته معقول نیست که مقاله‌ی مربوط به آنها در تحت هر یک از این ضبطها یا عناوین تکرار شود، زیرا در این صورت جای بسیار تلف میشود. بنا بر این، هر مقاله تحت مشهورترین عنوان یا عنوانی که چنین تلقی شده است درج میشود، و در عین حال، برای اینکه مراجعه‌کننده‌ای که موضوع را تحت اسم یا عنوان دیگر میشناسد در هنگام مراجعه سرگردان نشود، این اسم یا عنوان را بصورت مطلع ارجاعی جداگانه در ردیف الفبائی مربوط به آن میآورند، و مراجعه‌کننده را به مطلع اصلی، یعنی مطلعی که مقاله تحت آن آمده است، راهنمائی میکنند. از این گذشته، بعضی مطالب هست که، به مقتضای حجم کتاب یا مناسبات دیگر، تخصیص دادن مقالات مستقل به آنها مقدور یا ضروری نیست، ولی اطلاعاتی در باب آنها در ضمن مقاله‌ای یا مقالاتی دیگر آمده است؛ چنین مطالب به این مقاله یا مقالات ارجاع میشود. بالاخره، چنانکه گفته شد، بوسیله‌ی ارجاعات، مراجعه‌کننده، در صورتی که خواستار باشد، میتواند اطلاعاتی بسیار وسیع و پیوسته در باب بسیاری از موضوعات بدست آورد.

§۵۲ـچگونه ارجاعی مفید است

البته ارجاعات در صورتی مفید فواید مذکور خواهند بود که در تنظیم آنها شرایط منطقی چندی دقیقاً رعایت شده باشد. **اول اینکه رابطه‌ی دو چیزی که یکی از آنها به دیگری ارجاع میشود صریحاً و بدون ابهام مشخص باشد.** در غیر این صورت، ارجاع نه فقط مفید فایده‌ای نیست، بلکه حاصلی جز سرگردانی و اتلاف وقت مراجعه‌کننده نخواهد داشت. **دوم اینکه وقتی مراجعه‌کننده را به جهتی از مقاله‌ای به مقاله‌ی دیگر حواله میکنیم، این مقاله‌ی دوم از آن جهت اطلاعی بیش از آنچه در مقاله‌ی اول آمده است به وی بدهد.** در غیر این صورت، ارجاع بی‌ثمر است، و جز اتلاف وقت مراجعه‌کننده حاصلی نخواهد داشت. من باب مثال، این مقالات را ملاحظه کنید:

(۱) ریکیمر یا ریسیمر، فد ۴۷۲، سردار رومی. اصلا ژرمنی بود. واندالها را در جنگ دریائی شکست داد، و آویتوس، امپراطور روم غربی، را خلع کرد.

(۲) ریکیمر یا ریسیمر، فد ۴۷۲، سردار رومی. اصلا ژرمنی بود. واندالها را در جنگ دریائی شکست داد، و آویتوس، امپراطور روم غربی، را خلع کرد. نیز ← ریسیمر.

(۳) ریکیمر، فد ۴۷۲، سردار رومی. . . . [دنباله‌ی مطالب (۱)].

(۴) ریسیمر: ← ریکیمر.

اگر مقاله‌ی اصلی کتاب بصورت (۱) باشد، مقاله‌ی ارجاعی (۴)، که طالب کسب اطلاع در باب ریسیمر را به مقاله‌ی ریکیمر (شماره‌ی ۱) حواله میکند مفید است، زیرا با مراجعه به (۱) معلوم میشود که ریسیمر نام دیگر ریکیمر است، و اطلاعاتی هم در باب وی بدست میآید. اما اگر مقاله‌ی اصلی کتاب بصورت (۳) باشد، مقاله‌ی ارجاعی (۴) حاصلی جز اتلاف وقت مراجعه‌کننده نخواهد داشت، زیرا هیچیک از (۳) و (۴) حاکی از ارتباط ریکیمر با ریسیمر یا مناسبتی بین آنها نیست. بالاخره اگر مقاله‌ی اصلی کتاب بصورت (۲) باشد، مقاله‌ی ارجاعی (۴)، بشرحی که گذشت، مفید است، اما ارجاعی که در آخر مقاله‌ی (۲) آمده است بیفایده است، زیرا اگر مراجعه‌کننده پس از خواندن مقاله‌ی (۲) به مقاله‌ی (۴) مراجعه کند هیچ اطلاع اضافی بدست نمیآورد.

نباید تصور کرد که از اعلام و اصطلاحاتی که در طی یک

(*) در باب انواع حروف، §۸ ملاحظه شود.

www.KetabFarsi.com

مقاله میآید فقط آنهائی که بدانها ارجاع داده شده است در کتاب حاضر مقاله‌ی مستقل دارند. مثلا در چند سطر از مقاله‌ی آنا ایوانوونا، که در §۵۵ نقل شده است، علاوه بر «جنگ جانشینی لهستان» که بدان ارجاع داده شده است، ذکر ایوان V، پطر I، پطر II، و اتریش هم آمده است، که جملگی در کتاب حاضر تحت مقالات مستقل آمده‌اند، و اگر مراجعه‌کننده خواستار اطلاع در باب آنها باشد میتواند به مقاله‌ی مستقل هر یک رجوع کند. منتها ما فقط به مقاله‌ی جنگ جانشینی لهستان، که از مراجعه به آن مخصوصاً اطلاعاتی در باب دوره‌ی آنا ایوانوونا بدست میآید، ارجاع داده‌ایم.

چنانکه ملاحظه میشود، کار استخراج و تنظیم منطقی ارجاعات، اگرچه اساساً مشکل نیست، کاری است بسیار دقیق و وقتگیر.

§۵۳ـتنظیم ارجاعات در کتاب حاضر

در کتاب حاضر حوصله و دقت و وقت فراوان صرف استخراج و تنظیم ارجاعات شده است، که از شرح آن میگذریم. آنچه دانستنش برای مراجعه‌کننده ضروری است اینست که وقتی مطلوب وی به مطلب دیگر حواله میشود بداند که این مطلب جدید را تحت چه مطلعی در کتاب بیابد. در جدول ذیل مثالهای گوناگون از ارجاعات و مطلعهای مربوط به آنها آمده است. صورتی مانند «← زبان گنجشک» در ستون اول جدول، چنانکه قبلا گفتیم، بمعنی «رجوع شود به زبان گنجشک» است؛ ستون دوم جدول نشان میدهد که مقاله‌ی مربوط به زبان گنجشک با مطلع **زبان گنجشک** در کتاب چاپ شده است.

نظر به اهمیت فراوان ارجاعات در کتاب حاضر، امثله‌ای از اقسام ارجاعات میآوریم.

نمونه‌هائی از ارجاعات

ارجاع	مطلع
زبان گنجشک	**زبان گنجشک**
← زبان گنجشک	**زبان گنجشک**
← زمان، قسمت IV	**زمان** (قسمت چهارم آن مقاله)
← تثلیث یا ثالوث	**تثلیث یا ثالوث**
← خنکسازی؛ سردسازی	**خنکسازی و سردسازی** (دو مقاله‌ی مستقل)
← زبان، جدول	**زبان** (جدول مربوط به آن مقاله)
← برندن، چارلز	**برندن، چارلز**
← امامزاده حمزه	**حمزه، امامزاده**
← دوشس دو بری	**بری، دوشس دو**
← کانال پاناما	**پاناما، کانال**

§۵۴ـمطلعهای ارجاعی

چنانکه در §۴۰ گفته شد، بعضی از مطلعهای کتاب صرفاً ارجاعی هستند، یعنی بدون توضیح یا با یکی دو کلمه توضیح به مطلعی دیگر یا به مقاله‌ای ارجاع شده‌اند. توضیحاتی که در مقدمه‌ی مبحث ارجاعات گفته شد، اهمیت اینگونه ارجاعات را آشکار میسازد. برای مزید توضیح مثالی دیگر ذکر میکنیم. مورخی فرانکی هست موسوم به آینهارد یا اگینهارد، که در کتاب حاضر مقاله‌ای بدین صورت دارد:

> **آینهارد** (āynhārd) یا **اگینهارد** (eginhārd)، ح ۷۷۰–۸۴۰، مورخ فرانکی. بسبب زندگینامه‌ای که از شارلمانی نوشته است شهرت یافته است.

اینک فرض کنید خواننده‌ای به نام اگینهارد برمیخورد، و میخواهد اطلاعی ازو بدست آورد. تکرار مقاله‌ی فوق یک بار دیگر در ردیف «اگینهارد» البته کاری عبث است. اما مقاله‌ی ارجاعی ذیل

> **اگینهارد**، مورخ فرانکی: ← آینهارد.

مراجعه‌کننده را به مطلعی که از مقاله‌ی آن در باب اگینهارد اطلاعی میتواند بدست آورد راهنمائی میکند. مثالهای دیگر از مقالات کتاب و مطلعهائی که بدانها ارجاع شده‌اند.

(۱) مقاله‌ی اصلی:

> **المختصر فی اخبار البشر** [تلفظ]، معروف به **تاریخ ابوالفداء**، کتابی تاریخی، . . .

مقاله‌ی ارجاعی:

> **تاریخ ابوالفداء:** ← المختصر فی اخبار البشر.

(۲) مقاله‌ی اصلی:

> **انقلاب آذربایجان**، مقاومت و مبارزه‌ی آزادیخواهان و مجاهدین تبریز . . .

مقاله‌ی ارجاعی:

> **آذربایجان، انقلاب:** ← انقلاب آذربایجان.

سبب درج ارجاع اخیر اینست که ما وقایع انقلاب آذربایجان را در آغاز مشروطیت تحت عنوان «انقلاب آذربایجان» درج کرده‌ایم؛ از طرف دیگر، ممکن است مراجعه‌کننده‌ای این مطلب را تحت جزء خاص عنوان آن، یعنی در ردیف «آذربایجان» جستجو کند. در این صورت، مقاله‌ی ارجاعی اخیر او را به مقاله‌ی اصلی رهنمائی خواهد نمود.

(۳) مقاله‌ی اصلی:

> **برندن، چارلز** (cārlz brandən)، ملقب به (اولین)

www.KetabFarsi.com

دیوک آو سافک (diuk āv sāfək*)، فـ: ۱۵۴۵، از اشراف انگلستان. . . .

مقاله‌ی ارجاعی:

سافک، (اولین) **دیوک آو:** ← برندن، چارلز.

ارجاع اخیر بدین منظور است که اگر کسی شخص مورد بحث را با لقبش بشناسد یا در نوشته‌ای که میخواند فقط لقب او (دیوک آو سافک) ذکر شده باشد، دریابد که برای کسب اطلاع در باب این شخص به کدام مطلع از کتاب مراجعه کند. پس از مراجعه به مقاله‌ی اصلی، ملاحظه میکند که «دیوک آو سافک» لقب شخصی موسوم به چارلز برندن، از اشراف انگلستان، بوده است، و در همان مقاله اطلاعاتی در باب او مییابد.

در مطلعهای ارجاعی، ارجاع ممکن است به موضوعی باشد که در ضمن مقاله‌ی دیگر (مثلا تحت مطلعی فرعی) آمده است. مثال

مقاله‌ی اصلی:

آهک، اکسیدِ کلسیوم، که آنرا آهک زنده نیز میخوانند، و جسمی جامد و سفید . . . آهکْ اکسیدِ بازی است، و با آب تولید ئیدروکسید کلسیوم میکند که آنرا **آهک مرده** نامند، و آن . . .

مقالات ارجاعی:

آهک زنده: ← آهک.

آهک مرده: ← آهک.

ارجاع به مطلعهای ضمنی مخصوصاً در مورد خاندانها و سلسله‌ها بسیار بکار رفته است، و بدین وسیله صرفه‌جوئی فراوان بعمل آمده و تسلسل مطالب تأمین شده است. مثلا در مقاله‌ی **حمدانیان،** شرحی در باب حمدان ابن حمدون و عده‌ای از اعضای دیگر این خاندان آمده است، و بوسیله‌ی مقالات ارجاعی از قبیل

حمدان ابن حمدون: ← حمدانیان.

سعیدالدوله‌ی حمدانی: ← حمدانیان.

و غیره، که هر یک در ردیف الفبائی خود درج شده است، خواستارِ اطلاعْ در باب این کسان به مقاله‌ی حمدانیان راهنمائی شده است. همچنین، در مقاله‌ی

راسل (rāsəl)، خاندان اشرافی انگلیسی، که از ۱۵۵۰ . . .

زندگینامه‌ی مختصری از بعضی از اعضای این خاندان آمده است، و مطلعهای مربوط به این اشخاص بصورت ذیل و امثال آن به مقاله‌ی مذکور ارجاع شده است:

راسل، جان: ← راسل، خاندان.

راسل، فرانسیس: ← راسل، خاندان.

احیاناً ممکن است صورتی که یک مطلع ارجاعی بدان ارجاع شده است عیناً در مطلبی که بدان ارجاع شده است نیامده باشد، اما در اینگونه موارد استثنائی هم شرایط مذکور در §۵۲ رعایت شده است، بطوری که ابهامی بر خواننده باقی نماند. مثلا در مقاله‌ی **سنجر،** او را بعنوان سنجر ابن ملکشاه معرفی نکرده‌ایم، اما گفته‌ایم که وی پسر ملکشاه بوده است. بنا بر این، مقاله‌ی ارجاعی

سنجر ابن ملکشاه: ← سنجر.

خالی از ابهام خواهد بود.

§۵۵ـ ارجاعات در ضمن مقالات

اینگونه ارجاعات برای اینست که اگر مراجعه‌کننده‌ای خواستار اطلاع بیشتر در باب مسائل مذکور در مقاله‌ای باشد بداند آنرا تحت چه مطلعی بدست آورد. در اینگونه ارجاعات سعی شده است که حتی الامکان رشته‌ی مطلب گسیخته نشود، از اینقرار:

(۱) اگر موضوع ارجاعی تحت همان مطلعی که در سیاق عبارت آمده است مقاله داشته باشد، فقط این مطلع با حروف ۸ سیاه چاپ شده است. این تفاوت حروف خواننده را از وجود مقاله‌ی مستقل و مطلع آن آگاه میسازد. مثلا:

ژوزه (juze)، ۱۷۱۵–۷۷، شاه (۱۷۵۰–۷۷) پرتغال. اداره‌ی امور در دست وزیرش **پومبال** بود.

در اینجا، مراجعه‌کننده با مشاهده‌ی اینکه «پومبال» با حروف ۸ سیاه چاپ شده است، متوجه میشود که مقاله‌ای تحت عنوان «پومبال» در کتاب موجود است، و برای کسب اطلاع بیشتر از عهد ژوزه میتواند به این مقاله مراجعه کند.

مثال دیگر:

اکسیر (eksir)، بزعم اهل کیمیا، جوهری اسرارآمیز که . . .

(۲) در حالات دیگر، مطلعی که بدان ارجاع شده بطریقی که در سطور ۸ و ۹ و ۱۰ جدول مشخص شده است، یا در داخل پرانتز، مشخص میشود. مثلا:

آنا ایوانوونا (ānnā ivānovnā)، ۱۶۹۳–۱۷۴۰، ملکه‌ی

(۱۷۳۰–۴۰) روسیه، دختر ایوان V، برادرزاده‌ی پطر I، و جانشین پطر II. بکومک اطرافیان آلمانی خود با اقتدار حکومت کرد. با اتریش متحد شد، و در ← جنگ جانشینی لهستان مداخله کرد. . .

در اینجا، عبارت «← جنگ جانشینی لهستان» نشان میدهد که در کتاب مقاله‌ای با مطلع **«لهستان، جنگ جانشینی»** آمده است، که مراجعه به آن اطلاع بیشتری در باب مقاله‌ی آنا ایوانوونا به خواننده میدهد.

مثال دیگر:

جمبه‌ی عکاسی تلویزیون رنگی صحنه را به سه تصویر دارای رنگهای اساسی (← رنگ) تجزیه میکند.

اگر خواننده تعریف رنگهای اساسی را نداند، میتواند تعریف آنها و اطلاعات دیگری را در باب آنها در مقاله‌ی رنگ بدست آورد.

تبصرهـ در موارد استثنائی، ارجاع با لفظ بیان شده است؛ مثلا:

روی (ruy)، عنصر فلزی نقره‌ای برنگ سفید مایل به آبی (علامت شیمیائی Zn؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید).

(جدول مذکور مشتمل بر بعضی مشخصات عناصر میباشد).

۵۵۶ـ ارجاع به مقالات طولانی

برای اینکه وقت مراجعه‌کننده ضایع نشود، و وی زودتر به مقصود خود دست یابد، در ارجاع به مقالات طولانی، صفحه و گاه ستون مربوط درج شده است؛ و اگر مقاله به قسمتهائی (معمولا مشخص با ارقام یا کلمات ۱۰ سیاه) منقسم شده است، یا بیش از یک مقاله تحت مطلع واحد آمده است، قسمتی که مورد نظر است نیز ذکر شده. مثلا مقاله‌ی **زمان** در کتاب حاضر، گذشته از مقدمه مشتمل بر ۱۰ قسمت است، که متجاوز از ۵ ستون را اشغال کرده است. اگر مثلا کسی خواستار اطلاعی در باب زمان عرفی باشد، ارجاعی بصورت

زمان عرفی: ← زمان.

مقدار بیشتری از وقت او را میگیرد تا ارجاع

زمان عرفی: ← زمان، قسمت VI.

که در کتاب حاضر آمده است، زیرا این ارجاع او را به قسمت مشخصی از مقاله‌ی زمان حواله میدهد.

۵۵۷ـ ارجاع به مقالات دارای یک مطلع

در این مورد، اگر مقالات جداگانه آمده باشند، مخصوصاً در مواردی که تعداد مقالات نسبةً زیاد باشد، لفظی که مطلع مورد نظر را مشخص کند قید شده است. مثلا در کتاب حاضر دو مقاله در باب ساعت داریم:

ساعت، اسبابی برای اندازه‌گیری زمان. . .

ساعت، مقیاسی برای زمان، . . .

ارجاع به اولی (مثلا در مقاله‌ی **ساعت آبی**) بصورت «← ساعت، اسباب»، و ارجاع به دومی بصورت «← ساعت، مقیاس زمان» خواهد بود.

همچنین در ارجاع به آلفونسوی II، شاه آراگون، مینویسیم

← آلفونسوی II آراگون*

یا

← آلفونسوی II (آراگون)

و در ارجاع به آلفونسوی II، شاه پرتغال، مثلا مینویسیم

← آلفونسوی II (پرتغال).

نیز، در کتاب حاضر شش مقاله تحت مطلع واحد **پادشاه‌نامه** آمده است، که هر یک با شماره‌ای مشخص شده‌اند. ارجاع به هر یک از این مقالات با ذکر شماره‌ی آن مقاله مشخص میشود؛ مثلا:

تواریخ شاه‌جهان: ← پادشاه‌نامه. ۶.

شاه‌جهان‌نامه: ← پادشاه‌نامه، قسمتهای ۳؛ ۴؛ ۶.

شهنشاهنامه، در سلطنت شاه‌جهان، ← پادشاه‌نامه. ۴.

در موارد مقتضی، برای اینکه مراجعه‌کننده زودتر به مطلوب خود دست یابد، مقاله‌ی ارجاعی را با ذکر تاریخ مشخص کرده‌ایم. مثلا در کتاب چند مقاله با مطلع **«برنیس یا برنیکی»** آمده است، از آن جمله در باب آنکه در ح ۲۲۱ ق‌م وفات یافته است، و درباره‌ی وی افسانه‌ای مربوط به صورت فلکی ذوائب برنیس هست؛ ارجاعی که در مقاله‌ی اخیر به وی داده شده است باین صورت میباشد:

← برنیس یا برنیکی (فد ح ۲۲۱ ق‌م).

۵۵۸ـ ارجاعات پایان مقالات

گاه در پایان یک مقاله ارجاع یا ارجاعات متعدد آمده

(*) استعمال این روش اختصاری منحصر به ارجاعات نیست. عباراتی مانند «هنری I انگلستان» (henrie avvale engelestān) (بجای «هنری I، شاه انگلستان») و «اولادیسلاوس II بوهم و مجارستان» (بجای «اولادیسلاوس II، شاه بوهم و مجارستان») در کتاب حاضر بسیار بکار رفته است.

است، که مطالعه‌ی مقالات آنها اطلاعات نسبةً فراوان در باب موضوع آن مقاله به مراجعه‌کننده میدهد، یا او را برای دریافتن موضوع آن مقاله آماده‌تر میسازد. مثلا ارجاعات مندرج در پایان مقاله‌ی **آب** (ستون اول صفحه‌ی ۳) و ارجاعات مذکور در پایان مقاله‌ی **دامغان** ملاحظه شود.

۵۹ـ اختصار در ارجاعات

در ارجاع به یک مطلع، اغلب در مواردی که جزئی از این مطلع برای یافتن آن کافی است، به همین جزء اقتصار شده است. مثلا

مقاله‌ی اصلی:

بدایع الازمان فی وقایع کرمان (تلفظ) یا **تاریخ افضل**،
کتابی تاریخی، . . .

مقاله‌ی ارجاعی:

تاریخ افضل: ← بدایع الازمان.

همچنین، در ارجاع به اعلام، گاه صدر مطلع مقاله‌ی مربوط به آنها با حروف ۸ سیاه چاپ، و از کلمات ذیل مطلع، فقط حروف اوایل آنها چاپ شده است؛ مانند ارجاع به ژان ژاک روسو در این مقاله

امیل (emil)، کتابی در تعلیم و تربیت، بزبان فرانسوی،
از ژ. ژ. روسو، که . . .

۶۰ـ ارجاعات پایان جلد دوم

در ضمیمه‌ی جلد دوم این دایرةالمعارف، ارجاعات فراوان، که بتدریج در ضمن تألیف کتاب فراهم شده است، خواهد آمد، که راهنمای مفیدی برای مراجعه‌کننده خواهد بود.

فصل نهم

مقالات

۶۱ـ مقدمه

در §۳، در ضمن تحلیل اجمالی یکی از مقالات کتاب، با ساختمان مقالات تا حدی آشنا شدیم. جز در مورد مطلعهای ارجاعی، که اطلاعات مطلوب در باب یک موضوع را به مطلعی دیگر حواله میکنند، اطلاعات مربوط به هر موضوع بدنبال مطلع (و ملحقات مطلع) آن در طی مقاله‌ای درج شده است.

پس، مقالات کتاب از لحاظ اطلاع دادن به مراجعین از ارکان اساسی آن میباشند، و بهمین جهت، در فصل حاضر ابتدا توضیحاتی در باب مقالات بطور کلی و سپس بالاخص توضیحاتی در باب مقالات مربوط به بعضی از رشته‌ها میآوریم. پیش از آغاز بحث، یادآوری میکنیم که **در کتاب حاضر در نوشتن مقالات منتهای کوشش در احتراز از عبارتپردازی و بکار بردن القاب و عناوین مبالغه‌آمیز و ابراز حب یا بغض به اشخاص بعمل آمده است، و جهد بلیغ مبذول شده تا با عباراتی ساده و خالی از حشو و پیرایه اطلاعاتی قابل اعتماد و (در حدود گنجایش و استعداد یک دایرةالمعارف عمومی نسبةً کوچک) دقیق در اختیار مراجعین گذاشته شود.**

در نتیجه‌ی پیروی از این روش، توأم با وضع اصطلاحات علمی و فنی و تدابیری از قبیل استعمال علامات اختصاری، تنظیم ارجاعات، روش ضبط تواریخ، و غیره، حتی از مقالات کوتاه کتاب اطلاعاتی معتنابه بدست میآید. اگر مقالات کتاب حاضر با نوشته‌های عادی فارسی مقایسه شود، بالعیان مشهود میگردد که در بیشتر موارد، با اطلاعات مساوی، طول هر جمله از کتاب حاضر بمراتب کوتاهتر از یک جمله‌ی عادی است که برای دادن همان اطلاعات لازم است.

تهیه کردن اینگونه مقالات از یک طرف برای حد اکثر استفاده از جای محدودی که در یک دایرةالمعارف کوچک در اختیار نویسندگان هست ضروری است، و از طرف دیگر کاری سخت دشوار است. در حقیقت، یکی از مشکلات کار دایرةالمعارفهای کوچک یا نسبةً کوچک ــ حتی در ممالکی که دایرةالمعارفهای بزرگ متعدد دارند ــ فراهم ساختن مقالاتی است که، در عین کوتاهی، پیوسته و قابل فهم باشند. ممکن است تهیه‌ی اینگونه مقالات آسان بنظر آید، و تصور شود که با در دست داشتن مقاله‌ای مثلا از یک دایرةالمعارف بزرگ میتوان قسمتهائی از آنرا اسقاط کرد، و مقاله‌ای کوتاه فراهم ساخت. اما متأسفانه مسئله باین سادگی نیست، و ما دایرةالمعارفهائی غربی در دست داریم که بدین گونه فراهم شده‌اند، و بسیاری از مقالات آنها مرکب از جمله‌هائی منقطع و نامربوط به یکدیگر است. معذلک، داشتن دایرةالمعارفی به یک زبان در تهیه‌ی دایرةالمعارفی کوچکتر به همان زبان کومک بزرگی است، زیرا، در این صورت، کار فراهم-

آورندگان دایرةالمعارف کوچکتر بیشتر جنبه‌ی ماشینی پیدا میکند، و مسئله‌ی تألیف و تحقیق برای آنان مطرح نمیشود. چون مؤلفین و نویسندگان کتاب حاضر از چنین کوفکی محروم بوده‌اند، اثر حاضر بیشتر جنبه‌ی تألیف یا تألیف و ترجمه، و در بعضی از مسائل (خاصه مسائل مربوط به ایران) جنبه‌ی تحقیق داشته است.

در باب رسم الخط و انشا به فصل یازدهم رجوع شود.

ملاحظات کلی در باب مقالات

§۶۲ـ تقسیم مقالات

معمولا هر مقاله مشتمل بر دو قسمت است: یکی **معرف** (mo'arref)، که در آن تعریف مطلع میآید، و دیگری شرح و تفصیل و اطلاعات دیگر در باب موضوع مقاله. مثلا در مقاله‌ی ذیل

> **آب،** جسمی مرکب از اکسیژن و ئیدروژن که فرمول شیمیائی آن H_2O است. ترکیب وزنی آن یک قسمت ئیدروژن و هشت قسمت اکسیژن میباشد. خالص آن مایعی است . . .

مطلع مقاله «آب» است. عبارتی که از پایان مطلع آغاز و به اولین نقطه‌ی علامت وقف منتهی میشود، یعنی عبارت ذیل

> جسمی مرکب از . . . H_2O است.

تعریف علمی آب را بدست میدهد. این عبارت **معرف** آب است. دنباله‌ی مقاله مشتمل بر توضیحات اضافی در باب آب میباشد.

نظر به اهمیت معرفها، در §۶۹ با تفصیل بیشتر از آنها بحث خواهیم کرد.

§۶۳ـ مقالات مستقل و ضمنی

معمولا برای هر مطلع (مقصود مطلع غیر ارجاعی است. مطلعهای ارجاعی، بنا بر آنچه در آغاز §۶۱ گفته شد، از بحث فعلی خارجند) مقاله‌ای مستقل تنظیم شده است. اهمّ موارد استثنا بقرار ذیل است:

(۱) گاه برای حفظ ارتباط و پیوستگی مطالب، و هم برای صرفه‌جوئی در جا، مقاله‌ای با مطلع ضمنی (§۴۱ و §۴۲) به دنبال مقاله‌ی دیگر آمده است. نمونه‌ای از اینگونه مقالات ضمنی مقالات **آینه‌ی مسطح، آینه‌ی کروی،** و **آینه‌ی سهمی‌ـ شکل** است، که جملگی در جزءِ مقاله‌ی **آینه** ولی با عناوین مشخص (مطلعهای ضمنی) درج شده‌اند.

(۲) گاه مقالات نسبةً کوتاه دارای یک مطلع و مربوط به یک موضوع یا به موضوعهای کمابیش نزدیک به یکدیگر، و نیز معانی مختلف یک اصطلاح، تحت مطلع واحد آمده‌اند، ولی در این صورت، هر مقاله را با شماره‌ای از حروف ۱۰ سیاه (§۸) مشخص ساخته‌ایم.

مثلا دو نوع گیاه هست که هر دو به ترشک موسومند. بجای اینکه برای هر یک مقاله‌ای جداگانه درج کنیم، دو مقاله‌ی مستقل را تحت یک عنوان آورده‌ایم (ستون دوم صفحه‌ی ۶۲۷).

همچنین، برای دو تن از اشخاص کتاب مقدس، که هر دو به ایناداب موسوم بوده‌اند، مقالات کوتاهی تحت مطلع **ایناداب** در کتاب حاضر آمده است.

برای نمونه‌های دیگر، مقالات **اقاقیا، تخلص، تراکم، ترانه، جذب،** و **دوره** را ملاحظه کنید.

(۳) در باب درج اعضای بعضی از سلسله‌ها یا خاندانها تحت عنوان آن سلسله یا خاندان، و در باب نواحی همنام با کرسی خود، §۴۲ ملاحظه شود.

§۶۴ـ تقسیم مقالات طولانی

برای تسهیل ارجاع، مقالات طولانی به قسمتهائی منقسم شده‌اند، که هر یک از آنها شماره‌ای (معمولا با ارقام رومی) دارد. مثلا مقاله‌ی **ایران،** که در ستون اول صفحه‌ی ۳۲۵ آغاز شده است، دارای ۱۲ قسمت است، که مثلا قسمت **XI** آن (ستونهای دوم و سوم صفحه‌ی ۳۲۷) در باب صنایع ایران میباشد.

در مقالات بسیار طولانی هر قسمت نیز به قسمتهای جزء تقسیم شده است. نمونه‌ی این حالت در مقاله‌ی شهر **تهران** دیده میشود. این مقاله مشتمل بر دو قسمت است. قسمت اول (صفحات ۶۹۵ـ۶۹۹) خود مشتمل بر چند قسمت جزء است، که بترتیب با ارقام رومی شماره‌گذاری شده‌اند، و مثلا قسمت جزءِ دارای شماره‌ی VI (ستون اول صفحه‌ی ۶۹۹) دارای عنوان «جاهای دیدنی تهران» میباشد. قسمت دوم (صفحات ۶۹۹ـ۷۰۳) نیز خود مشتمل بر چند قسمتِ جزء، و مثلا قسمت جزءِ **IV** از آن دارای عنوان **تهران در عهد قاجاریه** میباشد. این قسمت جزء خود به چند جزء منقسم شده است، که با شماره‌های IV.۱، IV.۲، IV.۳، و IV.۴ مشخص شده‌اند، و مثلا قسمت IV.۴ در توصیف تهران دوره‌ی ناصری است.

www.KetabFarsi.com

§۶۵ـمقالات راهنما

فرض کنید که شما خواستار اطلاعی در باب دهستانی از شهرستان میناب که نامش را بصورت «پائین‌شهر» دیده‌اید هستید. بر طبق آنچه در باب تنظیم الفبائی مطلعها در §۵۰ گفته شد، این کلمه را باید در ردیف الفبائی «پاای‌ن...» جستجو کرد، اما در این ردیف آنرا نمیابید. اما در ردیف «پاای‌ن» مطلع **پائین** را ملاحظه میکنید که در ضمن آن گفته شده است که در دایرةالمعارف حاضر صورت «پائین» بکار نرفته است، بلکه صورت «پایین» بکار رفته. با این راهنمائی، متوجه می‌شوید که عنوان مورد نظر را باید در ردیف **پایین‌شهر** جستجو کنید.

در کتاب حاضر مقالات متعددی از نوع مقاله‌ی **پائین** که مذکور شد آمده است که راهنمای مراجعین در جستجوی اطلاعات مطلوب میباشند. نمونه‌ی دیگر از مقالات راهنما، که مخصوصاً برای ناآشنایان به القاب اروپائی مفید تواند بود، مقالات عمومی مربوط به القاب است. مثلا مقاله‌ی **دوک دو** در پایین ستون اول صفحه‌ی ۱۰۰۸ ملاحظه شود.

بالاخره، دسته‌ی مهمی از مقالات راهنما مقالات مربوط به تطبیق اعلام خارجی است، که ذیلا به شرح آنها میپردازیم.

§۶۶ـتطبیق اعلام خارجی

در کتاب حاضر مقالات متعدد در باب تطبیق اعلام معروف خارجی آمده است. نمونه‌ای از این گونه مقالات در صفحه‌ی ۴۷۲ تحت مطلع **بونیفاکیوس** (اسم لاتینی) دیده میشود، که در آن، صورتهای مختلف این اسم در بعضی از زبانهای اروپائی درج شده است. برای توضیح فایده‌ی اینگونه مقالات راهنما، فرض کنید که شما ذکر پاپ «بنوای XV» را میشنوید، و طالب کسب اطلاع در باب وی هستید. این شخص در کتاب حاضر بنام «بنوا» معرفی نشده است، اما در ستون سوم صفحه‌ی ۴۵۴ کتاب ملاحظه میکنید که نام **بنوا** به **بندیکتوس** (اسم) ارجاع شده است. در مقاله‌ی **بندیکتوس** (اسم) (ستونهای دوم و سوم صفحه‌ی ۴۵۲)، ملاحظه میکنید که «بنوا» صورت فرانسوی نام لاتینی «بندیکتوس» است، و در ردیف **بندیکتوس XV** اطلاع مطلوب را بدست میآورید.

اینگونه مقالات راهنما جزء ضروری هر دایرةالمعارف عمومی هستند. زیرا اگر ما مثلا نام پاپ مورد بحث را از زبان فرانسوی اخذ و بصورت «بنوای XV» درج کرده بودیم، کسی که فقط با نام انگلیسی وی (بنیدیکت XV) یا با نام لاتینی او (بندیکتوس XV) آشنائی داشت بدون مقاله‌ی راهنما نمی‌توانست بداند که باید احوال پاپ مورد بحث را در ردیف «بنوا» جستجو کند.

§۶۷ـطول مقالات

آخرین مطلبی که باید در این ملاحظات کلی بدان اشاره شود مسئله‌ی طول مقالات مختلف کتاب است که، در مقام مقایسه با یکدیگر، ممکن است بی‌تناسب بنظر آید. اولین مطلبی که در این باب توجه بدان لازمست اینست که اهمیت یک موضوع را، لااقل در بسیاری از موارد، نمیتوان با طول مقاله‌ی آن سنجید، و چه بسا که مطلب مهمی را میتوان در طی چند سطر توضیح داد، و به مطلبی دیگر ـ که در عین کمی اهمیت یا فقدان اهمیت علمی، ممکن است بدان مراجعه شود ـ باید چندین سطر تخصیص داد تا از خواندن مقاله‌ی آن اطلاعی عاید مراجعه‌کننده شود. مثلا مقاله‌ی طلسم **بدوح** در کتاب حاضر ۱۶ سطر و مقاله‌ی **جفر** ۴۲ سطر را اشغال کرده است، و حال آنکه مقاله‌ی مربوط به **جذر** مشتمل بر ۱۴ سطر و مقاله‌ی مربوط به عمل **جمع** در ۱۵ سطر است. حکم مذکور نه فقط در مورد مقالات علمی یا عمومی صادق است، بلکه در مورد زندگینامه‌ها نیز صدق میکند. ممکن است شخصی بسبب یک اثر عمده یا تحقیق مهم مشهور باشد، و دیگری بسبب آثار و تحقیقات متعدد کم‌اهمیت که جمعاً در پیشرفت علوم و فنون و تمدن مؤثر بوده‌اند؛ البته مقالات مربوط به آنان متساوی الطول نتوانند بود، و مقاله‌ی مربوط به اولی کمتر از مقاله‌ی راجع به دومی جا میگیرد.

اما عدم توازن طول بعضی از مقالات کتاب حاضر اسباب دیگر نیز داشته است. یکی اینکه بعضی کسان که در آغاز کار تألیف مقالاتی را بر عهده گرفتند پس از چندی به جهاتی از این کار کناره‌گیری کردند، و در بعضی از موارد این وضع تکرار شد، و در نتیجه، طول مقالات بعضی از رشته‌ها تابع سلیقه یا تشخیص مؤلفین متعدد گردید. دوم اینکه کتاب حاضر برای ما، چون موجودی زنده، در حال رشد بوده است؛ نهالی بوده است که جمعی با دلسوزی تمام آنرا غرس و از آن مراقبت کرده‌اند، و شاهد رشد و نموش بوده‌اند، و با توجه

متزاید به احتیاجات مراجعین، رشد آنرا تقویت کرده بیش از پیش از صورت یک دایرةالمعارف «فشرده» و با مقالات تقریباً «پنج سطری»* خارجش ساختند. البته ممکن بود که بعضی از مقالات بسیار کوتاه اولیه را مجدداً تحت عناوین دیگر و با تفصیل بیشتر بیاوریم، ولی در این صورت کار ما هیچگاه بپایان نمیرسید. بنا بر این، از این روش بکلی احتراز** جستیم، و بار ملامت عدم توازن طول بعضی از مقالات را قبول کردیم تا کارمان به سامان برسد.

۶۸ـضبط تواریخ

همه‌ی تواریخ در کتاب حاضر تاریخ بعد از میلاد مسیح است مگر در دو مورد: (۱) تاریخی که صریحاً به قیدی مقید است؛ (۲) تاریخی که بدون قید در طرف راست «ـ» آمده است، که در این صورت، مبدأ آن همان مبدأ تاریخ سمت چپ این علامت میباشد. مثلا «۱۹۲۴» یعنی «۱۹۲۴ بعد از میلاد مسیح»؛ «۱۹۲۶ـ۳۶» یعنی «از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۶ بعد از میلاد مسیح»؛ «۱۳۲۵ هق†» یعنی «۱۳۲۵ هجری قمری»؛ «۱۲۸۸ـ۹۲ هق» یعنی «از ۱۲۸۸ هجری قمری تا ۱۲۹۲ هجری قمری»؛ «۱۲۸۸ هق‌ـ۱۳۳۲ هش†» یعنی «از ۱۲۸۸ هجری قمری تا ۱۳۳۲ هجری شمسی».

گذشته از این اصل کلی، توجه به نکات ذیل لازم است.

(۱) تواریخ پس از اسامی اشخاص یا مطلع آنها بترتیب از راست به چپ، تواریخ تولد و وفات است؛ مگر وقتی خلاف این امر **تصریح شده** باشد.

اگر یک تاریخ ذکر شده است، آن تاریخ مربوطست به امری که با علامت اختصاری (مثلا «مة» بمعنی تاریخ تولد، «فة» بمعنی تاریخ وفات، و «نة» بمعنی تاریخ شهرت و رونق کار) مشخص شده است.

علامت «؟» علامت تردید یا نامعلوم بودن است. علامت «ـ» بین دو تاریخ بمعنی «تا» است؛ خالی بودن سمت چپ این علامت از سنه حاکی از امتداد مدت تا زمان حاضر است. مثلا اگر در باب دوره‌ی صدارت کسی بنویسیم «۱۹۴۲ـ۴۶» یعنی وی از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۶ صدارت داشته است، و اگر بنویسیم «۱۹۶۰ـ» یعنی در ۱۹۶۰ به صدارت رسیده است، و هنوز هم صدارت دارد.

علامت «=» برای مطابقت تواریخ بکار رفته است.

(۲) تاریخ هر واقعه بلافاصله پس از آن در داخل پرانتز، و آغاز و انجام تصدی هر شغل یا مقام بلافاصله بعد از آن در پرانتز درج شده است.

(۳) در مورد سنوات اوایل تاریخ بعد از میلاد مسیح، خاصه هر گاه همراه با سنوات اواخر قبل از میلاد باشند، تاریخ بعد از میلاد با علامت «ب‌م» (بمعنی بعد از میلاد) مشخص شده است تا راه هر ابهامی مسدود شود.

(۴) برای اختصار، در مواردی که مدتی از یک قرن با سنوات آغاز و انجام آن مشخص شده است، خاصه در مورد سنوات چهار رقمی، ارقام مراتب مآت و الوف اسقاط شده است؛ مانند ۱۹۲۴ـ۳۵ بجای ۱۹۲۴ـ۱۹۳۵.

(۵) تواریخ مذکور بعد از کتابها تاریخ چاپ آنهاست، و تواریخ مذکور بعد از ابنیه تاریخ بنای آنها.

امثله (مأخوذ از کتاب حاضر):

ابراهیم پاشا، ۱۴۹۳-۱۵۳۶، وزیر اعظم . . .

در اینجا ۱۴۹۳ تاریخ تولد و ۱۵۳۶ تاریخ وفات ابراهیم پاشا است.

ابراهیم خان زند، ۱۱۸۲ هق-؟، چهارمین . . .

۱۱۸۲ هق تاریخ تولد ابراهیم خان زند است؛ تاریخ وفاتش نامعلوم است.

ابراهیم خلیل خان جوانشیر، فة ربیع الاول ۱۲۲۱ هق، حاکم . . .

ربیع الاول ۱۲۲۱ هق تاریخ وفات نامبرده است.

آپولونیوس، ۲۶۲؛ قم-؟، از معروف‌ترین . . .

۲۶۲ قم **تاریخ احتمالی** تولد آپولونیوس است؛ تاریخ وفاتش معلوم نیست.

راسل، برتراند، ۱۸۷۲-، فیلسوف . . .

۱۸۷۲ تاریخ تولد برتراند راسل است. خالی بودن سمت چپ علامت «ـ» از سنه بدین معنی است که وی در قید حیات است.

پاسکال، بلز، ۱۶۲۳-۶۲، عالم . . .

(*) در باب طرح اولیه‌ی دایرةالمعارف فارسی، صفحات ۲ـ۴ از دیباچه‌ی کتاب ملاحظه شود.

(**) تنها مورد استثنا مقاله‌ی **ابن العربی** است، که مجدداً تحت عنوان **محیی‌الدین ابن العربی** در مجلد دوم خواهد آمد.

(†) در باب علامات اختصاری، جداول صفحات ۱۶ و ۱۷ ملاحظه شود.

۱۶۲۳ تاریخ تولد و ۱۶۶۲ تاریخ وفات بلز پاسکال است.

تیگرانس I یا تیگرانس کبیر، ح ۱۴۰–۵۵ (یا ۵۶) ق‌م، شاه . . .

تیگرانس I در حدود ۱۴۰ ق‌م متولد شده است، و در ۵۵ یا ۵۶ وفات یافته.

آوگوستوس، ۶۳ ق‌م–۱۴ ب‌م، اولین امپراطور . . .

آوگوستوس در ۶۳ **قبل از میلاد مسیح** متولد شده است، و در ۱۴ **بعد از میلاد مسیح** درگذشته.

ارسلانشاه II، ف ۵ رمضان ۵۷۲ هق، دهمین پادشاه (۵۶۲–۵۷۲ هق) از سلسله‌ی . . .

عبارت داخل پرانتز دوران پادشاهی ارسلانشاه II است؛ یعنی وی در ۵۶۲ هق به سلطنت رسید، و در ۵۷۲ هق سلطنتش پایان یافت.

آشوکا، ف ح ۲۳۷ ق‌م، امپراطور (ح ۲۵۵–ح ۲۳۷ ق‌م) بزرگ هند، از سلسله‌ی ماوریا.

آشوکا در حدود ۲۳۷ قبل از میلاد مسیح وفات یافته است. دوره‌ی امپراطوریش از حدود ۲۵۵ قبل از میلاد مسیح آغاز شده است، و در حدود ۲۳۷ قبل از میلاد بپایان رسیده.

اوتوی IV، ۱۱۸۲؟–۱۲۱۸، امپراطور (۱۲۰۹–۱۵) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۱۹۸–۱۲۱۵) آلمان . . .

اوتوی IV احتمالا در ۱۱۸۲ متولد شده است؛ در ۱۲۱۸ وفات یافته است. از ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۵ امپراطور امپراطوری مقدس روم بوده است، و از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۵ شاه آلمان.

باتیستا، ۱۹۰۱–، ژنرال کوبائی و رئیس جمهور (۱۹۴۰–۴۴، ۱۹۵۲–۵۹) کوبا.

باتیستا در ۱۹۰۱ متولد شده است؛ در ۱۹۴۰–۱۹۴۴ و دگر بار در ۱۹۵۲–۱۹۵۹ رئیس جمهور کوبا بوده است.

نیروهای آلمان در افریقای شمالی در رأس بون به متفقین تسلیم شدند (ماه مه‌ی ۱۹۴۳).

در این عبارت، که مقتبس از مقاله‌ی **«بون، راس»** در کتاب حاضر است، تاریخ مذکور در داخل پرانتز تاریخ تسلیم شدن نیروهای آلمان است به نیروهای متفقین.

در انقلابی که در **کاراکاس** برپا شد شرکت کرد (۱۸۱۰)؛ کاراکاس را گرفت (۱۸۱۳). در بویاکا پیروز شد (۱۸۱۹).

(از مقاله‌ی **«بولیوار، سیمون»**).

فرمانده جنگ صحرائی افریقای شمالی بود (۱۹۴۱–۴۳).

(از مقاله‌ی **«رومل»**). رومل از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۳ فرمانده . . . بود.

سه بار نخست‌وزیر بود (۱۸۸۵–۸۶، ۱۸۸۶–۹۲، ۱۸۹۵–۱۹۰۲).

(از مقاله‌ی **«سیل، رابرت آرثر»**). وی یک بار در ۱۸۸۵–۱۸۸۶، بار دیگر در ۱۸۸۶–۱۸۹۲، و سومین بار در ۱۸۹۵–۱۹۰۲ نخست‌وزیر انگلستان بوده است.

۶۹ـ معرفها

قبلا اشاره کردیم که عموماً مقاله‌ی مربوط به هر موضوع شامل دو قسمت است: قسمت اول، که در حکم تعریف موضوع است، معرف (mo'arref) خوانده میشود؛ و قسمت دوم شرح و تفصیل و توضیحات اضافی میباشد. بنا بر این، معرفها، بدان سبب که موضوع را به مراجعه‌کننده میشناسانند، اهمیت فراوان دارند، و باید حتی الامکان کوتاه و دقیق و در عین حال شامل اطلاعات کافی برای شناساندن موضوع باشند، بطوری که اگر مراجعه‌کننده فقط محتاج اطلاعی اجمالی از موضوعی باشد، خواندنِ معرفِ آن موضوعْ او را کفایت کند.

از لحاظ ساختمان ظاهری، معرف هر موضوع عبارتی است معمولا **بدون فعل** که از پایان مطلع و ملحقات مطلع (البته در صورتی که مطلع دارای ملحقاتی باشد*) آن موضوع آغاز میشود، و به اولین نقطه‌ی علامت وقف پایان میابد.

در مثالهای ذیل قسمتی از آغاز چند مقاله آمده است، و ابتدا و انتهای معرفها با علامت «||» مشخص شده.

آب، ||جسمی مرکب از اکسیژن و ئیدروژن که فرمول شیمیائی آن H_2O است.|| ترکیب وزنی آن . . .
ائوسن[۱۲]، **دوره‌ی** (eosen، فنس)، ||اولین دوره از دوران سوم از ازمنه‌ی زمینشناسی.|| معمولا اوایل . . .
آباء کلیسا [ــ پدران کلیسا]، ||عده‌ای از نویسندگان مسیحی اواخر قرن اول میلادی تا پایان قرن هفتم، که به فضل و دانش و ایمان و دینداری و زهد و تقوی شهرت یافته‌اند.|| آثار آنان . . .
ابوالوفای بوزجانی (abo'l.vafāye buzjāni) [ابوالوفاء محمد ابن محمد ابن یحیی ابن اسماعیل ابن عباس]، ||۳۲۸–۳۸۸ هق، از بزرگترین ریاضیون و منجمین ایرانی، متـ بوزجان (در قهستان).|| در سال . . .
ساوئمن[۱۷]، (اولین) **ارل آو** (ërl āv sāţamtən*)، لقب **تامس رائسلی**[۱۸] (یا **ریزلی**[۱۸] یا **ریسلی**[۱۸]) (tāməs rātsli, rizli)، ||۱۵۰۵–۵۰، لرد چانسلر انگلستان.|| در دربار هنری . . .

(*) هر جا میگوئیم «مطلع و ملحقات مطلع»، همین قید باید ملحوظ شود.

ایرج یا ایرج میرزا، ملقب به **جلال الممالک،** ||۱۲۹۱ هق– ۲۸ شعبان ۱۳۴۴ هق، شاعر ایرانی؛ مه تبریز.|| بادب عربی . . .

در مقاله‌ای مانند مقاله‌ی ذیل، معرف در حقیقت از کلمه‌ی «شهرت» آغاز میگردد:

انیسی شاملو، ||شهرت **علی قلی بیگ،** متخلص به **انیسی،** فه ۱۰۱۴ هق، شاعر پارسی‌گوی، از قبیله‌ی شاملو.|| نخست . . .

در موارد بسیار نادر، مطلع و تعریفش یک جمله‌ی کامل تشکیل میدهد؛ مثلا:

ایاغچی (ayāqci) بمعنی جام‌دار و آبدار است، و ساقی خاص سلطان را در عهد مغول و حتی صفویه باین عنوان خوانده‌اند.

پلیس مخفی به کلیه‌ی کسانی اطلاق میشود که در عملیات شخص مظنونی، بدون اطلاع خود او، مخفیانه تحقیق و تفحص میکنند.

بالاخره، در موارد نادر استثنائی، که مطلع مستغنی از تعریف تشخیص داده شده است یا تعریف آن، باصطلاح منطقیها، «شرح الاسم» است، بلافاصله بعد از مطلع و ملحقات آن، اطلاعاتی در باب موضوع مطلع میآید؛ مثلا:

اسباب بازی. حالیه انواع اسباب بازی از 100'000 متجاوز است، و بعضی از آنها مربوط به زمانهای ماقبل تاریخ میباشد.

استخدام کودکان. از اواخر قرن ۱۸م موضوع کار کردن کودکان در کارخانه‌ها بصورت یک مسئله‌ی اجتماعی درآمد.

تعلیمات اجباری. بموجب ماده‌ی سوم قانون اساسی معارف (۱۳۲۹ هق)، تعلیمات ابتدائی برای عموم ایرانیان اجباری است.

تقلب در مواد غذائی. این موضوع از اواسط قرن ۱۹م، که وسیله‌ی تجزیه برای تعیین ترکیب مواد غذائی پیدا شد، مورد توجه قرار گرفت.

باشگاه هواپیمائی (ایران) در ۱۳۱۸ هش تأسیس شد، و منظور اصلی آن . . .

تبصره‌ی۱ـ بعضی مقالات طبعاً و برخی بمناسبت تنگی جا منحصر به معرف میباشند؛ مانند مقالات **اوپاتور** و **اودموس.**

تبصره‌ی۲ـ در تنظیم معرفها کوشش شده است که معرفهای مقالات هر موضوع تا حدی که میشود متحد الشکل باشند. بعنوان نمونه، §۷۷ در باب زندگینامه‌ها و §۷۸ در باب مقالات جغرافیائی ملاحظه شود. نمونه‌ی دیگر مقالات مربوط به عناصر شیمیائی است (مثلا مقالات **باریوم** و **سیلیسیوم** ملاحظه شود). این «اتحاد شکل» مخصوصاً در تسهیل کار کسانی که مراجعات زیاد به دایرةالمعارف دارند تأثیری بسزا دارد.

§۷۵ـ مآخذ

حق اینست که در پایان هر مقاله مآخذ و نویسنده یا نویسندگان آن معرفی شوند. اما این کار جای بسیار میگیرد، و بهمین جهت در دایرةالمعارفهای کوچک از آن احتراز میشود. در مورد کتاب حاضر، برای مزید استحضار مراجعین به توضیحات اجمالی ذیل اکتفا میکنیم. در باب مقالات مربوط به ایران §۷۱ـ§۷۴ ملاحظه شود.

در تهیه‌ی مقالات این کتاب، اعم از آنهائی که بوسیله‌ی هیئت تحریریه تألیف شده است یا آنهائی که بوسیله‌ی سایر مؤلفین و نویسندگان فراهم آمده، از متجاوز از ۱'000 کتاب و رساله و دایرةالمعارفهای معتبر و سایر کتب مرجع، اعم از شرقی یا غربی و قدیم یا جدید استفاده شده است، که ذکر آنها در اینجا نمیگنجد. ملاحظات عمومی ذیل در باب مقالاتی است که بوسیله‌ی هیئت تحریریه تهیه شده است (بیش از نصف کتاب بوسیله‌ی هیئت تحریریه فراهم آمده است).

(۱) مقالات مربوط به ممالک و ملل غیر اسلامی ـ اعم از ادیان، تاریخ، جغرافیا، ادب، فرهنگ، تمدن، هنر، و زندگینامه‌ی سلاطین و فرمانروایان، علما، ادبا، هنرمندان، و جز آنها ـ و نیز مسائل مربوط به ممالک اسلامی که مآخذ معتبر آنها مآخذ فرنگی است (مانند آثار و امکنه‌ی باستانی)، از مآخذ ممکن الوصول معتبر فرنگی تألیف و ترجمه شده است.

البته اختلافات بین مآخذ مختلف در کار ما بی‌تأثیر نبوده است، و در بعضی از موارد ما را دوچار مشکلاتی ساخته. بعنوان نمونه، دوره‌ی احتمالی سلطنت حمورابی، پادشاه معروف بابل، در چند مأخذ معروف ۱۷۰۴ـ۱۶۶۲ قم، ح ۱۷۹۲ـ۱۷۵۰ قم، ح ۱۷۲۸ـ۱۶۸۶ قم، ۱۷۳۵ـ۱۶۸۵ قم، و ۲۰۶۷ـ۲۰۲۵ قم ذکر شده است. تذکر این مطلب هم ضروری است که این گونه اختلافات منحصر به مسائلی که ماهیت آنها مقتضی ابهام است نمیباشد، بلکه در بعضی تواریخ دیگر و در شرح بعضی وقایع نیز مشاهده میشود.

(۲) در مورد ممالک اسلامی، که جای زیادی را در کتاب اشغال کرده‌اند، علاوه بر مآخذ معتبر و دارای شهرت جهانی (مانند دایرةالمعارف اسلام)، آثار نویسندگان و محققین قدیم اسلامی، و هم آثار منتشره بوسیله‌ی نویسندگان این

www.KetabFarsi.com

ممالک مأخذ کار بوده است.

(۳) مقالات علمی کتاب مستند به مآخذ معتبر جدید است، و هر یک از موضوعات علمی جاری، از جدیدترین مآخذ فرنگی در هنگام تهیه‌ی مقاله‌ی آن موضوع ترجمه یا اقتباس شده است. در مورد تاریخ علم، مآخذ معروف شرقی نیز مورد استفاده بوده است. در این باب، در عین حفظ بیطرفی و رعایت تناسب، به مسائل مربوط به ایران و دوره‌ی اسلامی توجه خاص مبذول شده است.

مقالات مربوط به ایران

§۷۱ـهدف و مشکلات

چنانکه در دیباچه‌ی کتاب اشاره کردیم، برای کسانی که به یکی از زبانهای غربی مسلط باشند، در بسیاری از مسائل گوناگون راه استفاده از دایرةالمعارفهای فرنگی باز است، اما این دسته هم مستغنی از یک دایرةالمعارف فارسی که با توجه خاص به احتیاجات فارسی‌زبانان و خاصه ایرانیان تألیف شده باشد نیستند. این احتیاجات بسیار متنوع است و، علاوه بر قسمت مهمی از اسلام و تاریخ اسلام، تاریخ، جغرافیا و جغرافیای تاریخی، ادب و هنر، فولکلور، قسمتی از تاریخ علم، و جز آنها را فرامیگیرد. تا کنون کتابی که جوابگوی این احتیاجات باشد فراهم نشده است، و حتی کتابهای مرجع اختصاصی فرنگی هم، مانند دایرةالمعارف اسلام، از لحاظ مسائل مربوط به ایران بسیار ضعیف اند به حدی که گوئی مؤلفین آنها فقط به عرب و ترک و هندیان نظر داشته‌اند.

بنا بر این مراتب، ما از آغاز کار همت بر این گماشتیم که، بدون تضعیف جنبه‌ی عمومی کتاب، مقالات بسیار متعدد در باب همه‌ی موضوعات مربوط به ایران یا طرف توجه فارسی‌زبانان برای کتاب فراهم سازیم، و در عین حال، این برنامه را مقید ساختیم به اینکه مقالات ایرانی کتاب به همان سبک دقیق و واقعبینانه‌ای باشد که در کتابهای فرنگی در موضوعات مربوط به فرنگ و فرنگیها دیده میشود. اجرای این برنامه، بسبب نبودن اطلاعات اطمینان‌بخش و مآخذ معتبر، و گاه بسبب تشتت مآخذ، در کار هیئت تحریریه و سایر مؤلفین و نویسندگان مقالات ایرانی مشکلاتی جدّی و گاه حل‌نشدنی ایجاد کرد، و فراهم ساختن این مقالات را از جنبه‌ی تألیف خارج و وارد مرحله‌ی تحقیق ساخت. خوشبختانه نتیجه‌ی کار ـ چنانکه مقالات ایرانی کتاب، کمّاً و کیفاً، گواهی میدهند، رضایت‌بخش بود، و تصور میرود که کتاب حاضر از این لحاظ گره‌گشای بسیاری از مشکلات مراجعین باشد.

§۷۲ـتاریخ ایران بعد از اسلام

مشکلاتی که بدانها اشاره کردیم مخصوصاً در مورد تاریخ ایران بعد از اسلام (و نیز جغرافیای ایران) بسیار شدید بوده است.

در باب ***تاریخ ایران بعد از اسلام***، هدف ما این بود که، علاوه بر تاریخ عمومی سلسله‌ها و سازمانها، شخصیتها و رجال مهم و وقایع عمده‌ی تاریخی کشور را به سبک دایرةالمعارفهای غربی با مقالات جداگانه معرفی کنیم، و این کار صورت گرفته است. برای اینکه خوانندگان تا حدی متوجه مشکلات این کار بشوند، و سبب بروز اختلافاتی را که احیاناً ممکن است در تواریخ یا در شرح وقایع مشاهده شود دریابند، یادداشت آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ـ که این بار گران را به منزل رسانیده‌اند ـ عیناً در اینجا نقل میشود:

«تاریخ ایران در دوره‌ی اسلامی، با وجود کثرت نسبی مآخذ موجود ـ و در بعضی موارد تا حدی بهمین سبب ـ نکات مبهم و مجهول و اطلاعات متناقض بسیار دارد. تنوع و تعدد مآخذ، خود احاطه‌ی بر تمام مواد را مشکل میکند، خاصه در فرصت و امکان محدود. در واقع، گذشته از تألیفات عربی و فارسی و ترکی که تقریباً در سراسر تاریخ ایران اسلامی مورد رجوع مورخ باید باشد، دست کم از عهد مغول ببعد رجوع به اسناد و مآخذی که از سیاحان و بازرگانان و سفرای اروپائی باقی مانده است نیز لازم خواهد شد. بعلاوه، در بین مآخذ موجود، اسناد از هر دستی هست:

«**تاریخهای عمومی**، مثل کتب طبری، دینوری، مسعودی، حمزه‌ی اصفهانی، یعقوبی، ابن اثیر، ابوالفدا، حمدالله مستوفی، منهاج سراج، رشیدالدین فضل‌الله، میر خواند، خواندمیر، لسان‌الملک سپهر، و غیر از آنها؛

«**تاریخهای سلاطین و سلسله‌ها**، مثل تاریخ بیهقی؛ سلجوقنامه؛ راحة الصدور؛ تاریخ جهانگشای؛ تاریخ وصاف؛ ظفرنامه؛ احسن التواریخ روملو؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی؛ مآثر السلطانیه؛ و جز آنها؛

«**تاریخهای محلی راجع به ولایات مختلف ایران**، مثل تاریخ بخارا، تاریخ قم، تاریخ نیشابور، تاریخ بیهق، تاریخ تبریز، تاریخ اصفهان، تاریخ سیستان، تواریخ مازندران و گیلان، تواریخ راجع به کرمان، تواریخ راجع به یزد، و امثال آنها؛

«**منظومه‌های تاریخی**، مثل منظومه‌ی دلگشا، راجع به ملوک شبانکاره؛ ظفرنامه، از حمدالله مستوفی؛ غازان‌نامه، از خواجه نورالدین تبریزی، راجع به سلطنت غازان؛ شاهنامه‌ی هاتفی، راجع به فتوحات شاه اسماعیل I صفوی؛ شاهنامه‌ی نادری، از سیالکوتی؛ شهنشاهنامه‌ی صبا؛ و جز آنها؛

«**تراجم و تذکره‌ها**، مثل وفیات الاعیان؛ آثار الوزراء؛ دستور الوزراء؛ تذکرة الشعراء، از دولتشاه؛ مجالس المؤمنین؛ و امثال آنها؛

«**خاطرات و یادداشتهای روزانه**، مثل تزوکات، منسوب به تیمور؛ بابرنامه؛ بدایع الوقایع؛ تذکره‌ی شاه طهماسب؛ تاریخ حزین؛ روزنامه‌ی میرزا محمد کلانتر؛ یادداشتهای اعتمادالسلطنه؛ تاریخ بی‌دروغ ظهیرالدوله؛ و جز آنها؛

«**سیاحتنامه‌ها**، مثل رساله‌ی ابودلف؛ سفرنامه‌ی ناصر خسرو؛ و سیاحتنامه‌های ابن جبیر، ابن بطوطه، بنیامین تودلائی، شاردن، تاورنیه، اولئاریوس، وامبری، دیولافوا، و غیر از آنها؛

«**کتب راجع به جغرافیا و بلدان**، مثل حدود العالم؛ نزهة القلوب؛ معجم البلدان؛ مرآة البلدان؛ و آثار ابن خرداذبه، اصطخری، مقدسی، و امثال آنها؛

«**مکاتبات رسمی و منشآت منسلان**، از قبیل التوسل الی الترسل؛ عتبة الکتبه؛ دستور الکاتب؛ انشاء مروارید؛ منشآت السلاطین، از فریدون بک؛ مجمع الانشاء، از حیدر بیگ؛ و امثال آنها، که در واقع غالباً فقط سوادی از اصلند و گاه شاید از دست‌کاری هم خالی نباشند؛

«**اسناد موجود در آرشیوها**، مثل اسناد و فرامین موجود در ضبط عثمانی، روسیه، و ضبط عام لندن و جز آنها؛

«**کتب راجع به مزارات و مقابر**، مانند شد الازار، راجع به مزارات شیراز؛ مزارات بخارا؛ مزارات سمرقند؛ روضات الجنان درویش حسین، راجع به مقابر تبریز؛ تذکره‌ی محرابی، راجع به مزارات کرمان؛ و امثال آنها؛

«همچنین است بعضی از **گزارشهای باستانشناسی، ومجموعه‌های مسکوکات، فرمانها و وقفنامه‌ها** (که مخصوصاً در مجلات شرقشناسی و فهرستهای بعضی موزه‌ها از وجود آنها میتوان اطلاع حاصل کرد)، و حتی **بعضی متون ادبی** (مثل اغانی ابوالفرج، المعارف، عقد الفرید، قابوسنامه، سیاست‌نامه، جوامع الحکایات عوفی، لطائف الطوائف صفی، زینة المجالس مجدی، بحیره‌ی فزونی، شاهد صادق، و حتی دواوین بعضی شعرا و ماده‌تاریخهائی که از آنها بدست میآید)، و نیز **اطلاعاتی که از بعضی مآخذ غیر اسلامی بدست تواند آمد** (مثل مندرجات کتب ارمنی و گرجی مخصوصاً راجع به عهد صفویه، مندرجات بعضی کتب و اسناد مغولی و چینی راجع به عهد مغول، مندرجات بعضی آثار لاتینی، یونانی، عبری، و سریانی، و حتی اروپائی راجع به ادوار مختلف تاریخ اسلام و ایران).

«تمام اینها، و هر نوع مدرک و برگه‌ای که از تاریخ گذشته بازمانده است، همگی پیوسته محل حاجت و مورد رجوع مورخ هستند. البته غیر از این مآخذ دست اول، باید از مطالعات و تحقیقات محققین و مورخین شرق و غرب هم دائم استفاده کرد، و از آن جمله آثار کسانی مانند نولدکه، مارکوارت، بارتولد، میور، کاترمر، لسترینج، دسن، گروسه، مینورسکی، لین‌پول، زاخاو، و امثال آنها را که بصورت کتابهای جداگانه و مقالات تحقیقی (در مجلات شرقشناسی) منتشر شده است، و تعداد آنها دائماً در تزاید است ـ نباید از نظر دور داشت.

«رجوع به تمام اینگونه مراجع، که تنها فهرستی از مهمترین آنها کتابی قطور میشود، البته در تدوین مقالات تاریخ ایران دائماً ضرورت دارد. معهذا این مراجع نه از جهت ضبط و دقت بیک پایه از اعتبار هستند، نه از لحاظ تفصیل و توضیح. گذشته از تنوع و تعدد، که احاطه به تمام مآخذ را جداگانه برای هر مقاله دشوار میکند، در مقابله و مقایسه‌ی معلومات حاصل از این مآخذ نیز دشواریهای بسیار هست. از جمله آنکه هنوز بسیاری از مآخذ طبع نشده است، یا طبعی که از آنها انتشار یافته است طبع علمی انتقادی نیست. در بعضی موارد، تحصیل یک نسخه‌ی خطی یا عکسی مدتها کار را به تعویق می‌اندازد. بعلاوه، در ارقام و اعداد و سنین هم، بسبب تصحیفپذیری خط فارسی، و همچنین بجهت عدم اعتنای زیاد به ضبط اعداد، بسیار اتفاق می‌افتد که معلومات حاصل از مآخذ با یکدیگر تطبیق نمیکند، یا آنچه از یک مأخذ

مکتوب حاصل میشود با معلوماتی کـه از سکه‌ها و الواح و ابنیه و ماده‌تاریخها درمیآید کاملا سازگار نیست، و درین گونه موارد، بسا که ترجیح یک سنه بر سنه‌ی دیگر مستلزم سالهـا صرف وقت و تأمل و تحقیق است، که البته همواره برای یک تن مقدور نیست.

«از اینها گذشته، در باب بعضی سلسله‌ها مجهولات قدیمی است، و حتی مورخین قدیم تناقضها و آشفتگیهائی دیده‌اند، و تصریح بـه اشکال کـار نموده‌اند. در پـاره‌ای موارد حتی معلومات حاصل از باستانشناسی و سکه‌شناسی نیز باری از دوش مورخ بر نمیدارد، چرا که درین آثار هم احتمال جعل و وضع (مخصوصاً در سالهای اخیر) بسیار پیش آمده است، و گـاه در قـرائت درست یک سکه و تطبیق آن بـا فهارس و جـداول مشکلاتی پیش میـآید، و بسبب همین نکات حتی در ارقـام و سنین راجع به سلاطین و سلسله‌ها تناقضهائی روی میدهد، کـه در جدولهای مستند و معتبری مثل طبقات سلاطین اسلام (تـألیف لیـن-پول) و معجم الانساب زامباور، و حتـی در مقـالات دایرة‌المعارف اسلام نیز انعکاس آنها را میتوان یافت.

«در باب مقالات تاریخی کتـاب حاضر، در بعضی موارد، نویسنده از بین چندین سند که در مآخذ مختلف راجع به یک واقعه آمده است یکی را ـ با دلایلی که در ضمن مقاله‌ی دایرة‌المعارف تفصیل آنها زاید و غیـر قـابل قبول بوده ـ پذیرفته است، و چندی بعد کـه مقاله‌ی دیگری مینوشته است، بـاز به دلایل دیگر، از نظر سابق عـدول کرده است. اینگونه موارد، هر چند در تمام سلسله‌ی مقالات نادر است، لیکن ناچار پیش آمده است، و مـادام کـه جمیع متون مـآخذ بصورت طبـع انتقادی با فهرستهای دقیق منتشر نشده است، و در هر مسئله‌ای از تاریخ، تحقیقات مفرد مستقل (مونوگرافی) انتشار نیـافته، وقوع اینگونه موارد بـرای هر محققی محتمل تواند بود. امـا بهر حال، هیچ یک از ارقـام و اعداد جـز به اتکاء مآخذ و مـراجع داده نشده است، و اگـر در بعضی موارد تعیین دقیق سنه‌ی وقوع یک حادثه کـاملا معلوم نبوده است علامت «ح» (علامت اختصاری «در حدود») یا کلمه‌ی «ظاهراً» در جلو عدد آمـده است. در ترتیب و توالی سلسله‌ها غـالباً بـر فهرستهای زامبـاور، لین-پول، بـارتولد، و زاخـاو اعتمـاد رفتـه است، چنانکه قضاوتهای کلّی هـم که در بـاب اشخاص شده است همه جا مبتنی بوده است بر مآخذ و مراجع معتبر، و نویسنده آرزو دارد کـه اگر چاپ دیگری ازین مقـالات انتشار یـابد همراه باشد با فهرست مراجع در ذیل هر مقاله، تا هم مزید اطمینان محققین را سبب شود، و هـم جستجوی تفصیـلات بیشتر را در هر باب برای خوانندگان آسان نمـاید.» (پـایان یـادداشت آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب)*.

۶۷۳ـ جغرافیای ایران

مشکل مهم دیگر در باب مقالات مربوط بـه جغرافیای ایـران بوده است. فرض کنید کـه شما میخواهید مقـاله‌ای در بـاب فـلان بخش بنویسید. اطلاعـاتی کـه برای تنظیم چنین مقاله‌ای مورد نیاز است عبارتست از املای صحیح اسم بخش و تلفظ آن، موقعیت، جمعیت، تعـداد آبادیها و مـرکز بخش، سیماهای طبیعی، محصولات و مصنوعات، و محل آن در سازمان اداری کشور. بعلاوه، اگر بخش مورد بحث امکنه یـا ابنیه‌ی جالب یا مهمی دارد یا از جنبه‌ی تاریخی اهمیـتی داشته است، باید به این مراتب در مقاله‌ی مـربوط به آن اشاره شود. در اکثریت قریب بـه اتفاق این مسائل، اطلاعاتی کـه در دست است نزدیک به هیچ است، محل بخش در سازمان اداری کشور ممکن است سالی یکی دو بار یا بیشتر تغییر کند، و امروز که شما مقاله را مینویسید تابع فلان شهرستان باشد، و فردا تابع شهرستان دیگر گردد، یـا خود مبدل به شهرستان شود. حتی ممکن است بخش تجزیه شود، و هر قسمتش به شهرستانی تعلق گیرد. رقم دقیق جمعیت بخش هم غیـر ممکن الحصول است، زیرا در هنگام سرشماری سال ۱۳۳۵ هجری شمسی، متصدیان کارْ کشور را به تقسیماتی از لحاظ سرشماری منقسم کردند، و این تقسیمات بـا تقسیمات اداری وفق نمیدهد. در باب سایر اطلاعات سابق الذکـر هـم مشکلاتی مشابه و بلـکه شدیدتر وجود دارد.

از جهت مآخذ، مقالات جغرافیـائی ایران کنونی تا حد وسیعی مبتنی بر **فرهنگ جغرافیائی ایران** (ستاد ارتش) است، و از **کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور** (اداره‌ی کـل آمار) هـم استفاده شده، ولی به این مآخذ اکتفا نشده است، و اطلاعـاتی

(*) خواستاران اطلاع در باب مآخذ تاریخ ایـران و نقـد آنها میتوانند به صفحات ۳ـ۱۷۱ جلد اول کتاب تـاریخ ایـران بعد از اسلام (تهران، ۱۳۴۳)، تألیف آقای دکتر زرین‌کوب، مراجعه کنند.

که در بعضی از موارد از مآخذ معتبرتر یا از «مدارک رسمی» (در مورد محل دهستانها و بخشها و غیره در سازمان اداری کشور) بدست آمده است به مقالات منضم شده. کتاب فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش در ضمن مقاله‌ای در مجلد دوم کتاب حاضر معرفی خواهد شد. در اینجا به این اندازه اکتفا می‌کنیم که فرهنگ مذکور ــ با تمام نقائصی که دارد، و قسمتی از آنها لازمه‌ی طرح اولیه‌ی چنین کاری عظیم است ــ یگانه مأخذ در باره‌ی آبادیها و دهستانها و سایر تقسیمات کنونی کشور میباشد.

در باب مقالات جغرافیائی §۷۸ نیز ملاحظه شود.

§۷۴ـ سیماهای دیگر

از سیماهای دیگر کتاب حاضر در مسائل مربوط به ایران ــ علاوه بر مقالات متعدد در باب ایران باستان، شعرا و ادبا و نویسندگان، کتابهای معروف، هنر و ابنیه و آثار هنری یا تاریخی و بعضی از اصطلاحات مربوط به آنها، و تاریخ علم ــ بالاخص باید مقالات مربوط به هنرهای ایران، اشخاص و قهرمانان معروف اساطیر و داستانهای ایرانی، و مقالات مربوط به مستشرقین را ذکر کرد.

ملاحظاتی در باب بعضی از مقالات

§۷۵ـ قرآن

در کتاب حاضر مقالات خاصی به قرآن، سوره‌های قرآن، و مطالب قرآنی تخصیص داده شده است. فهرست سوره‌ها در مقاله‌ی **سوره** (صفحه‌ی ۱۳۶۹) مندرج است. مقاله‌ی مربوط به هر سوره مشتمل بر شماره‌ی سوره، تعداد آیات، مکی یا مدنی بودن آن، و خلاصه‌ای کوتاه از مندرجات آن میباشد. در استناد به قرآن، نام سوره و شماره‌ی آیه یا آیات مربوط درج شده است. مثلا در مقاله‌ی **اصحاب الایکه**، عبارت «حجر ۷۸» یعنی آیه‌ی ۷۸م از سوره‌ی حجر. بعنوان مثالهای دیگر، مقالات **ثمود** و **جهنم** و **سلسبیل** ملاحظه شود.

§۷۶ـ کتاب مقدس

علاوه بر معرفی اسفار و سایر کتابها و اجزای کتاب مقدس (کتاب عهد قدیم و کتاب عهد جدید)، اشخاص و اماکن و قبایل معروف این کتاب در طی مقالاتی (برای اختصار، در صورت امکان تحت یک مطلع) معرفی شده‌اند. در استناد به کتاب مقدس، اسم کتاب یا سفر مربوط، شماره‌ی باب و شماره‌ی آیه ذکر شده است، تا ضمناً خواستاران اطلاعات بیشتر بدانند که به چه مواضعی از آن مراجعه نمایند. مثلا در کتاب حاضر دو مقاله با مطلع **ابیناداب** داریم:

> **ابیناداب** (abināḏāb) [عبری، = پدر نجابت]. **۱**ـپسر شاه شاؤول که در جنگ جلبوع کشته شد (اول سموئیل ۲.۳۱؛ اول تواریخ ۲.۱۰). **۲**ـیکی از لاویان که ۲۰ سال تابوت عهد نزد او بود (اول سموئیل ۱.۷، ۲؛ دوم سموئیل ۳.۶، ۴؛ اول تواریخ ۷.۱۳).

معانی رموز مندرج در مقاله از این قرار است: «اول سموئیل ۲.۳۱» یعنی «کتاب اول سموئیل، باب ۳۱م، آیه‌ی ۲م)؛ «دوم سموئیل ۳.۶، ۴» یعنی «کتاب دوم سموئیل، باب ۶م، آیات ۳م و ۴م».

همچنین، در مقاله‌ی **الیعازر**، عبارت «انجیل یوحنا ۱.۱۱ـ۴۴؛ ۱.۱۲ـ۵» یعنی «انجیل یوحنا، آیات ۱ـ۴۴ از باب ۱۱م و آیات ۱ـ۵ از باب ۱۲م».

تبصرهـ در کتاب حاضر مقالات بسیار متعدد در باب مسیحیت، فرقه‌های مسیحی، تحولات دین مسیح و تأثیرات تاریخی آن، قدّیسین و سایر شخصیتهای دینی آمده است. اسامی پاپها بصورت لاتینی ضبط شده است. در مقاله‌ی **پاپ** فهرستی از پاپها دیده میشود. بعلاوه، پاپهای مشهور در مقالات جداگانه معرفی شده‌اند.

§۷۷ـ زندگینامه‌ها (بیوگرافیها)

در کتاب حاضر مقالات بسیار متعدد در زندگینامه‌ی سلاطین و امپراطورها و سایر فرمانروایان، سرداران، رجال دین و علم و ادب و هنر، و جز آنها آمده است.

در هر مقاله‌ی زندگینامه، معرف مشتمل است بر تواریخ تولد و وفات یا زمان شهرت یا عصر زندگی (هر کدام معلوم باشد)، ملیت و طبقه‌بندی و گاه شغل یا مقام عمده‌ی شخص موضوع مقاله (یا، باصطلاح، «صاحبِ ترجمه»). در مواردی که مولد یا ارتباط شخص موضوع مقاله با شخص دیگر یا با خاندانی یا اطلاعاتی جز آنها قابل ذکر بوده است، این موضوع بعد از علامت «؛» در جزءِ معرف آمده است. بعنوان مثال معرف و تمام یا قسمتی از چند مقاله نقل میشود.*

> **الیاس شیرازی،** ‖شهرت **نجم‌الدین محمود،** ف ۷۳۱ هق، طبیب ایرانی؛ مؤلف دایرةالمعارف طبی الحاوی الصغیر فی علم التداوی یا حاوی صغیر.‖ (حاوی کبیر از رازی است).

(*) برای توضیح علامت «‖» به §۶۹ رجوع شود.

اورست، سر **جورج** (sər jorj evərest*)، ‖۱۷۹۰–۱۸۶۶، نقشه‌بردار بریتانیائی.‖

اورول، جورج (jorj orwel)، ‖نام مستعار **اریک بلر** (erik bler)، ۱۹۰۳–۵۰، نویسنده‌ی انگلیسی؛ متـ هند.‖

اوزلی، سر **ویلیام گور** (sər wilyām gor uzli*)، ‖۱۷۷۰–۱۸۴۴، سیاستمدار و مستشرق انگلیسی؛ برادر سر ویلیام اوزلی.‖

آلفونسوی IV (آراگون)، ملقب به **خوب،** ‖۱۲۹۹–۱۳۳۶، شاه (۱۳۲۷–۳۶) آراگون و کنت (۱۳۲۷–۳۶) بارسلون؛ پسر جیمز II آراگون.‖

در مقالات زندگینامه‌ای، تاریخی، و جز آنها توجه مراجعین را به دو نوع ساختمان عبارتی جلب میکنیم: یکی عباراتی مانند «جیمز II آراگون»، «هنری I انگلستان»، و غیره، که تفصیل آنها در §۴۸ گذشت (ذیل ستون دوم صفحه‌ی ۴۴ نیز ملاحظه شود)؛ دیگر عباراتی مانند «طهماسب قلی (بعداً نادر شاه)» بدین معنی که «طهماسب قلی، که بعداً عنوان نادر شاه یافت». همچنین، عبارت «هانری دو والوا (بعداً هانری III فرانسه)» در مقاله‌ی **سیگیسموند II**، یعنی «هانری دو والوا، که بعداً بعنوان هانری III سلطنت فرانسه یافت».

§۷۸ـمقالات جغرافیائی

در مقالات جغرافیائی، معرفها موقعیت محل را در ولایت یا در کشور مربوط و گاه نسبت به محلی معروف یا معروفتر از محل موضوع مقاله، و در صورتی که مورد داشته باشد مساحت و یا جمعیت محل (معمولا بلافاصله بعد از مطلع و ملحقات آن در داخل پرانتز) و بعضی از خصوصیات دیگر آنرا مشخص میکنند. در مقالات مربوط به ممالک یا ولایات و ایالات و غیره، معمولا پایتخت یا کرسی یا مرکز در آخر معرف بعد از علامت «؛» میآید. در اینگونه مقالات، معرف ممکن است مشتمل بر تقسیمات مهم مملکت یا ناحیه‌ی مورد بحث نیز باشد. هر جا مناسبت داشته است، نام باستانی (معمولا یونانی یا لاتینی) یا نام محل مورد بحث در مآخذ اسلامی، و نیز نام محل در بعضی زبانهای دیگر ذکر شده است (این اضافات، چنانکه در فصل هفتم گفته شد، ملحقات مطلع بشمارند). مقالات مربوط به محلها یا نواحیی که اهمیت تاریخی داشته‌اند مشتمل بر تاریخچه‌ای از آنها نیز هست.

بسیاری از مقالات جغرافیائی ایران به جهات مذکور در §۷۳ و بعضی مقالات جغرافیائی دیگر، بمناسبت تنگی جا یا کمی نسبی اهمیت، منحصر به معرف میباشند.

در مقالات جغرافیائی، اصطلاحات کتاب «فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی*» همواره بکار رفته است. اگرچه اصطلاحاتی که در دایرةالمعارف حاضر استعمال شده است جملگی در همین دایرةالمعارف تعریف شده‌اند، چون قسمتی از این اصطلاحات در مجلد دوم کتاب خواهد آمد، کسانی که بخواهند از جلد اول دایرةالمعارف (یعنی کتاب حاضر) بنحو اتم و اکمل استفاده کنند باید یک نسخه از کتاب فرهنگ مذکور را در دست داشته باشند.

در سطور آتیه مثالهای متعدد از مقالات جغرافیائی کتاب حاضر نقل، و مطالب قسمت منقول را با عبارات عادی در داخل علامت «{ }» درج میکنیم. چون عمدهٔ معرفها هستند که محتوی اطلاعات فشرده میباشند، مثالهای آتیه در درجه‌ی اول ناظر به معرفها است. معرفها و هم بیان مطالب مندرج در آنها را به زبان عادی، در داخل علامت « ‖ » قرار میدهیم (§۶۹ ملاحظه شود).

مثال اول

آسویگو (āswigo)، ‖شهر (جه ۲۲٬۶۴۷)، ل ایالت نیو یورک، کشته؛ کنار دریاچه‌ی اونتاریو بر مصب رود آسویگو.‖

{ ‖شهری دارای ۲۲٬۶۴۷ نفر جمعیت، در قسمت شمالی ایالت نیو یورک از ایالات کشورهای متحد امریکا، واقع در کنار دریاچه‌ی اونتاریو در محلی که رود آسویگو به این دریاچه میریزد.‖ }.

در مقاله‌ی کوتاه مذکور، که منحصر به معرف میباشد، به این نکات توجه کنید:

(الف) عبارت «ل ایالت نیو یورک» یعنی در قسمت شمالی ایالت نیو یورک، نه در شمال ایالت نیو یورک ولی در خارج آن. سبب تذکر و تأکید این نکته اینست که در بسیاری از نوشته‌های فارسی، عبارتی مانند «واقع در شمال» مبهم است، یعنی مثلا وقتی مینویسند «کوه . . . در شمال دهستان . . . واقع است» یا «کوه . . . از شمال دهستان . . . میگذرد»، معلوم نیست که این کوه در دهستان و در قسمت شمالی دهستان واقعست یا از آن میگذرد، یا آنکه در خارج دهستان در جانب شمالی آن واقعست یا از جانب شمالی آن میگذرد.

(ب) در کتاب حاضر مقاله‌ای برای رود آسویگو نیامده است، زیرا این رود اهمیتی که درج آنرا بعنوان مقاله‌ای

(*) در باب این کتاب، فصل دهم ملاحظه شود.

www.KetabFarsi.com

مستقل ایجاب کند ندارد. ولی از مقاله‌ی مورد بحث این اطلاع حاصل میشود که رودی بنام آسویگو هست که به دریاچه‌ی اونتاریو میریزد، و شهر آسویگو بر مصب آن قرار دارد.

مثال دوم

سن‌ـاـاواز (sen-e-uāz)، ‖ولایت (۵٬۶۵۸ کمه؛ جه تخمیناً ۱٬۷۰۸٬۷۹۱)، ل فرانسه، در ایل‌ـدوـفرانس؛ کرسی آن ورسای.‖ شهر پاریس در آن قرار دارد، ولی جزء آن نیست.

{ ‖ولایتی به مساحت ۵٬۶۵۸ کیلومتر مربع و با جمعیت تخمینی ۱٬۷۰۸٬۷۹۱ نفر، واقع در قسمت شمالی مملکت فرانسه، در ناحیه‌ی ایل‌ـدوـفرانس از این مملکت، که کرسی آن ولایت ورسای است (برای اطلاع از کرسی ولایت به مقاله‌ی "ورسای" رجوع شود).‖ شهر پاریس در ولایت سن‌ـاـاواز قرار دارد ولی جزء آن نیست. }.

مثال سوم

آباده، ‖شهرستان (جه ح ۱۱۱٬۰۰۰؛)، استان هفتم (فارس)، در ل شهرستان شیراز؛ مرکزش شهر آباده.‖ . . .

{ ‖شهرستانی (جمعیتش در حدود ۱۱۱٬۰۰۰ ذکر شده، ولی این رقم مورد تردید است) در استان هفتم (استان فارس)، واقع در شمال شهرستان شیراز، که مرکزش شهر آباده است (مقاله‌ی شهر آباده ملاحظه شود).‖ . . . }.

عبارت «در ل شهرستان شیراز» یعنی در خارج شهرستان شیراز و در قسمت شمالی این شهرستان.

مثال چهارم

اشنویه (ošnuye) یا **اشنو** (ošnu)، ‖ده (جه ۲٬۷۷۸ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش و دهستان اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)، بر ساحل چپ قادررود.‖ محصولش . . .

{ ‖دهی (بر طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ هجری شمسی ۲٬۷۷۸ نفر جمعیت داشته) که مرکز بخش و دهستان اشنویه از شهرستان نقده از استان چهارم (یا آذربایجان غربی) است، و این ده بر ساحل چپ قادررود واقعست.‖ . . . }.

مثال پنجم

ایج، ‖دهستان، شهرستان اصطهبانات، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۶ (؟) آبادی.‖ مرکزش، **ایج** (جه ۲٬۱۹۸ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری جغ اصطهبانات واقعست. آبادی قدیم ایج . . .

{ ‖دهستانی از شهرستان اصطهبانات از شهرستانهای استان هفتم (استان فارس)، که تعداد آبادیهای آنرا ۶ نوشته‌اند ولی صحت این رقم مورد تردید است.‖ مرکز دهستان آبادی **ایج** است که بر طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ هش ۲٬۱۹۸ تن جمعیت داشته است، و در ۲۴ کیلومتری جنوب غربی اصطهبانات قرار دارد.‖ . . . }.

(چون جمعیت دهستان معلوم نبوده است رقم جمعیت ذکر نشده.)

در باب **درج یک ناحیه و مرکزش در یک مقاله،** §۴۲ ملاحظه شود.

مثال ششم

سویل (sevil)، لتی **هیسپالیس** (hispālis)، در مآخذ اسلامی **اشبیلیه** (ešbiliyye) (مأخوذ از نام لاتینی آن)، ‖شهر (جه ۳۲۷٬۴۳۸)، کرسی ایالت سویل و شهر عمده‌ی اندلس، جغ اسپانیا.‖ . . .

این شهر امروز در نزد ما به سویل (مأخوذ از فرانسوی) معروفست نه به اسم «اشبیلیه»، که در مآخذ اسلامی بدین نام خوانده شده است. بهمین جهت، مطلع مقاله را سویل قرار داده‌ایم.

{ ‖شهری دارای ۳۲۷٬۴۳۸ نفر جمعیت، که کرسی ایالت سویل و شهر عمده‌ی اندلس است، و در جنوب غربی اسپانیا قرار دارد.‖ . . . }.

اینک نمونه‌های دیگر از مقالات جغرافیائی:

مثال هفتم

پولوپو (poopo)، ‖دریاچه‌ی شور (۳٬۵۱۰ کمه؛ عمق ح ۲٫۵ متر؛ فرازا ۳٬۶۹۰ متر)، ش بولیوی.‖

{ ‖دریاچه‌ای شور به مساحت ۳٬۵۱۰ کیلومتر مربع و به عمق در حدود ۲٫۵ متر، که در ارتفاع ۳٬۶۹۰ متری (نسبت به سطح متوسط دریا) در قسمت شرقی بولیوی واقع است.‖ }.

(اصطلاح «فرازا» بمعنی ارتفاع نسبت به سطح متوسط دریا است.)

مثال هشتم

آلبوفرا (ālbufera) [از لفظ عربی البحیره (al.bohayra) = دریاچه، دریای کوچک]، ‖مردابی بطول ۱۸ کم و بعرض ۶٫۴ کم، ساحل شرقی اسپانیا، ۱۱ کیلومتری ج والانس.‖

{ ‖مردابی بطول ۱۸ کیلومتر و بعرض ۶٫۴ کیلومتر، بر ساحل شرقی اسپانیا، بفاصله‌ی ۱۱ کیلومتری جنوب والانس.‖ }.

مثال نهم

پیرنه (pirene)، ‖سلسله‌جبالی در قسمت جغ اروپا، که شبه جزیره‌ی ایبری را از زمینلاد اروپا و فرانسه را از اسپانیا جدا میسازد.‖ بطول ح ۷۳۰ کم از خلیج بیسکی (غ) تا مدیترانه (ش) ممتد است، و . . .

{ ‖سلسله‌جبالی در قسمت جنوب غربی اروپا، که . . . جدا میسازد.‖ از مغرب به مشرق از خلیج بیسکی تا مدیترانه بطول حدود ۷۳۰ کیلومتر ممتد است، و . . . }.

مثال دهم

آلاباما، ‖رود قابل کشتیرانی، بطول ۸۲۰ کم، که در بالای شهر مانتگامری از ایالت آلاباما (کشتم) تشکیل یافته بطرف غ و جغ و ج جاری شده به رود موبیل میریزد.‖

{ ‖رودی قابل کشتیرانی، بطول ۸۲۰ کیلومتر، که در بالای شهر مانتگامری از ایالت آلاباما (از ایالات کشورهای

متحد امریکا) تشکیل میابد، و ابتدا بطرف مغرب، سپس بجانب جنوب غربی، و بعد بجانب جنوب جاری است، و به رود موبیل میریزد.‖}.

مثال یازدهم

خارک (xārak، معمولا xārk) یا **خارگ**، لتـ **آراکیا** (ārākiā)، ‖جزیره‌ی مرجانی (۱۶ کم، بطول ۱۰ کم و بعرض ۴–۵ کم)، در خلیج فارس، ایران، مقابل بندر ریگ بفاصله‌ی ۳۷ کیلومتری از ساحل.‖ . . .

{ ‖جزیره‌ی مرجانی، به وسعت ۱۶ کیلومتر مربع و بطول ۱۰ کیلومتر و بعرض از ۴ تا ۵ کیلومتر، واقع در خلیج فارس و جزء ایران، که در مقابل بندر ریگ بفاصله‌ی ۳۷ کیلومتری از ساحل قرار دارد.‖}.

مثال دوازدهم

آگولاس، دماغه‌ی (āgulās)، ‖غ ایالت کاپ، افریقای جنوبی، جنوبی‌ترین نقطه‌ی قاره‌ی افریقا.‖ بر خط فاصل بین قطا و قهـ واقعست.

{ ‖دماغه‌ای واقع در قسمت غربی ایالت کاپ در افریقای جنوبی، که جنوبی‌ترین نقطه‌ی قاره‌ی افریقا است.‖ این دماغه بر خط فاصل بین اقیانوس اطلس و اقیانوس هند واقع است.}.

توجه شود که در اینجا چون مطلع نشان میدهد که محل مورد بحث دماغه است، لفظ «دماغه» در معرف مقاله تکرار نشده است.

مثال سیزدهم

آلند، جزایر (āland)، فنلاندی **آخوناما** (āxvenāmā)، ‖مجمع الجزایر (۱٬۴۸۰ کم، جه ۲۲٬۵۶۹)، فنلاند، در دریای بالتیک.‖ در مدخل . . .

{ ‖مجمع الجزایری به وسعت ۱٬۴۸۰ کیلومتر مربع و دارای ۲۲٬۵۶۹ تن جمعیت، که متعلق به فنلاند و در دریای بالتیک واقعست. ‖ . . .}.

مثال چهاردهم

باربادوز (bārbādoz)، ‖جزیره (۴۳۰ کم، جه ۲۲۹٬۵۷۹)، هند غربی بریتانیا.‖ مستعمره‌ی . . .

{ ‖جزیره‌ای به مساحت ۴۳۰ کیلومتر مربع و دارای ۲۲۹٬۵۷۹ نفر جمعیت، که جزء هند غربی بریتانیا است (برای اطلاع از هند غربی بریتانیا مقاله‌ای که تحت عنوان "هند غربی" در کتاب حاضر آمده است ملاحظه شود).‖ مستعمره‌ی . . .}.

۷۹ـمقالات علمی

(الف) نظر به مراتب مندرج در ستون چپ صفحه‌ی ۳ (دیباچه)، در کتاب حاضر توجه خاص به مقالات علمی، چه از لحاظ تعداد و چه از جهت کیفیت، مبذول شده است، بطوری که کتاب حاضر از جنبه‌ی علمی قویتر و عمیقتر از دایرة‌المعارفهای عمومی خارجی مشابه میباشد. مقالات علمی کتاب مستند به مآخذ معتبر فرنگی است، و در مسائل علمی روز از جدیدترین مآخذ موجود در هنگام فراهم کردن این مقالات ترجمه یا تألیف یا اقتباس شده است. در تدوین معرفهای* مقالات علمی کوشش فوق العاده مبذول شده است که معرفها حتی الامکان دقیق باشند. البته باید توجه داشت که تعریف کردن همه چیز ممکن نیست، و ناچار در بعضی موارد باید از اطلاعات عمومی خواننده استمداد کرد. همچنین، باید توجه داشت که تعریف و بیان دقیق بسیاری از موضوعهای علمی کنونی برای استفاده‌ی کسانی که اهل اصطلاح آن علم نیستند، یا از مراحل ابتدائی آن پیشتر نرفته‌اند، ممکن نیست. پس، در این گونه موارد یکی از دو راه را میتوان اتخاذ کرد: درج نکردن موضوع در دایرة‌المعارف؛ یا توضیح آن به زبانی که اگرچه از جنبه‌ی علمی صِرْف دقیق نیست ـ قابل قبول میباشد. ما در این گونه موارد روش دوم را اختیار کرده‌ایم.

در موضوعهای علمی، مانند سایر موضوعها، کوشش شده است که حتی الامکان به هر موضوع مهم مقاله‌ای مستقل تخصیص داده شود، تا مراجعه‌کننده بتواند با حد اقل صرف وقت اطلاع خاص مورد نیاز را بدست آورد. حفظ ارتباط مطالب بوسیله‌ی ارجاعات مناسب تأمین شده است (§۵۱).

از سیماهای خاص کتاب حاضر دارا بودن قریب ۲٬۰۰۰ اصطلاح علمی فارسی است، و این اصطلاحات علاوه بر اصطلاحات جغرافیائی و عمومی مستعمل در کتاب میباشد. برای توضیح بیشتر در این باب فصل دهم ملاحظه شود.

در باب جداول و تصاویر، §۸۰ و §۸۱ ملاحظه شود.

(ب) گذشته از کلیات سابق الذکر، لازم است که توضیحاتی در باب مقالات مربوط به نباتات و حیوانات بیاوریم، زیرا این گونه مقالات، بمناسبت اشتمال آنها بر کلمات لاتینی، ممکن است برای بعضی از مراجعین نامأنوس باشد.

نباتات و حیوانات در این کتاب به روش علمی بین‌المللی معرفی شده‌اند، و اصول این روش در مقاله‌ی **رده‌بندی** در صفحات ۱۰۷۷ـ۷۸ کتاب حاضر آمده است. دو نمونه‌ی معمول از مقالات مربوط به این موضوعها یکی مقاله‌ی **تاتوره** است، که در ستون اول صفحه‌ی ۳۹ قسمتی از آن نقل شده است، و در آن نام علمی گیاه مورد بحث بعنوان یکی از ملحقات

(*) در باب معرفها، §۶۹ ملاحظه شود.

www.KetabFarsi.com

مطلع آمده است. امثله‌ی دیگر:

> **زیتون** (zeytun)، (*Olea europaea*)، . . .
> **خرشوف** (xaršuf)، فنـ آرتیشو (ārtišo)، (*Cynara sco-lymus*)، . . .

در مقاله‌ی اول نام علمی زیتون با حروف ایتالیک چاپ شده است. در مقاله‌ی دوم، پس از ذکر نام فرانسوی خرشوف (بمناسبت اینکه این نام تا حدی در میان طبقه‌ای از فارسی‌زبانان رایج است)، نام علمی خرشوف با حروف ایتالیک چاپ شده.

نمونه‌ی دوم مقاله‌ی **افرا** میباشد، آغازش چنین است:

> **افرا** (afrā)، درخت صنعتی و زینتی نیمکره‌ی شمالی از نوع آکر (*Acer*) که . . .

در ضمن مقاله، بعضی از جنسهای افرا معرفی شده‌اند؛ مثلا:

> اقسام معروف افرا عبارتند از افرای سرخ (*A. rubrum*)، دارای برگهائی که در پائیز قرمزرنگ میشود؛ افرای نقره‌ای (*A. saccharinum*) که برگهای سفید دارد؛ . . .

که در آن، هر یک از اقسام مورد بحث با نام نوع و جنس خود معرفی شده است. **توجه شود که از تکرار نام نوع احتراز و به ذکر حرف اول آن با یک نقطه اکتفا شده است.** پس، نام علمی افرای سرخ *Acer rubrum* است، و غیره. بالاخره، چنانکه ملاحظه میشود، اغلب از نقل اینگونه اسامی علمی لاتینی با الفبای فارسی، و از ضبط تلفظ آنها، احتراز کرده‌ایم، و این بمناسبت سهولت خواندن کلمات لاتینی (فصل چهاردهم) و آسانی نقل تلفظ آنها با الفبای فارسی است.

البته معرفی علمی گیاهان و جانوران منحصر به مقالات خاص مربوط به آنها نیست. مثلا آغاز مقاله‌ی **بوتولیسم** چنین است:

> **بوتولیسم** (botülism؛ فنـ)، مسمومیت غذائی ناشی از سم باسیلی (*Clostridium botulinum*) که در اغذیه‌ی آلوده و مانده رشد میکند.

در اینجا باسیلی که سم آن سبب مسمومیت معروف به بوتولیسم است با نام علمی خود معرفی شده است. (ضبط تلفظ کلمه‌ی بوتولیسم در ستون اول صفحه‌ی ۴۵۸ بصورت مذکور در فوق اصلاح شود.)

تصاویر؛ جدولها؛ شجره‌نامه‌ها

§۸۰ـ تصاویر

کتاب حاضر مشتمل بر تصاویر آموزنده‌ی متعدد است. هدف ما از درج تصاویر آراستن کتاب نبوده است. در بسیاری موارد، درج یک تصویر مناسب بیش از چندین سطر عبارت مکتوب به فهم مطلب کومک و آنرا تسهیل میکند، یا تحولات آنرا مجسم میسازد (مثلا تصاویر مربوط به تحول اتومبیل در صفحه‌ی ۵۵ ملاحظه شود). در تصاویر علمی سعی فراوان در سادگی آنها شده است؛ بیشتر این تصاویر مأخوذ از مآخذ فرنگی میباشند. تهیه‌ی بعضی از تصاویر دیگر مستلزم صرف وقت و حوصله‌ی فراوان بوده است (مثلا تصاویر مربوط به چادر و زورخانه).

نقشه‌های جغرافیائی کتاب حاضر منحصر به دو نقشه‌ی تهران قدیم است، که برای فراهم کردن هر یک از آنها ماهها صرف وقت شده است. در پایان مجلد دوم کتاب، نقشه‌های جغرافیائی کافی و مخصوصاً جغرافیای تاریخی درج خواهد شد.

§۸۱ـ جداول و اطلاعات جدول‌بندی‌شده؛ شجره‌نامه‌ها

همراه بعضی از مقالات کتاب، جداول یا شجره‌نامه‌هائی آمده است. مهمترین جداول مندرج در مجلد حاضر جداول تبدیل دما (صفحه‌ی ۹۸۹)، رده‌بندی رستنیها (صفحه‌ی ۱۰۸۳)، زبانها (صفحات ۱۱۶۶ـ۶۷)، و سلسله‌ی آحاد (صفحات ۱۳۱۸ـ۱۹) است. اما، برای تسهیل کار مراجعین، جداول و اطلاعات جدول‌بندی‌شده‌ی دیگر، و نیز فهرستها یا شجره‌نامه‌هائی از بعضی سلسله‌های فرمانروایان و خاندانهای معروف و قبایل مشهور نیز در کتاب درج شده است. اهم جداول و غیره در مجلد حاضر بشرح ذیل میباشد.

(الف) علمی

موضوع	صفحه
طیف برقاطیسی	۲۴۸
تبدیل دما	۹۸۹
شجره‌ی سلسله‌ی اورانیوم	۱۰۵۲
پادشاهان اسکاتلند	۱۳۹
سلاطین اشکانی	۱۵۸
امپراطورهای امپراطوری مقدس روم	۲۴۰،۲۳۹
خلفای اموی	۲۴۹–۲۵۰
امویان اسپانیا	۲۵۰
سلاطین انگلستان	۲۸۳–۲۸۴
خاندان بوربون‌ـاورلئان	۲۹۷
خاندان بوربون	۴۶۱
سلاطین بهمنیه	۴۸۰
امپراطورهای امپراطوری بیزانس	۴۸۷
رده‌بندی رستنیها	۱۰۸۳
ازمنه‌ی زمینشناسی	۸۵–۱۱۸۴
سلسله‌ی آحاد	۱۹–۱۳۱۸
مشخصات سیارات	۱۳۸۷

(ب) تاریخی

پاپها	۴۹۹–۵۰۱
پادشاهان بنی اسرائیل	۵۰۳
تیموریان هند	۷۱۰
خدیوهای مصر	۸۸۶
خوارزمشاهیان	۹۲۰
شجره‌ی ربیعه و مضر	۱۰۷۴
تزارهای روسیه	۱۱۲۶
امپراطورهای روم	۱۱۳۲
خاندان رومانوف	۱۱۳۵
شاهنشاهان ساسانی	۱۲۳۱
سلاجقه	۱۳۱۳

www.KetabFarsi.com

(ج) جغرافیائی

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
مشخصات اقیانوسها	۱۸۵	جمعیت تخمینی زمین و	
امپراطوری بریتانیا	۲۳۸	توزیع آن در قاره‌ها	۷۴۹
تقسیمات کشور ایران	۶۵۳-۶۵۴	آمار تخمینی پیروان ادیان	۱۰۲۸

(د) متفرقه

اوزان و مقیاسهای سابق ایران	۳۰۰	زبانها	۶۷-۱۱۶۶
پایه‌ها و معادل آنها در عروض قدیم	۵۲۲	سدهای بزرگ جهان	۱۲۷۷
		سوره‌های قرآن	۱۳۶۹

فصل دهم

اصطلاحات و لغات نو

§۸۲ـضرورت وضع اصطلاحات

اهمیت اصطلاحات در هر رشته‌ای از معارف بشری در بیان مطالب مربوط به آن رشته از حساب بیرون است. بدون وضع اصطلاحات، تفهیم و تفهم علوم و فنون و بسط آنها امکان نداشت. این حکم اخیر ممکن است مبالغه‌آمیز بنظر آید، ولی آنچه گفته شد عین واقع است. برای توضیح مثالی ذکر میکنیم.

در کتاب **اصول هندسه** (از اقلیدس)، نقطه، خط، خط مستقیم، سطح، صفحه یا سطح مستوی، و زاویه قریب به این مضامین تعریف شده‌اند:

نقطه: چیزی که جزء ندارد؛

خط: طول بلاعرض؛

خط مستقیم: خطی که نسبت به نقاط خود هموار باشد؛

سطح: چیزی که فقط طول و عرض دارد؛

صفحه: سطحی که نسبت به خطوط مستقیم خود هموار باشد؛

زاویه: تمایل یکی از دو خط مستقیم متقاطع واقع در یک صفحه و غیر واقع بر یک خط مستقیم نسبت به دیگری.

اگر اصطلاحی برای نقطه و خط و سطح نداشتیم تعریفات خط مستقیم و صفحه بترتیب چنین میشد:

(۱) طول بلاعرضی که نسبت به چیزهای بدون جزء خود هموار باشد؛

(۲) چیزی که فقط دارای طول و عرض باشد و نسبت به طولهای بلاعرض خود که نسبت به چیزهای بدون جزء خود هموار باشند هموار باشد.

در این صورت، تعریف زاویه چنین میشد:

(۳) تمایل یکی از دو طول بلاعرضی که نسبت به چیزهای بدون جزء خود هموار باشند و متقاطع باشند و در یک چیز که فقط دارای طول و عرض باشد و نسبت به طولهای بلاعرض خود که نسبت به چیزهای بدون جزء خود هموار باشند هموار باشد واقع باشند و بر یک طول بلاعرض که نسبت به نقاط خود هموار باشد واقع نباشند نسبت به دیگری.

پس اگر برای نقطه، خط، خط مستقیم، سطح، صفحه، و زاویه اصطلاحی نداشتیم، هر جا که میخواستیم از خط مستقیم یا صفحه صحبت کنیم ناچار بایستی عبارات (۱) یا (۲) را بگوئیم، و هر جا که حالا «زاویه» میگوئیم مجبور بودیم به عبارت طولانی (۳) متوسل شویم. اینک تصور کنید که در این صورت احکام هندسی، که در آنها اصطلاحات سابق الذکر مکرر در مکرر میآیند، بچه صورتی درمیآیند. نکته‌ی بسیار مهمی که در این باب باید بدان توجه داشت اینست که قوه‌ی ضبط ذهن انسانی و قدرت آن در تعقیب سلسله‌ای از مقدمات برای رسیدن به نتیجه‌ی مطلوب محدود است، و در صورت بکار بردن عباراتی طولانی از آن قبیل که گفته شد، مفاهیم گوناگون مبهم و نامفهوم، و استنتاج غیر ممکن میگردد. اینکه بسیاری از کتب مقدماتی علمی فارسی ترجمه‌شده از کتابهائی که اصلا برای عامه نوشته شده‌اند برای خوانندگان فارسی‌زبان نامفهوم اند بسبب همین فقدان اصطلاحات علمی است، که منجر به استعمال عبارات طولانی یا توصیفهای ناقص بجای آنها میگردد.

§۸۳ـ«فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی»

در این مقام باید گفته شود که از چند سال پیش تنی چند از دوستان فاضل و محقق بذل مجاهدت کردند تا متدرجا برای اصطلاحات علمی و فنی خارجی، که برای وارد کردن مبانی علوم و فنون و افکار کنونی در میان عامه ضروری است، معادلهای فارسی وضع کنند، و نگارنده نیز در این امر شرکت داشت. اولین قسمت از اصطلاحات موضوعه یا منتخبه تحت عنوان فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی (از احمد آرام، صفی اصفیا، حسین گل‌گلاب، غلامحسین مصاحب، و مصطفی مقربی)، مشتمل بر متجاوز از ۷۰۰ اصطلاح با معادلهای انگلیسی آنها در سال ۱۳۳۸ هجری شمسی در تهران بطبع

رسید. پس از آن نیز قریب ۳٬۰۰۰ اصطلاح علمی دیگر وضع شد که هنوز به چاپ نرسیده است (در این کار دوم، آقای مهندس ناصح ناطق نیز و آقای گل‌گلاب در قسمتی از آن شرکت داشتند). کومکی که این اصطلاحات در فراهم ساختن دایرةالمعارف حاضر کرده است از حساب بیرون است. واضعین اصطلاحات مذکور کوشش فراوان بعمل آورده‌اند که از افراط و تفریط و تعصبهای باب روز برکنار بمانند. بنظر ما، روش و محرک هیئت مذکور در فراهم آوردن اصطلاحات مندرج در فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، که مبنای کارهای بعد آن هیئت نیز بوده است، در امر وضع اصطلاحات نو اهمیت تام دارد. بهمین جهت، قسمتی از مقدمه‌ی فرهنگ مذکور را در توضیح روش متخذ در اینجا نقل میکنیم.

☆☆☆

«اشکالات نقل علوم و معارف مغرب‌زمین بزبان فارسی کنونی، بعلت نبودن اصطلاحات فارسی، چه در ترجمه و تألیف و چه در تدریس، بر هر کس که متصدی این امور باشد معلوم و مستغنی از شرح است.

«هر مترجم امین و صالحی که قلم برای نقل یک اثر علمی یا فنی بدست بگیرد، بعلت همین مسئله‌ی نبودن اصطلاحات، مواجه با مشکلات طاقت‌فرسائی میشود، که برای رفع آنها، در اغلب موارد، ناچار یا باستعمال الفاظ فرنگی و، از آن بدتر، مشتقات و ترکیبات آنها میپردازد، و یا اصطلاحات را نقل بمعنی میکند.

«در صورت اول، اولا فهم مطلب بعلت کثرت الفاظ نامأنوس، خاصه بر خواننده‌ی عادی، دشوار میگردد، و ثانیاً، هر گاه، علاوه بر استعمال اسامی ذات، مشتقات و ترکیبات خارجی آنها نیز بکار برده شود (مثل اکسیده، اکسیداسیون؛ یون، یونیزه، یونیزاسیون؛ پولاریزاسیون، پولاریزه، پولاریزور) ترکیب جمله‌های فارسی کمابیش دستخوش تأثیر نامطلوب این مشتقات میگردد*.

«در صورت دوم، یعنی هر گاه مترجم اصطلاحات خارجی را نقل بمعنی کند، اثر او مشتمل بر عباراتی درهم و پیچیده و طولانی میگردد که فهم مطلب را بر خواننده دشوار میسازد.

«آنچه در باب آثار علمی و فنی در مشکلات مترجمین گفته شد در مورد ادبیات و هنر و سایر رشته‌های دانش امروزی بشر و نیز در باب مؤلفین و مدرسین نیز صادق است.

«مطلب دیگری که در خور توجه است اینست که اغلب اصطلاحات دانش امروزی، خاصه اصطلاحات علمی و فنی، معانی صریح و دقیق و مشخصی دارند، و تعبیر آنها با الفاظ مبهم یا دوپهلو و یا فاقد معانی صریح مطابق منظور بدون تردید جز گمراه کردن خواننده یا شنونده نتیجه‌ی دیگری ندارد.

«مشکلاتی که بآنها اشاره شد، متأسفانه موجب پیدایش این فکر در نزد بعضی شده است که زبان فارسی اصلا توانائی بیان مقاصد علمی و فنی و جز آنها را ندارد. در طرف مقابل، جمعی دیگر معتقداند که زبان فارسی در سرحد کمال است، و چنین می‌پندارند که اگر کسی زحمت کافی بخود بدهد، میتواند اصطلاحات مورد نیاز برای دانش امروز را از «کتب قدیمه» استخراج کند. حاجت به تذکار نیست که دسته‌ی اخیر اکثر از کسانی هستند که با مسائل علمی دقیق سر و کاری نداشته‌اند، و اگر هم داشته‌اند بقصد فهمانیدن مطلب بدیگری و اشاعه‌ی علوم و فنون نبوده است، و بالنتیجه احساس احتیاج به اصطلاحات صریح المعنی نکرده‌اند، و لهذا زحمت استقصاء در کتب قدیمه را بخود نداده‌اند تا بر آنان معلوم شود که تا چه اندازه و در چه رشته‌هائی میتوان از این کتابها ـ که از جهات دیگر ممکن است ارزش بسیار داشته باشند ـ در وضع اصطلاحات یاری جست. اگرچه رساله‌ی حاضر بهترین گواه بر اینست که تهیه‌کنندگان آن کمال احترام را نسبت به اصطلاحاتی که سابقه‌ی استعمال دارند داشته‌اند، و در تهیه‌ی اصطلاحات مندرج درین رساله کوشیده‌اند که از افراط و تفریط برکنار بمانند، نمیتوان این حقیقت را نادیده گرفت که انتظار یافتن اصطلاحاتی در «کتب قدیمه» برای مفاهیمی که در زمان تألیف و تصنیف این کتابها وجود ذهنی هم نداشته‌اند باطل است.

«آنچه بیقین میتوان گفت اینست که یکی از ارکان

(*) مثلا عبارت ذیل را از یک نامه‌ی رسمی ملاحظه فرمائید:

«خط هوائی ۱۳۲ کیلوولت بدون واسطه‌ی دیژنکتور فقط با سکسیونر به دو دستگاه ترانسفورماتور ۴۰ مگاوات متصل میگردد و طرف ۶۳ کیلوولت آن نیز بدون دیژنکتور فقط با سکسیونر پارالل شده و فقط یک دستگاه دیژنکتور بین دو ترانسفورماتور و تپه‌ی ۶۳ کیلوولتی (بار امنی‌بوس) وجود دارد».

هر یک از رشته‌های دانش امروزی اصطلاحات مربوط به آن رشته است که بدون آنها بسط علوم و فنون و شرح و بیان مسائل مربوط به آنها غیر ممکن میباشد. از طرف دیگر، آنچه برای توانا کردن زبان فارسی در بیان دانش امروزی بشر ضروری است اینست که در هر رشته از علوم و فنون اصطلاحات لازم با شرایطی، که از اهمّ آنها رعایت قواعد زبان فارسی است، و مخصوصاً با استفاده از توسعاتی که درین زبان هست، ساخته شود، و در مواردی که اصطلاحات مأنوسی موجود است، بمنظور احتراز از تشتت، این اصطلاحات تثبیت گردد، و در دسترس مؤلفین و مترجمین و مدرسین قرار گیرد تا بتدریج این اصطلاحات «جا بیفتد»، و بدین ترتیب، اشکالاتی که فعلا در نقل دانش مغرب‌زمین بزبان فارسی هست مرتفع گردد.

☆☆☆

«درین رساله*، اصلا اهم اصطلاحات جغرافیائی مطمح نظر بوده، ولی بعضی اصطلاحات زمینشناسی که خاصه در جغرافیای طبیعی مورد حاجت است نیز بمناسبت در آن گنجانیده شده است. بعلاوه، برای مزید فایده، اصطلاحات متفرقه‌ای که در تعریف اصطلاحات موضوع اصلی رساله مورد حاجت بوده و یا بمناسبتی برای آنها الفاظی یافته یا ساخته‌ایم نیز در رساله درج شده است.

«از متجاوز از هفتصد اصطلاحی که درین رساله آمده است بعضی کمابیش سابقه‌ی استعمال دارد، ولی اکثر آنها را ما خود ساخته‌ایم، و برخی نیز الفاظی است که در کتب لغت فارسی مضبوط است، منتهی در اینجا برای بیان معانی دقیق و صریحی تخصیص داده شده است.

«در ساختن اصطلاحات جدید منتهای کوشش بکار برده شده است تا از قواعد زبان فارسی انحرافی حاصل نشود. رؤوس دیگر مطالبی که در این امر مورد توجه بوده بشرح ذیل است:

«۱ـ اصطلاحات حتی الامکان ساده و خوشایند و حاکی از معانی و یا لااقل با آنها مناسب باشد؛

«۲ـ از اختیار کردن لغات عرفی که معانی متبادر به ذهن و کمابیش مبهمی دارند برای اصطلاحات علمی که باید معانی صریح و مشخصی را برسانند احتراز شده است؛

«۳ـ از استعمال بعضی الفاظ فارسی که گاهی مسامحةً بجای بعضی اصطلاحات خارجی بکار میرود ولی، بعلت معلوم نبودن معنی دقیق آن الفاظ، مطابقت آنها با اصطلاح خارجی مورد تردید است خودداری شده، و درین موارد اصطلاحاتی ساخته شده یا از لغات مضبوط در کتابهای لغت که استعمال آنها جاری نیست استفاده شده است (مثلا استعمال لغت تیماس بجای bush که معمولا به بیشه ترجمه میشود)؛

«۴ـ در چند مورد مصادری از اسماء ذات ساخته شده تا دو مشکل اساسی مذکور در ابتدای این مقدمه ـ استعمال ترکیبات و مشتقات خارجی، و یا نقل بمعنی کردن اصطلاحات ـ برطرف شود؛

«۵ـ بعضی اسامی ذات خارجی که یا استعمال آنها جنبه‌ی بین‌المللی دارد (مثل یون) و یا استعمال آنها بهمان صورت نزد اهل فن یا بطور کلی رواج کافی دارد (مانند تورب و آتول و سیستم) بهمان صورت رایج اختیار شده است.

«اینک چند کلمه در طرز تنظیم این دفتر*. این رساله مشتمل بر دو قسمت است: یکی قسمت اصطلاحات که ضمناً مشتمل بر لغتنامه‌ی فارسی به انگلیسی نیز هست، و دیگر لغتنامه‌ی انگلیسی به فارسی. اگرچه ممکن بود قسمت اول را نیز، مانند قسمت دوم، بصورت لغتنامه تنظیم کنیم تا رساله کوچکتر و بار زحمت چاپ آن سبکتر گردد، بدو دلیل از اتخاذ این روش عدول کردیم. دلیل اساسی این بود که بعقیده‌ی ما در کارهائی ازین قبیل، و بخصوص در کار فعلی که جنبه‌ی پیشنهاد دارد، اقتصار به فهرستی بصورت «لغت‌ـمعنی» صحیح نیست، بلکه اولا باید مجالی باشد تا، در موارد لزوم، طرز ساختن اصطلاحات نو معلوم گردانیده شود، و ثانیاً باید اصطلاحاتی که ساخته یا انتخاب میشود با دقتی مناسب مقام تعریف شود تا در استعمال اصطلاحات ابهام یا اشتباهی پیش نیاید. دلیل دیگر این بود که در وضع اصطلاحات جدید مندرج درین رساله ناچار به مآخذی چند مراجعه شد و بتدریج، در پایان کار، تعریفات اجمالی علمی اصطلاحات فراهم گردید، و دریغمان آمد که این تعریفات در دسترس خوانندگان محترم قرار نگیرد، چه گمان میکنیم این قسمت

(*) یعنی رساله‌ی فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی.

(*) یعنی فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی.

www.KetabFarsi.com

از رساله بخودی خود ارزشی داشته باشد، زیرا تا حدی که اطلاع داریم، در زبان فارسی کتابی در تعریف اصطلاحات جغرافیائی و وابسته بآن موجود نیست.

«امیدواریم روشی که در تنظیم این رساله اتخاذ شده اولا کار نکته‌سنجان را در بررسی این اصطلاحات پیشنهادی آسان کند، و با توجه باینکه غرض از تهیه‌ی این رساله اطفاءِ هوسی نبوده بلکه از طرفی احتیاج و از طرف دیگر دلبستگی به توانا کردن زبان فارسی و حفظ آن از گزند ناشی از ورود بی‌حد و حساب کلمات و ترکیبات خارجی بوده است از بررسی اصطلاحات نوین مندرج درین رساله و اعلام نظر خود دریغ نفرمایند. و ثانیاً این رساله مؤلفین و مترجمین و مدرسین را کومکی و خوانندگان را مزید فایدتی باشد.»

§۸۴ـاصطلاحات و لغات نو در کتاب حاضر

مشکل کار نقل علوم و فنون و ادب و هنر کنونی بزبان فارسی منحصر به نبودن اصطلاحات خاص این رشته‌ها نیست، بلکه بسیاری از لغات هم هست که در بیان افکار کنونی سخت مورد نیاز است. بهمین جهت، ما علاوه بر استفاده‌ی کامل از اصطلاحات هیئت سابق الذکر، در ضمن کار دایرةالمعارف هم ناچار معادلهائی فارسی برای تعداد معتنابهی از اصطلاحات یا لغات مورد نیاز خارجی وضع کرده‌ایم. یادآوری مراتب ذیل در این باب خالی از فایده نیست:

(۱) اصطلاحات و لغات تازه‌ای که در کتاب حاضر بکار رفته‌اند عموماً در ردیف الفبائی با تعریفات حتی الامکان دقیق آمده‌اند. در مواردی که اصطلاح یا لغتی بعد از طبع ردیف الفبائی آن وضع شده است، هر جا این اصطلاح یا لغت بکار رفته تعریف آن هم آمده است، یا خواننده به موضعی از کتاب که تعریف مطلوب را توان یافت راهنمائی شده است.

(۲) معادل خارجی (معمولا انگلیسی) لغات یا اصطلاحات در ذیل صفحه‌ی مربوط با شماره‌ی ترتیب ضبط شده است.

(۳) برای تسهیل کار مترجمین و مؤلفین، در پایان مجلد دوم فهرست جامع فارسی‌ـانگلیسی و انگلیسی‌ـفارسی اصطلاحاتی که در این دایرةالمعارف آمده است درج خواهد شد.

در مورد دقت تعریفات، قسمت (الف) از §۷۹ ملاحظه شود.

§۸۵ـتبصره در باب بعضی از اصطلاحات فرنگی

با اینکه در زبان ما اصطلاحات یونانی‌الاصل متعدد از قبیل اسطوخدوس، اسطرلاب، افسنطین، منجنیق، مالیخولیا، و غیره رایج است، از زمانی که در اثر مساعی محققین فرنگی صورتهای اصلی بعضی از اعلام و اصطلاحات مربوط به ایران باستان کشف شده است، بعضی از نویسندگان بر ضد استعمال برخی از اصطلاحاتی که سالهای متمادی در کتابهای فارسی رواج تام داشته است سخت تعصب نشان میدهند، و مثلا اگر کسی کلمه‌ی ساتراپ را بزبان بیاورد، یا از جنگهای مدی صحبت کند او را تخطئه میکنند، و حال آنکه مثلا تسامحی که در اصطلاح اخیر هست، در اصطلاحات منجنیق و مالیخولیا، که از صورت اصلی خود منحرف شده‌اند، این تسامح شدیدتر است.

نمونه‌ی دیگر کلمه‌ی فرنگی «مور» (mur) یا (بصورت جمع فارسی آن «مورها» (mur.hā) است، که ذکرش در تاریخ فراوان میآید. در اصطلاح فرنگیها، کلمه‌ی «مور» معمولا اطلاق میشود به مردم مسلمان و از نژاد بربر یا عرب یا مختلط از آنها که اکثریت هنگفت سکنه‌ی افریقای شمال غربی را تشکیل میداده‌اند و در قرن هشتم میلادی اسپانیا را تصرف کردند. بنا بر این، بر خلاف آنچه در بعضی از ترجمه‌ها یا نوشته‌های تسامح‌آمیز دیده میشود، مورها را نمیتوان «مسلمانان اسپانیائی»، «اعراب مسلمان اسپانیائی» یا «اعراب مسلمان افریقای شمالی»، و امثال آنها خواند. حال چرا مثلا بانتوها را به همین نام میخوانند ولی اصرار دارند که «مورها» را با معنائی غیر مطابق با واقع ترجمه کنند، بر ما معلوم نیست.

مؤلفین کتاب حاضر، هیچگونه تحاشی از استعمال اینگونه اصطلاحات نداشته‌اند.

§۸۶ـتأثیر «فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی» و فعالیتهای ما در وضع اصطلاحات فارسی

پس از نشر فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، بعضی از محققین مساعی فراهم‌آورندگان آنرا ستودند، و برخی از «نقادان حرفه‌ای» نیز بر آنان خرده گرفتند، و آنان را «لغتساز» و کارشان را «لغتسازی»، البته با لحن طعنه‌آمیز، نام

نهادند. مطالبی کـه در صفحات گذشته در بـاب ضرورت وضع اصطلاحات علمی گفته شد ما را از ادای توضیحات اضافی در این امر بینیاز میکند. اصطلاحات نوین فارسی در کار دایرةـ المعارف جنبهی حیاتی داشته است، و بـا کمـال خوشوقتی و صداقت میگوئیم کـه اصطلاحـات مندرج در فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی مورد استفـادهی بسیاری از نویسندگـان و مترجمین قرار گرفته است، و بسیاری از نویسندگـان هـم همواره برای استفاده از سایـر اصطلاحات موضوعه بوسیلهی هیئت سابق الذکر (آغاز §۸۳) یـا مستعمل در دایـرةالمعارف بـه دفتر دایرةالمعارف مراجعه میکنند.

خوشوقتی دیگـر مـا از این جهت است کـه نشر فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، و فعالیتهای بعد فـراهمآورندگـان آن فرهنگ، مشوق و محرک بعضی دیگر از اهل علم در تـدوین اصطلاحات فارسی برای اصطلاحات خـارجی مربوط به رشتهی تخصصی آنان گردیده است.

این مطلب هم گفتنی است کـه بعضی کسان که بر فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی و بـر فـراهمآورندگـان آن بمنـاسبت «لغتسازی» طعنه میزدند، در عین هواخواهـی از «حق مؤلف»، اصطلاحات مطعون ما را ساختهی خود قلمداد میکنند و کالای بساط خویش قرار میدهند.

فصل یازدهم

انشاء و رسم الخط و املا

§۸۷ـانشاء

بر طبق طرح اولیهی دایرةالمعارف فـارسی، که مکرر از آن نام بـردهایم، تهیـهی کتـابی مورد نظر بود در حـدود ۱٬۰۰۰ صفحه از کتاب حاضر. در کتـابی بـا این اندازه، البـته بسیار ضروری بود که عبارات تـا سرحد امکان کوتاه باشد، و «انشاءِ تلگرافی» بکـار برده شود. اثـر این «انشاءِ تلگرافی» در بعضی از مقالات اولیهی کتاب مشهود است. با تحولی که در تألیف دایرةالمعـارف پـدید آمد، «انشاءِ تلـگرافی» متروک گشت، ولی اصل اکتفا به کوتاهترین عبارت قابل فهم و خـالی از ابهام و احتراز از عبارتپردازی و توسل به تدابیری از قبیل استعمال علامات اختصاری و غیرهـ به تفصیل مذکور در §۶۱ـ محفوظ ماند. اسقاط فاعل و مسند الیه در صورتی کـه صریحاً معلوم باشند در مقالات کتاب معمول است، و بالاخص ضمایری که در یک مقاله میآید همـه راجع است به موضوع مقاله مگر اینـکه خـلاف این امر تصریح شده بـاشد. مثـلا در مقالهی **آب‌تره**، در عبارات

> بـرگهـای تنـدش خـوراکی است و در سالاد مصرف میشود. گلهای سفید و کوچکش در تابستان پدید میآید.

ضمیر «ش» در هر دو مورد راجـع به آب‌تره است. در مقالهی **آب‌چلیک**، عبـارت «بیشتر در کنـار نهرهـای آب بسر میـبرد» یعنی «آب‌چلیـک بیشتر در کنـار نهرهـای آب بسر میبرد». همچنین، در مقالهی **آبدره**، عبارت «در سواحل نروژ زیاد دیده میشود» یعنی «آبدره در سواحل نروژ زیاد دیده میشود».

در باب نقطه‌گذاری، فصل دوازدهم ملاحظه شود.

§۸۸ـرسم الخط و املا

از لحاظ رسم الخط و امـلا در نوشتن کلمات و عبـارات فارسی و عربی در کتاب حـاضر توجه مراجعه‌کنندگـان را بـه اصول ذیلـ که منتهای کوشش را در مرعی داشتن آنهـا بطور ثابت معمول داشتهایمـ جلب میکنیم.

(۱) پیشوند «می» (علامت مـاضی استمراری و مضـارع اخباری)، پسوند «ها» (علامت جمع)، و پسوند «تر» (عـلامت صفت تفضیلی)، و پیشوندهـا و پسوندهای مشابه حتی الامکان متصل نوشته شده است، مگـر در مواردی کـه ایـن روش سبب اشتباه یا صعوبت خواندن باشد.

مثلا «میـکند» (بجـای «می‌کند»)، «میـکردم» (نه «می‌کردم»)؛ «میآمد» (نه «می‌آمـد»)؛ «کتابها» (نه «کتاب‌ها»)؛ «سختتر» (نه «سخت‌تر»).

اما «می‌افتاد» بـه همین صورت (نـه بصورت «میافتاد»)، «هَمْ‌ابَرْ» بهمین صورت (نه بصورت «همابر»)، و جمـع «خانه» بصورت «خانه‌ها» (و نه «خانهها» یا «خانها») ضبط شده است.

مورد استثنائی دیگر در ارجـاع است بـه موضوعی کـه مقالهی آن در کتـاب بصورت مفرد آمـده است اما در ضمن عبارت بصورت جمع بکار رفتـه. مثـلا در ستون سوم صفحهی ۶۳۸ کتاب حاضر مقالهای تحت عنوان **تریبون** آمـده است. از طرف دیگر، در پایین ستون دوم صفحـهی ۱۱۳۱، در مقـالهی **روم**، این عبارت دیده میشود:

> عمدهترین این امتیازات یکی حق انتخاب تریبونهـا بود، و دیگری . . .

در این عبـارت، خواننـده را بـرای کسب اطـلاع بیشتر به مقـالـه‌ی **تریبون** حـوالـه داده‌ایـم. اگـر «تریبون‌ها» را بصورت تریبونها مینوشتیم، بر طبق قواعد ارجاع مـذکور در فصل هشتم، مراجعه‌کننده عنوان **تریبونها** را جستجو میکرد، ولی در کتاب حاضر چنین عنوانی نیامده است. پس، اگر میخواستیم ارجاع صحیح باشد، ناچار بودیم عبارت مذکور را چنین بنویسیم:

عمده‌ترین ایـن امتـیازات یکی حق انتخاب تریبونهـا (← تریبون) بود، و دیگری . . .

که گـذشته از انقطـاع عبارت بوسیله‌ی جمـله‌ی معترضه «(← تریبون)»، جای بیشتری را اشغال میکرد، و چنانکه به کـرات گفته‌ایم، صرفه‌جوئی در جا در کار ما نهایت ضرورت را داشته است.

(۲) اصل در کلمات و مخصوصاً اصطلاحـات مرکب این بوده است کـه بی‌فـاصله و حتی الامکـان متصل نوشته شوند؛ مثلا:

تلماسه (tal.māse) [= تلِ ماسه]
رواناب (ravānāb) [= آبِ روان]
رشته‌کوه [= رشته‌ی کوه]
آهکرس (āhak.ros) [= آهک و رس]
ماسه‌سنگ (māse.sang) [= سنگِ ماسه‌ای]

(۳) یاء الحاقی به آخر مضاف یا موصوف مختوم به های غیـر ملفوظ همه جا بصورت «ی» نوشته شده است، نه بصورت «ه» بر روی حرف ه. مثلا «خانه‌ی حسن» یا «خانه‌ی آجری» در این کتاب بـه همین صورتهـا نوشته شده است، نـه بصورت «خانهٔ حسن» یا «خانهٔ آجری».

(۴) در باب نوشتن کلمه‌ی عربی «ابـن» بـه §۲۸ و در باب حرف «ة» به §۳۱ رجوع شود.

§۸۹ـتبصره

اگرچه هیـئت تحریریه‌ی دایـرةالمعارف کوشش بسیار در یکـنواختی رسم الخط و املا در کتـاب بعـمل آورده‌اند، بسبب نبودن قواعـد مشخص و ثـابت در رسم الخط فـارسی، ناگـزیر تشتتهائی در کتاب حاضر راه یـافته است، چنـانکه مثلا کلـمه‌ی «منـتهی» (montahā) گـاه بهـمین صورت و گـاه بصورت «منتـهی» ضبـط شده است. و نیـز از ایـن قبیـل است رسم الخطهـای دوگـانه‌ای از قبیـل «بصورت» یا «به صورت»، «ایـرانیانند» یا «ایـرانیان اند»، و «جای تردیدست» یا «جای تردید است».

فصل دوازدهم

نقطه‌گذاری یا سجاوندی (sajāvandi)

§۹۰ـمقدمه

در سخن گفـتن، بـرای نشان دادن ارتباط دستوری بین کلمات یا دسته‌هائی از کلمات، و روابط بین جمله‌هـای مختلف یا اجزای مختلف یک جمله، بـه وقف یا مکث یـا تغییر لحن متوسل میشوند. در زبـان کتبی، این مقصود بوسیله‌ی علامـات خاصی موسوم به علامات نقطه‌گـذاری حاصل میشود. استعمالِ بجایِ این عـلامات، بـا روشن کـردن روابط سابق الذکـر، خوانـدن و در نتیجه فهـم مطالب را آسان میـکند. از طرف دیگر، افراط در استعمال علامـات نقطه‌گـذاری و یـا استعمال نابجای آنها نتیجه‌ی معکوس دارد.

در زبانهای فرنگی، استعمال علامات نقطه‌گـذاری رواج تام دارد. در بسیـاری از نوشته‌هـای فارسی هم علامـات نقطه‌گذاری کمابیش بکـار میرود، اما هنوز قواعـد معینی در این بـاب وضع نشده است، و استعمال علامات نقطه‌گذاری در اغلب موارد دستخوش افـراط یـا تفریط است، و حتی بعضی، ظاهراً بدون اطلاع از علت وجودی این علامـات، آنها را در نوشته‌های خود یا دیگران میپراکنند*.

برای اینکه در دایرةالمعارف حاضر در استعمال علامات نقطه‌گذاری حتی الامکان از تشتت احتراز شود، همزمـان با تدوین کتاب، قواعدی نیز برای نقطه‌گذاری تدوین کردیم که شرح مختصر آنها در فصل حاضر درج میشود.

این قواعد مأخوذ از قواعد نقطه‌گذاری در زبان انگلیسی است تا حدی کـه با ساختمان جمله‌هـا در زبان فـارسی قابل انطباق است. البته به این امر باید توجه داشت که بسبب رواج

(*) بعنوان نمونه این عبـارات را کـه عیناً از بعضی از نشریـات معاصر نقل شده است ملاحظه کنید:
و بعضی علما بـر این وجـه قسمت کرده‌انـد کی: هـر تصدیقی کی هست: یا با جزم بوذ، یا بی‌جزم.ـاگر یـا جزم بوذ یـا مطابق بوذـیا غیر مطابق.ـاگر مطابق نبود جهل باشذ، و اگر مطابق بوذ «(یا)» بنا بر موجبی بوذ، یا نه.ـ. . .
وحـدت حیـثیت و اعتبار. مـانند: زید، معالج است؛ از حیث طبیب بودن؛ معالج نیست؛ از همان حیثـ‌نه از حیث ریاضی بودن مثلا.؛

ترجمه‌ی آثار فرنگی، و تعبیرهای نوینی که خواهی نخواهی همراه آنها واردِ زبان میشوند، در باب نقطه‌گذاری نمیتوان به "ساختمانهای کلاسیک" اکتفا کرد.

بالاخره، این مطلب هم قابل ذکر است که، حتی در زبانهائی که قرنها است نقطه‌گذاری سابقه دارد، **قواعد نقطه‌گذاری کاملا ثابت نیست، و تا حدی بستگی به سلیقه‌ی نویسنده دارد.**

در دنباله‌ی این فصل، ابتدا علامات نقطه‌گذاری را میآوریم، و پس از توضیح اصطلاحاتی چند، به شرح موارد استعمال عمده‌ی هر یک از آن علامات میپردازیم.

قبل از آغاز مطلب، باید گفته شود که **آنچه خواهد آمد طرحی نپخته بیش نیست، و منتها انتظاری که از آن میتوان داشت اینست که شاید مبنائی مجمل برای تحقیق و استقصا وتنقیح قرار گیرد.**

§۹۱ـفهرست علامات نقطه‌گذاری

علامت	نام
، (صورت فرنگی: "،")	ویرگول* (علامت وقف کوتاه)
؛ (صورت فرنگی: ";")	نقطه‌ویرگول (علامت وقف متوسط)
:	دو نقطه
.	نقطه (علامت وقف کامل)
- "** و ' '	علامت نقل قول
!	علامت تعجب
؟ (صورت انگلیسی: "?")	علامت استفهام
( )	پرانتز†
[ ]	قلاب یا کروشه††
ـ	خط
ـ	نیمخط
. . .	سه نقطه
'	آپوستروف†††

(*) تلفظ فارسی: virgul. این کلمه مأخوذ از کلمه‌ی فرانسوی virgule با تلفظ virgül است.

(**) شکل این علامت در زبانهای مختلف متفاوت است. مثلا در فرانسوی علامات "« »" یا "‹ ›" بکار برده میشود. صورتی که در متن دیده میشود صورت انگلیسی است.

(†) مقاله‌ی پرانتز را در مجلد حاضر ملاحظه کنید.

(††) صورت فرانسوی آن crochet (تلفظ: kroše). اصطلاح "کروشه" نزد ریاضیدانها رواج تام دارد.

(†††) صورت فرانسوی (و انگلیسی) آن: apostrophe (تلفظ فرانسوی: apostrof).

§۹۲ـتوضیح بعضی اصطلاحات

(۱) بند* (band) عبارتی است با معنی که، مانند جمله، مسند و مسند الیه دارد، ولی خود جزء یک جمله میباشد.

بند مستقل** بندی است که از سایر اجزای جمله مستقل است؛ مثلا، جمله‌ی

حسن آمد، و تقی رفت.

دو بند مستقل دارد ("حسن آمد." و "تقی رفت.").

بند تبعی† (taba'i) آنست که به بعضی دیگر از اجزای جمله وابسته است؛ مثلا، در جمله‌ی

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست.

بند "که منزلگه مقصود کجاست" تبعی است.

بند همپایه†† (ham.pāye) بند مستقلی است از یک جمله که مرتبه‌ی آن از لحاظ دستوری با مرتبه‌ی بند مستقل دیگری از همان جمله یکسان است. مثلا، جمله‌ی مثال اول سابق الذکر دو بند همپایه دارد. برای مثالهای دیگر، قسمت ۱۳ از §۹۳ ملاحظه شود.

بندهای تبعی را به اسمی، وصفی، و قیدی تقسیم میکنند که بترتیب وظیفه‌ی اسم، صفت، یا قید را انجام میدهند. برای مثال، قسمت ۱۴ از §۹۳ ملاحظه شود.

(۲) جمله‌ی مرکب††† (morakkab) جمله‌ای است مشتمل بر دو یا چند بند مستقل همپایه. مثلا، جمله‌ی مثال اول قسمت اول جمله‌ای است مرکب. در قسمت ۱۳ از §۹۳، مثالهای دیگر آمده است.

(۳) جمله‌ی مختلط+ (moxtalet) جمله‌ای است مشتمل بر دو یا چند بند، که یکی از آنها ("بند اصلی") مستقل است، و بند یا بندهای دیگر نسبت به آن تبعی هستند. مثلا، جمله‌ی مثال دوم قسمت اول جمله‌ای است مختلط. در قسمت ۱۴ از §۹۳، مثالهای دیگر آمده است.

(۴) عبارت تحدیدی++ (tahdidi) عبارتی (کلمه، فراز، یا بند) است وصفی یا توضیحی که برای مشخص کردن موصوف خود ضروری است، و لهذا نمیتوان آنرا اسقاط کرد. **عبارت غیر تحدیدی+++** عبارتی است وصفی یا توضیحی که، اگرچه

(*) clause (**) independent clause (†) subordinate clause (††) co-ordinate clause (†††) compound sentence (+) complex sentence (++) restrictive expression (+++) non-restrictive expression

اطلاعی در باب موصوف خود میدهد، معنی آنرا محدود نمی‌کند، و برای مشخص کردن آن ضرورتی ندارد، و میتوان آنرا اسقاط کرد. در مثالهای ذیل، عبارتی که با حروف سیاه چاپ شده است در اولی تحدیدی و در دومی غیر تحدیدی است (مثالهای دیگر در قسمت ۱۰ از §۹۳):-

دکتری که همسایه‌ی ماست دیروز به عیادت من آمد.
دکتر افلاطون، که همسایه‌ی ماست، دیروز به عیادت من آمد.

(۵) فراز* (farāz) ترکیبی است بامعنی از کلمات که معنی آن تمام نیست. هر یک از عبارات "کنار رودخانه" و "سیلی نقد" یک فراز است. (تلفظ لفظ "فراز" تلفظ رایج مأخوذ از فرانسوی است، ولی در اینجا بمعنی متداول در دستور زبان انگلیسی بکار رفته است.)

(۶) نقل قول (naqle qōl) عبارتست از گزارش دادن مطلبی که کس دیگر میگوید یا گفته است، یا مطلبی که خود گوینده سابقاً گفته است. برای این منظور، دو راه در پیش است: **نقل قول مستقیم****، یعنی نقل عین سخن کسی که گفته‌اش نقل میشود؛ و **نقل قول غیر مستقیم†**، که متضمن تغییراتی در کلمات اوست. مثال از نقل قول مستقیم:-

گفت، "از انجام دادن تقاضای حسن معذورم."

مثال از نقل قول غیر مستقیم:-

گفت که از انجام دادن تقاضای حسن معذور است.

(۷) همنشین††(ham.nešin) عبارتی (کلمه، فراز، بند) است که عبارتی دیگر را توضیح میدهد یا معنی آن را محصور میکند، و دلالت بر همان شخص یا شیئی دارد که عبارت اول بر آن دلالت میکند. در عبارت

انوشروان، پادشاه ساسانی، مزدکیان را برانداخت.

فراز "پادشاه ساسانی" همنشین انوشروان است، یا با آن در حال **همنشینی†††** است. برای مثالهای دیگر، قسمت ۱ از §۹۳ ملاحظه شود.

§۹۳-ویرگول

ویرگول نشانه‌ی وقف یا مکثی کوتاه است، و برای جدا کردن بعضی کلمات، فرازها، بندها، اعداد، و حروف، بمنظور تأمین سهولت و سرعت در خواندن، و تسهیل فهم معنی بکار میرود. ویرگول کثیر الاستعمال‌ترین علامات نقطه‌گذاری است. استعمال نابجای آن ناقض غرضهای مذکور است.

ذیلا موارد استعمال عمده‌ی ویرگول ذکر میشود. در مواردی که تحت هیچیک از این قواعد نمیآیند، و در استعمال ویرگول مردد هستید، این قاعده‌ی ساده را بکار ببرید: اگر فهم معنی ظاهر جمله مستلزم قرائت مکرر آنست، یا ساختمان جمله را تغییر دهید، و یا علامات نقطه‌گذاری اضافی در آن درج کنید.

اینک اهم قواعد استعمال ویرگول:

(۱) برای مجزا کردن کلمه یا فرازی که همنشین اسم یا ضمیری است:-

انوشروان، پادشاه ساسانی، مزدکیان را برانداخت.
حافظ، بزرگترین غزلسرای ایران، از مردم شیراز بود.
ما، نمایندگان ملت، باین قرآن مجید سوگند یاد میکنیم که . . .
فرزندان خود، پری احول و دختری کجل، را همراه آورده بود.

(۲) بعد از هر یک از اعضای رشته‌ای از کلمات که از نوع دستوری واحد باشند، و نیز بعد از اعضای رشته‌ای از اعداد یا حروف. **آخرین ویرگول بلافاصله پیش از حرف ربط بین دو عضو آخر رشته میآید:-**

کشورهای ایران، ترکیه، عراق، و اردن هاشمی در خاور میانه واقعند.
محصولات این ناحیه گندم، پنبه، و اقسام میوه است.
وی مردی مهربان، خیراندیش، و باتدبیر بود.
اعداد ۸، ۱۲، و ۲۶ زوجند.
مصوتهای زبان فارسی عبارتند از a، ā، e، i، o، ō و u.

از استعمال ویرگول پیش از اولین عضو یک رشته، و نیز بعد از آخرین عضو آن، احتراز کنید. در عبارات ذیل، ویرگولهائی که سیاه چاپ شده‌اند نابجا میباشند:-

وی مردی، مهربان، خیراندیش، و باتدبیر بود.
کشورهای ایران، ترکیه، عراق، و اردن هاشمی، در خاور میانه واقعند.

تبصره- در سیاق عبارات ریاضی، ویرگول را بصورت فرنگی آن، یعنی بصورت "،" مینویسند:-

$u_1, u_2, u_3, \ldots, u_n, \ldots$

(۳) بعد از منادا:-

حسن، در را ببند.
آقای رئیس، اجازه بفرمائید تا . . .
هموطنان، دوستان، برادران، به من گوش فرادارید.

(۴) هر گاه کلماتی از یک نوع دستوری، یا همپایه،

(*) phrase (**) direct speech (†) indirect speech
(††)appositive (†††)apposition

جفت جفت با هم آیند، هر جفت را بوسیله‌ی ویرگول مجزا میکنند:-

شب و روز، تنها یا در جمع، آشکارا و نهان، ذکر خدا میکرد.

(۵) بعد از یک فراز قیدی در آغاز جمله:-

آخر الامر، به مقصود رسید.
بعلاوه، مدعی سلطنت بوهم نیز گردید.
معذلک، از عهده‌ی امتحان برنیامد.
بنا بر این، این دو مثلث با هم متساویند.
بمحض ورود قطار به ایستگاه، لوکوموتیو منفجر شد.
پس از سقوط دولت روم، توحش سراسر اروپا را فراگرفت.

(۶) برای مجزا کردن عبارات معترضه:-

الاعی، راست گویم، فتنه از توست.
موسی را، علی نبینا و علیه السلام، گفتند . . .

(۷) فرازهای توضیحی را با ویرگول از هم جدا میکنند:-

مزرعه‌ای است بشکل مستطیل، بطول ۲۰ متر، و بعرض ۱۴ متر.

(۸) گاه ویرگول به نشانه‌ی فعلی که برای احتراز از تکرار حذف شده است بکار میرود:-

سرداران بهرام چوبین رفتند تا کار دشمن بسازند؛ سرداران خسرو، تا به باده‌گساری بنشینند.

(۹) گاه در نقل قول مستقیم ویرگول بکار میرود (در این باب، قسمت ۶ از §۹۵ نیز ملاحظه شود):-

گفت، "از انجام دادن تقاضای شما معذورم."
بگفتا، "من گلی ناچیز بودم."

(۱۰) بندها و فرازهای غیر تحدیدی را با ویرگول از بقیه‌ی جمله جدا میکنند:-

حسن، که از ۱۳۳۴ به تحصیل اشتغال داشت، امسال فارغ التحصیل شد.
پدرم، که از شش ماه قبل مریض بود، برای معالجه به اروپا رفت.
کنفرانسهای دوره‌ی جنگ جهانی دوم، مخصوصا کنفرانس یالتا، شهرت بسیار یافته است.

جدا کردن فرازها یا بندهای تحدیدی مجاز نیست:-

نماینده‌ای که با این لایحه مخالفت کرد شهرت فراوان یافت.

(۱۱) برای جدا کردن کلماتی که یک حالت دستوری ولی توصیفهای متفاوت دارند:-

مزارع، و تپه‌های مستور از درخت در اطراف این آبادی فراوان است.

(۱۲) برای مجزا کردن اجزای تاریخ یا نشانی:-

سه‌شنبه، ۲۷ شهریور، ۱۳۴۵.
شماره‌ی ۱۱۵ خیابان پهلوی، تهران، ایران.

(۱۳) در **جمله‌های مرکب**، باید قواعد ذیل را رعایت کرد:

(الف) بندهای همپایه را، اگر تماماً بیان شده باشند، معمولا با ویرگول از هم جدا میکنند:-

حسن ظن بزرگان بیش از فضیلت ماست، و مایه‌ی دانش ما کمتر از آنچه میپندارند.

اما وقتی که جمله‌ها تمام بیان نشده باشند یا سخت به هم مرتبط باشند، ویرگول ساقط میشود:-

اول اندیشه وانگهی گفتار.
پریدم و دستش را گرفتم.
ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست.

(ب) اگر حرف ربط بین بندهای همپایه حذف شده باشد، در صورتی که بندها کوتاه باشند با ویرگول، و اگر بلند باشند با نقطه‌ویرگول (§۹۴) از هم جدا میشوند:-

میآیند، میروند، حوائجی دارند.
آمدم، دیدم، گرفتم.

(۱۴) در **جمله‌های مختلط**، باید قواعد ذیل را رعایت کرد:

(الف) معمولا بند اسمی را از بند اصلی جدا نمیکنند. در مثالهای آتیه، بندهای اسمی با حروف سیاه چاپ شده‌اند:-

آنکه دایم هوس سوختن ما میکرد
کاش میآمد و امروز تماشا میکرد.
کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست.
من ندانستم از اول که تو بیمهر و وفائی.

اما چند بند اسمی که فاعل یا مفعول فعل واحد باشند با ویرگول از هم مجزا میشوند:-

معلوم نشد که او که بود، از کجا آمده بود، و به چه کار آمده بود.
کسی نمیداند که عاقبت پرویز چه گفت، چه کرد، و چه بر سرش آمد.

(ب) بند وصفی را از بند اصلی جدا نمیکنند:-

خانه‌ای که ما در آن منزل داشتیم ویران شد.
مردی که میآید برادر من است.

(ج) بند قیدی را باید با ویرگول از بند اصلی جدا کرد، مگر اینکه خیلی کوتاه باشد:-

اگرچه عرض هنر پیش یار بی‌ادبی است،
زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است.
او حتماً موفق خواهد شد، زیرا که سخت در کار خود میکوشد.
اگر اجازه بفرمائید خدمت میرسم.
اگر رفتی بردی، و اگر خفتی به سختی مردی.

www.KetabFarsi.com

§۹۴ـ نقطه‌ـویرگول

نقطه‌ـویرگول نشانه‌ی وقف یا مکثی است بیش از آنچه از ویرگول برمیآید. موارد استعمال عمده‌ی آن بقرار ذیل است:

(۱) برای جدا کردن بندهای طولانی از یکدیگر:ـ

درستکاری در ایفای وظایف عمومی نقش مهمی دارد؛ کارها را زودتر به نتیجه میرساند؛ مردم را از بسیاری از سرگردانیها میرهاند؛ اعتماد و احترام مراجعین را جلب میکند؛ و روابط حسنه بین عامه‌ی مردم با متصدیان امور برقرار میسازد.

(۲) برای مؤکد کردن بندهای مختلف یک جمله، تا ذهن را مجال تأمل در آنها به توالی باشد:ـ

چون قیس مرا دوست میداشت، برای او میگریم؛ چون بختیار بود، شادمانم؛ چون دلیر بود، او را محترم میشمارم؛ ولی چون جاه‌طلب بود، او را کشتم.

(۳) برای تفکیک بندهائی که با بعضی از حروف ربط فصلی* یا استنتاجی** به یکدیگر مرتبطند (بدین گونه، ذهن را مجال درنگ بیشتر برای دریافت شقوق مختلف یا استنتاج خواهد بود.):ـ

یا مکن با پیلبانان دوستی؛
یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل.

تقاضای او را انجام ندادم؛ زیرا به قولهائی که به من داده بود وفا نکرده بود.

(۴) در بندهائی که خود مشتمل بر ویرگول، پرانتز، یا دسته‌هائی از ارقام است:ـ

وسایل تعلیماتی این مدرسه عبارتند از سینما، که تقریباً در همه‌ی دروس از آن استفاده بعمل میآید؛ تصویرها، مدلها، و نقشه‌های برجسته؛ و کتابها و وسایل عادی سمعی و بصری.

هر کلمتی و عبارتی که توانگری را مدح است درویشی را نکوهش است، اگر درویش دلیر باشد، بر حمق حمل افتد؛ و اگر سخاوت ورزد، به اسراف و تبذیر منسوب شود؛ و اگر در اظهار حلم کوشد، آن را ضعف شمرند؛ و اگر به وقار گراید، کاهل نماید؛ و اگر زبان‌آوری و فصاحت نماید، بسیارگوی نام کنند.

آثار دوزی مشتمل است بر مکمل قاموسهای عربی (دو جلد، ۱۸۷۷–۸۱)؛ فرهنگ تفصیلی اسامی البسه در نزد اعراب (آمستردام، ۱۸۴۵)؛ . . .

(۵) در بیان تقابل:ـ

از یک طرف خواهان صلح بود؛ از طرف دیگر طالب قدرت.

(۶) در بیان مثال و توضیح، معمولا پیش از کلمات "مثلا"، "یعنی"، و "بعبارت دیگر" نقطه‌ـویرگول، و بعد از آنها ویرگول میآید:ـ

عدد ۷ عددی اول است؛ یعنی، مقسوم علیهی جز ۱ و ۷ ندارد.

(*) یا، و الا، یا . . . یا، نه . . . نه.
(**) بنا بر این، پس، زیرا.

§۹۵ـ دو نقطه

موارد استعمال عمده‌ی دو نقطه بقرار ذیل است:

(۱) برای آوردن توضیحی اضافی در بیان یا تأیید آنچه پیشتر ذکر شده است:ـ

در هر مرحله از زندگی، سلامت خود را بر هر چیز دیگر مقدم بشمارید؛ زندگی بدون سلامت لذتی ندارد.

این حادثه نتیجه‌ای غیر منتظره به بار آورد: دولت استعفا کرد، و وزیر امور خارجه فراری شد.

(۲) پس از درود آغاز نامه:ـ

دوست عزیزم:

(۳) بجای "یعنی" و در معنی آن:ـ

پیکار: جنگ

(۴) در برشمردن تقسیمات جزء. اگر تقسیمات با عبارات کوتاه بیان شده باشند، آنها را بدنبال هم میآورند:ـ

در این مدرسه چهار رشته تدریس میشود: (۱) طب؛ (۲) ریاضیات؛ (۳) ادبیات؛ و (۴) زبانهای خارجه.

گروه گلوسیدها را به سه دسته‌ی عمده تقسیم میکنند: تکقندها، از جمله فروکتوز و گلوکوز؛ دوقنده‌ها، از جمله لاکتوز، مالتوز، و ساکاروز؛ چندقنده‌ها، از قبیل سلولوز، دکسترین، گلیکوژن، و نشاسته.

آدمی از سه جزء متشکل است: اول، بدن، که مرکز خواسته‌های جسمانی است؛ دوم، فکر، که آدمی را به کسب معرفت میکشد؛ سوم، روح، که رکن اصلی در حیات آدمی است.

اما اگر تقسیمات با جمله‌های کامل و طولانی بیان شده باشند، هر قسمت از اول سطر آغاز میگردد:ـ

درسال ۱۳۱۵ اطلاعات ذیل از طرف وزارت فرهنگ انتشار یافت:ـ
(۱) برای ده درصد از اطفالی که به سن مدرسه رفتن رسیده‌اند وسایل تحصیل فراهم است.
(۲) تعداد مدارس متوسطه ۳۵ است، و در آنها جمعاً ۴٬۵۲۱ نفر به تحصیل اشتغال دارند.
(۳) در یکی دو سال آینده سعی کافی در تأسیس مدارس روستائی و حرفه‌ای در نواحی مستعد بعمل خواهد آمد.

(۵) برای جدا کردن اجزای ساعت:ـ

ساعت ۱:۳۵ بعد از ظهر

(یعنی ساعت یک و سی و پنج دقیقه بعد از ظهر)

در موارد ذیل دونقطه یا دونقطه با خط (":ـ") بکار میروند:ـ

(۶) پیش از نقل قولی مستقیم و طولانی (در این باب، قسمت ۹ از §۹۳ نیز ملاحظه شود):ـ

برتراند راسل گوید:ـ "ریاضیات را میتوان موضوعی تعریف کرد که در آن هرگز نه میدانیم در باب چه صحبت میکنیم، و نه میدانیم که آنچه میگوییم راست است."

(۷) برای خلاصه کردن رشته‌ای از جمله‌های همپایه:ـ

این کتابی است که بیگمان هدایت پرهیزگاران است؛ کسانی که

به غیب ایمان دارند، و نماز میگزارند، و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق میکنند؛ و کسانی که به دین تو و آنچه پیش از تو فروفرستاده شده، و به دنیای دیگر یقین دارند؛– آنان قرین هدایت پروردگار خویشند، و آنان رستگارانند.

(۸) برای ایـراد رشته‌ای از بندهای اصلی یک جمله‌ی مرکب:–

اینک گوش فـرادارید تا بعضی از موارد استعمال آهن را برای شما بگویم:– ما بر آهن میخوابیم؛ بر آهن سفر میکنیم؛ بر آهن از روی دریا میگذریم؛ مزارع خود را با آهن شخم میکنیم؛ . . .

(۹) برای بیان مثال یا نمونه‌ای از یک قاعده:–

گاه صفت بجای اسم مینشیند:– مانند، "نکند دانا مستی، نخورد عاقل می."

وقتی مثال در سطری جداگانه آیـد به علامت ":" یـا ":–" اکتفا میشود، چنـانکه در مثالهای این فصل ملاحظه شده است.

۹۶ـنقطه

نقطه نشانه‌ی وقف کامل است، و در پـایان هر جمله‌ی خبری یا انشائی، و نیز پس از نقل قول غیر مستقـیم گذاشته میشود:–

حافظ بزرگترین شاعر ایران است.
کار امروز به فردا مفکن.
پرسیدم که سفرش چند روز بطول می‌انجامد.

همچنین، در مختصر نویسی اسامی خارجی، بعد از حرف یا حروفی که نماینده‌ی اسم است نقطه میگذارند:–

ز. ز. روسو (بجای "ژان ژاک روسو").

تبصره در زبـان انگـلیسی، معـمولا بعـد از علامـات اختصاری (جز علامات شیمیائی) نقطه میگذارند. در این باب، توضیحات §۱۵ (صفحه‌ی ۱۵) نیز ملاحظه شود.

۹۷ـعلامت نقل قول

(۱) علامت نقل قول بـرای نشان دادن ابتـدا و انتهـای یک قول منقول یا عین کلمات گوینده بکار میرود:–

مردم فریاد برآوردند:– "یا مرگ یا استقلال."
انوشروان گـفت:– "او را پوست بـرکنـید و بر دروازه‌ی شهـر بیاویزید."
حافظ میفرماید:–
"بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین؛
کاین حکایت ز جهان گذران ما را بس."

(۲) نقل قولی را که در ضمن نقل قول دیگر آمده است در میان علامت نقل قول مفرد (" ' ' ") میگذارند:–

گفت:– "او را احضار کردم، و توبیخ نمودم. در پاسخ ایرادات من جواب داد، 'من مأمور بودم و معذور'."

(۳) کلمات ذیل را در داخل علامت نقل قول میگذارند:

(الف) اصطلاحات علمی یا فنی یا اصطلاحات یا شهرتهای عامیانه‌ی غیر مشهور.

(ب) عناوین فصول، مقالات، اشعار، روزنامه‌ها، و آثـار هنری:–

معلم گفت:– "غزلی را که مطـلع آن 'مـزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو' است بخوان."

(ج) کلمه یـا کلماتی کـه در معـانی خاص یا نـابجا یـا تمسخرآمیز بکار میروند، و نیز عبارات دیگری کـه نویسنده میخواهد از جهت استعمال آنها عـذرخواهی، یا از لحاظ معنی منسوب به آنها از خود سلب مسئولیت کند:–

حسن را، که مـردی لاغـراندام و کوتاه‌قد بود، دوستانش "رشید السلطان" لقب داده بودند.
مسئله‌ی "مبارزه با فساد" مدتها وسیله‌ی تبلیغات دولتها بود.
ایـزوولسکی در عقد قـرارداد ۱۹۰۷، که ایران را به "منـاطق نفوذ" روسیه و انگلستان تقسیم میکرد، نقش عمده‌ای داشت.

(د) برای ساختن اسم کلمات:–

"اصفهان"* شش‌حرفی است.

(۴) اگر عبارت منقول مشتمل بر بیش از یک پاراگراف باشد، آغـاز هر پاراگراف و **انتهای آخرین پارگراف** بـا علامت نقـل قـول مشخص میشود (مثـلا، عبـارات منقول از فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی را در صفحات ۶۰–۶۲ ملاحظه کنید).

(۵) عبـارت منـقول علامات نقطه‌گـذاری خود را حفـظ میکند. در آخر نقل قول، علامات نقطه و ویرگول در داخـل علامت نقل قول قرار میگیرند. علامات دیگر (دو نقطه، نقطه‌ویرگول، عـلامت سؤال، یـا علامت تعجب)، بر حسب اینـکه مربوط به همـه‌ی عبارت یـا فقط به عبارت منقول بـاشند، در خارج یا در داخل علامت نقل قول میآیند:–

گفت، "به به! عجب شعر زیبائی سروده‌ای!"
پرسید، "آیا به عیادت حسن رفته‌ای؟"
کـدام یک از این دو تـرکیب صحیـح است: "عـاقبت حسن نیامد." یا "حسن عاقبت نیامد."؟

۹۸ـعلامات تعجب و استفهام

این علامـات بیشتر جنبه‌ی لحنی دارند تا جنبه‌ی وقفی. افراط در استعمال آنها از خصوصیات نویسندگان و سرایندگانی است کـه میخواهنـد بوسیله‌ی این علامـات نپختگی و سطحی

(*) مقایسه شود با
اصفهان از شهرهای معروف ایران است.

بودن کلام خود را جبران کنند. اینک قواعد استعمال این علامات:

(۱) علامت تعجب پس از اصوات، یا پس از یک جمله یا جزئی از یک جمله بمنظور افادهٔ تأکید، تعجب، یا عاطفهٔ شدید بکار میرود:-

افسوس! دیگر کار از کار گذشته بود.
آمدی! خوب کردی!
عجب آدم خودپسندی است!
مواظب باش!

(۲) علامت تعجب برای افادهٔ تحقیر و استهزا بکار میرود:-

حقیقةً کتاب ایشان شایستهٔ دریافت جایزهٔ نوبل است!

(۳) علامت سؤال پس از هر جملهٔ استفهامی میآید:-

کجا بودی؟

در نقل مستقیم یک جملهٔ استفهامی، علامت استفهام محفوظ میماند:-

پرسید، "آیا برج ایفل را دیده‌ای؟"

از استعمال علامت استفهام پس از سؤال غیر مستقیم احتراز کنید. در مثالهای ذیل، نقطه‌گذاری اولی و دومی درست است، و از آن سومی و چهارمی نادرست:-

پرسید که آیا برج ایفل را دیده‌ام.
گفتم که خواجه کی به سر حجله میرود.
پرسید که آیا برج ایفل را دیده‌ام؟
گفتم که خواجه کی به سر حجله میرود؟

(۴) علامت استفهام (گاه در داخل پرانتز) برای رسانیدن حدس و گمان یا تردید بکار میرود:-

جمعیت این آبادی ۱٬۲۵۹(؟) نفر است.

تبصره در باب محل علامات تعجب و استفهام نسبت به علامت نقل قول، قسمت ۵ از §۹۷ ملاحظه شود.

§۹۹-پرانتز و قلاب (کروشه)

اهم موارد استعمال این دو علامت بشرح ذیل است:

(۱) پرانتز برای مجزا کردن کلمات، فرازها، یا بندهای معترضه یا توضیحی، یا مغایر با زمینهٔ اصلی مطلب یا فرعی نسبت به آن بکار میرود. اگر عبارت داخل پرانتز به خودی خود جمله‌ای کامل باشد، علامت نقطه‌گذاری نهائی آن **در داخل** پرانتز ضبط میشود؛ اما اگر عبارت داخل پرانتز جزءِ جمله‌ی دیگر باشد، بر حسب مورد، علامت نقطه‌گذاری بعد از پرانتز میآید یا ساقط میشود:-

از شعرای دیگر این عصر ادیب نیشابوری (۱۲۸۱-۱۳۴۴ هق) است.

الفبای یونانی (مشتمل بر ۲۴ حرف) در علوم و فنون فراوان استعمال میشود.

در سال ۱۹۴۴، بیش از ۷۵ درصد اطفال لازم التعلیم به مدرسه میرفتند. (در سال ۱۹۳۰، این رقم از ۴۰ درصد تجاوز نمیکرد.)

در سال ۱۳۲۵، ۷۰۰ مدرسه‌ی ملی (دبستان و دبیرستان) در سراسر کشور دایر بود.

صادراتش عبارتند از گندم (500 تن در سال)، توتون (200 تن در سال)، و پنبه (2'000 عدل در سال).

این کار پول زیاد میخواهد [و من آه در بساط ندارم]؛ چگونه انتظار دارید که من بدان اقدام کنم؟

(۲) در تصحیح متون، قلاب برای الحاق اصلاح یا توضیح احتمالیِ بکار میرود:-

کار کنید و از دسترنج خویش نان خور[ید] تا بر شما گوارنده باشد.

(۳) مطلبی را که جزءِ اصل کلام نیست با قرار دادن آن در قلاب مشخص میکنند:-

ناطق گفت، "با تصویب این لایحه، همه‌ی کارها اصلاح خواهد شد." [خنده‌ی حضار]

(۴) در نمایشنامه‌ها، دستورهای اجرائی را در داخل قلاب درج میکنند:-

حسن [با قیافه‌ی جدی] من حاضرم جانم را در راه تو فدا کنم. [دستش را روی قلبش میگذارد، و آه میکشد.]

(۵) در مطالب منقول، توضیحاتِ الحاقیِ ناقل را در داخل قلاب میگذارند؛ پرانتز در یک عبارتِ منقولْ حاکی از موجود بودن آن در عبارت نقل‌شده است:-

وی [کریم خان زند] مردی کریم الطبع و عادل بود.

در ستون دوم همین صفحه از این فصل چنین آمده است:- "الفبای یونانی (مشتمل بر ۲۴ حرف) در علوم و فنون فراوان استعمال میشود."

تبصره‌ی۱- برای استعمال پرانتز و قلاب (کروشه) در ریاضیات، مقالات **پرانتز** و **کروشه** را در متن دایرةالمعارف ملاحظه کنید.

تبصره‌ی۲- از استعمال پرانتزهای متوالی یا قلابهای متوالی (البته جز در فرمولهای ریاضی) باید اجتناب کرد؛ مثلا، بجای

اتحادیه‌ی معروف به اتحادیه‌ی سه امپراطور (بین اتریش-هنگری، آلمان، و روسیه) (تاریخ اعلام رسمی آن ۱۸۷۲) هدفش این بود که . . .

میتوان نوشت:

اتحادیه‌ی معروف به اتحادیه‌ی سه امپراطور (بین اتریش-هنگری، آلمان، و روسیه)، که رسماً در ۱۸۷۲ اعلام شد، هدفش این بود که . . .

§۱۵۰ـ خط

(۱) برای نشان دادن تغییری ناگهانی در فکر:-

از پسران من، یکی در امریکا-اما شما برای شنیدن شرح حال خانواده‌ی من نیامده‌اید.

(۲) برای نشان دادن قطع کلام:-

من مشغول خواندن روزنامه بودم، اما همینکه صدای پای رئیس را شنیدم-

(۳) برای مجزا کردن عبارات معترضه، مخصوصاً وقتی بستگی آنها با بقیه‌ی جمله بیش از آن باشد که از پرانتز برمیآید. در این صورت باید دو خط بکار برد:-

یک روز تمام-بلکه اگر حاجت باشد، دو روز-برای انجام دادن این کار فرصت دارید.

(۴) برای مجزا کردن کلمه یا فرازی همنشین یا توضیحی یا تأکیدی:-

شهر را، و هر چه در آن بود-مردمان، چارپایان، و بناها-به سوختن داد.

در ده سالگی بر قضایای هندسه‌ی اقلیدس تسلط داشت-قدرت نوابغ چنین است.

اشعار میهنی بسیار سروده است-اشعاری که در دل توده‌ی مردم جایگزین شده.

(۵) برای جمع و خلاصه کردن فاعلی پراکنده:-

سلامت، دوستان، و موقعیت اجتماعی-همه او را بدورد گفتند.

(۶) برای نشان دادن تردید یا لکنت زبان:-

من-من-من-شیشه را نشکستم.

(۷) با تواریخ، اعداد، و کلمات وقتی که لفظ "تا" یا "به" حذف شده باشد (در این باب §۶۸ نیز ملاحظه شود):-

فروردین-خرداد ۱۳۴۳

(یعنی از فروردین تا خرداد ۱۳۴۳)

۱۳۴۱-۱۳۳۰

(یعنی از ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۱)

°۵-°۱۰ صدبخشی

(یعنی از ۵ درجه تا ۱۰ درجه‌ی صدبخشی)

۲٬۰۰۰-۱٬۵۰۰ کیلوگرم

قطار سریع السیر تهران-مشهد

(۸) در مکالمه‌ی دوجانبی:-

سخن مرا شنیدی؟ -درست نشنیدم.

یا بدین صورت:

-سخن مرا شنیدی؟

-درست نشنیدم.

(۹) برای نشان دادن افتادگی حروفی از یک کلمه یا جزئی از یک کلمه‌ی مرکب:-

نام کتاب چنین بود، "الاستعـ ـد فی دقایق الـ ـان."

(۱۰) برای پیوستن نام مؤلف یا نام کتاب به عبارتی منقول ازو یا از آن:-

برادر که در بند خویش است نه برادر و نه خویش است. -سعدی

ابر اگر آب زندگی بارد،
هرگز از شاخ بید بر نخوری. -گلستان

§۱۵۱ـ نیمخط (nim.xat)

(۱) برای جدا کردن هجاهای یک کلمه در تقطیع:-

کلمه‌ی "دانشکده" دارای چهار هجاست: دا-نش-ک-ده.

(۲) در آخر سطر مکتوب یا مطبوع، وقتی که قسمتی از یک کلمه به سطر بعد برده شود (هیچگاه نیمخط را در اول سطر قرار ندهید):-

در پنجمین جنگ صلیبی شرکت کرد، و پس از باز-
گشت، مواجه با شورش مردم گردید.

تبصره-در زبانهای اروپائی، نیمخط در پیوستن اجزای کلمات مرکب بسیار بکار میرود. در دایرةالمعارف حاضر، نیمخط اعلام مرکب خارجی را حتی الامکان محفوظ داشته‌ایم (مانند "ایل-دو-فرانس"، که صورت اصل آن Île-de-France است).

استعمال نیمخط برای پیوستن اجزای کلمات مرکب در رسم الخط فارسی ندرةً در بعضی ترکیبات مأخوذ از فرنگیها دیده میشود (مانند "پیمان گس-گلشائیان"). ترکیب "نقطه-ویرگول" که در فصل حاضر بکار برده شد از این قبیل است.

§۱۵۲ـ سه نقطه

سه نقطه علامت کلمات یا جمله‌های محذوف است:-

حسنک وزیر، با عزمی راسخ و خاطری آزاد، زن و فرزند، جاه و مقام، و . . . را بدرود گفت.

تبصره-در زبانهای اروپائی، سه ستاره (***) نیز بهمین معنی بکار میرود.

§۱۵۳ـ آپوستروف

آپوستروف نشانه‌ی محذوف بودن حرف یا حروفی

است (قسمت ۵ از §۱۸ و نیز §۲۳ ملاحظه شود).

فصل سیزدهم

چاپ

§۱۰۴ـمقدمه

دقت در چاپ یک کتاب از لحاظ خالی بودن آن از اغلاط چاپی، و از جهت زیبائی، و هم از نظر رعایت فواصل خالی بین کلمات و نقطه‌گذاری، کار خواننده‌ی آن یا مراجعه‌کننده‌ی بدان را تسهیل میکند، و بر رغبت او به خواندن کتاب و بر فایده‌رسانی آن می‌افزاید. بهمین جهت، همزمان با پیشرفت تألیف دایرةالمعارف فارسی، مطالعاتی طولانی در باب وسایل چاپ کردن آن صورت گرفت، و ما را با مشکلاتی تازه مواجه ساخت. هدف ما این بود که کتاب از لحاظ کیفیت چاپ نیز ممتاز باشد، و با کتابهای ممتاز فرنگی برابری کند. در مقابل این هدف، دست و پای ما بسته به امکانات بسیار محدود «الفبای فارسی» بود، که از مزایای الفبای لاتینی و تسهیلات و علامات مناسب با این الفبا عاری است. معذلک، با وجود این محدودیتها، و گاه با سست کردن بعضی از آنها، تا حدی به هدف خود نائل شدیم. اینک شرح مختصر روشی که در نتیجه‌ی مطالعات سابق الذکر اتخاذ شده است.

§۱۰۵ـحروف فارسی

هر کس کتابی را که با حروف لاتینی چاپ شده است باز کند، متوجه فواصل «سفید» (خالی) یکنواخت قبل از هر کلمه و پس از آن میشود. درج این فواصل در چاپ به تشخیص دادن کلمات کومک و خواندن کتاب را تسهیل می‌کند. اگرچه بسبب خصوصیات اَشکال الفبای فارسی رعایت این امر بدان حد مقدور نیست، تا سرحد امکان در مراعات آن کوشش بعمل آمده است و، بر حسب درشتی یا نازکی حروف، و با رعایت رسم الخط کتاب که در فصل یازدهم مذکور شد، فاصله‌ای سفید در طرفین هر کلمه درج شده است. از علامات مزاحم در این راه سرکشهای کاف و گاف مفرد و اول است، که ناچار آنها را در هنگام حروفریزی کوتاه کردیم، و اگرچه در آغاز بعضی از دوستان ما را بسبب این جسارت (!) ملامت کردند، بعدها آثار خود را با «حروف دایرةالمعارف» (حروفی که دایرةالمعارف حاضر با آنها چاپ شده است) بطبع رسانیدند. بهر حال، در نتیجه‌ی این تصرف جزئی، بعضی فواصل نازیبا و مخلّ که در چاپ عادی فارسی دیده میشود برطرف میگردد، و مثلا کلمه‌ای که معمولا بصورت «آناکساگوراس» چاپ میشود در کتاب حاضر بصورت «آناکساگوراس» درمیآید. در باب انواع حروف و ارقامی که در کتاب حاضر مورد استفاده بوده است فصل دوم ملاحظه شود.

§۱۰۶ـبعضی از مراحل چاپ کتاب حاضر

برای چاپ هر صفحه‌ی این کتاب تعدادی حروفچین، مصحح، و رسّام و ظریفکار بذل همت و صرف حوصله‌ی فراوان کرده‌اند. شرح کلیه‌ی مراحلی که طی شده است تا یک صفحه‌ی کتاب بصورتی که بدست خواننده میرسد درآید طولانی و ملال‌انگیز است. در صفحات ۷۴ـ۷۵، در مورد چند مقاله، بعضی از مراحلی که از هنگام فرستادن مقالات (یا، باصطلاح حروفچینها، اَخبار) به چاپخانه تا آماده شدن صفحه برای فیلمبرداری و سپس چاپ نهائی طی میشود نمایش داده شده است.

کسانی که با چاپ آثار فارسی سر و کار دارند با مشاهده‌ی این نمونه، که از لحاظ طبع از ساده‌ترین قسمتهای دایرةالمعارف است، ملاحظه میفرمایند که امور چاپی دایرةالمعارف ـ مخصوصاً به جهت اشتمال مقالات بر اقسام حروف فارسی، انواعی از حروف لاتینی و احیاناً یونانی، علامات علمی، و جز آنها ـ کار آسانی نبوده است، و حسن انجام آن جز بدست اشخاص بصیر و دقیق و امین امکان‌پذیر نبوده. بنا بر این، جا دارد که در این مقام از زحمات و خدمات آقای ناصر سرلتی، که سرپرستی امور چاپی را به عهده داشته‌اند، و آقای مهدی محیی‌الدین کرمانی، که نیز سهم مهمی در حسن چاپ کتاب داشته‌اند، صمیمانه تشکر کنیم.

فصل چهاردهم

کلمات یونانی و لاتینی

§۱۰۷ـمقدمه

سابقاً (§۳۲) به تشتتهای ناشی از طرق مختلف قرائت

کلمات یونانی و لاتینی در اعلام و اصطلاحات اشاره کردیم. اینک، بر طبق وعده‌ی سابق (بند ۳ از §۳۴)، به قواعد تلفظ کلمات یونانی و لاتینی میپردازیم.

۱۰۸§ـالفبای یونانی و قواعد تلفظ

فهرست الفبای یونانی و نام مشهور و صدای تقریبی هر یک از آنها در جدول ذیل ملاحظه میشود.

جدول الفبای یونانی و تلفظ آنها

بزرگ	کوچک	نام		تلفظ تقریبی
A	α	آلفا	(ālfā)	ā
B	β	بتا	(betā)	b
Γ	γ	گاما	(gāmmā)	g
Δ	δ	دلتا	(deltā)	d
E	ε	ایسیلون	(epsilon)	e
Z	ζ	زتا	(zetā)	z
H	η	اتا	(etā)	e
Θ	θ	تتا*	(tetā)	t
I	ι	یوتا	(yotā)	i
K	κ	کاپا	(kāppā)	k
Λ	λ	لامبدا**	(lāmbdā)	l
M	μ	مو	(mu)	m
N	ν	نو	(nu)	n
Ξ	ξ	کسی	(ksi)	ks
O	ο	اومیکرون	(omikron)	o
Π	π	پی	(pi)	p
P	ρ	رو	(ro)	r
Σ	σ, ς	سیگما	(sigmā)	s
T	τ	تاو	(tă)	t
Υ	υ	اوپسیلون	(upsilon)	u, ü
Φ	φ	فی	(fi)	f
X	χ	خی	(xi)	x
Ψ	ψ	پسی	(psi)	ps
Ω	ω	اومگا	(omegā)	o

چنانکه قبلا گفته شده است، اعلام و اصطلاحات مربوط به یونان باستان در ممالک مختلف بطرق مختلف تلفظ می‌شوند. تلفظهائی که ذیلا خواهد آمد، و در کتاب حاضر بکار رفته است آنهائی است که (البته با قید احتمال) نزدیک به تلفظهای رایج در آتیک در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح شمرده شده است.

قواعد تلفظ

(۱) صداهای حروف همانهاست که در جدول مندرج است، مگر در موارد مذکور در قواعد آتیه.

(*) این تلفظ و نام حرف θ بر طبق آنچه در فارسی رایج است ضبط شده. تلفظ اصلی این حرف مطابق «ث» در عربی یا مطابق th است.

(**) در فارسی اغلب لاندا (lāndā) گویند.

(۲) ترکیبات ذیل از دو مصوت دارای صداهای آتی الذکر هستند:

ترکیب	صدا	ترکیب	صدا
αι	āy	οι	oy
αυ	ă	ου	u
ει	ey	υι	ui
ευ	eu		

(۳)* علامت «ʻ» در بالای یک مصوت واقع در ابتدای کلمه در حکم h مسبوق بر این مصوت، و در بالای دومین حرف هر یک از ترکیبات مذکور در بند (۲) فوق الذکر در حکم h مسبوق بر این ترکیب است.

(۴)* ρ' صدای rh دارد.**

(۵) γ پیش از γ، κ، χ، و ξ صدای n دارد.

امثله

کلمه	تلفظ	ضبط فارسی
Αιας	āyās	آیاس
Ακταιον	ākтayon	آکتایون
Αντιοχεια	āntioxeyā	آنتیوخیا
Ευρωπος	europos	ائوروپوس
ʻΑλυς	hālus	هالوس
ʻΕλενη	helene	هلنه
ʻΙστιαιος	histiayos	هیستیایوس
ʻΟμηρος	homeros	هومروس
Αʻιμων	hāymon	هایمون
ʻΡαγαι	rhāgāy	راگای [بجای رهاگای]
Σαγγαριος	sāngārios	سانگاریوس

۱۰۹§ـالفبای لاتینی و قواعد تلفظ

فهرست الفبای لاتینی و نام مشهور و صدای هر یک از آنها در جدول صفحه‌ی ۷۶ مندرج است.

تلفظ الفبای لاتینی در ممالک مختلف متفاوت است، و معمولا در مملکت واحد هم تلفظ در موارد مختلف متفاوت میباشد؛ مثلا در فرانسه یک «تلفظ لاتینی به سبک فرانسوی» و در انگلستان یک «تلفظ لاتینی به سبک انگلیسی» وجود دارد. از طرف دیگر، کلیسای کاتولیک تقریباً تلفظ رایج بین قرون ۴۵ و ۴۷ بعد از میلاد مسیح را، با تغییراتی ناشی از تأثیر زبان ایتالیائی، محفوظ داشته است. اصیلترین، یکنواختترین، و باقاعده‌ترین طریق تلفظ همان تلفظی است

(*) علامت «ʻ» در نقل کلمات یونانی به لاتینی، بر طبق قواعد (۳) و (۴)، بصورت h نقل شده است؛ مثلا، کلمات ʻΑλυς و ʻΡαγαι به لاتینی بترتیب به صورتهای Halys و Rhagae نقل میشوند.

(**) این قاعده وقتی ρ' در اول کلمه واقع باشد در کتاب حاضر رعایت نشده است.

چند مرحله از چاپ قسمتی از

"اخبار" بصورتی که به چاپخانه فرستاده میشود.

(مقیاس: ۱/۳)

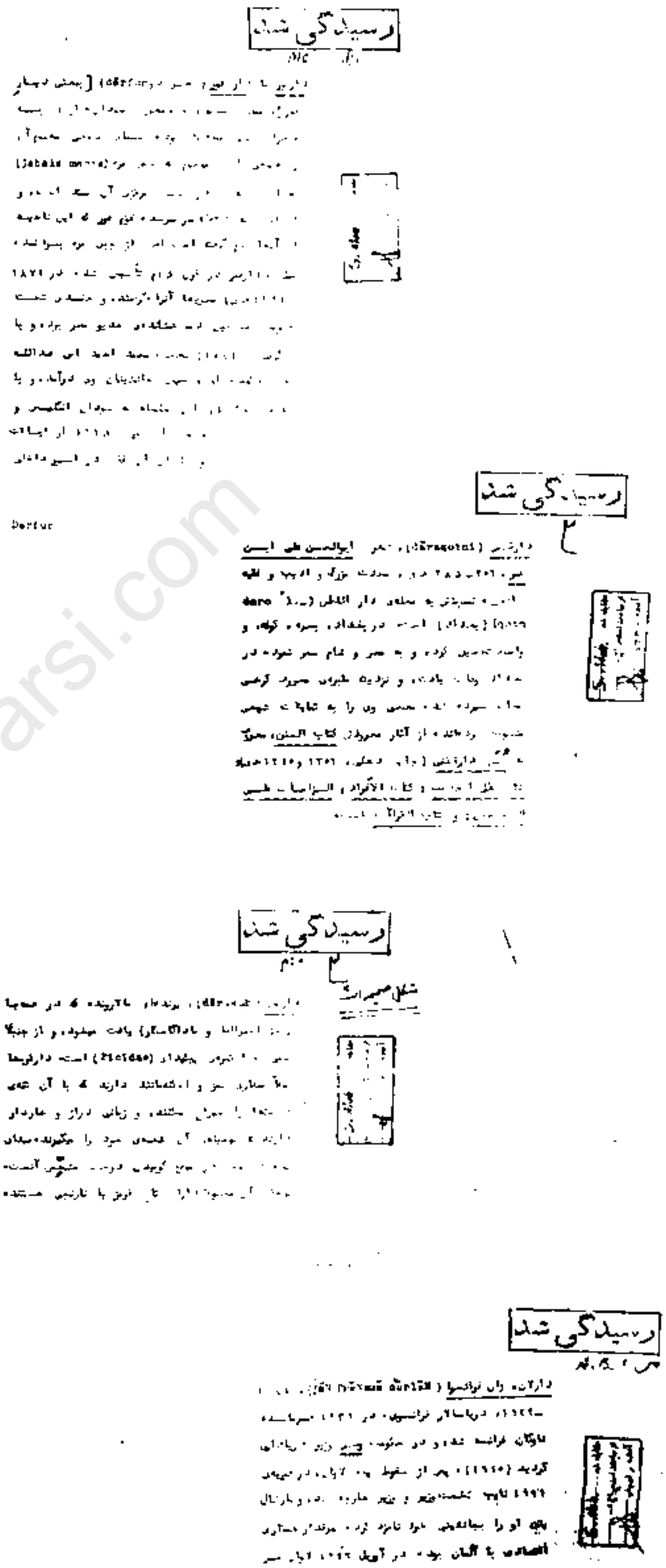

نمونه‌ی اوّل واصل از چاپخانه و غلطگیری اوّل

(مقیاس: ۱/۱)

دارفور[1] یا **دار فور** (هر دو dārfur) [بمعنی دیار فور]، مملکت سابق، غ جمهوری سودان، از ل به صحرای لیبی محدود بود. سیمای طبیعی مهم آن رشته‌کوهی است موسوم به **جبل مره** (jabale mara) که از ل به ج در قسمت مرکزی آن ممتد است، و ارتفاعش به ۳۵۲۳ متر میرسد. قوم **فور** که این ناحیه از آنها نام گرفته است اصلا از جبل مره بودند. مملکت دارفور در قرن ۱۵م تأسیس شد. در ۱۸۷۴ (۱۲۹۱ هق) مصریها آنرا گرفتند، و چندی تحت حکومت سلاطین دست‌نشانده خدیو مصر بود، و با در گرفتن (۱۸۸۱) نهضت محمد احمد ابن‌عبدالله تحت حکومت او و سپس جانشینان وی درآمد، و با سقوط ۱۸۹۸) این سلسله به سودان انگلیس و مصر منظم شد، و پس از شورش ۱۹۱۵ از ایالات سودان گردید، و سلطان آن فقط در امور داخلی مداخله داشت

دارقطنی (dāraqotni) شهرت **ابوالحسن علی ابن عمر**، ۳۰۶-۳۸۵ هق، محدث بزرگ و ادیب و فقیه شافعی. نسبتش به محله‌ی دار القطن (dāro qotn) (بغداد) است در بغداد، بصره، کوفه، و واسط تحصیل کرد، و به مصر و شام سفر نمود. در بغداد وفات یافت، و نزدیک مقبره معروف کرخی بخاک سپرده شد. بعضی وی را به تمایلات شیعی منسوب کرده اند. از آثار معروفش کتاب السنن، معروف به سنن دارقطنی (چاپ دهلی، ۱۳۰۶ و ۱۳۱۰ هق)؛ کتاب علل الحدیث؛ کتاب الافراد؛ الزامات علی الصحیحین؛ و کتاب القراآن است.

دارکوب (dār.kub)، پرنده‌ای بالارونده که در همه جا (جز استرالیا و ماداگاسکار) یافت میشود، و از جنبه‌ی علمی جز تیره‌ی پیکیدای (Pikidae) است. دارکوبها نوعا منقاری تیز و اسکنه مانند دارند که با آن تنه‌ی درختها را سوراخ می‌کنند، و زبانی دراز و خاردار دارند که بوسیله آن طعمه‌ی خود را میگیرند. صدای نوک دارکوب بدرخت کوبیدن درخت مشخص آنست. نرهای آن معمولا دارای تاج قرمز یا نارنجی هستند.

دارلان[2]، **ژان فرانسوا** (dārlaN frānsuā āN)، ۱۸۸۱-۱۹۴۲، دریاسالار فرانسوی. در ۱۹۳۹ فرمانده ناوگان فرانسه شد، و در کابینه پیشی وزیر دریاداری گردید (۱۹۴۰). پس از سقوط پ. لاوال، در فوریه‌ی ۱۹۴۱ تایپ نخست وزیر و وزیر خارجه شد، و مارشال پتن او را بجانشینی خود نامزد کرد. طرفدار همکاری اقتصادی با آلمان بود. در آوریل ۱۹۴۲ لاوال بر سر کار بازگشت، و دارلان وزارت را دست دادولی فرمانده نیروهای مسلح فرانسه گردید. در نوامبر ۱۹۴۲ که متفقین در افریقای شمالی پیاده شدند، دارلان بطرف متفقین رفت، و کمیسر عالی در افریقای شمالی شد، و کمی بعد بدست یک جوان فرانسوی ضد فاشیست مقتول گردید.

(1) darfur
(2) Darlan

شماره ها در صفحه بندی اصلاح گردد

یک ستون دایرةالمعارف فارسی

نمونه‌ی دوم (صفحه‌بندی‌شده) و غلطگیری دوّم

(مقیاس: ۱/۱)

دارقطنی

محمد احمد ابن عبدالله تحت حکومت او و سپس جانشینان وی درآمد، و با سقوط (۱۸۹۸) این سلسله به سودان انگلیس و مصر منضم شد، و پس از شورش ۱۹۱۵ از ایالات سودان گردید، و سلطان آن فقط در امور داخلی مداخله داشت.

دارقطنی (dāraqotni)، شهرت **ابوالحسن علی ابن عمر**، ۳۰۶–۳۸۵ هق، محدث بزرگ و ادیب و فقیه شافعی. نسبتش به محله‌ی دار القطن (dāro l.qotn') (بغداد) است. در بغداد، بصره، کوفه، و واسط تحصیل کرد، و به مصر و شام سفر نمود. در بغداد وفات یافت، و نزدیک مقبره‌ی معروف کرخی بخاک سپرده شد. بعضی وی را به تمایلات شیعی منسوب کرده‌اند. از آثار معروفش کتاب السنن، معروف به سُنَن دارقطنی (چاپ دهلی، ۱۳۰۶ و ۱۳۱۰ هق)؛ کتاب علل الحدیث؛ کتاب الافراد؛ الزامات علی الصحیحین؛ و کتاب القراآت است.

دارکوب (dār.kub)، پرنده‌ای بالارونده که در همه جا (جز استرالیا و ماداگاسکار) یافت میشود، و از جنبه‌ی علمی جزء تیره‌ی پیکیدای (Pici-dae) است. دارکوبها نوعاً منقاری تیز و اسکنه‌مانند دارند که با آن تنه‌ی درختها را سوراخ میکنند، و زبانی دراز و خاردار دارند که بوسیله‌ی آن طعمه‌ی خود را میگیرند. صدای نوک دارکوب در موقع کوبیدن درخت مشخص آنست. نرهای آن معمولا دارای تاج قرمز یا نارنجی هستند.

دارلان[1]، **ژان فرانسوا** (jāN frāNsuā dārlāN)، ۱۸۸۱–۱۹۴۲، دریاسالار فرانسوی. در ۱۹۳۹ فرمانده ناوگان فرانسه شد، و در حکومت ویشی وزیر دریاداری گردید (۱۹۴۰). پس از سقوط پ. لاوال، در فوریه‌ی ۱۹۴۱ نایب نخست‌وزیر و وزیر خارجه شد، و مارشال پتن او را بجانشینی خود نامزد کرد. طرفدار همکاری اقتصادی با آلمان بود. در آوریل ۱۹۴۲ لاوال بر سر کار بازگشت، و دارلان وزارت را از دست داد، ولی فرمانده نیروهای مسلح فرانسه گردید. در نوامبر ۱۹۴۲ که متفقین در افریقای شمالی پیاده شدند، دارلان بطرف متفقین رفت، و کمیسر عالی در افریقای شمالی شد، و کمی بعد بدست یک جوان فرانسوی ضد فاشیست مقتول گردید.

(1)Darfur
(2)Darlan

دارقطنی

محمد احمد ابن عبدالله تحت حکومت او و سپس جانشینان وی درآمد، و با سقوط (۱۸۹۸) این سلسله به سودان انگلیس و مصر منضم شد، و پس از شورش ۱۹۱۵ از ایالات سودان گردید، و سلطان آن فقط در امور داخلی مداخله داشت.

دارقطنی (dāraqotni)، شهرت **ابوالحسن علی ابن عمر**، ۳۰۶–۳۸۵ هق، محدث بزرگ و ادیب و فقیه شافعی. نسبتش به محله‌ی دار القطن (dāro l.qotn') (بغداد) است. در بغداد، بصره، کوفه، و واسط تحصیل کرد، و به مصر و شام سفر نمود. در بغداد وفات یافت، و نزدیک مقبره‌ی معروف کرخی بخاک سپرده شد. بعضی وی را به تمایلات شیعی منسوب کرده‌اند. از آثار معروفش کتاب السنن، معروف به سُنَن دارقطنی (چاپ دهلی، ۱۳۰۶ و ۱۳۱۰ هق)؛ کتاب علل الحدیث؛ کتاب الافراد؛ الزامات علی الصحیحین؛ و کتاب القراآت است.

دارکوب (dār.kub)، پرنده‌ای بالارونده که در همه جا (جز استرالیا و ماداگاسکار) یافت میشود، و از جنبه‌ی علمی جزء تیره‌ی پیکیدای (Pici-dae) است. دارکوبها نوعاً منقاری تیز و اسکنه‌مانند دارند که با آن تنه‌ی درختها را سوراخ میکنند، و زبانی دراز و خاردار دارند که بوسیله‌ی آن طعمه‌ی خود را میگیرند. صدای نوک دارکوب در موقع کوبیدن درخت مشخص آنست. نرهای آن معمولا دارای تاج قرمز یا نارنجی هستند.

دارلان[1]، **ژان فرانسوا** (jāN frāNsuā dārlāN)، ۱۸۸۱–۱۹۴۲، دریاسالار فرانسوی. در ۱۹۳۹ فرمانده ناوگان فرانسه شد، و در حکومت ویشی وزیر دریاداری گردید (۱۹۴۰). پس از سقوط پ. لاوال، در فوریه‌ی ۱۹۴۱ نایب نخست‌وزیر و وزیر خارجه شد، و مارشال پتن او را بجانشینی خود نامزد کرد. طرفدار همکاری اقتصادی با آلمان بود. در آوریل ۱۹۴۲ لاوال بر سر کار بازگشت، و دارلان وزارت را از دست داد، ولی فرمانده نیروهای مسلح فرانسه گردید. در نوامبر ۱۹۴۲ که متفقین در افریقای شمالی پیاده شدند، دارلان بطرف متفقین رفت، و کمیسر عالی در افریقای شمالی شد، و کمی بعد بدست یک جوان فرانسوی ضد فاشیست مقتول گردید.

نمونه‌ی آماده برای فیلمبرداری (نمونه‌ی نهائی واصل از چاپخانه، بوسیله‌ی ظریفکاران تکمیل میشود، و حرکات و سایر علاماتی که وسایل آنها در چاپخانه نیست با دست رسم میشود).

(مقیاس: ۱/۱)



دارکوب

صورت نهائی چاپ‌شده

(مقیاس: ۲/۳)

که «رومی» محسوب، و تلفظ عصر طلائی ادب لاتینی (قرن اول بعد از میلاد) شمرده میشود. در کتاب حاضر همین تلفظ اختیار شده است.

در طریق رومی، جز در موارد استثنائی معدودی که خواهد آمد، هیچ حرفی غیر ملفوظ نیست، و هر مصوت صدای مشخصی دارد*.

جدول الفبای لاتینی و تلفظ آنها

بزرگ	کوچک	تلفظ
A	a	ā
B	b	b
C	c	k
D	d	d
E	e	e
F	f	f
G	g	g
H	h	h
I	i	i
J	j	y
K	k	k
L	l	l
M	m	m
N	n	n
O	o	o
P	p	p
Q	q	k
R	r	r
S	s	s
T	t	t
U	u	u
V	v	v
X	x	ks
Y	y	u
Z	z	z

قواعد تلفظ

(۱) صداهای حروف همانهاست که در جدول مندرج است، مگر در موارد مذکور در قواعد آتیه.

(۲) ترکیبات ذیل از دو مصوت دارای صداهای آتی الذکر هستند:

ترکیب	صدا	ترکیب	صدا
ae	āy	ei	ey
au	ă	oi	oy

(۳) ترکیب ch صدای k، و ترکیب th صدای t دارد (تلفظ ch مانند kh و تلفظ th مانند th نیز صحیح است).

امثله

اصل کلمه	تلفظ	ضبط فارسی
Cicero	kikero	کیکرو
Aemilius	āymilius	آیمیلیوس
Thymus	tümus	توموس
serpyllum	serpüllum	سرپوللوم (سرپوللوم)
Aurelianus	ăreliānus	آورلیانوس
Jupiter	yupiter	یوپیتر
Maeotis	māyotis	مایوتیس
Neapolis	neāpolis	نئاپولیس
Odoacer	odoāker	اودوآکر
Helvii	helvii	هلویئی

(*) اما مصوتها ممکن است بلند یا کوتاه باشند.

فصل پانزدهم

پایان

۱۱۵§ـانحرافات و تشتتات

در آغاز این مدخل، جهات لزوم پیروی از نظامی منطقی را در تدوین کتابهای ارجاعی توضیح دادیم، و در فصول گذشته شرح نظامی را که اثر حاضر بر آن استوار است آوردیم. اگرچه کوشش فراوان بعمل آمده است که در تنظیم و تدوین کتاب از این نظام انحرافی روی ندهد، به جهاتی که بعضی از آنها در صفحات گذشته آمده است، استثناءً انحرافاتی واقع شده است. از اهمّ جهات مذکور میتوان تغییر برنامه‌ی کار و توسعه‌ی طرح اولیه‌ی دایرةالمعارف را، که در صفحه‌ی ۳ بدان اشاره شد، و نیز تغییراتی را که در کادر مؤلفین و مترجمین پیش‌آمد (§۶۷) نام برد. این عوامل و عواملی دیگر یا وابسته به آنها، از قبیل عدم امکان تعیین و تثبیت مطلعهای کتاب قبل از شروع به تهیه‌ی مقالات، سبب انحرافاتی از نظام موضوع برای این دایرةالمعارف گردیده است؛ اما، چنانکه گفته شد، این انحرافات استثنائی است. بعنوان نمونه، میتوان موضوع ارجاع به مقاله‌ای را که خود ارجاعی است نام برد، که البته از عیوب ارجاع است، ولی استثناءً در اثر حاضر راه یافته. از آن جمله است ارجاع در مقاله‌ی **تصوف** به **خواجه عبدالله انصاری**، که مقاله‌ی اصلی وی تحت عنوان **عبدالله انصاری** آمده است؛ ارجاع در مقاله‌ی **بهاءالدین ولد** به **مولوی**، که مقاله‌ی اصلی وی تحت عنوان **جلال‌الدین رومی** است؛ و ارجاع از **تورینگن** به **ساکس-وایمار-آیزناخ**، که خود به **ساکس-وایمار** ارجاع شده است. همچنین، بسبب عوامل مذکور، بعضی موضوعات هست که (براساس طرح اولیه) ساقط شده است، و حال آنکه موضوع‌های نظیر یا کم‌اهمیت‌تر از آنها در کتاب آمده است. مثلا، در کتاب حاضر مقاله‌ای برای ادبیات اسپانیولی یا ایتالیائی یا آلمانی دیده نمیشود، و حال آنکه مقاله‌ای ـ اگرچه کوتاه ـ در باب ادبیات ایسلندی درج شده است. امیدواریم که بعضی از این نقائص را در پایان مجلد دوم کتاب جبران کنیم.

غرض از ذکر این مطالب اینست که مراجعه‌کنندگان محترم مستحضر باشند که ما خود به نقائص اثر حاضر بخوبی واقفیم و بدانها معترف. مع ذلک ـ با توجه به اینکه اثر حاضر

در نوع خود اولین اثر فارسی است، و هم با توجه به مشکلاتی که در پیش بوده است ــ شاید حاصل کار را بتوان رضایت‌بخش دانست. البته قضاوتی که از این لحاظ ارزش دارد قضاوت مراجعه‌کنندگان به کتاب است.

۱۱۱§ـ اصلاحات و توضیحات

در مراحل اولیه‌ی کار، که حجمی بسیار کوچکتر از اثر حاضر و زمانی بسیار کوتاهتر برای تألیف آن پیشبینی شده بود، اعتماد ما بر یکی دو کتابی بود که مأخذ ترجمه قرار داده شده بود و بر عین مقالاتی که به ما میرسید. با پیشرفت کار، متدرجاً به اشتباهاتی برخورد کردیم، و این امر بر دشواری کار ما افزود، بدین معنی که دفتر دایرةالمعارف را از صورت مرکزی برای دریافت و جمع‌آوری و تنظیم مقالات خارج ساخت، و کار تألیف را به کاری تحقیقی مبدل کرد. با عذرخواهی از مراجعین بمناسبت اغلاطی که در قسمتهای اولیه‌ی کتاب راه یافته است ــ و منشأ بسیاری از آنها مأخذ اولیه‌ی ترجمه یا مقالات واصل از بعضی از مؤلفین و نویسندگان بوده ــ در صفحات ۷۸ـ۷۹ به تصحیح این اغلاط و درج بعضی از توضیحات میپردازیم.

www.KetabFarsi.com

اصلاحات و توضیحات

موضع نیازمند اصلاح با ذکر مطلع (یا قسمتی از مطلع) مقاله‌ی مربوط و (معمولا) مشخصات آن موضع (صفحه، ستون، و سطر) آمده است. سطور از بالا به پایین شمرده میشوند، مگر وقتی علامت «—» بر شماره‌ی سطر مقدم باشد، که در این صورت سطرها از پایین به بالا شمرده میشوند.

اگر موضع نیازمند اصلاح در همان ستونی باشد که مطلع مقاله‌ی مربوط در آنست، شماره‌ی سطور از سطر اول مقاله یا سطر آخر آن (در صورتی که در همان ستون باشد) یا از آخرین سطر صفحه شمرده میشوند. اگر موضع نیازمند اصلاح در ستون مطلع مقاله نباشد (در این صورت مطلع مقاله بین قلاب، یعنی در داخل علامت «[ ]»، قرار داده شده است) سطرها از بالا به پایین از سطر اول ستون مربوط شمرده می‌شوند، مگر اینکه خلاف این مطلب تصریح شده باشد.

علامتی مانند «۳/۱۲۳» یعنی «صفحه‌ی ۱۲۳، ستون سوم» و علامت «۲/۳/۱۲۳» یعنی «صفحه‌ی ۱۲۳، ستون سوم، سطر دوم». علامتی مانند «تبحیر/تبخیر» یعنی لفظ طرف راست نادرست است و باید بصورت مندرج در طرف چپ اصلاح شود.

عنوان مقاله	مشخصات	اصلاحات و توضیحات
آب سنگین	۴/۲/۱۲	ذوبش/انجمادش
ابلق	۱/۲/۱۳	سموءل/سموأل
ابن العربی	۱/۱۶	مقاله‌ی جامعتری در باب وی در مجلد دوم تحت عنوان "محیی‌الدین ابن العربی" خواهد آمد.
ابن ماکولا	۶/۱/۲۲	۴۳۵/۴۲۵
ابوالحسن ایلچی	۲/۲۴	بقول منتظم ناصری (جلد سوم)، وی در ۱۲۲۴ هق "به سفارت انگلیس منتخب و روانه گردید." و در ۱۲۲۶ هق، همراه سر گور اوزلی، به ایران مراجعت کرد.
ابوالحسین عتبی	۲/۱/۲۵	عبدالله/عبیدالله
ابوبکر	۸/۲/۲۸	زدّه/رده
[ابوعلی سینا]	۸/۱/۳۴	المشرقیین/المشرقیه
آبیاری	۱۶/۲/۳۷–	تبحیر/تبخیر
اپینال	۲/۳/۴۰	ناحیه/ناحیه‌ی
[اتابک]	۷/۲/۴۱	دمشق/شام
[اتریش]	۳/۴۷	در سطر پنجم قسمت (۴)، عبارت "(۱۲ مارس ۱۹۱۸)" زاید است؛ بعد از "سپتامبر"، "۱۹۱۹" اضافه شود.
[اتم]	۱۱/۱/۵۲–	ا./آ.
[اتم]	۴/۱/۵۲–	ر./و.
اتومبیل	۵/۱/۵۵	künyo/ku:nyo
اچمیادزین	۶/۲/۵۹–	üc/uc
احمد ابن طیب	۳/۲/۶۳	۲۸۶/۳۸۶
احمد شاه درانی	۳/۶۴	ظاهراً تاریخ ۱۱۸۷ هق برای وفات وی اصح است.
احمد لر	۲/۱/۶۵	۸۳۰/۸۲۹
آخن	۲/۲/۶۹	šāpel/šapel
[اخوان الصفا]	۱/۳/۶۹	یک/چهار
ادرنه	۱/۱/۷۳/آخر	سلیم I/سلیم II
ادلارد	۴/۱/۷۴–	عبارت "و جبر" زاید است.
آذر کیوان	۷/۲/۸۰	پتنه/پاتنا
آراگون	۳/۲/۸۳	سوررئالیسیم/سوررئالیسم
[اردشیر بابکان]	۱/۳/۹۰	۲۲۶/۲۲۴

عنوان مقاله	مشخصات	اصلاحات و توضیحات
[ارمنستان]	۱۴/۱/۱۰۲–	۱۹۰/۱۸۹
[ارمنستان]	۷/۲/۱۰۲	۲۲۶/۲۲۴
[ارواد]	۱/۲/۱۰۵	طرسوس/طرطوس
اریسا	۳/۳/۱۱۱	ایرسا/ریشه‌ی ایرسا (← زنبق)
آریوستو	۳/۲/۱۱۲	رولاند/اورلاندوی (در این باب مقاله‌ی **رولان** ملاحظه شود.)
استبرق	۲/۱/۱۲۵	شرابه‌ی/شرابه‌ی
اسحاق سامانی	۹/۳/۱۳۳	اسحق/اسحاق
اسرحدون	۴/۲/۱۳۶	ایلام/عیلام
[اسکاتلند]	۵/۲/۱۳۹	هایلند/هایلندز
اسکیمو	۸/۲/۱۴۳	مغولوران/مغولواران
اسماء ذات النطاقین	۱/۲/۱۴۵	netā-/notā-
اسماعیل سامانی	۴/۲/۱۴۶	۲۶۱/۲۶۰ (در باب ترتیب امرای این سلسله مقاله‌ی **سامانیان** ملاحظه شود.)
اسماعیل I صفوی	۶/۲/۱۴۶–	برادرش/برادرزاده‌اش
اسماعیلیه	۸/۱/۱۴۷	ق‌م/هق
آسور یا آشور	۴/۱/۱۴۹	شرغات/شرقاط
آسور یا آشور	۲/۱/۱۴۹–	۶۰۶/۶۰۶ ق‌م
اصطفن ابن باسیل	۴/۳/۱۶۱	مأمون/عباسی
اصول الدین	۷/۳/۱۶۵	و غیره./و غیره آمده است.
آفت شیره	۱/۱/۱۷۳	زنجیرک/زنجرک
[افریقا]	۴/۱/۱۷۵ (جدول)	الجزیره/الجزایر
[افریقا]	۲/۴/۱۷۵ (جدول)	ایالت افریقائی پرتغال/ مستعمره‌ی اسپانیا
آق سنقر	۲/۱۸۳ و ۳	مقاله مغلوط است و بدین شرح اصلاح شود: **آق سنقر** (āq sonqor) یا **آق سنقر برسقی** (e-borsoqi)، مکنّی به **ابوسعید** (abu.sa'id)، ملقب به **قسیم الدوله** (qasimo 'd.dŏle)، و معروف به **اتابک آق سنقر**، ف ۵۲۰ هق، از سرداران و امرای ترک‌نژاد عهد سلطان محمد ابن ملکشاه سلجوقی و سلطان محمود سلجوقی. از خدمتگزاران صدیق سلطان محمد بود، و شحنگی عراق یافت (۴۹۸ هق). اول بار در ۵۰۷ هق به حکومت موصل رسید، و مأمور دفع صلیبیون

عنوان مقاله	مشخصات	اصلاحات و توضیحات
		گردید. حلب را از حمله‌ی صلیبیها ـکه از پشتیبانی دبیس ابن صدقه برخوردار بودند ـنجات داد، و حکومت ولایت حلب را نیز بدست گرفت (۵۱۸ هق)، و بدین گونه، قسمتی از الجزیره و سوریه‌ی شمالی را تحت لوای واحد درآورد. عاقبت در مسجد جامع موصل بدست یکی از فدائیان اسماعیلیه کشته شد.
		آق سنقر دیگری نیز بوده است ملقب به **قسیم الدوله** و معروف به **حاجب** (hājeb)، که از ممالیک ترک‌نژاد سلطان ملکشاه سلجوقی بوده است. وی در ۴۸۰ هق از جانب سلطان حکومت حلب یافت، و در آغاز از هواخواهان تتش بود، اما بعد از مرگ ملکشاه، به طرفداری برکیارق برخاست، و عاقبت مغلوب، و به امر تتش در نزدیکی حلب مقتول شد (۴۸۷ هق). این آق سنقر پدر عمادالدین زنگی بوده است.
[اکد]	۴/۳/۱۸۸	ایلام/عیلام
اکلیل الملک	۱/۳/۱۹۰	malek/malak
الاهکان سرنوشت	۴/۱/۱۹۷	رشته عمر/رشته‌ی عمر
البیان	۳/۱/۲۰۲	۱۵۰/ح ۱۶۰
[التاج]	۴/۱/۲۰۳	۱۵۰/ح ۱۶۰
الجامعة العربیة	۱/۱/۲۰۴	العربیة/العربیه
الحیوان	۳/۲/۲۰۶	۱۵۰/ح ۱۶۰
[آل خجند]	-۱/۳/۲۰۶	ساعد/صاعد
الفرج	-۴/۱/۲۱۱	زمان صفویه/ قرن هفتم هق
اللمع	۳/۱/۲۲۱	سراج/ابونصر سراج
[آلمان]	-۲۸/۳/۲۲۳	۱۹۵۴/۱۹۵۵
المعرب	۴/۱/۲۲۶	۵۳۹-۴۶۶/۵۴۰-۴۶۵
امامقلی خان	۲/۲۳۵ و ۳	تاریخ وفات ۱۰۴۲ است نه ۱۰۲۴. در سطر پنجم ستون سوم، بعد از "شاه" لفظ "صفی" اضافه شود.
[امپراطوری بریتانیا]	۱۴/۳/۲۳۸	آنتیگوا/انتیگوا
امشه	۲/۱/۲۴۶	سنگر/سنگر و
آملی	۱/۱/۲۴۷	āmoli/āmeli
آنتیوخوس III	۳/۱/۲۶۱	پسر و جانشین سلوکوس II/ پسر سلوکوس II و جانشین سلوکوس III
[انجمن معارف]	-۴/۳/۲۶۲	۱۳۱۶/۱۳۰۶
انقلاب روسیه	۲۲/۱/۲۷۶	نیکولای I/ نیکولای II
اوتو	۳/۱/۲۹۱	فرانتسیس/فرانتس
اوستا	۱۲/۱/۳۰۲	و پسرش شاپور/و در عهد شاپور ذوالاکتاف
ایاغچی	۳/۳/۳۱۸	،/.
[ایران]	-۲۳/۲/۳۲۶ و-۲۴	ملا/ملم
ایل ارسلان	۲/۳/۳۴۵	۵۵۱/۵۵۲
ایلک خان	۳/۱/۳۴۷ و ۴	عبارت "؛ خواهرزاده . . . بسلطنت نشست،" چنین اصلاح شود: ". وی خواهرزاده یا برادرزاده‌ی بغراخان، و بقولی، برادر او بود. بعد از بغراخان بسلطنت نشست،"
[ایلک‌خانیان]	۲/۲/۳۴۷ و ۳	عبارت "برادرزاده‌اش . . . بجایش نشست،" چنین اصلاح شود: "نصر ابن علی، معروف به ایلک خان بجایش نشست،"

عنوان مقاله	مشخصات	اصلاحات و توضیحات
ایوان مخوف	۱۵/۳/۳۵۲	س./ستفان
بابا شاه	۱/۲/۳۵۷	مة/فة
باربابروسا	۸/۲/۳۶۶ و ۹	سلیمان/سلیم
باربیزون	-۸/۲/۳۶۶	میه/میله
بارکزائی	۴/۲/۳۶۸	۱۲۷۹/۱۲۸۰
بارنتس، ویلم [بازه]	۴/۱/۳۶۹ ۶/۲/۳۷۲ و ۷	غرب/شرق "(۵" و "و ۲)" بصورت "(۲،۵)" اصلاح شود.
بانه	۱۰/۲/۳۸۴	چش/چغ
بجایه	۲/۱/۳۸۹	قسطنطنیه/قسنطینه
برء الساعه	۲/۱/۳۹۷	۳۱۳/۳۱۱
برسینه	۳/۱/۴۰۷	۳۲۴/۳۰۹
[برلین، کنگره‌ی]	۵/۳/۴۱۱	هرزگوین/هرزگووین
بساطی	۳/۲/۴۲۷	حصیر/حصیری
بستن کارخانه	۱/۳/۴۲۸	**کارخانه‌ی/کارخانه**
بوئونینتیا	۱/۳/۴۵۷	دوتچو/دوتچیو
بوتولیسم	۱/۱/۴۵۸	botülism/botulism
[بوربون، آنتوان دو]	۲/۲/۴۶۱/آخر	روئن/روان
[بورژیاء سزار]	۱۱/۲/۴۶۲	سینیگالیا/سنیگالیا
بوشهر (بندر)	-۱۸/۲/۴۶۶	عبارت "در جنگ کوتاه ایران و انگلیس،" زاید است.
بولس حواری	۵/۳/۴۶۸	طرطوس/طرسوس
بولگانین	-۱/۲/۴۶۹	خروشف/خروشچف
بهاءالدین ولد	۴/۱/۴۷۵	مولوی/جلال‌الدین رومی
بهشهر	۷/۲/۴۷۹	۵۲/۲۵
بی. تی. یو	-۱/۱/۴۸۴	"/" به "و" تبدیل شود.
بیستون (ده)	۲/۱/۴۸۹	چمچال/چمچمال
بیمهرگان	۴/۱/۴۹۴	کاکاوان/کاواکان
پاپ (جدول)	صفحات ۴۹۹-۵۰۱	صورت لاتینی دیگر نام "یوآنس" عبارتست از "یوهانس".
پاتریسین	۸/۲/۵۰۲	پلبین/پلبینها
پاخر	-۲/۱/۵۰۳	سانکت/زانکت
پادوسبانان	۱۱/۲/۵۰۴ و ۱۳	دابوؤند/دابوؤند یا دابویه (۴۰-۱۴۱ یا ۱۴۲)
پاذگوسپان	-۲/۲/۵۰۴	پاذوگوسپان/پاذگوسپان
پارتنوژنز	۱/۲/۵۰۵	**زادن/یا زادن**
[پارس]	۲۱/۲/۵۰۶	۳۳۰/۳۳۱
پارناسیان	۵/۲/۵۰۹	سولی-پرودوم/سولی پرودوم
بازارگاد	۱۷/۳/۵۱۱	تاریخ ۳۳۶ قم اسقاط شود
	۲/۶۲۷	جای مقاله‌ی **ترسل** قبل از مقاله‌ی **ترس ماریاس** است.
[حساب دیفرانسیل و انتگرال]	۷/۱/۸۴۴ (از قسمت II)	$\int 2x.dx/2x.dx$
خارک	۲/۳/۸۷۴	مساحت ۱۶ کمم ماخوذ است از صفحه‌ی ۵ نشریه‌ی بدون تاریخی از شرکتهای عامل نفت ایران، دارای عنوان "طرح گچساران خارک". در مآخذ شرکت ملی نفت ایران (نقشه‌ی واگذاری شماره‌ی ۱۱۱)، مساحت جزیره ۲۰,۷۸ کمم ذکر شده است.
دایرةالمعارف	۱۵/۱/۹۵۸	ژروئیتها/ژرویتها

www.KetabFarsi.com

فهرست مندرجات مدخل

فصل اول—مقدمه

(صفحات ۹–۱۲)

§۱ مقصود از این فصل. §۲ انتخاب موضوعها؛ عناوین دایرةالمعارفی یا مطلعها. §۳ تحلیل اجمالی یک مقاله. §۴ انتظارات و اطلاعات دیگر. §۵بعضی از مسائل و مشکلات دیگر. §۶ بیان مطالب در مدخل.

فصل دوم—حروف، ارقام، و بعضی از علامات عمومی دیگر

(صفحات ۱۲–۱۴)

§۷ مقدمه. §۸ حروف فارسی. §۹ حروف لاتینی و یونانی. §۱۰ ارقام و اعداد فارسی. §۱۱ ارقام رومی. §۱۲ بعضی از علامات عمومی دیگر. §۱۳ تبصره در بعضی از علامات دیگر.

فصل سوم—علامات اختصاری

(صفحات ۱۴–۱۸)

§۱۴ مقدمه. §۱۵ روش ما در وضع علامات اختصاری. §۱۶ امثله از استعمال علامات اختصاری.

فهرستهای علامات اختصاری: جداول صفحات ۱۶ و ۱۷.

فصل چهارم—الفبای صوتی دایرةالمعارف فارسی

(صفحات ۱۸–۲۲)

§۱۷ مقدمه. §۱۸ قواعد نوشتن و خواندن.

جدول الفبای صوتی دایرةالمعارف فارسی (صفحه‌ی ۱۹)

§۱۹–§۲۳ امثله. §۲۴ توضیحات در باب حروف الحاقی.

فصل پنجم—تلفظها

(صفحات ۲۲–۲۴)

§۲۵ طرح مسئله. §۲۶ ضبط کلمه و ضبط تلفظ. §۲۷ تلفظ کلمات فارسی و عربی.

فصل ششم—ضبط اعلام و سایر کلمات

(صفحات ۲۴–۳۰)

ضبط اعلام و سایر کلمات فارسی و عربی

§۲۸ کلمه‌ی "ابن". §۲۹ کلمه‌ی "ابو". §۳۰ "ال" حرف تعریف. §۳۱ "ـه".

ضبط اعلام و سایر کلمات خارجی

§۳۲ مقدمه در نقل و ضبط اعلام و کلمات خارجی. §۳۳ کلیات راجع به روش نقل و ضبط. §۳۴ قواعد نقل و ضبط اعلام و سایر کلمات خارجی. §۳۵ تطبیق حروف و اصوات برای نقل تلفظها. §۳۶ یکنواختی.

فصل هفتم—مطلعها

(صفحات ۳۰–۴۱)

§۳۷ خلاصه‌ی مندرجات این فصل. §۳۸ مطلعها. §۳۹ مطلعهای مستقیم و معکوس. §۴۰ مطلعهای ارجاعی. §۴۱ مطلعهای اصلی و ضمنی. §۴۲ فواید مطلعهای ضمنی. §۴۳ انتخاب و تنظیم مطلعها. §۴۴ القاب خارجی.

ملحقات مطلعها

§۴۵ تلفظ. §۴۶ مسائل لغوی. §۴۷ مترادفات، ضبطها، یا عناوین دیگر مطلع. §۴۸ قیود محصورکننده. §۴۹ صورت یا لفظ خارجی مطلع یا نام علمی مطلع. §۵۰ تنظیم الفبائی مطلعها.

فصل هشتم—ارجاعات

(صفحات ۴۱–۴۵)

§۵۱ ارجاع و اهمیت و فواید آن. §۵۲ چگونه ارجاعی مفید است. §۵۳ تنظیم ارجاعات در کتاب حاضر. §۵۴ مطلعهای ارجاعی. §۵۵ ارجاعات در ضمن مقالات. §۵۶ ارجاع به مقالات طولانی. §۵۷ ارجاع به مقالات دارای یک مطلع. §۵۸ ارجاعات پایان مقالات. §۵۹ اختصار در ارجاعات. §۶۰ ارجاعات پایان جلد دوم.

فصل نهم—مقالات

(صفحات ۴۵–۵۹)

§۶۱ مقدمه.

ملاحظات کلی در باب مقالات

§۶۲ تقسیم مقالات. §۶۳ مقالات مستقل و ضمنی. §۶۴ تقسیم مقالات طولانی. §۶۵ مقالات راهنما. §۶۶ تطبیق اعلام خارجی. §۶۷ طول مقالات. §۶۸ ضبط تواریخ. §۶۹ معرفها. §۷۰ مآخذ.

مقالات مربوط به ایران

§۷۱ هدف و مشکلات. §۷۲ تاریخ ایران بعد از اسلام §۷۳ جغرافیای ایران. §۷۴ سیماهای دیگر.

ملاحظاتی در باب بعضی از مقالات

§۷۵ قرآن. §۷۶ کتاب مقدس. §۷۷ زندگینامه‌ها (بیوگرافیها) §۷۸ مقالات جغرافیائی. §۷۹ مقالات علمی.

تصاویر؛ جدولها؛ شجره‌نامه‌ها

§۸۰ تصاویر. §۸۱ جداول و اطلاعات جدول‌بندی‌شده؛ شجره‌نامه‌ها.

فصل دهم—اصطلاحات و لغات نو

(صفحات ۵۹–۶۳)

§۸۲ ضرورت وضع اصطلاحات. §۸۳ "فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی". §۸۴ اصطلاحات و لغات نو در کتاب حاضر. §۸۵ تبصره در باب بعضی از اصطلاحات فرنگی. §۸۶ تأثیر "فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی" و فعالیتهای ما در وضع اصطلاحات فارسی.

www.KetabFarsi.com

فصل یازدهم_انشاء و رسم الخط و املا

(صفحات ۶۳-۶۴)

§۸۷ انشاء. §۸۸ رسم الخط و املا. §۸۹ تبصره.

فصل دوازدهم_نقطه‌گذاری یا سجاوندی

(صفحات ۶۴-۷۲)

§۹۰ مقدمه. §۹۱ فهرست علامات نقطه‌گذاری. §۹۲ توضیح بعضی اصطلاحات. §۹۳ ویرگول. §۹۴ نقطه‌ویرگول. §۹۵ دونقطه. §۹۶ نقطه. §۹۷ علامت نقل قول. §۹۸ علامات تعجب و استفهام. §۹۹ پرانتز و قلاب. §100 خط. §101 نیمخط. §۱۰۲ سه نقطه. §۱۰۳ آپوستروف.

فصل سیزدهم_چاپ

(صفحه‌ی ۷۲)

§۱۰۴ مقدمه. §۱۰۵ حروف فارسی. §۱۰۶ بعضی از مراحل چاپ کتاب حاضر (تصویر در صفحات ۷۴-۷۵).

فصل چهاردهم_کلمات یونانی و لاتینی

(صفحات ۷۲-۷۶)

§۱۰۷ مقدمه. §۱۰۸ الفبای یونانی و قواعد تلفظ. §۱۰۹ الفبای لاتینی و قواعد تلفظ.

فصل پانزدهم_پایان

(صفحات ۷۶-۷۹)

§۱۱۰ انحرافات و تشتتات. §۱۱۱ اصلاحات و توضیحات.

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

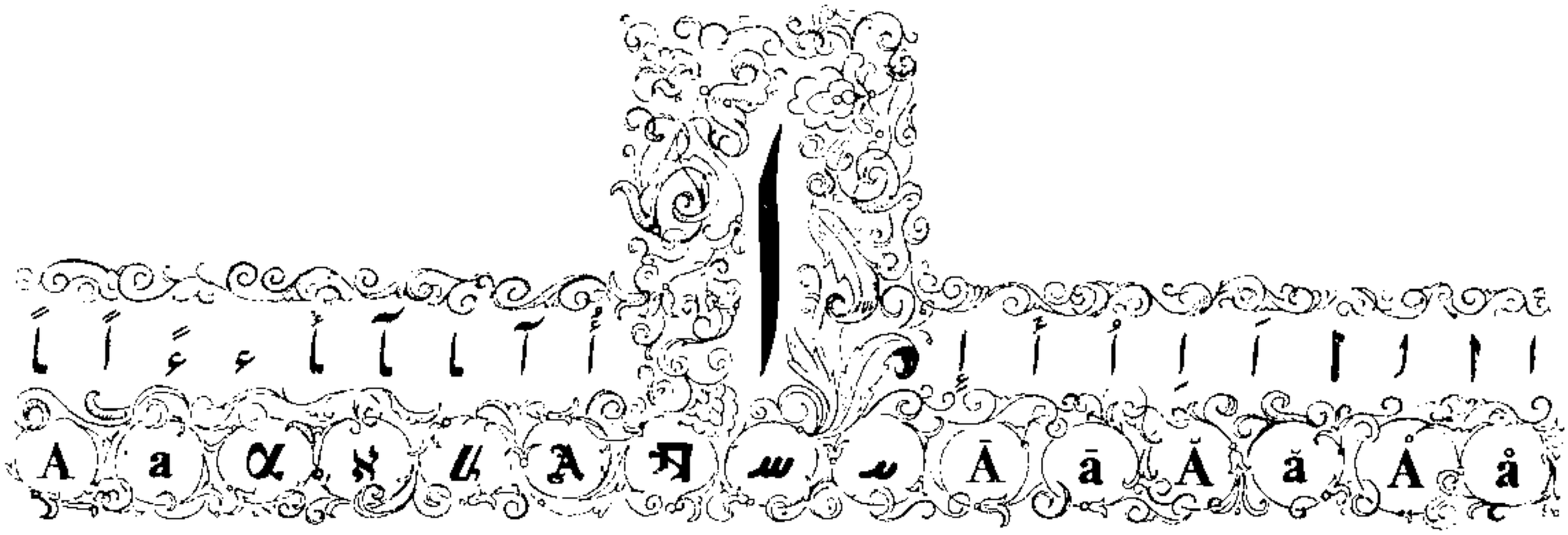
ا ا ا

ائودوکسوس[1] (eudoksos)، ح ۴۰۸ قم-ح ۳۵۵ قم، ریاضیدان و منجم بزرگ یونانی، از اهل کنیدوس، که بعضی او را از بزرگترین ریاضی‌دانان جهان شمرده‌اند. وی احکام مربوط به تناسب را در مورد مقادیر اصم تعمیم داد، و ظاهراً مطالب مقاله‌ی پنجم کتاب اصول هندسه‌ی اقلیدس از اکتشافات اوست. تحقیقات قابل توجه دیگر نیز در هندسه دارد. بقول استرابون وی کشف کرد که طول سال شمسی شش ساعت از ۳۶۵ شبانروز بیشتر است. ائودوکسوس اول منجمی است که به توجیه علمی حرکات خورشید و ماه و سیارات پرداخت.

آئورت یا **آئورط** (هر دو āort) یا **آئورتا** یا **آئورطا**، یکی از دو سرخرگی (← سرخرگ) که از قلب خارج میشود. آئورت از بطن چپ قلب روئیده ابتدا بالا میرود، و سپس بعقب و بجانب چپ خم میشود. آئورت تنه‌ی اصلی دستگاه سرخرگها است، و خون را بتمام اعضای بدن جز ریه‌ها میبرد. برای تصویر ← قلب؛ گردش خون.

آئورط (āort)، در تشریح: ← آئورت.

ائوروپوس[2] (europos)، شهر قدیم: ← دورا.

اوروپه[3] (europe)، در اساطیر یونان، شاهزاده خانم فنیقی؛ دختر آگنور. زئوس که عاشق وی شده بود بصورت نره‌گاو زیبای سفیدی نزد او آمد. و وی را بفریفت تا سوارش شد، و آنگاه

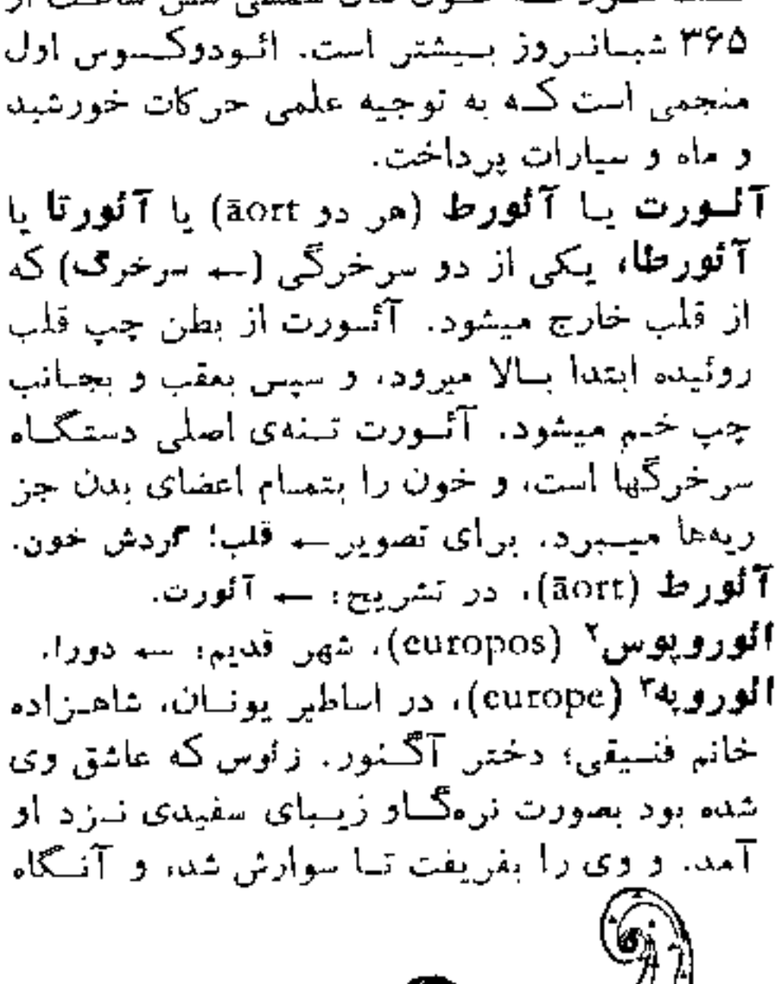

اروپه را به جزیره‌ی کرت (و بقولی به سرزمین اروپا) برد. درآنجا از زئوس مینوس را زاد. بعدها زن پادشاه کرت شد.

ائورودیکه[4] (eurudike) زن اورفئوس.

ائورومدون[5] (eurumedon)، رود کوچکی در پامفولیای قدیم، ج آسیای صغیر. در آنجا در ← جنگهای مدی، کیمون، سردار آتنی، ایرانیان را شکست داد (ح ۴۶۷ قم).

ائوریپوس[6] (euripos)، تنگه‌ای بپهنای ۴۰ تا ۱٬۶۰۰ متر، میان جزیره‌ی ائوبویا و زمینلاد یونان.

ائوریپیدس[7] (euripides)، فنس **اوریپید** (éripid)، ۴۸۰ یا ۴۸۵-۴۰۶ قم، شاعر تراژدی‌سرای یونانی. متجاوز از ۹۲ نمایشنامه نوشته که نوزده تای آنها در دست است، و مهمترین آنها عبارتست از مِدِه، هیپولیت، آلسِستِ، یون (ترجمه‌ی فارسی هر چهار در ۱۳۳۸ هش در تهران چاپ شده)، آندروماك، مِیده، زنان تروا، اِلِکترا، ایفیژنی در تاوریس، ایفیژنی در آولیس. ائوریپیدس مردی واقع‌بین و به مردم معاصر خود و حوادثی که روی میداد علاقه‌مند بود. به ارباب انواع اعتقادی نداشت.

ائوریك[8] (eurik)، لتبِ **اواریکوس** (evārikus)، فت ح ۴۸۴، شاه (۴۶۶-ح ۴۸۴) ویزیگوتهای غربی در اسپانیا. تقریباً تمام شبه‌جزیره‌ی ایبری و بخشی از گل را گرفت؛ تولوز را پایتخت خود قرار داد. نخستین قانون‌نامه‌ی ویزیگوت را صادر کرد.

ائوژنیو (eujenio)، اسم پرتغالی: ← ائوگنیوس.

ائوس[9] (eos)، در اساطیر یونان، مظهر سپیده‌دم، دختر هوپریون و تیا؛ مادر بادها و ستارگان و ممنون؛ مطابق آوررا در اساطیر رومی.

آئوستا[10] (āostā)، شهر (جم ۲۱٬۹۸۴)، ل‌غ ایتالیا، کرسی ناحیه‌ی وال د/آئوستا.

ائوستاکی[11]، **بارتولومئو** (bārtolomeo eustāki)، فت ۱۵۷۴، کالبدشناس ایتالیائی؛ کاشف بسیاری نکات کالبدی که آنها را در ضمن تصاویر جالب توجه نشان داده است (۱۵۵۲؛ چاپ ۱۷۱۴). از کشفیات او لوله‌ی اوستاشی است.

ائوسن[12]، **دوره‌ی** (eosen؛ فنس)، اولین دوره از دوران سوم از ازمنه‌ی زمینشناسی. معمولا اوایل این دوره را بنام پالئوسن (pāleosen) مشخص میکنند. در دوره‌ی ائوسن در البرز رسوبهای ضخیم توفهای آتشفشانی و گدازه‌ها و سنگهای آهکی و در زاگروس سنگهای آهکی و ماسه‌سنگ و در سایر نواحی ایران سنگهای آهکی و ماسه‌سنگ و سنگهای رستی و سنگ گچ تشکیل شده است. درین دوره فعالیت آتشفشانی شدید بوده و پهنه‌های زیادی از گدازه‌های آتشفشانی پوشیده شده است. پستانداران پالئوسن حالت اولیه داشتند، ولی در قسمت بعدِ دوره‌ی ائوسن، اجداد پستانداران کنونی، از جمله نوعی اسب بنام ائوهیپوس (eohippus)، ظاهر شده‌اند.

ائوفروسونه[13] (eufrosune)، از الاهگان رحمت.

ائوکایروس[14] (eukāyros)، لفظ یونانی، بمعنی نیکبخت، که در القاب بعضی فرمانروایان قدیم آمده است.

ائوگنیوس (eugenios)، اسم یونانی برای مرد. بعضی اعلام مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Eugenio	ائوخنیو (euxenio)
آلمانی	Eugen	اویگن (oygen)
انگلیسی	Eugene	یوجین (yujin)
ایتالیائی	Eugenio	ائوجنیو (eujenio)
پرتغالی	Eugênio	ائوژنیو (eujeniu)
فرانسوی	Eugène	اوژن (ējen)
لاتینی	Eugenius	ائوگنیوس (eugenius)

ائوگنیوس I[15] (eugeniuse)، فت ۶۵۷، پاپ (۶۵۴-۵۷)؛ مت رم.

ائوگنیوس II، فت ۸۲۷، پاپ (۸۲۴-۲۷)، مت رم.

ائوگنیوس III، فت ۱۱۵۳، پاپ (۱۱۴۵-۵۳). اهل ایتالیا و از سیسترسیان و از دوستان ← قدیس برنار کلرووئی بود. آرنلد برشائی از اسباب آشفتگی دوران پاپی وی بود. دومین جنگ صلیبی (۱۱۴۷-۴۹) در دوره‌ی پاپی او واقع شد.

ائوگنیوس IV، ۱۳۸۳-۱۴۴۷، پاپ (۱۴۳۱-۴۷)، مت ونیز. در ۱۴۳۹ ← شورای بال او را مخلوع اعلام کرد، و آمادئوس VIII را به نام فلیکس V به پاپی منصوب نمود. شقاقی که باین طریق ایجاد شد تا مرگ ائوگنیوس دوام یافت. شورای فرارا-فلورانس در زمان او تشکیل شد.

ائولی (eoli)، ناحیه‌ی قدیم یونانی: ← آیولیا.

ائومنیدس[16] (eumenides): ← الاهگان انتقام.

آئوموری[17] (āomori)، شهر (جم ۱۸۸٬۵۳۲)، انتهای شمالی جزیره‌ی هونشو، ژاپن؛ بندر عمده‌ی قسمت شمالی جزیره.

ائونومیا[18] (eunomiā)، یکی از هورای.

ائوهمروس[19] (euhemeros)، ح ۳۰۰ قم، فیلسوف کورنه‌ای یونانی که میگفت خدایان در اصل پهلوانان باستانی بوده‌اند که بمرور جنبه‌ی خدائی یافته‌اند.

اب (ab)، لفظ عربی، بمعنی پدر و صاحب. در اصطلاح دستور زبان عربی، این کلمه "مُعْرَب به حروف است"؛ در حالت رفع بصورت ابو (abu)، در حالت نصب بصورت اَبا، و در حالت جر بصورت ابی درمیآید (مانند "ابوبکر ابن ابی قحافه" و "یا ابا عبدالله"). نیز ← ابو؛ کنیه.

آب. ۱- نام ماه هشتم در تقویم شمسی ممالك عربی، که بعد از تموز و قبل از ایلول و دارای ۳۱ روز و مطابق ماه اوت فرنگی است. **۲-** نام ماه یازدهم سال عرفی و ماه پنجم سال دینی یهود، که دارای ۳۰ روز و مطابق ژوییه-اوت فرنگی است.

آب، جسمی مرکب از اکسیژن و ئیدروژن که فرمول شیمیائی آن H_2O است. ترکیب وزنی آن یك قسمت ئیدروژن و هشت قسمت اکسیژن میباشد. خالص آن مایعی است بی‌طعم و بی‌بو و شفاف، و مقدار کم آن بیرنگ ولی مقدار زیادش آبی بنظر میرسد. آب در دماسنجی اهمیت خاصی دارد: نقطه‌ی انجمادش صفر درجه و نقطه‌ی جوش آن صد درجه‌ی صدبخشی انتخاب شده است. انبساط آب صورت خاصی دارد: چون دمای آن از دمای متعارفی به ۴° صدبخشی تنزل کند منقبض میشود، و جرم مخصوصش در ۴° بمنتهای بزرگی میرسد (یك سمك آب در دمای ۴° یك گرم وزن دارد)؛ وچون باز آنرا سرد کنیم منبسط میشود، و در 0° صدبخشی بصورت یخ درمیآید که جرم مخصوصش در 0° صدبخشی ۰٫۹۹۹۸۷ است، و همین حالت استثنائی انبساط آب است که باعث ترکیدن حوضها و لوله‌های آب بهنگام یخبندان میشود. آب را بوسیله‌ی جوشانیدن میتوان بصورت بخار آب درآورد. در حرارت متعارفی نیز تبخیر میشود. آب خالص از جهت هدایت برق بسیار ضعیف است. از تأثیر آب بر بعضی فلزات و اکسیدهای فلزی باز و بر بعضی اکسیدها

(۱) Eudoxus (۲) Europos (۳) Europa; Europe (۴) Eurydice (۵) Eurymedon (۶) Euripos (۷) Euripides (۸) Euric (۹) Eos (۱۰) Aosta (۱۱) Eustachi (۱۲) Eocene (۱۳) Euphrosyne (۱۴) Eukairos (۱۵) Eugenius (۱۶) Eumenides (۱۷) Aomori (۱۸) Eunomia (۱۹) Euhemerus

های دیگر اسید تولید میشود. نیدرات نمکی است که مولکولهای آن بعده‌ی مشخصی از مولکول‌های آب پیوسته‌اند. اجسام رطوبتگیر در مجاورت هوا آب جذب میکنند. آب یکی از بهترین حلالها است.

آب قریب ۷۰٪ سطح زمین را میپوشاند و از عوامل عمده‌ی فرسایش میباشد، که سطح زمین را پیوسته میساید، و موادی از آن جدا و بجای دیگر منتقل میکند. باران و رطوبت و پهنه‌های وسیع آب تأثیر مهمی در آب و هوا دارند. آب در زندگی نقش اساسی دارد، و قسمت اعظم پروتوپلاسم حیوان و نبات را تشکیل میدهد. در شیره‌ی نباتی و خون حیوان موجود و در فوتوسنتز عامل اساسی است.

آب طبیعی (رود، چشمه، باران، و غیره) هیچگاه کاملا خالص نیست. تصفیه‌ی آب مشروب شهرها مشتمل است بر انعقاد و صاف کردن و گندزدائی. انعقاد بوسیله‌ی افزودن بعضی مواد (مثلا املاح آلومینیوم) بعمل میآید که باعث رسوب کردن باکتریها و سایر ذرات خارجی میشود، و باین ترتیب ۸۵٪ یا بیشتر باکتریها و ذرات معلق در آب را میتوان خارج کرد. صاف کردن بوسیله‌ی گذرانیدن از طبقات ماسه‌ی نرم و گندزدائی (معمولا بوسیله‌ی کلور) بعمل میآید.

نیروی آب اهمیت اقتصادی زیادی دارد. نیز ← آب تبلور؛ آب دریا؛ آب سخت؛ آب سنگین؛ آب معدنی؛ عناصر اربعه.

ابا (abā)، لفظ عربی ؛ ← اب.

آباء کلیسا [=پدران کلیسا]، عده‌ای از نویسندگان مسیحی اواخر قرن اول میلادی تا پایان قرن هفتم، که به فضل و دانش و ایمان و دینداری و زهد و تقوی شهرت یافته‌اند. آثار آنان، که بزبانهای یونانی و لاتینی نوشته شده، در قرون اوایل بیشتر در اثبات حقانیت مسیحیت و سپس عمدةً در الاهیات و تفسیر کتاب مقدس یا مواعظ است. آباء کلیسا را بدو دسته‌ی آباء پیش از نیقیه (از جمله ایگناتیوس انطاکی، قدیس کلمنس I، ترتولیانوس) و آباء پس از نیقیه (از جمله قدّیس آتاناسیوس، یوحنای زرین دهن، قدیس باسیلیوس کبیر، قدیس آمبروسیوس، قدیس یوحنای دمشقی، قدیس هیرونوموس، قدیس گرگوریوس کبیر، قدیس آوگوستینوس) تقسیم کرده‌اند.

اباتر (abāter)، ده (جه ۱٬۲۵۴؛)، بخش حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم، ۸ کیلومتری ل‌غ صومعه‌سرا. واقع در دشت و هوایش مرطوب است. محصولاتش برنج، توتون، چای، و مختصری ابریشم میباشد.

اباحه ؛ ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

آباد (ābād)، ده (جه۹۵۲؛)، دهستان سمل، بخش تنگستان، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ ۱۸ کیلومتری ل اهرم. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو، و شغل اهالی زراعت است.

ابادان[1] (ebādān)، شهر (جه ۴۵۹٬۱۹۶)، ج‌غ نیجریه؛ کرسی ناحیه‌ی خودمختار غربی. بوسیله‌ی راه آهن به لاگوس مرتبط است. صادراتش کاکائو، پنبه، و روغن نخل است.

آبادان، جزیره‌ای بطول ۶۴ کم و بعرض از ۳ کم تا ۲۰ کم، استان ششم، ج‌غ خوزستان، در دلتای شط‌العرب. از ل و ش به رودهای کارون و بهمنشیر، از غ به شط‌العرب، و از ج به خلیج فارس محدود است. شهر آبادان در آن واقعست. جزیره را بمناسبت مقبره‌ای منسوب به خضر (کنار بهمنشیر) جزیرةالخضر نیز میخوانند. جزیره‌ی آبادان از قرن پنجم قم و شاید پیش از آن مسکون بوده، و احتمالا بندر خاراکس (xārāks) که هرودوت از آن نام میبرد در آن بوده است. جزیره مدتها بین ایران و عثمانی متنازع‌فیه بود. و سرانجام بموجب پیمان ارزروم (۱۸۴۷) بطور قطع به ایران تعلق گرفت. اهمیت بین‌المللی آن در قرن بیستم بمناسبت تأسیسات نفتی شهر آبادان آغاز گردید.

آبادان، تا ۱۳۱۴ هش **عبادان** (abbādān)، شهر (عا ۲۲′ ۳۰°، طش ۱۵′ ۴۸°؛ فرازا ۳ متر؛ جه ۲۲۶٬۰۸۳ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، کنار ج‌غ جزیره‌ی آبادان، بر ساحل چپ شط‌العرب، بفاصله‌ی ۴۸ کیلومتری خلیج فارس. به دریای آزاد راه دارد. هوایش بسیار گرم و در تابستان از گرمترین نقاط مسکون ایران است. بسبب توسعه‌ی سریع صنعت نفت ایران، آبادان بصورت بزرگترین تصفیه‌خانه و مرکز تولید نفت در آسیا و بزعمی بزرگترین واحد تولید نفت در دنیا درآمده است. دارای اسکله‌های بزرگ و کوچک است که نفتکشهای جهان برای حمل انواع محصولات نفتی ازآنها استفاده میکنند. نفت خام بوسیله‌ی چندین لوله از نواحی نفتخیز اطراف بآن میرسد، و قسمتی در پالایشگاههای مختلف آن (بوسعت ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ متر مربع) تصفیه و بقیه با کشتی به خارج حمل میشود.

عبادان ظاهراً منسوب است به عَبّاد ابن حُصَین که در دوره‌ی حجاج ثقفی و زمان خلافت عبدالملك اموی میزیسته. در زمان اصطخری (اواسط قرن چهارم هق) کنار دریا قرار داشته، و بعداً بسبب توسعه‌ی دلتای شط‌العرب، بتدریج از دریا فاصله یافته، و در زمان ابن بطوطه (قرن هشتم هق) "دهی بزرگ در زمینی شوره‌زار" بوده است. بعدها ساکنین آن شوری اراضی کنار شط را بسر طرف کرده نخلستانها در دو طرف شط‌العرب و رود بهمنشیر بعمل آوردند، که هنوز از سیماهای جالب کناره‌های این دو رود میباشد. معذلك، عبادان، مانند اغلب شهرهای خوزستان، بتدریج رو به ویرانی گذاشت، و در اوایل قرن بیستم دهکده‌ای بیش نبود. در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت انگلیس و ایران قراردادی با شیخ محمره (خرمشهر) منعقد ساخت، و در جزیره‌ی آبادان بین آبادیهای بریم و بوارده به تأسیس پالایشگاه نفت پرداخت، و بدین طریق بنیاد عبادان جدید گذاشته شد که در ۱۹۵۱ پالایشگاه آن بزرگترین پالایشگاههای جهان بود. در ۱۳۱۴ هش نام عبادان به آبادان تبدیل گردید.

آبادان کنونی شهری است دارای دو جنبه‌ی متناقض. یك قسمت آن بسیار مُدرّن است، و برطبق اصول نوین شهرسازی ساخته شده، و ازین جهت در ایران بی‌نظیر میباشد. قسمت دیگرش "آبادان قدیم" ومناطق مسکونی کارگران شرکت نفت (ازقبیل حصیرآباد معروف) است، که مناطق اخیر حتی بقول یکی از نمایندگان محافظه‌کار مجلس انگلستان، از حیث کثافت و محقری در دنیا بی‌نظیر است.

آبادان، شهرستان (جه متجاوز از ۲۸۳٬۶۰۱)، استان ششم (خوزستان)، مشتمل بر قسمت اصلی جزیره‌ی آبادان؛ مرکزش شهر آبادان. از ل به شهرستان خرمشهر و از غ به شط‌العرب محدود است. بیشتر خاکش در دلتاهای کارون و شط‌العرب در ساحل خلیج فارس واقع شده؛ جنس خاك آن رسوبی و استعداد کشاورزی آن زیاد است. بعلت وجود صنعت نفت، از نظر بازرگانی و صنعت دارای اهمیت فراوانی است. هوایش گرم است؛ دما در تابستان به بیش از ۵۰° صدبخشی و در زمستان گاهی به حد ۰° میرسد. محصول عمده‌اش خرما و حنا، و صنعت دستی تهیه‌ی کیسه‌های حصیری مخصوص حمل خرما است.

آباده (ābāde)، بخش حومه (جه ۵۴٬۴۰۰؛)، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس). دارای ۱۰۸(؟) آبادی و هوای آن سردسیری است. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه، و صنعت دستی قالیبافی است. مرکز این بخش و مرکز شهرستان آباده شهر آباده است.

آباده، ده (جه ۸۰۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان آباده طشك، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۲۱ کیلومتری ل‌غ نیریز. محصولاتش غلات و پنبه، و صنعت دستی قالیبافی است.

آباده، شهر (عا ۱۰′ ۳۱°، طش ۳۷′ ۵۲°؛ جه ۸٬۱۹۲ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان آباده، استان هفتم(فارس). اولین شهر کوهستانهای شمالی منطقه‌ی فارس و بین دو رشته‌ی مرتفع واقعست و در حقیقت مدخل این منطقه بشمار میرود. مرکزی قدیمی ولی اعتبار آن مربوط بدوره‌ی کریم خان زند میباشد، و ظاهراً بدستور او آباده نامیده شده است. بعلت نامساعد بودن عوامل جغرافیایی، از نظر شهری پیشرفتی نکرده است. فقط چون در خط مهاجرتهای فصلی ایل قشقائی قرار داشته دارای اهمیت نظامی بوده؛ سابقاً قلعه‌ی معتبری داشته. منبت کاری و گیوه سازی آن معروف است.

آباده، شهرستان (جه ح ۱۱۱٬۰۰۰؛)، استان هفتم (فارس)، در ل شهرستان شیراز؛ مرکزش شهر آباده. بموجب قتکا (۱۳۱۶ هش) مرکب از بخشهای آباده، سمیرم، و بوانات بود؛ در اسفند ۱۳۲۱ هش سمیرم از آن منتزع شد؛ بعداً بخش ابرقو و سپس در آبان ۱۳۳۸ هش بخش اقلید نیز بآن منضم گردید، و فعلا مرکب از چهار بخش آباده (بخش حومه)، بوانات، ابرقو، و اقلید است.

ناحیه‌ای است کوهستانی (جز ابرقو که در کویر واقعست). از ارتفاعات آن رودخانه‌های دائم و نیمه‌دائمی مانند رودهای یزدخواست، شادکام، کر، و بوانات سرچشمه میگیرند و در جهات مختلفی جریان دارند. آب و هوایش بَرّی

(۱) Ibadan

و بعلت ارتفاع زیاد سرد است. محصولات عمده‌اش غلات، میوه، پنبه، چغندر، بادام، و کشمش میباشد. قالیبافی و کرباسبافی بین اهالی رایج است؛ گیوه‌ی ملکی آن در ناحیه‌ی فارس به استحکام و ظرافت شهرت دارد. راه شوسه‌ی اصفهان به شیراز از آن میگذرد.

آباده‌طشك (ābāde.taŝk) [آباده‌ی طشك]، دهستان (جع ح ۵٬۰۰۰؟)، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)؛ واقع در شمال دریاچه‌ی نیریز (بختگان)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. محصول عمده‌اش غلات، حبوبات، پنبه، کنجد، انگور، بادام، لبنیات، و مخصوصاً کتیرا است که قابل توجه میباشد.

آبادیان (ābādiān)، نامی که در کتاب جعلی دساتیر به نخستین پیامبری که به ایرانیان فرستاده شد داده شده است، و کتاب دساتیر را کتاب دینی او خوانده‌اند. امروز نیك میدانیم که مردی بنام آذرکیوان در هندوستان برخاسته و فرقه‌ای پدید آورده و اینگونه کتابها را جعل کرده است. در دساتیر، این پیامبر جعلی‌آباد نیز خوانده شده است.

اباذر، امامزاده (abāzar)، بنائی (← امامزاده) در خارج شهر قزوین در کوهسار، ح ۲۰ کیلومتری لش شهر. دارای مدخل سنگی مورخ ۶۹۳ هق، صندوق منبت زیبا (۹۲۱ هق)، رواق زمان شاه طهماسب I صفوی، ضریح عالی چوبی و گنبد کاشی عهد قاجاریه است.

ابارق (abāreq)، ده (جع ۴۱۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دارزین، بخش حومه، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)، ۵۱ کیلومتری لغ بم. محصولش غلات است. مختصری گله‌داری معمول است.

آباره[1]، مجرای آب که معمولا آب را به شهرها میرساند. گویا اولین آباره در بین‌النهرین احداث شده است. بعداً رومی‌ها آباره‌های متعدد ساختند.

اباضیه (ebāziyya)، دسته‌ای از خوارج، منسوب به عبدالله ابن اباض، که در ایام مروان ابن محمد، آخرین خلیفه‌ی (۱۲۷–۱۳۲ هق) اموی، خروج کرد، و مروان در دفع آنها بسیار کوشید. اباضیه نیز خود چند گروه بودند و بقایائی از آنها در شمال افریقا بنام اباضیه (abā-) هنوز هست.

اباقا خان (abāqā) یا **ابقا خان** (abaqā)، فت ۲۰ ذوالحجه‌ی ۶۸۰ هق، دومین پادشاه (۶۶۳–۶۸۰ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ پسر و جانشین هولاکو خان مغول. بعد از پدر به سلطنت نشست. دختر میخائیل VIII (پالایولوگوس)، امپراطور بیزانس، را که مریم نام داشت و بعداً معروف به دسپینا (despinā) [=شاهزاده خانم] شد بزنی گرفت. نسبت به عیسویان محبت تمام داشت، و با پاپها و سلاطین مسیحی اروپا مناسبات دوستانه برقرار نمود، و گویند غسل تعمید کرد. شمس‌الدین جوینی وزارت او داشت و در آخر، به سعایت مجدالملك یزدی، بین ایلخان و وزیر وحشت و کدورت پدید آمد. اباقا خان یك چند در خراسان و خوارزم با مدعیان خویش که امرای مغول بودند جنگید، و یك بار نیز در حدود آسیای صغیر با بیبرس، سلطان مصر، جنگ کرد. اباقا خان در همدان وفات یافت.

آب اکسیژنه[2] (ābe oksijene؛ از نام فرانسوی آن)، مایعی بیرنگ و بی‌ثبات و با طعم فلزی، که از دو اتم اکسیژن و دو اتم ئیدروژن تشکیل یافته، و از نظر شیمیائی پروکسیدِ ئیدروژن و فرمول شیمیائی آن H_2O_2 است. عاملی است رنگ‌زدا، و در شستشوی زخمها نیز بکار میرود ولی تأثیرش در کشتن میکروبها مورد بحث است.

آبان [= آبها]، در آیین زردشتی، ایزد نگهبان آب، موکّل بر روز دهم (موسوم به آبان) هر ماه شمسی و ماه هشتم (موسوم به آبان) هر سال شمسی. ← تقویم اوستایی.

ابان ابن عبدالحمید لاحقی (abān, lāheqi)، فت ح ۲۰۰ هق، شاعر عرب. مداح برامکه و عباسیان بود. کلیله و دمنه و داستان بلوهر و یوداسف را بنظم درآورد.

ابان ابن عثمان، فت ۱۰۵ هق، از حکام عرب؛ پسر عثمان خلیفه. در جنگ جمل همراه عایشه بود. کتابُ المَغازی (در سیره‌ی حضرت رسول) منسوب به وی از قدیمترین کتب عربی است، ولی بعضی آنرا از نویسنده‌ی دیگری بهمین نام میدانند.

آبانو، پیترو د/: ← پیترو د/آبانو.

ابانه (abāna)، نهری در دمشق (دوم پادشاهان ۱۲.۵). شاید همان بردی (baradā) باشد که در دمشق جاری است.

آب آهك، محلول ئیدروکسیدِ کلسیوم در آب. تحت تأثیر انیدریدِ کربونیك برنگ شیر درمیآید، و باین جهت در آزمایشگاهها برای تشخیص انیدرید کربونیك بکار میرود. برای مداوای سوختگیهای ناشی از اسیدها و در پزشکی بعنوان ضد اسید استعمال میشود.

آب‌باریك (āb.bārik)، ده (جع ۹۱۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهنام، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی، ۷ کیلومتری جغ ورامین؛ محصولاتش غلات، صیفی، و چغندر قند.

آب‌باغ (āb.bāq)، کوهی واقع در جش دهستان پشتکوه از بخش اردل، شهرستان بروجن. مستور از جنگل است، و از چوبهایش برای تهیه‌ی زغال استفاده میشود.

آب‌بر (āb.bar)، ده (جع ۹۵۴ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش طارم علیا، شهرستان زنجان، استان یکم، ۵۴ کیلومتری غ سیردان؛ محصولاتش غلات، پنبه، زیتون.

آب‌بر (āb.bor)، قسمت جلو پایه‌های پل، مقابل جریان آب، که برای تقسیم فشار آب نوك آن را تیز یا محدب سازند.

آب‌بند (āb.band)، معبر مصنوعی آب که در یا دریچه‌ای ــ برای متوقف ساختن یا تنظیم جریان آب ــ در آن تعبیه میشود. عبور کشتی از کانال‌هایی که شیب تُند دارند بوسیله‌ی آب‌بند صورت میگیرد. کانال را به چندین بخش قسمت میکنند، که در هر یك از آنها سطح آب ثابت است؛ طول هربخش ممکن است به چند کیلومتر برسد. بین هر دو بخش دستگاه حوض‌مانندی (آب‌بند) تعبیه میشود، که طولش معمولا ۲۰ تا ۵۰ متر (در کانال پاناما ۳۰۵ متر) است، و از دو طرف بوسیله‌ی درهایی (مانند P و P′ در شکل) میتوان آنرا بست. هریك از درها دریچه‌ای دارد (مانند V و V′ در شکل) که

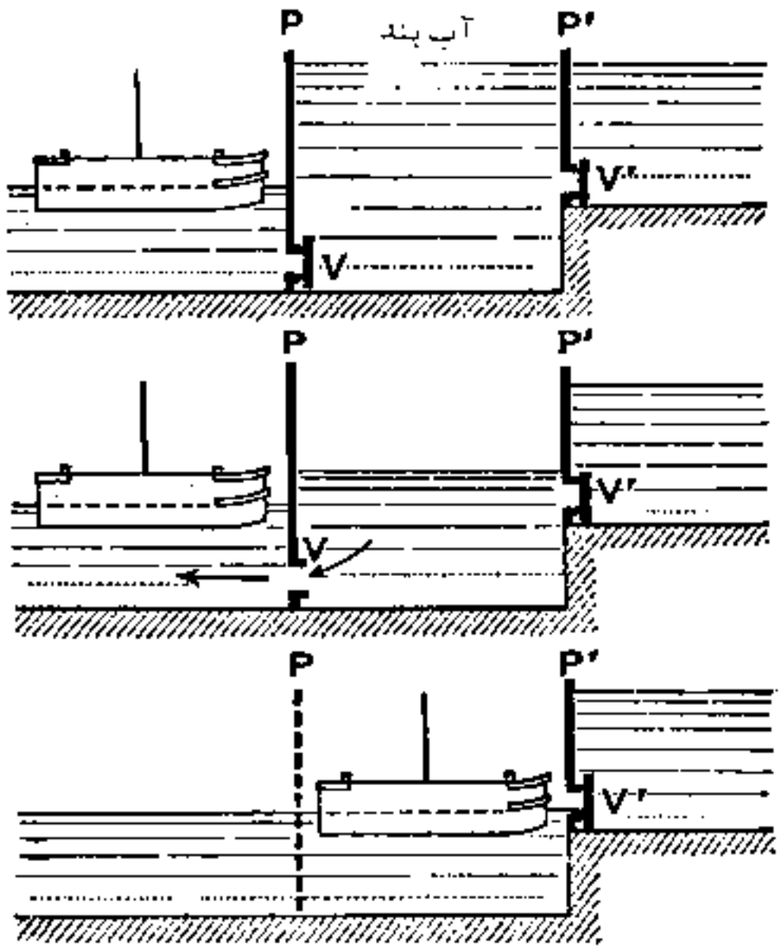

بوسیله‌ی مکانیکی باز و بسته میشود. چون دریچه‌ی یکی از درها را باز کنند، برطبق قانون ظروف مرتبطه آب جریان پیدا میکند تا سطح آن در طرفین آن دَرْ یکسان شود. درین صورت به آسانی میتوان در را باز کرد. کنار سدهایی که بر رودخانه‌های قابل کشتیرانی ساخته میشود آب‌بندهایی نیز میسازند تا انتقال کشتیها از دو طرف امکان‌پذیر شود.

آب‌پخشان[3] (āb.paxŝān)، بلندیهایی که آبریز رودی را از آبریز رود دیگر جدا میسازند (مانند رشته‌ی البرز که آب‌پخشان رودهای حوضه‌ی دریای خزر و فلات ایران است).

آب‌پخشان بزرگ، رشته‌ی[4]، نام عمومی کوهها و فلاتهای استرالیا که تقریباً موازی سواحل شرقی و جنوب شرقی آنند. آلپهای استرالیائی جزئی از آنست.

آب پنج، رود: ← پنج.

ابت[5]**، چارلز گریلی** (cārlz grili abət)، ۱۸۷۲ــ، عالم امریکائی فیزیك نجومی، معتبر در تشعشع خورشید.

آبتاز[6] (āb.tāz)، جریان سیل‌آسای ناشی از خرد شدن یخهای زمستانی رودخانه در بهار یا تابستان. در ضمن آبتاز، اغلب رودخانه طغیان میکند و پهنه‌های اطراف خود را فرامیگیرد. آبتازهای تجشس و امریکای شمالی معروفند.

آب تبلور (ābe tabalvor)، آبی که در بعضی مواد متبلور بحالت ترکیب شیمیائی موجود است، و بوسیله‌ی حرارت میتوان آنرا از آنها خارج ساخت (در این صورت ماده معمولا خواص تبلوری خود را از دست میدهد). مثلا بلورهای کات کبود بازاء هر مولکول سولفات مس پنج

(۱) aqueduct (۲) hydrogen peroxide (۳) watershed; water-parting; divide (۴) Great Dividing Range
(۵) Abbot (۶) débâcle (فنـ)

مولکول آب دارند که آب تبلور است، و حال آنکه سولفات خالص مس ماده‌ی سفید بی‌شکلی میباشد. ← آب تشکیل.

ابتث (abtas)، اصطلاحی برای حروف الفبای عربی بترتیب معمول (ا، ب، ت، ث، ...، ی). ← ابجد.

ابتدا [= آغاز]، در علم عروض، نخستین پایه از مصراع دوم هر بیت، مانند واژه‌ی بدانش، بر وزن فعولن (la'ulon)، در این شعر:

توانا بود هر که دانا بود بدانش دل پیر برنا بود.

(← صدر؛ عروض؛ ضرب؛ حشو).

ابتر (abtar)، دهستان (جم ۲۵٬۰۰۰ ؟)، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۵ (؟) آبادی. محصول عمده‌اش غلات، زرت، باقلا، خرما، و فراورده‌های دامی است. مرکز دهستان، ده **ابتر** (جم ۱٬۲۰۰ ؟)، در ۱۸ کیلومتری ش ایرانشهر واقعست.

ابتر، در علم عروض: ← بتر.

آب‌تره (āb.tare)، (*Nasturtium officinale*)، گیاه دائمی خودرو که آنرا بولاغ اوتی (bulāq uti) و علف چشمه نیز میگویند. در نقاط پرآب میروید. برگهای تندش خوراکی است و در سالاد مصرف میشود. گلهای سفید و کوچکش در تابستان پدید میآید.

آب تشکیل (ābe)، قسمتی از آب تبلور که بعضی نمکهای آبیده آنرا سخت‌تر از بقیه در خود نگاه میدارند. مثلا اگر کات کبود را، که هر مولکولش پنج مولکول آب دارد (آب تبلور)، حرارت دهیم، در دمای 100° صدبخشی چهار مولکول از آب تبلور خود را از دست میدهد، ولی مولکول پنجم (آب تشکیل) را تا دما به ۲۵۰° نرسیده در خود نگاه میدارد.

آبتل[1] (āb.tal)، پشته‌ای از ماسه یا سنگ که زیر سطح آب دریا یا رودخانه و نزدیک سطح آب واقع و بالنتیجه برای کشتیرانی خطرناک است.

آبتین (ābtin)، پدر فریدون: ← آتبین.

ابجد (abjad)، نخستین از هشت لفظی که عرب عادة حروف الفبای خود را بوسیله‌ی آنها یاد میکنند (نیز ← ابتث). الفاظ مذکور معمولا چنین خوانده میشود: ابجد، هوز (havvaz)، حطی (hotti)، کلمن (kalaman)، سعفص (sa'fas)، قرشت (qarašat)، ثخذ (saxxez)، ضظغ (zazeq). درین دسته‌بندیها، شش دسته‌ی اول برطبق ترتیب الفبای فنیقی است، و دو دسته‌ی اخیر متشکل از حروف مخصوص زبان عرب است. اعراب، مانند یونانیان، برای هریك از حروف الفبا مقدار عددی قرار داده بودند، بدین شرح:

ا	۱	ی	۱۰	ق	۱۰۰
ب	۲	ك	۲۰	ر	۲۰۰
ج	۳	ل	۳۰	ش	۳۰۰
د	۴	م	۴۰	ت	۴۰۰
ه	۵	ن	۵۰	ث	۵۰۰
و	۶	س	۶۰	خ	۶۰۰
ز	۷	ع	۷۰	ذ	۷۰۰
ح	۸	ف	۸۰	ض	۸۰۰
ط	۹	ص	۹۰	ظ	۹۰۰
		غ	۱٬۰۰۰		

و اعداد را بوسیله‌ی آنها نمایش میدادند، و بوسیله‌ی آنها حساب میکردند، و این حساب به حساب جمل (jommal) معروفست. حساب جمل سابقاً در ممالك اسلامی در نزد منجمین و محاسبین و در تنظیم جداول نجومی و عددی معمول بود، ولی امروزه، گذشته از علوم غریبه (مانند طلسمات و غیره)، استعمال آن تقریباً منحصر است به ساختن ماده تاریخ، و شماره‌گذاری مقدمه و فهرست کتاب در نزد بعضی.

آب جو، یکی از قدیمترین مشروبات الکلی. طرز ساختن آن در کشورهای مختلف یکسان ولی رنگ، عطر، و مقدار الکل (معمولا از ۳ تا ۶ در صد) آن متفاوت است. جو جوانه‌زده و له شده را با مقداری غلات مانند برنج و گندم و آب مخلوط کرده بهم میزنند و بآن رازك اضافه کرده میجوشانند، سپس آن را خنك کرده مختمر مایع بآن اضافه میکنند تا عمل تخمیرانجام گیرد.

آب‌چلیك (āb.celik)، پرنده‌ای از گروه یاوه، برنگ گندمی یا بلوطی یا خرمائی و دارای نوك دراز، که کرمها و حشرات را از زیر گل و خاك بیرون آورده میخورد. بیشتر درکنار نهرهای آب بسر میبرد.

ابخاز[2]، **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (abxāz) یا **ابخازیا**، ایالت خودمختار (۸٬۷۰۰ کم۲، جم ح ۳۹۴٬۰۰۰)، لغ جشه گرجستان، کرسی آن سوخومی. صنایع و محصولاتش چای، توتون، کنسرو میوه و ماهی. سرزمین ابخازیا در قدیم مسکن قوم ابخاز بود، و این قوم در زمان یوستی‌نیانوس، امپراطور روم، مطیع دولت روم شده به مسیحیت گرویدند (ح ۵۵۰)، و بعد چندی به اعراب جزیه میدادند، و مدتی نیز مطیع امرای گرجستان بودند. در قرن شانزدهم ابخازیا تحت تسلط دولت عثمانی درآمد، و اسلام جای مسیحیت را گرفت. در ۱۸۶۴ روسیه آنجا را ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد. فعلا ابخازها ۳۰٪ جمعیت جغشه ابخاز را تشکیل میدهند و اکثر مسلمان هستند.

ابد (abad)، در علم الاهی، مدت بقائی که پایان ندارد. در مقابل آن ازل است که بی‌ابتدا است.

ابداع (ebdā') [عربی، = نو آوردن]، در علم بدیع، چند گونه صنعت بدیعی در شعری آوردن؛ مانند (معزی)

جهان گشاده ثنای ترا چو تیر دهان
زمانه بسته رضای ترا چو نیزه کمر،

که دارای صنایع تضاد (گشاده و بسته)، تناسب (تیر و نیزه)، جناس (جهان و دهان)، و مبالغه است.

ابدال (abdāl)، مفردش بدل (badal)، در نظام صوفیه، یکی از طبقات اولیا و خاصان خدا، که مردم آنانرا نمیشناسند، و بهمین جهت رجال الغیب (rejālo 'l.qeyb) نیز خوانده میشوند. گویند زمین هیچگاه خالی از ابدال نیست، و آنان همواره در نگاهداری نظم جهان میکوشند، و به درماندگان کومك میکنند. در باب عده و مرتبه‌ی ابدال صوفیه متفق‌القول نیستند.

ابدال‌آباد، ده (جم ۱٬۱۴۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بالاجام، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)، ۳۹ کیلومتری لغ تربت جام.

محصولش غلات و میوه است.

ابدالی (abdāli)، نام و عنوان سابق طایفه‌ای از افاغنه که امروز غالباً بنام درانی (dorrāni) مشهورند، و چون یکی از اجداد قدیم این طایفه در خدمت یکی از ابدال چشتیّه، بنام خواجه ابو احمد، بوده است، اعقاب او مشهور به ابدالی شده‌اند. طایفه‌ی ابدالی در زمانهای قدیم در حدود قندهار میزیسته‌اند، اما در اوایل سلطنت شاه عباس I صفوی، تحت فشار طایفه‌ی غلجائی مساکن خود را در آن حدود واگذاشته به نواحی هرات آمدند. مقارن عصیان میر ویس افغان که از طوایف غلجائی بود، رؤسای ابدالی نیز در صدد کسب قدرت برآمدند، و از آنجمله اسدالله خان ابدالی هرات را یك چند بدست گرفت. نادر شاه آنها را مقهور کرد، و بعضی از آن طوایف را بخدمت خویش پذیرفت، و از آنجمله احمد خان ابدالی بود که، بعد از وفات نادر، بر افغانستان تسلط یافت، و خود را احمد شاه درانی خواند، و طایفه‌ی ابدالی از آن پس بهمین نام درانی خوانده شدند. طایفه‌ی ابدالی به دو دسته‌ی بزرگ پوپلزای (popalzāy) و بارکزای (bārakzāy) تقسیم میشود، و خاندان سلطنتی فعلی افغانستان از دسته‌ی اخیر است.

آبدان (ābdān)، ده (جم ۹۰۷ ؟)، دهستان دیّر، بخش خرم‌دشت، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ ۷۲ کیلومتری ش خورموج؛ محصولش غلات، خرما، تنباکو.

آبدان، عضو بدن: ← مثانه.

آبدانان (ābdānān)، بخش (جم ح ۶٬۰۰۰ ؟)، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۳۶ (؟) آبادی. ناحیه‌ایست کوهستانی که رودهای سیاگاب و چم کبود در دره‌های وسیع آن جاری است. محصولاتش غلات، لبنیات، و برنج است. گله‌داری و چادربافی و پلاس‌بافی رواج دارد.

آبدرا[3] (ābderā)، شهر (جم ۲٬۸۲۱)، یونان، ج غ تراکیه. در ح ۶۵۰ ق‌م بنا شد. پروتاگوراس و ذیمقراطیس آنجا زیسته‌اند.



آبدره[4] (āb.dare)، شاخابه‌ی باریك و عمیقی از دریا، دارای دیسوارهای پرشیب، که از غرق شدن ساحلی کوهستانی یا فرسایش یخچالی عمیق یك دره‌ی ساحلی تشکیل یافته است. در سواحل نروژ زیاد دیده میشود، و بزبان نروژی آنرا فیورد (fiord) گویند. در شکل فیوردهای ساحل نروژ جنوبی دیده میشود.

آبدرهالدن[5]، **امیل** (emil ābderhālden)، ۱۸۷۷–۱۹۵۰، عالم سویسی فیزیولوژی و شیمی زیستی. در باره‌ی مخمّرها و سوخت و ساز مواد

(۱) shoal (۲) Abkhaz (۳) Abdera (۴) fiord; fjord (۵) Abderhalden

غذایی در بدن تحقیقات کرده. مخترع آزمون آبستنی است.

آب دریا. ترکیب تقریبی آب دریا (باستثنای دریاهای درونبومی، مانند بحرالمیت) ازین قرار است:

آب	%۹۶,۴
کلرورِ منیزیوم ($MgCl_2$)	% ۰,۴
سولفاتِ کلسیوم ($CaSO_4$)	% ۰,۱
نمك طعام ($NaCl$)	% ۲,۸
سولفاتِ منیزیوم ($MgSO_4$)	% ۰,۲
کلرورِ پوتاسیوم (KCl)	% ۰,۱

آب دز یا آبدیز: ← دز، رود.

آبدزدك (āb.dozdak)، نام حشراتی از نوع *گرولوتالپا (Gryllotalpa)* و *سکاپتریسکوس (Scapte-risus)* از راسته‌ی راست‌بالان، که با دستهای نیرومند خود دالانهایی در زیر زمین میکنند.



بیشتر از ریشه‌ی گیاهان تغذیه میکنند، و زیان فراوان میرسانند.

آب دزفول، رود، ← دز، رود.

ابدون (abaddun) [عبری، = ویرانی]، نام عبری ملك خراب کننده. ← شیطان.

آبده (ābdeh)، قسمتی از مجرای قنات که از آن آب زیر زمین داخل قنات میشود. در مقابل قسمت دیگر که خشکه کار است.

آب دهن: ← براق.

ابدیّ‌الخفاء: ← مدارات یومی.

ابدیّ‌الظهور: ← مدارات یومی.

آبدیز یا آب دز: ← دز، رود.

ابر (abr)، ده (جه ۹۸۰ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش بسطام، شهرستان شاهرود، استان دوم، ۸ کیلومتری ل قلعه‌نو. محصولش غلات است. مختصری گله‌داری معمول میباشد. معدن زغال سنگ دارد که استخراج میشود.

ابر (abar)، ده (جه ۱۵۴۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان جی، بخش حومه، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۴ کیلومتری ش اصفهان؛ محصولش غلات، انگور، صیفی.

ابر، قله‌ای بلندی ۲٬۶۳۰ متر، از قلل سلسله‌ی البرز، ل شهرستان شاهرود، استان دوم.

ابر (abr)، توده‌ای از قطرات خرد آب یا ذرات یخ متشکل بر گرد ذرات ریز (غبار و غیره) موجود در هوا، که بارتفاع معتنابهی در جوّ معلق‌اند. قطر قطراتی که ابر را تشکیل میدهند از 0,001 میلیمتر تا 0,12 میلیمتر تغییر میکند. آب یا یخ موجود در ابر فقط قسمت کوچکی از فضائی را که بصورت ابر دیده میشود اشغال میکنند. چون قطرات آب و ذرات یخ نور را بخوبی منعکس میکنند، توده‌ی ابر بصورت شیء حاجب ماورائی بنظر میرسد.

تشکیل ابر ناشی از اینست که هرگاه توده‌ای از هوای گرم مرطوب بحد کافی خنك شود، مقداری از بخار آب موجود در آن بحالت مایع درمیآید. عمده‌ترین سبب تولید ابر خنك شدن هوا بعلت حرکت صعودی آنست، ولی بعضی ابرها از اختلاط هوای گرم و سرد تولید میشود. حرکت صعودی هوا، یعنی بالا رفتن آن، ممکن است ناشی از باد یا گرم شدنِ محلیِ توده‌ای از هوا باشد. در هرحال، چون هوا بالا رود منبسط و در نتیجه خنك میشود (مثلا اگر توده‌ای از هوا یك کیلومتر بالا رود، در نتیجه‌ی انبساط، قریب°10 صدبخشی خنك میشود)، و مقداری از بخار آب موجود در آن بحال مایع درمیآید. همچنین، اگر باد توده‌ای از هوای گرم مرطوب را بطرف توده‌ای از هوای سرد براند، در برخورد آنها هوای گرم خنك میشود، و در شرایط مساعد ابر تولید میگردد.

طبقه‌بندی. اولین طبقه‌بندی اساسی ابرها از لوك هاوارد (luk hāwārd)(۱۷۷۲–۱۸۶۴)، هواشناس انگلیسی، است (۱۸۰۳)، و طبقه‌بندی او اساس نامگذاریهای بعدی بوده است. در طبقه‌بندی بین‌المللی کنونی ابرها را به ده نوع تقسیم میکنند که مبتنی بر سه شکل اساسی است که اول بار هاوارد از آنها اسم برده: سیروس (sirus) [= طره]، استراتوس (strātus) [= لایه]، کومولوس (kumulus) [= پشته]. سایر اسامی از ترکیب این الفاظ و الفاظ آلتو (ālto) [= بلند] و نیمبوس (nimbus) [= ابر بارانی] ساخته میشود. بعلاوه انواع مذکور را برحسب ارتفاع متوسط بچهار طبقه تقسیم میکنند:

ابرهای بلند (ارتفاع متوسط از ۶ تا ۱۱ کیلومتر): سیروس، سیروکومولوس (siro-)، سیروستراتوس؛

ابرهای میانه (ارتفاع متوسط بین ۲ و ۶ کیلومتر): آلتوکومولوس، آلتوستراتوس؛

ابرهای پایین (ارتفاع متوسط بین 0,1 و ۲ کیلومتر): استراتوکومولوس (strāto-)، استراتوس، نیمبوستراتوس (nimbo-)؛

ابرهای عمیق (ارتفاع متوسط قاعده 0,5 کیلومتر و ارتفاع متوسط در رأس ۶ کیلومتر): کومولوس، کومولونیمبوس (kumulo-).

ابر[1]، ژاك رنه (jāk rēne eber)، معروف به **لو پر دوشن** (lē per düšen)، ۱۷۵۷–۹۴، انقلابگر و روزنامه‌نویس فرانسوی. در آغاز انقلاب به مدیریت روزنامه‌ی انقلابی لو پر دوشن منصوب شد، و از این طریق در سراسر کشور و بین سربازان شهرت یافت. پس از ۱۷۹۲ رهبر تندروترین جناحهای کمون پاریس شد. در ۱۷۹۳ بدستور ژیروندیان توقیف شد، ولی بر اثر تظاهراتی که برله وی شد آزاد گردید. در مقابل روبسپیر پرستش الاهه‌ی عقل را علَم کرد، و حزب افراطی‌تر از افراطی معروف به ابریستها (eberist-) [= پیروان ابر] یا آنرازه (āNrājc) [= دیوانگان] را تأسیس نمود. در دادگاه انقلاب از شهود اصلی علیه ماری آنتوانت بود، و ویرا متهم به زنا با پسر خود کرد. سرانجام، روبسپیر، باتهام ناروای توطئه، وی و پیروانش را با گیوتین بقتل رسانید.

آبراآم، آبراآمو، و آبراآن، اسامی اروپائی برای مرد، مطابق ابراهیم و آبراهام و ایبرهم. ← ابراهیم، اسم.

ابرآلودگی[2] (abrāludegi)، حالت آسمان از جهت پوشیدگی از ابر، که نظراً تخمین و برحسب چند در ده پهنه‌ی مورد نظر از آسمان بیان میشود. ابرآلودگی آسمانِ خالی از ابر صفر، و ابرآلودگی آسمانی که بکلی پوشیده از ابر باشد ده است.

ابرام (abrām)، اسم عبری برای مرد، مطابق ابراهیم (← ابراهیم، اسم). بعضی اعلام اروپائی مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیولی	Abram	آبرام
انگلیسی	Abram	ایبرم (eybrəm)
فرانسوی	Abram	آبرام
لاتینی	Abramus	آبرامو‌س (ābrāmus)

ابراونل[3]، اسحاق (abrāvanel) یا **اسحاق ابربانل** (abarbānel)، ۱۴۳۷–۱۵۰۸، عالم الاهی یهودی. در آثارش، علیه اصول استدلالی موسی ابن میمون، از معجزات طرفداری میکند.

آبراهام (ābrāhām)، اسم اروپائی برای مرد، مطابق ابراهیم و آبراآم و ایبرهم. ← ابراهیم، اسم.

آبراهام[4]، دشت، نام فلاتی نزدیك کیك، کانادا. در آنجا در سال ۱۷۵۹ نیروهای فرانسوی (بفرماندهی مونکالم) از سپاهیان انگلیسی (بفرماندهی ج. وولف) شکست خوردند، و در نتیجه کانادا بتصرف امپراطوری بریتانیا درآمد.

آبراهام گاتوغیگوس (gātuqigos)، فت ۱۷۳۶، ادیب و روحانی ارمنی، در شهر کاندی در جزیره‌ی کرت متولد و در ۱۷۳۴ پاپ ارامنه شد. یکی از ادبای بزرگ ارمنی بوده. مردی بود زیبا و بلند قد و رشید و هم بسیار عاقل و مدبر، و باین جهت مورد توجه و مشورت نادر شاه بود، و در دشت مغان و قفقاز همیشه با وی و با رجال بزرگ ایران ارتباط داشت. خاطرات روزانه‌ی خود را راجع به شخص نادر و دربار ایران و مخصوصاً ارتش آن زمان ایران و شجاعت سربازان با تفصیل نوشته، و اخیراً بوسیله‌ی ستفان هانائیان و عبدالحسین سپنتا (شاعر و روزنامه نویس اصفهان) بفارسی ترجمه شده است. آبراهام در اچمیادزین وفات یافت.

ابراهیم، اسم. نامهای اروپائی ذیل برای مرد مشتق از صورت عبری این نامست (نیز ← آبرام).

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیولی و فرانسوی	Abraham	آبراآم (ābrāām)
اسپانیولی	Abrahán	آبراآن (ābrāān)
آلمانی	Abraham	آبراهام (ābrāhām)
انگلیسی	Abraham	ایبرهم(eybrəham)
ایتالیائی	Abrahamo	آبراآمو(ābrāāmo)

ابراهیم [از عبری، احتمالا بمعنی پدر جماعت بسیار] یا **ابرام** (abrām) [عبری، ظاهراً به معنی پدر بزرگوار (است)]، جد اعلی و موجد ملت یهود از طریق پسرش اسحاق و جد اعلای اعراب از طریق پسر دیگرش اسماعیل. وی ابرام نام داشت، و در اور، از بلاد کلده، متولد شد، و از مقارنه‌ی وقایع مذکور در کتاب عهد قدیم با اطلاعات تاریخی احتمال میرود که در حدود ۱۵۵۰ قم (یا منتهی ۱۴۵۰ قم) میزیسته

(۱) Hébert (۲) cloudiness (۳) Abravanel (۴) Abraham

است.

تاریخ حیات او در سفر پیدایش (بابهای ۱۱-۲۵) آمده است. پدرش تارح ابن ناحور با ابراهیم و سارا، زن ابراهیم، و برادر زاده‌ی خود لوط از اور به حزان رفت، و پس از مرگ تارح، ابراهیم در ۷۵ سالگی با سارا و لوط به کنعان رفت، و در آنجا خدا بروی ظاهر شده گفت "این زمین را به ذرّیه‌ی تو میبخشم". سپس بسبب قحطی، با سارا رهسپار مصر شد، و در آنجا زوجه‌ی زیبای خود را خواهر خویش وانمود، و صاحب مال و منال فراوان شد. بعد از مصر به کنعان باز گشت. سارا چون نازاد بود، کنیز خود هاجر را بزنی به وی داد و اسماعیل ازو متولد گشت. در ۹۹ سالگی خداوند به وی خطاب کرد که "نام تو ابراهیم خواهد بود زیرا تو را پدر امتهای بسیار گردانیدم"، و در همین وقت خداوند سنت ختنه را مقرر کرد. در صد سالگی فرزند دیگرش اسحاق از سارا متولد شد، و چندی بعد خداوند برای آزمایش ایمان وی امر کرد که اسحاق (در روایات اسلامی اسماعیل) را قربانی کند، و داستان آن معروفست. سرانجام ابراهیم در ۱۷۵ سالگی درگذشت، و او را در غاری نزدیك حبرون بخاك سپردند.

ابراهیم مورد احترام یهود و مسیحیان و مسلمانان است، و در نزد مسلمین ملقب به خلیل‌الله [=دوست خدا] و معروف به ابراهیم خلیل میباشد. در قرآن ← سوره‌ی ابراهیم به نام اوست، و پدرش آزر نامیده شده (الانعام ۷۴). داستان افکندن او در آتش به حکم نمرود و گلستان شدن آتش بر او بامر خدا معروف است. بعضی محققین معتقدند که ابراهیم وجود خارجی نداشته و ساخته و پرداخته‌ی مردمی است که خود را از اعقاب او میدانند و داستانها و سخنان منسوب به وی انعکاسی از تاریخ آنان بیش نیست.

ابراهیم [ابراهیم ابن احمد I]، ۱۶۱۵-۴۸ بم (۱۰۲۴-۱۰۵۸ هق)، نوزدهمین سلطان (۱۶۴۰-۴۸) عثمانی؛ جانشین برادرش مراد IV. مردی ضعیف‌النفس و خوشگذران بود، و پس از اینکه وزیر کاردانش قره مصطفی بدسائس درباریان مقتول شد (۱۶۴۴)، سلطان بازیچه‌ی دست درباریان گردید. سرانجام شورشی بپا شد که ینی‌چریها در رأس آن بودند، و شورشیان سلطان را خلع و خفه کردند.

ابراهیم، امامزاده، نام چند بنا در ایران (← امامزاده). **۱ـ** کنار شهر آمل، مازندران. بنائی است چهارگوش، بضلع ۵ متر و بلندی بیش از ۱۲ متر؛ دارای گنبد هشت ترك آجری، رو کاری سفید، تزیینات مقرنس، و صندوق منبت. بانی خواجه نامدار و عبدالله (شوال ۹۲۵ هق). **۲ـ** بابلسر، مازندران. از آثار قرون نهم و دهم هجری. تاریخ صندوق ۸۳۵ هق؛ یك در (۸۴۱ هق) بنام سید عزیز ابن شمس‌الدین، یك در (۹۰۶ هق) بنام فضّه خاتون دختر امیر صاعد جرم شمس‌الدین.

ابراهیم، خواجه، فد ۷۱۸ هق، از رجال و بزرگان دربار ایلخانیان؛ پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر. مانند پدر صاحب قدرت و حشمت بود، و در عهد الجایتو شربت‌دار سلطان مغول محسوب میشد. در دوره‌ی ابوسعید بهادر خان، دشمنان خواجه رشیدالدین فضل‌الله، که در صدد قلع و استیصال وزیر بودند، به سلطان جوان بدروغ گزارش دادند که خواجه ابراهیم، به دستور پدر، سلطان الجایتو را زهر داده است، و ابوسعید بی تحقیقی درست فرمان داد تا خواجه ابراهیم را پیش چشم پدر کشتند، و سپس خواجه رشیدالدین را نیز باو ملحق نمودند (۱۷ جمادی الاولی ۷۱۸ هق).

ابراهیم، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۴م قرآن، مکی، ۵۲ آیه، که موضوع اساسی آن توحید و بعث و حساب و جزا است. از فرستادن پیامبران بر قوم موسی و اقوام نوح و عاد و ثمود سخن میراند، و استواری آن پیامبران را میستاید، و هلاك شدن اقوامشان را نتیجه‌ی نرفتن بر راه خدا میدانید. بیاد میآورد که شیطان روز قیامت به مردم میگوید مرا ملامت نکنید که خود ستمکار و مستحق ملامت هستید. به دینداری و انفاق در راه خدا فرمان میدهد. داستان بنای خانه‌ی کعبه را بدست ابراهیم میآورد، و یادآور میشود که اسلام همان دین حنیف ابراهیم است.

ابراهیم‌آباد، ده (جم ۶۶۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رستاق، بخش خلیل‌آباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۲ کیلومتری ج خلیل‌آباد. محصولش غلات و زیره، و صنعت دستی قالیبافی است.

ابراهیم‌آباد، ده (جم ۱٬۲۳۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان زهرا، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی، ۱۸ کیلومتری بوئین. محصولش غلات و چغندر قند و صنعت دستی گلیم‌بافی است.

ابراهیم‌آباد، ده (عر ۱۲′ ۳۴°، طش ۰۳′ ۵۰°؛ جم ۲٬۰۲۹ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان مشك‌آباد، بخش فراهان، شهرستان اراك، استان یکم، سر راه شوسه‌ی اراك به قم؛ محصولش غلات و میوه.

ابراهیم ابن احمد، ابواسحاق، امیرزاده‌ی سامانی: ← ابراهیم سامانی.

ابراهیم ابن ادهم: ← ابراهیم ادهم.

ابراهیم I ابن اسماعیل: ← عادلشاهیه.

ابراهیم ابن اسماعیل دیباج: ← طباطبا.

ابراهیم ابن اغلب (aqlab)، فد ۱۹۶ هق، مؤسس سلسله‌ی نیمه‌مستقل آغالبه. هارون‌الرشید حکومت افریقیه را بدو داد (۱۸۴ هق). شهر عباسیه را در افریقیه بنا کرده پایتخت قرار داد. شارلمانی، شاید برای اینکه ویرا بر ضد امویان اندلس با خود متحد سازد، سفرایی نزد او فرستاد. ابراهیم در قیروان درگذشت.

ابراهیم ابن سلطان قلی: ← قطب‌شاهیه.

ابراهیم ابن سنان (senān) [ابو اسحاق ابراهیم ابن سنان ابن ثابت ابن قره]، فد ۳۳۵ هق، ریاضیدان و منجم مسلمان؛ پسر سنان ابن ثابت و نوه‌ی ثابت ابن قره. حواشی و شروحی بر مقاله‌ی اول مخروطات آپولونیوس و مجسطی و رسائلی در هندسه و نجوم نوشته. طریقه‌ی وی برای تربیع سهمی بسیار ساده‌تر از طریق ارشمیدس و در واقع ساده‌ترین طرق حل این مسئله قبل از اختراع حساب انتگرال بوده است.

ابراهیم ابن سیمجور: ← ابراهیم سیمجور.

ابراهیم ابن شیرکوه: ← ابن شیرکوه.

ابراهیم II ابن طهماسب ابن ابراهیم: ← عادلشاهیه.

ابراهیم ابن عبدالله حسنی: ← قتیل باخمری.

ابراهیم ابن عزرا (ezrā) یا **ابن عزرا** [ابراهیم ابن مایر ابن عزرا]، ۱۰۹۲-۱۱۶۷، فیلسوف و نحوی یهودی اسپانیائی، عالم احکام نجوم، و مترجم آثار عربی به عبری. در تولدو متولد شد، و بسیار مسافرت کرد، و در طی این مسافرتها دانش اسلامی را بین یهودیان و مسیحیان نشر کرد، و همین امر یکی از علل شهرت او بوده است. علاوه بر ترجمه‌ی آثار عربی به عبری، تألیفاتی در ریاضیات و احکام نجوم دارد و رساله‌ای نیز در فلسفه‌ی دینی نوشته است. ابن عزرا از بزرگترین مفسرین کتاب مقدس در قرون وسطی بوده است.

ابراهیم ابن علاءالدوله یا میرزا ابراهیم تیموری (یا گورکانی)، فد ۸۶۳ هق، از شاهزادگان معروف سلسله‌ی تیموریان؛ پسر علاءالدولة ابن بایسنقر. در هنگام وفات پدر، در زندان عم خویش ابوالقاسم بابر بود. بعد از وفات (۸۶۱ هق) بابر، بن پسر و جانشین نه یا یازده ساله‌ی او میرزا شاه محمود نام یاغی شده بر لشکر او فایق آمد، و سپس بتعقیب میرزا شاه محمود به استرآباد شتافت، لیکن در یك فرسخی استرآباد از جهانشاه قرا قوینلو شکست یافت (محرم ۸۶۲)، و هرات را نیز در همین ایام از دست داد. چندی بعد از آن در حدود بادغیس از ابوسعید بهادر خان شکست خورد؛ پدرش علاءالدوله که بابر او را نابینا کرده بود نیز با او همراه بود و او درین واقعه به مازندران گریخت، اما میرزا ابراهیم چندی بعد دوباره بر هرات دست یافت، و بین پدر و پسر اختلاف پدید آمد، ولیکن دیگر بار پدر و پسر متحد شده بکومك میرزا سنجر گورکانی با ابوسعید بهادرخان جنگیدند و شکست خوردند، و از طریق سبزوار به بسطام و دامغان رفتند، و در آنجا پدر و پسر از یکدیگر جدا شدند. میرزا ابراهیم از دامغان آهنگ مشهد کرد و در راه بیمار گشت. عاقبت در ۶ شوال ۸۶۳ هق وفات یافت. نعش او را به هرات بردند و در مدرسه‌ی گوهرشاد بیگم دفن نمودند.

ابراهیم II ابن فرخ یسار، ح ۹۰۸ هق: ← شروانشاهان.

ابراهیم ابن مالك یا **ابراهیم اشتر** (aštar)، شهرت **ابوالنعمان ابراهیم نخعی،** پسر مالك اشتر (فد ۳۷ هق) و از مشاهیر شیعه‌ی عراق و مخالفین بنی‌امیه. در ظهور مختار بدو پیوست، و در موصل با عبیدالله ابن زیاد و حصین ابن نمیر جنگیده آنها را کشت. هنگام کشته شدن مختار وی حاکم موصل بود، و مصعب ابن زبیر او را بطاعت خویش و به بیعت برادرش عبدالله ابن زبیر بخواند، و عبدالله ابن زبیر بدو پیوست. مصعب بعد از چندی او را دیگر بار حکومت موصل داد. عبدالملك مروان، چون جهت دفع مصعب آهنگ عراق کرد، به ابراهیم نامه کرد و حکومت عراق را بدو وعده داد؛ لیکن ابراهیم از یاری مصعب دست باز نداشت تا کشته شد. گویند سرش را نزد عبدالملك فرستادند و

جسدش را موالی حصین ابن نمیر بسوختند.
ابراهیم ابن محمد، مت ۸ هق، فرزند حضرت محمد از ماریه‌ی قبطیه که در کودکی درگذشت. در روز مرگ او کسوف شد و مردم پنداشتند این کسوف بخاطر وفات فرزند پیغمبر است، و در حدیث است که آن حضرت فرمود کسوف و خسوف از آیات پروردگار است و ماه و خورشید هرگز بخاطر مرگ کسی نمیگیرند.
ابراهیم ابن محمد دربند، شیخ، ح ۷۸۴ هق: ← شروانشاهان.
ابراهیم ابن مسعود غزنوی: ← ابراهیم غزنوی.
ابراهیم ابن مظفرالدین، نصرت‌الدین، امیر (ح ۶۶۲ هق) شبانکاره.
ابراهیم ابن مهدی، ف ۲۲۴ هق، برادر هارون الرشید خلیفه‌ی عباسی و از مدعیان خلافت عباسی. در زمان هارون‌الرشید دو بار امارت دمشق یافت، و در دوره‌ی خلافت مأمون، هنگامی که این خلیفه در خراسان بود، از نارضائی عباسیان استفاده کرد، و در بغداد به دعوی خلافت برخاست. در بغداد کسانی که از رفتار مأمون و علاقه‌ای که او به آل علی و به ایرانیان میورزید ناخرسند بودند با او بیعت کردند. اما مأمون از خراسان متوجه بغداد شد، و قتل فضل ابن سهل و رحلت امام رضا هم تا حدی اسباب نگرانی آل عباس را از رفتار او کاسته بود. ازین رو، آل عباس ابراهیم ابن مهدی را رها کردند و او نیز متواری شد، و چندی بعد دستگیر شد و بحبس افتاد. آخر، مأمون ابراهیم را عفو کرد و او را اکرام نمود. ابراهیم مردی خوش بیان و گشاده دست و شاعر پیشه بود. مادرش زنی زنگی بود، نامش شکله (šakla)، و از این‌رو ابراهیم را دشمنانش، از طریق طعن، ابن شکله خوانده‌اند.
ابراهیم ابن ولید، سیزدهمین خلیفه (۱۲۶-۱۲۷ هق) از سلسله‌ی خلفای اموی؛ پسر ولید ابن عبدالملك. بعد از وفات یزید ناقص به خلافت نشست (ذوالحجه‌ی ۱۲۶). اما خلافت او دوام نیافت. مروان ابن محمد، که بعد معروف به مروان حمار شد، بر او خروج کرد، و ابراهیم از پیش او گریخت، و مروان بجای او به خلافت نشست (صفر ۱۲۷ هق).
ابراهیم ابن هلال صابی: ← صابی.
ابراهیم ابن یوسف زجاجی: ← ملامتیه.
ابراهیم ادهم (adham)، شهرت **ابو اسحاق ابراهیم ابن ادهم ابن منصور بلخی،** ف ۱۶۱ یا ۱۶۲ هق، زاهد و عارف مشهور ایرانی. وی بنا بر مشهور از امیرزادگان بلخ بود؛ اما بر اثر تمایل به زهد و عرفان، از سر ملك و مال پدر برخاست؛ جامه‌ی پشمین پوشید، و به سیاحت و عبادت و ریاضت پرداخت. حکایت حال او از بعضی جهات شباهت به احوال بودا دارد. ابراهیم ادهم در طریقه‌ی تصوف مقام بزرگ یافت، و به صحبت سفیان ثوری و فضیل ابن عیاض رسید. در کتابهای صوفیه حالات و کرامات بسیار به وی منسوب شده است، و از او سخنان بلند و مؤثر نیز نقل شده است. ابراهیم ادهم در [illegible] وفات یافت.
ابراهیم اشتر: ← ابراهیم ابن مالك.
ابراهیم اعتمادالدوله، حاجی: ← ابراهیم شیرازی.
ابراهیم امام [امام ابراهیم]، ۸۲-۱۳۱ هق، رهبر و پیشوای دعوت عباسی؛ پسر محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس ابن عبدالمطلب. در حمیمه (homayma) (از بلاد شام) میزیست، و شیعه‌ی بنی عباس در آنجا نزد وی آمد و شد میکردند. همین ابراهیم بود که ابومسلم خراسانی را جهت نشر دعوت به خراسان فرستاد. در آن زمان، از بیم آنکه نام امام عباسی فاش نشود، و از جانب امویان برای او موجب آزار فراهم نیاید، دعوت به "الرِّضا مِنْ آل محمد" میکردند، که عبارت باشد از دعوت بیکی از آل محمد بدون ذکر اسم خاصی؛ و اسم امام را، جز از خاصان و معتمدان، مخفی میداشتند. معذلك، مروان ابن محمد، آخرین خلیفه‌ی اموی، از اقدامات ابراهیم مطلع شد و او را بگرفت و بزندان انداخت، و در زندانش بکشت. بعد از وی، با برادرش ابوالعباس سفاح بیعت نمودند و سرانجام سفاح بخلافت رسید. ابراهیم امام مردی زیرك و خردمند و خوش سخن بود و از حدیث و ادب بهره داشت.
ابراهیم اینال (aynāl, eynāl)، ف جمادی‌الاولی ۴۵۱ هق، از امرای مشهور سلجوقی؛ برادر مادری طغرل بیگ. چون طغرل بیگ مسعود I غزنوی را مغلوب کرد، و بر خراسان استیلا یافت، ولایت ری و جبل را به ابراهیم اینال داد، و چندی بعد، او را به سیستان فرستاد. چندی بعد، ابراهیم اینال در جبال و بلاد مغرب و آذربایجان و ارمنیه فتوحات کرد، و موجب وحشت طغرل گشت، و طغرل او را نزد خود خواند، و بین آنها وحشت و کدورت پدید آمد. عاقبت، ابراهیم اینال با باسیری، برضد طغرل بیگ همدست شد، و طغرل از پیش آنها به ری گریخت. چندی بعد، الب ارسلان و قاورد و یاقوتی، پسران چغری بیگ داود، لشکر آوردند، و ابراهیم اینال را در محلی بنام هفتاد پولان شکست دادند؛ ابراهیم اینال گرفتار و کشته شد. لفظ اینال را بمعنی سردار قبیله گفته‌اند.
ابراهیم پاشا، ۱۷۸۹-۱۸۴۸، خدیو (سپتامبر-نوامبر ۱۸۴۸) مصر و سردار بزرگ آن کشور؛ پسر محمد علی پاشا. در پیشرفتهای پدرش سهم عمده‌ای داشت. جنگ وهابیها را که در ۱۸۱۱ آغاز شده بود پایان داد (۱۸۱۸)، و عبدالله ابن‌سعود را با کسانش به اسارت به مصر فرستاد. شورشی را که در یونان روی داده بود فرونشانید (۱۸۲۴-۲۶). بعلت کدورتی که بین محمد علی پاشا و دربار عثمانی پیش آمد، بفرمان پدر به شام لشکر کشید (۱۸۳۱)، و سپاهیان عثمانی را مغلوب کرد، و براثر مداخله‌ی دول اروپا پیمان صلحی منعقد شد (۱۸۳۳) که بموجب آن سرزمین شام تحت حکومت محمد علی قرار گرفت. بار دیگر که ترکها آغاز جنگ کردند (۱۸۳۹) آنانرا منکوب کرد، ولی بسبب مداخله‌ی دول اروپا شام را تخلیه نمود (۱۸۴۰) و به مصر بازگشت. بقیه‌ی عمر را باصلاحات داخلی پرداخت. در ژوئن ۱۸۴۸ عملا فرمانروای مصر بود، و در سپتامبر همان سال سلطان عثمانی فرمان پاشائی مصر باو داد، ولی خدیوی او طولی نکشید و در سپتامبر آن سال وفات یافت. ←
محمد علی پاشا.
ابراهیم پاشا، ۱۴۹۳-۱۵۳۶، وزیر اعظم مشهور دولت عثمانی در زمان سلطان سلیمان I (سلطان سلیمان قانونی). اصلا مسیحی بود، و در زمان ولیعهدی سلیمان ابتدا ترده بود، و سپس بسبب هوش سرشار خود مورد توجه او واقع شد، و چون سلیمان بسلطنت رسید (۱۵۲۰) ابراهیم در دربار وی مناصب یافت، و در ۱۵۲۳ (شعبان ۹۲۹ هق) وزیر اعظم شد، و مدت ۱۳ سال این سمت را داشت، و مورد اعتماد کامل سلطان بود، و با قدرت تمام حکمفرمائی کرد. در جنگهای عثمانی با مجارستان شرکت داشت، و در جنگهای عثمانیان با ایران در زمان شاه طهماسب I صفوی فرماندهی سپاهیان عثمانی را داشت، و تبریز را تصرف کرد. سرانجام، هنگامی که بمنتهای قدرت و شوکت رسیده بود شبانه بامر سلطان مقتول شد (مارس ۱۵۳۶ = رمضان ۹۴۲ هق).
ابراهیم پاشا داماد، ف ۱۶۰۱، وزیر اعظم دولت عثمانی. مورد توجه خاص سلطان مراد III بود، و در سلطنت جانشین وی سلطان محمد III داماد او شد، و سه بار به وزارت اعظم رسید.
ابراهیم پاشا داماد، ح ۱۶۷۸-۱۷۳۰، وزیر اعظم دولت عثمانی در زمان سلطنت سلطان احمد III. مورد توجه سلطان بود، و سلطان دخترخود فاطمه را بزنی باو داد (۱۷۱۷)، و در ۱۷۱۸ (۱۱۳۰ هق) او را به وزارت اعظم منصوب کرد، و وی تا آخر عمر درین سمت بود. دوره‌ی وزارت ابراهیم پاشا از ادوار مشعشع تاریخ عثمانی است، و در همین زمان بود که فن چاپ بوسیله‌ی ابراهیم متفرقه وارد عثمانی گشت. ابراهیم پاشا در ۱۷۲۴ پیمانی برای تقسیم ایالات سرحدی ایران با پطر کبیر منعقد ساخت، و اندکی بعد سپاهیان عثمانی همدان و گنجه و ایروان و تبریز را اشغال کردند. پس از فتوحات طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه) در نواحی اشغالی، بعلت عدم رضایت مردم از حکومت ابراهیم پاشا شورشی بر پا شد. ابراهیم بامر سلطان، که نمیخواست وزیر محبوبش بدست مردم خشمگین بیفتد، کشته شد، وسلطان روز بعد از سلطنت کناره گرفت.
ابراهیم تیموری، میرزا: ← ابراهیم ابن علاء الدوله.
ابراهیم حصیری (hasiri) [ابوالقاسم ابراهیم ابن عبدالله حصیری]، از رجال و معتمدان دستگاه سلطان مسعود I غزنوی. در اواخر سلطنت سلطان محمود غزنوی، باتفاق ابوطاهر تبانی، برسالت نزد قدر خان رفت (۴۲۱ هق)، و پس از بازگشت، همچنان تا حدود سنه‌ی ۴۵۰ هق حیات داشت. در تاریخ بیهقی اطلاعاتی در باب احوال او مذکور است.
ابراهیم‌خان، مدرسه و حمام و بازارچه‌ی، در کرمان، مجموعه‌ی بناهای بسیار متناسب شیوا، دارای کاشیکاریهای عالی، حجرات، چاپخانه، و موقوفات کافی، تماماً از آثار ابراهیم خان ظهیر الدوله، پسر عموی فتحعلی شاه، که در ۱۲۱۸-۱۲۴۰ هق حکومت کرمان داشت. تاریخ مدرسه ۱۲۳۲ هق.
ابراهیم‌خان ابن نصر: ← طغتاج خان.
ابراهیم خان بغایری (boqāyeri)، از امرای مشهور خراسان در دوره‌ی بعد از قتل (۱۱۶۰

هق) نادر. وی بعد از قتل میرعلم خان خزیمه، که با وجود خویشاوندی بخیانت او هلاك شد، یکچند با محمد حسن خان قاجار مرتبط بود، و پس از آن به کریم خان زند پیوست. در جنگهائی که بین کریم خان و فتحعلی خان افشار روی داد (۱۱۷۵ هق)، وی، بپاس دوستی و یکرنگی که با فتحعلی خان افشار داشت، با چند تن از امرای دیگر توطئه‌ای چید، و در صدد برآمد کریم خان را هلاك کند؛ اما سرآنها فاش شد و امرای زندیه او را با سایر همدستانش در مجلس بزم کریم خان کشتند.

ابراهیم خان زند، ۱۱۸۲هق؟، چهارمین پسر کریم خان زند. وی در هنگام وفات پدر ۱۱ سال بیش نداشت. صادق خان زند، پس از خلع و حبس ابوالفتح خان زند و محمد علی خان زند، او را نیز با آنها به زندان انداخت (۱۱۹۴ هق)، و در استیلای علیمراد خان زند برشیراز، او نیز مانند دو برادر دیگرش نابینا گشت (۱۱۹۶ هق)، و پس از آن، تا حدود سال ۱۲۰۶ هق در شیراز حیات داشت.

ابراهیم خان صدیق‌الممالك، حاجی میرزا ← صدیق‌الممالك.

ابراهیم خان ظهیرالدوله، فت ۱۱۵۱ هق، برادر نادر شاه افشار، و سپهسالار و سردار نادر در آذربایجان و داغستان. وی در جوانی، مانند برادر، بخدمت شاه طهماسب II صفوی پیوست، و بعد از آن، چون نادر قدرت و نفوذی بهمرسانید، وی نیز حیثیت و اعتباری یافت، چنانکه به دفع ترکمانان و اکراد خراسان مأمور شد (۱۱۳۹ هق)، و چندی بعد حکومت خراسان یافت (۱۱۴۴). پس از آن، یك چند سپهسالار آذربایجان شد، و عاقبت مأمور دفع و تنبیه یاغیان داغستان گشت. لیکن در آنجا مقتول شد، و یاغیان جسد او را از قبر برآورده به درختی آویختند و آتش زدند (شعبان ۱۱۵۱). نادر، در بازگشت از هند، به تنبیه یاغیان شتافت. ابراهیم خان ظهیرالدوله صفات عالی و سلحشوری و تدبیر برادر را نداشت.

ابراهیم خلیل، پیغمبر؛ ← ابراهیم.

ابراهیم‌خلیل خان جوانشیر، فت ربیع‌الاول ۱۲۲۱ هق، حاکم معروف قراباغ در عهد ظهور آقا محمد خان قاجار، که درحوزه‌ی حکمرانی خود داعیه‌ی استقلال داشت. در سنه‌ی ۱۲۰۷ هق، آقا محمد خان به دفع او شتافت، و او نسبت به وی اظهار انقیاد کرد، اما بعذر کبر سن، از آمدن به درگاه خان قاجار معذرت میخواست. در سنه‌ی ۱۲۰۹ وی با والی عیسوی تفلیس همدست شده بر آقا محمد خان عاصی شد، و چون خان قاجار لشکر به دفع او برد در قلعه‌ی پناه‌آباد متحصن گشت، و سپس از در طاعت درآمده مورد عفو شد، و در ۱۲۱۱، که آقا محمد خان از ارس گذشت، وی قلعه‌ی خود را گذاشته بگریخت. عاقبت در عهد فتحعلی شاه قاجار با روسیه بنای سازش گذاشت، و چون عباس میرزا ولیعهد لشکر به دفع وی برد (۱۲۲۰)، وی از روسها یاری جست، و در نتیجه، قلعه‌ی او بدست روسها افتاد. و او از این کرده‌ی خویش پشیمان گشته دیگر بار در صدد ارتباط با فتحعلی شاه و اعتذار از گذشته برآمد. اما درین بین، بتحریك یکی از برادر-زادگان خود، با زن و چند تن از فرزندان بدست یکی از صاحب‌منصبان روس کشته شد.

ابراهیم خواص (xavvās)، شهرت **ابواسحاق ابراهیم ابن احمد ابن اسماعیل**، فت ۲۸۴ یا ۲۹۱ هق، عارف و زاهد معروف ری در قرن سوم هجری. وی از یاران و همکنان **ابوالحسین نوری** و جنید بغدادی بود، و غالب اوقات را در سفر میگذرانید. وفاتش در مسجد جامع ری اتفاق افتاد. حالات و سخنان او در کتابهای صوفیه نقل شده است.

ابراهیم سامانی [ابواسحاق ابراهیم ابن احمد سامانی]، امیرزاده‌ی سامانی و برادر امیر نصر II سامانی. وی در ایام امارت امیرنصر با دیگر برادران به زندان افتاد، اما در سنه‌ی ۳۱۷ هق با آنها همدست شد، و با همراهی عده‌ای از دیالمه و علویان، و با کومك ابوبکر طباخ، از زندان بیرون آمده فتنه‌ی بزرگی در بخارا برانگیختند، و بر بخارا دست یافته خزائن امیرنصر را بباد غارت دادند. عاقبت امیرنصر فتنه‌ی آنها را فرو نشاند، و برادران هریك بگوشه‌ای فرار کردند، و ابراهیم به موصل گریخت (۳۱۸). بعد از وفات (۳۲۹ هق) امیر نصر، چون **ابوعلی چغانی** برنوح I طغیان کرد، با ابراهیم مکاتبه نمود، و او را به مخالفت با امیر نوح دعوت کرد، و او به ابوعلی چغانی پیوست، و ابوعلی او را به امارت برداشت و عده‌ای از لشکریان امیرنوح نیز در مرو بآنها پیوستند، و ابراهیم و ابوعلی خراسان را گرفته به بخارا رفتند، و در آنجا سکه بنام ابراهیم زدند، و امیر نوح به سمرقند گریخت. عاقبت بین ابراهیم و ابوعلی خلاف افتاد، و ابوعلی وی را گذاشته به چغانیان رفت. ابراهیم نیز، چون از عهده‌ی امارت و مخالفت با نوح بر نمی‌آمد، برادر او **ابوجعفر سامانی** را به امارت برداشت، و خود عنوان سپهسالاری برگزید. لیکن عاقبت هر دو از این مخالفت پشیمان شده به سمرقند نزد امیر نوح رفتند، و از در معذرت درآمدند. امیرنوح به بخارا آمده بسلطنت نشست، و ابراهیم و ابوجعفر هر دو را گرفته کور کرد و به زندان انداخت (۳۳۵ هق).

ابراهیم‌سلطان تیموری [ابوالفتح ابراهیم سلطان]. شوال ۷۹۶–۴ شوال ۸۳۷ هق، از شاه‌زادگان سلسله‌ی تیموریان؛ پسر **شاهرخ تیموری**. وی در سنه‌ی ۸۱۷ هق حاکم فارس شد، ولیکن مواجه با معارضه‌ی پسر عم خود میرزا بایقرا (پسر میرزا عمر شیخ) و مغلوب شد (۸۱۸ هق). شاهرخ به دفع بایقرا پرداخت و دیگربار امارت فارس به ابراهیم داد (۸۱۹). ابراهیم‌سلطان با ذوق و هنردوست و خوش خط بود، و گویند خط یاقوت را تقلید میکرد، و در شیراز مدرسه‌ای ساخت. وی بعد از آن نزدیك ۲۰ سال در فارس حکومت راند و ممدوح و حامی شرف الدین علی یزدی مورخ بود. وی هم در زمان حیات پدر وفات یافت، و پسرش میرزا عبدالله **تیموری**، بعد از **عبداللطیف تیموری**، به داعیه‌ی سلطنت برخاست. تاریخ وفات او را روضة‌الصفا و حبیب‌السیر و لب‌التواریخ ۴ شوال ۸۳۷ و تذکرة الشعراء در ۸۳۴ هق ضبط کرده‌اند.

ابراهیم سیمجور [ابو علی ابراهیم ابن سیمجور]، امیر قهستان و والی خراسان در عهد سامانیان (← سیمجوریان). نوح II سامانی در سنه‌ی ۳۳۳ هق وی را بجای **ابوعلی چغانی** سپهسالار خراسان و والی نشابور کرد. در سنه‌ی ۳۳۵ هق ابوعلی چغانی نشابور را گرفت و او را از آنجا براند.

ابراهیم شاه ابن برهان شاه : ← نظام‌شاهیه.

ابراهیم شاه افشار، فت ۱۱۶۲ هق، شاهزاده‌ی معروف سلسله‌ی افشاریه و از مدعیان سلطنت بعد از نادر شاه افشار. وی پسر کهتر **ابراهیم خان ظهیرالدوله** و برادرزاده‌ی نادر شاه بود، و نادر شاه، بعد از برادر، اسم و لقب او را بوی داد (قبل از آن اسم وی محمد علی بیگ بود). بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر، وی از جانب برادر خود **عادلشاه افشار** سردار عراق گشت، اما در اصفهان با بعضی از امرای افغان و ازبك همدست شده به مخالفت برادر برخاست، و در سلطانیه او را مغلوب و متواری کرده خود به سلطنت نشست. پس از آن عادلشاه را دستگیر و کور نمود، و سپس به همدان رفت، و لشکری به کرمانشاه فرستاد، و برتوپخانه و ذخائری که نادر جهت حمله به عثمانی در کرمانشاه گرد آورده بود دست یافت، و از آنجا به دفع **امیر اصلان خان** قرخلو، که داعیه‌ی استقلال یافته بود، به آذربایجان رفت، و بعد از دفع او نخست در صدد برآمد **شاهرخ افشار** را هم، که امرای خراسان او را به سلطنت برداشته بودند، تحت نفوذ و اختیار خود بگیرد. ازین رو، آوازه در انداخت که سلطنت حق شاهرخ است، و او باید به عراق آید و به سلطنت بنشیند. اما امرای خراسان شاهرخ را نگذاشتند که به عراق برود. ازین رو ابراهیم خان از پیشرفت این خدعه نومید شد، و ناچار قصد خود را آشکار کرده خود بنام ابراهیم شاه به سلطنت نشست (۱۷ ذوالحجه‌ی ۱۱۶۱). و سپس با لشکری جهت دفع شاهرخ، که امرای خراسان او را به سلطنت برداشته بودند، عازم قزوین و سپس مشهد شد. در سرخه‌ی سمنان از هواداران شاهرخ شکست خورد، و به قم گریخت، و دستگیر شد. او را بامر شاهرخ با عادلشاه افشار، که نابینا بود، روانه‌ی مشهد کردند. ابراهیم شاه در راه مقتول گشت، و جنازه‌ی او را به مشهد برده دفن کردند (۱۱۶۲هق).

ابراهیم شیرازی، ملقب به **اعتمادالدوله**، معروف به **حاجی ابراهیم شیرازی** و **حاجی ابراهیم اعتمادالدوله**، کلانتر شیراز در اواخر عهد زندیه و صدراعظم فتحعلی شاه قاجار. پدرش حاجی هاشم نام داشت، و کلانتر محلات حیدری-نشین شیراز بود، و در سال ۱۱۶۰ هق، بامر نادر شاه، از یك چشم کور شده بود. حاجی ابراهیم بعد از او در دستگاه زندیه ترقی کرد، و در عهد جعفرخان زند منصب کلانتری فارس یافت. بعد از قتل جعفرخان، اسباب سلطنت لطفعلی خان زند را فراهم آورد، و مورد توجه و اعتماد او گشت، بطوریکه لطفعلی خان او را پدر خطاب میکرد. عاقبت از لطفعلی خان رنجید، و چون دولت را یار آقا محمد خان میدید، باو پیوست و شهر شیراز را با ذخائر و اموال و زن و فرزند لطفعلی خان باو تسلیم نمود، و در استیصال لطفعلی خان اهتمام کرد. آقا محمد خان، چون بسلطنت نشست، او را برکشید، و در اواخر،

وزارت خویش بدو داد. فتحعلی شاه نیز او را بدین منصب بداشت.

کار حاجی ابراهیم در دوره‌ی فتحعلی شاه زیاده بالا گرفت، و اکثر مشاغل و اعمال بدست فرزندان و خویشان او افتاد. تا آنکه مخالفانش در صدد دفع او برآمدند، و شاه را نسبت باو بدگمان ساخته نامه‌هایی مجعول به وی عرضه کردند که حاجی ابراهیم آن نامه‌ها را به مخالفان نوشته، و آنها را به مخالفت برانگیخته است. فتحعلی شاه، که از حاجی بدگمان گشته و از تسلط او بر امور اندیشناك شده بود، نسبت به حاجی هیچ نگفت، اما عده‌ای از غلامان خود را به ولایاتی که خویشان و فرزندان حاجی در آن ولایات بودند فرستاد، و آنها را فرمان داد تا در روز معین همه‌ی کسان او را هلاك کنند، و خود او را نیز در تهران گرفته کور کردند، و زبانش بریدند (ذی‌حجه‌ی ۱۲۱۶ هق)، و با زن و فرزند به قزوین فرستاده در آنجا هلاك کردند، و صدارت را به میرزا شفیع مازندرانی داد.

ابراهیم صولی، شاعر و کاتب بغدادی: ← صولی.

ابراهیم غزنوی [ابوالمظفر ظهیرالدوله رضی الدین ابراهیم ابن مسعود]، ۴۲۶-۴۹۲ هق، دهمین پادشاه (۴۵۱-۴۹۲ هق) از سلسله‌ی غزنویان آل سبکتکین؛ پسر سلطان مسعود I غزنوی. وی در هرات بدنیا آمد. هنگام کشته شدن پدرش کودکی خرد سال بود. در دوره‌ی استیلای طغرل کافرنعمت با برادر دیگرش فرخزاد غزنوی در قلعه‌ی بزغند (bozqond) محبوس بود. هنگام سلطنت فرخزاد از قلعه‌ی بزغند به قلعه‌ی نای منتقل شد، و چون فرخزاد وفات یافت، امرای غزنوی او را از بند برآوردند و برتخت نشانیدند (۴۵۱ هق). وی چون بسلطنت نشست با سلاجقه که در خراسان استیلا یافته بودند طرح دوستی افکند. در سنه‌ی ۴۵۶ هق دختر خود را به پسر الب ارسلان داد، و مهد عراق، دختر ملکشاه، را برای یکی از پسران خود گرفت، و این وصلت موجب تحکیم دوستی آنها گشت. پس از آن، سلطان ابراهیم با آسودگی به بسط نفوذ در هند و پنجاب پرداخت و در غزنین هم خرابیها و خللهائی را که در دوره‌ی بعد از قتل سلطان مسعود در کارها افتاده بود بصلاح باز آورد. در سال ۴۶۹ هق حکومت متصرفات غزنویان را در هند به پسرش سیف‌الدوله محمود غزنوی داد، و در سال ۴۷۲ نیز خود به هند لشکر کشید و در آنجا کرّ و فرّی کرد. سلطان ابراهیم را فرزندان بسیار بود؛ گویند ۴۰ دختر و ۳۶ پسر داشت. و مدت ۴۱ سال سلطنت کرد. ابوحنیفه‌ی اسکافی به دربار او انتساب داشت و مسعود سعد و بوالفرج رونی نیز در اشعار خویش او را مدح گفته‌اند.

ابراهیم گورکانی، میرزا: ← ابراهیم ابن علاء الدوله.

ابراهیم لودی: ← لودی، سلسله‌ی.

ابراهیم متفرّقه، ۱۶۷۴-۱۷۴۴ (=۱۱۵۷ هق)، از رجال دولت عثمانی، واردکننده‌ی فن چاپ بآن کشور. وی اهل مجارستان بود. و در ۱۸ سالگی اسیر ترکان عثمانی شد، و در قسطنطنیه او را بغلامی فروختند. سپس اسلام آورد، و آزاد شد، و بتحصیل پرداخت، و بمناصب عالی رسید. شهرت او مخصوصاً در عالم مطبوعات اسلامی بجهت وارد کردن فن چاپ به قسطنطنیه و تأسیس اولین چاپخانه در آنجاست.

ابراهیم موصلی [ابواسحاق ابراهیم ابن میمون (یاماهان) ابن بهمن موصلی]، ف ۱۸۸ هق، از موسیقی‌دانان و آهنگسازان معروف عهد بنی عباس. اصلا ایرانی بود و در کوفه بدنیا آمد، و چون در موصل تربیت و شهرت یافت به موصلی معروف شد. نخست در درگاه مهدی خلیفه‌ی عباسی به خنیاگری پرداخت، اما چندی بعد مهدی او را بسبب شرابخوارگی حبس کرد. چون هارون‌الرشید بخلافت نشست، ابراهیم در جرگه‌ی ندیمان وی درآمد، و در نزد او تقرب تمام داشت. وفاتش در بغداد اتفاق افتاد.

ابراهیم میرزای صفوی، سلطان: ← سلطان ابراهیم میرزای صفوی.

ابراهیم نخعی، ابوالنعمان: ← ابراهیم ابن مالك.

ابربانل، اسحاق (abarbānel): ← ابراونل، اسحاق.

ابرت[1]**، فریدریش** (fridriš ebert)، ۱۸۷۱-۱۹۲۵، نخستین رئیس جمهور (۱۹۱۹-۲۵) جمهوری آلمان. از سوسیال‌دموکراتها بود.

ابرت[2]**، کارل** (kārl ebert)، ۱۸۳۵-۱۹۲۶، میکروب‌شناس و کالبدشناس آلمانی، از ائمه‌ی تشریح مرضی. نوع باکتری تیفوئید باسم او ابرتلا (ebertellā) نامیده شده است.

ابرتاوی[3] (abartāwi)، ویلز: ← سوانسی.

ابرج (abarj)، دهستان (جم ح ۶٬۰۰۰ ؟)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ل شهرستان و در ل رود کر؛ دارای ۲۰(؟) آبادی. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، برنج، پنبه، چغندر، و میوه است.

ابرجس (abarjas)، ده (جم ۶۶۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان قهستان، بخش کهنك. شهرستان قم. استان مرکزی، ۹ کیلومتری چغ کهنك. محصولش غلات، پنبه، میوه.

ابر حمام: ← اصفج.

ابرخس[4] (ebarxos؛ فارسی معمول ـab)، یا **هیپارخوس** (hippārxos)، منجم و ریاضیدان و جغرافیدان یونانی قرن دوم قم. وی اهل نیقیه بود، ولی در رودس رونق یافت، و در آنجا و در اسکندریه ارصاد زیاد و دقیقی کرد. ابرخس اولین راصد یونانی است که در آلات نجومی خود دوایر را به ۳۶۰ درجه تقسیم کرده، و نیز قدیمترین کره‌ی آسمانی که در دست است ساخت اوست. بمناسبت جدول اوتارش بعضی او را واضع علم مثلثات شمرده‌اند. نظریه‌ی زمین‌مرکزی کلاودیوس بطلمیوس تا حد زیادی مبتنی بر کارهای ابرخس است.

ابرده بالا (abarde bālā) یا **ابرده‌ی علیا**، ده (جم ۲٬۰۳۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان شاندیز، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم، ۲۲ کیلومتری لغ طرقبه؛ محصولش غلات، میوه، خشکبار.

ابرده پایین یا **ابرده‌ی سفلی**، ده (جم ۵۱۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان شاندیز، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم، ۱۴ کیلومتری لغ طرقبه. شغل مردم زراعت، مالداری، و قالی‌بافی است.

ابردین[5] (abərdin)، شهر (جم ۱۸۲٬۷۱۴)، قسمتی در ولایت ابردین‌شر و قسمتی در ولایت کینکاردین‌شر، اسکاتلند، بر ساحل دریای شمال و مصب رود دی. عمده‌ترین بندر و بزرگترین شهر لش اسکاتلند و به شهر گرانیت معروفست. دانشگاه ابردین از دانشگاههای قدیمی و مشهور بریتانیا است.

ابردین، ارل آو: ← گوردن، جورج همیلتن.

ابردین‌شر[6] (abərdinšər)، ولایت ساحلی (۵٬۱۰۵ کمم؛ جم ۳۰۸٬۰۵۵)، ل اسکاتلند؛ مرکزش شهر ابردین. شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی، ماهیگیری، و گله‌داری است. کاخ بلمارل (balmārəl)، اقامتگاه خاندان سلطنتی انگلستان که در ۱۸۵۴ بتوسط ملکه‌ی ویکتوریا بنا شد، در ناحیه‌ی بریمار (breymār) از این ولایت است.

ابرشهر (abar.šahr)، نام قدیم شهر نیشابور. گفته‌اند که لفظ ابرشهر بمعنی شهر ابرنك است، و ابرنك (aparnak) مهمترین قبیله از سه قبیله‌ی داهه بود که دولت پارت را تأسیس کردند، و اینکه بعضی ابرشهر را بمعنی شهر بالا گرفته‌اند نادرست است.

ابرشیوه (abar.šive)، دهستان، شهرستان دماوند، استان مرکزی. دارای ۱۵ آبادی کوهستانی است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، سیب زمینی، و میوه است. اهالی بیشتر به گله‌داری و باغبانی اشتغال دارند. در ده عین ورزان این دهستان آبشارهای متعدد وجود دارد.

ابرغان (abarqān)، دهستان (جم ۲۵٬۲۰۴؟)، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در چغ سراب؛ دارای ۲۶(؟) آبادی. محصولش غلات و حبوبات است. مختصری گله‌داری معمول میباشد. مرکزش، ده **ابرغان** (جم ۱٬۵۷۰ ؟)، در ۲۲ کیلومتری چغ شهر سراب واقعست.

آبرفت[7] (ābroft)، مواد آواری که بوسیله‌ی آب رودخانه یا دریاچه بحال معلق جابجا و بعد تهنشست شده است. اشکال معمولی آبرفت عبارت است از پنجه‌ی آبرفتی، دلتای رودها، و دشت آبرفتی.

ابرقباذ (abar.qobāz)، ناحیه‌ی قدیم، عراق، مجاور دجله و بین واسط و بصره، که از قباد I ساسانی نام گرفته است. بعضی جغرافیدانهای قدیم، ظاهراً باشتباه آنرا نام ناحیه‌ی ارّجان یا ناحیه‌ای که ارجان در آن بوده شمرده‌اند.

ابرقو، بخش (جم ۱۷٬۳۵۱؟)، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی؛ مرکزش ده ابرقو. ناحیه‌ایست کویری و مسطح، دارای رشته کوههای منفرد و رودهای فصلی که به باطلاقها و کویرها منتهی میشوند. هوایش گرم است. غلات، روناس، و پنبه‌ی فراوان دارد. کرباسبافی رایج است.

(۱) Ebert (۲) Eberth (۳) Abertawe (۴) Hipparchus (۵) Aberdeen (۶) Aberdeenshire (۷) alluvium

ابرقو، ده (عا ′۵۸ °۳۱، طث ′۱۷ °۵۳؛ جه ۶٬۲۶۸ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش ابرقو، شهرستان آباده، استان هفتم. مسجد جمعه‌ی بزرگ و تاریخی و یك بنای سنگی منسوب به دیلمی‌ها دارد. دارای صنایع دستی و کرباس‌بافی و محصول عمده‌اش غلات وپنبه است.

ابرقو، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

ابرکرامبی[1]، سر **رلف** (sər ralf abərkrāmbi*)، ۱۷۳۴–۱۸۰۱. ژنرال انگلیسی. بسبب اردوکشی‌هایش بر ضد فرانسویها، بخصوص در فلاندر (۱۷۹۴–۹۵) و جزایر هند غربی، شهرت بزرگ نظامی بدست آورد. در ۱۸۰۱ برای بیرون راندن فرانسویها از مصر بآن کشور اعزام شد، و در ابوقیر در نتیجه‌ی حمله‌ی ناگهانی فرانسویان، در حین پیروزی بقتل رسید. پیاده شدن او در ابوقیر از جسورانه‌ترین و درخشانترین عملیات ارتش بریتانیا محسوب است.

ابرکوه (abar.kuh)، کوه (عا ′۵۷ °۳۱، طث °۵۳ ′۲۱)، واقع در لغ ابرقو، شهرستان آباده.

ابرندآباد (abrandābād)، ده (عا ′۵۷ °۳۱، طث ′۱۸ °۵۴؛ جه ۲٬۲۹۱ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم. واقع در دشت و هوایش معتدل است. ریگهای روان یزد اطراف آنرا گرفته است. محصولش غلات و تره‌بار میباشد. کرباسبافی رواج دارد.

ابرنواختران (-abar.nō) یا **سوپرنوواها** (supernovā-؛ از لتی)، ستارگان متغیر نادر از نوع نواختران که درخشندگی آنها ح 10٬000 برابر نواختران عادی است. ابرنواخترانی که تاکنون در کهکشان ما ظاهر شده‌اند یکی ستاره‌ی تیکو براهه است که در ۱۵۷۲ در صورت فلکی ذات‌الکرسی ظاهر شد، و دیگری ستاره‌ی کپلر (در ۱۶۰۴). ظاهراً هر هزار سال سه ابرنواختر در کهکشان ما ظاهر میشود.

ابرو[2](ebro)، رودی بطول ۹۲۵ کم، لش اسپانیا. از کوههای کانتابریائی در جهت جش بر دامنه‌ی پیرنه جاری شده پس از عبور از ساراگوسا به مدیترانه میریزد. کانالهای آبیاری و کارخانه‌های نیروی برقابی دارد.

آبروتسی[3]، **دوکا دلیی** (dukā delyi* ābruttsi)، لقب **لویجی آمدئو**(luiji āmedeo)، ۱۸۷۳–۱۹۳۳، افسر دریائی و کوه‌نورد ایتالیائی و کاشف قطب شمال؛ مت مادرید؛ پسر عموی ویکتور امانوئل III.

آبروتسی اِ مولیزه[4] (ābruttsi e molize)، ناحیه (۱۵٬۲۳۷ کمˆ؛ جه ۱٬۶۸۴٬۰۳۰)، ایتالیای مرکزی، بین دریای آدریاتیك و جبال آپنن؛ کرسی آن آکویلا. با ← مملکت ناپل تاریخ مشترك دارد.

ابره (abre)، قواره پارچه‌هایی چون کرباس و ململ که در کارگاههای دستی میبافند. درازای آن حدود پنج متر است.

ابرهه (abraha)، پادشاه مسیحی و حبشی‌الاصل عربستان جنوبی در اواسط قرن ششم بم. وی سردار قشون دولت اکسوم در جنگ با ذونواس بود، و پس از سیفع مستقلا کار یمن را بدست گرفت (۵۳۳ یا ۵۳۴). در جنگهای ایران و روم در زمان انوشروان، که در سال ۵۴۰ شروع شد، دولت روم سعی کرد او را بر ضد ایران بشوراند، ولی ابرهه بیطرف ماند. عاقبت بتحریك رومیان بر ضد ایران لشکرکشی کرد، اما از نیمه راه باز گشت (بقولی بعلت طاعون سال ۵۴۲ یا صلح ایران و روم در ۵۴۶). بعضی این لشکرکشی را با روایات اسلامی حمله‌ی ابرهه با فیل به مکه، که گویند در سال تولد حضرت رسول واقع شد، تطبیق کرده‌اند. پس از ابرهه پسرش یکسوم (yaksum) و بعد برادر وی مروق ابن ابرهه (masruq) در یمن حکومت یافتند، و برطبق روایات عرب اولی ۱۹ سال و دومی ۱۲ سال فرمانروائی کردند.

ابری، فرضیه‌ی : ← لاپلاس، فرضیه‌ی.

آبریز[5] (ābriz)، تمام پهنه‌ای که از آن آب بسوی یك مخزن یا رودخانه یا نظایر آنها سرازیر میشود. مقدار آبی که به یك جریان یا مخزن آب میرسد، بستگی دارد به وسعت آبریز و مقدار بارندگی و ضایعات ناشی از بخار شدن آب یا جذب شدن آن بوسیله‌ی خاك و گیاهان.

آبریز بسته[6] آبریزی است که راهی به دریا ندارد، مانند آبریز دریاچه‌ی رضائیه.

ابریستویث[7] (abəristwiṭ)، شهر (جه ′۳۲۳ °۹)، ولایت کاردیگن‌شر، ویلز؛ دریابندر و تفرجگاه تابستانی. یکی از کالجهای دانشگاه ویلز در آنجاست.

ابریشم، رشته‌ی نازك شاخی شفاف و مایل به زردی که کرم ابریشم بصورت پیله بدور خود میتند. کرم ابریشم معمولی نوزاد حشره‌ای است بنام علمی بومبوکس موری (*Bombyx mori*)که از برگ توت تغذیه میکند. در چین و هند نوعی کرم ابریشم هست که از برگ بلوط تغذیه میکند، و پارچه‌ی معروف به شانتونگ از ابریشم آن تهیه میشود. تربیت کرم ابریشم و صنعت بافتن ابریشم از خیلی قدیم در چین رایج بوده و در حدود ۵۵۰ پم به روم شرقی رسیده، و از آنجا به اروپا و شمال افریقا انتقال یافته است.

برای تهیه‌ی نخ ابریشم قبلا صمغی را که الیاف پیله را میپوشاند بوسیله‌ی آب خیلی گرم یا بخار آب نرم میکنند تا بتوان سر رشته‌ها را پیدا کرد، و سپس چند رشته را از پیله‌های مختلف با یکدیگر متصل کرده بوسیله‌ی ماشینهای مخصوص از پیله‌ها جدا میکنند و بصورت نخ ابریشم دور دوکی میپیچند. یك پیله از ۶۰۰ تا 1000 متررشته‌ی ابریشم میدهد. مراحل بعد در تهیه‌ی ابریشم دو یا چند لا کردن و تاب دادن نخها است تا به قطری که مورد نظر است برسد، و برطرف ساختن بقیه‌ی صمغ، و در صورت اقتضا سفید کردن و رنگ کردن و سنگین کردن پارچه با املاح بعضی فلزات (مانند قلع). کشورهای عمده‌ی تولید کننده‌ی ابریشم چین، ژاپون، و ایطالیا است. در ایران تربیت کرم ابریشم در گیلان و مازندران و کاشان و یزد معمول است.

ابریشم، جاده‌ی: ← جاده‌ی ابریشم.

آبزا[8] (āb.zā)، سنگها یا چینه‌ها یا طبقاتی که در خلل و فرج آنها آب وجود دارد و ممکن است آب از آنها بتراود.

ابزار استخوانی، قدیمترین ابزار استخوانی که بدست آمده از مرحله‌ی اوریسیاکی از دوره‌ی پالئولیتیك یا عصر حجر قدیم است، و احتمال میرود قبل از آن نیز وجود داشته وبعلت فساد-پذیری استخوان از بین رفته است. از جمله‌ی این آلات میتوان درفش، سوزن، قلاب ماهیگیری، چاقو، نوك تیر، و غیره را نام برد. چون درآوردن استخوان به اشکال مناسب مستلزم در دست داشتن آلات سنگی برای تراش و سائیدن بوده، احتمال میرود انسان قبل از استفاده از ابزار استخوانی در تهیه‌ی ابزار سنگی مهارتی بهم رسانیده بوده است.

آبزن (ābzan)، آب خالص یا آب مطبوخ گیاهان دوائی یا اجزای حیوانی یا افشره‌ی گیاهان و غیره، که نیم گرم یا گرم برای شستن یا نشاندن مریض در آن بقصد مداوا بکار میرفته است. آبزن را معمولا در "حوض مسی" یا غیرآن و یا در تغاری بزرگ یا در ظرف مخصوصی (بقدر قامت انسان و دارای سرپوشی که سرانسان از آن بیرون میآمده) میریخته‌اند.

آب ژاول[9] (ābe jāvel؛ از فنس)، محلول هیپو-کلوریتِ سودیوم در آب که برای گندزدائی و رنگ‌زدائی بکار میرود.

آبسالون[10](ābsālon) یا **آکسل** (āksel)، ۱۱۲۸–۱۲۰۱، روحانی و سرباز و سیاستمدار دانمارکی؛ اسقف اعظم لوند. نفوذ سیاسی بسیار داشت، و براهنمائی او خاك دانمارك توسعه‌ی فراوان یافت.

آبستره (ābstre)، لفظ فرانسوی، بمعنی مجرّد، مطلق، و انتزاعی. برای "هنر آبستره" ← هنر انتزاعی.

آبستنی یا **حمل** یا **بارداری**، دوران بین لقاح تخم و زایمان. نزد انسان طول آن ۲۸۰ روز است. اولین علامت مهم آن موقوف شدن حیض است. آزمونهای معمول برای تحقیق حاملگی مبتنی است بر تغییراتی که، از تزریق ادرار زن مورد آزمایش به بعضی از حیوانات، در وضع رحم و تخمدان اینها حاصل میشود. در پنج ماهگی میتوان ضربان و صدای قلب جنین را حس کرد. عوارض آبستنی سقط و توکسمی است.

آب سخت[11] (ābe)، آبی که، بعلت وجود ترکیبات کلسیوم و منیزیوم و آهن در آن بصورت محلول، صابون بفوریت در آن کف نمیکند. آبی که سخت نباشد نرم نامیده میشود. سختی آب را به موقت و دائم تقسیم میکنند. سختی موقت بعلت وجود بیکربوناتهای فلزات منکور است، که بواسطه‌ی عبور آبِ محتویِ گازِ کربونیکْ از کربوناتهای جامد (مانند سنگهای آهکی و گل سفید و غیره) تشکیل میشوند. سختی دائم بسبب وجود سولفاتهای آن فلزات میباشد. شستشو با آبهای سخت مستلزم صرف

(۱) Abercromby (۲) Ebro (۳) Abruzzi (۴) Abruzzi e Molise (۵) catchment area; drainage area (۶) internal drainage; interior drainage (۷) Aberystwyth (۸) aquafer; aquifer (۹) Javel water; Eau de Javel (فنس، انگل)
(۱۰) Absalon (۱۱) hard water

مقدار زیادی صابون است. بعلاوه سبزیها در اینگونه آبها خوب نمی‌پزند، و آبهای سخت در دیگهای بخار تولید رسوبات زیاد میکنند، و در نتیجه انتقال حرارت از جدار دیگ ضعیف میشود. باین جهات، برای بسیاری مصارف باید سختی آب را زایل کرد، و این عمل را نرم کردن آب گویند. سختی موقت را میتوان با جوشانیدن آب یا افزودن آهك بآن زایل کرد، و سختی دائم با افزودن کربوناتِ سودیوم از بین میرود. بالاخره هر دو نوع را میتوان با استعمال مواد موسوم به زئولیت (zeolit) زایل ساخت.

آبسرا[1] (āb.sarā)، منزلی بر روی آب، خاصه آنکه در زمانهای ماقبل تاریخ بر روی دریاچه‌ها و غیره بر ستونهایی برپا میشد. ساکن آبسرا را آبنشین (ābnešin) گوئیم. دهکده‌های آبسرائی در غ افریقا، چ امریکا، بورنئو، و گینه‌ی جدید دیده میشود. و نیز بقایای دهکده‌های آبسرائی

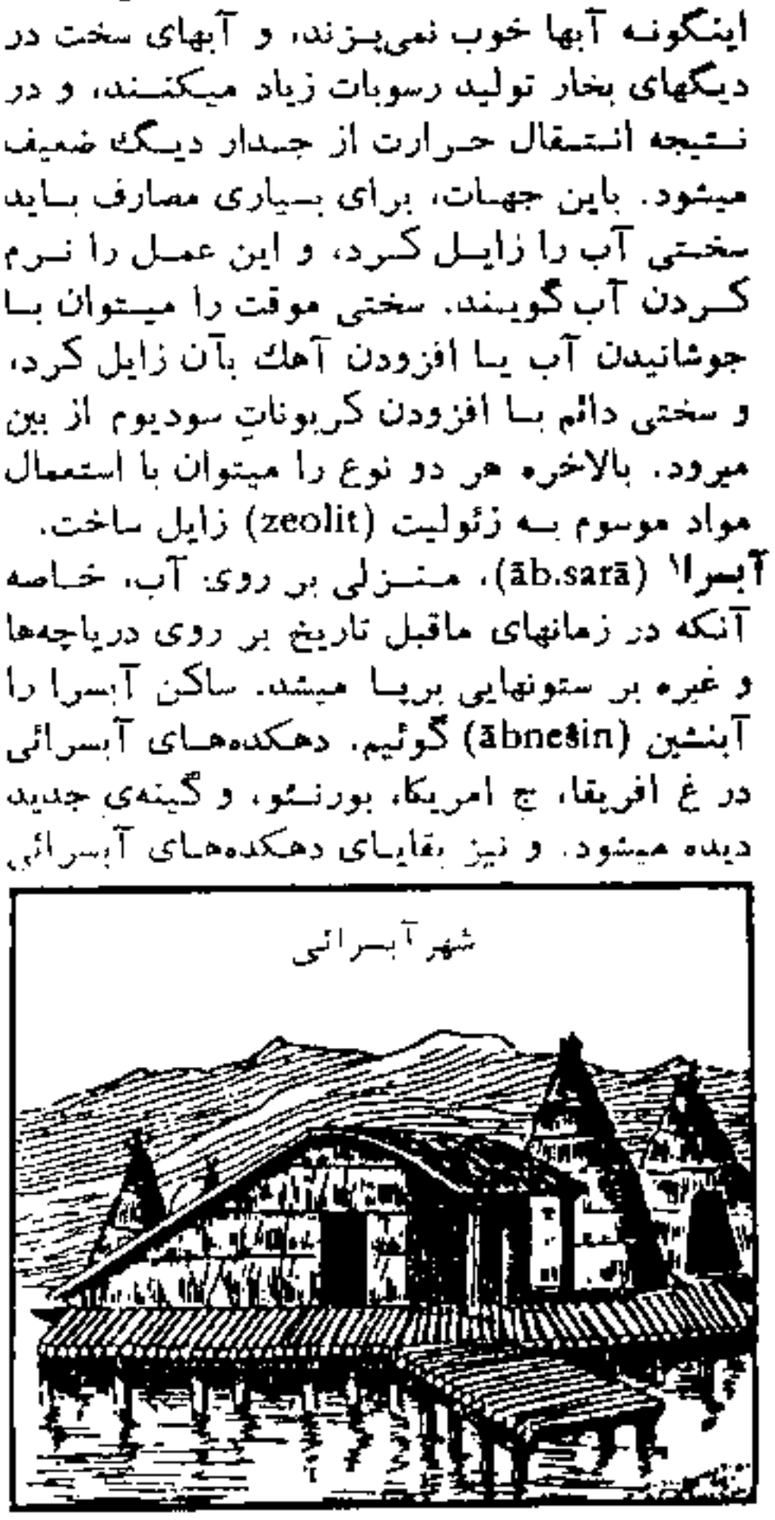
شهر آبسرائی

از عصر حجر در سویس، ل ایتالیا، چ آلمان، اطریش، و مجارستان کشف شده است.

آبسرد (āb.sard)، ده (جه ۱٬۱۲۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان خفر، بخش خفر، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)، ۳۵ کیلومتری ل‌غ باب انار. غلات و بادام و مختصری قالیبافی دارد.

آبسرده (āb.sarde)، دهستان (جه ۶٬۰۹۰ ؟)، بخش چقلوندی، شهرستان خرم‌آباد، استان ششم (خوزستان)، دارای ۳۸ (؟) آبادی. کوهستانی است، مرتفعترین قله‌ی کوهستان آن گزبن میباشد. ساکنینش از طایفه‌ی بیرانوند هستند.

ابسقلاوس (ebesqelāvos)؛ ← هوپیکلس.

آبسکون (ābaskun)، بندرگاه قدیم، در گوشه‌ی ج‌ش دریای خزر، که احتمالا نزدیك کشندان رود گرگان و شاید در محل ده خواجه نفس کنونی واقع بوده است. بگفته‌ی اصطخری، آبسکون بزرگترین بندرگاههای دریای خزر بوده، و گاهی این دریا را دریای آبسکون میخواندند. در ۲۵۰–۲۷۰ هق و نیز در ۲۹۷ هق مورد دستبرد دریازنان روس واقع شد. جزایر آبسکون، که در مآخذ قدیم از آنها نام برده‌اند و گفته‌اند که علاءالدین محمد خوارزمشاه از دست سیاهیان مغول به یکی از آنها گریخت (۶۱۷ هق)، و در همانجا مرد ـ ظاهراً همان جزایر آشورادهٔ کنونی و زبانه‌هائی است که تنگه‌ای آنها را از کشندان رود گرگان جدا میسازد.

آب سلتز (ābe seltz)، آب معدنی قلیائی، شامل املاح، که در قرن ۱۹م بعنوان آب آشامیدنی و طبی زیاد رواج داشت. نام آن از چشمه‌های معدنی نیدر زلترس (nider zelters) در ناحیه‌ی ویسبادن آلمان است. اول‌بار در قرن ۱۹م مصنوعاً ساخته شد.

آبسنت[2] (ābsant؛ از فنس)، مشروب الکلی سمّی سبز رنگ که با افسنتین و علفهای معطر دیگر تقطیر شده. استعمال زیاد آن باعث هذیان و دیوانگی میشود. ساختن و فروش آن در سویس و فرانسه و (از ۱۹۱۲) ورودش به کشمة ممنوع است.

آبسنگ[3] (āb.sang)، رشته‌ای از سنگها یا پشته‌های ماسه‌ای که محاذی سطح آب دریا و معمولا در زیر آن قرار دارد. **آبسنگ مرجانی** آبسنگی است که عمدةً از بقایای سازواره‌های مرجانی (← مرجان) تشکیل یافته است؛ سه شکل عمده دارد: آبسنگ مرزی، سد آبسنگی، و آتول. آبسنگ مرزی آنست که کنار ساحل باشد؛ مرجانهای زنده عمدةً کناره‌ی خارجی آنرا اشغال میکنند. سد آبسنگی نسبةً از ساحل دور است، و در داخل آن مرداب عمیق وسیعی قرار دارد؛ معمولا دارای معبرهائی برای ورود کشتیها بداخل این مرداب است؛ نمونه‌ی آن سد آبسنگی بزرگ واقع در لش استرالیا است.

آب سنگین[4] (ābe)، اکسیدِ دوتریوم (علامت شیمیائی: D_2O)، و آن مایعی است شبیه آب معمولی و به مقدار کم در آب معمولی موجود میباشد. چگالی آن ۱٫۱، نقطه‌ی ذوبش ۳٫۸۲°، صدبخشی، و نقطه‌ی جوش آن ۱۰۱٫۴۲° است. در بعضی انواع پیلهای اتمی بکار میرود.

آب سیاه، فنـ گلوکوم (glokom)، بیماری چشم که عبارتست از افزایش فشار داخلی چشم، و غالباً سبب نقص بینائی یا کوری میشود.

آبشار (ābšār)، دهستان (جه ح ۷٬۰۰۰ ؟)، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان). دارای ۹ (؟) آبادی واقع در دشت است. رود جراحی زمینهای مزروعیش را مشروب میسازد. محصول عمده‌اش غلات، حبوبات، برنج، و خرما است. عبابافی و حصیربافی از مشاغل عمده‌ی اهالی است.

آبشار، ریزش قائم یا پُرشیب آب یك روانه از ارتفاع نسبةً زیاد. معمولا بواسطه‌ی وجود طبقه‌ای (افقی یا دارای شیب ملایم بجانب فرازاب) از سنگهای سخت در بستر رودخانه تشکیل میشود؛ سنگهای نرمتر واقع در پایین‌دست آنها را آب میساید، و در نتیجه، سنگهای سخت بصورت پیشامدگی درمیآید، و آب از روی آن میریزد. ممکن است آبی که میریزد زیر سنگهای سخت را خالی کند، و متدرجاً قطعاتی از آنها جدا سازد؛ باین ترتیب، محل ریزش آب بتدریج بجانب فرازاب عقب میرود، ولی رأس آن همواره لبه‌ی آن سنگها است. بهترین نمونه‌ی این عقب‌نشینی در ← آبشار نیاگارا دیده میشود. گاهی نیز آبشار بعلت وجود توده‌ی دیوارمانندی از سنگهای سخت در بستر رودخانه تشکیل میشود؛ در این صورت آبشار به عقب نمیرود، بلکه از ارتفاعش میکاهد. بالاخره وقتی روانه‌ای از فرازدره‌ای بپائین بریزد نیز آبشار تشکیل میشود. آبشار مانع بزرگی برای کشتیرانی است، ولی در تولید نیروی برقابی اهمیت زیاد دارد. از آبشارهایی که بجهت ارتفاع یا حجم آب یا زیبائی شهرت دارند میتوان اینها را نام برد: آبشار سه طبقه‌ی ساذرلند (sāderland) نزدیك ساحل غربی زلند جدید؛ آبشار کایتور (kāyetur) در گویان بریتانیا؛ ← آبشار نیاگارا در هند؛ ← آبشار نیاگارا در امریکای شمالی؛ آبشارهای رود نیل؛ ← آبشارهای ویکتوریا در افریقای جنوبی؛ آبشارهای یوسمتی (yoseməti) در کالیفرنیا، کشمة.

ابشالوم[5] (abšālum)، پسر محبوب ولی خائن داود. پس از کشتن برادر خود امنون فرار کرد. داود از گناهش در گذشت، ولی وی دوباره بر ضد پدر شورش کرد و کشته شد (دوم سموئیل ۳.۳؛ ۱۳–۱۹؛ دوم تواریخ ۱۱.۲۰،۲۱).

ابش خاتون (abeš xātun)، فت ۶۸۵ هق، دختر اتابك سعد ابن ابوبکر، و در واقع آخرین اتابکان فارس. وی زوجه‌ی منکوتیمور پسر هولاکو بود، و بعد از قتل سلجوقشاه، اتابکی فارس بنام او شد. اما او خود غالباً در اردوی مغول بسر میبرد، و امور فارس در حقیقت پس از آن بکلی در دست شحنگان مغول بود. پس از مرگ منکوتیمور، باز ابش خاتون، پس از نزدیك ۲۲ سال غیبت، به شیراز باز آمد، و به حکومت نشست. اما براثر فتنه‌ای که به تحریك او در شیراز روی داد، به امر ارغون خان دوباره او را به اردوی مغول احضار نمودند، و همانجا وفات یافت، و او را در شیراز دفن کردند.

ابش خاتون یا خاتون قیامت، بنای غیر مستحکم نیمه منهدم از قرن هفتم هق، بیرون دروازه‌ی قصابخانه، شیراز. پس از وفات ابش خاتون، آخرین سلطان اتابکان فارس، دخترش کردوچین جسد مادر را از تبریز به شیراز آورده در این محل بخاك سپرد.

آب شور (ābe šur)، دهستان، شهرستان داراب، استان هفتم (فارس). دارای چهار آبادی کوهستانی با هوای گرم است. محصول عمده‌اش غلات، تنباکو، خرما، و حبوبات میباشد. پرورش طیور خانگی در دهات آن رایج است.

آبشوران[6] (ābšurān) یا **آبشرون** (āpšeron)، شبه جزیره‌ای (۱٬۰۳۶ کمه) در دریای خزر، ش آذربایجان شوروی، تجشس. حوزه‌های نفتی بسیار وسیع دارد. باکو برساحل جنوب غربی آنست.

ابطالجوزاء؛ ← بدالجوزاء.

آبفشان (āb.fešān)، انگل گایزر (gāyzer)، فنس ژیزر (jeyzer)، چشمه‌های آب گرمی که متناوباً از آنها بخار و آب گرم میجهد. آبفشانها در زلند جدید و ایسلند (← گیسر) و کشمة دیده میشود. بعضی از آنها در اطراف دهانه‌ی خود مخروطی از مواد معدنی میسازند.

ابقا خان، پادشاه ایلخانی؛ ← اباقا خان.

آبکاری[7] (āb.kāri) یا **آبدادن** (āb.dādan)، پوشاندن اشیاء فلزی یا غیر آن با لایه‌ای از فلز، بمنظور تزیین، حفاظت در مقابل خوردگی، یا

(۱) lake dwelling (۲) absinthe (۳) reef (۴) heavy water (۵) Absalom (۶) Apsheron (۷) plating

ازدیاد دوام. آب‌طلاکاری در مصر قدیم، یونان، و روم معمول بوده، در دوره‌ی رنسانس (تجدد) زیاد بکار میرفته، و در مشرق زمین در تمام ادوار رایج بوده است. تهیه‌ی صفحات شِفیلد و آهن سفید (روی‌اندود) در قرن ۱۸م شروع شد. در بسیاری موارد، **آبکاری برقی** جانشین طریقه‌های فرو بردن در محلول یا در فلز مذاب و لحیم کردن ورقه‌های فلزی بر روی فلز دیگر شده است. آبکاری برقی مبنی بر الکترولیز است، و اساس آن اینست که شیء مورد نظر را کاتودِ ظرفِ الکترولیز قرار میدهند، و محلولی از یکی از نمکهای فلزی که میخواهند شیء را با آن بپوشانند در ظرف میریزند؛ نهشت فلزیِ حاصل از الکترولیز بر شیء قرار میگیرد.

ا بکت، تامس (tāmos ə bekət): ← تامس ا بکت، قدیس.

آبکره[1] (āb.kore)، فنس ئیدروسفر (idrosfer)، آبی که قریب دوثلث سطح زمین را میپوشاند، و اقیانوسها، دریاها، و دریاچه‌ها را تشکیل میدهد.

آبکش (ābkeš) یا **غربال**، در گیاهشناسی، داخلی‌ترین قسمت پوست درختان که آوندهای آن انتقال‌دهنده‌ی مواد غذائی است. آبکشها یا غربالها در بعضی رستنیها (مانند کتان و شاهدانه و کنف) دارای رشته‌های بافتنی است. نیز ← آوند.

آبکنار (ābkenār)، ده (عا ۲۸′ ۳۷°، طش ۴۹° ۲۰′، جه ۳٬۹۲۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهار فریضه، شهرستان بندر پهلوی، استان یکم، واقع در کنار مرداب انزلی، ۲۶ کیلومتری غ بندر پهلوی.

آبگار، رساله‌ی (ābgār): ← عهدین غیرقانونی.

آب‌گرم (āb.garm)، ده (جه ۴۱۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرون، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)، ۵۵ کیلومتری غ نجف‌آباد. محصولاتش غلات، حبوبات، انگور، و بادام است. از صنایع دستی کرباسبافی است.

آبل[2] (ābel)، اسم اروپائی برای مرد، مطابق ایبل انگلیسی و هابیل عربی. ← هابیل، اسم.

آبل[3]**، کیل** (kiel ābel)، 1901ـ، نمایشنامه‌نویس دانمارکی و از مبتکران در فنون صحنه‌سازی.

آبل[4]**، نیلس هنریك** (nils henrik)، ۱۸۰۲ـ ۲۹، ریاضیدان نروژی. وی دومین فرزند کشیش تهی‌دستی بود، و چنان گرفتار عسرت بود که مبتلی به سل شد و در ۲۷ سالگی وفات یافت. فقر و بیماری خللی در همت و کوشش وی وارد نساخت، و علم تحلیل ریاضی را بدان پایه از دقت رسانید که بالاتفاق او را از موجدین ریاضیات جدید میشمارند. تحقیقات گرانبهائی در توابع بیضوی و توابع عالی (که بعدها بنام وی توابع آبلی خوانده شد) دارد. یکی از عمده‌ترین اکتشافات وی اثبات امتناع حل کلی معادلات بالاتر از درجه‌ی چهارم به طرق معمولی جبر است.

آبلاتیو (ābelātiv): ← حالات اسم.

آبلار[5]**، پیر** (pier ābelār)، ۱۰۷۹–۱۱۴۲، حکیم مدرسی فرانسوی که بانی دانشگاه پاریس محسوب میشود. ماجرای عشقبازی و ازدواج پنهانی او با شاگردش **هلوئیز**، خواهرزاده‌ی فولبر (متولی کلیسای نوتردام)، بجائی رسید که به تحریك فولبر جمعی از اوباش مزدور او را خصی کردند. آبلار به دیر سن دنی رفته صومعه‌نشین شد. در ۱۱۲۰ از آنجا خارج شده به تدریس پرداخت. در شورای سواسون (۱۱۲۱)، بواسطه‌ی مخالفت ← قدیس برنار کلرووئی، بعضی عقاید او را محکوم کردند. صومعه‌ای نزدیك شهر تروا بنا کرد، و دیری برای دانشجویان برآن افزود، بعدها آنرا به هلوئیز واگذاشت که راهبه‌ی بزرگ جمعیت خواهران مذهبی آنجا شد. آبلار برای احتراز از محکومیت در شورای سانس (۱۱۴۱) به نظریات آن تسلیم شد، و در کلونی انزوا جست. در تحقیق حقایق دینی روش منطقی بکار میبرد؛ برای کلیات وجود ذهنی قائل بود، ولی جزئیات را مبتنی بر آنها میدانست (← **فلسفه‌ی مدرسی**). آثار عمده‌اش جنین و نه چنین (مجموعه‌ی اقوال متناقض آباء کلیسا) و مصیبت‌نامه (سرگذشت خود او) است. مکاتبات او با هلوئیز جزو آثار ادبی جهانی است.

آبلاوت[6] (āblāt؛ آلمانی)، تفاوت و تغییر مصوّتها در کلمات خویشاوند، مانند تفاوت مصوتهای o و a و ā در بردن (bordan)، ببر (bebar) و بار (bār). این گونه تفاوتها اصولا نشانی از تغییر معنی است.

ابلق یا **ابلق‌الفرد** : ← سموءل ابن عادیاء.

ابلك (ablak)، گیاهی از تیره‌ی اسفناجیان و از نوع کراتوکارپوس (*Ceratocarpus*) که در نواحی خشك میروید. دانه‌های آن دوشاخ و ریشه‌ی آن سست است، بقسمی که پس از خشك شدن در اواخر پائیز، اندك بادی آنرا از زمین میکند و بوته را بر روی خاك حرکت میدهد.

ابلونیوس (abollunius) یا **ابولونیوس** (-abulu)، صورتهای نام یونانی **آپولونیوس** (āpollonios) در مآخذ اسلامی. این نام یونانی را در مآخذ مذکور بلینوس (balinus) و بلیناس (balinās) نیز ضبط کرده‌اند، و صورتهای دیگری نیز بآن داده شده است.

ابله (ablah)، نام داستانی از **داستایفسکی** که در ۱۸۶۹ نوشته شده (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳ هش، در دو جلد). قهرمان کتاب مردیست آرام و با صداقت کودکانه، که به مناسبت طرز برخوردهایش با واقعیتهای زندگی ابله نامیده میشود. در این داستان نویسنده تحت تأثیر داستان دون کیشوت قرار داشته است.

ابله (obolla)، شهر قدیم، ش بصره، بر ساحل راست دجله. شهری بزرگ بود و بر جانب شمالی کانال عظیمی بنام نَهْرُالابله قرار داشت، و این کانال راه آبی عمده‌ی بصره به عبادان و به دریا بود. تأسیس شهر را از پادشاهان ساسانی شمرده‌اند. پس از رونق یافتن بصره اهمیت خود را از دست داد، و بتدریج از میان رفت. ← ذات‌السلاسل.

آبله، بیماری عفونی مسری که همراهست با بروز دانه‌های سرخی که تبدیل به تاول میشود. تاولها ممکن است آشکار گردد، و جای آن بماند. ابتلای بآن معمولا ایمنی همیشگی میبخشد. آبله ناشی از ویروس خاصی است. با مایه‌کوبی عمومی از بروز آن جلوگیری میشود. ادوارد جنر انگلیسی جلوگیری از آن را با کوبیدن مایه‌ی (ویروس) آبله‌ی گاوی معمول کرد.

آبله مرغان، بیماری مسری که غالباً در کودکی درمیگیرد، و ناشی است از ویروسی که، بواسطه‌ی ریزی زیاد، از صافیها میگذرد. دو تا سه هفته بعد از سرایت بیماری، دانه‌های سرخی روی پوست (خاصه پوست تنه) بر میآید که بزودی تاولی میشود. تب خفیفی هم هست.

آبله‌ی طیور، بیماری مسری که علائم آن بروز دانه‌های مخصوصی در سر و صورت مرغ میباشد. شکل دیگر آن که همراه با بروز غشاء در حلق و گلو است به دیفتری یا خناق معروف است. برای معالجه‌ی آن آرژیرول بکار میرود.

ابلیز[7] (ebliz؛ از عربی)، خاکی حاصلخیز، مرکب از ماسه، رس، قرش، و گیاخاك. بر اثر رطوبت چسبنده میشود. بیش از زمین ماسه‌ای آب جذب میکند. دارای مزایای شن و ماسه و فاقد خواص نامطلوب آنها است.

ابلیس : ← شیطان.

ابلیس[8]**، جزیره‌ی**، فنس **ایل دو دیابل** (il dü diābl)، جزیره‌ی کوچکی در قطل، نزدیك ساحل شمالی گویان فرانسه؛ متعلق به فرانسه. از اواخر قرن ۱۹م تا ۱۹۴۶ زندان دولتی (خاصه برای زندانیان سیاسی) بود. دریفوس در آنجا زندانی بود (۱۸۹۵–۹۹).

ابلیگاتو[9] (obligāto؛ ایتالیائی)، درموسیقی. اصلا این اصطلاح در موردی بکار میرفت که آهنگ‌ساز میخواست در قطعه‌ای از موسیقی قسمتی را که ضروری میداند مشخص کند. ولی بعداً، بعلت بد فهمیدن اصطلاح، بمعنی مخالف آن استعمال شد؛ مثلا وقتی قسمت ویولونْ آواز را همراهی کند آنرا "ویولون ابلیگاتو" گویند، بدین معنی که قسمت ویولون غیر ضروری و زینتی و اضافی است، و عندالـلزوم میتوان آنرا حذف کرد.

آب مروارید (ābe)، فنس کاتاراکت (kātārākt)، تار شدن عدسیه‌ی چشم یا غلاف آن. علتش اختلال رشد، ضغطه، جراحات، عفونتها، مسمومیتها، یا پیری است.

آب معدنی، آب چشمه‌ی گرم یا سرد، که شامل املاح معدنی محلول و غالباً گازدار است. بسیاری مردم معتقدند که این آبها خواص درمانی دارد.

ابناء (abnā') یا **ابناء فرس** (abnā'e fors) یا **ابناء احرار** (ahrār)، لقب عمومی ایرانیان یمن که اخلاف و فرزندان آن عده از ایرانیها بوده‌اند که، بموجب روایات، کسری انوشروان آنها را بیاری سیف ابن ذی یزن جهت تسخیر یمن و استخلاص آن سرزمین از دست حبشیها فرستاده بود. سرزمین یمن، پس از قتل سیف ذی یزن و طرد حبشیها، یك چند دست نشانده‌ی ایران بود، و در عهد پیغمبر، باذام (یا باذان) نام،

---

(۱) hydrosphere (۲) Abel (۳) Abell (۴) Abel (۵) Abélard (۶) ablaut (۷) loam (۸) Île du Diable (فنس) Devils Island (۹) obbligato

حاکم ایرانی آنجا، اسلام آورد، و آن سرزمین بدست مسلمین افتاد. مع‌هذا، چندی نگذشت که در آنجا فتنه برخاست، و سرانجام، در عهد خلافت (۱۱–۱۳ هق) ابوبکر، آن فتنه فرونشست. ابناء، که ظاهراً خلاصه ومخفّف ابناء فرس و ابناء احراز است، در کتابهای تاریخ قدیم عرب عنوان آن عده از ایرانیانی است که از این سپاه ساسانی در یمن بوجود آمده‌اند.

ابناء احرار : ← ابناء.

ابناء فرس : ← ابناء.

ابن ابی اصیبعه (ebnc abi osaybe'a) [موفق الدین ابوالعباس احمد ابن قاسم ابن ابی اصیبعه]، ۶۰۰–۶۶۸ هق، طبیب عرب و معلم طب. در دمشق متولد شد، و در آنجا و در قاهره به تحصیل طب پرداخت. از اساتید معروفش ابن البیطار و ابن دخوار بودند. موفق‌الدین در بیمارستانهای دمشق و قاهره طبابت کرد، و سرانجام در شهر صَرْخَد شام وفات یافت. اثر عمده‌اش کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء (oyuno 'l.'anbā') است، که در آن تراجم احوال اطبای یونان و ملل دیگر و نیز طبیبان عرب و عربی‌نویس را گرد آورده است.

ابن ابی الحدید (abe 'l.hadid)، شهرت **عزالدین عبدالحمید ابن هبةالله، ۵۸۶–۶۵۵** هق، ادیب و مورخ عرب؛ مت مداین. از نزدیکان ابن علقمی بود، و اثر مشهور خود شرح نهج البلاغه را بنام وی تألیف کرد. در فتح بغداد بدست هلاکو، خود و برادرش اسیر مغول شدند، ولی ابن علقمی، بوساطت خواجه نصیرالدین طوسی، آنانرا از مرگ نجات داد. سرانجام در بغداد وفات یافت. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه شرحی در فتح شهرهای ماوراءالنهر و خراسان و عراق بدست مغول و در هجوم آنان به بغداد نوشته که برای فهم تاریخ استیلای مغول مخصوصاً بر اصفهان و بعضی نقاط دیگر از منابع مهم است.

ابن ابی الرجال (abe 'r.rejāl) [ابوالحسن علی ابن ابی الرجال]، عالم احکام نجوم که ح ۴۰۷–۴۳۲ هق در تونس رونق داشت. احتمالا همان کس است که باسم ابوالحسن مغربی در ارصادی که در ۳۷۸ هق در بغداد بامر شرف‌الدوله‌ی دیلمی و به سرپرستی ابوسهل کوهی انجام گرفت شرکت داشت. ترجمه‌ی لاتینی اثر عمده‌اش، کتاب‌البارع فی احکام النجوم، چند بار چاپ شده است (اول بار در ۱۴۸۵ در ونیز). نام لاتینی او آبنراگل (ābenrāgel) و آلبوهازن (ālbohāzen) است.

ابن ابی العوجاء (abe 'l.'ājā') [عبدالکریم ابن ابی العوجاء]، ف ۱۵۵ هق، از مشاهیر زنادقه‌ی اسلام و از منتسبان به ثنویّت مانویّت. گویند وی خال معن ابن زائده بود، و با بشار ابن برد و صالح ابن عبدالقدوس و سایر ادبا و ظرفای آن عصر که متهم به زندقه بودند دوستی و ارتباط داشت. جوانان را به الحاد و بیدینی میخواند، و در کوفه بدست محمد ابن سلیمان که از جانب خلیفه منصور عباسی در آنجا فرمانروا بود گرفتار شد و بقتل رسید. گویند در هنگام کشته شدن گفت که مرا میکشید در حالی که من در احادیث شما ۴٬۰۰۰ حدیث مکذوب و مصنوع نهاده‌ام که حلال را بر شما حرام و حرام را حلال نموده‌ام. نام پدر عبدالکریم را بعضی مآخذ نویرة الدهلی (novayrate 'd.dohli) نوشته‌اند. ابن ابی العوجاء ظاهراً کتابهایی هم داشته که از بین رفته است، و او را به تناسخ و تمایل به اقوال امامیه و اعتقاد به قَدَر نیز متهم کرده‌اند.

ابن ابی توبه (ebne abi tāba) [نصیرالدین ابوالقاسم محمود ابن مظفر ابن ابی توبه]، از فضلا و منشیان عهد سلجوقی و از وزرای سلطان سنجر. در حدود سنه‌ی ۵۲۱ هق به وزارت رسید، و پس از پنج سال معزول شد، و شغل اِشراف یافت، لیکن چندی بعد، بسبب سعایت امرای ناراضی، با پسرش شمس‌الدین علی بحبس افتاد، و هم در آن بمرد. ابن ابی توبه خود شاعر و هم ممدوح جمعی از شعرا و فضلا بوده است، و عمر ابن سهلان ساوجی کتاب بصائر نصیریه را بنام او تصنیف کرده است.

ابن ابی جمهور (jomhur) [محمد ابن علی ابن ابراهیم ابن ابی جمهور اَحسائی]، از علمای شیعه در قرن نهم هجری. در شهر احساء متولد شد، به عراق و شام مسافرت کرد، و سپس به مشهد رفته در آنجا اقامت گزید. وی از شاگردان علی ابن هِلال جزائری بود، و وفاتش بعد از ۹۰۱ هق اتفاق افتاد. از آثار معروفش یکی کتاب مُجْلی است در عرفان و اخلاق و دیگر عَوالی اللَئالی در حدیث.

ابن ابی حجله (hajala)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن یحیی، ۷۲۵–۷۷۶** هق، ادیب و شاعر عرب افریقائی؛ نویسنده‌ی آثار ادبی، رسائلی در طاعون، و کتاب انموذج القتال فی لعب الشطرنج. بمرض طاعون درگذشت.

ابن ابی داود سجستانی: ← سجستانی.

ابن ابی دلف (dolaf) [احمد ابن عبدالعزیز ابن ابی دلف عِجْلی]، ف ۲۸۸ هق، از امرای عرب در دوره‌ی بنی عباس. در عهد معتمد و معتضد خلیفه متصدی ولایت و حکومت بعضی بلاد بود. خاندان ابی دلف شهرت و اهمیت تمام داشته است، و برادران این ابن ابی دلف، که بعنوان اولاد ابی دلف مشهورند، در عهد خلفا مصدر مشاغل بوده‌اند. نیز ← ابی دلف عجلی.

ابن ابی دؤاد (do'ād) [ابو عبدالله احمد ابن ابی دؤاد]، ف ۲۴۰ هق، از مشاهیر قضاة و ائمه‌ی معتزله. مردی فرزانه و زیرک و خوش بیان بود. در نزد مأمون خلیفه‌ی عباسی تقرب و مکانت داشت، و معتصم عباسی او را منصب قاضی‌القضاتی داد، و در عهد واثق عباسی نیز همچنان حشمت و آبروی تمام داشت. در اول عهد متوکل عباسی بیمار و فالج و خانه‌نشین گشت. ابن ابی دؤاد در زمان معتصم در قضیه‌ی اعتقاد به خلق قرآن خلیفه را بر احمد ابن حنبل برآغالید، و داستان محنه‌ی او معروفست. در باب تاریخ وفات او اختلاف هست، و ابن خلکان روایاتی چند آورده است.

ابن اثیر (ebne asir) یا **ابن الاثیر** (ebno 'l.'asir)، شهرت سه برادر از مردم جزیرة ابن عمر، که همه از فضلا و نویسندگان معروف و فرزندان اثیرالدین ابوالکَرَم محمد موصلی جَزَری بودند. این برادران عبارتند از ← ضیاء الدین ابن اثیر، ← مجدالدین ابن اثیر، و عزالدین ابن اثیر، ولی **ابن اثیر** مطلق شهرت همین برادر سوم، **عزالدین ابوالحسن علی، ۵۵۵–۶۳۰** هق، مورخ معروف عرب است. عزالدین در موصل و بغداد تحصیل کرد و به شام نیز سفر نمود، و سرانجام در موصل انزوا گزیده به تألیف پرداخت. وی مردی وارسته بود و جز به کسب علم توجه نداشت. اثر عمده‌ی ابن اثیر تاریخ بزرگ اوست بنام الکامل فی‌التاریخ (al.kāmel fe 't.tārix) که به کامل ابن اثیر نیز معروفست، و آن تاریخ عمومی عالم است سال بسال از ابتدای خلقت تا ۶۲۸ هق. ابن اثیر خود معاصر با استیلای مغول بوده، و زماناً اولین مورخی است که وقایع دوره‌ی استیلای مغول را نسبةً بتفصیل در کتاب خود آورده، و در گردآوری مواد کتاب نهایت دقت را بکار برده، و بهمین جهت، کتاب او از منابع مهم تاریخ مغول محسوب است. اثر دیگرش، اللباب (al.lobāb)، تلخیصی از کتاب الانساب سمعانی است، و سیوطی تلخیصی بنام لُبّ اللُباب از آن فراهم ساخته است. و نیز کتاب اسد الغابه (osdo 'l.qāba) [اسد الغابه فی معرفة احوال الصحابه] در تراجم احوال صحابه (مشتمل بر ۷٬۵۰۰ ترجمه) از اوست.

ابن اثیر، ضیاءالدین (zia'o'd.dine 'bne asir) [ضیاءالدین ابوالفتح نصرالله] یا **ابن الاثیر، ۵۵۸–۶۳۷** هق، نحوی و لغوی عرب و عالم علم بیان؛ از خاندان ابن اثیر. از کودکی به حفظ قرآن و دواوین شاعران عرب پرداخت، و در فنون انشاء استاد شد. از آثار مهم او المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر و المعانی المخترعة فی صناعة الانشاء است.

ابن اثیر، مجدالدین (majdo'd.dine 'bne asir) [مجدالدین ابوالسعادات مبارك] یا **ابن الاثیر، ۵۴۴–۶۰۶** هق، نحوی عرب و عالم علم اصول؛ از خاندان ابن اثیر و برادر بزرگتر عزالدین ابن اثیر.

ابن آجروم (ebne ājorrum)، شهرت **ابوعبدالله محمد، ۶۷۲–۷۲۳** هق، از علمای زبان عرب، مت فاس. کتاب مختصر او، المقدمة الآجرومیه فی مبادیء علم العربیه (در علم نحو) معروفست، و شروح چندی بر آن نوشته شده. لفظ آجروم بزبان بربری بمعنی فقیر صوفی است.

ابن اخی حزام (axi hezām) [ابویوسف یعقوب ابن اخی حزام]، قرن سوم هق، میراخور معتضد خلیفه‌ی عباسی. اثرش، کتاب الفروسیه، اولین کتاب عربی مشتمل بر مبادی بیطاری است.

ابن آدمی (ādami)، منجم: ← ابن الادمی.

ابن اسحاق [ابو عبدالله محمد ابن اسحاق ابن یسار]، ف ۱۵۹ هق، محدّث و نویسنده‌ی عرب. اهل مدینه بود، و به گردآوری اخبار مربوط به زندگی محمد ص علاقه‌ی تمام داشت، و ظاهراً دو کتاب ـ کتاب المبتدأ و کتاب المَغازی ـ در این باب نوشت، و چنانکه بعضی گفته‌اند، عبدالملك ابن هشام کتاب خود را در سیره‌ی محمد از روی آثار ابن اسحاق نوشته است. اثر دیگرش کتاب الخلفاء است. ابن اسحاق در بغداد وفات یافت، و تاریخ وفات او را ۱۴۴ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ هق نیز نوشته‌اند.

ابن اسفندیار، محمد ابن حسن، مورخ ایرانی و مؤلف تاریخ طبرستان. از شرح حال او

جز آنچه خود در مقدمه‌ی تاریخ طبرستان آورده است اطلاعی در دست نیست. در سال ۶۰۶ هق که از کشته‌شدن رستم ابن اردشیر، حاکم طبرستان، اطلاع یافت، از بغداد به عراق عجم عزیمت کرد، و دو ماه در ری و پنج سال در خوارزم به جمع‌آوری مواد کتاب خویش پرداخت. در خوارزم بر حسب تصادف مدارکی در دکان کتابفروشی بدست آورد که نامه‌ی تنی از جمله‌ی آنها بود، و کتابش با همین نامه آغاز میشود.

ابن اشعث (ebne aš'as) [عبدالرحمان ابن محمد ابن اشعث]، فت ۸۵ هق، از امرا و سرداران عرب در عهد اموی. وی خویشاوند حجاج بود، و از جانب او در سیستان بود. اما چون بین آنها اختلاف افتاد، با لشکر خویش بر حجاج بشورید، و سیستان و کرمان و بصره و فارس را بدست آورد، و آخر در دیرالجماجم بین او و لشکر حجاج جنگی سخت روی داد، و ابن اشعث شکست خورد و بگریخت، و نزد رتبیل، پادشاه سیستان، پناه برد. اما رتبیل، بسبب اصرار و تهدید حجاج، او را دستگیر نمود و نزد حجاج روانه کرد. ابن اشعث در راه خود را هلاك کرد.

ابن اعثم کوفی (a'same) [محمد ابن علی ابن اعثم کوفی]، فت ح ۳۱۴ هق، مورخ عرب. کتابی در تاریخ خلفا نوشته که در ۵۹۶ هق بتوسط محمد ابن محمد هروی به فارسی ترجمه شده است.

ابن اعرابی، لغوی: ← ابن الاعرابی.

ابن اعلم (a'lam)، منجم، ← ابن الاعلم.

ابن ال... بعضی نامهائی که اصلا با این لفظ شروع میشود در زبان فارسی با اسقاط "ال" گفته و ضبط میشود، و تلفظ جاری آنها با ebne آغاز میگردد؛ مانند ابن اثیر (ebne asir) بجای ابن الاثیر (ebno 'l.'asir) و ابن ندیم (ebne nadim) بجای ابن النّدیم (ebno 'n.nadim). در این کتاب این قبیل شهرتها بصورت اصلی (یعنی با "ال") ضبط شده مگر در موارد استثنائی که صورت دیگر معروفتر و احتمال برخورد بآنها بیشتر تشخیص داده شده باشد. بنابراین، برای اعلامی که آغاز آنها را بیکی از دو صورت میجوئید و نمی‌یابید به صورت دیگر نیز رجوع کنید (در مواردی که لازم تشخیص داده شده ارجاع از صورتی بصورت دیگر در کتاب ضبط شده است).

ابن الاثیر (ebno 'l.'asir)، ← ابن اثیر؛ ابن اثیر، ضیاءالدین؛ ابن اثیر، مجدالدین.

ابن الادمی (ebno 'l.'ādami) یا **ابن آدمی** (ebne)، **شهرت محمد ابن حسین**، قرن سوم هق، منجم مسلمان. وی به تألیف زیج بزرگی پرداخت که شاگردش قاسم ابن محمد ابن هاشم مدائنی آنرا به اتمام رسانید (۳۰۸ هق) و نام نظم العقد بر آن نهاد.

ابن الاعرابی (ebno 'l.'a'rābi) یا **ابن اعرابی** (ebne)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن زیاد**، ۱۵۰؟–۲۳۱ هق، از علمای بزرگ و معتبر لغت عرب؛ اصلا اهل سند.

ابن الاعلم (ebno 'l.'a'lam) یا **ابن اعلم** (ebne)، شهرت **ابوالقاسم علی ابن حسین**، فت ۳۷۴ هق، منجم دربار عضدالدوله‌ی دیلمی؛ مؤلف زیج العضدی که دو قرن رونق زیاد داشت. دقت ارصادش را ستوده‌اند.

ابن الاکفانی (ebno 'l.akfāni) یا **اکفانی، شهرت ابوعبدالله شمس‌الدین محمد ابن ابراهیم**، فت ۷۴۹ هق، پزشك عراقی و عالم طبیعیات. از آثارش کشف الرّین در کحّالی، دایرةالمعارف ارشاد القاصد، و کتبی در کومکهای نخستین، جواهرشناسی، و غیره است.

ابن الانباری I (ebno 'l.'anbāri) یا **ابن انباری I** (ebne) یا **ابوبکر انباری، شهرت ابوبکر محمد ابن قاسم**، ۲۳۱–۳۲۸ هق، ادیب و نحوی و لغوی عرب؛ فرزند قاسم ابن محمد انباری، از شاگردان پدر خود و ثعلب و به قوت حافظه معروف بود. از آثارش ادب الکاتب، الاضداد، المذکر و المؤنث، آلهائات فی کتاب الله، و غیره است.

ابن الانباری II یا **ابن انباری II**، شهرت **کمال الدین ابوالبرکات عبدالرحمان ابن محمد**، ۵۱۳–۵۷۷ هق، نحوی و ادیب عرب، که انباری نیز خوانده میشود. در نظامیه‌ی بغداد نزد جوالیقی و ابن شَجَری درس خواند، و بعد خود در آن مدرسه مدرس شد. سپس انزوا جست و به تحقیق و مطالعه و عبادت پرداخت. از آثارش اسرار العربیه (در نحو)، اصول الفصول (در صرف)، الانصاف فی مسائل الخلاف بین البصریین و الکوفیین، نزهة الالبّاء فی طبقات الادباء، و غیره است.

ابن البازیار (ebno 'l.bāzyār) یا **ابن بازیار** (ebne)، شهرت **محمد ابن عبدالله**، از منجمین عهد خلافت (۱۹۸–۲۱۸ هق) مأمون؛ شاگرد حبش حاسب.

ابن البطریق، سعید: ← سعید ابن البطریق.

ابن البطریق، یحیی: ← یحیی ابن البطریق.

ابن البناء مراکشی (ebno 'l.bannā'e)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن محمد**، بین ۶۳۹ و ۶۵۶–۷۲۱ یا ۷۲۳ هق، ریاضیدان معروف و منجم مراکشی. بین آثارش کتاب التلخیص فی اعمال الحساب از همه معروفتر و جالبتر است.

ابن البواب: ← ابن بواب.

ابن البیطار (ebno 'l.baytār) یا **ابن بیطار** (ebne)، شهرت **ابومحمد ضیاءالدین عبدالله**، فت ۶۴۶ هق، بزرگترین گیاهشناس و داروشناس قرون وسطی؛ مسلمان اسپانیائی. اواخر قرن ششم هق در شهر مالاگا متولد شد. شاگرد ابوالعباس نباتی بود. برای مطالعه در گیاهان مسافرتهای علمی زیادی کرد. از آثار عمده‌اش یکی کتاب الجامع لمفرداتِ الادویة و الاغذیه است، که به مفردات ابن البیطار معروفست، و دیگر کتاب المُغْنی فی الادویة المفردة.

ابن التلمیذ (ebno 't.telmiz) یا **ابن تلمیذ** (ebne)، شهرت **امین‌الدوله ابوالحسن هبةالله**، ۴۶۰–۵۶۰ هق، طبیب مسیحی معروف بغداد. با ابوالبرکات معاصر بود. اقرابادینی فراهم آورد که اقرابادین شاپور ابن سهل را بدست فراموشی سپرد.

ابن الجزار (ebno 'l.jazzār)، شهرت **ابوجعفر احمد ابن ابراهیم**، از اطبای معروف مغرب در قرن چهارم هق. اثر عمده‌اش کتاب زادُ المسافر است که بالاخص مبحث آبله‌ی آن جالب است. وفات او را در 400 هق و یا در حدود آن در قیروان نوشته‌اند.

ابن الجوزی (ebno 'l.jāzi)، ← ابوالفرج ابن الجوزی.

ابن الحنفیه (ebno 'l.hanafiyya)، ← محمد حنفیه.

ابن الخمار (ebno 'l.xammār) یا **ابن خمار** (ebne)، شهرت **ابوالخیر حسن ابن سوار** (sovār)، ۳۳۱–۴۴۰ هق، فیلسوف و طبیب و مترجم سریانی به عربی؛ متّ بغداد، شاگرد یحیی ابن عدی بود. بخواهش مأمون ابن محمد به خوارزم رفت، و سپس محمود غزنوی او را به غزنه برد. در فلسفه و منطق و طب تألیفاتی داشته، و ابوعلی سینا از او به بزرگی یاد کرده است. در تاریخ وفات او اختلاف هست، و گفته‌اند که پیش از ۴۲۱ درگذشته است.

ابن الدخوار (ebno 'd.daxvār)، ← ابن دخوار.

ابن الرومیه (ebno 'r.rumiyya)، ← نبائی.

ابن الزبعری (ebno 'z.zebe'rā)، شهرت **ابو سعد عبدالله**، فت ح ۱۵ هق، شاعر قریش در جاهلیت. وی نخست از دشمنان اسلام بود، اما در فتح مکه به نجران گریخت، و حسان ابن ثابت درباره‌ی او اشعاری سرود. چون ابن الزبعری آن اشعار بشنید به مکه باز آمد، و اسلام اختیار کرد، و پیغمبر را مدح گفت، و معذرت خواست، و صله یافت.

ابن الزیات (ebno 'z.zayyāt) یا **محمد ابن عبدالملك زیات**، شهرت **ابوجعفر محمد ابن عبدالملك**، ۱۷۳–۲۳۳ هق، وزیر معروف معتصم خلیفه و واثق خلیفه، و از مشاهیر لغت و ادب عربی، در قریه‌ی دسکره (نزدیك بغداد) نشأت یافت، و در ادب و لغت به درجه‌ی عالی رسید. معتصم امور وزارت را بدو داد و واثق نیز بر وی اعتماد کرد. متوکل خلیفه چون به خلافت رسید، بسبب آنکه با وی خصومت داشت، او را بگرفت و با شکنجه بکشت. محمد ابن عبدالملك زیات در محاکمه‌ی افشین با ابن ابی دؤاد شرکت داشت.

ابن السکیت (ebno 's.sekkit)، شهرت **ابویوسف یعقوب ابن اسحاق**، ۱۶۰–۲۴۴ هق، لغوی و نحوی معروف. اصلا اهل اهواز بود ولی ظاهراً در بغداد متولد شد. متوکل خلیفه او را مأمور تربیت فرزندان خود کرد، و چون علوی بود و عقیده‌ی خود را حتی از خلیفه پنهان نمیکرد، بقولی زبانش را بریدند، و بقول دیگر او را زیر پای مستحفظین ترك خلیفه افکندند تا جان سپرد. از آثارش کتاب اصلاح المنطق و کتاب الاضداد و غیره است.

ابن‌السمح (ebno 's.samh) [ابوالقاسم اَصْبَغ ابن محمد ابن السمح]، فت ۴۲۶ هق، ریاضیدان و منجم مسلمان اسپانیائی. مؤلف زیج و رسائلی در هندسه و اسطرلاب و حساب تجارتی (معاملات) و حساب ذهنی.

ابن الصائغ (ebno's.sā'eq)، ← ابن باجه.

ابن الصابونی (ebno 's.sābuni)، ← ابن الفوطی.

ابن الصفار (ebno 's.saffār)، شهرت **ابوالقاسم احمد ابن عبدالله**، فت ۴۲۷ هق، ریاضیدان و منجم مسلمان اسپانیائی.

ابن الصوری (ebno 's.suri)، گیاهشناس و طبیب؛ ← رشیدالدین ابن الصوری.

ابن الطقطقی (ebno 't.teqtaqā)، یا **ابن طقطقی**

(ebne)، شهرت **ابوجعفر محمد ابن تاج‌الدین**، ح ۶۶۰ هق ـ ؟، مورخ و از مشاهیر علویان. در موصل متولد شد. پدرش نقیب علویان کوفه و بغداد بود، و به امر عطاملك جوینی بقتل رسید (۶۸۰). ابن الطقطقی مؤلف کتابی است بنام منیة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء که به کتاب الفخری (بنام فخرالدین عیسی، عامل موصل از جانب غازان خان مغول) معروفست، و آن مشتمل است بر دو قسمت، یکی در علم سیاست و دیگری تاریخ مختصری از دول اسلام. این کتاب را هندو شاه نخجوانی با اضافات مهمی باسم تجارب السلف بفارسی ترجمه کرده است.

ابن الطیب (ebno 't.tayyeb) یا **ابوالفرج ابن الطیب** [ابوالفرج عبدالله ابن الطیب العراقی]، لتیـ آبولفاراگیوس (ābulfārāgius)، فت ۴۳۵ هق، طبیب نسطوری بیمارستان عضدی بغداد. شاگردان معروفی داشت که ابن بطلان از آن جمله است. ابوالفرج صاحب شروحی بر آثار طبی یونانی و دارای تألیفاتی در طب میباشد. وی با ابوعلی سینا معاصر بوده و با او معارضاتی داشته است. ترجمه‌ای عربی از دیاتسرون نیز به وی منسوب میباشد.

ابن العبری (ebno 'l.'ebri)، شهرت **یوحنا غریغوریوس** (= گرگوریوس) **ابوالفرج ابن العبری الملطی** (yuhannā qariqurius malatiy)، لتیـ بارهبرایوس (bārhebrāyus)، ۶۲۳–۶۸۵ هق، مورخ، نحوی، فیلسوف، طبیب، منجم، و ادیب مسیحی شامی ، و مترجم از عربی به سریانی، فت ملطیه (برفرات علیا)، پدرش یهودی بود و بعد مسیحی شد. ابوالفرج معاصر ارغون خان مغول و عطاملك جوینی بود، و زبانهای سریانی و عربی و یونانی و فارسی را بخوبی میدانست. مسافرتهای زیادی کرد و مدتی در مراغه و تبریز اقامت نمود. تألیفات زیادی در رشته‌های سابق‌الذکر دارد، و آثارش دانش و تمدن شام را در زمان او بخوبی روشن میسازد. معروفترین اثرش کتابی است در تاریخ بزبان سریانی که در اواخر عمر تلخیصی بعربی، بنام مختصر تاریخ الدول، از آن فراهم ساخت.

ابن العربی (ebno 'l.'arabi) یا **ابن عربی** (ebne) یا **محیی‌الدین عربی**، شهرت **ابوبکر محیی‌الدین محمد**، ۵۶۰–۶۳۸ هق، از بزرگان و دانشمندان صوفیه. در شهر مُرسیه از بلاد اندلس متولد شد، و پس از تحصیل علوم رسمی به تزکیه‌ی نفس و سیر و سلوك پرداخت، و مسافرتهائی به تونس و مکه و بغداد و حلب و موصل و آسیای صغیر کرد، و در همه جا مورد تعظیم و تکریم بود. سرانجام در دمشق وفات یافت، و قبر او در دامنه‌ی کوه قاسیون معروف و زیارتگاه است. آثار زیادی دارد که از مهمترین آنها یکی فتوحات مکّیه است که دایرةالمعارف جامعی از تصوف است، و دیگری کتاب معروف فُصوص‌الحِکَم است، که مشتمل بر حقایق تصوف میباشد، و عده‌ای از دانشمندان بر آن شرح و حاشیه نوشته‌اند، که از جمله شرح ملا عبدالرزاق کاشی (فت ۷۳۶ هق) و شرح شاگردش داود ابن محمود قیصری (فت ۷۵۱ هق) و شرح عبدالرحمان جامی است.

ابن العلقمی (ebno 'l.'alqami)، ← ابن علقمی.

ابن العمید (ebno 'l.'amid)، ← ابن عمید.

ابن الفرات (ebno 'l.forāt)، ← ابن فرات.

ابن الفقیه (ebno 'l.faqih) یا **ابن فقیه** (ebne)، شهرت **ابوبکر احمد ابن محمد همدانی**، جغرافیدان مسلمان قرن سوم هق. وی در حدود ۲۹۰ هق کتاب مفصلی بنام کتاب‌البلدان نوشت که یاقوت حموی و مقدسی زیاد از آن نام برده‌اند. اصل کتاب در دست نیست، ولی تلخیصی از آن (ظاهراً بتوسط شخصی بنام علی ابن حسّن شیرازی، در حدود ۴۱۳ هق) بتوسط دخویه در ۱۸۸۵ بچاپ رسیده است.

ابن الفوطی (ebno 'l.fovati, -futi) یا **عبدالرزاق شیبانی**، شهرت **کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق ابن احمد**، ۶۴۲–۷۲۳هق، مورخ بغدادی. کتابدار مدرسه‌ی مستنصریه‌ی بغداد بود. در فتح بغداد بدست هولاکو، در ۱۴ سالگی اسیر و به آذربایجان اعزام شد. خواجه نصیرالدین طوسی او را آزاد کرده به خدمت خود پذیرفت، و او مدت ۱۳ سال کتابدار رصدخانه‌ی مراغه بود. سرانجام به بغداد بازگشت، و در همانجا وفات یافت. از آثار او کتاب الحوادث الجامعه در تاریخ خلفای اخیر عباسی و آغاز استیلای مغول است. در بعضی مأخذ او را ابن صابونی و ابن الصابونی (ebno 's.sābuni) نیز خوانده‌اند.

ابن‌القف (ebno 'l.qoff) [ابوالفرج یعقوب ابن اسحاق القف المسیحی]، ۶۳۰–۶۸۵ هق، طبیب مسیحی شامی؛ شاگرد ابن ابی اصیبعه. از آثارش کتاب جامع الترش فی حفظ الصحة و دفع المرض و کتاب العمده در جراحی (مشتمل بر دو قسمت نظری و عملی) است.

ابن القفطی (ebno 'l.qefti) یا **ابن قفطی** (ebne) یا **جمال‌الدین قفطی**، شهرت **جمال الدین ابوالحسن علی**، ۵۶۸–۶۴۶ هق، مورخ مصری و از رجال و وزرا و حکام ایوبی حلب. در شهر قفط در مصر علیا متولد شد. در قاهره رونق یافت، و به بیت‌المقدس و سپس به حلب رفت و در آنجا اقامت گزید. وی از دانشمندان بنام و از بزرگترین کتابدوستها در عالم اسلام بود، و فضلا (از جمله یاقوت حموی) از حمایت او برخوردار بودند. عمده‌ترین اثری که از وی بجا مانده کتاب معروف به تاریخ الحکماء است که ملخص اثر ابن قفطی میباشد.

ابن القوطیه (ebno 'l.qutiyya)، شهرت **ابوبکر محمد ابن عمر**، فت ۳۶۷ هق، مورخ و نحوی مسلمان اسپانیائی. در قرطبه متولد شد، در همانجا رونق یافت، و همانجا درگذشت. از آثارش تاریخ الاندلس و کتاب تصاریف الافعال است.

ابن اللباد (ebno 'l.labbād)، شهرت **ابو محمد عبداللطیف ابن یوسف**، ۵۵۸–۶۲۹ هق، دانشمند و طبیب مسلمان. در بغداد متولد شد، و در موصل نزد کمال‌الدین ابن یونس تحصیل کرد. در دمشق و جامع‌الازهر قاهره تدریس کرد. بیش از ۱۶۰ کتاب باو منسوبست (از جمله رساله‌ای در ارقام هندی، کتابی در موسیقی، رسائل طبی)، ولی شهرتش بیشتر بجهت کتاب الافادات در باب مصر است.

ابن اللبودی (ebno 'l.lobudi) یا **نجم الدین لبودی**، شهرت **نجم الدین ابوزکریا یحیی ابن محمد**، طبیب و ریاضیدان و منجم و فیلسوف شامی در قرن هفتم هق. آثار زیادی در طب و ریاضیات دارد که از آنجمله شرح کلیات قانون ابوعلی سینا، رساله‌ای در جبر، و رسائلی در هندسه است.

ابن الناظم (ebno 'n.nāzem)، شهرت **بدرالدین ابوعبدالله محمد ابن محمد**، فت ۶۸۶ هق، نحوی عرب؛ پسر ابن مالك. از آثارش شرح الفیه‌ی پدرش میباشد.

ابن الندیم (ebno 'n.nadim) یا **ابن ندیم** (ebne)، شهرت **ابوالفرج** (یا **ابوالفتح**) **محمد ابن اسحاق**، فت ۳۸۵ هق، مورخ و شرح‌حال نویس معروف بغدادی. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. اثر معروف و نفیس وی کتاب الفهرست (al.fehrest) یا فهرست ابن ندیم است در ده مقاله، که آن را در ۳۷۷ هق (بقولی در قسطنطنیه) بپایان رسانیده است. این کتاب، چنانکه مؤلف در مقدمه‌ی آن گوید، مشتمل است بر "فهرست کتابهای موجود جمیع ملل (اعم از عرب و غیر آن) بزبان و خط عربی در رشته‌های علوم، و شرح حال مصنفین آنها... از ابتدای اختراع هر علمی تا زمان ما، و آن سنه‌ی ۳۷۷ هجری است".

ابن النفیس (ebno 'n.nafis) یا **ابن نفیس** (ebne)، [علاءالدین ابوالحسن علی ابن ابی الحَزم ابن النفیس]، فت ۶۸۷ هق، طبیب مصری یا شامی؛ شاگرد ابن دخوار. مؤلف کتابی در کحالی، کتاب المختار در پرهیز، و کتاب معروف موجز که شرح قانون ابن سینا است. پس موجز شروح بسیار نوشته شده، از جمله شرح معروف به شرح نفیسی از نفیس ابن عوض کرمانی است.

ابن الهیثم (ebno 'l.haysam)، ← ابن هیثم.

ابن اماجور (ebne amājur) [ابوالقاسم عبدالله ابن اماجور]، منجم مسلمان که اصلا از فرغانه بود و در ح ۲۷۲–۳۲۱ هق رونق داشت. با پسرش **ابوالحسن علی ابن اماجور** و غلام او ارصاد بسیار کرد. با هم چند زیج تنظیم کرده‌اند (از جمله زیج الحالص و زیج البدیع). پدر و پسر به بَنو اماجور معروفند.

ابن انباری (ebne anbāri)، ← ابن الانباری.

آبنای[1] (āb.nāy)، شاخابه‌ی باریکی در ساحل دریا یا رود و غیره.

ابن ایاس (ebne eyās) [ابوالبرکات محمد ابن احمد ابن ایاس]، ۸۵۲–۹۳۰ هق، مورخ مصری در دربار ممالیك مصر. از آثارش بدایع الزهور فی وقایع الدهور است در تاریخ مصر (تا حوادث سال ۹۲۸ هق).

ابن بابویه (bābevayh, bābuya)، شهرت **ابو جعفر محمد ابن علی قمی**، معروف به **شیخ صدوق** (šeyxe saduq)، فت ۳۸۱ هق، فقیه و محدث معروف شیعه. پدرش ابوالحسن علی (فت ۳۲۹ هق)، معروف به ابن بابویه، نیز از فقهای شیعی و اهل قم بود. ابوجعفر به خراسان و

(1) creek

بغداد سفر کرد، و در اواخر عمر در ری اقامت داشت. مهمترین اثرش کتاب مَنْ لا یَحْضُرُهُ الفَقیه است که یکی از اهم کتب حدیث در نزد شیعه و از کتب اربعه میباشد. از جمله‌ی آثار دیگرش اَمالی در حدیث، و عُیون اخبار الرضا در سیرهٔ امام هشتم است و آنرا بنام صاحب ابن عیاد نوشته. ابن بابویه در ری درگذشت، و مقبره‌اش در آنجا معروف میباشد.

ابن باجه (ebne bājja) یا **ابن الصائغ** (ebno s.sā'eq)، شهرت **ابوبکر محمد ابن یحیی**، فت ۵۳۳ هق، فیلسوف و دانشمند مسلمان اسپانیائی؛ مت ساراگوسا. در جوانی مسموم و مقتول شد. تألیفات زیاد و کوتاهی در فلسفه، طب، هندسه، نجوم، علوم طبیعی، و کیمیا داشته که قسمت اعظم آنها از بین رفته یا فقط ترجمه‌ی عبری یا لاتینی آنها مانده است. تأثیر زیادی بر ابن رشد داشته. انتقاداتش بر بعضی نظریات بطلمیوس زمینه‌ی کار ابن طفیل و بطروجی را فراهم ساخت. کتاب موسیقیش در غرب اهمیت کتاب فارابی را در شرق داشته. تدبیرالمتوحد و رسالة الوداع او در اروپا معروف بوده است. نام لاتینی او آونپاکه (āvenpāke) است.

ابن بازیار، منجم: ← ابن البازیار.

ابن بزاز (bazzāz)، شهرت **درویش توکل ابن اسماعیل توکلی**، نق ح ۷۶۰ هق، از نویسندگان دوره‌ی صفویه. از مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی (جد سلاطین صفویه) بود، و در عصر شیخ صدرالدین موسی، پسر صفی‌الدین، میزیست. کتابی بنام صَفْوَةالصَّفا در مناقب صفی‌الدین نوشته که، علاوه بر تاریخ ظهور مریدان صفوی، حاوی مطالب نفیس راجع به تاریخ و احوال و اخلاق مردم در نیمه‌ی دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هق است. این کتاب را در عهد شاه طهماسب I صفوی شخصی باسم ابوالفتح حسینی به امر این پادشاه اصلاح و تصحیح کرده و نسخه‌ی جدیدی از آن ترتیب داده است. غالب اطلاعاتی که بعدها مورخین دیگر راجع به ابتدای کار صفویه در کتب خود آورده‌اند اقتباس از همین صفوةالصفای ابن بزاز است.

ابن بشکوال (baškovāl)، شهرت **ابوالقاسم خلف ابن عبدالملك** (xalafe 'bne)، ۴۹۴–۵۷۸ هق، مورخ مسلمان اسپانیائی؛ مت قرطبه. از آثار عمده‌اش کتاب الصِّلَة فی تاریخ ائمة الاندلس است.

ابن بطلان (botlān)، شهرت **ابوالحسن مختار ابن حسن**، نق قرن پنجم هق، طبیب مسیحی بغداد. مؤلف تقویم الصحه است که در آن قواعد بهداشت، پرهیز، و غیره را جدول‌بندی کرده است.

ابن بطوطه (batuta) یا **ابن بطّوطه** (battuta)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن عبدالله طنجه‌ای**، ۷۰۳–۷۷۹ هق، جهانگرد معروف عرب. وی در طنجه ولادت یافت، و در ۷۲۵ بقصد سیاحت از آنجا بیرون آمد، و شمال افریقا و مصر و شام و حجاز و عراق و ایران و یمن و بحرین و ترکستان و ماوراءالنهر و قسمتی از هندوچین و جاوه و مراکز افریقا را سیاحت نمود، و بسیاری از بزرگان و امرا و علمای این ممالك را ملاقات کرد، و در تهیه‌ی وسایل مسافرتهای خویش از بخششها و کومکهای بزرگان عصر استفاده‌ی بسیار نمود. در بازگشت از این سفرها، در شهر فاس به املا و تقریر سرگذشتهای خویش پرداخت، و سیاحتنامه‌ی معروف خود را، که موسوم به تحفة النُّظّار است، در سنه‌ی ۷۵۶ هق تقریر و املا نمود. ابن بطوطه در مراکش وفات یافت. سیاحتنامه‌ی او از جهت بیان اوضاع و احوال تمدن و فرهنگ و تاریخ بلادی که وی در طی سفرهای خویش دیده است اهمیت تمام دارد، و بزبان فارسی نیز ترجمه شده است.

ابن بقیه (ebne baqiyya) [نصیرالدوله ابوطاهر محمد ابن محمد ابن بقیه]، ح ۳۱۴–۳۶۷ هق، وزیر آل بویه. وی نخست در خدمت معزالدوله‌ی دیلمی بود، و بعد از وی بخدمت پسرش عزالدوله بختیار درآمد، اما بعد از چهار سال، عزالدوله او را عزل کرد و چشمانش را میل کشید. چون عضدالدوله‌ی دیلمی بر بغداد مستولی شد، او را بگرفت و بپای پیل افکند، و سپس بدار آویخت، و تا عضدالدوله حیات داشت، جسد او بر دار بود. شعرا او را مدح و مرثیه گفتند.

ابن بواب (bavvāb) یا **ابن البواب** (ebno 'l-)، شهرت **ابوالحسن علی ابن هلال**، فت ۴۲۳ هق، ادیب و خوشنویس. از فضلای عصر بود، ولی حسن خط وی بر سایر فضایل او ممتاز بود. ابن بواب در اقلام بجای مانده از زمان ابن مقله تصرفات کرد، و قواعد تازه در خوشنویسی آورد. از جمله خط را به میزان نقطه تحت قاعده آورد. شهرت وی موجب شد که عده‌ای از اطراف بدور وی گرد آمدند، و او هم به تعلیم شاگردان میپرداخت و هم کتابت میکرد. و وی را به کثرت کتابت یاد کرده‌اند، و گفته‌اند ۶۴ قرآن استنساخ کرده است. از آثار ابن بواب یك جزوه دیوان اشعار و رساله‌ای از جاحظ در موزه‌ی اسلامی اسلامبول است که به خط ثلث و نسخ نوشته، و نیز یك نسخه قرآن نفیس بخط نسخ وی در مجموعه‌ی خصوصی چستربتی در انگلستان است که تاریخ ۳۹۱ دارد.

ابن بی‌بی، شهرت **امیر ناصرالدین یحیی**، نویسنده و مورخ ایرانی قرن هفتم هق در دربار سلاجقه‌ی روم. وی مؤلف کتاب فارسی الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه در تاریخ سلاجقه‌ی روم (خاصه علاءالدین کیقباد) است.

ابن بیطار: ← ابن البیطار.

ابن تغری‌بردی: ← ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی.

ابن تلمیذ: ← ابن التلمیذ.

ابن تومرت (tumart) یا **محمد ابن تومرت** [ابو عبدالله محمد ابن عبدالله ابن تومرت]، فت ۵۲۴ هق، از مدعیان معروف مهدویت؛ مؤسس سلسله‌ی موحدون. اهل مراکش بود و بین ۴۷۰ و ۴۸۰ هق متولد شد.

ابن تیمیه (taymiyya)، شهرت **ابوالعباس تقی الدین احمد ابن عبدالحلیم**، ۶۶۱–۷۲۸ هق. از مشاهیر ائمه و فقهای حنبلی در شام. تصانیف و احتجاجات بسیار داشت، و بجهت عقاید و آراء خویش و شدت و صلابتی که در بحث و احتجاج با مخالفین داشت دشمنان بسیار در بین فقها و ائمه‌ی عصر خویش یافت، و حتی در مصر یك چند بسبب اعتقاد به تجسیم، باتفاق دو برادر خود، بزندان افتاد (۷۰۵–۷۰۷)، و بعد از آزادی به دمشق رفت، ولیکن در بازگشت به قاهره دیگر بار زندانی گشت. پس از آزادی به تدریس و افاضه پرداخت، اما بسبب اقوال و فتاوی خاص خویش از جانب فقهای عصر به فساد عقیده متهم و مکرر محبوس شد، و عاقبت در زندان دمشق وفات یافت. گویند جنازه‌ی او با تشریفاتی با شکوه و ازدحام بسیار بخاك رفت. آراء او در مذهب وهابیه تأثیر و انعکاس یافت.

ابن جبرون[1] (ebne jabrun) یا **ابن جبرول**، شهرت **ابو ایوب سلیمان ابن یهودا**، ح ۱۰۲۱–۱۰۵۸، شاعر و فیلسوف یهودی، مؤلف کتاب ینبوع‌الحیات در بیان غایت زندگی انسان.

ابن جبیر (jobayr)، شهرت **ابوالحسن محمد ابن احمد کنانی** (kenāni)، ۵۴۰–۶۱۴ هق. جهانگرد عرب، مت والانس، اسپانیا. در ۵۷۷ هق سفری از راه دریا به مصر و مکه و مدینه و کوفه و بغداد و موصل و حلب و دمشق کرد، و از عکا به کشتی نشست و پس از گذشتن از صقلیه (سیسیل) به غرناطه بازگشت. دو سفر دیگر نیز به مشرق کرد، و در سفر دوم از اسکندریه پیشتر نرفت و در همان جا مرد. اثر معروفش کتاب رحلة الکنانی (rehlato 'l-) است، که به رحله‌ی ابن جبیر معروفست، و از مهمترین تألیفات جهانگردی عرب بشمار میرود، و از لحاظ اشتمال بر تاریخ صقلیه در زمان ویلیام خوب اهمیت دارد.

ابن جزله (jazla) [ابوعلی یحیی ابن عیسی ابن جزله]، فت ۴۹۳ هق، طبیب بغدادی. ابتدا مسیحی بود، و در ۴۶۶ هق به اسلام گرائید. از آثارش تقویم الابدان (شبیه تقویم ابن بطلان) است که در آن شرح و معالجه‌ی ۳۵۲ بیماری مذکور بندی شده. کتاب دیگرش، مِنْهاج، فهرستی از داروهای مفرد و مرکب.

ابن جلجل (joljol) [ابو داود سلیمان ابن حسان ابن جلجل]، قرن چهارم هق، طبیب دربار حکام II ملقب به المؤید بالله، خلیفه‌ی اموی اسپانیا؛ مؤلف کتابی در تاریخ اطبا و فلاسفه‌ی هم عصرش در اسپانیا. تاریخ وفاتش در بعضی مآخذ ۳۸۰ هق ضبط شده است.

ابن جنی (jenni)، شهرت **ابوالفتح عثمان**، فت ۳۹۲ هق، نحوی و شاعر عرب. در بغداد پرورش یافت، و نزد ابوعلی فارسی علم نحو خواند. روش او در نحو متوسط ما بین نحو کوفی و بصری بود. شریف رضی از شاگردان او بوده. آثار مهمش کتاب التذکرة الاصبهانیه، الخصائص، سرالصناعه و اسرار البلاغه (در حرکات و حروف عربی)، و شرح دیوان متنبّی است.

ابن حاجب (hājeb) یا ابن الحاجب (ebno 'l-) شهرت **جمال‌الدین ابوعمرو عثمان** (abu'amr). ۵۷۰–۶۴۶ هق، نحوی مشهور و از ادبا و فقهای عرب؛ مت صعید مصر. از آثار معروفش کافیه (در صرف)، کافیه (در نحو)، آمالی (معروف به امالی ابن حاجب، در تفسیر بعضی آیات قرآن و در بعضی مسائل نحو)، و المقصد الجلیل فی علم الخلیل

(۱) Ibn Gabirol

(در عروض) است.
ابن حبان (ebne hebbān)، شهرت **محمد ابن احمد**، ح ۲۷۴-۳۵۴ هق، مؤلف و عالم حدیث. در بست سیستان متولد شد، و به منصب قضای سمرقند رسید، و چون پیغمبری را مخلوطی از علم و عمل میدانست زندیقش خواندند و از کار برکنارش کردند. کتاب التقاسیم و الانواع او مشتمل بر احادیث نبوی است. کتاب الثقات وی نیز نزد اهل حدیث معروفست.
ابن حجاج، مسلم (mosleme 'ben hajjāj)، ← مسلم.
ابن حجر عسقلانی (ebne hajare asqalāni)، شهرت **شهاب‌الدین احمد ابن علی ابن محمد**، ملقب به **شیخ الاسلام**، شعبان ۷۷۳- ذوالحجه‌ی ۸۵۲ هق، از ائمه‌ی مشهور فقه شافعی و رجال و ادب. تصنیفات بسیار از او باقی است، کتاب فتح الباری در شرح صحیح بخاری، الدُّرَر الکامنه، و الاصابه فی تمییز الصحابه از آثار اوست. وی منسوبست به عَسْقلان که نام شهریست در شام در کنار دریا، ولی در واقع در قاهره بدنیا آمد و هم در آنجا وفات یافت. ابن حجر مسافرتهای متعدد در حجاز و یمن و مصر و شام کرد، و در عین اشتغال به امر قضا، غالباً بتدریس فقه و حدیث و تفسیر میپرداخت، و در حدیث و رجال چنان شهرت یافت که او را "حافظ عصر" میخواندند.
ابن حجر هیتمی (haytami)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن محمد**، ۹۰۹-۹۷۴ هق، فقیه مصری، چند بار جهت حج به مکه رفت، و عاقبت در آنجا سکونت گزید، و به نشر علم و فتوی در مسائل اهتمام داشت. الصواعق المحرقه، الجوهر المنظم، و الفتاوی الهیتمیه از تألیفات اوست. وفاتش در مکه اتفاق افتاد.
ابن حزم (hazm)، شهرت **ابو محمد علی ابن احمد**، ۳۸۴-۴۵۶ هق، فقیه و طبیب و شاعر و فیلسوف اندلسی. بوزارت خلفای اموی اندلس رسید ولی از آن کناره گرفت و بکار تألیف پرداخت. طوق الحمامة (در عشق و عشاق) و الفصل فی الملل و الاهواء و النّحل (در مذاهب) از او است.
ابن حسام هروی (hosāme haravi)، نامش **جمال‌الدین**، ف ۷۳۷ هق، شاعر ایرانی. وی از اهل خواف بود، و چون در هرات بسر برد او را هروی گویند. در دربار آل کرت تقرب داشت. نیز از **ابن حسام** دیگری در تذکره‌ها یاد شده است، که از اهل خوسف در قهستان قاین بوده، و قصاید او در منقبت پیغمبر و اهل بیت معروف بوده است. مطابق روایت دولتشاه، این ابن حسام در سنه‌ی ۸۷۵ هق وفات یافته است.
ابن حنبل: ← احمد ابن حنبل.
ابن حوقل (hāqal) [ابوالقاسم محمد ابن حوقل بغدادی]، جهانگرد و جغرافیدان عرب، بسال ۳۳۱ هق از بغداد بقصد تحقیق در احوال ممالک و ملل اسلامی و تجارت بیرون رفت. گویند در مسافرتهای خود در حدود ۳۴۰ هق اصطخری را در دره‌ی سند ملاقات کرد، و اصطخری از او خواست که بعضی از نقشه‌های جغرافیائی وی را تصحیح و کتاب جغرافیای او را مراجعه کند، ولی ابن حوقل این تألیف را از نو بنام المسالک و الممالک نوشت و نام خود را برآن نهاد.
ابن خرداذبه (ebne xordāzbeh) یا **ابن خردادبه، شهرت ابوالقاسم عبیدالله ابن عبدالله (یا احمد)**، ف ۳۰۰ هق، جغرافیدان معروف ایرانی. وی از ندمای معتمد خلیفه‌ی عباسی بود، و چندی نیز در ولایت جبال مأمور پست و انتظام بود. مهمترین اثرش کتاب المسالک و الممالک است که آنرا بین سنوات ۲۳۰ و ۲۳۴ تألیف کرده، و مشتمل بر فواصل دقیق شهرها و مقدار مالیات هریك از ولایات است، و این کتاب، که از روی اسناد رسمی تألیف شده، بسیار مورد استفاده‌ی جغرافیانویسان بعدی، از قبیل ابن الفقیه و ابن حوقل و مقدسی و جیهانی قرار گرفته است. این کتاب یك بار بتوسط باربیه دو منار و بار دیگر بوسیله‌ی دخویه ترجمه و چاپ شده است.
ابن خفاجه‌ی اندلسی (xafājaye andalosi)، ۴۵۰-۵۳۳ هق، شاعر و نویسنده‌ی عرب. اشعارش در باره‌ی مناظر زیبای طبیعت و لذات زندگی است، و معانی عالی و مطالب فلسفی در آن دیده نمیشود. نثر او، از جهت آنکه متکلف است، در درجه‌ی پایین‌تری قرار دارد.
ابن خلدون (xaldun)، شهرت **ابوزید عبدالرحمان**، ۷۳۲-۸۰۸ هق، از مشاهیر مورخین و علمای فلسفه‌ی تاریخ. وی از اعقاب خلدون نامی از اعراب قبیله‌ی کنده بود که در قرن سوم هق از یمن به اسپانیا مهاجرت کرد، و اعقاب او در آن سرزمین به مناصب عالی رسیدند، و بعضی ازین خاندان در اواسط قرن هفتم هق به تونس مهاجرت کردند، و ابن خلدون در آن شهر متولد شد، و بتحصیل علوم و فنون عربی و ادبی و فلسفه و منطق پرداخت. در تونس و اسپانیا بمناصب عالی رسید، و سپس به مصر رفت و مدرس الازهر شد.
ابن خلدون مؤلف کتابی است بنام کتاب العبر (ketābo 'l-'ebar) [عنوان کاملش کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر] در تاریخ عمومی که مقدمه‌ی آن، معروف به مقدمه‌ی ابن خلدون، شهرت فراوان یافته است، و در آن از تاریخ همچون علمی بحث کرده، واز قدیم‌ترین کتابهای فلسفه‌ی تاریخ وجامعه شناسی بشمار میرود (ترجمه‌ی فارسی. تهران ۱۳۳۶-۳۷ هش).
ابن خلکان (xallekān)، شهرت **شمس‌الدین ابوالعباس احمد**، ۶۰۸-۶۸۱ هق، مورخ عرب. در اربل متولد شد، و در حلب و دمشق و قاهره بزیست، و در دمشق منصب قضاوت یافت، و در قاهره تدریس کرد. عمده‌ترین اثرش کتاب وفیات الاعیان (vafayāto 'l-'a'yān) [عنوان کاملش وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان] است، که آنرا در ۶۵۴ هق در قاهره آغاز کرد، و در ۶۷۲ در همان شهر بپایان رسانید، و در آن شرح حال قریب ۸۵۰ نفر از بزرگان علما و امرا و بزرگان و غیره آمده است. کتاب فوات الوفیات کتبی متمم این کتاب است.
ابن خمار: ← ابن الخمار.
ابن دارست، وزیر عهد سلاجقه: ← تاج الملك.
ابن دایه [ابو جعفر احمد ابن یوسف ابن دایه]، ف ح ۳۴۰ هق، ریاضیدان مصری. رساله‌اش در نسبت و تناسب، از جهت تأثیری که در قرون وسطی داشته، مهم است.

ابن دخوار (ebne daxvār) یا **ابن الدخوار** (ebno 'd-)، شهرت **مهذب‌الدین عبدالرحیم ابن علی** (mohazzabo'd.din)، ۵۶۴-۶۲۸ هق، طبیب دمشقی. رئیس بیمارستان دمشق و از بزرگترین اطبای عصر خود و صاحب تألیفاتی در طب و ریاضیات و نجوم و ادب بود، از جمله مختصر الحاوی، که ملخص کتاب حاوی رازی است. از شاگردان معروفش ابن ابی اصیبعه وابن اللبودی هستند.
ابن درستویه (dorostuya)، شهرت **ابومحمد عبدالله ابن جعفر**، ۲۵۸-۳۴۷ هق، عالم نحو عرب. اصلا از مردم فسا بود، ولی در بغداد میزیست، و در همانجا مدفون شد. در نحو و لغت عرب پیرو مکتب بصره بود. تلفظ لفظ درستویه را (darastavayh) نیز ضبط کرده‌اند.
ابن درنوس: ← نجم‌الدین خاصی.
ابن درید (dorayd)، شهرت **ابوبکر محمد**، ۲۲۳-۳۲۱ هق، لغوی و نحوی و شاعر عرب؛ متولد بصره، در بصره پرورش یافت و به فراگرفتن لغت و شعر پرداخت. سپس به فارس آمد و کتاب الجمهره در لغت را بسرای شاه ابن میکال و پسرش تألیف کرد. پس از عزل آن دو به بغداد برگشت. اثر معروف دیگرش قصیده‌ی دراز المقصوره است.
ابن درینهم (dorayhem)، شهرت **تاج‌الدین علی**، ۷۱۲-۷۶۲ هق، حیوانشناس عراقی، مؤلف کتاب منافع الحیوان.
ابن دیصان (daysān)، لقب باردسانی (bārde-sānes)، ۱۵۴-۲۲۲، فیلسوف مسیحی، آخرین گنوسیان، و مؤسس فرقه‌ی دیصانیه. اصلا از پارت بود، و پدر و مادرش در ۱۳۹ بم از ایران به الرها مهاجرت کردند، و او در آنجا متولد شد، و شهرتش از نام رود دیصان که از الرها میگذرد گرفته شده است. در ۱۷۹ کیش مسیحی پذیرفت. آثارش منبع عمده‌ی افکار مانی بشمار میآید، و ازین جهت اهمیت خاصی دارد.
ابن رائق (rā'eq)، شهرت **ابوبکر محمد ابن رائق**، ف ۳۳۰ هق، امیرالامراء و صاحب اختیار مطلق امور خلافت در عهد خلیفه راضی عباسی. وی پسر رائق، غلام معتضد عباسی، و یکچند صاحب شرطه‌ی بغداد و والی واسط و بصره بود، و پس از چندی از فرستادن مال خودداری کرد، و در حدود بصره و اهواز استقلال بهم رسانید. خلیفه راضی، برای رفع هرج و مرج بغداد که بسبب بی کفایتی وزیر و تهی بودن خزانه پیش آمده بود، او را به امیرالامرائی برگزید، و بفرمود تا نام او را در خطبه‌ها نیز بخوانند. و چون امور مالی نیز بر عهده‌ی او قرار گرفت، وزارت نیز از معنی افتاد، و ابن رائق یکومك ابو عبدالله نوبختی، کاتب خود، در امور دیوانی و مالی تصرف کرد. ابن مقله که در دوره‌ی وزارت خویش با او تصادم و اختلاف داشت بسبب اقدام بر ضد او بزندان افتاد. و چون در زندان نیز همچنان برضد او کار میکرد، بفرمود تا دست و زبانش را بریدند، و او در زندان بمرد. چندی بعد کار ابن رائق نیز خراب شد، و بحکم به امیرالامرائی رسید. اما بعد از مرگ راضی و قتل بجکم، باز احوال خلافت پریشان شد، و ابن رائق در عهد خلیفه متقی عباسی از شام به بغداد آمد،

و امیرالامرائی یافت. لیکن اینبدفعه امارت او طولی نکشید و چندی بعد بدست ترکان کشته شد.

ابنر ـ اشنباخ[1]، **بارونین فون** (bāronin fon* ebner-ešenbāx)، نامش **ماری** (māri)، ۱۸۳۰ـ ۱۹۱۶، نویسنده‌ی اطریشی. داستانهایش از نظر رئالیسم شاعرانه معروف و از جمله‌ی آنها دو کُنتِس (۱۸۵۵)، بچه‌ی دهاتی (۱۸۸۷)، و کراشباشبولی (۱۸۹۴) است.

آبنراگل (ābenrāgel)، ← ابن ابی الرجال.

ابن راوندی (ebne rāvandi)، شهرت **ابوالحسین احمد ابن یحیی**، فد ۲۴۵ هق، از علمای کلام. بقولی اهل راوند (بین اصفهان و کاشان) و بقولی اهل مروالرود بوده؛ در بغداد میزیسته. او را از زنادقه شمرده‌اند، و نیز گفته‌اند یهودی بود، و بعد اسلام آورد، و سرانجام لامذهب شد. بیش از صد کتاب به وی منسوب است، ولی اکثر تألیفاتش از کفریات بوده، از قبیل کتاب بصیرت در رد اسلام، کتاب التاج در قِدَمِ عالَم، کتاب الزمرد در انکار نبوت، و غیره. ابن راوندی بعضی کتابهای خود را نیز رد کرده، و بهمین سبب، بعضی نسبت جنون به وی داده‌اند.

ابن رسته (rosta) [ابوعلی احمد ابن عمر ابن رسته]، دانشمند و جغرافیدان ایرانی در قرن سوم هق. اصلا اهل اصفهان بود. اثر عمده‌اش دایرةالمعارف موسوم به الأعْلاقُ النَّفیسه است که جزء هفتم آن در دست میباشد، و در آن، پس‌از شرح کره‌ی آسمان و کره‌ی زمین، بشرح شهرها و کشورها پرداخته، و بسیاری مطالبش مقتبس از آثار قدیمتر یا معاصرش میباشد.

ابن رشد (rošd) [ابوالولید محمد ابن احمد ابن محمد ابن رشد (abo'l.valid)]، لتیِ آورولس (āverroes)، ۵۲۰-۵۹۵ هق، بزرگترین فلاسفه‌ی عرب اسپانیائی و یکی از بزرگترین فلاسفه‌ی قرون وسطی. در قرطبه متولد شد و در مراکش وفات یافت. در سویل و قرطبه قاضی بود. بوسیله‌ی ابن طفیل وارد دربار ابویعقوب یوسف ابن عبدالمؤمن (سلطنتش ۵۵۸-۵۸۰ هق) از سلاطین موحدون مراکش گردید و نزد او تقرب یافت، و پس از ابن طفیل، طبیب مخصوص او شد. در زمان یعقوب ملقب به المنصور بالله، پسر و جانشین یوسف، نیز ابتدا مورد عنایت بود، ولی سرانجام مغضوب شد، و او را زندیق و خارج از دین خواندند، و یعقوب وی و اصحابش را تبعید کرد. چندی بعد منصور او را به مراکش باز خواند. و او کمی بعد درین شهر وفات یافت.

ابن رشد، مانند ابوعلی سینا، از فلاسفه‌ی مشائی بود، و هر دو شارح فلسفه‌ی ارسطو بوده‌اند، الا اینکه اولی بیش از دومی پابند اقوال ارسطو بود، و کارهای او در شرح فلسفه‌ی ارسطو کاملتر از ابوعلی است، و مخصوصاً در شرح کبیر خود، برخلاف فارابی و ابن سینا، متن سخن ارسطو را از شرح خود جدا میسازد، و همین امر سبب شهرت زیاد وی در اروپا بوده است. ابن رشد معتقد بود که دین تعبیر رمزی حقایق فلسفی است، و میخواست میان دین و حکمت ارسطو وفق دهد. در طب پایه‌ی ابن سینا نمیرسد، و بعلاوه جنبه‌ی فلسفی او جنبه‌ی طبیش را بکلی تحت‌الشعاع قرار داد.

ابن رشد تألیفات زیادی داشته که اصل عربی قسمت اعظم آنها از میان رفته، ولی ترجمه‌های عبری و لاتینی بیشتر آنها در دست است، و بسبب همین ترجمه‌ها، فلسفه‌ی ابن رشد تأثیر زیادی در فلسفه‌ی یهودی و فلسفه‌ی مسیحی داشته است. ازآثار فلسفی معروفش تهافُت التهافت (در رد کتاب تهافت الفلاسفه‌ی غزالی)، فصل المقال (در موافقت دین و فلسفه)، جامع الفلسفه، و تفسیر مابعد الطبیعه است. کتاب الکلیات فی‌الطب او بسیار کوچکتر از قانون ابن سینا است. رساله‌ای در حرکت افلاک و تلخیصی از مجسطی نیز نوشته است.

ابن رشید (ebne rašid)، ← آل رشید؛ عبدالله ابن رشید؛ محمد ابن رشید.

ابن رشیق (rašiq) [ابوعلی حسن ابن رشیق]، فد ۴۵۶ هق، نحوی و لغوی و عروضی عرب، در قیروان به تکمیل علوم ادبی پرداخت، و مدتی در جزیره‌ی صقلیه (سیسیل) ساکن بود. از آثار مهمش کتاب الانموذج فی اللغة، العمدة فی صناعة الشعر و نقده، و الشذوذ فی اللغة است.

ابن رضوان (rezvān) [ابوالحسن علی ابن رضوان]، ح ۳۸۹-۴۵۳ یا ۴۶۰ هق، طبیب مصری و عالم احکام نجوم.

آب نرم (ābe narm)، ← آب سخت.

ابن روح، حسین (hoseyne 'bne ruh)، ← حسین ابن روح.

ابن رومی (ebne rumi)، شهرت **علی ابن عباس**، ۲۲۱-۲۸۴ هق، شاعر عرب. اصلش از روم بود، و در بغداد تولد و پرورش یافت. اشعار او بیشتر در باره‌ی طعام و شراب یا هجو بزرگان و دارای تشبیهات و توصیفات دقیق است.

ابن زبیر: ← عبدالله ابن زبیر.

ابن زرقیال: ← زرقالی.

ابن زهر (zohr)، خاندان اسپانیائی از اعراب قبیله‌ی عَدنان که اطبای عالی مقامی از آن برخاسته‌اند. اولین عضو ممتازش، **ابوبکر محمد ابن مروان ابن زهر** (marvān)، (فد ۴۲۲ هق)، فقیه بود. پسرش، **ابومروان عبدالملک ابن محمد** (فد ۴۷۰ هق)، پزشک معروفی بود. پسر ابومروان، **ابوالعلاء زهر ابن عبدالملک** (abo'l.alā') (فد ۵۲۵ هق)، در پزشکی مقامی شامختر از پدر داشت. پس از فتح سویل بدست مرابطین (۴۸۴ هق) به وزارت امیر فاتح، یوسف ابن تاشفین، رسید. تألیفات بسیاری در طب دارد. معروفترین عضو خاندان، که مطلقاً به **ابن زهر** مشهور است، **ابومروان عبدالملک ابن زهر** (فد ۵۵۷ هق)، پسر ابوالعلاء زهر است، که بزرگترین پزشک عصر خود، و پس از رازی بزرگترین پزشک بالینی بود. وی در سویل متولد شد. ابتدا در خدمت مرابطین بود، و پس از شکست آنها بدست موحدون، به خدمت اینان درآمد. از آثارش کتاب الاقتصاد فی اصلاح الانفس و الاجساد، کتاب التیسیر فی المداواة و التدبیر، و کتاب الاغذیة است. آثارش از طریق ترجمه‌های عبری و لاتینی آنها تا قرن ۱۷م در طب مؤثر بوده است. صورت لاتینی نام وی آونزوئار(āvenzoār) میباشد. دخترش قابله بود، و پسرش، **ابوبکر محمد ابن عبدالملک ابن زهر**، معروف به **حفید** (hafid)، (۵۰۴ یا ۵۰۷-۵۹۵ هق)، نیز طبیب بود ولی بیشتر در ادبیات شهرت دارد. پس حفید، **ابومحمد عبدالله ابن حفید** (۵۷۷-۶۰۲ هق) طبیبی قابل و در خدمت موحدون بود، و مانند پدر مسموم شد.

ابن زیاد (ebne ziād)، ← عبیدالله ابن زیاد.

ابن زیدون (zaydun)، شهرت **ابوالولید احمد ابن عبدالله** (abo'l.valid)، ۳۹۴-۴۶۳ هق، شاعر و نویسنده‌ی عرب اسپانیائی. نخست در قرطبه نزد پدرش، که از فقیهان و ادیبان بود، به آموختن علوم و ادب پرداخت، و سپس به وزارت رسید. شعرش روح یك اندلسی را مجسم میسازد، و وصف مناظر طبیعی و اظهار عواطف قلبی زیاد دارد. در نثر مانند جاحظ است.

ابن زیله (zayla) [ابو منصور حسین ابن محمد ابن طاهر ابن عمر ابن زیله]، فد ۴۴۰ هق، از شاگردان معروف ابوعلی سینا. از آثارش شرح رساله‌ی حی ابن یقظان ابو علی و کتاب الکافی فی الموسیقی است.

ابن ساعاتی، شهرت فخرالدین رضوان ابن محمد، فد ح ۶۱۸ هق، عالم مکانیك. پدرش، محمد ابن علی ابن رستم، معروف به ساعاتی (فد ح ۵۸۰ هق)، عالم مکانیك و اصلا از اهل خراسان و در ساعتسازی معروف بود. محمد به دمشق مهاجرت کرد، و به امر نورالدین محمد زنگی (فد ۵۶۹ هق) در باب جَیرون دمشق ساعتی ساخت. ابن ساعاتی در دمشق متولد شد، و مانند پدر در ساعتسازی مهارت داشت. بعلاوه طبیب نیز بود، و در ادبیات و فلسفه دست داشت، و در دمشق به وزارت رسید. ساعتی را که پدرش ساخته بود ترمیم و اصلاح کرد، و کتابی در توضیح ساختمان و استعمال آن نوشت (محرم ۶۰۰ هق) که، بعد از کتاب جزری، مهمترین مآخذ در باب ساعتهای اولیه‌ی دوره‌ی اسلامی است.

ابن سرافیون: ← یحیی ابن سرافیون.

ابن سرایا: ← صفی‌الدین حلی.

ابن سریج (sorayj)، شهرت **ابویحیی عبیدالله**، خواننده و موسیقیدان عرب. گویند نواختن عود را از ایرانیان آموخته بود، و اولین کس است که این ساز را به مکه وارد ساخت. در خلافت (۱۰۵-۱۲۵ هق) عشام وفات یافت.

ابن سعد (sa'd) [ابوعبدالله محمد ابن سعد]، معروف به **کاتب الواقدی** (kātebo 'l.vāqedi) یا **کاتب واقدی**، فد ۲۳۰ هق، مورخ و از علمای حدیث. از آثارش کتاب معروف کتاب الطبقات‌الکبیر (در ترجمه‌ی حال پیغمبر اسلام و صحابه و تابعان) است، که به طبقات ابن سعد شهرت دارد.

ابن سعد، عمر (omare 'bne sa'd)، ← عمر ابن سعد.

ابن سعود: ← آل سعود؛ عبدالعزیز ابن سعود.

ابن سمعون (sam'un)، شهرت **ابوالحسین محمد ابن احمد ابن اسماعیل بغدادی**، ۳۰۰-۳۸۷ هق، محدّث و عارف قرن چهارم هق که در بغداد وعظ میکرده و در مجالس او ازدحام غریب

(1) Ebner-Eschenbach

میشده است.
ابن سهلان (ebne sahlān): ← عمر ابن سهلان ساوجی.
ابن سیرین (sirin)، شهرت **ابوبکر محمد ابن سیرین بصری**، ۳۳–ح۱۱۰ هق، از مشاهیر تابعین و از معاصرین حسن بصری. وی در بصره بدنیا آمد و به حرفه‌ی بزازی اشتغال داشت. در فقه و حدیث سرآمد بود، و مخصوصاً در تعبیر خواب اقوال و آراء مشهور داشت، و بعضی از تعبیرات منسوب باو را بعدها مؤلفین دیگر ضبط و تدوین کرده‌اند که در صحت انتساب آنها بدو جای تردید است.
ابن سینا: ← ابوعلی سینا.
ابن شاطر (šāter) [علاءالدین علی ابن ابراهیم ابن شاطر]، ۷۰۶–۷۷۷ هق، منجم بزرگ شامی، مخترع و سازنده‌ی آلات رصد. مخترع دو نوع رُبع (از آلات رصدی قدما)ــ ربع علائی (نمونه‌ی ساخت وی در کتابخانه‌ی ملی پاریس هست) و ربع تام ــ و مؤلف زیج شاطر و غیره است.
ابن شاکر: ← کتبی.
ابن شکله: ← ابراهیم ابن مهدی.
ابن شهراشوب (šahrāšub) [محمد ابن علی ابن شهراشوب]، ف ۵۸۸ هق، فقیه و محدث و واعظ و ادیب شیعه. از مردم ساری مازندران بود؛ در حلب وفات یافت. از آثار معروفش معالم العلماء (در رجال) و مناقب آل ابی طالب است.
ابن شیرکوه، شهرت الملک المنصور ابراهیم (al.maleko 'l.mansur)، ف ۶۴۴ هق، امیر حمص. در سنه ۶۴۴ هق که از حمص بجانب مصر بقصد خدمت الملک الصالح ایوب میرفت، در دمشق به بیماری سل وفات یافت. جسدش را به حمص باز گردانیدند و در آنجا مدفون شد.
آبنشین[1] (āb.nešin)، ساکن آبرا.
ابن صابونی (ebne)؛ ← ابن القوطی.
ابن صاعد (sā'ed) یا **قاضی صاعد (اندلسی)**، شهرت **ابوالقاسم صاعد ابن احمد، ۴۲۰–۴۶۲** هق، مورخ و منجم مسلمان اسپانیائی. قاضی تولدو بود. زرقالی در تهیه‌ی زیج خود از رصدهای او و منجمین مسلمان و یهودی همکارش فایده‌ی فراوان برد. اثر عمده‌اش کتاب تاریخی التعریف بطبقات الامم (۴۶۰ هق)، معروف به طبقات الامم (tabaqāto 'l.'omam)، است، که مؤلف در آن توجه خاصی به تاریخ علوم داشته است. بعقیده‌ی او مللی که بیش از دیگران در ترقی علم سهیم بوده‌اند هشت ملت هندی، ایرانی، کلدانی، یونانی، رومی، مصری، مسلمان، و یهود بوده‌اند. ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه و ابن العبری از کتاب وی فراوان استفاده کرده‌اند.
ابن طاووس، شهرت **جمال‌الدین احمد علوی حسنی**، ف ۶۷۳ هق، از مشاهیر فقهای شیعه‌ی امامیه. او را فقیه اهل البیت خوانده‌اند. آثار او متجاوز از هشتاد مجلد است، و از آنجمله بُشری المحققین و الملاذ در فقه و حل الاشکال در رجال است. چند تن دیگر از علما و محققین اسلام بهمین عنوان ابن طاووس مشهورند، که برای اسامی و احوال آنها میتوان به الکنی و الالقاب شیخ عباس قمی و ریحانة الادب رجوع کرد.

ابن طاووس (ebne)، شهرت **رضی‌الدین علی ابن موسی، معروف به سید ابن طاووس، ۵۸۹ (یا ۵۸۳)–۶۶۴** هق، از علمای شیعه‌ی امامیه. برادر جمال‌الدین احمد ابن طاووس. تألیفات بسیاری دارد که اغلب در ادعیه و عبادات است. کتاب اللهوف علی قتلی الطُّفوف او در وقایع کربلا مورد استشهاد اهل منبر است.
ابن طاهر(täher): ← بغدادی.
ابن طباطبا (tabātabā)، شهرت **محمد ابن ابراهیم علوی**، ف ۱۹۹ هق، از بزرگان و سادات آل علی در عهد خلفای عباسی؛ پسر ابراهیم ابن اسماعیل ابن ابراهیم ابن حسن ابن (امام) حسن ابن علی ابن ابی طالب. در دوره‌ی اقامت مامون در خراسان، وی در کوفه بداعیه‌ی خلافت برخاست، و عده‌ای نیز با او بیعت کردند. اما کاری از پیش نبرد و بمرگ ناگهانی درگذشت. عده‌ای دیگر از رجال و مشاهیر تاریخ اسلام نیز بعنوان ابن طباطبا مشهور شده‌اند که برای احوال آنها میتوان به الکنی و الالقاب شیخ عباس قمی و ریحانة الادب رجوع کرد.
ابن طفیل (tofayl) [ابوبکر محمد ابن عبدالملک ابن محمد ابن محمد ابن طفیل]، لتینِ آبوبا کر (ābubāker)، ف ۵۸۱ هق، فیلسوف و طبیب و ادیب مسلمان اسپانیائی. در وادی آش در لاغ غرناطه متولد شد و در مراکش وفات یافت. در اسپانیا مشاغل داشت، و سرانجام طبیب ابویعقوب یوسف ابن عبدالمؤمن (سلطنتش ۵۵۸–۵۸۰ هق)، از سلاطین موحدون مراکش، و از نزدیکان و خاصان او گردید، و در سنین کهولت ازین کار کناره جست (۵۷۸ هق)، و ابن رشد جای او را گرفت. ابن طفیل مشوق و حامی دانشمندان بود، و همو بود که ابن رشد را به دربار ابویعقوب جلب کرد.
معروفترین آثار وی داستان فلسفی حی ابن یقظان است، که یکی از بدیعترین کتابهای قرون وسطی است. کتابهای دیگر، از جمله دو رساله در طب، نیز نوشته است.
ابن طقطقی: ← ابن الطقطقی.
ابن طولون، ابوالعباس احمد (abo'l.'abbās ahmade 'bne tulun)، ف ۲۷۰ هق، مؤسس خاندان طولونیان در مصر و اولین والی مستقل مصر در عهد عباسی. وی از سرکردگان ترک در دوره‌ی عباسی بود. در مصر استقلالی بهمرسانید و شام را نیز ضمیمه‌ی قلمرو حکومت خویش کرد. در قاهره مسجدی ساخت. به دلاوری و سخت کوشی و کینه کشی معروف بود.
ابن عامر (ebne āmer) [ابوعبدالرحمان عبدالله ابن عامر ابن کُرَیز اَمَوی]، ۴ هق –۵۹هق، فاتح و سردار عرب در عهد بنی‌امیه. وی در مکه ولادت یافت، و در عهد خلافت عثمان والی بصره شد. ابن عامر از بصره لشکر به فتح سیستان و خراسان فرستاد، و مروالرود، طوس، ابیورد، نشابور، بلخ، فاریاب، طالقان، طخارستان، هرات، بست، و کابل را گرفت. مردی دلاور و سخاوتمند بود و به آبادی علاقه داشت.
ابن عامر [ابوعمران عبدالله ابن عامر]، ف ۱۱۸ هق، یکی از قرّاء سبعه. گویند قرآن را از عثمان خلیفه فرا گرفت.
ابن عایشه (ebne āyešā)، شهرت **ابراهیم ابن محمد ابن عبدالوهاب ابن ابراهیم امام**، ف ۲۱۰ هق، از امرای عباسی. برمأمون خلیفه خروج کرد و با ابراهیم ابن مهدی بیعت کرد. مأمون او را گرفت و بزندان انداخت؛ سپس فرمود تا او را کشتند، و جسدش را بدار زدند. گویند او اولین کس از عباسیان است که مصلوب شد.
ابن عباس (abbās) یا **عبدالله ابن عباس**، ف ۶۸ هق، پسرعم پیغمبر اسلام و صحابی معروف. در مکه بدنیا آمد، و در فقه و تفسیر و شعر و انساب تبحر و شهرت یافت. از صحابه‌ی جوان پیغمبر بود، و خلفای راشدین اکثر او را تکریم تمام میکردند. در آخر عمر نابینا شد و در طائف سکونت جست. وفاتش بسن ۷۱ سالگی اتفاق افتاد. او را بسبب کثرت و وسعت اطلاعش "حِبْرالامّه" [= دانشمند امت] خواندند. کتابی در تفسیر قرآن نیز بدو منسوب است که چاپ شده است.
ابن عبدالبر (abdo'l.barr)، شهرت **ابوعمر یوسف ابن عبدالله قرطبی** (abu 'omar, qortobi)، ۳۶۸–۴۶۳ هق. محدث مشهور مسلمان اسپانیائی. از آثارش کتاب إستیعاب (کتاب الاستیعاب فی معرفة الاصحاب) در ترجمه‌ی احوال صحابه، کتاب‌الدُّرر فی اختصار المغازی و السیر، جامع بیان العلم و فضله، و الاستذکار فی شرح مذاهب علماء الامصار است.
ابن عبدالوهاب [محمد ابن عبدالوهاب ابن سلیمان تَمیمیِ نَجْدی]، ح ۱۱۱۵–۱۲۰۶ هق، امام حنبلیهای نجد و مؤسس مذهب وهابی (← وهابیه). وی در عیینه (oyayna) (از بلاد نجد) بدنیا آمد، و یك چند در مدینه به کسب معرفت پرداخت. سپس به بصره رفت، و از آنجا آزرده به حجاز باز گشت. یکی از امرای حجاز مذهب او را پذیرفت، و به یاریش برخاست، اما بعد او را رها کرد. در سال ۱۱۵۷ هق، یکی از امرای نجد بنام محمد ابن سعود وی را اکرام کرد، و دعوتش را پذیرفت، و به ترویج مذهب او اهتمام کرد. بعد از محمد ابن سعود، پسرش عبدالعزیز و نواده‌اش سعود ابن عبدالعزیز به نشر مذهب و دعوت او پرداختند، و با مخالفانش جنگ کردند، و بر قسمت عمده‌ی جزیرة العرب دست یافتند، و مذهب وهابی را در بین قبایل عرب نشر نمودند. محمد ابن عبدالوهاب دعوت خود را در ۱۱۴۳ هق ظاهر کرد. اعقاب او در حجاز بنام "ابناءُ الشیخ" بسر میبرند، و نزد پادشاه حجاز قربت و مکانت تمام دارند. ابن عبدالوهاب رساله‌ها و کتابهای متعدد تصنیف کرده، که در آنها به بیان مذهب خویش پرداخته است، و اکثر آنها بطبع رسیده. از جمله‌ی آثار او کتاب التوحید، اصول الایمان، کشف الشبهات، و معرفة المعاد را میتوان نام برد.
ابن عبد ربه (abde rabbeh)، شهرت **احمد ابن محمد، ۲۴۶–۳۲۸** هق، شاعر و نویسنده‌ی عرب؛ مت قرطبه. نزد ادیبان آنجا شعر و ادب و روایت آموخت. در غزلیات او روح شرقی و غربی با هم آمیخته. اثر معروف نثری او کتاب العِقْد

(1) lake dweller

الفرید است در ادب و شعر، و پندهای یونان و ایران و هند در آن نقل شده.
ابن عجرد (ebne ajarrad) : ← عجارده.
ابن عدی: ← یحیی ابن عدی.
ابن عربشاه، احمد (ahmade 'bne arab.šāh)، ۷۹۱-۸۵۴ هق، نویسنده و منشی عرب. پس از فتح دمشق بدست امیرتیمور، مدتی در سمرقند بسر برد، و در آنجا زبانهای فارسی و ترکی و مغولی را آموخت. در ۸۱۴ هق به دربار سلطان محمد I عثمانی راه یافت، و انشای رسائل عربی و ترکی و فارسی و مغولی با او بود. مهمترین تصنیف وی، عجائب المقدور فی نوائب تیمور، علاوه برشرح جنگهای تیمور، وصف نیکویی از سمرقند و اوضاع علمی آن دارد (ترجمه‌ی فارسی بنام زندگانی شگفت‌آور تیمور، تهران ۱۳۳۹ هش).
ابن عربی (ebne arabi) : ← ابن العربی.
ابن عزاقر: ← شلمغانی.
ابن عزرا: ← ابراهیم ابن عزرا.
ابن عساکر (asāker)، شهرت **ابوالقاسم علی ابن حسن**، ۴۹۹-۵۷۱ هق، مورخ و سیاح دمشقی. به عراق و ایران سفر کرد و تا خراسان رفت. از آثارش تاریخ دمشق است در هشتاد جلد که بعضی مجلدات آن باقیست.
ابن عطا (atā) [ابوالعباس احمد ابن محمد ابن سهل ابن عطاء آدمی]، فت ذی‌القعده‌ی ۳۰۹ هق، صوفی و عارف مشهور قرن سوم و اوایل قرن چهارم هق. وی از مشایخ بزرگ متصوفه و از اقران جنید بغدادی و از موافقان و یاران حلاج بوده است، و در کتابهای صوفیه سخنان نغز و بلند از ابن عطا نقل شده. بسبب موافقت با حلاج و عقاید و دعاوی او، بدست حامد ابن عباس، وزیر خلیفه مقتدر عباسی، پس از شکنجه و عذاب بسیار، در همان سال و ماه قتل حلاج کشته شد.
ابن عطاءالله اسکندرانی: ← شاذلیه.
ابن عطار، فت ۶۰۸ هق، طبیب نصرانی ناصر خلیفه‌ی عباسی؛ استاد ابن القفطی در طب.
ابن عطاش (attāš)، شهرت **احمد ابن عبدالملك**، فت ۵۰۰ هق، از رؤسای اسماعیلیه در اصفهان. پدرش عبدالملك عطاش رئیس اسماعیلیه‌ی اصفهان بود، و همو بود که در ری حسن صباح را ملاقات کرد و به مسافرت به مصر رهنمون گشت. ابن عطاش در زمان پدر به اصفهان گریاس فروشی میکرد، و در آغاز ظاهراً طریقه‌ی پدر را انکار مینمود. اما چندی بعد به دعوت پرداخت، و بعنوان معلمی اطفال به شاه‌دژ یا حلقه‌ی جلالی که ملکشاه آن را بر فراز کوه آتشگاه اصفهان برآورده بود مستولی گشت (۴۸۸ هق)، وجمعی از باطنیان در اصفهان بر وی گرد آمدند، و کارش بالا گرفت و راهها بر بست، و مخصوصاً با قضیه‌ی علوی مدنی، اهالی اصفهان را سخت به وحشت انداخت، و مردم از او بستوه آمدند. سلطان محمد ابن ملکشاه به دفع او برخاست و عاقبت، با وجود کارشکنی وزیرش سعدالملك آبی، پس از قتل او بر شاه‌دژ دست یافت، و ابن عطاش را بگرفت و بفرمود تا او را دست بسته بر شتری نشانیدند و بخواری در شهر گردانیدند، و گویند "افزون از صد هزار!" کس از زن و مرد و کودك در پی او میرفتند، و خاشاك و سرگین و پشگل و خاکستر بر سر و رویش میریختند، و با طبل و دهل و دف تصنیف مسخره‌ای را که جهت وی سروده بودند، و از قدیمترین نمونه‌های تصنیف (یا حزاره) در زبان فارسی محسوبست، بر وی میخواندند:

عطاش عالی جان من عطاش عالی
میان سرهلالی (هالی، = خالی؟) ترا به دز چکارو؟

پس از آن به امر سلطان وی را بکشتند و بیاویختند و عاقبت جسدش را بسوختند.
ابن علقمی (ebne alqami) یا **ابن العلقمی** (ebno 'l.'alqami')، شهرت **ابوطالب مؤید الدین**، فت ۶۵۶ هق، از رجال و بزرگان اواخر عهد بنی عباس. وزارت مستعصم عباسی آخرین خلیفه‌ی عباسی را داشت، و در آخر بسبب کدورتی که با خلیفه داشت، با هولاکو در نهان ساخت، و در فتح بغداد با مغول نهانی یاری نمود. از اینجهت، بعد از واقعه‌ی فتح بغداد، از جانب هولاکو حاکم بغداد شد، اما اندکی بعد در همان سال وفات یافت. ابن علقمی مذهب شیعه داشت، و مردی زیرك و با کیاست بود. ابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه را بنام او تألیف کرد، و صله‌ی فراوان یافت. گویند مغول در واقعه‌ی بغداد ابن ابی‌الحدید را با برادرش میخواستند بقتل آورند؛ بشفاعت ابن علقمی هولاکو آنها را بخشود. ابن علقمی به مطالعه‌ی کتب نیز علاقه‌ی بسیار میورزید و بیش از ده هزار مجلد کتاب نفیس در کتابخانه داشت.
ابن عمید، ابوالفتح (abo'l.fathe 'bne amid) یا **ابن العمید** (ebno 'l.'amid)، شهرت **علی ابن محمد، ملقب به ذوالکفایتین** (zo'l.kefāyatayn)، ۳۳۷-۳۶۶ هق، از وزرای مشهور آل بویه، پسر وزیر ابوالفضل ابن عمید. بعد از پدر وزارت رکن‌الدوله‌ی دیلمی یافت. اما بسبب غرور و نخوت جوانی، دشمنان و حاسدان یافت. در عهد مؤیدالدوله نیز وزارت داشت، لیکن بسبب مخالفت و معاندت با صاحب ابن عباد، که در آنوقت دبیر مؤیدالدوله بود، گرفتار شد، و چون عضدالدوله نیز با وی مخالفت داشت، مؤیدالدوله را به حبس و زجر او و مصادره‌ی اموالش تشویق کرد، و او در اثر همین شکنجه وفات یافت.
ابن عمید، ابوالفضل یا ابن العمید، شهرت ابوالفضل محمد ابن حسین، فت ۳۶۰ هق، دبیر و وزیر معروف آل بویه. وی وزارت رکن‌الدوله‌ی دیلمی داشت، و به تدبیر و سیاست و کفایت موصوف بود، و در نویسندگی و شاعری و دلاوری و بزرگواری شهرت داشت. بیست و چهار سال وزارت کرد. صاحب ابن عباد شاگرد و ستایشگر او بود، و بموجب اقوال، بسبب صحبت او شهرت صاحب یافت.
ابن عوام (ebne avvām)، شهرت **ابوزکریا یحیی ابن محمد**، عالم کشاورزی که در اواخر قرن ششم هق در سویل (اسپانیا) رونق داشت. کتاب الفلاحه‌ی او اهم آثار قرون وسطائی در این موضوع است (ترجمه‌ی اسپانیائی، مادرید ۱۸۰۲؛ ترجمه‌ی فرانسوی، پاریس ۱۸۶۴-۱۸۶۷).
ابن غیبی: ← عبدالقادر ابن غیبی.
ابن فارس (fāres) [ابوالحسن (یا ابوالحسین) احمد ابن فارس]، فت ۳۹۵ هق، لغوی عرب. اصل او از ری بود. فخرالدوله‌ی دیلمی تربیت فرزند خود مجدالدوله را باو واگذاشت. وی استاد بدیع‌الزمان همدانی و مؤلف کتاب مجمل اللغه و آثار دیگر است. در تاریخ وفاتش اختلاف هست.
ابن فارض (ebne fārez) [شرف‌الدین ابوحفص عمر ابن علی (abu hafs omar-)]، ۵۷۶-۶۳۲ هق، شاعر و صوفی نامدار عرب؛ مت قاهره. نزد مصریان احترام بسیار داشت، و گفته‌اند که وقت راه رفتن وی مردم ازدحام میکردند، و از او خیر و برکت میخواستند. مدتی در مکه ساکن بود. اشعار ابن فارض بسیار لطیف و فصیح است، و وی رموز و نکات عرفان و شرح حالات و مقامات صوفیان را با محسنات لفظی توأم کرده، و گفته‌اند که اشعار خود را در حال جذبه و بیخودی سروده است. از آثارش، علاوه بر دیوان شعر، قصاید تائیه‌ی صغری، تائیه‌ی کبری، فائیه، و یائیه است. اشعارش در مجالس صوفیان و محافل بزم خلفا خوانده میشد، و شروح متعددی بر آنها نوشته شده است.
ابن فرات (forāt) یا **ابن الفرات** (ebno 'l.-)، شهرت **ابوالحسن علی ابن محمد الفرات**، فت ۳۱۳ هق، وزیر معروف خلیفه مقتدر عباسی، و از ناموران و کریمان عهد خویش. وی سه نوبت وزارت مقتدر خلیفه یافت و در تجمل و تکلف ذوق و علاقه‌ای تمام داشت. نوشته‌اند که در بهاران هر روز ۵۰۰ دینار گل میخرید، و در هر نوبت که وزارت می‌یافت در بغداد شمع و برف و کاغذ گران میشد. ابن فرات در نوبت سوم وزارت خویش ابن مقله را فرو گرفت و چندی بعد آزاد کرد. همچنین درین نوبت از وزارت بود که گرفتار شد و بقتل رسید.
ابن فضلان (fazlān) [احمد ابن فضلان]، سیاح مسلمان در زمان خلیفه (۲۹۵-۳۲۰ هق) مقتدر عباسی. از طرف خلیفه، از راه بخارا و خوارزم، به سواحل رود ولگا نزد پادشاه بلغار رفت. سفرنامه‌ی او قدیمترین شرح قابل اعتماد راجع به روسیه است، و اصطخری و مسعودی و یاقوت حموی از آن اقتباس کرده‌اند.
ابن فقیه: ← ابن الفقیه.
ابن فهد حلی (fahde helli)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن محمد فهد**، ملقب به **جمال‌الدین**، ۷۵۷-۸۴۱ هق، از مشاهیر فقهای شیعه‌ی امامیه. در حلّه بدنیا آمد و در کربلا وفات یافت. کتابهای المهذب، الموجز، التحریر، عدة‌الداعی، و اللمعة الجلیه از تصنیفات اوست.
ابن قتیبه (qotayba) [ابومحمد عبدالله ابن مسلم ابن قتیبه]، ۲۱۳-۲۷۶ هق، مورخ و نویسنده و لغوی مسلمان. اصلا ایرانی بود؛ در کوفه یا بغداد متولد شد، و در دینَور رونق یافت و بهمین جهت به ابن قتیبه‌ی دینوری معروفست. پیشوای مدرسه‌ی نحو بغداد بود که مخلوطی از دو مدرسه‌ی کوفه و بصره است. آثار عمده‌اش عیون الاخبار، کتاب المعارف (تاریخ عمومی از بدو خلقت)، کتاب الشعر و الشعراء، و کتاب ادب الکاتب است.
ابن قفطی: ← ابن القفطی.
ابن قیم الجوزیه (qayyeme 'l.jăziyya)، شهرت **شمس الدین ابوعبدالله محمد**، ۶۹۱-۷۵۱ هق، طبیب و فقیه حنبلی. شاگرد شیخ الاسلام ابن تیمیه بود، و مانند استاد خود برای جنگیدن با

بدعتها بحبس افتاد، و مانند او سخت با فیلسوفان و یهود و نصاری معارضه میکرد. تألیفات فراوان در فقه و کلام و تفسیر و رسائلی در طب و قیافه‌شناسی از او بر جای مانده است.

ابن کاکویه (ebne kākuye): ← **علاءالدوله‌ی کاکویه.**

ابن کثیر (kasir) [ابوسعید (یا ابوبکر) عبدالله ابن کثیر]، ۴۵–۱۲۰ هق، یکی از قرّاء سبعه.

ابن کثیر فرغانی (kasire farqāni)، منجم: ← فرغانی.

ابن کمونه (kammuna)، شهرت **سعد ابن منصور ابن سعد اسرائیلی**، ملقب به **عزالدوله**، ف ۶۸۳ هق، فیلسوف و طبیب و کیمیادان بغدادی. یهودی بود و گویند اسلام آورد. تألیفاتی در طب و فلسفه و کیمیا دارد، و بعضی کتب گذشتگان (مانند اشارات ابن سینا و تلویحات شهاب‌الدین سهروردی) را شرح کرده است. در حلّه درگذشت، و تاریخ وفاتش را ۶۷۶ و ۶۹۰ هق نیز ضبط کرده‌اند. شهرت وی در فلسفه‌ی اسلامی بواسطه‌ی شبهه‌ی او (معروف به شبهه‌ی ابن کمونه) در توحید است.

آبنگاری[1] (āb.negāri)، علمی که از آبهای سطح زمین بحث میکند، و در آن از وضع و مقدار آب و تهیه‌ی نگارمهای دریاها و دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و جریان آب و غیره بحث میشود.

ابن لیون (ebne loyun) [ابو عثمان سعد ابن احمد ابن لیون]، ف ۷۵۰ هق، نویسنده‌ی مسلمان اسپانیائی در فلاحت و غیره.

ابن ماجد: ← شهاب‌الدین احمد ابن ماجد.

ابن ماجه (māja) [ابو عبدالله محمد ابن یزید ابن ماجه]، ۲۰۹–۲۷۳ هق، محدث معروف. وی اهل قزوین بود، و در طلب حدیث به بصره و بغداد و شام و مصر و حجاز و ری مسافرت کرد، و کتاب معروف خود را که بنام سُنَن ابن ماجه معروف است، و یکی از صحاح سته بشمارست، در حدیث تألیف کرد. کتابی هم بنام تفسیر القرآن باو منسوب است.

ابن ماسویه (māsavayh, māsuya) [ابو زکریا یوحنا (یحیی) ابن ماسویه]، ف ۲۴۳ هق، طبیب معروف مسیحی، معلم حنین ابن اسحاق. پدرش داروسازی در جندیشاپور بود. ابن ماسویه در بغداد نزد جبریل ابن بختیشوع تحصیل کرد. معتصم خلیفه میمون برای تشریح به اختیارش میگذاشت. به عربی و سریانی مینوشت. آثار زیادی در طب و تشریح دارد، و بعضی آثار طبی یونانی را به سریانی ترجمه کرده. از آثارش کتاب ذَفَل العین (قدیمترین کتاب علمی عربی کحالی) و النوادر الطبیه در قرون وسطی شهرت زیاد داشته. ابن ماسویه در سامرا وفات یافت. برادرش **میخائیل ابن ماسویه** از اطبای دربار مأمون عباسی بود.

ابن ماکولا، شهرت **ابو علی حسن ابن علی**، وزیر جلال‌الدوله‌ی دیلمی. وی یک بار در سال ۴۱۶ هق و دیگر بار در سنه‌ی ۴۲۰ هق وزارت یافت، و همچنین دو دفعه در سال ۴۱۹ و ۴۲۲ خانه‌ی او در بغداد بدست ترکان غارت شد. و بعد از وفات (۴۲۵ هق) جلال‌الدوله، ابن ماکولا نیز از زحمت وزارت برست. چند تن دیگر از بنی ماکولا نیز در بغداد وزارت کرده‌اند که نام آنها در تواریخ خلفا و در عنوان عهد استیلای دیالمه آمده است.

ابن مالک (ebne mālek)، شهرت **جمال‌الدین ابوعبدالله محمد**، ح ۶۰۰–۶۷۲ هق، نحوی بزرگ عرب. اهل اسپانیا بود، و در همانجا تحصیل کرد، و سپس به مشرق زمین آمده نزد ابن حاجب و دیگران درس خواند. بعد در حلب و حماة و دمشق تدریس کرد، و در دمشق وفات یافت. از آثار معروفش کتاب منظوم الفیه (alfiyya) است در هزار بیت در علم نحو که پسرش، ابن الناظم، و نیز ابن عقیل و جلال الدین سیوطی آنرا شرح کرده‌اند.

ابن مسعود [ابوعبدالرحمان عبدالله ابن مسعود]، ف ۳۳ هق، از اصحاب پیغمبر اسلام. گویند ششمین کسی است که اسلام آورد. در سفر خدمت شخص پیغمبر میکرد، و در غزوات شرکت داشت، و در قرآن و حدیث قولش معتبر است. عمر او را مأمور بیت‌المال کوفه کرد، و چون عثمان وی را از آن منصب خلع کرد، با وجود اصرار مردم در نگاهداری او، برای جلوگیری از فتنه به مدینه بازگشت.

ابن مسکویه: ← ابوعلی مسکویه.

ابن مطران (matrān)، شهرت **موفق‌الدین ابو نصر اسعد ابن ابوالفتح**، ف ۵۸۷ (یا ۵۸۵) هق، طبیب دمشقی دربار صلاح الدین ایوبی. ابن دخوار از شاگردان او بود.

ابن معتز (mo'tazz) [ابوالعباس عبدالله ابن معتز] یا **مرتضی ابن معتز**، ف ۲ ربیع الثانی ۲۹۶ هق، شاعر و ادیب معروف. بعد از وفات مکتفی عباسی به دعوی خلافت برخاست و عده‌ای نیز بدور او گرد آمدند، و او را با لقب مرتضی بالله به خلافت نشاندند، اما خلافت او بیش از یک روز نکشید (۲۰ ربیع‌الاول ۲۹۶ هق)، و مونس خادم، بکومك غلامان دارالخلافه، خلافت مقتدر عباسی را تأیید کردند. مرتضی، خلیفه‌ی یک روزه، دستگیر و زندانی شد، و این خلافت بقیمت جانش تمام شد. ابن معتز شاعری خوش قریحه بود و در "طبقات شعراء" و "بدیع" کتاب نوشت.

ابن معطی (mo'ti)، شهرت **زین‌الدین ابوالحسن یحیی**، ۵۶۴–۶۲۸ هق، از استادان معروف نحو و لغت عرب. در دمشق نزد ابن عساکر تحصیل کرد، و سپس در آنجا و بعد در مصر به تدریس پرداخت. از آثار او الفیه‌ای است در نحو عرب که مقدم بر الفیه‌ی ابن مالک بوده است.

ابن مفرغ: ← یزید ابن مفرغ، ابوعثمان.

ابن مقفع: ← عبدالله ابن مقفع.

ابن مقله (moqla) [ابو علی محمد ابن علی ابن حسین ابن مقله]، ۲۷۲–۳۲۸ هق، دبیر و خوش‌نویس معروف و وزیر خلفای عباسی. نیاکانش از مردم فارس بودند و خود در بغداد متولد شد. نخست در دستگاه ابن فرات خدمت میکرد، و سپس مورد توجه مقتدر خلیفه‌ی عباسی واقع شد، و وزارت یافت، اما چندی بعد خلیفه او را بگرفت، و چندی بازداشت، و سپس بعد از اخذ جریمه به فارس فرستاد. باز قاهر عباسی که به خلافت رسید وزارت بدو داد، اما پس از چندی ابن مقله متهم به همکاری با دشمنان خلیفه شد، و از بیم کیفر متواری گشت. راضی خلیفه‌ی عباسی چون بروی کار آمد باز او را بخواند و وزارت داد، ولیکن مخالفان وی را باز فرو گرفتند، و او چندی بعد باز وزارت بدوی داد؛ اما دیگر بار بسعایت مخالفان او را برکنار کرد، و بزندان انداخت (۳۲۶هق). در زندان نخست دستش و سپس زبانش را بریدند و هم در زندان بود تا بمرد. وی چهار بار وزارت خلفا کرد و مکرر بزندان افتاد.

ابن مقله شعر تازی نیکو میگفت و در فقه و تفسیر و قرائت و ادبیات دست داشت. وی پیشقدم احیای خوشنویسی است، و تا ظهور او هیچ خطاطی بقدرت وی در خوشنویسی اقلام مختلف نیامده بود. اینکه بعضی وضع اقلام شش‌گانه (← خط فارسی) را بوی نسبت میدهند روا نیست، ولی یقیناً در تکمیل اقلام موجوده‌ی مزبور کوشیده و بآنها سر و صورتی داده است.

ابن ملجم (ebne moljam) [عبدالرحمان ابن ملجم مُرادی]، ف ۴۰ هق، قاتل امیرالمؤمنین علی ع. وی نخست از طرفداران علی بود (و گویند علی با کراهت بیعت او را پذیرفت) و در جنگ صفین نیز با لشکر وی همراهی کرد. اما در قضیه‌ی حکمیت به اعتقاد خوارج گروید، و آخر با دو تن دیگر از خوارج، بنام حجاج ابن عبدالله (معروف به برك) و عمرو ابن بکر، همداستان شد، و قراری نهادند که علی و معاویه و عمرو عاص را در یکشب بکشند، و او قتل علی را تعهد نمود، و برك قتل معاویه را، و عمرو ابن بکر هم قتل عمرو عاص را بر عهده گرفت. ابن ملجم در ۱۷ یا ۱۹ رمضان سال ۴۰ هق سحرگاهان در مسجد کوفه علی(ع) را ضربتی سخت زد که علی از آن زخم، دو روز بعد شهادت یافت، و سه روز بعد از شهادت او ابن ملجم را نیز به قصاص کشتند.

ابن منذر بیطار (monzere)، شهرت **ابوبکر ابن بدرالدین**، بیطار مسلمان قرن هشتم هق، از آثارش کتاب جامعی در احوال اسب و تربیت و بیماریهای آنست.

ابن منظور (manzur)، شهرت **جمال‌الدین ابوالفضل محمد ابن مکرم** (mokarram)، ۶۳۰–۷۱۱ هق، لغوی عرب. در قاهره به تحصیل لغت و ادب پرداخت تا آنکه به تصدی دیوان انشا نایل گردید. مدتی در طرابلس غرب قاضی بود. شعر هم میگفت. اثر مشهور او کتاب لغت جامع لسان العرب است در ۲۰ مجلد، و آنچه را در کتب گذشتگان بوده است در بردارد.

ابن میثم (meysam) [کمال‌الدین میثم ابن علی ابن میثم]، ف ۶۷۹ هق، از علمای معروف علم کلام؛ اهل بحرین. از آثارش یکی شرح نهج البلاغه است (معروف به شرح کبیر) که حاکی از وسعت اطلاعات اوست، و دیگر قواعد المرام در علم کلام که در ۶۷۶ آنرا به اتمام رسانیده است.

ابن نجار (najjār)، شهرت **محب‌الدین ابوعبدالله محمد**، ۵۷۸–۶۴۳ هق، ادیب و مورخ بغدادی

(1) hydrography

مدت ۲۷ سال در بلاد اسلامی سیاحت کرد. از آثارش ذیل تاریخ بغداد خطیب بغدادی است.
ابن ندیم (ebne nadim) : ← ابن النديم.
ابن نفیس، طبیب: ← ابن النفیس.
ابنو (abnu)، ده (جم ۲٬۳۴۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۲۶ کیلومتری جنوب اردکان. محصولش غلات، حبوبات، و میوه است. گلیم بافی معمولست.
ابن واضح یعقوبی(ebne vāzehe) : ← یعقوبی.
ابن وافد (vāfed)، شهرت **ابوالمطرف عبد الرحمان ابن محمد** (abo 'l.motarraf)، ۳۸۹-۴۶۷ هق، طبیب و داروشناس مسلمان اسپانیائی؛ مؤلف کتاب الادوية المفردة.
ابن وحشیه (vahšiyya)، شهرت **ابوبکر احمد (محمد؟) ابن علی**، کیمیادان عراقی در قرن سوم هجری، و صاحب تألیفات عدیده در سحر و کیمیا. کتاب الفلاحة النّبطیّه را ح ۲۹۲ هق برای اثبات برتری تمدن "قدیم" بر تمدن اعراب فاتح نوشت، و مدعی بود که آن را از مآخذ بابلی ترجمه کرده است. این سندسازی، بعلت اینکه تحوّلشن (مستشرق معروف روسی) را بفریفت، شهرت یافت.
ابن وزان (vazzān) یا **صدر وزان** (sadre)، شهرت **امام صدرالدین محمد**، فت ۵۹۵ هق، از رؤسای شافعیه‌ی ری. در دستگاه سلطان تکش نفوذ و تقرب تمام داشت. بر دست فدائیان اسماعیلیه کشته شد.
آبنوس (ābnus)، چوب سیاهرنگ چندین درخت منطقه‌ی استوائی از نوع خرمالو (*Diospyros*) که بسبب سختی بسیار برای روکش نجاریهای ظریف و شستی پیانو بکار میرود.
ابن وهب (ebne vahb) : ← عبدالله ابن وهب.
ابن هانی اندلسی (hānie andalosi)، شهرت **ابوالقاسم محمد ابن هانی**، ۳۲۶-۳۶۳ هق، شاعر عرب اسپانیائی. در اندلس به فراگرفتن ادب پرداخت، و بعداً به سویل رفت. بواسطه‌ی صراحت لهجه مورد کینه‌ی مردم واقع شد، و وی را به پیروی از فلاسفه‌ی یونان و از زندقه متهم ساختند، و او ناچار به جوهر، فاتح مصر، پیوست، و از او و معز، خلیفه‌ی فاطمی، احسانها دید. در شعر مانند متنبی است و مدایح را با تغزل آغاز میکند.
ابن هبیره (hobayra) [ابوالمثنی عمر ابن هبیرة الفزاری (abo'l.mosannā omare 'bne hobayrate 'l.fezāri)]، فت ح۱۱۰ هق، از سرداران و دلاوران عرب در عهد بنی‌امیه. در عهد حکومت حجاج در عراق، وی در بعضی جنگها دلاوریها از خود ظاهر کرد، و مورد توجه شد. در دوره‌ی خلافت عمر ابن عبدالعزیز، حکومت قسمتی از شمال عراق بدو داده شد. یزید ابن عبدالملك او را امارت خراسان نیز بداد ، و هشام ابن عبدالملك او را معزول کرد. پسر این ابوالمثنی نیز، **ابوخالد یزید ابن عمر** (فت ۱۳۳ هق)، مشهور به **ابن هبیره** است.
ابن هشام (hešām)، شهرت **جمال‌الدین ابو محمد عبدالله ابن یوسف**، ۷۰۸-۷۶۱ هق، نحوی بزرگ عرب؛ مت قاهره. در آغاز مذهب شافعی داشت و برای آنکه به منصب معلمی مدرسه‌ی حنبلیه در قاهره برسد به مذهب حنبلی درآمد. از آثار مهمش کتاب مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب، معروف به مُغنی، است که در شرق و غرب کتاب درسی محصلین مدارج عالی زبان عرب بوده، و در مدارس قدیمه‌ی ایران از دیرگاه تاکنون تدریس میشود. کتاب شذور الذهب او اکنون در مدرسه‌ی الازهر قاهره تدریس میشود.
ابن هشام، عبدالملك (abdo'l.maleke 'bne hešām)، فت ۲۱۸ هق، نحوی عرب و از علمای انساب. معروفترین اثر وی کتاب سیرة رسول الله (معروف به سیره‌ی ابن هشام) است، که ظاهراً تلخیص و تهذیبی از آثار ابن اسحاق است.
ابن هندو (ebne hendu) : ← ابوالفرج ابن هندو.
ابن هیثم (haysam) [ابوعلی حسن ابن حسن (یا حسین) ابن الهیثم بصری]، لقب آلهازن (ālhāzen). ۳۵۴-۴۳۰ هق، منجم، ریاضیدان، طبیب، و بزرگترین فیزیکدانهای دوره‌ی اسلامی و از بزرگترین محققین در علم نورشناسی. در بصره متولد شد، و اوایل عمر را در آنجا گذرانید، و سپس به مصر رفت. ابن هیثم از بزرگترین دانشمندان دوره‌ی اسلامی است، و محققین تاریخ علوم طرز فکر او را مانند دکارت میدانند. تألیفات بسیار (قریب 100) در ریاضیات و فیزیك و نجوم باو منسوبست، ولی متأسفانه قسمت عمده‌ی آثارش از بین رفته است. معروفترین اثر وی کتابی است در علم مناظر که ترجمه‌ی لاتینی آن تأثیر کلی در اروپا داشته است، و این کتاب را کمال‌الدین فارسی تنقیح و تلخیص کرده است.
ابنیر (abnayr) [عبری = پدر نور]، سردار سپاه شاؤول. بدست یوآب کشته شد (اول سموئیل ۱۴.۵۰،۵۱؛ ۱۷.۵۵؛ دوم سموئیل ۲؛ ۳).
ابن یمین (ebne yamin)، شهرت **امیر فخر الدین محمود**، ۶۸۵-۷۶۹ هق، شاعر ایرانی؛ متولد فریومد سبزوار. پدرش امیر یمین‌الدین محمد طغرائی نیز شاعر بود. ابن یمین معاصر سلطان محمد خدابنده و مورد عنایت وزیر وی خواجه علاءالدین محمد بود. نخست طغاتیمور و آنگاه سربداران را مدح میکرد. قطعات وی در ادبیات فارسی از لحاظ مضامین بلند اخلاقی و عزت‌نفس اهمیتی بسزا دارد. دیوانش چاپ شده است.
ابن یونس، شهرت **ابوالحسن علی ابن ابی سعید**، فت ۳۹۹ هق، منجم بزرگ مسلمان؛ اهل مصر. در رصدخانه‌ی دارالحکمه کار میکرد، و زیج کبیر حاکمی را باسم حاکم، خلیفه‌ی فاطمی، تنظیم نمود. مقادیر ثابت نجومی را اصلاح کرد. اغلب بزرگترین منجمین اسلامی محسوبش میدارند.
ابن یونس: ← کمال‌الدین ابن یونس.
ابو[1] (obu)، شهر فنلاند: ← تورکو.
ابو (abu)، صورت لفظ عربی اب [= پدر] در حالت رفع. این کلمه غالباً در اول کنیه می‌آید. در فارسی گاهی همزه‌ی آنرا حذف میکنند (مانند بوالحسن بجای ابوالحسن)، و هرگاه بعد از آن ال آید همزه‌ها و واو را گاهی اسقاط کنند (مثل بلقاسم بجای ابوالقاسم).
آبو[2]، **کوه** (ābu)، کوهی بارتفاع ۱٬۷۲۲ متر، راجستان، هند. از زیارتگاههای پیروان آیین جین است، و معابد جینی آن از زیباترین ابنیه‌ی هند و مشتمل بر حجاریهای بسیار ظریف بر روی مرمر میباشد. این معابد بین ۱۰۳۲ و ۱۲۳۱ بم ساخته شد. منطقه‌ی کوه آبو سابقاً جزء راجستان بود، و بعد جزء بمبئی شد، و اینك مجدداً جزء راجستان میباشد.
ابواء (abvā')، اسم منزلی میان مکه و مدینه که بروایتی مدفن آمنه مادر پیغمبر اسلام است. نخستین دسته‌ی جنگجویانی که پیغمبر پس از هجرت برای غافلگیر کردن قریش فرستاد بنام همین محل معروف شده.
ابواب الجنان (abvābo 'l.janān)، نام کتابی در اخلاق، اثر محمدرفیع واعظ قزوینی، از فضلای قرن یازدهم هق. مؤلف در تعلیمات اخلاقی خود منحصراً به آیات قرآن کریم و گفته‌های پیامبر و امامان استناد کرده است.
ابواسحاق یا ابواسحق (هردو abu'eshāq)، از کنیه‌های معروف، در این کتاب همه‌جا بصورت اول ضبط شده است.
ابواسحاق، سلطان، از آل مظفر: ← سلطان ابواسحاق
ابواسحاق اسفراینی (abu'eshāqe esfarāyeni) [ابواسحاق ابراهیم ابن محمد ابن ابراهیم ابن مهران]، مشهور به **استاد** و ملقب به **رکن الدین**، فت ۴۱۸ هق، از علمای اصول و فقه. در نیشابور بتدریس و افاضه پرداخت، و هم در آنجا وفات یافت. وی با صاحب ابن عباد معاصر بوده، و صاحب در حق او اعتقاد تمام داشته است. الجامع فی اصول الدین و الرد علی الملحدین از آثار اوست، و مناظره‌ی او با قاضی عبدالجبار معتزلی معروفست.
ابواسحاق اینجو (inju)، معروف به **شاه (شیخ) ابواسحاق** (šāh šeyx abu'eshāq) و ملقب به **جمال‌الدین**، فت ۷۵۸ هق، پادشاه معروف فارس از خاندان اینجو. وی پسر کهتر شرف‌الدین محمود شاه اینجو بود، و پادشاهی هنرپرور و با ذوق و عشرت دوست بود، و حافظ از "دولت مستعجل" او به نیکی یاد کرده است. وی در سنه‌ی ۷۴۴ بر فارس مستولی شد، و خطبه و سکه بنام خود کرد. اما امیر مبارزالدین محمد، در سنه‌ی ۷۵۴ شیراز را از او گرفت، و چهار سال بعد، اصفهان را نیز از او گرفته او را اسیر نمود، و به شیراز آورد. شاه ابواسحاق در شیراز بسامر مبارزالدین محمد و بدست یکی از دشمنان خویش، که خون پدر را از او میخواست، بقتل رسید. عبید زاکانی مرثیه‌ی مؤثری در سوگ او سروده است.
ابواسحاق شیرازی [امام ابواسحاق ابراهیم ابن علی ابن یوسف]، ۳۹۳-۴۷۶ هق، از مشاهیر فقها و متکلمین شافعی. در فیروزآباد بدنیا آمد، و در شیراز و بصره و بغداد بکسب علم پرداخت، و در معارف و علوم دینی سرآمد عصر گشت، و در احتجاج و جدل و مناظره شهرت تمام یافت.

(1) Àbo (2) Abu

خواجه نظام‌الملك طوسی او را به تدریس مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد دعوت کرد، و او با اکراه و تأمل پذیرفت. گویند چون خواجه او را به تدریس در نظامیه دعوت کرد وی تا چند هفته بدانجا نرفت و وقتی هم که رفت در آنجا نماز نکرد و گفت شنیده‌ام مصالح آن اکثر غصب است. نیز وقتی خواجه خواست از علما و مشایخ عصر محضر و شهادتی بر نیك اعتقادی خویش بستاند، هر کس از مشایخ شهادت خویش درین باب بنوشت؛ چون آن محضر را نزد امام ابو اسحاق شیرازی بردند نوشت "حسن خیرالظَّلَمَه" [= حسن (یعنی نظام‌الملك) بهترین ستمکاران است]، و چون نظام‌الملك آن خط بدید گفت هیچ کس ازین بزرگان چنان راست ننوشته است که او نوشت. مقتدی خلیفه‌ی عباسی نیز وقتی او را بسفارت به خراسان فرستاد تا دختر سلطان ملکشاه را برای خلیفه خواستگاری کند، و درین سفر او را تکریم بسیار کردند، و امام الحرمین رکاب او بگرفت، و عامه خاك زیر سم استرش را جهت تبرك بگرفتند. ابواسحاق شیرازی کتابهایی در فقه و اصول و جدل نوشت، که از آنجمله کتاب التنبیه فی الفقه در لیدن (۱۸۷۹) و طبقات الفقهاء در بغداد (۱۳۵۶ هق) طبع شده است.

ابواسحاق کازرونی (abu'eshāqe) : ← شیخ مرشد.

ابواسحاق نوبختی، شیخ: ← نوبختیان.

ابواسحق (abu'eshāq). این کنیه درین کتاب همه جا بصورت ابواسحاق نوشته شده.

ابوالاسود [ابوالاسود ظالم ابن سفیان الدؤلی (abo'l.'asvad zāleme 'bne sofyāne 'd.do-ali')]، فت ۶۹ هق، شاعر عرب که بر طبق روایات مؤسس نحو عربی است. وی در بصره رونق یافت، و در همانجا درگذشت. از یاران علی ع بود، و در وقعه‌ی صفین شرکت داشت. گویند علی تقسیم کلمه را به اسم و فعل و حرف به وی آموخت. مکتب نحو بصره باو منسوبست. ابوالاسود نخستین کسی است که قرآن را اعراب گذاشت، و آنرا از تحریف و غلط محفوظ داشت.

ابوالبرکات [ابوالبرکات هبةالله ابن علی ابن ملکا (abo'l.barakāt hebato'l.lahe 'bne aliyye 'bne malkā)]، فت ح ۵۷۰ هق، فیلسوف و طبیب و منجم یهودی. در بغداد رونق یافت، و طبیب مستنجد خلیفه‌ی عباسی بود. در اواخر عمر اسلام آورد. تألیفاتی در فلسفه و سایر رشته‌های علوم دارد. اثر عمده‌اش المعتبر فی الحکمه (al.mo'tabar fe 'l.hekma) است.

ابوالجارود (abo'l.jārud): ← جارودیه.

ابوالجود محمد ابن لیث (abo'l.jud ... lays)، ریاضیدان معاصر ابوریحان بیرونی (۳۶۲–۴۴۰ هق). صاحب تحقیقاتی است در حل هندسی معادلات درجات سوم و چهارم، و تقسیم دایره به ۷ و ۹ جزء متساوی.

ابوالحسن (abo'l.hasan)، از کنیه‌های معروف. از ائمه علی امیرالمؤمنین ع، امام زین‌العابدین ع، امام موسی کاظم ع، امام‌رضا ع، وامام علی‌النقی ع این کنیه را داشته‌اند، ولی استعمال آن در مورد امیرالمؤمنین و امام زین‌العابدین نادر است. در اخبار دینی و اصطلاح فقها، مقصود از ابوالحسن بطور مطلق یا با قید "اول" یا "ماضی" امام موسی کاظم، و از ابوالحسن ثانی امام رضا، و از ابوالحسن ثالث امام علی‌النقی است. لفظ ابوالحسن در ایران، مانند بعضی دیگر کنیه‌ها، بعنوان اسم اشخاص نیز استعمال میشود. کنیه‌ی ابوالحسن گاهی بصورت بوالحسن (bo'l.hasan) درآمده است.

ابوالحسن ابن التلمیذ (abo'l.hasane 'bno t.telmiz'): ← ابن التلمید.

ابوالحسن ابن عبدالله (bne'): ← قطب شاهیه.

ابوالحسن اشعری (aš'ari) [ابوالحسن علی ابن اسماعیل]، فت ۳۲۴ هق، مؤسس مذهب اشاعره. در بصره ولادت یافت و از بزرگان متکلمین بود. نخست مذهب معتزله داشت، و سپس از آنها برگشت، و به مجادله با آنها برخاست. از تصنیفات او مقالات‌المسلمین، اللمع (al.loma')، و ابانةالصدیق را میتوان نام برد. وفاتش در بغداد در سن ۶۴ سالگی اتفاق افتاد.

ابوالحسن اصفهانی، سید، ۱۲۷۷–۱۳۶۵ هق (= ۱۳۲۵ هش)، از مراجع تقلید شیعه؛ متولد در قریه‌ی مدیسه (لنجان، اصفهان)؛ متوفی در کاظمین.

ابوالحسن آغاجی: ← آغاجی.

ابوالحسن اللاوی (l.lāvi')، شهرت عربی **یهودا هلوی** (yahudā halevi)، متو ح ۱۰۸۵، فیلسوف یهودی اسپانیائی و از بزرگترین شعرای اسرائیلی. در تولدو متولد شد، و بعد از ۱۱۴۰ در بیت‌المقدس وفات یافت. از آثار عمده‌اش کتاب فلسفی معروف به کتاب الخزری است که بصورت مکالمه بین یك یهودی با پادشاه خزرها تدوین شده و اصلا بزبان عربی بوده، و در آن قصد اثبات برتری ادیان (خاصه دین یهود) را بر فلسفه داشته است. این کتاب تأثیر عمیقی در افکار یهود داشته است.

ابوالحسن ایلچی (ilci) [میرزا ابوالحسن ایلچی] یا **میرزا ابوالحسن شیرازی**، فت ۱۲۶۲ هق، از رجال معروف اوائل عهد قاجاریه. پسر میرزا محمدعلی اصفهانی سررشته‌دار و خواهرزاده‌ی حاجی ابراهیم شیرازی بود. در عهد صدارت حاجی ابراهیم، از جانب اسدالله خان پسر حاجی ابراهیم، که ایالت لرستان و بروجرد و شوشتر و دزفول در عهده‌ی او بود، نیابت حکومت شوشتر داشت، و بعد از قلع و قمع خاندان حاجی ابراهیم، وی به هند گریخت و در حیدرآباد دکن بخدمت نظام دکن درآمد. در سال ۱۲۲۴ هق، که شاه با بقایای خاندان حاجی ابراهیم بر سر مهر و محبت آمد، او نیز از هندوستان به فارس آمد، و در سال ۱۲۲۶ به سفارت ایران در لندن مامور گشت، و چندی بعد، از آنجا بهمراه سر گور اوزلی، بسبب انقلاب دریا، بدون مقصد، به امریکا (ریو دِ ژانیرو) رفت. بنا برمشهور، وی اولین ایرانی است که به امریکا قدم نهاده است، و سیاحت نامه‌ای هم بنام حیرت‌نامه‌ی سفرا دارد. در بازگشت از امریکا، به لندن رفت، و از آنجا با سر گور اوزلی و جیمز موریه منشی او با کشتی به ایران آمد. چندی بعد، با سر گور اوزلی به روسیه رفت، و تنها بازگشت، و دیگربار به اتریش و فرانسه و انگلستان بسفارت رفت. در سال ۱۲۴۰ هق، میرزا ابوالحسن وزیر دول خارجه شد، و ← عهدنامه‌ی ترکمن چای را وی از جانب دولت ایران امضا کرد. در هنگام وفات فتحعلی شاه، بسبب وحشتی که از قائم مقام داشت، بتقویت و حمایت علیشاه ظل‌السلطان برخاست. اما وقتی امر سلطنت بر محمد شاه قرار گرفت، از ترس به حضرت عبدالعظیم گریخت. بعد ها، در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی، باز به دربار پیوست و مورد توجه شد، و در سنه‌ی ۱۲۵۸ هق، عهدنامه‌ی تجارتی بین ایران و انگلیس را منعقد کرد. وفات وی در تهران اتفاق افتاد. گویند جیمز موریه احوال و اطوار او را با قدری مبالغه در کتاب معروف حاجی‌بابای خویش ترسیم و تصویر کرده است.

ابوالحسن خرقانی (abo'l.hasane xaraqāni) [ابوالحسن علی خرقانی]، فت ۴۲۵ هق، از مشاهیر عرفا و صوفیه. در خرقان بسطام متولد شد، و در همانجا وفات یافت. کرامات بسیار باو منسوبست، و سخنان مؤثر از وی نقل شده است. از آثار معروفش کتاب نور العلوم در مبانی عرفان است، که انشائی بسیار ساده و روان و دلانگیز دارد.

ابوالحسن سیمجور (simjur) [امیر ابوالحسن محمد ابن ابراهیم ابن سیمجور]، فت ۳۷۸ هق، امیر قهستان و سپهسالار و حکمران خراسان و از امرای معروف سامانیان (← سیمجوریان). وی از ۳۴۷ تا ۳۴۹ هق در خراسان حکمران بود. سپس یك چند برکنار شد، و دیگربار، از سنه‌ی ۳۵۰ تا ۳۷۱ باز حکمرانی خراسان یافت. در سنه‌ی ۳۶۵ هق نوح II سامانی دختر او را به زنی گرفت، و او را ناصرالدوله لقب داد. اما در ۳۷۱ هق او را معزول کرد، و وی چند سال در عزلت زیست. در سنه‌ی ۳۷۶ باز حکمرانی خراسان بدو تفویض گشت، و تا پایان عمر همچنان درین مقام بر سر کار بود. بعد از وی پسرش ابوعلی سیمجور جای او را گرفت.

ابوالحسن شیرازی، میرزا : ← ابوالحسن ایلچی.

ابوالحسن طلحه، شهاب‌الدین (šahābo'd.din abo'l.hasan talha)، شاعررباعی گوی ایران در قرن ششم هق. وی از اهل مرو و معاصر سلطان (۵۱۱–۵۵۲ هق) سنجر بود.

ابوالحسن عامری (abo'l.hasane āmeri) [شیخ ابوالحسن محمد ابن یوسف عامری]، فت ۳۸۱ هق، فیلسوف ایرانی. در نیشابور متولد شد، و به بغداد مسافرت کرد، و در مراجعت، پنج سال در ری در خدمت ابن عمید، باحترام بزیست. معاصر ابوعلی سینا بود و با وی مکاتبات داشت.

ابوالحسن لشکری، امیر گنجه و ممدوح قطران تبریزی. در حدود سال ۴۲۵ هق به امارت گنجه رسیده است. سپهسالارش امیر ابوالیسر (abo'l.yasar) و پسرانش منوچهر و انوشروان و گودرز و اردشیر نیز ممدوح قطران بوده‌اند.

ابوالحسن مغربی: ← ابن ابی الرجال.

ابوالحسن نسوی، ریاضیدان: ← نسوی.

ابوالحسن نقاشباشی افشار، فت ح ۱۳۰۰ هق، هنرمند ایرانی عهد ناصرالدین شاه قاجار، که در صنعت نقاشی و گل و بوته سازی روی جلد ها و قلمدانها استاد بود. پدرش اللهوردی نیز نقاش بود.

ابوالحسین عتبی (abo'l.hoseyne otbi) [ابو الحسینْ عبدالله ابن احمد عتبی]، فت ۳۷۲ هق، وزیر امیر نوح II سامانی. وی در جوانی به وزارت رسید، و قدرت و کفایتی تمام از خود بروز داد. بسبب عزل ابوالحسن سیمجور از سپهسالاری خراسان و سعی در نصب حسام‌الدوله تاش بجای او، بتحریک ابوالحسن سیمجور و فائق خاصه، در کوچه بدست غلامان درگاه بقتل رسید. کسائی مروزی شاعر بدو منسوب و مربوط بود، و ذکر انعامها و صله‌های او در حق کسائی در اشعار شاعران بعد آمده است.

ابوالحسین نوری [شیخ ابوالحسینْ احمد ابن محمد نوری]، فت ۲۹۵ هق، عارف و صوفی مشهور خراسان در قرن سوم هجری. وی از مردم بغشور واقع در بین هرات و مروالرود بود. در بغداد بدنیا آمد و بصحبت بعضی از مشایخ مانند جنید بغدادی و سری سقطی و دیگران رسید، و از زهد و شور و ذوق او حکایتهائی در کتابهای صوفیه نقل شده است.

ابوالخطاب کوفی (abo'l.xattābe): ← خطابیه.

ابوالخیر حسن ابن سوار (abo'l.xeyr): ← ابن الخمار.

ابوالدرداء (abo'd.dardā'): ← ابودرداء.

ابوالدوانیق (abo'd.davāniq): ← منصور، دومین خلیفه.

ابوالساج [ابوالساج دیوداد ابن دیودست (abo's-sāj divdāde 'bne divdast)]، فت ۲۶۶ هق، مؤسس و بانی سلسله‌ی ساجیان در آذربایجان، و از امرای معروف دستگاه خلفای عباسی. وی از اهل اشروسنه و از کسان و نزدیکان افشین بود، و در هنگام جنگ بابک خرم‌دین، در لشکر افشین بود (۲۲۱–۲۲۲ هق)، و در عصیان منکجور نیز وی از جانب افشین مأمور فرونشاندن آن فتنه گشت (۲۲۴ هق). متوکل، خلیفه‌ی عباسی، وی را در ۲۴۴ مأمور حفاظت و امنیت راه مکه کرد، و بعد از متوکل نیز، در سنه‌ی ۲۵۲ از جانب خلفا مأمور جمع مالیات سواد و حاکم کوفه شد. در ۲۵۴ معتز حکومت حلب و قنسرین بدو داد، و در ۲۶۱ حکومت اهواز یافت. اما از لشکر صاحب‌الزنج شکست خورد، و اهواز بغارت صاحب‌الزنج رفت. در منازعه‌ی بین یعقوب لیث و موفق برادر خلیفه، وی با یعقوب همراه شد. ازین رو با شکست یعقوب حکومت خود را از دست داد. ابوالساج در جندیشاپور وفات یافت.

ابوالسرایا [ابوالسرایا سری ابن منصور (abo's-sarāyā sariyye 'bne)]، فت ۲۰۰ هق، ازدلاوران و سلحشوران مشهور عرب در عهد مأمون عباسی. در آغاز کار خربنده بود و سپس به رهزنی افتاد، و عده‌ای بدور او گرد آمدند. در واقعه‌ی جنگ بین امین و مأمون به لشکر هرثمة ابن اعین پیوست و او را یاری داد. بعد از قتل امین، از هرثمه جدا شد، و بر انبار استیلا یافت، و با ابن طباطبا (محمد ابن ابراهیم)، که بر عباسیان خروج کرده بود، همدست شد، و کوفه و بصره را با مدائن و واسط تصرف نمود، و کارش بالا گرفت، و فتنه‌ای سخت پدید آورد، تا آنکه در سنه‌ی ۲۰۰ هجری به قتل رسید. سرش را نزد مأمون فرستادند و تنش را بر جسر بغداد بیاویختند.

ابوالصلت [ابوالصلت امیة ابن عبدالعزیز (abo's-salt omayyate 'bne)]، ۴۶۰–۵۲۹ هق، طبیب و منجم و ریاضیدان مسلمان اسپانیائی. چندی در قاهره زیست، و در تونس وفات یافت. آثاری در رشته‌های مذکور دارد، از جمله کتاب الادویة المفرده. اصل رسالة فی الموسیقی او از بین رفته ولی ترجمه‌ی عبری قسمتی از آن در دست است.

ابوالعاص ابن ربیع (abo'l.'āse 'bne rabi')، فت ذی‌الحجه‌ی ۱۲ هق، داماد پیغمبر و از رجال قریش در مکه. وی خواهرزاده‌ی خدیجه بود، و در مکه به درستی و به ثروت و تجارت شهرت داشت، و قبل از بعثت پیغمبر، دختر او زینب را به زنی گرفت. ابوالعاص در غزوه‌ی بدر با مشرکین همکاری کرد، و اسیر شد، و سپس پیغمبر او را بسبب آنکه زینب گردن‌بند خویش را جهت فدیه‌ی او پیشنهاد کرد آزاد نمود. زینب بعدها بعقد ازدواج علی ابن ابی طالب درآمد. نام ابوالعاص را باختلاف لقیط و هشیم و یاسر و یاسم نوشته‌اند، و کنیه‌ی او را نیز بعضی (مانند کشی)، بسبب خلط با نام پدرش، ابوالربیع ضبط کرده‌اند که خطاست.

ابوالعباس (abo'l.'abbās)، دهستان (حد ۵۰۰'۴۱)، بخش باغ ملک، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۷ (؟) آبادی. محصولش غلات و برنج است. ساکنین آن از طایفه‌ی جانکی هستند (← ابو العباسی).

ابوالعباس اسفراینی (abo'l.'abbāse esfarāyeni)، شهرت و عنوان **فضل ابن احمد**، فت ح ۳۹۸ هق، وزیر مشهور محمود غزنوی و از رجال مشهور خراسان. وی در آغاز در دستگاه سامانیان بود و برای فائق کتابت میکرد. سپس نزد سبکتکین راه یافته در دستگاه غزنویان ترقی کرد تا به وزارت محمود رسید. گویند وی دیوان انشاء را که در عهد سبکتکین و سامانیان به عربی بود به فارسی نقل کرد. ابوالعباس بنا بر مشهور ده سال وزارت سلطان محمود کرد، و سلطان عاقبت او را گرفته مصادره کرد و به زندان افکند. گویند در زندان از شکنجه و آزار که دید وفات یافت.

ابوالعباس تاش (abo'l.'abbās)، ← حسام الدوله تاش.

ابوالعباس تبانی (abo'l.'abbāse tabbāni)، ← تبانیان.

ابوالعباس ربنجنی (rabenjani) [ابوالعباس فضل ابن عباس ربنجنی]، از شاعران پارسی‌گوی عصر سامانیان، معاصر نصر ابن احمد (فت ۳۳۱ هق). وی به ربنجن (از مضافات سمرقند) منسوبست، و جز اشعاری مختصر و پراکنده از او چیزی باقی نمانده است.

ابوالعباس سامانی [ابوالعباس عبدالله ابن محمد ابن نوح]، فت صفر ۲۹۸ هق، امیرزاده‌ی سامانی و حاکم طبرستان در دوره‌ی امیر اسماعیل سامانی و پسرش احمد سامانی. ناصر کبیر علوی در سنه‌ی ۲۹۰ طبرستان را از او بگرفت، و او به ری گریخت. اما چندی بعد، دو باره طبرستان را بدست آورد. امیر احمد سامانی، بعلت خصومت دیرینه، او را از حکومت طبرستان معزول کرد، اما چندی بعد دو باره او را بدانجای باز فرستاد (۲۹۷). ابوالعباس در طبرستان وفات یافت، و امیر احمد سامانی حکومت آن ولایت را، بعد از وی، به ابوالعباس صعلوك، حاکم ری، واگذاشت.

ابوالعباس سفاح (abo'l.'abbāse saffāh)، اولین خلیفه‌ی عباسی؛ ← سفاح.

ابوالعباس صعلوك (so'luk)، شهرت **محمد ابن علی** یا **محمد ابن ابراهیم**، فت ۳۱۰ هق، امیرزاده‌ی سامانی و فرمانروای ری و طبرستان از جانب سامانیان. وی نخست حاکم ری بود، و بعد از وفات ابوالعباس سامانی، از سال ۲۹۸ هق، به حکم امیر احمد سامانی حکومت طبرستان نیز یافت، و بکومك ابوالفضل بلعمی در آنجا مخالفان را دفع کرده بر آن ولایت دست یافت. در جمادی‌الآخر سنه‌ی ۳۰۱، وی در چالوس از دست ناصر کبیر شکست خورده منهزم شد، و به ری رفت. در سنه‌ی ۳۰۶ هق نیز در صدد استیلا بر طبرستان بر آمد، اما توفیقی نیافت. عاقبت، چند سال بعد، در ری بیمار شد، و بقصد بخارا از آنجا بیرون آمد؛ اما در بین راه در دامغان وفات یافت.

ابوالعباس نباتی، گیاهشناس؛ ← نباتی.

ابوالعباسی یا **بلواسی** (bolvāsi)، طایفه‌ای از ایل جانکی، مشتمل بر ح ۳۰۰ خانوار، که در دهستان ابوالعباس سکنی دارند. بیشتر افراد طایفه به گله‌داری و کشاورزی مشغولند. زبان آنها لری بختیاری و مذهبشان شیعه است.

ابوالعتاهیه (abo'l.'atāhia)، شهرت **ابواسحاق اسماعیل ابن قاسم** (abu'eshāq)، ۱۳۰–۲۱۰ هق، شاعر عرب. بسیار طبیعی شعر میگفت، بطوری که برخی اشعارش شبیه به نثر است. نخست نزد مهدی خلیفه‌ی عباسی به غزل‌گوئی و وصف کنیزکان اشتغال داشت. سپس دگرگون شد و به پندگوئی و موعظه گرائید، و اشعار او مورد توجه زاهدان و نوازندگان بود، و مردم عوام هم آنرا در می‌یافتند.

ابوالعلاء زهر (abo'l.'alā'e zohr)؛ ← ابن زهر.

ابوالعلاء شوشتری، شاعر پارسی‌گوی عهد سامانیان که بقولی کتابی در عروض بپارسی داشته (درین صورت، از اقدم کسانی که در علوم ادبی بفارسی کتاب نوشته‌اند خواهد بود)، از اشعار او جز ابیاتی پراکنده چیزی باقی نمانده است.

ابوالعلاء گنجوی، نظام‌الدین (ganjavi)، فت ۵۵۴ هق، شاعر ایرانی. وی معلم خاقانی شروانی و فلکی شروانی و مداح خاقان کبیر (شروانشاه کبیر) بوده است. گویند دختر خود را به خاقانی داد، و خاقانی را نزد خاقان برد، اما بعلت نامعلوم بین آنها بهم خورد، و دو شاعر بهجو یکدیگر پرداختند، و خاقانی غیر از اشعاری که در هجو او سروده، در تحفة العراقین نیز او را به بیدینی و بدکیشی متهم کرده اسماعیلی و گردکوهی خواند. ولادت وی در بین سنه‌ی ۴۹۰ تا ۵۰۰ هق بوده، و در فاصله‌ی بین ۵۳۰ تا ۵۴۰ به شروان رفته است.

ابوالعلاء معری (ma'arri) [ابوالعلاء احمد ابن عبدالله ابن سلیمان المعری]، ۳۶۳–۴۴۹ هق،

شاعر و فیلسوف و نویسنده‌ی نابینای عرب. نخست در معره و سایر بلاد شام به تکمیل لغت و ادب پرداخت، و کتب عهد قدیم و جدید را نزد راهبان خواند، و به بغداد آمد و حکمت یونانی و هندی فرا گرفت. برخی او را ملحد میدانند. افکارش مانند افکار خیام میباشد. اثر مهم او، جز از دیوان شعرش، یکی رسالة الغفران (resālato 'l.qofrān) است، که شبیه کمدی الاهی دانته و بهشت گمشده‌ی میلتن میباشد، و دیگری الفصول و الغایات که گویند آنرا برای معارضه با قرآن ساخته است.

ابوالفارس (abo'l.fāres)، دهستان (جمعیت ۱٬۴۵۰؟)، ش شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان). کوهستانی و گرمسیر است. رود ابوالفارس آنرا مشروب میسازد. محصول عمده‌اش غلات دیمی و برنج است. ساکنین از شعبه‌ی بهمئی احمدی هستند.

ابوالفتح ابن عمید (abo'l.fathe 'bne amid): ← ابن عمید، ابوالفتح.

ابوالفتح اصفهانی [ابوالفتح محمود ابن محمد]، ریاضیدان ایرانی که احتمالا در حدود ۳۷۰ هق رونق یافته است. اثر عمده‌ی او تحریری از مخروطات آپولونیوس میباشد.

ابوالفتح بستی (bosti) [نظام‌الدین ابوالفتح علی ابن محمد کاتب بستی]، ۳۶۰–۴۰۱ هق، منشی معروف و از شعرای ذوالسانین. در بست متولد شد، و در آغاز سمت دبیری امیر بست داشت، و چون سبکتکین بر بست مستولی شد او را به دبیری خود برگزید، و در اوایل سلطنت محمود نیز همین سمت داشت. بستی در شعر و نثر عربی مهارت تمام داشت.

ابوالفتح خان بختیاری (abo'l.fath xāne)، از خوانین و رؤسای بختیاری هفت‌لنگ. گویند نسب او به شیخ زاهد گیلانی میرسید. در دوره‌ی بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر شاه، که علیقلی خان معروف به عادلشاه (← عادلشاه افشار) برادر خود ابراهیم خان (← ابراهیم شاه افشار) را به عراق فرستاد، وی در اصفهان مورد توجه ابراهیم خان شد، و وقتی آن شاهزاده بجانب آذربایجان میرفت، ابوالفتح خان را به حکومت اصفهان گماشت. بعد از شکست عادلشاه و ابراهیم شاه و جلوس شاهرخ افشار، وی همچنان در حکومت اصفهان ابقا شد، و با قدرت و نفوذ تمام حکومت کرد. علیمردان خان بختیاری، که با وی حسد و رقابت داشت، در صدد تسخیر اصفهان برآمد و شکست خورد. پس با کریم خان زند همدست شد، و به اصفهان تاختند. ابوالفتح خان با آنها صلح کرد و مقرر شد که سه سردار با یکدیگر عهد دوستی ببندند، و یکی را از اولاد شاه سلطان حسین صفوی به سلطنت بنشانند، و خود دوستانه به حمایت و تقویت او برخیزند. میرزا ابوتراب نامی را که نواده‌ی سلطان حسین بود بنام شاه اسماعیل به سلطنت نشاندند (← اسماعیل III صفوی)، و مقرر شد نیابت و وزارت او با علیمردان خان باشد؛ سرداری با کریم خان زند، و حکومت اصفهان بعهده‌ی ابوالفتح خان مقرر شود. پس از عقد این عهد، کریم خان لشکر بجانب همدان و کردستان برد، و علیمردان خان نیز پیمان شکست، و ابوالفتح خان را کور کرده کشت، و حاجی بابا خان بختیاری عم خود را بجای او گماشت (۱۱۶۴ هق)، و خود شاه اسماعیل را برداشته به جنگ صالح خان بیات والی فارس رفت. چون کریم خان زند ازین واقعه آگاه شد، به خونخواهی ابوالفتح خان به اصفهان آمد، و حاجی باباخان را برکنار نمود، و برادر خود صادق خان زند را به حکومت اصفهان نشاند.

ابوالفتح خان زند (abo'l.fath xāne zand)، فت رجب ۱۲۰۱ هق، پادشاه (۱۱۶۹– رجب ۱۲۰۱ هق) سلسله‌ی زندیه؛ پسر کریم خان زند. وی بعد از مرگ پدر یك چند به حمایت و استظهار زکی خان زند سلطنت یافت. چون زکی خان در منزل ایزدخواست بقتل رسید، وی به شیراز باز گشت، و یك چند به استقلال سلطنت کرد. جوانی عشرت‌دوست و شرابخوار بود، و به امور سلطنت التفات نداشت. در سوم ربیع‌الاول ۱۱۹۴ هق، صادق خان زند او را برکنار کرد و دو برادر دیگر را بزندان انداخت. در سال ۱۱۹۶، که علیمراد خان بر شیراز دست یافت، اکبر خان پسر زکی خان ابوالفتح خان را کور کرد. ابوالفتح خان، در زمان جعفر خان زند، در شیراز بسن ۳۲ سالگی وفات یافت، و در شاه چراغ مدفون گشت.

ابوالفتح رازی (abo'l.fathe)، فت ۴۳۹ هق، از رجال و وزرای اوایل دوران سلاجقه. قبل از عمیدالملك کندری وزارت طغرل سلجوقی را داشت. در سال ۴۳۹ هق بدست ابوکالیجار محبوس شد، و هم در آنسال بقتل رسید. در بعضی مآخذ کنیه‌ی او ابوالفرج ذکر شده، و نیز وی بعنوان ذوالسعادات محمد ابن جعفر ابن فنانجس مشهور بوده است.

ابوالفتوح، امامزاده (abo'l.fotuh)، امامزاده‌ای واقع در آبادی وانشان، ۱۲ کیلومتری ش گلپایگان، کنار راه خوانسار. دارای گنبد هرمی بلند دوازده ترك کمی منحنی و در حرم منبت عالی (مورخ به ۹۹۰ هق) است. نام بانی آقا جلال‌الدین امیر بیك وانشانی و نام سازنده حسین ابن قاسم خوانساری بردماغه‌ی آن مرقوم است. روی مرقد صندوق بزرگ عتیقه‌ی منبت قرار دارد. آیات قرآن مجید و نام چهارده معصوم و استادان متعدد سازنده‌ی آن (عموماً خوانساری) و نام بانی صندوق (شاه حسین فریدونشکوه) و تاریخ ۹۶۲ ه برلوحه‌های مختلف آن نوشته شده است. از نظر معماری محلی نمونه‌ای بسیار جالب بشمار میرود.

ابوالفتوح رازی (abo'l.fotuhe) [ابوالفتوح حسین ابن علی]، مفسر معروف شیعه‌ی ایرانی که احتمالا بین ۴۸۰ هق و ۵۲۵ هق میزیست. اصلا از نیشابور بود، ولی در ری میزیست. با زمخشری معاصر بود، و ابن شهراشوب و ابن بابویه از شاگردان او بودند. تفسیر مفصل فارسی او، بنام روض الجنان و روح الجنان و معروف به تفسیر ابوالفتوح، از تفاسیر جامع و معتبر قرآن است. ابوالفتوح، برحسب وصیت خودش، در صحن امامزاده حمزه در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون شد.

ابوالفدا (abo'l.fedā) [الملك المؤید عماد الدین ابوالفداء اسماعیل ابن علی (al.maleko 'l.mo'ayyad')]، ۶۷۲–۷۳۲ هق، از ملوك حماة و مورخ و جغرافیدان عرب؛ مقیم دمشق. از حامیان ادبا و فضلا بود. از او دو کتاب معتبر باقی مانده، یکی تقویم البُلْدان درعلم جغرافیا، و دیگر کتابی بنام مختصر تاریخ البَشَر که تاریخ عمومی عالم است از پیش از اسلام تا سال ۷۲۹ هق، و اوایل آن عمدةً مبتنی بر کامل ابن اثیر است.

ابوالفرج ابن الجوزی I (abo'l.faraje 'bne 'l.jāzi') [جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمان ابن علی الجوزی]، ۵۰۸ یا ۵۱۰–۵۹۷ هق، دانشمند و محدث و واعظ حنبلی‌مذهب مشهور بغداد. تألیفات بسیار زیاد (بالغ بر ۳۴۰ کتاب و رساله) داشته. از آنجمله کتابی بنام اعلام الاحیاء در نقد احیاء العلوم غزالی، و کتابی بنام المنتظم در تاریخ، و کتابی بنام تلبیس ابلیس یا نقد العلم و العلماء، و کتاب الاذکیاء را میتوان ذکر کرد. نسب وی بنا بر مشهور به ابوبکر خلیفه میرسیده است. مجالس وعظ او در بغداد مشهور بوده است، و بعضی از حاضرجوابیها و نکته‌سنجیهای او که در طی مجالس وعظ داشته نیز مشهورست.

ابوالفرج ابن الجوزی II [جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمان ابن محیی‌الدین یوسف ابن جمال الدین ابوالفرج ابن الجوزی]، فت ۶۵۶ هق، واعظ و دانشمند حنبلی؛ نواده‌ی پسری ابوالفرج ابن الجوزی I. از جانب مستنصر و مستعصم، خلفای عباسی، یك چند محتسب بغداد بوده است، و حکایت سعدی در باب دوم گلستان راجع باوست. این ابن الجوزی II یا ابن الجوزی صغیر با پدر و دو برادرش در واقعه‌ی فتح بغداد بدست هولاکو خان مغول کشته شده است.

ابوالفرج ابن الطیب ('bno 't.tayyeb)، ← ابن الطیب.

ابوالفرج ابن العبری ('bno 'l.'ebri)، ← ابن العبری.

ابوالفرج ابن مسعود رونی ('bne)، ← ابوالفرج رونی.

ابوالفرج ابن هندو (hendu) [ابوالفرج علی ابن حسین ابن هندو]، فت ۴۱۰ (یا ۴۲۰) هق، فیلسوف و طبیب و شاعر ایرانی عهد آل بویه. اهل طبرستان بود، و در گرگان وفات یافت. طب را نزد ابن الخمار آموخت. چندی منشی عضد الدوله‌ی دیلمی بود. از آثارش مفتاح الطب، الکلم الروحانیه فی الحکم الیونانیه، و غیره است.

ابوالفرج اصفهانی [ابوالفرج علی ابن الحسین]، ۲۸۴–۳۵۶ هق، مورخ و شاعر عرب‌زبان. در اصفهان متولد شد، و در بغداد بتحصیل حدیث و روایت و اشعار و انساب پرداخت. ابوالفرج از رعایت سیف‌الدوله‌ی حمدانی و صاحب ابن عباد و مهلبی برخوردار بود. مهمترین اثرش کتاب مشهور اغانی است.

ابوالفرج رونی (runi) [ابوالفرج ابن مسعود رونی]، فت ۵۲۵ هق، شاعر ایرانی. در رونه (از قراء نزدیك نیشابور) متولد شد. چون مدتی در لاهور بزیست او را لاهوری نیز گفته‌اند. شهرتش از هنگام ورود به دربار سلطان (۴۵۰–۴۹۲ هق) ابراهیم ابن مسعود غزنوی آغاز شد، و وی و پسرش سلطان (۴۹۲–۵۰۸ هق) مسعود غزنوی را مدح میگفت. انوری از سبك او پیروی کرد

نامش را بلفرج (bolfaraj) نیز ضبط کرده‌اند.
ابوالفرج ساجی (abo'l.faraje)، آخرین امیر معروف از خاندان ساجیان؛ پسر فتح ابن افشین. وی از سرداران خلیفه و از یاران و خاصان ابن رائق (فت ۳۳۰ هق) امیرالامراء بود.
ابوالفرج سکزی (sekzi)، شاعر ایرانی قرن چهارم هق و ستایشگر سیمجوریان. برحسب روایت دولتشاه سمرقندی، وی مردی محتشم و صاحب جاه بوده و از آل سیمجور انعام و اکرام بی‌پایان یافته است. نوشته‌اند که وی استاد و مربی عنصری بوده است، و چون بسبب هجوی که در خدمت آل سیمجور از غزنویان آل سبکتکین کرده بود، بعد از زوال حشمت آل سیمجور، از جانب سلطان محمود غزنوی محکوم بقتل شد، بشفاعت شاگرد خود عنصری از آن بلیه نجات یافت. بعضی از تذکره‌نویسان نسبت سکزی [= سکزی] او را بتصحیف سنجری خوانده و بغلط او را معاصر سلطان سنجر سلجوقی شمرده اند.
ابوالفضل، رئیس (ra'is abo'l.fazl)، از یاران حسن صباح؛ ← رئیس ابوالفضل.
ابوالفضل ابن عمید (abo'l.fazle 'bne amid)؛ ← ابن عمید.
ابوالفضل بلعمی (bal'ami) [ابوالفضل محمد ابن عبدالله بلعمی]، فت ۳۲۹ هق، از ادبا و رجال معروف عهد سامانی. وی، بنا برقول سمعانی، ظاهراً چندی وزارت اسماعیل سامانی (پادشاهی وی ۲۷۹–۲۹۵) کرد (و درین باب جای تردید هست)، و هم وزارت نصر سامانی (پادشاهیش ۳۰۱–۳۳۳) را داشت. وی ممدوح رودکی بوده، و رودکی بامر او کلیله را به نظم فارسی درآورده. در سنه‌ی ۳۲۶ بلعمی از وزارت کنار جست، و سه سال بعد درگذشت. وفات وی در همان سال وفات رودکی اتفاق افتاده است. گذشته از ادب‌پروری و شاعرنوازی، وی بآبادانی نیز علاقه‌ی تمام داشت و اصطخری از ابنیه‌ای که بامر وی در بخارا و مرو بنا شده یاد کرده است. پسر ابوالفضل بلعمی هم از رجال و وزرای عهد سامانی بوده و ابوعلی بلعمی نام داشته.
ابوالفضل سوری: ← سوری ابن معتز.
ابوالفضل علامی (allāmi)، مورخ ایرانی قرون دهم و یازدهم هق. آئین اکبری (جلد چهارم تاریخ اکبرنامه) را در ۱۰۰۶ هق تألیف کرد، و برآن فصلی در ترجمه‌ی احوال شاعران هند که معاصر اکبر شاه بودند بیفزود. مجلدات دیگر اکبرنامه تألیف ابوالفضل وزیر اکبر شاه است که در آنها تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند را گرد آورده است.
ابوالفضل گلپایگانی [میرزا ابوالفضل]، فت ۱۳۱۰ هق، از مشاهیر فضلا و ادبای بهائیان؛ پسر میرزا محمد رضای گلپایگانی. وی در مصر میزیست، و تألیفات متعدد در تأیید مذهب بهائی دارد. از آنجمله است کتاب مشهور فرائد در جواب اشکالات شیخ‌الاسلام تفلیس. در ادب فارسی و عربی تبحر تمام داشت.
ابوالقاسم (abo'l.qāsem) از کنیه‌های معروف (بالاخص کنیه‌ی حضرت محمد ص). در ایران بعنوان اسم اشخاص بکار میرود.
ابوالقاسم ابن حسن (abo'l.qāseme 'bne)، فقیه؛ ← میرزای قمی.
ابوالقاسم بابر (abo'l.qāseme bābor)، معروف به **میرزا بابر**، ۱۷ رجب ۸۲۵–۸۶۰ یا ۸۶۱ هق، شاهزاده و پادشاه سلسله‌ی تیموریان؛ پسر میرزا بایسنقر (ابن شاهرخ). وی در آغاز جوانی منصب و مقامی نداشت و فقط با مواجب خویش میگذرانید. بعد از میرزا شاهرخ، باتفاق میرزا خلیل سلطان تیموری به خراسان آمد، و در استراباد بحکومت نشست (۸۵۰ هق). سه سال بعد، خراسان را ازمیرزا الغ‌بیك گرفت (۸۵۳ هق). در ۸۵۵ هق برادر خود سلطان محمد را در چناران مغلوب و مقتول کرد. چندی بعد، بر عراق و فارس دست یافت، و در فارس مقبره‌ی حافظ را تعمیر و تزیین نمود (۸۵۶ هق). پس از آن لشکر به ماوراء النهر بقصد ابوسعید گورکان کشید، و بعد از محاصره‌ی سمرقند، بصلح بازگشت (۸۵۷). ابوالقاسم بابر در مشهد رضا وفات یافت (ربیع الاخر ۸۶۰ و بقولی ۸۶۱ هق)، و پسرش میرزا شاه محمود بهادر به حکومت نشست.
ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی (abo'l-qāsem)؛ ← حسین ابن روح.
ابوالقاسم درگزینی (abo'l.qāseme dargazini)، ملقب به **قوام الدین**، فت شوال ۵۲۷ هق و بقولی ۵۲۸ هق، از وزرا و دبیران درگاه سلاجقه. وی وزارت سلطان محمود ابن محمد سلجوقی و همچنین وزارت برادر او سلطان طغرل ثانی (طغرل ابن محمد) را داشت. سلطان طغرل ثانی، بسبب اینکه او را موجب تحریك مخالفت برادران میدانست، هنگام هزیمت به خوزستان او را در الیشتر بدار زد.
ابوالقاسم زهراوی (zahrāvi)، شهرت **خلف ابن عباس زهراوی** (xalafe 'bne)، لتینی آبولکاسیس (ābulkāsis)، فت ح ۴۰۴ هق، بزرگترین جراح دوره‌ی اسلامی؛ اهل زهرا (نزدیك قرطبه). اثر عمده‌اش دایرةالمعارف طبی التصریف است که مخصوصاً قسمت جراحی آن اهمیت دارد. زهراوی اهمیت زیاد به سوزانیدن زخم و داروهای قابض و خون‌بند میداده. بخشی از قسمت جراحی کتاب مربوط به زایمان و جراحی چشم و گوش و دندان است. بعلت ناموافق بودن مسلمانان با جراحی، در عالم اسلام شهرتی نیافت، ولی نزد مسیحیان بزودی شهرت زیاد کسب کرد.
ابوالقاسم سیمجور (simjur)، از مشاهیر رجال خاندان سیمجوریان و از سرداران معروف خراسان در اواخر عهد سامانیان؛ پسر ابوالحسن سیمجور. وی، بعد از شکست نهائی و گرفتاری برادرش ابوعلی سیمجور، به پناه آل بویه رفت، و در ری به درگاه مجدالدوله‌ی دیلمی و مادرش سیده خاتون راه یافت. در دوره‌ی سلطنت (۳۸۷–۳۸۹ هق) کوتاه منصور II سامانی، چون بکتوزون سپهسالار خراسان شد، ابوالقاسم بتحریك و دعوت فائق خاصه، که با بکتوزون صفائی نداشت، به دعوی سپهسالاری خراسان برخاست، و با بکتوزون بجنگ پرداخت؛ اما شکست خورده به قهستان گریخت. بعد از تسلط نهائی ایلك خان بر بخارا و انقراض سلطنت و دولت عبدالملك II سامانی، چون امیر منتصر سامانی از حبس ایلك خان گریخته بدعوی سلطنت برخاست، ابوالقاسم سیمجور در ری بدو پیوست (۳۸۹ هق)، و آخر در جنگ بدست امیر نصر ابن ناصرالدین، سپهسالار خراسان، اسیر شد، و امیر نصر او را با اسیران دیگر به درگاه برادر خویش سلطان محمود غزنوی به غزنین فرستاد (۳۹۱ هق).
ابوالقاسم قائم‌مقام (abo'l.qāseme)؛ ← قائم مقام.
ابوالقاسم قشیری (qošayri)، شهرت **استاد ابوالقاسم عبدالکریم ابن هوازن** (havāzen)، ملقب به **زین‌الاسلام** (zayno'l.'eslām) و مشهور به **استاد امام**، ۳۷۶–۴۶۵ هق، صوفی و عالم و فقیه و ادیب مشهور خراسان در قرن پنجم هجری. وی در فقه و کلام و تفسیر و حدیث و ادب تبحر یافت. تصوف را با شریعت جمع کرد، و در خراسان شاگردان و پیروان زیاد داشت. رسالة القشیریه را، که مکرر چاپ شده و شرحها و ترجمه‌ها نیز دارد، در تصوف و کتاب التیسیر را در علم تفسیر تألیف نمود. با شیخ ابوسعید ابوالخیر معاصر بود و در کتاب اسرار التوحید داستانهائی راجع به روابط آنها هست. وفات او در نشابور اتفاق افتاد.
ابوالقاسم کثیر [ابوالقاسم منصور ابن محمد ابن کثیر]، از رجال و دبیران و کارگزاران مشهور غزنویان. وی در زمان محمود غزنوی عارض سپاه بوده، و در عهد سلطان مسعود I غزنوی صاحبدیوانی خراسان داشته. خاندان ابوالقاسم کثیر از اهل هرات بودند، و او نیز در آنجا ثروت و مکنت داشت، و از توانگران عهد مسعود بشمار میآمد. در سنه‌ی ۴۲۴ هق، که خواجه احمد ابن حسن میمندی ابوالقاسم کثیر را در مقام شمار کشید، و برای اخذ اموال دولتی به شکنجه درآورد، وی مردی پیر و محترم بود، و از آن قضیه نجات یافت، و تا آخر سلطنت مسعود I غزنوی نیز حیات داشت (۴۳۱ هق). در تاریخ بیهقی اطلاعات جالبی در احوال او آمده است.
ابوالقاسم محمد ابن حسن عسکری (abo'l-qāsem)؛ ← مهدی منتظر.
ابوالکلام آزاد، مولانا (mōlānā abo'l.kalāme)، ۱۸۸۸–۱۹۵۸، نویسنده و ناطق زبردست و سیاستمدار هندی. در مکه متولد شد، و در دانشگاه الازهر قاهره تحصیل کرد. در نهضتهای ضد انگلیسی در کلکته شاخص بود، و در تأسیس و نشر جراید ملی اهتمام کرد، و چند بار بحبس افتاد. چندین سال ریاست کنگره‌ی ملی را داشت، و در ۱۹۴۸ وزیر فرهنگ دولت نهرو شد. زبان عربی را خوب میدانست، و تألیفاتی مربوط به قرآن و مطالب اسلامی دارد.
ابوالمجاهد محمد شاه (abo'l.mojāhed)؛ ← محمد ابن تغلق.
ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی (abo'l.mahāsene 'bne taqriberdi) [ابوالمحاسن جمال‌الدین یوسف ابن تغری‌بردی]، ۱۴۱۲–۸۷۴ هق، مورخ عرب؛ مت قاهره. پدرش امیر کبیر (= فرمانده کل) ارتش مصر شد (۸۱۰)، و سپس نایب السلطنه‌ی دمشق گردید (۸۱۳). یوسف نزد اساتید معروف، از جمله مقریزی، درس خواند، و فارسی و ترکی نیز آموخت. اثر مشهورش کتاب النجوم الزاهره فی ملوك مصر و القاهره است، که تاریخ مصر است از زمان استیلای عرب تا سال ۸۵۷

هق، و بعلاوه بعضی وقایع ممالك مجاور نیز در آن آمده است. از آثار دیگرش الکواکب البازغة من النجوم الزاهره (تلخیص کتاب فوق‌الذکر)، حوادث الدهور فی مدی الایام و الشهور، و غیره است.

ابوالمحاسن وزیر (abo'l.mahāsene) [ابو المحاسن عبدالرزاق ابن عبدالله ابن علی ابن اسحاق]، معروف به **شهاب‌الاسلام** یا **شهاب‌الدین**، ح ۴۵۹ـمحرم ۵۱۵هق، از رجال و وزرای مشهور روزگار سلاجقه، برادرزاده‌ی خواجه نظام‌الملك طوسی، در نیشابور ولادت یافت و در سرخس درگذشت. بعد از صدرالدین وزیر، از جانب سلطان سنجر بوزارت رسید. امیر معزی شاعر در مدح او قصاید گفته است.

ابوالمظفر اسفزاری (abo'l.mozaffare asfezāri): ← مظفر اسفزاری، ابوحاتم.

ابوالمظفر چغانی (caqāni)، شهرت **امیر عبدالله ابن احمد چغانی**، ف ۳۴۰ هق، از امیرزادگان چغانیان. وی پسر ابوعلی چغانی بود. پدرش بعد از چند نوبت جنگ با امیر نوح ابن نصر سامانی صلح کرد، و ابوالمظفر را چون گروی به دربار بخارا فرستاد. در بخارا از اسب افتاد و مرد.

ابوالمظفر خجندی (xojandi)، ف ۴۹۶ هق، از رؤسای آل خجند اصفهان؛ پسر ابوبکر خجندی. در شهر ری هنگام وعظ بر دست مردی علوی بقتل رسید. نسب وی بر حسب روایت مؤلف حبیب السیر به مهلب ابن ابی صفره میرسید.

ابوالمعالی رازی (abo'l.ma'ālie) یا **بلمعالی رازی** (bolma'ālie)، ف ۵۴۱ هق، از شاعران پارسی‌گوی عهد سلجوقیان.

ابوالمؤید بلخی (abo'l.mo'ayyade balxi)، قرن چهارم هق، شاعر ایرانی معاصر نوح ابن منصور سامانی؛ مت بلخ. آثار مهمی بوی نسبت داده‌اند، مانند عجایب بلدان، داستان یوسف و زلیخا، گرشاسپنامه، و از همه مهمتر شاهنامه‌ی منثور. از اشعار او جز ابیاتی کوتاه و پراکنده چیزی باقی نیست.

ابوالوفای بوزجانی (abo'l.vafāye buzjāni) [ابوالوفاء محمد ابن محمد ابن یحیی ابن اسماعیل ابن عباس]، ۳۲۸–۳۸۸ هق، از بزرگترین ریاضیون و منجمین ایرانی؛ مت بوزجان (در قهستان). در سال ۳۴۸ هق به عراق مهاجرت کرد، و تا آخر عمر در بغداد بزیست. وی سهم مهمی در بسط علم مثلثات دارد، و قضایای عمده‌ای در مثلثات کروی کشف کرده است. متأسفانه آثار عمده‌اش (از قبیل حواشی او بر هندسه‌ی اقلیدس و حساب دیوفانتوس، و نیز زیج وی موسوم به الواضح) ظاهراً از دست رفته، و فقط رسائلی در حساب و هندسه و نجوم از او باقیست.

ابوالهذیل (abo'l.hozayl)، شهرت **محمد ابن هذیل علاف معتزلی** (-hozayle allāfe mo'tazeli)، ۱۳۵–۲۲۶ هق، از ائمه‌ی معتزله در عهد خلافت عباسی. در بصره بدنیا آمد و در بغداد نزد یکی از شاگردان واصل ابن عطاء تلمذ نمود. در علم کلام و مناظره‌ی با اهل ادیان و مذاهب شهرت یافت. در سنه‌ی ۲۰۴ هق، مأمون خلیفه او و نظّام را به دربار خویش خواند، و آنها را به مناظره‌ی با مخالفین واداشت. ابوالهذیل در مناظره جالاك و خوش‌بیان بود و کتابی در رد عقاید مجوس نوشت بنام میلاس، و آن اسم مجوسی بود که پس از مناظره‌ای بر دست او اسلام آورد. ابوالهذیل در آخر عمر نابینا شد، و در سامراء وفات یافت. تاریخ وفات او را غالباً در سنه‌ی ۲۳۵ هق ذکر کرده‌اند که در آن صورت باید بالغ بر صد سال عمر یافته باشد، و ظاهراً سنه‌ی ۲۲۶ درست‌تر باشد.

ابوالهیجاء (abo'l.hayjā') [ابوالهیجاء عبدالله ابن حمدان تغلبی (hamdāne taqlebi)]، ف ۳۱۷ هق، از امرا و دلاوران عهد عباسی. یك چند از جانب مکتفی و مقتدر، خلفای عباسی، حکومت موصل داشت، و سپس در بغداد متولی قسمتی از امور خراسان و دینور و موصل گشت. در قضیه‌ی بیعت قاهر عباسی، بدست یکی از یاران مقتدر بقتل رسید.

ابوالیسر، ممدوح قطران: ← ابوالحسن لشکری.

ابوایوب انصاری (abu.'ayyube ansāri) [ابوایوب خالد ابن زید انصاری]، ف ۵۲ هق، صحابی معروف. پیغمبر اسلام هنگام هجرت به مدینه در خانه‌ی او منزل کرد. در همه‌ی غزوات حاضر بود، و بعد از حضرت رسول خدمت علی ع میکرد. در خلافت معاویه، در سال ۵۲ هق، با مسلمین به محاصره‌ی قسطنطنیه رفت، و همانجا وفات یافت، و کنار باروی شهر او را دفن کردند. بعد ها بر گور او مسجد بزرگی ساختند (۸۶۳). سلاطین عثمانی با تشریفات خاصی بر سر تربت ابوایوب تاجگذاری میکردند.

ابوبشر متی: ← متی ابن یونس.

ابوبکر [ابوبکر عبدالله ابن ابی قحافه (abu.bakr, abi qohāfa)]، ملقب به **صدیق** (seddiq) و **عتیق** (atiq)، ف ۱۳ هق، از بزرگان صحابه و یاران نزدیك پیغمبر اسلام و اولین خلیفه (۱۱–۱۳ هق) از خلفای معروف به راشدین؛ پسر **ابوقحافه**. آغاز خلافت او ۱۲ ربیع‌الاول سال ۱۱ هق بود. از وقایع عمده‌ی زمان خلافتش یکی جنگ با اهل رِدّه یعنی مرتدان عرب بود، که مرتد شده بودند، و از دادن صدقات [= زکات] امتناع داشتند، و ابوبکر با آنها جنگید تا زکات بدادند. دیگر ظهور چند تن از مدعیان نبوت که از آنجمله بود مسیلمه‌ی کذاب و سجاح، پیغمبران دروغین، که مسیلمه مقتول شد و سجاح پیش از جنگ فرار کرد. دیگر فتح حیره و قسمتی از خاك عراق تا حدود خلیج فارس بود که بوسیله‌ی سردار او خالد ابن ولید صورت گرفت، اما ناتمام ماند، و خالد مأمور فتح شام شد، و با ابوعبیده‌ی جراح در آن حدود بجنگ پرداخت، و چند شهر را در آنجا فتح کرد. در اثنای این جنگ شام بود که ابوبکر در ۲۲ جمادی‌الاخر سال ۱۳ هق بسن ۶۳ سالگی در مدینه وفات یافت. مدت خلافت ابوبکر دو سال و سه ماه بود و بعد از او عمر خطاب بخلافت نشست.

ابوبکر ابن برهان‌علی، میرزا (abu.bakre 'bne borhān.'ali)، آخرین فرمانروایان شروان از سلسله‌ی خاقان‌ها (← شروانشاهان)؛ پسر برهان‌علی ابن سلطان خلیل. وی در بیست سالگی به داغستان نزد چرکسی‌ها گریخت و بعد به قریم (= کریمه) رفت. ترکان، بعد از تصرف (۹۸۷ هق) ولایت شروانشاهان، مستمری در حق میرزا ابوبکر برقرار کردند.

ابوبکر ابن سعد (abu.bakre 'bne sa'd) [اتابك مظفرالدین ابوبکر ابن سعد ابن زنگی]، ف ۶۵۸ هق، ششمین اتابك (۶۲۳–۶۵۸ هق) از سلسله‌ی اتابکان فارس. با مغول از در سازگاری در آمد، و بوسیله‌ی همکاری و همراهی با هلاکو، سرزمین فارس را از آسیب فتنه‌ی مغول در امان نگهداشت، و حتی در فتح بغداد، که منتهی بانقراض خلافت بنی عباس گشت، وی نیز لشکری بکومك خان مغول فرستاد، و او را نیز بدین فتح تهنیت گفت. شیخ سعدی با این اتابك معاصر و مربوط بود و کتاب گلستان و بوستان را بنام او کرد. شمس قیس رازی نیز کتاب المعجم فی معائیر اشعار العجم را بنام او تألیف نمود.

ابوبکر ابن عبدالرحمان مخزومی قرشی، از فقهای سبعه.

ابوبکر ابن نورالدین، شرف‌الدین: ← ابوبکر لر.

ابوبکر بیهقی (beyhaqi) [ابوبکر احمد ابن حسین ابن علی]، ح ۳۸۴–۴۵۸ هق، از فقهای شافعی و از ائمه‌ی حدیث. در بیهق سبزوار بدنیا آمد و در نشابور وفات یافت. کتابهای متعدد تصنیف کرد، مانند السنن الکبری، السنن الصغری، دلائل النبوه، و الاعتقاد.

ابوبکر چغانی (caqāni) [ابوبکر محمد ابن مظفر]، ف ۳۲۹ هق، از امرای دوره‌ی سامانیان از خاندان آل محتاج. از جانب امیر سعید نصر II سامانی امارت نشابور و سپهسالاری خراسان داشت. بعد از وفات او پسرش ابوعلی چغانی باین مقام رسید.

ابوبکر خجندی (xojandi) [امام ابوبکر محمد ابن ثابت]، ف ۴۸۳ هق، از بزرگان فقهای آل خجند و از رؤسای مشهور شافعیه در اصفهان. نخست در مرو اقامت داشت، و سپس به دعوت خواجه نظام‌الملك طوسی به اصفهان رفت، و متولی تدریس مدرسه‌ی نظامیه‌ی آن شهر شد. ابوبکر خجندی در اصفهان حشمت و جاه بسیار یافت، و خواجه نظام‌الملك را در حق او ارادت تمام بود، و مکرر به مجلس او میرفت. وی مؤلف روضة المناظر و زواهر الدرر است.

ابوبکر خوارزمی [ابوبکر محمد ابن عباس]، معروف به **طبرخزی** (tabarxaziyy)، ف ۳۸۳ هق، شاعر و ادیب در زبان عربی. چون اصلش از خوارزم و مادرش (خواهر محمد ابن جریر طبری) طبری بود، به طبرخزی معروف شد، که نسبتی است به طبرستان و خوارزم. ابوبکر مدتی در شام و حلب زیست، و سرانجام در نشابور اقامت گزید و در همانجا وفات یافت. رسائل و دیوان شعری از او مانده است.

ابوبکر صدیق، خلیفه‌ی اول: ← ابوبکر.

ابوبکر طباخ (tabbāx)، شهرت مردی ابله‌گونه و ماجراجوی، از اهل بخارا، که در زمان امیر نصر II سامانی، بکومك غوغا و اوباش بخارا، برادران امیر را، که در زندان بودند، در هنگام مسافرت نشابور و غیبت امیر، از زندان بیرون آورد (۳۱۷ هق)، و یحیی ابن احمد سامانی، برادر امیر نصر، که چند روزی در بخارا داعیه‌ی سلطنت یافت وی را سرهنگی داده با عده‌ای سپاهی به جلوگیری از امیر نصر، که از استماع این خبر آهنگ بخارا کرده بود، فرستاد.

ابوبکر طباخ در راه دستگیر شده فتنه‌ی برادران امیر نصر فرو نشست. و امیر نصر بفرمود تا او را در زیر تازیانه و بقولی درون تنور هلاك کردند.

ابوبکر لر (abu.bakre lor) [شرف‌الدین ابوبکر ابن نورالدین]، فرمانروای لر کوچك و سومین امیر از سلسله‌ی اتابکان لر کوچك. بعد از برادرش رستم لر بامارت نشست.

ابوبکر واسطی (vāseti) [ابوبکر محمد ابن موسی واسطی]، فت ۳۲۰ هق، صوفی و عارف بزرگ قرن چهارم هجری. اصلش از خراسان بود و در مرو اقامت داشت. بصحبت جنید بغدادی و بعضی دیگر از مشایخ رسید، و در تصوف مقام عالی یافت. حالات و سخنان مؤثر و جالب از او در کتابهای صوفیه نقل کرده‌اند.

ابوتراب، سید (abu.torāb)، شاهزاده‌ی صفوی: ← اسماعیل III صفوی.

ابوتراب نخشبی (abu.torābe naxšabi): ← نخشبی، ابوتراب.

ابوتمام (abu.tammām) [ابوتمام حبیب ابن اوس (āṣ)]، ۱۸۸–۲۳۱ هق، شاعر عرب. پدرش مسیحی بود، و در دمشق دکان شرابفروشی داشت. ابوتمام در نزدیکی دمشق تولد یافت. سپس در مصر به سقائی پرداخت و در ضمن، از محافل ادب و شعر هم بهره‌مند میشد، تا آنکه در شعرگوئی نبوغ پیدا کرد، و جامع سبك قدیم و جدید شد. اثر مهم او، جز از دیوان شعرش، کتاب الحماسه میباشد، که اشعار زیادی از شاعران عرب در آن گردآوری شده است.

ابوجعفر (abu.ja'far)، از کنیه‌های معروف. از ائمه، امام محمد باقر ع و امام محمد تقی ع (ابو جعفر ثانی) این کنیه را داشته‌اند.

ابوجعفر ابن حبش (abu.ja'fare 'bne habaš): ← حبش حاسب.

ابوجعفر احمد (abu.ja'far)، ۲۹۳–۳۵۲ هق، از امرای صفاری در سیستان؛ پسر محمد ابن خلف (نواده‌ی لیث رویگر). در محرم سنه‌ی ۳۱۱ هق حکومت سیستان یافت، و او همان امیر ابو جعفر است که رودکی قصیده‌ی معروف "مادر می را بکرد باید قربان" خویش را در مدح او گفته است. ابو جعفر احمد در ربیع‌الاول سنه‌ی ۳۵۲ هق بدست امرای خویش مقتول شد، و پسرش خلف ابن احمد به امارت سیستان نشست. احوال و اخبار او بتفصیل در تاریخ سیستان ذکر شده.

ابوجعفر سامانی (abu.ja'fare) [امیر ابو جعفر محمد ابن نصر]، امیرزاده‌ی معروف سامانی. وی در زمان امارت برادر خود نوح I بخلاف او برخاست، و با عم خویش ابراهیم بن سامانی بر برادر خروج کرد، و ابراهیم او را به سلطنت برداشته خود سپهسالار او گشت. اما چون کاری از پیش نبردند نزد امیر نوح رفته از در معذرت درآمدند. نوح آنها را فرو گرفت، و بفرمود تا هر دو را کور کردند (رمضان ۳۳۵ هق).

ابوجعفر عتبی: ← عتبی.

ابوجعفر عمری (omari یا بنا بر مشهور amri) [ابوجعفر محمد ابن عثمان ابن سعید عمری]، فت ۳۰۴ یا ۳۰۵ هق، دومین نایب از چهار تن نواب خاص امام قائم که نزدیك پنجاه سال این مقام را داشته است، و حتی در دوره‌ی حیات پدرش عثمان ابن سعید، که اولین نایب خاص بوده است، نیز سمت وکالت داشته است.

ابوجعفر کاکویه (abu.ja'fare kākuye): ← علاءالدوله‌ی کاکویه.

ابوجعفر منصور: ← منصور، خلیفه‌ی عباسی.

ابوجهل (abu.jahl)، شهرت **عمرو ابن هشام ابن مغیرة المخزومی** (amre 'bne hešāme 'bne moqayrate 'l.maxzumi)، فت ۲ هق، از بازرگانان و توانگران معروف و از بزرگان قریش. وی در بین قریش به زیرکی و شجاعت مشهور بود و "ابوالحکم" (abo'l.hekam) خوانده میشد. اما بسبب دشمنی زیادی که در حق پیغمبر داشت، مسلمین او را ابوجهل خواندند. وی با پیغمبر عداوت سخت داشت و او را می‌آزرد و همواره دیگران را نیز به ایذاء مسلمانان برمی‌انگیخت. عاقبت در وقعه‌ی بدر کشته شد.

ابوجهل، هندوانه‌ی: ← حنظل.

ابوحاتم (abu.hātem) [ابوحاتم محمد ابن ادریس رازی]، ۱۹۵–۲۷۷ هق، از حافظان حدیث و از همگنان بخاری و مسلم. در ری بدنیا آمد، و در طلب علم به بلاد شام و مصر و آسیای صغیر سفر کرد. کتابی بنام طبقات التابعین تألیف کرد. در بغداد وفات یافت.

ابوحاتم اسفزاری (abu.hāteme asfezāri): ← مظفر اسفزاری، ابوحاتم.

ابوحاتم رازی، شهرت **احمد ابن حمدان** (hamdān)، فت ۳۲۲ هق، نویسنده و مؤلف قدیم اسماعیلیه و داعی اسماعیلی در ری. وی در بشاووی (= پشاپویه) نزدیك ری بدنیا آمد، و در بین اسماعیلیه‌ی آن ولایت نفوذ و اعتبار پیدا کرد و عنوان داعی یافت. وی در نشر دعوت اسماعیلیه اهتمام بسیار بجا آورد و حتی حاکم ری، نامش احمد ابن علی، را به مذهب اسماعیلیه درآورد. هنگام استیلای سامانیان بر ری به دیلمان رفت و یك چند از حمایت مرداویج زیاری نیز بهره‌مند گشت. اما چون مرداویج به مبارزه با اسماعیلیه برخاست، ابوحاتم از نزد وی گریخته به آذربایجان رفت، و چند سالی بعد هم در آنجا وفات یافت. وی با ابوبکر محمد ابن زکریای رازی معاصر بوده و با او ظاهراً معارضات داشته است. قسمتی از کتاب اعلام النبوة او که حاکی از این مناظرات است بوسیله‌ی پ. کراوس بطبع رسیده است. اثر دیگر او موسوم به کتاب الزینة است.

ابوحامد غزالی (abu.hāmede qazāli): ← غزالی.

ابوحفص سغدی سمرقندی (abu.hafse soqdie)، موسیقیدان و شاعر پارسی‌گوی اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هق. بعضی او را اولین شاعر پارسی‌گوی شمرده‌اند.

ابوحنیفه (abu.hanifa) [ابوحنیفه نعمان ابن ثابت]، معروف به **امام اعظم**، ۸۰ یا ۸۲–۱۵۰ هق، از بزرگان فقها و بقولی از طبقه‌ی تابعین. وی یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت و مؤسس مذهب موسوم به حنفیه است. جد او ایرانی و از اهل کابل یا طخارستان بوده، و خود او در کوفه ولادت یافت، و یك چند حرفه‌ی بزازی یا خزفروشی داشت. بعد از آن بکسب علم پرداخته در حدیث و مخصوصاً فقه مزیت و تبحّر یافت. و هرچند به تعلیم و تدریس فقه اهتمام نمود، اما از قبول عنوان قاضی که در زمان منصور و بقولی حتی در زمان مروان حمار بدو پیشنهاد شد همواره ابا کرد. ظاهراً بسبب تمایل به زیدیه، و بقولی بجهت هواداری از نهضت نفس زکیه و برادرش قتیل باخمری، در اواخر عمر مورد سوء ظن وتعقیب خلیفه‌ی عباسی واقع شد، و در بغداد بزندان افتاده هم در زندان از لطمه‌ی تازیانه و عذاب وفات یافت، و همانجا مدفون گشت.

ابوحنیفه‌ی اسکافی (abu.hanifaye eskāfi)، شاعر ایرانی قرن پنجم هق؛ متولد غزنین یا مرو. معاصر سلطان ابراهیم غزنوی (جلوسش ۴۵۱ هق) بود. ابوالفضل بیهقی قصایدی از وی در تاریخ خود آورده است. سلطان ابراهیم غزنوی در صله‌ی قصیده‌ای که وی در ستایش او گفت شغل مهمی بدو داد. صاحب مجمع الفصحاء احوال او را با احوال ابوالقاسم اسکافی، دبیر سلاطین سامانی، اشتباه کرده است.

ابوحنیفه‌ی دینوری: ← دینوری.

ابوحیان توحیدی (abu.hayyāne tōhidi)، شهرت **علی ابن محمد ابن عباس**، از مشاهیر ادبا و فضلا و حکما و متصوفه‌ی قرن چهارم هجری، و از بزرگترین نویسندگان اسلام. احتمالا بین ۳۱۰ و ۳۲۰ هق در نیشابور یا شیراز یا واسط یا بغداد متولد شد. در بغداد تحصیل کرد، و در ۳۵۳ در مکه و در ۳۵۸ در ری بود. در اواخر ۳۷۰ هق به بغداد بازگشت، و در سلك اصحاب و شاگردان ابوسلیمان سجستانی درآمد. از آثار معروفش یکی مُقابَسات است که موضوع آن مباحثات علمی فلاسفه و علمای آن عصر بغداد، خاصه ابوسلیمان، میباشد. دیگر الصّداقة و الصدیق در حقیقت و شرایط دوست و دوستی، و دیگر الإمتاع و المؤانسه که موضوعش مذاکرات و مباحثات علمی و ادبی بین ابوحیان و ابن سَعْدان (وزیر صمصام‌الدوله‌ی دیلمی) است. ابوحیان از اساتید ادب عرب بود، و به جاحظ بدیده‌ی تحسین مینگریست، و از سبك او تقلید میکرد. گویند از جمل اخبار و احادیث مضایقه نداشت. وی به زندقه منسوب بود، و اواخر عمر را در تنگدستی گذرانید. وفاتش بعد از ۴۰۰ هق اتفاق افتاد.

ابوحیان غرناطی (qarnāti) [ابوحیانْ اثیرالدینْ محمد ابن یوسف (asiro'd.din)]، ۶۵۴–۷۴۵ هق، بزرگترین نحوی عرب در نیمه‌ی دوم قرن هشتم هجری. در غرناطه متولد شد، و در قاهره وفات یافت. عمده‌ترین آثارش مَنهج السالك (شرح الفیه‌ی ابن مالك)، الإدراك للسان الأتراك (قدیمترین دستور موجود زبان ترکی)، و البحر المحیط (تفسیر مفصلی از قرآن) است. اهمیت ابوحیان در نحو مخصوصاً بسبب روش نوین توصیفی و تطبیقی است که در این علم اتخاذ کرده است.

ابودرداء (abu.dardā') یا **ابوالدرداء** (abo'd-dardā')، فت ح ۳۲ هق، از مشاهیر صحابه‌ی محمد ص، که گویند پیغمبر او را حکیم امت

خود خواند. از گردآورندگان قرآن است. عمر او را قاضی دمشق کرد، و او در آنجا در تعلیم دادن قرآن جد بلیغ مبذول نمود. مقبره‌ی او و زنش، ام الدرداء (ommo 'd.dardā') در دمشق است. ظاهراً آش ابودردا، که برای شفای بیماران پخته به فقرا میدهند، بمناسبت مشابهت جزئی از کنیه‌ی او با لفظ درد، ازو نام گرفته است.

ابودلف (abu.dolaf)، ← ابن ابی دلف؛ ابی دلف.

ابودلف شیبانی (abu.dolafe)، حاکم نخجوان و ممدوح و حامی اسدی طوسی (فت ۴۶۵ هق) و قطران تبریزی. در باره‌ی احوال او اطلاعات دقیق و قطعی در دست نیست.

ابودلف ینبوعی (yanbu'i)، شهرت [ابودلف مسعر ابن مهلهل خزرجی ینبوعی (mes'are 'bne mohalhale xazrajie')]، شاعر و سیاح و معدنشناس عرب در قرن چهارم هق. معاصر ابن الندیم بود، و در دربار امیر نصر II سامانی در بخارا رونق یافت. وی همراه هیئتی به چین رفت، و از راه هند باز آمد، و دو رساله در باب سفر خود نوشت – یکی در شرح سفر و مشاهدات خود، و دیگری در شرح عجایب و معادن شهرهای مختلف. یاقوت حموی در معجم البلدان مکرر از این دو رساله نقل کرده است. واقعیت مسافرت وی به نقاطی که از آنها اسم میبرد مورد تردید است.

ابودوانیق (abu.davāniq)، ← منصور، دومین خلیفه‌ی عباسی.

ابوذبی (abu.zabi)، شیخ نشین؛ ← ابوظبی.

ابوذر [ابوذر جندب (و بقولی بریر) ابن جناده‌ی غفاری (abu zarr jondobe, borayre,'bne jonādaye qefāri)]، فت ۳۲ هق، از سابقین اسلام (گویند پنجمین و بقولی چهارمین کس بود که اسلام آورد) و از مشاهیر بزرگان صحابه. در صدق باو مثل میزنند. ابوذر قبل از بعثت نیز بنا بر روایات خدای واحد را میپرستید، و پس از اطلاع از بعثت و دعوت محمد ص، بقولی براهنمائی علی ابن ابی‌طالب، نزد او رفته اسلام آورد، و بعد از وقعه‌ی خندق به مدینه آمده در آنجا سکونت جست. بعد از وفات پیغمبر، به بادیة الشام رفت، و در عهد خلافت عثمان به دمشق رفت، و در آنجا سخنانی بر ضد توانگران و زرپرستان و ستمکاران گفت، تا معاویه، که در آن زمان والی شام بود، از او به خلیفه شکایت کرد. عثمان او را به مدینه خواند، و چون ابوذر از بیان عقاید خویش باز نایستاد، خلیفه او را به ربذه (rabaza) از قراء مدینه تبعید کرد، و آنجا بود تا وفات یافت. ابوذر مردی راستگوی و راد و گستاخ بود، و به اندوختن مال توجه نداشت. گویند هنگام وفات، از وی چندان نماند که او را بدان دفن نمایند.

ابوراکوم (eborākum)، ← یورك، شهر انگلستان.

ابورجاء غزنوی (abu.raja'e) [ابورجاء علی غزنوی]، معروف به **شاه ابورجاء** (šāh)، فت ۵۹۷ هق، شاعر ایرانی دربار بهرامشاه غزنوی، و معاصر سنائی و مختاری.

ابوریحان بیرونی (abu.reyhāne biruni) [ابو ریحانْ محمد ابن احمد بیرونی]، ۳ ذیحجه‌ی ۳۶۲–۲ رجب ۴۴۰ هق، ریاضیدان و منجم و جغرافیدان و فیلسوف و سیاح بزرگ ایرانی، و یکی از بزرگترین دانشمندانی که تا کنون پا بعرصه‌ی وجود گذاشته‌اند.

اهل ولایت خوارزم بود، و چون در بیرون شهر خوارزم بدنیا آمد به بیرونی معروف شد. اوایل عمر را در خدمت مأمونیان خوارزم و سپس چند سالی را در جرجان در دربار شمس المعالی قابوس وشمگیر گذرانید (کتاب آثار الباقیه را در آنجا در ح ۳۹۰ هق بنام قابوس تألیف کرد). بین ۴۰۰ و ۴۰۷ هق به خوارزم بازگشت و مدتی در دربار ابوالعباس مأمون ابن مأمون خوارزمشاه بزیست، و در زمان شورش خوارزم و قتل خوارزمشاه و لشکرکشی سلطان محمود غزنوی به خوارزم در آن ولایت بود، و سلطان محمود، در مراجعت به غزنه، او را بآنجا برد (بهار ۴۰۸ هق). پس از اینکه در غزنه مستقر شد، چند بار به وطن خود خوارزم سفر کرد، و در غالب جنگهای محمود در هندوستان همراه او بود، و درین کشور با علما و حکمای هند معاشرت داشت، و زبان سانسکریت آموخت، و سایر اطلاعات خود را وسعت داد و مواد کتاب معروف خود تحقیق ما للهند را فراهم ساخت، و سرانجام در سن هفتاد و هفت سالگی در غزنه درگذشت.

روح تحقیق و تدقیق، فکر نکته‌سنج و موشکاف، ذوق سلیم و هوش سرشار، سعه‌ی صدر و انصاف، و عشق به حقیقت و بی‌پروائی او در دریدن پرده‌های تعصب و خرافات برای رسیدن بآن در قرون وسطی بینظیر است، و با اینکه قرنها از زمان او میگذرد، افکارش تازه و جوان و نزدیکتر به افکار دانشمندان کنونی است تا به فضلای عصر خود. وی علوم و فنون و اعتقادات و عادات ملل غیر اسلامی را بطور صحیح و خالی از تعصب فرا گرفت، و احاطه‌ی او در ادیان و ملل و نحل حیرت‌انگیز است. در مطالعه‌ی دقیق کتب از هر قبیل که پیش از او و در عصر وی به عربی و فارسی و هندی تألیف شده بود یگانه بود. ابوریحان سخت مخالف تعصب در علم بود، و برضد آنانکه عرب را بردیگر اقوام درین امر ترجیح میدهند یا بالعکس شرح تندی نوشته است.

از جمله‌ی تحقیقات ابوریحان میتوان اینها را نام برد: شرح شمار هندی (بهترین شروح قرون وسطائی)؛ مجموع گندمهائی که به تصاعد هندسی در خانه‌های شطرنج قرار داده شود؛ تثلیث زاویه و مسائل دیگری که با پرگار و ستاره قابل حل نیست؛ ساده‌کردن تصویر جسم‌نما برای تسطیح کره؛ تعیین دقیق عرضهای بلاد، تعیین طولهای آنها، و اندازه‌گیریهای زمینسنجی؛ تحقیق در جرم مخصوص و تعیین بسیار دقیق اجرام مخصوص ۱۸ سنگ گرانبها و فلز؛ بیان چاههای آرتزین بر اساس قانون ظروف مرتبطه؛ تحقیقات بیمانندی در اصول حساب و سال و ماه اقوام مختلف، که هیچکس پیش از او به درك و جمع آنها موفق نشده است؛ و غیره.

تالیفات ابوریحان به ۱۳۱ مجلد بالغ بوده که بیشتر آنچه باقی مانده به زبان عربی است. از آثارش آثار الباقیه، تحقیق ما للهند، قانون مسعودی، و التفهیم، را میتوان نام برد. بعلاوه کتابهای چندی از سانسکریت به عربی ترجمه کرده، و واسطه‌ی نقل دانش اسلامی به هندوستان بوده است. با ابوعلی سینا نیز مکاتبات و مباحثاتی داشته است.

ابوزید آباد (abuzeydābād)، ده (جم ۱٬۵۴۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کاشان، استان دوم، ۳۰ کیلومتری چ‌ش کاشان. محصولش غلات، پنبه، و تنباکو است. زغال و هیزم کاشان از این قصبه تهیه میشود. دارای آثار قدیمی است.

ابوزید انصاری (abu.zeyde) [ابوزیدْ سعید ابن اوس (ăs)]، فت ۲۱۴ یا ۲۱۵ هق، نحوی و لغوی عرب. از شاگردان ابوعمرو ابن العلاء و معاصر اصمعی و ابوعبیده بود. از آثارش کتاب النَّوادر و کتاب المَطَر است.

ابوزید بلخی: ← بلخی.

ابوسعید ابن پیر احمد (abu.sa'ide 'bne pirahmad)، ← ابوسعید ر.

ابوسعید ابوالخیر (abo'l.xeyr) [ابوسعیدْ فضل‌الله ابن ابوالخیرْ محمد ابن احمد]، ۳۵۷–۴۴۰ هق، عارف و شاعر ایرانی. در میهنه (mayhana)، از قراء خاوران (ناحیه‌ای بین ابیورد و سرخس) بدنیا آمد، و در همانجا وفات یافت. در علوم تفسیر، حدیث، فقه، و تصوف تبحر داشت. اهل ریاضت بود و کرامات بسیار بدو نسبت داده‌اند. کلمات و رباعیاتی عارفانه دارد. محمد ابن المنور در شرح مقامات او کتابی بنام اسرار التوحید پرداخته است.

ابوسعید بهادر خان (abu.sa'id bahādor)، فت ۷۳۶ هق، نهمین پادشاه (۷۱۷–۷۳۶ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ پسر الجایتو. ابوسعید در غره‌ی صفر سال ۷۱۷ بجای پدر به ایلخانی نشست. هنگام جلوس سیزده ساله بود، و ازین رو امرا و وزرا که خود داعیه‌ی سروری داشتند او را آلت مقاصد و اغراض خویش نمودند. ابوسعید در ۱۷ جمادی‌الاولی ۷۱۸ هق رشیدالدین فضل‌الله وزیر را با پسرش خواجه ابراهیم بتحریك و سعایت خواجه علیشاه گیلانی وزیر، بتهمت اینکه الجایتو را مسموم کرده‌اند، بقتل آورد، و چندی بعد امیر چوپان را بپاداش دلیریهائی که در خدمت او کرده بود بنواخت، و خواهر خود ساتی‌بك را به حباله‌ی نکاح او درآورد (۷۲۱هق). چند سال بعد، ابوسعید گرفتار عشق بغداد خاتون دختر امیر چوپان و زوجه‌ی امیر شیخ حسن جلایر شد، و امیر چوپان از غیرت راضی به فراق و طلاق امیر شیخ حسن و بغداد خاتون نشد، و ازین رو مورد خشم سلطان واقع گشت، و قتل دمشق خواجه و عصیان امیر چوپان و فرار امیر تیمورتاش به مصر و قتل او حاصل این خشم و نارضائی سلطان بود. ابوسعید، پس از قتل امیر چوپان، امیر شیخ حسن را واداشت تا بغداد خاتون را طلاق داد، و خود او را بعقد و ازدواج درآورد. ابوسعید، بعد از رکن‌الدین صاین، کار وزارت خویش به خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله داد، و چندی بعد بغداد خاتون را طلاق داد، و دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه را بنکاح آورد. در ربیع‌الثانی سنه‌ی ۷۳۶ هق، هنگامی که به دفع هجوم ازبك

به خراسان میرفت در راه وفات یافت، و گویند بنداد خاتون او را زهرداد.

ابوسعید خراز (abu.sa'ide xarrāz)، شهرت **احمد ابن عیسی بغدادی**، فت ح ۲۷۷ هق، عارف و صوفی مشهور قرن سوم هجری. وی از یاران ذوالنون مصری بود و در پاره‌ای از مسائل تصوف سخنان جالب و اندیشه‌های مؤثر از او در کتابهای صوفیه به یادگار مانده است.

ابوسعید فرغانی (farqāni) [ابوسعید بکر ابن مالك (abu.sa'id bakre 'bne mālek)]، فت رمضان ۳۴۵ هق، سردار معروف و سپهسالار خراسان در عهد پادشاهی عبدالملك I سامانی. وی را نوح I سامانی، پدر عبدالملك، در آخر عمر خویش، بعد از عصیان و خروج ابوعلی چغانی به امارت خراسان فرستاد، و عبدالملك نیز، چون به سلطنت نشست، او را درین مقام بداشت، و او در شعبان ۳۴۳ هق به نیشابور رفت. اما او با تحریك و مخالفت ابوعلی چغانی–که از مطیع خلیفه فرمان ایالت خراسان داشت، و رکن‌الدوله‌ی دیلمی و حسن ابن فیروزان نیز با او همدست و همداستان بودند–مواجه شد، و آنها را مغلوب کرد؛ و سپس، برای آنکه رکن‌الدوله را از قصد خراسان باز دارد، محمد ابن ماکان را از راه بیابان به تسخیر اصفهان روانه کرد، و او اصفهان را گرفت، اما چندی بعد بوسیله‌ی ابن عمید مغلوب و گرفتار شد. پس از آن، ابوسعید با رکن‌الدوله‌ی دیلمی صلح کرد، و مقرر گشت بلاد ری و جبال از آن رکن‌الدوله باشد، و او در عوض هر سال ۲۰۰'۰۰۰ دینار به بخارا بفرستد. چندی بعد، لشکریان از ابوسعید فرغانی به درگاه بخارا شکایت کردند، و عبدالملك او را به درگاه خواند، بهانه‌ی آنکه خلعت دهد. چون وی به بخارا رسید، البتکین حاجب، ظاهراً با اطلاع و بدستور عبدالملك، او را بر در سرای امیر بر زمین زد و ترکان او را بکشتند.

ابوسعید فضل‌الله ابن ابوالخیر (abu.sa'id)، ← ابوسعید ابوالخیر.

ابوسعید گورکان (abu.sa'ide gurkān)، فت رجب ۸۷۳ هق، آخرین پادشاه معروف ازسلسله‌ی تیموریان؛ پسر میرزا سلطان محمد گورکانی (محمد ابن میرانشاه). در آغاز عمر نزد الغ بیگ بود، و بعد از وفات او، بدست عبداللطیف تیموری بحبس افتاد، و اما از حبس گریخته به بخارا شتافت. بعد از کشته شدن (۸۵۴ هق) عبداللطیف، در بلاد ماوراالنهر کرّ و فرّی کرد. در ۸۶۱ هق هرات را گشوده گوهرشاد خاتون، زوجه‌ی امیر شاهرخ، را کشت. در ۸۶۲، جهانشاه ترکمان هرات را از او گرفت، اما چندی بعد، ابوسعید باز بر آن استیلا یافت، و خراسان و آذربایجان و مازندران را گرفت. در ۸۶۴ سیستان را و در ۸۷۱ بدخشان را تسخیر کرد. چند بار در خراسان با فرزندان بایسنقر، که مدعی او بودند، جنگ کرد. در ۸۷۳، بدفع اوزون حسن، از هرات لشکر به آذربایجان کشید، اما در نزدیکی میانه شکست خورده گرفتار شد. اوزون حسن او را بدست یادگار محمد، نواده‌ی گوهرشاد خاتون، داد تا او را بقصاص خون جده‌ی خویش بکشت. پسرانش سلطان احمد میرزای گورکانی و محمود گورکانی به دعوی جانشینی او برخاستند.

ابوسعید لر (abu.sa'ide lor) [ابوسعید ابن پیر احمد]، فت ۸۲۰ هق، فرمانروای لر بزرگ و پانزدهمین اتابك (۸۱۱–۸۲۰ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ؛ پسر پیر احمد لر. وی بعد از پدر به امارت رسید (۸۱۱). قبل از آن نزدیك دو سال در نزد میرزا اسکندر ابن عمر شیخ ابن تیمور، شاهزاده‌ی گورکانی، در شیراز بسر میبرد. در دوره‌ی امارت او اتفاق مهمی روی نداد. بعد از او پسرش شاه حسین لر به امارت رسید.

ابوسفیان [ابوسفیان (یا ابوحنظله) صخر ابن حرب ابن امیه (abu.sofyān, hanzala, saxre 'bne harbe 'bne omayya)]، فت ۳۱ هق، از بازرگانان معروف و بزرگان قریش در عهد پیغمبر اسلام. در غزوه‌ی بدر از مسلمین شکست خورد، و در واقعه‌ی احزاب و احد از رؤسای مشرکین بود، و در فتح مکه (سال ۸ هق) اسلام آورد. وفاتش بسن ۸۸ سالگی اتفاق افتاد. وی پدر معاویه و جد عده‌ای از خلفای بنی امیه، معروف به بوسفیانی (bu.sofyāni)، بود.

ابوسلمه‌ی خلال (abu.salamaye xallāl)، کنیه و شهرت **حفص ابن سلیمان** (hafse 'bne)، فت ۱۳۲ هق، داعی معروف بنی عباس و وزیر سفاح، خلیفه‌ی عباسی. وی اولین کس بود که در اسلام لقب و عنوان وزارت یافت، و او را وزیر آل محمد خواندند. ابوسلمه در کوفه در محله‌ی سرکه‌فروشان مینشست، و گویند از این جهت او را خلال [= سرکه‌فروش] خواندند. وی در نشر دعوت عباسیان اهتمام بسیار کرد، و حتی برای این مقصود به خراسان نیز رفت. چون سفاح به خلافت رسید او را به وزارت برگزید، و چون قبل از جلوس سفاح، بنا برمشهور، برای او تردیدی حاصل شد، و در صدد جلب آل علی و ارتباط با آنها برآمد، سفاح در دل از او رنجه گشت، و با اطلاع ابومسلم خراسانی، در صدد قتل او برآمد، و کسان ابومسلم شبانه، هنگامی که او از درگاه خلیفه به خانه‌ی خویش میرفت، برسرش ریختند و او را بکشتند، و آوازه در افکندند که او را خوارج کشتند.

ابوسلیك گرگانی (abu.salike gorgāni)، قرن سوم هق، شاعر پارسی‌گوی، معاصر عمرو لیث صفار. از اشعار او بیش از چند بیت نمانده است.

ابوسلیمان دارانی (abu.suleymāne dārāni) [ابوسلیمان عبدالرحمان ابن احمد ابن عَطیّه‌ی دارانی]، فت ۲۰۵ یا ۲۱۵ هق، عارف و زاهد معروف قرن دوم و سوم هجری. در کتابهای صوفیه حالات و سخنان مؤثر و لطیف از او نقل شده است. دارانی منسوب است به داریا (dāriyyā) که قریه‌ای بوده است در دمشق و قبر ابوسلیمان نیز در آنجاست.

ابوسلیمان سجستانی (یا **سجزی**) (sejestāni, sejzi) [ابوسلیمان محمد ابن طاهر ابن بهرام سجستانی] یا **ابوسلیمان منطقی** (manteqi)، ح ۳۰۰– ح ۳۷۵ هق، فیلسوف و منطقی معروف بغداد. نزد متی ابن یونس و یحیی ابن عدی تحصیل کرد، و نزد عضدالدوله‌ی دیلمی مقرب بود، و بعضی آثار خود را بنام وی تألیف کرد. از شاگردان معروفش ابوحیان توحیدی و ابن الندیم اند. اثر معروف وی کتاب صوان الحکمه (sevā-no 'l.hekma, so-) است که تاریخ فلاسفه‌ی یونان و اسلام میباشد.

ابوسلیمان منطقی: ← ابو سلیمان سجستانی.

ابوسمبل (abu.sembal)، حجاریهائی برساحل چپ رود نیل، مصر، میان آبشارهای اول و دوم، مشتمل است بردو معبد جالب توجه از دوره‌ی رامسس II که در سنگ تراشیده شده است.

ابوسهل ابن نوبخت (abu.sahle 'bne nöbaxt)، منجم، ← فضل ابن نوبخت.

ابوسهل حمدوی (hamdovi)، شهرت **خواجه احمد ابن حسن**، ملقب به **شیخ‌العمید** (šeyxo'l.'amid)، وزیر و امیر و ندیم معروف سلطان مسعود I غزنوی. وی در جوانی صاحب دیوان غزنین بود، و در دستگاه امیر محمد غزنوی تقرب و مکانت تمام داشت. سلطان مسعود در سنه‌ی ۴۲۴ هق وی را عمید عراق کرد، و او در ری بود. در سنه‌ی ۴۲۹ وی به درگاه سلطان مسعود باز آمد، و سلطان مالی خطیر از وی بگرفت و او را به تدیمی خویش برگزید. ابوسهل حمدوی تا سنه‌ی ۴۳۲ هق حیات داشت، و در دربار مسعود میزیست. ابوسهل حمدوی نویسنده و شاعر بود، و به زبان عربی اشعاری از او باقی است. بعضی از شاعران مانند فرخی نیز او را ستوده‌اند. احوال او در تاریخ بیهقی و تتمة الیتیمه‌ی ثعالبی آمده است.

ابوسهل زوزنی (zuzani)، شهرت **خواجه محمد ابن حسن**، ملقب به **شیخ‌العمید**، از رجال و کارگزاران و عمال و منشیان معروف غزنویان. سلطان محمود غزنوی، پس از فتح خوارزم، ابوسهل زوزنی را همراه مسعود I غزنوی به هرات فرستاد. بعد از سلطان محمود نیز ابوسهل متولی دیوان عرض شد، و نزد سلطان تقرب تمام یافت (۴۲۱ هق). اما بسبب فتنه‌انگیزیها معزول (۴۲۳) و سپس محبوس شد، و چندی بعد آزاد شد، و در سلك ندمای سلطان مسعود در آمد (۴۲۵). در سنه‌ی ۴۳۱ هق، بعد از وفات ابونصر مشکان، صاحب دیوان رسالت گشت، و در دوره‌ی مودود غزنوی نیز دیوان رسالت را داشت. ابوسهل زوزنی چند سالی قبل از سال ۴۵۰ هق وفات یافت. تفصیل احوال او در تاریخ بیهقی و بعضی حکایات راجع باو نیز در جوامع الحکایات عوفی آمده است.

ابوسهل سیمجور (simjur)، از امرای دوره‌ی سامانی از خاندان سیمجوریان؛ پسر ابوالقاسم سیمجور. در ماه رجب ۳۸۸ هق که پس از چند جنگ بین ابوالقاسم سیمجور و بکتوزون صلح افتاد، ابوالقاسم سیمجور این پسر خود را نزد بکتوزون به گرو فرستاد.

ابوسهل کوهی (kuhi) [ابوسهل ویجن (= بیژن) ابن رستم کوهی (vijane 'bne)]، فت ح ۴۰۵ هق، ریاضیدان و منجم بغداد. اصلا اهل طبرستان بود. در بغداد ریاست رصدخانه‌ی شرف‌الدوله‌ی دیلمی را داشت. علاه برتألیفاتش در هندسه و مخروطات، تحقیقاتی در معادلات بالاتر از درجه‌ی دوم نموده و بعضی ازین معادلات را حل و بحث کرده است، و این تحقیقات جزء بهترین و دقیقترین آثار

ریاضیون دوره‌ی اسلامی است.

ابوسهل مسیحی (abu.sahle masihi) [ابوسهل عیسی ابن یحیی المسیحی]، فت ۳۹۰ هق (بقولی ۴۰۱ هق)، طبیب و فیلسوف بغداد. وی اهل گرگان و معاصر ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و بقول بعضی استاد ابوعلی بود. اثر عمده‌اش دایرة المعارف طبی کتاب المائه فی الطب است در صد باب، که شاید از جهاتی سرمشق ابوعلی در تألیف قانون بوده است.

ابوشجاع بویه (abu.šojā'e buye)، ← بویه.

ابو شعیب هروی (abu.šo'aybe haravi) [ابو شعیب صالح ابن محمد]، شاعر پارسی‌گوی دوره‌ی سامانیان. بقول مجمع الفصحا اواخر زمان رودکی (فت ۳۲۹ هق) را دریافته.

ابوشکور بلخی (abu.šakure balxi)، ۳۰۳ هق ـ؟، شاعر و حکیم ایرانی؛ مت بلخ. داستان منظومی، بنام آفرین‌نامه، به بحر متقارب بسرود و آن را بنام نوح I سامانی کرد (چنانکه خود گفته، داستان را در ۳۳۶ هق بپایان رسانید). ابیات و قطعات پراکنده‌ای که از آثار او اکنون باقی است روی هم رفته به ۴۰۰ بیت نمیرسد.

ابوصادق تبانی (abu.sādeqe tabbāni)، ← تبانیان.

ابوصالح تبانی (abu.sāleḥe tabbāni)، ← تبانیان.

ابوطالب (abu.tāleb) [ابوطالب عبد مناف ابن عبدالمطلب (abde manāfe 'bne)]، فت ۶۱۹ یا ۶۲۰ ب‌م (= سال ۳ قبل از هجرت)، عمو و مربی و حامی پیغمبر و از بزرگان و خردمندان قریش. وی پیغمبر را در مقابل قریش حمایت کرد، و تا او زنده بود، قریش نتوانستند پیغمبر را بسختی بیازارند. در باره‌ی ابوطالب غالب اهل سنّت معتقدند که اسلام نیاورد، و با آنکه پیغمبر او را به دیانت خویش خواند، وی از بیم سرزنش اعراب از قبول اسلام امتناع نمود، و فقط محمد ص را به یاری خویش وعده داد. اما اعتقاد شیعه آنست که ابوطالب اسلام آورده بود، وفات وی بسن قریب ۸۸ سالگی اتفاق افتاد.

ابوطاهر تبانی (abu.tāhere tabbāni)، فت ۴۲۴ هق، از رجال و بزرگان عهد غزنویان و از بزرگان خاندان تبانیان نشابور. ابوطاهر تبانی در اواخر سلطنت سلطان محمود غزنوی، باتفاق ابراهیم حصیری، به رسالت به دربار قدرخان رفت، و پس از سه سال اقامت در آنجا، بهنگام بازگشت در پروان (parvān) (نزدیک غزنین) وفات یافت. شرح رسالت او به دربار قدرخان در تاریخ بیهقی آمده است.

ابوطاهر خاتونی، مستوفی و دبیر دستگاه گوهر خاتون (زوجه‌ی سلطان محمد ابن ملکشاه)، و از رجال و کاتبان و شعرای عهد سلاجقه. وی بسبب انتساب به دستگاه گوهر خاتون بعنوان خاتونی شهرت یافته است. در عهد سلطان محمد، وی را یک چند، برای آنکه از درگاه دور بدارند، به گرگان فرستادند، و در بازگشت، بین سال ۵۰۶ و ۵۱۱، بر اثر سعایت مخالفان مورد سخط واقع شد و اموالش مصادره گشت و به تسنگدستی افتاد. از آثار وی یکی کتاب مناقب الشعراء بوده که دولتشاه یک جا از آن نام برده است، و دیگر شکارنامه‌ی ملکشاه که مؤلف راحة الصدور آن را به خط خود او دیده است. مطابق تحقیق عباس اقبال آشتیانی، ابوطاهر خاتونی را در بعضی مآخذ معین‌الملک اصم خوانده‌اند، و این دو در واقع یک تن هستند.

ابوطاهر فضلویه (abu.tāhere fazluya)، فرمانروای لر بزرگ و مؤسس و اولین اتابک سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ؛ پسر محمد ابن علی. وی در خدمت اتابک سنقر ابن مودود، اتابک معروف فارس، خدماتی انجام داد، و او، بپاداش خدمت، ولایت کوه گیلویه را به وی داد، و او را به تسخیر لرستان فرستاد. اما او چندی بعد داعیه‌ی استقلال یافت، و از فرمان اتابک سنقر سر فروپیچید، و خود را اتابک خواند (۵۵۰ هق)، و مدتی به استقلال حکومت کرد. بعد از او پسرش هزاراسپ ابن ابوطاهر فرمانروائی لرستان یافت.

ابوطاهر یزید (abu.tāher)، ← شروانشاهان.

ابوطیب مصعبی (abu.tayyebe mos'abi) [ابو طیب محمد ابن حاتم مصعبی]، از رجال و شعرای دوره‌ی سامانیان. صاحب دیوان رسالت نصر ابن احمد سامانی بود، و ظاهراً بعد از عزل ابوالفضل بلعمی در ۳۲۶ هق چندی منصب وزارت داشت. بفارسی و عربی شعر میگفت.

ابوطیلون (abutilun)، *(Sida abutilon)*، گیاه گرمسیری از تیره‌ی پنیرکیان، دارای گلهای قیفی زرد، سفید، یا سرخ، و برگهای کنگره‌ای. نام عامیانه‌ی آن گند کنف (gande kanaf) است.

ابوظبی یا ابوذبی (هردو abu.zabi)، بزرگترین شیخ‌نشین سواحل متصالح. تنها آبادی معتبر آن ابوظبی است که گویند در ۱۱۷۴–۷۵ هق بنا شده. در ۱۲۰۹–10 هق شخبوط ابن ذیاب (šaxbute 'bne ziāb)، از قبیله‌ی آل بوفلاح، فرمانروای ابوظبی شد. در ۱۳۰۹ هق (۱۸۹۲ ب‌م)، شیخ ابوظبی بموجب موافقتنامه‌ای حقوق مخصوصی برای انگلستان قائل شد. در ۱۳۵۷ هق (۱۹۳۹ ب‌م) امتیاز ۷۵ ساله‌ی استخراج نفت به انگلستان داده شد. در ۱۳۴۶ هق (۱۹۲۸ ب‌م)، شخبوط ابن سلطان شیخ ابوظبی گردید. آل بوفلاح با بسیاری از بدویان پسکرانه روابط دوستانه دارند.

ابوعبدالله ابن خفیف (abu.'abdollāhe 'bne xafif)، ← شیخ کبیر.

ابوعبدالله خوارزمشاه (abu.'abdollāh xārazm-šāh) [ابوعبدالله محمد ابن احمد ابن محمد ابن عراق]، فت ۳۸۵ هق، خوارزمشاه و آخرین حاکم و صاحب ولایت کات خوارزم واقع در مشرق جیحون. وی از آل عراق، و مانند دیگر حکام آل عراق، غالباً دست‌نشانده‌ی سامانیان بود. نوح II سامانی ابیورد را بدو داد؛ اما عبدالله بسبب مخالفت ابوعلی سیمجور موفق به تحصیل این عطیه نشد. چندی بعد، ابوعلی سیمجور، پس از شکست از محمود غزنوی، باو پناه برد. ابوعبدالله او را گرفته مقید داشت. چون مامون ابن محمد، حکمران جرجانیه، ازین قضیه مطلع شد، کات را محاصره کرد، و ابوعبدالله را گرفته به جرجانیه برد، و او را پیش چشم ابوعلی سیمجور بقتل رسانید، و کات را پس از آن ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد.

ابوعبدالله زنجانی، حاج میرزا (abu.'abdol-lāhe)، ۱۳۰۹–۱۳۶۰ هق، عالم علوم دینی؛ مت زنجان. از آثارش تاریخ القرآن، الفیلسوف الفارسی الکبیر صدرالدین شیرازی (در شرح حال ملا صدرا)، سر انتشار اسلام، و غیره است.

ابوعبدالله محمد XI (abu.'abdollāh)، فت ح ۱۵۳۸، آخرین پادشاه (۸۸۷–۸۹۷ هق، مطابق ۱۴۸۲–۱۴۹۲ ب‌م) غرناطه. در ۱۴۹۱–۹۲ مورد حمله‌ی فردیناند و ایزابل قرار گرفت، واسیرشد، و چون به اطاعت اسپانی درآمد آزاد گردید. اروپائیان وی را بوئبدیل[1] (boabdil) میخوانند.

ابوعبدالله محمد خوارزمشاه: ← ابوعبدالله خوارزمشاه.

ابوعبید ثقفی (abu.'obayde saqafi) [ابوعبید ابن مسعود ثقفی]، فت ۱۳ هق، از دلاوران و جنگاوران عرب در اول اسلام. گویند عمر خطاب در اولین روز خلافت در مسجد از مسلمین جهت اقدام به جنگ ایران و کومک به مثنی ابن حارثه یاری خواست، و کسی باین کار مایل نبود. اول کسی که او را اجابت نمود همین ابوعبید ثقفی بود. عمر خطاب او را به جنگ ایران فرستاد، و او در وقعه‌ی جسر کشته شد. ابوعبید پدر مختار ثقفی معروف است.

ابوعبید جوزجانی (juzjāni) [ابوعبیدٔ عبدالواحد ابن محمد جوزجانی (abdo'l.vāhede 'bne)]، از فضلا و حکمای اسلام و از شاگردان و نزدیکان ابوعلی سینا (۳۷۰–۴۲۸ هق). نسبت او به جوزجان است. وی در سال ۴۰۳ هق به خدمت ابوعلی پیوست، و تا آخر عمر وی در خدمتش بود. غالب تألیفات ابوعلی را بعد از وفات گرد آورد. از آثار او رساله‌ای در احوال ابوعلی سینا است که قسمت اول آنرا از قول ابن سینا نقل میکند.

ابوعبیده [ابوعبیده معمر ابن المثنی (abu-'obayda ma'mare 'bne 'l.mosannā)]، ۱۱۰–۲۰۹ هق، ادیب و نحوی و لغوی عرب، و یکی از بزرگترین فضلای عصر خود؛ متولد بصره. حافظ بسیاری از اشعار و اخبار و انساب و از شاگردان خلیل ابن احمد بوده، و اولین بار در باره‌ی لغات و مجازات قرآن کتاب تألیف کرده است. از آثارش اِعراب القرآن، غریب القرآن، مَجاز القرآن، و معانی القرآن میباشد. آثار تاریخی او از بین رفته ولی ابوالفرج اصفهانی (خاصه در کتاب ایام العرب) و ابن اثیر از آنها فواید بسیار برده‌اند.

ابوعبیده‌ی جراح (abu.'obaydaye jarrāh) [ابوعبیده عامر ابن عبدالله ابن جراح]، ملقب به **امین**، فت ۱۸ هق، از مشاهیر صحابه و یکی از عشره‌ی مبشره. در مکه بدنیا آمد، و در احد بیاری محمد شتافت، و بعد از آن همواره در غزوات همراه بود. محمد او را به نجران جهت ترویج و تعلیم اسلام فرستاد. وی در تعیین ابوبکر به خلافت باو کومک کرد، و ابوبکر او را به شام فرستاد. عمر خطاب وقتی به خلافت رسید او را بجای خالد ابن ولید به فرماندهی لشکر اسلام

(1) Boabdil

در شام نامزد کرد، و خالد ابن ولید را که ابوبکر بدین سمت فرستاده بود معزول نمود، و او فتح شام را بپایان رسانید. به بیماری طاعون وفات یافت.

ابوعطا (abu.ʿatā)، یکی از متعلقات دستگاه شور، که گامش با آن یکی است و تنها اختلاف آن با شور در توقف مکرر روی درجه‌ی چهارم (نُتِ شاهد) و درجه‌ی دوم (نت ایشت) است. حجاز نیز شبیه به ابوعطا است، و بیشتر برای خواندن مناجاتهای مذهبی و قرآن بکار میرود.

ابوعلی ابن الیاس (abu.ʿaliyye ʾbne elyās) [ابوعلی محمد ابن الیاس (abu.ʿali)]، فت شوال ۳۵۶ هق، از امرا و حکام و سرداران سامانی. وی در کرمان مدتی از جانب سامانیان حکمرانی داشت. پسرش، الیسع نام، بکومك عده‌ای از لشکریان بر وی بشورید و او کرمان را گذاشت و به بخارا رفت و در آنجا وفات یافت.

ابوعلی ابن سینا: ← ابوعلی سینا.

ابوعلی اردستانی، دهدار (dehdār abu.ʿalie ardestāni)، از رؤسا و دُعاة اسماعیلیه؛ اهل اردستان. حسن صباح او را در قزوین به دعوت خلق گماشت، و در سنه‌ی ۴۸۵ هق که سلطان ملکشاه سلجوقی در صدد دفع حسن صباح و تسخیر الموت برآمد، وی عده‌ای نزدیك سیصد کس با اسلحه و آلات حرب بکومك حسن صباح فرستاد، و حسن صباح، با این عده و جمعی دیگر از یاران خود که در قلعه‌ی الموت داشت، لشکر ملکشاه را، که ارسلانتاش نام سردار آن بود، شکست داد. در سنه‌ی ۵۱۸ که حسن صباح وفات یافت، ابوعلی حیات داشت، و یکی از چهار نفری بود که، بموجب وصیت حسن، تا هنگام ورود کیا بزرگ‌امید زمام امور را باید در دست بدارند.

ابوعلی بلعمی (abu.ʿalie balʿami) [ابوعلی محمد ابن محمد بلعمی]، مشهور به **امیرك بلعمی** (amirake)، فت ۳۸۳ هق، از رجال و وزرای مشهور عهد سامانی؛ پسر ابوالفضل بلعمی. وی در اواخر عهد عبدالملك ابن نوح سامانی وزارت یافت، و بعد از او نیز وزارت منصور ابن نوح سامانی را داشت، و به اهتمام او بود که تفسیر طبری و تاریخ طبری از عربی به فارسی ترجمه شد. بلعمی منسوبست به بلعم، و آن بنا بر قول سمعانی قریه‌ایست در مرو که این خاندان بدانجا منسوب بوده‌اند، و نیز نام شهریست در آسیای صغیر که گویند نیای این خاندان آنجا را در زمان بنی امیه فتح کرد. وفات ابوعلی بلعمی را گردیزی در سال ۳۶۳ ضبط کرده است. مع ذلك چنانکه از قول عتبی در تاریخ یمینی برمی‌آید، وی سالها بعد از آن نیز حیات داشت، و حتی در سنه‌ی ۳۸۲ نیز در عهد نوح ابن منصور مدتی وزارت کرد. تاریخ ۳۸۶ که غالباً درباره‌ی وفات او ذکر میشود، برحسب تحقیق بارتولد از تحریف خالی نیست.

ابوعلی چغانی (caqāni) [امیر ابوعلی احمد ابن محمد چغانی]، فت ۳۴۴ هق، از چغانیان و از مشاهیر امرای سامانی. ابوعلی، در زمان امیر نصر II سامانی، بعد از پدر، سپهسالاری خراسان و امارت نشابور یافت. امیر نوح I سامانی در ۳۳۳ هق وی را معزول کرد، و ابراهیم ابن سیمجور را بجای وی نشاند. اما در ۳۳۵، باز ابوعلی بر نوح عاصی شد، و ابراهیم ابن سیمجور را از نشابور براند، و بعد، بر بخارا دست یافت، و چندی بعد آن را واگذاشت، و پس از چند بار جنگ با امیر نوح، کار به مصالحه انجامید. در سنه‌ی ۳۴۰، باز ابوعلی سپهسالاری خراسان یافت، و باز در صدد طغیان برآمد، و بعد از وفات امیر نوح طغیان آشکار کرد.

ابوعلی خیاط (abu.ʿalie): ← ماشاءالله میثی.

ابوعلی دقاق (daqqāq) [ابوعلیٔ حسن ابن محمد ابن علی (یا حسن ابن علی ابن محمد ابن اسحاق) دقاق]، فت ۴۰۵ هق، عارف و صوفی مشهور. وی از مشاهیر صوفیان عصر و معاصر شیخ ابوسعید ابوالخیر و استاد امام ابوالقاسم قشیری بود، و ابوالقاسم قشیری دختر او فاطمه یانو را در حباله داشت. ابوعلی دقاق مجلس وعظ داشت و مردی خوش‌زبان و محقق بود، و در کتابهای صوفیه سخنان نغز و بلند از او نقل کرده‌اند.

ابوعلی رودباری، شهرت احمد ابن محمد (یا محمد ابن احمد) ابن قاسم، فت ۳۲۲ یا ۳۲۳ هق، صوفی و عارف مشهور در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هق. اصلش از قریه‌ای بنام رودبار در نزدیك بغداد بود، و او از بزرگزادگان بشمار میآمد، و نسب ایرانی داشت، اما به فقه و حدیث و زهد گرائید، و در فقه و حدیث تبحّر یافت. در کتابهای صوفیه حالات و سخنان مؤثر و جالب بدو منسوب شده است. ابوعلی رودباری صحبت بعضی از مشایخ عصر خویش مانند جنید بغدادی و ابوالحسین نوری را دریافت. در پایان عمر در مصر اقامت گزید، و هم در آنجا وفات یافت.

ابوعلی سیمجور (simjur) [عمادالدوله ابوعلیٔ محمد]، فت ۳۸۷ هق، از امرای قهستان و سردار و سپهسالار معروف خراسان در اواخر عهد سامانیان؛ پسر ابوالحسن سیمجور. وی بعد از وفات پدر حکومت خراسان یافت (ذیحجه‌ی ۳۷۸). نوح II سامانی او را عمادالدوله لقب داد (۳۸۱)، اما او چندان اعتنائی به لقب و فرمان امیر نوح ننمود، و خود را "امیرالامراء، المؤیّد من‌السماء" خواند، و فائق خاصه را شکست داد، و خراسان را بگرفت، و در جنگ ایلك خان (بغرا)، نوح را یاری نداد، و با ایلك ساخت (۳۸۲ هق). عاقبت امیر نوح در دفع او از سبکتکین یاری خواست، و او یك بار ابوعلی را شکست داد (۳۸۴)، و هرچند ابوعلی سال دیگر محمود غزنوی (پسر سبکتکین) را در نزدیك نشابور مغلوب کرد، لیکن، از سبکتکین در نزدیك طوس شکست خورد، و سرانجام بدست لشکریان امیر نوح دستگیر شد، و سبکتکین او را محبوس کرد، و چندی بعد بکشت (۳۸۷). گویند دعوت اسماعیلیه را پذیرفته و در اواخر بآنها گرویده بود. ابوالفرج سکزی شاعر، که گویند استاد عنصری بوده است، وی را ستوده است، و ظاهراً بهمین سبب او را ابوالفرج سیمجوری نیز میخوانده‌اند. خود ابوعلی نیز ظاهراً قریحه‌ی شاعری داشته است.

ابوعلی سینا (abu.ʿali sinā) یا **ابوعلی ابن سینا** (abu.ʿaliyye ʾbne sinā) یا **ابن سینا** (ebne) [ابوعلیٔ حسین ابن عبدالله ابن حسن ابن علی ابن سینا]، ملقب به **شرف‌الملك** و **شیخ‌الرئیس**، لتبـ آویکنا (āvikennā)، فنـ آوین (āvisen)، صفر ۳۷۰– رمضان ۴۲۸ هق، دانشمند فیلسوف، طبیب، ریاضیدان، و منجم ایرانی، و معروفترین دانشمندان اسلام، و یکی از بزرگترین دانشمندانی که تا کنون پا بعرصه‌ی وجود گذاشته‌اند. پدرش اهل بلخ بوده، و خود در خرمیثن (xarmaysan)، از توابع بخارا، متولد شد (در تاریخ تولدش اختلاف هست)، و در همدان وفات یافت. ابوعبید جوزجانی رساله‌ای در شرح حال شیخ‌الرئیس دارد که قسمتی را از قول او نقل کرده و قسمتی را خود برآن افزوده است.

ابوعلی در بخارا نزد ابوعبدالله ناتلی منطق آموخت، و طب و ریاضیات را نیز فرا گرفت. در هفده سالگی نوح ابن منصور سامانی را معالجه کرد، و این امر باعث شهرت او و راه یافتنش به کتابخانه‌ی سلطنتی گردید، و چنانکه ابوعبید جوزجانی از قول او نقل میکند، "کتابهای گوناگونی که من در آنجا دیدم و خواندم کسی حتی نام آنها را نشنیده بود. . . پس آن کتب را خواندم و از آنها بهره‌مند شدم. . . چون بسن ۱۸ سالگی رسیدم از تمام این علوم فارغ شده بودم، و از آن ببعد چیزی برمن مکشوف نشد". در ۲۲ سالگی پدرش وفات یافت. دربن ایام دولت سامانی رو به انقراض بود، و چون غزنویان بر بخارا مستولی شدند، ابوعلی به گرگانج به خدمت خوارزمشاه علی ابن مأمون و بعد بخدمت جانشینش مأمون ابن محمد پیوست، و نزد آنان تقرب داشت. بعد از تسلط محمود غزنوی برخوارزم، شاید بعلت اینکه نمیخواست به غزنین برود، پنهانی خوارزم را ترك گفت، و پس به نسا و ابیورد و طوس و (در ۴۰۳ هق) گرگان (قانون را در اینجا تألیف کرد) و دهستان رفت، و از آنجا به گرگان باز گشت، و در اقامت مجدد او در گرگان بود که ابوعبید جوزجانی به خدمت او پیوست. در ۴۰۴ به ری و بعد از ۴۰۵ به قزوین و سپس به همدان نزد شمس‌الدوله‌ی دیلمی رفت و وزارت یافت، و پس از مرگ (۴۱۲ هق) او، جانشینش سماءالدوله چهار ماه شیخ را زندانی کرد. کمی پس از آزادی به اصفهان نزد علاءالدوله‌ی کاکویه رفت، و در آنجا حرمت بسیار داشت، و به تدریس و تألیف پرداخت، و سرانجام در سفری که با علاءالدوله به همدان رفت وفات یافت.

ابوعلی در خوارزم با ابوریحان بیرونی، ابوسهل مسیحی، و ابونصر عراق ارتباط داشت، و نیز ابن الخمار و ابوالفرج ابن الطیب از معاصرینش بوده‌اند. از شاگردان معروفش، علاوه بر ابوعبید، ابوالحسن بهمنیار ابن مرزبان، ابن زیلهٔ، و معصومی را میتوان نام برد. از حدت ذهن و تیزهوشی ابوعلی حکایتها گفته‌اند، و نیز گفته‌اند که از گفتار زشت و سخنان تند نسبت به فضلای معاصر و گاهی نسبت به قدما پروا نداشت، تا جائی که در سؤال و جوابهای علمی با ابوریحان بیرونی، سخنان درشت باو فرستاد.

ابوعلی در شرق بعنوان فیلسوف و در غ

بعنوان طبیب شهرت داشته است. فلسفه‌ی او فلسفه‌ی مشائی متأثر از فلسفه‌ی نوافلاطونی و دین اسلام است، و وی کوشیده است که فلسفه را با دین اسلام توفیق دهد (معذلك جمعی او را کافر خواندند)، و اگر چه او و ابن رشد هردو از پیروان ارسطو بوده‌اند، شیخ‌الرئیس کمتر از ابن رشد تابع حکیم یونانی بوده است (مثلا ← حکمت المشرقیین). ابوعلی اول کسی است در اسلام که کتب جامع و منظم در فلسفه نوشته، و کتاب شفای او در حکم یك دایرةالمعارف فلسفی است. از سایر آثار فلسفی او میتوان نجات، اشارات، دانشنامه‌ی علائی، قراضه‌ی طبیعیات، مبدا و معاد، و داستان حی ابن یقظان را نام برد. طب ابن سینا محدود به نظریات علمی است، و کتاب قانون او از جنبه‌ی عملی ناقص است، و اگرچه در اروپا چنان شهرتی در طب یافت که اطبای بزرگ اسلام را تحت‌الشعاع قرار داد، درین رشته بپای محمد ابن زکریای رازی نمیرسد. علاوه‌بر قانون، تألیفات طبی دیگری از قبیل ادویه‌ی قلبیه، رساله در قولنج، رساله‌ی نبضیه، و ارجوزه دارد. به ریاضیات از جنبه‌ی فلسفی توجه داشته، و در اواخر عمر (ظاهراً در همدان) رصد کرده، و آلتی شبیه ورنیه‌ی کنونی برای بدست آوردن نتایج دقیقتر از آلات رصد اختراع کرده است. مفاهیم عمده‌ی فیزیکی (حرکت، نیرو، خلأ، نور، حرارت، وغیره) را بدقت مورد بحث قرار داده. آثار موسیقی او از کارهای فارابی کاملتر و جامعتر است. متجاوز از ۱۲۰ کتاب و رساله به ابوعلی سینا نسبت داده‌اند که اکثر آنها بزبان عربی است. اشعار فارسی و عربی نیز بوی منسوب است.

ابوعلی سینا اولین دانشمندی است که در ایران بعد از اسلام راجع به تعلیم و تربیت اظهار نظر کرده است. نظریات تربیتی وی در سه کتاب از تألیفات عربی او ـ رساله‌ی تدابیر المنازل؛ فن سوم از کتاب اول قانون (چهار فصل در خصوص بهداشت کودک و تربیت بدنی و ورزش)؛ و کتاب شفا (مقاله‌ی اول از فصل پنجم) ـ آمده است. وی پنج اصل را بخصوص در تعلیم و تربیت مهم میداند، ایمان، اخلاق خوب، تندرستی، سواد، هنر و پیشه. طفل را باید از شش سالگی به مکتب فرستاد؛ در ضمن تحصیل، از ورزش که برای سلامت بدن لازم است و پیشه و هنر که برای امرار معاش لازم است نباید غفلت کرد. معلم باید به روش تربیت طفل آشنا باشد، و استعدادها و قریحه‌ی طفل را درك کند، و ذوق او را در انتخاب و آموختن هنر و پیشه رعایت نماید.

ابوعلی قالی (abu.ʿalie) ← قالی، ابوعلی اسماعیل.

ابوعلی مروزی (marvazi) [سید ابوعلی ابن حسین مروزی]، شاعر پارسی‌گوی اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم هق. عوفی او را در نیشابور ملاقات کرده، و دو قصیده و چند رباعی از او نقل کرده است.

ابوعلی مسکویه (moskuye یا meskavayh) یا **ابن مسکویه** (ebne)، شهرت **احمد ابن محمد ابن یعقوب**، فت ۴۲۱ هق، مورخ و طبیب و فیلسوف ایرانی عربی‌نویس. لفظ مسکویه [= مُشکویه] را بعضی لقب او دانسته و کنیه‌ی ابن مسکویه را برای او غلط شمرده‌اند، و برخی نیز مسکویه را لقب جد و ابن مسکویه را کنیه‌ی او دانسته‌اند. وی منشی و کتابدار مهلبی وزیر بود، و بعدها در زمان عضدالدوله و صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، در دستگاه ابوالفضل ابن عمید و پسرش ابوالفتح ابن عمید تقرب یافت، و در ری مقام شامخی داشت. سرانجام در اصفهان وفات یافت، و در تخت پولاد مدفون شد. از آثار معروفش یکی کتاب تجارب الامم (tajārebo ʾl.ʿomam) است در تاریخ، که در آن وقایع عمومی عالم را از بعد از طوفان نوح تا سال ۳۶۹ هق شرح داده. و دیگر کتاب تهذیب الاخلاق (tahzibo ʾl.ʿaxlāq) است، در علم اخلاق، که قسمت اول آن مبتنی بر کتاب فارسی جاویدان خرد است، و خواجه نصیرالدین طوسی آنرا از عربی به فارسی ترجمه کرده و مطالبی بر آن افزوده و کتاب اخلاق ناصری را پرداخته است.

ابوعمرو ابن العلاء (abu.ʿamre ʾbne ʾl.ʿalāʾ) [ابوعمرو زبان ابن العلاء]، حد ۷۰– حد ۱۵۴ هق، از بزرگان عرب، یکی از قراء سبعه، و مؤسس مکتب نحو بصره. در مکه و بقولی در کازرون متولد شد، و در کوفه وفات یافت. اصمعی و ابوعبیده و ابوزید انصاری و جمعی دیگر از ادبا و علمای نحو و قرائت از شاگردان او بودند.

ابوفراس حمدانی (abu.ferāse hamdāni)، ۳۲۰–۳۵۷ هق، شاعر و نویسنده‌ی عرب، در جنگها پیشوای لشکر سیف‌الدوله، امیر معروف حمص، و در صلح رئیس منشیان او بود. چهار سال به اسارت رومیان درآمد. شوق او به وطن و خانواده در قصائدی که به رومیات اشتهار دارد منعکس شده. کمی پس از آزادی کشته شد.

ابوقبیس (abu.qobays)، کوه مقدسی مشرف بر مکه از طرف مشرق آن.

ابوقحافه (abu.qohāfa) [ابوقحافه عثمان ابن عامر ابن کعب (āmere ʾbne kaʿb)]، فت ۱۳ یا ۱۴ هق، از مشاهیر قریش در جاهلیت، پدر ابوبکر صدیق. در روز فتح مکه اسلام آورد و عهد خلافت پسرش ابوبکر و اندکی از عهد خلافت عمر خطاب را نیز درك کرد. وفاتش بسن ۹۷ یا ۹۹ سالگی اتفاق افتاد.

ابوقیر (abuqir)، دهکده، مصر، بفاصله‌ی ۲۱ کیلومتری لل‌ش اسکندریه، بر خلیج ابوقیر (بین دهانه‌ی رشید نیل و اسکندریه)، تقریباً در محل شهر باستانی کانوپوس (kānopus). نبرد نیل (روزهای اول و دوم ماه اوت ۱۷۹۸) در آنجا واقع شد، و در طی آن، دریاسالار نلسن انگلیسی ناوگان فرانسوی را بکلی نابود کرد، و در نتیجه، اعتبار انگلستان در مدیترانه تجدید شد. نزدیك همین دهکده، ناپلئون عثمانیها را شکست داد (۱۷۹۹)، و سر ر. ابرکرامبی پیاده شد و فرانسویها را مغلوب نمود (۱۸۰۱).

ابوکالیجار، علاءالدوله: ← علاءالدوله ابوکالیجار.

ابوکامل (abu.kāmel) [ابوکامل شجاع ابن اسلم (aslam)]، ریاضیدان مصری‌الاصل نیمه‌ی دوم قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری. جبر محمد ابن موسی خوارزمی را تکمیل کرد. هیچیك از معاصرین ابوکامل در حل معادلات و استعمال آنها در مسائل هندسی مهارت او را نداشته است. نیز کارهایش خاصه در تقسیم دایره به پنج و ده جزء مساوی اهمیت دارد. از آثار او کتابی است در جبر و مقابله و کتابی در حساب خطأین. از شارحین جبر او علی ابن احمد عمرانی (emrāni) است که در موصل متولد شد و در ۳۴۴ هق وفات یافت.

آبولکاسیس (ābulkāsis). نام لاتینی ابوالقاسم زهراوی.

ابولؤلؤ، بقعه‌ی (abu.loʾloʾ)، بقعه‌ای در کنار شهر کاشان، مجاور جاده‌ی فین، که آنرا مدفن ابولؤلؤه میشمارند. زیارتگاهی است مورد علاقه‌ی شدید قاطبه‌ی مردم کاشان، و دارای گنبد هرمی ۲۴ ترک کاشی. بتازگی تعمیر کامل شده است.

ابولؤلؤه (abu.loʾloʾa)، نامش **فیروز**، فت ۲۳ هق، از اسرای ایرانی در مدینه و غلام مغیرة ابن شعبه. بقولی مجوس و بقولی نصاری بود، و قولی دیگر نیز هست که مسلمان و از دوستداران علی ع بوده است. درین قول اخیر جای تأمل هست، خاصه که در مآخذ قدیم نیامده است. ابولؤلؤه بسبب شکایتی که از مغیره نزد عمر خطاب کرد، و خلیفه بدان اعتنا نکرد، و هم بسبب آنکه کودکان و اسیران نهاوند را در مدینه پریشان و ناراضی میدید، در صدد قتل خلیفه برآمد، و در ماه ذی‌الحجه‌ی سال ۲۳ هجری، صبحگاهی عمر را در مسجد با کارد مجروح کرد، و عمر از آن جراحت بمرد. درین واقعه، ابولؤلؤه چند تن دیگر را هم مجروح کرد، و خود او نیز با چند تن دیگر کشته شد.

ابولونیوس، نام: ← ابلونیوس.

ابولهب (abu.lahab)، شهرت **عبدالعزی** (abdo ʾlʿozzā). فت ۲ هق، از بزرگان قریش، پسر عبدالمطلب و عموی پیغمبر اسلام. وی از بدخواهان و دشمنان پیغمبر بود، و در آزار مسلمانان سعی بسیار ورزید. مردی سرخ روی بود و او را باین جهت ابولهب میخواندند. چند روزی بعد از واقعه‌ی بدر وفات یافت.

ابولهب، سوره‌ی، نام دیگر ← سوره‌ی تبت.

ابومحجن ثقفی (abu.mehjane saqafi)، فت ۳۰ هق، از شاعران و جنگجویان مشهور عرب در جاهلیت و اسلام. ابومحجن عبدالله یا مالك یا عمرو نام داشت. و در سال ۹ هق اسلام آورد، و چون به شرابخواری عادت داشت، عمر خطاب، خلیفه‌ی ثانی، مکرر او را حد زد، و آخر او را تبعید کرد. هنگام جنگ قادسیه، ابومحجن گریخت و نزد سعد ابن ابی وقاص رفت، و سعد او را به دستور عمر در قیدی باز داشت. در یکی از روزهای جنگ قادسیه وی خود را به میدان جنگ رسانید و پیکاری دلیرانه کرد و دیگر بار بازگشت. بدین سبب، سعد را از او خوش آمد، و او را آزاد کرد، و او شرابخواری را ترك نمود. ابومحجن در آذربایجان یا گرگان درگذشت، و اشعاری از او باقی مانده است که در دیوانی بنام او چاپ شده (لیدن ۱۸۸۷).

ابومحمد حسن ابن موسی نوبختی (abu-mohammad)، فت حد ۳۱۰ هق: ← نوبختیان.

ابومخنف الازدی (abu.mexnafe ʾl.ʿazdi) [ابو مخنف لوط ابن یحیی]، فت ۱۵۷ هق، راویه‌ای از علمای قدیم سیرت و اخبار. مذهب شیعه داشت، و

در کوفه میزیست. کتابهائی در اخبار فتوح شام و عراق و جنگهای جمل و صفین و نهروان و مقتل عثمان و مقتل علی و مقتل حسین باو نسبت داده‌اند که در الفهرست نام آنها آمده است.

ابومسلم خراسانی (abu.mosleme)، شهرت **ابومسلم عبدالرحمان ابن مسلم** (abu.moslem)، ف ۱۳۷ هق، سردار ایرانی و داعی معروف عباسی، مشهور به **امین آل محمد** (amine āle) و **صاحب‌الدعوه** (sāhebo'd.da'va)، که در رأس سیاه‌جامگان در خراسان بربنی‌امیه خروج کرد، و مروان ابن محمد، خلیفه‌ی اموی، را مغلوب و منهزم نموده دولت خلفای بنی‌عباس را تأسیس کرد. در باره‌ی مبادی حال و نام و نسب و نسبت او اختلاف هست. بعضی او را کرد و بعضی عرب شمرده‌اند، و ظاهراً در ایرانی بودنش جای شك نیست. نام ایرانی خود او را نیز بهزادان پسر وندداد هرمزد (vandād) ضبط کرده‌اند. نژاد او را غالباً به بزرجمهر حکیم و بعضی به گودرز، پهلوان شاهنامه، رسانیده‌اند. نیز بعضی او را از اهل مرو و بعضی از اهل اصفهان شمرده‌اند. گفته‌اند که او خاندزاد عیسی ابن معقل عجلی بوده، و در کودکی به شبانی اشتغال داشته است، و قول دیگر آنست که در جوانی حرفه‌ی زین‌سازی داشته است. احتمال دارد که اخبار او با محتویات ابومسلم‌نامه‌ها بهم آمیخته و تا حدی صورت افسانه و قصه یافته است.

در هرحال، محقق است که وی در سنه‌ی ۱۲۴ هق در کوفه با دعاة بنی‌عباس آشنائی یافته و چندی بعد از جانب ابراهیم امام مأمور نشر دعوت بنی‌عباس شد و به خراسان رفت. در خراسان ابومسلم از اختلاف و عصبیت واقع در بین اعراب مُضَری و یَمانی استفاده کرده بنشر دعوت پرداخت، و در مرو و بخارا و سمرقند و کش و نخشب و چغانیان و مروروود و طالقان و هرات و پوشنگ و سیستان از عده‌ی زیادی بیعت گرفت، و در زمستان سنه‌ی ۱۲۹ هق در قریه‌ی اسفیدنج مروروذ دعوت خویش آشکار ساخت، و علم سیاه که شعار یاران او بود بر افراشت و چندی بعد به ماخوان (māxovān) و از آنجا به مرو رفت، و چون نصر ابن سیار از پیش او بگریخت، مرو بدست او افتاد، و پس از استیلا برخراسان، سیاه‌جامگان را بریاست قحطبة ابن شبیب بجانب عراق و به دفع لشکر مروان ابن محمد فرستاد، و سیاه‌جامگان باتفاق حسن ابن قحطبه به کوفه وارد شدند، و چون مقارن فتح کوفه ابراهیم امام را در شام کشته بودند، برادرش عبدالله سفاح را به خلافت برداشتند (ربیع‌الاول ۱۳۲ هق)، و ابومسلم همچنان در خراسان به دفع مدعیان و تحکیم موقعیت خویش پرداخت، و در واقع عمده‌ی امور خلافت در دست او بود، تا حدی که سلیمان ابن کثیر را در حضور منصور، برادر سفاح، بکشت، و در فارس عامل او عیسی ابن علی، عموی خلیفه، را که از جانب خلیفه و بحکم او به ولایت آنجا منصوب شده بود نپذیرفت و گفت حکم ابومسلم لازم است. و این پایه قدرت و اعتبار ابومسلم در آغاز خلافت البته مانع توسعه‌ی قدرت و نفوذ خلیفه بنظر می‌آمد، و ازین رو، در خلافت سفاح، برادرش منصور اجازه خواست که ابومسلم را به فتك (fatk) [امروز ترور (teror، از فتـ) میگویند] هلاک کند، و سفاح اجازت نداد.

مقارن وفات سفاح، ابومسلم به حج رفت و حشمت و قدرت او در آنجا نیز موجب خشم و وحشت منصور (که خود نیز در آن سال به حج رفته بود) گشت، وچون درین هنگام منصور به خلافت نشست (۱۳۶ هق)، ابومسلم را به دفع عم خود عبدالله ابن علی که در شام مدعی خلافت بود فرستاد، و ابومسلم وی را مغلوب و منهزم کرد، اما چون منصور برای رسیدگی به غنائم و اموال که درین جنگ بدست لشکر وی افتاد کس فرستاد، ابومسلم برآشفت و حتی فرمان خلیفه را که میخواست ابومسلم را از خراسان دور نگهدارد و بدین سبب او را به ولایت مصر و شام منصوب کرده بود نپذیرفت، و با حال تمرض راه خراسان پیش گرفت. لیکن منصور با پیك و پیام او را نرم کرد، و از ری به کوفه خواند و بخدعه هلاک کرد. ابومسلم را بعدها عباسیان از روی خصومت ابومجرم خواندند، و مع هذا، مأمون وی را صاحب دولت و تالی اسکندر و اردشیر خواند.

گویند ابومسلم مردی بود کوتاه‌بالا، گندم‌گون، سیاه‌چشم، و گشاده‌پیشانی. ریشی داشت نیکو و پرپشت و گیسوانی پرپشت. به لذات دنیوی چندان علاقه نداشت، اما سنگدل و سخت‌کش بود، و ظاهراً از خونریزی لذت میبرد. تعداد کسانی که به امر او و یا در جنگهایش کشته شدند به ۱۰۰٬۰۰۰ و بقولی به ۶۰۰٬۰۰۰ تن میرسید، و البته این ارقام از مبالغه‌ی بسیار خالی نیست. مع‌هذا، وی در بین یاران و پیروان خود نفوذی تمام داشت، و فرقه‌های مسلمیه و راوندیه خاطره‌ی او را همواره عزیز میشمردند، و کسانی مانند سنباد و اسحاق ترك و مقنع و تا حدی بابك خرم‌دین، داعیه‌ی خونخواهی او را داشتند. بعضی از اخبار او در ابومسلم‌نامه‌ها بصورت اغراق و افسانه در آمده است.

ابومسلم‌نامه (abu.moslem.nāme)، از سلسله‌ی داستانهای عامیانه‌ی ایرانی، اثر ابو طاهر ابن حسین ابن علی ابن موسی طرسوسی. پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی، مردم او را از قهرمانان ملی وطن خویش شناختند، و در نتیجه، هاله‌ای از افسانه گرداگرد زندگانی وی را فرا گرفت، و دلاوریهای افسانه‌آمیز بسیار بدو نسبت داده شد، تا از مجموع این روایتهای اغراق‌آمیز کتابی دلپذیر که نیمی افسانه و نیمی تاریخ است فراهم آمد. ابومسلم‌نامه جزء قدیمترین افسانه‌های عامیانه‌ی فارسی است، و بسیاری از کتب افسانه و داستان (مانند اسکندرنامه و رموز حمزه) از آن تقلید شده است.

ابومعشر بلخی (abu.ma'šare balxi) [ابومعشر جعفر ابن محمد ابن عمر بلخی]، لتـ آلبوماسار (ālbumāsār)، ف ۲۷۲ هق، عالم معروف احکام نجوم. در بلخ متولد شد، در بغداد برآمد، و در واسط وفات یافت. آثار بسیاری در احکام نجوم باو منسوبست. در قرون وسطی در اروپا شهرت زیاد داشته است.

ابومنجل، پرنده‌ی آبی، ← ابیبس.

ابومنصور بغدادی: ← بغدادی.

ابومنصور چغانی (abu.mansure)، ← آل محتاج.

ابومنصور طوسی [ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق طوسی]، ف ظاهراً ۳۵۰ هق، از امرای معروف سامانیان. وی نسب خود را به شاهان قبل از اسلام میرسانید، و به تدوین شاهنامه‌ی منثور اهتمام کرد. در سنه‌ی ۳۴۹ هق سپهسالار خراسان شد، و مؤلف تاریخ گردیزی او را ستوده است. چندی بعد، البتکین بجای او به سپهسالاری منصوب شد، و او به طوس رفت. بعد از وفات عبدالملك I سامانی، چون منصور I سامانی به سلطنت نشست، دیگربار ابومنصور سپهسالار خراسان شد، و البتکین به بلخ گریخت و به غزنین رفت. ابومنصور چندی بعد عصیان کرد و باورد و نسا را غارتید، و رکن‌الدوله‌ی دیلمی را به تسخیر گرگان خواند. وشمگیر طبیب او را بفریفت تا او را به زهر هلاک کند، و در اثر آن زهر وی در جنگ با ابوالحسن تیمور هلاک شد، و سرش را بریدند.

ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق طوسی (abu.mansur)، ← ابومنصور طوسی.

ابومنصور موفق هروی (movaffaqe haravi) [ابومنصور موفق ابن علی هروی]، قرن چهارم هق، داروشناس ایرانی که در عهد منصور I سامانی در هرات رونق داشت. ظاهراً اول کسی است که در صدد تألیف کتابی به فارسی در داروشناسی برآمد. برای کسب اطلاعات مسافرتهای زیاد در ایران و هند کرد. اثر مهمش کتاب الابنیه عن حقایق الادویه (← الابنیه عن حقایق الادویه) است که در آن ۵۸۵ دارو را برحسب تأثیرشان طبقه‌بندی کرده است.

ابوموسی (abu.musā) یا **بوموسی** (-bu)، جزیره (ح ۴٫۵ کم در ح ۴٫۵ کم)، بخش جزیره‌ی کیش، فرمانداری بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، استان هفتم؛ در خلیج فارس بفاصله‌ی ۶۷ کیلومتری ج بندر لنگه. معدن خاك سرخ دارد. شغل اهالی صید ماهی و مروارید است.

جزیره‌ی ابوموسی در ماههای آذر و دی سال ۱۳۳۳ که ← فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس تشکیل شد بخش فرمانداری بندر لنگه گردید. بعداً در تیرماه ۱۳۳۷، این بخش با بخش "تمب مار"(۱) تبدیل به یك بخش (مرکزش جزیره‌ی کیش) گردید.

ابوموسی اشعری (aš'ari)، شهرت **عبدالله ابن قیس** (qays)، ف ۴۴ هق، صحابی معروف و از فاتحان و شجاعان اسلام. ابوموسی در زبید یمن ولادت یافت، و سپس به مکه آمد و اسلام پذیرفت. سپس به حبشه هجرت کرد، و چون بعد از فتح خیبر باز آمد، پیغمبر او را به حکومت زبید و عدن گماشت. بعد از رحلت پیغمبر، عمر خطاب، خلیفه‌ی دوم، در سنه‌ی ۱۷ هق ولایت بصره بدو داد، و او اصفهان و اهواز را فتح کرد. عثمان او را معزول کرد، و دیگربار ولایت کوفه بدو داد. بعد از قتل عثمان، در واقعه‌ی جمل، وی از همراهی با علی ع خودداری نمود، و اهل بصره را نیز از مداخله در "فتنه" منع کرد، و علی او را از حکومت معزول کرد. معهذا، در قضیه‌ی حکمیت، یاران علی او را

به حکمیت برگزیدند، و در حکمیت، عمرو عاص او را فریب داد. ابوموسی در آخر عمر باز به کوفه رفت، و همانجا در سن ۶۵ سالگی وفات یافت. در باب تاریخ وفات او اختلاف است، و سالهای ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۵۲، و ۵۳ را نیز گفته‌اند.

ابونصر (abu.nasr). این کنیه بصورت بونصر (bu–) نیز ضبط شده است (مثلا "بونصر پارسی" بجای "ابونصر پارسی").

ابونصر، قصر، ۸ کیلومتری ش شیراز؛ ← قصر ابونصر.

ابونصر سراج (abu.nasre sarrāj) [ابونصر عبدالله ابن علی سراج طوسی]، ف ۳۷۸ هق، صوفی و عارف و فقیه و محدث مشهور ایرانی در قرن چهارم هجری. ابونصر بزهد و پارسائی شهرت داشت و او را "طاووس الفقراء" میخواندند. کتاب اللمع فی التصوف (al.loma' fe 't.tasavvof) تألیف اوست که به اهتمام نیکلسن با مقدمه و تلخیص انگلیسی طبع شده است، و متضمن بیان مبادی صوفیه و تفسیر کلمات مشایخ و اشعار و اقوال صوفیه است.

ابونصر عراق (eräq) [ابونصر منصور ابن علی ابن عراق]، ریاضیدان و منجم قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هق. از خاندان آل عراق و مربی ابوریحان بیرونی بوده، و در ریاضیات تألیفات و در نقاشی مهارت داشته، و در ۴۰۸ هق با ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا در دربار مأمونیان میزیسته است. ابونصر کاشف (یا از کاشغن) قضیه‌ایست در مثلثات کروی که در نزد ریاضیون اسلامی به شکل مغنی (šekle moqni) معروف بوده است.

ابونصر فارابی: ← فارابی.

ابونصر فراهی (farāhi) [ابونصر بدرالدین مسعود (یا محمد) ابن ابی‌ابکر فراهی]، نقه نیمه‌ی اول قرن هفتم هق، لُغَوی و شاعر ایرانی، در شهر فراه سیستان متولد شد، و گویند کور مادرزاد بود. اثر معروفش کتاب نصاب الصبیان (nesābo 's.sebyān) (معروف به نصاب) است که لغتنامه‌ی عربی به فارسی منظومی است حاوی ۲۰۰ بیت، و این کتاب مفید سالها در مدارس ایران تدریس میشد، و کومك بزرگی به محصلین میکرد، ولی متأسفانه چند سالی است که تدریس آن موقوف شده است. بر کتاب نصاب شروحی چند نوشته شده (از جمله شرح فارسی کمال ابن جمال ابن حُسام هَرَوی، بنام ریاض الفِتیان)، و سید شریف جرجانی حاشیه‌ای بر آن نوشته است. تاریخ وفات ابونصر را بعضی مآخذ ۶۴۰ هق نوشته‌اند.

ابونصر مشکان (moškān)، از رجال معروف و از نویسندگان دربار محمود غزنوی. در ۴۰۱ هق صاحب دیوان رسالت محمود شد. در دربار مسعود غزنوی نیز مقامی داشت. ابوالفضل بیهقی او را استاد خود میخواند و فضایل او را میستاید.

ابونصر هبةالله فارسی، قوام‌الملك (abu.nasr)، ← بونصر پارسی.

ابونعیم (abu.no'aym) [حافظ ابونعیم احمد ابن عبدالله اصفهانی]، ۳۳۴ یا ۳۳۶ – محرم یا صفر ۴۳۰ هق، از ثقاة حافظان و راویان حدیث. وی در طلب علم به عراق و حجاز و خراسان سفرها کرد، و در حدیث شهرت تمام یافت. کتاب حلیة الاولیاء و ذکر اخبار اصفهان و چند کتاب دیگر از آثار اوست.

ابونواس (abu.novās) [ابونواس حسن ابن هانیء الحکمی (hānie 'l.hakami)]، معروفترین شعرای عرب در دوره‌ی بنی‌عباس. بین ۱۳۰ و ۱۴۵ هق در اهواز از مادری ایرانی متولد شد، و بین ۱۹۸ و ۲۰۰ هق در بغداد در گذشت. در بصره و کوفه پرورش یافت، و سپس به بغداد رفت، و بخدمت برامکه پیوست، و بعد از افول دولت آنها به مصر گریخت، ولی دگربار به بغداد باز گشت، و از مقربان خلیفه امین شد. اشعارش بیشتر در وصف می و معشوق و بعضی در مدح هارون‌الرشید و امین است. در برخی از قصاید خود (معروف به فارسیات) الفاظ فارسی بکار برده است. ابونواس بقولی در زندان و بقولی دیگر در میخانه‌ای وفات یافت.

ابوهاشم حسنی (abu.hāšeme)؛ ← ابوهاشم همدانی.

ابوهاشم همدانی، معروف به **شریف ابوهاشم** (šarif) و **ابوهاشم حسنی،** از توانگران و سادات و بزرگان قرن ششم هجری و رئیس همدان. چون در همدان مخالفان و بدخواهان بروی بشوریدند، و او مورد تهمت و سوء ظن واقع گشت، خواجه ضیاءالملك احمد، پسر خواجه نظام‌الملك طوسی، که ظاهراً طمع در مال او داشت، از سلطان محمد ابن ملکشاه سلجوقی درخواست تا ابوهاشم را بدو بدهد، و ۵۰۰٬۰۰۰ دینار از وزیر بستاند. ابوهاشم بدانست، و نهانی نزد سلطان رفت، و پذیرفت که ۷۰۰٬۰۰۰ یا ۸۰۰٬۰۰۰ دینار بدهد، بشرط آنکه سلطان خواجه ضیاءالملك را بدو باز گذارد. سلطان، بطمع مال، وزیر خویش بدو (و بقولی به عمر ابن قراتکین نام) باز گذاشت، و گویند ابوهاشم او را به همدان برد اما شکنجه نکرد، و به مکافات بدی درحق او نیکی کرد. ابوهاشم درین هنگام پیری فرتوت بود، و ضعف باصره داشت، و چندی بعد از این واقعه وفات یافت.

ابوهریره (abu.horayra)، ف ۵۷ یا ۵۸ هق، صحابی پیغمبر، که بنابر مشهور در سال هفتم هجری به مدینه آمد و اسلام آورد. نام او پیش از قبول اسلام عبد شمس (abde šams) بود، و چون اسلام آورد ابوعبدالله نام گرفت. گویند چون گربه‌ی کوچکی همراه داشت پیغمبر او را ابوهریره خواند. در باره‌ی اسم او هجده قول مختلف ذکر کرده‌اند. ابوهریره نزد شیعه به جعل حدیث متهم است، و گویند معاویه او را واداشت تا احادیثی در طعن علی ابن ابی‌طالب جعل کند. وفات ابوهریره در سن هفتاد و هشت سالگی اتفاق افتاد.

ابویحیی البطریق (abu.yahya 'l.betriq)، ف ح ۱۸۴ هق، از مترجمین دربار منصور خلیفه‌ی عباسی. بعضی آثار بقراط و جالینوس و نیز کتاب الاربعه‌ی بطلمیوس را بعربی ترجمه کرد. یحیی ابن البطریق پسر او بود.

ابویعقوب سجزی (abu.ya'qube)؛ ← سجزی، ابویعقوب.

آبویل[1] (ābvil)، شهر (جم ۱۸٬۹۳۲). ولایت سوم، ل فرانسه، بر رود سوم. صنایع بافندگی، خاصه کتان. در اینجا لوئی IX معاهده‌ای سودمند با هنری III (شاه انگلستان) بست (۱۲۵۹). کلیسای سَنْ وُلْفْرام (سبك گوتیك) در جم II آسیب دید.

آبه[2]**، ارنست** (ernst ābe)، ۱۸۴۰–۱۹۰۵، فیزیکدان آلمانی و از صاحبان صنایع، متخصص در علم نور. با ک. زایس کار میکرد و از ۱۸۷۵ ببعد شریك او بود. و پس از مرگ وی (۱۸۸۸) رئیس کارخانه‌ی زایس شد، و سازمان آنرا تجدید کرد (۱۸۹۶). اسبابی، بنام انکسارسنج آبه، برای اندازه‌گیری ضریب انکسار اختراع کرد. عدسیهای دوربین عکاسی و میکروسکوب را اصلاح کرد. شهرت جهانی آلات بصری زایس مدیون تحقیقات و تجربیات اوست.

ابهام (ebhām)، در علم بدیع؛ ← محتمل الضدین.

آبهای ساحلی[3]، منطقه‌ای از دریا در کنار ساحل که تحت حکومت کشوری است که بر ساحل حاکمیت دارد. در شرایط عادی عبور کشتیهای تمام ملل ازین منطقه مجاز است. در حقوق بین‌الملل جدید عرض مشخصی برای آبهای ساحلی مقرر نشده، الا اینکه هر مملکتی میتواند تا سه میل بحری (سه میل بحری ۳٫۴۵ میل زمینی است) از سواحل خود را آبهای ساحلی خود بشمارد. ادعای عرض بیش از ۱۲ تا ۱۵ میل معمولا مورد مخالفت شدید سایر ممالك قرار میگیرد.

بر طبق قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه‌ی نظارت دولت در دریاها، مصوب ۲۴ تیرماه ۱۳۱۳ هش، "قسمتی از دریا، که بفاصله‌ی شش میل بحری از سواحل ایران از حد پست‌ترین جزر و موازی با آن در طول سواحل ممتد میباشد آب ساحلی ایران محسوب است، و در این منطقه، قسمتهای واقعه در زیر کف دریا و سطح و بالای آن متعلق به مملکت ایران میباشد. بعلاوه از لحاظ اجرای بعضی قوانین و قراردادهای مربوط به امنیت و دفاع و منافع مملکت، و یا تامین عبور و مرور بحری، منطقه‌ی دیگری که منطقه‌ی نظارت بحری نامیده میشود، و نسبت بآن دولت شاهنشاهی دارای حق نظارت است، تا مسافت دوازده میل بحری از حد پست‌ترین جزر و موازی با ساحل امتداد مییابد. (میل بحری مساوی با ۱٬۸۵۲ متر است)". طبق قانون اصلاح قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقه‌ی نظارت ایران، مصوب ۲۲ فروردین ۱۳۳۸، حق حاکمیت ایران در خارج قلمرو خشکی ایران و آبهای داخلی شامل منطقه‌ای از دریاها متصل به سواحل ایران و موسوم به دریای ساحلی است، و این حق شامل فضای هوائی فوق دریای ساحلی و کف و زیر کف دریای ساحلی نیز میباشد، و "عرض دریای ساحلی ایران از خط مبدأ آبهای مزبور دوازده میل دریائی است".

ابهر (abhar)، شهر (جم ۹٬۶۳۴ سنه ۱۳۳۵ هش)،

(۱) Abbeville (۲) Abbe (۳) territorial waters

مرکز بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، در ج رودخانه‌ی ابهر رود، ۸۶ کیلومتری غ قزوین و ۸۸ کیلومتری ش زنجان. سردسیر است. از ابنیه‌ی قدیمی آن مسجد جامع (۸۸۸ هق) و دو بقعه بنام زید الکبیر و پیر احمد میباشد.

ابهر یا ابهررود (abhar.rud)، بخش (جع ح ۷۰٬۰۰۰؟)، شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۹۲ (؟) آبادی؛ مرکزش شهر ابهر. طبق قتک (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان زنجان شد. رود معروف به ابهررود در این بخش جاری است، و بین ضیاءآباد و تاکستان قزوین به خزرود میریزد. قسمت عمده‌ی آبادیهای بخش ابهر در طول ابهررود و قسمتی هم در دامنه و دره‌ی ارتفاعات شمالی و جنوبی واقعند. راه‌آهن و جاده‌ی شوسه‌ی تهران به زنجان در طول و تقریباً از وسط بخش میگذرد.

ابهررود، رود: ← ابهر، بخش.

ابهری، اثیرالدین: ← اثیرالدین ابهری.

ابهل (abhal)، (*Juniperus sabina*)، درختی از تیره‌ی مخروطیان. مخروطهای آن بشکل میوه‌های تقریباً کروی است، بنام حب الخضراء (habbo 'l.xazrāʿ)، که جوشانده‌ی آن در تسکین سرفه بکار میرود.

ابی (abi)، لفظ عربی: ← اب.

آبی (ābi)، ده (جع ۶۹۸ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش خدابنده‌لو، شهرستان زنجان، استان یکم، ۱۲ کیلومتری ج قیدار. محصولش غلات و صنعت دستی گلیمبافی و جاجیمبافی است.

ابی، تئاتر[1] (teātre abi)، انگل ابی تیتر (abi ṯiətər)، تماشاخانه‌ای در دوبلن، ایرلند، که وابسته به انتعاش ادبی ایرلند در اوایل قرن بیستم است. در ۱۹۰۴ افتتاح شد، و اشخاص معروفی چون لیدی ا. گرگوری، و و. ب. ییتس و ج. م. سینگ از نمایشنامه‌نویسان و کارگردانان آن بودند. محل آن در ۱۹۵۲ سوخت، و قرار است دگرباره ساخته شود.

ابی[2]**، کلیولند** (klivlənd abi)، ۱۸۳۸–۱۹۱۶، منجم و هواشناس امریکائی، که در کشمت به "پدر اداره‌ی هواشناسی" معروفست.

ابیا[3] (abiyyā) یا **ابیام**، فت ح ۹۱۱ قم، پادشاه (ح ۹۱۴– ح ۹۱۱ قم) یهودا؛ جانشین رحبعام. یربعام با وی جنگید. (دوم تواریخ ۱۳؛ اول پادشاهان ۱۵.۱–۸).

ابی ابن خلف (obayye 'bne xalaf): ← امیة ابن خلف.

ابی ابن کعب (kaʿb)، ملقب به **سید القراء** (sayyedo 'l.qorrāʿ) و مکنی به **ابوالمنذر** (abo'l.monzer) و **ابوالطفیل** (abo't.tofayl)، فت ۲۱ هق، صحابی انصاری از قبیله‌ی خزرج. قبل از اسلام از علمای یهود بود و بعد از اسلام در شمار کاتبان پیغمبر درآمد، و در غزوات بدر و احد و خندق با پیغمبر همراه بود. در دوره‌ی عثمان ابن عفان از طرف خلیفه به جمع قرآن مأمور شد. تاریخ وفات او را در سالهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ و حتی ۳۰ هق نیز ضبط کرده‌اند.

ابیاثار[4] (abiāsār) [عبری، = پدر فراوانی]، رئیس کاهنان بنی‌اسرائیل، پسر اخیملک. از قتل عام دوآغ جان بسلامت برد (اول سموئیل ۲۲.۹–۲۳؛ دوم سموئیل ۱۵.۷.۲۹؛ اول پادشاهان ۱.۷؛ ۲.۲۷؛ مرقس ۲.۲۶).

آبیاری[5]، جمع‌آوری آب و توزیع مصنوعی آن بر سطح زمین بمنظور کشت و زرع. اکثر در مناطقی اجرا میشود که میزان بارندگی سالیانه چندان زیاد نیست (معمولا کمتر از ۵۰ سانتیمتر در سال). در نواحی پرباران نیز برای تأمین شرب نباتاتی که بآب زیاد احتیاج دارند (مثلاً برنج) متداول است. آبیاری از زمانهای بسیار قدیم معمول بوده، و طرق آن متفاوت است. در نواحی مجاور رودخانه‌هائی که آب آنها بر زمینهای مجاور سوار میشود (مانند نیل)، آبیاری ساده و عبارت از تهیه‌ی کانالها و آب‌بندهائی است که جریان آب و سرازیر شدن آن را بر روی اراضی تحت نظم در می‌آورد. در بعضی نواحی دیگر، کشیدن آب از چاه با دست هنوز متداول است. ولی طریق رایجتر اینست که در بستر رودخانه سد یا بندی می‌بندند، و دریاچه‌ای مصنوعی ایجاد میکنند، و با کشیدن کانالهائی از این دریاچه، که زیاد و کم کردن آب آنها تحت اختیار است، آب را به اراضی زراعتی میرسانند. این طریقه در کشمت و هند بسیار رایج است. توزیع آب در اراضی زراعتی یا باین صورت است که زمین را بکلی زیر آب قرار میدهند، یا آنکه آب را در نهرهائی که بر پشته‌های کنار آنها کشت شده جاری میسازند، و یا بوسیله‌ی لوله‌هائی آب را بقطراتی چون قطرات باران درآورده بر زراعت میپاشند، و نظایر اینها.

همیشه مقدار آبی که در آبیاری بکار میرود بیش از معادل آن از آب باران قابل استفاده است، زیرا آب آبیاری را میتوان برای وقت حاجت ذخیره کرد، در صورتی که آب باران در عمق زمین فرو میرود، و اثر آن در پرورش گیاه نابود میشود. و از جهت تبخیر نیز، مقدار آب بخارشده در آبیاری بسیار کم است؛ در بعضی نواحی (مثلاً ایران) با گذراندن آب از کانالهای زیرزمینی (قنوات) تقریباً از بخار شدن آن جلوگیری میکنند. آبیاری با آنکه پرخرج است مزایای فراوان دارد: گردآوردن آب در مخزن برای استفاده از آن در هنگام نیازمندی؛ توزیع رسوبات بمنظور حاصلخیز کردن زمین (بدین طریق میتوان نباتاتی مفیدتر از آنچه با آب باران قابل رویش است بدست آورد)؛ و نیز گاهی بوسیله‌ی آبیاری میتوان چند محصول از زمین برداشت. از بسیاری از سدهائی که برای آبیاری ساخته میشود نیروی برقابی فروان بدست می‌آید، که در بهبود زندگی مردم تأثیر فراوان دارد. در اکثر نقاط آبیاری‌شده‌ی سطح زمین تکاثف جمعیت زیاد است.

آبیاری، بنگاه مستقل: ← بنگاه مستقل آبیاری.

ابیانه (abyāne)، ده (جع ۱٬۶۰۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان برزرود، شهرستان نطنز، استان دوم، ۳۸ کیلومتری لغ نطنز. غلات، حبوبات، میوه.

آبی بیگلو (ābi beyglu)، ده (جع ۱٬۶۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۲ کیلومتری ش اردبیل. غلات، حبوبات، مختصری فراورده‌های حیوانی.

آبی پروس[6] (ābie prus)، فنس بلو دو پروس[7] (blë dë prüs)، ماده‌ی رنگی، دارای رنگ آبی تند، که از نظر شیمیائی فِرّوسیانوژ فِرّیکِ پوتاسیوم، یعنی $KFe[Fe(CN)_6]$، است. در لباسشوئی و رنگرزی و نیز برای ساختن مرکب و رنگهای نقاشی بکار میرود.

ابیجان[8] (abijān)، شهر (جع تخمینی ۱۲۷٬۰۰۰)، پایتخت جمهوری ساحل عاج، جامعه‌ی فرانسه، در قسمت جش جمهوری.

ابیجایل[9] (abijāyel) [عبری، = پدر شادی]. ۱– زن نابال، که بعد از مرگ او به حباله‌ی داود درآمد (اول سموئیل ۲۵؛ دوم سموئیل ۳.۳؛ اول تواریخ ۱.۳). ۲– خواهر داود و مادر عماسا (دوم سموئیل ۲۵.۱۷؛ اول تواریخ ۱۷.۱۶.۲).

ابی‌دلف عجلی (abi.dolafe ejli) یا **ابودلف عجلی** (–abu)، شهرت **قاسم ابن عیسی ابن ادریس ابن معقل عجلی** (maʿqale)، فت ۲۲۶ هق، از امرا و دلاوران مشهور عرب، و امیر کرج (که بنام او منسوب است). وی از سرداران لشکر امین خلیفه‌ی عباسی در جنگ او با لشکر برادرش مأمون بود، و در ۱۹۵ هق، بعد از شکست عیسی ابن ماهان سردار امین، وی از مداخله در اختلاف بین دو برادر خود را کنار کشیده در کرج سکونت جست. در سال ۲۱۴، چون مأمون به ری آمد او را بخواند و بنواخت. وی در عهد معتصم بوسیله‌ی افشین که با او خصومت داشت گرفتار و محکوم بمرگ شد، لیکن در آخرین لحظه بوسیله‌ی احمد ابن ابی دؤاد نجات یافت. ابی دلف عجلی به شجاعت و ادب شهرت تمام داشت. کتابی بنام سیاسة الملوک و کتابی دیگر بنام البزاة و الصید تألیف کرد. وفاتش در بغداد اتفاق افتاد.

آبیدن[10] (ābidan) [مصدر ساخته شده از آب+ی (ملایمت و خوشاهنگی)+دن (پسوند مصدری)]، اصطلاح شیمی، بمعنی ترکیب کردن با آب. اسم مفعول آن، آبیده، مطابق لفظ فرانسوی ئیدراته (idrāte) (بفارسی، گاهی، هیدراته) است.

آبیدوس[11] (ābidos)، یـ **آبودوس**(–ābu)، شهر قدیم مصر علیا، بر ساحل غربی نیل، نزدیک دهکده‌ی فعلی العربات المدفونه (al.ʿarabāto 'l.madfuna). بجهت معبد اوزیریس (ستی I آنرا برپا کرد) و معبدی از رامسس II معروف است. **لوحه‌ی آبیدوس**، که مأخذ بسیاری از اطلاعات فعلی در گاهشماری مصر قدیم است، در اولی است.

آبیدوس[11]، یـ **آبودوس**، شهر قدیم یونانی آسیای صغیر، بر هلسپونت (داردانل). قشون خشیارشا در هجوم (۴۸۰ قم) به یونان از آنجا گذشت. نزدیک آنجا بحریه‌ی آتن اسپارت را شکست داد (۴۱۱ قم).

آبیده[12] (ābide)، فنس ئیدراته (idrāte)، اصطلاح

(۱)Abbey Theatre (۲)Abbe (۳)Abijah (۴)Abiathar (۵)irrigation (۶)Prussian blue (۷)bleu de Prusse (فنس)
(۸)Abidjan (۹)Abigail (۱۰)to hydrate (۱۱)Abydos (۱۲)hydrated; hydraté (فنس)

شیمی، بمعنی ترکیب شده با آب : ← آبیدن.
ابیرام[1] (abirām) [عبری، = پدر بلندی، مشهور]، یکی از کسانی که همراه با قورح بر موسی خروج کردند.
آبیمز (ābiz)، ده (جمع ۱٬۰۱۳ نف ۱۳۳۵ هش)، دهستان زیرکوه، بخش قاینات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، ۱۰۳ کیلومتری ش قاین. غلات، زعفران، مختصری کرباسبافی و قالیچه‌بافی.
آبیسینیا، کشور افریقائی: ← حبشه.
ابیشج[2] (abišaj) [عبری، = پدر خطا] یا **ابیشگ**، کنیزک زیبائی که خدمت داود میکرد. پس از شاه شدن سلیمان، پسر دیگر داود، نامش ادونیا، ازو خواست که ابیشج را بزنی به وی دهد، و سلیمان که این را مقدمه‌ی ادعای سلطنت میدید برادر را کشت (اول پادشاهان ۱: ۲).
ابیشگ: ← ابیشج.
ابیقور یا **ابیقورس**، فیلسوف یونانی: ← اپیکوروس.
آبیک (ābyek)، ده (جمع با ایستگاه آبیک ۵۸۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان تهران، ۵۴ کیلومتری ش قزوین سر راه شوسه‌ی تهران به قزوین. معدن زغال سنگ آن معروفست.
ابی‌لهب، سوره‌ی (abi.lahab): ← تبت، سوره‌ی.
ابیلین[3] (abilin)، شهر (جمع ۴۵٬۵۷۰)، غ قسمت مرکزی ایالت تکزاس، کشمت؛ مرکز توزیع محصولات فلاحتی و دامپروری اطراف.
ابیملک[4] (abimelek) [عبری، = پدر من شاه است]. **۱-** پسر جدعون. همه‌ی برادران خود (۷۰ تن) جز یوتام را کشت و شاه شد (داوران ۹.۱-۵۷؛ دوم سموئیل ۲۱.۱۱). **۲-** ← اخیملک.
ابیناداب[5] (abināḏāb) [عبری، = پدر نجابت]. **۱-** پسر شاه شاؤل که در جنگ جلبوع کشته شد (اول سموئیل ۲.۳۱؛ اول تواریخ ۲.۱۰). **۲-** یکی از لاویان که ۲۰ سال تابوت عهد نزد او بود (اول سموئیل ۲۰۱.۷؛ دوم سموئیل ۴.۳.۶؛ اول تواریخ ۷.۱۳).
ابیورد (abivard) یا **باورد** (bāvard)، شهر قدیم و ناحیه‌ای در دامنه‌های شمالی کوههای خراسان، که زمانی متعلق به ایران بود، و اکنون جزء ترکمنستان شوروی است. ناحیه‌ی مشتمل بر نسا و ابیورد وغیره از قدیم‌الایام، بسبب اینکه اولین خط دفاعی خراسان بود، اهمیت داشت، و پس از دوره‌ی نادر شاه، در تعیین خط مرزی ایران و روسیه در ۱۸۸۵ جزء ترکمنستان روس گردید. ویرانه‌های شهر ابیورد قدیم (کهنه ابیورد) اینک به فاصله‌ی ۸ کیلومتری ایستگاه قهقهه برراه آهن ماوراء خزر واقعست. بعضی آثار قدیمی ابیورد ظاهراً از دوره‌ی اشکانیان و برخی از ادوار ماقبل تاریخ است.
ابیهو[6] (abihu) [عبری، = او پدرش است]، پسر هارون که بسبب نهادن آتش بیگانه در قربانگاه به آتش بسوخت (خروج ۲۳.۶؛ ۹،۱.۲۴؛ ۱.۲۸؛ لاویان ۱.۱۰؛ اعداد ۴،۲.۳؛ ۶۱،۶۰.۲۶؛ اول تواریخ ۳.۶؛ ۲۱.۱.۲۴).
آپاتیت[7] (āpātit؛ فنس)، فوسفات کلسیوم معدنی که محتوی فلوئور یا کلور یا هر دو است. خالص آن بیرنگ است. نمونه‌های ناخالص و رنگین آن گاهی تیز و برنده و مانند سنگهای قیمتی است. در تهیه‌ی کودهای فوسفوردار بکار میرود.
آپادانا یا **اپدانه:** ← تخت جمشید.
آپارتهید[8] (āpārtheyd) [آفریکانس، = جدائی] سیاست تبعیض و جدائی نژادی در ← اتحادیه‌ی افریقای جنوبی که حزب ملی پشتیبان آن بوده و د. ف. ملان و ی. گ. سترایدوم و ه. ف. فروورد که از جانب آن حزب به نخست‌وزیری رسیده‌اند آنرا بموقع اجرا گذاشته‌اند.
آپالاش[9]، **کوههای** (āpālāš)، انگلا (کوههای) اپلیچن (apaleycan)، سلسله‌ی کوههای ش امریکای شمالی که از ایالت کبك در کانادا تا ل ایالت آلاباما در کشمة ممتد است. کوههای کنتکیل و آلگانی جزء آنست. بلندترین قله‌اش، بنام کوه میچل (بلندی ۲٬۰۳۷ متر)، در ایالت کارولینای شمالی واقعست. دارای معادن سرشار زغال‌سنگ، آهن، و نفت میباشد.
آپامیا[10]، شهر قدیم سوریه: ← افامیه.
اپامینونداس[11] (epāmeynondās)، فت ۳۶۲ ق‌م، سردار یونانی تب که اسپارتی‌ها را در لئوکترا شکست داد (۳۷۱ ق‌م). در مانتی‌نیا پیروز (۳۶۲ ق‌م) و کشته شد.
آپاندیس[12] (āpāndis؛ از فنس) یا **ضمیمه‌ی دودی** (dudi)، لوله‌ی باریك روده‌ای شکل بن‌بست بطول ۸-۱۰، سم واقع در پایین و راست شکم، که بانتهای اعور مربوط است. برای تصویر ← روده. نیز ← آپاندیسیت.
آپاندیسیت[13] (āpāndisit؛ از فنس)، التهاب و چرکین شدن آپاندیس، که سبب درد و بروز حال عفونی و مستلزم عمل و برداشتن آپاندیس است. مسهل درین موقع خطرناک و غالباً سبب گسیخته شدن آپاندیس و انتشار عفونت در صفاق میشود.
آپتن[14]، **جوزف میسن** (jözəf meysən āpton)، 1900-، باستانشناس امریکائی. در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد. در ۱۹۲۹-۴۶ از کارمندان ارشد قسمت شرق نزدیك موزه‌ی هنری متروپلیتن نیویورک بود، و در ایران حفریات دامنه‌داری بعمل آورد. در ۱۹۳۱-۳۲ در عملیات حفاری تیسفون، در عراق، که موزه‌ی متروپلیتن و ادارهٔ هنرهای اسلامی موزه‌ی دولتی آلمان مشترکاً بر آن نظارت داشتند شرکت داشت. در ۱۹۳۲-۴۰ مدیر هیئت اعزامی موزه‌ی متروپلیتن در ایران بود. این هیئت در قصر ابونصر (۱۹۳۲-۳۴)، نزدیك شیراز، و در نیشابور (۱۹۳۴-۴۰) عملیات حفاری انجام داد، و سپس بسبب جنگ II عملیات آن متوقف شد. در ۱۹۴۴ بار دیگر بخدمت موزه و در ۱۹۴۶ بخدمت وزارت امور خارجه‌ی کشمة درآمد. در ۱۹۴۷ رئیس قسمت خاورمیانه و در ۱۹۴۸ رئیس قسمت ایران و ترکیه و یونان شد، و تا ۱۹۵۵ که بازنشسته گردید در همین سمت باقی بود.
اپدانه یا **آپادانا:** ← تخت جمشید.
اپرا[15] یا **اوپرا** (هر دو opera) [بمعنوان اسم خاص]، نام ساختمان بزرگ اپرای پاریس، کنار میدان اپرا، بر ساحل راست رود سن. نقشه‌ی آنرا ژ. ل. ش. گارنیه طرح کرد، و در ۱۸۶۳-۷۵ ساخته شد. پلکان با شکوه و مجلل آن معروف است.
اپرا، درامی (← درام) که به موسیقی در آورده شده باشد. اگرچه در تئاتر غنائی یونان باستان چیزی شبیه اپرا وجود داشت، آنچه ما امروز بنام اپرا میشناسیم در ایتالیای عصر باروک پدید آمد. نخستین اپرائی که نشانی از آن در دست است اپرای دافنه، ساخته‌ی (۱۵۹۷) ی. پری، است، اما موسیقی آن در دست نیست. نخستین استاد حقیقی اپرا مونتوردی است. در اوایل داستان اپراها از اساطیر یونان گرفته میشد؛ بعدها هزل و کمدی مرسوم شد.
اولین اپراخانه‌ی عمومی جهان در ۱۶۳۷ در شهر ونیز افتتاح شد. بتدریج استفاده از داستانهای باستانی برای پرداختن اپرا محدود شد، و بازار اپراهای فکاهی و هزل‌آمیز رونق گرفت؛ نماینده‌ی این مکتب آ. استرادلا بود. در فرانسه اپرا رسماً بسال ۱۶۶۹ بوجود آمد. در انگلستان نیز پس از سال ۱۶۸۰ اپراهائی نوشته شد، اما پس از مرگ هنری پرسل، اپرا در انگلستان یکسره تحت نفوذ اپرای ایتالیا قرار گرفت. در آلمان، اپراهای ایتالیائی را بعنوان نمایشهای درباری وارد کشور میکردند. نمایشهای اخلاقی و مذهبی آلمان، که متضمن رقص و آواز بود، در اپرای آلمان، که بعداً بوجود آمد، تأثیر داشت. بسال ۱۶۷۸، در هامبورگ دومین اپراخانه‌ی اروپا ساخته شد.
در قرن ۱۸م مکتب ناپل در همه جا رواج یافت؛ تنها فرانسه از سلطه‌ی این مکتب مصون ماند. در اواخر قرن ۱۷م، اپرا از قطعه‌های فکاهی نامربوط و "حقه‌های" مکانیکی مبالغه آمیز آکنده بود. باین جهت، کسانی مانند پ. متاستازیو بتصفیه‌ی آن کمر بستند؛ و سرانجام اپرای سه پرده‌ای، با انسجام دراماتیك، بوجود آمد، که اپرا سریا (seriā) نامیده میشد، و موضوع آن متخذ از افسانه‌ها و تاریخ یونان و روم قدیم بود (آ. سکارلاتی نماینده‌ی این تحول است). هنر خواندن به اوج رسید، و برخلاف گذشته، خوانندگان فرمانروای صحنه شدند. از اپراهای این دوره معدودی بیش بجا نمانده است. بزرگترین اپراهای اوایل قرن ۱۸م از آن هندل است.
در اواخر قرن ۱۸م اپراهای فکاهی اهمیت فراوان یافت. در ایتالیا، اپرای فکاهیِ اپرا بوفا نام داشت، که گفتگو در آن نبود، و حال آنکه در فرانسه، گفتگو جزء اصلی اپرا کُمیك بود. بهمین سبب در قرن نوزدهم هر اپرائی که گفتگو در آن بود اپرا کمیك نامیده میشد. ژ. ژ. روسو، ک. و. فون گلوك، و آ. ا. گرتری از پردازندگان مهم این نوع اپرا بودند. در آلمان اپرای فکاهی را

(۱)Abiram (۲)Abishag (۳)Abilene (۴)Abimelech (۵)Abinadab (۶)Abihu (۷)apatite (۸)apartheid (۹) Appalachian (۱۰)Apamea (۱۱)Epaminondas (۱۲)appendix (۱۳)appendicitis (۱۴)Upton (۱۵) Opéra

زینگشپیل (zingšpil) مینامیدند، و آن از اپرا کمیک متأثر بود، و آوازهای زیبای عامه‌پسندی در آن میگنجانیدند. در ۱۷۷۸ در وین اپراخانه‌ی ملی افتتاح شد، و موتسارت با ارائه‌ی اپراهای خود تحولی عظیم در اپرای آلمان پدید آورد، و بآن نیروئی تازه بخشید، و خاصه اپرای او بنام فلوت جادو مبدأ اپرای رمانتیک آلمان شد؛ و بتهوون اپرای فیدلیو را بر اساس آن پرداخت. با ظهور واگنر اپرای رمانتیک آلمان باوج خود رسید، و نخستین بار اپرای آلمان بر جهان اپرا حاکم شد.

در فرانسه‌ی بعد از انقلاب، اپراهای مجلل و پر هیجان رواج یافت. در قرن ۱۹م پاریس مرکز فعالیتهای اپرائی شد، و نوعی اپرا، بنام اپرای بزرگ، پدید آمد که آثار مایربر از نمونه‌های برجسته‌ی آنست. داستانهای تاریخی، عوامل مذهبی، و شهوات و عواطف تند آدمی موضوع اینگونه اپراها بود؛ و مقبولیت عظیم آنها نتیجه‌ی همکاری و همبستگی مدیران اپراخانه‌ها، گفتگونویسان، آهنگسازان، و صحنه‌پردازان، و آگاهی دقیق آنان از ذوق و ظرفیت مردم بود. برخی از شاهکارهای برلیوز از نوع اپرای بزرگ بشمار میرود.

در اواسط قرن نوزدهم، بر اساس اپرا کمیک، سبکی جدی و غنائی پدید آمد که گونو و بیزه از مشاهیر آنند، و آنان بترتیب اپراهای مشهور فاوست و کارمن را پرداختند. در ایتالیای اواخر قرن ۱۹م، وردی یکه‌تاز میدان بود. اپرای روس، که در قرن ۱۹م پدید آمد، کسانی پرورش داد چون چایکوفسکی، که هنر رمانتیک او رنگ ملی ندارد، و بورودین، موسورگسکی، و ریمسکی‌کورساکف، که هنرشان ملی است؛ و پروکوفیف و شاستاکوویچ که پردازندگان بعد از انقلابند.

از پردازندگان مهم پس از جج I. یکی پ. هیندمیت است، که بیشتر اپراهای مورد پسند عوام و گاهی هجوآمیز میپرداخت؛ و دیگر ا. ف. سترا وینسکی است، که سرآمد شوکلاسیکها بشمار میرود. اپرای امریکا تا اوایل قرن بیستم تقلیدی از اپراهای اروپا بود، تا اینکه ج. گرشوین و دیگران اپراهائی که صرفاً جنبه‌ی امریکائی داشت بوجود آوردند.

آپرا[1]: ← آپا و لا توره.

آپرا هاربر[2] (āprā hārbər) یا **پورت آپرا** (port)، بندرگاه، غ گوام؛ پایگاه دریائی کشمت.

اپرت یا اوپرت (هر دو operet)، نوعی نمایش که داستانش سطحی و احساساتی (اغلب بصورت هجو) و مرکب از مکالمه و آوازهای سبک و دلانگیز است. منشأ آن اپرا کمیک میباشد. مصنفان عمده‌ی اپرت عبارتند از ژ. اوفنباک، ی. شتراوس کوچکتر، و. ش. گیلبرت، آ. س. سالیوون، و. هربرت، و ز. رومبرگ.

اپرنه[3] (eperne)، شهر (جه ۲۱٬۲۲۲)، ولایت مارن، ل‌ش فرانسه، در ناحیه‌ی شامپانی، بر رود مارن. از مراکز صنعت شامپانی است.

آپریس[4] (āpries)، چهارمین پادشاه (ح ۵۸۸– ح ۵۶۹ ق‌م) سلسله‌ی ۲۶م مصر قدیم؛ پسر و جانشین پسامتیک II. در صدد بازگرفتن سوریه و فلسطین از بخت‌النصر برآمد ولی توفیق نیافت. سرانجام احمس II او را مغلوب و مقتول کرد. در تورات حفرع (hofra) نامیده شده است (ارمیا ۳۰.۴۴).

آپسالا، شهر سوئد: ← اوپسالا.

اپستاین[5]، **جیکب** (jeykəb epstāyn)، ۱۸۸۰–، پیکرتراش. از پدر و مادری روسی و لهستانی در نیویورک زاده شد، و در پاریس شاگرد رودن بود. بیشتر در انگلیس بکار پرداخته است. وی در هنر بر ضد آنچه مزیّن است و صرفاً "قشنگ" بشمار میرود طغیان کرده و شکلهای اثربخشی پدید آورده است. پیکرهائی عظیم ساخته که با سنّتهای معمول سازگار نیست، و گفتگوهای بسیار برانگیخته است: از آن جمله است ۱۸ پیکر بزرگی که برای ساختمان جامعه‌ی پزشکان انگلیس ساخت (۱۹۰۷)، و بنای یادبود اوسکار وایلد که در پاریس بر پا کرد (۱۹۰۹). برخی از بهترین کارهای او صورتهائی است که از مفرغ ساخته است.

اپسم اند یوئل[6] (epsəm and yuəl) [= اپسم وَ یوئل]، شهر (جه ۶۸٬۵۴۹)، ولایت ساری، انگلستان. مسابقات معروف اسب دوانی داربی در اینجا انجام میگیرد.

آپشرون، شبه جزیره: ← آبشوران.

آپلاند[7] (āplənd)، ایالت تاریخی سوئد مرکزی؛ شهر عمده‌اش اوپسالا.

اپلبی[8] (apəlbi)، شهر، انگلستان: ← وستمرلند.

اپلتن[9] (apəltən)، شهر (جه ۳۴٬۰۱۵)، ش ایالت ویسکانسین، کشت، بر رود فاکس. کاغذ، پشم، و محصولات چوبی.

اپلتن[10]، سر **ادوارد ویکتور** (sər edwārd viktor apəltən)، ۱۸۹۲–، فیزیکدان انگلیسی. بجهت تحقیقاتش در یونوسفر، که منجر به تکمیل رادار شد، جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۷ را برد.

اپلچی[11]، **خلیج** (apəlaci)، شاخه‌ی خلیج مکزیک. ل‌غ فلوریدا، ج تلهسی.

آپلدورن[12] (āpeldorn)، شهر (جه ۷۲٬۶۶۶)، ایالت گلدرلاند، ش قسمت مرکزی هلند. از صنایعش مواد داروئی و دستگاههای سردساز و کاغذ است. قصر سلطنتی تابستانی هِتْ لو نزدیک آنست.

آپلس[13] (āpelles)، قرن چهارم ق‌م، نقاش یونانی دربار فیلیپ و پسرش اسکندر مقدونی. اگرچه فقط توصیف کارهایش در دست است، معروفترین نقاشان قدیم میباشد.

آپنتسل[14] (āpentsel)، ایالت، ش سویس، منقسم بدو نیم ایالت (= نیم کانتون) **آپنتسل آوسر رودن** (āser roden) (۲۴۳ کمم؛ جه ۴۸٬۰۲۶) و **آپنتسل اینر رودن** (iner) (۱۷۳ کمم؛ جه ۱۳٬۴۴۸). مرکز اولی شهر هریسزاو و مردمش پروتستان و کرسی دومی شهر آپنتسل و مردمش کاتولیک‌اند. ایالت آپنتسل تماماً محاط در ایالت سن‌گال است، و دارای صنایع موسلین و ابریشم و پرورد‌ی‌دوزی میباشد. آپنتسل مدتی تحت اداره‌ی راهبان سن‌گال بود؛ در اوایل قرن ۱۵م استقلال یافت؛ در ۱۵۱۳ در کنفدراسیون سویس پذیرفته شد؛ در ۱۵۹۷ بدو نیم ایالت تقسیم گردید.

آپنن[15]، **کوههای** (āpenan)، ایتالیائی **آپنینو** (āppenino)، سلسله جبالی که در طول شبه جزیره‌ی ایتالیا ممتد است، و کوههای سیسیل دنباله‌ی آن میباشد. بلندترین قله‌ی آن (۲٬۹۱۴ متر) در ناحیه‌ی آبروتسی إ مولیزه واقعست. چراگاههای وسیع و جنگلها (شاه بلوط، بلوط، کاج، غان) دارد. اغلب رودهای ایتالیا از آن سرچشمه میگیرند.

آپنهایم[16]، **ادالف لیو** (adālf liŏ āpənhāym)، ۱۹۰۴–، مستشرق و آشورشناس آلمانی، تبعه‌ی امریکا؛ مت وین. از ۱۹۵۵ استاد آشورشناسی مؤسسه‌ی شرقی دانشگاه شیکاگو است. رئیس ناشرین فرهنگ آسوری شیکاگو میباشد.

آپنهایمر[17]، **جی. رابرت** (jey rābərt āpənhāymər)، ۱۹۰۴–، فیزیکدان امریکائی؛ مت نیویورک. مدیر اجرای طرح تحقیقات انرژی اتمی در لوس آلاموس بود (۱۹۴۲–۴۵)، و درین سمت خدمات مهمی برای عملی ساختن استفاده‌ی نظامی از انرژی اتمی کرد. در ۱۹۴۷ بمدیریت مؤسسه‌ی مطالعات عالیه انتخاب شد. پس از بمباران اتمی ژاپن، از طرفداران جدی نظارت بین‌المللی در استفاده از نیروی اتمی گردید. وی سمت ریاست کمیته‌ی مشاورین کمیسیون انرژی اتمی امریکا را یافت، ولی در دسامبر ۱۹۵۳، بعلت مخالفت وی با تهیه‌ی بمب ئیدروژنی، کمیسیون انرژی اتمی او را برای امنیت کشور خطرناک تشخیص داد و از آن سمت برکنار کرد، و اگرچه هیئت مخصوصی که مأمور رسیدگی بوضع وی شد او را "وفادار" تشخیص داد، با انتصاب مجددش بسمت سابق مخالفت شد. آپنهایمر تقاضای استیناف کرد، و کمیسیون انرژی اتمی انفصالش را ابرام نمود (۱۹۵۴). در همان سال باتفاق آراء مجدداً بمدیریت مؤسسه‌ی مطالعات عالیه انتخاب گردید.

آپو[18]، **کوه** (āpo)، آتشفشان زنده ببلندی ۲٬۹۵۰ متر، ج میندانائو؛ بلندترین قله‌ی فیلیپین.

آپوکالیپس (āpokālips): ← مکاشفه.

آپوکریف[19] (āpokrif)، عربی ابوکریفا (abok–) [از یو. = پوشیده، پنهان]، نام ملحقات کتابهای عهدقدیم و جدید، که آنها را خارج از کتب آسمانی دانسته‌اند. آپوکریف عهد قدیم مشتمل است بر: اسدراس اول و دوم؛ طوبیت؛ یهودیت؛ کتاب استر (۴.۱۰–۱۶)؛ حکمت سلیمان؛ حکمت یسوع پسر سیراخ؛ کتاب دانیال نبی (۲۴.۳–۹۰؛ ۱۳؛ ۱۴. نیز ← دانیال، رفقای؛ شوشنا؛ بعل و اژدها)؛ دعای منسی؛ مکابیان اول و دوم. کاتولیکها همه‌ی اینها را، بجز دعای منسی و اسدراس اول و دوم، قانونی میدانند. پروتستانها آپوکریف را برسمیت نمیشناسند. نیز ← عهدین غیر قانونی.

---

(۱)APRA (۲)Apra Harbor (۳)Épernay (۴)Apries (۵)Epstein (۶)Epsom and Ewell (۷)Uppland (۸)Appleby (۹)Appleton (۱۰)Appleton (۱۱)Apalachee Bay (۱۲)Apeldoorn (۱۳)Apelles (۱۴)Appenzell (۱۵)Apennines (۱۶)Oppenheim (۱۷)Oppenheimer (۱۸)Apo (۱۹)Apocrypha

آپولودوروس[1] (āpollodoros)، شاعر، نحوی، و اساطیرشناس یونانی که در قرن دوم ق‌م میزیسته، و کتاب کتابخانه‌ی اساطیر را نوشته است.

آپولودوروس[1]، نق ۴۱۵ ق‌م، نقاش یونانی که نخستین بار در نقاشی سایه‌روشن بکار برد، و برجسته‌کاری را پایه گذاشت. وی به سایه‌ساز معروف بود.

آپولودوروس دمشقی (āpollodoruse)، ۶۰–۱۲۵ ب‌م، معمار مشهور رومی که فوروم ترایانوس رم را ساخته است.

آپولون[2] (āpollon)، ملقب به **فویبوس** (foybos) [یو. = درخشان]، در دین یونان، از خدایان اولمپی؛ پسر زئوس و لتو و برادر دوقلوی آرتمیس. در دلوس متولد شد. جنبه‌های مختلف برای او قائل بودند: خدای مجازات (باین عنوان با تیر و کمانی که هدیه‌ی هفایستوس بود مجسم میشود)؛ خدای کومك و درمان و دور کردن بلاها (آسکلپیوس پسرش بود)؛ خدای خبر دادن از مغیبات (این نیرو را در معابد مختلف خاصه در دلفی اعمال میکرد)؛ خدای موسیقی و شعر (موزها در خدمتش بودند، و بقولی چنگ را اختراع کرد، و اورفئوس پسرش بود)؛ خدای حامی احشام و اغنام؛ خدای نور و خورشید (منطبق با هلیوس)؛ و غیره. از معروفترین مجسمه‌های او آپولون بلودره است.

آپولون بلودره (āpollone belvedere)، مجسمه‌ی مرمرین آپولون در تالار بلودره، واتیکان. تقلیدی است که رومیان باستان از مجسمه‌ی مفرغی آپولون که در یونان ساخته شده بود کرده‌اند. درین مجسمه، آپولون بصورت جوانی نیرومند و عریان نموده شده است. این مجسمه را **آپولون پوتونی** (putoni) نیز خوانده‌اند، زیرا معتقدند که آپولون را در هنگام پیروزی او بر افعی موسوم به پوتون نمایش میدهد.

آپولونیوس (āpollonios) یا **آپولونیوس پرگائی** (e pergā'i–)، در مآخذ اسلامی **ابلونیوس نجّار** (← ابلونیوس)، ۲۶۲؟ ق‌م–؟، از معروفترین ریاضیون یونانی حوزه‌ی اسکندریه؛ منسوب بشهر پرگا از بلاد قدیم ناحیه‌ی پامفولیا در آسیای صغیر. مشهورترین اثر وی کتابی است در قطوع مخروطی که ظاهراً در هشت مقاله بوده ولی مقاله‌ی هشتم آن تاکنون بدست نیامده است. این کتاب مشتمل بر تحقیقات پیشینیان و تحقیقات عمده‌ی آپولونیوس است، وجمعی از ریاضیون دوره‌ی اسلامی آنرا بعربی ترجمه و شرح و تلخیص کرده‌اند؛ از آن جمله‌اند هلال ابن هلال حمصی، ثابت ابن قره، ابوالفتح اصفهانی، ابوالحسین عبدالملك ابن محمد شیرازی و خواجه نصیرالدین طوسی.

آپولونیوس ترالسی: ← فارنزه، گراز.

آپولیا[3] (āpuliā)، ایتالیائی **پولیا** (puliā)، ناحیه (۱۹٬۳۴۵ کم؛ جم ۲٬۶۴۲٬۰۷۶)، ج ایتالیا، بین دریای آدریاتیك و خلیج تارانت؛ مرکزش باری، و سایر شهرهای عمده‌اش برندیزی، فودجا، تارانت، لتچه. با وجود کم آبی، مو، زیتون، بادام، و غله در آن بعمل میآید. پرورش گوسفند و بز معمولست. در قدیم فقط قسمت شمالی آن آپولیا نام داشت. نورمانها آنرا از تصرف دولت بیزانس خارج کردند (قرون ۱۱–۲۱م)، و بصورت دوکنشین نیرومندی درآوردند؛ بعداً جزئی از مملکت ناپل شد.

آپولینر[4]، **گیوم** (giyyom āpoliner)، ۱۸۸۰–۱۹۱۸، شاعر فرانسوی؛ مت رم. مادرش لهستانی و خودش بنا بر مشهور فرزند نامشروع یك کاردینال بود. منظومه‌هایش، از قبیل الکل (۱۹۱۳) و کالیگرام (۱۹۱۸)، لطیف و عالی است، و درام معروفش، پستانهای تیرزیاس (۱۹۱۸)، بسبك سوررئالیسم و در پیشرفت این سبك فوق‌العاده مؤثر بود. وی در بسط کوبیسم و فوتوریسم مؤثر بود، و آثارش در نویسندگان فرانسه که بعد از او آمدند تأثیر فراوان داشت.

آپولیوس[5]، **لوکیوس** (lukius āpuleyus)، نویسنده و فیلسوف رومی قرن دوم ب‌م. اثر عمده‌اش، الاغ طلائی، در نویسندگان بعد سخت تأثیر داشت.

اپومتکس کورتهاوس[6] (apomatoks korthās)، دهکده‌ای در قسمت مرکزی ایالت ویرجینیا، کشت، نزدیك سرچشمه‌ی رود اپومتکس. در این محل ر. ا. لی تسلیم ی. س. گرانت شد (آوریل ۱۸۶۵)، و جنگ داخلی امریکا پایان یافت.

اپه[7]، **آبه دو ل/** (ābe de: lepe)، شهرت **شارل میشل** (šārl mišel)، ۱۷۱۲–۸۹، روحانی بشردوست فرانسوی. در پاریس با دو خواهر کر لال آشنا شد، و همت بتعلیم آنان گماشت، و بدین طریق زبانی علامتی برای تفهیم و تفهم کرهای لال بعمل آورد. سپس تصمیم گرفت که باقی عمر خود را وقف بسط و تکمیل این امر نماید، و بدین منظور بخرج خود مدرسه‌ای برای کرهای لال دایر کرد. دو سال پس از مرگ او این مدرسه، بنام مؤسسه‌ی ملی کرهای لال در پاریس، جزء مؤسسات عام‌المنفعه درآمد.

آپیانوس[8] (āppiānus)، مورخ رومی قرن دوم ب‌م. تاریخ فتوحات روم را بیونانی نوشته و قسمتی از آن در دست است.

آپیا ویا (āppiā viā)، از معروفترین ← جاده‌های رومی، ساخت ح ۳۱۲ ق‌م. شاهراه یونان و ایالات آسیائی بود.

اپیداوروس[9] (epidāros)، شهر و دریابندر قدیم یونان، لش پلوپونز، برساحل شرقی آرگولیس. بیماران بسیار برای شفا بمعبد آسکلپیوس واقع در آنجا میرفتند. تا دوره‌ی رومیها شهر واطرافش تاحدی استقلال داشت.

اپیر (epir)، ناحیه‌ی قدیم یونان: ← اپیروس.

اپیروس[10] (لتی epirus، یو epeyros)، فنه **اپیر** (epir)، ناحیه‌ی قدیم در ل یونان، که از ل به ایلیریا، از ش به مقدونیه و تسالی، از ج به آیتولیا و آکارنانیا، و از غ بدریای یونیائی محدود بود. در قرن سوم ق‌م تحت حکومت پورهوس باوج رفعتش رسید. در ۱۶۷ ق‌م آیمیلیوس پاولوس تاراجش کرد، و در ۱۴۶ ق‌م–۱۲۰۴ ب‌م جزء امپراطوری روم بود. در قرن ۱۴م بدست آلبانی‌ها و در قرن ۱۵م بدست ترکهای عثمانی افتاد. فعلا قسمت شمالی آن جزء آلبانی و بقیه در یونان است.

آپیس[11] (āpis) یا **هاپی**[12] (hāpi)، عنوان گاوهای مقدس مصریان قدیم که مظهر اوزیریس و فتاح بود، و در ممفیس در محل مخصوصی در تحت سرپرستی کهنه میزیست. چنین گاوی میبایست علامات مخصوصی داشته باشد (از جمله باید پیشانی آن سفید باشد). گاو آپیس نباید بیش از ۲۵ سال عمر بکند، و اگر سن آن از ۲۵ سال تجاوز میکرد، کهنه مأمور بودند که آنرا در رود نیل غرق کنند، و جسدش را مومیائی کرده در مقبره‌ی مخصوصی قرار دهند. گاو آپیس پس از مرگ نیز مورد پرستش بود. در تصاویر گاهی سفیدی پیشانی آنرا بشکل هلال تصویر کرده‌اند، و گاهی نیز آپیس را بصورت انسانی با کله‌ی نره‌گاو نمایش داده‌اند.

اپیسکوپیوس[13]، **سیمون** (simon episkopius)، ۱۵۸۳–۱۶۴۳، عالم هلندی الاهیات مسیحی؛ از رهبران مذهب آرمینیوسی (← آرمینیوس، یاکوبوس) و معترضان.

اپیفانس[14] (epifānes)، لفظ یونانی، بمعنی مشهور، که در القاب بعضی فرمانروایان قدیم میآید (مثلاً ← آنتیوخوس IV).

اپیفانیا[15] (epifāneyā)، شام: ← عماد.

اپیکتتوس[16] (epiktetus)، نق ح 100 ب‌م، فیلسوف رواقی رومی. بنده بود و بعد آزاد شد. در فلسفه تنها متوجه اخلاق بود، و میگفت که اگر برنفس خود مسلط شویم آزاد و مستقل خواهیم بود. در بردباری شهرت تمام داشت.

اپیکوروس[17] (epikuros)، در مآخذ اسلامی ابیقورس (ebiqures)، فنه اپیکور (epikür)، ۳۴۱–۲۷۰ ق‌م، فیلسوف یونانی که در تعریف فلسفه میگفت فن حصول سعادت در زندگی است، و خیر را منحصر به لذت معنوی یا آرامش درونی میدانست. تعلیم او بعدها بغلط و بخلاف منظور او بفلسفه‌ی عیش و نوش و درك لذات جسمانی معروف شد. ← لوکرتیوس.

اپیگونها[18] (epigonhā)، یو اپیگونوی (epigonoy) [= اعقاب]، در افسانه‌های یونان، پسران مخالفان هفتگانه‌ی تب. بسرکردگی آدراستوس تب را گرفته پادشاهی را به ترساندروس دادند.

اپیمتئوس[19] (epimeteus)، در دین یونان، یکی از تیتانها. برادرش پرومتئوس او را از وصلت با پاندورا برحذر داشت، ولی وی نشنید.

اپینال[20] (epināl)، شهر (جم ۲۶٬۲۸۸)، مرکز ولایت وژ، لش فرانسه، در ناحیه لورن، بر رود موزل. در قرن دهم بنا شد. کالاهای پنبه‌ای و آهنی و کلاه.

اپینفرین[21] (epinefrin) :← آدرنالین.

اپینه[22]، **لوئیز دو لا لیو د/** (luiz dë lā liv depine)، ۱۷۲۶–۸۳، بانوی فرانسوی، مشوق ادب و دوست دیدرو و گریم. حامی ژ. ژ. روسو

---

(۱)Apollodorus (۲)Apollo (۳)Apulia (۴)Apollinaire (۵)Apuleius (۶)Appomattox Courthouse (۷)Epée (۸)Appian (۹)Epidaurus (۱۰)Epirus (۱۱)Apis (۱۲)Hapi (۱۳)Episcopius (۱۴)Epiphanes (۱۵)Epiphania (۱۶)Epictetus (۱۷)Epicurus (۱۸)Epigoni (۱۹)Epimetheus (۲۰)Épinal (۲۱)epinephrine (۲۲)Épinay

بود، ولی روسو از وی ببرید (۱۷۵۷)، و در کتاب اعترافات خود از او بدگوئی کرد.

ـات (از لتی)، پسوندی که در شیمی برای نامگذاری بعضی ترکیبات بکار میرود. از جمله، نمکِ اسیدی را که نامش مختوم به پسوند ـیک است نشان میدهد (مانند نیترات، که نمک اسید نیتریک است، و سولفات، که نمک اسید سولفوریک است).

آتائوالپا[1] (ātāualpā)، فت ۱۵۳۳، آخرین اینکای پرو (← اینکا). با برادر ناتنی خود، هواسکار، در حکومت شریک بود، ولی بر ضد او شورید، و تمام امپراطوری را بدست آورد. سرانجام، ف. پیثارو او را محبوس (۱۵۳۲) و مقتول کرد.

آتابای (ātābāy) تیره‌ای از طایفه‌ی یموت از ایل ترکمن، که بین رودهای اترک و گرگان سکونت دارند. سرتیپ علی رزم‌آرا در کتاب جغرافیای نظامی ایران (گرگان و دریای مازندران، ۱۳۲۰ هش، صص ۲۵-۲۶) مینویسد که تعداد تیره‌ی آتابای حـ ۳٬۰۰۰ خانوار است، که ۱/۳ آن در خاک شوروی و بقیه در ایران ساکنند. از شاخه‌های آن آق آتابای (-āq) را نام میبرد، و گوید تیره‌های مختلط دیگری نیز از ازمنه‌ی گذشته تابع تیره‌ی آتابای بوده‌اند (از جمله دار، روحی، و کموج، که هریک ۱٬۰۰۰ خانوار دارند).

آتابای، دهستان (جم حـ ۱۸٬۰۰۰؟)، شهرستان دشت گرگان، استان دوم؛ دارای ۵۰ (؟) آبادی. شغل اهالی زراعت و گله‌داری است.

اتابک (atābak)، لقب و عنوان بعضی از امرای آل سلجوق، که سلاطین مزبور، بسبب اعتماد در حق آنها، تربیت و حمایت فرزندان خود را بآنها وامیگذاشته‌اند، و این مقام را با خلعت و تشریف و همواره به امرای بسیار معتبر و محتشم خویش اعطا میکرده‌اند، و بعضی اوقات نیز آنها را عزل مینموده‌اند، و این رسم از همان آغاز سلاجقه در بین آنها رایج بوده است، چنانکه الب ارسلان، حتی در ایام حیات پدر، حامی و مربی ترکی موسوم به قطب کلساری (kolsāri) و ملقب به اتابک داشته، و ملکشاه وزیر معروف خود خواجه نظام‌الملک را از جهت کمال اعتمادی که بدو داشته است لقب اتابک داده بود. مع‌ذلک، بعد از وفات ملکشاه سلجوقی، و مخصوصاً با ظهور اختلاف بین شاهزادگان و مدعیان سلطنت، امرائی که با عنوان و لقب اتابک شاهزادگان غالباً خردسال سلجوقی را در تحت حمایت خویش گرفته بودند متدرجاً قدرت و نفوذ تمام بهمرسانیدند، و بعضی از آنها حتی مادر شاهزاده‌ای را که تحت حمایت و اتابکی خویش داشتند تزویج کردند، و در واقع، بنام شاهزاده‌ی تحت حمایت خویش امارت مستقل موروثی بوجود آوردند، و گاه بکلی مستقل و بدون شاهزاده‌ی تحت حمایت خویش در حوزه‌ی حکومت فرمانروائی کردند و امارت مستقل یافتند. بهرحال، نه فقط پادشاهان سلاجقه‌ی بزرگ و سلاجقه‌ی عراق و کرمان اتابکان محتشم و مقتدر داشتند، بلکه سلاجقه‌ی شام و سلاجقه‌ی روم نیز اتابکان داشتند، و در واقع، هریک از سلاطین که فرزندان متعدد داشته‌اند، برای هریک از فرزندان خود امیری را بعنوان اتابک انتخاب مینمودند، و این اتابکان بهنگام فرصت قدرت بسهم رسانیده داعیه‌ی امارت و گاه سلطنت مییافتند، و بدین ترتیب، سلسله‌هائی از امرای مستقل، بنام **اتابکان آذربایجان**، **اتابکان فارس**، **اتابکان موصل**، **اتابکان یزد**، **اتابکان دمشق**، **اتابکان سنجار**، حکومتهائی محلی و بیش و کم مستقل تشکیل دادند.

عنوان اتابک، غیر از سلاجقه، نیز در بین خوارزمشاهیان و ممالیک مصر رواج یافت، و در نزد امرای اخیر غالباً مراد از آن امرای مستقل بود بدون آنکه کسی از شاهزادگان در تحت قیمومت آنها باشد. بعدها این عنوان نزد امرای گرجستان نیز متداول شد، و حتی در عهد صفویه ظاهراً امرای گرجستان آن را بصورت اسم خاص نیز بکار میبردند، و در عهد قاجاریه نیز میرزا تقی‌خان امیر کبیر و امین‌السلطان و حتی شاهزاده‌ی عین‌الدوله از وزرای آن عصر اتابک لقب یافتند.

اتابک ابوبکر: ← نصرت‌الدین ابوبکر.

اتابک ازبک: ← مظفرالدین ازبک.

اتابک اعرج: ← قطب‌الدین مودود.

اتابک اعظم: ← امین‌السلطان.

اتابکان: ← اتابک. نیز رجوع شود به مقالات آینده که با لفظ اتابکان شروع میشود.

اتابکان آذربایجان، عنوان سلسله‌ای از امرای ترک آذربایجان که از حدود سنه‌ی ۵۳۱ تا ۶۲۲ هق از جانب سلاجقه و در اواخر حال یک چند بطور مستقل در آن حدود فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله از امرا شمس‌الدین ایلدگز از ممالیک سلاجقه و از ترکان قبچاق بود، و بعد از او بترتیب دو پسرش محمد جهان پهلوان و قزل ارسلان حکومت کردند، و این قزل ارسلان در اواخر حال داعیه‌ی استقلال یافت. بعد از او برادرزاده‌اش نصرت‌الدین ابوبکر به امارت نشست، و بعد از او نیز برادرش مظفرالدین ازبک امارت یافت که پسر و جانشین او، بنام اتابک خاموش، آخرین امیر از سلسله‌ی اتابکان آذربایجان محسوبست. امارت آنها بوسیله‌ی جلال‌الدین منکبرنی منقرض شد. اتابکان آذربایجان به شعر و ادب اظهار علاقه میکردند، و شعرائی مانند ظهیر فاریابی، نظامی، خاقانی، و مجیرالدین بیلقانی بعضی از آنها را ستوده‌اند.

اتابکان سلغری: ← اتابکان فارس.

اتابکان سنجار (senjār)، سلسله‌ای از امرای آل زنگی که در ولایت سنجار حکمرانی کرده‌اند. سیف‌الدین غازی II در سنه‌ی ۵۶۶ هق ولایت سنجار را گرفت، و حکومت آنجا را به برادر خود عمادالدین زنگی ابن مودود (متوفی در ۵۹۴ هق) سپرد. بعد از وفات عمادالدین زنگی، پسرش قطب‌الدین محمد بجایش نشست (۵۹۴). بعد از او پسرش عمادالدین شاهنشاه امارت یافت (۶۱۶)، اما بزودی برادرش محمود ابن محمد جای او را گرفت (۶۱۶-۶۱۷)، ولیکن امارت او نیز طولی نیافت، و حکومت اتابکان سنجار بدست ایوبیان منقرض شد.

اتابکان شام، شعبه‌ای از امرای مستقل آل زنگی که در دمشق و بعلبک و حمص و حماة و حلب، از سنه‌ی ۵۴۱ تا ح ۵۷۷ هق. حکومت کردند. اولین امیر این سلسله نورالدین محمود بود، و بعد از او پسرش ملک صالح به امارت نشست. بعد از وفات (۵۷۷ هق) ملک صالح، حوزه‌ی حکومت او بموجب وصیت خودش به عزالدین مسعود I رسید. اتابکان شام، خاصه نورالدین محمود، نیز بسبب شرکتی که در جنگهای صلیبی داشته‌اند مشهورند.

اتابکان شبانکاره یا بنی **فضلویه:** ← شبانکاره.

اتابکان فارس، عنوان سلسله‌ای از امرای ترک‌نژاد فارس که از ۵۴۳ تا ۶۸۶ هق در ولایت فارس حکومت کرده‌اند، و چون جد آنها سلغر یا سلغور (هر دو solqor) نام داشته است، آنها را آل سلغر و اتابکان سلغری و سلغریان نیز میخوانند. مؤسس این سلسله سنقر ابن مودود نام داشت، و بعد از او برادرش مظفرالدین زنگی ابن مودود بامارت فارس نشست. پسر مظفرالدین زنگی که تکلة ابن زنگی نام داشت امارت فارس را به برادرزاده‌ی خویش طغرل ابن سنقر بمیراث نهاد، و بعد از او سعد زنگی امارت یافت. بعد از او بترتیب ابوبکر ابن سعد، سعد ابن ابوبکر، محمد ابن سعد، محمد شاه ابن سلغور شاه، سلجوقشاه ابن سلغور شاه، و ابش خاتون در فارس امارت کردند، و چون این ابش خاتون در عقد ازدواج منگو تیمور، یکی از فرزندان هولاکو، بود، بعد از او فارس تحت اداره‌ی مستقیم شحنگان و امرای مغول درآمد.

حکومت اتابکان فارس در اوایل تحت نفوذ سلاجقه بود، و بعد تحت نفوذ خوارزمشاهیان در آمد، و در اواخر، امرای این سلسله مطیع ایلخانیان مغول بودند. بر اثر تدبیر و سیاست آنها، در عهد مغول ولایت فارس از آسیب و فتنه در امان ماند، و در عهد امارت آنها شمس قیس رازی، مؤلف کتاب المعجم، و سعدی شیرازی آثار خود را تألیف نمودند.

اتابکان لرستان، عنوان مشهور امرای لر بزرگ، و بعضی از مورخین امرای لر کوچک را نیز بدین عنوان نام برده‌اند. و در هر حال، این امرا بهیچوجه از امرای سلاجقه نبوده‌اند، و از شاهزادگان سلجوقی نیز کسی را تحت حمایت و تربیت نداشته‌اند، و عنوان اتابکان درباره‌ی آنها بعنوان لقب و در واقع بمعنی امیر و ملک مستقل است نه مربی و لالای شاهزادگان (← اتابک). برای اطلاع از احوال آنها ← لر بزرگ؛ لر کوچک.

اتابکان موصل، عنوان سلسله‌ای از امرای مستقل موصل، از خاندان ملوک معروف به آل زنگی، که از حدود سنه‌ی ۵۲۱ تا ح ۶۶۰ هق، در آن ولایت حکومت کرده‌اند. مؤسس این سلسله اتابک عمادالدین زنگی، پسر اتابک آق سنقر بود، و بعد از او، پسرش سیف‌الدین غازی I به امارت موصل نشست. بعد از سیف‌الدین غازی، برادرش قطب‌الدین مودود به حکمرانی نشست، که پس از وی پسرش سیف‌الدین غازی II، و بعد از او، برادرش عزالدین مسعود I امارت یافت، و او نیز تخت امارت را به پسرش نورالدین ارسلانشاه I به میراث نهاد، که بعد از او، پسرش ملک قاهر بامارت رسید، و بعد از ملک قاهر، پسرش نورالدین ارسلانشاه II، و سپس، برادر او

(1) Atahualpa

ناصرالدین محمود به امارت نشست. بعد از شخص اخیر، حکومت آل زنگی در موصل خاتمه یافت، و بدرالدین لؤلؤ، مملوک ارمنی آنها، و پس او، اسماعیل ابن لؤلؤ چندی حکومت کردند، اما حکومت آنها با استیلای مغول بر جزیره پایان یافت.

شهرت عمده‌ی اتابکان موصل بسبب سهم و تأثیریست که در جنگ با صلیبیها و دفاع از بلاد شام داشته‌اند، و درین کار، امرای نخستین آنها در واقع پیشقدم سلطان صلاح‌الدین ایوبی بشمار می‌آیند.

اتابکان یزد یا **آل وردان** (āle vardān) یا **آل وردانزور** (روز) (zur-)، سلسله‌ای از امرای دیلمی، از اولاد وردانزور نام، که منسوبان و خویشاوندان امرای اخیر بنی **کاکویه** بوده‌اند، و امارت آن سلسله را از حدود سنه‌ی ۵۳۶ هق تا ۷۱۸ هق در ولایت یزد و ابرقو و گاه بعضی نواحی مجاور دیگر نیز ادامه داده‌اند. با آنکه عنوان اتابکان یزد در واقع مختص همین سلسله‌ی اخیر آل وردان یا آل وردانزور بوده است، لیکن بعدها از طریق توسّع این عنوان را گاه بر امرای بنی کاکویه نیز که از منسوبان آل بویه بوده‌اند اطلاق کرده اند، هرچند احتمال دارد که آخرین امرای بنی کاکویه نیز عنوان اتابکی داشته‌اند.

مؤسس این سلسله‌ی اتابکان در واقع **رکن‌الدین سام** (ف ۵۹۰ هق)، پسر وردانزور، بوده است که از ملازمان و منسوبان دیلمی امیر فرامرز ابن علی و مادرش دختر علاءالدوله علی ابن فرامرز بود. در حدود سنه‌ی ۵۳۶ هق، بعد از آنکه امیر فرامرز در جنگ قطوان بقتل آمد، سنجر ولایت یزد را به دو دختر امیر فرامرز داد، و رکن‌الدین سام را اتابکی داده به نیابت آن دو دختر، که از طرف مادر نسب به سلاجقه میرسانیدند، گماشت. در حدود سنه‌ی ۵۸۴، رکن‌الدین سام کناره جست، و برادرش، **عزالدین لنگر** (ف ۶۰۴ هق)، بجایش نشست. عزالدین لنگر، که فرزندان او اتابکی یزد را تا آخر حفظ کردند، در واقع به یک تعبیر سرسلسله‌ی اتابکان یزد بشمارست، و بهمین جهت او را ابوالملوک (abo'l.moluk) خوانده‌اند. خود وی در حدود ۲۰ سال امارت یزد داشته است. پس از وی، دو تن از پسرانش، بنسام **وردانزور ابن لنگر** و سپس **ابومنصور سپهسالار ابن لنگر**، بترتیب به اتابکی رسیدند، که اولی ۱۲ سال امارت کرد و دومی در حدود ۸ سال. پس همین ابومنصور سپهسالار بود که، بعد از پدر، بنام **قطب‌الدین محمود شاه** (ف ۶۳۷ هق) امارت یزد یافت. وی دختر بساق حاجب را بعقد ازدواج درآورد، و سیزده سال امارت راند. پسرش، **علاءالدوله سلغرشاه** (سلتق ۱)(solqor šāh)، که بعد از وی بامارت رسید، تا حدود سنه‌ی ۶۶۲ حیات داشت. بعد از او پسرش، **طغانشاه** (toqān šāh) (ف ۶۷۰ هق)، اتابکی یزد یافت، و او هشت سال امارت راند. امارت پسر او، **علاءالدوله**، دوام نیافت، و چون او در سنه‌ی ۶۷۳ وفات یافت، برادر دیگرش، **یوسف شاه ابن طغانشاه** (ف ۶۹۰ هق)، بامارت نشست، که چون از پرداخت خراج به مغول سر فرونپیچید، و فرستاده‌ی ایلخان را کشت، ایلخان وی را معزول کرده عده‌ای پسر کوبی او گسیل داشت. یوسف شاه به سیستان گریخت. برای جانشین و پسرش **حاجی شاه ابن یوسف شاه**، که بعد از چند سالی فترت بامارت رسید، فقط امارتی اسمی باقی ماند، و او در واقع آخرین اتابک از سلسله‌ی اتابکان یزد بشمارست، و امارت او و حکومت آل وردان در سنه‌ی ۷۱۸ هق بدست امیر مبارزالدین محمد ابن مظفر، مؤسس سلسله‌ی معروف آل مظفر، پایان یافت. اتابکان یزد تا حدی دنباله‌ی بنی کاکویه بشمارند، و هر دو سلسله با سلاجقه منسوب بوده‌اند، و بهمین سبب است که بنی کاکویه نیز اتابکان یزد بشمار رفته‌اند.

اتابک خاموش، شهرت **امیر قزل ارسلان ابن ازبک**، ف ۶۲۶ هق، ششمین و آخرین امیر از سلسله‌ی امرای معروف به **اتابکان آذربایجان**. وی پسر و جانشین اتابک **مظفرالدین ازبک** بود، و چون کر و گنگ مادرزاد بود، او را اتابک خاموش لقب داده‌اند. وی بعد از پدر بر قسمتی از آذربایجان فرمانروائی یافت (۶۲۲)، اما بعد از چهار سال، بخدمت سلطان جلال‌الدین منکبرنی پیوست (۶۲۶ هق)، و در بین هدایائی که بسلطان تقدیم کرد کمربندی مرصع بانواع جواهر بود که به کیکاوس، پادشاه قدیم افسانه‌های ایران، انتساب داشت، و در باره‌ی این هدیه و ارزش فوق‌العاده‌ی آن نسّوی در سیرة جلال‌الدین سخن رانده است. باری، اتابک خاموش در خدمت سلطان جلال‌الدین، تهیدست و درمانده گشت. عاقبت، چندی بعد از آذربایجان به الموت نزد علاءالدین محمد ابن حسن رفت، و بعد از یکماه در آنجا وفات یافت. با مرگ او امارت سلسله‌ی اتابکان آذربایجان منقرض شد.

اتابک شهید، لقب **عمادالدین زنگی**، اتابک موصل.

آتاتورک (ātātu:rk)، شهرت **مصطفی کمال پاشا**، ۱۸۸۱–۱۹۳۸، سیاستمدار و سرباز و اولین رئیس جمهور (۱۹۲۳–۳۸) ترکیه؛ بنیان‌گذار **ترکیه‌ی جدید**. در سالونیک متولد شد، و در آنجا و در مدرسه‌ی نظامی مناستر تحصیل کرد. در ۱۸۹۹ وارد مدرسه‌ی نظامی اسلامبول شد، و در همینجا بزندگی سیاسی راغب گردید، و در نهضتهای سری بر علیه استبداد سلطان عبدالحمید سخت شرکت جست. در ۱۹۰۵ آکادمی جنگ اسلامبول را بپایان رسانید. سپس با درجه‌ی سروانی به دمشق اعزام شد، و در آنجا جمعیت وطن و حُرّیت را تأسیس نمود. در جنگ (۱۹۱۱–۱۲) طرابلس بر ضد ایتالیائیها شرکت داشت، و در دومین جنگ (۱۹۱۳) بالکان رئیس ستاد گالیپولی بود.

در چه I در دفاع (۱۹۱۵) موفقیت‌آمیز از داودانل در مقابل انگلیسها نقش عمده‌ای داشت. در جنگهای قفقاز (۱۹۱۶) و فلسطین (۱۹۱۷) فرماندهی داشت. در ۱۹۱۸ به اسلامبول احضار شد، ولی سال بعد، برای اجرای خلع سلاح نیروهای ترکیه برطبق شرایط ترک مخاصمه، به آناطولی اعزام گردید. مصطفی کمال که از شرایط سخت ترک مخاصمه سخت ناراضی بود به مبارزه برای استقلال ترکیه مصمم شد، و در ژوئن ۱۹۱۹ از آماسیا اعلامیه‌ای صادر کرده در آن حکومت سلطان و صدر اعظمش داماد فرید پاشا را که زیر نفوذ متفقین بود محکوم کرد، و در آوریل ۱۹۲۰ مجلس کبیر ملی (بیوک ملت مجلسی) را در آنکارا تشکیل داد، که او را بریاست برگزید. پیمان سور بین سلطان محمد VI و متفقین اختلافات را تشدید کرد. جنگ با حکومت اسلامبول و با متفقین خاصه یونانیان–که قسمتی از آسیای صغیر را اشغال کرده بودند–آغاز شد. در جنگهای ۱۹۲۱–۲۲، خاک ترکیه را از یونانیان پاک کرد، و مجلس کبیر لقب غازی بوی داد. در نوامبر ۱۹۲۲ مجلس بانحلال سلطنت رأی داد: در نتیجه‌ی مبارزات ملیون و مذاکرات ۱۹۲۲–۲۳، پیمان سور ملغی شد، و در کنفرانس لوزان پیمان صلح دیگری با ترکیه منعقد گردید، و این تنها موردی بود که یکی از دول مغلوب جنگ I موفق باصلاح شرایطی که متفقین تحمیل کرده بودند گردید.

دومین مجلس کبیر ملی–که اکثریت اعضایش از حزب خلق (خلق فرقه‌سی) بود که مصطفی کمال آنرا تأسیس کرده بود–در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ ترکیه را جمهوری اعلام کرد، و وی را بریاست جمهور انتخاب نمود. عصمت اینونو به نخست‌وزیری منصوب و آنکارا پایتخت ترکیه شد. بساط خلافت برچیده شد (مارس ۱۹۲۴)، و مصطفی کمال قانون لساسی ترکیه را، که تمام اختیارات را در دست رئیس جمهور متمرکز میکرد، تحمیل نمود (آوریل ۱۹۲۴).

حکومت مصطفی کمال دیکتاتوری یک‌حزبی بود، و وی از ابتدای کار باجرای برنامه‌ی منظمی برای اروپائیسازی ترکیه اقدام کرد، و مذهب را از سیاست تفکیک نمود. از اصلاحات داخلی او میتوان ملی کردن شرکتهای خارجی، توسعه‌ی صنعت و کشاورزی، تأسیس بانکهای ملی، بسط وسایل ارتباطیه، منع فینه و چادر و تعدد زوجات، برقرار کردن ارث مساوی با مردان برای زنان، اعطای حق رأی بزنان، تغییر الفبا، و اتخاذ تقویم گرگوری را نام برد. در ۱۹۳۴ که استعمال اسامی خانوادگی بموجب قانون مقرر شد، مجلس ملی نام آتاتورک (پدر ترک) به مصطفی کمال اعطا نمود. آتاتورک در سیاست خارجی خود را صلح‌جو نشان داد، ولی برای حفظ استقلال ترکیه پیمانهای دوستی و اتحاد با دول همسایه و دولتهای بزرگ منعقد ساخت که از آنجمله است پیمان (فوریه‌ی ۱۹۳۴) بالکان با یونان و رومانی و یوگوسلاوی، و پیمان (ژوییه‌ی ۱۹۳۷) سعدآباد با عراق و ایران و افغانستان. آتاتورک اول‌بار در ۱۹۲۳ و سپس در ۱۹۲۷ و ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ بریاست جمهور ترکیه انتخاب شد، و سرانجام در اسلامبول وفات یافت، و بعد از او عصمت اینونو بریاست جمهور انتخاب گردید.

اتازونی[1] (etāzuni): ← کشورهای متحد (امریکا).

اتا ژنرو[2] (etā jenero) یا **مجلس عمومی**

(۱)États-Unis (فنس) (۲)État-généraux (فنس)؛ States-General (انگل)

طبقاتی، در تاریخ فرانسه، مجلس ملی مرکب از نمایندگان هریک از طبقات سه‌گانه– روحانیون، نجبا، و طبقه‌ی سوم (عامه‌ی مردم). این مجلس شبیه دیت (مجلس شور) امپراطوری مقدس روم، و کورتس اسپانیای قدیم، و از جهاتی شبیه پارلمنت انگلستان بود، ولی هیچگاه قدرت این سازمانها را بدست نیاورد. منشأ آن شورای سلطنتی [لتی کوریا رگیس (kuriā regis)] بود، ولی اولین مجلسی که باین نام تشکیل شد مجلسی بود که فیلیپ IV در ۱۳۰۲ در پاریس تشکیل داد تا سیاست ضد روحانی خود را بتصویب عموم طبقات برساند. در واقع فیلیپ مؤسس اتا ژنرو بود، و سازمان مجلس عمومی طبقاتی از ۱۳۰۲ تا ۱۷۹۷ یکسان بود. حدود اختیارات آن صریحاً معین نبود، ولی با قدرت پادشاه نسبت معکوس داشت. مجالس ۱۳۰۲ و ۱۳۰۸ اقدامات فیلیپ را برضد پاپ **بونیفاکیوس VIII** و **شهواران پرستشگاه** تصویب کرد. در ۱۳۵۵–۵۷، مجلس، برهبری ا. مارسل، در صدد کسب اختیارات بیشتری برآمد، ولی توفیق نیافت. مجلس عمومی ۱۶۱۴ کاری از پیش نبرد، و در قرن هفدهم، که ریشلیو و مازارن و لوئی XIV حکومتی مطلقه در فرانسه برقرار کرده بودند، و از آن پس تا ۱۷۸۹ مجلس عمومی تشکیل نیافت، ولی مجالس عمومی طبقاتی محلی در ایالات تشکیل میشد.

در بحران مالی سال ۱۷۸۸، لوئی XVI ناچار امر بتشکیل اتا ژنرو داد، و در پنجم ماه مه‌ی ۱۷۸۹ مجلس در **ورسای** تشکیل یافت، و اولین مشکلی که پیش آمد، ترتیب رأی دادن بود، بدین معنی که سابقاً هریک از طبقات سه‌گانه جداگانه رأی میدادند، و هرطبقه هم یک رأی داشت، و باین ترتیب، طبقه‌ی سوم که از حیث تعداد بمراتب بیش از دو طبقه‌ی دیگر بود یک رأی بیشتر نداشت، و همواره مغلوب روحانیون و نجبا میگردید. باین جهت، طبقه‌ی سوم تقاضا کردند که بآنها حق داده شود که بتنهائی معادل نمایندگان دو طبقه‌ی دیگر نماینده انتخاب کنند، و در موقع اخذ رأی هم عموم نمایندگان در یک جلسه جمع شوند و هر نفر حق یک رأی داشته باشد. سرانجام در ژوئن ۱۷۸۹ طبقه‌ی سوم و عده‌ای از روحانیون این نظر را بکرسی نشانیده هیئتی بنام **مجمع ملی** تشکیل دادند. لوئی XVI ناچار امر انجام شده را پذیرفت، و این امر اعلان انقراض حکومت استبدادی و در واقع آغاز **انقلاب فرانسه** بود.

اتاسی، هاشم الـ [هاشم الاتاسی] (al-Hāšemo 'l-atāsi)، ۱۸۷۵–، سیاستمدار و رئیس جمهور (۱۹۳۶–۱۹۵۰،۳۹–۱۹۵۴،۵۱) سوریه؛ ت حمص. قبل از اینکه به ریاست جمهور برسد، در ۱۹۲۰ نخست‌وزیر شد، و در ۱۹۲۸ رئیس مجلس مؤسسان سوریه گردید. در ۱۹۳۶ معاهده‌ی مودت بین فرانسه و سوریه را در پاریس امضا کرد.

آتاکاما[1]، **صحرای**، پهنه‌ی کمابیش بطول ح ۹۶۵ ک‌م، ل شیلی، واقع بین رشته‌های ساحلی و کوههای آند. فرازای متوسطش ح ۶۱۰ متر است. رستنی ندارد ولی دارای منابع سرشار شوره و مس است. اولین اروپائی که از آن گذشت (۱۵۳۷) **آلماگرو** بود. در ← جنگ پاسیفیک از دست بولیوی بتصرف شیلی درآمد.

آتاکسی حرکتی[2] (ātāksie؛ از فنس)، لتی تابس دورسالیس[3] (tābes dorsālis)، بیماری مزمن پیشرونده‌ی سلسله‌ی اعصاب. در این بیماری، بر اثر خراب شدن حواس حاکم بر وضع اندام و نوسانهای آن، تطابق عمل عضلات از بین میرود، و راه رفتن مشکل میشود. سیفیلیسیها بآن مبتلا میشوند.

آتالا[4]، از آثار معروف **شاتوبریان**، که داستان عشق شورانگیز جوانی (بنام شاکتاس) با دختری از هندیشمردگان است. شاکتاس بدست قبیله‌ای از دشمنان اسیر و محکوم بمرگ شد، و آتالا، دختر رئیس قبیله‌ی دشمن، دل به عشق او بست. در این کتاب بهترین مظاهر تجلیات ترس، امید، عشق، و سرزنش وجدانی، که این دو دلداده‌ی بیگناه بدان دوچارند، ضمن کلماتی دلنشین تشریح شده است. بعلاوه، نویسنده مناظر جالبی از دنیای جدید و تناقضی را که بین زندگی بدوی و زندگی متمدن و نوین وجود داشته شرح داده است. کتاب آتالا اول‌بار در ۱۸۰۱ بصورت پاورقی روزنامه‌ی مرکور در فرانس چاپ شد (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۱۰ هش).

آتالانته[5] (ātālānte)، در افسانه‌های یونانی، زن شکارچی، از آرگونوتها و از اصحاب شکار گراز **کالودون**. با هریک از خواستگاران قرار مسابقه‌ی دو میگذاشت، باین شرط که برنده او را بزنی بگیرد و بازنده کشته شود. از میان خواستگاران هیپومنس پیروز شد (سه سیب بزمین انداخت، و آتالانته برای برداشتن آنها درنگ کرد).

آتاماس[6] (ātāmās)، در افسانه‌های یونان، پادشاه قسمتی از بئوسی؛ پسر آیولوس. بدستور هرا، با نفله (nefele) وصلت کرد و از آنجا فریکسوس و هله بدنیا آمدند. عشقبازی او با زنی دیگر باعث خشم هرا و نفله و دیوانگی وی گردید.

آتاناسیوس[7]، **قدیس** (ātānāsius)، ۲۹۵–۳۷۳، عالم الاهیات مسیحی، **بطرک** اسکندریه. در شورای نیقیه، بسبب بلاغتی که در مخالفت با آریانیسم نشان داد، سرشناس شد. امور حوزه‌ی بطرکی را با کاردانی و جدیت اداره کرد. نویسنده‌ی با قریحه‌ای نیز بود، و به تدوین عقاید کاتولیکها کمک کرد. **اعتقادنامه‌ی آتاناسیوسی**، که بیان دقیق معتقدات کاتولیکها در باره‌ی تثلیث و تجسم خدا بصورت انسان است، ازو نیست و در قرن ششم نوشته شده است.

آتاناگیلد[8] (ātānāgild)، فت ۵۶۷، شاه (۵۵۴–۶۷) ویزیگوتها در اسپانیا. بیاری دولت بیزانس بقدرت رسید و بخشی از ج اسپانیا را بآن دولت واگذار کرد. بعدها با دولت بیزانس و فرانکها و باسکها جنگید. دربار با شکوهی در تولدو داشت. پدر برونهیلدا و گالوینتا بود.

اتانال (etānāl)، در شیمی، ← استالدئید.

اتانول (etānol)، ← الکل اتیلیک.

اتاوا[9] (otāvā)، پایتخت کانادا، ← اوتاوا.

اتئوکلس[10] (eteokles)، در افسانه‌های یونانی، پسر اودیپ. از کشور تب، که آنرا از برادر خود **پولونیکس** غصب کرده بود، در جنگ **مخالفان هفتگانه‌ی تب** دفاع کرد.

آتاوولف[11] (ātāwulf)، فت ۴۱۵، پادشاه (۴۱۰–۴۱۵) ویزیگوتها، برادرزن و جانشین آلاریک I. برهبری او ویزیگوتها در ۴۱۲ از ایتالیا به ج گل و بعد در ل اسپانیا پیش رفتند. **گالا پلاکیدیا** را بزنی گرفت. در بارسلون مقتول شد.

آتبین (ātbin) یا **آبتین**، در داستانهای ملی، نام پدر فریدون. صحیح آن آتبین است، و آبتین نتیجه‌ی تصرف ناسخان و نادرست میباشد.

اتجه[12] (atje) یا **آچین**[13] (ācin)، ناحیه‌ای در منتهای شمالی جزیره‌ی **سوماترا** که سابقاً قلمرو امپراطوری اسلامی مقتدری بود، واینک از ایالات اندونزی است. ناحیه‌ای است کوهستانی. از محصولاتش برنج، کوپرا، و کائوچو است. دامپروری اهمیت دارد. اتجه اولین قسمت اندونزی است که دولتی اسلامی در آنجا تشکیل یافته، و مارکو پولو که در ۱۲۹۲ از ساحل شمالی اتجه دیدن کرده از چنین دولتی اسم میبرد. امپراطوری اتجه در ۱۶۰۷–۳۶ به منتهای قدرت رسید، و پس از قرن ۱۷م رو به انحطاط گذاشت.

در ۱۵۰۶ پرتغالیها از ناحیه‌ی اتجه دیدن کردند. در اواخر قرن ۱۶م و اوایل قرن ۱۷م مورد توجه شرکتهای هند شرقی بریتانیا و هلند شد. در قرن ۱۹م بریتانیا بنفع هلند از ادعای خود برجزیره‌ی سوماترا دست برداشت. از ۱۸۷۳، که هلندیها به اتجه قشون پیاده کردند، نبردهای معروف به جنگ اتجه آغاز شد که، باستثنای چند دوره‌ی موقت ترک مخاصمه، تا ۱۹۱۰ طول کشید، و اگر چه در این سال فرمانروایان اتجه با هلند صلح کردند، هلند هیچگاه جز بر نواحی ساحلی استیلای واقعی نیافت. در جنگ II، در ۱۹۴۲ ژاپنیها آنرا اشغال کردند. در ۱۹۴۵ که استیلای ژاپن خاتمه یافت، اتجه دگربار در مقابل استعمار هلند بپا خاست. در ۱۹۴۹ که دست هلند از اندونزی کوتاه شد، بین دولت مرکزی اندونزی و اتجه اختلافاتی روی داد که منجر به جنگهای داخلی خونینی گردید. در اکتبر ۱۹۵۶ اتجه بعنوان ایالتی خودمختار شناخته شد.

اتحاد، در تاریخ. برای اتحادهائی که در این ردیف نمییابید به جزء دیگر اسم نیز رجوع کنید.

اتحاد، در ریاضیات: ← همانی.

اتحاد بزرگ[14]، در تاریخ اروپا. ۱– اتحاد امپراطور لئوپولد I، هلند، انگلستان، و باویر برضد فرانسه، که بعداً اسپانی و ساووا و ساکس نیز بآن ملحق شدند (← **آوگسبورگ، اتحاد**). ۲– اتحادی که در ۱۷۰۱ در لاهه بین امپراطور لئوپولد I، انگلستان، و هلند برضد فرانسه و

(۱)Atacama (۲)lokomotor ataxia (۳)tabes dorsalis (۴)Atala (۵)Atalanta (۶)Athamas (۷)Athanasius (۸)Athanagild (۹)Ottawa (10) Eteocles (11)Atawulf; Ataulf (12)Atjeh (13)Achin; Acheen; Atchin (14) Grand Alliance

اسپانیا تشکیل شد، و بعد پروس و پرتغال و ساووا نیز بآن ملحق شدند.

اتحاد بزرگ[1]، **جنگ** یا **جنگ اتحاد آوگسبورگ** (ägsburg)، ۱۶۸۸–۹۷، جنگ بین فرانسه و دول عضو ← اتحاد آوگسبورگ (که بعد از ۱۶۸۹ اتحاد بزرگ خوانده میشد). لوئی XIV از غیبت امپراطور لئوپولد I، که با ترکها میجنگید، استفاده کرده، باعتماد وعده‌ی پشتیبانی جیمز II انگلستان، به پالاتینا حمله برده آنرا تاراج کرد (۱۶۸۹)، ولی دولت جیمز سرنگون شد، و ویلیام III بسلطنت انگلستان رسید. لوئی، برای اینکه مانع قشونکشی ویلیام به قاره‌ی اروپا شود، بیاری انقلاب ایرلند بنفع جیمز برخاست، ولی جیمز در نبرد بوین شکست خورد (۱۶۹۰). در دریا نیز انگلستان در لاهوگ پیروز شد (۱۶۹۲). اما در خشکی، لوئی و وبان نامور را گرفتند (۱۶۹۲)؛ ودوک دو لوکزامبورگ در فلوروس (در ۱۶۹۰) بر هلندیها و در استنکرکه (در ۱۶۹۲) و نروئیدن (در ۱۶۹۳) بر ویلیام III پیروز شد. سرانجام طرفین، بعلت خستگی و ضعف، برطبق پیمان ریسویک صلح کردند.

اتحاد پنجگانه[2]: ← اتحاد چهارگانه، ۱۸۱۴.

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی[3] (علامت اختصاری در این کتاب: **تجشس**)، کشور فدرال (۲۲٬۴۰۰٬۰۰۰ کمم؛ جم ح ۲۰۰٬۲۰۰٬۰۰۰)، ش اروپا و ل آسیا؛ پایتختش مسکو. اتحاد شوروی و روسیه‌ی شوروی نیز نامیده میشود. وسیعترین کشور جهان است؛ از دریای بالتیک تا فکه، و از قشم تا دریای سیاه و دریای خزر و کوههای قفقاز و رشته‌کوههای عظیم آسیای مرکزی (پامیر، تین‌شان، و آلتای) ممتد است. در ۱۹۶۰ مرکب بوده است از ۱۵ جمهوری که بزرگترین آنها جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی (جمشس) میباشد. سایرین عبارتند از: (در غ تجشس) استونی، لتونی، لیتوانی، روسیه‌ی سفید، اوکرائین، و جشس مولداوی؛ (در ماوراء قفقاز) گرجستان، ارمنستان شوروی، و آذربایجان شوروی؛ (در آسیای مرکزی) قزاقستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، و قرقیزستان. قسمت اروپائی تجشس یا تجشس اروپائی (مشتمل بر ماوراء قفقاز و نواحی اورال، ۵٬۴۳۹٬۰۰۰ کمم؛ جم ح ۱۶۲٬۹۰۰٬۰۰۰) بخش مهمی از دشت اروپای شرقی را تشکیل میدهد که بوسیله‌ی رودهای دنیپر، دون، ولگا، و رودهای عظیم دیگر زهکشی میشود. در ش اورال بخش آسیائی جمشس (← سیبریه) و استپها و صحاری و قلل آسیای مرکزی ممتد است. کوه البروس بلندترین قله‌های اروپا و ← قله‌ی ستالین بلندترین قله‌های تجشس است.

مناطق رستنی‌خیز تجشس عبارتند از تندراهای شمالگانی، نواحی جنگلهای انبوه مرکزی، استپهای حاصلخیز جنوبی، و نواحی گِردِ مداری سواحل دریای سیاه و دریای خزر. آب و هوای آن عموماً برّی است و از سرمای شدید تا گرمای زیاد تغییر میکند (از عرض جغرافیائی ′۴۳ °۷۷ تا ′۰۸ °۳۵ ممتد است). گذشته از جنگلهای عظیم و انبوه و اراضی حاصلخیز فراوان، تجشس دارای منابع طبیعی اقتصادی بحد وفور است. از آن جمله است منابع عظیم زغال سنگ در ← حوضه‌ی دونتس و ← حوضه‌ی کوزنتسک؛ معادن آهن و مس و غیره در اورال؛ و نفت (بخصوص در باکو). تنها قلع و کائوچو کم دارد. صادرات عمده‌ی آن الوار، پوستهای قیمتی، منگنز، و کروم میباشد.

از شهرهای بزرگ آن مسکو، لنینگراد، کیف، خارکوف، باکو، و گورکی، و از بنادر عمده‌ی آن اودسا، لنینگراد، مورمانسک، و ولادی‌وستوک است.

تاریخ. برای تاریخ گذشته‌ی تجشس ← روسیه؛ انقلاب روسیه؛ نیز ← کمونیسم. تجشس در ۱۹۲۱ تشکیل یافت، و نخستین کشوری بود که رژیم اشتراکی را پذیرفت. در ۱۹۲۱، لنین، طراح نظریه‌ی "دیکتاتوری پرولتاریا"، بمنظور احیاء اوضاع اقتصادی روسیه که بر اثر جنگ متلاشی شده بود، نظریه‌ی سیاست اقتصادی نوین را، که نوعی سرمایه‌داری اعتدالی بود، طرح ریخت. بعد از مرگ (۱۹۲۴) لنین، ستالین از لحاظ قدرت بر رقبای دیگر خود پیشی گرفت، و بسرعت پایه‌های حکومت مطلقه‌ی خود را با "تصفیه"ی رهبران دیگر شوروی از قبیل تروتسکی، کامنف، زینوویف، و ریکوف استوار ساخت.

اجرای برنامه‌های پنجساله (شروع ۱۹۲۸) روسیه را بیکی از نیرومندترین کشورهای صنعتی جهان تبدیل کرد؛ کشاورزان مستقل یا کولاکها (kulāk-) را از بین برد، و مزارع اشتراکی یا کُلخوزها (روسی کالخوز kālxoz) و مزارع دولتی یا ساوخوزها (sāvxoz-) بوجود آورد؛ اورال، سیبریه، و آسیای مرکزی را آباد کرد؛ و آموزش و پرورش و خدمات اجتماعی را در کلیه‌ی نقاط عقب مانده بسط داد. این نتایج بقیمت محدودیت آزادیهای سیاسی و بکومک کار اجباری و تبعید مخالفین بدست آمد. در عین حال، توجه آشکاری باحیاء ناسیونالیسم و محافظه‌کاری نوینی مشهود بود. زجر و آزارهای مذهبی در سالهای ۱۹۴۰–۴۹ تخفیف یافت، ولی عملا اداره‌ی کلیساها را دولت بدست گرفت. آزادی اولیه‌ی ملیتهای اقلیت از بین رفت، و "روسی‌سازی" قوت یافت.

در سیاست خارجی، تجشس، از همان روزهای اول، با نگرانی و خصومت دول جهان مواجه شد. در ۱۹۳۴ روسیه عضو جامعه‌ی ملل شد، و موقعیت سیاسی آن بهبود یافت. پیمان عدم تجاوز ماه اوت ۱۹۳۹ بین روسیه و آلمان به آلمان جرئت داد که جنگ جهانی II را آغاز کند و دست روسیه را در تصرف ش لهستان، کشورهای جمهوری کنار بالتیک، ل بوکووینا، و بسارابی (۱۹۳۹–۴۰)، و در حمله به فنلاند باز کرد. در ۱۹۴۱ آلمان غفلةً به روسیه حمله کرد، و در ۱۹۴۳ نیروهای محور به ستالینگراد و قفقاز رسیدند. روسیه با کمال شجاعت بدفاع برخاست، و با دادن تلفات مالی و جانی هنگفت پیروزی نهائی را بدست آورد.

توسعه و نفوذ دولت شوروی در اروپا و آسیا در سالهای بعد از جنگ موجب شدت افزایش تسلیحات در دنیای غرب و در خود روسیه شد. پس از مرگ (مارس ۱۹۵۳) ستالین، مالنکوف، بولگانین، و بالاخره خروشچف روی کار آمدند. ترقیات اقتصادی و فنی شگرفی در روسیه حاصل شد. در ۱۹۵۷، تجشس قمر مصنوعی سپوتنیک (sputnik) را پرتاب کرد، و در اکتبر ۱۹۵۹ موشک معروف به لونیک (lunik) را برمداری بگرد ماه بگردش انداخت، و بالاخره در ۱۲ آوریل ۱۹۶۱ (۲۳ فروردین ۱۳۴۰) برای اولین بار انسانی را به فضای کیهانی فرستاد، و این امر را جهانیان بزرگترین پیشرفتهای علمی در تاریخ بشر شمرده‌اند.

حکومت. برطبق قانون اساسی سال ۱۹۳۶، تمام جمهوریهای سازای تجشس و بیشتر ۱۴۰ دسته‌ی نژادی اتحاد جماهیر شوروی در شورای ملتها، که یکی از دو مجلس (دیگری شورای اتحاد) شورای عالی یا پارلمان تجشس است، نماینده دارند (اکثریت با روسها است که ح ۵۰٪ سکنه را تشکیل میدهند). علاوه بر این دو مجلس، مجالسی کم اهمیت‌تر (مانند شوراهای محلی، شوراهای شهری، و تقسیمات خودمختار نژادی)، با سلسله مراتب و تقسیم‌بندی نسبةً پیچیده‌ای، نیز در کار است. دو مجلس مذکور–یعنی شورای ملتها و شورای اتحاد–یک هیئت رئیسه انتخاب میکنند که رئیس آن در حکم رئیس جمهور تجشس است (در آغاز سال ۱۹۶۰ مارشال ورو-شیلوف این سمت را داشت). انتخاب هیئت وزیران نیز با آن دو مجلس است. چون قدرت تماماً در دست حزب کمونیست (تنها حزب قانونی) است، انتخابات و مشاوره‌ها بیشتر جنبه‌ی صوری دارد.

اتحاد چهارگانه[4]، در تاریخ اروپا. **اتحاد ۱۷۱۸** از ملحق شدن امپراطور اتریش به اتحاد سه‌گانه‌ی ۱۷۱۷ (بین انگلستان، فرانسه، هلند) برضد فیلیپ V اسپانی، که برهبری آلبرونی میخواست پیمان صلح اوترشت را با نیروی نظامی نقض کند، تشکیل گردید (۲ اوت ۱۷۱۸). در اوایل ۱۷۲۰ اسپانیا تسلیم شرایط متحدین شد.

اتحاد مارس ۱۸۱۴ در شهر شومون (فرانسه)، بین انگلستان و اتریش و روسیه و پروس بر ضد ناپلئون I تشکیل شد، و دول مذکور متعهد شدند که صلح جداگانه با فرانسه منعقد نکنند، و جنگ را تا پیروزی نهائی ادامه دهند. پس از استعفای (۱۲ آوریل ۱۸۱۴) ناپلئون، دول چهارگانه با فرانسه صلح کردند (← پاریس، معاهده‌ی، ۱۸۱۴). پس از بازگشت ناپلئون از الب، دول اتحادیه او را در واترلو شکست دادند (ژوئن ۱۸۱۵)، و ← معاهده‌ی پاریس (۲۰ نوامبر ۱۸۱۵) را به فرانسه تحمیل نمودند، و در روز امضای آن، اتحاد چهارگانه بمنظور اجرای معاهده تجدید شد. این اتحاد چهارگانه–مخصوصاً بسبب اینکه کنفرانسهای بین‌المللی آخن (۱۸۱۸)، تروپاو (۱۸۲۰)، لایباخ (۱۸۲۱)، و ورونا (۱۸۲۲)، که برطبق مقررات آن تشکیل گردید، در متشکل ساختن سیاست

(۱)Grand Alliance (۲)Quintuple Alliance (۳)Union of Soviet Socialist Republics (USSR) (۴)Quadruple Alliance

اتحاد مقدس دخیل بود با اتحاد اخیر مشتبه گردید. در ۱۸۱۸ فرانسه نیز باتحاد چهارگانه ملحق شد، و اتحاد پنجگانه[1] بوجود آمد. که در ۱۸۲۲، بعلت کناره‌گیری انگلستان، منحل گردید. **اتحاد ۱۸۳۴** از دولتهای بریتانیا و فرانسه و اسپانیا و پرتغال، بمنظور حمایت از سلطنت ماریای II در پرتغال و ایزابل II در اسپانیا، در مقابل مدعیان آنان تشکیل یافت.

اتحاد دوجانبی[2]، ۱۸۷۹: ← اتحاد مثلث؛ اتفاق مثلث.

اتحاد سه‌گانه[3] یا **اتحاد مثلث**، در تاریخ اروپا. **اتحاد ۱۶۶۸**، میان انگلستان و سوئد و هلند برضد لوئی XIV فرانسه تشکیل شد، و او را ناگزیر ساخت که به جنگ انتقال پایان دهد. **اتحاد ۱۷۱۷** بین انگلستان و فرانسه و هلند، بمنظور تقویت پیمان ← صلح اوترخت تشکیل شد، و بعد از ملحق شدن اتریش بآن به **اتحاد چهارگانه** (۱۷۱۸) تبدیل گردید. برای **اتحاد سه‌گانه‌ی ۱۸۷۲** ← اتحادیه‌ی سه امپراطور. برای **اتحاد سه‌گانه‌ی ۱۸۸۲** ← اتحاد مثلث؛ اتفاق مثلث.

اتحاد سه‌گانه، جنگ، ۱۸۶۵–۷۰، جنگ بین دولت پاراگه در زمان دیکتاتوری ف. س. **لوپس** با اتحادیه‌ی دول آرژانتین و برزیل و اوروگه. اگر چه پاراگه در مقابل مهاجمین نیرومندش با شجاعت دفاع کرد، سرانجام شکست خورد و ویران شد، و جمعیتش به نصف تقلیل یافت.

اتحاد شوروی: ← اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

اتحاد عربی[4]، اتحادیه‌ای که عراق و اردن هاشمی در ۱۹۵۸ در مقابل جمهوری متحد عرب تشکیل دادند. انقلاب ژوییه‌ی ۱۹۵۸ عراق آنرا از اعتبار انداخت.

اتحاد مثلث[5] (یا سه‌گانه)، اتحاد آلمان و اتریش-هنگری و ایتالیا که در ۱۸۸۲ تشکیل یافت، و صف‌آرائیهای کشورهای اروپائی که منجر باین اتحاد و به اتفاق مثلث گردید سیاست اروپا را از ۱۸۸۲ ببعد متشکل ساخت، و به جنگ جهانی I انجامید. پس از ختم کنگره‌ی برلن، بیزمارک بین آلمان و اتریش-هنگری اتحادیه‌ی پنهانی تدافعی و تعرضی معروف به اتحاد دوجانبی را منعقد ساخت (۱۸۷۹). در ۱۸۸۲، ایتالیا نیز، که از اشغال تونس بدست فرانسه خشمگین بود، به اتحاد دوجانبی پیوست، و باین ترتیب اتحاد مثلث تشکیل یافت. رومانی نیز در ۱۸۸۳ باین گروه پیوست، ولی چون منافع ایتالیا و رومانی با منافع اتریش-هنگری سازگار نبود، این دو کشور سرانجام بطرفداری متفقین وارد جنگ I شدند. ← اتفاق مثلث.

اتحاد مقدس[6]، توافق (مورخ ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵) امپراطوران روسیه (الکساندر I) و اتریش (فرانسیس I) و پادشاه پروس (فردریک ویلهلم III) که در پاریس به امضا رسید، و بموجب آن، فرمانروایان مذکور موافقت میکردند که نسبت به رعایای خویش و بین خود بر مبانی دین مسیح رفتار کنند. بعداً سایر فرمانروایان اروپا آنرا امضا کردند، مگر پادشاه انگلستان و پاپ و سلطان عثمانی. که اولی برحسب مقتضیات قانون اساسی و دومی و سومی بجهات دینی نمیتوانستند آنرا امضا نمایند. اتحاد مقدس ناشی از روح مذهبی آلکساندر بود، که ظاهراً در تشکیل این اتحاد منظوری جز حل اختلافات سیاسی و حفظ صلح نداشت، و در هر حال اصول مبهم مورد توافق بخودی خود خالی از اهمیت بود، ولی در ذهن مردم با **اتحاد چهارگانه** (۱۸۱۵) مشتبه و، تحت نفوذ مترنیخ، نماد ارتجاع گردید، و برای فرونشاندن انقلابات ملی و تمایلات آزادیخواهی و جلوگیری از نشر افکار آزادیخواهانه در اروپا بکار رفت. پس از انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه و بلژیک، ضعیف شد، و بعد از انقلابهای ۱۸۴۸ از بین رفت.

اتحادیه، در تاریخ. برای اتحادیه‌هائی که درین ردیف نمییابید به جزء دیگر اسم نیز رجوع کنید.

اتحادیه‌ی افریقای جنوبی[7]: ← افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی.

اتحادیه‌ی آلمانی[8] یا **اتحادیه‌ی ژرمنی** (jermani)، آلمانی دویچر بوند (doycer bund)، ۱۸۱۵–۶۶، اتحادیه‌ی کشورهای مستقل و شهرهای آزاد آلمان، که بر طبق تصمیمات ← کنگره‌ی وین در ۱۸۱۵ تشکیل گردید. امپراطور اتریش (بجهت دومینیونهای آلمانی آن)، پادشاه دانمارک (بعنوان دوک هولشتاین و لاوئنبورگ)، پادشاه انگلستان (بعنوان پادشاه هانوور)، و پادشاه هلند (بعنوان دوک لوکزامبورگ) نیز از اعضای اولیه‌ی آن بودند. دیت (مجلس) اتحادیه در فرانکفورت و بریاست اتریش تشکیل جلسه میداد، ولی چون اخذ تصمیم موقوف به اتفاق آراء بود کاری از پیش نبرد، و عملا قدرتی نداشت. تا ۱۸۴۸ که انقلابات آزادیخواهانه در آلمان روی داد، اتحادیه تحت نفوذ ارتجاعی مترنیخ بود. دیت که چندی تعطیل شده بود دگرباره در ۱۸۵۰ تجدید شد، و برحسب پیمان اولموتس، اتحادیه مجدداً تحت رهبری اتریش در آمد، ولی جنگ اتریش و پروس منجر به انحلال آن و تشکیل ← اتحادیه‌ی آلمان شمالی تحت رهبری پروس گردید.

اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات به مسافت دور[9]، یکی از اتحادیه‌های تابعه‌ی سازمان ملل متحد که طبق مقررات پیمان‌نامه‌ی ۱۹۴۷ انجام وظیفه میکند. این اتحادیه برای تعیین امواج رادیو و پایین آوردن نرخ مخابرات کوشش میکند، و همچنین برای تکمیل علائم مخابراتی مربوط به نجات اشخاص و کشتیها و هواپیماهائی که دوچار سانحه و خطر میگردند اقداماتی بعمل میآورد.

اتحادیه‌ی پستی جهانی[10]، علامت اختصاری **یو. پی. یو.** (yu pi yu)، یکی از سازمانهای وابسته به سازمان ملل متحد، که مرکزش در شهر برن (پایتخت سویس) است. این اتحادیه اصلا در ۱۸۷۵ تأسیس شد، و در ۱۹۴۷ از واحدهای وابسته به سازمان ملل گردید. اعضای آن در نرخ محمولات پستی و تسهیل مبادلات پستی همکاری میکنند. تقریباً تمام کشورهای جهان درین اتحادیه عضویت دارند.

اتحادیه‌ی پولی[11] عبارت از قراردادی است بین کشورها برای یکی کردن ارزش پولهای رایج، یا تثبیت نرخ مبادله‌ی پولهای در جریان، یا به گردش گذاردن پول واحد در کشورهای عضو اتحادیه. از معروفترین اتحادیه‌های پولی جهان گروه کشورهای لاتین (۱۸۶۵) و اتحادیه‌ی کشورهای اسکاندیناوی (۱۸۷۳) را میتوان نام برد. قرارداد برتن وودز (۱۹۴۴) طرح تشکیل صندوق بین‌المللی پول را تنظیم کرد.

اتحادیه‌ی ژرمنی[12]: ← اتحادیه‌ی آلمانی.

اتحادیه‌ی سه امپراطور[13]، اتحاد غیر رسمی میان اتریش-هنگری، آلمان، و روسیه، که در ۱۸۷۲ رسماً اعلام شد. هدف آن این بود که اگر یکی ازین سه کشور گرفتار جنگ شود بین خود صلح را محفوظ بدارند. این اتحادیه بر اثر جنگ (۱۸۷۷–۷۸) روس و عثمانی متزلزل گشت، و پس از اتحاد ۱۸۷۹ آلمان و اتریش (که پس از ملحق شدن ایتالیا بآن در ۱۸۸۲ به **اتحاد مثلث** تبدیل گردید) تحت‌الشعاع واقع شد. در ۱۸۸۷–۱۸۹۰ آنچه از اتحادیه‌ی سه امپراطور مانده بود پیمان امنیت بین روس و آلمان بود، و در ۱۸۹۰ که صدراعظم آلمان از تجدید آن امتناع کرد روسیه به فرانسه نزدیک شد، و بتدریج اتفاق مثلث بوجود آمد.

اتحادیه‌ی صنعتی[14]، اتحادیه‌ای که تمام کارگران یک صنعت معین (مثلا صنعت اتومبیل‌سازی) بدون توجه به نوع کار، مهارت، و حرفه، در آن شرکت میکنند. تمام اتحادیه‌های کشمت تا سال ۱۸۷۰ اتحادیه‌های حرفه‌ای بود، ولی امروز اکثر اتحادیه‌ها، بجای حرفه‌ای، صنعتی هستند. در اصطلاح کارگری، اتحادیه‌های صنعتی را اتحادیه‌های عمودی مینامند، زیرا شامل تمام طبقات کارگران، از طبقات بالا تا طبقات پایین، میگردند، برخلاف اتحادیه‌های حرفه‌ای، که مخصوص حرفه‌ی معینی هستند، و آنها را اتحادیه‌های افقی مینامند.

اتحادیه‌ی ضد قوانین غله[15]، در تاریخ انگلستان، سازمانی که در ۱۸۳۹ بمنظور اقدام در لغو قوانین غله تشکیل گردید. مرکزش در منچستر و ر. **کابدن** و ج. **برایت** از اعضای سرشناس آن بودند.

اتحادیه‌ی ضد میفروشی[16]، سازمانی که بمنظور منع داد و ستد مشروبات الکلی در ۱۸۹۳ در ایالت اوهایو، کشمت، تأسیس شد، و تا مدتی نفوذ سیاسی زیاد داشت.

اتحادیه‌ی عرب[17]، عربی الجامعة العربیه (al. jāmeʿato 'l.ʿarabiyya)، اتحادیه‌ای که

(۱)Quintuple Alliance (۲)Dual Alliance (۳)Triple Alliance (۴)Arab Union (۵)Triple Alliance (۶)Holy Alliance (۷)Union of South Africa (۸)German Confederation (۹)International Telecommunication Union (۱۰)Universal Postal Union (۱۱)monetary union (۱۲)Germanic Confederation (۱۳)Three Emperor's League (۱۴)industrial union (۱۵)Anti-Corn-Law League (۱۶)Anti-Saloon League (۱۷)Arab League

در تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۴۵ـبا امضای پیمانی میان دولتهای اردن هاشمی، سوریه، عراق، عربستان سعودی، مصر، و یمن‌ـدر قاهره تشکیل شد، و پس از آن لیبی در ۱۹۵۳ و سودان در ۱۹۵۶ و تونس و مراکش در ۱۹۵۸ بآن پیوستند. غرض از تشکیل اتحادیه حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشورهای عضو و ایجاد تعاون نزدیک سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان آنها است. مرکز اتحادیه از ۱۹۵۷ در قاهره است، و هر سال دوبار (و بعلاوه، در موارد استثنائی) شورای دول عضو (مجلس‌الجامعه) برای گرفتن تصمیم در مسائل مورد نظر تشکیل جلسه میدهد. در سال ۱۹۵۸ سازمان ملل متحد اتحادیه‌ی عرب را بعنوان یک اتحادیه‌ی محلی شناخت. اتحادیه‌ی عرب از ۱۹۵۴ تحت نفوذ مصر قرار گرفت، و پس از تشکیل (۱۹۵۸) جمهوری متحد عرب جنبه‌ی وحدت‌بخشی خود را در امور مربوط به ممالک عربی عملا از دست داد.

اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان[1]، اتحادیه‌ی صنعتی انقلابی که در ۱۹۰۵ در شهر شیکاگو تشکیل شد، و هدفش این بود که کلیه‌ی کارگران فنی و غیر فنی را برای برانداختن رژیم سرمایه‌داری و بوجود آوردن جامعه‌ی سوسیالیستی متحد سازد. روش مبارزه‌ی این اتحادیه مبارزه‌ی مستقیم بود‌از قبیل اعتصاب، تحریم خرید کالای معین، و تبلیغات. اما اتحادیه با خرابکاری و معامله‌ی دسته‌جمعی بین کارفرمایان و کارگران و با داوری مخالف بود. در مدت کوتاهی ۱۵۰ اعتصاب توسط اتحادیه ترتیب داده شد. اما قدرت اتحادیه بتدریج رو بزوال رفت، بطوریکه تعداد اعضای آن از ۱۰۰‘۰۰۰ در سال ۱۹۱۲ به ۱۰‘۰۰۰ در سال ۱۹۳۲ تقلیل یافت. کومکی که تشکیل این اتحادیه به جامعه‌ی کارگری کرد یکی این بود که سازمانی برای کارگران مهاجر و سیاه‌پوست ترتیب داد، و دیگر اینکه شرکت کارگران فنی و غیر فنی را در یک اتحادیه متداول کرد، و فعالیتهای آن در اتحادیه‌های دیگر مؤثر واقع شد.

اتحادیه‌ی کارگران معادن امریکا[2]، (علامت اختصاری .U.M.W)، اتحادیه‌ی کارگری که در ۱۸۹۰ در کشمة تشکیل گردید. در ۱۹۲۰ ج. ل. لویس بریاست آن منصوب شد. این اتحادیه به بسیاری از هدفهای خود (از جمله تأسیس صندوقی جهت تأمین رفاه و بهداشت) نایل شده است. در ۱۹۳۷ از کارگران همپیمان امریکا اخراج شد. در ۱۹۴۲ از کنگره‌ی سازمانهای صنعتی جدا گشت. در ۱۹۴۶، بار دیگر به کارگران همپیمان پیوست، اما در ۱۹۴۷ باز عضویت آن لغو گردید.

اتحادیه‌ی کارگری[3]، سازمانی که با شرکت کارگران تشکیل میشود، و هدف آن بهبود بخشیدن بوضع اقتصادی کارگران است. اتحادیه‌ی کارگری، مخصوصاً از طریق معامله‌ی دسته‌جمعی با کارفرمایان، میکوشد تا حقوق کارگران را حفظ کند. اتحادیه‌ی کارگرانی که در یک صنعت (مانند راه آهن یا صنعت ذوب آهن یا صنعت ریسندگی) کار میکنند اتحادیه‌ی صنعتی نامیده میشود، و آنهائی که در حرفه‌ی بخصوصی (مانند تراشکاری یا رانندگی) اشتغال دارند اتحادیه‌ی حرفه‌ای خوانده میشود. تشکیل اتحادیه‌های کارگری از قرن نوزدهم شروع شد، ولی اغلب تشکیل این اتحادیه‌ها با مخالفت کارفرمایان مواجه میشده است. امروز در اغلب کشورهای صنعتی اتحادیه‌ی کارگری وجود دارد.

اتحادیه کانادائی[4]: ← کانادا.

اتحادیه‌ی مقدس[5]، در تاریخ ایتالیا، اتحادی که در ۱۵۱۰، بمنظور اخراج لوئی XII (شاه فرانسه) از ایتالیا، بتوسط پاپ پولیوس II تشکیل یافت. اعضای عمده‌ی آن دولت ونیز، ایالات سویس، فردیناند V اسپانیا، هنری III انگلستان، و امپراطور ماکسیمیلیان I بودند. سویسیها فرانسویان را در نووارا شکست سختی دادند (۱۵۱۳)، ولی در همان سال پولیوس مرد و اتحادیه از هم پاشید. فرانسه، پس از پیروزی (۱۵۱۵) در نبرد مارینیانو دگرباره بر لومباردی استیلا یافت.

اتحادیه‌ی مقدس[5]، ۱۵۷۶–۹۸، در تاریخ فرانسه، سازمان کاتولیکهای فرانسه برای از بین بردن هوگنوها و بسلطنت رسانیدن خاندان گیز. در سال ۱۵۷۶ به هوگنوها در سراسر فرانسه جز در پاریس آزادی مذهبی اعطا شد، و همین امر سبب عدم رضایت کاتولیکها گردید، و هانری ملقب به (سومین) دوک دو گیز کاتولیکهای فرانسه را بتشکیل اتحادیه دعوت کرد. هانری III که از جاه‌طلبی گیز خبر داشت خود را رهبر اتحادیه اعلام کرد، و پس از سرکوبی شورش هوگنوها آنرا منحل ساخت (۱۵۷۷)، ولی دوباره، برای جلوگیری از ادعای جانشینی هانری دو ناوار (بعداً هانری IV) آنرا دایر نمود (۱۵۸۵). پس از اینکه هانری IV بسلطنت رسید اتحادیه یکچند نفوذ تمام داشت، و از حمایت فیلیپ II اسپانیا نیز برخوردار بود، ولی سرانجام در آن دودستگی افتاد و بدست هانری برافتاد.

اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی[6]، عنوان اتحادیه‌ی غنا و گینه، که در سال ۱۹۵۹ تشکیل گردید. طرح اتحاد دو کشور در نوامبر ۱۹۵۸ ریخته شد، و در اول ماه مه‌ی ۱۹۵۹ نکرومه (نخست‌وزیر غنا) و سکو توره (رئیس جمهور گینه) موافقتنامه‌ی مربوط به تشکیل اتحادیه را امضا کردند. دولتهای عضو موافقت کرده‌اند که در مسائل دفاعی سیاست مشترکی اتخاذ کنند، و بعضی سازمانهای اقتصادی مشترک دایر نمایند، ولی در مسائل سیاسی و در باب نیروهای مسلح، هریک از دو کشور استقلال و حاکمیت دارند. دولتهای عضو سایر کشورها را به پیوستن به اتحادیه ترغیب کرده‌اند.

اتر[7] (eter، فنس)، در فیزیک، سیالی شفاف، پیوسته، تراکم‌ناپذیر، بدون نیروی التصاقیه، و متفرق‌ناکننده‌ی نور که در قرن ۱۹م تمام فضا را مملو از آن فرض میکردند (فرضیه یا نظریه‌ی اتر). پس از اینکه معلوم شد که نور پدیده‌ای است موجی، و نیروهای برق و مغناطیس و ثقل در خلأ نیز درکارند، بقیاس آنچه در باب انتقال امواج صوتی در هوا و منتقل نشدن آنها در خلأ میدانستند، قائل باین فرضیه شدند، تا محملی برای توجیه امور مذکور داشته باشند. کوششهائی که برای کشف خواص این "محمل" بوسیله‌ی مشاهده‌ی مستقیم کردند بجائی نرسید. از راههائی که برای نیل باین منظور بفکر میرسید این بود که، همچنان که مسافری که در قطار راه آهن در هوای آرام حرکت میکند احساس باد میکند، در حرکت ماده در اتر نیز باید "بادِ اتر" حاصل شود. نتایجی که در این راه بدست آمد متناقض بود. با پیدایش نظریه‌ی نسبیت اینشتین نظریه‌ی اتر متروک شد.

اتر یا اتر سولفوریک[8] (eter sulfurik، از فنس)، در شیمی، مایعی بیرنگ، فرار، قابل اشتعال، و دارای بوی مطبوع مخصوص، که ترکیبی از رادیکال اتیل (C_2H_5) و اکسیژن، و فرمول شیمیائی آن $(C_2H_5)_2O$ است. از پسابیدن الکل اتیلیک بوسیله‌ی جوهر گوگرد غلیظ حاصل میشود. در ۳۴°٫۵ صدبخشی بجوش میآید. بیهوش‌کننده‌ای قوی است. در طب و نیز بعنوان حلال مواد آلی (چربی و روغن) بکار میرود.

اترار یا اطرار (هر دو otrār)، شهر قدیم، ترکستان شوروی کنونی، بر ساحل راست سیر دریا، که ممکن است همان شهر فاراب (کرسی ناحیه‌ی فاراب) بوده باشد. در دوره‌ی چنگیز خان از بلاد سرحد لش مملکت سلطان محمد خوارزمشاه بود، و در همین زمان بود که حاکم اترار، بنام اینالجق (ināljeq)، فرستادگان مسلمان مغولان را که ظاهراً برای فتح باب تجارت آمده بودند بکشت (۶۱۴ هق). گویند این امر به اشاره‌ی سلطان محمد صورت گرفت، و در هر حال سلطان سفیر چنگیز را، که برای اعتراض باین عمل زشت به دربار وی آمد و تسلیم اینالجق را خواست، بقتل رسانید. چنگیز خان به اترار حمله کرد (رجب ۶۱۶ هق) و پس از چندین ماه محاصره آنجا را گرفت. و از همین محل بود که سپاهیان مغول عازم تسخیر مملکت خوارزمشاهیان شدند. وفات امیر تیمور در اترار واقع شد. امروز فقط ویرانه‌هائی در محل اترار باقی است.

آترئوس[9] (ātreus)، در افسانه‌های یونانی، پادشاه میسن؛ پدر آگاممنون و منلائوس. سه پسر برادر خود (توئستس) را کشت و باو خورانید. بدست پسر چهارم توئستس کشته شد.

آتربان (ātorbān)، در آیین زردشتی، نگهبان آتش مقدس. نیز ← آسروان.

اترج (otroj)، ← بادرنج.

اترسل، در شیمی، ← استر.

اترک (atrak)، رود خراسان شمالی، که از کوههای هزار مسجد در لش قوچان سرچشمه میگیرد، و به خلیج حسینقلی در چش دریای خزر میریزد. طول آنرا در مآخذ مختلف ۵۰۰،

---

(۱)Industrial Workers of the World (۲)United Mine Workers of America (۳)labor union (۴)Canadian confederation (۵)Holy League (۶)Union of Independent African States (۷)(the) ether (۸)ether (۹)Atreus

۵۴۰، ۵۸۰، و حتی ۶۰۰ کم ضبط کرده‌اند. رود اترک ابتدا عمدةً بجانب غ روان شده از شیروان و ل بجنورد و هزاوه تپه میگذرد؛ در دهکده‌ی مرزی چات، ریزابه‌ی عمده‌ی آن، سیمبار (simbār) یا سومبار (sum-؛ روسی)، از ترکمنستان شوروی بآن میریزد؛ سپس در امتداد چغ روان شده دلتائی تشکیل میدهد، و به خلیج حسینقلی میریزد.

بموجب قرارداد ۱۸۸۲ ایران و روسیه، رود اترک از چات ببعد خط مرزی دو کشور تعیین شد. در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۳۶ هش (۱۱ ماه اوت ۱۹۵۷)، دولتین ایران و شوروی موافقتنامه‌ای در تهران امضا نمودند در باب تنظیم طرحهای مقدماتی جهت استفاده‌ی مشترک و متساوی از قسمتهای مرزی رودهای ارس و اترک بمنظور آبیاری و تولید نیروی برق، و بر طبق مفاد آن، بر اثر ساختمان سد و مخزن بر روی رود اترک، ۱۷٬۵۰۰ هکتار از اراضی ترکمنستان شوروی و همین مقدار از اراضی ایران آبیاری خواهد شد، و احتیاجات محل به نیروی برق مرتفع خواهد گردید.

آتروپوس[1]، از الاهگان سرنوشت.

آتروپین[2] (ātropin؛ فنس)، آلکالوئید سمی که در ۱۸۳۳ در بلادن کشف شد. مردمک چشم را گشاد میکند؛ ضد تشنج، خواب‌آور، و برآورنده‌ی خمیر است.

اتروریا[3] (etruriā)، سرزمین قدیم، غ ایتالیا، شامل توسکانی و قسمت غربی اومبریای حالیه. در قدیم مسکن اتروسکها بود.

اتروسک (etrusk): ← اتروسکها.

اتروسکها[4] (etruskhā) یا **قوم اتروسک.** لفظ اتروسک بمعنی منسوب به اتروریا، سکنه، زبان، یا تمدن آنست. قوم اتروسک ح ۸۰۰ ق‌م از آسیای صغیر به ایتالیا مهاجرت کردند. زبان و فرهنگ آنان با سایر ایتالیائیها متفاوت بود. قسمتی از ثروتشان ناشی بود از مهارتی که در فلزکاری داشتند. اشیاء سفالین ظریف میساختند. کشاورزی را اصلاح کردند. شهرهای اتروسک، از قبیل تارکوینی (tārkuini)، کائره (kāere)، ویی (veyi)، و کلوسیوم (klusium)، حکومت استبدادی داشتند، و ائتلافیه‌ی سست‌بنیادی تشکیل دادند.

تمدن اتروسک، که عالیترین تمدن ایتالیا قبل از طلوع دولت روم است، در ۵۰۰ ق‌م به اوج رسیده و شهرهای اومبریا و قسمتی از لاتیوم را فرا گرفته بود. در قرن ۵م و اوایل قرن ۴م ق‌م رومیان آنانرا عقب رانده شهر ویی را پس از نبردهای طولانی گرفتند (۳۹۶ ق‌م). از آن ببعد قوم اتروسک و تمدنش بتدریج در دولت روم مستحیل شدند.

اتریش[5] یا **اطریش** (هردو ötriš)، آلمانی اوسترایش (ēsterrāyš)، جمهوری فدرال (۸۳٬۸۵۱ کم؛ جم ۶٬۹۱۸٬۹۵۹)، اروپای مرکزی (← فدراسیون). از ج به یوگوسلاوی و ایتالیا، از غ به سویس و لیشتنشتاین، از ل به باویر و چکوسلواکی، و از ش به مجارستان محدود است. پایتختش وین است، و رود دانوب از آن میگذرد. نه ایالت دارد (**تیرول؛ سالزبورگ؛ فورارلبرگ؛ کارینتیا؛ ستیریا؛ اتریش سفلی؛ اتریش علیا؛ بورگنلاند؛** وین)، که تا حد زیادی خودمختارند، و در پارلمان دو مجلسیِ دولتِ فدرال نماینده دارند. مذهب غالب کاتولیک رومی، و زبان آلمانی است.

از نظر جغرافیائی به سه منطقه‌ی متمایز تقسیم میشود: منطقه‌ی کوههای آلپ، اراضی پست اطراف دانوب، و دشت وین. کوههای آلپ اتریش (کم ارتفاع‌تر از کوههای آلپ سویس و سهل‌العبورتر از آنها) در امتداد غ‌ش از اتریش میگذرند؛ بلندترین قلل آنها **گروسگلوکنر** (۳٬۷۹۸ متر) است که جزء رشته‌ی **هوهه تاولرن** میباشد. قسمت عمده‌ی سرزمین اتریش فلاحتی است، ولی محصولاتش کفاف خوراک اهالی را نمیدهد. صنایع آن (فلزگری، ماشینسازی، مواد شیمیائی، نساجی) بیشتر در وین، **لینتس، شتایر، و گراتس** متمرکز است. منابع معدنی آن آهن، منگنز، مس، سرب، روی، نفت (در لیتسر-سدورف)، و نمک است.

تاریخ. سرزمین اتریش حالیه قبل از ۱۴ ق‌م مسکن قبایل سلت بود، در ۱۴ ق‌م بدست رومیها افتاد. پس از قرن پنجم مرکز تاخت و تاز هونها و اوستروگوتها و لومباردها و باویریها شد. شارلمانی در ۷۸۸ آنرا گرفته در اتریش علیا و اتریش سفلای حالیه ایالتی مرزی، بنام "قلمرو شرقی" (آلمانی اوسترایش)، برای جلوگیری از هجوم قوم آوار تأسیس کرد. بعد بدست مجارها افتاد، و در ۹۵۵ **اوتوی ۱** آنرا از تصرف آنان بیرون آورده "قلمرو شرقی" را تجدید کرد، و آن در ۹۵۵-۹۷۶ ملحق به باویر بود. بعد از آن کلمه‌ی اتریش در تاریخ چهار معنی متمایز داشته است:

(۱) اتریش بمعنی اخص، یعنی اتریش علیا و سفلی که وین جزء آن بود. این اتریش از ۹۷۶ بعنوان مرزبان‌نشین و از ۱۱۵۶ بعنوان دوک‌نشین زیر فرمان خاندان بابنبرگ بود، و در ۱۲۵۱ بتصرف **اوتوکار II**، پادشاه بوهم، در آمد. در ۱۲۷۶ اوتوکار ناچار اتریش و ستیریا و کارینتیا و کارنیولا را به **رودولف I** از خاندان **هاپسبورگ** واگذاشت، و آن تا ۱۹۱۸ در دست این خاندان بود، و از ۱۴۵۳ عنوان مهین‌دوک‌نشین یافت.

(۲) از ۱۴۳۸ که **آلبرشت II** امپراطور **امپراطوری مقدس روم** شد، اصطلاح خاندان پادشاهی اتریش با خاندان هابسبورگ مترادف گردید، و این خاندان تا ۱۸۰۶ برامپراطوری مقدس روم فرمانروائی داشت. در زمان فردریک III، جانشین آلبرشت، ترکان و مجارها به اتریش تاختند، ولی در عهد پسرش ماکسیمیلیان I اتریش در اروپا اهمیت یافت، و در تمام قرن شانزدهم سدی در مقابل ترکها بود. **اصلاح دینی** باعث کشمکشهائی بین خاندان هابسبورگ و اتباع پروتستان آنان در بوهم و منجر به **جنگ سی‌ساله** (۱۶۱۸-۴۸) گردید، و در نتیجه‌ی این جنگ و دیگر جنگهای قرن ۱۸م، تفوق خاندان هابسبورگ در امور آلمان از بین رفت، و فرمانروایان اتریش، مخصوصاً ماری ترز و یوزف II، بتحکیم قدرت داخلی و توسعه‌طلبی در جانب مشرق (خاصه در لهستان و بالکان) پرداختند. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و در جنگهای ناپلئون اتریش چند بار شکست خورد (← **فرانسیس II**)، ولی با این وصف، پس از ← **کنگره‌ی وین** (۱۸۱۵) **پیشوای اتحادیه‌ی آلمانی** گردید.

(۳) کمی پیش از انقراض امپراطوری مقدس روم، فرانسیس II لقب "فرانسیس I، امپراطور اتریش" برخود نهاد. امپراطوری اتریش (سومین معنای کلمه‌ی اتریش) پس از ۱۸۱۵ تقریباً مشتمل بود بر قسمت آلمانی‌زبان اتریش، بوهم، موراوی، لهستان جنوبی، لومباردی، ونسی، کارنیولا، ایستریا، دالماسی، هنگری، کرو-آسی، و اسلاوونیا. درین زمان ارتجاع بر اروپا حکمفرما و مترنیخ رهبر آن بود، ولی انقلاب ۱۸۴۸ امپراطوری را شعله‌ور ساخت. در ۱۸۵۹ لومباردی را از دست داد، و پس از شکست در← جنگ **اتریش و پروس** در ۱۸۶۶ دستش از امور آلمان بکلی کوتاه شد و ونسی را از دست داد. در ۱۸۶۷ با مجارستان (هنگری) "پادشاهی دوگانه"ی اتریش-هنگری را تأسیس کرد، و در نتیجه اسلاوها تحت فرمان آلمانها و مجارها در آمدند. سپس بسط نفوذ خود در بالکان پرداخت؛ بموجب پیمان برلن (۱۸۷۸) بوسنی و هرزگووین را اشغال و در ۱۹۰۸ آنها را بخاک خود ضمیمه کرد. کشمکشهای اتریش-هنگری با صربستان منجر به **جنگ جهانی I** شد، که در نتیجه‌ی آن اتریش-هنگری از بین رفت (۱۹۱۸).

(۴) پس از استعفای (۱۲ نوامبر ۱۹۱۸) امپراطور کارل فرانتس یوزف، مجلس مبعوثانی در اتریش تشکیل شد، و تصمیم بتأسیس "اتریش آلمانی" بعنوان جزئی از آلمان بزرگ گرفت (۱۲ مارس ۱۹۱۸)، ولی در ۱۰ سپتامبر اتریش ناچار پیمان سن‌ژرمن را امضا کرد که اتحاد با آلمان را ممنوع میساخت. نام "اتریش آلمانی" به "جمهوری اتریش" مبدل شد، و آن بازمانده‌ی سرزمین آلمانی‌زبان امپراطوری اتریش و مرکب از وین و ایالات مجاور آن و دارای ۸ میلیون جمعیت بود که ۲ میلیون آنها در پایتخت (وین) بسر میبردند. جمهوری اتریش از مواد خام و بازارهای سابق خود محروم و با گرسنگی و بیماری دست بگریبان بود، و بدنبال آنها تورم پول (که در ۱۹۲۴ بکومک جامعه‌ی ملل پایان یافت)، بیکاری، مشکلات و رسوائیهای مالی، و تشنجات سیاسی آمد. کشمکشهای احزاب سوسیالیست مسیحی و سوسیال دموکراتها شدت یافت، و پس از ۱۹۳۳ نهضت نیرومندی برله نازیها نیز در کار آمد. ا. دولفوس، صدراعظم سوسیال دموکرات، حکومت صنفی مستبدی برقرار کرد، و بمخالفت با نازیها برخاست، ولی قساوتی که در سرکوبی سوسیال دموکراتها اعمال کرد (فوریه‌ی ۱۹۳۴) راه را برای پیشرفت نازیها باز کرد. در ژوییه‌ی ۱۹۳۴ وی مقتول شد، و در مارس ۱۹۳۸ آلمان اتریش را بخاک خود ملحق

(۱)Atropos (۲)atropine (۳) Etruria (۴)Etruscans (۵)Austria

ساخت. در ۱۹۴۵ بوسیله‌ی متفقین اشغال شد و دگرباره بصورت جمهوری درآمد، و به پنج منطقه تقسیم گردید: فورارلبرگ و تیرول (فرانسه)؛ سالزبورگ و قسمت غربی اتریش علیا (کشمة)؛ قسمت شرقی اتریش علیا، اتریش سفلی، و بورگنلاند (تجشس)؛ کارینتیا و ستیریا (انگلستان)؛ وین (تحت اشغال مشترک چهار دولت). در سال ۱۹۴۶ دولت اتریش رسماً شناخته شد، ولی بعلت اختلافات اساسی بین روسیه و دول غربی، انعقاد پیمان صلح تا ۱۹۵۵ بتأخیر افتاد. در اکتبر ۱۹۵۵ نیروهای خارجی از آن خارج شدند، و در اواخر همان سال به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. در ۱۹۵۶ به شورای اروپا ملحق گردید.

اتریش، جنگ جانشینی[1]، ۱۷۴۰–۴۸، نام جنگی بین اتریش و پشتیبانانش، انگلستان و هلند، از یک طرف، و پروس و فرانسه و اسپانی از طرف دیگر، که پس از مرگ (۱۷۴۰) امپراطور شارل VI بر سر جانشینی دخترش ماری ترز درگرفت (← **پراگماتیک سانکسیون**).

پس از اینکه ماری ترز بجای پدر نشست، برگزیننده‌ی باویر (بعداً امپراطور شارل **VII**)، فیلیپ **V** پادشاه اسپانیا، و آوگوستوس **III** پادشاه لهستان و ساکس مدعی جانشینی شارل VI شدند، و فردریک **کبیر** مدعی قسمتی از سیلزی گردید. فردریک با حمله به سیلزی و اشغال آن جنگ را آغاز کرد، و پس از پیروزی (۱۷۴۱) در مولویتس، فرانسه و اسپانی و ساکس و باویر با وی متحد شدند، و در نوامبر همان سال باویریها بکومک فرانسه و ساکس پراگ را گرفتند. ضمناً ماری ترز در سایه‌ی لیاقت و فعالیت خود کومک مجارستان را جلب کرد، و انگلستان نیز که از ۱۷۳۹ با اسپانی در جنگ بود (← **گوش جنکینز، جنگ**) بوی وعده‌ی مساعدت داد. هلند و ساردنی نیز بیاری ماری ترز برخاستند. در سال ۱۷۴۲ ماری ترز قسمت عمده‌ی سیلزی را به فردریک واگذاشته با پروس صلح کرد. ساکس نیز در ۱۷۴۳ با اتریش متحد شد. فرانسویان در زمستان ۱۷۴۲–۴۳ بسرکردگی مارشال بل‌ایل از پراگ عقب نشستند، و در ۱۷۴۳ در دتینگن از انگلستان شکست خوردند (در جنگ اخیر **جورج II** فرماندهی میکرد، و این آخرین جنگی است که پادشاه انگلستان شخصاً در آن شرکت داشته است). در ۱۷۴۴ فردریک به بوهم تاخته دومین جنگ سیلزی را آغاز کرد، ولی سپاهیان اتریش و ساکس او را بیرون راندند. پس از مرگ امپراطور شارل VII باویر نیز از جنگ کنار کشید. در مقابل، فرانسویان در **فونتنوا** انگلیسها را مغلوب کردند (۱۷۴۵)، و جورج II که طالب صلح شده بود با فردریک قراری منعقد ساخت (۱۷۴۵) که سیلزی با تضمین دول اروپا بتصرف پروس داده شود، و در مقابل فردریک انتخاب شوهر ماری ترز را بامپراطوری پشتیبانی کند. ماری ترز، پس از شکست (۱۷۴۵) **هوهنفریدبرگ** ناچار بموجب معاهده‌ی درسدن (دسامبر ۱۷۴۵) باین شرایط تن در داد. سایر جنگندگان در ل ایتالیا، هلند و بلژیک، امریکای شمالی (← **فرانسه و هندیشردگان، جنگهای**)، و هندوستان بجنگ ادامه دادند تا پیمان **اکس‌لاشاپل** بامضا رسید (۱۷۴۸). تنها دولتی که ازین جنگها فایده برد پروس بود که خاکش وسعت یافت، و یکی از دول نیرومند اروپا گردید.

اتریش سفلی[2]، آلمانی **نیدراوسترایش**[3] (nider°ësterrāyš)، ایالت (۱۸٬۳۸۱ کمم؛ جمع ۱٬۲۴۹٬۶۱۰)، ل‌ش اتریش. شهر وین در خارج آن ولی مرکزش میباشد. بیش از نیمی از صنایع اتریش در اطراف وین و شهر وینر نویشتات (viner noyštāt) متمرکز است. نزدیک تسیستر-سدورف نفت استخراج میشود. بیشتر ایالت کوهستانی و اراضی آن زراعتی است. تاریخش همان تاریخ اتریش است.

اتریش علیا[4]، آلمانی **اوبراوسترایش**[5] (ober°ësterrāyš) ایالت (۱۱٬۹۷۹ کمم؛ جمع ۱٬۱۰۷٬۵۶۲)، ل اتریش، همسایه‌ی چکوسلواکی و آلمان؛ کرسی آن لینتس. ناحیه‌ایست زراعتی و رود دانوب آنرا زهکشی میکند. قسمت زیادی از زالتسکامرگوت جزء آنست.

اتریش و پروس، جنگ[6] یا **جنگ هفت هفته**[7]، ۱۵ ژوئن–۲۳ اوت ۱۸۶۶، جنگ میان پروس و متحدش ایتالیا از یک طرف و اتریش و پشتیبانانش (باویر، وورتمبرگ، ساکس، هانوور، بادن، و چند دولت کوچک آلمانی دیگر) از طرف دیگر. این جنگ را **بیزمارک** برای بیرون راندن اتریش از **اتحادیه‌ی آلمانی** برانگیخت، و اختلاف پروس و اتریش را بر سر اداره کردن شلسویگ‌هولشتاین بهانه کرد. پروس بسرعت کشورهای آلمانی را زیر پا گذاشت، و اتریشیها را در **سادووا** و کونیگ‌گرتس چنان شکستی داد که تا آن زمان در تاریخ بیسابقه بود. در عهدنامه‌ی صلح پراگ (۲۳ اوت ۱۸۶۶) اتریش ناگزیر ونسی را به ایتالیا واگذار کرد؛ پروس بکوتاه کردن دست اتریش از کارهای آلمان قناعت کرد، و از خاک اتریش چیزی نخواست، ولی هسن‌کاسل، هانوور، و فرانکفورت را بخاک خود ملحق ساخت. جنگ اتریش و پروس اتحادیه‌ی آلمانی را متلاشی ساخت، ولی ← **اتحادیه‌ی آلمان شمالی**، برهبری پروس، بجای آن برقرار شد، و راه تأسیس (۱۸۷۱) امپراطوری آلمان هموار گردید.

اتریش-هنگری[8] (otriš-hongri) یا **پادشاهی دوگانه**[9]، نام امپراطوری تحت فرمانروائی خاندان **هابسبورگ** که بوسیله‌ی سازشی بین اتریش و مجارستان در ۱۸۶۷ تأسیس شد، و در ۱۹۱۸ منحل گردید. فرمانروایان این امپراطوری **فرانتز ژوزف** (در ۱۸۶۷–۱۹۱۶) و **کارل فرانتس یوزف** (در ۱۹۱۶–۱۸) بودند. امپراطوری مشتمل بر دو قسمت بنامهای سیسلایتانیا (sislāytāniā) یا "این طرفِ (رود) لایتا" و ترانسلایتانیا (trāns-) یا "آن طرفِ لایتا" بود، که اولی مشتمل بر زمینهای غ رود لایتا و شامل خود اتریش، بوهم، موراوی، سیلزی اتریش، و لهستان اتریش، و دومی شامل مجارستان، ترانسیلوانی، کروآسی، سلوونیا، و بخشی از دالماسی بود. فرمانروای سیسلایتانیا امپراطور اتریش بود، و بر ترانسلایتانیا پادشاه مجارستان حکمفرمائی داشت، و این هر دو مقام در یک پادشاه جمع بود. هریک از این دو برای خود پارلمان و هیئت دولت و دستگاه گمرکی مجزا داشت. سیاست خارجی و دفاع و دارائی امپراطوری را یک هیئت مشترک سه نفری اداره میکرد. این امپراطوری از نظر اقتصادی یک سازواره‌ی تمام بود، ولی بعلت خواستهای ناسیونالیستی اقلیتهای بسیار، بخصوص چکها، لهستانیها، صربیها، ایتالیائیها و رومانیها، سرانجام متلاشی شد.

چون اتریش-هنگری در معرض تهدید اتحاد اسلاو (که صربستان عامل مؤثر و روسیه پشتیبان آن بود) بود، ناچار با آلمان هم‌پیمان شد (۱۸۷۹)، و ایتالیا نیز بآنها پیوست (۱۸۸۲. ← **اتحاد مثلث**). در ۱۹۰۸ اتریش-هنگری بوسنی و هرزگووین را ضمیمه‌ی خود کرد، و این امر روابط امپراطوری را با صربستان و روسیه سخت تیره کرد. کشته شدن فرانتس فردیناند جنگ جهانی I را پیش آورد (۱۹۱۴)، و سرانجام اتریش-هنگری در ۳ نوامبر ۱۹۱۸ تسلیم شد. پیمانهای ورسای، تریانون، و سن-ژرمن مرزهای کشورهای جانشین آنرا معین کرد.

اتساع (ettesā°) [عربی، = فراخی]، در علم بدیع، سخنی گفتن که آنرا بچند گونه معنی و تفسیر توان کرد؛ مانند (سعدی)

لبان لعل تو با هر که در حدیث آید
براستی که ز چشمش بیوفتد مرجان.

(براستی، = بحقیقت یا سوگند براستی؛ از چشم اوفتادن، = فرو ریختن یا خوار گشتن؛ مرجان، = اشک خونین چون مرجان، یا جان).

اتسز (atsez)، فت جمادی‌الاخر ۵۵۱ هق، پادشاه (۵۲۱–۵۵۱) سلسله‌ی **خوارزمشاهیان**؛ پسر **قطب‌الدین محمد خوارزمشاه**. بامر سنجر خوارزمشاه شد (۵۲۱ هق) و ملازم او بود. چندی بعد به خوارزم رفت و بسبب نگرانی بر سنجر عصیان کرد، و سنجر به خوارزم رفت (۵۳۳) و اتسز بگریخت، و سنجر پسر او ایل قتلغ را گرفته بکشت، و سلیمانشاه ابن محمد، برادرزاده‌ی خود را بحکومت خوارزم داد، و او خود به مرو باز گشت. اما اتسز سلیمانشاه را مغلوب کرده دوباره خوارزم را بگرفت، و در ۵۳۵ هق دعوی استقلال نمود، و نام سنجر را از خطبه انداخت. سنجر دوباره بجنگ او لشکر برد و پس از مصالحه باز گشت (۵۳۸ هق). اما اتسز باز عصیان کرد، و سنجر بقصد او لشکر کشید و هزاراسب بگرفت، و اتسز از در طاعت در آمد، و سلطان او را همچنان بسلطنت خوارزم بداشت (۵۴۲ هق)، و اتسز یک چند در ماوراءالنهر کتز و فتری نمود، و ولایت جند را ضمیمه‌ی مملکت خویش کرده پسر خود ایل ارسلان را بدانجا گماشت. بعد از حادثه‌ی غز، اتسز خراسان را غارت کرد. اتسز بسن ۶۱ سالگی وفات یافت، و پسرش ختای خان بجای او

(۱)War of the Austrian Succession (۲)Lower Austria (۳)Niederösterreich (۴)Upper Austria (۵)Oberösterreich (۶)Austro-Prussian War (۷)Seven Weeks War (۸)Austria-Hungary (۹)Dual Monarchy

نشست، اما پسر دیگرش ایل ارسلان او را مغلوب کرد و خود جای پدر را گرفت.

اتسز، علاءالدین: ← علاءالدین اتسز.

اتسلینو دا رومانو[1] (etselino dā romāno)، ۱۱۹۴–۱۲۵۹، از رجال ایتالیا، از رهبران گیبلینها (← گوئلفها و گیبلینها) و دشمن دستگاه پاپی و گوئلفها، و پشتیبان پابرجای امپراطور فردریک II و شوهر دختر حرامزاده‌ی او. پس از ۱۲۳۷ ایتالیای شمالی زیر فرمان او بود. پاپ ایتوکنتیوس IV او را تکفیر کرد (۱۲۵۴). بستمگری و بیرحمی شهرت داشت؛ نام او در دوزخ دانته آمده است.

آتش، پدیده‌ی شیمیائی که با تولید حرارت و نور و شعله همراهست (نیز ← احتراق). معمولا ناشی است از ترکیب کربون یا دیگر عناصر سازای جسمی که میسوزد با اکسیژن. از هیچ جامعه‌ی انسانی بدون وسیله‌ای برای تولید آتش خبر نداریم، و بسبب ضرورت آن و نیروی اسرارآمیزش، از ایام بسیار قدیم آنرا مقدس میشمردند. در نظر ایرانیان مقدس بود؛ بهمین مناسبت در شهرها و کویها و خانه‌ها آتش را نگهداری میکردند و آتشکده‌ها و آتشگاهها داشتند (← آتشکده؛ آذر). در مهاجرنشینهای یونانی، آتش هر مهاجرنشین را با آتش مادرشهر بر می‌افروختند، و این نشانه‌ای از علاقه‌ی بین آن دو بود. در روم پرستش وستا اعتبار بسیار داشت. داستان پرومتئوس از اساطیر معروف یونان است. فلاسفه‌ی یونان آتش را یکی از عناصر اربعه میشمردند.

آتش‌افروز (ātešafruz). در دهه‌ی آخر هر سال در نقاط مختلف ایران دسته‌هائی در شهر راه میافتد که یکی از افراد آنها آتش‌افروز است. این شخص با آتش بازیها میکند؛ از جمله نفت در دهان میکند و به مشعلی که در دست دارد میدَمَد، و شعله‌های آتش در هوا ایجاد میکند؛ یا اینکه مشعل را در دهان خود میبرد و لبها را میبندد و آنرا خاموش میکند. بقیه‌ی افراد دسته نیز دست و صورت و گردن خود را سیاه میکنند. و مقداری خمیر بسر میگیرند، و روی آن کهنه و پنبه‌ی آغشته به نفت میگذارند، و آن را آتش میزنند، و هر یک مشعلی بدست میگیرد و بنوای ساز و دایره و دنبک اشعاری باین مضمون میخوانند: "آتش‌افروز حقیرم‌سالی یک روز فقیرم" یا "حاجی فیروزه‌سالی یک روزه"، و از رهگذران پول میگیرد. نیز ← غول بیابانی.

آتشبازی: ← تیرتخالی.

آتش بهرام، نام آتشکده‌های متعدد در شهرهای ایران بزمان ساسانیان. پارسیان آتشکده‌های بزرگ را آتش بهرام نامند، و در برابر آن، آذران یا آدران (ādarān) یا آگیاری (āgyāri) به آتشکده‌های کوچک اطلاق میشود.

آتش‌بیگ (āteš.beyg)، دهستان (جمع ج ۹۰۰٬۴۱۴؟)، شهرستان هشترود، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۷۶ (؟) آبادی کوهستانی و با هوای معتدل. محصولش غلات است. این دهستان ظاهراً همان دهستان هشترود نشریات اداره‌ی آمار است. مرکز دهستان، ده **آتش‌بیگ** (جمع ۴۸۰ نفر ۱۳۳۵ هش)، در ۳۷ کیلومتری غ سراسکند واقعست.

آتشخواران[2]، در تاریخ کشمکش، نامی که قبل از جنگ داخلی امریکا، ایالات شمالی به طرفداران افراطی برده‌داری در ناحیه‌ی جنوبخوانده داده بودند. آتشخواران از ۱۸۵۰ طرفدار انفصال از ایالات متحده بودند.

آتشدان: ← آتشکده.

آتشزنه[3] (ātešzane) یا **سنگ چخماق**، سنگی سخت و متراکم و زودشکن، برنگهای قهوه‌ای، سیاه، یا خاکستری، که باندازه‌های کوچک و گرمه‌مانند در لایه‌های آهکی یافت میشود. جنس آن از ذرات بهم‌فشرده‌ی سیلیس است. ذرات درشت آن برای ساختن انواع سمباده و گرد آن در سفالگری بکار میرود. انسانهای نخستین بسیاری از آلات و ابزار خود را ازین سنگ میساختند. آلات آتشزنه‌ای اولیه (از عصر حجر قدیم) بسیار ساده است، اما آنها که از عصر حجر جدید است با مهارت بیشتری ساخته شده و غالباً صیقلی و تراشیده است. در ازمنه‌ی تاریخی آتشزنه را برای افروختن آتش (با زدن آن به فولاد، که جرقه ایجاد میکند) و برای خالی کردن تفنگ بکار میبردند.

آتش سنت المو[4] (sentelmŏ) [به نام سنت (= قدیس) المو، قدیس حامی دریانوردان]، نوری شعله‌مانند که گاهی در هوای طوفانی بر نقاط مرتفع یا برجسته مخصوصاً بر بالای دکل کشتی یا بال و پروانه‌ی هواپیما، و در زمین بر نوک درختها و گنبدها و حتی شاخ گاو دیده میشود. گاهی نیز در اطراف سر انسان ظاهر میشود، و احساس گزش و خارش میدهد. سبب آن تخلیه‌ی برق است؛ وقتی جو دارای بار برقی باشد، و اختلاف پتانسیل برای وقوع تخلیه‌ی برق بین هوا و اشیا کافی باشد بوجود میآید. تخلیه شکل بوته یا فواره‌ای آتشین دارد؛ رنگش مایل به سرخی یا آبی است.

آتشفشان[5]، نام سوراخهای قشر جامد زمین که از آنها گازها و سنگها (بحالت گداخته و خمیری یا جامد) خارج میشود، و نیز نام کوههای مخروطی که، از انباشته شدن مواد خروجی، گرداگرد آن سوراخها ساخته شده است. در بالای آتشفشان معمولا گودی یا دهانه‌ای است. جهشهای آتشفشانی ممکن است آرام یا انفجاری شدید باشد. نیروی انفجاری، که گاهی تمام کوه را بصورت پاره‌سنگها پرتاب میکند، بسبب انباشته شدن بخارهای فراتافته یا گازهای دیگری است که فشار مواد گداخته (گدازه) مانع خروج آنها از تنوره شده است. پس از انفجارهای شدید آتشفشانی، غالباً بارانهای سخت سیل‌آسا مخلوط با خاکستر میبارد.

آتشک: ← سیفیلیس.

آتشکده، معروف به **آتشکده‌ی آذر**، تذکره‌ای در ترجمه‌ی حال ۸۴۲ تن از شعرا و نمونه‌ی اشعار آنان، از آذر بیگدلی. آتشکده در ۱۱۷۴ بنام کریم خان زند تألیف شده است.

آتشکده یا **آتشگاه** [= جای آتش]، در آیین زردشتی، جائی که آتش مقدس را نگهداری کنند. شکل بنای آتشکده‌ها در هرجا یکسان بوده؛ آتشدان در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آتش مقدس در آن میسوخته. معمولا هرآتشکده هشت درگاه و چند اطاق هشت‌گوشه داشته. بتدریج در شریعت زردشت مقرر شد که آفتاب بر آتش نتابد، و بنا بر این، اطاقی مطلقاً تاریک در وسط بنا میساختند که آتشدان در آن قرار داشت. تعداد آتشکده‌ها بسیار بود، ولی در عهد ساسانیان آذرگشنسب، آذر برزین مهر، و آذر فرنبغ مهمتر بودند.

آتشکده‌ی آذر: ← آتشکده.

آتشکوه، ده (جمع ۹۸ نفر ۱۳۳۵ هش)، دهستان نیمور، بخش حومه‌ی شهرستان محلات، استان مرکزی، ۱۸ کیلومتری چ‌ش محلات و ۶ کیلومتری ده نیمور، سر راه دلیجان به محلات. کوهستانی و هوایش معتدل است. خرابه‌های آتشکده‌ای از دوره‌ی ساسانیان در آنجا دیده میشود.

آتشکوه، قله‌ای (بلندی ۳٬۷۲۸ متر) از قلل جبال البرز، دهستان لواسان بزرگ، شهرستان شمیرانات، استان تهران. از لغ بوسیله‌ی کوه سیاه‌پلاس به قله‌ی مهرچال، و از چ‌ش بوسیله‌ی قله‌ی ریزان به قله‌ی تیزکوه و سیاه‌چال متصل است. چند شعبه از رود جاجرود از آن سرچشمه میگیرد. ده افجه در چ‌ش آن واقعست.

آتشگاه، ده (جمع ۱٬۲۳۸ نفر ۱۳۳۵ هش)، دهستان ایرد موسی، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۸ کیلومتری غ اردبیل. محصولش غلات و مختصری فراورده‌های حیوانی است. ظاهراً سابقاً آتشکده بوده است.

آتشگاه، کوهی منفرد، ج بخش ماربین، کنار راه شوسه‌ی اصفهان به نجف‌آباد. برفراز کوه بقایای آتشکده‌ی عهد ساسانی و ابنیه‌ی خشتی عهد مغول قرار دارد که به آتشگاه معروفست.

آتشگاه: ← آتشکده. گاهی آتشگاه را به آتشدانهای سنگی اطلاق کرده اند.

آتش مرداب: ← فانوس شیطان.

آتشنشانی، خاموش کردن حریق یا جلوگیری از آن. اساس آن حذف یک یا چند عامل اصلی حریق (سوخت، اکسیژن، و حرارت) است. بطور کلی وسایل و طرق آتشنشانی مربوط به ماده‌ای است که دستخوش آتشسوزی میشود. ازین نظر مواد را میتوان به سه دسته منقسم کرد: مواد قابل احتراق معمولی (مانند چوب، کاغذ، پارچه)؛ مایعات قابل اشتعال (مانند بنزین، الکل، روغن، رنگ)؛ وسایل برقی. در حالت اول معمولا آب بکار میرود، که هم حرارت را کم میکند، و هم مانع رسیدن اکسیژن به سطح ماده‌ی سوزان میگردد. در دو مورد دیگر، که آب باعث توسعه‌ی حریق میشود، به مواد شیمیائی متوسل میشوند.

بعضی حریقهای کم‌دامنه را میتوان با انداختن منسوجات سنگین (مانند گلیم) یا ریختن آب و شن بسروی ماده‌ای که دستخوش حریق شده خاموش کرد (به وسایل مذکور رسیدن اکسیژن به ماده‌ی سوزان متوقف میشود).

---

(۱) Ezzelino da Romano (۲) fire-eaters (۳) flint (۴) Saint Elmo's fire (۵) volcano

بعضی دستگاههای آتشکُش کوچک داخل ساختمانها بر اساس "سود و اسید" کار میکنند. دستگاه عبارت از محفظه‌ای است استوانه‌ای که قدری آب و جوش شیرین در آن ریخته اند، و بر بالای سطح آب ظرف کوچکی محتوی یک اسید آویزان است. اگر محفظه را برگردانیم، اسید با محلول جوش شیرین ترکیب شده تولید گاز انیدرید کربونیک میکند که آب را به شدت به خارج میراند. این دستگاه برای فرونشاندن حریق مواد معمولی کافی است، ولی در حریق مواد شیمیائی و وسایل برقی بکار نمیآید. افزودن مواد موسوم به زدایا به آب نفوذ آب را بیشتر میکند، و دستگاههائی که بر این اساس تعبیه شده اند، نه فقط در حریقهای منازل، بلکه در خاموش کردن حریق جنگلها بکار میروند. دستگاههای کَفزا تولید کفِ گاز کربونیک میکنند، و این دستگاهها مخصوصاً در حریق روغنها بکار میروند. بعضی آلات دیگر با تولید بخار غلیظی راه ورود اکسیژن را مسدود میکنند. بعضی دستگاههای آتشکش خودکار داخل ساختمانها بطوری ساخته شده‌اند که بر اثر ازدیاد حرارت دستگاه بکار افتاده آب میپاشند. آتشنشانهای موتوری شامل کامیون آب‌انبار، تلمبه‌ی فشار قوی، نردبان، نورافکن، وسائل شیمیائی، و وسائل نجات و کومک میباشند. در دریا و کرانه‌ها قایقهای آتشنشان بکار میروند.

تاریخ آتشنشانی بسیار قدیم است. **هرون اسکندرانی** دستگاهی برای اطفاء حریق اختراع کرد، و ظاهراً تلمبه‌های آتشنشان در حدود قرن دوم ق‌م در مصر معمول بوده، و بعدها در ممالک دیگر بکار رفته است. از قرن هفدهم ببعد، با پیشرفت علم و صنعت، دستگاههای آتشنشانی بتدریج کامل شده بصورت دستگاههای مجهز کنونی در آمده است.

آتشین، کوهی واقع در بخش انارک شهرستان نائین، اصفهان، استان دهم.

آتش یونانی[1]، جسم قابل اشتعالی که آتش "مایع" بوده، و گویند کالینیکوس هِلیوپولیسی آنرا اختراع کرده، و در دوره‌ی امپراطوری قسطنطین IV برای آتش زدن کشتیهای دشمن بکار برده است. یونانیهای بیزانس در اوایل قرون وسطی آنرا بکار میبردند. ترکیب شیمیائی آن معلوم نیست؛ احتمالا محتوی گوگرد و مواد مختلف سریع‌الاشتعال و ماده‌ای (از قبیل آهک) که با آب حرارت تولید میکند بوده است.

اتصالی[2]، در برق، اصطلاحی حاکی از قطع شدن غیر مترقبه‌ی جریان برق در برقراهه بر اثر عوارضی از قبیل "پریدن" فیوز یا گسستن مسیر برق.

اتفاق دوستانه[3]: ← اتفاق مثلث.

اتفاق صغیر[4]، اتحادیه‌ی تدافعی که پس از جنگ I بین چکوسلواکی و رومانی و یوگوسلاوی تشکیل شد، و فرانسه طرفدار آن بود. هدف آن این بود که وضع موجود اراضی را بر طبق پیمانهای ورسای و سن‌ژرمن و تریانون و نویی حفظ کند، و از اتحاد آلمان و اطریش جلوگیری نماید. پس از تجزیه‌ی چکوسلواکی بوسیله‌ی پیمان مونیخ (۱۹۳۸) پایان پذیرفت.

اتفاق مثلث[5]، توافقی نانوشته که در اوایل قرن بیستم، در مقابل **اتحاد مثلث**، بین فرانسه و روسیه و انگلستان بعمل آمد. پس از اینکه **اتحادیه‌ی سه امپراطور** از کار افتاد، و دولت آلمان از تجدید پیمان امنیت با روسیه امتناع کرد (۱۸۹۰)، روسیه و فرانسه بتدریج با هم نزدیک شدند، و اتحاد دوجانبی آنها در ۱۸۹۵ آشکار گردید. بریتانیای کبیر هم، که از توسعه‌طلبی بازرگانی و مستعمراتی آلمان نگران شده بود، در زمان سلطنت ادوارد VII اختلافات خود را با فرانسه کنار گذاشت، و تفاهمی دوستانه معروف به اتفاق دوستانه[6] بین آنها برقرار گشت. شکست روسیه در جنگ روس و ژاپن تا اندازه‌ای بیم انگلستان را از توسعه‌طلبی روسیه در آسیا برطرف کرد، و بین آن دو دولت نیز توافقی حاصل شد (۱۹۰۷)، و بدین ترتیب اتفاق مثلث بوجود آمد که، اگرچه صورت رسمی نداشت، در هنگام بروز **جنگ جهانی I** و در جریان آن مؤثر بود.

اتل (atel,etel)، نام رود ولگا در مآخذ اسلامی، و نیز نام شهری قدیم بر دو طرف مسیر سفلای ولگا، که ظاهراً در اوایل ظهور اسلام پایتخت دولت خزر بود. ظاهراً در قرن دهم میلادی روسها شهر را ویران کردند؛ محل دقیق آن معلوم نیست.

اتلاف مال غیر موجب ضمانِ قهری است، و مُتلِف باید مثل یا قیمت مال تلف شده را بپردازد، اعم از اینکه آنرا عمداً یا سهواً تلف کرده باشد، و مال هم اعم است از عین یا منفعت.

آتلانتا[7] (ātlāntā) یا **اتلنتا** (atlantā)، شهر (۳۳۱٬۳۱۴)، لغ ایالت جورجیا، کشت؛ کرسی و بزرگترین شهر ایالت. از مراکز عمده‌ی فرهنگی و تجارتی و صنعتی ایالات جنوبی کشت است. دارای صنایع نساجی و ماشینسازی و کالاهای برقی و داروئی است. در ۱۸۳۶ بنا شد، و در جنگ داخلی امریکا، در زدوخوردهای معروف به **پیکار آتلانتا** (۱۸۶۴)، تقریباً منهدم گشت.

آتلانتیس[8] (ātlāntis)، در افسانه‌های یونانی، جزیره‌ی بزرگی در دریای مغرب. بروایت افلاطون، که آنرا بعنوان یک یوتوپیا توصیف میکند، تمدن بلندپایه‌ای داشته، و بعد زلزله خرابش کرده. مسئله‌ی وجود واقعیش منشأ تحقیقات زیاد بوده است.

آتلانتیک[9] (ātlāntik)، انگلا **اتلنتیک** (atlantik). این الفاظ از لفظ یونانی اطلس مشتق و اصلا بمعنی منسوب به کوه اطلس در لیبی است، و از آنجا بمعنی اقیانوس اطلس یا منسوب یا مربوط بآن یا واقع در کنار آن در زبانهای اروپائی وارد شده است.

آتلانتیک، منشور[10] یا **منشور اقیانوس اطلس،** بیانیه‌ای که مشترکاً، توسط وینستن چرچیل نخستوزیر انگلستان و فرانکلین روزولت رئیس جمهور امریکا، راجع به هدفهای صلح در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ منتشر گردید. هدفهائی که در این بیانیه منتشر شد کم و بیش در اعلامیه‌ی ۱۹۴۲ سازمان ملل گنجانیده شد.

آتلانتیک شمالی، پیمان[11] (ātlāntike)، پیمانی دفاعی که در ۱۹۴۹ به امضای کشمت، بریتانیای کبیر، کانادا، فرانسه، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ، ایتالیا، دانمارک، ایسلند، نروژ، و پرتغال رسید. یونان و ترکیه در ۱۹۵۱ و جمهوری فدرال آلمان (غربی) در ۱۹۵۵ به عضویت آن پذیرفته شدند. **سازمان پیمان آتلانتیک شمالی**[12] (علامت اختصاری، ناتو[13]) مرکب است از شورای عالی، دبیرخانه، و مرکز نظامی. دبیرخانه تحت نظر دبیر کل اداره میشود، و مرکز نظامی تحت فرماندهی کل است. این پیمان، که بعنوان یک اتحادیه‌ی ناحیه‌ای برطبق موازین اساسنامه‌ی سازمان ملل متحد تشکیل شده، پس از ده سال قابل تجدید است. دبیران کل تا کنون لرد ایزمی (lord izmey*) انگلیسی (در ۱۹۵۲–۵۷) و پ. ه. سپاک (از ۱۹۵۷) و فرماندهان کل بترتیب آیزنهاور (در ۱۹۵۰–۵۲)، ژنرال م. ب. ریجوی (در ۱۹۵۲–۵۳)، ژنرال ا. گرونثر (در ۱۹۵۳–۵۶)، و ژنرال نورستد (norstad) امریکائی (از ۱۹۵۶) بوده‌اند.

آتلانتیک شمالی، جریان[14] یا **جریان اقیانوس اطلس شمالی،** جریان دریائی گرمی در قطا شمالی. دنباله‌ی جریان خلیج است، و اقلیم اروپای غربی و شمالی را کما بیش معتدل میکند.

آتلانتیک شمالی، سازمان پیمان: ← آتلانتیک شمالی، پیمان.

اتللو[15] (otello)، شهرت فارسی یکی از تراژدیهای معروف شکسپیر، و نیز نام قهرمان آن تراژدی. احتمالا نخستین‌بار در ۱۶۰۴ بازی شد؛ در ۱۶۲۲ بچاپ رسید. اتللو از مورها و دارای طبعی شریف است، و در خدمت در ارتش ونیز افتخارات بسیار یافته است، و با دزدیمونا، که پدرش سناتور است، ازدواج میکند. پس از چندی، در اثر سعایت ایاگو–قهرمان دیگر کتاب– به همسرش بدگمان میشود، و او را هلاک میکند. اما دیری نمیگذرد که بیگناهی دزدیمونا ثابت میشود، و اتللو خود را نیز میکشد.

اتل متل (atal matal)، از بازیهای بچگانه، و آن چنانست که چند بچه کنار هم مینشینند، و پاهای خود را دراز میکنند، و آنکه استاد بازی است، ترانه‌ی هجائی مخصوص این بازی را میخواند، و با هر هجا، بر روی یکی از پاها دست میزند، و هر پائی که آخرین هجا بآن تصادف کرد، صاحب آن پای خود را جمع میکند، و ترانه از سر شروع میشود، و در این بار نیز پای دیگری کنار میرود؛ صاحب آخرین پای جمع نشده بازنده است. یکی از روایات ترانه‌ی مخصوص این بازی چنین است:

---

(۱)Greek fire (۲)short circuit (۳)Entente Cordiale (فنس) (۴)Little Entente (۵)Triple Entente (۶)Entente Cordiale (فنس) (۷)Atlanta (۸)Atlantis (۹)Atlantic (۱۰)Atlantic Charter (۱۱,۱۲)North Atlantic Treaty (Organization) (۱۳)NATO (۱۴)North Atlantic Drift (۱۵)Othello

اتـل متـل توتولـه گاب حسن کوتـولـه
نه شیر داره نه پسون شیرشو ببر هندسون
یه زن کردی بسون
اسمشو بزار عمقزی دور کلاش قرمـزی
هـا چینو واچـیـن یـه پاتو ورچـیـن،

اتلنتا[1] (atlantā)، شهر کشمة: ← آتلانتا.
اتلنتیک[2] (atlantic): ← آتلانتیک.
اتـلـنـتـیـک سیتی[3] (atlantik siti)، شهـر (جه ۶۱°۶۵۷)، جش ایـالت نیـوجـرزی، کـشمة، بـر ساحل قطا؛ از تفرجگاههای معروف کنار دریا.
اتلی[4]، **کلمنت ریچارد** (klemənt ricārd atli)، ۱۸۸۳–، سیاستمدار انگلیسی و از رهبـران حزب **کارگر**، نـخست‌وزیـر (۱۹۴۵–۵۱) انگـلستـان. پس از چندی اشتغال بـه خدمـات اجـتمـاعـی در قسمتهـای فقیر و عقب‌مـانده‌ی لنـدن، طـرفـدار سوسیـالیسم شد. از ۱۹۱۳ مشغول تـدریس علـوم اجتماعی در مـدرسـه‌ی عـلـوم اقـتـصـادی لنـدن گردید. در جنگ I سخت مجروح شد، و در ۱۹۱۹ درجه‌ی سرگردی یـافت. در اولین دولت کارگری در ۱۹۲۴ به معاونت وزارت جنـگ منصوب شـد، و در دومـیـن دولت کارگـری (۱۹۲۹–۳۱) نیـز صاحب مناصبی بود. در ۱۹۳۵ رهبـر حزب شـد. در دولت ائـتـلافی زمـان جنگ، در ۱۹۴۲ وزیـر دومینیونهـا شد، و در ۱۹۴۲–۴۵ نـایب نخست‌وزیر (چرچیل) بـود. در ← کـنفـرانس پوتسدام (ژوییه‌ی ۱۹۴۵) همراه چـرچـیـل بـود، و در انتخابات عمومی همـان سال نـخست‌وزیـر شد. در دولت او بسیاری از صنـایع ملی شد و ملی کردن خدمات بهداشتی آغـاز گـردید، قیمومت فلسطین و مداخله‌ی انگلستان در امور هند پایان یافت، و روابـط انگـلستـان و کشمة بیش از پیش استـوار شد. پافشاری او برای تجـدید تسلیحـات جمعی از اعضای حزب را به مخـالفت بـا وی برانگیخت، و ا. **بون** رهبر مخـالفین او بود. در انتخـابات سال ۱۹۵۱ از مـحـافـظـه‌کاران شـکـست خـورد. در تابستان ۱۹۵۵ از رهبـری حـزب کارگر استعـفـا داد، و م. **گیتسکل** بجای او رهبری حزب مخـالف را بدست گرفت، و اتلی لقب ارل (e:rl) یافت.
اتلیدی، محمود (etlidi)، ادیب و مورخ مصری، ساکن قـاهره، و متوفی در اوایـل قرن ۱۲م هق. اثـر وی کتـاب اَعلام الناس بما وقع للبرامکة مـع بنی العباس (معـروف به اعلام الناس) است، کـه تألیفش در ۱۱۰۰ هق بپایان رسیده، و مخلوطـی از وقایع تاریخی و افسانه است.
اتـم[5] (atom) [از یو، = تـجزیـه‌نـاپـذیـر]، کوچکتریـن جزئی از یک عنصر شیـمیائـی کـه دارای خواص شیمیائی مشخصِ آن عنصر میباشد. (برای تاریخچه‌ی نظریـات اتمی بـه قسمت اخیـر همین مقاله رجوع شود). امروز معتقدند کـه اتـم شیئی است مرکب. ذراتی که در ساختمـان اتم در کار میـآینـد عبـارتنـد از الکترون‌ها (دارای بـار برقی منفی)، پروتون‌ها (دارای بار بـرقی مثبت و مساوی مقـدار مطلق بـار الکترون)، و نوترون‌ها (ذرات خنثی). هـر اتم مرکبست از یک قسـمت مرکزی، بنام هسته، و الکترونهـائی گردان بدور هسته. ساده‌تـرین اتمهـا اتـم ئیدروژن است، کـه هسـته‌ی آن منحصر بـه یک پـروتـون میباشد.

هسته‌ی سایر اتمها مرکب از پروتونها و نوتـرونها است؛ پس، هسته‌ی اتـم بـار برقـی مـثبت دارد. در جـدول ذیل مشخصات و طـرح اجمـالی چنـد هسته‌ی اتمی نمایش داده شده است.

عنصر	ئیدروژن		هلیوم		لیتیوم		بریلیوم
	ئیدروژن ۱	ئیدروژن ۲	هلیوم ۳	هلیوم ۴	لیتیوم ۶	لیتیوم ۷	
علامت	${}^{1}_{1}H$	${}^{2}_{1}H$	${}^{3}_{2}He$	${}^{4}_{2}He$	${}^{6}_{3}Li$	${}^{7}_{3}Li$	${}^{9}_{4}Be$
عدد جرمی	۱	۲	۳	۴	۶	۷	۹
هسته (⊕ علامت پروتون و ● علامت نوترون)	⊕	●⊕	●●⊕	●●⊕⊕	●●●⊕⊕⊕	●●●●⊕⊕⊕	●●●●⊕⊕⊕⊕
بار برقی	+		+		+		+ + + +

وقتی اتم در حالت عادی باشد، عده‌ی الکترونهای گردان بدور هسته‌ی آن مساوی عده‌ی پروتونهای هسته است، و بنابراین، در حـالت عـادی، اتم از جنبه‌ی بـرقـی خنـثی است. مـجـمـوع عـده‌ی

طرح اجمالی چند اتم

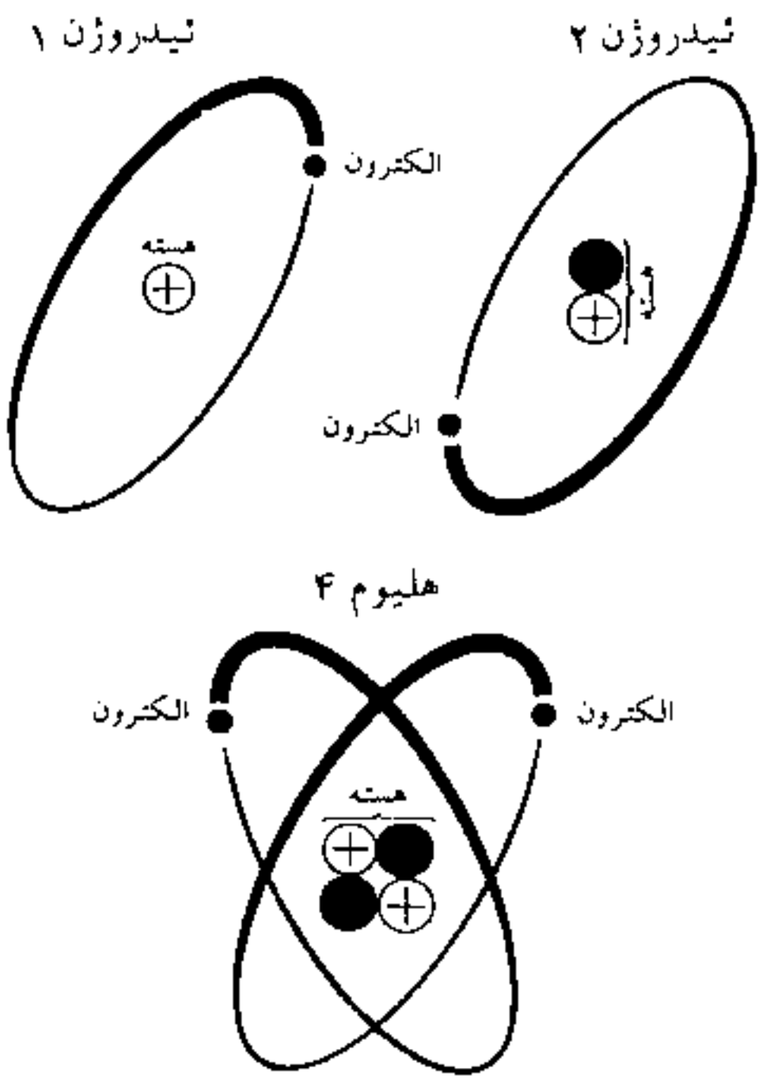

پروتونهـا و نوترونهـای هسته‌ی اتـم را عدد جرمی (علامت: A)، و عده‌ی پروتونهای هسته (یا عده‌ی الکترونهـایِ گردانْ بدورِ هسـته‌ی اتم عـادی) را عدد اتمی (علامت: Z) خوانند. در فیزیك اتمـی، اتم هر عنصر را با عـلامت شیمیائی آن، کـه عدد جرمی اتم در بالا و عدد اتمی در پایین آن ضبط میشود، نمایش میدهند؛ مثلا اتمهـای ئیـدروژن، دوتریوم (ئیدروژن سنگین)، هلیوم، کربـون، و اکسیژن بـترتیب بـه ${}^{1}_{1}H$ یا $({}^{1}_{1}H)$، ${}^{2}_{1}H$، ${}^{4}_{2}He$، ${}^{12}_{6}C$، و ${}^{16}_{8}O$ نمایش داده میشود.

الکترونهای هر اتم چـند قشر الکترونی بـدور هسته‌ی آن تشکیل میدهند، که الکترونهـای هر قشر تقریباً دارای یک انرژی هستند. الکترونها تحت تأثیر جـاذبـه‌ی هسته هستـند، و هـر قـدر الکترونی از هسته دورتـر بـاشد پیوندش بـا آن سست‌تر است، یعـنـی بـا صَرفِ انـرژی کمـتـری میتوان آنرا از اتم جدا کرد. اگر (مثلا بوسیله‌ی بمباران با ذرات آلفا) بـه یکی از الکترونـهای اتـم انرژی اضافیِ کافی بدهیم، آن الکترون از اتم خارج میشود، و اتم میپیوند (یعنـی تبـدیل به اتم یونیـده یـا یون میگردد). ولـی اگـر انـرژیِ اضافیِ برای خارج کردن الکترون کافی نبـاشد، ممـکن است آن الکـترون را بـه قشری نظیـر انرژی بیشتر منتقل کند؛ در این صـورت، اتم از جهت خـنثی بودن ماننـد اتـم عـادی است، ولـی انـرژی بـیشتری دارد، و چنیـن اتمـی را اتـم برانگیخته خوانند. اتـم برانگیختـه، چـون به حالت عادی بـاز گـردد، انـرژی اضـافی خـود را بصورت تشعشع صادر میکند.

مـلاحظـات اجـمـالی فـوق الـذکر مبـنی بـر نظریات سابق در باب ساختمـان اتم است، کـه در آنها گردش الکترونها زا بدور هسـتـه بر مدارات مشخصی میـدانستـند. ولی در مکانیک **کوانتوم**، حرکت الکترونها بدور هسته بر مـدار مشخصـی تصویر نمیشود، بلکه بصورت مجـموعه‌ای از نقاط ("جو الـکترونی" یـا "ابـر الکترونی") نمـایش داده میشود، که در مواضعی کـه احتمـال وقـوع الکترون در آنها بیشتر است فشرده‌تر میباشد.

جرم الکترون $9,107 \times 10^{-28}$ گـرم و جـرم پروتون (که مساوی جـرم نوترون است) ≈ ۱۸۴۰ برابر جرم الکترون است. جرم اتم ناچـیز است؛ مثلا جرم اتم ئیدروژن (مرکب از یـک پروتون و یک الکترون) $1,673 \times 10^{-24}$ گـرم است، کـه فقط $9,107 \times 10^{-28}$ گـرم آن مـتـعـلـق بـه الکترونِ موجـود در اتم ئیدروژن میباشد. چون جـرم الکـترون عـمـلا نـاچـیـز است، جـرم اتـم متمرکز در هسـته‌ی آن مـیـباشد (نـیز ← وزن اتمی). اگـرچـه قطـر اتـم بسیـار کـوچـک و از مرتبه‌ی یک تا ۵ آنگستروم (10^{-8} سانـتـیـمـتر) است، قطر هسته‌ی آن بـمراتب کـوچـکتر و از مرتبه‌ی 1/1000 آنگستروم میباشد؛ پس قسمت اعظم اتم فضای خالی است (اگر فضاهـای خـالـی اتمـهـای بـدن انسان بـرداشتـه شود–یعنـی تمـام هسته‌ها و الکترونهای آنها بدون فـاصلـه بـروی هم انباشته شوند–حجم بـدن در حدود حجـم شن کوچکی میشود که بزحمت بانگشت میآید).

اتمهای هر عنـصر از جهت فـعل و انفـعـالات شیمیـائی یکسان ولی گاهی (بعلت اخـتـلاف در عده‌ی نوترونهای هسته) از حیث جرم متفـاوتـند (← همجا)؛ مانند ئیدروژن و ئیدروژن سنگـین (رجوع شود به شکل). اتمهای یك یا چند عنصر

(۱)Atlanta (۲)Atlantic (۳)Atlantic City (۴)Attlee (۵)atom

در ترکیبات شیمیائی بهم ملحق شده تشکیل مولکول میدهند.

تاریخچه‌ی نظریات اتمی

مفهوم اتم بعنوان یک مفهوم فلسفه‌ی طبیعی بسیار قدیمی است. فلاسفه‌ی یونان و روم–چون ذیمقراطیس، اپیکوروس، و لوکرتیوس–ماده را مرکب از اجزای تجزیه‌ناپذیر و تغییرناپذیر میدانستند. ارسطو نظریه‌ی جزء لایتجزی (joz'e lā yatajazzā) [=جزء تجزیه‌ناپذیر، اتم] را مطرود شمرد. درطی قرون ۱۷م–۱۹م، اتم بر اساسی بکلی تازه روی کار آمد (اتمی، نظریه‌ی). کشف (۱۸۶۹) قانون تناوب و سایر اکتشافاتی که در اواخر قرن ۱۹م بعمل آمد (خاصه کشف ماهیت برقاطیسی نور، تشعشعات صادر از اتم، الکترون، و رادیوآکتیویته) زمینه‌ی کشف ساختمان داخلی اتم را فراهم ساخت، و متلاشی شدن اتمهای عناصر رادیوآکتیو مدلل ساخت که اتم دستگاهی پیچیده است، و دانشمندان طرحهائی برای ساختمان اتم عرضه داشتند که هر یک را یک مدل اتمی (modele) یا طرح اتمی نامیده‌اند. طرحهای اولیه‌ی ساختمان اتم مبنی بر اصول مکانیک کلاسیک و روانبرق کلاسیک بود، و اِعمال این اصول در اجرام خُرد و سرعتهای بسیار زیادی که در دستگاههای اتمی در کار است، از همان آغاز امر منجر به اشکالاتی شد. مدل اتمی لرد کلوین امروز فقط جنبه‌ی تاریخی دارد. سپس سر ج. ج. تامسن طرحی برای ساختمان اتم عرضه کرد (۱۹۰۳). در ۱۹۱۱، ا. راذرفرد مدل هسته‌ای اتم را طرح کرد، که اساس آن در نظریات کنونی محفوظ مانده است. اتم راذرفرد مرکب از هسته‌ای بود دارای بار برقی مثبت، که حجمش نسبت به حجم اتم بسیار کوچک بود، و تقریباً تمام جرم اتم در آن متمرکز بود، و الکترونهائی بدور آن میگشتند (مانند گردش سیارات بدور خورشید). طرح راذرفرد بعضی پدیده‌های اتمی را توجیه میکرد، ولی چون دستگاههای اتمی را تابع اصول مکانیک کلاسیک و روانبرق کلاسیک میشمرد اشکالات اساسی از آن ناشی شد.

اول‌بار در ۱۹۱۳، ← نیلس بور، بر اساس تحقیقات راذرفرد و نظریه‌ی کوانتوم، نظریه‌ی جامع و خارق‌العاده‌ای در باب ساختمان اتم آورد (← اتم بور)، که آنرا ا. زومرفلد و دیگران بسط دادند. اگرچه نظریه‌ی بور بسیاری از مشکلات مربوط به ساختمان اتم را حل کرد، از تعلیل و توجیه ماهیت موجی ماده که در ۱۹۲۴ بتوسط ← لوئی دو بروی کشف شد عاجز ماند. نظریه‌ی ساختمان اتم و فرایندهائی که در داخل اتم روی میدهد، در ۱۹۲۶ بتوسط ا. شرودینگر و ر. هایزنبرگ بوسیله‌ی مکانیک کوانتوم توجیه شد. نیز رجوع شود به مقالات دیگر کتاب که تحت عنوان "اتم" یا "اتمی" آغاز میشود و سایر ارجاعاتی که درین مقالات مذکور است.

اتم برانگیخته[1] (atome barangixte)، اتمی که بیش از حالت عادی انرژی دارد (← اتم). انرژی اضافی معمولا باعث انتقال الکترونهای گردان بدور هسته‌ی اتم به قشرهای نظیر انرژی بیشتر میشود.

اتم بور (atome bor)، طرحی برای ساختمان اتم، که ن. بور بر اساس طرح اتمی ا. راذرفرد و نظریه‌ی کوانتوم، و برای رفع اشکالات ناشی از طرح راذرفرد عرضه کرد (۱۹۱۳). برای تسهیل فهم طرح بور، اتم بور را میتوان تشبیه کرد به صفحه‌ی مستدیری که از مرکز به اطراف شیب ملایمی دارد، و شیارهای مستدیر معینی هم‌مرکز با آن بر آن تعبیه شده. دستگاه مرکب از این صفحه و گلوله‌ای متحرک بر آن فقط در حالات معینی موجودیت پایدار تواند داشت، و این حالات ("حالات مُجاز" یا "پایدار") عبارتند از حالاتی که گلوله در یکی از شیارها ("مدارات مجاز" یا "پایدار") حرکت کند. و نیز، پایداری دستگاه مستلزم اینست که اگر ضربه‌ای به گلوله وارد شود، یا گلوله از مدار خود خارج نشود، و یا وارد یکی دیگر از مدارات مجاز گردد. خلاصه آنکه، پایداری چنین دستگاهی فقط در رشته‌ی معین و منفصلی از "حالات مجاز" ممکن است، و گلوله نمیتواند بر هر مسیر دلخواهی که بر صفحه فرض کنیم حرکت کند. در طرح اتمی بور، فضای اطراف هسته‌ی اتم چنان است که گوئی شیارهای معیّنی (مدارات مجاز) برای حرکت الکترونها دارد؛ حرکت الکترونها فقط در این شیارها ممکن است و بس.

بور طرح اتمی خود را بر اساس چند اصل موضوع ناقض اصول مکانیک کلاسیک و روانبرق کلاسیک قرار داد: (۱) اتم فقط در رشته‌ای از حالات (حالات مجاز یا پایدار) موجود تواند بود، و انرژیهای اتم در این حالات رشته‌ی منفصلی تشکیل میدهند. در هر یک از حالات مجاز، الکترونها بر مداراتی (مدارات مجاز یا پایدار) بدور هسته‌ی اتم میگردند. بر خلاف مقتضیات مکانیک کلاسیک، حرکت الکترونها بر مداری جز مدارات مجاز ممکن نیست. (۲) بر هر یک از مدارات مجاز، انرژی الکترون ثابت است (مفهوم قشر الکترونی و مدارج پایدار انرژی الکترونهای گردان بدور هسته‌ی اتم ناشی از همین اصل است)، و بر خلاف مقتضیات روانبرق کلاسیک، الکترون تشعشع صادر نمیکند. (۳) جذب یا صدور تشعشع فقط و فقط وقتی روی میدهد که الکترونی از یک قشر الکترونی به قشری دیگر "بجَهَد" و اختلاف انرژی دو قشر مساوی حاصلضرب بسامد تشعشع مذکور است در مقدار ثابت پلانک.

در نتیجه‌ی بسط و تکامل اطلاعات مربوط به ساختمان اتم، نظریه‌ی بور دستخوش تغییراتی شده، و امروز ساختمان اتم را بر طبق اصول مکانیک موجی میدانند. معذلک، طرح اتمی بور برای تسهیل فهم ساختمان اتم اهمیت اساسی دارد.

آ تمپو[2] (ā tempo)، لفظ ایتالیائی، که در موسیقی بازگشت به سرعت حرکت اصلی یک قطعه‌ی موسیقی را، پس از تغییر مختصری، نشان میدهد.

اتم راذرفرد (atome rāḏerfard)، ← راذرفرد، ارنست.

آتمسفر (ātmosfer)، ← آتموسفر.

اتم‌شکافی (atom.šekāfi)، ← اتم‌شکنی؛ انرژی هسته‌ای؛ انرژی اتمی.

اتم‌شکنی (atom.šekani)، لفظ مبهمی که به تجزیه‌ی طبیعی یا مصنوعی هسته‌ی اتم به اجزای کوچکتر اطلاق میشود، و معمولا حاکی از تولید اتم جدید و آزاد شدن انرژی است. پس از کشف رادیوآکتیویته، معلوم شد که اتمهای عناصر رادیوآکتیو "خودشکن" هستند؛ شکستن اتمهای این عناصر را نمیتوان مهار یا تسریع یا متوقف کرد. اولین‌قدم در راه شکستن مصنوعی هسته از طرف راذرفرد برداشته شد (۱۹۱۹) که هسته‌ی اتم ازت را بوسیله‌ی بمباران با ذرات آلفا شکست، و هسته‌های اکسیژن و ئیدروژن بدست آورد، و برای اولین‌بار تبدل عناصر را عملی ساخت.

در بمباران با ذرات آلفا، هر ذره از چندین اتم میگذرد تا شاید به یک هسته برخورد کند؛ در ضمن عبور، از سرعت ذره کاسته میشود، و احتمال برخورد آن به یک هسته ضعیف میگردد، زیرا ذرات آلفا و هسته‌ها هر دو بار مثبت دارند، و یکدیگر را دفع میکنند، و اگرچه یک ذره‌ی سریع‌السیر ممکن است بر این نیروی دافعه فایق آید، احتمال این امر در مورد یک ذره‌ی بطیء‌السیر ناچیز است. خلاصه آنکه بمباران هسته با ذراتی دارای بار مثبت مستلزم اینست که این ذرات شتابانیده شوند (کاککرافت و والتن از این راه وارد شدند. سیکلوترون و بتاترون بعداً اختراع شد). کشف (۱۹۳۲) نوترون راه عمده‌ای برای اتم‌شکنی باز کرد، زیرا نوترون خنثی است، و در عبور از داخل ماده مواجه با نیروهای مزاحم نمیشود. از زمانی که راذرفرد برای اولین‌بار اتم را مصنوعاً شکست (۱۹۱۹) ببعد تحقیقات وسیعی در اتم‌شکنی و تبدیل عناصر بعمل آمد، ولی در تمام آزمایشهائی که تا ۱۹۳۸ انجام گرفت، نه فقط ذراتی که سلاح حمله به هسته بود بسیار کوچک بود، بلکه یکی از اجزای حاصل از شکست نیز همواره بسیار کوچک بود، و سایر ذرات هسته‌ای با هم باقی مانده هسته‌ی جدید را تشکیل میدادند. اتم‌شکافی یا شکافت هسته (تقسیم هسته بدو جزء تقریباً هم‌جرم) اول‌بار در ۱۹۳۸ بعمل آمد، و منجر باستفاده‌ی عملی از انرژی اتمی و بمب اتمی گردید.

اتم‌گرم[3] (atom-gram؛ فنس)، مقداری از یک عنصر که جرم آن برحسب گرم از حیث عدد مساوی وزن اتمی آن عنصر باشد (مثلاً اتم‌گرم گوگرد یعنی ۳۲ گرم گوگرد). یک اتم‌گرم هر عنصر در شرایط متعارفی شامل $۶,۰۲ \times ۱۰^{۲۳}$ اتم است (← آووگادرو، عدد).

آتمن (ātman)، کلمه‌ی سانسکریت که اصلا بمعنی دَم و روح و اصل زندگی و احساس است، و در فلسفه‌ی هندی اهمیت دارد (← هندو، آیین). در اوپانیشادها بتفصیل از آن بحث شده است. آتمن فردی، که در قفس تن محبوس است، پس از مرگ دوباره به روح کلی میپیوندد.

(۱)excited atom (۲)a tempo (۳)gram-atom

آتموسفر یا **آتمسفر**[1] (هر دو ātmosfer؛ فنس)، واحد عملی فشار، معادل فشار وارد از ستونی از جیوه بارتفاع ۷۶ سم در حرارت °0 صدی. تقریباً معادل ۱,۰۳۳۲ کگ قوه بر سمه است، و در محاسبات اجمالی آن را یک کگ بر سمه بشمار می آورند. فشار واقعی جو در سطح دریا در اطراف این مقدار تغییر میکند.

اتمی، انرژی (enerjie atomi): ← انرژی اتمی.

اتمی، بمب (bombe atomi): ← بمب اتمی.

اتمی، پیل (pile atomi): ← پیل اتمی.

اتمی، ثابتهای (sābethāye atomi): ← ثابتهای اتمی.

اتمی، حرارت (harārate atomi): ← حرارت اتمی.

اتمی، عدد (adade atomi): ← عدد اتمی.

اتمی، نظریه‌ی[2] (nazariyyeye atomi)، نظریه‌ای که ماده را مرکب از ذرات بسیار خُردِ تجزیه‌ناپذیر (موسوم به اتم) میداند. ذیمقراطیس در قرن پنجم قم معتقد بود که ماده مرکب از چنین ذراتی است که پیوسته در حرکتند. لوکرتیوس پیرو نظریه‌ی او بود، ولی ارسطو نظریه‌ی جزء لایتجزی (joz'e lā yatajazzā) [= تجزیه‌ناپذیر] را مردود میدانست. در قرن ۱۹م، جان دالتن، بر اساس تحقیقات لاووازیه و پروست، طرح نظریه‌ی اتمی نوینی ریخت. بموجب این نظریه، اولا ماده مرکب است از ذرات خرد تجزیه‌ناپذیری موسوم به اتم؛ ثانیاً اتمهای هر عنصر هموزن و اتمهای عناصر مختلف مختلف‌الوزن اند، و لهذا، عناصر با اوزان اتمی خود مشخص میشوند؛ ثالثاً اجسامِ مرکبْ از متحد شدن اتمهای عناصر مختلف حاصل میشود، و بنا براین، وزن هر عنصر که در یک جسم مرکب میآید مضرب صحیحی از وزن اتمی آن است. مندلیف (← قانون تناوب) و آرنیوس (← یونش) در تأیید و تکمیل نظریه‌ی اتمی سهیم بوده‌اند. اکتشافات توین در ساختمان اتم از فایده‌ی نظریه‌ی دالتن در فعل و انفعالات شیمیائی نکاسته است.

اتمی، وزن (vazne atomi): ← وزن اتمی.

اتم یونیده[3] (atome yonide)، یون، یعنی اتمی (← اتم) که، بواسطه‌ی گرفتن الکترونهای اضافی یا از دست دادن الکترونهای خود، از حالت خنثی خارج شده، دارای بار برقی شده است.

آتن یا **آطن**[4] (هر دو āten) یا **آطنه** (ātene)، شهر (حج ۵۵۹°۲۵۰)، پایتخت یونان، در دشت آتیک، نزدیک خلیج سالونیک. مرکز فرهنگی، دینی، و صنعتی یونان است (کانون کلیسای ارتدوکس یونانی و دارای کارخانه‌های نساجی و ابزارسازی است). آتن سرچشمه‌ی تمدن غرب بوده، و سیاحان بسیار به دیدار این شهر باستانی میآیند. از ابنیه‌ی قدیمی معروف آن پارتنون، ارختئوم، و پروپولایا است، که جملگی در آکروپولیس واقعند. از بناهای جدید آن دانشگاه، کتابخانه‌ی ملی، موزه‌ی ملی، و مؤسسه‌ی پولیتکنیک است.

تاریخ. آغاز تاریخ آتن آمیخته با افسانه‌ها است (مانند داستان تسئوس که شهرهای اولیه‌ی آتیک را بهم پیوست). کشورشهر آتن در آغاز قرن هفتم قم مشتمل بر سرزمین آتیک بود؛ در ۶۸۳ قم پادشاهی موروثی ملغی شد؛ تا زمان اصلاحات (۵۹۴ قم) سولون، آرخونها فرمانروائی داشتند. سپس جباران روی کار آمدند، و حکومت آنان تا ۵۱۰ قم دوام داشت، تا در نتیجه‌ی اصلاحات کلیستنس حکومت دموکراسی برقرار شد. در دوره‌ی ← جنگهای مدی (۵۰۰–۴۴۹ قم)، برهبری قهرمانانی چون میلتیادس و تمیستوکلس و کیمون، به قدرت دریائی بزرگی تحول یافت، و ← اتحادیه‌ی دلوسی عملا همان امپراطوری آتن بود. در عصر پریکلس (قرن ۵م قم)، معماری، هنر، و ادبیات باوج شگفت‌آوری رسید. پارتنون بنا شد؛ سقراط فلسفه‌ی خود را تقریر کرد؛ آیسخولوس، سوفوکلس، و اوریپیدس درام یونانی را تأسیس کردند. بعدها که دوره‌ی انحطاط فرا رسید، این افتخارات فرهنگی با پیدایش افلاطون، ارسطو، آریستوفانس، و دموستن خطیب ادامه یافت. در ← جنگهای پلوپونزی آتن سرانجام بدست اسپارت افتاد (۴۰۴ قم). سپس بسرعت رو آمد، ولی رونقش دیری نپایید، و در قرن ۴م قم تحت سلطه‌ی فیلیپ II مقدونی و پسرش اسکندر مقدونی درآمد.

در دوره‌ی عظمت روم، آتن از کرسیهای ایالتی شد، و مساعی آتنیها برای جلب مجدد قدرت منجر به شکست موهنی گردید (خاصه تاراج آن بدست سولا در ۸۶ قم). معذلک، سنن آتنی در روم و (بیش از آن) در امپراطوری بیزانس تأثیر کرد. با سقوط دولت اخیر، آتن بدست یکی از نجبای فرانسه افتاده (۱۲۰۵) دوک‌نشین شد، و بعداً زیر سرپرستی خاندان آراگون رونق گرفت. سپس، در اواخر قرن ۱۴م و اوایل قرن ۱۵م، تحت حکومت خاندانی از اشراف فلورانسی، تجدید حیاتی کرد، ولی از ۱۴۵۸، تحت حکومت عثمانی، رو بانحطاط گذاشت. پس از آزادی یونان، آتن پایتخت یونان شد، و بتدریج بموقعیت کنونی رسید. آتن مشحون از آثار گذشته است.

اتنا[5] (etnā)، آتشفشان زنده، بارتفاع ۳°۲۶۱ متر، بر ساحل شرقی سیسیل، ایتالیا. بعلت آتشفشانی، شکل و ارتفاع قله‌ی مخروط مرکزی آن دستخوش تغییر بوده است. علاوه بر دهانه‌ی اصلی، ح ۲۶۰ دهانه‌ی آتشفشانی کوچکتر دارد. دامنه‌ی پرجمعیت و حاصلخیزش دارای آب و هوای گِردِ مداری است، ولی قله‌ی آن اغلب فصلهای سال برف دارد. در ارتفاع ۲°۶۱۸ متری آن رصدخانه‌ای بنا شده. اولین آتشفشانی ثبت شده‌ی آن در ۴۷۵ قم روی داد، و آتشفشانیهای ۱۰۶۹ و ۱۶۶۹ آن سبب ویرانی فراوان شد.

آتنا[6] (ātenā)، الاهه‌ی حکمت: ← آتنه.

آتنا پارتنوس[7]: ← فیدیاس.

آتنودوروس[8]، حجار یونانی: ← لائوکوئون.

آتنه[9] (ātene) یا **آتنا** (ātenā) یا **پالاس آتنه** (pāllās)، الاهه‌ی اولمپی حکمت، حامی فنون صلح و جنگ، فرمانروای طوفان، و نگهبان آتن. باکره و از پیشانی زئوس برخاسته بود.



آتنه (مینروا)

(از مرمرهای آیگینائی)

معمولا با کلاه‌خود و زرهی با کله‌ی مدوسا نمایش داده میشود. پارتنون معبدش بود. با مینروای رومیان یکی شمرده میشود.

اتو[10] (atu)، جزیره‌ای بفاصله‌ی ۴۸ کیلومتری ساحل غربی آلاسکا. غربیترین ← جزایر آلئوسین است. در ۱۹۴۲ ژاپنیها آنرا گرفته سکنه‌اش را به ژاپن بردند. در بهار ۱۹۴۳ سپاهیان کشمت آنرا باز ستاندند.

اتوال، طاق نصرت[11] (etuāl؛ فنس، = ستاره)، طاق نصرتی که بفرمان ناپلئون، بیادبود پیروزیهای وی، در میدان اتوال، در آخر خیابان شانزلیزه (پاریس)، در ۱۸۰۶–۳۶ ساخته شد. طرح اصلی آنرا ژ. ف. شالگرن ریخته است. ۴۹,۵۵ متر بلندی، ۴۴,۸۲ متر درازا، و ۲۲,۱۰ متر پهنا دارد، و نقوش برجسته‌ی عظیمی بر گرد آنست. این نقوش را ف. روده (نقش مارسیز)، و اتکس (eteks) بر آن حجاری کرده‌اند. نام ۳۸۶ ژنرال، که در جنگهای جمهوری و امپراطوری شرکت داشته‌اند، نیز بر آن نقش است. دوازده خیابان از اطراف آن منشعب میشود. در ۱۹۲۰ سرباز فرانسوی گمنامی در زیر آن بخاک سپرده شد.

اتوبوس (otobus؛ از فنس)، وسیله‌ی نقلیه‌ی عمومی موتوری که داخل یا بین شهرها مسافرین را حمل میکند. لفظ اتوبوس از دو لفظ اتو (بجای اتوموبیل یا خودرو)، و بوس، بجای اومنیبوس (omnibus)، ساخته شده و لفظ اخیر لاتینی و اصلا بمعنی "برای همه" یا "همگانی" است، و اصطلاحاً همان تعریف اتوبوس را با اسقاط لفظ "موتوری" دارد. در ۱۶۶۲ اومنیبوسهای اسبی در پاریس بکار افتاد، و پس از چند سالی متروک شد. بعداً، در ۱۸۱۲ در بوردو، در ۱۸۲۷ در پاریس، در ۱۸۲۹ در لندن، و در ۱۸۳۰ در نیویورک، این نوع وسیله‌ی نقلیه‌ی عمومی بکار افتاد. در اوایل قرن بیستم اومنیبوس به موتور مجهز و اتوبوس نامیده شد.

---

(۱)atmosphere (۲)atomic theory (۳)ionized atom (۴)Athens (۵)Etna (۶)Athena (۷)Athena Parthenos (۸)Athenodorus (۹)(Pallas) Athena (10)Attu (11)Arc de Triomphe de l'Étoile

آتورپات (ātur.pāt)، یا آتروپاتس (ātropātes)، والی ایرانی آذربایجان که زمان اسکندر مقدونی آن ایالت را مستقل اعلام کرد (۳۲۸ ق‌م)، و بدین ترتیب آنرا در دست خود نگاهداشت. نام ایالت آذربایجان از نام وی مأخوذ است (← آتورپاتکان).

آتورپاتکان (ātur.pāt.kān)، ناحیه‌ی قدیم، لغ ایران، تقریباً مطابق آذربایجان. این ناحیه در دوره‌ی هخامنشی جزو کشور ماد محسوب میشد. پس از حمله‌ی اسکندر مقدونی، بنام آتورپات (والی آن ایالت) خوانده شد. همین نام است که به صورتهای آذربایگان، آذربایجان (معرب)، و (بتحریف) آذرآبادگان درآمده است.

آتورپات مهر سپندان: ← آذربد مهر سپندان.

اتوژیر[1] (otojir؛ فنس) یا **جایروپلین**[2] (jāyropleyn؛ انگل)، طیاره‌ای که با موتور و ملخ کار میکند، و "برا"ی آن ناشی از حرکت بالها یا تیغه‌هائی است که میتوانند به آزادی در بالای طیاره به دور محوری تقریباً قائم بگردند. اتوژیر شبیه هلیکوپتر است، ولی بالهای فوقانی هلیکوپتر بوسیله‌ی موتور میگردند، و حال آنکه بالهای اتوژیر بسبب فشار هوا به حرکت درمیآیند (مانند آسیای بادی با پره‌های افقی). از مزایای اتوژیر اینست که تقریباً بطور قائم از زمین بالا میرود، و میتواند در فضای کوچکی فرود آید، و هرگاه موتور آن از کار بیفتد چترروار به زمین میآید. مخترع اتوژیر خ. دِ لا ثیروا است، و این اختراع اولین انحراف از اصول پرواز سه برادران رایت بود. اکنون در اغلب موارد هلیکوپتر بجای آن بکار میرود.

آتوس[3] (ātos) یا **آکته**[4] (ākte)، شرقیترین سه شبه‌جزیره‌ی خالکیدیکه، مقدونیه، لش یونان. طولش ح ۵۰ کم و عرضش ۲٫۵–۱۱ کم است. بوسیله‌ی تنگه‌ی باریکی نزدیک آکانتوس به زمینلاد یونان می‌پیوندد، و در این تنگه در ۴۸۰ ق‌م بامر خشیارشا کانالی حفر شد. در انتهای شرقی شبه‌جزیره **کوه آتوس** (بارتفاع ۲٬۰۳۳ متر) قرار دارد، که از قرن نهم بم مسکن دسته‌ای از راهبان بوده ("کوه مقدس" کلیسای یونانی)، و این جامعه در ۱۹۲۷، باسم **آیون اوروس**[5] (āyon oros) [= کوه مقدس] یا **آتوس‌کوه** (ātos.kuh)، جمهوری خودمختاری اعلام شد. جمهوری آتوس‌کوه از ولایات یونان و مشتمل بر ۲۰ صومعه است. جامعه‌ی آتوس‌کوه همواره تحت فرمان مستقیم اسقف اسلامبول ولی از استقلال معنوی برخوردار بوده است. زن و حیوانات ماده را به آنجا راه نمیدهند. کتابخانه‌های آن گنجینه‌ای از نسخه‌های خطی دوره‌ی بیزانس است.

آتوسا[6] (ātossā)، قرن ششم ق‌م، ملکه‌ی ایران؛ دختر کوروش کبیر و مادر خشیارشای I. ابتدا زن برادر خود، کبوجیه، بود؛ پس از آن زن سمردیس غاصب شد؛ بعد به همسری داریوش I در آمد و از او خشیارشای I را بدنیا آورد.

اتوکلاو[7] (otoklāv؛ از فنس)، محفظه‌ای دارای جدار ضخیم و سرپوشی که بدون منفذ آنرا مسدود میکند، و در آن میتوان مواد مختلف را بوسیله‌ی بخارِ تحتِ فشار تا دماهای بالاتر از ۱۰۰° صدبخشی گرم کرد. اتوکلاو دارای یک دریچه‌ی اطمینان (S در شکل) است که چون فشار بخار داخل محفظه از حد معینی (بالاتر از فشار جو) زیادتر شود باز میشود. اساس اتوکلاو مبتنی بر دیگ معروف به دیگ پاپن است، که د. پاپن آنرا اختراع کرد (۱۶۸۱). اتوکلاو در طب برای ضد عفونی کردن وسایل جراحی و زخم‌بندی و در شیمی برای اجرای فعل و انفعال‌های شیمیائی که مستلزم فشار زیاد است بکار میرود.

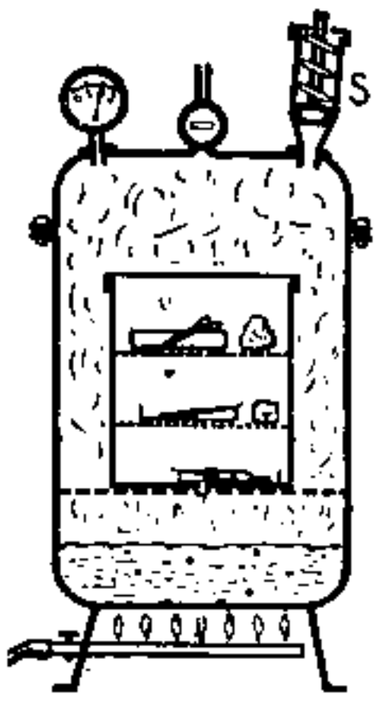

آتول[8] (ātol ؛ فنس)، آبسنگ مرجانی گردی که



آتول

مردابی در میان آن واقعست. منشأ قطعی آتولها معلوم نیست.

اتولی (etoli)، ناحیه‌ی یونان قدیم؛ ← آیتولیا.

اتوماتون[9] (otomāton؛ از انگل)، وسیله‌ی مکانیکی برای انجام دادن کارهائی که عادةً بوسیله‌ی انسان انجام میگیرد. فکر تعبیه‌ی اتوماتون خیلی قدیمی است. گویند آلبرتوس کبیر سی سال وقت صرف کرد تا صورتی بشکل انسان ساخت که چون کسی در میزد بجانب در رفته آنرا باز و به درزننده سلام میکرد. صفحه‌ی ساعت آبی که هارون‌الرشید به شارلمانی هدیه کرد ۱۲ در داشت که هر یک در سر ساعتی باز میشد، و چون ظهر فرا میرسید ۱۲ اسب‌سوار از پشت صفحه بیرون آمده بگرد صفحه‌ی ساعت رژه میرفتند، و سپس بجای خود باز میگشتند.

ک. چاپک، درام‌نویس معروف از اهل چکوسلواکی، در داستان معروف خود، بنام روبوتهای عمومی روسوم، لفظ روبوت (robot) را برای توصیف کارگران مصنوعی که بشکل انسانی و دارای هوش آدمی ولی فاقد احساسات هستند بکار برده است، و از آن زمان ببعد استعمال لفظ روبوت مترادف با لفظ اتوماتون بمعنی هر اسبابی که جانشین انسان در انجام دادن کارهای نسبةً پیچیده میشود رواج یافته است. از آن جمله است وسایل الکترونیکی مستعمل در صنعت؛ ماشینهای حساب الکترونیکی؛ خلبان خودکار که هواپیما را در مسیر آن راهنمائی میکند؛ وسایل هدایت موشکها، و اقمار مصنوعی و سایر وسایل فضاپیمای ساخت انسان.

اتوماسیون[10] (otomāsion؛ تلفظ فرانسوی لفظ انگلیسی *automation* که ظاهراً اول‌بار در ۱۹۴۷ در کشمت ساخته شد)، علم و طرق تأمین این منظور که یک دستگاه مکانیکی، خودبخود و بدون نیاز به اشخاصی که در کار آن نظارت کنند، مشخصات محصول خود را مشاهده و تنظیم کند. در دستگاههای اتوماسیونی، اسبابهای اندازه‌گیری پیوسته مراحل مختلف عمل دستگاه را "مشاهده" میکنند، و هرگاه انحرافی از مشخصات مطلوب تولید شود آنرا آشکار میسازند. در دستگاههای خودکاری که اتوماسیونی نیستند، اعمال مختلف بدون دخالت انسان انجام میگیرد، ولی نظارت در اینکه اعمال برطبق مشخصات باشد، و نیز میزان کردن دستگاه بمنظور برطرف کردن انحرافات، نیازمند انسان است.

دستگاههائی را که برای تأمین اتوماسیون بکار میرود میتوان به چهار دسته تقسیم کرد: (۱) ماشینهای خودکار تولیدی (مانند چرخ تراش)، (۲) دستگاههائی که محصول یا قسمتی از آنرا از یک ماشین به ماشین دیگر منتقل میکنند؛ (۳) دستگاههای خودکار نظارت که در تهیه‌ی مواد شیمیائی و پالایش نفت بکار میرود؛ و (۴) ماشینهای خودکاری که اطلاعات را تنظیم کرده بکار میبندند (مانند ماشینهای حسابگر).

اتوماسیون در دستگاههائی که محصولاتی بشکل روانه‌ی پیوسته‌ای تولید میکنند (از جمله در تهیه‌ی صنعتی مواد شیمیائی و دارولی و غذائی) موارد استعمال زیادی دارد. پالایش نفت و تصفیه‌ی قند با موفقیت اتوماسیونی شده است. در تولید انواع مختلف محصولاتِ "قطعه‌ای" (مانند پیچ و مهره) نیز از اتوماسیون استفاده میشود. در کارخانه‌های اروپا و کشمت بسیاری از اجزای اتومبیل بوسیله‌ی اتوماسیون تهیه میشود؛ جمع و جور کردن اجزای مختلف، اگرچه دشوارتر است، تا حد زیادی اتوماسیونی شده است. اتوماسیون در بسیاری صنایع دیگر (از قبیل بسته‌بندی و پرکردن بطری و غیره) و نیز در کارهای مختلف از قبیل تهیه‌ی لیست و حساب انواع کسور و اضافات و حتی ترجمه از زبانی بزبان دیگر بکار میرود.

از جنبه‌ی تاریخی، تعبیه‌ی دستگاههای خودکار [فنس اتوماتیک (otomātik)] را میتوان مقدمه‌ی اتوماسیون دانست. بسط الکترونیک منجر به اختراعاتی شد که بعضی اعمال حواس انسانی را انجام میدهند: "رؤیت" را میتوان بوسیله‌ی سلول فوتوالکتریک، "شنیدن" را بوسیله‌ی میکروفون، و "لامسه" را بوسیله‌ی بلورهای دارای خاصیت پیزوالکتریک تأمین کرد. این اختراعات در تأمین اتوماسیون تأثیری بسزا داشته، و از ۱۹۴۵ببعد استعمال آنها در کارخانه‌

(۱)autogiro (۲)gyroplane (۳)Athos (۴)Acte (Akte) (۵)Hagion Oros (۶)Atossa (۷)autoclave (۸)atoll (۹)automaton (10)automation

ها آغاز شد. اهمیت اتوماسیون روزافزون است. همانطور که روی کار آمدن ماشین تا حد زیادی از زحمت بدنی کارگران برای تهیه‌ی محصول کاست، اتوماسیون نیز زحمت دماغی انسان را در راه‌بردن ماشین و نظارت در عمل آن کمتر کرده است، تا حدی که بعضی اتوماسیون را که، علاوه بر زیاد کردن ظرفیت تولیدی کارخانه‌ها، رابطه‌ی انسان را با ماشین دگرگون ساخته، دومین انقلاب صنعتی نامیده اند. اتوماسیون، مانند سایر پیشرفتهای فنی، سبب از بین رفتن بسیاری مشاغل شده است که در آنها به کارگر عادی یا کمابیش آزموده محتاج بوده‌اند. از طرف دیگر دانشمندان پیش‌بینی میکنند که اتوماسیون احتیاج به کارگران بسیار آزموده را که از عهده‌ی نگاه‌داری و تعمیر ماشینهای اتوماسیونی برآیند زیاد میکند. و نیز بر احتیاج به مهندسین، خاصه آنانکه وسعت نظر در مسائل فنی و جنبه‌های اقتصادی مسائل تولیدی دارند می‌افزاید. نیز انتظار میرود که اتوماسیون تولید را زیاد کند و سطح زندگی را بالا برد.

اتومبیل[1] یا **اتوموبیل** (هر دو otomobil)، اولین وسیله‌ی خودرو ظاهراً همان بود که در ۱۷۶۹ بتوسط نیکولا ژوزف کونیو (nikołā jozef ku:nyo) در پاریس ساخته شد، و آن دارای سه چرخ بود، و با بخار کار میکرد و دیگ بخار در جلو داشت، و سرعتش ح ۵ کم در ساعت بود. در اوایل قرن ۱۹م کوششهائی در انگلستان برای بکار انداختن خودروهای بخاری در جاده‌ها مبذول شد، ولی بسبب عوارض زیاد راه و محدودیتهای مقرراتی توفیقی حاصل نگردید. در آلمان ک. بنز در ۱۸۸۵ موتور با احتراق داخلی را برای حرکت وسایل نقلیه بکار برد؛ ماشین او را گ. دایملر در ح ۱۸۸۵ تکمیل کرد. فرانسه نیز در تکمیل اتومبیل سهمی بسزا دارد، و اصطلاحات فرانسوی‌الاصل شوفر و شاسی و گاراژ و غیره و صورتهای دیگر آنها در زبانهای اروپائی حاکی از این امر است.

در کشمت وسایل نقلیه با موتور احتراق داخلی در ۱۸۹۰–۹۹ بتوسط ج. ا. دوریی، ا. هینز، ه. فورد، و دیگران ساخته شد. در ح ۱۹۰۳ شهر دترویت مرکز صنعت اتومبیلسازی کشمت بود، ولی انحصاری که جورج سلدن (jorj seldən) برای اتومبیلهای بنزینی گرفته بود (۱۸۹۵) مانع توسعه‌ی این صنعت بود. سرانجام، سازندگان مستقل به رهبری ه. فورد آزادی عمل یافتند، و از آن ببعد اتومبیلهای بنزینی به سرعت جایگزین اتومبیلهای بخاری شد.

قسمتهای اصلی اتومبیل عبارتند از شاسی (که کلیه‌ی قسمتها بر آن سوارند)؛ موتور؛ دستگاه انتقال حرکت (شامل جعبه دنده، میل کاردان،

(1) automobile

تحول اتومبیل

از دایرةالمعارف آمریکانا (*The Encyclopedia Americana*)



۱۶۰۰– ارابه‌ی بادبانی، طرح سیمون ستون (*S. Steven*) هلندی.



۱۷۶۹– اولین وسیله‌ی نقلیه‌ی خودرو، از ن. کونیو (*N. Cugnot*) فرانسوی.



۱۸۰۱– اولین ارابه‌ی بخاری، ساخت ریچارد ترویتیک (*R. Trevithick*) انگلیسی.



۱۸۰۴– اولین وسیله‌ی‌خودرو امریکائی، از آلیور اونز (*O. Evans*).

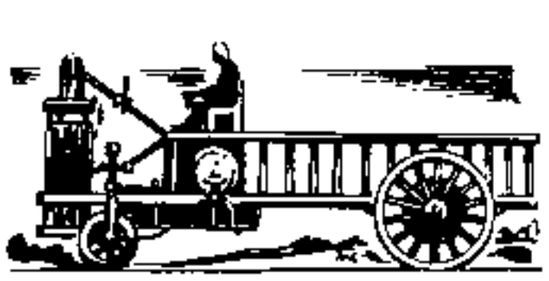

۱۸۲۷– اولین دیفرانسیل، اختراع اونزیفور پکور (*O. Pecqueur*)، اهل فرانسه.

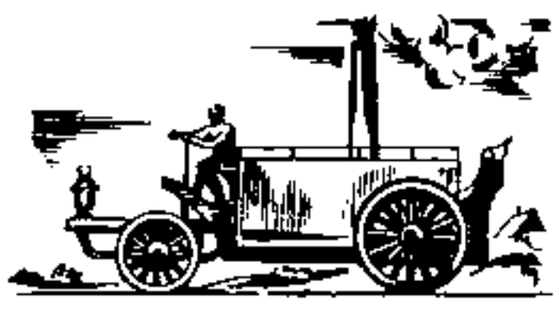

۱۸۳۲– اولین وسیله‌ی نقلیه‌ی دارای سه دنده، اختراع و. ه. جیمز (*W. H. James*) انگلیسی.



۱۸۸۶– یکی از اولین اتومبیلهای بنزینی، از گ. دایملر (*G. Daimler*) آلمانی.

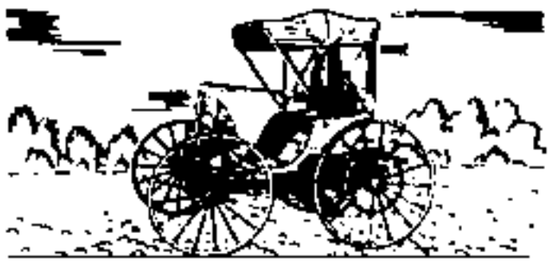

۱۸۹۳– اولین اتومبیل بنزینی امریکائی، از برادران دوریی (*Duryea*).



۱۹۵۲– اولین اتومبیل که بتعداد زیاد ساخته شد (اولدزمبیل گلگیردار).



۱۹۱۱– برای اولین بار سلفستارتر برقی کار گذاشته شد.



۱۹۲۳– اتومبیل رنگین پرداخت شد. برای اولین بار ببازار آمد.

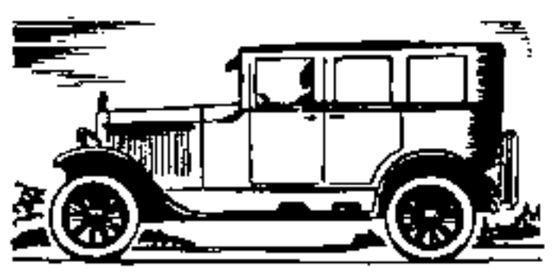

۱۹۲۴– ترمز گیرنده‌ی هر چهار چرخ استعمال عمومی یافت.

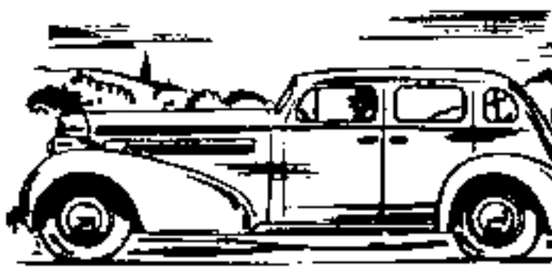

۱۹۳۴– سقف خمیده، باعث اطمینان بیشتر و عمل کومك‌فنرها سبب راحتی زیادتر شد.

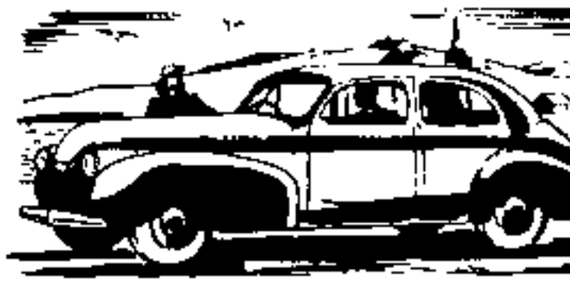

۱۹۴۵– چراغهای بلوری و جعبه‌دنده‌ی خودکار بمیان آمد.



۱۹۴۹– موتورهای با تراکم زیاد سبب کاهش هزینه شد. بانجدید نظر درطرح اطاق ونصب شیشه‌های بیشتر، دید افزایش یافت.



۱۹۶۰– پهنای بیشتر راحتی و حفظ تعادل را افزون ساخت. جعبه دنده، فرمان، و ترمز اصلاح شد.

دیفرنسیال، و میل پولوس)؛ چرخها؛ اطاق؛ ترمز؛ و چراغ. کار موتور مبنی بر احتراق چهار نوبتی است (← موتور با احتراق داخلی).

اتومبیل‌رانی، مسابقه‌ی، مسابقه‌ی راندن اتومبیلهای سریع‌السیر و دارای ساختمان مخصوص بر مسیری در فضای باز یا بسته. مسابقه‌ی اتومبیل‌رانی در ۱۸۹۴ در فرانسه آغاز شد، و سال بعد وارد کشمکش گردید. مسابقه‌ی اتومبیل‌رانی در تکمیل صنعت اتومبیلسازی تأثیر زیادی داشته است.

آتونال[1] (ātonāl ؛ فنس)، سبکی در موسیقی مُدِرن که در آن مدولاسیون و تغییر تونالیته باندازه‌ای زیاد است که تشخیص تونالیته را برای شنونده غیر ممکن میسازد. موسیقی آتونال بعد از ح ۱۹۰۸ آغاز شد. نمایندگان معروف این سبک آ. شونبرگ و پیروان او–آ. برگ، ا. کرنک، و آ. فون وبرن–هستند.

آتوی[2]**، تامس** (tāməs ātwey)، ۱۶۵۲–۸۵، درام‌نویس انگلیسی. نمایشنامه‌های یتیم (۱۶۸۰) و نجات ونیز (۱۶۸۲) او رقت‌انگیزترین تراژدیهای دوران بازگشت خاندان استوارت است. در مجسم کردن احساسات و عشق و اعماق بدبختی و ناامیدی کمال مهارت را دارد.

آته[3] (āte) [ید، = جنون]، در دین یونان، مظهر تندخوئی سائق بجنون.

اته[4]**، هرمان** (hermān ete)، ۱۸۴۴–۱۹۱۷، مستشرق آلمانی. در آلمان تحصیل زبانشناسی کرد، و درجه‌ی دکتری گرفت (۱۸۶۵). چند سال در شهر مونیخ به مطالعه و تحصیل فارسی و عربی و ترکی پرداخت. در ۱۸۷۲ بقصد مطالعه‌ی نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی کتابخانه‌ی دانشگاه آکسفرد به انگلستان مسافرت کرد. در ۱۸۷۵–۱۹۱۵ استاد السنه‌ی شرقی کالج ابریستویت در ویلز بود. با ا. براون، مستشرق معروف، آشنائی نزدیک پیدا کرد. در باره‌ی رودکی و فردوسی، و نیز دیگر سخن‌سرایان فارسی، مقالاتی در مجلات شرقشناسی نوشت. فهرست نسخ خطی فارسی، ترکی، هندوستانی، و پشتوی کتابخانه‌ی بودلیان را که ا. زاخاو شروع کرده بود بپایان رسانید (۱۸۸۹)، و نیز فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه‌ی "اداره‌ی هند" لندن را تدوین کرد (۱۹۰۳). اثر عمده‌ی دیگرش تاریخ ادبیات فارسی است (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۷ هش).

آتیس[5] (āttis)، خدای حاصلخیزی فریگیا. مانند آدونیس هر سال میمرد و باز زنده میشد.

آتیک[6] (ātik)، یز **آتیکه**، ناحیه‌ای در قسمت شرقی یونان مرکزی قدیم، در اطراف آتن. بنا بر داستانها، یون مردم آنترا بچهار قبیله تقسیم کرد، و تئوس از آنها یک واحد سیاسی تشکیل داد که مرکزش آتن بود.

اتیل[7] (etil)، در شیمی، رادیکال آلی کربون و ئیدروژن، دارای فرمول شیمیائی C_2H_5—، که در بسیاری از ترکیبات کربون موجود است. عبارت است از دو اتم متصل کربون، که یکی از آنها به سه اتم ئیدروژن و دیگری به دو اتم ئیدروژن چسبیده است. رادیکال اتیل را میتوان یک مولکول اتان (C_2H_6) منهای یک اتم ئیدروژن دانست. از ترکیبات معمولی که دارای رادیکال اتیل است میتوان الکل اتیلیک (C_2H_5OH) را نام برد.

آتیلا[8] (āttilā)، ملقب به **بلای آسمانی**، ف ۴۵۳، پادشاه (ح ۴۳۵–۵۳) هونها. از روم خراج میگرفت، ولی در ۴۵۰ مارکیانوس و والنتی‌نیانوس III از پرداخت خودداری کردند. همان سال، گراتا، خواهر والنتی‌نیانوس، پنهانی قصد ازدواج با آتیلا کرد. آتیلا نصف امپراطوری روم غربی را جهیزیه خواست، و چون موافقت نشد، به گل حمله برد، ولی در شالون از آیتیوس شکست خورد (۴۵۱). در ۴۵۲ به ل ایتالیا تاخت، ولی (به تمنای پاپ لئوی I، یا بجهت کمبود تدارکات) از تسخیر رم منصرف شد. اخبار وحشیگریهای وی، اگرچه مبتنی بر واقعیات است، احتمالا مبالغه‌آمیز میباشد.

اتیلن[9] (etilen؛ از فنس)، گازی بیرنگ، قابل اشتعال، با بوی کم، و شیرین‌مزه؛ دارای فرمول شیمیائی C_2H_4. به آسانی مایع میشود (0° صد بخشی و ۴۰ آتموسفر فشار)؛ مایع آن در فشار متعارفی در 105°– صد بخشی بجوش میآید. با اکسیژن مخلوط قابل انفجاری میدهد. در ساختن گاز روشنائی، و بعنوان بیحس‌کننده، و برای تسریع در رنگ‌انداختن مرکبات بکار میرود. **ئیدروکربور** اشباع نشده‌ای است دارای دو اتم کربون، که با یکدیگر اتصال مضاعف دارند، و بهریک از آنها دو اتم ئیدروژن چسبیده است.

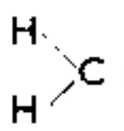

اتیلن نخستین جسم از دسته‌ی اجسام معروف به **رشته‌ی اتیلن** است، که در هریک از آنها تعداد ئیدروژن دو برابر تعداد کربون میباشد. اجسام پست این رشته گاز، اجسام میانی مایع، و اجسام بالا جامدند.

اتیلیک، الکل: ← الکل اتیلیک.

اتیمولوژی (etimoloji)، ← اشتقاق، علم.

اتین (etien)، خاندانی از نقاشان، ← استین.

اتین (etin)، نام دیگر استیلن.

اتینگهاوزن[10]**، ریچارد** (ricārd etinghāzen)، ۱۹۰۶–، مستشرق امریکائی و (از ۱۹۴۴) عضو قسمت هنر شرق نزدیک در ← گالری هنری فریر شهر واشینگتن (پایتخت کشمکش)؛ مت فرانکفورت (آلمان). در دانشگاه فرانکفورت تحصیل کرد. در ۱۹۳۱–۳۳ عضو قسمت اسلامی موزه‌ی دولتی برلن بود. در ۱۹۳۴ به کشمکش آمد؛ در ۱۹۳۴–۳۷ در مؤسسه‌ی امریکائی هنر و باستان‌شناسی ایران کار کرد؛ در ۱۹۴۷–۵۰ عضو کمیته‌ی امریکائی تتبعات شرق نزدیک و در ۱۹۳۸–۵۴ ناشر هنر اسلامی بسود. در ۱۹۵۰–۵۱، برای تحقیق و مطالعه، یک سال در شرق نزدیک مخصوصاً در ایران و افغانستان گذرانید. در ۱۹۵۴ نماینده‌ی رسمی مؤسسه‌ی سمیثسونین در جشن هزاره‌ی ابن سینا بود. از آثارش تحقیق در آثار مقدس اسلامی (۱۹۵۰) و کتابشناسی منتخب و شرح‌شده‌ی کتابها و مجلاتی که به زبانهای غربی در باب شرق نزدیک و میانه نوشته شده است (۱۹۵۲) میباشد.

اتیوپی (etiopi)، ← حبشه.

آثار الباقیه، عنوان کاملش **آثار الباقیه عن القرون الخالیه** (āsāro 'l.bāqia ane 'l.qorune 'l.xālia)، یکی از آثار معروف و معتبر ابوریحان بیرونی در گاهشماری ملل قدیم و بسیاری مطالب ریاضی و نجومی و غیر آن. این کتاب را ابو ریحان ح ۳۹۰ هق که در دربار شمس‌المعالی قابوس وشمگیر در جرجان بسر میبرد باسم آن پادشاه تألیف کرد. آثار الباقیه را ا. زاخاو نشر کرد (لایپزیگ ۱۸۷۸). ترجمه‌ی انگلیسی آن (نیز از زاخاو) در ۱۸۷۹ در لندن بچاپ رسید.

آثار سفلی (sofli, sefli)، ← آثار علوی.

آثار علوی (olvi, elvi) یا **کائنات جو** (kā'enāte javv) [از کائن، = چیز نوپیدا که سابق نبوده باشد]، در اصطلاح علمای دوره‌ی اسلامی، اثرهائی که در "هوا" پدید آید، مانند ابر، رعد، برق، باران، برف، قوس قزح، هاله، ستاره‌های دنباله‌دار، صاعقه، باد، و غیره. علم آثار علوی یا کائنات جو عنوانی است که مترجمین دوره‌ی اسلامی برابر لفظ متئورولوگیکا (meteorologikā)، که عنوان رساله‌ای از ارسطو در باب آثار علوی بوده، اتخاذ کردند، و شاخه‌ای از علوم طبیعی را که در آثار علوی بحث میکرد باین نام میخواندند، و بحث از آثار سفلی (sofli, sefli) را–یعنی کائناتی که بر سطح زمین یا در دل آن متولد شود (مانند چشمه‌ها، چاهها، کوهها؛ مواد معدنی)–نیز جزء این علم می‌آوردند. علمی که از جوّ و پدیده‌های متولد در آن بحث میکند در زبانهای اروپائی بنامهائی مقتبس از همان عنوانی که ارسطو وضع کرده خوانده میشود، و در ایران بهمان نام کائنات جوّ خوانده میشد، که در کتابهای فارسی قدیم نیز بکار رفته است. بعداً، این نام را به لفظ هواشناسی تبدیل کردند.

آثانیا[11]**، مانوئل** (mānuel āṯānià)، ۱۸۸۰–۱۹۴۰، سیاستمدار جمهوریخواه اسپانیائی، رئیس جمهور (۱۹۳۶–۳۹) اسپانیا. در دوره‌ی نخست وزیری (۱۹۳۱–۳۳)، برای اصلاحات اجتماعی جوش و خروش بسیار داشت. در اواخر جنگ داخلی اسپانیا به فرانسه گریخت.

اثبسکا[12]**، دریاچه‌ی** (aṯəbaskā)، دریاچه (۷°۳۶۰ کمم)، لش ایالت آلبرتا و لغ ایالت سسکچوان، کانادا. رودهای اثبسکا و پیس بآن میریزند، از لغ برود سلیو میریزد.

اثبسکا، کوه، کوهی بارتفاع ۳°۴۹۰ متر، غ ایالت آلبرتا، کانادا.

اثپسکن[13] (aṯəpaskən)، نام دسته‌ای از زبانهای هندیشمردگان امریکای شمالی. ← زبان، جدول.

آثت‌ه[14] [ضبط فارسی علامت ACTH که ملخص لفظ *adrenocorticotropin hormone* است]، هورمون غده‌ی هیپوفیز که خاصیت آن تقویت عمل طبقه‌ی قشری غده‌ی روی کلیه است. در معالجه‌ی بیماریهای روماتیسمی، بیماریهای کلیه و عضلات، نقرس، اورام مفصلی، سوختگیهای سخت، و در

(۱)atonal (۲)Otway (۳)Ate (۴)Ethé (۵)Attis; Atys (۶)Attica (۷)ethyl (۸)Attila (۹)ethylene (۱۰)Ettinghausen (۱۱)Azaña (۱۲)Athabaska (۱۳)Athapascan (۱۴)ACTH

مسمومیت ناشی از فلز بریلیوم نافع است. در استعمال آن باید با احتیاط عمل کرد، زیرا ممکن است سبب تحریک خارج از اندازه‌ی غده‌ی فوق کلیه و تولید قرحه یا عوارض نامطلوب دیگر گردد.

آثرون (āṯravan)، در زبان اوستائی بطبقه‌ی روحانیان اطلاق میشد. نیز ← آسروان.

اثل (asl)، رستنی، ← گز.

اثلبالد[1] (eṯəlbâld)، نام چند تن از پادشاهان آنگلوساکسون. **اثلبالد**، ف ۷۵۷، پادشاه (۷۱۶–۵۷) مرشا. فرمانروای نیرومندی بود، و در ۷۳۱ قسمت جنوبی رود هامبر را در انگلستان در دست داشت. بدست نگهبانانش بقتل رسید. **اثلبالد**، ف ۸۶۰، پادشاه (۸۵۸–۸۶۰) وسکس، پسر اثلوولف و برادر الفرد کبیر. در ۸۵۵–۵۶ که پدرش برای زیارت در رم بود حکمرانی کرد، و اثلوولف ناچار حکومت وسکس را باو واگذاشت.

اثلبرت[2] (eṯəlbert)، نام چند تن از پادشاهان آنگلوساکسون. **اثلبرت**، ح ۵۵۲–۶۱۶، در ناحیه‌ی کنت (انگلستان) پادشاهی کرد (۵۶۰–۶۱۶). قدیس آوگوستینوس او را مسیحی کرد، و پایتخت او، کنتربری، از مراکز بزرگ مسیحیت گردید. قانونهای او کهنترین مجموعه‌ی قوانینی است که بزبانهای ژرمنی بدست رسیده است.

اثلبرت، ف ۸۶۶، پسر اثلوولف و برادر الفرد کبیر بود، و در وسکس پادشاهی کرد (۸۶۰–۶۶). جانشینش اثلرد I.

اثلرد[3] (eṯəlred)، چند تن از پادشاهان آنگلوساکسون. **اثلرد I**، ف ۸۷۱، پادشاه (۸۶۶–۷۱) وسکس، پسر اثلوولف و برادر الفرد کبیر و جانشین اثلبرت. **اثلرد II**، معروف به **اثلرد بی‌نقشه**، ح ۹۶۸–۱۰۱۶، پادشاه (۹۷۸–۱۰۱۶) انگلستان، جانشین برادرش ادوارد شهید. پادشاه سستی بود و در اوج قدرت نورسها پادشاهی کرد. برای پرداخت باج به نورسهای مهاجم، فرمان پرداخت دینگلد (باج زمین) داد (۹۹۱). نورسها در ۹۹۷ باز- گشتند و تا سنه‌ی 1000 مشغول تاراج بودند. در ح ۱۰۰۲ فرمان کشتار عام آنانرا داد، و بسیار کوشید که انگلستان ضعیف را بپایه‌ای برساند که بتواند با نورسها برابری کند، ولی توفیق نیافت. در ۱۰۱۳ که سوین، پادشاه نورسها، عملاً بر انگلستان مستولی شد، اثلرد به نورماندی گریخت، ولی پس از مرگ (۱۰۱۴) سوین باز- گشته حکومت را در دست گرفت. اثلرد در لندن درگذشت، و پسرش ا. آیرنساید جانشین او شد.

اثلستن[4] (aṯəlstan)، ۸۹۵–۹۴۰، فرمانروای ساکسونها و نخستین کسی که عنوان پادشاه انگلستان یافت. در ۹۲۴ جانشین پدرش ادوارد مهین شد. اثلستن نوه‌ی الفرد کبیر بود، و کشور را روی پایه‌هائی که الفرد گذاشته بود اداره کرد. قوانینی وضع کرد تا قدرت شاهانه را بر قوانین عادی تحمیل کند.

اثلفرید[5] (eṯəlfrid)، ف ۶۱۷، پادشاه نورثامبریا و نخستین سرکرده‌ی بزرگ آنگلهای شمالی. ادوین را که مدعی تاج و تخت بود تبعید کرد. در نبرد با طرفداران ادوین، نزدیک ناتینگم کشته شد.

اثلفلیدا[6] (eṯəlflidā)، ف ۹۱۸، دختر الفرد کبیر. زوجه‌ی پادشاه مرشا بود، و پس از مرگ (ح ۹۱۱) شوهر تا آخر عمر بتنهائی سلطنت کرد. فرمان- روائی خردمند بود، و یکی از زنان برجسته‌ی تاریخ انگلستان بشمار میرود.

اثلم (aslam)، در علم عروض، ← ثلم.

اثلون[7] (aṯlŏn)، شهر (جم ۸٬۳۷۹)، ولایت وستمیث، ایرلند، بر رود شَنِن. در اوایل تاریخ ایرلند قلعه‌ی اثلون اهمیت سوق‌الجیشی داشت.

اثلون، ارل آو: ← گینکل، گودارت وان.

اثلوولف[8] (eṯəlwulf)، ف ۸۵۸، پادشاه (۸۳۹–۵۶) وسکس، پسر اگبرت، و پدر اثلبالد، اثلبرت، اثلرد، و الفرد کبیر. با کومک اثلبالد بر نورسها پیروز شد (۸۵۱). مردی دیندار و پرهیزکار بود. هنگامی که برای زیارت در رم بود خبر یافت که اثلبالد در سلطنت وسکس مستقر شده و پدر را راه نخواهد داد؛ پس پسر خود را در پادشاهی وسکس گذاشت، و خود در کنت و متعلقاتش فرمانروائی کرد.

اثنی عشر (esnā ašar)، ← معده.

اثنی‌عشری (esnā'ašari) یا **دوازده‌امامی**، مذهب طایفه‌ای از شیعه‌ی امامیه که، در مقابل شیعه‌ی هفت امامی یا سبعیه (sab'iyya)، به دوازده امام قائلند، و معتقدند که بعد از امام هفتم، امامت همچنان به ائمه‌ی دیگر منتقل شد، و متوقف نشد. دوازده‌امام در نزد این طایفه ازین قرار است: (۱) علی ابن ابی طالب، (۲) حسن ابن علی (امام حسن)، (۳) حسین ابن علی (امام حسین)، (۴) علی ابن حسین (امام زین‌العابدین)، (۵) محمد ابن علی (امام محمد باقر)، (۶) جعفر ابن محمد (امام جعفر صادق)، (۷) موسی ابن جعفر (امام موسی کاظم)، (۸) علی ابن موسی (امام رضا)، (۹) محمد ابن علی (امام محمد تقی)، (۱۰) علی ابن محمد (امام علی نقی)، (۱۱) حسن ابن علی (امام حسن عسکری)، (۱۲) مهدی منتظر (امام قائم). این طایفه ظهور مهدی منتظر را، که قبل از رحلت امام یازدهم بدنیا آمده است، و پس از یک دوره‌ی ۶۹ ساله‌ی غیبت صغری، در مرحله‌ی غیبت کبری بسر میبرد، انتظار دارند. بعقیده‌ی این طایفه، در دوره‌ی غیبت صغری، چهار نفر از خواص شیعه، بین امام و مردم، سفیر و وکیل بوده‌اند، و "توقیعات" امام را بمردم میرسانیده اند. اما پس از ختم دوره‌ی غیبت صغری و شروع دوره‌ی غیبت کبری، وکالت و سفارت بین امام و مردم سپری شده است، و باید مردم منتظر فرج و ظهور قائم باشند. طایفه‌ی اثنی‌عشری، در اصول و فروع، همه مذهب جعفری دارند (منسوب به امام ششم، جعفر ابن محمد صادق)، و این مذهب هم‌اکنون مذهب رسمی ایران است، و در عراق و لبنان و سایر ممالک اسلام نیز پیروان آن باقی هستند. ← امامیه؛ شیعه.

الیخا[9] (eḷixā)، نام قدیمی آن **آستیگی** (āstigi)، در مآخذ اسلامی **استجه** (esteja)، شهر صنعتی (جم ۳۴٬۸۹۵)، ایالت سویل، اسپانیا. **طارق ابن زیاد** آن را فتح کرد (۹۳ هق). مردم آن بتربیت گاو جنگی اشتغال دارند. مهاجرنشین قدیم دولت روم بود، و آثاری از دوره‌ی رومیان دارد.

اثیر اخسیکتی (asire axsikati)، از شاعران پارسی‌گوی معروف قرن ششم هق، منسوب به اخسیکت از شهرهای فرغانه. در شعر خود را اثیر و اثیر اخسیکتی خوانده، ولی تذکره‌نویسان متأخر نام او را اثیرالدین ضبط کرده‌اند. اثیر معاصر رکن‌الدین ارسلان ابن طغرل سلجوقی بود. با مجیرالدین بیلقانی رقابت میکرد و یکدیگر را هجا گفتند؛ با خاقانی هم معارضه داشت، و هم از سبک او و سبک سنائی غزنوی و انوری ابیوردی تقلید میکرد. تاریخ وفات او را ۵۷۰،۵۶۳، و ۵۷۷ هق ضبط کرده‌اند، و ظاهراً یکی از دو قول اخیر اصح است. دیوان او در تهران بطبع رسیده است.

اثیرالدین ابهری (asiro'd.dine abhari) [اثیرالدین مفضل ابن عمر (mofazzale 'bne omar)]، ف ۶۶۰ یا ۶۶۱ یا ۶۶۳ هق، فیلسوف، ریاضیدان، و منجم ایرانی؛ اهل ابهر (قزوین یا اصفهان). از شاگردان امام فخر رازی بود، و مدتی در بلاد آسیای صغیر بسر برد و بتعلیم و تألیف اشتغال داشت. وی مؤلف زیج (زیج مشتمل؟)، کتاب ایساغوجی، هدایة الحکمه، و غیره میباشد. شرح هدایه‌ی میبدی، از کتب تعلیمی مقدماتی فلسفه‌ی قدیم، شرحی است که میر حسین میبدی (maybodi) بر هدایة الحکمه نوشته است (۸۸۰ هق)، و هدایة الحکمه را ملا صدرا نیز شرح کرده است.

اثیرالدین اخسیکتی: ← اثیر اخسیکتی.

اثیرالدین اومانی (umāni) [اثیرالدین عبدالله اومانی]، ف ۶۶۵ هق، شاعر ایرانی، اهل قریه‌ی اومان از توابع همدان. از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی و معاصر کمال‌الدین اسماعیل بود. اتابک مظفرالدین ازبک و سلیمانشاه ابن پرچم ایوائی (از رؤسای اکراد) را مدح میگفت. بسبک انوری ابیوردی شعر میسرود، ولی آثارش از اشعار انوری ساده‌تر است.

اثینه (asina)، صورتی از نام شهر آتن (پایتخت یونان) در مآخذ اسلامی.

آثی‌یادیه (āṯiyādia)، نام ماهی در عهد هخامنشی بزبان پارسی باستان، مطابق ماه بابلی کیس‌لیمو و نوامبر و دسامبر فرنگی.

آج، درخت صنعتی و زینتی، ← افرا.

اجاج[10] (ajāj)، شاه عمالقه. از شاؤل شکست خورد و مورد عفو او قرار گرفت. سموئیل او را کشت (اول سموئیل ۱۵).

آجارستان[11] (ājārestān)، نام رسمی آن **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی آجار**، ایالت خودمختار (۲٬۹۰۰ کمه؛ جم ۲۳۸٬۰۰۰، اکثر مسلمان)، چغ جشم گرجستان، کنار دریای سیاه، کرسی آن

(۱)Æthelbald; Ethelbald (۲)Æthelbert; Ethelbert (۳)Æthelred; Ethelred (۴)Athelstan; Æthelstan (۵)Ethelfrid; Æthelfrith (۶)Ethelfleda; Æthelfæd (۷)Athlone (۸)Ethelwulf; Æthelwulf (۹)Écija (۱۰)Agag (۱۱)Adzhar

باطوم. در ۱۸۲۹ و ۱۸۷۸ از ترکیه جدا و ضمیمه‌ی روسیه شد. بیش از نصف سکنه‌ی آن از آجاریها هستند که از نژاد قفقازی میباشند.

اجارود (ojārud)، دهستان (جم ح ۱۹°۵۶۴؟)، بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی). دارای ۸۸(؟) آبادی است، که بیشتر در کوهستان واقعند. محصول عمده‌اش حبوبات وغلات است.

اجاره، در اصطلاح حقوقی، مبلغ پولی که مستاجر، در ازاء استفاده از خانه یا ملک یا اموال دیگری، به مالک مورد اجاره میپردازد. در اقتصاد، اجاره هر نوع درآمدی است که از واگذاری اشیاء قابل تولید ثروت (مانند زمین و ماشین و ابزار کار و غیره) بدیگران برای مدت معینی عاید صاحبان آن اشیاء میگردد. موضوع اجاره در اقتصاد از موضوعهای بسیار مهم و پیچیده است، و فرضیه‌های موافق و مخالف زیاد در باب آن اظهار شده است. اقتصاددانهای قرون ۱۶م–۱۸م اجاره را به نفع پول نیز اطلاق میکردند، ولی امروز بطور کلی اجاره عنوانی است که به درآمد زمین گفته میشود.

اجازه، در اصطلاح علم حدیث، اطلاق میشود به اجازه‌ای که ثِقه‌ای (کسی که از لحاظ علم و درستی هر دو مورد اعتماد است) بشخص دیگر دهد که از او حدیثی یا کتابی را روایت کند.

اجازه‌ی اجتهاد، اجازه‌ای که مجتهدی به شخصی میدهد، حاکی از اینکه وی میتواند در مسائل فقهی به استنباط خود از قرآن و احادیث عمل کند. در واقع، نماینده‌ی رسیدن این شخص به درجه‌ی اجتهاد بشمار میرود.

اجازه‌ی تدریس: ← مدرسه.

آجانتا[1] (ājāntā)، دهکده‌ای در ناحیه‌ی اورنگ آباد، ل‌غ حیدرآباد، هند. دارای قریب سی غار (سابقاً سکنی‌گاه بود) و مقبره‌هائی مزین بهتر بودائی سنوات ۲۰۰ ق‌م–۶۰۰ ب‌م است. از آنجمله است نقاشیهائی از ادوار مختلف، که تأثیر هنر دوره‌ی سلطنت سلسله‌ی گوپتا و مکتب قندهار در آنها مشهود است. تصویری از شرفیابی سفیری از دربار ایران (احتمالا از خسرو II) بحضور یکی از پادشاهان هند در غار شماره‌ی یک دیده میشود.

اجتماع، در نجوم: ← مقارنه.

اجتهاد (ejtehād)، عبارت از کوششی است که فقیه در مورد یک قضیه یا حکم فقهی میکند تا به "طریق ظنّی که برای او حُجّیت دارد" (یعنی به گمانی که بموجب آن بتواند حکم قطعی صادر کند) برسد، و این از راه مراجعه به قرآن و حدیث نَبَوی حاصل می‌آید. کسی را که چنین کند مجتهد و دیگران را که درباره‌ی احکام و مسائل باو رجوع میکنند **مقلد** گویند. نیز ← اجازه‌ی اجتهاد.

آجر (ājor). اندازه‌ی آجر معمولاً از حدود ۲۰ × ۲۰ تا حدود ۲۵ × ۲۵ سمه است. نظامی یا آجر نظامی باندازه‌ی چهار آجر و ختائی (xatā'i) بین نظامی و آجر و از حیث طول تقریباً دو ثلث نظامی است. قزاقی نیمه‌ی آجر، یعنی در حدود ۲۰ × ۱۰ سمه، میباشد.

اجرتن[2]، **تامس:** ← الزمیر، بارون.

اجرتن[3]، **ویلیام فرانکلین** (wilyām frānklin ejartan)، ۱۸۹۳–، مستشرق امریکائی. در ۱۹۲۶–۲۹ در الاقصر کار کرد. از ۱۹۳۷ استاد مصرشناسی بنگاه شرقی شیکاگو است.

آجرلو (ājorlu)، دهستان (جم ح ۱۶°۸۷۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۸۰ (؟) آبادی. رودهای محلی آجرلو و زرینه‌رود مشروبش میسازند. محصول عمده‌اش غلات و لبنیات است. پرورش زنبور عسل معمول میباشد. مرکزش، کشاور (kašāvar) (جم ۹۰۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۶۶٫۵ کیلومتری چ‌ش مراغه واقعست.

آجر نسوز[4] (ājore nasuz)، آجری که در مقابل درجات عالی حرارت مقاومت زیاد دارد، و در ساختمان اجاقها و کوره‌ها (مخصوصاً در فلزگری) بکار میرود. اگرچه حد ثابتی برای مقاومت آجر نسوز در مقابل دما معین نشده، آجرهائی را که در دماهای کمتر از ۱۶۰۰° صد. بخشی ذوب شوند نسوز نمیخوانند. بعلاوه، آجر نسوز باید در مقابل تجزیه بواسطه‌ی مواد شیمیائی که در کوره با آنها تماس پیدا میکنند مقاوم باشد. ترکیب آن برحسب مورد استعمالش متفاوت است.

اجماع (ejmā') [عربی، = توافق، اتحاد]، یکی از اصول چهارگانه‌ی فقه اسلامی (سه اصل دیگر: کتاب، سنّت، عقل)، بمعنی اتحاد کلمه‌ی فقهای اسلامی در مسئله‌ی خاصی. بدین ترتیب، اجماع عوام را شامل نمیشود. بعضی از فرقه‌های اسلامی مقصود از اجماع را اجماع اصحاب پیغمبر در امری میدانند؛ بعضی دیگر اجماع فقهای مدینه و برخی هم اجماع فقهای دو شهر بصره و کوفه را معتبر میشمارند. وهابیه تنها اجماع اصحاب پیغمبر را قبول دارند. معنی اصطلاحی اجماع از حدیثی از پیغمبر اسلام اقتباس شده است بدین مضمون که "امت من برخطا اجماع نمیکنند". در مقابل اجماع اختلاف است که سبب جدائی مذاهب مختلف اسلامی از یکدیگر میشود.

اجمیر (ajmir) یا **اجمر** (ajmer)، شهر (جم ۱۹۶°۶۶۳)، بخش اجمیر، ایالت راجستان، هند؛ از مراکز مهم نساجی پنبه و محل تلاقی راههای آهن. در ح ۱۱۰۰ ب‌م بنا شد. محمود غزنوی آنرا تاراج کرد. در ۱۱۹۲ (۵۸۸ هق) معزالدین محمد غوری آنرا تصرف کرد. اکبرشاه آنرا به قلمرو خود ضمیمه نمود. در ۱۸۱۸ بدست انگلیسها افتاد. ابنیه‌ی تاریخی و هنری مهمی از دوره‌ی استیلای فرمانروایان مسلمان هند دارد– از جمله درگاه (مقبره‌ی معین‌الدین چشتی، فت ۶۳۳ هق)، که از زیارتگاههای معتبر است؛ مسجد قطب‌الدین ایلتوتمش؛ قصر اکبر؛ و غیره. تا این اواخر، شهر اجمیر کرسی ایالت سابق اجمیر، ل‌غ هند، بود که اینک بخشی از ایالت راجستان است.

اجنادین (ajnādayn,–din)، محلی در فلسطین، ظاهراً میان رمله (ramla) و بیت جبرین (beyte jebrin)، که در آنجا در جمادی سال ۱۳ هق (ژوییه–اوت ۶۳۴ ب‌م) نبرد سختی بین مدافعین یونانی (روم شرقی) فلسطین و اعراب (ظاهراً به فرماندهی خالد ابن ولید) درگرفت، و یونانیان شکست سختی خورده به دمشق عقب نشستند.

اجوبة المسائل (ajvebato 'l.masā'el)، رساله‌ای فلسفی، از ملا صدرا (فت ۱۰۵۰ هق)، که در پاسخ پنج سؤال فلسفی ملا شمسا نوشته شده (چاپ تهران، در حاشیه‌ی کتاب مبدا و معاد ملا صدرا).

اجوبة المسائل، کتابی فلسفی در پاسخ و حل چهار سؤال و شبهه‌ی فلسفی (تَجَشُّد اعمال؛ روح لطیفه‌ی انسانی؛ تصورات و تخیلات روح؛ انجام روح حیوان)، از قطب‌الدین محمود ابن مسعود کازرونی، معروف به علامه‌ی شیرازی (۶۳۴–۷۱۰ هق؛ مدفون در تبریز)، شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی و همکار او در رصد مراغه. تا کنون بطبع نرسیده و نسخ خطی آن بسیار است.

اجوبة المسائل، کتابی فلسفی از خواجه نصیرالدین طوسی، که در جواب سؤالهای صدر الدین قونیوی در باره‌ی وجود و ماهیت و اختلاف صفات مردم و غیره نوشته شده. این کتاب را در بعضی مآخذ بنام اجوبة النصیریه نیز ذکر کرده‌اند، و بعضی آنرا مفاوضات عم نامیده‌اند (ظاهراً تسمیه‌ی اخیر درست نمینماید، و مفاوضات نام کتاب دیگری است از خواجه). اجوبة المسائل تا کنون بطبع نرسیده و نسخ خطی آن در ایران و خارج از ایران فراوان است.

آجودان‌باشی (ājudān-bāši) [معادل و ظاهراً ترجمه‌ی عنوان فرانسوی *adjudant-en-chef*] و **آجودان‌باشی کل**، در اصطلاح نظام عهد قاجاریه، عنوان و سمت امیری بوده است که نایب و قائم‌مقام امیر نظام، و باصطلاح امروز معاون فرماندهی کل قوی بشمار می‌آمده. در دوره‌ی قاجاریه از کسانی که باین عنوان مشهور شده‌اند عزیز خان مکری، و دیگر حسین خان مقدم مراغه‌ای معروف به نظام‌الدوله‌ی مراغه‌ای است که در آذربایجان آجودان‌باشی سپاه آنجا و نایب امیر نظام بوده است (برای فهرست امرائی که در ۴۰ سال اول سلطنت ناصرالدین شاه عنوان آجودان‌باشی کل داشته‌اند رجوع شود به المآثر و الآثار، ص ۲۶). در عهد صدارت میرزا حسین خان سپهسالار، گزارش جمیع امور نظام هفته‌ای دوبار بوسیله‌ی کسی که متصدی این مقام بوده به سپهسالار و شخص پادشاه عرض میشده است. آجودان‌باشی کل در عهد ناصری غالباً سرتیپ اول یا امیرتومان بوده، و بهرحال در بین امرای درجه‌ی اول، بلافاصله بعد از وزیرجنگ و در ردیف وزیر لشکر (← لشکرنویس) جای داشته، و در تشکیلات وزارت جنگ نفر سوم یعنی بلافاصله بعد از وزیر لشکر بوده. در دوره‌ی محمد علی شاه قاجار، علی بیگ نام، آجودان‌باشی او، در قلع و قمع مشروطه‌طلبان با لیاخوف و شاپشال و امیر بهادر جنگ همکاری و اهتمام داشت. این آجودان‌باشی، بعد از فتح (۱۳۲۷ هق) تهران بدست مجاهدین، دستگیر و اعدام شد.

آجودهیا (ājodhyā) یا **آیودهیا** (āyodhyā)، هند: ← فیض‌آباد.

(۱)Ajanta (۲)Egerton (۳)Edgerton (۴)firebrick

اج هیل[1] (ej hil) یا **اجهیل**، رشته تپه‌هائی در مرز واریکشر و آکسفردشر، انگلستان. اولین نبرد جنگ داخلی انگلستان، بین طرفداران شاه (پسرکردگی چارلز I) و طرفداران پارلمان (به سرکردگی ر. دورو، ملقب به ارل آو اسکس)، در آنجا واقع شد (۱۶۴۲).

آجی (āji)، لفظ ترکی، بمعنی تلخ، که در بعضی اعلام میآید (مثلا ← آجی‌چای).

اجیبی، بانک (ejibi). در اوایل دوره‌ی سلطنت هخامنشیان، که سکون و آرامشی در سرتاسر امپراطوری آنها برقرار گردید، بانکی بنام بانک اجیبی در شهر بابل تأسیس شد. بعضی نام "اجیبی" را با یعقوب مطابق میدانند. این بانک متعلق به مهاجرین یهودی بود که در بابل اقامت داشتند، و بتمام کارهای بانکی از قبیل قبول سپرده و دادن وام و رهن گرفتن املاک میپرداخت. سرمایه‌ی این بانک بیشتر در خرید و فروش خانه و مزارع و احشام و غلامان و کشتیهای حامل کالا بکار افتاده بود. بانک مزبور حتی حساب جاری هم نگاه میداشت، و چک هم در اختیار مشتریان خود قرار میداد. آثاری که در اثر کاوشهای تاریخی بدست آمده این نکات را واضح میکند.

آجیتاتو[2] (āǰitāto؛ ایتالیائی)، در اصطلاح موسیقی، بمعنی "با حرکت خشن و شدید".

آجی‌چای (āji-cāy) [ترکی؛ آجی (= تلخ) + چای (= رود)] یا **تلخه‌رود** (talxe)، رودی بطول ۱۶۰ کم، آذربایجان شرقی، که از ل شهر تبریز گذشته در نزدیکی ده گوگان به دریاچه‌ی رضائیه میریزد. از ارتفاعات سبلان سرچشمه میگیرد؛ شاخه‌هائی از کوههای قوشه‌داغ و بزقوش و سهند بدان میریزند. از شعبه‌های عمده‌ی آن میدان‌چای است که از شهر تبریز میگذرد. تلخی و ناگواری آب آجی‌چای بسبب عبور آن از شوره‌زارهای متعدد است. نام رود را فرهنگستان به تلخه‌رود تبدیل کرد (۱۴ مهر ۱۳۱۴ هش)، ولی نام سابق برجای مانده است.

آجی‌درخت: ← سنجد تلخ.

آجی‌سو (āǰi-su)، ده (جم ۳۷۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش مراوه‌تپه، شهرستان دشت گرگان، استان دوم، ۲۴ کیلومتری لغ مراوه‌تپه و ۸ کیلومتری مرز ایران و شوروی. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد سوم، ۱۳۲۹ هش) جمعیت آن ۲٬۷۷۵ نفر ضبط شده است.

اجین[3] (ojjayn)، شهر (جم ۱۲۹٬۸۱۷)، مدهیا پرادش، هند مرکزی. از قدیمترین شهرهای هند است، و یکی از هفت شهر مقدس آن بود. در قرن ۶م–۴م قم پایتخت مملکت آوانتی بود. در ح ۱۲۰–ح ۳۹۵ بم پایتخت دولت مالوا و مرکز فرهنگ سانسکریت بود. کرسی پادشاه افسانه‌ای معروف به ویکرمادیتیا نیز بود، و کالیداسا در آنجا بزیست. در قرن ۱۸م مرکز مراتهه بود. ابنیه‌ی بسیار عالی از آثار اسلامی و هندی و رصدخانه‌ی قدیمی مشهور دارد. دانشگاه ویکرَمَه آنجاست. منجمین قدیم هند چنین میپنداشتند که نصف‌النهار جزیره‌ی لنکا (← سیلان) از اجین میگذرد، و مسلمانان در ترجمه‌ی آثار نجومی هندی نام این شهر را ازین (ozayn) خواندند، و گفتند که در طریق سندهند طولها از نصف‌النهار ازین محسوب میشود، و پنداشتند که ازین همان قبة‌الارض (← نصف‌النهار) است، و سپس لفظ ازین را به ارین (arin) تصحیف کردند، و بدین ترتیب کلمه‌ی ارین وارد زبان عربی شد، و بعداً بمعنی مطلق "محل اعتدال" بکار رفت.

آجین دوجین (ājin dojin)، ده (جم ۵۹۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ولیان، شهرستان کرج، استان مرکزی، ۳۶ کیلومتری لغ کرج.

اچ[4]، نام آلمانی رود آدیجه.

آچاکوف[5] (ācākof)، شهر (جم ۱۰٬۰۰۰) چغ اوکرائین، کنار دریای سیاه. از پایگاههای دریائی عثمانی بود. در ۱۷۸۸ بتصرف روسیه درآمد.

اچگارای[6]**، خوسه** (xose ecegārāy)، معروف به **ایبسن اسپانیا** (← ایبسن)، ۱۸۳۲–۱۹۱۶، ریاضیدان و مهندس و سیاستمدار و درام‌نویس اسپانیائی، متمادرید. در تمام درامهای رمانتیک و واقع‌بینانه‌ی او برخورد شرافت و وظیفه در کار میآید. درام اِلْ گْرانْ گالِئوتو (۱۸۸۱) یکی از بزرگترین نمایشنامه‌های قرن ۱۹م محسوبست. بسیاری از نمایشنامه‌هایش بزبانهای دیگر ترجمه شده است. جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ در ادبیات بین او و ف. میسترال تقسیم شد.

اچمیادزین[7] (ecmiādzin)، نام سابقش (تا ۱۹۴۵) **واگارشاپات** (vāgārŝāpāt)، شهر (در ۱۹۲۶ جم ۸٬۴۳۶)، قسمت مرکزی جشم ارمنستان، غ ایروان، در دره‌ی رود ارس. در قرن ششم قم وجود داشته؛ در ۱۸۴بم–۳۴۴ بم پایتخت ارمنستان بود. دیر مشهور اچمیادزین مقر بطرک کلیسای ارمنی است، و ح ۳۰۲ بم بتوسط قدیس گرگوریوس منوّر تأسیس شد، و دارای کتابخانه‌ی گرانبهائی از ادبیات ارمنی است. داخل کلیسای دیر مزین به نقوش برجسته‌ی ایرانی میباشد. در این دیر است که هفت سال یك بنار روغن مقدسی که در عموم کلیساهای ارامنه بکار میرود تهیه میشود. بفاصله‌ی ۱۳۰۰ متری ش دیر دو کلیسا است که با کلیسای دیر از دور منظره‌ی جالبی دارد، و نام اوچ کلیسا (uc kelisā) [ترکی، = سه کلیسا] که ترکان بر دیر اچمیادزین نهاده اند از همین‌جا ناشی است، و در این محل در سال ۱۲۱۹ هق جنگی (جنگ اچمیادزین) بین عباس میرزا ولیعهد و سیسیانوف روی داد. ← ایران و روس، جنگهای (دوره‌ی اول).

اچمیادزین، جنگ، ۱۲۱۹ هق، ← اچمیادزین.

اچیسن[8]**، ادوارد گودریج** (edwārd gudric acisən)، ۱۸۵۶–۱۹۳۱، مخترع امریکائی. کربوراندوم را کشف کرد (۱۸۹۱).

اچیسن[8]**، دین گودرهم** (din gudərham acisən)، ۱۸۹۳–، سیاستمدار امریکائی. در ۱۹۴۵–۴۷ معاون وزارت امور خارجه‌ی کشمت بود. از همکاران نزدیک ج. ک. مارشال در تهیه‌ی برنامه‌ی مارشال بود. در ۱۹۴۹ وزیر خارجه شد، و تا پایان دوره‌ی ریاست جمهور ترومن همین سمت را داشت (۱۹۵۳). پس از او ج. ف. دالس به وزارت خارجه رسید.

آچین، سوماترا، اندونزی: ← اتجه.

آحاب[9]، شاه اسرائیل: ← اخآب.

آحاد، در اندازه‌گیری: ← واحد؛ سلسله‌ی آحاد.

آحاز[10] (āhāz) [عبری، = مالک]، فت ح ۷۲۷ قم، شاه (ح ۷۳۱–۷۲۷ قم) یهودا. سلطنت او مقارن با پایان استقلال واقعی یهودا بود. اسرائیل و سوریه متحداً بر او حمله کردند، و تقریباً اورشلیم را متصرف شدند. آحاز از دولت آشور کومک خواست، و آشوریان دشمنان وی را شکست دادند، و سپس مطالبه‌ی خراج کردند؛ آحاز طلاهای معبد را بعنوان خراج تسلیم کرد. حزقیا جانشین او شد. اشعیای نبی معاصر وی بود. (دوم پادشاهان ۱۶؛ دوم تواریخ ۲۸؛ اشعیا ۷؛ ۳۸؛ متی ۹.۱).

احبار (ahbār)، مفردش حبر (habr یا hebr)، در قرآن، رؤسای دین مسیحی و یهود. **کعب** الاحبار (بغلط معروف به کعب‌الاخبار) یکی از آنان بود که مسلمان شد؛ بسیاری از قضایای تاریخی و یهودی که وارد تفاسیر شده (← اسرائیلیات) از او است (مائده ۶۸،۴۸؛ توبه (۳۴،۳).

احتجاج (ehtejāj)، روش: ← دیالکتیک.

احتجاج طبرسی (ehtejāje tabarsi)، عنوان اصلی آن **الاحتجاج علی اهل اللجاج** (al.ʿeh-tejāj alā ahle 'l.lejāj)، کتابی بزبان عربی، در احتجاجات پیغمبر و ائمه‌ی شیعه و برخی از پیروان آنها با مخالفان خود از فرقه‌های مختلف، تألیف ابومنصور طبرسی (نه ابوعلی طبرسی). احتجاج از کتب معتبر شیعه است، و مکرر بطبع رسیده. در زمان شاه طهماسب صفوی بوسیله‌ی علی ابن حسن زَواری اصفهانی (از علمای شیعه در نیمه‌ی اول قرن دهم هق) بفارسی ترجمه شده و بنام کشف الاحتجاج موسوم است.

احتراس (ehterās) [عربی، = خویشتن نگاه داشتن]، در علم بدیع، سخنی لطیف و سنجیده در رد اعتراضی محتمل از پیش گفتن؛ مانند (خواجوی کرمانی)

پرسم ز تو پرسیدن اگر عیب نباشد
عاشق چو نمی‌خواهی معشوق جرائی.

احتراق[11] (ehterāq)، سوختن، و به اصطلاح شیمیائی، ترکیب ماده‌ای (که میسوزد) با اکسیژن هوا همراه با تولید حرارت و نور. در بعضی موارد (مثلا در ترکیب ئیدروژن با کلر)، بدون دخالت اکسیژن، نور و حرارت تولید میشود. در اواخر قرن ۱۷م نظریه‌ی **فلوژیستیک** برای توجیه احتراق وضع شد، ولی علت واقعی احتراق را اول‌بار لاووازیه کشف کرد. برای هر ماده دمای معینی هست موسوم به **دمای احتراق** که تا دمای آن ماده باین حد نرسد احتراق دست نمیدهد. دمای احتراق بستگی به فشار هوا و مقدار اکسیژن موجود در آن و عوامل دیگر (از قبیل **کاتالیزگر**) دارد. **حرارت احتراق** یک سوخت مقدار کل حرارتی است که از سوختن مقدار معینی از آن سوخت تولید میشود. با

(۱)Edge Hill; Edgehill (۲)agitato (۳)Ujjain (۴)Etsch (۵)Ochakov (۶)Echegaray (۷)Echmiadzin (۸)Acheson (۹)Ahab (۱۰)Ahaz (۱۱)combustion

اندازه‌گیری حرارت احتراق میتوان ارزش سوختهای مختلف را از جهت تولید حرارت مقایسه کرد. **احتراق خودبخود** آنست که ماده‌ای بدون علت مشهودی مشتعل شود. سبب آن اینست که در شرایطی ماده متدرجاً دستخوش اکسایش میشود بدون اینکه تمام حرارت تولید شده را از دست بدهد؛ در این صورت، دمای ماده بالا میرود، و چون به دمای احتراق رسید ماده مشتعل میشود. لفظ "خودبخود" در توصیف این نوع احتراق از زمانی است که هنوز این پدیده تعلیل نشده بود.

احتراق، در نجوم: ← مقارنه.

احتساب (ehtesāb) [عربی، = نهی از منکر] یا **حسبه** (hesba)، نگاهداری نظم اجتماع اسلامی در معاملات و مرافعات، و جلوگیری مردم از تخطی بحدود و حقوق یکدیگر. دیوان احتساب یا حسبه در بلاد اسلامی قدیم کارهائی انجام میداده که اکنون در اختیار ادارات شهرداری و شهربانی و دادگستری است.

احتکار (ehtekār)، گردآوردن و انبار کردن تمام یا قسمت عمده‌ی یک کالا برای وادار کردن خریدار به پرداخت بهای بیشتر. در بسیاری از کشورها احتکار کالاهای ضروری و مورد احتیاج عامه جرم است، و مجازاتهائی برای آن پیش‌بینی شده است.

احتمال[1]، در ریاضیات. بنا بر تعریف، احتمال اینکه بین چند امر، که امکان وقوع آنها یکسان است، آنکه مطلوبست پیش آید، نسبت عده‌ی حالات مطلوب است بعده‌ی کلیه‌ی حالات ممکن. مثلا در بازی شیر یا خط با یک سکه، احتمال شیر ۱/۲ و نیز احتمال خط ۱/۲ است؛ و احتمال اینکه هرگاه ورقی، که از یک دسته‌ی ۵۲ ورق گنجفه کشیده میشود، شاه باشد ۴/۵۲ است. اگر نسبت مذکور قابل تعیین نباشد (مثلا در بیمه‌ی عمر و بیمه‌ی غریق) مقداری تقریبی بوسیله‌ی آمار و مشاهداتی که در موارد بسیار بعمل آمده تعیین میکنند: مثلا اگر از یک جماعت 1000 نفری، که در ۱۲۹۳ هش ۲۵ ساله بوده‌اند، ۱۲۰ نفر بسن ۶۵ رسیده باشند، احتمال اینکه یک شخص ۲۵ ساله به ۶۵ سالگی برسد ۱۲/100 محسوب میشود. مباحثی حساب احتمالات را بلز پاسکال بسط داد (۱۶۵۴). امروزه این حساب در مباحث مختلف (از جمله در ← علم آمار) اهمیت بسیار دارد.

احد (ohod)، کوهی در یک فرسنگی شمال مدینه که بسبب ← غزوه‌ی احد معروفست.

احد، غزوه‌ی (qazveye ohod)، عنوان جنگی که در ۷ شوال سال سوم هجری در نزدیک کوه احد، واقع در مقابل مدینه، بین محمد ص و کفار قریش واقع شد. درین جنگ قریش بتلافی شکست بدر (← بدر، غزوه‌ی) از قبایل متحد خویش استمداد کردند، و با لشکری در حدود ۳‘000 مرد و هزار شتر و دویست اسب آهنگ مدینه نمودند. از مسلمین فقط ۷۰۰ تن درین جنگ در رکاب پیغمبر بود. در جنگی که آغاز شد، حمزة ابن عبدالمطلب، عم پیغمبر، بدست وحشی نام، غلام جبیر ابن مطعم، بقتل رسید، و خود پیغمبر نیز مجروح شد. نیز آوازه در افتاد که محمد هم کشته شد، و این امر سبب ضعف و شکست و هزیمت مسلمین شد. حتی پیغمبر ناچار با بعضی از اصحاب که نزد او باقی مانده بودند به دره‌ای پناه برد. درین جنگ از مشرکین ۲۰ نفر و از مسلمین ۷۴ تن کشته شدند.

احداث (ahdās)، ← عس.

احدیت (ahadiyyat)، در اصطلاح فلسفه، بمعنی قسمت‌ناپذیری ذات الاهی است. در نزد متصوفه بر بلندترین مرتبه‌ی ذات الاهی دلالت دارد که اسم و رسمی ندارد، و فقط به هو هو بدان اشاره میشود.

احرام (ehrām)، در حج، برخود حرام کردن بعضی چیزها و کارهای حلال یا مباح (مثل استعمال بوی خوش و پیراستن مو) و واجب کردن امور دیگر (مانند پوشیدن لباس ندوخته‌ای از دو پارچه). کسی را که چنین کند محرم (mohrem) و بیرون آمدن از حال احرام را احلال (ehlāl) گویند. نیز ← تکبیرة الاحرام.

احزاب، سوره‌ی (ahzāb؛ = دسته‌ها)، سوره‌ی ۳۳م قرآن، مدنی، ۷۳ آیه. به پیغمبر فرمان میرسد که در معامله با کافران و منافقان دودلی را کنار گذارد، و تنها در بند فرمان خدا باشد. سخن از دشمنان اسلام (احزاب) بمیان میآید، و اینکه خدا مؤمنان را بر آنان با وسائلی که خود برانگیخت پیروز گردانید، و منافقان چنان میخواستند که دشمنان اسلام مغلوب نشوند؛ دستورهائی برای زنان پیغمبر که نیک مراقب خود باشند که بدکاری ایشان دوچندان کیفر خواهد داشت؛ دستورهای کلی دیگر برای آنکه مردان و زنان عفیف باشند؛ احکامی در باره‌ی طلاق و عده؛ سخن قطعی در باره‌ی اینکه پیغمبر می زن طلاقگفته‌ی پسرخوانده‌ی خود را گرفت، و اینکه چنین کاری درست است، و مردم را نرسد که به یاوه سخن گویند.

احزاب، غزوه‌ی: ← خندق، غزوه‌ی.

احساء (ahsā‘) یا **الاحساء** (al‘ahsā‘)، ناحیه (57‘100 کمª؛ جمع ح 160‘000)، عربستان سعودی، کنار ساحل غربی خلیج فارس؛ منطقه‌ی نفت‌خیز عمده‌ی عربستان سعودی. از مرز نجد در امتداد دهنا تا خلیج فارس ممتد است. از جنوب مجاور ربع الخالی است، وکویت در ل آن قرار دارد. شهرهای عمده‌اش هفوف و مُبَرَّز و بنادر قطیف و جُبَیل میباشد. از محصولاتش خرما و گندم و برنج است؛ الاغ و شتر آن معروف میباشد. صید مروارید رایج است.

ناحیه‌ی الاحساء عبارت از قسمت بزرگ اراضی ساحلی است که در کتب قدیم باسم بحرین معروف بود، و این ناحیه بعلت دست داشتن به دریا از ادوار پیش از اسلام اهمیت داشت. در قرون اولای اسلامی مرکز این سرزمین شهر هجر بود واقع در نزدیک قصبه‌ی الاحساء (هفوف کنونی)، و پس از استیلای قرامطه، قصبه‌ی الاحساء بجای هجر مرکزیت یافت. از اواخر قرن ۱۶م تا اواسط قرن ۱۷م این قسمتهای خلیج فارس تحت استیلای پرتغالیها بود، و سپس اسماً تحت تسلط دولت عثمانی درآمد. در ۱۹۱۳ که دولت عثمانی سرگرم جنگهای بالکان بود، عبدالعزیز III ابن سعود الاحساء را گرفته به قلمرو خود ضمیمه کرد.

امروز الاحساء منبع عایدات سرشار نفت عربستان سعودی است. منابع نفتی دَمّام، اَبْقَیق، قطیف. عَیْن‌دار، ابوحَدریه، خُبَر، و خُرسانیه سرشارترین منابع نفتی جهان بشمار میرود. در بندر قطیف و شبه جزیره‌ی کوچکی که به رأس تنّوره منتهی میشود، شرکت آرامکو تأسیساتی برای آمودن نفت خام و حمل آن برپا کرده که از عظیمترین چنین تأسیسات است. از ۱۹۴۶، کشمکش با موافقت دولت عربستان سعودی پایگاه هوائی نیرومندی در ظهران، مهمترین مرکز تأسیسات نفتی، دایر کرده است، و این مرکز را خط‌آهنی به ریاض متصل میکند.

احسائی، شیخ احمد: ← احمد احسائی.

احساسات[2]، در روانشناسی، حالتی است انفعالی که به شیء، شخص، یا فکری ارتباط دارد، و دارای تمام مشخصات عاطفه نیست، اما همان جلوه‌ی ظاهری را دارد.

احسن (ahsan)، تخلص ظفر خان، امیر و سردار هندی.

احسن التقاسیم، عنوان کاملش **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم** (ahsano ’t.taqāsim fi ma‘refate ’l.‘aqālim)، از کتابهای معتبر و مفید جغرافیائی و تاریخی، تألیف ← ابوعبدالله مقدسی (قرن ۴م هق)؛ (چاپ دخویه، لیدن، ۱۸۷۷–۱۸۸۵؛ چاپ دوزی و دخویه با ترجمه‌ی فرانسوی و شروح و تعلیقات، لیدن، ۱۹۰۶؛ ترجمه‌ی انگلیسی، کلکته، ۱۸۹۷–۱۹۰۱). بیشتر مطالب کتاب مبتنی بر مشاهدات و مطالعاتی است که مؤلف در سفرهای خود کرده، و تجاربی که بدست آورده، و اَخباری که مردم در آن متفق بوده‌اند، و مؤلف در کتاب خود بیشتر از سرزمینهائی که دیده و با مردم آن معاشرت نموده (ایران، عراق، مصر) سخن میگوید. بنا براین، میتوان از این کتاب نکات مهم و درستی درباره‌ی آداب و رسوم و اخلاق و زبان و تمدن مردم سرزمینهائی که از آنها سخن در میان است بدست آورد. مؤلف، چنانکه خود گوید، تألیف خود را پس از چهل سالگی بپایان رسانیده است.

احسن التواریخ (ahsano ’t.tavārix)، تاریخ عمومی، از حسن بیگ روملو (متª ۹۳۸ هق، فت ظاهراً بعد از ۹۸۵ هق)، در ۱۲ مجلد، که ظاهراً تا کنون فقط دو جلد ۱۱م و ۱۲م آن شناخته شده. از قرائن چنین مینماید که مؤلف از زمان شاه طهماسب I صفوی مشغول تألیف آن بوده است، و آنرا بنام شاه اسماعیل II صفوی نوشته، و بتدریج مطالبی بر آن می‌افزوده، و با وجود اینکه در سال ۹۸۵ هق، یعنی یکسال پس از فوت شاه طهماسب I و سلطنت شاه اسماعیل II، از تألیف آن فراغت یافته، شاه اسماعیل را "اسماعیل میرزا" ذکر میکند. این کتاب برحسب سنوات مرتب گردیده است؛ جلد ۱۱م آن مشتمل است بر وقایع سالهای ۸۰۷ هق (جلوس شاهرخ) تا ۸۹۹ یا 900 هق؛ جلد ۱۲م، که یکی از مآخذ و اسناد

(۱) probability (۲) feeling

مهم تاریخ قسمتی از سلسله‌ی صفویه محسوب میشود، وقایع سالهای 900 تا ۹۸۵ هق، با تفصیل سلطنت شاه طهماسب، در آن ثبت گردیده. نشر این کتاب تقریباً مصنوع است، و مؤلف به عبارت‌پردازی پرداخته، و در بسیاری از موارد یک صفحه‌ی آنرا میشود در چند سطر خلاصه کرد. متن فارسی این جلد ۱۲م در ۱۹۳۱ و ترجمه‌ی انگلیسی آن در ۱۹۳۴ در کلکته منتشر شده است.

احسن القصص (ahsanu 'l-qesas)، تفسیری از سوره‌ی یوسف، بفارسی و عرفانی‌گونه، از معین الدین مسکین فَراهی (فت ۹۰۷ هق) متخلص به معینی (اینکه در آخر نسخه‌ی چاپ تهران، ۱۲۷۸ هق، به معین‌الدین جوینی نسبت داده شده اشتباه است). احسن القصص شاید قسمتی از تفسیر خود مؤلف، موسوم به حَدائق الحقائق، باشد. ترتیب این تفسیر چنین است که آیات سوره بفارسی ترجمه و سپس تفسیر میگردد، و به اشعار عرفا و شعرا تمثل جسته و نتایج عرفانی گرفته میشود.

احسن‌الله خان، خواجه: ← ظفرخان.

احشامات (ahšāmāt؛ یا -eh؟)، بقول نشریات اداره‌ی آمار (کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، جلد دوم، چاپ دوم، اسفند ۱۳۲۹، ص ۳۲۸ و ص ۳۳۲؛ نشریه‌ی آمار، جلد اول، دیماه ۱۳۳۹، ص ۴۵)، یکی از دهستانهای لارستان، فارس، مشتمل بر ۶ آبادی احشام، ده کهنه، ده نو فاضلی، شیرینو، فاضلی، کتک (katak). در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۷، ۱۳۳۰ هش)، این آبادیها جزء دهستان بیرم بشمار آمده است.

احشام و اغنام، مالیات: ← مالیات احشام و اغنام.

احشویروش (ahšaviruš) یا **اخشورش** (axširoš)، صورتهای نام خشیارشا، پادشاه ایران، در کتاب مقدس. احتمالا در کتاب استر مقصود خشیارشای I و در توبیت (۱۴.۱۵) کوآکسارس ویران‌کننده‌ی نینوا است. احشویروش پدر داریوش مدی است (دانیال ۹.۱).

احشیرش (ahširoš): ← خشیارشا.

احصاء العلوم (ehsā'o 'l-'olum)، از کتابهای معروف و مهم ابونصر فارابی (۲۶۰-۳۳۹ هق)، در تقسیم و تعریف علوم و ذکر فروع هر علم و تعریف آنها. ظاهراً قبل از فارابی کسی کتابی بدین شیوه تألیف نکرده است، و میتوان گفت که این کتاب دایرةالمعارفگونه‌ای از علوم و معارف عصر درخشان فارابی است. کتاب دارای ۵ فصل است: (۱) علم اللسان و فروع آن (از قبیل لغت، نحو، صرف، شعر، کتابت، و قرائت)؛ (۲) علم منطق، که از مهمترین فصلهای کتاب است، و از قدیم علما را بدان نظر بوده؛ (۳) علم تعالیم (ریاضیات)، که به هفت قسمت عمده تقسیم میشود (علم عدد، علم هندسه، علم مناظر یا بصریات، علم نجوم تعلیمی، علم موسیقی و فروع مهم آن، علم رفع و جر و نقل اثقال، علم حیل)؛ (۴) علم الاهی؛ (۵) علم مدنی (علم اخلاق و سیاست) و علم فقه و علم کلام. احصاء العلوم از قدیم معروفیت بسزا پیدا کرده، و مورد نظر علمای شرق و غرب بوده، و در قرن ۱۲م چند بار به لاتینی ترجمه شده، از جمله ترجمه‌ی منسوب به **دومینیکوس گوندیسالینوس** که کامل نیست (پاریس، ۱۸۳۸) و ترجمه‌ی منسوب به **گراردوس کرمونسیس** که کامل و دقیق است. این دو ترجمه با متن عربی بتوسط دانشگاه مادرید بطبع رسیده است (۱۹۳۲). احصاء العلوم در مصر نیز دوبار با تحقیق منتشر شده است (۱۹۳۱ و ۱۹۴۹).

احضاریه، ورقه‌ای که از طرف مقامات قضائی صادر میشود، و بموجب آن به شخص دستور داده میشود که در وقت معینی خود را به مرجع قضائی معرفی نماید. شخص احضارشده باید دستور را اطاعت کند، و یا عذر موجه برای عدم حضور ارائه دهد، و الا دستور جلب او صادر میشود.

احقاف (ahqāf)، مطابق آنچه در قرآن آمده (← احقاف، سوره‌ی)، محل سکونت قوم عاد. در کتابهای لغت عربی و تفاسیر این کلمه را به "توده‌های شن منحنی" ترجمه کرده‌اند، و جغرافیانویسان اسلامی محل آن را بیابان ریگزار ج عربستان واقع در ش الرّمله، میان حضرموت و عمان، میدانستند، ولی جغرافیا-نویسان جدید اروپائی احقاف را تمام الرمله یا نیمه‌ی غربی آن میدانند. اعراب بیابان‌نشین جنوب عربستان ناحیه‌ی کوهستانی ساحلی ظفار به مغرب را تا عدن بر الاحقاف (barro 'l-ʾahqāf) مینامند که دره‌ی مرکزی آن وادی حضرموت است.

احقاف، سوره‌ی، سوره‌ی ۴۶م قرآن، مکی، ۳۵ آیه. مشتمل است بر سفارش برای نیکی کردن بپدر و مادر؛ و یادی از گذشتگان، مانند هود پیغمبر قوم عاد، که در احقاف قوم خود را بیم داد که جز خدا نپرستند، و نشنیدند، و خدا بادی سخت بر ایشان فرستاد و هلاکشان کرد.

احقاق الحق (ehqāqo 'l-haqq)، کتابی ردّی و تقریباً کلامی، و در عالم شیعه (بخصوص شیعه‌ی ایران) بسیار مشهور، از قاضی نورالله شوشتری. این کتاب در رد إبطال الباطل (از فضل ابن روزبهان)-که خود ردّ کتاب نَهج الحق و کشف الصدق علامه‌ی حلی است-در سنه‌ی ۱۰۱۴ هق در مدت هفت ماه تألیف شده، و مبحث امامت آن مفصل است. تألیف این کتاب سبب قتل مؤلف گردید. مکرر بطبع رسیده است.

احکام، علم (ahkām): ← احکام نجوم، علم.

احکام پاپی مزور[1] (ahkāme pāpie mozavvar)، مجموعه‌ای از احکام کلیسائی که قسمتی از آنها ساختگی است، و ح ۸۴۷-۸۵۲ محتملا در فرانسه نشر یافت. چون گردآوردن این احکام به خطا به قدیس ایسیدوروس سویلی نسبت داده شده آنها را احکام ایسیدوروسی و احکام اسپانیائی نیز خوانده‌اند. بعدها **گراتیانوس** این احکام را در مجموعه‌ی احکام پاپی تألیف خویش گنجاند، و بدین سبب احکام مذکور در متون فتاوی پاپی قرون وسطی حُجّیت پیدا کرد. احکام پاپی مزور، که یکی از بزرگترین مجعولات است، نخستین‌بار در قرن ۱۵م مورد تردید و اعتراض نیکولای کوزائی و دیگران قرار گرفت.

احکام پنجگانه‌ی شرعی یا احکام تکلیفی شرعی، پنج نوع تکلیف شرعی هر فرد مسلمان در مورد هر امری که با آن روبرو میشود، (۱) وجوب (vojub)، و آن الزام در انجام دادن امری است (که بآن واجب گفته میشود)، همچون نماز خواندن، و روزه گرفتن در ماه رمضان؛ (۲) حرمت (hormat)، و آن الزام در ترک فعلی است (که بآن حرام گفته میشود)، همچون ربا خوردن و شرابخواری؛ (۳) استحباب (estehbāb)، و آن رجحان در انجام دادن فعلی است (که بآن مستحب گفته میشود)، همچون انفاق بیش از اندازه‌ی واجب در راه خدا؛ (۴) کراهت (kerāhat)، و آن مرجوحیّت و ناشایستگی عملی است (که بآن مکروه گفته میشود)، همچون خوردن گوشت خر؛ (۵) اباحه (ebāhe)، و آن مساوی بودن جنبه‌ی انجام دادن یا ترک فعلی است (که مباح خوانده میشود)، همچون بگردش رفتن و به چیزهای زیبائی که نظر کردن بآنها حرام نیست نگریستن. ترک فعل واجب و نیز انجام دادن فعل حرام سبب عذاب و کیفر است، و انجام دادن فعل مستحب سبب پاداش و ثواب؛ در ترک یا انجام دادن افعال مکروه یا مباح ثواب و عقابی در کار نیست.

احکام تکلیفی شرعی: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

احکام عشره[2] (ahkāme ašare)، خلاصه‌ی احکام الاهی مندرج در عهد، که در کوه سینا بر موسی نازل شد (خروج ۲۰.۲-۱۷؛ ۳۱.۱۸؛ ۳۲.۱۵-۱۹؛ ۳۴؛ تثنیه ۵.۶-۲۱؛ ۹-۱۰). این احکام از اهم اصول اخلاقی یهودیت، مسیحیت، و اسلام بشمارانند. در نزد مسیحیان، در باره‌ی ترتیب آنها دو روایت مختلف موجود است: یکی در کلیسای کاتولیك رومی و کلیساهای لوتری، و دیگری در کلیسای ارتدوکس و بسیاری از کلیساهای پروتستان. کاتولیکها و لوتریها امر به پرستش خدای واحد و احتراز از پرستش تمثالها را در حکم اول جمع میکنند؛ دیگران آنها را دو حکم اول و دوم میشمارند. باقی احکام، که شمارش ترتیب آنها برحسب دو مذهب اختلاف دارد، بدین گونه است: نام خدا را به باطل مبر؛ سبت را مقدس دار؛ پدر و مادر خود را احترام کن؛ قتل مکن؛ زنا مکن؛ دزدی مکن؛ شهادت دروغ مده؛ به زن همسایه طمع مورز؛ بر مال همسایه طمع مکن. کاتولیکها ولوتریها، برای رعایت شمارش احکام، دو حکم اخیر را یکی میشمارند.

احکام نجوم، علم[3] (ahkāme nojum)، طریقه‌ای برای غیبگوئی مبتنی بر این نظریه که ستارگان در کارهای آدمی مؤثرند. در مآخذ اسلامی به اسامی علم احکام، صناعت احکام، علم نجامت (najāmat)، و علم تنجیم (tanjim) نیز خوانده شده، و عالم این علم را احکامی نامند. علم احکام بسیار قدیمی است؛ نزد بابلیهای قدیم و بعداً نزد یونانیان و رومیان رونق داشته، و در بسط علم نجوم قدیم مؤثر بوده. در قرون وسطی تحصیل آن با کیمیا و علوم غریبه توأم بوده. نه فقط اجرام سماوی بلکه نقاط و نواحی خاص آسمان (از قبیل طالع و بیوت)، اوضاع نسبی

(۱)False Decretals (۲)Ten Commandments; Decalogue (۳)astrology

سیارات سبعه (مانند مقارنه و استقبال)، و بعضی لحظات (مثلاً ← تحویل) اهمیت خاصی داشت. مباحث احکام نزد احکامیان اسلامی شامل پاسخ گفتن بسؤالات (کسب خبر از غایب، کشف شیء دزدیده‌شده، و غیره)، اختیارات (تعیین ساعت مساعد برای انجام دادن کاری، و آن بوسیله‌ی منازل قمر یا خانه‌ای که ماه در آن بود بعمل میآمد)، و پیشگوئی حوادث زندگی شخص یا اوضاع عالم (مثلا بوسیله‌ی زایچه) بود. علم احکام نجوم دوره‌ی اسلامی مبتنی بر اطلاعات ایرانی، هندی، یونانی، رومی، سریانی، مصری، و غیره است، ولی از جنبه‌ی تکمیل روشهای ریاضی این علم ممتاز میباشد. از علمای بزرگ تنجیم در دوره‌ی اسلامی میتوان ابومعشر بلخی، ابن ابی الرجال، سهل ابن بشر، ماشاءالله یهودی، حسن ابن خصیب، عمر ابن فرخان طبری را نام برد. نیز ← بطلمیوس، کلاودیوس.

احکامی (ahkāmi)، ← احکام نجوم، علم.

احلال (ehlāl)، بیرون آمدن از احرام.

احمد، نام دیگر محمد، پیغمبر اسلام.

احمد I، ۹۹۸-۱۰۲۶ هق (= ۱۵۹۰-۱۶۱۷ ب‌م)، چهاردهمین سلطان (۱۰۱۲-۱۰۲۶ هق؛ = ۱۶۰۳-۱۷ ب‌م) عثمانی؛ پسر ارشد و جانشین سلطان محمد III. وی معاصر شاه عباس I صفوی بود، و جنگهائی بی‌نتیجه با دولت ایران کرد. با دولت اتریش پیمان صلحی منعقد ساخت (۱۶۰۶ ب‌م). در زمان او مجموعه‌ی قوانین اداری و تجارتی امپراطوری عثمانی، بنام قانون‌نامه، جمع‌آوری شد، و هم استعمال توتون در عثمانی رواج یافت. احمد مردی تندخو و متلون و دیندار بود، و مؤسسات دینی چندی تأسیس کرد؛ مسجدی عالی در اسلامبول بنا نهاد که به اسم او معروفست. به شعر و شکار علاقه داشت.

احمد II، ۱۰۵۲-۱۱۰۶ هق (= ۱۶۴۲ یا ۱۶۴۳-۹۵ ب‌م)، ۲۱مین سلطان (۱۱۰۲-۱۱۰۶ هق؛ = ۱۶۹۱-۹۵ ب‌م) عثمانی؛ پسر سلطان ابراهیم و جانشین سلطان سلیمان II. در زمان او، دولت عثمانی مجارستان را از دست داد (۱۶۹۱)، جزیره‌ی خیوس را نیز ونیزیان گرفتند، و در عراق و حجاز شورشهائی روی داد. احمد مردی ضعیف‌النفس و تحت تأثیر اطرافیان خود بود. به شرب خمر اعتیاد داشت، و سرانجام به مرض استسقا درگذشت.

احمد III، ۱۰۸۴-۱۱۴۹ هق (= ۱۶۷۳-۱۷۳۶ ب‌م)، ۲۳مین سلطان (۱۱۱۵-۴۳ هق؛ = ۱۷۰۳-۳۰ ب‌م) عثمانی؛ پسر سلطان محمد IV و جانشین سلطان مصطفی II. چون به سلطنت رسید به گوشمالی ینی‌چری پرداخت. در ۱۷۰۹ کارل XII، پادشاه سوئد، که از پطر کبیر شکست خورده بود، به دولت عثمانی پناه برد. کمی بعد، دولت عثمانی، بعنوان اینکه روسیه در دریای آزوف کشتی جنگی و در مجاورت مرزهای عثمانی استحکامات نظامی میسازد، بآن دولت اعلان جنگ داد؛ پطر محاصره شد، و تقاضای صلح کرد؛ پیمان صلح پروت منعقد شد (۱۷۱۱) که دریای آزوف را دگرباره به عثمانی واگذاشت، و سایر مقاصد این دولت را نیز تأمین کرد. پس از کشمکشهای دیگری بین دو دولت، در ۱۷۱۳ پیمان دیگری برای مدت ۲۵ سال منعقد شد که مقررات پیمان پروت را محترم میشمرد، و این پیمان برای مدت مدیدی صلح را بین دو کشور مستقر ساخت.

پیروزیهای سال ۱۷۱۴ دولت عثمانی بر دولت ونیز موجب نگرانی اتریش شد، و در ۱۷۱۶ جنگهائی بین عثمانی و اتریش روی داد، و سرانجام ابراهیم پاشا داماد ← پیمان پاساروویتس را با اتریش منعقد ساخت (۱۷۱۸).

سپس دوران دوازده ساله‌ای معروف به لاله دوری یا دوره‌ی لاله (بعلت کشت جنون‌آمیز لاله که در این دوره رواج یافت) آغاز شد، که در طی آن تحولی در زندگی اجتماعی و ذوق مردم عثمانی روی داد، و تمایل جدیدی به اقتباس تمدن اروپائی پدید آمد، و در همین دوره بود که ابراهیم متفرقه فن چاپ را وارد عثمانی کرد.

توسعه‌طلبی دولت عثمانی در ایران نیز در همین دوره واقع شد؛ هجوم افاغنه به ایران چشم طمع روسیه و عثمانی را متوجه ایران کرده بود، و آن دو دولت در ۱۷۲۴ پیمانی منعقد کردند که بموجب آن دربند و باکو و گیلان به روسیه، و گرجستان و ایروان و شیروان و آذربایجان و سرزمینهای ایران در غ خط اردبیل‌ـهمدان به عثمانی تعلق میگرفت، و اگرچه اشرف افغان ابتدا عثمانیان را شکست داد، کمی بعد مجبور به صلح شد، و سرزمینهای مذکور تحت تسلط دولت عثمانی ماند تا نادر شاه افشار آنها را از چنگ آنان خارج ساخت. این امر نارضایتیهای مردم عثمانی و خاصه طبقه‌ی ینی‌چری را تشدید کرد. احمد سرانجام ناچار استعفا کرد، و سلطان محمود I بجایش نشست.

احمد III مردی بود زیباروی، نویسنده و شاعر، هنردوست، و بسیار پولپرست و عشرت‌طلب، و اگرچه در مواقع عادی سلیم‌النفس بود، مخالفین را با قساوت مجازات میکرد. زنان بسیار و ۳۱ فرزند داشت، ولی برخلاف سلاطین سابق، اهل حرم را اجازه‌ی مداخله در امور مملکت نمیداد.

احمد IV، سلطان مراکش، ← منصور، احمد ابن محمد.

احمد، امامزاده، بنائی (← امامزاده) در محله‌ی دروازه‌ی حسن‌آباد، اصفهان؛ مدفن امامزاده احمد، نبیره‌ی امام محمد باقر. اصل بنا منسوب بقرن ششم هق، و بنای کنونی، با تزیینات کاشی، مقرنس، و گچبری، از دوران صفویه است. ضریح منبت (۱۱۱۵هق).

احمد، خاقان (xāqān ahmad)، فت محرم ۴۸۸ هق، سلطان ماوراء النهر و از امرای خاندان آل خاقان یا ایلک‌خانیان، پسر خضر خان. وی در حدود ۴۷۳ هق امارت یافت، و دست‌نشانده‌ی سلاجقه بود، و در ۴۸۲ هق ملکشاه سلجوقی او را اسیر کرده به اصفهان برد، و چندی بعد او را دیگربار امارت ماوراء النهر داد. خاقان احمد خان در سمرقند بتهمت زندقه و بفتوای علمای سمرقند بقتل رسید.

احمد، سلطان، پادشاه آل مظفر، ← سلطان احمد.

احمد، معزالدوله ابوالحسن: ← معزالدوله‌ی دیلمی.

احمدآباد، برطبق قتکه (۱۳۱۶ هش)، بخش شهرستان مشهد. این بخش برطبق نقشه‌ی تقسیمات کشور در سال ۱۳۳۹ و نقشه‌های مندرج در نشریه‌ی آمار (جلد اول، دیماه ۱۳۳۹)، که هر دو از طرف اداره‌ی کل آمار عمومی منتشر شده، کمابیش مطابق دهستانهای سرجام، پیوه زن، و پایین ولایت است.

احمدآباد، ده (جه ۱°۸۳۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم (اصفهان)، ۵ کیلومتری ل اردکان. محصولش پسته، غلات، و کنجد است.

احمدآباد، معروف به **احمدآباد دکتر مصدق** یا **احمدآباد مصدق**، ده (جه ۴۲۰ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان تهران؛ 10 کیلومتری چ آبیک بر راه فرعی از طریق آبیک. از رود کژدان حقابه دارد. ملک دکتر محمد مصدق است، و از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۵ هش، که وی از زندان مجرد رها شد، تا کنون (آبان ۱۳۴۰ هش) درآنجاست.

احمدآباد، شهر (جه ۷۸۸°۳۳۳)، لغ بمبئی، هند. از شهرهای مقدس فرقه‌ی جین و محل دانشگاه گجرات است. کارخانه‌های نساجی دارد، و آنرا منچستر هند نامیده‌اند. مؤسسه‌ی ملی معروف سابرمتی آشرمه (sābarmati āśrama) را گاندی در آنجا بنا نهاد.

احمدآباد سرجام، خراسان، ← سرجام.

احمدآباد سفلی (soflā)، دهستان (جه ح ـ°۱۸؛ ۴۹۰)، بخش تکاب، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۴۱ (؟) آبادی. محصولات آن غلات و فراورده‌های دامی است. تخت سلیمان نزدیک ده نصرت‌آباد ازین دهستان قرار دارد. مرکز دهستان ده **احمدآباد سفلی** (جه ۱°۰۰۳ سث ۱۳۳۵ هش) است.

احمد ابن ابوالحارث (ahmade 'bne abo'l-hāres)، فت ۴۰۱ هق، ← آل فریغون.

احمد ابن ابی دلف (abi dolaf)، ← ابن ابی دلف.

احمد ابن ابی دؤاد (abi do'ād)، ← ابن ابی دؤاد.

احمد ابن اسد سامانی (asade)، فت ۲۵۰ هق، حاکم ایرانی فرغانه و سمرقند از جانب خلیفه و طاهریان. وی نواده‌ی سامان خداة (← سامانیان) و جد امرای سلسله‌ی سامانی است. وی از جانب خلیفه در سنه‌ی ۲۰۴ حکومت فرغانه یافت، اما در سنه‌ی ۲۰۷، بواسطه‌ی فوت یکی از برادران، ولایت سمرقند نیز ضمیمه‌ی عمل او گشت، و او از جانب خلیفه و طاهریان حکومت این دو ولایت داشت. در اواخر عمر، امارت این دو ولایت را به پسر مهتر خویش نصر ابن احمد (← نصر I) سپرد، و خود عزلت گزید.

احمد ابن اسماعیل، امیرسامانی، ← احمد سامانی.

احمد ابن بویه (buye)، ← معزالدوله‌ی دیلمی.

احمد ابن حامد (hāmed)، ۴۷۲-۵۲۶ هق، مستوفی اصفهانی، از مشاهیر رجال دولت سلجوقی. خزانه‌دار سلطان محمود سلجوقی بود، و در آخر کار، سلطان او را در بغداد فرو گرفت، و به قلعه‌ی تکریت فرستاد، و هم در آن حبس او را بقتل رسانید.

احمد ابن حسن میمندی (hasane meymandi) [خواجه ابوالقاسم احمد ابن حسن میمندی]، ملقب به **شمس‌الکفاة** (šamso'l.kofāt)،

فت ۲۵ محرم ۴۲۴ هق، وزیر معروف سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود I غزنوی. گویند از خردی با محمود از یک پستان شیر خورد، و در یک مکتب پرورش یافت، و در ایام سپهسالاری محمود در خراسان نیز نزد او بود. وی در سنه‌ی ۴۰۱ هق بوزارت نشست، و در حدود سال ۴۱۵ هق معزول و زندانی شد. پس از وفات سلطان محمود، بامر سلطان مسعود غزنوی از زندان آزاد شد، و دیگربار وزارت یافت (۴۲۱ هق)، و تا آخر عمر درین مقام بود. احمد ابن حسن میمندی به فضل و تدبیر و رای و کفایت موصوف است، و گویند دیوانها را، که در زمان وزارت ابوالعباس اسفراینی از عربی به فارسی نقل شده بود، دیگربار به عربی باز آورد.

احمد ابن حسین عتبی (ahmade 'bne hoseyne otbi)؛ ← عتبی.

احمد ابن حمویه (hammuya) [ابوالعباس (یا ابوالفضل) احمد ابن حمویه]، فت ۳۳۵ هق، امیر و صاحب تدبیر و پیشکار دستگاه امرای سامانی. وی در آغاز سلطنت نوح I سامانی، چون قبلا در دستگاه برادر او مصدر خدمات بود، از او بترسید و به مرو رفت. چندی بعد او را در مرو پیش امیر نوح بزدند، و امیر او را بنواخت (۳۳۲ هق). اما چند سال بعد، حاکم جلیل او را متهم بتحریک عده‌ای از لشکریان بشورش نمود، و امیر نوح فرمان داد تا احمد را پیش روی حاکم زیر چوب بکشتند.

احمد ابن حنبل (hanbal) یا **احمد حنبل** [ابوعبدالله احمد ابن محمد ابن حنبل]، ربیع الاول ۱۶۴–۲۴۱ هق، امام و مؤسس مذهب حنبلی و یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنّت. پدرش والی سرخس بود و او خود در بغداد بدنیا آمد، و در طلب حدیث و فقه در عراق و شام و حجاز و یمن به بسیاری از بلاد سفر کرد، و یکچند نزد شافعی تلمّذ نمود. کتاب مسند او در حدیث مشهور است. با معتزله و عقاید آنها در باب خلق قرآن مخالفت کرده قول آنها را بدعت شمرد. مأمون خلیفه او را بزنجیر کرد، و معتصم عباسی او را بجهت آنکه از قول به مخلوق بودن قرآن ابا داشت معروض محنه نمود و شکنجه کرد، و دو سال و چهار ماه بزندان انداخت، و او در سنه‌ی ۲۲۰ هق آزاد شد، اما در دوره‌ی متوکل عباسی حرمت و نفوذ تمام یافت، و مدتها متوکل جز با رأی و مشورت او کسی را به ولایت و حکومت نمیگماشت. ابن حنبل در تمسک به حدیث و اجتناب از رأی و قیاس اهتمام و اصرار داشت. حَنابِلَه یا حنبلیان، از فرق چهارگانه‌ی اهل سنت، منسوب بدو هستند.

احمد ابن زرکوب (zarkub) [ابوالعباس احمد ابن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی]، قرن هشتم هق، مؤلف تاریخی از شهر شیراز بنام شیرازنامه. این کتاب را مؤلف بعد از مراجعت از سفر حج در ۷۴۶ هق تألیف کرد، و غالب مطالب آنرا از دیگران گرفته و بنام خود تلفیق کرده. قسمت عمده‌ی وقایع تاریخی آن مقتبس از تاریخ وصاف است.

احمد ابن سعید [امام احمد ابن سعید ابن محمد ابن سعید]، نق اواسط قرن ۱۲م هق، فرمانروای عمان و زنگبار و مؤسس سلسله‌ی بو سعید. در زمان سیف ابن سلطان II، امام عمان، والی صحار بود، و از آن در مقابل حملات محمد تقی خان شیرازی، سردار نادر شاه، دفاع کرد. چندی بعد با زور و سیاست و خدعه بر عمان استیلا یافت. ظاهراً در ۱۱۵۴ هق و بقولی در ۱۱۶۳ هق عنوان امام بخود داد. طرفدار عثمانیان در مقابل ایران بود، و در دفاع بصره در ۱۱۸۹ هق آنانرا یاری کرد. در بسط تجارت و جلوگیری از دریازنان هندی کوشید. پس از او پسرش سعید بسلطنت رسید (۱۱۹۸ هق)، و او بعد از چندی سلطنت را به پسرش حامد (فت ۱۲۰۶ هق) واگذاشت (۱۲۰۰ هق)، ولی عنوان امام را برای خود نگاهداشت، و آخرین کس ازین خاندان است که عنوان امام داشت، و فرمانروایان بعدی عنوان سید داشتند. بعد از حامد عمویش سلطان ابن احمد بسلطنت رسید.

احمد ابن سهل (ahmade 'bne sahl)، فت ذی الحجه‌ی ۳۰۷ هق، از بزرگان خاندان کامکاریان. وی بخونخواهی برادرانش، که بدست اعراب کشته شده بودند، برخاست، و عده‌ای بر او گرد آمدند (در حدود ۲۶۷ هق). عمرو لیث صفار او را بگرفت و بزندان کرد، و او بحیله از زندان وی بگریخت، و به مرو رفت، و از آنجا بدرگاه امیر اسماعیل سامانی پیوست، و در خدمت سامانیان دلاوریها نمود، و در سنه‌ی ۳۰۶ هق فتنه‌ی حسین مرورودی را فرو نشاند، و نشابور را بگرفت، اما چندی بعد، خود داعیه‌ی استقلال یافت، و نام امیر نصر II سامانی را از خطبه بینداخت. حمویه‌ی کوسه، سپهسالار سامانیان، بحکم امیر نصر، لشکر بدفع او برد؛ احمد نیشابور را بگذاشت و به مرو رفت، و حمویه از بخارا آهنگ مرو نمود، و سرهنگان لشکر خود را واداشت تا بدروغ و حیله با احمد مکاتبه کنند، و خود را بدو متمایل نشان دهند. احمد گول آن نامه‌ها را خورده از حصار مرو بیرون آمد، و حمویه او را بگرفت. احمد را به بخارا فرستادند، و امیر نصر او را بزندان کرد، و او در همین زندان وفات یافت. احمد ابن سهل مردی فاضل و دبیر بود. نام وی، بمناسبت اسم آزاد سرو، از راویان قصص خداینامه، در شاهنامه‌ی فردوسی آمده است.

احمد ابن سیمجور (simjur)، ← سیمجوریان.

احمد ابن شعیب نسائی (šo'aybe nesā'i)، ← نسائی.

احمد ابن طولون (tulun)، ← ابن طولون، ابوالعباس احمد.

احمد ابن طیب سرخسی (tayyebe saraxsi) [ابوالعباس احمد ابن محمد ابن مَرْوان ابن طیب سرخسی]، فت ۳۸۶ هق، فیلسوف مسلمان، از شاگردان کندی، معلم معتضد عباسی بود، و چون معتضد به خلافت رسید او را مشاور خود قرار داد، و سرانجام به امر خلیفه به قتل رسید. تألیفات بسیار در موضوعهای مختلف (منطق، جغرافیا، موسیقی، تاریخ) به وی منسوبست.

احمد ابن عبدالصمد [ابونصر (یا ابومنصور) احمد ابن محمد ابن عبدالصمد شیرازی]، ملقب به **شمس‌الوزراء**، فت ۴۳۸ هق، وزیر معروف سلطان مسعود I غزنوی و سلطان مودود غزنوی، و از مشاهیر رجال و منشیان و عمال دربار غزنوی. وی در آغاز وزارت آلتونتاش خوارزمشاه داشت، و در سنه‌ی ۴۲۴ (۶ جمادی الاولی) سلطان مسعود او را بجای احمد ابن حسن میمندی بوزارت برگزید، و او پس از آن تا پایان سلطنت سلطان مسعود وزارت او را داشت، و یکچند نیز وزارت مودود غزنوی با او بود. احمد ابن عبدالصمد، که ممدوح شاعرانی مانند فرخی و منوچهری است، بکفایت و کیاست موصوف بود، و گویند مسموم شد.

احمد ابن عبدالعزیز (ahmade 'bne)، از آل برهان، ← تاج الاسلام.

احمد ابن عطا (atā)، ← ابن عطا، ابوالعباس احمد.

احمد ابن علی، ابوالفوارس: ← اخشیدیه.

احمد ابن محمد ابن خلف، ابوجعفر، امیر صفاری، ← ابو جعفر احمد.

احمد ابن محمد ابن عراق: ← آل عراق.

احمد ابن محمد چغانی: ← آل محتاج.

احمد ابن محمد سرخسی: ← احمد ابن طیب سرخسی.

احمد ابن محمد منصور: ← منصور، احمد ابن محمد.

احمد احسائی (ahmade ahsā'i) [شیخ احمد احسائی]، رجب ۱۱۶۶– ذیقعده‌ی ۱۲۴۱ هق، از مشاهیر علمای شیعه و مؤسس طریقه‌ی شیخیه؛ پسر زین‌الدین ابن ابراهیم. وی در الاحساء بدنیا آمد، و در حدود ۱۱۸۶ به عتبات رفته در مجالس درس مشاهیر علمای شیعه تلمذ نمود، و بوطن بازگشت. پس از آن، یکچند در بحرین و کربلا و نجف و بصره زیست، و آخر، بقصد زیارت مشهد، در سنه‌ی ۱۲۲۱ به ایران آمد، و در مراجعت از مشهد، بخواهش اهالی یزد، یک چند در آنجا اقامت گزید. فتحعلی شاه قاجار او را به تهران خواند، و او با اکراه تمام بدیدار شاه رفت، و فتحعلی شاه او را اکرام تمام نمود. پس از آن، به یزد بازگشت، و از آنجا به مشهد و اصفهان رفت. چندی بعد، بدعوت محمدعلی میرزا دولتشاه، در کرمانشاه اقامت جست، و باز بعد از سه سال اقامت در کرمانشاه، به حجاز و شام و عراق رفت، و سپس به خراسان شتافت، و در مراجعت، از یزد به اصفهان شد، و عاقبت در سفر حج بین راه وفات یافت، و در مدینه مدفون شد.

شیخ احمد احسائی در روزگار خویش از علمای بسیار محترم و مقبول بشمار میآمد، و مریدان بسیار و تألیفات زیاد داشت. بزهد و عزلت و ریاضت علاقه‌ی بسیار میورزید، و خلوت و تفکر را دوست میداشت، و افکار او از صبغه‌ی عرفان و حکمت خالی نبود. آثار عمده‌ی او عبارتست از شرح الزیاره، شرح مرشیه‌ی ملا صدرا، جوامع الکلم، و شرح فواید، و چند کتاب و رساله‌ی دیگر نیز دارد. عقاید و آراء شیخ احمد بوسیله‌ی شاگردش سید کاظم رشتی تقریر و توضیح شده، و طریقه‌ی آنها، بنام شیخ احمد، بطریقه یا مذهب شیخیه موسوم گشته است.

احمد آغا خواجه (ahmad āqā xāje)، فت ۱۱۳۴ هق، از خواجه‌سرایان و خواص درگاه شاه سلطان حسین صفوی. در هنگام محاصره‌ی اصفهان بدست افغانها، وی عنوان قوللر آقاسی داشت، و با عده‌ای از اهل شهر روزی بر افغانها حمله برد و

حتی آذوقه‌ای را که آنها میخواستند تصرف کنند از آنها باز ستانند. مع هذا، شاه او را ازین "فضولی" ملامت سخت کرد، و آن خواجه‌ی جوانمرد، از درد و نومیدی، بخانه رفت و زهر خورد و خود را هلاک کرد.

احمد ایلکانی (ahmade ilkāni) یا **احمد جلایر** (jalāyer) [سلطان غیاث‌الدین احمد بهادر]، فت ۸۱۳ هق، چهارمین پادشاه از سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر سلطان اویس ایلکانی. در سنه‌ی ۷۸۴، بعد از قتل برادر خویش، حسین ایلکانی، بسلطنت نشست. پادشاهی سفاک و سخت‌کش و کینه‌کش بود. در آغاز سلطنت، با مخالفت برادران خود سلطان بایزید ایلکانی و علی ایلکانی مواجه گشت، و عادل آقا، حاکم ری، نیز دزین میان، برضد او، سلطان بایزید را تحریک نمود. وی بکومک قرا محمد تورمش علی ایلکانی را دفع کرد، و سپس، با تقسیم قلمرو خویش، سلطان بایزید و عادل آقا را نیز راضی کرد، و آذربایجان را برای خود نگهداشت. اما دیگربار بین آنها جنگ درگرفت، و عادل آقا شاه شجاع آل مظفر را بتسخیر آذربایجان دعوت نمود، و سلطان احمد باز مجبور بمصالحه شد. اما چندی بعد، سلطان بایزید را گرفته به تبریز برد.

مع هذا، ظهور امیر تیمور، و تسخیر آذربایجان بوسیله‌ی قوای او در سنه‌ی ۷۸۸، سلطان احمد را سخت گرفتار کرد. در ۷۹۵ تیمور بغداد را نیز از تصرف سلطان احمد بدر آورد، و سلطان احمد ناچار به مصر گریخت، و بزندان افتاد، و تا تیمور زنده بود، جرئت هیچ اقدامی نیافت. پس از وفات تیمور، از مصر باز آمد، و بغداد را گرفت، و پنج سال نیز در آنجا سلطنت کرد. عاقبت با قرا یوسف ترکمان قرا قوینلو در نزدیک تبریز جنگ کرد، و در ضمن فرار اسیر گشت، و بامر قرا یوسف کشته شد (ربیع الآخر ۸۱۳)، و جسد او چند روز بر زمین ماند تا آنکه اهل تبریز او را دفن کردند. بعد از او برادرزاده‌اش شاه ولد امارت یافت. سلطان احمد شعردوست بود، و خود نیز از نقاشی و شعر و موسیقی بهره داشت. حافظ شیرازی ظاهراً با او مکاتبه داشت، و نادیده به اقبال این پادشاه، که از او بنام "احمد شیخ اویس حسن ایلکانی" یاد میکند، ایمان آورده بود و او را میستود.

احمد بناکتی (banāketi)، وزیر و مشاور قوبلای قاآن (سلطنتش ۶۵۸-۶۹۳ هق)، و از رجال و مقربان دستگاه مغول. او در جوانی بخدمت مغول پیوست، و در سنین پیری، در عهد قوبلای قاآن، بتحریک یکی از وزرای ختائی قوبلای قاآن بقتل رسید؛ و داستان تحریکات و اختلافات وزیر مزبور در روضة الصفا، و دستور الوزراء آمده است.

احمد بهادر (ahmad bahādor)، سیزدهمین پادشاه (۱۱۶۱-۶۷ هق) از سلسله‌ی تیموریان هند.

احمد بیگ ترکمان (beyge torkamān)، فت ربیع الثانی ۹۰۳ هق، از پادشاهان سلسله‌ی امرای آق قوینلو؛ پسر اغورلو محمد. وی در ذیقعده‌ی سنه‌ی ۹۰۲ عمزاده‌ی خود رستم بیگ ترکمان را کشته بامارت نشست. اما خود او سال بعد، و پس از ۶ ماه سلطنت، در جنگ با امرای سرکش خود بقتل رسید. بعد از او سلطان مراد بیگ ترکمان بامارت نشست. احمد بیگ را به علم پروری و دینداری و دادگستری ستوده‌اند.

احمد تکودار (ahmade tekudār): ← تکودار خان.

احمد جلایر (jalāyer)، پادشاه ایلکانی: ← احمد ایلکانی.

احمد حنبل (hanbal): ← احمد ابن حنبل.

احمد خان (ahmad) ملقب به **سر سید** (sər*) [سر سید احمد خان]، ۱۸۱۷-۹۸، مصلح فرهنگی و مؤسس تجددطلبی اسلامی در هند. در خدمت شرکت هند شرقی بود. کتابی بنام آثار الصنادید در شرح بناهای کهن دهلی نوشت (۱۸۴۷)، و ترجمه‌ی فرانسوی آن (۱۸۶۱) بتوسط گارسن دو تاسی سبب شهرت وی گردید، و سه سال بعد به عضویت افتخاری انجمن پادشاهی آسیائی لندن انتخاب شد. پس از انقلاب ۱۸۵۷ هند همّ خود را صرف بهبود وضع مسلمانان هند کرد، و در این راه موفقیتهائی هم یافت. وی معتقد بود که در طریق اخذ تمدن غربی ناچار باید در افکار مذهبی تجدید نظر شود، و اگرچه علمای دین سخت به مخالفت با وی برخاستند و او را به طبیعیگری متهم ساختند، سرانجام احمد خان از این مبارزات پیروز درآمد. وی از دوستان و معتمدین انگلستان بود، و از آن دولت القاب و عناوین و مناصب یافت. کالج اسلامی انگلیسی و شرقی در علیگر از تأسیسات (۱۸۷۸) اوست، و آن در ۱۹۲۰ به دانشگاه تبدیل شد.

احمد خان ابدالی (xāne abdāli): ← احمد شاه درانی.

احمد روحی (ahmade ruhi) [شیخ احمد روحی]، ۱۲۷۳-۱۳۱۴ هق، از فضلا و مشاهیر بابیه‌ی ازلی؛ پسر آخوند ملا محمد کرمانی. در کرمان بدنیا آمد، و در ۱۳۰۵ هق، باتفاق میرزا آقاخان کرمانی، به اسلامبول رفت، و یک‌چند در آنجا زیست، و دختر صبح ازل را بزنی گرفت. نیز در آنجا با سید جمال‌الدین افغانی و یاران او آشنائی یافت، و بعنوان دعوی اتحاد اسلام، چندی فعالیتهای سیاسی و مذهبی نمود، و برضد استبداد ناصرالدین شاه و درباریان او به دعوت و تبلیغ پرداخت. عاقبت با یاران خود مورد سوء ظن دولت عثمانی واقع شد، و به طرابوزان تبعید گشت. بعد از قتل ناصرالدین شاه، ترکها او را، با میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خان خبیرالملک، در سرحد تحویل مأمورین دولت ایران دادند، و در تبریز بحکم محمدعلی میرزا ولیعهد آنها را سر بریدند (۶ صفر ۱۳۱۴ هق). شیخ احمد روحی ادیب و فاضل بوده و نثر پسندیده و ساده‌ای داشته است. کتاب حاجی بابا را از انگلیسی و کتاب زهل بلاس را از فرانسوی بفارسی ترجمه کرده است، و بزبان ترکی و عثمانی نیز آشنائی داشته است.

احمدزائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

احمد سامانی (ahmade) [ابونصر احمد ابن اسماعیل سامانی]، مشهور به **امیر شهید**، فت جمادی الآخر ۳۰۱ هق، دومین امیر (۲۹۵-۳۰۱ هق) از سلسله‌ی امرای سامانیان. در سنه‌ی ۲۹۵ هق بجای پدر در بخارا بامارت نشست، و مکتفی خلیفه فرمان امارت ماوراء النهر و خراسان بنام او فرستاد. وی نخست عم خود اسحاق ابن احمد را که حاکم سمرقند بود بگرفت، و سپس ری را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش نمود (۲۹۶ هق). اما در سیستان، با طغیان بقایای صفاریان مواجه شد، و آن را نیز فرونشاند، و دو بار سیستان را فتح نمود (۲۹۸ و ۳۰۰ هق). چندی بعد، عامل او در ری-نامش محمد ابن (ابراهیم) صعلوک-از امیر علوی طبرستان، موسوم به داعی کبیر، شکست خورد، و این خبر او را چنان متزلزل کرد که گویند از خدا طلب مرگ نمود. از قضا در همان روزها بدست چند تن از غلامان خویش در شکارگاهی بقتل رسید، و پسر خردسالش نصر II بجای او نشست.

احمد سهل (ahmade sahl) [بمعنی احمد فرزند سهل]، بگفته‌ی فردوسی در شاهنامه، مردی که با آزاد سرو در مرو میزیست، و نامه‌ی خسروان (شاهنامه) را داشت. ← احمد ابن سهل.

احمد شاه (ahmad šāh)، مؤسس و اولین شاه (۸۹۶-۹۱۴ هق) سلسله‌ی نظام‌شاهیه.

احمد شاه درانی (šāhe dorrāni) یا **احمد خان ابدالی** (abdāli)، فت ۱۱۹۲ هق، از سرداران نادر شاه افشار و مؤسس استقلال افغانستان؛ پسر زمان خان ابدالی. وی از طایفه‌ی موسوم به درانی یا ابدالی (منسوب به ابدال نام) بود، و درانی نام مشهور طایفه‌ی ابدالی افغانی است که با غلجائی غالباً مخالف بوده‌اند. احمد خان ابدالی اصلا از مولتان بوده، و بعدها با پدرش به قندهار و سپس هرات رفته. یک‌چند از دست طایفه‌ی غلجائی در قندهار زندانی بوده، و نادر او را آزاد کرده در مازندران مسکن داد. در دوره‌ی نادر منشأ خدمات شد و یاول حضور گردید.

پس از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر، وی باتفاق طایفه‌ی افغان و ازبک خیمه‌ها را غارت کرد، و راه قندهار پیش گرفت، و بر قسمتی از خزاین نادر که از هند به ایران میآوردند دست یافت. احمد خان بر قندهار و هرات و غوریان دست یافت، و استقلالی بهم رسانید. آنگاه شش بار به هند و پنجاب و سه بار به خراسان لشکر کشید. در دوره‌ی سلطنت شاهرخ افشار بداعیه‌ی تسخیر خراسان بدان سرزمین آمد، اما عاقبت سلطنت شاهرخ را رسمی شناخت و رفت. در ۱۱۹۲ هق بمرض جذام وفات یافت، و در تاریخ وفات او اقوال دیگری هم هست.

احمد شاه قاجار، ۱۳۱۴-۲۶ رمضان ۱۳۴۸ هق، هفتمین و آخرین پادشاه (۱۳۲۷-۱۳۴۴ هق) از سلسله‌ی سلاطین قاجار؛ پسر محمدعلی شاه قاجار. وی در غره‌ی رجب ۱۳۲۷، بجای محمدعلی شاه مخلوع، از طرف مجلس بسلطنت انتخاب شد. نیابت سلطنت او نخست به عضدالملک قاجار و سپس بعد از وفات او به ناصرالملک قراگوزلو واگذار گردید. اوایل سلطنت او با تحریکات سالارالدوله و شعاع‌السلطنه و محمدعلی شاه مواجه گشت. پس از آن، جنگ بین‌الملل و مطامع سیاست روس و انگلیس نابسامانی‌هائی پدید آورد که شاه جوان و بی‌تجربه را عاجز و مأیوس کرد. عاقبت، با وقوع کودتای سنه‌ی ۱۳۳۹ هق (سوم حوت ۱۲۹۹ هش)، ضعف و انحطاط دولت قاجاریه آشکار گشت، و رضا خان میرپنج (که بعد سردار سپه و رضا شاه کبیر شد) وزارت جنگ و فرماندهی کل قوی را بدست آورد، و بتدریج بریاست وزرا

رسیده سردارسپه لقب یافت. سردارسپه احمد شاه را روانه‌ی اروپا کرد، و خود مقدمات عزل و خلع او را فراهم آورد. در ربیع الثانی ۱۳۴۴ هق، مجلس شورای ملی احمد شاه را از سلطنت خلع نمود، و حکومت موقتی را به سردارسپه داد. با عزل احمد شاه سلطنت سلسله‌ی قاجاریه انقراض یافت. احمد شاه عاقبت در مریضخانه‌ی نویتی (نزدیک پاریس) وفات یافت.

احمد قابض (ahmade qābez)، ← درویش احمد قابض.

احمد کلا (ahmad.kalā)، ده (جه ۸۳۰؛)، دهستان پازوار، بخش بابلس، شهرستان بابل، استان دوم؛ ۵ کیلومتری ج بابلس. محصولش برنج، صیفی، غلات، و پنبه است. فرودگاه بابلس در اراضی این آبادی قرار دارد.

احمد لر (ahmade lor)، اتابک لر بزرگ، ← نصرت‌الدین احمد لر.

احمد لر، از پیروان و مریدان فضل‌الله استرابادی و از درویشان حروفیه. در سنه‌ی ۸۲۹ هق، امیر شاهرخ تیموری را، هنگامی که در هرات از مسجد جامع بیرون میآمد، کارد زد. اما زخم کارگر نیفتاد، و در همانجا احمد لر بدست یکی از نوکران شاهرخ بقتل رسید. این واقعه‌ی سوء قصد منتهی بتحقیق و تفتیش سخت شد، و عده‌ای را که گمان رفت در این واقعه دست داشته‌اند گرفتار و متهم نمود. از جمله خواجه عضدالدین نواده‌ی فضل‌الله استرابادی را کشتند، و سید قاسم انوار، شاعر و عارف معروف، را از هرات تبعید نمودند.

احمد میرزای گورکانی (ahmad mirzāye gurkāni)، معروف به **سلطان احمد میرزا**، فت ۸۹۹ هق، پادشاه سلسله‌ی تیموریان؛ پسر سلطان ابوسعید گورکان. وی در سنه‌ی ۸۷۳، بجای پدر، در سمرقند بسلطنت نشست، و در ۸۹۹ شیبک خان او را هلاک نمود. سلطان محمود میرزای گورکانی بجایش نشست.

احمدنگر (ahmadnagar)، شهر (جه ۱۵۳'۲۰۶)، بخش احمدنگر، ایالت بمبئی، هند، بفاصله‌ی ۱۰۳ کیلومتری ش پونه. در ۱۴۹۴ بتوسط احمد شاه، مؤسس سلسله‌ی نظام‌شاهیه، تأسیس شد، و این سلسله قریب یک قرن در آنجا فرمانروائی کردند. سپس بدست اکبر افتاد، و ضمیمه‌ی امپراطوری مغول در هند گردید. پس از مرگ اورنگ‌زیب تحت حکومت سلسله‌ی مراتها قرار گرفت، و در جنگهای قرن هیجدهم چند بار بین این خاندان و انگلیسها دست بدست گشت. در ۱۸۰۳ ر. ک. ولزلی آنرا گرفت. بموجب پیمان پونه (۱۸۱۷) به انگلستان واگذار گردید. قلعه‌ی شهر را انگلیسها بصورت زندان سیاسی درآورده بودند؛ گاندی مدتی در آن زندانی بود.

احمد نیریزی (ahmade neyrizi) [میرزا احمد ابن شمس‌الدین محمد نیریزی]، از مشاهیر کتّاب و خوشنویسان دربار شاه سلطان حسین صفوی. در جوانی از نیریز به اصفهان مهاجرت کرد، و در حدود سال ۱۱۰۰ هق در این شهر مسکن گزید، و در دربار شاه سلطان حسین و نزد امرا و فضلا و هنرمندان عصر باحترام میزیست، و حق‌الکتابه‌های هنگفت دریافت میداشت، چنانکه گویند در مدت عمر ۶۰'۰۰۰ تومان صفوی از نتیجه‌ی هنر خود درآمد یافته است. نیریزی بفضائل نفسانی مشهور بود، و گویند از درآمد خود بمبلغ اندک اکتفا و بقیه را انفاق میکرد. در اواخر بزیارت عتبات رفت، و در آنجا با وجود کبر سن از کتابت باز ننشست، چنانکه یک نسخه دعای کمیل بخط وی اکنون در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران هست که بسال ۱۱۵۲ در نجف کتابت کرده است.

نیریزی، بمناسبت اختصاص کتابت شاه سلطان حسین، سلطانی رقم میکرد، و بسیاری از آثار وی بامر این پادشاه صفوی است. نیریزی خط نسخ را ابتدا نزد آقا ابراهیم قمی تعلیم گرفت، ولی از روی خطوط علاءالدین تبریزی مشق بسیار کرده است، و با اینکه از این دو استاد باحترام و نیکی یاد کرده است، خود او واضع شیوه‌ی مخصوصی در خط نسخ بود که همان سرمشق نسخ‌نویسان ایران گردید. نیریزی معروفترین و زبردست‌ترین استادان خط نسخ و از آثار قلم وی آن مایه بجای مانده است که از کمتر استادی دیده شده است. از مهمترین آثار وی پنج نسخه قرآن مجید در کتابخانه‌ی سلطنتی است، که بعضی حد خوشنویسی نسخ، و مافوق آن متصور نیست. با وجود شهرت فراوان، جزئیات زندگی نیریزی مشخص نیست، و حتی سال تولد و وفات او دقیقاً معلوم نگردیده است، و آنقدر مسلم میباشد که از سال ۱۰۹۶ هق تا سال ۱۱۵۲ هق، بیش از نیم قرن، خوشنویسی کرده، و در سنین پیری درگذشته است.

احمدی (ahmadi)، دهستان (جه ۱۰۰'۶؛)، بخش رودان احمدی، فرمانداری میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. قبلا جزء بخش سعادت‌آباد شهرستان بندر عباس بود. در آذر ماه ۱۳۳۳ که فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان تشکیل شد جزء بخش رودان احمدی گردید. ناحیه‌ای است کوهستانی با هوای گرم. محصولش خرما و غلات است.

احمدی، کوه، کوهی بارتفاع ۲'۷۶۷ متر، بین دریاچه‌های مهارلو و بختگان، فارس.

احمدیه (ahmadiyye)، نام فرقه‌ی دینی که بتوسط میرزا غلام احمد قادیانی (۱۲۵۵–۱۳۲۶ هق) تأسیس شد. غلام احمد در پنجاه سالگی اعلام کرد که وحی باو رسیده و مجاز در گرفتن "بیعت" از مردم شده است، و گروهی از مردم باو گرویدند. دو سال بعد خود را مسیح و مهدی موعود خواند و مسلمانان سخت بمخالفت با او برخاستند. مخالفت با وی از طرف مسلمانان، و نیز مسیحیان و هندوان، تا زمان مرگ وی دائماً در افزایش بود. اتباعش بعد از وی به دو دسته منقسم گردیدند، و در اینکه آیا وی ادعای پیغمبری کرده یا نه، و اگر چنین ادعائی کرده مقصودش چه بوده، بین آنها اختلاف است.

پس از مرگ (۱۳۲۶ هق= ۱۹۰۸ بم) غلام احمد، پیروانش مولوی نورالدین را بعنوان خلیفه انتخاب کردند. بعد از مرگ (۱۹۱۴ بم) مولوی، اغلب سران احمدیه و اقلیتی که تحت تأثیر تمدن غربی بودند جدا شده در لاهور انجمنی (انجمن اِشاعَت اسلامی احمدیه) برای نشر آنچه تعالیم غلام احمد میدانستند تأسیس کردند، ولی اکثریت پیروان غلام احمد در قادیان مانده به مؤسس فرقه و خاندان او وفادار ماندند، و این دسته به جماعت احمدیه موسومند.

جماعت احمدیه، که افرادش را قادیانی و میرزائی نیز میخوانند، پس از تأسیس کشور پاکستان در ۱۹۴۷، مرکز خود را از قادیان (در هند) به محلی در ۱۴۵ کیلومتری ج‌غ لاهور در پاکستان منتقل کرده آنجا را ربوه (rabva) نامیدند، و در آنجا بساختن شهری پرداختند. بادعای آنان، عددشان به نیم میلیون میرسد (نیمی در پاکستان و نیمی در جاهای دیگر دنیا)، و تا ممکن است مرافعات میان خود را با موازین شرعی فیصله میدهند. شورائی مذهبی بنام مجلس مشاورات دارند، ولی قدرت نهائی در دست رئیس مذهب است که از چهل سال باین طرف پسر مؤسس، حضرت بشیرالدین محمود احمد (متولد ۱۳۰۶ هق) است. هریک از افراد فرقه ۱/۴ درصد درآمد خود را بعنوان زکات بدستگاه مذهبی میپردازد.

پیروان انجمن اشاعت اسلامی احمدیه غلام احمد را پیغمبر نمیدانند بلکه او را مُجَدِّد میشمارند. مرکزشان در لاهور است. عددشان نسبت به گروه سابق بسیار کم است، ولی فعالیت این دسته بمراتب بیش از ایشان است، و سخت در پراکندن تعلیمات اسلامی در سراسر جهان کوشش میکنند، و مبلغان زبردستی دارند، و در درجه‌ی اول مردم را به اسلام دعوت میکنند، و ترجمه‌های فراوانی از قرآن و زندگانی حضرت رسول اسلام به زبانهای مختلف نشر کرده‌اند. پیشوای این دسته، مولانا محمدعلی (فت ۱۳۳۰ هش)، در تنقیح و انتشار این مذهب سخت کوشید، و کتابهای فراوان نوشت.

احمس[1] (ahmes)، ریاضیدان مصری که در حدود ۱۵۵۰ یا ۱۶۵۰ قم یا پیش از آن میزیسته. از احمس پاپیروسی (مشتمل بر مسائلی از حساب و مساحات و معادلات درجه‌ی اول) بجا مانده که تألیف اوست، و یا وی آنرا از نسخ قدیمتر استنساخ کرده است. پاپیروس احمس یا "کتاب احمس" در اواسط قرن ۱۹م در مصر کشف شد.

احمس[1] **I** (ahmese)، ینـ آماسیس (āmāsis)، فت ح ۱۵۵۷ قم، پادشاه مصر قدیم، مؤسس سلسله‌ی ۱۸م. هیکسوس‌ها را شکست داد. پسر و جانشینش آمنحوتپ I.

احمس[1] **II**، ینـ آماسیس، تق ح ۵۶۹–۵۲۵ قم، پادشاه مصر قدیم، پنجمین پادشاه سلسله‌ی ۲۶م و آخرین فرمانروای مصر قبل از پیروزی ایران بر آن کشور. بعد از آپریس بپادشاهی رسید. با یونانیان حسن رابطه داشت، و در سلطنت او مصر رونق بسیار یافت. بقایای بعضی ابنیه‌ی وی در مصر سفلی موجود است.

احنف ابن قیس (ahnafe 'bne qays)، شهرت **ابوبکر** (یا **ضحاک**) **ابن قیس مری تمیمی** (abu.bakre, zahhāke, 'bne qayse morrie tamimi)، فت ۶۷ هق، از بزرگان و سادات عرب در آغاز اسلام. در بصره بدنیا آمد، و عهد پیغمبر را درک کرد، اما بدیدار پیغمبر نایل نیامد. بعد از پیغمبر، به مدینه رفت و آنجا بود.

---

(1) Ahmes

در فتح ایران با سپاه ابوموسی و سپس ابن عامر همراه بود، و قهستان و هرات و مرو و مرو الرود و بلخ و بعضی نواحی دیگر را در خراسان فتح نمود. در عهد علی ابن ابی طالب در واقعه‌ی جمل با قوم خود شرکت نکرد، امّا در صفّین با علی همراه بود؛ معاویه او را عتاب کرد، و احنف جواب سخت بدو داد. در آخر عمر ولایت خراسان یافت. بسن هفتاد سالگی در کوفه وفات یافت. احنف از دلاوران و بزرگان و زبان‌آوران عصر بود و در حلم بدو مثل میزنند.

احیا، در شیمی: ← اکسایش و احیا.

احیاء العلوم: ← احیاء علوم الدین.

احیاء الملوک (ehyā'o 'l.moluk)، کتابی در تاریخ سیستان، از شاه حسین ابن ملک غیاث الدین محمد، که خود را از اعقاب صفاریان میداند. در ۱۰۲۸ هق تألیف شده و تاکنون بطبع نرسیده؛ عکس نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیائی در کتابخانه‌ی ملی (تهران) موجود است.

احیاء جنگل[1]، درختکاری در زمینی که قبلاً در آنجا جنگل بوده و بعد (مثلاً بسبب حریق) از بین رفته است. ← جنگلکاری.

احیاء زمین[2]، دایر (حاصلخیز) کردن اراضی بایر (غیرحاصلخیز) بوسیله‌ی آبیاری، زه‌کشی، جلوگیری از سیل، اصلاح جنس خاک، و جلوگیری از فرسایش. نیز ← احیاء موات.

احیاء علوم الدین (ehyā'o olume 'd.din)، معروف به **احیاء العلوم** (ehyāo 'l.'olum)، یکی از بزرگترین کتابهای دینی و اخلاقی و عرفانی و مواعظ، از ابوحامد محمد غزالی (۴۵۰–۵۰۵ هق). این کتاب منقسم است به چهار رُبع (ربع عبادات، ربع عادات، ربع مُهلِکات، ربع مُنجیات)، و هر ربع دارای ده کتاب است. احیاء العلوم از زمان مؤلف در عالم اسلام اهمیت داشته و مورد توجه علمای سنی و شیعی بوده، و در حیات مؤلف حتی به سرزمین مغرب رفت. احیاء العلوم چندین‌بار در مصر و هند بطبع رسیده است (بهترین طبعهای آن: لکنهو، ۱۲۸۱ هق، چهار جلد، با فهارس و تعلیقات).

از تهذیبات بسیار احیاء العلوم میتوان لُباب الاحیاء (از احمد غزالی، برادر مؤلف)، عَین العِلم (از محمد ابن عثمان بلخی، چاپ گوتوالد، قازان، ۱۸۵۶)، و محجة البیضاء (mahajjato 'l.bayzā') (از ملا محسن فیض، چاپ تهران، ۱۳۴۰ هش) را نام برد. کتاب معروف کیمیای سعادت ملخص و تحریری است بفارسی از احیاء العلوم که توسط خود غزالی انجام شده. عده‌ای از فضلا در باره‌ی احیاء العلوم کتابها نوشته‌اند، و بر آن ایرادهائی گرفته‌اند، و محمد زبیدی، معروف به سید مرتضی، در ۱۲۰۱ هق شرحی بر احیاء العلوم نوشته است (چاپ فاس، ۱۳۰۲–۴ هق، ۱۳ جلد؛ چاپ مصر، ۱۳۱۰–۱۱، 10 جلد).

احیاء موات (mavāt)، آباد کردن زمینهائی که کسی متصرف آنها نباشد و معطل افتاده باشد و آبادی و کشت و زرع در آنها نباشد (نیز ← احیاء زمین). بر طبق مقررات شرع اسلام، اگر کسی زمین مواتی را دایر (یعنی آباد) کند، در تحت شرایطی، مالک آن میشود. حکم قانون مدنی ایران نیز همین است، و بعلاوه "احیاء اطراف زمین" را "موجب تملک وسط آن نیز" میداند. در سالهای اخیر جماعتی (مخصوصاً در اطراف تهران) بوسایل مختلف و اغلب نامشروع اراضی وسیعی را بعنوان "احیاء موات" تصرف کردند و از این راه سرمایه‌های هنگفت اندوختند. برای جلوگیری از این وضع، دکتر محمد مصدق، بر طبق قانون اعطای اختیارات (مصوب ۲۰ مرداد ۱۳۳۱)، لایحه‌ی قانونی ثبت اراضی موات اطراف شهر تهران را تصویب کرد (۲۸ مرداد ۱۳۳۱) که قبول تقاضای ثبت نسبت به اراضی بایر و موات شهر تهران را، تا حدود معینی، ممنوع میساخت. لایحه‌ی قانونی مورخ ۳ شهریور ۱۳۳۱ مقررات این لایحه را در مورد شهرستانها نیز تعمیم داد. بعداً در شهریور ۱۳۳۵ ماده‌ی واحده‌ای در کمیسیون مشترک دادگستری مجلسین برای کوتاه کردن دست "زمینخوارها" و استرداد اراضی که ایشان من غیر حق تصرف یا تملک کرده بودند وضع گردید.

احیا گرفتن: ← شب احیا.

اخآب[3] (ax'āb) [عبری، = برادر پدر] یا **آخاب**، ف ح ۸۵۳ قم، شاه (ح ۸۷۴–۸۵۳ قم) اسرائیل، و از لحاظ سیاسی نیرومندترین و از لحاظ دینی ضعیف‌ترین شاه آن کشور؛ جانشین عمری. با ازدواجهای سیاسی روابط خارجی خود را مستحکم کرد؛ زنش ایزابل از شهر صور بود و دختر خود عتلیا را به پسر شاه یهودا داد. در عهد بیشتر از جنبه‌ی دینی سلطنت او بحث شده. زنش دین صوری داشت، و این امر مایه‌ی اختلاف دائمی او با الیشع بود. اخآب در جنگ با بنهدد صوری کشته شد. (اول پادشاهان ۲۸.۱۶–۴۰.۲۲).

اخاذی (axxāzi)، طریقه‌ی غیرقانونی تحصیل پول یا مال با بکار بردن زور، تولید وحشت، یا سوء استفاده از مقام.

آخالسوز[4] (āxāl.suz) [آخال (فارسی)، = آشغال]، کوره‌ای برای سوزاندن آخالهای قابل احتراق. معمولا اطاقی است آجری دارای اجاقی ثابت یا متحرک، سوراخهائی برای ریختن آخالها، اسبابی برای زیر و رو کردن آخالها تا خوب بسوزد، و دریچه‌هائی برای بیرون ریختن خاکستر. در غالب آخالسوزها هوا با فشار بوسیله‌ی دَمی وارد میشود، و دودکش بلندی احتراق کامل را تأمین میکند.

آخایا[5] (āxāyā)، ناحیه‌ی یونان قدیم، ل پلوپونز، بر خلیج کورنت، مسکن **آخایالی‌ها** که در ۱۳۰۰ قم در یونان قدرت داشتند. اولین **اتحادیه‌ی آخایائی**، که از شهرهای آخایا و سایر بلاد یونان تشکیل یافته بود، در زمان فیلیپ II مقدونی منحل شد (۳۳۸ قم). دومین اتحادیه‌ی آخایائی در قرن سوم قم بمنظور رهانیدن یونان از حکومت مقدونیه تشکیل ولی با مخالفت اسپارت مواجه شد. در ۱۹۸ قم، اتحادیه بکومک رومیها قدرت یافت. بعداً رومیان بگمان تمایل آخایائی‌ها به مقدونیه بسیاری از آنان را به ایتالیا تبعید کردند (۱۶۸ قم). جنگ آخایائی‌ها علیه روم (۱۴۶ قم) منجر به اضمحلال آنان شد.

اخبار ابی نواس (axbāro abi novās)، کتابی تاریخی و ادبی، از ابن منظور، در شرح احوال و آثار ابونواس. این کتاب از جهت آشنائی با قسمتی از اوضاع اجتماعی زمان ابونواس قابل ملاحظه است. (جزء اول، مصر ۱۹۲۷؛ جزء دوم، بغداد ۱۹۵۲).

اخبار البحتری (axbāro 'l.bohtori)، کتابی تاریخی و ادبی و انتقادی، از ابوبکر محمد ابن محمد ابن یحیی صولی (فت ۳۳۵ هق). یکی از کتابهای معدود قدیمی عربی است که از جهت نقد ادبی از آن میتوان استفاده کرد. (چاپ دمشق، ۱۳۷۸ هق).

اخبار الدول و آثار الاول (axbāro 'd.doval va āsāro 'l.'oval)، کتابی در تاریخ عمومی، از احمد ابن سِنان قَرمانی (۹۳۹–1019 هق). مؤلف این کتاب را در 1007 هق از تاریخ جَتّابی تلخیص کرده است و مطالبی بر آن افزوده. (بغداد، ۱۲۸۲ هق؛ مصر، ۱۲۹۰ هق).

اخبار الزمان (axbāro 'z.zamān)، کتابی منسوب به ابوالحسن علی مسعودی، که تاریخی و جغرافیائی و مربوط به آغاز خلقت تا سال تألیف کتاب معروف مروج الذهب بوده است. گویند مسعودی اخبار الزمان را مختصر نموده و اوسط (āsat) نامیده و سپس اوسط را بنام مروج الذهب مختصر کرده. جلد اول کتابی بنام اخبار الزمان و منسوب به مسعودی در مصر منتشر شده که بسیار بعید مینماید از مسعودی باشد، و جنبه‌ی خرافی آن بیش از جنبه‌ی تاریخی آنست.

اخبار الصین و الهند (axbāro 's.sine va 'l.hend)، کتابی مختصر و مفید در اخبار چین و هند، که اطلاعاتی در باره‌ی بعضی از آداب و رسوم و لباس مردم این دو سرزمین در بر دارد. این کتاب در ۲۳۷ هق فراهم آمده و مؤلف آن مجهول است (متن و ترجمه‌ی فرانسوی با حواشی و تعلیقات بتوسط ژ. سووآژه، پاریس، ۱۹۴۸).

اخبار الطوال (axbāro 't.tevāl)، کتابی تاریخی از زمان آدم تا مرگ (۱۹ ربیع الاول سنه‌ی ۲۲۷ هق) معتصم خلیفه‌ی عباسی، از ابوحنیفه‌ی دینوری (چاپ و. گیرگاس، لیدن، ۱۸۸۸؛ فهارس بوسیله‌ی کراچکوفسکی، لیدن، ۱۹۱۲؛ چاپ مصر، ۱۹۶۰). این کتاب در بعضی قسمتها از اسناد و مدارک معتبر بشمار میآید، و چون ابوحنیفه از علمای نجوم و طبیعی (بخصوص گیاهشناسی) بوده است، کمتر به خرافات پرداخته. قسمت عمده‌ی کتاب مخصوص تاریخ ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام است، و این قسمت دارای اهمیت بسیار و مورد توجه علمای شرق و غرب است.

اخبار العلماء باخبار الحکماء: ← تاریخ الحکماء.

اخبار برامکه: ← تاریخ برامکه.

اخباری (axbāri)، ← اصول.

اخبیه (axbia)، منزل ۲۵م از منازل قمر.

آختاچی (āxtāci)، دهستان (جه ح ۲۹۰'۱۶")، ش بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۶۰ (۱) آبادی قسمت شمالی دهستان دشت و قسمت جنوبی آن کوهستانی است. قسمتی از آب آن از سیمینه‌رود

(۱)reforestation (۲)reclamation of land (۳)Ahab (۴)incinerator (۵)Achaea

(تاتائو) تأمین میشود. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و توتون است.

آختاچی بوکان (āxtācie bukān)، دهستان (جه ح 116'000)، بخش بوکان، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۴۸ (؟) آبادی. قسمتی از آب آن از سیمینه‌رود تأمین میشود. محصول عمده‌اش غلات، توتون، و حبوبات است. مرکز دهستان ده بوکان میباشد.

اختر، گل (gole axtar)، (*Canna*)، گیاه دائمی گرمسیری، با برگهای پهن و خوشه‌گلهای زیبای سرخ یا زرد. در نواحی معتدل در تابستان در باغها کاشته میشود.

اختر، محمد طاهر (axtar)، تاجر و روزنامه‌نویس ایرانی، اهل تبریز. بقصد تجارت به اسلامبول رفت، و در آنجا به نشر روزنامه‌ی اختر پرداخت، و آن ظاهراً اولین روزنامه‌ای است که ایرانیان در خارج ایران منتشر کرده‌اند. روزنامه‌ی اختر از ۱۲۹۲ هق تا ۱۳۱۳ هق که ناصرالدین شاه بدست میرزا رضای کرمانی بقتل رسید منتشر میشد، و سپس، بسبب اینکه بعضی از نویسندگان آن (از قبیل میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی) متهم به دوستی با میرزا رضا بودند، دولت عثمانی آنرا توقیف کرد. روزنامه‌ی اختر در ایران و قفقاز و هندوستان و عراق شهرت و اعتبار بسیار داشت، و در بیداری مردم این ممالک مؤثر بود.

اختراع، حق انحصاری: ← حق انحصاری اختراع.

اختر کاویان: ← درفش کاویان.

اخترمار (axtar.mār)، در عهد ساسانیان، ستاره‌شناس دربار.

اختسک[1]**، دریای** (oxotsk)، شاخابه‌ی قکه در ساحل سرزمین خاباروفسک، روسیه‌ی شوروی، آسیا، غ شبه‌جزیره‌ی کامچاتکا و جزایر کوریل. جزیره‌ی ساخالین در چغ آنست. از چغ بوسیله‌ی تنگه‌های تاتار و لا پروز به دریای ژاپن متصل میشود. قسمت شمالی آن در بیشتر سال یخبندان است.

اختصاص (extesās)، از کتابهای معتبر حدیث شیعه، از شیخ مفید (فت ۴۱۳ هق). راوی آن جعفر ابن حسین مؤمن است، و چنانکه از قرائن برمیآید، آنچه امروز بنام اختصاص در دست میباشد مختصر کتاب اختصاص است، و مؤلف این مختصر شیخ مفید است، و مؤلف اصل کتاب اختصاص را شیخ ابوعلی احمد ابن حسین ابن احمد ابن عمران، از علمای شیعه‌ی معاصر شیخ صدوق (فت ۳۸۱ هق)، میدانند. چاپ شده است.

اختلاج، علم (extelāj) [عربی، = تکان‌خوردن]، شاخه‌ای از "علم" فراست که در آن از دلالت زدن و پریدن و تکان‌خوردن هر یک از اعضای بدن به حوادثی که بر شخص و کسان و مال و کالای او خواهد گذشت بحث میشود.

اختلاط و امتزاج (extelāto emtezāj)، عنوان یکی از فصلهای حساب مقدماتی که موضوع آن اساساً تعیین عیار شمشی مرکب از دو شمش یا قیمت مخلوطی از دو شیء است. مسائل این مبحث از این قبیل است که مثلاً بچه نسبت از دو شمش (دارای عیارهای معلوم) ترکیب کنیم تا شمشی با عیار معین بدست آید، یا فی‌المثل، اگر مقداری از دو نوع آجیل که قیمت واحد هر یک معلوم است ترکیب کنیم قیمت واحد مخلوط چه خواهد بود، و غیره.

اختلاف، در اصول فقه: ← اجماع.

اختلافات فردی[2]، اصطلاحی در روانشناسی برای انحرافات افراد هر گروه از حد وسط آن گروه در خاصه‌های جسمانی یا روانی (← روانشناسی فرد؛ هوش).

اختلاف پتانسیل[3] (potānsiel؛ از فنس) یا **اختلاف سطح برقی،** در علم برق. هرگاه پتانسیل برقی در دو نقطه مختلف باشد گویند بین این دو نقطه اختلاف پتانسیل برقرار است. هرگاه چنین دو نقطه‌ای را با جسمی هادی برق بهم متصل کنیم جریان برق در این جسم تولید میشود. بنا برتعریف، اختلاف پتانسیل بین دو نقطه عبارتست از مقدار کاری که در نقل واحد بار برقی از یکی از این دو نقطه به دیگری انجام میگیرد (نیز ← برقرانی). واحد عملی اختلاف سطح ولت است. هرگاه دو فلز غیر متجانس با یکدیگر تماس داشته باشند، بین نقاط دو فلز در مجاورت ناحیه‌ی اتصال اختلاف پتانسیلی موجود است که آنرا **اختلاف پتانسیل مجاورت** خوانند.

اختلاف سطح، در برق: ← اختلاف پتانسیل.

اختلاف منظر (manzar)، تغییر وضع ظاهری یک شیء بر حسب تغییر وضع شخص ناظر یا نسبت به دو ناظر، که بوسیله‌ی زاویه‌ی دو شعاع رؤیت شیء سنجیده میشود (این زاویه را نیز اختلاف منظر گویند). مثلا اگر S خورشید باشد، اختلاف منظر آن نسبت به دو ناظر، که یکی در مرکز زمین (T) و دیگری در موضع A از سطح زمین فرض شود، زاویه‌ی AST است، و آن زاویه‌ی رؤیت شعاع زمین است از مرکز خورشید؛ اگر خورشید در افق شخص ناظر باشد (وضع S')، اختلاف منظر را افقی گویند (اختلاف منظر افقی خورشید از ۸",۶۵ تا ۸",۹۵ تغییر میکند).

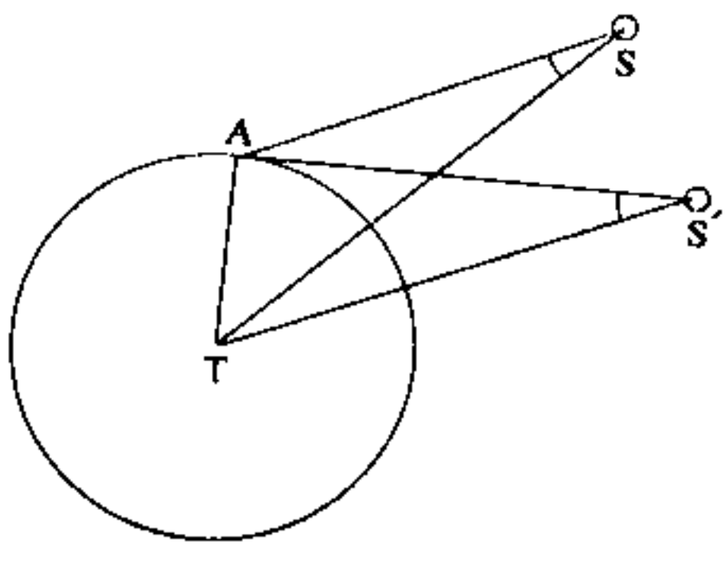

اختلاف منظر در علم هیئت موارد استعمال دارد. بوسیله‌ی اختلاف منظر افقی خورشید و شعاع زمین، میتوان فاصله‌ی خورشید را از زمین حساب کرد. اختلاف منظر ستارگان ثابت نسبت به دو ناظر واقع بر مرکز زمین و سطح آن، بعلت زیادی فاصله‌ی این ستارگان از زمین، نامحسوس است. در مورد ستارگانی که به منظومه‌ی شمسی نسبةً نزدیک هستند، اختلاف منظر سالیانه بکار میرود، و آن بزرگترین مقدار زاویه‌ی رؤیت شعاع مدار زمین از مرکز ستاره میباشد. بزرگترین اختلاف منظر سالیانه از آنِ ستاره‌ی α از صورت قنطورس است، که مساوی ۰",۷۶ میباشد (فاصله‌ی این ستاره از زمین ۲۷۱'۴۰۰ واحد نجومی طول است).

اختلال اعصاب[4]، فنس نوروز (nevroz)، اختلالی درطرز کار ذهن که علائمش ناشی از تلفیق ارضاء خاطر و دفاع در برابر کششهای غریزی و مخصوصاً جنسی است. اختلال اعصاب موجب خستگی مزمن، انقباض قوای عقلی، احساس بیگانگی، عکس‌العملهائی که متناسب با محرکات نیست، و اختلالات جسمی میگردد (← روانپزشکی). تفاوت بین حالت عادی و اختلال اعصاب و اختلال مشاعر بسیار اندک است. بعقیده‌ی ز. فروید حالت ذهنی اختلال اعصاب، که اساسش روانی است نه جسمی، معلول ناکامی‌های کششهای جنسی کودکانه (← اودیپ، عقده‌ی) در شش سال اول حیات است، که هنوز نفس ضعیف است، و از عیب‌جوئی و سرزنش هراس دارد. بنا بر این، تنازعات برطرف‌نشده‌ی کودکی بعداً در تحت فشارهای مختلف زندگانی بصورت حالات اختلال اعصاب بروز میکند. در این زمینه، آ. آدلر، ک. گ. یونگ، ک. هورنای، و ه. س. سالیون از طریق اصلی فرویدی منحرف گردیدند. مردم‌شناسان اجتماعی (← مردم‌شناسی اجتماعی) ثابت کرده‌اند که رفتار و سلوکی که در یک تمدن و محیط فرهنگی غیرعادی است، و اختلال اعصاب محسوب میشود، در محیط فرهنگی و تمدن دیگر کاملا عادی بشمار میآید.

اختلال مشاعر[5]، فنس پسیکوز (psikoz)، بیماری روانی متضمن اختلالات عاطفی (← عاطفه) که مانع انطباق متعارف با محیط میگردد. علائم این بیماری عبارتست از توهمات (← توهم)، اوهام (← وهم)، قضاوتهای نارسا و ابلهانه، فقدان یا عدم تناسب پاسخهای عاطفی ظاهری (← پاسخ)، و کج‌خلقیهای غیرطبیعی. اگر قضاوت اخلاقی مختل باشد اختلال مشاعر را دیوانگی یا جنون مینامند. اختلال مشاعر ممکن است ناشی از علل جسمانی (لطمات وارد به مغز) و یا فقط در اثر علل روحی باشد. در پسیکانالیز عقیده بر این است که اساس اختلال مشاعر تنازعات عاطفی است. طرق جدید جراحی روانی و درمان با شوک برای برطرف ساختن بعضی انواع اختلال مشاعر مفید است.

اختناق صدری: ← سکته‌ی قلبی.

آخت یاتوک: ← یوشت فریان.

اختیار، قاضی: ← اختیارالدین حسن ابن علی.

اختیارات: ← احکام نجوم، علم.

اختیارات بدیعی (extiārāte badi'i)، کتابی لغوی وطبی، بفارسی، از علی ابن حسین انصاری، معروف به حاجی زین عطار. این کتاب در ۷۷۰ هق در دو مقاله تألیف شده، مقاله‌ی اول مشتمل بر اسامی داروهای مفرد و گیاهها و مقاله‌ی دوم شامل اسامی داروهای مرکب است. (چاپ هند).

اختیارالدین حسن ابن علی (extiāro'd.din)، معروف به **قاضی اختیار** (qāzi extiār)، فت ۹۲۸ هق، قاضی و از مشاهیر خوشنویسان. وی زاده‌ی

(۱)Okhotsk (۲)individual differences (۳)potential difference (۴)neurosis (۵)psychosis

تربت حیدریه بوده، و در زمان امارت سلطان حسین میرزا بایقرا به هرات رفته و در این شهر منصب قضا یافته است. قاضی اختیارالدین از خوشنویسان زبردست خط تعلیق بوده، و یک نسخه منشآت بخط زیبای وی اکنون درکتابخانه‌ی سلطنتی تهران موجود است. قاضی اختیار در تربت درگذشته و همانجا بخاک سپرده شده است.

اختیار منشی، خواجه (xāje extiāre monši)، فد ۹۹۰ هق، معروفترین خوشنویسان تعلیق (← خط فارسی). وی مدت سی سال در دوران فرمانروائی سلطان محمد صفوی در خراسان بکار انشاء آن امیر اشتغال داشت. کسانی که نام خواجه اختیار را ذکر کرده‌اند همگی ویرا از مردم هرات دانسته‌اند، ولی مرقّعی از آثار خطوط زیبای وی دیده شده است که نام و نسب خود را در آن چنین ذکر کرده است: "اختیار المنشی بن علی الجنابدی فی سنة ۹۶۴" که نسب گنابادی وی در آنجا جای تردید نیست. از آثار شیوای وی قطعات و رساله‌های متعددی موجود است، از جمله مجموعه‌ی منشآتی در کتابخانه‌ی سلطنتی تهران است که بطرز بسیار زیبائی تذهیب شده است.

اخرا[1] یا **گل اخرا** (gele oxrā)، نوعی از سنگ معدن اکسید فِریکِ (Fe_2O_3) آبیده‌ی غیر خالص، به رنگ قرمز (هماتیت) یا زرد (لیمونیت). بعنوان رنگ زرد یا قرمز در نقاشی بکار میرود.

آخر النهر[2] (āxero 'n.nahr)، ستاره‌ی آلفا (قدر ۰٫۶) از صورت فلکی نهر در نیمکره‌ی جنوبی. نام فرنگی آن از اسم عربی آن مأخوذ است.

اخرب (axrab)، در علم عروض، ← خرب.

اخرم (axram)، در علم عروض، ← خرم.

آخرون[3] (āxeron)، در دین یونانی، یکی از رودهای جهنم.

اخزیا[4] (axazyā)، فد ح ۸۵۲ قم، شاه (ح ۸۵۳–۸۵۲ قم) اسرائیل، پسر اخآب (اول پادشاهان ۲۲.۵۱–۱۵۳؛ دوم پادشاهان ۱؛ دوم تواریخ ۲۰.۳۵–۳۷).

اخزیا[4]، فد ح ۸۴۶ قم، شاه (ح ۸۴۶ قم) یهودا، پسر یهورام (شاه یهودا) و عتلیا. در کودتای یهو کشته شد. مادرش بجای او نشست (دوم پادشاهان ۸.۲۵–۲۹؛ ۲۹؛ دوم تواریخ ۲۲).

اخس (oxos)، ← اردشیر III (هخامنشی).

اخستان II ابن فریبرز، ح ۶۴۹ هق، ← شروانشاهان.

اخستان I ابن منوچهر، ح ۵۵۶ هق، ← شروانشاهان.

اخسی، شهر قدیم، فرغانه؛ ← اخسیکت.

اخسیکت، شهر قدیم، فرغانه؛ ← اخسیکت.

اخسیکتی، اثیر(الدین): ← اثیر اخسیکتی.

اخسیکث (axsikas) یا **اخشیکث** [سغدی، = شهر امیر] یا **اخسیکت**، شهر قدیم، فرغانه، بر ساحل شمالی سیر دریا. در قرن چهارم هق پایتخت فرغانه بود. در اوایل قرن هفتم هق در جنگهای سلطان محمد خوارزمشاه و در حملات مغول ویران شد. اگرچه پایتخت فرغانه به اندیجان منتقل گردید، تا مدتی اخسیکت، بنام اخسی (در چغ نمنگان حالیه)، دومین شهر فرغانه بود. خرابه‌های آن باقی است.

اخشورش (axšuroš)، صورت دیگری از احشویروش.

اخشوروش (axašveroš)، نام عبری خشیارشا.

اخشویرش (axašviroš)، ← خشیارشا.

اخشیدی، کافور: ← کافور اخشیدی.

اخشیدیه (exšidiyya) یا **آل اخشید** (āle exšid)، نام سلسله‌ای از امرای مصر که در ۳۵۸–۳۲۳ هق در آن سرزمین و زمانی در شام و دمشق نیز فرمانروائی داشتند. نام سلسله از لفظ فارسی اخشید [= شاهنشاه، و بقول بعضی بمعنی بنده] گرفته شده که عنوان فرمانروایان قدیم فرغانه بوده، و امرای این سلسله خود را از اعقاب آنان میشمردند و الراضی‌بالله، خلیفه‌ی عباسی، این لقب را به مؤسس آن داد. مؤسس سلسله، **محمد ابن طغج اخشید** (toqj) (فد ۳۳۴ هق)، در ۳۲۳–۳۳۴ هق فرمانروائی کرد، و به ابن رائق و پس از وی به سیف‌الدولة ابن حمدان خراج میداد. بعد از مرگ محمد، پسرانش **ابوالقاسم انوجور ابن اخشید** (onujure 'bne) در ۳۳۵–۳۴۹ هق و **ابوالحسن علی ابن اخشید** در ۳۴۹–۳۵۵ حکومت کردند، ولی قدرت واقعی در دست کافور اخشیدی، غلام سیاه خصی، بود که پس از مرگ ابوالحسن رسماً از طرف خلیفه‌ی عباسی حکومت مصر یافت، و در ۳۵۵–۳۵۷ هق فرمانروائی کرد. بعد از کافور، **ابوالفوارس احمد ابن علی** در ۳۵۷–۳۵۸ هق اسماً حکومت کرد، ولی قدرتی نداشت، و در زمان او مصر و شام بدست خلفای فاطمی مصر افتاد، و سلسله‌ی امرای اخشیدی منقرض شد.

اخشیکث (axšikas)، ← اخسیکث.

اخطل (axtal)، شهرت **غیاث ابن غوث** (qiāse 'bne qās)، متـ ح ۲۰ هق، شاعر عرب مسیحی. احتمالا پیش از ۹۲ هق وفات یافت. مردی دشنام‌گوی و بدخوی و باده‌گسار بود. یزید I او را برای هجو انصار خواست، و همین امر سبب شهرتش شد. بیشتر اشعار او در مدح اشخاص و می است. یزید را هم مرثیه گفته است.

اخفش (axfaš)، شهرت چند تن از علمای نحو عربی (هرجا اخفش مطلق گفته شود مراد سعید ابن مسعده است). **۱ ـ ابوالخطاب عبدالحمید ابن عبدالمجید** (abo'l.xatāb)، معروف به **اخفش اکبر**، فد ۱۷۷ هق، استاد سیبویه، ابوزید، ابوعبیده، و اصمعی بود. **۲ ـ ابوالحسن سعید ابن مسعده** (abo'l.hasan sa'ide 'bne mas'ada)، معروف به **اخفش و اخفش اوسط** (ōsat؛ عربی ašat)، فد ۲۲۰ یا ۲۲۱ هق، مشهورترین اخفشها است. در بلخ متولد شد. شاگرد سیبویه بود. اصطلاح عامیانه‌ی بُزِ اخفش برای کسی که ندانسته بعلامت تصدیق سر بجنباند از نام او گرفته شده (گویند اخفش بزی داشت که مسائل علمی را مانند همدرسی بر وی تقریر میکرد، و بز سر میجنبانید). **۳ ـ ابوالحسن علی ابن سلیمان**، معروف به **اخفش اصغر**، فد ۳۱۵ هق، شاگرد مبرد و ثعلب بود، و تحقیقات نحوی بغداد را به مصر وارد کرد. از آثارش کتاب الانواء و کتاب المهذب است.

اخلاص، سوره‌ی (exlās)، سوره‌ی ۱۱۲م قرآن، مکی، ۴ آیه؛ مشتمل بر توحید. آنرا سوره‌ی توحید نیز گویند.

اخلاط (axlāt) یا **خلاط** (xelāt)، شهر (جه ۳'۱۲۴)، ش ترکیه، بر گوشه‌ی لغ دریاچه‌ی وان. ویرانه‌های شهر قدیم خلاط نزدیک آنست. شهر اخلاط ظاهراً در زمان سلطان سلیم I بتصرف دولت عثمانی درآمد. در ۹۵۵ هق، شاه طهماسب صفوی آنرا با خاک یکسان کرد. در زمان سلطان سلیمان I، عثمانیان در محل آن قلعه‌ای بنا کردند، و بتدریج شهر جدید برپا شد.

اخلاق[5]**، علم**، بررسی و تعیین ارزش اعمال انسانی برحسب اصول اخلاقی. در باره‌ی وجدان انسان و مسئولیت او از لحاظ اعمالش نظریه‌های مختلفی در طی تاریخ اظهار شده. اصحاب بینش درونی (مانند روسو) معتقدند که وجدان امری فطری و محرک اعمال اخلاقی است. پیروان مذهب اصالت تجربه (مانند کنت، لاک، و جان استوارت میل) آنرا حاصل تجارب میدانند. بعضی حکما دین را ملاک مطلق اخلاقیات میشمارند. اصحاب تصور (مانند افلاطون و کانت) مابعد الطبیعه را اساس اخلاق قرار میدهند. برخی (مانند هگل و مارکس) گویند دولت داور اخلاق است؛ دیگران (مانند دیوئی و فلیکس آدلر) معتقدند که اختیار با افراد است.

اخلاق الاشراف (axlāqo 'l.'ašrāf)، کتابی انتقادی بصورت هزل، از عبید زاکانی، که در آن اخلاق اهل زمان مؤلف بسختی هجو و انتقاد شده است. محتوی است بر یک مقدمه و هفت باب که در هر یک از بابها یکی از مباحث اخلاق را موضوع قرار داده است. مکرر بطبع رسیده است.

اخلاق النبی [اخلاق النبی و آدابه (axlāqo 'n.nabiyy va ādāboh)]، کتابی تاریخی، از حافظ ابومحمد عبدالله ابن محمد ابن جعفر ابن حَیّان اصفهانی (فد ۳۶۹ هق)، در شرح احوال و بیشتر آداب و قسمت عمده‌ای از اعمال و رفتار پیغمبر و آنچه بدو منسوب است از زن و فرزند و لباس و اسب و استر و غیره. (مصر، ۱۳۷۸ هق).

اخلاق جلالی (axlāqe jalāli) یا **لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق** (lavāme'o 'l.'ešrāq fi makāreme 'l.'axlāq)، کتابی اخلاقی از جلال‌الدین دوانی، که آنرا در شیراز بنام خلیل سلطان (پسر اوزون حسن آق قوینلو)، که در سال ۸۷۴–۸۸۲ هق در فارس حکومت کرده است، تألیف نموده. دوانی در این کتاب، چنانکه خود در آخر آن گوید، به اخلاق ناصری نظر داشته. اخلاق جلالی مدتهاست که در هند شهرت بسزا پیدا کرده و در آن سرزمین مکرر بطبع رسیده است.

اخلاق محتشمی (mohtašemi)، کتابی اخلاقی، بزبان فارسی، از خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب در ردیف اخلاق ناصری و مفصل و دارای ۴۰ باب است. ترتیبش چنانست که هر موضوع اخلاقی را که مورد بحث قرار

(۱)ocher (۲)Achernar (۳)Acheron (۴)Ahaziah (۵)ethics

میدهد نخست آیه‌های مناسبی از قرآن و سپس احادیث نبوی و سخنان مناسب حکما و دعاة را میآورد. آراء و گفته‌های حکما و بزرگان ایران و یونان در آن بسیار آمده. (چاپ تهران، ۱۳۳۹ هش).

اخلاق محسنی (axlāqe mohseni)، کتابی بزبان فارسی، اخلاقی و مشهور (بخصوص در هند)، از ملا حسین کاشفی (فت 910 هق). این کتاب دارای ۴۰ باب است، و مؤلف آنرا در 900 هق بنام ابوالمحسن میرزا، پسر سلطان حسین بایقرا، تألیف کرده. در قرن دهم هق بترکی و در قرن ۱۹م بانگلیسی ترجمه شده است؛ متن آن در اروپا و هند مکرر و ترجمه‌های انگلیسی آن در اروپا بطبع رسیده.

اخلاق ناصری (nāseri)، کتابی در اصول اخلاق یا حکمت عملی، و از متنهای معتبر و مهم زبان فارسی، از خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هق). این کتاب ترجمه و تحریر طهارة الاعراق ابوعلی مسکویه و یک قسمت اضافی در سیاست مدن و تدبیر منزل است، و خواجه آن را در قائن بنام ناصرالدین عبدالرحیم، محتشم قهستان (حاکم اسماعیلیه در قهستان)، تألیف کرده (۶۳۳ هق)، و مقدمه‌ای موافق عقاید اسماعیلیان بر آن نوشته، ولی پس از رهائی از دست اسماعیلیها، مقدمه‌ی مزبور را عوض کرده، و آنچه در آخر کتاب در مدح ناصرالدین محتشم بوده حذف نموده و این عذر را آورده که از روی اضطرار و اجبار آن مقدمه را نوشته بوده است، و سپس در ۶۶۳ هق، بامر عبدالعزیز نیشابوری، اصلاحی در کتاب کرده و بابی دیگر (در آخر فصل چهارم از مقاله‌ی دوم) بآن ملحق نموده. اخلاق ناصری در ایران و هند بارها بطبع رسیده است. از شروح آن توضیح الاخلاق عبدالله شامی (از شمس‌الدین محمد ابن علی ابن خاتون عاملی، قرن ۱۱م هق، بنام سلطان عبدالله قطب شاه) است، و از تلخیصهای آن توضیح الاخلاق که در 1051 هق بامر شاه صفی صفوی ترتیب داده شده است. شیخ رکن‌الدین جرجانی اخلاق ناصری را بعربی ترجمه کرده است.

آخلوئوس[1] (āxeloos)، در دین یونانی، رب‌النوع رودخانه. پسر اوکئانوس و تتوس، پدر سیرنها و بسیاری از پریان.

آخلوئوس[1]، رودی بطول ح 160 کم، غ یونان. در کوههای پیندوس، لغ تسالی، سرچشمه گرفته بجانب ج جاری شده به دریای یونی میریزد. نام دیگرش آسپروپوتاموس (āspropotāmos) است.

آخماتووا[2]، **آنا** (ānnā āxmātovā)، اسم مستعار **آنا آندریونا گورنکو** (āndreyevnā gorenko)، ۱۸۸۸-، شاعره‌ی روسی، از معاریف آکمئیستها. منظومه‌های عاشقانه و حزن‌انگیزش ساده ولی به سبک پوشکین موزون است. مدتها در روسیه‌ی شوروی محبوبیت تام داشت. در ۱۹۴۶، بعلت "زیبائی‌طلبی اشرافی" مورد انتقاد حزب کمونیست واقع شد، ولی اشعار سیاسی که پس از 1950 نشر کرد مورد قبول واقع گردید.

اخمیم (axmim)، نام باستانی آن **خمیس** (xemmis؛ ینـ)، شهر (جم ح 25'000)، مصر علیا، بر ساحل شرقی رود نیل در ح 500 کیلومتری قاهره. در متون بیزانسی پانوپولیس (pānopolis) نامیده شده. آثار باستانی دارد. ذوالنون مصری در این شهر متولد شد.

آخن[3] (āxen) یا **اکس-لاشاپل** (eks-lā-šāpel)، شهر (جم ۱۵۳'۲۸۸)، ایالت نوردراین-وستفالن، غ آلمان، نزدیک مرز هلند و بلژیک، در ناحیه‌ی زغال‌سنگ‌دار. مرکز ماشین‌سازی و صنایع بافندگی و لاستیک. حمامهای گرم معدنی آن از زمان رومیان بکار است. شارلمانی قصرهای عالی و کلیسای جامعی در آن ساخت، و خود در همین کلیسا مدفون است. تا 1531 محل تاجگذاری شاهان آلمان بود. تا 1801 که بدست فرانسه افتاد از شهرهای آزاد امپراطوری بود. در 1814 به پروس واگذار شد. در جنگ II، سربازان کشته پس از نبردهای شدید شهر را گرفتند (پائیز ۱۹۴۴)؛ بر اثر این جنگها اغلب آثار قدیمی شهر، جز کلیسای مذکور، ویران شد. برای معاهداتی که در ۱۶۶۸ و ۱۷۴۸ در آخن منعقد شد ← اکس-لاشاپل، پیمان.

اخناتون[4] (exnāton) [مصری، = آتون راضی است]، فت ح 1358 قم، پادشاه (ح ۱۳۷۵- ح ۱۳۵۸ قم) مصر، از سلسله‌ی XVIII، پسر آمنحوتپ III. باسم آمنحوتپ IV سلطنت را شروع کرده دست به اصلاح دین مصری براساس پرستش یک خدای اصلی زد (آتون، خدای آفتاب)؛ بهمین جهت اسم خود را تغییر داد. به اصلاحات وسیعی بمنظور وحدت دادن به حیات سیاسی، اجتماعی، و هنری تحت لوای این توحید اقدام نمود. پایتخت را از تب که تحت نفوذ کهنه بود به محل کنونی تل العمارنه منتقل کرد. اصلاحاتی که در دین کرد مخالفت کهنه را برانگیخت، و اگرچه این امر و مسائل داخلی و خارجی موجب اضمحلال دولتش شد، دوره‌ی او از بزرگترین ادوار هنر مصری است. مجسمه‌ی نیمتنه‌ی زنش، ملکه‌ی نفرتیتی، از گنجینه‌های معروف هنر جهانی است.

اخنجان، میل: ← میل، نام بعضی منارها.

اخو[5] (exo)، فنس اکو، در اساطیر یونان، از پریان کوهسار که هوا را با پرحرفی خود سرگرم میکرد تا زئوس عشقبازی کند. بعنوان تنبیه، چنان شد که فقط میتوانست انتهای سخن دیگران را تکرار کند. در عشق‌ورزی بیحاصل به نارگیسوس چنان نحیف شد که چیزی جز صدایش از او باقی نماند. اخو مظهر پژواک محسوبست.

اخواست (axvāst)، در داستانهای ملی، پهلوان تورانی که در جنگ یازده‌رخ بدست زنگه‌ی شاوران بقتل رسید.

اخوان، کمدی: ← کمدی اخوان.

اخوان الصفا (exvāno 's.safā)، جمعیت سری فلسفی و عرفانی که در قرن چهارم هق در بصره و بغداد تشکیل یافت، و هدف و مرام آن ترویج اخوت و صفا بین مردم و رفع اختلاف فکری و مذهبی از طریق ترویج حکومت عقل و تلفیق بین فلسفه و مذهب، و خلاصه ایجاد یکنوع مدینه‌ی فاضله در عالم بوده است. اخوان الصفا، بموجب مندرجات رسائل پنجاه‌ویک‌گانه‌ی خودشان، در میان فضلا و علما و اولاد ملوک و امرا و فرزندان اشراف و دهقانان و اولاد صنعتگران و پیشه‌وران و اصناف نیز پیروان و یاران و اعضا داشته‌اند، و در هر شهری کسانی را برای ارشاد مستعدان میفرستاده‌اند. مجالس آنها سری بود، و معارف و حقایق خود را بمنزله‌ی اسرار تلقی میکردند، و جز به اعضای جمعیت که یاران و برادران خویش میشمردند اظهار نمینمودند. اجتناب از تعصب و تفاخر و مجاهدت در تهذیب و تزکیه‌ی نفس و سعی در برادری و یکرنگی با سایرین از شروط و نکات عمده‌ی مرام جمعیت بوده است. اعضای جمعیت، برحسب تفاوت مراتب سیر معنوی، درجات چهارگانه داشته‌اند، بدینقرار که بعد از ۱۵ سالگی، پس از ورود در جمعیت، اخوان الابرار و الرحماء بوده‌اند، و پس از ۳۰ سالگی، اخوان الاخیار و الفضلاء خوانده میشدند، و بعد از ۴۰ سالگی، اخوان الفضلاء الکرام نامیده میشدند، و بعد از ۵۰ سالگی، بمشاهده‌ی حق میرسیده‌اند و صاحب قوه‌ی ملکی میشده‌اند.

اخوان الصفا را بعضی از محققان به اسماعیلیه و قرامطه و بعضی به شیعه‌ی اثنی‌عشری منسوب داشته‌اند. حقیقت آنست که عقاید و آراء آنها، بنحوی که از رسائل اخوان الصفا برمی‌آید، تلفیقی از مذاهب صوفیه و متکلمین و حکما است، و از مشاهیر آنها در قرن ۴م هق، ابوحیان توحیدی نام ابوسلیمان مقدسی، ابوالحسن زنجانی، ابواحمد مهرجانی (یا نهرجوری)، ابوالحسن عوفی، و زید ابن رفاعه را بعنوان نویسندگان رسائل اخوان الصفا برده است، و حقیقت احوال و تاریخ آنها معلوم نیست، و بموجب قول ابن عبری در مختصر الدول، زید ابن رفاعه در سنه‌ی ۳۷۳ هق حیات داشته است.

اخوان الصفا، رسائل: ← رسائل اخوان الصفا.

اخوان المسلمین (exvāno 'l.moslemin)، یکی از نیرومندترین جمعیتهای اسلامی که بسال ۱۹۲۸ در اسماعیلیه، مصر، توسط شیخ حسن البنّاء تأسیس شد، و در بسیاری از ممالک اسلامی شعبه پیدا کرد. غرض از تشکیل آن زنده کردن شعائر دین و ایجاد وحدت اسلامی بود. در ۱۹۴۸ باتهام کشتن نخست‌وزیران مصر (احمد ماهر و نقراشی) و توطئه برای برانداختن فاروق آن را منحل کردند، و اعضای آنرا سخت شکنجه دادند، و رهبر کل آن را کشتند. در 1950، هنگام زمامداری حزب وفد، دوباره برهبری حسن الهضیبی تشکیل شد. در حکومت محمد نجیب، در اوایل ۱۹۵۴ دوباره آنرا منحل کردند، و سپس بار دیگر بآن آزادی دادند. بالاخره باتهام قصد کشتن جمال عبدالناصر، اعضای برجسته‌ی آنرا بزندان انداختند و جمعیت را پراکنده ساختند.

اخوانیات (exvāniyyāt) [عربی؛ از اخوان (= برادران)]، نامه‌هائی دوستانه، منظوم یا منثور، که دو تن بیکدیگر نویسند.

اخوت، اهل: ← جوانمردان.

آخور آمار دبیر (یا **دپیر**) (āxwar āmār)

---

(۱)Achelous (۲)Akhmatova (۳)Aachen (۴)Ikhnaton; Akhenaton (۵)Echo

dabir, depir)، دبیر اصطبل شاهی در عهد ساسانی.

آخوربد (axwar-bad) یا **آخورسالار** (axor-sālār)، رئیس اصطبل در عهد ساسانیان. نیز ← استوربان.

آخورسالار، درعهد ساسانیان، ← آخوربد.

آخوره (āxore)، بخش (جه ۳۸۵'۳۵؟)، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان). دارای دو دهستان چنارود و موگویی است، و جمعاً ۱۳۴ (؟) آبادی دارد. رشته کوههائی از آن میگذرد که بین آنها رودهائی چند (شعب زاینده‌رود) جاری است. محصولاتش میوه‌های جنگلی، غلات، پشم، و روغن است. بخش آخوره طبق قتک (۱۳۱۶) بخش شهرستان اصفهان بود، و در خرداد ۱۳۲۵ هش بخش شهرستان فریدن گردید. مرکز بخش ده آخوره میباشد.

آخوره، ده (جه ۴'۸۴۲ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آخوره، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان). در دره‌ی سبز و خرم و منجری قرار دارد که اطرافش را کوههائی گرفته است. هوای آن نسبةً سرد و در تابستان مطبوع است، و بهمین جهت ییلاق اهالی فریدن محسوب میشود. اهالی آن بیشتر اولاد گرجیهائی هستند که در زمان شاه عباس I صفوی بدانجا کوچ داده شدند. قسمتی از اهالی مسلمان و قسمتی مسیحی هستند. محصولش میوه و غلات و صنعت دستی قالیچه و جاجیم است.

آخوره، در اصطلاح بنائی، توده‌ی خاک یا مصالح ساختمانی مشابه که برای آمیختن آن با آب وسطش را گود کرده باشند.

آخوره‌ی سفلی (āxoreye sofla)، ده (جه ۱'۶۸۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرجی، بخش جادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۲۴ کیلومتری جغ داران.

آخوندزاده: ← آخوندف.

آخوندف (āxondof) یا **آخوندزاده، میرزا فتحعلی** (پسر میرزا محمد تقی خامنه‌ای)، فت ۱۲۹۵ هق، شاعر و نویسنده و متفکر ترکمن زبان و فارسی‌گوی ایرانی. وی در شکی بدنیا آمد، و چون مادرش دختر آخوند حاجی میرزا علی اصغر بود، شهرت آخوندف یافت. وی بعد از ورود در قشون روس عنوان مترجمی نایب السلطنه‌ی قفقاز و درجه‌ی سرهنگی یافت، و در ترویج مبادی تمدن اروپائی بین مسلمین اهتمام کرد. آثار متعددی بزبانهای ترکی و فارسی و عربی نوشته که غالب آنها متضمن نکات اجتماعی و انتقادی است. در باب معایب خط فعلی فارسی و لزوم تغییر آن نیز رساله‌ها نوشت و جد بلیغ ورزید، و حتی الفبای اختراعی خاصی نیز بجای آن پیشنهاد کرد. از آثار او رساله‌ی انتقادی تلقین‌نامه بعربی و رساله‌ای در نقد روضة الصفای ناصری بفارسی مشهورست. نیز قصص سبعه یا نمایشهای هفتگانه‌ی اوست که عبارت از نمایشنامه‌هائی کمدی و انتقادیست بسبک مولیر فرانسوی و بزبان ترکی. این نمایشنامه‌ها را میرزا جعفر قراجه‌داغی بعنوان تمثیلات بفارسی ترجمه کرده است، و بزبانهای روسی و فرانسوی و آلمانی و انگلیسی نیز ترجمه‌ی آنها منتشر شده است. وی با تخلص صبوحی اشعار فارسی نیز میسروده و قصیده‌ای نیز در رثاء پوشکین گفته است.

آخوندک (āxundak)، ترکی تاری دوسی (tāri davasi) [=شترخدا]، حشره‌ای از گروه آخوندکان (*Mantidae*) از راسته‌ی راست‌بالان، که در بیشتر نواحی گرم یافت میشود. تنه‌ی آن دراز و دارای دو جفت بال است. دو دست جلوی خود را چنان نگاه میدارد که گوئی دعا میخواند.

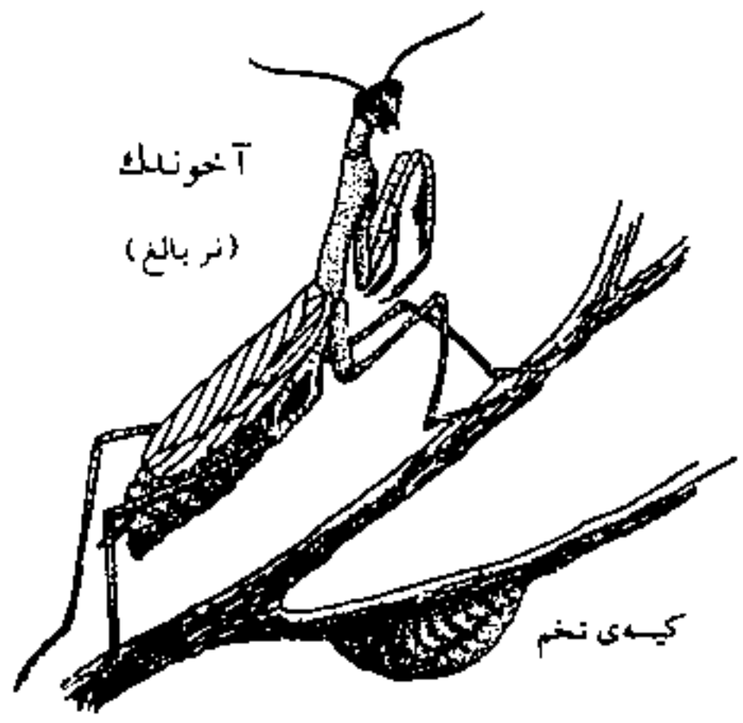

ماده‌ی آن معمولا نر را که از آن کوچکتر است میخورد. نوچه‌ی آن بال ندارد.

اخی (axi)، در اصطلاح فتیان، ← جوانمردان.

اخیا[1] (axiyyā) [عبری، =برادر (دوست) خدا]، کاهنی در زمان شاؤول. ممکن است همان اخیملک باشد (اول سموئیل ۳.۱۴).

اخیتوفل[2] (axitufal) [عبری، =برادر حماقت]، مشاور داود. در فتنه‌ی ابشالوم با وی شریک بود، و چون نتیجه بد شد خود را کشت (دوم سموئیل ۱۲.۱۵؛ ۲۰.۱۶؛ ۲۳.۱۷؛ ۳۴.۲۳).

اخیدو[3] (exido) [اسپانیائی، =زمین مشترک]، در مکزیک، نام زمینهای زراعتی که از مالکین عمده مصادره و بین خردمالکین تقسیم شد. در ریاست جمهور کاردناس معمول گردید.

اخیضر (oxayzer)، دژ بزرگی که ویرانه‌های آن در صحرای عراق، ۴۰ کیلومتری کربلا، باقیست. شاید نامش از نام اسماعیل ابن یوسف ابن اخیضر گرفته شده باشد که از طرف قرامطه عامل کوفه بود (۳۱۵ هق). بعضی آنرا قصر تابستانی یکی از امیران حیره میدانند که پیش از اسلام بدست مهندسی ایرانی ساخته شد. ممکنست همان قصر السدیر (qasro 's.sadir) باشد که ذکرش در اشعار آمده است.

اخیف (axyaf)، در علم بدیع، ← خیفاء.

اخیلس[4] (axilos) یا **اخیلوس** (axilus)، یا آخیلئوس (axilleus)، فنس آشیل (āsil)، در افسانه‌های یونانی، از پهلوانان ایلیاد، و از جنگجویان ممتاز ← جنگ تروا، پسر پلئوس و تتیس. مادرش، که پیشگوئی مرگش را در تروا شنیده بود، او را در رود ستوکس فروبرد تا روئین‌تن شود، ولی آب بآن پاشنه که در دست مادر بود نرسید. بعداً او را لباس زنانه پوشانیده مخفی کرد، ولی اودوسئوس وی را یافته بجنگ علیه تروا برانگیخت. بر اثر نزاعی با آگاممنون، قهر کرد، ولی برای انتقام‌جوئی مرگ دوست خود، پاتروکلوس، دوباره وارد جنگ شده هکتور را



مرگ اخیلس

کشت. بعداً پاریس، با تیرزدن به پاشنه‌اش، او را بقتل رسانید. **مسئله‌ی اخیلس و لاک‌پشت،** که زینون الئائی برای نفی حرکت طرح کرده، اینست که اگر اخیلس و لاک‌پشت بر خطی در یک جهت براه افتند، و در شروع حرکت، اخیلس از لاک‌پشت عقب باشد، هرگز باو نمیرسد؛ زیرا برای این، باید ابتدا راهی را که عقب بوده طی کند، ولی در این مدت، لاک‌پشت مقداری راه می‌پیماید، و هکذا.

اخیملک[5] (aximelek) [عبری، =برادر شاه]، کاهن بنی اسرائیل، برادر (یا شاید خود) اخیا. شاؤول او را بعلت یاری کردن به داود کشت (اول سموئیل ۹.۲۲-۱۹. به صورت ابیملک، در اول تواریخ ۱۶.۱۸).

اداء (adā')، در فقه، انجام‌یافتن عملی دینی در وقت مقرر شرعی خود (مثلا روزه‌داشتن در روز رمضان). در برابر آن قضاء است که انجام‌یافتن همان عمل را در غیر زمان مخصوص بآن میرساند.

آداب السمرقندی (ādābo 's.samarqandi)، کتابی در فن بحث و مناظره، از شمس الدین محمد ابن اشرف حسینی سمرقندی (فت ح 600 هق). در موضوع خود از کتابهای مشهور است. قطب‌الدین گیلانی شرحی بر آن نوشته، و متن و شرح در تاشکند بطبع رسیده (۱۸۹۴).

آداب الصحبة (ādābo 's.sohba)، کتابی معتبر در اخلاق و عرفان و آداب اهل سلوک، از ابو عبدالرحمن سلمی. (چاپ فلسطین، ۱۹۵۷).

آداب المتعلمین (ādābo 'l.mota'allemin)، رساله‌ای به عربی در روش تعلیم و آداب طلاب و مراتب اخلاقی آنان، از خواجه نصیرالدین طوسی. در ضمن مجموعه‌ی کتابهای درسی معروف به جامع المقدمات مکرر و در مجله‌ی العرفان (صیدا، ۱۹۳۰) بطبع رسیده و به فارسی و به اردو ترجمه شده (ترجمه‌ی اردو بنام آداب التعلیم).

آداب المریدین (ādābo 'l.moridin)، کتابی عرفانی در آداب اهل سلوک، از ابوالنجیب ضیاء الدین عبدالقاهر سهروردی (فت ۵۶۳ هق. عموی شهاب‌الدین سهروردی). این کتاب را محمد

(1)Ahijah (2)Ahithophel (3)ejido (4)Achilles (5) Ahimelech

یوسف حسینی، ملقب به گیسودراز، در ۸۱۳ هق بفارسی ترجمه و شرح کرده است، که با متن عربی در ۱۳۵۸ هق در هند بطبع رسیده.

آداب المشق (ādābo 'l.maŝq)، رساله‌ی مختصر و مفیدی بفارسی از میر عِماد حَسَنی قزوینی (۹۲۱–۱۰۲۴ هق)، خوشنویس زمان صفویه، مشتمل بر یک دیباچه و شش فصل، در روش نگارش خط نستعلیق، صفات کاتب، بیان اجزای خط، تعریف مشق و آداب آن، ساختن مرکب، تربیت کاغذ و اقسام آن، و آهار و مهره کردن. مکرر بطبع رسیده است.

آداجو[1] (ādājo؛ ایتالیائی)، در اصطلاح موسیقی. ۱ ـ بمعنی "حرکت آهسته". ۲ ـ یکی از قسمتهای سونات یا سمفونی یا کنسرتو (معمولا قسمت دوم).

ادارسه (adāresa) یا **ادریسیه** (edrisiyya) یا **بنو ادریس** (banu edris)، سلسله‌ی فرمانروایان علوی مراکش که از ۱۷۲ هق تا ۳۶۴ هق در آن سرزمین حکمرانی کردند. مؤسس سلسله **ادریس ابن عبدالله** یا **ادریس I**، ف ۱۷۷ هق، در فتنه‌ی علویان علیه موسی الهادی، خلیفه‌ی چهارم عباسی، دست داشت، و چون برادرزاده‌اش، حسن ابن علی، در فخّ (نزدیک مکه) کشته شد، به مغرب گریخت، و قبایل بربر او را پیشوای خود کردند (۱۷۲ هق)، و او خود را امام نامید. در ۱۷۷ هق بتحریک هارون‌الرشید زهرش دادند. پسرش، **ادریس II**، ۱۷۷–۲۱۳ هق، بانی شهر فاس است. وی معاصر ابراهیم ابن اغلب بود، و ابراهیم در کار او فتنه‌انگیزی میکرد. پس از این دو تن، ادریسیه میان فاطمیان مصر و امویان اندلس در فشار بودند، و سرانجام در ۳۶۴ هق (= ۹۷۴ بم)، غالب، فرمانده قشون اموی اندلس، دولت ایشان را منقرض کرد.

اداره و اداره‌ی کل. بعضی مؤسساتی که نام آنها با یکی از این الفاظ شروع میشود بترتیب جزء دیگر در این کتاب آمده است. مثلا برای "اداره‌ی کل هواشناسی" ← هواشناسی، اداره‌ی کل.

اداره‌ی بردگان آزادشده[2]، در تاریخ کشمت، سازمان دولتی که بموجب قانون سوم مارس ۱۸۶۵، بمنظور کومک و حمایت سیاهانی که پس از جنگ داخلی امریکا در کشورهای جنوبی آزاد شده بودند تأسیس شد. در نواحیی که از جنگ آسیب دیده بود از سیاه و سفید دستگیری میکرد؛ کار سیاهان را تنظیم و وسائل تعلیم و تربیت آنانرا تأمین مینمود؛ املاک متروک یا مصادره‌شده را اداره میکرد. بعضی کارهای افراطی مأموران محلی آن اداره چون لکه‌ای است بر صفحه‌ی درخشان خدمات تعاونی و فرهنگی آن. بعدها اداره بصورت یک ماشین سیاسی انتخاباتی حزب جمهوریخواه درآمد. در ۱۸۶۹ بکارش خاتمه داده شد، ولی فعالیتهای فرهنگی آن سه سال دیگر ادامه یافت.

اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد[3] [علامت اختصاری: اونرا (UNRRA)] در سال ۱۹۴۳ برای کومک به سرزمینهائی که از تصرف نیروهای محور آزاد میشدند تشکیل گردید. قریب ۴٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار توسط این اداره بمصرف رسید، و ۷٬۰۰۰٬۰۰۰ نفس آواره را به اوطانشان باز گرداند، و بیش از ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر را معالجه و مداوا و نگاهداری کرد. این اداره به فعالیتهای خود در اروپا در سال ۱۹۴۷ و در چین در سال ۱۹۴۹ خاتمه داد.

اداره‌ی کاریابی[4]، اداره‌ای برای نزدیک کردن و بهم‌رسانیدن کارفرمایانی که احتیاج به کارگر دارند و کارگرانی که دنبال کار میگردند. در بسیاری از کشورها، برای کلیه‌ی مشاغل بنگاه‌های کاریابی وجود دارد. بعضی از این بنگاهها خصوصی هستند، و بعضی دیگر، بصورت اداره، توسط دولتها دایر میگردند. در انگلستان اولین اداره‌ی کاریابی در ۱۸۵۵ تأسیس شد، و در ۱۹۰۹ ادارات کاریابی که از طرف دولت اداره میشد برقرار گردید. در کشمت از ۱۹۰۷ و در فرانسه از ۱۹۱۶ ادارات کاریابی دولتی بوجود آمد. در ایران وضع کاریابی هنوز بصورت منظمی در نیامده است، و اغلب کارگران در میدانها یا قهوه‌خانه‌ها بانتظار پیدا کردن کار مینشینند، و کارفرمایان برای پیدا کردن کارگر باین محلها مراجعه میکنند. بعضی بنگاه‌های خصوصی هم کار واسطه و دلال را انجام داده نوکر و کلفت و باغبان و شوفر برای نیازمندان پیدا میکنند، ولی فعالیت بنگاه‌های مزبور تحت نظم و ترتیب معینی نیست و مسئولیتی متوجه آنها نمیشود. بموجب ماده‌ی ۱۸ قانون کار "وزارت کار میتواند در طرز عمل بنگاههای کاریابی خصوصی و همچنین شرکتهای تعاون کاریابی نظارت نموده و نیز مکلف است مراکز کاریابی دولتی مجانی ایجاد نماید". طبق این قانون، در وزارت کار اداره‌ای برای کاریابی تشکیل گردیده است.

اداره‌ی مهر مهرآثار مبارک: ← مهردار.

اداره‌ی همکاری اقتصادی[5]: ← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد؛ برنامه‌ی امنیت متقابل.

آدالبرت[6] (ādālbert)، اسم لاتینی برای مرد، مطابق آلبرشت، آلبرت، آلبر، و آلبرتوس.

آدالبرت[6]، ف ۱۰۷۲، اسقف اعظم هامبورگ برمن. حوزه‌ی او اسکاندیناوی را نیز در بر داشت. طرف توجه امپراطور هانری III و سرپرست هانری IV بود. سخت جاه‌طلب بود، و با وجود ضدیت اشراف و پیشوایان دینی، به تثبیت نیروی امپراتوری کومک کرد.

ادالف[7] (adālf) و **ادالفس**[8] (adālfəs)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق آدولف و آدولفوس.

ادالیه (adālia)، ترکیه، ← انطالیه.

آدام[9]، نام اروپائی (آلمانی، دانمارکی، فرانسوی، و غیره) برای مرد، مطابق ادم (adəm) انگلیسی و آداموس لاتینی.

آدام[9]، **آدولف** (ādolf ādāM)، ۱۸۰۳–۵۶، آهنگساز فرانسوی ایرا کمیک و کارهای صحنه‌ای دیگر. بالت زیزل و آواز کانتیک دو نوئل [= سرود عید میلاد مسیح] از آثار معروف او است.

آدام دو لا آل[10] (ādāM de: lā āl)، معروف به **قوزی آراس**، ح ۱۲۳۷؟– ح ۱۲۸۵، درام‌نویس فرانسوی، مؤلف بازی رُبن و ماریون که بعضی آنرا قدیمترین اپرا کمیک میدانند.

آدامس، برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین نام بشناسید به ادمز (adəmz) رجوع کنید.

آداموس (ādāmus)، نام لاتینی برای مرد، مقتبس از نام عبری آدم (ādam). بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن،

زبان	املای اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Adán	آذان (ādān)
آلمانی و دانمارکی	Adam	آدام (ādām)
انگلیسی	Adam	ادم (adəm)
ایتالیائی	Adamo	آدامو (ādāmo)
پرتغالی	Adão	آدائو (ādāo)
فرانسوی	Adam	آدام (ādāM)

ادب (adab) [عربی، = دانش، فرهنگ] یا **علم ادب**، سخن‌سنجی، یعنی آشنائی به احوال نظم و نثر و مراتب هریک و بازشناختن درست از نادرست و خوب از بد آنها. بتعبیر بهتر: فن بیان عقاید و افکار و عواطف، که ناگزیر آشنائی به احوال نظم و نثر و مراتب هریک مقدمه‌ی آنست. قدما اقسام یا اجزای علم ادب را چنین شماره میکردند: لغت، صرف، نحو، اشتقاق، معانی، بیان، بدیع، عروض، قافیه، خط، قَرْض الشِّعر (یا نَقْد الشِّعر)، انشاء، و تاریخ.

ادب الدنیا و الدین (adabo 'd.donyā va d.din')، کتابی اخلاقی و دینی و ادبی و عرفانی‌گونه، به عربی، از ابوالحسن علی ابن محمد بغدادی ماوَرْدی (۳۶۴–۴۵۰ هق). مشتمل است بر ۵ فصل (در فضل عقل و ذم هوی؛ در ادب علم؛ در ادب دین؛ در ادب دنیا؛ در ادب نفس)، و مدتها از کتابهای درسی مصر و ترکیه بوده.

ادب الصغیر (adabo 's.saqir) [الادب الصغیر]، کتابی اخلاقی و تربیتی در ادب نفس و روش زندگی صحیح و آیین کار و غیره بر اساس فکر ایرانی، از ابن مقفع. مانند دیگر کتابهای او از آثار فصیح و بلیغ زبان عربی است، و از جهت کمیت تقریباً دو ثلث ادب الکبیر است، و در حدود چهل صفحه‌ی متوسط مطلب دارد. در مصر و اسکندریه و بیروت مکرر بطبع رسیده است و اخیراً بفارسی ترجمه شده.

ادب الکاتب (adabo 'l.kāteb)، از کتابهای مهم ادبی و لغوی زبان عربی، که ابن قتیبه آنرا بنام ابوالحسن عبیدالله ابن یحیی ابن خاقان (ف ۲۶۳ هق)، وزیر متوکل و معتمد عباسی، تألیف کرده است (چاپ ماکس گرونرت با فهارس مفید، لیدن، ۱۹۰۱؛ در مصر نیز بکرات بطبع رسیده). در اهمیت کتاب ابن خلدون در مقدمه‌ی

(۱)adagio (۲)Freedmen's Bureau (۳)United Nations Relief and Rehabilitation Administration (۴)employment bureau (۵)Economic Cooperation Administration (۶)Adalbert (۷)Adolph (۸)Adolphus (۹)Adam (10)Adam de la Halle

خود گوید: "در مجالس تعلیم از شیوخ خود شنیدیم که گفتند اصول و ارکان فن ادب چهار دیوان است، ادب الکاتب از ابن قتیبه و کتاب الکامل از مبرد و کتاب البیان و التبیین از جاحظ و کتاب النوادر از ابوعلی قالی بغدادی، و هرچه جز این چهار است تَبَع و فروع آنهاست". بَطَلْیوسی (۴۴۴-۵۲۱ هق) شرحی بنام الاِقْتِضاب فی شرح ادب الکُتّاب (بیسروت، 1901)، و جوالیقی (۴۶۶-۵۳۹ هق) شرحی بعنوان شرح ادب الکاتب (قاهره، ۱۳۵۰ هق) بر ادب الکاتب نوشته‌اند.

ادب الکبیر (adabo 'l.kabir) [الادب الکبیر]، کتابی اخلاقی، از ابن مقفع. این کتاب مانند دیگر آثار ابن مقفع، اگر ترجمه از کتابهای ایران باستان نباشد، بجرئت میتوان گفت که اساس آن افکار ایرانی است، و بسیاری بر این عقیده‌اند که کلمه‌ی ادب یا آداب در این گونه کتابها ترجمه‌ی آیین فارسی است. ادب الکبیر مشتمل است بر دو مبحث که نخستین آنها در آداب پادشاه و پادشاهی است و خود دو قسمت دارد (قسمت اول در آداب پادشاه، و قسمت دوم در آداب صحبت او)؛ مبحث دوم در باره‌ی دوستان است و آیین اختیار ایشان و رفتار با آنها و آنچه بدین کار مربوط میگردد؛ در مصر و اسکندریه و بیروت مکرر بطبع رسیده و اخیراً بفارسی ترجمه شده است.

ادب الکتاب (adabo 'l.kottāb)، کتابی ادبی و تاریخی و لغوی، از ابوبکر محمد صولی. موضوع این کتاب اطلاعاتی است که یک نویسنده‌ی دیوانی باید داشته باشد، و دارای سه جزء نسبةً کوچک ولی مهم میباشد، و در آن از مطالب مفیدی در باب خط و حسن آن و آنچه بدان مربوط است (از قبیل قلم، دوات، مرکب، کاغذ، قلمتراش، و غیره)، بعضی قواعد املائی و رسم الخطی، طرز مخاطبه‌ی طبقات مختلف، دعا در نامه‌ها، روش نویسنده در ایجاز و اطناب، و غیره بحث میشود، و بخصوص فصل تقریباً مفصل آن راجع به تاریخ و معنی آن و دیوانها و تاریخچه‌ی نقل آنها بزبان عربی دارای اهمیت است. (بغداد ۱۳۴۱ هق).

ادب الوجیز للولد الصغیر (adabo 'l.vajiz le 'l.valade 's.saqir) [الادب الوجیز...]، کتابی اخلاقی و تربیتی که از عربی بفارسی ترجمه و تحریر شده، و در آن امثال و اشعار عربی و فارسی داخل گردیده، و ترجمه منسوب است به خواجه نصیرالدین طوسی و متن عربی منسوب به ابن مقفع. چون بیشتر کتابهای ابن مقفع ترجمه و تحریر کتابهای پهلوی است، در صورت صحت انتساب، میشود قسمتی از مطالب آن را از مآخذ اخلاقی و تربیتی ایران باستان محسوب داشت. (تهران، ۱۳۱۳ هش و ۱۳۳۹ هش؛ اصفهان، ۱۳۴۰ هش).

ادب طلب (adabe talab)، در علم بدیع؛ ← حسن طلب.

ادبیات اطفال و نوجوانان. این عنوان معمولاً به مجموعه‌ی آثاری اطلاق میشود که برای مطالعه‌ی اطفال و نوجوانان و بمنظور سرگرمی و آموزش آنان فراهم شده. اما به معنای وسیعتر و درست‌تر، آثاری که از لحاظ لفظ و تعبیر و موضوع متناسب با سنین مختلف کودکان و نوجوانان باشد در زمره‌ی این ادبیات است. از ادبیات جهان، بخش بزرگی این خصوصیات را داراست، و ازین میان، فولکلور و افسانه‌ها و داستانهای خیال‌انگیز و ماجراهای شورانگیز و حیرت‌آور و برانگیزاننده‌ی حس کنجکاوی بیشتر مقبول اطفال و نوجوانان است، و بچه‌ها مخصوصاً همواره به داستانهای عامیانه، افسانه‌ها و اساطیر و داستانهای جن و پری و جادوگران و پهلوانان، سرگذشتها و اکتشافات، اشعار و ترانه‌های خوش‌آهنگ، و رزمنامه‌ها رغبت نشان داده‌اند.

در تاریخ ادبیات اطفال و نوجوانان چهار دوره‌ی نسبةً متمایز قابل ذکر است: دوره‌ی باستانی، قرون وسطی تا اختراع فن چاپ، از اختراع فن چاپ تا قرن ۱۹م، دوره‌ی جدید (قرون ۱۹م و ۲۰م). قدیمترین نسخه‌ای که در آن روی سخن با اطفال است و تا کنون بدست آمده از مصر قدیم است، و داستان ملاح کشتی شکسته (از ح ۲۵۰۰ قم)، که اکنون در روسیه مخزون است، نمونه‌ای از داستانهای مصر قدیم میباشد (موضوع داستان بیشباهت به داستان معروف روبنسون کروزوئه نیست). بعدها یونانیان و ایرانیان و هندیها داستانهائی در این زمینه پرداختند. بالاخص، اشخاص و صحنه‌هائی که هومر بوجود آورده، و نیز فابل‌های منسوب به ازوپ (که منشأ بسیاری از آنها ادبیات باستانی مصر است) از مآخذ عمده‌ی قدیم ادبیات اطفال و نوجوانان بوده. در اروپا در قرون ۵م-۷م آثار ادبی چندانی بوجود نیامد. در قرن هفتم بعضی از متون لاتینی برای اطفال برگزیده شد. اختراع فن چاپ (در ح ۱۴۳۶) باعث نشر ادبیات هر کشور در کشورهای دیگر گردید، و از این طریق آشکار شد که بسیاری مطالب فولکلوری که در ادبیات اطفال راه یافته اصل و منشأ واحد داشته، و فقط روایات آنها مختلف بوده است. از کسانی که نام آنان در تاریخ ادبیات اطفال و نوجوانان اهمیت دارد و. ککتن (ح ۱۴۲۱-۱۴۹۱) انگلیسی است که از یک طرف در چاپ این گونه ادبیات کوشید، و از طرف دیگر افسانه‌های انگلیسی یا روایات انگلیسی افسانه‌ها را در سایر ممالک نشر کرد. در قرون ۱۶م و ۱۷م، کسانی چون ش. پرو ادبیات اطفال را وسعت دادند. در قرن ۱۸م، ج. نیوبری در این راه قدمهای مهمی برداشت. نظریات ژ. ژ. روسو در تعلیم و تربیت منشأ پیدایش مکتبی از نویسندگان کتابهای درسی و قرائتی برای اطفال و نوجوانان گردید. داستانها جنبه‌ی خشک "پندآمیزی" و "اخلاقی" و آموزندگی گرفت، و از نویسندگان معروف این مکتب میتوان ت. دی را نام برد. در قرن ۱۹م کتابهای مصور رونقی بسزا یافت. پیشرفت روانشناسی و استفاده از آن در تعلیم و تربیت و عوامل مهم دیگر باعث توجه فراوان به ادبیات اطفال و نوجوانان شد، و دوره‌ی مطالعه در تعیین ادبیات مناسب و آموزنده و لذت‌بخش برای کودکان آغاز شد که هنوز ادامه دارد. از دیگر نویسندگان نامدار ادبیات اطفال و نوجوانان در اروپا و امریکا و از کسانی که آثارشان منبع استخراج چنین آثاری بوده میتوان اینها را نام برد: میگل دِ سروانتس، لافونتن، د. دفو، ج. سویفت، ی. گریم، و. گریم، و. ارووینگ، ه. ک. اندرسن، ا. لیر، آ. ن. آفاناسیف، ل. م. آلکت، ل. کرل، ر. ل. ستیونسن، ک. کولودی، ژ. ورن، ا. ه. مالو، م. تواین، ر. کیپلینگ، و س. لاگرلوف.

از آثار شرقی که داستانهائی برای اطفال و نوجوانان از آنها استخراج شده میتوان **کلیله و دمنه، هزار و یکشب، طوطی نامه، چهل طوطی، عاق والدین، موش و گربه**، و داستانهای پهلوانی (خاصه شاهنامه) را نام برد، که بعضی داستانهای آنها وارد ادبیات مغربزمین نیز شده است (از قبیل داستانهای علی بابا و چهل دزد، سندباد بحری، علاءالدین، سهراب و رستم، و بسیاری داستانهائی که تحت عنوان فابلهای ازوپ یا فابلهای لافونتن در کتب قرائتی اروپا و امریکا ذکر میشود). در ایران چند سالی بیش نیست که موضوع تهیه‌ی ادبیات مناسب برای اطفال و نوجوانان مورد توجه واقع شده، و کتابهائی مخصوص این دسته چاپ و نشر میشود که بیشتر ترجمه‌ی آثار معروف خارجی است، و بعضی نیز مقتبس از داستانهای ملی و فارسی میباشد. در "نمایشگاه کتابهای کودکانه" در انقره که در ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۳۷ هش (۳ نوامبر ۱۹۵۸) افتتاح شد، ۱۱۴ کتاب و مجله‌ی مخصوص اطفال و راجع بآنان در گوشه‌ی مخصوص به ایران بمعرض تماشا گذاشته شد، که خوبی چاپ و تصاویر و کاغذ آنها مورد تمجید قرار گرفت.

ادر (oder)، رود قسمت شرقی اروپای مرکزی؛ ← اودر.

آدراپانا: ← اسدآباد، ده.

ادرار (edrār)؛ ← پیشاب.

آدراستوس[1] (ādrāstos)، در اساطیر یونان، پادشاه افسانه‌ای آرگوس در زمان مبارزات پولونیکس و اتئوکلس بر سر مملکت تب. آدراستوس پدرزن پولونیکس و سرکرده‌ی مخالفان هفتگانه‌ی تب بود، و چون شکست خورد، بکومک اسب تیزپای خود بگریخت. در پیری دگرباره به سرکردگی اپیگونها به تب حمله برد و پیروز شد، ولی از غم مرگ پسرش، که در جنگ کشته شده بود، در راه مراجعت درگذشت.

ادراک[2]، در روانشناسی، حالتی که بعد از احساس دست میدهد، و عبارت است از تشخیص دادن و اطلاع بلافاصله از آنچه از طریق بدنی یا روانی احساس شده است.

آدران (āderān)، ده (جه ۱۷۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ارنگه، شهرستان کرج؛ بر رود کرج بفاصله‌ی ۴ کیلومتری پایین سد کرج و ۱۹,۵ کیلومتری لش کرج.

آدران، ده (جه ۱°۰۲۱ سشه ۱۳۳۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان تهران؛ ۱۷ کیلومتری ج علیشاه‌عوض. محصولش صیفی، غلات، سیب‌زمینی، و انگور است.

ادرعی (edraʿi)، سوریه؛ ← ادرعات.

---

(۱) Adrastus (۲) perception

ادرملک[1] (adrammelek) [عبری، = شاه آتش]، یکی از دو پسر سناخریب که پدر را کشتند. دیگری شرآصر (šarᶜāsar) بود (دوم پادشاهان ۳۷.۱۹؛ اشعیا ۳۸.۳۷).

آدرمناباد (ādermanābād)، ده (جه ۱°۸۱۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۲۲ کیلومتری ل اصفهان. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، صیفی، و روناس است.

آدرنال، غده‌ی (ādrenāl)، ← غده‌ی روی کلیه.

آدرنالین[2] (ādrenālin؛ فنس) یا **اپینفرین**[3] (epinefrin؛ فنس)، هورمونی (← هورمونها) که در قسمت مغزی غده‌ی روی کلیه ساخته شده وارد خون میشود. خاصیتش بالا نگاهداشتن فشار خون است. جوکیچی تاکامینه در ۱۹۰۱ خالص آنرا بدست آورد، و بعد آنرا بصورت ترکیبی ساختند (۱۹۰۴). تزریق آن برای منقبض ساختن مویرگها و رفع بعضی نفس‌تنگیها (= عُسْرُ النفس) بکار میرود.

ادرنه[4] (ederne)، فنس **آندرینوپل**[5] (āNdrinopl)، شهر (جه ۳۰°۲۴۵)، ترکیه‌ی اروپا، در تراکیه. مرکز بازرگانی؛ صناعت ابریشم و پنبه. توسط امپراطور هادریانوس تجدید بنا شد (ح ۱۲۵ بم)، و نام لاتینی آدریانوپولیس (ādriānopolis) یا هادریانوپولیس [= شهر هادریانوس] یافت، و نام اروپائی آدریانوپل[6] (ādriānopl) برای این شهر مقتبس از نام لاتینی آنست. محل پیروزی عظیم ویزیگوتها بر امپراطور والنس بود (۳۷۸). در ۱۳۶۱ بدست عثمانیان افتاد؛ در ۱۳۶۱-۱۴۵۳ محل اقامت سلاطین عثمانی بود. در جنگهای بالکان (۱۹۱۳) مدت کوتاهی بتصرف بلغارستان درآمد؛ در ۱۹۲۰ به یونان داده شد؛ در ۱۹۲۳ دوباره به ترکیه بازگشت. اثر برجسته‌ی آن مسجد سلطان سلیم I است.

آدریا[7] (ādriā)، اسم قدیم دریای آدریاتیک که در اعمال رسولان (۲۷.۲۷) به مدیترانه‌ی مرکزی اطلاق شده.

آدریاتیک[8]**، دریای** (ādriātik)، شاخه‌ای از دریای مدیترانه میان ایتالیا و شبه‌جزیره‌ی بالکان. طولش ۸۰۵ کم، عرضش ۹۶-۲۲۵ کم، و حد اکثر عمقش ۱°۲۳۰ متر است. سواحل پست غربی و شمالی آن به ایتالیا و سواحل سخت شرقی آن به یوگوسلاوی و آلبانی تعلق دارد. بنادر مهمش تریست، ونیز، باری، و فیوم است.

آدریان[9] (ādriān)، اسم آلمانی برای مرد، مطابق آدرین فرانسوی، ایدرین انگلیسی، و هادریانوس لاتینی.

آدریان (āderyān)، ده (جه ۲°۰۸۱ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۳ کیلومتری ج سده. محصولش غلات، صیفی، حبوبات، و پنبه است.

آدریانو[10] (ādriāno)، نام ایتالیائی برای مرد، مطابق آدرین فرانسوی، آدریان آلمانی، ایدرین انگلیسی، و هادریانوس لاتینی.

آدریانوپل (ādriānopl)، ترکیه، ← ادرنه.

آدریانوپل، پیمان [بنام شهر آدریانوپل. ← ادرنه] (۱۸۲۹). پیمان آدریانوپل جنگ ۱۸۲۸-۲۹ بین روسیه و عثمانی را پایان داد. دولت عثمانی زمینهائی را در کنار دریای سیاه به روسیه واگذار کرد، مولداوی و والاکیا را به اشغال روسها داد، و به روسیه حق انحصاری داد که از اتباع مسیحی سلطان و از امکنه‌ی مقدس فلسطین سرپرستی و حمایت کنند. داردانل بروی تمام کشتیهای بازرگانی باز شد؛ به صربستان خودمختاری، و به یونان نیز وعده‌ی خودمختاری داده شد.

آدریانوس[11]، نام لاتینی، ← هادریانوس، نام.

ادریس (edris) [عربی، = درس‌خوانده؛]، پیغمبری که نام وی دوبار در قرآن آمده (مریم ۵۷؛ انبیاء ۸۵). مفسران او را با خنوخ (پیدایش ۲۳.۵؛ عبرانیان ۵.۱۱) یکی میدانند. گویند که وی نیز، مانند خضر و الیاس، حیات جاودانه یافت. او را مخترع لباس و قلم نویسندگی میدانند.

ادریس I یا ادریس السنوسی (edriso 's.sonusi) [سید محمد ادریس المهدی السنوسی]، ۱۸۹۰-، پادشاه (۱۹۵۱-) لیبی. از ۱۹۲۳، بسبب مخالفتش با دولت فاشیستی ایتالیا، در مصر میزیست. در جنگ II در جنگهای شمال افریقا بر ضد محور جنگید، و در ۱۹۴۷ فرمانروائی برقه را از سر گرفت. در ۱۹۵۰ که برقه و طرابلس غرب و فزّان تحت لوای واحد درآمدند، وی بپادشاهی کشور جدید انتخاب گردید، و در ۱۹۵۱ استقلال کشور جدید لیبی را اعلام نمود.

ادریس I یا ادریس ابن عبدالله، ف ۱۷۷ هق، مؤسس سلسله‌ی ادارسه، ← ادارسه.

ادریس II: ← ادارسه.

ادریس‌آباد: ← شازند، اراک.

ادریس السنوسی، شاه لیبی، ← ادریس I.

ادریسی (edrisi) [ابو عبدالله محمد ابن محمد ابن عبدالله ابن ادریس]، معروف به **شریف ادریسی** (چون سید بود)، ۴۹۳-۵۶۰ هق، جغرافیدان مسلمان و یکی از بزرگترین جغرافیدانان و نقشه‌نگاران قرون وسطی. در سبته (مراکش) متولد شد، و در قرطبه تحصیل کرد، و سپس در دربار روژه‌ی II (به عربی رُجار)، پادشاه سیسیل، رونق یافت، و برای او جهان‌نمائی از نقره ساخت، و کتابی در جغرافیا بنام کتاب الرّجاری یا نزهة المشتاق بنام وی تألیف کرد. این کتاب مفصل‌ترین شروح قرون وسطائی عالم است، و برخلاف سایر کتابهای جغرافیدانان مسلمان، مشتمل بر اطلاعاتی در باب بسیاری کشورهای مسیحی است. بعداً کتابی بنام رَوض الأُنس و نزهة النفس برای ویلیام بَدْ، پادشاه سیسیل تألیف کرد، که مفصل‌تر از نزهة المشتاق بوده، ولی تا کنون بدست نیامده است.

ادریسیه: ← ادارسه.

آدرین[12] (ādriaN)، نام فرانسوی برای مرد، مطابق ایدرین انگلیسی، آدریان آلمانی، و هادریانوس لاتینی.

ادسا (odesā)، شهر اوکرائین، ← اودسا.

ادسا[13] (edessā؛ یو)، سریانی **اورهای** (orhāy)، عربی **الرها** (ar.rohā) یا **الرهاء** (ar.rohāᶜ)، در بعضی مآخذ فارسی **رها** (rohā)، شهر قدیم، در محل شهر کنونی اورفه، ج ترکیه‌ی آسیائی؛ از مراکز قدیم نقل تمدن شرق و غرب و از مراکز قدیم مسیحیت (ابن دیصان در آنجا متولد شد؛ یعقوب برادیا اسقف آنجا بود). نام سریانی آن بمعنی "واقع در طرف مغرب" است (بمناسبت وقوع شهر در غ بین النهرین). در افسانه‌ها بنای آنرا به نمرود نسبت داده‌اند، و در تورات نیز ذکر آن آمده است. سلوکوس I (ف ۲۸۰ قم) آنرا مرمت و بزرگ کرد، و بنام ادسا (پایتخت مقدونیه) نامید. در ح ۱۳۰ قم قومی از اعراب دولتی در آنجا تأسیس کردند، که بتدریج متمدن و تابع اشکانیان شد، و در جنگهای ایران و روم نقش مهمی داشت، و چندبار دست بدست گشت. مردم الرها تا دوره‌ی مسیحیت ستاره‌پرست بودند. در حدود ۲۰۰ بم مسیحیت بدانجا وارد شد، و الرها مرکز فرهنگ و ادب سریانی گردید. در زمان گوردیانوس III بتصرف دولت روم درآمد (۲۴۴ بم)، ولی جانشینش، فیلیپ عرب، آنرا به اشکانیان واگذاشت. شاپور I ساسانی آنرا محاصره کرد (۲۶۰ بم)، و والریانوس نزدیک آنجا اسیر شد. سپس مدتی (تا ۲۷۳) جزء دولت تدمر بود. در ۶۰۹ خسرو-پرویز آنرا گرفت، و جمعی از یعاقبه را به خراسان و سیستان کوچ داد. در ۶۲۸ هرقل بر آنجا استیلا یافت، و مذهب ارتدوکس را باز گردانید، و بزرگان یعاقبه را تبعید کرد، در ۶۳۹ بتصرف اعراب درآمد، و اهمیت سیاسی و سپس اهمیت مذهبی خود را از دست داد. از ۳۳۱ هق (۹۴۲-۴۳ بم) در معرض تهدید دولت بیزانس واقع شد. در جنگهای صلیبی بتصرف مهاجمین اروپائی درآمد (۱۰۹۷). در جمادی الاول ۵۳۸ هق (دسامبر ۱۱۴۴) عمادالدین زنگی آنرا گرفت، و الرها قریب چهل سال تحت حکومت اتابکان موصل بود، و سپس بدست صلاح‌الدین ایوبی افتاد. در فتوحات هلاکو بدست مغول افتاد. در ۱۶۳۷ بم، در جنگهای دولت عثمانی با ایران، بتصرف عثمانیان درآمد، و آنان نام اورفه بر آن نهادند.

الرها در تاریخ تمدن نقش عمده‌ای داشته است، چه این شهر در حد فاصل بین تمدن یونان و تمدن شرق واقع بوده، و از یک‌طرف علوم و فلسفه‌ی یونان را به سریانی ترجمه و در مشرق منتشر میکرده، و از طرف دیگر، از مشرق و شام، مذهب عیسوی و آثار ایران و بین النهرین را در دنیای غربی میپراکنده است. الرها مدرسه‌ی بزرگ مشهوری داشته که از حدود 100 بم تا ۴۸۹ بم در آنجا علوم و فلسفه و تعالیم مذهب مسیحی تدریس و علوم و فلسفه‌ی یونانی به سریانی ترجمه میشد، و از تمام مشرق و مخصوصاً از ایران شاگردها باین مدرسه فرستاده میشد (نیز ← دبستان ایرانی). این مدرسه با

(۱)Adrammelech (۲)adrenaline (۳)epinephrine (۴)Edirne (۵)Andrinople (۶)Adrianople (۷)Adria (۸)Adriatic (۹)Adrian (۱۰)Adriano (۱۱)Adrianus (۱۲)Adrien (۱۳)Edessa

فتوحات مسلمین از میان رفت، ولی دو اثر عمده از آن باقی ماند که یکی انتشار مذهب نسطوری به ممالک شرق و مخصوصاً ایران بود، و دیگری شناسانیدن علوم و معارف یونانی به مسلمین از ابتدای دوره‌ی اسلام. از ابنیه‌ی بسیار الرها اندکی بیش نمانده؛ از جمله کلیسای ارامنه و کلیسای دیگری که هر دو ظاهراً در قرن ۴م بنا شده، و قصری از دوره‌ی دولت عرب سابق الذکر.

ادسا[1] (edessā) یا **ودنا**[2] (vodenā)، شهر (جه ۱۳°۱۱۵)، غ مقدونیه، یونان، ۷۷ کیلومتری غ‌غ سالونیک. پایتخت مملکت قدیم مقدونیه بود. فیلیپ II مقدونی در آنجا بقتل رسید.

ادعانامه: ← کیفرخواست.

ادکلنی[3] (odokolony؛ از فنس.= آب کلنی)، محلول رقیق معطری که ظاهراً در سال ۱۷۰۹ بتوسط جوواتی ماریا فارینا (۱۶۸۵–۱۷۶۶)، که از ایتالیا به شهر کولونی (یا کلنی) در آلمان رفته بود اختراع شد، و در آن شهر ساخته شد. بعضی معتقدند که نسخه‌ی فارینا همان نسخه‌ای بوده که ایتالیائی دیگری مقیم کلنی، نامش پ. فمینیس (feminis)، قبل از ۱۷۰۰ اختراع کرده بود، و فارینا در آن تغییراتی داد. نسخه‌ی فمینیس بر اساس روغن برگاموت و سایر روغنهای مرکبات بود.

ادگار[4] (edgār)، اسم فرانسوی و آلمانی برای مرد، مطابق ادگر (edgər) انگلیسی.

ادگر[4] (edgər)، اسم انگلیسی برای مرد، مطابق ادگار (edgār) فرانسوی و آلمانی.

ادگر[4]، ملقب به **آرام**، ۹۴۳؟–۹۷۵، پادشاه (۹۵۹–۷۵) تمام انگلستان. دوره‌ی پادشاهی او با رونق و نظم قرین بود، و بهمین جهت به آرام ملقب شد. اصلاحات وسیعی در دیرها آغاز نمود، و در مقابل وفاداری دانمارکی‌هائی که در انگلستان بودند به آنها عملاً خودمختاری داد (← دینلا). با مرگ او وحدت سیاسی کشور پایان یافت.

آدلاید[5] (ādelāid)، اسم فرانسوی برای زن، مطابق ادلید (adəleyd) انگلیسی و آدلهاید (ādelhāyd) آلمانی.

آدلاید[6]، انگلا ادلید (adəleyd)، شهر (جه ۴۸۳°۵۳۵)، پایتخت ایالت استرالیای جنوبی، نزدیک خلیج سنت ویتسنت. قدیمترین شهر ایالت (بنایش ۱۸۳۶)، و مقر دانشگاه آدلائید است.

ادلارد[7] (adəlārd)، لتی آدلاردوس باتونینسیس[8] (ādelārdus bātoniensis)[= آدلارد باثی]، قرن ۱۲م، فیلسوف مدرسی و ریاضیدان و دانشمند انگلیسی و از اولین مترجمین آثار عربی به لاتینی؛ مته بات. در فرانسه و ایتالیای جنوبی و سیسیل و شرق نزدیک سیاحت کرد. بزرگترین خدمت او ترجمه‌ی آثار عربی است به لاتینی، و از آن جمله است ترجمه‌ی زیج و جبر محمد ابن موسی خوارزمی و ترجمه‌ی ۱۵ مقاله‌ی هندسه‌ی اقلیدس. تألیفاتی در ریاضیات و فلسفه نیز دارد.

آدلر[9]، **آلفرد** (ālfred ādler)، ۱۸۷۰–۱۹۳۷، متخصص اطریشی امراض روانی و مؤسس مکتب روانشناسی فردی. آدلر با تأکیدی که در مکتب فروید در باره‌ی نیروی جنسی میشد مخالف بود، و عقیده داشت تمام مشکلات مربوط به شخصیت و اختلالات رفتار عبارتست از زیاده‌روی در جبران کردن نقائص، محدودیتهای محیط، و یا احساس حقارت (← عقده‌ی حقارت) در اواخر عمر در کشمة بتدریس و معالجه‌ی بیماران مشغول بود.

آدلر[9]، **فریدریش** (fridriš ādler)، ۱۸۷۹–۱۹۶۰، سوسیالیست اطریشی، پسر و. آدلر. کارل فون شتورک، نخست‌وزیر اطریش، را بعنوان اعتراض بر میلیتاریسم دولت، با گلوله کشت (۱۹۱۶)، و باین جهت به مرگ محکوم شد. در ۱۹۱۸ که دولت هاپسبورگ برافتاد زندانی یافت.

ادلر[9]، **فیلیکس:** ← نهضت فرهنگ اخلاقی.

آدلر[9]، **ویکتور** (viktor ādler)، ۱۸۵۲–۱۹۱۸، سیاستمدار اتریشی، بنیادگذار حزب سوسیال دمکرات اتریش. فریدریش آدلر پسر وی بود.

آدلسبرگ[10] (ādelsberg)، یوگوسلاوی، ← پوستوینا.

ادلفی[11] (adelfi)، ناحیه‌ای در مرکز لندن که بوسیله‌ی رابرت ادم و جیمز ادم، معماران اسکاتلندی، آباد شد. بسیاری از معاریف ادبیات و تئاتر در این ناحیه زندگی میکرده‌اند.

آدلهاید[12] (ādelhāyd)، اسم آلمانی، مطابق آدلاید فرانسوی و ادلید انگلیسی.

آدلهاید[12]، ملکه، ← اوتوی I، امپراطور.

آدلی[13]، **ساحل** (ādeli)، ناحیه‌ای در ربع استرالیائی قاره‌ی جنوبگان، غ ساحل جورج V و ش ارض ویلکس. سخت یخ‌بسته است و شدیدترین بادهای زمین در آنجا میوزد. در ۱۸۴۰ کشف شد.

ادلید[14] (adəleyd)، اسم انگلیسی، مطابق آدلاید فرانسوی و آدلهاید آلمانی.

ادم[15] (adəm)، اسم انگلیسی برای مرد. برای اعلام مطابق آن ← آداموس، نام لاتینی.

آدم[15] (ādam) [عبری، = خاکی یا سرخ‌رنگ]، در قرآن و کتاب مقدس، نخستین بشری که خدا آفرید، با زنش حوا در بهشت زندگی میکرد، و چون نافرمانی کرد و از درخت ممنوع خورد، از بهشت به دنیا رانده شد. (پیدایش ۲۶.۱؛ ۵.۵. قرآن، بقره ۲۹–۳۵؛ آل عمران ۵۲،۳۵؛ اعراف ۱۰–۲۷؛ اسراء ۶۳؛ کهف ۴۸؛ طه ۱۱۵،۱۱۴). اساطیر بابلیها در باب آفرینش بی‌شباهت به داستان آفرینش آدم نیست. نیز ← لیلیت؛ عهدین غیر قانونی.

ادم[15]، **جیمز** (jeymz adəm)، معمار اسکاتلندی ← ادم، رابرت.

ادم[15]، **رابرت** (rābərt adəm)، ۱۷۲۸–۹۲، و **جیمز ادم** (jeymz) ۱۷۳۰–۹۴، برادران معمار اسکاتلندی. سخت تحت نفوذ معماری کلاسیک بودند، و سبکی با زیبائی تام بوجود آوردند، که اصول آن در مُبلسازی نیز بکار رفت.

ادماج (edmāj) [عربی، = چیزی را بجامه درپیچیدن و نهان‌ساختن]، در علم بدیع، در ضمن سخنی از مدح یا ذم یا غیر آن، سخنی دیگر از همان جنس یا جز آن آوردن چنانکه بر شیوائی و لطف سخن پیشین بیفزاید؛ مانند (سعدی)

در عهد شاه عادل اگر فتنه نادرست،
این چشم مست و فتنه‌ی خونخوار بنگرید.

آدمتوس[16] (ādmetos)، در افسانه‌های یونانی، پادشاه تسالی که آپولّون نزد او خدمت کرد. زنش آلکستیس، عمر خود را داد تا او جاودان بماند. هرکول زن وی را از هایدس نجات داد.

آدمخواری[17] (ādamxāri)، عادت خوردن گوشت انسان. از اول تاریخ و در اغلب نواحی جهان معمول بوده. جنبه‌ی مذهبی و خرافاتی داشته، ولی شاید در مراحل اولیه برای رفع احتیاجات غذائی معمول شده است. قحط و غلا و گرسنگی شدید منجر به آدمخواری میشود، (در اردوهای کار اجباری نازیها در جنگ II).

ادمز[18]، **بروکس** (bruks adəmz)، ۱۸۴۸–۱۹۲۷، مورخ امریکائی. در کتاب قانون تمدن و زوال (۱۸۹۵) نظریه‌ای بدین مضمون طرح کرده که تمدن با رونق و زوال تجارت طلوع و غروب میکند.

ادمز[18]، **جان** (jān adəmz)، ۱۷۳۵–۱۸۲۶، دومین رئیس جمهور (۱۷۹۷–۱۸۰۱) کشمة. از رهبران قیام بر علیه مظالم انگلیسها، عضو (۱۷۷۴–۷۸) کنگره‌ی مهاجرین، و از امضاکنندگان اعلامیه‌ی استقلال بود. در ۱۷۸۹–۹۷ معاون رئیس جمهور (واشینگتن) بود، و بعد از واشینگتن بریاست جمهور انتخاب گردید، و درین سمت سرسختی خود را در درستکاری آشکار ساخت. جان کوینسی ادمز پسرش بود.

ادمز[18]، **جان کاوچ** (jān kāc adəmz)، ۱۸۱۹–۹۲، منجم انگلیسی. همزمان با لووریه محل سیاره‌ی نپتون را که آن زمان ناشناخته بود حساب کرد (۱۸۴۵). در ۱۸۵۸ استاد نجوم دانشگاه کیمبریج شد.

ادمز[18]، **جان کوینسی** (jān kuinsi adəmz)، ۱۷۶۷–۱۸۴۸، ششمین رئیس جمهور (۱۸۲۵–۲۹) کشمة؛ پسر ارشد رئیس جمهور جان ادمز. در ۱۸۱۷–۲۵ وزیر خارجه بود و طرح ← اصل مانرو را تهیه کرد. به پشتیبانی هنری کلی بریاست جمهور رسید، و درین دوره کاری از پیش نبرد. در ۱۸۳۱–۴۸ نماینده‌ی مجلس بود، و سخت بر ضد برده‌داری کوشید.

ادمز[18]، **جیمز تراسلو** (jeymz trāslŏ adəmz)، ۱۸۷۸–۱۹۴۹، مورخ امریکائی؛ مؤلف حماسه‌ی امریکا (۱۹۳۱)، و غیره.

ادمز[19]، **جین** (jeyn adəmz)، ۱۸۶۰–۱۹۳۵، بانوی امریکائی که در کارهای اجتماعی سرشناسی جهانی یافت. چند سال در اروپا و امریکا احوالات اجتماعی مردم را مطالعه کرد، و سپس

---

(1)Edessa (2)Vodena (3)eau de Cologne (4)Edgar (5)Adélaïde (6)Adelaide (7)Adelard of Bath (8)Adelardus Bathoniensis (9)Adler (10)Adelsberg (11)Adelphi (12)Adelheid (13)Adélie (14)Adelaide (15)Adam (16)Admetus (17)cannibalism (18)Adams (19)Addams

باتفاق بانو الین گیتس ستار (elin geyts stär) کانونی، بنام خانه‌ی هال، برای کارهای اجتماعی در شهر شیکاگو ایجاد کرد که خود سالها ریاست آنرا بر عهده داشت. کامیابی چنین کانونی بر شهرت او بسی افزود. فعالیتهای دیگرش برای ترویج نهضت صلح‌طلبی و حق رأی برای زنان موجب گشت که جائزه‌ی صلح نوبل ۱۹۳۱ باو اعطا گردد. تألیفات متعددی دارد، از جمله دموکراسی و اخلاق اجتماعی (۱۹۰۲)، کمال مطلوبهای جدید صلح (۱۹۰۷)، روح جوانان و کوچه‌های شهر (۱۹۰۹)، بیست سال در خانه‌ی هال (۱۹۱۰).

ادمز[1]، راجر (rājər adəmz)، ۱۸۸۹–، شیمیدان امریکائی. طرق تشخیص، تهیه، و ترکیب اجسام را تکمیل کرد. از نخستین کسانی است که بوتین و پروکائین (برای بیحسی موضعی) را از راه ترکیب بدست آورد.

ادمز[1]، سمیوئل (samyuəl adəmz)، ۱۷۲۲–۱۸۰۳، میهنپرست امریکائی در دوره‌ی انقلاب، از امضاکنندگان اعلامیه‌ی استقلال. رهبر افراطیها در مقاومت علیه انگلیسها بود.

ادمز[1]، والتر سیدنی (wāltər sidni adəmz)، ۱۸۷۶–، منجم امریکائی، معتبر در حرکت ستارگان و طیف‌برداری از آنها. مدیر (۱۹۲۳–۴۶) رصدخانه‌ی ماونت ویلسن.

ادمز[1]، ویلیام (wilyām adəmz)، معروف به **ویل ادمز** (wil)، ۱۵۶۴؟–۱۶۲۰، اول انگلیسی که به ژاپن رفت. در آنجا ماندگار شد، و با موفقیت به تجارت و کشتیسازی پرداخت.

ادمز[1]، هنری بروکس (henri bruks adəmz)، ۱۸۳۸–۱۹۱۸، مورخ امریکائی؛ نوه‌ی ج. ک. ادمز و برادر ب. ادمز. تحت تأثیر افکار برادرش بود. فلسفه‌ی اساسی او در تاریخ اینست که نیرو اصل وحدت‌بخش امور میباشد.

ادمن[2]، اروین (ërwin edmən)، ۱۸۹۶–، فیلسوف امریکائی. در بین مردم مخصوصاً در زیباشناسی شهرت یافته. آثارش مشتمل است بر فراغت فلاسفه (۱۹۳۸)، هنر و انسان (۱۹۳۹)، و تحقیق فیلسوف (۱۹۴۷).

ادمنستن[3] (edməntən)، شهر (جم ۲۲۶٬۰۰۲)، کرسی ایالت آلبرتا، کانادا؛ در قسمت مرکزی ایالت، بر رود سسکچوان. مرکز حمل و توزیع برای ناحیه‌ی رودهای پیس و اثبسکا و قسمت شمالی ناحیه‌ی مکنزی است، و منتهی‌الیه جنوبی شاهراه آلاسکا میباشد. از مراکز وسیع استخراج زغال و کشاورزی و لبنیات است. چاههای نفت عمده در اطرافش هست. مقر دانشگاه آلبرتا میباشد.

ادمند[4]، قدیس (qeddis edmənd)، معروف به **ادمند ریچ** (ric)، ۱۱۷۰؟–۱۲۴۰، کشیش انگلیسی. اصلاح‌طلبی پر حرارت و در عهد هنری III اسقف اعظم کنتربری بود. از مبارزات خود با وی سودی نبرد.

ادمند آیرنساید[5] (edmənd āyrənsāyd)، ف ۱۰۱۶، پادشاه (۱۰۱۶) انگلستان. پسر اتلرد II و در جنگ برضد کنوت سرشناس بود. پس از مرگ پدر، مردم لندن او را بپادشاهی انتخاب کردند. پس از سه نبرد اسندن، با کنوت کنار آمد، و انگلستان را بین خود تقسیم کردند. بمناسبت دلاوری لقب آیرنساید [= آهنین‌پهلو] یافت.

ادمند کراوچبک (edmənd krăcbak)، ← لنکستر، خاندان.

آدم‌نمایان[6] (ādam.nemāyān) عالیترین راسته‌ی حیوانات پستاندار، مشتمل بر میمونها، لمورها، بوزینه‌ها، و انسان. در تقسیمات این راسته اختلاف است.

ادمیرلتی[7]، جزایر (admirəlti)، جزایر آتشفشانی کوچک، بمساحت ۲٬۰۷۲ کمم، ج‌غ قکب، غ ایرلند جدید، در ← مجمع‌الجزایر بیزمارک.

ادمیرلتی[7]، جزیره‌ی (۳٬۰۱۵ کمم)، ج‌ش ساحل آلاسکا، جزء ← مجمع‌الجزایر الگزاندر.

ادمیرلتی[7]، کوههای، نام قسمت شمالی رشته‌کوه عظیمی در ارض ویکتوریا، غ دریای راس، قاره‌ی جنوبگان. ارتفاع قلل آن به ۳٬۰۵۰ متر میرسد.

آدناوئر[8]، کونراد (konrād ādenăcr)، ۱۸۷۶–، سیاستمدار آلمانی، اولین صدر اعظم (از ۱۹۴۹) جمهوری فدرال آلمان غربی. در ۱۹۱۷–۳۳ شهردار کولونی بود. نازیها او را از آن شهر نفی و دو بار نیز توقیف کردند. پس از جج II، بریتانیا او را به منصب سابق باز گردانید. در ۱۹۴۵ حزب اتحاد دموکرات مسیحی را تأسیس کرد. در ۱۹۵۱–۵۵ وزارت خارجه را نیز بعهده داشت. در وحدت مجدد آلمان از طریق انتخابات آزاد پافشاری دارد، و سخت طرفدار همکاری دول غرب است.

ادنبورگ[9] (edanburg) یا **ادینبورگ** (edin-burg)، انگلا **ادینبره** (edinbərə) [بنام ادوین، شاه نورثامبریا]، شهر (جم ۴۶۶٬۷۷۰)، پایتخت اسکاتلند و مرکز ولایت میدلوثین، نزدیک خلیج فورث. بر یک رشته تپه بنا شده. در ۱۳۲۹ رسماً شهر و در ۱۴۳۷ پایتخت شد. در ۱۵۴۴ انگلیسها تاراجش کردند. از ابنیه‌ی جالب آن کاخ هالیرود، کلیسای سنت مارگریت (دوره‌ی نورمانها)، و باغ سلطنتی گیاه‌شناسی است. دارای چندین موزه‌ی هنری است؛ کتابخانه‌ی ملی آن نسخ خطی گرانبهائی دارد. دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه ادنبورگ (۱۵۸۳) معروف است. ادنبورگ بعنوان یک مرکز دانش و ادب در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م رونق گرفت؛ نامش با نام بسیاری از دانشوران وابسته است. مرکز صنعتی مهمی نیست؛ صنایع و مصنوعاتش (دباغی، ابزار ماشین، مواد شیمیائی، بیسکویت) اکثر در خومه بعمل میآید. بندرگاه آن لیث است.

آدنوئید[10] (ādenoid؛ فنس)، بافت لنفی که در ضخامت مخاط قسمت فوقانی حلق وجود دارد. لوزه‌ها هم ازین بافت است. آماس آن ممکن است اسباب ناراحتی نفس بشود.

ادنه[11] (adana) یا **اذنه** یا **آطنه** (ātana)، شهر (جم ۱۱۷٬۷۷۹)، ج ترکیه، بر ساحل غربی رود سیحان؛ کرسی ولایت سیحان (از ۱۹۳۵)، و از مراکز تجارتی پررونق. شهری است باستانی در اواسط قرن هفتم ب‌م بدست اعراب افتاد، و در کشمکشهای آنان با دولت بیزانس بکرات دست‌بدست گشت. هارون‌الرشید و جانشینانش آنرا از نو بنا و مستحکم کردند. در ۱۵۱۶ سلطان سلیم I، پادشاه عثمانی، آنرا گرفت. در ۱۹۱۸ نیروهای فرانسوی آنرا اشغال کردند، ولی بموجب پیمان آنکارا بین ترکیه و فرانسه (۱۹۲۱) به ترکیه بازگشت داده شد (۱۹۲۲).

ادو (edo)، نام سابق توکیو، ژاپن.

ادوار، دریاچه‌ی، افریقا: ← ادوار نیانزا.

ادوارد[12] I (edwārde)، ۱۲۳۹–۱۳۰۷، پادشاه (۱۲۷۲–۱۳۰۷) انگلستان، پسر هنری III بود، و در جنگ بارونها (۱۲۶۳–۶۷) بطرفداری پدرش جنگید، و پیروز شد. برای اول‌بار ویلز را تحت حکومت انگلستان درآورد (۱۲۸۲–۸۴). سپس لشکرکشی طولانی بر ضد اسکاتلند کرد. کوششهای قابل توجهی برای بسط فرمانروائی انگلستان بر تمام بریتانیا نمود. بسبب اصلاحاتی که در قانونگذاری کرد (بخصوص ← قوانین وستمینستر) معروف به یوستی‌نیانوس انگلستان شد. دادگاههای خصوصی و کلیسائی را محدود ساخت، و واگذاری زمین را به کلیسا بدون اجازه‌ی خود ممنوع کرد. در زمان او پارلمنت انگلستان تقریباً بصورت کنونی درآمد. در ۱۲۹۵ "پارلمنت نمونه" را فرا خواند، که در آن بارونها، بازرگانان، و روحانیان بیش از پیش نماینده داشتند، و بعلت ایستادگی این طبقات در برابر مالیاتهای جنگی، شاه ناچار فرمانهای پیشین (مثلا ماگنا کارتا) را تأیید کرد. پسر و جانشینش ادوارد II.

ادوارد[12] II، ۱۲۸۴–۱۳۲۷، پادشاه (۱۳۰۷–۲۷) انگلستان، پسر و جانشین ادوارد I. در ۱۳۰۱ عنوان (اولین) پرینس آو ویلز یافت. از آغاز پادشاهی بیکفایتی و تلون مزاج او معلوم شد، و تحت تأثیر اطرافیان خود قرار گرفت. سلطنت او در مبارزه با بارونهای ناراضی گذشت. در ۱۳۱۴ به اسکاتلند قشونکشی کرد، ولی در نبرد بنکبرن از رابرت I شکست خورد. در ۱۳۲۲–۲۶ دسپنسر مهین و دسپنسر کهین فرمانروایان واقعی بودند. در ۱۳۲۶ ملکه ایزابل دو فرانس به انگلستان تاخت. پس از کشته شدن دسپنسرها، ادوارد خلع شد، و در قلعه‌ی برکلی بوسیله‌ی ملکه و معشوق او راجر دِ مورتیمر بقتل رسید. پسر و جانشینش ادوارد III.

ادوارد[12] III، ۱۳۱۲–۷۷، پادشاه (۱۳۲۷–۷۷) انگلستان، پسر و جانشین ادوارد II. در آغاز پادشاهی او قدرت در دست ایزابل دو فرانس و ر. دِ مورتیمر بود، تا آنکه در ۱۳۳۰ ادوارد حکومت را بدست گرفت. اگرچه در ۱۳۳۳ بر اسکاتلند پیروز شد، کار اسکاتلند فیصله نیافت. بسبب بستگی مادرش با خاندان پادشاهی فرانسه، مدعی تاج و تخت فرانسه شد، و در ۱۳۳۷ جنگ صدساله را آغاز کرد، و با پیروزی ادوارد امیر سیاه، در این جنگ، که مرحله‌ی اولش با پیمان لندن در ۱۳۵۹ پایان یافت، فعالیت نمودند. جنگ دگر باره آغاز شد ولی، مانند جنگهای اسکاتلند،

---

(۱)Adams (۲)Edman (۳)Edmonton (۴)Edmund (۵)Edmund Ironside (۶)primates (۷)Admiralty (۸)Adenauer (۹)Edinburgh (۱۰)adenoids (۱۱)Adana (۱۲)Edward

در دوره‌ی پادشاهی ادوارد به نتیجه نرسید. در زمان او پارلمنت جلوی پول را گرفت، و شاه را ناچار به دادن امتیازهائی کرد. مرگ سیاه بسیاری از مردم را کشت، و تغییرات اجتماعی که خواسته‌ی طبقات پایین‌تر برای مزد بیشتر و پیشرفت اجتماعی بود پدید آورد. ادوارد با کلیسا نزاع داشت، و ج. ویکلیف سخنگوی مخالفین او در این امر بود. حزب درباری، به رهبری جان آو گانت (که یکی از معشوقه‌های ادوارد از او پشتیبانی میکرد)، با حزب پارلمانی، به رهبری امیر سیاه و ادمند مورتیمر، رقابتها داشتند.

ادوارد[1] IV (edwārde)، ۱۴۴۲–۸۳، پادشاه (۱۴۶۱–۸۳) انگلستان. وی پسر ریچارد ملقب به (سومین) دیوک آو یورک بود، و در شهر روان فرانسه متولد شد. پس از مرگ پدر، لندن را اشغال کرد (۱۴۶۱)، و شورائی از اشراف او را بجای هنری VI بپادشاهی برداشتند. پسرعموی ناراضی ادوارد، ریچارد نویل ملقب به ارل آو واریک، به فرانسه گریخت، و با مارگریت آو انجو، ملکه‌ی هنری VI مخلوع، متحداً با سپاه به انگلستان بازگشتند، و هنری را از نو بتخت نشاندند، ولی سرانجام مغلوب ادوارد شدند، و هنری در برج لندن درگذشت (۱۴۷۱). بقیه‌ی دوره‌ی پادشاهی ادوارد به آرامی گذشت.

ادوارد[1] V، ۱۴۷۰–۸۳، پادشاه (۱۴۸۳) انگلستان. پس از مرگ پدرش ادوارد IV، جانشین او شد، ولی پس از سه ماه بتوسط عمویش ریچارد ملقب به دیوک آو گلاستر خلع شد، و ریچارد شاه و برادر کوچکترش را در برج لندن زندانی کرد، و آنها را فرزندان نامشروع اعلام نمود، و خود بعنوان ریچارد III بتخت سلطنت نشست. بیش از ۲۰ سال بعد، سر تامس مور اعلام داشت که شاهزادگان را در خواب بفرمان ریچارد خفه کرده‌اند. در نمایشنامه‌ی ریچارد سوم شکسپیر سخن از سرنوشت آنها است.

ادوارد[1] VI، ۱۵۳۷–۵۳، پادشاه (۱۵۴۷–۵۳) انگلستان. پس از پدرش، هنری VIII، زیر نظر شورای نایب‌السلطنگی که دائی و حامی وی، ا. سیمور ملقب به دیوک آو سامرست، اختیار آن را در دست داشت پادشاهی کرد. در دوره‌ی او قوانین مربوط به خیانت و بدعت در دین تعدیل شد، و دولت به کیش پروتستان گرائید. سیمور، بسبب طرفداری از خرده‌مالکین، سرانجام بدست رقیبش جان دادلی ملقب به دیوک آو نورثامبرلند برافتاد، و دادلی بر شاه مسلط شد، و او را واداشت که لیدی ج. گری را بجانشینی خود انتخاب کند. چند روز پس از مرگ ادوارد، ماری تودور بتخت نشست.

ادوارد[1] VII، ۱۸۴۱–۱۹۱۰، پادشاه (۱۹۰۱–۱۰) بریتانیای کبیر و ایرلند. پس ارشد ملکه‌ی ویکتوریا و پرینس آلبرت بود، و در کاخ بوکینگهام متولد شد، و مدت ۶۰ سال ولیعهد و دارای عنوان پرینس آو ویلز بود. مسافرتهائی به خارج انگلستان (کانادا، کشمیر، هند، و غیره) کرد. در انعقاد اتفاق دوستانه (۱۹۰۴) با فرانسه و اتحاد ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه مؤثر بود. جورج V فرزند وی بود.

ادوارد[1] VIII (edwārde)، ۱۸۹۴–، پادشاه (۱۹۳۶) بریتانیای کبیر و ایرلند؛ پس ارشد جورج V و ملکه‌ی مری. در ۱۹۱۰ ولیعهد و دارای عنوان پرینس آو ویلز گردید. در حج I خدمت کرد، و سپس مسافرتهای زیادی کرد. در ژانویه‌ی ۱۹۳۶ بپادشاهی رسید، و علاقه‌ی خود را به اصلاحات اجتماعی بروز داد. در نوامبر همان سال، در زمان نخست‌وزیری س. بالدوین، بر سر تصمیم او به ازدواج با والیس وارفیلد سیمسن (← وینزر، داچس آو) بحرانی پیش آمد، و در دسامبر ۱۹۳۶ ادوارد از سلطنت استعفا داده به فرانسه رفت، و در آنجا در مارس ۱۹۳۷ با والیس وارفیلد ازدواج کرد. وی عنوان دیوک آو وینزر (diuk āv winzər) دارد، و در ۱۹۴۰–۴۵ فرماندار باهاما بود.

ادوارد VII، شبه جزیره‌ی یا ارض کینگ

ادوارد[2] VII (arze king)، شبه‌جزیره‌ی قاره‌ی جنوبگان که از ارض مری برد بجانب لغ در دریای راس ممتد است. رابرت ف. سکات آنرا در ۱۹۰۲ کشف و نامگذاری کرد.

ادوارد امیر سیاه[3] (edwārd amire siāh) [ادوارد، ملقب به امیر سیاه]، ۱۳۳۰–۷۶، پسر ادوارد III (پادشاه انگلستان). لقب دیوک آو کورنوال (diuk āv kornwāl) داشت، و نخستین کس در انگلستان بود که لقب دیوک گرفت (۱۳۳۷). در نبرد کرسی و محاصره‌ی کاله جنگید. در ۱۳۵۶ در نبرد پواتیه پیروز شد، و ژان II، پادشاه فرانسه، را اسیر کرد. در ۱۳۶۰، که بموجب پیمان کاله، آکیتن و پونتیو و کاله به پادشاه انگلستان واگذار شد، ادوارد III ازین متصرفات خود در فرانسه امیرنشینی تأسیس کرد، و امیر سیاه را به امارت آن منصوب نمود، و وی دربار مجللی در بوردو دایر کرد. امیر سیاه پدروی ستمگر را بر ضد شورشیان کاستیلی یاری کرد، ولی برای تأمین مخارج جنگ ناچار شد مالیاتهائی در آکیتن بگیرد، و این امر سبب جنگ با شارل V فرانسه گشت. سرانجام بعلت کسالت مزاج از امیرنشین خود کناره‌گیری کرد (۱۳۷۲). بعداً با برادر خود جان آو گانت، که بسبب پیری ادوارد III فرمانروای واقعی انگلستان شده بود، بمخالفت برخاست. امیر سیاه پیش از پدر درگذشت، ولی پسرش بنام ریچارد II جانشین ادوارد III گردید.

ادوارد خستوان[4] (edwārde xostovān؛ فارسی، = مُتقِن، معترف)، فت ۱۰۶۶، پادشاه (۱۰۴۲–۶۶) انگلستان. پسر اتلرد II بود؛ در فرانسه بزرگ شد. هارتکنوت او را به انگلستان آورد (۱۰۴۱)، و در ۱۰۴۲ ادوارد به جانشینی وی انتخاب شد. فرمانروای خوبی بود؛ مردم را از مالیاتهای سنگین آزاد ساخت. کشمکش او با یکی از اشراف نیرومند انگلستان، بنام گادوین، بسبب طرفداری ادوارد از نورمانها شدت یافت. گادوین و خانواده‌اش تبعید شدند (۱۰۵۱). در غیبت آنها، ویلیام ملقب به دوک نورماندی (بعداً ویلیام I) به دربار ادوارد آمد، و گویا ادوارد او را وارث خود کرد. بعدها که هم ویلیام و هم هارولد III مدعی جانشینی ادوارد شدند، وی هرلد، پسر جنگجوی گادوین، را بجانشینی خود شناخت. بحرانی که بسر سر مسئله‌ی جانشینی پیش آمد با ← کشورگشائی نورمانها برطرف گردید. ادوارد را بمناسبت پرهیزکاریش لقب خستوان داده‌اند.

ادواردز[5]، ادوارد (edwārd edwārdz)، ۱۸۷۰–۱۹۴۴، مستشرق انگلیسی. زبانهای سریانی و عربی و فارسی را نزد ه. اته آموخت، و زبان عبری نیز میدانست. در ۱۹۰۴ در قسمت کتابهای چاپی و نسخ خطی شرقی موزه‌ی بریتانیائی مشغول خدمت بود. در ۱۹۳۵ بازنشسته شد. از آثارش فهرستی از کتابهای چاپی فارسی در موزه‌ی بریتانیائی (۱۹۲۲) است.

ادواردز[5]، جانثن (jānəṯən edwārdz)، ۱۷۰۳–۵۸، متأله و فیلسوف مابعدالطبیعی امریکائی. از پیروان کالون بود، و تعالیم او نهضت بیداری عظیم را وارد انگلستان جدید کرد. شاهکار او، آزادی اراده (۱۷۵۴)، متضمن دلایل فلسفی و اخلاقی در اثبات مذهب جبری است.

ادوارد شهید[6] (edwārde) فت ۹۷۸، پادشاه (۹۷۵–۷۸) انگلستان، پسر ادگر، از عهده‌ی اداره‌ی مملکت برنیامد، و سرانجام بقتل رسید. جسدش را به شافتسبری بردند؛ "معجزه‌هائی" در آنجا پیش آمد، و مردم او را شهید و از قدیسین بشمار آوردند.

ادوارد مهین[7] (edwārde mehin)، فت ۹۲۴، پادشاه (۸۹۹–۹۲۴) وسکس. پسر الفرد کبیر و ظاهراً در سلطنت با وی شریک بود، و در جنگ با مهاجمین شمالی فعالیت بسیار نمود. تدریجاً فرمانروای همه‌ی انگلستان در جنوب رود هامبر شد.

ادوار نیانزا[8] (eduār niānzā) یا **دریاچه‌ی ادوار**، دریاچه‌ای بوسعت ۲٬۱۵۰ کمه، افریقای مرکزی، بر مرز بین کنگوی بلژیک و اوگاندا. فرازای آن ح ۹۹۰ متر است. در ۱۸۸۹ بتوسط ستنلی کشف شد.

آدور[9] (ādur)، رودی بطول ۳۳۸ کم، جغ فرانسه. در کوههای پیرنه سرچشمه میگیرد، و نزدیک بایون به خلیج بیسکی میریزد.

آدوکنائیشه (ādukanaiša)، نام ماهی در عهد هخامنشی بزبان پارسی باستان، مطابق ماه بابلی نیسانو (نیسان) و مارس و آوریل یا آوریل در مه‌ی فرنگی.

آدولف (ādolf)، نام فرانسوی و آلمانی برای مرد، مطابق ادالف انگلیسی و آدولفوس لاتینی.

آدولف ناسوئی[10] (ādolfe nāsoi)، فت ۱۲۹۸، پادشاه (۱۲۹۲–۹۸) آلمان. دیت (مجلس نمایندگان) او را برکنار کرد؛ بدست سپاه آلبرشت I شکست خورد و کشته شد.

ادولفو و آدولفو، نامهای اروپائی برای مرد، مطابق آدولف و آدولفوس لاتینی.

آدولفوس (ādolfus)، نام لاتینی (املای اصلی

---

(۱)Edward (۲)King Edward VII Land (۳)Edward the Black Prince (۴)Edward the Confessor (۵)Edwards (۶)Edward the Martyr (۷)Edward the Elder (۸)Edward Nyanza (۹)Adour (۱۰)Adolf of Nassau

Adolphus) برای مرد، مشتق از یونانی. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Adolfo	آذولفو (ādolfo)
آلمانی	Adolf,Adolph	آدولف (ādolf)
انگلیسی	Adolph	ادالف (adālf)
انگلیسی	Adolphus	ادالفس (ədālfəs)
ایتالیائی	Adolfo	آدولفو (ādolfo)
پرتغالی	Adolpho	ادولفو (adolfu)
فرانسوی	Adolphe	آدولف (ādolf)

ادوم (adum) [عبری، = سرخ]، لقب عیسو، پسر اسحاق، که سرخ‌رو بود.

ادوم[1] یا **ادومیه**[2] (adumiyya) یا **جبل سعیر** (jabale sa'ir)، ناحیه‌ی کوهستانی قدیم، ج فلسطین، که از ج بحر المیت تا خلیج عقبه ممتد، و از ش به صحرای عربستان محدود بود، و عیسو و فرزندانش، پس از مرگ اسحاق، در آنجا سکونت گزیدند. این مردم از خود شاهانی داشتند، و با همسایگان خود، فرزندان یعقوب، یعنی یهودیان، پیوسته در جنگ بودند، و عاقبت داود بر ایشان پیروز شد. پس از آن بار دیگر استقلال یافتند، و در آخر کار مغلوب نبوکدنصر شدند.

ادونای (adonāy)، نام عبری خدا.

آدونت[3] (ādvent) [از لفظ لاتینی آدونتوس (ādventus)، = نزدیک شدن، آمدن (عیسی)]، در تقویم مسیحی، دوره‌ی چهارهفته‌ای قبل از عید میلاد مسیح، که موسم توبه و انابه و آماده شدن برای عید میلاد است. و نیز بمعنی ظهور عیسی در آخرالزمان است که آدونتیستها آن را نزدیک میدانند.

آدونتیستها[4] (ādventistha)، مسیحیان معتقد به بازگشت عیسی بر زمین. آدونتیستها چند فرقه هستند. از جمله **آدونتیستهای دوم**[5] یا میلریها، که به ویلیام میلر (۱۷۸۲-۱۸۴۹)، از مردم امریکا، منسوبند، و وی سال ۱۸۴۳ و سپس ۱۸۴۴ را آخر دنیا شمرد، و چون دنیا به آخر نرسید، پیروانش در سال ۱۸۴۵ اعتقاد خود را به بازگشت عیسی، بدون قید موعد معین، اعلام نمودند. **آدونتیستهای روز هفتم**[6]، که بجای روز یکشنبه روز شنبه را از لحاظ دینی مقدس میشمارند، ظهور عیسی را نزدیک و بانو ا. گ. وایت را پیغمبر میدانند. این فرقه خود بر سر تعبیر پیشگوئیهای وایت اختلاف پیدا کردند، و دسته‌ای از آنان در ح ۱۸۶۶، بنام کلیسای خدا، متشکل شدند.

ادونیا[7] (aduniyyā) [عبری، = یهوه آقای من]، پسر چهارم داود که متوقع تاج و تخت بود. داود سلطنت را به سلیمان داد (دوم سموئیل ۴.۳؛ اول پادشاهان ۱: ۱.۲-۲۵).

آدونیس[8] (ādonis)، در دین یونانی، معشوق آفرودیته. پس از مرگش، باصرار آفرودیته، خدایان موافقت کردند که سالی شش ماه زنده شود. از این جهت، هر سال در جشن آدونیا در نیمه‌ی تابستان، مرگ و تجدید حیاتش را، که نشانه‌ی مرگ و تجدید حیات سالانه‌ی طبیعت است، جشن میگرفتند.



مرگ آدونیس

ادوین[9] (edwin)، ح ۵۸۵-۶۳۳، شاه (۶۱۷-۳۳) نورثامبریا. چون اتلفرید مانع رسیدن او بسلطنت موروثی بود، ادوین به ردوالد (redwāld)، پادشاه انگلیای شرقی، پناهید، و او اتلفرید را کشته ادوین را بپادشاهی رسانید. پس از مرگ ردوالد، ادوین جانشین وی نیز شد، و تمام ممالک آنگلوساکسون بجز کنت تحت فرمان او درآمد. ادوین به مسیحیت گروید. شهر ادینبورگ را، که از وی نام گرفته مستحکم ساخت. سرانجام در جنگ با پندا، پادشاه مرشا، شکست خورد و کشته شد.

ادویه (advie)، محصولات معطر مواد گیاهی که برای خوشبو کردن و چاشنی بکار میرود. این کلمه امروز فقط برای مواد معطر یا خوش‌طعمی که در غذاها بکار میروند معمول شده، ولی گاهی بمواد داروئی و عطرسازی و بخورها و صابون نیز گفته میشود. اقسام آن عبارتند از ادویه‌ی محرک (فلفل)، معطر (میخک، دارچین)، و بعضی علفهای شیرین مانند نعناع و مرزنگوش. ادویه را از آن قسمت گیاه میگیرند که عطر بیشتر دارد (پوست، ساقه، گل، غنچه، میوه، دانه، یا برگ). عموماً آنرا بصورت گرد در میآورند، ولی ممکن است بصورت تنتور یا بحالت طبیعی مصرف شود، چنانکه در بعضی گیاهان عمل میشود. از دورانهای باستانی ادویه‌ای که از شرق دور میآمد طالب بسیار داشت، و پس از توقف مختصری که در دوره‌ی جنگهای صلیبی در تجارت آن روی داد، مجدداً اهمیت بسیار یافت، و بحدی در اروپا طالب یافت که برای بدست آوردن آن مجبور شدند راههای تجارتی جدید یافته و از آن راهها ادویه را به اروپا برسانند. قسمتی از اکتشافات جغرافیائی را نتیجه‌ی این مسافرتها باید دانست.

ادهم کاشانی (adhame)، فت ۹۶۹ هق، شاعر ایرانی؛ متولد کاشان. بیشتر عمر خود را در بغداد و تبریز گذرانید. در تبریز بدست جوانی کشته شد. در غزلسرائی مهارت داشت.

ادی[10]، **مری بیکر** (meri beykər edi)، ۱۸۲۱-۱۹۱۰، بانوی امریکائی، واضع اصول معرفت مسیحی و مؤسس فرقه‌ای که براین اصول استوار گشت. چون از کودکی رنجور بود، مسئله‌ی ایمان و تندرستی توجه وی را بخود معطوف داشت، و مکتبی تأسیس کرد که از ۱۸۶۶ به "معرفت مسیحی" معروف شد. رساله‌ی او بنام معرفت و تندرستی در ۱۸۷۵ انتشار یافت. شتفان تسوایک در شکفتیهای زندگی بکزن (ترجمه‌ی فارسی، تهران) شرح حال او را نوشته است.

آدیاباتیک: ← ناگذار.

آدیابنه[11] (ādiābene)، ناحیه‌ی آشور قدیم، ش دجله و بین زاب صغیر و زاب کبیر.

ادیب (adib)، تخلص چند تن از شاعران پارسی‌گوی از جمله، ادیب پیشاوری، ادیب صابر و ادیب نیشابوری.

ادیب، محمد رحیم، ملقب به عمیدالملک، ۱۲۹۵ هق-۱۳۳۰ هش، از فرهنگیان ایران. وی از شاگردان قدیم مدرسه‌ی دارالفنون بود و بنظامت و نیابت ریاست دارالفنون و ریاست مدرسه‌ی علمیه رسید، و مشاغل مختلف در وزارت فرهنگ داشت.

ادیب الممالک فراهانی (adibo 'l.mamāleke farāhāni)، لقب و شهرت **محمد صادق، متخلص به امیری، ۱۲۷۷-۱۳۳۶ هق**، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی. پسر حاجی میرزا حسین فراهانی و از خاندان قائم‌مقام فراهانی بود. نخست پروانه تخلص داشت، و سپس، بمناسبت ندیمی با امیر نظام گروسی، امیری تخلص نمود. در ۱۳۲۴ هق سردبیری روزنامه‌ی مجلس را برعهده داشت؛ سپس روزنامه‌ی عراق عجم را تأسیس کرد، و مدتی نیز سردبیر روزنامه‌ی رسمی ایران بود. بسبب احاطه بادبیات فارسی و عربی و تسلط بر تواریخ عرب و عجم، اشعار او از اشارات و الفاظ و معانی خاص مشحون است. در انقلاب مشروطه با مجاهدان یاری کرد، و در فرهنگ و عدلیه مشاغلی بس عهده گرفت. از شاعرانی بود که نخستین‌بار مضامین میهن‌پرستی و اجتماعی و سیاسی در شعر بکار برد.

ادیب پیشاوری، احمد (adibe pišāvari)، متخلص به **ادیب**، ح ۱۲۶۰-۱۳۴۹ هق، شاعر و ادیب فارسی‌زبان، مت پیشاور (از شهرهای کنونی پاکستان)؛ پسر سید شهاب‌الدین. در ایران بسر برد و حکمت و فلسفه‌ی قدیم را نزد حاج ملا هادی سبزواری آموخت. در ادبیات فارسی و عربی استادی مسلّم بود؛ بسیاری از شاعران و ادیبان معاصر ایران در محضر وی درس خوانده‌اند. دیوان غزلیات و قصاید فارسی و عربی او و نیز تاریخ ابوالفضل بیهقی با حواشی فاضلانه‌ی وی در تهران چاپ شده است.

ادیب صابر (adib sāber)، شهرت **شهاب‌الدین صابر ابن اسماعیل ترمذی** (termezi)، متخلص به **صابر و ادیب**، فت ۵۴۶ هق، از شاعران پارسی‌گوی معروف عهد سلجوقیان؛ مت ترمذ. با رشید وطواط و خاقانی و نظامی عروضی معاصر بود. در غزلسرائی مهارتی بسزا داشت. سنجر او را جهت خبرنگاری به خوارزم فرستاد، و او در نهان اخباری بسوی سلطان سنجر میفرستاد. اتسز چون ازین ماجری آگاه شد او را در جیحون غرق کرد.

---

(۱)Edom (۲)Idumaea (۳)Advent (۴)Adventists (۵)Second Adventists (۶)Seventh-day Adventists
(۷)Adonijah (۸)Adonis (۹)Edwin; Eadwin (۱۰)Eddy (۱۱)Adiabene

ادیب نیشابوری (adibe neyšāburi)، شهرت **عبدالجواد، ادیب، ۱۲۸۱–۱۳۴۴** هق، شاعر و ادیب ایرانی؛ مت نیشابور؛ پسر ملا عباس نیشابوری. در ادبیات فارسی و عرب تبحر داشت. سی سال متوالی در مدرسه‌ی نوّاب مشهد تدریس کرد. در حکمت قدیم و تصوف نیز دست داشت. به حبیب خراسانی، عارف عالیقدر، ارادت میورزید، و اشعار صفای اصفهانی را بسیار میپسندید. علاوه بر پیروی از سبک خراسانی، بشیوه‌ی دو شاعر مزبور نیز شعر میسرود. جز دیوان شعری، که آنهم حاوی تمام اشعارش نیست، اثری از وی نمانده است.

آدیجه[1] (ādije)، آلمانی **اچ** (ec)، رودی بطول ۳۶۲ کم، ل ایتالیا. از آلپ جاری شده پس از عبور از ورونا به دریای آدریاتیک میریزد.

ادیراندک[2]**، کوههای** (adirāndak)، کوههائی واقع در لش ایالت نیویورک، کشمت، که بجهت مناظر زیبایش معروفست. گاهی آنها را باشتباه جزء کوههای آپالاش میشمارند.

آدیس آبابا[3] (ādis ābābā)، شهر (جه ح ۴۰۰٬۰۰۰). پایتخت حبشه. منلیک II آنرا بنا کرد (۱۸۸۷) و در ۱۸۸۹ پایتخت خود ساخت. در ۱۹۳۶–۴۱ پایتخت افریقای شرقی ایتالیا بود. کاخ سلطنتی در نزدیکی آن است.

آدیسن، بیماری (ādison؛ از فنس)، انگلا ادیسن (adisən)، بیماری وخیم ناشی از تباهی قشر غده‌ی روی کلیه. این بیماری را اول دفعه تامس ادیسن[4] (tāməs adisən)، ۱۷۹۳–۱۸۶۰، پزشک انگلیسی وصف کرده است.

ادیسن[4]، تامس: ← آدیسن، بیماری.

ادیسن[5]، تامس (tāməs edison؛ انگلا edisən)، ۱۸۴۷–۱۹۳۱، مخترع امریکائی. از اختراعات اولیه‌ی او فرستنده و گیرنده‌ی خودکار تلگراف و دستگاهی برای مخابره‌ی چهار تلگراف بر یک سیم در آن واحد است. نوعی فرستنده‌ی زغالی تلفون و اولین فونوگراف کارآمد نیز از اختراعات او میباشد. در ۱۸۷۹ نخستین لامپ چراغ برق را که از لحاظ تجارت عملی بود ساخت، و سپس شبکه‌ی توزیع برق را برای استفاده از آن تکمیل کرد. در ۱۸۸۱–۸۲ اولین مرکز تولید و توزیع برق را برای روشنائی بوجود آورد. نخستین دستگاه سینما-توگراف را در کشمت، همزمان با پیدایش (۱۸۹۳) سینماتوگراف اوگوست لومیر فرانسوی، ساخت، و راه همزمان کردن تصاویر را با اصوات، که مقدمه‌ی پیدایش سینمای ناطق است، نشان داد. نوعی خط آهن آزمایشی که با برق کار میکرد نیز از ساخته‌های او است. بیش از ۱۳۰۰ اختراع بنام وی ثبت شده.

ادیسن[6]، جوزف (jözəf adisən)، ۱۶۷۲–۱۷۱۹، نویسنده‌ی انگلیسی. اولبار منظومه‌ی حماسی نبرد او (۱۷۰۴) موجب شهرتش گردید. نمایشنامه‌ها (از جمله تراژدی کاتو، ۱۷۱۳) و انتقادات ادبی (بخصوص مقاله‌ای در ستایش بهشت گمشده‌ی میلتن) نیز نوشته است، اما شهرتش بیشتر بسبب مقالات طنزآمیز اوست، که از بهترین مقالات زبان انگلیسی بشمار میرود. از ۱۷۰۹ در مجله‌ی تتلر (tatlər) که بدست دوستش سر ر. ستیل اداره میشد مقاله مینوشت. در ۱۷۱۱ ادیسن و ستیل مجله‌ی سپکتیتر (spekteytər) را دایر کردند، و مقالات ادیسن در این مجله سخت مورد پسند مردم واقع شد. ادیسن وارد خدمات سیاسی نیز بود، و مناصب عالی دولتی نیز یافت.

آدیغه[7] (ādiqe) یا **آدیگه:** ← چرکسها.

آدیگه[8] (ādige) یا **آدیغه:** ← چرکسها.

آدیگه[8]، ناحیه‌ی خودمختار، ناحیه‌ای (۴٬۴۰۰ کمه؛ جه ۲۵۰٬۰۰۰) جزء سرزمین کراسنودار، جمشسر، در دامنه‌ی کوههای بزرگتر قفقاز؛ مرکزش شهر مایکوپ. شغل عمده‌ی اهالی (کمتر از نیمی از آنها از چرکسها هستند) کشاورزی و چوپانی بوده، ولی کشف منابع نفت این منطقه را از مناطق حیاتی اقتصاد روسیه ساخته است.

ادینبره (edinbərə)، پایتخت اسکاتلند، ← ادنبورگ.

ادینبره، دیوک آو[9] (diuk āv edinbərə*)، لقب **فیلیپ ماونتبتن** (filip măntbatən)، ۱۹۲۱–، همسر الیزابت II، ملکه‌ی بریتانیای کبیر؛ نوه‌ی ژرژ I (پادشاه یونان) و نبیره‌ی ملکه‌ی ویکتوریا. در انگلستان پرورش یافت، و در جج II در خدمت بحریه‌ی بریتانیا بود. در ۱۹۴۷ شارمند بریتانیا شد، و در ۲۰ نوامبر آن سال در وستمینستر ابی با شاهزاده خانم الیزابت (بعداً ملکه‌ی الیزابت II) ازدواج کرد. در سال ۱۳۳۹ هش چند روزی با زوجه‌ی خود در ایران گذرانید (۱۱–۱۵ اسفند).

ادینبره‌شر[10] (edinbərəšər)، ولایت اسکاتلند، ← مید لوذین.

ادینبورگ، پایتخت اسکاتلند، ← ادنبورگ.

ادینگتن[11]**، سر آرثر ستنلی** (sər ārtər stanli edingtən)*، ۱۸۸۲–۱۹۴۴، منجم و فیزیکدان انگلیسی. در ۱۹۰۶ معاون رصدخانه‌ی سلطنتی گرینویچ، در ۱۹۱۳ استاد دانشگاه کیمبریج، و در ۱۹۱۴ مدیر رصدخانه‌ی آن دانشگاه شد. تحقیقات عمده‌ای در حرکت و تعادل ستارگان و ساختمان اتمی آنها دارد. ادینگتن از ائمه‌ی نظریه‌ی نسبیت اینشتین بود، و در کتاب خود، نامش جهان منبسط (۱۹۳۳)، میگوید که کهکشانهای خارجی یا سحابیهای مارپیچی جهان از یکدیگر دور میشوند. از آثار دیگرش حرکات کواکب و ساختمان جهان (۱۹۱۴)، فضا، زمان، و گرانش (۱۹۲۰)، تئوری ریاضی نسبیت (۱۹۲۳)، ساختمان داخلی ستارگان (۱۹۲۶)، و طبیع جهان فیزیکی (۱۹۲۸) است.

ادینگتن[12]**، هنری** (henri adingtən)، ملقب به (اولین) **وایکاونت سیدمث** (vāykānt sidməţ)، ۱۷۵۷–۱۸۴۴، سیاستمدار انگلیسی. پس از ویلیام پیت نخست‌وزیر انگلستان بود (۱۸۰۱–۴)، و پیمان آمیین با ناپلئون درین دوره منعقد شد (۱۸۰۲). بعد از اینکه جنگ دگربار درگرفت، بعلت بیکفایتی ادینگتن، پیت جای او را گرفت. در ۱۸۱۲–۲۲ وزیر کشور بود، و در مقابل مردم گرسنه و ناراضی به اعمال زور متوسل شد، و منفور مردم گردید. در ۱۸۲۴ بکلی از کارهای دولتی کناره گرفت.

آذار یا **اذار. ۱–** نام ماه سوم در تقویم شمسی ممالک عربی، که بعد از شباط و قبل از نیسان و دارای ۳۱ روز و مطابق ماه مارس فرنگی است. **۲–** ماه ششم سال عرفی و ماه ۱۲م سال دینی یهود، که مطابق فوریه–مارس تقویم گرگوری است.

اذالت (ezālat) [عربی، = دامن فروهشتن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن افزودن الفی است بر وتد مجموع آخر پایه پیش از آخرین حرف ساکن آن؛ بعبارت دیگر تبدیل هجای دراز آخر پایه است بهجائی درازتر. مانند مستفلن (mostaf'elon) (--U-) که بدل به مستفلان (mostaf'elān) (--U--) شود. پایه‌ای چنین تغییر یافته را مذال (mozāl) خوانند.

اذان (azān)، در اسلام، کلمات مخصوصی که برای خواندن مؤمنان بنماز توسط مؤذن ببانگ بلند ادا میشود. آنچه در نزد شیعه متداول است چنین است: چهار الله اکبر، دو اشهد ان لا اله الا الله، دو اشهد ان محمداً رسول‌الله، دو اشهد ان علیاً ولی الله، دو حی علی الصلاة، دو حی علی الفلاح، دو حی علی خیر العمل، دو الله اکبر، دو لا اله الا الله. اولین مؤذن اسلام بلال حبشی بود که شین اشهد را سین میخواند، و از پیغمبر روایت شده که سین بلال در نزد خدا شین حساب میشود. نیز ← اقامه.

آذان[13]، اسم اسپانیولی: ← آداموس.

آذان الفیل، علف دائمی: ← تارو.

اذخر (azxar)، (*Andropogon schoenanthus*)، گیاهی دارای ساقه‌های معطر که آنرا کاه مکی (kāhe makki) و گور گیاه نیز میخوانند.

آذر (āzar)، در آیین زردشتی، ایزد نگهبان آتش، موکّل بروز نهم (موسوم به آذر) هر ماه شمسی و ماه نهم (موسوم به آذر) هر سال شمسی. ← تقویم اوستائی. نیز ← آتش.

آذر: ← آذر بیگدلی، لطفعلی‌بیگ.

آذرآبادگان: ← آتورپاتکان.

آذربایجان (āzarbāyejān)، ایالت سابق (ح ۱۰۴٬۰۰۰ کمه)، لغ ایران، که از ل به رود ارس، از غ به ترکیه و عراق، از چ به کردستان و خمسه، و از ش به گیلان و طالش محدود بود. (برای صورتهای مختلف نام ایالت ← آتورپاتکان). ایالت آذربایجان مشتمل بر چند ولایت بود، تبریز (در مرکز)؛ ماکو، خوی، مرند، قراجه‌داغ (در ل)، اردبیل، خلخال، سراب، گرمرود (در ش)؛ هشترود، صاین‌قلعه و افشار، ساوجبلاغ (یا منکری) (در چ)؛ و ارومیه (در ع). بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش)، ایالت آذربایجان منحل شد، و استان سوم و استان چهارم تشکیل یافت. در خرداد ۱۳۲۵ هش، این دو استان تبدیل به یک استان بنام استان آذربایجان گردید، در مهر ماه ۱۳۳۷ این تصمیم ملغی و استان آذربایجان منحل شد، و دو استان آذر-

(۱)Adige (۲)Adirondack (۳)Addis Ababa (۴)Addison (۵)Edison (۶)Addison (۷)Adighe (۸)Adyge (۹)Duke of Edinburgh (۱۰)Edinburghshire (۱۱)Eddington (۱۲)Addington (۱۳)Adán

بایجان شرقی و آذربایجان غربی بوجود آمد.

ناحیه‌ی آذربایجان ایران بواسطه‌ی رود ارس از خاک شوروی جدا میشود؛ از ل به ← جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان و آذربایجان شوروی و از لش و قسمتی از ش به آذربایجان شوروی محدود است. سیمای طبیعی عمده‌ی آن قله‌های مرتفعی است (از قبیل سبلان، بارتفاع ۴٬۸۲۱ متر؛ سهند، بارتفاع ۳٬۷۲۲ متر) که بوسیله‌ی رشته‌کوههائی بهم مرتبطاند، و این رشته‌ها را میتوان به ۵ دسته تقسیم کرد: (۱) رشته‌های متفرق شمالی قراداغ؛ (۲) رشته‌ی قوشه داغ و سبلان، که از لش تبریز تا اردبیل ممتد است؛ (۳) کوههای مرکزی که از سهند شروع میشود و در مشرق بنام بزقوش امتداد می‌یابد؛ (۴) رشته‌ی جنوبی، موسوم به قافلان کوه؛ (۵) کوههای منفرد غ دریاچه‌ی رضائیه که در واقع پیشرفتگیهای فلات ارمنستان در خاک آذربایجان است. قسمت مرکزی آذربایجان مرکب از دشتها (نواحی تبریز، مرند، خوی، سلماس) و فلاتهای مرتفع است. پست‌ترین نقاطش ← دریاچه‌ی رضائیه است، که فرازای آن ح 1٬300 متر میباشد

خاک آذربایجان بوسیله‌ی دریای خزر، دریاچه‌ی رضائیه، و رود دجله زهکشی میشود. رودهائی که بجانب دریای خزر جریان دارند شعبه‌های سفید رود و شعبه‌های جنوبی رود ارس است. (برای رودهای وارد به دریاچه‌ی رضائیه ← رضائیه، دریاچه‌ی). رود زاب صغیر در قسمت مرزی در ایران سرچشمه میگیرد و به دشتهای شمالی عراق وارد شده به دجله میریزد.

اقلیم آذربایجان بزی و آب و هوای آن در تابستان معتدل است، ولی زمستانهای آن بسیار سرد است، و دما ممکن است از °۳۰ زیر صفر هم کمتر شود. بارش متوسط ۳۰ سم (در رضائیه ۵۰ سم) است. در زمستان، بواسطه‌ی برفهای سنگین، عبور و مرور از گردنه‌های آن دشوار است. زمینش بسیار حاصلخیز است، و بسبب رطوبت کافی و رودهای متعدد، زراعت آن مهمتر از سایر نقاط ایران میباشد. جنگل طبیعی ندارد، ولی باغهای میوه و کشتزارهای متنوع آن نشانی از حاصلخیزی خاک آنست. معادن مهم آن عبارتند از آهن (در کوههای قراباغ)، مس (سهند)، سنگ مرمر (مراغه)، و زغال سنگ (حوالی تبریز). آذربایجان راههای شوسه‌ی فراوان دارد، که بیشتر از تبریز منشعب میشود. راه آهن تبریز-جلفا، و شاخه‌ی آن از صوفیان به شرفخانه، که تبریز را به راه آهن قفقاز متصل میکنند، از خطوط آهن قدیمی ایران است. راه آهن تبریز-مراغه-میانه به تهران متصل است.

سکنه‌ی آذربایجان بیشتر در دهات سکنی دارند. بعضی طوایف کمابیش بادیه‌نشین در دشت مغان (← شاهسون) و در نواحی کردنشین مرز ترکیه و در ج دریاچه‌ی رضائیه سکنی دارند. زبان رسمی فارسی است، ولی بیشتر مردم به لهجه‌ی ترکی آذربایجانی صحبت میکنند. بقایای لهجه‌ی ایرانی قدیم آذری بین دسته‌های کوچکی در قراجه‌داغ و جلفا و غیره مانده است. در نواحی غ دریاچه‌ی رضائیه زبانهای ارمنی و آسوری و در مرز غربی و بعضی نواحی جنوبی زبان کردی معمول است.

تاریخ. آذربایجان در قدیم جزء سرزمین ماد و در دوره‌ی اقتدار هخامنشیان جزء امپراطوری هخامنشی بود. در زمان اسکندر مقدونی، والی ایرانی آن آتورپات بود، که استقلال آن ایالت را اعلام کرد (۳۲۸ ق‌م)، و این سرزمین بنام وی آتورپاتکان خوانده شد. سپس آذربایجان بدست اشکانیان و بعد ساسانیان افتاد. پایتخت آذربایجان شیز (چش دریاچه‌ی رضائیه) بود که معبد بسیار معتبری داشت. پیروزی اعراب بر آذربایجان در سالهای ۱۸-۲۲ هق در دوره‌ی خلافت عمر صورت گرفت. قیام بابک خرم‌دین نفوذ خلیفه را تضعیف کرد. بعداً آذربایجان بدست سلاجقه، اتابکان آذربایجان، و مغول افتاد. با ورود (۶۵۴ هق) هولاکو خان مغول، آذربایجان مرکز امپراطوری پهناوری شد که از آمو دریا تا شام ممتد بود. مقر سلاطین مغول ابتدا مراغه بود، و بعد به تبریز منتقل شد. سپس آذربایجان بدست ترکان قرا قوینلو و آق قوینلو افتاد. در دوره‌ی صفویه اهمیت بسیار یافت، و اگرچه چند بار مورد هجوم عثمانیها قرار گرفت، شاه عباس I صفوی سلطه‌ی ایران را بر آنجا مستقر کرد. در دوره‌ی (۱۱۳۵-۴۲ هق) فتنه‌ی افغان (← افاغنه)، عثمانیها آذربایجان و بعضی نواحی غربی ایران را گرفتند، ولی نادر شاه افشار آنان را بیرون راند. در اوایل سلطنت کریم خان زند آزاد خان افغان قیام کرد، و سپس سرکرده‌های محلی چندی در قسمتهای مختلف آن حکومت کردند.

در دوره‌ی قاجاریه مقر ولیعهد بود. مرز شمالی با روسیه بموجب ← عهدنامه‌ی ترکمن چای (شعبان ۱۲۴۳ هق، = فوریه‌ی ۱۸۲۸ ب‌م) و مرز غربی با ترکیه در ۱۹۱۴ و در دوره‌ی رضا شاه کبیر تثبیت گردید. انقلاب آذربایجان از مراحل عمده‌ی انقلاب مشروطیت ایران بود، و آذربایجانیها در این نهضت سهم بسزائی داشتند. در اول ربیع الاول ۱۳۲۶ هق (۳ آوریل ۱۹۰۸) روسها، طبق موافقت قبلی با انگلیسها و بعنوان حفظ خارجیان مقیم تبریز، وارد آذربایجان شدند، و بعناوین مختلف اقامت خود را تمدید کردند، و سرانجام در انقلاب ۱۹۱۷ آنجا را ترک گفتند. استقرار حکومت ایران در دوره‌ی رضا شاه کبیر تثبیت شد. پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ هش، روسیه‌ی شوروی، طبق موافقت قبلی با انگلیسها، آذربایجان را اشغال کرد، و زمزمه‌ی خودمختاری "در داخل حکومت ایران" آغاز گردید. روسها، که قرار بود در مارس ۱۹۴۶ از ایران خارج شوند، در ماه مه‌ی ۱۹۴۶ آذربایجان را تخلیه کردند. سپس قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر، خودمختاری آذربایجان را طی موافقتنامه‌ی مورخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۵ (۱۳ ژوئن ۱۹۴۶) شناخت، ولی در ۲۰ آذر ۱۳۲۵، ارتش ایران آذربایجان را باز ستاند، و وضع سابق استقرار یافت.

آذربایجان، اتابکان: ← اتابکان آذربایجان.

آذربایجان، استان، استان سابق، لغ ایران، که در خرداد ماه ۱۳۲۵ هش از استان سوم و استان چهارم تشکیل یافت. در مهرماه ۱۳۳۷ هش، این استان منحل شد، و دو استان آذربایجان شرقی (استان سوم) و آذربایجان غربی (استان چهارم) تأسیس گردید.

آذربایجان، انقلاب: ← انقلاب آذربایجان.

آذربایجان، موزه‌ی: ← تبریز، موزه‌ی.

آذربایجان شرقی، یکی از تقسیمات کشور، لغ ایران، تقریباً مطابق قسمت شرقی ایالت سابق آذربایجان، که در مهرماه ۱۳۳۷ هش از تقسیم ← استان آذربایجان تشکیل شد؛ کرسی آن تبریز. امروز، در اصطلاح تقسیمات کشوری، لفظ آذربایجان شرقی مترادف استان سوم است.

آذربایجان شوروی، جمهوری (۸۵٬۷۰۰ کمه؛ جه ۴٬۰۰۰٬۰۰۰) جزء تجشس، مشتمل بر ناحیه‌ی قراباغ کوهستانی و جخشس نخجوان. از ش به دریای خزر محدود است، و از ج رود ارس آنرا از آذربایجان ایران جدا میکند. کرسی آن باکو، و از سایر شهرهای عمده‌اش گنجه، شماخی و سالیان است. مشتمل است بر رشته‌های شرقی کوههای بزرگتر و کوچکتر قفقاز، دره‌ی گرم و خشک رود کورا، اراضی پست و مرطوب و گرم لنکران، و شبه‌جزیره‌ی آبشوران که منابع نفتی سرشار دارد. محصولات عمده‌اش نفت، پنبه، انگور، چای، میوه، و توتون است؛ در کوهستانهای آن، که در ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ از ایران گرفته شد، تربیت احشام و دامپروری بعمل میآید. ساکنین آن ۱۶٪ روس و ۱۲٪ ارمنی و بقیه ترکهای آذربایجانی شیعه با فرهنگ ایرانی هستند.

ناحیه‌ی آذربایجان شوروی مطابق ناحیه‌ی آلبانیا در مآخذ قدیم یونانی است، و قسمتی از آن که در شمال رود کورا است مطابق مملکت شروان میباشد. در ایام باستانی مسکن سکاها بود؛ بعداً جزئی از امپراطوری روم شد. در اوایل قرن سوم قسمت اعظم آن بتصرف ساسانیان درآمد، در اواخر قرن هفتم بدست اعراب افتاد؛ در قرون ۱۷م و ۱۸م جزء ایران بود، و بر طبق عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳) و ترکمن چای (۱۸۲۸) به روسیه واگذار شد. پس از سقوط دولت تزاری متفقین آنرا اشغال کردند. سپاهیان عثمانی در سپتامبر ۱۹۱۸ باکو را اشغال نموده تمام ناحیه را، بمناسبت مشابهت مردم ترک‌زبان آنجا با سکنه‌ی آذربایجان ایران، بنام آذربایجان سازمان دادند. در آوریل ۱۹۲۰ رژیم اشتراکی در باکو برقرار شد. در دسامبر ۱۹۳۶ آذربایجان یکی از جمهوریهای جزء تجشس گردید.

آذربایجان غربی، یکی از تقسیمات کشور، لغ ایران، تقریباً مطابق قسمت غربی ایالت سابق آذربایجان، که در مهر ماه ۱۳۳۷ هش از تقسیم ← استان آذربایجان تشکیل شد؛ کرسی آن رضائیه. امروز، در اصطلاح تقسیمات کشوری، آذربایجان غربی مترادف استان چهارم است

آذربایگان: ← آتورپاتکان.

آذربد مهرسپندان (ādarbade mahrespandān) یا **آذرباد (پاد) مارسپندان** (mārespandān)، پهلوی آتورپات مارسپندان (āturpāte)، قرن ۴م،

موبدان‌موبد عهد شاپور ذوالاکتاف. خرده اوستا و قسمتی از اوستا را گرد آورد. رساله‌ی اندرزهای آذرباد مارسپندان، بزبان پهلوی، شامل اندرزهای منسوب باوست. نیز ← پنت.

آذر برزین مهر (ādar borzin mehr) [پهلوی، = آتش مهرِ بالنده]، یکی از سه آتشکده‌ی مهم عهد ساسانی، در ریوند (خراسان)، مختص به کشاورزان.

آذربرزین‌نامه (āzar.borzin.nāme)، منظومه‌ی حماسی در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، از ایرانشاه ابن ابی الخیر یا جمالی مهریجردی. این کتاب داستان دلاوریهای آذربرزین، پسر فرامرز، و جنگهای او با بهمن، فرزند اسفندیار پادشاه داستانی ایران، است، که سرانجام بصلح منتهی شد، و آذربرزین جهان پهلوان بهمن گشت. نیز ← بهمن‌نامه.

آذربو (āzarbu)، نام بوته‌های برگرین از نوع آرتمیسیا (*Artemisia*) که در نیمکره‌ی شمالی فراوان‌اند. آذربوی معمولی (*A. tridentata*) دارای برگهای نقره‌فام و در علفزارها فراوان است. اقسام آذربو فراوان است و هر یک نامهای خاص دارند، از قبیل خاراگوش، عرطنیثا (artanisā)، و غیره. نیز ← افنتین، برنجاسف، ترخون، درمنه.

آذر بیگدلی (āzare beygdeli)، شهرت **لطفعلی بیگ**، ۱۱۳۴–۹۵ هق، شاعر و تذکره‌نویس ایرانی، متولد اصفهان. معاصر زندیه و نادر شاه بود. پس از مرگ نادر مدتی در دربار بعضی از سلاطین صفویه بود، و سپس گوشه‌گیری گزید. نخست والـه و نکهت و سرانجام آذر تخلص میکرد. اثر عمده‌اش تذکره‌ی معروف به آتشکده است که آنرا بنام کریم خان زند نوشت. دیگر از آثارش مثنوی یوسف و زلیخا و دفتر نه آسمان (ترجمه‌ی احوال شاعران معاصرش) میباشد. پسرش حسنعلی شرر بیگدلی، متولد قم، از غزلسرایان عصر محمد شاه قاجار بود.

آذرپاد مارسپندان: ← آذربد مهرسپندان.

ازرح (azroh)، یا **آدروآ** (ādroā)، محلی میان پترا و معان، از پایگاههای رومیان بود، و در سال نهم هجری در واقعه‌ی تبوک بدست مسلمین افتاد. شهرتش در تاریخ اسلام از آن جهت است که، پس از ← واقعه‌ی صفین حَکَمَیْن برای رأی دادن در آنجا انجمن کردند.

آذرخواران (āzar.xārān)، ده (جه ۹۱۶ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان جرقویه، استان دهم، ۴۰ کیلومتری ل شهرضا. محصولش غلات و پنبه است.

آذرشهر: ← دهخوارقان.

اذرعات (azre'āt)، نام کنونی آن **درعا** (dar'ā)، در عهد **اذرعی** (ezra'i) یا **ادرعی**، شهر (جه ۶'۵۰۰)، ج‌غ سوریه، ۱۰۶ کیلومتری ج دمشق؛ مرکز ناحیه‌ی حوران. مرکز عمده‌ی خط آهن و نزدیک مرز اردن واقعست. در ۶۱۳ یا ۶۱۴ بم، ایرانیان، در جنگهای پیروزمندانه‌ی خود با دولت روم شرقی، آنجا را تاراج و ویران کردند.

اذرعی (ezra'i)، سوریه، ← اذرعات.

آذر فرنبغ (ādar farnbaq) [پهلوی، = آتش فرِّ خدا]، یکی از سه آتشکده‌ی مهم عهد ساسانی، در کاریان (فارس)، مختص به موبدان.

آذر فرنبغ [پهلوی، = آتش فر خدا]، قرن ۹م، موبدی معاصر مأمون عباسی، مؤلف کتاب دینکرت (dinkart) [پهلوی، = دین‌کرد، اعمال دینی] بزبان پهلوی، شامل اطلاعات مربوط بقواعد و اصول، آداب و رسوم، روایات و تاریخ، و ادبیات زردشتی. نیز ← ماتیکان گجستک ابالیش.

آذر کیوان (āzar keyvān)، فت ۱۰۲۷ هق، روحانی زردشتی ایرانی، مؤسس آیین معروف به آیین آذر کیوان. از مردم شیراز یا حوالی آن و معاصر شاه عباس I صفوی بود، و در دوره‌ی سلطنت نورالدین جهانگیر (پسر اکبر شاه مخترع دیانت "توحید الهی")، با گروهی از مریدان خود به هند سفر کرد، و در پتنه اقامت گزید و در همانجا در سن ۸۵ سالگی درگذشت. آیین آذر کیوان ترکیبی است از ادیان اسلام، زردشتی، یهودی، مسیحی، مانوی، مزدکی، و بودائی، و فرقه‌ی آذر کیوان به حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی توجه خاص داشتند. از شخص آذر کیوان اثر مهمی در دست نیست، ولی شاگردان و پیروان زردشتی و مسلمان او ادبیات نسبةً وسیعی بوجود آوردند، و از آثار آنان دساتیر، دبستان المذاهب، جام گیخسرو، شارستان، و زر دست‌افشار معروفست. بسبب آمیختگی آیین آذر کیوان با آراء ملل و نحل مختلف و مخصوصاً با افسانه‌ها و مطالب جعلی، جمعی معتقدند که آذر کیوان و پیروان او گروهی متقلب و مزور بوده‌اند که با جعل دین و زبان (← دساتیر) خواسته‌اند مردم را بفریبند، ولی برخی نیز معتقدند که این آمیختگی در بسیاری ادیان دیگر نیز دیده میشود، و آمیختگی افسانه و تاریخ نیز امر تازه‌ای نیست.

آذرگشسب (ādar-gošasb)، ← آذرگشنسب.

آذرگشنسب (ādar-gošn-asb) [پهلوی، = آتش اسبِ نر] یا **آذرگشسب** (ādar-gošasb)، یکی از سه آتشکده‌ی مهم عهد ساسانیان که در شیز (آذربایجان) جای داشت، و مختص رزمیان و شاهان بود.

آذرگوی یا **بولید**[1]: ← شهاب.

آذر نرسی (ādar nersi)، شاهنشاه (۳۱۰ بم) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان، پسر و جانشین هرمز II. پس از چند ماه از سلطنت خلع شد. جانشینش شاپور ذوالاکتاف.

آذر و سمندر (azaro samandar)، یکی از مثنویهای هفتگانه‌ی معروف به سبعه‌ی سیاره (یا هفت گنج یا سبعه‌ی زلالی)، از زلالی خونساری.

آذر هوشنگ (āzar hušang)، نامی جعلی که فرقه‌ی آذرگیوان، سازندگان کتاب دساتیر، آن را به نخستین پیامبری که به ایرانیان فرستاده شد داده‌اند، و هموست که مهاباد نیز نامیده میشود.

آذری، تخلص آذری طوسی شاعر قرن نهم هق.

آذریانو[2]، نام اسپانیولی برای مرد، مطابق آدرین فرانسوی، آدریان آلمانی، ایدرین انگلیسی، و هادریانوس.

آذری طوسی (āzarie tusi)، شهرت **نورالدین حمزة ابن علی ملک طوسی بیهقی** (nurod.din hamzate 'bne ali maleke tusie beyhaqi)، متخلص به **آذری**، فت ۸۶۳ یا ۸۶۶ هق. شاعر ایرانی و از پیشوایان تصوف، معاصر الغ بیک تیموری. پدر وی از رؤسای سربداران بود، و او خود به زهد و تصوف گرائید. بصحبت شاه نعمت‌الله کرمانی رسید. دوبار پیاده به حج رفت، و چند بار به هند سفر کرد. تألیفاتی دارد چون جواهر الاسرار، عجایب الغرایب، سعی الصفا (در تاریخ کعبه و مناسک حج)، و ظفرای همایون. بسن ۸۲ سالگی در اسفراین وفات یافت، و مزارش نیز در همانجاست.

آذرین، سنگهای: ← سنگهای آذرین.

اذفنش (azfonš)، اسم، سه آلفونسو، اسم.

اذن الفار (ozno 'l.fār) یا **گوش موش**، گیاهی از تیره‌ی گزنه‌ها از نوع پاریتاریا (*Parietaria*)، که بعنوان ملین بکار میرود.

اذن القسیس (ozno 'l.qessis)، ← قدح مریم.

اذنه (azana)، شهر، ترکیه، ← ادنه.

آذولفو[3] (ādolfo)، نام اسپانیولی برای مرد، مطابق آدولف و آدولفوس.

اذینه[4] (ozayna)، خاندان معروف تدمر که از اوایل قرن سوم میلادی رو بتعالی گذاشت. رؤسایش طرفدار رومیها بودند، و در زمان سپتیمیوس سوروس بمقام شارمندی روم نایل و، بافتخار او، به اول اسم خود سپتیمیوس میگذاشتند.

سپتیمیوس اذینة ابن حیران (septimius ozaynate 'bne hayrān) به رتبه‌ی سناتوری رسید (ح ۲۳۰)، و پسرش **سپتیمیوس حیران** امارت تدمر یافت. پسرش **سپتیمیوس اذینه** در عهد قیصر والریانوس به مقام کنسولی رسید (۲۵۸)، و هموست که در مآخذ رومی اودناتوس (odenātus) خوانده شد. وی در جنگهای ساسانیان و روم در عهد شاپور I طرفدار رومیان بود، و از گالینوس، جانشین والریانوس، لقب آوگوستوس گرفت. بکومک قشون روم ایرانیان را از آسیای صغیر و سوریه بیرون راند. وقتی عازم هجوم بر ضد گوتی‌ها در کپدوکیه بود (ح ۲۶۶) با پسرش هیرودس کشته شد، و پسر (یا پسر زنش) وهب‌اللات جانشین او شد، ولی قدرت در دست زباء مادر وهب بود.

آر[5]، رودی بطول ۲۹۵ کم، سویس. از آلپهای برنی سرچشمه گرفته، پس از عبور از دریاچه‌های برینتس (brients) و تون و شهرهای برن و زولوتورن و آراو، به رود راین میریزد.

آر[6]، واحد سطح، و آن یک دکامتر مربع و یا صد متر مربع است. ← سلسله‌ی آحاد، جدول I.

ار[7]، **دریاچه‌ی** (er)، دریاچه‌ی شور کم‌عمق، بمساحت ۹'۰۴۰ کمم، لش ایالت استرالیای جنوبی. اغلب خشک است.

آراء اهل المدینة الفاضله (ārā'o ahle 'l.ma-dinate 'l.fāzela)، از آثار معروف فارابی، در فلسفه‌ی سیاسی و اجتماعی. فارابی در این کتاب، پس از ذکر مقدماتی که بیشتر جنبه‌ی فلسفی دارد، از احتیاج انسان به اجتماع و

---

(۱) bolide (۲) Adriano (۳) Adolfo (۴) Odenathus (۵) Aar (۶) are (فنـ) (۷) Eyre

تعاون، صفاتی که باید رئیس مدینه‌ی فاضله داشته باشد، چگونگی تربیت اطفال مستعد برای ریاست مدینه‌ی فاضله، اضداد مدینه‌ی فاضله و اسباب حدوث آنها سخن میگوید، و سعادت اهل مدینه‌ی فاضله را در زندگی براساس دین و عقل میشمارد. این کتاب را اول‌بار ف. ه. دیتریتسی در ۱۸۹۵ در لیدن بطبع رسانید.

آراء عمومی: ← مراجعه به آراء عمومی.

آرابسک[1] (ārābesk) یا **عربانه** (arabāne)، از شیوه‌های مهم تزیینی در طراحی اسلامی، که در نقاشی، تذهیب، کاشی‌سازی، گچبری، صفالگری، قالیبافی، قلمزنی، و دیگر هنرهای اسلامی (← اسلامی، هنر و معماری) از آن استفاده شده است. اساس شیوه‌ی آرابسک نقشهای انواع شاخه‌ها، برگها، گلها، و گاه میوه‌هاست، که بشکلی دور از طبیعت طرح و تکرار شده باشد. طرحهای آرابسک گاه بشکلهای هندسی و گوشه‌دار، گاه با خطوط پیچ‌پیچ، و گاه همراه با طرحهای دور از طبیعت حیوانات و حتی انسان پرداخته شده. طرح شاخه‌ها گاه پست و بلند و بشکل موجن مکرر، و گاه پیچ در پیچ است، گاه از میان برگی میگذرد، و از برگی

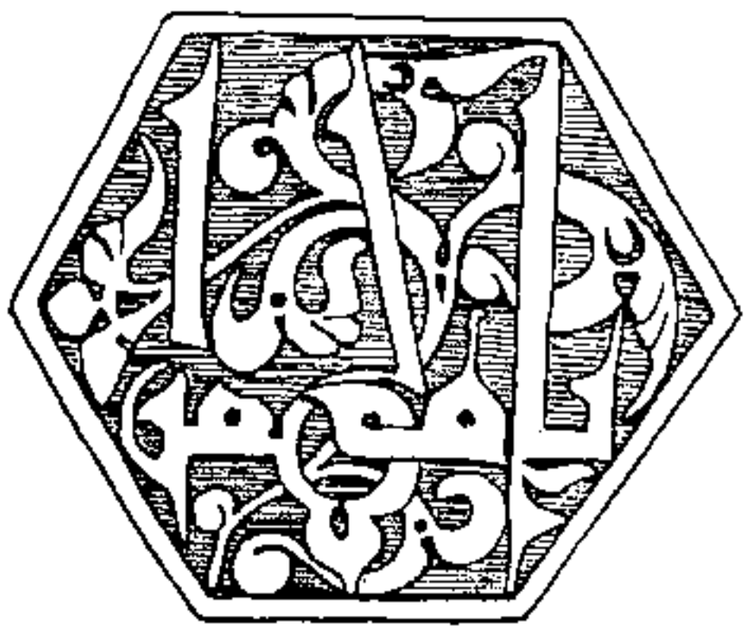

لوحه‌ی گچبری، ایران (قرن ۱۲م ب‌م)

دیگر بیرون می‌آید، اما همیشه با برگها پیوند دارد. برگها گاه سطوحی مستوی، گاه منحنی، گاه گرد، گاه نوک‌تیز، گاه پیچیده، گاه دو-شاخه، گاه سوراخدار، گاه صاف، و گاه خشن اند، اما هرگز از شاخه‌ها جدا نیستند. دو اصل کلی همواره در نقشهای آرابسک رعایت شده: یکی تکرار موزون اجزای طرح اصلی، که بمجموعه‌ی تصویر تعادل و هماهنگی کامل میبخشند؛ و دیگری پرکردن تمام سطح تصویر از همان اجزای مکرر و تزیینی. پیچ و خمهای متعادل طرحهای آرابسک در بیننده هیجان بر نمی‌انگیزد، بلکه بالعکس باو آرامش میبخشد.

طراحی آرابسک در عهد بنی امیه هنوز جنبه‌ی ابتدائی داشت؛ در عهد عباسیان و نیز

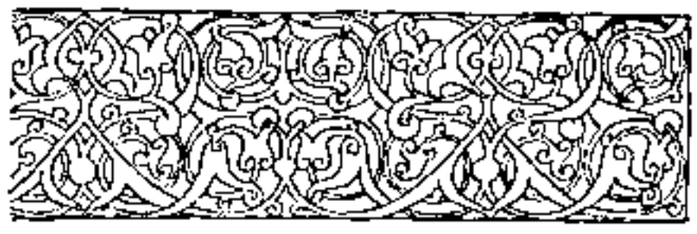

حکاکی روی چوب، مصر (قرن ۱۳م ب‌م)

در زمان حکومت مسلمین بر اسپانیا به کمال نزدیک شد؛ و تحت حکومت سلجوقیان و فاطمیان و مورها به کمال خود رسید، و از آن ببعد به اشکال گوناگون در سرتاسر جهان اسلام رواج یافت، بطوریکه طبقه‌بندی انواع بیشمار آن برحسب ترتیب تاریخی یا تقسیمات ملی و کشوری ناممکن است. طراحان ایرانی و عرب و ترک و هندی، همه در کار ساختن

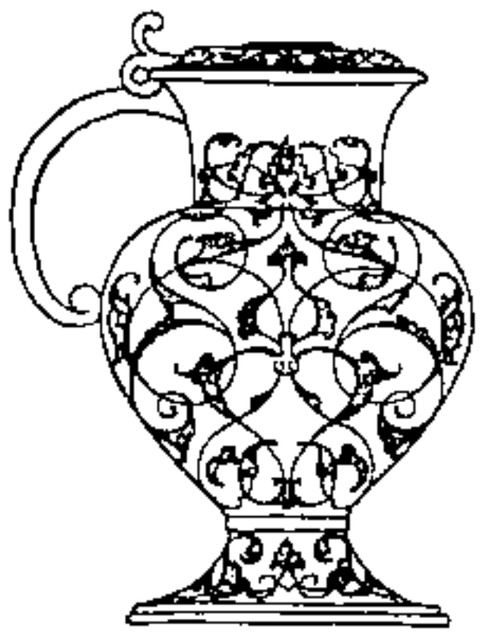

اثر هولباین کهین (۱۵۳۷)

طرحهای عربانه چیره‌دست بودند، و طی قرنهای متمادی برای ایجاد انواع و ترکیبات روز-افزون آن با یکدیگر رقابت میکردند. در قرن پانزدهم ب‌م، طراحی عربانه از طریق اسپانیا به کشورهای اروپا راه یافت، و از آن پس طراحان اروپائی نیز در کار ساختن نقشهای عربانه پیشرفت بسیار کردند.

آرابسک، تمبرهای (ārābesk). در ششم ژوئن ۱۸۹۸ (۱۶ محرم ۱۳۱۶ هق، دوره‌ی سلطنت مظفرالدین شاه قاجار)، بدستور آرنولد، رئیس وقت پست، پستخانه‌ی ایران از اجاره‌ی امین-الدوله خارج شد و به اختیار صنیع‌الدوله درآمد. صنیع‌الدوله، برای اینکه مبادا انتشار تمبرهای سابق ادامه یابد، تمبرهائی را که از امین‌الدوله تحویل گرفته بود با مهرهائی دارای نقوش آرابسک ممهور ساخت تا تمبرهای قبلی از جریان خارج شود. این تمبرها (شاهی: ۱-۵، ۸، ۱۰، ۱۲، و ۱۶؛ قران، ۱-۵، ۱۰، و ۵۰) در ایران به سری آرابسک (serie) معروف است.

ارابه (arrābe)، گردونه‌ی چرخ‌داری که معمولا اسب آنرا بحرکت در میآورد. تاریخ بکار بردن آن به عصر مفرغ میرسد. قدیمی‌ترین شکل آن گردونه‌های بی‌طاقی بوده است که دو چرخ داشته، و مردم در آن ایستاده سفر میکردند، و یا چهار چرخ داشته و، مانند گاری، برای حمل کالا بکار میرفته است. از زمان بسیار قدیم ارابه در مصر و بابل و آشور و ایران معمول بوده، و در آثار تخت جمشید هم گردونه-های حجاری شده هست، که معلوم میدارد چنین وسیله‌ای متداول بوده است. از مندرجات تاریخهای گذشته استنباط میشود که گردونه‌های جنگی ایرانیان بزرگتر از گردونه‌های کشورهای دیگر بوده، و چند نفر در آن پشت به پشت یکدیگر ایستاده و باطراف تیراندازی میکرده اند. دراروپای قرون وسطی، بواسطه‌ی بدی راه‌ها و جاده‌ها، هودج و تختروان جای ارابه‌های چرخ‌دار را گرفت، و در ایران کجاوه و پالکی برای مسافرت بکار برده میشد. ولی از قرن دوازدهم ببعد، ارابه‌های چرخ‌دار دوباره معمول گردید. در قرن شانزدهم اعیان و اشراف کالسکه را در اروپا معمول کردند، و از قرن هیجدهم انواع دیگر آن مانند درشکه و دلیجان معمول گشت. کالسکه و درشکه در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم به ایران آمد، و متعاقب آن، دلیجان و گاریهای بزرگ برای حمل بار بین شهرها متداول شد. در قرن نوزدهم، درشکه‌ی کوچکتری در شهرهای اروپا بکار افتاد که، مانند اتومبیلهای تاکسی کنونی، مسافرین را از نقطه‌ای بنقطه‌ی دیگر شهر حمل مینمود، و سورچی در عقب اطاق درشکه قرار میگرفت و اسب را هدایت میکرد. مسافرت بین شهرها هم بوسیله‌ی کالسکه و دلیجان انجام میگرفت، که چهار اسب بآن میبستند، و پس از طی هر بیست الی سی کیلومتر راه، آنها را عوض میکردند. پس از رواج گرفتن اتومبیل، غالب ارابه‌های فوق الذکر بتدریج از میان رفته است یا میرود.

ارابه‌ی جنگی: ← تانک.

اراتستن[2] (erātosten)، پدر اراتوستنس (es-)، ح ۲۷۳- ح ۱۹۲ ق‌م، ریاضیدان و منجم و اولین جغرافیادان بزرگ ایام قدیم، متولد سیرنه. در آتن میزیست، سپس به مصر رفت (ح ۲۴۴ ق‌م)، به کتابداری موزه‌ی اسکندریه منصوب شد (۲۳۵ ق‌م)، و در همین شهر درگذشت. وی مخترع طریقه‌ی معروف به غربال اراتستن برای بدست آوردن اعداد اول است، و اولین محاسبه‌ی علمی محیط زمین ازوست. از آثارش کتابی در جغرافیا (مشتمل بر تاریخ جغرافیا، جغرافیای ریاضی و طبیعی، مبانی نقشه‌ی جغرافیائی) و کتابی در باب ستارگان است. گویند در آخر عمر کور شد، و باین جهت چیزی نخورد تا هلاک شد.

اراتو[3] (erāto)، موز اشعار عاشقانه، ← مورها.

آراخنه[4] (ārāxne) [ید، ← عنکبوت]، در افسانه-های یونانی، دختری که چون آتنه را بمسابقه‌ی بافندگی دعوت کرد، آتنه او را به عنکبوت مبدل ساخت.

آراخوسیا[5] (ārāxosiā؛ ید)، در مآخذ اسلامی **رخج** (roxxaj)، ایالت قدیم، یکی از شرقیترین ایالات امپراطوریهای ایران و اسکندر مقدونی، تقریباً مطابق قسمت جنوبی افغانستان کنونی. از ش به رود سند، از ل به هندوکش، از غ به درانگیانا، و از چ به گدروسیا محدود بود. کوتاهترین راه بین ایران و هند از آراخوسیا بود. شهر عمده‌ی آن آلکساندریا آراخوسیورم[6] (Aleksāndriā ārāxosiorum) بود که گویا مطابق قندهار حالیه بوده است. در دوره‌ی سلوکیان از دست دولت سلوکی خارج و جزئی از امپراطوری اشکانی گردید.

آراد[7]، شهر (جه ۴۵۷'۱۰۶)، غ رومانی، بر رود مورش و نزدیک مرز مجارستان. مرکز صنعتی و بازرگانی (آرد، چرم، ماشین آلات). حدود ۴۰٪ جمعیت آن مجار هستند.

ارادان (arādān)، ده (جه ۴۰۱'۲ شـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان ارادان، شهرستان گرمسار، استان مرکزی، ۱۴ کیلومتری لش گرمسار.

آرادوس (ārādos)، نام قدیمی جزیره‌ی ارواد، سوریه.

(۱)arabesque (۲)Eratosthenes (۳)Erato (۴)Arachne (۵)Arachosia (۶)Alexandria Arachosiorum (۷)Arad

اراده[1]، در فلسفه و روانشناسی، نیروئی درونی که آدمی را به اعمال مشعر و متوجه به هدف وامیدارد. بعضی از فلاسفه منکر اراده اند، و دیگران نیز در تعریف آن اختلاف دارند. از نظریه‌های معمول یکی اینست که اراده محصول عناصری است که در عمل و عکس‌العمل متقابل اند؛ و دیگر اینکه اراده عاملی است که محرک نیروی شخصیت است. امروزه بسیاری از روانشناسان این مبحث را جزء فلسفه میدانند، و از اراده سخنی به میان نمیآورند.

اراده‌ی معطوف بقدرت، عنوان ترجمه‌ی فارسی (بتوسط محمد باقر هوشیار) قسمتی از کتاب *Der Wille zur Macht*، از نیچه، که محتوی نتایج اساسی اندیشه‌های نیچه راجع بجنبه‌های مختلف حیات انسانی و اجتماع و فرهنگ است (چاپ تهران، ۱۳۳۵ هش).

آرارات، سرزمین و کشور باستانی؛ ← اورارتو.

آرارات[2]، معروف به **کوه نوح**، ترکی **آغری داغ** (āqri dāq)، ارمنی **ماسیس** (māsis)، گرانکوهی در انتهای شرقی ترکیه، نزدیک مرز ایران و ترکیه و ارمنستان شوروی، در ولایت آغری. بلندترین ارتفاعات ارمنستان علیا، و از همه‌ی کوههای اروپا بلندتر، و ارتفاع نسبی آن (نسبت به دره‌ی ارس کنار آن) حتی از هیمالیا و کوههای آند امریکای جنوبی بیشتر است. آرارات دو قله دارد: آرارات بزرگ (بارتفاع ۵٬۱۵۶ متر) در لغ، و آرارات کوچک در چ‌ش (۳٬۹۱۴ متر). قله‌ی آرارات بزرگ، که در مآخذ اسلامی جبل الحارث (jabalo 'l.hāres) نامیده شده، بشکل گنبدی است که محیط قله‌اش ۱۵۰ تا ۲۰۰ قدم است، و اطرافش را یخبرف و یخچالها فرا گرفته. آرارات کوچک یا جبل الحویرث (jabalo 'l.hovayres) بشکل مخروط تیزی است. گرانکوه آرارات منشأ آتشفشانی دارد، و زلزله‌های خطرناک در نواحی اطراف آن روی میدهد، که از آن جمله است زلزله‌ی سال ۱۲۵۶ هق (۱۸۴۰ میلادی) که خسارات و خرابی زیاد ببار آورد. اول‌بار در سپتامبر یا اکتبر ۱۸۲۹، ی. ی. ف. و. پارو از آرارات بزرگ بالا رفت، و از آن تاریخ تا کنون چندین بار پویندگان به قلل آن صعود کرده‌اند. بنا بر روایت تورات، کشتی نوح بر آرارات بخاک نشست، ولی مطابق قرآن، محل نشستن آن به خشکی کوه جودی بوده است. در ۱۹۵۲–۵۳ دو هیئت امریکائی بدستیاری ارتش ترکیه بآرزوی یافتن بازمانده‌ای از کشتی نوح از این کوه بالا رفتند و چیزی نیافتند.

آراس[3]، شهر (جه ۳۲٬۲۹۸)، کرسی ولایت پاد-کاله، ل فرانسه، پایتخت تاریخی آرتوا. اواخر قرون وسطی رونق یافت. در دو جنگ جهانی سخت آسیب دید. قلعه‌ای از قرن ۱۷م، کلیسای جامعی از قرن ۱۸م، و نیز دیری (اکنون موزه) از قرن ۱۸م دارد.

آراس، پیمان، در تاریخ فرانسه. ۱- پیمان ۱۴۳۵ بین شارل VII، پادشاه فرانسه، و فیلیپ نیکو، بر ضد انگلستان. ۲- پیمان ۱۴۸۲ بین لوئی XI (پادشاه فرانسه) و نمایندگان هلند، در باره‌ی جانشینی ماری دو بورگونی. در ۱۴۸۳ آرشیدوک ماکسیمیلیان، شوهر بیوه‌ی ماری، (و بعداً امپراطور ماکسیمیلیان I)، به اکراه آنرا قبول کرد. بموجب این پیمان قرار شد ماکسیمیلیان دختر خود مارگریت اتریش را، که در آن موقع طفلی بیش نبود، به زنی به دوفن (بعداً شارل VIII) بدهد، و آرتوا و فرانش‌کنته را جهیزیه‌ی وی قرار دهد. بعدها که شارل آن دو برتانی را بزنی گرفت، ماکسیمیلیان بموجب پیمان سنلیس (۱۴۹۳) او را وادار کرد که جهیزیه‌ی مذکور را پس بدهد.

اراستوس[4]، **توماس** (tomās erāstus)، ۱۵۲۴–۸۳، پزشک و متأله سویسی. با عقاید کالون و قدرت جزائی کلیسا مخالف بود. اراستیانیسم (erāstiānism) عقیده‌ای است که رسیدگی بامور جزائی را در صلاحیت دولت میداند نه کلیسا، و بمعنی اعم به تفوق دولت بر کلیسا اطلاق میشود.

اراسموس[5] (erāsmus) یا **دسیدریوس اراسموس** (desiderius)، ۱۴۶۹؟–۱۵۳۶، ادیب، مربی، و کشیش کاتولیک هلندی که پس از ۱۵۰۰ نفوذ فراوان داشت. با اکثر دانشمندان زمان خود آشنائی داشت. از آثارش (علاوه بر تحریر آثار آباء کلیسا) کتابهای هجائی مدح دیوانگی (۱۵۰۹؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۲۲) و تربیت یک شاهزاده‌ی مسیحی (۱۵۱۵) است. مخالفتش با اصلاح دینی، لوتر را با او دشمن ساخت.

اراسیستراتوس[6] (erāsistrātos)، طبیب یونانی قرن سوم ق‌م، یکی از مؤسسین مدرسه‌ی طب اسکندریه.

اراضی (arāzi)، دهستان، شهرستان محلات، استان مرکزی. دارای ۱۶ (؟) ده و مرکزش نیمور است. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۱، ۱۳۲۸ هش)، دهات این دهستان جزء دهستانی بنام نیمور محسوب شده، ولی از این دهستان اطلاعی بدست داده نشده است.

اراضی لم‌یزرع[7] (بعنوان اسم خاص)، دشتهای پست بی‌درخت ل کانادا، عمدةً در لغ خلیج هودسن و ش حوضه‌ی مکنزی. از جنبه‌ی زمینشناسی جزء ← فلات لارنسی است، و دارای پهنه‌های وسیع سنگهای برهنه، دریاچه‌های بسیار، و باتلاقها میباشد. سکنه‌ی بسیار معدود آن اسکیموها و جویندگان پوست میباشند. اول‌بار س. هرن از آن گذشت (۱۷۷۰–۷۱).

آرافورا[8]، **دریای** (ārāfurā)، قسمتی از قکبِ بین استرالیا و گینه‌ی جدید.

اراقیطون (arāqitun)، (*Arctium*)، گیاه دو-ساله‌ی خودرو، با دانه‌هائی که پوست روی آنها چند پهلو دارد. نیز ← بابا آدم، ریشه‌ی.

اراک (arāk)، سابقاً **سلطان‌آباد** یا (برای احتراز از اشتباه) **سلطان‌آباد عراق**، شهر (جه ۵۸٬۹۹۸ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان اراک، مرکز انشعاب خطوط مواصلاتی عمده و بر راه آهن سرتاسری ایران. در ۲۸۴ کیلومتری تهران، ۱۳۷ کیلومتری قم، ۹۸ کیلومتری ملایر، ۶۶ کیلومتری خمین، ۱۴۸ کیلومتری دورود، و ۱۱۶ کیلومتری تفرش واقعست. صنعت قالیبافی آن معروفست. شهر در ۱۲۲۳–۱۲۲۷ هق بتوسط یوسف خان گرجی در گوشه‌ی چ‌غ دشت فراهان بشکل مربع مستطیل بنا شد. بنام سلطان آباد حاکم نشین ولایت عراق بود. بواسطه‌ی عبور راه آهن سرتاسری از آن رونق گرفت. در مهرماه ۱۳۱۶ هش، که نام عده‌ای از ایستگاههای راه آهن تغییر یافت، نام آن از سلطان‌آباد به اراک مبدل گردید.

اراک، شهرستان، استان یکم؛ غ قسمت مرکزی ایران و در چ‌ش شهرستان همدان؛ مرکزش شهر اراک. فعلا مرکب از سه بخش حومه، سربند، و وفس است. آب و هوایش سردسیری است. اطرافش را رشته کوههائی گرفته؛ کوههای راسوند (rāsvand) در چ و کوه وفس در لغ آن واقعست. رود عمده‌ی آن قره‌چای میباشد. در لش شهر اراک کویر میغان (meyqān) واقعست. صنعت دستی عمده‌ی شهرستان قالیبافی است. با تأسیس کارخانه‌ی قند در شازند کشت چغندر رونق یافته است. معادن طلا، زغال سنگ، و آهن دارد. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد. شهرستان اراک (بنام سلطان‌آباد) بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت، و مرکب از بخشهای سلطان آباد (← اراک، شهر)، فرمهین، ترخوران، سربند، و وفس، و تقریباً مطابق ولایت عراق سابق بود. در بهمن ۱۳۳۶ هش، بخش ترخوران و نیز فراهان بالا از آن منتزع گردید. بعداً قسمتهای دیگری نیز از آن منتزع شد.

آراکان[9]، بخش (۳۶٬۷۶۰ کمم؛ جه ۱٬۱۵۲٬۷۳۳) برمه‌ی سفلی، کنار خلیج بنگال، کرسی آن اکیاب (akyāb). آراکان در نفوذ اسلام در برمه تأثیر بسزائی داشته است. از قرن دهم (سوم هق) آراکان کشوری بودائی بود، ولی در ۱۴۰۶ (۸۰۹ هق) پادشاه آنجا نارامیکهلا (nārāmeykhlā) که از برمه‌ای‌ها شکست خورده بود به حکمران مسلمان بنگاله پناه برد؛ در ۱۴۳۰ (۸۳۳ هق) بکومک سپاهیان سلطان بنگاله تاج و تخت را باز یافت، و خراجگزار وی گردید، و ازین ببعد تا قرن ۱۸م (سیزدهم هق) تاریخ آراکان بستگی نزدیک با تاریخ دولت اسلامی بنگاله دارد، تا آنجا که سلاطین بودائی آراکان القاب اسلامی اختیار کردند. اعقاب نارامیکهلا از تبعیت دولت بنگاله خارج شدند. در اواسط قرن دهم هجری دولت آراکان بندر مهم چیتاگنگ را تصرف کرد، و تا زمان اورنگ‌زیب آنرا در دست داشت، ولی در ۱۶۶۶ (۱۰۷۶ هق) این بندر از دستش خارج شد، و نفوذ آراکان در بنگاله‌ی شرقی پایان پذیرفت. کشور مستقل آراکان تا ۱۷۸۴ (=۱۱۹۹ هق) دوام یافت، و سپس جزئی از برمه گردید؛ در ۱۸۲۶ به بریتانیا واگذار شد.

---

(۱)will (۲)Ararat (۳)Arras (۴)Erastus (۵)Erasmus (۶)Erasistratus (۷)Barren Grounds (۸)Arafura (۹)Arakan

آراکان یوما[1] (ārākān yomā)، رشته کوه، غ قسمت مرکزی برمه، که از سرزمین مانیپور (ل‌ش هند) بجانب جنوب تا دماغه‌ی نگرایس (negrāys) در برمه‌ی سفلی ممتد است. مشتمل بر سه تپه‌های چین، و سدی میان هند و برمه است.

آراکچیف[2]، **آلکسی آندریویچ**(-āleksey āndrey-evic ārākceyef)، ۱۷۶۹–۱۸۳۴، ژنرال روسی، وزیر جنگ در زمان آلکساندر I . مرتجعی افراطی و بنیانگذار رژیمی پلیسی بود که بنام وی معروف شد.

آراکس(ārākses)، نام یونانی رود ارس.

آراکسل داوریزتسی: ← داوریزتسی، آراکسل وارداپت.

آراگاتس[3]، **کوه** (ārāgāts) یا **کوه آلاگوز** (ālāgëz)، آتشفشان خاموش (بلندی ۴٬۰۹۵ متر)، جشن ارمنستان. مرکز تحقیقات فیزیک نجومی.

آراگون[4] (ārāgon)، ناحیه و مملکت قدیم، ل‌ش اسپانیا. از ل به کوههای پیرنه، از ش به کاتالونیا، از چ‌ش به والانس، از چ‌غ به کاستیل جدید، از غ به کاستیل کهن، و از ل‌غ به ناوار محدود است، و مرکب از ایالات کنونی اوئسکا، ساراگوسا، و تروئل میباشد. قسمتهای شمالی و جنوبی آن کوهستانی است، و دشت مرکزی آنرا رود ابرو زهکشی میکند. ناحیه‌ای است کماب و کم‌جمعیت، و در قسمتهای آبیاری‌شده‌ی آن غلات و مو و زیتون و چغندر قند بعمل میآید. پرورش گوسفند و گاو معمول است.

ناحیه‌ی آراگون، پس از برافتادن دولت کارتاژ، جزء ایالت رومی هیسپانیا شد. در قرن ۵م بدست ویزیگوتها و در قرن ۸م بدست مورها افتاد. در ۱۰۳۵، از قسمت غربی ناوار منتزع و مملکت مستقلی تحت سلطنت رامیروی I گردید. در ۱۰۷۶ ناوار و در ۱۱۱۸ ساراگوسا ضمیمه‌ی آن شد. در ۱۱۳۷ با بارسلون و از ۱۱۳۷ ببعد با کاتالونیا متحد گردید. در ۱۲۸۲–۸۵، مملکت سیسیلهای دوگانه تحت فرمان پادشاهان آراگون درآمد. در ۱۴۷۹ با کاستیل متحد شد. ← اسپانیا.

آراگون، خاندان، خاندانی که در قرون وسطی در آراگون، کاتالونیا، مایورکا، سیسیل، ← مملکت ناپل، ساردنی، روسیون، آلن، و برخی نواحی دیگر فرمانروائی میکرد. بنیاد این خاندان را رامیروی I گذاشت. آراگون و کاتالونیا پس از ۱۱۳۷ با هم متحد بودند، و دیگر سرزمینهای مذکور عموماً جداگانه تحت فرمانروائی شاخه‌های این خاندان قرار داشتند. آلفونسوی ۷، که ناپل را در ۱۴۴۲ گرفت، موقتاً تمامی سرزمینهای تابع آراگونیها را متحد کرد. در نتیجه‌ی ازدواج فردیناند II، فرمانروای آراگون (← فردیناند ۷ یا فردیناند کاتولیک)، با ایزابل I ، ملکه‌ی کاستیل، دو مملکت آراگون و کاستیل متحد شدند. در دوره‌ی نوه‌ی آنها، کارلوس I (بعداً امپراطور شارل کن)، خاندان‌های آراگون و کاستیل با خاندان هاپسبورگ آمیخته شد.

آراگون[4]، **لوئی** (lui ārāgoN)، ۱۸۹۷–، شاعر و رمان‌نویس فرانسوی. ابتدا از پیروان دادائیسم بود، و سپس از رهبران سوررئالیسم شد. در ۱۹۳۰ به حزب کمونیست پیوست. در جنگ II خدمت کرد و اسیر شد، ولی بگریخت و به نهضت زیرزمینی پیوست. از بهترین اشعارش کتاب لو کروکور (lë krev-kër) [=شکسته دل] (۱۹۴۲) است. اثر دیگرش، هفته‌ی مقدس (۱۹۵۸)، که مربوط بزمان بازگشت ناپلئون از جزیره‌ی الب میباشد، مشتمل بر تحقیقات تاریخی و اجتماعی معتبری است. زن او (متولد مسکو) نیز نویسنده است.

آرال[5]؛ **دریای** (ārāl)، در مآخذ اسلامی **بحر خوارزم** و **بحیره‌ی خوارزم** (bohayraye)، دریاچه (۶۶٬۰۰۰ کم)، تجشن، در جشن قزاقستان و جخشن قراقالپاق. رودهای سیحون و جیحون بآن میریزند. عمقش به ۶۸ متر میرسد؛ 10٪ نمک و جزایر زیاد دارد. محل ماهیگیری است.

آرام یا ارام (arām) [عبری، =زمین بلند]، سرزمین سامی‌نشین قدیم، ممتد از مرزهای غربی کشور بابل تا مرتفعات آسیای غربی. ← آرامیان.

آرام، اقیانوس: ← اقیانوس کبیر.

آرامگان جدیی[6] (ārāmgāne jadyi)، ناحیه‌ای آرام واقع در داخل منطقه‌ی پُرفشار، نزدیک مدار رأس الجدی، که بادهائی که در آن میوزد خفیف است.

آرامگان سرطانی[7]، ناحیه‌ای آرام واقع در داخل منطقه‌ی پُرفشار، نزدیک مدار رأس السرطان، که بادهائی که در آن میوزد خفیف است.

ارامنه (arāmene)، مفرد آن ارمنی. برای تاریخ قدیم و عمومی ارامنه، ← ارمنستان. شاه عباس I صفوی، در طی جنگهای ایران و عثمانی، در ۱۰۱۳ هق جمع کثیری از ارامنه‌ی آذربایجان و ارمنستان را به نزدیک اصفهان کوچ داده در جلفا سکنی داد، ولی از آن ببعد از هیچگونه مساعدت بآنان و حمایت از ایشان دریغ نکرد، و بآنان اجازه‌ی تأسیس کلیسا، موزه، مدارس، و کتابخانه در جلفا داد، و همین ارامنه بودند که در سال ۱۶۴۱ اولین چاپخانه را در ایران در جلفا تأسیس کردند. شاه عباس از لحاظ اقتصادی نیز از ارامنه حمایت میکرد، و ارامنه بکومک او توانستند روابط تجارتی بسیار وسیعی با هند و اروپا برقرار کنند، و در نتیجه ارامنه‌ی جلفا بسیار متمول شدند، و جلفای اصفهان به مرکز تجارت ایران با اروپا از یک طرف و ایران با هند از طرف دیگر تبدیل شد. در حمله‌ی میر ویس افغان به اصفهان، جلفا خیلی سخت آسیب دید، و پس از آن عده‌ی زیادی از ارامنه بتدریج به هندوستان کوچ کردند. در جنگ I بسیاری از دهات آباد ارمنی‌نشین سلماس و رضائیه ویران گشت، معذلک، کلیساها و صومعه‌های بسیار قدیمی ارمنی که بعضی از آنها (مانند صومعه‌ی ماکو) بیش از ۱۲۰۰ سال قدمت دارد تا بحال برجا مانده است. فعلا ارامنه‌ی ایران در شهرها و دهات ایران پخش شده‌اند. مهمترین نقاط ارمنی‌نشین شهر تهران و پس از آن جلفای اصفهان است، که هنوز مرکزیت قدیم خود را حفظ کرده است؛ در فریدن دهات ارمنی‌نشین وجود دارد. عده‌ی قلیلی از ارامنه، مانند سابق، در آذربایجان در دهات اطراف رضائیه و در قره‌داغ زندگی میکنند. در تبریز عده‌ی ارامنه نسبةً زیاد است، و در همدان، قزوین، رشت، پهلوی، و مشهد نیز گروهی از ارامنه زندگی میکنند. بالاخره، عده‌ی زیادی از ارامنه در مناطق نفت‌خیز، مانند آبادان و اهواز و مسجد سلیمان، مشغول کار هستند.

ارامنه، کشتار. در نتیجه‌ی نهضتهای انقلابی ارامنه‌ی عثمانی (← ارامنه، مسئله‌ی)، در ۱۸۹۵ دولت عثمانی بوسیله‌ی کردها دست به کشتار وحشیانه‌ی ارامنه زد، و به اعتراضات فرانسه و انگلستان و روسیه ترتیب اثر نداد. در ۱۸۹۴–۹۵ قریب ۲۰۰٬۰۰۰ ارمنی در ترکیه‌ی آسیائی و در ۱۸۹۶ قریب ۷٬۰۰۰ تن در قسطنطنیه بقتل رسیدند. سپس آرامشی روی داد، ولی در ۱۹۰۹ در کیلیکیا و سوریه‌ی شمالی ۳۰٬۰۰۰ تن ارمنی کشته شدند. بین آوریل ۱۹۱۵ و ژانویه‌ی ۱۹۲۲، چند هزار ارمنی، بمقتضای سیاست برانداختن ارامنه در ترکیه، بقتل رسیدند.

ارامنه، مسئله‌ی، عنوان مشکلاتی که پس از پایان جنگ روسیه و عثمانی در سال ۱۸۷۸ بین دولت عثمانی و بعضی ممالک اروپائی بر سر وضع ارامنه‌ی ساکن مملکت عثمانی پیش آمد (← ارمنستان بعد از اسلام). دولت روسیه ارزروم و دره‌ی علیای فرات را تخلیه کرد، و در مقابل، دولت عثمانی متعهد شد که در "ایالات ارمنی‌نشین" دست به اصلاحاتی بزند، و "امنیت آنان را در مقابل کردها و چرکسها تضمین کند". در کنگره‌ی برلن (ژوئیه‌ی ۱۸۷۸) دولت عثمانی تعهدی به همین مضمون در مقابل شش دولت امضا کننده‌ی پیمان بجای تعهد سابق به عهده گرفت. بعلاوه، پیش از آن دولت بریتانیا معاهده‌ی سری قبرس را بمنظور "حمایت از مسیحیان و سایر اتباع" دولت عثمانی با سلطان عثمانی منعقد نموده (۱۳ ژوئیه‌ی ۱۸۷۸)، و در مقابل، سلطان عثمانی موافقت کرده بود که تا زمانی که قارص و اردهان و باتوم در دست روسها است، بریتانیا، در ازای حمایت مرزهای آسیائی عثمانی در مقابل روسیه، قبرس را اشغال کند. بدین ترتیب، ارامنه دستخوش رقابت روسیه و انگلستان شدند. در ۱۸۸۵، ارامنه انجمن انقلابی موسوم به هونچاک را بمنظور تعلیم و بیدار کردن مردم تشکیل دادند. در ۱۸۹۰ انجمن دیگری بنام داشناک در تفلیس تشکیل یافت که آموختن استعمال اسلحه جزء برنامه‌ی آن بود. مقارن همین ایام روسیه از طرفی سرگرم امور آسیای مرکزی بود، و از طرف دیگر ارمنیها را آلتی در دست بریتانیا بر علیه روسیه میدانست، و بهمین جهات، از حمایت آنان دست برداشت، و بریتانیا نیز اقدامی در اجرای

---

(۱)Arakan Yoma (۲)Arakcheyev (۳)Aragats (۴)Aragon (۵)Aral (۶)Calms of Capricorn (۷)Calms of Cancer

پیمان قبرس نکرد. در نتیجه‌ی مجموعه‌ی این عوامل، سلطان عثمانی، پس از جنگهای محلی که میان کردها و ارامنه واقع شد، از ترس انقلاب ارامنه، دست به آزار و حبس و سرانجام به کشتار ارامنه زد. با وجود کشتار ۱۹۰۹، قانون اساسی جدید (۱۹۰۸) عثمانی برای ارامنه امیدبخش بود، و پیش از شروع جنگ I کار آنان رونقی بسزا داشت. برای وقایع بعد ← ارمنستان بعد از اسلام.

آرامی، منسوب به سرزمین آرام و آرامیان.

آرامی[1]، **زبان**، نام دسته‌ای از زبانهای سامی که در اصل به سوریه تعلق داشته (← زبان، جدول). زبان حضرت عیسی نیز آرامی بوده. زبان آرامی در حدود قرون هفتم و هشتم ق‌م رو بتوسعه نهاد، و با استقرار حکومت هخامنشیان در آسیای غربی، به رواج آن افزوده شد. در امپراطوری هخامنشی زبان دیوانی بشمار میرفت، و چند قرن زبان اداری و فرهنگی آسیای غربی شمرده میشد. در خیلی از زبانهای ایرانی میانه، مانند پهلوی و پارتی و سغدی، بعضی کلمات رایج را به آرامی مینوشتند، ولی بزبان خود میخواندند. این نوع کلمات و این رسم را به زبان پهلوی هزوارش میگویند. خط پهلوی و پارتی و سغدی نیز از خط آرامی اقتباس شده است.

آرامیان یا **قوم آرامی**، ساکنین قدیم سرزمین آرام (ممتد از مرزهای غربی بابل تا مرتفعات آسیای غربی). چون زبان قوم آرامی در میان اقوام همسایه رسوخ فراوان کرده بود، تشخیص حدود قطعی سرزمین این قوم دشوار است. نظری که فعلا مورد قبول است اینست که این قوم پیش از قرن دوازدهم ق‌م از عربستان شمالی به سوریه و بین النهرین و آشور و بابل داخل شده، و در حدود قرن دهم ق‌م چندین کشورشهر دارای تمدن عالی تأسیس کردند، که مشهورترین آنها دمشق بود. شهر مرکزی ایشان در محلی در شمال حلب بوده (قریه‌ی زنجیرلی کنونی) که در آنجا کتیبه‌هائی از ایشان بدست آمده. آرامیان در انتشار الفبا و پیشرفت تمدن تأثیر فراوان داشته‌اند. در تورات مکرر از برخورد آرامیان و عبرانیان سخن رفته است. نیز ← آرامی، زبان.

اران (arrān) یا **الران** (ar.rān)، نام عربی ناحیه‌ای قدیم در قفقاز، کمابیش مطابق ناحیه‌ی قدیم آلبانیا. در قرن ششم بم خاندان مهرگان، از نجبای ایران، با عنوان ایرانشاه، بر آن حکومت داشتند، و در آن زمان اران از شروان جدا بود. در خلافت عثمان بدست اعراب افتاد؛ در قرن چهارم هق مرکزش برذعه بود؛ کمی قبل از ۳۳۲ هق، ایرانشاه محمد ابن یزید شروان و دربند (باب الابواب) را ضمیمه‌ی اران کرد، ولی در قرن بعد شروان از اران جدا گردید، و پایتخت اران به گنجه منتقل شد. از زمان مغول، قسمت جنوبی اران قراباغ خوانده میشود.

آران، بخش (جمع ۲۷٬۰۰۰)، ل شهرستان کاشان، استان دوم؛ مرکزش ده آران. در منطقه‌ای شنزار واقعست. از محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و ابریشم میباشد. این بخش در شهریور ۱۳۲۵ از قراء آران، بیدگل، و نوش‌آباد و کویرات تشکیل گردید، و آران مرکز بخشداری معین شد.

آران، ده (جمع ۹٬۴۶۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آران، شهرستان کاشان، استان دوم، ۱۲ کیلومتری لش کاشان؛ واقع در شنزار. مزارع آن تا نزدیک کویر نمک پراکنده‌اند.

آرانخوئث[2] (ārānxueṯ)، شهر (جمع ۲۴٬۶۶۷)، اسپانیا، در کاستیل جدید، نزدیک تاگوس. کاخش از قرن ۱۶م کاخ سلطنتی بود؛ در ۱۷۲۷ از نو ساخته شد.

آراو[3] (ārā)، شهر (جمع ۱۴٬۲۸۰)، کرسی ایالت (← کانتون) آرگاو، ل سویس، بر رود آر. از صنایعش کفش و اسبابهای علمی است.

آرایش‌نامه (ārāyeš.nāme)، رساله‌ی مختصری به نثر مُحَلّیٰ به شعر فارسی و گاهی به شعر و عبارات عربی، از نظام‌الدین محمود قاری یزدی شاعر البسه (قرن نهم هق). در باب صف‌آرائی جامه‌ها در برابر یکدیگر است، و علاوه بر جنبه‌ی ادبی، از جهت نامهای لباس و پارچه، مانند دیوان این شاعر دارای اهمیت است. در ضمن دیوان البسه در ۱۳۰۳ هق در استانبول بطبع رسیده.

آرایش نگار (ārāyeše negār)، عنوان قسمتی از اشعار صائب تبریزی (۱۰۱۶–۱۰۸۱ هق) که در آنها نام آینه یا شانه یا یکی از اعضای بدن آمده، و خود شاعر از دیوان خود جدا کرده است، و آرایش نگار نامیده.

آرباکس: ← ماد، قوم آریائی.

آربری[4]، **آرثر جان** (ārṯor jān ārbəri)، ۱۹۰۵–، مستشرق انگلیسی، استاد زبان عربی دانشگاه کیمبریج از ۱۹۴۷. در ۱۹۳۲–۳۴ رئیس قسمت متون قدیم در دانشگاه قاهره بود. چند سال در اداره‌ی امور هند دولت انگلستان خدمت کرد. در ۱۹۴۴–۴۷ استاد زبان فارسی دانشگاه لندن و در ۱۹۴۶ رئیس قسمت خاور نزدیک و خاور میانه‌ی مدرسه‌ی تحقیقات شرقی بود. کتابهای فراوان نوشته و بعضی نسخه‌های خطی عربی و فارسی را چاپ کرده است. از آثارش نمونه‌های خطوط قدیمی فارسی و عربی (۱۹۳۹)، مدخل تاریخ تصوف (۱۹۴۳)، کتاب قرائت فارسی جدید (۱۹۴۴)، مزامیر فارسی (۱۹۴۹)، تصوف (۱۹۵۱)، میراث ایران (۱۹۵۳، ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۶ تهران)، پنجاه غزل از حافظ (۱۹۵۳)، و ادبیات قدیم فارسی (۱۹۵۸).

اربع رسائل (arbaʿo rasāʿel) [مجموعة اربع رسائل لفقهاء فلاسفة اليونان و لابن العبری]، عنوان چهار رساله از یونانیان قدیم در سیاست و تدبیر منزل، و رساله‌ای بعنوان الآحادیث المُطْرِبَه از ابن العبری، و رساله‌ای منسوب به افلاطون. بتحقیق لویس شیخو در ۱۹۲۰–۲۳ در بیروت بطبع رسیده.

اربع رسائل اسماعیلیه (arbaʿo rasāʿela)، عنوان چهار رساله در باب عقاید اسماعیلیان و یا مربوط با عقاید آنان که سه رساله از آنها منثور و یکی منظوم است. این رسائل عبارتند از (۱) مطالع الشموس فی معرفة النفوس، از داعی اسماعیلی شهاب الدین ابوفراس (۸۷۲–۹۳۷ هق)؛ (۲) اسبوع دور الستر؛ (۳) رسالة الدستور و دعوة المؤمنین للحضور، از داعی اسماعیلی شمس‌الدین ابن احمد طیبی (قرن هفتم هق)؛ (۴) القصیدة التائیه، از شاعر اسماعیلی عامر بصری، که قصیده‌ای است فلسفی و عرفانی در حدود ۵۰۵ بیت. (چاپ سوریه، ۱۹۵۲).

اربع رسائل لابن سینا (arbaʿo rasāʿela le ʾbne sinā)، عنوان مجموعه‌ی چهار رساله از ابن سینا، بدین قرار: رسالة فی العشق؛ رسالة فی ماهیة الصلوة؛ فی دفع الغم من الموت؛ رسالة ابی سعید فی معنی الزیارة و جواب ابن سینا. این مجموعه در سالهای ۱۸۹۴ و ۱۸۹۹ با شروح و حواشی بزبان فرانسوی در لیدن بطبع رسیده (عنوان فوق را ناشر به مجموعه‌ی رسائل مذکور داده است).

اربعه (arbaʿe)، دهستانی در قسمت جنوبی و غربی شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس). اربعه مشتمل بر چهار قسمت و وجه تسمیه‌ی آن همین است. قسمت شمالی **اربعه‌ی بالا** (جمع ۲٬۸۰۰؟) است، و سه قسمت دیگر **اربعه‌ی پایین** (جمع ح ۴٬۸۰۰) را تشکیل میدهد. محصولات عمده‌ی دهستان غلات و مرکبات است.

اربعة کتب اسماعیلیه (arbaʿato kotoben)، عنوان چهار کتاب دینی و فلسفی و اخلاقی مربوط بعقاید اسماعیلیان. این رسائل عبارتند از (۱) مسائل مجموعة من الحقائق المالیة و الدقائق و الاسرار السامیة، مشتمل بر چند قسمت و هر قسمت بر چندین سؤال، و جوابهای آنها؛ (۲) رسالة الایضاح و التبیین فی کیفیة تسلسل ولادتی الجسم و الدین، از علی ابن محمد ابن ولید، که رساله‌ای فلسفی و دینی طبق عقاید اسماعیلیان است؛ (۳) رسالة تحفة المرتاد و غصة الاضداد، هم از مؤلف رساله‌ی شماره‌ی ۲؛ (۴) رسالة الاسم الاعظم، که مؤلف آن مجهول است. (چاپ گوتینگن، ۱۹۴۳).

اربعه‌ی متناسبه (arbaʿeye motanāsebe) [= (اعداد، مقادیر) چهارگانه‌ی متناسب]، مجموعه‌ی چهار عدد (یا مقدار) که نسبت اولی به دومی مساوی نسبت سومی به چهارمی باشد. مثلا اعداد ۵ و ۸ و ۱۵ و ۲۴ تشکیل یک اربعه‌ی متناسبه میدهند، و بعبارت دیگر، این اعداد اعضای یک اربعه‌ی متناسبه هستند، زیرا ۱۵:۲۴ = ۵:۸. هرگاه سه عضو از یک اربعه‌ی متناسبه در دست باشد، بوسیله‌ی خواص تناسب میتوان عضو چهارم را حساب کرد.

اربعین (arbaʿin) [عربی، = چهل، چله]، چله‌ی حضرت امام حسین ع، یعنی چهل روز بعد از عاشورا. مطابق بیستم ماه صفر است.

اربعین، رساله‌ی اخلاقی و عرفانی و دینی، حاوی ۴۰ حدیث و ترجمه‌ی آنها بنظم فارسی، از نور الدین عبدالرحمان جامی. (طبع تهران، ۱۲۷۵ هق). ← اربعین، عنوان.

اربعین، عنوان کتابهای بسیاری معمولا شامل ۴۰ حدیث و یا ۴۰ باب در حدیث و غیره. عناوین الاربعین (alʿarbaʿin) یا کتاب الاربعین (ketābo

(۱)Aramaic (۲) Aranjuez (۳)Aarau (۴)Arberry

l'arba'in') [یا الاربعون حدیثا (al'arba'una hadisan)، و غیره] نیز در مورد اینگونه کتابها بکار برده شده است. این قبیل کتابها از قدیم (ظاهراً از قرن چهارم هق) تألیف شده، و در کتابهای عربی بعنوان کتب الاربعینات (kotobo l'arba'inat') معروف است، و بنای تألیف آنهائی که در حدیث است شاید بر اساس حدیث ضعیف "من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً فی امر دینها بعثه الله تعالی یوم القیامة فی زمرة الفقهاء و العلماء" باشد. بزرگانی مانند ابوبکر کُلاباذی (ف ۳۸۰ هق) و ابوعبدالرحمان سلمی و ابونعیم اصفهانی و غیرهم چنین تألیفی کرده‌اند، و هر یک از تألیف خود قصدی داشته؛ مثلا یکی احادیث مربوط به توحید و یکی احادیث درباره‌ی زهد و مواعظ و دیگری احادیث در باب عبادات را جمع کرده (مثلا به مقالات آتیه رجوع کنید).

اربعین (arba'in)، کتابی مذهبی، از حاج میرزا محمدعلی قرجه‌داغی (ف ح ۱۳۱۰ هق). ترجمه و شرح و توضیح چهل حدیث بفارسی در مناقب امیر المؤمنین علی است، و بنام مظفرالدین شاه تألیف شده (چاپ تبریز، ۱۳۰۰ هق). نیز ← اربعین، عنوان.

اربعین، کتابی مذهبی و اخلاقی، بزبان عربی، حاوی ۴۰ حدیث از طریق اهل بیت نبوت، از شیخ بهائی. در تهران مکرر بطبع رسیده، و آنرا ترجمه و شرحی است بفارسی از ابوالمعالی محمد ابن علی، معروف به ابن خاتون، از علمای شیعه در قرن یازدهم هق و شاگرد مؤلف، که معروف است به **اربعین ابن خاتون** یا **ترجمه‌ی قطب شاهی**، و شیخ بهائی در ۱۰۲۸ یا ۱۰۲۹ هق بر آن تقریظی نوشته که در بعضی نسخ خطی موجود است. این ترجمه نیز در تهران مکرر بچاپ رسیده.

اربعین، کتابی مذهبی، از مجلسی دوم. شرحی است مفصل، بعربی، بر چهل حدیث که تقریرات تدریسی مؤلف است در سفر مشهد (طبع تهران، ۱۳۰۵ هق). نیز ← اربعین، عنوان.

اربعین یا **الاربعین،** کتابی مشتمل بر ۴۰ حدیث در زهد و تصوف، از ابوعبدالرحمان سلمی (← اربعین، عنوان). در حیدرآباد دکن بطبع رسیده.

اربعین یا **کتاب الاربعین،** کتابی مشتمل بر ۴۰ حدیث بدون شرح و توضیح، از شهید اول (← اربعین، عنوان). بیشتر احادیث آن درباره‌ی عبادات است. ضمیمه‌ی غیبت نعمانی و اثبات الوصیه در تهران بطبع رسیده.

اربعین ابن خاتون: ← اربعین، از شیخ بهائی.

اربعین فی احوال النصاب و المعاندین (arba'in fi ahvāle 'n.nossābe va 'l.mo'ānedin)، کتابی مذهبی، از امیر فیض‌الله ابن عبدالقاهر حسینی تفرشی (ف ۱۰۲۵ هق، در نجف)، از فقها و محدثین و متکلمین شیعه، حاوی چهل حدیث در معایب ناصبیان و معاندان ائمه‌ی شیعه (طبع تهران، ۱۳۱۴ هق). نیز ← اربعین، عنوان.

اربقائی (arbaqā'i)، دهستان (جم ح ۱۴٬۶۰۰)، غ شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، دارای ۷(؟) آبادی. محصولاتش غلات و پنبه است. جاده‌ی شوسه‌ی سبزوار به نیشابور و راه آهن ازین دهستان میگذرد.

اربل (arbel)، شهر، عراق؛ ← اربیل.

آربلا[1] (ārbelā)، شهر آسور قدیم، مطابق اربیل حالیه. نزدیک آنجا (درگوگمل) اسکندر مقدونی داریوش III را مغلوب کرد (۳۳۱ قم). جنگ گوگمل را اغلب جنگ آربلا مینامند.

اربلو دو مولنویل، بارتلمی د': ← هربلو.

اربلی، بهاءالدین (arbeli) [بهاءالدین علی ابن عیسی اربلی]، ف ۶۹۲ هق، از شعرا و محدثین و منشیان شیعی عراقی. در بغداد مشاغل دیوانی داشت، و در خدمت عطاملک جوینی و از مداحان و نزدیکان خاندان جوینی بود. اثر معروفش کتاب کشف الغمه (kašfo 'l.qomma) است بزبان عربی در شرح حال ائمه‌ی اثنی عشریه، که در ۶۸۷ هق آنرا بپایان رسانیده، و همین کتاب باعث شهرت او در نزد شیعه است.

آربلی[2]، **یوسیف آبگاروویچ** (yosif ābgārovic ārbeli)، ۱۸۸۷–، مستشرق روسی، رئیس شعبه‌ی مؤسسه‌ی تحقیقات شرقی آکادمی علوم تجشم در لنینگراد، عضو آکادمی علوم تجشم و آکادمی علوم ارمنستان شوروی. در دانشگاه سن پطرزبورگ تحصیل کرد، و در ۱۹۱۶ تحت ریاست مار در ارمنستان مشغول حفاری شد. در ۱۹۲۰–۵۱ عضو موزه‌ی ارمیتاژ و در ۱۹۴۳–۴۷ رئیس آکادمی علوم ارمنستان شوروی بود. از آثارش خرابه‌های آنی (۱۹۱۱)، کتیبه‌های مرمشن (۱۹۱۴)، هنر دوره‌ی ساسانی (۱۹۲۴)، فلزات دوره‌ی ساسانی (۱۹۳۵)، و حماسه‌های قهرمانی ارمنی در کتاب "داود ساسونی" (۱۹۳۹) است.

اربوس[3] (erebos) [ید، = تاریکی]، در اساطیر یونان، ظلمت نخستین. از خالوس برخاست، از خواهر خویش، شب، روز را بعمل آورد.

اربوس[3]، **کوه** (erebus)، قله‌ی آتشفشانی به بلندی ح ۴٬۰۰۰ متر، بر جزیره‌ی راس، در دریای راس، نزدیک ساحل قاره‌ی جنوبگان. در ۱۸۴۱ سر جیمز راس آن را کشف کرد.

آربوگاست[4] (ārbogāst)، ف ۳۹۴، سردار فرانکی که در خدمت رومیها بود. پس از قتل (۳۹۲) والنتی نیانوس II، امپراطور دست‌نشانده‌ای، نامش ائوگنیوس، علم کرد، ولی هر دو بدست تئودوسیوس مقهور شدند (۳۹۴).

اربونه (arbuna)، شهر فرانسه؛ ← ناربون.

اربیل[5] (arbil) یا **اربل** (arbel)، شهر (جم ـ ۲۶٬۰۸۶)، لش عراق. بر خرابه‌های شهر قدیم آربلا ساخته شده. قلعه‌ی قدیمی دارد.

اربیوم[6] (erbiom)، عنصر فلزی از دسته‌ی خاکهای کمیاب. علامت شیمیائی آن Er، وزن اتمی ۱۶۷٫۲، و عدد اتمی آن ۶۸ است.

آرپا، از ریزابه‌های شمالی رود ارس.

ارپا خان (arpā)، ضبط صحیح آن **ارپای گائون** (arpāy gāon)، ف ۷۳۶ هق، دهمین پادشاه (ربیع الثانی ۷۳۶–شوال ۷۳۶ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ نواده‌ی تولی خان. وی بنا بوصیت ابوسعید بهادر خان بجای او بسلطنت نشست. خواجه غیاث‌الدین محمد وزارت او را داشت. ارپا خان بغداد خاتون را بتهمت زهر دادن به ابوسعید هلاک کرد، و در دربند شروان ازبکان را شکست داد، و سالی بک (دختر الجایتو) را که سابقاً در حباله‌ی امیر چوپان بود بزنی گرفت. ارپا خان پادشاهی بود ساده و عاقل و عاری از تجمل و تکلف، ولیکن مواجه با طغیان امرا و دعوی مخالفان گشت. امیر علی پادشاه در دیار بکر موسی خان را که نواده‌ی بایدو خان بوده بسلطنت برداشت، و با ارپا خان بجنگ برخاست. در نزدیک مراغه بین فریقین جنگ روی داد. ارپا خان و خواجه غیاث‌الدین محمد شکست خورده هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند (رمضان ۷۳۶ هق). خواجه غیاث‌الدین گرفتار و کشته شد و ارپا خان نیز چندی بعد باو ملحق گردید (شوال ۷۳۶).

آرپاد[7] (ārpād)، سلسله‌ای از فرمانروایان مجارستان که از ۹۹۷ تا ۱۳۰۱ در این کشور، با عنوان شاه، حکمرانی داشتند. اولین پادشاه سلسله استفان I، معروف به ← قدیس استفان، است، و آخرین ایشان اندراش III. مؤسس خاندان آرپاد **آرپاد** (ف ۹۰۷) نام داشته، و وی قهرمان ملی مجارستان است و گویند در حدود ۸۹۵ مجارها را به مجارستان برد.

آرپژ[8] (ārpej؛ فنس)، در اصطلاح موسیقی، آکوردی که مجموعه‌ی نتهای آن، بجای اینکه همگی مقارن با هم نواخته شود، تک‌تک و یکی پس از دیگری اجرا و شنیده شود، و بعبارت دیگر، آکوردی که شکسته شده و بصورت ملودی درآمده است.

آرتابانوس: ← اردوان، اسم.

ارتاخه (artāxe)، بد آرتاخایس (ārtāxāyes)، ف ح ۴۸۱، مهندس ایرانی، مدیر ساختمان کانالی پس شبه جزیره‌ی آتوس برای عبور ناوگان خشیارشا در جنگ با یونانیان (۴۸۰).

ارتافرن (artāfern)، بد آرتافرنس[9] (ārtāfernes)، پسر ویشتاسپ و برادر داریوش I. در زمان شورش شهرهای یونیا (۵۰۰ قم) والی ساردیس بود (← آریستاگوراس). پسرش **ارتافرن،** باتفاق داتیس، فرمانده سپاهیان داریوش بود که در ماراتون شکست خوردند (۴۹۰ قم). در لشکرکشی خشیارشا به یونان (۴۸۰ قم) فرمانده قسمتی از سپاهیان او بود.

آرتاکساتا[10] (ārtāksātā)، شهر باستانی، پایتخت قدیم ارمنستان، بر ساحل چپ رود ارس، در ۲۷ کیلومتری شهر ایروان؛ در جشن ارمنستان کنونی. در ۵۸ قم بدست کوربولو، سردار رومی، ویران شد.

آرتاکسرکسس[11] (ārtākserkses): ← اردشیر، اسم.

ارتای‌ویراف: ← ارداویراف.

ارتبان (artabān)؛ ← اردوان، اسم.

آرتتسو[12] (ārettso)، شهر (جم ۳۹٬۲۱۳)، توسکان، ایتالیا. از شهرهای اتروسکها بود،

---

(۱)Arbela (۲)Orbeli (۳)Erebus (۴)Arbogast (۵)Erbil (۶)erbium (۷)Árpád (۸)arpège (فنس) (۹)Artaphernes (۱۰)Artaxata (۱۱)Artaxerxes (۱۲)Arezzo

و سپس از بلاد رومی شد، و بجهت ظروفش معروف بود. در اواخر قرون وسطی از مراکز فرهنگی شد، و آثار معماری فراوان از این دوره و از دوره‌ی رنسانس دارد. گوییدو د/آرتتسو، پترارک، آرتینو، و وازاری در این شهر متولد شدند.

ارتخشتره (artax§atra): ← اردشیر، اسم.

ارتدوکس[1] یا **اورتدوکس** یا **ارتودوکس** (هر سه ortodoks). این لفظ از ریشه‌ی یونانی و اصلا بمعنی دارای عقیده‌ی درست است، و مخصوصاً در مورد پیروان ایمان مسیحی بر طبق اعتقاد-نامه‌ها و اعترافنامه‌های فرقه‌های بزرگ مسیحی بکار میرود، ولی، بعنوان وصف خاص، به پیروان کلیسای ارتدوکس شرقی اطلاق میشود، و نیز بمعنی مربوط و وابسته باین کلیسا میباشد. ← کاتولیک.

ارتدوکس شرقی، کلیسای[2] یا **کلیسای ارتدوکس**، عنوان جامعه‌ی کلیساهای مستقلی که اصلا در اروپای شرقی و خ آسیا، بواسطه‌ی شکافی که در کلیسای غربی بوجود آمد، پیدایش یافت، و جملگی با بطرک عام اتحاد دینی دارند، و در قبول آراء هفت شورای دینی اولیه و در طرد سلطه‌ی اسقف روم (یعنی پاپ) متفق اند. همین موضوع طرد سلطه‌ی پاپ است که جامعه‌ی ارتدوکسها را از کلیه‌ی پیروان ← کلیسای کاتولیک رومی جدا میسازد. بسیار کسان هستند که اعمال دینی را مانند ارتدوکسها اجرا میکنند، ولی چون ریاست پاپ را قبول دارند کاتولیک نامیده میشوند (← ارتدوکس؛ کاتولیک). هر دو فرقه‌ی کاتولیک و ارتدوکس فرقه‌های نسطوری و یعاقبه و قبطی و کلیسای ارمنی را مبتدع در دین میشمارند. مناسک اعمال دینی نزد دو فرقه مختلف است. راهبان و اسقفهای ارتدوکس حق ازدواج ندارند، ولی کشیشهای بخشها میتوانند ازدواج کنند، و همین امر فاصله‌ی زیادی بین مقامات عالی و پایین دینی بوجود آورده است. در قدیم کلیساهای ارتدوکس تحت ریاست بطرکها اداره میشد، ولی حالیه اغلب هر کلیسا بتوسط یک "شورای مقدس" (مرکب از اسقفها و مردم غیر روحانی) اداره میشود، که منصوب دولت است.

تاریخ. اگر چه از اوایل مسیحیت اختلافاتی در جامعه‌ی مسیحی وجود داشت، جدائی شرق و غرب در قرن پنجم میلادی آغاز شد، و با قیام (قرن نهم) فوتیوس برضد سلطه‌ی پاپ، و محکومیت (سنه‌ی ۱۰۵۴) بطرک قسطنطنیه بواسطه‌ی پاپ لئوی IX، قطعیت یافت، و کوششهای مکرری که بعدها برای اتحاد مجدد بعمل آمد بجائی نرسید. ارتباط کلیساهای مختلف شرقی با یکدیگر بسیار پیچیده است. کلیساهای ارتدوکس مستقل عبارتند از چهار بطرک‌نشین قدیم قسطنطنیه، اسکندریه، انطاکیه، و بیت المقدس که هنوز از جهت اعتبار سرآمد دیگران هستند؛ کلیسا (یا دیر) کوه سینا؛ و عده‌ای کلیسای ملی.

بطرک‌نشین قسطنطنیه با تأسیس این شهر بعنوان پایتخت دولت روم شرقی تأسیس شد، و تحت ریاست بطرک قسطنطنیه است که عنوان "بطرک عام" دارد، و در دوره‌ی دولت عثمانی امور عرفی مسیحیان نیز باو سپرده شد، و مرکز وی در قسطنطنیه مرکز یونانیان تابع دولت عثمانی گردید. پیمان لوزان (۱۹۲۳) اختیارات او را به امور دینی محدود کرد. بطرک‌نشین اسکندریه مشتمل بر مصر، لیبی، عربستان، و نوبه است، و بطرک آن عنوان "پاپ" و "داور عام" دارد. بطرک‌نشین انطاکیه مشتمل بر شام و کیلیکیه و بین النهرین، و بطرک‌نشین بیت المقدس مشتمل بر فلسطین و شبه جزیره‌ی سینا است.

از جمله کلیساهای ملی کلیسای قبرس است که مرکب از جامعه‌ی مسیحیان آن جزیره میباشد، و این کلیسا از زمان شورای افسوس خودمختار میباشد. دیگر کلیسای گرجستان است که آن نیز از کلیساهای قدیمی است، و در قرن ۱۹م جزء کلیسای روسیه شد، ولی در ۱۹۱۷ دگربار خودمختار اعلام شد؛ رئیس آن عنوان کاتولیکوس (جاثلیق) دارد. کلیسای ارتدوکس روسیه نیز از کلیساهای قدیم است، و آن، از حیث عده‌ی پیروان، قرنها بزرگترین جامعه‌ی ارتدوکس بود. مرکز آن کیف و زیر نظر بطرک-نشین قسطنطنیه بود، ولی بعدها مرکزش به مسکو منتقل شد، و در ۱۵۸۹ بطرک‌نشینی بریاست تزار تأسیس گردید. در ۱۷۲۱ پطر کبیر بطرک-نشین را منحل کرد و شورائی تحت نفوذ خود تأسیس نمود. در ۱۹۱۷، بلا فاصله پیش از انقلاب بلشویکها، بطرک‌نشین دگربار تأسیس شد. از ۱۹۲۵ انتخاب بطرک موقوف شد. در جنگ II در سال ۱۹۴۳، دولت شوروی با انتخاب بطرک موافقت کرد. فرامین صادر از کلیسا مردم را به اطاعت از رژیم حکومتی دولت شوروی میخواند. کلیسای یونان در ۱۸۵۰ تشکیل یافت، و آن کلیسای رسمی کشور یونان است. کلیسای بلغارستان در ۱۸۷۲، کلیسای یوگوسلاوی (سابقاً صربستان) در ۱۸۷۹، و کلیسای رومانی در ۱۸۸۵ تشکیل گردید. کلیسای اوکرائین در ۱۹۲۵ استقلال خود را اعلام نمود. در نتیجه‌ی بسط نفوذ دولت شوروی پس از جنگ II، کلیساهای بلغارستان، یوگوسلاوی، رومانی، فنلاند، و لهستان (این دو پس از جنگ II تشکیل یافت) ضعیف شده است. در ۲۰۰ سال اخیر، کلیسای ارتدوکس در چین، کره، ژاپن، آلاسکا، و بین قبایل سیبریه و آسیای مرکزی بسط یافته است.

ارتریا[3] (eretriā)، شهر قدیم یونان، بر جزیره‌ی اوبویا. مؤسس بسیاری از مهاجرنشینهای یونانی ل دریای اژه بود. در ← جنگهای مدی بیاری شهرهای یونیا علیه ایران برخاست (۴۹۹ ق‌م). داریوش I ویرانش کرد.

ارتسام[4] (ertesām)، در سازمان مسیحیت، منصوب کردن به یکی از مقامات روحانی، مخصوصاً مقام اسقفی (← اسقف).

ارتسبرگر[5]، **ماتیاس** (mātiās ertsberger)، ۱۸۷۵–۱۹۲۱، سیاستمدار آلمانی، رهبر حزب مرکز کاتولیک. رئیس هیئتی بود که قرارداد ترک مخاصمه‌ی نوامبر ۱۹۱۸ را امضا کرد. بدست یکی از میهنپرستان کشته شد.

ارتسگبیرگه[6] (ertsgebirge) یا **کوههای معدنی**، سلسله جبالی در بوهم (چکوسلواکی) و ساکس (آلمان)، که بطول ح ۱۶۰ کم از رود الب بجانب چ‌ش ممتد است. بلندترین نقطه‌اش، قله‌ی کایلبرگ (kāylberg)، درچکوسلواکی است، و ۱٬۲۴۳ متر ارتفاع دارد. در قرون ۱۴–۱۹م معادن مهم نقره و آهن آن (مخصوصاً در یاخیموف) استخراج میشد. اینک اورانیوم، ولفرامیت، سرب، قلع، مس، و گوگرد استخراج میشود. چشمه‌های معدنی فراوان دارد، که از جمله کارلسباد و مارینباد معروفست. مصنوعات (ماشین‌آلات و منسوجات) آن زیاد است. قسمتی از آن که جزء چکوسلواکی بود در ۱۹۳۸ ضمیمه‌ی آلمان شد، ولی در ۱۹۴۵ پس‌گرفته شد.

آرتسیباشف[7]، **میخائیل پتروویچ** (mixāil petro-vic ārtsibāšcf)، ۱۸۷۸–۱۹۲۷، نویسنده و نمایشنامه‌نویس روسی. داستان ساین (۱۹۰۷) او شوری برانگیخت، و سبب شهرت او شد، و نشر این داستان، که ضد هرنوع قید و بندی بود، هم در روسیه‌ی تزاری و هم در دوره‌ی بلشویکها ممنوع شد. داستان کوتاهی بنام داستانی که داستان نقل کرد، از وی به فارسی ترجمه شده است. وی در شهر ورشو درگذشت.

ارتشاء (ertešā')، دریافت غیرقانونی وجه یا مالی از طرف مأمورین دولتی برای انجام دادن کاری که وظیفه‌ی آنان است، اعم از اینکه آن کار را انجام دهند یا ندهند، و انجام دادن آن بر طبق حقانیت بوده یا نبوده باشد. قانون مجازات ارتشاء (مصوب دوم تیرماه ۱۳۰۷ هش) تکلیف مرتشی و راشی را تعیین کرده است.

ارتشتار، در عهد ساسانیان: ← ارتشتاران.

ارتشتاران (arteštārān) [از پهلوی ارتشتار، = سپاهی]، در عهد ساسانیان، طبقه‌ی جنگیان. در زبان اوستائی طبقه‌ی جنگیان را رئه‌اشتره (raṯaeštra) میگفتند. این طبقه به پایگان (یادگان) (پیاده نظام) و اسواران (asvārān) (سواره نظام) تقسیم میشد. اسواران زره‌دار را تنوریگ (tanurig) میخواندند. رئیس طبقه‌ی جنگیان ایران سپاهبذ (irān spāhbaḏ) نام داشت. نیز ← ارگ؛ انبارک؛ گند.

ارتعاش[8]. این لفظ در فیزیک بالاخص به هر حرکت رفت و آمد (مانند حرکت آونگ و دیاپازون)، وبتعمیم، بهر پدیده‌ی فیزیکی متناوب اطلاق میشود. یک "رفت و آمد" کامل را یک نوسان، و گاهی یک سیکل (sikl)، (مثلا ← آونگ؛ جریان متناوب)، و زمان طی یک نوسان را دوره‌ی ارتعاش خوانند. انحرافات یک پدیده‌ی ارتعاشی نسبت بوضع "خنثی" (مثلا وضع تعادل در حرکت آونگ یا دیاپازون؛ و صفر بودن شدت در جریان متناوب) ممکن است کمابیش متقارن باشند. در هر حال، منتهای انحراف را دامنه‌ی

(۱)orthodox (۲)Orthodox Eastern Church (۳)Eretria (۴)consecration (۵)Erzberger (۶)Erzgebirge (۷)Artzybashev (۸)vibration

ارتعاش خوانند. وقتی که آشفتگی ارتعاشی در نقطه‌ای از محیطی، که پیوستگی کافی برای انتقال آشفتگی از جزئی بجزء دیگر دارد، رخ دهد، از محل رویداد آشفتگی، قطاری از امواج (سه موج) براه می‌افتد. سرعت انتشار به پیوستگی محیط و ردّ عمل آن، و در بعضی موارد (مثلا انتشار نور در محیط مادی) به بسامد ارتعاشات (عده‌ی ارتعاشات در ثانیه) بستگی دارد.

ارتفاع[1]، یکی از صفات صوت، که از آن به زیری و بمی تعبیر میشود. باین معنی، ارتفاع صوت همان حدت (heddat–) آنست. بتجربه معلوم میشود که هرگاه بسامد (عده‌ی ارتعاشات در ثانیه) دو صوت یکسان باشد، حدت آنها یکسان است، و هر قدر بسامد صوتی بیشتر باشد صوت زیرتر (یعنی حدت آن بیشتر) است. باین جهت، از جنبه‌ی کمّی، حدت صوت را با بسامد آن میسنجند، که در این مورد ارتفاع صوت خوانده

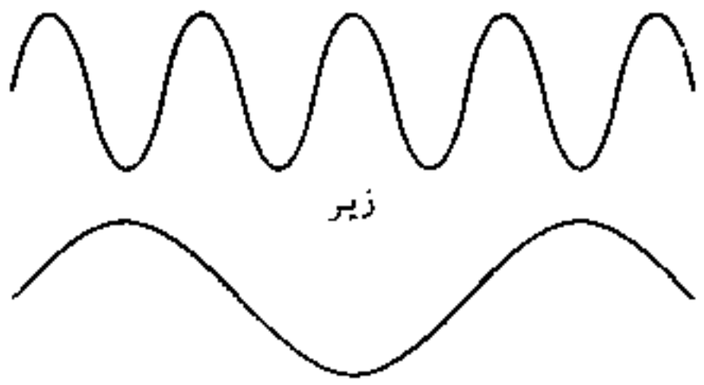

اصوات زیر و بم

میشود. گوش انسان فقط اصواتی را که ارتفاعشان بین ۲۰ و ۲۰٬۰۰۰ باشد بصورت صوت احساس میکند، ولی این حدود در اشخاص متفاوت است (← آستانه‌ی شنودگی). نسبت ارتفاعات دو صوت را فاصله‌ی آنها خوانند. فاصله امری است نسبی، و برای اینکه از روی فواصل موسیقی بتوان ارتفاعات را حساب کرد، باید برای ارتفاع یکی از اصوات مقداری بعنوان مبنا انتخاب نمود. در قرن ۱۶م در اروپا مبناهای مختلف برای سازهای مختلف رایج بود. در قرن ۱۷م و نیز در اواسط قرن ۱۹م کوششهائی برای استاندن مبنا بعمل آمد. در فرانسه، در سال ۱۸۵۹، ارتفاع ۴۳۵ برای la_3 تثبیت شد. سرانجام، در ۱۹۳۹ مبنای بین‌المللی ۴۴۰ = la_3 انتخاب گردید.

ارتفاع، در نجوم: ← مختصات افقی.

ارتفاع، در هندسه. **۱–** در مثلث و هرم و مخروط، ارتفاع قطعه‌ای از عمود وارد از رأس بر قاعده است که به رأس و قاعده محدود باشد. مثلث سه ارتفاع دارد، که از یک نقطه میگذرند. **۲–** ارتفاع متوازی الاضلاع فاصله‌ی هر دو ضلع متوازی آنست. **۳–** در ذوذنقه و منشور و استوانه، که دو قاعده‌ی متوازی دارند، ارتفاع قطعه‌ای از عمود مشترک دو قاعده است که به دو قاعده محدود باشد. در هر حال، طول ارتفاع را نیز ارتفاع گویند. برای تصویر رجوع کنید به مقالات مربوط به هریک از اشکال مذکور.

ارتفاع بارومتری، ارتفاع ستون جیوه در بارومتر.

آرتمیس[2] (ārtemis)، در افسانه‌های یونانی، الاهه‌ی اولمپی شکار، دختر زئوس و لتو، خواهر دوقلوی آپولون. خود و ملازمانش باکره بودند. او را میتوان قسیم آپولون دانست. بدی را کیفر


آرتمیس (دیانا)، شکارچی

میداد، ولی مردم را در مقابل خطر و بلا حمایت میکرد. آرتمیس شکارچی، حامی زنان، و، مانند آپولون، الاهه‌ی ماه و شب بود. با رها کردن گرازی باعث شکار گراز **کالودون** شد. مطابق دیانا در اساطیر رومی است.

آرتمیس، معبد: ← دیان، معبد.

ارتنگ (artang) یا **ارژنگ** یا **ارژنگ** یا **اردهنگ** (ardhang)، کتاب مصوری منسوب به مانی. در ایران، جز عده‌ی بسیار معدودی، عموماً عقیده دارند، و حتی در کتابهای لغت فارسی و دیگر کتابهای ایرانی نیز آمده، که مانی صورتهائی بر لوحی و یا کتاب مصوری بنام ارتنگ یا ارژنگ پرداخته است، و آنرا معجزه‌ی خود گفته، ولی خلاصه‌ی گفته‌ی محققانه‌ی سید حسن تقی‌زاده در این باب در کتاب مانی و دین او (ص ۲۳ و ۲۴) چنین است: "انجیل زنده یا انجیل مانی که قطعاتی از آن در آثار تورفان بدست آمده بر ۲۲ قسمت مطابق ۲۲ حرف تهجی آرامی بنا شده، و ظاهراً یک جلد "آلبوم" تصاویر که مبیّن و نشان دهنده‌ی مطالب کتاب بوده، و در یونانی باسم ایقون، در زبان پارتی اردهنگ، در پارسیک ارتنگ، در قبطی ایقونس، و در کتب مانوی چینی تصویر در اصل بزرگ نامیده میشد، ضمیمه‌ی آن بوده... از این کتاب ارتنگ هنوز در قرن پنجم (یعنی عهد سلاطین غزنوی و سلجوقی) نسخه‌ای در غزنه وجود داشت، و ابوالمعالی در کتاب فارسی خود، بیان الادیان، از آن حرف میزند". عوفی در جوامع الحکایات (تألیف شده در ۶۲۵–۶۳۰ هق) در باره‌ی ارتنگ گوید: "در میان خزینه‌ی پادشاهان چین تا در این وقت باقی مانده است". نام این کتاب در اشعار فارسی جای وسیعی دارد.

آرتوا[3] (ārtuā)، ناحیه و ایالت سابق، ل فرانسه، درولایت پاس‌دو–کاله؛ پایتخت تاریخی آن **آراس**. کشاورزی، معادن زغال، و صنایع نساجی دارد. در قرن ۱۲م از فلاندر جدا و به فرانسه ضمیمه شد؛ در قرن ۱۴م در تصرف دولت بورگونی بود، و در ۱۴۹۳ بدست خاندان هاپسبورگ افتاد. در ۱۶۴۰ فرانسه آن را فتح کرد، و در ۱۶۵۹ رسماً از طرف اسپانیا به فرانسه واگذار شد. نبردگاه چند جنگ مخصوصاً در جج I بود.

آرتور[4] (فنس ārtür؛ آلمانی ārtur)، اسم اروپائی برای مرد، مطابق آرثر (ārtər) انگلیسی.

آرتور I (ārtüre)، ۱۱۸۷–۱۲۰۳، دوکِ (۱۱۹۶–۱۲۰۳) برتانی. پدرش، ژفری، دومین پسر هنری II (شاه انگلستان) بود. آرتور پس از مرگ پدر متولد و در ۱۱۹۶ دوک برتانی اعلام شد، و حمله‌ی ریچارد I را دفع کرد. پس از مرگ (۱۱۹۹) ریچارد، آرتور مدعی سلطنت انگلستان شد، ولی ادعایش بنفع عمویش جان لکلند، که سومین پسر هنری II بود، رد شد (۱۱۹۹). آرتور با فیلیپ II (شاه فرانسه) متحد شد، و فیلیپ همه‌ی سرزمینهای ریچارد I را در فرانسه باو واگذاشت. در جنگی که بین او و جان در گرفت، آرتور اسیر شد (۱۲۰۲)، و در شهر روان فرانسه محبوس گردید، و ظاهراً بامر جان، که او را رقیب خود میدانست، مقتول شد. داستان فرمان دادن جان که آرتور را کور کنند از قسمتهای برجسته‌ی نمایشنامه‌ی کینگ جان شکسپیر است. شوهر خواهر آرتور، بعنوان پیر I، جانشین وی در برتانی گردید.

آرتور III، ۱۳۹۳–۱۴۵۸، دوک (۱۴۵۷–۵۸) برتانی. قبلا به کنت دو ریشمون (kont dë rišmoN*) معروف و در جنگ صدساله شهریار فرانسه بود. در ۱۴۳۶ پاریس را از انگلیسها گرفت، و بعداً نیز در کوتاه کردن قطعی دست آنان از نورماندی سهم عمده‌ای داشت.

آرتور، افسانه‌ی: ← آرثر، افسانه‌ی.

آرتوسا[5] (āretusā)، در اساطیر یونان، یکی از پریان که آلفیوس عاشقش شد. آرتمیس او را بچشمه‌ای مبدل ساخت، ولی آلفیوس، که خدای رودخانه بود، باو ملحق شد. افسانه‌ی حاکی از اینکه رود آلفیوس از زیر دریا گذشته از چشمه‌ی آرتوسا در ساحل سیراکوز بیرون میآید از اینجا ناشی است.

آرتولده[6]، **فیلیپ وان** (filip vān ārtevelde)، ۱۳۴۰–۸۲، سیاستمدار فلاندری، پسر ی. و. آرتولده. در نزاع بین "خوبها" (متمولین که کُنت فلاندر از آنان طرفداری میکرد) و "بدها" (کارگران، خاصه بافندگان) رهبری بافندگان شورشی را بدست گرفت، و بیشتر فلاندر را تصرف کرد، ولی سرانجام در روسبکه از فرانسویها شکست خورد و کشته شد.

آرتولده[6]، **یاکوب وان** (yākob vān ārtevel-de)، ح ۱۲۹۰–۱۳۴۵، سیاستمدار فلاندری، از یکی از خاندانهای معروف شهر گان. در ۱۳۳۷ بحرانی در صنعت پارچه‌بافی در فلاندر روی داد، زیرا کنت فلاندر در منازعات ادوارد III (شاه انگلستان) با فیلیپ VI (شاه فرانسه) سیاستی متمایل به فرانسه پیش گرفت، و انگلستان صدور پشم را به فلاندر ممنوع کرد، و تجار و بافندگان فلاندری ورشکست شدند. مردم گان شورش کردند، و آرتولده با اختیارات تام به ریاست دولتشهر گان انتخاب شد، و وی در ۱۳۳۸ پیمان بازرگانی با انگلستان منعقد کرد، و سبب شناختن بیطرفی گان گردید. سایر شهرهای

(۱) pitch; hauteur (فنس) (۲) Artemis (۳) Artois (۴) Arthur (۵) Arethusa (۶) Artevelde

فلاندر از او پیروی کردند، و بر اثر اصلاحات آرتولده تجارت رونق گرفت. در ۱۳۴۰، شهرهای فلاندر، به وساطت آرتولده، ادوارد III را پادشاه فرانسه شناختند. سرانجام اقدامات او باعث سوءظن شد، و دشمنانش نیز دست‌بکار شدند، و در شورشی که در ۱۳۴۵ بپا خاست کشته شد.

ارته‌باذ (artabāz)، یا آرتابازوس[1] (ārtābāzos)، چند تن از رجال ایران در عهد هخامنشی. ۱- در جنگ خشیارشا با یونانیان (۴۸۰ ق‌م) فرمانده دسته‌ای از سپاهیان ایرانی بود. پس از شکست ایرانیان در پلاته، با ۴۰٬۰۰۰ سرباز گریخته بسلامت به آسیا رسید. ۲- سردار اردشیر II هخامنشی در جنگ با داتامس بود. در زمان اردشیر III والی آسیای غربی بود، و بر اردشیر خروج کرد، ولی مغلوب شد، و به فیلیپ مقدونی پناهید. بعداً اردشیر او را بخشید و به ایران باز گشت. از صاحب‌منصبان وفادار داریوش III بود، و پس از مرگ (۳۳۰ ق‌م) داریوش، اسکندر مقدونی ولایت بلخ را باو داد. از دختر انش برسین (barsin) زن اسکندر و آرتوکاما زن بطلمیوس I بود.

آرتیشو (فنـ)، گیاه. ← خرشوف.

آرتیگاس[2]، **خوسه خرواسیو** (xose xervāsio ārtigās)، ۱۷۶۴-۱۸۵۰، قهرمان ملی اوروگه، که برای استقلال اوروگه از اسپانیا و بوئنوس آیرس و برزیل کوشش بسیار کرد.

آرتینو[3]، **پیترو** (pietro āretino)، ۱۴۹۲-۱۵۵۶، هجانویس ایتالیائی. مردی حادثه‌جو بود و در ازاء پول ذوق و قریحه‌ی خود را میفروخت. آریوستو او را "تازیانه‌ی شاهزادگان" نامیده است.

آرثر[4] (ārtər)، اسم انگلیسی برای مرد، مطابق آرتور فرانسوی و آلمانی.

آرثر، شاه داستانی بریتانیا: ← آرثر، افسانه‌ی.

آرثر، افسانه‌ی[5] یا **افسانه‌ی آرتور** (← آرتور، اسم)، داستانهای قرون وسطائی در باره‌ی کینگ آرثر[6] (king، انگل. = شاه) بریتانیائی. اول‌بار در حدود ۶۰۰ بم از آرثر بعنوان یکی از سرکردگان بریتانیائی در زمان هجوم آنگلوساکسونها یاد شده است، اما جفری آو مانث او را صاحب درباری با شکوه و فرمانروای اروپا قلمداد میکند (۱۱۳۷). افسانه‌ی کینگ آرثر بمرور زمان با داستانهای پهلوانی ایرلندی، ویلزی، کورنوالی، و بریتانیای شمالی آمیخته گردید. افسانه‌های شاخ و برگ یافته‌ی آرثر قبل از سال 1000 بمردم برتانی منتقل شد و بوسیله‌ی آنان در اروپای غربی نشر یافت. پس از جفری، ویس و لایمن بداستان آرثر پرداختند (نیز ← پارسیفال؛ تریسترم و ایزالده؛ جام مقدس). در انگلستان داستانهای سر گوین و شهسوار سبز (sər gaweyn*) (← پرل) و مرگ آرثر از سر تامس ملری (maləri) افسانه‌ی آرثر را رونق بخشید. در افسانه‌های جامع متأخر، آرثر شاهزاده‌ای است که نسب شاهانه‌ی خود را با بیرون کشیدن شمشیری از دل سنگ آشکار میسازد. در دربار باشکوهش با شهسواران خود دور میز گردی مینشینند. پسرش زخم مهلکی باو میزند، ولی سه ملکه وی را به جزیره‌ی اولان[7] (avəlān) میبرند، و از آنجا برای رهانیدن ملت خود باز میگردد. از اشخاص معروف افسانه سر گالهد[8] (sər galəhad*) است که مردی پاکسرشت و رهبر جویندگان جام مقدس میباشد.

آرثر[9]، **چستر الن** (cestər alən ārtər)، ۱۸۳۰-۸۶، ۲۱مین رئیس جمهور (۱۸۸۱-۸۵) کشمت. در ۱۸۸۰ بمعاونت ریاست جمهور و پس از قتل گارفیلد بریاست جمهور انتخاب شد. در اداره‌ی امور با لیاقت و درستی و کاردانی عمل کرد.

ارثماطیقی (aresmātiqi)، صورت لفظ یونانی آریثمتیکه (āriṯmetike) درمآخذ اسلامی، بمعنی علم حساب (در مقابل حساب عملی).

ارجاسپ (arjāsp) یا **ارجاسب**، در داستانهای ملی، از نوادگان افراسیاب، و پادشاه توران در زمان پادشاهی گشتاسپ و پیامبری زرتشت. وی دژی مستحکم به نام رویین‌دژ بنا نهاد، و چند پسر گشتاسپ را در جنگ بکشت، و لهراسپ پدر گشتاسپ را که ترک پادشاهی گفته و در بلخ به عبادت مشغول بود بقتل آورد، و به‌آفرین و همای را که دختران گشتاسپ بودند گرفته در رویین‌دژ محبوس داشت. سرانجام اسفندیار، پسر گشتاسپ، رویین‌دژ را تسخیر کرد؛ خواهران را رهائی بخشید، و ارجاسپ را به خون برادران و نیای خود بکشت، و دین زرتشت را رونق و رواجی تمام داد.

ارجان (arrajān) یا **ارگان** (argān)، شهر قدیم فارس که بر رود طاب (آب کردستان یا مارون حالیه)، نزدیک شهر بهبهان، واقع بوده. گویند قباد I ساسانی آنرا برای منزل دادن زندانیان جنگی آمد (دیار بکر) و میافارقین بنا کرد، و به آمِد قباد نامید. در هرحال، نام ارجان از شهر قدیمتری گرفته شده است. بقول جغرافیدانان اسلامی، ارجان تا پایان قرن هفتم هق مرکز ایالتی به همین نام بوده، که غربی‌ترین ایالات پنجگانه‌ی فارس بوده است، و شهر ارجان را شهری وسیع و آباد و دارای بازارهای عالی گفته‌اند. شهر در قرن هفتم هق مورد حملات و تاراجهای اسماعیلیان واقع شد، و سرانجام بدست آنان افتاد، و دیگر رونقی نگرفت، و مردم آن به شهر مجاورش بهبهان کوچیدند. خرابه‌های شهر ارجان بفاصله‌ی دو ساعت با اسب در ش شهر بهبهان کنار کانالی که از رود مارون کشیده شده بوسعت تقریبی ۱۲۰۰ متر × ۸۰۰ متر نزدیک کوه بهبهان واقست.

ارجبهد (arjabhad) یا **ارجبهر**: ← آریبهط.

ارجن (arjan)، درختچه: ← ارژن.

ارجنگ (arjang)، بوته‌ی خاردار یا درخت کوچک از نوع رامنوس (*Rhamnus*). خوشه انگور (*R. cathartica*) مسهل است. حبهای کاسکارا را از *R. purshiana* میسازند.

ارجوزه (orjuza)، جمع آن اراجیز (arājiz)، قصیده‌گونه‌ای از ← بحر رجز، که در کتابهای لغت عربی بفارسی آنرا بیت کوتاه و شعر کوتاه نیز گفته‌اند. اصل بحر رجز در عربی ۶ بار و در فارسی ۸ بار مستفعلن است، و زحافات (← زحاف) بسیاری بر آن عارض میشود. بعضی از علمای عروض عرب اشعار از این بحر را، و بخصوص مشطور آنرا، شعر نمیدانند، و آنها را نوعی سجع و نیم‌بیتی و ثلث بیتی میخوانند. بیشتر منظومه‌های علمی از مشطور این بحر و مثنوی مانند است، و معمولا آنها را ارجوزه گویند (مثلا ← ارجوزة فی الطب؛ ارجوزة فی المنطق). "ارجوزه خواندن" بمعنی شعر خواندن در معرکه و جنگ (مثل "رجزخوانی" که امروزه معمول است) و خودستائی کردن نیز آمده است.

ارجوزة ابن المعتز (orjuzato ebne 'l.mo'-tazz)، منظومه‌ای تاریخی، از ابن معتز، در تاریخ معتضد (۲۴۲-۲۸۹ هق) خلیفه‌ی عباسی. (چاپ مصر، ۱۳۲۹ هق).

ارجوزة فی الطب (orjuzaton fe 't.tebb)، منظومه‌ای (← ارجوزه) در طب از ابن سینا. این ارجوزه از قدیم شهرتی داشته است، و مورد توجه علما بوده، و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند که ازآن جمله شرح ابن رشد را باید نام برد. متن آن در لکنهو (۱۲۶۱ هق) و کلکته (۱۸۴۶) بطبع رسیده.

ارجوزة فی المنطق (orjuzaton fe 'l.manteq)، منظومه‌ای (← ارجوزه) در منطق از ابن سینا. در سال ۱۸۳۶ در بن بطبع رسیده.

ارجوزة قطرب (orjuzato qotrob) یا **الارجوزة القطربیه** (orjuzato 'l.qotro-biyya) یا **مثلثات قطرب** (mosallasāte-to)، منظومه‌ی عربی لغوی، ۶۲ بیتی، در لغات مثلث معروف (کلمه‌ای را مثلث گویند که یکی از حروف آن به سه حرکت فتح و کسر و ضم خوانده شود و معانی مختلفی از آن بدست آید، و در اینجا مقصود حرکت حرف اول است)، از قطرب (فت ۲۰۶ هق). ظاهراً قدیمیترین اثری است که در باب یکی از فروع علم لغت بوجود آمده، و آنرا شروح بسیاری است. اول‌بار با شروح و تعلیقات لاتینی در ماربوگ (۱۸۵۷)، و در ۱۹۰۸ با شرحی منظوم بعربی، بعنوان شرح مثلثات قطرب، در ضمن مجموعه‌ای لغوی بنام البلغة فی شذور اللغه در بیروت بطبع رسیده.

ارخ (erex)، شهر قدیم سومر: ← ارک.

ارخالق (arxāloq)، لباس نیم‌تنه، از ترمه یا



کلیجه ارخالق

مخمل یا زری، که جلوی آن باز است، و دارای

(۱)Artabazus (۲)Artigas (۳)Aretino (۴)Arthur (۵)Arthurian legend (۶)King Arthur (۷)Avalon (۸)Sir Galahad (۹)Arthur

سردستهای سمبوسه‌دار (یعنی برگردان بلند یراقدار) میباشد. در عهد زندیه مرسوم شد. زمستان روی ارخالق کلیجه (kolije) میپوشیدند، و اغلب آستر آن را پوست میکردند.

آرخانگلسک[1] (ārxāngelsk)، شهر (جع ـ ۲۳۸٬۰۰۰)، جمشسر، بر دهانه‌ی رود دوینای شمالی؛ بندر عمده‌ی دریای سفید. کارخانه‌های چوب‌بری؛ مرکز صدور چوب. در ۱۵۸۳ تأسیس شد. در هر دو جنگ جهانی بندر مهم سوق الجیشی بود.

ارختئوس[2] (erexteus)، پادشاه اساطیری یونان؛ پسر هفایستوس و گایا؛ مخترع ارابه‌ی چهار چرخه.

ارختئوم[3] (erexteum)، معبدی از مرمر در آکروپولیس آتن. از شاهکارهای معماری یونان باستان است. در سالهای بین ۴۲۰ و ۴۰۹ قم ساخته شد، ولی بعلت حریق کار ساختمان آن تا ح ۳۹۳ قم ادامه یافت. طرح آنرا بعضی از منسیکلس (mnesikles) معمار میدانند. ستون‌های آن عالیترین نمونه‌های سبک یونیائی یونانی است. در دوران سلطنت یوستی‌نیانوس، ارختئوم مبدل به کلیسا شد؛ و در ۱۴۵۸ که آتن بدست ترکان عثمانی افتاد تبدیل به حرمسرا گردید. در ۱۸۰۶ ت. بروس، ملقب به (هفتمین) ارل آو الگین، یکی از کاریاتیدها و نیز یکی از ستونهای شرقی معبد را به انگلستان برد، و سنگهائی بشکل این دو ستون تراشیده بجای آنها گذاشتند. در انقلاب سال ۱۸۲۷ یونان آسیب فراوان دید. در ۱۸۳۸ مرمت برخی از قسمتهای آن آغاز شد، و در سالهای اخیر قسمتهای دیگری از آن تعمیر شده است.

آرخوتاس: ← ارخوطس.

ارخوطس[4] (arxutas)، ین آرخوتاس (ārxutās)، ۴۳۰ قم-؟، ریاضیدان و عالم مکانیک و فیلسوف فیثاغوری؛ متاتارانت (ایتالیا). از دوستان افلاطون بود، و بعضی بر آنند که افلاطون بعضی نظریات خود را ازو گرفته است. "ارخوطس" صورت نام اوست در مآخذ اسلامی.

ارخون (orxon)، ← اورخون.

آرخون‌ها[5] (ārxon-) [ین، = رهبران]، درشهرهای یونانی قدیم، صاحب‌منصبان عالی‌رتبه. آتن ۹ آرخون داشت که پس از اتمام دوره‌ی خدمت وارد آریوپاگوس میشدند. پس از ۴۸۷ قم بقرعه انتخاب میشدند.

ارد (ard) [= راستی]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد). در جهان مادی، مال و جلال و خوشی دینداران از پرتو اوست، و در جهان مینوی پاداش کارهای نیک و سزای کردارهای بد بیاری او داده میشود. ارد موکل روز بیست و نهم (موسوم به ارد) هر ماه شمسی است (← تقویم اوستائی).

ارد (arad)، دهستان (جع ح ۱٬۶۴۰؟)، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳ (؟) آبادی. هوایش گرم است. محصولاتش غلات، خرما، پنبه، و تنباکو است.

ارد I (orod-)، ین اردس[6] (orodes)، شاهنشاه (ح ۵۷ قم-۳۷ یا ۳۶ قم) اشکانی (← اشکانیان). با برادرش، مهرداد III، پدر خود فرهاد III را کشتند، و بین دو برادر نزاع درگرفت تا آنکه مهرداد بقتل رسید. در زمان ارد جنگ اول ایران و روم صورت گرفت. در اوایل سلطنت ارد، م. ل. کراسوس بقصد گرفتن ایران و هند از فرات عبور کرد، و با سورنا (surenā)، فرمانده سپاهیان پارتی، در حران (کارای) جنگید، ولی مغلوب و کشته شد (۵۳ قم). متأسفانه اوضاع داخلی ایران مانع پیشرفت پارتیان بسواحل مدیترانه گردید؛ سورنا که بسیار مقتدر شده بود بامر ارد بقتل رسید؛ پاکر (pākor)، پسر ارد، در ۵۱ قم در سوریه پیشرفتهائی کرد، ولی ارد که باو ظنین شده بود بزودی احضارش نمود، و او نتوانست عملیات را ادامه دهد، و جنگهای ایران و روم مدت ۹ سال متروک ماند. در ۴۰ قم ارد دستور حمله به سوریه را داد؛ پاکر و لابینوس رومی، که در خدمت دولت ایران بود، قسمت اعظم آسیای صغیر و سوریه و فلسطین را گرفتند، ولی رومیان ونتیدیوس باسوس را بدفع پارتیان فرستادند؛ پس از چند جنگ، ایرانیان عقب نشستند، و پاکر در یکی از این جنگها کشته شد (۳۸ قم). ارد پیر، پس از مرگ پسر، از سلطنت کناره گرفت، و تخت و تاج را به پسر دیگر خود فرهاد IV سپرد، و فرهاد پدر را بقتل رسانید. پاکر مذکور را در سلسله‌ی فرمانروایان اشکانی پاکر I شمرده‌اند.

ارد II، ین اردس[6] (orodes)، شاهنشاه (۴ بم-۶ یا ۷ بم) اشکانی (← اشکانیان). نجبای پارت، پس از کشتن فرهاد V، ارد را که از خاندان سلطنت بود بتخت نشانیدند. آنقدر بمردم تعدی کرد تا او را کشتند. ونن I جانشین او شد.

آرد، دانه‌های غلات یا نباتات دیگر (مثل نخود، لوبیا، و غیره) که بشکل گرد خرد شده باشند. ماده‌ی اصلی در تهیه‌ی نان است. آرد گندم در کشورهای امریکا، اروپا، و آسیای غربی، و آرد ارزن در چین، هندوستان، و بعضی کشورهای آسیا، و چاودار، جو، گندم سیاه، برنج، زرت، و غیره در سایر نقاط جهان مصرف میشود. آرد گندم را الک کرده بدرجات مختلف تقسیم میکنند. ترکیب آن بر حسب نوع گندم و طرز تهیه فرق میکند. گلوتن (glüten؛ فنس) مهمترین ماده‌ی ازتی و نشاسته مهمترین ماده‌ی ئیدروکربونی آرد است.

آرد استخوان[7]، استخوان آسیاشده بشکل آرد که چون دارای فسفر و ازت است، بمصرف کود و تغذیه‌ی دامها میرسد.

ارداک (ardāk)، بخش شهرستان مشهد. در شهریور ۱۳۳۸ هش نامش به چناران تبدیل شد.

ارداویراف (ardā-virāf) یا **ارتای‌ویراف** (artāy-) یا (بقولی) **ارتای‌ویراژ**، در روایات پهلوی، موبدی پارسا بزمان ساسانیان که سفری روحانی بجهان مینوی کرد. رساله‌ی ارداویرافنامه در شرح این مسافرت و سیر ارداویراف در بهشت و دوزخ است.

ارداویرافنامه (ardā-virāf-nāme) یا **اردای‌ویرافنامک** (ardāy-virāf-nāmak) یا (بقولی) **ارتای‌ویراژنامک**، رساله‌ای بزبان پهلوی (پارسیک)، که بقول ا. و. وست در قرن نهم میلادی تدوین شده، و بتقریب دارای ۸٬۸۰۰ کلمه در باره‌ی سفر روحانی ارداویراف است در بهشت و دوزخ، و میشود گفت کتاب بهشت و دوزخ و برزخ زردشتی است، و از آن جهت اهمیت دارد که هرج و مرج مادی و مذهبی ایران را بر اثر حمله‌ی اسکندر مقدونی، و احیاء ملی و دینی ایران ساسانی را در قرن سوم بم، و عقاید زردشتی را در باره‌ی آخرت مجسم میسازد. مطالب آن در باره‌ی پل چینوت و مشابهت کامل آن با عقاید مسلمانان در باب پل صراط که "از مو نازکتر و از شمشیر تیزتر است" بسیار جالب توجه میباشد. این رساله را زردشت بهرام پژدو بنظم فارسی در آورده، که طبق نسخه‌ی چاپ شده، بعنوان کتاب اردای‌ویراف است، و با متن پهلوی و ترجمه‌ی گجراتی در ۱۹۰۲ در بمبئی بچاپ رسیده است، و نیز بانگلیسی و فرانسوی و در این اواخر به نثر فارسی ترجمه شده. متن پهلوی مکرر و همه‌ی ترجمه‌های مذکور طبع گردیده.

اردای‌ویراژ: ← ارداویراف.

اردبیل (ardabil)، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، بین بخش شمالی (نمین) و بخش جنوبی (نیر). مشتمل است بر دهستانهای کلخوران، دیجویجین، ایردموسی، کورائیم، و هیر. شهر اردبیل در آن قرار دارد. رودهای بالق چای و قوری چای از آن میگذرند.

اردبیل، شهر (عل ۱۵′ ۳۸°، طش ۱۷′ ۴۸°؛ جع ـ ۶۵٬۷۴۲ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۱۵ کیلومتری ش تبریز و ۴۰ کیلومتری مرز ایران و شوروی. در فلات مستدیری محصور بین کوهها واقعست (فرازای آن ۱٬۳۷۰ متر میباشد)؛ کوه سبلان ح ۲۰ کیلومتری غ آن قرار دارد. سردسیر است، و در زمستان متوسط ماهیانه‌ی دما زیر ۰° میباشد. رود بالق چای، از ریزابه‌های قره‌سو، از قسمت جنوبی شهر میگذرد. اطرافش چشمه‌های آب گرم معدنی واقعست که از ایام قدیم جالب سیاحان بوده است. دارای اهمیت نظامی است.

تاریخ پیش از اسلام شهر معلوم نیست. فردوسی و یاقوت حموی بنای آنرا به فیروز (پیروز I) ساسانی (قرن پنجم میلادی) نسبت داده‌اند. در دوره‌ی خلافت علی ع، اشعث آنجا را کرسی خود قرار داد. در ۶۱۷ هق مغول آنرا تصرف و ویران کردند، ولی از زمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی دگربار رونق یافت، و بالاخص شاه عباس I صفوی مقبره و مسجد شیخ صفی را با هدایای گرانبها زینت بخشید. در اواخر دوره‌ی صفویه مدت کوتاهی بدست عثمانیها افتاد، ولی نادر شاه آنرا باز گرفت. در دوره‌ی ناپلئون، ژنرال گاردان آنرا مستحکم ساخت و عباس میرزا ولیعهد دربار خود را در آنجا دایر کرد. از سیاحان اروپائی که ازین شهر دیدن کرده‌اند میتوان پیترو دلّا والّه (در ۱۶۱۹)، اولئاریوس (در ۱۶۳۷)، تاورنیه، و جیمز موریه (در

(۱)Archangel (۲)Erechtheus (۳)Erechtheum (۴)Archytas (۵)Archons (۶)Orodes (۷)bone meal

۱۸۲۱) را نام برد. از بناهای تاریخی و هنری شهر مسجد جمعه‌ی اردبیل، ← مقبره‌ی شیخ جبرائیل، و ← بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین است.

اردبیل، شهرستان، ش استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر اردبیل. فعلا مرکب از بخشهای حومه، نمین، و نیر است. از ل‌ش به آذربایجان شوروی، از ل‌غ به شهرستان مشکین شهر، از غ به شهرستان سراب، از ج به شهرستان های میانه و خلخال، و از ش به شهرستانهای آستارا و طوالش (از استان یکم) محدود است. کوه سبلان در قسمت غربی شهرستان واقعست. رودهای قره‌سو و ریزابه‌ی آن بالق چای و نیز رود قوری چای در آن جاریست. محصول عمده‌اش غلات و حبوبات و عسل و لبنیات است. قبل از تقسیمات جدید کشور از ولایات ایالت آذربایجان بود. بموجب قتکا (۱۳۱۶ هش)، شهرستان اردبیل با بخشهای اردبیل، سراب، گرمی، مشکین‌شهر، آستارا، هروآباد، و شفارود تشکیل شد. در شهریور ۱۳۱۷ هش بخش شفارود، در آذر ۱۳۲۳ هش بخش سراب، و در تیر ۱۳۲۷ هش بخش مشکین‌شهر از آن مجزا شد.

اردبیل، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

اردستان (ardestān)، شهر (عا ′۲۲ °۳۳، طث ′۲۴ °۵۲؛ فرازا ۱٬۰۹۰ متر؛ جه ۵٬۸۶۸ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ نزدیک کویر در سه‌راه نائین و کاشان و اصفهان. محصولاتش گندم، جو، زرت، پنبه، کرچک، و کنجد، و از صنایع دستی قالیبافی و عبابافی است. شهریست قدیمی، و بقول مورخین قدیم ایرانی و عرب، اردشیر I ساسانی آتشکده‌ای در آنجا بنا کرد، و انوشروان در آنجا متولد شد. از ابنیه‌ی عمده‌ی آن مسجد جامع اردستان است.

اردستان، شهرستان (جه ح ۶۳٬۰۰۰؟)، ل استان دهم (اصفهان)؛ مرکزش اردستان. از ل به کویر محدود است؛ در ل‌ش شهرستان اصفهان، ش کاشان، و غ نائین قرار دارد. قسمت شمالی آن به گرمسیر موسومست؛ قسمت جنوبی مرکب از دهستانهای سفلی، علیا، و برزاوند میباشد. ناحیه‌ی گرمسیر ریگزار و هوایش گرم است؛ قسمت جنوبی کوهستانی و سردسیر میباشد. کوههای غیر منظمی از شعبه‌های کوه کرکس کاشان از ج آن میگذرد. رود عمده‌ای ندارد. محصولش غلات، پنبه، کنجد، و کتیرا است. از صادراتش ریسمان خام و قالی است. سنگ مرمر و نمک استخراج میشود.

اردستان، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

اردستانی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

آردش[1] (ārdeš)، ولایت (۵٬۵۵۵ کمه؛ جه ۲۴۹٬۰۷۷)، ج فرانسه؛ کرسی آن پریوا (privā).

اردشیر، یه آرتاکرکس (ārtākserkses)، اسم سه شاهنشاه ایران از سلسله‌ی ساسانیان. و نیز اسم سه شاهنشاه هخامنشی، مطابق ارتخشثره (artax-šatra) [=شهریاری مقدس] در پارسی باستان.

اردشیر، در داستانهای ملی، پسر گشتاسب که در جنگ با ارجاسپ تورانی کشته شد.

اردشیر I، شاهنشاه ساسانی؛ ← اردشیر بابکان.

اردشیر II، شاهنشاه (۳۷۹–۳۸۳) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ برادر و جانشین شاپور ذوالاکتاف (نیز ← اردشیر، اسم). پادشاهی سست ولی نیک‌فطرت بود. مالیاتها را موقوف کرد، و بهمین جهت کرپ کرتار (karp kartār) [= نیکوکار] لقب یافت. جانشینش شاپور III.

اردشیر III، شاهنشاه ایران، از سلسله‌ی ساسانیان (نیز ← اردشیر، اسم). وی را پس از مرگ پدرش، قباد II، در هفت سالگی بتخت نشانیدند (ح ۶۲۹). پس از یک سال و نیم شهریراز او را هلاک کرد.

اردشیر I، شاهنشاه هخامنشی: ← اردشیر درازدست.

اردشیر II، شاهنشاه (۴۰۴–۳۶۰ قم) ایران، از ← سلسه‌ی هخامنشی؛ پسر و جانشین داریوش II (نیز ← اردشیر، اسم). یونانیان او را منمون (mnemon) [= باحافظه] لقب داده بودند. قیام برادرش کوروش کوچک را فرو نشاند، و برضد دولت اسپارت، که با کوروش یاری کرده بود، به تقویت آتن پرداخت. آگسیلائوس، پادشاه اسپارت، بقصد تلافی، به آسیای صغیر تاخته فتوحاتی کرد، ولی دولت ایران، با پول، شهرهای یونانی را بر ضد اسپارت برانگیخت، و آگسیلائوس مجبور به بازگشت شد. صلح آنتالسیداس بر قدرت و نفوذ ایران افزود. اردشیر II به مصر نیز قشونکشی کرد. در زمان او، امپراطوری ایران دستخوش اختلافات داخلی و سرکشی والیها و امرای استقلال‌جوی گردید. پسر ارشد اردشیر، تامش داریوش، بامر او مقتول شد (نیز ← آسپاسیا). پسر دیگرش، اخس (oxos)، وسیله‌ی نابودی دو برادر دیگر خود را فراهم آورد، و پس از اردشیر II، بنام اردشیر III، سلطنت کرد.

اردشیر III، ف ۳۳۸ قم، شاهنشاه (۳۵۹–۳۳۸ قم) ایران، از ← سلسله‌ی هخامنشی؛ پسر و جانشین اردشیر II هخامنشی (نیز ← اردشیر، اسم). نامش اخس (oxos) بود. در آغاز سلطنت، شاهزادگان و نزدیکان خانواده‌ی سلطنتی را کشت، و سپس بفرونشاندن شورشهائی که در اواخر پادشاهی پدرش در متصرفات ایران پدید آمده بود همت گماشت. یونانیان، بتشویق دموستن، از او برای مقابله با فیلیپ مقدونی کومک خواستند. در همین اوان بدست باگواس کشته شد. جانشینش ارشک.

اردشیر، ملک، امیر (ح ۷۱۳ هق) شبانکاره.

اردشیر ابن حسن: ← آل باوند (شاخه‌ی اصفهبدان).

اردشیر ابن کینخوار: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه‌خواریه).

اردشیر بابکان (bābakān) یا **اردشیر I،** مؤسس سلسله‌ی ساسانیان و اولین پادشاه (۲۲۶ بم–۲۴۱ بم) آن سلسله (نیز ← اردشیر، اسم). وی پسر بابک بود، و در دارابگرد فارس شغلی نظامی داشت. پس از مرگ پدر، خود را بعنوان پادشاه پارس معرفی کرد (۲۱۲)؛ امرای پارس را از بین برد، و سلطنت خود را در اصفهان و کرمان هم تثبیت کرد. اردوان V از موفقیت‌های او نگران شد؛ جنگ بین آندو درگرفت؛ اردشیر سپاه اردوان را منهزم ساخت، و او را در تلاقی نهائی در ایالت شوش بکشت (۲۲۴). در ۲۲۶ رسماً بعنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد. اتحادیه‌ای را که بتحریک خسرو I، پادشاه اشکانی الاصل ارمنستان، و با پشتیبانی سکاها و رومیان برای ترمیم وضع خاندان اشکانی ایجاد شد، پس از جنگهای طولانی درهم شکست. اردشیر فرمانروای شاهنشاهیی گردید که از فرات تا مرو، هرات، و ارمنستان امتداد داشت. پس از غلبه بر رقبای داخلی، در صدد تحکیم سرحدات کشور خود برآمد؛ بنا بر این، تلاقی او با رومیان اجتناب ناپذیر بود؛ ایرانیان مجدداً دو شهر مستحکم نصیبین و حران را فتح کردند. از کارهای مهمش ایجاد سپاهی بود که بمنزله‌ی آلت مقتدری برای تحقق دادن آمال و نقشه‌های وی بود. در حیات خود پسرش شاپور I را در سلطنت با خود شریک کرد، و طبق روایت، کمی پیش از مرگ سلطنت را باو واگذاشت.

اردشیر بابکان، کارنامه‌ی: ← کارنامه‌ی اردشیر بابکان.

اردشیر خره (ardašir xorra)، یکی از بخشهای قدیم فارس، که شهرهای شیراز و فیروزآباد و خفر و میمند و سیراف و کازرون در آن واقع بود.

اردشیر درازدست یا **اردشیر I،** شاهنشاه (۴۶۴–۴۲۴؛ قم) ایران، از ← سلسله‌ی هخامنشی؛ پسر و جانشین خشیارشای I (نیز ← اردشیر، اسم). شورش مصر را (بوسیله‌ی بغابیش) سرکوبی کرد (۴۵۵ قم). با یونانیان معاهده‌ی کیمون را منعقد ساخت (۴۴۹ قم). در زمان او تمیستوکلس بدربار ایران آمد تا اردشیر را بدخالت در امور یونان تحریک کند، ولی موفق نشد. جانشینش خشیارشای II.

اردک (ordak)، پرنده‌ی شناگر، از تیره‌ی آناتیدای (*Anatidae*)، که از مشخصات آن گردن و

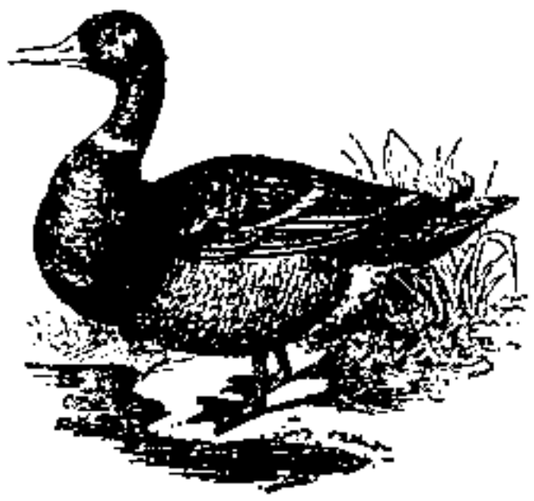

پاهای کوتاه، تنه‌ی کمابیش پهن‌شده، فلس داشتن جلو ساق پا، و اختلاف رنگ نر و ماده است. اردک، بوسیله‌ی مشخصات و کوچکی خود، از غاز و قو که از همان تیره هستند متمایز میشود. معمولا اردکها را به سه تیره‌ی جزء رودخانه‌ای، دریائی، و ماهیخوار قسمت میکنند.

اردکان (ardakān)، بخش و دهستان شهرستان شیراز؛ ← بیضا.

اردکان، بخش (جه ح ۴۴٬۶۰۰؛)، ل‌غ شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی؛ مرکزش ده اردکان. در دشت واقعست. هوای آن گرمسیری معتدل میباشد. محصولات عمده‌اش پسته، پنبه، کنجد، و روناس است. صنعت دستی قالیبافی است. عده‌ای از سکنه‌ی آن زردشتی هستند. اردکان بموجب قتکا (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان یزد قرار داده شد. در تیر ماه ۱۳۲۴ هش، بضمیمه‌ی میبد و عقدا و خرانق، تبدیل به شهرستان و از

(1) Ardèche

یزد منتزع شد؛ در آبان ماه همان سال این تصمیم لغو شد، و اردکان بخش تابع یزد قرار داده شد؛
اردکان (ardakān)، ده (عا ´۱۸ °۳۲، طـ °۵۳ ´۵۰؛ جه ۸´۴۹۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اردکان، شهرستان یزد؛ ۶۲ کیلومتری لغ یزد. محصولش غلات، پسته، کنجد، و ارده است. عده‌ای از سکنه زردشتی هستند.
اردکان، ده (عا ´۲۱ °۳۵، طـ ´۵۸ °۵۲؛ جه ۶´۰۲۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش و دهستان بیضا، شهرستان شیراز؛ ۱۰۲ کیلومتری لغ شیراز. شغل اهالی تجارت و زراعت و باغداری است. صنایع دستی قالیبافی و نمدمالی و گیوه‌دوزی است.
اردل (ardal)، بخش، فرمانداری بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال. بر طبق قتکا (۱۳۱۶ هش)، اردل بخشی از شهرستان اصفهان بود؛ در اسفند ۱۳۲۱ هش تابع شهرستان شهر کرد و در بهمن ۱۳۳۲ هش بخش فرمانداری بختیاری و چهار محال گردید. در شهریور ۱۳۳۷، بخش اردل، مرکب از دهستانهای پشتکوه، میانکوه، و دینساران، جزء فرمانداری بروجن گردید.
اردل، ده (جه ۱´۳۰۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش اردل، فرمانداری بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۴۱ کیلومتری ج شهر کرد. کوههای مرتفع بآن احاطه دارد. محصولش غلات و برنج است.
اردلان (ardalān)، نام سابق ولایت کردستان ایران، و نیز نام خاندانی که از قرن هشتم هق در قسمت اعظم ولایت کردستان حکومت میکردند. منشأ قطعی آنان معلوم نیست. در دوره‌ی صفویه عنوان والی داشتند، ولی گاهی نیز به دولت عثمانی عرض وفاداری میکردند. پس از آنکه ناصرالدین شاه قاجار حکومت کردستان را به یکی از شاهزادگان قاجار سپرد، امارت خاندان اردلان پایان یافت.
اردمان[1]، **کورت آرتور هاینتس** (kurt ārtur hāynts erdmān)، ۱۹۰۱–، مستشرق آلمانی، استاد تاریخ هنر اسلامی دانشگاه استانبول (از ۱۹۵۱)؛ مت هامبورگ. در موزه‌ی دولتی برلن خدمت کرد (۱۹۲۷–۴۵)، و از ۱۹۴۳ متصدی قسمت اسلامی آن بود. در هامبورگ تدریس کرد (۱۹۴۵–۵۱)، و از ۱۹۴۸ استاد هنر اسلامی و باستانشناسی ایران بود. از آثارش هنر ایران در دوره‌ی ساسانیان (۱۹۴۶) و هنر اسلامی (۱۹۴۷) است.
اردمین (ardamin)، ده (جه ۱´۱۶۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوهپایه، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان تهران؛ ۱۵ کیلومتری لش نوبران. کوهستانی و هوایش سرد است. محصولات عمده‌اش غلات، میوه، و لبنیات است.
آردن[2] (ārden)، فلات جنگلی، بارتفاع ۵۰۰–۷۰۰ متر، ل فرانسه، جش بلژیک، ل لوکزامبورگ، ش و ج رود موز. سرزمینی بایر و ناهموار است. کشاورزی و پرورش گاو معمول است. بیشتر ساکنین آن از والونها هستند. شهرهایش لیژ، نامور، ورویه، و سپا است. نبرد پیشامدگی در جج II در اینجا روی داد.
آردن[2] (ārden)، ولایت (۵´۳۸۲ کمه؛ جه ۲۸۰´۴۹۰)، لش فرانسه؛ کرسی آن مزیر.
آردن[3]، **جنگل** (ārdən)، ل واریکشر، انگلستان؛ زمینه‌ی قسمت اعظم نمایشنامه‌ی آنطور که میخواهی (شکسپیر).
اردن[4]، **نهر** (nahre ordon) یا **نهر الاردن** (nahro 'l.ordon)، رود بزرگ فلسطین، که از جبل الشرقی سرچشمه گرفته ح ۳۰۰ کم بطرف جنوب جاری شده به بحر المیت میریزد. نیمه‌ی جنوبی آن در مملکت اردن هاشمی است. نیمه‌ی شمالی قسمتی از مرز اسرائیل و اردن و اسرائیل و سوریه را تشکیل میدهد. در کتاب مقدس نام این نهر زیاد آمده؛ غسل تعمید عیسی مسیح در کنار آن بعمل آمد. نیز ← غور، دره.
اردن هاشمی (ordone hāšemi)، عنوان کاملش المملکة الهاشمیة الاردنیه، مملکت (ح ۹۵´۰۰۰ کمه؛ جه ۱´۵۰۰´۰۰۰)، جغ آسیا؛ پایتخت آن عمان. سابقاً ماوراء اردن نام داشت. از ل به سوریه و جبل دروز، از لش به عراق، از ش و ج به عربستان سعودی، و از غ به اسرائیل محدود است. تنها راه آن به دریا از بندر عقبه واقع در خلیج عقبه است. بیشتر آن خشک و کوهستانی است. جو و گندم و زیتون و مرکبات دارد.

تاریخ. سرزمین اردن همان سرزمینهای ادوم و جلعاد و موآب تورات، و مطابق ولایتهای مونتر آل و کرک در مملکت لاتینی اورشلیم است. از قرن ۱۶م تا ۱۹۱۸ تحت تسلط ترکان عثمانی بود. در ۱۹۲۰ جزئی از مملکت کمعمر سوریه شد. پیش از آنکه بصورت فعلی درآید جزئی از فلسطین تحت قیمومت انگلستان بود، و در ۱۹۲۳ بصورت امیرنشینی نیمه‌مستقل زیر فرمان عبدالله ابن حسین هاشمی درآمد. در موافقتنامه‌ی ۱۹۲۸، تفوق انگلستان و حق داشتن پادگان برای آن کشور شناخته شد. در ۱۹۴۶ قیمومت پایان پذیرفت، و استقلال اردن اعلام شد. برطبق پیمان ۱۹۴۸ مقرر شد که انگلستان سالانه مبلغی برای نگاهداری لژیون عرب بپردازد. پس از تجزیه‌ی (۱۹۴۸) فلسطین، اردن باتفاق اعضای دیگر اتحادیه‌ی عرب به اسرائیل حمله‌ی مسلحانه کردند. پس از ترک مخاصمه (۱۹۴۹)، بیشتر اراضی فلسطین که توسط سازمان ملل عنوان اراضی عرب‌نشین پیدا کرده بود تحت اشغال اردن هاشمی باقی ماند، ولی در ۱۹۵۰، آن دولت اراضی اشغالی (ح ۶´۵۰۰ کمه) را بخاک خود ملحق کرد، و این امر مایه‌ی رنجش شدید دولتهای عرب شد. در ۱۹۵۱–۵۲ طلال در اردن پادشاهی کرد، ولی بعنوان اختلال مشاعر برکنار شد، و پسرش ملک حسین I جایش را گرفت، و او در ۱۹۵۷ قرارداد با انگلستان را لغو و لژیون عرب را منحل کرد. مملکت اردن هاشمی نه فقط با اسرائیل بلکه با جمهوری متحد عرب هم کشمکشهائی دارد.
اردو (ordu)، از زبانهای هندی متعلق به دسته‌ی هندوایرانی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که اکنون زبان رسمی پاکستان است. زبان اردو قویاً تحت تأثیر زبان و ادبیات فارسی قرار دارد، و از اینراه عده‌ی زیادی لغات فارسی و عربی در آن وارد گردیده است. ادبیات اردو عموماً مبتنی بر ادبیات فارسی است. ← زبان، جدول.
اردو (ordu)، لغت ترکی یا مغولی بمعنی محل لشکر یا اقامتگاه سلطان و امیر. این لغت در زبان اقوام مغولی بصورتهای مختلف باقی است. در تاریخ بمعنی لغت اردو بهمین معنی آمده است، و در عهد سلاجقه نیز بکار میرفته است. اردوی امرای مغول و ایلخانان در کوچ زمستانی (قشلاق) و تابستانی (ییلاق) خویش طبعاً تغییر مکان میداده. محل اردو در ییلاق و قشلاق، هنگامی که سلطان و امرا در آنجا بودند، معمور و دایر بود، و عمارات و خیمه‌ها و خیابانها و بازارها داشت، و بعد از تحویل و انتقال از آنجا بمحل دیگر، غالباً بکلی خالی و خراب و گاه برای اجتناب از اینکه مأمن دزدان و مکمن حشرات و سباع شود طعمه‌ی حریق میشد. در عهد ایلخانان، محل قشلاق اردو غالباً اوجان (ājān) نزدیک تبریز و گاه بغداد بوده، و اردوی امرای مزبور برای ییلاق اغلب در قراباغ بوده است. بطوریکه کاترمر بنقل از مسالک الابصار نقل کرده، وقتی در قراباغ اردو تشکیل میشد، امرا و شاهزادگان در آنجا بناها برمی‌آوردند؛ آنگاه مسجدها ساخته میشد، و بازارها از هرگونه پدید می‌آمد، که از هر متاعی در آن بازارها عرضه میشد، و حتی درین اردوها روسبی‌خانه‌ها نیز دایر میگشت. درین بازارها البته همه‌ی لوازم و وسایل زندگی فراهم و آماده بود، لیکن بسبب کثرت مخارج حمل و نقل، قیمت تمام این کالاها گرانتر و گاه دو برابر بهای واقعی آن در شهر بود. گذشته از لشکریان و امرا، عده‌ای از علما و منشیان و صنعتگران نیز همواره با اردو همراه بوده اند، و اردو غالباً بصورت شهری بزرگ درمی‌آمده، و در بعضی مواقع خیمه‌ها و چادرهای مستقل نیز تهیه میشده که بطور اجاره به اشخاص و مسافرینی که با اهل اردو سروکار داشتند و خود در آنجا محلی و مسکنی نداشتند واگذار میشد. رشیدالدین فضل‌الله نیز شرح مفصلی راجع به اردوی اوجان و طوی (toy) [مغولی، = جشن و ضیافت] عام سلطان در آنجا در جامع التواریخ آورده است. ترتیب اردو در ادوار بعد بر حسب ساز و برگ و حشمت و عدت سلطان یا امیر البته تفاوت میکرده است؛ معهذا، اساس آن غالباً بهمین ترتیب بوده است، و بعضی سیاحان، که در ادوار مختلف تاریخ ایران باین سرزمین آمده‌اند، اطلاعات جالبی در باب اردوها داده‌اند.
آردوارک[5] (ārdvārk) [هلندی افریقای جنوبی، = خوک خاکی]، پستاندار مورچه‌خوار شبانه از راسته‌ی لوله‌دندانها (*Tubulidentata*) (که معمولا آنها را بی‌دندان میگویند). دو جنس آنها (از نوع *Orycteropus*) یکی در افریقای مرکزی و دیگری در افریقای جنوبی یافت میشود. هر دو دارای پوزه‌ی دراز، گوشهای راست، پوست بی‌مو یا موهای کم بر روی



(۱)Erdmann (۲)Ardennes (۳)Arden (۴)Jordan (۵)aardvark

تنه، و دم دراز هستند، و طول آنها دو متر است. آنها را خرس مورچه‌خوار و خوک خاکی نیز مینامند.

اردوال[1] (ardavāl)، انگلا شیست (šist)، سنگ دگرگونی که کانیهای سازای آن دراز و باریک و بشکل نوارهائی موازی با یکدیگر و موازی با صفحه‌ی شکافت بلورهای آن درآمده است. انواع معمولی آن عبارتند از اردوال میکائی، اردوال کلوریت، و اردوال تلقی. اردوالها در سنگهای پرکامبرین (prekāmbrian) فراوان است. جدا شدن ورقه‌های آنها همیشه در امتداد سطح اردوالسازی آنها است، یعنی مانند سنگ لوح، در امتداد خطوط شکافت است.

اردوان (ardavān)، اسم چند تن از شاهان و شاهزادگان و امرا و رجال ایران قدیم. ارتبان (artabān) ضبط دیگری از آن و آرتابانوس[2] (ārtābānos) صورت یونانی آنست.

اردوان I [← اردوان، اسم]، شاهنشاه (ح ۲۱۱ ق‌م–ح ۱۹۱ ق‌م) اشکانی (← اشکانیان)، پسر و جانشین تیرداد I. پس از مرگ تیرداد، آنتیوخوس III بفکر باز گرفتن متصرفات شرقی دولت سلوکی افتاد، و در همان سال عازم مشرق شد، و پس از تاراج معبد اناهیته (ناهید) در اکبماتان (همدان)، در ۲۰۹ ق‌م با سپاهی عظیم بجنگ پارتیها رفت، و هیرکانیا (گرگان) را گرفت، و سرانجام با اردوان صلح کرد. بعضی محققین برآنند که این پادشاه اشکانی ارشک (aršak) نام داشته (ارشک II) نه اردوان. جانشینش فری‌یاپت.

اردوان II [← اردوان، اسم]، شاهنشاه (ح ۱۲۸ ق‌م–۱۲۴ یا ۱۲۳ ق‌م) اشکانی (← اشکانیان)؛ جانشین فرهاد II. با قوم یوئه‌چی که بر اثر فشار هونها از مغولستان بطرف ایران هجوم آورده بودند جنگید. در جنگ با طخارها کشته شد. جانشینش مهرداد II

اردوان III [← اردوان، اسم]، شاهنشاه (۱۲ ب‌م–۳۹ یا ۴۰ ب‌م) اشکانی (← اشکانیان). میان قوم داهه میزیست، و بزرگان ایران که از ونن I ناراضی بودند، او را بسلطنت برداشتند، و سرانجام اردوان بر ونن پیروز شد، و پس از بیرون راندن وی از ارمنستان (در ۱۴ ب‌م)، پسر خود را، نامش ارد، بجانشینی او فرستاد، ولی ارد توفیق نیافت، و ارمنستان تابع روم شد. در ۳۵ ب‌م مجدداً در صدد لشکرکشی به ارمنستان برآمد، اما مواجه با توطئه‌ی بزرگان پارت شد که به تیبریوس برای فرستادن یکی از اعقاب فرهاد IV متوسل شده بودند. تیبریوس تیرداد نامی را (تیرداد III) نامزد کرد، و آ. ویتلیوس را مأمور استقرار استیلای روم در مشرق نمود. اردوان به گرگان گریخت، و تیرداد بسلطنت نشست (ح ۳۶ ب‌م)، ولی بزودی اردوان با سپاه نیرومندی از سکاها بسلطنت بازگشت، و تیرداد از سلوکیه به سوریه گریخت. اردوان، که خود را حریف رومیان نمیدید، بموجب پیمانی با ویتلیوس، از ادعاهای خود نسبت به ارمنستان چشم پوشید (۳۷ ب‌م). جانشین او بدرستی معلوم نیست (← گودرز؛ وردان).

اردوان IV: ← اشکانیان.

اردوان V [← اردوان، اسم]، آخرین شاهنشاه (۲۰۹–۲۲۶ ب‌م) اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر بلاش IV. بعد از بلاش IV، دو پسرش اردوان و بلاش V بر سر سلطنت منازعه کردند، جنگ خانگی شروع شد، و رومیان از آن استفاده کردند. کاراکالا، امپراطور روم، به پارتیها حمله کرد (۲۱۶) و از دجله گذشته شهرها را ویران نمود، ولی چون اردوان بجلوگیری او آمد به کارای (حران) عقب نشست، و در آنجا ماکرینوس او را بقتل رسانید (۲۱۷). ماکرینوس از اردوان شکست خورد، و به شرایط سنگین صلح رضا داد، ولی اردوان مواجه با قیام اردشیر بابکان گشت، و در جنسک با وی کشته شد، و سلسله‌ی اشکانی که بعلت جنگهای خانگی و عدم رضایت مردم ضعیف شده بود منقرض گردید.

اردوخش (arduqeš)، دهستان (جه ح ۱۸°۹۰۰)، بخش زبرخان (قدمگاه)، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، دارای ۱۲ (۱) آبادی. محصولش غلات، میوه‌های سردسیری، و فراورده‌های دامی است. مرکزش، ده اردوخش (جه ۶۳۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۷ کیلومتری ل قدمگاه واقعست.

اردوی ازرق: ← اردوی زرین.

اردوی زرین[3]، ترکی **آلتون اردو** (ältun ordu)، عنوان دسته‌ای از قوم مغول که در ۱۲۳۶ یا ۱۲۳۷ ب‌م، به سرکردگی باتو خان، در ناحیه‌ی ولگای سفلی مستقر شدند، و مملکتی بنام مملکت اردوی زرین تأسیس کردند که تا ۱۵۰۲ تحت فرمانروائی اعقاب باتو بود. نام "اردوی زرین" را روسها ـ ظاهراً بسبب شکوه و جلال خیمه‌های باتو، یا قبه‌های طلائی آنها ـ باین مملکت دادند، و آن در مآخذ شرقی دشت قبچاق خوانده شده، و "آلتون اردو" ترجمه‌ی ترکی متأخری است. از ممالکی که باتو تصرف کرد، روسیه تا دو قرن و نیم، قفقاز تا ح ۱۲۶۰، و نواحی دانوب و بلغارستان تا ۱۳۱۰ تحت حکومت اردوی زرین بود، ولی استیلای او بر گالیسی و موراوی و سیلزی و مجارستان در ۱۲۴۱ دوامی نیافت. ضمناً، اوردا (برادر ارشد باتو خان) مملکتی بنام اردوی سفید یا اردوی ازرق (azraq) در سیبریه‌ی غربی تأسیس کرد که تابع اردوی زرین بود، ولی از تاریخ آن اطلاعی در دست نیست.

باتو سرای را پایتخت قرار داد. پس از او برادرش برکه (berke) سلطنت کرد (۶۵۵–۶۴ هق). و او اولین شاهزاده‌ی مغول است که مسلمان (سنی) شد، و اسلام را در میان قوم تاتار وارد کرد، و اگرچه جانشینان او از سنیه بودند، پس از مرگ وی نیز نفوذ اسلام ادامه یافت، ولی دولت اردوی زرین بعلت گردنکشی بعضی امرای نواحی متصرفی ضعیف شد. در دوره‌ی سلطنت (۷۱۲–۷۴۱ هق) ازبک خان، اردوی زرین دگر-بار رونق و قدرت یافت، ولی پس از او، بسبب اختلافات داخلی برای رسیدن به سلطنت، و قدرت یافتن دولتهای لهستان‌ـلیتوانی و روسیه (← مسکو)، اردوی زرین رو به انحطاط گذاشت. در اواخر قرن هشتم هق (۱۴م ب‌م)، توختمش (toxtamiš) (یا توقتمش)، فرمانروای اردوی سفید، در صدد متحد ساختن اردوی زرین بر آمد، ولی در ح ۷۸۸ هق (۱۳۹۱ ب‌م) از امیر تیمور شکست خورد. از اوایل قرن ۱۵م ب‌م، اردوی زرین بتدریج تجزیه شد، و خانات مستقل قازان و آستراخان و (در ۱۴۳۸ ب‌م) کریمه پیدایش یافت. بقیه‌ی مملکت اردوی زرین در ح ۱۴۸۰ ب‌م بار دیگر رونقی گرفت، ولی سرانجام در ۱۵۰۲ بکلی مغلوب شد. خانات قازان و آستراخان و سیبریه‌ی غربی در قرن شانزدهم و خانات کریمه در ۱۷۸۳ برافتاد.

اردوی زرین تنها دولتی است که تا کنون روسیه را تصرف کرده است، و استیلای قوم تاتار بر روسیه در مدت دو قرن و نیم از ادوار مهم تاریخ روسیه و لهستان و لیتوانی بوده، و مدتها بعد از انقراض اردوی زرین، تأثیر آن در امور اداری و نظامی و تشریفاتی، و در روابط بین فرمانروایان و اتباع ایشان مشهود بوده، وحتی امروز هم آثاری از آن باقیست.

اردوی سفید: ← اردوی زرین.

اردوی کار اجباری[4]، نام بازداشتگاههائی که از ۱۹۳۳ نازیها در آلمان برپا کردند، و یهودیان و مخالفین سیاسی خود را در آنها حبس و وادار به کار میکردند، و بعداً کشتار دسته‌جمعی آنان نیز در این اردوها صورت میگرفت. اردوگاههای کار اجباری بلا فاصله پس از اینکه نازیها بقدرت رسیدند برای توقیف بدون محاکمه‌ی یهودیان، کمونیستها، سوسیالیستها، آزادیخواهان، و صلح‌طلبان تأسیس شد. از همه‌ی وفتین اردوگاههای اولیه میتوان داخاو، بوخنوالد، و اورانینبورگ را نام برد، که در آنها محبوسین شبانروزی ۱۶ ساعت میبایست به اعمال شاقه بپردازند، و بمجرد یافتن مستمسکی آنها را شکنجه میکردند. در جنگ II میلیونها یهودی و اشخاصی که مورد سوء ظن بودند از سراسر اروپای اشغال شده در اردوگاههای کار اجباری زندانی بودند، و اکثر آنها بوسیله‌ی دار، تیرباران، گاز، زنده سوزانیدن، گرسنگی، یا بوسیله‌ی سگهای درنده بقتل رسیدند. وقتی که آلمان بتصرف متفقین درآمد، در بوخنوالد ۸۰°۰۰۰، در بلزن ۳۰°۰۰۰، در داخاو ۳۲°۰۰۰، در ماوتهاوزن ۱۶°۰۰۰، و در ابنسزه ۱۶°۰۰۰ نفر زندانی بودند که اغلب در نتیجه‌ی گرسنگی، سل، تیفوئید، اسهال خونی، وغیره مشرف بمرگ بودند. در اردوگاههای کار اجباری در لهستان، خاصه در اوشویتسیم و مایدنک (māydenek) (نزدیک لوبلین)، وضع بمراتب بدتر بود. در اولی روزانه ۱۰°۰۰۰ نفر بوسیله‌ی گاز مقتول میشدند، و جمعاً ۴°۰۰۰°۰۰۰ تن در آنجا کشته شدند، و در این محل تجربیات طبی بر انسان زنده نیز معمول بود. در مایدنک جمعاً ۱°۵۰۰°۰۰۰ کشته و اجساد آنان سوخته شد، و خاکسترشان بمصرف کود رسید. بسیاری از متصدیان اردوگاهها و دیگر مسئولین این فجایع بعنوان جنایتکاران جنگ بوسیله‌ی متفقین اعدام شدند.

(۱) schist; schiste métamorphique (فنـ) (۲) Artabanus (۳) Golden Horde (۴) concentration camp

اردہ (arde)، کنجد نرم کوبیده و مخلوط با روغن که برای ساختن حلوای مخصوصی بکار میبرند.
اردهال (ardahāl)، دهستان، ← مشهد اردهال.
اردهان (ardahān)، شهر (جه ۱۸۲'۶)، لش اقصای ترکیه. سابقاً کرسی ایالت قارص. در جنگهای روس و عثمانی، بموجب پیمان سان ستفانو، با قارص، به روسیه واگذار شد (۱۸۷۸). در ۱۹۲۱ با قارص به ترکیه بازگشت.
اردیا[1]، **ژوزه ماریا دو** (joze māriā dē eredīā)، ۱۸۴۲–۱۹۰۵، شاعر فرانسوی. در کوبا متولد شد، و در ۱۸۵۰ به فرانسه آمد، و بعدها به پارناسیان پیوست. از آثارش مجموعه‌ای از ترانه‌ها است بنام غنائم (۱۸۹۳)، که از ادبیات کلاسیک الهام گرفته، و در آن آرمانهای پارناسیان را به کمال رسانیده است.
اردیبهشت (ordibehešt یا ardi–) [= بهترین راستی]، در آیین زردشتی، یکی از امشاسپندان (= امشاسپند). در جهان مینوی نماینده‌ی پاکی و تقدس و قانون ایزدی اهورمزدا، و در جهان خاکی نگهبانی آتش بدو سپرده است. موکل بروز سوم (موسوم به اردیبهشت) هر ماه شمسی و ماه دوم (موسوم به اردیبهشت) هر سال شمسی است. ← تقویم اوستائی.
اردیبهشتگان (ordi.behešt.gān)، جشنی که ایرانیان باستان در روز اردیبهشت (سوم) از ماه اردیبهشت بر پا میکردند. ← تقویم اوستائی.
اردیبهشت‌نامه، منظومه‌ی حماسی و دینی در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، از سروش اصفهانی، در ترجمه‌ی حال رسول اکرم. شاعر در نظر داشته است که احوال رسول و امامان شیعه را درین کتاب بنظم آورد، اما مجال اتمام این کار را نیافته، و تنها قسمتی از زندگانی پیغمبر و جنگهای وی را شرح داده است. چاپ تهران، ۱۳۴۵ هش.
اررا[2]، **فرانسیسکو د** (frānsisko de errerā)، ۱۵۷۶–۱۶۵۶، نقاش مذهبی اسپانیولی، از مؤسسین مکتب طبیعت‌پردازی (ناتورالیستی) در سویل، از استادان ولاسکوئز بود. پسرش، **فرانسیسکو د اررا**، ۱۶۲۲–۸۵، در رم نقاشی آموخت، و تصویرهائی از طبیعت بیجان پرداخت. پدر را اررای بزرگتر و پسر را اررای جوانتر خوانند.
اررا[2]، **فرناندو د** (fernāndo de errerā)، ۱۵۳۴–۹۷، شاعر اسپانیائی، صاحب غزلیات دلنشین، اشعار غنائی عشقی، و چکامه‌های قهرمانی.
آرری، اولین **ارل آو:** ← بویل، راجر.
آرزاکل[3] (ārzākel)، نام لاتینی زرقالی.
ارزانفوت (arzānfut) یا **ارزانفود، ده** (جه ۱°۸۱۷ ش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۵۱ کیلومتری ل‌غ ملایر. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات، توتون، و چغندر قند است.
ارزروم[4] (arzerum)، شهر (جه ۵۴'۳۶۰)، لش ترکیه، در ارمنستان؛ از مراکز زراعت و تجارت. این محل از ایام قدیم اهمیت تجارتی و سوق الجیشی فراوان داشته، و در دوره‌ی دولت بیزانس شهری بنام تئودوسیوپولیس (teodosiopolis) در آنجا واقع بوده که مرکز بخشی از ارمنیه بود، و اعراب بخش و مرکزش را، از روی نام ارمنی آن، قالیقلا (qāliqalā) میخواندند. قالیقلا بقول مورخین عرب در ۶۴۵–۴۶ بم و بقول مآخذ ارمنی در ۶۵۳ بم بدست اعراب افتاد. در قرن یازدهم میلادی که شهر ارزن نزدیک قالیقلا بدست سلاجقه ویران شد، سکنه‌ی آن به شهر اخیر مهاجرت کردند، و این شهر را ارزن الروم (arzano 'r.rum) [= ارزن رومیان] خواندند، و این نام بعدها به صورتهای ارز الروم (arzo 'r.rum) و ارض الروم [= سرزمین رومیان] و ارضروم تحریف شد. ارزن الروم در ۱۲۴۱ مورد هجوم مغول واقع شد. بعدها از نواحی مستحکم آق قوینلو بود، ولی پس از شکست (۸۷۸ هق) اوزون حسن از سلطان محمد II، بدست عثمانیان افتاد. در ۱۸۲۸، ۱۸۷۸، و ۱۹۱۶ روسها آنرا گرفتند.
ارزن (arzan)، شهر قدیم رومی، در قسمت شرقی آناطولی، کنار رود ارزن‌سو (غزلسوی حالیه)، از ریزابه‌های دجله. در سال ۲۰ هق بدست مسلمین افتاد. در ۳۳۰ هق (۹۴۲ بم) دولت بیزانس شهر را گرفته تاراج کرد، و از آن پس از اعتبار افتاد، و در قرن ۱۲م میلادی ویرانه‌ای بیش نبود. این ارزن را نباید با شهر دیگری بهمین نام در ناحیه‌ی سرچشمه‌ی رود فرات، واقع در نزدیک ارزروم، که شهر اخیر از آن نام گرفته، اشتباه کرد.
ارزن، نام عمومی دانه‌های گیاهانی از تیره‌ی گندمیان، از جمله ارزن خوشه‌ای (*Panicum miliaceum*) و ارزن دم‌روباهی (*Setaria italica*) که هر دو از دورانهای قدیم کاشته شده و برای تغذیه‌ی انسان و حیوانات بکار رفته است. پوست دانه‌ی ارزن براق و سفید، زرد، یا قرمز، و مغزش نرم است. نیز ← ارزن مروارید.
ارزن الروم، شهر، ← ارزروم.
ارزنجان (arzanjān) یا **ارزنگان**، شهر (جه ۱۷'۴۲۶)، ترکیه، در ارمنستان ترکیه، بر ساحل شمالی رود قره‌سو، در دره‌ای حاصلخیز در میان باغهای میوه قرار دارد. محصول عمده‌اش گندم، میوه، و پنبه است. صنایع پنبه و ابریشم دارد. در ۱۰۷۱ بدست سلاجقه افتاد، و اینان در ۱۲۴۳ از مغولان شکست خوردند. در زمان سلطان محمد II بدست عثمانیان افتاد (۱۴۷۳).
ارزنگان، شهر ترکیه، ← ارزنجان.
ارزن مروارید[5]، (*Pennisetum glaucum*)، علف یکساله، دارای دانه‌های براق سفید. از دورانهای باستانی کاشت آن در آسیا معمول بوده. آنرا ارزن هندی نیز میگویند.
ارزن هندی: ← ارزن مروارید.
آرزو (Arezu)، جزیره‌ی کوچکی بمساحت ۳۶ کمه، در دریاچه‌ی رضائیه، آذربایجان.
ارزوئه (orzuye)، دهستان (جه ح ۱۳'۶۷۵)، ج‌غ بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)، دارای ۲۷(۱) آبادی. محصولش غلات و خرما است.
آرژانتوی[6] (ārjāNtēy)، شهر (جه ۶۳'۰۵۹)، ولایت سن‌ـ اواز، ل فرانسه، بر رود سن. حومه‌ی صنعتی پاریس است. مقر صومعه‌ای که هلوئین مدیره‌ی آن بود و در انقلاب فرانسه ویران شد.
آرژانتین[7] (ārjāntin)، اسپانیولی **آرخنتینا** (ārxentinā)، جمهوری (۲'۷۸۵'۸۷۰ کمه؛ جه ۱۵'۸۹۳'۸۲۷)، ج امریکای جنوبی، بین کوههای آند و قطا، کرسی آن بوئنوس آیرس. از ل به بولیوی و پاراگه، از ش به برزیل و اوروگه و قطا، و از ج و غ به شیلی محدود است. از داخل ناحیه‌ی مدارگان تا انتهای زمینلاد امریکای جنوبی ممتد، و از حیث وسعت دومین کشور امریکای جنوبی است. قسمتی از تیرا دل فوئگو متعلق به آرژانتین (قسمت دیگرش متعلق به شیلی) است، که مدعی مالکیت ـ جزایر فالکلند که در دست بریتانیا است نیز میباشد. کوههای آند مرز غربی آنرا با شیلی تشکیل میدهد، و آکونکاگوا بلندترین قلل امریکای جنوبی است. دامنه‌های شرقی آند با شیب ملایم بدشتهای مرکزی آرژانتین منتهی میشود که در آنها بارش بسیار کم است، و قسمت عمده‌ی آنها، مخصوصاً استپهای پاتاگونیا نیمکماب میباشد. از قسمت مرکزی بجانب شمال محصولاتی بوسیله‌ی آبیاری بعمل میآید، ولی منتهای شمالی آنرا پهنه‌ی چاکو فرا گرفته که مستور از جنگلها و باطلاقهاست. در قسمت شرقی، بین رودهای پارانا و کولورادو، ناحیه‌ی پامپاس واقعست که چراگاهی سرشار است، و قسمت اعظم احشام آرژانتین از آن تغذیه میکنند. رودهای عمده‌ی آن عبارتند از ریو د لا پلاتا، که از پیوستن رودهای پارانا و اوروگه تشکیل میشود؛ برمخو (bermexo) (ریزابه‌ی رود پاراگه)؛ سالادو (ریزابه‌ی پارانا)؛ کولورادو؛ نگرو (negro)؛ و غیره. شهرهای عمده‌اش عبارتند از بوئنوس آیرس (یکی از بنادر بزرگ جهان)؛ لا پلاتا، روساریو، سانتا فه، مار دل پلاتا، باهیا بلانکا، کوردوبا. واحه‌های حاصلخیز مندوسا، سان خوان، توکومان، و سالتا در دامنه‌های کوهاب آند واقعند. سکنه‌ی آرژانتین اکثر اصلا اروپائی (مخصوص ایتالیائی و اسپانیائی) هستند. هندیشمردگان، که از اعقاب سکنه‌ی اولیه میباشند، فقط ۲۰'۰۰۰ تن میباشند. سیاهپوست تقریبا وجود ندارد. مذهب غالب کاتولیک است. صنعت عمده سردسازی گوشت میباشد. صادراتش محصولات دامی است، ولی گندم و جو و غیره نیز صادر میشود.
تاریخ: پویش و استعمار آرژانتین در قرن شانزدهم بتوسط اسپانیولیها شروع شد. از پویندگان اولیه، آ. وسپوچی (در ۱۵۰۲)، خ. د. دسولیس (در ۱۵۱۶)، ماژلان (در ۱۵۲۰)، س. کبت، بوئنوس آیرس را اول‌دفعه پ. د مندوتا تاسیس کرد (۱۵۳۶)، ولی بعلت حملات بومیان متروک شد، و دگرباره در ۱۵۸۰ بنا گردید، و در ۱۷۷۶ کرسی نیابت سلطنت اسپانیا شد. تا ۱۸۱۰ آرژانتین تحت حکومت اسپانیا بود. در ۱۸۱۰–۱۶ کشمکشهائی بین ژنرالهای میهنپرست (چون خ. د سان مارتین) و اسپانیا بر سر استقلال آرژانتین درگرفت، و در ۱۸۱۶ بوئنوس آیرس و سرزمینهای مجاور آن، بنام ایالات متحد لا

(۱)Heredia (۲)Herrera (۳)Arzachel (۴)Erzerum; Erzurum (۵)pearl millet (۶)Argenteuil (۷)Argentina

پلاتا، استقلال یافتند، و آن در ۱۸۲۵ به "ائتلافیه‌ی آرژانتین" تبدیل شد. هرج و مرج سیاسی مکرر و دیکتاتوری طولانی (۱۸۳۵–۵۲) خ. م. دِ روساس منجر باستقرار حکومت ملی بریاست خ. خ. دِ اورکیزا و تأسیس جمهوری فدرال گردید (۱۸۵۳)، ولی مردم بوئنوس آیرس از تبعیت اورکیزا سرپیچیدند و حکومتی مستقل بریاست ب. میتره تشکیل دادند، و تا ۱۸۶۲، که اورکیزا مغلوب میتره شد، آرژانتین دو حکومت داشت. در زمان حکومت میتره اصلاحات آزادیخواهانه آغاز گشت. پس از اینکه خ. آ. روکا هندیشمردگان را مطیع ساخت (۱۸۷۸–۷۹)، اروپائیان به چ و چغ آرژانتین مهاجرت کردند. آرژانتین یکی از مراکز جهانی صدور غلات گردید، و صنایع آن با کومک بریتانیا، توسعه یافت، و تأسیسات سردسازی گوشت تجارت آترا رونق داد. بحران سال ۱۸۹۰ بسط اقتصادی را موقتاً متوقف ساخت، ولی سبب روی کار آمدن حزب رادیکال در مقابل نفوذ مطلق ملاکین بزرگ در حکومت گردید، و سرانجام در ۱۹۱۲ قانونی ضامن انتخابات آزاد بتصویب رسید. در جج I آرژانتین بیطرف ماند، و در جج II نیز فقط در اواخر (مارس ۱۹۴۵) به محور اعلان جنگ داد. در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد پیوست. در ۱۹۴۶ خ. د. پرون بریاست جمهور رسید، و حکومتی ناسیونالیستی و دیکتاتوری برقرار کرد. در شورش سپتامبر ۱۹۵۵ حکومت پرون واژگون شد، و ژنرال لونارِدی قدرت را بدست گرفت، ولی در نوامبر همان سال ژنرال پدرو آرامبورو روی کار آمد. رئیس جمهور آرژانتین برای مدت شش سال انتخاب میشود. کنگره‌ی ملی نیز، که مرکب از سنا و مجلس نمایندگان است، برای ۶ سال انتخاب میگردد. از جنبه‌ی اداری آرژانتین به ۱۷ ایالت و ۷ سرزمین و پایتخت فدرال تقسیم میشود.

آرژانسون[1] (ārjāNsoN)، خانواده‌ی اشرافی فرانسه که در قرن ۱۸م مشاغل دولتی مهم برعهده داشتند. از اعضای این خانواده یکی **رنه لوئی** ملقب به **مارکی د/آرژانسون** (rëne lui, mārki dārjāNsoN)، ۱۶۹۴–۱۷۵۷، است که در ۱۷۴۴–۴۷ وزیر خارجه بود. دیگری برادرش **مارک پیر** ملقب به **کنت د/آرژانسون** (mārk pier, kont)، ۱۶۹۶–۱۷۶۴، که در ۱۷۴۳–۵۷ وزیر جنگ بود. وی در ارتش اصلاحاتی کرد، و آموزشگاه نظامی را بنیاد گذاشت. هر دو برادر با ولتر و اصحاب دایرةالمعارف دوست بودند.

ارژن (arjan) یا **ارجن**، (*Amygdalus reuteri*)، درختچه‌ای شبیه به بادامک که آنرا بخورک (boxorak) و تنگرس (tangars) نیز میگویند. در کوههای جنوب ایران فراوان است. چوبش بسیار سخت و گره‌دار است؛ از آن گرز و چماق میسازند.

ارژنگ (arjang)، در داستانهای ملی، پهلوانی تورانی، فرزند زره، که در جنگ با طوس (سپهسالار لشکر ایران و فرزند نوذر شهریار) کشته شد.

ارژنگ، در داستانهای ملی، دیوی که در مازندران با رستم بجنگید، و رستم او را در نبرد کشت.

ارژنگ یا ارتنگ: ← ارتنگ؛ مانی.

ارس (aras)، یا **آراکسس** (ārākses)، در مآخذ اسلامی **الرس** (ar.rass)، رودی بطول ح ۱٬۰۰۰ کم، که عمده‌ترین ریزابه‌ی رود **کورا**، و رود مرزی ایران با ارمنستان شوروی و آذربایجان شوروی، و رود مرزی ارمنستان ترکیه با ارمنستان شوروی است. در ج ارزروم، نزدیک سرچشمه‌ی فرات، در ترکیه از کوه هزار برکه (hezār berke) [به ترکی بینگول داغ (bingël dāq)] سرچشمه گرفته بجانب شرق روان میشود؛ محور آن از دامنه‌ی شرقی آرارات تا قرادونی (در دشت مغان)، بشکل قوسی، مرز بین آذربایجان ایران و خاک شوروی را تشکیل میدهد؛ در قسمت شرقی آذربایجان شوروی به رود کورا میریزد (بقول دایرةالمعارف بریتانیکا، "سابقاً به کورا ملحق میشد، ولی در ۱۸۹۷ مسیر خود را تغییر داد، و حالیه مستقیماً به دریای خزر میریزد"). ریزابه‌های شمالی آن عبارتند از رودهای زانگا، آرپا (ārpā)، نخجوان، و آقرا (āqrā). ریزابه‌های جنوبی، که از خاک ایران بآن میریزند، رودهای زنگمار، آق چای، قره سو، و غیره است. مسیر رود ارس کوهستانی و غیرقابل کشتیرانی است. شهر باستانی **آرتاکسانا** کنار این رود یا در یکی از جزایر آن واقع بود. محل التقای آن با رود کورا به جسر جواد (jesre javād؛ =پل جواد) یا معبر جواد موسوم است، و تاجگذاری نادر شاه در حوالی همین معبر انجام گرفت. پلهای معروف رود ارس پلهای خدا آفرین و جلفا است. دنباله‌ی خط آهن تبریز به جلفا در مشرق آق چای از روی ارس عبور میکند.

در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۳۶ هش (۱۱ ماه اوت ۱۹۵۷)، دولتین ایران و شوروی موافقتنامه‌ای در تهران امضا نمودند در باب تنظیم طرحهای مقدماتی جهت استفاده‌ی مشترک و متساوی از قسمتهای مرزی رودهای ارس و اترک بمنظور آبیاری و تولید نیروی برق، و بر طبق مفاد آن، بر اثر ساختمان سدها بر روی ارس، ۶۲٬۵۰۰ هکتار از اراضی آذربایجان شوروی و معادل آن از اراضی ایران آبیاری خواهد شد، و کارخانه‌های نیروی برقابی برای احتیاجات نواحی مجاور ایران و شوروی تأسیس خواهد گردید.

ارس (ars)، ← سرو کوهی.

آرس[2] (ārES)، در اساطیر یونان، خدای اولمپی جنگ، پسر زئوس و هرا، شوهر یا رفیق آفرودیته. در جنگ تروا طرفدار اهل تروا بود. آرس در اساطیر اهمیت چندانی ندارد. در داستانهائی که ازو سخن میرود جنبه‌ی ناجوانمردی وی



آرس (مجسمه، رم)

نمودار است. رومیان او را با مارس مطابق شمرده‌اند.

آرساکس (ārsākes)، نام یونانی **ارشک**، مؤسس دولت اشکانی.

ارسال المثل (ersālo 'l.masal)، در علم بدیع، گنجاندن مثلی مشهور یا سخن حکمتی در شعر (نیز ← ارسال المثلین)؛ مانند (سعدی)

آب کز سر گذشت در جیحون،
چه بدستی، چه نیزه‌ای، چه هزار.

ارسال المثلین (ersālo 'l.masaleyn)، در علم بدیع، آوردن دو مثل در شعری (نیز ← ارسال المثل)؛ مانند (سعدی)

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است
بگوش مردم نادان چو آب در غربال.

ارسباران (arasbārān)، ← قراجه داغ؛ اهر.

ارسطاطالیس یا **ارسطوطالیس:** ← ارسطو.

ارسطرخس (arestarxos)، ضبط نام یونانی آریستارخوس در مآخذ اسلامی. ← آریستارخوس.

ارسطو[3] (arestu؛ معمولا arastu) یا آریستوتلس (āristoteles)، معروف به **معلم اول، ۳۸۴–۳۲۲** (یا ۳۲۱) ق‌م، فیلسوف یونانی، یکی از بزرگترین فلاسفه و دانشمندان جهان، که واضع علم منطق شمرده میشود. در استاگیرا متولد شد، و در ائوبویا وفات یافت. نامش را در مآخذ اسلامی ارسطاطالیس و ارسطوطالیس نیز ضبط کرده‌اند. شاگرد **افلاطون** (در ۳۶۶–۳۴۷ ق‌م) و بعداً معلم اسکندر مقدونی بود (در ۳۴۳–۳۳۶ ق‌م)، و نحله‌ی مشائین را در **لوکیون** آتن تأسیس کرد (۳۳۵–۳۲۴ ق‌م). آثار باقی او بقرار ذیل است، ارگانون (۶ کتاب در منطق. ← ارغنون)؛ در فلسفه‌ی اولی یا در ما بعد الطبیعه؛ در سماع طبیعی؛ در آسمان؛ در تاریخ حیوان؛ در اعضای حیوان؛ در نفس؛ کتاب سیاست؛ اخلاق نیکوماخوس؛ کتاب خطابه؛ و صناعت شعر.

ارسطو نیز مانند افلاطون عالم را جهان مثالی میدانست، ولی در رابطه‌ی بین ماده و صورت با او اختلاف داشت، و اینرو را تفکیک‌ناپذیر میدانست. اتحاد هیولی و صورت را منشأ حرکت و نمو، و حرکت و تغیر را موجب تحقق صورت در ماده میدانست. در آثار علمی خود، بر خلاف افلاطون، مشاهده‌ی دقیق و تقسیم‌بندی صحیح اشیاء طبیعی را بکار میبرد. تحلیل طبیعت به عناصر اربعه (خاک، آب، هوا، و آتش) نزد وی، سبب دوام این عقیده‌ی عام غلط یونانی بوده است. در اخلاقیات معتقد بود که خیر هر چیز در آنست که ذات اصلی خود را از قوه به فعل آورد، و در انسان تحقق این امر بسته بآنست که قوه‌ی عاقله‌ی خود را بوسیله‌ی حفظ اعتدال پرورش دهد. در کتاب صناعت شعر (که مانند سایر آثارش مورد احترام نسلهای بعد واقع شده) خواص تقلیدی و تزکیه‌ای شعر تراژدی را بیان نموده و قاعده‌ی "وحدت‌ها" را بعنوان ارکان صوری تراژدی وضع کرده است. تعلیمات ارسطو چندین قرن در دنیا مدار دانش و اساس فلسفه و منطق بوده است، و تأثیر او در هر یک از رشته‌های دانش بقدری وسیع بوده که، شرح آن قسمت

(۱)Argenson (۲)Ares (۳)Aristotle

عمده‌ی تاریخ علم و رشد فکر بشر را تا قرن ۱۸م فرا میگیرد.

ارسطوطالیس: ← ارسطو.

ارسک (eresk)، دهستان، بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان). مرکزش، ده **ارسک** (جم ۱‘۲۰۰؛۱)، در ۲۴ کیلومتری ج بشرویه واقعست.

ارسکین[1]**، جان** (jān ērskin)، ۱۸۷۹–۱۹۵۱، نویسنده‌ی امریکائی، استاد (۱۹۱۷–۳۷) ادبیات انگلیسی در دانشگاه کولومبیا. داستانها (از قبیل زندگی خصوصی هیلن تروائی، ۱۹۲۵) و آثاری در ادبیات و موسیقی دارد.

ارسکین، جان: ← مار، ارل آو.

ارسلان ابن طغرل (arslāne 'bne toqrel) [رکن الدین ملک ارسلان ابن طغرل ابن محمد]، فت ۱۵ رجب (و بقولی جمادی الآخر) ۵۷۱ هق، پادشاه (۵۵۵–۵۷۱ هق) سلجوقی عراق. وی پرورده‌ی اتابک ایلدگز بود، و اتابک مادر او را نیز بزنی گرفته بود، و ملک ارسلان، در آخر سلطنت سلیمانشاه، بکومک ایلدگز، از آذربایجان به عراق آمد، و بسلطنت نشست (رمضان ۵۵۵ هق)، و کارها بر دست اتابک ایلدگز و پسران او بود. وی با مخالفت محمد ابن طغرل مواجه شد، و او را بشکست. پس از آن سلطان ابخاز را در حدود گنجه شکست داد، و قلاع باطنیان را، که در حدود قزوین ساخته بودند، خراب کرد. پس از آن، غالباً بین بلاد همدان و ری و اصفهان و ساوه و زنجان تردّد مینمود، و با مخالفت امرا مواجه بود، و یک بار نیز، یکی از امرای او سلطان تکش خوارزمشاه را بجنگ با ملک ارسلان تحریک نمود، و لشکر خوارزمشاه قزوین و ابهر زنجان را غارت کرد. و در آخر باز مواجه با حمله‌ی لشکر ابخاز شد، و لشکر به آذربایجان برد. اما در راه بیمار شد، و لشکر او نیز بطاعونی دوچار شدند، و با آنکه لشکر ابخاز شکست یافت، عده‌ی زیادی از لشکر ملک ارسلان تلف شد، و هنگام مراجعت، نخست مادرش و سپس اتابک ایلدگز وفات یافتند، و خود او همچنان بیمار بود تا آنکه در همدان بسن ۴۳ سالگی وفات یافت، و پسرش طغرل ابن ارسلان بجای او نشست.

ارسلان ارغون (arslān arqun)، از شاهزادگان سلسله‌ی سلاجقه، برادر ملکشاه سلجوقی. وی حکومت مرو داشت، و بعد از وفات (۴۸۵ هق) ملکشاه، داعیه‌ی استقلال و سلطنت یافت، و بر خراسان مستولی گشت. برکیارق یک چند بدفع او نپرداخت. عاقبت فرمان حکومت خراسان را به برادر خویش سنجر داد، و خود آهنگ خراسان و دفع ارسلان ارغون نمود (جمادی الاولی ۴۹۰). اما قبل از وصول لشکر برکیارق به خراسان، ارسلان ارغون بدست یکی از غلامان خود، بسن ۲۶ سالگی، بقتل رسید، و خراسان بآسانی بدست برکیارق افتاد.

ارسلان جاذب [امیر ابوالحارث ارسلان جاذب (abo'l.hāres arslāne jāzeb)]، از امرا و سرداران مشهور سلطان محمود غزنوی. در حدود سال ۳۸۹ هق، سلطان محمود وی را بتعقیب بکتوزون، از امرای یاغی سامانیان، که از پیش او به جرجان گریخته بود، فرستاد، و سپس او را به امیری طوس گماشت، و او در طوس سالها بحکومت کرد، و با ابوالقاسم سیمجور و امیر منتصر سامانی جنگ نمود، و تا سال ۴۱۹ هق، که محمود بدفع ترکمانان سلجوقی به خراسان آمد، حیات داشت، و والی طوس بود، و ظاهراً اندکی قبل از سلطان محمود وفات یافت. گویند ارسلان جاذب با سلطان محمود خویشی داشت، و بساختن و ترمیم ابنیه اهتمام میورزید.

ارسلان حاجب (arslāne hājeb)، معروف به **ارسلان یالو** (yālu) یا **ارسلان باکو؟**، فت ۳۹۱ هق، از امرا و رجال اواخر عهد سامانی. وی بعد از سقوط دولت عبدالملک II سامانی، به منتصر سامانی پیوست (۳۸۹ هق)، و در حدود سمرقند با جعفر تکین، برادر ایلک خان، جنگ کرد، و در رکاب امیر منتصر دلاوری و فداکاری نمود. اما بسبب غروری که داشت، امیر منتصر از او رنجید، و عاقبت، بسعایت ابوالقاسم سیمجور، او را باتهام قصور و کاهلی در جنگ بقتل رسانید.

ارسلان خان ابن علی [ابوالمظفر (یا ابومنصور) ارسلان خان ابن علی (abo'l.mozaffar, abu-mansur, arslān xāne 'bne ali)]، فت ۴۱۵ هق، پادشاه (ح ۴۰۸–۴۱۵ هق) سلسله‌ی ایلکخانیان ترکستان. بعد از برادرش طغان خان بپادشاهی نشست. علی تکین، از امرای ترکستان، غالباً منازع و معارض او بود

ارسلانشاه I [ارسلانشاه ابن کرمانشاه]، پادشاه (محرم ۴۹۵–صفر ۵۳۷ هق) ششم از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر کرمانشاه I. بعد از ایرانشاه سلجوقی، که وی از خوف او یکچند در دکان کفشگری مخفی میزیست، به سلطنت نشست. مدت سلطنت او طولانی بود، و مدارس و عمارات ساخت، و پس از ۴۲ سال سلطنت، بدست پسرش محمد ابن ارسلانشاه مخلوع و مقید شد (صفر ۵۳۷).

ارسلانشاه II [ارسلانشاه ابن طغرلشاه]، فت رمضان ۵۷۲ هق، دهمین پادشاه (۵۶۲–۵۷۲ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر طغرلشاه. بعد از وفات پدر از جیرفت به بم رفت و بسلطنت نشست، اما با مخالفت برادران مواجه بود. وی بشرب خمر عادت داشت، و زن پدر خود را که مادر تورانشاه و بهرامشاه بود میل کشید، و مثله کرد، و خود او عاقبت در جنگ با تورانشاه II نزدیک جیرفت بقتل رسید. (← طغرلشاه).

ارسلانشاه I، نورالدین، از اتابکان موصل، ← نورالدین ارسلانشاه I.

ارسلانشاه ابن طغرلشاه: ← ارسلانشاه II.

ارسلانشاه ابن کرمانشاه: ← ارسلانشاه I.

ارسلانشاه ابن مسعود: ← ارسلانشاه غزنوی.

ارسلانشاه غزنوی [سلطان‌الدوله ابوالملوک ارسلانشاه ابن مسعود]، ح ۴۷۶–۵۱۲ هق، پادشاه (۵۰۹–۵۱۱ هق) سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر سلطان مسعود III غزنوی. بعد از کشتن شیرزاد غزنوی بتخت سلطنت نشست. برادران را گرفت و بزندان افکند. یکی از آنها، بهرامشاه غزنوی، از او به سلطان سنجر پناه برد. سنجر او را یاری داد، و لشکر بتسخیر غزنین کشید (سنه‌ی ۵۱۰ هق)، و ارسلانشاه شکست خورد و به لاهور گریخت. سنجر به غزنین در آمد، و بر دستگاه غزنویان دست یافت، و پس از ۴۰ روز، مُلک به بهرامشاه داد. اما چون سنجر باز گشت، ارسلانشاه دیگربار غزنین بگرفت، و بهرامشاه باز به سنجر پناه برد، و لشکر آورد و ارسلانشاه را بگرفت (۵۱۱ هق)، نخست او را امان داد، و سپس بکشت. مدت سلطنت ارسلانشاه دو یا سه سال بود. ارسلانشاه به دلاوری و شجاعت موصوف بود. گویند چون بسلطنت نشست، با مادر سببی خود مهد عراق که خواهر سنجر بود استخفاف کرد؛ از این جهت سنجر از او رنجشی یافت و بهرامشاه را یاری نمود.

ارسلان یالو: ← ارسلان حاجب.

ارسنجان (arsanjān)، ده (جم ۴‘۴۱۱ نسف ۱۳۳۵ هش)، دهستان توابع، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۰۸ کیلومتری لش زرقان. هوایش معتدل و محصولاتش غلات و چغندر قند است.

ارسنوپیریت[2] (arsenopirit؛ فنس)، پیریت نقره‌ای تا خاکستری فولادی‌رنگ. از منابع مهم استخراج ارسنیک است.

ارسنیک[3] (arsenik؛ فنس)، عنصر شیمیائی، علامت شیمیائی آن As (نیز ← عناصر، جدول). به سه شکل شناخته شده (← دگرگونگی)؛ نقره‌ای خاکستری متبلور، که فلزی و شکننده است، سیاه رنگ و بیشکل، و زردرنگ، که جامد و متبلور است. در جدول تناوب با نیتروژن در یک ستون قرار گرفته. برای ساختن مواد رنگی، سموم حشره‌کش (سبز پاریس)، گاز سمی، و نیز در رنگرزی پارچه، دباغی، و پزشکی استعمال میشود. سمی قوی است. وجود آن در مواد مرکب بوسیله‌ی ← محک مارش کشف میشود.

ارسنیک سفید: ← مرگ موش.

آرسونوال[4]**، آرسن د/** (ārsen dārsoNval)، ۱۸۵۱–۱۹۴۰، فیزیکدان و پزشک فرانسوی. وی مبتکر الکتروتراپی (elektroterāpi) (معالجات بوسیله‌ی برق) بود، و لفظ دیاترمی (diātermi) از ساخته‌های اوست.

آرسه[5]**، مانوئل خوسه** (mānuel xose ārse)، فت ۱۸۴۷، اولین رئیس (۱۸۲۵–۲۹) ← اتحادیه‌ی امریکای مرکزی. به خودکامی حکومت راند.

ارسی (orosi)، پنجره‌های بزرگ قدیمی که عموماً از آلتهای (← آلت) چوبی خمیده و شیشه‌های ساده و رنگین ترکیب یافته. برای باز و بسته کردن، لنگه‌های آنرا بالا و پایین میبرند.

آرسینوله، در افسانه‌های یونانی: ← آلکمایون.

ارش (araš)، فاصله‌ی سر انگشت وسطی تا آرنج.

آرش (āraš)، معروف به **کمانگیر** (kamāngir)، در داستانهای ملی، از پهلوانان باستانی ایران که در تیراندازی بیمانند محسوب شده است. گویند در روزگار باستان، ایرانیان از تورانیان شکستی

(۱)Erskine (۲)arsenopyrite (۳)arsenic (۴)Arsonval (۵)Arce

سخت خوردند، و پس از مذاکرات صلح و آشتی برای تعیین مرز دو کشور، قرار بر آن داده شد که مرز ایران از نقطه‌ی شکست باندازه‌ی یک تیر پرتاب عقب رود. ایرانیان آرش را برگزیدند، و او را فرمودند تا تیری به سمت مشرق بیندازد. آرش که میدانست جانش را درین راه از دست خواهد داد، نخست بدن عریان خویش به همگان بنمود، و گفت در تن من هیچ عیب و علتی نیست، اما من تمام نیروی خود را بر سر این کار خواهم گذاشت، و پس از پرتاب تیر زنده نخواهم ماند. آنگاه به کوه برآمد، و تیری در کمان نهاد، و به قوت تمام بکشید، و پرتاب کرد. ایزدان آن تیر را، که به اختلاف روایات از دماوند یا ساری یا آمل رها شده بود، بگرفتند و مدتی دراز در هوا ببردند، و سرانجام تیر آرش در مرو بر تنه‌ی درخت گردوئی فرود آمد، و مرز ایران تعیین شد. بدن برومند آرش نیز پس از این دلاوری پاره پاره گشت. داستان آرش در شاهنامه‌ی فردوسی نیامده، اما در اوستا و تاریخهای مفصل ایران به زبان عربی و فارسی به تفصیل یاد شده است.

ارشاد (ersād) [الارشاد]، کتابی مذهبی و تاریخی، از شیخ مفید، در احوال و اقوال و آثار امامان شیعه. دارای دو قسمت میباشد، قسمت نخستین در باره‌ی علی ابن ابی طالب و قسمت دوم در باره‌ی یازده امام دیگر. این کتاب را محمد مسیح کاشانی، مشهور به ملا مسیحا (فد پیش از ۱۱۲۱ هق)، بامر شاه سلیمان صفوی بفارسی ترجمه کرده و تحفه‌ی سلیمانی نامیده. متن عربی مکرر و ترجمه‌ی فارسی نیز بطبع رسیده.

ارشاد الاذهان الی احکام الایمان (ersādo 'l.ʿazhān elā ahkāme 'l.ʿimān)، کتابی جامع و معتبر در فقه شیعه، از علامه‌ی حلی، مشتمل بر ۱۵٬۰۰۰ مسئله است، و در ۱۴ ذیحجه‌ی ۶۹۹ هق کار تألیف آن بپایان رسیده. آنرا حواشی و شروح بسیار است که از آن جمله مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان را که از ملا احمد معروف به مقدس اردبیلی (فد ۹۹۳ هق) است، و تألیف آنرا در ۹۷۷ در کربلا شروع کرده و در ۹۸۵ هق در نجف بپایان رسانده، میتوان ذکر کرد. این شرح با متن کتاب در ۱۲۷۰ هق در تهران بطبع رسیده.

ارشاد الاریب الی معرفة الادیب (ersādo 'l.ʿarib elā maʿrafate 'l.ʿadib)، معروف به **معجم الادباء** (moʿjamo 'l.ʿodabāʿ)، یا **طبقات الادباء** (tabaqāto –) یا **اخبار الادباء** (axbāro –)، کتابی مفصل، از یاقوت حموی، در احوال ادبا و کسانی که با ادب (تقریبا بمعنی اعم کلمه) سر و کار دارند و شاعرانی که ادیب نیز بوده‌اند. این کتاب مفید را اولبار مارگلیوث در ۷ مجلد بزرگ در مصر طبع کرد (۱۹۰۷–۱۹۲۷). این کتاب مرتب بترتیب الفبائی است، ولی از این جهت خللهای بسیاری دارد، و در مجلدات ۴ و ۷ نام شعرای بسیاری آمده که نتوان نام ادیب بر آنها نهاد، بطوریکه جلد ۴ را "معجم الشعراء" میتوان نامید، و جلد ۷ شامل نام عده‌ای از شعرای غیر ادیب و عده‌ای از ادبا است، و شاید بود که این دو مجلد از مجلدات معجم الشعراء یا اخبار الشعراء خود یاقوت و یا مقتبس از آن کتاب باشد. در هر صورت، بسیاری از زندگینامه‌های این کتاب از میان رفته، و محقق معاصر عراقی، مصطفی جواد، با تتبع خود بسیاری از آنها را پیدا کرده، و بعنوان الضائع من معجم الادباء در مجلة المجمع العلمی العراقی (دو شماره‌ی ۶ و ۷، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹ هق) تاکنون ۴۶ زندگینامه منتشر نموده، و هنوز بقیه دارد. معجم الادباء را از روی طبع مارگلیوث در مصر چاپ کرده‌اند (۲۰ مجلد، ۱۳۵۵–۱۳۵۷ هق).

ارشاد البیان (ersādo 'l.bayān)، مثنوی عرفانی، از شیخ عطار (طبع تهران، ۱۳۵۵ هق).

ارشاد الزراعه (ersādo 'z.zerāʿa)، از کتب معدودی که به فارسی در باب زراعت نوشته شده. نویسنده‌ی آن فاضل هروی است، در سال ۹۲۱ هق تألیف شده، و در ۱۳۲۳ هق در تهران بچاپ رسیده.

ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری (ersādo 's.sāri le šarhe sahihe 'l.boxāri)، شرحی مفصل بر صحیح بخاری، از قسطلانی، مؤلف در ۱۷ ربیع الثانی ۹۱۶ هق از تألیف آن فراغت یافته. آن را مقدمه‌ای است مشروح در فضیلت اهل حدیث و اولین کس که آنرا تدوین نمود (البته بعقیده‌ی اهل سنّت) و مصطلحات علم حدیث و زندگینامه‌ی امام بخاری. مکرر بطبع رسیده.

ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین (ersādo 't.tālebin elā nahje 'l.mostaršedin)، کتابی دینی و کلامی، که شرحی است عربی، بترتیب قال اقول (← شرح بترتیب قال اقول)، از فاضل مقداد بر نهج المسترشدین فی اصول الدین علامه‌ی حلی، که ملخص قواعد علم کلام است، و دارای ۱۳ فصل. شرح با متن در ۱۳۰۳ هق در بمبئی بطبع رسیده.

ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم (ersādo 'l.ʿaqle 's.salim elā mazāya 'l.ketā-be 'l.karim)، معروف به **تفسیر ابی السعود**، تفسیر قرآن، از ابوالسعود عمادی (۸۹۸–۹۸۲ هق). مؤلف در این تفسیر مطالب مهم کشاف زمخشری و انوار التنزیل بیضاوی را جمع کرده، و خود مطالب مفید دیگری بر آن افزوده، و در ۹۷۳ هق از تألیف آن فراغت یافته. در مصر مکرر بطبع رسیده.

ارشاد العوام (ersādo 'l.ʿavām)، کتابی مذهبی طبق عقاید شیخیه، از حاج محمد کریم خان. این کتاب مفصل چهار جلد بزرگ است و موضوعش معرفت توحید و نبوت و امامت و مذهب شیعه میباشد، و در ربیع الاول ۱۲۶۷ هق تألیف شده. (بمبئی، ۱۲۶۸ هق؛ تبریز، ۱۲۷۱ هق؛ کرمان، ۱۳۵۴–۱۳۵۵ هق).

ارشاد الفحول (ersādo 'l.fohul) [ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول]، کتابی در اصول، از شوکانی. مکرر بطبع رسیده.

ارشاد القاصد الی اسنی المقاصد (ersādo 'l.qāsed elā asnā 'l.maqāsed)، کتابی مختصر در باره‌ی علوم، از ابن الاکفانی. این کتاب مأخذ کار طاشکبری‌زاده در مفتاح السعاده گردیده، و در آن از ۶۰ علم بحث شده، که ده علم از آنها را اصلی قرار داده، و هفت علم را نظری بشمار آورده که عبارتند از علوم منطق و الاهی و طبیعی و ریاضی و اقسام آن، و سه علم سیاست و اخلاق و تدبیر منزل را علوم عملی دانسته، و در همه‌ی این علوم ۴۰۰ تألیف را ذکر کرده. در مصر و کلکته و بیروت بطبع رسیده.

ارشاد القلوب (ersādo 'l.qolub)، کتابی مذهبی، از ابومحمد حسن ابن محمد دیلمی واعظ، در وعظ و مناقب علی ابن ابی طالب و تقریبا رد بعضی از احادیثی که اهل سنت در مناقب شیخین آورده‌اند. دارای دو قسمت است، قسمت اول در مواعظ و قسمت دوم در فضائل امیرالمؤمنین علی. در تهران و نجف و بمبئی مکرر بطبع رسیده.

آرشام (āršām) [= خرس‌نیرو، دارنده‌ی زور خرس]، نام جد داریوش بزرگ، شاهنشاه هخامنشی.

ارشدالدوله (aršado'd.dōle) یا **سردار ارشد**، معروف به **علی خان کاردی** (kārdi)، فد رمضان ۱۳۲۹ هق، از عمال و خاصان و نزدیکان محمد علی شاه قاجار، و مستبد معروف. وی قبل از تخریب مجلس داعیه‌ی مشروطه‌خواهی و ریاست انجمن اعیان را داشت. بعد از بمباران مجلس، از طرف محمدعلی شاه بعضویت محکمه‌ی باغ شاه منصوب شد، و عمه‌ی شاه را بعقد نکاح در آورده لقب سردار ارشد یافت. مقارن قیام و انقلاب آذربایجان، از جانب محمدعلی شاه با توپ و استعداد تمام به آذربایجان شتافت (محرم ۱۳۲۶). هنگام فتح تهران بوسیله‌ی مجاهدین، بسفارت روس متحصن شد، و بعد از خلع محمدعلی شاه با او به روسیه رفت. در هنگام بازگشت محمدعلی شاه و قیام سالارالدوله در غرب، وی نیز به ایران آمده با عده‌ای ترکمان از جانب خراسان آهنگ تهران کرد. اما در ورامین از دست یفرم خان و مجاهدین ملی شکست خورده دستگیر و همانجا بموجب حکم و دستور تلگرافی مرکز تیرباران گشت.

ارشری، لهجه‌ی (orošori)، از لهجه‌های فلات پامیر.

ارشق (aršāq)، دهستان (جمع ۲۱۵'۱۱۲)، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۱۵۱ (۱) آبادی کوهستانی، محصول عمده‌اش غلات است. مرکزش، ده رضی (یا رزی) (هردو razi) (جمع ۷۴۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری لش مشکین‌شهر واقعست.

ارشک[1] (aršak)، فد ۳۳۶ قم، شاهنشاه (۳۳۸–۳۳۶ قم) ایران، از سلسله‌ی هخامنشی. وی پسر و جانشین اردشیر III بود، و بدست باگواس کشته شد، و داریوش III بجایش نشست.

ارشک[1] یا **ارشک I** یا **اشک I** (aške)، بنیاد آرساکس (ārsāke)، فد ح ۲۴۸ قم، سرکرده‌ی قبیله‌ی پزنی از سکاهای صحرای ش بحر خزر، بانی استقلال پارت و مؤسس سلسله‌ی اشکانیان. وی از مقابل دیودوتوس، پادشاه بلخ، گریخت و به پارت و سپس در ح ۲۵۰ قم به یکی از ایالات دولت سلوکی هجوم آورد. کمی بعد ظاهراً در جنگ کشته شد، و برادرش تیرداد I بسلطنت نشست. پادشاهان اشکانی که پس از ارشک بسلطنت رسیدند، بافتخار وی، نام او را بر اول نام خود می‌افزودند، و این لفظ کم‌کم به اشک مبدل شد.

ارشک II، شاه اشکانی، ← اردوان I.

---

(1) Arsaces

ارشمیدس[1] (arsemides، معمولاً arasmidos)، یا آرخیمدس (arximedes)، ح ۲۸۷–۲۱۲ ق‌م، بزرگترین ریاضیون و فیزیکدانان و مهندسین قدیم، اهل سیراکوز. وسعت بعضی سطوح منحنی را حساب کرد، در سطوح درجه‌ی دوم تحقیق کرد، مجموع بعضی سلسله‌ها را بطریق هندسی بدست آورد، در علم حساب طرحی برای شمار ریخت، برای π (پی) (نسبت محیط دایره به قطر آن) دو حد ۲۲/۷ و ۲۲۳/۷۱ را بدست آورد، علم تعادل قوی را تأسیس کرد، و مراکز ثقل بعضی اشکال را تعیین نمود، علم تعادل مایعات را بنیان نهاد (← ارشمیدس، قانون). سرانجام در شهر سیراکوز بدست رومیان مقتول شد. از آثارش کتاب کره و استوانه، کتاب مساحت دایره، کتاب ماخوذات، کتاب تربیع دایره، وغیره است.

ارشمیدس، قانون: هرگاه تمام یا قسمتی از جسمی در مایعی که در حال تعادل است فرو رود، مایع نیروئی قائم و از پایین ببالا بآن وارد میآورد، که مقدارش مساوی وزن مایعی است که بر اثر فرو رفتن جسم در مایع تغییر مکان یافته. این نیرو را رانش (rānes، از راندن) خوانند، و آن نتیجه‌ی فشارهای وارد از مایع بر جسم است، و در نتیجه‌ی آن، اجسام در مایعات سبکتر مینمایند (بلند کردن یک سنگ در آب آسانتر از بلند کردن آن در هوا است). قانون ارشمیدس در مورد گازها نیز برقرار است. این قانون موارد استعمال فراوان دارد.

آرشه[2] (arše، فنس)، اسبابی مرکب از میله‌ای چوبی که رشته‌هائی از موی اسب بین دو انتهای آن ممتد است، و بوسیله‌ی آن تارهای ویولن و



سازهای زهی مشابه آنرا به ارتعاش درمیآورند. اصلا بشکل کمان بود، و در قرون ۱۳م–۱۸م بتدریج بشکل کنونی تحول یافت.

آرشین (ārāln)، واحدی برای اندازه‌گیری طول در روسیه که تا قبل از اتخاذ سلسله‌ی متری رایج و معادل ۷۱٫۱۲ سم یا ۲۸ اینچ بود. آرشین، با اندازه‌های مختلف، در ترکیه و افغانستان و بلغارستان و یوگوسلاوی نیز بعنوان واحد طول بکار میرفت (مثلا در ترکیه ۶۳ سم بود).

ارصاد (ersād) [عربی، = آماده گردانیدن، بمراقبت گماشتن] یا **تسهیم** (tashim)، در علم بدیع، سخن را چنان پرداختن که شنونده را از پیش بآخرین کلمه‌ی نظم یا نثر رهنمون باشد، مانند

ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست
نان حلال شیخ ز آب حرام ما.

ارضروم، شهر ترکیه، ← ارزروم.

ارض شمال شرقی[3]، جزیره، ← سپیتزبرگ.

ارطغرل (ertoqrol)، فت ح ۱۲۸۵، رئیس قبیله‌ای از ترکمانان، پدر عثمان I (مؤسس دولت عثمانی). وی تابع سلاجقه‌ی قونیه بود، و در جنگهای ایشان با رومیان شرکت داشت.

ارغن (arqan)، ← ارغنون، ساز.

ارغنن (arqanon)، ← ارغنون، ساز.

ارغنون (arqanun) [از اصل یونانی، بمعنی لوله و نای]، سازی که مرکب بوده است از لوله‌هائی بطولهای مختلف که با دمیدن در آنها تولید صوت میشده است. در یونان قدیم تعداد لوله‌ها هفت بوده ولی در ایران به دوازده رسیده است. این ساز را مزامیر نیز مینامیده‌اند. در عمارت چهل ستون اصفهان، در نقاشی مجلس شاه عباس کبیر و شاه همایون (پادشاه هند)، در بین نوازندگان یک نفر ارغنونی میتوازد که تعداد لوله‌های آن از دوازده متجاوز است. بتدریج که بر تعداد لوله‌ها افزوده شد، برای دمیدن در آنها انبان بکار بردند. این ساز را، که یکی از قدیمیترین آلات موسیقی است، بزبان فرانسه **ارگ** مینامند. در قدیم، ارغنون همچنین به سازی اطلاق میشده که مثل "کارگاه نساجان" دارای اوتار متعدد بوده است. کلمه‌ی ارغنون در مورد مطلق ساز نیز در زبان فارسی بکار رفته است، و آنرا بصورتهای ارغن (arqan)، ارغنن (arqanon)، و ارغنون (arqun) نیز ضبط کرده‌اند.

ارغنون [معرب لفظ یونانی ارگانون (organon)، = آلت]، عنوان مجموعه‌ی آثار ارسطو در علم منطق. ظاهراً عنوان ارگانون را، بعد از زمان ارسطو، مشائین باین آثار اطلاق کرده‌اند تا نشان بدهند که منطق جزء فلسفه نیست، بلکه آلتی برای تحقیقات فلسفی است. ارگانون از چند رساله مرکب بوده است که نامهای یونانی و موضوع آنها از این قرار است: (۱) کاتگوریای (kātegoriāy) [← مقولات (maqulāt)]، در مقولات عشر (e asr–) [← مقوله‌های دهگانه: مقوله‌ی جوهر، و ۹ مقوله‌ی عرض]، (۲) پری ارمنیاس (peri ermeneyās) [= در تعبیرات]، در باب قضایا (یعنی جمله‌هائی که محتمل صدق و کذب باشند)، (۳) و (۴) آنالوتیکا (ānālutikā) [= تحلیل]، و آن دو رساله بوده ــ اولی در قیاس و دومی در برهان، (۵) توپیکا (topikā) [= مواضع]، در جدل، (۶) پری سوفیستیکون (perī sofistikon) [= در سفسطه]، در مغالطه و سفسطه. ارسطو دو رساله‌ی دیگر هم دارد که در حکم متمم منطق است، یکی رتوریکه (retorike)، در فن خطابه، و دیگری پری پویتیکس (peri poyetikes)، در شعر. اسامی رسالات مذکور در مآخذ اسلامی بترتیب چنین ضبط شده است: قاطیغوریاس (qātiquriās)، باری ارمینیاس (bāri erminiās)، انالوطیقا (anālutiqā)، طوبیقا (tubiqā)، سوفسطیقا (sufastiqā)، ریطوریقا (rituriqā)، و بوئطیقا (hu'etiqā) یا بوطیقا. (ضبط اسامی در مآخذ اسلامی صورتهای دیگری نیز دارد که تحریف اسامی مذکور است). فلاسفه‌ی اسلامی ریطوریقا و بوئطیقا را نیز جزء مباحث منطق شمرده‌اند، و مباحث برهان، جدل، سفسطه، خطابه، و شعر را صناعات خمس (senā'āte xams) خوانده‌اند. بعد از ارسطو، **فرفوریوس** مقدمه‌ای بنام ایساگوگه بر منطق نوشته که در مآخذ اسلامی نامش بصورت **ایساغوجی** معرب شده است.

ارغنون آبی، ارغنونی (← ارغنون، ساز) که هوا را با فشار آب در لوله‌های آن میدمیدند.

ارغوان، درختی زیبا از نوع کرکیس (*Cercis*) از تیره‌ی پروانه‌واران، دارای گلهای بهاره‌ی ارغوانی یا صورتی. ارغوان آسیائی از جنس *C. siliquas-trum* و ارغوان کانادائی از جنس *C. canadensis* است.

ارغوان، رنگ ارغوانی خوشی که در قدیم از نرم‌تنان دریائی (*Purpura hemastromata*) استخراج و با آن پارچه‌های مخصوص سلاطین و بزرگان را رنگ میکردند. ارغوان شهر صور بسیار معروف بود.

ارغوان بصری: ← رودوپسین.

ارغون (arqun)، ← ارغنون، ساز.

ارغون آغا (arqun aqā)، فت ۶۷۳ هق، از امرا و سرداران و بخشیان مغول. وی در سال ۶۳۱ بحکومت خراسان منصوب شد، و پس از آن، مدت ۳۹ سال از جانب اولاد چنگیزخان در بلاد مختلف ایران حکومت کرد، و در طوس وفات یافت. امیر نوروز، اتابک و پیشکار غازان خان، فرزند ارشد ارغون آغا بود.

ارغون خان (arqun xan)، فت ۶۹۰ هق، چهارمین پادشاه (۶۸۳–۶۹۰ هق) از سلسله‌ی ایلخانان، پسر اباقا خان. ارغون خان در ۲۷ جمادی الثانیه‌ی ۶۸۳ به ایلخانی نشست. حکومت مازندران و خراسان را به پسرش غازان داد، و خود سیاست پدر را در مورد مسیحیان و ایجاد روابط با سلاطین عیسوی برگزید. مصر دنبال کرد. ارغون خان در ۵ شعبان ۶۸۳ فرمان داد تا شمس‌الدین جوینی صاحبدیوان را کشتند و عده‌ای از فرزندانش را نیز هلاک نمود. سعدالدوله‌ی یهودی در دوره‌ی او وزارت یافت، و قدرت و نفوذ او اطمه‌ی بسیاری بمسلمین زد. ارغون عده‌ای از شاهزادگان مغول و کسان و نزدیکان خود را نیز هلاک کرد، و در آخر بسختی مریض شد و در مرض موت او، سعد الدوله‌ی یهودی بدست مخالفانش کشته شد، و چند روز بعد ارغون خان نیز وفات یافت (۷ ربیع الاول سنه‌ی ۶۹۰ هق).

ارغوشاه، دروازه‌ی: ← عمارت خورشید، کلات نادری.

آرفلور[4] (ārflēr)، شهر (جم ۷٬۴۷۴)، ولایت سن‌انفریور، ل فرانسه، بندر کنار دریای مانش بر دهانه‌ی رود سن. هنری V (پادشاه انگلیس) آنرا در ۱۴۱۵ تصرف کرد.

ارفورت[5] (erfurt)، شهر (جم ۱۷۳٬۶۳۳). کرسی ایالت تورینگن، آلمان مرکزی، دارای کارخانه‌های تهیه‌ی مواد شیمیائی و مرکز باغداری و زراعت ماشینی است. ارفورت از قدیمترین شهرهای آلمان است. بر طبق روایات در قرن ششم تأسیس شد؛ در ۷۴۱ قدیس بونیفاکیوس اسقف‌نشینی در آن دایر کرد. در ۱۶۶۴ بدست برگزیننده‌ی مایننس افتاد. در ۱۸۰۶–۱۳ در تصرف فرانسویها بود، و در ۱۸۰۸ کنگره‌ی ارفورت در آن منعقد شد، و در طی آن، ناپلئون I و آلکساندر I اتحاد خود را تجدید کردند. در ۱۸۱۳ پروس آنرا تصرف کرد. در ۱۹۴۵ سپاهیان امریکائی آنرا گرفتند. در ۱۹۴۶ ضمیمه‌ی تورینگن و در ۱۹۴۸، بجای وایمار.

(۱)Archimedes (۲)archet (فنس); bow (انگل) (۳)North East Land (۴)Harfleur (۵)Erfurt

کرسی آن شد. "برنامه‌ی ارفورت"، که در کنگره‌ی ۱۸۹۱ حزب سوسیال دموکرات آلمان پذیرفته شد، نماینده‌ی پیروزی نظریه‌ی مارکسیسم بر عقاید لاسال بود. کلیسای جامع ارفورت (از قرن ۱۳م) جالب است. دانشگاه معروف ارفورت در ۱۳۷۸ تأسیس و در ۱۸۱۶ تعطیل شد؛ لوتر از محصلین آن بود.

ارقام (arqām)، مفردش رقم (raqam)، مجموعه‌ی علامات معدودی که برای شمار کتبی بکار میرود، و بالاخص (در نزد ما) علامات ۰، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹. اگرچه اقوام باستانی که توجه به علوم داشته‌اند علاماتی برای شمار کتبی بکار میبردند، اطلاعات تاریخی راجع به ارقام آنان قطعی نیست، و حتی منشأ ارقامی که امروز نزد مسلمانان و مردم مغربزمین مستعمل است مورد اختلاف میباشد. ارقام بابلیها میخی بوده، و ظاهراً علامتی مانند دایره بجای صفر بکار میبردند. در چین خط یا خطوط مستقیم برای نمایش اعداد بکار میرفته، و مصریها ارقام هیروگلیفی و مشتق از آن (هیراتی و دموتی) داشتند. یونانیان در اوایل ارقام را با خطوط مستقیم که شاید نمایش انگشتان بود نمایش میدادند، ولی پس از ترقی تمدن یونانی حروف الفبا را برای نمایش اعداد بکار بردند، و یهودیان نیز همین روش را معمول میداشتند. منشأ ارقام رومی که هنوز هم در مواردی بکار میرود معلوم نیست.

ارقامی که نزد ما و به صورت دیگر در مغربزمین رایج است ظاهراً اصلش از هند و از دوران پرفروغ آشوکا (قرن سوم ق‌م) بوده، و در قرن دوم هق (هشتم ب‌م) به حوزه‌ی علمی بغداد رسیده، و سپس بتوسط مسلمانان به اروپا وارد شده. بهمین جهت، مسلمانان این ارقام را ارقام هندی و اروپائیان آنها را ارقام عربی میخوانند. البته این ارقام نزد اروپائیان متدرجاً تغییر شکل داده بصورت کنونی درآمده است. در نزد ریاضیون و منجمین ممالک اسلامی نمایش ارقام به حروف ابجد رواج فراوان داشته، و در ایران پس از ورود علوم اروپائی باین کشور، ارقام کنونی متدرجاً بکلی جای حساب جمل (← ابجد) و سیاق را گرفت. نیز ← شمار؛ صفر.

ارقام رومی، علاماتی که در شمار رومی برای نوشتن اعداد بکار میرفت، و از جمله‌ی آنها، علامات ذیل هنوز در شماره‌گذاری صفحات مقدمه یا فهرستهای کتب و بعنوان عدد ترتیبی (مثلا نارل XII بجای نارل دوازدهم) و برصفحات ساعت و غیره بکار میرود:

I	۱	L	۵۰
V	۵	C	۱۰۰
X	۱۰	D	۵۰۰
M	۱٬۰۰۰		

ارقام رومی معمولا با حروف بزرگ نوشته میشود، ولی ندرةً حروف کوچک نیز بکار میرود. در شمار رومی اعداد را بوسیله‌ی ترکیب این علامات و با توجه باین قواعد مینویسند: (الف) علامات مساوی متوالی با هم جمع میشوند، مثلا II = ۲ و XXX = ۳۰ و CC = ۲۰۰؛ (ب) هر علامت که در سمت راست علامت بزرگتری باشد با آن جمع میشود، مثلا VI = ۶ و CL = ۱۵۰؛ (ج) هرعلامت که در سمت چپ علامت بزرگتری باشد از آن کم میشود، مثلا IX = ۹ و XL = ۴۰ و CM = ۹۰۰؛ (د) هر علامت که بین دو علامت بزرگتر باشد از آنکه در طرف راست است کم میشود و باقیمانده بآنکه در طرف چپ است اضافه میگردد، مثلا XIV = ۱۴ و MCD = ۱۴۰۰؛ (ه) از دو طریق نوشتن یک عدد، آنکه در آن علامت بزرگتر در طرف چپ است مرجح است، ولی در رسم الخط کنونی، اگر صورتی که مبنی بر تفریق است خیلی کوتاهتر از صورت دیگری مبنی بر جمع باشد، اولی را اختیار میکنند، مثلا ۱۴ را XIV مینویسند نه VIX، ولی ۹ بصورت IX (نه VIIII) و 1900 بصورت MCM (نه MDCCCC) نوشته میشود. بالاخره گاهی هزار را با قرار دادن خطی بر روی رقم نمایش میدهند، مثلا $\overline{V}$ = 5000. اعداد ۱–۲۰ با ارقام رومی چنین نوشته میشود:

I	= ۱	VIII	= ۸	XV	= ۱۵
II	= ۲	IX	= ۹	XVI	= ۱۶
III	= ۳	X	= ۱۰	XVII	= ۱۷
IV	= ۴	XI	= ۱۱	XVIII	= ۱۸
V	= ۵	XII	= ۱۲	XIX	= ۱۹
VI	= ۶	XIII	= ۱۳	XX	= ۲۰
VII	= ۷	XIV	= ۱۴		

منشأ ارقام رومی بدرستی معلوم نیست.

ارقط (arqat)، در علم بدیع؛ ← رقطاء.

ارقم (arqam)، فت ۵۵ هق، یکی از اصحاب پیغمبر که، در زمان سختی کار آن حضرت و یارانش، در خانه‌ی خود را در مکه بروی ایشان باز کرد. این خانه، بنام **بیت الارقم** (bayto 'l-arqam؟) یا بیت الاسلام، بر تپه‌ی صفا زیارتگاه حاجیان است.

ارقون، رود آسیا؛ ← آرگون.

ارک[1] (erek) یا **اوروک**[2] (uruk) یا **ارخ**[1] (erex)، شهر قدیم سومری، مربوط به ح ۲۳۰۰ ق‌م، ج بابل، بر رود فرات، لغ شهر اور کلدانیان. ارک از قدیمترین مراکز تمدن بابلی بوده، و در کاوشهائی که در محل آن بعمل آمده دیوارها و یک معبد و کتابخانه‌ای کشف شده است. بروایت تورات، ارک شهری از مملکت نمرود در سرزمین شنعار بود (پیدایش 10.10).

آرکات[3] (ārkāt)، شهر (جه ۲۱°۱۲۴)، ش مدرس مرکزی، هند. در قرن ۱۸م از هدفهای عمده‌ی مبارزات بین فرانسه و انگلستان برای تسلط بر ج هند بود.

آرکادیا[4] (ārkādiā)، ناحیه‌ی یونان قدیم، در وسط پلوپونز؛ مسکن مردمی روستائی.

آرکادیوس[5] (ārkādius)، ح ۳۷۷–۴۰۸، امپراطور (۳۹۵–۴۰۸) روم شرقی، پسر و جانشین تئودوسیوس I؛ برادر هونوریوس. در عهد وی آلاریک I به یونان حمله برد، ولی ستیلیکو او را بیرون راند (۳۹۵–۹۶).

آرکانساس[6] (ārkānsās)، انگلـ آرکنسو (ār-kanso)، ۲۵مین ایالت (۱۳۶°۵۵۷ کمه؛ جه ۱°۹۰۹°۵۱۱)، ج کشمة مرکزی؛ مرکزش لیتل راک، و از جمله‌ی شهرهای عمده‌اش فورت سمیث، هات سپرینگز[7] (hāt springz)، پاین بلاف[8] (payn blāf). از جانب ش برود میسی‌سیپی محدود است، و ج و ش آن جزء دشتهای سیلابی میسی‌سیپی است. فلات اوزارک در لغ آنست. رودهای آرکانساس و اواچیتا و رود سرخ و رود سفید در آن جاریست. آرکانساس سرزمینی است فلاحتی و از محصولاتش پنبه، غلات، برنج، و انواع میوه میباشد. نفت نیز دارد. از اروپائیان اول‌بار دِ سوتو آنجا را پوئید (۱۵۴۱)، و اولین مهاجرنشین اروپائی بتوسط همراهان لا سال، سیاح فرانسوی، تأسیس گشت (۱۶۸۶). در خرید لوبزیانا جزء کشمة شد؛ در ۱۸۳۶ عنوان ایالت (برده‌دار) یافت. در جنگ داخلی به ائتلافیه پیوست (۱۸۶۱).

آرکانساس[6] (ārkānsās)، رودی بطول ۲°۳۳۴ کم، کشمة. از کوههای روشوز در کولورادوی مرکزی سرچشمه گرفته پس از عبور از ایالات کانزاس و اوکلاهوما و آرکانساس به میسی‌سیپی میریزد. در دره‌هایش پنبه و برنج و انواع میوه بعمل میآید.

آرکانیولو، هنرمند فلورانسی؛ ← اورکانیا.

آرکئوپتریکس[9] (ārkeopteriks؛ از انگلـ)، پرنده‌ی قدیم که فسیل آن نشان میدهد که واسطه‌ی مابین خزندگان و پرندگان بوده است.

آرکئوزوئیک[10] (ārkeozo'ik)، از تقسیمات ازمنه‌ی زمینشناسی؛ ← پرکامبرین، دوران.

آرکرایت[11]، سر **ریچارد** (sər ricārd ārkrāyt*)، ۱۷۳۲–۹۲، مخترع انگلیسی. ماشین ریسندگی اختراعی او (ثبت ۱۷۶۹) از قدمهای نخستین در انقلاب صنعتی بود.

ارکستر[12] (orkestr؛ از فنـ). این لفظ اصلا یونانی است، و در تئاتر قدیم یونان به محلی که امروز جای تماشاچیان است گفته میشد، یعنی به فضای بین سن تئاتر و تماشاچیان (که در بالکنهای اطراف سالن مینشستند)، و این قسمت محل نوازندگان و خوانندگان و رقاصان بوده است. امروزه لفظ ارکستر در اصطلاح تئاتر به فضائی که بلافاصله بعد از سن برای هیئت نوازندگان تخصیص داده شده، و در اصطلاح موسیقی به هیئت نوازندگان (اعم از رهبر و اجرا کنندگان) اطلاق میشود. فن بکار بردن سازهای مختلف (بادی، زهی، و کوبی) و تقسیم یک قطعه‌ی موسیقی را بین آنها به زبان فرانسوی ارکستراسیون[13] (orkestrāsion) گویند. تحول و توسعه‌ی تدریجی ارکستر از زمانی شروع شد که آهنگسازان در صدد برآمدند که موسیقی سازی را از قید تبعیت طفیلی‌واری که نسبت به آواز داشت رها کنند، و آن را مستقلا و فی حد ذاته بپرورند. این تحول از دوره‌ی باروک شروع شد، ولی اول بار موتسارت و هایدن به ارکستر سر و سامانی دادند. تکامل سازهای بادی و کوبی بر عده‌ی سازهای ارکستر افزود. از زمان موتسارت و هایدن تا کنون تحولات عظیمی در ارکستر راه یافته، و امروز آهنگسازان آثار خود را برای

(۱)Erech (۲)Uruk (۳)Arcot (۴)Arcadia (۵)Arcadius (۶)Arkansas (۷)Hot Springs (۸)Pine Bluff (۹)archaeopteryx (۱۰)Archeozoic (Era) (۱۱)Arkwright (۱۲)orchestra (۱۳)orchestration

حدود ۴۰ نوازنده‌ی سازهای بادی و کوبی مینویسند؛ برای حفظ توازن، عده‌ی نوازنده‌ی سازهای زهی باید تقریباً سه برابر این عده باشد.

ارکستر استادان اداره‌ی موسیقی کشور: ← ارکستر بلدیه.

ارکستر بلدیه (orkestre baladiyye)، عنوان هیئتی از نوازندگان که در تهران توسط بلدیه (شهرداری) تأسیس شد، و در اوایل ۱۳۱۳ هش شروع بکار کرد. اولین برنامه‌ی ارکستر بلدیه روز ۱۳ مهرماه ۱۳۱۳ هش بمناسبت جشن هزاره‌ی فردوسی در تئاتر نکوئی (سینما همای فعلی) اجرا شد. سپس ارکستر بادیه، "ارکستر سمفونی بلدیه" نام گرفت، ولی در ۱۳۱۵ هش منحل شد، و سرپرست آن (غلامحسین مین‌باشیان) که از آذرماه ۱۳۱۳ بریاست هنرستان موسیقی انتخاب شده بود، ارکستری در هنرستان موسیقی با همان نوازندگان ولی با عنوان "ارکستر هنرستان عالی موسیقی" ترتیب داد. در اواخر سال ۱۳۱۷ هش که اداره‌ای بنام اداره‌ی موسیقی کشور بریاست مین‌باشیان در وزارت فرهنگ تأسیس شد، ارکستر بلدیه عنوان "ارکستر استادان اداره‌ی موسیقی کشور" گرفت، و آن در ۱۶ مرداد ۱۳۲۰ آخرین برنامه‌ی خود را اجرا کرد. در مهرماه ۱۳۲۰ که علینقی وزیری بریاست اداره‌ی موسیقی کشور و هنرستان عالی موسیقی منصوب شد، تغییرات زیادی در این مؤسسات داد، و "ارکستر هنرستان موسیقی" را تأسیس کرد. تفصیل ارکستر بلدیه در مجله‌ی موسیقی (تهران، شماره‌ی ۳، ۱۳۳۷ هش) آمده است. نیز ← تهران، ارکستر سمفونیک.

ارکستر سمفونی[1] (orkestre samfoni) یا **ارکستر سمفونیک**، ارکستر بزرگی، با حسن توازن سازها، که معمولا برنامه‌هائی مرکب از آثار سمفونی یا سایر قطعاتی که جداً ارزش هنری دارند اجرا میکند. برای بعضی ارکسترهای سمفونی که ذکری از آنها در این کتاب آمده به جزء دیگر اسم رجوع کنید. مثلا برای ارکستر سمفونی بستن ← بستن، ارکستر سمفونی. نیز ← ارکستر بلدیه.

ارکستر هنرستان عالی موسیقی: ← ارکستر بلدیه.

ارکستر هنرستان موسیقی: ← ارکستر بلدیه.

ارکمان‌ـشاتریان[2] (erkmān-šātriāN)، عنوان و امضای مشترک دو ادیب فرانسوی، **امیل ارکمان** (emil)، ۱۸۲۲–۹۹، و **آلکساندر شاتریان** (-ālek sāNdr)، ۱۸۲۶–۹۰. از آثار آنان داستان‌های عاشقانه‌ی تاریخی و نمایشنامه‌هائی است؛ از جمله مادام تریز (۱۸۶۳).

ارکواز (arkavāz)، دهستان (جم ح ۸٬۰۰۰؛)، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ در ش و چ ش صالح‌آباد. رودهای گل‌گل (golgol) و گلال (gelāl) و گاوی از آن میگذرند. محصول عمده‌اش گندم و جو و لبنیات است. از دهات آن قلعه‌دره (qal'e-darre) (جم ۶۹۰ سنه ۱۳۳۵ هش) است که در ۵۰ کیلومتری ج ایلام واقعست. در فتکه (۱۳۱۶ هش) از بخشی بنام ارکوازی از شهرستان ایلام اسم برده شده، که بعداً در شهریور ۱۳۲۴ مرکزش به سومار منتقل شده و با دهستان بولی بخش شهرستان قصر شیرین شده، و سپس در بهمن ۱۳۲۶ هش، بولی بوضع سابق خود بازگشته و بخش ارکوازی، بنام ارکواز، ضمیمه‌ی شهرستان ایلام شده است.

آرکوله[3] (ārkole)، دهکده، لش ایتالیا، چ ش ورونا. در اینجا ناپلئون اتریشیها را شکست داد (۱۷۹۶).

آرکیپا[4] (ārekipā)، شهر (جم ۱۸۵٬۷۹)، ج پرو؛ تأسیس ۱۵۴۰؛ مرکز تجارتی ج پرو و ل بولیوی.

ارگ[5] (org؛ از فنس)، ساز بادی شستی‌دار، با اندازه‌های مختلف، که در آن صدا بوسیله‌ی جریان هوا در یک یا چند رشته لوله تولید میشود، و بزرگترین و کاملترین سازهائی است که یک نفر نوازنده میتواند آنرا بنوازد. طول لوله‌های ارگهای امروزی از ح ۲۰ متر تا کمتر

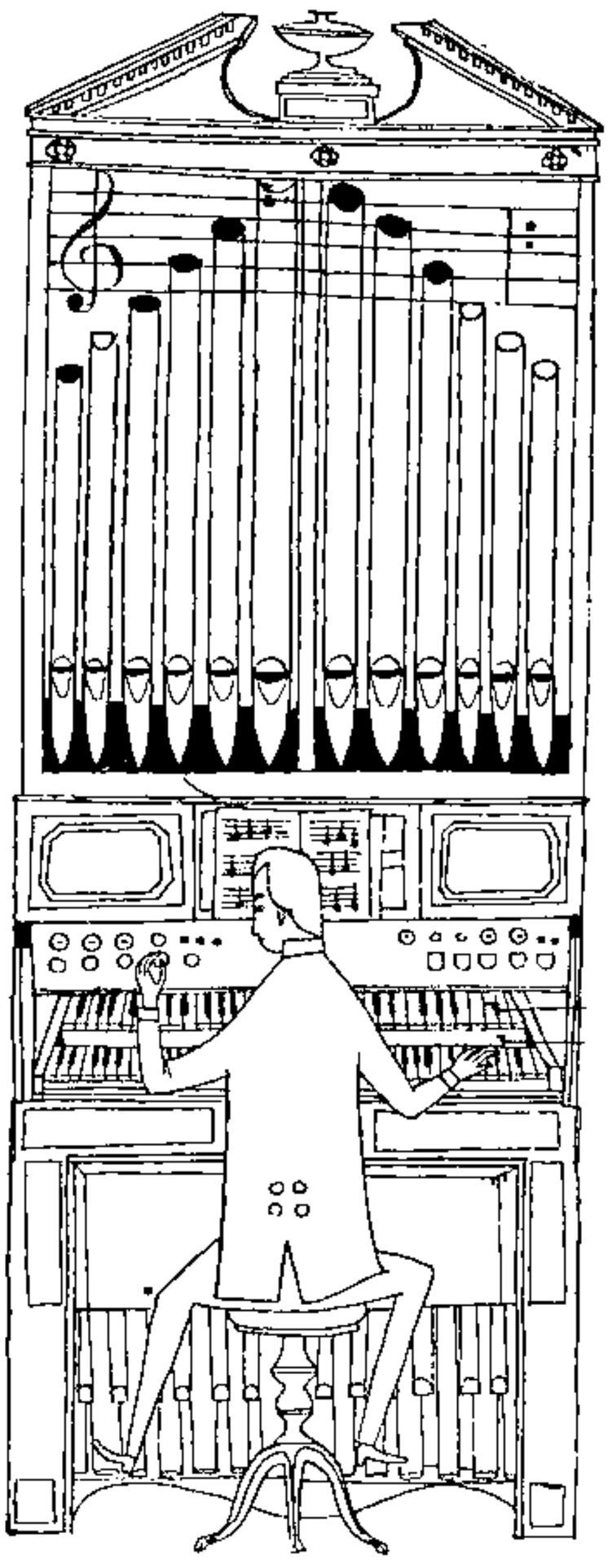

ارگ

از ۳ سم است، و این ارگها از ۲ تا ۴ (و گاهی تا ۵) صفحه‌ی شستی دستی و یک صفحه‌ی شستی پائی دارند. ارگ دگمه‌هائی دارد در طرفین صفحه‌های شستی یا در بالای آنها که کشوهائی چوبی را بکار میاندازند، و این کشوها در زیر سر لوله‌ها واقعند، و ممکن است بوسیله‌ی آنها عمل هر رشته‌ی دلخواهی از لوله را متوقف ساخت. ارگ سازی بسیار قدیمی است (← ارغنون، ساز)، و در حدود قرن پنجم بم ساز دینی کلیساهای مسیحی شد. ارگهای اولیه (قرون ۵م–۱۱م) دارای دمهائی بود که بواسطه‌ی دمیدن متوالی آنها میکوشیدند جریان پیوسته و یکنواختی در لوله‌ها ایجاد کنند. از قرن ۱۱م ببعد ارگ بسرعت تکامل یافت. در قرون ۱۲م و ۱۳م بر عده‌ی شستیها و رشته‌های لوله‌ها افزوده شد. قرن ۱۵م و اوایل قرن ۱۶م شاهد پیشرفتهای عمده در تکامل ارگ بود؛ لوله‌های قمیش‌دار و دگمه‌های ارگ از این دوره است. در دوره‌ی باروک، ارگسازی به اوج خود رسید، و سپس رو به انحطاط گذاشت. در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م قسمتهای مکانیکی ارگ به وسایل برقی تبدیل شد، و این امر انقلابی در طراحی ارگ پدید آورد، و بدین ترتیب بر ابعاد و قدرت ارگ افزوده شد. ولی در تحت رهبری آ. شوایتزر و دیگران، ارگ دوره‌ی باروک تجدید حیات کرده است.

ارگ (arg)، در عهد ساسانیان، قلعه‌ی مستحکم را میگفتند. در اوایل عهد ساسانی ارگبذ (arg.bad) به فرمانده ارگ اطلاق میشد. ولی بعدها عنوان یکی از مقامات عالی لشکری گردید.

ارگ[6] (erg؛ فنس)، واحد کار و انرژی در سلسله‌ی سگث، و آن کار نیروی یک دین در مسافت یک سانتیمتر است. واحد بسیار کوچکی است (انرژی حرکتی مگسی که در پرواز است چندین ارگ است؛ از احتراق کامل یک گرم زغال ۳۰۰ بیلیون ارگ انرژی حاصل میگردد). در عمل واحدهای بزرگتر، مانند ژول (10 میلیون ارگ) بکار میبرند. ← سلسله‌ی آحاد، جدول III.

ارگان، شهر قدیم فارس: ← ارجان.

آرگان[7]، **امه** (eme ārgāN)، ۱۷۵۵–۱۸۰۳، فیزیکدان و شیمیدان سویسی، مخترع **مشعل آرگان** است که بوسیله‌ی فتیله‌ای مستدیر، که جریان هوا از مرکزش میگذشت، راه ورود هوا را بداخل شعله باز میکرد. بدین وسیله بر سرعت احتراق افزوده میشود و روشنائی قویتری حاصل میگردد. مشعلهای امروزی که با گاز چراغ و سوختهای مایع کار میکند مبتنی بر همین اصل است.

ارگانون (orgānon): ← ارغنون.

آرگاو[8] (ārgă)، ایالت (= کانتون) (۱٬۴۰۴ کمم؛ جم ۳۰۰٬۷۸۲)، سویس، کرسی آن آراو. دره‌ی حاصلخیز رود آر از آن میگذرد. از ۱۴۱۵ در تصرف سویس و از ۱۸۰۳ ایالت (= کانتون) است. مردمش پروتستان و آلمانی‌زبان هستند.

آرگایل[9] (ārgāyl)، ولایت، اسکاتلند: ← آرگایل‌شر.

آرگایل، ارل آو یا **دیوک آو** یا **مارکوئس آو**، القاب اعضای خاندان کمبل، از نجبای اسکاتلند. ← کمبل، آرچیبالد؛ کمبل، جان.

(۱)symphony orchestra (۲)Erckmann-Chatrian (۳)Arcole (۴)Arequipa (۵)organ (۶)erg (۷)Argand (۸)Aargau (۹)Argyll

آرگایل‌شر[1] (ārgāylšər) یا **آرگایل**، ولایت ساحلی (۸٬۰۵۵ کمم، جه ۶۳٬۲۷۰)، غ اسکاتلند، مرکزش اینورری (invereri) (جه ۵۰۳). زمینش کوهستانی است و فقط در نواحی ساحلی زراعت میشود. از مناطق عمده‌ی پرورش گوسفند انگلستان است. بسیاری از جزایر هبریدیز داخلی جزء آنست.

ارگبذ (arg.bad)، در عهد ساسانیان، فرمانده ارگ.

ارگ دهنی (orge)، ← ساز دهنی.

ارگ طهران (arge)، باغ عهد صفوی که وسط قسمت شمالی شهر طهران قدیم قرار داشت، و دارای برج و بارو و خندق جداگانه بود (← تهران، II). بفرمان کریم خان زند برج و باروی معتبر و اساسی برای آن ساختند، و در دوران آقا محمد خان قاجار، که شهر طهران پایتخت کشور گردید، در جانب شمال، نزدیک گوشه‌ی شمال غربی آن، معبر و پلی بخارج شهر ایجاد نمودند که بعد بنام دروازه دولت موسوم گشت. در زمان ناصرالدین شاه قاجار در محل آن دروازه‌ی زیبائی بنام باب همایون ساختند، و خیابان عریض و مشجری از آنجا تا در اندرون کاخ سلطنتی بنام خیابان باب همایون احداث نمودند. خندق جانب مشرق ارگ را هم پر کردند، و بجای آن خیابان ناصریه ایجاد شد. در جانب مشرق کاخهای سلطنتی مدخلی بنام باب الصّدر نزدیکتر بگوشه‌ی شمال شرقی گلستان، و سردری بنام باب عالی متصل به کاخ بادگیر ساختند، که سردر اخیر هنوز باقی است. در سمت جنوب، مقابل تخت مرمر، هم سردر عالی و خوش‌طرحی بنام عالی قاپو احداث نمودند، که ضمن تجدید دیوارهای غربی و جنوبی حیاط تخت مرمر و تبدیل آنها به نرده منهدم گردید، و مجلس کاشیکاری صحنه‌ی جنگ رستم و دیو بالای آن در جبهه‌ی خارجی عمارت ورزشگاه امجدیه نصب شد. در گوشه‌ی شمال غربی ارگ (مجاور بنای تلگرافخانه‌ی فعلی) بقعه‌ای بنام امامزاده روح‌الله واقعست. نیز ← تهران.

ارگ علیشاه یا **مسجد علیشاه**، باقیمانده‌ی بنای آجری سترگ، در تبریز، که بتوسط علیشاه وزیر غازان خان (فرمانروائیش ۶۹۴-۷۰۳ هق) ساخته شده. ابتدا مسجد بوده است، و چون بعلت ارتفاع زیاد در مواقع جنگ و انقلاب از آن استفاده شده، نام ارگ علیشاه بآن داده‌اند.

آرگلاندر[2]، **فریدریش ویلهلم آوگوست** (fridriš vilhelm āgust ārgelānder)، ۱۷۹۹-۱۸۷۵، منجم آلمانی. راصدی خستگی‌ناپذیر بود. کتاب معروفش بنام بونر دورشموسترونگ (boner duršmusterung) فهرست عظیمی است از ۳۲۴٬۱۹۸ ستاره که آنها را رصد کرده. منجمین در ارجاع باین کتاب علامت B. D. را بکار میبرند.

ارگو (ergo، فنـ)، قارچی از گروه آسکومیست‌ها که مانند سیخک پای مرغ بر روی سنبله‌های جو میروید، و از آن ماده‌ای بنام ارگوتین استخراج میشود.

آرگو[3] (ārgo)، در اساطیر یونان، کشتیی که آرگونوتها با آن بدنبال پشم زرین رفتند.

ارگوتین (ergotin، فنـ)، ماده‌ای که از قارچ ارگو استخراج میشود، و در پزشکی برای بند آوردن خون بکار میرود.

آرگوس[4] (ārgos)، در اساطیر یونان. ۱- نگهبان صدچشم یو، نیای مردم آرگوس. ۲- پسر فریکسوس، سازنده‌ی کشتی آرگو و از آرگونوتها. ۳- سگ اودوشئوس و اولین مخلوقی که در بازگشت او بوی خیر مقدم گفت.

آرگوس[5]، شهر یونان قدیم، لش پلوپونز، نزدیک نوپلیای حالیه. مرکز آرگولیس و با اسپارت در مبارزه بود، و با آتن و کورنت رقابت میکرد. بدست اسپارتیها افتاد (ح ۴۹۴ قم). در دولت روم بعد از ۱۴۶ قم رونق یافت.

ارگوسترول[6] (ergosterol، از فنـ)، جسم جامد سفیدی (فورمول شیمیائی، $C_{28}H_{43}OH$) که در ۱۶۳° صدبخشی ذوب میشود. از خانواده‌ی ستروئها است، و بمقدار کم در چربی حیوانات موجود است. در اثر اشعه‌ی فوق بنفش تبدیل به ویتامین "د۲" میشود. در معالجه‌ی راشیتیسم بکار میرود.

آرگول (ārgol)، ← درد.

آرگولیس[7] (ārgolis)، ناحیه‌ی یونان قدیم، لش پلوپونز، مرکزش شهر آرگوس.

آرگون[8] (ārgon، از فنـ)، عنصر گازی بی‌اثر، بیرنگ، بی‌بو، و بی‌طعم، علامت شیمیائی آن A (نیز ← عناصر، جدول). در هوا (بمقدار کم) و در بعضی گازهای آتشفشانی یافت میشود. در لامپ چراغ و علامات برقی راهنما بکار میرود.

آرگون[9]، ناحیه‌ی تپه‌ای و جنگلی، لش فرانسه، در شامپانی و لورن. دهکده‌ی والمی، که در آنجا فرانسویان پروسیها را دفع کردند (۱۷۹۲)، در این ناحیه است.

آرگون[10] (ārgun) یا **ارقون** (arqun)، رودی بطول ۱٬۵۷۷ کم، لش آسیا، از سرچشمه‌های بالای رود آمور. قسمتی از مرز بین تجشس و منچوری را تشکیل میدهد.

آرگونوتها[11] (ārgonothā)، یا آرگونوتای [= ملاحان آرگو]، در اساطیر یونان، جماعتی که برهبری یاسون در جستجوی پشم زرین به کولخیس رفتند. از آن جمله بودند آرگوس، اورفئوس، هرکول، و آتالانته. یکسال در لمنوس توقف کردند. از خطرات سومپلگادس، سکولا، خاروبدیس، و سیرنها بسلامت گذشتند.

آرگیروکاسترون[12] (ārgirokāstron)، شهر (جه ۱۰٬۹۱۰)، ج آلبانی. در ۱۴۲۰-۱۹۱۳ تحت حکومت دولت عثمانی بود. طی جج II در ۱۹۴۰-۴۱ در دست یونان بود.

آرگینوسای[13] (ārginusāy)، نام دسته‌ی چند جزیره‌ی کوچک، یونان، در دریای اژه نزدیک آسیای صغیر. پیروزی آتن بر اسپارت در نبرد (۴۰۶ قم) معروف به **نبرد آرگینوسای**، که نزدیک این جزایر روی داد، آخرین پیروزی دریائی آنان در سه جنگ پلوپونزی بود. بسبب بروز طوفان، شش کشتی آتنی غرق شد، و دشمنان سیاسی فرماندهان این موضوع را مستمسک کرده آنانرا اعدام نمودند. از جمله‌ی قربانیها یکی از پسران پریکلس بود.

ارل[14] (ërl)، در بریتانیای کبیر و ایرلند، سومین عنوان اشرافی موروثی در سلسله‌ی مراتب اشرافی، پایینتر از مارکوئس و بالاتر از وایکاونت (← القاب و عناوین اشرافی اروپائی). مقام ارل مطابق مقام کنت در دیگر ممالک اروپا است، و هنوز هم زوجه‌ی یک ارل عنوان کاونتس (käntes) دارد. عنوان ارل قدیمترین عناوین اشرافی بریتانیا و اصلاً از اسکاندیناوی است، و تا ۱۳۳۷ مقام ارلها بالاترین مقامات در بریتانیا بود. در دوره‌ی فئودالیته، دارندگان لقب ارل فرمانروایان موروثی ناحیه‌ای بودند، ولی امروزه این عنوان فقط جنبه‌ی اشرافی دارد، و حاکی از حق حاکمیتی نیست، و حتی گاهی به اسامی اشخاص ملحق میشود (مانند ارل راسل).

آرل[15] (ārl)، نام باستانی آن آرلاس (ārelās) یا آرلاته (ārelāte)، شهر (جه ۲۳٬۴۰۹)، ولایت بوش‌دو‌رون، جش فرانسه، در ناحیه‌ی پرووانس، بر دلتای رود رون. بوسیله‌ی کانال به دریای مدیترانه مرتبط است. صناعت ابریشم و تجارت شراب دارد. در ۱۰۳ قم که ماریوس بوسیله‌ی کانال آنرا به دریا مرتبط ساخت رو به ترقی گذاشت، و بتدریج شهر عمده‌ی ناحیه‌ی گل شد، و پس از رم، ثروتمندترین شهرهای امپراطوری روم گردید. در قرن اول بم اسقف‌نشین شد. امپراطور قسطنطین در آنجا اقامت گزید. در ۹۳۳-۱۲۴۶ پایتخت ← مملکت آرل بود، محل تشکیل چند شورای دینی و مرکز فرهنگ پرووانسی بود. از آثار رومی آن ویرانه‌های قصر قسطنطین، میدان، وتئاتر است.

آرل[15]، **مملکت**، در تاریخ قرون وسطی، مملکتی که در ۹۳۳ از اتحاد بورگونی ترانسژوران با بورگونی سیسژوران یا پرووانس بدست رودولف II تشکیل گردید. امپراطور کونراد II در ۱۰۳۳ آنرا ضمیمه‌ی امپراطوری مقدس روم کرد. حکومت آن اسماً بدست نمایندگان امپراطوری بود، ولی در سرزمینهای جزء آن، اختیار واقعی بدست فرانسه، ساووا، سویس، و بورگونی بود. در ۱۳۷۸ دوفن (بعداً شارل VI، پادشاه فرانسه) به نمایندگی امپراطور در آرل معین شد، و از آن ببعد، از مملکت آرل اسمی بیش نماند.

ارلئان (orleāN)، ضبط دیگر کلمه‌ی اورلئان.

ارلاخ، یوهان برنهارد فیشر فون: ← فیشر فون ارلاخ.

ارلانگن[16] (erlāngen)، شهر (جه ۶۱٬۲۴۲)، فرانکونیای وسطی، ل باواریا، بر رود رگنیتس (regnits). دارای کارخانه‌های عمده‌ی تهیه‌ی ابزار و ادوات طبی (از جمله دستگاههای رادیوگرافی و سمعک) و علمی است. در ۱۴۰۰ جزء قلمرو شهربان نورمبرگ بود، و در ۱۵۴۱ جزء قلمرو مرزبان بایرویت قرار گرفت. در ۱۷۹۱ تحت حکومت پروس و در ۱۸۱۰ جزء باواریا شد. دانشگاهی که در ۱۷۴۲ در بایرویت تأسیس شد، در ۱۷۴۳، به ارلانگن منتقل گردید. شهر پس از حریق ۱۷۰۶ از نو ساخته شد. ابنیه‌ای

(۱)Argyllshire (۲)Argelander (۳)Argo (۴)Argos; Argus (۵)Argos (۶)ergosterol (۷)Argolis (۸)argon (۹)Argonne (۱۰)Argun (۱۱)Argonaut (۱۲)Argyrokastron (۱۳)Arginusae (۱۴)earl (۱۵)Arles (۱۶)Erlangen

بسبک معماری باروک دارد.

ارلاو (erlă)، شهر مجارستان، ← اگر.

ارل آو (ërl āv)، برای القابی که با این الفاظ شروع میشود به جزء بعد رجوع کنید. (مثلا برای ارل آو آرلینگتن ← آرلینگتن، ارل آو).

آرلبرگ[1] (ārlberg)، گردنه‌ای بارتفاع ۱٬۸۰۲ متر، غ اتریش، نزدیک قله‌ی آرلبرگ. تونل آرلبرگ ۱۰٫۵ کم طول دارد.

آرلکن[2] (ārlëkaN، فنس)، انگلیسی هارلکوین (härləkuin)، از پرسوناژهای معروف پانتومیم. اصلا از پرسوناژهای کمدیا دل/آرته بود، و در قرن ۱۷م به کلیه‌ی تئاترهای اروپا راه یافت. مردی ساده و شوخ و خشن است؛ لباسی از تکه‌های پارچه‌ی سه‌گوش رنگارنگ در بر و ماسکی سیاه بر صورت دارد، و شمشیری چوبین به کمر آویخته است. در برابر کولومباین، و گاهی بعنوان پدر وی بازی میکند.

ارلنگر[3]، **جوزف** (jŏzəf ërlangər)، ۱۸۷۴ـ، دانشمند امریکائی. بواسطه‌ی تحقیقاتش در طب و فیزیولوژی (مخصوصاً در عمل عصبی)، به سهمی از جایزه‌ی نوبل پزشکی و فیزیولوژی سال ۱۹۴۴ نائل شد.

آرلوف[4]، کنت **آلکسی** (*kont āleksey ārlof)، ۱۷۳۷–۱۸۰۸، از نجبای روسی. در کودتای ۱۷۶۲ که کاترین II را به سلطنت رسانید شریک و احتمالا قاتل پطر III بود. فرمانده ناوگان روسیه در جنگ ۱۷۷۰ روسیه و عثمانی بود، و ناوگان عثمانی را درهم شکست. رهبر کودتای مذکور برادر وی، **کنت گریگوری آرلوف** (grigori)، ۱۷۳۴–۸۳، بود، که کاترین باو توجه مخصوص داشت. بعدها مناصب عالی یافت، ولی نفوذ سیاسی چندانی نداشت.

آرلیس[5]، **جورج** (jorj ārlis)، ۱۸۶۸–۱۹۴۶، هنرپیشه‌ی انگلیسی تماشاخانه و فیلم. شهرتش بیشتر بجهت اجرای نقش دیزریلی در نمایشنامه‌ای بهمین نام بود.

ارلیش[6]، **پاول** (păl erliš)، ۱۸۵۴–۱۹۱۵، میکروبشناس آلمانی. بواسطه‌ی تحقیقاتش در باب ایمنی، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۸ برای فیزیولوژی و طب برد. سالوارسان و نئوسالوارسان برای معالجه‌ی سیفیلیس از کشفیات اوست.

آرلینگتن[7]، نخستین **ارل آو** (*ërl āv ārling-tən)، لقب **هنری بنت** (henri benət)، ۱۶۱۸–۸۵، درباری انگلیسی. در دوره‌ی چارلز II وزیر داخله و از اعضای مجمع بی‌بند و بار کبل بود.

آرما[8] (ārmā)، ولایت (۱٬۱۶۳ کمم، جع ۱۱۴٬۲۲۶)، ایرلند شمالی. عمدهٔ زراعتی ولی پارچه‌های کتانی آن نیز معروف است. مرکزش، شهر **آرما** (جع ۹٬۲۷۹)، مرکز مذهبی ایرلند و اقامتگاه اسقفهای اعظم کلیساهای کاتولیک و پروتستان است.

ارمائیل (ermāʿil)، در داستانهای ملی، شاهزاده‌ای که مطبخی ضحاک بود. گویند با برادر خود، کرمائیل، این شغل را پذیرفته بود تا به مردم کومک کند، و این دو برادر از دو نفری که هر روز در مطبخ ضحاک میکشتند، و از مغز آنان خوراک برای ماران ضحاک تهیه میکردند، یکی را آزاد میساختند، و بجای مغز او، مغز گوسفند داخل میکردند.

آرمادای اسپانیا یا **آرمادای شکست‌ناپذیر**: ← جهازات شکست‌ناپذیر.

آرمادیلو[9] (ārmādillo، از اسپانیولی، = زره‌دار)، پستانداری از راسته‌ی بی‌دندانان که در نواحی شمالی پاتاگونیا تا ج کشمئ یافت میشود. زرهی استخوانی و موادی شاخی تقریباً تمام سر و بدن آنرا میپوشاند، و دمش دارای حلقه‌های استخوانی است. این حیوان معمولا همه‌خوار است، ولی غذای عمده‌ی آن حشرات میباشد. آرمادیلوی لـه‌خطی (*Dasypus*) فقط در کشمئ یافت میشود؛ گوشت مطبوع دارد.



ارماک، رهبر قزاقها، ← یرماک.

ارمان (ermāN) و **ارمانو** (ermānno)، نامهای اروپائی، مطابق هرمن انگلیسی و هرمان آلمانی.

آرمانتیر[10] (ārmāNtier)، شهر (جع ۲۰٬۲۰۴)، ولایت نور، ل فرانسه، بر رود لیس، در جج I بسبب تصنیف دوشیزه‌ای از آرمانتیر مشهور بود.

ارمانداذ[11] (ermāndād) [اسپانیولی، = برادری]، اتحادیه‌ی شهرها در اسپانیا در قرون وسطی. ارمانداذها، برای جلوگیری از تعدیات اشراف خودسر تشکیل شد. فردیناند و ایزابل "ارمانداذ مقدس" را بنیاد گذاشتند که در سراسر اسپانیا، کار نیروی شهربانی را انجام دهد. ارمانداذهای محلی، با تغییرات بسیار، تا ۱۸۳۵ ادامه داشت.

آرمانیاک[12] (ārmānyāk)، ناحیه و کُنت‌نشین سابق، جغ فرانسه، در گاسکونی، مطابق ولایت حالیه‌ی ژر؛ شهر عمده‌اش اوش. این ناحیه بسبب مشروب برندی که در آن تهیه میشود مشهور است. قدرت کنتهای آرمانیاک در زمان برنار VII به منتها رسید. هانری IV در ۱۶۰۷ آرمانیاک را به قلمرو پادشاهی ضمیمه کرد.

آرمانیاکها و بورگینیونها[13] (ārmānyākhā, burginyonhā)، در تاریخ فرانسه، نام دو حزب مخالف در قرن ۱۵م. نزاع آنها از رقابت لوئی د/اورلئان و ژان بی‌ترس (فرمانروای بورگونی) برخاست. پس از قتل (۱۴۰۷) لوئی، برنار VII، که کُنت آرمانیاک بود، رهبر پیروان او شد (آرمانیاکها بمناسبت نام او باین اسم خوانده شدند). بورگینیونها (پیروان ژان بی‌ترس) در پاریس نیرومند بودند، و در آنجا کابوشیان افراطی نیز از آنها پشتیبانی میکردند. در ۱۴۱۱ جنگ داخلی درگرفت، و پس از ۱۴۱۵ با جنگ صدساله در آمیخت. در ۱۴۱۸ بورگینیونها پاریس را گرفتند، و آرمانیاکها را قتل عام کردند، ولی در ۱۴۱۹ آرمانیاکها ژان بی‌ترس را کشتند. آنگاه بورگینیونها با انگلستان متحد و همپیمان شدند، و آرمانیاکها نیز برهبری دوفن (بعدها شارل VII) حزب ملی فرانسه را تشکیل دادند.

آرمسترانگ[14]، **ادوین هاوارد** (edwin hāwārd ārmstrāng)، ۱۸۹۰–۱۹۵۴، مهندس امریکائی. اختراعات مهمی در تکمیل رادیو کرده که از آنجمله برقراهه‌ی سوپرهترودین است که در اغلب گیرنده‌ها بکار میرود.

ارمغان، مجله‌ای ادبی و تاریخی ماهانه. آغاز انتشار آن در ۱۲۹۸ هش در تهران بوسیله‌ی وحید دستگردی بوده، و باستثنای چند سال اول که مرتب نبوده، بقیه‌ی سنوات تا ۱۳۲۱ هش (۲۴مین سال مجله)، هر سال ده شماره انتشار یافته، و بعوض دو شماره‌ی ۱۱ و ۱۲، کتابی ادبی به مشترکین داده شده. پس از فوت (دی‌ماه ۱۳۲۱ هش) وحید، انتشار آن موقوف گردید، و در سال ۱۳۲۷ هش، سال ۲۳م آن بوسیله‌ی پسر وحید منتشر گردیده، و اکنون نیز بطور غیر مرتب منتشر میشود. در مجموعه‌ی این مجله، در ضمن مطالب ادبی و تاریخی، شرح حال بسیاری از شعرا و نویسندگان تقریباً گمنام فارسی‌زبان با اشعار و آثارشان موجود است، و برای اشعار شعرای گمنام و متوسط مرجعی میتواند باشد.

ارمغان، ملقب به **ارمغان آصفی**، کتابی لغوی و ادبی، از محمد عبدالغنی، از فارسیدانهای هند. این کتاب را هشت حصه است و جدول‌مانند تنظیم گردیده. کلمات در صورت لزوم معنی شده، و مصدرهائی که با کلمه‌ی مورد نظر ممکن است بکار رود ذکر گردیده، و در برابر هر مصدر بیتی و گاهی عبارتی آمده که کلمه‌ی مزبور با فعلی از آن مصدر در آن بکار رفته، و حرف اضافه و گاهی دو حرف اضافه که فعل منظور با آن بکار میرود مذکور است، و در آخر بیت نام گوینده‌ی آن ذکر شده، و اگر از استعمال کلمه با فعلی خاص معنی معینی بدست آید توضیح داده شده، و بسیکی از کتابهای لغت معمول در هند (مثل چهار عجم، برهان قاطع، فرهنگ رشیدی و غیره) استناد گردیده. این کتاب، بواسطه‌ی کثرت شواهد شعری، بشکل جنگی از اشعار شعرای پارسی‌گوی، و بخصوص آنان که در هند بوده‌اند، و یا در آنجا معروفیت بیشتر داشته و به سبک معروف به سبک هندی شعر گفته‌اند در آمده، و مانند بیشتر کتابهائی که در هند نوشته شده، در معنی کردن بسیاری از لغات دقت لازم را ندارد. در ۱۳۲۲–۲۶ هق در آگره بطبع رسیده.

ارمک (ormak) یا **ریش بز** یا **علد** (alad)، (*Ephedra distachys*)، بوته‌ای از تیره‌ی مخروطیان، که در نقاط خشک میروید، و از آن ماده‌ی داروئی افدرین (efedrin) گرفته میشود.

ارمن (arman)، ← ارمنستان.

ارمنستان (armanestān) یا **ارمنیه** (armaniyya) یا **ارمینیه** (arminia) یا **بلاد ارمن** (belāde arman)، ناحیه (ح ۳۰۰٬۰۰۰ کمم) و کشور قدیم، غ آسیا، که اکنون میان ایران و تجشس و ترکیه تقسیم شده است. این سرزمین، کمابیش از اراضی جش دریای سیاه و غ آسیای صغیر تا سواحل جغ دریای خزر از یک طرف، و از قفقاز تا فلات آذربایجان و دشت بین النهرین از طرف دیگر ممتد بوده است. پهنه‌ایست کوهستانی، مشتمل بر دشتهائی مرتفع (فرازای آنها از ۸۰۰

(۱)Arlberg (۲)Harlequin (۳)Erlanger (۴)Orlov (۵)Arliss (۶)Ehrlich (۷)Arlington (۸)Armagh (۹)armadillo (10)Armentières (11)hermandad (۱۲)Armagnac (۱۳)Armagnacs, Bourguignons (۱۴)Armstrong

تا ۲‘۰۰۰ متر) که بین رشته کوههائی گسترده است. فعالیتهای آتشفشانی قلی چون آرارات (۵‘۲۰۵ متر)، سیپان داغ (۴‘۱۷۶ متر)، آلاداغ (۳‘۵۲۰ متر)، و آراگاتس (۴‘۰۹۵ متر) در آن احداث کرده. از رودهائی که در آن جاری هستند یا در آن سرچشمه میگیرند فرات، دجله، ارس، و کورا است. دریاچه‌های عمده‌اش وان و سوان است. بر طبق روایات، کشتی نوح در ارمنستان به خشکی نشست (← آرارات). ارمنستان اولین کشوری بود که دین مسیح را بعنوان دین رسمی پذیرفت (اواخر قرن سوم میلادی).

تاریخ

ارمنستان قبل از اسلام. ظاهراً در قرن هفدهم ق‌م، ارمنستان مسکن قوم آسیائی هوری (نه از نژاد سامی و نه از نژاد هندواروپائی) بود، که در نیمه‌ی اول هزاره‌ی دوم ق‌م مطیع فاتحین هندو-اروپائی و سپس مطیع حتی‌ها و، بعد، دولت آشور شدند. در قرن نهم ق‌م، قومی بسیار نزدیک به هوریان، بنام اورارتی یا خلدی، در ارمنیه دولت مقتدر اورارتو را تشکیل دادند، که در اواسط قرن هفتم ق‌م بدست کیمریان و سکاهای مهاجم منقرض شد. در ضمن این حوادث و پس از آنها، قومی هندواروپائی، ظاهراً از مردم فروگیا، که از حمله‌ی کیمریان گریخته بودند، از مغرب بر اورارتو حمله بردند و آن را متصرف شدند. این سکنه‌ی جدید در کتیبه‌های هخامنشی بیستون "ارمنی" خوانده شده‌اند، که ریشه و معنی آن معلوم نیست، و نام ارمنستان و امثال آن در زبانهای دیگر از همین لفظ گرفته شده است، ولی ارامنه خود را هایک (hāyk) (بنام قهرمانی که ارمنیان را بکشورگشائی کشانید) و سرزمین خویش را هایستان (hāyastān) میخوانند.

دشواری تأمین ارتباط بین قسمتهای مختلف ارمنستان، که خاصه در فصل زمستان بکلی از هم جدا میشدند، از موانع تشکیل دولت مقتدری دربین سرزمین و مساعد با حکومت ملوک الطوایفی بوده، و بهمین جهت ارمنیان – جز در دوره‌ی تیگرانس کبیر (tigrānes) (ف ۵۶ ق‌م)– نقش اساسی در شرق نزدیک نداشته‌اند، بلکه در دوره‌ی مادها مطیع آن دولت بودند، و سپس ارمنستان از ایالات امپراطوری هخامنشی شد، و تحت فرمان والیهای هخامنشی قرار گرفت، که پس از مرگ اسکندر مقدونی شاهان واقعی ارمنیه شدند، و سپس سلطنت سلوکیان را به رسمیت شناختند. پس از شکست (۱۸۹ ق‌م) آنتیوخوس III از رومیان، دو والی ایرانی که بر ارمنستان حکومت میکردند خود را شاه خواندند، و دو دولت مستقل تشکیل دادند، یکی ارمنستان بزرگ یا ارمنستان بمعنی اخص که پایتختش آرتاکساتا بود، و دیگری ارمنستان کوچک در ناحیه‌ی سوفنه. ارمنستان بزرگ بعدها تابع اشکانیان شد، ولی در قرن اول ق‌م، تیگرانس کبیر تسلط اشکانیان را برانداخت، و پادشاه سوفنه را خلع کرد، و تمام ارمنستان را تحت حکومت واحد در آورد، و مملکت مقتدری تشکیل داد. پس از او، مملکت ارمنستان بتدریج کوچک شد، و حکم کشوری میانگیر بین دولت اشکانی و دولت روم یافت، که هر کدام میکوشیدند شاهانی بدلخواه خود بر آن بگمارند. از سال ۱۱ ب‌م ببعد، اغلب شاهزادگان اشکانی بر ارمنستان سلطنت کردند، که گاهی به اشکانیان ایران و زمانی به رومیان متمایل میشدند. نرون امپراطور روم، در سال ۶۶ ب‌م، سلطنت شاهزاده‌ی اشکانی، تیرداد I، را بر ارمنستان شناخت. پس از انقراض (۲۲۴) دولت اشکانی و روی کار آمدن ساسانیان در ایران، شاهان خاندان اشکانی ارمنستان بر اراضی خود حکومت میکردند. در اواخر قرن سوم میلادی، ارامنه دین مسیح را پذیرفتند، و دستخوش آزار زردشتیان شدند، و این امر اختلافات میان ساسانیان و روم را تشدید کرد، و بالاخره، برای رفع اختلاف، در حدود سال ۳۹۰ ب‌م، ارمنستان میان ایران و روم قسمت شد. قسمت شرقی یا ارمنستان ایران (ح ۴/۵ ارمنستان) سهم ایران شد؛ پایتخت آن دوین (dvin) بود، که در مآخذ اسلامی دبیل (dabil) خوانده شده. قسمت غربی آن به رومیان رسید، و مرکز آن ارزنجان بود. در قرن پنجم، ارامنه از قبول تصمیم شورای دینی خالکدون (۴۵۱ ب‌م) در باب وحدت طبیعت امتناع کردند (← ارمنی، کلیسای)، و بعدها استعمال زبان یونانی در کلیسا متروک شد. این امور و اختراع الفبای ملی ارمنی بتوسط قدیس مسروپ، که منجر به ترجمه‌ی کتاب مقدس و رشد ادبیات ملی گردید، سهم عمده‌ای در تقوم احساسات ملی شدید ارامنه داشته است.

ارمنستان بعد از اسلام. پس از سقوط دولت ساسانی در قرن هفتم میلادی، ارمنستان تحت تبعیت اعراب درآمد. حمله‌ی اعراب به ارمنستان در خلافت عمر آغاز شد، ولی اول‌بار در خلافت عثمان، اعراب بر این سرزمین استیلا یافتند (۲۴ هق، = ۶۴۵–۴۶ ب‌م). در ۶۵۳ امرای ارمنستان سلطنت اعراب را شناختند، و در ۶۵۵ تمام ارمنستان تحت تسلط اعراب قرار گرفت. اگرچه حملات اعراب به ارمنستان باعث خرابیهای فراوان شد، در قرن اول تسلط عرب بر این سرزمین، حس ملیت و توجه به ادبیات در ارمنستان رشد فراوان یافت. طغیانهای بسیار بر ضد اعراب آشکار و سرکوب میشد، و مهمترین آنها در سالهای ۲۳۷–۳۸ هق در زمان متوکل عباسی روی داد، و متوکل، پس از فرونشاندن آن، آشوط نام، از خاندان باگراتید را، که خدمات عمده به اعراب کرده بود، به امیری ارمنستان منصوب نمود، و او ۲۵ سال امارت کرد، و در نتیجه‌ی حسن اداره، در زمان خلافت معتمد عنوان سلطان یافت (۲۷۳ هق). سلسله‌ی باگراتید تا اواسط قرن ۱۱م میلادی بر مهمترین قسمت ارمنستان حکومت کرد، ولی در آن ایام اولا در ارمنستان نیز، مانند ایران، چندین سلسله حکومتهای محلی کوچک تشکیل شد که مانع استقلال کامل ارمنستان گردید. و ثانیاً ارمنستان از صدمات جنگهای اعراب و دولت بیزانس بی‌نصیب نبود، و حتی گاهی این جنگها در خاک ارمنستان صورت میگرفت. در ضمن این حوادث، که کشورگشائی سلاجقه بدنبال آنها آمد، ارامنه در قسمتهای مختلف امپراطوری بیزانس و ممالک اسلامی راه یافته بعضی از آنان به مناصب عالی رسیدند. مقارن حوادث استیلای سلاجقه بر ارمنستان، جمع کثیری از ارامنه به کیلیکیا مهاجرت کردند، و در آنجا مملکت ارمنستان صغیر را تشکیل دادند (۱۰۸۰ ب‌م) که تا ۱۳۷۵ ب‌م دوام یافت، و این دولت در جنگهای صلیبی و در هجوم مغول به آسیای غربی با مهاجمین همدستی میکرد. پس از مغول و ایلخانان، ارمنستان دستخوش حمله‌ی امیر تیمور شد، و در قرن نهم هق (۱۵م میلادی) بدست امرای آق قوینلو افتاد، و در اوایل قرن دهم هق دولت صفوی (← صفویه) جای آنها را گرفت، و سپس ارمنستان میدان مبارزات دولتین ایران و عثمانی گردید. از شکست (۹۲۰ هق) شاه اسماعیل I صفوی در جنگ چالدران ببعد، در طی مدت چهل سال، بتدریج دولت عثمانی بر ارمنستان مستولی شد. در جنگهای شاه عباس I صفوی و نادر شاه در قرون ۱۶م و ۱۷م میلادی ارمنستان صدمات بسیار دید، و شاه عباس جمع کثیری از ارامنه را از مراکز مهم ارمنستان کوچ داده در جلفای اصفهان و دهات نزدیک این شهر سکنی داد. بموجب عهدنامه‌ی ترکمن چای (پنجم شعبان ۱۲۴۳ هق، =فوریه‌ی ۱۸۲۸) قسمتی از ارمنستان از دست ایران خارج شد، و بتصرف روسها درآمد. در اواخر قرن ۱۹م، ← مسئله‌ی ارامنه از مسائل اروپائی گردید. بموجب پیمان سان ستفانو (۱۸۷۸)، قسمتی از ارمنستان به تصرف روسیه درآمد، و سپس ← کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) منعقد شد. در ۱۸۹۴–۱۹۱۵ عثمانیها جمع کثیری از ارامنه را بقتل رسانیدند (← ارامنه، کشتار). پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ارامنه‌ی ماوراء قفقاز، به هدایت رهبران آلمانی که در آن موقع در قفقاز بودند، استقلال خود را اعلام کرده ایروان را پایتخت قرار دادند، و لنین چون بقدرت رسید اتحاد و استقلال تمام سرزمینهای ارامنه را اعلام نمود، ولی ← پیمان برست لیتوفسک (۱۹۱۸) نواحی باطوم و قارص را به ترکیه واگذاشت. بموجب ← پیمان سور (۱۹۲۰)، جمهوری ارمنستان (مشتمل بر ارمنستان روس و ارمنستان عثمانی) تشکیل گردید. روسیه‌ی شوروی در ۱۹۲۰ دولتی شوروی در ارمنستان تأسیس نمود. با پیمان ۱۹۲۱ روسیه و ترکیه، مرزهای کنونی ارمنستان شوروی و ارمنستان ترکیه تثبیت شد، و موضوع استقلال ارمنستان پایان یافت.

ارمنستان، جمهوری شوروی سوسیالیستی، جمهوری (۲۹‘۸۰۰ کمه؛ جه ۱‘۶۰۰‘۰۰۰) جزء تجشس، در ج ناحیه‌ی ماوراء قفقاز، محدود به ایران و ترکیه؛ کرسی آن ایروان. کوهستانی (بلندترین قلل آن کوه آراگاتس، بلندی ۴‘۰۹۵ متر) و دارای چراگاههای خوب است؛ درههای آن مصنوعاً آبیاری میشود. محصولاتش پنبه، شراب، پشم، و مس است. از دریاچه‌ی سوان نیروی برقابی گرفته میشود. سکنه‌ی اصلی آن ارمنی، آذربایجانی، روسی، و اوکرائینی هستند. جشس ارمنستان جزئی از سرزمین قدیم ارمنستان است، و روسها آنرا در ۱۸۲۸ از ایران گرفتند.

ارمنستان صغیر، عنوان دولتی که مهاجرین ارمنی در کیلیکیا تشکیل دادند، و از ۱۰۸۰ تا ۱۳۷۵ دوام یافت. این دولت در جنگهای صلیبی و در هجوم مغول به آسیای غربی با مهاجمین همدست بود. ← ارمنستان بعد از اسلام.

ارمنی، ادبیات. ارامنه، پیش از اینکه به

مسیحیت بگروند، ادبیاتی داشتند که جنبه‌ی دینی داشت، و بهمین جهت، در قرون چهارم و پنجم میلادی، روحانیون ارمنی آنرا بکلی از بین بردند. ادبیات دوره‌ی مسیحیت ارامنه از حدود آغاز قرن پنجم میلادی که قدیس مسروپ الفبای ارمنی را اختراع کرد شروع میشود. پس از تکمیل الفبا، ارامنه دست به ترجمه‌ی آثار یونانی و سریانی زدند، و بتدریج به تألیف نیز پرداختند. از معروفترین نویسندگان قرن پنجم موسی خورنی است. در قرن هشتم فعالیت ادبی زیادی بعمل آمد. در قرن ۱۲م نویسندگان بزرگی (اغلب از کیلیکیا) برخاستند، و مسائل روز مورد توجه واقع شد. در قرن هفدهم آراکل تبریزی کتابی در تاریخ حملات ایران به ارمنستان در سنوات ۱۶۰۲–۱۶۶۱ نوشت (چاپ شده). در قرن ۱۸م آبراهام گاتوغیکوس تاریخی از وقایع سالهای ۱۷۳۴–۱۷۳۶ و روابط خود با نادر شاه افشار نوشت. اولین چاپخانه‌ی ارمنی بتوسط ارامنه‌ی ایران در آمستردام تأسیس شد (قرن ۱۶م). در ۱۶۴۱ ارامنه‌ی ایران اولین چاپخانه را در جلفای اصفهان تأسیس کردند. عمده‌ترین چاپخانه‌های ارامنه در شهر ونیز واقعست. از اواسط قرن ۱۹م ادبیات جدید ارمنی در ارمنستان روسیه و ارمنستان ترکیه بوجود آمد.

ارمنی، زبان، از زبانهای هندواروپائی، رایج در ارمنستان، و دارای کلمات فراوان مقروض از پارتی و پهلوی. ← زبان، جدول.

ارمنی، کلیسای، کلیسای ارامنه، که مستقل و قدیمترین کلیساهای ملی است. رئیس آن عنوان کاتولیکوس (جاثلیق) دارد، و مقر او در اچمیادزین است، که مرکز دینی ارامنه‌ی جهان میباشد. زبان دینی این فرقه ارمنی قدیم است. ارامنه در ح ۳۰۲ ب‌م، در نتیجه‌ی مساعی **گرگوریوس منور**، به مسیحیت گرویدند. پس از اختراع الفبای ارمنی بتوسط ← قدیس مسروپ، کتاب مقدس بزبان ارمنی ترجمه شد. بعد از ← شورای خالکدون (۴۵۱)، کلیسای ارمنی قسمتی از عقاید ← مذهب وحدت طبیعت را پذیرفت، و از کلیسای ارتدوکس شرقی جدا و مستقل شد. در ۱۱۹۸، ارامنه‌ی کیلیکیا مجدداً به کلیسای کاتولیک پیوستند، ولی با کلیسای ارمنی نیز روابط دوستانه دارند.

ارمنی‌دانه: ← سیفیلیس.

ارمنیه (armaniyya) یا **ارمینیه:** ← ارمنستان.

آرموریکا[1] (ārmorikā)، نام قدیم قسمتی از لغ فرانسه، تقریباً مطابق ناحیه‌ی بین مصبهای رودهای سن و لوار. در قرون وسطی این نام به برتانی اطلاق میشد.

ارموسیو[2] (ermosiyyo)، شهر (جمع ۱۸٬۶۰۱)، کرسی ایالت سونورا، مکزیک، بر رود سونورا؛ در ناحیه‌ای میوه‌خیز.

آرمونی[3] (ārmoni؛ از فنس) یا **هارمونی** (فارسی‌شده‌ی همان). لفظ آرمونی از ریشه‌ی یونانی و بمعنی توافق، هماهنگی، و خوشاهنگی است. در اصطلاح موسیقی، آرمونی فن ترکیب آکوردهای درجات مختلف گامها است با یکدیگر، بطوری که هر آکورد نسبت به آکورد قبل و آکورد بعد توافق و تناسب داشته باشد، و بگوش انسانی مطبوع و خوشایند باشد. بعبارت ساده‌تر، میتوان گفت که آرمونی فن بر رویهم چیدن اصوات است، و کنترپوان فن پشت سر هم قراردادن آنها، و از این جهت، سبک آرمونی را سبک عمودی و سبک کنترپوان را سبک افقی میخوانند، ولی البته، همچنانکه مناظر قائم و افقی یک شیء بهم وابسته‌اند، سبکهای آرمونی و کنترپوان نیز بیکدیگر بستگی دارند. فن آرمونی را ژ. ف. رامو بنیاد نهاد (۱۷۷۲)، و از آن ببعد تحولات بسیاری در آن راه یافته و سبکهای مختلفی در آرمونی بوجود آمده است.

آرمونیک[4] (ārmonik؛ از فنس)، در صوتشناخت. آرمونیک یک صوت صوتی است که ارتفاع آن مضرب صحیحی از ارتفاع آن صوت باشد. فواصل (← فاصله) یک صوت با آرمونیکهای متوالی آن رشته‌ی اعداد

۱,۲,۳,۴,...

را تشکیل میدهند، و هر آرمونیک را با فاصله‌اش از صوت مأخذ شماره‌گذاری میکنند، آرمونیک اول همان صوت مأخذ است، و آرمونیک دوم آنست که ارتفاعش دو برابر ارتفاع صوت مأخذ باشد (یعنی یک هنگام از آن زیرتر باشد)، و غیره. مثلا اگر do_1 را مأخذ قرار دهیم، آرمونیک دوم آن do_2 است، و آرمونیک سوم آن sol_2، و غیره. طنین صوت مربوط به آرمونیکهای اصوات است. نیز ← زه؛ لوله‌های صوتی.

ارموی (ormaviyy، فارسی ormavi)، منسوب به ارمیه. ← سراج‌الدین ارموی؛ صفی‌الدین ارموی.

ارمیا[5] (ermiā)؛ ← ارمیای نبی، کتاب.

ارمیا، رساله‌ی[6]، نامی که به باب ششم کتاب باروخ داده شده.

ارمیای نبی، کتاب (ermiāye nabiyy)، کتابی از عهق. شرح حال ارمیا [عبری، = بزرگ‌داشته‌ی یهوه] (نق ۶۰۰ ق‌م)، یکی از پیغمبران بزرگ بنی اسرائیل، است که در زمان یوشیا و جانشینانش مردم را در اورشلیم موعظه میکرد. جز پیشگوئی در باره‌ی شکستی که بسیاست خارجی یهودا وارد میشود، پیشگوئی دیگری نکرد، و اصرار داشت که مردم از مقاومت بیهوده در برابر بابل دست بردارند، و باصلاح امور داخلی و بهبود دینی خود بپردازند. برای همین نصایح او را بزندان انداختند. پس از سقوط اورشلیم آزاد شد (۵۸۶ ق‌م). اشاراتی به مسیح منتظر در این کتاب دیده میشود (۸.۱۴–۹؛ ۵.۲۳–۶؛ ۹.۳۵–۲۴؛ ۳۷.۲۲–۴۴). در جاهای دیگر کتاب مقدس نیز اشاراتی به ارمیا هست (دوم تواریخ ۲۵.۳۵؛ دانیال ۲.۹؛ متی ۱۸.۲؛ عبرانیان ۸.۸). و نیز ← ارمیای نبی، کتاب مراثی؛ باروخ، کتاب.

ارمیای نبی، کتاب مراثی[7] (marāsie ermiāye nabiyy)، کتابی از عهق، منسوب به ارمیا، که یک رشته قصاید در رثای سقوط اورشلیم است. بابهای ۱–۴ هر کدام به بندهائی با سطرهای مساوی تقسیم شده، و حروف اول این بندها یک موشح الفبائی عبری میسازد.

ارمیت[8]**، شارل** (šārl ermit)، ۱۸۲۲–۱۹۰۱، ریاضیدان بزرگ فرانسوی. تحقیقات گرانبهائی در حساب عالی، توابع بیضوی، و معادلات دارد.

ارمیتاژ[9] (ermitāj) یا **هرمیتاژ** (hermitāj)، موزه‌ی معروف لنینگراد (پطروگراد سابق)، جمشس. ساختمان آن از لحاظ معماری بسیار زیباست، و مجموعه‌های هنری بیمانندی در آن گرد آورده شده است. اصلا یکی از کاخهای کاترین II بود، و در قرن ۱۹م بصورت موزه‌ای بسبک نویونانی دوباره ساخته شد. گنجینه‌هائی که در کریمه بدست آمده، و شامل گوهرهای بیمانند یونانی است، از مجموعه‌های مهم این موزه است. نقاشیهای اسپانیائی و فرانسوی در آن بسیار است، و چند اثر از رامبران در آنجاست. نمونه‌های فراوان و گوناگون از آثار ایران نیز دارد.

ارمین (armin)، در داستانهای ملی، پسر کیقباد، مشهور به کی ارمین (key).

ارمین ستریت[10] (ërmin strit) [= خیابان ارمین]، جاده‌ی قدیم رومی در انگلستان که گویند از لندن تا لینکن امتداد داشت.

آرمینیوس[11] (ārminius)، صورت لاتینی نام آلمانی هرمان.

آرمینیوس[11]**،** فد ۲۱؟ ب‌م، رهبر ژرمن‌ها. با شکست دادن **واروس**، پیشرفت رومیها را به مشرق رود راین متوقف ساخت. از آن ببعد رومیها هیچگاه بخیال تسلط بر ش راین نیفتادند. آلمانها او را هرمان نامند.

آرمینیوس[11]**، یاکوبوس** (yākobus ārminius)، ۱۵۶۰–۱۶۰۹؛ مصلح دینی هلندی و از علمای الاهی؛ مؤسس نهضت ضد کالونی در الاهیات پروتستان. طریقه‌ی او بعدها به **آیین آرمینیوس**[12] موسوم شد، و پیروان وی به معترضان معروفند. آیین آرمینیوس در ج. وسلی و کلیسای متودیست مؤثر بود.

ارمینیه یا **ارمنیه:** ← ارمنستان.

ارمیه، آذربایجان غربی؛ ← ارومیه.

ارمیه، دریاچه‌ی: ← رضائیه، دریاچه‌ی.

ارمیه چای، رود؛ ← برده سور.

ارن[13] (arən)، اسم انگلیسی برای مرد، مطابق آرون و هارون.

ارن[14] (arən)، جزیره‌ی سنگلاخ (۴۲۷ کمم؛ جمع ۴٬۵۰۶)، بیوتشر، اسکاتلند. محل شکار و ماهیگیری.

ارن[15] (ërn)، رودی بطول ۱۱۶ کم، ایرلند شمالی، که در خلیج دانیگال به قطا میریزد.

ارن، ارل آو (ërl āv arən*)؛ ← استوارت، جیمز.

ارن[16]**، جزایر** (arən)، سه جزیره‌ی لم‌یزرع در مدخل خلیج گالوی، ولایت گالوی، ایرلند. شرایط زندگی در آنها بدوی است.

ارناندو د سوتو: ← د سوتو، ارناندو.

آرناؤد (ārnā'ud) یا **ارناؤط،** هر یک از ساکنین جمهوری آلبانی و نواحی کوهستانی اطراف آن.

---

(۱)Armorica (۲)Hermosillo (۳)harmony (۴)harmonic (۵)Jeremiah; Jeremias (۶)Epistle of Jeremy (۷)Lamentations (۸)Hermite (۹)Hermitage (۱۰)Ermine Street (۱۱)Arminius (۱۲)Arminianism (۱۳)Aaron (۱۴)Arran (۱۵)Erne (۱۶)Arran; Aran

ایـن لفظ تـرکـی است، و از لفظ یونانی اربانیای (بمعنی سکنه‌ی آلبانی) گرفته شده، و مـعـرب آن ارنـاؤط (arnā'ut) است. آلبانی را تـرکها آرناؤدلق (leq–) میخواندند.

ارناؤط (arnā'ut)، ← آرناؤد.

ارنبورگ[1]، **ایـلیا** (ilyā erenburg)، ۱۸۹۱–، رمان‌نویس و روزنـامه‌نگار روسی، از آثار معروفش عشق ژان پی (۱۹۲۴) و خشم روسیه (۱۹۴۴، مربوط به حوادث جنگ I و جنگ II) است. دو بار (۱۹۴۲ و ۱۹۴۸) جایزه‌ی ستالین را برد. داستان یکتکاو را پس از دوره‌ی ستالین نوشت.

ارندل[2] (arəndəl)، شهـر (جـ ۲'۶۸۰)، ساسکس غربی، انگلستان.

ارندل[2]، **تامس هاوارد** (tāmas hāwārd arən-dal)، ملقب به (دومیـن) **ارل آو ارندل** (erl* āv)، ح ۱۵۸۶–۱۶۴۶، اولـیـن گـردآورنـده‌ی بزرگ انگلیسی آثار هنری. مجموعه‌ی مرمرهای قدیمی خود، معروف بـه **مرمرهای ارندل**، را در ۱۶۶۷ به دانشگاه آکسفرد اهدا کرد. **مجموعه‌ی ارندل** (مجمـوعـه‌ای از نسخ خطی) در مـوزه‌ی بریتانیائی مخزون است.

ارنست[3] **I** (erneste)، ۱۷۸۴–۱۸۴۴، دوک ساکس-کوبورگ-گوتا، برادر لئوپولد I (پادشاه بلژیک)، عموی ملکه‌ی ویکتوریا و پدر همسر او البرت. در کوبورگ در ۱۸۰۶ بشاهی رسید؛ گوتا را در ۱۸۲۶ بدست آورد.

ارنست[4]**، ماکس** (māks ernst)، ۱۸۹۱–، نقاش سوررئالیست آلمانی. در اوایل کار در پاریس به دادائیستها پیوست، و پس از جنگ I با سوررئالیستها همراه شد. کوشش او بیشتر در راه تحلیل و تشریح ضمیر پنهان آدمی بکار رفته است.

ارنست آوگوست[5] (ernst āgust)، ملقب بـه **دیوک آو کامبرلند** (diuk āv kāmbərlənd)، ۱۷۷۱–۱۸۵۱، شاه (۱۸۳۷–۵۱) هـانـوور؛ پنجمـیـن پسر جـورج III انگلستان. فرمانده سپاهیان هانوور در جنگهای ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ بر ضد ناپلئون بود، و در ۱۸۱۵ فیلد مارشال ارتش انگلستان شد. پس از جلوس ملکه‌ی ویکتوریا بسلطنت انگلستان، بر طبق ← قانون سالیک بسلطنت هانوور رسید.

ارنفلس[6]**، کریستیان فون** (kristiān fon eren-fels)، ۱۸۵۹–۱۹۳۲، فیلسوف اطریشی، استاد دانشگاه پراگ (از ۱۸۹۶)، و مبتکر مکتب هیکل‌بینی در روانشناسی.

ارنگه (arange)، ده (جـ ۴۴۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ارنگه، بخش حومه‌ی شهرستان کـرج، استان تهران؛ ۲۲ کیلومتری ش‌ش کرج. محصول عمده‌اش گردو و بادام و سیب است.

ارنگه، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان کـرج، استان تهران؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. کـوهستانی و هـوایش سرد است؛ رود کـرج قسمتی از اراضی آنرا مشروب میکنـد. محصول عـمـده‌اش سـر-درختی است. دهات رزکان و کوشک بالا و واریان از ایـن دهستان در دریاچه‌ی سد کرج غرق شده‌اند. ده خوزین‌کلا در منطقـه‌ی عملیات سدسازی واقع است.

آرنلد[7]، سـر **ادوین** (sar edwin ārnəld*)، ۱۸۳۲–۱۹۰۴، شاعر و روزنامه‌نگار انگلیسی، محصل و مـترجـم آثار شرقی. مـدتـی در هـنـد خدمت کـرد، و سپس عضو هیئت تحریـریـه‌ی روزنامه‌ی دیلی تلگراف شد. بـه ژاپن و کشمکش سفر کـرد. آثـار بسیار دارد، از جـمـلـه فروغ آسیا (۱۸۷۹)، در زنـدگـی بـودا، که از بهـتـریـن و مشهورتـرین آثـار اوست؛ شرق و غرب (۱۸۹۶)، و کتابی در صرف و نحو زبان ترکی.

آرنلد[7]**، بنـدیکت** (benidikt ārnəld)، ۱۷۴۱–۱۸۰۱، سرباز و انقلابگر خـائن امـریکـائی. در انقلاب امریکا در صدد برآمد موضع سوق الجیشی وست پوینت را تسلیم انگلیسها کند (۱۷۸۰)، ولی جان اندری (jān andri)، جاسوس انگلیسی، کـه برای مذاکره بـا وی آمده بود بدست امریکائیان گرفتار و اعدام شد (۱۷۸۰)، و آرنلد فرار کرده به انگلیسها پیوست.

آرنلد[7]**، تامس** (tāmas ārnəld)، ۱۷۹۵–۱۸۴۲، مربی انگـلیسی؛ پـدر م. آرنلد. در ۱۸۲۷–۴۲ ریاست مدرسه‌ی ملی شهر راگبی را داشت، و بـا افزودن ریاضیات و زبانهای زنـده بـه برنامه‌ی تعلیمات، ترویج روش خلیفه‌ای، و تشویق استقلال فکر، حیات تـازه‌ای بـه دستگاه مـدارس ملـی انگلستان بخشید. در ادبیات یونان و روم و تاریخ نیـز دست داشت و واعظی بلیغ بـود. در ۱۸۴۱ استاد تاریخ جدید در آکسفرد شد.

آرنلد[7]، سـر **تامس واکر** (sar tāmas wākər* ārnəld)، ۱۸۶۴–۱۹۳۰، مستشرق انگلیسی. در ۱۸۸۸–۹۸ معـلـم فلسفه در کالج اسلامی انگلیسی و شرقی علیگره، در ۱۸۹۸–۱۹۰۴ استاد فلسفه در دانشگاه لاهور، و در زمان مرگش استاد فقه اللغه‌ی عربـی در مدرسه‌ی تتبعات شرقـی لنـدن بود. در تـألیف دایرةالمعارف اسلام شرکت داشت. از آثـارش نقـاشان درباری سلاطین مغول هنـد (۱۹۲۱)، خلافت (۱۹۲۴)، ایمـان اسلامـی (۱۹۳۰)، نقـاشی در اسلام (۱۹۲۸)، عهد قـدیم و عهد جدید در هنر دینی اسلامی (۱۹۳۲)، و موعظه‌ی اسلام است.

آرنـلـد[7]**، مثیـو** (maṭiu ārnəld)، ۱۸۲۲–۸۸، شاعر و منتقد انگلیسی. بازرس مـدارس ابتدائـی بود (۱۸۵۱–۸۶)، و در ۱۸۵۷ استاد کرسی شعر در دانشگاه آکسفرد شد. اگر چه معتقد بود کـه شعر باید مبتنی بر اصول واقعپردازی باشد، اشعار خـودش آمیخته بـا بدبینی رمانتیک است. آثـار زیادی ازو برجا مانده، که از آن جمله منظومه‌ی طولانی رستم و سهراب (تـرجمـه‌ی فـارسی، تهران ۱۳۳۳ هش) است که مقتبس از شاهنامه‌ی فردوسی میباشد، و نیـز داستان تریسترم و ایزالده را بـه صورتی تـازه پـرداخت. از منظومـه‌هـای دیگرش نمازخانه‌ی راگبی (۱۸۵۷) در باب پدرش ت. آرنلد است. نقـد او مبتنی بـر اصول کـلاسیک و عمدةً برعلیه اشراف و بورژوازی است.

آرنلد برشائی[8] (ārnolde bresā'i) [منسوب به شهر برشا، ایتالیا]، ح ۱۰۹۰–۱۱۵۵، مصلح دینی ایتالیـائی. کشیش و ظاهراً در پاریس شاگرد آبلار بـود. به مخالفت بـا فساد روحانیون و قدرتی کـه بسبب مالکیت اراضی اعمـال میکردند برخاست. افکار وی در شورای دینی سانس (۱۱۴۰) محکوم شد، در ۱۱۴۵ بـه ایتالیا بـازگشت، و در محضر پاپ **اوگنیوس III** توبه کرد، ولی کمی بعد به دفاع از آزادی و دمـوکـراسی قیام نمـود، و رهبری جمهوریخواهان را که باعث تبعید **اوگنیوس** شدند بعهده گرفت. اگرچه اوگنیوس او را تکفیر کرد (۱۱۴۸)، تـا ۱۱۵۴ کـه هادریانوس IV بـه پاپی رسید قدرت داشت. در ۱۱۵۵ هادریانوس دست وی را کوتاه کرد، و آرنلد بعنوان شورشی سیاسی در رم اعدام شد.

آرنلد فون وینکلرید: ← وینکلرید، آرنلد فون.

آرنم[9] (ārnem)، شهر (جـ ۱۲۱'۳۷۶)، کرسی ایالت گلدرلانـد، ش هلند، بندری بر رود رایـن سفلی. مرکـز صنعتی. متفقین در جنگ II در آنجا صدمه‌ی فراوان دیدند.

آرنم، ارض[10]، سکنی‌گاه بومیـان اصلی استرالیا، بمساحت ۸۰'۸۰۰ کمـ، سرزمین شمالی، استرالیا، بر شبه جزیره‌ای در غ خلیج کارپنتریا.

آرنو[11] (ārno)، لتیـ آرنوس (ārnus)، رودی پطول ۲۴۰ کمـ، ل قسمت مـرکـزی ایتالیا. از کوههای آپنن سرچشمـه میگیـرد، از فـلـورانس و پیـز میگذرد، و به دریای تیرنه میریزد.

آرنو[12]**، آنتوان** (āNtuān ārno)، معـروف بـه **آرنوی بزرگ**، ۱۶۱۲–۱۶۹۳، فیلسوف فرانسوی و متـألـه پیـرو ← آیین یانسن و مـدافـع آن در مقابل یسوعیـان؛ مـ پاریس. پدرش، آنتوان آرنو (۱۵۶۰–۱۶۱۹)، از طرفداران هانری IV بود، و تعلق (۱۵۹۴) او بر ضد یسوعیـان در دفـاع از دانشگاه پاریس مشهور است، و اولاد او در نهضت یانسنـی نقش عمـده‌ای داشته‌اند. **آرنـوی بـزرگ** کوچکترین فرزندان وی بود. رسالـه‌ی او بر ضد یسوعیان سبب اخـراج او از دانشگاه سوربون شد، و دوست وی، ب. پاسکال، نـامه‌هـای پـرووینسیال را بدین مناسبت نوشت. آرنوی بزرگ در پور-رویال انزوا جست (۱۶۵۶)، و در فـراهـم آوردن منطق پور-رویـال هـمـکـاری کـرد. وی از پـیـروان ر. دکارت بود. ژ. م. آرنو خواهر او بود.

آرنو[12]**، ژاکلین ماری** (jāklin māri ārno)، نام مذهبی وی **ماری آنژلیک دو سنت‌مادلن** (-aN jelik dē saNt-mādlen)، ۱۵۹۱–۱۶۶۱، سـر-راهبـه‌ی دیـر پـور-رویـال، خواهـر آ. آرنو. در ۱۶۰۸، براهنمائی قدیس فرانسوای سالی اصلاحاتی در دیر خود آغاز کرد که باعث شهرت راهبه‌های پور-رویـال بـه زهد و تقوی شد. بعدها در تحت تـأثیـر ژ. دوورژیه دو اوران بـه ← آیـیـن یانسن گرویدند.

آرنو[13]**، هـانری** (hānri ārno)، ۱۶۴۱–۱۷۲۱، کشیش و سرباز و میهن‌پرست سویسی؛ رهبر والدوسیان در وطن و در مهاجرت و غربت.

ارنواز (arnavāz)، در داستانهای ملی، نام خواهر جمشید که ضحاک، پس از غلبه یافتن به جمشید، وی را بـا خواهر دیگرش شهرنـاز بزنـی گرفت. فریدون، پس از شکست دادن ضحـاک، آنانـرا از چنگ وی رهائی بخشید.

آرنولد، برای اعـلامی کـه بـاین صورت میشناسید به آرنلد رجوع کنید.

---

(۱)Ehrenburg (۲)Arundel (۳)Ernest (۴)Ernst (۵)Ernest Augustus (۶)Ehrenfels (۷)Arnold (۸)Arnold of Brescia (۹)Arnhem (۱۰)Arnhem Land (۱۱)Arno (۱۲)Arnauld (۱۳)Arnaud

آرنولف[1] (ārnulf)، ح ۸۵۰–۸۹۹، امپراطور (۸۹۶–۹۹) امپراطوری مقدس روم، شاه (۸۸۷–۹۹) فرانکهای شرقی؛ پسر نامشروع کارلومان (شاه باواریا). پس از شورشی که منجر به خلع امپراطور شارل III فربه گردید، به پادشاهی فرانکهای شرقی انتخاب شد (۸۸۷). در ۸۹۴ و ۸۹۵، بتقاضای پاپ[2] به ایتالیا تاخت، و در ۸۹۶ بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد.

آرنولفو دی کامبیو[2] (ārnolfo di kāmbio)، ح ۱۲۳۲– ح ۱۳۱۰، معمار و پیکرتراش ایتالیائی. پیکرتراشی را گذاشت، و تنها به معماری پرداخت، و سبک گوتیک فلورانس را پایه‌گذاری کرد. طرح بناهای بسیاری را در فلورانس ریخت (تعمیدگاه کلیسای سانتا کروچه و کاخ وکّیو از آن زمره‌اند). از ۱۲۹۶ تا هنگام مرگ سرگرم طراحی و ساختمان بخش زیرین کلیسای سانتا ماریا دِل فیوره (فلورانس) بود.

ارنیترنگ (ornitorang؛ از فنس)، پستاندار نیمه‌آبی تخمگذار از راسته‌ی یک‌مخرج‌ها (*Monotremata*)، که حد واسط مابین پستانداران و خزندگان محسوب میشود. پوست آن پشمالو و خشن و دمش پهن است. پوزه‌ی آن شبیه به نوک اردک و پاهایش پره‌دار است. و بر پاشنه‌ی پا سیخکی متصل بیک غده‌ی سمی دارد. طول تَر بالغ آن ح ۶۰ سم است.



آرنیم[3]، **آخیم فون** (āxim fon ārnim)، ۱۷۸۱–۱۸۳۱، نویسنده‌ی رمانتیک آلمانی. با همکاری برادرزنش، ک. برنتانو، مجموعه‌ای از ترانه‌های عامیانه، بنام بوق سحری بچه‌ها، منتشر کرد (۱۸۰۶–۸). اثر معروفش داستان کوتاه ایزابلای مصری (۱۸۱۲) است. ب. فون آرنیم زوجه‌ی او بود.

آرنیم[3]، **بتینا فون** (betinā fon ārnim)، ۱۷۸۵ –۱۸۵۹، نویسنده‌ی آلمانی، زوجه‌ی آ. فون آرنیم، و خواهر ک. برنتانو. به نام دختریش الیزابت برنتانو (brentāno) نیز معروفست. از دوستان بتهوون و (ظاهراً) گوته بود. از آثارش مکاتبات گوته با یک بچه (۱۸۳۵) است.

آرنیوس[4]، **سوانته آوگوست** (svānte āgust ārenius)، ۱۸۵۹–۱۹۲۷، عالم سوئدی شیمی فیزیکی. در ۱۸۸۴ نظریه‌ی یونش الکترولیتها را بعنوان رساله‌ی دکتری خود عرضه کرد، و سپس آنرا بسط داد (۱۸۸۷). بجهت تحقیقاتش در این موضوع جایزه‌ی نوبل شیمی سال ۱۹۰۳ را برد. در ۱۸۹۵–۱۹۰۴ استاد فیزیک در استکهلم و در ۱۹۰۵–۲۷ مدیر مؤسسه‌ی شیمی فیزیکی نوبل در نزدیک استکهلم بود.

اِرو[5] (ero)، ولایت (۶٬۲۲۴ کم²؛ جم ـ ۴۷۱٬۴۲۹)، ج فرانسه، در ناحیه‌ی لانگدوک، کرسی آن مونپلیه. بندر عمده‌اش سِت است.

ارواد[6] (arwād)، فنس (جزیره‌ی) رواد[7] (ruād)، نام باستانی آن آرادوس (ārādos)، جزیره (جم ۳٬۰۰۰)، سوریه، نزدیک طرسوس. دریابندر فنیقیه بود (حزقیال ۸.۲۷)، و در دوره‌ی اقتدار فنیقیان رونق داشت.

آروال، برادران[8] (ārvāl) یا **کهنه‌ی آروال** (kahaneye)، لقب فراترس آروالس (frāteres ārvāles)، در دین روم، سازمانی مرکب از ۱۲ کاهن که امپراطور همیشه یکی از اعضای آن بود.

آروبا (ārubā)، هند غربی هلند؛ ← **کوراسائو**.

اروپا[9] (orupā) [مأخوذ از ائوروپه]، یکی از قاره‌های زمین، لغ نیمکره‌ی شرقی، که با جزایر اطرافش دارای ح ۱۰٬۱۰۱٬۰۰۰ کم² مساحت (کمی بیش از ۷٪ خشکیهای زمین) و بیش از ۵۰۰ میلیون تن جمعیت است. باستثنای استرالیا، اروپا کوچکترین قاره‌ها است. منتهای طول آن از شرق به غرب ۵٬۳۰۰ کم، و منتهای عرضش از شمال بجنوب ح ۳٬۸۶۰ کم میباشد. اروپا را میتوان شبه جزیره‌ی غربی قاره‌ی آسیا شمرد که کمابیش بر حسب قرار بوسیله‌ی کوههای اورال، دریای خزر، کوههای قفقاز، دریای سیاه، تنگه‌ی بوسفور، دریای مرمره، تنگه‌ی داردانل، و دریای اژه از آن جدا میشود. در جنوب اروپا دریای مدیترانه واقعست که تنگه‌ی جبل طارق آنرا به قطا مرتبط میکند، و اروپا را از افریقا جدا میسازد. اروپا از غ به قطا و از ل به قشم محدود است.

تقسیمات سیاسی . اروپا بیش از هر قاره‌ی دیگر کشور مستقل دارد، و آنها عبارتند از: اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (قسمت اروپائی؛ استونی، لتونی، و لیتوانی جزء آنست)؛ اتریش؛ اسپانیا؛ آلبانی؛ آلمان (که فعلا منقسم به آلمان شرقی و آلمان غربی است)؛ آندورا؛ ایتالیا؛ ایرلند؛ ایسلند؛ بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی؛ بلژیک؛ بلغارستان؛ پرتغال؛ ترکیه (قسمت اروپائی)؛ چکوسلواکی؛ دانمارک؛ رومانی؛ سان مارینو؛ سوئد؛ سویس؛ فرانسه؛ فنلاند؛ لوکزامبورگ؛ لهستان؛ لیشتنشتاین؛ مجارستان؛ موناکو؛ نروژ؛ واتیکان؛ هلند؛ یوگوسلاوی؛ یونان. (رجوع شود به مقالات مربوط بهر یک ازین ممالک در کتاب حاضر). از ممالک اروپا، بریتانیای کبیر، فرانسه، پرتغال، اسپانیا، هلند، بلژیک، دانمارک، و نروژ صاحب مستعمرات در ماوراء بحار هستند.

کناره و جزایر . دوره‌ی اروپا بینظمیهای بزرگ و کوچک فراوان دارد، و طول خط ساحلی زمینلاد و جزایر عمده‌ی آن قریب ۷۷٬۳۰۰ کم است. قریب ثلث پهنه‌ی آن را جزایر و شبه جزیره‌ها گرفته که خلیجها و دریاهای داخلی را تشکیل داده‌اند، و بوسیله‌ی این دریاها تقریباً تمام نقاط قاره بدریای آزاد راه دارد. در منتهای لش، جزیره‌ی نووایا زمیا دریای کارا را از دریای بارنتس جدا میکند، و دریای اخیر بوسیله‌ی جزایر سپیتزبرگ از اقیانوس شمالگان جدا میشود. دریای بارنتس از طرف جغ به دریای سفید راه دارد که بصورت خلیج عظیم سه‌شاخه‌ای در ج شبه جزیره‌ی کولا واقعست. این شبه جزیره جزئی از شبه جزیره‌ی عظیم اسکاندیناوی است که دریای بالتیک و سه شاخابه‌ی عمده‌ی آن ـ خلیج بوتنی، خلیج فنلاند، و خلیج ریگا را محصور میکنند. شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی به دوشاخه‌ای منتهی میشود که بالای شبه جزیره‌ی ژوتلند واقع است، و بوسیله‌ی دو تنگه‌ی کاتگات و سکاژراک از آن جدا میشود. دریای شمال بین شبه جزیره‌های اسکاندیناوی و ژوتلند و جزایر بریتانیا واقع و از طریق دریای مانش به قطا مرتبط است. جزایر بریتانیا مرکب از دو جزیره‌ی عمده است که دریای ایرلند آنها را جدا میکند. تنها خلیج عمده‌ی غربی اروپا خلیج بیسکی است. ساحل جنوبی اروپا سه شبه جزیره‌ی عمده ـ شبه جزیره‌ی ایبری، ایتالیا، و بالکان ـ دارد. بین شبه جزیره‌ی ایبری و ایتالیا، در دریای مدیترانه، جزایر بالئار و سه جزیره‌ی کرس، ساردنی، و سیسیل واقعست که با ایتالیا دریای تیرنه را محصور میکنند. شبه جزیره‌ی ایتالیا بوسیله‌ی دریای آدریاتیک از شبه جزیره‌ی بالکان جدا میشود، و شبه جزیره‌ی اخیر از جانب شرق در ممرض دریای اژه و دریای سیاه و پهنه‌های کوچکتری از آب است که این دو دریا را مرتبط میسازند. در دریای اژه جزایر کوچک بسیاری قرار دارد و از آنجمله جزایر سیکلاد و جزایر سپورادس را میتوان نام برد. بفاصله‌ی ح ۱٬۱۳۰ کیلومتری ل اسکاندیناوی جزیره‌ی بزرگ کوهستانی ایسلند واقع است.

ارتفاعات . ارتفاع متوسط اروپا از ارتفاع متوسط قاره‌های دیگر کمتر است. بلندترین نقطه‌ی آن کوه البروس در سلسله‌ی جبال قفقاز است که ۵٬۶۲۸ متر ارتفاع دارد. تغییرات معتنابهی در ازمنه‌ی تاریخی در فرازای سواحل اروپا روی داده است (مثلا اراضی اطراف خلیج بوتنی برآمده و سواحل جنوبی دریای شمال فرو-نشسته است؛ در طرف شرقی دریای آدریاتیک، نزدیک شهر کنونی رووینیو، در قرن هفتم میلادی شهر پررونقی، نامش کیتسا، وجود داشت که اکنون ۲۶ متر زیر دریاست). گذشته از کوه-های اورال و کوههای قفقاز، قاره‌ی اروپا دو شبکه کوه عمده دارد، یکی کیولن در شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی، و دیگری رشته‌های نامنظمی که امتدادهای عمومی آنها شرقی و غربی است و در جنوب اروپا ممتدانند، و عبارتند از کوههای پیرنه، آلپ، آپنن، کارپات، پیندوس، و کوههای بالکان. دیگر از نواحی کوهستانی قاره‌ی اروپا ایسلند، اسکاتلند، و اسپانیا است. فعالیت آتشفشانی در اروپا محدود به ایسلند و نواحی مدیترانه-مخصوصاً ایتالیای جنوبی، سیسیل، و جزایر مجاور ـ میباشد. آتشفشانهای اتنا، سترومبولی، و وزوو در نواحی مدیترانه واقعند. قسمت بزرگی از اروپا را دشتهای حاصلخیز فرا گرفته، و از جمله میتوان قسمتهای غربی و شمالی فرانسه، آلمان شمالی، و تقریباً تمام قسمت اروپائی روسیه را نام برد. دشتهای دیگر عبارتند از دشت مرکزی (ایرلند و انگلستان)؛ دشت لومباردی (ج آلپ)؛ دشت مجار (محصور بین کوههای کارپات و اراضی مرتفعی که از کوههای آلپ بجانب جش در داخل یونان ممتد است)؛ و دشت والاکی (بین کوههای کارپات جنوبی و دریای سیاه).

---

(۱)Arnulf (۲)Arnolfo di Cambio (۳)Arnim (۴)Arrhenius (۵)Hérault (۶)Arwad (۷)Île Rouad (۸)Arval Brothers (۹)Europe

زهکشی. درازترین رود اروپا رود ولگا (بطول ۳٬۶۸۵ کم) است، و از رودهای دون و دنیپر و دانوب که بگذریم ـ طول سایر رودها از ۱٬۶۰۰ کم تجاوز نمیکند. معذلک، اکثر رودها قابل کشتیرانی است، و باین جهت داخل خاک اروپا از سواحل آن سهل الوصول میباشد. رودهای عمده‌ای که اراضی اروپا را بجانب شمال زهکشی میکنند از مشرق به مغرب عبارتند از پچورا، دوینای شمالی، دون، ویستول، اودر، الب، راین، و سن. رودهای لوار و ژیرونده بجانب غ بخلیج بیسکی میریزند. سرزمین اسپانیا را رودهای دولرو و تاگوس و گوادیانا و گوادالکیویر به قطلا، و رودهای خوکار و ابرو به دریای مدیترانه زهکشی میکنند. از رودهائی که اراضی را به طرف جنوب زهکشی مینمایند رودهای رون، پو، دانوب، دنیستر، دنیپر، دون، و ولگا است.

در سه ناحیه از اروپا ـ اراضی بلند آلپ، جزایر بریتانیا، و اراضی شرقی و شمال غربی دریای بالتیک (مشتمل بر دریاچه‌های لادوگا و اونگا) ـ دریاچه‌های آب شیرین فراوان است.

اقلیم. اروپا تقریباً بالتمام در منطقه‌ی معتدله واقعست، و فقط قسمت کوچکی از آن در ناحیه‌ی شمالگان پیش میرود. ولی، بسبب جریانهای دریائی گرم، قسمت شمالی قاره نسبت بنقاط همعرض در نواحی دیگر گرمتر میباشد. اما میدان تغییر دما در دشتهای داخلی شمالی نسبت بنواحی ساحلی بیشتر است. اقلیم قسمت جنوبی اروپا گِردِه‌داری میباشد. اروپا تنها قاره‌ای است که بیابان ندارد.

گیا و زیا. اروپا را از جهت رستنیها میتوان به سه ناحیه تقسیم کرد، ناحیه‌ی شمالگانی، ناحیه‌ی میانه، و ناحیه‌ی اطراف مدیترانه. ناحیه‌ی شمالگانی از جهت رستنی فقیر است. ناحیه‌ی میانی مشتمل بر پهنه‌های جنگلی (عمدةً درختان مخروطی) و استپهای هموار میباشد. ناحیه‌ی اطراف مدیترانه از جهت تنوع و ارزش اقتصادی رستنیهای آن اهمیت دارد. از جمله‌ی اهم آنها جو برهنه، چاودار، مارچوبه، چغندر، کلم، هویج، آندیو، ترب شامی، کاهو، خلر، شبدر، چمن ارزنی، انگور فرنگی، و انجیر است. زیای اروپا نیز متنوع است (خرس، وشق، گورکن، گرگ، روباه، دله، گوزن، زباد، موش خرما، قاقم، سنجاب، غاز، کبوتر، و غیره).

منابع معدنی. اروپا از حیث منابع معدنی بسیار ثروتمند است. زغال و آهن بمقادیر هنگفت استخراج میشود. نواحی زغال‌خیز عمده در جزایر بریتانیا، سیلزی علیا، ناحیه‌ی رور در آلمان، قسمت شمال شرقی فرانسه، و روسیه واقعست. مناطق عمده‌ی تولیدکننده‌ی آهن عبارتست از ناحیه‌ی لورن در فرانسه، دره‌ی سار در آلمان، و انگلستان مرکزی و شمالی. اسپانیا و سیلزی علیا عمده‌ترین تولید کنندگان روی مصرفی در جهان‌اند، و روسیه در مورد طلای سفید همین نقش را دارد. در اسپانیا و ایتالیا مقدار زیادی زیبق تولید میشود. از کوههای اورال مقادیر هنگفتی طلا و پنبه‌ی کوهی استخراج میشود. سایر مواد معدنی اروپا عبارتست از گوگرد، نقره، سرب، آلومینیوم، قلع، مس، و مرمر.

صنایع. محصولات صنعتی اروپا بیش از هریک از قاره‌های دیگر است. صنایع عمدةً در معدودی از نواحی (مخصوصاً نزدیک منابع زغال و آهن) متمرکز میباشد. از صنایع عمده میتوان فولادسازی و ساختن کود و سایر مواد شیمیائی و بلور و عطر و اسبابهای علمی را نام برد. محصولات بسیاری که تهیه‌ی آنها مستلزم اعلا درجه‌ی تخصص است (از قبیل اشیاء هنری، پارچه‌های مخصوص، ساعت، و غیره) از اروپا صادر میشود.

سکنه. اروپا از ایام بسیار قدیم مسکون بوده است. بشهادت اشیاء ماقبل تاریخی که در بعضی نواحی قاره کشف شده است، احتمال داده‌اند که در حدود ۲۵۰٬۰۰۰ سال پیش از این انسان در اروپا میزیسته. سکنه‌ی اروپا از نژاد سفیداند، و جز در چند مورد استثنائی زبان آنان از خانواده‌ی هندواروپائی است. بعضی معتقدند که آسیائیهائی که بزبانهای وابسته تکلم میکنند از اروپا به آسیا مهاجرت کرده‌اند. از طرف دیگر، مهاجرت آسیائیان به اروپا سبب ورود عناصر آسیائی ـ از قبیل مجارها و هونها ـ به اروپا بوده است.

تاریخ اروپا

درین قسمت فقط برؤوس مطالب مربوط بتاریخ اروپا اشاره میشود. برای اطلاع بیشتر، بمقالات مربوط بهریک از کشورهای اروپائی که درین کتاب آمده و نیز بارجاعات مندرج در آن مقالات و ارجاعات مقاله‌ی حاضر رجوع شود.

۱ ــ قدیم. در طی هزاران هزار سال عصر حجر قدیم سکنه‌ی اروپا از راه شکار و ماهیگیری زندگی میکردند. در عصر حجر جدید کشاورزی و اهلی کردن حیوانات آغاز شد. بکار بردن مفرغ، که ح ۳۰۰۰ ق‌م از مصر و سوریه وارد جزیره‌ی کرت شد، در نواحی اطراف مدیترانه رایج شد، و بعد از ۲۰۰۰ ق‌م به بریتانیا و آلمان رسید. در حدود ۱۸۰۰ ق‌م، وحشیهای یونانی‌زبان به سرزمین یونان هجوم بردند، و تمدن میسنی را تأسیس کردند، و در ح ۱۴۰۰ ق‌م، تمدن مینوسی جزیره‌ی کرت را تحت الشعاع قرار دادند. ذوب آهن، که ح ۱۲۰۰ ق‌م از ارمنستان وارد یونان شده بود، در دوره‌ی ۷۵۰–۵۰۰ ق‌م به ل و غ اروپا رسید. اختراع الفبای فونتیک بوسیله‌ی فنیقیها و اختراع پول در آسیای صغیر در ح ۷۰۰ ق‌م تأثیر عمیق در اوضاع فرهنگی و اقتصادی کرد. در ح ۱۱۰۰ ق‌م مهاجمین دیگری به یونان تاختند، و تمدن میسنی را از بین بردند، و دولتشهرها تأسیس کردند، که سرانجام حکومت دموکراسی در آنها استقرار یافت. در قرون ۶م–۴م ق‌م فرهنگ و تمدن یونانی بمعنی اخص نشأت یافت-که فتوحات اسکندر مقدونی باعث اشاعه‌ی آن در مشرق‌زمین گردید.

در قرن سوم ق‌م شهر رم در شبه جزیره‌ی ایتالیا رونق بسیار یافت، و پس از جنگهای کارتاژی، سیسیل و اسپانیا جزء قلمرو دولت روم گشت، و در ۱۴۶ ق‌م یونان یکی از ایالات روم شد. ضمناً سلتهای اروپای مرکزی، پس از دست یافتن به فرانسه و بریتانیا و ایرلند و ل ایتالیا، وارد اسپانیا شدند. رومیها سلتهای ایتالیا و اسپانیا را در قرن دوم ق‌م، و سلتهای فرانسه را در قرن اول ق‌م، و سلتهای بریتانیا را در قرن اول ب‌م مطیع ساختند. در زمان آوگوستوس، رودهای راین و دانوب مرز شمالی امپراطوری روم گردید. فتوحات روم، نه فقط وسیله‌ی حفظ نظم و بسط تجارت و اشاعه‌ی تمدن یونانی‌رومی شد، بلکه وسیله‌ی نشر مسیحیت نیز گردید، و در ۳۲۴ ب‌م دین مسیح دین رسمی امپراطوری شد. ولی توسعه‌ی امپراطوری در قرن دوم ب‌م متوقف گردید، و مشکلات مالی و عیوب دستگاه اداری و مهاجمات پی در پی اقوام وحشی از مرزهای شمالی منجر به متلاشی شدن امپراطوری روم گردید.

۲ ــ قرون وسطی. در قرون ۴م–۶م میلادی، اروپای غربی مورد هجوم آنگلوساکسونها، فرانکها، گوتها، و لومباردها شد، ولی اولیاء دین مسیح کوشیدند که سنتهای فرهنگ رومی را زنده نگاهدارند. در اروپای شرقی امپراطوری روم باقی ماند، و پایتختش قسطنطنیه بود، و از همین جا مسیحیت وارد شبه جزیره‌ی بالکان و روسیه شد. در قرون ۷م–۸م اعراب قدرت یافتند، و اسپانیا را تحت فرمان درآوردند (نیز ← اندلس).

شارلمانی فرانسه و آلمان غربی و ایتالیای شمالی را تحت دولت واحد آورد، و در ۸۰۰ ب‌م از پاپ عنوان امپراطور یافت. پس از انحلال امپراطوری وی، فرانسه و آلمان دو کشور مستقل شدند. سپس دورانی پرآشفتگی آمد که هجوم وایکینگها آنرا آشفته‌تر ساخت، و در طی همین دوره بود که نظام فئودالیته پیدایش یافت. در ۹۶۲ اوتوی I امپراطوری روم را تجدید کرد، و قلمرو آن منحصر به آلمان و ایتالیای شمالی بود. دعاوی پاپ که خواهان اطاعت امرا و پادشاهان از مقام پاپی بود، و پاپ گرگوریوس VII آنرا پیش کشید، باعث کشمکشهای سخت بین پاپ و امپراطور شد، و هر دو را از اعتبار انداخت. جنگهای صلیبی (۱۰۹۵–۱۲۹۱) دستگاه پاپی را رونق و قدرت داد، ولی انتقال مرکز پاپ به آوینیون در ۱۳۰۹–۷۸ و شقاق کبیر (۱۳۷۸–۱۴۱۷) اعتبار پاپ را ضعیف کرد. زندگی شهری و داد و ستد که بعلت هجوم اقوام وحشی دوچار انحطاط شده بود، پس از شارلمانی جانی تازه گرفت، و این امر در شهرهای ایتالیا (خاصه در جنووا و ونیز و فلورانس و میلان که با شرق نزدیک، و سپس با آسیای مرکزی و چین تجارت داشتند) آغاز گردید. از قرن ۱۲م، این شهرها ـ مانند شهرهای آلمان و فلاندر ـ بصورت جمهوریهای خودمختار درآمدند، و در قرون ۱۴م–۱۵م بترویج نهضت معروف به رنانس پرداختند.

در قرون ۱۴م–۱۵م، در نتیجه‌ی کشمکشهای پادشاهان و اشراف فئودال، دولتهای متمرکزی در اروپای غربی تشکیل شد، و از جنبه‌های مشترک بین اغلب این دولتها تشکیل انجمنهای پارلمانی بود که نمایندگان ملاکین و شهرها در آنها شرکت داشتند. اروپای شرقی در این دوره وضع سیاسی ثابتی نداشت، و این امر نتیجه‌ی استیلای ترکها بر شبه جزیره‌ی بالکان بود که در ۱۴۵۳ که قسطنطنیه بدست آنان افتاد بمنتهای شدت رسید.

۳ ــ قرون جدید. در قرون ۱۶م–۱۷م سیاست

اروپای مرکزی عمدهٔ تحت نفوذ رقابت فرانسه و امپراطوری هاپسبورگ (که بر اسپانیا و اتریش و هلند حکمفرمائی داشت) بود. پس از ۱۵۱۷، اصلاح دینی (← پروتستان، نهضت) اوضاع را پیچیده‌تر ساخت. مذهب پروتستان بدو صورت عمده ـ مذهب لوتری و مذهب کالونی ـ متشکل شد. مذهب لوتری را که محافظه‌کارتر بود امرای آلمانی و اسکاندیناوی پذیرفتند، و مذهب کالونی در هلند و اسکاتلند و مخصوصاً در فرانسه رواج یافت. و این مذاهب جدید مخالفت کاتولیکها را برانگیخت.

در نتیجه‌ی کشمکشهای اسپانیای کاتولیک از یک طرف و انگلستان و هلند پروتستان از طرف دیگر، در اواخر قرن ۱۶م هلند و انگلستان بصورت دو نیروی دریائی درآمدند. اوضاع فرانسه بسبب جنگهای مذهبی ۱۵۶۲–۹۸ سخت دوچار آشفتگی و دودستگی بود تا آنکه هانری IV آزادی مذهبی و حکومت مطلقه‌ی پادشاهی را مستقر کرد. در داخل آلمان، مساعی خاندان هاپسبورگ برای تجدید سلطه‌ی کلیسا و امپراطوری منجر به جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸) شد، و در نتیجه، فرانسه ـ بجای اسپانیا ـ مقتدرترین دولت اروپا گردید.

در قرن ۱۷م، در انگلستان تفوق پارلمان استقرار یافت، ولی در سایر کشورها حکومت مطلقه‌ی سلطنتی جای مجالس شوری را گرفت، و نمونه‌ی کامل این نوع حکومت مطلقه همانست که لوئی XIV (سلطنتش ۱۶۴۳–۱۷۱۵) در فرانسه برقرار کرد. در اروپای شمالی، دولت سوئد ـ که مدت یک قرن جزء دولتهای نیرومند اروپائی بشمار میرفت ـ پس از مرگ (۱۷۱۸) شارل XII از اعتبار افتاد، و در ضمن دو دولت مقتدر دیگر وارد میدان شدند: یکی روسیه، که بدست پطر کبیر بنیانگذاری شد، و دیگری دولت پروس. رقابتهای بین پروس و اتریش، و بین بریتانیا و فرانسه در هند و امریکا باعث ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) و جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳) گردید؛ پس از پایان این جنگها، پروس بصورت یک دولت مقتدر اروپائی درآمد، و امپراطوری مستعمراتی فرانسه بدست بریتانیا افتاد.

روح طغیان بر ضد حکومتهای مطلقه منجر به انقلاب فرانسه (۱۷۸۹–۹۹) گردید. در طی جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه (۱۷۹۲–۱۸۰۲) و جنگهای ناپلئون I، سربازان فرانسه سبب نشر افکار انقلابی در اروپا شدند. مدت سی سال اتحاد مقدس کوشید که نهضت آزادیخواهی را که در نتیجه‌ی انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی پدید آمده بود بقهر فرونشاند. در ۱۸۴۸ تقریباً سراسر اروپا دستخوش انقلابهای ملی و آزادیخواهانه شد (← انقلابهای ۱۸۴۸)، و سرانجام، ایتالیا در ۱۸۷۰ و آلمان در ۱۸۷۱ وحدت یافتند، و در فرانسه حکومت جمهوری استقرار یافت (۱۸۷۱). جنگهای استقلال یونان (۱۸۲۱–۲۹) انحطاط امپراطوری عثمانی را آشکار ساخت. سپس دوره‌ی کشمکش بر سر بالکان فرا رسید که در آن روسیه ابتدا بر ضد بریتانیا و فرانسه و بعداً علیه اتریش و آلمان بپا خاست. مسئله‌ی بالکان، روابط خصمانه‌ی فرانسه و آلمان، و رقابتهای مستعمراتی، دو جبهه‌ی مقابل در اروپا بوجود آورد، یکی اتحاد مثلث (۱۸۸۲) بین آلمان و اتریش و ایتالیا، و دیگری اتحاد (۱۸۹۳) فرانسه و روسیه که بریتانیا نیز در ۱۹۰۴–۱۹۰۷ بآن ملحق شد (← اتلاف مثلث). نتیجه‌ی این صف‌آرائی جنگ جهانی I (۱۹۱۴–۱۸) بود.

پس از جنگ I، حکومت روسیه به جمهوری کمونیستی و حکومت آلمان و اتریش به جمهوری بر اساس دموکراسی مبدل شد، و در ایتالیا و مجارستان حکومت دیکتاتوری فاشیستی روی کار آمد. امپراطوریهای اتریش و روسیه و عثمانی از بین رفت، و کشورهای تازه از قبیل لهستان و چکوسلواکی و یوگوسلاوی تشکیل گردید. با روی کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ مرحله‌ی جدیدی در تاریخ اروپا آغاز شد. آلمان و ایتالیا سیاستی تجاوزکارانه در اسپانیا و اتریش و چکوسلواکی و آلبانی پیش گرفتند، و بریتانیا و فرانسه بین سیاست سکوت و مقاومت گنرانیدند، تا جنگ جهانی II (۱۹۳۹–۴۵) برپا شد. در ۱۹۳۹–۴۱ آلمان قسمت اعظم اروپا را اشغال کرد، ولی در ۱۹۴۱ که تجشم و کشمت وارد جنگ شدند ورق برگشت. پس از شکست نهائی آلمان، این کشور به چهار منطقه تقسیم شد. پس از جنگ، روسیه نیرومندترین دولت اروپائی گردید، و در اغلب ممالک شرقی اروپا دولتهای دست‌چپی روی کار آمدند. از طرف دیگر، در اروپای غربی نفوذ کشمت بیش از پیش زیاد شد (← آتلانتیک شمالی، پیمان). حس همکاری بیشتری بین دول اروپای غربی بوجود آمد، که از آثار آن میتوان ← شورای اروپا، ← سازمان همکاری اقتصادی اروپا، و ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا را نام برد. نیز رجوع کنید به مقالات آتیه که با کلمه‌ی اروپا آغاز میشود.

اروپا، اتحادیه‌ی پرداختهای[1]: ← اروپا، سازمان همکاری اقتصادی.

اروپا، اداره‌ی انرژی هسته‌ای[2]: ← اروپا، سازمان همکاری اقتصادی.

اروپا، انجمن بازرگانی آزاد[3] یا **انجمن بازرگانی آزاد اروپائی** از کشورهای اتریش، دانمارک، بریتانیای کبیر، نروژ، پرتغال، سوئد، و سویس تشکیل شد، تا بازرگانی آزاد را بین کشورهای مزبور تأمین نماید. پیمانی هم بین این کشورها بدین منظور امضا شد، ولی تا ۱۹۶۱ بتصویب نهائی نرسیده بود. گاهی این مجمع را بنام "کشورهای هفتگانه"[4] میخوانند تا متمایز از شش کشوری باشد که ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا را تشکیل داده‌اند.

اروپا، بازار مشترک[5]: ← اروپا، جامعه‌ی اقتصادی.

اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد[6]، نام برنامه‌ای که در کنفرانس اقتصادی پاریس (۱۹۴۷) برای احیای اقتصاد بعد از جنگ بعضی از کشورهای اروپا تهیه گردید. چون جورج مارشال، وزیر خارجه‌ی وقت کشمت، نقش مهمی در تنظیم و عملی شدن این برنامه بعهده داشت، و مبتکر کومکهای اقتصادی کشمت بکشورهای اروپا بود، این برنامه بنام برنامه‌ی مارشال معروف شده است. در ۱۹۴۸–۵۱ اجرای آن بعهده‌ی اداره‌ی همکاری اقتصادی بود، و سپس به اداره‌ی امنیت متقابل انتقال یافت (← برنامه‌ی امنیت متقابل).

اروپا، جامعه‌ی اقتصادی[7] یا **جامعه‌ی اقتصادی اروپائی** عبارت از بازار مشترکی است که بین کشورهای گروه بنلوکس، و فرانسه، ایتالیا، و آلمان غربی تشکیل شده است. بموجب پیمانی که در سال ۱۹۵۷ بین کشورهای مذکور منعقد شد، و مدت آن دوازده سال است، اعضای این بازار مشترک قبول کرده‌اند که اتحادیه‌ی گمرکی بین خود ایجاد نمایند، و سیاست بازرگانی مشترکی را قبول کنند. منظور این پیمان این است که بتدریج تضییقات و موانع بازرگانی را بین کشورهای عضو از میان بردارند، و تعرفه‌های گمرگی یکنواخت برای واردات از سایر کشورها برقرار سازند، و جریان سرمایه را بین کشورهای عضو ترویج کرده و آزاد بگذارند، و رفت و آمد کارگران را بین کشورهای عضو تسهیل نمایند، و روشهائی که برای تأمین اجتماعی و نرخ دستمزد کارگران معمول است یکنواخت کنند، و به تجدید حیات صنایع بوسیله‌ی یک بانک سرمایه‌گذاری کومک و مساعدت لازم را بنمایند. بعلاوه مستملکات و نواحی که متعلق باعضای پیمان است از کاسته شدن نرخ تعرفه‌ی گمرکی و سایر تسهیلات منکور برخوردار خواهند بود. بازار مشترک بین کشور های منکور (بازار مشترک اروپا) مقاصد خود را بوسیله‌ی عوامل موجود در ائتلاف ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا اجرا میکند.

اروپا، جامعه‌ی انرژی اتمی[8] یا **جامعه‌ی اروپائی انرژی اتمی،** سازمانی فوق ملل که در ۱۹۵۷ بمنظور پیش بردن توسعه‌ی انرژی اتمی در ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا، تشکیل گردید. هدف آن بوجود آوردن بازار مشترکی برای مواد خام و وسایل و تجهیزات اتمی، تشویق همکاری در تحقیقات هسته‌ای، و تهیه‌ی ذخیره‌ای از کارمندان فنی است.

اروپا، جامعه‌ی دفاعی[9]، نام مجموعه‌ی چند کشور اروپائی که بموجب طرح پیشنهادی سال ۱۹۵۲ قرار بود در تشکیل یک ارتش اروپائی شرکت کنند. شامل کشورهای فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی، بلژیک، هلند، و لوکزامبورگ بود. در سال ۱۹۵۴ که دولت فرانسه از تصویب این طرح امتناع کرد موضوع ← اتحادیه‌ی اروپای غربی مطرح شد.

اروپا، جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد[10] یا **جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد** در سال ۱۹۵۲ از طرف کشورهای گروه بنلوکس، و فرانسه، ایتالیا،

(۱)European Payments Union (۲)European Nuclear Energy Agency (۳)European Free Trade Association (۴)Outer Seven (۵)European Common Market (۶)European Recovery Program (۷)European Economic Community (۸)European Atomic Energy Community (۹)European Defense Community (EDC) (10)European Coal and Steel Community (ECSC)

و آلمان غربی بمنظور ایجاد بازار واحدی برای فروش زغال سنگ و فولادی که کشورهای مزبور تولید میکنند ایجاد گشت.

اروپا، سازمان همکاری اقتصادی[1] یا **سازمان همکاری اقتصادی اروپائی**، سازمانی که در سال ۱۹۴۷ برای همکاری بین کشورهای اروپای غربی ایجاد شد. کشورهای عضو سازمان عبارت بودند از اتریش، بلژیک، دانمارک، فرانسه، بریتانیای کبیر، یونان، ایسلند، ایرلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا، سوئد، سویس، ترکیه، و آلمان غربی. این سازمان در انجام ← برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا نقش مهمی داشت، و پس از آنکه در سال ۱۹۵۲ این برنامه بپایان رسید، فعالیت عمده‌ی سازمان متوجه حذف سهمیه‌بندی واردات در کشورهای اروپائی، ایجاد اداره‌ی انرژی هسته‌ای اروپا (در ۱۹۵۸) (وظیفه‌ی آن تولید انرژی اتمی برای مقاصد صلح‌آمیز در اروپای غربی است)، و نظارت در اجرای قرارداد پولی بین کشورهای اروپا است. قرارداد پولی اروپا متعاقب تشکیل اتحادیه‌ی پرداختهای بین کشورهای اروپا بوجود آمد (۱۹۵۸)، تا کشورهای عضو بتوانند پولهای رایج هر کشور عضو را با پول کشور دیگر تبدیل نمایند، و از تضییقاتی که موجود بود بکاهند. اتحادیه‌ی پرداختها خودبخود اعتباراتی در اختیار کشورهای عضو میگذاشت تا مبادله‌ی پول را تسهیل نماید، در صورتیکه قرارداد پولی اروپا ایجاد صندوقی نموده است که مبادله‌ی پول را بر اساس طلا بین کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی اروپا تأمین میکند، و به دادن اعتبارات خودبخود خاتمه داده است.

اروپا، شورای[2]، هیئت بین المللی که در ۱۹۴۹، بعنوان اولین قدم در راه تشکیل اتحادیه‌ی دولتهای اروپائی (← اروپا، کشورهای متحد)، بوجود آمد. مرکز آن در ستراسبورگ (فرانسه) است. مرکب است از کمیته‌ای از وزیران و یک مجمع شوری. اعضای آن عبارتند از اتریش، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، بریتانیای کبیر، بلژیک، ترکیه، جمهوری فدرال آلمان (غربی)، دانمارک، سوئد، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ، هلند، یونان.

اروپا، قرارداد پولی: ← اروپا، سازمان همکاری اقتصادی.

اروپا، کشورهای متحد[3]. موضوع تأسیس فدراسیونی (← فدراسیون) از ممالک اروپا از بعد از جنگ I چندبار مطرح شده است. در سال ۱۹۲۹، آ. بریان طرحی برای تشکیل یک اتحادیه‌ی فدرال اروپائی به جامعه‌ی ملل تقدیم کرد. طرح ک. ک. ستریت، بجای فدراسیون اروپائی، فدراسیونی از کشمت، بریتانیای کبیر و دومینیونهای آن، و بعضی کشورهای اروپای شمالی و غربی پیشنهاد میکرد. وینستن چرچیل در ۱۹۴۵ طرحی برای تشکیل اتحادیه‌ای از فرانسه و بریتانیا پیشنهاد کرد، و در ۱۹۴۶ بطرفداری از تشکیل کشورهای متحد اروپا با رعایت و محترم شمردن مقررات سازمان ملل برخاست. بعداً فکر تشکیل یک جامعه‌ی سیاسی اروپائی پیش آمد (۱۹۵۲–۵۳). اتحادیه‌ها و جامعه‌های اروپائی را که بعد از جنگ II تشکیل یافته میتوان قدمهائی در راه تشکیل کشورهای متحد اروپا شمرد. رجوع کنید به سایر مقالاتی که تحت عنوان "اروپا" آمده است.

اروپا، مجمع پارلمانی[4] یا **مجمع پارلمانی اروپائی**، هیئت مقننه‌ای که بمنظور وضع مقررات و قوانینی در امور مربوط به ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا، ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا، و ← جامعه‌ی انرژی اتمی اروپا، در سال ۱۹۵۸ ایجاد شد. این مجمع جانشین مجمع مشاوره‌ی ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا گردید.

اروپاسیا[5] (orupāsiā) [= اروپا + آسیا]، نامی که به اروپا و آسیا بعنوان یک قاره داده شده است.

اروپای غربی، اتحادیه‌ی[6]، سازمان دفاعی مشترک که دولتهای گروه بنلوکس، و فرانسه، بریتانیای کبیر، ایتالیا، و آلمان غربی در آن عضویت دارند. این اتحادیه از توسعه‌ی سازمان ← پیمان بروکسل ـ پس از امتناع (۱۹۵۴) فرانسه از تصویب طرح ← جامعه‌ی دفاعی اروپا ـ بوجود آمد، و پس از تصویب (۱۹۵۵) ← موافقتنامه‌ی پاریس شروع بکار کرد. زیر نظر سازمان ← پیمان آتلانتیک شمالی انجام وظیفه میکند.

اروپیوم[7] (oropiom؛ از فنس)، عنصر شیمیائی فلزی، علامت شیمیائی آن Eu (← عناصر، جدول). از عناصر خاکهای کمیاب است. میتوان بجای رادیوم از آن استفاده کرد.

اروج بیگ (oruj beyg) [اروج بیگ ابن سلطان علی بیگ]، معروف به **دون خوان ایران** (don xuāne)، فد ذی الحجه‌ی ۱۰۱۳ هق، از امرای قزلباش. وی در جنگهای ایران و عثمانی در عهد شاه عباس I صفوی شرکت داشت، و در سنه‌ی ۱۰۰۷ هق، با حسینعلی بیگ بیات و سر آ. شرلی، بعنوان عضو سفارت به اسپانیا رفت، و در آنجا به مذهب کاتولیک درآمد، و بلقب دون خوان یا دون ژوان ایران شهرت یافت. کتابی از تقریرات او بزبان کاستیلی موجودست (اصل فارسی آن در دست نیست) که حاوی اطلاعاتی در باب اوضاع و احوال ایران در دربار صفویه است، و گ. لسترینج، خاورشناس انگلیسی، آن را ترجمه و نشر نموده است. اروج بیگ در اسپانیا طی نزاعی کشته شد. کتاب دون خوان ایرانی، از روی ترجمه‌ی انگلیسی لسترینج بفارسی نیز ترجمه شده است (دون ژوان ایرانی، تهران ۱۳۳۸).

اروروت[8] (arōrut؛ انگل)، نوعی نشاسته‌ی خوراکی و زودهضم که از بعضی گیاهان امریکای جنوبی استخراج میشود. اروروت اصلی را از گیاه *Maranta arundinacea* که برگهای زیبای زینتی دارد میگیرند. نیز ← ساگو.

اروس[9] (eros) [یند، = عشق]، در اساطیر یونان، خدای عشق. وی نیروی عشق در تمام تجلیات آنست. بعضی او را برخاسته از خالوس و یکی از کهنترین خدایان میدانستند. در ← اسرار اورفئوسی با دیونوسوس بستگی داشت، و بعنوان اولین مولود مورد پرستش بود. بر طبق عقیده‌ی رایجتر، پسر آرس و آفرودیته بود، و بصورت جوانی بالدار و طفلی مسلح به تیر و کمان نمایش داده میشد. در ادوار بعد، مخصوصاً در دوره‌ی رومیان بصورت طفلی نمایش داده میشد (اروس مطابق

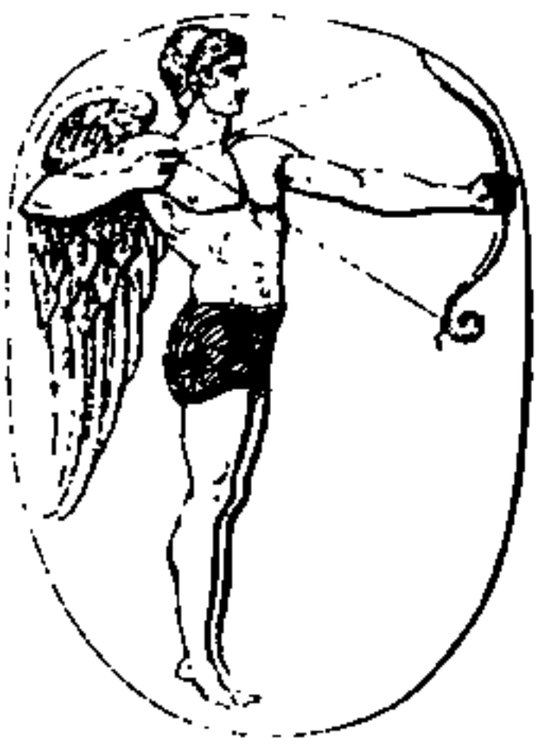

اروس (کوپیدو)



اروس (کوپیدو) در حال پیکان تیز کردن

اروس (کوپیدو)

کوپیدو در اساطیر رومی است). برای داستان عشق او ← پسوخه.

اروستراتوس یا **هروستراتوس:** ← دیانا، معبد.

اروستوک[10] (arustuk)، رودی بطول ح ۲۲۰ کم، که در ل ایالت مین (کشمت) سرچشمه گرفته در ایالت برونسویک جدید (کانادا) به رود سنت جان میریزد. ولایت اروستوک از ایالت مین از این رود نام گرفته و بجهت زراعت سیب زمینی معروفست.

اروشری، لهجه‌ی، از لهجه‌های فلات پامیر.

آروکاریا (ārokāriā؛ فنس)، انگل بانیابانیا (bānyā–)، سرو بزرگ نواحی گرمسیر استرالیائی که نام علمی آن *Araucaria bidwillii* است. قبایل بومی غذای عمده‌ی خود را از دانه‌های آن بدست میآورند.

آروکانیالیان[11] (ārokāniā'iyān)، نام قبایلی کمابیش مستقل که در شیلی حالیه زندگی میکردند، و هنوز هم در قسمتی از شیلی و آرژانتین سکونت دارند. در قرن ۱۵م سخت با اینکاها بمبارزه برخاستند، و در برابر اسپانیائیها که اول‌بار در ۱۵۴۱ بسرکردگی پ. دِ والدیویا بسرزمین آنان هجوم آوردند سخت مقاومت کردند. مقاومت آنان در شیلی در مقابل سفیدپوستان در جنگ ۱۸۸۰–۸۱ پایان یافت، و کسانی از آنها هم که قبلا به آرژانتین گریخته بودند در ۱۸۸۳ بانقیاد در–

(۱)Organization for European Economic Cooperation (OEEC) (۲)Council of Europe (۳)United States of Europe (۴)European Parliamentary Assembly (۵)Eurasia (۶)Western European Union (WEU) (۷)europium (۸)arrowroot (۹)Eros (10)Aroostook (11)Araucanian

آمدند.

اروکس[1] (eruks)، شهر قدیمی، غ سیسیل، ایتالیا. مدتها بین سیراکوز و سیسیل متنازع‌فیه بود. کارتاژیها در اولین جنگهای کارتاژی ویرانش کردند (ح ۲۶۰ ق‌م) جالبترین آثار آن دیوارهای سنگی عظیم با نقوش فنیقی است.

ارومیه (orumiyye) یا **ارمیه** (ormie)، ناحیه‌ی مرزی و شهر، غ آذربایجان، ایران. نام شهر در اوایل دوره‌ی پهلوی به رضائیه تبدیل شد. ناحیه‌ی ارومیه از ش به دریاچه‌ی ارومیه (← رضائیه، دریاچه‌ی)، از غ به ترکیه، و از ل به سلماس محدود، و تقریباً مطابق شهرستان رضائیه‌ی حالیه بود. دره‌ی رود قادر چای در کناره‌ی جنوبی آنست. درازای آن از ل به ج ح ۱۳ کم و پهنایش از ش به غ ح ۵۵ کم است. قسمتی از آن کوهستانی و قسمت دیگرش دشت است. رودهای عمده‌اش بارانduz، برده سور، روضه چای، و نازلو چای میباشد. دشت آبرفتی ارومیه بعلت داشتن آب فراوان بسیار حاصلخیز است. زراعت نواحی کوهستانی دیم میباشد. وضع طبیعی با پرورش احشام مساعد است.

تاریخ. در حفریاتی که در ناحیه‌ی ارومیه بعمل آمده آثار ازمنه‌ی باستانی کشف شده است، که بعضی را از ح ۲۰۰۰ ق‌م دانسته‌اند. در روایات متأخر زردشتی شهر ارومیه مولد زردشت شمرده شده است. اعراب در اوایل اسلام (بقولی در خلافت عمر) ارومیه را فتح کردند. جغرافیدانهای قرن سوم هق ارومیه را سومین شهر آذربایجان (بعد از اردبیل و مراغه) شمرده‌اند. در جنگهای طغرل ابن ارسلان سلجوقی با قزل ارسلان، طغرل شهر را محاصره کرد (۵۸۵ هق) و آنرا گرفته تاراج و ویران نمود. شهر ارومیه دگربار آباد شد. امیر تیمور ظاهراً ارومیه را تیول گرگین بیگ نامی از ایل افشار قرار داد، و تاریخ ارومیه در قرن ۱۲م هق بستگی به تاریخ این ایل دارد که در دشت ارومیه سکنی گرفته بودند، و پیوسته با ایلات مجاور در جنگ بودند، و دولت عثمانی هم کردها را بر ضد آنان تحریک میکرد. سرانجام، نادر شاه افشار دست عثمانیها را از آذربایجان کوتاه کرد. پس از ابراهیم شاه افشار، آزاد خان افغان آنرا گرفت، ولی محمد حسن خان قاجار آزاد خان را مغلوب کرد (۱۱۶۹ هق) و ارومیه را پس گرفت، و پس از وی، فتحعلی خان افشار ارومیه و مراغه و تبریز را تصرف کرد، و بعداً کریم خان زند آنرا گرفت. پس از زندیه، ایل افشار با کومک بعضی از ایلات مجاور بر ضد قاجاریه متحد شدند، ولی کاری از پیش نبردند، و در زمان فتحعلی شاه قاجار برای نخستین‌بار، حاکم ارومیه از طرف حکومت مرکزی تهران منصوب شد. در جنگهای ۱۸۲۸ ایران و روسیه چند ماه تحت اشغال روسها بود. در ماه اوت ۱۹۰۶ (۱۳۲۴ هق)، ترکهای عثمانی آنرا تصرف کردند، و در دسامبر ۱۹۱۱ (۱۳۲۹ هق) روسها آنرا اشغال نمودند. طی جنگ I چندبار دست‌بدست گشت، و از حملات عثمانیها آسیب بسیار دید. بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، کار شهر بدست انجمنی از آسوریان افتاد، و شهر معرکه‌ی حوادث و کشتارهای خونین شد (از جمله قتل عام مسلمانان بتوسط مسیحیان در ۲۲ فوریه‌ی ۱۹۱۸ مطابق ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶ هق). پس از پایان جنگ I، شهر به ویرانه‌ای خالی از سکنه تبدیل شده بود. در دوره‌ی پهلوی قدرت دولت مرکزی در آنجا مستقر گردید. برای شهر و شهرستان جدید ← رضائیه. در سال ۱۹۰۰، جمعیت ارومیه به ۳۰۰٬۰۰۰ تن تخمین شده است که ۴۵٪ آنها مسیحی بودند. تاریخ ورود مسیحیان آرامی که از جنگ I ببعد خود را آسوری میخوانند به ارومیه معلوم نیست. در ۱۸۳۵ برای نخستین‌بار مبلغین امریکائی نسطوری در ارومیه مستقر شدند، و در ۱۸۴۰ فرقه‌ی لازاری (از کاتولیکهای رومی) آمدند. در اواخر قرن ۱۹م، مبلغین انگلیکان از طرف اسقف اعظم کنتربری بآنجا اعزام شدند. در ۱۹۰۰ مبلغین کلیسای ارتدوکس روسی به فعالیت پرداختند، ولی این هیئت بموجب پیمان ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۲۱ (۱۹ جمادی الثانی ۱۳۳۹ هق) ایران و روس منحل گردید.

ارومیه، دریاچه‌ی: ← رضائیه، دریاچه‌ی.

آرون[2]، نام اروپائی برای مرد، مطابق ارن انگلیسی و هارون عربی.

اروند (arvand)، کوه، همدان، ← الوند.

اروند (arvanaq)، دهستان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی؛ مرکزش شبستر. بندر شرفخانه (ساحل شرقی دریاچه‌ی رضائیه) و ده طسوج در این دهستان است. این اطلاعات مقتبس از کتاب اسامی دهات کشور (نشریه‌ی اداره‌ی کل آمار، جلد ۱، فروردین ۱۳۲۹ هش) است. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۴، مهر ماه ۱۳۳۰) اسمی از این دهستان دیده نمیشود، و دهات آن جزء چند دهستان دیگر محسوب شده است.

اروند[3] (aruna) یا **ارنان** یا **اورنان** (هر دو ornān)، مردی که خرمنگاه خود را به داود فروخت، و او بر آن معبدی ساخت. محل آن، واقع بر کوه موریا، بعدها جایگاه معبد اورشلیم شد (دوم سموئیل ۲۴.۱۵–۲۵. بعنوان اورنان، اول تواریخ ۲۱.۱۴–۳۰؛ دوم تواریخ ۳.۱).

اروین[4]، **سین جن** (sin jən ërvin)، ۱۸۸۳–، نویسنده‌ی انگلیسی، مت ایرلند. شهرت او بواسطه‌ی نمایشنامه‌هایش از قبیل جان فرگسن، خانم فریزر اول، و غیره) میباشد. داستانها و زندگینامه‌هائی، بالاخص زندگینامه‌ی اوسکار وایلد (۱۹۵۱) و برنارد شاو (۱۹۵۶)، نیز نوشته است.

اروینگ[5]، **ادوارد** (edwārd ërving)، ۱۷۹۲–۱۸۳۴، واعظ اسکاتلندی، از مؤسسین فرقه‌ی کاتولیک حواری که آنانرا غالباً اروینگیان میخوانند. در ۱۸۳۳ از کلیسای اسکاتلند طرد شد.

اروینگ[5]، **واشینگتن** (wāšingtən ërving)، ۱۷۸۳–۱۸۵۹، نویسنده‌ی امریکائی، مت شهر نیو یورک. پدرش از سوداگران انگلیسی بود که به کشمت مهاجرت کرده بودند. اروینگ ابتدا در جراید و مجلات مقاله مینوشت، و پس از گردشی در اروپا، سلمگاندی (salməgāndi) را منتشر کرد که مقالاتی هجائی و مطایبه‌آمیز در باب زندگی نیو یورک است. در ۱۸۰۹، بنام مستعار دیدریش نیکرباکر (didriš nikerbākər) کتاب هجائی تاریخ نیو یورک را نوشت. در ۱۸۱۵ به انگلستان اعزام شد تا امور شعبه‌ی تجارتخانه‌ی خانواده‌اش را در لیورپول اداره کند، ولی توفیقی نیافت، و یکدل به ادبیات پرداخت، و ۱۷ سال در اروپا ماند. کتاب طرحها (۱۸۱۹–۲۰)، در باب زندگی انگلیسی و مشتمل بر بعضی داستانهای محلی از قبیل ریپ ون وینکل (rip van winkəl) و غیره، باعث شهرت او گردید. سپس داستانهای دیگری (از قبیل داستانهای یک سیاح، ۱۸۲۴) منتشر کرد. در ۱۸۲۶–۲۹ وابسته‌ی سفارت امریکا در اسپانیا بود، و مواد کتابهای زندگی کریستوف کلمب (۱۸۲۸)، فتح غرناطه (۱۸۲۹)، و الحمراء (۱۸۳۲) را گرد آورد. در ۱۸۲۹–۳۲ منشی سفارت کشمت در لندن بود، و سپس به کشمت بازگشت و سفری به غرب اقصای کشمت نمود، و کتاب گردشی در چمنزارهای امریکا (۱۸۳۵) را منتشر کرد. در ۱۸۴۲–۴۶ سفیر کشمت در اسپانیا بود. سالهای آخر عمر خود را بیشتر صرف زندگینامه‌های گولدسمیث و واشینگتن کرد. اروینگ اولین نویسنده‌ی امریکائی است که در خارج کشمت شهرت یافت. وی محبوب امریکائیان است، و در ایران مخصوصاً بجهت کتاب زندگی محمد و جانشیانش (۱۸۴۹–۵۰) معروفیت دارد. انشای او ساده و بی‌تکلف و از ظرافت و مطایبات ذوق‌آمیز برخوردار است.

اروینگ[6]، سر **هنری** (sər henri ërving*)، ۱۸۳۸–۱۹۰۵، بازیگر انگلیسی و گرداننده‌ی تئاتر. اسم اصلی او جان هنری براذریب بود. در ۱۸۵۶ نام اروینگ بخود داد، و ده سال در تئاتر های ولایات بازی کرد، و در ۱۸۶۶ به لندن آمد. از ۱۸۷۱ در تئاتر لایسیوم به بازیگری پرداخت، و پس از چندی شهرت بسیار یافت. در ۱۸۷۸ گردانندگی لایسیوم را بدست آورد، و د. ا. تری را، بعنوان زن بازیگر طراز اول، به همکاری برگزید، و این همکاری تا آخر عمر اروینگ دوام یافت. اروینگ به محترم ساختن حرفه‌ی بازیگری همت گماشت، و نخستین بازیگر انگلیسی بود که عنوان "سر" یافت، و نیز پس از مرگ در وستمینستر ابی مدفون شد.

اره[6]، افزار برش، معمولاً بشکل تیغه‌ای دندانه‌دار. اره‌ی سنگی در عصر حجر جدید ظاهر شد. انواع اره عبارتند از اره‌ی گرد، اره‌ی تسمه‌ای که روی دو قرقره میچرخد، و اره‌ی استوانه‌ای برای برشهای مستدیر.

ارهارت[7]، **امیلیا** (əmilyā erhārt)، ۱۸۹۸–۱۹۳۷، بانوی خلبان امریکائی، مت کانزاس. اولین بانوئی بود که، بعنوان مسافر، بر فراز قطلا، از نیوفندلند تا ویلز، پرواز کرد (۱۹۲۸). و نیز نخستین بانوئی بود که بر فراز قطلا به تنهائی پرواز نمود (۱۹۳۲). در ۱۹۳۵ از هونولولو به کالیفرنیا پرواز کرد. در ۱۹۳۷، بقصد پرواز بدور دنیا، عازم شد، ولی در پرواز بر فراز قکم

(۱)Eryx (۲)Aaron (۳)Araunah (۴)Ervine (۵)Irving (۶)saw (۷)Earhart

ناپدید گردید.

ارهاش[1] (erhāš؛ از فنـ) یا **ارها** (erhā؛ آلمانی)، عاملی کـه در خون ۸۰ تا ۸۵ درصد از افراد بشر وجود دارد، و در سال ۱۹۴۰ بتوسط ک. لاندشتاینر و الکـزانـدر ویـنر در خون میمونی بنـام رسوس (resus) کشف شد. این میمون از جنس *Macacus* *rhesus* است، و عامل مذکور از دو حرف اول لفظ *rhesus* نام گرفته است. عـامل ارهـاش بستگی به وجـود یـک مـادهٔ پـروتـئـیـنی دارد، و مـواد پـروتـئـینی هـر موجـود زنـده مخصوص خود آن موجود است، و هر مـادهٔ پروتـئینی دیگری کـه وارد خون شود اختلالاتی بوجود میآورد، و بهمین دلیل، بـدن بوسایـل گونـاگون مواد پـروتـئـینی خـارجـی را بمـجرد ورود بنحوی از بین میبـرد. هـر یک از گروههـای مختـلف خونی نیـز، بعلت اختـلاف ساختمان مواد پـروتـئـینی خود، بـرای صاحبان گروههای دیگر ایجاد اخـتلال مـینماید، و بوجود آمـدن پادتن در مقابـل گروههـای خونی دیگر یکی از راهـهـای مبـارزهٔ بـدن بـا ورود پروتـئین خارجی است. عامل ارهاش، مانند عامل گروههای خونی مخـتلف، هرگاه در بـدن افرادی که فـاقـد عـامل ارهـاش هستـند وارد شود، ایجاد پـادتن میکـند؛ بعبارت دیگر، اگر عـامل ارهاش وارد بدن کسی که فاقد این عامل است بشود، بدن برای از بین بردن این عامل پادتن خاصی میسازد، و این پادتن تـا آخر عمر در خون میـمانـد، و در صورت ورود مجدد عامل ارهـاش در بدن، واکنش خطرنـاک و گاهی مهلـکی بوجود میآورد. بـدین سبب، در تـزریق خون، توجـه بـه وجود یـا عدم عامل ارهـاش حائـز اهمیت است. عـلاوه بـراین، زنانی که فاقد این عامل هستند، اگر با مردی کـه دارای عامل ارهـاش است ازدواج کنند، نوزادشان همیشه دارای عامل ارهـاش است، کـه از راه جفت در خون مادر ایجاد پـادتن میکند، و مقدار پادتن در طی آبستـنیهای متعدد آنـقدر زیـاد مـیشود که تمام خون جنین را از بین میبرد، و موجب سقـط و یا، در موارد خفیفتر، یـرقـان و اختلال مغزی نـوزادان میشود. تـزریـق خـون دارای عـامـل ارهاش بـاین مادران نیـز واکنش خطرناک بوجود میآورد.

ارهماهی (arre.māhi)، نام مـاهیهای بزرگ دریاـ های گرم (نوع *pristis*)، که برودخانههای بزرگ امـریکا و آسیـا و افریقا نیز داخل میشوند. فک بـالای آن دارای تیغهای پهن (بطول تـا دو متر و پـهنـای ۳۰ سم) است و در دو طـرف آن دنـدان



وجـود دارد. ارهمـاهی خـلـیج فـارس (جـنس *P. cuspidatus*) از ماهیهـای حـرام گوشت است، و طـول ارهٔ آن بـه یـک متـر و وزنـش بـه ۲۰۰ ککـ میـرسـد. گـوشت نـمـکسود آن صـادر میشود.

ارهوس[2] (orhus)، شـهـر (جـه ۵۶°۱۰۳)، دانمارک، در ش ژوتـلنـد. دومین شهـر بـزرگ دانمارک و مرکز بازرگانی و صنعتی است. کلیسای جـامعی از قـرون وسطی و خانـههـای زیـبـائی از دورهٔ رنسانس دارد.

اری[3]، سـر **جورج بیدل** (sər jorj bidəl eri*)، ۱۸۰۱–۹۲، منجم انگلیسی، معتبر در مغنـاطیس و هـواشنـاسی، مدیر (۱۸۳۵–۸۱) رصـدخـانـهٔ سلطنتی.

آریا[4] (āriā؛ ایتالیائی)، قطعهٔ کوچـک موسیقی کـه بیشتر جنبـهٔ ملودیـائی دارد، و اغـلب بـه صورت (= فورم) دوتائی نوشته میشود، و وزن آن سنگین است.

آریالیها (āriāʿihā) یـا **آریاها** (āriāhā) یـا **آریانها** (āriānhā) یا **آرینها** (ārianhā)، شعبهٔ وسیعی از نژاد سفید که در ایام باستانی در ایـران و هند و اروپا ماندگار شدند، و بـاین جهت آنانرا اقوام هندواروپائی نیز میگوینـد و زبانهای هندو-اروپائی از زبـان مشترک آنـان مشتق شـده است. نام "آریائی" که آریائیهای شعبهٔ ایـرانی و هندی بخود داده بودنـد اصلا بمعنـی شریف است، و نـام ایران [= سرزمین آریائیها] از همین لفظ گرفته شده است. نام ایران ویجه (ayrāna vaeja) کـه در اوستا آمده ظاهراً بهمین معنی است، و مقصود از آن مـملکت اصلی (نامعلوم) آریـائیهـای ایـران است. جغرافیدانان قدیم یونان قسمتی از ایران را آریانا خواندهاند.

از سرگـذشت اقـوام آریـائی در ادوار پیش از تـاریـخ چنـدان اطـلاعی در دست نیست. احـتمالا مسکن اصلی آریائیها استپ ممتـد از شمال دریای سیـاه و دریـای خزر در ج روسـیـه تا ترکستان و رودهای جیحون و سیحون بـوده است. بعدهـا این اقوام بجهات اقتصادی مهاجرت کردند، و دستهای بجـانب اروپا و شعبهٔ دیگـر (شعبهٔ ایـرانی و هندی) بطـرف ایران و هنـد روان شدند (بعضـی نژادشنـاسان اخیر منشأ آسیائی اروپائیها و حـتـی انشعاب اروپـائیها را از یک منبع مشترک آریائی منکرند، و بسیاری از عـلمای فیـلولوژی اروپا را مـرکـز انشعاب اقوام آریـائی مـیدانـند. بعضی از علمـای نظری آلمـانی آریـائـیها را نـژادی سفید پوست و بـرتـر از دیـگران و مطابق بـا تـوتـونها شمرده‌اند، ولی دلیلی بر صحت این عقیده موجود نیست). آریـائیـهای ایـرانی و هنـدی از آسیـای مرکزی مهاجرت کردند؛ شعبهای بجانب هندوکش رفـته از راه درهٔ سنـد و پـنجـاب بـه هنـد روی نهادند، و شعبهٔ دیگر به ج و غ ایران روان شده در فلات ایران مانـدگار شدند. تـاریخ جـدا شدن شعبهٔ ایرانی و هـندی از سایر آریـائیـها معلوم نیست، ولی میدانیم که آریـاهای هندی در دورهٔ وِدائی (ح ۱۲۰۰ قم) پنجاب را در تصرف داشتند، و از طرف دیگـر در اسنـاد قـرن ۱۶م قم بـیـن النـهرین و سوریه نـامهـای آریـائـی دیده میشود. آغاز مهاجرت آریائیها را به ایران بعضی ح ۲۰۰۰ قم دانستهاند، و بعضی هم گفتهاند که این مهاجرت از قرن ۱۴م قم آغاز شده و تا قرن ششم قم دوام داشتـه است. ظـاهراً در اواسط هـزارهٔ دوم قم، در زمـان سلطنت هیکسوسهـا، آریـاهـا از ایـران پیشرفت عظیمی بطرف مغرب کردنـد، و بعضی از آنان امارتنشینهائی بـنـام خود در بین النهرین و سوریه و فلسطین تأسیس کردند، و در همین زمان است (تقریباً ۱۷۰۰ قم) که اسب توسط آریاهـا در بابل و مصر و یونان داخل شد، و تـا قـرنهـا بعد فقط در جنگ و برای کشیدن ارابههای جنگی از آن استفاده میشد (آریاها از زمانهای بسیار قـدیم سوارکار بودنـد). این آریاها در جنگ با مصریان و حتیان و آشوریان یا از بین رفته و یـا در میـان مردم بومی مستهلک شدند. در همین زمان فـلات ایران در تصرف آریائیها بود کـه به قبایل چنـدی تقسیم میشدند. قبایل عمده، بنـا بـر کتیبههـای داریوش-که با نوشتهٔ هرودوت مطـابقت دارد، و بعضی از آنها در اوستا نیز آمده-بقرار ذیل است: (۱) مـادها، در لـغ ایـران؛ (۲) پـارسها، در ج؛ (۳) هیرکـانیـان در استرابـاد؛ (۴) پـارتهـا، در خراسان؛ (۵) آریانهـا، در مجـاورت رود آریوس (هریرود)؛ (۶) ڈرانگیـان، در لـغ افـغـانستان، کـه سرزمین آنـان تـا سیستان (زَرَنـگ در کتیبههای داریوش) ممتـد بـود؛ (۷) آراخـوتیـان، در ناحیهٔ رود هلمند و شاخههای آن در اطراف قندهار؛ (۸) باکتریان، در دامنهای شمالی هندوکش تا کنار جیحون، که مرکز ایشان بـلخ کنونی بود؛ (۹) سغدیان، در ناحیهٔ کوهستانی میـان جیحون و سیحون؛ (۱۰) خـوارزمیان، در واحـهٔ وسیـع خیـوه؛ (۱۱) مـازگـیـان، کـنـار رود مـارگوس (مرغاب)، که بیشتر در واحهٔ مرو ساکن بودند؛ (۱۲) ساگـارتیـان، در زاگـرس شرقی. (نیـز ← داهه).

رفتار آریائیها با مردم بومی سرزمین ایران که بآن وارد شدند مانند رفتـار غالب بـا مغلوب بود، بخصوص کـه آریائـیهـا بومیان را پستتـر از خود میدانستند، و بنـا بر این، حقی برای آنان قـائل نبودنـد، و در اوایـل هـر جـا آنـانـرا میيافتند میکشتند، ولی بعدها که استقرار یـافتـند کارهای پـرزحمت را به آنـان واگذار میکـردنـد. مـذهب آریائیهای ایرانی و هندی در آغاز یکی بود، ولی بعدها جـدائی یـافت. آریائیها معتـقد به دو دسته موجودات بودنـد. یکی موجودات نیکوکار کـه به انسـان خـیـر و رحـمـت (خـاصـه نـور و بـاران) میرسانـند، و دیگری موجودات زشتکار کـه منشأ بـدیـها و بـا دستـهٔ اول در جـنـگ و ستیزنـد. موجودات نیکوکار را ستـایش میکردنـد، و برای محفوظ ماندن از شر موجودات زشتکار به خواندن دعاها و سحر و جادو میپرداختند. در آغاز، مانند بسیاری از ملل قدیم، عـنـاصر طبیعی را از قبیل رعد و آفتاب (← مهر) میپرستیدند، ولی بعدها بتدریج ترقی کـرده به خدای یگانه معتقد شدند. در خانوادههای آریائی پدر اختیـار تام داشت. زن بانوی خانه بود، و آریائیهـا احترام زنـان خود را بیش از سایر اقـوام نـگـاه میداشتند. از وظـایف مخصوص رئیـس خانوادهٔ مراقبت آتشگاه خـانواده و روشن نگاهداشتن آن بود. مردم بـه سه طبقهٔ روحانی، سپاهی، و برزگر تقسیم میشدند. تـاریخ آریائیهای ایرانی از قرن هفتم یا اواخر قرن هشتم قم آغاز میشود. ← **ایران قبل از اسلام**.

آریادنه[5] (āriādne)، در افسـانـههـای یـونـان، شاهزاده خانم کُرِتی، دختر مینوس و پاسیفائه. به تـئوس ریسمانی داد کـه پس از کشتن مینوتاوروس

(۱)Rh factor (۲)Aarhus (۳)Airy (۴)aria (۵)Ariadne

او را در بیرون آمدن از لابیرنت راهنما باشد.



آریادنه (از پومپئی)

تسئوس او را با خود برد ولی بعد رهایش کرد.

آریارامنه (āriārāmna) [= رامش‌دهنده‌ی آریائیان]، نام پدر آرشام، جد داریوش بزرگ.

آریاس د آویلا، پدرو: ← پدراریاس.

آریاسمج، فرقه‌ی مذهبی، ← دیانند.

ارياط (aryāt)، فرمانده لشکر اکسوم در جنگ با ذونواس، که بدست ابرهه کشته شد.

آریانا (āriānā)، نامی که جغرافیدانان یونانی به قسمتی از ایران، یعنی سرزمین آریائیها، داده بودند. اراتستن آریانا را از ش به رود سند، از ل به کوههای پارویامیسوس و کوههای دیگر تا دربند بحر خزر، از ج به دریای عمان، و از مغرب به خطی موهومی واصل بین دریای خزر و دهانه‌ی خلیج فارس محدود میداند. ولی اغلب، آریانا را از غرب تا دره‌ی دجله و از شمال تا بلخ و سغد ممتد میشمردند، که بدین ترتیب، شامل ماد و پارس نیز بوده است. اطلاعات جغرافیون قدیم از بیشتر این نواحی محدود بود به آنچه از لشکرکشیهای اسکندر مقدونی و جنگهای پادشاهان یونانی سوریه و یا بتوسط سوداگران بدست آمده بود.

آریانها: ← آریائیها.

آریانیسم[1] (āriānism) یا **آیین آریوس** (ārius)، بدعتی در دین مسیح که از تعلیمات کشیشی بنام آریوس (ح ۲۵۶-۳۳۶) ناشی شد. وی در لیبی یا اسکندریه متولد شد، و در قسطنطنیه درگذشت. بدعت آریوس در باب تثلیث است. وی میگفت که خدا قبل از خلقت کائنات فرزند خود عیسی را بوجود آورد، ولی عیسی نه با پدر برابر است و نه چون او ابدی است. این عقیده رواج یافت، و باعث مناقشاتی شد که وحدت عالم مسیحیت را متزلزل ساخت. قسطنطین امپراطور نخستین ← شورای نیقیه را برای رسیدگی باین مسئله تشکیل داد. در این شوری، قدیس آتاناسیوس بشدت بعقیده‌ی آریوس تاخت، و شوری آریوس و آریانیسم را رسماً محکوم کرد. ولی آریانیسم، همچنانکه باعث اختلاف دینی شده بود، اختلاف سیاسی نیز بوجود آورد، و امپراطوران گاهی اینسته و گاهی آنسته از اسقفان را تبعید میکردند، تا سرانجام تئودوسیوس کبیر کاتولیک را دین رسمی اعلام کرد. معذلک، آریانیسم به گوتها و واندالها رسید و تا قرن ۶م در افریقا، و تا قرن ۷م در اسپانیا پایدار ماند.

آریاها: ← آریائیها.

آریبهط[2] (āryabhata)، متـ ح ۴۷۶ بم، ریاضیدان و منجم هندی. مؤلف کتابی است بنام آریبهطیه، در ریاضیات و نجوم. در مآخذ اسلامی نامش ارجبهد (arjabhad) و ارجبهر ضبط شده است.

اریتره[3] (eritre)، ایالت خودمختار (۱۱۸٬۵۰۰ کمـ؛ جه ح ۱٬۰۸۷٬۰۰۰)، حبشه، لش افریقا، کنار بحر احمر. کرسی آن اسمرا و بندر عمده‌اش مصوع. قسمت داخلی آن کوهستانی است، ولی در درمها و دشتهای بین کوهها بوسیله‌ی آبیاری زراعت میشود. سکنه‌ی آن شبانان چادرنشین از اعقاب حبشیها هستند. محصولاتش قهوه، پنبه، غلات، پوست، و سیسال است.

اریتره تا قرن ۱۶م عملا در تصرف حبشه بود، و سپس بدست دولت عثمانی افتاد. از قرن ۱۷م تا اواسط قرن ۱۹م بین سرکردگان محلی منقسم بود. در ۱۸۹۰ مستعمره‌ی ایتالیا شد. در آوریل ۱۹۴۱ نیروهای انگلیسی ایتالیائیها را بیرون راندند، و خود جای آنانرا گرفتند. در ۱۹۴۹ سازمان ملل متحد قسمت اعظم اریتره را به حبشه واگذار کرد. در ۱۹۵۲ با حبشه یکی شد.

اریحا[4] (arihā)، شهر قدیم، فلسطین، ل بحر المیت. تصرف شگفت‌انگیز آن بدست یوشع دروازه‌های ارض موعود کنعان را بروی یهود گشود. بعدها با سقوط آن بدست بابل سلطنت یهودا خاتمه یافت. چندین بار بدست فاتحین ویران و سپس آباد گردیده است. در کاوشهای اخیر دیوارهائی کشف شده که از ح ۸۰۰۰ قم- ح ۶۰۰۰ قم است، و باین ترتیب، اریحا قدیمترین شهری است که بشر تا کنون شناخته است.

اریدو[5] (eridu)، شهر قدیم سومری، بین النهرین، نزدیک فرات، بفاصله‌ی کمی از اور، مطابق ابو-شهرین حالیه یا نزدیک آن. در حدود هزاره‌ی هشتم قم بندری بر خلیج فارس و مرکز عبادت ائا بود. محل کنونیش ح ۱۶۱ کم از خلیج فاصله دارد.

آریز (āriz)، گردنه (عا ۱۴′ ۳۵°، طش ۵۰′ ۴۶°؛ فرازا ۲٬۲۲۶ متر)، واقع بین سنندج و مریوان، کردستان. راه شوسه‌ی سنندج-مریوان از آن میگذرد.

اریزونا[6] (arizōnā)، ۴۸مین ایالت (۲۹۴٬۱۷۱ کمـ؛ جه ۷۴۹٬۵۸۷)، چغ کشمت، مرکزش فینیکس و شهر عمده‌ی دیگرش توسان. در آبریز رود کولورادو واقعست، و این رود قسمت اعظم مرز غربی آنرا تشکیل میدهد. همین رود راه آبی عمده‌ی ایالت است، و از گرند کنین که یکی از شگفت‌انگیزترین مناظر طبیعی جهان است میگذرد. صحاری اریزونا کمابیش است. صنایع عمده‌ی ایالت استخراج فلزات (مس، طلا، نقره، سرب، روی) میباشد. زراعت و پرورش احشام معمول است. اول‌بار اسپانیولی‌ها باین سرزمین آمدند (۱۵۳۹-۴۰). بموجب عهدنامه‌ی (۱۸۴۸) گوادالوپه ایدالگو و معامله‌ی گدزدن (۱۸۵۳) جزء کشمت شد، و در ۱۹۱۲ جزء ایالات درآمد.

آریژ[7] (āriej)، ولایت (۴٬۹۰۳ کمـ؛ جه ۱۴۰٬۰۱۰)، چغ فرانسه، در پیرنه؛ کرسی آن فوا.

اریس[8] (eris) [ینـ = نفاق]، در افسانه‌های یونان، الاهه‌ی نفاق و کشمکش؛ خواهر آرس. چون بمجلس عروسی دعوت نشد سیب نفاق را انداخت.

اریسا (arisā)، ریشه‌ی گیاهی (*Scirpus mari-timus*)، دارای گره بسیار، که سابقاً آنرا بعنوان مسهل بکار میبرده‌اند. با ایریسا اشتباه نشود.

آریستارخوس[9] (āristārxos)، در مآخذ اسلامی ارسطرخس (arestarxos)، نق ح ۲۸۰ قم، منجم و ریاضیدان یونانی حوزه‌ی علمی اسکندریه. نخستین کسی است که نظریه‌ی خورشیدمرکزی (گردش زمین بدور خورشید) را اظهار و علت پیدا شدن شب و روز و تغییر فصول را بیان کرد. در رساله‌ای که در باب ابعاد و فواصل خورشید و ماه نوشته، طریق علمی برای این اندازه‌گیریها آورده، و اگرچه اندازه‌هائی که بدست آورده دور از حقیقت است، روش وی صحیح میباشد.

آریستاگوراس[10] (āristāgorās)، حاکم میلتوس، بتحریک هیستیایوس مردم یونیا را علیه ایران برانگیخت، و بکومک دولت آتن، ساردیس را گرفته سوزانید. پس از پیروزی مجدد ایرانیان، فراری و کشته شد.

اریستال[11] (eristāl)، شهر بلژیک، ← هریستال.

آریستایوس[12] (āristāyos)، ریاضیدان یونانی اواخر قرن چهارم قم.

آریستوفانس[13] (āristofānes) یا **آریستوفان**، متـ ح ۴۴۸ قم، بزرگترین شعرای کمدی‌نویس یونان. نمایشنامه‌های او مخلوطی است از انتقادهای سیاسی و اجتماعی و ادبی. یازده نمایشنامه از او باقی است، از جمله ابرها، زنبورها، پرندگان، و غوکان. وفات او بعد از ۳۸۸ قم بوده است.

آریستوکراسی[14] (āristokrāsi) یا **حکومت اشرافی**. آریستوکراسی لغتی است از ریشه‌ی یونانی بمعنی حکومت بهترین کسان، و در علم سیاسی عبارت ازحکومت بهترین و شایسته‌ترین طبقه‌ای است که بنفع طبقات دیگر حکومت را اداره میکند. در یونان قدیم فیلسوفان سیاسی مدعی بودند که آریستوکراسی حکومتی است مرکب از بهترین مردمی که شایسته‌ی زمامداری باشند. افلاطون در کتاب جمهور نوشته است که کسانی که از حیث اخلاق و فکر بر دیگران برتری دارند، و مستقیماً بنفع عامه حکومت میکنند، باید زمامدار باشند، و خود را طرفدار پادشاه فیلسوف و آریستوکراسی مرکب از عقلا و خردمندان معرفی میکند. ارسطو حکومتهای شایسته را سه نوع میداند: حکومت پادشاهی، حکومت آریستوکراسی، و حکومت مردمی که منافع مشترک دارند؛ و حکومت آریستوکراسی را هم مرکب از معدودی میداند که شایستگی چنین مقامی را دارند. برخلاف گفته‌های فیلسوفان قدیم، حکومت های آریستوکراسی یا اشرافی در عمل تعریف فلسفی خود را از دست داده، و در قرون بعد تنزل یافته حکومت کسانی شد که اراضی زراعتی وسیعی بدست آورده مقامات دولتی را بانحصار خود در آوردند، و بتدریج طبقه‌ای از اشراف تشکیل

(۱)Arianism (۲)Aryabhatta (۳)Eritrea (۴)Jericho (۵)Eridu (۶)Arizona (۷)Ariège (۸)Eris (۹)Aristarchus (10)Aristagoras (11)Héristal (12)Aristaeos (13)Aristophanes (14)aristocracy

دادند که با اصول ستمگری و خان‌خانی حکومت میکردند، و از دسترنج دیگران بهرمند میشدند. در قرون ۱۷م و ۱۸م جمهوریهای ونیز، ژن، هلند، و شهرهای آزاد آلمان، و تا حدی حکومتهای انگلستان و فرانسه، نمونه‌های بارز حکومتهای آریستوکراسی بوده‌اند. امروز دیگر حکومت آریستوکراسی و اشرافی بمعنی آنچه در قرون اخیر معمول بوده است از میان رفته، ولی در کشورهای سرمایه‌داری قسمت عمده‌ی ثروت هنوز در دست معدودی متمرکز میباشد، و این اقلیت مقتدر در امور حکومت اعمال نفوذ بسیار کرده بطرز غیر مستقیم زمامداری میکند.

آریستوگیتون: ← هارمودیوس و آریستوگیتون.

آریستید، سیاستمدار آتنی: ← آریستیدس.

آریستیدس[1] (āristeydes)، فنس آریستید (āristid)، ف ح ۴۶۸ ق‌م، سیاستمدار و سردار آتنی. تمیستوکلس او را نفی بلد کرد، ولی در جنگهای خشیارشا با یونان فرا خوانده شد، و در غلبه‌ی (۴۷۹ ق‌م) یونان بر ایران در پلاته فرمانده بحریه‌ی یونانیان بود. بعدها اتحادیه‌ی دلوسی را ترتیب داد. به آریستیدس عادل معروف است.

اریسه[2] (orisa)، کشور (۱۵۵٬۷۵۰ کیلومتر مربع؛ جم ۱۴٬۶۴۵٬۹۴۶)، ش هند؛ کرسی آن بهووانشوار. بیشتر آن پست و بلند است؛ باریکه‌ی ساحلی آن حاصلخیز میباشد. در ل معادن آهن استخراج میشود. ساکنین آن بزبان اوریائی تکلم میکنند، باستثنای بومیان اصلی که زبان آنها موندائی است، و در داخل آن سکنی دارند. اوریسه در ۱۸۰۳ بتصرف بریتانیای کبیر درآمد. در تجدید سازمان ۱۹۴۸-۴۹، ۲۴ کشور امیرنشین سابق جزء آن شد.

اریفوله، زن آمفیارائوس، مادر آلکمایون.

اریک[3] **IX** (erik) یا **قدیس اریک** (qeddis)، ف ۱۱۶۰، پادشاه سوئد. فنلاند را به زور مسیحی کرد. بدست یک "کافر" دانمارکی کشته شد؛ قدیس نگهبان سوئد بشمار میآید.

اریک[4] **XIV**، ۱۵۳۳-۷۷، پادشاه (۱۵۶۰-۶۸) سوئد. در کشمکش با اشراف، جمعی از متنفذین آنها را بقتل رسانید. مردم از او خوشدل نبودند، و چون جنونش آشکار شد، مخلوع و محبوس گردید.

آریکا[5] (ārikā)، شهر (جم ۱۴٬۰۶۴)، ل شیلی، کنار قکب. در ← جنگ پاسیفیک شیلی آنرا از پرو گرفت. در معرض زلزله است.

اریک سرخ[6] (erike sorx)، نق قرن دهم، سرکرده‌ی نورسها، کاشف و استعمارکننده‌ی گروئنلند. بوسیله‌ی پسرش، لیف اریکسن، کوشید که از ورود مسیحیت به گروئنلند جلوگیری کند، ولی موفق نشد.

اریکسن، لیف: ← لیف اریکسن.

اریگنا[7]، **یوهانس سکوتوس** (yohānnes skotus erigenā)، ح ۸۱۰-۸۸۰، حکیم مدرسی. فلسفه و الاهیات را توأم ساخت؛ طبیعت را به چهار وجه ممتاز تقسیم کرد، و به دور خلاقه‌ای قائل شد که ابتدا و انتهای آن خدا است.

آریمینیوم: ← ریمینی، ایتالیا.

اارین (arin)، ← اجین؛ نصف النهار.

ارین[8] (erin)، نام ادبی ایرلند.

آرین (ārian)، ← آریائیها.

اارینوئس[9] (erinues)، ← الاهگان انتقام.

اریو[10]، **ادوار** (eduār erio)، فارسی **هریو** (herio)، ۱۸۷۲-۱۹۵۷، سیاستمدار فرانسوی. رهبر حزب رادیکال سوسیالیست بود، و در مجلس نمایندگان و در مقام وزارت و نخست‌وزیری (خاصه در ۱۹۲۴-۲۵، ۱۹۳۲) نقش سیاسی عمده داشت. طرفدار سیاست خارجی صلح‌آمیز بود. در ۱۹۴۲-۴۵ در زندان آلمانها بود. پس از جنگ، دگربار رهبری حزب را بدست گرفت، و در ۱۹۴۷-۵۴ رئیس مجمع ملی بود. اریو از ۱۹۰۴ (بجز سالهای ۱۹۴۱-۴۵) سمت شهردار لیون داشت. سخت طرفدار اتحاد کشورهای اروپا بود. اریو مورخ و نقاد ادبی نیز بود.

آریوبارزانس[11] (āriobārzānes)، سردار ایرانی زمان داریوش III هخامنشی. پس از جنگ (۳۳۱ ق‌م) گوگمل که اسکندر مقدونی عازم تخت جمشید شد، در معبری در کوه گیلویه راه عبور او را گرفت، و اگر چه تلفات بسیار بسپاهیان اسکندر وارد ساخت، نتوانست پیشرفت او را متوقف سازد، و خود و سربازانش در این راه جان سپردند.

آریوپاگوس[12] (āreyopāgos) [یند، = تپه‌ی مریخ]، تپه‌ی سنگی، ل‌غ آرگِ آتن. محکمه‌ی حقوقی و قانون‌گذاری مشهور آریوپاگوس، که منشأش شورائی بهمین اسم بود، در آنجا تشکیل میشد؛ پس از ۴۸۷ ق‌م رو بانحطاط گذاشت.

آریوس، متأله: ← آریانیسم.

آریوس، آیین: ← آریانیسم.

آریوستو[13]، **لودوویکو** (ludoviko āriosto)، ۱۴۷۴-۱۵۳۳، شاعر حماسی و غنائی ایتالیائی. شهرتش بواسطه‌ی منظومه‌ی رولاند خشمگین (۱۵۳۲) است که شرح سرگذشت رولان و دنباله‌ی منظومه‌ی ناتمام م. م. بویاردو میباشد. این منظومه را آریوستو برای خاندان اِسته (که حامی او بودند) نوشته، و در آن هزل و جد را درهم آمیخته است، و بزرگترین منظومه‌های دوره‌ی رنسانس بشمار میرود.

آریول، شهر جمشس: ← اورل.

آریون[14] (ārion)، نق ح ۷۰۰-۶۲۵ ق‌م، شاعر و نوازنده‌ی افسانه‌ای یونان. در افسانه‌ها نقل شده که ماهیان عظیم دریا شیفته‌ی نوای سازش (لیر) شدند و او را از غرق شدن نجات دادند. در ادبیات راجع بلطف آهنگ سازش زیاد اشاره شده است.

آریوویستوس[15] (āriovistus)، نق ۵۸ ق‌م، از سرکردگان قبایل ژرمن. بر قسمت زیادی از گل تسلط یافت، و در ۶۰ ق‌م دوست و متحد روم شد، ولی چون قدرتش حکومت روم را در گل تهدید میکرد، قیصر او را شکست داده از آنجا بیرون راند (۵۸ ق‌م).

آزاد، درختی از تیره‌ی نارونها و از نوع زلکووا (*Zelkova*).

آزاد، ابوالقاسم: ← رفع حجاب.

آزاد، مولانا ابوالکلام: ← ابوالکلام آزاد، مولانا.

آزاد بلگرامی (āzāde belgrāmi)، شهرت **میر غلامعلی،** ۱۱۱۶-۱۲۰۰ هق، ادیب و شاعر و مورخ هندی و عالم حدیث؛ مت بلگرام. به فارسی و عربی و اردو شعر میگفت. از آثارش، علاوه بر دیوان وی، سُبحة المرجان فی آثار هندوستان (عربی)، و سه کتاب فارسی خزانه‌ی عامره (مشتمل بر شرح احوال ۱۳۵ شاعر پارسی‌گوی)، سرو آزاد (مشتمل بر شرح احوال ۱۴۳ شاعر پارسی‌گوی و اردوگوی هند)، ید بیضاء (شرح احوال ۵۳۲ شاعر) است. بسبب قصیده‌ی عربی وی در مدح پیغمبر، او را حَسّان الهند لقب داده‌اند.

آزاد بیگ: ← آزاد خان افغان.

آزاد خان افغان، شهرت **آزاد بیگ سلیمان خیلی غلیجایی** (āzād beyg soleymāne xeylie qali-jāyi)، ف ۱۱۹۵ هق، از سرداران و بزرگزادگان افغان. وی از افاغنه‌ی کابل بود و دختر **اشرف افغان** را در حباله داشت. در فتح کابل بدست **نادر شاه** به اردوی وی پیوست. و بامر نادر بخدمت **امیر اصلان خان قرخلو،** فرمانروای آذربایجان، اشتغال جست. بعد از قتل نادر (۱۱۶۰ هق)، در جنگی که بین ابراهیم شاه و امیر اصلان خان روی داد، وی به ابراهیم شاه پیوست و لقب خانی گرفت. اما پس از شکست ابراهیم شاه در سرخه‌ی سمنان، از اردوی او جدا شد و یک چند در ساوه بود و از آنجا به قزوین و ساوجبلاغ رفت. سپس راه آذربایجان پیش گرفت و با امرای آن ولایت همپیمان شد، و بفکر سلطنت افتاد، و در گرجستان کُل و فری نمود، و در صدد جنگ با **احمد شاه درانی** برآمد، اما توفیق نیافت. در ۱۱۶۶ هق، بیاری **علیمردان خان بختیاری،** بجانب کرمانشاه رفت، و کریم خان زند، که قبل از رسیدن آزاد خان لشکر علیمردان خان را شکست داده بود، از آزاد خان شکست خورد و گریخت. آزاد خان قلعه‌ی پری را در ملایر محاصره کرد، و عده‌ای از مردان و زنان زندیه را باسارت گرفت و به آذربایجان روانه کرد. اما آنها در راه محافظین افغانی خود را کشته در بروجرد به کریم خان ملحق شدند. آزاد خان به اصفهان رفت و بنام خود سکه زد، و لشکر بتعاقب کریم خان که به فارس رفته بود فرستاد. لشکر آزاد خان در منزل خشت شکست خورد و به اصفهان باز آمد. در سال ۱۱۶۸ هق، آزاد خان گیلان را گرفت، اما **محمد حسن خان قاجار** آن را از وی باز ستاند، و سال بعد در آذربایجان با آزاد خان بجنگ پرداخت. آزادخان شکست خورد و به بغداد رفت. سلیمان پاشا، والی بغداد، او را یک چند نزد خود نگهداشت، و سپس لشکری با او همراه نمود، و او به آذربایجان آمد، اما کاری از پیش نبرد، و پس از چندی آوارگی و سرگردانی به ایروان و تفلیس رفت. در سال ۱۱۷۹ هق، بدعوت کریم خان، برکاب او پیوست، و در شیراز مورد لطف و تکریم و طرف مشورت خان زند واقع شد. بعد از وفات کریم خان نیز آزاد خان حیات داشت، و عاقبت بمرض خناق در آنجا وفات یافت.

آزادسرو (āzād.sarv)، بروایت فردوسی، نام پیری که در مرو میزیست، و نامه‌ی خسروان

---

(۱)Aristides (۲)Orissa (۳)Erik (۴)Eric (۵)Arica (۶)Eric the Red (۷)Erigena (۸)Erin (۹)Erinyes (۱۰)Herriot (۱۱)Ariobarzanes (۱۲)Areopagus (۱۳)Ariosto (۱۴)Arion (۱۵)Ariovistus

(یعنی شاهنامه) را او داشت، و داستانهای آن را روایت میکرد، و ظاهراً فردوسی در تدوین شاهنامه ازو سود بسیار جسته است.

آزادفکران[1]، آنانکه از راه استدلال به نتایج دینی میرسند، و سندیت اقوال فوق طبیعی را رد میکنند. در انگلستان (قرن ۱۸م) مخصوصاً به خداپرستانی که به مقامات دینی اعتقاد نداشتند اطلاق میشد. در فرانسه، نهضت آزادفکری پیش از انقلاب و مقارن آن رواج یافت. بسط تحقیقات و اکتشافات علمی (مانند نظریه‌ی داروین) در پیشرفت نهضت آزادفکری تأثیر بسزا داشت. در کشمت مجمع امریکائی عقلی مذهبان، اتحادیه‌ی غیردینی امریکائی، و آزادفکران امریکا، از پیروان این نهضت هستند.

آزاد کوه (āzād kuh)، قله‌ای (بلندی ۴٬۳۷۰ متر) از قلل جبال البرز، دهستان اوزرود، شهرستان آمل. باسامی شاهزاد کوه و کوه کج‌گردن هم خوانده میشود.

آزادوار (āzādvār)، دهستان (جم ۴٬۲۴۵؛)، بخش جفتای، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۹ (؛) آبادی. محصولش غلات، پنبه، و میوه است. مرکزش، ده **آزادوار** (جم ۳۷۴ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری لغ جفتای واقعست.

آزادی[2] بطور اعم به مجموع آزادیهائی از قبیل آزادی سیاسی، آزادی مذهبی، و آزادی نطق و بیان اطلاق میشود. اساس آزادی عبارت است از آزادی طبیعی فردی، باین معنی که یک فرد بتواند آزادانه بهر جا که میخواهد رفت و آمد کند. در کشورهای اروپائی، قبل از نهضت پروتستان، آزادی مذهبی و قضاوت خصوصی مردم در باره‌ی دین بسیار محدود بود، و آزادی سیاسی، بمعنی آزادی رأی در انتخاب حکومت، تا قبل از قرن نوزدهم کمتر مفهومی داشت. **آنارشیسم** و **سوسیالیسم** و **ناسیونالیسم** و هواخواهان عقاید انفرادی، همه مظاهر مختلف کوشش بشر برای آزادی بوده است. مراحل مختلفی که بشر برای تحصیل آزادی طی کرده بسیار میباشد. از آن جمله است مبارزه برای **ماگنا کارتا** در ۱۲۱۵، تدوین قانون **هیبیس کورپس** در ۱۶۷۹، نهضت آزادی زنان در قرون نوزدهم و بیستم، تقاضاهای اقلیتهای نژادی و مردم مستعمرات برای آزادیهای سیاسی، و غیره. فلاسفه‌ی بزرگی مثل لاک، روسو، و جفرسن، برای قبولانیدن این فکر که بشر دارای حقوق و آزادیهای طبیعی غیر قابل انتزاع است، کوششهای فراوانی کردند. از انقلاب کبیر فرانسه به بعد، آزادی همبستگی نزدیک پیدا کرده است با تأمین تساوی فرصت برای پرورش استعدادهای افراد یک جامعه.

آزادی، حزب[3]، در تاریخ کشمت، سازمان سیاسی ضد برده‌داری که در ۱۸۴۰ از طرف گروهی از **الغاگران** که طرفدار توسل باقدامات سیاسی جهت الغای برده‌داری بودند تشکیل یافت. این حزب در ۱۸۴۸ با اعضای ضد برده‌داری احزاب ویگ و **دموکرات** متحد شده حزب فری-سویل را تشکیل داد.

آزادی، مجسمه‌ی: ← مجسمه‌ی آزادی.

آزادی، منشور[4]، در تاریخ روسیه، فرمان مورخ سوم مارس ۱۸۶۱، که بوسیله‌ی آن آلکساندر II تمام سرفها (← سرف) را در روسیه ـ که عده‌ی آنان حد ۲۲٬۰۰۰٬۰۰۰، یعنی ثلث جمعیت روسیه بود ـ آزاد کرد. سرفها بدون قید و شرط آزاد شدند، و بعلاوه به سرفهای کشاورز اراضی نیز واگذار شد. ولی مالکیت اراضی متعلق به اربابان بود، و سرفهای آزاد شده بازاء استفاده از زمین بایستی پول بدهند یا برای ارباب خدمت کنند. این مشکلات و شرایط خرید و تملک زمین برای کشاورزان بقدری پیچیده و دشوار بود، که عملا مالکیت روستائیان را غیر ممکن میساخت. این وضع زمینه‌ی انقلاب را فراهم ساخت، و اصلاحات (۱۹۰۶) پ. آ. **ستالیپین** وقتی آغاز شد که کار از کار گذشته بود.

آزادی بحث و تحقیق[5]، آزادی طلاب و محققین در تدریس، تحقیق، و نشر افکار خود، بدون اینکه مؤسسه‌ای که در استخدام آنند، بتواند بآنان تعرضی کند یا ایشانرا در فشار بگذارد. در تمام ممالکی که حکومت دموکراسی دارند، آزادی بحث و تحقیق از حقوق مدنی است، اگر چه عملا در اغلب موارد احترام آن رعایت نمیشود. قائل بودن به آزادی بحث و تحقیق مبتنی بر این اصل است که تحقیق، چون بدون هراس از نتایج آن بعمل آید، بهتر حقیقت را آشکار میسازد. فکر تحقیق آزادانه، که اساساً در دوره‌ی **روشنفکری** پدید آمد، اول‌بار در پروس و سایر ممالک آلمان پذیرفته شد. در انگلستان کسانی چون ج. بنتم، ه. سپنسر، چ. داروین، و ت. هاکسلی ارزش بحث و تحقیق آزاد را مدلل کردند. در ممالکی که تحت حکومتهای خودکامی یا دموکراسی اسمی هستند، بعناوین مختلف تعارض با دین یا با مصالح عالیه‌ی مملکتی و امثال اینها، که جملگی در واقع تعارض با مصالح طبقه‌ی حاکمه است، این آزادی وجود ندارد. سابقاً در ایران مسئله‌ی عدم سازش دین با حکمت و فلسفه از مسائل جاری بود؛ علمای قشری حکمت و تصوف را کفر قلمداد میکردند، و مزاحم طالبین تحصیل آنها بودند؛ مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی را با انبر برمیداشتند، و میسوزاندند، و دست زدن به آنرا جایز نمیدانستند. البته علمای واقعی و متدینین حقیقی از این تعصبات پیراسته‌اند.

آزادی بردگان، اعلامیه‌ی[6]، نام اعلامیه‌ای که در اول ژانویه‌ی ۱۸۶۳ از طرف لینکلن، رئیس جمهور کشمت، تحت عنوان: "تدبیر جنگی مصلحتی و ضروری برای در هم شکستن شورش مذکور" (یعنی شورش ایالات جنوبی ؛ ← **جنگ داخلی امریکا**) صادر شد. باید دانست که با وجود پافشاری **الغاگران**، لینکلن در اوایل جنگ داخلی از صادر کردن فرمان آزادی بردگان خودداری کرد. اعلامیه‌ی "آزادی بردگان" نیز تمام بردگان کشمت را آزاد نمیساخت، و هدفش تنها کوتاه کردن دست ایالات جنوبی از نیروی انسانی و در نتیجه از پا در آوردن آنها بود.

آزادیخواه، حزب: ← لیبرال، حزب.

آزادی دریاها[7]. آزادی دریاها در موقع صلح عبارتست از حق کشتیهای تمام ملل باینکه آزادانه در دریاهای باز در خارج آبهای ساحلی دریانوردی کنند بدون اینکه مأمورین یا کشتیهای ملت دیگری متعرض آنها شوند یا آنها را بازرسی نمایند. آزادی دریاها از مسائل مهم بین المللی است. در موقع جنگ آزادی دریاها محدود میشود، و دول متخاصم این حق را برای خود قائلند که راه را بر کشتیهای عازم به مملکت یا ممالکی که با آن در جنگ هستند ببندند و کالاهائی را که بمقصد این ممالک است ضبط کنند، یا محاصره‌ی دریائی برقرار سازند. در جنگ II، بعضی از دول متخاصم، مخصوصاً بریتانیای کبیر، کار را بجائی رسانیدند که کشتیهای دول بیطرف را بعنوان احراز ملیت واقعی آنها و محمولات آنها به بنادر دوردست میبردند، و به فریادهای اعتراض دول بیطرف وقعی نمینهادند؛ و نیز بوسیله‌ی مین‌گذاری و اعلام بعضی از مناطق دریاهای باز بعنوان "مناطق جنگی"، آزادی دریاها را محدود میکردند.

اصل آزادی دریاها تا قرن ۱۶م وجود نداشت. دولت روم دریای مدیترانه را دریای داخلی خود میشمرد، و بعدها دولت ونیز دریای آدریاتیک را متعلق بخود میدانست. در قرن ۱۵م، پرتغالیها قهنه و قسمت عمده‌ای از قطا را در ج مراکش، و اسپانیائیها فکب و خلیج مکزیک را تحت حاکمیت خود میدانستند، و پاپ هم از دعاوی آنها پشتیبانی میکرد. مهمترین اختلافی که در موضوع آزادی دریاها در قرن ۱۷م بروز کرد اختلاف انگلیسها وهلندیها بود. انگلیسها میخواستند در دریاهائی که کشتیهای خودشان سیر میکرد، از سیر سفاین هلندیها جلوگیری کنند. جان **سلدن** انگلیسی کتاب دریای بسته و ه. **گروتیوس** هلندی کتاب دریای آزاد (۱۶۰۹) را (در جواب او) منتشر کردند. گروتیوس میگفت که چون هیچ دولتی نمیتواند دریاهای آزاد را بطور مؤثری اشغال کند، این دریاها ملک کسی نیست، و اقیانوسها بروی همه‌ی ملل باز است و کسی را حق نظارت در دریانوردی در آنها نیست. از زمان گروتیوس آزادی دریاها در زمان صلح مورد شناسائی عمومی است. نیز ← **آبهای ساحلی؛ دریاهای بسته.**

آزادی عمل[8]، فنس له فر (lese fer) [= بگذارید بکنند]، در اقتصاد، نظریه‌ای که مکتب **فیزیوکراتها** آن را عنوان کرده و مدعی بودند که فعالیت اقتصادی موقعی سودمند است که دولت هیچگونه مداخله‌ای در آن نداشته باشد. این نظریه در واقع واکنشی بود بر علیه مکتب **مرکانتیلیسم**، که خواستار اعمال قدرت و نظارت دولت در امور صنعتی و بازرگانی بود. فیزیوکراتهای فرانسه ابتدا نظریه‌ی له فر را بیان کردند، و سه آدم سمیث، اقتصاددان مشهور انگلیسی، آنرا تعقیب و تکمیل کرد. سمیث معتقد بود که رقابت آزاد و انگیزه‌ی جلب نفع شخصی خود عامل مؤثری در تنظیم امور اقتصادی جامعه میباشد، و از هر حیث رجحان بر این دارد که دولت در کارها دخالت نماید. این نظریه پایه

---

(۱)freethinkers (۲)liberty (۳)Liberty Party (۴)Edict of Emancipation (۵)academic freedom (۶)Emancipation Proclamation (۷)freedom of the seas (۸)laissez faire (فنس)

و اساس مکتب کلاسیک گردید، و در سیاست محافظه‌کاری هم تأثیر بسیار داشت. امروز هم هنوز عده‌ای هستند که از نظریه‌ی آزادی عمل در امور اقتصادی پیروی میکنند، و آنرا بهترین تریاق بر ضد سوسیالیسم میدانند. لکن در عمل ثابت شده است که پیروی ازین نظریه منتهی بایجاد انحصارات میشود و بزیان مصرف‌کننده و جامعه میباشد. در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری، که هنوز پای‌بند این نظریه میباشند، قوانینی وضع شده است که اثرات سوء آن را تا اندازه‌ای جلوگیری کند، ولی آشکار است که اقتصاددانهای مترقی پیروی از نظریه‌ی مزبور را برخلاف مصالح جامعه تشخیص داده و آنرا زیان‌بخش میدانند.

آزادی کلیساهای محلی، نظام[1]، نظامی در اداره‌ی کلیسا که در نزد فرقه‌ای از پروتستانها رایج است، و در آن کلیساهای محلی در اداره‌ی امور خود آزادی دارند. در این نظام اسقف محلی وجود ندارد. نهضت آزادی کلیساهای محلی در قرون ۱۶م و ۱۷م در انگلستان ـ در طی قیام **انفصالیون** برضد "عبادت متشکل" و کلیسای رسمی که تحت نفوذ دولت بود ـ نشأت یافت، و در ۱۵۸۲، ر. **براون** برای اولین‌بار اصول این نهضت را نشر کرد. در ۱۶۲۰، نهضت بوسیله‌ی مهاجرین به امریکا وارد شد، و پیروان آن سهم عمده‌ای در بیداری عظیم داشتند.

آزادی مطبوعات، حق چاپ و انتشار کتاب و روزنامه و مجله و غیره بدون اینکه اجازه‌ی قبلی لازم باشد یا آنکه مندرجات آنها سانسور شود. این حق بطور کلی مشروط برین است که مطالب چاپ شده افتراآمیز نبوده و برخلاف عفت اخلاقی نباشد. پس از اختراع ماشین چاپ، کلیسا و دولت در کشورهای اروپا، از بیم اینکه مردم عقاید و افکار خود را آزادانه چاپ کرده نشر دهند، سانسور شدیدی برای چاپ هرگونه کتاب و مطبوعات برقرار کردند. در سال ۱۵۰۱، پاپ آلکساندر VI مقرر داشت که چاپ هرکتابی بدون اجازه‌ی کلیسا ممنوع است. در سال ۱۵۳۵ فرانسوای I، پادشاه فرانسه، فرمانی صادر کرد که هرکس بدون اجازه کتابی چاپ کند محکوم بمرگ خواهد شد، و صدور اجازه برای طبع کتاب را به دانشگاه سوربون واگذار کرد، و تا انقلاب فرانسه این کار معمول بود. در انگلستان، پس از اصلاح دینی، سانسور کتاب از کلیسا منتزع شده بدست دولت افتاد، و دولت هم انحصار چاپ کتاب را بچند نفر ناشر واگذار کرد، که آنها هم بایستی، قبل از چاپ، مندرجات کتاب را بنظر سانسور دولت برسانند (۱۵۳۴–۱۶۹۵). انتقاد از دولت جرم محسوب میشد، و درج مذاکرات پارلمان هم تا سال ۱۷۷۰ مقید و محدود بود. در سال ۱۶۹۵ مقررات مربوط به تحصیل اجازه برای چاپ کتاب ملغی گشت، و در سال ۱۷۸۴ دولت انگلیس اعلام کرد که چاپ هر نوع کتاب و نوشته‌ای آزاد است مشروط برینکه مندرجات آنها افتراآمیز نباشد. بموجب اصل اول متمم قانون اساسی کشمت، کنگره حق ندارد قوانینی وضع کند که آزادی مطبوعات را محدود سازد. در کشورهای دیکتاتوری، که حکمفرمایان بزور حکومت میکنند و همواره بیم آنرا دارند که مردم طغیان کرده حکومت ستمگر آنها را ساقط نمایند، آزادی مطبوعات وجود ندارد، و وسایل گوناگون برانگیخته میشود که آزادی گفتار و قلم محدود شود. در ایام جنگهای اول و دوم جهانی، سانسور مطبوعات از لحاظ اینکه اخباری برخلاف مصلحت چاپ نشود معمول و مجری بود. در کشورهائی که دموکراسی بمعنی واقعی آن موجود میباشد، آزادی مطبوعات تأمین گشته است. اصل بیستم متمم قانون اساسی ایران آزادی مطبوعات را مقرر داشته است. در برخی از کشور ها دیده شده است که انحصارگران سرمایه‌دار نظارت بر مطبوعات عمده را بدست گرفته از درج حقایق جلوگیری کرده‌اند، یا آنکه سعی نموده‌اند افکار مردم را با جرایدی که در اختیار دارند منحرف و مشوب نمایند.

آزادی موقت، استخلاص شخصی که منتظر محاکمه است از زندان در قبال سپردن وجه الضمان نقدی یا کفیل، و در بعضی موارد جزئی، در قبال التزام شخص متهم. در چنین مواردی، در صورت عدم حضور مجدد متهم، وجه الکفاله یا وجه الضمان از طرف دادگاه ضبط میشود. معمولا در کلیه‌ی بازداشتهای حقوقی یا جزائی عطا میشود مگر در مورد اتهام بجرائم سنگین مثل قتل عمد.

آزادی نطق و بیان، آزادی افراد یک کشور در اظهار عقیده و ایراد نطق و خطابه، بدون بیم و هراس از دخالت دولت. این آزادی معمولا بوسیله‌ی قوانین محدود میگردد تا از افترا و تهمت و اهانت بدیگران جلوگیری شود، و اشخاص نتوانند بعنوان داشتن آزادی از آزادی سوء استفاده کنند. تاریخ نشان میدهد که در اغلب کشورها گاه و بیگاه از طرف زمامداران و هیئت حاکمه نسبت باین آزادی تجاوز شده است. در مواقع جنگ حتی در آزادترین کشورها هم این آزادی را محدود میسازند، زیرا ممکن است در نتیجه‌ی آزادی بیان مطالبی گفته شود که مصالح عالیه‌ی کشور را بخطر اندازد.

آزادیهای چهارگانه[2]. در پیامی که در ۶ ژانویه‌ی ۱۹۴۱ فرانکلین روزولت، رئیس جمهور کشمت، به کنگره‌ی آن کشور فرستاد، تأکید کرده بود که در سراسر جهان باید چهار آزادی تأمین گردد: آزادی نطق و بیان عقیده، آزادی دین، آزادی و رهائی از احتیاج ، آزادی از ترس. لزوم تأمین آزادیهای چهارگانه‌ی مذکور بعداً در ← منشور آتلانتیک نیز گنجانیده شد.

آزار: ← بیماری.

آزار[3]**، پول** (pol āzār)، ۱۸۷۸–۱۹۴۴، ادیب و نویسنده‌ی فرانسوی، یکی از ائمه‌ی بزرگ ادبیات تطبیقی. در دانشگاه سوربون و کولژ دو فرانس تدریس کرد. در ۱۹۳۹ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. در ۱۹۴۱ به ریاست دانشگاه پاریس منصوب گردید، ولی آلمانها او را طرد کردند، و وی تا آخر عمر در پاریس و لیون تدریس کرد. از آثارش تاریخ ادبیات فرانسه (۱۹۲۳–۲۴)، کتابها، اطفال، و مردان (۱۹۴۴)، و بحران شعور اروپائی (۱۹۳۵) است.

ازاراقی، گیاه، ← کچوله.

آزار بلندی[4]**:** ← هوازدگی.

آزار صندوق[5]، اختلالات ناشی از حبابهای گاز ازت که در اثر کم شدن ناگهانی فشار هوا در خون تولید میشود. نزد کسانی، مانند غواصان، که زیر آب و تحت فشار زیاد کار میکنند، و ناگهان بهوای آزاد در می‌آیند تولید میشود.

ازارقه (azāreqa)، دسته‌ای از خوارج، منسوب به نافع ابن ازرق (nāfeʿe ʾbne azraq)، که در اواخر عهد خلافت (۶۰–۶۴ هق) یزید ابن معاویه خروج کرد، ومخالفان خود را مشرک خواند، و یاران او زنان و کودکان مخالفان را نیز مشرک و دوزخی میشمردند و میکشتند. ازارقه در روزگار عبدالله ابن زبیر در اهواز و فارس و کرمان فتنه‌های سخت کردند. عبدالله ابن زبیر لشکری بسرداری مهلب ابن ابی صفره بدفع آنها فرستاد، و مهلب و فرزندانش سالها با آنها جنگ نمودند.

ازاره (ezāre)، در اصطلاح معماری، قسمت پایین دیوار که با سنگ یا آجر یا کاشی و امثال آنها نماسازی میشود، و از باقی دیوار متمایز است.

ازاکا یا اوساکا، ژاپن: ← اوزاکا.

آزاله (āzāle)، نام درختچه‌ها و بوته‌هائی از نوع رودودندرون (*Rhododendron*) که در نواحی کوهستانی پراکنده‌اند. برخی از آنها دارای برگ دائمی و گلهای زنگی و بعضی برگریز و دارای گلهای قیفی هستند. بعضی اقسام آزاله را در گلدان میکارند؛ تمام اقسامش خاکهای اسید میطلبند. اقسام مشهور آن آزاله‌ی کبیر (*R. maximum*)، آزاله‌ی آتشی (*R. calendulceum*)، آزاله‌ی عسلی (*R. viscosum*)، و آزاله‌ی برهنه (*R. nudiflorum*) است.

ازبک (ozbak)، عنوان شعبه‌ای از ایل و طایفه‌ی جوجی خان مغول، که بنام ازبک خان (از اعقاب جوجی)، بنام طوایف ازبک مشهور شده است. این طوایف نخست در نواحی واقع بین انهار اورال و چو سکونت داشته‌اند، و از امرای آنها ازبک خان و پسرش جانی بیگ در تاریخ قبل از تیمور مشهورند. بعد از عهد تیمور، این امرا در ماوراء النهر قدرت یافته‌اند. در عهد صفویه، ازبک و ازبکان عنوان سلسله‌ی امرای شیبانی است که بوسیله‌ی محمد شاه بخت، مشهور به شاهی بک یا شیبک (← شیبک خان)، تأسیس شد (۹۰۵ هق)، و غالباً بسبب تعصب در تسنّن و تجاوز به خراسان، با سلاطین صفویه در زد و خورد بوده‌اند. مرکز امرای این سلسله سمرقند بوده است، و امرای مزبور با خانان خیوه و خانان بخارا و خوقند و امرای هشترخان (معروف به خانان جانی) خویشاوند و منسوب بوده‌اند، و دولت آنها نیز عاقبت بوسیله‌ی امرای هشترخان (حاجی طرخان) منقرض شده است.

ازبکان (ozbakān)، ← ازبک.

ازبکستان، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبک،** جمهوری (۴۵۵٬۷۰۰ کمه؛ جه ۷٬۳۰۰٬۰۰۰) جزء تجشد، در آسیای مرکزی؛ کرسی آن تاشکند. از رودهای جیحون، سیحون،

(۱)Congregationalism (۲)Four Freedoms (۳)Hazard (۴)altitude sickness (۵)caisson disease

و زرافشان مشروب میشود. شامل صحرای قزل قوم (در غ) و اراضی پرآب و حاصلخیز (ش)، خاصه دره‌ی فرغانه و واحه‌های خیوه، تاشکند، سمرقند، و بخارا میباشد. محصولات عمده‌ی آن پنبه، برنج، و ابریشم است. کانهای نفت، زغال سنگ، و قلع دارد. ازبکها (۷۵٪ سکنه) گروهی از مسلمانهای ترک‌زبان هستند که فرهنگ ایرانی دارند. این ناحیه که کمابیش مطابق سغد قدیم است، در قرن هشتم بتصرف اعراب درآمد، و اسلام در آنجا رواج یافت؛ در قرن ۱۲م بدست پادشاهان خوارزم و در قرن ۱۳م بدست مغولها افتاد؛ در قرن ۱۴م مرکز امپراطوری تیموریان شد؛ در قرن ۱۶م بدست ازبکان افتاد؛ سپس بچند امیرنشین (خیوه، خوقند، بخارا) منقسم شد. در ۱۸۷۵–۷۶ روسها آنرا تصرف کردند، و در ۱۹۲۴ از جمهوریهای جزء تجشس شد.

آزبورن[1]، **تامس مات** (tāmas māt āzborn)، ۱۸۵۹–۱۹۲۶، مصلح امریکائی زندانها. برای تحقیق در وضع زندانها، مدت یک هفته بطور ناشناس در زندانی در ایالت نیو یورک بسر برد، و بعد کتاب درون دیوارهای زندان (۱۹۱۴) را نوشت. معتقد بود که زندان برای تربیت کردن است نه برای تنبیه.

آزبورن[1]، **داروثی** (dāroṭi āzborn)، بعداً معروف به **لیدی تمپل** (leydi tempal*)، ۱۶۲۷–۱۶۹۵، نویسنده‌ی انگلیسی؛ زوجه‌ی سر و. تمپل. نامه‌های او به تمپل مشتمل بر توصیف زمان او و ازین جهت جالب است.

آزبورن هاوس[2] (āzborn hās)، از اقامتگاههای ملکه‌ی ویکتوریا و محل مردن (۱۹۰۱) او، واقع در جزیره‌ی وایت.

از پرویز تا چنگیز، کتابی تاریخی، از سید حسن تقی‌زاده. اوضاع ایران و ممالک مجاور آن در اوان ظهور اسلام، تاریخ مختصر دول قدیمه‌ی عرب و اوضاع اجتماعی و دینی آنها، و همچنین مختصری از سیرت رسول اکرم، اسلام در دوره‌ی هجوم، دوره‌ی خلافت در مدینه، حمله‌ی به ایران، علل استیلای اعراب بر ایران، ایران در زیر حکومت خلفای مدینه، خلافت بنی امیه، و خلافت در بغداد در این کتاب مختصر مفید محققانه بخوبی نشان داده شده. چاپ تهران، شهریور ۱۳۱۰ هش (اکنون با اضافاتی در دست طبع است).

از پنجره بیرون افکندن پراگ: ← پراگ.

ازت یا **ازوت** (هر دو azot)، گاز: ← نیتروژن.

آزتک[3] (āztek)، عنوان گروهی از هندیشمردگان که، مقارن فتوحات (۱۵۱۹) اسپانیا در مکزیک، بر آن کشور استیلا داشتند. آزتکها در قرن ۱۲م از جانب شمال به مکزیک آمدند، و ابتدا مردمی چادرنشین بودند، و بعدها در ح ۱۳۲۵ شهر تنوچتیتلان را تأسیس کرده پایتخت خود قرار دادند. در زمان فرمانروائی (از ۱۴۴۰) مونتزومای I، قلمرو دولت آزتک مشتمل بر قسمت اعظم مکزیک مرکزی و جنوبی حالیه بود. ولی حکومت فرمانروایان آزتک چنان جابرانه بود، که ا. کورتز بسهولت مونتزومای II (سه مونتزوما) را مقهور کرد (۱۵۱۹)، و کواوتموک را اسیر و مقتول نمود، و دولت آزتک را برانداخت.

آزتکها پس از آنکه در مکزیک استقرار یافتند زندگی خود را بر کشاورزی استوار کردند، و تمدن قبایلی (از قبیل **تولتک**) را که مقهور کرده بودند اخذ کرده آنرا بسط و ترقی دادند، و تمدنی مختلط بوجود آوردند، که از مظاهر آن معماری آزتکی است، که از مشخصاتش حجیم بودن بناها است، چنانکه در بقایای معابد هرمی شکل آنان دیده میشود. کاخهای آنها نیز عظیم بود، و در راهسازی مهارت زیاد یافته بودند. از فلزات استفاده‌ی عملی نمیکردند، ولی طلا و نقره و مس را برای زینت بکار میبردند، و در جواهرسازی بپایه‌ای بلند رسیده بودند. اسلحه‌ی آنان از سنگ و سنگ چماق و اوبسیدین بود. خط آنها تصویری بود. دین آزتک شگفت‌آور و در عین حال وحشت‌انگیز بود، و قربانیهای دسته‌جمعی معمول میداشتند. زندگی سیاسی و اجتماعی طبقاتی بود (اشراف، کهنه، سپاهیان، سوداگران).

ازد (azd)، نام قبیله‌ای از اعراب که چهار شاخه‌ی آن در عمان و یمن و غسان میزیستند، و در جاهلیت بت‌پرست بودند. پس از اسلام آوردن، در خلافت ابوبکر مرتد شدند، ولی دوباره به دین اسلام باز گشتند.

ازدراس (ezdrās): ← اسدراس.

آزر (āzar)، در قرآن، نام پدر (یا جد پدری یا مادری) ابراهیم، که بت میپرستید، و دعوت ابراهیم را به توحید نپذیرفت. ابراهیم از ترس آزار او و کسانش سرزمین خود را ترک گفت و به کنعان رفت (انعام ۷۴؛ مریم ۴۲–۵۰).

ازرقی هروی (azraqie haravi)، شهرت **ابوبکر زین‌الدین**، متخلص به **ازرقی**، فت ح ۴۶۵ هق، شاعر ایرانی. با شمس‌الدوله طغانشاه پسر الب ارسلان، حاکم خراسان، معاصر بود و او را مدح کرد. بسبک خراسانی شعر میسرود. گویا کتاب سندبادنامه یا قسمتی از آنرا بنظم آورد. پدرش اسماعیل وَرّاق هروی در طوس پیشه‌ی وراقی (کتابفروشی) داشت، و همانکس است که گوینده فردوسی، در فرار از غزنین به طوس، در خانه‌ی وی مخفی شد.

آزرم، دبیرستان، تهران: ← درة المدارس.

آزرمیدخت (āzarmidoxt) [اصلا بمعنی دختر پیرنشدنی یا دخت همیشه‌جوان]، ملکه‌ی ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ دختر خسروپرویز. در ۶۳۱ بم جلوس کرد و در همان سال بتوطئه‌ی درباریان کشته شد.

ازغند (azqand)، دهستان (جم ح ۱۵٬۳۶۶)، بخش فیض‌آباد، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان). محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، و ابریشم است. مرکزش، ده **ازغند** (جم ۱٬۷۳۴ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۶ کیلومتری لش فیض‌آباد واقعست. قالیهای آن معروف میباشد.

ازگله (azgala)، دهستان (جم ح ۱٬۱۰۰)، ش بخش باباجانی (ثلاث)، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ نزدیک مرز عراق. ییلاق ایل قبادی است. محصولات عمده‌اش غلات و حبوبات است. مرکزش، ده **ازگله** (جم ۲۴۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری سر پل ذهاب و ۶ کیلومتری مرز عراق واقعست.

آزگود[4]، **ویلیام فاگ** (wilyām fāg āzgud)، ۱۸۶۴–۱۹۴۳، ریاضیدان امریکائی که بجهت کارهایش در آنالیز ریاضی و مبحث توابع معروف است. اثر معروفش دوره‌ی تئوری توابع (۱۹۰۷) است. از آثار دیگرش توابع یک متغیر مختلط و توابع متغیرهای حقیقی است.

ازگیل (azgil) یا **زعرور** (zo'rur)، میوه‌ی هسته‌دار ترش یا شیرین درختی کوتاه (*Mespilus germanica*) از تیره‌ی گل‌سرخیان که بومی اروپا و آسیا و در جنگلهای ایران فراوان است، و گلهای سفید یا صورتی دارد. نیز ← کنکس.

ازل (azal)، ← ابد.

ازل (azall)، در علم عروض: ← زلل.

ازلی (azali)، ← ازلیه.

ازلیه (azaliyye)، جماعتی از بابیه که هنگام ظهور دعوت میرزا حسینعلی نوری، مشهور به بهاءالله، در قبول دعوی او تردید کردند، و ادعای او را که مدعی شده بود موعود باب و "من یظهره الله" است نپذیرفتند. و چون این جماعت، برخلاف بهائیه، همچنان از میرزا یحیی صبح ازل ـ که خود را خلیفه‌ی باب میدانست، و قبل از ظهور دعوت بهاءالله، عموم بابیه نیز او را به همین سمت میشناختند ـ تبعیت نمودند، بنام ازلی و ازلیه و نیز بابیه و بیانیه موسوم شدند.

ازملکث: ← عشبه.

آزموده، طوبی، ح ۱۲۵۰ هق–۱۳۱۵ هش، از پیشقدمان افتتاح مدرسه‌ی دخترانه در تهران. مؤسس ← مدرسه‌ی ناموس (۱۲۸۶ هش) و تا آخر عمر مدیر آن بود.

ازمیر[5] (ezmir)، یو **سمورنه** (smurne)، شهر (جم ۲۸۶٬۳۱۰)، غ ترکیه، بر خلیج ازمیر (شاخه‌ای از دریای اژه). صناعتهای گوناگون دارد. از مستعمرات قدیمی یونیا بود؛ بوسیله‌ی آنتیگونوس I (قرن چهارم قم) تجدید بنا شد؛ در دوره‌ی دولتهای روم و بیزانس یکی از بزرگترین و ثروتمندترین شهرهای آسیای صغیر بود. ازمیر یکی از مراکز قدیم مسیحیت بود. امیر تیمور آن را غارت کرد (۸۰۵ هق)، و در ۱۴۲۴ (۸۱۹ هق) بتصرف ترکان عثمانی درآمد که تا ۱۹۱۹ آن را نگاه داشتند، و در آن سال باشغال سپاهیان یونان درآمد. بر طبق ← پیمان سور تحت اداره‌ی یونان قرار گرفت. چون ملیون ترک بفرماندهی آتاتورک در پیکار ۱۹۲۰–۲۲ یونانیان را از آسیای صغیر بیرون راندند، بموجب پیمان لوزان (۱۹۲۳) دوباره ازمیر بترکیه بازگشت، و اکثریت یونانی را با اقلیت ترک در یونان مبادله کردند. با از دست دادن چنان جمعیت مترقی، ازمیر تا حدی انحطاط پیدا کرد. بعضی ازمیر را زادگاه هومر میدانند.

ازنا (aznā)، شهر (جم ۱٬۵۷۷ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش سربند، شهرستان اراک، بر راه آهن سرتاسری بین اراک و دورود و در ش دورود. خط لوله‌ی سرتاسری نفت از آن میگذرد. با جاده‌ی شوسه به اصفهان مرتبط است. در طرح ذوب آهن برای تأسیس کارخانه‌ی ذوب آهن در نظر گرفته

(۱)Osborne (۲)Osborne House (۳)Aztec (۴)Osgood (۵)Smyrna

شده ولی قطعیت ندارد.
ازندریان (azandariān)، ده (جم ۳٬۰۳۷ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۳۰ کیلومتری لغ شهر ملایر. در دامنه‌ی کوه و سردسیر است. محصولش غلات، انگور، و انواع میوه‌های سردسیری است. در اطراف آن خرابه‌های آثار تاریخی دیده میشود.
آزنکور[1] (āzaNkur)، سابقاً **آژنکور**[2]، دهکده، ولایت پاس‌دو‌کاله، ل فرانسه. در اینجا هنری V (شاه انگلستان) سپاهیان فرانسوی را در هم شکست (۲۵ اکتبر ۱۴۱۵).
ازوپ[3] (ezop)، یونانی **آیسوپوس** (āysopos)، اواسط قرن ششم ق‌م، فابل‌نویس یونانی. برده بود و آزاد شد. معاصر سولون بود، و بعضی او را با لقمان حکیم یکی دانسته‌اند. بسیاری از داستانهای اخلاقی یا هجائی مربوط به حیوانات باو منسوب است، و گفته‌اند که سقراط در زندان بعضی از آنها را به شعر در آورد. وجود تاریخی او مورد تردید است.
ازوت یا **ازت** (هر دو azot)، گاز، ← نیتروژن.
ازوتات، در شیمی: ← نیترات.
آزوریت[4] (āziirit؛ فنس)، کربونات مسدنی و بازی (← باز) مس. آبی‌رنگ و یکی از کانه‌های مهم مس است. بحالت تبلور و یا بصورت توده‌های بیشکل یافت میشود. متبلور آن برای تزیین در ساختمانها بکار میرود، و در چغ کشمة و در فرانسه یافت میشود.
آزوف[5] (āzof)، شهر (جم ۱۷٬۵۴۵)، ج قسمت اروپائی جمشسر؛ بندر ماهیگیری نزدیک دهانه‌ی رود دون در دریای آزوف. تا اواخر قرن ۱۸م دارای ارزش سوق الجیشی بود. در ۱۶۹۶ پطر کبیر آنرا از خان کریمه گرفت؛ در ۱۷۱۱ مجدداً بتصرف خان در آمد؛ بالاخره در ۱۷۷۴ تحت سلطه‌ی کامل روسیه قرار گرفت. مهاجرنشینی قدیم یونانی تانائیس نزدیک آن بود. **دریای آزوف**، لتیپالوس مایوتیس (pālus māyotis)، (ح ۳۸٬۰۰۰ کمم) از شاخه‌های شمالی دریای سیاه و بوسیله‌ی تنگه‌ی کرچ با این دریا مرتبط است. رودهای دون و کوبان بآن میریزند. ماهیگیری آن مهم است. بنادر عمده‌اش راستوف (بر دون)، ژدانوف، کرچ، و تاگانروگ میباشد. ← دریای سیواش از شاخه‌های غربی آن است.
ازون برون (ozun brun)؛ ← سگ ماهی.
آزوی[6] (āzwi)، فت ۶۷۱، شاه نورثامبریا. ترویج دین مسیح را ادامه داد، و دیری در ویتبی بنا نمود، و ← شورای ویتبی را بریاست خود تشکیل داد (۶۶۴).
ازهار الریاض فی اخبار عیاض (azhāro 'r.riāz fí axbāre iāz)، کتابی تاریخی و ادبی و حاوی برخی مطالب مفید جغرافیائی درباره‌ی اندلس، از احمد ابن محمد مقری (فت ۱۰۴۱ هق). این کتاب در باره‌ی دانشمندان و ادبا و بزرگان عربی‌زبان اندلس دایرة المعارف مانندی است، و چون قسمتی از آن مخصوص زندگینامه‌ی محدث و ادیب بزرگ، قاضی عیاض (۴۷۶-۵۴۴ هق)، میباشد، کتاب بنام منکور نامیده شده. سه مجلد آن تا کنون در مصر بطبع رسیده.
ازهار گلشن (azhāre golšan)، مثنوی عرفانی، بوزن گلشن راز شبستری و مانند آن، در جواب سؤالهائی، تقریباً در ۱۴۰۰ بیت. بنام احمد نامی از "آل محمد" (شاید سید احمد بخاری حسینی، فت ۹۲۲ هق، از فقرای الاهی) گفته شده، و گوینده ظاهراً ابراهیم ابن محمد بردعی تبریزی (۸۳۰-۹۴۰ هق) است.
ازهر، جامع: ← الازهر.
ازهر خر (azhare xar)، نام و شهرت **امیر ازهر ابن یحیی**، سپهسالار و خویشاوند یعقوب لیث و عمرو لیث صفاری. گویند وی مردی ادیب و شجاع بود، و مملکت یعقوب بیشتر بر دست او گشاده گشت، و یعقوب بعضی اوقات، هنگامی که از سیستان بیرون میشد، او را خلیفه‌ی خویش میکرد. اما تواضعی بسیار داشت، و خود را نادان و ساده‌لوح فرا مینمود، و در تاریخ سیستان و قابوسنامه از ساده‌لوحی‌های او حکایتها آمده است، و بسبب همین ساده‌لوحی‌ها بود که او را ازهر خر میخواندند.
ازین (ozayn)؛ ← اجین؛ نصف النهار.
آژاکسیو[7] (ājāksio)، ایتالیائی **آیاتچو** (āyātco)، شهر (جم ۲۸٬۷۳۲)، کرسی جزیره‌ی کرس، فرانسه؛ بندر کنار دریای مدیترانه. زادگاه ناپلئون I.
آژانس[8] (ājāns؛ از فنس). این لفظ دارای معانی اداره، شعبه، کارگزاری، و نمایندگی است، و با این معانی گاهی در زبان فارسی بکار میرود.
آژانس پارس: ← خبرگزاری پارس.
اژدر[9] (ajdar)، گلوله‌ی خودرو زیر آبی، که از سلاحهای جنگ دریائی است. اولین اژدر کارگر در ۱۸۶۶ بوسیله‌ی رابرت وایتهد (rābərt wāythed) انگلیسی ساخته شد، و با هوای فشرده کار میکرد. اژدرهای کنونی بشکل سیگار برگ است، و یکی از انواع آنها اژدرهای ۲۱ اینچی (یعنی بقطر ۲۱ اینچ، = ۵۳ سم) است که ۷-۸ متر طول دارد، و با بخار یا برق یا جت کار میکنند. "اژدرهای انسانی" جج II بوسیله‌ی سرنشینان از جان گذشته رانده میشد. اژدرهای آینده باحتمال قوی با انرژی اتمی کار خواهد کرد.
اژدر کوه (ajdar kuh)، از کوههای جبال هزار مسجد، خراسان، واقع در لش شهر مشهد.
اژدها[10]، در اساطیر، جانور شگفت‌پیکری که هم خزنده و هم پرنده است، و عموماً با بالهای عقاب، چنگالهای شیر، دُم مار، و دَم آتشین تصویر میشود. چنین مخلوقی در افسانه‌های غالب ملتها و اقوام جهان از دوره‌ی دولت باستانی بابل دیده میشود. نقش اژدها نماد امپراطور چین بود، و امروز نماد ملی کشور ویلز است. کشتن اژدها در افسانه‌های همه‌ی ملتها همواره از پیروزیهائی است که تنها بدست قهرمانان بزرگ انجام میپذیرد.



اژدهاک (ajedahāk)، ← اینتوویگو.
آژن[11] (ājaN)، شهر (جم ۲۸٬۵۹۱)، کرسی ولایت لوت‌اِلگارون، جنوب فرانسه، بر رود گارون. موکاری و باغداری. کلیسای جامع بسبک رومانسک.
آژنکور (ājaNkur)، دهکده، فرانسه؛ ← آزنکور.
اژه (eje)، پادشاه داستانی؛ ← آیگئوس.
اژه، دریای[12] یا **بحر الجزایر** (bahro 'l.jazāyer)، شاخه‌ای از دریای مدیترانه، بطول ح ۶۴۰ کم و عرض ۳۲۰ کم، بین یونان و آسیای صغیر. بوسیله‌ی داردانل با دریای مرمره مرتبط است. از جزایر متعدد آن الوبویا، سپورادس، سیکلاد، و دودکانز میباشد.
اژه‌ای، تمدن[13] (ejei)، اسم کلی فرهنگهای یونانی قبل از هلنیها. از آن جمله است ← تمدن مینوسی (اواخر هزاره‌ی ۴م ق‌م) و ← تمدن میسنی. کرت، تروا، و جزایر سیکلاد از مراکز تمدن اژه‌ای بود.
آژی، در دین آریائی؛ ← اهی.
آژی دهاک (āji dahāk)؛ ← ضحاک.
اژین[14] (ejin)، نام فرانسوی جزیره‌ی آیگینا، یونان.
اژین، خلیج: ← سارونیک، خلیج.
آس، قوم: ← آلان.
آس، در گیاهشناسی؛ ← آس امریکائی؛ برگ بو؛ مورد.
آسا[15] [عبری، = طبیب]، فت ح ۸۷۰ ق‌م، شاه (ح ۹۱۱-ح ۸۷۰ ق‌م) یهودا. پادشاه خوبی بود، و در محو کردن بت‌پرستی سخت کوشید. یهوشافاط جانشین او شد (اول پادشاهان ۱۵:۸-۲۴؛ دوم تواریخ ۱۴-۱۶).
اسا بدوش (ossa beduš) یا **کلاغ پر** (kalāq par)، از بازیهای بچگانه. ترتیب بازی چنانست که کودکان روی زمین یا فرش مینشینند و انگشتان را کنار یکدیگر بر یک گل فرش یا نقطه‌ی معینی میگذارند؛ استاد بازی انگشت را از آن نقطه بطرف خود میکشد و میگوید "اسا بدوش"، و شاگردان چنان میکنند؛ پس از آن، انگشت را برجای میگذارد، و دوباره پیش میکشد و میگوید "زن اسا ندوش"، ولی شاگردان نباید انگشت را پیش بکشند. سپس، اسامی انسان، حیوانات، پرندگان، و غیره را با آوردن کلمه‌ی "پر" در پی آنها میگوید: "گنجشک پر؟ کلاغ پر؟ گاو پر؟ دیگ پر ؟..."؛ اگر آنچه استاد میگوید پرنده باشد، شاگردان فوراً انگشت را از آن نقطه برمیدارند، وگرنه انگشت بی حرکت میماند. هرکس اشتباه کند باخته است، و او را بهمان صورت که نشسته خم میکنند، و همه بر پشتش میزنند و چنین میخوانند: "تاپ تاپ خمیر؛ شیشه پر پنیر؛ پرده‌ی حصیر؛ توتک فطیر؛ دس کی بالا؟"، و پس از آن همه‌ی دستها بر پشت او میماند جز یکی، و او باید صاحب دستی را که بالاست بگوید، وگرنه زدن بر پشت تکرار میشود. در بعضی از نقاط، بازنده مجازات دیگری هم دارد باین نحو که همان طور که او را خم کرده‌اند از

(۱)Azincourt (۲)Agincourt (۳)Aesop (۴)azurite (۵)Azov (۶)Oswy;Oswiu (۷)Ajaccio (۸)agency (۹)torpedo (۱۰)dragon (۱۱)Agen (۱۲)Aegean Sea (۱۳)Aegean civilization (۱۴)Égine (۱۵)Asa

او میپرسند "قصابی یا کبابی یا نانوائی؟" و مثلا اگر بگوید کبابی، روی پشتش میزنند و میگویند: "رفتم در دکان کبابی؛ دیدم کبابی نشسته و گوشتها را این جور و اون‌جور ساطور میکنه"، و در ضمن حرکت دادن دست بشکل ساطور، به پشت او ضربه‌های ملایمی میزنند.

اسارت بابلی[1] (esārate bābeli)، عنوان دوره‌ی ۱۳۰۹–۷۷ در تاریخ کلیسای کاتولیک رومی که در طی آن پاپها در شهر آوینیون (فرانسه) میزیستند. در این دوره‌ی قریب هفتاد ساله، (پاپها که جملگی فرانسوی بودند) کمابیش مطیع سیاست سلاطین فرانسه بودند. تسمیه ناشی از اسارت بابلی بنی اسرائیل است در قرن ۶م قم که آن نیز ظاهراً هفتاد سال طول کشید.

اسارت بابلی[1] یا **اسیری**، در تاریخ بنی اسرائیل، دوره‌ی تبعید یهودیان به بابل در اوایل قرن ۶م قم، که بر طبق روایات هفتاد سال (از سقوط اورشلیم در ۵۸۶ قم تا ساختن مجدد هیکل در ۵۱۶ قم) محسوب میشود. به پیروی سیاست بابلیها و آشوریها، که اسرا را تبعید میکردند تا از قوت گرفتن احساسات ملی محلی جلوگیری کنند، بخت نصر لا اقل سه بار یهودیان را تبعید کرد، و در دفعه‌ی سوم که اسارت بابلی با آن آغاز میشود شهر و هیکل را بسوخت، و نفایس و خزائن آنها را به بابل منتقل ساخت، و یهودیان را بجز مستمندان آنها به اسیری روانه‌ی بابل کرد. تبعیدشدگان روابط مستحکم خود را با خویشان خود محفوظ نگاه داشتند. در ح ۵۳۸ قم، کوروش هخامنشی یهودیان را رخصت بازگشت به میهن خود و برافراشتن هیکل داد. قرن پس از آن دوره‌ی تجدید تمامیت و اتحاد ملی و دینی یهود بود. در کتابهای حزقیال و عزرا و نحمیا از عهة اطلاعات بیشتری در باب دوره‌ی اسیری مندرج است.

اسارون (asārun)، (*Asarum*)، گیاهی از تیره‌ی زراوندها، با گلهای گندمی‌رنگ، که ریشه و برگ آن را برای رفع انگلهای بچه‌های پستانداران بکار میبرند.

اساس الاقتباس (asāso 'l.ʿeqtebās)، کتابی ادبی، بعربی، از اختیارالدین حسن ابن علی (فد ۹۲۸ هق). این کتاب مختصر مفید، که مجموعه‌ای است از آیات قرآن، حدیثهای نبوی، امثال و حکم، اشعار عربی، و اقتباسهای لطیف، در سال ۸۹۷ هق بخواهش سلطان حسین بایقرا تألیف شده. در قسطنطنیه (در ۱۲۹۹ هق) و در مصر مکرر بطبع رسیده.

اساس الاقتباس، کتابی در منطق، بفارسی، از خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب، که شامل همه‌ی فنون منطق است، و بفارسی تقریباً ساده نوشته شده، ظاهراً بعد از منطق شفا جامعترین و بهترین کتابی است که، پس از ترجمه و نقل علوم عقلی از یونانی در عالم اسلام، در فن منطق تألیف گردیده، و با آثار موجودی که امروز در دست داریم در زبان فارسی محققاً نظیر ندارد. مانند دیگر مؤلفین اسلامی، که کتابهای در این موضوع را به ۹ قسمت تقسیم کرده‌اند (← ارغنون)، خواجه این کتاب را، بروش کتاب شفا، به ۹ قسمت تقسیم نموده، و هر قسمت را مقاله نامیده. تألیف این کتاب در سال ۶۴۲ هق صورت گرفته، و رکن الدین محمد ابن علی فارسی جرجانی، که زمانش نزدیک زمان خواجه بوده، آنرا بعربی ترجمه کرده. متن فارسی در ۱۳۲۶ هق در تهران بطبع رسیده.

اساس البلاغه (asāso 'l.balāqa)، کتابی لغوی، بعربی، از زمخشری (۴۶۷–۵۳۸ هق). مرتب بر حسب حرف اول کلمات، و ترتیب آن چنانست که مؤلف کلمه را معنی نمیکند، بلکه عبارتی فصیح یا مثل و شعری و گاهی آیه‌ای میآورد که کلمه‌ی مزبور در آن ذکر شده، و معنی کلمه را از موارد استعمال باید استنباط کرد. در مصر مکرر بطبع رسیده است، و ابن حجر عسقلانی آنرا مختصر نموده و مختصر را غراس الاساس (qerāso 'l.ʿasās) نامیده.

اساس التأویل (asāso 't.taʿvil)، کتابی فلسفی‌گونه، بعربی، در تأویل بعضی اصطلاحات و آیات قرآن بر حسب عقاید اسماعیلیه. از نعمان ابن حیّون تمیمی مغربی (فد ۳۶۳ هق)، داعی اسماعیلی و قاضی القضاة فاطمیان. این کتاب، که از متون معتبر اسماعیلیه میباشد، مشتمل است بر مقدمه‌ای و شش فصل، بشماره‌ی ناطقها (بعقیده‌ی اسماعیلیه، هر صاحب عصری، اعم از نبی و رسول و امام، ناطق است، و عده‌ی نُطَقاء هفت است: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، و قائم الزمان) بدون قائم منتظر که هنوز نیامده، و در هر فصلی ناطقی و دُعاة زمان او و آیات بسیاری از قرآن (که در کتاب تأویل شده) و قصه‌ها و حوادث و زمان آنها دیده میشود، و مطالب فصول آن با آدم آغاز میشود و با محمد ص ختم میگردد. در ۱۹۶۰ در بیروت چاپ شده.

اساس التقدیس (asāso 't.taqdis) یا (در کشف الظنون) **تأسیس التقدیس** (taʾsiso)، کتابی در علم کلام، بعربی، از امام فخر رازی (فد ۶۰۶ هق)، که آن را به سیف‌الدین ابوبکر ابن ایوب (ظاهراً الملک العادل I، که در ۵۹۶ هق امیر دمشق بوده، و در ۶۱۵ هق وفات کرده) اهدا نموده. در ۱۳۲۸ هق در مصر بطبع رسیده.

اساطیر (asātir)، مفردش اسطوره (ostura)، داستانهای خرافی یا نیمه‌خرافی، در باره‌ی قوای فوق طبیعی و خدایان، که بصورت روایت از نسلهای متوالی بیکدیگر انتقال پیدا میکند. اساطیر با داستانهای پهلوانی افراد بشری و نیز با افسانه‌های جن و پری که برای سرگرمی جعل شده تفاوت دارد. اسطوره‌ها با روایات دینی ارتباط نزدیک دارد، و در پاره‌ای ادیان همین اسطوره‌ها تکرار شده است. یکی از غرضهای اساطیر بیان و توضیح جهان است، و سازندگان اسطوره‌ها برای حوادث طبیعی شخصیتی قائل میشدند. **اوهمروس** (قرن چهارم قم) اساطیر را همان سرگذشتهای مبالغه‌آمیز اقوام واقعی میدانست. بحث جدید در باره‌ی اساطیر توسط ماکس **مولر** آغاز شد، که اسطوره‌ها را نتیجه‌ی پیدایش خلط و پریشانی زبانی در تکلم میداند (مثلا عبارت "طلوع آفتاب بدنبال فلق میآید"، چون بزبان یونانی گفته شود، قابل تعبیر بمضمون "آپولون در تعقیب دافنه، دوشیزه‌ی فلق، است" میباشد). جمعی معتقدند که اساطیر برای بیان آمیخته به استعاره‌ی حقیقت جعل شده، و بُعدها آنها را بمعنی ظاهری قبول کرده‌اند. بعضی الاهیون مسیحی معتقدند که اساطیر خبر قبلی از واقعیات کتاب مقدس یا تحریفی از آنها است، و مثلا دئوکالیون نام دیگری از نوح.است و بس. نحله‌ی آلمانی اساطیر را تَعَیُّنِ عوامل طبیعی میدانند. پیروان فروید اسطوره‌ها را سازواره‌ای برای ارضاء امیال میشمارند. سر ج. فریزر، صاحب کتاب معروف شاخه‌ی زرین، معتقد است که همه‌ی اساطیر اصلا مربوط به بارآوری و حاصلخیزی در طبیعت بوده است. در حال حاضر، غالب علمای مردمشناسی بر این عقیده‌اند که نظریه‌ای کلی برای همه‌ی اساطیر نمیتوان یافت، ولی برای اساطیر هر ملت میتوان تعبیرهای خاص پیدا کرد. از زمان آیخولوس از اساطیر در ادبیات استفاده‌ی فراوان شده، و اساطیر دینی و نیز آنهائی که نویسندگان متأخر شکل تازه‌ای بآنها داده‌اند نقش عمده‌ای در ادبیات داشته است.

اسالم (asālem)، دهستان (جه ح ۱۰٬۰۰۰؛)، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)، کنار دریای خزر؛ دارای ۲۱ (؟) آبادی. هوایش معتدل مرطوب میباشد. رود ناو در آن جاری است. محصولش برنج، ابریشم، و عسل است. شالبافی و جاجیمبافی دارد.

آسام[2]، ایالت (۲۲۰٬۴۱۳ کمم؛ جه ۹٬۰۴۴٬۰۰۰)، لش هند؛ کرسی آن شیلونگ. سرزمینی است ناهموار و مشتمل بر دره‌های حاصلخیز رودهای براهماپوترا و سورما. در جغ آن دهکده‌ی چراپونجی قرار دارد، که بارش در آن (ح ۱۲۷۰ سانتیمتر در سال) از سایر نقاط کره‌ی زمین بیشتر است. از محصولاتش غلات، برنج، مرکبات، نیشکر، چای، پنبه، و کنف میباشد. صادرات چوب آن مهم است. در قرنهای ۱۳–۱۹ دستخوش مهاجمات برمه بود. در ۱۸۲۶ ضمیمه‌ی هندوستان انگلیس شد. ژاپن در ۱۹۴۴ قسمت جنوبی آنرا اشغال کرد. در ۱۹۴۷ قسمتی از منطقه‌ی جنوب غربی آن، بنام سیلهات، ضمیمه‌ی پاکستان شد.

آساما[3]، **کوه**، آتشفشان زنده، بارتفاع ح ۳٬۵۰۰ متر، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن.

آس امریکائی، (*Kalmia latifolia*)، بوته‌ی پیوسته‌سبز زینتی امریکائی، با خوشه‌های گل سرخ یا سفید. در زمینهای اسید بعمل میآید.

اسامة ابن زید (osāmate 'bne zeyd)، فد ۵۴ هق، از بزرگان صحابه. در مکه بدنیا آمد، و در مدینه، پیغمبر او را قبل از سن بیست سالگی به امارت سپاه فرستاد. بعد از رحلت پیغمبر، اسامه عزلت گزید، و بعد در ایام معاویه، به دمشق رفت، و باز به مدینه برگشت.

آسانسور: ← بالابر.

آسانسیون، پایتخت پاراگه؛ ← آسونسیون.

آسانسیون[4] (āsānsion) انگلا **اسنشن** (osenšon)،

---

(۱)Babylonian Captivity (۲)Assam (۳)Asama (۴)Ascension

جزیره (۸۸ کمه؛ جه ۱۶۸)، در قطلا جنوبی، جزء مستعمره‌ی بریتانیائی سنت هلن. در ۱۵۰۱ یکی از دریانوردان پرتغالی آنرا کشف کرد. در ۱۸۱۵ انگلیسها اشغالش کردند. از ۱۹۲۲ جزء مستعمره‌ی سنت هلن است. پایگاه دریائی است.

آسای[1] (āssāy)، لفظ ایتالیائی، بمعنی باندازه‌ی کافی، که در موسیقی بعد از الفاظ و علامات تفسیری دیگر قرار میگیرد، مثلا آندانته آسای[2] یعنی باندازه‌ی کافی ملایم (← آندانته).

اسب، خانواده‌ی اسبها (*Equidae*) فعلا فقط دارای یک نوع، اکوئوس (*Equus*)، است که مشتمل بر اسب، **خر**، و **گورخر افریقائی** میباشد. تکامل اسب از سلف کوچک اولیه‌ی آن، **اوهیپوس** (*Eohip-pus*) در امریکای شمالی صورت گرفته، و از آنجا، از راه برزخ باریکی که اکنون وجود ندارد، به قاره‌ی قدیم راه یافته است. مقارن ورود هندیشمردگان به امریکا، اسبهای قدیمی در آن قاره از میان رفتند. اسب یکی از آخرین حیواناتی است که اهلی شده، و احتمالا بدست صحرانشینان آسیای مرکزی رام شده است. ابتدا در جنگ و شکار بکار میرفت، و در قرن ۱۹م در کشاورزی جای گاو را گرفت. اسبهای بارکش کنونی از نتاج نژادهای قوی قرون وسطی هستند. قدیمترین نژاد سواری اسب عربی است که سابقه‌ی ممتد دارد. همه‌ی اسبهای وحشی امروزه، غیر از تاریان، از انواع رام‌شده هستند که، پس از اهلی شدن، مجدداً بحالت وحشی درآمده‌اند.

اسباب التدویه (asbābo 't.tadvie)، عنوان ترجمه‌ی فارسی (بوسیله‌ی تقی بروجردی، ۱۲۹۲ هق) کتابی طبی، بزبان فرانسوی، از دکتر شلیمر. مشتمل بر 1'000 مطلب است در مفردات و مرکبات و تدبیرات طبی و حالات غیر طبیعی و امراض مذکور در کتابهای طبی و قرابادین قدیم وجدید.

اسباب الرعد و البرق (asbābo 'r.ra'de va 'l.barq) [(فی) ذکر اسباب الرعد و البرق یا بیان اسباب الرعد و البرق]، رساله‌ای کوچک، بعربی، در علل رعد و برق، از ابن سینا. در ۱۳۵۳ هق در ضمن ۷ رساله در حیدرآباد طبع شده.

اسباب النزول (asbābo 'n.nozul)، کتابی در شأن نزول آیات قرآن، از ابوالحسن علی واحدی (فت ۴۶۸ هق)، دارای مقدمه‌ای در مبادی وحی و کیفیت نزول قرآن. در مصر مکرر بطبع رسیده.

اسباب‌بازی. حالیه انواع اسباب‌بازی از 100'000 متجاوز است، و بعضی از آنها مربوط به زمانهای ماقبل تاریخ میباشد. صنعت اسباب‌بازی‌سازی در قرون وسطی آغاز شد، و در این امر مخصوصاً توزیع کنندگان اهل زونبرگ و نورمبرگ آلمان نقش عمده‌ای داشتند. کارخانه های بزرگ اسباب‌بازی از ح ۱۸۵۰ تأسیس گردید. کشورهای عمده‌ی تهیه‌ی اسباب‌بازی کشمت، آلمان، ژاپن، و چکوسلواکی است.

اسباب حدوث الحروف (asbābo hoduse 'l-horuf)، رساله‌ای در چگونگی و سبب پیدایش حرفهای زبان عربی و بعضی حرفها که در عربی نیست، از ابن سینا، که ظاهراً بعد از سنه‌ی ۴۱۴ هق که شیخ الرئیس به اصفهان رفته، بخواهش ابو منصور محمد ابن علی ابن عمر ابن الجبال، در شهر مزبور تألیف گردیده. این رساله دارای شش باب در سبب پیدایش صوت و حرف و تشریح حنجره و زبان و غیره است، و در بعضی مآخذ بعنوانهای مقالة فی اسباب حدوث الحروف و مخارجها، مخارج الحروف، فی الحروف، مخارج الحروف و صفاتها، حدوث الحروف، معرفة حدوث الحروف، و مخارج الصوت و الحروف نیز نامیده شده. اول‌بار در ۱۹۱۴ در مصر و سپس دو روایت از متن عربی با ترجمه‌ی فارسی در سال ۱۳۳۳ هش در تهران منتشر گردیده.

اسباب نزول، علم (asbābe nozul)، قسمتی از علم تفسیر که در سبب نزول آیات قرآن و زمان و مکان آن و مطالب دیگر از این قبیل بحث میکند.

اسب آبی یا **هیپوپوتام** (hipopotām، از فنس)، پستاندار علفخوار افریقائی (از نوع *Hippopo-tamos*)، منسوب به گراز. دارای دست و پای کوتاه، تنه‌ای سنگین، پوستی خاکستری یا خرمائی، و دهانی گشاد است. دندانهای ثنایا و



اسب آبی (طول : ۴ متر)

انیاب زیرین آن بصورت دندان گرازی درآمده و یکی از منابع عاج میباشد. بیشتر در آب بسر میبرد، واز گیاهان آبی تغذیه میکند. اسب آبی کوتوله (نوع *Choeropsis*) در غ افریقا زندگی میکند.

اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل: ← اسرائیل.

اسباغ (esbāq)، در علم عروض: ← تسبیغ.

اسب بخار، واحد قدرت. ۱- اسب بخار انگلیسی[3] (علامت: HP) ۵۵۰ فوت‌پوند در ثانیه است، و معادل ۷۴۶ وات، ۷۶ کیلوگرم‌متر در ثانیه، و ۱,۰۱۴ اسب بخار فرانسوی میباشد. این واحد یادگار جیمز وات است (گویند برای تخمین نیروی ماشین بخار، تجربیاتی با بهترین اسبهای بارکش کرد، و باین نتیجه رسید که یک اسب در دقیقه ۳۳'000 فوت‌پوند کار انجام میدهد). ۲- اسب بخار فرانسوی[4] (علامت: CV یا ch) معادل ۷۵ کیلوگرم‌متر در ثانیه (قریب ۷۳۵ وات) میباشد. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول III.

اسب دریائی، ماهی کوچک آبهای گرم (عمدةً از نوع *Hippocampus*)، دارای گردنی دراز که آن را شبیه به اسب می‌نماید. در وضع قائم بسختی شنا میکند. نرها دارای کیسه‌ی شکمی هستند که



اسب دریائی

تخمها در آن میمانند تا درشت شده بصورت ماهی درآیند.

آس بری: ← برگ بو.

آسبست (āsbest)، ← پنبه‌ی کوهی.

اسب فروشان (asb.forušān)، ده (جه ۶۱'۶" شد ۱۳۳۵ هش)، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۱ کیلومتری جغ سراب. محصولش غلات است.

اسبله (esbele) یا **سبیلی**، ماهی کفالفتخواری که در اطراف دهان چیزهائی شبیه به سبیل، بالهای جربی‌دار، و دندانهائی شبیه گربه دارد، و بی فلس است. گوشت بعضی از آنها خوشمزه است. نوع بحر خزر (*Silurus glanis*) از آن جهت که بچه



ماهیان را میخورد مضر است؛ قسمت عمده‌ی زندگی آن در گودالهای رودخانه‌ها میگذرد.

اسبوع دور الستر (asbu'o dāre 's.satr)، رساله‌ای در بعضی از عقاید اسماعیلیان، بنش و نظم عربی، از داعی بزرگ اسمعیلی احمد حمید الدین ابن عبدالله کرمانی (فت بعد از ۴۱۱ هق). در سال ۱۹۵۲ در ضمن اربع رسائل اسماعیلیه در بیروت بطبع رسیده.

اسبیرگ[5] (esbierg)، شهر (جه ۵۰°۹۲' ش، ۱۲°۴۶' ش)، در غ زوتلند، دانمارک؛ کنار دریای شمال.

اسپات ایسلند[6] (espāte island)، کلسیت شفاف که چون نور از آن بگذرد انکسار مضاعف مییابد، در آلات بصری از جمله برای ساختن منشور نوعی میکروسکوپ بکار میرود.

اسپات سنگین: ← باریت.

اسپات فلوئور: ← فلوئوریت.

آسپادانا[7] (āspādānā)، نام قدیم یونانی شهر اصفهان.

اسپارت[8] (espārt)، یا **سپارته** (spārte) یا **سپارتا** یا **لاکدایمون** (lākedāymon)، شهر یونان قدیم، پایتخت لاکدایمون (لاکونیا)، شهر عمده‌ی پلوپونز، بر رود ائوروتاس. دوریها، پس از فتح لاکونیا و مسنیا، دولت‌شهر اسپارت را تأسیس کردند. در قرن ۷م قم مرکز ادبیات بود، ولی بعد از ۶۰۰ قم قنون نظامی مستولی شد، و شهر

(۱)assai (۲)andante assai (۳)horse-power (۴)cheval-vapeur (۵)Esbjerg (۶)Iceland spar (۷)Aspadana (۸)Sparta

بصورت اردوگاه نظامی درآمد. سازمان اجتماعی مرکب از سه طبقه بسود.. جنگجویان، موسوم به سپارتیاتای (spārtiātāy)، که طبقه‌ی حاکمه و تنها طبقه‌ی حائز حقوق قانونی و عرفی بودند، پسرانشان مشق سربازی میکردند. بعد، طبقات پریویکوی (perioykoy) (پیشه‌وران و بازرگانان) و هیلوتس (heylotes) (اسیرانی که برای ارباب کار میکردند) می‌آمد. دولت را دو پادشاه اداره میکرد، ولی مرکز اصلی قدرت یک شورای ۵ نفری بود. اسپارت در ← جنگهای مدی وارد شده در ترموپیل شجاعانه جنگید (۴۹۰ ق‌م)، و نیز در ۴۸۰ در سالامیس و در ۴۷۹ به سرکردگی پوسانیاس جنگ کرد. قبل از ۵۰۰ ق‌م اسپارت اتحادیه‌ی سست‌بنیاد پلوپونزی را تشکیل داد ولی حرارتی در تبدیل آن به امپراطوری نشان نداد. رقابتش با آتن بجنگ مهلک پلوپونزی (← پلوپونزی، جنگ، ۴۳۱–۴۰۴ ق‌م) کشید. اسپارت پیروز شد ولی کمی بعد در لئوکترا از تبی‌ها شکست خورد (۳۷۱ ق‌م). پس از غلبه‌ی فیلیپ II مقدونی رو بانحطاط گذاشت و در دوره‌ی اقتدار روم بکلی از بین رفت. اسپارت حالیه (جم ۹٬۷۰۰) در قرن ۱۹م در محل شهر قدیم بنا شده.

اسپارترو[1]، **بالدومرو** (bāldomero espārtero)، ۱۷۹۳–۱۸۷۹، ژنرال اسپانیائی. در جنگ داخلی ۱۸۳۶–۳۹ بر کارلوسیان پیروز شد، و لقب دوکِ پیروزی یافت. در ۱۸۴۱–۴۳، که نایب السلطنه بود، به خودکامی حکومت کرد، و در نتیجه‌ی شورشی که بپا شد بگریخت. در ۱۸۵۴–۵۶ نخست‌وزیر بود.

آسپاس (āspās)، دهستان (جم ۱٬۳۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۸ (؟) آبادی. رود اوجان (از شعبه‌های رود کر) اراضی مزروعی آنرا مشروب میسازد. محصولاتش غلات و حبوبات است. قالیبافی دارد. مرکزش، ده **آسپاس** (جم ۵۴۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری جغ اقلید واقعست.

آسپاسیا[2] (āspāsiā). **۱–** قرن پنجم ق‌م، محبوبه‌ی زیبا و دانای پریکلس. منزل او در آتن محل اجتماع بزرگان ادب و فلسفه بود، و حتی سقراط بدانجا میرفت. پس پریکلس از آسپاسیا بموجب فرمانی مشروع شناخته شد، و همان نام پدر را گرفت. **۲–** زن زیبائی از مردم فوکایا (در آسیای صغیر)، که محبوبه‌ی کوروش کوچک (فت ۴۰۱ ق‌م) و نام اصلی او میلتو بود، و کوروش او را بنام محبوبه‌ی پریکلس نامید. پس از مرگ کوروش در جنگ کوناکسا، آسپاسیا بدست اردشیر II هخامنشی افتاد، و وی سخت گرفتار عشق این زن شد، و چون پسرش داریوش را به جانشینی برگزید، داریوش آسپاسیا را از او خواست. اردشیر آسپاسیا را به داریوش واگذاشت، ولی کمی بعد او را کاهنه‌ی معبد اناهیتا در همدان کرد، که مادام العمر وی را از ازدواج ممنوع میساخت، و ظاهراً این امر منجر به حوادثی شد که باعث قتل داریوش بدست پدرش اردشیر II گردید.

اسپاگتی (espāgeti): ← ماکارونی.

اسپانی، مملکت اروپائی: ← اسپانیا.

اسپانیا[3] (espānyā) یا **اسپانی** (espāny)، نام باستانی آن **هیسپانیا**، کشور (۵۵۹٬۵۰۳ کمم؛ جمعیت آن با جزایر بالئار و کاناری ـ ۲۷٬۹۷۶٬۷۵۵)، جغ اروپا، پایتختش مادرید. متصرفات اسپانیا در افریقا عبارتست از صحرای اسپانیا، گینه‌ی اسپانیا، و ایفنی. اسپانیای اروپائی تمام شبه جزیره‌ی ایبری را باستثنای پرتغال و کشور کوچک آندورا فرا گرفته. از کوههای پیرنه (سرحد آن با فرانسه) و خلیج بیسکی در ل تا تنگه‌ی جبل طارق در ج امتداد دارد. در ش و جش در مسافت زیادی با مدیترانه، و در لغ و جغ با قطلا مجاور است. قسمت مرکزی اسپانیا را فلات عظیمی فرا گرفته که از کوههای کانتابریائی در ل تا سیرا مورنا در ج ممتد است. این فلات را کوهها (مخصوصاً سیرا دِ گواذاراما)، و دره‌های رودخانه‌ها (دوئرو، تاگوس، گواذیانا) قطع میکنند. رود ابرو در ل فلات مرکزی بجانب مدیترانه جریان دارد. آب و هوای قسمت جنوبی اسپانیا گردمداری است، بزرگترین رود این ناحیه گواذالکیویر است. محصول اسپانیا بیشتر محصولات کشاورزی است، مرکبات، زیتون، انگور (مشروبهای موسوم به شِری و مالاگا معروفیت جهانی دارد)، انواع سبزیها، و چوب‌پنبه. قسمت اعظم خاک فلات مرکزی بعلت چرای بیش از حد گوسفندان و عدم مراقبت فقیر شده. از کوههای آن کانیهای مختلف (مانند مس و آهن) بدست می‌آید. ماهیگیری از صنایع عمده‌ی نواحی ساحلی است. صنایع بیشتر در اطراف مادرید و بارسلون و ایالات باسک (در لغ) توسعه یافته است. گرچه در اسپانیا عوامل مؤثری برای یگانگی وجود دارد (بخصوص اینکه مذهب کاتولیک لااقل اسماً، تقریباً عمومی است)، اختلافات ناحیه‌ای فراوان دیده میشود. زبان عمومی اسپانیائی کاستیلی است، اما لهجه‌های مختلف نیز رواج دارد. در دو ناحیه‌ی **کاتالونیا** و ← ایالات **باسک** زبانهای غیر اسپانیائی رایج است، و در این نواحی نهضتهای متعدد برای خودمختاری یا استقلال بوقوع پیوسته است. سایر بخشهای اسپانیا کمابیش باقیمانده‌ی کشورهای قرون وسطائی و ایالات تاریخی است، و از آن جمله است اندلس، آراگون، آستوریاس، کاستیل کهن و جدید، استرمادورا، گالیشیا، لئون، مورثیا، ناوار، و والانس (برای صنایع، شهرها، وتاریخ هریک ازین نواحی به مقاله‌ی مربوط بآن مراجعه شود).

تاریخ

(I) اسپانیا پیش از حکومت اسلامی. در دوره‌ی حجر باسکها در اسپانیا سکونت داشتند. سپس ایبریان بآنجا آمدند، و اینها بعداً با سلتهای مهاجم درآمیختند، و بدین ترتیب ملت سِلتیبریان بوجود آمد. در قرن یازدهم ق‌م فنیقیان پاسگاه‌های تجارتی در ج اسپانیا داشتند. سپس ماندگاران یونانی و بعد کارتاژیها به اسپانیا درآمدند، و بیشتر آن را تصرف کردند (قرن سوم ق‌م). دولت روم، در دومین جنگ از ← جنگهای **کارتاژی** (۲۱۸–۲۰۱ ق‌م)، آنرا از تصرف کارتاژیها خارج کرد، و در ۱۳۳ ق‌م بیشتر شبه جزیره‌ی ایبری در تصرف دولت روم بود. آداب و سنن رومی وارد اسپانیا شد و این سرزمین جزء امپراطوری روم گردید. میراث رومی اسپانیا حتی پس از هجوم ژرمنها (آغازش ۴۰۹ ب‌م) بجا ماند. پادشاهان ویزیگوت، که کشور بزرگی در ل اسپانیا بوجود آورده و بسوی ج کشورگشائی میکردند، قوانین رومی (← آلاریک II) و تاحد زیادی تمدن رومی را حفظ کردند. مسیحیت از همان اوایل در اسپانیا وارد شد، و برقرار ماند.

(II) اسپانیا تحت حکومت اسلامی (برای تفصیل این مطلب به مقاله‌ی **اندلس** در کتاب حاضر رجوع شود). حکومت ویزیگوتها با شکست پادشاه ایشان رودریگ از مسلمانان، منقرض شد (۷۱۱)، و حکومت اعراب (یا بقول اسپانیائیها مورها) براسپانیا آغاز گردید. امارت اسلامی (که بعداً بنام خلافت غربی خوانده شد) تمدنی درخشان بوجود آورد (← اندلس). ولی بسبب روی کار آمدن سلسله‌های مختلف و رقابتهای محلی، بین مورها نفاق افتاد. بعلاوه، مسلمین هیچگاه نتوانستند بر قسمت شمالی اسپانیا تسلط پیدا کنند، و در این ناحیه مملکت آستوریاس برپا ماند، و تخم فتوحات بعدی مسیحیان در این مملکت افشانده شد. لئون، کاستیل، و آراگون رفته‌رفته مقتدرتر شدند، و علی رغم جنگهای دائمی بین خود و اتحادهای موقت با سلاطین مور، کم‌کم بر مسلمانان فائق آمدند. از وقایع عمده درین باب، پیروزی ۱۲۱۲ اسپانیائیها در ناواس دِ تولوسا بود، ولی آخرین دژ مسلمانان در ۱۴۹۲ سقوط کرد. در این زمان، بیشتر اسپانیا بواسطه‌ی ازدواج **فردیناند** ۷ (پادشاه کاستیل) و **ایزابل** I (ملکه‌ی آراگون) متحد شده بود، و آنان یهودیان را از اسپانیا اخراج کردند (۱۴۹۲)، و بعداً مورها را بقبول مسیحیت تکلیف نمودند، و عاقبت ایشان را نیز اخراج کردند. ولی مهمترین واقعه‌ی سال ۱۴۹۲ کشف قاره‌ی جدید امریکا بتوسط کریستوف کلمب بود، که امپراطوری اسپانیا را بنا نهاد، و این امپراطوری در زمان جلوس (۱۵۱۶) شارل I (امپراطور شارل کن) چنان وسعتی داشت که در باره‌ی آن میگفتند "امپراطوریی که خورشید هرگز در آن غروب نمیکند".

(III) عصر طلائی و انحطاط. در دوره‌ی پسر شارل I، **فیلیپ II**، اسپانیا سرانجام تحت حکومت سلطنتی مطلق متمرکز قرار گرفت. **تفتیش افکار** مذهبی در آن دوره بمنتهی درجه‌ی قدرت مخوف خود رسید، و سیل ثروت از متصرفات اسپانیا در امریکای شمالی و امریکای جنوبی و جزایر فیلیپین به اسپانیا سرازیر شد. در اواخر قرن ۱۶م و در قرن ۱۷م ادبیات و هنر اسپانیا رونق یافت (عصر طلائی). اما از جنبه نظامی و اقتصادی، کشور رو به انحطاط بود، و شکست (۱۵۸۸) **جهازات شکست‌ناپذیر** که بقصد فتح انگلستان اعزام شده بود، چنان ضربه‌ای بود که اسپانیا از آن کمر راست نکرد. جنگهای اسپانیا در اروپا و ارتباط آن با امپراطوری مقدس روم نیز سرانجام بضرر این کشور تمام شد. در اثر جنگ سی ساله (۱۶۱۸–۱۶۴۸) قسمتی از اراضی و اعتبار اسپانیا از دست رفت. با انقراض سلسله‌ی هاپسبورگ، ← جنگ جانشینی **اسپانیا** (۱۷۰۱–

(1)Espartero (2)Aspasia (3)Spain

۱۴) شروع شد، و خسارات سنگینی بر اسپانیا وارد آمد، و سلطنت آن کشور به فیلیپ V رسید. مساعی فراوانی که برای احیای اسپانیا مبذول شد بجائی نرسید، و این کشور بعلت جنگهای متعدد بتدریج بیش از پیش انحطاط یافت تا جائی که ناپلئون کارلوس IV و فردیناند VII را مجبور به استعفا کرد، و در ۱۸۰۸ برادر خویش ژوزف بوناپارت را بتخت سلطنت اسپانیا نشانید. این امر ملیون را برانگیخت، و میهن‌پرستان اسپانیائی نقش عمده‌ای در جنگ شبه جزیره داشتند. در ۱۸۱۲ فردیناند بار دیگر سلطنت یافت.

(IV) سلطنت‌طلبان و جمهوریخواهان. هجوم ناپلئون در بروز جنگهای استقلال‌طلبی در امریکای لاتین مؤثر بود. در ۱۸۲۵ بیشتر متصرفات امپراطوری اسپانیا از دست رفته بود (← انقلاب امریکای جنوبی)، و کوبا، پورتو ریکو، و بعداً فیلیپین در ← جنگ اسپانیا و امریکا از دست اسپانیا خارج شد. محافظه‌کاران و لیبرالها پیوسته با یکدیگر در مبارزه بودند. هنگامی که فردیناند قانون جانشینی را بنفع دخترش ایزابل II تغییر داد، اولین قیام کارلوسیان بوقوع پیوست (۱۸۳۶–۳۹). سلطنت‌طلبان ارتجاعی، سلطنت‌طلبان مشروطه‌خواه، و جمهوریخواهان، همه خواهان قدرت بودند. ایزابل در ۱۸۶۸ و جانشینش آمادئوس در ۱۸۷۳ مجبور باستعفا شدند. برای مدت کوتاهی (۱۸۷۳–۷۴) حکومت جمهوری برقرار شد، و آنهم دستخوش جنگ تازه‌ای گردید. در ۱۸۷۶ آلفونسوی XII بتخت نشانده شد، در ۱۸۸۵ آلفونسوی XIII بجای او نشست. وی اسپانیا را در جنگ I بیطرف نگاهداشت، و از حکومت (۱۹۲۳–۳۰) دیکتاتوری پریمو د ریورا پشتیبانی کرد. پریمو دِ ریورا در ۱۹۳۰ ناچار باستعفا داد. در ۱۹۳۱ جمهوریخواهان در انتخابات بلدی پیروز شدند، و آلفونسو را خلع و حکومت جمهوری برقرار کردند. ولی اختلافات فرو ننشست. در ۱۹۳۶ جبهه‌ی ملی (مرکب از جمهوریخواهان، سوسیالیستها، کمونیستها، و سندیکالیستها) پیروزی عظیمی در انتخابات بدست آورد، ولی پیش از اینکه کارها را بدست گیرد شورش نظامی روی داد که منجر به جنگهای داخلی ۱۹۳۶–۳۹ گردید. شورشیان پس از جنگهای خونینی، بالاخره در ۱۹۳۹ پیروز شدند، و ژنرال ف. فرانکو دولتی براساس حکومت صنفی بر قرار کرد. اسپانیای فاشیست در جنگ II متمایل به کشورهای محور بود، ولی رسماً بی‌طرفی اختیار کرد. سازمان ملل متحد که حکومت فرانکو را به رسمیت نمیشناخت از قبول عضویت اسپانیا امتناع کرد. در ۱۹۴۷ فرانکو حکومت اسپانیا را سلطنتی اعلام نمود، ولی تا سال ۱۹۶۰ اقدامی برای عودت سلسله‌ی بوربون بعمل نیاورد. در ۱۹۵۳ کشمت در مقابل حق تأسیس پایگاههای هوائی و دریائی در اسپانیا موافقت کرد که بآن کشور کومکهای نظامی و اقتصادی بکند، و باین ترتیب، اسپانیا بطرف دولتهای غربی کشانیده شد. در ۱۹۵۵ اسپانیا بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. در ۱۹۵۸ تحت الحمایه‌ی سابق خود، مراکش اسپانیا، را به دولت جدید التأسیس مراکش واگذاشت، ولی وضع ایفنی و صحرای اسپانیا مختلف فیه ماند. در ۱۹۵۹ اسپانیا بعضویت سازمان اروپائی همکاری اقتصادی پذیرفته شد.

اسپانیا، افریقای: ← افریقای اسپانیا.

اسپانیا، جنگ جانشینی[1] (۱۷۰۱–۱۴)، آخرین جنگهای عمومی اروپائی‌بین بریتانیا، اتریش، هلند، و پرتغال از یک طرف، و فرانسه و اسپانیا و باواریا از طرف دیگر–که پس از مرگ (۱۷۰۰) کارلوس II، آخرین پادشاه اسپانیا از خاندان هاپسبورگ، بر سر جانشینی امپراطوری اسپانیا در گرفت. کارلوس II (= شارل II) پسر فیلیپ IV بود، و خواهران فیلیپ یکی آن د/اتریش مادر لوئی XIV (شاه فرانسه) و دیگری مادر امپراطور لئوپولد I بودند. دختر ارشد فیلیپ، ماری ترز، زوجه‌ی لوئی و دختر دیگرش زوجه‌ی لئوپولد بود. چون کارلوس II فرزندی نداشت، کمی پیش از مرگ وی مدعیانی برای سلطنت اسپانیا پیدا شد که مهمترین آنها یکی ولیعهد فرانسه (خواهرزاده‌ی کارلوس) بود، و دیگری لئوپولد I که ابتدا بعنوان رئیس خاندان هاپسبورگ در اتریش و سپس بعنوان اینکه مادرش دختر فیلیپ III (شاه اسپانیا) بوده مدعی سلطنت اسپانیا گردید. چون اتحاد فرانسه یا اتریش با اسپانیا که در آن موقع فرمانفرمای مستعمرات وسیعی در امریکا بود توازن قوا را در اروپا بر هم میزد، ادعاهای مذکور مواجه با مخالفت سایر دول بزرگ اروپائی شد، و سرانجام، پس از مذاکرات زیاد، لوئی ادعای خویش را بنام نوه‌اش فیلیپ (بعداً فیلیپ ۷، پادشاه اسپانیا) و لئوپولد ادعای خود را بنام پسرش شارل (بعداً امپراطور شارل VI) کرد، و هر دو مؤکداً تعهد کردند که بهیچ عنوان اسپانیا را به قلمرو خود ضمیمه نکنند. کمی بعد طرفداران فرانسه کارلوس II را که مشرف به موت بود وادار کردند که فیلیپ نوه‌ی لوئی را تنها وارث خود اعلام کند (۲ اکتبر ۱۷۰۰). در اول نوامبر ۱۷۰۰ کارلوس درگذشت، و فیلیپ بلا فاصله در مادرید به پادشاهی خوانده شد. انگلستان و ایالات متحد هلند و اتریش بر ضد فرانسه متحد شدند، و بیشتر کشورهای آلمان نیز بآنها پیوستند. باواریا طرف فرانسه را گرفت. پرتغال و ساووا تا ۱۷۰۳ از فرانسه جانبداری کردند، ولی پس از آن به متحدین پیوستند. عملیات نظامی در هلند و بلژیک و ایتالیا آغاز گردید (۱۷۰۱)، و در ۱۷۰۲ همگانی شد. با وجود پیروزیهای عمده‌ی متحدین در بلینده‌ایم و جبل طارق (۱۷۰۴)، اودنارد (۱۷۰۸)، و مالپلاکه (۱۷۰۹)، جنگهائی که در اسپانیا و ایتالیا و هلند و بلژیک روی داد قاطع نبود، و در ۱۷۱۱ انگلستان خود را از کارزار بیرون کشید. جنگ با پیمانهای اوترشت، راشتات، و بادن (۱۷۱۳–۱۴، ← اوترشت، صلح) پایان یافت، انگلستان و ایالات متحد هلند فاتحین حقیقی جنگ بودند، فیلیپ به پادشاهی اسپانیا شناخته شد. فرانسه ناچار با اتریش مصالحه کرد، و از لحاظ اقتصادی از پا درآمده بود. از فرماندهان بزرگ این جنگ دوک دو ویلار، لوئی ژوزف ملقب به دوک دو واندوم، اوژن دو ساووا، و دیوک آو مارلبره است.

اسپانیا، صحرای: ← صحرای اسپانیا.

اسپانیا، گینه‌ی: ← گینه‌ی اسپانیا.

اسپانیائی، زبان، از زبانهای هندواروپائی، متعلق بدسته‌ی ← زبانهای رومیائی، رایج در اسپانیا و قسمت عمده‌ی کشورهای امریکای جنوبی و مرکزی و مکزیک. ← زبان، جدول.

اسپانیائی، معماری مستعمراتی. معماری اسپانیائی در مستعمرات اسپانیا در قرون ۱۶م–۱۸م بارور بود. گرچه در اصل سبک آن صرفاً اسپانیائی بود، بعدها، بخصوص در مکزیک و پرو، جنبه‌های بدیعی بدان افزوده شد. زینتهای پیچ در پیچ ظریف بکار برده میشد، که نمونه‌ی آنها بر در کلیسای جامع سانتو دومینگو (نخستین کلیسای جامعی که در قاره‌ی امریکا ساخته شد؛ بین سالهای ۱۵۲۱–۴۱) موجود است. اما مهمترین صفت بناهای مستعمراتی، سادگی و استحکام استخوان‌بندی آنها بود. در قرن ۱۶م، فرقه‌های فرانسیسیان و دومینیکیان و غیره دست بساختن بناهای بسیار زدند. در کلیساها، نمازخانه‌هائی ساختند که یک جانب آن باز بود (ساختن نمازخانه‌ی سه دیواره برای آن بود که کار ساختمان سریعتر پیش برود). در قرون ۱۷م و ۱۸م، سبک باروک بیش از هر سبک دیگر معمول بود، اما شیوه‌های ساده‌ی اوایل کار رها نشد. شهرهای امریکای مرکزی همه از مکزیک تقلید میکردند، اما در پرو معماری اصیل و بارآوری که بیش از شیوه‌ی مکزیکی عظمت داشت، بوجود آمده بود. در اینجا و نیز در بولیوی، نفوذ زیورهای سرخپوستان شیوه‌های اروپائی را تحت الشعاع قرار داده بود. اشاعه‌ی شیوه‌ی نئوکلاسیسیم روزگار رونق معماری مستعمراتی اسپانیا را بسر رسانید.

اسپانیا و امریکا، جنگ[2]، ۱۸۹۸، جنگ کشمت و انقلابیون کوبا بر ضد اسپانیا که هدف عمده‌ی آن خارج ساختن کوبا از دست اسپانیا و قرار دادن آن تحت تسلط کشمت بود. انقلاب در ۱۸۹۵ در کوبا آغاز شد، و باعث لطمات زیادی بمنافع امریکائیان گردید. دولت کشمت که اهمیت سوق الجیشی کوبا را برای طرح ساختن کانالی در امریکای مرکزی میدانست، از اسپانیا خواست که کوبا را تخلیه کند. در آوریل ۱۸۹۸ اسپانیا اعلان جنگ داد. ناوگان اسپانیا در مانیل (فیلیپین) مغلوب و ناوگان آن در سانتیاگو دِ کوبا نابود گردید. بموجب پیمان پاریس (دسامبر ۱۸۹۸) کوبا "آزاد" و تحت قیمومت کشمت قرار داده شد؛ پورتو ریکو و گوام به کشمت واگذار گردید؛ اسپانیا جزایر فیلیپین را در مقابل ۲۰ میلیون دولار به کشمت تسلیم نمود. در نتیجه‌ی این جنگ، امپراطوری اسپانیا عملا منحل گردید، و کشمت بیش از پیش در امور امریکای لاتین و شرق اقصی وارد و ذینفع شد.

اسپانیای جدید[3]، قلمرو تحت حکومت نایب السلطنه‌ی اسپانیا در امریکای شمالی، که در زمان آ. دِ مندوثا ایجاد شد (۱۵۳۵). مشتمل بر مکزیک حالیه، ولی مرزهای شمالی آن بر حسب قوت و ضعف اسپانیا متغیر بود.

اسپانیول، سگ: ← سگ اسپانیول.

اسپانیولا، هند غربی، ← هیسپانیولا.

---

(۱) War of the Spanish Succession (۲) Spanish-American War (۳) New Spain

اسپاهبذ (aspāhbaḏ) یا **سپهبد** (sepahbad)، از خاندانهای هفتگانه‌ی عهد اشکانیان و ساسانیان (← ویس پوهر). مقر آنان گرگان بود.
اسپر (espar)، در اصطلاح معماری، بدنه‌ی مربع یا مستطیل یا نزدیک بآن که ترکیب مستقلی از کاشیکاری، گچبری، نقاشی، آینه‌کاری، یا نظائر آنها را در بر دارد. بدنه‌ی سفتکاری زیر اینگونه تزیینات هم بهمین نام خوانده میشود.
اسپرانتو[1] (esperānto)؛ ← زبان عمومی.
آسپرژیلوس (āsperǰilus؛ از لتی)، قارچی (از تیره‌ی *Aspergillacae*) که هاگهای آن بر بالای رشته‌ای بر روی کره‌ی کوچکی قرار گرفته (شبیه به فواره‌ای است که از هر طرف آب بپراند). رنگ این قارچها کبود یا سبز یا ماشی است، و بر روی مواد غذائی و میوه‌ها گردی تشکیل میدهند.
اسپرس (esperes)، (*Hedysarum onobrychis*)، گیاه علوفه از تیره‌ی پروانه‌واران که برگهای مرکب آن برگچه‌ی بسیار دارد.
اسپرک (esparak)، گیاه یکساله‌ی بر قدیم از نوع رسدا (*Reseda*)، با خوشه‌گلهای سفید زرد-رنگ. جنس *R. odorata* معطر است؛ جنس *R. lutea* در رنگرزی بکار میرود. ورث (vars) از اقسام آنست.
اسپرماتوزوئید: ← نطفه.
اسپرماستی: ← موم روغن.
آسپرن[2] (āspern)، حومه‌ی شرقی وین، اتریش. در اینجا اتریشیها بر ناپلئون I پیروز شدند (۱۸۰۹).
آسپروپوتاموس (āspropotāmos)، رود یونان؛ ← آخلوئوس.
اسپست، گیاه دائمی؛ ← یونجه.
اسپغول (aspqul)، ← اسفرزه.
اسپکه (espake) یا **اسفکه**، ده (جه ۶۹۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان لاشار، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، ۴۵ کیلومتری ج بمپور. ساکنین از طایفه‌ی مبارکی هستند.
اسپند، در آیین زردشتی؛ ← اسپندارمذ.
اسپند، گیاه؛ ← اسفند.
اسپند، میرزا، امیر قرا قوینلو؛ ← میرزا اسپند.
اسپندارمذ (espandār.maz) [= بردباری و فروتنی مقدس]، در آیین زردشتی، یکی از امشاسپندان (← امشاسپند)، نماینده‌ی بردباری و سازش اهورمزدا، و واسطه‌ی بین آفریدگار و آفریدگان. در جهان خاکی نگهبانی زمین با اوست. اسفندارمذ، اسفند، و اسپند نیز نامیده شده. وی موکل بروز پنجم (موسوم به اسپندارمذ) هر ماه شمسی و دوازدهمین ماه (موسوم به اسپندارمذ) هر سال شمسی است. ← تقویم اوستائی.
اسپندیار یا **اسپندیاذ**، خاندان عهد ساسانی؛ ← اسفندیار.
اسپنسر[3] (espenser)، برای اعلامی که باین صورت میشناسید به سپنسر رجوع کنید.
اسپنوی (espanuy)، در افسانه‌های ملی، نام کنیزک تژاو، داماد افراسیاب، که زنی بسیار زیبا بود، و چون تژاو بگریخت، بیژن فرزند گیو او را متصرف شد.
اسپهبد فیروز، سردار مجوس؛ ← سنباد.
اسپید دژ: ← قلعه‌ی سفید.
اسپیر (espir یا aspir)، جزیره‌ای بطول ح ۱۲ کم و عرض ح ۶ کم، واقع در قسمت جنوبی دریاچه‌ی رضائیه، ل جزیره‌ی اشک داغی، آذربایجان.
اسپیریتو سانتو[4]، در فکبه؛ ← هبریدیز جدید.
آسپیرین[5] (āspirin)، گرد سفید بی‌بو که برای تسکین درد و تخفیف تب بکار میرود، و از نظر شیمیائی اسید استیلسالیسیلیک (asid asetil-) است. نخست در ۱۸۵۳ شیمیدانهای آلمانی این اسید را ساختند، ولی فایده‌ی آن تا ۱۸۹۹ شناسائی نیافته بود. کارخانه‌ی شیمیائی بایر (دوسلدورف) تهیه‌ی آن را تکمیل کرد، و نام انحصاری آسپیرین بر آن نهاد، که از نام لاتینی قندول که محتوی اسید سالیسیلیک است گرفته شده. در جج I که ورود آن به بریتانیا قطع شد، در آنجا نیز آنرا تهیه کردند، و امروز کارخانه‌های مختلف باسامی گوناگون آنرا ساخته و عرضه میکنند.
اسپینل[6]، **ویشنته مارتینث** (viṭente mārtineṭ espinel)، ۱۵۵۰-۱۶۲۴، شاعر، رمان‌نویس، و موسیقیدان اسپانیائی. سیم پنجمی به گیتار افزود. از آثارش زندگی ارباب مازکوس دِ اوبِرگون (۱۶۱۸) است که لو ساژ در داستان معروف زیل بلاس بسیاری از وقایع و اشخاص آنرا اقتباس کرده است.
اسپینوزا[7] (espinozā)، صورت فارسی نام **باروخ سپینوزا** (bārux spinozā)، ۱۶۳۲-۷۷، فیلسوف هلندی. بعلت استقلال فکر از جامعه‌ی یهودی، که در آن بار آمده بود، تکفیر و اخراج شد (۱۶۵۹)، ولی وی براه خود ادامه داد، و با تراشیدن عدسی امرار معاش میکرد. زندگی ساده و آرامی داشت، و حتی وقتی که سایر فلاسفه حلقه‌ی انزوای او را شکسته بدیدارش رفتند بهمان زندگی ساده ادامه داد. معلومات وسیع خود را در بنیان‌گذاری مذهب فلسفی خود بکار برد. اسپینوزا اعتقاد راسخ داشت که حقیقت وجود-خدا یا طبیعت-یکی است. ذهن، ماده، زمان، و هر چیز دیگر که نمودی دارد تجلیات همان ذات یکتا است. شر یا بدی فقط در ذهنهای محدود وجود دارد، و حقیقتی در نفس امر ندارد، و اگر آن را چون جزئی از کل در نظر بگیریم از بین میرود. وی معتقد بود که انسان باید بکوشد تا خود را با نقشه‌ی نامتناهی منطبق کند، هواهای نفسانی را طرد کند، به نظم بگرود، و بحوادث از جنبه‌ی ابدیت بنگرد. اسپینوزا طرفدار حکومت دموکراسی بود. کتاب علم اخلاق (اتیک) او بفارسی ترجمه شده است (۱۳۳۳ هش).
آستات[8] (āstāt؛ فنس)، عنصر شیمیائی رادیو-آکتیو (علامت شیمیائی At؛ عدد اتمی ۸۵؛ ← عناصر، جدول). اول‌بار در ۱۹۴۰ بوسیله‌ی بمباران بیسموت با ذرات آلفا در سیکلوترون بدست آمد. از عناصر شورگن است.
استاجلو (ostājlu)، از طوایف بزرگ قزلباش، و در واقع مهمترین طایفه از اویماقات قزلباش. از مشاهیر امرای آنها خان محمد استاجلو است که در ۹۱۳ هق بحکومت دیار بکر از جانب شاه اسماعیل منصوب شد. مکرر با علاءالدوله‌ی ذوالقدر جنگ کرد و در حدود دیار بکر چندان قدرت یافت که به سلطان سلیم خان پادشاه عثمانی نامه‌های تهدیدآمیزی نوشت. طایفه‌ی استاجلو، که محل اصلی آنها ظاهراً در حدود قارص بوده است، در عهد سلاطین صفویه غالباً نفوذ و اعتبار تمام داشتند و در سلطنت شاه عباس I نیز سهم مهم بر عهده‌ی آنها بود.
استاد، در دستگاه فرهنگی ایران؛ ← تربیت معلم، قانون.
استاد الدار (ostādo 'd.dār) [استاذ الدار]، عنوان رئیس دربار در عهد خلفای عباسی. صاحب این عنوان متصدی امور راجع بحرم و دستگاه خلفا بوده و بهمه‌ی امور زنان و خویشان و نزدیکان خلیفه که در قصور خلفا میزیسته‌اند نظارت میکرده. استاد سرای (ostāde sarāy) که در بعضی کتب فارسی در این معنی یا موارد مشابه آمده است نیز ترجمه‌ی همین عنوان است.
استاد سرای: ← استاد الدار.
استادسیس (ostādsis)، فت ۱۵۱ هق، شورشگر و سردار ایرانی مجوسی، و مدعی پیغمبری، که در اواخر عهد منصور خلیفه‌ی عباسی در سیستان و هرات و بادغیس خروج کرد. وی قبل از شروع دعوت و قیام خویش در حدود سیستان و هرات دارای نفوذ و قدرت بوده، و حتی بگفته‌ی یعقوبی، وقتی از اینکه مهدی را بولیعهدی منصور بشناسد سر فرو پیچیده است، و ظاهراً بسبب همین اعتبار و نفوذ بود که چون در سنه‌ی ۱۵۰ هق خروج کرد، چنانکه طبری و ابن اثیر نوشته‌اند، بزودی ۳۰۰٬۰۰۰ مرد بر او گرد آمدند. استادسیس بر قسمتی از خراسان استیلا یافت و تا مرورود پیش رفت و چند بار لشکر خلیفه را شکست داد. عاقبت محاصره گشت و گویند از یارانش نزدیک ۷۰٬۰۰۰ کس مقتول و ۱۴٬۰۰۰ تن اسیر گشتند (در صحت این ارقام و هم در صحت رقم راجع بتعداد یاران او که طبری و ابن اثیر نقل کرده اند جای تأمل است)، و خود او فرار کرد. اما بزودی دستگیر و مقتول شد و سرش را جهت منصور خلیفه فرستادند. قول دیگر آنست که او را پس از دستگیری با فرزندان به بغداد فرستادند و در آنجا بامر منصور کشتند. نوشته اند که او خود را از موعودهای زرتشت و بجای هوشیدر یا سوشیانت فرانمود و اگر کثرت تعداد پیروانش درست باشد احتمال دارد که سبب جمع آمدن مجوسان سیستان و خراسان بر او همین دعوی بوده است. هرچند بعیدست که در بین مجوس این اندازه مرد جنگی در آن زمان در سیستان و هرات وجود داشته باشد. گویند مراجل (marājel)، مادر مأمون، دختر استادسیس بوده است، و با آنکه ولادت مأمون تقریباً ۲۰ سال بعد از خروج استادسیس واقع شده است احتمال صحت این روایت ضعیف نیست.
استادیوم (estādiom)، میدان ورزش، ورزشگاه، ← ستادیوم.

(۱)Esperanto (۲)Aspern (۳)Spencer (۴)Espiritu Santo (۵)aspirin (۶)Espinel (۷)Spinoza (۸)astatiṅe

آستارا، رودخانه‌ی مرزی در شهرستان آستارا، بین ناحیه‌ی طالش ایران و طالش آذربایجان شوروی. در مجاور ساحل غربی بحر خزر جاری است، و بنادر آستارای ایران و آستارای شوروی را از هم جدا میکند.

آستارا، شهر و بندر (جم ۴٬۷۰۰)، جشم آذربا- یجان شوروی، تجشم، بر مصب رود آستارا در ساحل غربی دریای خزر، بفاصله‌ی ۳۲ کیلومتری ج لنکران. رود آستارا آنرا از بندر آستارای ایران جدا میکند.

آستارا، شهر و بندر (جم ۸٬۴۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان آستارا، استان یکم (گیلان)، بر ساحل غربی دریای خزر، ۷۲ کیلومتری لش اردبیل. شمالیترین بندر ایران و بر مرز بین ایران و شوروی است. رود آستارا از کنار جاده‌ی شوسه‌ی آستارا ـ اردبیل میگذرد، و آستارای ایران را از آستارای شوروی جدا میکند.

آستارا، شهرستان، انتهای شمالی استان یکم (گیلان)، واقع بر کناره‌ی غربی بحر خزر؛ مرکزش شهر آستارا. از ل به آذربایجان شوروی محدود است. اهمیت نظامی دارد. قسمتهای ساحلی و کوهستانی آن پوشیده از جنگل است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، برنج، و فراورده‌های دامی است. آستارا بموجب قتک (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان اردبیل بود. در مهرماه ۱۳۳۷ هش شهرستان تابع استان سوم (آذربایجان شرقی) شد. در خرداد ۱۳۳۹ تابع استان یکم گردید.

آستارته[1] (āstārte) [از ریشه‌ی سامی. ← عشتاروت]، الاهه‌ی فنیقی باروری و زیبائی و عشق جنسی، مطابق عشتر بابلیها. بعدها، شاید بواسطه‌ی خلط وی با الاهه‌ای دیگر، او را خدای ماه نیز شمردند، و بهمین جهت با آرتمیس و سلنه، و اغلب با آفرودیته مطابق دانستند.

استالاکتیت (estālāktit؛ فنس –stā)، تیغه‌ای از یک ماده‌ی معدنی یا از یخ که از محل مرتفعی آویزان باشد. عادی‌ترین نوع آن، گذشته از **گلفهنگ**، ستونهائی از کربونات آهک است که از سقف غارها آویخته است. طریق تشکیل آن اینست که قطرات آب که از سقف غار میچکد بتدریج مواد آهکی خود را بجا میگذارد.



(۱) استالاکتیت، (۲) استالاگمیت

رسوبهائی که آب چکنده از سقف غار بر کف غار میگذارد ستونهائی از کربونات آهک تشکیل میدهند که هر یک را استالاگمیت (estālāgmit؛ فنس –stā) گویند. استالاکتیت و استالاگمیت ممکن است پس از چندی بهم برسند. رنگ آنها مربوط بمواد اضافی موجود در آنها است.

استالاگمیت: ← استالاکتیت.

استالدئید[2] (asetāldeid؛ فنس) یا **آلدئید استیک** (āldeid asetik؛ فنس) یا **اتانال** (etānāl؛ فنس)، مایعی بیرنگ و با بوی تند که در ۲۱° صد بخشی بجوش میآید، و فورمول شیمیائی آن CH_3CHO است. از اکسایش **الکل اتیلیک** بدست میآید. در تهیه‌ی بسیاری از مواد آلی بکار میرود. نیز ← آلدئید.

استالین (estālin). برای اعلام روسی که باین صورت میشناسید به ستالین رجوع کنید.

استالینگراد، شهر، جمشس: ← ستالینگراد.

استان (estān). در عهد ساسانیان ایالات ایران را به اجزائی تقسیم کرده هریک را استان و حاکم آنرا استاندار میگفتند (جغرافیانویسان اسلامی لفظ **کوره** را به تمام یک استان اطلاق میکردند). هر استان به چند رستاق و هر رستاق به چند طسوج منقسم میشده، و هر طسوج مشتمل بر چند ده بوده است. مثلا ایالت فارس ۵ استان داشته که یکی از آنها اصطخر بوده، و یزد یکی از رستاقهای اصطخر و نائین و دهات مجاور آن یکی از طسوجهای رستاق یزد بوده است. در تقسیم‌بندی جدید کشور ایران (← **تقسیمات کشور**) که در ۱۳۱۶ هش اجرا شد، کشور را به چند استان (ostān) تقسیم کردند، و این لفظ مأخوذ از همان لفظ استان عنوان این مقاله میباشد.

استانبول (estānbol) یا **اسلامبول** (eslāmbol)، شهر (جم ۱٬۲۱۴٬۶۱۶)، ترکیه، بر هر دو کنار بوسفور. ظاهراً نام آن اصلا از یونانی گرفته شده، و نامش را استنبول و اصطنبول (هر دو estanbul) و استمبول (ol–) نیز ضبط کرده‌اند. سابقاً نام استانبول معمولا به قسطنطنیه بمعنی اخص اطلاق میشد، ولی در ۱۹۳۳ رسماً نام استانبول به تمام شهر داده شد (برای تاریخ قدیم آن← قسطنطنیه). شهر استانبول تا ۱۹۲۲ پایتخت ترکیه بود، و هنوز مهمترین دریابندر و مرکز تجارتی این کشور است. دانشگاه آن در ۱۴۵۳ تأسیس شد، و در ۱۹۳۳ تجدید سازمان یافت. مقر سه بطریرک ارتدوکس یونانی، کاتولیک، و ارمنی است.

قسمتی از استانبول که مطابق قسطنطنیه‌ی تاریخی است تماماً در ترکیه‌ی اروپائی واقع است، و بر دو طرف خلیج معروف به شاخ زرین بر هفت تپه بنا شده. چندین کیلومتر از برجها و باروهای قدیم هنوز کنار شهر موجود است. در خارج باروهای شمالی و در ل شاخ زرین محله‌های غلطه (qalata)، پره (pera)، و خاص کوی (xāss koy) واقع است. غلطه محله‌ی تجارتی است، و اصلا از ماندگاههای جنوائیها بود. محله‌ی پره در دوره‌ی سلاطین عثمانی مخصوص خارجیان و خاص کوی محله‌ی یهودیان بود. محله‌ی سابق یونانیان، نامش فنار (fanār)، در قسمت لغ شهر نزدیک کاخ امپراطوران سابق روم شرقی واقع است. قسمت آسیائی شهر مشتمل بر اسکدار و قاضی کوی (**خالکدون** سابق) میباشد.

بنای مهمی که از زمان روم شرقی باقی مانده **ایاصوفیه** است. در ۱۵۰۹ زلزله‌ای شهر را ویران کرد، و سلطان بایزید II آنرا از نو ساخت. فرهنگ عثمانی در قرن ۱۶م به اوج خود رسید و اغلب مساجد جامع استانبول از آن دوره است (مخصوصاً مساجد بایزید II، سلیمان I، و احمد I)، و دورنمای جالب استانبول رشته‌ای از گنبدها و مناره‌های متناسب که با مناره‌های منقطع میشود ناشی از مساجد متعدد آن میباشد. دیگر از بناهای معروف استانبول دلمه باغچه (dolma) و یلدیز کوشکی (yeldiz kuški)، واقع در ل محله‌ی پره بر کنار بوسفور، است، که مقر سلاطین عثمانی در قرون ۱۹م و ۲۰م بود. حومه‌ی اسلامبول، مخصوصاً ویلاها و باغها و کاخهای کنار بوسفور، به زیبائی مشهورند. شهر اسلامبول همواره محل رفت و آمد بوده، و بهمین جهت سیمای بین المللی دارد، و مردم آن به چند زبان تکلم میکنند. قسمت عمده‌ای از جمعیت آن یونانی و ارمنی و یهودی هستند.

استانبول، کتابخانه‌ی دانشگاه. این کتابخانه در سال ۱۹۲۶ در شهر استانبول، ترکیه، دایر شد. دارای مجموعه‌ای از نسخ خطی فارسی و عربی و ترکی بالغ بر ۱۸٬۷۰۰ جلد است.

استان پنجم یا **کرمانشاهان،** یکی از تقسیمات کشور ایران، غ ایران، که بموجب قانون **تقسیمات کشور** (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش **کرمانشاه**. از ل قسمتی به کردستان ایران، از غ به عراق، و از ج به استان ششم محدود است. مرکبست از نه شهرستان: **ایلام؛ پاوه؛ تویسرکان؛ شاه‌آباد؛ قصر شیرین؛ کرمانشاه؛ ملایر؛ نهاوند؛** و **همدان**. بر طبق قتک (۱۳۱۶ هش) مرکب از شهرستانهای ایلام، کرمانشاهان، سنندج، ملایر، و همدان بود (نیز ← بیجار؛ سقز). برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان پنجم، ارجاعات مذکور در این مقاله را ببینید.

استان تهران: ← تهران، استان.

استان چهارم یا **آذربایجان غربی،** یکی از تقسیمات کشور ایران که بموجب **قانون تقسیمات کشور** تشکیل گردید (۱۳۱۶ هش) (نیز ← استان)؛ مرکز آن **رضائیه**. استان فعلی از ل به رود ارس (مرز ایران و شوروی)، از غ به کشورهای ترکیه و عراق، و از ش به آذربایجان شرقی محدود است، و مرکب از هفت شهرستان **ماکو، خوی، شاهپور، رضائیه، نقده، مهاباد،** و **میاندوآب** میباشد. قسمتی از ← دریاچه‌ی رضائیه جزء این استان است.

بموجب قتک (۱۳۱۶هش)، استان چهارم مشتمل بر شهرستانهای خوی، رضائیه، مهاباد، مراغه، و بیجار بود. در دیماه ۱۳۲۰ هش مراغه از آن منتزع و به استان سوم و در دیماه ۱۳۲۴ بیجار از آن منتزع و به استان پنجم ملحق کرده شد. در خرداد ۱۳۲۵، با استان سوم، تبدیل به ← استان آذربایجان گردید. در مهر ماه ۱۳۳۷، استان آذربایجان به دو استان آذربایجان شرقی (استان سوم) و آذربایجان غربی (استان چهارم) منقسم شد. در آبان ۱۳۳۷ هش شهرستانهای استان چهارم ماکو، خوی، شاهپور، رضائیه، مهاباد، و میاندوآب تعیین شد. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان چهارم، مقاله‌ی آذربایجان و سایر ارجاعات مذکور در این مقاله را ببینید.

استاندار (estāndār، و بر طبق استعمال کنونی –ostān)، حاکم استان. در دوره‌ی ساسانیان استانداران در اصل مباشر املاک سلطنتی بوده‌اند، و حتی وقتی حکومت نظامی ایالتی بآنان تفویض میشد، اگر در آنجا از املاک سلطنتی چیزی بود، مباشرت و اداره‌ی آنرا هم بعهده داشتند. بر طبق قانون **تقسیمات کشور**

(۱) Astarte (۲) acetaldehyde

(۱۳۱۶ هش)، حکمران هر استان استاندار نامیده میشود.

استاندار (estāndār) و **استاندارد**[1] (d–)، ← استانده.

استاندارد اویل، شرکت[2] (estāndārd oyl) یا **شرکت نفت استاندارد**، عنوان عده‌ای از شرکت‌های نفتی کشمة که سابقاً از شرکتهای تابعه‌ی شرکتی بهمین نام بودند که بتوسط جان د. راکفلر تأسیس شده بود، و پس از انحلال آن، این شرکتها جزء استاندارد اویل را در نام خود حفظ کردند. برای تمییز این شرکتها از یکدیگر، معمولا اسم ایالتی از کشمة را که شرکت در آن بثبت رسیده به نام شرکت ملحق میکنند مانند شرکت استاندارد اویل (اوهایو)، شرکت استاندارد اویل (ایندیانا)، شرکت استاندارد اویل (کالیفرنیا)، و شرکت استاندارد اویل (نیو جرزی)، که بزرگترین این شرکتها است، و اغلب جرزی استاندارد خوانده میشود.

تاریخ. در سال ۱۸۵۹، در شهر تیتوویل (ایالت پنسیلوانیا، کشمة)، اولین چاه نفت عمده در کشمة حفر شد. چهار سال بعد، در شهر کلیولند ایالت اوهایو، جان د. راکفلر (۲۴ ساله) و یکی از دوستانش بنام کلارک (klārk)، که شرکتی برای حق‌العمل‌کاری داشتند، وارد کار نفت شدند، و با جوانی انگلیسی بنام سمیوئل اندروز (samyuəl andruz) پالایشگاهی دایر کردند. بفاصله‌ی دو سال، راکفلر سهام کلارک را در پالایشگاه خرید، و شرکت راکفلر و اندروز را تأسیس کرد، و این شرکت در ۱۸۷۰ عظیم‌ترین پالایشگاه را در کلیولند اداره میکرد، و در همان سال، راکفلر و اندروز شرکتی بنام شرکت استاندارد اویل با سرمایه‌ی ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار تشکیل داده در اوهایو بثبت رسانیدند، و این شرکت، با تنظیم و تسهیل توزیع نفت در کشمة، کارش بالا گرفت، و در ۱۸۷۲ بزرگترین سازمان حمل محصولات نفتی در کشمة و بزرگترین عامل در بازار نفت آن کشور، مخصوصاً در غ کوههای آپالاش، بود. سپس راکفلر متوجه ایالت شرقی شد، و چندین پالایشگاه را در نواحی نیو یورک و پیتسبرگ و فیلادلفی خریداری کرد (درباب سر پیشرفتهای حیرت‌انگیز راکفلر ← راکفلر، جان دیویسن). در ۱۸۸۱، استاندارد اویل بیش از ۷۵٪ ظرفیت پالایشی کشمة و ۹۰٪ لوله‌های نفت را در آن کشور در تصرف داشت. در ۱۸۸۲، راکفلر و هشت تن از سهامداران عمده‌ی همکار او و ۳۲ تن دیگر از سهامداران موافقت‌نامه‌ای برای تشکیل یک تراست منعقد ساختند، که از جمله مقرر میکرد که استاندارد اویل در هر یک از ایالات کشمة تشکیل شود. اگر چه این نقشه کاملا عملی نشد، سازمانهای استاندارد اویل در نیو یورک، نیو جرزی، کنتاکی، ایندیانا، کانزاس، نبراسکا، و کالیفرنیا تشکیل گردید.

در ۱۸۹۰، ایالت اوهایو به دادگاه شکایت برد باین عنوان که با اینکه فقط شرکت استاندارد اویل اوهایو بر طبق اساسنامه‌اش حق عمل در ایالت اوهایو داشته، عملا این شرکت وسیله‌ای برای فعالیتهای تمام تراستِ استاندارد اویل در اوهایو شده است. در ۱۸۹۲ قراری از دادگاه صادر شد که شرکت اوهایو را از انتقال سهامش به تراست و از اجازه دادن به تراست برای استفاده از آراء این سهام ممنوع ساخت. مقارن این ایام، ایالت نیو جرزی که یکی از شرکتهای استاندارد اویل در آن تشکیل شده بود (۱۸۸۲)، قوانین خود را تغییر داد، و راه را برای انتقال سهام از شرکتی به شرکت دیگر باز کرد، و تراست استاندارد اویل سهام خود را به شرکت استاندارد اویل نیو جرزی منتقل نمود، و در ۱۸۹۹، سرمایه‌ی این شرکت از ۱۰ میلیون دلار به ۱۱۰ میلیون دلار افزایش یافت، و در واقع مرکز عملیات تمام سازمان استاندارد اویل گردید. در ۱۹۰۶، دولت امریکا باستناد ← قانون ضد تراست شرمن بر علیه شرکت استاندارد اویل (نیو جرزی) به دادگاه شکایت برد، و پس از قریب پنج سال مرافعه، در ۱۹۱۱ دیوان کشور کشمة شرکت را از استفاده از آراء ۳۳ شرکت تابعه و نیز از اعمال نظارت در آنها ممنوع کرد، و این شرکتها را نیز از پرداخت سود سهام به شرکت نیو جرزی ممنوع نمود. این رأی، ادامه‌ی عملیات شرکت نیو جرزی را بعنوان یک تراست غیر ممکن ساخت، و شرکتهای تابعه از آن جدا و مستقل گردیدند، و بدین ترتیب، تراست بزرگ راکفلر منحل شد. در ۱۹۱۲ شرکت نیو جرزی به پویش در هند شرقی هلند پرداخت، و بین ۱۹۱۴ و ۱۹۲۱ سهامی در پرو و کولومبیا و ونزوئلا تحصیل کرد، و امروز شرکتهای تابعه‌ی شرکت نیو جرزی تقریباً در تمام امریکای لاتین مشغول کارند، و در کانادا هم شرکت محدود نفت ایمپریال که از ۱۹۰۹ تابع شرکت نیو جرزی بوده بزرگترین شرکت نفتی کانادا است. کمی بعد از جج I، شرکت نیو جرزی به فعالیت در شرق نزدیک پرداخت، و سهامی در شرکت محدود نفت عراق بدست آورد، و بعد از جج II دامنه‌ی عملیات خود را در عربستان سعودی توسعه داد. بعلاوه، بعلت احتیاجات اروپا به مواد نفتی، شرکتهای تابعه‌ی شرکت نیو جرزی در اروپا مشغول فعالیت شدند، بطوری که در آغاز جج II، شرکت نیو جرزی در ۱۹ مملکت اروپائی و در الجزایر، تونس، لیبی، مراکش فرانسه، و مصر نمایندگی داشت. هم اکنون شرکت استاندارد اویل نیو جرزی بزرگترین شرکت نفت جهان است، و سهم عمده‌ای در کنسرسیوم نفتی که در ایران عمل میکند دارد.

استان دوم، یکی از تقسیمات کشور ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تأسیس شد (← استان)؛ مرکزش ساری؛ مشتمل بر ولایات سابق مازندران و استراباد. از ل به دریای خزر و ترکمنستان شوروی و از ش به استان نهم (خراسان) محدود است. از ۱۵ شهرستان تشکیل یافته: آمل؛ بابل؛ بهشهر؛ دامغان؛ **دشت گرگان**؛ ساری؛ سمنان؛ شاهرود؛ شاهی؛ شهسوار؛ کاشان؛ گرگان؛ لنجز؛ نور؛ و نوشهر. این استان بر طبق قتکه (۱۳۱۶ هش) مشتمل بر شهرستانهای قم، کاشان، تهران، سمنان، ساری، و گرگان بود (← تهران، استان). نیمه‌ی جنوبی و قسمتی از ش استان کنونی را کویر نمک فرا گرفته است. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان دوم، مقالات مازندران و استراباد و سایر ارجاعات مذکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

استانده (estānde)، هر چیزی که، بر طبق قبول عموم، بعنوان مبنائی برای مقایسه انتخاب شود، نمونه‌ی مصوب (مانند واحد استانده). این لفظ در این کتاب بجای الفاظ استاندار (estāndār) و استاندارد (estāndārd)، که از لفظ انگلیسی *standard* (بهمان معانی) گرفته شده، بکار رفته است.

استان دهم، یکی از تقسیمات کشور ایران، قسمت مرکزی ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← استان). مشتمل بر ناحیه‌ی اصفهان سابق است. از ل به استان دوم، از ش به استانهای نهم (خراسان) و هشتم (کرمان)، از ج به استان هشتم و استان هفتم (فارس)، و از غ قسمتی به چهار محال و بختیاری محدود است. فعلا مرکب از هفت شهرستان است، اردستان، اصفهان، شهرضا، فریدن، نائین، نجف‌آباد، و یزد. بموجب قتکه (۱۳۱۶ هش) مرکب از دو شهرستان اصفهان و یزد بود. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان دهم، ارجاعات مذکور در این مقاله را ببینید.

استان سوم یا **آذربایجان شرقی**، یکی از تقسیمات کشور ایران که بموجب قانون تقسیمات کشور تشکیل گردید (۱۳۱۶ هش) (نیز ← استان)؛ مرکز آن تبریز. استان فعلی از ل به رود ارس (مرز ایران و شوروی)، از غ به آذربایجان غربی، و از ش به آذربایجان شوروی و گیلان محدود است، و مرکب از ده شهرستان تبریز، مرند، خلخال، اردبیل، میانه، سراب، مشکین‌شهر، اهر، مراغه، و هشترود میباشد. قسمتی از ← دریاچه‌ی رضائیه جزء این استان است. آب فراوان رودهائی که از کوههای سبلان و سهند سرچشمه میگیرند سرزمین حاصلخیز آنرا مشروب میکنند.

بموجب قتکه (۱۳۱۶ هش)، استان سوم مشتمل بر دو شهرستان تبریز و اردبیل از ایالت سابق آذربایجان بود. در دیماه ۱۳۲۰ شهرستان مراغه از استان چهارم منتزع و ضمیمه‌ی استان سوم شد. در خرداد ۱۳۲۵ هش، استانهای سوم و چهارم تبدیل به ← استان آذربایجان گردید، و سپس در مهرماه ۱۳۳۷ این استان به دو استان آذربایجان شرقی (استان سوم) و آذربایجان غربی (استان چهارم) منقسم شد. در آبان ۱۳۳۷ هش شهرستان‌های استان سوم تبریز، مراغه، میانه، اردبیل، سراب، مشکین‌شهر، اهر، هشترود، مرند، خلخال، و آستارا تعیین شد. در خرداد ۱۳۳۹ شهرستان آستارا از این استان منتزع و جزء استان یکم گردید. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان سوم، ارجاعات مذکور در این مقاله را ببینید.

استان ششم، یکی از تقسیمات کشور ایران، ج‌غ ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶

(1)standard (2) Standard Oil Company

هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش اهواز. مشتمل بر قسمت عمده‌ی خوزستان و لرستان است. از ل قسمتی به استان پنجم، از غ به عراق، از چ به خلیج فارس، و از ش قسمتی به فارس و چهار محال و بختیاری محدود است. از ۱۵ شهرستان تشکیل یافته: آبادان، الیگودرز، اهواز، بروجرد، بندر معشور، بهبهان، خرم‌آباد، خرمشهر، دزفول، دشت میشان، رامهرمز، شوشتر، کهگیلویه، گلپایگان، و مسجد سلیمان. این استان بر طبق فتکه (۱۳۱۶ هش) مشتمل بر چهار شهرستان خرم‌آباد، گلپایگان، اهواز، و خرمشهر بود. استان فعلی صنایع عظیم نفت دارد، و رودهای کرخه و کارون در آن جاریست. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان ششم، مقالات خوزستان و لرستان و سایر ارجاعات مذکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

استان کردستان: ← کردستان.

استانکوی (estānkëy)، نام ترکی جزیره‌ی کوس، از جزایر دریای اژه.

استانلی[1] (estānli). برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین صورت بشناسید بضبط صحیح آن ستنلی رجوع کنید.

استان مرکزی: ← تهران، استان.

استان نهم، یکی از تقسیمات کشور ایران، ل‌ش و ش ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش مشهد. مشتمل بر قسمتی از ایالت خراسان میباشد. از ل به ترکمنستان شوروی، از ش به ترکمنستان شوروی و افغانستان، از چ به استان بلوچستان و سیستان و استان هشتم (کرمان)، و از غ به استان‌های دوم و دهم محدود است. از ۱۵ شهرستان تشکیل یافته: اسفراین، بجنورد، بیرجند، تربت جام، تربت حیدریه، درگز، سبزوار، شیروان، طبس، فردوس، قوچان، کاشمر، گناباد، مشهد، و نیشابور. بر طبق فتکه (۱۳۱۶ هش) مشتمل بر شهرستانهای سبزوار، بیرجند، تربت حیدری، مشهد، قوچان، بجنورد، و گناباد بود. در آبان ۱۳۲۴ هش شهرستان زابل بآن منضم و در آبان ۱۳۲۶ از آن تفکیک گردید. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان نهم، مقاله‌ی خراسان و سایر ارجاعات مذکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

آستانه، بخش، ل شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، کنار دریای خزر؛ مرکزش آستانه. شعبه‌های کوچکی از سفید رود در آن جاری است. محصولاتش برنج، چای، نخود، لوبیا، زرت، سیب زمینی، بادام، کنف، و ابریشم میباشد. دهستان آستانه دهستان حومه‌ی این بخش است. بخش آستانه قبلا مشتمل بر سه دهستان حومه (آستانه)، دهشال، و حسن کیاده بود. در مهرماه ۱۳۳۷ هش دهستان حسن کیاده از آن منتزع و به بخش تبدیل شد.

آستانه، ده (جه ۶٬۶۱۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آستانه و دهستان آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، سر راه شوسه‌ی رشت به لاهیجان، ۷ کیلومتری لغ لاهیجان و ۳۴ کیلومتری ش رشت. نام قدیمش کوچان بوده. مقبره‌ی سید جلال‌الدین اشرف زیارتگاه است. پنجشنبه بازار دارد.

آستانه، ده (جه ۳٬۱۲۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش سربند، شهرستان اراک، ۳۶ کیلومتری ج اراک و ۳ کیلومتری غ راه آهن سرتاسری، در منطقه‌ی کوهستانی خوش آب و هوا واقع است. محصول عمده‌اش غلات و میوه و چغندر قند است. قالیبافی دارد. ظاهراً معادن طلا در اطراف آن موجود میباشد. این آستانه را با شهر کرج ابودلف مطابق دانسته‌اند. از ابنیه‌ی قدیمی آن ← امامزاده سهل ابن علی است. در شهریور ۱۳۲۹ هش مرکز بخشداری سربند از آستانه به شازند منتقل گردید.

آستانه، دهستان (جه ۱۲٬۰۰۰؟) حومه‌ی بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان). مرکز دهستان و بخش ده آستانه است.

آستانه. برای ابنیه‌ای که جزء اول نام آنها لفظ آستانه است، بجزء دیگر اسم رجوع کنید (مثلا به حضرت عبدالعظیم، حضرت معصومه، سید علاءالدین حسین، شاه نعمت‌الله ولی، مشهد).

آستانه[2]، در روانشناسی و فیزیولوژی، اندازه‌ای برای حساسیت در مقابل یک محرک، و آن حدی است که چون تحریک از آن کمتر (یا بیشتر) شود پاسخی تولید نمیکند.

استان هشتم، یکی از تقسیمات کشور ایران، ج ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش کرمان. مشتمل بر ایالت سابق کرمان است. از ل به استان‌های نهم (خراسان) و دهم (اصفهان)، از ش به استان بلوچستان و سیستان، از چ به فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، و از غ به همان فرمانداری و استان هفتم (فارس) محدود است. از پنج شهرستان تشکیل یافته: بم، جیرفت، رفسنجان، سیرجان، و کرمان. بر طبق فتکه (۱۳۱۶ هش) مرکب از شهرستانهای کرمان، بم، بندر عباس، خاش، و زابل بود. قسمت شمالی استان کنونی را کویر لوت فراگرفته است. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان هشتم، مقاله‌ی کرمان و سایر ارجاعات مذکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

استان هفتم، یکی از تقسیمات کشور ایران، ج ایران، که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تشکیل یافت (← استان)؛ مرکزش شیراز. مشتمل بر قسمتی از ایالت سابق فارس است. از ل به استان دهم (اصفهان)، از ش به استان هشتم (کرمان)، از چ به خلیج فارس، و از غ به استان ششم (خوزستان) محدود است. از ۱۳ شهرستان تشکیل یافته: آباده، اصطهبانات، بندر لنگه، بوشهر، جهرم، داراب، دشتستان، شیراز، فسا، فیروزآباد، کازرون، لار، و نیریز. بر طبق فتکه (۱۳۱۶ هش)، استان هفتم مرکب از شهرستانهای بهبهان، شیراز، بوشهر، فسا، آباده، و لار بود. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان هفتم، مقاله‌ی فارس و سایر ارجاعات مذکور در مقاله‌ی حاضر را ببینید.

آستانه‌ی درد: ← آستانه‌ی شنودگی.

آستانه‌ی شنودگی[3]، حد شنودگی، و بعبارت دیگر، (بازاء بسامد یا ارتفاع معین)، کمترین مقدار شدت ارتعاشات صوتی برای اینکه این ارتعاشات شنیده شود (توضیح آنکه تا انرژی صوتی وارد بگوش بقدر کافی زیاد نشود احساس صوت نمیشود). از طرف دیگر، بازاء بسامد معینی، اگر شدت صوت بحد معینی برسد، باصطلاح معمول "صدا گوش را پاره میکند"، و بعبارت دیگر، احساس درد جایگزین احساس صوت میشود؛ این حدّ دومین حد شنودگی یا آستانه‌ی درد است. گوش طبیعی برای بسامدهای بین ۱٬۰۰۰ و ۳٬۰۰۰ ارتعاش در ثانیه منتهای حساسیت را دارد. ارتعاشات صوتی دارای بسامد های خفیف (بین ۱۶ و ۲۰) را گوش درک نمیکند، و این عدم حساسیت گوش در زندگی انسان بسیار اهمیت دارد، و مثلا مانع آنست که شخص ضربانات قلب خود را بشنود. از طرف دیگر، بر حسب سن و ساختمان افراد، بسامدهای بالاتر از ۱۶٬۰۰۰ تا ۲۰٬۰۰۰ نیز مسموع نمیشوند. این "اصوات" پربسامد را ابرصوت (abarsōt) خوانند.

استان یکم، یکی از تقسیمات کشور ایران که بموجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش) تأسیس شد (نیز ← استان)؛ مرکز آن رشت. فعلا مرکب از دو قسمت مجزا است، یکی شهرستان اراک (غ قسمت مرکزی ایران)؛ و دیگری ناحیه‌ای در ایران شمالی، کمابیش مطابق گیلان و زنجان (ناحیه‌ی گیلان از ل به دریای خزر و آذربایجان شوروی محدود است). استان یکم فعلا منقسم به ۱۲ شهرستان است، اراک، آستارا، بندر پهلوی، رشت، رودبار، رودسر، زنجان، صومعه‌سرا، طوالش، فومن، لاهیجان، و لنگرود. استان یکم بر طبق فتکه (۱۳۱۶ هش) مرکب از شش شهرستان زنجان، قزوین، ساوه، سلطان‌آباد، رشت، و شهسوار بود. بعداً مطابق معمول این تقسیمات دستخوش آشفتگی گردید (رجوع شود به مقالات مربوط به هریک از شهرستانهای فعلی این استان). در مهر ۱۳۲۶ که استان تهران تشکیل گردید، شهرستانهای قزوین و ساوه از استان یکم منتزع و جزء استان تهران شد. برای کسب اطلاع از تاریخ و جغرافیای استان یکم، ارجاعات مذکور در این مقاله را ببینید.

استبان (estebān)، نام، ← ستفانوس

استبداد: ← حکومت مطلقه.

استبداد صغیر، دوره‌ی یکساله‌ی اخیر سلطنت محمد علی شاه قاجار، که از بتوپ بستن مجلس بوسیله‌ی او (در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هق) تا خلع (۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۷) وی بوسیله‌ی قوای مجاهدین و مجلس عالی دوام داشت. محمد علی شاه، درین مدت قریب یکسال، با خشونت و استبداد تمام و بدست لیاخوف و قوای قزاق بقلع و قمع مشروطه‌طلبان در تهران اهتمام کرد، و تحت تلقین و تأثیر بعضی از اطرافیان خود، مانند امیر بهادر جنگ و شاپشال و شیخ فضل‌الله نوری مجتهد، در برانداختن اساس مشروطیت مجاهدت تمام بکار برد. اما مواجه شد با انقلاب آذربایجان که قریب ده ماه دوام یافت، و سپس انقلاب اصفهان و قیام بختیاریها و قیام گیلان که عاقبت مجاهدین بختیاری و مجاهدین گیلان تهران را

(۱)Stanley (۲)threshold (۳)threshold of audibility

تسخیر کردند، و با خلع محمد علی شاه از سلطنت و نصب پسرش احمد شاه قاجار دوره‌ی استبداد صغیر خاتمه یافت. نیز ← انقلاب مشروطیت.

استبد (astbaḏ)، در عهد ساسانیان، رئیس تشریفات سلطنتی. نیز ← آندیمان کاران سردار.

استبرق (estabraq)، گیاهانی از نوع آسکلپیاس (*Asclepias*)، دارای شرابه‌ی سفید و خوشه‌های گلهای کوچک و قرمز دائمی. نام دیگرش خرگ (xarg) است. استبرق شامی (*A. syriaca*) غوزه‌ای دارد با دانه‌های بسیار که بهریک از آنها رشته‌های براق ابریشمی چسبیده است. در ایران استبرق کبیر (*A. giganta*) و استبرق صغیر (*A. procera*) یا عشر (ošar) در جنوب میروید.

استبصار (estebsār) [الاستبصار فی ما اختُلِف فیه من الاخبار]، کتابی مذهبی و دینی، از ابوجعفر محمد ابن حسن طوسی. از کتابهای معتبر حدیث شیعه و یکی از کتب اربعه‌ی حدیث آنهاست. مشتمل است بر اخبار فقهی از طهارة تا دیات، بضمیمه‌ی سلسله‌ی طرق روایت مؤلف، و در سه جزء است-جزء اول و دوم در عبادات، و جزء سوم در معاملات و دیگر ابواب فقه-و این سه جزء مشتمل بر ۹۱۵ باب و ۵۵۱۱ حدیث است. مؤلف در این کتاب اخبار مورد اختلاف را جمع کرده، و روش او چنین است که نخست اخبار مورد اعتماد خود را در هر بابی با فتوی ذکر میکند، و سپس اخبار مخالف و معارض را میآورد، و بتأویل و جمع میان آنها میپردازد. استبصار در هند و ایران بطبع رسیده، و بیش از بیست شرح و حاشیه بر آن نوشته شده، که از آن جمله است شرح شهید ثانی؛ شرح قاضی نورالله شوشتری؛ شرح کمال‌الدین (یا نظام‌الدین) میر سید احمد ابن زین‌العابدین حسینی عاملی اصفهانی (از دانشمندان قرن ۱۱م هق)، بنام مناهج الاخیار فی شرح کتاب الاستبصار، که کتاب حج آن در ۱۰۳۹ هق تألیف شده؛ شرح محمد طاهر ابن محمد حسین نجفی (استاد مجلسی)؛ شرح محمد تقی ابن مقصود علی مجلسی، بنام إحیاء الاحادیث؛ شرح مجلسی، بنام تلاذ الاخبار، که تا کتاب صوم است؛ و دو شرح از سید نعمة‌الله جزایری که یکی از آنها بنام غایة المرام و در هشت مجلد است.

استپ[1] (estep)، روسی ستپ (step)، جلگه‌های هموار و عموماً بدون درخت اروپاسیا که ناحیه‌ی سفلای رود دانوب و، بشکل کمربند عریضی، قسمت جنوبی تجشس اروپائی و سیبریه‌ی جنوب غربی را فرا گرفته. ابتدا گیاهستان بوده ولی حالیه تقریباً تمام آن کشت میشود. گاهی بسایر گیاهستانهای مشابه منطقه‌ی معتدل (مثلا در امریکای شمالی) و گاهی نیز بنواحی نیمکماب کنار صحاری سوزان اطلاق میشود.

استتار[2] (estetār)، در جنگ، پوشانیدن اشیاء برای مخفی ساختن آنها از نظر دشمن. استتار از قدیم معمول بوده و ساده‌ترین طریقه‌ی آن پوشیدن لباس سفید در برف یا لباس روشن در صحراست. در جنگ I استتار جنبه‌ی علمی یافت؛ کشتیها را رنگ موجی زدند، و تأسیسات مقوائی ساختند. در جنگ II، برای جلوگیری از بمبارانهای هوائی، طرق فریب دادن دشمن بوسیله‌ی شهرها و کارخانه‌های ساختگی و استتار نقاط دارای اهمیت سوق الجیشی تکمیل یافت.

استتار[3] (estetār)، در نجوم، منقطع شدن نور یک جرم آسمانی بسبب وقوع جرم آسمانی دیگر بین آن و زمین. مثلا وقتی ماه بین یک ستاره و زمین قرار گیرد، ستاره مستتر میشود. چون ماه در ضمن حرکت خود بدور زمین از میان زمین و ستاره‌ای بگذرد، ستاره پشت کناره‌ی شرقی ماه مستتر شده، سپس از کناره‌ی غربی پدیدار میگردد. هر یک از این استتار و ظهور مجدد آناً انجام میگیرند (این امر دلیل بر اینست که ماه جو ندارد)، و لهذا مدت استتار را با کمال دقت میتوان تعیین کرد، و در نتیجه وضع ماه را با نهایت دقت تعیین نمود.

استتباع (estetbā') [عربی، = پیروی خواستن]، در علم بدیع، سخن در مدح یا ذم چنان گفتن که دنباله‌ی آن بسخنی دیگر از همان جنس (مدح یا ذم) کشیده شود. نخستین را مدح موجه (madhe movajjah) و دوم را ذم موجه (zamme) نیز خوانند. مانند (ربانی)

از آن بطلعت زیبائش روی اهل دل است
که نیست روی دل الا بسوی بزدانش؛

و نیز

ز میدان چنان تاخت روی گریز
که گفتی ز وی خواست سائل پشیز.

استتوسکوپ[4] (estetoskop؛ از فنس) یا **گوشی**، آلت طبی برای گوش دادن صداهای قلب و ریه و تشخیص وضع آنها. اولین گوشی را ر. ت. ی. **لانک** اختراع کرد، و آن عبارت بود از یک لوله‌ی شیپور مانند که خیمه‌ی آن را روی سینه یا قلب میگذاشتند. امروز استتوسکوپهای دو شاخه بکار میرود، که هر شاخه‌ی آن بیک گوشی نصب میشود، و بتوسط یک لوله‌ی لاستیکی یا نایلونی به خیمه‌ی واحدی که روی بدن گذاشته میشود منتهی میگردد.

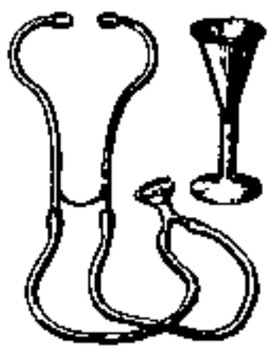

استثناء (estesnā')، در علم بدیع، با آوردن یکی از الفاظ استثنا و سخنی که در پی آن آید، بر لطف سخن پیشین و تمامی آن افزودن، مانند (سعدی)

کس از فتنه در پارس دیگر نشان
نبیند مگر قامت مهوشان.

استثناء، گفتن ان شاء الله پس از بیان نیت کاری که باید انجام شود. تسمیه از آنست که در قرآن، در آیه‌ای که در آن بگفتن ان شاء الله امر شده، لفظ الا که علامت استثناء است آمده (کهف ۲۲-۲۳). در اصطلاح قرآن نیز استثناء به گفتن ان شاء الله اطلاق شده (قلم ۱۷-۱۸).

استجه (esteja)، شهر اسپانیا، ← الیخا.

استحباب: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

استحسان (estehsān) [= چیزی را نیکو شمردن]، در اصول فقهی ابوحنیفه و پیروان او، عدول از نتایج قیاس هرگاه این نتایج با مصالح مردم تباین پیدا کنند. مثال آن این است که شخص میتواند، بدون دانستن اندازه و ارزش آب یا صابونی که در حمام مصرف میکند، در مقابل اجرت معین به حمام درآید. با استصلاح اصحاب مالک ابن انس شباهت دارد.

استحکامات[5]، ساختمانهای دفاعی که از بدو پیدایش جنگهای متشکل بوجود آمد. در قرون وسطی استحکامات از برج و باروی شهرها و قلعه‌ها تشکیل میشد. با ظهور توپخانه در قرن ۱۵م مقاومت دیوارها غیر کافی تشخیص داده شد، و استحکامات مخصوص دفاع ضد توپخانه در اطراف دژ اصلی ساختند. در اروپا طی دو جنگ جهانی گذشته استحکامات مفصلی بکار رفت که نمونه‌ی آنها خط ماژینو و خط زیگفرید بود. بعلت اهمیتی که جنگ متحرک و استعمال هواپیما یافته است این نظریه پیش آمده که استحکامات بعنوان موقت و بمنظور جلوگیری از مهاجم تا رسیدن قوای تقویتی تلقی شود. ارزش این نظریه، مخصوصاً با روی کار آمدن سلاحهای اتمی، در آتیه معلوم خواهد شد.

استخاره [= طلب خیر کردن] در اصطلاح روایات دینی بآن میگفتند که کسی برای بیرون آمدن از تردید در اقدام بکاری دو رکعت نماز بگذارد، و دعا بخواند، و بنشیند تا خداوند باو راه راست را الهام کند. در این اواخر استخاره را از روی باز کردن قرآن و خواندن آیات ابتدای صفحات یا خیر و شر کردن با دانه‌های تسبیح و نظایر آن میکنند. استخاره با فال گرفتن تفاوت دارد، و بسیاری فال گرفتن با قرآن را حرام میدانند.

استخدام، در علم بدیع، واژه‌ای بچند معنی در سخن آوردن، و از خود آن معنیی و از ضمیری که بدان باز میگردد معنی دیگر خواستن؛ مانند (سعدی)

امید هست که روی ملال درنکشد
ازین سخن که گلستان نه جای دلتنگی است
علی الخصوص که دیباچه‌ی همایونش
بنام سعد ابو بکر سعد بن زنگی است.

استخدام کودکان[6]. از اواخر قرن ۱۸م موضوع کار کردن کودکان در کارخانه‌ها بصورت یک مسئله‌ی اجتماعی درآمد. مخصوصاً در انگلستان، که بواسطه‌ی توسعه‌ی کارخانه‌ها استخدام کودکان رواج بسیار یافته بود، رفتار با کودکان بسیار بد بود، و معامله‌ی برده با آنها میکردند. در سال ۱۸۰۲ قانونی برای بهبود وضع کارخانه‌ها در انگلستان وضع شد، و بعد هم قوانین دیگری وضع شد که تا اندازه‌ای وضع را بهتر کرد. امروز تقریباً در اغلب کشورهای اروپائی کودکان نباید کمتر از سن معینی بکار گماشته شوند، و همچنین نباید بیش از ۶ تا ۸ ساعت در روز کار کنند. در کشمکش موضوع کار کردن کودکان مخصوصاً بعد از جنگ داخلی اهمیت یافت؛ امروز، بغیر از دو ایالت، بقیه‌ی ایالات کشمکش کار کردن تمام وقت اطفال را بکلی ممنوع کرده‌اند، و در ۱۴ ایالت

---

(1)steppe (2)camouflage (3)occultation (4)stethoscope (5)fortification (6)child labor

کار کردن اطفال کمتر از ۱۶ سال در ساعات تحصیل ممنوع است.

استخر یا **اسطخر** یا **اصطخر** (هر سه estaxr)، شهر قدیم (عل ´۵۵°۲۹، طش ح ۵۳°) فارس، که ویرانه‌های آن در ۷ کیلومتری غ تخت جمشید در دره‌ی رود پلوار، کنار شاهراه شیراز و اصفهان موجود است. در روایات ایرانی بنای استخر و تخت جمشید به شاهان داستانی چون هوشنگ و جمشید و کیخسرو نسبت داده شده، و حتی گفته‌اند که سلیمان بکومک اجنه این شهرها را بنا نهاد، ولی ظاهراً استخر پس از خراب شدن تخت جمشید بدست اسکندر مقدونی ساخته شد، و از شهرهای عمده‌ی فارس گردید، و خاندان ساسانی ازین سرزمین بر خاستند، و ساسان جد اردشیر بابکان در معبد اناهید در استخر ریاست داشت. در دوره‌ی ساسانی مرکز دینی و سیاسی ایران بود. استخر مدتی در مقابل کشورگشایان عرب مقاومت کرد، ولی سرانجام در ۲۳ هق (۶۴۳ بم) تسلیم ابوموسی اشعری و عثمان ابن عاص گردید. در قرون اولیه‌ی اسلام نیز شهری پررونق بود، ولی بنای شیراز در ۶۴ هق از اهمیت آن کاست، و استخر کرسی ولایتی بهمین نام از ولایات پنجگانه‌ی فارس گردید. در زمان دیالمه، بعلت شورش مردم آن بر ضد صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، عضدالدوله‌ی دیلمی سپاهی به سرکردگی قتلمش بآنجا فرستاد، و وی شهر را ویران نمود. اکنون ویرانه‌ای بیش نیست، و ده **حاجی‌آباد** ظاهراً بر قسمتی از استخر قدیم بنا شده است. از امکنه‌ی باستانی و تاریخی نزدیک استخر، علاوه بر تخت جمشید، میتوان نقش رجب و نقش رستم را نام برد. در کاوشهای هیئت علمی دانشگاه شیکاگو در ۱۳۱۱–۱۶ هش در استخر، بقایای ابنیه‌ی اسلامی، که آثار هخامنشی یا ساسانی هم در آنها بکار رفته، و نیز ظروف اسلامی مختلف کشف شده است.

استخراج عقاید و آراء عمومی[1]، مراجعه به عقاید و آراء مورد موافقت عموم یا گروههائی از افراد جامعه در باره‌ی امور اجتماعی یا اخلاقی یا سیاسی، یا در باره‌ی اخلاق و رفتار یکی از افراد آن جامعه بوسیله‌ی رأی‌شماری. از جمله‌ی روشهای آماری در روانشناسی اجتماعی است که مخصوصاً در اداره‌ی امور سیاسی و تجاری رواج یافته است. (← روانشناسی اجتماعی؛ گالوپ، جورج هارس).

استخوان، عربی عظم (azm)، بافت سختی که بیشتر استخوان‌بندی مهره‌داران و بعضی حیوانات پست‌تر را تشکیل میدهد. استخوانها را معمولا به سه دسته (پهن، دراز، کوتاه) تقسیم میکنند. استخوانهای دراز دارای مغزی (مغز استخوان) هستند، که در ساختن گلبولهای خون نقش عمده‌ای دارد. استخوان را غشائی بنام ضریع (zari´) میپوشاند. داخل استخوان لوله‌های ذره‌بینی بسیار قرار دارد.

استخوان اشکی: ← سر.

استخوان‌بندی یا **اسکلت** (eskelet؛ از فنس)، قسمت استخوانی و غضروفی بدن حیوانات که نگاهدار و حافظ اندامها است. در بیمهرگان اکثر بیرون بدن است، و استخوان‌بندی برونی نام دارد (مانند صدف نرم‌تنان و حلزون)؛ در مهره‌داران در درون انساج است. استخوان‌بندی مهره‌داران را به دو قسمت محوری و اطراف تقسیم میکنند. استخوان‌بندی محوری عبارتست از استخوانهای سر (مشتمل بر جمجمه و استخوانهای صورت) و استخوانهای تنه (مرکب از ستون فقرات، جناغ سینه، و دنده‌ها). استخوان‌بندی اطراف مرکبست از استخوانهای دست و پا و استخوانهائی که آنها را ببدن متصل میکنند.

استخوان‌بندی انسان بالغ از قریب ۲۰۰ استخوان (باضافه‌ی شش استخوان کوچک گوش) تشکیل میشود. اطراف را به اطراف عالی و اطراف سافل تقسیم میکنند. استخوان‌بندی اطراف عالی مرکبست از (۱) استخوانهای شانه، یعنی ترقوه (tarqove) در جلو و کتف (katef) در عقب، که اطراف عالی را ببدن متصل میکنند؛ (۲) استخوان بازو؛ (۳) استخوانهای ساعد (sā´ed)، یعنی زند اعلی (zande a´lā) و زند اسفل (asfal)، و (۴) استخوانهای دست. استخوان‌بندی اطراف سافل مرکبست از (۱) لگن، که آنرا به تنه متصل میکند، (۲) استخوان ران، (۳) استخوانهای ساق پا، یعنی درشت‌نی(dorošt-ney) یا قصبه‌ی کبری (qasabeye kobrā) و نازک‌نی(nāzok-) یا قصبه‌ی صغری (soqrā)؛ و (۴) استخوانهای پا. جلو مفصل زانو استخوان کوچکی است موسوم به رضفه (razfe) یا استخوان کشکک (kaškak) که مانع تا شدن ساق پاست بطرف جلو. نیز ← سر؛ ستون فقرات؛ جناغ؛ دنده.

استخوان پرویزنی: ← سر.

استخوان پس‌سری: ← سر.

استخوان تیغه‌ای: ← سر.

استخوان چکشی: ← گوش.

استخوان خاجی: ← ستون فقرات.

استخوان دنبالچه: ← ستون فقرات.

استخوان رکابی یا **(مهمیزی):** ← گوش.

استخوان سندانی: ← گوش.

استخوان شب‌پره‌ای: ← سر.

استخوان غربالی: ← سر.

استخوان کامی: ← سر.

استخوانهای صورت: ← سر.

استدراک (estedrāk) [عربی، ← دریافتن، گمان

استخوان‌بندی انسان

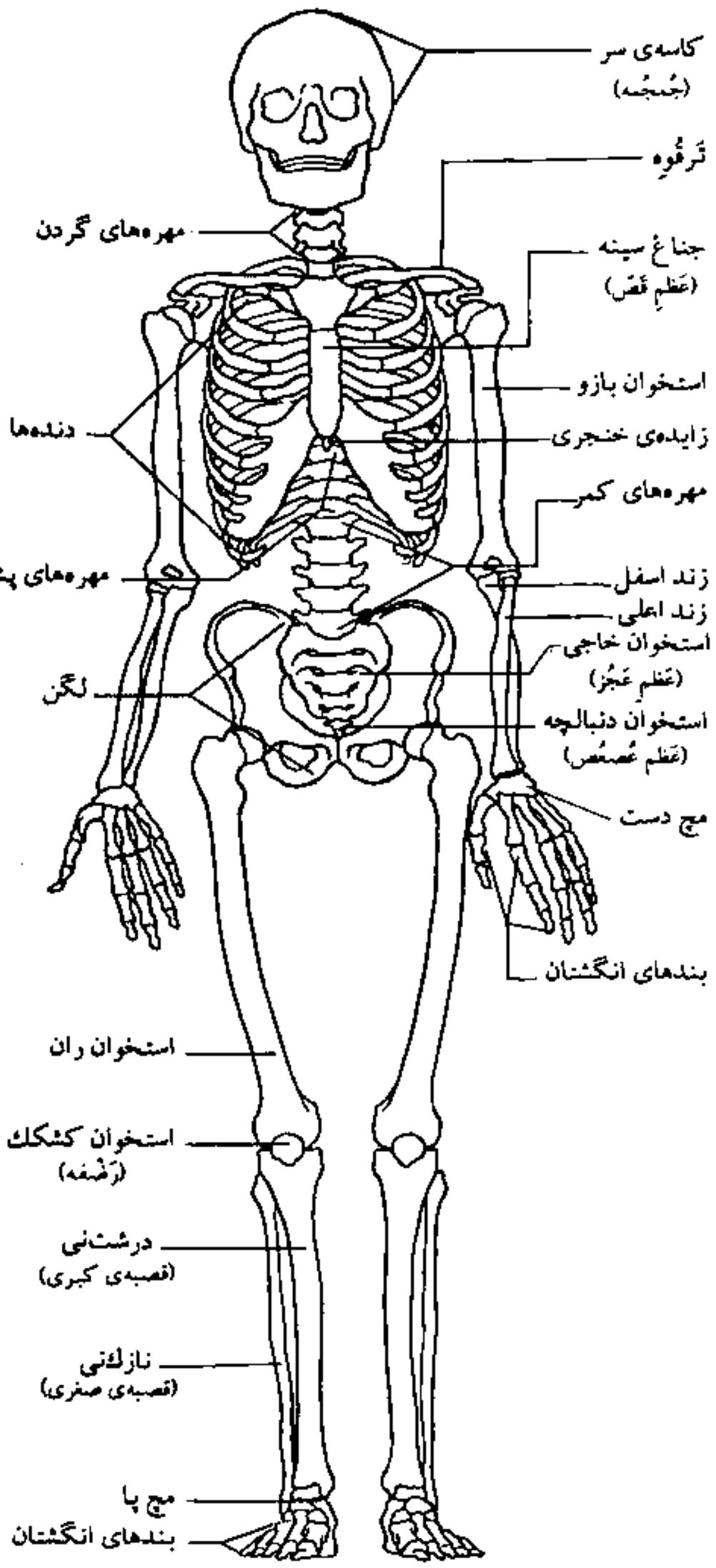

از میان برداشتن]، در علم بدیع، دوجمله‌ی متغایر را (معمولا با الفاظ استثنا) از یکدیگر جدا کردن، چنانکه در سخن لطافتی پدید آورد؛ مانند،

گفت سختی، این چنینم لیک در جنگ عدو؛
گفت خاری، همچنانم لیک در چشم خصام.

و نیز

هستم زجان غلامت، لیکن گریزپایم
صد بار اگر برانی یکریزم و بیایم

استدراک موضوعی، تست: ← لغتهای روانشناسی.

استر[2](ester)، جسم مرکب آلی که از فعل و انفعال خاصی (بنام استری شدن) میان یک الکل و یک اسید آلی حاصل میشود؛ از این فعل و انفعال یک مولکول آب نیز بدست می‌آید. از حرارت دادن استرها با ئیدروکسید سودیوم (و

(۱)public opinion polling (۲)ester

گاهی پوتاسیوم) اقسام صابونها تولید میشود؛ این فعل و انفعال صابونی شدن نام دارد. چربی‌ها (جامد) و روغنهای حیوانی یا نباتی (مایع) استرهائی هستند که از تأثیر یک اسید آلی بر الکل سه‌ریشه‌ای موسوم به گلیسیرول ساخته شده اند (← چربیها و روغنها)؛ صابون تجارتی را از پیه میسازند. استرها برای خوشبو کردن مواد و در ساختن مواد منفجره (مثلا نیتروگلیسیرین) و رنگها و عطرها بکار میروند. اجسام حاصل از فعل و انفعال الکل با اسیدهای معدنی اترسل (eter-sel) نامیده میشود.

استر(estar)، کتابی از عهد عتیق. در آن سخن از دختری یهودی بنام اصلی هَدَسَه است که سپس، بنام استر، ملکه‌ی شاه اخشورش (خشیارشا) شد. یکی از درباریان، بنام هامان، میخواست سبب قتل عام یهودیان شود، ولی استر بکومک عموی خود مردخای آنان را نجات داد. عید **پوریم** یادگار این حادثه است.

استر (astar): ← قاطر.

استراباد، شهر: ← گرگان، شهر.

استراباد (esterābād, astar-)، ولایت سابق، ل ایران؛ حاکم‌نشین آن شهر استراباد (**گرگان** کنونی). از ل به رود اترک، از ج به شاه کوه، از غ به دریای خزر و هزارجریب، و از ش به بجنورد محدود بود. ناحیه‌ی شرقی و جنوبی آن کوهستانی است. جبال عظیم **شاه کوه** مانند سد بزرگی آنرا از شاهرود جدا میکند. خاک آن از استیهای حاصلخیز نظیر استیهای سیاه روسیه تشکیل شده. شهرستان **گرگان** کنونی قسمتی از ولایت سابق استراباد است.

استراباد، خلیج: ← گرگان، خلیج.

استراباد، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

استراباد رستاق (esterābād rostāq)، دهستان (جم ح ۱۱۲٬۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، در طرفین راه شوسه‌ی گرگان به شاهرود. هوایش معتدل است. محصولاتش غلات، توتون، و پنبه است.

استرابون[1] (estrābon)، لتیـ استرابو (strābo)، مت ح ۶۳ ق‌م، جغرافیادان و مورخ یونانی. کتاب جغرافیای او منبع سرشاری است برای کسب اطلاع در باره‌ی دنیای قدیم، و اولین قدم در راه تألیف دایرةالمعارف جغرافیائی است. استرابون بعد از ۲۰ ب‌م وفات یافت.

آستراخان: ← حاجی طرخان.

استرازی[2]، **فردینان والسن** (ferdināN vālsaN esterāzi)، ۱۸۴۷–۱۹۲۳، افسر ارتش فرانسه که خود را از خانواده‌ی استرهازی مجار میدانست. اسرار نظامی را به آلمان فروخت، ولی گناه او بگردن دریفوس افتاد (← دریفوس، قضیه‌ی). بعد ها از ارتش اخراج شد.

استرالیا[3] (ostrālyā)، جزیره و یکی از قاره‌های زمین، واقع در نیمکره‌ی جنوبی بین قهذ و فکب، که از ل به ج بطول ح ۳٬۲۰۰ کم و از ش به غ بعرض ح ۳٬۸۰۰ کم ممتد است. بضمیمه‌ی جزیره‌ی تاسمانی ملل مشترک المنافع استرالیا را تشکیل میدهد، که وسعتش ۷٬۷۰۴٬۰۰۰ کمم و جمعیتش باستثنای بومیان اصلی ۸٬۹۸۶٬۵۳۰ نفر است، و یکی از دومینیونهای بریتانیا میباشد. ملل مشترک المنافع استرالیا به پنج ایالت واقع در جزیره‌ی استرالیا (**کوینزلند؛ ویلز جدید جنوبی؛ ویکتوریا؛ استرالیای جنوبی؛ استرالیای غربی**) و ایالت **تاسمانی** تقسیم میشود. سرزمینهای معروف به **سرزمین شمالی** و ← سرزمین پایتخت **استرالیا** (مشتمل بر **کنبرا** که پایتخت دولت فدرال استرالیا است) تحت حکومت مستقیم دولت مرکزی است. بعلاوه استرالیا مالک ← سرزمین **پاپوا**، ← جزیره‌ی **نورفک**، و ← سرزمین جنوبگان **استرالیا** است؛ ← سرزمین **گینه‌ی جدید** و جزیره‌ی **نائورو** را که هر دو تحت قیمومت سازمان ملل است، اولی را خود و دومی را باتفاق بریتانیای کبیر و زلند جدید اداره میکند.

از نظر جغرافیائی استرالیا را میتوان به ۵ ناحیه تقسیم کرد: (۱) دشت باریک ساحلی شرقی که بسیاری از شهرهای عمده‌ی استرالیا در آن واقعند؛ (۲) فلات غربی که قسمت عمده‌ی آن کمابیش بیابان است؛ (۳) دشتهای مرکزی که قسمت شمالی آن چراگاههای خوبی برای گاو و گوسفند دارد و آب آن عمدةً از منابع زیرزمینی تأمین میشود، و قسمت جنوبی آن که مشتمل بر حوضه‌ی رود ماری است برای پرورش گاو و کشت گندم مساعد است؛ (۴) اراضی مرتفع شرقی که دارای کوههائی است، و بلندترین قلل استرالیا، **کازیسکو** (۲٬۲۲۷ متر)، جزء آنهاست؛ (۵) **سد آبگیری بزرگ**، در بیرون ساحل ش. اقلیم قسمت شمالی استرالیا استوائی و در تابستان سخت بارانی است. سواحل ج‌ش در تمام سال باران دارد؛ دشتهای ساحلی دارای تابستانهای داغ و زمستانهای گرم است، ولی اقلیم نواحی که فرازای آنها زیاد است کوهستانی خنک است. دامنه‌های کوههای شرقی جنگلزار است. انتهای ج‌ش و ج‌غ استرالیا از حیث اقلیم و رستنیها شباهت زیادی به سواحل اروپائی مدیترانه دارد. تنها رود مهم استرالیا رود ماری است.

مهمترین محصول استرالیا گندم است، که در حوزه‌ی رود ماری کشت میشود. بعلاوه تقریباً تمام انواع میوه در استرالیا بعمل میآید. پرورش گوسفند رواج فراوان دارد، و از عمده‌ترین مشاغل است. استرالیا بجهت زیای مخصوص خود (از جمله کانگورو) معروف است. منابع معدنی سرشار دارد. فلات باير غربی دارای معادن وسیع طلا است. سایر منابع معدنی آن اورانیوم، زغال، آهن، نقره، روی، و مس است. بسبب همین معادن است که جمع زیادی به استرالیا مهاجرت کرده‌اند.

تاریخ. جزیره‌ی استرالیا را اول‌بار اسپانیائیها در قرن ۱۶م دیدند. اولین مسافرین اروپائی به استرالیا هلندیها بودند (۱۶۰۶). اولین انگلیسی که از جزیره دیدن کرد و. **دمپیر** بود. جیمز **کوک** در ۱۷۷۰ کنار خلیج **باتنی** پیاده شد، و مدعی مالکیت بریتانیای کبیر بر سواحل شرقی گردید، و در اوایل از این ناحیه بعنوان تبعیدگاه مجرمین استفاده میشد، و اولین ماندگاه انگلیسی را همین تبعید شدگان در ۱۷۸۸ در محل سیدنی حالیه دایر کردند. در ۱۸۲۹ بریتانیا بر تمام جزیره مستولی شد. براثر کشف معادن طلا در ۱۸۵۱، جمع زیادی به استرالیا هجوم آوردند. ملل مشترک المنافع استرالیا در 1901 از اتحاد (← **فدراسیون**) مهاجرنشینهای مختلف تأسیس گردید. فعلا استرالیا یک فرماندار کل (نماینده‌ی سلطنت بریتانیا)، هیئت دولت (بریاست نخست‌وزیر)، مجلس سنا، و مجلس نمایندگان دارد. از سکنه‌ی آن ۹۰٪ بریتانیائی‌الاصل هستند. از مسائلی که کشور با آن مواجه است زیاد کردن جمعیت است بدون اینکه جنبه‌ی بریتانیائی آن از بین برود. سیاست "استرالیای سفید"، که پس از کشف معادن طلا در سال ۱۸۵۱ بمنظور جلوگیری از مهاجرت چینیها آغاز شد، ادامه دارد، و به مقتضای آن، مهاجرت مردم غیر بریتانیائی به استرالیا سخت محدود است. بومیان اصلی (ح ۵۲٬۰۰۰) استرالیا بدویانی هستند که هنوز با وسایل عصر حجر بوسیله‌ی شکار زندگی میکنند، و این عقب‌ماندگی از فقدان استعداد نیست‌زیرا همین مردم بومرنگ را اختراع کردند. فعلا دولت برای جلوگیری از انقراض آنان ایشان را تحت حمایت خود گرفته است.

استرالیا، سرزمین پایتخت[4] (ostrālyā)، سرزمین (۲٬۳۶۰ کمم؛ جم ۳۹٬۱۱۴)، ج‌ش استرالیا، در داخل ویلز جدید جنوبی؛ مشتمل بر **کنبرا** (پایتخت ملل مشترک المنافع استرالیا). در ۱۹۱۱ ایالت ویلز جدید جنوبی آنرا به ملل مشترک المنافع واگذار کرد. تا ۱۹۳۸ سرزمین پایتخت فدرال نام داشت.

استرالیا، سرزمین جنوبگان[5] (jonubgāne os-trālyā)، جزایر و سرزمین بین طولهای شرقی ۴۵° و ۱۶۰° و زیر مدار عرض جنوبی ۶۰° (باستثنای ارض آدلی). در ۱۹۳۳ استرالیا مدعی مالکیت آنها شد.

استرالیا، ملل مشترک المنافع[6] (ostrālyā) دومینیون بریتانیا، مشتمل بر جزایر استرالیا و تاسمانی.

استرالیائی، خلیج بزرگ (ostrālyāi): ← خلیج بزرگ استرالیائی.

استرالیای جنوبی[7] (ostrālyāye)، ایالت (۹۸۴٬۳۸۰ کمم؛ جم ۷۹۷٬۰۹۴)، ج استرالیا، کرسی آن **آدلاید**. از ل به سرزمین شمالی، از ج به قهذ، از غ به استرالیای غربی، و از ش به ویلز جدید جنوبی و ویکتوریا محدود است. نواحی ساحلی را در ۱۶۲۷ هلندیها دیدن کردند. در ۱۸۳۶ مستعمره‌ی بریتانیا و در ۱۹۰۱ از ایالات ملل مشترک المنافع استرالیا شد. از ۱۸۶۳ تا ۱۹۱۱ سرزمین شمالی جزء آن بود و سپس به دولت مرکزی منتقل شد. قسمت اعظم ایالت باير-است، و جمعیتش اکثر در پهنه‌ی حاصلخیز ج‌ش متمرکزند. صادرات عمده‌اش نقره، گندم، پشم، شراب، و گوشت است.

استرالیای شمالی[8]: ← سرزمین شمالی.

استرالیای غربی[9]، ایالت (۲٬۵۲۷٬۶۲۰ کمم؛ جم ۶۳۹٬۷۷۱)، استرالیا؛ مشتمل بر ۱/۳ قاره‌ی

---

(۱)Strabo (۲)Esterhazy (۳)Australia (۴)Australian Capital Territory (۵)Australian Antarctic Territory
(۶)Commonwealth of Australia (۷)South Australia (۸)North Australia (۹)Western Australia

استرالیا، کرسی آن پرث و بندر عمده‌اش فریمنتل. بزرگترین ایالات استرالیا است، ولی فقط گوشه‌ی چغ آن حاصلخیز است، و تا حد معتنابهی آباد شده. قسمت اعظم ایالت را اراضی طلاخیز دولتی و صحرای مرکزی وسیعی اشغال کرده. آب و هوایش در لغ حاره‌ای و در چغ معتدل است. از محصولاتش پشم، شراب، گندم، و میوه است. اول‌دفعه هلندیها آنرا دیدن کردند (۱۶۱۶). تا ۱۸۳۱ تحت حکومت ویلز جدید جنوبی بود. در ۱۹۰۱ از ایالات ملل مشترک المنافع استرالیا شد.

استرالیای مرکزی[1]: ← سرزمین شمالی.

آستر بدرقه (āstare badraqe)، در اصطلاح صحافی، ورق کاغذی که نصف آن به مقوای جلد کتاب چسبیده و نصف دیگر آن اولین ورق کتاب را تشکیل میدهد. در طرف دیگر نیز آستر بدرقه بهمین ترتیب هست.

استرپتوکوک[2] (estreptokok؛ از فنس)، نوعی میکروب یا باکتری مدور، که با دو نیمه شدن زیاد میشود، و دانه‌های آن بصورت زنجیره‌ی کوچک، شبیه دانه‌های تسبیح، دنبال هم قرار میگیرند. اقسام بیماریزای زیادی دارد که دو قسم آن مهم است: استرپتوکوک سبز، که کشت آن بصورت کلنی‌های سبزرنگ است، و استرپتوکوک خونگزا (xun·gazā) که زهرش گویچه‌های سرخ را حل میکند.

استرپتومیسین (estreptomisin) یا **استرپتومایسین** (-māy-)، ← آنتی‌بیوتیک.

استرجاع (esterjā')، خواندن آیه‌ی انا لله و انا الیه راجعون هنگام شنیدن خبر مرگ کسی.

استرداد مجرمین[3]، تسلیم شخصی که محکومیت جزائی داشته است یا مظنون به ارتکاب جرمی بوده از طرف دولتی که شخص مزبور در خاک آن پناهنده شده بدولتی که حق حاکمیت نسبت باو دارد. بطور معمول استرداد مجرمین متکی به پیمانهای مخصوص بین المللی میباشد، و چنین پیمانهائی بیشتر بین کشورهای مجاور منعقد میشود تا بین کشورهائی که از یکدیگر دور هستند. در قرن نوزدهم بین بسیاری از کشورهای غربی اروپا پیمانهای استرداد مجرمین منعقد گشت. اصولا استرداد مجرمین سیاسی در پیمانهای مزبور مستثنی میشود، ولی هر کشوری حق دارد از پناهندگی مجرمین سیاسی بکشور خود جلوگیری کند، و بآنها اجازه‌ی ورود بسرزمین خود را ندهد، اما در عمل مشاهده شده است که کشورهای آزادیخواه از چنین حقی استفاده نمیکنند.

استرضائی: ← خانواری.

استرگوم[4] (estergom)، آلمانی **گران** (grān)، شهر (جه ۲۲°۶۰۱)، ل مجارستان، کنار رود دانوب. از ۱۱۹۸ اقامتگاه اسقف اعظم مجارستان است. کلیسای جامعی از قرن ۱۹م با گنبد زیبا دارد. در کاخ اسقف اعظم موزه و کتابخانه‌ی نفیسی موجود است. چشمه‌ی آبگرم معدنی دارد.

استرمادورا[5] (estremādurā)، پرتغالی **اشترموش**، شهر بین ایالات استرمادورا (۵°۲۹۹ کمه؛ جه ۱°۵۹۵'۰۶۷؛ کرسی آن لیسبون)، ریباتژو، و پیسرا لیتورال منقسم است. دره‌ی حاصلخیز تاگوس در آن واقعست. زراعت، باغداری، موکاری، و جنگلداری معمول است.

استرمادورا[5] (estremādurā)، اسپانیائی **استرماذورا**، ناحیه (۴۱°۵۹۳ کمه؛ جه ۱°۵۹۵'۰۶۷)، غ اسپانیای مرکزی، مجاور پرتغال. از شهرهایش: باداخوث و کاثرس است. بجز دره‌های حاصلخیز تاگوس و گواذیانا، فلات بی آب و علفی است. پرورش گوسفند و خوک رواج دارد.

استرموز[6] (estremoz)، پرتغالی **اشترموش**، شهر (جه ۶°۷۶۵)، آلنتژو، پرتغال. مرمر سفید و سفالکاری آن معروفست.

استر و مردخای، مقبره‌ی (estar va morda-xāy)، بقعه‌ی ساده‌ی آجری قرن هفتم هق در همدان؛ زیارتگاه معتبر یهودیان. دو سرداب بنام استر و مردخای پایین کف بقعه موجود است. بر صندوق منبت (قرن ۸م هق)، بخط عبری، بانو جمال ستام بعنوان بانی معرفی شده است. کتیبه‌های عبری گچبری قدیمی هم بر دیوار بقعه هست.

استره، گابریل د/[7] (gābriel destre)، ۱۵۷۳–۹۹، بانوی زیبای بنام، معشوقه‌ی هانری IV پادشاه فرانسه.

استرهازی[8] (esterhāzi)، خانواده‌ی اشرافی مجارستان که اعضای آن از ۱۷۱۲ از امرای امپراطوری مقدس روم بودند. معروفترین آنها، **پاول آنتون**، ملقب به **فورست استرهازی فون گالانتا** (pāl ānton, *fürst–fon gālāntā)، ف ۱۷۶۲، و برادر و وارث لقب او، **نیکولاوس یوزف**، ملقب به **فورست استرهازی فون گالانتا** (nikolās yozef)، ۱۷۱۴–۹۰، بسبب سرپرستی و حمایت از هایدن، که در ۱۷۶۱–۹۰ در خدمت آنها بود، مشهورند. نیکولاوس یوزف ثروت هنگفت خود را بیدریغ خرج میکرد؛ کاخ مشهور استرهاز را کنار دریاچه‌ی نویزیدلر بنا کرد؛ در وصیت‌نامه‌ی خود مقرری قابل ملاحظه‌ای برای هایدن معین کرد.

استریکنین[9] (estriknin؛ از فنس) یا **استریکنین** (-strik؛ فنس)، آلکالوئید استخراج شده از دانه‌های درخت **کچوله** که در هند میروید. مدت مدیدی برای مسموم کردن موشها بکار میرفته است. بمقدار بسیار کم مصرف پزشکی دارد؛ موجب تحریک مراکز عصبی (مخصوصاً اعصاب ظهری) میشود، و در مراکز تنفسی و سلسله‌ی دوران خون مؤثر است.

استشهاد، طلب گواهی از شخص یا اشخاص بر مطلبی که مورد ادعا است. در استشهاد باید هویت شهادت‌دهندگان کاملا روشن باشد؛ در استشهاد کتبی باید امضاء مسلم القدور باشد. استشهاد در دادگاه توأم با سوگند باظهار حقایق است. در دادگاههای امریکا و انگلستان شاهد قسم میخورد که "حقیقت را بگوید، تمامی حقیقت را بگوید، و چیزی جز حقیقت نگوید".

استصحاب (esteshāb)، در اصول فقه، عبارت از آن است که هنگام شک در بقاء حکمی از احکام یا موضوعی از موضوعات، که دارای حکم است، حکم به باقی بودن حالت سابقه نمایند (مثلا هرگاه غیبت کسی طولانی شود، و از مرگ یا زندگی او آگاه نباشند، بنا بر اصل استصحاب، همه‌ی احکام مانند آنکه وی زنده باشد قوت خود را حفظ میکنند). استصحاب در احکام را استصحاب حکمی و در موضوعات را استصحاب موضوعی گویند. در اصطلاح اصولیها این اصل محکوم امارات شرعیه و حاکم بر اصول عملیه است.

استصلاح (esteslāh) [= خواستن صلاح]، در اصول فقهی مالک ابن انس، عدول از نتایج قیاس نظر بمصالح مردم. نمونه‌ی آن اجازه‌ای است که به صرافان میدهد تا پول کاغذی یا فلزی را با زیاده یا نقصان با یکدیگر معامله کنند، از آن جهت که این کار بصلاح مردم است، در صورتی که اگر دیگران چنین معامله‌ای کنند ربا و حرام است. شبیه استحسان ابوحنیفه است.

استطراد (estetrād) [عربی، = به فریب گریختن]، در علم بدیع، از موضوع اصلی سخن به سخنی دیگر (که گاه در بیان آن غرض خاص هست) بیرون شدن و باز بر سر آن آمدن؛ مانند (سعدی)،

حسن تو نادر است درین وقت و شعر من؛
من چشم بر تو و دگران گوش بر من‌اند.

و نیز (منجیک)،

گوگرد سرخ خواست ز من سبز من پریر،
امروز اگر نیافتمی روی‌زردمی،
گفتم که نیک بود که گوگرد سرخ خواست،
گر نان خواجه خواستی از من چه کردمی؟

استعاره (este'āre) [عربی، = به عاریت خواستن]، در علم بیان، مجازی با علاقه‌ی مشابهت؛ به عبارت دیگر، بکار بردن لفظی به مجاز در معنی لفظی دیگر بسبب مشابهتی که میان معنی آن دو هست، و در حقیقت، بسبب اشتراک آن دو در صفتی واحد. مانند نرگس درین شعر حافظ، که به مجاز در معنی چشم مست بکار رفته است:

نرگش عربده‌جوی و لبش افسوسکنان
نیمه‌شب مست به بالین من آمد بنشست.

چون استعاره مجازی است که بنیاد آن بر تشبیه است، قدما حذف هریک از دو طرف تشبیه و ذکر دیگری را در معنی طرف محذوف، نوعی از استعاره شمرده اند. اما حقیقت این است که استعاره جز بکار بردن مشبه به به مجاز در معنی مشبه چیز دیگری نیست. (← استعاره‌ی بالکنایه؛ استعاره‌ی مصرحه) استعاره سه رکن دارد: ۱– مستعار له (mosta'āron lah) (مشبه)، ۲– مستعار منه (menh) (مشبه به)، ۳– جامع (وجه شبه)، [که بترتیب در مثال بالا عبارتند از چشم، نرگس، مخموری]، و البته هیچگاه جز رکن مستعار منه (= مشبه به) در کلام ذکر نمیشود. استعاره مانند تشبیه از طرق وصف است، لکن قوت آن بیش از تشبیه است، زیرا در تشبیهٔ مشبه به در وجه شبه قویتر از مشبه است، اما در استعاره، بسبب بکار رفتن مشبه به در معنی مشبه، ادعای برابری آنها با یکدیگر شده است. استعاره اگر در مفرد (کلمه) جاری شود چند گونه است (← استعاره‌ی

(۱)Central Australia (۲)streptococcus (۳)extradition (۴)Esztergom (۵)Estremadura (۶)Estremoz (۷)Gabrielle d'Estrées (۸)Esterhazy (۹)strychnine

اصلیه؛ استعاره‌ی تبعیه؛ استعاره‌ی مصرحه). نیز ← استعاره‌ی تمثیلیه.

استعاره‌ی اصلیه (este'āreye asliyye)، استعاره‌ای (← استعاره) که در آن لفظ مستعار جامد باشد، مانند دست زمانه و ماه در مثالهای استعاره‌ی بالکنایه و استعاره‌ی مصرحه.

استعاره‌ی بالکنایه (este'āreye be 'l.kenāye) یا **استعاره‌ی تخییلیه** (taxyiliyye)، به زعم قدما، استعاره‌ای (← استعاره) که در آن مستعار منه (مشبه به) را حذف کنند، و مستعار له (مشبه) را با یکی از لوازم مشبه به آورند، مانند:

دست زمانه یاره‌ی شاهی نبفکند
در بازوئی که آن نکشیده است رنج تیغ.

اما حقیقت آن است که استعاره فقط ذکر مشبه به به مجاز در معنی مشبه است، و آنچه را قدما "استعاره‌ی بالکنایه" مینامند شخصیت بخشیدن به امور بیجان و زنده شمردن آنهاست.

استعاره‌ی تبعیه (este'āreye taba'iyye)، استعاره‌ای (← استعاره) که در آن لفظ مستعار فعل یا یکی از مشتقات آن باشد، مانند "رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر" [خبر دادن، بمعنی مجازی، = گواهی دادن، دلالت کردن]. (← استعاره‌ی اصلیه).

استعاره‌ی تخییلیه: ← استعاره‌ی بالکنایه.

استعاره‌ی تصریحیه: ← استعاره‌ی مصرحه.

استعاره‌ی تمثیلیه (este'āreye tamsiliyye) یا **مجاز مرکب بالاستعاره** (majāze morakkab be 'l.este'āre)، کلامی (= سخنی) که در غیر معنی حقیقی بکار رود (← استعاره؛ مجاز)؛ مانند "هرکه بامش بیش برفش بیشتر". استعاره‌ی تمثیلیه همان مثل سایر (بپارسی داستان) است که در همه‌ی زبانها وجود دارد.

استعاره‌ی مصرحه (este'āreye mosarrahe) یا **استعاره‌ی تصریحیه** (tasrihiyye)، استعاره‌ای (← استعاره) که در آن مشبه را حذف کنند، و مشبه به را در معنی مشبه بکار برند؛ مانند (حافظ) "ماه من پرده برانداخته‌ای یعنی چه؟".

استغنائی نیشابوری، ابوالمظفر نصر (esteq-nā'ie)، شاعر پارسی‌گوی قرن چهارم هق.

استفان و استفانوس، نام؛ ← ستفانوس.

استفانوس، قدیس (qeddis estefānus)، اولین شهید مسیحی. در اورشلیم سنگباران شد (اعمال رسولان ۶:۷).

استفتاء (esteftā')، فتوی طلبیدن مقلدین از مرجع تقلید هنگامی که در وظایف دینی خود دوچار تردید میشوند.

استقامت‌نامه (esteqāmat.nāme)، رساله‌ای عرفانی، از جمالی اردستانی. مانند دیگر آثار این عارف، بنظم و نثر فارسی است. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است.

استقبال [عربی، = پیشباز رفتن]، در شعر، آن است که شاعر بوزن و قافیه‌ی شعری از شاعری دیگر نظمی پردازد؛ مانند این غزل حافظ:

گل در بر و می در کف و معشوقه بکام است
سلطان جهانم بچنین روز غلام است.

در استقبال از این غزل سعدی:

بر من که صبوحی زده‌ام خرقه حرام است

ای مجلسیان راه خرابات کدام است.

استقبال، در نجوم؛ ← مقابله.

استقلالیان[1]، عنوان فرقه‌ائی از مسیحیان که خود را از اطاعت از مقامات کلیسائی و کشوری آزاد میدانند. در انگلستان تا قرن ۱۷م براونیان (← براون، رابرت) و انفصالیون خوانده میشدند.

استقیلا (ostoqilā)، در داستانهای ملی، از پهلوانان تورانی و از سران لشکر افراسیاب.

استکانی، گل (estekāni)، گیاهی از نوع کامپانولا (*Campanula*)، با گلهای زنگی یا ستاره‌ای کبود. در باغها برای زینت حاشیه کاشته میشود. اقسام مختلف دارد که بعضی دوساله و برخی دارای تکمه‌های خوراکی است.

استکهلم[2] (estokholm)، سوئدی **ستکهلم** (stok-)، شهر (جم ۷۴۵٬۹۳۶)، پایتخت سوئد، که وضع زیبائی کنار دریاچه‌ی مالارن و مخرج آن در دریای بالتیک دارد. دارای بندرگاه بزرگ، کارگاههای کشتیسازی، کارخانه‌های ماشینسازی، نساجی، مواد شیمیائی، و لاستیک‌سازی است. از مراکز علم و هنر و دارای دانشگاه (تأسیس ۱۸۷۷) است.

استکهلم در ۱۲۵۵ بنا شد. از مراکز مهم داد و ستد هانسائی (← هانسائی، اتحادیه‌ی) بود. در ۱۵۲۰ کریستیان II (پادشاه دانمارک) در این شهر خود را پادشاه سوئد خوانده دستور کشتار اشراف ضد دانمارکی را صادر کرد. این کشتار موجب قیام موفقیت‌آمیز سوئدیها شد، و رهبر آنان، نامش گوستاو واسا، بعداً بنام گوستاو I بپادشاهی سوئد رسید. استکهلم، که بنام ونیز شمال معروفست، بر چند شبه جزیره و جزیره بنا شده و نمونه‌ی کامل شهرسازی مُدرن است. عمارت شهرداری که در ۱۹۲۳ بنا شده نمونه‌ی جالب سبک رنسانس اسکاندیناوی است. در این شهر محلات کهنه و فقیرنشین نیست، و پارکهای فراوان و حومه‌های مسکونی تعاونی دارد. قسمت اعظم معماریهای قرون وسطی و رنسانس در جزیره‌ی شتادِن محفوظ مانده است.

استل[3] (estel؛ از فنس)، فنس ستل (stel) [از ریشه‌ی یونانی، بمعنی ستون]، در آثار باستانی مصر و یونان و روم، تخته سنگ یا ستونی که آنرا راست کار میگذاشتند، و بعنوان سنگ قبر بکار میرفت، و گاهی حجاری‌شده یا نقاشی شده بود. توسعاً به قسمت منقوشی از یک دیوار و نیز به ستون‌های منقوش و گاهی به هر بنای ستون‌مانند گفته میشود.



استل نرمسین

استلام حجر (estelāme hajar)، دست کشیدن حج‌گذاران به حجر الاسود بهنگام طواف. ← حج.

استمبول، شهر ترکیه؛ ← استانبول.

استن[4]، کنت **شارل اکتور د/** (kont šārl ektor destaN)، ۱۷۲۹–۹۴، دریاسالار فرانسوی، فرمانده ناوگان فرانسه که بکومک انقلابیون امریکا آمده بود. بعداً در فرانسه بجرم سلطنت‌طلبی با گیوتین اعدام شد.

استن[5]، **فرانسیس ویلیام** (frānsis wilyām astən)، ۱۸۷۷–۱۹۴۵، شیمیدان انگلیسی. برای کشف عده‌ای از همجاهای عناصر غیر رادیوآکتیو جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۲ را برد.

استنبول، شهر ترکیه؛ ← استانبول.

استوا[6] (estevā) یا **خط استوا،** دایره‌ی عظیمه‌ی موهومی بر کره‌ی زمین و عمود بر محور آن. بزرگترین مدارات زمین است، و صفحه‌اش بر صفحه‌ی معدل النهار منطبق میباشد. طول جغرافیائی (← طول و عرض جغرافیائی) بر آن سنجیده میشود. استوا کره‌ی زمین را بدو نیمکره‌ی شمالی و جنوبی تقسیم میکند.

استوارت[7] (estuārt)، رودی در قسمت مرکزی سرزمین یوکون، کانادا، که به رود یوکون میریزد.

استوارت[8] (estuārt) یا **ستوارت** (stuārt)، انگلا ستیوارت (stiuart)، سلسله‌ای از سلاطین اسکاتلند و انگلستان. آغاز کار این خاندان از ح ۱۱۶۰ در اسکاتلند بود. سلطنت این خاندان در اسکاتلند از ۱۳۷۱ شروع میشود که رابرت II بتخت سلطنت اسکاتلند نشست. بسبب زناشوئی جیمز IV (شاه اسکاتلند) با مارگریت تودور (دختر هنری VII، پادشاه انگلستان)، سرانجام ماری استوارت مدعی تاج و تخت انگلستان شد، تا در ۱۶۰۳ جیمز VI (پادشاه اسکاتلند، پسر ماری) بعنوان جیمز I بپادشاهی انگلستان رسید. پس از انقلاب پیرایشگر و قتل چارلز I، پسرش چارلز II دگرباره بتخت پادشاهی مستقر شد. پس از خلع جیمز II، تاج پادشاهی به مری II و ویلیام III رسید. آخرین عضو خاندان استوارت که در انگلستان سلطنت کرد آن استوارت بود، و در زمان او، بموجب "قانون اتحاد" سال ۱۷۰۷، اسکاتلند و انگلستان تحت سلطنت واحد درآمد. پس از مرگ آن، پادشاهی به جورج I از خاندان هانوور رسید، و ادعای این خاندان از طریق یکی از نوه‌های جیمز I و به استناد قانون جانشینی بود. در مقابل، ج. ف. ا. استوارت و اعقاب وی مدعی سلطنت انگلستان بودند، ولی چون جکوبایتها از ادعای این خاندان پشتیبانی میکردند مجلس بضد آنان اقدام کرد، و کارشان به جائی نرسید. پس از ۱۸۰۷ ادعای خاندان استوارت اهمیت سیاسی خود را بکلی از دست داد.

استوارت[8]، **اربلا** (arbelā estuārt)، ۱۵۷۵–۱۶۱۵، دختر عموی جیمز I (پادشاه انگلستان). با ویلیام سیمور، که بوصیت هنری VIII وارث تاج و تخت بود، پنهانی ازدواج کرد. هر دو بزندان افتادند، ولی فرار کردند. در ۱۶۱۱ اربلا

(۱)Independents (۲)Stockholm (۳)stele; stela (۴)Estaing (۵)Aston (۶)equator (۷)Stewart (۸)Stuart; Stewart

دگربار دستگیر شد، و سرانجام در برج لندن دیوانه درگذشت.

استوارت[1]، ازمی (ezmi estuārt)، ملقب به (اولین) **دیوک آو لنکس** (diuk āv lenəks*)، ۱۵۴۲؟–۱۵۸۳، پسر عموی جیمز VI اسکاتلند (بعدها جیمز I انگلستان). در فرانسه بزرگ شد، و به اسکاتلند اعزام گردید (۱۵۷۹) که کیش پروتستان را تضعیف کند. بسرعت قدرت یافت، ولی پس از ← توطئه‌ی روثون (۱۵۸۲) که اشراف پروتستان شاه را توقیف کردند، وی زندانی شد. بعد از آزادی در صدد سرکوبی مخالفین خود برآمد. سرانجام بقتل رسید.

استوارت[1]، جیمز فرانسیس ادوارد (jeymz frānsis edwārd estuārt)، معروف به **مدعی پیر، ۱۶۸۸–۱۷۶۶**، مدعی سلطنت انگلستان، پسر جیمز II و مری آو مادینا. وی بسبب اینکه مدعی خاندان هانوور بود به "مدعی پیر" معروف شد. پدرش در انقلاب باشکوه (۱۶۸۸) خلع شد و با خانواده‌ی خود به فرانسه گریخت. کمی قبل از مرگ (۱۷۰۱) پدرش قانون جانشینی اولاد ذکور خاندان استوارت را از پادشاهی ممنوع ساخت. لوئی XIV، پادشاه فرانسه، او را بعنوان شاهی شناخت، و این امر در پیدایش جنگ جانشینی اسپانیا بی‌تأثیر نبود. پس از اینکه جورج I به پادشاهی انگلستان رسید امید او از جانشینی آن استوارت قطع شد. در ۱۷۱۵ ← ارل آو مار شورشی بنفع او بپا کرد؛ جیمز به اسکاتلند آمد، و جکوبایتها او را پادشاه اسکاتلند (بعنوان جیمز VIII) و انگلستان (بعنوان جیمز III) اعلام کردند، ولی این اقدام به جائی نرسید، و جیمز به فرانسه و از آنجا به رم رفت. از توطئه‌های متعدد و عقیمی که برای نشاندن جیمز به سلطنت صورت گرفت میتوان شورش ۱۷۴۵ پسرش ج. ا. استوارت را نام برد.

استوارت[1]، چارلز ادوارد (cārlz edwārd estuārt)، معروف به **مدعی جوان، ۱۷۲۰–۸۸**، مدعی سلطنت انگلستان، پسر ج. ف. ا. استوارت؛ مد رم. چون زندگی آشفته و پرماجرای پدرش طرفداران وی را مأیوس ساخت، جکوبایتها چارلز را که جوانی شجاع و برومند بود علم کردند. چارلز آنانرا در قیام ۱۷۴۵ رهبری کرد، ولی در کلادن مور شکست خورد (۱۷۴۶)، و گریخت. بعد از پیمان اکس‌لاشاپل از فرانسه اخراج شد، و مدتی در اروپا سرگردان بود، و سرانجام در رم درگذشت. هنری ب. م. استوارت برادر وی بود.

استوارت[1]، رابرت (rābərt estuārt)، ملقب به (اولین) **دیوک آو آلبنی** (diuk āv ālbəni*)، فت ۱۴۲۰، نایب‌السلطنه‌ی اسکاتلند. در زمان پدرش رابرت II، بمناسبت پیری شاه، اختیار امور را بدست او سپردند (۱۳۸۸)، و در زمان پادشاهی برادرش رابرت III همچنان اختیار را در دست خود نگاه داشت، و چون جیمز I، جانشین رابرت III، در انگلستان زندانی بود، آلبنی تا زمان مرگش فرمانروائی کرد. در زمان وی منازعات انگلستان و اسکاتلند و سیاست اتحاد فرانسه و اسکاتلند ادامه داشت.

استوارت[3]، رابرت ملقب به (دومین) **وایکاونت کاسلری[4]** (vāykānt kāsəlrey*)، ۱۷۶۹–۱۸۲۲، سیاستمدار انگلیسی، مد دوبلن. ویلیام پیت او را به وزارت ایرلند منصوب کرد (۱۷۹۷). در ایرلند سهم عمده‌ای در فرونشاندن شورش ۱۷۹۸ داشت، که دولت فرانسه از آن پشتیبانی میکرد. در دوره‌ی جنگهای ناپلئون I وزیر جنگ بود (۱۸۰۵، ۱۸۰۷–۹)، و در تجدید سازمان ارتش، تمهید جنگ شبه جزیره، و هماهنگ ساختن نیروهای زمینی و دریائی کوشید، و ا. ولزلی (بعداً دیوک آو ولینگتن) را روی کار آورد. اختلافی که با همکارش ج. کنینگ پیدا کرد منجر به دوئل شد؛ کنینگ مجروح شد، و هر دو استعفا دادند. در ۱۸۱۲–۲۲ که وزیر خارجه بود در متحد ساختن دول اروپا برضد ناپلئون کوشید. در کنفرانس صلح پاریس (۱۸۱۵) و در ← کنگره‌ی وین طرفدار شرایط معتدلی برای صلح با فرانسه بود، و نیز پشتیبان سیاست موازنه‌ی قوا و تقویت حکومتهای محافظه‌کار بود. سرانجام خودکشی کرد. وی یکی از سیاستمداران بزرگ عصر خود بود.

استوارت[1]، فرانسیس تریزا (frānsis tərizā estuārt)، ملقب به **داچس آو ریچمند اند لنکس** (dāces āv ricmənd and lenəks*)، ۱۶۴۸–۱۷۰۲، معشوقه‌ی چارلز II (پادشاه انگلستان). شاه در صدد بود که ملکه را طلاق بدهد و "استوارت زیبا" را بزنی بگیرد، ولی او با محبوب خود چارلز استوارت، ملقب به دیوک آو ریچمند اند لنکس، فرار کرد (۱۶۶۷). بعداً بدربار بازگشت، و مجدداً مورد علاقه‌ی چارلز قرار گرفت، و چارلز شوهر وی را به اسکاتلند (۱۶۷۰) و دانمارک (۱۶۷۱) اعزام نمود، و او در همانجا درگذشت.

استوارت[2]، گیلبرت (gilbərt estuārt)، ۱۷۵۵–۱۸۲۸، نقاش امریکائی که از بهترین صورتسازان عصر خود بود. مدتی در اروپا اقامت کرد، و اگر چه در لندن شهرت بسیار یافت، بعلت اسراف و ولخرجی، زیر بار قرض بود، و ح ۱۷۹۲ به امریکا باز گشت تا با ساختن صورت اشخاص معروف قرض خود را تأدیه کند. صورتهائی از جورج واشینگتن، جفرسن، مدیسن، و دیگران ساخته است.

استوارت[1]، لودوویک (ludovik estuārt)، ملقب به (دومین) **دیوک آو لنکس و دیوک آو ریچمند** (diuk āv lenəks, ricmənd*)، ۱۵۷۴–۱۶۲۴، از اشراف اسکاتلند، پسر ازمی استوارت. پس از مرگ پدرش او را از فرانسه به اسکاتلند آوردند، و مورد محبت جیمز VI اسکاتلند واقع شد، و چون جیمز بسلطنت انگلستان رسید (بعنوان جیمز I) او را مناصب داد.

استوارت، ماری: ← ماری استوارت.

استوارت، مثیو: ← لنکس، (چهارمین) ارل آو.

استوارت، هنری: ← دارنلی، لرد.

استوارت[1]، هنری بنیدیکت مریا (henri beni-dikt məriā estuārt)، معروف به **کاردینال یورک** (kārdināl york)، ۱۷۲۵–۱۸۰۷، مدعی سلطنت انگلستان، برادر چارلز ا. استوارت؛ مد رم. وی از جکوبایتها و آخرین فرد ذکور از سلسله‌ی استوارت بود که ادعای سلطنت انگلستان داشتند. پس از مرگ برادرش بعنوان هنری IX مدعی تاج و تخت شد. در ۱۷۴۷ در ایتالیا منصب کاردینالی یافت. جورج III، پادشاه انگلستان، مقرری برای وی تعیین کرد، و کاردینال یورک، بعنوان حقشناسی، جواهرات سلطنتی خاندان استوارت را به جورج IV که در آن وقت ولیعهد

(۱)Stuart; Stewart (۲)Stuart (۳)Stewart (۴)Castlereagh

بود تسلیم نمود.

آستواگس[1] (āstuāges)، نام ایشتوویگو، پادشاه ماد، بزبان یونانی.

استوان (estevān)، اسم: ← ستفانوس.

آستواناکس[2] (āstuānāks)، در افسانه‌های یونانی، پسر هکتور و آندروماخه. در تروا بدست یونانیان کشته شد.

استوانامه (estevā.nāme)، مثنویی بزبان فارسی، از امیر غیاث‌الدین (از بزرگان حروفیه)، در باره‌ی رفتن اسکندر در پی آب حیات. یکی از متون مهم حروفیه بشمار میآید. ظاهراً هنوز بطبع نرسیده.

استوانه یا اسطوانه (هر دو ostovāne)، در هندسه. **۱-** استوانه یا سطح استوانی (sathe ostovāni) سطحی است نامحدود حادث از خط مستقیمی، موسوم به مولد (movalled)، که همواره بر منحنی ثابتی، موسوم به هادی، متکی باشد، و بموازات خود حرکت کند. مقاطع سطح استوانی با صفحات متوازی متساوی‌اند. مقطع قائم بسطح استوانی مقطعی است که صفحه‌اش بر امتداد مولد عمود باشد. اگر هادی استوانه دایره باشد استوانه را مستدیر (mostadir) گویند. **۲-** معمولا لفظ استوانه به جسمی بسته و محدب، محدود به یک سطح استوانی و دو مقطع موازی آن، گفته میشود. این دو مقطع را قاعده‌های استوانه، و فاصله‌ی دو قاعده را ارتفاع استوانه خوانند. اگر صفحه‌ی دو قاعده بر مولد عمود باشد، استوانه را قائم، و الا مایل گویند. استوانه‌هائی که معمولا به آنها بر میخوریم



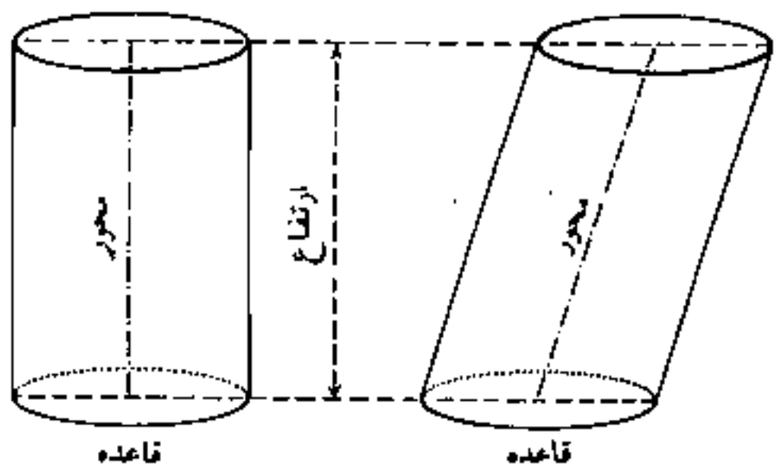

استوانه‌های مستدیرند. استوانه‌ی مستدیر قائم را میتوان از دوران یک مستطیل در حول یکی از اضلاعش بدست آورد. در استوانه‌ی مستدیر قائم، خطی را که مرکزهای دو قاعده را بهم وصل کند محور استوانه گویند. سطح جانبی استوانه سطح اطراف آنست قطع‌نظر از دو قاعده؛ سطح کل استوانه سطح جانبی آنست بعلاوه‌ی سطوح دو قاعده. سطح جانبی هر استوانه‌ی قائم مساوی حاصل ضرب محیط قاعده‌ی استوانه است در ارتفاع آن. حجم هر استوانه (قائم یا مایل) مساوی حاصل ضرب سطح قاعده‌ی آنست در ارتفاعش. هر استوانه را میتوان با بریدن آن در امتداد یکی از مولدها و بازکردن آن بر یک سطح مستوی پهن کرد، و این عمل را گسترش استوانه گویند. از گسترش استوانه‌ی مستدیر قائم مستطیلی بدست میآید که یک ضلعش مساوی محیط قاعده‌ی استوانه و ضلع دیگرش مولد آنست.

استوای فلکی: ← معدل النهار.

استوخدوس: ← اسطوخدوس.

استودان (astodān)، نام حفره‌هائی که، بصورت‌های منظم و چهار ضلعی یا بدون ترتیب و ساده‌تر، درون سنگ کوه ایجاد نموده استخوانهای مردگان زردشتی را در آن مینهاده و دهانه‌ی آنرا میبسته اند. بعضی استودانهای عهد ساسانی مشتمل بر نوشته‌های مذهبی و نام متوفی نیز بوده است.

استودیو[3] (estudio؛ اصلا ایتالیائی). **۱-** کارگاه تهیه‌ی فیلمهای سینمائی. با ترکیب و برپا کردن دکورهای گوناگون، صحنه‌های مختلف فیلم را در استودیو مصنوعاً بوجود میآورند. **۲-** کارگاه نقاشی و حجاری و غیره، و نیز اطاق عکسبرداری عکاسان حرفه‌ای. **۳-** در اصطلاح رادیوئی، اطاق یا اطاقهائی که با وسایل مخصوص برای پخش برنامه‌های رادیوئی مجهزاند.

استور[4]، **جان جیکب** (jān jeykəb astor)، ۱۷۶۳–۱۸۴۸، تاجر و میلیونر امریکائی آلمانی الاصل. در امریکا بتجارت پوست پرداخت، و با تأسیس شرکت امریکائی پوست و انحصار داد و ستد پوست در پهنه‌ی بین ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ و فکب ثروتی هنگفت بهم رسانید که در هنگام مرگ او به ۳۰ میلیون دلار بالغ میشد.

استور[4]، **وایکاونتس** (vāykāntes astor*)، لقب **نانسی ویجر لنگهورن** (nansi wicər lang-horn)، ۱۸۷۹–، بانوی سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی. در ویرجینیا (کشمت) متولد شد، و در ۱۹۰۶ با و. استور ازدواج کرد. اولین بانوئی است که به نمایندگی مجلس انگلستان رسید. در ۱۹۴۵ از سیاست کناره گرفت.

استور[4]، **ویلیام والدورف** (wilyām wāldorf astor)، ملقب به (اولین) **وایکاونت استور** (vāykānt)، ۱۸۴۸–۱۹۱۹، سرمایه‌دار انگلیسی. اهل امریکا و سیاستمدار و نویسنده و از اعقاب ج. ج. استور بود. در ۱۸۹۹ به تبعیت انگلستان درآمد. مبالغ هنگفتی به مصارف عام‌المنفعه رسانید. پسرش **والدورف استور، وایکاونت استور**، ۱۸۷۹–۱۹۵۲، از رجال انگلستان و شوهر و. استور بود.

استوربان (ostur.bān) یا **ستوربان**، پهلوی استوریان، در عهد ساسانیان، رئیس اصطبل. نیز ← آخوربند.

آستوریاس[5] (āsturiās)، عربی اشتوریش (aštu-riš)، ناحیه، لغ اسپانیا، بر خلیج بیسکی. پایتخت تاریخی آن اوویدو. دارای معادن زغال، آهن، روی، کارخانه‌های فولادسازی؛ دام‌پروری؛ صیدماهی. بندر عمده‌ی آن خیخون است. بازگرفتن اسپانیا از دست اعراب بوسیله‌ی سرکردگان مسیحی صورت گرفت که در کوه‌های آستوریاس بمقاومت برخاسته بودند. مملکت آستوریاس در قرن دهم به مملکت لئون پیوست.

استولت[6] (astolat)، در ← افسانه‌ی آرثر، نامی که به گیلفرد (اکنون در ساری، انگلستان) اطلاق شده.

استوماتیت ونسان[7] (estomātite vansān؛ از فنس)، التهاب غشاء مخاطی دهان و لثه. عامل مولد آن یک قسم شپیریل و یک باسیل (باسیل دوکی‌شکل) است که عادةً در دهان یافت میشوند. نقصان ویتامین و آلرژی و بعضی بیماریها یا داروها زمینه را برای درگرفتن التهاب مساعد میکنند.

استون[8] (aseton؛ فنس) یا **پروپانون**[9] (pro-pānon؛فنس)، مایع بیرنگ، قابل اشتعال، و با بو و طعم نعناع. در ۵۶°,۱ صدبخشی میجوشد. بعنوان حلال اجسام آلی، و در تهیه‌ی باروت بیدود و کلوروفورم بکار میرود.

استونی[10] (estoni)، جمهوری (۴۵٬۰۶۵ کمه؛ جع در ۱۹۵۶ ← ۱٬۱۰۰٬۰۰۰)، لش اروپا، محدود به جمشس (ش)، لتونی (ج)، و دریای بالتیک (ل و غ)، پایتختش تالین. سرزمینی است عموماً هموار. محصول عمده‌اش لبنیات است، ولی ماهیگیری نیز رواج دارد. مردم آن لوتری مذهب هستند، و زبان آنها از دسته‌ی زبانهای فنلاندی است.

تاریخ. استونی جزئی از ناحیه‌ی تاریخی لیوونیا و از قرن ۱۳م تحت حکومت شهسواران لیوونیائی بود؛ در ۱۵۶۱ بدست سوئد افتاد، و در ۱۷۱۰ بتصرف روسیه درآمد (سوئد رسماً در ۱۷۲۱ از آن دست کشید). اخلاف شهسواران آلمانی تا ۱۹۱۷ طبقه‌ی حاکمه‌ی آنرا تشکیل میدادند. در ۱۹۱۸ استقلال آن از روسیه اعلام شد؛ در ۱۹۲۰ معاهده‌ی صلح با روسیه بامضا رسید. در ۱۹۳۴ رئیس جمهور وقت، نامش پائس، حکومت را به خودمختاری تبدیل کرد، و دموکراسی را از میان برد. تجشس در ۱۹۳۹ پایگاههای نظامی در آن بدست آورد، و در ۱۹۴۰ آنرا اشغال کرد، و از آن زمان یکی از جمهوری‌های شوروی است (کشمت انضمام آنرا به روسیه هنوز نشناخته است). در ۱۹۴۱–۴۴ در تصرف آلمان بود.

استه[11] (este)، خاندان اشرافی ایتالیائی، و شاخه‌ای از گوئلفها. نام این خانواده از شهر استه، نزدیک پادوا، گرفته شده. خاندان استه در فرارا (در ۱۲۴۰–۱۵۹۷؛ از ۱۴۷۱ به عنوان دوک) و مودنا (در ۱۲۸۸–۱۷۹۶؛ از ۱۴۵۲ به عنوان دوک) فرمانروائی داشتند. دربار خاندان استه در فرارا در قرون ۱۵م و ۱۶م از مراکز عمده‌ی ادب و هنر بود.

در ۱۵۹۷ نسل ذکور دوکها منقطع شد، و در ۱۵۹۸ پاپ کلمنس VIII فرارا را با وجود ادعاهای شاخه‌ی جوانتری از خاندان استه که مودنا را در تصرف داشت به ایالات پاپی منضم کرد. آخرین دوک خاندان استه در ۱۷۹۶ بتوسط بوناپارت خلع شد، و وی در ۱۸۰۳ درگذشت. دختر او بازدواج مهین‌دوک فردیناند، از پسران امپراطور فرانسیس II، درآمد، وبدین ترتیب خاندان اتریش‌استه بوجود آمد. اعقاب آنان در

(۱)Astyages (۲)Astyanax (۳)studio (۴)Astor (۵)Asturias (۶)Astolat (۷)trench mouth; Vincent's stomatitis (۸)acetone (۹)propanone (10)Estonia (11)Este

۱۸۱۵–۵۹ دوکهای مودنا، ماسا، و کارارا بودند. برای اعضای معروف خاندان استه به مقالات آتیه رجوع شود.

استه[1]، آلفونسو د/ (ālfonso deste)، **۱۴۷۶–۱۵۳۴**، از اعضای خاندان استه، دوک (**۱۵۰۵–۳۴**) فرارا و مودنا؛ برادر ایزابلا د/استه و بئاتریچه د/استه. وی بی‌دریغ از هنر و ادب حمایت میکرد. در جنگهای ایتالیا ابتدا طرف فرانسه را بر ضد پاپ یولیوس II و سپس طرف امپراطور شارل V را علیه پاپ کلمنس VII گرفت. وی دومین شوهر لوکرس بورژیا و پدر ایپولیتوی II، معروف به کاردینال د/استه، بود.

استه[1]، ایزابلا د/ (izābellā deste)، **۱۴۷۴–۱۵۳۹**، از اعضای خاندان استه، خواهر آلفونسو د/استه و زوجه‌ی **گونزاگا**. از بانوان برجسته و روشنفکر رنسانس و حامی آریوستو و لئوناردو بود.

استه[1]، بئاتریچه د/ (beātrice deste)، **۱۴۷۵–۹۷**، از اعضای خاندان استه، خواهر آلفونسو د/استه و زوجه‌ی ل. سفورتسا. مانند خواهرش ایزابلا د/استه از بانوان برجسته و روشنفکر رنسانس بود.

استه[1]، کاردینال د/ (kārdināl deste)، نامش **ایپولیتوی I** (ippolitoye)، **۱۴۷۹–۱۵۲۰**، از اعضای خاندان استه، برادر آلفونسو د/استه. مدتها حامی آریوستو بود، و وی منظومه‌ی اورلاندو فوریوزو را بنام د/استه ساخت.

استه[1]، کاردینال د/، نامش **ایپولیتوی II** (ippolitoye)، **۱۵۰۹–۷۲**، از اعضای خاندان استه، پسر آلفونسو د/استه و بانی کاخ معروف ویلا د/استه در تیوولی (نزدیک رم).

آستها (āset–)، ← آستیا؛ آلان.

استهلاک[2]، در فیزیک، کم شدن تدریجی دامنه‌ی یک حرکت نوسانی (مثلا ← آونگ) یا پدیده‌های مشابه آن بسبب مقاومت محیط یا اصطکاک اجزای ارتباطیه‌ی دستگاه و غیره.

آستی[3] (āsti)، شهر (جم ۳۸٬۴۱۲)، پیمون، لغ ایتالیا؛ شراب گازدار آن معروف است.

آستیا[4] (āsetiā)، ناحیه، جمشید و جشن گرجستان، در قسمت مرکزی کوههای بزرگتر قفقاز. جخشس آستیای شمالی (۹٬۲۰۰ کمم؛ جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۴۱۷٬۰۰۰) جزء جمشر و بر دامنه‌ی شمالی واقع است. کرسی آن اوردژونیکیدزه است که سابقاً دزائوجیکائو و پیش از آن ولادی قفقاز نام داشت. بردامنه‌ی جنوبی ناحیه‌ی خودمختار آستیای جنوبی (۳٬۸۹۰ کمم؛ جم ۱۱۶٬۰۰۰) قرار دارد که جزء جشن گرجستان و کرسی آن ستالینیر است. محصولات آستیا شراب، غلات، پنبه، چوب، و احشام است. در آستیای شمالی نقره و سرب و روی استخراج میشود. مردم آستیا، آستها (āset–) یا آستیان، از اعقاب قوم آلان و در شمال مسلمان و در جنوب پیرو کلیسای ارتدوکس شرقی میباشند.

آستیاژ (āstiāj)، ضبطی (مقتبس از فرانسوی) از آستواگس (نام یونانی ایشتوویگو) در کتب فارسی.

آستیاگس (āstiāges)، ضبطی از آستواگس (نام یونانی ایشتوویگو) در کتب فارسی.

آستیان، قوم: ← آستیا؛ آلان.

آستیای جنوبی: ← آستیا.

آستیای شمالی: ← آستیا.

استیعاب (esti'āb) یا **کتاب الاستیعاب** [الاستیعاب فی معرفة الاصحاب]، کتابی مستند و معتبر درعلم رجال، از ابن عبد البر. مؤلف در این کتاب بر اقوال مشهور اهل علم سیر و بر تواریخ معروفی که علمای تاریخ اسلام بر آنها اعتماد کرده‌اند اعتماد نموده. این کتاب از اصول و ارکان موضوع خود میباشد، و بسیاری از مورخین رجال اسلام آنرا اساس کار خود قرار داده‌اند، و هرکس که در این موضوع چیزی نوشته است بدان مراجعه کرده. استیعاب بر حسب ترتیب حروف الفبا نزد اهل مغرب (یعنی ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ط، ظ، ک، ل، م، ن، ص، ض، ع، غ، ف، ق، س، ش، ه، و، ی) مرتب گردیده، و مشتمل بر بیش از ۳٬۵۰۰ زندگینامه‌ی مرد و زن است، و طبق چاپ کلکته (۱۳۳۶–۳۷ هق) دارای ۳٬۵۸۱ زندگینامه است (۲٬۷۹۵ زندگینامه‌ی مردانی که بنام و ۳۹۲ زندگینامه‌ی مردانی که به کنیه و ۲۸۶ زندگینامه‌ی زنانی که بنام و ۱۰۸ زندگینامه‌ی زنانی که به کنیه معروفاند).

استیعاب الوجوه الممکنة فی صنعة الاسطرلاب (esti'ābo 'l.vojuhe 'l.momkenate)، کتابی در باب اسطرلاب، بعربی، از ابوریحان بیرونی. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده؛ نسخه‌های خطی از آن موجود است.

استیک، اسید: ← اسید استیک.

آستیگماتیسم[5] (āstigmātism)، یکی از عیبهای چشم که سبب آن یکسان نبودن انحنای قرنیه یا عدسی چشم است در همه‌ی جهات. چشمی که دارای این عیب است اگر به شعاعهای دایره‌ای نگاه کند یکی را واضح و دیگران را (مخصوصاً آن را که عمود بر این شعاع واضح است) کمابیش تار میبیند. اصلاح این عیب بوسیله‌ی عدسیهای استوانه‌ای صورت میگیرد.

استیل ایرانی (estile) [از لفظ فرانسوی ستیل (stil) بمعنی سبک] یا "گل و بته‌سازی" [گل و بوته‌سازی]، اصطلاحی رایج بین هنرمندان ایرانی پیرو شیوه‌ی قدیم برای طرحهای کمابیش دور از طبیعت که در کاشیکاری، قالیبافی، تذهیب، قلمزنی، زریبافی، قلمکارسازی، و دیگر رشته‌های هنر ایرانی بکار میرود. چون در دین اسلام ساختن تصویر انسان و حیوان منع شده بود، در ایران بعد از اسلام کار ساختن طرحهای تزیینی دور از طبیعت بتدریج رونق گرفت. سرچشمه‌ی این طرحها اشکال طبیعی بود؛ اما با گذشت زمان، جنبه‌ی انتزاعی "گل و بوته‌سازی ایرانی" بیشتر شد، و خاصیت تزیینی آن فزونی گرفت. تشخیص شباهتی که میان برخی از مایه‌های این سبک و اشکال طبیعت وجود دارد، برای ناخبرگان دشوار است. انواع مایه‌ها و نقشه‌های گل و بوته‌سازی ایرانی بیشمار است، و از جمله میتوان اسلیمی، ختائی، و ترنج را نام برد.

استیل ایرانی میراث فرهنگ بعد از اسلام است: در دوران آل مظفر (۷۴۵–۷۹۵ هق) پا- گرفت، در عهد تیموریان (حد ۷۷۱–۹۱۶ هق) بسط یافت، و در زمان شاه عباس کبیر (سلطنتش ۹۹۶–۱۰۳۸ هق) به اوج خود رسید. عالیترین نمونه‌های آنرا در اصفهان در مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله، عالی قاپو، چهل‌ستون، و دیگر بناهای شاه عباس، و نیز بر قالیها و زریهای ممتاز، ظروف طلا و نقره و چینی، قلمکارها، و کتابهای تذهیب‌شده‌ی عهد تیموریان و شاهان صفوی میتوان دید. نمونه‌های بسیاری ازین آثار، در موزه‌های جهان محفوظ است. پس از شاه عباس، انحطاط استیل ایرانی آغاز شد. این سیر نزولی را حتی از مقایسه‌ی طرحهای مسجد شاه اصفهان با طرحهای مدرسه‌ی چهارباغ اصفهان که کمی بعد از آن ساخته شده بآسانی میتوان دریافت. طراحان مدرسه‌ی چهارباغ در پرداختن استیل ایرانی چنانکه باید توفیق نیافته‌اند، و در کارشان ناتوانی دیده میشود؛ با این وصف، طرحهای این بنا را نمیتوان "خارج از سبک" بشمار آورد. پس از عهد صفویه، استیل ایرانی به یکسو نهاده شد. همبستگی هنری، که پیش از آن بسبب علاقه و تشویق کسانی چون شاه عباس میان طراحان بوجود آمده بود، از میان رفت. هنرمندان بی سرپرست ماندند، و تلاشهای انفرادی آنها حاصلی جز طرحهای پراکنده و بی‌پایه نداد. در زمان قاجاریه، سودجوئی از الگو- های مبتذل اروپائی باب شد، طرح پیچکهای فرنگی و گل سرخهای معروف به "گل لندنی" جایگزین گلها و اسلیمی‌های استیل ایرانی شد. نمونه‌ی طرحهای زمان قاجار را بر کاشیهای کاخ گلستان و مسجد سپهسالار تهران، و نیز بر سنگتراشیها و قلمدانها و کتابهای تذهیب‌شده‌ی زمان قاجار، میتوان یافت. طرح قالیهای کرمانی هنوز از این شیوه متأثر است.

در سال ۱۳۰۸ هش مؤسسه‌ی قالی ایران بقصد احیای استیل ایرانی مسابقه‌ای ترتیب داد که ۶۵ نفر طراح و نقاش در آن شرکت کردند. موضوع مسابقه ساختن طرحهائی با "استیل اصیل ایرانی" بود. کمیته‌ی داوران بریاست الگزاندر پوپ، هنرشناس امریکائی، برندگان اول و دوم و سوم و چهارم را بترتیب عیسی بهادری (تهران)، وفا (کاشان)، ابطحی (اراک)، و حاجی میرزا آقا امامی (اصفهان) برگزید. ریاست مؤسسه‌ی قالی ایران به برنده‌ی اول عیسی بهادری، واگذار شد، و وی مدت شش سال در تهران شاگردانی تربیت کرد. طرح کاشیهای کاخ مرمر، اداره‌ی ثبت کل، و مجلس شورای ملی در تهران، و نیز طرح قالیهای جامعه‌ی ملل در سویس (هدیه‌ی دولت ایران) نیز از اوست. در ۱۳۱۵ هش هنرستان اصفهان بریاست عیسی بهادری تأسیس شد، و طراحانی در آنجا تربیت یافتند. نقاشان آزاد نیز، در تهران و کاشان و خاصه در اصفهان، بر پایه‌ی استیل ایرانی به ساختن طرحهائی برای قالی، کاشی، تذهیب، و قلمزنی پرداختند. بر اثر این کوششها سبک بی اصل زمان قاجار در بسیاری از کارگاهها منسوخ شده است. نیز ← قالیبافی؛ کاشی- سازی؛ تذهیب؛ زریبافی؛ منبت‌کاری؛ قلمزنی؛ قلمکار؛ میناسازی.

استیلن[6] (asetilen؛ فنس) یا **اتین[7]** (etin؛ فنس)،

---

(۱)Este (۲)damping (۳)Asti (۴)Ossetia (۵)astigmatism (۶)acetylen (۷)éthine (فنس)

گازی بیرنگ که در°۸۴- صدبخشی میجوشد، و خالص آن بوی اِتیر میدهد. مخلوط آن با هوا قابل انفجار است، و نیز چون مایع شود قابل انفجار میشود. برای روشنائی و برای تیز کردن و جوشکاری فلزات بکار میرود. (← شعله‌ی اکسی استیلن). مولکول استیلن مرکب از دو اتم کربون و دو اتم ئیدروژن است؛ اتمهای کربون با یکدیگر پیوند سه‌جانبی دارند، و هر اتم ئیدروژن به یکی از اتمهای کربون پیوند دارد.

استین[1] (estien) یا **اتین**[2] (etien)، **ستفانوس**[3] (stefānus)، خاندانی معروف از چاپگران و فضلا که از ۱۵۰۲ تا ۱۶۶۴ در پاریس و ژنو فعالیت داشتند. **هانری استین** (hānri) (فد ۱۵۲۰) در ۱۵۰۲ در پاریس چاپخانه داشت. پسرش، **روبر استین** (rober) (۱۵۰۳–۱۵۵۹)، علاوه بر خدماتی که در اصلاح چاپ کرد، تألیفاتی نیز داشت، از جمله گنجینه‌ی زبان لاتینی (۱۵۴۱)، و لغتنامه‌ی فرانسه به لاتینی (۱۵۳۹–۱۵۴۹) که قدیمترین لغتنامه‌ی فرانسوی است. وی پروتستان بود، و در فرانسه دوچار اشکالاتی شد، و ناچار به ژنو مهاجرت کرد (۱۵۵۰). برادرش، **شارل استین** (ح ۱۵۰۴–۱۵۶۴)، اداره‌ی کارگاه را در پاریس بدست گرفت (۱۵۵۱). تحصیلاتش در طب و ادبیات یونان و روم بود. تألیفاتی در رشته‌های مختلف دارد. از آثارش دایرةالمعارفی بزبان فرانسه است. پسر روبر، **هانری استین** (۱۵۲۸–۱۵۹۸)، بزرگترین فضلای خاندان است. تصدی کارگاه استین را در ژنو بدست گرفت، و اگر چه کارهایش از حیث خوبی چاپ بپای کارهای پدرش نمیرسد، آثار لاتینی و یونانی که چاپ کرده بدقت و نکته‌سنجی ممتاز است. از آثارش گنجینه‌ی زبان یونانی (۱۵۷۲) است. وی سخت طرفدار استعمال زبان فرانسه بعنوان زبان ادبی بود. سرانجام ناچار ژنو را ترک گفت، و در لیون وفات یافت.

استیناف: ← پژوهش.

اسحاق یا **اسحق** (هر دو eshāq) [از عبری، = خندان]، اسم برای مرد. در کتاب حاضر این نام همه جا بصورت اسحاق ضبط شده است. بعضی اسامی اروپائی مقتبس از صورت عبری این نام:

زبان	املا	ضبط فارسی دراین کتاب
آلمانی	Isaak	ایزاک (izāk)
انگلیسی	Isaac	آیزک (āyzək)
ایتالیائی	Isacco	ایزاکو (izākko)
فرانسوی	Isaac	ایزاک (izāk)
لاتینی	Isaac	ایساآک (isāāk)
لاتینی	Isaacus	ایساآکوس (isāākus)

اسحاق[4]، پسر حضرت ابراهیم از ساره؛ پدر یعقوب و عیسو. بگفته‌ی تورات و بعضی از مفسران قرآن، آن فرزند که ابراهیم مأمور قربانی کردن او در راه خدا شد و خدا وی را از آن باز داشت اسحاق بوده، و بیشتر مفسران این پسر را اسماعیل (فرزند دیگر ابراهیم از هاجر) میدانند. عمر بسیار دراز و قرین آرامش داشت. (پیدایش ۲۱–۲۷؛ ۲۹.۳۵؛ ۳۱.۴۹؛ عاموس ۹.۷، ۱۶؛ متی ۱۱.۸؛ عبرانیان ۱۷.۱۱؛ یعقوب ۲۱.۲. قرآن: بقره ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴؛ آل عمران ۷۸؛ نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۴؛ هود ۷۳؛ یوسف ۶، ۳۸؛ ابراهیم ۴۱؛ مریم ۵۰؛ انبیاء ۷۲؛ عنکبوت ۲۶؛ صافات ۱۱۳؛ ص ۴۵).

اسحاق[4] **I**، ملقب به **کومننوس** (komnenus)، ۱۰۵۵–۱۰۶۱، امپراطور بیزانس. وی نخستین کس از سلسله‌ی کومننوس بود که (بتوسط ارتش) به امپراطوری اعلام شد (۱۰۵۷). در ۱۰۵۹، ظاهراً بعلت ناسلامتی مزاج استعفا داد. وی عموی آلکسیوس I بود.

اسحاق[4] **II**، ملقب به **آنگلوس** (āngelus)، فد ۱۲۰۴، امپراطور بیزانس، از خاندان آنگلوس. در ۱۱۸۵ مردم او را به امپراطوری برداشتند، ولی در ۱۱۹۵ برادرش **آلکسیوس III** او را خلع و کور کرد. پسرش **آلکسیوس IV** از لشکریان چهارمین جنگ صلیبی (← جنگهای صلیبی) یاری خواست، و آنان در ۱۲۰۳ پدر و پسر را مشترکاً به تخت امپراطوری نشاندند. **آلکسیوس V** آن دو را از تخت برداشت، و در نتیجه، جنگجویان صلیبی قسطنطنیه را تاراج کردند.

اسحاق‌آباد، دهستان (جه ح ۹۰۰'۵؛)، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، ج راه شوسه‌ی مشهد–نیشابور؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. محصولش غلات است. مرکزش، ده **اسحاق‌آباد** (جه ۷۱۴'۱ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۳ کیلومتری جش نیشابور واقعست.

اسحاق ابن احمد، از بزرگان سامانیان: ← اسحاق سامانی.

اسحاق ابن البتکین، فد ذو القعده‌ی ۳۵۵ هق، فرمانروای مستقل ولایت غزنه و از امرای دولت غزنویان در دوره‌ی قبل از سلطنت آل ناصر. وی بعد از وفات پدرش البتکین بامارت غزنه نشست (۳۵۲). اما لاوک، امیر محلی سابق غزنه، او را از آن ولایت براند، و او در دفع وی از منصور ۱ سامانی یاری طلبید، و بیاری او دیگربار بر غزنه تسلط یافت (شوال ۳۵۴). اسحاق ابن البتکین به فضل و ادب موصوف بود. بعد از وفات وی، چون فرزند نداشت، حاجب او بلکاتکین بجایش نشست.

اسحاق ابن حنین، ابویعقوب (honayn)، فد ۲۹۸ یا ۲۹۹ هق، طبیب و ریاضیدان عرب. پسر حنین ابن اسحاق و از بزرگترین دستیاران وی بود. بعضی آثار اقلیدس و ارشمیدس و نیز مجسطی بطلمیوس را به عربی ترجمه کرد.

اسحاق ابن سلیمان اسرائیلی، ابویعقوب، لتینیسا آک یودایوس (isāāk yudāyus)، فد ح ۳۲۰ هق، فیلسوف و طبیب یهودی. در مصر متولد شد و در قیروان تونس رونق یافت، و همانجا بسن حدود صد سالگی درگذشت. از اولین کسانی است که توجه یهودیان را به علم و فلسفه‌ی یونان جلب کرد. آثار او در طب به زبانهای لاتینی (در ۱۰۸۷ بم) و عبری و اسپانیائی ترجمه شده و تأثیر عظیم داشته است.

اسحاق ترک، شهرت سردار ترک یا ایرانی که در ماوراء النهر بخونخواهی **ابومسلم خراسانی** بر خلیفه (۱۳۶–۱۵۸ هق) منصور عباسی خروج کرد. در باره‌ی اصل و تبار او اختلاف است. بعضی گفته‌اند از نسل زید ابن علی بود و ادعای امامت میکرد، و بعضی دیگر ادعا کرده‌اند که مردی عامی بود از اهل ماوراء النهر که با جنیان دعوی ارتباط داشت. نیز گفته‌اند وی از یاران ابومسلم بود و ظاهراً از جانب او به ماوراء النهر رفت، و بعد از قتل ابومسلم، مردم را برای خونخواهی او بیاری خویش خواند و بر خلیفه منصور عباسی قیام کرد. و بعد چنان فرا نمود که وی جانشین زرتشت است و زرتشت هم زنده است و بزودی دین خویش پدید خواهد کرد.

اسحاق سامانی [ابویعقوب اسحاق ابن احمد سامانی]، از امیرزادگان و بزرگان دولت سامانیان و از مدعیان سلطنت. چون امیر احمد سامانی بسلطنت نشست او را از حکومت سمرقند معزول کرده بزندان انداخت، و او بعد از وفات احمد سامانی دیگربار به سمرقند رفت، و در آنجا به مخالفت با جانشین او **نصر II** برخاست، و بسبب آنکه در آن زمان شیخ خاندان سامانی بشمار می‌آمد، عده‌ای بطرفداری او برخاستند، و پسرش الیاس ابن اسحق نیز بدو پیوست. حمویه‌ی کوسه لشکر بدفع او برد، و سمرقند بگرفت (رمضان ۳۰۱)، و او در سمرقند متواری گشت، و عاقبت امان خواست، و تسلیم شد. حمویه او را به بخارا فرستاد، و امیر، بقول گردیزی، او را نیکو همی داشت، و او در آنجا بماند تا وفات یافت. قولی هم هست که او را بزندان فرستادند تا در زندان بمرد.

اسحاق موصلی [ابومحمد اسحاق ابن ابراهیم موصلی]، ۱۵۵–۲۳۵ هق، موسیقی‌دان و راوی و شاعر معروف. در بغداد بدنیا آمد و هم در آنجا وفات یافت. چند سالی قبل از مرگ نابینا شد. نزد هارون و مأمون و واثق تقرب داشت، و ندیم خلفای مزبور بود. در باره‌ی اخبار و احوال بعضی شعرا و مغنیان عرب تألیفاتی داشته است.

اسحق (eshāq). این لفظ بتنهائی و در ترکیبات (مثلا ابواسحاق) همواره درین کتاب بصورت اسحاق ضبط شده است. نیز ← اسحاق، اسم.

اسخریوطی: ← یهودای اسخریوطی.

اسد[5] (asad) [عربی، = شیر]، پنجمین صورت فلکی در منطقة البروج، و پنجمین برج. ستاره‌ی قدر اول قلب الاسد (qalbo 'l-'asad) جزء آنست.

اسد، پهلوان (pahlavān asad)، فد ۷۷۵ هق، از سرداران و امرای معروف شاه شجاع آل مظفر؛ پسر طغانشاه خراسانی. اصل او از خراسان بود، و یک چند از جانب شاه شجاع حکومت کرمان یافت. اما چندی بعد بدعوی استقلال برخاست، و از فرمان شاه شجاع سر فروپیچید. و شاه شجاع در ۷۵۴ هق بدفع او لشکر به کرمان برد، و یک چند آنجا را محاصره کرد. اما چون درین هنگام پهلوان خترم خراسانی در فارس، جهت کومک بمقاصد و خیالات پهلوان اسد، عصیان کرد، شاه شجاع برادر خود سلطان احمد آل مظفر را بمحاصره‌ی کرمان گماشته خود به فارس بازگشت، و چندی بعد سلطان احمد را طلبیده پهلوان علیشاه مزینانی (mazināni) و پهلوان خرم خراسانی را بمحاصره‌ی کرمان فرستاد. عاقبت، بعد از مدتی مقاومت که منجر بقحط و غلای شدید در کرمان گشت، پهلوان اسد در راه حمام بدست جمعی از سواران خویش مقتول شد، و گویند گوشت او را قحطی‌زدگان کرمان در دکان قصاب فروختند و

(۱)Estienne (۲)Étienne (۳)Stephanus (۴)Isaac (۵)Leo

خوردند (رمضان ۷۷۵).
اسدآباد (asadābād)، بخش (جه ۵۰۰'۵۳؛)، ج‌غ شهرستان همدان، استان پنجم، دارای ۱۴۷ (؟) آبادی. قسمت مرکزی آن دشت و بقیه کوهستانی است؛ رشته‌های مختلفی از الوند در ش و ل‌ش آن کشیده شده. سرچشمه‌ی رودهای شهاب و کنگر شاه (از شعب گاماساب) در آن جاری است. راه شوسه‌ی تهران‌ـکرمانشاه تقریباً از وسط بخش میگذرد. مرکزش ده اسدآباد است.
اسدآباد، ده (عا ۴۷ °۳۴، طش ′۰۷ °۴۸؛ جه ۵'۱۹۰ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اسدآباد، شهرستان همدان، ۵۴ کیلومتری ج‌غ همدان، سر راه همدان به کرمانشاه. بردامنه‌ی غربی الوند کوه، در مدخل دشت حاصلخیزی واقع و هوایش سرد است. محصولاتش گندم، جو، انگور، و چوب است. قالیچه، گلیم، و جاجیم دارد. اسدآباد از ایام بسیار قدیم آباد بوده، و احتمالا همان آدراپانا(ādrāpānā) است که ایسیدوروس خاراکسی از آن نام برده است. در قرون وسطی و حتی در دوره‌ی مغول نیز شهری آباد و پرجمعیت بود. بفاصله‌ی سه فرسخی اسدآباد بنای عظیمی از دوره‌ی ساسانیان بوده است که اعراب آنرا مطبخ کسری (matbaxe kesrā) میخواندند. در ۱۳۱۰ هش هیئت علمی فرانسوی کاوشهای مختصری در این محل بعمل آورده‌اند.
اسدآباد، گردنه (عا ′۴۹ °۳۴، طش ′۱۰ °۴۸، بلندی ۲'۲۴۱ متر)، در قسمت غربی کوههای الوند، شهرستان همدان. جاده‌ی شوسه‌ی همدان به کرمانشاه از آن میگذرد. در زمستان اغلب از برف پوشیده و صعب العبور است. ده اسدآباد نزدیک آنست، و رود دیاله از کوههای حوالی آن سرچشمه میگیرد.
اسد ابن سامان خداة: ← سامانیان.
اسد ابن عبدالله قسری (qasri)، ف ۱۲۰ هق، والی و حاکم عرب در خراسان (در ۱۰۵–۱۰۹ و همچنین ۱۱۷–۱۲۰)، و از امرا و دلاوران عرب‌در دوره‌ی اموی. در دمشق بدنیا آمد و تربیت یافت؛ سپس از جانب برادرش خالد ابن عبدالله، که والی عراق بود، به خراسان گسیل شد، و یکچند در آنجا با ترکان جنگید. اسد ابن عبدالله در دوره‌ی حکومت خراسان خویش مورد توجه دهقانان ماوراء النهر بود، و شهر بلخ را که بوسیله‌ی اعراب ویران شده بود مرمت کرد. سامان خداة، جد سلسله‌ی امرای سامانی، در زمان او اسلام آورد، و یکی از فرزندان خود را نیز بسبب ولای او اسد نام نهاد. وی در بلخ بمرد.
اسد الغابه (osdo 'l.qāba) [اسد الغابة فی معرفة الصحابه]، کتابی در علم رجال، از ابن اثیر. این اثر معتبر مشتمل بر ۷'۵۰۰ زندگینامه است، و مؤلف محتویات کتابهای ابن مَنده و ابونعیم و ابن عبدالبر را در آن جمع کرده، و اشتباهات آنان را استدراک نموده، و خود مطالبی بر مطالب آنها افزوده. در ۱۲۸۰–۸۶ در ۵ مجلد در مصر، و از روی آن در تهران چاپ افست شده است.
اسدالله اصفهانی، شمشیرساز معروف زمان شاه عباس I صفوی. معروف است که سلطان عثمانی کلاه‌خودی برای شاه عباس همراه مبلغی پول فرستاد تا پول بکسی داده شود که بتواند بضرب شمشیر آن خود را دونیم کند. اسد شمشیری ساخت و با آن چنین کرد. شاه عباس، بپاداش، صنف شمشیرساز را از پرداخت مالیات معاف کرد، و تا زمان قاجاریه این معافیت برقرار بود.
اسدالله خان ابدالی (abdāli)، از رؤسای طایفه‌ی ابدالی هرات، پسر عبدالله خان ابن حیات سلطان. مقارن خروج و عصیان میر ویس افغان در قندهار، وی نیز به هرات رفت و در آنجا بدعوی امارت و استقلال برخاست. چند بار لشکر ایران را شکست داد، و عاقبت بعد از دفع و قتل صفی قلی خان دیوانه، سردار خراسان، در هرات بفرمانفرمائی نشست، و پس از آن، ولایت فراه را نیز که در دست افاغنه‌ی غلجائی بود گرفت، و آن را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش نمود. چندی بعد، در زمین داور، از توابع قندهار، بین او و محمود افغان جنگ روی داد؛ اسدالله خان مقتول شد، و محمود سرش را بدربار اصفهان روانه کرد.
اسدراس[1] (esdrās) [ید مقتبس از عبری، = عزرا] یا **ازدراس**، نامی که در کتاب مقدس غربی به چهار کتاب از عهد و عهدین غیر قانونی داده شده است. اسدراس اول و اسدراس دوم همان کتابهای عزرا و نحمیای متن مجاز است؛ اسدراس سوم و اسدراس چهارم جزء عهدین غیر قانونی است، و در آپوکریف اسدراس اول و اسدراس دوم محسوب شده است. از اسدراسهای عهدین غیر قانونی، اسدراس سوم عمدةً ترجمه‌ی یونانی قسمتهائی از کتاب مقدس (دوم تواریخ، عزرا، نحمیا) و اسدراس چهارم مشتمل بر شرح رؤیاهای عزرا است.
آسدروبال: ← هاسدروبال.
اسدی طوسی (asadie)، شهرت **ابونصر علی ابن احمد**، متخلص به **اسدی**، ف ۴۶۵ هق، از شاعران و حماسه‌سرایان بزرگ ایران. معاصر و مداح امیر **ابودلف شیبانی** (حاکم نخجوان) بوده است، و در ۴۵۸ هق داستان گرشاسپنامه را بنام وی و بشیوه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی در ۹'۰۰۰ بیت بنظم آورد. اسدی قصیده نیز میسرود، و در ایجاد مضامین مناظره، که عبارت از احتجاج ادبی در باب دو امر متضاد بوده است، نیز دست داشت. همچنین، وی در علم لغت متبحر بود، و کتاب لغت فرس را تألیف کرد. نسخه‌ای از کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، تألیف ابومنصور موفق هروی، به خط اسدی موجود است، و در اروپا چاپ عکسی آن نشر شده است.
آسر[2]، **توبیاس میخائل کارل** (tobiās mixāel kārel āser)، ۱۸۳۸–۱۹۱۳، سیاستمدار و حقوقدان هلندی. بپاس خدمات او در داوریهای بین المللی، نصف جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۱۱ باو اعطا گردید (نصف دیگرش به آلفرد فرید داده شد).
اسراء (esrā') [= سیر دادن در شب]، نام دیگر سه سوره‌ی بنی اسرائیل. در آن چنین آمده که خداوند بنده‌ی خود را در شبی از مسجد حرام تا مسجد اقصی سیر داد. مفسران در مسجد اقصی اختلاف کرده‌اند، بعضی آن را در آسمان و برخی بیت المقدس دانسته‌اند (← مسجد الاقصی)، ولی همه مقصود از بنده پیغمبر اسلام را میدانند. در اینکه این اسراء، یا بتفسیر دیگر معراج پیغمبر، جسمانی یا روحانی بوده اختلافاتی وجود دارد و فرق مختلف اسلامی نظرهای گوناگون دارند.
اسراء (osarā') [جمع اسیر، = گرفتار]، گرفتارشدگان در جنگ، و در تاریخ فتوح اسلام عبارتند از کسانی از جنگجویان اهل بلاد مفتوح به عنوه (onva) که در جنگ با مسلمین مغلوب و پس از شرکت در جنگ و یا بسبب مداخله و مساعدت جنگجویان و مخالفین اسلام در جنگ و بدون آنکه صلح و معاهده واقع شده باشد اسیر و بنده شده‌اند. در غالب فتوح، این اسیران را، اگر نمی‌کشته‌اند، یا در مقابل اسیر مسلم که از دشمن باز میگرفته‌اند آزاد میکرده و یا همچنان در اسارت و بردگی نگه میداشته‌اند، و از آن میان خمس آنها بعنوان فیء تعلق به امام داشته و باقی را بین فاتحین تقسیم میکرده‌اند. در بعضی از جنگها تعداد اسراء بسیار زیاد بوده، و گاه در یک جنگ بهر یک از مسلمین تعداد بسیاری اسیر میرسیده است که غالباً آنها را میفروخته‌اند، و گاه امرا اسرای خود را نگه میداشته‌اند و در برخی موارد، علی الخصوص بعد از عهد خلفای راشدین، تعداد بسیاری از اسراء در نزد امرا و سرداران عرب وجود داشته است، چنانکه عثمان خلیفه ۱'۰۰۰ بنده داشت، و عبدالله ابن عمر وقتی ۱'۰۰۰ بنده را آزاد کرد. باری، از این اسراء در بعضی از فتوح ایران تعداد زیادی بدست عرب افتادند، چنانکه در جلولاء کثرت تعداد اسراء بقدری بود که عمر خطاب، خلیفه‌ی ثانی، از فزونی آنها نگرانی یافت. این اسراء که به بندگی می‌افتادند غالباً در خدمت مالکین خویش بشترچرانی یا پیکان‌تراشی یا خدمات خانه و یا به پیشه‌های دیگری که میدانستند اشتغال میورزیدند، و چون حاصل خدمت آنها عاید خداوندگارشان میشد، قیمت خود آنها و مبلغی که باید روزانه بخداوند خویش بپردازند بنوع حرفه و صنعتی که میورزیدند بستگی داشت چنانکه ابولؤلؤه، غلام مغیرة ابن شعبه، بسبب آنکه چندین حرفه میدانست مبلغی که مغیره از او میگرفت در نظر عمر گران نیامد. از اسیران، کسانی که بعد اسلام میآوردند غالباً از بردگی نجات می‌یافتند، و درین صورت مولی میشدند، و اولاد آنها نیز جزو موالی بشمار می‌آمدند، و در تاریخ اسلام از بین اولاد همین اسراء و موالی اشخاص نامی برخاسته‌اند.
اسرائیل[3] [عبری، = کسی که همراه خدا میجنگد]، اسمی که در تورات به یعقوب پیغمبر داده شده (پیدایش ۲۸.۳۲)، و دوبار در قرآن آمده (آل عمران ۸۷، مریم ۵۹). فرزندان او را که همان عبرانیان یا قوم یهود باشند، بنی اسرائیل مینامند. دوازده قبیله یا اسباط ۱۲ گانه‌ی بنی اسرائیل (asbāte)– رأوبین، شمعون، یهودا، زبولون، یساکار، دان، جاد، اشیر، نفتالی، بنیامین، افرایم، منسی– بنام 10 پسر و ۲ نواده‌ی (پسران یوسف) یعقوب نامیده شده اند. برای سبط سیزدهم ← لاوی. هنگامی که در زمان سلطنت رحبعام مملکت بنی اسرائیل قسمت شد، بخش شمالی آن بنام اسرائیل و بخش جنوبی بنام یهودا خوانده شد.
اسرائیل[3]، رژیمی اشغالگر(۲۵'۸۵۰ کمه؛ جه ح ۱'۴۱۴'۵۰۰)، غ آسیا، در ساحل مدیترانه؛ با مرکزیت تل‌اویو. حدود آن هنوز تثبیت نشده؛ فلا لبنان در ل، سوریه و اردن در ش، و مصر در ج‌غ آنست. محصولش غلات (عمدةً در

(1)Esdras (2)Asser (3)Israel

جلیل) و مرکبات (در اراضی ساحلی) است. در نقب زراعت دیم و نیز بوسیله‌ی آبیاری انجام میشود. مزارع اشتراکی، بنام **کیبوتص**(kib-buts) در سراسر کشور وجود دارد. صنعت مخصوصاً در حیفا و تل اویو رو بتوسعه است. بنادر مهم آن حیفا و یافا است.

تاریخ. برای تاریخ آن از ایام قدیم تا پایان جنگ II ← فلسطین. رژیم اسرائیل. زائیده‌ی نهضت صهیونیت است. پس از جنگ II، بسیاری از کشورهای جهان از ایجاد کشور مستقلی برای یهودیان فلسطین (در ۱۹۴۵ ح ۵۰۰٬۰۰۰ نفر) پشتیبانی میکردند، تا ضمناً کانونی برای بازماندگان یهودیان اروپا و یهودیان ساکن ممالک عربی باشد. اعراب فلسطین (در ۱۹۴۵ ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر) و کشورهای عربی با ایجاد کشور اسرائیل مخالفت کردند، و استقلال تمام فلسطین را خواستار شدند که در آن یهودیان اقلیت تحت الحمایه‌ای باشند. تصمیم انگلستان باینکه در ماه فقط ۲٬۰۰۰ مهاجر یهودی اروپائی را در فلسطین بپذیرد، آنهم فقط تا 100٬000 نفر، باعث حمله‌ی تروریستهای یهودی به تأسیسات نظامی انگلیسی شد. در ۱۹۴۷ سازمان ملل فلسطین را به دو قسمت یهود و عرب و یک منطقه‌ی بین المللی شامل اورشلیم تقسیم نمود. با وجود مخالفت اعراب، تشکیل دولت یهود در ۱۴ مه‌ی ۱۹۴۸ در تل اویو اعلام گردید. بلافاصله دول اتحادیه‌ی عرب از اطراف کشور جدید را مورد حمله قرار دادند، و بالاخره جنگ با وساطت سازمان ملل (بنمایندگی کنت برنادوت و پس از او ر. ج. بانچ) در ژانویه‌ی ۱۹۴۹ متارکه شد. در این جنگ متصرفات اسرائیل ۵۰٪ اضافه گشت. کشمکش مصر و سوریه و اردن با اسرائیل ادامه یافت. در ۱۹۵۶، پس از اینکه مصر کانال سوئز را ملی کرد، اسرائیل شبه جزیره‌ی سینا را اشغال نمود، ولی بسبب مداخله‌ی سازمان ملل آنرا تخلیه کرد. از ۱۹۴۹ ببعد بیش از ۸۰۰٬۰۰۰ یهودی به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند. اولین رئیس جمهور (۱۹۴۹–۵۲) اسرائیل، ح. وایزمن، تا آخر عمر این مقام را داشت، و پس از او اسحاق بن صوی به ریاست جمهور رسید. اشخاص برجسته‌ی اسرائیل تا اوایل سال ۱۹۶۰ بن گوریون، م. شرت، و بانو گ. مایر بوده‌اند.

اسرائیل ابن سلجوق (esrā'ile 'bne saljuq)، فت ظاهراً ۴۲۲ یا ۴۲۶ هق، از اجداد سلسله‌ی سلاجقه. سلطان محمود غزنوی، بسبب آنکه او با علی تکین بخارا را تصرف کرده بود، به ماوراء النهر رفت، و اسرائیل را گرفتار نمود (سنه‌ی ۴۱۵ یا ۴۱۹)، و در قلعه‌ی کالنجر مولتان باز داشت. اسرائیل هفت سال بعد در صدد فرار برآمد، اما دستگیر شد، و در راه وفات یافت. اما، در هرحال، ظاهراً اسرائیل در حیات سلطان محمود وفات یافت، و بدین سبب، در باره‌ی تاریخ اسارت و تاریخ وفات او اختلاف روایات هست.

اسرائیلیات (esrā'iliyyāt)، داستانها و تواریخ و توجیهاتی که در تفسیر قرآن و اخبار آمده، و اصل اسلامی ندارد، بلکه از راه روایات یهودی یا مجعولات این قوم وارد دین اسلام شده است. (← کعب الاحبار).

اسرار: ← حشیش.

اسرار، تخلص حاج ملا هادی سبزواری.

اسرار[1]، در یونان و روم، عنوان بعضی مناسک سری دینی، که احتمالا مربوط به حیات پس از مرگ بود، و شرکت در آنها بکسانی اختصاص داشت که طبق شرایطی پذیرفته شده و مراحل معینی را طی کرده بودند. دینهای رسمی یونان و روم بالاصاله متوجه تسکین خدایان و دعا برای جلب خیر جهت مملکت و قبیله و خانواده بود، و فرد در آنها مقام فرعی داشت. بهمین جهت، افراد، برای ارضای تمایل خود به رستگاری و زندگی جاوید، متوسل به اسرار میشدند. اگر چه اسرار بکلی پنهانی بود، اطلاعاتی از آنها بما رسیده است، و از جمله میدانیم که هر یک از آیینهای سری مراحلی داشت که مبتدی باید آنها را طی کند، از قبیل مناسک تطهیر، تعالیم سری روحی، و خلعت‌پوشان مبتدی که حاکی از اتحاد او با ارباب انواع بود. ارباب انواع در اسرار (از قبیل دمتر؛ پرسفونه؛ و دیونوسوس) خدایان بارآوری بودند، و بهمین جهت احتمال داده‌اند که اسرار اصلا از ← شعائر بارآوری ناشی شده است. عمده‌ترین آیینهای سری در یونان ← اسرار الئوسی و ← اسرار اورفئوسی بود. آیینهای پرستش رومی مقتبس از ممالک دیگر بوده است. مثلا آیین پرستش ایسیس از مصر بعنوان یک آیین بارآوری به روم منتقل شد، و سپس جنبه‌ی تجلیل از کف نفس و عفاف بخود گرفت؛ و آیین پرستش مهر از ایران به روم منتقل شد.

اسرار ابریشم (asrāre)، منظومه‌ای از نظام قاری (شاعر قرن نهم هق)، که قسمتی از دیوان البسه‌ی او را تشکیل میدهد، و با اینکه مانند دیگر قسمتهای دیوان او خاص انواع لباسها و پارچه‌ها است، برخی از آن جنبه‌ی عرفانی دارد. در ضمن دیوان البسه در ۱۳۰۳ هق در غَلَطه بطبع رسیده.

اسرار الاولیاء (asrāro 'l.'öliā')، کتابی عرفانی، بفارسی، از فریدالدین مسعود ابن جمال‌الدین سلیمان دهلوی معروف به گنج شکر (فت ۶۶۴ هق). در هند بطبع رسیده.

اسرار الآیات و انوار البینات (asrāro 'l.'āyāt va anvāro 'l.bayyenāt)، تفسیری عرفانی، بعربی، از قسمتی از آیات قرآن، از ملا صدرا. در این کتاب ترتیب آیه‌ها و سوره‌ها مراعات نشده، بلکه مسائل فلسفه‌ی الاهی مورد بحث قرار گرفته، و در هر مبحث، که بعنوان مشهد است، آیه‌های مربوط بآن ذکر و از نظر عرفانی تفسیر گردیده. (چاپ تهران، ۱۳۱۹ هق).

اسرار البلاغه (asrāro 'l.balāqa)، کتابی در علم بیان، از عبد القاهر جرجانی (فت ۴۷۱ هق). در موضوع خود از آثار بسیار معتبر و قدیمترین کتابی است که در این باب در زبان عربی تألیف شده، و اساس کار سکاکی و دیگر علمای این فن گردیده. در مصر مکرر و در استانبول طبع محققانه‌ی آن، باهتمام ه. ریتر، در ۱۹۵۴ منتشر شده.

اسرار التنزیل (asrāro 't.tanzil)، کتابی کلامی و فلسفی‌گونه و اخلاقی، بفارسی، منسوب به امام فخر رازی (فت ۶۰۶ هق). طبق نسخه‌ی چاپ شده (تهران ۱۳۰۱ هق) دارای سه مقاله است (اول در فضیلت علم، دوم در تقریر دلائل بر هستی صانع، سوم در بیان دلالت کیفیت انسان بر هستی آفریدگار)، ولی مؤلف در مقدمه‌ی کتاب گوید "و آنرا چهار قسم مرتب آورد: قسم اول در علم اصول، قسم دوم در علم فقه، قسم سوم در علم اخلاق، قسم چهارم در دعا و شرایط آن". در مقدمه‌ی نسخه‌ی چاپی، این کتاب به غیاث‌الدین ابوالفتح محمد ابن سام تقدیم شده، و در آخر کتاب لقب لطائف غیاثی بآن داده شده. شاید این کتاب ترجمه‌ی اسرار التنزیل و انوار التاویل باشد که حاجی خلیفه و ابن القفطی به امام فخر نسبت داده‌اند، و (بقول حاجی خلیفه) مؤلف آنرا تمام نکرده و در هنگام تألیف اواخر قسم اول درگذشته.

اسرار التوحید (asrāro 't.tōhid) [اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید]، کتابی عرفانی و تاریخی، بفارسی، در شرح احوال و اعمال و کلمات ابوسعید ابوالخیر، از نواده‌ی او محمد ابن المنور ابن ابی سعید ابن ابی طاهر ابن ابی سعید فضل‌الله ابن ابی الخیر المیهنی. چون در چند جای این کتاب از سلطان سنجر (فت ۵۵۲ هق) با عبارت "نور الله مضجعه" و یا "برد الله مضجعه" و "رحمه الله" ذکر شده، و از طرفی به غیاث‌الدین محمد ابن سام غوری (فت ۵۹۹ هق) اهدا گردیده، ژوکوفسکی، نخستین محقق و ناشر آن (در سال ۱۸۹۹ در لنینگراد)، چنین استنباط کرده که بین سنه‌ی ۵۵۲ و ۵۹۹ هق تالیف شده. ولی، با وجود این، چون صوفیه کلمات بزرگان خود را مانند احادیث و اخبار کلمه به کلمه ضبط و بدون تصرف نقل میکردند، و قسمت مهمی از این کتاب نقل کلمات و گفته‌های خود ابوسعید (۳۵۷–۴۴۰ هق) است بی کم و کاست، و ابوسعید نیز بسیاری ازگفته‌های مشایخ متقدم را نقل کرده، میتوان بسیاری از عبارتهای اصیل قرن سوم و چهارم هق را در آن یافت، و آنها را در زمره‌ی متون معدود و معتبر سبک زمان سامانیان محسوب داشت. این کتاب قدیمترین تألیفی است که در باره‌ی زندگینامه‌ی اولیا نوشته شده، و از مآخذ اصلی عطار (در تذکرة الاولیا) و جامی (در نفحات الانس) و دیگران که در این باب نوشته‌اند بشمار میآید، و مطالب آن مبتنی بر روایاتی است که معاصرین ابوسعید نقل کرده‌اند، و یا در رسائل و یادداشتهائی برای اخلاف خود بجای گذاشته، و واضحترین کتابی است که زندگی صوفی را در آن زمان نشان میدهد، و از جهت طرز جمله‌بندی و احتوای آن بر بسیاری از کلمات فارسی قدیمی، که از نظر لغت و دستور شایان ملاحظه است، یکی از متون بسیار مهم و معتبر است. در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۳۲ هش، و منتخبی از آن در ۱۳۲۰ هش، در تهران منتشر شده است.

اسرار الحج ((asrāro 'l.hajj)، رساله‌ای دینی (فقه شافعی) در باب حج، از ابوحامد محمد ابن محمد غزالی. در مصر بطبع رسیده.

اسرار الحکم (asrāro 'l.hekam)، کتابی حکمتی و عرفانی و دینی، بفارسی، از حاجی ملا هادی سبزواری (۱۲۱۲–۸۹ هق). مشتمل است بر دو قسمت: قسمت اول در مبدأ و معاد و مختصری در نبوت و امامت، و قسمت دوم در حکمت عملی

(1)mysteries

و بیان اسرار عرفانی برخی از عبادات. بخواهش ناصرالدین شاه در سفر خراسان در سال ۱۲۸۳ تألیف شده، و در ۱۲۸۶ هق و ۱۳۲۳ هق در تهران بطبع رسیده.

اسرار الحکماء (asrāro 'l.hokamā') [اسرار الحکماء من قبیل النصیحة و التصوف]، کتابی حِکَمی و اخلاقی و ادبی، از یاقوت مستعصمی. مشتمل است بر پند و اندرز و کلمات حکمی و اخلاقی و عرفانی خلفای راشدین، بنی امیه، بنی عباس، پیشوایان اهل سنّت، بزرگان صوفیه، بعضی فلاسفه‌ی یونان، اسکندر، پادشاهان ایران، بزرجمهر، و غیرهم. در حدود ۶۸۹ هق تألیف گردیده، و در ۱۳۰۰ هق در قسطنطنیه با امثال العرب مُفَصَّل ضَبّی و الامثال الحکمیه بطبع رسید.

اسرار الشهود (asrāro 's.šohud) یا **مثنوی اسیری**، مثنویی عرفانی و اخلاقی، از اسیری لاهیجی. در این مثنوی، که در حدود ۳٬۲۰۰ بیت است، مطالب اخلاقی و عرفانی در ضمن حکایات و داستانهای لطیف بیان شده. تا کنون بطبع نرسیده.

اسرار الصلوة (asrāro 's.salāt)، رساله‌ای بعربی در بیان اسرار و نکات معنوی و حقایق روحانی نماز، از ابن سینا. در ۱۸۹۴، در لیدن با شروح و حواشی بزبان فرانسوی، بعنوان رسالة فی ماهیة الصلوة در ضمن مجموعه‌ی اربع رسائل لابن سینا، و در تهران بعنوان رسالة فی سر الصلوة بطبع رسیده.

اسرار الصلوة، کتابی دینی، بعربی، از شهید ثانی، در بیان اسرار و نکات و آداب نماز. مشتمل است بر یک مقدمه و سه فصل و خاتمه. بنام تنبیهات الغافلة علی وظائف الصلوة القلبیه نیز موسوم است. مکرر بطبع رسیده. در اواخر دوره‌ی سلاطین صفویه، بوسیله‌ی محمد صالح ابن محمد صادق واعظ بفارسی ترجمه شده است (چاپ تهران، ۱۳۶۸ هق).

اسرار الصلوة، کتابی دینی و عرفانی، بعربی، در اسرار نماز و اعمال آن و آنچه بدان متعلق است و تفسیر سوره‌ی فاتحه و غیره، از قاضی سعید قمی. در ضمن اسرار العبادات در ۱۳۳۹ هش در تهران بطبع رسیده.

اسرار العبادات (asrāro 'l.ʿebādāt)، کتابی دینی و عرفانی، بعربی، از قاضی سعید قمی. قاضی سعید را کتاب معروفی است در شرح توحید صدوق، که چهار مجلد است و این کتاب اسرار العبادات در آخر مجلد اول بعنوان فصلی است در اسرار عبادات، و سپس مؤلف آنرا جدا کرده است و قدری تغییر داده. اسرار العبادات مشتمل است بر کتابهای اسرار الصلوة، اسرار الزکوة، اسرار الصوم، اسرار الحج، اسرار الجهاد، و اسرار الامر بالمعروف. در ۱۳۳۹ هش در تهران بطبع رسیده و حقیقة الصلوة در آخر آن چاپ شده، و ازینروی ظاهراً ناشر عنوان کتاب را اسرار العبادات و حقیقة الصلوة گذاشته است.

اسرار العربیه (asrāro 'l.ʿarabiyya)، کتابی در نحو، از ابن الانباری II (۵۱۳–۵۷۷ هق). بعضی مباحث صرفی را نیز در بر دارد، و مؤلف در آن کوشیده است مطالب را بطور آسان بیان کند، و عقاید بسیاری از نحویان را انتقاد و تصحیح کرده (لیدن، ۱۸۸۶؛ دمشق ۱۹۵۷).

اسرار الکیمیاء (asrāro 'l.kimiāʾ)، کتابی در علم کیمیا، بعربی، از جابر ابن حیان. ترجمه‌هائی بزبان لاتینی از آن منتشر گردیده، و قسمتی از متن عربی آن در مجلد سوم کتاب شیمی در قرون وسطی (پاریس، ۱۸۹۳)، از م. برتلو، چاپ شده است.

اسرار قاسمی (asrāre qāsemi)، کتابی بفارسی در علوم خفیه (امروز بنام علوم غریبه بیشتر معروف است)، از ملا حسین کاشفی (فت 910 هق). گویند حرف اول نامهای چهار علم از این علوم خفیه یعنی لیمیا، هیمیا، سیمیا، و ریمیا که بر وزن و شکل کلمه‌ی کیمیا ساخته شده، و در آنها از طلسم و جادو و نیرنگ سخن میرود، با حرف اول کلمه‌ی کیمیا از پنج حرف عبارت "کُلُّهُ سِرّ" مأخوذ است. اسرار قاسمی در هند مکرر بطبع رسیده.

اسرارنامه (asrār.nāme)، یکی از مثنویهای عرفانی شیخ عطار (فت ۶۲۷ هق). این کتاب دارای دوازده مقاله و هر مقاله مخصوص به اصلی از اصول تصوف است، و بسیاری از مطالب در این مقالات در لباس حکایت و افسانه بیان شده. نسخه‌های آن از جهت کمیت متفاوت است. مکرر بطبع رسیده (چاپی که در ۱۳۳۸ هش در تهران منتشر شده مشتمل بر ۳۳۰۵ بیت است).

اسراری: ← یحیی سیبک.

اسرافیل، یکی از فرشتگان مقرب خدا، که گویند روز قیامت پیش از دیگران برانگیخته میشود، و در بوقی (صور اسرافیل) میدمد، و با صدای آن، همه‌ی مردگان برای رسیدگی بحسابشان زنده میشوند.

اسرحدون[1] (asarhaddun)، پادشاه (۶۸۱–۶۶۸ ق‌م) آشور، پسر سناخریب. شورشها را فرو نشاند؛ کلدانیان را مغلوب کرد؛ مصر را فتح نمود (۶۷۳–۶۷۰ ق‌م)؛ ایلام را مطیع ساخت. آسور-بانی‌پال جانشینش شد. از بناهای بزرگی که ساخته قصر نمرود است در نزدیک نینوا.

آسروان (āsravān؛ پهلوی) در عهد ساسانیان بطبقه‌ی روحانیان اطلاق میشد. نیز ← آثرون.

اسروشنه، ناحیه‌ی قدیم: ← اشروسنه.

آسری[2] (āsari)، کشور پادشاهی قدیم ایرلند، شامل ولایت کیلکنی و قسمتهائی از ولایات آفلی و لیش.

آسری، ارل آو: ← باتلر، خاندان؛ باتلر، تامس.

اسس الاصول (ososo 'l.ʿosul) یا **اصول بی‌نقطه**، کتابی در علم اصول، بعربی، مشتمل بر مباحث الفاظ، از میرزا محمد کرمانی (جمال الدین محمد ابن غلام رضا الشریف الکرمانی، ح ۱۲۹۲–۱۳۵۱ یا ۱۳۵۲ هق). مؤلف رنج فراوان بیهوده‌ای برده، و تمام کتاب را با حروف بی‌نقطه تألیف کرده، و خود بر آن شرح و حاشیه‌ای نوشته. متن و شرح و حاشیه با چند خطبه از مؤلف در ۱۳۱۹ هق در تهران بطبع رسیده.

اسطاغیرا، زادگاه ارسطو: ← ستاگیرا.

اسطخر، شهر قدیم، فارس: ← استخر.

اسطرلاب[3] یا **اصطرلاب** (هر دو ostorlāb)، نام چند نوع آلت نجومی قدیم که برای بعضی اندازه-گیریهای نجومی و حل بعضی مسائل عملی و نظری نجوم و احکام بکار میرفت. انواع عمده‌ی اسطرلاب مسطح، خطی، و کروی است. اصطرلاب مسطح مبتنی بر تصویر کره است بر سطح مستوی، و اساساً قرصی است فلزی بقطر 10–20 سم، قابل حمل و آویختن، که بر پشت آن عضاده‌ای میتواند در حول محور خود بگردد. اساس اسطرلاب ظاهراً از یونانیان است، و در قرون وسطی مهمترین آلات نجومی در عالم اسلام و در

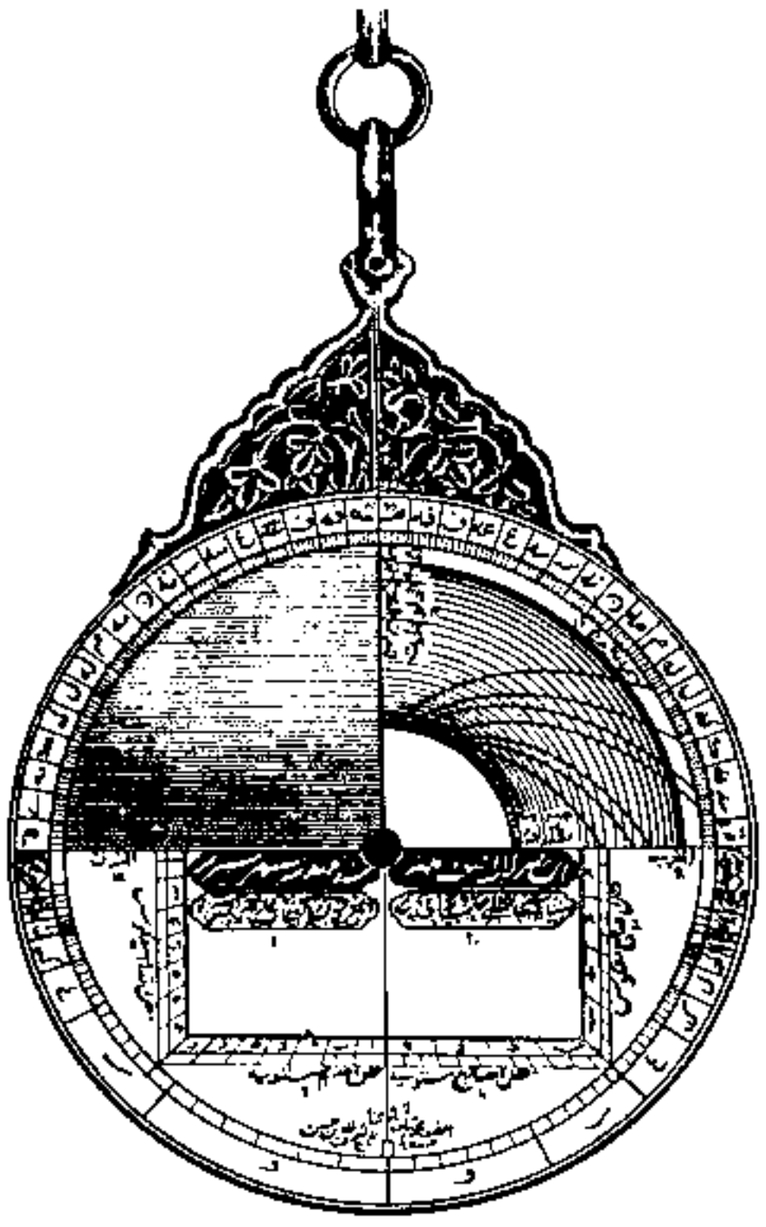

اروپا بود. از تألیفات اولیه‌ی منجمین دوره‌ی اسلامی در باب اسطرلاب میتوان آثار ماشاءالله میشی (فت ح 200 هق)، علی ابن عیسی اصطرلابی (فت ح ۲۱۵ هق)، و محمد ابن موسی خوارزمی (فت ح ۲۲۰ هق) را نام برد. ظاهراً قدیمترین اسطرلابهائی از دوره‌ی اسلامی که محفوظ مانده از نیمه‌ی دوم قرن چهارم هق است. اسطرلاب مسطح بتوسط مسلمین به اروپا وارد شد، و قدیمترین اسطرلابهای ساخت اروپا که محفوظ مانده از ح ۱۲۰۰ بم است. ساختن اصطرلابهای دقیق و زیبا از آغاز کار مورد توجه منجمین و هنرمندان بوده، و دانشمندان دوره‌ی اسلامی از جمله زرقالی کارهای جالبی در تکمیل اصطرلاب کرده‌اند. اصطرلاب خطی، که بنام مخترع آن مظفر ابن مظفر طوسی (فت ح 610 هق) عصای طوسی نیز نامیده میشود، صورت ساده‌تری از اصطرلاب مسطح است، ولی فایده‌ی عملی چندانی ندارد. اصطرلاب کروی کرات زمین و آسمان را (بدون اینکه آنها را تصویر کند) نمایش میدهد، ولی از حیث سهولت استعمال و دقت نتایج بپای اصطرلاب مسطح نمیرسد. از نویسندگان معروف دوره‌ی اسلامی در باب اصطرلاب کروی میتوان قسطا ابن لوقا (فت ح 300 هق)، ابوالعباس نیریزی (فت ح 310 هق)، ابوریحان بیرونی (۳۶۲–۴۴۰ هق)، و مراکشی (فت ح 660 هق) را

(1)Esar-Haddon (2)Ossory (3)astrolabe

نام بـرد. پس از اخـتـراع دوربینهـای نجـومی، استعمـال اصطرلاب در اروپا منسوخ شد، ولـی در مشرق‌زمین استعمال آن تا قرن ۱۸م و حتی قرن ۱۹م ادامه یافت.

اسطقس (ostoqoss, estoqess) [یـ ستـویخـیـون (stoyxeyon)]، لفظ عربی یونـانی‌الاصل، بمعنی اصل. عناصر اربعه را اسطقسات گویند.

اسطوخدوس یـا استوخدوس (هـر دو -ostu xodus)، (*Lavandula stoechas*)، گـیـاهـی از تیره‌ی نعناعیان که دانه‌های آن لعاب و برگهایش عطر ملایمی دارد.

اسطوره (ostura)؛ ← اساطیر.

اسعـاف الراغبـین (es'āfo 'r.rāqebin) [اسعـاف الراغبین فی سیرة المصطفی و فضائل آل بیته الطاهرین]، کتـابی تاریخی و دینی، بعربی، از محمد ابن علی صَبّـان (فت ۱۲۰۶ هق)، در بیان سیره‌ی پیغمبـر و فضیلت خاندان او و جمله‌ای از این خاندان که در مصر مدفـونـنـد. مشتمل است بر سه بـاب. در ۱۱۸۵ هق تـألیف شده، و در ۱۲۸۱ هق در مصـر بطبع رسیده.

اسعد پاشا[1]، ۱۸۶۳–۱۹۲۰، دیکـتـاتور (۱۹۱۴–۱۶) آلبـانی. وی ویلهلم نسو وید، پادشاه آلبانی، را که برگزیننـده‌ی او بمقام نخست‌وزیری بود از آلبـانـی بیـرون رانـد. در ۱۹۱۶ از اتـریشیهـا شکست خورد؛ سرانجام بقتل رسید.

اسفار: ← اسفار خمسه؛ سفر.

اسفار (asfār) یـا **اسفار اربعه**، کتـابی فـلسفی در حکمت الاهی، جامع بین حکمت مشاء و حکمت اشراق، از ملا صدرا (فت ۱۰۵۰ هق). بطوری کـه مؤلف در آخـر مقدمه گوید، کتـاب را بر حسب سفرهـای چهارگانـه‌ی رهروان عرفا و اولیا (سفر از خلق به حق، از حق در حق، از حق به خلق، و به حق در حق) به چهار سَفَر قسمت کرده است: سـفـر اول در وجـود و اعـراض، سـفـر دوم در طبیعیات، سفر سوم در الاهیات، و سفر چهارم در نفس. در ۱۲۸۲ هق در چهار جزء، با چاپ سنگی، در تهران منتشر شده است، و اکنون با چاپ سربی در دست طبع است.

اسفار ابن شیرویه (asfāre 'bne širuye) یا **اسپار ابن شیرویه**، فت ۳۱۹ یـا ۳۱۶ هق، سردار دیلمی یا گیلی، که در حدود سنه‌ی ۳۱۶ بدعوی سلطنت و استقـلال بر خلیفه‌ی عباسی عصیـان کرد. وی بعد از منازعه‌ی طولانی با امرای دیلم، در دنباله‌ی قتل (۳۱۶) داعی صغیر، بر طبرستان دست یافت، و گرگان و ری و قزوین و قلعه‌ی الموت را بدست آورد، و پس از آن بدعوی استقلال برخاست، و در ری بتـخت نشست، و لشکـری را که خلیـفـه مقتدر بدفع او فرستـاد شکست داد. امـا نسبت به سامانیان اظهار انقیاد نمود، و تأدیه‌ی مبلغی را به دربار بخارا پذیرفت. در عین حال، جهت پرداخت این خراج، بـاخـذ اموال مردم و گرفتـن بـاج و سرانـه از رعایای خویش پرداخت، و مخصوصاً در قزوین، که اهـالی آن سابقـاً لشکر خلیفه را بر‌خلاف وی یاری کرده بودند، بنای تعدی و ظلم را گذاشت، چنانکه مردم را از ادای نماز باز داشت، و مساجـد را خـراب کرد، و مؤذنـی را از فـراز مناره بپایین افکـنـد. عـاقبت سرداران دیـلـم بـا مرداویج زیاری برخـلاف او هم‌عهد شدند، و بر او شوریدند. اسفار از دست آنهـا به ری گریخت، و از آنجـا راه خراسان پیش گـرفت، امـا از بیهـق بـازگشت، و در بین راه بدست مرداویج کشته شد (۳۱۹ و بقولی ۳۱۶). بعضی از مورخین گفتـه‌اند که او آیین مجوس داشت، و نسبت به اسلام و عرب کینه میورزید.

اسفار اربعه، از ملا صدرا؛ ← اسفار.

اسفار خمسه[2] (asfare xamse)، پنج کـتـاب اول عهد قدیم کـه نام دیگـر آن تـورات یـا کتابهـای شریعت است. نیز ← سفر.

اسفاگنوم (esfāgnom؛ از لتی)، گیـاه آبـی سبز کمـرنگ، از گـروه خـزه‌هـا و از نـوع سفـاگنوم (*Sphagnum*). از نظر اقتصـادی عمـده‌ترین اقسام خزه‌ها بشمار میآید، زیرا مهمترین عامل تشکیل تورب (زغال نارس) است. در باغبـانی و مخصوصاً در تجارت گل از رشته‌های آن برای پوشال گیاهان زمینی و حمل و نقل آنها استفاده میکنند.

آسفالت[3] (āsfālt؛ از فنـ)، مخلوط طبیعی ئیدرو‌کربورهـا، برنگ سیاه مایل بقهوه‌ای، که در راه‌سازی، سقفسازی، آب‌بنـدی، رنگسازی، ولعـاب‌سازی بکار میـرود. حـالت آسفـالت از جامـد تا نیم‌جـامد تغییر میکند، و بسیـار چسبنـده است. حرارت آنرا ذوب میکند.

آسفتکین، امیر: ← غازی حاجب.

اسفراین (esfarāyen)، شهـر کوچـک مستحکم قدیم، لش خراسان، جزء ولایت نیشابور، ج رود اترک، بفـاصلـه‌ی ۵ منزلـی نیشابور. نـام آنـرا اسفرایین نیز ضبط کرده‌اند. این شهر مرکز دشت وسیع اسفراین بود، و بطوری که یـاقوت حمـوی (قـرن هفتـم هق) نوشتـه است در قـدیم مهرجـان (mehrajān) نام داشته، و بقول او نـام اسفرایین در اصـل اسپرآیین بوده که چون مردم شهر بـا خود سپـر همـراه میـداشتند بـآن داده شده بود. ارگ شهر قلعـه‌ی زر نـام داشت. اسفرایین را در ۶۱۷ هق مغول تـاراج کـردنـد، و کمـی پیش از ۱۰۰۶ هق بدست ازبکان ویران گشت. بخش سابق اسفراین که در بهار ۱۳۳۹ هش به شهرستان تبدیل شد ازین شهر نام گرفته است.

اسفراین، شهرستان جدید التأسیس، لغ خراسان، که از شهر قدیم اسفراین نام گرفته؛ مرکزش میان‌آباد. قبـلا بخش بود؛ در خرداد ۱۳۳۹ هش بخش اسفراین از شهرستـان بجنـورد و جغتـای و بام و صفی‌آبـاد، از شهرستـان سبزوار بـا کلیه‌ی دهات هر یک از بخشها منـتزع گردیـد، و شهرستـانی بنام اسفراین بـا بخشهای حومـه، جغـتای، بـام و صفی‌آباد، و سرولایت تشکیل یـافت. در تیرمـاه همان سال بخشهای اسفراین حومه و جغتای و بام و صفی‌آباد معین شد. در آذرمـاه همان سال بخش جغـتـای از اسفـراین منـتزع و تـابع شهرسـتـان سبزوار شد.

اسفراینی، ابوالعباس: ← ابوالعباس اسفراینی.

اسفرجان (esfarjān)، ده (جم ۳٬۶۹۸ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستـان شهـرضا، استان دهم (اصفهان)؛ ۳۵ کیلومتـری ج شهرضا. کـوهستـانـی است. صنـایـع دستـی قالیـبـافی و کربـاسبافی دارد. قسمت عمـده‌ی میوه‌ی شهرضا از این ده تأمین میشود.

اسفرزه (esfarze)، (*Plantago psyllium*)، گـیـاه بزّ قدیم از نوع **بارهنگ**، که دانه‌هـایش لعاب بسیار دارد، و بعنوان ملین بکار میـرود. آنرا اسپغول (aspqul) نیز گویند.

اسفـرورین (esfarvarin)، ده (جـم ۳٬۸۷۰ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهسـتـان رامـنـد، بخش بـوئـیـن، شهرستان قزوین، استان مرکزی، ۲۶ کیلـومتری لغ بوئین.

اسفزار (asfozār, –fe–)، ولایت قـدیـم خـراسان قدیم، ج هرات، سر راه زرنج به هرات، که مرکز آن نیـز اسفـزار نـام داشت. شهر اسفـزار امروز سبزوار (غ افغانستان، ۱۲۰ کیلومتری هرات) نام دارد، و برای تمییز آن از سبـزوار ایـران آنرا سبـزوارِ هـرات گفـته‌انـد. سایـر شهرهـای ولایت اسفزار ادرسکر (adraskar)، کواران (kovārān)، کـوشـک (kušk) و کـواشـان (kovāšān) بـوده است.

اسفزاری، مظفر: ← مظفر اسفزاری، ابوحاتم.

اسفکه، ده، استان بلوچستان و سیستان؛ ← اسپکه.

اسفناج، (*Spinacia oleracea*)، سـبـزی خـوراکـی یکساله که اصلش از ایران است، و از دوران قدیم منـتشر شده. بـرگهـایش دارای ویتامـین و آهـن است.

اسفناج امریکائی، (*Phytolacca americana*)، علف دائمی بلند کـه اصلش از امـریکا است، و بنـقاط دیـگر بـرده شده. میـوه‌های کوچک آن دارای شیره‌ی قرمز و جوانـه‌های برگش خوراکی است، ولی ریشه‌ی آن سـمـی است. نـام دیگـرش صباغـه (sabbāqe) است.

اسفناج رومی. ۱ـ گیـاهی از تیره‌ی رونـاسیان از جنس فاگونیا آرابیکا (*Fagonia arabica*) که دانـه‌هـای آن تـب‌بُـر است. ۲ـ گـیـاهـی از تـیـره‌ی اسفـناجیـان از نـوع آتریـپلکس (*Atriplex*) کـه برگهای آن خوراکی است.

اسفناج وحشی: ← ترشک (نوع رومکس).

اسفنج (esfanj)، جانوری از سلسلـه‌ی کـیسه‌تنـان (دارای حـ ۲٬۵۰۰ جنس). تـمـام آنها (باستـثـنای یک تیره) دریائی هستند. در اعماق دریـا بصورت دسته‌هـای چسبـیده بـه سنگها یا سطحهای دیگر زندگی میکنند. اسفنجهارا بر حسب نوع اسکلتی کـه بدن ساده‌ی آنـها تـرشح میکـنـد رده‌بـنـدی میکنند؛ اسکلت گروهی دارای کربـونات کلسیوم متبلور بصورت سوزنهای شیشه‌گون است؛ دسته‌ای اسکلت اسفـنجی (از نظر شیمیائـی نـزدیک بـه ابـریشم و بـدون بـلورهـای سـخت) دارنـد و این اسکلت (ابر حمام) برای شست و شو بکار میرود.

اسفند، در آیین زردشتی: ← اسپندارمذ.

اسفند یـا اسپند یا **حرمل** (harmal)، (*Peganum harmala*)، گیاهی از تیره‌ی سدابها، که در نواحی خشک مـیـرویـد، و دانـه‌ی آن را چون در آتش نهـند، بـواسطه‌ی داشـتن اسانس مخـصوص، بـوی مطبوع میدهد.

اسفندآباد، دهستان (جم ح ۳۱٬۰۰۰؟)، شهرستان قـروه، اسـتـان کـردستان. دارای ۹۵ (؟) آبـادی است کـه بعضی کوهستانی و سردسیر و برخی واقع در دشت و آب و هوای آنها معتدل است. کوههای

(۱)Essad Pasha (۲)Pentateuch (۳)asphalt

بدر (۳٬۲۶۵ متر) و پنجه‌علی (۲٬۹۱۴ متر)، از شعب زاگرس، در قسمت جنوبی دهستان قرار دارد. دهاتش توسط آب رود و چشمه و قنات و زهاب آبیاری میشود. محصولات عمده‌اش غلات و لبنیات است. راه شوسه‌ی سنندج به همدان از وسط آن میگذرد. مرکز شهرستان قروه در آن واقعست (← قروه).

اسفندارمذ: ← اسپندارمذ.

اسفندقه (esfandaqe)، دهستان (جه ۳٬۲۵۰؟)، ج بخش ساردویه، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴۷ (؟) آبادی. معدن کرومیت دارد.

اسفندک (esfandak)، دهستان (جه ح ۵۰۰؟)، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۴ (؟) آبادی. از ل قسمتی به پاکستان محدود است. محصولش غلات و خرما است. چشمه‌های نفت طبیعی دارد. مرکزش، ده **اسفندک** (جه ۲۶۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۵ کیلومتری جش سراوان واقعست.

اسفندیار، معروف به **رویین‌تن،** در داستانهای ملی، شاهزاده‌ی دلیر و جنگاور ایرانی، که سلاح جنگ بر بدن وی کارگر نبود، و ازین روی او را رویین‌تن خوانده‌اند. وی پسر گشتاسپ بود، و در جوانی به دین زرتشت گرائید و برای توسعه و رواج آیین زرتشت جنگهای فراوان کرد، و دلیریهای بسیار ازو بظهور آمد، و ارجاسپ، پادشاه توران، را که دو دختر گشتاسپ را به اسارت برده بود، بشکست و دژ مستحکم رویین‌دژ را تسخیر کرد و خواهران را رهائی بخشید؛ و هفت خوانی (← هفت خوان) را که به جادو بر سر راه وی فراهم آورده بودند از میان برداشت. و چون تخت و تاج پادشاهی را از پدر میخواست، گشتاسپ همواره وی را به جنگهای سخت و کارهای دشوار میفرستاد. سرانجام نیز او را ماموریت داد که به زابلستان رفته رستم را دست بسته به درگاه شاه آورد. اسفندیار روی به زابل نهاد، و چون رستم راضی به بسته شدن دست خویش نگردید، ناگزیر روی به جنگ آوردند. اسفندیار در آغاز کار رستم را در نبرد به ستوه آورد، و سرانجام زال به راهنمائی سیمرغ تیری دوشاخه از چوب گز فراهم آورد، و رستم آنرا به دو چشم اسفندیار که رویین نبود (زیرا وقتی که او را در چشمه‌ای که آب آن آدمی را رویین‌تن میکرد فرو برده بودند چشم خود را بسته بود. نیز ← اخیلس) بزد، و اسفندیار به همان یک تیر جان سپرد. داستان رستم و اسفندیار و رزم این دو پهلوان نامی از داستانهای بسیار جالب و تأثرانگیز شاهنامه است، و فردوسی آنرا با استادی و مهارتی بیحد به نظم آورده است. پس از اسفندیار، پسرش بهمن کین پدر خواست، و چون رستم کشته شده بود، افراد خاندان وی را به کین پدر بکشت و از میان برداشت.

اسفندیار یا **اسپندیاذ،** یکی از خاندان های هفتگانه‌ی عهد ساسانی (← ویس پوهر). مقر افراد این خاندان ری بود.

اسفهسالار: ← سپهسالار، عنوان.

اسفهسالار: ← سپهسالار، عنوان.

اسفیدواجان (esfidvājān)، ده (جه ۱٬۸۳۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرون، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۶ کیلومتری غ نجف‌آباد. غلات و بادام دارد.

اسفیوردشوراب (esfivard.šurāb)، دهستان (جه ۸٬۱۵۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۴ (؟) آبادی. هوایش معتدل است. رودهای تجن و سیاهرود آنرا مشروب میکنند. محصولاتش برنج و مرکبات است.

اسقربوط[1] (esqorbut)، بیماری نقصانی ناشی از نقصان ویتامین ث در خوراک. علائم آن خونروی در لثه‌ها و کمخونی و ضعف است. سابقاً نزد ملوانان شایع بود. اگر خوراک خردسالان بزرگتر از شش ماه کمبود ویتامین ث داشته باشد، بدان مبتلی میشوند.

اسقف[2] (osqof) [از یونانی اپیسکوپوس (epis-kopos)، = ناظر]، از مقامات عالی روحانی در کلیسای مسیحی. در کلیساهای کاتولیک رتبه‌ی اسقفی بالاترین رتبه‌های روحانی است. در کلیسای کاتولیک رومی، رتبه‌ی اسقفی از رتبه‌های مقدس است، و اسقفها از حیث رتبه همردیف پاپ هستند (پاپ خود اسقف رم است)؛ طرز انتخاب آنها در ممالک مختلف متفاوت میباشد، ولی در هر حال، انتصاب یا انتخاب اسقف را باید پاپ تثبیت کند، اما اعمال وظایف خاص رتبه‌ی اسقفی منوط باین است که تشریفات ارتام وی بعمل آید. حق اعطای رتبه‌های مقدس و اجرای آیین تثبیت مختص اسقفها است. اسقفهای کلیسای کاتولیک رومی از جهت مسؤلیتی که در مقابل پاپ دارند با سایر اسقفها متفاوتند. در کلیسای انگلیکان، وظایف و حقوق اسقفها کمابیش شبیه اسقفهای کلیسای کاتولیک رومی است. در کلیسای رسمی انگلستان، انتصاب اسقفها از ۱۵۳۴ از امتیازات تاج و تخت انگلستان است، ولی عملا انتخاب آنها از طرف نخست‌وزیر (معمولا با مشورت اسقفهای اعظم) بعمل میآید؛ مقام آنها بلا فاصله برتر از مقام بارون است، و از جمله‌ی آنها ۲۴ تن، که اسقفهای لندن و دارم و وینچستر جزء آنان است، در مجلس اعیان (مجلس لردها) عضویت دارند. از خصوصیات اسقفهای کلیساهای ارتدوکس خودداری از ازدواج میباشد. بعضی مذاهب دیگر مسیحی (از قبیل لوتری و موراوی و نیز کلیسای متودیست اسقفی کشمت) نیز اسقف دارند. کلیساهای قدیمی از جنبه‌ی اداری اسقفی هستند، یعنی تحت حکومت اسقفها میباشند. قلمرو ریاست اسقف را اسقف‌نشین نامند. اسقف یک مرکز عمده را اسقف اعظم گویند. علاوه بر اسقفهائی که در نواحی مشخصی ریاست دینی دارند، از ایام بسیار پیش، اسقفهائی بوده‌اند و هستند که تابع اسقفی دیگرند و قلمرو آنان جزء قلمرو اوست. نیز ← رتبه‌های مقدس؛ کلیسای اسقفی پروتستان؛ جاثلیق.

اسقف اعظم[3] (osqofe a'zam)، در کلیساهای مسیحی، اسقف عالیرتبه‌ای که بر اسقفهای دیگر قلمرو خود ریاست دارد. اغلب، یک اسقف اعظم مطران نیز هست، یعنی رئیس یک ایالت روحانی است. انگلستان دو اسقف اعظم دارد که هر دو مطران نیز هستند—یکی اسقف اعظم کنتربری که عنوان "نخست‌کشیش تمام انگلستان" دارد، و دیگری اسقف اعظم یورک، دارای عنوان "نخست‌کشیش انگلستان". ← نخست‌کشیش.

اسقف‌نشین[4] (osqof.nešin)، قلمرو یک اسقف، یعنی ناحیه‌ای که یک اسقف در آن ریاست روحانی دارد. هر اسقف‌نشین مرکب از عده‌ای کشیش‌نشین است، که در رأس هریک یک کشیش قرار دارد.

اسقفها، جنگ[5]، دو کارزار کوتاه اسکاتلندیها، بر ضد چارلز I (شاه انگلستان) در ۱۶۳۹–۱۶۴۰. چارلز سعی داشت که نظام اسقفی را بر اسکاتلند تحمیل کند، ولی پیمانگران به مخالفت برخاسته با خود عهد کردند که نظام پرسبیتری را بازگردانند، و برای تأمین این منظور به انگلستان تاخته چارلز را وادار به امضای پیمان رپین کردند. ← انقلاب پیرایشگر.

اسقلیپیادس: ← آسکلپیادس.

اسقلیپیوس (asqalebius)، در روایات اسلامی، معروف‌ترین چهار پادشاه مصاحب هرمس (← هرمس، در روایات اسلامی). هرمس او را بر ربع معمور زمین ولایت داد. علم طب باو الهام شد. ظاهراً همان آسکلپیوس است.

اسقیل (esqil) یا **پیاز عنصل** (piāze onsol)، گیاه پیازدار کوتاه از نوع سکیلا (*Scilla*)، با گل بهاری کبود. اسقیل سیبری (*S. sibirica*) در باغهای سنگستانی و اسقیل جنگلی (*S. nons-cripta*) در اروپا برای زینت کاشته میشود. اسقیل دریائی (*Urginea maritima*) یا اسقیل سفید در پزشکی بکار میرود. اسقیل قرمز سمی و داروی ضد موش است.

اسک (ask)، ده (جه ۴۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بالالاریجان، شهرستان آمل، استان دوم، در دره‌ی رود هراز بر دامنه‌ی جنوبی کوه دماوند. کوهستانی و سردسیر است. چشمه‌های آب معدنی دارد (آب اسک یا اسکوچشمه). چشمه‌ی آب فرنگی در بالای اسک واقعست.

اسک[6] (esk)، نام چند رود در اسکاتلند. در میدلوذین، رودهای اسک شمالی و اسک جنوبی جریان دارند و بیکدیگر ملحق شده به خلیج فورث میریزند. اسک سیاه و اسک سفید در دامفریس‌شر بهم پیوسته از گوشه‌ی کامبرلند (انگلستان) گذشته به خلیج سالوی میریزند. در ولایات کینکاردین و انگس دو رود بنام اسک شمالی و اسک جنوبی جریان دارند و به دریای شمال میریزند.

آسک[7] (āsk)، رود ویلز و انگلستان، بطول ح 100 کم. در کرمارذن‌شر سرچشمه میگیرد؛ به خلیج مصب رود سورن میریزد. زیبائیش معروف است.

آسک (āsak)، شهر کوچک قدیم خوزستان، نزدیک ارجان و بین ارجان و رامهرمز، که بگفته‌ی اصطخری در آنجا آتشفشان کوچکی وجود داشته است. نخلستانها داشته، و دوشاب آن معروف بوده. خرابه‌های آن در لغ بخش گرمسیرات در دامنه‌ی کوه دیده میشود. نزدیک آسک آثاری از دوره‌ی ساسانی، از جمله ویرانه‌های کاخی منسوب به قباد، پدر انوشیروان،

(۱)scorbutus (۲)bishop (۳)archbishop (۴)diocese (۵)Bishops' Wars (۶)Esk (۷)Usk

موجود است.

اسک[1]**، رابرت** (rābərt ask)، فد ۱۵۳۷، انقلابگر انگلیسی و رهبر قیام زیارت فیض. اعدام شد.

اسکابیوز (eskābioz؛ از فنس)، (*Scabiosa*)، گیاه یکساله یا چند ساله که اصلش از بر قدیم است، و گلهای مرکب برنگهای گوناگون دارد. آنرا علف جرب و گیاه جرب نیز مینامند زیرا سابقاً در بیماری جرب بکار میرفته.

اسکات (eskāt)، ضبط فارسی نام انگلیسی سکات (skāt؛ ضبط انگلیسی آن Scott). برای اعلامی که بصورت اسکات میشناسید به سکات رجوع کنید.

اسکاتلند[2] (eskātland)، انگلا **سکاتلند** (skāt-land)، فنس **اکوس**[3] (ekos)، لتی **کالدونیا** (kāledoniā)، لتی قرون وسطی **سکوتیا** (sko-tiā)، قسمت شمالی بریتانیای کبیر (مساحت اسکاتلند ۷۴٬۷۴۸ کم؛ جم ۵٬۰۹۵٬۹۶۹)؛ پایتختش **ادنبورگ**. رودهای توید و لیدل، تپه‌های چویت، و خلیج سالوی آنرا از انگلیس جدا میکند. طولش ۷۱۰ کم و عرضش ۷۰–۴۰۰ کم است. خط ساحلی آن (بطول ۵٬۹۵۰ کم) نامنظم است. جزایر عمده‌ی جزء آن عبارتند از جزایر **اورکنی و شتلند** در ل، هبریدیز در غ، و **ارن و بیوت** (← بیوت‌شر) در جغ.

اسکاتلند به سه ناحیه‌ی طبیعی تقسیم میشود: زمینهای کوهستانی موسوم به هایلندز؛ زمینهای پست مرکزی؛ و فلات جنوبی. هایلندز (مشتمل بر هبریدیز) بکلی کوهستانی است؛ بن نویس (۱٬۳۴۲ متر؛ بلندترین قله‌ی بریتانیای کبیر) در آنست، و رشته کوه عمده‌ی آن گرمپینز است. رودهای عمده‌اش دی، دان، و سپی است؛ ← کانال کالدونیالی در آن قرار دارد. زمینهای پست مرکزی (بارتفاع متوسط ۱۵۲ متر) دارای دریاچه‌های زیبا است، و شهر گلاسگو در این ناحیه کنار رود کلاید واقعست. در قسمت شرقی این ناحیه چند شهر صنعتی دیگر هست. زغال و آهن این منطقه در پیدایش صنایع سنگین مؤثر بوده. فلات مرتفع جنوبی تا حدی کوهستانی و پست و بلند است، و ناگهان از زمینهای پست مرکزی شروع میشود. رودهای عمده‌اش نیث، گری، اِیر، و توید است. فقط در حدود ۲۵٪ اسکاتلند قابل کشت میباشد. محصول عمده‌اش جو، زرت، گندم، شلغم، و لوبیا است. مصنوعات عمده‌ی آن پارچه‌های پشمی و کتانی و ابریشمی، ویسکی، آبجو، و کاغذ است. پرورش گوسفند و ماهیگیری نیز رواج دارد.

اسکاتلند از ۱۷۰۷ با انگلستان متحد شده است، و در مجلسین عوام و اعیان نماینده دارد. وزیر اسکاتلند عضو کابینه‌ی انگلستان است. ولایات آن عبارتند از:

ابردین‌شر	پیبلزشر	کرکوبری‌شر
آرگایل‌شر	دامبارتن‌شر	کلکمنن‌شر
انگس	دامفریس‌شر	کیثنس
اورکنی	راس و کرامرتی	کینراس‌شر
ایرشر	راکسبرشر	کینکاردین‌شر
ایست لوذین	رنفروشر	لنارکشر
اینورنس‌شر	ساذرلندشر	ماریشر
بریک	سترلینگ‌شر	میدلوذین
بنفشر	سلکرک‌شر	نرن‌شر
بیوت‌شر	شتلند	وست لوذین
پرث‌شر	فایف	ویگتن‌شر

بیشتر سکنه‌ی اسکاتلند از اعقاب سلتها هستند. در هایلند زبان گیلی هنوز رواج دارد. در طی قرن نوزدهم بسیاری از اسکاتلندیها به نقاط دیگر اروپا و کشمة مهاجرت کردند، و نیز جمعی از ایرلندیها به مناطق صنعتی قسمت مرکزی اسکاتلند آمدند. اکثر سکنه پیرو سه کلیسای اسکاتلند هستند، که در ۱۵۶۰ تأسیس شد. دانشگاههای اسکاتلند عبارتند از دانشگاههای ادنبورگ، گلاسگو، ابردین، سنت اندروز. قوانین اسکاتلند بیشتر بر پایه‌ی قوانین روم است تا قوانین عرفی که در انگلستان جاری است.

تاریخ. قبل از دوره‌ی رومیها اسکاتلند مسکن پیکتها و سلتها بود. رومیها در صدد تصرف اسکاتلند برآمدند، و در قرن دوم میلادی موقتاً قسمت مرکزی آنرا اشغال کردند (نیز ← بریتانیا). مسیحیت در قرن ۵م وارد شد، و در قرن ۶م رواج یافت. در قرن ۶م آنگلها قسمت ج‌ش را تا خلیج فورث گرفتند؛ برتونها (که بجانب شمال رانده شده بودند) جغ را اشغال نمودند؛ اسکاتها که از ایرلند آمده بودند در آرگایل‌شر کنونی مستقر شدند. بدین ترتیب چهار دولت (پیکتها، آنگلها، برتونها، اسکاتها) در اسکاتلند تشکیل و قریب یک قرن و نیم دوام یافت. در قرون ۸–۱۲ اسکاتلند مورد هجوم نورمانها واقع شد. دوره‌ی طولانی سلطنت ملکم III (جانشین مکبث) به آرامش گذشت. در قرن ۱۱م بسیاری از انگلیسها و نورمانها در اسکاتلند ماندگار شدند؛ زبان انگلیسی در قسمت مرکزی نشر یافت، و نظام فئودالیته برقرار شد. وصلت خواهر اِدگِر (پادشاه اسکاتلند) با هنری I (پادشاه انگلستان) سبب صلح با انگلستان شد، در زمان دیوید I اسکاتلند بصورت یک ملت درآمد. کوشش ادوارد I برای الحاق اسکاتلند به انگلستان موجب قیامهائی شد؛ از مردان نامی اسکاتلند در این دوره رابرت ذ بروس است، که در ۱۳۰۶ بعنوان رابرت I تاجگذاری کرد، و در ۱۳۱۴ ادوار II را در نبرد بنکبرن مغلوب نمود. انگلیسها سرانجام در ۱۳۲۸ استقلال اسکاتلند را شناختند، ولی روابط دو کشور تا زمان اصلاح دینی تیره بود. سیاست خارجی اسکاتلند از قرن ۱۳م مبنی بر دوستی و اتحاد با فرانسه بر ضد مطامع انگلیسها بود. در ۱۳۴۹ مرگ سیاه روی داد که ح ۳۰٪ مردم را تلف کرد. در ۱۳۷۱ سلسله‌ی استوارت روی کار آمد. از پادشاهان این سلسله جیمز I است که از خردمندترین سلاطین اسکاتلند میباشد. قتل وی در ۱۴۳۷ باعث جنگ داخلی شد که یک قرن طول کشید.

اصلاح دینی بوسیله‌ی ج. ناکس وارد اسکاتلند شد، و به مذهب **کالونی** برهبری او مذهب ملی گردید (۱۵۶۰)، و خلع (۱۵۶۷) ماری استوارت سبب تقویت این امر شد. چون جیمز I بپادشاهی انگلستان رسید، دو کشور را تحت سلطنت واحد درآورد (۱۶۰۳). چارلز I در صدد برآمد که کلیسا را تحت نظارت دربار درآورد، ولی مواجه با مقاومت پیمانگران و به جنگ اسقفها (۱۶۳۹–۴۰) گردید، و انقلاب پیرایشگر منجر به جنگ داخلی شد. پس از اعدام چارلز I، اسکاتلند به طرفداری پسرش چارلز II برخاست، ولی آ. کرامول اسکاتلند را تصرف کرده تحت حکومت انگلستان درآورد (۱۶۵۱–۶۰). در تمام دوره‌ی معروف به بازگشت خاندان استوارت پرسبیتریان تحت آزار و شکنجه بودند، تا انقلاب ۱۶۸۸ گشایشی پدید آورد. بموجب "قانون اتحاد" (۱۷۰۷) اسکاتلند حق فرستادن نماینده به مجلس بریتانیای کبیر پیدا کرد، و در واقع مجالس دو کشور یکی شد. قیام جکوبایتها ناشی از مخالفت با اتحاد دو مملکت بود. در اواخر قرن ۱۸م صنعت نساجی در اسکاتلند پایه‌ی بلندی داشت. داد و ستد با ممالک عضو امپراطوری بریتانیا باعث توسعه‌ی کشتیرانی شد، و گلاسگو مرکز تجارتی بزرگی گردید. در اواخر قرن ۱۹م صنایع زغال و آهن در اقتصاد کشور مقام اول را داشت، و ساختن کشتیهای بخار رونق یافته بود. بعلت صنایع سنگین، اسکاتلند در دو جنگ جهانی زرادخانه‌ی عمده‌ای بود.

در سالهای اخیر نهضت استقلال طلبی پر-دامنه‌ای در اسکاتلند برخاسته است. پیروان این نهضت معتقدند که نظام کنونی منافع اسکاتلند را تابع منافع انگلستان قرار میدهد، و خواستار تأسیس مجدد مجلس اسکاتلند هستند.

پادشاهان اسکاتلند

(از تشکیل ملت اسکاتلند تا وحدت سلطنت اسکاتلند و انگلستان).

پادشاهان سلت

	جلوس		جلوس
ملکم II	۱۰۵۵	ادگر	۱۰۹۷
دانکن I	۱۰۳۴	الگزاندر I	۱۱۰۷
مکبث	۱۰۴۵	دیوید I	۱۱۲۴
ملکم III	۱۰۵۷	ملکم IV	۱۱۵۳
وانلمین	۱۰۹۳	ویلیام شیر	۱۱۶۵
دانکن II	۱۰۹۴	الگزاندر II	۱۲۱۴
دانلمین (دگربار)	۱۰۹۵	الگزاندر III	۱۲۴۹

مارگریت دوشیزه‌ی نروز: ۱۲۸۶–۹۵.

استیلای انگلستان

جان بیلیل ۱۲۹۲–۹۶ ملحق به انگلستان ۱۲۹۶–۱۳۰۶

خاندان بروس

رابرت I	۱۳۰۶	دیوید II	۱۳۲۹

خاندان استوارت

رابرت II	۱۳۷۱	جیمز IV	۱۴۸۸
رابرت III	۱۳۹۵	جیمز V	۱۵۱۳
جیمز I	۱۴۰۶	ماری استوارت	۱۵۴۲
جیمز II	۱۴۳۷	جیمز VI	۱۵۶۷
جیمز III	۱۴۶۰	اتحاد دو سلطنت	۱۶۰۳

اسکاتلند، کلیسای[4] (eskātland)، مذهب رسمی اسکاتلند. کلیسای اسکاتلند در ۱۵۶۰ در دوره‌ی اصلاح دینی و برهبری ج. ناکس و اصلاح‌طلبان دیگر کالونی‌مذهب تأسیس شد، و در سال مذکور مجلس اسکاتلند حاکمیت مذهب کاتولیک رومی را در اسکاتلند لغو کرد. در ۱۵۹۲ نظام پرسبیتری اتخاذ و اصول به مذهب کالونی بعنوان مذهب رسمی اسکاتلند شناخته شد. قانون جانشینی

(۱) Aske (۲) Scotland (۳) Écosse (۴) Church of Scotland

(۱۶۹۰) و قانون اتحاد اسکاتلند و انگلستان (۱۷۰۷) کلیسای اسکاتلند را برسمیت شناخت.

اسکاتلند، کلیسای آزاد[1] (eskātland)، مذهب دسته‌ای از مردم اسکاتلند که در سال ۱۸۴۳ به رهبری ت. چالمرز بر سر اختلافات مربوط به مداخله‌ی دولت در مذهب از ← کلیسای اسکاتلند جدا شدند. در ۱۹۲۹ قسمت عمده‌ی آنان دگربار به کلیسای اسکاتلند پیوستند.

اسکاتلند جدید، کانادا، ← نووا سکوتیا.

اسکاتلندی، لهجه‌ی[2]، از لهجه‌های زبان انگلیسی که در اسکاتلند معمول است و اصلا از انگلیسی قدیم ناحیه‌ی نورثامبرلند جدا شده. در قرن ۱۱م، توأم با ← زبان گیلی، رایج بود، و در زمان ملکم III زبان رسمی اسکاتلند شد. این زبان دوشادوش انگلیسی جنوبی تحول یافته و اکنون تفاوت اساسی با آن ندارد، جز آنکه در جزئیات اصوات با آن متفاوت است، و نیز لغاتش صورت کهن‌تری دارد. این لهجه دارای آثار و ادبیات است. در قرون ۱۴م و ۱۵م ادبیاتش نیرو گرفت و توسعه یافت، اما از آن پس راه انحطاط پیمود. هر چند در قرن ۱۸م، گویندگانی مانند رابرت برنز در احیاء آن کوشیدند. از قرن ۱۷م باینطرف زبان انگلیسی بیش از پیش این لهجه را تحت تأثیر خود گرفته است. ← گیلی، زبان.

اسکاتلند یارد[3] (eskātland yārd) یا **سکاتلند یارد** (skāt-)، کوچه‌ی کوتاهی در لندن که در ۱۸۲۹ اداره‌ی مرکزی شهربانی لندن گردید. اداره‌ی مرکزی جدید (موسوم به اسکاتلند یارد جدید، یا نیو سکاتلند یارد) در ۱۸۹۰ کنار رود تمز تأسیس شد. "اداره‌ی تحقیقات جنائی" (اداره‌ی آگاهی)، که معمولا "اسکاتلند یارد" نامیده میشود، جزء آنست، و علامت اختصاری آن CID (سی‌آی‌دی) میباشد.

اسکاندیناوی[4] (eskāndināvi)، ناحیه‌ای در ل اروپا، شامل سوئد، نروژ، و دانمارک، که معمولا فنلاند و ایسلند را هم جزو آن میشمارند. شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی شامل سوئد و نروژ و محدود است به دریای بالتیک (ش)؛ کاتگات، سکاژراک، و دریای شمال (چ)؛ اقیانوس اطلس (غ)؛ و اقیانوس شمالگان (ل). این شبه جزیره کوهستانی است، و آبدره‌هائی درسواحل غربی آن (نروژ) پیش رفته است، و بجانب ش و چ از ارتفاع آن کاسته میشود. شمالیترین نقطه‌ی آن دماغه‌ی نورکاپ است. رجوع شود به مقاله‌ی مربوط به هر یک از کشورهای اسکاندیناوی.

اسکت[5] (askət)، دهکده، بارکشر، انگلستان. اسکت هیث که از ۱۷۱۱ محل مسابقه‌ی اسب‌دوانی سالیانه بوده در مجاورت آنست.

اسکدار[6] (oskodār)، قدیمترین و بزرگترین کوی شهر استانبول، ترکیه، بر جانب آسیائی بوسفور. در ایام باستانی، شهر خروسوپولیس (xrusopolis) در این محل واقع بود، که پیش‌بندر خالکدون و احتمالا زمانی از پاسگاههای خراجگیری دولت ایران بود. نام سکوتاری[7] (skutāri) که باین محل داده شده از اواخر دولت روم شرقی است. اسکدار در جنگ کریمه پایگاه سپاهیان بریتانیا بود، و مریضخانه‌ای که ف. نایتینگیل سرپرستی آنرا داشت در آنجا بود. اسکدار چندین مسجد جامع دارد.

آسکر (āskər)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق اوسکار (oskār) در بعضی دیگر زبانهای اروپائی و اوشکار در زبان پرتغالی. صورت اصلی جملگی Oscar است.

اسکس[8] (eseks)، مملکت آنگلوساکسونها در انگلستان. احتمالا در اوایل قرن ششم آنگلو-ساکسونها در آنجا سکنی گزیدند، و سرانجام ولایات کنونی اسکس، لندن، میدل سکس، و هارتفردشر را فرا گرفت. مملکت اسکس در اوایل مسیحیت را پذیرفت، ولی سپس به بت‌پرستی بازگشت، و در قرن هفتم بار دیگر به مسیحیت گروید. اسکس دیرزمانی زیر سلطه‌ی مملکت مرشا بود، و در قرن نهم به وسکس پیوست، و ارل‌نشین (-ērl) شد.

اسکس[9]، ولایت ساحلی (۳٬۹۵۸ کمء؛ جه ۲٬۰۴۳٬۵۷۴)، ش انگلستان، بر ساحل شمالی کشندان تمز؛ مرکزش شهر چلمسفرد. محصولات عمده‌اش ماهی، صدف، میوه، و انواع سبزی است. قسمت جغ آن در ناحیه‌ی لندن بزرگ قرار دارد، و مصنوعاتش مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، منسوجات، و سیمان است. دارای تفرجگاههای ساحلی معروف است. نواحی نزدیک لندن و قسمتهای ساحلی آن در جج II بسیار بمباران شد.

اسکس، ارل آو: ← دورو، رابرت.

اسکل‌آباد (eskelābād)، دهستان (جه ح ۱۱٬۰۰۰)، لغ بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۷ (۱) آبادی. در دشت واقع و دارای تپه‌های خاکی است؛ هوایش معتدل گرم میباشد. مرکزش، ده **اسکل‌آباد** (جه ۹۳ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری لغ خاش واقعست.

آسکلپیادس بیتینیائی[9] (āsklepiādese)، ح ۱۲۴ قم–۴۰ قم، طبیب بزرگ یونانی در رم، متولد بورسه (از بلاد بیتینیا). در رم نحله‌ای در طب مخالف نحله‌ی بقراط تأسیس کرد. در مآخذ اسلامی نام او اسقلبیاذس (asqalebiāzes) ضبط شده است.

آسکلپیوس[10] (āsklepios)، طبیب افسانه‌ای یونانی و خدای طب؛ پسر آپولون. بیماران برای شفا به معبد وی میرفتند. ← اسقلبیوس.

اسکلت[11] (eskelet؛ از فنس)؛ ← استخوان‌بندی.

این لغت بمعنی قسمتی از یک ساختمان (مانند چوب‌بست) که از حیث عمل مانند استخوان‌بندی انسان است نیز بکار میرود (مانند اسکلت یک ساختمان).

اسکم[12]، **راجر** (rājər askəm)، ۱۵۱۵–۶۸، از فضلای مشهور انگلیسی در زبانهای لاتینی و یونانی. در ۱۵۴۸–۵۰ معلم شاهزاده‌خانم الیزابت و در ۱۵۵۳–۵۸ منشی لاتینی ماری استوارت بود.

اسکمبر (eskambar)، نوعی گردو؛ ← لرک.

اسکناس، کاغذ رایجی که بانک مرکزی بجای مسکوک طلا و نقره در دسترس مردم میگذارد، و معادل آن پشتوانه‌ای در خزانه‌ی خود و تحت نظر اولیای دولت نگاه میدارد. در اصطلاح حقوقی اسکناس سفته‌ای است بمهده‌ی بانک که برؤیت و در وجه حامل است، و مشمول مرور زمان نمیشود، و سودی هم بآن تعلق نمیگیرد. بانکی که اسکناس صادر میکند معادل مبلغی که روی آن ذکر شده مدیون میباشد، و متعهد است که آنرا با فلزی که رواج قانونی دارد تبدیل کند.

در زمان انقلاب فرانسه مجلس ملی آن کشور قانونی وضع کرد که بموجب آن کلیه‌ی اراضی متعلق به کلیسا بتصرف دولت درآمد و ملی گردید. بوثیقه‌ی اراضی مزبور، دولت پول کاغذی منتشر کرد که آسینیا (āsinyā) نامیده میشد، و مفهوم آن این بود که کاغذهای مزبور به امضای دولت رسیده و تضمین شده است. چندی بعد که در روسیه هم پول کاغذی رواج گرفت، لغت فرانسوی آسینیا برای پول کاغذی انتخاب شد، و با مختصر تحریفی در تلفظ آن اسکناس شد. این لغت اسکناس در زمان فتحعلی شاه به ایران وارد شد، و نام پول کاغذی گردید. در قرن هفتم هجری یک نوع پول کاغذی در ایران متداول گردید که آنرا **چاو** میگفتند. اسکناس بصورت امروزی از سیصد سال قبل در اروپا مرسوم شد، و امروز قسمت عمده‌ی پول اغلب کشورها را اسکناس تشکیل میدهد.

در ایران تا سال ۱۸۸۹ میلادی که بانک شاهنشاهی تشکیل شد، پول رایج کشور مسکوک نقره و طلا بود. در آن سال، بموجب فصل سوم امتیازنامه‌ی بانک، نشر اسکناس در سرتاسر ایران منحصراً به بانک شاهنشاهی ایران تعلق گرفت، و بموجب همین فصل مقدار آن نبایستی از ۸۰۰٬۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی تجاوز کند. در سال ۱۸۹۰ اسکناس جدید بانک با سرلوحه‌ی فارسی و علامت شیر و خورشید و عکس ناصرالدین شاه و ذکر ارزش آن نشر شد. مجموعاً بانک شاهنشاهی چهل سال در ایران اسکناس منتشر کرد، تا اینکه در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۹ حق انتشار اسکناس از آن بانک سلب و، در مقابل ۲۰۰٬۰۰۰ لیره، به **بانک ملی ایران** واگذار گردید. اسکناسهای بانک ملی ایران در سال ۱۳۱۰ رواج یافت، و اولین اسکناس با عکس رضا شاه کبیر و امضای دکتر لیندنبلات (مدیر کل بانک) و دکتر علامیر (بازرس دولت) بچریان گذاشته شد.

اسکنبیل (eskanbil)، بوته‌ای از تیره‌ی اسفناجیان و از نوع کالیگونوم (*Calligonum*) که در نقاط گرم خشک میروید.

اسکندر، پادشاه مقدونیه؛ ← اسکندر مقدونی.

اسکندر، خلفای: ← دیادوخوی.

اسکندر ابن علی: ← عادلشاهیه.

اسکندر ابن فیلقوس: ← اسکندر مقدونی.

اسکندر افرودیسی[13] (afrudisi)، فیلسوف مشائی یونانی که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم بم در آتن رونق داشت. وی منسوب است به شهر آفرودیسیاس (āfrodisiās) در ناحیه‌ی کاریا از

(۱)Free Church of Scotland (۲)Scottish dialect (۳)Scotland Yard (۴)Scandinavia (۵)Ascot (۶)Uskudar (۷)Scutari (۸)Essex (۹)Asclepiades (10)Asclepius (11)skeleton; squelette (فنس) (12)Ascham (13)Alexander of Aphrodisias

آسیای صغیر، بر رود مئاندر، و لفظ "افرودیسی" معرب نسبت اوست باین شهر. وی بین ۱۹۸ و ۲۱۱ بم رئیس لوکئوم شد. از شارحین بزرگ آثار ارسطو است، و بسیاری از شرحهای وی در دست است، و بعضی نیز از طریق ترجمه‌های عربی محفوظ مانده است.

اسکندرانی (eskandarāni) بمعنی منسوب به اسکندریه/مصر.

اسکندر بیگ[1] (eskandar beyg)، ح ۱۴۰۴–۱۴۶۸، قهرمان ملی آلبانی. نام اصلی او ژرژ کاستریوتا (jorj kāstriotā) بود، و خاندان کاستریوتا از مردم صربستان بود، و زمانی بر اپیر و ج آلبانی حکومت داشت. اسکندر بیگ با سه برادر بزرگترش بعنوان گروگان نزد سلطان مراد II میزیستند، و بدین ترتیب، اسکندر تربیت اسلامی یافت، و مورد لطف سلطان واقع شد، و فرماندهی و لقب بیگ یافت. در ۱۴۴۳ به آلبانی گریخت، و از اسلام دست کشید، و خود را امیر آلبانی اعلام نمود. پشتیبانی دولت ونیز را کسب کرد، و پاپ او را به فرماندهی جنگ مذهبی بر ضد دولت عثمانی منصوب نمود (۱۴۵۷). سرانجام، در ۱۴۶۶ سلطان محمد II دومین جنگ خود را با آلبانی آغاز کرد، و آن کشور را متصرف شد. در مآخذ اروپائی نام او سکندربگ (skanderbeg) ضبط میشود.

اسکندر بیگ منشی (eskandar beyge monši) یا **اسکندر منشی**، ح ۹۶۸–۱۰۴۳ هق، مورخ ایرانی و منشی شاه عباس I صفوی. اثر معروفش تاریخ عالم‌آرای عباسی است.

اسکندر خان زند، فت ظاهراً ۱۱۶۷ هق، از رؤسا و دلاوران طایفه‌ی زند؛ برادر مادری کریم خان زند. وی در دوره‌ای که زندیه بحال تبعید در خراسان بسر میبردند از رؤسای آنها محسوب میشد، و مقارن قتل نادر شاه افشار نیز از کسانی بود که ریاست کریم خان را قبول نموده بود. اسکندر در جنگ با محمد حسن خان قاجار در استراباد، که منتهی بفرار کریم خان به تهران شد، از همدستان کریم خان بود. در جنگ با آزاد خان افغان هم وی جزء امرای کریم خان بود، و حسادت و رقابت او با شیخعلی خان زند تا حدی از اسباب شکست اول کریم خان درین جنگ شد. بعد از شکست کریم خان، در دوآبه‌ی سیلاخور، از آزاد خان افغان، اسکندر خان با او بجانب شیراز رفت، و در قمشه‌ی اصفهان با فتحعلی خان افشار که از جانب آزاد خان در پی دفع کریم خان بود برخورد نمود، و پس از جنگ سختی اسکندر خان کشته شد، و کریم خان در مرگ او اندوه بسیار خورد.

اسکندر ذو القرنین: ← اسکندر مقدونی؛ ذو القرنین.

اسکندر رومی: ← اسکندر مقدونی.

اسکندر شیخی: ← افراسیابیان مازندران.

اسکندر قرا قوینلو، فت ۸۴۱ هق، امیر (۸۲۳–۸۳۸ هق) ترکمان، از طایفه‌ی قرا قوینلو؛ پسر و جانشین قرا یوسف. در ۸۲۸ هق اخلاط و در ۸۳۰ هق کردستان را ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد. در ۸۳۲ از امیر شاهرخ تیموری شکست خورد. در ۸۳۹ امیر شاهرخ ملک او را به برادرش جهانشاه قرا قوینلو که باطاعت او درآمده بود داد. اسکندر به روم رفت، و چندی بعد برگشته در صوفی‌آباد تبریز با جهانشاه جنگ کرد (۸۴۰)، اما منهزم شد، و چندی بعد بدست پسرش، قباد نام، که با یکی از زنان پدر سر و سری داشت، بقتل رسید.

اسکندر کبیر: ← اسکندر مقدونی.

اسکندر گورکانی (gurkāni) [میرزا اسکندر]، پادشاه و شاهزاده‌ی سلسله‌ی گورکانی؛ پسر میرزا عمر شیخ. وی در ۸۱۲ هق، پس از کشته شدن برادرش پیر محمد ابن عمر شیخ، در فارس بجای او نشست، و چندی بعد بر اصفهان نیز استیلا یافت، و آن شهر را از برادر خویش میرزا رستم گرفت و بر عراق و فارس مستولی شد (۸۱۳ هق). عاقبت میرزا شاهرخ جهت سرکوبی او و بتحریک و التماس برادرش میرزا رستم بدفع او لشکر کشیده عراق و فارس را از او گرفت. و او با آنکه در نزدیک اصفهان منهزم گشت، بدست شاهرخ گرفتار گشته بامر او و بسعی و تحریک گوهرشاد آغا، بدست برادر خویش میرزا رستم نابینا گشت (جمادی الاولی ۸۱۷ هق).

اسکندر مقدونی (maqduni) یا **اسکندر کبیر** یا **اسکندر III** (در سلسله‌ی پادشاهان مقدونیه)، در مآخذ اسلامی **اسکندر رومی** یا **اسکندر ذو القرنین** (zo 'l.qarnayn) (← ذو القرنین) یا **اسکندر ابن فیلقوس** (filequs) [= اسکندر پسر فیلیپ]، ۳۵۶–۳۲۳ قم، پادشاه (۳۳۶–۳۲۳ قم) مقدونیه، پسر فیلیپ II. در خدمت ارسطو تعلیم و تربیت یافت. در ۲۰ سالگی بسلطنت رسید. در آغاز پادشاهی گرفتار جنگهای داخلی و شورش شهرهای یونان شد. سرانجام بر شورشیان غلبه کرد و شهر تب را بکلی ویران ساخت. در ۳۳۴ قم بقصد ایران از تنگه‌ی هلسپونت وارد آسیا شد. نخستین جنگ او با ایرانیان جنگ گرانیکوس است که به پیروزی او پایان یافت (۳۳۴ قم). پس از مرگ ممنون راه ایران را پیش گرفت. در جنگ (۳۳۳ قم) ایسوس داریوش III شکست خورد، و اگرچه جان سالم بدر برد، مادر و زن و دخترش بدست اسکندر افتادند. پس از تصرف فنیقیه و مصر بتعاقب داریوش از دجله و فرات گذشت، و در جنگ (۳۳۱ قم) گوگمل نیز پیروز شد. پس از تسخیر بابل و شوش عازم تخت جمشید گردید، مقاومت آریوبارزانس بجائی نرسید؛ اسکندر تخت جمشید را گرفته جمع زیادی از مردم را کشت و شهر را بتاراج داد. بتحریک طائیس، کاخ شاهنشاهان هخامنشی را آتش زد. بعد از تسخیر خراسان تا کنار سیحون پیش رفت، و از آنجا به هند تاخته قسمتی از جلگه‌ی پنجاب و اطراف رود سند را گرفت، ولی چون لشکریانش حاضر نشدند از آنجا فراتر روند، از ج ایران به بابل بازگشت (۳۲۴ قم). اسکندر یکی از بزرگترین سرداران جهان است. وی جوانی دلیر و متهور و جاه‌طلب بود. وقتیکه بر ایران تسلط یافت، میخواست آداب و رسوم یونانی را بر این کشور تحمیل کند، ولی دیری نگذشت که خود به لباس شاهان هخامنشی ملبس شد، و تاج کیانی بر سر گذاشت. گویند شهرهای زیاد باسم اسکندریه (از جمله اسکندریه در مصر) بنا کرد. رکانه و برسینه از زنان او بودند. پس از مرگ وی دیادوخوی امپراطوری وسیع او را تجزیه کردند.

سرگذشت اسکندر موضوع داستانهای بسیار بوده است (مثلا رجوع کنید به مقالاتی که عنوان آنها با اسکندرنامه شروع میشود)، و سرگذشت او در مآخذ و داستانهای شرقی تا حد زیادی با افسانه‌ها آمیخته است. بعضی او را مردی حکیم و حتی پیغمبر و مطابق ذو القرنین مذکور در قرآن شمرده‌اند. در بعضی روایات، او را پسر داراب و برادر ناتنی دارا دانسته‌اند، و گفته‌اند که مادرش دختر فیلقوس بود که فیلقوس، پس از شکست یافتن از داراب، او را بزنی به وی داد، ولی چون دهان دختر بوی نامطبوعی داشت، داراب او را نزد پدر باز گردانید. از کارهای منسوب به اسکندر افسانه‌ی جستجوی آب حیات در ظلمات و بنای سد یأجوج و مأجوج است.

اسکندر منشی: ← اسکندر بیگ منشی.

اسکندرنامه، داستانی عامیانه و بسیار مشهور، که موضوع آن زندگینامه‌ی اسکندر مقدونی است. در این کتاب اسکندر مقدونی و ذو القرنین یکی میباشد، و لقب و نسب او چنین است: "ذو القرنین اسکندر ابن داراب ابن بهمن ابن اسفندیار رویین‌تن"، و اسکندر از طرفی پهلوانی جهانگشا و جنگجوئی بیمانند، و از طرف دیگر، جوانمردی پرهیزکار و پیغمبری است که در پیشرفت حق و دین اسلام میکوشد! این داستان باحتمال قوی در زمان صفویه بوجود آمده، و بواسطه‌ی کلمات قدیمی که در آن دیده میشود، بظن قوی میشود گفت که مؤلفش به اسکندرنامه‌ی قدیم نظر داشته. اسکندرنامه باندازه‌ای در میان عامه رواج داشته و دارد که نام بعضی از قهرمان‌های آن (مانند لندهور و مهترنسیم عیار) برای بیان صفتی علم گردیده. این کتاب مکرر در ایران بطبع رسیده (در چاپ ۱۳۲۷ هش نوشته شده است: "تألیف مرحوم منوچهرخان حکیم"[1]).

اسکندرنامه، مثنوی عرفانی، از فضل‌الله استرابادی (مؤسس فرقه‌ی حروفیه). این مثنوی، که از نظر حروفیها اهمیت دارد، و از متون معتبر آنها است، به روش سؤال و جواب میباشد (شاه سؤال میکند و پیر جواب میدهد)، و بنا بنسخه‌ی چاپی، ۶۲۵ بیت است. ترجمه‌ی فرانسوی (بوسیله‌ی ک. هوار) با متن در ضمن مجموعه‌ی رسائل حروفیه در 1909 در لیدن بطبع رسیده.

اسکندرنامه‌ی بری: ← اسکندرنامه‌ی نظامی.

اسکندرنامه‌ی قدیم، کتابی در باره‌ی داستان اسکندر، که ظاهراً قبل از قرن ششم هق فراهم گردیده، و جامع یا مترجم آن معلوم نیست، و باحتمال قوی از عربی ترجمه شده. شاید که اساس آن اسکندرنامه‌ای باشد که جعلی است، و ظاهراً در حدود قرن سوم بم ساخته شده، و به کالیستنس نسبت داده شده، چه این کتاب در زمان ساسانیان از یونانی (شاید بوسیله‌ی نسطوریهای ایران) به پهلوی و از پهلوی به سریانی و از سریانی بعربی ترجمه گردیده. در این کتاب اسکندر ذو القرنین مذکور در قرآن با اسکندر مقدونی یکی است. مؤلف یا مترجم ایرانی بوده است، و یا به ایران علاقه‌ی بسیار داشته، چونکه آنها را از اعراب شجاعتر میشمارد، و ترکها را نیز قوی و شجاع

---

(1) Scanderbeg

میداند، و اسکندرِ داستانِ خود را مسلمان و نمازگزار و پیغمبر و ایرانی میپندارد. نسخه‌ای که از این کتاب موجود است (و رسم الخطش مینمایاند که از قرن ششم هق دیرتر استنساخ نشده)، و شاید منحصر بفرد باشد، بدبختانه اول و آخر ندارد. کتاب مزبور از حیث سبک اهمیت بسیار دارد، و تمام مزایای لغوی و صرفی و نحوی زبان زمان سامانیان در آن دیده میشود. گویند نظامی در اسکندرنامه‌ی خود باحتمال قوی باین کتاب نظر داشته است، و اساس کار فردوسی باغلب احتمال مأخذ دیگری بوده، و کتاب موضوع این مقاله شاید در اسکندرنامه‌ای که امروزه معمول است و ظاهراً در زمان صفویه تألیف شده بی‌تأثیر نباشد.

اسکندرنامه‌ی نظامی (eskandar.nāmeye) یا **سکندرنامه** (sekandar-)، یکی از مثنویهای معروف نظامی گنجوی، در داستان اسکندر. این مثنوی بیش از 10'000 بیت و ببحر متقارب مثمن مقصور (فَعولُن فعولن فعولن فَعَل) است، و در بحر و موضوع بآن قسمت از شاهنامه که در احوال اسکندر است شباهت دارد، و نظامی در آن به اسکندرنامه‌ی قدیم نظر داشته است. در این مثنوی، که سفرهای اسکندر در خشکی و دریا برای رسیدن بانتهای جهان وصف میشود، دو قسمت متمایز دیده میشود؛ یکی تاریخی، که اسکندر را مانند فاتحی مینمایاند، و دیگری اخلاقی و عرفانی، که اسکندر در آن مانند حکیم و پیغمبری نشان داده میشود. و بهمین جهت کتاب دارای دو قسمت است.

قسمت اول موسوم است به شرفنامه (šaraf.nāme) (یا شرفنامه‌ی سکندری)، و خود شاعر در چند جای کتاب اشاره باین نام کرده. با این حال، باز نام این قسمت در بعضی نسخ خطی و حتی چاپی، بر عکس مشهور، اقبالنامه و نام قسمت دوم شرفنامه آمده، و در هند آنرا اسکندر نامه‌ی بَرّی گویند، و در حدود دو ثلث اسکندرنامه است و (طبق چاپ ۱۳۱۸ هش تهران) تقریباً 6'800 بیت میباشد، و محققاً پس از سال ۵۹۳ هق (تاریخ نظم هفت پیکر)، و باصح اقوال در ۵۹۷، بنام اتابک نصرةالدین ابوبکر پسر محمد جهان‌پهلوان ساخته شده، و ظاهراً اول‌بار منتخباتی از آن در ۱۸۱۰ در کلکته، و سپس متن کامل آن در ۱۸۱۲ در همانجا، و پس از آن در هند و ایران مکرر و نیز در باکو (بتصحیح ی. ا. برتلس، ۱۹۴۷) منتشر گردیده، و منتخبی از آن به آلمانی و تمام آن به نثر انگلیسی (بنام اقبالنامه و سفرنامه‌ی بری) و بشعر ترکی آذربایجانی و بنظم روسی ترجمه گردیده.

قسمت دوم بنا بر مشهور موسوم است به اقبالنامه (eqbāl.nāme) یا اقبالنامه‌ی سکندری، و این قسمت را خردنامه (xerad.nāme) یا خردنامه‌ی سکندری نیز گویند. این قسمت ظاهراً در ۵۹۹ هق و بقولی بین ۶۰۷ و ۶۱۱ هق منظوم گردیده، و به عزالدین ابوالفتح مسعود ابن نورالدین، سلطان (۶۰۷-۶۱۵ هق) موصل، تقدیم شده. اقبالنامه در حدود ثلث اسکندرنامه است و (طبق طبع ۱۳۱۸ هش تهران) 3'680 بیت و در بحر شرفنامه و متمم آن و افسانه‌ی اسکندر است، و در این بخش است که اسکندر به پیغمبری میرسد، و افکار فلسفی و پندهای حکیمانه‌ی نظامی بنام ارسطو و افلاطون و سقراط دیده میشود. منتخباتی از این قسمت اول‌بار در ۱۸۵۲ و سپس در ۱۸۶۹ در کلکته، و بعد از آن در هند و ایران مکرر و نیز بوسیله‌ی برتلس در باکو بطبع رسیده، و بشعر ترکی آذربایجانی و بشعر روسی ترجمه گردیده. شرحهای متعددی بخصوص در هند بر اسکندرنامه‌ی نظامی و مخصوصاً بر شرفنامه نوشته‌اند، که تعدادی از آنها در هند بطبع رسیده.

اسکندرون (eskandarun)، عربی **اسکندرونه** (-na) یا **اسکندریه**، فنـ آلکساندرت (āleksāN-dret)، شهر (جع ۲۲'۹۴۶)، جغ ترکیه، بر شاخابه‌ای بهمین نام از مدیترانه. تا ۱۹۳۷ پیش‌بندر حلب بود. ← اسکندرون، سنجاق.

اسکندرون، سنجاق (sanjāqe eskandarun)، نام سابق سنجاق [ترکی، = ایالت] هاتای (۵'۵۴۵ کمم؛ جع ۲۴۵'۱۴۱)، ج ترکیه؛ مشتمل بر شهرهای انطاکیه و اسکندرون. در ۱۹۲۰ به سوریه واگذار شد، و در ۱۹۳۷ خودمختاری یافت. بسبب اختلاف میان اعراب و ترکها بر سر آن، در ۱۹۳۸ تحت نظارت نظامی فرانسه و ترکیه درآمد. در ۱۹۳۹ به ترکیه انتقال یافت.

اسکندری، محترم، ۱۳۱۲ هق-۱۳۴۳ هق، از پیشقدمان احقاق حقوق و آزادی زنان؛ نواده‌ی فتحعلی شاه قاجار. وی از اولین دسته‌ی زنان ایرانی بود که به اخذ گواهینامه‌ی دوره‌ی دوم متوسطه نایل شد. با علی محمد محققی ازدواج کرد، و شوهرش پشتیبان او در فعالیتهای آزادی خواهانه‌اش بود. در زمان وزارت فرهنگ نصیر الدوله بدر به مدیریت یکی از مدارس ابتدائی دولتی دخترانه منصوب شد (۱۳۰۵ هش). با اینکه علیل المزاج بود (از دوران کودکی بواسطه‌ی ضربه‌ای که به پشتش وارد آمده بود ستون فقراتش شکسته و خمیده و قوزی بود)، فوق العاده در اجرای منظور خود کوشش میکرد. در ۱۳۰۰ هش انجمن نسوان وطنخواه را تشکیل داد. مجله‌ی عالم زنان را که امتیازش بنام خواهر او ملوک اسکندری بود اداره میکرد. وقتی جزوه‌ای که در آن کلمات موهنی نسبت به زنان نوشته شده بود منتشر شد؛ وی با چند نفر از اعضای جمعیت کلیه‌ی نسخ آنرا خریده در مقابل عمارت نظمیه‌ی وقت آتش زد، و خطابه‌ای ایراد کرد؛ و این کار منجر به توقیف او و چند نفر از همکارانش شد. بعد تئاتری بنام آدم و حوا به کارگردانی میرزاده‌ی عشقی در منزل ← نورالهدی منگنه و بنام جشن عروسی دو نفر از اهل خانه تشکیل داد، و آن نیز نیمه‌کاره مورد اعتراض قرار گرفت. معذلک اسکندری اقدامات خود را ادامه داد. قبل از فوت خود سفارش زیاد راجع به ادامه‌ی فعالیتهای انجمن نمود، و انجمن بعد از وی همچنان تا ۱۳۰۷ هش برقرار بود.

اسکندریه، ترکیه: ← اسکندرون.

اسکندریه (eskandariyye)، شهر (جع 1'105'000)، ل مصر، بندر عمده‌ای کنار دریای مدیترانه. جزیره‌ی سابق فاروس، که منارة البحر آن از عجایب سبعه بود، اینک شبه جزیره‌ای جزء اسکندریه است. شهر اسکندریه در ۳۳۲ قم بوسیله‌ی اسکندر مقدونی تأسیس شد؛ در ۳۳۰-۳۰۴ قم پایتخت بطالسه و مرکز مهم تجارت مدیترانه بود، و از کارتاژ پیش افتاد، و بزرگترین شهر مغرب شد. بطالسه در دوره‌ی فرمانروائی خود در مصر، در پایتخت خویش به جمع‌آوری و تشویق اهل علم اهتمام کردند، و وسایل کار و تحقیق ایشان را فراهم ساختند. بطلمیوس I کتابخانه‌ای در آنجا تأسیس کرد که بزرگترین کتابخانه‌های ایام قدیم و ظاهراً مشتمل بر 700'000 طومار پاپیروس بود. بدین ترتیب، اسکندریه دارالعلمی شد که اهل علم و هنر از یونان بآنجا روی آوردند، و حوزه‌ی علمی اسکندریه در قرون سوم و دوم قم رونق تمام داشت، و اشخاصی چون اقلیدس، آپولونیوس، ارشمیدس، آریستارخوس، کـ. بطلمیوس، و اراتستن از آنجا برخاستند، و این حوزه‌ی علمی تا اوایل قرن چهارم بم دایر بود. در ۳۰ قم اسکندریه جزء دولت روم شد، و مرکز ایالتی گردید، و بیش از 300'000 تن جمعیت داشت. کتابخانه‌های معروف آن در حمله‌ی یولیوس سزار و امپراطوران بت‌پرست دیگر روم از میان رفت. در ۶۴۲ بم (۲۱ هق) بدست اعراب و در ۱۵۱۷ بم بدست ترکان عثمانی افتاد. در ۱۷۹۸-۱۸۰۱، در طی جنگهای ناپلئون در مصر، تحت اشغال فرانسویان بود. اسکندریه از دوره‌ی تسلط اعراب، و مخصوصاً پس از انتقال پایتخت مصر به قاهره و بسته شدن کانالی که آن را به نیل متصل میکرد، بتدریج رو به انحطاط گذاشت تا آنکه محمد علی پاشا در قرن ۱۹م دوباره کانال را باز کرد، و دگربار اهمیت تجارتی یافت. در ۱۸۸۲ بریتانیائیها آنرا بمباران و اشغال کردند، و نیز در ۱۹۲۱ آنرا موقتاً اشغال نمودند. در جج II پایگاه دریائی بریتانیا بود؛ نبرد العلمین (اکتبر - نوامبر ۱۹۴۲) مانع شد که بتصرف رومل درآید. حالیه بیشتر تجارت خارجی مصر از طریق این بندر صورت میگیرد.

اسکو (osku)، بخش (جع ۵۱'۵۴۰؟)، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در دامنه‌ی لغ کوه سهند. راه شوسه و راه آهن مراغه-تبریز از دهستانهای خسروشاه و سردرود بخش عبور میکند. رود آجی چای از آن میگذرد. محصولاتش غلات و میوه‌های سردرختی است. مرکز آن، **اسکو** (جع ۷'۶۳۰ سنـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری جغ تبریز واقعست.

اسکو[1] (esko)، نام فرانسوی رود سکلت، اروپای غربی.

اسکواش[2] (eskuāš)، انگلـ شکواش، بازیی شبیه راکت که با توپ و در محلی محدود به چهار دیوار بعمل میآید. در **اسکواش با راکت** عرض محل بازی ۱۸٫۵ پا، طول آن ۳۲ پا، و ارتفاعش ۱۶ پا است. برای بردن بازی باید ۱۵ امتیاز بدست آورد. بردن مسابقه مستلزم بردن دو بازی از سه بازی است. این بازی ظاهراً بر اساس بازی راکت و در اواخر قرن ۱۹م معمول شده است. **اسکواش تِنیسی** شبیه اسکواش معمولی است، و اختلاف قوانین آنها بسبب اختلاف لوازم و ابزار آنهاست. در اسکواش تنیسی جهش توپ بیشتر و راکت سنگینتر است.

---

(1)Escaut (2)squash

اسکوپولامین[1] (eskopolāmin؛ از فنس) یا **هیوسین**[2] (hiosin؛ از فنس)، آلکالوئیدی تلخ که از بعضی نباتات تیره‌ی بادنجانی گرفته میشود. در مراکز اعصاب تأثیر میکند و مسکن است.

اسکوتاری (eskutāri)، ضبطی از نام سکوتاری در بعضی مآخذ فارسی. ← اسکدار؛ سکوتاری.

آسکوربیک، اسید: ← اسید آسکوربیک.

اسکوریال[3] (eskoriāl)، کاخ و صومعه‌ای نزدیک مادرید، اسپانیا. فیلیپ II، پادشاه اسپانیا، در فاصله‌ی ۱۵۶۳–۶۸ آنرا بنا کرد. نقاشان معروفی آنرا تزیین کرده‌اند. آرامگاه سلاطین اسپانیا است. مجموعه‌ی مهمی از آثار نقاشان اسپانیائی در آنست. در کتابخانه‌ی آن تعداد زیادی نسخ خطی عربی مخزون است.

اسکولاستیسیم: ← مدرسی، فلسفه‌ی.

آسکومیست (āskomiset؛ فنس)، گروهی از قارچها که هاگ آنها در کیسه‌هائی بنام آسک (āsk) قرار گرفته است. دنبلان کوهی یکی از اقسام آنها است.

اسکویث[4]، **هربرت هنری** (hërbart henri askuit)، ملقب به (اولین) **ارل آو آکسفرد اند اسکویث** (ërl āv āksfərd and*)، ۱۸۵۲–۱۹۲۸، سیاستمدار بریتانیائی. در دوره‌ی نخست وزیری (۱۹۰۸–۱۶) او، ← حزب لیبرال پیروزی یافت. برنامه‌ی اصلاحات اجتماعی او مواجه با مخالفت مجلس اعیان شد، ولی اسکویث پیروز شد، و برنامه‌ی بیمه‌ی اجتماعی تأسیس گردید. دولت وی برای برقراری فرمانروائی میهنی ایرلند کوشید، ولی بر اثر بروز جنگ I، اسکویث ناچار استعفا کرد، و لوید جورج به نخست‌وزیری رسید.

اسکی (eski)، لفظ ترکی، بمعنی کهنه، که در اسامی امکنه میآید، مانند اسکی‌شهر و اسکی حصار. ترکها معمولا برای نامیدن امکنه‌ی ویران قدیم لفظ اسکی را به محل معتبری نزدیک آن مکان ملحق میکنند، مانند اسکی‌شام که نام ترکی بصری است.

اسکیت (eskeyt)، ← اسکیتینگ.

اسکیتینگ[5] (eskeyting)، انگلا سکیتینگ (skeyting)، فنس پاتیناژ (pātināj)، لغزیدن و سرخوردن بر روی یخ بوسیله‌ی کفشهای مخصوصی موسوم به اسکیت (eskeyt). اسکیتهای اولیه استخوانی بود. در قرن ۱۷م اسکیتهای آهنی و در اواسط قرن ۱۹م اسکیتهای فولادی معمول شد. بازی اسکیتینگ از قرن ۱۲م سابقه دارد. بازی **رولر اسکیتینگ** (roler؛ از انگلا)، بمعنی لغزیدن و سرخوردن بر سطحی صیقلی بوسیله اسکیتهای چرخدار، در حدود ۱۸۶۰–۷۰ پیدایش یافت.

اسکی‌شام، سوریه: ← بصری.

اسکی‌شهر (eskišahr)، شهر (جم ۱۲۲٬۷۵۵)، غ ترکیه‌ی مرکزی. مرکز صدور کف دریا و کروم و منیزیت، بازار محصولات کشاورزی، و محل اتصال خطوط آهن است. دارای صناعت پنبه و سفال و چشمه‌های معدنی میباشد. از ابنیه‌ی آن ۱۱ مسجد است که یکی از آنها از دوره‌ی سلجوقی است. اسکی‌شهر نزدیک شهرقدیم دورولایوم (doru-lāyum) است، که از شهرهای دولت روم شرقی بود، و در مآخذ اسلامی نامش درولیه (dorulia) ضبط شده است.

اسکی‌فوچه، ترکیه: ← فوچه؛ فوکایا.

اسکیلستونا[6] (eskilstūnā)، شهر (جم ۵۳٬۵۷۷)، ج‌ش سوئد. مرکز صناعت کاردوچنگالسازی سوئد.

اسکیمو[7] (eskimo)، نام قومی که در سواحل شمالگانی امریکای شمالی، جزایر شرقی شمالگان کانادا، و سواحل بی‌یخ گروئنلند ساکنانند. عده‌ی آنها امروزه ح ۳۸٬۰۰۰ است (۱۵٬۰۰۰ در آلاسکا، ۷٬۰۰۰ در کانادا، ۱۶٬۰۰۰ در گروئنلند، و تعداد کمی در لابرادور و سیبریه). منشأ آنان معلوم نیست؛ بسبب شباهتشان به مغولوران، اصل آنها را از آسیا دانسته‌اند. عموماً قامتی متوسط، سر دراز، گونه‌های استخوانی، چهره‌ی با رنگ پریده، چشمان سیاه، و موهای سیاه و صاف دارند. زندگیشان معمولا از شکار شیر دریائی، خرس قطبی، گوزن شمالی، ماهی، و فیل دریائی میگذرد. خانه‌های خود را از سنگ و تورب و استخوان و چوبهای بادآورده و پوست حیوانات میسازند. در مسافرتهای زمستانی، خانه‌هائی برفی، بنام ایگلو، بعنوان پناهگاه موقت میسازند. برای ایجاد گرما و روشنائی از روغن پیه حیوانات استفاده میکنند. جالبترین اختراع اسکیموها قایق شکاری موسوم به کایاک است که پوشیده از پوست میباشد. در سالهای اخیر، دولت کانادا گله‌های عظیمی از گوزنهای شمالی از سیبریه به سرزمین اسکیموها وارد کرده تا از فقر و گرسنگی و احتمالا انقراض آنان جلوگیری شود. دولت کشمة نیز همین روش را در آلاسکا اتخاذ کرده است. زبان اسکیموئی لهجه‌هائی دارد، اما تفاوت میان آنها فاحش نیست. در میان اسکیموها نظام قبیله‌ای مشخصی وجود ندارد. به روح، بقای پس از مرگ، تابو، وافسون و جادو اعتقاد دارند. شمن (← سمنیه) موسوم به آنگاکوک (āngākok) در نزد ایشان مقام محترمی دارد؛ وی طبیب، دور-کننده‌ی ارواح خبیثه، و موکل بادها است. بسیاری از اسکیموها به مسیحیت گرویده‌اند.

اسگ[8] (eseg)، یوگوسلاوی: ← اوسیک.

آسگارد[9] (āsgārd) [نورس، = خانه‌ی خدایان]، در اساطیر نورس، محلی در آسمان که خدایان (موسوم به اسیر) در آن مقر داشتند. از مناطق عمده‌ی آن والهالا بود.

اسلام، دیانت توحید که در حدود سنه‌ی ۶۱۰ بم بوسیله‌ی محمد ص، پیغمبر عربی هاشمی قرشی، در مکه اعلام شد، و با وجود مخالفت مشرکین قریش و اجبار محمد بهجرت از مکه به مدینه در سنه‌ی ۶۲۲ میلادی، روی‌همرفته در طی مدت ۲۳ سال بعد از بعثت، در طی حیات پیغمبر آن دیانت تقریباً در تمام جزیرة العرب انتشار یافت، و بعد از رحلت محمد بوسیله‌ی خلفا و صحابه و سایر مسلمین تدریجاً در تمام عالم منتشر گشت. لفظ اسلام در قرآن بمعنی مطلق دین خدا (آل عمران ۶۷ ببعد؛ بقره ۱۲۸؛ نساء ۱۲۵) و نیز مخصوصاً بمعنی دین محمد آمده است (آل عمران ۱۹، ۸۵؛ مائده ۳)، و اصل لغوی آن بمعنی تسلیم بحکم حق و رضا بفرمان خداست (بقره ۱۲۸؛ حم ۳۳)، در مقابل جاهلیت و جهل (انعام ۵۴؛ فاطر ۶۳) که کفر و عصیان بشمارست. بعقیده‌ی غالب اهل سنت و شیعه، اسلام غیر از ایمان است، و در واقع هر مؤمن مسلم هست ولکن هر مسلمی مؤمن نیست. اما معتزله و زیدیه و بسیاری از خوارج، برخلاف این قول، معتقدند که هر مسلمی مؤمن هم هست، و در دین بین اسلام و ایمان هیچ تفاوت نیست، و این بحث از موارد اختلاف بین فرق مختلف مسلمین است. اسلام بعقیده‌ی اهل سنت عبارتست از ایمان، صلاة، زکوة، روزه، و حج، و اساس آن، مطابق آنچه در قرآن آمده است، عبارتست از اعتقاد بتوحید خداوند و نبوت محمد و یوم آخر و ملائکه و قرآن و تصدیق رسالت پیغمبران دیگر و نماز و زکوة (بقره ۱۷۸)، و همچنین بجا آوردن روزه و حج بیت الله (بقره ۱۸۳، ۱۹۶)، و جهاد در راه خدا (توبه ۲۹)، و بعضی ازین امور را متکلمین جزو اصول و برخی را جزو فروع دین شمرده‌اند، و در قرآن، که نزد مسلمین وحی خداوند محسوبست، در باب لزوم صلح و تسلیم و مسالمت و مکارم اخلاق و همچنین درباره‌ی ضرورت اجتناب از تکبر و تعصب و شرک و تساوی اخلاق جاهلی نیز مکرر سخن رفته است. غیر از عقاید و اعمال منکور، پاره‌ای امور نیز در اسلام نهی شده، مثل شرک، قتل نفس، شرب خمر، اکل میته و خون و خنزیر، قمار، ربا، لواط، و غیر از اینها، که اجتناب از آنها واجب و ارتکاب آنها حرام و مستوجب مجازات و حدود دنیوی و یا عذاب و عقوبت اخروی است. مآخذ تعالیم اسلام غیر از قرآن، که وحی الاهی و کتاب حکیم شمرده میشود، عبارتست از حدیث و سنت. تأثیر مبادی و تعالیم اسلام در تهذیب و تربیت عرب و رفع عصبیت و تفاخر و نفاق و اختلاف بین آنها در کلام مشهور جعفر ابن ابی طالب که در مهاجرت حبشه به نجاشی گفت منعکس شده است.

توسعه‌ی فتوح اسلام سبب نشر آن در خارج از جزیرة العرب شد، و بتدریج در طی مدتی کوتاه آیین اسلام از سواحل افریقا و بلاد اندلس تا چین و اقاصی هند پیش رفت، و امروز نفوس مسلمین همه‌ی عالم را بیش از یک میلیارد تن در حد شمارش نفرات احصا میکنند، که قسمت عمده‌ی آنها در دو قاره‌ی آسیا و افریقاست. اکثریت مسلمین عالم سنی و پیرو یکی از ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت هستند که مذاهب حنفی، شافعی، مالکی، و حنبلی باشند، و پیروان مذاهب شیعه اقلیت مسلمین محسوب میشوند. تعداد فرق مسلمین بموجب حدیثی که در غالب کتب عقاید و ملل و نحل ذکر شده است ۷۲ فرقه است. مع‌ذلک فرقها و شاخه‌های مختلف دیگر از سنی و شیعه نیز غیر از آنچه در کتب ملل و نحل قدیم ذکر شده است در طی قرون بعد پدید آمده است. اسلام، چنانکه ← ارنست رنان توجه کرده است، یگانه دیانت بزرگ عالم است که در بحبوحه‌ی عهد تاریخ بوجود آمده، و کیفیت تأسیس و ظهور آن از جهت تاریخ محقق است. با اینهمه، بسبب همین تأخر زمانی آن نسبت بسایر ادیان مهم، بعضی از محققان فرنگی آن را اخذ و تلفیقی از سایر ادیان شمرده‌اند، و برخی از آنها

(۱)scopolamine (۲)hyoscine (۳)Escorial (۴)Asquith (۵)skating (۶)Eskilstuna (۷)Eskimo (۸)Esseg (۹)Asgard

بطور مبالغه‌آمیزی آن را تحت تأثیر و نفوذ مسیحیت و نسطوریان دانسته‌اند، و محققان دیگر نیز بعضی تعالیم آن را از ادیان دیگر مأخوذ شمرده‌اند. عقیده‌ی مسلمین آنست که اسلام دیانت الاهی و مبتنی بر وحی الاهی و مکمل و ناسخ دیگر ادیان است، و شباهت تعالیم آن بامبادی ادیان دیگر نیز سببش وحدت مآخذ و منشأ همه‌ی آنهاست که همه بر وحی الاهی مبتنی هستند.

اسلامبول، شهر ترکیه: ← استانبول.

اسلامی، هنر و معماری. اعراب بادیه‌نشینی که در قرن هفتم میلادی، پس از تسخیر سرزمینهای ایران، بین النهرین، سوریه، مصر، افریقای شمالی، و اسپانیا، امپراطوری پهناور اسلامی را بوجود آوردند در کار معماری سبک مشخصی نداشتند. هنر آنها صرفاً جنبه‌ی تزیینی داشت، و اثری از واقعیت و طبیعت در آن دیده نمیشد. چون اسلام ساختن صورت جانداران را منع کرده بود، طراحان مسلمان به ایجاد نقشهائی پرداختند که عنصر اصلی آنها خطوط هندسی بود. دیری نگذشت که در هر سرزمینی معماران و بنایان را بکار گرفتند، و سبکهای معماری محلی‌از قبیل ایرانی، شامی، بیزانسی، و قبطی‌را اساس شیوه‌هائی قرار دادند که حاصل آنها شاهکارهائی چون مسجدهای بزرگ جهان اسلام گردید. در معماری اسلامی، استخوان‌بندی بنا مهمترین قسمت و تزیین و پرداخت رویه‌های بنا گیراترین عنصر آنست، و همین عنصر است که به جلوه‌های گوناگون معماری اسلامی در نقاط مختلف جهان وحدت میبخشد. بناهای مهمی که در قرن هفتم میلادی ساخته شد عبارتند از مسجد عمرو عاص در قاهره، مسجد قیروان در تونس، و قبة الصخره در اورشلیم. پوشاندن رویه‌های بنا با گچبریهای وسیع و کاشیهای رنگارنگ در قرن هشتم میلادی (اواخر قرن اول هق ـ اواخر قرن دوم هق) در سراسر جهان اسلام معمول شد (مسجد اموی دمشق متعلق باین قرن است). ساختمان بزرگترین مسجد جهان، یعنی مسجد قرطبه در اسپانیا، در آغاز کار امویان اندلس در سنوات آخر عمر عبدالرحمان I (ف ۱۷۲ هق) آغاز شد، و بتدریج حدود آن وسعت یافت و بر ساختمانهای آن افزوده شد. در عهد خلفای فاطمی کار معماری در مصر رونق گرفت، و در قرن پنجم هق گنبدسازی بسبک ایرانی در آنجا معمول شد. همراه با ساختمان مساجد، هنرهای تزیینی، خاصه کاشیسازی و مقرنس‌کاری پیشرفت میکرد. درین میان، معماری اسلامی در اسپانیا برنگی دیگر بارور میشد. کاخ عظیم الحمراء (اواسط قرن هفتم هق ـ اواسط قرن هشتم هق) در غرناطه، با حیاطها و تالارهای پرشکوه، و نیز گچبریها، کاشیها، و مقرنسهای بینظیری که برای تزیین آن با هم تلفیق شده، نمونه‌ی زنده‌ای از بناهای فراوان اسلامی در اسپانیاست. پس از پایان حکومت اعراب بر اسپانیا (۸۹۷ هق، = ۱۴۹۲ بم)، نفوذ آنان در معماری و هنر آن سرزمین برقرار ماند.

در قرن هفتم میلادی، ایران میراث هنری مستقلی به جهان اسلام عرضه کرد. شیوه‌ی ساختن طاقهای گوشه‌دار و گنبدهای ضربی آجری، و نیز بکار بردن کاشیهای رنگین برای تزیین رویه‌های بنا شیوه‌ای ایرانی بود. از بناهائی که ساختن آن بدست معماران ایرانی معمول شد مدرسه بود. مدرسه عبارت بود از حیاطی دلگشا، که گردا گرد آنرا حجره‌های طلاب فرا میگرفت، و در برابر هر حجره طاقنمائی بود، و در دو سوی حیاط دو تالار بزرگ قرار داشت که بزرگتر آنها دارای گنبدی نوک‌تیز و پیازی‌شکل بود. این گنبدها، گنبدهای خاص ایرانی بود، و ساختن آنها بخصوص بین قرون هفتم و نهم هق رواج بسیار داشت. در قرون نهم و دهم هق شبستانهای ساده و ستوندار مسجدها جای خود را به تالارهای چهارگوش وسیع و گنبددار داد، که رویه‌های درونی و بیرونی آنها یکسره از کاشیهای رنگین پوشیده بود. طرحها و ترکیب رنگهای این کاشیها به مسجدهای قدیم شکوهی بیمانند بخشیده است. **مسجد کبود** تبریز (۸۷۰ هق) و **مسجد شاه** اصفهان (قرن ۱۲م هق) نمونه‌های درخشانی از این بناها است.

شیوه‌های معماری ایرانی در معماری اسلامی هندوستان نفوذ فراوان کرد، و حتی در سنتهای معماری بومی آن سرزمین مؤثر افتاد. این تأثیر را میتوان در مدخلهای مرتفعی که مناره‌هائی در دو سوی آنها بنا شده، و نیز در گنبدهای پیازی‌شکل و طاقهای گوشه‌دار بناهای هندی مشاهده کرد. اما از کاشیکاری به شیوه‌ی ایرانی فقط برای پوشش رویه‌های درونی بناها استفاده شده است. بکار بردن سنگ و مرمر سفید حالتی حاکی از عظمت و استحکام باین بناها میبخشد، و طرحهای پیچ در پیچ گیرائی که از قطعات کوچک سنگهای رنگارنگ ساخته شده آنها را زینت میدهد. بنای معروف تاج محل در آگره (۱۶۳۰ بم) بهترین نمونه‌ی این نوع معماری است.

در آسیای صغیر، پس از سقوط قسطنطنیه (۱۴۵۳ بم)، ترکان سلجوقی شیوه‌ی معماری بیزانسی را برگزیدند. فقط تغییرات کوچکی در کار گنبدسازی داده شد، و ساختن مناره‌های بلند ظریف و آراستن رویه‌های درونی مسجدها بشیوه‌ی اسلامی معمول گشت. مساجد باشکوه سلطان سلیمان I و سلطان احمد I بترتیب بین سالهای ۵۷-۱۵۵۰ و ۱۴-۱۶۰۸ در قسطنطنیه ساخته شد.

طاقنما از مشخصات سبکهای گوناگون معماری اسلامی است. از اسپانیا تا هندوستان طاقنما به اشکال گوناگون در بناهای اسلامی ظاهر میشود. مقرنس‌کاری نیز یکی دیگر از مشخصات آنست. بناهائی که نمودار سبکهای مشخص اسلامی هستند عبارتند از مسجدها، مقبره‌ها، مدرسه‌ها، کاروانسرا‌ها، کاخها، و گرمابه‌ها؛ و نیز خانه‌های مسکونی، که شیوه‌ی ساختمان آنها تا امروز حفظ شده است. در ساختن خانه‌ها، ایجاد حفاظ در برابر گرما و ایجاد محیطی خلوت و آرام همواره بیش از هر چیز مورد نظر بوده است. اغلب فقط داخل خانه‌ها با گچبری و کاشیکاری آرایش مینشده؛ بام خانه‌ها همیشه تخت بوده، و دیوارهای بیرونی خشک و خالی آنها را فقط درهای ورودی آراسته و شبکه‌هائی پنجره‌مانند از یکنواختی کامل میرهانیده است.

در هنرهای اسلامی جنبه‌های تزیینی محور اصلی بشمار میرود. سبکهای گوناگون هنری در شیوه‌ی تزیینی هنرهای اسلامی تحلیل رفته، و بدینگونه، جهان مستقلی از اشکال و خطوط و رنگها پدید آمده است که‌از دیوار مسجدها و قلعه‌ها، زمینه‌ی نقاشیها، جزئیات مجسمه‌ها، ظروف شیشه‌ای و سفالی، اثاثه‌ی منزل و اشیاء برنزی، اسلحه، و جواهرات گرفته تا خطاطی و کتابسازی‌همه را یکسان در برمیگیرد. مایه‌های اصلی این تزیینات را باید در تمدنهای پیش از قرون وسطی و شرق باستان و در آثار قبایل نیمه متمدن جستجو کرد. افریز بناهای اولیه مانند افریز بناهای بیزانسی و رومیوار (رومانسک) مرکب از نقش جوانه‌های پیچ‌پیچ مو و برگ مو و انگور است، که از ترکیب آن با تصاویر انواع جانوران اشکال گوناگونی بوجود آمده است. در برخی از بناهای عهد عباسیان زیورهائی بچشم میخورد که بی‌شک از منبتکاریهای قبایل چادرنشین شمال مایه گرفته، و عبارت از تصاویر دور از طبیعت برگهای خرماست، که بعدها سبک مستقلی مرکب از خطوط منحنی پیچ‌پیچ و درهم از آن پدید آمد، که جنبه‌ی انتزاعی خالص داشت. نقشهای پیچ‌پیچ تاک و برگ خرما با نقشهای باستانی مشرق در آمیخت، و بخصوص در عهد مغول، بسبب وارد شدن مایه‌های چینی، نیرو و شکوه بسیار یافت.

فلزکاری بخصوص ساختن اسلحه‌ی جنگی زمینه‌ی هنر ترصیع و کنده‌کاری روی فلز بود، و در این کار دمشق و قاهره شهرت بسیار یافتند. هنر سفالگری و کاشیکاری بکمال خود رسید. خطاطی با شیوه‌ی کوفی آغاز شد، و بعدها، با بسط شیوه‌های نسخ و نستعلیق و شکسته، بصورت یکی از پایه‌های هنر اسلامی در آمد. ← ایران، هنر و معماری.

اسلاو[1] (eslāv) یا **سلاو** (slāv)، دسته‌ی نژادی و زبانی وسیعی از مردم، متعلق به خانواده‌ی زبانهای هندواروپائی (← زبان، جدول). معمولا اسلاوها را به سه دسته تقسیم میکنند: اسلاو غربی (لهستانیها، چکها، سلوواکها، وندها، و دسته‌های کوچک دیگر در ش آلمان)؛ اسلاو شرقی (روسها، اوکرائینیها، و روسهای سفید)؛ اسلاو جنوبی (صربها، کروآتها، سلوونها، مقدونیه‌ای ها، و بلغاریها). ظاهراً منشأ اسلاوها ناحیه‌ی کارپات بوده، و در قرن هفتم میلادی پهنه‌ای بین دریای بالتیک، رود الب، دریای آدریاتیک، و دریای سیاه تحت اشغال آنان بود. در قرن نهم به مسیحیت گرویدند، و در قرون وسطی از قسمت شرقی آلمان حالیه رانده شدند. پس از قرن ۱۶م جمع کثیری از آنان در سیبریه مستقر شدند. وقایع تشکیل یافتن روسیه از کشورهای مختلف و توسعه‌ی آن از وقایع عمده‌ی تاریخ قوم اسلاو است.

اسلاوونیا[2] (eslāvoniā)، ناحیه، ش کروآسی، ل یوگوسلاوی، بین رودهای دراوا و ساوا؛ کرسی آن اوسیک. سرزمینی پست ولی جنگلی و حاصلخیز است. در ۱۶۹۹ دولت عثمانی آنرا به مجارستان واگذاشت. از ۱۹۱۸ جزء یوگوسلاوی بوده است. برای تاریخ آن ← کروآسی.

اسلاوی (eslāvi)، نام شاخه‌ای از زبانهای هندو-اروپائی که از جمله شامل روسی، لهستانی، چک، و بلغاری است. ← زبان، جدول.

---

(۱)Slavs (۲)Slavonia

اسلوواکها و اسلوواکی: ← سلوواکها؛ سلوواکی.

اسلیمی (eslimi)، از اجزای مهم طرحهای استیل ایرانی، مرکب از خطوط منحنی مارپیچ که در زمینه‌ی کاشیکاری، گچبری، و نقاشی برنگهای متمایز طرح میشود، و شاخه‌های کوتاه و برگ و گل از ساقه‌ی مارپیچی آن منشعب میگردد. بگفته‌ی برخی از هنرمندان، شباهت طرح اسلیمی

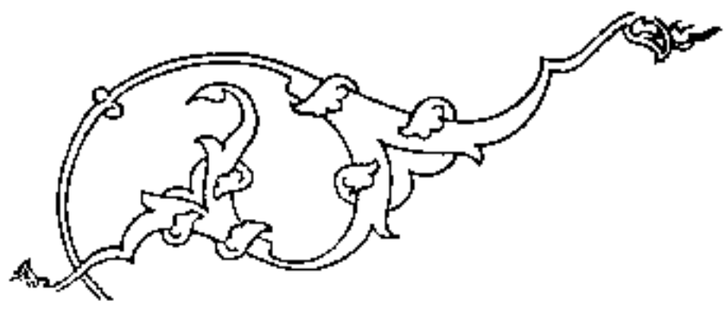

با خرطوم فیل از آنجاست که الگوی اصلی آن سر و خرطوم فیل بوده است. نقاشان قدیم (شاید



بمناسبت مشابهت طرحهای اسلیمی با حروف کوفی ذرهم) میگفتند که واضع این طرح علی ع بوده، و نیز گفته‌اند که نقش اسلیمی اصلا از خط کوفی استخراج شده، و لفظ "اسلیمی" را همان لفظ "اسلامی" دانسته اند (در مقابل طرح ختائی که با مغول از چین به ایران آمده است). مایه‌ی اسلیمی کم‌کم بسط یافته و ازآن اشکال گوناگونی ساخته شده. امروزه بیش از پنجاه شکل اسلیمی وجود دارد. نوعی اسلیمی دیگر هست که بر اساس خزیدن مار طرح‌ریزی شده، و اسلیمی ماری نام دارد. گاه از ترکیب سه نوع اسلیمی کوچک و بزرگ یک "نقشه" ساخته میشود. در استیل ایرانی برخی از این نقشها اسامی خاص دارد. نیز ← ختائی؛ ترنج.



اسلینگن[1] (eslingen)، شهر (جه ۷۷°۲۰۹)، بادن‌وورتمبرگ، جغ آلمان، بر رود نِکار. از مصنوعاتش ماشین‌آلات و منسوجات است. از ۱۲۱۹ از شهرهای آزاد امپراطوری بود؛ در ۱۸۰۳ ضمیمه‌ی وورتمبرگ شد. اتحادیه‌ی سوابی (۱۴۸۸) اینجا تأسیس گردید. دارای قلعه‌ای از قرن ۱۳م است.

آسم[2] (āsm؛ فنس)، حالی که با تنگی نفس همراه است. غالباً منشأ آن برونشیت یا آلرژی است. عامل خاص آلرژی را میتوان با آزمونهای پوستی شناخت.

اسم، حالات، در دستور زبان، ← حالات اسم.

اسماء، علم (elme asmā')، "علم" اسماء الحسنی و اسرار و خواص و تأثیراتی که برای آنها قائل بودند. چنین میپنداشتند که با دانستن خواص نامهای خدا و نوشتن یا خواندن آنها با ترتیب و تشریفات خاص میتوان بهر مقصود نایل شد و از مغیبات هم اطلاع حاصل کرد.

اسماء الحسنی (asmā'o 'l.hosnā) [= نیکوترین نامها]، عنوانی مأخوذ از قرآن مجید (الاعراف ۱۷۹؛ بنی اسرائیل ۱۱۰؛ و غیره) برای نامهای خدا. فرقه‌های اسلامی در باب اسمهای خدا و مسائل مربوط بآن اختلافاتی داشته‌اند، و در این موضوع بتفصیل بحث کرده‌اند. خواندن خدا بنامهائی که منافی کمال مطلق است (مثل عارف، زیرا معرفت مسبوق به غفلت است) جایز نیست. بر طبق حدیثی که ابوهریره نقل کرده "خدا را ۹۹ نام است" و "هرکس این نامها را بداند وارد بهشت میشود". از جمله‌ی اسماء الحسنی نامهای الله، رحمان، رحیم، مَلِک، قُدّوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، خالق، باری، و مصور است، که در آیات ۲۲–۲۴ سوره‌ی حشر در قرآن مجید مذکور میباشد. اسماء الحسنی در نزد مؤمنین همواره احترام بسیار و جنبه‌ی اسرارآمیزی داشته است، و صوفیان ذکرهای خاصی مشتمل بر اسماء الحسنی دارند. نیز ← اسماء، علم.

اسماء بنت عمیس (asmā'e bente omays)، فت ۴۰ هق، زن جعفر ابن ابی طالب، که با او به حبشه مهاجرت کرد. بعد از کشته شدن جعفر در وقعه‌ی مؤته، ابوبکر وی را تزویج نمود. بعد از وفات ابوبکر نیز، اسماء بحباله‌ی نکاح علی ابن ابی طالب در آمد. از هر سه شوهر فرزندان یافت.

اسماء بنت یزید: ← ام سلمه.

اسماء ذات النطاقین (asmā'e zāto 'n.notā-qayn)، فت ۷۳ هق، از مشاهیر زنان اسلام، دختر ابوبکر و خواهر عایشه. گویند جهت شهرت او به ذات النطاقین [= صاحب دو کمربند] آن است که وقتی پیغمبر از مکه به مدینه هجرت میکرد، اسماء توشه‌ای برای راه آن حضرت ساخته بود، و برای بستن آن چیزی حاضر نبود، کمربند خود بگشود، و توشه‌ی پیغمبر را بدان بست، و بدان سبب پیغمبر او را بدان لقب خواند. اسماء بتزویج زبیر ابن عوام در آمد و عبدالله ابن زبیر پسر او بود. بعدها زبیر او را طلاق داد، و اسماء با پسرش عبدالله در مکه میزیست تا عبدالله کشته شد. بعد از قتل عبدالله نابینا شد، و داستان او با حجاج بعد از قتل عبدالله مشهور است.

آسماری، آهک: ← میوسن، دوره‌ی.

اسماعیل[3]، شهر (جه ۱۷°۵۶۹)، جغ اوکرائین، بر دلتای دانوب و بر مرز رومانی. مرکز تجارتی؛ پایگاه دریائی. از قرن ۱۶م از استحکامات ترکیه بود؛ در ۱۷۷۰ و ۱۷۹۰ روسها آنرا تصرف کردند. در ۱۸۱۲ به روسیه واگذار شد، و دنباله‌ی تاریخ آن همان تاریخ بارابی است.

اسماعیل یا اسمعیل (هردو esmā'il) [عبری، = آنکه خدا او را شنید]، اسم برای مرد. در کتاب حاضر این نام همه‌جا بصورت اسماعیل ضبط شده است.

اسماعیل یا اسمعیل، پسر ابراهیم از هاجر، نابرادری اسحاق. بعلت حسد ساره (زن دیگر ابراهیم) وی ناچار شد اسماعیل و مادرش را بجای دوری ببرد (بگفته‌ی تورات بئرشبع، و بگفته‌ی منابع اسلامی مکه). اسماعیل در سرزمین جدید با مادرش ماند، و خدا وسایل آسایش او را فراهم آورد، و (بنا بر روایات اسلامی) با کومک پدرش خانه‌ی کعبه را بعنوان اولین خانه‌ی خدا ساختند، و اعراب از او پیدا شدند، همانگونه که عبرانیان از نابرادری او اسحاق پدید آمدند. به گفته‌ی منابع اسلامی، ابراهیم مأمور شد فرزندش اسماعیل (ملقب به ذبیح) را ذبح کند، و چون کمر به انجام مأموریت بست، خداوند بوسیله‌ی یکی از فرشتگان او را از این کار باز داشت؛ تورات اسحاق را ذبیح میداند. (پیدایش ۱۶.۴–۱۶؛ ۱۸.۱۷–۲۶؛ ۲۱.۸–۲۱؛ ۲۵.۹، ۱۲–۱۷؛ ۲۸.۹؛ اول تواریخ ۱.۲۹–۳۰. قرآن: بقره ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴؛ آل عمران ۷۸؛ نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۶؛ ابراهیم ۴۱؛ مریم ۵۰؛ انبیاء ۸۵؛ ص ۴۸).

اسماعیل‌آباد، آبادیی واقع در جلگه‌ی ساوجبلاغ، غ تهران، ۴۰ کیلومتری جغ کرج، که تپه‌ی حاوی آثار پیش از تاریخ آن، بنام موش‌لان (muślān)، در ۱۳۳۷ هش بوسیله‌ی اداره‌ی کل باستانشناسی حفاری علمی شد. ظروف ماقبل تاریخ و دیوار خشتی و قبور مختلف آن عهد کشف گردید.

اسماعیل ابن احمد، امیر سامانی: ← اسماعیل سامانی.

اسماعیل ابن جعفر، فت ۱۴۳ هق، پسر امام جعفر صادق، که فرقه‌ی اسماعیلیه بدو منسوبست. اسماعیل، پنج سال پیش از وفات پدر، در مدینه درگذشت، و در مقبره‌ی بقیع الغرقد (baqi'o 'l.qarqad) مدفون شد.

اسماعیل ابن سبکتکین: ← اسماعیل غزنوی.

اسماعیل ابن لؤلؤ، امیر مستقل موصل؛ پسر بدرالدین لؤلؤ. بعد از پدر، در سنه‌ی ۶۵۷ هق بامارت موصل نشست. در ۶۶۰ حکومت او بدست مغول برافتاد.

اسماعیل ابن نوح، ابوابراهیم، شاهزاده‌ی سامانی: ← منتصر سامانی.

اسماعیل ابن یاقوتی، فت رمضان ۴۸۶ هق، از امرا و شاهزادگان سلاجقه و پسر امیر یاقوتی. وی خال برکیارق و پسرعم پدرش ملکشاه سلجوقی بود. در منازعه‌ی بین برکیارق و محمود، ترکان خاتون وی را وعده داد که اگر برکیارق را شکست دهد بحباله‌ی نکاح او درآید، و ساز و برگ جنگ نیز جهت او فرستاد. در نزدیک کرج بین برکیارق و اسماعیل ابن یاقوتی جنگ روی داد، و اسماعیل شکست خورده منهزم شد، و نزد خواهر خود زبیده خاتون رفت (رجب ۴۸۶) که مادر برکیارق بود. اما برکیارق بر او دست یافته او را بکشت.

اسماعیل ابن یسار (yasār)، معروف به **نسائی** (nasā'i)، فت ۱۳۰ هق، شاعر ایرانی‌الاصل عربی زبان. با عبدالملک ابن مروان و خلفای دیگر اموی معاصر بود، و تا آخر ایام بنی امیه میزیست. مسلک شعوبی داشت، و در اشعار خود

(1)Esslingen (2)asthma (3)Izmail

غالباً بستایش ایرانیها میپرداخت، و به نسب و نژاد خویش افتخار مینمود.

اسماعیل ابن یوسف عادلشاه: ← عادلشاهیه.

اسماعیل بزاز، دلقک و مسخره‌ی معروف عهد ناصرالدین شاه قاجار و سردسته‌ی عده‌ای مطرب در تهران. اصلا بزاز بود، ولی چون مرد بذله‌سنج و شوخی بود، ابتدا در مجالس رفقا و بتدریج در محافل اعیان راه یافت، و با شوخیهای خود آنها را میخنداند، و بالاخره سردسته‌ی عمله‌های طرب گردید. چون مطربی شغل شریفی نبود، و اسماعیل هم ذاتاً طبعی شریف داشت، کسب خود بزازی را تا پایان عمر خود نگاه داشت. در آخر عمر به مکه رفت، و در خیابان اسماعیل بزاز (مولوی حالیه) در ج تهران مسجدی ساخت که بنام او معروف است، و از اموال خود موقوفه‌ای برای آن تعیین کرد. اسماعیل بزاز و کریم شیره‌ای معاصر یکدیگر و از دلقکها و بذله‌گوهای عهد ناصرالدین شاه بودند.

اسماعیل پاشا، ۱۸۳۰–۹۵، خدیو (۱۸۶۳–۷۹) مصر؛ پسر دوم ابراهیم پاشا و جانشین سعید پاشا. سلطان عبدالعزیز، پادشاه عثمانی، در ۱۸۶۷ عنوان خدیو باو داد، و وی اولین کس از اعقاب محمد علی پاشا است که عنوان خدیو یافت. اسماعیل پاشا افکار اصلاحی زیاد داشت، و قسمتی را عملی کرد. خطوط آهن و ترعه‌های آبیاری را بسط و تعلیمات را توسعه داد. در ۱۸۶۹ کانال سوئز را با حضور امپراطور اتریش با شکوه و جلال فراوان افتتاح کرد. در نتیجه‌ی جلال‌پرستی و طرحهای وسیع وی، قروض مصر که در آغاز کار او ۳ میلیون لیره‌ی انگلیسی بود در ۱۸۷۶ به 100 میلیون لیره بالغ شد. سرانجام، چون دیگر کسی باو وام نمیداد، در ۱۸۷۵ سهام مصر را در کانال سوئز به مبلغ ۳٬۹۷۶٬۵۸۲ لیره به انگلستان فروخت، و دولتین انگلستان و فرانسه نظارت دوجانبی (انگلیسها بر عایدات و فرانسویها بر خرج) در مصر برقرار کردند. در ۱۸۷۹ خلع شد، و از آنجا به ناپل و بعد به قسطنطنیه رفت و در همان جا وفات یافت. بعد از او پسرش توفیق پاشا به خدیوی رسید.

اسماعیل جدید الاسلام، حاجی آقا: ← حکیم الممالک، میرزا علینقی.

اسماعیل جرجانی، طبیب؛ ← جرجانی.

اسماعیل جوهری: ← جوهری.

اسماعیل خان فیلی (feyli)، از رؤسای الوار و والی لرستان در اواخر عهد نادر شاه افشار. بهمراه علیمردان خان بختیاری، یک چند در شوشتر و خوزستان با کریم خان زند جنگ کرد، و عاقبت پس از زد و خوردی چند، از پیش کریم خان گریخته با علیمردان خان به بغداد رفت، و چندی بعد از آنجا، بکومک پاشای بغداد و بهمراهی مصطفی خان بیگدلی، عازم ایران گشت، و شخصی مجهول النسب را که مدعی انتساب به صفویه بود بنام سلطان حسین ثانی برداشته به ایران آمد. اما خیال آن دو از پیش نرفت، و جمعیت آنها پراکنده شد، و کریم خان آنها را شکست داد. پس از آن، اسماعیل خان با علیمردان خان بحدود بختیاری رفت، و با کومک علیمردان خان سعی کرد شیخعلی خان و محمد خان زند را اسیر کند، و کریم خان را بدام آورد. اما شیخعلی خان بلطائف الحیل بگریخت، و محمد خان بتدبیر و جلادت علیمردان خان را هلاک کرد، و از دست آنها بیرون جست، و اسماعیل خان نیز از آن میان فرار کرد. چندی بعد از آن، کریم خان بقصد تنبیه اسماعیل خان از طریق سیلاخور به خرم‌آباد رفت، و اسماعیل خان بحدود پشت کوه و سرحد روم (= عثمانی) فرار کرد.

اسماعیل‌زالی، طایفه؛ ← شه‌بخش.

اسماعیل‌زهی، طایفه؛ ← شه‌بخش.

اسماعیل سامانی [ابو ابراهیم اسماعیل ابن احمد سامانی]، شوال ۲۳۴–۱۴ صفر ۲۹۵ هق، دومین امیر (۲۷۹–۲۹۵ هق) از امرای سلسله‌ی سامانی. در فرغانه بدنیا آمد. از سال ۲۶۰ تا ۲۷۹ هق از جانب برادرش نصر ابن احمد در بخارا امارت کرد، و بعد از وفات برادر نیز، که امارت تمام ماوراء النهر بدو رسید، همچنان در بخارا ماند، و در سال ۲۸۰ هق خلیفه فرمان امارت ماوراء النهر بدو داد. در همین سال اسماعیل به طراز لشکر کشید و آنجا را فتح کرد. در ۲۸۷ با عمرو لیث صفاری که بقصد مبارزه با او آمده بود روبرو شد، و او را در بلخ اسیر نمود. اما محمد ابن زید، پادشاه طبرستان، مدعی امارت خراسان شد و سردار سامانی، نامش محمد ابن هارون، وی را شکست داد، ولی خود عصیان کرد، و اسماعیل خود بدفع وی پرداخت، و ری و قزوین را ضمیمه‌ی قلمرو خویش ساخت (۲۸۹ هق). هجوم ترکان را که از جانب مشرق آمده بودند در سنه‌ی ۲۹۱ دفع کرد. در بخارا وفات یافت، و در همانجا مدفون شد.

اسماعیل شاه ابن برهان شاه: ← نظام‌شاهیه.

اسماعیل I صفوی یا شاه اسماعیل اول صفوی، ۲۵ رجب ۸۹۲–۱۹ رجب ۹۳۰ هق، مؤسس و اولین پادشاه (۹۰۵–۹۳۰ هق) صفوی؛ پسر شیخ حیدر ابن شیخ جنید، از خاندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی. وی در سال ۹۰۵ هق بهمراهی جمعی از مریدان و مخلصان پدر شروان را و در سال ۹۰۷ تبریز و آذربایجان را گرفت. بعد مازندران را تسخیر نمود، و در ۹۱۰ اصفهان و یزد و کرمان و جنوب خراسان را گرفت، و در ۹۱۴ بغداد و دیار بکر را از دست خاندان آق قوینلو بیرون آورد، و در هویزه بقلع و قمع غلاة مشعشعی (← مشعشعیان) پرداخت، و در بازگشت به آذربایجان تبا باکو و دربند قفقاز پیش رفت. در ۹۱۶ هق، در طاهرآباد (نزدیک مرو) با شیبک خان ازبک جنگید و او را کشت، و بدینگونه حدود قلمرو خود را تا به جیحون رسانید. در ۹۱۸ هق باتفاق ظهیرالدین بابر به ماوراء النهر لشکر کشید، اما از ازبکان شکست خورد و سردار او موسوم به نجم ثانی کشته شد، و خراسان دوباره دستخوش تاخت و تاز ازبک گشت. در ۹۲۰ هق، سلطان سلیم خان I، پادشاه عثمانی، که برادرش سلطان مراد از بیم او بایران پناه آورده بود، از راه ارمنستان به ایران لشکر کشید، و در دشت چالدران، شاه اسماعیل با او جنگی سخت کرد، و دلاوریهای بسیار از خود نشان داد. اما بسبب آنکه سپاه عثمانی مجهز بتوپ و تفنگ بود، و لشکر ایران اسلحه‌ی آتشین نداشت، سرانجام شاه اسماعیل با وجود رشادت و شهامت بسیاری که از خود نشان داد مغلوب شد، و سلطان سلیم تبریز را گرفت؛ اما چند روزی بیش در آنجا نماند، و مردم تبریز ترکان او را آزار نمودند، و او آخر مجبور شد از خاک ایران خارج شود، و گرفتاریهائی که در خاک بالکان برای او پیش آمد سبب شد که دوباره مجال توجه به ایران نیابد. باری، شاه اسماعیل، پس از آنکه سلطان سلیم از تبریز خارج شد، به آذربایجان بازگشت، و دیگربار در نواحی شمال بین النهرین و بلاد ارمنستان و گرجستان کر و فری کرد، و در ۹۲۳ هق، برای آنکه شکست چالدران را تلافی کند، در صدد اتحاد با ماکسیمیلیان، امپراطور اطریش، و مذاکره با پاپ لئوی X برآمد که بجائی نرسید. عاقبت در ۱۹ رجب سال ۹۳۰ هق، هنگام مراجعت از یک سفر تفریحی، در حدود شکی به بیماری حصبه مبتلا شد و در سن ۳۸ سالگی در حدود سراب آذربایجان وفات کرد، و در مقبره‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی مدفون شد. شاه اسماعیل پادشاهی سلحشور و تَشتوه و خوش‌اندام و چالاک و برازنده بود، و بجنگ و شکار رغبت و علاقه‌ی بسیار داشت. لشکریان و مریدانش غالباً او را بجان میپرستیدند، و در راه او جان‌نثاری و فداکاری بی‌ریا میکردند. شاه اسماعیل در ترویج مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری سعی بسیار ورزید، و در سب و لعن خلفای سه‌گانه اصرار زیاد نمود، و حتی در دفع و طرد اهل سنت، بر فقها و علمای آنها نیز ابقا نکرد. شاه اسماعیل قریحه‌ی شاعری نیز داشت و با تخلص خطائی اشعار ترکی و فارسی میگفت.

اسماعیل II صفوی یا شاه اسماعیل دوم، ح ۹۴۲–۹۸۵ هق، سومین پادشاه (۹۸۴–۹۸۵ هق) از سلسله‌ی صفویه؛ پسر شاه طهماسب I صفوی. چون شاه طهماسب وجود او را در دربار و بین اردو مصلحت نمیدید، در سال ۹۶۳ هق وی را یک چند بولایت هرات فرستاد. اما چندی بعد معزولش کرد، و بقلعه‌ی قهقهه فرستاد. وی تا پایان حیات پدر در زندان بود، و بعد از مرگ او، که سلطان حیدر میرزا بداعیه‌ی سلطنت برخاست، وی باهتمام خواهرش پریخان خانم از زندان بیرون آمد و بسلطنت رسید (۲۷ جمادی الاول ۹۸۴). وی پادشاهی خودخواه و زردوست و بیرحم و خونخوار بود. بسبب انحراف و خشونتی که بسبب طول مدت زندان (که گویند ۱۹ سال و شش ماه و ۲۰ روز زندانی بوده است) بر مزاج وی استیلا یافته بود، عده‌ای از امرای قزلباش و بیشتر شاهزادگان صفوی را، از بیم آنکه شاید بر خلاف وی توطئه‌ای اندیشند، هلاک کرد. شاه اسماعیل II، بنا بر مشهور در مذهب شیعه نیز تعصبی نداشت، و سب و لعن خلفای سه گانه را منع میکرد. در ۱۳ رمضان سال ۹۸۵، در خانه‌ی یکی از ملازمانش که در جنب قصر سلطنتی واقع بود، او را از افراط در شراب و افیون مرده یافتند، و گفته‌اند که در شیره‌خانه‌ای او را مسموم کرده بودند.

اسماعیل III صفوی یا **شاه اسماعیل سوم،** شهرت **سید ابوتراب،** از شاهزادگان دست‌نشانده‌ی امرای بعد از نادر؛ پسر سید مرتضی صدر الممالک و نواده‌ی دختری شاه سلطان حسین صفوی.

علیمردان خان بختیاری او را در اصفهان بتخت نشانید (۱۱۶۳–۱۱۶۵ هق)، و او یک چند تحت حمایت وی بود. سپس، در جنگی که بین علیمردان خان و کریم خان زند روی داد، وی به کریم خان زند پیوست و آخر از کریم خان گریخت و نزد محمد حسن خان قاجار رفت. باز دیگربار نزد کریم خان رفت، و کریم خان او را حرمت کرد، و در آباده جهت او منزلی معین کرده مخارج او را میفرستاد. شاه اسماعیل III هم اوقات خود را در آنجا به صنعت چاقوسازی میگذرانید، و گاه از ساخته‌های دست خود جهت کریم خان هدیه‌ای میفرستاد.

اسماعیل علی نوبختی، ابوسهل: ← نوبختیان.

اسماعیل غزنوی یا **اسماعیل ابن سبکتکین،** پادشاه غزنه از سلسله‌ی غزنویان آل ناصر. وی بعد از پدرش سبکتکین، بموجب وصیت او، در غزنین بامارت نشست. اما امارت او طولی نکشید، و برادرش سیف‌الدوله محمود (← محمود غزنوی) در بلخ بدعوی ملک برخاست، و بکومک عمش بفراجق و بهمراهی و پایمردی برادرش نصر ابن ناصرالدین بر اسماعیل دست یافت، و او را امان داده نخست با خود در امارت شریک ساخت؛ اما اندکی بعد بر او بدگمان گشته او را بزندان افکند، و اسماعیل در زندان وفات یافت. اسماعیل قریحه‌ی شاعری و نویسندگی داشته، و گویند روزهای جمعه بمنبر میرفته است.

اسماعیل وراق هروی: ← ازرقی هروی.

اسماعیلیان، از شعب کردان شبانکاره.

اسماعیلیه، شهر (جه ۳۳۸'۶۸)، مصر، بر میان ترعه‌ی سوئز. در ۱۸۶۳ توسط لسپس بعنوان پایگاه ساختمانی ترعه‌ی سوئز تأسیس شد.

اسماعیلیه یا **اسمعیلیه** (هر دو esmāʿiliyye)، فرقه‌ای از شیعه که امامت را بعد از امام جعفر صادق (فت ۱۴۸ هق) حق پسر بزرگ او اسماعیل ابن جعفر (فت ۱۴۳ هق) میدانند، و آنرا هم به اسماعیل ختم میکنند، مگر شعبه‌ی قرامطه از این فرقه که امامت را منتهی به پسر او محمد ابن اسماعیل میشمردند. فرقه‌ی اسماعیلیه در قرن دوم قم تأسیس شد، و این فرقه در طی تاریخ، بجهات متفاوت و گاه در بلاد مختلف، بنامهای گوناگون، مانند فاطمیان، باطنیان (bāteniān) یا باطنیه، تعلیمیه (taʿlimiyye)، فدائیان، حشیشیه، سبعیه (sabʿiyye) یا هفت‌امامی (haftʿemāmi)، ملاحده (malāhede)، و حتی قرامطه مشهور شده‌اند، هر چند قرامطه عنوان خاص فرقه‌ی مجزا و مستقلی از آنها است. بقایای اسماعیلیه هنوز در سوریه (سلمیه و طرطوس) و ایران (خراسان و کرمان) و افغانستان (بدخشان و شمال جلال‌آباد) و ترکستان و هند و مشرق افریقا وجود دارند.

تاریخ. اگر چه اسماعیل ابن جعفر در واقع مؤسس فرقه‌ی اسماعیلیه نیست، و تأسیس و تبلیغ این فرقه را بشخصی موهوم و مجعول مشهور به قداح نسبت داده‌اند، و ظاهراً اکثر اسماعیلیه بعد از وفات اسماعیل و بهر حال در حیات امام جعفر صادق در باب امامت اسماعیل ابن جعفر اصرار کرده‌اند، لیکن بهر حال، بسبب اعتقاد به امامت اسماعیل، بعنوان اسماعیلیه مشهور شده‌اند. این فرقه‌ی شیعه، که از آنها بنام "الاسماعیلیة الخاصة" تعبیر شده، ظاهراً در اوایل تأسیس خود، یعنی در قرن دوم هق، در مبادی و اصول با سایر فرق شیعه تفاوت چندانی نداشته‌اند، الا اینکه إقدام امام جعفر صادق را در عزل اسماعیل (بنا بر مشهور بسبب شربه خمر) از امامت و نصب پسر دیگر خود موسی ابن جعفر را بجای او جایز نمیدانستند، و حتی شرب خمر را برای امام معصوم منصوص مضر به امامت او نمیشمردند، و تغییر و بداء را هم در تعیین امام روا نمیشناختند. بهر حال، اسماعیلیه در اوایل حال چندان موقع و شهرت مهمی نداشتند، ولیکن بعدها، و مخصوصاً در حدود قرن سوم هق ببعد، این فرقه بتدریج صاحب مقالات (← مقاله) خاص شدند، و از اولاد اسماعیل یکی، بنام محمد ابن اسماعیل، معروف به محمد مکتوم، بحدود دماوند رفت، و اعقاب او چندی در خراسان و قندهار بنشر دعوت خویش پرداختند، و عاقبت به هند رفتند؛ و پسر دیگر اسماعیل، نامش علی، به شام و مغرب رفت و در آنجا به تبلیغ دعوت اهتمام نمود. باری، اعقاب اسماعیل، که ائمه‌ی مستور بودند، از مساکن خویش داعیان باطراف گسیل میکردند، و طریقه‌ی اسماعیلیه را ترویج مینمودند. در حدود سنه‌ی ۲۹۷ هق، عبیدالله ابن محمد نام، ملقب به مهدی، که خود را از اولاد فاطمه‌ی زهرا و از اعقاب محمد ابن اسماعیل ابن جعفر میدانست، در شمال افریقا به دعوی خلافت برخاست، و بترویج مبادی اسماعیلیه پرداخت، و اعقاب او نیز همچنان در این امر اهتمام تمام بجای آوردند، و دستگاه تبلیغاتی مرتبی را برای جلب عامه بوجود آوردند. مخصوصاً هشتمین خلیفه‌ی فاطمی مصر (← فاطمیان)، بنام مستنصر، بر ضد خلیفه قائم عباسی بتحریک پرداخت و بوسیله‌ی یکی از پیروان خویش، نامش ارسلان بساسیری، او را از بغداد براند. اما ظهور طغرل بیگ و ورود او به بغداد خلافت عباسیان را نجات داد. مع‌هذا، دُعاة و مبلغین فاطمیان در بلاد عراق و ایران بنشر و ترویج طریقه‌ی اسماعیلیه اهتمام کردند، و حتی در عهد سامانیان در ماوراء النهر و خراسان نیز پیشرفت‌هائی نموده بودند، و بعضی از امرای سامانی (مثلا ابوعلی سیمجور و امیرک طوسی) باین مذهب تمایل یافته بودند. در عهد غزنویان نیز با وجود آنکه محمود غزنوی و پسرش مسعود غزنوی در دفع و تعقیب آنها اهتمام داشتند، و قتل تاهرتی، فرستاده‌ی خلیفه‌ی فاطمی، بوسیله‌ی محمود و قتل حسنک وزیر بدست مسعود نمونه‌ی آن است در بعضی بلاد بنشر دعوت پرداختند، و در اوایل عهد سلاجقه، ناصرخسرو علوی، شاعر معروف، در عهد مستنصر فاطمی، یک چند در خراسان، با وجود مخالفت شدید اهل سنت، بنشر دعوت اسماعیلیه پرداخت، و در اصفهان عبدالملک عطاش و پسرش ابن عطاش بنشر دعوت اشتغال جستند. عاقبت با ظهور حسن صباح دعوت "جدیده"ی اسماعیلیه در ایران نیز رواج و انتشاری تمام یافت.

این اسماعیلیه‌ی ایران به اسماعیلیه‌ی جدید یا شیعه‌ی نزاریه معروفاند، و علت آنست که مستنصر ابتدا پسر بزرگ خود نزار را به امامت برگزید، و بعد او را عزل کرده پسر دیگرش مستعلی را امام کرد، و بعد از مستنصر، بین نزار و مستعلی رقابت درگرفت، و اسماعیلیه‌ی عراق و ایران بر خلاف اسماعیلیه‌ی شام و مصر و افریقا، که امامت مستعلی را قبول کردند، همچنان به امامت نزار قائل شدند، و بعد از کشته شدن نزار، شیعه‌ی او نواده‌اش را پنهانی به الموت بردند و پروردند، و بوسیله‌ی حسن صباح بنشر آن دعوت پرداختند، و دولت خداوندان الموت یا کیاهای الموت را تشکیل دادند، و فدائیان آنها در خراسان و عراق وحشت و اضطراب سخت در بین مسلمین بوجود آوردند (← علوی مدنی)، و حتی یکبار سنجر را و یکدفعه صلاح‌الدین ایوبی و همچنین یکبار امام فخر رازی را تهدید کردند، و خلیفه مسترشد و خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر و هم ظاهراً قزل ارسلان (اتابک آذربایجان) را بقتل آوردند، و در جنگهای صلیبی، بعضی از امرای مسیحی را هلاک کردند. بعد از سقوط الموت بدست هولاکو خان در سنه‌ی ۶۵۴ هق با وجود تصریح جوینی در تاریخ جهانگشای به قلع و استیصال رکن‌الدین خورشاه و اولاد او ائمه‌ی اسماعیلیه‌ی جدید بطور مستتر و متواری در آذربایجان و عراق و فارس همچنان فعالیت کردند، و تا ظهور آقاخان محلاتی، مطابق یکی از روایات خودشان، ۱۸ تن امام داشته‌اند که فهرست نام و تواریخ و سنین آنها در کتب اسماعیلیه آمده است، و البته این ائمه تا عهد آقاخان مستور بوده‌اند، و بین آنها و اتباعشان بیشتر رابطه‌ی مریدی و مرادی بوده است، و مع‌هذا از زحمت رقبا و مدعیان نیز آسوده نبوده‌اند.

بعضی از مسلمین، بسبب عداوت و نفرتی که نسبت به اسماعیلیه داشته‌اند، آنها را با زنادقه و خرمدینان و سپیدجامگان و سرخ‌علمان یکی شمرده‌اند، و عده‌ای هم بجهت رضای خلفای عباسی آنها را کافر و فاسق و إباحی و مجوسی و ثَنَوی خوانده‌اند، و نه فقط علمای اهل سنّت در طعن باطنیه‌ی اسماعیلیه افراط و در نسب فاطمیان طعن کرده‌اند، بلکه شیعه نیز، با وجود سکوت سید رضی از طعن بآنها، غالباً درین باب نسب آنها را مجعول شناخته‌اند. در هر حال، اسماعیلیه در نزد عامه‌ی مسلمین منفور و مطعون بوده‌اند، در صورتیکه قطع نظر از کشتارها و فَتْکهای [= ترورهای] آنها، آنگونه که از آثار و اخبار خودشان برمی‌آید، دستگاه آنها لااقل بدان حد که دشمنانشان تصویر کرده‌اند زشت و منفور نبوده است، و عقاید و آراء آنها، که از آثار ناصرخسرو و ابویعقوب سجستانی و حمید الدین کرمانی و ابوحاتم رازی و مؤید شیرازی بر میآید، حکایت از تمسک آنها به محبت اهل بیت و توجه آنها به زهد و پارسائی دارد، و مطالعه‌ی آثار آنها بخوبی نشان میدهد که، برخلاف تهمتهای عامه، اسماعیلیه بهیچوجه در باب توحید و نبوت و قرآن اهل تردید و شک نبوده‌اند، نهایت آنکه مانند حکما و معتزله‌ی اسلام، آن عقاید را، از طریق قول به باطن احکام و تأویل ظاهر آن، رنگ فلسفی میداده‌اند (← اخوان الصفا)، و در آن عقاید فلسفی و کلامی آنها، که خودشان "حقایق" میخوانند، تأثیر غیر مستقیم پلوتینوس (فلوطین) و افلاطونیان جدید و همچنین نفوذ آیین مانی و مخصوصاً نفوذ آیین مسیح (که غالباً گویا به اصل اناجیل بطور مستقیم رجوع میکرده

اند) محسوس و مشهود است، و در آثار اسماعیلیه‌ی جدید، علی الخصوص در ایران و هند، نفوذ تصوف هم قابل ملاحظه است. در باره‌ی ضرورت شناخت امام زمان و لزوم تبعیت محض از او نیز عقاید مخصوص دارند، و خلفای فاطمی را امام میدانند، و مراتب چهارگانه برای مدارج سیر اهل باطن قائلند، که نزد فاطمیان بترتیب عبارتند از مستجیب (mostajib)، مأذون، داعی، حجّت، و بعد از مرتبه‌ی حجت، مقام امام است، و سپس مقام اساس، و بعد از آن مقام ناطق است، که جمعاً هفت درجه میشود، و این مدارج و عناوین آنها در نزد نزاریه و پیروان حسن صباح البته با آنچه ذکر شد تفاوت دارد.

آسمان، یکی از ایزدان (← ایزد) آیین زردشتی، مظهر آسمان، و موکل بروز بیست و هفتم (موسوم به آسمان) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

آسمان، در دین و ادبیات مسیحی، ← بهشت.

آسمان[1]، گنبد ظاهری که بالای زمین دیده میشود، و زمینه‌ی ابرها و خورشید و ماه و ستارگان است. رنگ آبی روشن آسمان در روز ناشی از اینست که ذرات خرد غبار و بخار موجود در جو زمین بعضی از امواج نور را جذب و برخی را پراکنده میکنند. امواجی که طول موج آنها بیشتر است (قرمز و زرد) بآسانی از میان این ذرات میگذرند، ولی اشعه‌ی کوتاهتر (آبی) پراکنده میشوند. هر چه مقدار غبار و ذرات کمتر باشد، مقدار اشعه‌ی پراکنده‌شده کمتر، و بنا بر این، رنگ آبی آسمان صافتر است. زیادی غبار، و مخصوصاً غبار دانه‌درشت، سبب میشود که، علاوه بر شعاع آبی، شعاعهای دیگر نیز پراکنده شوند، و در این صورت، آسمان پریده رنگ و سفیدفام و مه‌مانند میشود. هر وقت و هر جا که ذرات غبار کمتر باشد (هنگام صبح، در فصل زمستان، پس از باران، و هنگام رؤیت آسمان از بالای کوه یا از روی اقیانوس) رنگ آبی آسمان روشنتر خواهد بود. نیز ← کره‌ی آسمان؛ غبار.

آسمان‌آباد، دهستان (جم ۲٬۷۵۰) بخش شیروان و چرداول، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای 10(ه) آبادی کوهستانی و سردسیر میباشد. محصولاتش گندم و توتون و شغل عمده زراعت و گله‌داری است. زبان محلی کردی است.

آسمان‌پیسه[2] (pise-)، آسمان پوشیده با توده‌های جُدای گِردِ کوچکِ ابر که در فواصل بین آنها آسمان آبی پدیدار است.

آسمانخراش[3]، بنائی دارای ارتفاع زیاد و اسکلت فولادی و مخصوصاً عماراتی ازین قبیل که از اواخر قرن ۱۹م در کشمة بر پا شد. توسعه‌ی قسمتهای مختلف علم و فن مکانیک در ربع آخر قرن ۱۹م در پیدایش و تکامل آنها مؤثر بود. اولین بنای بلند و با اسکلت فولادی که در جهان ساخته شد آسمانخراش ده‌طبقه‌ی شهر شیکاگو بود، که طرح آن در ۱۸۸۳ ریخته شد. امروزه ساختن بناهای صدطبقه کاری عادی است. بلندترین آسمانخراش جهان امپایر ستیت بیلدینگ است. در تجشم نیز آسمانخراشهائی ساخته شده که از آنجمله دانشگاه مسکو است.

آسمانسنگ[4]: ← شهابسنگ.

آسمانکان[5]: ← شهابسنگ.

آسمان‌نما: ← پلانتاریوم.

اسمرا[6] (asmarā) یا **اسمره** (asmara)، شهر (جم ح ۱۲۰٬۰۰۰؛ فرازا ح ۲٬۳۴۵ متر)، پایتخت اریتره. در ۱۸۹۷ بجای بندر مصوع پایتخت شد؛ با راه آهن بآن مرتبط است.

اسمردیس (esmerdis)، صورت فارسی لفظ سمردیس، نام یونانی **گوماتا**.

اسمره، پایتخت اریتره: ← اسمرا.

اسمز[7] یا **اسموز** (هر دو osmoz؛ فنس)، عبور مایعات و گازهای موجود در یک حلال از یک غشاء. غشاءهائی که عمل اسمز در آنها انجام میگیرد بر دو نوعند، تراوا و نیمتراوا (← غشاء نیمتراوا). غشاءهای تراوا خلل و فرج نسبةً درشت دارند، و هم ماده‌ی حلال و هم جسم محلول از آنها میگذرند. غشاءهای نیمتراوا بعضی از مواد سازای یک محلول را از خود عبور میدهند، و بعضی از مواد را متوقف میکنند. وقتی یک حلال خالص بواسطه‌ی غشائی نیمتراوا، که فقط مولکولهای حلال را از خود عبور میدهد، از محلول جدا شود، اختلاف فشاری در دو طرف غشاء تولید میشود. **فشار اسمزی** فشاری است که باید به محلول وارد شود تا گذشتن حلال از غشاء نیمتروا متوقف گردد. فشار اسمزیِ محلولهای رقیق تقریباً شبیه فشار گازها است. اسمز در زندگی نباتی و حیوانی کمال اهمیت را دارد. یاخته‌های گیاهی و حیوانی، بواسطه‌ی عمل اسمز، مواد لازم برای ادامه‌ی زندگی را میگیرند، و نیز بوسیله‌ی اسمز، فضولاتی را که در داخل آنها جمع میشود خارج میکنند.

اسمعیل (esmāʿil). این نام بتنهائی و در ترکیب و نیز مشتقات آن درین کتاب همه جا بصورت اسماعیل نوشته شده. مثلا برای اسمعیلیه ← اسماعیلیه.

اسمعیلیه: ← اسماعیلیه.

اسموز: ← اسمز یا اسموز.

اسمهان (asmahān)، ۱۹۱۲–۴۸، بانوی آوازه‌خوان؛ تبعه سوریه و ساکن مصر. در فیلمهای غرام و انتقام و انتصار الشباب نقش عمده با او بود. صفحات چندی از او باقی است (از جمله لیالی الانس، بأبی انت و امی). در جنگ II در دستگاه جاسوسی انگلستان کار میکرد. در حادثه‌ی اتوموبیل کشته شد.

اسمیت[8] (esmit) یا **اسمیث.** برای اعلام انگلیسی که باین صورت میشناسید به سمیث رجوع کنید.

اسمیث[8] یا **اسمیت.** برای اعلام انگلیسی که باین صورت میشناسید به سمیث رجوع کنید.

اسن[9] (esen)، شهر (جم ۷۰۲٬۲۷۰)، نوردراین-وستفالن، لغ آلمان. مرکز ناحیه‌ی رور و محل کارخانه‌های فولادسازی کروپ است. سه‌چهارم آن از بمبارانهای هوائی جنگ II ویران شد.

اسن[10]، **ایوار آندرئاس** (ivār āndreās osen)، ۱۸۱۳–۹۶، لغوی و زبانشناس و شاعر نروژی. با مطالعه‌ی لهجه‌های نروژی معتقد شد که این لهجه‌ها (نه زبان دانمارکی-نروژی که در آن وقت زبان ادبی نروژ بود) وسیله‌ی مناسب برای نویسندگان نروژی است، و با استانده کردن این لهجه زبان ملی جدیدی (لانشمال) بوجود آورد. این زبان از همان زمان حیات وی بین نویسندگان و معلمین و کارمندان دولت رواج بسیار یافت. از آثارش دستور لهجه‌های نروژی (۱۸۴۸)، دیکسیونر لهجه‌های نروژی (۱۸۵۰)، و دیکسیونر زبان نروژی (۱۸۷۳) و غیره است.

اسنا (asnā)، شهر (جم ۱۰۲٬۲۰۰)، مصر علیا. آثار باستانی یونانی دارد.

اسنات (asnāt)، زن مصری یوسف (پیدایش ۴۱،۴۵،۵۰–۵۲؛ ۴۶،۲۰). ازدواج آن دو موضوع داستان یوسف و اسنات است، که یکی از اسفار عهدین غیر قانونی میباشد. در قرآن (یوسف ۲۳–۳۲) از زن عزیز مصر که مالک یوسف بوده بدون نام ذکر میشود، و عفت یوسف را که در برابر وسوسه‌ی آن زن مقاومت کرد نشان میدهد. شاعران فارسی‌زبان زن را زلیخا دانسته و داستانهای شیرینی در این باب ساخته‌اند.

اسناد، در حدیث: ← حدیث.

اسناد (esnād)، در علم معانی، نسبت دادن صفتی بکسی یا چیزی بایجاب (= اثبات) یا سلب (= نفی). اسناد دارای دو رکن، مسند الیه (= فاعل) و مسند (= فعل)، و بر دو گونه است: اسناد حقیقی یا عقلی (اسناد فعل بفاعل حقیقی) مانند تو شاهی جهانگیر و کشورگشائی، و اسناد مجازی (اسناد فعل بفاعل غیر حقیقی) مانند (انوری):

قبضه‌ی خنجرت جهانگیر است
گرچه یک مشت استخوان باشد.

اسناد قرضه: ← سند قرضه.

اسنان السباع، گیاه دائمی: ← دندان شیر.

اسندن[11] (asəndən)، محلی ظاهراً در ولایت اسکس، انگلستان که در آنجا کنوت در ۱۰۱۶ ادمند آیرنساید را مغلوب کرد.

اسواران، در عهد ساسانیان: ← ارتشتاران.

آسوان[12] (āsuān)، نام باستانی آن **سوئنه** (suene؛ ینه)، شهر (جم ۲۵٬۳۹۷)، مصر علیا، بر ساحل راست نیل، نزدیک نخستین آبشار نیل. از تفرجگاههای زمستانی و دارای مهمانخانه‌های مُدرن است. ویرانه‌های معبدی از دوره‌ی بطالسه دارد. بر ساحل مقابل آن قبور پادشاهان اوایل مصر (سلسله‌ی ۶م تا ۱۲م) واقعست. شهر باستانی سوئنه درهزاره‌ی اول ق‌م شهر مهمی بود. بفاصله‌ی ح ۵٫۵ کیلومتری ج شهر، در ابتدای اولین آبشار، **سد آسوان** (طول ح ۲ کم، ارتفاع ۵۴ متر) واقعست، که در ۱۸۹۸–۱۹۰۲ بجای سد قدیمتری (قرن ۱۹م) ساخته شد، و در ۱۹۱۲ و نیز در دهه‌ی ۱۹۳۰ ببعد بر ارتفاعش افزودند. طرح **سد بلند آسوان** در ح ۸ کیلومتری ج سد سابق، در سال ۱۹۵۳، در جزء طرحهای ناصر برای صنعتی کردن مصر، جداً مورد توجه واقع شد. در ۱۹۵۵ کشمة و بریتانیای کبیر پیشنهاد کردند که ۷۰ میلیون دلار برای اجرای طرح به مصر وام دهند، ولی در ۱۹۵۶، کمی پیش از ملی

(۱)sky (۲)mackerel sky (۳)skyscraper (۴)siderolite (۵)siderite (۶)Asmara (۷)osmosis (۸)Smith (۹)Essen (۱۰)Aasen (۱۱)Assandun (۱۲)Aswan

شدن کانال سوئز، پیشنهاد خود را پس گرفتند. در ۱۹۵۸، تجشس حاضر شد که تا 100 میلیون دلار وجه و نیز مهندس و ماشین‌آلات و مصالح به دولت مصر بدهد. در ژانویه‌ی ۱۹۶۰ طرح سد به مرحله‌ی اجرا درآمد. این سد، پس از اتمام، یکی از سدهای بزرگ جهان خواهد بود؛ ارتفاعش بین ۷۵ و 110 متر پیش‌بینی میشود، و علاوه بر تهیه‌ی نیروی برقابی، متجاوز از ۸۰۰٬۰۰۰ هکتار زمین را میتواند آبیاری کند.

آسور[1] (āsor)، پرتغالی **اسورش** (asoreš)، مجموعه‌ی ۹ جزیره و چندین جزیره‌ی کوچک (جمعاً ۲٬۳۰۰ کمه؛ جه ۳۱۸٬۸۶۸)، در قسمت شمالی قطا، متعلق به پرتغال و (از جهت اداره) جزئی از آن کشور. محصولاتش غلات، میوه، و شراب است. بزرگترین جزیره‌ی آن سائو میگل (são migel) است که بیش از نیمی از جمعیت آسور در آن سکنی دارند، و شهر عمده‌ی آسور، نامش پونتا دلگادا (ponta delgādā) و به پرتغالی پونتا ذلگاذا (جه ۲۲٬۷۰۶) در آن قرار دارد. جزایر آسور را کارتازیها میشناختند. در اواسط قرن چهاردهم دگرباره کشف شد؛ در ۱۴۴۵ پرتغالیها به استعمار آن پرداختند. چون غربی‌ترین خشکی قاره‌ی اروپا است در هواپیمائی اهمیت دارد؛ در ۱۹۴۳ دولت پرتغال اجازه‌ی ساختن پایگاه هوائی به کشمة داد.

آسور (āsur)، خدای عمده‌ی مملکت آشور قدیم. ابتدا خود را و سپس سایر اشیاء را خلق کرد.

آسور، کشور باستانی: ← آشور.

آسور (āsur) یا **آشور،** شهر قدیم، بر ساحل غربی دجله بفاصله‌ی ۶۴ کیلومتر بالای ملتقای آن با رود زاب صغیر، که خرابه‌های آن در محل قلعه‌ی شرغات کنونی واقعست. اول‌بار نام آن در آثار ۲۳۷۶ قم آمده، و در آن زمان جزء دولت اور بود، ولی از حفریاتی که بعمل آمده معلوم میشود که سومریها قبل از ۳۵۰۰ قم در آنجا سکنی داشتند. بعدها شهر آسور بدست بابلیها افتاد. دولت آشور از این شهر آغاز شد. در ۶۰۶ بدست دولت ماد ویران گردید.

آسوربانی‌پال[2] (āsur-bāni-pāl) یا **آشوربانی‌پال،** بزرگترین پادشاه (۶۶۸–۶۳۳ قم) آشور، پسر و جانشین اسرحدون. وی را با ساردانا‌پالوس (sārdānāpālos) مآخذ یونانی و اسنفر (osnaffar) تورات یکی میدانند. جنگجوئی مقتدر و مخوف بود. در سلطنت وی امپراطوری آشور به اوج رفعت رسید ولی بسبب جنگهائی که در عهد او روی داد اساس امپراطوری آشور متزلزل شد، و چندی بعد دولت آشور منقرض گردید. مصر را گرفت، و پسامتیک I را به نیابت سلطنت آنجا منصوب نمود. مملکت عیلام را به آشور ضمیمه کرد (۶۳۹ قم). توطئه‌ی وسیعی را که به رهبری برادرش شَمَش-شوم-یوکین بر ضد او بپا شد سرکوبی کرد. حامی فضل و کمال بود، و در عهد او آشور در هنر و معماری و ادبیات و علوم به اوج رسید. به امر وی تمام اطلاعات آن عصر به خط میخی بر الواحی ضبط و جمع‌آوری شد، و در کتابخانه‌ی سلطنتی مخزون گردید. قسمت زیاد این الواح در موزه‌ی بریتانیائی موجود و از مآخذ عمده‌ی اطلاعات کنونی از تاریخ و تمدن آشور میباشد.

آسورنازیرپال: ← آسورنصیرپال.

آسورنصیرپال III (یا II؟) (āsurnasirpāl) یا **آشورنصیرپال،** پادشاه (۸۸۴–۸۵۹ قم) بزرگ و جنگجوی آشور. کشورش را از غ تا دریای مدیترانه بسط داد. امور ملک را منظم کرد. بدست اسرا و بوسیله‌ی خراجهائی که گرفت، کالح را از نو بنا کرده پایتخت قرار داد. بعد از او پسرش شلمنصر III به پادشاهی رسید. نام او آسور (یا آشور)نازیرپال نیز ضبط شده، و نیز یکی دیگر از پادشاهان آشور این نام را داشته است.

اسوره (asura؛ سانسکریت)، در اساطیر هندی. در قسمتهای قدیمی ریگ ودا این لفظ بمعنی روح اعلی و وجود الاهی و نماینده‌ی خدائی خدایان و خدا بکار رفته، و مفهوم اهورا در اوستا ناشی از آنست. بعدها معنی کاملا مخالفی پیدا کرد، و نماینده‌ی شیطان یا دشمن خدایان شد، و اسورا در هند، مانند دِوا در ایران، منفور گردید.

آسوری، زبان یا زبان آشوری، یکی از زبانهای قدیم سامی از دسته‌ی اکدی. ← زبان، جدول.

آسوسان[3] (āso-sān)، مجموعه‌ی پنج مخروط آتشفشانی، قسمت مرکزی جزیره‌ی کیوشو، ژاپن. فقط مخروط مرکزی زنده است.

آسونسیون[4] (āsunsion) یا **آسانسیون،** شهر (جه ۲۰۵٬۶۰۵، با حومه ۲۰۶٬۶۳۴)، پایتخت پاراگه، بر رود پاراگه؛ بندر و مرکز تجارتی. در ۱۵۳۶ یا ۱۵۳۷ بنا شد. قبل از رونق یافتن بوئنوس آیرس عمده‌ترین شهر ناحیه‌ی ریو دِ لا پلاتا بود.

آسویگو[5] (āswigo)، شهر (جه ۲۲٬۶۴۷)، ل ایالت نیو یورک، کشمة؛ کنار دریاچه‌ی اونتاریو بر مصب رود آسویگو.

آسویگو، چای: ← چای آسویگو.

اسهال[6]، دفع مکرر مواد مایع، ناشی از التهاب یا تحریک روده‌ها یا تحریک اعصاب آنها. در نتیجه، مقدار زیادی از رطوبات و مواد معدنی ضروری خون و انساج تلف میشود؛ ممکن است همراه این مواد، خون و بلغم زیاد هم دفع شود.

آسی یا **آلانی** یا **اوستی** (oseti)، از زبانهای ایرانی شرقی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که در قسمتی از نواحی کوهستانی قفقاز مرکزی رایج است، و دارای دو لهجه‌ی مهم ایرون (iron) و دیگورون (digoron) است. صرف اسامی در حالات مختلف هنوز درین زبان معمول است (← حالات اسم)، و از زبانهای معدود ایرانی رایج است که زبان فارسی در آن کمتر تأثیر کرده است. سلسله‌ی داستانهای قهرمانان نرت (nert) از آثار مهم آسی است. ← زبان، جدول.

آسیا[7] (āsiā)، ایالت امپراطوری روم، قسمت غربی آسیای صغیر؛ کرسی آن پرگاموس و بعداً افسوس. این ایالت اولین ایالت دولت روم در ش دریای اژه بود، و در ۱۳۳ قم از مملکت پرگاموس تشکیل یافت، و مشتمل بر نواحی موسیا، لیدیا، کاریا، فروگیا، و بعضی نواحی کوچکتر بود. در ۸۴ قم سولا سازمان آنرا تجدید کرد. از ۸۰ تا ۵۰ قم، دره‌ی علیای مئاندر و تمام فروگیا، جز انتهای شمالی آن، از آن مجزا و جزء کیلیکیه بود. در ۲۹۷ بم، دیوکلسین آنرا به ایالتهای کوچکی تقسیم کرد، و اسم ایالت اولیه فقط بر یکی از آنها (مرکزش افسوس) باقی ماند (← آسیای صغیر).

آسیا[7] [اصلا نام یکی از ایالات رومی. ← آسیا، ایالت]، بزرگترین قاره‌های زمین، تماماً در نیمکره‌ی شمالی، که از نزدیک خط استوا بطول ۸٬۴۸۰ کم بجانب شمال تا نقطه‌ای بفاصله‌ی ۱٬۲۹۰ کم از قطب شمال ممتد است. مساحتش ح ۴۴٬۵۰۰٬۰۰۰ کمم (قریب ۱/۳ خشکیهای زمین؛ بزرگتر از تمام قاره‌های امریکای شمالی و جنوبی) و جمعیتش ح ۱٬۰۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ است. جز در طرف لغ (که به اروپا متصل است) و برزخ باریک سوئز، اطرافش را آب گرفته؛ قشم در ل، قبکب در ش، و قهنه در چ آن قرار دارد. در چغ بوسیله‌ی خطی مار از برزخ سوئز و دریای سرخ و خلیج عدن از قاره‌ی افریقا جدا میشود. در انتهای لش، تنگه‌ی برینگ آنرا از امریکای شمالی جدا میکند. طول خط ساحلی آن ح ۵۳٬۰۰۰ کم است.

تقسیمات سیاسی. تقسیمات سیاسی آسیا عبارتست از اتحاد جماهیر شوروی (قسمت آسیائی؛ مشتمل بر جمشس آسیائی، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان، و ازبکستان)؛ اردن؛ اسرائیل؛ افغانستان؛ اندونزی؛ ایران؛ برمه؛ بورنئو؛ پاکستان؛ تایلند (سیام)؛ ترکیه؛ چین؛ ژاپن؛ سیلان؛ عراق؛ عربستان سعودی؛ عمان؛ فیلیپین؛ قبرس؛ قطر؛ کامبوج؛ کره؛ کشورهای سواحل متصالح؛ کویت؛ لائوس؛ لبنان؛ مالایا؛ مغولستان؛ نپال؛ ویتنام؛ هند؛ یمن. سوریه جزء جمهوری متحد عرب است. جزئی از بورنئو و جزئی از تیمور، و نیز عدن، جزایر مالدیو، ماکائو، و هونگ کونگ مستعمره‌اند. نواحی معروف آسیا عبارتند از شبه جزیره‌های آسیای صغیر و عربستان؛ سیبریه؛ تبت؛ هندوچین؛ و منچوری.

کناره و جزایر. خط فاصل بین اروپا و آسیا تقریباً کوههای اورال و جبال قفقاز است. بقیه‌ی مرز غربی آن از دریای خزر و دریاهای سیاه و اژه و مدیترانه میگذرد. دریاهای سیاه و اژه بوسیله‌ی دریای مارمارا مرتبطاند، که بوسیله‌ی تنگه‌ی بوسفور با دریای سیاه و بتوسط داردانل با دریای اژه ارتباط دارد. خط ساحلی آسیا بینظمی‌های فراوان دارد. در ل نوردنکیولد واقعست. در چ آسیا سه شبه جزیره‌ی بزرگ عربستان و هند و هندوچین قرار دارد. بین عربستان و هند دریای عربستان واقعست که دارای دو خلیج عدن و عمان میباشد، و اولی بوسیله‌ی باب المندب به دریای سرخ و دومی بوسیله‌ی تنگه‌ی هرمز به خلیج فارس مرتبط است. خلیج بنگال هندوچین را از شبه جزیره‌ی هند جدا میکند. در ساحل شرقی شاخابه‌های بسیار پیش رفته است، و جزایر زیادی بشکل رشته‌ای نامنظم در امتداد لج در کنار آن قرار دارد، و باین جهت دریاهای چندی محصور بین جزایر تشکیل میشود، که از آن جمله است دریاهای برینگ؛ اختسک؛ ژاپن؛ زرد؛ چین؛ چین جنوبی. در چ و ش قاره مجمع

(۱)Azores (۲)Assur-bani-pal; Ashur-bani-pal (۳)Aso-san (۴)Asuncion (۵)Oswego (۶)diarrhea (۷)Asia

الجزایر مالزی واقعست که تا استرالیا ممتد و بزرگترین دسته‌جزیره‌های جهان است. تنها جزیره‌ی جنوبی عمده‌ی دیگر سیلان است. جزایر ورانگل و سیبریه‌ی جدید بین مدار شمالگان و قطب واقعند.

ارتفاعات. بطور کلی آسیا را میتوان به پنج ناحیه‌ی جغرافیائی تقسیم کرد: (۱) توده‌ی کوهستانی مرکزی، مرکب از چندین رشته‌کوه عظیم (مشتمل بر هیمالایا) که از فلات پامیر منشعب میشوند؛ (۲) فلاتها و رشته‌کوههای چ‌غ؛ (۳) اراضی پست شمالی؛ (۴) کرانه‌ها و جزایر شرقی؛ (۵) فلاتها و دشتهای جنوبی. فرازای متوسط آسیا (ح ۹۱۵ متر)، جز قاره‌ی جنوبگان، از سایر قاره‌ها بیشتر است. بعلاوه، بلندترین قله‌ها، بلندترین فلاتها، پهناورترین اراضی پست، و پایین‌ترین و عمیقترین دریاچه‌های جهان در این قاره واقعند.

از فلات پامیر رشته‌کوههائی، بیشتر بجانب ج و ش، منشعب میشوند. بلندترین این رشته‌ها هیمالایا است که از پامیر به ج و ش بصورت خطی منحنی ممتد است، و دیوار شمالی هند را تشکیل میدهد. قله‌ی اورست در این رشته است.

در ل هیمالایا مرتفعترین فلاتهای جهان یعنی تبت واقع است که ناحیه‌ای است آتشفشانی. در ل تبت فلات کم‌ارتفاع‌تر مغولستان قرار دارد که قسمت عمده‌ی آنرا بیابان گبی فراگرفته، و بعضی مردمشناسان آنرا مسکن اولیه‌ی نوع بشر میدانند. این فلات بوسیله‌ی کوههای کونلون از تبت جدا میشود، و از جانب لغ محدود به دسته‌ی نامنظمی از رشته‌کوههاست که از پامیر بجانب لش ممتدانند. بین این کوهها دریاچه‌ی بایکال واقعست که عمیقترین دریاچه‌های شیرین‌آب جهان است. دو فلات تبت و مغولستان در طرف ش عریض شده سرانجام در طرف جنوب به دشتهای چین و در طرف شمال به دشتهای منچوری منتهی میشوند. از پامیر بطرف غ اراضی کوهستانی عریض مرتفعی تا انتهای آسیای صغیر ممتد است. رشته‌های هندوکش و آرارات در این ناحیه واقعند. این اراضی در طرف جنوب پایین آمده به دشتهای عراق منتهی میشود که خلیج فارس آنها را زهکشی مینماید. در ج و غ آبریز خلیج فارس فلات مرتفع عربستان قرار گرفته که قسمت عمده‌ی شبه جزیره‌ی عربستان را فرامیگیرد. انتهای لغ این فلات با شیب تندی منتهی به جالبترین فروافتادگیهای کره‌ی زمین میشود که پست‌ترین قسمت آن بحر المیت است.

پهناورترین دشتهای جهان در ل اراضی مرتفع مرکزی آسیا واقع است که تمام شمال قاره را اشغال میکند، و قسمت عمده‌ی آن استپهائی است که با شیب ملایم بجانب شمال پایین میرود، ولی در چ‌غ آن پهنه‌ایست که قسمتی بطرف دریای خزر و قسمتی بجانب دریای آرال فرود میآید.

در چ کوههای هیمالایا دشتهای هند واقعست که در طرف چ به فلات دکن منتهی میشود. این دشتها از جانب ش به رشته‌کوههائی محدودست که از قسمت جنوبی فلات تبت منشعب‌اند و بتدریج به دشتهای هندوچین و به شبه جزیره‌ی مالایا منتهی میشوند. دشت مغولستان نیز انشعابی به همین صورت به جانب لش دارد که به کوههای ستانووی معروفست، و تا تنگه‌ی برینگ ممتد میباشد، و از انتهای شمالی این رشته سلسله کوهی میگذرد که قسمتی از آن زیر آبست، و قسمتی دیگر جزایر نزدیک سواحل شرقی آسیا را تشکیل میدهد. بسیاری از این کوهها، خاصه آنهائی که در ژاپن واقعند، آتشفشان زنده هستند.

زهکشی. ارتفاعات بزرگ مرکزی آسیا منبع شش رود عمده هستند که طول هر یک متجاوز از ۳٬۰۰۰ کم است. و از جمله پانگتسه و ینیسئی جزء طویلترین رودهای ششگانه‌ی جهان میباشند. رودهای اوب و ینیسئی و لنا به دریای شمالگان میریزند. سه رود عمده‌ای که بطرف ش جاری هستند آمور و هوانگ‌هو و پانگتسه اند که به فکم وارد میشوند. از کوههای منشعب از چ‌ش فلات تبت رودهای مکونگ و سالوین و ایراوادی سرچشمه میگیرند. رودهای گنگ و براهماپوترا و سند در کوههای هیمالایا سرچشمه میگیرند؛ سومی به دریای عربستان میریزد، و دو دیگر دلتای مشترکی تشکیل داده به خلیج بنگال میریزند. زهکشی دشتهای عراق بوسیله‌ی رود دجله است که پس از پیوستن فرات بآن به خلیج فارس وارد میشود. از دریاهای درونبومی آسیا دریاهای خزر و آرال است، و رود اورال به اولی میریزد. آبریزهای درونبومی آسیا از دیگر قاره‌ها وسیعتر میباشد.

اقلیم. آسیا، بعلت دامنه‌ی عرض جغرافیائی و دامنه‌ی تغییر فرازای آن، اقلیمی بسیار متنوع دارد. در داخل سیبریه دمای °۶۹— صدبخشی مشاهده شده، ولی در سواحل اقیانوس شمالگان در تابستان دمای °۳۷ نیز دیده شده است. گرمترین نقاط آسیا در عربستان است که دمای متوسط سالیانه در آن °۳۴ صدبخشی است، ولی دمای ح °۴۹ نیز مشاهده شده است. اگرچه در آسام در حوضه‌ی رود براهماپوترا بارش در حدود ۱۲٫۷ متر است، رویهمرفته آسیا ازین جهت فقیر میباشد. از شرق به غرب قاره بیابان گبی که بارش سالیانه در آن کمتر از ۲۵ سم است ممتد میباشد، و این بیابان از بیابان گبی آغاز شده از ترکستان و ایران و عربستان میگذرد. بارش در سیبریه نسبة زیاد و در ژاپن و دشتهای چین و هندوچین و در شبه جزیره‌ی مالایا و در قسمتهای شرقی و جنوبی هند زیاد و در بعضی موارد بسیار زیاد است.

گیا و زیا. بیشتر رستنیهائی که اهمیت اقتصادی دارند و امروز در نقاط دیگر بعمل میآیند اصلا از آسیا بوده‌اند. از آن جمله است: گندم، جو، نیشکر، یونجه، پنبه، کتان، ژوت، شاهدانه، و چای؛ سیب، شفت، هلو، آلوی خشک، زردآلو، موز، زیتون، پرتقال، لیمو، پتاوی، خرما، و انار؛ تمر، خیار، پیاز، شقاقل، ریواس، اسفناج، و بادنجان.

در سیبریه‌ی شمالی منطقه‌ای از توندرا (بفاصله ۲۴۰ کم تا ۸۰۰ کم از قشم) از ش به غ ممتد است. در این منطقه که زیرخاک آن دائماً یخبسته است جز خزه کمتر چیزی میروید. استپها از جنگلهای مخروطی و قسمتهای جنوبیتر آنها از درختهای برگریز مستوراند. در ج این استپها دشتهای بی‌درخت پهناوری بصورت کمربندی عظیم قرار دارد که با گیاهان خانواده‌ی گندمیان مستور است، و چون از این ناحیه بطرف منطقه‌ی کماب آسیای مرکزی پیش رویم گیای بیابانی جای این گیاهان را میگیرد. در نواحیی که باران فراوان دارند گیا بسیار متنوع است، و مثلا اجناس رستنیهای هند از نواحی هم‌وسعت آن در جهان بیشتر میباشد. در قسمتهائی از عربستان که از آب بهره‌ی نسبة کافی دارند هنوز تاحدی رستنیهای معطری که از قدیم سبب شهرت آن بوده است بعمل میآید.

آسیا زادگاه بیشتر حیوانات اهلی کنونی بوده است، که از آن جمله اسب، گاو، گوسفند، خوک، بز، شتر، مرغ خانگی، و غاز را میتوان نام برد. از گاو کوهان‌دار و بوفالوی آبی و غژغاو برای بارکشی استفاده میشود. فیل آسیائی را بآسانی میتوان اهلی کرد. کوههای هیمالایا مانند سدی است که در ل آن شرایط اقلیمی مناسب با حیات حیوانی نیست؛ معذلک، در شمال آن خرس و روباه و گرگ و بعضی دیگر حیوانات وحشی یافت میشود. در جنوب این سد زیبا بسیار متنوع است (تقریباً تمام انواع پرندگان استوائی، ببر در هند، چندین جنس کرگدن، مار کبرا، و غیره).

منابع معدنی. پویش منابع معدنی آسیا تاکنون بسیار ناقص بوده است. دلایلی هست حاکی از اینکه این قاره ازین حیث بسیار ثروتمند است. مقادیر هنگفتی زغال سنگ و آهن در چین موجود است. از ایران و عراق نفت بدست میآید. قسمت عمده‌ی قلع مصرفی جهان از شبه جزیره‌ی مالایا و جزایر اطراف آن میآید.

نژادها و ادیان. احتمال میرود که آسیای مرکزی یا ایران مهد پیدایش انسان بوده است. در جاوه و چین اسکلتهای بسیاری از اجداد ماقبل تاریخی انسان بدست آمده است. امروز قریب ۷/۱۰ جمعیت آسیا از نژاد زرد است، و این نژاد و ساکنین تیره‌رنگ مالزی و شبه جزیره‌ی مالایا را اغلب عمده‌ترین مشخصات آسیا میشمارند. قریب ۱/۱۰ سکنه‌ی آسیا از نژاد سفیدپوست معروف به قفقازی هستند، که در سیبریه و هند و آسیای جنوب غربی ساکنند، و از همین نواحی است که نژاد قفقازی در ایام بسیار قدیم به افریقای شمالی و اروپا و بعداً از افریقا به امریکا مهاجرت کرد. ادیان غالب در آسیا ادیان بودائی، کنفوسیوسی، اسلام، هندی، تائویی، و شینتوئی است. ادیان بودائی و کنفوسیوسی و تائویی خاصه در چین رایج است. دین شینتو دین عمده‌ی ژاپن است. اسلام دین غالب آسیای چ‌غ است، و در هند با آیین هندو برابری میکند. مسیحیت مخصوصاً در سیبریه و مجمع‌الجزایر مالزی تا حدی رواج دارد، و بتوسط مبلغین مذهبی وارد چین و ژاپن و هند نیز شده است.

تاریخ

امروز اغلب معتقدند که آسیای جنوب غربی مهد تمدنهای اولیه بوده است. در کاوشهای اخیر آثار مکتوبی از پیش از ۴۰۰۰ ق‌م از سومریها بدست آمده، و این قوم در بین النهرین مواجه با قبایل سامی اکدی شدند، و سلسله‌هائی از سومریها

و اکدیها در شهرهای مختلف بین النهرین حکمفرمائی کردند. بعد از ۲۵۰۰ قم، دولت سومر رو به انحطاط گذاشت، و امپراطوری بابل برآمد. کاسیها دست سامیها را کوتاه کردند، و بیش از ۵۰۰ سال (ظاهراً در ح ۱۷۵۰–۱۲۰۰ قم) در بابل فرمان راندند، ولی تمدن و زبان سامی را اختیار کردند. حتی‌ها در ۱۹۵۰ قم به بابل تاختند، و امپراطوری معظمی تأسیس کردند که در قرون ۱۴م و ۱۳م قم در شمال سوریه و قسمت اعظم آسیای صغیر فرمانروائی کرد. از دولت مهم میتانی در قسمتهای مرکزی و شرقی آسیای صغیر اطلاع زیادی نداریم. در قرون نهم و دهم قم آشوریها قدرت یافتند، ولی بدست دولت ماد منقرض شدند. برای تاریخ ممالک متمدن شرق نزدیک، مانند ایران و ممالک آسیای صغیر و عربستان و غیره، و روابط آنها با یونان و روم باید به مقالات مربوط به این ممالک در کتاب حاضر رجوع کرد. از دولتهای کنونی آسیا چین کهنترین آنهاست، که از پیش از قرن ۱۲م قم تاریخ مستند دارد.

علاوه بر کشورگشائیهای اروپائیان در آسیا، تاریخ آسیا در دو هزار سال اخیر نتیجه‌ی تأثیر متقابل چهار عامل مهم–چینی، هندی، اسلامی، و آسیای مرکزی–بوده است که آخری اگرچه نماینده‌ی تمدن متمایزی نیست، از جهت توزیع نژادها و قدرت سیاسی اهمیتی بسزا داشته است. چین تمدن زمینلاد آسیای شرقی و ژاپن را متشکل ساخته، و کره و ژاپن و آنام تحت تأثیر مستقیم و مغولستان و تبت و سیام و کامبوج و تا حدی برمه غیر مستقیم تحت تأثیر آن بوده‌اند، و هرجا نفوذ چین استیلا داشته آیین کنفوسیوس و سبک خاصی را در هنر همراه برده است. تأثیر هندی از طریق دین بودائی بوده که به اشکال میتوان آنرا از آیین هندو جدا کرد. حوزه‌ی نفوذ هند را میتوان هندوچین، قسمت بزرگی از جزایر مالزی، تبت، و مغولستان شمرد، و البته چین و ژاپن هم از آیین بودا متأثر بوده است، ولی عکس این مطلب صادق نبوده و هنر و ادب و سنن چینی در تمدن هندی تأثیری نداشته است.

اسلام یکی از عظیمترین عوامل تحول در جهان بوده است، و آسیای غربی و آسیای شرقی و افریقای شمالی و اروپای شرقی و اسپانیا را عمیقاً تحت تأثیر و تا حد زیادی تحت استیلای خود قرار داده است، و حتی بیش از آیین بودا سبک خاص هنری و فرهنگی آن نفوذ داشته است. قبایل آسیای مرکزی گاه گاه در طی تاریخ تحت حکومت واحد درآمده یا متحداً تاخت و تاز کرده‌اند، و از جمله‌ی مهاجمات آنها هجوم آوارها و هونها و بلغارها به اروپا، حمله و استیلای مغول به ایران، هند، و چین، و کشور گشائیهای امیر تیمور را میتوان نام برد. این قبایل اگرچه جز در موارد استثنائی در درجه‌ی اول جنگجو بوده‌اند، و از اداره‌ی حکومت و ممالک اشغالی برنمی‌آمدند، تاخت و تازهای ایشان باعث نقل مذاهب و تمدنها از ملتی به ملت دیگر بوده و مثلا در نقل اسلام به هند و اروپا سهم عمده‌ای داشته‌اند. در تاریخ اوایل اروپا و آسیا ممالک کوچک بتدریج به امپراطوریها تبدیل شده، ولی در اروپا حکومتهای ملی موقتاً یا مدت مدیدی جایگزین خودمختاری سلاطین شده است، اما در آسیا چنین تغییراتی دیده نمیشود مگر از اوایل قرن بیستم.

نفوذ اروپا در آسیا مخصوصاً دو دوره دارد. یکی دوره‌ی بعد از پیروزیهای اسکندر مقدونی و دیگری از قرن ۱۶م ببعد. در نتیجه‌ی کشور-گشائی اسکندر، هلنیسم وارد آسیا شد، و از طرف دیگر، افکار و تمدن شرقی وارد مصر و یونان و روم گردید، و پس از آن مدتها اروپای شرقی با آسیای غربی کشمکش داشت. جنگهای صلیبی رابطه‌ی شرق نزدیک را با اروپا محفوظ نگاه داشت، ولی مراوده با قسمتهای دورتر آسیا منحصر به رفت و آمد عده‌ی معدودی سیاحان بود. در قرن ۱۶م که راه دریائی دماغه‌ی امید نیک کشف شد، و دولتهای دریائی اروپا در صدد جهانگشائی برآمدند، مرحله‌ی جدید نفوذ اروپا در آسیا آغاز گردید، و دول معظم اروپا سرزمین-هائی از آسیا را متصرف شدند، و وضع این سرزمین‌ها تابع سیاست اروپا بود، و بسیاری از آنها در جریان ایام چند بار دست به دست گشت. اولین دولت اروپائی که در آسیا راه یافت پرتغال بود که در قرن ۱۶م امپراطوری وسیعی در سواحل افریقای شرقی و هندوچین تأسیس کرد که قطعاتی از آن (مانند ماکائو) هنوز باقی است. سپس هلندیها موفقانه به رقابت با پرتغالیها وارد شدند، و در ۱۵۶۵ اسپانیا جزایر فیلیپین را تصرف کرد. ولی شدیدترین مبارزات بر سر استعمار آسیا بین فرانسه و انگلستان و در حدود سنوات ۱۷۴۰–۸۳ روی داد، که هر دو دولت بصورت شرکتهای تجارتی وارد هند شدند، و بعنوان آشفتگی امپراطوری مغول در هند دست به اقدامات نظامی زدند. این شرکتها بتدریج رشته-های امور مالی نواحیی را که در آنها داد و ستد داشتند بدست گرفتند، و فرمانروای واقعی این نواحی شدند. در پایان جنگهای ناپلئون، جاوه و سوماترا و بعضی جزایر دیگر در دست هلند و قسمتهائی از کشن‌شین و هند در دست فرانسه ماند، ولی انگلستان بر ماندگاههای تنگه‌ها و سیلان و هند استیلا یافت، و شرکت هند شرقی بیش از پیش نقش حکومت را بدست گرفت. در قرن ۱۹م استعمارطلبی دول اروپا در آسیا علنی شد، و دولتهای اروپائی با نقشه و بی پرده‌پوشی متصرف سرزمینهای آسیا میشدند. دست‌اندازی روسیه به آسیا، برخلاف سایر دولتهای اروپا، از طریق خشکی صورت گرفت، و این کشور آسیای مرکزی و سیبریه را به سهولت تصرف کرد. در نیم قرن اول بعد از بازگشت میجی (در ۱۸۶۸)، ژاپن به رقابت با متجاوزین غربی قد برافراشت، و در فاصله‌ی دو جنگ جهانی به کشورگشائی در چین پرداخت. در دوران جنگ II، متفقین نظارت سختی بر دولتهای آسیائی اعمال کردند، ولی با تمام تلاشهای محتضرانه‌ی آنان برای ادامه استعمار آسیا، پس از جنگ II بعضی دولتهای آسیائی آنانرا بیرون راندند. ولی پایان جنگ II پریشانیهائی نیز در کار آسیا پدید آورد. قوم یهود، پس از یک دوره‌ی فترت ۲۰۰۰ ساله، با تأسیس دولت اسرائیل شخصیتی پیدا کرد، و دشمنی شدید میان یهودیان و نیروهای اسلامی پیش آمد. ایران که از حیث نفت ثروتمند و از جهات دیگر فقیر است، نقطه‌ی حساسی بر کره‌ی زمین شده است. هندوستان که در جنگ II نسبت به انگلستان وفادار بود، پس از جنگ II از انگلستان برید، ولی ناسازگاری میان هندوان و مسلمانان سبب شد که در آن سرزمین دو جمهوری جداگانه‌ی هند و پاکستان بوجود آید. هلند بیشتر متصرفات خود را در هند شرقی از دست داد و از آن میانه جمهوری اندونزی بوجود آمد. در آسیای جنوب شرقی برمه استقلال پیدا کرد، و دست فرانسه از هندوچین کوتاه شد.

بیشتر این ناراحتیها نتیجه‌ی عدم رضایت مردم از تسلط اروپائیان، و تضاد نژادی میان نژادهای زرد و قهوه‌ای با نژاد سفید، و عشق طبیعی به آزادی مخمر در وجود بشر، و آرزوی دست یافتن به چیزی بهتر از خانه‌های گلین و چند دانه برنج بعنوان غذا است که میلیونها از مردم شرق در سر داشته‌اند. از عوامل مهم مؤثر در تاریخ معاصر آسیا گسترش کمونیسم است. بیشتر آسیای مرکزی و همه‌ی قسمتهای شمالی این قاره تحت حکومت شوروی است.

آسیاب (āsiāb)، دهستان (جه ۲٬۰۰۰؟)، لش بخش هندیجان، شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۲۲(؟) آبادی. محصولش غلات دیمی است. مرکزش، ده **آسیاب** (جه ۵۰۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری لش هندیجان واقعست.

آسیابادی: ← تپه میل.

آسیابک (āsiābak)، ده (جه ۱٬۵۴۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش زرنه، شهرستان ساوه، استان مرکزی؛ ۳ کیلومتری لغ زرنه.

آسیاکردن. در ابتدا گندم و سایر دانه‌ها را بوسیله‌ی کوفتن میان دو قطعه سنگ خرد میکردند. سپس هاون و دسته‌هاون معمول شد، و بعداً آسیای سنگی در کار آمد که در آن دانه‌ها روی سنگی قرار میگیرد و سنگ دیگری بوسیله‌ی حیوان یا آب یا باد بر روی آن میگردد. آسیاهای بادی بعد از جنگهای صلیبی در اروپا معمول شد. پس از انقلاب صنعتی نیروی بخار در آسیاها بکار افتاد. عمل آسیا کردن در ماشینهای جدید شامل ۱۸۰ نوع کار مختلف است.

آسیای بادی، آسیائی که وزش باد بر پره‌های بادگیر آن موجب گردش چرخهای آن میگردد. برای خرد کردن غلات، بالا کشیدن آب از چاه، و غیره از آن استفاده میشود. آسیای بادی از زمانهای قدیم در مشرق‌زمین بکار میرفت، و در اروپا نخستین‌بار در قرن ۱۲م در آلمان و هلند مورد استفاده قرار گرفت. در سیستان و بعضی نواحی بادخیز دیگر ایران فراوان است.

آسیای صغیر[1] (āsiāye saqir)، شبه جزیره‌ی واقع در منتهای غربی قاره‌ی آسیا، که حالیه قسمت آسیائی کشور ترکیه است. یونانیان آن را آناتولیا (ānātoliā) [= طلوع خورشید] مینامیدند، و نام ترکی کنونی آنادولو از آن گرفته شده. کنار شمالی آن مجاور دریای سیاه و بغازها (داردانل، دریای مرمره، و بوسفور)؛

(1) Asia Minor

کنار غربی آن مجاور دریای اژه، و کنار جنوبی آن مجاور مدیترانه است. نیز ← آناطولی.

تاریخ. آسیای صغیر نخستین زادگاه تمدن یونانی است، و سرزمینهای تاریخی فروگیا، لوکیا، کاریا، پافلاگونیا، بیتینیا، لودیا، کیلیکیا، گالاتیا، کاپادوکیا، و غیره، و شهرهای معروف تروا، افسوس، سمورنا، و بسیاری شهرهای مهم دیگر در آن واقع بوده است. در آغاز تاریخ، در این شبه جزیره قوم غیر آریائی حِتّی صاحب قدرت و سلطنت شد، و احتمالا پایتخت این قوم در محل **بغازکوی** کنونی بوده است. از دوره‌ی تاریک سمیرامیس (حدود ۲۰۰۰ ق‌م) تا ح ۱۳۰۰ ب‌م (زمان عثمان I، مؤسس سلسله‌ی عثمانی) پیوسته کشورگشایان جهان برای دست یافتن بر آسیای صغیر با یکدیگر در کشمکش بودند. جنگهای مهمی در این سرزمین اتفاق افتاده که از آن جمله است جنگهای مادها و هخامنشیان با سکاها، جنگهای مدی بین ایران و یونان، جنگهای رومیان و اشکانیان، جنگهای اعراب و سلجوقیان و مغولان و ترکان عثمانی با دولت ضعیف‌شده‌ی روم شرقی. در همین شبه جزیره، اسکندر مقدونی و رومیان، برای تسلط یافتن بر جهان متمدن زمان خود موفقانه به مبارزه برخاستند، و صلیبیان اروپا برای رسیدن به بیت المقدس از همین‌جا گذشتند. با همه‌ی این جنگها و صدمات، تا زمان تسلط عثمانیان، آسیای صغیر تا حدی رونق و آبادی خود را حفظ کرده بود. در دوره‌ی استبداد مسلح سلاطین عثمانی، فرهنگ و تمدن قدیم این ناحیه از میان رفت. با پیدایش جمهوری جدید ترکیه و کوشش سران این جمهوری، آسیای صغیر از نو رونق و اعتباری یافته است.

آسیای مرکزی، راه آهن: ← ماوراء خزر، راه آهن.

اسید[1] (asid؛ فنس) [از ریشه‌ی لاتینی، بمعنی ترش]، در اصطلاح شیمی، ماده‌ای که چون در آب حل شود تولید یون‌های ئیدروژن کند. خواص اسیدها ناشی از وجود یون ئیدروژن در محلول آنها است. محلول اسید در آب ترش‌مزه است، رنگ تورنسل آبی را قرمز میکند، و با بازها و اکسیدهای بازی ترکیب شده تولید نمک و آب میکند. در شرایط عادی، اغلب اسیدهای خالص جامدند؛ بعضی از آنها مایع و عده‌ی بسیار کمی بحالت گازاند. اسیدهای قوی (مانند جوهر شوره) در آب زیاد یونیده میشوند؛ یونش در اسیدهای ضعیف (مانند جوهر سرکه) ضعیف است. طبقه‌بندی اسیدها بر حسب تعداد ئیدروژنهای قابل استخلاف در هر مولکول آنها است. باین ترتیب، اسیدها به سه دسته طبقه‌بندی شده‌اند: مونوبازیک (monobāzik)، مانند جوهر شوره (هر مولکول آن یک اتم ئیدروژن قابل استخلاف دارد)؛ دیبازیک (dibāzik)، مانند جوهر گوگرد؛ تریبازیک (tribāzik)، مثل اسید فوسفوریک. اسیدهای آلی عموماً با دارا بودن دسته‌ای از اتمها با علامت شیمیائی COOH— (یک اتم کربون، دو اتم اکسیژن، و یک اتم ئیدروژن) مشخص میشوند. اسیدهای آلی بطور طبیعی در ضمن اعمال حیاتی حیوانی و نباتی تولید میشوند. اسیدها در بسیاری از صنایع و در اعمال شیمیائی، و نیز در هنر و طب و کشاورزی استعمال میشوند.

اسید استیک[2] (asid asetik؛ فنس) یا **جوهر سرکه**، اسید آلی ضعیف، با فرمول شیمیائی CH_3COOH، که از ۳٪ تا ۶٪ در سرکه موجود است. مایعی است بیرنگ، با بوی زننده؛ در ۱۱۸°٫۵ صدبخشی میجوشد. با آب مخلوط میشود و این اختلاط گرمازا است. ترکیبات آن در پلاستیکها، پزشکی، لاکها، و بعنوان دندانه بکار میرود.

اسید آسکوربیک[3] (asid āskorbik)، نام دیگر ویتامین ث، که برای جلوگیری از ابتلا به اسقربوط برای بدن لازم است (نامش ناشی از همین امر است). اسید آسکوربیک خالص جسمی جامد و متبلور و سفیدرنگ است. در میوه‌ها و سبزیها وجود دارد. ← ویتامینها.

اسید اکسالیک[4] (asid oksālik)، اسید آلی قوی، بی‌رنگ و جامد و متبلور و ترش‌مزه. در آب گرم و سرد و در الکل حل میشود. نمکهای زیادی، بنام عمومی اکسالات (oksālāt)، دارد که معروفترین آنها اکسالاتِ پوتاسیوم و اکسالاتِ کلسیوم است. خود یا املاحش در بعضی درختان یافت میشود. در رنگ‌بَری و لکه‌گیری پارچه بکار میرود.

اسید اوریک[5] (asid urik؛ از فنس)، اسید آلی ضعیف سفید بی‌بو و بی‌طعم، با بلورهای ریز، که حاصل سوخت و ساز پروتئین‌ها در انسان و عده‌ای از مهره‌داران است. بمقدار کم در خون و ادرار موجود است. اسید اوریک خالص را از گوانو (فضله‌ی مرغان دریائی) میگیرند. از تجزیه‌ی آن اوره حاصل میشود.

اسید بنزوئیک[6] (asid banzoik؛ از فنس) یا **جوهر حسن‌لبه** (hasan.labe)، اسید آلی جامد متبلور. پلشت‌بر است. مبنای ترکیب بسیاری از مواد آلی است، و در ساختن رنگها بکار میرود.

اسید بوراسیک: ← اسید بوریک.

اسید بوریک[7] (asid borik؛ از فنس) یا **اسید بوراسیک**[8] (borāsik؛ از انگل) یا **جوهر بوره** (bure)، ترکیبی از بور و ئیدروژن و اکسیژن (H_3BO_3) که خاصیت اسیدی ضعیفی دارد. جامد و سفید است. در آب حل میشود. بحال طبیعی در نواحی آتشفشانی وجود دارد، و نیز از بوره هم بدست میآید. محلول آن خاصیت گندزدائی دارد. در لعاب دادن سفال و ساختن مینا بکار میرود. خوردن آن سبب مسمومیت میشود.

اسید پروسیک: ← اسید سیانیدریک.

اسید پیروگالیک: ← پیروگالول.

اسید پیرولینیو[9] (asid pirolinyo)، مایع تیره‌رنگ مخلوط از جوهر سرکه و الکل جوب، که از تقطیر چوب بدست میآید. از منابع تهیه‌ی جوهر سرکه است.

اسید پیکریک[10] (asid pikrik) یا **ترینیتروفنول** (trinitrofenol)، ماده‌ای مرکب از کربون و ئیدروژن و اکسیژن و نیتروژن، که متبلور و قابل انفجار و طعمش تلخ و رنگش زرد کمرنگ است. فرمول شیمیائی آن $C_6H_2(NO_2)_3OH$ میباشد. از ترکیبش با فلزات نمکهای قابل انفجار تولید میشود. در ساختن مواد منفجره (مانند لیدیت انگلیسی) و در رنگرزی و نیز بعنوان پلشت‌بر بکار میرود. محلول آن برای درمان سوختگی استعمال میشود.

اسید تانیک: ← مازو.

اسید سالیسیلیک[11] (sālisilik)، اسید آلی، متبلور، بی‌بو، و شیرین‌مزه؛ با فرمول شیمیائی $C_6H_4(OH)(COOH)$. چون مانع نمو باکتریها است، برای نگاهداری اغذیه بکار میرود. آسپیرین و بعضی دیگر از مشتقات آن (مانند سالیسیلاتها) بعنوان تب‌بُر و پلشت‌بَر و در درمان روماتیسم و دردهای دیگر بکار میرود. اسید سالیسیلیک در ساختن رنگها بکار میرود.

اسید سولفوریک[12] (asid sulfurik؛ فنس) یا **جوهر گوگرد**، اسید قوی غیر آلی، بی‌رنگ، سنگین، و روغنی‌شکل، با فرمول شیمیائی H_2SO_4. جوهر گوگرد غلیظ گاهی روغن کات نیز نامیده میشود. اسید سولفوریک بسهولت میپیوندد (← یونیدن). بسیار خورنده است. بعنوان عامل رطوبتگیر و عامل اکسنده بکار میرود. اسید باتباتی است، و یکی از مهمترین مواد شیمیائی صنعتی میباشد. برای مصارف تجارتی بطریقه‌ی مجاورت و طریقه‌ی اطاقهای سربی بدست میآید. در ساختن رنگها، داروها، مواد منفجره، کود، باتری برق، استخراج فلزات، و تصفیه‌ی نفت خام بکار میرود. نمکهای آن (← سولفات) موارد استعمال بسیار دارند.

اسید سیانیدریک[13] (asid siānidrik؛ فنس) یا **اسید پروسیک**[14] (prüsik؛ فنس)، مایع بیرنگ، فرار، بسیار سمی، با بوی بادام تلخ؛ فرمول شیمیائی آن HCN. در ۲۶°٫۵ صدبخشی بجوش میآید. محلول آن در آب اسید ضعیفی است. نمکهای آن سیانورها هستند. در آزمایشگاهها بکار میرود؛ در جنگ بعنوان گاز سمی و ماده‌ی قابل انفجار استعمال میشود.

اسید سیتریک[15] (asid sitrik؛ فنس) یا **جوهر لیمو**، اسید آلی، متبلور، سفید، ترش‌مزه، و با فرمول شیمیائی $C_6H_8O_7$. در ۱۵۳° صدبخشی ذوب میشود. در لیموترش (۶٪) و سایر میوه‌های ترش‌مزه موجود است. با قلیائیهای خاکی و با فلزات سیتراتها را تولید میکند که بعنوان ملین بکار میروند. اسید سیتریک در طب برای رفع قلیائیت، و نیز در تهیه‌ی شربتها (بجای آب لیمو) بکار میرود. از تخمیر قند میتوان آنرا بدست آورد.

اسید فنیک (fenik) یا **فنول**[16] (fenol) یا **کاربولیک اسید**[17] (kārbolik؛ از انگل)، ماده‌ی مرکب متبلور بی‌رنگ، با فرمول شیمیائی

(۱)acid (۲)acetic acid (۳)ascorbic acid (۴)oxalic acid (۵)uric acid (۶)benzoic acid (۷)boric acid (۸)boracic acid (۹)pyroligneous acid (۱۰)picric acid (۱۱)salicylic acid (۱۲)sulphuric acid (۱۳)hydrocyanic acid (۱۴)prussic acid (۱۵)citric acid (۱۶)phenol (۱۷)carbolic acid

C_6H_5OH. اسیدی است ضعیف. شخاینده و سمی میباشد. برای پلشت‌بری و گندزدائی و در ساختن رزین و مواد منفجره و رنگها بکار میرود.

اسید فورمیک[1] (asid formik؛ فنس) یا **جوهر مورچه**، اسید آلی، بی‌رنگ، و خورنده، با فرمول شیمیائی HCOOH. در ۸°,۴ صدبخشی ذوب میشود، و در 100°,۵ صدبخشی بجوش میآید. پست‌ترین عضو دسته‌ی اسیدهای چرب است. در مورچه‌های قرمز و نیش زنبور و حشرات دیگر یافت میشود.

اسید فوسفوریک[2] (asid fosforik)، نام سه اسید که همه از ترکیب انیدرید فوسفوریک[3] (با فرمول شیمیائی P_2O_5، که بصورت گردی سفید از سوزانیدن فوسفور بدست میآید) با آب بدست میآید. این سه اسید را، بر حسب مولکولهای آب مورد لزوم، بوسیله‌ی پیشوندهای متا (metā)، پیرو (piro)، و اورتو (orto) مشخص میسازند. اسید متافوسفوریک[4] اساساً نتیجه‌ی افزودن یک مولکول آب به یک مولکول انیدرید فوسفوریک است؛ در اسید پیروفوسفوریک[5] دو و در اسید اورتوفوسفوریک[6] سه مولکول آب میافزایند. فوسفات نام عمومی نمکهای اسید فوسفوریک است، و فوسفاتهای هریک از انواع اسید فوسفوریک را بوسیله‌ی همان پیشوندها نام میبرند. اسید فوسفوریک معمولی همان اسید اورتوفوسفوریک است، و بصورت جامد متبلور یا مایع غلیظ دیده میشود. در آزمایشگاهها و نمک آن در پزشکی بکار میرود.

اسید کربونیک[7] (karbonik)، اسید خیلی ضعیف، با فرمول شیمیائی H_2CO_3، که فقط بحالت محلول بدست میآید. از حل شدن انیدرید کربونیک در آب حاصل میشود. کربوناتها و بیکربوناتها از مشتقات آنند.

اسید کلوریدریک[8] (asid kloridrik؛ از فنس) یا **جوهر نمک**، محلول گاز کلوریدریک (گازی بیرنگ و محرک، بفرمول HCl) در آب، که اسیدی قوی است، و اهمیت تجارتی زیاد دارد. خواص شیمیائی گاز و محلول کلوریدریک بسیار متفاوتند. اسید کلوریدریک با اغلب فلزات معمولی ترکیب شده تولید کلرور آن فلز را میکند، و ئیدروژن آزاد میگردد. اغلب اکسیدها و ئیدروکسیدهای فلزی با آن ترکیب میشوند، و از این فعل و انفعال کلرور و آب تولید میشود. برای تمیز کردن فلزات، و در تهیه‌ی کلرورها، چسب، رنگها، و گلوکوز بکار میرود. در طب نیز استعمال میشود. اسید موریاتیک[9] (muriātik؛ از فنس) محلول ۳۰-۳۵٪ وزنی آنست.

اسید کلوریک[10] (klorik)، ماده‌ی مرکب از ئیدروژن با رادیکال کلورات. فقط بحالت محلول بی‌رنگ دیده میشود. نسبة باثبات است، و اکسنده‌ای قوی است. کلوراتها نمکهای آن هستند.

اسید گالیک[11] (gālik)، اسید آلی، جامد و متبلور و بی‌رنگ، که معمولا از مازو بدست میآید. بعنوان گندزدا و قابض بکار میرود.

اسید لاکتیک[12] (asid lāktik)، اسید آلی بیرنگ که در شیر ترش موجود است، و در اثر انقباض عضلات در حیوانات تشکیل میشود. در تجارت معمولا بوسیله‌ی تخمیر باکتریائی گلوکوز تهیه میشود. در دباغی و رنگرزی و پزشکی بکار میرود.

اسید موریاتیک: ← اسید کلوریدریک.

اسید نیتریک[13] (asid nitrik) یا **جوهر شوره**، مایع خورنده و بی‌رنگ، با فرمول شیمیائی HNO_3، که در مجاورت هوا بخارات خفه‌کننده‌ای متصاعد میکند. در ۸۶° صدبخشی میجوشد. برق را بخوبی هدایت میکند؛ بسهولت میسوزاند (← یونیدن). اکسنده‌ای قوی است، و بر فلزات، اکسیدها، و ئیدروکسیدها تأثیر کرده نیترات تولید میکند. در ساختن مواد منفجره، رنگها، و بعضی ترکیبات آلی بکار میرود. تیزاب سلطانی[14] مخلوطی است از یک قسمت جوهر شوره و سه قسمت جوهر نمک، که طلا و طلای سفید را حل میکند.

اسید نیکوتینیک: ← ویتامینها.

اسیدوز[15] (asidoz؛ از فنس)، کم شدن ذخیره‌ی قلیائی بدن در اثر بی‌غذائی، بیماری قند، ورم کلیه‌ی مزمن، یا بیماری‌های عفونی بدون آنکه واکنش خون واقعاً اسید شده باشد. آلکالوز (ālkāloz) ناشی از افزایش غیر عادی ذخیره‌ی قلیائی است.

اسیر[16] (esir)، اسم جمع خدایان اساطیر نورس. دوازده خدا و ۲۶ الاهه داشتند. مقر آنان آسگارد بود.

اسیر، میرزا جلال‌الدین محمد، فت ۱۰۴۹ هق، شاعر ایرانی، از نزدیکان شاه عباس I صفوی؛ متولد اصفهان.

اسیری، در تاریخ بنی اسرائیل، ← اسارت بابلی.

اسیری اصفهانی، حسین، متخلص به **اسیری،** شاعر ایرانی قرن دوازدهم هق، معاصر آذر بیگدلی. علاوه بر غزلیات و دوبیتی‌ها و قطعات، یک مثنوی نیز بسبک بوستان سعدی دارد.

اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمد، متخلص به **اسیر،** فت ۹۱۲ هق، شاعر و عارف ایرانی؛ فرزند یحیی گیلانی نوربخشی. شاه اسماعیل صفوی در شیراز با وی دیدار کرد. به سید محمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹ هق)، سرسلسله‌ی فرقه‌ی نوربخشیه، ارادت میورزید، و سپس جانشین او شد. در شیراز خانقاهی بنام خانقاه نوریه بنا کرد. اشعارش حاوی مضامین عرفانی و اخلاقی است. کتاب مفاتیح الاعجاز در شرح گلشن راز از تألیفات اوست. اثر دیگرش اسرار الشهود یا مثنوی اسیری است.

آسیزی[17] (āssizi)، شهر (جم ۱۰°۶۰۷)، اومبریا، ایتالیای مرکزی. قدیس فرانسیس آسیزی در آنجا متولد شد؛ بر قبر وی دو کلیسا به سبک گوتیک روی هم ساخته شده که دارای نقشهای برجسته‌ای از آثار چیمابوئه و جوتو است. شهر قیافه‌ی قرون وسطائی و کلیساهای فراوان دارد.

اسینیان[18] (asiniān) [از عبری، = مقدسین]، نام فرقه‌ی مذهبی یهود در قرن دوم قم تا قرن دوم بم. معتقد به بقای روح بودند، ولی قیامت را قبول نداشتند. به پاکیزگی بسیار اهمیت میدادند. املاکشان مشترک بود. کتابخانه‌ی این قوم در کومران (komrān)، که هنگام حمله‌ی رومیان در ۶۸ بم در غارها پنهان کرده بودند، بسال ۱۹۴۷ کشف شد (← بحر المیت، طومارهای).

آسینیبوین[19] (āsiniboyn)، رودی بطول ح ۹۶۵ کم، که در ش سسکچوان، کانادا، سرچشمه گرفته در وینیپگ به رود سرخ میریزد. در ۱۷۳۶ کشف شد.

آسینینگ[20] (āsining)، سابقاً (۱۸۱۳-۱۹۰۱) **سینگ سینگ** (sing)، دهکده (جم ۱۶°۰۹۸)، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمة؛ بر رود هودسن. زندان معروف سینگ سینگ، که در آن ت. م. آزبورن اصلاحاتی بعمل آورد، در این دهکده است.

اسیوط (asyut)، نام قدیمش **لوکوپولیس** (lukopolis؛ یة)، بزرگترین شهر (جم ۸۸°۷۳۰) صعید مصر (مصر علیا)، بر ساحل غربی رود نیل؛ زادگاه جلال‌الدین سیوطی. از مراکز تجارتی دره‌ی نیل، و سد اسیوط (برای آبیاری) نزدیک آنست.

اسیوند (osivand)، تیره‌ای از طایفه‌ی دورکی، ایل هفت لنگ، ایلات بختیاری.

آسیها: ← آلان.

اش[21] (eš)، شهر صنعتی (جم ۲۸°۳۸۴)، ج مهین‌دوکنشین لوکزامبورگ، بر رود آلزت (ālzet).

آش، خوراکی از سوپ غلیظتر که با اقسام سبزیها و حبوبات میپزند، و بیشتر انواع آن گوشت هم دارد. **آش رشته** متداولترین آشهاست که با خمیر گندم خلالکرده و نخود، لوبیای قرمز، عدس، و اسفناج، تره، و جعفری میپزند، و اغلب آنرا با کشک و گاه با سرکه و یا ساده میخورند. **آش پشت پا** آش رشته‌ای است که، برای شگون سفر مسافر، پس از گذشتن چند روز (روز باید طاق باشد؛ سوم یا پنجم یا هفتم) از حرکت او طبخ میکنند (آردی را که با آینه و قرآن و ظرف آب در سینی است و مسافر قبل از رفتن لمس کرده داخل آرد آش رشته‌ی پشت پا میکنند). **آش شله‌قلمکار** گوشت فراوان دارد، و آنرا بطور نذری هم در ایام متبرک (خاصه ماه صفر) میپزند، و به فقرا و مساکین و همسایگان میدهند. **آش ابودردا** را جهت بهبود بیمار میپزند، و در آن خمیری که به شکل آدم ساخته‌اند میاندازند (← ابودرداء).

آش ابودردا: ← ابودرداء؛ آش.

آشار، دهستان (جم ح ۲°۵۰۰؟)، بخش سیب و سوران، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۶ (؟) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. غلات دیم و خرما دارد. مرکزش،

---

(۱)formic acid (۲)phosphoric acid (۳)phosphorus pentoxide (۴)meta- acid (۵)pyro- acid (۶)ortho- acid (۷)carbonic acid (۸)hydrochloric acid (۹)muriatic acid (10)chloric acid (۱۱)gallic acid (۱۲)lactic acid (۱۳)nitric acid (۱۴)aqua regia (۱۵)acidosis (۱۶)Aesir (۱۷)Assisi (۱۸)Essenes (۱۹)Assiniboine (۲۰)Ossining (۲۱)Esch

ده آشار (جه ۹۳۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۷۰ کیلو متری جش سوران واقعست.

اشارات (ešārāt) [الاشارات و التنبیهات یا اشارات و تنبیهات]، کتابی حکمی و فلسفی و عرفانی، از ابن سینا. این کتاب که در منطق و طبیعیات و ما بعد الطبیعه است، باحتمال قوی آخرین تألیف و یا آخرین اثر مهم شیخ الرئیس میباشد، و از جهت فصاحت و بلاغت بر دیگر آثار وی مزیت دارد. ظاهراً اولبار در ۱۸۹۲ با ترجمه‌ی فرانسوی در لیدن، و در ۱۹۴۸-۴۹ باهتمام سلیمان دنیا در قاهره، و با شروح در تهران و استانبول مکرر بطبع رسیده، و ترجمه‌ی فرانسوی (بوسیله‌ی گواشون) در ۱۹۵۱ در پاریس چاپ شده. اشارات در قدیم بفارسی ترجمه شده و نسخ متعددی از ترجمه‌ی فارسی آن موجود است، و بعضی از این نسخه‌ها ترجمه‌ی همه‌ی اشارات را شامل است، و برخی ترجمه‌ی منطق در آنها نیست. از نوع نسخه‌های منحصر به طبیعیات و الاهیات بعنوان ترجمه‌ی کتاب اشارات در ۱۳۱۶ هش و از نوع نسخه‌های کامل بعنوان ترجمه‌ی فارسی اشارات و تنبیهات در ۱۳۲۲ هش در تهران منتشر گردیده.

بر اشارات شروح و حواشی و تعلیقات بسیار نوشته‌اند، و آنرا تلخیص نموده و قسمتی از آن را بنظم درآورده‌اند. از آن جمله است شرح امام فخر رازی (فت ۶۰۶ هق) که قسمت حکمت را شرح نموده، و در هند و مصر بیشتر با شرح خواجه نصیرالدین مکرر بطبع رسیده. امام فخر اشارات را با حفظ ترتیب اصل در ۵۹۷ هق تلخیص نیز نموده و لباب الاشارات نامیده (طبع مصر، ۱۳۲۶ هق؛ طبع تهران، ۱۳۳۹ هش). دیگر شرح خواجه نصیرالدین طوسی است، بنام حل مشکلات الاشارات و التنبیهات و یا شرح الاشارات، که در ۶۴۴ هق تألیف گردیده، و در آن ببعضی از اعتراضات امام فخر جواب گفته شده، و در هند و مصر و ایران مکرر بطبع رسیده، و اخیراً باهتمام سلیمان دنیا در مصر منتشر شده. و دیگر محاکمات (mohākemāt) از قطب‌الدین رازی است، که محاکمه‌ی بین دو شرح امام فخر و خواجه نصیر الدین است، و از شروح آن شرح میرزا جان شیرازی (فت ۹۹۴ هق) در ۱۲۹۰ هق در استانبول در حاشیه‌ی محاکمات بطبع رسیده.

اشارات الاصول (ešārāto 'l-'osul)، کتابی در اصول، از حاجی محمد ابراهیم کرباسی. در ۱۲۴۵ هق در ایران بطبع رسیده.

اشاعره (ašā'ere) یا **اشعریه** (aš'ariyye) یا **اشعریان**، عنوان پیروان و طرفداران ابوالحسن اشعری در کلام و عقاید، مقابل معتزله یا ممتزلیان. طریقه‌ی اشعریه، با وجود مخالفت شدید حنابله و ماتریدیه و بعضی دیگر از فرق اسلامی با آنها، بزودی مخصوصاً بعد از شکست و ضعف طریقه‌ی معتزله، در اکثر بلاد مسلمان بتدریج مذهب مختار اکثر عامه‌ی اهل سنّت، خاصه شافعیه، گشت؛ و هر چند آل بویه بسبب تمایلات تشیع با این فرقه مبارزه کردند، با استیلای سلاجقه و ضعف قطعی شیعه و معتزله در بغداد و خراسان، این مذهب رواج و طرفدار بسیار یافت، و از آن پس طریقه‌ی اشاعره با وجود مخالفت حنابله و مخصوصاً ابن تیمیه همچنان رونق خود را لااقل تا اواخر قرن نهم هق حفظ نمود، و هم اکنون نیز با وجود تمایلات التقاطی که از قرن دهم هق ببعد در کلام اسلامی پدید آمده است، مذهب اشاعره اهمیت تمام دارد. از مشاهیر علما و متکلمین اسلامی که در تقویت و ترویج این طریقه اهتمام کرده‌اند ابوبکر باقلانی، ابن فورک، اسفراینی، امام الحرمین جوینی، ابواسحاق شیرازی، امام ابوحامد غزالی، ابن تومرت، امام فخر رازی، قاضی عضد ایجی، و میر سید شریف جرجانی را میتوان نام برد، که البته این متکلمین در پاره‌ای عقاید با ابوالحسن اشعری اختلاف نظر یافته‌اند، ولیکن در اصول عقاید همان مبادی او را داشته‌اند.

آشافنبورگ[1] (āšāfenburg)، شهر (جه ۵۲°۰۵۵)، فرانکونیای سفلی، لغ باواریا، بر رود ماین؛ دارای صنایع نساجی و کاغذسازی. پایگاه نظامی قدیم روم، و پس از قرن نهم مقر تابستانی اسقف اعظم ماینتس بود. در جنگ II آسیب فراوان دید.

اشاقه‌باش: ← قاجاریه.

آشانتی[2] (āšānti)، ناحیه (۶۳°۱۴۰ کمه)، ل غنا، غ افریقا؛ شهر عمده‌اش کوماسی. محصولات مناطق حاره دارد. استخراج طلا بیش از پیش اهمیت یافته است. صنایع دستی آن نمونه‌ی خوبی از کار-های دستی سیاهان است. در ۱۶۹۷ دولت محلی مقتدری در آنجا تشکیل شد که کوماسی مرکز آن بود. توسعه‌طلبی این دولت بطرف ساحل طلا باعث تصادماتی بین آن و بریتانیا گردید، و در ۱۸۲۴-۲۷، ۱۸۷۳-۷۴، ۱۸۹۳-۹۴، و ۱۸۹۵-۹۶ جنگهائی بین دو دولت روی داد. در ۱۸۹۶، که س ف. سکنات شهر کوماسی را گرفت، دولت بریتانیا آشانتی را تحت الحمایه‌ی خود اعلام کرد؛ در ۱۹۰۱ آنرا به مستعمره‌ی ساحل طلا ملحق نمود. در ۱۹۵۷ ضمیمه‌ی کشور جدید التأسیس غنا گردید.

اشباع (ešbā') [عربی، = سیر گردانیدن]، در علم قافیه، حرکت حرف دخیل (مصوّت کوتاه پیش از روی)؛ مانند کسره‌ی "م" در کامل و شامل. اختلاف حرکت دخیل، جز هنگامی که روی بحرف وصل پیوندد، جایز نیست.

اشبونه [الاشبونه]، ← لیسبون.

اشبی-د-لازوش[3] (ašbidəlāzuš)، شهر (جه ۶°۴۰۶)، لسترشر، انگلستان. ماری استوارت در قلعه‌ی اشبی زندانی بود (۱۵۶۹).

اشبیلیه: ← سویل، اسپانیا.

اشپخدر: ← سیمانوف.

آش پشت پا: ← آش.

اشتاد (aštād) [= راستی، درستی]، در آیین زردشتی، ایزد راهنمای مردم این جهان و جهان دیگر، موکل بر زمین و بر روز بیست و ششم (موسوم به اشتاد) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

اشتر (aštar)، در علم عروض: ← شتر.

اشتران (oštorān)، ده (جه ۱°۰۷۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان خرمرود، شهرستان تویسرکان، استان پنجم، ۱۸ کیلومتری لغ تویسرکان.

اشتران کوه (oštorān) یا **شتران کوه** (šoto-rān)، رشته‌کوهی در ناحیه‌ی الیگودرز، که از ج ایستگاه دربند بجانب جش، (بقول مجله‌ی شکار و طبیعت، خرداد ماه ۱۳۳۹، بطول ۵۰ کم)، ممتد است. این رشته دارای یخچالهای دائمی است، و پیچهائی دارد که در اصطلاح محلی هر یک را چال گویند. بلندترین قلل آن قله‌ی سن‌بران (senborān) از چال کبود است، که ۴°۱۰۰ متر ارتفاع دارد؛ دریاچه‌ی زیبای گهر (gahar) در ج چال کبود واقعست. رشته‌های روباه کوه و قالی کوه بموازات اشتران کوه و در ج آن ممتد است.

اشترجان (oštorjān)، دهستان (جه ۵°۰۸۰؛ ۵۶)، ج بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۶۵ (؟) آبادی. آب و هوایش معتدل است. کوههای قلعه‌بزی و دیزی در امتداد جش ـ لغ و کوه سهرفیروزان (sohr.firuzān) در قسمت جش دهستان ممتد است. آب دهات آن از زاینده‌رود تأمین میشود. محصول عمده‌اش غلات و پنبه و صنایع دستی کرباسبافی و قالیبافی است. مرکزش، ده **اشترجان** (جه ۱°۴۲۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۸ کیلومتری ج فلاورجان واقع است. از بناهای قابل توجه آن ← مسجد اشترجان است.

اشترجان، مسجد، بنای (← مسجد) مورخ ۷۱۵ هق، از عهد مغول، در ده اشترجان، بخش لنجان، اصفهان، دارای تزیینات و کتیبه‌های متعدد کاشی-کاری و گچبری. آثاری از عهد سلجوقی در سردر شمالی موجود است.

اشترک[4] (oštorak)، موج بلند کشندی (← کشند) که در کشندانهای (← کشندان) باریک رودخانه‌ها مشاهده میشود، و مانند دیواری از آب بارتفاع چند متر پیش میآید.

اشترنامه (oštor.nāme)، منظومه‌ای عرفانی، از حسینی شیرازی (حاج محمد حسین ابن محمد اصولی، متخلص به حسینی، ۱۱۸۴-۱۲۴۹ هق؛ قزوینی‌الاصل متولد در کربلا). این منظومه یکی از کتابهای خمسه‌ی او است، و در ۱۳۲۴-۲۸ هق در شیراز بطبع رسیده.

اشترنامه، یا شترنامه (šotor-)، مثنوی عرفانی، منسوب به شیخ عطار. در حدود ۳°۶۰۰ بیت است، و وجه تسمیه‌ی آن بدین نام اینست که شاعر آنرا وسیله‌ی وصول سالکان به کعبه‌ی حقیقی دانسته، چنانکه اشتران حاجیان را به کعبه‌ی ظاهر رسانند. در یکی از نسخه‌های موزه‌ی بریتانیائی، عنوان این مثنوی خردنامه (xerad-) آمده. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده.

اشترینان (oštorinān)، بخش (جه ۴۸°۹۲۰؛ ۱۲)، ل شهرستان بروجرد، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۶۴ (؟) آبادی. در دشت واقع و سردسیر است. غلات و انگور دارد. شغل عمده زراعت و گله‌داری است. زبان اهالی لری است. مرکزش، ده **اشترینان** (جه ۴°۰۲۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۹ کیلومتری لغ بروجرد واقعست.

اشتقاق یا **اقتضاب** (eqtezāb) [عربی، = بریدن]، در علم بدیع، کلماتی از یک ریشه و بن در سخن آوردن؛ مانند (کمال‌الدین اسماعیل)

اگر بشمر نکو افتخار شاید کرد
بمن عراق تفاخر کند تو خود دانی.

(۱)Aschaffenburg (۲)Ashanti (۳)Ashby-de-la-Zouch (۴)bore

اشتقاق، علم[1] یا **ریشه‌شناسی**، فن اتیمولوژی (etimoloji)، در زبان‌شناسی، روشن ساختن اصل و ریشه‌ی کلمات و ارتباط آن با کلمات خویشاوند و تحول تاریخی آنها. درک ارتباط زبانهای مشابه، مثل زبانهای **هندواروپائی**، از راه جستجوی اشتقاق کلمات صورت گرفته است. در این جستجو، توجه به قوانین تغییر و تحول اصوات ضروری است. اشتقاقات عامیانه، مثل مشتق شمردن همدان از همه و دان [= دانسته]، بر حسب شباهت صوری و به کومک تخیل است (همدان از هگمتانه‌ی قدیم، بمعنی محل اجتماع، مشتق است). هر چند هنوز هم بسیاری فهم اشتقاق کلمات و تحول تاریخی آنها را برای بهتر درک کردن مفهوم آنها مفید میشمارند، ولی اکنون عقیده‌ی رایجتر اینست که در هر زمان باید معنی کلمه را در همان زمان خاص در نظر آورد، و از اختلاط آن با معانی سابق خودداری کرد، هر چند برای دانستن تحول لفظ یا معنی، علم به اشتقاق کلمات بسیار سودمند است.

اشتود (oštavad). اوستائی اوشته‌وئیتی (ušta-vaiti)، دومین بخش از پنج بخش گاتها.

اشتوریش: ← آستوریاس، اسپانیا.

اشتهارد (eštehārd)، ده (جم ۴٬۵۴۲ نسد ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اشتهارد، شهرستان کرج، استان مرکزی؛ ۷۸ کیلومتری جنوب غرب کرج. محصولاتش غلات، چغندر قند، و پنبه است. کارخانه‌ی تصفیه‌ی پنبه و آسیاب موتوری دارد.

اشتهارد، دهستان سابق (دارای ۹؛ آبادی) که در فروردین ۱۳۳۸ هش تبدیل به بخش شهرستان کرج گردید، و ده اشتهارد مرکز آن معین شد. دهستان اشتهارد در دشت واقع و هوایش معتدل است. محصولش گندم و جو و حبوبات و سیب زمینی و چغندر میباشد. گوسفندداری متداول است. دهستان اشتهارد قبلا از دهستانهای سگانه‌ی دهستان ساوجبلاغ بود.

آشتیان (āštiān)، دهستان سابق (جم ۱۳٬۰۰۰؛ دارای ۱۲؛ آبادی) که در بهمن ۱۳۳۶ هش جزء بخش حومه‌ی شهرستان تفرش شد، و در شهریور ۱۳۳۷ تبدیل به بخش شهرستان تفرش، استان تهران، گردید. در دامنه‌ی کوهستان تفرش واقع و هوایش سرد است. محصولش انگور و بادام میباشد؛ صابون آشتیان معروف بوده است. مردم آشتیان به داشتن سواد شهرت داشته‌اند، و بهمین جهت بعضی از آنان در دستگاه قاجاریه مشاغل عمده یافتند. مرکز بخش، ده **آشتیان** (جم ۳٬۹۴۶ نسد ۱۳۳۵ هش)، در ۲۱ کیلومتری ج طرخوران در سراشیبی تپه‌های مجاور رود آهو واقعست.

آشتیانی، حاجی میرزا حسن، فت ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۱۹ هق، از مجتهدین بزرگ و فقهای معروف عهد ناصری. در مسئله‌ی الغای امتیاز تنباکو و مقاومتی که در مقابل ناصرالدین شاه نشان داد شهرت فراوان یافت. حاشیه‌ی او بر رسائل شیخ مرتضی انصاری در فقه مشهور است و چاپ شده است. وفاتش در تهران اتفاق افتاد.

آشتیانی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

آش‌خانه (āš.xāne)، ده (جم ۱٬۴۴۰ نسد ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان سملقان، بخش مانه، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، ۵۵ کیلومتری ل‌غ بجنورد.

اشدود[2] (ašdud) [عبری، = دژ]، از شهرهای فلسطینیان قدیم، میان غزه و یافا، که در جنگ‌های میان مصریان و ممالک شمالی اهمیت نظامی داشته. مرکز خاص پرستش بتی بنام داجون بود. مکابیان آن را ویران کردند (اول سموئیل ۱.۵؛ یوشع ۱۵.۴۷، دوم تواریخ ۲۶.۶؛ نحمیا ۴.۷، ۱۳.۲۳؛ اشعیا ۲۰.۱؛ ارمیا ۲۵.۲۰). اکنون دهکده‌ای است بنام اسدود.

آشر[3]، **جیمز** (jeymz āšer)، ۱۵۸۱–۱۶۵۶، کشیش ایرلندی که به فضل و کمال شهره بود. از ۱۶۲۵ ببعد اسقف اعظم آرما بود. گاهشماری وقایع کتاب مقدس که تهیه کرده بود مدتها سندیت داشت.

اشراف (ešrāf)، در تاریخ ایران و اسلام، شغل و عنوان صاحب منصب یا امیری که از جانب خلیفه یا سلطان مأمور "اطلاع یافتن" از جریان امور مملکت و باصطلاح امروز نظارت و بازرسی کل احوال کشور بوده است. متصدی این شغل مشرف (mošref) خوانده میشده، و دیوانی خاص موسوم به **دیوان اشراف** تحت نظر او بوده است. لفظ اشراف، که در عربی بمعنی "از بالا به فرود نگریستن" است، تا حدی وظیفه‌ی مشرف را معلوم میدارد. این وظیفه بموجب قول مؤلف سیاست‌نامه (فصل نهم) عبارت از این است که مشرف "آنچه بدرگاه رود میداند و بوقتی که داند و حاجت افتد مینماید". **صاحب اشراف** (sāhebe) یا **رئیس دیوان اشراف** در هر شهری و ناحیه‌ای نماینده و نایبی داشته و از اخبار و احوال جاری اطلاع مییافته است. نرشخی در تاریخ بخارا "دیوان اشراف" را در ردیف دیوانهای دهگانه‌ی بخارا نام برده است. از عبارت بیهقی، که در ذکر تجدید وزارت خواجه حسن میمندی نام "مشرفان درگاه" را بمناسبت در ردیف "خازنان سلطان" آورده، پیداست که امور دستگاه وزارت نیز از اشراف و نظارت آنها خارج نبوده است. صاحب اشراف در بین رجال دولت غالباً مقام و حیثیت قابل توجه داشته، و معمولا رجال موجه و مهم بدین مقام منصوب میشده‌اند، چنانکه هم بموجب روایت تاریخ بیهقی، در اوایل سلطنت سلطان مسعود I غزنوی، بوسهل حمدوی که از وزارت معزول گشته بود به اشراف مملکت منصوب شد، و همچنین ظاهراً ابوالمعالی منشی، مترجم معروف کلیله‌ی بهرامشاهی، که از دبیران و مترسلان معروف اواخر عهد غزنویان بوده، نیز عنوان مشرف داشته است. در دوره‌ی صفویه نیز سمت "اشراف طویله" و "اشراف ابناء" مذکور شده، و عنوان "مشرف خزانه" و "مشرف بیوتات" در بین عناوین مخصوص رجال و مستوفیان دربار متداول بوده است. در ادوار اخیر، مشرف معنی محدودتری داشته، و گاه بمعنی مباشر و کسی که بهره‌ی مالکانه را از رعیت و مزارع وصول میکند نیز اطلاق یافته، و از کار مباشرت و نظارت به اشراف تعبیر شده است.

اشراق، شیخ: ← شهاب‌الدین سهروردی.

اشراقیون (ešrāqiyyun) [از لفظ عربی اشراق، = درخشیدن، پرتو افکندن]، پیروان حکمت اشراق، ← شهاب الدین سهروردی.

آش رشته: ← آش.

اشرف (ašraf)، نام قدیم بهشهر، مازندران.

اشرف افغان، فت ۱۱۴۲ هق، غاصب سلطنت صفوی، که در ۱۱۳۷–۱۱۴۲ هق در ایران پادشاهی کرد؛ پسر میر عبدالله افغان و پسر عم و جانشین محمود افغان. بعد از قتل محمود در ۱۱۳۷، بجای وی نشست. در آغاز کار در صدد استمالت شاه سلطان حسین برآمد، و از خود تدبیر و شفقتی نشان داد. اما چون ازین راه موفق باجرای خیالات خود نشد، از آن شیوه دست بداشت. وی با ترکان عثمانی، که با روسها بر ضد افغان متحد شده بودند، جنگ کرد، و با آنکه بر آنها ظفر یافت، قراردادی دوستانه با آنها بست، و خلافت سلطان عثمانی را تصدیق نمود و قسمتی از ولایات ایران را نیز بآنها واگذاشت (۱۱۴۰ هق). چندی بعد مواجه با قیام شاه طهماسب II صفوی شد که به کومک نادر قلی افشار مشهد و هرات را گرفته و قدرتی یافته بود. اشرف، جهت مقابله با آنها، با لشکری راه خراسان پیش گرفت، اما در مهماندوست دامغان شکست خورد، و بسوی اصفهان عقب نشست. نادر قلی، سردار شاه طهماسب، که از جانب شاه لقب طهماسب قلی (= غلام طهماسب) یافته بود، اشرف را تعقیب و در خوار نیز او را مجال مقاومت نداد. اشرف در مورچه خورت اصفهان بمقاومت ایستاد، اما شکست خورد. پس باصفهان رفت، و خزائن را بر گرفت، و شاه سلطان حسین را کشت، و راه شیراز پیش گرفت. نادر پس از او به اصفهان آمد و چند روز دیگر هم طهماسب وارد اصفهان شد. پس از آن، نادر بتعاقب افغانها پرداخت و در زرقان اشرف را شکست دیگر داد، و لشکر افغان پس از آن متلاشی شد، و اشرف با عده‌ی قلیل از یاران خویش از طریق سیستان راه قندهار را در پیش گرفت. اما در راه بدست یکی از رؤسای بلوچ مقتول شد، و سرش را با پاره‌ی الماس درشتی که بر بازویش بسته بود باصفهان نزد شاه طهماسب II فرستادند (۱۱۴۲ هق). اشرف، با آنکه عاقبت نامحمودی یافت، سرداری قابل و مدبر بود، و از همه حیث بر پسر عم و سلف خود محمود برتری داشت. مدت فرمانروائی بدفرجام او نزدیک پنج سال طول کشید.

اشرف‌الدین حسینی، سید، ۱۲۸۸ هق–۱۳۱۳ هش، شاعر و روزنامه‌نویس ایرانی. نخست در رشت روزنامه‌ی نسیم شمال را منتشر کرد. پس از استقرار مشروطیت، با سپهدار اعظم بتهران آمد، و روزنامه‌ی مزبور را که حاوی اشعار فکاهی اجتماعی و انتقادی وی بود در پایتخت انتشار داد؛ سبک ساده و فکاهی او بسیار مورد توجه واقع شد. اشعار وی بیش از ۲۰٬۰۰۰ بیت است؛ کتاب باغ بهشت و نسیم شمال قسمتی از آثار فکاهی اوست.

اشرف چوپانی [ملک اشرف چوپانی]، فت ۷۵۸ هق، از امرای بزرگ خاندان چوپانی در دوره‌ی سلطنت ایلخانیان؛ پسر امیر تیمورتاش و نواده‌ی

(۱) etymology (۲) Ashdod (۳) Ussher; Usher

امیر چوپان. وی در سنه‌ی ۷۴۳ هق، بحکم برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی، جهت تسخیر شیراز رفت، اما کاری از پیش نبرد، و چندی بعد با یکی دیگر از امرا بخدمت امیر شیخ حسن ایلکانی رفت، و چون امیر شیخ حسن ایلکانی بتحریک امیر شیخ حسن چوپانی در صدد گرفتن او برآمد، از آنجا بگریخت، و یک چند در حدود ابهر و اصفهان و شیراز غارت پیش گرفت. عاقبت چون از خبر وفات برادر آگاه شد به آذربایجان رفت و سپس نوشیروان نامی را (← انوشیروان خان عادل) بسلطنت برداشت، و خود بر عراق و آذربایجان و اران تسلط یافت، و از ظلم و بیداد و تعدی مردم را بستوه آورد. در سنه‌ی ۷۵۸ هق جانی بیگ پادشاه ازبک جهت دفع شر او به آذربایجان لشکر کشید. ملک اشرف متواری و منهزم شد اما در راه دستگیر گشت و بقتل رسید. ملک اشرف موصوف بظلم و تعدی است و امرای او نیز بتقلید از او بیداد و آزار بسیار در حق مردم روا داشته‌اند و این بیت مشهور در حق او گفته شده:

دیدی که چه کرد اشرف خر
او مظلمه برد و دیگری زر.

اشروسنه (ošrusana)، و به ضبط مشهور دیگر **اسروشنه** یا **سروشنه** (sorušana)، ولایتی در ماوراء النهر، بین سیحون و سمرقند، که در شمال آن چاچ و قسمتی از فرغانه و در جنوبش کش و چغانیان قرار داشت، و سمرقند در مغرب و فرغانه در مشرق آن بود. این سرزمین، بواسطه‌ی وفور آب و وجود معادن، آبادان و توانگر بوده است، و گفته‌اند که در آن ۴۰۰ قلعه وجود داشته است. یعقوبی نوشته است که پس از فتح بلاد شرق، اعراب مضری و یمانی در تمام بلاد خراسان مسکن گرفته بودند جز در اشروسنه که در آنجا مردم اعراب را از مجاورت خویش منع میکردند. شهر بزرگ اشروسنه را بلسان (؟) میگفته‌اند، و از جمله شهرهای آن ولایت بنجیکت (bonjikat) یا، بضبط اصح، نو منجکت (nŏ manjkat)، سایاط، زامین (zāmin)، و دیزک (dizak) بود. فرمانروایان آن ولایت، که افشین لقب عمومی آنها بود، در شهر بنجیکت مقر داشتند و مذهب مردم آن ولایت شمنی (← شمنیه) یا مانوی بوده است. نصر ابن سیار در آخر دوران بنی امیه در اشروسنه غزا کرد اما کاری از پیش نبرد. مقارن زمان مأمون خلیفه، افشین اشروسنه، نامش کاوس، چون مسلمین را متوجه غزای سند و ولایت خویش را در خطر دید، نامه به فضل ابن سهل ذوالریاستین، وزیر و کاتب خلیفه، نوشت و تعهد کرد که مالی بپردازد تا مسلمانان در ولایت او غزا نکنند، اما چندی بعد از ادای آن مال خودداری کرد. چندی بعد پسرش خیدر ابن کاوس (← افشین)، بسبب رنجشی که از پدر داشت و بعلت خصومتی که با برادر خویش یافت، نزد خلیفه مأمون رفت و او را بتسخیر اشروسنه واداشت، و خود اسلام آورده لشکر خلیفه را بولایت اشروسنه راهنمائی کرد.

آش شله‌قلمکار: ← آش.

اشعب طماع (aš'abe tammā')، عنوان **اشعب ابن جبیر** (jobayr)، از ظرفای مشهور. وی مولای عبدالله ابن زبیر و از اهل مدینه بود. در ادب و غنا و حدیث دست داشت، در طمع بدو مثل میزنند و حکایتها از او نقل میکنند. عمر دراز یافت، و گویند تا عهد منصور عباسی بزیست.

اشعث کندی (aš'ase kendiyy)، شهرت **ابو محمد اشعث ابن قیس ابن معدی کرب** (qayse bne ma'di kareb')، فت ۴۱ هق، امیر کنده و از رجال مشهور اوایل اسلام. نام واقعی او معدی کرب بود. در عهد پیغمبر اسلام آورد، و در دوره‌ی خلافت ابوبکر عاصی شد و زکات نداد. آخر اسیر شد، و ابوبکر او را بخشود، و دختر خود بدو داد. پس از آن، اشعث همواره در اکثر غزوات و فتوح با مسلمین همراه بود. در عهد عثمان، یکچند در آذربایجان حکومت داشت. در عهد علی، در صفین و نهروان جزء همراهان وی گشت، و عاقبت اندکی بعد از صلح بین امام حسن و معاویه وفات یافت.

اشعری، پیرو طریقه‌ی ابوالحسن اشعری: ← اشاعره.

اشعری (aš'ari) یا **ابوالحسن اشعری،** شهرت **ابوالحسن علی ابن اسماعیل بصری،** فت ح ۳۲۴ هق، متکلم معروف شافعی و مؤسس و موجد مذهب مخصوص به اشاعره در کلام و عقاید. وی در بصره بدنیا آمد، و نخست نزد ابوعلی جبائی از مشاهیر معتزله، که در واقع شوهر مادرش نیز بود، تلمذ میکرد. اما سالها بعد، و بنا بر مشهور بسبب آنکه پیغمبر را بخواب دید، بترک آن طریقه مصمم گشت، و در مسجد بصره از طریقه‌ی معتزله آشکارا کناره گرفت (حدود ۳۰۰ هق)، و در مقابل روش آنها که شیوه‌ی برهان و کلام بود، طریقه‌ی اهل سنت را تقویت و تأیید نمود، و برخلاف معتزله سخن گفت، و بخلاف آنها معتقد به قدم قرآن و تفاوت بین ذات و صفات خداوند و ضرورت رؤیت خداوند در نشأه‌ی عقبی شد. و همچنین در باب صراط و میزان و حوض که معتزله آنها را غالباً تأویل میکردند، و در باب مرتکبین معاصی کبیره که معتزله آنها را در "منزلة بین المنزلتین"، نه مؤمن و نه کافر، قرار میدادند، صریحاً قائل بخلاف اعتقاد آنها شد، و در تبیین و تأیید عقاید اهل سنت، برخلاف براهین و تأویلات معتزله، باقامه‌ی حجت و برهان پرداخت. تألیفات مهم او عبارتند از اللمع، رسالة استحسان الخوض فی علم الکلام، مقالات الاسلامیین، و چند کتاب دیگر. ابوالحسن اشعری در بغداد در حدود ۸۴ سالگی وفات یافت، و در باره‌ی تاریخ وفاتش اقوال دیگر، از جمله ۳۳۶ هق نیز ذکر شده است که ظاهراً درست نیست.

اشعریه: ← اشاعره.

اشعة اللمعات (aše''ato 'l.lama'āt)، کتابی عرفانی، بفارسی، از نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷–۸۹۸ هق). مشتمل بر دیباچه در علت تألیف کتاب، و مقدمه‌ی مفصل حاوی مطالب عرفانی و اصطلاحات صوفیه، و شرح ۲۸ لمعه‌ی متن لمعات فخرالدین ابراهیم عراقی است. چنانکه از مقدمه‌ی آن برمیآید، امیر علیشیر نوائی مقابله و تصحیح لمعات را از جامی خواسته، و جامی از این کار خودداری میکرده، و عاقبت باصرار او باین مهم پرداخته، و لمعات را پسندیده و مجذوب آن شده و به شرحش پرداخته، و در ۸۸۶ هق بپایانش رسانده، و آنرا اشعة اللمعات نامیده، و نام امیر علیشیر را بطور معما و ایهام در مقدمه آورده است. با چند رساله‌ی عرفانی در ۱۳۰۳ هق در تهران بطبع رسیده.

اشعه‌ی آلفا: ← رادیوآکتیویته؛ ذرات آلفا.

اشعه‌ی ایکس[1] (iks) یا **اشعه‌ی مجهول** یا **اشعه‌ی رونتگن** (rontgan)، امواج برقاطیسی، از نوع نور ولی نامرئی و با طول موج بسیار کوتاه (از مرتبه‌ی 10^{-7} سم تا 10^{-9}سم). این اشعه در ۱۸۹۵ بتوسط و. ک. رونتگن کشف شد، و چون ماهیت آنها تامعلوم بود، آنها را اشعه‌ی ایکس (بنام حرف لاتینی X که در ریاضیات علامت مقدار مجهول است) خواندند. کشف ماهیت آنها بوسیله‌ی م. فون لاوه بعمل آمد (۱۹۱۲). اشعه‌ی ایکس از بمباران اجسام با اشعه‌ی کاتودی تولید میشود. مثلا اگر در حبابی تقریباً بکلی خالی از هوا، اختلاف پتانسیل (یعنی اختلاف سطح برقی) نسبة زیادی بین دو الکترود برقرار کنیم، اشعه‌ی کاتودی که از کاتود خارج میشوند،

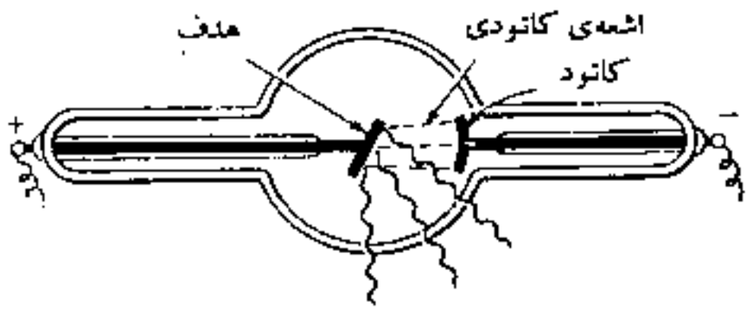

اشعه‌ی ایکس

چون بر صفحه‌ای از طلای سفید یا تنگستن بتابند، اشعه‌ی ایکس از صفحه صادر میشود. هرچه هوای داخل حباب رقیقتر و اختلاف سطح زیادتر باشد قابلیت نفوذ اشعه زیادتر است.

اشعه‌ی ایکس، مانند نور معمولی، صفحه‌ی حساس عکاسی را متأثر میکنند، و بعلاوه، گازها را یونیده کرده هادی برق میسازند. اگرچه این اشعه ممکن است بافتهای زنده را آسیب برسانند، و ایجاد سوختگیهای شدید و خطرناک بکنند، ارزش فوق العاده در معالجه (رادیوتراپی)، تشخیص امراض از طریق رؤیت سایه (رادیوسکوپی)، و عکسبرداری داخلی (رادیوگرافی) دارند. در تحقیق در ساختمان دانه‌های تبلور و آزمایش جواهرات و رنگها و غیره نیز بکار میروند.

اشعه‌ی بتا : ← رادیوآکتیویته؛ ذرات بتا.

اشعه‌ی رونتگن: ← اشعه‌ی ایکس.

اشعه‌ی زیر قرمز[2] (zire)، فنس (اشعه‌ی) انفراروژ (aNfrāruj)، اشعه‌ای نامرئی که طول موج آنها (ح ۰٫۷۵ میکرون تا ح ۱۰۰۰ میکرون) بیش از طول موج اشعه‌ی مرئی است، و خاصه بجهت آثار حرارتی ممتازند. در عکاسی، جرم‌شناسی، صنایع، و طب مورد استعمال دارند.

اشعه‌ی فوق بنفش[3]، فنس (اشعه‌ی) اولتراویوله (ültrāviole)، امواج برقاطیسی که طول موج آنها

(۱)X-rays (۲)infra-red rays (۳)ultraviolet rays

تخمیناً از ۴٬۰۰۰ تا کمتر از ۴۰۰ آنگستروم (یعنی بین طول موجهای اشعه‌ی مرئی و اشعه‌ی ایکس) است. اشعه‌ی فوق بنفش از حیث طول موج بلا فاصله در زیر اشعه‌ی بنفش (کوتاهترین اشعه‌ای که چشم انسانی میبیند) واقعند. بر صفحه‌ی عکاسی تأثیر میکنند. از پارچه‌های ضخیم و شیشه و هوای آلوده نمیتوانند عبور کنند. از عمل آنها بر **ارگوسترول** بدن ویتامین "د" تولید میشود. اشعه‌ی خورشید مقدار زیادی اشعه‌ی فوق بنفش دارند، ولی بیشتر این اشعه پیش از رسیدن به زمین از بین میرود. تهیه‌ی مصنوعی این اشعه بوسیله‌ی قوس برقی و لامپ جیوه است. اشعه‌ی فوق بنفش برای افزودن ویتامین "د" به مواد غذائی و معدوم کردن موجودات ذره‌بینی در هوا و نسوج بدن بکار میرود.

اشعه‌ی کاتودی[1] (kātodi)، لابه‌ی الکترون‌ها که، در تخلیه‌ی برق در یک لامپ خلأ (حبابی محتوی گازی بسیار گمفشار)، از **کاتود** صادر میشود. بنا بر این تعریف، اشعه‌ی کاتودی مرکب از ذراتی (الکترونها) دارای بار برقی منفی میباشد. اگر در حباب بسته‌ای که فشار گاز داخل آن در حدود چند هزارم میلیمتر جیوه باشد (چنین حبابی را، بنام س. و. **کروکس**، حباب کروکس خوانند)، اختلاف سطح برقی کافی بین آنود و کاتود برقرار کنیم، اشعه‌ی کاتودی از کاتود ساطع میشوند. اشعه‌ی کاتودی مانند اشعه‌ی نور بخط مستقیم سیر میکنند، و بعلت حرکات ذرات سازای خود، دارای انرژی هستند. از جنبه‌ی خواص برقی، این اشعه مانند جریان برقی متوجه بطرف کاتود میباشند، و میدان مغناطیسی (خواه ناشی از آهنربا یا از جریان برق) آنها را منحرف میکند. تابه‌های الکترونها موارد استعمال عدیده دارند. مثلا ← لوله‌ی شعاع کاتودی.

اشعه‌ی کیهانی[2]، تشعشاتی دارای انرژی و قابلیت نفوذ زیاد که منشأ آنها معلوم نیست، و ظاهراً از فضای فلکی در جمیع امتدادها بزمین میرسند. شدت آنها با فرازا زیاد میشود، و هر قدر عرض محل رصد بیشتر باشد کمتر است. ترکیب آنها بر حسب فرازا تغییر میکند، ولی بر طبق تحقیقاتی که بعمل آمده اشعه‌ی کیهانی دارای الکترون‌ها و پوزیترون‌ها (کشف آن بوسیله‌ی اشعه‌ی کیهانی بود)، پروتون‌ها و نوترون‌ها، مزون‌ها، و فوتون‌های بسیار نافذ میباشند.

احتمال اینکه اشعه‌ای غیر از شعاعهای خورشید به زمین میرسند مورخ ح ۱۹۰۰ است. از ۱۹۰۰، بوسیله‌ی بالون و طیاره به تحقیق در این امر پرداختند، و معلوم شد که شدت اشعه بسرعت با فرازا زیاد میشود. چون منشأ غیر خورشیدی اشعه مدلل گشت نام اشعه‌ی کیهانی بر آنها نهادند، و ابتدا آنها را اشعه‌ی برقاطیسی دارای طول موج بسیار کوتاه و حتی کوتاهتر از طول موج **اشعه‌ی گاما** شمردند، و بعدها معلوم شد که این اشعه مرکب از ذراتی (اغلب دارای بار برقی) سریع‌السیر است که از خارج جو زمین میآیند. عده‌ی زیادی از این ذرات با ذرات هوا برخورد کرده هسته‌های اتمهای آنها را متلاشی میکنند، و بدین ترتیب اشعه‌ی کیهانی ثانوی تشکیل میشود، و هکذا.

اشعه‌ی گاما (gāmā)، بنام سومین حرف الفبای یونانی)، امواج برقاطیسی که طول موج آنها از طول موج اشعه‌ی ایکس کمتر است. در ضمن متلاشی شدن مواد رادیوآکتیو بوجود میآیند (← رادیوآکتیویته).

اشعه‌ی مجهول: ← اشعه‌ی ایکس.

اشعیا[3] (ešaʿyā) [عبری، = نجات یهوه]، نه ۷۱۰ ق‌م، یکی از انبیای بزرگ بنی اسرائیل. کتاب اشعیای نبی کتابی از عهد است که مجموعه‌ای از پیشگوئیهای منتسب بآن پیغمبر میباشد. پیامهای آن کتاب بیشتر جنبه‌ی سیاسی دارد، و در شناسائی قدرت آشور و ضدیت با اتحاد با مصر اصرار میورزد. این کتاب شامل دو قسمت اصلی از پیشگوئیها (بابهای ۱–۳۵ و ۴۰–۶۶) در باب سرنوشت اسرائیل و یهودا و یک قسمت نثر (بابهای ۳۶–۳۹) است، و این قسمت اخیر مشابه با قسمتی (۱۳.۱۸–۱۹.۲۰) از کتاب دوم تواریخ میباشد. بقول مسیحیان، کتاب اشعیا متضمن اشاراتی به ظهور مسیح است (۸–۱۲، ۴۰–۴۲؛ ۵۳).

اشعیا، کتاب صعود[4]: ← عهدین غیر قانونی.

اشق (ošaq)، صمغ گیاهی بنام بلشر (belšer) (*Dorema aucheri*)، که ترکیبات داروئی آن در بیماریهای سینه و تهیه‌ی حبهای مسهل بکار میرود. بزبان فرانسه آنرا گم امونیاک (gom amoniāk) گویند.

اشقلون[5] (ašqalun)، شهر قدیم فلسطینیان بر ساحل مدیترانه، بین یافا و غزه؛ مرکز عبادت آستارته. در جنگهای صلیبی اهمیت داشت.

اشک (ašk)، عنوان شاهنشاهان اشکانی، ← ارشک یا اشک I.

اشکاشمی، لهجه‌ی، از ← لهجه‌های فلات پامیر.

اشکانی (aškāni)، منسوب به سلسله‌ی اشکانیان و سلاطین و دولت ایشان.

اشکانی، تمدن، پارتیها (← پارت؛ اشکانیان) وقتی بر ایران استیلا یافتند بدویانی بودند که جز تهور جنگی چیزی نداشتند، و باین جهت، تمدن یونانی را که در دوره‌ی سلوکیان در ایران پدید آمده بود ارج نهادند، تا آنجا که نخستین پادشاهان اشکانی از مهرداد I ببعد در سکه‌ها خود را یونان‌دوست میخواندند. رفتار خیرخواهانه‌ی پارتیها نسبت به میراث یونانیت باعث شد که بتدریج عنصر خارجی مستهلک شود، و فرهنگی ملی که جلوه‌ی عالی آن در تمدن ساسانیان مشهود است پدید آید.

اشکانیان وارث امپراطوری منحط سلوکی بودند، که قادر نبود ممالک متعدد جزء امپراطوری را تحت اطاعت نگاهدارد. اشکانیان ظاهراً نتوانستند در این وضع تغییر زیادی بدهند، و سلطنت این خاندان هیچگاه بقدرت و ثبات دولت هخامنشی نرسید. امپراطوری اشکانی در دوره‌ی عظمت آن از مشرق تا هندوکش و حدود پنجاب، از شمال تا رود جیحون و دریای خزر و گاهی تا کوههای قفقاز، از جنوب تا دریای عمان وخلیج فارس، و از مغرب غالباً تا رود فرات بود. امپراطوری مرکب بود از ایالات و کشورهای تابع. در رأس ایالات غالباً رؤسای خاندانهای بزرگ قرار داشتند که عموماً شغل والی را بعنوان شغل موروثی حفظ میکردند. عده‌ی خاندانهای بزرگی که در عهد اشکانیان مقام اول را داشتند ظاهراً هفت بود، و گویا این عدد از سنن عهد هخامنشی است. از ایالات امپراطوری اشکانی که مورخین از آنها نام برده‌اند اینهاست: بین النهرین و بابل؛ کامبادنه (kāmbādene) (کرمانشاه)؛ ماد غربی؛ ماد علیا و اکباتان (همدان)؛ ماد شرقی یا ری؛ خوآرنه (xoārne) (خوار)؛ کومیسنه (komi-sene) (تقریباً مطابق دامغان کنونی)؛ هیرکانیا (گرگان)؛ پارت بمعنی اخص؛ مارگیانا (مرو)؛ آریا (هرات)؛ زارانگیان (سیستان)؛ آراخوسیا (رخج، یا باصطلاح پارتیها، هند سفید، که تا قندهار ممتد بود)؛ و غیره. ممالک تابع دولت اشکانی از خود پادشاه داشتند، و در امور داخلی مستقل بودند. از جمله‌ی آنها این ممالک را میتوان نام برد: اوسروئنه (osroene)، لش بین النهرین؛ ماد کوچک (آذربایجان)؛ ارمنستان؛ عیلام؛ فارس. پایتخت اشکانیان نسبت بتوسعه‌ی متصرفات آنان تغییر کرده است. ابتدا پایتخت بقولی در نسا (نزدیک عشق‌آباد حالیه) و بقولی در شهر اساک (نزدیک قوچان یا بجنورد) بود. پس از توسعه بطرف مغرب، یعنی از زمان تیرداد I، پایتخت به **هکاتومپیلوس** (نزدیک دامغان) انتقال یافت، و بعد تیسفون پایتخت شد. شهرهای هاترا (الحضر حالیه، بین النهرین) و دارابگرد (فارس) نیز از تأسیسات اشکانیان است.

سلطنت اشکانیان استبدادی بود. شاه را مجلسی موسوم به مهستان تعیین میکرد، و این مجلس مرکب از دو مجلس بود، یکی مجلس اشراف و شاهزادگان که اعضایش از خاندان سلطنت یا شش خانواده‌ی ممتاز دیگر بودند؛ و دیگر مجلسی از "دانایان و مغان" که ظاهراً جنبه‌ی مشورتی داشت. اشکانیان دارای قشون منظم نبودند بلکه هر "خان" بزرگ دارای قشون خاص خود بود، و در وقت جنگ با اتباع و مردان آزاد و بردگان خود شرکت میکرد. دین ایرانی در زمان اشکانیان کاملا معلوم نیست. ظاهراً تثلیث **اهورمزدا، مهر، ناهید**، که در زمان هخامنشیان پرستش میشد، در زمان پارتیان نیز مورد توجه و شاید دین رسمی بوده است. شاهان اشکانی نسبت به ادیان خارجی اغماض داشتند. تعیین مشخصات فنی و تاریخ هنر اشکانی دشوار است. از آثاری که تا کنون ازین دوره کشف شده مجسمه‌های مفرغی در معبدی نزدیک مال امیر در خوزستان، نقوش برجسته‌ای از دوره‌ی مهرداد و گودرز در بیستون، و نقوش برجسته‌ای در تنگ سروک است.

اشکانیان (aškāniān) یا **سلسله‌ی اشکانی** [منسوب به اشک. ← ارشک]، سلسله‌ای از اهل پارت که از حدود ۲۵۰ ق‌م تا ح ۲۲۶ ب‌م در قسمتهائی از ایران یا سرزمینهای مجاور سلطنت کردند. مؤسس سلسله‌ی اشکانی **ارشک** (یا اشک I) محسوبست، که با برادرش تیرداد I به پارت

(۱)cathod rays (۲)cosmic rays (۳)Isaiah (۴)Ascension of Isaiah (۵)Ashkelon

تاختند، و در حدود ۲۵۰ ق‌م بر ضد سلطه‌ی سلوکیان بر پارت قیام کردند. شاهان اشکانی که بعد از ارشک سلطنت کردند، بافتخار نام وی، لقب ارشک را به اسم خود ملحق میکردند. تاریخ سلسله‌ی اشکانی روشن نیست، و عده‌ی سلاطین سلسله و ترتیب ایشان و مدت و قلمرو فرمانروائی آنان درست معلوم نیست، و در بعضی موارد تواریخ مذکور در مآخذ مختلف اختلافات فاحش دارد، و این مطلب را در مطالعه‌ی مقالات مربوط به سلسله‌ی اشکانی در این کتاب باید همواره بخاطر داشت.

فهرستی از سلاطین اشکانی

نام	دوره‌ی سلطنت
ارشک 1	ح ۲۵۵– ح ۲۴۸ ق‌م
تیرداد 1	ح ۲۴۸– ح ۲۱۱ ق‌م
اردوان 1	ح ۲۱۱– ح ۱۹۱ ق‌م
فری‌یاپت	ح ۱۹۱– ح ۱۷۶ ق‌م
فرهاد 1	ح ۱۷۶– ح ۱۷۱ ق‌م
مهرداد 1	ح ۱۷۱– ح ۱۳۸ یا ۱۳۷ ق‌م
فرهاد 11	۱۳۸ یا ۱۳۷– ح ۱۲۸ ق‌م
اردوان 11	ح ۱۲۸–۱۲۴ یا ۱۲۳ ق‌م
مهرداد 11	ح ۱۲۳–۸۸ یا ۸۷ ق‌م
؟	؟
سنتروک	۷۶ یا ۷۵–۷۵ یا ۶۹ ق‌م
فرهاد 111	۷۵ یا ۶۹–۵۸ یا ۵۷ ق‌م
مهرداد 111	۵۸ یا ۵۷–۵۵ ق‌م
ارد 1	ح ۵۷–۳۷ یا ۳۶ ق‌م
فرهاد IV	ح ۳۷–۲ ق‌م
تیرداد 11	۳۲ (؟۳۵) ق‌م–؟
فرهاد V	۲ ق‌م–۴ ب‌م
ارد 11	۴ ب‌م–۶ یا ۷ ب‌م
ونن I	۷ یا ۸ ب‌م–۱۲ ب‌م
اردوان 111	۱۲ ب‌م – ۳۹ یا ۴۵ ب‌م
تیرداد 111	ح ۳۶ ب‌م
وردان	۳۹ یا ۴۵–۴۵ ب‌م
گودرز 11	۴۱–۵۱ ب‌م
ونن 11	۵۱ ب‌م
بلاش 1	۵۱–۷۷ یا ۷۸ ب‌م
پاکر 11	۷۸–۱۵۸ یا ۱۱۵ ب‌م
اردوان IV	۸۵–۸۱ ب‌م
خسرو	ح ۱۱۵–۱۲۸ یا ۱۲۹ ب‌م
بلاش 11	۱۲۸ یا ۱۲۹–۱۴۷ ب‌م
مهرداد IV	؟۱۲۸ یا ؟۱۲۹–؟۱۴۷ ب‌م
بلاش 111	۱۴۷–۱۹۱ ب‌م
بلاش IV	۱۹۱–۲۵۹ ب‌م
بلاش V	۲۵۹– ح ۲۲۲ ب‌م
اردوان V	۲۵۹–۲۲۶ ب‌م.

تاریخ دولت اشکانی را میتوان به سه دوره تقسیم کرد: (۱) تأسیس دولت اشکانی و کوتاه کردن دست سلوکیان، از قیام ارشک تا دوره‌ی مهرداد II؛ (۲) اعتلای دولت اشکانی و رقابت ایران و روم، از زمان مهرداد II تا پایان سلطنت بلاش I؛ (۳) انحطاط دولت اشکانی. در سلطنت مهرداد I دولت اشکانی وسعت یافت، چنانکه از طرفی با هند و از طرف دیگر تا بین النهرین و آسیای صغیر همسایه شد. جانشینش فرهاد II استقلال قطعی ایران را در مقابل سلوکیان تأمین کرد. در سلطنت مهرداد II (مهرداد بزرگ) روابط سیاسی بین ایران و روم برقرار شد؛ از زمان مهرداد ببعد، ارمنستان در تاریخ اشکانی نقش عمده‌ای دارد، و بعدها این سرزمین باعث جنگ‌های سخت بین ایران و روم گردید. تاریخ امپراطوری اشکانی پس از مرگ مهرداد II تا پادشاهی ارد I روشن نیست. در دوره‌ی ارد I اولین جنگ ایران و روم واقع شد. در عهد جانشینش، فرهاد IV، تخمهائی در دربار اشکانی کاشته شد که بتدریج باعث فسادهای عظیم و جنگهای داخلی و ضعف اشکانیان گردید. آخرین پادشاه بزرگ سلسله بلاش I است، ولی بعد از او و شاید از اواخر سلطنت او تا سنه‌ی ۱۴۷ ب‌م دوره‌ی آشفتگی سخت و ممتدی پیش آمد که در طی آن ظاهراً دو و گاهی سه تن یا بیشتر در قسمتهای مختلف مملکت اشکانی سلطنت کردند، از قبیل پاکر II (pākor–) که دوره‌ی سلطنت او را از ۷۸ تا ۱۰۸ یا ۱۱۰ ب‌م نوشته‌اند؛ اردوان IV، که گویا در ۸۰–۸۱ سلطنت کرده؛ خسرو اشکانی؛ بلاش II؛ و مهرداد IV، که از ۱۲۸؟ یا ۱۲۹؟ تا ۱۴۷؟ (یعنی در دوره‌ی سلطنت بلاش II) پادشاهی کرده است، و شاید ادوار سلطنت آنان پیوسته نبوده است. با برآمدن ساسانیان در سلطنت اردوان V، سلسله‌ی اشکانی بدست اردشیر بابکان منقرض شد. نیز ← اشکانی، تمدن.

اشک ایوب یا **دماغ الایوب** (demā'o 'l.'ay-yub)، (*Coix lacryma-jobi*)، گیاه بلند استوائی با دانه‌های سفید یا خاکستری مروارید‌شکل سخت.

اشکبوس (aškabus)، در داستانهای ملی، پهلوانی کشانی که به مدد افراسیاب آمد، و افراسیاب او را به یاری پیران ویسه، سرلشکر خویش، فرستاد، و رستم پیاده به میدان وی آمده با یک تیر او را به قتل رسانید.

اشک‌داغی (ešak.dāqi)، جزیره‌ای (ح ۱۸ کم در ۶ کم) در قسمت جنوبی دریاچه‌ی رضائیه، آذربایجان.

اشکذر (aškezar)، بخش (جم ۱۲۲٬۴۵۰)، قسمت مرکزی شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۲۳ (؟) آبادی. در دشت و هوایش گرم معتدل است. محصولش گندم و جو و صیفی و صنعت دستی پارچه‌بافی است. معدن نمک و گچ دارد. بخش اشکذر از دهستان رستاق تشکیل یافته است. مرکز بخش، ده **اشکذر** (جم ۲٬۲۲۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۸ کیلومتری جنوب راه شوسه‌ی یزد به اردکان واقعست.

اشکفتک (ešKaftak)، ده (جم ۱٬۲۳۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۷ کیلومتری غ شهر کرد.

اشکنازی[1] (aškenāzi)، عنوان یهودیان آلمانی در مقابل سفاردی که به یهودیان اسپانیا و پرتغال اطلاق میشود. اشکناز در کتاب مقدس نام نوه‌ی یافث (پیدایش ۱۰.۳) و جد ساکنان اشکناز (اول تواریخ ۱.۶) یعنی کناره‌ی شمالی دریای سیاه است.

اشکنان (ešKanān)، دهستان (جم ح ۹۰۰؛۶)، ج شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی. محصولش غلات، خرما، و تنباکو است. مرکزش، ده **اشکنان** (جم ۱٬۹۵۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۸ کیلومتری ش گاوبندی واقعست.

اشکور (ešKavar) یا **اشکور تنکابن** (-e tono-kābon)، دهستان (جم ح ۱٬۸۰۰؛)، شهرستان شهسوار، استان دوم؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر و راههای آن صعب العبور است. محصولش غلات و فندق است.

اشکور سفلی (ešKavare sofiā) یا **اشکور پایین**، دهستان (جم ح ۱۲٬۰۰۰؛)، شهرستان رودسر، استان یکم؛ دارای ۶۶ (؟) آبادی. رود پلرود آنرا از جانب ش از اشکور علیا جدا میکند. مشخصات طبیعی و محصولش مانند اشکور علیا است. مرکزش، ده شوئیل (šu'il) (جم ۳۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۱ کیلومتری ج رودسر واقع است.

اشکور علیا (olyā) یا **اشکور بالا**، دهستان (جم ح ۷٬۰۰۰؛)، شهرستان رودسر، استان یکم؛ دارای ۵۳ (؟) آبادی. رود پلرود آنرا از جانب غ از اشکور سفلی جدا میکند. کوهستانی و سردسیر و راههای آن صعب العبور است. محصولش غلات دیم و فندق میباشد. شغل عمده‌ی اهالی زراعت و نجاری است. تربیت و نگاهداری احشام و طیور اهلی معمول است.

اشکی، استخوان: ← سر.

اشلی، بارون: ← شافتبری، (اولین) ارل آو.

اشلی، لرد، شهرت سومین و هفتمین ← ارل آو شافتبری.

اشمونین (ošmunayn, aš–)، شهر (جم ۱۱٬۱۹۲)، مصر علیا، نزدیک ساحل غربی نیل؛ در محل شهر باستانی هرموپولیس ماگنا (hermopolis māgnā)، که در قدیم مرکز پرستش آنوبیس یا تحوت بود. در ۱۷۲۰ مجرای نیل که از کنار شرقی آن میگذشت تغییر یافت، و شهر از رونقی که داشت افتاد.

اشن (ašan)، ده (جم ۱٬۵۹۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دهق، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)، ۷۵ کیلومتری ل نجف‌آباد.

آشناخور (āšnā.xor)، ده (جم ۱٬۱۹۵ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش جایلق، شهرستان الیگودرز، استان ششم، ۲۷ کیلومتری ش الیگودرز.

اشنان (ošnān)، گیاهانی چند که مخصوصاً در چمنزارها و شوره‌زارها فراوان است، و از ریشه‌های آنها ساقه‌های بسیار روئیده تشکیل شاخه‌های خشک انبوه میدهند، و دانه‌های فراوان آنها را باد بآسانی پراکنده میسازد. از اقسام عمده‌ی آن **اشنان قلیا** (*Salsola soda*) است که از خاکسترش قلیا گرفته میشود. نیز ← شخار.

اشنباخ، ولفرام فون: ← ولفرام فون اشنباخ.

آشنت، جزیره‌ی: ← اولان، جزیره‌ی.

اشنک (ašanak)، درخت، ← تبریزی.

اشنو (ošnu)، ده و دهستان، ← اشنویه.

اشنویه (ošnuye)، بخش (جم ۱۱۴٬۳۷۰؛)، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ مرکب از دو دهستان اشنویه (بس مرز ایران و عراق) و دشت بیل؛ مرکزش ده اشنویه. بخش اشنویه بر طبق قتکا (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان رضائیه بود. در مهر ماه ۱۳۳۷ هش بخشهای

(1) Ashkenazim

اشنویه و نقده و خانه تبدیل به شهرستان نقده شد.

اشنویه (ošnuye) یا **اشنو** (ošnu)، ده (جم ۲٬۷۷۸ نسـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش و دهستان اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)، بر ساحل چپ قادر رود. محصولش توتون و غلات و حبوبات است. در مآخذ اسلامی نام آن از زمان اصطخری دیده میشود، و از عسل و بادام و گردو و گاوهای آن سخن می‌رود که به موصل و جزیره حمل میشده است. دهکده‌ی سنگان در فاصله‌ی ح ۵ کیلومتری ج‌ش آن واقعست. اشنویه بعلت واقع بودن در ناحیه‌ی مرزی اهمیت نظامی دارد.

اشنویه یا **اشنو**، دهستان (جم ح ۱۲٬۹۲۰؛)، بخش **اشنویه**، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ مرکزش **اشنویه**؛ دارای ۶۰ (؟) آبادی. از غ به عراق، از ش به سلدوز، و از ج به لاهیجان محدود است. محصول عمده‌اش توتون و غلات و لبنیات است (سیگار اشنو منسوب باین ناحیه است). مسیر علیای قادر رود آنرا مشروب میکند. سکنه‌ی این ناحیه کرد هستند. اسامی آبادیهای دهستان (مثلا سرگیس و بمزورته) حاکی از اینست که سابقاً مسیحیت در این ناحیه نفوذی داشته. از آبادیهای آن سنگان است. گردنه‌ی معروف کله‌شین در ناحیه‌ی اشنو است.

اشوایلر[1] (ešvāyler)، شهر (جم ۳۸٬۴۹۶)، نوردراین-وستفالن، لغ آلمان، نزدیک آخن. مرکز ناحیه‌ای زغالخیز و دارای کارخانه‌های ذوب آهن و فولاد است.

آشوت یا **آشوط**، سلاطین ارمنستان: ← باگراتید.

آشور، شهر قدیم: ← آسور.

آشور[2] (āšur) یا **آسور**، نام قدیم ناحیه‌ای در دو طرف رود دجله بین زاب صغیر و مرز کنونی سوریه و عراق. از غ به فلات بیابانی بین النهرین مرکزی، از ش به کردستان، از ل به ارمنستان، و از ج به سرزمین بابل محدود بود. اقلیم آن سردتر و بارانی‌تر از بابل، و قسمت مرکزی آن دشت آبرفتی خاصلخیزی بود. در جنگهای کشورگشائی پادشاهان آشور، امپراطوری آشور از اطراف، مخصوصاً بجانب سوریه، منبسط شد، و امروز معتقدند که نام سوریه از آسور مشتق است. پایتخت امپراطوری ابتدا شهر آسور بود، و بعد به کالح و سپس به نینوا منتقل گردید؛ سارگن شهر دوز شروکین (خرساباد حالیه) را پایتخت قرار داد. چون آشوریها از اطراف در معرض حملات قبایل و بدویان بودند، مردمی مبارز و جنگجو بار آمدند، و ازین جهت بر بابلیها برتری داشتند، ولی در فرهنگ بپای اینان نمیرسیدند. دین آنها تا حد زیادی مقتبس از دین بابل بود (← بابل، دین). قوانین آشور بمراتب شدیدتر از قوانین بابل بود، و کتیبه‌های پادشاهان آشور عمدةً شرح جنگهای خونین است، و آشوریها مخصوصاً بسبب قساوت نسبت به ملل مغلوب معروف بودند.

تاریخ

سرزمین آشور در ح ۲۳۰۰– ح ۲۲۰۰ ق‌م جزء امپراطوری سارگن اکدی و جانشینان او، و ح ۲۰۵۰ ق‌م– ح ۱۹۵۰ ق‌م قسمتی از آن مطیع پادشاهان بابلی اور بود. پس از آن دوره‌ی امپراطوری آشور میآید که تاریخ آنرا به سه دوره‌ـ آشور قدیم (ح ۱۹۵۰– ح ۱۵۰۰ ق‌م)، آشور وسطی (ح ۱۵۰۰–۹۳۴ ق‌م)، و آشور جدید (۹۳۴– ح ۶۰۶ ق‌م)–تقسیم میکنند.

(I) امپراطوری قدیم. تاریخ امپراطوری قدیم آشور از سلطنت (ح ۱۹۵۰ ق‌م) پوزور-آشور I آغاز میگردد، و از آن ببعد تا مدت دو قرن قدرت سیاسی آشور ازدیاد و انبساط یافت، و آشور به امپراطوری تجارتی ثروتمندی مبدل شد. در ح ۱۹۰۰ بابل را تاراج کرد. روابط تجارتی پررونقی با آسیای صغیر برقرار نمود، و پاسگاههای تجارتی بسیاری دایر کرد. در سالهای بین ۱۹۵۰ و ۱۷۵۰ ق‌م، نواحی آباد ج‌غ آسیا مورد حمله‌ی قومی سامی‌نژاد قرار گرفت، و تحت اشغال آنان درآمد، و این مهاجمین را بابلیها و آشوریها آموزو [= غربی‌ها] میخواندند، و بعدها این نام بصورت اموریان در تورات وارد شد. در ح ۱۷۴۸ ق‌م، یکی از سرکردگان امورو، نامش شمشی آداد، سلطنت آشور را بدست گرفت، و در عهد او و پسرش، ایشمه-داگان، امپراطوری آشور مقتدرترین دولتهای آن عصر شد. سپس هرج و مرج روی داد، و سرانجام حمورابی بابلی آشور را گرفت (ح ۱۶۹۶ ق‌م) و این سرزمین تحت حکومت بابل درآمد، و از آن ببعد در مدت دو قرن (ح ۱۷۰۰–۱۵۰۰ ق‌م) دولت آشور ضعیف و شاید دست‌نشانده‌ی دولتهای دیگر بود.

(II) امپراطوری وسطی. از ح ۱۵۰۰ ق‌م تا مدت یک قرن آشور وضع ثابتی نداشته، و ظاهراً در قسمتی از این قرن استقلال داشته، و شاید مدتی هم تابع قوم میتانی بوده، و پس از اینکه دولت میتانی توسط حتی‌ها از پا در آمد (ح ۱۳۶۰ ق‌م) دگرباره قد برافراشته، و در سلطنت (ح ۱۳۵۶–۱۳۲۱ ق‌م) آشوراوبالیت I کشورگشائی را آغاز کرده، و بر بابل مستولی شده است. در سلطنت طولانی (ح ۱۱۱۶–۱۰۷۸ ق‌م) تیگلت پیلسر I، کار آشور دگربار بالا گرفت، و او شام و فنیقیه را اشغال کرد، و کوهنشینان ارمنستان و زاگرس را مطیع ساخت. پس از وی، دولت آشور بتدریج در مقابل قوم آرامی ضعیف شد، و در سلطنت (ح ۹۶۶–۹۳۵ ق‌م) تیگلت پیلسر II، آرامیان تا دجله پیش آمدند، و خاک آشور به حد اقل وسعت خود رسید.

(III) امپراطوری جدید. امپراطوری جدید آشور به دو مرحله منقسم میشود. در مرحله‌ی اول (۹۳۴–۷۴۶ ق‌م) ابتدا سلاطین آشور به سرکوبی آرامیان پرداختند، و آسورنصیرپال III با منتهای بیرحمی در این امر اقدام کرد، و امپراطوری را به وسعتی که در زمان تیگلت پیلسر I داشت باز گردانید. پسرش شلمنصر III، با همان نیروی پدر ولی بدون قساوت او، اساس امپراطوری را مستحکم ساخت، و اگرچه بعد از او سرزمینهای اطراف آشور که بتصرف این دولت در آمده بود از دست رفت، در سلطنت (۸۱۰–۷۸۳ ق‌م) آداد-نیراری III، دمشق و قسمتی از شام و فلسطین و قسمت اعظم سرزمین ماد تا دریای خزر مطیع دولت آشور شد. پس از آداد-نیراری دگربار انحطاط روی آورد. مرحله‌ی دوم (۷۴۶– ح ۶۰۶ ق‌م) با روی کار آمدن تیگلت پیلسر III آغاز میشود که اعتبار آشور را بازگردانید. سارگن II آوازه‌ی شهرت آشور را بلند کرد. پسرش سناخریب مواجه با قیام همسایگان شد. پسرش اسرحدون از شاهان بزرگ آشور است، و او شهر بابل را که پدرش ویران کرده بود از نو بنا کرد، و قسمتهائی از عربستان و ماد را که ظاهراً پدرش از دست داده بود مطیع ساخت و ممفیس را در مصر گرفت. پسرش آسوربانی‌پال ۳۶ سال سلطنت کرد (۶۶۸–۶۳۳ ق‌م)، و او آخرین پادشاه بزرگ آشور است، و او دولت عیلام را منقرض کرد. در عهد وی فرهنگ آشوری به اوج رفعت رسید. ولی جنگهای دوره‌ی وی اساس امپراطوری را متزلزل کرد. بعد از او ظاهراً بین جانشینانش بر سر فرمانروائی نزاع در گرفت، و نبوپلسر که حکومت بابل داشت اعلام استقلال نمود، و با هووخ شتره، پادشاه ماد، عقد اتحاد بست. در ۶۱۴ ق‌م، مادها شهر آسور را گرفته ویران کردند، و دو سال بعد نینوا نیز دوچار همان سرنوشت شد، و بین ۶۰۸ و ۶۰۶ ق‌م حران (مقر جدید سلطنت آشور) را هم مادها متصرف شدند، و دولت آشور برافتاد؛ دولت بابل از نو قد برافراشت؛ و امپراطوری ایران تشکیل گردید. تا حدی که اطلاع داریم، از آن ببعد کوششی برای تجدید امپراطوری آشور بعمل نیامد.

آشوراده (āšurāde)، سه جزیره‌ی کوچک سابق (بزرگ، میانه، و کوچک)، ج‌ش دریای خزر، ش شبه جزیره‌ی میانکاله، که بواسطه‌ی فرونشستن آب دریا به میانکاله متصل شده‌اند، و دیگر بعنوان جزیره وجود ندارند. پاسگاه مرزی آشوراده (بخش بندرشاه، شهرستان گرگان، استان دوم) در انتهای میانکاله واقعست، و با اسکله‌ی بندرشاه ۳ کم فاصله دارد، و دارای شعبه‌ی مهمی از شیلات میباشد.

آشوربانی‌پال: ← آسوربانی‌پال.

آشورنصیرپال: ← آسورنصیرپال.

آشوری، زبان: ← آسوری، زبان.

آشوط یا **آشوت**، سلاطین ارمنستان: ← باگراتید.

آشوکا (āšokā)، فد ح ۲۳۷ ق‌م، امپراطور (ح ۲۵۵– ح ۲۳۷ ق‌م) بزرگ هند، از سلسله‌ی ماوریا. کشور وی شامل قسمت اعظم هندوستان و افغانستان بود. وی در ح ۲۵۷ بکیش بودائی گروید، و علت عمده‌ی شهرت وی کوششی است که در ترویج این کیش کرد. کتیبه‌های متضمن فرامین و سخنان وی در بسیاری از نقاط هندوستان، از جمله در شهر شهبازگره (šahbāzgarh)، پاکستان غربی، محفوظ است.

آشوکا، تالار، دهلی: ← تالار کاخ رئیس جمهور.

اشویل[3] (ašvil)، شهر (جم ۵۳٬۰۰۰)، غ ایالت کارولینای شمالی، کشمتا مرکز مالی و تجارتی و حمل و نقل قسمت غربی ایالت. نساجی و کالاهای چرمی دارد.

(۱)Eschweiler (۲)Assyria (۳)Asheville

اشیان (ošyān)، دهستان (جه ۴۷°۷۹۰؛)، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۳۳ (؛) آبادی. کوههای قلعه‌بزی و دیزی حد طبیعی آن با دهستان اشترجان است. رشته‌کوههای بیدکان و کلاه سیاه از قسمت جنوبی آن میگذرد. زاینده‌رود از وسط دهستان میگذرد. هوایش معتدل است. محصولش غلات و پنبه و صنایع دستی کرباسبافی و قالیبافی است.

اشیر (ašir)، پسر یعقوب، جد یکی از قبایل دوازده‌گانه‌ی اسرائیل بنام اشیر. محل سکونت قبیله‌ی اشیر لغ فلسطین بود (پیدایش ۳۰؛ تثنیه ۲۴.۳۳؛ یوشع ۱۹.۲۴-۳۱؛ داوران ۱۷.۵، ۱۸؛ لوقا ۳۶.۲؛ مکاشفه ۶.۷).

اشیل[1] (ešil)، پدر آیسخولوس (āysxulos)، ۵۲۵ ق‌م-۴۵۶ ق‌م، درام‌نویس یونانی و پایه‌گذار تراژدی یونانی. در الئوسیس متولد شد، و در جلا (سیسیل) وفات یافت. در جنگهای ایران و یونان سرباز بود، و در نبردهای ماراتون و سالامیس شرکت داشت. اشیل پایه‌گذار تراژدی یونان است؛ ارسطو در کتاب بوطیقا در فن شعر، هنگام بحث در باره‌ی آفرینندگان تراژدی، کسی را پیش از او نام نمیبرد. پیش از اشیل، پرسوناژ-های نمایشنامه‌های یونانی ترکیبی بودند از گروه هماوازان (خوانندگان دسته‌جمعی)، و فقط یک بازیگر، و از گفتگو (دیالوگ) و عمل (اکسیون) خبری نبود. محتوای هر نمایشنامه عبارت بود از شعرها و قطعه‌های غنائی و دراماتیک که توسط بازیگر و گروه هماوازان ادا میشد. بنا بر این، درام بمعنای اخص کلمه وجود نداشت. اشیل، با افزودن "بازیگر دوم" به پرسوناژهای نمایش و تفکیک بازیگران و هماوازان و ایجاد گفتگو میان آنان، "تعارض دراماتیک" را، که عنصر اصلی درام بمعنای امروزی آنست، پایه‌گذاری کرد (← درام؛ تراژدی). در مسابقاتی که هر دو سال یکبار برای تعیین بهترین نمایشنامه در آتن بر پا میشد، در حدود ۲۰ بار شرکت کرد، و اقلا ۱۲ بار برنده شد. گویا جمعاً ۹۰ نمایشنامه نوشته، اما فقط هفت عدد از آنها بجا مانده است، ازین قرار: (۱) مُلتَیان، که بخشی از یک نمایشنامه‌ی سه بخشی (تریلوژی) است، و در میان هفت نمایش-نامه‌ی موجود، کهنترین و ابتدائی‌ترین آنهاست؛ (۲) ایرانیان؛ (۳) مخالفان هفتگانه‌ی تب، که آخرین بخش یک نمایشنامه‌ی سه بخشی است، و موضوع آن دشمنیها و برادرکشیهای دو تن از پسران اودیپ است؛ (۴) پرومتئوس، که نخستین بخش از یک نمایشنامه‌ی سه بخشی و داستان شکنجه‌ی طولانی و دردناک پرومتئوس است؛ (۵) و (۶) و (۷) اورستیا (oresteyā)، که تنها نمایشنامه‌ی سه بخشی کاملی است که از اشیل بجا مانده، و مرکب از سه نمایشنامه‌ی آگاممنون، خوئفوروئه (xoeforoe)، و ائومنیدس (← الاعقاب انتقام) است، و موضوع آن داستان سرنوشت غم‌انگیز خاندان پلوپیدس است از نخستین گناه آگاممنون تا تطهیر اورستیا.

اشیل در نوشتن تراژدیهای خود بیش از هر چیز از اندیشه‌های مذهبی الهام گرفته، و با بینشی زاهدانه به تفسیر افسانه‌های خدایان و تأثیر قدرت بی‌پایان و گاه سهمگین آنان در سرنوشت بشر پرداخته است. سرنوشت اساس تراژدیهای اوست. وی شاعری سحار است. درامهایش از تصویرهای زنده‌ی شاعرانه سرشار میباشد. توانائی غریزی او در احساس اوزان و ترکیب اصوات به ابیات و عباراتش تناسب و تعادل و صلابتی بخشیده است که شاهکارهای معماری یونان قدیم از آن برخوردارند. با اینهمه، بزرگترین امتیاز وی آنست که، علاوه بر شاعر بودن، متفکری توانا است، و قدرت شاعریش را برای جان بخشیدن به مفاهیم مجرد بکار میگیرد. رنگ اخلاقی نمایش-نامه‌هایش حاکی از تفکرات او در باره‌ی مسائلی است (مانند عدالت و تعارض میان حق و قدرت، و سنتهای کهن و اندیشه‌های نو) که در قرن پنجم ق‌م روشنفکران آتن را بخود مشغول داشته بود. با اینهمه، بلاغت سبکش بر حسب معیارهای قرن ما گاه به اغراق شبیه است. طرح داستانها و پرسوناژهای درامهایش نسبةً ساده است. نبوغ او در کار درام‌نویسی هنگامی باوج جلوه‌ی خود میرسد که با نمایاندن قدرت گریزناپذیر سرنوشت، فضائی تراژیک و مملو از هیجان و دهشت در درامهای خود میآفریند.

آشیل، در افسانه‌های یونانی، ← اخیلس.

اصابه: ← الاصابه فی تمییز الصحابه.

اصالت تجربه[2]، **مذهب** (esālate) یا **آمپیریسم** (āmpirism؛ از فنـ) یا **امپیریسیزم** (empiri-sizm؛ از انگل)، عقیده‌ی فلسفی که کلیه‌ی معلومات بشری را حاصل از تجارب میداند. برخلاف مذهب اصالت تعقل، تصورات فطری و حقایق پیش از تجربی را نفی میکند، و فقط کلیات مبتنی بر مشاهده (تجربه) را معتبر میداند. این عقیده رکن مهم روش علمی است، و از زمان فرانسیس بیکن تا زمان جان استوارت میل بر فلسفه‌ی انگلستان تسلط داشته است.

اصالت تصور[3]، **مذهب** یا **ایدآلیسم** (ideālism؛ فنـ)، در ما بعد الطبیعه، عقیده باینکه حقیقت اصلی عالم وجود در تصورات و یا صور مثالیه یا وجود مطلق است. انواع فلسفه‌ی اصالت ماده و عقاید مبتنی بر نسبیت امور نقطه‌ی مقابل آنست. از قدما افلاطون و از متأخرین گ. و. ف. هگل طرفدار آن بودند؛ مخصوصاً هگل، با عقیده به "وجود مطلق" و قوانین لایتغیری که بموجب آنها تغییر در عالم حاصل میشود، مهمترین نماینده‌ی این نحله‌ی فلسفی است. از معاصرین ب. بوزانکت و ا. ن. وایتهد را میتوان نامبرد. مذهب اصالت تصور ذهنی (یا درون-ذاتی) که ج. بارکلی آورده حقیقت را فقط در ذهن انسان موجود میداند. در خارج از مباحث ما بعد طبیعی، اصطلاح ایدآلیسم را در معانی بسیاری استعمال میکنند. مثلا در هنرهای زیبا به سبکی اطلاق میشود که در آن هنرمند اشیاء را چنانکه او مایل است باشند مجسم میسازد نه چنانکه واقعاً هستند.

اصالت تعقل[4]، **مذهب**، هر نظریه‌ی فلسفی که عقل یا خرد را وسیله‌ی عمده‌ی کسب معرفت شمارد، از فلسفه‌ی افلاطون تا عقلی‌مذهبان کنونی. معمولا به نظریه‌های فلاسفه‌ی روشنفکر قرن ۱۸م اطلاق میشود که دانش مبتنی بر ایمان و وحی و تنزیل را نفی میکردند. مذهب اصالت تعقل را در مقابل ← مذهب **اصالت تجربه** نیز می‌آورند، و باین معنی، اساس آن اینست که از "مقدمات بدیهی" بوسیله‌ی استدلال میتوان به حقیقت رسید. منهب اصالت تجربه "مقدمات بدیهی" را مردود میشمارد.

اصالت رفتار[5] (esālate)، توجیه رفتار آدمی مطلقاً بعنوان پاسخ روانشناسی به محرکات (← **محرک**) محیط. نظریه‌ای است دایر بر اینکه روانشناسی بعنوان علم فقط رفتار را مطالعه میکند، یعنی آنچه را بطور عینی از طرف فرد دیگر قابل مشاهده است، نه خود شخص را. این نظریه بسال ۱۹۱۲ بوسیله‌ی ج. ب. واتسن عرضه شد. اساسش مفاهیم مکانیستیک ذیمقراطیس، اپیکوروس، و ت. هابز است که در آزمایشهای ا. پ. **پاولوف** و و. م. بختریف در باره‌ی انعکاس مشروط تأیید شده است (← رفلکس). با آنکه بسیاری از پیروان این مکتب از معتقدان قشری و لسانی **سازوکار** و **دترمینیسم** بوده‌اند، باید این اعتقادات را از زمره‌ی تمایلات فلسفی آنان محسوب داشت نه جزو اصالت رفتار بعنوان علمی آن. واتسن و سایر پیروان افراطی این نظریه برای درون‌نگری و شعور و آگاهی ارزشی قائل نبوده آنها را مفاهیم غیر علمی میدانند، و کلیه‌ی فرایندهای ذهنی را نوعی حرکات بدنی محسوب میدارند (حتی هنگامی که حرکات قابل مشاهده نباشد). بنا بر این نظر، مثلا تفکر کلامی (یعنی فکر کردن بوسیله‌ی کلمات نه اشکال) تکلم صامت است. پیروان این مکتب عقیده دارند که تمام عواطف، جز ترس و عشق و خشم، بوسیله‌ی مشروط کردن پاسخها فراگرفته میشوند، و ممکن است بهمین نحو نیز محو و زایل گردند. اصالت رفتار در بین دو جنگ جهانی مخصوصاً در امریکا توسعه و نفوذ داشت. این نظریه سایر مکاتب روانشناسی جدید را تحت تأثیر قرار داده است. امروزه میتوان گفت که از یک طرف هیچیک از روانشناسان پیرو این مکتب نیستند، و از طرف دیگر، هر روانشناسی تا حدودی پیرو این نظریه است.

اصالت عمل[6]، **مذهب**، یا **پراگماتیسم** (prāgmā-tism؛ فنـ)، مذهبی در فلسفه، مبتنی بر این اصل که حقیقت هر قضیه را باید از روی تطابق آن با نتایج تجربی و با فواید عملی که از آن بدست میآید تشخیص داد. باین ترتیب، در مذهب اصالت عمل جنبه‌ی ما بعد طبیعی فکر از اعتبار می‌افتد، و همه‌ی طریقه‌های مفروضی که بوسیله‌ی آنها از قبلیات عقلی حقیقتی را استنتاج میکنند طرد میشود. پیروان اصالت عمل معتقدند که حقیقت با پیشرفت اختراعات عوض میشود، و چون نسبت به زمان و مکان و غرض نسبی است، پیوسته تطور میپذیرد. اغلب آنان برآنند که در اخلاق معرفتی که در ارزشهای بشری سهیم است واقعیت دارد، و ارزشها به وسایل و غایت بستگی دارند. عموماً گفته میشود که توسعه‌دهنده‌ی نخستین این اصول ج. س. پیرس بوده است. ویلیام جیمز در پیشرفت آنها تأثیر فراوان داشته، و از همان زمان این طرز

(۱) Aeschylus (۲) empiricism (empirisme فنـ) (۳) idealism (۴) rationalism (۵) behaviorism (۶) pragmatism

فکر در فلسفه نیروی عظیمی داشته است (مثلا در مذهب اصالت وسیله‌ی جان دیوئی).

اصالت لذت[1]، مذهب (esālate)، عقیده باینکه کسب لذت غایت اصلی زندگی انسان است، خواه لذت جسمانی چنانکه کورنائیان قائلند، و خواه لذت معنوی بوسیله‌ی کف نفس از هوی و هوس‌ها چنانکه پیروان اپیکوروس میگفتند. کلیه‌ی فلسفه‌های مادی متضمن آثاری از اصالت لذت‌اند، مثلا در مذهب سودگری، غایت اصلی اخلاقی و اجتماعی زندگی انسان حصول خیر اکثر برای عده‌ی اکثر افراد است.

اصالت ماده[2]، مذهب یا ماتریالیسم (-māteriā lism؛ فنس)، هر نوع عقیده‌ی فلسفی که حقیقت نهائی عالم را عبارت از ماده میداند. در مقابل مذهب اصالت تصور است. از قدما ذیمقراطیس، رواقیون، و پیروان اپیکوروس مادی بودند. در قرن ۱۷م، فلسفه‌ی مادی دوباره بوسیله‌ی گاسندی و تامس هابز رواج گرفت، و در قرن ۱۸م فلاسفه‌ی عصر روشنفکری آنرا ترویج کردند. در قرون ۱۹م و ۲۰م انواع مختلف فلسفه‌ی مادی شیوع فوق العاده یافت. در اصطلاح عامه، مادیت بمعنی علاقه به پول و چیزهای دنیوی و بی‌علاقگی به ارزشهای فکری و معنوی است.

اصالت وسیله[3]، فنس انسترومانتالیسم (-aNstru māNtālism). ۱ـ اساس فلسفه‌ی جان دیولی، که امروزه اصالت تجربه نامیده میشود. بنا بر این نظریه‌ی فلسفی، مبنای صحت یا سقم قضایا توافق نتایج احتمالی با نتایج واقعی است که در عمل حاصل میشود؛ یعنی ملاک رد یا قبول قضایا شواهد تجربی است. ۲ـ جنبه‌ای از مذهب **اصالت عمل**، که معتقد است فکر نسبت به رفتار ثانوی است، یعنی فکر وسیله و ابزاری است برای پیشرفت رفتار، نه اینکه بخودی خود غایت و هدف باشد.

اصحاب (ashāb) [مفردش صاحب]، لفظ عربی بمعنی یاران و پیروان. این کلمه با لفظ **صحابه** (که آن نیز جمع صاحب است) مترادف است، ولی اصطلاحاً لفظ صحابه فقط در مورد اصحاب پیغمبر اسلام بکار میرود، و باین معنی حالت عَلَم پیدا کرده، و منسوب به آن و نیز مفرد آن صَحابی است.

اصحاب الاخدود (ashābo 'l.'oxdud)، ← ذونواس.

اصحاب الایکه (ashābo 'l.'ayka) [عربی، = قوم صاحب درخت پر شاخ و برگ]، در قرآن، قومی که نام آن، همراه اقوام منقرض دیگر لوط و عاد و ثمود، برای عبرت آمده (حجر ۷۸؛ شعراء ۱۷۶؛ صاد ۱۲؛ قاف ۱۳). از محل آن قوم اطلاعی بدست نیست. نیز ← مدین.

اصحاب الرس (ashābo 'r.rass) [عربی، = قوم چاه]، در قرآن، قومی که نامش دو بار همراه نام عاد و ثمود آمده (فرقان ۴۰؛ قاف ۱۲). از خصوصیات آنان خبری در دست نیست؛ بعضی رس را نام مکانی میدانند، و بعضی دیگر این قوم را بازمانده‌ی قوم ثمود میدانند که پیغمبر خود را در چاهی هلاک کردند.

اصحاب السبت: ← سبتیون.

اصحاب الشمال (ashābo 'š.šemāl) [عربی، = یاران چپ]، تعبیر قرآنی برای معرفی بدکاران، از آن جهت که در قیامت نامه‌ی اعمال را بدست چپ خود دارند.

اصحاب الیمین (ashābo 'l.yamin) [عربی، = یاران راست]، تعبیر قرآنی برای معرفی نیکوکاران، از آن جهت که در قیامت نامه‌ی اعمال را بدست راست خود دارند.

اصحاب حدیث (ashābe) یا **اهل حدیث**، لقب عمومی آندسته از ائمه و فقها و اهل سنّت که در احکام فقهی متکی بر نقل اخبار و نقل احادیث بوده‌اند، و از رأی و قیاس خودداری میکرده‌اند. فقهای حجاز، مانند مالک و شافعی و سفیان ثوری و امام حنبل و داود اصفهانی، هر یک بوجهی از اصحاب حدیث محسوبند. ← **اصحاب رأی**.

اصحاب دایرةالمعارف[4]. این لفظ بعنوان اسم خاص به نویسندگان دایرةالمعارف بزرگ فرانسه اطلاق میشود. ← **دایرةالمعارف** (بعنوان اسم خاص).

اصحاب رأی (ra'y)، لقب عمومی آندسته از فقهای سنّت که در احکام فقهی رأی و قیاس را معتبر شناسند و قیاس جَلی را گاه بر بعضی اخبار ترجیح میدهند. ابوحنیفه نعمان ابن ثابت و فقهای عراق پیروان او اصحاب رأی بشمارند (در مقابل فقهای حجاز که **اصحاب حدیث** محسوبند).

اصحاب سبت: ← سبتیون.

اصحاب سلطنت پنجم[5]، فرقه‌ی دینی مسیحی که در انقلاب پیرایشگری انگلستان پیدا شد، و پیروان آن معتقد بودند که در رأس هزار سال مسیح دوباره ظاهر خواهد شد، و پنجمین سلطنت جهانی را تأسیس خواهد کرد (چهار سلطنت جهانی قدیمتر، آشور، ایران، یونان، روم). اصحاب این فرقه با حکومت کلیسا و حکومت عرفی هر دو مخالف بودند.

اصحاب صفه: ← اهل صفه.

اصحاب کتب اربعه: ← کتب اربعه.

اصحاب کساء: ← آل عبا.

اصحاب کهف (kahf) [= اصحاب غار]. داستان اصحاب کهف از افسانه‌های مسیحی است که از منابع مختلف سرچشمه گرفته. ظاهراً قدیمترین اثری که از آن مانده مربوط بقرن ششم بم و بزبان سریانی است. قدیمترین مراجع اسلامی درین باب قرآن است. در سوره‌ی کهف (آیه‌ی ۸ ببعد) اشاره به چند تن است که در شهری از بت‌پرستان خدای یگانه را میپرستیدند و از ترس بغاری پناه بردند و سگی نیز همراهشان بود؛ بخواست خدا، در آن غار بخواب رفتند و پس از ۳۰۹ سال بیدار شدند و کسی را برای خریدن آذوقه بشهر فرستادند. قرآن بیش از این چیزی نمیگوید. بنا بر داستانهای دینی، شاه بت‌پرست دقیانوس (daqyānus) یا داقیوس (dāqius) نام داشت، و چون نتوانست بآن غار درآید و خداپرستان را گوشمالی دهد، فرمان داد تا در غار را محکم بستند. بعدها چوپانی برای جادادن گوسفندان خود در غار را گشود؛ چون اصحاب کهف بیدار شدند یکی از آنان با پول زمان خود برای خریدن آذوقه بشهر آمد؛ چون کسی آن پول را نمیشناخت، وی را نزد پادشاه زمان که نصرانی شده بود بردند، و او و کسانی همراه وی بغار آمدند، و از داستان آگاه شدند، و بر حقیقت بعث و معاد بالمعاینه واقف گشتند؛ خدا، بلا فاصله پس از آن، جان اصحاب کهف را گرفت و مردم بر گور ایشان کلیسائی ساختند. نیز بنا بر داستانها، محل این کهف را که کسی بر آن دست نیافته یکی از دو شهر افسوس یا ابسوس (نام امروز بروز) واقع در ترکیه میدانند. کلمه‌ی رقیم (raqim) را که در قرآن پس از اصحاب کهف آمده، بعضی نام سگ میدانند، برخی نام لوحی که داستان اصحاب کهف بر آن رقم شده، و جمعی نام بیابانی که کهف در آن بوده. نیز ← قطمیر.

اصطخر، شهر قدیم؛ ← استخر.

اصطخری [ابواسحاق ابراهیم ابن محمد فارسی]، نة اواسط قرن چهارم هق، جغرافیدان مسلمان، از مردم اصطخر فارس. در سال ۳۴۰ هق شروع به مسافرت کرد، و از عربستان تا حدود قطا را سیاحت نمود. وی دو کتاب بتقلید صور الاقالیم ابوزید بلخی در جغرافیا نوشته، یکی کتاب الاقالیم یا صور الاقالیم و دیگری کتاب مسالک الممالک.

اصطرلاب: ← اسطرلاب.

اصطرلابی، علی ابن عیسی، منجم و سازنده‌ی معروف آلات رصد که در دهه‌ی دوم قرن سوم هق در بغداد و دمشق رونق داشت. از متولیان رصدهای **مامونی** بود. کتابش در اصطرلاب از قدیمترین آثار عربی در این موضوع است.

اصطفان (estefān)، اسم؛ ← ستفانوس.

اصطفن (estefan)، اسم؛ ← ستفانوس.

اصطفن ابن باسیل (یا بسیل) (estefane 'bne bāsil, basil) [صورت نام ستفانوس پسر باسیلیوس (stefānos, bāsilios) در مآخذ اسلامی]، از مترجمین عهد مأمون و از شاگردان و همکاران معتبر **حنین ابن اسحاق**. بقول حنین، بعضی تألیفات جالینوس را از یونانی به عربی ترجمه کرد. وی اولین مترجم آثار دیوسکوریدس بزبان عربی است، و ترجمه‌ی او را حنین و بعداً ابن جلجل تصحیح و تکمیل کردند.

اصطکاک[6] (estekāk)، در فیزیک و مکانیک، مقاومت سطح مشترک دو جسم در مقابل حرکت نسبی آنها. علل عمده‌ی اصطکاک عبارتند از در هم افتادن ناهمواریهای سطوح تماس (که مربوط به جنس سطوح و نرمی و درشتی آنهاست)، نیروی دگرچسبی بین سطوح، و تضاریسی که جسم سخت‌تر در جسم نرمتر ایجاد میکند. بر حسب اینکه حرکت نسبی دو جسم لغزش یا غَلطِش باشد، اصطکاک را لغزشی یا غلطشی گویند. شارل ا. دو **کولن** تجربیات زیادی در باب **اصطکاک لغزشی** بعمل آورده و این قوانین تقریبی را بدست آورده است: (۱) اصطکاک بلا فاصله پیش از شروع حرکت از اصطکاک در ضمن حرکت کمی بیشتر است؛ (۲) اصطکاک متناسب است با نیروئی که دو سطح را بهم میفشارد؛ (۳) اصطکاک از سطح تماس و (جز در

(۱)hedonism (۲)materialism (۳)instrumentalism (۴)(the) Encyclopedists (۵)Fifth Monarchy Men (۶)friction

شروع حرکت) از سرعت نسبی حرکت مستقل است. **ضریب اصطکاک** عبارتست از خارج قسمت ثابت اصطکاک بر نیروئی که دو سطح را در حال تماس نگاه میدارد. مثلا اگر قطعه چوبی بشکل مکعب مستطیل و بوزن ۲۰۰ گرم بر میز چوبی افقی واقع باشد، و نیروی افقی لازم برای براه انداختن آن قطعه بر میز ۷۰ گرم باشد، ضریب اصطکاک این دو چوب ۷۰/۲۰۰ یا ۰,۳۵ است. ضریب اصطکاک بین مواد مختلف را بوسیله‌ی تجربه تعیین میکنند. ضریب اصطکاک چوب خشک با چوب خشک ۰,۳۵، چرم با فلز ۰,۵۵، و دو فلز که خوب روغنکاری شده باشند ۰,۰۵ است. بوسیله‌ی ضریب اصطکاک میتوان مقدار اصطکاک را تعیین کرد، بشرط اینکه نیروئی که دو جسم را بهم میفشارد در دست باشد. **اصطکاک غلطشی** بمراتب از اصطکاک لغزشی کمتر است (کاسه ساچمه گواه این امر میباشد). اصطکاک فواید عملی بسیار دارد. امکان راه رفتن انسان بر زمین نتیجه‌ی اصطکاک است؛ اگر اصطکاک نباشد، تسمه نمیتواند حرکت چرخی را به چرخ دیگر منتقل کند؛ ترمز وسایط نقلیه بر اساس اصطکاک کار میکند. از طرف دیگر، در اجزای متحرک ماشینها، اگر اصطکاک از حدی تجاوز کند، حرارتی که تولید میشود باعث انبساط اجزای ماشین و سرانجام از کار افتادن آن میگردد. روغنکاری و وسایلی از قبیل **کاسه ساچمه** تأثیر عمده در کم کردن اصطکاک دارند. در حرکت مایعات و گازها نیز اصطکاک در کار است (**اصطکاک سیالی**)، و آن به جنس سیال و قوه‌ی التصاقیه‌ی آن و نیز به سرعت و مجرای حرکت مربوط میباشد. امروزه مهندسین کوشش دارند که وسایط متحرک در هوا یا در آب را به اشکالی متشکل سازند که اصطکاک در ضمن حرکت بحد اقل ممکن کاهش یابد.

اصطلاحات الصوفیه (estelāhāto 's.sufiyye)، کتابی عرفانی، بعربی، در اصطلاحات صوفیان، از کمال‌الدین ابی الغنائم عبد الرزاق ابن محمد کاشی سمرقندی (فت ۷۳۶ هق). کتابی است مختصر، مشتمل بر دو قسمت. قسمت اول اصطلاحات است مرتب بر حسب حروف هجا، و قسمت دوم متفرعات اصطلاحات مزبور را در بر دارد. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۴۵ هق باهتمام شپرنگر در کلکته بطبع رسیده.

اصطلاحات صوفیه، کتابی عرفانی، بفارسی، در اصطلاحات صوفیان، منسوب به شاه نعمة‌الله ولی (۷۳۱–۸۳۴ هق). (طبع بمبئی، ۱۳۱۲ هق).

اصطنبول، شهر ترکیه، ← استانبول.

اصطهبانات (estahbānāt)، شهر (جه ۱۶°۳۰۸ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان اصطهبانات، استان هفتم (فارس)، ۷۲ کیلومتری ش فسا و ۳۶ کیلومتری جغ نیریز. بین دو کوه قرار دارد. اطرافش دارای باغها و مزارع است. کوهستانهای آن دارای رستنیهای طبی است که بعنوان تریاق ضد سم مار بکار میرود. محصولاتش غلات، زعفران، پنبه، انجیر، انگور، و بادام است. بقول نزهة القلوب، در حدود آن قلعه‌ی محکمی بوده که در زدوخوردهای سلاجقه و امرای شبانکاره بدست اتابک چاولی خراب شد، و بعد دگربار معمور گردید.

اصطهبانات (estahbānāt)، شهرستان (جه ۲۳°۰۰۰؛؟). ش استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی؛ مرکزش شهر **اصطهبانات**. باریکه‌ای است بین شهرستانهای نیریز (در ش) و فسا (در غ)، و از ل به دریاچه‌ی بختگان محدود است. رود بشار از آن میگذرد. قسمت شرقی آن گرم و هوای سایر نقاطش معتدل است. محصولاتش غلات، پنبه، زعفران، حبوبات، لبنیات، برنج، و گردو است. صنایع دستی قالیبافی و ساختن ظروف کاشی است. بر طبق قتکه (۱۳۱۶ هش)، اصطهبانات بخش شهرستان فسا بود؛ در اردیبهشت ۱۳۳۷ هش از آن منتزع و تبدیل به شهرستان درجه‌ی سوم گردید.

آصف (āsaf؛ معمولا āsef) یا **آصف ابن برخیا** (āsafe 'bne baraxyā)، وزیر افسانه‌ای سلیمان پیغمبر، که گویند محرم او بود. چون جراده (jarāda)، زوجه‌ی سلیمان، بت‌پرستی میکرد، آصف در میان جمع خطابه‌ای ایراد نمود، و به پیغمبران درود فرستاد، ولی سلیمان را فقط بجهت صفات عالیه‌ای که در جوانی داشت بستود. سلیمان خشمگین شد، و ازو بازخواست کرد، ولی آصف وی را بسبب راه‌یافتن بت‌پرستی بدربار ملامت کرد. سلیمان توبه کرد، و بت‌پرستی را برانداخت، و زوجه‌ی خود را تنبیه نمود.

اصفاک (asfāk)، دهستان (جه ح ۴۱۷؛؟)، غ بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای (۱۸؛) آبادی. مرکزش، ده **اصفاک** (جه ۱۵۸ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۷ کیلومتری غ بشرویه واقعست.

آصف‌الدوله، اللهیار خان: ← اللهیار خان آصف الدوله.

آصف‌الدوله، مقبره‌ی، مدفن آصف‌الدوله، برادرزن جهانگیر، در شهر لاهور، پاکستان، واقع در محوطه‌ی وسیعی متصل به صحن اولی آرامگاه جهانگیر. بنائی است هشتگوش، از دوران صفویه، با گنبد بزرگ، که بوسیله‌ی استادان ایرانی احداث گردیده است. کاشیهای گنبد و سنگهای نمای خارجی بنا در زمان سلطه‌ی سیخها بر پنجاب کنده شده و معرقهای درشت کاشی آن باقی است.

اصفهان، از آوازهای معمولی ایرانی، که بعضی آنرا جزء دستگاه شور شمرده‌اند، و وزیری از نظر علمی آنرا جزء دستگاه همایون شمرده است. اصفهان، که آنرا بیات اصفهان نیز گویند، از آوازهای قدیم ایران و آوازیست که گاه شوخ و خوشحال و گاه غمگین ولی روی‌هم‌رفته جذاب و دلرباست.

اصفهان، بند **آسپادانا** (āspādānā)، در مآخذ اسلامی **اصبهان**، در بعضی مآخذ فارسی **سپاهان** (sepāhān)، شهر صنعتی (جه ۲۵۴°۷۰۸ سث ۱۳۳۵ هش)، غ قسمت مرکزی ایران، مرکز استان دهم و پایتخت چند سلسله از سلاطین سابق ایران، سومین شهر بزرگ و از شهرهای تاریخی کشور، در ۴۲۰ کیلومتری تهران. در درمی حاصلخیز زاینده‌رود (که از قسمت جنوبی شهر میگذرد) واقع و فرازای آن ۱°۵۹۰ متر است. آب مصرفی آن از نهرهای منشعب از زاینده‌رود (این نهرها را در اصطلاح محلی مادی گویند) و چاهها تأمین میشود، و بسیار آلوده است (اخیراً ساختمان مجاری برای فاضلاب آغاز شده است). دارای آب و هوای معتدل و فصول منظم است؛ طبق آمار هواشناسی، در سال ۱۹۵۶ (دیماه ۱۳۳۴–آذر ۱۳۳۵ هش)، حد اکثر مطلق دما ۴۱°,۴ صدبخشی و حد اقل مطلق آن ۷°,۸– بوده است. خاکش حاصلخیز است؛ از محصولاتش پنبه، تنباکو، غلات، برنج و صیفی است (خربزه‌ی آن معروفست). از هنرها و صنایع دستی آن نقره‌کاری، برنجکاری، قلمکارسازی، مینیاتورسازی، خاتمسازی، و غیره است. کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی دارد. از مؤسسات فرهنگی و هنری آن ← دانشگاه اصفهان، ← موزه‌ی اصفهان، مدارس قدیمه (اسم آنها ذیلا در آثار هنری آمده است)، هنرستان هنرهای زیبا، و مؤساتی است که بتوسط مبلغین مسیحی دایر شده است.

اصفهان مملو از آثار هنری و اماکن تاریخی است، از جمله مسجد جمعه، مسجد شاه، و مساجد دیگر (جارچی، حکیم، خان، درب جوباره، ساروتقی، سرخی، سید، شعیا، شیخ لطف‌الله، ظلمات، علی، علیقلی آغا، لنبان، مصری)؛ مدرسه‌ها (جده، چهارباغ، کاسه‌گران، ملا عبدالله)؛ امکنه‌ی زیارتی و مقبره‌ها و بقعه‌ها (امامزاده جعفر، امامزاده شاه زید، مقبره‌ی بابا رکن‌الدین، مقبره‌ی بابا قاسم، سر در بقعه‌ی شیخ امیر مسعود، ستی فاطمه، بقعه‌ی شهشهان، مقبره‌ی منسوب به ملکشاه و نظام الملک، هارون ولایت)؛ منارها (منارجنبان، منارهای چهل دختران، ساربان، و طوقچی، مناره‌های درب جوباره)؛ کاخها و میدانها و خیابانها و باغها و پلها (تالار اشرف، خیابان چهارباغ، چهلستون، درب کوشک، عالی قاپو، قیصریه، میدان شاه یا نقش جهان، کاخ هشت بهشت، سی و سه پل، پل خواجو). (برای تفصیل به مقالات مربوط به هر یک رجوع شود). جلفا از محلات اصفهان محسوبست، و کلیسای وانک در آن قرار دارد.

تاریخ. سرزمین اصفهان بعلت حاصلخیزی آن و واقع بودنش بین ناحیه‌ی زاگرس و دشتهای مرکزی ایران، از قدیم الایام مورد توجه و محل تقاطع راهها بوده است. در داستانها بنای شهر را به کیکاوس نسبت داده‌اند. باحتمال قوی، در ایام باستانی اصفهان جزء مملکت آنشان، و در دوره‌ی هخامنشی، بنام گابایاکی، محل قصور ییلاقی شاهان بود، و این نام ظاهراً در دوره‌ی ساسانیان به جی تبدیل شد، و هنگام حمله‌ی اعراب، اصفهان از دو شهر جی و یهودیه تشکیل یافته بود. در دوره‌ی خلافت عمر بدست اعراب فتح شد (۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ هق). در خلافت معتز، بسبب شورش مردم آن، مردم شهر را قتل عام کردند. بعد از ۳۰۱ هق بدست سامانیان افتاد. رکن الدوله‌ی دیلمی شهر را وسعت داد. محمود غزنوی کمی پیش از مرگش (۴۲۱ هق) شهر را از آل بویه گرفت. ملکشاه سلجوقی به اقامت در اصفهان علاقه‌ی فراوان داشت. در قرن ۶م هق از دست اسماعیلیه آسیب دید. مدتی پایتخت طغرل سلجوقی بود. در حمله‌ی مغول، جلال‌الدین منکبرنی آنرا از ویرانی نجات داد. امیرتیمور شهر را گرفت، و چون مردم آن شورش کردند، آنانرا قتل‌عام کرد (۷۹۰ هق)، و بامر او با

۷۰٬۰۰۰ سر بریده‌ی مردم هرمی ساخته شد. در شورش القاص میرزا (فت ۹۵۶ هق)، سلطان سلیمان (سلطان عثمانی) آنرا گرفت. در سلطنت (۹۷۸–۱۰۳۸ هق) شاه عباس I صفوی، اصفهان باوج شکوه و جلال رسید. وی این شهر را پایتخت قرار داد، و آنرا به شهری پررونق و پرجمعیت مبدل کرد، و ساختمانهای زیبائی در آن ایجاد نمود (عبارت "اصفهان نصف جهان" از همین زمان است)؛ سفرا و تجار از ممالک اروپا به دربار وی در اصفهان میآمدند، و شاردن، سیاح معروف، که در نیمه‌ی آخر قرن ۱۷م میلادی مدت مدیدی در اصفهان گذرانیده، شرح جالبی از این شهر آورده، و جمعیت آنرا ۶۰۰٬۰۰۰ تن تخمین کرده، و گوید ۱٬۵۰۰ دهکده‌ی آباد در حومه‌ی شهر بوده است. اولین ضربتی که به اصفهان وارد آمد حمله‌ی افاغنه بود؛ پس از جنگ گلون‌آباد (۱۱۳۴ هق)، محمود افغان شهر را محاصره و سرانجام تصرف کرد، و مردم آنرا قتل عام نمود. طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه) در ۱۱۴۱ هق آنرا از افاغنه پس گرفت. از مشکلات دیگر شهر اصفهان کشمکشهای حیدری و نعمتی بود. پس از انتقال پایتخت ایران از اصفهان به تهران، اصفهان رو بویرانی گذاشت. ظل‌السلطان، پسر ناصرالدین شاه، بسیاری از عمارات صفوی کنار زاینده‌رود را ویران کرد، و مصالح آنرا برای ساختن کاخ خود معروف به پارك ظل‌السلطان (محل کنونی وزارت فرهنگ) به تهران انتقال داد. در دوره‌ی پهلوی فعالیتهای اقتصادی و هنری و تأسیس کارخانه‌های متعدد ریسندگی و بافندگی باعث تجدید رونق شهر گردید. در این اواخر، گذشته از خارجیهائی که برای دیدن آثار تاریخی اصفهان باین شهر سفر میکنند، ایرانیان نیز بچنین مسافرتهائی میپردازند، و در واقع، اصفهان شهر سیاحتی معتبر ایران شده است.

اصفهان، شهرستان، غ قسمت مرکزی استان دهم؛ مرکزش شهر اصفهان. فعلا از ل به شهرستانهای کاشان و نطنز، از لش به شهرستانهای اردستان و نائین، از ش به شهرستان یزد، از چ به استان فارس و شهرستان شهرضا، از چغ به فرمانداری کل چهار محال و بختیاری، از غ به شهرستانهای نجف‌آباد و گلپایگان، و از لغ به شهرستان محلات محدود است. مشتمل بر پنج بخش حومه، ماربین (همایون‌شهر)، لنجان (فلاورجان)، کوهپایه، و میمه میباشد. شهرستان در دشت واقع است. رود عمده‌ی آن زاینده‌رود میباشد که در دهستان رودشت بخش کوهپایه به مرداب گاوخونی میریزد. راههای شوسه‌ی فراوان دارد. صادرات عمده‌اش میوه (مخصوصاً خربزه)، تنباکو، خشکبار، بادام، و پسته، و مصنوعات و کارهای هنری گوناگون (قالی و قالیچه، قلمکار، نقره‌کاری، منبت‌کاری، و منسوجات) است. نقاط ارمنی‌نشین دارد (مانند جلفا).

برای تاریخ اصفهان به شهر اصفهان رجوع شود. قبل از تقسیمات جدید کشور (۱۳۱۶ هش)، اصفهان یکی از ولایات ایران و از ل به کاشان، از ش به نائین و یزد، و از چ به ایالت فارس محدود بود. جبال شاهان در غ و کوه علیجوق در چ ولایت قرار داشت. توابع ولایات اصفهان عبارت بود از برخوار، اردستان، قهاب و کوهپایه، جرقویه، جی، قمشه، سمیرم، چهار محال، لنجان و فریدن، کرون و نجف‌آباد و تهران، ماربین، و ابرقو. بموجب قتکا (۱۳۱۶ هش)، شهرستان اصفهان با ۱۱ بخش اصفهان، نجف‌آباد، شهرکرد، شهرضا، اردستان، کوهپایه، داران (فریدن)، فلاورجان، اردل، لوردگان، و آخوره تشکیل یافت. سپس مطابق معمول، قسمتهائی از شهرستان منتزع و بخشهائی بآن منضم گردید (رجوع شود به مقالات مربوط به نواحی و امکنه‌ای که در این مقاله از آنها نام برده شده است).

اصفهان، انقلاب: ← انقلاب اصفهان.

اصفهان، دانشگاه، تأسیس ۱۳۳۵ هش، در شهر اصفهان؛ مشتمل است بر دانشکده‌ی پزشکی، دانشکده‌ی داروسازی، و دانشکده‌ی ادبیات. دانشکده‌ی پزشکی اصفهان در ۱۳۲۹ هش افتتاح شد. در ۱۳۳۵ هش دانشکده‌ی داروسازی بآن اضافه گشت، و بدین ترتیب، دانشگاه اصفهان تشکیل یافت. دانشکده‌ی ادبیات در ۱۳۳۷ هش تأسیس گردید.

اصفهان، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

اصفهان، مسجد شاه: ← مسجد شاه.

اصفهان، موزه‌ی، در مهر ماه ۱۳۲۷ هش تأسیس شد، و محل آن باغ و عمارت چهلستون اصفهان است. آثار تاریخی معماری اصفهان که حفظ آنها در محل اصلی میسر نبوده کنار باغ چهلستون نصب و مرمت شده است. داخل تالار بزرگ موزه ظروف و فرش و آثار مختلف دوره‌ی اسلامی، خاصه عهد صفوی، تنظیم و بمعرض نمایش گذاشته شده است.

اصفهانی، ملا علی محمد [علی محمد ابن محمد حسین اصفهانی]، ۱۲۱۵–۱۲۹۳ هق، ریاضیدان ایرانی، مت اصفهان. وی ظاهراً اولین ریاضیدان مسلمان است که به حل عددی بعضی معادلات درجه‌ی سوم موفق شده، ولی تحقیقاتش در حل معادلات، که در رساله‌ی تکملة المیون او مندرج است، هنوز چنانکه باید بررسی نشده تا بتوان نسبت بآنها اظهار نظر کرد. عبد الغفار نجم‌الدوله پسر او بود.

اصفهبد (esfahbad)، صورت معرب لفظ اسپهبد، بمعنی سردار سپاه، و در تاریخ ایران اسلامی، این اسم لقب عمومی بعضی از امرای مستقل طبرستان از آل قارن و آل باوند بوده است. این عنوان بازمانده‌ی عنوان اسپهبد بشمار است، که فرمانروایان ایالات بزرگ ایران در اواخر عهد ساسانیان داشته‌اند.

اصفهبدان: ← آل باوند.

اصفهک (csfahak)، دهستان (جم ح ۹۳۰؛)، ج‌ش شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱(؛) آبادی. گرمسیر است. معدن زغال سنگ و زاج دارد. مرکزش، ده **اصفهک** (جم ۳۸۳ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۵۵ کیلومتری جش طبس واقعست.

اصفی، تفسیر (asfā)، تفسیر قرآنی بعربی، از ملا محسن فیض کاشانی. خلاصه‌ی تفسیر بزرگ فیض (موسوم به صافی) است. در ۱۰۸۷ هق تألیف شده. چاپ تهران، ۱۳۵۴ هق.

آصفی سرنای (āsefi sornāy)، باحتمال قوی، نام عمومی سرناهای پر زر و زیور دربار پادشاهان و امیران قدیم (← وزیری سرنای؛ شهری سرنای). همچنین گفته شده که بمناسبت نام آصف ابن برخیا، وزیر سلیمان پیغمبر، شاید این یک عنوان افتخاری است که به بهترین نوع سرنا داده شده (مانند نی داودی و حنجره‌ی سلیمانی).

آصفی هروی (āsefie haravi)، متخلص به **آصفی،** فت ۹۲۰ یا ۹۲۶ هق، شاعر ایرانی. معاصر سلطان حسین بایقرا بود. بسبک هندی شعر میسرود. چند مثنوی و دیوانی بزرگ دارد. مثنویی بنام مخزن الاسرار نیز بوی نسبت داده‌اند.

اصلاحات کاتولیکی[1]، عنوان اصلاحاتی‌که در قرن ۱۶م در داخل کلیسای کاتولیک بعمل آمد. پروتستانها این "اصلاحات" را عملی برای خنثی کردن اصلاح دینی شمرده‌اند، ولی کاتولیکها مدعی هستند که این اصلاحات پیش از "سر و صداهائی که بمنظور محو کردن سازمان قدیم کلیسا بر پا شد" آغاز شده بود، و هدف آن پاک کردن سازمان کلیسا از زیاده‌رویها بود. این "زیاده‌رویها" در واقع عبارت بود از خرید و فروش مقامات روحانی، و حتی آمرزش؛ دنیاپرستی و فساد مقامات عالی کلیسا؛ بیسوادی کشیشان؛ و بی‌اعتنائی به مسائل عمومی ایمانی. اگر چه کسانی چون قدیسه کاترین سینائی از قرن ۱۴م پرده از این رسوائیها برداشته بودند، منازعات داخلی کلیسا (خاصه شقاق کبیر)، نفوذ شاهان و امرا، موقعیت مستحکم ثروتمندان، و قدرت سران دنیاپرست کلیسا از هر گونه اصلاحی جلوگیری کرد. مثلا اقدامات نیکولای کوزائی برای اصلاح کلیسای آلمان در ۱۴۵۱ بعلت مخالفت اسقفان بجائی نرسید. از رسوائیهای دستگاه پاپی که زبانزد مردم بود دربار فاسد رنسانسی پاپ بود، که از نهضت رنسانس، جنبه‌های دنیائی آن و بالاخص علاقه به "هنر بت‌پرستان" را حمایت میکرد.

اصلاح کاتولیکی در اواخر قرن ۱۵م بدست عده‌ی معدودی، که کاردینال کارافا (بعداً پاولوس IV) و کاردینال کایتانوس هسته‌ی مرکزی آنرا تشکیل میدادند، آغاز گردید، و کسانی چون اراسموس، قدیس ت. مور، و کاردینال خیمنث از خارج بآنان کومک میکردند. اقدامات اولیه‌ی این گروه بسبب شکست پنجمین شورای لاتران عقیم ماند، ولی عده‌ی اصلاح‌طلبان فزونی میبافت، و مقارن طوفان اصلاح دینی، فرقه‌های تازه بدست آنان برای شناساندن مسیحیت بمردم عادی تأسیس گردید (از قبیل کاپوسنها). تاراج روم در ۱۵۲۷ بدست سربازان امپراطور شارل V، که از پشتیبانان اصلاحات بود، حتی آسوده‌خاطرترین کاردینالها را نگران ساخت. در ۱۵۳۴ پاولوس III به پاپی رسید. قدیس ایگناتیوس لویولائی و انجمن یسوع (← یسوعیان) شروع به فعالیت کردند. در ۱۵۴۵، پس از تأخیرهای طولانی و زمینه‌سازیهای زیاد، ← شورای ترانت تشکیل شد و آن مظهر اصلاحات کاتولیکی است. پاولوس IV دستگاه پاپی را اصلاح کرد، و زندگی نیمه‌رهبانی در واتیکان معمول ساخت، که هنوز در آنجا برقرار است. شوری در ۱۵۶۳ پایان یافت، ولی اصلاحاتی که از آن ناشی شده بود بدست

(1) Catholic Reform

قدیس پیوسV، گرگوریوس XIII، و سیکستوس V مستحکم شد. خرید و فروش مقامات کلیسائی منسوخ گشت، مراسم عبادت تشبیت شد، در سازمان کلیسا تجدید نظر بعمل آمد، برای تربیت کشیشان وسائل لازم فراهم گردید، و زندگی اخلاقی عموم کشیشان تحت نظر قرار گرفت.

اصلاح التقویم (eslāho 't.taqvim)، کتابی در اصلاح مبدأ تاریخ هجری، بعربی و ترکی، از مختار پاشا غازی عثمانی، که بوسیله‌ی شفیق بیگ منصور یکن بعربی ترجمه شده. متن کتاب (بعربی و ترکی) با جداول تطبیق سالهای هجری قمری و شمسی با سالهای میلادی تا سال ۲۲۱۲ ب‌م در ۱۳۰۷ هق در مصر بطبع رسیده.

اصلاح المنطق (eslāho 'l.manteq)، کتابی ادبی و لغوی، از ابن السکیت، که بسیاری از لغت عرب در آن ضبط گردیده، و نویسندگان و ادبا را از جهت درست بکار بردن کلمات بکار آید. از قدیم مورد توجه بوده، و بر آن شرحها و ردیه نوشته، و آنرا تلخیصها و تهذیبها درست کرده‌اند، که از آن جمله است التهذیب از ابوزکریا خطیب تبریزی. در ۱۹۵۶ در مصر بطبع رسیده.

اصلاح دینی[1]، انقلاب دینی در اروپای غربی در قرن ۱۶م، که بعنوان نهضتی برای اصلاح مذهب کاتولیک آغاز شد، و به سه نهضت پروتستان انجامید. مدتها پیش از این انقلاب، انحرافات کلیسای کاتولیک فاش و مورد اعتراض واقع شده بود، و نهضتهائی شبیه نهضت پروتستانی از قرن ۱۲م آغاز گردیده بود، که از آن جمله میتوان نهضتهای والدوسیان (در فرانسه و آلمان)، لالردها (در انگلستان)، و هوسیان (در بوهم) را نام برد. در قرن ۱۶م فساد دستگاه پاپی به منتهی رسید. بعضی پاپها در این ایام رسماً فرمانده قشون شده به جنگ میرفتند، و لذات دنیوی را بر حفظ مصالح روحانی ترجیح میدادند، و چون خوشگذرانیها و شکوه و جلال دستگاه آنها پول زیاد میخواست، آمرزش میفروختند، و مقامات روحانی را با گرفتن پول به اشخاص واگذار میکردند. عوامل چندی در آماده ساختن زمینه‌ی انقلاب مؤثر بود، که از آن جمله است مذهب اومانیسم دوره‌ی رنسانس، که مخالف اطاعت کورکورانه از اولیای دین بود؛ اختراع فن چاپ، که کتاب مقدس را در دسترس مردم قرار داد، و آنان را به این فکر انداخت که دستگاه پاپی باید به همان سادگی اوایل مسیحیت بر گردد؛ اختلافات دولتها با کلیسا در امور دنیوی؛ و بسط تجارت، و روی‌کار آمدن طبقه‌ی متوسط. از عواملی که در پیشرفت نهضت اصلاح دینی زیاد مؤثر بود یکی طلوع حکومتهای مطلقه‌ی متمرکز بود، که از قدرت سیاسی پاپ ناراضی بودند؛ و دیگر تغییرات زندگی مادی، که پادشاهان و اشراف را وادار به تصرف ثروت سرشار کلیسا کرد.

نهضت دینی بتوسط م. لوتر در آلمان و با اعتراض وی بر علیه آمرزش‌فروشی آغاز شد (استعمال عنوان "پروتستان"، بمعنی اعتراض کنندگان، در ۱۵۲۹ عمومیت یافت). عقاید لوتر را جمع بسیار زیادی پذیرفتند، و انقلاب در آلمان و خارج آن بسرعت دامنه یافت. شوراهای شپایر (۱۵۲۶، ۱۵۲۹) و آوگسبورگ (۱۵۳۰) در حل منازعات سخت و ممتد امپراطور و کلیسا توفیق نیافت. صلح آوگسبورگ (۱۵۵۵)، که به دنبال سازش موقت آوگسبورگ (۱۵۴۸) آمد، قدمهائی برای رفع اختلافات برداشت، ولی نتیجه‌ی قطعی حاصل نشد. بین پروتستانها نیز اختلافاتی بر سر بعضی مسائل (از قبیل عشای ربانی) بروز کرد، و از جمله‌ی فرقه‌هائی که بین پروتستانهای آلمان پدید آمد آناباپتیستها بودند. رهبرانی چون کارلشتات، یوهان لیدنی، و ت. مونتر به پراکندن افکار جدید پرداختند. از همه مهمتر، در ۱۵۳۶ ژنو مرکز تعالیم بزرگترین الاهیون اصلاح دینی یعنی ژ. کالون گردید، که تأثیر شگرفی داشت. افکار کالون در فرانسه هوگنوها را سخت برانگیخت، و آنان در مقابل اکثریت کاتولیک مقاومت کردند تا آنکه هانری IV فرمان نانت را صادر کرد (۱۵۹۸). در هلند، مذهب کالونی جای مذهب لوتری را گرفت. در انگلستان انقلاب دینی در دوره‌ی هنری VIII آغاز شد، که در ۱۵۳۴ دست پاپ را از کارهای انگلستان کوتاه کرده دیرها را منحل نمود، و کلیسای انگلستان را بوجود آورد. در اسکاتلند. با پیروزی ج. ناکس بر ماری استوارت، اصلاح دینی نیز پیروزی یافت. در قاره‌ی اروپا، انشعاب پروتستانها باعث بپا خاستن کاتولیکها شد که تا حدی قدرت از دست‌رفته‌ی خود را باز یافتند. صلح وستفالی (۱۶۴۸) وضع را تثبیت کرد، و اگرچه دوره‌ی اصلاح دینی به همین جا پایان میپابد، دین پروتستان که از آن ناشی شد تا کنون در دنیای غرب از نیروهای اساسی بوده است.

اصلاح قانون[2]، تغییر یا تصحیح و یا تجدید نظر در قوانین. تغییر مقررات و مواد قانونی که از طرف قوه‌ی مقننه وضع شده و بوسیله‌ی لایحه‌ی اصلاحی تصویب میشود مشمول این اصطلاح است. تغییرات در قانون اساسی را نیز بهمین اصطلاح بیان میکنند.

اصل السوس: ← شیرین بیان.

اصل الکتاب: ← ام الکتاب.

اصل چهار[3]، انگلیسی پوینت فور (poynt for)، چهارمین ماده از مواد اصلی نطق افتتاحیه‌ی ترومن، رئیس جمهور کشمت، در ژانویه‌ی ۱۹۴۹، که در آن وی پیشنهاد میکرد که کشمت، بوسیله‌ی تأمین کومکهای فنی در کشورهای توسعه‌نیافته‌ی جهان، نقش رهبری را در این کشورها بدست گیرد. ترومن مدعی بود که کشمت میتواند با تأمین کومکهای فنی به ممالکی که احتیاج یا تمایل به توسعه و اصلاح وضع اقتصادی و بالا بردن سطح زندگی خود دارند انگیزه‌ی نیرومندی برای برقراری حکومتهای دموکراسی ایجاد کند. اجرای برنامه‌ی اصل چهار در ایران بر اساس مقاوله‌نامه‌ی سال ۱۹۵۱ بین سپهبد علی رزم‌آرا (نخست‌وزیر ایران) و دکتر گریدی (سفیر کبیر امریکا در ایران) بود، که منجر به تأسیس کمیسیون مشترک برای بهبود امور روستائی گردید. سپس، در دوره‌ی نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، ویلیام وارن، رئیس هیئت همکاری فنی کشمت، در تاریخ ۱۹ ژانویه‌ی ۱۹۵۲ برنامه و طرز عمل همکاری فنی را طی نامه‌ای به دولت ایران پیشنهاد کرد، و نخست‌وزیر ایران در نامه‌ی مورخ ۲۰ ژانویه‌ی ۱۹۵۲ موافقت دولت ایران را با اجرای برنامه‌ی همکاری فنی اعلام نمود.

اصل کمترین انرژی[4]، اصلی کلی در باب تعادل پایدار که موارد استعمال بسیار دارد، و عبارت از اینست که یک دستگاه فقط در شرایطی تعادل پایدار دارد که انرژی پتانسیل آن مینیموم باشد (یعنی کمترین مقدار خود را داشته باشد).

اصل موضوع[5] (asle mōzu)، هر یک از احکامی از یک علم استدلالی که در آن علم بدون برهان پذیرفته میشوند، و در اثبات سایر احکام آن علم، مستقیماً یا غیر مستقیم، بعنوان یکی از مقدمات دلیل یا برهان میتوان آنها را بکار برد (← روش قیاسی). در منطق قدیم، آن دسته از احکام موسوم به مبادی علم را که آنها را "بدیهی" و "غیر قابل انکار" میشمردند علوم متعارفه و دیگران را اصول موضوعه میخواندند، و بعضی نیز از مبادی، جز علوم متعارفه، آنچه را که (مثلا) متعلم آنها را بآسانی بپذیرد و نزد وی اعتقادی مخالف آنها نباشد اصول موضوعه و دیگران را مصادرات (mosāderāt) [مفردش مصادره (mosādere)] مینامیدند (مثلا، از اصول موضوعه‌ی اصول هندسه‌ی اقلیدس، حکم "خط مستقیم متناهی را میتوان بر استقامت خود امتداد داد" را اصل موضوع ولی اصل موضوع اقلیدس را مصادره میشمردند). این تقسیمات، مخصوصاً بعلت مبهم بودن الفاظی از قبیل "بداهت" و "غیر قابل انکار بودن" و غیره که در شرح آنها بکار رفته است، امروزه منسوخ میباشد.

اصل موضوع اقلیدس یا اصل موضوع خطوط متوازی، یکی از اصول موضوعه‌ای (← اصل موضوع) که اقلیدس در کتاب اصول هندسه‌ی خود برای تأسیس علم هندسه آورده است، بدین مضمون که هرگاه خط مستقیمی دو خط مستقیم را چنان قطع کند که مجموع دو زاویه‌ی داخله‌ی واقع در یک طرف خط قاطع از دو قائمه کمتر باشد، اگر آن دو مستقیم را امتداد دهیم، سر-انجام در طرفی که مجموع زوایای داخله کمتر از دو قائمه است یکدیگر را تلاقی میکنند. اصل موضوع مذکور معادل این حکم است: "از نقطه‌ای واقع در خارج یک خط مستقیم فقط یک خط بموازات آن میتوان کشید". بداهت این اصل موضوع از ایام قدیم مورد تردید و انکار بوده (ریاضیون دوره‌ی اسلامی آنرا مصادره شمرده‌اند نه اصل موضوع)، و ریاضیون شرق و غرب در اثبات آن کوششها کرده‌اند. از ریاضیدانی که در این باب آثاری از آنان بجا مانده از یوسانیان بروکلوس و ک. بطلمیوس، در دوره‌ی اسلامی ابن هیثم، حکیم عمر خیام، و خواجه نصیرالدین طوسی، و از اروپائیان ج. ج. ساکری و آ. م. لژاندر را میتوان نام برد. در نتیجه‌ی این کوششها معلوم شد که اصل موضوع اقلیدس قابل اثبات از

(۱)Reformation (۲)amendment (۳)Point Four (۴)least-energy principle (۵)postulate

روی سایر اصول موضوعه‌ی اقلیدس نیست، و صحت آن ضرورت ندارد، بلکه میتوان هندسه‌هائی تنظیم کرد که اصل موضوع خطوط متوازی در آنها برقرار نباشد (← هندسه‌ی نااقلیدسی).

اصله، مار بی‌زهر؛ ← پیتون.

اصم[1] (asamm)، در ریاضیات، عددی که نه صحیح باشد و نه مساوی کسری که صورت و مخرج آن صحیح باشند؛ بعبارت دیگر، عددی که منطق نباشد. مثلا $\sqrt{2}$ و نیز عدد π (نسبت محیط دایره به قطر آن) اصم است.

اصمعی (asma'i)، شهرت **ابوسعید عبدالملک ابن قریب** (qorayb)، ۱۲۲–۲۱۳ هق، دانشمند عرب و از بزرگترین علمای لغت عرب؛ مت بصره، او و ابوعبیده و ابوزید انصاری شاگردان ابوعمرو ابن العلاء بودند، و علمای لغت عرب که بعد از این سه تن آمدند قسمت عمده‌ی اطلاعات خود را در لغت و شعر عرب از آنان گرفته‌اند. اصمعی با مردم قبایل معاشرت میکرد، و بدین طریق از لغتها و لهجه‌های بدویان اطلاع فراوان پیدا کرد. مدتی در بغداد ندیم هارون‌الرشید بود، و پس از مرگ او به بصره بازگشت، و در آنجا (و بقولی در مرو) وفات یافت، و در تاریخ وفاتش اختلاف است. از آثارش کتاب الخَیل، کتاب الإبل، کتاب الوحوش، کتاب خلق الانسان، و مجموعه‌ی شعری الاصمعیات است.

اصناف (asnāf)، مجموع دسته‌های مجزی و مستقل شامل تمام پیشه‌وران و صنعتگرانی که در هر شهر دارای شغل و پیشه‌ی واحد بوده‌اند، و ناچار بهمین سبب منافع و مضار مشترک و رقابتها و دوستی‌های ثابت و واحد داشته‌اند. شروع تشکیلات اصناف را در اسلام بعضی از اهل تحقیق بعهد ظهور قرامطه مربوط دانسته‌اند، و برخی راجع بادوار قبل از اسلام شمرده‌اند. و در هر حال یقین است که این تشکیلات با دستگاه فتوت و طریقه‌ی جوانمردان از خیلی قدیم ارتباط داشته است. از قدیمترین مواضعی که بوجود اصناف و طبقات آنها اشارت رفته است رسائل اخوان الصفا است. باقتضای رسوم فتوت و جوانمردی، افراد هر صنف از قدیم در غم و شادی یکدیگر شریک بوده‌اند، و مثلا در مراسم عروسی و تعزیه‌ی اعضای صنف همکاری و همدردی جوانمردانه در حق یکدیگر میکرده‌اند. ولیکن هر صنفی نسبت بصنف دیگر غالباً نوعی رقابت و همچشمی داشته است. چنانکه، مطابق نقل ابن بطوطه، وقتی سلطان ابواسحاق، پادشاه شیراز، میخواست در آن ولایت قصری نظیر قصر کسری بسازد، برای پی کندن آن بین اصناف مختلف شیراز رقابتی جالب پدید آمد، و در اصفهان نیز، چنانکه همان سیاح میگوید، بین اصناف مختلف رقابتی بارز و شدید وجود داشت. در عهد صفویه و قاجاریه هر یک از اصناف رئیسی داشت که او را کدخدا یا باشی میخواندند، و غالباً بطور انتخابی و گاه بطور ارثی تعیین میشد، و او بکومک ریش‌سفیدهای صنف در توزیع مالیات و رفع اختلافات جزئی و عادی بین افراد صنف اهتمام مینمود. عضویت در هر صنف غالباً موکول بطی دوره‌ی شاگردی و نیل بمرحله‌ی استادی در صنعت و پیشه‌ی خاص آن صنف بود، و در بعضی موارد با گذراندن امتحان و دادن ولیمه انجام میشد. عضویت در بعضی اصناف، مثلا قصاب و قناد و ارسی‌دوز در اصفهان، جن با رضایت اکثریت افراد و یا ریش‌سفیدان صنف و یا خریدن حق بنیچه‌ی یکی از اعضای صنف ممکن نبود، و در اینگونه اصناف، مالیات از طریق بنیچه‌بندی (← بنیچه؛ کدخدا) و با نظر کدخدای صنف پرداخت میشد. در عهد صفویه غالب اصناف ناگزیر بودند مدت یا نوبت معینی برای سلطان به بیگاری بپردازند، و ژ. شاردن میگوید آنهائی که از بیگاری معاف بودند در عوض وجهی بنام خرج شاه میپرداخته‌اند. در هر حال، در عهد صفویه بعضی از اصناف مانند صنف طبیب، غسال، گورکن، مطرب، حمامی، سلمانی، حجام، ماما، روضه‌خوان، معرکه‌گیر، و درویش از تأدیه‌ی مالیات معاف بوده‌اند، و بموجب قصه‌ای، شاه عباس I صنف شمشیرساز را نیز از پرداخت مالیات معاف داشت. لوحه‌هائی مشتمل بر معافیت اتفاقی یا موقت بعضی اصناف نیز هنوز بر دیوارهای مساجد قدیم‌مثلا مسجد گوهرشاد مشهد، مسجد جامع یزد، مسجد شاه و مسجد جامع اصفهان‌باقی است. با آنکه شاردن بصراحت میگوید که در عصر او اصناف هرگز گرد نمی‌آمده‌اند و تشکیلات آنها کاملا بی‌پایه بوده است، ظاهراً در بعضی مواقع اصناف مجالس ملاقات داشته‌اند، و مخصوصاً در اجرای مراسم عید قربان و اقامه‌ی تعزیه‌ی عاشورا و تشکیل تکیه‌ها همکاری مؤثر و نزدیک و دائم داشته‌اند، و غالباً اصناف مختلف درین باب با یکدیگر رقابت میورزیده‌اند.

در **انقلاب مشروطیت**، اصناف تهران و ولایات از عوامل بسیار مؤثر بوده‌اند، و انجمن اصناف تهران که از قریب ۷۰ صنف مختلف (مانند خباز، آهنگر، زرگر، نجار، خیاط، خراط، بزاز، رفوگر، عبادوز، قلابدوز، شیشه‌بر، حلبی‌ساز، بلورفروش، دواتگر، قصاب، دباغ، مرغ‌فروش، بقال، آجیل‌فروش، علاف، رزاز، علاقه‌بند، یراق‌باف، یراق‌دوز، مقنی، معمار، فخار، تیرفروش، کاشی‌پز، کوزه‌فروش، نعل‌بند، عطار، سقط‌فروش، نفتی، صابون‌فروش، کفش‌دوز، پاره‌دوز، گیوه‌دوز، جوراب‌دوز، کلاه‌دوز، کلاه‌مال، پوست‌دوز، چادردوز، کبابی، کله‌پز، یخنی‌پز، آشپز، خرازی‌فروش، ساعت‌ساز، یخدان‌ساز، سراج، کالسکه‌ساز، قداره‌ساز، لباف، ترکش‌دوز، پالان‌دوز، عصار، شماع، صحاف، کتابفروش، کاغذفروش، کهنه‌فروش، مذهب، تفنگساز، مسگر، ریخته‌گر، حلاج، سمسار، لحاف‌دوز، کهنه‌دوز، قهوه‌چی، حمامی، سلمانی، میراب، آب‌بند، یخچالی) تشکیل می‌یافت در مبارزه‌ی با استبداد و مطالبه‌ی مشروطیت و مجلس عدالت بهمراهی و پشتیبانی علمای آزادیخواه تهران مجاهدات بسیار کرد، و در تحصن سفارت انگلیس پیمان دسته‌جمعی بادامه‌ی مبارزه امضا کردند. در مجلس اول، که انتخابات صنفی بود، نیز وکلای مبرز و شجاع و دلسوز و ساده‌ای از بین ریش‌سفیدان اصناف بمجلس آمدند، که از آن میان نام مشهدی باقر بقال و نیز نام میرزا محمود کتابفروش و آقا سید حسین چراغچی معروف به مدیر الاسلام درخور ذکرست. طریقه‌ی قدیمی توزیع و سرشکن کردن مالیات بین افراد اصناف مختلف بوسیله‌ی ریش‌سفیدها و رؤسای اصناف تا قبل از آذرماه سنه‌ی ۱۳۰۵ هش همچنان در ایران رواج داشت. برای کلیات مربوط به اصناف در مغرب‌زمین ← صنف یا رسته.

اصناف، مالیات: ← مالیات اصناف.

اصول (osul) یا **علم اصول فقه**، شاخه‌ای از علوم اسلامی، و آن علم به قواعدی است که میتوان احکام شرعی را از روی آنها استنباط کرد. "علم اصول" به دو شاخه‌ی دیگر از علوم اسلامی نیز اطلاق میشود. یکی علم اصول دین، که مرادف با علم کلام است، و دیگری علم اصول حدیث، که در آن از اصطلاحات حدیث و روشهائی که در استنباط آن بکار میرود بحث میشود. عمده‌ترین قواعد علم اصول فقه دلایل چهارگانه است، و آنها عبارتند از کتاب (قرآن)؛ سنت (گفتار، کردار، و تقریرات پیغمبر اسلام)؛ اجماع (یکسخن شدن علمای دین در یک حکم فقهی که در کتاب و سنت یافت نشود)؛ و عقل (احکام و ادراکات جزمی عقل، مانند نیکوئی عدالت و زشتی ظلم). در نزد اهل تسنن قیاس بجای عقل معتبر است. فرقه‌ای از پیروان تشیع، که اخباری (axbāri) نام دارند، تنها کتاب و سنت را حجت میشمارند، و برآنند که جمیع احکام را به احادیثی که از ائمه نقل شده رجوع دهند، و تا ممکن است از استنباط عقلی بپرهیزند، و از این گذشته، هنگام تفسیر هر آیه از آیات قرآن، به حدیثی مربوط بآن متوسل میشوند. اصولیان، در برابر اخباریان، عقل و اجماع فقها را از زمان غیبت امام ۱۲م باین طرف نیز دو اصل از اصول فقه میشمارند. در اصول شیعه از استصحاب و دو روش استنباط شبیه بآن، بنام اشتغال و برائت، نیز بحث میشود، ولی قیاس را (که در منطق تمثیل مینامند) از درجه‌ی اعتبار ساقط میدانند.

اصول آدمیت (osule)، رساله‌ای اجتماعی، از میرزا ملکم خان. در ضمن کلیات ملکم مکرر بطبع رسیده.

اصول الدین (osulo 'd.din)، کتابی دینی و کلامی، از ابومنصور عبدالقاهر ابن طاهر بغدادی تمیمی اسفراینی (فت ۴۲۹ هق). موضوع این کتاب ۱۵ اصل از اصول دین میباشد، که هر اصل با ۱۵ مسئله از مسائل عدل و توحید و وعد و وعید و آنچه در خور آنهاست، از مسائل نبوات و معجزات و شروط امامت و غیره. (چاپ استانبول، ۱۹۳۸).

اصول بی‌نقطه (osule)؛ ← اس الاصول.

اصول چهارده‌گانه[2]، طرح برنامه‌ای برای صلح که وودرو ویلسن، رئیس جمهور کشمت، در ۸ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ ضمن خطابه‌ای به کنگره‌ی کشمت اعلام کرد. این خطابه در حقیقت پیامی بود به مردم کشورهای جهان و بخصوص سران آزادیخواه دول مرکزی در کشور آلمان، و منظور ویلسن از طرح آن این بود که پایه‌ای برای مذاکرات صلح گذاشته شود. این پیام ویلسن را پیشوای اخلاقی

(۱)irrational; surd (۲)Fourteen Points

متفقین گردانید، اما پس از اعلام متارکه‌ی جنگ، مخالفت با این اصول آشکار شد. ← معاهده‌ی ورسای قسمتی از این اصول را با تغییراتی پذیرفت و قسمت عمده‌ی آنرا بکلی نادیده گرفت.

اصول دین (osule din)، اصولی که دین اسلام بر آنها بنا شده، و عبارتست از توحید (اعتقاد به خدای یگانه)، نبوت (اعتقاد باینکه محمد ص خاتم پیغمبران است)، و معاد. در مذهب شیعه دو اصل دیگر، بنام اصول مذهب، هست: یکی امامت (اعتقاد باینکه جانشین برحق پیغمبر علی ابن ابی طالب ع و یازده فرزند او هستند) و دیگری عدل (اعتقاد باینکه خدا عادل است). در مقابل اصول دین، عبادات و اعمالی را که مسلمان باید انجام دهد فروع دین مینامند، که هشت است: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر.

اصول فقه، علم: ← اصول.

اصول کافی [الاصول من الکافی]: ← کافی.

اصول محاکمات: ← آیین دادرسی.

اصول مذهب شیعه: ← اصول دین.

اصول هندسه، کتاب معروف اقلیدس در هندسه، که اولین کتاب در علم هندسه و اولین کتابی است که در آن ریاضیات یونانی تا ۳۰۰ ق‌م بصورت علمی تنظیم و عرضه شده است. کتاب اصول دارای سیزده مقاله است، و بعداً دو مقاله (یکی احتمالا از قرن دوم ق‌م و دیگری ظاهراً از قرن ششم ب‌م) بآن الحاق شده است. کتاب اصول را اولبار حجاج ابن یوسف ابن مطر بزبان عربی ترجمه کرد، و پس از او نیز دانشمندان و مترجمین معتبر (مانند اسحاق ابن حنین، قسطا ابن لوقا، و ثابت ابن قره) دست بترجمه‌ی آن یا اصلاح ترجمه‌های دیگران زدند، و جمع زیادی از دانشمندان حواشی و شروحی بر آن نوشتند، که بعدها مورد استفاده‌ی مترجمین و محققین اروپائی قرار گرفت. از تحریرهای عربی معروف اصول کتاب معروف به تحریر اقلیدس از خواجه نصیرالدین طوسی است (چاپ تهران، ۱۲۹۸ هق). کتاب اصول تا زمان حاضر مبنای تعلیم هندسه‌ی مقدماتی بوده است.

اضحویه: ← الاضحویه فی المعاد.

اضحی، عید (azhā)، روز دهم ذو الحجه که حاجیان در منی قربانی میکنند. ← حج.

اطاق[1]. در اصطلاح علمی این لفظ به بسیاری از آلات یا قسمتهائی از آنها که عبارت از محفظه‌های مسدود است، و نیز به حفره‌هائی محتوی آلات مختلف، اطلاق میشود. از جمله محفظه‌ای است محفوظ از نور که، بوسیله‌ی عدسیهای مناسب، تصاویر اشیاء را بر صفحه یا فیلم عکاسی می‌اندازد. نیز ← اطاق تاریک؛ اطاق روشن.

اطاق ابری ویلسن[2] (wilsən)، اسبابی برای مطالعه در مسیر تشعشعات یونگر (مسبب یونش) (از قبیل اشعه‌ی آلفا و بتا)، که بوسیله‌ی چ. ت. ر. ویلسن اختراع شد. مبتنی بر این خاصیت است که بخار آب بر روی یونهائی که بار برقی دارند متراکم میشود، نه بر ذراتی که از جهت برقی خنثی هستند. شعاعهائی را که میخواهند در آنها مطالعه کنند وارد اطاقی میکنند که از جهت دارا بودن بخار آب در حالت فوق اشباع باشد. در اثر تابش اشعه، یونهائی تولید میشود، و بخار آب بر آنها متمرکز و متراکم میگردد، و بدین ترتیب، مسیر اشعه بشکل رشته‌هائی از قطرات خرد آب پدیدار میگردد، و میتوان از آنها عکسبرداری کرد. اطاق ابری یکی از وسایل اساسی مطالعات هسته‌ای است.

اطاق تاریک[3]، جعبه‌ای که دیواره‌ی پیشین آن سوراخ کوچکی دارد، و فقط از این راه اشعه‌ی نورانی وارد جعبه میشوند، و تصویر معکوسی از اشیاء خارجی بر دیواره‌ی مقابل میسازند (ابن هیثم اول کسی است که اطاق تاریک بکار برده است). و نیز در صورتی هم که سوراخ بزرگ باشد، و در آن یک یا مجموعه‌ای از عدسیهای محدب برای ساختن تصویر واضح گذاشته باشند، دستگاه را اطاق تاریک نامند (مانند جعبه‌ی عکاسی).

اطاق روشن[4]، اسبابی که دارای منشوری با انعکاس کلی است، و تصاویر اشیاء خارجی را بر روی صفحه‌ای می‌اندازد، و بدین وسیله امکان رسم شکل و حدود تصویر فراهم میشود. معمولا آنرا به میکروسکوپ وصل میکنند، و از آن برای کشیدن تصویر موجودات ذره‌بینی استفاده مینمایند.

اطاق‌سرا (otāq.sarā)، ده (جم ۱٬۳۴۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان مشهد گنج‌افروز، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۱۷ کیلومتری ج بابل.

اطاق فرهاد، دخمه: ← سر پل زهاب.

اطاق یونش[5] (yonesˆ)، اسبابی که برای مطالعه در گازهای یونیده یا عوامل یونگر (مسبب یونش) بکار میرود. اساساً مرکب از محفظه‌ای است بسته که محتوی گازی میباشد، و دو الکترود در آن جای داده شده. چون گاز بین الکترودها بوسیله‌ی عاملی (مانند اشعه‌ی ایکس، تشعشعات رادیو-آکتیو، و غیره) یونیزه (← یونیدن)، یونها بجانب الکترودها به حرکت در میآیند، و جریانی برقرار میشود که میتوان آنرا با گالوانومتر اندازه گرفت.

اطباق الذهب (atbāqo 'z.zahab)، کتابی اخلاقی و ادبی بعربی، بپیروی و تقلید اطواق الذهب زمخشری. بقول لطفعلی بیگ آذر (در آتشکده) از شرف‌الدین شفروه است، ولی بعضی مآخذ آنرا به شرف‌الدین عبدالمؤمن ابن هبة‌الله معروف به شفروه یا شقورة الاصفهانی نسبت داده و مؤلف را از مشهوران اواسط قرن 10م هق دانسته‌اند. مکرر در مصر و هند و بیروت بطبع رسیده، و بر آن شرح نیز نوشته‌اند.

اطراد (etterād) [عربی، = در پی یکدیگر آمدن]، در علم بدیع، نامها و لقبهای ممدوح را بی میانجی لفظی دیگر آوردن؛ مانند (ابوالفرج رونی)

ترتیب ملک و قاعده‌ی دین و رسم داد
عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد.

اطرار (otrār)، شهر قدیم: ← اترار.

اطراف: ← استخوان‌بندی.

اطرش (atraš)، نام خانواده‌ای در جبل دروز شام که در انقلاب (۱۹۲۵) علیه فرانسویان رشادت و سرسختی فراوان نشان دادند.

اطروش (otruš)، ← ناصر کبیر.

اطریش، ضبط دیگر نام اتریش.

اطریفلن (etrifeln)، گیاه: ← شبدر.

اطلاعات، روزنامه‌ای خبری و تقریباً سیاسی، که عصرها منتشر میشود. آغاز انتشار آن سال ۱۳۰۴ هش است. اکنون اداره‌ی این روزنامه نشریات دیگری نیز دارد که عبارتند از اطلاعات هفتگی، اطلاعات بانوان، اطلاعات جوانان، اطلاعات کودکان، اطلاعات هوائی (برای ایرانیان مقیم خارج از کشور)، الاخاء (مجله‌ای بزبان عربی)، تهران جرنال (بزبان انگلیسی)، ژورنال دو تهران (بزبان فرانسوی).

اطلس[6] (atlas)، در افسانه‌های یونانی، یکی از تیتانها. پس از شکست تیتانها، محکوم شد باین که آسمان را بر سر و دستهای خود نگاه دارد.



اطلس

اطلس، اولین مهره‌ی گردن ← ستون فقرات.

اطلس، اقیانوس: ← اقیانوس اطلس.

اطلس[6]**، جبال** (jebāle atlas)، سلسله جبالی که بطول ح ۲٬۵۰۰ کم، در لغ و ل افریقا، از دماغه‌ی نول (nul) (ساحل چغ مراکش) تا دماغه یا رأس بون (ساحل لش تونس) ممتد است. بلندترین قلل آن توبکل (tubkal) (۴٬۰۰۰ متر) در غ مراکش است، ولی بعضی ارتفاع قله‌ی تزن تمجورت (tezen tamjurt) را که آن نیز در مراکش است ۴٬۵۰۰ متر شمرده‌اند. در زمانهای قدیم، نام جبال اطلس منحصر به رشته‌ی اطلس بزرگ، واقع بر مرز جنوبی موریتانیا بوده است. سلسله جبال اطلس مشتمل بر چند رشته است، **اطلس بزرگ** یا **بلند**، در غ و چ مراکش، مشتمل بر بلندترین قلل این سلسله، **ماوراء اطلس** در چ و موازی آن، که بلندترین قله‌اش ۲٬۰۶۰ متر ارتفاع دارد، **اطلس متوسط**، در ل مراکش مرکزی، که بلندترین قله‌ی آن ۳٬۳۵۲ متر ارتفاع دارد، **اطلس ساحلی** یا **کوچک**، که عموماً کوتاهتر (ارتفاع متوسط ۱٬۵۰۰ متر) است، و از سبته بطرف مشرق در مراکش و الجزایر تا دماغه‌ی بونه در تونس ممتد میباشد، و **اطلس صحرائی** یا **جبل بنی** (jabale bani)، در ش مراکش و بین ل الجزایر و قسمت شمالی سرزمینهای جنوبی الجزایر، مشتمل بر رشته‌ی اوراس (ărās) در ش الجزایر که بلندترین قله‌ی

(۱)chamber; camera (۲)Wilson cloud chamber (۳)camera obscura (۴)camera lucida (۵)ionization chamber (۶)Atlas

آن جبل شیله (šeyla) ۲٬۳۲۰ متر ارتفاع دارد. تا قرن ۱۹م بیشتر جبال اطلس ناشناخته بود.

اطلسی، گیاه زینتی امریکای جنوبی از نوع پتونیا (*Petunia*) که در تمام نقاط سطح زمین منتشر شده است. گلهایش شیپوری و رنگ آنها گوناگون و مخصوصاً هنگام شب عطر آنها بسیار است.

آطن، پایتخت یونان: ← آتن.

اطناب (etnāb)، در علم معانی، معنیی را بقصد تأکید، روشنگری، اعتراض، و جز اینها به الفاظی بیش از اندازه آوردن. اطنابی بی‌فایده را که رعایت غرضی در آن نشده باشد **اطناب ممل** (momell: = ملال‌آور) خوانند. ← ایجاز.

آطنه (ātana)، شهر، ترکیه: ← ادنه.

آطنه، پایتخت یونان: ← آتن.

اطواق الذهب (atvāqo 'z.zahab) [اطواق الذهب فی المواعظ و الخطب]، کتابی اخلاقی و ادبی، بعربی، از زمخشری (۴۶۷–۵۳۸ هق). مشتمل است بر 100 یا 99 مقاله‌ی مقامه‌گونه‌ی مختصر بنثر تقریباً مسجع در پند و اندرز و نصیحت. ظاهراً اول‌بار باهتمام هامر-پورگشتال با ترجمه‌ی آلمانی در وین، و سپس بوسیله‌ی باربیه دو منار با ترجمه‌ی فرانسوی در ۱۸۷۶ در پاریس، و با شرح عربی یوسف اعتصامی، بنام قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب (qalā'edo 'l.'adab) در ۱۳۲۱ هق در مصر، و غیر از این چاپها مکرر در مصر بطبع رسیده، و بوسیله‌ی وصال شیرازی بفارسی ترجمه شده.

اطولوقس: ← آوتولوکوس.

اعتبار[1] وسیله‌ایست برای انتقال سرمایه از آنانی که دارند به آنهائی که توانائی بکار انداختن آنرا برای تحصیل سود دارند. دادن اعتبار منوط است به اعتمادی که دهنده‌ی پول یا کالا به گیرنده دارد، و اطمینان از اینکه گیرنده توانائی پس دادن آنرا دارد. امروز گردش امور بازرگانی و صنعتی بیشتر بر اساس اعتبار قرار گرفته، و از تحویل دادن کالا و وصول بهای آن پس از مدتی گرفته تا وامهای کلانی که برای توسعه‌ی امور اقتصادی داده میشود، همه متکی باعتبار میباشد. در ایام قدیم اعتبار به مفاد امروزی آن معمول نبوده، و پس از توسعه‌ی بازرگانی این وسیله بمیان آمده و از آن استفاده شده است. اعطای اعتبارات زیاد در هر جامعه‌ای موجب تورم پول میگردد، و کمی اعتبار عکس آن را بوجود میآورد.

اعتبار اجتماعی[2]، نظریه‌ای اقتصادی که بتوسط سرگرد ک. ه. داگلس در کانادا عنوان شد. در سال ۱۹۳۰ که بحران اقتصادی سختی در امریکا و اروپا رخ داد، داگلس در کانادا عنوان کرد که علت اصلی بحران مزبور سوء توزیع ثروت و کمی قوه‌ی خرید مردم است. او مدعی شد که مقدار تولید کالاهای مختلف در کشورهای صنعتی بر قوه‌ی خرید مردم برتری یافته و، باصطلاح دیگر، "فقر و بیچارگی توأم با فراوانی" شده است. درمانی که سرگرد داگلس برای این درد پیدا کرده بود این بود که دولت خرده‌فروشان را وادار کند که بهای کالای خود را بمیزان معینی پایین آورند، و زیان این تخفیف را دولت از بودجه‌ی خود تأمین نماید، تا قدرت خرید مردم افزایش یابد، و نام این کار را تولید اعتبار اجتماعی گذاشت. ضمناً داگلس میگفت که دولت نباید برای این کار وامی بگیرد، و بر مقدار مالیاتها هم نباید بیفزاید، بلکه باید از راه انتشار اسکناس این نظر را تأمین نماید. پیشنهاد داگلس از طرف یکی از احزاب سیاسی کانادا مورد قبول واقع شد، و حزب مزبور در ۱۹۳۵ توفیق بزرگی در انتخابات ایالتی حاصل کرد.

اعتدال خریفی: ← اعتدالین.

اعتدال ربیعی[3] (e'tedāle rabi'i) [از عربی، = اعتدال بهاری]، نقطه‌ای از نقاط تقاطع دایرة البروج و معدل النهار (← اعتدالین) که خورشید، در حرکت ظاهری خود، از جنوب استوای زمین بجانب شمال آن، از آن نقطه میگذرد. عبور خورشید از اعتدال ربیعی تقریباً در اول فروردین واقع میشود، و آن در نیمکره‌ی شمالی زمین مقارن اول بهار است. درحدود ۲٬۰۰۰ سال پیش از این، نقطه‌ی اعتدال ربیعی در صورت نجومی حمل بود، ولی بعلت حرکت تقدیم اعتدالین، اکنون در صورت حوت قرار دارد. اعتدال ربیعی در مختصات استوائی (بعد و میل) اجرام سماوی اهمیت بسیار دارد.

اعتدالین (e'tedāleyn) [از عربی، = دو اعتدال]، در نجوم، دو نقطه‌ی تقاطع دایرة البروج با دایره‌ی معدل النهار (استوای فلکی). اعتدالین دو نقطه‌ی متقاطر از کره‌ی آسمان‌اند، و بنظر ساکنین زمین، خورشید سالی یکبار از هر یک از آنها میگذرد، یکی در اول فروردین و دیگری در اول مهرماه. در هنگام این دو عبور، شب و روز برای تمام نقاط زمین برابر میشود. در نیمکره‌ی شمالی، آن نقطه‌ی اعتدال را که نظیر اول فروردین است اعتدال ربیعی [= اعتدال بهاری] و دیگری را اعتدال خریفی (xarifi) [= اعتدال پائیزی] خوانند. این دو نقطه، بسبب حرکت تقدیم اعتدالین، تغییر مکان میدهند. نیز ← انقلابین.

اعتراض، در علم بدیع: ← حشو ملیح.

اعتراض الکلام فی الکلام: ← حشو ملیح.

اعتراف[4]، در نزد کاتولیکها: ← توبه.

اعترافات[5]، زندگینامه‌ی ژ. ژ. روسو بتوسط خود او، که پس از مرگش به چاپ رسید (۱۷۸۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۸ هش). روسو با نوشتن این کتاب مبدع سبک جدیدی شد که عبارت است از بحث و موشکافی تطورات روحی نویسنده. او خود درین باره در مقدمه‌ی کتابش گوید: "من بکاری دست میزنم که در گذشته سابقه نداشته است، و در آتیه هم کسی از آن تقلید نخواهد کرد. ... درین کتاب میخواهم به اقران و آشنایان خود سرگذشت مردی را با تمام خصوصیات واقعیش نشان دهم؛ و این مرد من خود هستم". روسو این کتاب را با کمال صداقت و صراحت انشا کرده، و ازین جهت، و نیز از نظر روانی، حائز اهمیت بسیار است.

اعترافنامه، در نزد مسیحیان: ← اعتقادنامه.

اعتصاب[6]، متوقف ساختن کار در کارگاه یا کارخانه‌ای از طرف کارگران بطور دسته‌جمعی. این عمل مهمترین حربه‌ای است که از طرف کارگران برای احقاق حق خود در اختلافات و منازعات صنعتی بکار برده میشود. اختلافات مزبور اغلب مربوط به تقاضای کارگران برای افزایش دستمزد، کاستن از ساعات کار، بهبود وضع کار، و برسمیت شناختن اتحادیه‌ی کارگران از طرف کارفرمایان است. در قانون کار ایران اعتصاب موقعی قانونی شناخته میشود که اختلافات بین کارگر و کارفرما بوسیله‌ی مقرراتی که وضع شده حل نگردد.

اعتصاب عمومی[7]، دست از کار کشیدن تمام یا اکثریت کارگران یک منطقه. اگر بر علیه کارفرمایان باشد جنبه‌ی اقتصادی و اگر برای گرفتن امتیازاتی از دولت یا بمنظور برانداختن حکومت باشد جنبه‌ی سیاسی دارد. پیروان سندیکالیسم و آنارشیسم طرفدار جدی اعتصاب عمومی برای پیشرفت مقاصد خود میباشند، و سایر رهبران کارگران ازین حربه‌ی مؤثر گاهی استفاده کرده‌اند.

اعتصام‌الملک، یوسف: ← اعتصامی، یوسف.

اعتصامی، پروین: ← پروین اعتصامی.

اعتصامی، یوسف، ملقب به **اعتصام‌الملک**، ۱۲۵۳ هش–۱۳۱۶ هش، نویسنده و ادیب و مترجم ایرانی؛ فرزند ابراهیم مستوفی (اعتصام‌الملک) آشتیانی؛ مه تبرین. از سرآمدان نثر معاصر بود. علاوه بر احاطه بادبیات عرب و علوم معقول و منقول، و مهارت در خطوط چهارگانه‌ی نستعلیق و نسخ و شکسته و سیاق، زبانهای ترکی اسلامبولی و فرانسه را نیز میدانست. مجله‌ی بهار را دو سال (۱۳۲۹ و ۱۳۴۱ هق) در تهران منتشر ساخت. دو کتاب قلائد الادب و ثورة الهند را بزبان عربی تألیف کرد، و بیش از ۲۴ کتاب و داستان از فرانسه بفارسی ترجمه نمود، از جمله خدعه و عشق (شیلر) و تیره‌بختان (ویکتور هوگو). هنگامی که رئیس کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی بود، سه جلد فهرست کتابخانه بهمت وی تنظیم و چاپ شد. دخترش پروین اعتصامی از سرآمدان شعر معاصر بود.

اعتضادالسلطنه، لقب علیقلی میرزا، ۱۲۳۴–دهم محرم ۱۲۹۸ هق، از فضلای مشهور سلسله‌ی قاجاریه؛ پسر فتحعلی شاه قاجار. وی در کسب کمال اهتمام ورزید. در زمان محمد شاه یکچند کارگزار امور مادر شاه بود. ناصرالدین شاه حکومت خلخال را بدو سپرد، و در ۱۲۷۲ هق لقب اعتضادالسلطنه بدو داد. در ۱۲۷۴ هق به ریاست مدرسه‌ی دارالفنون، و در ۱۲۷۵ هق به وزارت علوم منصوب شد. اعتضادالسلطنه در تهران وفات یافت، و تألیفات متعدد دارد که از آنجمله فلک السعاده (تهران ۱۲۷۸ هق)، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان (تهران ۱۲۷۳ هق)، اکسیر التواریخ، و تاریخ مُنتَظِمِین است. قسمتی از کتاب اخیر، بنام فتنه‌ی باب، در تهران طبع شده است (۱۳۳۳).

اعتقادات، کتابی دینی و مذهبی، بعربی، از شیخ صدوق (فت ۳۸۱ هق). در اعتقادات شیعه در باره‌ی توحید، صفات ذات، صفات افعال، تکلیف، افعال بندگان، نفی جبر و تفویض، اراده و مشیت، قضا و قدر، لوح و قلم، کرسی و عرش، نفوس و

(۱)credit (۲)Social Credit (۳)vernal equinox (۴)confession (۵)(Les) Confessions (۶)strike (۷)general strike

ارواح، مرگ و سؤال قبر، رجعت و بعث پس از مرگ، حوض کوثر، شفاعت، عدل الاهی، اعراف، صراط، عقبات قیامت، حساب و میزان، بهشت و دوزخ، کیفیت نزول وحی، قرآن و کمیت آن، و غیره. مؤلف آنرا در ۱۲ شعبان ۳۶۸ هق در نیشابور املا کرده. مکرر بطبع رسیده. بر آن شروحی نوشته‌اند که از آن جمله است شرح شیخ مفید. محمد علی ابن سید محمد حسنی قلعه‌کهنه‌ای (ظاهراً همان محمد علی مدرس، متخلص به حیران، که معاصر فتحعلی شاه بوده) در هنگام حکومت محمد ولی میرزا (پسر فتحعلی شاه) در یزد آنرا بفارسی ترجمه کرده (چاپ تهران ۱۳۷۹ هق).

اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین (e'teqā- dāto feraqe 'l.moslemine va 'l.mošrekin)، کتابی در ملل و نحل، از امام فخر رازی (ف ۶۰۶ هق). این کتاب مختصر مفید مشتمل بر ۱۰ باب است، و بعضی از بابها دارای چند فصل، و شرح احوال بیشتر فرقه‌های اسلامی و بسیاری از فرق مجوس و یهود و نصاری، و فصلی خاص فلاسفه، و بابی در باره‌ی صوفیه (و چنانکه خود مؤلف هم متذکر گردیده، ظاهراً تا زمان او یگانه کسی است که صوفیه را فرقه محسوب داشته) و فرقه‌های آنها را در بر دارد. مؤلف در این رساله مطالب را در عین ایجاز بصراحت و وضوح بیان کرده، و موضوع هر باب را فرقه‌ای بزرگ قرار داده، و سپس بتعریف فرقه‌های کوچکی که آن فرقه‌ی بزرگ مشتمل بر آنهاست پرداخته، و کوشیده تا تقدم و تأخر فرقه‌ها بر حسب تاریخ پیدایش و یا معاصر بودن با یکدیگر و یا نسبت معلم و شاگرد داشتن مؤسسین آنها بیاشد. چاپ مصر، ۱۹۳۸.

اعتقادنامه[1]، در نزد مسیحیان، بیان مجمل اصول ایمان مسیحی. مثلا در اعتقادنامه‌ی نیقیه مندرج است که: "ما ایمان داریم به خدای واحد، پدر قادر مطلق، خالق همه‌ی چیزهای مرئی و نامرئی؛ و به خداوند واحد، عیسی مسیح، پسر خدا، مولود از پدر، یگانه مولود که از ذات پدر است...". چند اعتقادنامه است که در نظر مسیحیان اهمیت اساسی دارد، و بعضی اعتقادنامه‌ها عنوان اعترافنامه[2] دارند. **اعتقادنامه‌ی رسولان** در کلیساهای نسبة محافظه‌کار غربی خوانده میشود، و آن اساساً با اعتقادنامه‌ی نیقیه شباهت دارد، و احتمالا در قرن دوم یا سوم در رم تنظیم شده، ولی صورت کنونی آن از بعد از ۶۵۰ بم است. تسمیه‌ی آن ناشی از اینست که در دنیای مسیحی قرون وسطی آنرا از حواریون مسیح میدانستند. **اعتقادنامه‌ی نیقیه** اعتقادنامه‌ی رسمی ارتدوکسها و کاتولیکها و بعضی فرقه‌های پروتستان است، و بقول رایج، همان اعتقادنامه‌ی نخستین ـ شورای نیقیه (۳۲۵ بم) است در باب مسائل ناشی از آریانیسم که در نخستین شورای قسطنطنیه تنقیح شد. برای **اعتقادنامه‌ی آتاناسیوسی** ← آتاناسیوس.

در دوره‌ی اصلاح دینی در قرن ۱۶م اعتقادنامه‌های زیادی تدوین شد. از جمله **اعتقادنامه** (یا **اعترافنامه‌ی**) **آوگسبورگ** (۱۵۳۰) است که اعتقادنامه‌ی رسمی پیروان مذهب لوتر است. اعتقادنامه‌ی معروف به **مواد سی‌ونه‌گانه** (۱۵۶۳) اعتقادنامه‌ی رسمی کلیسای انگلستان و کلیساهای ناشی از آن (معمولا اسقفی) است، و در مسائل الاهیات مبتنی بر مذهب کالون است. **اعترافنامه‌ی وستمینستر** (westminstər) (۱۶۴۶) بیان اصول عقاید کالون برای پرسبیتریهای انگلیسی و اسکاتلندی است.

اعتقادنامه، مثنویی دینی و عرفانی، از جامی، که دفتر اول مثنوی معروف سلسلة الذهب را تشکیل میدهد. اعتقادات شاعر در این منظومه کاملا آشکار است، که با وجود صوفی و عارف بودن، سنی معتقدی میباشد، و اصول مذهب را عنوان قطعات آن قرار داده؛ از قبیل در وجود حق سبحانه، در وحدت حق، در صفات حق تعالی (مانند حیات، علم، اراده، قدرت، سمع، بصر، و کلام)، در افعال حق تعالی، در وجود ملائکه، در ایمان بانبیا، در فضیلت محمد بر سایر انبیا، در خاتمت نبوت او، در شریعت او، در معراج او، در فضیلت امت او بر سایر امم، در شرف آل و اصحاب و خلفای او، و غیره. در هند مکرر بطبع رسیده.

اعتکاف (e'tekāf)، در اسلام، یکی از عبادات، و آن عبارت از این است که مؤمن مدت چند روز در مسجد درنگ کند، و از آن خارج نشود، و به عبادت بپردازد. اغلب این کار در دهه‌ی آخر ماه رمضان، که احتمالا شب قدر در آن است، صورت میگیرد.

اعتمادالدوله، عنوان عالیترین مقامات دولتی در دربار صفویه. اعتمادالدوله وزیر اعظم بشمار میآمد. تمام مخارج و مصارف و عواید و احکام باجازه و تصویب و مهر او بستگی داشت، و تمام مدارک و اسناد حکام و عاملان دیوان از نظر او میگذشت. در کشیک‌خانه‌ی دولتخانه هر روز بعرایض مردم میرسید، و مستوفیان و وزیران از او اخذ دستور میکردند. وزیر اعظم و وزیر راست نام داشت، و امور مربوط بشورای سلطنت و مالیات و عواید و تجارت و خارجه تحت نظر او بود. در سفرنامه‌های اروپائیان و تواریخ عهد صفویه نام بعضی از کسانی که بدین نام شهرت داشته‌اند ذکر شده.

اعتمادالدوله، حاجی ابراهیم: ← ابراهیم شیرازی.

اعتمادالدوله‌ی تهرانی، آرامگاه، بنای مستطیل زیبائی بسبک ایرانی و هندی، در شهر آگره، هند، که بتوسط نور جهان احداث شد. در چهار گوشه‌ی آن چهار مناره قرار دارد. گنبد‌ی نمای خارجی مزین به مرمرکاری معرق عالی و کتیبه‌های ثلث قرآنی مربوط به اوایل قرن ۱۱م هق است.

اعتمادالسلطنه، لقب **محمد حسن خان**، ف شوال ۱۳۱۳ هق، از رجال و دانشمندان عصر ناصری، پسر حاجی علی خان مراغه‌ای. در آغاز، با لقب صنیع‌الدوله، ریاست دارالطباعه‌ی دولتی داشته، و بعدها جزو اعضای مجلس شورای دولتی و وزیر انطباعات شده، و همه‌ی عمر با همین سمت به تألیف و ترجمه‌ی کتاب و طبع و نشر روزنامه و سالنامه پرداخته است. از آثار متعدد او تاریخ ایران، مرآت البلدان، منتظم ناصری، مطلع الشمس، درر التیجان، التدوین فی جبال شروین، و المآثر و الآثار همراه با سالنامه‌های کشور ایران طبع شده است. وقایع یومیه‌ی پانزده سال آخر عمر او نیز حاوی اطلاعات مهم است. کتاب دیگر او، خیرات حسان، در تاریخ زنان مشهور اسلام است. عقیده‌ی بعضی محققان آنست که کتابهای منسوب باو همه از تألیفات دیگران است، و او فقط آنها را تدوین و طبع نموده است، ولی این قول ظاهراً مأخذی ندارد، و کتاب خوابنامه و یادداشتهای او، که قطعاً بقلم خود او نوشته شده است، موجب تردید در صحت این ادعا تواند بود.

اعتیاد[3] (e'tiād) [عربی، = خو گرفتن، عادت کردن]، حالتی که بسبب ادامه‌ی استعمال بعضی داروها در شخص پیدا میشود، و با احساس احتیاج مبرم به استعمال دارو، و لزوم افزودن مقدار آن برای حصول لذت، و بروز اختلالات مزاجی و عصبی در صورت محرومیت از آن، مشخص میشود. سردسته‌ی داروهائی که استعمال آنها به اعتیاد می‌انجامد تریاک و مشتقات آن (مرفین و هروئین)، کوکائین، حشیش، بنگ، الکل، و نیکوتین است. ساختمان بدنی و عصبی شخص عامل مهمی در پیدایش و شدت یافتن اعتیاد است.

اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن (e'jāzo 'l.ba-yān fi tafsire omme 'l.qor'ān)، تفسیری عرفانی از سوره‌ی فاتحه، بعربی، از صدرالدین قونیوی. آنرا اعجاز البیان فی کشف بعض اسرار ام القرآن نیز گفته‌اند. چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۱۰ هق.

اعجاز القرآن (e'jāzo 'l.qor'ān)، کتابی بعربی، در اثبات اعجاز قرآن و نفی شعریت و سجع بودن آن، از ابوبکر باقلانی. در مصر مکرر بطبع رسیده؛ طبع محققانه‌ی آن در ۱۹۵۴ در قاهره منتشر شد.

اعجاز خسروی (e'jāze xosrovi) یا **رسائل الاعجاز** (rasā'elo 'l.'e'jāz) یا **کتاب انشاء امیر خسروی**، کتابی در انشای فارسی، از امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵)، که مشتمل است بر نامه‌هائی از خود مؤلف، مراسلات رسمی، رسائلی در تصوف و موسیقی ایرانی و هندی، و آنچه بدینها ماند. این کتاب را باید یکی از منشآت قدیمی معدود زبان فارسی بحساب آورد. میان سالهای ۷۱۶ و ۷۱۹ هق تألیف شده؛ در هند مکرر بطبع رسیده.

اعجب العجب فی شرح لامیة العرب (a'jabo 'l.'ajab fi šarhe lāmiyyate 'l.'arab)، کتابی ادبی و لغوی، از زمخشری، در شرح لامیة العرب عمرو ابن مالک ازدی معروف به شنفری (azdi, šanfarā) (فت ح ۷۰ هـ، از شاعران دوره‌ی جاهلی عرب). در استانبول (در ضمن مجموعه‌ای در ۱۳۰۰ هق) و در مصر مکرر بطبع رسیده.

اعجوبه‌ی قیطس (o'jubeye qaytos) یا **میرا** (mirā)، ستاره‌ی اومیکرون (قدر ۳٫۵ تا ۹) از صورت فلکی قیطس در نیمکره‌ی جنوبی. از معروفترین متغیرهای درازدوره و اولین ستاره‌ی متغیری (← ستارگان متغیر) است که باین عنوان شناخته شد. قطرش ح ۴۲۰ میلیون کم است.

اعداد، در ریاضیات، ← عدد.

اعداد[4]**، سفر** (sefre a'dād)، یکی از کتابهای

(۱)creed (۲)confession (۳)drug addiction (۴)Numbers

عهد قدیم، که چهارمین کتاب اسفار خمسه (تورات) و منسوب به حضرت موسی است. مشتمل است بر دنباله‌ی تاریخ (آغاز شده در سفر خروج) قوم یهود از هنگام خروج از مصر تا رسیدن به ارض موعود کنعان، و داستان پیشوا شدن یوشع ابن نون. چون دو بار سرشماری بنی اسرائیل در آن آمده باین نام نامیده شده است.

اعداد، نظریه‌ی[1] یا **حساب عالی** یا **علم حساب**، قسمتی از ریاضیات که بطریق استدلالی در خواص اعداد بحث میکند. بعضی از مباحث و قضایا و مسائل نظریه‌ی اعداد عبارتند از قابلیت تقسیم؛ اعداد اول (← عدد اول)؛ همنهشتی؛ معادلات سیاله؛ نمایش اعداد بصورت مجموع دو یا چند مجذور، دو یا چند مکعب، و امثال آنها. نظریه‌ی اعداد مسائل حل‌نشده‌ی فراوان دارد.

اعداد کوانتومی[2] (kuāntomi)، مجموعه‌ی چهار عدد که در مکانیک نوین کوانتوم برای تعیین حالت الکترونهای اتم بکار میروند (نیز ← اتم بور؛ قشر الکترونی)، و به عدد کوانتومی اصلی، عدد کوانتومی ثانوی، عدد کوانتومی مغناطیسی، و عدد کوانتومی چرخش موسومند. هر یک از اعداد کوانتومی رشته‌ای از مقادیر میتواند بگیرد، و لهذا، این اعداد حالت الکترونها را کاملا مشخص نمیکنند، بلکه این منظور بکومک ← اصل پاولی حاصل میشود. در نظریات کنونی، که برای حرکت الکترونها، بجای مدارات مشخص، "جوّ الکترونی" یا "ابر الکترونی" قائلند، اعداد کوانتومی جو الکترونی را تا حدی مشخص میکنند.

اعداد متحابه[3] (motahābbe) [= اعداد دوست‌دارنده‌ی یکدیگر]، دو عدد صحیح که هر یک مساوی مجموع مقسوم علیه‌های دیگری که از آن کوچکترند باشد. مثلا اعداد ۲۲۰ و ۲۸۴ متحابه‌اند، زیرا مقسوم علیه‌های اولی که از آن کوچکترند ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۰، ۲۲، ۴۴، ۵۵، و ۱۱۰ اند، که مجموع آنها ۲۸۴ است، و مقسوم علیه‌های ۲۸۴ که از آن کمترند ۱، ۲، ۴، ۷۱، و ۱۴۲ اند، که مجموع آنها ۲۲۰ است. متحابه بودن دو عدد ۲۲۰ و ۲۸۴ احتمالا بر فیثاغوریان معلوم بوده، و در هر حال، یامبلیخوس از آنها نام برده است. از ریاضیون دوره‌ی اسلامی که در باب اعداد متحابه تحقیقاتی کرده‌اند میتوان ثابت ابن قره را نام برد. از ریاضیون اروپائی ل. اویلر تحقیقات جالبی در این باب دارد. از زوجهای متحابه‌ی دیگر میتوان ۱۷۲۹۶ و ۱۸۴۱۶ را نام برد که در ۱۶۳۹ بتوسط پ. دو فرما کشف شد. اعداد متحابه مدتها در ساختن طلسمات مهر و محبت بکار میرفته است.

اعدام، سلب حیات شخص توسط دولت. در قدیم حتی برای ارتکاب گناههای کوچک هم اعدام میکردند، ولی موارد آن در زمان حاضر بر اثر مجاهدات کسانی چون بکاریا کم شده است. از وسایل امروزی برای اعدام میتوان دار، برق، گاز، تیرباران، و گیوتین را نام برد. اجرا کنندگان آنرا سابقاً میر غضب یا جلاد مینامیدند.

اعراب: ← عرب. برای عشایر عرب خوزستان ← خوزستان، عشایر عرب، و نیز به ارجاعات منکور در آن مقاله.

اعراف، سوره‌ی (a'rāf؛ = جاهای بلند)، سوره‌ی هفتم قرآن، مکی، ۲۰۶ آیه. درین سوره بیان میکند که قرآن کتاب راهنمائی است که مردم را بیم میدهد تا جز خدا را دوست نگیرند، و تکذیب و ناقرمانی و ناسپاسی او نکنند، که جزای آن هلاک دنیا و عذاب آخرت است. در همین زمینه، بتفصیل داستان قومهای نوح و هود و ثمود و شعیب را بیان میکند، و نشان میدهد که با خارج شدن از راه راست چگونه گرفتار شدند. سپس داستان موسی و آنچه را میان وی و بنی اسرائیل و قوم فرعون گذشت میآورد، و آزارهائی را که بنی اسرائیل باو رساندند و لجاجتهای آنانرا نشان میدهد، و از بنی اسرائیل میخواهد که بنا بر آنچه در کتابشان هست به پیغمبر اسلام ایمان آورند.

اعزام محصل بخارجه. فکر اعزام محصل بخارجه برای فراگرفتن علوم و فنون جدید در اوایل قرن ۱۹م در زمان سلطنت فتحعلی شاه و امپراطوری ناپلئون پیدا شد، و بر اثر شکستهای ایران از روسیه قوت یافت. عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۲۶ هق چند نفر و چهار سال بعد ۵ نفر دیگر برای تحصیلات عالی به اروپا فرستاد. در ۱۲۶۰ هق، بموجب دستخط محمد شاه قاجار، ۵ نفر محصل به پاریس اعزام شدند. در سلطنت ناصرالدین شاه نیز عده‌ای به اروپا اعزام گردیدند (از جمله ۴۲ نفر از فارغ التحصیل‌های دارالفنون، در ۱۲۷۵ هق). بتدریج بعضی نیز بخرج خود برای تحصیل به اروپا رفتند، و راه فرنگستان مخصوصاً فرانسه برای مردم باز شد.

در ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۲۹ هق (۲۶ ثور ۱۲۹۰ هش) قانون راجع به اعزام سی نفر شاگرد به اروپا برای تحصیل به تصویب مجلس شورای ملی رسید، که مقرر میداشت اولا در سنه‌ی تنگوزئیل ۱۳۲۹ سی نفر شاگرد (۱۵ نفر برای معلمی، ۸ نفر برای علوم نظامی، ۲ نفر برای مهندسی طرق و شوارع، و ۵ نفر برای مدرسه‌ی حرف و صنایع و شیمی و فلاحت) به اروپا اعزام شوند؛ ثانیاً بعد از سنه‌ی تنگوزئیل تا مدت ۵ سال هر سال بیست نفر شاگرد جدید اعزام شوند، و بجای شاگردانی که تحصیلات خود را تمام کرده مراجعت میکنند یا از عداد محصلین خارج میشوند فرستاده شود (مخارج سی شاگرد دسته‌ی اول از قرار نفری ۵۵۰ تومان و مخارج رفت و آمد هریک ۱۰۰ تومان معین شده بود). قانون مهم اعزام محصل بخارجه (مصوب اول خرداد ۱۳۰۷ هش) دولت را مکلف کرد که از سال ۱۳۰۷ ببعد همه ساله عده‌ای محصل برای تحصیل علوم و فنونی که دولت تعیین میکند به مسابقه انتخاب و به خارجه اعزام کند (هر سال لا اقل ۳۵٪ برای تحصیل فن تعلیم و تربیت). بموجب قوانین ۶ تیر ۱۳۰۸ و ۱۰ اردیبهشت ۱۳۱۱ اجازه داده شد که ۲۰٪ محصلین از بین محصلینی که در خارجه مشغول تحصیل‌اند انتخاب شوند. محصلینی که بر طبق این قانون در خارجه تحصیل کردند نقش عمده‌ای در اداره‌ی دستگاهها و سازمانهای کشور داشته‌اند. در سنوات اخیر، علاوه بر محصلینی که بخرج خود به اروپا و امریکا میروند، و علاوه بر کسانی که دولت برای "تکمیل مطالعه" بخارجه میفرستد، ممالک خارجه (مخصوصاً کشمت) هر سال طبق برنامه‌های معینی وسایل مطالعه و کارآموزی عده‌ای از ایرانیان را در خارج فراهم میکنند.

اعشاری، شمار: ← شمار؛ شمار اعشاری.

اعشی (a'šā)، شهرت **میمون ابن قیس** (may-mune 'bne qays)، شاعر عرب و یکی از اصحاب معلقات سبع. پیش از ۵۷۰ بم در واحه‌ای در ج ریاض متولد شد، و بعد از ۶۲۵ بم در همانجا درگذشت. در جوانی برای تحصیل ثروت به بین النهرین و شام و عربستان جنوبی و حبشه و ایران مسافرت کرد. در عنفوان جوانی کور شد، ولی از مسافرت دست برنداشت، و برای گذرانیدن زندگی به مداحی پرداخت. اشعارش در وصف طبیعت و شراب و طرب‌انگیزی ضرب المثل است. الفاظ فارسی در اشعارش بکار میبرد.

اعصاب: ← عصب؛ سلسله‌ی اعصاب.

اعلاق النفیسه: ← الاعلاق النفیسه.

اعلام السائلین (e'lāmo 's.sā'elin) [اعلام السائلین عن کتب سید المرسلین]، کتابی بعربی، مشتمل بر تعدادی از نامه‌های پیغمبر اسلام، از ابن طولون صالحی (شمس‌الدین محمد ابن علی، فت ۹۵۵ هق). چاپ دمشق، ۱۳۴۸ هق.

اعلام الناس (e'lāmo 'n.nās) [اعلام الناس بما وقع للبرامکة مع بنی العباس]، کتابی تاریخی غیر مستند و در بعضی موارد افسانه‌گونه، از اتلیدی. مؤلف در ۱۱۰۰ هق از تألیف آن فراغت یافته. بیشتر مطالب آن از کتابهای دیگر اقتباس گردیده، و در باره‌ی وقایع زمان خلفا است (بخصوص خلفای عباسی) از زمان عمر، و در باب برامکه بیشتر سخن گفته. در آخر کتاب اشعار منتخبی است که پیدا کردن آنها در جای دیگر کار مشکلی است. مکرر در مصر بطبع رسید.

اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء (e'lāmo 'n-nobalā' be tārixe 'l.halabe 'š.šahbā')، کتابی تاریخی، از محمد راغب الطباخ، دارای ۷ مجلد و مشتمل بر تاریخ حلب و زندگینامه‌ی ادبا و علما و بزرگان این شهر. چاپ حلب، ۱۳۴۱–۴۵ هق.

اعلام النبوة (a'lāmo 'n.nobovva)، کتاب مختصری بعربی، در خداشناسی و اثبات نبوت و زندگینامه‌ی پیغمبر اسلام، از ابوالحسن علی ماوردی. چاپ مصر، ۱۳۱۹ هق.

اعلام الوری فی اعلام الهدی (e'lāmo 'l.varā fi a'lāme 'l.hodā)، کتابی مذهبی و تاریخی، از ابوعلی طبرسی (فت ۵۴۸ هق)، مشتمل بر احوال و فضائل پیغمبر و ائمه‌ی شیعه، دلایل امامت ائمه‌ی اثنی عشر، و رد شبهات مخالفین بر غیبت امام ۱۲م. دارای ۴ رکن است، و هر رکن ابواب و فصولی را در بر دارد. از مدارک مجلسی در بحار بوده، و با کمی تغییر بنام ربیع الشیعه (rabi'o 'š.ši'a) به رضی‌الدین علی ابن طاووس حلی نسبت داده شده. (طبع تهران ۱۳۱۲ هق).

اعلام جرم (e'lāme jorm)، آگاه ساختن افراد دادستان یا نمایندگان وی را از وقوع جرمی در حوزه‌ی قضائی دادستان. بیشتر به مواردی اطلاق میشود که عضو یا اعضای مجالس مقننه جرائمی را

(۱) number theory (۲) quantum numbers (۳) amicable numbers

به دولت یا اعضای آن در مجلس اسناد دهند؛ شرح اتهام را (برای تسلیم به مقامات قضائی) کتباً تحت عنوان اعلام جرم به مجلس تقدیم میکنند.

اعلامیه‌ی استقلال[1]، در تاریخ کشمکش. در اوایل انقلاب امریکا امریکائیان خواهان حقوق اتباع انگلستان بودند، و مسائل مورد بحث و اختلاف از قبیل اینکه آیا انگلستان حق وضع مالیات و تعیین خطوط سرحدی دارد و غیره بعنوان مسائل قضائی تلقی میشد. ولی بتدریج تغییرات عمیقی در طرز فکر امریکائیان راه می‌یافت. آنان احساس امریکائی بودن (نه "از اتباع انگلستان بودن") و وحدت ملی میکردند. امتیازات طبقاتی انگلستان و تمرکز ثروت و قدرت سیاسی در دست عده‌ای معدود، که در آن کشور جاری بود، در نظر امریکائیان جابرانه بود. باین جهات، در امریکا زمینه برای بسط نظریه‌های جدید و انقلابی تساوی سیاسی که در اروپا شیوع می‌یافت آماده بود. در همین اوان رساله‌ی مختصر کامن سنس [= عقل سلیم] از طرف ت. پین منتشر شد (۱۷۷۶) و در چهار ماه 100'000 نسخه‌ی آن بفروش رسید. این رساله بر امریکائیان مسلم ساخت که تا زیر استیلای پادشاه انگلستان و پارلمان اشرافی آن کشور باشند نیل بآزادی و دموکراسی ممکن نخواهد بود. مردم برای اولین‌بار دریافتند که آزادی و استقلال قابل تفکیک نیست، و قلم مهیج پین هر تردیدی را در این امر از اذهان زدود. این فکر به کنگره‌ی مهاجرین نیز سرایت کرد. ریچارد هنری لی، بنمایندگی مهاجرنشین ویرجینیا، پیشنهادی بدین مضمون داد که "این کشورهای متحد کشورهای آزاد و مستقلی هستند و حقاً باید آزاد و مستقل باشند". پیشنهاد تصویب شد و کنگره هیئتی مرکب از تامس جفرسن، جان ادمز، راجر شرمن، رابرت د. لیوینگستن، و بنجمین فرانکلین را مأمور تهیه‌ی طرح مربوط کرد. این هیئت اعلامیه‌ی استقلال را، که عمدة بقلم تامس جفرسن است، تهیه کرد، و کنگره در چهارم ژوییه‌ی ۱۷۷۶ آنرا تصویب نمود. از آن ببعد امریکائیان همه ساله چهارم ژوییه را بعنوان روز استقلال جشن میگیرند. اعلامیه‌ی استقلال، علل انقطاع از دولت جباری را که از اعطای حقوق مردم بآنان امتناع دارد شرح داده ضرورت استقلال را توضیح میدهد. مقدمه‌ی اعلامیه، که حکومت بر اساس حقوق طبیعی را شرح میدهد، بدین مضمونست: "ما معتقدیم که این حقایق بدیهی و مستغنی از توضیح است که جمیع مردم یکسان آفریده شده‌اند و خدا برای آنان حقوقی مسلم کرده که سلب شدنی نیست، و از آن جمله است حق حیات و حق آزادی و حق طلب خوشبختی. که برای تأمین این حقوق، بین مردم حکومتهائی بوجود آمده که اختیارات حقه‌ی آنها ناشی از رضایت مردمی است که بر آنان حکومت میکنند. که هر زمان، هر نوع حکومتی مخرب این هدفها گردد، حق مردم است که آنرا تغییر دهند یا برکنار سازند، و بجای آن حکومت تازه‌ی مبتنی بر این اصول برقرار کنند، و اختیارات آنرا بنحوی که بنظر آنان تأمین‌کننده‌ی امنیت و سعادت مردم است سازمان دهند".

اعلامیه‌ی حقوق، در تاریخ انگلستان، ← بیله‌ی حقوق.

اعلامیه‌ی حقوق بشر[2]، سند تاریخی کشور فرانسه که بتوسط امانوئل ژوزف سیس تهیه شد (۱۷۸۹) و بعنوان دیباچه‌ی قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه بآن منضم گردید. اعلامیه‌ی حقوق بشر مبتنی بر نظریه‌های ژان ژاک روسو و اعلامیه‌ی استقلال امریکا بود، و مشعر برین بود که افراد بشر در برابر قانون مساوی‌اند، حق حاکمیت از آن مردم است، و حقوق افراد به "آزادی، مالکیت، امنیت" انتزاع‌ناپذیر میباشد. در سال ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را تصویب و اعلام نمود، و از کلیه‌ی کشورهای عضو دعوت کرد که متن اعلامیه را منتشر کرده موجبات پخش و انتشار و تفسیر آنرا مخصوصاً در مدارس و مؤسسات تربیتی و فرهنگی فراهم سازند. دولت ایران هم اعلامیه‌ی مزبور را تصدیق کرده و وابستگی خود را بآن اعلام داشته است. این اعلامیه دارای سی ماده است، و ماده‌ی اول آن میگوید که، "تمام افراد بشر آزاد بدنیا میآیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند و همه دارای عقل و وجدان میباشند و باید نسبت بیکدیگر با روح برادری رفتار کنند".

اعلی، سوره‌ی (a'lā)، سوره‌ی ۸۷م قرآن، مکی، ۱۹ آیه، مشتمل بر فرمان به پیغمبر که پند دهد تا هر که خواهد بپذیرد.

اعمال حواریان: ← اعمال رسولان.

اعمال رسولان[3] یا **اعمال حواریان** (havāriān)، پنجمین کتاب عهد جدید، که اصلا ح 60–80 بم به یونانی نوشته شده، و بنقل روایات، نویسنده‌اش لوقا است. تنها شرح تاریخی بسط اوایل مسیحیت است که همزمان وقایع نوشته شده. سه موضوع مهم آن نزول روح القدس، شهادت قدیس استفانوس، و مسیحی شدن پولس حواری است.

اعمی، سوره‌ی (a'mā، = کور) یا **سوره‌ی عبس** (abasa، = رو ترش کرد)، سوره‌ی ۸۰م قرآن، مکی، ۴۲ آیه، در تعجب از اینکه آدمی با همه‌ی آثار خدا منکر او میشود، و بیانی از روز قیامت.

اعنات (e'nāt) [عربی، = خویشتن برنج افکندن] یا **التزام** یا **لزوم ما لا یلزم** (lozume mā lā yalzam)، در علم بدیع، تکرار یک یا چند حرف یا حرکت پیش از روی که قافیه یا سجع بی آن خود تمام باشد؛ و نیز تکرار یک یا چند کلمه در هر مصراع. مانند (منجیک)

ای خوبتر ز پیکر دیبای ارمنی،
وی پاکتر ز قطره‌ی باران بهمنی،
آنجا که موی تو همه برزن بزیر مشک،
و آنجا که روی توست همیشه برهمنی.

و نیز

تا دلبر سنگدل زر و سیمم خواست،
از سنگ زر و سیم تراشم چپ و راست.

که حرف میم پیش از روی (ن) در شعر اول، اگر چه نیازی بدان نبوده، تکرار شده است و نیز سنگ و زر و سیم در شعر آخر.

اعور (a'var)، قسمتی از روده، ← روده.

اعیان الشیعه: ← امین، محسن.

اعیانی (a'yāni)، ← عرصه.

آغ یا آق، لفظ ترکی، ← آق یا آغ. برای اعلامی که بصورت "آغ..." میشناسید به"آق..." نیز رجوع کنید.

آغا، عنوان، ← آقا یا آغا.

آغاجاری (āqā.jāri)، ده (عا ′۴۲ °۳۵، طش °۴۹ ′۵۵، جه ۲۴′۱۹۵ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش آغاجاری، شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، از مراکز نفتی معروف ایران؛ ۱۴۵ کیلومتری ش آبادان، ۱۶۰ کیلومتری ج مسجد سلیمان، و ۶۴ کیلومتری لش بندر معشور. از ایل آغاجری نام گرفته است.

ناحیه‌ی آغاجاری بزرگترین تولید کننده‌ی نفت خام در ایران است (بیش از ۶۰٪ نفت خام ایران از این ناحیه تولید میشود). عملیات حفاری در آغاجاری در ۱۹۲۶ شروع شد؛ در ۱۹۳۸ چاه شماره‌ی ۳ به نفت رسید؛ اول‌بار در ۱۹۴۴ نفت آغاجاری بوسیله‌ی لوله به آبادان حمل شد. با توسعه‌ی بندر معشور برای حمل نفت خام، نفت خام آغاجاری بیش از پیش به بندر معشور حمل و از آنجا صادر میشود. در سال ۱۹۶۰، از هفت خط لوله‌ی ۱۲ و ۱۶ و ۲۲ اینچی روزانه قریب 700'000 چلیک نفت از بیش از ۳۰ چاه نفتی منطقه‌ی آغاجاری به بندر معشور (برای صدور) یا آبادان (برای پالایش) حمل شده است. نیروی برق آغاجاری از آبادان فراهم میشود و آب آن بوسیله‌ی تلمبه از رود مارون تأمین و در مخزنهائی که در ناحیه‌ی سربند برپا شده گرد‌آورده میشود. گازهای طبیعی منطقه‌ی نفتی آغاجاری برای تأسیسات نفت و مصرف مردم و نیز در پالایشگاه آبادان بکار میرود. آغاجاری با جاده‌های آسفالت‌شده به سایر نواحی نفتخیز و به بندر معشور مرتبط است.

آغاجری (āqā.jari)، یکی از ایلات کوه گیلویه، ساکن اطراف بهبهان، مشتمل بر ح 500 (؟) خانوار. ظاهراً این ایل اصلا از ایلات مغول بوده، و اگرچه اغلب لرزبان هستند، نامهائی مانند تولی‌آقا و آتش‌آقا و جغتا در میان آنان رایج است. شغل عمده‌ی آنان گله‌داری و کشت و زرع دیم است. ناحیه‌ی نفتخیز آغاجاری ازین ایل نام گرفته است.

آغاجی (āqāji) یا **آغجی** (āqji)، عنوان و شهرت **ابوالحسن علی ابن الیاس**، امیر و سردار خاندان سامانی. وی در دربار نوح II سامانی (فد ۳۸۷ هق) منصب آغاجی داشته، و ظاهراً از ممدوحان دقیقی شاعر بوده است. ابوالحسن آغاجی از شاعران مشهور عهد خویش نیز بشمار می‌آمده است، و بزبان فارسی و عربی شعر میسروده است. در کتاب لغت فرس اسدی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، لباب الالباب عوفی، تتمة الیتیمه‌ی ثعالبی، و تذکره‌ها و فرهنگهای فارسی نمونه‌ی اشعار او هست.

آغاجی، یا **آغجی**، عنوان منصب خاصی در دستگاه سلاطین و امرای ماوراء النهر و خراسان، که صاحب آن واسطه‌ی بین سلطان و رعیت بوده است، و بسبب حشمت و نفوذی که داشته، بدون واسطه و میانجی و بدون التزام به رعایت نوبت و رخصت، نزد سلطان بار مییافته،

(۱)Declaration of Independence (۲)Declaration of the Rights of Man (۳)Acts of the Apostles

و در بعضی موارد (چنانکه از فحوای تاریخ بیهقی و راحة الصدور برمیآید) عنوان حاجب و پرده‌دار داشته است. در دوره‌ی مغول، برای متصدی عنوان آغاجی غالباً ترخان (tarxān) بکار میرفته است، که عبارت بوده است از عنوان سردار و امیری که بی‌واسطه و بدون رعایت نوبت میتوانسته است بدرگاه سلطان تردد حاصل نماید. ترخان در دوره‌ی مغول مخصوصاً این مزیت را داشت که از پرداخت بعضی یا تمام عوارض دیوانی معاف بود.

آغاز و انجام یا مبدأ و معاد، رساله‌ای بفارسی، در مبدأ و معاد و بحث در احوال قیامت و بهشت و دوزخ بروش عرفانی، از خواجه نصیرالدین طوسی. مشتمل بر ۲۰ فصل است. در تهران و شیراز مکرر بطبع رسیده. رساله‌ای دیگر بهمین نام بفارسی بخواجه نسبت داده شده که مشتمل است بر ۴ فصل و هر فصل دارای ابوابی در باره‌ی حیوان و نبات و معدن و متفرقات و نوادر (هنوز بطبع نرسیده).

آغازیان (āqāziān)، لتیه پروتوزوا[1] (protozoā)، سلسله‌ی حیوانات تک‌یاخته. اغلب منفرد و بعضی نیز بطور دسته‌جمعی زندگی میکنند. بیشتر آنها آبی هستند، و در آب شیرین یا آب شور زندگی میکنند، و برخی نیز در میان شنهای مرطوب یا خزه‌ها بسر میبرند. بسیاری از آغازیان زندگی انگلی دارند، و (مانند انگل مالاریا) باعث بیماریهائی میشوند. سلسله‌ی آغازیان را معمولا به چهار رده‌ی **سارکودینا، ماستیگوفورا**[2] (-māstigo forā)، **نمرویان، و سپوروزوا** تقسیم میکنند. تکثیر آنها بوسیله‌ی نیمه شدن یا بهم پیوستن یا جوانه‌زدن یا هاگسازی است. نیز ← آمیب؛ روزن‌داران.

اغالبه (aqāleba) یا **بنو الاغلب** (bano 'l.'aq-lab)، سلسله‌ای از سلاطین عرب شمال افریقا. پایتخت ایشان قیروان بود. مؤسس این سلسله ابراهیم ابن اغلب در ۱۸۴ هق بسلطنت رسید؛ آخرین ایشان زیادةالله، از فاطمیان مصر شکست خورد (۲۹۶ هق= ۹۰۹ بم).

اغانی (aqāni) یا **الاغانی** (al.'aqāni) یا **کتاب الاغانی** (ketābo 'l.'aqāni)، کتابی تاریخی و ادبی، بعربی، از ابوالفرج اصفهانی. مشتمل بر ۲۱ مجلد و اساس تألیف آن بر صد صوتی (لحن) است که برای هارون‌الرشید اختیار شده، و مؤلف تا توانسته اشعار قدیم و جدید عرب را که با اصوات مزبور جور میآمده جمع کرده تا گنجینه‌ای از اشعار و اخبار عرب قبل از اسلام تا قرن چهارم هق فراهم آورده، و اشعار را بگویندگان آنها نسبت داده، و بشرح احوال و انساب شعرا و مغنّیها و بزرگانی که بمناسبتی از آنها ذکری در کتاب آمده پرداخته، و زندگینامه‌ی ۳۹۵ شاعر عرب و عربی‌زبان بتفصیل در این کتاب عظیم مندرج است. از مؤلف روایت کنند که پنجاه سال در تألیف آن صرف وقت کرده. گویند کتابهای ادبی کتابخانه‌ای را که صاحب عباد در سفرها با خود داشت سی شتر میبرد، و چون اغانی باو رسید بدان اکتفا میکرد، و از صاحب عباد روایت شده که گفت کتابخانه‌ی من مشتمل بر ۱۱۷٬۰۰۰ مجلد است، و مونس شبهای من جز اغانی نیست. این کتاب را در گذشته و حال تلخیصها کرده‌اند. اول‌بار ۲۰ مجلد آن در ۱۲۸۵ هق در بولاق مصر، و مجلد ۲۱م آن در ۱۳۰۵ هق در لیدن، و تمام ۲۱ جلد آن با ۴ مجلد ترجمه‌ی فرانسوی فهرستهای آن در ۱۳۲۲–۲۳ هق در مصر، و از ۱۹۲۷ تا کنون ۱۵ مجلد محققانه از آن (معروف به طبع دار الکتب المصریه) منتشر شده، و در بیروت نیز دوبار چاپ شده.

آغجی: ← آغاجی.

آغچه (āqce)، ده (جم ۱٬۵۲۲ نسم ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۲۴ کیلو متری لغ داران.

اغراق [عربی، = سخت کشیدن کمان]، در علم بدیع، در وصف چیزی از اندازه در گذشتن چنانکه عقلا ممکن اما عادةً محال باشد (← غلو؛ مبالغه)؛ مانند (کمال‌الدین اسماعیل)

هرگز کسی ندیده بدین سان نشان برف؛
گوئی که لقمه‌ای است زمین در دهان برف.

اغراض الطب (aqrāzo 't.tebb)، کتابی در علم طب، بفارسی، از اسماعیل جرجانی. این کتاب را مؤلف بنا بر خواهش مجدالدین ابو محمد صاحب ابن محمد بخاری، وزیر اتسز خوارزمشاه، از کتاب عظیم ذخیره‌ی خوارزمشاهی (اثر دیگر جرجانی) تلخیص کرده است. تا کنون بطبع نرسیده؛ نسخه‌های بسیاری از آن در ایران و اروپا وجود دارد.

آغری داغ، نام ترکی کوه آرارات.

اغریرث (aqriras)، برادر افراسیاب که بواسطه‌ی موافقت با ایرانیان بدست برادر کشته شد.

اغسطوس (aqostos)، ضبط عربی نام لاتینی آوگوستوس. ← آوگوستوس، اسم.

اغلب، ابراهیم ابن: ← ابراهیم ابن اغلب.

آغل چیل (āqol cil)، کوهی ببلندی ۱٬۴۶۰ متر، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان). دارای جنگلهای زالزالک و حیوانات وحشی است.

اغلمش (oqlomoš)، فت ۶۱۴ هق، از ممالیک ترک اتابکان آذربایجان. از سنه‌ی ۶۱۱ تا ۶۱۴ هق در بلاد جبال، یعنی ری و اصفهان و همدان، از جانب اتابکان آذربایجان حکومت داشت، اما بسبب آنکه با سلطان محمد خوارزمشاه روابط دوستانه داشت، بتحریک ناصر خلیفه‌ی عباسی عده‌ای از فدائیان اسماعیلیه او را در اوایل سال ۶۱۴ با کارد کشتند، و قتل او از اسباب عمده‌ی قشونکشی خوارزمشاه جهت تسخیر بغداد و جنگ با خلیفه‌ی بغداد بود، که البته خوارزمشاه بی هیچ نتیجه‌ای عقب‌نشینی کرد. مرکز حکومت اغلمش اغلب در همدان بوده است.

اغما[3] (eqmā)، فنس کوما (komā)، بیهوشی عمیق که در اثر آسیب دیدن مخ بواسطه‌ی ضربت، مسمومیت، **شوک**، آفتابزدگی، خونروی، یا در اثر صرع عارض میشود.

اغناء الادیب، در شرح مغنی: ← مغنی اللبیب.

اغور شاه (aqur)، فت ح ۹۴۶ یا ۹۴۷ هق، فرمانروای **لر کوچک** و بیستمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. وی پسر شاه رستم عباسی بود، و بعد از او بامارت رسید. وی به شاه طهماسب I صفوی پیوست، و در سنه‌ی ۹۴۰ هق، در جنگی که شاه طهماسب با عبیدالله خان ازبک میکرد، در رکاب پادشاه صفوی بود، و در غیاب او برادرش جهانگیر ابن رستم امارت لرستان داشت. بموجب روایات، وی در منازعه‌ای که با جهانگیر ابن رستم کرد بقتل رسید، و چون جهانگیر نیز بحکم شاه طهماسب I مقتول گشت، امارت لر کوچک به شاه رستم ابن جهانگیر انتقال یافت. نام وی را در بعضی مآخذ اغوز خان ضبط کرده‌اند.

اغورلو محمد (oqorlu)، فت ظاهراً ۸۸۰ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی آق قوینلو؛ پسر اوزون حسن. حکومت شیراز داشت، و بر پدر بشورید. آنگاه به دربار قسطنطنیه گریخته نزد سلطان محمد فاتح رفت. سلطان محمد او را وعده‌ی یاری داد، اما قبل ازآنکه او را یاری کند، اوزون حسن امرای خویش را وا داشت تا آوازه دراندازند که اوزون حسن مرده است، و اغورلو محمد را به سلطنت دعوت نمایند. اغورلو محمد فریب خورده به تبریز آمد و دستگیر شد. اوزون حسن فرمان داد تا او را بکشتند.

اغوز، طوایف ترک، ← غز.

اغوز خان: ← اغور شاه.

آفا[4] (āfā)، فت ۷۹۶، پادشاه (۷۵۷–۹۶) مرشا. بتدریج کنت و ساسکس و انگلیای شرقی را تحت فرمان آورد. در ۷۹۶ پیمانی با شارلمانی منعقد کرد، و آن اولین پیمان تجارتی انگلستان است که از آن خبر داریم. در اواخر قرن هشتم **خندق آفا**[5] را، بعنوان سدی در مقابل ویلزیها، در طول مرز انگلستان و ویلز ساخت.

اف. آ. او.[6] (ef ā o)، علامت اختصاری سازمان خواربار و کشاورزی جهانی.

افاته، در قکب: ← هبریدیز جدید.

اف. آر. اس.[7] : ← انجمن سلطنتی.

آفاران (āfārān)، ده (جم ۲٬۱۲۲ نسم ۱۳۳۵هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۹ کیلومتری ش سده. آب آن از زاینده‌رود تأمین میشود. محصولش غلات، تنباکو، و پنبه است.

آفازی[8]، در روانشناسی، ← بند آمدن زبان.

افاغنه، یا افغانها، عده‌ای از طوایف مختلف بومی که در حدود مشرق خراسان امروز در نواحی مجاور جبال هندوکش و کوه بابا و کوههای سلیمان از قدیم سکونت داشته و مدتها بطور بدوی زندگی میکرده‌اند. این طوایف، که خود را پشتون یا پختون یا پتان میخوانند، رویهمرفته اندکی بیش از نصف سکنه‌ی مملکت فعلی **افغانستان** را، که باقی ساکنین آن از تاجیک و ازبک و ترک و هندو هستند، تشکیل میدهند، و نسب خود را نیز به **طالوت** پادشاه معروف یهود، میرسانند، و درین مورد شجره‌هائی هم دارند که حاکی از انساب قبایل و طوایف آنهاست، و البته در صحت آنها جای تردید هست.

افاغنه، بنا بر مشهور، در زمان خالد ابن ولید، و گویند بدست او، اسلام آورده‌اند. مع هذا، تا اواخر قرن ششم هق و حتی بعد از آن نیز ذکر

(۱)Protozoa (۲)Mastigophora (۳)coma (۴)Offa (۵)Offa's Dyke (۶)FAO (۷)F. R. S. (۸)aphasia

سواران افغانی در بین لشکریان راجه‌ها و سلاطین غیر مسلمان هند هست.، و از این نکته برمیآید که تا آن تاریخ هنوز تمام طوایف افغان قبول اسلام نکرده بودند. افاغنه در هنگام فتح مرو بدست تاتار در لشکر مغول بوده‌اند، و در عهد تیمور نیز این طوایف غالباً راهزن و کوه‌نشین بوده‌اند. در هر حال، آغاز شهرت طوایف افغان ظاهراً از وقتی است که بعضی امرای افغان مانند **بهلول لودی** و شیر خان لودی، از قبایل غلجائی، در هند بقدرت و امارت میرسند. مع هذا، دولت مستقل آنها در مملکت افغانستان فعلی تقریباً با ظهور میر ویس افغان (غلجائی) و تحقیقاً با احمد شاه ابدالی (← احمد شاه درانی) آغاز شد، و از قدیم همواره بین دو طایفه‌ی غلجائی و ابدالی، که هر یک شعبه‌ها و شاخه‌های مختلف دارند، اختلاف و رقابت در میان بود. مقارن اواخر عهد صفویه، بلاد افغانستان فعلی بین دولت صفویه و گورکانیان هند بود، چنانکه کابل جزو قلمرو گورکانیان هند بود، و هرات و نواحی مجاور در تصرف ایران قرار داشت، لیکن ولایت قندهار گاه به هند تعلق مییافت و گاه بتصرف ایران در می‌آمد.

مقارن عهد شاه سلطان حسین صفوی، طایفه‌ی غلجائی با شاه عالم I، امپراطور هند، مراوده یافته بتحریک او بنای مخالفت با دولت ایران را نهادند، و میر ویس افغان چندی بعد گرگین خان گرجی را کشته قندهار را بگرفت، و بعد از وفات او، برادرش عبدالعزیز یا عبدالله افغان بدست محمود افغان، پسر میر ویس، مقتول شد، و چندی بعد، محمود به ایران تاخت، و کرمان بگرفت. اما لطفعلی خان داغستانی او را از آنجا براند. لیکن سقوط فتحعلی خان داغستانی و نکبت و عزل لطفعلی خان به خیالات او کومک کرد، و او توانست دیگربار به ایران بیاید، و اصفهان را محاصره کند، و شاه سلطان حسین صفوی، بعد از ۷ ماه مقاومت بیهوده، عاقبت تاج سلطنت را بدو تفویض کرد. اما دولت محمود نپایید، و پسر عمش اشرف افغان جای او گرفت، و او نیز چند سال بعد با ظهور نادر و غلبه‌ی شاه طهماسب II صفوی مواجه گشت، و مغلوب و منهزم و مقتول شد، و افاغنه، بعد از ۸ یا ۹ سال استیلا بر قسمتی از ایران، با خواری و شکست از ایران رفتند، و در راه بسیاری از آنها از فقر و گرسنگی تلف شدند و یا آواره شدند، و سالها بعد، شیخ محمد علی حزین برادرزاده‌ی اشرف را در شهر مسقط مشغول آبکشی و سقائی دید.

استیلای افاغنه، بسبب تعصب آنها در تسنن و عداوت و نفرتشان نسبت به شیعه و قزلباش، با خونریزی و سفاکی بسیار مقرون شد، چنانکه محمود افغان، نه فقط ۳۰۰ نفر از نجبای اصفهان و ۲۰۰ تن از اطفال آنها را کشت، بلکه نزدیک ۳‘۰۰۰ نفر از قراولان خاص شاهی و عده‌ی کثیری از مخالفان را که از آنها بیم داشت هلاک نمود، و حتی تمام اعضای خاندان سلطنتی را باستثنای شاه سلطان حسین و دو پسر خردسالش کشت، و آنها نیز چندی بعد بدست اشرف کشته شدند. در طی محاصره‌ی اصفهان، قحطی هولناک و در پی آن طاعون عام آنجا را از پای درآورد، و گویند در آن ایام کار اهل شهر به خوردن سگ و گربه و اجساد مردگان کشید، و تفصیل آن احوال در تاریخ حزین و کتاب هنوی و کروسینسکی آمده است. نکته‌ی جالب در این واقعه‌ی استیلای افاغنه آن بود که، هنگام فتح کرمان، زرتشتی‌های آن ولایت، ظاهراً بسبب سختگیریهای ملاهای شیعه و از عداوت آنها، با محمود افغان متحد شدند، و نصرالله نام زرتشتی (← نصرالله خان زرتشتی) در خدمت محمود ابراز شجاعت کرد، و ظاهراً بهمین جهت، بعد از تسلیم اصفهان، چون لشکر افاغنه قصد یزد نمود، مسلمین آن شهر برای آنکه واقعه‌ی کرمان تکرار نشود، عده‌ی کثیری از زرتشتی‌های یزد را کشتند.

استیلای افاغنه سبب بروز هرج و مرج و ظهور مدعیان در گوشه و کنار مملکت شد، چنانکه شیخ محمد علی حزین در تاریخ حزین گوید "در آن اوان هجده کس صاحب جیش و حشم معدود شد که در ممالک ایران داعیه‌ی پادشاهی و سروری داشتند سوای غارتگران". علاوه برین، مقارن سقوط اصفهان و استیلای افاغنه، روسیه بر بلاد ساحلی دریای خزر و باکو و دربند استیلا یافت، و عثمانی قسمتی از آذربایجان و ایروان و نخجوان و حتی همدان را گرفت، و اشرف افغان و شاه طهماسب II صفوی را مجال دفع آنها نبود. نادر شاه افشار افاغنه‌ی غلجائی را از ایران دفع و اخراج نمود، و افاغنه‌ی ابدالی را نیز مقهور کرد. اما بعد از او، باهتمام احمد شاه درانی، افغانستان استقلال یافت.

افامیه[1] (afāmia) یا **فامیه**، یا **آپامیا** (āpāmeyā)، شهر قدیم، غ سوریه، بر رود اورونتس (نهر العاصی). سلوکوس نیکاتور آنرا بنا کرد. بعدها بدست خسرو پرویز ویران شد (۵۴۰ ب‌م). دوباره ساخته شد، و رونق یافت، ولی زلزله‌ی شدیدی آنرا ویران کرد (۱۱۵۲). ویرانه‌های شهر قدیم هنوز موجود است، و کنار آن قلعه‌ی شهر متأخر قرار دارد که حالیه قلعة المضیق (qal'ato l.moziq') خوانده میشود.

آفاناسیف[2]، **آلکساندر نیکولایویچ** (āleksāndr nikolāyevic āfānāsief)، ۱۸۲۶–۷۱، فولکلور‌دان روسی. مجموعه‌های قصص مردم‌پسندش فولکلور روسی را وارد ادبیات جهانی کرد.

اف. بی. آی.[3] (ef bi āy) [علامت اختصاری *Federal Bureau of Investigation*] یا **اداره‌ی فدرال تحقیقات** (federāle)، یکی از ادارات "وزارت" دادگستری کشمت. در ۱۹۰۸ بنام اداره‌ی تحقیقات تأسیس گردید، و وظیفه‌ی آن تنها بعمل آوردن تحقیقات برای وزارت دادگستری بود. پس از اینکه ج. ا. هوور بریاست آن منصوب شد (۱۹۲۴)، کنگره‌ی کشمت تدریجاً بر وظایف و اختیارات آن افزود. از ۱۹۳۵ عنوان اداره‌ی فدرال تحقیقات دارد، و وظیفه‌دار رسیدگی به تخلفات از قوانین فدرال (قوانین دولت مرکزی) است، از جمله جنایاتی که امنیت داخلی کشمت را به مخاطره اندازد (مانند خرابکاری، توطئه، و خیانت).

آفتاب[4]، نوری که مستقیماً از خورشید میتابد و اجسام واقع بر سطح زمین را مرئی میسازد. آفتاب عبارتست از آن قسمت از تشعشعات خورشید که طول موجشان بین طول موج نور قرمز و طول موج نور بنفش است. در اقلیمشناسی و هواشناسی، آفتابداری یک محل را در دوره‌ی زمانی مفروضی بوسیله‌ی مقدار متوسط مدتهای تابش روزانه‌ی آفتاب در آن محل و در آن دوره اندازه میگیرند. اشعه‌ی ناپیدای فوق بنفش با آفتاب بستگی دارد.

← آفتابسنج.

آفتاب‌پرست، گیاه چندساله از نوع هلیوتروپیوم (*Heliotropium*) با خوشه‌های گل معطر.

آفتابزدگی[5] یا **گرمازدگی**[6]، کسالتی که اسباب آن تابش آفتاب یا گرمای سخت است، و غالباً با اغمای عمیق و نفس سخت و نبض تند و تب زیاد همراه میباشد. منشأش را اختلال عمل مراکز تنظیم کننده‌ی حرارت و تلف شدن نمک رطوبات بدن در اثر تعریق شدید میدانند. لازم است بفوریت توسط پزشک اقدام به معالجه شود.

آفتابسنج[7] (āftābsanj)، اسبابی برای اندازه‌گیری مدت تابش روزانه‌ی آفتاب در یک نقطه. اساساً مرکب از نوار مقوائی مدرج و یک عدسی است. تصویر خورشید که بوسیله‌ی عدسی تشکیل میشود اثر سوختگی بر نوار میگذارد، و طول اثر سوختگی که در نتیجه‌ی حرکت خورشید در آسمان تولید میشود ساعات تابش روزانه‌ی آفتاب را نشان میدهد.

آفتاب‌گردان، گیاهان یکساله یا چندساله‌ی بت جدید از نوع هلیانتوس (*Helianthus*)، دارای گلهای مرکب آفتابی با شعاعهای زرد بسیار بزرگ. معمولترین آنها آفتابگردان یکساله (*H. annuus*) است که تقریباً در تمام سطح زمین برای استفاده از دانه‌های خوراکیش کاشته میشود؛ از دانه‌ها هم برای خوراک مرغان و هم برای استخراج روغن استفاده میکنند. جنس *H. tuberosus* همان سیب زمینی ترشی یا یرالماسی (yerālmāsi) است که تکمه‌های زیرزمینی آن برای خوراک انسان و حیوان بکار میرود.

آفتابه لگن (āftābe-lagan) [آفتابه و لگن]، ظرف مخصوص شستشوی دست و رو، که سابقاً حتی با نقره و طلا نیز ساخته میشد.

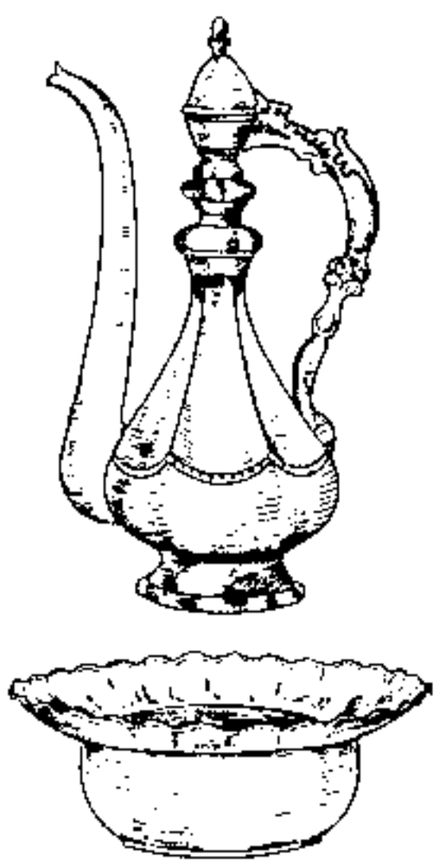

افتخارنامه‌ی حیدری، مثنوی مذهبی، ببحر متقارب، از افتخار العلما، متخلص به صهبا، از شعرای قرن ۱۳م و اوایل قرن۱۴م هق. مشتمل بر ۱۸‘۰۰۰ بیت است، و بقول خود ناظم، آنرا در ۶ ماه (در سال ۱۳۰۴ هق) پرداخته، و گویا مطالب ناسخ التواریخ را اساس کار خود قرار

(۱)Apamea (۲)Afanasyev (۳)FBI (۴)sunshine (۵)sunstroke (۶)heatstroke (۷)sunshine recorder

داده. موضوع این منظومه جنگهای حضرت علی است، و ناظم آنرا بدو قسمت تقسیم کرده: یکی در جنگهای آن حضرت در زمان پیغمبر، و دیگری در جنگهای او پس از رحلت رسول برای پیشرفت دین اسلام. در مقدمه‌ی کتاب مدح ناصرالدین شاه و ولیعهد او مظفرالدین دیده میشود. ظاهراً اول‌بار در ۱۳۱۰ هق بطبع رسیده؛ بعد از آن بنام حمله‌ی حیدری منتشر گردیده.

افترا (efterā) عبارتست از اینکه شخصی به یک یا چند نفر امری را صریحاً نسبت دهد که، مطابق قانون مجازات، آن امر جنحه یا جنایت محسوب شود، مشروط بر اینکه نتواند صحت آن اِسناد را ثابت کند. افترا ممکن است کتبی باشد یا شفاهی (مثلا بوسیله‌ی نطق در مجامع).

آفت شیره: ← زنجیرک پسته.

افتنان (eftenān) [عربی، = گونه گونه آوردن]، در علم بدیع، دو معنی مخالف (چون مدح و ذم، تعزیت و تهنیت، آفرین و نفرین، غزل و حماسه) را با هم در سخن آوردن مانند (شرف‌الدین اصفهانی)

دی، که پایش شکسته باد، برفت؛
گل، که عمرش دراز باد، آمد.

افتیمون (aftimun)، (*Cuscuta epithymum*)، از اقسام سس که انگل انواع نعناع میشود. سابقاً در بیماریهای معدی و قلبی بکار میرفته است.

افجه (afje)، بخش سابق شهرستان تهران که بموجب فتکه ۱۳۱۶ هش تشکیل یافت. مرکب از دهستانهای لواسان بزرگ، لواسان کوچک، و رودبار قصران بود. چون ده **افجه** بیرون جاده‌ی عمومی بود، مرکز بخش ده نجارکلا (جمع ۲۰۹ سش ۱۳۳۵ هش) قرار داده شده بود.

افجه، ده (جمع ۷۹۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان لواسان بزرگ، بخش لواسانات، شهرستان شمیرانات، استان تهران. کوهستانی و سردسیر، و از ییلاقات ساکنین پایتخت است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه، و شغل اهالی گله‌داری و زراعت است.

افخارستیا: ← قربانی مقدس، آیین.

افدرین (efedrin): ← ارمک.

افدیها و سهیگیهای سگستان (afdihāo sahigi-hāye sagestān) [پهلوی، = عجایب و شگفتی‌های سیستان]، رساله‌ای بزبان پهلوی، شامل ح ۲۹۰ کلمه، در باب سیستان.

افرا (afrā)، درخت صنعتی و زینتی نیمکره‌ی شمالی از نوع آکر (*Acer*) که بنامهای آچ، بوسیام، و کیکم (keykom) نیز خوانده میشود. برگهای آن دارای بریدگی زیاد یا کنگره‌ای است. افرای شکری (*A. saccharum*)، که در کانادا و کشمة میروید، دارای شیره‌ی شکری است که در بهار از آن استخراج میشود. چوب افرای سفید را در مبلسازی بکار میبرند. اقسام معروف افرا عبارتند از افرای سرخ (*A. rubrum*)، دارای برگهائی که در پائیز قرمزرنگ میشود؛ افرای نقره‌ای (*A. saccharinum*) که برگهای سفید دارد؛ افرای سوئدی یا افرای چناری (*A. platanoides*) که برگش مانند چنار است، و انواع کوچک آن در ژاپون دارای برگهای قرمز یا ارغوانی هستند. درجنگلهای شمالی ایران اقسام افرا بنامهای کرکف (karkaf) (*A. acutifolium*)، کرب (karb) (*A. campestris*)، و شیردار (*A. laetum*) میروید.

افرائیم[1]، **قدیس** (qeddis efrāim)، ح ۳۰۸– ح ۳۷۳، روحانی و عالم الاهیات مسیحی. احتمالا در نصیبین متولد شد، و چون این شهر بتصرف ایران درآمد به ادسا مهاجرت کرد، و گویند دبستان ایرانی را در آنجا تأسیس نمود (۳۶۳). وی در رد طریقه‌ی مرقیونیه و مانویه و دیصانیه از فرق مسیحی مساعی زیاد بخرج داد. شرحی بر کتاب مقدس نوشته و اشعاری نیز از او باقی است.

افرائه (afrāta)، ← بیت لحم.

افراسیاب (afrāsiāb)، در داستانهای ملی، پادشاه توران، پسر پشنگ و از اعقاب تور، که جنگهای طولانی و متعدد او به خونخواهی تور با ایرانیان مشهور است. برای پیروزی یافتن بر ایرانیان به نیرنگهای گوناگون توسل میجست، و فرزندان و نوادگان رستم را به جنگیدن با وی برمی‌انگیخت، و سهراب، فرزند دلیر رستم، بر اثر حیله‌گری افراسیاب بدست پدر کشته شد. افراسیاب، بتحریک برادرش گرسیوز، سیاوش را بقتل رسانید. کیخسرو، به خونخواهی پدرش سیاوش، به جنگ افراسیاب رفت؛ افراسیاب مغلوب و در آذربایجان متواری شد، ولی عابدی بنام هوم او را یافت، و سرانجام کیخسرو بکومک گودرز و گیو او را بقتل رسانید. افراسیاب را مخترع چنگ و رباب و سازنده‌ی کمند و زوبین گفته‌اند.

افراسیاب ابن کیا حسن: ← افراسیابیان مازندران.

افراسیاب I لر [اتابک افراسیاب I]، فت ذو الحجه‌ی ۶۹۵ هق، فرمانروای لر بزرگ و هشتمین اتابک (۶۸۸–۶۹۵ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از وفات پدرش یوسف شاه I لر به امارت رسید (۶۸۸ هق). اما در هنگام وفات ارغون، از پریشانی اوضاع دربار ایلخانی استفاده کرده طغیان کرد، و با امرای مغول در اصفهان و قهرود کاشان (بقولی در کرهرود) بمنازعه پرداخت، و عازم حمله به تبریز گشت. گیخاتو خان لشکر مغول و امرای لر کوچک را جهت دفع و تنبیه او اعزام داشت، و او تاب مقاومت نیاورده در قلعه‌ای متحصن شد، و عاقبت به اردو رفته امان یافت، و دیگربار امارت لر بزرگ بدو تفویض گشت. اتابک افراسیاب I به تعدی و استبداد و بدرفتاری با رعایا موصوف بود، و بهمین سبب، به امر غازان خان مقتول شد. بعد از او برادرش نصرت‌الدین احمد لر بامارت رسید.

افراسیاب II لر، ملقب به **مظفرالدین،** فت ظاهراً ۷۴۶ هق، فرمانروای لر بزرگ و یازدهمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از وفات یوسف شاه II لر به امارت لر بزرگ رسید (۷۴۰ هق). ابن بطوطه، که در زمان وی به ایذج رسید، از افراط او در شرابخواری سخن میگوید. بعد از او پسرش نور الورد به امارت نشست.

افراسیابیان مازندران، سلسله‌ای از امرای محلی مازندران که عده‌ای از آنها از ۷۵۰ هق تا حدود ۹۰۹ هق، با وجود توالی فِتَن و نَکَبات، در آن ولایت فرمانروائی داشته‌اند. مؤسس این سلسله، افراسیاب ابن کیا حسن، سپهسالار فخرالدوله حسن باوندی (آخرین امیر از شاخه‌ی کینه‌خواریه‌ی آل باوند) بوده است، که او را کشته مازندران را بدست گرفت، و بدین سبب اعقاب او را کیاهای چولاب یا چلابی (calābi) (منسوب به یکی از بلوکات آمل بدین نام) یا افراسیابیان مازندران خوانند. وی در سنه‌ی ۷۶۰ هق بدست مریدان سید قوام‌الدین مرعشی مقتول شد، و بعد از او کیا فخرالدین چلابی امارت یافت که نیز چندی بعد بقتل رسید، و بعد از او کیا گشتاسب به امارت رسید، ولیکن بسبب مزید نفوذ سادات مرعشی، قدرت هیچ یک از این امرا قوام نیافت، تا آنکه اسکندر شیخی، پسر افراسیاب ابن کیا حسن، که به هرات گریخته بود، بکومک تیمور لنگ، دیگربار بر مازندران استیلا یافت؛ ولیکن چون بعد بر تیمور عصیان ورزید محبوس و مقتول شد. بعد از آن یک چند از احوال امرای این خاندان اطلاعی در دست نیست. آخرین کسی که از این سلسله ذکرش در تاریخ آمده است کیا حسن (یا حسین) ابن لهراسب ابن افراسیاب است که در سنه‌ی ۹۰۹ هق، با استیلای شاه اسماعیل I صفوی بر مازندران، حکومت او خاتمه یافت، و دولت افراسیابیان مازندران منقرض گشت.

افرایم[2] (afrāyem) [عبری، = دو بار بر دادن]، پسر یوسف و جد یکی از اسباط دوازده‌گانه‌ی اسرائیل، ساکن در اطراف شیلوه (پیدایش ۴۱.۵۲؛ ۴۶.۲۰؛ ۴۸.۱۴–۲۰؛ یوشع ۱۶؛ اول تواریخ ۷.۲۰). سموئیل از خاندان افرایم بود.

آفرودیته[3] (āfrodite)، در دین یونان، از اولمپیان (خدایان اولمپی)، الاهه‌ی عشق و زیبائی و حاصلخیزی؛ زن هفایستوس؛ مطابق ونوس رومیها. بقولی از کفهای دریائی که خون اورانوس



آفرودیته (ونوس) و پوس (کوپیدو)

در آن ریخت برخاست، و بقول دیگر دختر زئوس و دیونه بود. مادر اروس (از آرس)، آینیاس (از آنخیسس)، و پریاپوس (از دیونوسوس) بود. از جنبه‌ی حاصلخیزی با آدونیس بستگی نزدیک دارد. مشابه آستارته یا ایشتار است. و پرستش وی ممکن است اصلا از مشرق‌زمین باشد. اعطای سیب نفاق باو از طرف پاریس باعث جنگ تروا شد.

افروزه[4] (afruze)، فنـ فیلامان (filāmāN)، در

(۱)Ephraem (۲)Ephraim (۳)Aphrodite (۴)filament

لامپهای معمولی برق، سیم (معمولا از تنگستن) درون حباب که بر اثر عبور جریان برق ملتهب میشود. در لامپهائی که بر اساس ترمیونی (یعنی رها شدن الکترونها و یونها از اجسام بر اثر حرارت) کار میکنند (مانند لامپ الکترونی)، افروزه قسمتی است که جریان را در آن وارد میکنند تا درجه‌ی حرارت لازم برای صدور الکترونها و یونها را فراهم کند؛ افروزه گاهی مستقیماً این ذرات را صادر میکند، و گاهی جسم دیگری را گرم میکند و ذرات از این جسم صادر میشوند.

افریدون (afridun) یا **آفریدون:** ← فریدون.

افریقا[1] (efriqā)، یکی از قاره‌های زمین، واقع در نیمکره‌ی شرقی در ج اروپا و جغ آسیا. از حیث وسعت دومین قاره‌ی زمین است؛ مساحتش با جزایر اطراف (از جمله ماداگاسکار) حـ ۳۰٬۷۲۰٬۰۰۰ کمم میباشد، و حـ ۲۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ جمعیت دارد. کانال سوئز آنرا از آسیا جدا میکند، و از این گذشته، اطرافش را آب گرفته است. بواسطه‌ی دریای مدیترانه از اروپا جدا میشود. بین افریقا و آسیا دریای سرخ و خلیج عدن واقعست که باب المندب آنها را بهم مرتبط میکند. قهذ در ش و قطلا در غ قاره واقعند و در انتهای جنوبی آن بهم متصل میشوند.

تقسیمات سیاسی. تقسیمات سیاسی افریقا دستخوش تغییرات ناشی از نهضتهای استقلال‌طلبی مردم این قاره است. تقسیماتی که در اینجا ذکر شده بر اساس مدارک منتشره در سال ۱۹۶۰ است. (صفحه‌ی مقابل را ببینید).

کناره و جزایر. پهنای قسمت شمالی افریقا بیش از پهنای قسمت جنوبی آنست. منتهای عرضش حـ ۷٬۴۰۰ کم است، که فقط ۶۴۰ کم کمتر از طول قاره میباشد. بین قسمت عریض غربی قاره و قسمت جنوبی آن خلیج گینه قرار دارد. تنها خلیج عمده‌ی دیگر آن سدرا (نزدیک قسمت مرکزی ساحل شمالی) است. خط ساحلی آن بسیار منظم میباشد. از سیماهای قابل توجه دیگر آن نداشتن جزایر عمده است. جزایر کوچک قاره آتشفشانی هستند، و ماداگاسکار از لحاظ ساختمان زمینشناسی با قاره متفاوت است. از جمله‌ی جزایر کوچک آن مادیرا، خالدات، کیپ ورد، آسانسیون، و سنت هلن در بیرون سواحل غربی، و زنگبار، موریشس، و سقطره در جانب ش است.

پستی و بلندی. بیشتر افریقا فلاتی است که باریکه‌ی ساحلی پستی بر آن احاطه دارد. قسمتهای جنوبی و شرقی فلات از قسمتهای دیگر مرتفعتر است؛ در قسمت شمالی، در داخله‌ی ناحیه‌ی معروف به صحرا، منطقه‌ای است که همتراز و بلکه پایین‌تر از سطح دریا است. در منتهای جنوبی قاره کوههائی دور قسمت شرقی فلات را میگیرد که ارتفاع آنها به ۲٬۷۴۰ متر میرسد.

قسمت شرقی افریقای مرکزی عبارتست از اراضی مرتفعی که دره‌ی بزرگ نشستی، مشتمل بر دریاچه‌های عظیم، از آن میگذرد. از آن جمله است دریاچه‌های ویکتوریا، تانگانیکا (طویلترین دریاچه‌های جهان)، و نیاسا (به عمق شگفت‌انگیز ۸۶۹ متر). مرتفعترین قلل قاره در این ناحیه واقعند (از جمله کوههای کیبو، کنیا، و روونزوری). اراضی مرتفع مذکور بجانب شمال باریک شده سرزمین مرتفع و کوهستانی حبشه را تشکیل میدهند. فرازای متوسط افریقای شمالی و غربی از ۶۱۰ متر کمتر است، ولی در بعضی قسمتهای آن قلل منفرد مرتفع وجود دارد (بلندترین آنها جبال اطلس در منتهای لغ قاره است، که موازی ساحل میباشد، و ارتفاعش به ۴٬۲۶۷ متر میرسد).

زهکشی. رودهای افریقا بدو دسته تقسیم میشوند: یکی رودهای دامنه‌های خارجی فلات این قاره، که کوتاه و جریان آنها تُند است، و دیگری رودهائی که در داخل فلات سرچشمه میگیرند، و با طول زیاد و مسیری پر پیچ و خم در درونبوم قاره جاری شده، پس از عبور از کوههای حاشیه‌ی فلات و تشکیل دادن آبشارها، از مجاری تنگی به دریا میریزند، و اغلب بسبب رسوباتی که همراه دارند بندابهائی تشکیل میدهند. افریقا آبراهه‌ی بزرگ قابل کشتیرانی که بتوان از آن بآسانی بداخل قاره وارد شد ندارد، و همین امر سبب تأخیر در پویش قاره بوده است. چهار رود عمده‌ی افریقا عبارتند از نیل، کنگو، نیجر، و زامبزی. در افریقای جنوبی دو رود لیمپوپو و اورانژ قابل توجه است.

اقلیم. افریقا در دو طرف استوا تقریباً بیک اندازه ممتد است، و بهمین جهت، تغییر دما در در آن نسبت به سایر اراضی پهناور زمین کمتر میباشد. در منتهای شمالی و منتهای جنوبی، مناطق معتدل و گردمداری دارد؛ بین این دو منطقه دما زیادتر است، ولی بسبب ارتفاع، بالاترین دمائی که ضبط شده در قسمتهای پست بیابان معروف به صحرا است نه در مجاورت استوا.

دره‌ی رود کنگو بالاترین ریزش را دارد. در هر طرف این منطقه‌ی استوائی منطقه‌ای دارای ریزش فصلی (فصل بارانی که بدنبال آن خشکی ممتدی میآید) واقعست، و این دو منطقه به دو بیابان کالاهاری در ج و صحرا در ل منتهی میشوند. در دنبال این دو بیابان، در منتهای شمالی و منتهای جنوبی افریقا، اراضی پست و باریک ساحلی واقعست که ریزش در آنها معتدل و گاهی بحد وفور میباشد.

گیا. گیای افریقا بر حسب ریزش تغییر میکند. در منتهای شمالی قاره گیا مانند گیای اروپا است. جنگلهای این قسمت بیشتر درختان بلوط دارد، ولی زیتون و مو و انجیر نیز فراوان است. منتهای جنوبی با خلنج فراوان و رستنیهای دارای گلهای پرجلوه ممتاز است، جنگل ندارد، ولی چراگاههای پرنعمت دارد.

بیابانها خیلی کم رستنی دارند، ولی اقاقیای خاردار (نوع آکاسیا) موجود است. در قسمت شمالی صحرا یونجه نواحی پهناوری را پوشانیده. در واحه‌ها و نیز در دره‌ی نیل نخل خرما وجود دارد. نواحی دارای باران فصلی دشتهای علفدار یا ساوانا هستند، و در آنها بائوباب و هندوانه و غیره بعمل میآید. منطقه‌ی استوائی، جز در اراضی مرتفع شرقی، مستور از جنگلهای استوائی انبوه است، که اقسام بسیار مختلفی از درختان دارند (اقسام نخل، آبنوس، ماهوگانی، و غیره). در قسمتهائی از سواحل شرقی و دامنه‌های کوهها که اقلیم مساعد و ریزش در طی سال معتدل است نیز جنگلهائی وجود دارد. در دامنه‌های کوهها انبوههای خیزران موجود است.

از رستنیهائی که بومیان کشت میکنند یام، پیچک شیرین، موز، پسته‌ی زمینی، و ارزن است. قهوه بومی افریقا است، و از ناحیه‌ی کافا (ناحیه‌ای در ش قسمت مرکزی افریقا) نام گرفته.

زیا. افریقا مسکن اصلی اقسام زیادی از حیوانات از جمله پستانداران عظیم الجثه است. از پستانداران آن زرافه، اوکاپی، اسب آبی، گوریل، و شمپانزه است، که مخصوص افریقا هستند. از حیوانات جالب شکارچیان شیر، پلنگ، کرگدن دوشاخ، گورخر افریقائی، آهو، و بوفالوی افریقائی است. بمنظور جلوگیری از انقراض این حیوانات، در سال ۱۹۰۰ کنفرانسی بین المللی تشکیل یافت، و در نتیجه‌ی آن، پهنه‌هائی برای حفظ این حیوانات تخصیص داده شد (← **پناهگاههای وحوش**). فیل افریقائی را بجهت عاج آن شکار میکنند. مرغ گینه و بعضی اقسام کفتار مخصوص افریقا است. شترمرغ در نواحی نسبةً خشک زندگی میکند. پرنده‌های دیگر قاره مارابو، مرغ کاتب، طوطی، و غیره است. در رودهای بزرگ و دریاچه‌های استوائی تمساح زندگی میکند. انواع بسیاری از حشرات دارد، که از آن جمله تسه‌تسه است. زیای منتهای شمالی قاره شبیه زیای اروپا و مشتمل بر خرس، شغال، و روباه میباشد. الاغ وحشی قسمت شرقی افریقای مرکزی نیای الاغ اهلی است. شتر از ایام قدیم از آسیا وارد افریقا شده. در جاهائی که آب و هوا و رستنی مساعد است پرورش گاو و گوسفند و بز معمول میباشد.

منابع معدنی. تقریباً تمام محصول الماس جهان و بیش از ۱/۳ محصول سالیانه‌ی طلا از افریقا مخصوصاً از افریقای جنوبی بدست میآید، ولی طلا از نواحی اطراف خلیج گینه و غیره نیز حاصل میشود. بعضی از سرشارترین منابع مس جهان در غ دریاچه‌های داخلی قرار دارد. آهن از قدیم الایام بتوسط بومیان استخراج میشده است. نمک فراوان میباشد.

سکنه. مناطقی از افریقا که دارای جوامع متمدن است منتهای شمالی و منتهای جنوبی قاره میباشد. بقیه‌ی قاره مسکن اقوامی از نژاد و با زبانهای مختلف است، که از جهت شکل ظاهری و وسیله‌ی زندگی نیز متفاوتاند. پیگمه‌های جنگلهای استوائی و بوشمنهای نواحی کماب ج قاره نماینده‌ی قدیمترین سکنه‌ی افریقا محسوبند. بوشمنها و هوتنتوتها در ناحیه‌ی کالاهاری، جغ افریقا، و بچوانالند مسکن دارند. سیاهکان در کنگوی بلژیک، سیاهپوستان در غ افریقا، و حامیها در مصر و سودان و حبشه و سومالی و ل افریقا و قسمتهائی از صحرا سکنی دارند. نژادهای دیگر از قبیل سامی (اعراب ل و ش افریقا) و بانتو نیز وجود دارد.

بیشتر ۲۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر سکنه‌ی افریقا تحت نظامهای قبیله‌ای استبدادی زندگی میکنند. چندگانی رواج دارد، و برده‌داری در بعضی قسمتها معمول است. سحر و جادو در ادیان بومی نقش عمده دارد. بطور تخمین میتوان گفت که کمتر از نصف جمعیت قاره تحت تأثیر ادیان خارجی

(1) Africa

تقسیمات سیاسی افریقا

تقسیمات سیاسی	وضع کنونی (۱۹۶۵) و تاریخ استقلال ممالکی که پس از جدول 11 استقلال یافته‌اند
افریقای جنوب غربی	سرزمین قیمومی تحت اداره‌ی اتحادیه‌ی افریقای جنوبی
افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی	مملکت مستقل؛ عضو ملل مشترک المنافع
افریقای مرکزی، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
الجزایر	جزء فرانسه و جزء جامعه‌ی فرانسه
آنگولا (مشتمل بر کابیندا)	ایالت ماوراء بحار پرتغال
اوگاندا	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
ایفنی	ایالت افریقائی اسپانیا
باسوتولند	مستعمره‌ی بریتانیا
بچوانالند	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
تانگانیکا	سرزمین قیمومی سازمان ملل؛ تحت اداره‌ی بریتانیا
توگو، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل
تونس	از ۱۹۵۶ مستقل؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
جمهوری متحد عرب (مصر را ببینید)	
چاد، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
حبشه (مشتمل بر اریتره)	امپراطوری مستقل
داهومی، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
رئونیون	ولایت ماوراء بحار فرانسه در جامعه‌ی فرانسه
رواندا-اوروندی	سرزمین قیمومی سازمان ملل؛ تحت اداره‌ی بلژیک
رودزیا و نیاسالند، فدراسیون	فدراسیون جزء ملل مشترک المنافع
رودزیای جنوبی	مستعمره‌ی بریتانیا؛ خودمختار در امور داخلی
رودزیای شمالی	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
نیاسالند	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
ریو موئی	ایالت افریقائی اسپانیا
زنگبار (بضمیمه‌ی پمبا)	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
سائو تومه و پرینسیپه	ایالت ماوراء بحار پرتغال
ساحل عاج، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
سبته	تابع ایالت کاویث (قادس) اسپانیا
سقطره	قسمتی از تحت الحمایه‌ی بریتانیائی عدن شرقی
سنگال	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
سوازیلند	تحت الحمایه‌ی بریتانیا
سودان، جمهوری	از ۱۹۵۶ مستقل؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
سومالی (تحت الحمایه‌ی سابق سومالی بریتانیا و سومالی ایتالیا)	از ۱۹۶۰ مستقل
سومالی فرانسه	سرزمین ماوراء بحار فرانسه در جامعه‌ی فرانسه
سیرا لئون	مستعمره‌ی خودمختار بریتانیا (قرار است در ۱۹۶۱ مستقل شود)
سیشلز	مستعمره‌ی بریتانیا
صحرای اسپانیا	ایالت افریقائی اسپانیا

تقسیمات سیاسی	وضع کنونی (۱۹۶۵) و تاریخ استقلال ممالکی که پس از جدول 11 استقلال یافته‌اند
غنا (مستعمرات بریتانیائی سابق ساحل طلا و آشانتی، و تحت الحمایه‌ی سرزمینهای شمالی و توگولند بریتانیا)	از ۱۹۵۷ مستقل؛ عضو ملل مشترک المنافع
فرناندو پو	ایالت افریقائی پرتغال
کامرون، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل
کامرون (بریتانیا)	سرزمین قیمومی سازمان ملل؛ تحت اداره‌ی بریتانیا
(کامرون شمالی و کامرون جنوبی)	
کاناری، جزایر	ایالات اسپانیا
کنگو، جمهوری (کنگوی بلژیک سابق)	از ۱۹۶۰ مستقل
کنگو، جمهوری (سابقاً کنگوی وسطای فرانسه)	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
کنیا	مستعمره و تحت الحمایه‌ی بریتانیا
کومور، جزایر	سرزمین ماوراء بحار فرانسه در جامعه‌ی فرانسه
کیپ ورد، جزایر	ایالت ماوراء بحار پرتغال
گابون، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
گامبیا	مستعمره و تحت الحمایه‌ی بریتانیا
گینه، جمهوری	از ۱۹۵۸ مستقل
گینه‌ی اسپانیا (فرناندو پو و ریو موئی را ببینید)	
گینه‌ی پرتغال	ایالت ماوراء بحار پرتغال
لیبریه	جمهوری مستقل
لیبی	از ۱۹۵۱ مستقل؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
مادرا، جزایر (بخش فونشال)	جزء پرتغال
مالاگاش، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
مالی، جمهوری (سابقاً جمهوری سودانی)	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
مراکش	از ۱۹۵۶ مستقل؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
مصر	ناحیه‌ی جزء جمهوری متحد عرب؛ عضو اتحادیه‌ی عرب
ملیلا	تابع ایالت مالاگا (اسپانیا)
موریتانیا، جمهوری اسلامی	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
موزامبیک	ایالت ماوراء بحار پرتغال
موریشس (و اراضی تابعه)	مستعمره‌ی بریتانیا
نیجر، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه
نیجریه، فدراسیون	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو ملل مشترک المنافع
ولایات صحرائی	جزء فرانسه و جامعه‌ی فرانسه
ولتای علیا، جمهوری	از ۱۹۶۰ مستقل؛ عضو جامعه‌ی فرانسه

واقع شده یا بآنها گرویده‌اند. ازین جهت دین اسلام درجه‌ی اول را دارد. عده‌ی مسیحیان بانضمام قبطی‌ها کمتر از ۴٪ تمام جمعیت است. استعمار افریقا از طرف سفیدپوستان سبب تشکیل مناطق اروپائی‌نشین شده است، ولی سکنه‌ی سفیدپوست در اقلیت هستند، و حتی در افریقای جنوبی عده‌ی بومیان چهار برابر عده‌ی سفیدپوستان است.

کشف و تاریخ. اگرچه دره‌ی نیل یکی از قدیمترین زادگاههای تمدن بوده، و تمدن مصری از پیش از 3000 ق‌م سابقه دارد، داخل افریقا تا قرن ۱۹م ناشناخته بود، و هنوز هم کاملا پوییده نشده است. در ایام باستانی کوششهائی برای نفوذ در داخل قاره بعمل آمد. هرودوت در قرن پنجم ق‌م و هیئت اعزامی نرون در قرن اول ب‌م هر دو در صدد حل یکی از معماهای قدیم (یعنی کشف منبع نیل) برآمدند، ولی توفیق نیافتند. در ۱۴۶ ق‌م دولت کارتاژ از رومیان شکست خورد، و ل افریقا مستعمره‌ی رومی شد (← افریقای روم). در قرون ۷م–۱۱م، اسلام در افریقا نفوذ یافت، و مسلمانان (خاصه مورها) از ل افریقا به اروپا تاختند، تا آنکه در قرن ۱۵م دست آنان از اروپا کوتاه شد.

پویش سواحل افریقا بتوسط اروپائیان با مسافرت (۱۴۸۸) ب. دیاش بگرد دماغه‌ی امید نیک آغاز گردید. در قرون ۱۶م–۱۷م بتدریج سوداگران پرتغالی، هلندی، بریتانیائی، و فرانسوی به افریقا روی آوردند. پویشهای ج. ه. سپیک (در ۱۸۷۶) و دیگران سرچشمه‌ی نیل را مکشوف ساخت؛ د. لیوینگستن افریقا را از طرفی به طرف دیگر پیمود. کشف ثروت سرشار داخل افریقا باعث استعمار پردامنه‌ی آن از طرف اروپائیان گردید. در ۱۹۱۲ قاره‌ی افریقا بین دولتهای مقتدر اروپائی تقسیم شده بود، و فقط مصر و حبشه و لیبریه تا حدی استقلال داشتند. پس از جنگ I مستعمرات آلمان بین فرانسه و انگلستان تقسیم شد (← امپراطوری بریتانیا؛ فرانسه، جامعه‌ی). اسپانیا و ایتالیا و بلژیک و پرتغال نیز در افریقا مستعمراتی داشته و دارند (بعد از جنگ II سازمان ملل دست ایتالیا را تقریباً از تمام متصرفات آن کوتاه کرد). در جنگ II پیکارهای مهمی در افریقای شمالی روی داد، که

منجر به شکست (۱۹۴۳) نیروهای محور گردید (← افریقای شمالی، پیکارهای). پس از جنگ II نهضتهای خودمختاری و استقلال‌طلبی شدیدی در افریقا بروز کرد، و بسیاری از مستعمرات و سرزمینهای افریقا کمابیش استقلال یافتند (رجوع کنید به جدول تقسیمات سیاسی افریقا در صفحه‌ی ۱۷۵ و به مقالات مربوط به هریک از آنها در این کتاب). نهضتهای ملی و ضد استعمار اروپائی رو بشدت است، و از جمله میتوان شورش مائومائو را در کنیا و وقایع الجزیره را نام برد.

افریقائی، موسیقی سیاهان: ← سیاهان افریقائی، موسیقی.

افریقائی، هنر سیاهان: ← سیاهان افریقائی، هنر.

افریقای اسپانیا[1]، عنوان متصرفات اسپانیا در افریقا، یعنی ایفنی، گینه‌ی اسپانیا، و صحرای اسپانیا (و، سابقاً، مراکش اسپانیا).

افریقای استوائی فرانسه[2] یا (از ۱۸۹۱ تا ۱۹۱۰) **کنگوی فرانسه** (kongoye)، واحد اداری سابق (۲٬۵۱۰٬۰۰۰ کمه؛ جه ۴٬۸۷۹٬۰۲۱) متعلق به فرانسه، غ افریقا؛ مرکز سابقش برازاویل. از ساحل قطلا (مرز چغ آن) بصورت باریکه‌ای بطول ح ۳٬۲۰۰ کم در جهت لش ممتد است. از چ به کابیندا و جمهوری کنگو (کنگوی بلژیک سابق)، از ش به سودان، از ل به لیبی، و از غ به افریقای غربی سابق فرانسه و نیجریه و جمهوری کامرون و ریو مونی محدود است. مشتمل است بر چهار سرزمین ماوراء بحار سابق فرانسه (سرزمینهای گابون، کنگوی وسطی، اوبانگی‌شاری، و چاد)، که در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸ بترتیب به ۴ جمهوری خودمختار عضو جامعه‌ی فرانسه ـ جمهوریهای گابون، کنگو، افریقای مرکزی، و چاد ـ تبدیل شدند. محصولات ناحیه چوب جنگلی، پنبه، قهوه، و پسته‌ی زمینی است.

این ناحیه تا سال ۱۸۴۹ که فرانسویان شهر لیبرویل را بنا کردند چندان مورد توجه نبود. در ۱۸۴۹ تماماً زیر استیلای فرانسه درآمد. در جنگ II مرکز عملیات فرانسه‌ی آزاد بود. پس از تبدیل (۱۹۵۸) اتحادیه‌ی فرانسه به ← جامعه‌ی فرانسه، افریقای استوائی فرانسه بعنوان یک واحد اداری از بین رفت، و چهار سرزمین جزء آن به جمهوریهای مذکور تبدیل شد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۹، چهار جمهوری موافقتنامه‌ای بمنظور برقرار کردن اتحادیه‌ی گمرکی و اداره‌ی مشترک بنادر و خطوط راه آهن و پست و مخابرات در پاریس امضا کردند.

افریقای جنوب غربی[3]، سرزمین (۸۲۳٬۸۷۰ کمه؛ جه ۵۳۹٬۰۰۰)، کنار قطلا؛ کرسی آن ویندهوک (vindhuk). از ل به آنگولا، از ش به بچوانالند، و از چ و چش به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی محدود است. ناحیه‌ی باریک کاپریوی (kāprivi) (در لش) جزء آنست. بیشتر آن فلاتی کماب و لم یزرع میباشد؛ بیابان نامیب در کنار ساحل ممتد است؛ در ش آن ← بیابان کالاهاری قرار دارد. رودهای عمده‌ی آن اورانژ، اوگاب، و کونته (kunene) است. پرورش گاو و گوسفند و بز رواج دارد، و تجارت پوست مهم است. منابع معدنی آن مشتمل بر وانادیوم، قلع، لیتیوم، سرب، مس، و روی میباشد؛ در نواحی ساحلی الماس استخراج میشود. سکنه‌ی بومی آن از قبایل مختلف بانتو تشکیل یافته؛ فقط قریب ۱/۹ جمعیت آن اروپائی هستند.

ناحیه را ب. دیاش در ۱۴۸۶ دیدن کرد. در ۱۸۹۲ آلمان آنرا تصرف نمود، و عنوان رسمی آن افریقای جنوب غربی آلمان گردید. در جنگ I نیروهای اتحادیه‌ی افریقای جنوبی اشغالش کردند. پس از جنگ I تحت قیمومت جامعه‌ی ملل قرار گرفت، و اداره‌ی آن به اتحادیه واگذار شد. بعد از جنگ II سازمان ملل اصرار ورزید که تحت قیمومت سازمان ملل بماند، ولی اتحادیه که قصد الحاق آنرا به خاک خود داشت از قبول این امر امتناع کرد. در ۱۷ نوامبر ۱۹۵۹ سازمان ملل نقض شرایط قیمومت را از طرف اتحادیه محکوم کرد، و از اینکه آن دولت بومیان را از اراضی ایشان اخراج کرده و آنها را به اروپائیان واگذار نموده "اظهار تأسف" نمود.

افریقای جنوب غربی آلمان: ← افریقای جنوب غربی.

افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی[4]، دومینیون (۱٬۲۲۳٬۷۵۵ کمه؛ جه ۱۴٬۱۶۷٬۰۰۰) عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا؛ پایتختش پرتوریا. قسمت جنوبی قاره‌ی افریقا را اشغال میکند. از غ به قطلا و از ش به قهذ محدود است. مشتمل بر چهار ایالت است: ← ایالت کاپ؛ ناتال؛ ← کشور آزاد اورانژ؛ و ترانسوال. بعلاوه، افریقای جنوب غربی تحت اداره‌ی آن میباشد. سرزمین باسوتولند تماماً در داخل آن قرار دارد. قسمت عمده‌ی آن فلات است (بلندی ۶۱۰–۱٬۸۳۰ متر). کوههای دراکنزبرگ در قسمت شرقی آن قرار دارد. آب و هوایش ملایم و خشک است؛ بیشتر اراضی آن نیازمند آبیاری است. محصولاتش عبارتست از ذرت، زرت خوشه‌ای، غلات، توتون، پنبه، پسته‌ی زمینی، میوه، و شکر. ثروت معدنی سرشار دارد، از جمله طلا (که عمدةً در ویتواترزرند استخراج میشود)؛ الماس (در کیمبرلی)، اورانیوم، زغال سنگ، مس، آهن، منگنز، پنبه‌ی کوهی، و کروم، که جملگی از صادرات عمده‌ی آن هستند. تجارت آن، که تا حد زیادی بوسیله‌ی س. ج. رودز توسعه یافت، در ژوهانسبورگ متمرکز است. بنادر عمده‌اش کیپ تاون و دورین میباشد. فقط ۱/۵ سکنه‌ی کشور از سفیدپوستان هستند؛ بقیه از بانتوها، آسیائیها (تقریباً همگی هندی) و غیره میباشند.

تاریخ. اولین اروپائی که افریقای جنوبی را دیدن کرد (۱۴۸۸) ب. دیاش پرتغالی بود. اولین مهاجرنشین سفیدپوستان بتوسط شرکت هند شرقی هلند بر دماغه‌ی امید نیک تأسیس شد (۱۶۵۲). در ۱۸۴۱ بریتانیا بر افریقای جنوبی مستولی شد. مهاجرنشینان بوئر (← بوئرها) در ۱۸۳۰–۳۹ بجانب شمال مهاجرت نموده جمهوری‌های ترانسوال، کشور آزاد اورانژ، و ناتال را تأسیس کردند. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، که معادن الماس در اورانژ و معادن طلا در ترانسوال کشف شد، جمع زیادی، مخصوصاً از بریتانیائیها، بقصد استفاده ازین منابع گرانبها به سرزمینهای مذکور روی آوردند، و دولت بوئر به جلوگیری از ورود آنان اقدام کرد، و این امر باعث جنگ (۱۸۹۹–۱۹۰۲) معروف به ← جنگ بوئرها گردید. بریتانیا پیروز شد، و در ۱۹۱۰ اتحادیه‌ی افریقای جنوبی تأسیس گردید، که در آن حقوقی برای بوئرها نیز ملحوظ شد، از قبیل تبعیت از قوانین رومی‌هلندی و رسمی شناختن زبان آفریکانس به موازات زبان انگلیسی. دو حزب سیاسی عمده نشأت یافت؛ یکی حزب اتحاد‌خواهان، برهبری ی. ک. سمانس، که طرفدار همکاری بوئرها و بریتانیائیها بود؛ و دیگری حزب ملیون که از تفوق بوئرها پشتیبانی میکرد، و حتی با ورود کشور در جنگ II مخالفت داشت. پس از جنگ، مسئله‌ی تضییقات و تبعیضات نژادی و فجایع سفیدپوستان نسبت به سیاهان بیش از پیش شدت یافت، و این امر ناشی از آن بود که ملیون، برهبری د. ف. ملان و سپس ی. گ. سترایدوم و بعده. ف. فروورد، به اجرای برنامه‌ی خود بنام آپارتهید پرداختند که حقوق مالکیت و رأی دادن را از اکثریت غیر سفید پوست سلب میکند. ملیون، با اینکه از حیث تعداد آراء در اقلیت بودند، بواسطه‌ی تغییر حوزه‌های انتخاباتی و نفوذی که در دیوان کشور و در سنا داشتند، بر حکومت باقی ماندند. قانونی که غیر سفیدپوستان را از سکونت در کویهای سفیدپوستان منع میکرد بسرعت بموقع اجرا گذاشته شد، و جمع کثیری از مردم مناطق مسکونی به سختی افتادند. همین تبعیضات در دانشگاهها نیز اجرا شد. ضمناً نهضتی برای تشکیل یک حکومت جمهوری در خارج ملل مشترک المنافع آغاز گردید. در ۱۹۵۹، مجلس ضرب سکه را بر اساس شمار اعشاری تصویب کرد. فجایع دولت در این سال منجر به مقاومت غیر سفیدپوستان گردید، ولی دولت با کشتار و حبس و توقیف نهضتهای آزادیخواهانه را سرکوبی کرد. در ۱۷ نوامبر ۱۹۵۹، مجمع عمومی سازمان ملل، چنانکه معمول آن در این گونه موارد است، از سیاست نژادی اتحادیه "اظهار تأسف" کرد.

افریقای جنوبی، جنگ: ← بوئرها، جنگ.

افریقای روم[5]، نام ایالتی که رومیان، پس از تصرف (۱۴۶ قم) کارتاژ، از سرزمینهای اطراف آن تشکیل دادند. این ایالت بتدریج توسعه یافته مشتمل بر نومیدیا و قسمت شمالی لیبی کنونی گردید، و بعدها (بین ۳۰ قم و ۱۸۰ بم)، مصر، سیرنائیک، موریتانیا، و غیره تحت تسلط رومیان درآمد. ایالت افریقا، جز مصر که جزء امپراطوری بیزانس بود، در قرن پنجم بدست واندالها و سپس در ۶۴۱ بدست اعراب افتاد. قاره‌ی افریقا از این ایالت نام گرفته، و لفظ افریقیه نیز مشتق از لفظ افریقا است.

افریقای شرقی آلمان[6]، مستعمره‌ی سابق آلمان، بمساحت ۹۵۸٬۰۰۰ کمه، ش افریقا. پس از جنگ I به سه قسمت منقسم گردید. کیونگا به موزامبیک

(۱)Spanish Africa (۲)French Equatorial Africa (۳)South-West Africa (۴)Union of South Africa (۵)Roman Africa (۶)German East Africa

منضم شد، و تانگانیکا و رواندا-اوروندی بترتیب تحت قیمومت بریتانیای کبیر و بلژیک قرار داده شد.

افریقای شرقی ایتالیا[1]، مستعمره‌ی سابق ایتالیا، ش افریقا، که پس از اشغال حبشه بتوسط ایتالیا تأسیس گردید (اول ژوئن ۱۹۳۶). مشتمل بر حبشه، اریتره، و سومالی ایتالیا، و کرسی آن آدیس‌آبابا بود. در ۱۹۴۱ که نیروهای بریتانیائی بر ایتالیائیها در افریقای شرقی پیروز شدند مستعمره منحل شد.

افریقای شرقی بریتانیا[2]، ناحیه‌ی استوائی (۱٬۷۶۵٬۷۵۰ کمم)، ش افریقای مرکزی، کنار قهر، مرکب از کنیا، اوگاندا، تانگانیکا، و زنگبار، که در تصرف یا تحت اداره‌ی بریتانیای کبیر هستند.

افریقای شرقی پرتغال: ← موزامبیک.

افریقای شمالی، پیکارهای، عنوان رشته‌ای از پیکارهای جنگ جهانی II که در سپتامبر ۱۹۴۰– مه‌ی ۱۹۴۳ در افریقای شمالی بوقوع پیوست. پس از ورود (10 ژوئن ۱۹۴۰) ایتالیا در جنگ II، افریقای شمالی میدان فعالیت نیروهای متخاصم بمنظور تسلط بر دریای مدیترانه گردید. پیکارهای افریقای شمالی پس از استیلای سریع ایتالیا بر سومالی بریتانیا آغاز شد (سپتامبر ۱۹۴۰)، و میدان این جنگهای بزرگ صحرائی، جز در مراحل نهائی، در امتداد سواحل لیبی و مصر بود. این ناحیه، بعلت هموازی آن، برای جنگ دفاعی نامساعد بود، و پیروزی یا شکست بستگی به تسریع در گرد آوردن نیروهای زرهپوش و هوائی داشت.

در سپتامبر ۱۹۴۰، نیروهای ایتالیائی، بفرماندهی ر. گراتسیانی، از لیبی قریب 90 کم به داخل مصر پیش رفتند، ولی در ۹ دسامبر ۱۹۴۰، نیروهای بریتانیا، برهبری آ. پ. ویول ناگهان به ایتالیائیها حمله بردند، و سپاهیان ایتالیائی را ح 800 کم در داخل لیبی تعقیب نموده آنانرا تقریباً معدوم کردند. ولی، کمی بعد، "سپاه افریقا"ی ژنرال (بعداً مارشال) ا. رومل بسرعت خود را به یاری ایتالیائیها رسانید. در اواخر مارس ۱۹۴۱، رومل دست به حمله زد، و بریتانیائیها را از لیبی بیرون راند، و فقط طبرق (در لیبی) در دست پادگان استرالیائی آنجا ماند. پس از اینکه ژنرال ک. اوکینلک (okinlek) انگلیسی جانشین ویول شد، سپاه هشتم بریتانیا در نوامبر ۱۹۴۱، با حمله‌ی متقابل، رومل را بدرون لیبی پس راند. رومل بار دیگر به بریتانیائیها حمله کرده (۲۶ مه‌ی ۱۹۴۲) آنان را مقهور کرد، و اوکینلک ح 400 کم بداخل مصر گریخت، و در آنجا در خطی بطول ۵۵ کم از العلمین تا قطاره سنگربندی کرد. سپس ژنرال سر ه. الگزاندر و بعد ژنرال (بعداً مارشال) ب. ل. مانتگامری به فرماندهی منصوب شدند. مانتگامری در مقابل آلمانیها مقاومت کرد، و در ضمن پی در پی نیروهای تقویتی (بخصوص تانک و هواپیما از کشمت) بیاری متفقین میرسید. پیشروی قاطع مانتگامری (۲۳ اکتبر ۱۹۴۲) سپاهیان محور را از لیبی به داخل تونس راند، و این عقب‌نشینی از طولانی‌ترین عقب‌نشینی‌های تاریخ است. در نوامبر ۱۹۴۲، سپاهیان متفقین بفرماندهی ژنرال د. آیزنهاور در مراکش و الجزیره پیاده شدند، و بسوی تونس پیش رفتند. نیروهای آیزنهاور از غ، سپاه هشتم بریتانیا از ش، نیروهای فرانسه‌ی آزاد از ج، و هواپیماها و کشتیهای متفقین از مدیترانه سپاهیان محور را محاصره کردند، و حلقه‌ی محاصره بسرعت تنگتر میشد. پس از جنگهای سخت (بخصوص در ← گردنه‌ی قصرین)، نیروهای محور در افریقای شمالی در ۱۲ مه‌ی ۱۹۴۳ تسلیم شدند. در افریقای شرقی جنگهای طرفین از اوایل کار بنفع متفقین تمام شده بود؛ سومالی بریتانیا و سومالی ایتالیا را در فوریه‌ی ۱۹۴۱ در دست داشتند، و اریتره در آوریل ۱۹۴۱ و حبشه در نوامبر ۱۹۴۲ در دست متفقین بود.

افریقای غربی بریتانیا[3]، ناحیه‌ای از ملل مشترک المنافع بریتانیا، در کنار ساحل غربی افریقا. مشتمل است بر فدراسیون نیجریه؛ کامرون بریتانیا؛ غنا (شامل ساحل طلا، آشانتی، سرزمینهای شمالی، و توگولند بریتانیا)؛ سیرا لئون؛ و گامبیا. مساحت کل آن ۱٬۲۸۷٬۰۰۰ کمم میباشد.

افریقای غربی پرتغال: ← آنگولا.

افریقای غربی فرانسه[4]، ناحیه (ح ۴٬۶۶۰٬۰۰۰ کمم؛ جم ح ۱۹٬۰۳۲٬۰۰۰)، غ افریقا، در ل خلیج گینه و نیجریه و در غ افریقای شرقی فرانسه، و مشتمل بر قسمت اعظم صحرای افریقا؛ شامل ۸ سرزمینی که سابقاً متعلق به فرانسه بود. این سرزمینها عبارت بودند از داهومی، گینه‌ی فرانسه، سودان فرانسه، ساحل عاج، موریتانیا، نیجر، سنگال، و ولتای علیا. در ۱۹۵۸ گینه کشوری مستقل گردید، و سایرین عضویت در ← جامعه‌ی فرانسه را پذیرفتند.

افریقای مرکزی، جمهوری[5]، کشور جمهوری (۷۳۲٬۹۰۰ کمم؛ جم ۱٬۱۳۵٬۰۰۰) عضو ← جامعه‌ی فرانسه، در افریقای مرکزی؛ پایتختش بانگوئی. بیشترش ساوانا است؛ در منتهای جنوبی جنگلهای انبوه دارد. صادراتش پنبه و قهوه و الماس است. سابقاً اوبانگی‌شاری (ubāngi-šāri) نام داشت، و از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه و جزء افریقای استوائی فرانسه بود. بدنبال مراجعه بآراء عمومی ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸، اوبانگی‌شاری بنام جمهوری افریقای مرکزی کشور خودمختار عضو جامعه‌ی فرانسه گردید. در ۱۳ اوت ۱۹۶۰ مستقل شد، و در سپتامبر ۱۹۶۰ عضو سازمان ملل گردید.

افریقای مرکزی، فدراسیون: ← رودزیا و نیاسالند، فدراسیون.

افریقیه (efriqiyye)، نامی که جغرافیانویسان عرب به قسمت شرقی ← ممالک بربر میدادند (قسمت غربی موسوم به مغرب بود). نامش از اسم ایالت افریقای روم گرفته شده. حدود افریقیه را بتفاوت ذکر کرده‌اند؛ در بعضی مآخذ مشتمل بر ایالت افریقای روم بمعنی اخص و طرابلس غرب و نومیدیا و حتی موریتانیا شمرده شده. بعلاوه لفظ افریقیه بمعنای محدودتری بکار رفته (مثلا قسمت مرکزی و شمالی مملکت تونس). در اوایل هجرت، افریقیه در دست دولت بیزانس (در مآخذ اسلامی، روم) بود، و ساکنین آن از قبایل بربر و اعقاب مهاجرین خارجی بودند. استیلای اعراب از بعد از ۵۰ هق که شهر قیروان بنا شد آغاز گردید. بعداً در زمان موسی ابن نصیر مرکز کشورگشائی اعراب در اسپانیا شد.

آفریکانس[6] (āfrikāns)، زبان رایج هلندیهای افریقای جنوبی، از زبانهای ژرمنی، هندو-اروپائی. ← زبان، جدول.

آفرینگان (āfaringān)، یک رشته از نمازهای زردشتیان که طی سال در جشنها و مواقع مختلف بجای آورده میشود. مهمترین آنها چهار است: آفرینگانِ دَهمان، آفرینگان گاتها، آفرینگان گهنبار، آفرینگان رَپیثْوین.

آفرین‌نامه، مثنویی ببحر متقارب، از ابوشکور بلخی. در حدود سیصد و اندی بیت از آن در لغتنامه‌ها بشاهد لغات و در برخی کتابهای ادب و تاریخ بر جای مانده است، و بنا بقول خود شاعر در سال ۳۳۳ هق بنظمش پرداخته، و آنرا بنام نوح I سامانی کرده. اگر تنوع مطالب و کثرت و قلت شواهد و امثالی که در لغتنامه‌ها از کتابی آرند دلیل بزرگی یا کوچکی آن باشد، میشود گفت این مثنوی بزرگ‌حجم و، بموجب آنچه از آن در دست است، در حکمت و پند و اندرز بوده.

افزر (afzar)، دهستان (جم ح ۲٬۲۰۰؟)، ج بخش قیر و کارزین، شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۵(؟) آبادی. هوایش گرم است. رود قره آغاج آنرا مشروب میکند. محصولش غلات، برنج، تنباکو، خرما، مرکبات، و فراورده‌های دامی است.

افست[7] (ofset؛ از انگل)، نوعی از چاپ که نوشته و عکس را بر سطح لاستیکی یک استوانه‌ی ("سیلندر") گردان بر میگرداند، و سپس آنرا با فشار استوانه‌ی دیگر روی کاغذ چاپ میکند. ماشین معمولی چاپ افست دارای سه استوانه است. در چاپ افست، نخست آنچه را که باید چاپ شود بر روی صفحه‌ای از روی یا آلومینیوم و یا مس منتقل میکنند؛ سپس این صفحه را با مواد شیمیائی بطوری حساس مینمایند که فقط نوشته‌ها و تصاویر آن مرکب چاپ را به خود میگیرد. صفحه‌ی فلزی حساس را به دور نخستین استوانه میپیچند؛ نوشته‌ی آن بر اثر فشار روی پوشش لاستیکی استوانه‌ی دوم بر میگردد. کاغذ سفید که متوالیاً به دور استوانه‌ی سوم میپیچد مطالب را از روی پوشش لاستیکی استوانه‌ی دوم میگیرد.

چاپ افست بر دیگر انواع چاپ مزایائی دارد. نخست آنکه لاستیکِ انعطافپذیرِ استوانه نوشته را بآسانی بر سطوح ناهموار منتقل میکند، و لهذا، سهولت چاپ بر روی کاغذ زبر و حلبی و غیره یکسان است. ثانیاً لاستیک استوانه با سطوح ناهموار بآسانی جفت میگردد، و در نتیجه، وقتی که برای تدارک فشار صرف میشود فوق العاده کاهش میابد، و لهذا سرعت کار ماشینهای چاپ افست بیش از چاپ مسطح (حروفی) میباشد.

---

(۱)Italian East Africa (۲)British East Africa (۳)British West Africa (۴)French West Africa (۵)Central African Republic (۶)Afrikaans (۷)offset printing

افسس، شهر قدیم آسیای صغیر؛ ← **افسوس**.
افسیان: ← افسوسیان.
افسنتین یا **افسنطین** (هر دو afsantin)، (*Arte-misia absinthium*)، گیاه یکساله از تیره‌ی مرکبان، با برگهای خاکستری نقره‌ای و گلهای مرکب کوچک زرد. اصلش از بن قدیم است ولی اکنون همه جا میروید. روغنش را بر ضد کرمها و حشرات بکار میبردند. مشروب الکلی آبسنت با آن ساخته میشود. این گیاه اقسام بسیار دارد که بنامهای آذربو، برنجاسف، خاراگوش، و عرطنیتا (artanisā) نامیده میشوند، وخواص داروئی همه شبیه بیکدیگر است.
افسنطین، گیاه: ← افسنتین.
افسوس[1] یا **افسس** (هر دو afasos)، شهر قدیم یونانی، غ آسیای صغیر، نزدیک ساحل دریای اژه، ۵۶ کیلومتری جنوب ازمیر و نزدیک دهکده‌ی کنونی آیاسلوغ. شهری پررونق و یکی از ۱۲ شهر یونیا بود. بتصرف ایران، اسکندر مقدونی، و رومیها درآمد؛ کرسی ایالت رومی آسیا گردید. پیش از دوره‌ی مسیحیت بواسطه‌ی معبد دیانا (آرتمیس) (یکی از عجایب سبعه) شهرت تمام داشت. بعضی غار اصحاب کهف را در آنجا دانسته‌اند. افسوس از مراکز اولیه‌ی مسیحیت بود؛ پولس حواری از آن دیدار کرد؛ شورای افسوس، که بدعت نسطوریه را محکوم کرد، در آنجا منعقد شد (۴۳۱ بم). شهر در دوره‌ی بیزانس رو بانحطاط گذاشت؛ در ۷۹۴ هق بتصرف عثمانیها درآمد، و بکلی خراب و معدوم شد. اکنون ویرانه‌های آن و معبدش باقی است.
افسوس، شورای، سومین شورای جامع که برای رسیدگی به ← مذهب نسطوری در افسوس تشکیل یافت. این شوری، پس از مشاجرات زیاد، بکوشش مخالفین مذهب نسطوری، که قدیس سیریل اسکندرانی رهبری آنان را داشت، نسطوریوس را تبعید و بدعت وی را محکوم کرد. شورای افسوس چنین رأی داد که مریم را میتوان "مادر خدا" خواند، زیرا خدا و مسیح یک شخصیت است، و بعدها ← شورای خالکدون این نظر رابسط داد.
افسوسیان[2] یا **افسیان، رساله‌ی** (هر دو afaso-siān)، از رساله‌های عهد که، بنقل روایات، پولس حواری، در دوره‌ی اسارت (ح ۶۰ بم) در رم، آن را به مسیحیان افسوس نوشته است. در این رساله از فیض الاهی که با تولد مسیح بمردم رسیده سخن میگوید، و مردم را به پیروی از اصول اخلاق و زنان را باطاعت از شوهر میخواند.
افشار، طایفه‌ای از ترکمانان غز، که ظاهراً در عهد سلاجقه با سایر طوایف غز در حدود ایران آمده‌اند، و بعضی از آنها در خدمت سلاجقه بوده‌اند، و شاید در همان زمانها در سوریه و آسیای صغیر نیز پراکنده شده‌اند. مع هذا، بعضی مورخین، نام افشار را از اسم اوشار (öšār) پسر ارشد یلدیز خان (yeldiz) مغول مشتق دانسته‌اند. نام طوایف افشار در عهد سلطنت آق قویونلو مکرر ذکر شده است. و در عهد صفویه نیز این طایفه از ارکان قزلباش بوده‌اند. طایفه‌ی افشار بشعبه‌های چند مثل افشار قاسملو، افشار بکشلو (bakešlu)، افشار قرخلو (qerexlu) یا قرقلو تقسیم میشده‌اند، و نادر شاه افشار از شعبه‌ی اخیر بوده است، که آنها را شاه اسماعیل I صفوی از آذربایجان، برای جلوگیری از مهاجمات ازبک و ترکمن، به شمال خراسان کوچانیده بود. طایفه‌ی افشار در عهد صفویه در آذربایجان و خمسه و قزوین و تهران و فارس و کرمان و خوزستان پراکنده بوده‌اند. ← **افشاریه**.
افشار، قشلاقات، دهستان: ← **قشلاقات افشار**.
افشار بکشلو: ← افشار، طایفه.
افشار قاسملو: ← افشار، طایفه.
افشار قرخلو (یا **قرقلو**): ← افشار، طایفه.
افشاری: ← شور، دستگاه.
افشاریه، دهستان، بخش آوه (آوج)، شهرستان قزوین، استان تهران؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی. خررود قسمتی از آنرا مشروب میکند. محصولاتش غلات، پنبه، و چغندر است.
افشاریه، سلسله‌ای از پادشاهان ایران که از ۱۱۴۸ تا حدود ۱۲۱۰ هق سلطنت کرده‌اند. چون مؤسس این سلسله نادر شاه به شعبه‌ی قرخلو (qerexlu) (یا قرقلو) از طایفه‌ی افشار منسوب بود، سلسله‌ی اعقاب و احفاد او در تاریخ به افشاریه موسوم شده است. قلمرو وسیع مملکت نادر شاه، بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) او، بسبب بی‌لیاقتی اعقاب او و هم بعلت ظهور مدعیان مختلف، تجزیه شد، و علیقلی خان برادرزاده‌ی او، که بنام عادلشاه (← **عادلشاه افشار**) بعد از او بسلطنت نشست، بعد از کشتن پسران و نوادگان نادر، با مخالفت برادر خود ابراهیم خان (← **ابراهیم شاه افشار**) مواجه گشت، و آخر، آن هر دو مدعی از دست امرای شاهرخ افشار، پسر رضاقلی میرزا و نواده‌ی نادر، مغلوب و مقتول شدند. اما با ظهور قدرت محمد حسن خان قاجار و کریم خان زند و آزاد خان افغان و احمد شاه درانی، حدود قلمرو شاهرخ بهمان ایالت خراسان محدود ماند، و هر چند احمد شاه درانی، پادشاه افغان، و کریم خان زند سلطنت آن ولایت را برای شاهرخ محفوظ شناختند، لیکن او حتی در قلمرو خود نیز چندان قدرت و حیثیت نداشت، و امرا و فرزندانش بر امور مستولی بودند. آقا محمد خان قاجار، بعد از آنکه سلسله‌ی زندیه را برانداخت، خراسان را نیز تسخیر کرد، و شاهرخ را با تعذیب و شکنجه‌ی بسیار هلاک نمود (۱۲۱۰ هق)، و هر چند بعد از او، در اوایل عهد فتحعلی شاه قاجار، باز نادر میرزای افشار، پسر شاهرخ، دو بار در خراسان علم طغیان برافراشت، اما این طغیانها، که عاقبت بقتل او منتهی گشت، نتوانست دولت متوفای افشاریه را احیا نماید.
افشان (afšān)، اصطلاحی برای نسخه‌ی خطی که صفحات آن خال خال است، و در آن لکه‌های ریز الوان سیاه یا طلائی دیده میشود.
افشان، از نقشه‌های بسیار متداول قالیبافی که از گل و برگ و طرحهای اسلیمی ترکیب یافته است.
افشره (afšore)، معرب آن افشرج (afšoraj)، آب میوه‌های آبدار (خواه ترش و خواه میخوش، مانند انار و سیب و زرشک یا لیمو) که با مالیدن یا فشردن گرفته میشود. آنرا صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات اضافه میکنند، و با طعام یا بی آن مینوشند. افشره یا آب میوه را ممکن است با آتش بقوام آورند یا در آفتاب غلیظ کنند، و در اینصورت آنرا رُب گویند.
افشین (afšin)، شهرت **خیدر ابن کاوس** (xey-dare 'bne kāvus)، ف شعبان ۲۲۶ هق، آخرین امیر اشروسنه و سردار معروف معتصم عباسی، و همچنین عنوان عمومی امرای ولایت اشروسنه. خیدر ابن کاوس، امیرزاده‌ی اشروسنه، بسبب رنجش از پدر و مخالفت با برادر خود، نزد مأمون رفت و اسلام آورد، و خلیفه را به تسخیر اشروسنه تشویق و لشکر عرب را بدانجا راهنمائی کرد، و بعد از پدرش حکومت اشروسنه از طرف خلیفه بدو رسید. در دوره‌ی خلافت مأمون و معتصم، افشین در رکاب خلیفه در مصر و در روم یک چند به غزا پرداخت. عاقبت معتصم او را به دفع بابک خرم‌دین و خرمدینان بجانب آذربایجان فرستاد، و او پس از چندین سال جنگ و لشکرکشی بابک را گرفت، و خرمیه‌ی آذربایجان را قلع و قمع نمود، و با فتح و ظفر به بغداد آمد، و خلیفه در حق او اعزاز و اکرام تمام بجای آورد، و این معنی از اسباب تحریک خشم و حسد مخالفین او که در دربار خلیفه بودند گشت. چندی بعد افشین متهم به همکاری و همدستی با بابک و مازیار شد، و بعد از پایان کار آن دو، معتصم بسبب فتنه‌ی منکجور در حق وی نیز بدگمان گشت، و افشین بنا بر مشهور در صدد قتل معتصم و فرار از بغداد و عزیمت به اشروسنه برآمد. اما نقشه‌ی او بر ملا گشت، و معتصم او را فروگرفت و سرای او را بغارت داد، و سپس افشین را در محکمه‌ای که از مخالفان او مانند ابن ابی دؤاد و ابن الزیات و چند تن از درباریان معتصم تشکیل شد محاکمه کردند، و به اتهام زندقه و ارتداد و بعنوان همراهی و همکاری با مازیار و بابک محکوم نمودند، و در زندان ظاهراً با زهر کشتند، و سپس جسدش را بدار زدند، و عاقبت آن را سوخته خاکسترش را در دجله ریختند.
افضل‌الدین کاشانی: ← بابا افضل.
افضل‌الدین محمد کاشانی: ← بابا افضل.
افضل کرمانی (afzale)، شهرت **فضل‌الله** یا **افضل‌الدین**، شاعر ایرانی؛ از وزیران سلطان (۸۷۳–۹۱۱ هق) حسین بایقرا و معاصر امیر علیشیر نوائی.
افعی (af'i)، نام چند قسم مار سمی، از جمله افعیهای واقعی (*Vipera*) آسیا و اروپا و افریقا، و افعیهای چالدار (بمناسبت حفره‌ای که میان چشم و بینی دارند) امریکا و آسیا.
افغانستان، کشور پادشاهی (۶۵۵٬۰۰۰ کمم؛ جمع ۱۲٬۶۱۵٬۱۴۶)، غ آسیا؛ پایتخت آن کابل. قسمت شمال شرقی فلات ایران را تشکیل میدهد، و از ل به تجشس، از غ به ایران، و از چ و ش به پاکستان محدود است. از اواسط قرن ۱۸م که نژاد افغان در این سرزمین تفوق یافت به افغانستان (= سرزمین افاغنه) موسوم شد، و قبل از آن، این سرزمین واحد سیاسی مشخص نبود. افغانستان مشتمل بر ۷ ولایت و ۷ حکومت اعلا است. ولایات عبارتند از کابل، قندهار، هرات، مزار شریف، قطغن، ننگرهار (سابقاً ننگرهار مشرقی)، و پکتیا (سابقاً پکتیای جنوبی). حکومتهای اعلا عبارتند از فراه، میمنه؛ بدخشان، غزنی، پروان،

(۱) Ephesus (۲) Ephesians

گرشک، و شبرغان. شهرهای عمده‌اش کابل، غزنی (← غزنه)، هرات، مزار شریف، و قندهار است.

افغانستان مملکتی کوهستانی است، و رشته کوههائی ممتد از وخان در لش به چغ کشور را به دو قسمت منقسم میکنند. رشته‌ی اصلی، یعنی هندوکش، عمده‌ترین سد بین افغانستان شمالی و جنوبی است، و از طرف غ وسعت یافته به رشته‌ی پاروپامیسوس میپیوندد که منتهی به مرز ایران میگردد. در افغانستان مرکزی کوه بابا از آن منشعب میشود که خود در هر جانب شاخه‌هائی دارد. رشته کوههای عمده‌ی دیگر در طرف مشرق واقعند، و از آن جمله سفید کوه است. در طرف جنوب انتهای شمالی جبال سلیمان واقعست که در پاکستان ممتد میباشد. در شمال هندوکش استپهای آمو دریا قرار دارد که ریزابه‌های این رود مشروبش میسازند. دامنه‌های جنوبی آن متدرجاً به دشتهای وسیع ماسه‌ای و ابلیزی و رستی و ریگزار منتهی میگردد، و این نواحی (ح 103‘000 کمم) بیشتر لم یزرع است، و قسمت واقع در چ قندهار از آنها ریگستان نام دارد. افغانستان چهار حوضه‌ی زهکشی دارد که عبارتند از درمهای رود کابل و آمو دریا، و حوضه‌های بیاباتی جنوب غربی و شمال غربی. ریزابه‌های کابل قسمتی از حاصلخیزترین نواحی کشور را مشروب میکنند. قسمتی از آمو دریا مرز بین افغانستان و تجشه را تشکیل میدهد؛ ریزابه‌های عمده‌ی آن در خاک افغانستان کوکچه و قندوز است. رودهای عمده‌ی حوضه‌ی لغ مرغاب و هری رود میباشد. بیش از نیمی از افغانستان جزء حوضه‌ی چغ است، رودهای عمده‌ی آن هیرمند و فراه رود میباشند که به هامون هیرمند میریزند. افغانستان دریاچه‌ی چندانی ندارد؛ علاوه بر هامون، میتوان دریاچه‌ی آب ایستاه (چ غزنه) و پنج دریاچه‌ی موسوم به بند امیر (غ بامیان) را نام برد. آب و هوای افغانستان از گرمای بسیار سخت ناحیه‌ی سیستان تا زمستانهای بسیار سرد نواحی مرتفع تغییر میکند. هوای درمهای مرتفع در بهار و پائیز معتدل است.

پهنه‌ی جنگلی افغانستان از 1٪ خاک آن کمتر است. در کوههای بلند درختان پیوسته‌سبز میروید. محصولات زراعتی آن گندم، برنج، غلات، پنبه، و اقسام میوه است. دامداری اهمیت دارد، گوسفند قره گل در صفحات شمالی تربیت میشود، و پوست آن مهمترین صادرات کشور است. منابع معدنی سرشار و متنوع دارد. نهشتهای معدنی در ل هندوکش، نزدیک کابل، و ل قندهار موجود و مشتمل بر کانه‌های آهن، مس، سرب، روی، بریلیوم، میکا، سنگ لاجورد، و مرمر میباشد، که بعضی از آنها صادر نیز میشود، ولی دسترس نداشتن افغانستان به دریا از موانع صدور آنهاست. در ل هندوکش معادن زغال سنگ و ذخایر نفت وجود دارد، و در 1957 دولت هیئتی از کارشناسان سوئدی برای پویش منابع نفت استخدام کرد، و دولت شوروی کومکهای فنی و مالی اعطا نمود. لعل بدخشان از قدیم الایام شهرت داشته است، و در همین ناحیه طلا و یاقوت هم یافت میشود. از جنبه‌ی صنعتی هنوز افغانستان توسعه‌ای نیافته است.

افغانها (بمعنی سکنه‌ی افغانستان) از لحاظ نژادی به چهار گروه اصلی تقسیم میشوند، (1) افاغنه یا افغانها (بمعنی اخص)، که بین 50٪ و 60٪ سکنه را تشکیل میدهند، و مسلمان سنی هستند؛ (2) تاجیکها (متجاوز از 2 میلیون تن)، که فارسی‌زبان و بیشتر سنی و بعضی (در غ) شیعه هستند، و اغلب در دهات به زراعت اشتغال دارند؛ (3) ترکها و مغولها؛ (4) هندوآریائیهای هندوکش (مشتمل بر کافرها). ترکها و نژاد آمیخته‌ی ترک و مغول مدتهاست که در افغانستان سکونت دارند؛ در لغ ح 200‘000 ترکمن و در دشتهای شمالی ح 500‘000 ازبک سکنی دارند، و سنی میباشند؛ در قطعه‌ی دالان‌مانند وخان در منتهای لش کشور، ح 30‘000 قرقیز بحال صحراگردی زندگی میکنند. قسمت مرکزی افغانستان، از غزنه تا هرات، مسکن قبایل مغول یا آمیخته‌ی ترک و مغول است؛ از این جمله است قوم هزاره (احتمالا 600‘000 تن) که مذهب شیعه دارند؛ در دو طرف هری رود طایفه‌ی چهار آیماق (= چهار قبیله) سکونت دارند که تقریباً چادرنشین‌اند. عمده‌ترین قبایل هندوآریائی افغانستان قبیله‌ی پاشائی است که نام محلی آن دهگان است، و ساکن کوهستان کابل و دره‌ی سفلای کنار و از بقایای هندوان و بودائیان هستند. نورستان (کافرستان سابق) محل سکونت کافرها است که حالیه نورستانی یا جدیدی خوانده میشوند، و تا این اواخر مشرک بودند، و از لحاظ زبان از هندوآریائیها متمایزند. مذهب عمومی افغانستان از زمانی که کافرها اسلام آوردند اسلام است، و اکثر مردم سنی و در تسنن متعصب‌اند. طوایف هزاره، قزلباش، کیانی (سیستان و هرات)، و بعضی از کوهستانیها و بدخشیها (مخصوصاً طوایف غلجائی) شیعه هستند. در بعضی شهرها تعداد کمی یهود و هندو موجود است.

زبان اکثریت مردم فارسی است، اما پشتو (یا افغانی) زبان رسمی افغانستان و از زبانهای ایرانی میباشد. لهجه‌های ایرانی رایج در افغانستان از گروه شرقی است (← لهجه‌های فلات پامیر). از جمله‌ی زبانهای ایرانی قدیم پراچی است که هنوز در بعضی دهات ل کابل بآن تکلم میکنند. از زبانهای غیر هندوایرانی لهجه‌های ترکی است که ازبکها و ترکمنها و قرقیزها بدان تکلم میکنند. زبان عربی ظاهراً بین بعضی چادرنشینان غ مزار شریف رایجست.

حکومت افغانستان سلطنتی مشروطه است. پارلمان مرکب از مجلس شورای ملی (بانتخاب سه ساله) و مجلس اعیان (بانتخاب شاه) میباشد. قوه‌ی اجرائیه در دست "کابینه" (هیئت دولت) است، که مرکب از صدر اعظم (منتخب از طرف شاه) و وزرا میباشد.

تاریخ

قبل از قرن 18م میلادی، سرزمین افغانستان وحدت سیاسی نداشت، و برای تاریخ این ناحیه در قرون متمادی پیش از وحدت ملی افغانستان باید به مقالات مربوط به هر یک از شهرها و نواحی آن در این کتاب رجوع شود. این مقاله مشتمل بر نظر اجمالی بتاریخ افغانستان و مشتمل بر دو قسمت است، (I) دوره‌ی پیش از وحدت ملی، (II) از تأمین وحدت ملی افغانستان تا زمان حاضر.

(I) سرزمینهائی که امروز افغانستان نامیده میشود، در مهاجرت آریائیها، در هزاره‌های دوم و اول ق م تحت اشغال قبایل ایرانی درآمد، و در زمان داریوش I جزء امپراطوری هخامنشی گردید (516 ق م)، و در 326 ق‌ا بتصرف اسکندر مقدونی درآمد. پس از اسکندر مورد نزاع یونانیان باکتریا و پارتیها گردید. در قرن اول ق م قوم یوئه‌چی باین سرزمین حمله کرد؛ سلسله‌ی کوشان از این قوم دولتی در باکتریا تأسیس نمود که در قرون اول و دوم میلادی باوج خود رسید، و فرهنگ بودائی را در این سرزمین وارد کرد. پادشاهان متأخر کوشانی تابع سلاطین ساسانی بودند، و دولت آنان بدست هفتالیان برافتاد، و این قوم اخیر در 484 ب م دست ایران را کوتاه کرد، ولی در 560 ب م خسرو I ساسانی بکومک ترکان غربی قدرت هفتالیان را درهم شکست. سپس، امرای کوچک محلی، بعضی تابع ساسانیان و برخی مطیع ترکان، روی کار آمدند. در قرن 7م سلسله‌ی چینی تانگ ترکهای غربی را مقهور کرد، و نواحی غ پامیر را مطیع ساخت، و مدت یک قرن (659–751) ممالک کوچک ل و چ هندوکش اسماً فرمانبردار امپراطور چین بودند.

کشورگشایان عرب که دولت ساسانی را مضمحل کردند بر نواحی جزء امپراطوری ساسانی از افغانستان استیلا یافتند، ولی سه قرن طول کشید تا دین اسلام بر سرزمینهای چ هندوکش استیلا یافت. از فرمانروایان اوایل دوره‌ی اسلامی میتوان طاهریان، صفاریان، و سامانیان را نام برد. سپس نوبت غزنویان رسید. پایتخت این سلسله غزنه بود، و از همین مرکز بود که سلطان محمود غزنوی کشورگشائی خود را آغاز کرد، و از همین زمان است که نام "افغان" در آثار مورخین دیده میشود. سرانجام امرای محلی غور دست غزنویان را کوتاه کردند، و فرمانروائی امرای غور را غزها و خوارزمشاهیان برانداختند؛ جلال‌الدین منکبرنی، آخرین سلطان سلسله‌ی اخیر، در برابر حمله‌ی مغول از افغانستان گریخت. در حمله‌ی مغول، تولی خان پسر چنگیز هرات و سیستان را گرفت (619 هق)، و اوگتای قاآن غزنه را تصرف کرد (620 هق) و سرزمین غور را گرفت؛ قسمت اعظم افغانستان جزء امپراطوری مغول گردید. پس از مرگ اوگتای، افغانستان به ایلخانیان ایران رسید، و در عهد آنان آل کرت قدرت یافتند، و قریب 200 سال در قسمت اعظم افغانستان فرمانروائی کردند. این سلسله بدست امیر تیمور منقرض شد (785 هق)، و از آن پس تا طلوع افاغنه در قرن 12م هجری هیچ سلسله‌ی محلی بر افغانستان فرمانروائی پیدا نکرد. پس از مرگ (807 هق) تیمور، همه‌ی افغانستان بتصرف شاهرخ درآمد، و در سلطنت 40 ساله‌ی او خرابیهای گذشته ترمیم شد. در دوره‌ی ابوسعید گورکان، حسین بایقرا مدعی خراسان و افغانستان شد، و سرانجام خراسان و سیستان و غور و زمین داور را بدست آورد، و در دوره‌ی وی بار دیگر هرات رونق یافت. در اواخر سلطنت بایقرا، مملکت او از ل مورد تهدید خاندان شیبانی و ازبکان تحت فرمان ایشان قرار گرفت، و ولایات افغانستان نیز در صدد کسب استقلال برآمدند.

ظهیرالدین محمد بابر که ملک موروثی خود را از دست داده بود کابل را گرفت، و این شهر تا مدت ۲۰۰ سال در تصرف تیموریان هند بود. در دوره‌ی صفویه، سیستان و هرات در تصرف ایران، و قندهار گاه در دست ایران و گاه در تصرف تیموریان هند بود، و ازین دست‌بدست شدن قندهار قبایل نیرومند محلی استفاده کردند، و از جمله طایفه‌ی ابدالی ساکن اطراف قندهار از شاه عباس I امتیازاتی بدست آورد، و تیره‌ی سدوزائی از این طایفه فرمانروائی یافت. از طرف دیگر طایفه‌ی غلجائی با شاه عالم I بر ضد ایران همدست شد، و سرانجام میر ویس افغان غلجائی قندهار را از تصرف ایران خارج کرد، و پسرش **محمود افغان** در زمان شاه سلطان حسین صفوی به ایران تاخت، و او و پسرش **اشرف افغان** مدتی در ایران سلطنت کردند تا نادر شاه افشار دست آنها را کوتاه کرد. نادر با قبایل افغان مخصوصاً ابدالیها راه مسالمت پیش گرفت، و در ۱۱۵۰ هق در کابل سکه بنام خود زد، و باین ترتیب تمام افغانستان بتصرف ایران درآمد. در زمان وی احمد خان ابدالی، که بعداً بنام احمد شاه درانی بسلطنت رسید، مقام بلندی یافت.

(II) **احمد شاه درانی** مؤسس دولت ملی افغانستان و مؤسس سلسله‌ی سدوزائی است، و قبیله‌ی درانی باو منسوب است. وی قندهار را پایتخت خود قرار داد، و به کشورگشائی پرداخت، و در هند فتوحاتی کرد. احمد شاه در ۱۱۸۷ هق (۱۷۷۳ ب‌م) درگذشت، و مملکت وسیع و سست‌بنیادی برای جانشینان خود باقی گذاشت. سلسله‌ی سدوزائی، بر اثر نفاق و جنگ داخلی و مداخلات انگلستان، بدست **دوست محمد خان افغان** (از خاندان محمدزائی) از تیره‌ی **بارکزائی** برافتاد (قرن ۱۳م هق یا قرن ۱۹م ب‌م). ← جنگهای هرات بین ایران و امرای افغان، که در عهد سلسله‌ی سدوزائی آغاز شده بود، در زمان دوست محمد پایان یافت.

در قرن ۱۹م میلادی افغانستان معرکه‌ی مبارزه‌ی روسیه و بریتانیا گردید. بریتانیا که پیشرفت روسیه را در افغانستان برای هند خطرناک میدید در صدد تأسیس یک خط دفاعی در ماوراء رود سند برآمد، و در ۱۸۳۹ میلادی (۱۲۵۴ هق)، بریتانیائیها، بعنوان حمایت از شجاع‌الملک سدوزائی، به افغانستان تاختند، و قندهار و کابل را اشغال کردند، ولی بعلت مخالفتهای قبایل محلی مجبور به بازگشت شدند، ولی قوای بریتانیا در راه برگشتن به هند بدست قبایل افغان مقتول گردید، و فقط یک تن از آنها جان سالم بدر برد، و کمی بعد اولین جنگ افغانستان و بریتانیا پایان یافت، و دوست محمد خان افغان که با بریتانیا سازش کرده بود فرمانروائی یافت. در زمان امارت **شیر علی خان** پسر دوست محمد خان دومین جنگ (۱۸۷۸–۸۰) افغانستان و بریتانیا آغاز شد، و با جلوس **عبدالرحمان خان** پایان یافت. عبدالرحمان مردی کاردان و توانا و نستوه بود، و سعی بسیار در تقویت وحدت ملی و سرکوبی قبایل جنگجو بعمل آورد. در زمان او مرز بین افغانستان و ایالت مرز شمال غرب هندوستان در امتداد خط معروف به خط دیورند [بنام سر مورتیمر دیورند (sər mortimər diurand*)] تعیین شد (۱۸۹۳). پس از مرگ او در ۱۳۱۹ هق (۱۹۰۱)، سلطنت به پسرش امیر **حبیب‌الله خان افغان** رسید، و کمی بعد از جلوس او موافقتی بین روسیه و بریتانیا منعقد شد که خطر دست‌اندازی دو دولت را در افغانستان برطرف ساخت، و در ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۳ هق)، امیر حبیب‌الله خان عهدنامه‌ی بین پدرش را با دولت بریتانیا در هند تأیید کرد، و روابط افغانستان را با ممالک دیگر در مقابل مبلغی معادل ۱۶۰٬۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی به بریتانیا واگذاشت. در دوره‌ی او در داخل افغانستان آرامش برقرار بود، و وی در جنگ I افغانستان را بیطرف نگاه داشت. امیر حبیب‌الله خان در ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ هق) مقتول شد و پسرش **امان‌الله خان افغان** فرمانروائی یافت، و او بلا فاصله سومین جنگ افغانستان و بریتانیا را آغاز کرد، ولی یک ماه بعد تقاضای صلح نمود، و بموجب پیمان اوت ۱۹۱۹ (ذو القعده‌ی ۱۳۳۷ هق) استقلال افغانستان شناخته شد، و پیمانهائی با تجشد و بریتانیای کبیر منعقد گردید (۱۹۲۱). امان‌الله خان سعی بسیار در غربیسازی افغانستان کرد، و در صدد تعلیم و تربیت زنان برآمد، ولی متأسفانه مواجه با مخالفت ملاها گردید، و شورشهائی برپا شد (← بچه سقا)، و سرانجام امان‌الله استعفا داد. وی اولین امیر از سلسله‌ی بارکزائی است که خود را شاه خواند (۱۹۲۶). پس از وی محمد نادر شاه بسلطنت نشست (۱۹۲۹ ب‌م، ۱۳۴۸ هق)، و او در ۱۹۳۳ (۱۳۵۲ هق) مقتول شد، و پسرش محمد ظاهر شاه پادشاهی یافت. برنامه‌های اصلاحات نظامی و فرهنگی و اقتصادی آغاز شد. در ۱۹۳۴ افغانستان عضو جامعه‌ی ملل گردید، در ۱۹۳۷ پیمان سعدآباد را با ایران و ترکیه و عراق امضا کرد. در جنگ II بیطرف ماند. پس از جنگ، افغانستان توجه خاص بمسئله‌ی تقسیم هندوستان به هند و پاکستان ابراز نموده، و اصرار میورزیده است که از ایالت سابق مرز شمال غرب هندوستان، کشوری مستقل یا نیمه مستقل (بنام پشتونستان) تأسیس گردد، و در ۱۹۵۰ که اراضی آن طرف خط دیورند جزء پاکستان شد، افغانستان سخت اعتراض نمود، و این امر منجر بقطع روابط افغانستان و پاکستان گردید، ولی در ۱۹۵۷ دگربار رابطه برقرار شد. در ۱۹۵۵ افغانستان پیمان ۱۹۳۱ بین آن دولت و تجشد را تجدید نمود، و روسیه اعتباری بمبلغ 100 میلیون دلار برای طرحهای کشاورزی و صنعتی در اختیار آن کشور گذاشت، و سال بعد ترتیبی داد که افغانستان بتواند از چکوسلواکی اسلحه و مهمات خریداری کند. مع هذا، افغانستان بیطرفی خود را حفظ کرده است.

افغانها: ← افاغنه.

افغانی، زبان: ← پشتو.

افق[1] (ofoq). این لفظ بچند معنی استعمال میشود. **۱–** افق مرئی (یا ظاهری یا محلی یا حسی) دایره‌ای است (BDC) که، نسبت به شخص راصد (O)، قسمت مرئی زمین را محدود میکند (بعبارت معمولی: خطی که در امتداد آن زمین و آسمان بهم میرسند). **۲–** در اصطلاح نجوم. **(الف)** صفحه‌ای (H یا H′) که از چشم راصد یا از نقطه‌ای (A) از سطح زمین بر امتداد قائم (امتداد شاقول) محل عمود شود (افق حسی). **(ب)** صفحه‌ای که از مرکز زمین بموازات افق حسی رسم شود (افق حقیقی یا آسمانی یا هندسی یا زمین‌مرکزی)؛ و نیز دایره‌ی عظیمه‌ای که فصل مشترک این صفحه است با کره‌ی آسمان. در علم نجوم معمولا زمین را مانند نقطه‌ای در مرکز کره‌ی آسمان می‌انگارند؛ در این صورت، افق حسی هر نقطه‌ی زمین همان افق حقیقی آنست، و آن کره‌ی آسمان را به دو نیمکره‌ی متساوی تقسیم میکند–نیمکره‌ی فوقانی از نقطه‌ی مذکور مرئی و دیگری مخفی است. زاویه‌ی COH را، که فروافتادگی افق مرئی نسبت به افق حسی است انخفاض افق خوانند.

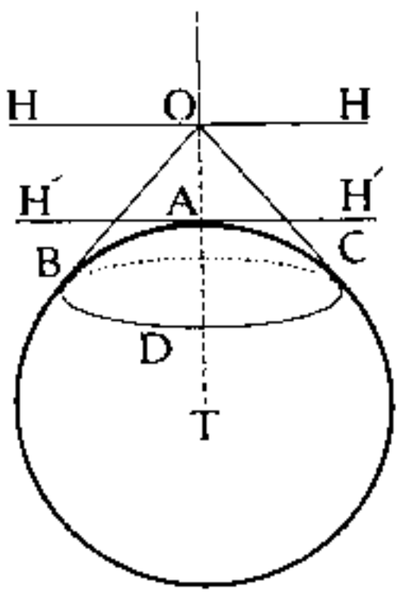

افل[2]، **آلکساندر گوستاو** (āleksāNdr güstāv efel)، ۱۸۳۲–۱۹۲۳، مهندس فرانسوی. مهمترین اثر مهندسی او ← برج ایفل است که آنرا در ۸۹–۱۸۸۷ در پاریس ساخت. تحقیقات مهمی در آئرودینامیک نیز دارد.

افلاطون[3] (aflātun)، یا پلاتون (plāton)، ۴۲۷؛ –۳۴۷؛ ق‌م، فیلسوف یونانی، یکی از مؤثرترین متفکرین عالم بشریت. در خاندانی از بزرگزادگان آتن بدنیا آمد. نزد سقراط تحصیل کرد، و پس از مرگ او، مدتی به جهانگردی گذرانید، و چندی در سیراکوز مقیم شد، و در مراجعت به آتن، آکادمیا را تأسیس کرد، و بقیه‌ی عمر را (غیر از مدت دو مسافرت کوتاه به سیراکوز) در آنجا به تعلیم و تدریس پرداخت، و شاگردان و پیروانش در آنجا گرد میآمدند، و بهمین جهت فلسفه‌ی او به فلسفه‌ی آکادمیائی و پیروانش به آکادمیائیان معروف شده‌اند. فلسفه‌ی او در رسالاتش بیان شده است، که همه بصورت مکالمه نوشته شده، و در آثار اولیه‌ی او، سقراط همواره سخنگوی مقدم است. این رسالات از نظر زیبائی سبک و عمق و نظم فکر برجسته‌ترین شاهکارهای عالم ادبیات است. آثار معروفش عبارتند از رساله‌ی دفاع از سقراط، خارمیدس، کریتون، پروتاگوراس (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۳ هش)، یون (ترجمه‌ی فارسی، بعنوان ایون، ۱۳۳۳ هش)، فیدروس (ترجمه‌ی فارسی، باسم فدر، ۱۳۳۵ هش)، گورگیاس، منون (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۵ هش)، تئیتتوس (ترجمه‌ی فارسی، باسم تئتوس، ۱۳۳۵ هش)، سوفیست، پارمنیدس، سومپوسیون (ترجمه‌ی فارسی، باسم رساله‌ی مهمانی، ۱۳۳۳ هش)، فیدون، فیلبوس، تیمایوس، کریتیاس، نوامیس، و کتاب سیاست (ترجمه‌ی فارسی، بنام جمهور، ۱۳۳۵ هش) (شاید مشهورترین آثار اوست، و در آن عدالت را با تجسم مدینه‌ی فاضله مستدل کرده است). آثار افلاطون جامع، پرمغز، پردامنه، و مشتمل بر موضوعات مختلف است.

فلسفه‌ی افلاطون بر این اساس است که محسوسات ظواهرند نه حقایق، و هر یک از امور

(۱) horizon (۲) Eiffel (۳) Plato

عالم اصل و حقیقتی دارد که نمونه‌ی کامل اوست، و مِثال آن نامیده میشود. افلاطون در تعالیم خود اهمیت مثال را تأکید میکند، و آنرا صورت کلی میداند، و مبنای واقعیت حقیقی و اساس دائم و قطعی کلیه‌ی ظواهر میشمارد. دانش حقیقی را دائم و تغیرناپذیر میداند. بوسیله‌ی پرسش و پاسخ منطقی میتوان مُثُلِ [= مثالهای] کلی را از راه استقراء بدست آورد، و آنها را طبقه‌بندی کرد. مثال اعلی مثال خیر و خوبی است. افلاطون همچنین معتقد بوجود نفس برای عالم بود، و صادرِ اول را مسلم و آنرا صانع عالم طبیعی میدانست. میگفت که نفس مجرد باقی است. فضیلت عبارتست از توافق روح با عالم مثل، و بشر هنگامی باین مرحله تواند رسید که خرد بر رفتارش حاکم باشد. فضائل اساسی عبارتند از عدالت، اعتدال، شجاعت، و حکمت. دنیای افلاطون دنیای نظم است؛ و هر بی‌نظمی شر است. بنا بر این، بهترین دولتها آنست که حاکمْ حکیم باشد یا حکیمْ حاکم شود. در چنین دولتی است که هر طبقه و هر فرد محلی ثابت و مشخص دارد. در باب ادبیات و هنر معتقد است که عشق به زیبائی مثالی انسان را به مثال خیر راهبر میشود، و بنا بر این، هر چیز که فقط دنیای مادی را مجسم سازد مطرود است. تعالیم افلاطون و نظریه‌های شاگردش ارسطو هنوز هم در دنیای کنونی زنده است.

افلاطونیان اخیر: ← نوافلاطونی، فلسفه‌ی.

افلاطونیان کیمبریج[1] (aflātuniāne keymbrij)، عنوان نحله‌ی فلسفی که در اواخر قرن ۱۷م در دانشگاه کیمبریج (انگلستان) پیدایش یافت. افلاطونیان کیمبریج اصالت تصور را برای معارضه با مذهب ماشینی تامس هابز احیا کردند.

افلاق (eflāq)، نامی که ترکان عثمانی به والاکیا داده بودند.

افلاک (aflāk)، مفردش فلک (falak)، در هیئت قدیم، اجسامی کروی که دارای حرکت دورانی ذاتی شمرده میشدند، و برای توجیه حرکات اجرام سماوی متوسل بآنها شده بودند. افلاک را به کلی (آنهائی که جزء فلک دیگر نیستند) و جزئی تقسیم میکردند. هر یک از افلاک کلی محدود است به دو سطح کروی که مرکزشان مرکز عالم (مرکز زمین) است، و سطح مقعر هر یک با سطح محدب فلک زیرین مماس میباشد. عده‌ی افلاک کلی ۹ است، و از "بالا" بطرف زمین عبارتند از فلک الافلاک، فلک البروج، و افلاک سیارات سبعه (بترتیب، زحل، مشتری، مریخ، خورشید، زهره، عطارد، و ماه).

فلک الافلاک (falako 'l-'aflāk) محیط بر عالم جسمانی است، در آن هیچ ستاره نیست، و ورای آن نه خلأ است و نه ملأ؛ تقریباً شبانروزی یک دور بدور محور خود (محور عالم و محور معدل النهار) از مشرق بمغرب میگردد، و افلاک دیگر را با خود حرکت میدهد. این فلک را فلک اطلس، فلک اعظم، و فلک اعلی نیز خوانند، و آنرا مطابق عرف مصطلح اهل شرع شمرده‌اند. فلک البروج (falako 'l-boruj) یا فلک ثوابت (همه‌ی ستارگان، جز سیارات سبعه، در آن جا دارند) در حد ۶۶ سال شمسی یک درجه از مغرب به مشرق در حول محور دایرة البروج میگردد. این فلک را با فلک الافلاک مطابق کرسی مصطلح اهل شرع شمرده‌اند. فلک کلی هریک از سیارات سبعه را، بمناسبت مشابهتهای آن با فلک البروج، فلک ممثل (momassal) خوانند. بسبب پیچیدگی حرکات مخصوص سیارات، توجیه حرکات آنها با افلاک ممثل مقدور نیست، و باین جهت، برای هریک افلاک دیگر با حرکات مخصوصی قائل بودند (افلاک خارج مرکز، حامل، تدویر، مایل، و مدیر). افلاک سیارات سبعه را با سماوات سبع مصطلح اهل شرع تطبیق کرده‌اند. نزدیکترین افلاک بزمین فلک ماه است، و کرات آتش و هوا و آب و خاک بترتیب در زیر آنند.

افلاکی، شمس‌الدین احمد، قرن هشتم هق، از مریدان و معاصرین مولانا جلال‌الدین مولوی رومی و از شاگردان شیخ جلال‌الدین عارف (جانشین مولوی). بفرمان استاد خود کتاب مناقب العارفین را در شرح حال مولوی و پدر و استادان و دوستان و پسر و خلفای او تألیف کرد. تألیف کتاب را در ۷۱۸ هق شروع کرد، و تا بعد از ۷۴۲ بآن مشغول بود، و این کتاب اطلاعات نفیسی راجع به مولوی و زمان افلاکی دارد.

آفلی[2] (āfəli)، سابقاً **کینگز**[3] (kingz)، ولایت (۱۰۹۹۷کمم؛ جم ۵۳۰۶۸۶)، ایرلند مرکزی، در ایالت لنستر. بیشتر آن هموار است، و قسمت عمده‌اش را مرداب الن (alən) گرفته. مشاغل عمده کشاورزی و پرورش دام است.

افندی (afandi)، کلمه‌ی ترکی عثمانی، مأخوذ از لفظی یونانی بمعنی آقا، که در زمان عثمانیان به مردم درس‌خوانده و تربیت‌شده گفته میشد. هنوز هم در بسیاری از بلاد عربی، کلمه‌ی افندی برای احترامِ بیشتر نهادن مستعمل است.

افود (afud)، لباس متبرک: ← ایفود.

افوس (afus)، ده (جم ۱۲۰۳۶۹)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۳۰ کیلومتری غ داران. در دامنه‌ی کوه و هوایش سرد است. محصولش غلات و حبوبات میباشد.

افوشته (afušte)، ده (جم ۴۱۶ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان نطنز، سه کیلومتری جش نطنز. سر در خانه‌ی سید حسن حسینی در افوشته دارای کاشیکاریها و کتیبه‌ی معرق مورخ ۸۴۹ (هق) میباشد، و نام شیخ حسن ابن نظام‌الدین، بنای اصفهانی، بر آن مرقوم است. در گوشه‌ی محوطه‌ی وسیع خانه‌ی مذکور، خانقاه ویران وی (خانقاه افوشته) با گچبریهای ظریف کم‌نظیر موجود میباشد. برای مسجد جامع افوشته ← مسجد جامع.

افوشته، خانقاه: ← افوشته.

افوشته، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

افونسو (afonsu)، اسم پرتغالی برای مرد. ← آلفونسو. شاهان پرتغال که این نام را دارند در کتاب حاضر تحت عنوان آلفونسو آمده‌اند.

آق یا آغ، لفظ ترکی، بمعنی سفید، که در بعضی اعلام میآید، مانند آق چای و آق قویونلو. این گونه اعلام در این کتاب همه با "آق" ضبط شده است.

آقا یا آغا، عنوان مغولی، بمعنی برادر مهتر، و بطور کلی، مهتر خانواده. این لفظ قریب بهمین معنی در ترکی و اویغوری هم هست. "برادر کهتر" را در مغولی "اینی" میخوانده‌اند، و در تاریخ مغول "آقا و اینی" مکرر آمده، و مراد از آن، بتعبیر مؤلف جامع التواریخ، "اعمام و عمزادگان" و در حقیقت بر تمام برادران و اولاد و احفاد آنها در یک خانواده این عبارت اطلاق میشده. جمع آقا امروز آقایان است و در قدیم، غیر از آن، آقاوان و آقاآن هم آمده است، و چون در بین مغول برادر مهتر بر سایر برادران و برادرزادگان تفوق و تقدم قطعی داشته است، لفظ آقا تقریباً معنی مهتر و برتر و سید و رئیس خاندان را پیدا کرده است، چنانکه آغا نیز بهمین املا در آثار ترکی بهمین معنی بوده است. مع هذا صورت ترکی آغا از قدیم در معنی شاهزاده خانم و یا خاتونی از خاندان سلطنت بکار رفته است. این لفظ در آخر اسامی شاهزاده خانمهای عهد تیمور و صفویه (مثل گوهرشاد آغا، شاد ملک آغا و تومان آغا و غیره) آمده است و "آغایان و خواتین" و "آغایان و شاهزادگان" در کتب عهد مغول و تیمور نیز مکرر آمده است. در عهد صفویه و قاجاریه، مانند دستگاه خلفای عثمانی، لفظ آغا جهت خواجگان حرم نیز بکار میرفته است، و در نام آغا محمد خان قاجار بهمین معنی استعمال شده است.

آقا، مسجد، مسجد معظم مورخ ۱۲۶۳–۶۴ هق، از عهد قاجاریه، در کاشان؛ دارای گنبد آجری بزرگ و تزیینات کاشیکاری و نقاشی. تاریخ زیلوها ۱۲۶۰–۶۲ هق.

آقاآن یا آقاوان، جمع لفظ مغولی آقا.

آقابابا، ده (جم ۱۰۱۳۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان قاقازان، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی، سر راه شوسه‌ی قزوین به رشت. در کوهستان و سردسیر است. محصولش غلات و انگور میباشد. آثار تاریخی در اطراف آن یافت میشود.

آقاخان، شهرت و عنوان امام فرقه‌ی نزاری (← نزاریه) اسماعیلیه. این لقب اولدفعه به حسن علی شاه (**آقاخان I**) (فت ح ۱۲۹۹ هق، = ۱۸۸۱ بم)، پسر شاه خلیل‌الله محلاتی، داده شد که بعد از قتل پدر مورد لطف و انعام فتحعلی شاه قاجار واقع شد، و شاه یکی از دختران خود را بعقد ازدواج او درآورد. آقاخان I، بسبب تحریکات و توطئه‌های حاج میرزا آقاسی و بعضی درباریان، در سال ۱۲۵۶ هق سر بشورش بر داشت، و یک چند در کرمان عصیان نمود. اما کاری از پیش نبرد، و عاقبت به سند رفت، و در آنجا انگلیسها را در دفع غائله‌ی سند کومک نمود. پس از آن سعی کرد مگر از آنجا دیگرباره به ایران باز گردد، اما توفیق نیافت. ناچار به بمبئی رفت و در آنجا سکونت جست، و هر چند بدرخواست دولت ایران ناچار شد یک چند از بمبئی دور شود و در کلکته سکونت جوید، لیکن پس از اندکی باز از کلکته به بمبئی رفت، و آنجا را مرکز فرقه و دستگاه خویش ساخت. پس از وفات

(۱)Cambridge Platonists (۲)Offaly (۳)King's

آقاخان I، پسرش **علیشاه** یا **آقاخان II** (فت ۱۳۰۳ هق= ۱۸۸۵ بم)، بجای او امام اسماعیلیه شد، اما امامت او طولی نکشید، و در سنه‌ی ۱۳۰۳ هق، پسرش **سر سلطان محمد شاه** (sar*) یا **آقاخان III**، ۱۲۹۴ هق–۲۰ تیر ماه ۱۳۳۶ هش (= ۱۸۷۷–۱۹۵۷ بم)، که کودکی ۸ ساله بود بجای او نشست. در ۱۹۰۶ اتحادیه‌ی مسلمانان تمام هند را تشکیل داد تا طرفداری مسلمانان هند را به حکومت بریتانیا در آن کشور جلب کند. در دهه‌ی ۱۹۳۰ ببعد نماینده‌ی هند در جامعه‌ی ملل بود. در طی عمر دراز خویش شهرت و جاه و مکنت فراوان یافت. به اسبدوانی علاقه‌ی بسیار داشت. آقاخان III در ژنو وفات یافت، و اگر چه قبلا پسر خود علی خان (۱۹۱۰–۶۰) را به ولیعهدی خویش انتخاب کرده بود، بر حسب وصیت وی نوه‌اش **کریم خان** یا **آقاخان IV** (۱۹۳۶–)، جانشین او شد، و اکنون امام اسماعیلیه است. آقاخان IV فرزند ارشد علی خان است، و در ژنو متولد شد، و در سویس و در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد. تشریفات رسیدن او به مقام امامت در شهر دار السلام تانگانیکا بعمل آمد.

آقاخان کرمانی، میرزا: ← میرزا آقاخان کرمانی.

آقاخان نوری، میرزا: ← میرزا آقاخان نوری.

آقا رستم روزافزون: ← رستم روزافزون.

آقاسی، حاجی میرزا: ← حاجی میرزا آقاسی.

اقاقیا (aqāqiā)، نام دو نوع درخت از تیره‌ی پروانه‌واران. **۱–** درخت یا درختچه‌ی گرمسیری یا استوائی از نوع آکاکیا (*Acacia*)، با گلهای زرد یا سرخ ابریشمی، که آنرا گل ابریشم و، در جنگلهای شمالی ایران، شبخسب (xosb) گویند. در استرالیا با چوبش سبد میسازند؛ جنس افریقائی آن صمغ عربی میدهد؛ در نجاری و دباغی نیز بکار میرود. جنس *A. arabica* را کرت (keret) میخوانند. **۲–** درختی از نوع روبینیا (*Robinia*) که اصلش از امریکاست. پوست اقاقیای معمولی (یا اقاقیای بدلی) (*R. pseudoacacia*) سیاه یا زرد، و خوشه‌گلهای بزرگ آن معطر و شبیه به گلهای لوبیا است. چوبش محکم است و فقط یک نوع موریانه آنرا سوراخ میکند. **اقاقیای سفید** درخت نواحی معتدل یا گرمسیری خشک از نوع روبینیا و دارای گلهای سفید خوشه‌ای معطر است.

اقاله (eqāle)، فسخ معامله با تراضی طرفین، بهر لفظ یا فعلی که دلالت بر بهمزدن معامله نماید.

اقالیم سبعه: ← اقلیم، در جغرافیای قدیم.

اقامت، در نجوم، ← سیارات.

اقامتگاه، در اصطلاح حقوق، محلی که شخص در آنجا سکونت دارد و مرکز مهم امور او نیز در آنجا است. اگر محل سکونت شخص غیر از مرکز مهم امور او باشد، مرکز امور او اقامتگاه محسوب است. اقامتگاه اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها است. هیچ کس نمیتواند بیش از یک اقامتگاه داشته باشد.

آقا محمد خان، ۲۷ محرم ۱۱۵۵–ذیحجه‌ی ۱۲۱۱ هق، مؤسس و اولین پادشاه (رمضان ۱۲۱۰ –ذیحجه‌ی ۱۲۱۱) سلسله‌ی قاجاریه؛ پسر ارشد محمد حسن خان قاجار. وی در استراباد بدنیا آمد. در شش سالگی، بامر عادلشاه افشار، خصی گشت. قسمتی از دوران جوانی او در شیراز تحت نظر کریم خان زند گذشت. در طی ۱۶ سال اقامت او در شیراز، کریم خان در حق او لطف و مهربانی کرد، و چون او خود را نهانی برای جهانداری آماده میکرد، و غالب اوقات خود را به مطالعه‌ی کتاب میگذرانید، کریم خان مکرر در بعضی امور خویش با او مشورت میکرد، و او را پیران ویسه میخواند. در اوان بیماری کریم خان، غالباً ببهانه‌ی شکار در خارج شیراز بسر میبرد، و بوسیله‌ی عمه یا خاله‌ی خود که در حباله‌ی کریم خان بود از وفات او آگاه شد.

بعد از وفات (۱۱۹۳ هق) کریم خان، وی بدعوی سلطنت برخاست. به استراباد رفت و منازعات طولانی و مستمری را جهت تحصیل تاج و تخت شروع کرد، و یکچند نیز مانند نادر و کریم خان یکی از احفاد شاه طهماسب II صفوی را بنام سلطان محمد ثانی در تهران بسلطنت بر داشت (۱۲۰۰ هق). پس از فتح و تصرف اکثر بلاد شمالی و مرکزی ایران، خود را از معارضه‌ی برادران خود مرتضی قلی خان قاجار و سپس جعفر قلی خان قاجار آسوده کرد (۱۲۰۴ هق). آنگاه، فارس و کرمان را گرفت و لطفعلی خان زند را مغلوب و اسیر کرد، و با اهانت و عذاب سخت کشت (۱۲۰۸). پس از آن با 60'000 سپاهی بقصد تسخیر گرجستان رفت، و هراکلیوس، والی عیسوی آن ولایت را، که تحت حمایت کاترین II، پادشاه روسیه، در آمده بود، مغلوب نمود، و تفلیس را بباد قتل و غارت داد (۱۲۰۹). در بازگشت به تهران تاجگذاری کرد (رمضان ۱۲۱۰)، و سپس به خراسان رفته شاهرخ افشار را، که پیری نابینا بود، بگرفت، و برای آنکه نهانگاه ذخائر و نفایس او را کشف کند، بر او شکنجه‌های سخت وارد آورد، و آن پیرمرد از آن شکنجه‌ها وفات یافت (۱۲۱۰). گویند چون جواهرات را از شاهرخ بستد، آنهمه را در رواقی بر نطعها بگسترد، و در آن رواق خلوت کرده چند بار بر آن جواهرات بغلطید. بعد از فتح خراسان، ببهانه‌ی دفع روسها، که در اواخر حیات کاترین II لشکر به تفلیس و گرجستان برده بودند، عازم آن ولایت شد، و هر چند روسها، بمناسبت وفات کاترین II و جلوس پسرش پاول I، از خیال تصرف گرجستان بطور موقت منصرف شدند، لیکن آقا محمد خان از رود ارس گذشته، در قره باغ، قلعه‌ی شوشی را که بی مستحفظ مانده و در سفر جنگی سابق بتصرف وی در نیامده بود گرفت. اما سه روز بعد ازین فتح، در همین قلعه بدست چند تن از ملازمان خود، که بسبب اندک تقصیری حکم بقتل آنها داده و سپس اجرای حکم را بروز دیگر موکول کرده بود، شبانه کشته شد (ذیحجه‌ی ۱۲۱۱). جنازه‌اش را به نجف بردند، و آنجا دفن کردند.

آقا محمد خان سرداری لایق و حاکمی جدی و خشن بود، اما خست و بیرحمی، که در او بدرجه‌ی افراط میرسید، نام او را آلوده کرد. کینه‌خواه و بیرحم و قدرت‌جوی و چارمگر بود. در راه قدرت از هیچ جنایت هراس نداشت. رفتاری که با لطفعلی خان زند کرد، و کله‌منارهائی که در کرمان ساخت، و چشمهائی که در آنجا کند، شدت کینه‌جوئی او را نشان میدهد. با اینهمه، مدبر و حیله‌گر بود، و تا کار به تدبیر برمیآمد دست بشمشیر نمیبرد. وزیرش حاجی ابراهیم خان شیرازی درین باب به ← سر جان ملکم درست گفته بود که با همه‌ی شجاعتی که او داشت "سرش هرگز برای دستش کاری باقی نمیگذاشت". چون فرزند نداشت، بعد از او سلطنت به برادرزاده‌اش بابا خان رسید که بنام فتحعلی شاه بتخت نشست. (← **فتحعلی شاه قاجار**).

اقامه (eqāme)، ندای دومی که مؤذن با آن مسلمانان را برای نماز بمسجد میخواند، و لحظه‌ای پیش از نماز اجرا میشود. صورت آن چنین است: دو الله اکبر؛ دو اشهد ان لا اله الا الله؛ دو اشهد ان محمداً رسول الله؛ دو حی علی الصلاة؛ دو حی علی الفلاح؛ دو حی علی خیر العمل؛ دو قد قامت الصلاة؛ دو الله اکبر؛ یک لا اله الا الله. اقامه در نزد اهل تسنن کمی با آنچه گفته شد تفاوت دارد. نیز ← اذان.

آقا نجفی (āqā najafi)، شهرت **حاج شیخ محمد تقی اصفهانی،** ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۶۲–شعبان ۱۳۳۲ هق، مجتهد و روحانی متنفذ مشهور اصفهان در اواخر عهد ناصری و اوان مشروطیت. پدرش حاج شیخ محمد باقر نام داشته و اجداد او از قصبه‌ی ایوانکی مرکز ورامین بوده‌اند. وی امام جماعت مسجد شاه اصفهان و در آنجا متنفذ و مقبول الکلمه بوده است. ← حاج آقا نورالله برادر کهترش نیز به ثقة الاسلام مشهور بوده، و در امور مشروطیت شهرت و مداخله داشته است. آقا نجفی در تجاهل العارف و در تکفیر مخالفان ید طولی داشته، و داستانهای شیرینی درین باب از او نقل کرده‌اند. وی در اصفهان وفات یافته و در بقعه‌ی امامزاده احمد اصفهان مدفون شده است. آقا نجفی تألیفات و آثار متعددی داشته که از آنجمله عنوان ۲۴ مجلد از آنها در ریحانة الادب مدرس خیابانی آمده است.

آقاوان یا **آقاآن،** جمع لفظ مغولی آقا.

اقبال، محمد، ۱۲۸۹ هق–۱۳۱۷ هش، شاعر پارسی‌گوی و فیلسوف پاکستانی، متولد سیالکوت، پنجاب. برای فراگرفتن فلسفه چهار سال در اروپا بسر برد، و رساله‌ای بنام تحول علم ما بعد الطبیعه در ایران تألیف کرد. از ناموران غرب به آثار لاک، اوگوست کنت، هگل، گوته، تولستوی، و غیره، و از شرقیان به اشعار مولوی دلبستگی داشت. پس از بازگشت به وطن، به بیدار کردن هموطنان خویش و متحد ساختن مسلمانان جهان همت گماشت، و اندیشه‌های خود را در قالب شعر فارسی ریخت. مجموعه‌ی اشعار فارسی وی، مشتمل بر مقدار کثیری قطعه، دوبیتی، رباعی، غزل، مثنوی، و قصیده، به نامهای اسرار خودی، رموز بیخودی، زبور عجم، و غیره منتشر شده است. بزبان اردو نیز اشعاری دارد. از کتبی که به انگلیسی نوشته تجدید بنای الاهیات اسلام است.

اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۱۴ هق–۱۳۳۴ هش، ادیب و نویسنده و مورخ ایرانی، استاد دانشگاه تهران و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان ایران. پس از تحصیل و تدریس در ایران، به فرانسه رفت (۱۳۰۴ هش)، و در آنجا بتکمیل معلومات و مطالعات خود پرداخت. پس از مراجعت به ایران،

استاد دانشگاه شد. مجله‌ی ادبی و تاریخی یادگار را منتشر کرد (۱۳۲۴–۲۸ هش). در اواخر عمر نماینده‌ی فرهنگی ایران در ترکیه و ایتالیا بود. در رم در گذشت. از تألیفاتش، علاوه بر کتابهای تاریخ و جغرافیا برای مدارس متوسطه، اینهاست: قابوس وشمگیر زیاری (۱۳۴۲ هق)؛ شرح حال عبدالله ابن المقفع (۱۳۵۶ هش)؛ خاندان نوبختی (۱۳۱۱ هش)؛ تاریخ مغول (۱۳۱۲ هش). بعلاوه، بعضی از آثار خارجی را بزبان فارسی ترجمه کرد (مثلا یادداشتهای ژنرال ترزل، ۱۳۰۸ هش؛ ماموریت ژنرال گاردان در ایران، ۱۳۱۰ هش؛ طبقات سلاطین اسلام، ۱۳۱۲ هش)، و عده‌ی زیادی از متون ادبی و تاریخی را تصحیح و منتشر نمود.

اقبالنامه: ← اسکندرنامه‌ی نظامی.

آق بلاغ اینالو (āq bolāqe ināllu)، ده (جمعیت ۱٬۳۳۶ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۵ کیلومتری ش اردبیل.

آقبوقا جلایر (āqbuqā jalāyer) یا **آقبوقا بهادر**، فت ۶۹۴ هق، امیر و سردار مغول، از خاندان جلایر. وی از ایناقها [= ندیمان] و خواص تکودار خان (فت ۶۸۳ هق) بود، و بعد به گیخاتو خان، که دختر وی در حبالهٔ او بود، پیوست، و در نزد او قربت تمام یافت. بایدو خان او را بقتل آورد. امیر شیخ حسن بزرگ، معروف به شیخ حسن جلایر و حسن ایلکانی، نواده‌ی او بود.

اقتباس [عربی، = پاره‌ی آتش گرفتن]، در علم بدیع، آوردن آیه‌ای از قرآن یا حدیثی در سخن بی اشارتی به آیه یا حدیث بودن آن. اگر نقل آیه یا حدیث آورده شود آن را درج (darj) خوانند، مانند (کمال‌الدین اسماعیل)،

گل در لحاف غنچه خوش خفته بد سحرگه
باد صبا بر او خواند یا ایها المزمل.

و آوردن ترجمه یا مضمون آنها را حل (hall) نامند، مانند (جامی)،

شد برقع روی چو مهت زلف شب‌آسا
سبحان قدیرا جعل اللیل لباسا

که اصل آیه چنین است: و جعلنا اللیل لباساً؛ و (حافظ)،

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه‌ی فال بنام من بیچاره زدند

که ترجمه‌ی این آیه است: انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها فحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا.

اقتصاد[1]، **علم.** بطور کلی علم اقتصاد عبارت از بررسی وسایلی است که برای رفع احتیاجات مادی بشر بکار برده میشوند؛ و بعبارت جامعتر، اقتصاد به بررسی پدیده‌های اجتماعی میپردازد که مربوط به فعالیت بشر در راه بدست آوردن و مصرف کردن ثروت است. در یونان و روم قدیم دانشمندان، ضمن مطالعات فلسفی و سیاسی خود، به برخی از جنبه‌های زندگانی اقتصادی اشاراتی کرده‌اند، ولی چون آنها توجه زیادی به علوم اجتماعی ـ که اقتصاد هم یکی از آنهاست ـ نداشتند، مطالعه‌ی بخصوصی در باره‌ی علم اقتصاد ندارند، و اساس علم اقتصاد از قرن ۱۶م ببعد، که تجارت رونقی یافت، پی‌ریزی شد. در اواخر قرن ۱۵م و اوایل قرن ۱۶م که کشف امریکا و باز شدن راه دریائی به هندوستان باعث رواج بازرگانی خارجی و افزایش ذخیره‌ی طلا و نقره در اروپا شده بود، تعارض منافع اقتصادی بین کشورهای بزرگ اروپا برای دست‌اندازی به کشورهای دیگر و بدست آوردن مستعمرات موجب گشت که توجه زیادتری به امور اقتصادی معطوف گردد، و نظریات و عقاید جدیدی ترویج یافت که مجموع آنها، بنام فرضیه‌ی مرکانتیلیسم یا سوداگری، اساس و مبدأ علم اقتصاد گشت، و این اولین مکتب علم اقتصاد بود که پدیدار شد. در قرن ۱۸م مکتب **فیزیوکراتها** یا طبیعیون بمیدان آمد که هواخواه روش آزادی عمل بود، و مدعی بود که امور اقتصادی باید تابع عوامل طبیعی باشد. چندی بعد اثرات انقلاب صنعتی در فرضیه‌های اقتصادی که ← ادم سمیث مروج آن بود منعکس گردید (۱۷۷۶)، و او هواخواهی از آزادی تجارت و تقسیم کار میکرد. افزایش جمعیت. ر. مالتوس را به فرضیه‌ی کمبود وسیله‌ی معیشت در قبال کثرت نفوس واداشت، و د. ریکاردو فرضیه‌ی "بهره‌ی نزولی" خود را عنوان کرد. در قرن نوزدهم پیروان مکتب سوسیالیسم، مانند سن‌سیمون، پ. ژ. پرودون، و ش. فوریه، آغاز سخن کردند، و بر علیه مالکیت خصوصی و اصول رقابت قیام کردند، و بالاخره کتاب معروف ← کارل مارکس، بنام سرمایه، بصورت یک اثر مهم اقتصادی سوسیالیستها جلوه‌گر شد.

اقتضاب، در علم بدیع، ← اشتقاق.

آق‌چای (āq.cāy)، رود، آذربایجان غربی (استان چهارم). از کوههای مرزی ایران و ترکیه سر چشمه میگیرد؛ راه شوسه‌ی خوی به ماکو را قطع میکند؛ در مراکند به قطورچای (ریزابه‌ی ارس) ملحق میشود.

آق‌خزک، بوته: ← تاغ.

آق‌داغ (āq.dāq) یا **سفیدکوه**، کوه، شهرستان خلخال، آذربایجان شرقی، بین دهستانهای خان اندبیل و شاهرود. بلندترین کوههای خلخال است؛ فرازای آن از ۳٬۰۰۰ تا ۳٬۵۰۰ متر تخمین شده.

آقرا، از ریزابه‌های شمالی رود ارس.

اقرار، اعتراف رسمی به گناه، که معمولا در مراحل تحقیق نزد پلیس، بازپرس، دادستان، یا در دادگاه صورت میگیرد. اقرار وقتی معتبر است که آزادانه بعمل آمده باشد، نه در اثر فشار و شکنجه و اجبار.

اقرب الموارد (aqrabo 'l.mavāred)، لغتنامه‌ای عربی، از سعید ابن عبدالله شرتونی (۱۸۴۹–۱۹۱۲)، که بر حسب حرف اول کلمات مرتب گردیده، و در کشورهای عربی‌زبان و ایران بسیار مشهور است. از جهت صحت نسبة قابل اعتماد میباشد. در دو مجلد و یک ذیل در ۱۸۹۱ و ۱۸۹۳ در بیروت و در ۱۳۳۹ هش در تهران منتشر شده است.

اقریطش (eqritaš)، نام عربی جزیره کرت.

آق سنقر (āq sonqor)، مکنی به **ابوسعید** و معروف به **اتابک آق سنقر**، فت جمادی الاولی ۴۸۷ هق، امیر ترک‌نژاد و مؤسس سلسله‌ی آل‌زنگی. و اتابکان موصل و شام و جزیره. وی در زمان سلطان محمود سلجوقی امارت بغداد یافت. بامر سلطان، همت بدفع صلیبیهای فرنگ و استخلاص حلب از محاصره‌ی آنها گماشت. در بازگشت به موصل، در مسجد جامع آن ولایت بدست فدائیان اسماعیلیه مقتول شد، و پسرش عمادالدین زنگی بجای او نشست. مؤلف حبیب السیر تاریخ کشته شدنش را ۵۲۰ ذکر کرده است.

آق سو (āq su) [ترکی، = آب سفید]، نام چند رود در سرزمینهای ترک‌زبان. **۱–** یکی از سرچشمه‌های آمو دریا که بنام مرغاب معروف است. **۲–** نام دیگر **بوگ** جنوبی، اوکرائین. **۳–** رودی بطول ۲۵۶ کم، در قزاقستان شوروی، که به دریاچه‌ی بالخاش میریزد.

اقصر، مصر: ← الاقصر.

اقطاع (eqtā') یا **قطیعه** (qati'a) یا **نان‌پاره** (nān.pāre)، ملک یا زمینی که از جانب خلیفه یا سلطان به یکی از امرا بعنوان استغلال (بهره برداری از عواید) یا تملیک (مالکیت ارضی) واگذار شود؛ و لفظ اقطاع در درجه‌ی اول عنوان همین واگذاری بوده و سپس مجازاً بمعنی ملک و زمین واگذارشده اطلاق شده است. واگذاری این ملک به صاحب اقطاع غالباً بعنوان پاداش و بجای مرسوم و مستمری او تلقی میشده است. رسم اقطاع از عهد حیات پیغمبر اسلام و بقولی لا اقل از عهد عثمان سابقه دارد، و خلفای بنی امیه و بنی عباس نیز گاه بعضی اراضی را به خاصان خویش به اقطاع میداده‌اند، و دیگر از آن اراضی خراج نمیگرفته‌اند. لیکن طریقه و رسم اقطاع مخصوصاً در عهد سلاجقه قواعد و نظامات معین و دقیق یافت. در عهد سلاطین ایوبی و ممالیک در شام و مصر نیز در رسم اقطاع تحولاتی پدید آمد. صاحبان اقطاع را مقطع (moqta') میخوانده‌اند، و حق آنها در عهد سلاجقه غالباً فقط آن بوده است که مال (= مالیات) دیوانی را از محل اقطاع خویش در ازاء مستمری خود بستانند؛ منتهی این امر غالباً منجر بتعدی و درازدستی نسبت برعیت میشده است، و گاه در بعضی ولایات، مقطعان بسالی دو یا سه بار از رعایا مطالبه‌ی خراج میکرده‌اند. البته اهل اقطاع، یعنی کسانی که بجای مواجب بآنها اقطاع واگذار میشده است، غالباً از امرا و سران لشکر بوده‌اند، و به عامه‌ی لشکر بجای اقطاع مواجب میداده‌اند، و غالباً از دیلمان و کوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره که اقطاع داشته‌اند کسانی را بعنوان گروگان در درگاه نگه میداشته‌اند. در ایران، عنوان اقطاع از دوره‌ی ایلخانیان مغول تدریجاً به **ایول** تبدیل یافت، و در ادوار بعد (حتی صفویه و قاجاریه) نیز همین عنوان رایج بود.

آقطی (āqti) یا **خمان** (xamān)، درخت یا درختچه‌ی تیمکره‌ی شمالی از نوع سامبوکوس (*Sambucus*). امریکائی آن دارای ستمهای ارغوانی خوراکی، و انواع آسیائی آن، بنام آقطی سیاه (*S. nigra*)، دارای مغز ساقه‌ی نرم است و برای زینت کاشته میشود.

آق قوینلو یا آق قویونلو (هر دو āq qoyonlu)، اتحادیه‌ای از طوایف ترکمان، که از حدود سنه‌ی ۸۰۰ هق تا حدود سال ۹۰۸، در دیار بکر و آذربایجان، و حتی یک چند در فارس و عراق عرب، امارت کرده‌اند. این طوایف، که مشهور-

(1) economics

ترین آنها طایفه‌ی بیات و مخصوصاً طایفه‌ی بایندر بود، بدان سبب که بر روی علم خویش صورت گوسفندی سپید نقش میکردند (و محتمل است که این شکل گوسفند سپید صورت متبرک توتم قدیم اجدادی آنها بوده است)، بدین نام آق قوینلو، یعنی سپیدگوسفندان، موسوم شدند. مؤسس دولت آنها قرا عثمان بود، از طایفه‌ی بایندر، که از جانب امیر تیمور امارت دیار بکر یافت. بعد از او پسرانش، علی بیگ ترکمان و حمزه بیگ ترکمان مدتی بنزاع پرداختند. عاقبت حسن بیگ، پسر علی، بقدرت رسید، و بنام اوزون حسن شهرت و اعتبار یافت، و او امارت سلسله‌ی قرا قوینلو را منقرض کرد، و از یکسوی تا بغداد، و از سوی دیگر تا هرات و خلیج فارس براند. پسر او، یعقوب بیگ ترکمان، یک چند بآرامی فرمانروائی کرد. اما بعد از او، اختلاف و ستیزه موجب ضعف و انحطاط دولت آنها گشت، و عاقبت شاه اسماعیل I صفوی، که خود از جانب مادر با آنها منسوب بود، نخست الوند بیگ ترکمان را در ۹۰۷، و سپس مراد بیگ ترکمان را در ۹۰۸ مغلوب کرد، و بساط دولت آنها را برچید. بعدها، یکی از اعقاب آنها سلسله‌ی قطب شاهیه را در هند تأسیس کرد. امرای آق قوینلو، بر خلاف امرای قرا قوینلو، مذهب سنی میورزیدند، و بسبب قدرت و اعتباری که مخصوصاً در عهد اوزون حسن یافتند، جلب اتحاد آنها در معارضه با مخاطرات و تهدیدات ترکان عثمانی محل توجه پاپ اعظم و دولت ونیز ایتالیا واقع گشت، و سفرائی از اروپا بدرگاه آنها آمدند. ولادیمیر مینورسکی، خاورشناس معاصر رساله‌ای در باب روابط این سلسله با دربارهای اروپا نوشته است.

آق قویونلو: ← آق قوینلو.

آق‌کرمان: ← بلگورود-دنستروفسکی.

آق‌گنبد (āq-gonbad)، بندر و ده (جه ۵۱۲ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان شرفخانه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، بر جزیره‌ی شاهی (در دریاچه‌ی رضائیه) در ۴۰ کیلومتری بندر شرفخانه.

اقلیت، در حقوق بین الملل، به جمعیت یا گروهی گفته میشود که دارای فرهنگ و آداب و رسوم یا مذهب معینی هستند، و در کشوری زندگی میکنند که اکثریت آن کشور دارای آن فرهنگ یا آن مذهب نیستند. اقلیتهای مذهبی از قرنها پیش در اغلب کشورهای جهان وجود داشته‌اند. ولی مسئله‌ی اقلیتهای نژادی از اوایل قرن نوزدهم، که مصادف با ظهور ناسیونالیسم بوده است، جزء مسائل معضل سیاسی قرار گرفت. پیروی از سیاست ناسیونالیسم افراطی غالباً منجر به فشار و تضییقات به اقلیتها شده است. گاهی هم اقلیت کشوری از طرف دولت دیگری که با آن وابسته و همنژاد بوده است پشتیبانی و تحریک میشده، و این امر موجب بروز اختلافات و جنگ بین ملل شده است. یکی از نمونه‌های این تحریکات مسئله‌ی اسلاوها در کشور اطریش و هنگری قبل از جه I و مسئله‌ی آلمانهای مقیم سودت در چکوسلواکی قبل از جه II بود. در بعضی موارد ممکن است موضوع اقلیت جنبه‌ی اجتماعی داشته باشد، مثل اقلیت سیاهپوستان در امریکا، و یا آنکه اقلیتهای مشابهی که در کشورهای مختلف تحت فشار و ظلم واقع شده‌اند (مانند یهودیان) با یکدیگر همدردی کرده و تقاضای رفع ظلم بنمایند، که جنبه‌ی بین المللی پیدا میکند.

اقلید (eqlid)، بخش، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس). بخش اقلید در آبان ۱۳۳۸ هش از دهستان اقلید (جه ح ۱۱۲٬۰۰۰؛) تشکیل یافت. هوای دهستان معتدل است. محصولاتش غلات، چغندر، و حبوبات میباشد. مرکزش، ده **اقلید** (جه ۱۱٬۸۰۹ سه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۲ کیلومتری ج آباده واقعست.

اقلیدس[1] (oqlides)، ریاضیدان یونانی حوزه‌ی علمی اسکندریه، که احتمالا در دوره‌ی بطلمیوس I از ۳۲۸ تا ۲۸۵ ق‌م رونق داشت. عمده‌ترین اثر او کتاب اصول هندسه است، و اصل موضوع معروف به اصل موضوع اقلیدس در آن آمده. اثر دیگرش معطیات (mo'tiāt) یا کتاب المعطیات در هندسه‌ی مسطحه است. تألیفاتی نیز در علم هندسی نور و در موسیقی دارد.

اقلیم[2] (eqlim)، در استعمال کنونی. اقلیم یک محل معین مجموعه‌ی عوامل جوّیی است که مدتی بالنسبه طولانی دوام میکنند، و وضع آن محل را از لحاظ آب و هوا در طی مدتی نسبةً متمادی مشخص میسازند. از جمله‌ی عوامل مذکور دما، ریزش (← باران)، رطوبت، باد، و فشار جوّ است. عرض جغرافیائی عامل درجه‌ی اول مؤثر در آب و هوا است؛ عوامل درجه‌ی دوم عبارتست از موقعیت نسبت به خشکی یا دریا، فرازا، پستی و بلندی، بادهای غالب، جریانهای دریائی، و غیره.

کره‌ی زمین را از جهت اقلیم به مناطق اقلیمی تقسیم میکنند. از آن جمله‌اند منطقه‌ی استوائی (← منطقه‌ی آرامگان استوائی)؛ منطقه‌ی گِردِ مداری، که مشتمل بر نواحی بادهای بسامان و عرضهای اسبی است؛ منطقه‌ی میانه (منطقه‌ی معتدله)، که بادهای غالب آن غربوزان است؛ منطقه‌ی قطبی، که تابستانهای آن کوتاه و زمستانهایش بلند است، و در آنجا زمین پیوسته یخ زده است. اقلیم ناحیه‌ی انتقال از منطقه‌ی گِردِمداری به منطقه‌ی معتدله موسوم به اقلیم مدیترانه‌ای است، و آن در سواحل غربی قاره‌ها مشاهده میشود، و مشخص آن دمای ملایم، باران معتدل در زمستان (در اثر بادهای غربوزان)، و تابستانهای خشک (بر اثر عرضهای اسبی یا بادهای بسامان) میباشد.

انواع مختلف اقلیمهای ناشی از ترکیب عامل اصلی (یعنی عرض جغرافیائی) با عوامل ثانوی عبارتند از اقلیم بری (barri) که، جز در نواحی استوائی، آفتابی و خشک و همراه تغییرات شدید فصلی دما است (از نمونه‌های آن اقلیم صحرای افریقا و سیبریه میباشد)؛ اقلیم بحری (bahri)، که تغییر خفیف دمای روزانه و سالیانه از مشخصات آنست؛ اقلیم ساحلی، که در آن جهت وزش بادهای غالب نقش عمده‌ای دارد؛ اقلیم کوهستانی و اقلیم فلاتی، که در آنها ارتفاع محل و شکل برجستگیها عامل اساسی است.

اقلیمشناسی علمی است که در آن از اقلیمهای مختلف زمین و علل و اسباب آنها و پدیده‌های ناشی از آنها و ارتباط اقلیمها با زندگی گیاهی و حیوانی بحث میشود. نیز سه اقلیم، در جغرافیای قدیم.

اقلیم (eqlim) [از لفظ یونانی کلیما (klimā)، بمعنی شیب یا میل، که بمنطقه‌ای از زمین اطلاق میشد که بزعم یونانیان نسبت بامتداد تابش نور خورشید از طرف سمت الرأس مایل بود]، در جغرافیای قدیم، هر یک از هفت قسمت مقدار معمور کره‌ی زمین (بین استوا و مدار ۵۳° عرض شمالی) که اختلاف منتهای طول روز بین وسط هر قسمت و وسط قسمت بعد نیم ساعت است. این هفت قسمت را هفت اقلیم یا اقالیم سبعه (aqālime sab'e) میخوانند. هر اقلیم بین دو مدار است. عرضهای مدارات جنوبی اقلیمها از اقلیم اول ببعد: ۱۲°۴۰′، ۲۰°۲۷′، ۲۷°۳۰′، ۳۳°۳۷′,۵، ۳۸°۵۴′، ۴۳°۲۲′,۵، ۴۷°۱۲′. منتهای طول روز در مدار جنوبی اقلیم اول ۱۲,۷۵ ساعت، و در مدار جنوبی هر اقلیم نیم ساعت بیش از اقلیم ماقبل است. امروز لفظ اقلیم باین معنی بکار نمیرود. ← اقلیم، در استعمال کنونی.

اقلیمشناسی: ← اقلیم، در استعمال کنونی.

اقمار مصنوعی: ← قمر مصنوعی.

آق‌میان (āq.miān)، دهستان (جه ح ۲۰٬۶۸۰ ؛)، لش بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۳۰(؛) آبادی کوهستانی؛ محصولش غلات. ده **آق‌میان** (جه ۲٬۲۷۷ سه ۱۳۳۵ هش) از این دهستان در ۸,۵ کیلومتری لش سراب است.

اقواء (eqvā') [عربی، = تاب ریسمان را باز کردن]، در علم قافیه، دوگونگی حذو و توجیه؛ مانند پر (por) و پر (par)، بخت و دخت، سور (sur) [فارسی، = جشن] و جور (jăr) [عربی، = ستم]. اقواء از عیوب قافیه است.

اقونیطون (aqunitun) یا **خانق الذئب** (xāneqo 'z.ze'b)، (*Aconitum*)، گیاهی از تیره‌ی آلاله‌ها، دارای گلهای خوشه‌ای کبود، ارغوانی، زرد، یا سفید. در ریشه‌های ضخیم آن آلکالوئید سمی آکونیتین یافت میشود. جنس *A. napellus* گلهای کوچک زرد دارد، و از برگ و ریشه‌ی آن بعنوان مسکن استفاده میشود.

اقیانوس[3] (oqyānus)، پهنه‌ی پیوسته‌ی آب شوری که قریب ۷۱٪ سطح زمین را میپوشاند. توزیع آن یکسان نیست؛ در نیمکره‌ی شمالی ۶۱٪ سطح زمین و در نیمکره‌ی جنوبی ۸۱٪ آنرا فرا گرفته است. این پهنه را معمولا به ۵ قسمت تقسیم میکنند، و هر یک را نیز اقیانوس نامند: اقیانوس اطلس (قطـلـ)، اقیانوس کبیر (قکـبـ)، اقیانوس هند (قهـنـ)، اقیانوس شمالگان (قشم)، و اقیانوس جنوبگان (قجن). این تقسیم تا حدی مبنی بر مرزهای طبیعی (مانند قاره‌ها و رشته‌های جزایر) و تا حدی نیز دلخواه است؛ اقیانوس شمالگان را، بسبب ارتباط آزاد آن با قطلـ، میتوان جزء قطلـ شمرد. قجن مرزی طبیعی که آنرا از قطلـ و قکـبـ و قهـنـ جدا کند ندارد، و باین جهت این سه اقیانوس را از طرف جنوب در ناحیه‌ی جنوبگان ممتد محسوب میدارند.

---

(۱) Euclid (۲) climate (۳) ocean

بعضی مشخصات اقیانوسها

نام	مساحت (میلیون کمه)	حجم (میلیون کمکه)	عمق متوسط (متر)
بدون دریاهای مجاور			
اقیانوس اطلس	۸۲,۴۴۱	۳۲۳,۶۱۳	۳‘۹۲۶
اقیانوس کبیر	۱۶۵,۲۴۶	۷۰۷,۵۵۵	۴‘۲۸۲
اقیانوس هند	۷۳,۴۴۳	۲۹۱,۰۳۰	۳‘۹۶۳
هر سه اقیانوس	۳۲۱,۱۳۵	۱‘۳۲۲,۱۹۸	۴‘۱۱۷
با دریاهای مجاور			
اقیانوس اطلس	۱۰۶,۴۶۳	۳۵۴,۶۷۹	۳‘۳۳۲
(مشتمل بر قشم)			
اقیانوس کبیر	۱۷۹,۶۷۹	۷۲۳,۶۹۹	۴‘۰۲۸
اقیانوس هند	۷۴,۹۱۷	۲۹۱,۹۴۵	۳‘۸۹۷
هر سه اقیانوس	۳۶۱,۰۵۹	۱‘۳۷۵,۳۲۳	۳‘۷۹۵

پستی و بلندی کف اقیانوسها از سه جهت اهمیت دارد، مرزهای زیرین پهنه‌ی آب را تشکیل میدهد، ارتفاعات مانع جریان و مبادله‌ی آب است، در توزیع نهشتها و موجودات زنده مؤثر است. ارتفاعات و اعماق زمین را نسبت به دو سطح مأخذ مقایسه میکنند، که یکی اندکی بالاتر از سطح دریا است، و دیگری نظیر حوضه‌های عظیم اقیانوسی است که در اعماق بین ۴‘۰۰۰ متر و ۵‘۰۰۰ متر قرار دارد. ارتفاعات بیش از ۱‘۰۰۰ متر و اعماق متجاوز از ۶‘۰۰۰ متر فقط جزء کوچکی از زمین را تشکیل میدهند. ارتفاع متوسط خشکیها ۸۴۰ متر و عمق متوسط دریاها ۳‘۸۰۰ متر است. بزرگترین عمقی که تا کنون شناخته شده ح ۱۰‘۹۰۰ متر در گودال ماریاناس (قکب غربی) میباشد.

اقیانوسها حرارت را در خود نگاه میدارند، جریانهای دریائی و بادها آنرا توزیع میکنند. پایینترین حد دمای اقیانوس °۲- صدبخشی و بالاترین مقدار آن در اقیانوس باز ظاهراً ح °۳۰ است. از لحاظ تغییر دما بر حسب عمق، اقیانوس را میتوان به سه طبقه تقسیم کرد: (۱) لایه‌ای سطحی که ضخامتش از ۰ تا چند صد متر تغییر میکند، و در آن دما یکنواخت است؛ (۲) لایه‌ای که در آن دما بسرعت با ازدیاد عمق تنزل میکند؛ (۳) بقیه‌ی آب اقیانوس که در آن دما بکندی تنزل میکند، یا ابتدا تنزل و بعد ترقی مینماید. ولی این طبقه‌بندی را استثناهای بسیار هست، و عوامل گوناگون سبب تغییر آن میشود. بعلاوه، دمای سطحی دستخوش تغییرات فصلی و یومی است. فشار آب دریا بازاء هر ۱۰ متر عمق یک جو زیاد میشود.

آب اقیانوسها مشتمل بر نمکهائی بصورت محلول است (← آب دریا)، و اگر چه غلظت این نمکها تا حد زیادی متغیر است (عملا از صفر تا ۴۰ در هزار بر حسب وزن)، ترکیب نسبی جامدات محلول عملا ثابت میباشد. **شورای** (درجه‌ی شوری) آب اقیانوس بسبب تبخیر و یخزدن زیاد میشود، بر عکس، باران، آب رودخانه‌ها، و ذوب شدن یخ شورا را پایین میبرند (باید توجه داشت که این فرایندها در سطح اقیانوس روی میدهد). شورای متوسط آب اقیانوسها را ۳۵ در ۱‘۰۰۰ محسوب میدارند. جز در موارد استثنائی، شورای سطحی نسبةً زیاد است، و سپس شورا تنزل میکند و در عمق ح ۱‘۰۰۰ متر بحد اقل (۳۴ تا ۳۴,۵ در هزار) میرسد، و بعد متدرجاً تا قعر اقیانوس زیاد میشود. جرم مخصوص آب دریا تابع شورا و دما و بطور متوسط ح ۱,۰۲۶ است. توزیع موجودات زنده‌ی دریائی بر حسب دما، شورا، فشار، و نور متغیر است (← زیستشناسی دریا). نیز ← اقیانوسشناسی.

اقیانوس، جزیره‌ی، در قکب، ← جزیره‌ی اقیانوس.

اقیانوس آرام: ← اقیانوس کبیر.

اقیانوس اطلس[1]، علامت اختصاری در این کتاب **قطلـ**، دومین اقیانوس از حیث وسعت (اولی قکب و سومی قهنـ)، که بین امریکا و اروپا و افریقا، از نواحی شمالگان تا نواحی جنوبگان، ممتد است. مساحت آن ۸۲,۴۴۱ میلیون کمه (و با شاخه‌ها و دریاهای کنار آن و اقیانوس شمالگان، ۱۰۶,۴۶۳ میلیون کمه) میباشد. تنگه‌ی برینگ و خط موهومی اقصر فاصله‌ی بین دماغه‌ی هورن (طغ °۷۰) و جزایر شتلند جنوبی آنرا از قکب جدا میکنند. از جانب شرق، بواسطه‌ی نصف النهار دماغه‌ی امید نیک (طش °۲۰) از قهنـ جدا میشود. کانال پاناما آنرا با قکب و کانال سوئز آنرا (از طریق مدیترانه) با بحر احمر مرتبط میسازد. شاخه‌های غربی عمده‌ی آن خلیجهای هودسن و بافن، خلیج مکزیک، و دریای کارائیب، و شاخه‌های شرقی عمده‌اش دریای بالتیک، دریای شمال، خلیج بیسکی، دریای مدیترانه، و خلیج گینه است. عده‌ی رودهای بزرگی که به قطلـ میریزند از واردات سایر اقیانوسها بیشتر است.

از سیماهای جالب قطلـ رشته‌ی مرتفعاتی است که بعرض ۴۸۰–۹۶۰ کم از ایسلند تا مدار جنوبگان ممتد و ارتفاع متوسطش ح ۳‘۰۵۰ متر میباشد. این رشته مرکز فعالیت آتشفشانی و زلزله است؛ بعضی از قلل آن بصورت جزایری از آب بیرون آمده‌اند. ژرفاهای عمده‌ی قطلـ یکی ژرفنای میلواکی (milwâki) (بعمق ۹‘۲۲۰ متر) نزدیک جزایر باهاما و دیگر ژرفنای نارس (۸‘۵۲۰ متر) نزدیک پورتو ریکو است. در سال ۱۹۵۰ دره‌ی عظیمی بطول ح ۱‘۲۹۰ کم بین برمودا و آسور در کف اقیانوس کشف شد.

شورای (درجه‌ی شوری) قطلـ در آبهای سطحی منطقه‌ی بادهای بسامان به منتهی مقداری که در اقیانوسها مشاهده شده میرسد. جریانهای عمده‌ی قطلـ عبارتند از جریانهای استوائی شمالی و جنوبی، جریان برزیل، جریان گینه، و جریان خلیج، که در گرند بنکس نزدیک ساحل نیوفندلند با جریان لابرادور تلاقی کرده مِههای تیره تولید میکند. سپس، جریان خلیج بجانب شرق خم شده قسمتی از جریان آتلانتیک شمالی را تشکیل میدهد.

قطلـ را بتقسیماتی و هریک از آنها را به اجزائی تقسیم میکنند. از آن جمله است تقسیم آن (بوسیله‌ی خط استوا) به قطلـ شمالی و قطلـ جنوبی. همچنین آبهای محیط بر ناحیه‌ی جنوبگان را گاهی تحت عنوان اقیانوس جنوبگان میآورند. بعضی قطلـ بمعنی اعم (مشتمل بر دریاهای مجاور و قشم) را به سه قسمت بزرگ تقسیم کرده‌اند: مدیترانه‌ای شمالگانی، مدیترانه‌ای امریکائی، و مدیترانه‌ای اروپائی. مدیترانه‌ای شمالگانی مشتمل بر تمام آبهای واقع در ل عرض ایسلند است، و به دریای قطب شمال، دریای نروژ، خلیج بافن، و آبهای مجمع‌الجزایر ل کانادا تقسیم میشود. مدیترانه‌ای امریکائی عبارت از دریای کارائیب و خلیج مکزیک است. مدیترانه‌ای اروپائی مشتمل بر دریای مدیترانه و شاخابه‌های آن است، و دریای سیاه جزء آن محسوب میباشد.

اقیانوس اطلس، منشور: ← آتلانتیک، منشور.

اقیانوس اطلس شمالی، جریان: ← آتلانتیک شمالی، جریان.

اقیانوس جنوبگان[2] (jonubgān)، نامی که گاهی به آبهای جنوبی قطلـ و قکب و قهنـ، بین قطب جنوب و مدار جنوبگان، اطلاق میشود. عمیقترین ژرفاهای آن ژرفنای برد (bërd)، بعمق ۸‘۵۸۰ متر، است که در عرض °۷۰ جنوبی نزدیک نصف النهار °۱۸۰ کنار قسمت شمالی دریای راس قرار دارد.

اقیانوس شمالگان[3] (šemālgān) یا (سابقاً) **اقیانوس منجمد شمالی،** علامت اختصاری آن در این کتاب **قشم**، دریائی که از قطب شمال تا مدار عرض جغرافیائی ح °۷۰ شمالی ممتد، و تقریباً بین گروئنلند، کانادا، آلاسکا، تجشـ، و نروژ محصور است (← اقیانوس). مساحتش ح ۱۴ میلیون کمه میباشد. جزایر فراوان دارد، که در آن تشکیل دریاهای بسیار میدهند (از قبیل دریاهای بارنتس، گروئنلند، کارا، لاپتف، سیبریه‌ی شرقی، چوکچی، و بوفورت). قشم در دو طرف گروئنلند به قطلـ میپیوندد؛ دریاهای گروئنلند و نروژ و تنگه‌ی دانمارک از طرف شرق و خلیج بافن و تنگه‌ی دیویس و دریای لابرادور از طرف غ دو اقیانوس را بهم مرتبط میکنند. ارتباط قشم با قکب بواسطه‌ی دریای برینگ و تنگه‌ی باریک برینگ است. بسیاری از جغرافیدانان قشم را دریائی جزء قطلـ و یا خلیجی از آن میشمارند. قشم، بر خلاف آنچه سابقاً میپنداشتند، خالی از حیوان و نبات نیست. حیوانات و گیاهان کوچک دروازی (پلانکتون) در همه‌ی آبهای قشم موجود است. بعضی انواع ماهی، و نیز شیر دریائی، فیل دریائی، بال، و خرس قطبی در این نواحی زندگی میکنند.

حوضه‌ی قشم تقریباً شکل خاگی دارد، و رشته کوه زیر آبی لامانوسوف (lāmānosof) آنرا بدو جزء تقریباً متساوی تقسیم میکند. این رشته از نووسیبیرسک به جزیره‌ی الزمیر ممتد میباشد، و ارتفاع بسیاری از قلل آن از کف اقیانوس به ۲‘۷۴۰ متر میرسد. عمیقترین ژرفنای قشم نزدیک قطب شمال در جانب تنگه‌ی برینگ واقع و عمقش ح ۴‘۲۹۰ متر است. آبهای قشم به سه طبقه-آبهای شمالگانی، آبهای جریان آتلانتیک شمالی، و آبهای عمیق شمالگانی- منقسم میشود. آبهای شمالگانی تا عمق ح ۱۸۰ متر است. آبهای جریان آتلانتیک شمالی از

(۱)Atlantic Ocean (۲)Antarctic Ocean (۳)Arctic Ocean

دریاهای نروژ و گروئنلند وارد میشوند، و کف آنها ح ۷۶۰ متر زیر سطح اقیانوس است. آبهای عمیق شمالگانی از عمق ح ۷۶۰ متر تا کف اقیانوس ممتد میباشد.

عمده‌ترین جریان آبهای قشم گردشی است که جهت آنرا بر خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت میدانند. این جریانْ آبهای قشم را در طول ساحل شرقی گروئنلند حرکت میدهد (جریان گروئنلند شرقی)، و یخهای قطبی را بطرف جنوب در دریای گروئنلند میراند. جریان آتلانتیک شمالی از چند طریق وارد اقیانوس شمالگان میشود. قسمت اعظم قشم در بیشتر سال مستور از توده‌های یخهای مواج است. بعضی ازین توده‌ها در قشم میمانند، و برخی را جریان گروئنلند شمالی بطرف جنوب میراند، ولی پیش از اینکه به راههای دریائی قطا برسند آب میشوند. کوههای یخی که کشتیها را بمخاطره میاندازد از ساحل غربی گروئنلند بوسیله‌ی جریان لابرادور حمل میشود. جریانهای قطبی آب و هوای ساحل لش امریکای شمالی و آسیا را بمراتب سردتر از سواحل لغ اروپا و امریکای شمالی (که بواسطه‌ی جریان آتلانتیک شمالی، جریان خلیج، و جریان ژاپون گرم میشوند) میسازد.

برای تاریخ اکتشافاتی که در قشم بعمل آمده ← نواحی شمالگان. اختراع طیاره پرواز بر فراز قشم را ممکن ساخت، و تحقیقاتی که از راه هوا بعمل آمد اطلاعات انسان را در باب جریانهای دریائی، حرکت یخها، عمق آب، و کف اقیانوس توسعه داد. از تحقیقاتی که بعمل آمده معلوم شده است که آب قشم در حال گرم شدن است، ولی معلوم نیست که این امر جنبه‌ی موقت دارد یا دائمی است. تحقیقاتی که با همکاری دولتهای عمده‌ی جهان در سال ژئوفیزیک بین المللِ (۱۹۵۷–۵۸) بعمل آمد اطلاعات تازه‌ی فراوان در باب قشم بدست داد. پویش عمقی اقیانوس بوسیله‌ی زیردریائیهائی که با انرژی هسته‌ای کار میکنند مرحله‌ی جدیدی را در تحقیقات شمالگانی باز کرده است.

اقیانوسشناسی،[1] مطالعه و تحقیق در دریاها و اقیانوسها. در این علم از جغرافیا، زمینشناسی، فیزیک، شیمی، زیستشناسی، و نیز از نجوم و هواشناسی استفاده میشود. اصطلاح اقیانوسشناسی گاهی منحصراً در مورد مطالعات مربوط به پستی و بلندی و نهشتهای قعر اقیانوسها و سواحل و مشخصات و حرکت آبهای اقیانوس استعمال میشود، ولی زیستشناسی دریا معمولا جزء آنست. این علم در کشتیرانی و ماهیگیری و کشیدن کابلهای تلگراف و تحقیقات اقلیمی اهمیت فراوانی دارد. بسیاری از پدیده‌های اقیانوسی (مثلا امواج و جریانهای بحری) هنوز کاملا توجیه نشده است.

اقیانوس کبیر[2] یا **اقیانوس آرام**، علامت اختصاری در این کتاب **قکب**، بزرگترین اقیانوسهای زمین (← اقیانوس) که از تنگه‌ی برینگ تا نواحی جنوبگان و از سواحل غربی قاره‌های امریکا تا استرالیا و مجمع‌الجزایر مالزی و آسیای شرقی ممتد است. این اقیانوس را مازلان، که بدون مواجه شدن با طوفانهای شدید آنرا نوردید، بنام "آرام" نامگذاری کرد. کمی بیش از ثلث سطح زمین را فرا گرفته است؛ مساحتش (۱۸۰ میلیون کمم) از سطح کلیه‌ی خشکیهای زمین (۱۴۹ میلیون کمم) بیشتر میباشد. منتهای طولش ح ۱۱°۳۰۰ کم و منتهای عرضش ح ۱۷°۷۰۰ کم است. جزایر بسیاری در آن قرار دارد که در ج و غ متمرکزند. قکب عمیقترین اقیانوسها است؛ عمق متوسط آن ح ۴°۰۲۸ متر و عمیقترین نقطه‌ی آن (بعمق ح ۱۰°۹۰۰ متر) گودال ماریاناس میباشد. جریانهای عمده‌ی آن عبارتند از جریانهای استوائی شمالی و جنوبی؛ جریان استرالیای شرقی، جریان باد غربی، و جریان هومبولت (یا پرو) در ج؛ و جریان ژاپن (کوروشیو) در ساحل آسیا.

کشف قکب را معمولا به و. ن. دِ بالبوآ نسبت میدهند که در ۱۵۱۳ از برزخ پاناما عبور کرد و ساحل شرقی قکب را کشف نمود، ولی باید توجه داشت که مردم میکرونزی و ملانزی و پولینزی و نیز ژاپنیها و چینیها قبل ازو در پهنه‌های وسیعی از قکب دریانوردی کرده بودند. در هر حال، میتوان تاریخ ۱۵۱۳ را آغاز شناسائی اقیانوس آرام بعنوان پهنه‌ای متمایز از قطا شمرد. در قرن ۱۶م قکب تحت استیلای پرتغالیها و اسپانیولیها بود؛ در قرن ۱۷م پای انگلیسها و هلندیها باز شد؛ در قرن ۱۸م فرانسویها و روسها و در قرن ۱۹م آلمان و ژاپن و کشمة وارد شدند. مسافرتهای (۱۷۶۸–۷۹) کوک را میتوان آغاز بررسی علمی قکب دانست. جج II اهمیت فراوان قکب را از لحاظ سوق الجیشی آشکار ساخت.

اقیانوس کبیر، سرزمین قیمومی جزایر[3]، عنوان جزایری در اقیانوس کبیر، که بعد از جج I تحت قیمومت ژاپن قرار گرفت، و پس از جج II، سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ آنها را تحت قیمومت کشمة گذاشت. مساحت سرزمین ۱°۷۷۰ کمم و جمعیت آن ۵۳°۹۰۰ است. مشتمل بر ← جزایر کارولین، ← جزایر مارشال، و ← جزایر ماریاناس (باستثنای گوام) میباشد.

اقیانوس منجمد جنوبی، نام دیگر اقیانوس جنوبگان.

اقیانوس منجمد شمالی: ← اقیانوس شمالگان.

اقیانوس هند[4]، علامت اختصاری در این کتاب **قهند**، سومین اقیانوس زمین از حیث وسعت، که از هندوستان تا قاره‌ی جنوبگان و از ش افریقا تا تاسمانی ممتد است. عرض آن در امتداد استوا ح ۶°۴۰۰ کم و طولش از ل به ج ۹°۶۵۰ کم میباشد. عمیقترین ژرفنای آن، بعمق ح ۷°۳۰۰ متر، نزدیک جاوه قرار دارد. بزرگترین بادهای فصلی آن (بادهای موسمی) سبب بارندگیهای نواحی جش آسیا است. فقط قسمت شمالی آن از لحاظ کشتیرانی اهمیت دارد.

اقیانوسیه[5] (oqyānusiyye)، اسم جمع جزایر واقع در اقیانوس کبیر مرکزی و جنوبی، شامل میکرونزی، ملانزی، و پولینزی، و (گاهی) استرالیا، زلند جدید، و مالزی. این لفظ معمولا مترادف با جزایر دریای جنوب شمرده میشود.

اقیانوسیه‌ی فرانسه: ← پولینزی فرانسه.

آکا[6] (ākā)، رودهای جمشسر. **۱–** بطول ۱°۴۸۰ کم، در بخش مرکزی جمشسر اروپائی. بزرگترین شاخه‌ی راست ولگا است. در ج اورل سرچشمه گرفته بطرف ل و ش و لش جاری میشود، و در شهر گورکی به ولگا میریزد. قریب ۸۸۰ کیلومتر آن قابل کشتیرانی است. **۲–** بطول ۹۷۰ کم، در ج سیبریه‌ی مرکزی. از کوههای سایان سرچشمه میگیرد، و بطرف شمال به آنگارا میریزد. قابل کشتیرانی است.

آکاپولکو[7] (ākāpulko)، شهر (جم ۹°۹۹۳)، ایالت گررو، مکزیک؛ کنار قکب. تفرجگاه زمستانی.

آکادمی: ← آکادمیا.

آکادمیا[8] (ākādemiā) یا **آکادمی**، قطعه‌زمینی نزدیک آتن (یونان)، که اصلا متعلق به پهلوانی باسم آکادموس بود، بعداً باغی در آنجا تأسیس شد و کیمون آنرا با درختان چنار و زیتون و مجسمه‌ها و سایر آثار هنری مزین کرد. افلاطون و پیروانش در آنجا درس میگفتند، و بهمین جهت پیروان افلاطون را آکادمیان یا فلاسفه‌ی آکادمیائی گویند. این مدرسه تا ۵۲۹ بم، که یوستی‌نیانوس کلیه‌ی مدارس غیر دینی را بست، دایر بود. در زبانهای اروپائی لفظ آکادمی به انجمنهای ادبا، دانشمندان، یا هنرمندان اطلاق میشود. معروفترین آکادمیها آکادمی فرانسه است (تأسیس ۱۶۳۵)، و تقریباً آکادمیهای تمام ممالک بر اساس آن تأسیس شده. لفظ آکادمی ببعضی مدارس که رشته‌ی خاصی را تعلیم میدهند نیز اطلاق میشود، و در امریکا بعضی مدارس متوسطه آکادمی نامیده شده است.

آکادمیائیان یا **فلاسفه‌ی آکادمیائی:** ← افلاطون؛ آکادمیا.

آکادمی شاهی هنر[9]، مؤسسه‌ای که در ۱۷۶۸ بوسیله‌ی جورج III و به پیشنهاد سر و. چیمبرز و ب. وست، بمنظور ترویج هنرهای نقاشی و پیکرتراشی و معماری، در لندن تأسیس شد. اولین رئیس آن سر ج. رنلدز بود. این آکادمی هر سال دو نمایشگاه، یکی از آثار استادان گذشته و یکی از آثار هنرمندان معاصر، ترتیب میدهد. عده‌ی اعضای آن ۴۰ تن میباشد.

آکادمی فرانسه (ākādemiye)، فنس آکادمی فرانسز (ākādemi frāNsez)، اولین و عمده‌ترین رکن انستیتو دو فرانس. در ۱۶۳۵ ریشلیو آنرا تأسیس کرد. در ۱۷۹۳ تعطیل و در ۱۸۰۳ مجدداً دایر شد. هدف اصلی آن نظارت بر کارهای ادبی، قواعد زبان، رسم الخط، و بلاغت بود. لغتنامه‌ی آن (۱۶۹۴، هشتمین چاپ، ۱۹۳۲–۳۵) و کتاب دستور زبانش (۱۹۳۲) نمونه‌ی محافظه‌کاری در زبان است. از کارهای دیگر آکادمی اعطای جوائز است. دارای چهل عضو است که آنانرا "جاودانان چهل‌گانه" مینامند. اغلب آنان از ادبا هستند، ولی فرانسویان عالیمقام دیگر، از جمله روحانیان و امرای ارتش، نیز ممکن است به

(۱)oceanography (۲)Pacific Ocean (۳)Trust Territory of the Pacific Islands (۴)Indian Ocean (۵)Oceania (۶)Oka (۷)Acapulco (۸)Academy (۹)Royal Academy of Arts

عضویت درآیند. رئیس مملکت در انتخاب اعضا حق وتو دارد. از نویسندگان مشهور که موفق به عضویت نشدند: مولیر، روسو، بالزاک، ستندال، و فلوبر.

آکادیا[1] (ākādiā) یا **آکادی**، نام سابق ناحیه‌ی نووا سکوتیا، کانادا، که نخستین ماندگاران فرانسوی بآن ناحیه داده بودند (۱۶۰۴). اولین شهری که در آن تأسیس شد (۱۶۰۵) پور روایال بود (← آناپولیس رویال). در اوایل قرن ۱۷م ناحیه‌ی آکادیا تمام سرزمین بین رود و خلیج سنت لارنس و قطلا را شامل بود. حد غربی آن نامعین بود، ولی برونسویک جدید و قسمت شرقی ایالت مین در کشمت حالیه جزء آکادیا بود. در ۱۷۱۰ انگلیسها آکادیا را گرفتند، و در ۱۷۵۵ فرانسویانی را که حاضر بسوگند وفاداری نسبت به انگلستان نبودند نفی بلد کردند. امروز در کانادا لفظ آکادیائی بسکنه‌ی فرانسه‌زبان ایالات کرانه‌ای اطلاق میشود.

اکباتان: ← همدان.

اکبر، پادشاه تیموری هند، ← اکبر شاه.

اکبر، جلال‌الدین محمد: ← اکبر شاه.

اکبرآباد، ده (جه ۱٬۳۰۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوار، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس).

اکبرآباد، نام سابق آگره، هند.

اکبر خان زند، فت ۱۱۹۶ هق، از شاهزادگان و امرای زندیه، پسر ارشد زکی خان زند. هنگامی که زکی خان جهت دفع علیمراد خان زند به اصفهان میرفت، شیراز را به اکبر خان سپرد. پس از قتل زکی خان در منزل ایزدخواست، ابوالفتح خان زند به شیراز باز آمد، و به استقلال سلطنت کرد. اما صادق خان زند او را برکنار نمود، و خود امور سلطنت را بدست گرفت. درین جریان، اکبر خان از شیراز گریخته به علیمراد خان که پسر دائی او بود پیوست، و با او عازم تسخیر شیراز شد، و پس از نه ماه محاصره، شیراز، بسبب خیانت عده‌ای از مدافعان، بدست علیمراد خان و اکبر خان افتاد. پس از چندی اکبر خان بامر علیمراد خان نابینا و سپس مقتول گردید.

اکبر شاه، شهرت **ابوالفتح جلال‌الدین محمد اکبر**، ۹۵۰-۱۰۱۴ هق، سومین پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هق) از سلاطین تیموری هند؛ نواده‌ی ظهیرالدین بابر و پسر همایون شاه. بجای پدر بر تخت نشست و بکومک اتابک و نایب‌السلطنه‌ی خود، بیرام خان بهارلو، اوضاع آشفته‌ی مملکت را نظمی و قراری بخشید. در ۹۶۸ هق بیرام خان را عزل کرد، و زمام امور را خود در دست گرفت، و تا مدت هفت سال باز در دفع متمردان و سرکشان اهتمام نمود. پس از آن ببسط و توسعه‌ی مملکت پرداخت، و بتدریج بنگاله و کشمیر و سند و قندهار و احمدنگر را جزو قلمرو خویش درآورد. و برای اداره‌ی مملکتی چنین پهناور، قواعد و اصولی درست و عاقلانه بنیاد نهاد، و در جلب ناراضیان و دفع معاندان قوت و تدبیر تمام بخرج داد، و در واقع، بزرگترین سلطان عصر خویش گشت. مع هذا، در اواخر عمر مواجه با تحریکات و دسیسه‌هائی شد که فرزندش سلیم مشهور به جهانگیر در اکثر آنها دست داشت. عاقبت در آگره وفات یافت، و گمان میرود که مسموم شد.

اکبر در دوران سلطنت، سیرت و رفتاری متین و پسندیده داشت. در کشف حقیقت نیز شور و علاقه بخرج میداد. به ادیان و مذاهب توجه تمام میورزید، و گذشته از مقالات فرق اسلامی، از ادیان پارسیان و ترسایان و هندوان نیز وقوف تمام داشت. از قریحه‌ی شاعری نیز عاری نبود. مؤلف تاریخ فرشته گفته است که قصه‌ی امیر حمزه از مخترعات اوست. با اینهمه، از خط و سواد ظاهراً بکلی بی‌بهره بود. از عجایب احوال او اینست که دیانتی التقاطی بنام "توحید الاهی" بنیان نهاد که در آن پرستش آفتاب را توصیه مینمود، و مردم را بخداپرستی ساده و اعتقاد بمظهریت آفتاب دعوت میکرد. عجب آنست که عده‌ای معدود (قریب ۱۸ تن) از شاعران و متملقان و حتی امیران دربار او نیز باین آیین اختراعی او گرویدند. تأثیر عقاید هندی و عرفانی اسلامی در این دیانت اکبری بارز بود.

اکبر شاه، آرامگاه، باغ و بنای مجلل در سکندرا، بمسافت بیش از هفت کیلومتری خارج شهر آگره، هند، مشتمل بر سردر معظم بسبک ایرانی، باغ وسیع و رواق بسبک ایرانی، و مقبره‌ی سبک هندی. نمونه‌ی بسیار مشخص اختلاط دو سبک متفاوت معماری است. اشعار فارسی و امضای عبدالحق ابن قاسم شیرازی و تاریخ ۱۰۲۲ بالای سردر آن مرقوم است. رواق آن مزین به گچبریهای مطلای عالی است. اطراف مقبره، غرفه‌ها و آرامگاههای بانوان خاندان سلطنتی بسبک آثار صفویه است.

اکبرنامه یا آیین اکبری، کتابی تاریخی، بفارسی، از ابوالفضل علامی (۹۵۷-۱۰۱۱ هق)، که ظاهراً مفصلترین تاریخ زمان اکبر شاه، پادشاه هند، است، و شرح احوال شاعران عصر این پادشاه را نیز در بر دارد. در سال ۱۰۰۶ هق تألیف گردیده است. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۷۷-۸۶ در سه مجلد بزرگ در کلکته، و سپس مکرر نیز در هند بطبع رسیده، و بانگلیسی ترجمه شده، و جلد اول این ترجمه در ۱۸۷۳ انتشار یافته.

اکتاو[2] (ok-tāv؛ از فنـ) یا **هنگام** (hengām)، دراصطلاح صوتشناخت، واحد نظری فاصله‌ی صوتی، و آن فاصله‌ی دو صوت است که ارتفاع یکی دو برابر ارتفاع دیگری باشد.

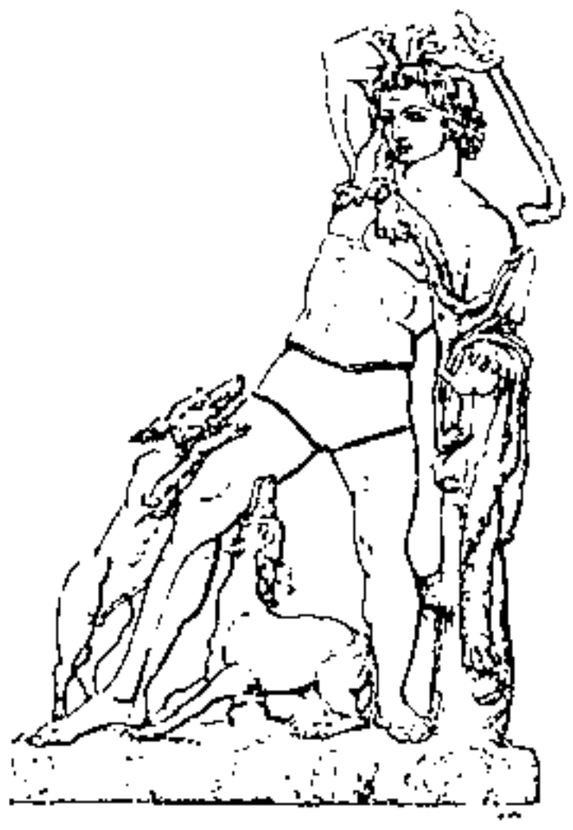

آکتایون

آکتایون[3] (āktāyon)، در اساطیر یونانی، شکارچی معروفی که روزی، بهنگام شکار، آرتمیس را در حال آب‌تنی دید. آرتمیس به خشم آمد و او را به مرالی تبدیل کرد. پنجاه سگ شکاری که همراه آکتایون بودند او را دریدند.

اکتبر یا **اکتوبر** (هر دو oktobr) [از ریشه‌ی یونانی اکتو (okto)، = هشت]، دهمین ماه سال در تقویم شمسی اروپائیان و غیره، دارای ۳۱ روز (نیز ← ماه). تقریباً دومین ماه پائیز است. تسمیه ناشی از اینست که هشتمین ماه تقویم قدیم رومی بود.

اکتبریان[4] (oktobriān) یا **حزب هفدهم اکتبر**، حزب سیاسی محافظه‌کاری که، پس از صدور اعلامیه‌ی مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ تزار روسیه (که در آن قانون اساسی آزادمنشانه‌ای برای روسیه تضمین شده بود)، از طرف اعتدالیون تأسیس گردید. اکتبریان طرفدار تعمیم حق رأی و تجدید سازمان دوما بودند. در دومای سوم اکثریت یافتند، ولی در این موقع هدفهای اولیه‌ی حزب فراموش شده بود، و اعضائی که مانده بودند طرفدار نیات شاه بودند، و بر روی هم، حزب ارتجاعی تلقی میشد.

اکتت[5] (oktet؛ از انگل)، قطعه‌ی موسیقی که برای هشت صدا یا هشت ساز مختلف نوشته شود.

اکتشافات جغرافیائی. پویش نواحی کره‌ی زمین بوسیله‌ی اقوام اولیه و بمنظور تأمین معاش آغاز شده، و بیشتر نواحی زمین را همان اقوام کشف کردند. پویشهای مستند از حدود سال ۳۰۰۰ قم شروع شد، و محرک آنها رغبت به تجارت و کشورگشائی و استعمار بوده است. فنیقیها و یونانیان پیش از ۶۰۰ قم نواحی مدیترانه و دریای سیاه را پوییدند. گویند هیئتی از فنیقیان بامر نخائو در ۶۰۰ قم دور افریقا را با کشتی پیمودند. بعد از ح ۵۰۰ قم کارتاژیها از تنگه‌ی جبل طارق گذشتند، و برای تجارت، سواحل اسپانیا و افریقا را پوییدند. پوتیاس یونانی احتمالا در ح ۳۳۰ قم به آبهای شمال جزایر بریتانیا رسید. فتوحات اسکندر مقدونی رابطه‌ی شرق و غرب را نزدیکتر ساخت. رومیان مقدار زیادی در اروپای شمالی پیش رفتند، و مستقیماً با چین تجارت میکردند. در ح ۱۵ بم، دریانوردی بنام هیپالوس (hip-pālus) کشف کرد که با استفاده از بادهای موسمی میتوان در دل اقیانوس هند کشتیرانی کرد، و این اکتشافات سبب رونق تجارت غرب با شرق گردید. پس از انحلال امپراطوری روم، پویندگان مسلمان راههای ارتباط با مشرقزمین را توسعه دادند. از سیاحان معروف دوره‌ی اسلامی اینان را میتوان نام برد: ابن واضح یعقوبی؛ سلام ترجمان؛ احمد ابن فضلان؛ اصطخری؛ ابودلف ینبوعی؛ ابوالحسن علی مسعودی؛ سلیمان تاجر؛ ابن حوقل؛ ابوعبدالله مقدسی؛ ناصر خسرو؛ ابن جبیر؛ شریف ادریسی؛ یاقوت حموی؛ ابن بطوطه. در اروپای قرون وسطی نورمانها به پویش مشغول بودند، و اریک سرخ به گروئنلند و لیف اریکسن به امریکای شمالی رسیدند.

جنگهای صلیبی توجه اروپائیان را بیش از پیش به ثروتهای مشرقزمین معطوف کرد، و در این دوره بر اطلاعات مربوط به شرق افزوده شد،

(۱)Acadia (۲)octave (۳)Actaeon (۴)Octobrists (۵)octet

و سیاحانی چون مارکو پولو بر وسعت این اطلاعات افزودند. در ح ۱۴۰۰، راههای مشرق‌زمین، بواسطه‌ی تجزیه‌ی امپراطوری مغول و برآمدن دولت عثمانی، مسدود شده بود. جستجوی راههای جدید سبب اکتشافات عمده گردید. هانری دریانورد پویش سواحل افریقا را تشویق کرد. از اقدامات اکتشافاتی که عظمت کره‌ی زمین را آشکار ساخت دور زدن دماغه‌ی امید نیک بتوسط ب. دیاش، رسیدن واسکو دو گاما به هند، کشف امریکا بوسیله‌ی کریستوف کلمب، و نخستین کشتیرانی بدور زمین بتوسط ف. ماژلان میباشد. در قرن ۱۶م اسپانیائیها در نواحی مختلف امریکا باکتشافات پرداختند. بیشتر قسمتهای داخلی امریکای شمالی را فرانسویان در قرن ۱۷م پوییدند. انحصار راههای بازرگانی بدست اسپانیا و پرتغال، انگلیسها و هلندیان را بمسافرتهائی در اقیانوس کبیر برانگیخت. در اواسط قرن ۱۹م داخله‌ی استرالیا، و در اواخر این قرن بیشتر افریقا پوییده شد. پویش ← نواحی شمالگان و جنوبگان و اعماق اقیانوسها در قرن ۱۹م آغاز گردید، و در قرن ۲۰م توسعه یافت. انگیزه‌ی بیشتر پویشهای جدید تحقیقات علمی و بدست آوردن منابع طبیعی و پایگاههای نظامی است؛ و ترقیات وسیع علم و صنعت مایه‌ی تسهیل و پیشرفت کار پویندگان است. پرتاب اقمار مصنوعی از زمین (از اکتبر ۱۹۵۷ ببعد) بوسیله‌ی دولتهای شوروی و کشمت، تکامل موشکها، و تحقیقات سال بین‌المللی زمینفیزیک (۱۹۵۷–۵۸) مقدمات پویش فضا را آماده کرده است.

اکتشافات قطبی: ← شمالگان، نواحی؛ جنوبگان.

اکتفاء (ektefā')، در علم بدیع، یک کلمه یا جمله‌ای کامل را از پایان کلام بقرینه‌ی معنوی و دلالت سخنان پیشین، حذف کردن. مانند (عبید زاکانی)

ای بر دل هر کس ز تو آزار دگر،
بر خاطر هر کسی ز تو بار دگر .
رفتی بسفر عظیم نیکو کردی،
آن روز مبادا که تو یک بار دگر [بسفر بروی].

اکتفاء القنوع بما هو مطبوع (-'l ektefā'o qanu' be mā hova matbu')، فهرست مفیدی بعربی، از کتابهای عربی که در شرق و غرب بطبع رسیده، از قدیمترین زمانی که مؤلف بدان دست یافته تا زمان خود؛ از **وان دیک**. این کتاب بر حسب موضوع مرتب است. چاپ مصر ۱۸۹۶.

اکتن، جان امریک ادوارد دالبرگ: ← اکتن، لرد.

اکتن[1]، سر **جان فرانسیس ادوارد** (sər jān frānsis edwārd aktən)، ۱۷۳۶؟–۱۸۱۱، حادثه‌جوی بریتانیائی. در ناپل در دربار ماریا کارولینا تقرب داشت. در ۱۷۷۹–۱۸۰۴ نخست وزیر ناپل بود.

اکتن[1]، **لرد** (lord aktən*)، شهرت **جان امریک ادوارد دالبرگ‌اکتن** (jān emərik edwārd dālberg–)، ملقب به نخستین **بارون اکتن** (bāron*)، ۱۸۳۴–۱۹۰۲، مورخ انگلیسی. از ۱۸۹۵ در دانشگاه کیمبریج تدریس میکرد. کتاب تاریخ جدید کیمبریج را طرح‌ریزی کرد. از آثارش کتاب تاریخ آزادی (۱۹۰۷) است.

اکتوئری[2] (aktueri؛ از انگلا)، عنوان حسابگران متخصص در کارهای بیمه. در ابتدا کسانی که در انگلستان دادنامه‌های دادگاهها را نوشته و ثبت میکردند، یا شرکتهای سهامی را اداره مینمودند، باین نام خوانده میشدند. بعدها این عنوان به مدیران شرکتهای بیمه اختصاص یافت، ولی اکنون کسانی را باین نام میخوانند که حسابگر بیمه باشند، بدین معنی که از روی آمار طول عمر و دفعات خطر سوانح و امثال آن باحتمالات پی میبرند، و از روی احتمالات حق بیمه‌ای را که تعلق میگیرد تشخیص میدهند.

آکته[3] (ākte)، شبه جزیره‌ی یونان: ← آتوس.

آکتینوپودا[4] (āktinopodā؛ لتی)، در حیوان‌شناسی، قسمتی از سلسله‌ی آغازیان که معمولا رده‌ی جزء رده‌ی سارکودینا محسوب میشود، و مشخص

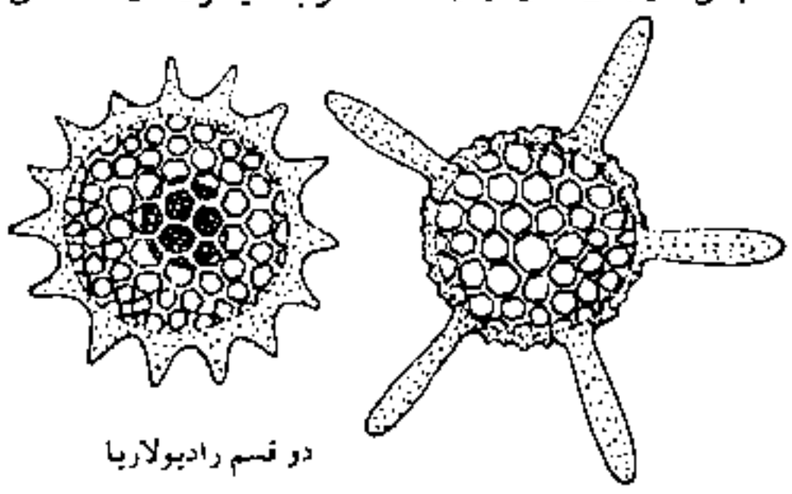

دو قسم رادیولاریا

آنها پاهای کاذبی است که مانند اشعه از بدن آنها خارج میگردد. راسته‌ی فراوان رادیولاریا[5] (-rā diolāriā) جزء آکتینوپودا است.

آکتینید، سلسله‌ی[6] (āktinid؛ از انگلا)، عناصری که عدد اتمی آنها اقلا ۸۹ و منتهی ۱۰۳ است.

آکتینیوم[7] (āktiniom؛ فنس)، عنصر رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته)؛ علامت شیمیائی آن Ac (نیز ← عنصر، جدول). از سلسله‌ی آکتینید و عدد اتمی آن ۸۹ است. در ۱۸۹۹ کشف شد. در سنگ‌های معدنی اورانیوم یافت میشود. اشعه‌ی بتا صادر میکند. پروتاکتینیوم محصول تلاشی آنست.

آکتیوم، دماغه، یونان: ← آکتیون.

آکتیون[8] (āktion) یا **آکتیوم** (āktium)، دماغه، لغ یونان. در اینجا قوای اوکتاویانوس (بعداً آوگوستوس) آنتونیوس و کلئوپاترا را شکست دادند (۳۱ ق‌م).

اکثم ابن صیفی (aksame 'bne sayfi)، فت ۹ هق، حکیم و دانای معروف عرب در جاهلیت. عمر دراز یافت، و در عهد پیغمبر، جهت قبول اسلام، با جماعتی از قوم خویش آهنگ مدینه کرد، اما در بین راه وفات یافت، و پیغمبر را درک نکرد، و کسانش به مدینه آمدند، و اسلام اختیار کردند. سخنان حکمت‌آمیز در کتابها بدو نسبت داده‌اند. احوال و اخبار او با افسانه‌ها آمیخته است.

اکد[9] (akkad)، قسمت شمالی بابل، در بین النهرین. (سومر قسمت جنوبی آن بود). اکد موقعیت تجارتی مساعدی داشت، و اقوام سامی چادرنشینی که در هزاره‌های چهارم و سوم ق‌م باین ناحیه آمدند از راه تجارت رونق یافتند. اکد در دوره‌ی سارگن I (اواسط هزاره‌ی سوم ق‌م) باوج قدرت خود رسید، و وی چند کشورشهر واقع در اکد را متحد ساخت، سومریها را مطیع کرد، و قدرت خود را از کوههای ایلام تا دریای مدیترانه و در آسیای صغیر بسط داد، و قدیمترین امپراطوری بزرگی را که در تاریخ شناخته شده بوجود آورد. پس از فتوحات سارگن، اکدیها بسیاری از آثار تمدن سومری را اتخاذ کردند. بعد از انقراض سلسله‌ی سارگن، حمورابی اکد و سومر را متحد کرد، و دولت بابل را بوجود آورد. ناحیه‌ی اکد از شهر اکد یا آگاده (āgāde) نام گرفته است، که شهری پررونق و در ح ۴۸ کیلومتری ل بابل واقع بود (محل دقیق آن معلوم نیست).

اکدش (akdaš): ← دورگه.

اکر (okar)، جمع لفظ عربی اکره (okra)، بمعنی کره: در اصطلاح علمای اسلامی، هندسه‌ی کروی (یعنی علم اشکال مرسوم بر کره) علم اکر[10] خوانده شده است.

آکرا[11] (ākrā)، شهر (جم ۱۶۵٬۰۰۰)، پایتخت غنا، بندر کنار خلیج گینه؛ محل دانشگاه غنا. سابقاً پایتخت ساحل طلا بود.

اکرام الناس (ekrāmo 'n.nās) [اکرام الناس فی تاریخ البرامکه فی عهد بنی العباس]، کتاب تاریخی بفارسی، در باره‌ی برامکه، از ضیاءالدین برنی. در هند بطبع رسیده.

اکراه: ← تهدید و اکراه.

آکرد یا آکور، در صوتشناخت: ← آکورد.

اکرمان[12]، **یوهان پتر** (yohān peter ekermān)، ۱۷۹۲–۱۸۵۴، نویسنده‌ی آلمانی. مدتها منشی گوته بود. اثر معروفش، گفتار با گوته (۱۸۳۶–۴۸)، برای فهم افکار گوته راهنمای سودمندی است.

اکرن[13] (akrən)، شهر (جم ۲۷۴٬۶۰۵)، لش ایالت اوهایو، کشمت. در سال ۱۸۷۰ ب. ف. گودریچ کارخانه‌ی لاستیکسازی در آنجا دایر کرد، و اینک بزرگترین مرکز صنایع لاستیکسازی جهان است.

آکروپول، یونان باستان: ← آکروپولیس.

آکروپولیس[14] (ākropolis) [= آرگ] یا **آکروپول**، قسمت مرتفع و مستحکم شهرهای یونان باستان. آکروپولیس شهر آتن تپه‌ای بارتفاع ح ۸۰ متر بود، و مخصوصاً در دوره کیمون و پریکلس، با آثار معماری مزین گردید. بعضی از این آثار عظیمترین آثار معماری در جهان است، و از جمله‌ی آنها پروپولایا، پارتنون، و ارختئوم را میتوان نام برد. ← الگینی، مرمرهای.

آکروکورینتوس[15] (ākrokorintos)، صخره‌ای بلندی ۵۷۵ متر، یونان مرکزی، مشرف بر کورنت کهنه. جایگاه آکروپولیس (ارگ) کورنت بود. معبد آفرودیته بر قله، و چشمه‌ی پیرنه، که پگاسوس از آن نوشید، پایین آن قرار داشت.

آکره[16] (ākre)، رود امریکای جنوبی که در مرز پرو و برزیل سرچشمه میگیرد. قسمت اعظم اراضی اطراف آن متعلق به برزیل است.

اکسا (oksā) [از مصدر اکسیدن]، اکسایشپذیر.

---

(۱)Acton (۲)actuary (۳)Akte (۴)Actinopoda (۵)Radiolaria (۶)actinide series (۷)actinium (۸)Actium (۹)Accad; Akkad (۱۰)spherics (۱۱)Accra (۱۲)Eckermann (۱۳)Akron (۱۴)Acropolis (۱۵)Acrocorinthus (۱۶)Acre

← اکسایش واحیا.

آکساکوف[1]، **سرگی تیمافیویچ** (sergey timāfe-yevic āksākof)، ۱۷۹۱–۱۸۵۹، نویسنده‌ی روسی. از آثارش وقایع خانوادگی (۱۸۵۶) است که تصویر درخشانی از زندگی ملاکین روسیه در روزگار اوست.

اکسالیک، اسید: ← اسید اکسالیک.

آکسان[2] (āksān؛ ازفنس) یا **تکیه** تأکیدی است که در تلفظ حرفی (معمولا مصوتی) بکار میرود. مثلا در زبان فارسی هجای آخر اسامی مؤکد است (آکسان دارد): دیوار (div´ār)، پریشان (pari-šān´). در افعال استمراری "می" مؤکد است: میگویم (mi-guyam´)، میگفتم (mi-goftam´)؛ اگر همین افعال منفی شوند آکسان به نون نفی منتقل میشود: نمیگویم (ne-mi-guyam´). تفاوت در لهجه‌های زبان واحدی یکی در نتیجه‌ی تفاوت آکسان است: در فارسی غذا= qa´zā، در یزدی غذا= qazā´. در بعضی زبانها مثل انگلیسی و آلمانی تأکید هجاهای آکسان‌دار و اهمیت این تأکید بیشتر و در بعضی زبانهای دیگر مثل فارسی و فرانسه کمتر است. در بعضی زبانها آکسان ناظر به زیروبمی صوت نیز هست. آکسانهای زبان فرانسه (، ، ،) در اصل از خط یونانی اقتباس شده که محتملا ناظر بارتفاع بوده است. تغییر آکسان میتواند موجب تغییر معنی شود. مثلا برو با تأکید هجای اول (borŏ´) فعل امر است و با تأکید هجای دوم در بیابرو (bo´rŏ–) معنی اسمی دارد.

اکس-آن-پرووانس[3] (eksāNprovāNs)، لتیه **آکوای سکستیای**[4] (ākuāy sekstiāy)، شهر (جه ۳۸°۹۸۵)، ولایت بوش‌دورون، ج‌ش فرانسه. رومیان آنرا، بنام آکوای سکستیای، بنا نهادند (ح ۱۲۲ ق‌م). ماریوس در ۱۰۲ ق‌م توتونها را درینجا شکست داد. در قرون وسطی مرکز فرهنگ پرووانسی، و تا ۱۷۸۹ پایتخت پرووانس بود. دانشگاه آن در ۱۴۰۹ تأسیس شد، و اینک قسمتی از آن در مارسی است.

اکسایش[5] **و احیا**[6] (oksāyeš,chyā) [اکسایش اسم مصدر از اکسیدن است، و در این کتاب بجای لفظ فرانسوی اکسیداسیون (oksidāsion) بکار رفته است]، در اصطلاح شیمی. اصلا ترکیب کردن با اکسیژن را اکسایش، و عمل عکس آن، یعنی گرفتن اکسیژن را از ترکیبی احیا میخواندند. چون ئیدروژن میتواند بسیاری از اکسیدها را احیا کند، و گرفتن ئیدروژن اغلب تحت تأثیر اکسیژن انجام میگیرد، بعداً تعریف اکسایش و احیا را تعمیم دادند، و اکسایش به گرفتن ئیدروژن و احیا به ترکیب کردن با ئیدروژن نیز اطلاق گردید. بالاخره، به بعضی فعل و انفعالاتی که اصلا پای اکسیژن و ئیدروژن در آنها در کار نیست، بمناسبت مشابهت آنها با اکسایش و احیا، اصطلاحات اکسایش و احیا را اطلاق کردند، و معنی این اصطلاحات مبهم گردید. با بسط نظریه‌ی الکترونی، این اصطلاحات دقیقاً تعریف شد. بر طبق این نظریه، اکسایش اساساً عبارت از اینست که اتم یا یونی الکترونهائی از دست بدهد، و احیا عکس آنست. اکسایش یک جسم همواره همراه با احیاء جسمی دیگر است. ماده‌ای که اتمها یا یونهای آن در ضمن فعل و انفعال الکترون میگیرند عامل اکسنده (oksande) و آنکه الکترون از دست میدهد عامل احیاکننده نامیده میشود. در ضمن فعل و انفعال، عامل اکسنده از جسمی که می‌اکسند (← اکسیدن) الکترونهائی میگیرد، و خودش احیا میشود، و عامل احیاکننده الکترونهائی از دست میدهد، و خودش می‌اکسد.

اکسپرسیونیسم[7] (ekspresionism)، شیوه‌ای در هنر (نقاشی، پیکرتراشی، ادبیات، و سینما)، که هدف آن انتقال عواطف و احساسات درونی هنرمند به جهانی مرئی است. در آغاز قرن بیستم، در کشورهای اروپای مرکزی و شمالی، نهضت بزرگی بر ضد مکتب امپرسیونیسم نیرو میگرفت؛ اندک اندک شیوه‌ای تازه از آن ببار آمد، و بسال ۱۹۱۲، هنگامی که هنوز در فرانسه ناشناخته بود، درآلمان نام اکسپرسیونیسم برآن نهاده شد. تعیین معنای دقیق این کلمه دشوار است؛ استعمال آن در آغاز جنبه‌ی منفی داشت، و برای مقابله با عنوان امپرسیونیسم علم شد. برخی از صاحبنظران بر این عقیده بودند که اکسپرسیونیسم گویای معنویت و حالات ذهنی هنرمند است، و باید جایگزین عینیت شیوه‌ی امپرسیونیسم شود. میگفتند که با حلول شیوه‌ی اکسپرسیونیسم در هنر، تصویرهای زاده از ادراک عینی جای خود را به جهانی تازه داده است، که از نقشها و شکلهای ذهنی و عاطفی و پنداری منبعث میباشد. عنوان اکسپرسیونیسم در هنر نو، بر رویهم، در مورد آثاری بکار میرود که در آنها ارائه‌ی طبیعت تحت‌الشعاع بیان عواطف و احساسات درونی قرار میگیرد.

وان گوگ هلندی و ف. **هودلر** سویسی در پیدایش این شیوه سخت مؤثر بودند، ولی وان گوگ معمولا در عداد نقاشان مکتب فرانسه بشمار میآید، و رسماً جزء نقاشان مکتب اکسپرسیونیسم محسوب نمیشود. اما هودلر، با آنکه کارهای استادانه‌اش از هیچگونه بدعت فنی برخوردار نیست، بسبب تلاش بی‌پروائی که برای تبدیل حرکت بطرحهائی از خطوط موازی و هماهنگ بکار میبندد، از پیشاهنگان اکسپرسیونیسم بشمارست. در ناحیه‌ی فلاندر، نقاشیهای شاعرانه و خروشان ج. انور با این شیوه هماهنگ بود. اکسپرسیونیسم آلمان تحت تأثیر ا. مونک نروژی قرار گرفت، و گروههای تازه‌ای پدید آورد. در کارهای ا. نولده هراس و آشفتگی با خشونت دهقانی و عواطف مذهبی آمیخته است. اما ا. کوکوشکا (اتریشی)، در عین خشونت و آشفتگی، شاعری افسانه‌پرداز است. باید گفت که در کشورهای لاتینی، شیوه‌ی اکپرسیونیسم رونق چندانی نیافت، مگر آنکه حالت و شیوه‌ی طبیعی برخی از نقاشان اسپانیا را نوعی اکسپرسیونیسم بدانیم.

اکستر[8] (eksətər)، شهر (جه ۷۵°۴۷۹)، مرکز ولایت دونشر، انگلستان، کنار رود اکس. سابقاً موقعیت سوق الجیشی داشت؛ در ۱۰۶۸ تسلیم ویلیام فاتح شد؛ در جنگ داخلی ۱۶۴۲–۴۶ از مواضع محکم سلطنت‌طلبان بود. در جج II بشدت بمباران شد. کلیسای جامع بزرگ جالبی دارد.

آکسفرد[9] (āksford؛ انگلا āksfərd)، لتیه **اوکسونیا** (oksoniā)، شهر (جه ۶۷۵'۹۸)، مرکز ولایت آکسفردشر، انگلستان، بر رود تمز (یا آیسیس). ← دانشگاه آکسفرد در اینجاست. در جنگهای داخلی پایتخت سلطنت‌طلبان بود. از آثار تاریخی آن (علاوه بر کالجهای دانشگاه) رصدخانه‌ی ردکلیف (radklif)، تئاتر شلدونین (šeldŏniən) (معمار آن سر ک. رن) و کلیساها و مسافرخانه‌های قدیمی است. حومه‌ی آن کارخانه‌های مهم اتومبیلسازی دارد.

آکسفرد، ولایت، انگلستان؛ ← آکسفردشر.

آکسفرد، اولین **ارل آو:** ← هارلی، رابرت.

آکسفرد، هفدهمین **ارل آو:** ← ویر، ادوارد د.

آکسفرد[9]، **دانشگاه** (āksfərd)، یکی از دو دانشگاه قدیمی انگلستان (دیگری کیمبریج)، در شهر آکسفرد. دارای ۲۹ کالج است. آغازش از قرن۱۲م میباشد. در دوره‌ی قرون وسطی از مراکز علم و ادب بود، و کالجهای آن تقریباً خودمختاری کامل داشتند (هنوز هم دارند). دانشگاه آکسفرد از معروفترین دانشگاههای جهان در ادبیات یونان و روم قدیم و در الاهیات مسیحی و علوم سیاسی است. "اتحادیه‌ی آکسفرد" معروفترین باشگاههای مناظره و مباحثه در جهان میباشد. ← کتابخانه‌ی بودلیان جزء دانشگاه است. سسیل ج. رودز سرمایه‌ی هنگفتی برای اعطای کومک خرج تحصیلی به دانشگاه تخصیص داد.

آکسفرد، شروط[10]، در تاریخ انگلستان، موادی برای اعمال اصلاحاتی در حکومت انگلستان، که در ۱۲۵۸ در آکسفرد بتصویب پارلمنت دیوانه رسید، و بارونها آنرا به هنری III تحمیل کردند. شروط آکسفرد بسرهبری س. دِ مانتفرت تنظیم گردید، و در آن یک شورای رایزنی و محدودیتهائی در امر گرفتن مالیات پیش‌بینی شده بود. هنری III از اجرای شروط خودداری کرد (۱۲۶۱)، و این امر منجر به جنگ بارونها گردید.

آکسفرد، نهضت[11]، نهضتی دینی که در قرن ۱۹م در آکسفرد (انگلستان) بدست گروهی از روحانیان (از جمله ج. م. نیومن و ج. کیبل) آغاز شد، و هدفش تجدید حیات کلیسای رسمی بود. در آغاز به نهضت تراکت‌نویسان[12] (trākt–) یا رساله‌نویسان معروف بود. نیومن، کیبل، و ا. ب. پیوزی، در ضمن رسالاتی، مذهب انگلیکان را "راه وسط" بین کیش کاتولیک و مسیحیت انجیلی معرفی کردند. رساله‌ی ۹۰م نیومن برای "آرامش" کلیسا "خطرناک" تشخیص داده شد، و انتشار رسالات تعطیل گردید (۱۸۴۱). در ۱۸۴۲ گروهی از رهبران این نهضت (از جمله نیومن) به کلیسای رومی پیوستند. نهضت آکسفرد در اسکاتلند، ویلز، و ماوراء بحار اشاعه یافت. پیروان آنرا آنگلوکاتولیک (anglo.kātolik)

(۱)Aksakov (۲)accent (۳)Aix-en-Provence (۴)Aquae Sextiae (۵)oxydation (۶)reduction (۷)expressionism (۸)Exeter (۹)Oxford (۱۰)Provisions of Oxford (۱۱)Oxford movement (۱۲)Tractarian movement

و نیز (بعلت اجرای مناسک خاص) مناسکیان[1] مینامند. نهضت آکسفرد در تحول کلیسای انگلستان مؤثر بوده است.
آکسفرد اند اسکویث، اولین **ارل آو:** ← اسکویت، هربرت هنری.
آکسفردشر[2] (āksfərdšər) یا **آکسفرد،** ولایت (۱۹۳۷ کمـ؛ جه ۲۷۵٬۷۶۵)، چ قسمت مرکزی انگلستان، کرسی آن آکسفرد (محل دانشگاه آکسفرد و دارای صنعت اتومبیلسازی). بیشترش هموار است؛ رود تمز (نام محلی آن آیسیس) آنرا زهکشی میکند. شغل عمده زراعت است. کاخ بلنم (blenem) در شهر وودستاک از این ولایت واقعست.
آکسل[3] (āksel): ← آبالون.
اکس-لاشاپل، آلمان: ← آخن.
اکس-لاشاپل[4]**، پیمان** (eks-lā-šāpel) یا **صلح اکس-لاشاپل،** در تاریخ اروپا. **۱-** قرارداد دوم مهی ۱۶۶۸، که به جنگ انتقال بین فرانسه و اسپانیا پایان داد، و اتحاد سهگانه (انگلستان، سوئد، و هلند) آنرا تضمین نمود (۷ مهی ۱۶۶۹). فرانسه بیشتر متصرفات خود را در فلاندر نگاه داشت، ولی فرانش-کنته را به اسپانیا بازگردانید. **۲-** پیمان ۱۸ اکتبر ۱۷۴۸ که ← جنگ جانشینی اتریش را پایان داد. تقسیم سرزمینهای اروپا را بوضع پیش از جنگ برگردانید، جز اینکه اتریش را وادار نمود که پارما، پیاچنتسا، و گواستالا را به اسپانیا واگذارد. این پیمان پراگماتیک سانکسیون را نیز تأیید کرد.
اکس-ل-بن[5] (eks-le-baN)، شهر (جه ۱۲٬۷۹۹)، ولایت ساووا، ش فرانسه، بر دریاچهی بورژه. چشمههای معدنی دارد.
اکسنده[6] (oksande) [اسم فاعل از مصدر اکسیدن]، چیزی که باعث اکسیدن شود. ← اکسایش و احیا.
اکس-وای-زی، قضیهی[7] (eks-wāy-zi)، شهرت پیشامدی (۱۷۹۷–۹۸) در روابط سیاسی فرانسه و کشمت. جان ادمز، رئیس جمهور کشمت، یک هیئت سه نفری مرکب از جان مارشال، البریج گری، و چ. ک. پینکنی را برای حل مشکلاتی که بین دو دولت پیش آمده بود به فرانسه فرستاد. دولت فرانسه هیئت اعزامی را نپذیرفت، ولی سه نفر از عمال آن دولت غیر مستقیم بهیئت مذکور اطلاع دادند که اگر ۵۰٬۰۰۰ لیره به تالیران و وامی به فرانسه داده شود نمایندگان امریکا پذیرفته خواهند شد. ادمز قضیه را به کنگره گزارش داد، ولی برای اینکه نام سه عامل دولت فرانسه را نیاورد آنانرا "اکس" و "وای" و "زی" (اسامی سه حرف آخر الفبای انگلیسی) نامید. مطالبهی رشوه خشم ملت امریکا را برانگیخت، و هیئت اعزامی مذاکرات را پایان داد. بعداً در سال ۱۸۰۰ اختلافات خاتمه یافت.
اکسوم[8] (aksum)، شهر (جه ح ۱۰٬۰۰۰)، ل حبشه. از مراکز مسیحیان قبطی است. **مملکت اکسوم،** که بر طبق روایات حبشی بدست پسر سلیمان پیغمبر و ملکهی سبا تشکیل یافت، در قرن اول میلادی در اکسوم تأسیس شد، و تا قرن ۶م بر قسمتی از حبشهی کنونی و سودان فرمانروائی داشت، و از مراکز عمدهی تجارت بین هند و عربستان و یونان و روم بود. دولت اکسوم چند قرن با یمن در جنگ بود، و سرانجام، بعلت بدرفتاری ذونواس به مسیحیان و بتحریک رومیها، پادشاه اکسوم لشکری به یمن فرستاد، و بکومک سمیفع آنجا را فتح کرد (۵۲۵ بم).
اکسی استیلن، بوری (یا مشعل): ← جوش اکسیژن، دستگاه.
اکسید[9] (oksid؛ فنس)، جسم حاصل از ترکیب اکسیژن با عنصری دیگر. اکسیژن مستقیماً با بسیاری از عناصر دیگر ترکیب میشود؛ عدهای از این ترکیبات دوتائی (یعنی مرکب از دو عنصر) در طبیعت فراوان است، و اکسیدهای بعضی از فلزات کانههای مهمی میباشند. اکسیدها را، بر حسب عدهی اتمهای اکسیژن در هر مولکول آنها، به مونوکسید (یا اکسید)، بیوکسید (bioksid)، تریوکسید (trioksid)، و غیره تقسیم میکنند، که بترتیب ۱، ۲، ۳، و غیره اتم اکسیژن در هر مولکول دارند. اکسیدی از یک جسم را که بیش از اکسید عادی آن اکسیژن دارد پروکسید (peroksid) خوانند. همچنین، اکسیدها را به اکسید اسیدی، اکسید بازی، و انیدرید تقسیم میکنند. بعضی عناصر (مثلا گازهای بیاثر) تشکیل اکسید نمیدهند. شورگنها و فلزات بیاثر مستقیماً با اکسیژن ترکیب نمیشوند، و اکسیدهای آنها را بوسائل غیر مستقیم بدست میآورند.
اکسیداسیون، اکسایش: ← اکسایش و احیا.
اکسید آلومینیوم: ← آلومین.
اکسید باریوم: ← باریت.
اکسیدریل[10] (oksidril؛ فنس)، در اصطلاح شیمی، گروهی (یا رادیکالی. ← رادیکال) یک ظرفیتی، مرکب از یک اتم ئیدروژن و یک اتم اکسیژن، که جزئی از مولکول بعضی مواد مرکب (مانند الکلها، فنولها، و غیره) را تشکیل میدهد. علامت شیمیائی آن OH— است.
اکسید کربون[11] (okside karbon)، قس اکسید دو کربون (oksid dë)، گاز بیرنگ، بیبو، بیطعم، که از کربون و اکسیژن تشکیل یافته و فرمول شیمیائی آن CO است. گازی بسیار سمی است؛ استنشاق آن بمقدار زیاد مهلک است. از هوا سبکتر است؛ در آب تقریباً نامحلول میباشد. بعنوان سوخت (مثلا ← گاز آب)، و نیز بعنوان عامل احیاکننده (گیرندهی اکسیژن) در استخراج و تهیهی بعضی فلزات از کانهی آنها استعمال میشود. اکسید کربون از احتراق ناقص زغال تولید میشود. در گازهائی که از سوختن بنزین متصاعد میشود (مثلا در اتومبیل)، در گاز روشنائی، و در کورههائی که در آنها هوا برای احتراق کافی نیست وجود دارد.
اکسیدن[12] (oksidan) [مصدر ساخته شده از ریشهی یونانی اکسو (که اصل کلمات اکسید و اکسیژن و غیره است)+ی (ملایمت و خوشاهنگی)+دن (پسوند مصدری)]، در اصطلاح شیمی. **۱-** ترکیب کردن با اکسیژن، افزودن اکسیژن. **۲-** گرفتن ئیدروژن از یک جسم مرکب (بمناسبت مشابهت با عمل اکسیژن). **۳-** گرفتن الکترونهائی از یک اتم یا از یک یون. نیز ← اکسایش.
اکسیر (eksir)، بزعم اهل کیمیا، جوهری اسرارآمیز که بوسیلهی آن میتوان فلزات را به طلا و نقره تبدیل کرد. انتشار آن در فلزات مانند انتشار زهر در بدن است، و بهمین قیاس، مقدار قلیلی از آن میتواند هزاران هزار برابر وزن خود از فلز را تبدیل به طلا کند. لفظ اکسیر از طریق آثار عربی (مخصوصاً آثار ابن سینا) وارد اروپای دورهی سکولاستیک گردید. بعدها چنین پنداشتند که اکسیر، همچنانکه در فلزات اثر میکند، سبب درازی عمر نیز میگردد. لفظ فرانسوی الکسیر (eleksir) و الفاظ مشابه آن که هماکنون بسیاری شربتهای مقوی را بدان میخوانند ناشی از همین است.
اکسیر العارفین (eksiro 'l.ʿārefin)، رسالهای فلسفی و عرفانیگونه، بعربی، از ملا صدرا، مشتمل بر چهار مبحث و چهار باب (فی کمیة العلوم و قسمتها؛ فی محل المعرفة و الحکمة؛ فی معرفة البدایات؛ فی معرفة النهایات). با چند رساله از مؤلف در ۱۳۰۲ هق در تهران بطبع رسیده.
اکسیژن[13] (oksijen؛ از فنس)، عنصر گازی بیرنگ، بیبو، و بیطعم؛ وزن اتمی آن ۱۶ و علامت شیمیائی آن O (نیز ← عنصر، جدول). از هوا سنگینتر است. در آب بمقدار بسیار کم حل میشود. هادی ضعیفی است. سبب احتراق میشود، ولی نمیسوزد. از لحاظ شیمیائی فعال و مهم است. در اکسایش (← اکسایش و احیا)، احتراق، تنفس، زنگ زدن و خورده شدن فلزات دخیل است. فراوانترین عناصر میباشد. ترکیبات متعددی تشکیل میدهد، و در تمام مواد زنده (یکی از مواد سازای پروتوپلاسم است) و نیز در جو وجود دارد. اوزون یکی از اشکال دگروار آنست. **اکسیژن سنگین** نام دو عنصر همجای اکسیژن است، که اوزان اتمی آنها ۱۷ و ۱۸ میباشد.
اکسیژن، دستگاه جوش: ← جوش اکسیژن، دستگاه.
اکفاء (ekfāʾ) [عربی، = به بیراه رفتن، روی از مقصود برگردانیدن]، در علم قافیه، دوگونگی روی چنانکه یکی با دیگری قریب المخرج باشد؛ مانند برگ و ترک، یا تب و چپ (از عیوب قافیه).
اکفانی: ← ابن الاکفانی.
اکلیل (eklil)، هفدهمین منزل از منازل قمر، مشتمل بر سه ستاره (β و δ و π) از برج عقرب.
اکلیل الجبل (eklilo 'l.jabal)، (*Rosmarinus officinalis*)، گیاه دائمی از تیرهی نعنائیان، مخصوص نواحی مدیترانه، که بسبب برگهای ریز و پیوستهسبز و معطرش، آنرا بجای شمشاد در حاشیهی باغها میکارند.
اکلیل الملک (eklilo 'l.malak)، گیاهی از تیرهی پروانهواران و از نوع ملیلوتوس (*Melilotus*)، با برگهای سهبرگچهای و خوشههای گل زرد. برای علوفه و پوشش زمین کاشته میشود. آنرا شبدر زرد، یونجهی زرد، و حندقوقی (handaquqi) نیز مینامند. نام فارسی آنرا بسک (basak) ضبط کردهاند.
اکلیل جنوبی[14] (eklile)، صورت فلکی نیمکرهی

(۱)ritualists (۲)Oxfordshire (۳)Axel (۴)Aix-la-Chapelle (۵)Aix-les-Bains (۶)oxidizer (۷)XYZ Affair
(۸)Aksum (۹)oxide (۱۰)hydroxyl (۱۱)carbon monoxide (۱۲)oxydize (۱۳)oxygen (۱۴)Corona Australis

جنوبی. که از طرف جنوب مجاور برج قوس است.

اکلیل شمالی[1] (eklile)، صورت فلکی نیمکره‌ی شمالی، بین جائی علی رکبتیه و حیه و عوا.

آکم، ویلیام آو: ← ویلیام آکمی

اکمال الدین و اتمام النعمه (ekmālo 'd.din va etmāmo 'n.ne'ma)، کتابی مذهبی، بعربی، از شیخ صدوق (فت ۳۸۱ هق)، مشتمل بر اخباری در غیبت انبیاء و غیبت امام ۱۲م. این کتاب را کمال الدین و تمام النعمه نیز نامیده‌اند. چاپ تهران، ۱۳۰۱ هق. سید احمد ابن محمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳م هق) اکمال الدین را بفارسی ترجمه کرده.

آکمئیستها[2] (ākmeisthā)، پیروان مکتبی که شاعران روسی در ۱۹۱۲ در برابر سمبولیستها بوجود آوردند. سعی پیروان این مکتب بر این بود که شعر جنبه‌ی واقعی و محسوس داشته و بیان آن روشن باشد. آخماتووا از آکمئیستهای معروف بود.

اکنجی ابن قچقار (ekenjic 'bne qocqār) [اکنجی، النجی، التجی؟ (eltji)]، فت ۴۹۰ یا ۴۹۱ هق، غلام سلطان برکیارق، که سلطان او را ولایت خوارزم داد و به خوارزمشاه ملقب نمود. اکنجی در مرو بدست لشکریان خود کشته شد. قچقار بترکی بمعنی قوچ است.

اکنلو (akanlu)، ده (جه ۱°۰۹۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهربان، بخش کبوتر آهنگ، شهرستان همدان، استان پنجم، ۷۷ کیلومتری لغ کبوتر آهنگ.

اکنوموس، سیسیل: ← لیکاتا.

اکو، در اساطیر یونان: ← اخو.

آکو[3]، **میشل** (mišel āko)، نة ۱۶۸۰–۱۷۰۲، پوینده‌ی فرانسوی در ناحیه‌ی میسی‌سیپی علیا؛ دستیار لا سال.

اکوادور[4] (ekuādor) [لفظ اسپانیائی، بمعنی (خط) استوا، بمناسبت عبور خط استوا ازین کشور]، جمهوری (۲۸۰°۹۵۰ کمه؛ جه ۳°۰۷۶°۹۳۳)، غ امریکای جنوبی، کنار قکبه؛ پایتختش کیتو. از ل به کولومبیا و از ش و ج به پرو محدود است. دو رشته از کوههای آند از آن میگذرند. چندین آتشفشان زنده (از جمله کوتوپاکسی) دارد، و زلزله‌های کثیرالوقوع خسارات بسیار وارد میکند. قسمت اعظم سکنه‌ی آن در اراضی مرتفع و دره‌های حاصلخیز بین مرتفعات زندگی میکنند، و از هندیشمردگان یا نژاد مختلط آنانند. قسمت واقع در ش کوههای آند را دشتهای وحشی و جنگلهای بارانی فراگرفته، و بیشترش ناپوییده است، و سکنه‌ی قلیل آن منحصر به هندیشمردگان وحشی و متفرق میباشند. در غ آند سواحل مرطوب و گرم قکبه قرار دارد. از بندر گواياکيل کاکائو، نفت، طلا، جوز تاگوا، و کلاه پاناما صادر میشود.

ناحیه‌ی اکوادور در ۱۵۳۴ بتصرف اسپانیا درآمد، و مدتی جزء قلمرو نایب‌السلطنه‌ی پرو و سپس جزء غرناطه‌ی جدید گردید. شورشهای نخستین برای استقلال از اسپانیا بی‌نتیجه ماند، ولی سرانجام، با پیروزی آ. خ. دِ سوکره در نبرد پیچینچا (۱۸۲۲)، استقلال یافت، و جزء جمهوری کولومبیای بزرگ س. بولیوار گردید. پس از انحلال این جمهوری، اکوادور جمهوری مستقلی شد (۱۸۳۰). در ۱۸۳۲ جزایر گالاپاگوس را بدست آورد. اکوادور از کشمکشهای مکرر مرزی با همسایگانش سودی نبرد. در ۱۹۴۸، منشور کیتو توصیه کرد که یک اتحاد گمرکی و سیاسی و نیز همکاری فرهنگی بین کشورهای کولومبیا، ونزوئلا، اکوادور، و پاناما برقرار شود. اکوادور در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد پیوست. در ۱۹۴۸ برنامه‌ای برای اصلاحات اقتصادی و اجتماعی آغاز گردید.

آکواریوم[5] (ākuāriom؛ فنس)، ظرف، استخر مصنوعی، یا موزه‌ای برای نگاهداری حیوانات و گیاهان آبی. ظرف نگاهداری ماهی باید از موادی غیر از مس و برنج و روی و آهن سفید ساخته شود. ظروفی را که با تخته‌ی نو یا سیمان نو ساخته شده‌اند باید در طی چند هفته چندین بار پر و خالی کرد، و سپس ماهی را در آنها انداخت. اگر آکواریوم درست تعبیه شده باشد، آب آن تا آلوده نشده احتیاج به تجدید ندارد، و فقط باید مقدار آبی را که تبخیر میشود بر آن افزود. وجود گیاهان سبز در آکواریوم مفید است، زیرا این گیاهان در اثر نور خورشید اکسیژن رها میکنند.

اکوان (akvān)، در روایات ملی، دیوی که رستم را به دریا انداخت، و خود عاقبت به دست او کشته شد.

آکوای سکستیای: ← اکس-آن-پرووانس.

آکورد[6] یا **آکرد** (هر دو ākord؛ از فنس) یا **آکور** (ākor؛ فنس)، در صوتشناخت، استماع توأم چند نُت. اگر تأثیر آن خوشایند باشد آنرا مطبوع و اگر ناخوشایند باشد آنرا نامطبوع خوانند. آکورد ساده آنست که از دو نت تشکیل شود؛ آکورد مرکب از بیش از دو نت تشکیل میگردد. بتجربه معلوم شده است که هر قدر فواصل (← فاصله) نتهائی که آکوردی را تشکیل میدهند اعداد ساده‌تری باشند آکورد مطبوعتر است.

آکوردئون[7] (ākordeon)، آلت موسیقی کوچک قابل حمل که از انبانهائی بشکل مستطیل تشکیل شده است، و بوسیله‌ی دست باز و بسته میشود، و دارای دگمه‌ها و شستیهائی است که معرف نُتها است. از اولین سازندگان آن دامیان است (در ۱۸۲۹ در وین)، ولی اصول آن را چینیها از مدتها پیش میدانستند.

آکوریری[8] (ākūreyri)، بندر (جه ۷°۰۱۷)، ل ایسلند؛ دومین شهر عمده‌ی ایسلند.

آکوزاتیو[9] (ākuzātiv)، حالت مفعول صریح در صرف اسامی. ← حالات اسم.

اکوس (ekos)، نام فرانسوی اسکاتلند.

اکوس جدید، کانادا: ← نووا سکوتیا.

اکول د بوزار: ← بوزار، مدرسه‌ی.

اکولوژی: ← بومشناسی.

آکومولاتور: ← انباره.

آکونکاگوا[10] (ākonkāguā)، قله‌ای بارتفاع ۶°۹۶۰ متر، غ آرژانتین، در کوههای آند. یک چند آنرا مرتفعترین قلل نیمکره‌ی غربی میدانستند. ← اوخوس د سالادو.

آکونیا[11]، **کریستوبال د** (kristobāl de āku-niā)، ۱۵۹۷–۱۶۷۶؟، مبلغ یسوعی و پوینده‌ی اسپانیائی. در مسافرت (۱۶۳۸) پ. تیشیرا به آمازون همراه وی بود. توصیفی که از رودخانه نوشت (۱۶۳۹) از قدیمترین آثاریست که درین باب نوشته شده.

اکویتس[12] (ekuites) [لتم، = اسبسوار]، در تاریخ روم، سواره‌نظام اولیه‌ی ارتش روم که گویند رومولوس آنها را از سه قبیله‌ی قدیمی رومی انتخاب کرد و بعداً (۳°۶۰۰ تن) بر اساس ثروتشان انتخاب میشدند. بموجب قانون ۱۲۳قم س. گراکوس، وظایف قضائی سنا به طبقه‌ی اکویتس منتقل گردید، و اگرچه سولا این وظایف را از آنان گرفت، در کشور روم نفوذ بسیار داشتند. در قرن اول قم در واقع طبقه‌ی سرمایه‌دار را تشکیل میدادند، و متناوباً با احزاب طرفدار مردم و طرفدار سنا متحد شدند. طبقه‌ی اکویتس در دوره‌ی امپراطوری اعتبار و آبروی خود را از دست داد، و در زمان قسطنطین از بین رفت.

آکویلا یا آکویلا دلیی آبروتتسی[13] (ākuilā delyi ābruttsi)، شهر (جه ۴۴°۰۳۱)، کرسی ناحیه‌ی آبروتتسی اِ مولیزه، ج ایتالیای مرکزی. ابنیه‌ی قرون وسطائی دارد.

آکویلا پونتیکوس[14] (ākuilā pontikus)، مترجم یهودی قرن دوم بم که عهق را از عبری به یونانی ترجمه کرد. از ترجمه‌ی او، که مورد استفاده‌ی فراوان یهودیان بود، نسخه‌ی کاملی در دست نیست.

آکویلیا[15] (ākuileyā)، شهر (جه ۱°۸۷۷)، فریولی-ونتسیا جولیا، ل ش ایتالیا، نزدیک دریای آدریاتیک. در ۱۸۱ قم بنا شد، و از استحکامات مهم رومی بود. کلیسائی به سبک رومانسک دارد.

آکویناس، توماس: ← توماس آکویناس، قدیس.

اکهارت[16]، **مایستر** (māyster ekhārt)، ح ۱۲۶۰ – ح ۱۳۲۸، متأله عارف‌مشرب آلمانی از فرقه‌ی دومینیکیان؛ بانی نهضت عرفانی آلمانی در قرن ۱۴م. متهم به ارتباط با بگاردها شد، و پاپ یوهانس XXII هفده فقره از تعالیم او را بدعت شناخت و محکوم کرد (۱۳۲۹).

اکهاوت[17]، **خربراند وان دن** (xerbrānd vān den ekhāt)، ۱۶۲۱–۱۶۷۴، نقاش و حکاک هلندی. شاگرد رامبران بود، و سخت از او پیروی میکرد. گاهی کارهای او و استادش را بجای یکدیگر میگیرند. برخی از بهترین تصویرهای او از این قرارند، آوردن حنا شموئیل را به پیشگاه کاهن اعظم (موزه‌ی لوور)؛ آرمیدن صیاد و زنی که بزنا رفته (موزه‌ی رایکس، آمستردام)؛ چهار تن سران صنف شرابساز (گالری ملی، لندن).

آکیتن[18] (ākiten)، دوکنشین پیشین، ج غ فرانسه،

---

(۱)Corona Borealis (۲)Acmeists (۳)Aco; Accault (۴)Ecuador (۵)aquarium (۶)chord (۷)accordion (۸)Akureyri (۹)accusative (۱۰)Aconcagua (۱۱)Acuña (۱۲)equites (۱۳)Aquila degli Abruzzi (۱۴)Aquila Ponticus (۱۵)Aquileia (۱۶)Eckhart (۱۷)E(e)ckhout (۱۸)Aquitaine

بین رودهای گارون و لوار، پایتخت تاریخی آن بوردو. مرزهای آن غالباً در تغییر بود. نخست یکی از ولایات روم بود؛ در قرن ۵م بدست ویزیگوتها و سپس در ۵۰۷ بدست فرانکها افتاد. در ۷۸۱–۸۳۸ کشوری سلطنتی بود، و لوئی پسر شارلمانی و پین نوه‌ی شارلمانی در آن سلطنت کردند. در اواخر قرن نهم دوکنشین و تابع تاج و تخت فرانسه شد. این دوکنشین رفته رفته نیرومند شد و بیشتر جغ فرانسه و ج قسمت مرکزی فرانسه را در بر گرفت. پس از ازدواج (۱۱۳۷) الئونور د/آکیتن با لوئی VII موقتاً بدست فرانسه افتاد؛ ازدواج (۱۱۵۲) الئونور با هنری II باعث آغاز کشمکش فرانسه و انگلستان بر سر این دوکنشین گردید. سرانجام، در پایان (۱۴۵۳) جنگ صدساله بتصرف فرانسه درآمد. نیز گویین، گاسکونی.

اکیر[1]، **پیه** (yepe okyer)، ۱۸۶۶–۱۹۳۵، شاعر دانمارکی. از آثارش ترانه‌های رای (۱۹۰۶)، و سرگردانیهای هیمدال (۱۹۲۴) است. چندین رمان هم نوشته.

آکیهیتو[2] (ākihito)، ۱۹۳۳–، شاهزاده‌ی ژاپنی، پسر امپراطور هیروهیتو. در نوامبر ۱۹۵۲ رسماً وارث تاج و تخت ژاپن اعلام شد. اولکس از خاندان سلطنتی ژاپن است که با فردی از مردم عادی ازدواج کرد (۱۹۵۹). پسرش، ناروهیتو (۱۹۶۰–)، وارث او خواهد بود. در ۱۳۳۹ هش (۱۹۶۰) باتفاق همسرش از ایران دیدار کرد.

آگاتارخوس[3] (āgātārxos)، نقاش یونانی قرن ۵م ق‌م که اکتشافاتی در علم مناظر باو منسوبست.

آگاده، شهر باستانی بین النهرین: ← اکد.

اگادی، جزایر[4] (egādi)، مجمع‌الجزایر، ایتالیا، غ سیسیل. پیروزی دریائی (۲۴۱ ق‌م) رومیها در آنجا اولین جنگ کارتاژی را پایان داد.

اگادیر[5] (agādir)، شهر (جه ۳۰'۱۰۰)، جغ مراکش، کنار قطا. در اوایل قرن ۱۶م بتوسط پرتغالیها بنا شد؛ بعدها از بنادر مهم مراکش گردید. در جه II قوای متفقین در نوامبر ۱۹۴۲ در اگادیر پیاده شدند.

اگار آگار[6] (āgār-āgār، فنس) یا **ژلوز** (jeloz؛ فنس)، ماده‌ی ژلاتینی که از جلبکهای سبز دریائی تهیه میشود، و بعنوان ملین، چسب، و آهار بمصرف میرسد. در تهیه‌ی کشت باکتریها از آن استفاده میکنند.

آگاسیاس[7] (āgāsiās)، نام دو پیکرتراش یونانی. یکی فرزند دوسیتئوس (dositeos) و متولد در شهر افسوس بود، و مجسمه‌ی جنگجوی بورگز را صد سال ق‌م پرداخت، که اینک در موزه‌ی لوور است. دیگری فرزند منوفیلوس (menofilos) بود، و از کارهای او مجسمه‌ای در موزه‌ی ملی آتن بجا مانده است.

اگالیته، فیلیپ: ← اورلئان، لوئی فیلیپ ژوزف د/.

آگاممنون[8] (āgāmemnon)، در افسانه‌های یونانی، رهبر سپاهیان یونان در ← جنگ تروا؛ برادر منلائوس. نزاعش با اخیلس موضوع اصلی ایلیاد است. الکترا، اورستس، و ایفیگنیا فرزندان او و کلوتایمنسترا هستند. بدست آیگیستوس که عاشق زنش بود کشته شد. اورستس انتقام او را گرفت.

آگانیا[9] (āgāniā)، شهر، گوام، نزدیک پایگاه دریائی آپرا هاربر. پیش از اینکه بدست ژاپنیها منهدم شود (۱۹۴۵) بزرگترین شهر گوام بود (در ۱۹۴۰ جمعیتش ۱۰'۰۰۴ و در ۱۹۵۰ ۱'۳۳۰ بود).

آگانیپه[10] (āgānippe)، در افسانه‌های یونانی، یکی از پریان، که چشمه‌اش در هلیکون بکسانی که از آن بیاشامند الهام شعری میبخشد. موزها را اغلب آگانیپیدس [= دختران آگانیپه] خوانند.

آگاو[11] (āgāv؛ فنس)، گیاهی از نوع آگاوه (*Agave*) از تیره‌ی نرگسیان، دارای برگهای ضخیم نیزه‌ای. در امریکای مرکزی از الیاف بافتنی آن (مثلا ← کنان سیسال) استفاده میشود، و نیز در تهیه‌ی صابون (مثلا ← صابونی) و غذا و نوشابه بکار میرود. بعضی اجناس آن برای زینت در گرمخانه و گلخانه نیز کاشته میشود.

اگبرت[12] (egbərt)، فت ۸۳۹، شاه (۸۰۲–۸۳۹) وسکس، پسر فرمانروای کنت بود. سرانجام، علاوه بر کنت، بر انگلیای شرقی، مرشا، و نورثامبریا دست یافت، و برای اولین‌بار انگلستان را تحت فرمان یک پادشاه درآورد.

آگدن[13] (āgdən)، شهر (جه ۵۷'۱۱۲)، ل ایالت یوتا، کشمت.

اگر[14] (eger)، چک **شب**[15] (šeb)، شهر (جه ۱۴'۵۳۳؛ در ۱۹۳۹ جه ۳۵'۵۰۷)، لغ بوهم، چکوسلواکی؛ از مراکز بازرگانی. عمارت شهرداری و قلعه‌ی آن صحنه‌ی قتل والنشتاین و افسرانش بوده (۱۶۳۴). سکنه‌ی آلمانی‌زبانش بعد از جه II اخراج شدند.

اگر[16]، آلمانی **ارلاو** (erlā)، شهر (جه ۳۲'۰۸۵)، لش مجارستان، بر رود اگر. قدیس ستفن آنرا اسقف‌نشین کرد (اینک مقر اسقف اعظم است)؛ بعلت کلیساهای فراوانش "رُم مجارستان" خوانده میشود. قلعه‌ی آن در برابر محاصره‌ی (۱۵۵۲) ترکهای عثمانی مقاومت نمود، ولی در ۱۵۹۶ بعلت خیانتی سقوط کرد.

آگرا، شهر، هند: ← آگره.

آگرافای عیسی[17] (āgrāfāye) [یو، = نانوشته‌ها]، سخنانی منسوب به عیسی که در انجیل‌ها نیست. ازین سخنان بعضی در عهد (مثلا اعمال رسولان ۳۵.۲۰) نقل شده و برخی در آثار اوایل مسیحیت آمده. احتمالا بسیاری از آنها جزو عهدین غیر قانونی است.

آگرام[18] (āgrām)، شهر، یوگوسلاوی: ← زاگرب.

آگروستیس (āgrostis؛ لتی)، نوعی از گیاهان تیره‌ی گندمیان، با برگهای باریک و ساقه‌های خزنده. برای سبز کردن زمینهای چمنی در باغها میکارند.

آگره (āgra) یا **آگرا** (āgrā)، سابقاً **اکبرآباد**، شهر (جه ۷۵'۶۶۵)، غ اوتار پرادش، هند، بر رود جمنا. مدتها پایتخت تیموریان هند بود؛ آثار معروفی ازین دوره دارد. محل تلاقی خطوط راه آهن و دارای کارخانه‌های پنبه‌ریسی و فرش‌بافی است، و دانشگاه نیز دارد. مجللترین ابنیه‌ی آن تاج محل است. دیگر از بناهای جالب آن قلعه‌ی سرخ، ← آرامگاه اعتمادالدوله‌ی تهرانی، مسجد جمعه، مسجد مروارید، و مؤسسه‌ی دایالباغ، متعلق بفرقه‌ی راذها سوامی میباشد.

آگره و اوده، هند: ← اوتار پرادش.

اگریا[19] (egeriā)، در دین روم، الاهه‌ی چشمه‌ها و زایمان. چشمه‌ی مقدسی داشت که وستالها برای مناسک خود از آنجا آب میبردند. کنار همین چشمه بود که شبها شاه‌نوما او را ملاقات و با وی مشورت میکرد. بهمین جهت نام وی بهر زن بافرهنگی که نویسندگان و هنرمندان را اندرز دهد اطلاق میشود.

آگریپا، هرودس (herodes āgrippā)، در تاریخ فلسطین: ← هرودس.

آگریپا[20]، **مارکوس ویپسانیوس** (mārkus vip-sānius āgrippā)، ح ۶۳ ق‌م–ح ۱۲ ق‌م؛ سردار رومی. علیه سکستوس پومپیوس و (در آکتیون) علیه آنتونیوس جنگید.

آگریپینای I[21] (āgrippināye)، فت ۳۳ ب‌م، بانوی رومی، دختر آگریپا، زن گرمانیکوس، مادر کالیگولا. به جهت پرهیزکاری و دلاوریهایش مشهور و مورد محبت مردم بود.

آگریپینای II[21]، فت ۵۹ ب‌م، دختر آگریپینای I. از شوهر اولش نرون را زاد. شوهر دوم خود، کلاودیوس I، را برانگیخت تا نرون را بفرزندی اختیار کند. گویند کلاودیوس را برای پیشرفت کار نرون مسموم کرد. نرون او را کشت.

آگریجنتو[22] (āgrijento)، شهر (جه ۳۷'۵۰۶)، ج سیسیل، ایتالیا؛ بر ارتفاع ۳'۲۰۰ متر از دریا. تا ۱۹۲۷ جیرجنتی (jirjenti) نام داشت. در حدود ۵۸۰ ق‌م مهاجرین یونانی آنرا بنام آکراگاس بنا نهادند؛ یکی از شهرهای باشکوه یونانی بود. بقایای معابدی (قرون ۶–۵ ق‌م) به سبک دوریک دارد. زادگاه فیلسوف یونانی، امپدوکلس، است.

آگریکولا[23] (āgrikolā)، ح ۳۷ ب‌م–۹۳ ب‌م، سردار رومی. در ۷۷ کنسول روم و سال بعد والی بریتانیا شد. حاکمی مقتدر بود. ناوگان وی برای نخستین‌بار کرانه‌های شمالی اسکاتلند راپویید و ثابت کرد که بریتانیا جزیره است. تاسیت، مورخ مشهور، دامادش بود و شرح حال او را نوشت.

آگریکولا[23]، **گئورگ** (georg āgrikolā)، ۱۴۹۰؟–۱۵۵۵، فیزیکدان و دانشمند آلمانی. در طبقه‌بندی علمی کانیها پیشقدم بود، و کتابی بنام دِ رِ متالیکا نوشت (چاپ ۱۵۵۶).

اگزیستانسیالیسم: ← وجود، مذهب.

آگساندر[24] (āgesānder)، حجار یونانی: ← لائوکوئون.

اگسی[25]، **لوئی** (lui agəsi)، ۱۸۰۷–۷۳، حیوان‌شناس و زمینشناس سویسی. تحقیقات و تعالیم او دانشگاه نوشاتل را از مراکز تحقیقات علمی ساخت. در ۱۸۴۶ به کشمکش رفت، و در ۱۸۶۱ به

(۱)Aakjaer (۲)Akihito (۳)Agatharchus (۴)Aegadian Isles (۵)Agadir (۶)agar-agar (۷)Agasias (۸)Agamemnon (۹)Agana (۱۰)Aganippe (۱۱)agave (۱۲)Egbert (۱۳)Ogden (۱۴)Eger (۱۵)Cheb (۱۶)Erlau (۱۷)Agrapha of Jesus (۱۸)Agram (۱۹)Egeria (۲۰)Agrippa (۲۱)Agrippina (۲۲)Agrigento (۲۳)Agricola (۲۴)Agesander (۲۵)Agassiz

تبعیت امریکا درآمد. در هاروارد تدریس میکرد.

آگسیلائوس[1] **II** (āgesilāose)، ح ۴۴۴–۳۶۰ ق‌م، پادشاه اسپارت. در ۳۹۶ ق‌م، برای حفظ شهرهای یونانی از حملات ایرانیان، به آسیا اعزام شد؛ تیسافرن را مغلوب کرد؛ با فرناباذ معاهده‌ای بست. بعلت بروز جنگ بین اسپارت و بعضی دیگر ممالک یونان، به اسپارت خوانده شد، ولی بعلت شکست مهلکی که جهازات نیرومند ایران بفرماندهی کونون و فرناباذ در کنیدوس ببحریه‌ی اسپارت وارد کرده بودند کاری از پیش نبرد. در جنگهای تب و اسپارت (۳۷۹–۳۶۲ ق‌م) در لئوکترا مغلوب اپامینونداس شد.

آگلایا[2] (āglāyā)، از الاهگان رحمت.

اگم[3] (egəm)، شهر (جه ۲۴°۵۱۵)، ساری، انگلستان، بر رود تمز. رانیمید نزدیک آنست.

اگمنت، از گوته؛ ← اگمونت.

اگمورت[4] (egmort)، شهر (جه ۳°۴۷۰)، ولایت گار، ج فرانسه. نزدیک مدیترانه. لوئی IX درینجا بندری ساخت که اکنون در زیر فرش مدفون است. برج و باروهای قرون وسطائی دارد.

اگمون[5]، **لامورال** (lāmorāl egmoN)، ملقب به **کنت د/اگمون** (kont degmoN*)، سیاستمدار فلاندری، فرماندار برابان و آرتوا. اگر چه کاتولیکی مؤمن و خدمتگزار وفادار فیلیپ II اسپانیا بود، بر له پروتستانها که مورد آزار و شکنجه بودند اقدام کرد. دوکه دِ آلوا او و کنت دو هورن را خودسرانه بازداشت کرد (۱۵۶۷)، و پس از یک محاکمه‌ی غیر قانونی سرآنها را برید، و این عمل باعث شورش علنی مردم هلند گردید. اگمون شخص عمده‌ی نمایشنامه‌ی غمانگیزی است از گوته، و پیش‌درآمد و آهنگهای ضمن آنرا بتهوون ساخته است.

اگمونت[6] (egmont)، تراژدیی در پنج پرده، از **گوته** (۱۷۸۸؛ ترجمه‌ی فارسی بعنوان اگمنت، تهران ۱۳۳۴). در این نمایشنامه‌ی غمانگیز، قواعد و آداب کهن و جاافتاده و تشکیلات عمومی و آزاد ملتی در برابر جبر و استبداد حسابگر ملت یکری قرار میگیرد؛ قهرمان نمایشنامه در نتیجه‌ی اعتماد بنفس مفرط خود، در برابر مقتضیات روز در مقابل دشمن حسابگر شکست میخورد؛ و تفاوت میان آرزو و واقعیت به بهترین وجهی تجلی میکند.

اگناتیوس (egnātius)، نام لاتینی؛ ← ایگناتیوس.

آگنس (āgnes)، نام لاتینی (*Agnes*) برای زن. صورتهای مطابق یا مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیولی	Inés	اینس (ines)
»	Inez	اینث، اینس
آلمانی	Agnes	آگنس (āgnes)
انگلیسی	Agnes	اگنس (agnəs)
ایتالیائی	Agnese	آنیزه (ānieze)
پرتغالی	Inês	اینش (inêš)
فرانسوی	Agnès	آنیس (ānyes)

آگنس[7]، **قدیسه** (qeddise āgnes)، قرن چهارم ب‌م، دوشیزه‌ی نجیبزاده‌ی رومی، که گویند چون بازدواج با خواستگار بت‌پرست خود تن درنداد، او را به فاحشه‌خانه سپردند، و سپس در ۱۲ یا ۱۳ سالگی گردنش را زدند. ذکرانش ۲۱ ژانویه است.

آگنور[8] (āgenor)، پادشاه فنیقیه، پدر **کادموس** و **اروپه**.

اگو(ego)، در روانشناسی؛ ← خویشتن.

آگو[9]، **کنتس د/** (kontes dāgu*)، شهرت **ماری دو فلاوینیی** (māri dë flāvinyi)، دارای نام مستعار **دانیل سترن** (dāniel stern)، ۱۸۰۵–۷۶، بانوی نویسنده‌ی فرانسوی که بیشتر آثارش ماجراهای عاشقانه‌ی زندگی خود، و نوشته‌های اجتماعی و سیاسی است. معشوقه‌ی لیست و مادر کوزیما واگنر بود.

آگوا[10] (āguā)، آتشفشان خاموش، بارتفاع ۳°۷۵۲ متر، ج گواتمالا.

آگواسکالینتس[11] (āguāskālientes)، ایالت ـ ۶° (۴۷۰ کمه؛ جه ۱۸۸°۱۰۴)، ل قسمت مرکزی مکزیک. کرسی آن آگواسکالینتس (جه ـ ۸۲° ۲۳۴) در ۱۵۷۵ بنا شده. ایالت از حیث محصولات کشاورزی و مواشی ثروتمند است، و منابع معدنی بکر دارد.

آگوتی (āguti؛ اسپانیولی)، پستاندار جونده از انواع داسیپروکتا (*Dasyprocta*) و میوپروکتا (*Myoprocta*) در امریکای مرکزی و جنوبی و جزایر آن. بطول حدود ۵۰ سم و برنگ سرخ مایل بسیاهی است و پاهای دراز و باریک دارد.

آگولاس[12]، **دماغه‌ی** (āgulās)، غ ایالت کاپ، افریقای جنوبی؛ جنوبی‌ترین نقطه‌ی قاره‌ی افریقا. بر خط فاصل بین قطا و قهذ واقعست.

آگهی کردن وسیله‌ای است برای فروش کالا و تشویق مردم بخرید و استعمال کالاهای مختلف. جراید، مجلات، رادیو، تلویزیون، و تابلوهائی که در معابر نصب میشود وسایلی میباشد که آگهی کننده برای ترویج کالای خود بکار میبرد. در کشورهای سرمایه‌داری آگهیهای متنوع بکار برده میشود، و هر سال میلیونها پول باین مصرف میرسد. در کشورهای سوسیالیستی آگهی برای فروش کالا موردی پیدا نمیکند، و چنین هزینه‌ی گزافی صرفه‌جوئی میشود. دادن آگهیهای بازرگانی بجراید و مجلات از طرف صاحبان صنایع یکی از وسایل مؤثری است که برای جلب مساعدت جراید در همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری بکار برده میشود.

اگیر ترکی (egire torki) یا **وچ** (voj)، ساقه‌ی گیاه معطری از تیره‌ی گندمیان از جنس کالاموس آروماتیکوس (*Calamus aromaticus*).

آگیره[13]، **لوپه د** (lope de āgire)، ح ۱۵۱۰–۱۵۶۱، شورشی اسپانیائی در مستعمرات امریکای جنوبی، که بشدت و قساوت معروفست. با هیئتی بریاست پ. دِ اورسوا به مارانیون و آمازون اعزام شد (۱۵۶۰)، و او رئیس هیئت را کشته دهکده‌های بومیان را ویران کرد، و بر ضد اسپانیا اعلام شورش نمود. سرانجام محاصره شد، و پیش از اینکه تسلیم و تیرباران شود، دخترش بامر وی مقتول گردید.

آگیس[14] **I** (āgise)، ف ۳۹۸؛ ق‌م، پادشاه اسپارت. در مانتی‌نیا پیروز شد (۴۱۸ ق‌م؛ ← آلکیبیادس). جانشین آگسیلائوس II.

آگینالدو[15]، **امیلیو** (emilio āginäldo)، ۱۸۶۹؟–، قائد فیلیپینی. شورش ۱۸۹۹–۱۹۰۱ را علیه اشغال فیلیپین بدست قوای کشمت رهبری میکرد تا دستگیر شد.

اگینهارد، مورخ فرانکی؛ ← آینهارد.

ال (al)، حرف تعریف عربی. در اول بعضی از کلمات عربی ال زاید است و معنی تعریف نمیدهد، و آن گاهی لازم است مانند العزی (al.ʿozzā)، اللات (al.lāt)، السموأل (as.samāʾal)، و غیره، که ظاهراً در حال وضع کلمه همراه آن بوده و هرگز از آن جدا نمیشود؛ و گاهی غیر لازم است، مانند آنکه بر اسامی خاص منقول از اصلی درآید برای توجه بمعنی اصلی، مثل الفضل، الحارث، النعمان، الرشید، و غیره.

اگر ال بر سر کلمه‌ای که با یکی از حروف شمسی (ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ل، ن) شروع شده باشد درآید، ل در تلفظ بحرف شمسی مزبور بدل میگردد، و آن حرف مشدد تلفظ میشود، مثل الشمس که تلفظ آن aš-šams است. بسیاری از کلمات و اسامی خاص که در عربی با ال شروع میشوند در فارسی غالباً بدون این حرف تعریف بکار میروند، مانند زمخشری (بجای الزمخشری) و بیرونی (بجای البیرونی). در کتاب حاضر، این نوع اعلام بصورتی که در نزد فارسی‌زبانان رایجتر تشخیص داده شده ضبط گردیده، و عند اللزوم صورت دیگر نیز ضبط و بصورت رایجتر ارجاع گردیده است (مانند ارجاع اصابه به الاصابه).

ال، (*Cornus australis*)، درختی جنگلی که در جنگلهای خزر فراوان است. نیز ← شمشاد رسمی.

آل، لفظ عربی به معنی خاندان و دودمان. عنوان سلسله‌های فرمانروایان و نیز خاندانهای بزرگ که با لفظ آل شروع میشود معمولا صورت دیگری (مثلا با لفظ بنی یا بنو بجای آل، یا مشتق از جزء دیگر اسم) نیز دارند؛ مانند آل زیار و زیاریان، آل عباس یا بنی عباس یا عباسیان، و غیره. برای عناوینی که به یکی از این صورتها نمییابید به صورتهای دیگر نیز رجوع کنید.

آل، موجودی افسانه‌ای، به شکل زنی لاغر، با دستها و پاهای استخوانی، چهره‌ای سرخرنگ، و بدنی پوشیده از موها و پرهای فراوان، و بینی گِلی. معتقد بودند که در شب ششم ولادت فرزند به سراغ مادر میآید، و جگر او را میبرد و میخورد، و سبب مرگ وی میشود، اما تا جگر زائو از آب نگذشته است او را میتوان معالجه کرد. برای جلوگیری از آمدن آل و خطرات او متوسل بتدابیر خرافی میشدند. با پیدایش داروهای شفابخش بیماریهای عفونی، اعتبار آل تقریباً از میان رفته است.

الثا[16] (eleā) یا **ولیا**[17] (veliā)، شهر قدیم لوکانیا، ج ایتالیا، که خرابه‌هایش در کامپانیای حالیه نزدیک ساحل موجود است. در ح ۵۳۰ ق‌م بتوسط فوکایائیان بنا شد. پارمنیدس و زنون الثائی اهل آنجا بودند، و نحله‌ی فلسفی الثائی بآنجا منسوب

---

(۱)Agesilaus (۲)Aglaia (۳)Egham (۴)Aigues-Mortes (۵)Egmont (۶)Egmont (۷)Agnes (۸)Agenor (۹)Agoult
(۱۰)Agua (۱۱)Aguascalientes (۱۲)Agulhas (۱۳)Aguirre (۱۴)Agis (۱۵)Aguinaldo (۱۶)Elea (۱۷)Velia

است.

الثائی، نحله‌ی[1] (nehleye eleā'i)، نحله‌ی فلسفی پیش از سقراط در الئا، ایتالیا. کسنوفانس، پارمنیدس (برمانیدس)، ملیسوس (melissos)، و زنون الثائی منتسب بآن بودند. بر طبق تعالیم این نحله، وجود حقیقت نهائی است، و ادراکات حسی و تغیر (حرکت) وهم و پندارند. در مآخذ اسلامی آنرا نحله‌ی ایلیائی گویند.

الائمة الاثنا عشر (al.'a'emmato 'l.'esnā aŝar) [الشذرات الذهبیه فی تراجم الائمة الاثنی عشر عند الامامیه]، کتابی تاریخی در شرح احوال ۱۲ امام شیعیان، بعربی، از شمس‌الدین محمد ابن طولون صالحی دمشقی (۸۸۰–۹۵۳ هق). مؤلف مطالب کتاب را از مآخذی نقل کرده است که بعضی از آنها امروز از میان رفته. دانشمندان اهل سنت در این موضوع کمتر تألیف کرده‌اند، و بخصوص کتاب مستقلی بندرت در آن تألیف نموده. چاپ بیروت، ۱۹۵۸.

آلاباما[2] (ālābāmā)، ۲۲مین ایالت (۱۳۳٬۶۶۷ کم؛ جم ۳٬۰۶۱٬۷۴۳)، چ‌ش کشمت؛ کرسی آن مانتگامری. مخرجی به خلیج مکزیک دارد، و بندر عمده‌اش موبیل است. منطقه‌ایست فلاحتی، و از محصولاتش پنبه، شکر، توتون، برنج، و میوه‌جات میباشد. راه آبی عمده‌اش رودخانه‌ی آلاباما است. بزرگترین شهرش بیرمنگام است که از مراکز صنایع آهن و فولاد میباشد. اسپانیولیها (مخصوصاً دِ سوتو) در ۱۵۴۰ از آن دیدن کردند و اولبار در ۱۷۰۲ بتوسط مهاجرنشینان فرانسوی مسکون شد. در ۱۷۶۳ بدست بریتانیا و در ۱۷۸۳ بدست کشمة افتاد و در ۱۸۱۹ از ایالات (برده‌دار) شناخته شد. در جنگ داخلی امریکا جزء ائتلافیه بود.

آلاباما[2]، رود قابل کشتیرانی، بطول ۸۲۰ کم، که در بالای شهر مانتگامری از ایالت آلاباما (کشمة) تشکیل یافته بطرف غ و جغ و ج جاری شده به رود موبیل میریزد.

الابنیه عن حقایق الادویه (al.'abnia an haqā-yeqe 'l.'advia)، کتابی در داروشناسی، بفارسی، از **ابومنصور موفق هروی**. نسخه‌ای از این کتاب بخط علی ابن احمد اسدی طوسی، شاعر و لغوی و ادیب قرن پنجم هق، در وین موجود است، که در ماه شوال ۴۴۷ هق استنساخ شده، و ظاهراً قدیمترین نسخه‌ی خطی فارسی است که تا کنون بدست آمده، و یکی از آثار منثور معدود قدیمی زبان فارسی میباشد. بقول فلوگل، مجموع مفرداتی که در آن عنوان شده ۵۴۷ کلمه است، که بحروف هجا مرتب گردیده، ولی فقط بمر حسب حروف اول، و حروف دوم و سوم در آنها رعایت نشده. این کتاب را زِلیگمان در ۱۸۵۹ در وین بطبع رسانیده، و ترجمه‌ی آلمانی آن (بوسیله‌ی عبد الخالق آخوندف) بدون تاریخ در هاله (آلمان) چاپ شده.

آل ابی طالب (āle abi tāleb)، عنوان کلی اعقاب و فرزندان ابوطالب ابن عبدالمطلب، عم پیغمبر اسلام. گذشته از امیرالمؤمنین علی، پسران دیگر ابوطالب عبارت بوده‌اند از عقیل ابن ابی طالب و جعفر ابن ابی طالب (← جعفر طیار)، که اعقاب و اخلاف اینها جمعاً عنوان آل ابی طالب دارند. ابوطالب پسر دیگری هم بنام طالب داشته که از دیگر فرزندانش بزرگتر بوده، و از او (که گویند مقارن جنگ بدر، که قریش او را به اکراه بدان جنگ آورده بودند، ناپدید شده است) اولادی باقی نمانده است.

آلاتائو[3] (ālātāu)، نام شش رشته جبال مرتفع آسیای مرکزی. ارتفاع چهار رشته از آنها متجاوز از ۴٬۸۷۵ متر است. عموماً نزدیک دریاچه‌ی ایسیک کول و جزء شبکه‌ی کوههای تین شان هستند.

الاحاطه فی اخبار غرناطه (al.'ehāta fi axbāre qarnāta)، یکی از معتبرترین و مهمترین مراجع اسلامی در باره‌ی تاریخ مملکت غرناطه و بزرگان و آداب و رسوم و تمدن این سرزمین، از لسان الدین ابن الخطیب (۷۱۳–۷۶۶ هق). این کتاب را بطور کلی میتوان دایرةالمعارف زندگینامه‌ی بزرگان و ادبای اندلس نامید. این کتاب را در مصر شروع به نشر کرده‌اند، و مجلد اول آن در ۱۳۷۵ هق در سلسله‌ی ذخائر العرب منتشر گردیده است.

الاحتجاج علی اهل اللجاج: ← احتجاج طبرسی.

الاحجار (al.'ahjār) [کتاب الاحجار]، کتابی در باره‌ی سنگهای قیمتی، بعربی. اصل آن منسوب به ارسطو است، و بوسیله‌ی ابن سرافیون بعربی ترجمه شده. در ۱۹۱۲ با ترجمه‌ی آلمانی و شروح و تعلیقات در هایدلبرگ بچاپ رسیده است.

الاحساء، ناحیه: ← احساء.

آل اخشید: ← اخشیدیه.

الاداب العربیه فی القرن التاسع عشر، کتابی در تاریخ ادب عرب در قرن نوزدهم، بعربی، از لویس شیخو (۱۸۵۹–۱۹۲۷)، دارای دو جزء (جزء اول تاریخ ادب در ۱۸۰۰–۷۰، جزء دوم در ۱۸۷۰–۱۹۰۰). مؤلف کتاب دیگری نیز دارد بنام تاریخ آداب العربیه فی الربع الاول من القرن العشرین، که میشود آنرا جزء سوم کتاب مزبور دانست. این سه جلد کتاب، علاوه بر اهمیتی که در تاریخ ادب عرب (بخصوص در لبنان و سوریه و مصر) دارد، از جهت زندگینامه‌ی مستشرقینی که در این مدت در زبان و ادب عرب کار کرده‌اند، و آثار آنها، بسیار مفید میباشد.

آلاداغ، رشته‌کوه، ل خراسان، ل‌ش ایران، در ج بجنورد. بلندترین قله‌ی آن، شاه جهان (بلندی ۳٬۰۹۱ متر)، در ل دهستان بام قرار دارد. در ج آلاداغ دره‌ی حاصلخیز اسفراین واقعست.

الاربعین، برای کتابهائی که این نام را دارند به اربعین رجوع کنید.

الارجوزة القطربیه: ← ارجوزة قطرب.

آلارکون[4]**، ارناندو د** (ernāndo de ālārkon)، ف ۱۵۴۰، پوینده‌ی اسپانیائی در امریکا؛ کاشف رود کولورادو.

آلارکون[4]**، پدرو آنتونیو د** (pedro āntonio de ālārkon)، ۱۸۳۳–۹۱، نویسنده و منتقد و شاعر اسپانیائی. داستانهای معروفی دارد از جمله کلاه سه‌گوش (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۵ هش، بنام آسیابان عشوه‌گر).

آلارکون ای مندوثا[5]**، خوان رویث د** (xuān ruiţ de ālārkon i mendoţā)، ح ۱۵۸۰–۱۶۳۹. شاعر درام‌نویس اسپانیائی؛ متد مکزیک. بعد از ۱۶۰۶ به اسپانیا رفت، و در ۱۶۲۸ به نشر کمدیهای خود شروع کرد. بعضی از منقدین کمدیهای او را زیباترین کمدیهائی میدانند که بزبان اسپانیائی نوشته شده. معروفترین آنها حقیقت متکوک میباشد، که کورنی در کمدی دروغگو از آن تقلید کرده است.

آلاریک I[6] (ālārike)، ح ۳۷۰–۴۱۰، پادشاه ویزیگوتها. پس از مرگ تئودوسیوس I قیام کرده در ج بالکان تاخت و تاز نمود تا ستیلیکو او را متوقف ساخت. در ۴۰۸ به ایتالیا تاخت؛ در ۴۱۰ رم را غارت کرد.

آلاریک II[6]، فت ۵۰۷، شاه (ح ۴۸۴–۵۰۷) ویزیگوت اسپانیا و گل جنوبی. ← قوانین آلاریک را صادر کرد. از کلوویس I شکست خورد و کشته شد.

آلاریک، قوانین[7] (ālārik)، مجموعه‌ی قوانین حقوق رومی که بامر آلاریک II برای اتباع رومی او در اسپانیا و ج گل گرد آورده و در ۵۰۶ صادر شد. عموماً آنرا عمده‌ترین مجموعه‌ی قوانین رومی میدانند که از طرف فرمانروایان غیر رومی فراهم شده است.

الازهر (al.'azhar) یا **جامع الازهر** (jāme'o 'l.'azhar)، مسجد و دانشگاه دینی معروف قاهره، مصر. ساختمان مسجد در ۳۵۹ هق بدست ابوالحسن جوهر آغاز شد، و شاید نام آن مأخوذ از زهراء، لقب فاطمه ع (دختر پیغمبر اسلام). باشد. بعداً بسیاری از خلفای فاطمی آنرا وسعت دادند، و موقوفاتی برای آن مقرر کردند، و در این دوره ازهر نقش عمده‌ای در نشر عقاید فاطمیان داشت، و بهمین جهت، پس از روی کار آمدن ایوبیان رونق خود را از دست داد، و ابنیه‌ی آن رو بانحطاط گذاشت، ولی از دوره‌ی ممالیک ببعد دگربار مورد توجه واقع گردید. مسجد ازهر، مانند مساجد بعضی دیگر ممالک اسلامی، مرکز فعالیتهای اجتماعی نیز بود، و در مواقع سختی (مثلا در قحطی و جنگ) مردم برای دعا کردن در آنجا گرد میآمدند. در ایام اخیر بعضی فعالیتهای ملی نیز در آنجا صورت گرفته است.

آغاز اعتبار الازهر بعنوان یک مرکز علمی از دوره‌ی استیلای عثمانیها بر مصر است، که تقریباً عموم مدارس مصر تعطیل شد، و الازهر یگانه مدرسه‌ی زبان و ادب عرب و دین اسلام گردید. اداره‌ی الازهر و تعلیم و تعلم در آنجا قرنها بسبک قدیم بود، و اولیاء آن در مقابل هر تغییری سخت مقاومت میکردند، ولی از اواخر قرن ۱۳م هق اصلاحات اداری و تعلیماتی در آن راه یافت، و اکنون الازهر بزرگترین مرکز تعلیم فقه و علوم اسلامی مطابق مذاهب اربعه‌ی اهل تسنن است، و دانشکده‌هائی بسبک جدید ساخته و ضمیمه‌ی آن شده است، و شعبه‌های ابتدائی و متوسطه نیز دارد.

---

(۱)Eleatic school (۲)Alabama (۳)Ala-Tau (۴)Alarcón (۵)Alarcón y Mendoza (۶)Alaric (۷)Breviary of Alaric

الاس[1] (elās) یا **هلاس:** ← یونان.
آلاستور[2] (ālāstor)، در اساطیر یونانی، مظهر انتقام.
الاستیسیته (elāstisite؛ فنی)؛ ← کشانی.
الاستیک (elāstik؛ فنی) یا **کشان:** ← کشانی.
آل اسحاق: ← نظامیه.
آلاسکا[3] (ālāskā)، ۴۹مین ایالت (۱٬۴۷۹٬۰۵۰ کمم؛ جم ۱۲۸٬۶۴۳) کشمت، لغ امریکای شمالی؛ کرسی آن جونو و بزرگترین شهرش انکرج. از ل به قشم، از چ به قکب، از ش به کانادا، و از غ به دریای برینگ محدود است. ← تنگه‌ی برینگ آنرا از تجشم آسیائی جدا میکند. قسمت غربی مشتمل بر ← شبه جزیره‌ی سیولرد است، و قسمت چغ آن بصورت دنباله‌ای (موسوم به شبه جزیره‌ی آلاسکا) بطول ح ۷۶۰ کم بطرف تجشم آسیائی ممتد میباشد. در طرف چش نیز منتهی به دنباله‌ی باریکی میشود معروف به پنهندل (panhandəl) [= دسته‌ی تابه] که در کولومبیای بریتانیا (از ایالات کانادا) پیش میرود، و پرجمعیت‌ترین نواحی ایالت است. جزایر آلئوسین، جزایر پریبیلوف، جزیره‌ی کودیک، جزیره‌ی سنت لارنس، و مجمع‌الجزایر الگزاندر جزء ایالت آلاسکا است. سواحل نامنظم و ناهموار و کوههای بلند (مشتمل بر قله‌ی مکینلی، بارتفاع ۶٬۱۷۸ متر؛ بلندترین قله‌ی امریکای شمالی) آنرا به مناطق مجزائی تقسیم میکنند، و تأمین ارتباط از مشکلات آلاسکا است. رشته‌کوه بروکس (bruks) اراضی داخلی را از اراضی لم‌یزرع شمالی جدا میکند؛ در چ قسمت مرکزی، بین ← رشته‌ی آلاسکا و کوههای ساحلی، دره‌های حاصلخیزی واقعست. مسیر سفلای رود یوکون از ش آلاسکا بطرف غ جاری است. شغل عمده‌ی اهالی ماهیگیری است، و صنعت ماهی عمده‌ترین صنایع میباشد. طلا، زغال سنگ، طلای سفید، آنتیموان، و قلع استخراج میشود. تجارت پوستهای قیمتی هنوز اهمیت تجارتی دارد.

تاریخ. اولبار در ۱۷۴۱ و. ی. برینگ و آ. ا. چیریکوف از روسیه به آلاسکا رسیدند. در ۱۷۸۴، گ. ا. شلخوف اولین ماندگاه دائمی را در جزیره‌ی کودیک تأسیس نمود. در ۱۷۹۹، آ. بارانوف شهر سیتکا را بنا نهاد. در ۱۸۶۷ کشمت آلاسکا را بمبلغ ۷٬۲۰۰٬۰۰۰ دلار خریداری کرد. کشمکش بین‌المللی بر سر صیادی در دریای برینگ بموجب ← پیمان داوری دریای برینگ تصفیه شد (۱۹۱۱). در آغاز، مردم کشمت خرید آلاسکا را دیوانگی میشمردند، ولی در ۱۸۹۷ که طلا در یوکون کشف شد، نظر آنها تغییر کرد، و جمع کثیری باین سرزمین هجوم آوردند، ولی در دهه‌ی اول قرن بیستم که مقدار طلای سهل‌الحصول کاهش یافت، عده‌ی معتنابهی از سکنه‌ی آلاسکا به کشمت باز گشتند. در ۱۹۲۰–۳۰، ساختمان راه آهن آن بپایان رسید، سیاحان بیش از پیش بدانجا روی آوردند، و جامعه‌های فلاحتی کوچک در آنجا تشکیل یافت، و این امور سبب آبادی آن شد. اهمیت سوق الجیشی آلاسکا در جج II ثابت شد، و از آن ببعد توجه نظامی و اقتصادی بیشتری باین ناحیه مبذول میشود. آلاسکا در ۱۹۱۲ عنوان سرزمین یافت، و در ۱۹۵۸ ایالت شد. دانشگاه آلاسکا (تأسیس ۱۹۳۵) دانشکده‌ی معدنی، رصدخانه‌ی زمین‌فیزیک (ژئوفیزیک)، و لرزه‌نگار دارد. نیز ← آلاسکا، شاهراه.
آلاسکا، رشته‌ی[4] (ālāskā)، رشته‌کوه، چ آلاسکای مرکزی. قله‌ی مکینلی (makinli) ازین رشته ۶٬۱۷۸ متر ارتفاع دارد، و بلندترین نقطه‌ی امریکای شمالی است.
آلاسکا، شاهراه[5]، شاهراهی بطول ح ۲٬۴۶۰ کم، که از دهکده‌ی داسن کریک (dåsən krik) در ش ایالت کولومبیای بریتانیا (کانادا) تا شهر فربنکس (آلاسکا) ممتد است. در ماههای مارس–اکتبر ۱۹۴۲ بتوسط سپاهیان کشمت ساخته شد. ابتدا شاهراه نظامی آلاسکا نام داشت.
الاش یا **آلاش**، درخت: ← راش.
الاشارات و التنبیهات: ← اشارات.
الاشت (alāšt)، ده (جم ۱٬۱۷۷ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان ولویی، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۲۶ کیلومتری غ پل سفید و ۳۰ کیلومتری چغ زیراب. مولد رضا شاه کبیر.
الاصابه فی تمییز الصحابه (al.ʿesāba fi tamyize 's.sahāba') یا **اصابه**، کتابی در رجال، از ابن حجر عسقلانی. مؤلف در این کتاب معتبر مطالب استیعاب و ذیل آن و اسد الغابه را جمع نمود، و اشتباهات آنها را تصحیح و ترمیم کرد، و مطالبی افزوده. سیوطی اصابه را مختصر نموده و مختصر را عین الاصابه (ayno 'l.ʿesāba) نامیده. ظاهراً اولبار در ۱۸۴۸–۵۷ در کلکته و سپس مکرر در مصر بطبع رسیده.
الاضحویه فی المعاد (al.ʿazhaviyya fe 'l.ma-ʿād) [الرسالة الاضحویه فی المعاد؛ رسالة اضحویه فی امر المعاد]، رساله‌ای فلسفی، بعربی، در معاد، از ابن سینا؛ مشتمل بر هفت فصل (چاپ مصر، ۱۹۴۸). ترجمه‌ی لاتینی آن در ۱۵۴۶ در ونیز منتشر گردیده. ترجمه‌ی فارسی آن (بدون نام مترجم) در دست است.
الاضداد (al.ʿazdād) یا **کتاب الاضداد** (ketābo 'l.-)، عنوان کتابهائی که موضوع آنها کلماتی است که دو معنی ضد یکدیگر دارند (مانند مولی، بمعنی آقا و بنده). از قدیم بتألیف در این موضوع توجه شده، و ظاهراً اولین کسی که بدان پرداخته قطرب (فت ۲۰۶ هق) است (چاپ ۱۹۳۱، در مجله پنجم مجله‌ی اسلامیکا).
الاضداد یا **کتاب الاضداد**، کتابی در اضداد، بعربی، از ابن الانباری ۱ (← الاضداد، عنوان). بزرگترین و جامعترین اثر در موضوع خود میباشد. مؤلف ۳۵۷ کلمه از اضداد را با شرح و تفصیل و شواهد بسیار از آیات و احادیث و اشعار عرب ذکر کرده است. ظاهراً اولبار در ۱۸۸۱ در لیدن و سپس در مصر و در (۱۹۶۰) در کویت منتشر گردیده.
الاعلاق النفیسه (al.ʿaʿlāqo 'n.nafisa) یا **اعلاق النفیسه**، کتابی جغرافیائی و تاریخی از ابن رسته. در ح ۲۹۰ هق تألیف شده، و مؤلف پس از بحث در باره‌ی افلاک و زمین بوصف کشورها و شهرها پرداخته، و مآخذ او تألیفات پیشینیان و معاصران خود بوده است. ظاهراً جز جلد هفتم آن در دست نیست که در ۱۸۹۲ باهتمام دخویه در لیدن بطبع رسیده (قبل از آن، خوولسن قسمتهائی از آن را با ترجمه‌ی روسی منتشر کرده بود).
الاعلام (al.ʿaʿlām)، کتابی تاریخی، بعربی، از زرکلی، مشتمل بر زندگینامه‌ی علما و ادبا و شعرا و بزرگان (اعم از زن و مرد و عرب و مستعرب و مستشرق) از قدیم تا زمان مؤلف. اولبار در ۱۹۲۷–۲۸ در سه مجلد و پس از آن در ۱۹۵۴–۵۹ در ده مجلد در مصر منتشر شده است.
الاغ: ← خر، پستاندار چارپا.
الاغانی، از ابوالفرج اصفهانی: ← اغانی.
آل افراسیاب: ← ایلک‌خانیان.
آلافرنک (ālāfrank)، از شاهزادگان و امیران معروف عهد ایلخانیان مغول؛ پسر گیخاتو خان (فت ۶۹۴ هق). در سال ۷۰۳ هق، جمعی از مخالفان غازان در صدد برآمدند او را بسلطنت بردارند؛ اما غازان ملتفت شد و آنها را نابود کرد، و چندی بعد، مقارن جلوس اولجایتو، آلافرنک نیز بقتل رسید.
الاقصر (al.ʿaqsor)، انگلا **لوکسور**[6] (luksor)، شهر (جم ۲۴٬۱۱۸)، مصر مرکزی، کنار رود نیل. نزدیک کرنک است و بر محل قسمتی از شهر باستانی طیوه جای دارد. اثر مهم آن ویرانه‌های معبد الاقصر است که در سلطنت آمنحوتپ III بعنوان معبد آمون ساخته شده.
الاگابالوس[7] (elāgābālus)؛ ← هلیوگابالوس.
آلاگوز[8]، **کوه** (ālāgëz)؛ ← آراگاتس، کوه.
الالفاظ الفارسیة المعربة (al.ʿalfāzo 'l.fārsiy-yato 'l.moʿarraba)، کتابی در کلمات فارسی عربی‌شده، از آذی‌شیر کلدانی آثوری (در ۱۹۱۵ بدست ترکها کشته شد). با اشتباهاتی که دارد در موضوع خود از کتابهای مفید است. چاپ بیروت، ۱۹۰۸.
الالفین الفارق بین الصدق و المین (al.ʿalfayne 'l.fāreqo bayna 's.sedqe va 'l.mayn)، کتابی مذهبی و استدلالی (بر اساس عقاید شیعه)، از علامه‌ی حلی. گویند مشتمل بر ۱٬۰۰۰ دلیل در اثبات خلافت بلا فصل علی ابن ابی طالب و ۱٬۰۰۰ دلیل در رد شبهات مخالفین است، اما در نسخ متداول خطی و نسخه‌ای که در ۱۲۹۶ هق در تبریز چاپ شده بیش از هزار و بیست و چند دلیل نیست. شیعه آنرا از کتابهای معتبر در باب امامت میدانند.
آلاله‌ها، تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ی جداگلبرگ که پرچم بسیار و مادگی مرکب دارند. آلاله‌ها بیش از ۱۲۰۰ جنس مختلف دارند که تمام آنها علفی و در مناطق معتدل و سرد نیمکره‌ی شمالی پراکنده‌اند. رجوع کنید به جدول رده‌بندی رستنیها در مقاله‌ی رستنی.
الامامة و السیاسه (al.ʿemāmato va 's.siāsa)، معروف به **تاریخ الخلفاء**، از کتابهای مختصر و مفید و مهم تاریخی، از ابن قتیبه (چاپ دوم، مصر ۱۳۷۷ هق). مشتمل است بر تاریخ خلفای راشدین و بنی امیه و عباسیان تا آغاز خلافت مأمون. بعضی در صحت انتساب این کتاب به ابن قتیبه شک

(۱)Hellas (۲)Alastor (۳)Alaska (۴)Alaska Range (۵)Alaska Highway (۶)Luxor (۷)Elagabalus (۸)Alagez

کرده‌اند (مانند دخویه که گوید این کتاب در زمان ابن قتیبه توسط شخصی از مردم مصر و یا مغرب تألیف شده و سپس بدو منتسب گردیده است).
آلمانی، قوم ژرمنی: ← آلمانی.
آلامبر، ژان لو رون د/: ← د/آلامبر.
آلامبرا، اسپانیا: ← الحمراء.
الامتاع و المؤانسه (al.ʿemtāʿo va 'l.moʿā-nasa)، کتابی ادبی و تاریخی و فلسفی و اجتماعی، بعربی، از ابوحیان توحیدی. ابوحیان بوسیله‌ی ابوالوفای بوزجانی ظاهراً به ابوعبدالله حسین ابن احمد ابن سعدان، وزیر (۳۷۳-۳۷۵ هق) صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، نزدیک شده است، و از خواص و مصاحبان او گردیده، و وزیر مزبور شبها سؤالهائی از ابوحیان میکرده است و ابوحیان جواب میداده، و گاهی در بین سؤالی پرسش دیگری بمیان میآمده و مورد بحث قرار میگرفته. ابوالوفا از ابوحیان خواسته است آنچه را که در بین او و وزیر مذکور مورد سؤال و جواب و بحث بوده برشته‌ی تحریر درآورد، و ابوحیان این کتاب مفید را که مطالب اجتماعی بسیاری از قرن چهارم هق در بر دارد تألیف کرده، و موضوع سؤال و جواب ۴۰ شب میباشد، و مشتمل بر مطالب بسیار متنوع است از هر فنی، مانند ادب، فلسفه، اخلاق، تاریخ، بلاغت، حدیث، تفسیر، لغت، تحلیل شخصیتهای فلاسفه و ادبا و علمای زمان، و عادات و موضوع مجالس آن روزگار. در ۱۹۵۳ در سه جلد در مصر بطبع رسیده است.
الامليک (alāmalik): ← فاشر۱.
آلامو[1] (ālāmo)، انگلا **المو** (aləmŏ)، دژی در سن انتونیو، تکزاس، کشمکش، که بمناسبت دفاع (۱۸۳۶) شجاعانه‌اش در جنگ استقلال تکزاس از مکزیک به "معبد آزادی تکزاس" معروف شد.
آلان، ده (جمع ۱°۴۶۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان آلان براغوش، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۶ کیلومتری ش مهربان. کوهستانی و معتدل و محصولش غلات است.
آلان، دهستان (جمع ۵۸۰°۲؟)، ج‌غ بخش سردشت، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. از ج به رود زاب صغیر (مرز ایران و عراق) و از غ به عراق محدود میباشد. کوهستانی و جنگلی و سردسیر است. محصولش غلات، میوه، توتون، و فراورده‌های دامی است.
آلان، غربی اللان (al.lān)، قوم ایرانی ساکن قفقاز شمالی که از قرن اول ب‌م نام آنان در تاریخ میآید. در ۳۷۱ مغلوب هونها شدند. دسته‌ای از آنان با واندالها به فرانسه و اسپانیا مهاجرت کردند، و در تأسیس پادشاهی واندالها در شمال افریقا سهمی داشتند (۴۱۸-۵۳۴). آلانها اسلاف مردمی هستند که امروز در زبانهای اروپائی آنانرا آستها (āset-) یا آستیان (āsetiān) میخوانند (← آستیا)، و نام آنها از نام قوم آس (ās) یا آسیها مشتق شده که ظاهراً بستگی نزدیکی با آلانها داشته‌اند.
آلان براغوش (ālān barāquš)، دهستان (جمع ۲۷°۷۱۰؟)، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در دامنه‌ی کوه قوشه‌داغ؛ دارای ۳۳(؟) آبادی. مرکزش مهربان و از دهات آن آلان است. رود چکی‌چای از آن میگذرد. اراضی آن حاصلخیز است؛ محصولش غلات میباشد. این دهستان بخش شهرستان سراب بود؛ در شهریور ۱۳۳۳ هش بخش آلان براغوش ضمیمه‌ی شهرستان تبریز گردید.
آلانسون[2] (ālāNsoN)، شهر (جمع ۱۹°۲۴۷)، کرسی ولایت اورن، ل فرانسه، بر رود سارت. تورهای آن معروف است.
الانصاف (al.ʿensāf) [الانصاف فیما یجب اعتقاده و لایجوز الجهل به]، کتابی کلامی و دینی، بعربی، از ابوبکر محمد باقلانی (ف ۴۰۳ هق). از آثار مهمی است که قدما در توحید نوشته‌اند. چاپ مصر، ۱۹۵۰.
الانموذج (al.ʿonmuzaj) یا **انموذج،** کتابی مختصر و مفید در نحو زبان عرب، بعربی، از زمخشری (۴۶۷-۵۳۸ هق). این کتاب مختصر شده‌ی کتاب مشهور مفصل زمخشری است، و در ایران از کتابهای معروف درسی مقدماتی میباشد، و در ضمن مجموعه‌ی معروف به جامع المقدمات مکرر در تهران بطبع رسیده.
آلانها: ← آلان، قوم.
آلانی، زبان: ← آسی یا آلانی.
آلاوا[3] (ālāvā)، ایالت (۳°۰۴۰ کمه؛ جمع ۱۲۲°-۳۳۴)، ل اسپانیا؛ یکی از ← ایالات باسک؛ کرسی آن ویتوریا. مردم آن زبان و آداب و عادات باسکها را محفوظ داشته‌اند. زمینش کوهستانی و اقلیمش مرطوبتر از نقاط دیگر اسپانیا است.
الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه (al.ʿavāme-ro 'l.ʿalāʿiyya) یا (در بعضی مآخذ) **الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه،** کتابی در تاریخ سلاجقه‌ی روم، بفارسی، از ابن بی‌بی. چون قسمت عمده‌ی این کتاب در تاریخ زمان علاءالدین کیقباد است بنام مذکور نامیده شده. در ۱۹۵۶ با چاپ عکسی، و جلد اول آن با چاپ سربی در ۱۹۵۷ در انقره منتشر گردیده. آنرا مختصر نیز کرده‌اند، و این مختصر را بترکی ترجمه نموده، و اصل مختصر در ۱۹۰۲ و ترجمه‌ی ترکی بطور ناتمام در ضمن مجموعه‌ی تواریخ مربوط بسلاجقه بطبع رسیده است.
الئوسی، اسرار[4] (eleusi)، مشهورترین اسرار دین یونان قدیم، که مناسک آن در الئوسیس بعمل میآمد. اسرار الئوسی مربوط به افسانه‌های دمتر، پرسفونه، و دیونوسوس، و نماینده‌ی مرگ و تجدید حیات سالیانه‌ی نباتات بود، و معتقد بودند که اجرای مناسک آن به محارم اسرار سعادت بعد از مرگ میبخشد. مناسک الئوسی باین طریق انجام میگرفت که ابتدا، بوسیله‌ی روزه گرفتن و استحمام در دریا، تطهیر میکردند، و سپس بصورت دسته‌ی با شکوهی از آتن به الئوسیس میرفتند، و در آنجا مناسک سری را (که اطلاعی از آنها در دست نیست) انجام میدادند.
الئوسیس[5] (eleusis)، شهر قدیم آتیک، یونان، ح ۲۰ کیلومتری ل‌غ آتن. در ایام باستانی ← اسرار الئوسی در آنجا انجام میگرفت. ویرانه‌های شهر و معبد آن، نزدیک دهکده‌ی کنونی الئوسیس، مورد کاوش و تحقیق بوده است.
آلئوسین[6]**، جزایر** (āleusian)، رشته‌ای از جزایر آتشفشانی که در طول ۱°۹۳۰ کم در غ آلاسکا ممتد است، و دریای برینگ را از قکب شمالی جدا میکند. این جزایر جزء آلاسکا محسوب و بچند دسته منقسم میشود: جزایر فاکس (fāks)، جزایر آندریانوف، جزایر رت (rat)، جزایر نیر (niər). آب و هوای جزایر-آلئوسین نسبةً معتدل است ولی مه و باران زیاد میباشد. خاک آنها حاصلخیز است؛ ماهیگیری و تربیت حیوانات پوستدار معمول میباشد. دسته‌ی غربی این جزایر را ← ویتوس برینگ کشف کرد (۱۷۴۱). این جزایر پایگاه دست‌اندازی روسیه به آلاسکا بود، و در ۱۸۶۷ کشمت در جزء معامله‌ی آلاسکا آنها را نیز از روسیه خرید. در جنگ II ژاپن بعضی جزایر غربی را اشغال کرد (۱۹۴۲).
آلئوسین[6]**، کوههای،** سلسله‌کوهی در قسمت ج‌غ آلاسکا، که در سراسر شبه جزیره‌ی آلاسکا، و دنباله‌ی آن بصورت ← جزایر آلئوسین در قکب ممتد است (قسمتی ازین دنباله در زیر آبست). آتشفشان کتمای (katmāy) ازین رشته یکی از بزرگترین آتشفشانهای جهان میباشد، و ارتفاعش ۹۱۴ متر است.
الئونور د/آکیتن[7] (eleonor dākiten)، انگلا النر آو اکویتین (elənər āv akuiteyn)، ۱۱۲۲؟-۱۲۰۴، ملکه‌ی هنری II انگلستان. دختر ویلیام X (دوک آکیتن) بود، و پس از مرگ (۱۱۳۷) پدر وارث وی شد. همان سال با لوئی (بعداً لوئی VII فرانسه) ازدواج کرد، و شوهرش بعد از یک ماه پادشاه فرانسه شد. در ۱۱۵۲ لوئی او را طلاق داد (یا ازدواج را باطل کرد). کمی بعد با هانری، که آن زمان دوک نورماندی بود، ازدواج کرد. دو تن از پسران آنها-ریچارد I و جان لکلند-پادشاه انگلستان شدند. بسبب هوسرانیهای هنری (← رازمند)، الئونور درباری در پواتیه برقرار کرد (۱۱۷۰). پسران خود را در شورشی بی‌نتیجه (۱۱۷۳) بر ضد هنری یاری کرد، و هنری او را سالها زندانی زیر نظر نگاه داشت. الئونور ریچارد را در رسیدن به سلطنت یاری نمود. دربار وی صحنه‌ی فعالیتهای هنری بسیار بود. نامش را به فرانسوی آلینور (ālienor) نیز ضبط کرده‌اند.
الاهرام (al.ʿahrām)، روزنامه‌ای سیاسی و خبری، بعربی، که باهتمام دو برادر بنام سلیم تقلا (۱۸۴۹-۹۲) و بشارة تقلا (۱۸۵۳-۱۹۰۱) اول‌بار در ۱۸۷۵ در اسکندریه بطور هفتگی و سپس روزانه منتشر گردید. پس از مرگ سلیم، بوسیله‌ی بشارة به قاهره منتقل شد، و در آنجا روزانه انتشار یافت. پس از مرگ بشارة، پسرش جبرائیل تقلا (۱۸۹۵-۱۹۴۳) انتشار آنرا بعهده گرفت. اکنون نیز منتشر میگردد.
الاهگان انتقام[8]، پند اریئوئی[9] (erinues)، در دین یونان، خدایان انتقام، که معمولا بصورت سه دختر بالدار با مارهائی در گیسوان تصویر

(۱)(the) Alamo (۲)Alençon (۳)Álava (۴)Eleusinian Mysteries (۵)Eleusis (۶)Aleutian (۷)Eleanor of Aquitaine (۸)Furies (۹)Erinyes

میشوند. بروایتی از خون اورانوس که بزمین ریخت برخاستند. اسامی آنها مگایرا[1] (megāyrā) [= حسود]، تیسیفونه[2] (tisifone) [= گیرندهٔ انتقام‌خون]، و آلکتو[3] (ālekto) [= همواره در تعقیب] بود. این الاهگان مجرمین را تعقیب مینمودند، و بیطرفانه و بدون کینه‌جوئی، در هایدس شکنجه میکردند. یونانیان بعنوان تفأل بخیر آنانرا ائومنیدس[4] (eumenides) [= مهربانان] و سمنای[5] (semnāy) [= مقدسین] مینامیدند. رومیان آنها را دیرای[6] (dirāy) و نیز فوریای[7] (furiāy) میخواندند.


الاهگان انتقام

الاهگان رحمت[8]، یا خاریتس[9] (xārites)، لتیگراتیای[10] (grātiāy)، سه الاهه‌ی یونان، دختران زئوس و ائورونومه. عبارتند از آگلایا[11] (āglā-yā)، تالیا[12] (tāle-yā,tāliā)، و ائوفروسونه[13] (eufro-sune). مظهر زیبائی و دلربائی بودند.


الاهگان رحمت

الاهگان سرنوشت[14]، یا مویرای[15] (moyrāy)، در اساطیر یونان، سه الاهه که رشته‌ی عمر انسان بدست آنها است؛ دختران زئوس و تمیس.


آلتایا و الاهگان سرنوشت

عبارتند از کلوتو[16] (kloto) که رشته عمر را میبافد، لاخسیس[17] (lāxesis) که درازی آنرا میسنجد، و آتروپوس[18] (ātropos) که آنرا قطع میکند. الاهگان سرنوشت را رومیان پارکای (← پارکا) میخواندند. نیز ← نورنها.

آلای[19] (ālāy)، رشته‌کوهی در آسیا، در قرقیزستان، جمشس. ارتفاع قلل بلند آن از ۵٬۷۹۰ تا ۶٬۰۹۵ متر است.

الایام و الشهور و اللیالی (al.ʿayyāmo va ʾš.šohuro va ʾl.layāli)، کتابی بعربی، ازفراء (۱۲۴–۲۰۷ هق)، در اطلاعات و عقاید عربها در باره‌ی نام روزهای هفته و ماهها، معنی و وجه تسمیه‌ی آنها، نامهای دیگری غیر از معمول که بر آنها اطلاق میشده، و شب و روز و نام ساعتهای مختلف آنها، و ماه و خورشید و آنچه در باره‌ی آنها گفته شده (البته نه از جهت علمی امروزی)، و مطالبی که بدین موضوعها مربوط است. در موضوع خود ظاهراً قدیمیترین تألیف است، و نکات مهم لغوی و صرفی و نحوی و تاریخی در بر دارد. برای اولبار در ۱۹۵۶ در مصر بطبع رسیده.

الاینس[20] (əlāyəns)، شهر (جه ۱۶۱٬۲۶)، ل‌ش ایالت اوهایو، کشمت. رصدخانه‌ی کلارک در آنجاست.

الب[21] (elb)، ایتالیائی **البا**، جزیره (۲۲۳ کم؛ جه ۸۸۸٬۲۶)، نزدیک کرانه‌ی توسکان، ایتالیای مرکزی، در دریای تیرنه؛ شهر عمده‌اش پورتوفرایو. معادن آهن دارد. تبعیدگاه ناپلئون بود (۱۸۱۴–۱۵).

الب[22] یا **البه** (elbe)، چک **لابه** (lābe)، رودی بطول ح ۱٬۱۳۰ کم، چکوسلواکی و آلمان. از بوهم شمالی سرچشمه گرفته در امتداد لغ در بوهم و ساکس و آلمان شمالی جاری شده به دریای شمال میریزد. از درسدن، ماگدبورگ، و هامبورگ میگذرد. با شبکه‌ای از کانالها به رود اودر مرتبط است، و ۸۴۵ کم آن قابل کشتیرانی میباشد؛ یکی از راههای آبی عمده‌ی اروپا است. آلمان در ۱۹۳۸ بین‌المللی بودن آنرا که در معاهده‌ی ورسای مقرر شده بود لغو کرد.

آلبا، دوکه د: ← آلوا، دوکه د.

آلباتروس[23] (ālbātros؛ فنس)، پرنده‌ی دریائی از



راسته‌ی لوله‌منقاران شناگر که بیشتر در اقیانوس کبیر جنوبی یافت میشود. طول بالهای گسترده‌ی برخی از انواع آن تا سه متر میرسد.

آلباتگنیوس یا **آلبانیوس**، نام لاتینی بتانی.

آلبائته[24] (ālbāṭete)، عربی **البسیط** (al.basit)، شهر (جه ۷۱٬۸۲۲)، کرسی ایالت آلبائته، چ‌ش اسپانیا، در مورثیا؛ از مراکز کشاورزی.

الب ارسلان (alb arslān) یا **الپ ارسلان** [عضد الدوله ابوشجاع الب ارسلان محمد ابن داود]، ملقب به **برهان امیرالمؤمنین**، ف ربیع الاول ۴۶۵ هق، پادشاه معروف از سلسله‌ی سلاجقه و دومین پادشاه (۴۵۵–۴۶۵ هق) آن سلسله؛ پسر **چغری بیگ** داود. وی در محرم ۴۲۱ و بقولی در سنه‌ی ۴۲۴ ولادت یافت. الب ارسلان، بعد از وفات (۴۵۱ یا ۴۵۲ هق) پدرش امارت بلخ یافت. چون عمش، **طغرل بیگ**، وفات یافت، بر برادر خویش **سلیمان ابن داود**، که طغرل بیگ او را بجانشینی خویش برگزیده بود، فائق آمد، و عم خود قتلمش ابن میکائیل را نیز دفع کرده بسلطنت نشست، و بدینگونه، تمام قلمرو سلاجقه را مالک شد (۴۵۵). پس از آن، **عمیدالملک کندری** را از وزارت معزول کرده بکشت، و وزارت خویش به خواجه **نظام‌الملک طوسی** داد. الب ارسلان، بعد از جلوس بمسند سلطنت، آهنگ غزاء بلاد نصاری نمود، و در بلاد گرجستان و ارمن کر و فری تمام و قتل و غارت نمود. در سنه‌ی ۴۵۸ فارس را گرفت، و در ذو القعده‌ی ۴۶۳ لشکر بیزانس را در مناذگرد (= ملاذکرد) مغلوب نموده رومانوس IV (رومانوس دیوگنس)، قیصر بیزانس، را اسیر نمود. دو سال بعد، با ۲۰۰٬۰۰۰ سوار، از جیحون گذشت، و بقصد شمس‌الملک نصر ابن طفتاج (tafqāj) آهنگ سمرقند نمود، اما در قلعه‌ای بنام برزم (بعضی مآخذ فربر ضبط کرده اند)، بدست **یوسف برزمی**، کوتوال آن قلعه، کشته شد، و در مرو در مقبره‌ی پدرش مدفون شد. بعد از او پسرش **ملکشاه سلجوقی** بسلطنت رسید.

الب ارسلان ابن رضوان: ← الب ارسلان اخرس.

الب ارسلان اخرس (alb arslāne axras)، شهرت **الب ارسلان ابن رضوان**، ملقب به **تاج‌الدوله**، ف ۵۰۸ هق، از سلاجقه‌ی شام؛ پسر **رضوان ابن تتش**. وی در سنه‌ی ۵۰۷، بسن ۱۶ سالگی، بجای پدر بتخت نشست. خادم او لؤلؤ نام، بر امور استیلا یافت. الب ارسلان، بر خلاف مستفاد از لقب اخرس [= گنگ]، گنگ نبود، اما زبانش میگرفت. در امور خویش مکرر از باطنیه و اسماعیلیه استمداد میکرد. وی دو برادر خویش را بکشت، و خود نیز بسبب سفاکی که داشت بدست غلامان خویش کشته شد.

الب ارغو (alb arqu) یا **الب ارغون**، ملقب به **شمس‌الدین**، ف ۶۷۲ هق، فرمانروای لر بزرگ و ششمین اتابک (۶۵۶–۶۷۲ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از کشته شدن برادرش اتابک **نکلة ابن هزاراسپ** بامارت لر بزرگ رسید (۶۵۶)، و مدت ۱۵ سال امارت کرد. در زمان امارت او واقعه‌ی مهمی در حوزه‌ی امارتش روی نداد. بعد از او پسرش **یوسف شاه I** لر بامارت رسید.

آلبالو (ālbālu) یا **آلوبالو** (ālubālu)، درخت میوه‌ای از تیره‌ی گل‌سرخیان و از نوع کراسوس (*Cerasus*) که میوه‌های کروی آن تلخ یا ترش و سیاهرنگ است.

آلبا لونگا[25] (ālbā longā)، شهر لاتیوم قدیم؛ مولد **رومولوس و رموس**. تولوس هوستیلیوس، پادشاه روم، ویرانش کرد (ح ۶۵۰؛ قم).

آلبانو[26]، **دریاچه‌ی** (ālbāno)، دریاچه‌ی دهانه‌ی آتشفشانی، ایتالیای مرکزی، چ‌ش رم؛ بمحیط حدود 10 کم. هنوز تنها مخرج آب آن تونل زیرزمینی ساخت قرن چهارم قم است. آلبا لونگا

(۱)Megaera (۲)Tisiphone (۳)Alecto (۴)Eumenides (۵)Semnae (۶)Dirae (۷)Furiae (۸)Graces (۹)Charites (10)Gratiae (۱۱)Aglaia (۱۲)Thal(e)ia (۱۳)Euphrosyne (۱۴)Fates (۱۵)Moirai (۱۶)Clotho (۱۷)Lachesis (۱۸)Atropos (۱۹)Alai (۲۰)Alliance (۲۱)Elba (۲۲)Elbe (۲۳)albatross (۲۴)Albacete (۲۵)Alba Longa (۲۶)Albano

نزدیک آن بود.

آلبانی (ālbāni). برای اعلامی که باین نام میشناسید و تحت این عنوان نمییابید به معادل انگلیسی آن آلبنی (ālbəni) نیز رجوع کنید.

آلبانی[1] یا **آلبانیا**، بزبان آلبانی **شکیپنی** (škipni) یا **شکیپری**، ترکی عثمانی **آرناؤدلق** (ārnā'ud.leq) [← آرناود]، جمهوری (۲۷٬۵۰۰ کمم؛ جم ۱٬۳۹۴٬۳۱۰)، چ‍ش اروپا، بر ساحل شبه جزیره‌ی بالکان کنار دریای آدریاتیک، بین یوگوسلاوی و یونان؛ پایتختش تیرانا. دیگر شهرهای عمده‌اش سکوتاری، دوراتسو، و والونا است. سرزمینی بسیار کوهستانی است (بجز باریکه‌ای ساحلی و حاصلخیز، مشتمل بر بنادر دوراتسو و والونا). از رودهای عمده‌اش درین است. ذخایر نفت و مس و زغال دارد، ولی از جنبه‌ی اقتصاد توسعه نیافته است. مردمش بیشتر قبایل کوهنشین و از نژادهای بسیار قدیمند. حدود ۶۰٪ سکنه مسلمان، ۲۰٪ ارتدوکس یونانی، و ۱۰٪ کاتولیک رومی هستند. اقلیتهای آلبانیائی وسیعی در یوگوسلاوی و یونان بسر میبرند.

تاریخ. آلبانی مشتمل بر قسمتهائی از ایلیریا و اپیروس قدیم است، و چندین صاحب بخود دیده (مخصوصاً مقدونیه، روم، بیزانس، و عثمانی). نفوذ ایتالیا در زمان روبر گیسکار (قرن ۱۱م) آغاز شد، و دولتهای ناپل و ونیز آنرا ادامه دادند. و دوراتسو در ۱۳۹۲–۱۵۰۱ در دست دولت ونیز بود. علی رغم مقاومت (۱۴۴۳–۶۸) اسکندر بیگ، قهرمان ملی آلبانی، ترکهای عثمانی آنرا گرفتند (۱۵۰۱)، و تا ۱۹۱۲ جزء امپراطوری عثمانی بود. سرانجام در سپتامبر ۱۹۱۲ دولت عثمانی ناچار به تقاضای مردم آلبانی دایر به خودمختاری تن درداد، ولی جنگهای بالکان وضع شبه جزیره‌ی بالکان را دگرگون ساخت؛ کمی پیش از اعلان جنگ، آلبانی استقلال خود را اعلام کرد؛ کنفرانس لندن آلبانی را امیرنشینی خودمختار اعلام کرد، و شش دولت امضاکننده‌ی آن این موضوع را تضمین کردند (ژوییه‌ی ۱۹۱۳). ویلهلم تسو وید به امارت آنجا انتخاب شد، ولی کمی پیش از آغاز جج I، اسعد پاشا او را مجبور کرد که کشور را ترک گوید. بطور کلی، در دومین جنگ بالکان و در جج I و بعد از آن، آلبانی صحنه‌ی نبردها و هرج و مرجهای سیاسی بود. در ۱۹۲۰ پیمانی با ایتالیا منعقد کرد و عضو جامعه‌ی ملل گردید؛ اختلافاتش با یوگوسلاوی بوسیله‌ی جامعه‌ی ملل حل و فصل شد. در ۱۹۲۵–۲۸ حکومت جمهوری داشت؛ در ۱۹۲۷ پیمان تدافعی با ایتالیا منعقد کرد، و ایتالیا تمامیت ارضی آنرا تضمین نمود. در ۱۹۲۸ احمد زوغو خود را پادشاه اعلام کرد. آلبانی در ۱۹۳۹ بتوسط سپاهیان ایتالیا اشغال شد، و در جج II با نیروهای محور جنگید. در ۱۹۴۴ متفقین در آنجا پیاده شدند، و قدرت بدست انور خواجه افتاد، و او در ۱۹۴۶ دیکتاتوری کمونیستی در آنجا برقرار کرد. آلبانی از دولتهای عضو ← معاهده‌ی ورشو و از ۱۹۵۵ عضو سازمان ملل متحد است.

آلبانیا (ālbāniā)، سرزمین قدیم، ش قفقاز، در جانب غربی دریای خزر، که از رودهای ارس و کورا بجانب ل ممتد و تقریباً مطابق لش آذربایجان شوروی کنونی و چ داغستان حالیه بود. مردم آن، که از سکاهای جنگجو بودند، همراه مهرداد VI، پادشاه پونتوس، با پومپیوس جنگیدند. نیز ← اران.

آل باوند (āle bāvand) یا **باوندیان**، سلسله‌ای از امرای محلی مازندران که سه شاخه از آنها، بنامهای کیوسیه (kayusiyye) و اصفهبدان و کینه‌خواریه (kinexāriyye)، تقریباً بطور متوالی و روی‌هم‌رفته نزدیک هفتصد سال، یعنی از حدود سنه‌ی ۴۵ هق تا ۷۵۰ هق، در طبرستان فرمانروائی کرده‌اند. هر سه شاخه‌ی این سلسله منسوب بوده‌اند به باوند ابن شاپور، اصفهبد طبرستان، که نسب خود را به کیوس (که نام کیوسیه نیز منسوب بدوست) برادر خسرو انوشیروان میرسانید، و در روزگار آزرمیدخت و یا یزدگرد III، بعد از آنکه یک چند بجنگ و زد و خورد با مخالفان و دشمنان شاهنشاه پرداخت، عزلت و انزوا گزیده بخدمت آتشکده‌ای اشتغال جست.

کیوسیه. شاخه‌ی کیوسیه از آل باوند در واقع اخلاف مستقیم باوند بوده‌اند، و اولین آنها باوند ابن شاپور محسوبست که گویند مقارن هجوم عرب بدان بلاد از جانب اهل طبرستان بامارت انتخاب شد (سال ۴۵ هق)، و در سال ۵۹ یا ۶۹ هجری بدست غاصبی، نامش ولاش (valāš)، بقتل رسید. ولاش نیز بعد از ۸ سال فرمانروائی بدست پسر باوند، نامش سرخاب ابن باوند (sorxāb)، مقتول شد (سال ۶۸ هق)، و فرمانروائی سرخاب تا سال ۹۸ (و بقولی ۱۱۰) طول کشید. و بعد از او نیز کسانی که ازین سلسله امارت کرده‌اند بترتیب عبارت بوده‌اند از مهرمردان ابن سرخاب (mehr-mardān)؛ سرخاب II ابن مهرمردان؛ شروین I ابن سرخاب (šarvin)؛ شهریار I ابن شروین؛ شاپور ابن شهریار؛ قارن ابن شهریار (qāren)؛ رستم I ابن سرخاب ابن قارن؛ شروین II ابن رستم؛ شهریار II ابن شروین؛ دارا ابن رستم ابن شروین؛ شهریار III ابن دارا؛ رستم II ابن شهریار. در بعضی مآخذ نام شهریار I رستم ابن شروین ذکر شده، و گفته شده است او نخستین کسی بود که عنوان ملک الجبال (malek 'l-jebāl) برگزید. همچنین نام شاپور ابن شهریار در برخی مآخذ جعفر(؟) و نام پدرش رستم آمده است. در هر حال، بنا بر مشهور، اصفهبد قارن، هشتمین امیر این سلسله، اولین کسی بود که از این سلسله اسلام اختیار کرد، و ابوالملوک نام یافت. از امیرزادگان این سلسله، مرزبان ابن رستم ابن شروین، که برادر دارا ابن رستم است، کتاب مرزبان‌نامه را تألیف کرده است. همچنین فخرالدوله‌ی دیلمی دختر مرزبان شروین را تزویج کرد که بنام سیده خاتون مشهورست. اصفهبد شهریار III با قابوس وشمگیر روابط داشت و عاقبت بدست او هلاک گشت. آخرین امرای این سلسله، اصفهبد رستم II، تا ۴۱۹ هق فرمان راند، و با علاءالدوله‌ی کاکویه روابط صلح و جنگ داشت، و با او حکومت این شاخه از آل باوند خاتمه یافت. مرکز امرای این شاخه از باوندیان در پریم بود.

اصفهبدان. شاخه‌ی اصفهبدان یا ملوک جبال، غیر از طبرستان، بر گیلان و ری و قومس نیز فرمان میراند، و غالباً دست‌نشانده‌ی سلاجقه و در آخر تحت تبعیت خوارزمشاهیان بود. امرای این سلسله نیز نسب خود را به باوند ابن شاپور میرسانیده‌اند. مؤسس این شاخه از آل باوند حسام‌الدوله شهریار ابن قارن بود، که در ۴۶۶ هق امارت یافت، و بعد از او از اخلاف او کسانی که بامارت رسیدند بترتیب عبارت بوده‌اند از نجم‌الدوله قارن ابن شهریار؛ شمس‌الملوک رستم ابن قارن؛ علاءالدوله علی ابن شهریار، نصرة‌الدوله رستم شاه غازی ابن علی؛ علاءالدوله حسن ابن رستم؛ حسام‌الدوله اردشیر ابن حسن؛ شمس الملوک رستم ابن اردشیر. شاعران اواخر قرن ششم هق، مانند ظهیر فاریابی و کمال اسماعیل، بعضی از امرا و رجال این شاخه از باوندیان را ستایش کرده‌اند. همچنین عمادی شهریاری ستایشگر عمادالدوله فرامرز ابن رستم، برادرزاده‌ی علاءالدوله علی ابن شهریار، بوده است که با عم خود ستیزه داشته است. آخرین امرای این شاخه از باوندیان، شمس‌الملوک رستم، در سنه‌ی ۶۰۷ هق مقتول شد، و مملکت او بدست محمد خوارزمشاه افتاد. مرکز امرای این شاخه شهر ساری بود، و در بلاد تابعه‌ی آنها نیز بعضی از امرای فرعی این سلسله امارت داشته‌اند که نام آنها در اشعار بعضی شعرا آمده است.

کینه‌خواریه. شاخه‌ی کینه‌خواریه، که بعد از مغول و غالباً بعنوان عمال و دست‌نشاندگان آنها از سنه‌ی ۶۳۵ تا ۷۵۰ هق در طبرستان حکومت کرده‌اند، نسب خود را به شاخه‌ی اصفهبدان آل باوند میرسانیده‌اند. اولین امیر از این شاخه‌ی باوندیان حسام‌الدوله اردشیر ابن کینخوار بوده است، که بعد از هرج و مرجی ممتد، از جانب مردم بامارت طبرستان انتخاب شد (۶۳۵ هق)، و مرکز حکومت را از ساری به آمل منتقل نمود، و در عهد او مغول بر طبرستان استیلا یافت. بعد از او پسرش شمس‌الملوک محمد ابن اردشیر امارت یافت، که در ۶۶۳ بامر اباقا خان کشته شد، و بعد از او باوندیان منقاد و تابع مغول شدند، و بترتیب کسانی که از آن پس امارت راندند عبارت بودند از علاءالدوله علی ابن اردشیر، تاج‌الدوله یزدگرد ابن شهریار؛ ناصرالدوله شهریار ابن یزدگرد؛ رکن‌الدوله کیخسرو ابن یزدگرد؛ شرف‌الملوک ابن کیخسرو؛ فخرالدوله حسن ابن کیخسرو. و این هشتمین امیر در ۷۵۰ هق مقتول شد، و با قتل او آل باوند انقراض یافت، و امارت طبرستان به افراسیابیان مازندران رسید.

آلبا-یولیا[2] (ālbā-yuliā)، آلمانی **کارلسبورگ** (kārlsburg)، شهر (جم ۱۴٬۴۲۰)، رومانی مرکزی، در ناحیه‌ای انگورخیز. مقر سابق شاهزادگان ترانسیلوانی بود. قلعه‌ی آنرا امپراطور شارل VI ساخته است.

البتکین (albtakin) یا **الپتکین**، ف شعبان ۳۵۲ هق، مؤسس دولت غزنویان. وی در آغاز از غلامان درگاه سامانیان بود، و سپس ترقی یافته بدرجه‌ی حاجب‌سالاری در نزد آنها رسید، و در دستگاه عبدالملک I سامانی قدرت و نفوذی یافت. عاقبت به سپهسالاری خراسان و امارت نشابور رسید

(۱) Albania (۲) Alba-Iulia

(ذو الحجه‌ی ۳۴۹). اما چون با سلطنت منصور I سامانی موافقت نداشت، از آن سمت معزول شد، و به بلخ رفت، و لشکری را که امیر سامانی بدفع او فرستاد شکست داد (ربیع الاول ۳۵۱)، و سپس از آنجا به غزنه رفت، و آن ولایت را از امیر محلی آنجا که **لاوک** نام داشت بگرفت، و دولت غزنویان را تأسیس کرد. و خود چندی بعد وفات یافت، و بعد از او پسرش **اسحاق ابن البتکین** بامارت غزنه نشست.

البحیره، اسپانیا: ← آلبوفرا.

البخلاء یا **کتاب البخلاء** (ketābo 'l.boxalā')، کتابی ادبی و تاریخی‌گونه، از جاحظ. از آثار مهم زبان عربی و از جهت فن نویسندگی، بخصوص دقت در بیان مطالب، اهمیت دارد. در ضمن بیانی که جاحظ از احوال بخیلان زمان خود میکند، نکات اجتماعی و تدبیرمنزلی و تاریخی از اوضاع بغداد و بصره در قرن سوم هق وجود دارد که در جای دیگر کمتر دیده میشود؛ نام غذاها و کلمات فارسی و معربی که در این کتاب بکار رفته جالب توجه است. ظاهراً اول‌بار در ۱۹۰۰ در لیدن منتشر شد، و سپس مکرر در مصر بطبع رسید.

البدء و التاریخ (al.bad'o va t.tārix)، کتابی تاریخی، بعربی، از مطهر ابن طاهر مقدسی (فت ظاهراً در اواخر قرن ۴م هق)، که مشتمل بر مطالبی است از آغاز آفرینش تا زمان مؤلف. خرافات آن از کتابهای دیگر کمتر است، و از جهت تاریخ ایران و بخصوص ادیان ایران در قبل از اسلام اهمیت خاص دارد. بقول مؤلف در مقدمه‌ی آن، در ۳۵۵ هق تألیف شده است. کلمان هوار آنرا بفرانسوی ترجمه کرده و با متن عربی در ۱۸۹۹–۱۹۱۹ در پاریس در ۶ مجلد بچاپ رسانیده.

البدایة و النهایه (al.bedāyato va 'n.nahāya)، کتابی تاریخی، بعربی، از عمادالدین ابوالفداء اسماعیل ابن عمر ابن کثیر قرشی بصری دمشقی (۷۰۰ یا ۷۰۱–۷۷۴ هق)، معروف به ابن کثیر. مطالب کتاب بر حسب سنوات بروش کامل ابن اثیر تدوین گردیده، و تا حوادث سال ۷۶۷ هق را در بر دارد. در ۱۴ مجلد در مصر بطبع رسیده.

آلبر (ālber)، اسم اروپائی برای مرد. ← آلبرتوس.

آلبر[1] **I** (ālbere)، ۱۸۷۵–۱۹۳۴، شاه (۱۹۰۹–۳۴) بلژیک. در جنگ I رهبر مقاومت بلژیک در برابر تجاوز آلمانها بود؛ اوضاع اجتماعی بلژیک و کنگوی بلژیک را اصلاح کرد؛ بسبب رفتار آزادیخواهانه‌ای که داشت، محبوبیت بسیار بدست آورد. در ۱۹۰۰ با الیزابت ازدواج کرد. در یک حادثه‌ی کوهنوردی در گذشت.

آلبر[1]**، اوژن فرانسیس شارل د/** (ëjen frāNsis šārl dālber)، ۱۸۶۴–۱۹۳۲، پیانونواز و آهنگساز آلمانی‌–فرانسوی، متولد بلژیک. اپراهای تیفلاند (۱۹۰۳) و چشمهای مرده (۱۹۱۶) ازو معروف است.

آلبر، دریاچه‌ی، افریقای مرکزی: ← آلبر نیانزا.

آلبر، کانال[2] (kānāle ālber)، ترعه‌ای بطول ۱۳۰ کم، بلژیک، که از رود موز در لیژ به رود سکلت در آنورس ممتد است. در ۱۹۳۹ افتتاح شد؛ بنام آلبر I که در ۱۹۳۰ ساختمان آنرا آغاز نمود نامیده شده است.

البرایت[3]**، ویلیام فاکسول** (wilyām fākswal al-brāyt)، ۱۸۹۱–، مستشرق امریکائی. چندین سفر پویشی بشرق نزدیک (مخصوصاً فلسطین) رفته، و در بعضی مواضع باستانی بحفاری پرداخته است. بیش از ۸۰۰ مقاله در موضوعات باستان‌شناسی و کتاب مقدس و مطالب شرقی نوشته. از آثارش از عصر حجر تا مسیحیت (۱۹۴۰) و باستان‌شناسی فلسطین (۱۹۴۹) است.

البرت، اسم انگلیسی برای مرد؛ ← آلبرتوس.

البرت[4] (albərt)، معروف به **پرینس البرت** (prins)، ۱۸۱۹–۶۱، همسر ویکتوریا، ملکه‌ی انگلستان؛ پسر ارنست I (دوک ساکس‌–کوبورگ–گوتا). در آغاز محبوبیتی نداشت، ولی بعلت دلبستگی زیادش به ملکه و علاقه بکارهای عام المنفعه جلب توجه کرد.

آلبرتا[5] (ālbertā)، ایالت (۶۶۱٬۱۸۵ کمم؛ جمع ۱٬۱۲۳٬۱۱۶)، غ کانادا؛ کرسی آن ادمنتن و از شهرهای دیگرش **کلگری**. بین سسکچوان و کوههای روشوز، که بسیاری از قلل مرتفع این کوهها در آن واقعست. قسمت عمده‌ی آن قابل کشت و زرع میباشد، و قسمت مرکزی و جنوبی آنرا چمنزارهای خشک و بی‌درخت فراگرفته است. رودهای پیس، اثبسکا، و یدّ دیر در آن جاریست. از دریاچه‌های عمده‌اش دریاچه‌ی **اثبسکا** میباشد. سکنه‌ی آن عمدةً در قسمت جنوبی و در گندم‌زارهای رود پیس متمرکزند. آلبرتا سرزمینی است فلاحتی و دامداری نیز در آن معمول است. وسیع‌ترین منابع ذغال کانادا در آن واقع و از عمده‌ترین فراورندگان نفت و گاز طبیعی کشور میباشد. ناحیه را سوداگران پوست در اواسط قرن ۱۸م پوییدند. شرکت خلیج هودسن در ۱۸۶۹ آنرا به کانادا واگذاشت. در ۱۹۰۵ ایالت شد.

آلبرتوس (ālbertus)، نام لاتینی (*Albertus*) برای مرد. بعضی اعلام مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Adalbert	آدالبرت (ādālbert)
»	Albrecht	آلبرشت (ālbreŝt)
»	Albert	آلبرت (ālbert)
انگلیسی	Albert	البرت (albərt)
ایتالیائی	Alberto	آلبرتو (ālberto)
اسپانیولی	Alberto	آلبرتو (ālberto)
فرانسوی	Albert	آلبر (ālber)

آلبرتوس کبیر، قدیس (qeddis ālbertuse) یا **آلبرتوس ماگنوس**[6]، ملقب به **استاد کل**، ۱۱۹۳ یا ۱۲۰۶–۱۲۸۰، حکیم مدرسی، از فرقه‌ی دومینیکیان؛ متولد سوابیا. در آلمان (خاصه در کولونی) و پاریس تدریس میکرد. در کتاب مختصر الاهیات کوشید که بین حکمت ارسطو و دین مسیح وفق دهد، و طریقه‌ی ابن رشد را در توفیق بین آندو رد کند. در عقائد شاگردش قدیس **توماس آکویناس** نفوذ بسیار داشت. مثل راجر بیکن، بعلوم طبیعی علاقه‌مند بود، و تألیفاتی در گیاهشناسی و فلزات دارد.

آلبرتی[7]**، لئونه باتیستا** (leone bāttistā āl-berti)، ۱۴۰۴–۷۲، معمار، موسیقیدان، نقاش، و اومانیست ایتالیائی. در جنووا زاده شد، و در رم درگذشت. در معماری از پایه‌گذاران رنسانس ایتالیا بود. کتاب وی بنام در بناها نخستین کتابی است که در باره‌ی معماری بچاپ رسیده، و در شناساندن معماری روم باستان تأثیری بسزا داشته. بناهای او از سبک کلاسیک خالصی برخوردارند. از آن جمله است کلیسای سانت آندریا در شهرمانتوا، که الگوی بسیاری از کلیساهای عصر رنسانس بود، و نمای سانتا ماریا نووِلا در فلورانس.

البرز (alborz)، سلسله‌کوه پیوسته‌ای در ایران شمالی که بطول متجاوز از ۱٬۰۰۰ کم از ساحل غربی دریای خزر تا لش خراسان ممتد است. سلسله‌ی البرز را میتوان به سه قسمت تقسیم کرد. قسمت اول، بطول ۱۹۰ کم، دارای امتداد عمومی ل به چ؛ قسمت دوم، بطول ۳۸۰ کم، دارای امتداد عمومی لغ به چش؛ و قسمت سوم، بطول ۴۷۰ کم، از چغ به لش. قسمت اول، که به جبال طالش (tāleš) موسومست، با کوههای قفقاز مرتبط است، و از غ لنکران آغاز میشود، و تقریباً بموازات ساحل غربی دریای خزر ممتد است، و در غ آستارا فقط ۱۶ تا ۲۰ کم از ساحل فاصله دارد. از نقطه‌ای در غ رشت، امتداد عمومی سلسله‌ی البرز تغییر میکند، و قسمت دوم آغاز میگردد که تا قله‌ی دماوند (۵٬۶۵۴ متر) و پس از آن امتداد دارد. در چ رشت، سفیدرود تقریباً عمودی این رشته را قطع میکند. سپس البرز به سه رشته‌ی تقریباً موازی منقسم میگردد که در بسیاری از مواضع بوسیله‌ی رشته‌های فرعی بیکدیگر مرتبط میشوند. بسیاری از قلل این قسمت البرز از ۳٬۳۵۰ تا ۳٬۹۶۰ متر ارتفاع دارند، و فرازای گردنه‌های آنها بین ۲٬۱۳۰ تا ۳٬۰۵۰ متر است. مرتفعترین قلل البرز در ناحیه‌ی طالقان (لغ تهران) و از آنجا بجانب شرق تا کوه دماوند و پس از آن واقعند. قسمتی از البرز که بلا فاصله در ل تهران است به کوه شمیران موسوم است، که بلندترین نقطه‌ی آن قله‌ی توچال (۳٬۹۶۷ متر) میباشد. رود هراز از دامنه‌ی شرقی کوه دماوند میگذرد. رشته‌ی اصلی سومین قسمت البرز از چغ به لش تا نزدیک بجنورد در خراسان ممتد است، و در آنجا به جبال آلاداغ متصل میشود، و باسامی مختلف در افغانستان شمالی امتداد یافته به رشته‌ی پاروپامیسوس متصل میگردد؛ این قسمت از سه رشته‌ی سلسله‌ی البرز، بسیاری قلل بلندتر از ۳٬۰۵۰ متر دارد.

دامنه‌های شمالی البرز و اراضی پست بین آنها و دریای خزر ولایات سابق گیلان و مازندران و استراباد را تشکیل میدهند، و مستور از جنگلهای انبوه هستند، و صدها رودخانه‌ی دائمی از آنها میگذرد. عرض اراضی بین دامنه‌های تپه‌ها و دریا از ۳ کم تا ۴۰ کم است، و عریضترین آنها بر نصف النهار رشت و در نواحی آمل، ساری، و بابل قرار دارند. دامنه‌های داخلی و رشته‌هائی از البرز که در چ آب‌پخشان خزر واقعند، و عموماً دومین قسمت از سه قسمت مذکور میباشند، از رطوبت بارآور دریا

(۱)Albert (۲)Albert Canal (۳)Albright (۴)Albert (۵)Alberta (۶)Albertus Magnus (۷)Alberti

محرومند، و رستنیهای طبیعی در آنها کم است، و آنها که در انتهای جنوبی هستند تقریباً همگی کماب و لخت میباشند. قلل مرتفع البرز بیشتر سال پوشیده از برف هستند، و آنها که در معرض حرارت منعکس بتوسط نواحی کماب داخل ایران نیستند، تقریباً پیوسته برفگرفته هستند. در ناحیه‌ی کوههای البرز آب فراوان است، و در دره‌ها و تنگهای پرآب این ناحیه دهکده‌های آباد بسیار با مزارع سبز و خرم و باغهای میوه و علفزارها است، و در نقاط مرتفع فلاتهای کوچکی قرار دارد، که تا فروردین ماه از برف پوشیده است، و در تابستان ییلاق چادرنشینان ساکن دشتها و چراگاه احشام آنها است. ظاهراً جبال البرز منابع معدنی فراوان (خاصه زغال سنگ و سرب و آهن) دارد.

البرز، از کوههای قفقاز: ← البروس.

البرز، دبیرستان، یکی از بزرگترین دبیرستانهای پسرانه‌ی تهران، که بصورت ملی و با کومک وزارت فرهنگ اداره میشود. اصلا کالج امریکائی نام داشت، و یک هیئت امریکائی آنرا اداره میکرد، و این کالج در ۱۳۱۹ هش بوزارت فرهنگ منتقل و به دبیرستان البرز تبدیل شد. در ۱۲۸۸ هق یک هیئت امریکائی به ایران آمد، و در ۱۲۵۲ هش دبستانی نزدیک دروازه قزوین افتتاح کرد، که بعدها پایه‌ی کالج امریکائی شد. این هیئت در ۱۲۶۴ هش محل فعلی میسیون امریکائی (خیابان قوام‌السلطنه، تهران) را خرید، و در همان محل دست بکار ساختمان شد، و اولین کلنگ بنا بدست ناصرالدین شاه قاجار بزمین زده شد. در ۱۲۷۷ هش، دکتر جردن به ایران آمد، و ریاست مدرسه را بعهده گرفت، و مدرسه بزودی توسعه یافت، و در ۱۲۹۲ هش، در محل فعلی دبیرستان، ساختمان شبانه‌روزی و منزلی برای رئیس مدرسه ساخته شد. در ۱۳۰۳ هش، یکی از امریکائیان مخارج ساختمان فعلی مدرسه را داد، و مدرسه بمحل فعلی (خیابان شاهرضا) منتقل گردید. در ۱۳۱۹ هش این بنا تحویل وزارت فرهنگ شد، و نامش از کالج امریکائی بدبیرستان البرز تغییر یافت، و از آن ببعد بر تأسیساتش افزوده شده است.

آلبرشت (ālbreŝt)، اسم آلمانی برای مرد. نیز ← آلبرتوس.

آلبرشت[1] **I** (ālbreŝte)، حـ ۱۲۵۰–۱۳۰۸، شاه (۱۲۹۸–۱۳۰۸) آلمان؛ پسر رودولف I. پس از پیروزی بر آدولف ناسوئی بپادشاهی آلمان برگزیده شد. سلطنت مجارستان و بوهم را برای پسرش رودولف بدست آورد (۱۳۰۶). بدست توطئه کنندگان کشته شد.

آلبرشت[1] **II**، ۱۳۹۷–۱۴۳۹، پادشاه (۱۴۳۸–۳۹) آلمان، و پادشاه بوهم و مجارستان؛ داماد امپراطور زیگیسموند. فرمانروائی طولانی خاندان هابسبورگ بر امپراطوری مقدس روم از زمان او آغاز گشت. در اتریش و مجارستان و بوهم مواجه با شورشهائی بود. در جنگ با ترکان عثمانی به مرض اسهال در گذشت.

آلبرشت برانـدنبورگی[2] (ālbreŝte brānden-burgi)، ۱۴۹۰–۱۵۶۸، مهین‌سرور (۱۵۱۱–۲۵) ← شهسواران توتونی، و نخستین دوک (۱۵۲۵–۶۸) پروس. در ۱۵۲۵ به مذهب پروتستان گروید، و سرزمینهای زیر فرمان خود را بصورت دوکنشین موروثی تابع لهستان درآورد.

آلبرشت خرس[3] (ālbreŝte xers)، حـ ۱۱۰۰–۱۱۷۰، نخستین مرزدار (← مارکگراف) (۱۱۵۰؛ –۱۱۷۰) براندنبورگ. پیرو باوفای لوتار II و کونراد III بود، و مدتی اتریش و ساکس را در دست داشت، ولی شهرت او بیشتر بسبب گرفتن سرزمین براندنبورگ از وندها است، که قسمتی از آنرا با روشی صلحجویانه بدست آورد. در مسیحی کردن لش آلمان مؤثر بود.

البرفلد[4] (elberfeld)، شهر سابق، ناحیه‌ی دوسلدورف، آلمان. از ۱۹۲۹ جزء ووپرتال شد.

آل برمک: ← برامکه.

آلبر نیانزا[5] (ālber niānzā) یا **دریاچه‌ی آلبر**، دریاچه‌ای بوسعت ۵°۳۴۵ کمه، افریقای مرکزی، بر مرز بین کنگوی بلژیک سابق و اوگاندا. فرازای آن ۶۱۵ متر است.

البروس[6] (elbrus) یا **البرز**، بلندترین کوههای قفقاز و اروپا، لغ جشه گرجستان. از دو مخروط آتشفشانی خاموش بارتفاعات ۵°۶۳۳ متر و ۵°۵۹۵ متر تشکیل میگردد.

آلبرونی[7]**، جولیو** (julio ālberoni)، ۱۶۶۴–۱۷۵۲، کاردینال ایتالیائی، وزیر اعظم فیلیپ V اسپانیا. برای لغو کردن صلح اوترشت سخت کوشید، ولی اتحاد چهارگانه مانع شد که بمقصود برسد. در ۱۷۱۹ برکنار شد.

آلبره[8] (ālbre)، دوکنشین سابق، ناحیه‌ی لاند، ایالت گاسکونی، جغ فرانسه، که مهد آن کاخ آلبره بود. خاندان آلبره از این ناحیه نام گرفته است. این خاندان، که در آغاز مالک اراضی مختصری بود، در قرن ۱۳م رو بترقی گذاشت، و در جنگ صدساله انگلستان و ناوار را یاری کرد، ولی بعداً جانب فرانسه را گرفت. **شارل د/آلبره** (šārl dālbre) شهریان فرانسه و در نبرد آژنکور (۱۴۱۵) فرمانده سپاهیان فرانسوی بود. **ژان د/آلبره** (jāN)، فت ۱۵۱۶، از راه ازدواج (۱۴۹۴) با ملکه‌ی ناوار، که وارث فوا نیز بود، ناوار و فوا و بئارن را بدست آورد، و او از سلسله‌ی سلاطین ناوار است. خواهرش، **شارلوت د/آلبره** (šārlot)، در ۱۴۹۹ بازدواج سزار بورژیا درآمد. پسر ارشد ژان، **هانری د/آلبره** (hānri) [هانری II، شاه ناوار]، ۱۵۰۳–۵۵، در ۱۵۲۷ با مارگریت د/آنگولم، خواهر فرانسوای I فرانسه، وصلت کرد، و پس از مرگ مادر، مدعی سلطنت ناوار شد، ولی فردیناند II اسپانیا مدعی او گردید، اما هانری از ۱۵۱۷ تا آخر عمر عنوان شاه ناوار داشت. در ۱۵۵۰ دوکِ آلبره و از نجبای فرانسه گردید. ژان د/آلبره، ۱۵۲۸–۷۲، ملکه‌ی ناوار، مادر هانری III است که بعداً بعنوان هانری IV پادشاه فرانسه شد، و این هانری دوک‌نشین آلبره را به سرزمینهای شاهی فرانسه ملحق کرد.

آلبره[8]**، ژان د/:** ← ژان د/آلبره. نیز ← آلبره.

آل برهان یا **بنی مازه** (bani māza)، از خاندان‌های مشهور و بزرگ بخارا در قرن ششم هق. گذشته از ریاست مذهبی، در بعضی مواقع بزرگان این خاندان مقام امارت بخارا نیز داشته‌اند، و در اواخر دولت قراختائیان، امور بخارا بکلی در اختیار آنها بود، و آنها به قراختائیان باج میگزاردند. چون جد بزرگ این خاندان امام برهان‌الدین عبدالعزیز ابن مازه نام داشته است این سلاله را هم آل برهان و هم بنی مازه خوانده‌اند. چند تن از آنها نیز عنوان صدر جهان داشته‌اند، و بعضی از شعرای قرن ششم هق در ستایش آنها قصاید گفته‌اند. خاندان آل برهان تا ظهور مغول در ماوراء النهر قدرت و حشمت تمام داشته‌اند، و در بعضی آثار در باب حشمت و قدرت آنها حکایتهائی نقل شده است. در زمان سلطنت الجایتو نیز، بنا ببعضی مآخذ، ظاهراً ریاست مذهب حنفی بخارا با این خاندان بوده است، و بعد از آن از تاریخ ایشان بدرستی چیزی معلوم نیست.

البسیط، شهر، اسپانیا؛ ← آلبانته.

البصائر و الذخائر (al.basā'ero va 'z.zaxā'er) یا **بصائر القدماء و بشائر الحکماء**، کتابی ادبی، بعربی، از ابوحیان توحیدی. مشتمل است بر مطالبی ادبی و لغوی و گاهی فلسفی و مربوط به متصوفان، و در ضمن آن هزل و فحش نیز دیده میشود (بعضی از این جهت بر او خرده گرفته‌اند). ابوحیان در ۳۷۵ هق شروع بتألیف آن نموده است، و ۱۵ سال در آن وقت صرف کرده. چاپ مصر، ۱۹۵۳.

الب غازی (albe qāzi) [ملک ناصرالدین الب غازی]، فت ۶۰۰ هق، از امرای بزرگ و مقتدر غوریان؛ خواهرزاده‌ی سلطان غیاث‌الدین غوری. در بیشتر جنگها با سلطان غیاث‌الدین همراه بود. در اواخر از جانب سلطان شهاب‌الدین، برادر غیاث‌الدین، ولایت هرات یافت، و در سال ۶۰۰ هق که سلطان محمد خوارزمشاه هرات را محاصره کرد وی ناگهان وفات یافت.

البکرکی[9] (albəkërki)، فنـ **آلبوکرک** (-al-bükerk)، شهر (جـ ۹۶°۸۱۵)، غ قسمت مرکزی ایالت نیو مکسیکو، کشمة، بر مسیر علیای ریو گرانده. بزرگترین شهر ایالت و از مراکز تجارتی و صنعتی و حمل و نقل هوائی و راه آهن است. در پهنه‌ای دارای منابع سرشار زغال و الوار واقع است. شهر کهنه در ۱۷۰۶ و شهر تازه در ۱۸۸۰ بنا شد. دانشگاه نیو مکسیکو در آنجاست.

البلدان، کتاب: ← کتاب البلدان.

البلغه فی اصول اللغة (al.bolqa)، کتابی لغوی و تاریخی، بعربی، از محمد صدیق حسن خان (۱۲۴۸–۱۳۰۷ هق؛ شوهر ملکه‌ی بهوپال). مشتمل است بر مقدمه و دو باب. مقدمه در وصف و حد و تصریف لغت و بعضی مبادی علم لغت و دوازده مسئله‌ی مربوط بموضوع در آن مطرح است. باب اول در انواع لغت و در آن ۵۰ مسئله مورد بحث است. در باب دوم، لغتنامه‌ها و کتابهای لغوی عربی و فارسی و ترکی و هندی بر حسب حروف هجا مرتب گردیده است، و در باره‌ی

---

(۱)Albert (۲)Albert of Brandenburg (۳)Albert the Bear (۴)Elberfeld (۵)Albert Nyanza (۶)Elbrus (۷)Alberoni (۸)Albret (۹)Albuquerque

کتابهای مزبور و مؤلفین آنها بحث میشود. در ۱۲۹۴ هق در بهوپال و در ۱۲۹۶ هق در استانبول بطبع رسیده.

البمارل، اولین **دیوک آو:** ← مانک، جورج.

آلبنی[1] (ālbəni)، نام قدیم و ادبی اسکاتلند.

آلبنی[1]، رود کانادا که در غ قسمت مرکزی ایالت اونتاریو سرچشمه گرفته پس از طی ح ۹۸۰ کم به خلیج جیمز میریزد.

آلبنی[1]، شهر (جم ۹۹۵'۱۳۴)، ش ایالت نیو یورک، کشمد، بر ساحل غربی رود هودسن، کرسی ایالت. هنری هودسن در ۱۶۰۹ ازین محل دیدار کرد. مدتی از مراکز تجارت پوست بود. با افتتاح کانال ایری بازرگانی آن رونق گرفت. اینک از بنادر عمده‌ی کشتیرانی و دارای تصفیه‌خانه‌های نفت و صنایع ماشینسازی و کاغذسازی و تهیه‌ی مواد شیمیائی است.

آلبنی[1]، **دیوک آو** (diuk āv ālbəni*). لقب چند تن از اشراف اسکاتلندی از خاندان استوارت. ← استوارت، الگزاندر؛ استوارت، رابرت.

آلبنی[1]، **کاونتس آو** (käntes āv ālbəni*)، نامش **لویزا** (luizā)، ۱۷۵۲–۱۸۲۴، زن چارلز ادوارد استوارت. در ۱۷۷۲ با چارلز ازدواج کرد، و پس از هشت سال، شوهر زشتکار و فاسد خود را ترک کرد. معشوقه‌ی ویتوریو آلفیری شاعر، و پس از مرگ (۱۸۰۳) او، معشوقه‌ی هنرمند فرانسوی، فرانسوا فابر، بود.

آلبنیث[2]، **ایساک** (isāāk ālbeniţ)، ۱۸۶۰–۱۹۰۹، پیانونواز و آهنگساز اسپانیائی. مایه‌های عامیانه‌ی اسپانیائی را در موسیقی خود بکار برده؛ سویت ایبریا که برای پیانو ساخته شهرت فراوان دارد.

آلبوئین[3] (ālboin)، فت ۵۷۲؛ سرکرده‌ی لومباردها. بیشتر ایتالیای شمالی و مرکزی را متصرف شد (۵۶۸–۷۲)؛ در ۵۶۹ بعنوان (نخستین) پادشاه لومباردها تاجگذاری کرد. نیز ← روزامونده.

البورگ[4] (olborg)، شهر (جم ۲۱۰'۸۳)، دانمارک، ژوتلند شمالی؛ بندری بر ساحل جنوبی لیم فیورد.

آلبورنوث[5]، **خیل آلوارث کاریلیو د** (-xil āl-vāreţ kārilio de ālbornoţ)، ۱۳۱۰؟–۱۳۶۷، کاردینال و سیاستمدار و سردار اسپانیولی طرفدار پاپ؛ اسقف اعظم تولدو. در ۱۳۵۳، پاپ (که آن زمان در آوینیون بود) او را بعنوان خلیفه به ایالات پاپی فرستاد، و او با رینتسو به رم وارد شد. قدرت پاپ را موقتاً در مارکه و رومانیا برقرار ساخت.

آلبوفرا[6] (ālbuferā) [از لفظ عربی البحیره (al.bohayra)، = دریاچه، دریای کوچک]، مردابی بطول ۱۸ کم و بعرض ۶٫۴ کم، ساحل شرقی اسپانیا، ۱۱ کیلومتری ج والانس.

آلبوکرک (ālbukerk)، ضبط فارسی (مقتبس از فرانسوی) اعلام انگلیسی البکرکی و پرتغالی آلبوکرکه.

آلبوکرک[7]، **آلفونسو** (ālfonso ālbukerk)، ملقب به **کبیر**، پرتغالی افونسو د آلبوکرکه (afonsu de –e)، ۱۴۵۳–دسامبر ۱۵۱۵ (= ذیقعده‌ی ۹۲۱ هق)، دریاسالار و سردار پرتغالی و فاتح جزیره‌ی هرمز. وی در دربار آلفونسوی V پرورش یافت. در سالهای ۱۵۰۳ و ۱۵۰۶ به هند رفت، و در راه بر سواحل بحر احمر حمله‌هائی کرد. در ۱۵۰۷ (۹۱۳ هق) از طریق خلیج فارس و عمان به جزیره‌ی هرمز تاخت، و آنجا را گرفته امیر سیف‌الدین فرمانروای هرمز را خراجگزار دولت پرتغال نمود، و در هرمز قلعه‌ای مستحکم ساخت، و در صدد جنگ با شاه اسماعیل I صفوی برآمد که ناگاه، بسبب بروز اختلاف بین ملاحان و صاحب‌منصبان بحریه، ناچار شد هرمز را ترک کرده به هند برگردد و از تعقیب فتوحات صرف نظر کند (۹۱۴ هق= ۱۵۰۸ بم). در اول سال ۱۵۰۸ به ساحل مالابار رسید، و فرمانی از پادشاه پرتغال به سه فرانسیشکو دِ آلمیدا، نایب‌السلطنه‌ی پرتغال در هند، ارائه داد که وی را بجانشینی آلمیدا منصوب میداشت، ولی آلمیدا او را محبوس کرد، و پس از رسیدن بحریه‌ی مجهزی از جانب دولت پرتغال، آلبوکرک از زندان رهائی یافت، و نایب السلطنه‌ی پرتغال در هند گردید. سپس بندر گوآ (در ۱۵۱۰)، مالاکا، ساحل مالابار (در ۱۵۱۲)، و سیلان و جزایر سوندا را متصرف شد. در سنه‌ی ۹۱۸ هق (۱۵۱۳) بجانب عدن تاخت، ولی کاری از پیش نبرد، و از مسافرت خود بداخل بحر احمر نیز طرفی برنبست. در محرم ۹۲۱ هق (۱۵۱۵ بم) بار دیگر لشکر به هرمز برده آنجا را گرفت، و امیر جدید هرمز را که بطاعت شاه اسماعیل درآمده بود دیگر باره مطیع نمود. بعد از آن، با شاه اسماعیل معاهده‌ای بست که بموجب آن پادشاه صفوی تسلط پرتغال را بر هرمز تصدیق نمود، و آلبوکرک متعهد شد در تسکین و اطفاء انقلابات سواحل بلوچستان و مکران با شاه ایران کومک نماید، و در جنگ با دولت عثمانی با ایران متحد باشد. آلبوکرک دشمنانی چند در دربار پرتغال داشت، و چندی بعد که از هرمز بجانب هند بازمیگشت، در بندرگاه گوآ فرمان عزل او و انتصاب یکی از دشمنان شخصی وی بجای او بوی ابلاغ شد. آلبوکرک در کشتی وفات یافت و جسدش را در گوآ بخاک سپردند.

آلبوماسار، نام لاتینی ابومعشر بلخی.

آلبومینها[8] (ālbuminhā) [لتی، = سفیده‌ی تخم مرغ]، گروهی از پروتئینها که در اغلب نسجها و مایعات حیوانی و نیز در نسجهای گیاهی یافت میشوند. آلبومینها از کربون، ئیدروژن، نیتروژن، اکسیژن، و گوگرد (به نسبتهای مختلف) تشکیل یافته‌اند. آلبومین سفیده‌ی تخم مرغ اوالبومین (-oval-)، آلبومین شیر لاکتالبومین (-läktāl-)، و آلبومین خون سرومال‌بومین (-seromāl-) نام دارد. آلبومینها در آب حل میشوند، و حرارت آنها را منعقد میکند. اگر در مایعی حرارت بآنها بدهیم، یا رسوب میکنند و یا کفی بر سطح مایع تشکیل میدهند، و در هر حال، مواد خارجی آمیخته با مایع را از آن جدا میکنند. باین جهت است که بسیاری از آلبومینها در صنعت (مثلا در تصفیه‌ی قند) بکار میروند. آلبومینها (از جمله اوالبومین) با بعضی املاح سمی سفت میشوند، و باین جهت بعنوان ضد زهر بکار میروند. در بدن انسان، آلبومین خون با سایر پروتئینهای موجود در پلاسمای خون نقش عمده‌ای در تنظیم توزیع آب در بدن دارند.

آلبوهازن، نام لاتینی ابن ابی الرجال.

آل بویه یا **دیالمه** (dayalema) یا **دیلمیان** (-dey-lamiān)، سلسله‌ای از امرای دیلمی که چند شعبه‌ی مختلف از آنها بعناوین **دیالمه‌ی فارس، دیالمه‌ی بغداد، دیالمه‌ی ری، دیالمه‌ی اصفهان و همدان، و دیالمه‌ی کرمان**، روی‌هم‌رفته از حدود سنه‌ی ۳۲۰ تا سال ۴۴۸ هق بتفاوت در ولایات فارس و عراق و خوزستان و کرمان و ری و همدان سلطنت کرده‌اند. آل بویه منسوبند به ابوشجاع بویه پسر فنا خسرو دیلمی از خاندان شیرزیل آوندان، که بعدها نسب خود را به بهرام گور، پادشاه ساسانی، رسانیدند. هرچند صحت این نسب را بعضی از محققان بجهت عیاشی و شهوترانی و احتمال کثرت اولاد بهرام گور محتمل شمرده‌اند، و بعضی دیگر آن را در واقع به نسب مهرنرسی وزیر بهرام گور ملحق کرده‌اند، ظاهراً حق با ابوریحان بیرونی است که اصلا در صحت این نسب‌نامه شک کرده است، و در حقیقت بُعْدِ فاصله و گمنامی ممتد و مستمر پدران بویه و اشتهار و تداول این نسب در دوره‌ی بعد از آغاز سلطنت آل بویه این شک و تردید را موجه و معقول میکند، و ظاهر آنست که آل بویه یا متملقین دربار آنها، صرفاً جهت مقابله و رقابت در برابر نسب‌نامه‌ی نسبةً معتبری که بموجب آن نسب سامانیان (رقبای آل بویه در گرگان و خراسان) به بهرام چوبین رسانیده شده است، این نسب‌نامه را جعل کرده‌اند تا نسب آل بویه را به سلاطین ساسانی برسانند.

مؤسس سلطنت این سلسله علی و حسن و احمد، پسران ابوشجاع بویه‌ی ماهیگیر بودند، که بعداً بترتیب لقب **عمادالدوله‌ی دیلمی و رکن‌الدوله‌ی دیلمی و معزالدوله‌ی دیلمی** از جانب خلیفه بآنها داده شد. اما آل بویه در بغداد تسلط تمام یافتند، و بعد از عزل و خلع مستکفی خلیفه، ابوالقاسم پسر مقتدر عباسی را بنام مطیع خلیفه کردند، و بغداد و دستگاه خلافت دستخوش آنها گشت. مع ذلک، بروز اختلاف بین اخلاف آنها سبب ضعف و تجزیه‌ی دولت آل بویه گشت، و عاقبت حکومت آنها در ری بدست غزنویان و در بغداد بدست سلاجقه منقرض شد. آل بویه که از حدود ۴۲۱ هق، بلکه از سنه‌ی ۴۰۴ هق، با عنوان شاهنشاه در مساجد و منابر بغداد برای خویش خطبه خواندند و خلافت عباسیان را بنهایت درجه ضعیف و موهون کردند، به ادب و زبان فارسی دری چندان توجه ننمودند، و غیر از زبان عربی که بعضی از سلاطین آنها مانند عضدالدوله‌ی دیلمی در آن مهارت و تبحر کسب کردند و سایرین نیز غالباً بدان تکلم مینمودند، زبان آنها لهجه‌ی مخصوص دیلمی بود، و شاعران طبری و دیلمی‌مانند علی پیروزه و مسته مرد و امثال آنان بدربار آنها انتساب داشتند. معذلک از شاعران

(۱)Albany (۲)Albéniz (۳)Alboin (۴)Aalborg (۵)Albornoz (۶)Albufera (۷)Albuquerque (۸)albumins

فارسی‌گوی نیز کسانی مانند غضائری رازی، منطقی رازی، و بندار رازی بدربار دیالمه‌ی ری منسوب و مربوط بوده‌اند. اما آل بویه و وزرای معروفی مانند ابن العمید و صاحب ابن عباد و ابن سینا که بدربار سلاطین مزبور منسوب بودند اکثر بادب و لغت و معارف عربی و اسلامی توجه کردند و در ترویج و نشر آن اهتمام نمودند.

آل بویه پیرو مذهب شیعی بودند، و اقامه‌ی مراسم عزاداری ماه محرم، که هنوز تقریباً همه‌جا در بین شیعه رواج و شیوع دارد، بوسیله‌ی این قوم که در سوگواریها همواره مراسم خاص انجام میداده‌اند در بغداد شیوع و رواج یافت، و همچنین مراسم جشن عید غدیر نیز بوسیله‌ی آنها در بغداد با تشریفات خاص اجرا گشت. مع ذلک، ظاهراً بسبب غلبه‌ی حالت خشونت و بداوت، در امر دین و مذهب چندان مبالغه و تعصب نداشتند، و حتی گاه زیاده اهل مسامحه و تحمل و گذشت بنظر می‌آمدند، چنانکه وزیر آنها نصر ابن هارون نصرانی بود و از آنها در بنای کلیسا اجازه یافت. همچنین کاتب معز الدوله، بنام سعد اسرائیل ابن موسی، نصرانی بود، و حاکم بندر معروف و مهم سیراف یهودی بود، چنانکه کاتب معروف عزالدوله بختیار، موسوم به ابواسحاق صابی از صابئین بشمار می‌آمد، و آل بویه درین باره، ظاهراً نه از جهت علو اخلاق، بلکه بسبب عدم تقید بمذهب، مسامحه‌ای کم‌نظیر از خود نشان دادند.

البه، رود اروپا؛ ← الب.

آلبی[1] (ālbi)، نام قدیمش **آلبیگا** (ālbigā)، شهر (جه ۲۷‘۷۶۸)، کرسی ولایت تارن، ج فرانسه. سابقاً مرکز آلبیگائیان بود. آثار جالبی (اغلب با آجر سرخ) از معماریهای قرون وسطائی دارد؛ از جمله کلیسای جامعی به سبک گوتیک از قرن ۱۳م و کاخ اسقف اعظم.

البیان و التبیین (al.bayāno va ’t.tabyin)، کتابی ادبی و لغوی و تاریخی، بعربی از **جاحظ** (۱۵۰–۲۵۵ هق). این کتاب از قدیم مورد توجه بوده است، و آنرا یکی از کتابهای بزرگ بلاغت و یکی از کتابهای چهارگانه‌ی اساسی (← ادب الکاتب) میدانند. میتوان مطالب آنرا تقریباً چنین طبقه‌بندی کرد: بیان و بلاغت، قواعد بلاغی، خطابه، شعر، اسجاع، نمونه‌ای از وصایا و نامه‌ها، قسمتی از سخنان افسانه‌سرایان، برخی از سخنان احمقها و مردم نادان و کندذهن، انواع منتخبات مربوط به بلاغت. از جهت کلمات فارسی که در آن بکار رفته هم برای ما اهمیت دارد. در مصر مکرر بطبع رسیده؛ طبع ۱۹۴۸–۵۰ (۴ مجلد، قاهره) بواسطه‌ی فهرستهای دقیق و مفصل بیشتر مفید فایده است.

آلبیگا[2] (ālbigā)، نام قدیم شهر آلبی، ولایت تارن، ج فرانسه. آلبیگائیان بدانجا منسوب‌اند.

آلبیگائیان[3] (ālbiga’iān) [منسوب به آلبیگا، نام لاتینی شهر آلبی، ج فرانسه]، فرقه‌ی دینی قرون وسطائی در ج فرانسه که در قرن ۱۱م در آلبی پیدایش یافت. این فرقه رسماً اهل بدعت در دین مسیح بشمار میآمد، ولی در واقع آلبیگائیان از **کاتارها** بودند، و بهیچوجه مسیحی نبودند، بلکه پیرو آیین ثنویت مانی بودند که قرنها در نواحی مدیترانه رواج داشت. آلبیگائیان مردمی بسیار ریاضتکش و باحرارت بودند، و واعظان زبردستی داشتند، و بزودی حامیانی یافتند، که معروفترین آنها رمون VI (کنت تولوز) بود. قدیس برنار کلرووئی و نیز دومینیکیان کوشیدند که آنان را مسیحی کنند. در ۱۲۰۸، یکی از سیسترسیان که نماینده‌ی پاپ بود ظاهراً بدست آلبیگائیان بقتل رسید، و پاپ اینوکنتیوس III اعلان جهاد کرد (۱۲۰۸)، و این جهاد به **جهاد آلبیگائی**[4] معروفست. از همان آغاز کار، جنبه‌ی سیاسی جهاد جنبه‌ی دینی آنرا تحت الشعاع قرار داد. رهبر مجاهدین سیمون دو مونفور بود که کاتولیک و از حمایت فرانسه برخوردار بود، و پدروی II آراگون، که او نیز کاتولیک بود، از رمون پشتیبانی میکرد. در ۱۲۱۳ سیمون در موره پیروز شد، و پدرو بقتل رسید. پس از مرگ (۱۲۱۸) سیمون، جنگ ادامه یافت، و سرانجام با تسلیم رمون VII پایان پذیرفت، و در نتیجه، کنت‌نشین تولوز بتصرف لوئی IX درآمد. نتیجه‌ی دینی جهاد ناچیز بود. در ۱۲۳۳، پاپ گرگوریوس IX دستگاهی برای تفتیش مراکز آلبیگائیان برقرار کرد، و این آغاز تفتیش افکار قرون وسطائی بود. پس از 100 سال تفتیش و موعظه، آیین آلبیگائی از بین رفت.

آلبیگائی، جهاد: ← آلبیگائیان.

البینگ[5] (elbing)، شهر (جه ۲۰‘۹۲۴، در ۱۹۳۹ جه ۸۵‘۹۵۲)، ایالت سابق پروس شرقی، ش دانتزیگ؛ بندری بر دهانه‌ی رود البینگ. از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود. عضو اتحادیه‌ی هانائی بود. در قرن ۱۵م بدست لهستان و در ۱۷۷۲ بدست پروس افتاد.

آلبینو: ← بوربور.

آلبیون[6] (ālbion؛ لتی)، انگلا **البین** (albiən)، قدیمترین نام بریتانیا. بعنوان نام ادبی انگلستان باقی مانده است.

آلپ[7] (ālp)، سلسله‌جبالی در ج اروپای مرکزی، که بصورت قوس عظیمی از سواحل مدیترانه بین فرانسه و ایتالیا تا سواحل آدریاتیک در یوگوسلاوی ممتد است. کوههای آلپ را به سه دسته‌ی شرقی، غربی، و مرکزی (منقسم به مرکزی جنوبی و مرکزی شمالی) تقسیم میکنند. این کوهها بیشتر سویس و اطریش را فراگرفته، و دشت رود پو (ل ایتالیا) را از فرانسه (غ)، آلمان (ل)، و دشت دانوب (ش) جدا میکند. چندین رود (راین، رون، پو) از آبریزهای آن سرچشمه میگیرند. دامپروری و لبنیات‌سازی در ارتفاعات آلپ، و باغداری و موکاری در دره‌ها رایج است. کارخانه‌های نیروی برقابی دارد. مناظر متنوع و زیبای آن جالب سیاحان است. قله‌های بلند پوشیده از یخچالهای طبیعی و برف دائمی و دریاچه‌های زیبائی (چون ژنو، لوسرن، کومو، گاردا، و مادجوره) دارد. قله‌های معروفش عبارتند از مون بلان (۴‘۸۰۷ متر، بلندترین قله)، کوه روزا، ماترهورن (همه در آلپ غربی)؛ برنینا (آلپ مرکزی)؛ اورتلس، گروسگلوکنر، تسوگشپیتسه (آلپ شرقی). تونلها و گردنه‌های مهم آن عبارتند از سمپلون، سن گوتار، آرلبرگ، گردنه‌ی برنر، سن برنار بزرگ و کوچک، مالویا، و گردنه‌ی ستلویو.

الپ ارسلان: ← الب ارسلان.

آلپاکا[8] (ālpākā؛ اسپانیولی) یا **آلپاگا** (فنس)، پستاندار شمدار امریکای جنوبی از تیره‌ی شترها که تا حدی آنرا اهلی و رام کرده‌اند. لاما، گوانا- کوی وحشی، و ویکونیا نیز از همین نوع محسوب میشوند. بومیان امریکائی از مدتها پیش آنرا برای استفاده از پشم براق (سیاه متمایل به خرمائی یا سفید) در نواحی بلند پرو، شیلی، و بولیوی پرورش داده‌اند.

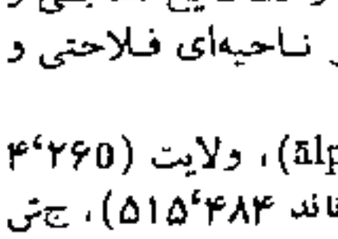

آلپاگا، پستاندار؛ ← آلپاکا.

آلپتراگیوس، صورت لاتینی نام بطروجی، منجم.

الپتکین، مؤسس دولت غزنویان؛ ← البتکین.

ال پسو[9] (el pasō)، شهر (جه ۱۳۰‘۴۸۵)، غ ایالت تکزاس، کشمت. بندری است بر ریو گرانده و مقابل شهر خوارس مکزیک واقعست، و تاریخ گذشته‌ی آن با تاریخ شهر اخیر پیوستگی دارد. دارای پالایشگاههای نفت و صنایع نساجی و تهیه‌ی مواد غذائی، و مرکز ناحیه‌ای فلاحتی و معدنی میباشد.

آلپ‌ماریتیم[10] (ālp-māritim)، ولایت (۴‘۲۶۰ کمه؛ جه به انضمام بریگ و کانه ۵۱۵‘۴۸۴)، ج‌ش فرانسه، در ریویرای فرانسه؛ کرسی آن نیس.

آلپهای استرالیائی[11]، سلسله‌کوه، ج‌ش استرالیا، مشتمل بر قسمت جنوبی رشته‌ی آب‌پخشان بزرگ. قله‌ی کازیسکو (بارتفاع ۲‘۲۲۷ متر) ازین سلسله بلندترین قلل استرالیا است.

آلپهای برنی[12] (ālphāye berni)، آلمانی **برنر اوبرلاند**[13] (berner oberländ) یا **اوبرلاند،** قسمتی از کوههای آلپ در قسمت ج‌غ سویس، که ناحیه‌ای کوهستانی در قسمت جنوبی ایالت برن تشکیل میدهد. دره‌ی رود رون آنرا از آلپهای پنین جدا میکند. بجهت مناظر زیبایش مشهور و دارای مراکزی جالب سیاحان میباشد.

آلپهای پنین: ← پنین، آلپهای.

آلپهای جنوبی[14]، رشته‌کوهی در جزیره‌ی جنوبی، زلند جدید، بموازات ساحل غربی. کوه کوک (بلندی ۳‘۷۶۴ متر) جزء آن و بلندترین قلل دومینیون زلند جدید است.

آلپهای سفلی، ولایت فرانسه: ← باسزالپ.

آلپهای علیا، ولایت فرانسه: ← اوتزالپ.

آلت (ālat)، قطعه‌ی باریک چوب یا کاشی و امثال آنها، که جداگانه تهیه میشود، و در ساختن در و پنجره و غیره، برای پیوست دادن قطعات دیگر یا در ترکیبات تزیینی بکار میرود.

آلتائی، سلسله‌کوه، آسیا؛ ← آلتای.

التاج فی اخلاق الملوک (at.tāj) [کتاب التاج فی

(۱)Albi (۲)Albiga (۳)Albigenses (۴)Albigensian Crusade (۵)Elbing (۶)Albion (۷)Alps (۸)alpaca (۹)El Paso (۱۰)Alpes-Maritimes (۱۱)Australian Alps (۱۲)Bernese Alps (۱۳)Berner Oberland (۱۴)Southern Alps

اخلاق الملوک؛ اخلاق الملوک]، کتابی بعربی، در اخلاق و آداب و رسوم پادشاهان در معاشرت با ندیمان و نزدیکان خود، و انتخاب سفرا و وظائف آنها نسبت باو، از جاحظ (۱۵۰–۲۵۵ هق). در ضمن این کتاب مهم بسیاری از آداب و رسوم ایران قبل از اسلام که در دربار عباسی رواج داشته است دیده میشود، و یکی از مراجع مهم تأثیر تمدن ایرانی در تمدن اسلامی محسوب میگردد، و در خلال آن مطالبی تاریخی و اجتماعی حتی در بارهٔ زندگی خصوصی (مانند لباس پوشیدن و خواب و اخلاق بعضی از بزرگان اسلام و پادشاهان ایران قبل از اسلام) میبینیم که در جای دیگر کمتر دیده میشود. از مطالب کتاب چنان بر میآید که بر اساس کتابهائی که از فارسی (پهلوی) ترجمه شده است تألیف گردیده، و شاید که مؤلف در این تألیف بر کتاب تاج که بنام انوشروان تألیف شده و ابن مقفع آنرا ترجمه و تفسیر کرده و اکنون از میان رفته است اعتماد داشته. در ۱۹۱۴ در مصر و در ۱۹۵۵ در بیروت منتشر شده است.

آلتامیرا[1] (āltāmirā)، نام غارهائی در قسمت شمالی اسپانیا، نزدیک سانتاندر، که بسال ۱۸۷۹ تصویرهای شگفتی از دورانهای پیش از تاریخ بر دیوارهای آنها کشف شد. امروزه آلتامیرا از جایگاههای مهم تحقیقات در بارهٔ دورانهای پیش از تاریخ بشمار میرود، و تصویرهای آن از سرچشمه‌های الهام هنرمندان است.

آلتای[2] (āltāy) یا **آلتائی** (āltāi)، سلسله‌جبال عظیمی بطول حد ۱٬۶۰۰ کم، بین مغولستان غربی و ولایت سینکیانگ، و بین جمشس و جشد قزاقستان. بلندترین قله‌ی آن، بلوخا (beluxā) (بارتفاع ۴٬۶۲۰ متر)، در مغولستان است. جنگلها و معادن قلع، روی، نقره، ولفرام، مس، جیوه، و طلا دارد. از جنبه‌ی اداری قسمت اعظم آن جزء **سرزمین آلتای**[3] (۲۶۱٬۶۰۰ کمه، جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۲٬۵۷۹٬۰۰۰) از جمشس است، و قسمتی از پهنه‌ی سیاه‌خاک سیبری نیز جزء آن و کرسی آن بارنائول میباشد. رود اوب آنرا زهکشی میکند. سکنه‌ی قسمت شمالی روس و کوه‌نشینها از طایفه‌ی اویرات (oyrāt) هستند.

التبصر بالتجارة (at.tabassoro be 't.tejāra)، کتابی بعربی در وصف و بیان فراورده‌های کشورها و سرزمینهائی که در قرن سوم هق مسلمانان آنها را میشناخته‌اند، از جاحظ. در این رساله‌ی مختصر، که ظاهراً برای راهنمائی بازرگانان نوشته شده است، کالاهای نفیس هر کشور (از قبیل پارچه، مصنوعات قیمتی، جواهر، و حتی حیوانات خوب مخصوص بآن) شرح داده شده، و نکات اجتماعی و لغوی مهمی را در بر دارد. از جهت کلمات معرب، بخصوص آنهائی که اصل فارسی دارند، و همچنین نامهای جواهر و انواع آنها جالب توجه است، و ظاهراً در موضوع خود در اسلام قدیمترین اثر میباشد. چاپ دمشق، ۱۹۳۲.

التبصیر فی الدین (at.tabsir fe 'd.din) [التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیة عن الفرق الهالکین]، معروف به **کتاب الملل و النحل**، کتابی در ملل و نحل، بعربی از ابوالمظفر اسفراینی (فت ۴۷۱ هق)، دارای ۱۵ باب. مؤلف در ۱۳ باب از کتاب به بیان عقاید فرقه‌های متفرع از اسلام پرداخته است، و بخلاف روش علمی بدانها تاخته، و بعضی (مانند شهرستانی) از این جهت باو خرده گرفته اند؛ باب ۱۴م در معتقدات فرقه‌های غیر مسلمان است؛ در باب ۱۵م اعتقاد اهل سنت (که آنها را فرقه‌ی ناجیه میداند) بتفصیل مورد بحث میباشد. طبع دوم آن در ۱۹۵۵ با کشف اسرار الباطنیه و اخبار القرامطه (از محمد ابن مالک هماوی یمانی) منتشر شده است.

آلتدورف[4] (āltdorf)، شهر (جه ۶٬۵۷۶)، مرکز اوری، سویس. صحنه‌ی عملیات ویلیام تل.

التزام [عربی، = بگردن گرفتن]، در علم بدیع، ← اعنات.

التعرف (at.ta'arrof) [التعرف لمذهب اهل التصوف]، کتابی در تصوف، بعربی، از ابوبکر محمد کلاباذی (فت ۳۸۰ هق). از قدیمترین و دقیقترین و صافیترین کتابهائی است که در آن از تصوف بحث می‌شود، و در بارهٔ آن گفته شده است که اگر تعرف نبود تصوف شناخته نمیشد. این کتاب را شرحی است بفارسی، بسیار مفصل، بعنوان شرح تعرف، که علاوه بر اینکه یکی از مراجع مهم تصوف است، یکی از متون بسیار معتبر زبان فارسی محسوب میشود، و این ترجمه و شرح بوسیله‌ی ابوابراهیم ابن اسماعیل مستملی بخاری (فت ۴۲۹ هق) صورت گرفته است. متن عربی تعرف در ۱۹۳۴ و در ۱۹۶۰ (مصر)، و ترجمه‌ی فارسی در ۱۳۳۰ هق در هند بطبع رسیده است.

التفات [عربی، = روی کردن]، در علم بدیع، نخست سخنی بیکی از طرق سه‌گانه‌ی کلام (تکلم، خطاب، و غیبت) گفتن، و آنگاه روی از آن بطریق دیگر آوردن. التفات از خطاب به غیبت مانند (سعدی)

نامزائی را که بینی بختیار
عاقلان تسلیم کردند اختیار.

التفهیم (at.tafhim) [کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم]، کتابی در مقدمات هندسه و حساب و هیئت و نجوم، بطریق سؤال و جواب از ابوریحان بیرونی. در سال ۴۲۰ هق (و بقولی ۴۲۱) تألیف شده. ابوریحان این کتاب را بدو زبان فارسی و عربی نوشته، باین طریق که آنرا نخست بفارسی یا عربی نوشته است، و سپس بزبان دیگر ترجمه کرده، و این کار بطوری استادانه انجام گرفته که تمیز اصل از ترجمه و اینکه نخست بکدام زبان نوشته شده آسان نیست. متن فارسی آن یکی از آثار بسیار مهم زبان فارسی است (چاپ تهران، ۱۳۱۶–۱۸ هش). از متن عربی نسخه‌های معدودی با وسائل چاپ دستی در لندن منتشر گردیده.

آلتن[5] (ālten)، ۱۱۲۵–۱۱۸۷ هق (۱۷۱۱–۷۴ بم)، کشاورز ایرانی. نامش یحیی بود، و آلتن نامی است که ترکان عثمانی باو دادند، و نام فرانسوی وی ژان آلتن (jāN) است. ظاهراً پدرش از حکام بود، و بدست طهماسب قلی خان مقتول شد. در یکی از جنگهای ایران و عثمانی، ترکان یحیی را باسارت بردند، و بغلامی فروختند. یحیی ۱۴ سال در آناطولی به کشت رونای و پنبه اشتغال داشت و سرانجام با مقداری بذر و محصولات شرقی فرار کرد، و به کومک قنسول فرانسه در ازمیر به فرانسه رفت، و در ورسای نزد لوئی XV بار یافت، و اجازه‌ی زراعت رونای و مأموریت اجرای طرق جدیدی در زراعت و ابریشمسازی بوی اعطا شد. آلتن در این کار توفیقی نیافت، و حتی جهیزیه‌ی زنی را که در مارسی گرفته بود بمصرف رسانید. سپس مادام دو کلوزنت[6] (mādām dē klozenet) برای دستگیری از وی اراضی خود را در کنتاونسن در اختیار آلتن گذاشت، و زحمات او بثمر رسید، اما چون بازاری برای محصول خود نداشت از موفقیت خویش سودی نبرد. پس از اینکه کنتاونسن به خاک فرانسه ملحق شد، زراعت رونای اهمیت یافت، ولی آلتن در فقر و فاقه درگذشته بود، و یگانه دخترش نیز در تنگدستی وفات یافت (۱۸۲۱). در ۱۸۴۶ مجسمه‌ای از آلتن نزدیک شهر آوینیون بر پا کردند.

آلتنبورگ[7]، آلمان، ← ساکس-آلتنبورگ.

التنبیه و الاشراف (at.tanbiho va 'l.'ešrāf)، کتابی در تاریخ و جغرافیا و هیئت، بعربی، از مسعودی (فت ۳۴۵ یا ۳۴۶ هق). نخست در ۳۴۴ هق در مصر تألیفش کرده، و در ۳۴۵ هق در همانجا مطالبی بر آن افزوده. مشتمل است بر قسمتی از تاریخ ایران قبل از اسلام، تاریخ یونان و مقدونیه و روم، و تاریخ بعد از اسلام تا زمان تألیف کتاب. از جهت تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام اهمیت خاصی دارد. در ۱۸۹۳–۹۴ باهتمام دخویه در لیدن و در ۱۳۵۷ هق در مصر بطبع رسیده. بوسیله‌ی کارا دو وو بزبان فرانسوی ترجمه شده.

آلتو آدیجه[8]، ایتالیا، ← ترنتینو-آلتو آدیجه.

التوسل الی الترسل (at.tavassol ela 't.taras-sol)، کتابی ادبی و تاریخی، بفارسی، از بهاءالدین محمد ابن مؤید بغدادی، منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه (سلطنتش در ۵۶۸–۵۹۶ هق)، که عبارتست از مجموعه‌ای از منشآت او. مشتمل است بر دیباچه، دو فصل مقدمه‌مانند، و سه قسمت. دیباچه در حمد و ثنای خداوند و نعت رسول و اصحاب او و ستایش سلطان و سبب تألیف کتاب است. فصل اول را مؤلف بمدح بهاءالدین وزیر مخصوص داشته، و در فصل دوم مختصری مفید در انشای فارسی و سبکهای مختلف نویسندگان و طریقه‌ی مختار خویش بیان کرده است. قسمت اول مشتمل است بر فرمانها و منشورهای دیوانی و عهدنامه‌ها و فتح‌نامه‌ها؛ قسمت دوم مشتمل برنامه‌هائی است که از جانب سلطان بامرا و ملوک اطراف نوشته شده؛ قسمت سوم اخوانیات (نامه‌های خصوصی و دوستانه) مؤلف را که ببزرگان عصر و دوستان نوشته شده است در بر دارد، و مؤلف در پایان این قسمت چند قطعه انشا، که آغاز انواع مراسلات را شاید بطور نمونه درج کرده است، آورده. این کتاب از جهت نثر فارسی و اشتمال بر نکات تاریخی اواخر دوره‌ی خوارزمشاهیان و معاصران ایشان از غوریان و اتابکان آذربایجان و جز آنها اهمیت تاریخی و ادبی دارد. در ۱۳۱۵ هش در تهران بطبع رسیده.

(۱)Altamira (۲)Altay (۳)Altai (۴)Altdorf (۵)Althen (۶)Clausenette (۷)Altenburg (۸)Alto Adige

آلتونا[1] (āltonā)، آلمان، ← هامبورگ.
آلتون اردو: ← اردوی زرین.
آلتونتاش (āltuntāš)، ف ۴۲۳ هق، حاجب محمود غزنوی. در ۴۰۷ هق، پس از قتل مأمون خوارزمشاه، محمود خوارزم را گرفت و آلتونتاش را خوارزمشاه نمود. آلتونتاش در اوایل سلطنت سلطان مسعود I غزنوی وفات یافت. بعد از او پسرش هارون، به نیابت امیر سعید ابن مسعود غزنوی، خوارزمشاه شد. اخبار و احوال آلتونتاش در تاریخ بیهقی ذکر شده است.
آلتیکیرو دا تسویو[2] (āltikiero dā tsevyo)، ح ۱۳۳۰–ح ۱۳۹۵، نقاش ایتالیائی، از پیروان جوتو، و پایه‌گذار مکتب ورونا. نقاشیهای دیواری درخشانی در شهر پادوا از او بجا مانده است.
آلتیمتر: ← فرازیاب.
آلتین بوینوز، ترکیه: ← شاخ زرین.
آلثیرا[3] (ālţirā) [از لفظ عربی الجزیره]، نام باستانی آن **سوکرو** (sukro)، عربی **جزیرة شقر** (jazirato šoqar, šoqr)، شهر (جه ۲۴٬۵۱۸)، ایالت والانس، ش اسپانیا، بر رود خوکار.
آلثینگ[4] (ālţing)، پارلمان ایسلند. قدیمترین پارلمان اروپا است؛ نخست در ۹۳۰ تشکیل شد. در ۱۸۰۰ منحل گردید؛ در ۱۸۴۳ بعنوان یک انجمن رایزنی از نو بوجود آمد؛ در ۱۸۷۴ مجدداً بعنوان پارلمان برقرار شد.
الجاء (eljāᶜ)، ← فئودالیته.
الجامع الاموی، دمشق: ← جامع اموی.
الجامعة العربیة: ← اتحادیه‌ی عرب.
الجایتو یا اولجایتو (هر دو oljāytu)، معروف به **سلطان محمد خدابنده،** ف ۷۱۶ هق، هشتمین پادشاه (۷۰۳–۷۱۶ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ برادر و جانشین غازان خان. الجایتو در ۵ ذی الحجه‌ی ۷۰۳ در تبریز بمسند ایلخانی نشست، و بنام سلطان محمد خربنده و خدابنده معروف شد. مقارن جلوس او آلافرنک که مدعی سلطنت بود بقتل رسید. الجایتو شهر سلطانیه را بنا کرد و آنجا را مرکز سلطنت قرار داد (۷۰۴). گیلان را که تا آن هنگام بتصرف مغول در نیامده بود فتح کرد (۷۰۶). سپس لشکر بشام برد و یک چند رحبه (rahba) را محاصره کرد و بی‌نتیجه بازگشت (۷۱۲). الجایتو در آخر رمضان ۷۱۶ هق بسن ۳۵ سالگی در سلطانیه وفات یافت و مقبره‌ی او هم آنجاست. گویند الجایتو پادشاهی خوشخوی و بزرگوار بود. وی در کودکی بر حسب میل مادر غسل تعمید مسیحی کرده و نیکولاس لقب یافته بود. اما در جوانی برحسب میل زوجه‌ی خویش قبول اسلام کرد. مع‌هذا، از وجود اختلاف در بین مذاهب اسلام در خاطر او شک و تردید راه یافته بود. عاقبت بمذهب شیعه گرائید و در ترویج آن اهتمام نمود. سلطان الجایتو با خاقان مغولستان و همچنین با پاپ و سلاطین فرنگستان روابط دوستانه داشت، و آنها چون از تردد خاطر وی در مذاهب اسلام اطلاع یافته بودند، وی را مخالف اسلام میپنداشتند و بمخالفت با پیروان محمد ترغیب مینمودند.
الجزایر[5] (al.jazāyer)، سرزمین (۲۹۴٬۹۶۰ کمه؛ جه در ۱۹۶۰ تخمیناً ۹٬۹۲۵٬۰۰۰، که از آنها ۸٬۸۵۰٬۰۰۰ تن مسلمان و ۱٬۰۷۵٬۰۰۰ اروپائی هستند)، افریقای شمالی، کنار دریای مدیترانه. از ل به مدیترانه، از ش به تونس، از غ به مراکش، و از ج به سرزمینهای جنوبی (که در ماه اوت ۱۹۵۷ به دو ولایت تقسیم شد) محدود است. در سازمان کشور فرانسه، این سرزمین جزء جمهوری فرانسه محسوب است، و فعلا (اوت ۱۹۶۰) منقسم به ۱۳ ولایت (= دپارتمان) میباشد. شهرهای عمده‌اش عبارتند از الجزایر، وهران، قسنطینه، بونه، سیدی بن عباس، تلمسان، و فیلیپویل. الجزایر را به سه منطقه‌ی موازی افقی میتوان تقسیم کرد: منطقه‌ی حاصلخیز تلّ؛ دشتهای داخلی؛ و جبال اطلس صحرائی. منطقه‌ی تل بعرض ۸۰ کم تا ۱۹۰ کم بین جبال اطلس و مدیترانه در طول ساحل مدیترانه ممتد است؛ در کنار خط ساحلی ۱٬۲۰۰ کیلومتری الجزایر موج‌شکنهای عظیم برای حفاظت بنادر ساخته شده. منطقه‌ی دشتهای داخلی در ج منطقه‌ی تل واقع و ناحیه‌ای استپی است، که با زندگی چادرنشینان مساعد میباشد. منطقه‌ی سوم، یعنی جبال اطلس صحرائی، مرز شمالی ناحیه‌ی صحرا را تشکیل میدهد، و به کمابی دشتهای داخلی نیست، و جنگلهای تُنُک دارد. طویلترین رود الجزایر وادی الشلف (vāde 'š.šalaf) است، که در اطلس صحرائی سرچشمه گرفته، پس از طی ۷۲۰ کم بطرف ل و غ، به مدیترانه میریزد. بسبب تنوع سرزمین الجزایر، دامنه‌ی تغییر دما زیاد است، ولی بیشینه‌ی متوسط دما °۲۵ صدبخشی میباشد. اقلیم آن بر روی هم مدیترانه‌ای است.

اگر چه فقط ۱/۱۰ خاک الجزایر قابل کشت و زرع است، ۳/۴ مردم از طریق کشاورزی زندگی میکنند. محصولات زراعتی عمده‌ی آن جو، مرکبات، روغن زیتون، توتون، گندم، خرما، و شراب میباشد. پرورش گوسفند و گاو و اسب و شتر معمول است. چوب پنبه‌ی آن خالی از اهمیت نیست. صنایع ماهیگیری دارد. بعضی منابع طبیعی دارد (آهن، فوسفاتها، زغال سنگ)، ولی از بعضی مواد ضروری عاری است. در ۱۹۵۶ منابع وسیع نفت در صحرا کشف شد، و این امر در صنعتی کردن الجزایر تأثیری بسزا دارد. بیش از ۴/۵ صادرات الجزایر به فرانسه حمل میشود. صادرات عمده‌ی آن شراب، اقسام میوه و سبزی، و مواد معدنی است. واردات عمده منسوجات، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، وسایل نقلیه، و قند میباشد. با اینکه الجزایر سرزمینی کوهستانی است، شبکه‌ی پهناوری از جاده‌ها و راه‌آهن دارد.

تاریخ. الجزایر، که از آغاز تاریخ مسکن بربرها بوده است، چندین بار مورد هجوم کشورگشایان واقع شده. نخستین مردمی که بآنجا هجوم آوردند فنیقیها بودند، که در قرن ۱۲م ق‌م مهاجرنشینهائی در سواحل الجزایر تأسیس کردند. سپس قسمت شرقی آن تحت استیلای دولت کارتاژ درآمد. رومیان، که به ناحیه‌ی تل نظر داشتند، در جنگهای نومیدیا و موریتانیا شرکت کردند، و پس از برانداختن (۱۴۶ ق‌م) دولت کارتاژ وارد داخله‌ی الجزایر شدند. در زمانی که مسیحیت در امپراطوری روم رواج مییافت، سواحل افریقای شمالی جزئی از امپراطوری بود، و قدیس آوگوستینوس اسقف هیپو رگیوس (بونه‌ی حالیه) بود. هجوم قبایل وحشی و مخصوصاً نارضائیهای مردم مستعمرات رومی تسلط دولت روم را ضعیف کرد، و پیروزی‌های (۴۳۰–۳۱ ب‌م) واندالها دست رومیها را کوتاه کرد، و اگرچه در ۵۳۴ امپراطوری بیزانس قسمتی از افریقای رومی را باز گرفت، استیلای آن دولت استوار نبود و تمدن و فرهنگ رومی در افریقای شمالی تجدید حیات نکرد.

در اواسط قرن اول هجری (قرن هفتم میلادی)، اعراب مسلمان به افریقای شمالی تاختند، و اگرچه قدرت نظامی دولت بیزانس بسرعت منحل شد، بربرها در مقابل اعراب مقاومت کردند، ولی در ۷۴ هق (۶۹۳ ب‌م) استقلال خود را از دست دادند، و بتدریج دین اسلام و زبان عربی را اخذ کردند. سلسله‌های کوچکی (با پایتختهای تیاره، بجایه، و تلمسان) برآمدند، و سقوط کردند، و گاه تمام این سرزمین یا قسمتی از آن را بصورت یک قدرت سیاسی و مذهبی در آوردند. مثلا مرابطون و موحدون قسمت اعظم الجزیره‌ی کنونی را با مراکش و اسپانیا تحت لوای واحد در آوردند. در قرن ۱۶م میلادی (قرن دهم هجری) الجزایر تحت استیلای دولت عثمانی درآمد (← بارباروسا، خیرالدین) ولی قدرت این دولت در الجزایر به ناحیه‌ی تل و مخصوصاً سواحل الجزایر محدود بود، و این سواحل مأمن دریازنان گردید (← بربر، ممالک). مدت سه قرن دولتهای اروپائی با فعالیتهای دریازنان بربر مبارزه کردند، ولی کاملا از عهده‌ی آنها برنیامدند مگر در ۱۸۳۰ که فرانسه شهر الجزایر را تصرف کرد. در دوره‌ی تسلط عثمانی، الجزایر تا ۱۵۸۷ (۹۹۵ هق) بدست بیگلربیگی‌ها، و سپس تا ۱۶۵۹ (۱۰۷۰ هق) بدست پاشاها، و بعداً بدست آغاها و بالاخره تا زمان استیلای فرانسه بدست دای‌ها اداره میشد.

در ۱۸۳۰، بر اثر توهینی که از طرف دای الجزایر به قنسول فرانسه شده بود، علی رغم مخالفت انگلستان، دولت فرانسه به شهر الجزایر لشکر کشید، و آن را متصرف شد، و در آغاز در بنادر مهم بجایه و بونه و وهران مستقر گردید، و بزودی جنگ فرانسه با عبدالقادر جزایری آغاز شد که منجر به پیروزی فرانسویان گردید. سپس دوران استعمار شروع شد، و در اوایل قرن حاضر تمام الجزایر کنونی بتصرف فرانسه در آمد. الجزایر در پیروزی متفقین در جه I نقش عمده‌ای داشت. در جه II، اگرچه الجزایر تحت حکومت ویشی بود، پنهانی متفقین را یاری کرد، و در سوم ژوئن ۱۹۴۳ رسماً پیوستگی خود را به کمیته‌ی نجات ملی فرانسه اعلام نمود، و ژنرال دوگل شهر الجزایر را مقر خود قرار داد، و این شهر تا رهائی پاریس بدست متفقین در ماه اوت ۱۹۴۴ پایتخت موقت دولت فرانسه بود.

در نتیجه‌ی افکار استقلال‌طلبی که همراه جنگ در جهان و از جمله در دنیای عرب انتشار یافته بود، پس از جه II نهضت استقلال‌طلبی در

(۱)Altona (۲)Altichiero da Zevio (۳)Alcira (۴)Althing (۵)Algeria

الجزایر آغاز گردید، و در ۱۹۵۴ به شورش علنی انجامید. در پائیز ۱۹۵۵ مجمع عمومی سازمان ملل تصمیم گرفت که مسئله‌ی الجزایر را در دستور خود قرار دهد، ولی فرانسه تحت این عنوان که الجزایر جزء خاک فرانسه است چند هفته از حضور در جلسات خودداری کرد تا این موضوع از دستور مجمع حذف شد. در ۱۹۵۶، گی موله، نخست‌وزیر فرانسه، با تصدیق اینکه صرفاً با عملیات نظامی در مقابل استقلال‌طلبان نمیتوان الجزایر را جزء فرانسه نگاهداشت، پیشنهاد بعضی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کرد، ولی با مخالفت سخت مسلمانان و فرانسویان افراطی مواجه شد. موله اعلام کرد که فرانسه هیچگاه الجزایر را از دست نخواهد داد، و نیروهای فراوان و اختیارات کامل به فرماندار کل الجزایر، روبر لاکوست، داد. در فرانسه افکار متفاوت بود ـ محافظه‌کاران و طرفداران دوگل پشتیبان سکنه‌ی اروپائی الجزایر و سوسیالیستها طرفدار خودمختاری آن بودند. در ماه مه‌ی ۱۹۵۸، دست راستیها و رهبران نظامی، بگمان اینکه دولت فرانسه در صدد مذاکره با "شورشیان" است، در شهر الجزایر قدرت را بدست گرفتند. این طغیان دست راستیها و تزلزل دولت فرانسه در انتخاب یک خط مشی قاطع منجر به سقوط جمهوری چهارم و روی کار آمدن دوگل گردید. وی از موافقت با استقلال الجزایر امتناع کرد. جنگ ادامه یافت، ولی دوگل تا حدی آرامش را برقرار نمود، و در ژانویه‌ی ۱۹۵۹ فرمان عفو عمومی شورشیان را صادر کرد. ضمناً در ۱۹۵۸ جبهه‌ی ملی نجات الجزایر تبدیل به دولت موقت جمهوری الجزایر گردید. در مه‌ی ۱۹۵۹ انتخابات الجزایر بنفع دوگل تمام شد و دست راستیها شکست خوردند. در سپتامبر ۱۹۵۹، دوگل الجزایریها را در انتخاب استقلال، جزء فرانسه شدن، یا خودمختاری و اتحاد با فرانسه مخیر کرد. مبارزه‌ی ملیون الجزایر هنوز ادامه دارد، و در طی این مبارزات ده‌ها هزار از مردم الجزایر بدست فرانسویان کشته شده‌اند.

الجزایر[1] (al.jazāyer)، فنس **آلژه** (ālje)، شهر (جه ۳۶۱°۲۸۵)، ل الجزایر و کرسی آن؛ از بنادر مهم افریقای شمالی. در اواخر قرن 10م میلادی توسط بربرها بر محل شهر قدیمی رومی ایکوسیوم (ikosium) ساخته شد. پس از اینکه تسلط عثمانیها بر آن بتوسط باربا‌روسا برقرار شد (۱۵۱۸)، اهمیت پیدا کرد. از پایگاههای دریازنان بود، و اروپائیان چند بار برای سرکوبی دزدان بآنجا لشکرکشی کردند. در ۱۸۳۰ فرانسویان اشغالش کردند، و بعداً شهر جدید را در امتداد بندرگاه ساختند. در جج II، در نوامبر ۱۹۴۲ بتصرف متفقین درآمد، و سپس مرکز ستاد ژنرال دوگل گردید.

الجزایر، جنگ: ← دیکتر، ستیون؛ طرابلسی، جنگ.

الجزایر الشرقیه: ← باتنار، جزایر.

الجزیره (al.jazira) یا **جزیره** (بعنوان اسم خاص)، مخفف **جزیرة آقور** (jazirato āqur)، نامی که جغرافیدانان عرب به قسمت شمالی اراضی بین دجله و فرات داده بودند. بگفته‌ی ابوالفدا، از جانب شمال از ملطیه و آمد آغاز میشد، و از طرف جنوب خط واصل بین انبار و تکریت آنرا از عراق جدا میکرد.

الجزیرة الخضراء، اسپانیا، ← الخضیراس.

آل جلایر (āle jalāyer) یا **جلایریان** یا **ایلکانیان** (ilkāniān)، سلسله‌ای از امرا و سلاطین مغول‌نژاد که از اواسط قرن هشتم هق تا اوایل قرن نهم هق در آذربایجان و عراق عرب فرمانروائی مستقل کرده‌اند، و در واقع وارث مستقیم دولت متوفای ایلخانیان بوده‌اند. این سلسله را مورخین جلایریان و ایلکانیان نیز میخوانند و نام ایلکانی منسوب است باسم جد بزرگ مؤسس این سلسله، شیخ حسن ایلکانی یا شیخ حسن جلایر، که ایلکا یا ایلکا نویان نام داشته، و از سران طایفه‌ی جلایر مغول بوده است، و با هولاکو خان به ایران آمده است. از جمله‌ی اولاد این ایلکا نویان یکی آقبوقا نام داشت، که نزد گیخاتو خان تقرب و حشمت تمام یافت، و در فتنه‌ی بایدو خان بقتل رسید. پسر او امیر حسین نزد الجایتو و ابو سعید بهادر خان نفوذ فوق العاده پیدا کرد، و پسر او امیر شیخ حسن ایلکانی، معروف به شیخ حسن بزرگ، با امرای چوپانی (← چوپانیان) معارض گشت، و قدرت و نفوذ بسیار بدست آورد. امیر شیخ حسن ایلکانی در دوره‌ی انحطاط ایلخانیان بتدریج سه نفر مدعی برای تخت ایلخانی تراشید، و عاقبت در حدود سنه‌ی ۷۴۰ هق، بعد از عزل شاه جهان تیمور، بدعوی استقلال برخاست، و بر عراق تسلط یافته بغداد را پای‌تخت خویش کرد. وی مؤسس سلسله‌ای گشت که پس از آن تا سنه‌ی ۸۱۳ هق باستقلال باقی ماند، و چندی بعد از آن نیز در تحت تبعیت و حمایت تیموریان دوام یافت. قدرت آل جلایر در عهد سلطان اویس جلایر، پسر شیخ حسن بزرگ، توسعه یافت، و با مرگ او روی بانحطاط آورد. پسر و جانشین او حسین ایلکانی بدست برادر خود سلطان احمد ایلکانی بقتل رسید، و سلطان احمد نیز با مخالفت برادران خود بایزید ایلکانی و علی ایلکانی و با تحریکات سردار معروف خود عادل آقا مواجه گشت، و عاقبت، ظهور و استیلای امیر تیمور او را به مصر انداخت، و بعد از وفات تیمور نیز، دولت او قوام نیافت، و بدست قرا یوسف ترکمان کشته شد (۸۱۳ هق)، و جانشینان او مانند شاه ولد و تندو خاتون، و فرزندان شاه ولد، بغداد را از دست دادند، و در عراق عرب و قسمتی از خوزستان باجگزار شاهرخ تیموری بودند، تا آنکه عاقبت بساط آنها بدست ترکمانان قرا قوینلو برچیده شد.

پادشاهان آل جلایر غالباً بادب و هنر اظهار علاقه میکردند، و بعضی از آنها نیز خود شاعر و اهل هنر بوده‌اند. در قسمت عمده‌ی دوران حکومت آنها بغداد، که بعد از فتح آن بدست هولاکو خان دستخوش انحطاط گشته بود، دیگر باره رونق و ترقی یافت، و شعرا و فضلا بدان روی آوردند، و مدارس و مساجد تازه در آن بنا کردند. از جمله‌ی این گونه ابنیه‌ی عهد آل جلایر در بغداد میتوان مدرسه‌ی مرجان (← خواجه مرجان)، مسجد سراج‌الدین، و مسجد سید سلطان علی را نام برد؛ و از فضلا و شعرائی که بدربار آنها انتساب و ارتباط یافته‌اند، سلمان ساوجی، عبید زاکانی، ناصر بخارائی، و شرف‌الدین را میتوان ذکر کرد. امرای کوچک آل جلایر، که در خوزستان و واسط و حله حکومت میکردند، دست‌نشانده‌ی اخلاف تیمور بودند، و در مدت و ترتیب و سنین امارت آنها بین مورخین اختلاف هست.

الجماهر فی معرفة الجواهر (al.jamāher) [کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر]، کتابی بعربی، در شناختن جواهر، از ابوریحان بیرونی، که نکات تاریخی و جغرافیائی نیز در بر دارد، و از جهت لغات فارسی و معرب در اصل فارسی که در آن آمده دارای اهمیت میباشد. از آنجائیکه این کتاب به سلطان مودود ابن مسعود غزنوی تقدیم شده، چنان مینماید که ابوریحان آنرا در سن پیری نوشته است. چاپ حیدرآباد، ۱۳۵۵ هق.

آلج[2] (ālec)، بزرگترین یخچال طبیعی آلپهای سویس، بین کوههای یونگفراو و آلچهورن. مساحتش ح ۱۷۰ کمم است.

آل چوپان: ← چوپانیان.

الحاد[3] (elhād)، نفی وجود فوق طبیعی. در طی تاریخ بسیاری موحدین را بسبب اینکه عقایدشان خلاف مذهب سنت بوده متهم به الحاد کرده‌اند (مانند سقراط، اسپینوزا، و خداپرستان منکر دین). الحاد با مذهب لاادری ارتباط نزدیک دارد و اغلب با آن اشتباه میشود.

الحاق[4]، در اصطلاح سیاسی بین‌المللی، اقدام رسمی یک دولت برای ضمیمه کردن ناحیه‌ای بقلمرو حکومت خود. در گذشته کشورهای استعمارطلب تحت عناوین مختلف ـ مانند اینکه ساکنین ناحیه‌ای متمدن نیستند، یا اینکه اتباع آن کشور در آن ناحیه مسکن گزیده‌اند، یا اینکه ناحیه‌ی مزبور تحت حمایت بوده، و یا اینکه آن ناحیه را با غلبه تصرف کرده است ـ توجیهی برای الحاق و ضمیمه کردن نواحی مختلف به خاک خود اظهار میداشتند. بطور کلی اینگونه الحاقات مشروط باین بوده است که دولتهای دیگر چنین عملی را برسمیت بشناسند. در قرن ۱۹م، که کشورهای بزرگ غرب اروپا دایره‌ی استعمارطلبی خود را توسعه میدادند، هر یک ملحق کردن نواحی را بخاک دیگری برسمیت میشناخت، و مقدرات مردم نواحی مزبور دستخوش داد و ستد و حرص کشورهای بزرگ بود.

آل حرم (āle haram)، دهستان (جه ح ـ ۳°؛ ۳۰۰)، بخش گاوبندی، شهرستان بندر لنگه، کنار خلیج فارس؛ مرکب از 10 (؟) آبادی. قبلا جزء بخش کنگان بود؛ در بهمن ۱۳۳۷ هش ضمیمه‌ی بخش گاوبندی گردید.

الحضر (al.hazr)، نام باستانی آن **هاترا**[5] (hātrā) یا **هتره**[5] (hatra)، شهر و دژ قدیم، بین النهرین، بفاصله‌ی ۸۸ کیلومتری جنوب غرب موصل، که اکنون در محل آن دهکده‌ایست در لغ عراق که محل کاوشهای باستانشناسی است. در دوره‌ی پارتیان رونق داشت؛ رومیان چند بار در صدد

(۱)Algiers (۲)Aletsch (۳)atheism (۴)annexation (۵)Hatra

گشودن آن برآمدند، در سال ۱۱۷ بم اشکانیان در آنجا حمله‌ی ترایانوس را دفع کردند. شاپور I ساسانی شورش (۲۴۰ بم) حاکم آنجا را مقهور و شهر را ویران کرد. در ضمن کاوشهای اداره‌ی باستانشناسی عراق در سال ۱۹۵۴، مجسمه‌ی بتهای اعراب جاهلیت (لات و منات و عزّی) در آنجا کشف شد.

الحکمة فی مخلوقات الله (al.hekmato)، کتابی فلسفی‌گونه، بعربی، در تفسیر آیه‌های دال بر اثبات مبدأ و خداشناسی و بیان وجوه حِکَمی که آیات مزبور در بر دارند، از ابوحامد محمد غزالی. در مصر مکرر بطبع رسیده.

الحمراء[1] (al.hamrā') [عربی، = سرخ]، اسپانیائی **آلامبرا** (ālāmbrā)، مجموعه‌ای از بناهای دوره‌ی اسلامی (مشتمل بر بقایای دژها، قصرهای سلطنتی، و جایگاه رجال و کارگزاران دولتی)، بر تپه‌ای مشرف بر غرناطه، اسپانیا. اطلاعاتی که از تاریخ قلعه‌ی الحمراء داریم بسیار مختصر است. ظاهراً اول‌بار اسم آن در وقایع سال ۲۷۷ هق (۸۹۰ بم) میآید. در سال ۶۲۹ هق (۱۲۳۲ بم) بنو نصر دولت مستقلی دایر کردند، و غرناطه را پایتخت خود قرار دادند، و از آن ببعد الحمراء شهرت یافت. محمد I که مؤسس این سلسله بود کاخ سلطنتی مشهور الحمراء را بنا کرد، و او و جانشینانش بر شکوه و جلال و ساختمانهای آن افزودند، و از آن جمله میتوان ابوعبدالله محمد III (سلطنتش ۷۰۱–۷۰۸ هق، = ۱۳۰۲–۱۳۰۹ بم) و ابو الحجاج یوسف I (سلطنتش ۷۳۳–۷۵۵ هق، = ۱۳۳۳–۵۴ بم) و محمد V (سلطنتش ۷۵۵–۷۶۰ هق، = ۱۳۵۴–۵۹ بم) را نام برد. الحمراء شاهد طلوع و انحطاط و زوال بنو نصر بود، و آخرین فرمانروای این سلسله، ابوعبدالله محمد XI مغلوب اسپانیا شد، و در ۱۴۹۲ الحمراء بدست مسیحیان افتاد، و آسیب بسیار دید. شارل کن (امپراطور شارل V) یکی از مساجد آنرا به نمازخانه تبدیل کرد، و قسمتی از کاخ سلطنتی را ویران نمود. و نیز مسجد بزرگ محمد III را خراب کردند، و بجایش کلیسائی بنا نهادند (۱۵۸۱). از سال ۱۸۲۸ دست به مرمت الحمراء زدند.

الحمراء نموداری زنده از روزگار عظمت تمدن اسلامی، و نمونه‌ای والا از معماری اعراب مغربی در اسپانیاست. طالارها و اطاقهای آن بر گرد حیاطهای چندی بنا شده، که معروفترین آنها "حیاط ریحان" و "حیاط شیرها" است. طاقنماهای پیرامون حیاط شیرها بر ۱۲۴ ستون مرمرین قرار دارند. در میان آن حوضی از رخام بر دوش دوازده شیر مرمرین نهاده شده است. طاقهای مقرنس الحمراء در نوع خود نمونه‌های درخشانند؛ دیوارها و سقفهای آن، با طرحهای تو در تو و ظریف هندسی، از مرمر و رخام و کاشی و گچبری زینت یافته. نمای کاخ سنگینی خاصی دارد؛ اما پس از ورود به "تالار داوری"، شکوه تزیینات و سبک معماری چشم را خیره میسازد.

الحوادث الجامعه (al. havādeso 'l.jāme'a) [الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائة السابعة]، کتابی در تاریخ قرن هفتم هق، بعربی، از ابن الفوطی. بر حسب سنوات مرتب است، و در ضمن وفیات دانشمندان، طبیبان، سیاحان، مورخان، نویسندگان، شاعران، خطاطان، صوفیان، و پادشاهان و رجال، و قسمتی از امور اجتماعی آن عصر (مانند منصبها، قوانین، تدریس و انواع مدارس، رسمهای خلافت عباسی و دولت ایلخانیان، پول و انواع آن، و خراج عراق)، و ذکر مساجد و کاروانسراها و کتابخانه‌ها و غیره را در بر دارد. ظاهراً اولین کتابی است که پس از مرگ سعدی نام او را ذکر کرده، و یگانه مرجعی است که وفات او را در ۶۹۴ هق آورده. از نسخه‌ای که از این کتاب بدست آمده است، و در ۱۳۵۱ هق در بغداد بطبع رسیده، حوادث ۲۵ سال مفقود میباشد، و از سال ۶۲۶ هق شروع میشود.

الحیوان (al.hayavān) یا **کتاب الحیوان** (ketā-'l.-bo). کتابی در حیوانشناسی، از جاحظ (۱۵۰–۲۵۵ هق). دایرةالمعارفگونه‌ای است از تمدن مهم زمان عباسیان، و مشتمل است بر مطالب طبیعی، جغرافیائی، ادبی، تاریخی، لغوی، نژادشناسی، فلسفی، کلامی، ملل و نحل، و غیره. اساس کار جاحظ در تألیف این کتاب قرآن و حدیث، شعر عرب، قسمتی از ترجمه‌ی کتاب الحیوان ارسطو، و عقاید فلسفی معتزله بوده، و گویند آنرا بنام محمد ابن عبدالملک زیات (فت ۲۳۳ هق) نوشته، و تألیف آن پیش از کتاب معروف البیان و التبیین است. الحیوان مشتمل بر هفت جزء است که مؤلف هر یک را مصحف (moshaf) نامیده. صفدی بر مؤلف خرده گرفته و گوید اشتباهاتی در آن است، و دیگران گفته‌اند این اشتباهات در مطالب طبیعی است، چونکه جاحظ از بزرگان فصاحت و بلاغت بوده است نه عالم طبیعی. این کتاب را در قدیم و همچنین در عصر حاضر مختصر نموده‌اند. در مصر دو بار بچاپ رسیده (طبع ۱۹۳۸–۱۹۴۵ بواسطه‌ی فهرستهای مفصل و تصحیح دقیق دارای اهمیت است).

آل خاقان: ← ایلک‌خانیان.

آلخاندرو، نام اسپانیولی: ← آلکساندر.

آلخثیراس[2] (ālxeţirās)، لتینی **پورتوس آلبوس** (portus ālbus)، عربی **الجزیرة الخضراء** (al-jazirato 'l.xazrā')، شهر (جمع ۵۲°۷۳۲)، ج اسپانیا، در اندلس؛ بندری کنار مدیترانه بر خلیج آلخثیراس مقابل جبل طارق. اولین شهری بود که در رمضان ۹۱ هق (زوبه‌ی ۷۱۰) بتصرف طَریف درآمد، و تا سال ۱۳۴۲، که بتصرف آلفونسوی XI کاستیل افتاد، محل عبور اعراب از افریقا به اسپانیا بود. در اینجا در ۱۸۰۱ ناوگان انگلستان بر ناوگان فرانسه و اسپانیا پیروز شد.

آلخثیراس، کنفرانس: ← مراکش.

آل خجند (āle xojand) یا **خجندیان**، از خاندانهای بزرگ و معروف اصفهان در قرن ششم هق. اصل آنها از شهر خجند ماوراء النهر بوده و در اصفهان غالباً ریاست شافعیه با آنها بوده است. اولکسی که از این خاندان شهرت یافته ابوبکر محمد ابن ثابت خجندی بوده است که بدعوت خواجه نظام‌الملک طوسی (۴۰۸–۴۸۵ هق) از مرو برای تدریس در نظامیه‌ی اصفهان بدان شهر آمده است، و پس از وی، فرزندانش در آن شهر با جاه و حشمت تمام میزیسته‌اند، و شاعرانی مانند جمال‌الدین اصفهانی آنها را ستایش کرده اند. آل خجند نسب خود را به مهلب ابن ابی صفره از امراء معروف عرب در عهد اموی میرسانیده‌اند. نیز ← آل ساعد.

الخصائص (al.xasā'es)، کتابی نحوی و ادبی و لغوی، از ابن جنی (فت ۳۹۲ هق) (چاپ مصر، ۱۹۵۲–۵۶). این کتاب بسیار مفصل را تلخیصها کرده‌اند و حواشی نوشته. تلخیص سیوطی، بنام الاقتراح فی علم اصول النحو یا اقتراح فی اصول النحو و جدله، مکرر در حیدرآباد بطبع رسیده.

آلخین[3]، **آلکساندر آلکساندروویچ** (āleksāndr āleksāndrovic ālexin)، ۱۸۹۲–۱۹۴۶، شطرنج‌باز روسی و قهرمان جهانی شطرنج در ۱۹۲۷–۳۵ و ۱۹۳۷–۴۶؛ اهل مسکو. تألیفاتی نیز در شطرنج دارد. در لیسبون در گذشت.

الدارس فی تاریخ المدارس (ad.dāres fi)، کتابی تاریخی، بعربی، از عبدالقادر ابن محمد نُعیمی دمشقی (فت ۹۲۷ هق). ظاهراً بُعد از تاریخ ابن عساکر مهمترین تاریخ دمشق است، و مشتمل بر تاریخ مراکز علمی و دینی و خیریه (از قبیل مراکز خواندن قرآن و حدیث، مدرسه‌ها، خانقاهها، تکیه‌ها، زاویه‌ها، و مسجدهای معروف دمشق) از قرن پنجم تا دهم هق میباشد، و در ضمن بزندگینامه‌ی اصحاب مراکز مزبور و بزرگانی که در آنها تدریس کرده‌اند و یا درس خوانده پرداخته. چاپ دمشق، ۱۹۴۸–۴۹.

آلدان[4] (āldān)، شهر (جمع در ۱۹۳۹ بیش از 10'000)، جنشسر یاکوت، جمشسر، در سیبریه‌ی شرقی. استخراج طلا.

آلدانوف[5]، **مارک** (märk āldānof)، ۱۸۸۶–۱۹۵۷، نویسنده‌ی روسی. بعد از انقلاب ۱۹۱۷ به فرانسه رفت. در ۱۹۴۱ به امریکا مهاجرت کرد، و به تابعیت کشمت درآمد. از آثارش متفکر (۱۹۲۱–۲۷، در باب عصر ناپلئون)، مهر پنجم (۱۹۳۹)، فرار (۱۹۳۹)، آنطور که میخواهیم زندگی کنیم (۱۹۵۲) است.

آلدئید[6] (āldeid؛ فنس)، ترکیب آلی دارای گروه کربون‌ئیدروژن‌اکسیژن (CHO). در تهیه‌ی رزینهای مصنوعی و مواد رنگی بکار میرود. اصطلاح آلدئید اغلب بمعنی استالدئید بکار میرود. ساده‌ترین آلدئیدها فورمالدئید است. نیز ← فورفورول.

آلدئید استیک: ← استالدئید.

الدبران، ستاره: ← دبران.

آلدر[7]، **کورت** (kurt ālder)، ۱۹۰۲–۵۸، شیمی‌دان آلمانی. بجهت کارهائی که در طرز ساختن کربورهای ئیدروژن حلقه‌ی بنزن بعمل آورد سهمی از جایزه‌ی نوبل شیمی سال ۱۹۵۰ را برد.

الدرر الکامنه (ad.doraro 'l.kāmena) [الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابن حجر عسقلانی. مشتمل است بر زندگینامه‌ی ادیبان و شاعران و دانشمندان و بزرگان اعم از مرد و زن، و پادشاهان و وزیرانی

(۱)Alhambra (۲)Algeciras (۳)Alekhine (۴)Aldan (۵)Aldanov (۶)aldehyde (۷)Alder

که در بین سنه‌ی ۷۰۱ و ۸۰۰ هق بخصوص در مصر و شام وفات کرده‌اند، مرتب بر حسب حروف هجا. در این کار از صفدی، ذهبی، عمری، و مقریزی استفاده کرده است، و در سال ۸۳۰ هق از تألیف آن فراغت یافته، و سپس تا ۸۳۷ مطالبی بر آن افزوده. سیوطی و ابن المبرد آنرا مختصر کرده‌اند. از خاصیات این کتاب بزرگ، که ۵٬۳۲۰ زندگینامه را در بر دارد، اینست که زندگی بعضی از شاهان مغول و جنگهائی که در این قرن روی داده است در آن ذکر گردیده. در ۱۳۴۸–۵۰ هق در حیدرآباد دکن بطبع رسیده.

آلدرشات[1] (āldəršāt)، شهر (جم ۳۶٬۱۸۴)، همپشر، انگلستان؛ محل بزرگترین و کاملترین مراکز آموزش نظامی انگلستان (تأسیس ۱۸۵۴).

آلدرنی (āldərni)، جزیره؛ ← چنل، جزایر.

الدن[2]، اولین **ارل آو** (ërl āv eldən*)، لقب **جان سکات** (jān skāt)، ۱۷۵۱–۱۸۳۸، سیاستمدار و حقوقدان انگلیسی. در ۱۸۰۱–۲۷ تقریباً لا ینقطع لرد چانسلر و در ۱۸۰۷–۱۲ عملا نخست‌وزیر انگلستان بود. از توریهای مرتجع و با آزادی کاتولیکان و اصلاحات آزادیخواهانه مخالف بود.

ال دورادو[3] (el dorādo) [از اسپانیولی، = آدم زرینه‌پوش]، کشور افسانه‌ای بسیار ثروتمند که، در قرون ۱۶م و ۱۷م و قسمتی از قرن ۱۸م، آنرا در ل امریکای جنوبی میدانستند. از خ ۱۵۳۲ هیئتهائی اسپانیائی بجستجوی آن رفتند، و همین امر منجر بکشف قسمتهائی از قاره‌ی جدید و استعمار آنها گردید.

الدیارات (ad.diārāt)، کتابی تاریخی و جغرافیائی و ادبی، بعربی، از ابوالحسن علی ابن محمد شابشتی (فت ۳۸۸ هق). مشتمل بر تاریخ ۵۳ دیر از دیرهای عراق و شام و مصر است، که بیشتر آنها از میان رفته، و اشعاری که در باره‌ی آنها گفته شده. در موضوع خود کم‌نظیر و معتبر و یکی از مراجع تاریخی و اجتماعی و ادبی قرن چهارم هق تواند بود. در باره‌ی بنی عباس و امرا و وزرای آنان و ادبا و شعرای معاصر آنها مطالبی دارد که در کتابهای دیگر دیده نمیشود. یاقوت و عمری و بزرگانی دیگر پیوسته ازو نقل میکنند. چاپ بغداد، ۱۹۵۱.

آلدینگتن[4]، **ریچارد** (ricārd āldingtən)، ۱۸۹۲–، شاعر انگلیسی. چندی از پیشوایان ایماژیستها بود. ولی بعدها بمخالفت ایشان برخاست. داستان‌نویس، زندگینامه‌نگار، نقاد، و مترجم نیز بود.

الذخیره (az.zaxira) [الذخیرة فی محاسن اهل الجزیرة]، کتابی تاریخی و ادبی، بعربی، از ابوالحسن علی ابن بسام شنتریتی (bassāme šantarini) (فت ۵۴۲ هق)، معروف به ابن بسام. مشتمل است بر زندگینامه‌ی ادبا و شعرا و پادشاهان و امیرانی که شعر گفته‌اند و اثری از خود گذاشته، و بشاعران و ادیبان از مردم اندلس که معاصر مؤلف بوده‌اند توجه داشته. ابن بسام کتاب خود را بتقلید یتیمة الدهر ثعالبی تألیف کرده است، و آنرا مانند یتیمه بنثر مسجع نوشته، ولی دقت مؤلف در تعریف شعرا و ادبا از ثعالبی در یتیمة الدهر بیشتر است، و از مراجع مهم ادب عرب در اندلس میباشد. سه مجلد ازین کتاب که گویا هشت جلد خواهد بود در ۱۹۳۹–۴۵ بطبع رسیده است.

آلرژی[5] (ālerji؛ فنس)، حساسیت بی‌اندازه نسبت بمواد بی‌آزار معمولی (از قبیل بخارات، گرد، و بوی گلها)، یا میکروبها و اقسام پروتئین‌ها، یا عوامل فیزیکی (مانند نور، سرما، و غیره). این عوامل درین مورد آلرژیزا نامیده میشود. آلرژی‌زاها سبب تولید پادگن در خون و هیستامین در انساج (بافتها) میگردند.

الرسالة الکمالیه فی حقایق الالهیه (ar.resāla-to 'l.kamāliyya fi haqāyeqe 'l.ʿelāhiyya)، کتابی فلسفی و کلامی، بفارسی، از امام فخر رازی. مشتمل بر ده مقاله است؛ در منطق، در مقولات، در معرفت باری‌تعالی، در صفات واجب الوجود، در افعال باری‌تعالی، در احوال اجسام و حرکات، در بیان صفت افلاک، در ارکان و عناصر، در علم نفس، در بیان آنکه آسمانها و ستاره‌ها و چهار عنصر همه کره اند. چاپ تهران، ۱۳۳۵ هش.

آل رشید (āle rašid)، یا **ابن رشید** (ebne)، سلسله‌ی امرای وهابی جبل شمر در نجد که از اوایل قرن ۱۳م هق در شمر امارت داشتند، و بتدریج دولت خود را بسط دادند، و سرانجام بدست آل سعود منقرض شدند. مؤسس سلسله، عبدالله ابن رشید، از یاران فیصل ابن ترکی بود، و در ۱۲۵۰ حائل را گرفت. پس از او پسرش طلال ابن عبدالله امارت کرد (۱۲۶۳–۸۳). دیگر از امرای معروف خاندان، یکی محمد ابن رشید است که در ۱۳۰۷ هق ریاض را گرفت، و دولت دوم آل سعود را منقرض کرد، و دیگر عبدالعزیز ابن متعب است که عبدالعزیز III ابن سعود ریاض را از وی باز گرفت (۱۳۱۹ هق). در ۱۳۴۰ هق، با تسخیر حائل بدست همین ابن سعود، دولت آل رشید منقرض شد.

الرها یا الرهاء: ← ادسا.

آلزاس[6] (ālzās)، آلمانی **الزاس**[7] (elzās)، ناحیه‌ای در قسمت لش فرانسه، بین رود رن و کوههای وژ، که مدتها موضوع اختلافات و کشمکشهای شدید در اروپا بوده است. مشتمل بر ولایات اورن، بادن، و بلفور، و شهرهای عمده‌اش ستراسبورگ، کولمار، و مولوز میباشد. بیشتر سکنه به هر دو زبان آلمانی و فرانسه تکلم میکنند؛ ۲۵٪ مردم پروتستان هستند. خاکش حاصلخیز است. معادن آهن و زغال و صنایع آن اهمیت بسیار دارد.

در ایام قدیم آلزاس تحت حکومت رومیان بود؛ بتدریج ژرمنها در آن نفوذ یافتند، و سپس، از ممالک فرانکها گردید. در قرون نهم و دهم جزئی از لوتارینگیا بود، و بعد جزء سوابی شد و بتدریج بین شهرهای آزاد امپراطوری آلمان و اسقفها و دیگر فرمانروایان منقسم گردید. در جنگ سی‌ساله فرانسه قسمتی از آن را اشغال کرد؛ لوئی XIV ستراسبورگ را تصرف کرد (۱۶۸۱)، و بقیه‌ی آلزاس در ۱۷۹۱ به فرانسه ملحق کرده شد. در نتیجه‌ی جنگ فرانسه و پروس به آلمان واگذار شد (۱۸۷۱). بموجب پیمان ورسای به فرانسه باز گشت (۱۹۱۹). در ۱۹۴۰–۴۴ تحت اشغال سپاهیان آلمان بود. نیز ← آلزاس-لورن.

آلزاس-لورن[8] (ālzās-loren)، ناحیه‌ای در قسمت شرقی فرانسه بین لوکزامبورگ و پروس و راینلاند-پفالتس (ل)، بادن (ش) (بوسیله‌ی رود راین از آلزاس-لورن جدا میشود)، فرانسه و سویس (ج)، و فرانسه (غ)– که در ۱۸۷۱–۱۹۱۸ جزء امپراطوری آلمان بود. کرسی آن ستراسبورگ بود. در دوره‌ی استیلای آلمان به سه قسمت–آلزاس علیا (قسمت جنوبی آلزاس)، آلزاس سفلی (قسمت شمالی آلزاس)، و لورن– منقسم بود. از مردم آن ۷۸٪ کاتولیک رومی هستند. بیشتر سکنه به هر دو زبان آلمانی و فرانسه تکلم میکنند. این ناحیه در ۱۸۷۱ به آلمان واگذار شد. مدتها منشأ کشمکشهای شدید بین فرانسه و آلمان بود. پس از جج I، بموجب پیمان ورسای به فرانسه باز گشت (۱۹۱۹). در ۱۹۴۰–۴۵ تحت اشغال آلمانها بود.

الزام النواصب (elzāmo 'n.navāseb) [الزام النواصب بامامة علی ابن ابی طالب]، رساله‌ای در موضوع امامت و احتجاجات بر اهل سنت، منسوب به ابن طاووس (فت ۶۶۴ هق)، و بعضی آنرا مجهول المؤلف دانسته‌اند. در ۱۳۰۳ هق با قواعد المقاید خواجه نصیرالدین طوسی در تهران بطبع رسیده.

الزمیر[9]، **بارون** (bāron elzmir*)، لقب **تامس اجرتن** (tāməs ejərtən)، ح ۱۵۴۰–۱۶۱۷، لرد چانسلر انگلستان. در محاکمه‌ی ماری استوارت شرکت کرد (۱۵۸۶)، و طرف توجه و رایزن ملکه‌ی الیزابت بود. در آغاز دوست ر. دورو (دومین ارل آو اسکس) بود، ولی در دادرسی که منجر به اعدام او شد علیه دورو شهادت داد. در دوره‌ی جیمز I س کار بود، و از سیاست خشن جیمز نسبت به پیرایشگران پشتیبانی کرد، و نسبت به کاتولیکها سختگیری نمود. مردی فاضل و قاضی درستکاری بود.

الزمیر[9]، **جزیره‌ی** (elzmir)، جزیره‌ای بوسعت ح ۲۰۰٬۰۰۰ کمم، واقع در قشم، که بزرگترین جزایر کوین الیزابت از بخش فرانکلین از سرزمینهای شمال غرب کانادا است. مقابل لغ گروئنلند قرار دارد، و شمالیترین جزیره‌ی ← مجمع‌الجزایر شمالگان است. بیشتر قسمت ج‌ش آن از توده‌های عظیم یخ و برف مستور است.

آلزن (ālzen)، جزیره، دانمارک؛ ← آلس.

آل زنگی، سلسله‌ی امرای مستقل ترک‌نژادی که از ۵۲۱ تا حدود ۶۴۸ هق در موصل و سنجار و جزیره و شام، بنام اتابکان موصل، اتابکان سنجار، و اتابکان شام حکومت کرده‌اند، و چون همه‌ی آنها از اولاد عمادالدین زنگی، اتابک موصل، بوده‌اند، باین نام آل زنگی یا امرای زنگی موسوم شده‌اند.

---

(۱)Aldershot (۲)Eldon (۳)El Dorado (۴)Aldington (۵)allergy (۶)Alsace (۷)Elsass (۸)Alsace-Lorraine (۹)Ellesmere

الزورث[۱]، **لینکن** (linkən elzwərt)، ۱۸۸۰–۱۹۵۱، پویندهٔ امریکائی. در پروازهای پر خطر ر. آموندسن بر فراز شمالگان همکار و شریک او بود، و کومک مالی نیز بوی میکرد. در ۱۹۲۶ از فراز قطب شمال پرواز کرد. در ۱۹۳۵ نخستین پرواز بر فراز جنوبگان را انجام داد. چندین گزارش از پویشها و سرگذشت خود منتشر کرده است.

آل زیار (āle ziār) یا **زیاریان** (ziāriān)، سلسله‌ای از امرا و پادشاهان، که از اوایل قرن چهارم (۳۱۶ هق) تا اواسط قرن پنجم (۴۳۵ یا ۴۴۱ هق) غالباً در حدود گرگان و طبرستان و گیلان حکومت میکردند، و در بعضی مواقع حتی ری و اصفهان و همدان و دینور را نیز در تصرف داشتند. مرداویج، مؤسس این سلسله، نسب خود را بشاهان قدیم ایران میرسانید، و خیالات بلند و دعاوی غریب داشت، و در صدد بود بغداد را فتح و دولت عرب را منقرض نماید، و ایوان مدائن را عمارت کند، و تاج قدیم ایران را بر سر نهد. اما خیالات او پیش نرفت، و جانشینانش از خلیفه، و حتی از سامانیان و حتی احیاناً از آل بویه، فرمانبرداری کردند. غزنویان آنها را دست‌نشانده‌ی خویش کردند، و آخر سلاجقه دولت آنها را منقرض نمودند.

آلژوبروتا[۲] (āljubarotā)، دهکده، استرمادورا، غ پرتغال مرکزی. در اینجا پرتغالیان بکومک انگلستان اسپانیا را شکست داده استقلال خود را حفظ کردند (۱۳۸۵).

آلس[۳] (āls)، آلمانی **آلزن**[۴] (ālzen)، جزیره (۳۱۳ کمم؛ جم ۳۷٬۹۱۰)، دانمارک، در بلت کوچک؛ شهر عمده‌اش سوندربورگ. تنگه‌ی آلس آنرا از ژوتلند جنوبی جدا میکند. کشاورزی، میوه‌جات. در ۱۸۶۴–۱۹۲۰ در تصرف پروس بود.

ال سالوادور، امریکای مرکزی: ← سالوادور.

آلساندرو، نام ایتالیائی برای مرد: ← آلکساندر.

آلساندریا[۵] (ālessāndriā)، شهر (جم ۷۵٬۲۳۸)، پیمون، ل ایتالیا. تجارت و کلاهسازی (کلاه بورسالینو) دارد، در ۱۱۶۸، بعنوان پایگاه اتحادیه‌ی لومبارد، بنا شد.

آلستر[۶] (ālstər)، شمالی‌ترین چهار ایالت تاریخی ایرلند؛ مرکب است از ۹ ولایت. ولایات انتریم، آرما، داون، فرمنه، لاندندری، و تیرون ایرلند شمالی (یا آلستر) را تشکیل میدهند، ولایات کون، دانیگال، و مانگن جزء جمهوری ایرلند هستند.

آل سعود (āle sa'ud) یا **ابن سعود** (ebne) یا **سلسله‌ی سعودی**، سلسله‌ای از امرای عرب نجد که در قرن ۱۲م هق در درعیه امارت یافتند، و در مدت دو قرن مذهب وهابی را ترویج کردند، و بتدریج ریاض و بلاد نجد و عربستان را گرفتند، و مملکت عربستان سعودی را تأسیس کردند. این سلسله منسوبست به سعود ابن محمد (فت ۱۱۳۷ هق) که در درعیه سکنی داشت. تاریخ دولت سعودی را از تأسیس آن بدست محمد ابن سعود تا کنون میتوان به سه دوره تقسیم کرد. (۱) از تأسیس سلسله تا انقراض (۱۲۳۵ هق) آن بدست مصریان؛ در این دوره درعیه پایتخت بود. (۲) از استقرار مجدد دولت سعودی در ۱۲۳۵ هق بدست ترکی ابن عبدالله تا تصرف (۱۳۰۷ هق) ریاض بدست آل رشید؛ در این دوره ریاض پایتخت بود. (۳) از تسخیر (۱۳۱۹ هق) مجدد ریاض بدست عبدالعزیز III.

مؤسس سلسله، **محمد ابن سعود** با **ابن عبد الوهاب** در نشر مذهب وهابی کوشید. جانشینش **عبدالعزیز ابن محمد ابن سعود** دولت سعودی را وسعت داد، و پسر و جانشین وی **سعود ابن عبد العزیز** با دولت عثمانی درافتاد، و جانشینش **عبدالله ابن سعود** مغلوب و اسیر ابراهیم پاشا، سردار مصری، گردید، و با اسیر شدن برادرش **مشاری ابن سعود** دوره‌ی اول دولت سعودی پایان یافت. مؤسس دوره‌ی دوم **ترکی ابن عبدالله** است که در ریاض مستقر شد. در زمان **فیصل ابن ترکی** خاندان آل رشید رونق گرفتند، و از زمان **عبدالله ابن فیصل** مبارزات دو خاندان آل سعود و آل رشید آغاز گردید، و سرانجام ریاض بدست **محمد ابن رشید** افتاد، و دوره‌ی دوم پایان پذیرفت. دوره‌ی سوم با **عبدالعزیز III ابن سعود** آغاز میگردد که مؤسس **عربستان سعودی** است، و اینک سلطنت آن در دست پسر وی **سعود ابن عبدالعزیز** میباشد.

آل سلجوق: ← سلاجقه.

آل سلغر (یا **سلغور**)، ← اتابکان فارس.

السون[۷] (olesun)، شهر (۱۸٬۱۴۳)، غ نروژ. بر سه جزیره‌ی کوچک در دهانه‌ی آبدره‌ی ستور. بزرگترین بندر ماهیگیری نروژ؛ پایگاه صید بالن.

السون نو (olesune nö): ← سپیتزبرگ.

آلسه، شاعر یونانی: ← آلکایوس.

آلسیا[۸] (ālesiā)، شهر گل قدیم. یولیوس قیصر آنرا محاصره کرده (۵۲ قم) از دست ورسنژ‌توریکس خارج ساخته مقاومت گل را در برابر رومیان درهم شکست.

آلسیبیاد، سیاستمدار آتنی: ← آلکیبیادس.

آلسیفرون: ← آلکیفرون.

السینور[۹] (elsinor)، دانمارکی **هلسینگور** (hel-singër)، شهر و دریابندر (جم ۲۳٬۸۹۷)، ل‌ش جزیره‌ی زیلند، دانمارک، کنار تنگه‌ی اورسوند. تا ۱۸۵۷ که ایستگاه گرفتن حق العبور کشتیها از اورسوند بود رونق داشت. حوادث نمایشنامه‌ی هملت شکسپیر مربوط باین شهر است.

الش(alaš)، درخت: ← راش.

الشتر (alaštar) یا **الیشتر** (-ališ)، ده (جم ح ۶۵۰)، دهستان حسنوند، بخش سلسله، شهرستان خرم‌آباد، ۵۴ کیلومتری ل خرم‌آباد؛ مرکز بخش.

الشعر و الشعراء (aš.še'ro va 'š.šo'arā') یا **طبقات الشعراء** (tabaqāto 'š.šo'arā')، کتابی از ابن قتیبه، مشتمل بر زندگینامه‌ی ۲۰۶ شاعر از شاعران مشهور عصر جاهلی و صدر اسلام تا زمان مؤلف که در درجه‌ی اول اهمیت میباشند و به شعر آنها استشهاد میشود (مؤلف نمونه‌ای از اشعار آنها را نیز آورده است). (طبع دخویه، لیدن، ۱۹۰۲–۴؛ طبع قاهره، ۱۳۶۴–۶۶ هق).

آل شنسب (šansab) یا **شنبانیان** یا **غوریان**، سلسله‌ای از سلاطین و امرای محلی ولایت غور که از عهد صفاریه در آن ولایت حکومت مستقل کم اهمیتی داشته‌اند، و بعدها، رفته رفته قدرت و نفوذی در آن حدود کسب کرده از حدود سنه‌ی ۵۴۳ تا ۶۱۲ هق، گذشته از ولایت غور و فیروزکوه، در غزنین و بلاد مجاور نیز حکومت کرده‌اند، و در این سال دولت آنها بدست سلطان **محمد خوارزمشاه** منقرض گشته است. امرای این سلسله نسب خود را به شنسب نامی از اهل غور میرسانیده‌اند که گویند از نژاد **ضحاک** تازی بوده، و در زمان امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب و بدست او اسلام آورده است. مقارن دوران سلطنت **محمود غزنوی**، امیر محلی این ناحیه از شنسبانیان محمد ابن سوری نام داشت که غالباً متعرض بلاد سبکتکین و محمود بود. سلطان محمود در سنه‌ی ۴۰۱ هق وی را مغلوب کرد، و ولایت غور بگرفت، و محمد ابن سوری را محبوس داشت تا خود را در حبس هلاک نمود، و سپس حکومت غور را به پسر وی ابوعلی داد. از آن پس، امرای غور دست‌نشانده و مطیع سلطان غزنوی شدند، و سلطان مسعود غزنوی نیز چند بار در ولایت غور لشکرکشی نمود، و شنسبانیان، که امرای محلی آن ولایت بودند، پس از آن، با وجود ضعف و انحطاط تدریجی غزنویان، همواره از آنها اطاعت و تبعیت مینمودند. در عصر **بهرامشاه غزنوی** فرمانروای غور ملک **عزالدین حسین غوری** نام داشت، و از فرزندان او، **قطب‌الدین محمد غوری** از دیگر برادران رنجیده نزد بهرامشاه غزنوی رفت، و او چندی بعد وی را کشت. برادرش سیف الدین سوری بانتقام او لشکر به غزنین برد، و بهرامشاه را از آنجا براند. اما بهرامشاه دیگر بار غزنین را گرفته سیف‌الدین سوری را با خواری تمام کشت، و بهاءالدین سام برادر او، که بقصد انتقام عازم غزنین بود، در راه وفات یافت. اما برادر دیگرش علاءالدین حسین غوری غزنین را بگرفت و بسوخت، و جهانسوز لقب یافت (← **علاءالدین جهانسوز**)، و پس از آن، با سنجر نیز درافتاد و قدرت بسیار پیدا کرد. و از آن پس، شنسبانیان غور اهمیت و حیثیت بسیار یافته بسیاری از بلاد مجاور، مانند بلخ و هرات و بست و سیستان و طخارستان، بر حوزه‌ی سلطنت آنها افزود، و اخلاف او با خوارزمشاهیان نیز درافتادند، و **معزالدین محمد سام** (معروف به شهاب الدین غوری) لاهور را گرفته غزنویان را بکلی برانداخت، و حتی در بلاد شمالی و مرکزی هند نیز فتوحات نمایان کرد. اما با قتل او دولت شنسبانیان بضعف و تجزیه افتاد، و عاقبت بدست سلطان **محمد خوارزمشاه** دولت آنها برافتاد. غیر از شنسبانیان غور، یکدسته‌ی دیگر از شنسبانیان در طخارستان حکومت میکرده‌اند. پایتخت شنسبانیان غور شهری بنام فیروزکوه بوده و شنسبانیان طخارستان مرکزشان بامیان بوده است. شاخه‌ای از آنها نیز، بعد از تصرف غزنین، در آنجا حکومت کرده‌اند.

---

(۱)Ellsworth (۲)Aljubarrota (۳)Als (۴)Alsen (۵)Alessandria (۶)Ulster (۷)Ålesund; Aalesund (۸)Alesia (۹)Elsinore

آل صاعد (āle sā'ed)، خاندانی از معاریف اصفهان که ریاست حنفیان آنشهر در قرن ششم هق با آنها بوده. آل صاعد غالباً با آل خجند که رؤسای شافعیان اصفهان بوده‌اند رقابت داشته‌اند. بعضی از شعرا نیز مانند جمال‌الدین اصفهانی و پسرش کمال اسماعیل آنها را ستوده‌اند. اختلاف و رقابت بین آل صاعد و آل خجند غالباً منتهی بمنازعه بین حنفیان و شافعیان میشده است، و غالباً درین منازعات قتلها و غارتها واقع میشده است و هر بار محله‌ای در اصفهان زیر و رو میشده است.

الصداقة و الصديق (as.sedāqato va 's.sadiq)، کتابی فلسفی و اخلاقی، بعربی، از ابوحیان توحیدی، در باب دوستی و دوست. ظاهراً آنرا برای ابوعبدالله ابوالحسن ابن عمارة عارضی، از بزرگان دوران سلطنت صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، تألیف کرده است. در قسطنطنیه و مصر بطبع رسیده است.

الضوء اللامع (az.zā'o 'l.lāme') [الضوء اللامع لأهل القرن التاسع]، کتابی تاریخی، بعربی، از سخاوی. دایرةالمعارفگونه‌ای است در باب زندگینامه‌ی بزرگان علم و ادب (اعم از مرد و زن) در قرن نهم هق و کسانیکه قسمتی از زندگانی آنها در قرن دهم هق بوده است، و در باره‌ی عده‌ای از بزرگان قرن هشتم نیز بر استاد خود ابن حجر در الدرر الكامنه خرده گرفته و اقوال او را اصلاح کرده است. این کتاب بزرگ را بعضی انتقاد کرده‌اند (مانند سیوطی که در نقد آن کتابی بنام الكاوی فی تاریخ السخاوی نوشته است) و بعضی آنرا بی‌مانند دانسته‌اند. ابن عبد السلام (فت ۹۳۱ هق) آنرا بنام البدر الطالع من الضوء اللامع مختصر نموده، و زین‌العابدین شماع حلبی (فت ۹۳۶ هق) نیز مختصری از آن بنام القبس الحاوی لغرر ضوء السخاوی تألیف کرده. الضوء اللامع در ۱۳۵۳–۵۵ هق در ۱۲ جلد در مصر بطبع رسیده است.

آل طاهر: ← طاهریان.

الطبقات (at.tabaqāt) یا **طبقات**، عنوان بعضی کتابها. مسلمانها از اواخر قرن اول، و بخصوص قرن دوم هق، بعلوم قرآن و حدیث و نحو و ادب و متفرعات آنها توجه کردند، و علمائی که بدین علوم پرداختند ناچار شدند در اسناد و مدارک آنها و فرق میان ضعیف و صحیح این اسناد تحقیق و تدقیق نمایند، و این امر باعث شد که به راویان اسناد و مدارک مزبور توجه کنند که کدام یک ثقه و کدام ضعیف و مردود است، و لذا راویان هر فن را به طبقات تقسیم نمودند، و کتابهائی در باب زندگینامه‌ی دانشمندان و ادیبان و فقیهان و نحویان و جز اینها بوجود آمد، مانند طبقات الشعراء، طبقات الادباء، طبقات النحاة، طبقات الفقهاء، طبقات الصحابه و التابعين، طبقات المحدثين و المفسرين، طبقات الاطباء، و غیره.

الطبقات الكبير (at.tabaqāto 'l.kabir) یا **الطبقات الكبرى** ('l.kobrā –) یا **طبقات ابن سعد**، کتابی در طبقات (← الطبقات، عنوان) صحابه و تابعین، از محمد ابن سعد (۱۶۸–۲۳۰ هق)، که در موضوع خود قدیمترین کتاب است، و از کتابهای معتبر و سند محسوب میشود. اساس تألیف این کتاب بزرگ بر اطلاعات وسیع استاد مؤلف، ابوعبدالله محمد ابن عمر واقدی (فت ۲۰۷ هق)، نهاده شده، و مؤلف در تألیف و ترتیب کتاب و افزودن مطالب بسیاری بر آن کوشش نمود. مشتمل است بر هشت مجلد که دو جلد اول و دوم آن مخصوص سیره‌ی رسول و غزوات او است، و شش جلد دیگر آن مخصوص اخبار صحابه و تابعین میباشد، و در این کار صحابه را بر حسب شهری که از آن بوده‌اند و بزرگان هر شهر را بر حسب شهرت و زمانشان مرتب کرده. اول‌بار باهتمام عده‌ای از مستشرقین در ۱۹۰۵–۱۹۲۱ در لیدن و سپس در بیروت منتشر شده.

آل عبا (āle abā)، یا **پنج تن آل عبا** یا **اصحاب کساء** ('kasā)، پیغمبر اسلام، دخترش فاطمه، علی ابن ابی طالب، امام حسن، و امام حسین، که مطابق حدیثی معروف به حدیث کساء جامه‌ای بخود پیچیدند، و درین هنگام فرشته‌ای بر پیغمبر نازل شد، و سخنانی در فضایل این پنج تن الهام کرد. حدیث کساء روایتی مشتمل بر این داستان است که سند آن قطعیت ندارد، ولی مردم بآن بسیار توسل میجویند.

آل عباس: ← عباسیان.

العبر في خبر من غبر (al.'ebar fi xabare man qabar)، کتابی تاریخی، بعربی، از ذهبی (۶۷۳–۷۴۸ هق). مختصری است از اثر عظیم مؤلف بنام تاریخ الاسلام، و این تاریخ الاسلام ۲۱ مجلد بزرگ میباشد، و مشتمل بر حوادث تاریخی و وفیات بزرگان (از خلفا، زاهدان، محدثان، دانشمندان، پادشاهان، وزیران، نحویان، شاعران، و جز آنها) از اول اسلام تا اول قرن هشتم هق میباشد، و بر حسب سنوات مرتب است. ذهبی در العبر، علاوه بر اختصار کتاب منکور، به کم کردن و افزودن بعضی مطالب نیز پرداخته است. تألیف تاریخ الاسلام در سال ۷۱۴ هق بپایان رسیده است، و ظاهراً در همان سال مؤلف دست بتلخیص آن زده، و از تألیف العبر در ۷۱۵ هق فراغت یافته. دو مجلد آن (تا آخر حوادث سال ۳۷۵ هق) در ۱۹۶۰–۶۱ در کویت بطبع رسیده.

آل عثمان (āle osmān)، خاندان مسلمان ترک که در آسیای صغیر کسب قدرت کردند، و امپراطوری عثمانی را تأسیس نمودند، و از ح ۱۳۰۰ تا ۱۹۲۳ (تأسیس جمهوری ترکیه بدست مصطفی کمال پاشا) در آن مملکت و توابع و متصرفات آن فرمانروائی کردند. برای تاریخ آل عثمان ← عثمانی، امپراطوری.

العرائش[1] (al.'arā'eš)، نام باستانی **لیکسوس** (liksus؛ لتی)، فنس **لاراش**، اسپانیولی **لاراچه**، شهر (جه ۴۱°۹۱۷)، ل مراکش، کنار قطل. در محل یا نزدیک آن یک ماندگاه فنیقی واقع بود که در دوره‌ی رومیان مهاجرنشین رومی گردید. در ۱۶۱۰–۸۹ در دست اسپانیا و سپس از ۱۹۱۲ جزء مراکش اسپانیا بود. از صادراتش غلات، پوست، و میوه است.

آل عراق (āle erāq) یا **خوارزمشاهیان قدیم** یا **حکام قدیم خوارزم**، خاندان حکام قدیم خوارزم که در شهر کاث یا کات واقع در مشرق جیحون بعنوان خوارزمشاه حکومت میکرده‌اند، و نسب خود را به کیخسرو ساسانی میرسانیده‌اند، و ظاهراً از دوره‌ی قبل از اسلام در این ناحیه حکومت میکرده‌اند، و ذکر آنها در ضمن اخبار ماوراء النهر و جنگهای عرب در آن حدود در کتب و تواریخ آمده است. از مشاهیر امرای این خاندان یکی ابوسعید احمد ابن محمد ابن عراق است که بموجب قول ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم اصلاحاتی در تاریخ خوارزمی کرد، و یک چند در زندان سامانیان بود. دیگر پسر او ابو عبدالله محمد است که در سنه‌ی ۳۸۵ هق بدست مامون ابن محمد مقتول شده و ولایت کات ضمیمه‌ی قلمرو مامونیان گشته است. از رجال معروف این خاندان یکی نیز ابونصر عراق است که مربی ابوریحان بیرونی بوده و خود در ریاضی تألیفات و در نقاشی مهارت داشته است، و در سنه‌ی ۴۰۸ هق با ابوریحان و ابوعلی سینا در دربار مأمونیان میزیسته است. خاندان آل عراق حکام قدیم خوارزم نیز خوانده میشوند، و امارت آنها در سنه‌ی ۳۸۵ هق بدست مأمونیان برافتاد.

العقد الفريد (al.'eqdo 'l.farid)، کتابی ادبی و تاریخی و لغوی، بعربی، از ابن عبد ربه، مشتمل است بر ۲۵ جزء (کتاب). مطالبی در تاریخ و لغت و امثال و شعر و عروض و قواعد آن و حتی طب و موسیقی در بر دارد که بعضی از آنها کمتر در کتابهای دیگر دیده میشود. ظاهراً اول بار در ۱۲۹۳ هق و سپس مکرر در مصر بطبع رسیده است.

العلا (al.'olā)، واحه‌ای در قسمت شمالی حجاز، عربستان سعودی، مطابق ددان (dadān) یا دیدان (daydān) مذکور در تورات (اشعیا ۱۳.۲۱؛ ارمیا ۲۳.۲۵؛ حزقیال ۱۳.۲۵). العلا در قدیم پایگاه اصلی شمالی دولت سبا بود، و در اطراف آن کتیبه‌های فراوان مربوط به تمدن عرب قبل از اسلام کشف شده است.

العلمين[2] (al.'alamayn)، شهر، ل مصر، کنار مدیترانه، بفاصله‌ی ۱۱۰ کیلومتری غ اسکندریه. در جه II در اینجا سپاهیان بریتانیا (بفرماندهی مانتگامری) سپاهیان آلمان (زیر فرمان رومل) را شکست دادند (۱–۲ نوامبر ۱۹۴۲).

العمده (al.'omda) [العمده فی محاسن الشعر و آدابه]، کتابی ادبی و تاریخی، بعربی، در صناعت شعر و نقد و عیوب آن، از ابن رشیق قیروانی. مشتمل است بر ۱۰۶ باب در شعر و فنون مربوط بآن (مانند فضل شعر، اشعار خلفا و قضاة، و کسانی را که شعر ترقی و یا تنزل داده است، حدود و اوزان و بحور شعر و بلاغت و ایجاز و استعاره)، و در آخر آن فصلهائی است در نسب و ایام پادشاهان و اسبهای عرب و تفأل و تطیر، و بحثی انتقادی و تحلیلی در شعر و معانی آن و غیره. بالجمله، در موضوع خود یکی از کتابهای مهم و در آن منتخبی از بهترین اشعار عربی موجود است. نصف آن در تونس و تمام آن در مصر مکرر بچاپ رسیده است.

آل عمران، سوره‌ی (āle emrān) [= خاندان عمران]، سوره‌ی سوم قرآن، مدنی، ۲۰۰ آیه، که از ایمان و پیمانشکنی در آن بحث میکند، بذکر توحید و صفات خدا میپردازد، و جز خدا هیچ چیز را لایق دل بستن نمیداند. پس از ذکر نام برگزیدگانی چون یحیی و مریم و عیسی و داستان ولادت عیسی، میگوید که دین اسلام

---

(۱) Larache (۲) Alamein

همان دین پاک دست‌نخورده‌ی پیامبران گذشته است، و همه باید بآن ایمان آورند. آنگاه از مسلمانان میخواهد که فریب گفتارهای نادرست اهل کتاب را نخورند، و بر ایشان اعتماد نکنند. سپس از غزوه‌ی احد و علت شکست مسلمانان که فریب منافقان را خوردند سخن بمیان میآید، و مؤمنان را بیم میدهد که جز بر مسلمانان بر دیگران تکیه نکنند. در پایان سوره میآید که هرچه هست مال خدا است و او بکسانی که برد- باری کنند در دنیا و آخرت بهترین پاداشها را میدهد.

الغاگران[1] (elqāgarān)، در تاریخ کشمت، عنوان کسانی که در الغای برده‌داری در امریکا کوشیدند، و خاصه طرفداران الغای اجباری بردگی سیاهان که در سالهای ۱۸۳۰–۶۰ فعالیت داشتند. اگر چه الغاگران از حدود ۱۷۷۵ در کار بودند، مبارزات شدید آنان، برهبری و. ل. گریسن و دیگران، در ۱۸۳۰–۶۰ صورت جهاد گرفت. جرایدی دایر و انجمنهائی (مانند انجمن امریکائی ضد برده‌داری، ۱۸۳۱) تأسیس گشت، و رساله‌ها و کتابهای الغاگران نشر و توزیع شد (مثلا **کلبه‌ی عمو تم**). قوانین سخت سال ۱۸۵۰، معروف به **قوانین بردگان فراری**، فعالیت راه آهن زیر زمینی را تشدید کرد. مبارزات سرانجام منجر به **جنگ داخلی امریکا** گردید که در نتیجه‌ی آن برده‌داری باصطلاح منسوخ شد. الغاگران را نباید با طرفداران **فری‌سویل** که فقط مخالف توسعه‌ی برده‌داری بودند اشتباه کرد.

الغای قوانین فدرال[2] (federāl)، در تاریخ کشمت، نظریه‌ای بدین مضمون که هریک از ایالات کشمت حق دارد قوانین دولت فدرال (دولت مرکزی) را در صورتی که با پیمان عضویت ایالات (که جزء قانون اساسی کشمت است) متناقض باشد ابطال کند (← **حقوق ایالات**). در سال ۱۸۳۲ هیئت مقننه‌ی ایالت کارولینای جنوبی قانون تعرفه‌ای را که دولت فدرال تصویب کرده بود، و مالیاتهائی بر آهن و منسوجات مقرر میکرد، لغو نمود. عکس العمل این اقدام تصویب **قانون زور** بود. پس از تصویب قانون تعرفه‌ی سازشکارانه‌ی ۱۸۳۳، ایالت مذکور لغو قانون تعرفه و در عین حال قانون زور را ملغی ساخت. مسئله‌ی الغای قوانین فدرال و اعمال حقوق ایالات ازین حد تجاوز نکرد مگر بعد از انتخاب لینکلن بریاست جمهور و جدا شدن بعضی ایالات از جامعه‌ی ایالات متحده، که منجر به جنگ داخلی امریکا گردید.

الغ بیتکچی، رئیس بیتکچیها: ← بیتکچی.

الغ بیگ (oloq beyg) [میرزا الغ بیگ]، ملقب به **علاءالدوله**، ف ۸۵۳ هق، پادشاه (۸۵۰–۸۵۳ هق) سلسله‌ی تیموریان. وی پسر **شاهرخ تیموری** بود، و در زمان حیات پدر از ۸۱۴ هق حکمرانی ترکستان و ماوراء النهر داشت. در لشکرکشی هند و کابل و بعضی لشکرکشیهای دیگر، با جد خود تیمور همراه بود. در ۸۲۴ هق رصدخانه‌ی معروف سمرقند را آغاز نهاد، و زیج الغ بیگی را، بکومک علماء مشهوری مانند غیاث‌الدین جمشید و معین‌الدین کاشانی و قاضی‌زاده‌ی رومی که در دستگاه او بودند، در ۸۴۱ هق بپایان آورد. الغ بیگ بعد از وفات پدر بسلطنت نشست (۸۵۰)، اما از آغاز با مخالفت برادرزاده‌ی خویش میرزا **علاءالدوله‌ی تیموری** و میرزا **ابوالقاسم بابر** مواجه شد، و علاءالدوله پسر وی **عبداللطیف تیموری** را بگرفت، و بزندان انداخت، اما چندی بعد او را آزاد کرده باحترام نزد الغ بیگ فرستاد. لیکن چون عبداللطیف حکومت بلخ را که پدر باو داده بود لایق شأن خویش نمیدانست بر وی شورید، و چون بر او دست یافت امر داد او را کشتند.

الغ ترکان: ← **ترکان خاتون**.

الغرب، پرتغال، ← الگاروه.

الغ نویان [= امیر بزرگ]: ← نویان.

آلفا (ālfā)، نام حرف اول الفبای یونانی که بصور α (کوچک) و A (بزرگ) نوشته میشود. این حرف و اسم آن در علوم بمناوین خاص (مثلا ذرات آلفا، اشعه‌ی آلفا) و عام (مثلا در نام بردن از زوایای دلخواه) بکار میرود. نیز در نجوم بعضی ستاره‌های درخشان (معمولا درخشانترین) یک صورت فلکی را ستاره‌ی آلفای آن صورت خوانند.

آلفا، اشعه‌ی: ← **رادیوآکتیویته؛ ذرات آلفا**.

آلفا، ذرات: ← **رادیوآکتیویته؛ ذرات آلفا**.

الفاظ الادویه (alfāzo 'l.'advia)، کتابی لغوی و طبی، از نورالدین محمد شیرازی (از مردم قرن ۱۲م و ۱۳م هق)، که معنی کلمات طبی در آن بفارسی شرح داده شده. در ۱۲۳۶ هق تألیف گردیده است، و در هند بطبع رسیده.

آلفالفا، گیاه دائمی: ← یونجه.

الف النهار (alfo 'n.nahār)، کتابی حاوی افسانه‌ها و سرگذشتهای دلپذیر که بشیوه‌ی هزار و یکشب تألیف شده است. متن فارسی کتاب اکنون در دست نیست، اما ترجمه‌ای از روی ترجمه‌ی فرانسوی آن توسط دو نفر از مترجمان دوره‌ی قاجاریه صورت گرفته است. مترجم فرانسوی کتاب مدعی است که این کتاب را شخصی بنام درویش مخلص، که از قطبهای بانفوذ صوفیان در دوره‌ی صفویه بوده و نسب به رسول اکرم میرسانیده است، تألیف کرده، و نسخه‌ای از آن را نیز بدو داده است. جستجوهای فراوانی که برای بدست آوردن این نسخه کرده‌اند بجائی نرسیده، و بهمین سبب، عده‌ای چنین پنداشته‌اند که گفتار مترجم فرانسوی در مقدمه‌ی کتاب موافق حقیقت نیست.

الفانتا[3] (elefāntā)، جزیره‌ای بوسعت حد ۳۵ کمم، در بندرگاه بمبئی، هند. بسبب معابدش مشهور است.

الفانسو (alfānsŏ)، نام انگلیسی برای مرد. ← آلفونسو.

الفبا علاماتی است که در شیوه‌ی معمول نوشتن بکار میرود، و فرض اینست که هر علامت از الفبا برابر با یک واحد صوتی (فونم) باشد. اما کمتر الفبائی بحد کافی برای ادای اصوات یک زبان دقیق است. "الفبای بین‌المللی فونتیک"، که مبتنی بر خط لاتینی است، دقیق‌ترین الفبائی است که تاکنون تنظیم شده است. خط اختراعی اوستا را نیز باید از دقیق‌ترین الفباها شمرد. اختراع الفبا تاریخ روشنی ندارد، ولی خطوط الفبائی و خطوط هجائی، یعنی خطوطی که علامات آنها بیشتر نماینده‌ی یک هجا (سیلاب) است تا یک واحد صوتی (فونم)، همه بالفبای تصویری (مانند خط هیروگلیفی مصریان) برمیگردد. خطوط عموماً از مرحله‌ی تصویری بمرحله‌ی هجائی و بعداً بمرحله‌ی الفبائی رسیده‌اند. الفبای اروپای غربی و امریکا الفبای رومی (لاتینی) است که خود از الفبای یونانی اقتباس شده. الفبای یونانی اصولا از الفبای فنیقی گرفته شده. الفبای سیریلی (sirili) که برای نوشتن روسی و بلغاری و صربی و بسیاری زبانهای دیگر که در اتحاد جماهیر شوروی رایج است بکار میرود از الفبای یونانی اقتباس گردیده. الفبای ارمنی نیز بالفبای یونانی برمیگردد. خط چینی هنوز جنبه‌ی تصویری دارد، اما در ژاپن خط الفبائی نیز رایج است. مهمترین الفباهای هندی الفبای دوانگاری (devānegāri) است که تا حدی هجائی است و زبان سانسکریت بآن نوشته میشود. الفباهای رایج سامی، مثل الفبای عربی و الفبای عبری، عموماً بالفبای آرامی یا فنیقی باز میگردد. در ایران، زبان فارسی باستان (فارسی هخامنشی) را در کتیبه‌ها با خط میخی خاصی که مقتبس از خط میخی بابلی است مینوشته‌اند، که خطی میان خط الفبائی و خط هجائی است. اما الفبای آرامی از همان اوان در ایران و آسیای غربی رواج داشت. الفبای خط پارتی و خط پهلوی و خط سغدی از انواع الفبای آرامی است. الفبای اختراعی مانویان، که انواع آثار مانوی بآن نوشته میشده، از الفبای سریانی اقتباس شده، که خود از الفبای آرامی اقتباس گردیده. الفبای سغدی بعداً منشأ الفبای "رونی" و الفبای "اویغور" گردیده است. الفبای فارسی، با اضافاتی، از الفبای نسخ عربی اقتباس شده است.

الفتوحات المکیه: ← **فتوحات مکیه**.

الفخری (al.faxri) [کتاب الفخری فی آداب السلطانیه و الدول الاسلامیه یا منیة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء]، کتابی تاریخی، بعربی، از **ابن الطقطقی**، از کتابهای معتبر تاریخی و مشتمل است بر رؤوس مسائل مهمه‌ی راجع به مملکتداری، خلفا و وزرای ایشان، بحث در علل تاریخی وقایع، و سیر ترقی و تنزل سلاله‌های مختلف سلاطین و خلفا. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۶۰ در گوتا و در ۱۸۹۵ در فرانسه و در ۱۹۱۰ در پاریس، و مکرر در مصر، و در ۱۹۶۰ در بیروت منتشر گردیده است، و بسیاری از مستشرقین منتخباتی از آن نیز بطبع رسانیده‌اند، و متن و ترجمه‌ی فرانسوی آن در ۱۳۱۷ هق انتشار یافته. الفخری را ترجمه‌ایست بفارسی بنام تجارب السلف، که بوسیله‌ی هندو شاه ابن سنجر ابن عبدالله صاحبی کیرانی در ۷۲۴ هق صورت گرفته است، و از مترجم مطالبی بر آن افزوده شده، و یکی از متون مهم زبان فارسی بشمار است (چاپ تهران، ۱۳۱۳ هش).

الفخری، کتاب مهمی در علم جبر: ← **کتاب الفخری**.

آلفراگانوس، نام لاتینی ابن کثیر فرغانی.

---

(1) abolitionists (2) nullification (3) Elephanta

الفـرج بعد الشده (al.farajo ba'da 'š.šedda)، کتابی ادبی و تاریخی، بعربی، از تنوخی. مشتمل بر مجموعه‌ی اخبار مردمی است که پس از سختی برای آنها گشایشی حاصل گردیده، نکات تاریخی و اجتماعی مفیدی را در بر دارد. این کتاب را ظاهراً اول‌بار نورالدین محمد عوفی بفارسی ترجمه کرده است، و قسمتی از آنرا در جوامع الحکایات خود (بخصوص در باب هفتم از قسم چهارم) آورده، و سپس بوسیله‌ی حسین ابن اسعد مؤیدی دهستانی در زمان صفویه نیز به فارسی ترجمه شده. ترجمه‌ی دهستانی در هند و ایران مکرر بطبع رسیده، و به ترکی نیز ترجمه گردیده.

الفرد کبیر[1] (alfrəde)، ح ۸۴۸ یا ۸۴۹–۸۹۹ یا ح ۹۰۰، شاه انگلستان، و یکی از محبوبترین شخصیتهای آن کشور؛ کوچکترین پسران اتلوولف. در ۸۷۱، در اشداون (ašdăn) (ج انگلستان)، پیروزی درخشانی بر نورمانها نصیبش شد، و بجای برادرش، اتلرد، بسلطنت نشست. در نتیجه‌ی حملات نورمانها در ۸۷۶ و ۸۷۸ ناچار بعقب‌نشینی گردید، ولی سرانجام در محل ادینگتن حالیه (در ولایت ویلتشر) پیروزی نهائی بدست آورد. پس از آن، دست باصلاحات و تدوین قانونهائی زد که در آنها عقاید مسیحی با اصول پادشاهی مرکزی نیرومندی ترکیب شده بود. از بزرگترین کارهایش ایجاد نیروی دریائی، زنده کردن علم و دانش در میان کشیشان، آموزش و پرورش بسرای جوانان و اشراف درباری، برقرار کردن نثر ادبی انگلیسی کهن (شخصاً بعضی آثار لاتینی را بزبان انگلیسی ترجمه کرد)، و سرپرستی ← سالنامه‌ی آنگلو-ساکسون است. افسانه‌های قهرمانی بسیار، که بعدها در باب وی نوشته شد، زندگانی او را شاخ و برگ و آرایش داده است.

ال فرول[2] (el ferrol)، شهر (جم ۷۷٬۰۳۰)، لغ اسپانیا، در گالیشیا، کنار قطـ. پایگاه دریائی عمده‌ایست. مولد ژنرال فرانکو.

آل فریغون (āle fariqun)، سلسله‌ی امرای مستقل ولایت جوزجانان که از ح ۲۷۹ تا سنه‌ی ۴۰۱ هق در آن ولایت فرمانروائی کرده‌اند، و قبل از آن نیز این خاندان باحتمال قوی در آن ولایت اقتدار داشته‌اند. ولایت جوزجانان ناحیه‌ای بوده است بین مرو الرود و بلخ، و مرکز آن ولایت یهودیه نام داشته. امرای آل فریغون در حمایت و نگهداری و تشویق اهل فضل و ادب اهتمام داشته‌اند، چنانکه بدیع‌الزمان همدانی، ابوبکر خوارزمی، مؤلف مفاتیح العلوم، و ابوالفتح بستی بدانها انتساب داشته‌اند. از امرای این خاندان، ابوالحارث محمد ابن فریغون با سبکتکین غزنوی خویشی داشت، و در اوایل استیلای محمود غزنوی به خراسان وفات یافت. بعد از او پسرش ابونصر احمد ابن ابوالحارث بامارت جوزجانان نشست، و او در سنه‌ی ۴۰۱ هق وفات یافت، و با مرگ او ولایت جوزجانان ضمیمه‌ی قلمرو محمود غزنوی گشت.

الفریک[3] (alfrik)، ح ۹۵۵–۱۰۲۰، کشیش انگلیسی، نویسنده‌ی مواعظ، حیات قدیسین، و ترجمه‌ی آزاد هفت سفر اول کتاب مقدس بزبان آنگلوساکسون.

الفسبوری، سوئد، ← الوسبورگ.

الفصول و الغایات (al.fosulo va 'l.qāyāt) [الفصول و الغایات فی تمجید الله و المواعظ یا فی معارضة السور و الآیات]، کتابی ادبی و لغوی، بعربی، از ابوالعلاء معری، مشتمل بر مطالب ادبی، تاریخی، حدیثی، فقهی، فلکی، و غیره. مطالب در قسمتهائی گاه کوتاه و گاهی مفصل‌تر به نثر مسجع بیان گردیده است. گویند این کتاب را ابوالعلاء بمعارضه‌ی قرآن تصنیف کرده است. جلد اول آن در ۱۹۳۸ در مصر بطبع رسیده است.

الفقه الاکبر (al.feqho 'l.'akbar)، کتابی کلامی و دینی، بعربی، منسوب به ابوحنیفه. بر آن شروح و حواشی بسیار نوشته‌اند، و بعضی آنرا مختصر نموده. بزبان اردو ترجمه شده. کتاب خود بتنهائی و یا با بعضی از شروح در هند و مصر مکرر بطبع رسیده است.

الف کلمة (alfo kalematen)، هزار کلمه در حکمت و پند و اندرز، بعربی، از علی ابن ابی طالب ع. در ۱۳۲۹ هق در بیروت بطبع رسیده است.

الف لیله: ← الف لیلة و لیله.

الف لیلة و لیله (alfo laylaten va layla)، کتابی بزرگ، بعربی، در افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه‌ی مربوط به انس و جن و ارواح و ملائکه و انسان و حیوان و مرد و زن و امرا و حکام و غیره، که در ادب شرق و غرب معروف شده و در آن تأثیر کرده. اصل این داستانها را بعضی ایرانی و بعضی هندی دانسته‌اند، و آنچه بحقیقت نزدیک است اینکه کتاب مزبور از نتایج افکار مردم شرق (هند، ایران، مصر، سوریه، و عراق) است. زمان تألیف کتاب نیز معلوم نیست، بعضی گویند که اولین جمع و تدوین آن در زمان خلفای عباسی (۷۵۰–۱۲۵۸ بم) و قبل از قرن پانزدهم میلادی صورت گرفته، و بعضی دیگر بر این عقیده‌اند که در بغداد و قاهره و دمشق در روزگار فاطمیان و ایوبیان و امویان قصه‌های بسیاری بر تدوین اصلی افزوده شده است. و نیز گفته شده است که در زمان مسعودی (قرن چهارم هق) وجود داشته، و بعضی از قسمتهای آن در همان زمانِ ترجمه‌ی کلیله و دمنه ترجمه شده است، و در زمان عباسیان الف حکایة (= هزار افسانه) خوانده میشده. در هر صورت، اگر هم چنین بوده، عبارت فعلی تمام کتاب قدیمی و یکدست نیست، و بسیاری از آن عامیانه است، و بیشتر محققین بر این عقیده‌اند که بصورت فعلی در قرن ۱۳م یا ۱۴م میلادی در آمده است. این کتاب در ۱۷۱۲–۱۴ بوسیله‌ی آ. گالان بفرانسوی ترجمه شد، و این ترجمه باعث شهرت آن در مغرب‌زمین گردید، و در ادب اروپا تأثیر کرد. سپس بزبانهای انگلیسی (ویلیام لین، ۱۸۴۰؛ س ر. برتن، ۱۸۸۵)، آلمانی، فرانسوی (۱۸۹۹)، و روسی ترجمه و طبع شد. متن عربی آن در برسلاو (۱۸۳۵–۴۳)، کلکته (۱۸۳۹–۴۲)، و مصر (۱۲۵۱ هق) منتشر شد، و پس از آنها در مصر و لبنان مکرر طبع شده است.

این کتاب به نثر فارسی سلیسی بنام الف لیله ترجمه شده است، و سروش اصفهانی مأمور گردیده که بجای اشعار تازی آن اشعار فارسی بگذارد، و این ترجمه در ح ۱۲۵۹ هق در زمان محمد شاه، بامر بهمن میرزا بوسیله‌ی عبداللطیف طسوجی تبریزی صورت گرفته و در ۱۲۶۱ هق در تبریز و سپس در ۱۲۷۵ هق در تهران، و پس از آن مکرر باسم الف لیله و هزار و یک شب چاپ شده است. ابوالفتح خان دهقان سامانی اصفهانی آنرا برشته‌ی نظم کشیده، و نامش را هزاردستان گذاشته (چاپ تهران، ۱۳۱۳ هق).

الفوز الاصغر (al.făzo 'l.'asqar)، کتابی استدلالی و فلسفی، از ابوعلی مسکویه، در اثبات مبدأ و معاد و نبوت. در مصر و بیروت مکرر بطبع رسیده.

آلفونس، اسم اروپائی برای مرد. ← آلفونسو. برای شاهان آراگون، اسپانیا و نواحی آن، پرتغال، و ناپل که ممکن است باین صورت بشناسید به ماده‌ی آلفونسو رجوع کنید.

آلفونسو، اسم خاص اسپانیائی برای مرد. در مآخذ عربی این نام را بصورت اذفنش (azfonš) نیز ضبط کرده‌اند. بعضی اسامی اروپائی مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Alfonso	آلفونسو (ālfonso)
»	Alonso	آلونسو (ālonso)
»	Ildefonso	ایلدفونسو (ilḍefonso)
آلمانی	Alfons	آلفونس (ālfons)
انگلیسی	Alphonso	الفانسو (alfānsŏ)
ایتالیائی	Alfonso	آلفونسو (ālfonso)
پرتغالی	Affonso	افونسو (afonsu)
فرانسوی	Alphonse	آلفونس (ālfoNs)
لاتینی	Alphonsus	آلفونسوس (ālfonsus)

آلفونسوی I (آراگون): ← آلفونسوی I (آراگون و ناوار).

آلفونسوی[3] II (آراگون) (ālfonsoye)، ۱۱۵۲–۹۶، شاه (۱۱۶۴–۹۶) آراگون و کنت (۱۱۶۲–۹۶) بارسلون. پرووانس را در ۱۱۶۶ و روسیون را در ۱۱۷۲ بارث برد. حامی تروبادورها بود؛ اشعاری بزبان پرووانسال سروده است. آلفونسوی I در سلسله‌ی شاهان کاتالونیا هموست.

آلفونسوی[3] III (آراگون)، ملقب به **باشکوه**، ۱۲۶۵–۱۲۹۱، شاه (۱۲۸۵–۹۱) آراگون و کنت (۱۲۸۵–۹۱) بارسلون؛ پسر پدروی III. آلفونسوی II در سلسله‌ی شاهان کاتالونیا هموست.

آلفونسوی[4] IV (آراگون)، ملقب به **خوب**، ۱۲۹۹–۱۳۳۶، شاه (۱۳۲۷–۳۶) آراگون و کنت (۱۳۲۷–۳۶) بارسلون؛ پسر جیمز II آراگون. دوره‌ی پادشاهی او به جنگ با دولت جنووا بر سر جزایر کورس و ساردنی گذشت. آلفونسوی III در سلسله‌ی شاهان کاتالونیا هموست.

آلفونسوی[4] V (آراگون)، ملقب به **بزرگ‌منش**، ۱۳۹۶–۱۴۵۸، شاه (۱۴۱۶–۵۸) آراگون، و (بعنوان آلفونسوی I) شاه سیسیل و ساردنی و ناپل، و کنت بارسلون. پسر فردیناند I آراگون بود، و پس از او بسلطنت آراگون و سیسیل و ساردنی نشست. رنه د/آنژو را شکست داده پادشاهی ناپل را نیز گرفت (۱۴۴۳). دربار باشکوه وی

(۱) Alfred (the Great) (۲) El Ferrol (۳) Ælfric (۴) Alfonso

در ناپل مرکز هنر و ادب بود. آلفونسوی IV در سلسله‌ی شاهان کاتالونیا هموست.

آلفونسوی[1] I (آراگون و ناوار) (ālfonsoye)، فت ۱۱۳۴، شاه (۱۱۰۴–۳۴) آراگون و ناوار؛ شوهر اوراکا و پدر آلفونسوی VII لئون و کاستیل. سارا‌گوسا (سرقسطه) را از مورها (اعراب) گرفت.

آلفونسوی I (اسپانیا): ← آلفونسوی I (آستوریاس).

آلفونسوی II (اسپانیا): ← آلفونسوی II (آستوریاس).

آلفونسوی III (اسپانیا): ← آلفونسوی III (آستوریاس).

آلفونسوی IV (اسپانیا): ← آلفونسوی IV (لئون و کاستیل).

آلفونسوی V (اسپانیا): ← آلفونسوی V (لئون و کاستیل).

آلفونسوی VI (اسپانیا): ← آلفونسوی VI (لئون و کاستیل).

آلفونسوی VII (اسپانیا): ← آلفونسوی VII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی VIII (اسپانیا): ← آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی IX (اسپانیا): ← آلفونسوی IX (لئون و کاستیل).

آلفونسوی X (اسپانیا): ← آلفونسوی X (لئون و کاستیل).

آلفونسوی XI (اسپانیا): ← آلفونسوی XI (لئون و کاستیل).

آلفونسوی[1] XII (اسپانیا) [آلفونسوی XII در سلسله‌ی شاهان لئون و کاستیل]، ۱۸۵۷–۸۵، شاه (۱۸۷۰–۸۵) اسپانیا؛ یگانه پسر ملکه‌ی ایزابل II. در قیام **کارلوسیان**، با مادرش از اسپانیا خارج شد (۱۸۶۸). دو سال بعد، ایزابل بنفع او استعفا داد. آلفونسو در فرانسه و انگلستان و اتریش تحصیل کرد، و در ۱۸۷۴ به شاهی اعلام شد؛ در ۱۸۷۵ به مادرید بازگشت. شورش کارلوسیان در عهد او پایان یافت (۱۸۷۶). بسبب خیراندیشی و بسط عدل و داد در دوره‌ی وی محبوب بود.

آلفونسوی[1] XIII (اسپانیا) [آلفونسوی XIII در سلسله‌ی شاهان لئون و کاستیل]، ۱۸۸۶–۱۹۴۱، شاه (۱۸۸۶–۱۹۳۱) اسپانیا؛ پسر و جانشین آلفونسوی XII. در کودکی وی مادرش نایب السلطنه بود. در ۱۹۰۲ شخصاً بسلطنت نشست. با شاهزاده خانم ویکتوریا (از خاندان باتنبرگ)، نوه‌ی ملکه‌ی ویکتوریا (انگلستان)، ازدواج کرد (۱۹۰۶)، و در روز عروسی سوء قصد بجان آن دو شد. در دوره‌ای که مادرش نایب‌السلطنه بود فیلیپین و کوبا از دست اسپانیا خارج شد، و سیاست پرخرج و بی‌توفیق اسپانیا در مراکش منجر به شورشهائی در مادرید و بارسلون گردید (۱۹۰۹ و ۱۹۱۱). در نتیجه‌ی مشکلات ناشی از جنگ I (که اسپانیا در آن بی‌طرف مانده بود) و عقب‌نشینیهای اسپانیا در مقابل فعالیتهای عبدالکریم جزایری، آلفونسو به حکومت دیکتاتوری پریمو د ریورا رضا داد (۱۹۲۳). حکومت پریمو موجب عدم رضایت مردم شد، و پس از سقوط (۱۹۳۰) آن، آلفونسو اسپانیا را ترک گفت (۱۹۳۱). پس از جنگ داخلی (۱۹۳۶–۳۹) اقدامی برای باز گرفتن تاج و تخت نکرد، ولی فقط چند هفته پیش از مرگش بنفع سومین پسر خود، دون خوان، از سلطنت استعفا داد.

آلفونسوی[1] I (آستوریاس) (ālfonsoye)، معروف به **کاتولیک** (kātolik)، ۶۹۳؟–۷۵۷، شاه (۷۳۹–۵۷) آستوریاس. بخشهائی از گالیسیا، لئون و سانتاندر را از مورها (اعراب) گرفت. بسبب کلیساها و دیرهائی که ساخته معروف است. آلفونسوی I در سلسله‌ی شاهان لئون و کاستیل و در سلسله‌ی شاهان اسپانیا هموست.

آلفونسوی[1] II (آستوریاس)، معروف به **عفیف، ۷۵۹؟–۸۴۲**، شاه (۷۹۱–۸۴۲) آستوریاس؛ نوه‌ی آلفونسوی I. آلفونسوی II در سلسله‌ی شاهان لئون و کاستیل و در سلسله‌ی شاهان اسپانیا هموست.

آلفونسوی[1] III (آستوریاس)، ملقب به **کبیر، ۸۳۸؟–۹۱۰؟**، شاه (۸۶۶–۹۰۹) آستوریاس. سلطنت لئون را نیز گرفت. مملکت خود را متحد ساخت، ولی سرانجام ناچار به کناره‌گیری شد، و کشور را بین سه پسرش تقسیم کرد. بعلت پیروزیهایش در جنگ با مورها (اعراب)، لقب کبیر یافت. آلفونسوی III در سلسله‌ی پادشاهان لئون و کاستیل و در سلسله‌ی شاهان اسپانیا هموست.

آلفونسوی[1] I (پرتغال)، ۱۱۱۱؟–۱۱۸۵، (نخستین) شاه (۱۱۳۹–۸۵) پرتغال؛ پسر هانری دو بورگونی. سانتارم و لیسبون را از مورها (اعراب) گرفت (۱۱۴۷). از معروفترین شهسواران عصر خود بود.

آلفونسوی[1] II (پرتغال)، معروف به **فربه، ۱۱۸۵–۱۲۲۳**، شاه (۱۲۱۱–۲۳) پرتغال؛ پسر و جانشین سانچوی I. در زمان او کشمکش شاه با روحانیون بر سر املاک و مالیاتها آغاز شد.

آلفونسوی[1] III (پرتغال)، ۱۲۱۰–۷۹، شاه (۱۲۴۸–۷۹) پرتغال؛ پسر آلفونسوی II. بازگرفتن پرتغال از مورها در عهد او انجام پذیرفت. با آلفونسوی X کاستیل بر سر آلگاروه زدوخورد داشت، و با کلیسا نیز در نزاع بود. کورتس (مجلس نمایندگان) لیربا را تشکیل داد (۱۲۵۴؛ این نخستین مجلسی بود که نمایندگان عامه‌ی مردم نیز در آن شرکت داشتند). تجارت و فرهنگ و ادب را تقویت و پشتیبانی نمود.

آلفونسوی[1] IV (پرتغال)، ۱۲۹۱–۱۳۵۷، معروف به **دلیر و شرزه**، شاه (۱۳۲۵–۵۷) پرتغال؛ پسر و جانشین دینیز. قتل ا. دِ کاسترو بتصویب او انجام گرفت.

آلفونسوی[1] V (پرتغال)، معروف به **آلفونسوی افریقائی، ۱۴۳۲–۸۱**، شاه (۱۴۳۸–۸۱) پرتغال. طنجه را گرفت (۱۴۷۱). ازدواج او با خوانا لا بلترانخا منجر به جنگ با فردیناند و ایزابل I گردید، و در این جنگ آلفونسو توفیقی نیافت. فرمانروائی روشنفکر و جوانمرد بود. اولین قانون‌نامه‌ی بزرگ پرتغال را طرح ریخت (۱۴۴۶). سیاحتهای مهم هانری دریانورد در دوره‌ی او ادامه یافت.

آلفونسوی[1] VI (پرتغال)، (از طریق استهزا) ملقب به **پیروز، ۱۶۴۳–۸۳**، شاه (۱۶۵۶–۶۷) پرتغال؛ پسر و جانشین ژان IV. در سه سالگی فالج شد، و در عقلش نقصان بود. در ۱۶۶۲، بکومک کاستلهو ملهور که از درباریان بی‌بندوبار ولی لایق بود، مادر خود را از نیابت سلطنت بر کنار کرد. سپس، کاستلهو قدرت را بدست گرفت، و سازمان ارتش را تجدید کرد، و در ۱۶۶۳ حمله‌ی اسپانیا را دفع نمود. در ۱۶۶۶، آلفونسو با ماری فرانسواز دو ساووا ازدواج کرد، و ملکه نیز بمداخله در حکومت پرداخت، و کمی بعد از عروسی، عاشق برادر جوان شاه (بعداً پدروی II) گردید، و عاشق و معشوق دست کاستلهو را از کار کوتاه و شاه را وادار به کناره‌گیری بنفع برادر کردند، و پدرو بعنوان نایب السلطنه بفرمانروائی پرداخت. سپس ماری ازدواج خود را با آلفونسو لغو کرد و با پدرو ازدواج نمود.

آلفونسوی I (سیسیل و ساردنی و ناپل): ← آلفونسوی V (آراگون).

آلفونسوی I (کاتالونیا): ← آلفونسوی II (آراگون).

آلفونسوی II (کاتالونیا): ← آلفونسوی III (آراگون).

آلفونسوی III (کاتالونیا): ← آلفونسوی IV (آراگون).

آلفونسوی IV (کاتالونیا): ← آلفونسوی V (آراگون).

آلفونسوی I (کاستیل): ← آلفونسوی VI (لئون و کاستیل).

آلفونسوی II (کاستیل): ← آلفونسوی VII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی III (کاستیل): ← آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی I (لئون و کاستیل): ← آلفونسوی I (آستوریاس).

آلفونسوی II (لئون و کاستیل): ← آلفونسوی II (آستوریاس).

آلفونسوی III (لئون و کاستیل): ← آلفونسوی III (آستوریاس).

آلفونسوی[1] IV (لئون و کاستیل) (ālfonsoye) [آلفونسوی IV در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، معروف به **راهب**، فت ۹۳۱؟، شاه (ح ۹۲۴–۹۲۷) لئون. پدرش پادشاه آستوریاس و لئون بود. آلفونسو پس از مرگ زوجه‌اش بنفع برادر خود، رامیرو، استعفا داد، و در دیری مقیم شد. چندی بعد دگربار بخیال سلطنت افتاد، ولی اسیر شد؛ کورش کردند و در دیری مقیمش ساختند.

آلفونسوی[1] V (لئون و کاستیل) [آلفونسوی V در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ملقب به **شریف**، ۹۹۴؟–۱۰۲۷، شاه (۹۹۹–۱۰۲۷) لئون و کاستیل.

آلفونسوی[1] VI (لئون و کاستیل) [آلفونسوی I در سلسله‌ی شاهان کاستیل و آلفونسوی VI در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ۱۰۳۰–۱۱۰۹، ملقب به **دلاور**، شاه (۱۰۶۵–۱۱۰۹) لئون و شاه (۱۰۷۲–۱۱۰۹) کاستیل. لئون را از پدرش، فردیناند I، بارث برد، ولی از برادر خود، سانچوی II (شاه کاستیل)، شکست خورد، و در تولدو (طلیطله) بدربار مأمون پناهید. بعد از کشته شدن (۱۰۷۲) سانچو، شاه کاستیل شد، و در ۱۰۷۳ گالیسیا را از برادر دیگرش گارثیا، و در ۱۰۸۵ تولدو را از مورها (اعراب) گرفت، ولی در ۱۰۸۶ در زلاقه

(1) Alfonso

و در ۱۱۰۸ از مورها شکست خورد. بعد از او دخترش **اوراکا** بسلطنت نشست. سید معاصر او بود. آلفونسوی I در سلسله‌ی شاهان کاستیل هموست.

آلفونسوی[۱] VII (لئون و کاستیل) (ālfonsoye) [آلفونسوی II در سلسله‌ی شاهان کاستیل و آلفونسوی VII در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ملقب به **امپراطور**، ۱۱۰۴–۵۷، شاه (۱۱۲۶–۵۷) کاستیل و لئون. پسر اوراکا از شوهر اول وی بود. پس از مرگ مادر بسلطنت رسید، و قسمتهائی از کاستیل را که شوهر دوم اوراکا، آلفونسوی I (آراگون)، گرفته بود بازستاند. در ۱۱۳۵، بعنوان امپراطور اسپانیا، در لئون تاج‌گذاری کرد. آلمریا را از مورها (اعراب) گرفت (۱۱۴۷)، و این بزرگترین پیروزی او بر اعراب است. آلفونسوی II در سلسله‌ی شاهان کاستیل هموست.

آلفونسوی[۱] VIII (لئون و کاستیل) [آلفونسوی III در سلسله‌ی شاهان کاستیل و آلفونسوی VIII در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ملقب به **شریف و خوب**، ۱۱۵۵–۱۲۱۴، شاه (۱۱۵۸–۱۲۱۴) کاستیل؛ پسر و جانشین سانچوی III. چون به سن رشد رسید، کشور را با کاردانی اداره کرد. النر (elənər)، دختر هنری II (شاه انگلستان)، را بزنی گرفت؛ فرزند آنان، بلانش دو کاستی، زن لوئی VIII (شاه فرانسه) شد. با گرفتن سرزمینهای اطراف، کشور خود را توسعه داد، ولی در ۱۱۹۵ (شعبان ۵۹۱ هق) از ابویوسف یعقوب، خلیفه‌ی موحدی، شکست یافت. بعداً ائتلافیه‌ای از مسیحیان کاستیل، لئون، ناوار، و آراگون بر ضد موحدون تشکیل داد، و محمد الناصر را در ناواس دِ تولوسا (حصن العقاب) شکست قطعی داد (۱۲۱۲، مطابق صفر ۶۰۹ هق). اولین دانشگاه اسپانیا را تأسیس کرد.

آلفونسوی[۱] IX (لئون و کاستیل) [آلفونسوی IX در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ۱۱۷۱–۱۲۳۰، شاه (۱۱۸۸–۱۲۳۰) لئون؛ پسر و جانشین فردیناند II (لئون و کاستیل). مورها (اعراب) را در مریدا (مارده) شکست داد (۱۲۳۰). ابتدا با دختر سانچوی I پرتغال و سپس با دختر شاه کاستیل وصلت کرد، ولی پاپ هر دو ازدواج را ملغی نمود.

آلفونسوی[۱] X (لئون و کاستیل) [آلفونسوی X در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ملقب به **دانا و منجم**، ۱۲۲۱–۸۴، شاه (۱۲۵۳–۸۴) لئون و کاستیل؛ پسر و جانشین فردیناند III. مبارزات پدر را با مورها (اعراب) ادامه داد؛ قادس را گرفت (۱۲۶۲). در ۱۲۵۶، دسته‌ای از امرای آلمان او را به شاهی آلمان برگزیدند؛ در ۱۲۷۵ از ادعای سلطنت آلمان چشم پوشید. در اداره‌ی امور ضعیف و در مقابل اشراف گردنکش ناتوان بود، اما حامی فضل و دانش بود، و مترجمین بسیار را مأمور ترجمه‌ی آثار علمی (مخصوصاً نجومی) از زبان عربی به زبانهای اسپانیائی و کاستیلی کرد، و در تحت حمایت او آثاری از بتانی، ابن ابی الرجال، ابن هیثم، عبدالرحمان صوفی، قسطا ابن لوقا، زرقالی، و غیره ترجمه شد، و بحق باید آلفونسو را یکی از بزرگترین واسطه‌های نقل علوم دوره‌ی اسلامی به اروپا دانست. ← زیج آلفونسی نیز بدستور او فراهم شد.

آلفونسوی[۱] XI (لئون و کاستیل) (ālfonsoye) [آلفونسوی XI در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ۱۳۱۱–۱۳۵۰، شاه (۱۳۱۱–۵۰) لئون و کاستیل؛ پسر و جانشین فردیناند IV. با مورهای (اعراب) غرناطه جنگید، ولی شکست خورد، و مورها جبل طارق را گرفتند (۱۳۳۳). سپس، در رأس ائتلافیه‌ای از مسیحیان (از جمله پرتغال و ناوار و آراگون) با مورها جنگید، و در تاریفا (طریفه) پیروزی مهمی بدست آورد (۱۳۴۰)، و چهار سال بعد آلخشیراس (الجزیرة الخضراء) را گرفت. سرانجام در ضمن محاصره‌ی جبل طارق در- گذشت.

آلفونسوی XII (لئون و کاستیل) همان آلفونسوی XII اسپانیا است.

آلفونسوی XIII (لئون و کاستیل) همان آلفونسوی XIII اسپانیا است.

آلفونسوی[۱] II (ناپل)، ۱۴۴۸–۹۵، شاه (۱۴۹۴–۹۵) ناپل؛ پسر ارشد فردیناند I ناپل و ایزابل. عثمانیها را شکست داد (۱۴۸۱). اتباعش از او دل خوشی نداشتند، و چون ناپل در معرض تهدید شارل VIII فرانسه واقع شد، بنفع پسر خود فردیناند II استعفا داد.

آلفونسوی افریقائی: ← آلفونسوی V (پرتغال).

آلفونسوی امپراطور: ← آلفونسوی VII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی باشکوه: ← آلفونسوی III (آراگون).

آلفونسوی بزرگ‌منش: ← آلفونسوی V (آراگون).

آلفونسوی پیروز: ← آلفونسوی VI (پرتغال).

آلفونسوی خوب: ← آلفونسوی IV (آراگون)؛ آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی دانا: ← آلفونسوی X (لئون و کاستیل).

آلفونسوی دلاور: ← آلفونسوی VI (لئون و کاستیل).

آلفونسوی دلیر: ← آلفونسوی IV (پرتغال).

آلفونسوی راهب: ← آلفونسوی IV (لئون و کاستیل).

آلفونسوی شرزه: ← آلفونسوی IV (پرتغال).

آلفونسوی شریف: ← آلفونسوی V و آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل).

آلفونسوی عفیف: ← آلفونسوی II (آستوریاس).

آلفونسوی فربه: ← آلفونسوی II (پرتغال).

آلفونسوی کاتولیک: ← آلفونسوی I (آستوریاس).

آلفونسوی کبیر: ← آلفونسوی III (آستوریاس).

آلفونسوی منجم: ← آلفونسوی X (لئون و کاستیل).

آلفونسی، زیج (ālfonsi)، زیجی که بدستور آلفونسوی X، پادشاه (۱۲۵۳–۸۴) لئون و کاستیل، در تولدو فراهم گردید، تا جایگزین زیجی که دو قرن پیشتر بتوسط زرقالی در تولدو تهیه شده بود گردد. آلفونسو قریب ۵۰ تن از منجمین را مأمور تهیه‌ی این زیج کرد، و آن در ح ۱۲۷۲ فراهم گردید (تاریخ ۱۲۵۲ که معمولا ذکر میشود صحیح نیست).

الفهرست (al.fehrest) یا **فهرست شیخ طوسی** یا **فهرست کتب الشیعه**، کتابی تاریخی و مذهبی، بعربی، از شیخ طوسی (فت ۴۶۰ هق). از کتابهای مختصر و معتبر رجال شیعه است با ذکر آثار آنها. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۵۳ در کلکته و سپس در نجف بطبع رسیده است.

الفهرست (al.fehrest) یا **کتاب الفهرست** (ketā-bo 'l.fehrest) یا **فهرست ابن ندیم**، کتابی تاریخی، مشتمل بر فهرست کتابهای تألیف‌شده تا زمان مؤلف در موضوعهای مختلف و کتابهای منقول از زبانهای یونانی و ایرانی و هندی بعربی، از ابن الندیم (فت اواخر قرن چهارم هق). این کتاب معتبر، که در باب خود دایرةالمعارف ویکی از اسناد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی است، در حدود ۳۷۷ هق تألیف شده، و مشتمل بر مطالب کم‌نظیر و گاهی بی‌نظیر در باب خط و زبان قومی که کتاب از آنها ترجمه گردیده میباشد، و آنچه در باره‌ی بعضی ادیان و مذاهب آورده (از قبیل دین زردشت ومزدک و مانی و صابئه و غیره) از اسناد معتبر است، و مفصلترین و صحیحترین مطالبی که در باره‌ی مانی در کتب اسلامی آمده در این کتاب است، و این قسمت از جهاتی تا مدتها در موضوع خود مرجع منحصر بوده، و هم اکنون نیز از مراجع اساسی بشمار میآید. الفهرست یگانه کتاب اسلامی است که در آن بتفصیل در باره‌ی قسمت مهمی از انواع خطوطی که در ایران پیش از اسلام بکار میرفته بحث شده است، و حتی شکل بعضی از آنها رسم گردیده. قسمت مربوط به مانی این کتاب را با ترجمه‌ی آلمانی و حواشی و تعلیقات، فلوگل در ۱۸۶۸، و همه‌ی کتاب را فلوگل و ردیگر و مولر در ۱۸۷۱–۷۲ در لایپزیگ منتشر کرده‌اند. الفهرست در ۱۳۴۸ هق در مصر نیز بطبع رسیده.

آلفیری[۲]، کنته **ویتوریو** (konte vittorio) (ālfieri*)، ۱۷۴۹–۱۸۰۳، شاعر تراژدی‌نویس ایتالیائی که آثارش تأثیر فراوان در ناسیونالیسم ایتالیا داشت؛ مت پیمون. ثروت هنگفتی بارث برد، و مدتی (۱۷۶۷–۷۴) را در اروپا بسیاحت و خوشگذرانی و عاشقی گذرانید، و سپس مدتی در تورن اقامت کرد. حیات ادبی او با اولین نمایشنامه‌اش، کلئوپاترا (۱۷۷۵)، آغاز شد. در فلورانس عاشق لویزا (← آلبنی، کاونتس آو) شد (۱۷۷۷)، و در ۱۷۸۴–۱۸۰۳ با وی در آلزاس و پاریس و فلورانس بسر برد. در آغاز هواخواه انقلاب فرانسه بود، ولی بسبب افراطهای انقلابیون از آن متنفر شد، و میزوگالو را بر ضد فرانسه منتشر کرد (۱۷۹۹). در حدود ۱۹ تراژدی نوشته است، از جمله سائول (۱۷۸۲)، آنتیگونه (۱۷۸۳)، سوفونیسبا (۱۷۸۸)، ماریا ستوارت (۱۸۰۴). از آثار دیگرش چند کمدی و زندگینامه‌ی خودش میباشد.

آلفیوس[۳] (ālfeyos)، رودی بطول ۱۱۰ کم، ج یونان، در پلوپونز. بدریای یونیائی میریزد. بقول اساطیر، آبش از زیر دریا گذشته در سیراکوز بصورت چشمه‌ی آرتوسا ظاهر میشود. هرکول برای تنظیف اصطبل آوگیاس جریان آنرا منحرف ساخت.

الفیه (alfiyya؛ عربی، = هزارتائی) [منسوب به

(۱)Alfonso (۲)Alfieri (۳)Alpheus

الف، = هزار]. این عنوان بر قصیده‌های هزار بیتی که در باره‌ی موضوعهای مختلف گفته شده است و رساله یا کتابی را تشکیل داده اطلاق میگردد. عربها میل و توجه خاصی باین عدد دارند، و کتابهای بسیاری بدین عنوان معروف شده، مانند الفیه‌ی ابن معطی و الفیه‌ی ابن مالک در نحو.

الفیه شلفیه (alfie šalfie) ظاهراً کتابی است مشتمل بر تصاویری در انواع گردآمدن با زنان برای تحریک شهوت. مؤلف اصلی آن معلوم نیست، و باشتباه به ازرقی شاعر نسبت داده شده، در صورتی که در الفهرست (که در ۳۷۷ هق تألیف شده) در قسمت "الکتب المؤلفة فی الباه الفارسی و الهندی و الرومی" دو کتاب الالفیة الصغیر و الالفیة الکبیر را اسم میبرد، و شاید بود که ازرقی و یا دیگری دستی در آن برده باشد.

الفیه‌ی ابن مالک [الالفیه؛ الالفیة فی النحو؛ الخلاصة الالفیه؛ الخلاصه]، منظومه‌ای به بحر رجز در نحو، از ابن مالک (نیز ← الفیه). چون خلاصه‌ی منظومه‌ی دیگر مصنف است در نحو، بنام الکافیة الشافیه (۲٬۷۵۷ یا ۳٬۰۰۰ بیت)، به الخلاصه معروف شده است. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۳۳ در پاریس و لندن، و سپس اول‌بار در شرق در ۱۲۵۱ هق در بولاق مصر بطبع رسیده است، و به زبانهای فرانسوی و ایتالیائی و آلمانی ترجمه شده.

الفیه را شرحهای بسیار و بر شرحها حواشی و تعلیقات نوشته‌اند، از جمله شرح ابن الناظم از ابن الناظم (هلسینکی، ۱۸۵۱؛ لایپزیگ، ۱۸۶۶؛ و چاپهای بیروت و ایران و دمشق و مصر)؛ شرح ابن عَقیل (لایپزیگ، ۱۸۵۲، بنا ترجمه‌ی آلمانی؛ و چاپهای برلین و بیروت و مصر)، که از شرحهای روشن و واضح الفیه و از کتابهای مشهور نحو است؛ شرح ابن هشام انصاری، بنام اوضح المسالک الی الفیة ابن مالک، که در مصر مکرر چاپ شده؛ شرح أشمونی (ابوالحسن نورالدین علی ابن محمد، فت ح 900 هق)، بنام منهج السالک، که در مصر مکرر چاپ شده؛ شرح سیوطی، معروف به البهجة المرضیه، که در مصر و ایران مکرر بطبع رسیده، و در ایران از کتابهای مشهور درسی نحو است؛ شرح فارسی احمد بهمنیار کرمانی، بنام تحفه‌ی احمدیه در شرح الفیه، که شرحی است بسیار مختصر، و در ۱۳۳۰ هق در کرمان تألیف شده، و در همانجا بطبع رسیده.

الفیه‌ی ابن معطی [عربی الفیة ابن معط، نام اصلی آن الدرة الالفیه فی العلم العربیه]، منظومه‌ای بعربی، در نحو، از ابن معطی (← الفیه). این الفیه، که شاید قدیمترین منظومه در نحو باشد، قبل از الفیه‌ی ابن مالک در سال ۵۹۵ هق بنظم درآمده، و بر آن شرحها و حواشی و تعلیقات بسیار نوشته‌اند. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۹۵ با ترجمه و تعلیقات بزبان هلندی در لایپزیگ منتشر شده.

القا[1] (elqā)، در برق. **۱ـ القای ایستانبرقی** (الکتروستاتیک. ← ایستانبرق) عبارتست از تولید بار برقی در یک جسم بوسیله‌ی نزدیک کردن آن به جسمی که بار (برقی) دارد. طریق عمل اینست که (الف) جسم بارداری (منبع) را بجسم هادی مورد نظر نزدیک میکنند؛ (ب) جسم هادی را بزمین وصل میکنند؛ (ج) اتصال بزمین را قطع میکنند؛ (د) منبع را دور میکنند؛ درین صورت جسم هادی دارای باری مخالف بار منبع میگردد. در شکل، منبع میله‌ای از کائوچو و دارای بار منفی است، و جسمی که میخواهیم بآن برق بدهیم استوانه‌ای برنجی است که پایه‌ای شیشه‌ای دارد. بوسیله‌ی

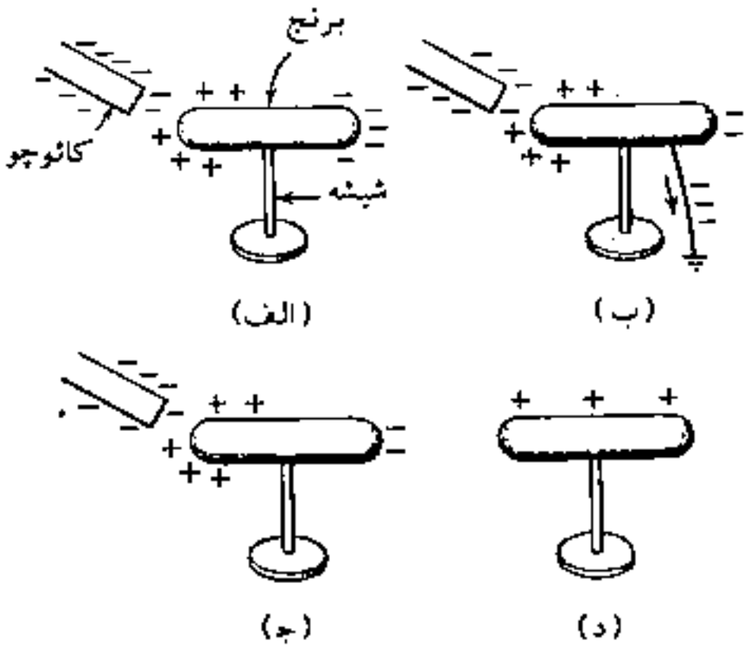

عمل (الف) میله بعضی از الکترونهای استوانه را میراند، و لهذا قسمتی از استوانه که مجاور میله است دارای بار مثبت میشود. پس از عمل (ب) عده‌ای از الکترونهائی که در طرف دیگر استوانه مجتمع شده‌اند بزمین میروند. پس از عمل (ج) استوانه دارای بار برقی مثبت خواهد بود (زیرا الکترونهائی از دست داده است). بالاخره، پس از عمل (د)، برق بر تمام سطح استوانه منتشر میشود. **۲ـ القای برقاطیسی** عبارتست از تولید جریان برق در مداری بوسیله‌ی حرکت دادن آن مدار در یک میدان مغناطیسی ثابت یا بواسطه‌ی قرار دادن آن مدار در یک میدان مغناطیسی متغیر. جریانی که باین طریق حاصل میشود جریان القائی نام دارد. جریان القائی را اول‌بار فاراده در ۱۸۳۱ کشف کرد. میدان مغناطیسی را میتوان بوسیله‌ی یک آهنربای معمولی یا بوسیله‌ی مداری که برق در آن جریان دارد ایجاد کرد (زیرا هر جریان برق در اطراف خود تولید یک میدان مغناطیسی میکند. ← برقاطیس). میدان مغناطیسی متغیر را بدو وسیله میتوان ایجاد کرد: یکی با حرکت دادن آهنربا یا مداری که میدان را تولید میکند، و دیگری بوسیله‌ی زیاد یا کم کردن شدت جریان برق در این مدار. بالاخص، تغییر جریانی که از مداری میگذرد در همان مدار تولید جریان القائی میکند، و این پدیده را خود-القائی گویند. کشف جریان القائی در پیشرفت علم و صنعت برق تأثیری شگرف داشته است؛ مولد برق، موتور برق، جریان متناوب، و مبدل مبتنی بر جریان القائی است.

القاب، جمع لقب، عناوین تعارف‌آمیز تشریفاتی که بطور رسمی و بموجب حکم از طرف خلیفه یا سلطان باشخاص داده میشده و در مکاتبات رسمی و مخاطبات اداری جهت آن اشخاص بکار میرفته است (القاب غیر رسمی که از جانب عامه یا افراد باشخاص داده میشد و القاب قدح و القاب و عناوین اشرافی اروپائی درینجا مورد نظر نیست). عنوان خلیفه‌ی رسول‌الله جهت ابوبکر و عنوان امیر المؤمنین در مورد عمر ابن خطاب هرچند مستند باحکام رسمی نبوده در واقع جزو القاب محسوب میشده. خلفای عباسی از همان آغاز دولت باتخاذ القاب جهت خویش پرداختند و لقب سفاح را از اولین خطبه‌ای که آن خلیفه در کوفه خواند گرفته‌اند. همچنین خلفای مزبور جهت وزرا و امرای خویش القاب فخرآمیز وضع و اعطا کردند، چنانکه ابوسلمه‌ی خلال را وزیر آل محمد و ابومسلم خراسانی را امین آل محمد خواندند، و مخصوصاً رفته رفته القاب پرطنطنه مثل اکفی الکفاة و سیدالوزراء بوزرای خویش عطا کردند. عباسیان اندک اندک در اعطای این گونه القاب دروغین افراط بسیار کردند، و بقول ابوریحان، دوست و دشمن را یکسان القاب دادند، و همه را بدولت منسوب کردند، و این امر چنانکه ابوریحان میگوید از اسباب تباهی کار ایشان گشت، و رفته رفته هریک از اهل درگاه آنها برای آنکه بین او و دیگران تفاوت باشد علاوه بر لقبی که داشت لقبی دیگر نیز درمیخواست، و خلیفه لقب دومی نیز بدو میداد، و البته دیگران نیز همین را توقع میکردند، و همین گونه لقب دیگر مییافتند، و ناچار باز کسانی از خاصان میخواستند که بین آنها و سایرین تفاوت باشد و لقب سومین درمیخواستند، و خلیفه نیز بآنها میداد، و رفته رفته لقبهای دراز (مثل بهاء الدوله، و ضیاءالملة، و غیاث‌الامم) پدید آمد، و چنان شد که کار گوینده و نویسنده در ذکر ردیفهای طولانی القاب ملال‌انگیز شد، و سلاطین و امرا از خلیفه القاب باشکوه مطالبه کردند. خلفا در القاب وزرا نیز بهمین گونه تکلفات افتادند، و غالباً آنها را به اذواء (← ذو) ملقب میکردند، مثل ذوالیمینین، ذوالریاستین، ذوالکفایتین، ذوالقلمین، و ذوالسیفین. امرا و سلاطین مستقل نیز، مانند آل بویه، به وزرای خویش القاب پرتکلف چون کافی‌الکفاة و کافی اوحد و اوحدالکفاة میدادند. پادشاهان سامانی در حیات خویش غالباً بکنیه و گاه بالقاب شخصی مثل مؤید و منصور و منتصر و موفق و معظم مشهور و بعد از وفات القاب حمید و سعید و شهید و عادل و سدید و رضی داشتند. امرای بزرگ آنها، مانند عباسیان، القاب مضاف به الدوله داشته‌اند (عمادالدوله، ناصر الدوله، حسام‌الدوله، سیف‌الدوله، معین‌الدوله، نصیر الدوله، و سنان‌الدوله).

در عصر سلاجقه القاب تداول و انتشار بیشتر یافت؛ و از مکاتبات دیوانی و سلطانیات آن عصر وفور و کثرت این القاب پیداست. چنانکه در نامه‌ای که خلیفه مقتفی عباسی به سلطان مسعود سلجوقی پسر محمد ابن ملکشاه نوشته است یازده لقب متواتر برای سلطان ذکر شده است، و سلاطین سلجوقی القاب پرشکوه داشته‌اند، چنانکه طغرل بیگ لقب ملک المشرق و المغرب از خلیفه قائم عباسی گرفت، و سنجر لقب ذو القرنین یافت. القاب وزرای سلاجقه غالباً با اضافه به مُلک بود، مثل عمیدالملک، نظام‌الملک، فخرالملک، و تاج‌الملک. کثرت و تداول القاب از اسباب ابتذال آن در عصر سلاجقه گشت، و خواجه نظام‌الملک طوسی مکرر از این وضع اظهار تأسف و رعایت

(1) induction

قاعده و ترتیب و صلاحیت را درین امر توصیه میکند. اضافه به دین در القاب در عهد اتابکان انتشار تمام یافت، مثل مظفرالدین، ظهیرالدین، شهاب‌الدین، و فخرالدین، و حتی در بین لشکریان و کاتبان دیوان نیز اینگونه القاب انتشار یافت، و بعدها در تخلص شعرا هم مانند ظهیر (ظهیر الدین) و مجیر (مجیرالدین) و جمال (جمال‌الدین) بکار رفت. در عهد صفویه عناوین و القاب ثابت، مثل مقرب‌الخاقان، و مقرب‌الحضرت، و القاب مخصوص به ارباب مناصب مثل اعتمادالدوله و معیرالممالک و مستوفی دیوان و امثال آن رائج بود، و عنوان خان جهت حکام ولایات و عنوان سلطان برای زیردستان آنها بمنزله‌ی القاب از طرف پادشاه اعطا میشده است. شاه طهماسب II صفوی، عنوان طهماسب قلی خان را بمثابه‌ی لقبی تشویق‌آمیز به ندرقلی افشار (بعداً نادر شاه) عطا نمود.

در عهد قاجاریه بازار القاب دیگربار رواج یافت، و حتی زنان حرمسرا نیز مشمول این گونه القاب واقع میشدند، چنانکه طاوس خانم نام، از زنان فتحعلی شاه، لقب تاج‌الدوله یافت، و فرمان و خلعت نیز بدو اعطا شد. اعطای القاب ظاهراً یک چند برای ناصرالدین شاه ممر عایدی و مداخل محسوب میشد. فهرست نسبةً مفصلی از القاب بسیاری که در طی ۴۰ سال اول سلطنت ناصر الدین شاه متداول و از جانب او صادر شده است در کتاب المآثر و الآثار ذکر شده است، و نیز از همان کتاب برمیآید که در مکاتیب اداری و رسمی، بموجب قانونی جداگانه، تکرار القاب اشخاص در طی نامه‌های رسمی ممنوع شده است. همچنین، در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه ضمن قانون‌نامه‌ی امتیازات دولتی (۱۳۱۱ هق) در باب القاب و قرار و قاعده‌ی اعطای آن مقرراتی نسبةً سخت تعیین شد. رسم تغییر و انتقال القاب، مانند انتقال مناصب، که در عهد ناصری مخصوصاً رواج بسیار یافت از مشکلات عمده‌ی مورخ است، و تحقیق آنکه لقبی (فی المثل مشیرالدوله یا نصر السلطنه) بترتیب بچه کسانی و در چه زمانی داده شده است در تاریخ این دوره، از جهت تحقیق درست هویت اشخاص، مهم و در عین حال مشکل است. بعد از آنکه تداول القاب در اواخر قاجاریه بنهایت ابتذال رسید، و اشخاص نالایق، از طریق تشبث به حیله و وعده، القاب رسمی گرفتند، مجلس بموجب قانونی القاب و درجات نظامی سابق را لغو نمود. نیز ← القاب و عناوین اشرافی.

القاب و عناوین اشرافی اروپائی (کلماتی که در ضمن این مقاله در داخل علامت [] قرار داده شده صورت مؤنث القاب است). القاب اروپائی یادگار دوره‌ی فئودالیته است. در دوره‌ی امپراطوری مقدس روم سازمان اشرافی پیچیده‌ای در کار آمد که محدود به سرزمینهای امپراطوری نبود، بلکه القاب اشرافی به بعضی کسان بیرون از قلمرو امپراطوری نیز اعطا میشد. القاب دوره‌ی امپراطوری مقدس روم (پایین امپراطور یا شاه) بترتیب نزولی باین شرح بود: (۱) هرتسوگ (hertsog) (فنس دوک) [هرتسوگین (in–)]؛ (۲) پفالتسگراف (pfāltsgrāf) (کنت کاخنشین) [پفالتسگرفین(grefin–)]؛ (۳) مارکگراف (mārkgrāf) (فنس مارکی) [مارکگرفین]؛ (۴) لاندگراف (ländgrāf) [لاندگرفین]؛ (۵) گراف (grāf) (فنس کنت) [گرفین (grefin)]؛ (۶) بارون (bāron) (فنس بارون) [بارونین (in–)]؛ (۷) فرایهر (frāyher) (فنس بارون) [فرایهرین (in–)] یا فرایر (frāyer)؛ (۸) ریتر (riter) (فنس شوالیه). القاب (۲) و (۳) و (۴) تقریباً در یک ردیف بودند. بعد از ۱۸۰۶، عنوان گروسهرتسوگ (grosher-tsog) (دوک بزرگ یا مهین‌دوک) [گروسهرتسوگین] نیز معمول شد. عنوان فورست (fürst) (فنس پرنس) [فورستین (in–)] پایینتر از هرتسوگ (دوک) بود؛ عنوان پرینتس (prints) (فنس پرنس) [پرینتسین (esin–)] بعنوان احترام در مورد اشخاص مختلف (خاصه پسران دوکها یا شاهها) استعمال میشد. الحاق پیشوند رایس (rāyss) [= مملکت] بهر یک از القاب نشانه‌ی آن بود که دارنده‌ی آن لقب مستقیماً زیر دست شاه است. پس از انحلال امپراطوری روم، اشراف و نجبای آلمان و اتریش القاب دوره‌ی امپراطوری را حفظ کردند، و بعلاوه اعضای ذکور خاندان سلطنتی اتریش عنوان آرشیدوک (ārsiduk) یافتند، که مطابق دوک بزرگ در روسیه بود.

القاب اشرافی فرانسه بترتیب نزولی بشرح ذیل است: دوک (dük؛ فارسی duk) [دوشس (düšes)]؛ پرنس (praNs) [پرنسس (es–)] (پرنسهای خاندان سلطنتی برتر از دوکها بودند)؛ مارکی (mārki) [مارکیز (iz–)]؛ کنت (koNt؛ فارسی kont) [کنتس (es–)]؛ ویکنت (vi–) [ویکنتس]؛ بارون (bāroN) [بارون (bāron)]؛ سنیور (senyër) یا سیر (sir)؛ شوالیه (šëvālie).

القاب انگلیسی بترتیب نزولی: پرینس (prins)؛ دیوک (diuk) [داچس (dāces)]؛ مارکوئس (mār-kues) [مارشنس (māršənəs)]؛ ارل (ërl) [کاونتس (kǎntəs)]؛ وایکاونت (vāykǎnt) [وایکاونتس (es–)]؛ برن (barən) (در این کتاب بصورت بارون که معمول است ضبط شده) [برنس (es–)]؛ برنت (barənət)؛ نایت (nāyt) [دیم (deym)]. نیز ← پرینس آو ویلز.

القاب ایتالیائی بترتیب نزولی: دوکا (dukā) [دوکسا (dukessā)]؛ پرینچیپه (principe) [پرینچیپسا (ssā–)]؛ مارکزه (märkeze) [مارکزا (märkezā)]؛ کنته (konte) [کنتسا (ssā–)]؛ ویسکنته (viskonte) [ویسکونتسا (ssā–)]؛ بارونه (bārone) [بارونسا (ssā–)].

القاب اسپانیائی بترتیب نزولی: دوکه (duke) [دوکسا (dukesā)]؛ پرینسیپه (prinţipe) [پرینسیپسا (sā–)]؛ مارکس (märkes) [مارکسا]؛ کنده (konde) [کندسا]؛ ویسکنده (viskonde) [ویسکندسا]؛ بارون (bāron) [بارونسا (esā–)].

القاص میرزا (alqās)، فت ۹۵۶ هق، از شاهزادگان زیرک و سلحشور سلسله‌ی صفوی؛ پسر شاه اسماعیل I صفوی. برادرش شاه طهماسب در سنه‌ی ۹۳۲ هق ولایت شروان را بدو داد، اما او مکرر سر بشورش برآورد، و عاقبت در سال ۹۵۵ هق، سلطان سلیمان پادشاه عثمانی را واداشت که به ایران لشکر بکشد، و فتنه‌ای بزرگ از این قضیه برخاست، و سلطان عثمانی تا تبریز آمد و رفت. القاص میرزا در ربیع الاول سال ۹۵۶ در قلعه‌ی الموت محبوس شد، و چند روز بعد عده‌ای که القاص وقتی پدر آنها را کشته بود، بقصاص خون پدر، او را از قلعه بزیر افکندند تا هلاک شد.

القاگر[1] (elqā.gar)، یکی از دو قسمت اساسی مولد برق و موتور برق و سایر ماشینهای برقی، و آن آهنربائی است که میدان مغناطیسی نیرومندی تولید میکند، و القاگیر در آن تغییر مکان میدهد.

القاگیر[2] (elqā.gir)، یکی از دو قسمت اساسی مولد برق و موتور برق (قسمت دیگر القاگر است). در مولد، بوسیله‌ی القای برقاطیسی (← القا) جریان برق در آن تولید میشود. در موتور، القاگیر حامل جریانی است که، در معرض یک میدان مغناطیسی، گشتاوری تولید میکند و باعث تبدیل انرژی برقی به انرژی مکانیکی میگردد. القاگیر در نزد کارگران فنی برق در ایران به آرمیچر (ārmicer) معروفست که از لفظ انگلیسی آن گرفته شده.

القدس (al.qods) یا **القدس الشریف** (al.qodso 'š.šarif)، نام عربی اورشلیم در زمانهای متأخر. در قدیم آنرا بیت المقدس (bayto 'l.maqdes, moqaddas) مینامیدند. نیز نویسندگان عربی‌نویس آنرا ایلیاء هم خوانده‌اند، که از نام رومی آن آیلیا گرفته شده است.

القسطاس المستقیم (al.qestāso 'l.mostaqim)، کتابی دینی و کلامی و ردّی، بعربی، از ابوحامد غزالی (۴۵۰–۵۰۵ هق). مشتمل است بر محاوره‌ای بین غزالی و یکی از اهل تعلیم. در مصر و بیروت مکرر بطبع رسیده.

القصر الکبیر[3] (al.qasro 'l.kabir) یا **قصر الکبیر، اسپانیائی آلکاسارکیویر** (-ālkāsār-kivir)، شهر (جه ح ۳۱°۵۰۰)، غ مراکش، ح ۸۰ کیلومتری ج طنجه. محل آن احتمالا مطابق یکی از شهرهای رومی است که در دوره‌ی کشورگشائی مسلمانان بکلی نابود شده بود. در قرن ۲م هق مسلمانان قلعه‌ای در این محل ساختند، و شهر بتدریج در اطراف آن بوجود آمد، و اگر چه توسعه‌ی سریع فاس از رونق آن کاست، تا حدی اهمیت تجارتی داشت. با مستقر شدن پرتغالیها در سواحل افریقا، شهر در معرض تهدید آنان قرار گرفت، ولی حمله‌ی (۱۵۰۳ ب‌م) آنان برای گرفتن آن بی‌نتیجه ماند، و در طی قرن بعد قصر الکبیر عمده‌ترین مرکز دستبردهای مسلمانان به مسیحیان ساکن سواحل مراکش بود. سرانجام در ۱۵۷۸، احمد ابن محمد منصور (احمد IV) پرتغالیها را در قصر الکبیر شکست قطعی داد، و سباستیان (شاه پرتغال) و سپاهیانش را نابود ساخت.

القلعه، در اسپانیا: ← آلکالا.

القنطره، اسپانیا: ← آلکانتارا.

القورات (alqurāt)، دهستان (جه ۸۵۵°۱۷؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بیرجند؛ دارای ۱۵۳ (؟) آبادی. مرکزش، **القور** (جه ۸۸ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۹ کیلومتری ل‌ش بیرجند واقعست.

---

(۱) field-magnet (۲) armature (۳) Alcazarquivir

الک[1] (elk؛ از انگلا)، (*Alces alces*)، یکی از اقسام تیره‌ی آهو، که بتعداد کم در قسمتهائی از اروپای شمالی و آسیا یافت میشود.



آلکاپون[2] (ālkāpon)، شهرت فارسی **الفانسو کپون** (alfānsŏ kɔ-pŏn)، معروف به **ال کپون**، ۱۸۹۹–۱۹۴۷، گانگستر معروف امریکائی. در ۱۹۲۰ در شیکاگو سکنی گزید، و با تبهکاران آنجا همدست شد، و از طریق فساد و فحشا وقمار و تهدید ثروت هنگفتی بدست آورد (عایدی "دسته‌ی آلکاپون" در سال ۱۹۲۷ به ۱۰۵٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار تخمین شده است)، و بوسیله‌ی رشوه دادن از چنگ قانون مصون ماند. سرانجام در ۱۹۳۱ بعنوان تقلب در پرداخت مالیات محکوم به ۱۱ سال حبس شد. در ۱۹۳۹ آزاد گردید، ولی وضع روحی و مزاجی او مانع از ادامه‌ی فعالیتهای سابقش بود.

آلکاسارکیویر، مراکش: ← القصر الکبیر.

الکافی فی الحساب (al.kāfi fe 'l.hesāb) یا **الکافی فی علم الحساب**، کتابی در علم حساب، بعربی، از کرخی. این کتاب عمدةً مبتنی بر کارهای یونانیان است، و باهتمام هوخهایم (hox-hāym) بزبان آلمانی ترجمه و در سه جزء در هاله منتشر شده است (۱۸۷۸–۸۰).

آلکالا[3] (ālkālā)، نام چند شهر در اسپانیا، که از لفظ عربی القلعه (al.qal'a) گرفته شده است. مثلا ← آلکالا د انارس.

آلکالا ثامورا[4]، **نیشتو** (niṭeto ālkālā ṭamorā)، ۱۸۷۷–۱۹۴۹، (نخستین) رئیس جمهور (۱۹۳۱–۳۶) اسپانیا. محافظه‌کار بود.

آلکالا د انارس[5] (ālkālā de enāres) [از لفظ عربی القلعه. ← آلکالا]، شهر (جم ۱۹٬۴۱۵)، اسپانیای مرکزی، در کاستیل جدید. دانشگاه بزرگی داشت (۱۵۰۸–۱۸۳۶). مولد سروانتس.

آلکالوئیدها[6] (ālkāloidhā؛ فنس) یا **شبه قلیائیها** (šebhe-qalyā'ihā)، ترکیبات آلی که از کربون و ئیدروژن و نیتروژن و (معمولا) اکسیژن ساخته شده، و از بعضی گیاهان استخراج میشود. آلکالوئیدها خاصیت بازی دارند (← باز، در شیمی). آلکالوئیدها موادی سمی هستند، و خواص طبی نیز دارند. عمده‌ترین آنها عبارتند از آتروپین، استریکنین، آکونیتین (← اقونیطون)، کافئین، **کوکائین**، کینین، مرفین، نیکوتین، تئوبرومین (از دانه‌های کاکائو استخراج میشود)، سیکوتین (از برگهای شوکران بدست میآید)، و هیوسیامین (از بذر البنج استخراج میشود).

آلکالوز: ← اسیدوز.

الکامل (al.kāmel) [الکامل فی اللغة و الادب و النصریف]، کتابی ادبی و لغوی، بعربی، از ابو العباس محمد مبرد (۲۱۰–۲۸۵ هق). مشتمل بر مباحث ادبی و شرح نکات لغوی و صرفی و نحوی بنا بعقیده‌ی بصریها، و از کتابهای چهار-

گانه‌ی اساسی ادب (← ادب الکاتب) است، و ابو الحسن علی ابن سلیمان اخفش (فت ۳۱۵ هق) آنرا از مؤلف روایت کرده، و میتوان گفت در موضوع خود دایرةالمعارفگونه‌ای است. چاپ لایپزیگ، ۱۸۶۴–۸۲؛ چاپ اسلامبول، ۱۲۸۶ هق؛ چاپهای مصر، ۱۹۳۶، ۱۹۶۱، و غیره. محمد ابن یوسف مازنی سَرَقُسطی (فت ۵۳۸ هق) الکامل را شرح کرده، و سید ابن علی مَرصفی (فت ۱۳۴۹ هق) شرحی بر آن نوشته.

الکامل (al.kāmel) یا **الکامل فی التاریخ** یا **تاریخ الکامل** یا **کامل التواریخ**، کتابی بعربی، از عزالدین ابن اثیر، مشتمل بر مطالب تاریخی از آغاز خلقت تا سنه‌ی ۶۲۸ هق. در ۱۸۵۱–۷۱ در ۱۲ مجلد و فهرستهای آن در ۱۸۷۴–۷۶ در دو مجلد باهتمام تورنبرگ در لیدن منتشر شده؛ در مصر مکرر بطبع رسیده. ابوطالب علی ابن انجب ابن الساعی (فت ۶۷۴ هق) ذیلی بر آن تألیف کرده در پنج مجلد و مشتمل بر حوادث تاریخی تا سنه‌ی ۶۵۶ هق؛ جمال‌الدین محمد ابن ابراهیم وطواط (فت ۸۱۸ هق) حواشی مفیدی بر آن نوشته است. نجم‌الدین طارمی، باشاره‌ی میرزا میرانشاه پسر تیمور، آنرا بفارسی ترجمه کرده، و قسمتی از آن بعنوان تاریخ الدولة الاتابکیه بالموصل با ترجمه‌ی فرانسوی (از دسلان) در ضمن مجموعه‌ی تواریخ جنگهای صلیبی در ۱۸۷۲ در پاریس بطبع رسیده.

آلکامنس[7] (ālkāmenes)، پیکرتراش آتنی قرن پنجم قم، که گویند شاگرد و رقیب فیدیاس بود. مجسمه‌های خود را از طلا و عاج و مرمر و برنز میساخت. تعداد این مجسمه‌ها، و بدعتی که در پرداختن آنها بکار میزد، او را اعتبار بخشیده بود. از کارهای وی آفرودیته‌ی باغها است، که از شاهکارهای بزرگ باستانی است.

آلکانتارا[8] (ālkāntārā) [اسپانیولی، = پل. از لفظ عربی القنطره (al.qantara)]، عربی **قنطرة السیف** (qantarato 's.sayf)، شهر (جم ۴٬۱۵۱)، غ اسپانیا، در استرمادورا، بر رود تاگوس نزدیک مرز پرتغال. در قرن ۱۲م یک فرقه‌ی نظامی دینی برای بیرون راندن مورها (اعراب) از سرزمین اسپانیا در اینجا تشکیل شد. پلی از دوره‌ی رومیها و ویرانه‌های کلیسای فرقه موجود است.

آلکایوس[9] (ālkāyos)، فنس آلسه (ālse)، فت ح ۵۸۰ قم، شاعر غنائی یونانی. با ساپفو مبادلات شعری داشت. قالب مخصوصی (قالب آلکایوسی) در غزلسرائی بصورت ترجیع‌بند ابتکار کرد که گویندگان یونان و همچنین هوراس از آن تقلید کرده‌اند.

آلکت[10]، **ایمس برانسن** (eymәs brānsәn ālkәt)، ۱۷۹۹–۱۸۸۸، مصلح فرهنگی و فیلسوف امریکائی؛ پدر ل. م. آلکت.

آلکت[10]، **لویزا می** (luizā mey ālkәt)، ۱۸۳۲–۸۸، نویسنده‌ی امریکائی ادبیات اطفال و نوجوانان. معروفترین اثرش زنان کوچولو (۱۸۶۸–۶۹) است.

الکتاب (al.ketāb) یا **کتاب سیبویه**، کتابی در نحو، بعربی، از سیبویه. نخستین و معتبرترین کتابی است که در نحو تألیف شده. گفته شده است که سیبویه کتاب الجامع تألیف عیسی ابن عمر ثقفی را گرفته و بسط داده و از اقوال خلیل بر آن حواشی نوشته، تا آنکه کتابی بزرگ گردیده. الکتاب از قدیم مورد توجه بوده و بر آن شرحها و حاشیه‌ها و تعلیقه‌ها و ردیه‌ها نوشته‌اند. (چاپ پاریس، با حواشی و تعلیقات بزبان فرانسوی، ۱۸۸۱؛ برلین، ۱۸۹۴–۱۹۰۰؛ کلکته، ۱۸۸۷؛ بولاق مصر، ۱۳۱۶–۱۸ هق. ترجمه‌ی آلمانی آن نیز بطبع رسیده).

الکترا[11] (elektrā)، در اساطیر یونان. **۱-** دختر آگاممنون و کلوتایمنسترا. برادر خود اورستس را در گرفتن انتقام خون پدر از مادر یاری کرد. ائوریپیدس، سوفوکلس، و اشیل هر یک نمایشنامه‌ای در باب سرگذشت او نوشته‌اند. **۲-** یکی از پلیادها؛ دختر اطلس و مادر داردانوس از زئوس. **۳-** دختر اوکئانوس و مادر ایریس و هارپیها.

الکترا، عقده‌ی: ← اودیپ، عقده‌ی.

الکترز[12] (alkәtraz)، جزیره‌ای در خلیج سان فرانسیسکو، غ ایالت کالیفرنیا، کشمت. از ۱۹۳۳ زندان دولت مرکزی است.

الکترود[13] (elektrod؛ فنس)، جسمی هادی که بوسیله‌ی آن جریان برق وارد یک الکترولیت (← الکترولیز) یا یک لوله‌ی خلأ میگردد یا از آنها خارج میشود. الکترودی که جریان از آن وارد میشود الکترود مثبت یا آنود (ānod) و آنکه جریان از آن خارج میگردد الکترود منفی یا کاتود (kātod) نام دارد. نقاط نهائی یا قطبهای پیل برقی و سایر مولدهای برق، و همچنین تیغه‌های گرافیت یا فلزی یک لامپ قوسی را که بین آنها تولید جرقه‌ی برق میشود نیز الکترود خوانند.

الکترودینامیک: ← روانبرق.

الکتروستاتیک: ← ایستانبرق.

الکتروسکوپ[14] (elektroskop؛ فنس)، از آلات ساده و قدیمی برای تشخیص اینکه جسمی بار برقی دارد یا نه. مرکبست از دو ورقه‌ی نازک طلا یا آلومینیوم که بانتهای یک میله‌ی فلزی، که از ماده‌ی عایقی میگذرد، آویخته شده‌اند. اگر میله بوسیله‌ی تماس یا مجاورت با جسم بارداری دارای بار برقی شود، دو ورقه دارای بارهای برقی همجنس میشوند، و از یکدیگر دور میگردند. هر قدر مقدار بار جسم بیشتر باشد زاویه‌ی دو ورقه بیشتر خواهد بود. باین ترتیب میتوان الکتروسکوپ را مدرج کرده برای تعیین مقدار بار برقی نیز بکار برد.

الکتروشیمی: ← برقاشیمی.

الکترولیت[15] (elektrolit؛ فنس)، جسم مرکبی که بحالت محلول یا مذاب هادی جریان برق است و بر اثر عبور جریان تجزیه میشود (← الکترولیز). معمولا محلول الکترولیت را نیز الکترولیت گویند. عمده‌ترین الکترولیتها محلول اسیدها، بازها، و املاح است (معمولا در آب). در الکترولیت، جریان برق بوسیله‌ی یونها هدایت میشود.

(1)elk (2)Al Capone (3)Alcalá (4)Alcalá Zamora (5)Alcalá de Henares (6)alkaloids (7)Alcamenes (8)Alcántara (9)Alcaeus (10)Alcott (11)Electra (12)Alcatraz (13)electrode (14)electroscope (15)electrolyte

الکترولیز[1] (elektroliz؛ فنس)، تجزیه‌ی یک الکترولیت بوسیله‌ی عبور جریان برق از آن؛ ورود و خروج جریان برق از الکترولیت بوسیله‌ی دو جسم جامد هادی واقع در آن انجام میگیرد که هر یک را یک الکترود خوانند (آنکه جریان از آن وارد میشود الکترود مثبت یا آنود، و دیگری که جریان از آن خارج میشود الکترود منفی یا کاتود است). چون جریان برق از الکترولیت بگذرد، آنرا تجزیه میکند؛ محصولات تجزیه بر الکترودها مجتمع میشوند. بالاخص ئیدروژن یا فلز حاصل از تجزیه همواره بر کاتود مینشیند (آبکاری برقی مبتنی بر همین امر است). مثلا در تجزیه‌ی نیتراتِ نقره، نقره بر کاتود جمع میشود؛ مقدار نقره‌ای که باین طریق بر کاتود جمع میشود متناسب است با مقدار برقی که صرف الکترولیز میگردد (بدین وسیله میتوان واحد مقدار برق و شدت جریان برق را تعریف کرد. ← کولن؛ آمپر). الکترولیز در تصفیه‌ی فلزات نیز بکار میرود. از نظریات معروف در توجیه الکترولیز نظریه‌ی یونش (از آرنیوس) است.

الکترومانیتیسم: ← برقاطیس.

الکترون[2] (elektron؛ از فنس)، از ذرات ماده، دارای بار منفی $1,6019 \times 10^{-19}$ کولن (← خرده بار)، که جرمش در حال سکون $9,107 \times 10^{-28}$ گرم (قریب 1/1840 جرم سبکترین اتمها، یعنی اتم ئیدروژن) است. اول‌بار بموجب نتایج حاصله در الکترولیز، بقیاس آنچه بر طبق ← نظریه‌ی اتمی در ساختمان ماده قائل بودند، برای الکتریسیته نیز قائل به "اتمها" یا اجزای تجزیه‌ناپذیر شدند، و در ۱۸۴۷، ج. ج. ستونی اسم الکترون باین اجزا داد. سر ج. ج. تامسن ثابت کرد که اشعه‌ی کاتودی مرکب از الکترونها هستند، و جرم الکترون را تعیین کرد. رابرت ا. میلیکن بار الکترون را معلوم ساخت. اشعه‌ی بتا مرکب از الکترونها است، و این ذرات در ساختمان ماده مقام بسیار مهمی دارند (← اتم). در سنوات اخیر مفهوم الکترون تا حدی تغییر یافته و برای آن جنبه‌ی موجی قائل شده‌اند. باید دانست که گاهی لفظ الکترون را بهر ذره‌ی دارای جرم و بار (اعم از مثبت یا منفی) مذکور اطلاق میکنند، و درین صورت، الکترون منفی را نگاترون (negātron) گویند (الکترون مثبت پوزیترون است)، اما اصطلاح معمول همانست که گفته شد.

الکترون‌ـولت[3] (elektron volt؛ از فنس)، واحد اندازه‌گیری انرژی در فیزیک هسته‌ای، معادل $1,602 \times 10^{-12}$ ارگ یا $1,602 \times 10^{-19}$ ژول.

الکترونیک[4] (elektronik؛ فنس)، شعبه‌ی وسیعی از فیزیک و مهندسی برق که از صدور الکترونها (← الکترون) از اجسام، حرکت الکترونهای صادر در خلأ یا لوله‌های محتوی گاز و امثال آنها، و استعمال عملی آنها بحث میکند. اسبابها ئی را که باین وسیله کار میکنند اسبابهای الکترونی خوانند. آلاتی مانند بادزن برقی، مولد برق، و موتور برق، که در آنها الکترونها در سیمهائی حرکت میکنند، اسباب الکترونی نیستند. در الکترونیک همواره صحبت از روانه‌ی الکترونها و تابه‌ی الکترونها است. روانه‌ی الکترونها یعنی الکترونهائی که، بمثابه‌ی آبی که در مجرائی جریان دارد، جریان دارند. تابه‌ی الکترونها روانه‌ایست از الکترونها که کمابیش با یک سرعت و در یک جهت جریان دارند.

اساس الکترونیک و اسبابهای الکترونی (۱) آزاد کردن الکترونها، (۲) تولید تابه‌ی الکترونی، و (۳) تنظیم حرکت آنهاست. الکترونها در شرایط عادی از اتمی (← اتم) که بآن تعلق دارند خارج نمیشوند، ولی بوسیله‌ی بعضی عوامل خارجی میتوان از سطوح فلزی (جامد یا مایع) الکترونهائی آزاد ساخت. مثلا بر اثر حرارت (ترمیون)، تابانیدن نور بر سطح بعضی فلزات (← نورابرق)، یا بمباران سطوح فلزی با الکترونها یا یونها (صدور ثانوی) میتوان الکترونهائی از سطح فلز رها کرد. بعلاوه، در سیکلوترون و سایر ماشینهای اتم‌شکنی نیز صدور الکترونها واقع میشود، و اجسام رادیوآکتیو طبیعةً الکترون صادر میکنند. الکترون بار برقی منفی دارد؛ پس، الکترونهای صادر از یک فلز بوسیله‌ی یک آنود (الکترود مثبت) جذب و بوسیله‌ی یک کاتود (الکترود منفی) دفع میشوند. باین طریق میتوان روانه‌ای متوجه از کاتود بطرف آنود تولید کرد. بالاخره تنظیم حرکت الکترونها بوسیله‌ی این خاصیت انجام میگیرد که میدانهای برقی ومغناطیسی تابه‌های الکترونی را منحرف میسازند (مثلا ← اشعه‌ی کاتودی). با تنظیم این میدانها بنحو مطلوب میتوان حرکت الکترونها را تنظیم کرد، و حتی میدانهائی ایجاد کرده‌اند که تأثیرشان بر تابه‌های الکترونی مانند تأثیر عدسیها بر اشعه‌ی نور است، یعنی تابه‌های الکترونی را متقارب یا متباعد یا متمرکز میسازند (میکروسکوپ الکترونی مبنی بر این امر است). از وسایل الکترونی عمده میتوان لوله‌ی خلأ، لوله‌ی شعاع کاتودی، طپانچه‌ی الکترونی، و لوله‌های تولید اشعه‌ی ایکس را نام برد.

علم الکترونیک از تجربیاتی که در اوایل قرن ۱۹م در باب عبور جریان برق از لوله‌های شیشه‌ای خالی از هوا یا محتوی گازی کم‌فشار بعمل آمد بوجود آمد. از کسانی که بچنین تجربیاتی دست زدند میتوان ه. گایسلر آلمانی و سر و. کروکس بریتانیائی را نام برد. اولین آزمایش عمده در باب ترمیونی را تامس ادیسن بعمل آورد. اکتشافات و تحقیقات رونتگن آلمانی، ژ. ب. پرن فرانسوی، ج. ج. تامسن بریتانیائی، ر. ا. میلیکن امریکائی، و ج. ا. فلمینگ بریتانیائی در اواخر قرن ۱۹م آغاز الکترونیک بمعنای واقعی آن بود. در طی جنگ II دامنه‌ی علم و صنعت الکترونیک توسعه‌ی فراوان یافت.

الکترونیک در علم و صنعت و زندگی عادی بحدی اهمیت دارد که عصر حاضر را بعضی عصر الکترونیک خوانده‌اند. رادیو، تلویزیون، و ضبط صوت از محصولات الکترونیک هستند. سیکلوترون، بتاترون، و شمارگر گایگرـمولر وسایل تحقیقات عمده‌ی فیزیکی بوده، و علم زیستشناسی از میکروسکوپ الکترونی بهره‌ی فراوان برده است. ماشینهای تولید اشعه‌ی ایکس و اسبابهای الکترونی دیگر در طب استعمال بسیار دارد. استعمال صنعتی الکترونیک نیز متنوع و مهم است، و مثلا اتوماسیون مبتنی بر الکترونیک میباشد. بالاخره بعضی از وسایل جنگی و دفاعی کنونی مجهز به اسبابهای الکترونی میباشند یا خود از اسبابهای الکترونی هستند (مثلا ← رادار).

الکتریسیته: ← برق.

الکتریک (elektrik). این لفظ در زبانهای اروپائی بمعنی الکتریسیته‌ای [= منسوب یا وابسته به الکتریسیته] است، و (گاهی هم بصورت الکتریکی) بهمین معانی در بعضی کتابهای فارسی استعمال میشود. درین کتاب بجای این لفظ معمولا لفظ برقی استعمال شده است.

آلکتو، از الاهگان انتقام.

الکتور (elektor)؛ ← برگزینندگان.

آل کثیر (āle kasir)، از عشایر عرب خوزستان، ساکن نقاط غربی و جنوبی رود دزفول. عده‌ی خانوارهای آنرا حد ۳٬۰۰۰ نوشته‌اند، که در سیاه‌چادرها زندگی میکنند.

آل کرت (āle kart)، عنوان سلسله‌ای از امرا که از حدود ۶۴۳ تا ۷۸۳ هق در خراسان استقلال داشته‌اند. اولین امیر این سلسله، و در واقع مؤسس آن، ملک شمس‌الدین محمد ابن ابوبکر (← شمس‌الدین کرت) نام داشته، و نسب او بسلاطین غور میپیوسته است، و ظاهراً از همین طریق با سلاجقه و سلطان سنجر نیز خویشاوندی داشته است. مرکز امارت این خاندان در هرات بوده، و مجموعاً هشت تن از آنها در خراسان امارت کرده‌اند: شمس‌الدین کرت (مؤسس سلسله)، رکن‌الدین کرت، فخرالدین کرت، غیاث‌الدین I کرت، شمس‌الدین محمد کرت، حافظ کرت، معزالدین کرت، غیاث‌الدین II کرت. از مشاهیر ملوک کرت ملک شمس‌الدین، ملک رکن‌الدین، ملک فخرالدین، و ملک معزالدین بوده‌اند. استقلال ملوک آل کرت با استیلای امیر تیمور از میان رفت، و هرچند باز تا سال ۷۹۱ با قبول تبعیت تیمور در خراسان همچنان یک چند قدرتی داشته‌اند، لیکن استیلای تیمور در واقع به استقلال آنها خاتمه داد. ربیعی پوشنجی تاریخ این خاندان را در منظومه‌ای از بحر متقارب موسوم به کرت‌نامه بنظم درآورده، و نیز کتاب روضات الجنات (تألیف معین‌الدین اسفزاری) محتوی تاریخ این خاندان است. درین کتاب نام این خاندان آل کرت (kort) ضبط شده است.

آلکساندر (āleksānder)، اسم لاتینی (*Alexander*) برای مرد، مشتق از آلکساندروس (Alexsāndros) یونانی. بعضی نامهای مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Alejandro	آلخاندرو (ālexāndro)
آلمانی	Alexander	آلکساندر (āleksānder)
هلندی	Alexander	آلکساندر (āleksānder)
انگلیسی	Alexander	الگزاندر (alegzāndər)
ایتالیائی	Alessandro	آلساندرو (ālessāndro)
فارسی	اسکندر	اسکندر (eskandar)
عربی	اسکندر	اسکندر (eskandar)
فرانسوی	Alexandre	آلکساندر (āleksāNdr)

(۱) electrolysis (۲)electron (۳)electron-volt (۴)electronics

آلکساندر[1] (āleksāndr)، ۱۸۹۳–۱۹۲۰، پادشاه (۱۹۱۷–۲۰) یونان. متفقین او را بر برادر بزرگترش (بعدها ژرژ II) ترجیح میدادند، و وی را یاری کردند تا بجای پدر مخلوعش، کنستانتین، بسلطنت رسید. در اثر گزیدگی میمونی که محبوبش بود درگذشت.

آلکساندر[1] **I** (پاپ) (āleksāndere)، پاپ (۱۰۵–۱۱۵ بم) در شمار قدیسین است.

آلکساندر[1] **II** (پاپ)، فت ۱۰۷۳، پاپ (۱۰۶۱–۷۳)؛ مت میلان. اولین پاپی بود که از طرف انجمن کاردینالها انتخاب شد. مردی اصلاح‌طلب بود. مخالفین اصلاحات کلیسا، که طرف حمایت امرای رم و اشراف نیرومند ژرمن بودند، اسقف پارما را در مقابل او علم کرده بنام هونوریوس II پاپ خواندند، ولی آلکساندر با طرفداران عمده‌ی هونوریوس توافق کرد، و در ۱۰۶۴ همه رسماً او را پاپ شناختند.

آلکساندر[1] **III** (پاپ)، فت ۱۱۸۱، پاپ (۱۱۵۹–۸۱). از اهل سینا و اصلا نامش رولاندو باندینلی (rolāndo bāndinelli) بود. از علمای دین بود، و مقررات قانونی بسیار برای اداره‌ی کلیسا وضع کرد. اتحادیه‌ی لومبارد را در مقابل امپراطور فردریک I پشتیبانی نمود. امپراطور سه تن ناپاپ را–ویکتور IV، پاسکالیس III، و کالیکستوس III– تأیید کرد، و آلکساندر ناچار به فرانسه (در ۱۱۶۲–۶۵) و دگربار (در ۱۱۶۷) به ونیز و غیره پناهید. با هنری II انگلستان نیز، که تامس إ بکت را بقتل رسانیده بود، مخالفت کرد، و سرانجام هنری توبه نمود (۱۱۷۴). ضدیت او با امپراطور منجر بشکست قطعی (۱۱۷۶) امپراطور در لینیانو، و آشتی (۱۱۷۷) آن دو در ونیز، و استعفای (۱۱۷۸) ناپاپ کالیکستوس III گردید. سومین سه شورای لاتران را منعقد ساخت.

آلکساندر[1] **IV** (پاپ)، فت ۱۲۶۱، پاپ (۱۲۵۴–۶۱). ایتالیائی و اصلا نامش رینالدو (rināldo) بود. تفتیش افکار را در فرانسه برقرار کرد. با خاندان هوهنشتاوفن مبارزات طولانی داشت.

آلکساندر[1] **V** (پاپ)، ح ۱۳۳۹–۱۴۱۰، ناپاپ؛ اهل کرت. از ۱۴۰۹ تا ۱۴۱۰، بعنوان جانشین دو پاپ رقیب‌بندیکتوس XIII و گرگوریوس XII، که شورای پیزا آنها را خلع کرده بود مدعی پاپی بود. بعضی مآخذ او را پاپ محسوب کرده‌اند، ولی کاتولیکهای رومی او را ناپاپ و پاپی را حق گرگوریوس XII میدانند.

آلکساندر[1] **VI** (پاپ)، ۱۴۳۱–۱۵۰۳، پاپ (۱۴۹۲–۱۵۰۳). اصلا اهل اسپانیا و از خاندان بورژیا و نامش روذریگو د بورخا (rodrigo de borxā) بود. وی نمونه‌ی پاپهای ثروتمند و فاسد و دنیاپرست دوره‌ی رنسانس است. حامی هنرمندان (از جمله برامانته، میکلانژ، و رافائل) بود، و سعی در تأمین عظمت مادی دستگاه پاپی کرد، و بطریق بیسابقه‌ای کلیسا را به انحطاط و فساد و پستی کشانید، و خاندانهای نیرومندی چون سفورتسا و اورسینی و کولونا را که با وی مخالفت داشتند برانداخت. وقتی‌که کاردینال بود، از زنی از اهل روم صاحب چهار فرزند نامشروع شد، که معروفترین آنها سزار بورژیا و لوکرس بورژیا بودند، و فرزندانش در توطئه‌های پدر دستیار او بودند، و آلکساندر مزایای مادی بسیار به آنها اعطا کرد. در ۱۴۹۳ توقیعی صادر کرد که دنیای جدید را بین اسپانیا و پرتغال منقسم میساخت. مخالفت او با شارل VIII فرانسه سبب تاختن شارل به ایتالیا گردید. در ۱۵۰۱ سانسور کتب را مقرر کرد.

آلکساندر[1] **VII** (پاپ) (āleksāndere)، ۱۵۹۹–۱۶۶۷، پاپ (۱۶۵۵–۶۷)؛ متولد سینا (ایتالیا). به هنر و فلسفه توجه داشت، و کتابخانه‌ی واتیکان را وسعت داد.

آلکساندر[1] **VIII** (پاپ)، ۱۶۱۰–۹۱، پاپ (۱۶۸۹–۹۱)؛ مت ونیز. دولت ونیز را در مقابل دولت عثمانی یاری کرد. مجموعه‌ی کتب و نسخ خطی ملکه‌ی سوئد (کریستینا) را خریداری نمود، و بدین ترتیب، بر ذخائر کتابخانه‌ی واتیکان افزود.

آلکساندر[1] **I** (روسیه) یا **آلکساندر پاولوویچ** (ālek-sāndr pāvlovic)، ۱۷۷۷–۱۸۲۵، امپراطور (۱۸۰۱–۲۵) روسیه؛ پسر پاول I. کاترین II در تربیت وی کوشید، و پس از کشته‌شدن پدرش (که گویند وی در آن دست داشت) بسلطنت نشست. در دوره‌ی سلطنت وحشت‌آور پدرش باین فکر افتاد که در روسیه، بوسیله‌ی قانون اساسی، مردم را در حکومت شرکت دهد، و پیدایش چنین فکری در زمان وی و در کشور وی جای شگفتی است، ولی، در هر حال، در سالهای آخر سلطنت خود از این فکر منصرف شد، و از نظریات مترنیخ تبعیت نمود. در آغاز با بریتانیای کبیر صلح کرد (۱۸۰۱)، و بعد با فرانسه و اسپانیا معاهداتی برقرار نمود (۱۸۰۱). در ۱۸۰۳ در سن پطرزبورگ (لنینگراد حالیه) آکادمی علوم، و سال بعد، دانشگاههای قازان و خارکوف را تأسیس کرد. ولی این دوره‌ی آرامش دیری نپائید، و علیه ناپلئون I به متحدین پیوست (۱۸۰۵)، در اوسترلیتز و فریدلاند شکست خورد؛ در تیلزیت با ناپلئون صلح کرد (۱۸۰۷). بعداً فرانسویها را از کشور خود بیرون راند (۱۸۱۲)، قشون متحدین را وارد پاریس کرد (۱۸۱۴)، و در کنگره‌ی وین شرکت جست. در تحت تأثیر مترنیخ و کرودنر سخت بارتجاع گرائید، و بنیان اتحاد مقدس را گذاشت (۱۸۱۵). بقیه‌ی عمر را به اصلاحات داخلی و لغو تدریجی بردگی و بسط فرهنگ و کشاورزی و دریانوردی و صنایع پرداخت، ولی از آزادیخواهی و گذشته‌های سیاسی دلسرد و تلخکام شد، و در آخر عمر دستخوش تعصب مذهبی شدیدی گردید. با عثمانی و ایران نیز جنگ کرد. در زمان او گرجستان (در ۱۸۰۱)، فنلاند (در ۱۸۰۹) و بسارابی (در ۱۸۱۲) ضمیمه‌ی روسیه شد. طبق اطلاعات رسمی، آلکساندر در تاگانروگ درگذشت، ولی طبق عقیده‌ی رایج، که بعضی مورخین نیز با آن همداستان هستند، در آخر عمر برای توبه انزوا گزید. در ۱۹۲۶ که قبرش را نبش کردند چیزی در آن نیافتند. بعد از وی، برادرش نیکولای I بجایش نشست.

آلکساندر[1] **II** (روسیه) یا **آلکساندر نیکولایویچ** (āleksāndr nikolāyevic)، ۱۸۱۸–۱۸۸۱، امپراطور (۱۸۵۵–۸۱) روسیه؛ پسر و جانشین نیکولای I. اصلاح‌طلبی آزادیخواه بود؛ بردگی را لغو کرد (۱۸۶۱؛ ← آزادی، منشور)، و انجمنهای محلی موسوم به زمستوو را تأسیس نمود، و نظام قضائی جدیدی روی کار آورد (۱۸۶۴). ولی این اصلاحات افراطیها را راضی نساخت. تروریسم و نیهیلیسم قوت گرفت، و سرانجام آلکساندر بقتل رسید. وقایع دیگر سلطنت او پایان سه جنگ کریمه، جنگ (۱۸۷۷–۷۸) روسیه و عثمانی، و توسعه‌طلبی روسیه در آسیا (تصرف شرق اقصی، ساحل چپ آمور، اردهان، باطوم، و آسیای وسطی) است. بعد از او پسرش آلکساندر III بسلطنت رسید.

آلکساندر[1] **III** (روسیه) (āleksāndre) یا **آلکساندر الکساندرویچ** (āleksāndr āleksāndrovic)، ۱۸۴۵–۹۴، امپراطور (۱۸۸۱–۹۴) روسیه؛ پسر و جانشین آلکساندر II. مردی متعصب و مرتجع بود. پایه‌های حکومت مطلقه‌ی خود را با دادن امتیازات زیاد به درباریان، که آنان را حافظ تاج و تخت خود میدانست، تقویت کرد. اصلاحاتی را که در دوره‌ی پدرش در باب اراضی و در امور قضائی و خودمختاری بوجود آمده بود تقلیل و ظلم و آزار نسبت به یهودیان را رواج داد. اقلیتها را مجبور کرد که زبان و آداب و رسوم روسی را بپذیرند. جلو افکار آزادیخواهانه را گرفت، ولی توسعه‌ی صنایع را تشویق کرد. در حفظ صلح وآرامش کوشا بود، ولی در مورد آسیا وبالکان سیاست خارجی خشنی داشت. نیکولای II جانشینش شد.

آلکساندر[1] **I** (یوگوسلاوی) یا **آلکساندر کاراژرژویچ** (āleksāndr kārājorjevic)، ۱۸۸۸–۱۹۳۴، شاه (۱۹۲۱–۳۴) یوگوسلاوی از سلسله‌ی کاراژرژویچ؛ پسر پطر I. در روسیه و ژنو تربیت یافت. در ۱۹۱۴–۱۹ فرمانده کل نیروهای صربستان بود. در ۱۹۱۸ نایب‌السلطنه شد، و اتباع خود (مردم صربستان و کروآسی و سلوونیا) را رقیب یکدیگر دید. کوشش بسیار در تأمین وحدت در کشور خویش نمود، و برای این منظور در ۱۹۲۹–۳۱ حکومت دیکتاتوری برقرار کرد؛ مملکت را یوگوسلاوی نامید. جدائی‌طلبان کروآسی و مقدونیه با وی به دشمنی برخاستند. در سیاست خارجی به اتحاد با فرانسه و اتفاق صغیر وفادار بود. سرانجام او و ل. بارتو در مارسی (فرانسه) بدست یک نفر تروریست اسلاو بقتل رسیدند.

آلکساندرا، کوه، افریقا، ← روونزوری.

آلکساندرا فیودوروونا[2] (āleksāndrā fio-dorovnā)، ۱۸۷۲–۱۹۱۸، ملکه‌ی همسر نیکولای II روسیه؛ دختر فردریک ویلهلم III و نوه‌ی ملکه‌ی ویکتوریا. در تحت تأثیر راسپوتین مشوق روش ارتجاعی تزار بود. در ۱۹۱۸ بلشویکها اعدامش کردند.

آلکساندر اوبرنوویچ[3] (āleksāndr obre-novic)، ۱۸۷۶–۱۹۰۳، شاه (۱۸۸۹–۱۹۰۳) صربستان؛ پسر و جانشین میلان اوبرنوویچ. قانون اساسی را لغو کرد (۱۸۹۴). وصلت (۱۹۰۰) او با

(۱)Alexander (۲)Alexandra Feodorovna (۳)Alexander

زنی بدسابقه بر نارضائی مردم افزود. سرانجام، او و زوجه‌اش بدست گروهی از نظامیان بقتل رسیدند، و سلسله‌ی اوبرنوویچ بر کنار شد، و پطر I (از سلسله‌ی کاراژرژویچ) سلطنت یافت.

آلکساندر باتنبرگی[1] (āleksāndre bātenbergi)، ۱۸۵۷–۹۳، امیر (۱۸۷۹–۸۶) بلغارستان (← باتنبرگ). با پشتیبانی روسیه انتخاب شد و زیر دست ترکهای عثمانی فرمانروائی میکرد. در ۱۸۸۵ رومیلیای شرقی را ضمیمه‌ی بلغارستان کرد، و این کار دشمنی روسیه را برانگیخت و سبب شد که صربستان اعلان جنگ بدهد. اگرچه در این جنگ پیروز شد، ولی طرفداران روسیه او را خلع کردند.

آلکساندر بالاس[2] (āleksānder bālās)، فت ۱۴۵ ق‌م، شاه (ح ۱۵۲–۱۴۶ ق‌م) سوریه، از سلسله‌ی سلوکیان. مدعی بود که فرزند آنتیوخوس IV است. سلطنت را از دمتریوس I غصب کرد؛ یوناتان مکابی او را یاری نمود. سرانجام بطلمیوس VI او را مغلوب کرد (اول مکابیان ۱۰–۱۱).

آلکساندرت، ترکیه: ← اسکندرون.

آلکساندر دوما: ← دوما، آلکساندر.

آلکساندر سوروس[3] (āleksānder severus)، فت ۲۳۵، امپراطور (۲۲۲–۳۵) روم. پس از هلیوگابالوس بامپراطوری رسید. مردی پرهیزکار و ساعی بود، ولی نتوانست انضباط را در بین نظامیان برقرار سازد. در دوره‌ی او دولت اشکانیان در ایران منقرض شد، و اردشیر بابکان سلسله‌ی ساسانی را تأسیس کرد، و روایات مربوط به جنگ او با آلکساندر مختلف است، و ظاهراً رومیان پیشرفت ایرانیان را موقتاً متوقف ساختند. در مسافرتی که برای سرکوبی ژرمنهای مهاجم به گل رفت بقتل رسید.

آلکساندر کاراژرژویچ[4] (سربستان) (āleksāndr kārājorjevic)، ۱۸۰۶–۸۵، امیر (۱۸۴۲–۵۸) صربستان از سلسله‌ی کاراژرژویچ؛ پسر کاراژرژ. بجای میخائیل اوبرنوویچ امارت یافت، ولی میلوش اوبرنوویچ (پدر میخائیل) او را خلع کرد.

آلکساندر کاراژرژویچ (یوگوسلاوی): ← الکساندر I (یوگوسلاوی).

آلکساندر نفسکی[5]، **قدیس** (qeddis āleksāndr nefski)، ۱۲۲۰؟–۱۲۶۳، قهرمان ملی روسیه. از ۱۲۲۸ امیر نووگورود، از ۱۲۴۸ امیر کیف، و از ۱۲۵۲ مهین‌دوک ولادیمیر-سوزدال بود. در ۱۲۴۰ سوئدیها را در نوا شکست داد (لقب نفسکی از این لحاظ باو داده شد)؛ در ۱۲۴۲ ← شهسوار ران لیوونیائی را نزدیک دریاچه‌ی پیپوس مغلوب کرد، و پیشروی آنها را بسمت شرق متوقف ساخت. با سیاست معتدل خود تاتارها را از حملات مخرب به روسیه باز داشت. با نروژ و لیتوانی معاهده بست.

آلکساندروس، در افسانه‌های یونان: ← پاریس.

آلکساندروفسک‌ساخالینسکی[6] (āleksān-drofsk-sāxālinski)، شهر (جم با حومه ح ۱۰۰٬۰۰۰)، شرق اقصای جمشیر، بر ل ساخالین؛ بندری کنار تنگه‌ی تاتار. معادن زغال سنگ دارد. در دوره‌ی تزاری مرکز محکومین باعمال شاقه بود.

آلکساندر هالنسیس[7] (āleksānder hālensis)، صورت لاتینی نام **الگزاندر آو هیلز** (alegzān-dər āv heylz)، معروف به **استاد مجاب‌نشدنی**، فت ۱۲۴۵، فیلسوف مدرسی انگلیسی و عالم الاهیات. در شهر هیلز (گلاسترشر، انگلستان) متولد شد. در ۱۲۲۲ به فرانسیسیان پیوست. در پاریس تحصیل و تدریس کرد، و در همانجا وفات یافت. کتابش در الاهیات (چاپ ۱۴۷۵) مبنی بر تعالیم مسیحی، فلسفه‌ی ارسطو و شروح و حواشی فلاسفه‌ی مسلمان (خاصه ابن سینا) بر آن، و آثار یهودیان (خاصه ابن جبرون و موسی ابن میمون) است. توماس آکویناس و دیگران از این کتاب استفاده‌ی فراوان بردند.

آلکستیس[8] (ālkestis)، در اساطیر یونانی، دختر پلیاس. پدرش شرط کرده بود که او را بخواستگاری بدهد که با ارابه‌ای که ددان آنرا میکشند بخواستگاری بیاید. آدمتوس شرط را برد و او را بزنی گرفت. عمر خود را داد تا شوهرش جاودان بماند. هرکول او را از هایدس نجات داد.

آلکسیهافن[9] (āleksishāfen)، بندرگاه، ش گینه‌ی جدید، در سرزمین گینه‌ی جدید. پایگاه هوائی ژاپن در آنجا در ۱۹۴۴ بدست متفقین افتاد.

آلکسی[10] **میخایلوویچ** (āleksey mixāylovic)، ۱۶۲۹–۷۶، تزار (۱۶۴۵–۷۶) روسیه؛ پسر میخائیل رومانوف. در شرایط سخت سیاسی و اجتماعی که جنبشهای ملی بوجود آورده بود، بجای پدر، بر تخت نشست. با خلع نیکون شکافی در کلیسا ایجاد کرد. قیامهای (۱۶۴۸–۱۶۶۲) مسکو، و شورش کشاورزان را که ستنکا رازین رهبری میکرد فرونشانید. قانون ۱۶۴۹ را، که وضع طبقات متوسط را بهبودی میداد ولی روستائیان را جزء زمین میساخت، صادر کرد. با لهستان و عثمانی بر سر اوکرائین جنگید (۱۶۵۴–۶۷)؛ با سوئد بر سر سواحل بالتیک جنگ کرد. طبق پیمان ۱۶۶۷ اوکرائین را ضمیمه‌ی روسیه ساخت. پسرش، فیودور III، جانشین او شد. پطر کبیر نیز پسر او (از ازدواج دوم) بود.

آلکسیوس I (āleksiuse) [آلکسیوس I کومنوس[11] (komnenus)]، ۱۰۴۸–۱۱۱۸؛ امپراطور (۱۰۸۱–۱۱۱۸) بیزانس، برادرزاده‌ی اسحاق I. با برانداختن امپراطور نیکفوروس III تاج و تخت را بدست آورد. در برابر تاخت و تاز نورمانها، که بفرماندهی روبر گیسکار و بوهموند I بود، ایستادگی کرد؛ پچنگها را در ۱۰۹۱ و کومانها را در ۱۰۹۵ شکست داد. در جنگ صلیبی اول، رهبران جنگ را بر آن داشت که عهد کنند که کشورگشائی خود را زیر فرمان او انجام دهند؛ بعداً بوهموند را وادار کرد که تسلط او را بر انطاکیه قبول کند. در سالهای آخر عمر گرفتار نزاع با ترکها و تحریکات دخترش آنا کومننا بر ضد پسرش، یوحنای II، گردید. اعتبار بیزانس را تجدید کرد.

آلکسیوس II (āleksiuse) [آلکسیوس II کومنوس[11] (komnenus)]، ح ۱۱۶۸–۱۱۸۳، امپراطور (۱۱۸۰–۸۳) بیزانس؛ پسر و جانشین مانوئل I. مردم از او سخت ناراضی بودند. آندرونیکوس I وی را خلع و خفه کرد.

آلکسیوس III [آلکسیوس III آنگلوس[12] (ānge-lus)]، فت ۱۲۱۰ یا بعد از آن، امپراطور (۱۱۹۵–۱۲۰۳) بیزانس. سلطنت را از برادر خود اسحاق II غصب کرد. رهبران جنگ صلیبی باین بهانه به قسطنطنیه تاختند (۱۲۰۳). آلکسیوس III گریخت، و اسحاق با پسرش، آلکسیوس IV آنگلوس، متفقاً امپراطور شدند.

آلکسیوس IV [آلکسیوس IV آنگلوس[12]]، فت ۱۲۰۴، امپراطور بیزانس در ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴؛ پسر اسحاق II. آلکسیوس V پس از شش ماه امپراطوری او را بقتل رسانید.

آلکسیوس[13] **V**، معروف به **دوکاس مورتزوفلوس**[14] (dukās murtzuflos)، فت ۱۲۰۴، امپراطور بیزانس. در ۱۲۰۴ امپراطوری را از آلکسیوس IV غصب کرد، ولی سرکردگان چهارمین جنگ صلیبی، که تصمیم به منحل کردن امپراطوری داشتند، به قسطنطنیه تاخته آنجا را تاراج و آلکسیوس را مقتول کردند، و امپراطوری لاتینی قسطنطنیه را بر پا نمودند.

الکشف عن مناهج الادله فی عقائد الملة (al.kašfo an manāheje ʾl.ʿadella)، کتابی بعربی، در اثبات و توافق عقاید حکما و فلاسفه با شریعت، از ابن رشد. مؤلف در این کتاب متکلمین را رد کرده و فرق حشویه و اشعریه و معتزله و صوفیه را باطل و گمراه و دور از طریق شرع و درک شارع دانسته. بضمیمه‌ی کتاب فصل المقال (از ابن رشد) در ۱۳۲۸ هق در مصر بطبع رسیده.

الکل[15] (alkol؛ فنس)، ترکیب آلی از کربون، ئیدروژن، و اکسیژن. هر مولکول الکل یک یا چند گروه اکسیدریل (OH—) دارد، که به اتمهای کربون پیوسته‌اند. الکلها را بر حسب عده‌ی اکسیدریلهای آنها طبقه‌بندی میکنند. در اصطلاح عادی مقصود از الکل **الکل اتیلیک** است.

نیز ← **الکل متیلیک**؛ **الکل مطلق**؛ **الکل تقلیبی**.

الکل، درجه‌ی: ← درجه‌ی الکل.

الکل اتیلیک[16] (alkol etilik؛ فنس) یا **اتانول** (etānol؛ فنس)، الکل مایع قابل اشتعال بی‌رنگ و با طعمی سوزان، که هر مولکول آن عبارت از یک گروه اتیل (C_2H_5—) پیوسته به یک گروه اکسیدریل (OH—) است (فرمول شیمیائی آن C_2H_5OH). در ۷۸°٫۵ صدبخشی بجوش میآید. میل ترکیبی زیاد با آب دارد. وقتی بکلی خالی از آب باشد آنرا الکل (اتیلیک) مطلق گویند، و آن بسیار سمی است. در هوا یا شعله‌ی آبی میسوزد. از فعل و انفعال آن با بعضی اسیدها استرها تولید میشود. در صنعت آنرا از تخمیر

(1)Alexander of Battenberg (2)Alexander Balas (3)Alexander Severus (4)Alexander Karageorgevic (5)Alexander Nevski (6)Aleksandrovsk-Sakhalinski (7)Alexander of Hales (8)Alcestis (9)Alexishafen (10)Alexis (11)Alexius Comnenus (12)Alexius Angelus (13)Alexius (14)Dukas Murtzuphlos (15)alcohol (16)ethyl alcohol

قند یا نشاسته بدست میآورند. موارد استعمال فراوان دارد. بعنوان جلال، و در تهیه‌ی اسانسها و تنتورها و بسیاری از داروها، و نیز بعنوان سوخت بکار میرود. الکل تقلیبی از افزودن ماده‌ای سمی یا مهوع به الکل اتیلیک حاصل میشود، و آنرا الکل صنعتی نیز میخوانند.

الکل تقلیبی[1] (taqlibi)، سوخت مایعی که معمولا، بر حسب حجم، ۹۰٪ الکل اتیلیک، ۹٫۵٪ الکل متیلیک، و اغلب ۰٫۵٪ پیریدین دارد. آنرا الکل صنعتی نیز مینامند.

الکل چوب: ← الکل متیلیک.

الکلسنج: ← چگالیسنج؛ درجه‌ی الکل.

الکلم الروحانیه فی الحکم الیونانیه (al.kalemo r.ruhāniyya fe 'l.hekame')، کتابی فلسفی و اخلاقی، از ابوالفرج ابن هندو. مجموعه‌ای است از کلمات فلاسفه‌ی یونان که بعربی ترجمه گردیده (چاپ دمشق، ۱۳۱۳ هق).

الکل متیلیک[2] (alkol metilik؛ فنس) یا **الکل چوب**[3] یا **متانول**[4] (metānol؛ از انگل)، الکل مایع بی‌رنگ قابل اشتعال، و بابوی ضعیف، دارای فرمول شیمیائی CH_3OH. در ۶۴°٫۵ صدبخشی بجوش میآید. با آب بهر نسبت قابل مخلوط شدن است. از فعل و انفعال آن با اسیدها تولید استرها میشود. سمی مهلک است؛ آشامیدن مقدار کم آن یا استنشاق مداوم بخار آن سبب کوری میشود. در صنعت از تقطیر چوب بدست میآید. بعنوان حلال، و برای ساختن الکل تقلیبی، و نیز در صنایع شیمیائی بکار میرود.

الکل مطلق[5]، الکل اتیلیک خالی از آب. الکل مطلق تجارتی کمتر از یک در صد آب دارد. بسیار سمی است.

آلکمار[6] (ālkmār)، شهر (جمع ۴۲٬۴۴۳)، نورد هولاند، لغ هلند. مرکز معاملات و دارای کارخانه‌های ذوب آهن است. هفته‌بازار پنیر آن معروف است.

آلکمئون، در افسانه‌های یونانی؛ ← آلکمایون.

آلکمایون[7] (ālkmāyon) یا **آلکمئون** (ālk-meon)، در افسانه‌های یونانی، یکی از اپیگونها. چون بر حسب وصیت پدرش، آمفیاراوس، مادر را بکشت، تحت تعقیب الاهگان انتقام واقع شد. بعداً تا حدی بخشوده شد و آرسینوئه (ārsinoe) را بزنی گرفت. سپس با کالیرهوئه وصلت کرد، و خواست گردن‌بند هارمونیا را از آرسینوئه بگیرد، ولی بدست برادران آرسینوئه کشته شد.

آلکمایونیدای[8] (ālkmāyonidāy)، خانواده‌ی مقتدر آتنی قرون ۷م–۵م ق‌م. از اعضایش کلیستنس، پریکلس، و آلکیبیادس.

آلکمنه[9] (ālkmene)، در افسانه‌های یونانی، زن آمفیترئون؛ مادر هرکول (از زئوس).

آلکوباسا[10] (ālkubāsā)، شهر (جمع ۴٬۵۱۶)، استرمادورا، غ پرتغال مرکزی، نزدیک لیریا. دیری از فرقه‌ی سیسترسیان (آغاز بنا ۱۱۵۲) دارد که بزرگترین اثر قرون وسطائی پرتغال و آرامگاه شاهان قدیم این کشور است.

الکوس (alkus)، در روایات ملی ایران، از پهلوانان مبارز توران که بدست رستم کشته شد.

الکولیسم (alkolism)؛← میخوارگی.

آلکوین[11] (ālkuin)، ح ۷۳۵–۸۰۴، مربی و کشیش انگلیسی در دربار شارلمانی؛ مت یورک. در ۷۸۰ به رم رفت، و در ۷۸۱ در پارما بخدمت شارلمانی رسید، و وی تجدید سازمان فرهنگی امپراطوری خود را به آلکوین سپرد. در ۷۹۶ در دیری در تور انزوا جست و در همانجا در-گذشت. آلکوین بزرگترین نماینده‌ی علم و فرهنگ مغربزمین در عصر خود میباشد. مدارسی در تور و اکس‌لاشاپل تأسیس کرد. فرهنگ نسبةً بلندپایه‌ای را که به سرپرستی بید در صومعه‌های انگلستان پیدایش یافته بود به فرانکهای جاهل منتقل ساخت. رسائلی در الاهیات و فلسفه نوشت. رساله‌ی او در معماهای ریاضی قریب ۱٬۰۰۰ سال مورد استفاده‌ی مؤلفین بود.

آلکیبیادس[12] (ālkibiādes)، فنس آلسیبیاد (ālsibiād)، ح ۴۵۰–۴۰۴ ق‌م، سیاستمدار آتنی، در ← جنگ پلوپونزی رهبر آتنیها بود، و در مانتی‌نیا شکست خورد (۴۱۸ ق‌م). جنگ علیه سیسیل را براه انداخت (۴۱۵ ق‌م)، ولی باتهام (شاید خلاف) توهین بمقدسات مذهبی، برای محاکمه به آتن احضار شد، ولی آلکیبیادس به اسپارت گریخت و سپس به تیسافرن پناهید (۴۱۲ ق‌م)، و مورد توجه او واقع شد، و در تحت نفوذ او از پشتیبانی اسپارت منصرف شد، و آتنیها او را فرا خواندند. در ۴۰۷ ق‌م به آتن بازگشت، و فرمانده کل نیروی زمینی و دریائی شد. پس از سقوط (۴۰۴ ق‌م) آتن، به فرناباذ پناهید، و سرانجام ظاهراً بتحریک دولت اسپارت کشته شد.

آلکیفرون[13] (ālkifron)، فنس آلسیفرون، نة ح ۲۰۰؛ ب‌م، هجانویس یونانی. مؤلف مجموعه‌ای از نامه‌های خیالی است (۱۱۸ عدد از آنها منتشر شده) از زبان طبقات پایین مردم آتن. این نامه‌ها از جهت سبک نویسندگی سرمشق بشمار میرود، و متضمن شرح گرانبهائی از اوضاع اجتماعی و آداب آن عصر میباشد.

آلکینوئوس[14] (ālkinoos)، در افسانه‌های یونانی، مهماندار اودوسئوس، پاسون، و مدیا.

آلگ (ālg؛ فنس)، رستنی؛ ← جلبک.

آلگاروه[15] (ālgārve)، از صورت عربی **الغرب** (al.qarb)، جنوبیترین ایالت (۵٬۰۷۰ کمه؛ جم ۳۱۷٬۶۲۸)، پرتغال؛ کرسی آن فارو. الغرب سابقاً به تمام قسمت جغ شبه جزیره‌ی ایبری اطلاق میشد. پس از سقوط دولت امویان قرطبه، آلگاروه بدست ملوک الطوایف افتاد، ولی سانچوی I و سانچوی II قسمتهائی از آنرا گرفتند، و آلفونسوی III در ۱۲۴۹ تمام آنرا فتح کرد.

الگانکین[16] (algānkiən)، نام دسته‌ای از زبانهای هندیشمردگان امریکا.← زبان، جدول.

آلگانی[17] (ālegāni)، رودی بطول ۵۲۰ کم، کشمت، که در قسمت شمالی ایالت پنسیلوانیا سرچشمه میگیرد. به رود اوهایو میریزد.

آلگانی[18]**، کوههای** (ālegāni)، از رشته‌های غربی کوههای آپالاش، کشمت، که در امتداد عمومی جغ در ایالات پنسیلوانیا، مریلند، ویرجینیا، و ویرجینیای غربی ممتد است. ارتفاعش از ۶۱۰ متر تا ۱٬۴۶۳ متر تغییر میکند.

ال گرکو، نقاش؛ ← گرکو، ال.

آلگرو[19] (āllegro) [ایتالیائی، = بشاش]، در موسیقی، نشان میدهد که قطعه‌ی موسیقی که این لفظ در ابتدای آن نوشته شده باید تند اجرا شود.

آلگرتو[20] (āllegretto) نشانه‌ی حرکتی ملایمتر از آلگرو و تندتر ازآندانته میباشد.

الگزاندر (alegzāndər)، اسم انگلیسی برای مرد، مطابق اسکندر و آلکساندر. ← آلکساندر، اسم.

الگزاندر I[21] (alegzāndər)، ح ۱۰۷۸؟–۱۱۲۴، شاه (۱۱۰۷–۲۴) اسکاتلند. در دوره‌ی سلطنت خود برای تفوق کلیسای اسکاتلند در کشور خویش کوشید.

الگزاندر II[21]، ۱۱۹۸–۱۲۴۹، شاه (۱۲۱۴–۴۹) اسکاتلند؛ پسر و جانشین ویلیام شیر.

الگزاندر III[21]، ۱۲۴۱–۸۶، شاه (۱۲۴۹–۸۶) اسکاتلند؛ پسر و جانشین الگزاندر II. از یاران هنری III انگلستان بود، ولی با مسئله‌ی تفوق انگلستان بر اسکاتلند مخالفت کرد. نروژیها را در ۱۲۶۳ شکست داد، و پیوند جزایر مجاور اسکاتلند (از جمله جزیره‌ی مَن) را با این کشور مستحکم ساخت. پس از مرگش کشمکش بین رابرت I و ج. دِ بیلیل آغاز شد.

الگزاندر[21]**، سمیوئل** (samyuəl alegzāndər)، ۱۸۵۹–۱۹۳۸، فیلسوف بریتانیائی؛ مت سیدنی (ویلز جدید جنوبی). در ۱۸۹۳ در منچستر استاد فلسفه شد. وی از واضعین نظریه‌ی فلسفی صدور یا تحول صُدوری است، که بموجب آن ماده صادر از فضازمان است، و حیات صادر از ماده؛ عقل بنوبه‌ی خود از حیات و خدا از عقل صادر شده است. از آثارش فضا، زمان، و الوهیت (۱۹۲۰) است.

الگزاندر[21]**، مجمع الجزایر**، مجمع الجزایری کنار ساحل جش آلاسکا. این جزایر و سواحل کوهستانی مجاور آن پنهندل آلاسکا را تشکیل میدهند، که پرجمعیت‌ترین نواحی آلاسکا میباشد. جزایر عمده‌ی آن عبارتند از جزایر **چیچاگوف، ادمیرلتی، بارانوف، ورانگل، و پرینس آو ویلز.**

الگزاندر[21]**، هرلد روپرت لیافریک جورج** (harəld rupərt liāfrik jorj alegzāndər)، ملقب به **ارل الگزاندر آو تیونیس** (ërl, āv tiunis)*، ۱۸۹۱–، فیلد مارشال انگلیسی. در جج II فرمانده عقب‌نشینی دونکرک و برمه و پیروزیهای افریقای شمالی و سیسیل، و در ۱۹۴۵ –۵۲ فرماندار کل کانادا بود. در کابینه‌ی ۱۹۵۲ چرچیل وزیر دفاع شد. لفظ "تیونیس" در لقب او صورت انگلیسی لفظ تونس است.

---

(۱)methylated spirit (۲)methyl alcohol (۳)wood alcohol (۴)methanol (۵)absolute alcohol (۶)Alkmaar (۷)Alcmaeon (۸)Alcmaeonidae (۹)Alcmene (۱۰)Alcobaça (۱۱)Alcuin (۱۲)Alcibiades (۱۳)Alciphron (۱۴)Alcinoüs (۱۵)Algarve (۱۶)Algonquian (۱۷)Allegheny (۱۸)Allegheny; Alleghany (۱۹)allegro (۲۰)allegretto (۲۱)Alexander

الگزاندرا[1] (alegzāndrā)، ۱۸۴۴–۱۹۲۵، ملکه‌ی همسر ادوارد VII (شاه بریتانیای کبیر)، دختر کریستیان IX دانمارک بود. در ۱۸۶۳ با ادوارد ازدواج کرد.

الگزاندریا[2] (alegzāndriā)، شهر (جم ۶۱٬۷۸۷)، ل ویرجینیا، کشمة، ج شهر واشینگتن، بر رود پوتومک.

الگود[3]، **سیریل لوید** (siril loyd elgud)، ۱۸۹۲–، طبیب انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد، و در ۱۹۲۶–۳۱ در خدمت سفارت انگلیس در تهران بود. از آثارش طب در ایران (۱۹۳۴) و تاریخ طب در ایران (۱۹۵۱) است.

الگین، ارل آو: ← بروس، تامس؛ بروس، جیمز؛ بروس، ویکتور الگزاندر.

الگینشر[4] (elginšar)، ولایت، اسکاتلند؛ ← ماریشر.

الگینی، مرمرهای[5] (elgini)، قطعاتی از حجاری‌های یونان باستان، که در سال ۱۸۰۶ بدست ت. بروس (ملقب به ارل آو الگین) از آتن به لندن برده شد. از آن جمله است برجسته‌کاریهائی از معبد پارتنون و ستونی از معبد ارختئوم، که در ۱۸۱۶ بدولت انگلستان فروخته شد، و اینک در موزه‌ی بریتانیائی محفوظ است.

اللمع فی التصوف (al.loma‘ fe ’t.tasavvof) [کتاب اللمع]، کتابی معتبر و مفصل در تصوف، بعربی، از سراج طوسی (فت ۳۷۸ هق). مشتمل است بر مقدمه‌ی مفصل و ۱۳ قسمت بعنوان کتاب، که هر کتاب دارای چندین باب در اصول تصوف است، و کتاب سیزدهم دارای ۳۲ باب در تفسیر شطحیات و کلماتی است که ظاهر آنها نادرست و زشت و باطن آنها صحیح و مستقیم است. از جهت تفسیر شطحیاتِ قدمای صوفیه اهمیت خاص دارد. در سال ۱۹۱۴ در لیدن بطبع رسیده است.

الله‌آباد یا **الاه‌آباد** (–elāh)، شهر (جم ۳۳۲٬۲۹۵)، ج اوتار پرادش، هند. از شهرهای عمده‌ی اوتار پرادش و از مراکز بازرگانی است. دانشگاه و مؤسسات فرهنگی دیگر دارد. الله‌آباد در محل شهر قدیم پرایاگ (prāyāg)، واقع بر ملتقای رودهای مقدس جمنا و گنگ و از شهرهای مقدس آریائیان، واقع شده. در زمان اکبر شاه رونق بسیار یافت. از بناهای تاریخی عمده‌ی آن قلعه‌ای است که اکبر شاه بنا نهاده و بجهت ستون آشوکا و کتیبه‌ی معروفش شهرت دارد. هر دوازده سال یکبار جمعه‌بازاری بنام کومب (kumb) در شهر منعقد میشود، که در ضمن آن، جمع زیادی برای زیارت مکانهای مقدس میآیند.

الله اکبر، رشته‌کوه، لش خراسان. در ناحیه‌ی قوچان و درجز (دره‌گز)، گردنه‌ی معروف الله اکبر (بارتفاع ۲٬۰۱۱ متر) در این کوه واقعست، و جاده‌ی قوچان به درجز از آن میگذرد.

اللهبخش‌زائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

اللهوردی خان، فت ۱۰۲۳ هق، از سرداران نامدار شاه عباس I صفوی. اصلا از ارامنه‌ی گرجستان بود و بغلامی افتاده بود. در خدمت شاه طهماسب I جزء غلامان شاهی درآمد، و مسلمان شد، و در خدمت او اندک اندک بمقام **قوللرآقاسی**، یعنی ریاست غلامان خاصه، رسید. شاه عباس باو توجه و عنایت خاص یافت، و در سال ۱۰۰۴ هق حکومت فارس و سپهسالاری ایران را بدو تفویض کرد، و سال بعد حکومت کوه گیلویه را هم بر عمل او افزود. اللهوردی خان در نزد شاه عباس احترام و نفوذ فوق العاده داشت و شاه او را پدر خطاب میکرد. در مقبره‌ای که خود ساخته بود در جوار آستانه‌ی رضا مدفون شد.

اللهیار خان ابدالی، حکمران هرات از طایفه‌ی ابدالی و از رؤسای آنها. وی مقارن ظهور دولت افاغنه‌ی غلزائی، در دنبال طغیانها و اختلافات محلی طایفه‌ی ابدالی و از جانب آنها بحکومت انتخاب شد (۱۱۳۸ هق). نادرقلی افشار (← نادر شاه) در شوال ۱۱۴۱ هق در نزدیک هرات چند بار وی را شکست داده مجبور بمطالبه‌ی صلح کرد، و او با سایر رؤسای ابدالی به تبعیت شاه طهماسب II صفوی تأچار شده در دفع افاغنه‌ی غلزائی قول مساعدت به نادر و شاه طهماسب داد، و شاه طهماسب او را دیگربار حکومت هرات داد. هنگام اشتغال نادر بجنگ عثمانی در تبریز، چون افاغنه‌ی ابدالی بتحریک حسین غلزائی، حکمران قندهار، طغیان کرده عازم تسخیر خراسان شدند، اللهیار خان به ایران وفادار مانده به مشهد نزد ابراهیم خان ظهیرالدوله رفت (شوال ۱۱۴۲ هق). نادر در محرم ۱۱۴۴ یاغیان هرات را مغلوب کرده دیگربار اللهیار خان را بحکومت هرات نشاند. اما چندی بعد اللهیار خان در صدد طغیان و تجاوز بر آمد؛ لیکن نادر هرات را محاصره کرد، و اللهیار خان را مغلوب کرده هرات را بگرفت، و اللهیار خان را با کسانش به مولتان تبعید نمود (رمضان ۱۱۴۴).

اللهیار خان آصف‌الدوله، از وزرا و امرای معروف دولت قاجاریه؛ پسر محمد خان دولوی قاجار. وی در دوره‌ی فتحعلی شاه یک چند بمنصب صدارت رسید، و چندی بعد، بتهمت قصور و تقصیر در امور جنگهای ایران و روس، بر کنار شد. در دوره‌ی محمد شاه قاجار که خواهرزاده‌ی وی بود، باشارت قائم‌مقام فراهانی، حکومت خراسان یافت، و باتفاق پسر خود محمد حسن خان سالار بآنحدود رفت. بعد از کشته شدن قائم‌مقام، وی بی‌رخصتی خراسان را گذاشته به طمع صدارت به تهران آمد اما بی‌نتیجه به خراسان باز گشت. هنگام توجه محمد شاه به هرات نیز، وی در دفع افغان و ازبک اهتمام بسیار نمود. در سنه‌ی ۱۲۶۲ هق، مقارن شروع خیالات پسرش سالار، که داعیه‌ی سلطنت و استقلال بهمرسانیده بود، وی خراسان را گذاشته با اموال و نقدینه و جواهر به تهران آمد، و پسر دیگر خود محمد خان بیگلربگی را به نیابت خویش به مشهد فرستاد. و چون فتنه‌ی سالار آشکار شد، راه مکه پیش گرفت، و باتفاق خواهر خود، که مادر محمد شاه بود، بسفر حج رفت، و در بازگشت، مادر محمد شاه را به تهران فرستاد، امّا خود او، بحکم ذولث، در عتبات اقامت نمود. بعد از قتل سالار نیز، امیر کبیر او را اجازه‌ی بازگشت به تهران نداد. کلنل شیل، وزیرمختار انگلیس در تهران، که در باره‌ی پسرش سالار نزد امیر کبیر شفاعت کرده بود، در مورد اللهیار خان نیز بوساطت پرداخت، اما نتیجه‌ای نگرفت. اللهیار خان آصف‌الدوله مریم خانم دختر فتحعلی شاه را گرفت، و پسران او، از جانب مادر، نوادگان فتحعلی شاه محسوب میشدند.

آلما آتا[6] (ālmā ātā)، شهر (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳۳۰٬۰۰۰)، کرسی جشه قزاقستان، در دامنه‌ی جبال آلاتائو، بر راه آهن ترکستان‌سیبریه. محصولاتش پنبه، میوه، گوشت، شیر، توتون.

المآثر و الآثار (āl.ma‘āsero va ’l.‘āsār) [کتاب المآثر و الآثار]، کتابی تاریخی، بفارسی، از اعتماد السلطنه، که در سال ۱۳۰۶ هق که چهل سال شمسی از سلطنت ناصرالدین شاه قاجار گذشته بود در باره‌ی سلطنت ۴۰ ساله‌ی او تألیف گردیده است. دارای ۱۶ باب است؛ در فضائل ناصرالدین شاه و تعداد اولاد و احفاد و زنان او، وزرا و امرا و رؤسا، دوایر و حکام و والیان، جنگهای داخله، و حدود و ثغور ایران در زمان او، و همچنین در ذکر بعضی عمارات و ابنیه و آبادانی و ترقیات آن زمان، و بیان سفرهای شاه و اسماء علما و متکلمین و عرفا و ادبا و اساتید و اطبا و شعرا و وعاظ آن دوره، و کسانی که در آن زمان نشان و لقب گرفته‌اند، و ترقی مالیات، و پادشاهان معاصر، و سفرائی که از ایران بخارج رفته‌اند و یا از خارج بایران آمده‌اند، و اجمالی از سوانح عمده‌ی عالم و حوادث بزرگ دنیا که در آن وقت روی داده. در سال ۱۳۰۶ هق در تهران بطبع رسیده است.

آلماده[7] (ālmāda)، عربی **حصن المعدن** (hesno ’l.ma‘den)، شهر، پرتغال، ج لیسبون. اسم پرتغالی آن از اسم عربی گرفته شده (هنوز هم آب دریا براده‌های طلا بر ساحل میریزد).

آلماذن[8] (ālmāden)، نام باستانی **سیساپون** (sisāpon)، عربی **المعدن** (al.ma‘den) یا **معدن الزاووق** (ma‘deno ’z.zāvuq) [= معدن زیبق]، شهر (جم ۱۲٬۳۷۵)، ج اسپانیای مرکزی، در کاستیل نو. معادن جیوه‌ی آن شهرت جهانی دارد، و ۱/۳ محصول جیوه‌ی سالیانه‌ی جهان از آنها میآید، و اسم عربی آن (که اصل اسم اسپانیائی است) ناشی از همین معادن است. قلعه‌ی ویرانه‌ای از دوره‌ی اعراب و مدرسه‌ی معدنشناسی دارد.

الماس، کربون خالص متبلور که از سنگهای قیمتی و سختترین جسمی است که شناخته شده. انواع پست آنرا برای سایش و تراش اجسام دیگر بکار میبرند. نخستین منبع استخراج آن آبرفت رودهای هند و بورنئو بوده. قسمت عمده‌ی الماس‌های قیمتی کنونی را از تنوره‌های آتشفشانی افریقای جنوبی بدست آورده‌اند. کنگو و برزیل از منابع استخراج کربونادو (الماس سیاه) است. تمام الماسهای قیمتی قدیم از هند بوده. از الماس‌های معروف **کوه نور** است.

الماس سیاه: ← کربونادو.

---

(۱)Alexandra (۲)Alexandria (۳)Elgood (۴)Elginshire (۵)Elgin Marbles (۶)Alma-Ata (۷)Almada (۸)Almadén

آلماگرو[1]، **دیگو د** (diego de almāgro)، ح ۱۴۷۵–۱۵۳۸، کشورگشای اسپانیائی. از دستیاران ف. پیثارو در فتح پرو بود. در ۱۵۳۵ در رأس هیئتی به شیلی اعزام شد.

آلمان[2] (almān)، آلمانی **دویچلاند** (doycland) یا **دویچس رایش** (doyces rāyš)، مملکتی در اروپای مرکزی که حدودش در طی تاریخ متغیر بوده، و در حال حاضر (دی ۱۳۴۰ ه‍ش؛ ژانویه‌ی ۱۹۶۲)، بعلت اینکه تا کنون پیمان صلح بین آن و دشمنانش در جج II منعقد نشده، مرزهای آن نامعین است. در سال ۱۹۳۹ پایتختش برلین، مساحتش ۴۷۲٬۵۰۰ کمه، و جمعیتش ـ۶۹٬۶۲۲٬۴۸۳ و بانضمام اتریش و سرزمین سودت و ناحیه‌ی مملِ (که در آن سال جزء آلمان بودند) مساحتش ۵۸۶٬۱۰۰ کمه و جمعیتش ـ۷۹٬۴۱۰٬۰۹۵ تن بود. اراضی آلمان سابق واقع در ش رودهای اودر و نایسه از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود، بقیه‌ی سرزمین آلمان در ۱۹۴۹ به دو جمهوری‌جمهوری فدرال آلمان (غربی) و جمهوری دموکراتیک آلمان (شرقی)ـ منقسم شد. **جمهوری فدرال آلمان (غربی)**، یا بالاختصار، **آلمان غربی** (۲۴۹٬۴۷۲ کمه؛ جه در ۱۹۵۷ بانضمام ناحیه‌ی سار تخمیناً ۵۱٬۸۳۲٬۰۰۰)، از غ به فرانسه و لوکزامبورگ و بلژیک و هلند، از لغ به دریای شمال، از ل و لش به دانمارک و دریای بالتیک، از ش به جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی و چکوسلواکی، و از چش و چ به اتریش و سویس محدود، و پایتختش بن است، و مرکب از برلین غربی و ده ایالت یا کشور [آلمانی لاند (land)، جمعش لندر (lender)] بادن‌ـورتمبرگ، باواریا، برمن، راینلاند‌ـپفالتس، سار، ساکس سفلی، شلویگ‌ـهولشتاین، نوردراین‌ـوستفالن، هامبورگ، و هس میباشد. شهرهای عمده‌ی آن عبارتند از هامبورگ، مونیخ، کولونی، اسن، دوسلدورف، فرانکفورت، دورتموند، شتوتگارت، هانوور، و برمن. بیش از ۹۶٪ مردم آلمان غربی تقریباً نیمی کاتولیک رومی و نیمی پروتستان هستند. **جمهوری دموکراتیک آلمان (شرقی)** (demokrātike)، یا بالاختصار، **آلمان شرقی** (۱۰۷٬۸۳۴ کمه؛ جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ـ۱۷٬۶۰۰٬۰۰۰)، از غ و چغ به جمهوری فدرال آلمان غربی، از ل به دریای بالتیک، از ش به لهستان (ایالات سابق آلمان که از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود)، و از چ به چکوسلواکی محدود، و پایتختش برلین شرقی است، و مرکب از ایالات سابق براندنبورگ، تورینگن، ساکس، ساکس‌ـآنهالت، و مکلنبورگ میباشد، که جملگی در ۱۹۵۲ منحل گردید، و بجای آنها ۱۴ بخش اداری بدون وحدت تاریخی تأسیس شد. شهرهای عمده‌ی آلمان شرقی عبارتند از برلین شرقی، لایپزیگ، درسدن، کارل‌ـمارکس‌ـشتات (کمنیتس)، هاله، ماگدبورگ، ارفورت، روستوک، تسویکاو، و پوتسدام. قریب ۸۵٪ مردم آلمان شرقی پروتستان و ۱۲٪ کاتولیک رومی هستند.

قسمت شمالی آلمان عموماً هموار و پست است. آلمان مرکزی و آلمان جنوبی عموماً کوهستانی و جنگلی است، کوههای هارتس و جنگلهای تورینگن در قسمت مرکزی و کوههای سوابیا و فرانکونیا و آلپهای باویر در آلمان جنوبی است. مرتفعترین نقطه‌ی آلمان، قله‌ی تسوگشپیته (۲٬۹۶۲ متر)، جزء آلپهای باویر در آلمان غربی است. رودهای عمده‌ی آلمان الب، امس، اودر، دانوب، راین و ریزابه‌هایش (مخصوصاً ماین و موزل)، و وزر میباشد. تنها دریاچه‌ی عمده‌ی آلمان (غربی) دریاچه‌ی کنستانس است. نهشتها و منابع زغال آلمان غربی عمده‌ترین منابع زغال سنگ در اروپای غربی است. در سار و آخن و رور (جملگی در آلمان غربی) نهشته‌های فراوان زغال وجود دارد. دیگر منابع معدنی آلمان لیگنیت، آهن، نمک، روی، مس، اورانیوم، و نفت است. در بادن‌ـبادن و امس و غیره چشمه‌های آب معدنی موجود است. در ۱۹۴۵ که ناحیه‌ی سار و ایالات شرقی سیلزی و پومرانی و پروس شرقی از آلمان منتزع گردید، بعضی از مراکز صنعتی و نواحی زراعتی این کشور از دست آن خارج شد. در ۱۹۵۷ سار به آلمان مسترد شد، و دهمین ایالت جمهوری فدرال آلمان گردید.

پیش از جج II آلمان از جهت فراورده‌های کشاورزی، منابع معدنی، و مصنوعات آهنی و فولادی و برقی و مواد شیمیائی و منسوجات و غیره یکی از بزرگترین کشورهای جهان بود. سنگینترین صنایع آلمان در قسمت لغ آن (ل راینلاند و ناحیه‌ی رور؛ با مراکز عمده‌ای چون کولونی، دوسلدورف، و اسن) و در برلن و ساکس (با مراکز عمده‌ای مانند لایپزیگ، درسدن، و کمنیتس) متمرکز است. از دیگر مراکز صنعتی و تجارتی آن میتوان اینها را نام برد: شتوتگارت، مونیخ، نورمبرگ (در چ)؛ فرانکفورت، مانهایم (در غ)؛ دورتموند، دوسبورگ (لغ)؛ ماگدبورگ، هانوور (ل)؛ و بندرشهرهای برمن، کیل، لوبک، و هامبورگ. صنایع عظیم فلزگری آلمان تا حد زیادی وابسته به زغال ناحیه‌ی رور و مواد معدنی وارداتی است. دیگر محصولات صنعتی آن شیشه، چینی، مصنوعات سفالی، مواد شیمیائی، منسوجات، آلات بصری و علمی، مواد رنگی، و ماشین‌آلات برقی است. محصولات زراعتی آن غلات، سیب زمینی، چغندر قند، انگور، حیوانات اهلی و مرغ میباشد. شبکه‌ی خطوط آهن آلمان عالی است، و جاده‌های آن (ح ۱۲۸٬۷۰۰ کم) مشتمل بر جاده‌های معروف اتوبان (otobān) برای حرکت وسایل موتوری میباشد. رودهای عمده‌ی آن قابل کشتی‌رانی هستند، و کانالهای راین‌ـهرنه، دورتموند‌ـامس، کیل، برلین‌ـشتتین، و لودویگ واجد اهمیت میباشند.

تاریخ

تاریخ آلمان از قرون نهم و دهم آغاز میگردد، و تاریخ این سرزمین در زمانهای پیشتر همان تاریخ گرمانیا و ژرمنها است. بعلاوه، تا پیش از ۱۸۷۱، اگر چه کشورهای مختلف سرزمین آلمان زبان مشترک و سنن وحدتبخش داشتند، تاریخ ملت آلمان بعنوان یک ملت واحد از ۱۸۷۱ آغاز میگردد. آلمان در ۱۸۷۱–۱۹۱۸ یک امپراطوری (رایش دوم)، در ۱۹۱۸–۳۳ یک کشور جمهوری، و در ۱۹۳۳–۴۵ (رایش سوم) زیر حکومت دیکتاتوری هیتلر بود. پس از شکست (۱۹۴۵) آن در جج II، بریتانیای کبیر و تجشد و فرانسه و کشمة آنرا اشغال کردند، و سرانجام در ۱۹۴۹ به دو قسمت (جمهوری فدرال آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان) منقسم گردید.

(I) **آلمان پیش از ۱۸۷۱**. در ایام باستانی، سرزمین آلمان مسکن عده‌ای از قبایل ژرمن (← ژرمنها) بود. دولت روم نواحی اطراف رود راین و آلمان جنوبی را تسخیر کرد (قرن اول قم‌ـقرن اول بم)، ولی نبرد **توتوبورگر والد** (سال نهم بم) پیشرفت رومیان را متوقف ساخت. در قرون ۴–۵ بم، قبایل ژرمن به امپراطوری روم تاختند، و قبایل اسلاو اراضی ش رود الب را اشغال کردند. کمی بعد فرانکها سایر قبایل ژرمن را مطیع ساختند، و در سرزمینهای آلمان و گل امپراطوری وسیعی بوجود آوردند (نیز ← مروونژیان؛ کارولنژیان؛ شارلمانی). مسیحی شدن آلمان در زمان ← قدیس بونیفاکیوس (ح ۶۷۵–۷۵۴ ؟) آغاز شد، و در قرون ۱۲م–۱۳م، با استیلای ژرمنها بر اراضی ش الب (← وندها؛ توتونی، شهسواران)، انجام یافت.

کمی پس از شارلمانی، امپراطوری پهناور وی تجزیه شد. بموجب ← پیمان وردن (۸۴۳) قسمت شرقی امپراطوری فرانکها، یعنی آلمان، تحت حکومت لوئی ژرمنی درآمد، و بدین ترتیب، امپراطوری قرون وسطائی آلمان پیدایش یافت. در طی قرن نهم در هر یک از کشورهای فرانسه و ایتالیا و آلمان فکر وحدت ملی رشد مییافت، و از طرف دیگر، نیروهای مرکزگریز این ممالک را در معرض خطر تجزیه قرار میداد. اولین مملکتی از این ممالک که وحدت و نظم در آن برقرار شد آلمان بود. عواملی که باعث ضعیف شدن این کشور بود یکی حملات مهاجمین خارجی (نورمانها، اسلاوها، و مجارها) بود، و دیگر اینکه دوکهای پنج قبیله‌ی عمده‌ی ژرمن، که "تنه"ی این قوم محسوب میشدند، در دوکنشینهای خود (فرانکونیا، سوابیا، باواریا، ساکس، و لورن) گردنکشی میکردند. در دوره‌ی هانری I (هانری شکارچی) و اوتوی I قدرت سلطنت استقرار یافت. اوتو در دوره‌ی فرمانروائی (۹۳۶–۹۷۳) خود وحدت آلمان را تأمین کرد، و این کشور را بپایه‌ای رسانید که تا یک قرن بعد مقتدرترین ممالک اروپا بود. وی در ۹۶۲ بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد، و بدین ترتیب تاریخ آلمان با تاریخ امپراطوری مقدس روم وجوه مشترک یافت.

در دوره‌ی امپراطوری هانری III و هانری IV، بین امپراطور و پاپ (که میخواست فرمانروای بلا منازع عالم مسیحیت در غرب باشد) سخت نزاع افتاد، و مخصوصاً پاپ بر ضد حق امپراطوری در برگزیدن اسقفها بپا خاست، و این امر منجر به مداخله‌ی میهنپرستان آلمانی و ایتالیائی در اختلاف فیما بین شد، و در آلمان عده‌ای بطرفداری پاپ و در ایتالیا جمعی بجانبداری از امپراطور برخاستند. کار اختلاف در دوره‌ی سلسله‌ی هوهنشتاوفن (۱۱۳۸–۱۲۵۴) باوج رسید،

---

(۱) Almagro (۲) Germany

و سرانجام، امپراطور فردریک II از طرفداران آلمانی و ایتالیائی پاپ شکست خورد. در ضمن، فردریک اختیارات وسیعی به امرای آلمان و به شهرهای آزاد امپراطوری داد، و بدین ترتیب، حکومتهای محلی خودمختار، در مقابل دولت مرکزی، قوت گرفت، و آلمان بصورت اتحادیه‌ی سست‌بنیادی درآمد که استیلای امپراطورها بر آن متغیر بود. پس از جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸)، اختیارات پادشاهان جنبه‌ی اسمی یافت، و در داخل این سرزمین، که دستخوش فئودالیته بود، دو دولت نیرومند و رقیب یکدیگر بوجود آمد، یکی اتریش یا امپراطوری پهناور خاندان هاپسبورگ، و دیگر کشور نوین و متمرکز پروس. ناپلئون I، در ۱۸۰۶ امپراطوری مقدس روم را برانداخت، و اتریش را از آلمان جدا کرد، و موقتاً به رقابت اتریش و پروس خاتمه داد، و هم‌پیمانان راین را علم نمود، و آن در ۱۸۱۳ منحل شد. اتحادیه‌ی آلمانی (یا ژرمنی) که بتوسط کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) و تحت نفوذ اتریش تشکیل شد خشم میهنپرستان آلمان را برانگیخت، و دوره‌ی ۱۸۱۵–۱۸۵۰ را میتوان دوره‌ی عکس العمل و شورش آنان شمرد؛ و انقلاب ملی و آزادیخواهانه‌ی سال ۱۸۴۸ در اواخر آن روی داد. ضمناً، دولت پروس که نقشه‌ی وحدت آلمان را در سر میپخت، موافقت‌نامه‌های تجارتی با کشورهای آلمان منعقد کرد و اتریش را از آن بیرون گذاشت (۱۸۳۵). سپس نهضت و انقلاب ۱۸۴۸ (← انقلابهای ۱۸۴۸) روی داد، که اگر چه موقتاً فرونشانیده شد، سرانجام وحدت آلمان را تأمین کرد. در نتیجه‌ی مساعی بیسمارک دست اتریش از آلمان کوتاه شد (← اتریش و پروس، جنگ، ۱۸۶۶)، و در پایان ← جنگ فرانسه و پروس، ویلهلم I (پادشاه پروس) امپراطور (قیصر) آلمان اعلام گردید (۱۸۷۱). اگر چه این امپراطوری جدید، بضمیمه‌ی آلزاس و لورن، تحت حکومت فرمانروای واحدی قرار گرفت، و مجلس شور واحد (رایشستاگ) و اتحادیه‌ی گمرگی (← تسولفراین) داشت، در واقع کنفدراسیونی (← کنفدراسیون) از چند کشور (پروس، باواریا، وورتمبرگ، ساکس)، چند مهین‌دوکنشین (بادن، هسن، ساکس‌وایمار، مکلنبورگ)، امیرنشینهای کوچک، و شهرهای ← اتحادیه‌ی هانسائی (هامبورگ، برمن، لوبک) بود.

(II) رایش دوم (۱۸۷۱–۱۹۱۸) تا ظهور هیتلر. بترتیبی که گفته شد، در طی نیم قرن، آلمان، که مملکتی فئودال و فاقد وحدت و از جنبه‌ی صنعتی و اجتماعی عقب‌افتاده بود، به عمده‌ترین مملکت بز اروپا از جنبه‌ی نظامی و اقتصادی تبدیل شد. پیشرفت سریع صنعتی و توسعه‌طلبی تجارتی آلمان بعد از ۱۸۷۱ ادامه یافت، و این امر، و توسعه‌طلبی مستعمراتی و دریائی ویلهلم II، انگلستان را مواجه با خطری جدی ساخت. تا ۱۸۹۰ که بیسمارک سر کار بود، دولت آلمان با برقراری روابط صلحجویانه با همسایگان مایل بود، ولی سیاست تجاوزکارانه‌ی ویلهلم II در پیشامد جنگ جهانی I (۱۹۱۴–۱۸) مؤثر بود. در ۱۹۱۴ آلمان در اوج رونق خود بود، ولی در ۱۹۱۸ رمقی برای آن نمانده بود. آلمان مغلوب شد، ویلهلم II استعفا داد، و مخاصمات ترک شد. در ۱۹۱۹، آلمان به شرایط سخت ــ معاهده‌ی ورسای گردن نهاد، و قانون اساسی جمهوری را که در وایمار طرح شده بود پذیرفت، و بهمین جهت، جمهوری آلمان را که تا روی کار آمدن هیتلر در ۱۹۳۳ دوام یافت جمهوری وایمار گویند. جمهوری وایمار سازمان فدرال آلمان را با بعضی تغییرات مختصر ارضی محفوظ داشت، ولی از همان آغاز تأسیس دستخوش تشنجات ناشی از فعالیتهای افراطیهای ناسیونالیست و کمونیست، بیکاری پردامنه، و تورم پولی شدید گردید. بعد از ف. ابرت، که مردی میانه‌رو بود، هیندنبورگ به ریاست جمهور رسید. پس از ۱۹۲۵، وضع اقتصادی بهبود یافت، و سیاست خارجی شترزمان آلمان را دگربار در جرگه‌ی دولتهای مقتدر درآورد. ولی بحران اقتصادی عالمگیری که در ۱۹۲۹ آغاز شد کار آلمان را دگربار تقریباً به ورشکستگی کشانید. کمونیستها و ناسیونال سوسیالیستها (← ناسیونال سوسیالیسم) در انتخابات پیروزیهای عمده‌ای بدست آوردند، و در ۱۹۳۲ حزب هیتلر بزرگترین حزب در رایشستاگ بود، و سرانجام، در نتیجه‌ی نفاق مخالفین وی، هیتلر به صدراعظمی آلمان منصوب گردید.

(III) رایش سوم و سقوط آن. هیتلر در طی یک سال کلیه‌ی اختیارات را در دست گرفت، حکومت دیکتاتوری مطلق برقرار کرد، و همه‌ی امور آلمان را تحت نظارت نازیها درآورد. معاهده‌ی ورسای را طرد کرد، و برنامه‌ی تجدیدنظر برای تجدید تسلیحات آغاز نمود، راینلاند را دیگربار مسلح ساخت (۱۹۳۶)، و اتریش را به آلمان ملحق کرد (مارس ۱۹۳۸). از ۱۹۳۶ با ایتالیای فاشیست متحد شد (← محور). در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹) مداخله کرد، و در سپتامبر ۱۹۳۸، با توافق دولتهای غربی، قسمتی از چکوسلواکی را گرفت (← مونیخ، پیمان). در آوریل ۱۹۳۹ بوهم و موراوی را و در همان سال ناحیه‌ی ممل را گرفت، و سپس خواستار دانتزیگ و جزئی از دالان لهستان شد، و پس از انعقاد (ماه اوت ۱۹۳۹) پیمان عدم تجاوز با تجشم، به لهستان حمله برد، و جنگ جهانی II آغاز گردید، و تا سال ۱۹۴۲ پیروزیهای خیره‌کننده‌ای نصیبش شد، ولی سرانجام مغلوب گردید، و در ماه مه‌ی ۱۹۴۵، آلمان با شهرهای ویران خود، بلا شرط تسلیم شد.

در ۵ ژوئن ۱۹۴۵ فرماندهان متفقین در برلین امور آلمان را بدست گرفتند، و در اوایل ژوییه‌ی همان سال نیروهای متفقین طبق توافق قبلی در آلمان مستقر شدند. دولت شوروی تمام قسمت واقع در ش الب از آلمان و بیشتر آلمان مرکزی (از جمله ساکس و تورینگن) را اشغال کرد. منطقه‌ی اشغالی بریتانیا عبارت از قسمت شمال غربی آلمان و مشتمل بر ناحیه‌ی رور بود. کشمة بیشتر آلمان جنوبی و بندر برمن، و فرانسه قسمتهای جنوبی وورتمبرگ و بادن و راینلاند را اشغال نمودند. برلین بعنوان مقر شورای نظارت متفقین تعیین شد، و معذلک به چهار بخش، هریک تحت اشغال یکی از متفقین، تقسیم گردید. ← کنفرانس پوتسدام، در باب آلمان، فقط مسائل خلع سلاح و منحل کردن نیروی نظامی آلمان و برقرار کردن رژیم دموکراسی را در این کشور مورد نظر قرار داد، و اجرای این برنامه به شورای نظارت متفقین، مرکب از فرماندهان چهار دولت، محول گردید، و سران غرب موافقت کردند که دولت شوروی اداره‌ی ایالاتی از آلمان را که در ش رودهای اودر و نایسه‌ی غربی واقع بود به لهستان وا گذارد، مشروط بر اینکه مرز قطعی لهستان و آلمان در کنفرانس صلح تعیین شود. در ۱۹۴۶ مشهود بود که همکاری شرق و غرب در اداره‌ی آلمان عملی نیست. اختلاف بین تجشم و دولتهای غربی کار شوری را فلج ساخت، و در ۱۹۴۸ تجشم از شوری خارج شد. از عوامل عمده‌ای که مانع از انعقاد پیمان صلح عمومی با آلمان گردید مسئله‌ی غرامات جنگ بود. محاصره‌ی برلین غربی در ۱۹۴۸–۴۹ بتوسط تجشم شکاف بین دو قسمت شرقی و غربی آلمان را وسیعتر کرد، و در ۱۹۴۹ آلمان به دو جمهوری مجزا تقسیم شد. جمهوری فدرال آلمان غربی از نواحی اشغالی انگلستان و فرانسه و کشمة (باستثنای ناحیه‌ی سار)، با حکومت دموکراسی پارلمانی، تشکیل شد، و تحت نظارت یک "هیئت عالی ناظرین متفقین" بود. بمناسبت جنگ (۱۹۵۰) کره، سه دولت مذکور شرکت آلمان را در جبهه‌ی ضد شوروی لازم دیدند، و لهذا، طرحی برای تجدید استقلال کامل آلمان ریختند. ضمناً، برای رفع نگرانی از تجاوز آلمان در صورت زورمند شدن آن، این کشور را وارد اتحادیه‌هائی با دولتهای دیگر اروپائی کردند. بدین ترتیب، آلمان غربی در ۱۹۵۲ اسماً استقلال یافت، و بعد از اینکه ← پیمانهای پاریس بتصویب رسید (۱۹۵۵)، و طرح ← اتحادیه‌ی اروپای غربی بمرحله‌ی اجرا درآمد، استقلال کامل یافت (۵ ماه مه، ۱۹۵۵) و در نهم همان ماه به سازمان ← پیمان آتلانتیک شمالی پیوست. فعالیتهای صنعتی آلمان که در سال ۱۹۵۲ از زیر بار نظارت متفقین رهائی یافته بود بسرعت رو بترقی گذاشت، و آلمان بار دیگر در جرگه‌ی ممالک بزرگ صنعتی جای گرفت. آلمان غربی عضو ← سازمان همکاری اقتصادی اروپا (تأسیس ۱۹۴۸)، ← شورای اروپا (تأسیس ۱۹۵۰)، ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا (تأسیس ۱۹۵۲)، و جامعه‌ی اروپائی انرژی اتمی و جامعه‌ی اقتصادی اروپا (تأسیس ۱۹۵۷) است. ثبات سیاسی آلمان غربی متکی به دو حزب عمده (حزب دموکرات مسیحی و حزب سوسیال دموکرات) است، که در انتخابات ۱۹۵۷ هشتاد و دو در صد آراء را بدست آوردند. کونراد آدناوئر (از حزب دموکرات مسیحی)، که از ۱۹۴۹ صدر اعظم آلمان غربی بوده، از طرفداران جدی دولتهای غربی است. جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی در اکتبر ۱۹۴۹ در منطقه‌ی اشغالی تجشم تشکیل گردید، و آن تحت تسلط حزب (کمونیست) سوسیالیست وحدت است. در ۱۹۵۵ تجشم جمهوری آلمان شرقی را برسمیت شناخت، ولی ارتش شوروی بر طبق توافق دو دولت در آلمان شرقی ماندند. آلمان شرقی از نو مسلح شد، و به ← معاهده‌ی ورشو پیوست. یکی شدن دو قسمت آلمان یکی از مسائل عمده‌ی مختلف

فیه بین شرق و غرب میباشد، و تا این تاریخ (دی ۱۳۴۰ هش) حل نشده است.

آلمان، افریقای جنوب غربی: ← افریقای جنوب غربی.

آلمان، افریقای شرقی: ← افریقای شرقی آلمان.

آلمان، گینه‌ی جدید: ← گینه‌ی جدید، سرزمین.

آلمان[1]، ماتئو (māteo ālemān)، ۱۵۴۷– ح ۱۶۱۰، رمان‌نویس و طبیب اسپانیائی، که بر طبق اطلاعات موجود اولین نویسنده‌ایست که رمانی از نوع پیکارسک نوشته است. در دوره‌ی فیلیپ II اسپانیا متصدی امور مالی بود (۱۵۷۱– ۸۸)، و در ۱۶۰۸ به مکزیک مهاجرت کرد. اثرش بنام زندگی و کارهای گوتمان دِ آلفاراچه (۱۵۹۰– ۱۶۰۴) در طی ۵ سال بیش از ۱۶ بار بچاپ رسید، و به فرانسه (۱۶۰۰)، انگلیسی (۱۶۲۳)، و لاتینی (۱۶۲۳) ترجمه شد.

آلمان[1]، میگل (migel ālemān)، ۱۹۰۲–، رئیس جمهور (۱۹۴۶–۵۲) مکزیک.

آلمان شمالی، اتحادیه‌ی[2]، اتحاد میان ۲۲ کشور آلمانی شمال رود ماین، برهبری پروس. این اتحادیه، جایگزین اتحادیه‌ی آلمانی شد، که بر اثر جنگ (۱۸۶۶) اتریش و پروس از میان رفته بود. گرچه کشورهای آلمان جنوبی از این اتحادیه بیرون بودند، از راه عضویت در تسولفراین با آن بستگی نزدیک داشتند. طرح اولیه‌ی قانون اساسی اتحادیه را بیزمارک فراهم آورده بود، و در آن یک شورای فِدِرال یا بوندس‌رات (bundesrāt)، مرکب از نمایندگان کشورهای عضو، و یک رایشستاگ (rāyšstāg)، که اعضایش انتخابی بودند، مقرر شده بود. هر دو مجلس سخت تحت نفوذ پروس بود. قوه‌ی مجریه را رئیس اتحادیه یعنی پادشاه پروس در دست داشت، و همو صدر اعظم فدرال را منصوب میکرد. در ۱۸۷۱ این قانون اساسی با تغییراتی بعنوان قانون اساسی امپراطوری آلمان پذیرفته شد.

آلمانی[3] (ālemānni) یا **آلامانی[4]**، قوم ژرمنی که در قرن پنجم میلادی زمینهای اطراف رود راین (نواحی کنونی آلزاس، بادن، و لش سویس) را اشغال کرده بودند. در ۴۹۶ از کلوویس I، شاه فرانکها، شکست خوردند، و در ۵۳۶ تحت سلطه‌ی فرانکها درآمدند. نیز ← ژرمنها.

آلمانی، اتحادیه‌ی: ← اتحادیه‌ی آلمانی.

آلمانی[5]، زبان، یکی از ← زبانهای ژرمنی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که خود لهجه‌های مختلف دارد. ← زبان، جدول.

آلمانی پنسیلوانیائی[6]، لهجه‌ی مخلوطی که اخلاف گروهی از مردم آلمانی که به پنسیلوانیا (کشمت) مهاجرت کردند بآن سخن میگویند، و از اختلاط چند لهجه‌ی مختلف، از جمله آلمانی و انگلیسی، پیدا شده است. این مردم (که بغلط آنها را هلندیان پنسیلوانیائی میخوانند) در اصل غالباً به فرقه‌های ممنوع مسیحی اروپا متعلق بودند. در پنسیلوانیا بزراعت پرداختند، و بتدریج کارشان رونق گرفت. در حفظ رسوم مذهبی و زبان و لباس و آداب و هنر محلی خود تا کنون توفیق یافته‌اند.

المپ (olamp). این لفظ درین کتاب بصورت اولمپ ضبط شده است. برای مشتقات آن‌از قبیل المپیا، المپیاد، و (خدایان یا مسابقات) المپی‌نیز بآن ردیف رجوع کنید.

المجسطی: ← مجسطی.

المحاسن و الاضداد (al.mahāseno va 'l.'az-dād)، کتابی ادبی و لغوی، بعربی، از جاحظ (بعضی در انتساب این کتاب به جاحظ شک کرده اند). مولف در این کتاب بذکر محاسن صفات یا اشیاء میپردازد، و سپس بدیهها و زشتیهای آنرا بیان میکند. اول‌بار در ۱۸۹۸ در لیدن و سپس مکرر در مصر و بیروت بطبع رسیده است.

آل محتاج، سلسله‌ای از امرای محلی خراسان، تابع دولت سامانی، که ظاهراً مانند اجداد خود از اوایل اسلام تا عهد سلطان محمود غزنوی در ولایت چغانیان حکومت میکرده‌اند، و بعضی از آنها نیز گاه سپهسالار خراسان بوده‌اند. این سلسله منسوبند بنام جد مؤسس امارت خویش، که خود از امرا و سرداران سلسله‌ی سامانی بوده، و ابوبکر محمد ابن مظفر ابن محتاج چغانی (فت ۳۲۹ هق) که یک چند از جانب نصر II سپهسالار خراسان بود. پس از او پسرش ابوعلی چغانی (ابو علی احمد ابن محمد) (فت ۳۴۴ هق) امارت یافت که در دستگاه سامانیان نفوذ و قدرت یافت، و در یک جنگ ماکان کاکی را بکشت، و چند بار با امیر نوح I سامانی اختلاف یافت. و دیگر پسرش ابومنصور نصر ابن احمد چغانی که از جانب پدر یک چند در چغانیان حکومت داشت. دیگر ابوالمظفر طاهر ابن فضل چغانی (مقتول در ۳۷۷ هق) که ممدوح منجیک ترمذی شاعر و بر حسب روایت عوفی امیری فاضل و ادب‌پرور بوده است. دیگر ابوالمظفر فخرالدوله احمد ابن محمد چغانی که ممدوح دقیقی و نیز ممدوح فرخی شاعر در قصیده‌ی معروف به کاروان حله بوده است. نام چند تن دیگر از مشاهیر رجال این خاندان نیز در تواریخ عهد سامانی ذکر شده است که، هرچند در دستگاه سامانیان متصدی مقامات و منصب مهم بوده‌اند، لیکن ظاهراً امارت چغانیان نداشته‌اند. آل محتاج نسب خود را به چغان خداة (caqān-xodāt) (امرای قدیم ولایت چغانیان) میرسانیده‌اند. با استیلای غزنویان و اعتلای دولت محمود غزنوی، بساط استقلال این خاندان نیز برچیده شد.

المحکم (al.mohkam)، لغتنامه ای عربی بعربی، از ابوالحسن علی ابن اسماعیل، معروف به ابن سیده (ح ۳۹۸–۴۵۸ هق). مؤلف در ترتیب حروف روش خلیل ابن احمد را در کتاب العین پیروی کرده است. مطالب صرف و نحوی این کتاب از لغتنامه‌های دیگر بیشتر است. از ۱۹۵۸ در مصر شروع بطبع آن شده است و تا کنون دو مجلد آن منتشر گردیده.

المختصر فی اخبار البشر (al.moxtasar fi ax-bāre 'l.bašar)، معروف به **تاریخ ابوالفداء**، کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالفدا. مشتمل است بر تاریخ قبل از اسلام و بعد از اسلام. تاریخ قبل از اسلام را بر یک مقدمه و پنج فصل قرار داده، و تاریخ اسلامی را بر حسب سنوات مرتب نموده تا سال ۷۲۱ هق. ابن الوردی (ebno 'l.vardi) (فت ۷۵۰ هق) ذیلی بر آن نوشته است بنام تتمة المختصر، که وقایع را تا سال ۷۴۹ هق در بر دارد. المختصر با ترجمه‌ی لاتینی در ۱۷۸۹–۹۴ در کپنهاگ بطبع رسیده است. و در مصر و استانبول نیز منتشر شده، و قسمتهای مختلفی از آن با ترجمه بزبانهای فرنگی در اروپا انتشار یافته است.

المخصص (al.moxassas)، لغتنامه‌ای موضوعی، عربی بعربی، از ابوالحسن علی ابن اسماعیل، معروف به ابن سیده (ح ۳۹۸–۴۵۸ هق). بنام امیر ابوالجیش مجاهد ابن عبدالله عامری (فت ۴۳۶ هق) تألیف شده، و بزرگترین لغتنامه‌ای است که بر حسب موضوع مرتب گردیده، و چون مؤلف از نحویان بزرگ نیز بوده است، مطالب نحوی و صرفی این کتاب بیش از لغتنامه‌های دیگر میباشد. چاپ مصر، ۱۳۱۶–۲۱ هق.

المده (alamdeh)، ده (جمعیت ۱٬۵۷۴ نسمه ۱۳۳۵ هش)، مرکز قشلاقی دهستان کجور، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، ۴۲ کیلومتری ش نوشهر. راه شوسه‌ی معدن زغال سنگ گلندرود ازین ده منشعب میشود.

آلمریا[7] (ālmeriā)، نام باستانی **اونکی** (unki) و **پورتوس ماگنوس** (portus māgnus). عربی **المریه** (al.meriyya). شهر (جمعیت ۹۷٬۴۹۷)، کرسی ایالت آلمریا، ج اسپانیا، در اندلس؛ بندری کنار مدیترانه. میوه و سنگهای معدنی صادر میکند. احتمالا از بناهای فنیقیان است. در دوره‌ی مورها (اعراب) رونق فراوان داشت؛ در ۱۱۴۷ آلفونسوی VII لئون و کاستیل آنرا گرفت، ولی در ۱۱۵۷ موحدون تاراجش کردند؛ بعد از ۱۲۸۸ بدست امرای غرناطه افتاد، و در مقابل محاصره‌ی (۱۳۰۹–۱۳۱۰) مسیحیان مقاومت کرد. سرانجام، فردیناند V آراگون تصرفش کرد (۱۴۸۹).

المریه، اسپانیا: ← آلمریا.

المسائل الخمسون (al.masā'elo 'l.xamsun)، رساله‌ای در اصول علم کلام، مشتمل بر ۵۰ مسئله، از امام فخر رازی. در ضمن مجموعة الرسائل در ۱۳۲۸ هق در مصر بطبع رسیده.

آل مسافر یا **مسافریان** یا **کنگریان** یا **سالاریان**، سلسله‌ای از امرای دیلم که در قرن چهارم و پنجم هق شاخه‌ای از آنها در طارم رودبار و شاخه‌ی دیگر در آذربایجان و اران و ارمنستان فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله، محمد ابن مسافر دیلمی، در حدود سنه‌ی ۳۰۷ در طارم قزوین قدرتی بهمرسانید، و در شمیران طارم بناهای رفیع ساخت که ابی دلف خزرجی با اعجاب و تحسین از آنها سخن رانده است. وی در سنه‌ی ۳۳۰ بدست دو پسرش مرزبان ابن محمد و وهسودان ابن محمد (vahsudān) دستگیر و زندانی شد. مرزبان در آذربایجان و اران به بسط نفوذ پرداخت، و در سنه‌ی ۳۳۸ هق از رکن الدوله‌ی دیلمی شکست خورده باسارت افتاد،

(۱)Alemán (۲)North German Confederation (۳)Alemanni (۴)Alamanni (۵)German (۶)Pennsylvania Dutch (۷)Almería

ولیکن در ۳۴۲ هق از اسارت نجات یافته بر آذربایجان استیلا یافت، و در رمضان ۳۴۶ وفات یافت. بعد از مرزبان ابن محمد، پسرش جستان ابن مرزبان (jostān) امارت یافت، اما کاری از پیش نبرد و با مادر و برادرش ناصر بدست عم خویش وهسودان گرفتار و مقتول شد. وهسودان با آنکه بعضی از نواحی و بلاد مجاور طارم رودبار را، مانند زنجان و ابهر و سهرورد، ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد، ولی توسعه‌ی قدرت دیالمه‌ی ری و عراق قلمرو اعقاب او را غالباً محدود بهمان طارم و رودبار میداشت، و هرچند ناصر خسرو در سفرنامه از جستان ابن ابراهیم، صاحب شمیران، بتجلیل یاد میکند، و بموجب قول حمدالله مستوفی در نزهة القلوب، قزوین هم در حدود سال ۴۱۱ در تصرف این سلسله بوده است، مع هذا حدود قلمرو این سلسله غالباً محدود به رودبار طارم بود، و ظاهراً اسماعیلیه‌ی الموت بقدرت آنها در آن حدود پایان بخشیده‌اند، هر چند بموجب بعضی اقوال، امرای این خاندان خود باطنی و اسماعیلی شمرده شده‌اند، چنانکه مرزبان ابن محمد و وزیر او علی ابن جعفر را بعضی باطنی شمرده‌اند، و وهسودان ابن محمد نیز چنانکه از بعضی سکه‌هایش برمیآید بر همین مذهب بوده است.

المسالک و الممالک (al.masāleko va 'l.ma-mālek) [= راهها و کشورها]، عنوان بعضی کتابهای جغرافیائی که مؤلفین عربی‌نویس تألیف کرده‌اند. مسلمانها برای اداره‌ی کشورهائی که فتح کرده بودند، و تعیین مقدار خراج و جزیه‌ی هر شهر یا مملکت، احتیاج باطلاع از شهرها و کشورهای مزبور و مسافت میان آنها پیدا کردند. از طرف دیگر، فریضه‌ی حج و سفر برای طلب علم و رزق نیز این احتیاج را بیشتر مینمود. لذا نخست مورخین و نویسندگان مغازی و فتوح و راویان اخبار، در ضمن آثار خود، بتوصیف شهرها و کشورها پرداختند، و سپس کتابهای مستقلی در این باب بعنوان‌های المسالک و الممالک، مسالک الممالک، البلدان [کتاب البلدان]، الخراج [کتاب الخراج]، و غیرمتألیف گردید. و آنچه از آنها بما رسیده و در دست است در حدود سی اثر معتبر میباشد، که مجموعه‌ی آنها یکی از منابع مهم تمدن اسلامی بشمار میآید. جغرافیادانهای مسلمان به راهها و مسافات، که رابطه‌ی محکمی با سفر دارد، توجه داشتند، و آنها را تقریباً صحیح و دقیق بیان مینمودند، و برای ذکر مسافت فرسخ و میل بکار میبردند (فرسخ عبارت بوده است از سه میل و هر میل کمی کمتر از یک کیلومتر)، و برای مسافتهای دور واحد "یوم" (= روز) را نیز داشته‌اند، مثلا میگفتند "طول سوریه ۱۵ روز است"، و بعضی (مانند ادریسی) "یوماً طویلا" نیز گفته‌اند.

المسالک و الممالک [کتاب المسالک و الممالک]، کتابی جغرافیائی و تاریخی، از ابن خرداذبه (فت ح ۳۰۰ هق) (← المسالک و الممالک، عنوان). قدیمترین و مستندترین کتابی است که بدین نام در موضوع خود نوشته شده، چونکه مؤلف آن سمت "صاحب البرید و الخبر" (تقریباً رئیس پست و اطلاعات) قسمت غربی ایران (آن قسمت که به "جبل" معروف بوده است) داشته، و نوشته‌های او در بارهٔ خراج و مسافتها بر اساس اسناد رسمی است. دخویه معتقد است که اساس تألیف این کتاب در ۲۳۲ هق گذاشته شده، و مؤلف پیوسته مطالبی بر آن می‌افزوده، و اتمام تألیف آن بعد از ۲۷۲ هق است، و نیز گوید که نسخه‌ی خطی کاملی از آن در دست نیست. این کتاب را اول بار باربیه دو منار بفرانسوی ترجمه کرده، و ترجمه و متن عربی را در ۱۸۶۵ طبع نموده، و سپس دخویه آنرا با ترجمه‌ی فرانسوی و قسمتی از کتاب الخراج قدامة ابن جعفر در ۱۳۰۶ هق در لیدن منتشر کرده است.

المسالک و الممالک (al.masāleko va 'l.ma-mālek) [المسالک و الممالک و المفاوز و المهالک] یا **صورة الارض** (surato 'l.'arz)، کتابی جغرافیائی و تاریخی، از ابن حوقل (← المسالک و الممالک، عنوان). مؤلف در ۳۳۱ هق بقصد تحقیق در احوال ممالک مختلف و مردم آنها و تجارت بغداد را ترک گفته، و مدت سی سال در کشورهای اسلامی، از قبیل ایران و عراق و اسپانیا، بسیر و سیاحت پرداخته، و بعضی از نواحی را چنان مفصل شرح داده که فواید اجتماعی و حتی نژادشناسی نیز بر آن مترتب است (مثلا از سیسیل، و بخصوص پایتخت آن پالرم، تقریباً آمار بدست میدهد). دوزی گوید که ابن حوقل در حدود سال ۳۴۰ هق اصطخری را ملاقات کرده، و اصطخری کتاب مسالک الممالک خود را بدو نموده که آنرا مراجعه کند، و بعضی از نقشه‌های جغرافیائی آنرا تهذیب نماید، ولی ابن حوقل قصد تألیف جدیدی از این کتاب کرد، و چون آنرا باتمام رسانید (ظاهراً پس از سال ۳۶۷ هق) همان نام کتاب اصطخری را با کمی تغییر و همچنین نام خود را بر آن نهاد، و باید گفت که کتاب ابن حوقل همان کتاب اصطخری است که آنرا شرح و بسط داده و مفصل نموده. تمام این کتاب اول‌بار در ۱۸۷۳ در لیدن، و سپس در ۱۹۳۸–۳۹ در دو مجلد (یک مجلد آن در بارهٔ ایران است) بعنوان صورة الارض نیز در لیدن منتشر گردیده. قسمتی از آن که مربوط به ایران است در ۱۸۲۲ با ترجمه‌ی لاتینی در لیدن، و مطالب مربوط به سند (هندوستان) با ترجمه‌ی لاتینی در ۱۸۳۸ در بن، و مطالب مربوط به پالرم با ترجمه‌ی فرانسوی در ۱۸۴۵ در پاریس بطبع رسیده است. گویند این کتاب بفارسی ترجمه شده، و ترجمه‌ی فارسی به انگلیسی ترجمه گردیده است.

المستطرف (al.mostatraf) [المستطرف فی کل فن مستظرف]، کتابی ادبی، بعربی، از بهاءالدین ابو الفتح محمد ابن احمد، معروف به ابشیهی (ebšhi) (۷۹۰–۸۵۰ هق). از کتابهای مفصل و دایرة المعارفگونه‌ی ادبی و تاریخی است، مشتمل بر ۴۸ باب در مطالب گوناگون، از قبیل اسلام، قرآن و فضل آن، عقل و هوش، علم و ادب، آداب، حکم و امثال، بیان و بلاغت، بلیغان و فصیحان، جوابهای ساکت‌کننده، وظایف پادشاهان و بزرگان دولت، اخبار عرب و ادیان آنها در جاهلیت، و جز اینها. در مصر مکرر بطبع رسیده، و بفرانسوی ترجمه شده (چاپ پاریس، ۱۸۹۹–۱۹۰۲).

المشترک وضعا و المفترق صقعا (al.moštare-ko vaz'an va 'l.moftareqo soq'an)، کتابی جغرافیائی و تاریخی، بعربی، از یاقوت حموی. ظاهراً مختصری است از کتاب عظیم معجم البلدان با اضافاتی. از کتب معتبر بلدان بشمار میآید. چاپ گوتا، ۱۸۴۶.

آل مشعشع: ← مشعشعیان.

المشیر (alamšir)، ده (جمعیت ۱٬۱۱۳ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان نوکندکا، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، 10 کیلومتری ل شاهی.

المصون (al.masun) [المصون فی الادب]، کتابی ادبی، بعربی، از ابواحمد حسن ابن عبدالله عسکری (فت ۳۸۲ هق). از کتابهای معدود و معتبر نقد الشعر است. چاپ کویت، ۱۹۶۰.

آل مظفر (āle mozaffar)، عنوان سلسله‌ای از امرای مستقل محلی که از حدود سال ۷۱۳ تا ۷۹۵ هق در فارس و کرمان و یزد و احیاناً بعضی بلاد دیگر فرمانروائی داشته‌اند. مؤسس این سلسله شرف‌الدین مظفر I حکومت میبد یزد داشت، و در خدمت قراختائیان کرمان و ایلخانیان مغول ابراز لیاقت کرد. جانشین او مبارز الدین محمد از فترت اواخر عهد ایلخانیان استفاده کرد، و کرمان و فارس را گرفته شیخ ابواسحاق اینجو را هلاک کرد، اما بدست پسران خویش شاه محمود و شاه شجاع مقید و محبوس گشت. اخلاف او، که در واقع وارث مملکت قسمت‌یافته‌ی او گشتند، همواره با یکدیگر در منازعه بودند. جانشین شاه شجاع پسرش سلطان زین العابدین با کارشکنی بنی اعمام خویش و با استیلای امیر تیمور مواجه شد، و عاقبت بدست پسر عم خویش شاه منصور افتاد، چنانکه بین شاه منصور و برادرش شاه یحیی نیز نزاع افتاد، و عاقبت با استیلای تیمور و در میان جنگ خانگی سلطنت آل مظفر بپایان آمد (۷۸۹)، و بقایای شاهزادگان آنها، بجز زین‌العابدین و سلطان شبلی، بامر تیمور جملگی مقتول شدند (رجب ۷۹۵)، و سلطنت آنها که مجموعاً قریب 80 سال دوام داشت بپایان آمد. حافظ با امرای این سلسله خاصه شاه شجاع و شاه منصور و شاه یحیی ارتباط داشت، و در اشعار او نام آنها آمده است.

المعارف (al.ma'āref) یا **کتاب المعارف** (ketābo 'l.ma'āref) یا **معارف ابن قتیبه**، کتاب تاریخی مختصر ولی بسیار جامع و مفیدی، از ابن قتیبه (چاپ گوتینگن، ۱۸۵۰، بتصحیح ووستنفلد؛ مصر ۱۳۵۳ هق). در این کتاب از آغاز خلقت تا زمان مؤلف سخن رفته، و مطالب مهمی را شامل است که شاید قبل از مؤلف کسی آنها را بدان ترتیب تدوین نکرده باشد (مانند فصل مربوط به ادیان عرب در جاهلیت و فِرَق، فصل مخصوص به مساجد، و غیره). در آخر کتاب قسمتی است بعنوان کتاب الملوک که موجزی است در احوال ملوک یمن و شام و حیره و عجم، و فصل ملوک عجم مشتمل بر مختصری از تاریخ ایران است از زمان جمشید تا آخر دولت ساسانیان و فتح ایران بدست اعراب.

المعجم فی معاییر اشعار العجم (al.mo'jam fi ma'āyire aš'āre 'l.'ajam)، کتابی در عروض و قافیه و نقد الشعر، بفارسی، از شمس‌الدین محمد ابن قیس رازی (فت ظاهراً در نیمه‌ی اول

قرن هفتم هق). جامعترین و دقیقترین کتابی است که بزبان فارسی در باره‌ی فنون مذکور نوشته شده. ظاهراً مؤلف کتاب مفصلی بعربی در عروض و قوافی و نقد الشعر بطور کلی، چه در اشعار عرب و چه در اشعار فارسی، داشته و شاهد های مطالبی را که مربوط بزبان فارسی بوده از اشعار فارسی آورده، و سپس مطالب مربوط بفارسی را از آن استخراج و بفارسی نوشته و بنام فوق الذکر نامیده، و مطالب متعلق بزبان عرب را المعرب فی معاییر اشعار العرب نام گذاشته. المعجم اول‌بار در ۱۹۰۹ در بیروت و سپس در تهران مکرر بطبع رسیده.

المعدن، اسپانیا: ← آلماذن.

المعرب (al.mo'arrab) [المعرب من کلام الاعجمی علی حروف المعجم]، عنوان کتابی لغوی، بعربی، در باب کلمات غیر عربی عربی‌کرده‌شده، از جوالیقی (۴۶۵–۵۴۰ هق). در موضوع خود جامعترین کتابی است که تا قرن ششم هق تألیف گردیده، و ح ۱٬۶۶۲ کلمه‌ی معرب مرتب بر حسب حروف هجا در آن فراهم آمده. مؤلف حتی الامکان خواسته است اصل کلمات را بدست دهد، ولی در این راه دوچار لغزشی گردیده، و آن اینست که اصل بسیاری از کلمات را باشتباه فارسی دانسته، و ظاهراً، چنانکه لفظ "عجمی" را، که مقصود از آن هر غیر عرب بوده، تقریباً مخصوص فارسی و ایرانی کرده‌اند، نویسندگانی که در موضوع معرب نوشته‌اند کلمه‌ی "اعجمی" (a'jami) را، که مقصود از آن هر کلمه‌ی غیر عربی است، نیز بر کلمات فارسی اطلاق نموده‌اند. اول‌بار در ۱۸۶۷ در لایپزیگ و سپس در ۱۳۶۱ هق در مصر بطبع رسیده.

المغرب (al.maqreb) یا **مغرب،** ناحیه‌ای در قسمت شمالی افریقا، مشتمل بر طرابلس غرب و تونس و الجزایر و مراکش. این ناحیه را جغرافیا دانهای کنونی عربی‌زبان بلاد البربر (belādo l'barbar) یا افریقیا الصغری نامند. گروهی از مورخین، مانند عبدالواحد مراکشی (۵۸۱–۶۴۷ هق)، سرزمین اندلس را نیز بر قسمتهای مزبور می‌افزایند، و بعضی، مانند ابن سعید اندلسی، این ناحیه را تا دریای قلزم امتداد داده‌اند، و مصر و برقه را، علاوه بر اندلس، جزء سرزمین مغرب محسوب داشته‌اند.

المفضلیات (al.mofazzaliyyāt)، مجموعه‌ای از اشعار برگزیده‌ی شعرای بزرگ عرب، از مفضل ابن محمد ضبّی (فت ۲۷۸ هق). بر این مجموعه، که از کتابهای مهم ادبی است، ادبای بزرگی مانند ابومحمد انباری (فت ۳۰۵ هق) و ابوالفضل میدانی (فت ۵۱۸ هق)، و جز آنها شرح نوشته‌اند. ظاهراً اول‌بار مجلد اول آن در ۱۸۸۵ در لایپزیگ، و نیز جزء اول آن با شرح انباری در ۱۳۰۸ هق در استانبول، و مکرر در مصر، و با شرح انباری در ۱۹۲۰ در بیروت بطبع رسیده.

المفید للمستفید (al.mofid le 'l.mostafid)، کتابی عرفانی و فلسفی‌گونه، بفارسی، از بابا افضل کاشانی، به نثری است شیرین، که خلال آن اشعار فارسی و آیات و گاهی احادیث دیده میشود. مشتمل است بر پنج باب (در بعث مستفید بر طلب، در طریق شناخت جسم و جان، در صفات جسم و جان، در اعمال جسم و جان، و در مراتب جسم و جان). چاپ تهران، ۱۳۱۰ هش.

المقابسات (al.moqābasāt)، کتابی فلسفی، بعربی، از ابوحیان توحیدی، مشتمل بر ۱۰۶ مقاله در موضوعهای فلسفی و کلامی و ادبی و اخلاقی. پیشینیان آنرا از کتابهای بسیار مهم فلسفی دانسته‌اند. در هند و در ۱۹۲۹ در مصر بطبع رسیده.

المقتطف (al.moqtataf)، مجله‌ای علمی و تاریخی و تحقیقی و ادبی، ماهانه، بعربی، باهتمام صَرّوف (دکتر یعقوب ابن تَقولا، ۱۸۵۲–۱۹۲۷) و همکاری فارس نِمْر (۱۸۵۶–۱۹۵۱) و شاهین مَکاریوس (۱۸۵۳–۱۹۱۰). در ۱۸۷۶ در بیروت تأسیس شد، و در ۱۸۸۶ آنرا به مصر منتقل کردند، و تا سال ۱۹۵۲ در مصر انتشار یافت، و در تاریخ مذکور تعطیل گردید.

المقطع، رود، فلسطین: ← قیشون.

المقنع: ← مقنع.

المگوردو[1] (alamogordō)، شهر (جم ۶٬۷۸۳)، ج قسمت مرکزی ایالت نیو مکسیکو، کشمت. اولین بمب اتمی را، که در لوس آلاموس ساخته شده بود، در ۱۶ ژوییه‌ی ۱۹۴۵ در بیابان واقع در لغ المگوردو منفجر کردند.

الملک ال. برای کسانی که نام آنها باین صورت آغاز میشود بصورت بدون "ال" رجوع کنید. مثلا برای "الملک الصالح" ← ملک صالح.

المنتظم (al.montazam) [المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالفرج ابن الجوزی I (فت ۵۹۷ هق). مفصل و مرتب بر حسب سنوات تا سال ۵۷۴ هق. علاءالدین علی ابن محمد معروف به مصنفک در ۸۰۴ هق آنرا مختصر نموده، و مختصر را مختصر المنتظم و مُلتقط الملتزم نامیده. شش جلد از آن، یعنی قسمت دوم جلد پنجم (از سنه‌ی ۲۷۵ هق) تا آخر کتاب، در ۱۳۵۷–۵۹ هق در حیدرآباد بطبع رسیده است.

المنجد (al.monjed)، لغتنامه‌ای عربی بعربی، از لویس معلوف (luis ma'luf). این لغتنامه‌ی مدرسی، که بر حسب حرف اول مرتب گردیده است، اول‌بار در ۱۹۰۸ در بیروت منتشر شده، و بتدریج در چاپهای بعد بر آن مطالبی افزوده اند، و تا کنون ۱۷ بار طبع شده. در چاپهای اخیر آن اسمهای خاص اشخاص و امکنه را بر آن افزوده‌اند.

المنقذ من الضلال (al.monqezo mena 'z.zalāl) [المنقذ من الضلال و المفصح عن الاحوال، یا المنقذ من الضلال و الموصل الی ذی العزة و الجلال]، کتابی فلسفی و انتقادی و ردّی، بعربی، از غزالی (۴۵۰–۵۰۵ هق). در ۴۹۹–۵۰۰ هق در نیشابور پس از حدود 10 سال اعتزال و گوشه‌گیری نوشته شده، و میشود آنرا اعترافنامه‌ای دانست در باره‌ی تحول و تطور فکری و روحی نویسنده، و شک و عدم اعتماد او به تقلید، و پیروی تحقیق، و انتقاد کلام و فلسفه و مذهب اسماعیلی، و گرویدن به تصوف (بر پایه‌ی قرآن و حدیث). و از کتابهای مهم غزالی است که شخصیت واقعی او را در آن میتوان یافت. دو بار به فرانسوی ترجمه شده (چاپ پاریس ۱۸۴۲ و ۱۸۷۷). متن عربی در استانبول (۱۲۸۷ و ۱۳۰۳ هق)، مصر (۱۳۰۳ و ۱۳۰۹ هق)، بمبئی (۱۸۹۱)، و دمشق (۱۹۳۴، با مقدمه‌ی مفصل در تحقیق کتاب و تحلیل آن) بطبع رسیده.

المنهل الصافی (al.manhalo 's.sāfi) [المنهل الصافی و المستوفی من الوافی]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی (فت ۸۷۴ هق). مفصل و دنباله‌ی الوافی بالوفیات صفدی است، و مشتمل است بر زندگینامه‌ی ادبا و دانشمندان و بزرگان از سال ۶۵۰ هق تا زمان مؤلف. جلد اول آن در مصر منتشر شده.

المو (alamō)، تکزاس: ← آلامو.

المواعظ و الاعتبار: ← خطط مقریزی.

الموت (alamut)، دهستان، بخش معلم‌کلایه، شهرستان قزوین، استان مرکزی؛ دارای ۶۲(؟) آبادی. رود شاهرود (از شعب سفیدرود) از آن میگذرد. از آثار تاریخی دهستان قلعه‌ی نوذر در ده گرمارود بر قله‌ی کوه، قلعه‌ی ایلان در دهی بهمین نام، و قلعه‌ی شهرک الموت در مقابل ده شهرک در کنار رودخانه‌ی شاهرود است.

الموت، قلعه‌ی قدیم، واقع بر قله‌ی صخره‌ای صعب الوصول در دل کوههای البرز، لاش قزوین، بفاصله‌ی 500 متری لش ده گازرخان از دهستان الموت بخش رودبار الموت (معلم‌کلایه) از شهرستان قزوین. نام آنرا مشتق از الفاظ اله (ale) یا آلوه (āloh) [هر دو بمعنی عقاب] و اموت (amut) [= آموخت] گفته‌اند، و تسمیه‌ی قلعه را باین نام بدین مناسبت دانسته‌اند که عقابی یکی از شاهان دیلمی را متوجه آن ساخت و وی در آنجا قلعه‌ای بنا نهاد؛ و نیز الموت را بمعنی آشیانه‌ی عقاب گفته‌اند.

در ۲۴۶ هق، در دوره‌ی خلافت متوکل، بدست حسن ابن زید باقری، معروف به الداعی الی الحق، ساخته و یا تجدید بنا شد، ولی اهمیت واقعی قلعه از سال ۴۸۳ آغاز میشود که حسن صباح آنرا گرفت، و مرکز اسماعیلیه قرار داد. ناحیه‌ی الموت و قلاع مجاور آن در ۴۸۳–۶۵۴ هق تحت حکومت خداوندان الموت بود، که آخرین آنها، رکن‌الدین خورشاه، تسلیم هولاکو خان مغول شد (۶۵۴ هق)، و امارت خداوندان الموت برافتاد. دگربار اسماعیلیه قلعه‌ی الموت را گرفتند (۶۷۳ هق)، ولی کمی بعد آنرا از دست دادند. در دوره‌ی صفویه زندان دولتی بود. بقایای حصارها و ابنیه‌ی آن هنوز باقیست.

الموت، خداوندان یا کیاهای: ← خداوندان الموت.

آلموحاد (ālmohād)، نام اروپائی سلسله‌ی موحدون.

آلموراوید (ālmorāvid)، نام اروپائی سلسله‌ی مرابطون.

آل مؤید (āle mo'ayyed)، سلسله‌ی کوچکی از امرا و غلامان سنجر که از ۵۴۸ تا ۵۹۵ هق در قسمتی از خراسان حکومت کرده‌اند. این سلسله منسوبند بنام مؤسس آنها مؤید آی ابه، که بعد از گرفتاری (۵۴۸ هق) سنجر بدست غُزّ کسب قدرت کرد. در عهد قدرت او حادثه‌ی عمده‌ای که روی داد جنگها و نزاعهای خونین بود بین شافعیه و حنفیه، که شافعیه غلبه و استیلا داشته‌اند. مؤید آی ابه در ۵۶۸ هق در جنگ کشته شد، و بعد از او پسرش طغانشاه ابن مؤید بقدرت رسید، که در

(1) Alamogordo

۵۸۲ هق پسرش سنجر شاه (فت ۵۹۵ هق)، آخرین امیر آل مؤید، بجایش نشست، و او مقهور سلطان تکش خوارزمشاه شد. مرکز امارت این سلسله نیشابور بوده است.

آلمیدا[۱]**، فرانسیشکو د** (frānsišku de ālmey-dā)، ح ۱۴۵۰–۱۵۱۰، دریاسالار پرتغالی. در ۱۵۰۵ نایب‌السلطنه‌ی هند پرتغال شد، فرمانروایان هندی را باطاعت درآورد، و تجارت ادویه را از دست اعراب خارج کرد. کرانه‌ی شرقی افریقا را مستحکم ساخت. مصریها که تجارت خود را در خطر دیدند، بکومک دولت ونیز، بحریه‌ای ساختند، و پسر آلمیدا را در جنگ مغلوب (۱۵۰۸) و مقتول کردند، ولی در ۱۵۰۹، در جنگ دریائی، مغلوب آلمیدا شدند. هدف آلمیدا این بود که دریاها را تحت استیلای پرتغال درآورد. آلبوکرک را که بجای او فرستاده شده بود، ابتدا محبوس ولی سپس آزاد کرد، و کارها را به وی سپرد، و خود روانه‌ی پرتغال شد، ولی نزدیک دماغه‌ی امیدنیک بدست هوتنتوتها بقتل رسید.

ال میستی[۲] (el misti)، آتشفشان (ارتفاع ۵٬۸۴۲ متر)، ج پرو، نزدیک آرکیپا. بشکل مخروطی کامل و قله‌اش پوشیده از برف است. در بسیاری افسانه‌ها و اشعار پروئی از آن یاد شده است.

النبض (an.nabz) یا **مقالة فی النبض** یا **نبضیه** یا **دانش رگ**، کتابی طبی در رگشناسی، بفارسی، از ابن سینا. در ۱۳۱۷ هش و ۱۳۳۰ هش در تهران بطبع رسیده است.

النبی[۳]**، ادمند هنری هینمن** (edmənd henri hinmən alənbi)، ملقب به نخستین **وایکاونت النبی** (väykānt*)، ۱۸۶۱–۱۹۳۶، فیلد مارشال انگلیسی. در جنگ I از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ فرمانده نیروهای بریتانیا در شرق نزدیک بود، و قوای ترکان عثمانی را در فلسطین در هم شکست (۱۹۱۸). در ۱۹۱۹–۲۵ فرماندار کل بریتانیا در مصر بود.

النتاون[۴] (aləntān)، شهر تجارتی و صنعتی (جه ۱۰۶٬۷۵۶)، ش ایالت پنسیلوانیا، کشمت، بر رود لیهای؛ دارای صنایع فلزی و نساجی.

آلنتژو[۵] (ālentejo)، ایالت تاریخی، ج‌ش پرتغال، که اکنون منقسم به آلنتژوی علیا (۱۲٬۶۶۰ کمه؛ جه ۳۷۵٬۵۱۱) و آلنتژوی سفلی (۱۳٬۷۷۰ کمه؛ جه ۳۵۵٬۷۷۱) است. مرکز اولی اوورا و مرکز دومی بژا است. ناحیه‌ی آلنتژو به انبار غله‌ی پرتغال معروفست. دامداری، شراب، زیتون، و میوه دارد.

النجق (alanjeq)، ده (جه ۱٬۶۰۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودقات، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۶ کیلومتری ش مرند.

النجوم الزاهره (an.nojumo 'z.zāhera) [النجوم الزاهره فی اخبار ملوک مصر و القاهره]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی. در موضوع خود، که تاریخ مصر و بزرگانی است که در آن سرزمین بسر برده‌اند، معتبر و بسیار مفصل و مشتمل بر تاریخ کشور مزبور از هنگام فتح آن بدست مسلمانان تا ۸۵۷ هق (سقوط قسطنطنیه بدست ترکها) است. قسمتی از آن (تا اوائل حکومت فاطمیان) در ۱۸۵۵–۶۱ و بقیه‌ی آن در ۱۹۰۹–۲۳ در لیدن، و سپس در مصر بطبع رسیده است.

النلد (aland)، دهستان (جه ۳٬۲۳۰؛)، ل‌غ بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم، (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۳ (؛) آبادی؛ مرکزش النلد. از ل به دهستان چالدران و از غ به ترکیه محدود است. رود النلد، که از کوههای مرزی ایران و ترکیه سرچشمه میگیرد، از آن میگذرد. دهستان النلد کوهستانی و سردسیر است. محصول عمده‌اش پشم و لبنیات میباشد.

آلند[۶]**، جزایر** (āland)، فلاندی **آخوناما** (-āx venāmā)، مجمع‌الجزایر (۱٬۴۸۰ کمه؛ جه ۲۲٬۵۶۹)، فنلاند، در دریای بالتیک. در مدخل خلیج بوتنی و دارای موقعیت سوق الجیشی است. شهر عمده‌اش ماریهامن (mārihāmn) است. مردمش اکثر سوئدی هستند. ماهیگیری و کشاورزی رایج است. در ۱۸۰۹ سوئد آنرا به روسیه وا گذاشت. در ۱۹۱۷ جزئی از کشور مستقل فنلاند شد. اختلاف سوئد و فنلاند در باره‌ی جزایر بوسیله‌ی جامعه‌ی ملل حل شد (۱۹۲۱)، بدین طریق که جزایر به فنلاند واگذار ولی تسلیح آن ممنوع گردید. قرار (۱۹۴۰) بین روسیه و فنلاند دایر به خلع سلاح جزیره پس از جه II تجدید گردید.

النر، صلیبهای: ← النر آو کستیل.

النر آو اکویتین، ملکه‌ی انگلستان ؛ ← النونور د/آکیتن.

النر آو کستیل[۷] (elənər āv kastil)، فت ۱۲۹۰، ملکه‌ی همسر ادوارد I انگلستان؛ دختر فردیناند III کاستیل (لفظ کستیل در نام وی صورت انگلیسی لفظ کاستیل است). در ۱۲۵۴ با ادوارد، که هنوز بشاهی نرسیده بود، ازدواج کرد. در ۱۲۷۰ همراه وی به جنگ صلیبی رفت. گویند پس از مرگش ادوارد بر مسیر حمل جنازه‌ی وی به وستمینستر ابی ۹ صلیب بر پا کرد. این صلیبها به صلیبهای النر معروفست، و از آنها سه صلیب در نورثمتن، گدینگتن، و والتیم کراس باقی است.

آلنشتاین[۸] (ālenštāyn)، لهستانی **اولشتین** (olštin)، شهر (جه ۲۹٬۵۵۳)، ج پروس شرقی، که از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود. مرکز تجارت و راه آهن است. در ۱۳۴۸ بدست شهسواران توتونی تأسیس شد که قلعه‌ی عظیم آنرا ساختند.

آل نظام: ← نظامیه.

النکت الاعتقادیه (an.nokato 'l.ʿeʿteqādiyya)، کتابی مذهبی و کلامی بر حسب معتقدات شیعه، بعربی، از شیخ مفید. در ۱۳۴۳ هق در بغداد بطبع رسیده.

النوار[۹] (elaNvār؛ فنس)، نوعی فولاد، دارای ۳۶٪ نیکل و ۱۲٪ کروم، که تغییرات دما در کشسانی آن تقریباً بی‌اثر است. اغلب فنرهای ساعتها از النوار ساخته میشود.

آل نوبخت، خاندان ایرانی: ← نوبختیان.

آلنیوک[۱۰] (ālenіok)، رودی بطول ۲٬۱۶۲ کمه، که در سیبریه‌ی مرکزی، جمشس، سرچشمه می‌گیرد و بدریای لاپتف میریزد. ۸۰۵ کمه از آن قابل کشتیرانی است.

آلو (ālu)، نام درختان کوتاهی از نوع پرونوس (*Prunus*) که عموماً میوه‌ی آنها خوراکی و بصورت شفت با هسته‌ی سخت است، و در نواحی معتدل میرویند. آلوها را از ایام قدیم در کشورهای مختلف کاشته‌اند، و شاید باستثنای سیب قدیمترین میوه‌هائی است که کاشته شده. تمام اقسام آلو از آلوی معمولی (*P. domestica*)، که شاید اصلش از آسیا باشد، منشعب شده‌اند، و از ایام قدیم آنها را در اروپا کاشته‌اند. از صد قسم آن ۳۰ قسم مخصوص امریکای شمالی است، و مشهورترین آنها، آلوی امریکائی (*P. marítima*)، در سواحل شرقی بعمل میآید. آلوهای ایران برنگ زرد یا سیاه در اغلب نقاط بعمل میآیند، و خشک آنها بنام آلوبخارا مشهور است. اقسام زینتی آلو با برگهای قرمز یا ارغوانی و گلهای پُرپَر بنام آلوی ژاپونی برای زینت باغها کاشته میشود. نیز ← آلبالو؛ آلوچه؛ هلو؛ زردالو؛ گیلاس.

الوا (alvā) یا **الوای** (alvāy)، در روایات ملی ایران، پهلوان زابلی و نیزه‌دار رستم، که بدست نوش‌آذر کشته شد.

آلوا[۱۱]**، دوکه د** (duke de ālvā*)، لقب **فرناندو آلوارث د تولدو** (fernāndo ālvāreţ de to-ledo)، ۱۵۰۸–۸۲، ژنرال اسپانیائی. فیلیپ II اسپانیا او را بجای مارگریت پارما به نیابت سلطنت هلند منصوب کرد (۱۵۶۷). برای سرکوبی شورشیان هلندی دادگاهی معروف به دادگاه خون برپا کرد، که ۱۸٬۰۰۰ تن (از جمله اگمون) را اعدام نمود. در ۱۵۷۳ کناره‌گیری کرد. پرتغال را فتح کرد (۱۵۸۰)، لیسبون را گرفت، و اجازه‌ی قتل عام مردم آنرا داد. صورت دیگر عنوان او آلبا است.

الواح، از کتب بهائیان: ← بهاءالله.

الواح دوازده‌گانه[۱۲] (alvāhe)، الواحی که در سالهای ۴۵۱ و ۴۵۰ ق‌م در رم منتشر شد، و موادی از قوانین رومی که مربوط به اهم امور روزمره‌ی زندگی بود با عباراتی کوتاه بر آنها حک شده بود. این الواح اساس قوانین روم قرار گرفت، و ازین نظر اهمیت دارد.

الوار[۱۳]**، پول** (pol eluār)، ۱۸۹۵–۱۹۵۲، شاعر فرانسوی که مدتها وابسته به مکتب سوررئالیسم بود، و بعداً به کمونیسم گرائید. از آثارش از بی کفنی زنده بودن (۱۹۳۴)، شعر و حقیقت (۱۹۴۲)، و در میعادگاه آلمانی (۱۹۴۵) است. در جه II در نهضت مقاومت بر ضد آلمانها فعالیت داشت.

آلوارادو[۱۴]**، پدرو د** (pedro de ālvārādo)، ۱۴۸۵؟–۱۵۴۱، کشورگشای اسپانیائی. در فتح مکزیک در خدمت ا. کورتز بود. سپس گواتمالا و سالوادور را گرفت (۱۵۲۳). بحکومت گواتمالا منصوب شد و تا آخر عمر درین سمت بود، و پس از کشته شدن وی در جنگ، زنش ب. دِ لا کونوا بجایش نشست.

---

(۱)Almeida (۲)(El) Misti (۳)Allenby (۴)Allentown (۵)Alentejo (۶)Aaland; Aland (۷)Eleanor of Castil (۸)Allenstein (۹)elinvar (۱۰)Olenek (۱۱)Alva (۱۲)Twelve Tables (۱۳)Eluard (۱۴)Alvarado

آلوارت[1]، **تئودور ویلهلم** (teodor vilhelm ālvārt)، ۱۸۲۸–۱۹۰۹، مستشرق آلمانی، متخصص در زبان و ادبیات عربی. فهرست نسخ عربی کتابخانه‌ی برلین را در ده جلد تألیف کرد؛ چند متن مهم عربی، مانند الفخری (ابن طقطقی)، العقد الثمین، دیوان ابونواس، و فتوح البلدان (بلاذری) را نیز بطبع رسانید. تألیف دیگرش مجموع اشعار العرب است.

آلوارسی (ālvārsi)، ده (جمع ۱٬۲۲۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش نیر، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۰ کیلومتری غ اردبیل.

الوار گرمسیری (alvāre garmsiri)، بخش (جمع ح ۱۰٬۲۴۵؟)، ج شهرستان خرم‌آباد، استان ششم؛ دارای ۵ (؟) دهستان و ۶۰ (؟) آبادی. کوهستانی است. محصولش لبنیات و غلات و پشم است. مرکزش ده حسینیه میباشد.

الوافی بالوفیات (al.vāfi be 'l.vafayāt)، کتابی تاریخی، بعربی، از صفدی، در زندگینامه‌ی صحابه، تابعین، دانشمندان، ادیبان و شاعران و نحویان، طبیبان، حکیمان، شاهان و امیران، قاضیان، قاریان و محدثان و فقیهان، صالحان و مشایخ و اولیا، اصحاب نحل، و بزرگان هر فن، و ظاهراً در موضوع خود بزرگترین کتاب است، و در حدود ۵۰ جلد میباشد. مؤلف کتاب را بر حسب حروف هجا مرتب کرده است، ولی آنرا با نام محمد شروع کرده، و پس از اتمام زندگینامه‌های کسانی که نامشان با حرف م آغاز گردیده، به بیان زندگینامه‌ی کسانی که اسم آنها با حرف الف شروع شده پرداخته و ترتیب حروف هجا را پیروی کرده است. جلد اول در ۱۹۳۱ در استانبول، جلد دوم در ۱۹۴۹ نیز در استانبول، و جلد سوم و چهارم در ۱۹۵۳ و ۱۹۵۹ در دمشق منتشر شده، و تا آخر جلد چهارم این کتاب عظیم (نام "محمد ابن محمود ابن خمارتاش") ۱٬۹۵۳ زندگینامه است.

آلوئک: ← آلووک.

آلوئه[2]، **کلود ژان** (klod jāN ālue)، ۱۶۲۲–۸۹، مبلغ یسوعی فرانسوی در کانادا و ناحیه‌ی شمال غرب کنن.

الوای، پهلوان زابلی: ← الوا.

آلوبالو، درخت میوه: ← آلبالو.

الوت (alut)، دهستان (جمع ح ۱٬۳۰۰؟)، غ شهرستان بانه، استان کردستان. از ج رود بانه آنرا از عراق جدا میکند؛ از غ به رود زاب صغیر محدود است. ناحیه‌ای کوهستانی و جنگلی و سردسیر میباشد. مرکزش، **الوت** (جمع ۴۳۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۷ کیلومتری مرز عراق کنار رود زاب صغیر قرار دارد. دهستان الوت تبدیل به بخش شهرستان بانه شده است.

آلوتروپ و آلوتروپی: ← دگروارگی.

آلوچه یا **گوجه**، (*Prunus spinosa*)، درخت خاردار از تیره‌ی گل‌سرخیان که در آسیا و اروپا می‌روید. میوه‌های زرد، قرمز، یا سیاهش خوراکی و چوبش سخت است.

الورا[3] (elorā)، دهکده، ج هند مرکزی، ۲۴ کیلومتری ل‌غ اورنگ‌آباد. بجهت معابد سنگیش مشهور است. معبد دراویدی کایلاس (kāylās) مشتمل بر بعضی از گرانبهاترین حجاریهای هند است.

آل وردان(زور): ← اتابکان یزد.

آلوری[4]، **آلساندرو** (ālessāndro āllori)، ۱۵۳۵–۱۶۰۷، نقاش و صورتساز فلورانسی. شاگرد و پسرخوانده‌ی ایل برونتسینو و پدر کریستوفانو آلوری بود. پس از مرگ استادش، او را آلساندرو برونتسینو نیز گفته‌اند. از مقلدان نسبةً معمولی میکلانجلو بوده؛ و بسیاری از صورتهای او در کاخ اوفیتسی در فلورانس است.

آلوری[4]، **کریستوفانو** (kristofāno āllori)، ۱۵۷۷–۱۶۲۱، صورتساز فلورانسی؛ پسر و شاگرد آلساندرو آلوری. تصویرهای زیبائی از او بجا مانده است.

الوسبورگ[5] (elvsburg)، سوئدی **الفسبوری** (elfsbury)، ولایت (۱۲٬۷۴۰ کمم؛ جمع ـ ۳۵۸٬۵۰۶)؛ ج‌غ سوئد؛ مرکزش ونرسبورگ (veners-borg). قسمت شمالی آن، در غ دریاچه‌ی ونرن، ناحیه‌ای روستائی و از مراکز تولید الوار است؛ قسمت جنوبی آن کارخانه‌های معتبر نساجی دارد؛ در ترولهتان تأسیسات وسیع نیروی آبی موجود است.

آلوست[6] (ālost)، شهر (جمع ۴۴٬۱۷۹)، فریسلاند شرقی، بلژیک. صنایع نساجی دارد.

الوسیوس[7]، **کلود آدرین** (klod ādriaN elve-sius) یا **هلوسیوس** (helve-)، ۱۷۱۵–۷۱، فیلسوف فرانسوی، از اصحاب دایرةالمعارف. پس از یک دوره خدمت در دربار، در سال ۱۷۵۱ ترک شغل دیوانی کرد. از جمله‌ی عقاید او، چنانکه از کتاب او موسوم به رسائل در باره‌ی ذهن (۱۷۵۸) برمیآید، اینست که افراد همه از لحاظ استعداد یکسانند، و اختلافات آنها از تأثیرات تربیت است. میگفت فعالیتهای عقلانی ناشی از ادراکات حسی است، و حتی نفس هم در ابتدا استعدادی برای ادراک حسی است. حب نفس را تنها محرک اعمال انسانی میدانست، و از این راه در پیروان مذهب سودخواهی تأثیر داشت. در فرانسه، دانشگاه سوربون عقاید او را تخطئه کرد.

الوسیون[8] (elusion)، فنس الیزه (elize)، در دین یونان، منزلگاه ارواح نیکان و پهلوانان، که جایگاه خوشبختی بود (نقطه‌ی مقابل تارتاروس). بعضی آنرا در مرکز زمین، برخی در جزایر سعادت (← خالدات، جزایر)، و جمعی در خورشید یا در وسط هوا گفته‌اند.

آلومین[9] (ālumin؛ از فنس)، نام اکسید آلومینیوم (فرمول شیمیائی Al_2O_3). بصورت تقریباً خالص در سنباده، و بحالت ترکیب با سیلیس در خاک رس یافت میشود. سنباده و خاک سنباده (شکل ناخالص آن) از سخت‌ترین سایاها هستند. آلومینی که از بوکسیت بدست میآید از منابع مهم استخراج آلومینیوم است.

آلومینیوم[10] (āluminiom؛ از فنس)، عنصر فلزی سفید نقره‌ای‌رنگ (علامت شیمیائی Al؛ نیز رجوع کنید به جدول عناصر در مقاله‌ی عنصر). قابل مفتول شدن و تورق است. در مقابل خوردگی مقاومت دارد. حرارت و برق را بخوبی هدایت میکند. بسیار سبک است. در ساختن هواپیما، اتومبیل، ظروف آشپزخانه، و مفتولهائی که باید کشش زیاد تحمل کنند استعمال میشود. در طبیعت بحالت ترکیب فراوان است (مثلا در خاک رس)؛ منبع مهم استخراج آن بوکسیت است.

الوند (alvand) یا **الوند کوه**، باستانی **اورونتس** (orontes؛ ید)، دسته‌کوهی در ج همدان، که ارتفاعش به ۳٬۵۷۰ متر میرسد. هسته‌ی مرکزی آن از گرانیت است. در طرف ل و لش با شیب تند منتهی به دشتی میگردد. بطور کلی مرکب از پرتگاهها و تندانها و گردنه‌ها و مراتع حاصلخیز کوهستانی است؛ دامنه‌های جنوبی آن تا ارتفاع ح ۲٬۹۰۰ متر مستور از درختهای گردو، توت، و درختهای میوه است. آب فراوان دارد؛ بسیاری از شعبه‌های سفیدرود، گاماساب، و قره‌چای از آن سرچشمه میگیرند. در نتیجه‌ی این فراوانی آب، دشت همدان همواره از نقاط پرنعمت ایران محسوب بوده است. محل موسوم به گنج‌نامه، در دامنه‌ی الوند، در ارتفاع ۲٬۱۳۳ متر، دارای دو کتیبه از داریوش I و خشیارشای I است. نام آنرا اروند نیز ضبط کرده‌اند.

الوند بیگ (alvand beyg)، فت ۹۱۰ هق، از امرای سلسله‌ی ترکمان آق قوینلو؛ پسر یوسف بیگ ابن اوزون حسن. وی در ۹۰۳ هق در آذربایجان بسلطنت برخاست. در ۹۰۴ از محمدی میرزا شکست خورده به دیار بکر گریخت. در ۹۰۵، بعد از کشته شدن محمدی میرزا، به تبریز آمده بسلطنت نشست. در ۹۰۷ هق شاه اسماعیل I صفوی در نزدیک نخجوان او را شکست داد و تبریز را گرفت. الوند بیگ به دیار بکر گریخته آنجا وفات یافت.

آلونسو (ālonso)، اسم اسپانیائی برای مرد: ← آلفونسو.

آلونک (ālunak)، اطاق کوچک و موقت که برای حفاظت محصول در مزرعه ساخته میشود.

آلووک (āluvak) یا **آلوئک** (āluak)، خرده آهک آب‌ندیده که درون آجر میماند و بر اثر آب دیدن باز شده قسمتی از آجر را "میپراند". در بعضی نقاط به آهک زمین اطلاق میشود.

الوهیم(elohim)، نام معمولی خدا بزبان عبری.

آلوی[11]، **ژاک فرومانتال** (jāk fromāNtāl āle-vi)، ۱۷۹۹–۱۸۶۲، آهنگساز فرانسوی. در کنسرواتوار پاریس تحصیل کرد، و در ۱۸۲۷ استاد آنجا شد. بیزه از شاگردانش بود. از اپراهای بسیارش بهودی (۱۸۳۵) و یهودی سرگردان (۱۸۵۲) است. لودوویک آلوی برادرزاده‌ی او بود.

آلوی[11]، **ژوزف** (jozef ālevi)، ۱۸۲۷–۱۹۱۷، مستشرق یهودی فرانسوی. در ادرنه (ترکیه) متولد شد، و به تبعیت فرانسه درآمد. پس از مسافرتهائی که در حبشه کرد، به یمن مأموریت یافت، و نسخه‌هائی از ۶۸۶ کتیبه (عمدةً سبائی و حمیری) بدست آورد، و بخواندن آنها توفیق حاصل نمود. وی مدعی بود که قوم سومری اصلا وجود نداشته، و نوشته‌های منسوب به سومریها همان نوشته‌های بابلی است که برمز تحریر شده

(۱)Ahlwardt (۲)Allouez (۳)Ellora (۴)Allori (۵)Alvsborg (۶)Alost (۷)Helvétius (۸)Elysium (۹)alumina (۱۰)aluminium (۱۱)Halévy

است.

آلوی[1]، **لودوویک** (lüdovik ālevi)، ۱۸۳۴–۱۹۰۸، درام‌نویس و نویسنده‌ی فرانسوی؛ برادرزاده‌ی ژ. ف. آلوی. پدرش لئون آلوی (۱۸۰۲–۸۳) نیز درام‌نویس بود. لودوویک با ا. کرمیو در تهیه‌ی لیبرتو برای اپرای اورفئوس در دوزخ (از اوفنباخ) همکاری کرد. باشتراک ه. میاک کمدیها و اپرتهائی نوشت، از جمله هلن زیبا (۱۸۶۴)، دوک کوچک (۱۸۷۸)، و ژروفرو (۱۸۶۹). از آثاری که بتنهائی نوشته رسوائی (۱۸۶۰) و آقا و خانم کاردینال (۱۸۷۳) است. در ۱۸۸۴ بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

آلوی خشک، آلوهای مختلف، مخصوصاً نوع پرو- نوس دومستیکا (← آلو) را، پس از آنکه کاملا رسید، در محلولهای محافظ فرو برده در آفتاب خشک میکنند، و برای جلوگیری از تخمیر، با گاز گوگرد ضد عفونی میکنند، و بمصرف می‌رسانند.

آلهازن، نام لاتینی ابن هیثم.

الهلال (al.helāl)، مجله‌ای علمی و تاریخی و تحقیقی و اجتماعی و ادبی ماهانه، بعربی، که در ۱۸۹۲ در مصر بوسیله‌ی جرجی زیدان (۱۸۶۱–۱۹۱۴) تأسیس شده است. پس از مرگ او، امیل زیدان و شکری زیدان آنرا منتشر کردند. هنوز هم منتشر میشود.

الهوامل و الشوامل (al.havāmelo va 'š.šavā-mel)، کتابی فلسفی و لغوی و ادبی و اجتماعی، بعربی، از ابوحیان توحیدی و ابوعلی مسکویه. در این کتاب ابوحیان سؤالهای فلسفی و لغوی و ادبی و اجتماعی از مسکویه میکند، و آنها را الهوامل مینامد؛ جوابهای مسکویه الشوامل نامیده شده. چاپ مصر، ۱۹۵۱.

الهی‌نامه (elāhi.nāme)، منتخبی از حدیقه‌ی سنائی. در مقدمه‌ی منظوم این منتخب، سنائی تصریح میکند که بخواهش گروهی از دوستان از حدیقه انتخابی کردم، و پس از آن نیز از آن منتخب انتخاب دیگری نمودم، که این انتخاب دوم، بعدد اسماء الله [= نامهای خدا]، ۱٬۰۰۱ بیت است. این کار در سال ۵۲۵ هق انجام شده. الهی‌نامه را علینقی مؤتمن‌دیوان در ۱۳۱۶ هق بنام ساختگی لطیفة العرفان با مقدمه‌ای از خود در تهران منتشر کرده است.

الهی‌نامه، رساله‌ای عرفانی بنثر فارسی، از خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶–۴۸۱ هق). در ۱۳۱۹ هش در تهران منتشر گردیده.

الهی‌نامه، مثنوی عرفانی از شیخ فریدالدین عطار، در حدود ۷٬۰۰۰ بیت. مطالب آن بزبان حکایت و داستان در ۲۱ مقاله مرتب گردیده، و شاعر پیش از آغاز مطلب بحمد و ثنای الاهی و نعت رسول ص و مدح خلفای راشدین پرداخته. مکرر بطبع رسیده است (از جمله در استانبول، ۱۹۴۰؛ در تهران، با ترجمه‌ی فرانسوی، ۱۳۴۰ هش).

آلیا[2] (āliā)، رود، لاتیوم، ایتالیا؛ ریزابه‌ی تیبر. طوایف گل رومیان را در ۳۹۰ ق‌م کنار آن شکست دادند.

آلیاژ[3] (ālyāj؛ فنس)، جسم حاصل از ترکیب یا اختلاط دو یا چند فلز، یا (توسعاً) یک فلز با عناصر فلزی و غیر فلزی، و دارای خواص فلزی (مثلا ← برنج؛ مفرغ؛ فولاد). خواص آلیاژها با خواص عناصر سازای آنها متفاوت است، و با ترکیب عناصر مناسب به نسبتهای مناسب میتوان آلیاژهائی دارای خواص مطلوب بدست آورد.

آلیاژ بابیت: ← بابیت، آلیاژ.

آلیاژ چاپ[4] (ālyāje)، آلیاژ سرب با آنتیموان و قلع و گاهی مس، که در حروفریزی استعمال فراوان دارد. این آلیاژ بهنگام انجماد منبسط میشود، و باین جهت، نقش قالبی را که در آن سخت میشود بخوبی بخود میگیرد. برای ساختن قسمتهای فلزی سازها و در زینت‌آلات نیز بکار میرود.

الیاس (elyās)، شکل یونانی و قرآنی ایلیا. ← ایلیا.

الیاس ابن اسحاق، از امیرزادگان سلسله‌ی سامانیان؛ پسر اسحاق سامانی. در فتنه‌ی پدر باو پیوست، و با امیر نصر II سامانی به معارضه برخاست، لیکن بعد از شکست پدر و اسارت او بگریخت، و به فرغانه افتاد (۳۰۱ هق)، و آنجا در سنه‌ی ۳۱۰ هق دیگربار خروج کرده آهنگ سمرقند نمود؛ اما شکست خورده به کاشغر گریخت، و باز چندی بعد بدعوی برخاست. عاقبت بدرگاه امیر نصر رفت و مورد محبت و نواخت او واقع گشت.

الیاس شیرازی، شهرت **نجم‌الدین محمود**، ف ۷۳۱ هق، طبیب ایرانی؛ مؤلف دایرةالمعارف طبی الحاوی الصغیر فی علم التداوی یا حاوی صغیر. (حاوی کبیر از رازی است).

الیاقوت (al.yāqut)، کتابی در اصول علم کلام بر حسب عقاید شیعه، بعربی، از ابواسحاق ابراهیم ابن نوبخت، از مردم نیمه‌ی اول قرن چهارم هق. طبق تحقیقاتی که تا کنون شده قدیمترین کتاب کلامی است که از فرقه‌ی امامیه باقی مانده. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه‌ی خود گوید آنرا شرح کرده است (این شرح ظاهراً از میان رفته). علامه‌ی حلی شرحی بنام انوار الملکوت فی شرح الیاقوت در ۶۸۴ هق بر آن نوشته، و بعد ازو خواهرزاده‌اش سید عمیدالدین عبدالمطلب حسینی حلی (۶۸۱–۷۵۴ هق) انوار الملکوت را شرح کرده است، و بین ابواسحاق و علامه محاکمه نموده. یکی از امامیه که قبل از تألیف بحار الانوار میزیسته از انوار الملکوت منتخباتی ترتیب داده است. الیاقوت را منظوم نیز کرده‌اند.

الیاقیم، شاه یهودا؛ ← یهویاقیم.

الیت[5]، **تامس سترنز** (tāməs stërnz eliət)، ۱۸۸۸–، شاعر و منتقد انگلیسی؛ مه کشمه. در دانشگاههای هاروارد و سوربون و آکسفرد تحصیل کرد. از ۱۹۱۴ در انگلستان اقامت گزید، و در ۱۹۲۷ به تبعیت آن کشور درآمد. شعرهای او در ادبیات معاصر نفوذ بسیار دارد، و بشدت مورد تقلید قرار گرفته است، ولی بعلت اشارات و کنایات فراوان، فهم آنها دشوار است. شعرهای اولیه‌ی او، مانند سرزمین بایر (۱۹۲۲، قسمتی بفارسی ترجمه شده) و مردان توخالی (بفارسی ترجمه شده) گویای نومیدی و یأسی است که شاعر در زندگی عصر جدید احساس میکند، و وزن و آهنگی عصبی و تشنج‌آمیز دارد. بعدها که به مذهب کاتولیک گرائید، شعرهایش آکنده از مفاهیم مذهبی گردید (مانند چهارشنبه‌ی خاکستر، ۱۹۳۰). نمایشنامه‌های منظوم اولیه‌اش (مانند آلام سوینی، ۱۹۳۲) صرفاً جنبه‌ی ادبی داشت، اما نمایشنامه‌های اخیر او (قتل در کلیسا، ۱۹۳۵؛ جمع خانوادگی ۱۹۳۹؛ کاکتیل پارتی، ۱۹۵۰) با موفقیت تمام بروی صحنه آمد. رسالات انتقادی وی، که مبتنی بر اصول کلاسیک است، شاعران و نویسندگان عهد الیزابت و جیمز I را دو باره مورد توجه قرار داده. جایزه‌ی ادبی ۱۹۴۸ نوبل بوی اعطا شد.

الیت[5]، سر **جان** (sər jān eliət*)، ۱۵۹۲؟ – ۱۶۳۲، سیاستمدار انگلیسی. طرفدار درخواست حق (۱۶۲۸) بود، و از تسلیم شدن به چارلز I خودداری کرد. در زندان در گذشت.

الیت[5]، **جورج** (jorj eliət)، نام واقعی او **مری ان اونز** (meri an evənz)، ۱۸۱۹–۸۰، بانوی داستان‌نویس انگلیسی. قیدهای اجتماعی را زیر پا گذارد، و با ج. ه. لویس که درکار نویسندگی مشوق او بود زندگی خوشی را بسر آورد. داستانهای او تصاویر واقع‌بینانه‌ی زندگی طبقه‌ی متوسط و با تمایلات خشک اخلاقی همراه است (مانند آدام بید، ۱۸۵۹؛ آسیاب روی نهر، ۱۸۶۰؛ سایلاس مارنر، ۱۸۶۱). شعر هم میسروده است. پس از مرگ لویس، بهمسری جان کراس درآمد (۱۸۸۰).

الیت[5]، **چارلز ویلیام** (cārlz wilyām eliət)، ۱۸۳۴–۱۹۲۶، مربی امریکائی، رئیس دانشگاه هاروارد (۱۸۶۹–۱۹۰۹). مقام بلند این دانشگاه مرهون اصلاحات و مساعی او است.

الیز (eliz)، اسم؛ ← الیزابت، اسم.

الیزا (elizā)، اسم؛ ← الیزابت، اسم.

الیزابت (elizābet)، اسم اروپائی برای زن، از اصل عبری. صورت عربی آن الیصابات (alisā-bāt, eli-) است. بعضی صورتهای آن و اعلام مشتق از آن:

زبان	املای اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Elisabeth	الیزابت
آلمانی	Elise	الیزه (elize)
انگلیسی	Elizabeth	الیزابت
انگلیسی	Elisabeth	الیزابت
انگلیسی	Eliza	ایلایزا (ilāyzā)
ایتالیائی	Elisabetta	الیزابتا (elizābettā)
فرانسوی	Elisabeth	الیزابت
فرانسوی	Elisa	الیزا
فرانسوی	Elise	الیز
هلندی	Elizabeth	الیزابت
هلندی	Eliza	الیزا

الیزابت[6]، شهر (جم ۱۱۲٬۸۱۷)، لش ایالت نیو جرزی، کشمه. محل آنرا انگلیسها از بومیان خریدند (۱۶۶۴). دانشگاه پرینستن اصلا در اینجا واقع بود. کارخانه‌های چرخ خیاطی زینگر در ۱۸۷۳ افتتاح شد. دارای صنایع ماشینسازی، مواد شیمیائی، رادیو، اتومبیل، اجزای هواپیما، و پالایش نفت است.

الیزابت[6] (اتریش و مجارستان)، ۱۸۳۷–۹۸؛ ملکه‌ی

(۱)Halévy (۲)Allia (۳)alloy (۴)type metal (۵)Eliot (۶)Elizabeth

اتریش و مجارستان، همسر فرانسوا ژوزف، از شاهزاده‌خانمهای باواریا. زندگانی او حوادثی سخت غم‌انگیز داشت؛ پسرش، مهین‌دوک رودولف، را از دست داد؛ خودش بدست یک آنارشیست ایتالیائی در ژنو بقتل رسید.

الیزابت[1] (انگلستان) (elizābet)، ۱۹۰۰–، ملکه‌ی همسر جورج VI. در ۱۹۲۳ با جورج ازدواج کرد، و ازین وصلت الیزابت (الیزابت II) و مارگریت بدنیا آمدند. در ۱۹۳۶ که شوهرش بعنوان جورج VI بسلطنت نشست، ملکه شد.

الیزابت[1] **I** (انگلستان) (elizābete) یا **الیزابت تودور** (elizābet tudor)، معروف به **ملکه‌ی باکره**، ۱۵۳۳–۱۶۰۳، ملکه‌ی (۱۵۵۸–۱۶۰۳) انگلستان؛ آخرین فرمانروای سلسله‌ی تودور. پدرش هنری VIII بود، و مادرش ان بولین، که هنری پس از کاترین آراگونی او را بزنی گرفته بود. بسبب اقدامات کاترین و همدستانش مسئله‌ی جانشینی الیزابت، حتی در دوره‌ی سلطنت وی، مورد بحث بود، و همین مطلب مستمسک توطئه‌هائی بر ضد او گردید. در ۱۵۳۴، پارلمنت اولاد بولین و هنری را وارث سلطنت انگلستان شناخت، ولی پس از قتل (۱۵۳۶) بولین و ازدواج هنری با جین سیمور، دگربار مسئله‌ی جانشینی مطرح شد، و سرانجام، بنا بخواست هنری، پارلمنت در ۱۵۳۷ بموجب قانونی ترتیب جانشینی را چنین تعیین کرد: ادوارد (بعداً ادوارد VI انگلستان)، پسر ج. سیمور؛ ماری (تودور)، دختر کاترین؛ و الیزابت. و اینان بهمین ترتیب سلطنت کردند. الیزابت در دوره‌ی سلطنت ماری تودور، بسبب رأفت نسبت به پروتستانها، مورد سوء ظن واقع شد، و در هتفیلد در انزوا بزیست.

پس از مرگ ماری، علی‌رغم مخالفت کاتولیکها بسلطنت نشست، و چون خاطره‌ی کشتارهای زمان ماری تودور هنوز در ذهن مردم بود، مخالفت کاتولیکها بر محبوبیت او افزود، و پس از کشمکش کوتاهی با اسقفهای انگلستان، بموجب قانونی (۱۵۵۹) "حاکم عالی" امور دینی کشور شناخته شد. در دوره‌ی او مذهب انگلیکان دگربار استقرار یافت، و بتدریج بر فشار به کاتولیکها افزوده شد. الیزابت معتقد به حکومت مقتدر بود، و در عین حال میدانست که توفیق حکومت مربوط به پشتیبانی مردم از آنست؛ باین جهت مشاورین صالح و کاردانی برگزید. اگر چه مردم خواستار ازدواج ملکه بودند، الیزابت (بقولی بسبب نقص جسمانی) شوهر نکرد (هنوز بعضی معتقدند که وی مرد بود)، ولی قول و قرار ازدواج را برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود بکار میبرد.

از جنبه‌ی سیاست خارجی، قسمت اعظم دوره‌ی سلطنت الیزابت با احتراز از جنگ علنی مشخص است، زیرا وی میدانست که برای تأمین مخارج اضافی جنگ باید پارلمنت را فرا خواند، و آن ممکن است اختیارات او را محدود سازد. باین جهت، اگر چه کشتیهای مسلح خصوصی بطور غیر رسمی با اسپانیا میجنگیدند، و اموال آنها را تاراج کرده به خزانه‌ی سلطنتی میبردند، رسماً انگلستان مدت ۳۰ سال در صلح گذرانید، و الیزابت، با اقدامات سیاسی، سرانجام اسپانیا را شکست داد، و فرانسه را درمانده کرد. در اوایل سلطنت او، انگلستان و اسپانیا موقتاً جانب یک دیگر را گرفتند، و فیلیپ II اسپانیا از الیزابت خواستگاری کرد. اما از طرف اسکاتلند مشکلاتی در کار آمد. ماری استوارت، که شوهرش در ۱۵۵۹ باسم فرانسوای II بسلطنت فرانسه رسید، خود را ملکه‌ی اسکاتلند و انگلستان میدانست. الیزابت پروتستانهای اسکاتلند را در مقابل کاتولیکها یاری کرد، و بوسیله‌ی پیمان (۱۵۶۰) ادینبورگ فرانسویها را وادار کرد که اسکاتلند را ترک گویند. سرانجام، ماری از اسکاتلند به انگلستان گریخت؛ الیزابت او را پناه داد، و مدت ۲۰ سال محبوس بداشت، و بالاخره اعدامش نمود (۱۵۸۷). پیش از این واقعه، الیزابت خواستگاری فیلیپ II اسپانیا را رد کرده بود، و انگلستان از اسپانیا بریده و، با مذاکرات وصلت الیزابت با دوکِ آنژو (بعداً هانری III فرانسه) و فرانسوا د/آلانسون، به فرانسه نزدیک شده بود. در شورش هلندیها بر ضد اسپانیا، الیزابت هلندیها را یاری کرد (پیمان ۱۵۷۷). در نتیجه‌ی اقدامات دریازنان انگلیسی، فیلیپ مصمم به جنگ با انگلستان شد؛ در ۱۵۸۸ جنگ علنی در گرفت، ولی بخت و طبیعت بیاری الیزابت آمد، و جهازات شکست‌ناپذیر اسپانیا نابود شد، و این امر غرور ملی انگلستان را تقویت کرد، و قدرت اسپانیا را در هم شکست، و کشتیهای انگلیسی باجازه‌ی الیزابت سواحل اسپانیا را مورد حمله قرار میدادند. از وقایع دیگر زمان او شورشهای ایرلند است، که سرانجام در ۱۶۰۰–۱۶۰۳ پایان یافت. بعد از واقعه‌ی جهازات شکست‌ناپذیر، محبوبیت الیزابت رو به افول گذاشت، و مالیاتهای متزایدی که برای تأمین مخارج جنگ با اسپانیا وضع شد باعث نارضائی گردید. طغیان محبوب الیزابت، ر. دورو (دومین ارل آو اسکس)، موجب تیرگی سالهای آخر عمر او گردید.

الیزابت شخصی خودپسند، هوسباز، غرض‌ورز، و مذبذب، و ظاهراً زیبا بود، و در مورد محبوبهای خود از چیزی دریغ نداشت (مثلا ← ر. دورو و ر. دادلی)، ولی در عین حال فرمانروائی با جرئت و بمسئولیت خطیر خود کاملا واقف بود. **عصر الیزابت**، یعنی دوره‌ی ۴۵ ساله‌ی سلطنت وی، از درخشانترین ادوار تاریخ انگلستان است. هنگامی که وی بسلطنت رسید کشور گرفتار کشمکشهای مذهبی و وام سنگین دولت بود، و روحیه‌ی مردم بسبب شکست در جنگ با فرانسه ضعیف بود. در سلطنت طولانی الیزابت، انگلستان به کشوری متحد و دارای تجارت و صنعت پررونق تبدیل شد، که از حیث نیروی دریائی اولین دولت اروپائی بود؛ استعمارگری انگلستان در همین دوره آغاز گردید (شرکت هند شرقی بریتانیا در در ۱۶۰۳ رسماً مشغول کار شد). از اصلاحات داخلی عصر وی اصلاحات مالی و بالا بردن اعتبار انگلستان در خارج، و قوانین تثبیت وضع کارگران، بهبود وضع فقرا، و تشویق زراعت و تجارت و صنعت است. در دوره‌ی ممتد صلح و آرامش، الیزابت درباری باشکوه و جلال برپا کرد. ادبیات بمقامی شامخ رسید، و اگر چه قسمت زیادی از آنچه به ادبیات عصر الیزابت معروف است از دوره‌ی (۱۶۰۳–۲۴) پادشاهان اولیه‌ی سلسله‌ی استوارت است، کسانی چون شکسپیر، ا. سپنس، ف. بیکن، و. رالی، م. فروبیشر، ف. دریک، و غیره پرورده‌ی این عصر هستند.

الیزابت[1] **II** (انگلستان) (elizābete)، ۱۹۲۶–، ملکه‌ی (۱۹۵۲–) بریتانیای کبیر؛ بزرگترین دختر جورج VI و الیزابت. در لندن متولد شد. در جنگ II در سازمان "خدمات امدادی زمینی" (جزء ارتش بریتانیا) خدمت کرد. در ۱۹۴۷ با فیلیپ ماونتبتن (← ادینبره، دیوک آو) وصلت نمود. سه فرزند آنها چارلز (۱۹۴۸–)، آن (۱۹۵۰–)، و آندرو (۱۹۶۰–) هستند. در ۱۳۳۹ هش با شوهرش مسافرت کوتاهی به ایران کرد (۱۱–۱۵ اسفند ماه).

الیزابت[1] (بلژیک) (elizābet)، ۱۸۷۶–، ملکه‌ی بلژیک، همسر آلبر I؛ از شاهزاده‌خانمهای باواریا. چون در دوران جنگ I در بیمارستانها کار میکرد، و نیز بسبب علاقه به اصلاح اوضاع اجتماعی و حمایت از فضل و هنر، مورد احترام است.

الیزابت[1] (بوهم)، ۱۵۹۶–۱۶۶۲، ملکه‌ی بوهم و کنتس کاخنشین؛ همسر فردریک پادشاه زمستانی؛ دختر جیمز I انگلستان. بسبب زیبائیش "ملکه‌ی دلها" لقب یافت. پس از شکست (۱۶۲۰) شوهرش با تنگدستی در هلند زندگی میکرد؛ در ۱۶۶۱ به انگلستان برگشت. از ۱۳ فرزند او یکی ← پرنس روپرت بود، و دیگری سوفیا (برگزیننده‌ی هانوور).

الیزابت[1] (رومانی)، نام مستعارش **کارمن سیلوا** (kārmen silvā)، ۱۸۴۳–۱۹۱۶، ملکه‌ی رومانی، همسر کارول I. از شاهزاده‌خانمهای آلمانی بود. با نام مستعار، کتابهای بسیاری بزبانهای آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، و رومانی نوشته است؛ از جمله فکرهای یک ملکه (۱۸۸۲)، و سراینده‌ی دیمبوویتسا (۱۸۹۱؛ قصه‌های عامیانه‌ی رومانی).

الیزابت، عصر: ← الیزابت I، انگلستان.

الیزابت، قدیسه[2] (qeddise elizābet)، ۱۲۰۷–۳۱، دختر اندراش II مجارستان و زوجه‌ی لوئی II تورینگیا. بسبب مهربانی به مستمندان و فداکاری در راه آنان مورد ستایش مردم تورینگیا بود. در کلیسای زیبای ماربوگ مدفون است.

الیزابت آو والوا: ← الیزابت دو فرانس.

الیزابت[1] **پتروونا** (elizābet petrovnā)، ۱۷۰۹–۶۲، ملکه‌ی (۱۷۴۱–۶۲) روسیه؛ دختر پطر کبیر و کاترین I. بعد از خلع ایوان VI از سلطنت بتخت نشست. نفوذ آلمان را در روسیه از بین برد. در جنگ هفتساله با موفقیت علیه پروس جنگید. دانشگاه مسکو را بنیاد گذارد. برادرزاده‌اش پطر III بجای او نشست.

الیزابت تودور: ← الیزابت I، انگلستان.

الیسزابت دو فرانس[3] (elizābet dë frāNs) یا **الیزابت آو والوا**[4] (āv vāluā)، اسپانیولی **ایسابل** (isābel)، ۱۵۴۵–۶۸، ملکه‌ی اسپانیا، زوجه‌ی

(۱)Elizabeth (۲)(Saint) Elizabeth (۳)Elisabeth de France (فنس) (۴)Elizabeth of Valois

سوم فیلیپ II؛ دختر هانری II فرانسه. در ابتدا وعده داده بودند که او را به **کارلوس** پسر فیلیپ بدهند، ولی داستان غمانگیز عشق او با کارلوس بنیادی ندارد.

الیزابت فارنسه[1] (elizābet fārnese)، ۱۶۹۲–۱۷۶۶، ملکه‌ی اسپانیا، زوجه‌ی دوم فیلیپ ۷؛ برادرزاده‌ی دوک پارما. شوهر سست‌عنصرش بفرمان او بود؛ فرمانروائی تایل و پارما را برای پسرانش شارل و فیلیپ بدست آورد.

الیزابتویل[2] (elizābetvil)، شهر (جه ۶۷°۹۸۰)، چ‌ش کنگوی (سابق) بلژیک، در کاتانگا، نزدیک مرز رودزیای شمالی. در ۱۹۱۰ ساخته و بنام ملکه‌ی بلژیک نامگذاری شد. شهر عمده‌ی کاتانگا است. دارای صنعت تصفیه‌ی مس، قلع، طلا، و اورانیوم میباشد. بر خط آهن تراقاره‌ای که لواندا (ساحل غربی افریقا) را به بیرا (ساحل چ‌ش افریقا) وصل میکند قرار دارد.

الیزه (elize)، اسم؛ ← الیزابت، اسم.

الیزه، در دین یونان؛ ← الوسیون.

الیزه[3]، **کاخ**، کاخی در پاریس (فرانسه) که در ۱۷۱۸ بنا شد، و از دوره‌ی سلطنت لوئی XV متعلق به دولت است. ناپلئون I در اینجا استعفای خود را امضا کرد (۱۸۱۵). در حکومت جمهوری ۱۸۴۸ مقر رسمی رئیس جمهور بود، و اینک اختصاص به رئیس جمهور دارد.

الیس (ollays)، عنوان جنگی که در صفر ۱۲ هجری بین خالد ابن ولید، سردار عرب، با بهمن جادویه و یا جابان، سردار ایرانی، در محل قریه‌ی الیس واقع بین حیره و ابله روی داد، و ایرانیها شکست خورده هزیمت یافتند، و عده‌ی زیادی از آنها اسیر و مقتول شدند.

الیس[4] (elis)، ناحیه‌ی یونان قدیم، در ساحل غربی پلوپونز، که بجهت اسبهایش و بازیهائی که در اولمپیا انجام میگرفت معروف بود.

الیس[5]، **الگزاندر جورج** (alegzāndər jorj elis)، ۱۸۵۸–۱۹۴۲، مستشرق انگلیسی. در ۱۸۸۳–۱۹۰۹ کارمند موزه‌ی بریتانیائی بود، و سپس چند سالی در کتابخانه‌ی اداره‌ی امور هند کتابدار کتب شرقی بود، و در ۱۹۳۰ به موزه بازگشت. از آثارش فهرست کتابهای عربی موزه‌ی بریتانیائی (۱۸۹۴–۱۹۳۵) و فهرست توصیفی نسخه‌های خطی عربی که از ۱۸۹۴ ببعد تهیه شده (با ادوارد ادواردز، ۱۹۱۲) است.

الیس[6]، **جزایر** (elis)، دسته‌ای از آتولها (۲۵ کمه؛ جه ۴°۴۸۷)، فکه جنوبی؛ جزء مستعمره‌ی بریتانیائی جزایر گیلبرت و الیس. اهم صادراتش کوپرا است. از جزایر عمده‌ی آن فونافوتی (funāfuti) است.

الیس، جزیره‌ی، کشمة؛ ← الیس آیلند.

الیس[7]، **ویلیام** (wilyām elis)، ۱۷۹۴–۱۸۷۲، مبلغ انگلیسی، از ناسازگاران. الفبائی برای زبان هاوائی بعمل آورد، و در تاهیتی چاپخانه‌ای دایر نمود. کتابی در تاریخ ماداگاسکار نوشت.

الیس[7]، **هولاک** (havlāk elis)، ۱۸۵۹–۱۹۳۹، روانشناس و طبیب انگلیسی. کتاب معروفش، مطالعاتی در باره‌ی روانشناسی روابط جنسی (۱۸۹۷–۱۹۲۸)، در عقاید و افکار عامه نسبت بمسائل جنسی تأثیری بسزا داشته است.

الیس آیلند[8] (elis āyland) [= جزیره‌ی الیس]، جزیره، کشمة، در خلیج نیو یورک و چ‌غ جزیره‌ی مانهاتن. در ۱۸۰۸ ایالت نیو یورک آنرا بدولت امریکا فروخت. در ۱۸۹۲–۱۹۴۳ پایگاه مهاجرین بود، و اکنون نیز آندسته از مهاجرین و مسافرین به کشمة که "اشکالاتی" در ورود آنان موجود باشد در آنجا موقتاً بازداشت میشوند.

آلیس در سرزمین عجایب[9]، کتابی برای کودکان، از ل. کرل. آلیس دختر خردسالی است که در عالم پندار خود به دنبال خرگوشی به لانه‌ی آن میرود، و در آنجا با حوادث شگفت‌انگیز و موجودات عجیب و گوناگون روبرو میشود. این کتاب، که مشهورترین اثر نویسنده‌ی آنست، نخست در ۱۸۶۵ بچاپ رسید، و بعداً به غالب زبانها ترجمه شد (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۸ هش).

الیس سپرینگز[10] (alis springz)، شهر (جه ۲°۷۸۵)، سرزمین شمالی، استرالیا. سابقاً استوارت نام داشت، و در ۱۹۲۶–۳۱ کرسی استرالیای مرکزی بود. معادن اوپال دارد.

الیسع (elyasaᶜ)، پیغمبر بنی اسرائیل؛ ← الیشع.

الیسون (alisun)، بوته‌ی دائمی از تیره چلیپائیان و از نوع آلوسوم (*Alyssum*)، با گلهای زرد، که برای زینت حواشی باغها کاشته میشود.

الیشتر، ده؛ ← الشتر.

الیشع[11] (ališaᶜ) [عبری، = خدا نجات است]، در قرآن **الیسع** (elyasaᶜ)، نق ح ۸۷۵ ق‌م، پیغمبر بنی اسرائیل. کار ایلیا را در زمان جانشینان اخآب ادامه داد. معجزاتی که در عهد قدیم برای وی آمده عبارتست از زنده کردن بچه‌ی مرده و شفا دادن جذام نعمان و کومک کردن به بیوه‌زن وام‌دار (اول پادشاهان ۱۶.۱۹–۲۱؛ دوم پادشاهان ۹.۲؛ ۱۳:۱۴.۱۳–۲۱؛ لوقا ۴.۲۷). در قرآن دو جا فقط نام وی با نام پیغمبران آمده (انعام ۸۶؛ ص ۴۸).

الیصابات (alisābāt, eli–)، اسم؛ ← الیزابت، اسم.

الیصابات[12]، [عبری، = خدا سوگندش داد]، نام زن زکریا و مادر حضرت یحیی که، با وجود نازادی و پیری وی و شوهرش، خداوند یحیی را از ایشان بدنیا آورد (قرآن، سوره‌ی مریم ۱–۱۵؛ انجیل لوقا ۱). نیز ← الیزابت، اسم.

الیعازر[13] (eliᶜāzar) [عبری، = خدا یار است] یا **لعازر** (leᶜāzar)، نام مردی که با خواهرش مرثا در قریه‌ی بیت عنیا نزدیک اورشلیم میزیست، و گویند عیسی در برابر خانواده‌ی او و گروهی از یهودیان وی را پس از مرگ زنده کرد (انجیل یوحنا ۱۱.۱–۴۴؛ ۱۲.۱–۵). امروز بیت عنیا را لعازریه نیز مینامند.

آلیکانته[14] (ālikānte)، عربی **لقنت** (laqant)، شهر (جه ۱۵۴°۲۲۲)، کرسی ایالت آلیکانته، چ‌ش اسپانیا، در والانس؛ کنار مدیترانه.

الیکون، دسته‌کوه، یونان؛ ← هلیکون.

آلیگاتور[15] (ālligātor؛ از فنس)، خزنده‌ی بزرگ از راسته‌ی کروکودیلها، شبیه نهنگ. طول آلیگاتور امریکائی از ۴ تا ۵ متر است، و از نواحی کارولینای شمالی تا فلوریدا و اطراف خلیج

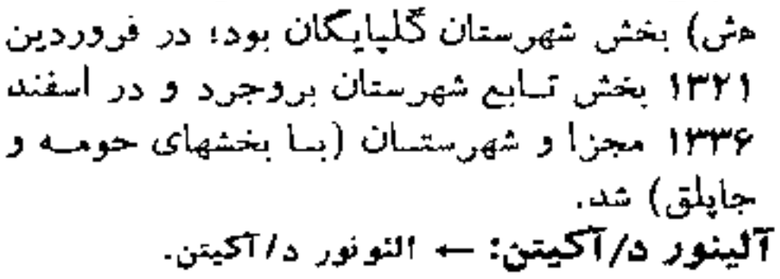

مکزیک دیده میشود. رنگ آلیگاتورهای مسن سیاه و رنگ جوانها خرمائی تیره با خطوط زرد است. خوراک آنها موجودات زنده‌ی آبی است.

آلیگاتور، گلابی: ← آووکادو.

الیگودرز (aligudarz)، شهرستان، غ قسمت مرکزی ایران، غ شهرستان گلپایگان و چ شهرستان اراک؛ مرکزش شهر الیگودرز (جه ۹°۵۹۲ سنه ۱۳۳۵ هش). مرکب از سه بخش حومه، جاپلق، و زز و ماهرو است. رشته‌ی اشتران کوه و رود الیگودرز در ناحیه‌ی الیگودرز واقعست. راه آهن سرتاسری ایران از غ بخش جاپلق میگذرد. الیگودرز بر طبق قتکا (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان گلپایگان بود؛ در فروردین ۱۳۲۱ بخش تابع شهرستان بروجرد و در اسفند ۱۳۳۶ مجزا و شهرستان (با بخشهای حومه و جاپلق) شد.

آلینور د/آکیتن: ← النونور د/آکیتن.

الیواقیت و الجواهر (al.yavāqito va 'l.javā-her) [الیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الاکابر]، کتابی عرفانی، بعربی، از عبدالوهاب ابن احمد شعرانی (فت ۹۷۳ هق). مؤلف کوشیده است که در این کتاب عقاید صوفیه را با عقاید اهل فکر و برهان توفیق و تطبیق دهد، و در ۹۵۵ هق در مصر از تألیف آن فراغت یافته. در مصر مکرر بطبع رسیده است.

الیوت (eliot). برای اعلام انگلیسی که باین صورت میشناسید به الیت (eliət) رجوع کنید.

آلیه[16] (ālie)، ولایت (۷°۳۸۰ کمه؛ جه ۴°۳۷۲–۶۸۹)، فرانسه‌ی مرکزی، در ناحیه‌ی بوربونه؛ کرسی آن مولن. رود آلیه (ریزابه‌ی لوار) از آن میگذرد.

الیهو[17] (alihu) [عبری، = خدای من اوست]، یکی از سه تسلیت‌دهنده‌ی ایوب (ایوب ۲.۳۲–۲۴.۳۷).

آماتی[18] (āmāti)، خانواده‌ای از ویولون‌سازان کرمونا (ایتالیا) که با **آندرئا آماتی** (āndreā) (نة ۱۵۳۵–۸۰) شروع میشود. **نیکولو آماتی** (nikkolo) (۱۵۹۶–۱۶۸۴) ویولون آماتی را به اوج شهرتش رسانید. **استرادیواریوس** شاگرد او بود.

آمادئوس[19] (āmādeus)، اسم لاتینی برای مرد. صورت ایتالیائی آن آمدئو[20] (āmedeo) و صورت فرانسوی آن آمده[21] (āmede) است.

آمادئوس[19]، ۱۸۴۵–۹۵، پادشاه (۱۸۷۰–۷۳) اسپانیا، دوک آئوستا؛ پسر ویکتور امانوئل II (شاه ایتالیا). پس از اخراج ایزابل II بپادشاهی برگزیده شد. بسبب مشکلاتی که با دولت خود و با کارلوسیان انقلابی داشت، از سلطنت استعفا داد.

---

(۱)Elizabeth Farnese (۲)Elisabethville (۳)Élysée (۴)Elis (۵)Ellis (۶)Ellice (۷)Ellis (۸)Ellis Island (۹)Alice's Adventures in Wonderland (۱۰)Alice Springs (۱۱)Elisha; Eliseus (۱۲)(Saint) Elizabeth (۱۳)Lazarus (۱۴)Alicante (۱۵)alligator (۱۶)Allier (۱۷)Elihu (۱۸)Amati (۱۹)Amadeus (۲۰)Amedeo (۲۱)Amédée

آمادئوس[1] VIII (āmādeuse)، ۱۳۸۳–۱۴۵۱، کنت (۱۳۹۱–۱۴۱۶) و دوک (از ۱۴۱۶) ساووا، که در ۱۴۳۹–۴۹ با عنوان فلیکس V ناپاپ بود. در ۱۴۳۴ پسر خود را به نیابت حکومت ساووا تعیین نمود، و خود در دیری که کنار دریاچه‌ی ژنو تأسیس کرده بود انزوا گزید. در ۱۴۳۹ شورای بال ائوگنیوس IV را مخلوع اعلام نمود، و آمادئوس را که بسبب امانتش مورد احترام فراوان بود به پاپی برگزید، و وی بامید اینکه بتواند به دستگاه مسیحیت آرامشی ببخشد باکراه قبول کرد. وقتی که نیکولاوس V پاپ شد، فلیکس که دیگر طرفداری نداشت از ادعای پاپی منصرف شد.

آمادن گوشت[2] (āmādane) از بزرگترین صنایع امروزی و مشتمل بر سازمانهای بزرگی برای خرید، بازرسی، کشتار، آماده کردن گوشت برای خوردن، استفاده از فضولات، و پخش گوشت بوسیله‌ی انبارهای یخچالی راه آهن و کامیون و کشتی میباشد. تکامل کنونی آن ناشی از اختراع وسایل مصنوعی سردسازی است که اول‌بار در ۱۸۷۰ در حمل گوشت بپا راه آهن بکار رفت. سازمان آمادن گوشت شیکاگو شهرت جهانی دارد. آمادن لفظ فارسی و بمعنی مهیا کردن است.

آمادی دو گل[3] (āmādi dë gol)، داستانی پهلوانی از قرن ۱۳م یا ۱۴م، که نخستین‌بار در اسپانیا یا پرتغال نوشته شده و محتملا بر مآخذ فرانسوی مبتنی است. این داستان بارها از نو نوشته شده و بزبانهای دیگر نیز ترجمه شده است. قهرمان آن نمونه‌ی کامل یک سلحشور و شهسوار میباشد.

آمار[4]، سابقاً **احصالیه** (ehsā'iyye)، فن **ستاتیستیک** (stātistik). مجموعه‌ی داده‌های عددی مربوط به یک موضوع (معمولا مهم)، مانند جمعیت، متوفیات، میزان تجارت داخلی یا خارجی، دما یا بارش ماهیانه، و غیره. **علم آمار** یا **آمارشناسی** علم و فن فراهم کردن داده‌های کمّی و تحلیل آنهاست بمنظور بدست آوردن نتایجی، که اگر چه احتمالی هستند، درخور اعتماد میباشند. مثالِ استنتاجِ آماریِ نتیجه‌ای است که از آزمودن نمونه‌ای از یک مجموعه (یا باصطلاح علم آمار، "جمعیت") در باره‌ی آن مجموعه گرفته میشود. جنبه‌ی عدم قطعیت نتایج آماری ناشی از نقص داده‌هائی است که آماردان (عالم آمار) با آنها سر و کار دارد. علم آمار در نجوم، فیزیک، زمین‌شناسی، هواشناسی، زیستشناسی، علوم اجتماعی، تحقیقات طبی و بهداشتی، امور دولتی و صنعتی و تجارتی و بیمه، و غیره موارد استعمال زیاد یافته، و مراجعات عدیده‌ای که در این قرن به آمارگران و آماردانها میشود باعث اختراع ماشینهای الکترونی برای آمودن داده‌ها و محاسبات علمی بوده است. مبحث آمار را به آمارشناسی توصیفی و آمارشناسی تحلیلی و نیز به روشهای آماری و نظریه‌ی آماری تقسیم میکنند.

موضوع آمارشناسی توصیفی تنظیم و طبقه‌بندی داده‌ها، نمایش ترسیمی، و محاسبه‌ی مقادیری است (از قبیل نما، واسطه یا متوسط، و میانه) حاکی از مشخصات دسته‌جمعی داده‌های مورد بحث (هر یک ازین مقادیر در حکم مرکزی است که داده‌ها کماـبیش در حول آن گرد آمده‌اند، و باین جهت، هر یک از آنها را اصطلاحاً "اندازه‌ی گرایش بمرکز" داده‌ها میخوانند). تنظیم داده‌های کمّی در آمار اهمیتی بسزا دارد، زیرا از داده‌های پراکنده و نامنظم نمیتوان نتیجه‌ای گرفت. همچنین لازمست که از داده‌های فراوانی که فراهم میشود عده‌ی قلیلی از اعداد استخراج شود که اطلاعات اساسی مندرج در داده‌ها را لااقل از جهاتی بتوان از آنها استنباط کرد. برای تأمین منظور اخیر به اندازه‌های گرایش بمرکز متوسل میشوند. مثلا اگر اقطار 100 درخت همجنس و هم‌سال را که در پهنه‌ای کاشته شده در ارتفاع معینی با یک سانتیمتر تقریب اندازه‌گیری کنیم، یکصد عدد بدست میآید، و اگر این اعداد را کیف اتفق و بدون نقشه‌ی معینی بر کاغذ ثبت کنیم، دشوار است که بتوان از آنها نتیجه‌ی مفیدی گرفت. اما اگر ارقام حاصل را بر حسب بسامد اقطار (یعنی عده‌ی دفعاتی که هر قطر مکرر شده) در جدولی تنظیم کنیم، مثلا چنین جدولی بدست میآید:

جدول بسامدهای اقطار

اندازه‌ی قطر بر حسب سم	بسامد
۷	۲
۸	۵
۹	۸
۱۰	۱۰
۱۱	۱۳
۱۲	۲۶
۱۳	۱۲
۱۴	۹
۱۵	۸
۱۶	۴
۱۷	۳
جمع	100

ازین جدول به یک نظر میتوان دریافت که قطر ۱۲ سم پُربسامدترین قطرها است، یعنی بیش از دیگران تکرار شده است (این عدد نمای توزیع اندازه‌ی قطرها است). در آمارشناسی از طرق ترسیمی استفاده‌ی فراوان میشود. در مثال مذکور میتوان قطرها را بر خطی افقی نشانه گذاشت، و بطریقی که در شکل دیده میشود، بازاء هر قطر

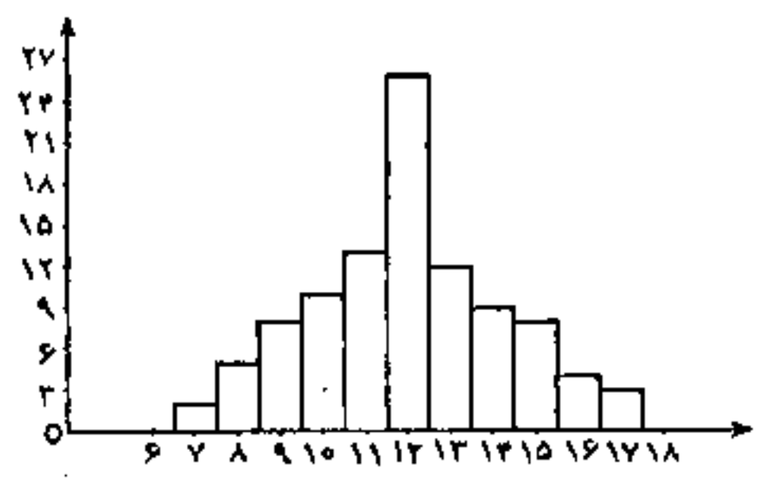

مستطیلی ساخت که ارتفاعش مساوی بسامد نظیر آن قطر باشد. بوسیله‌ی شکل حاصل، توزیع اندازه‌های قطرها بالعیان دیده میشود. ضمناً، اگر پهنه‌ی مورد بحث مشتمل بر عده‌ی بسیار زیادی درخت باشد، و چنین بیندیشیم که اندازه‌گیری مذکور با دقت بیشتر (مثلا تا یکدهم میلیمتر) برای همه‌ی درختان بعمل آمده باشد، خط منکسر مربوط بآن که بطریق فوق الذکر رسم شود به خطی منحنی نزدیک خواهد بود (منحنی بسامد) که جمعیتِ فرضیِ بیشمارِ اندازه‌های اقطار را

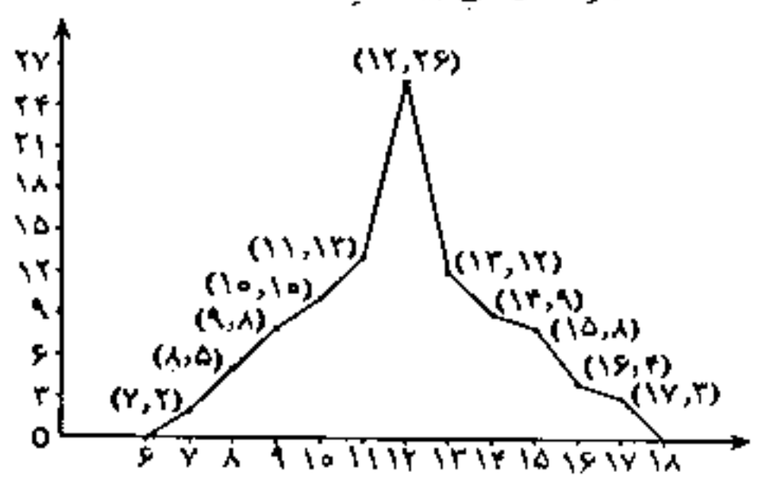

نمایش میدهد. علاوه بر محاسبه‌ی اندازه‌های گرایش بمرکز، معمولا اعدادی حاکی از میزان پراکندگی داده‌ها نیز حساب میکنند (← انحراف).

آمارشناسی تحلیلی با طرح نقشه برای فراهم کردن داده‌ها، تحلیل آنها، و نتیجه گرفتن از آنها سر و کار دارد (اگر چه آماردان بعنوان آماردان متصدی اجرای آزمایشها و مشاهدات نیست، ولی برای اینکه استنتاج از آزمایشها و مشاهدات بدرستی امکان پذیرد باید این آزمایشها و مشاهدات بر طبق طرحهائی ناظر به مقصود انجام گیرد، و همچنین است در مورد نمونه‌گیری). مبحث روشهای آماری از جهتی جزء مبحث وسیع روشهای علمی است، و مشتمل است بر طرقی که باید در جمع‌آوری، تنظیم، تحلیل، و تعبیر داده‌های کمّی بکار برد. بالاخره، مبحث نظریه‌ی آماری اساس کشف و بسط و تکمیل روشهای آماری است، و برای نیل بمقصود از ریاضیات عالی (مخصوصاً حساب احتمالات. ← احتمال) استفاده میکند.

از جنبه‌ی تاریخی، علم آمار کنونی حاصل وحدت یافتن چند موضوع است که بظاهر ارتباطی با یکدیگر نداشته‌اند. آمارهای رسمی در موارد غیر تجربی، که در آنها از اصول آمارشناسی توصیفی استفاده شده، از آغاز تاریخ مضبوط سابقه دارد؛ از مصریهای قدیم (ح ۳۰۵۰ ق‌م) و بابلیها و رومیها مدارکی مشتمل بر اطلاعات تفصیلی در باب سکنه‌ی کشورهای تحت فرمان آنها در دست است. بتدریج در ممالک مختلف بر حسب احتیاجات (مثلا گرفتن خراج یا مالیات یا حقوق گمرکی) انواع مختلف آمار فراهم شد. ثبت متوفیات در ۱۵۳۲ در انگلستان آغاز گردید (در ایران اولین قانون سجل احوال در خرداد ۱۳۰۴ هش در پنجمین دوره‌ی مجلس شورای ملی بتصویب رسید). لفظ ستاتیستیک را اول‌بار گوتفرید آخنوال (gotfrid āxenvāl) (۱۷۱۹–۷۲)، محقق و فیلسوف آلمانی و استاد دانشگاه گوتینگن، در مقدمه‌ی کتابی در باب آمار بکار برد، و بعضی از محققین او را واضع علم آمار میشمارند. در اواسط قرن ۱۷م سرشماری ادواری شبیه به آنچه امروز معمول است آغاز شد، ولی در قرن ۱۹م بود که توجه خاص باین امر مبذول گردید. از نهضتهای قرن ۱۷م که در بسط روشهای آماری کنونی جداً تأثیر داشت استعمال روشهای آمارشناسی تحلیلی در مسائل تجربی و غیر تجربی بود، و در همین قرن احتیاج به اصلاح و تنقیح طرق تحلیل و تعبیر داده‌ها محسوس شد، و نظریه‌ی آماری مورد توجه واقع گردید؛ از اولین کسانی که در این باب کار کردند ل. ا. ژ. کتله بود. با بسط حساب احتمالات نظریه‌ی آماری نیز توسعه

(۱)Amadeus (۲)meat packing (۳)Amadis of Gaul; Amadis de Gaule (فنـ) (۴)statistics

یافت. مقارن ایامی که علمای بتز اروپا مشغول تنقیح و اثبات اصول نظری آمارشناسی بودند، در انگلستان توجه بیشتری به استفاده‌ی عملی از آمار مبذول شد، و سر ف. گالتن و ک. پیرسن دست به تکمیل زیستسنجی زدند، ولی اول کسی که راههای دقیق برای طرحریزی آماری آزمایشها و برای استنتاجات آماری بعمل آورد سر ر. ا. فیشر بود، و کارهای او اهمیت فراوان دارد. بسط روشهای نمونه‌گیری عمدهٔ در انگلستان و هند و کشمة صورت گرفت. علم آمار و وسایل آن مخصوصاً از دهه‌ی سوم قرن بیستم بسرعت پیشرفت کرد، و موارد استعمال عملی آمارشناسی در مسائل جنگی و صنعتی و تغییراتی که در فیزیک در مفاهیم قوانین ماده و انرژی روی داد (اکنون بعضی قوانین فیزیکی بر حسب اصول آماری بیان میشود) در این امر بسیار مؤثر بود.

آماراپورا[1] (āmārāpurā)، شهر (جه ۸°۲۵۴)، بخش مندله، برمه، بر ساحل شرقی رود ایراوادی. از حومه‌های جنوبی شهر مندله است. در ۱۷۸۳–۱۸۲۳ و ۱۸۳۷–60 پایتخت برمه بود. در حریق ۱۸۱۰ بکلی سوخت. در زلزله‌ی ۱۸۳۹ آسیب فراوان دید.

آماردها (āmārdhā) یا **ماردها**، قبیله‌ی مقتدر و جنگجوی قدیم، که در ساحل جنوبی دریای خزر سکنی داشتند. گویند شهرهای آمل مازندران و ترکمنستان از آنها نام گرفته‌اند.

آمارشناسی: ← آمار.

آماری[2]، **میکله** (mikele āmāri) ۱۸۰۶–۸۹، مستشرق و مورخ و میهنپرست ایتالیائی و از رجال ایتالیا، متـ پالرم. با حکومت خاندان بوربون در ناپل مخالف بود، و به دسته‌ی کاربوناری پیوست، و بعلت کتابی که نوشت (۱۸۴۲) ناچار شد از ایتالیا برود. در انقلاب ۱۸۴۸ به سیسیل بازگشت، ولی بعد از بازگشت خاندان بوربون دگربار به غربت رفت. در ۱۸۵۹ به ایتالیا برگشت و بتدریس زبان عربی در پیز و سپس در فلورانس پرداخت. از طرفداران جدی کاوور بود، و چندی وزارت فرهنگ داشت. کتاب تاریخ مسلمانان در سیسیل (۱۸۴۴–۱۸۷۲) او هنوز معتبرترین مأخذ در باب تاریخ فرمانروائی مسلمانان در سیسیل است. آثار دیگری نیز ازو باقیست.

آمارلیس (āmārilis؛ فنـ)، گل پیازدار افریقای جنوبی از نوع آمارولیس (*Amaryllis*) از تیره‌ی نرگسیان که بسبب زیبائی گلهای رنگین یا ابلق برای زینت کاشته میشود. در ایران بیشتر به آملیس (āmelis) مشهور است. بعضی گلهای شیپوری‌شکل دیگر از نوع هیپئاستروم (*Hippe-astrum*) را که خوشه‌های گل بزرگ دارد بهمین اسم نامیده‌اند.

آمازون[3] (āmāzon) [احتمالا از لفظ بومی آموتونا، = نابودکننده‌ی قایقها]، رود امریکای جنوبی و عظیمترین رودهای جهان (رود نیل از حیث طول از آن بزرگتر است). در کوههای آند در کشور پرو از دو شاخه‌ـمارانیون و اوکایالی‌ـتشکیل میشود، و از برزیل گذشته بر خط استوا به قطلا میریزد. از حیث حجم آبی که حمل میکند اولین رود جهان است. طولش با مارانیون ۴°۸۲۸ کم و با اوکایالی ۶°۴۳۷ کم میباشد. تمام شبکه‌ی آن ۴۸°۲۸۰ کم آبراهه‌ی قابل کشتیرانی تشکیل میدهد، و پهنه‌ای بوسعت 5°830°000 کمم (قریب نصف اراضی امریکای جنوبی) را زهکشی میکند. کشندان آن ۸۰ کم عرض دارد، و حجم آبی که بدریا میریزد چنان عظیم است که آب روی دریا تا ۶۴ کیلومتری شیرین است. بعلت طغیانها و تندابها و امواج کشندی، کشتیرانی بر آن دشوار است. بعضی ریزابه‌های آن از شمال ریو نگرو، ناپو، پوتومایو و از جنوب ژوروا، پوروس، مادرا، شینگو، تاپازوس، و توکانتینس میباشد. حوضه‌ی آن خیلی کم‌جمعیت است، و سکنه اغلب از هندیشمردگان میباشند. منابع حوضه‌ی آمازون کائوچوی وحشی (در اوایل قرن بیستم اهمیت داشت)، کاکائو، و ژوت است. دولت برزیل از ۱۹۴۰ ببعد اقداماتی برای عمران این پهنه کرده است.

آمازون را و. ی. پینثون اسپانیائی در ۱۵۰۰ کشف کرد، و در ۱۵۴۱ ف. دِ اورلیانا از ناپو بپایین و در ۱۶۳۷–۳۹ پ. تیشیرا از پایین ببالا پیمودند، و گویند بجهت افسانه‌هائی که اورلیانا از زنان جنگجوی این ناحیه روایت کرد نام آمازون بر رود نهادند (← آمازونها). از آن پس تا اواسط قرن نوزدهم پویشی در حوضه‌ی آمازون بعمل نیامد، تا در ۱۸۵۰ که امپراطور برزیل رود را بروی تجارت جهانی بگشود.

آمازونها[3] (āmāzonhā)، در افسانه‌های یونانی، قبیله‌ای از زنان که هیچ مردی را به سرزمین خود (در آسیای صغیر) راه نمیدادند، و وقت خود را به شکار و جنگ میگذرانیدند. یکی از اعمال شاقه‌ی هرکول دزدیدن کمربند هیپولوته، ملکه‌ی آمازون‌ـها. بود. در جنگ تروا، آمازونها علیه یونانیان جنگیدند، و سرکرده‌ی آنان، پنتسیلیا، بدست اخیلس کشته شد.

آماسیس: ← احمس I ؛ احمس II.

آماگاساکی[4] (āmāgāsāki)، شهر صنعتی (جه ۳۳۵°۵۱۳)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، بندر کنار خلیج اوزاکا.

آماگر[5] (āmāger)، جزیره (۶۵ کمم؛ جه ـ۱۷۴° ۸۲۲)، دانمارک، در اورسوند. قسمتی از کپنهاگ در انتهای شمالی آنست.

آمالاسونتا[6] (āmālāsuntā)، فت ۵۳۵، ملکه‌ی اوستروگوتها در ایتالیا؛ دختر تئودوریک کبیر. در ۵۲۶–۳۴ نایب‌السلطنه‌ی پسرش بود؛ پس از مرگ (۵۳۴) فرزند، آمالاسونتا فرمانروائی کرد، تا آنکه بفرمان شوهرش کشته شد.

ام البنین (ommo 'l.banin)، شهرت **فاطمه‌ی کلابیه** (kolābiyye)، زوجه‌ی علی ع و مادر حضرت عباس. اول زنی بود که بعد از وفات فاطمه‌ی زهراء ع بازدواج امیرالمؤمنین درآمد. ازین ازدواج چهار فرزند بدنیا آمدند که جملگی در روز عاشورا بشهادت رسیدند.

آمالتیا[7] (āmālteyā)، دایه‌ی زئوس. اغلب به صورت بزی با شاخهای زیبا نموده میشود. یکی از شاخهایش کورنوکوپیا شد.

ام الحکم: ← زینب بنت جحش.

ام الدرداء: ← ابودرداء.

آمالریک[8] I (āmālrike) یا **آموری**[9] I (āmo-rie)، حـ ۱۱۳۵–۷۴، شاه (۱۱۶۳–۷۴) مملکت لاتینی اورشلیم؛ پسر فولک و جانشین برادر خود بودوئن III. آمالریک در صدد بسط حکومت خود بر مصر بود، و دوران سلطنتش صرف این کار شد. او و نورالدین محمود زنگی کوشیدند که وزرای مصر را تحت نفوذ خود درآورند (مثلا ← شاور)، و چند سالی آمالریک با شیرکوه که مأمور نور الدین بود کشمکش داشت، و سه بار وارد خاک مصر شد (۱۱۶۴، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸)، ولی سرانجام صلاح‌الدین ایوبی بر مصر مستولی گردید.

آمالریک[8] II یا **آموری**[9] II، فت ۱۲۰۵، شاه قبرس و شاه اسمی مملکت اورشلیم. در ۱۱۹۴، بجانشینی برادرش گی دو لوزینیان، شاه قبرس شد. از طریق ازدواج با ایزابل دختر آمالریک I، پادشاهی اورشلیم یافت (۱۱۹۷). در ۱۱۹۸ پیمان پنجساله‌ی ترک مخاصمه با مسلمانان منعقد کرد، که در ۱۲۰۴ برای شش سال دیگر تمدید شد.

ام الصخر (ommo' s.saxar)، دهستان (جه ح 11°000؟)، ل و لش بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۱(؟) آبادی. رود جراحی آنرا مشروب میکند. مرکزش، **ام الصخر** (جه ۲۸ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری لش شادگان واقعست.

آمالفی[10] (āmālfi)، شهر (جه ۶°۲۳۷)، کامپانیا، ج ایتالیا، بر خلیج سالرنو. در قرن نهم نخستین جمهوری بحری ایتالیائی، و از ۹۵۳ تا ۱۱۳۱ (سقوط نورمانها) دوکنشین بود. ساختمان کلیسای جامع آن (بسبک عربی‌ـسیسیلی) در قرن دهم آغاز شد.

ام الکتاب (ommo 'l.ketāb) [= مادر یا اصل کتاب]، در دین اسلام، کتابی که نزد خدا محفوظ و منشأ وحی‌های (← وحی) قرآنی است. در احادیث اصل الکتاب نیز خوانده شده. از کتاب دیگری، که پس از ام الکتاب و مشهور به لوح محو و اثبات است، آنچه را خدا بخواهد محو میکند و آنچه را بخواهد اثبات مینماید (رعد ۳۹). در دوره‌ی اول نزول قرآن، لفظ ام الکتاب به مجموعه‌ی آیات محکمات اطلاق شده است (آل عمران ۵). ← قرآن؛ آیه. سوره‌ی حمد را نیز ام الکتاب خوانده‌اند.

ام الکتاب، از کتابهای مذهبی اسماعیلیه، بفارسی، مشتمل بر ۳۸ سؤال و جوابهای آنها که منسوب به امام محمد باقر میباشد. سؤالهای مزبور را جابر ابن عبدالله انصاری، جابر جُعفی، جعفر جعفی، ابوخالد کابلی، ابوالخطاب، و محمد ابن المفضل جعفی از امام کرده‌اند، و امام جواب آنها را داده، و بعدها بفارسی درآمده. با مقدمه‌ی انگلیسی بطبع رسیده است، و نیز با حواشی و تعلیقاتی بزبان فرانسوی در ۱۹۳۳ در پاریس چاپ شده.

ام المؤمنین (ommo 'l.mo'menin)، لقب هر یک از زنان حضرت محمد ص، غیر از کنیزان آن حضرت که سمت زوجیت او را داشته‌اند.

امالی (amāli) [جمع املاء] یا **الامالی** (al.'amā-

(۱)Amarapura (۲)Amari (۳)Amazon (۴)Amagasaki (۵)Amager (۶)Amalasuntha (۷)Amalthaea (۸)Amal-ric (۹)Amaury (10)Amalfi

li) یا **کتاب الامالی** (– ketābo)، عنوان عده‌ای از کتابها که مطالب آنها بشکل گفتارهای مختلف و مجالس مرتب شده باشد، مانند امالی قالی، امالی سید مرتضی، و امالی صدوق.

امالی (amāli)، کتابی مذهبی، بعربی، از ابوجعفر محمد ابن علی، معروف به شیخ صدوق. مشتمل بر ۹۷ مجلس و هر مجلس احادیث و مسائل و مباحث مختلفی را در بر دارد. از کتب مهم و معتبر شیعه محسوب میشود. ظاهراً اول‌بار در ۱۳۰۰ هق در تهران بطبع رسیده است.

امالی، کتابی مذهبی، بعربی، از شیخ طوسی (بروایت فرزندش، شیخ ابوعلی حسن طوسی، که از بزرگان فقها و در ۵۱۵ هق زنده بوده است). این کتاب را شیخ در ۴۵۰–۴۵۸ هق بر فرزند خود املا نموده است. ظاهراً مشتمل بر ۲۷ جزء است، و چون در آغاز ۱۸ جزء آن نام راوی موجود است و بقیه‌ی اجزاء نام راوی را ندارد (در صورتیکه راوی همه‌ی اجزاء یکی است)، در نسخه‌ی چاپی، ۱۸ جزء اول بنام امالی از فرزند شیخ، و قسمت آخر را بنام امالی (یا مجالس) شیخ طوسی نامیده‌اند. چاپ تهران، ۱۳۱۳ هق.

امالی، از کتابهای مهم ادب عرب، از ابوعلی اسماعیل ابن قاسم قالی (۲۸۸–۳۵۶ هق). قالی را کتاب ادبی و لغوی دیگری است بنام کتاب النوادر (ketābo 'n.navāder)، که یکی از کتاب‌های چهارگانه‌ی اساسی (← ادب الکاتب) ادب است. هر دو مکرر در مصر بطبع رسیده است.

امالی یا **غرر الفوائد و درر القلائد** (qoraro 'l.qalā'ed va doraro 'l.favā'ed)، کتابی در تفسیر و کلام و ادب و لغت، بعربی، از علی ابن حسین، معروف به شریف مرتضی (۳۵۵–۴۳۶ هق). آنرا مؤلف در سفر مکه در هشتاد مجلس املاء کرده است. نکاتی در موضوعهای مذکور در بر دارد که در کتابهای دیگر کمتر دیده میشود. در ایران و مصر مکرر بطبع رسیده است.

امام، در تعزیه، کسی که نقش حضرت امام حسین ع را اجرا میکرده است. لباس شبیه امام قبای راسته‌ی سفید یا سیاه، شال و عمامه‌ی سبز، و عبای شانه‌ی زری سبز یا قرمز بود؛ هنگام جنگ چکمه و شمشیر و در مواقع عادی نعلین داشت. نیز ← امام‌خوان.

امام، لفظ عربی بمعنی نشانه و نمونه و پیشوا، که در نزد عامه غالباً بمعنی خلیفه و متولی امور مسلمین بکار رفته است، و شیعه آن را عنوان خاص علی ابن ابی طالب و اولاد او میدانند. شیعه‌ی امامیه و همچنین اسماعیلیه معتقدند که عالم هرگز از وجود امام که از اولاد علی باشد خالی نیست، و آن را لقب "امام عصر" و "صاحب الوقت" یا "صاحب الزمان" میدهند، و بعضی از خلفای فاطمی لقب "امام العصر و الزمان" بخود داده‌اند، و گوئی این لقب را مخصوص بخود میشمرده‌اند. زیدیه تعدد امام را در عصر واحد و همچنین امکان خُلُو عصری را از وجود امام جایز میدانند. لفظ امام در عهد بنی امیه برای هیچ یک از خلفا، شاید جز عبدالملک مروان، در عهد حیات آنها استعمال نشده است. لیکن از علی ابن ابی طالب بعنوان "الامام علی کرم الله وجهه" تعبیر شده است. گویند اولین کس که لقب امام یافت ابراهیم ابن محمد (← ابراهیم امام)، برادر خلیفه سفاح و منصور عباسی بود، و ظاهراً از زمان خلیفه مهدی عباسی این کلمه بصورت لقب در سکه‌های خلفای عباسی دیده شده، و بعضی از خلفا مانند مستظهر و مستنصر و مستعین لقب الامام الاعظم داشته‌اند، و القابی مانند امام المسلمین (مأمون) و امام الوقت (مستنجد عباسی) در باره‌ی بعضی از آنها بکار رفته است. بعد از مهدی عباسی، عموم مدعیان خلافت کلمه‌ی امام را بعنوان لقب بکار میبرده‌اند، چنانکه امرای ادارسه در مراکش و فاطمیین در مصر و امویان در اندلس این لقب داشته‌اند، و بعضی از سلاطین ممالیک مصر نیز بعد از عهد خلفا لقب امام را در دنبال اسامی خویش استعمال میکرده‌اند. بعدها لقب امام از طرف عامه و از جهت تعظیم و تفخیم در باره‌ی بزرگان دین بکار رفت، چنانکه مجتهدین چهارگانه‌ی اهل سنت (ابوحنیفه و مالک ابن انس و شافعی و احمد ابن حنبل) را ائمه‌ی چهارگانه خواندند، و از مشاهیر علما کسانی مانند ابوحامد غزالی و فخر رازی و امثال آنها نیز بعنوان امام یاد شدند.

شیعه عنوان امامت را مخصوص علی ابن ابی طالب و عده‌ای از اولاد او (بر حسب آنکه اثنی عشری باشند یا اسماعیلیه و یا زیدیه) میدانند، و اکثر فرقه‌های شیعه امام را منصوص و معصوم و مفترض الطاعه و غالباً عالم به ضمایر و صاحب کرامات و معجزات نیز میشمارند، و بعضی از آنها ائمه‌ی خویش را از انبیاء سلف نیز برتر میدانند. در باب عقاید راجع به امام و امامت بین فرق مختلف شیعه اختلاف هست که در کتب کلام بتفصیل ذکر شده است. نیز لفظ امام در عرف عام بمعنی پیشنماز متداول است.

امام الحرمین (emāmo 'l.haramayn)، لقب **عبد الملک نیشابوری**، ۴۲۰–۴۷۹ هق، فقیه شافعی. چون طغرل بیک معتزلیان را تحت فشار قرار داد وی به مکه و مدینه پناه برد، و بهمین جهت لقب امام الحرمین یافت. هنگام بازگشت به نیشابور، خواجه نظام‌الملک مدرسه‌ی نظامیه را برای محل تدریس او بنا کرد. نهایة الطلب فی درایة المذهب در فقه از او است.

امام جعفر صادق ع، شهرت **ابوعبدالله جعفر ابن محمد**، ملقب به **صادق**، ۸۰ (یا ۸۳)–۱۴۸ هق، ششمین امام از ائمه‌ی دوازدهگانه نزد شیعه‌ی امامیه. وی از سادات و علمای اهل بیت بود، و در مدینه میزیست، و اصول مبادی فقه شیعه در واقع از او مستفادست، و اهل علم در آن زمان وی را "عالم" مطلق میخواندند. امام جعفر صادق در مدینه شهید شد. و در قبرستان بقیع مدفون گشت، و بقولی منصور خلیفه او را زهر داد. مع هذا روایاتی هست که منصور در عزای او بسختی بگریست.

امام جمعه‌ی خوئی، شهرت **حاجی میرزا یحیی خوئی**، ف ۱۳۶۴ هق، از علمای مشهور و از زعمای عهد مشروطیت. چندین دوره در مجلس نمایندگی داشت، و در تهران وفات یافت.

امام جواد، نهمین امام ← امام محمد تقی.

امام حسن ع یا **امام حسن مجتبی**، شهرت **حسن ابن علی** [ابومحمد حسن ابن علی ابن ابی طالب]، ۳ هق–۵۰ هق، دومین امام شیعه‌ی اثنی‌عشری، و پنجمین و آخرین خلیفه از خلفای راشدین. در مدینه از فاطمه دختر پیغمبر بدنیا آمد، و در سال ۴۰ هق، بعد از قتل پدر، با او بخلافت بیعت کردند، و او با یاران آهنگ جنگ با معاویه نمود. در مسکن (masken) (ناحیه‌ای نزدیک شهر انبار) بین دو لشکر تلاقی افتاد، اما جنگ درنگرفت، و کار بصلح کشید، و امام حسن از خلافت صرف نظر نمود، و بمدینه رفت، و خلافت بر معاویه قرار گرفت. حسن ابن علی در مدینه شرف شهادت یافت، و مطابق بعضی روایات مسموم شد.

امام حسن عسکری ع، شهرت **ابومحمد حسن ابن علی الهادی**، ۲۳۲–۲۶۰ هق، یازدهمین امام شیعه‌ی اثنی‌عشری. در مدینه ولادت یافت و با پدر بسامراء رفت. بعد از رحلت پدر، با او بامامت بیعت نمودند. در سامراء فیض شهادت را دریافت.

امام حسن مجتبی: ← امام حسن.

امام حسین ع، شهرت **حسین ابن علی** [ابوعبدالله حسین ابن علی ابن ابی طالب]، ۴ هق–۶۱ هق، سومین امام از ائمه‌ی شیعه‌ی اثنی‌عشری. از فاطمه دختر پیغمبر در مدینه ولادت یافت. بعد از رحلت امام حسن، امامت شیعه باو رسید، و یزید ابن معاویه که بعد از پدر بخلافت نشست از او بیعت خواست، و او ابا کرد. درین بین عده‌ای از شیعیان کوفه امام را دعوت نمودند تا با او بخلافت بیعت کنند، و امام از مکه آهنگ عراق کرد. یزید، چون از آهنگ او مطلع شد، والی کوفه را بجلوگیری او واداشت، و در کربلا بین یاران حسین و لشکر اموی جنگ درگرفت، و حسین با یارانش شهید شدند (۱۰ محرم سنه‌ی ۶۱ هق). سرش را با زنان و کودکانش به دمشق فرستادند. ← کربلا، واقعه‌ی.

امام‌خوان (emām.xān) یا **مظلوم‌خوان** (-maz-lum)، در تعزیه، کسی که نقش یکی از امامان را ایفا کند. این شخص به اعتبار نقشی که بعهده دارد بنام ابوالفضل‌خوان یا حُرّ‌خوان نامیده میشود. نیز ← امام (در تعزیه)؛ مظلوم‌خوان؛ شبیه.

امام رافعی (emāme rāfe'i)، شهرت **ابوالقاسم عبدالکریم ابن محمد رافعی قزوینی**، ف ۶۲۳ هق، از علمای حدیث و تفسیر. مشهورترین اثرش تدوین در تاریخ قزوین است. در قزوین درگذشت، و در همانجا مدفون شد.

امام رضا ع، شهرت **ابوالحسن علی ابن موسی**، ملقب به **رضا**، ۱۴۸ یا ۱۵۱–۲۰۳ هق، هشتمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه نزد شیعه‌ی امامیه. امام رضا از بزرگان اهل بیت و بفضل و زهد و خرد مشهور بود. در مدینه از مادری ایرانی، نامش تکتم (taktom)، ولادت یافت. مأمون خلیفه‌ی عباسی او را از مدینه بخراسان خواند، و او را ولیعهد خویش کرد، و دختر خود نیز بدو داد. همچنین بنام او سکه زد، و بخاطر او لباس سیاه را که شعار عباسیان بود بلباس سبز که شعار اهل بیت بود تبدیل نمود. این معنی بر عباسیان بغداد گران آمد و شوریدند و مأمون را خلع نمودند، و با عمش ابراهیم ابن مهدی بیعت کردند. کار این فتنه بالا گرفت و فضل ابن سهل وزیر مأمون آن را یک چند از خلیفه نهان داشت. سرانجام مأمون آگاه شد، و بشتاب از خراسان روانه‌ی بغداد شد. درین بین فضل ابن سهل را در حمام سرخس کشتند، و گفته شد که مأمون در تحریک قاتلان دست داشته است. نیز در طوس امام رضا به شهادت رسید، و گفتند خود مأمون او را زهر داده است، اما مأمون در عزای او سخت جزع کرد، و او را در سناباد طوس، نزدیک قبر پدر خود هارون‌الرشید، دفن نمود، و

خود بجانب بغداد رفت، و فتنه‌ی ابراهیم‌ابن مهدی را خوابانید. امام رضا، گذشته از قرآن و اخبار، در تاریخ و ادیان و ادب تبحر تمام داشت، و چنانکه علمای شیعه و بعضی مورخین دیگر نقل کرده‌اند، با اهل ادیان و مقالات و متکلمین مناظره‌ها کرد. مرقد مطهر او هم‌اکنون در مشهد طوس زیارتگاه شیعه‌ی جهان و از ابنیه‌ی مهم ایران اسلامی است.

امامزاده، عنوان مقابر مربوط یا منسوب به اعقاب ائمه، که از رایجترین ابنیه‌ی مذهبی مورد علاقه‌ی شیعیان است، و در بسیاری موارد فرق اسلامی دیگر ایران هم پاس حرمت آنها را دارند، و بزیارت آنها میروند. پس از رحلت امام رضا ع، سادات علوی که به ایران رو آورده بودند، مورد آزار و قتل واقع گشتند. در نتیجه، تعدادی مقابر مربوط یا منسوب بآنان و به اعقاب ائمه‌ی اطهار در ایران بوجود آمد، و بسبب اعتقاد قلبی ایرانیان بایشان و بجهت روحیات مخصوص مردم ایران، هر جا چنین قبری سراغ میرفت زیارتگاه مردم گردید، و بفراخور شأن مدفون و چگونگی محل بقعه بارگاهی بر آن ساختند. در دوره‌ی مغول (قرون ۷م و ۸م هق) چنین ابنیه بسیار ساخته شد؛ در دوران صفوی هم (قرون ۱۰م تا ۱۲م هجری) رونق فراوان یافت. تعداد امامزاده‌های ایران بیش از هزار است. معدودی از آنها که از نظر تاریخی و جنبه‌های معماری و هنری اهمیتی دارد بر حسب جزء دوم اسم، بشرح ذیل در این کتاب آمده: ابازر؛ ابراهیم؛ احمد؛ جعفر؛ حبیب ابن موسی؛ حسین؛ حمزه؛ زید؛ زین‌العابدین؛ سلطان محمد عابد؛ سهل ابن علی؛ سید محمد؛ شاهزاده ابراهیم؛ شاه زید؛ صالح؛ طاهر؛ عباس؛ عبدالله؛ عبدالله و فضل‌الله؛ قاسم؛ محمد طاهر؛ محمد محروق؛ مطهر؛ میر احمد؛ نور؛ هادی؛ هادی ابن علی؛ هاشم؛ هفتاد و دو تن؛ هفده‌تن؛ هود؛ یحیی. نیز ← حضرت عبدالعظیم، آستانه‌ی؛ حضرت معصومه، آستانه‌ی.

امامزاده جعفر یا پیشوا، ده (جه ۴٬۴۶۸ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی، ۶ کیلومتری ش ورامین و ۲ کیلومتری ایستگاه پیشوا. دارای بقعه‌ی مرتفعی است از عهد صفویه، بنام امامزاده جعفر، که گنبد کاشی و صحن بزرگ با دو چنار کهن دارد.

امامزاده حسین و امامزاده ابراهیم، بنای عهد سلجوقی، شهرستان اصفهان.

امامزاده قاسم، ده (جه ۸۸۷ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش جاپلق، شهرستان الیگودرز، استان ششم، ۴۱ کیلومتری لغ الیگودرز و ۶ کیلومتری ش راه آهن اراک به دورود. تا تیر ماه ۱۳۳۸ هش مرکز بخش جاپلق بود.

امامزاده قاسم، ده (جه ۲٬۰۰۴ سث ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی، ۱٫۵ کیلومتری ل تجریش؛ از ییلاقات پایتخت.

امام زمان: ← امام قائم.

امام زین‌العابدین ع، شهرت **ابومحمد علی ابن حسین،** ملقب به **زین‌العابدین،** ۳۸–۹۵ هق، امام چهارم از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه؛ پسر امام حسین. مادرش، چنانکه بعضی از مورخین گفته‌اند، شاه زنان یا شهربانویه نام داشته، و گویند دختر یزدگرد شهریار ساسانی بوده است. امام بزهد و حلم و پارسائی شهرت داشته و مورد اکرام و تعظیم اهل مدینه بوده است. وی در مدینه ولادت یافت و در همانشهر رحلت کرد، و قبرش در بقیع است. در تاریخ شهادتش اقوال دیگر نیز هست و سال ۹۲ و ۹۴ و ۹۹ را نیز ذکر کرده‌اند. وی بدستگیری فقیران و محتاجان رغبت و علاقه‌ی تمام داشت، و گویند در مدینه معیشت صد خانواده را بی‌آنکه خود آنها از محل آن مطلع باشند تأمین مینمود، و تازه بعد از شهادت او بود که معلوم شد وی نهانی بآنها کومک مالی میکرده است.

امام عصر: ← امام قائم.

امام علی النقی ع، شهرت **ابوالحسن علی ابن محمد،** ملقب به **هادی و نقی،** ۲۱۴ هق–۲۵۴ هق، دهمین امام از ائمه‌ی دوازدهگانه نزد شیعه‌ی امامیه. گویند متوکل عباسی، بسبب سعایتی که دشمنانش در حق وی کردند، او را بگرفت و دیگربار آزاد کرد. عاقبت دستور داد تا او را از مدینه بیاوردند، و در سامرا (= سر من رای) بنشست، و بهمین سبب به عسکری ملقب شد. بسن ۴۰ سالگی در سامرا شهادت یافت، و بقولی معتز خلیفه وی را مسموم نمود. وی در سامرا بخانه‌ی خویش مدفون گشت، و امامت بعد از او باعتقاد شیعه‌ی اثنی‌عشریه به پسرش حسن ابن علی، مشهور به امام حسن عسکری رسید.

امام غایب: ← امام قائم.

امام فخر: ← فخرالدین رازی.

امام قائم ع یا **مهدی منتظر** (montazar)، شهرت **ابوالقاسم محمد ابن حسن عسکری،** دوازدهمین و آخرین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه نزد شیعه‌ی امامیه. نزد شیعه ملقب به مهدی، حجت، قائم آل محمد، امام عصر، امام زمان، امام غایب، و صاحب الزمان نیز هست. بنا بر اخبار شیعه، در سنه‌ی ۲۵۵ هق در سامرا ولادت یافت، و پنجساله بود که پدرش امام حسن عسکری رحلت فرمود. امام قائم در سن ۹ یا 10 و بقولی دیگر 19 سالگی در سامرا به سردابی در خانه‌ی پدر فرو شد، و از انظار غایب گشت (غیبت صغری)، و فقط بواسطه‌ی نواب خاص خویش‌که موسوم به نواب اربعه و عبارت بوده‌اند از عثمان ابن سعید عمری، ابوجعفر محمری، حسین ابن روح نوبختی، و ابوالحسین علی ابن محمد سمری–با شیعه و پیروان خویش ارتباط داشت. با وفات چهارمین کس از نواب اربعه، بعقیده‌ی شیعه‌ی امامیه، دوره‌ی غیبت صغری باتمام رسیده و دوره‌ی غیبت کبری آغاز گشت. شیعه‌ی اثنی‌عشری وی را امام غایب و حیّ میدانند، و ظهور او را منتظرند، و معتقدند که وی سرانجام در آخر الزمان ظهور خواهد کرد، و دنیا را پر از عدل و داد خواهد فرمود.

امامقلی، گردنه‌ی (emāmqoli)، گردنه‌ای (عا ۲۵′ ۳۷°، طث ۳۱′ ۵۸°) در کوههای ل خراسان، سر راه قوچان به باجگیران.

امامقلی خان، فت ۱۰۲۴ هق، از رجال دوره‌ی شاه عباس I صفوی؛ پسر الله‌وردی خان. بعد از وفات پدر حکومت فارس و سپهسالاری ایران از جانب شاه عباس بدو تفویض گشت، و با آنکه بعد مقام سپهسالاری را از او گرفت (۱۰۲۶ هق) و به قرچقای خان داد، امامقلی خان در فارس همچنان بقدرت حکومت میکرد، و حتی جزایر قشم و هرمز را نیز از پرتغالیها گرفت، و در سراسر ایالت فارس و کوه گیلویه و بنادر با قدرت و اختیار تام فرمانروائی داشت. نسبت به شاه عباس نیز دقیقه‌ای از انقیاد و اطاعت و فداکاری و وفاداری فروگذاشت. اما سرانجام مورد سوء ظن شاه واقع گشت و در سال ۱۰۲۴ با سه پسرش از فارس احضار شد و در قزوین مقتول گشت.

امامقلی میرزای افشار، از شاهزادگان افشار، پسر کهتر نادر شاه افشار. در آخر عمر، نادر شاه او را با برادر دیگرش نصرالله میرزای افشار بقلعه‌ی کلات فرستاد. علیقلی خان، که بعد لقب عادلشاه و علیشاه یافت (← عادلشاه افشار)، بداعیه‌ی سلطنت برخاست، و کس بتسخیر کلات فرستاد، و آنرو برادر در صدد فرار برآمدند، اما دستگیر شدند و بامر عادلشاه در مشهد کور و سپس کشته شدند.

امام محمد باقر ع، شهرت **ابوجعفر محمد ابن علی،** ملقب به **باقر،** ۵۷–۱۱۴ هق، پنجمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه؛ پسر امام زین‌العابدین. در فقه و تفسیر اقوال و آرائی داشت و با زهد و پرهیز زندگی میکرد. در مدینه بدنیا آمد و در حمیمه رحلت کرد. تاریخ شهادت وی را بعضی مأخذ سنوات ۱۱۳ و ۱۱۷ و ۱۱۸ نیز نقل کرده‌اند.

امام محمد تقی ع یا **امام جواد،** شهرت **ابوجعفر محمد ابن علی،** ۱۹۵–۲۲۰ هق، نهمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی شیعه؛ پسر امام رضا. در مدینه ولادت یافت، و به بزرگواری و هوشمندی و شیوائی شهره بود. مأمون عباسی، بعد از رحلت امام رضا، وی را گرامی داشت، و دختر خویش ام الفضل را بدو داد. امام جواد در بغداد فیض شهادت را دریافت. در تاریخ شهادت او سنه‌ی ۲۱۹ هق را نیز ذکر کرده‌اند.

امام موسی کاظم ع، شهرت **ابوالحسن** (یا **ابو ابراهیم** یا **ابوعلی**) **موسی ابن جعفر،** ملقب به **کاظم،** ۱۲۸ هق–۱۸۳ هق، هفتمین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه نزد شیعه‌ی امامیه. گویند مهدی یا هادی خلیفه وی را از مدینه به بغداد آورد و یک چند بزندان کرد، سپس او را آزاد نمود، و دیگر بار با حرمت تمام به مدینه فرستاد. در سنه‌ی ۱۷۹ هق هارون الرشید او را از مدینه به بغداد آورد، و دیگربار بزندان کرد تا در آن زندان شهید شد. وی بزهد و سخا و تقوی شهرت تمام داشت، و بسبب کثرت عبادت "عبد صالح" خوانده میشد. گویند هارون اورا بوسیله‌ی سندی ابن شاهک یا، بقولی ضیف‌تر، یحیی برمکی مسموم نمود. مدفن او در کاظمین مشهور و مزار شیعه است. بعد از وی باعتقاد شیعه‌ی اثنی‌عشریه امامت به پسرش علی ابن موسی مشهور به امام رضا رسید.

امامویردی میرزا: ← علیشاه ظل‌السلطان.

امامه (amāme)، ده (جه ۱٬۴۹۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان لواسان کوچک، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی. کوهستانی و سردسیر است، و از اطراف رشته‌های البرز مرکزی آنرا احاطه کرده.

امامی، مدرسه‌ی، بنائی (← مدرسه) در اصفهان؛ دارای صحن کوچک، حجرات در دو طبقه، و کتیبه‌های منسوب ثلث و کوفی مورخ ۷۵۵ هق. محراب کاشی معرق آنرا از ایران برده‌اند. در سالهای اخیر تعمیرات فراوان یافته ولی محتاج تعمیرات زیاد دیگر است.

امامیه (emāmiyye)، نام عمومی فرقه‌هائی که علی ابن ابی طالب را جانشین منصوص و بلا فصل پیغمبر

میدانند، و میگویند دنیا از امام خالی نتواند بود. این نام بیشتر بر طایفه‌ی اثنی‌عشری اطلاق میشود.

امامی هروی (emāmie haravi)، شهرت **رضی الدین عبدالله ابن محمد**، متخلص به **امامی**، فت ۶۸۶ هق، از شعرای پارسی‌گوی. در هرات پرورش یافت و در کرمان و مدتی نیز در اصفهان بسر برد. ملوک کرت و سلاطین و وزرای کرمان را مدح گفته. در بلاغت عربی و فنون ادب نیز شهرتی بسزا داشته است.

اماناسیون (emānāsion؛ از فنس)، نام دیگر عنصر رادون.

امان‌الله خان افغان، فت ۱۱۳۷ هق، از رؤسای افغان. با محمود افغان در محاصره و تصرف اصفهان همراه بود. در موقع محاصره‌ی اصفهان، وی قافله‌ی لارستان را که آذوقه به اصفهان میآورد بزد، اما مورد دستبرد اهالی بن‌اصفهان (bonesfahān) سده واقع شد، و عده‌ای از همراهان او اسیر شده و به قتل رسیدند. پس از تسخیر اصفهان، امان‌الله خان با ۵ هزار نفر جهت دفع شاه طهماسب II صفوی به قزوین رفت. طهماسب از قزوین خارج شد، و امان‌الله خان قزوین و قم و کاشان را گرفت. بعدها امان‌الله خان از محمود رنجید، و با او همکاری نمینمود، و کارشکنی میکرد. اشرف افغان، چون بجای محمود بسلطنت نشست، امان‌الله خان را هلاک کرد.

امان‌الله خان افغان، ۱۸۹۲–۱۹۶۰، امیر (۱۹۱۹–۲۹) افغانستان، سومین پسر حبیب‌الله خان افغان. پس از کشته شدن (فوریه‌ی ۱۹۱۹) پدرش، برادرش نصرالله خان حکومت را بدست گرفت، ولی چند روز بعد امان‌الله خود را امیر اعلام کرد، و بلافاصله (سومین) جنگ افغانستان و بریتانیا را اعلام نمود، اما یک ماه بعد طرفین صلح کردند، و بموجب پیمان اوت ۱۹۱۹ (ذو القعده‌ی ۱۳۳۷ هق) استقلال افغانستان شناخته شد. سپس پیمانهائی با روسیه (۱۹۲۱)، ترکیه (۱۹۲۱)، فرانسه، ایتالیا، آلمان، و ایران منعقد کرد. امان‌الله خان سعی فراوان در غربیسازی افغانستان بعمل آورد، و در صدد تأمین آزادی نسوان از طریق تعلیم و تربیت برآمد، ولی مواجه با مخالفت و تحریکات ملاها و شورش سال ۱۹۲۴ گردید. در ۱۹۲۸ که از مسافرت به اروپا و شرق نزدیک بازگشت، مخصوصاً بر اثر مشاهدات خود در ترکیه و ایران، دست باقدامات اصلاحی زد، ولی بسبب قیام بچه‌سقا و شورشهای دیگر در ژانویه‌ی ۱۹۲۹ استعفا داد، و چندی بعد به اروپا رفت. وی اولین امیر از سلسله‌ی بارکزائی است که خود را شاه خواند (۱۹۲۶).

امانت پستی[1]، بسته‌هائی که به پست تسلیم و بتوسط آن حمل میشود. شالوده‌ی بین‌المللی سازمان امانت پستی در سال ۱۸۷۸ برقرار شد، و بسیاری از کشورهای جهان این شالوده را پذیرفتند. امروز تقریباً در تمام کشورهای جهان سازمان امانت پستی متداول است.

امانوئل، اسم اروپائی برای مرد؛ ← عمانوئیل.

امانوئل، فرمانروایان دولت بیزانس و مملکت پرتغال که در بعضی مآخذ نامشان امانوئل ضبط شده در کتاب حاضر بعنوان مانوئل آمده است.

امانوئل فیلیبر[2] (emānüel filiber)، معروف به **تت دو فر** (tet dë fer) [= کله‌آهنی]، ۱۵۲۸–۸۰، سردار ایتالیائی؛ دوک (۱۵۵۳–۸۰) ساووا. در خدمت اسپانیا بود، و با فرانسویها که ساووا را گرفته بودند جنگید؛ پیروزی درخشانی در سن‌کانتن بدست آورد (۱۵۵۷)؛ ساووا را در پیمان کاتو-کامبرزی پس گرفت (۱۵۵۹). اصلاح‌طلب فعالی بود، و دوک‌نشین خود را رونق داد؛ پایتخت خود را به تورن برد. ساووا را بیشتر جنبه‌ی یک دولت ایتالیائی داد تا فرانسوی.

ام ایمن (omme ayman)، کنیه‌ی **برکه** (bara-ka)، دایه‌ی حضرت محمد ص. کنیزکی حبشی و مملوک عبدالله یا آمنه‌ی بنت وهب بود، و بعداً آزاد شد، و بازدواج عبید ابن حارث خزرجی و پس از وفات او بازدواج زید ابن حارثه درآمد، و ازو اسامه ابن زید را بزاد. وفاتش ۵ ماه بعد از رحلت حضرت رسول و یا در سال ۲۴ هق در اوایل خلافت عثمان واقع شد.

آمبرواز، اسم فرانسوی؛ ← آمبروسیوس، اسم. نیز ← آمبروسیوس، قدیس.

آمبروجو، اسم ایتالیائی؛ ← آمبروسیوس، اسم.

امبروز، اسم انگلیسی؛ ← آمبروسیوس، اسم. نیز ← آمبروسیوس، قدیس.

آمبروزیا[3] (āmbroziā؛ فنس)، گیاه یکساله‌ی امریکائی از نوع آمبروسیا (*Ambrosia*)، با برگ‌های کنگره‌ای. دانه‌های گرده‌ی جنسی از آن از علل عمده‌ی تب یونجه است.

آمبروزیان[4]، **کتابخانه‌ی** (āmbroziān)، کتابخانه‌ی معروفی در میلان (ایتالیا). در ۱۶۰۹ بتوسط کاردینال فدریکو بورومئو (federigo borromeo) (۱۵۶۴–۱۶۳۱)، اسقف اعظم میلان، تأسیس و بنام قدیس آمبروسیوس نامیده شد. متجاوز از ۵۰۰٬۰۰۰ کتاب چاپی و ۳۰٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی دارد. مجموعه‌ی متون یونانی قدیم آن بسیار مهم است. فهرست نسخ خطی عربی و فارسی و ترکی آن در مجموعه‌ی بیبلیوتکا ایتالیانا طبع شده است.

آمبروزیو، اسم پرتغالی؛ ← آمبروسیوس، اسم.

آمبروزیوس، نام آلمانی و هلندی؛ ← آمبروسیوس، اسم.

آمبروسیو، اسم اسپانیائی؛ ← آمبروسیوس، اسم.

آمبروسیوس (āmbrosius)، اسم لاتینی (املای اصلی Ambrosius) یونانی‌الاصل برای مرد. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	املای اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Ambrosio آمبروسیو	(āmbrosio)
آلمانی	Ambrosius آمبروزیوس	(āmbrozius)
هلندی	Ambrosius آمبروزیوس	(āmbrozius)
انگلیسی	Ambrose امبروز	(ambröz)
ایتالیائی	Ambrogio آمبروجو	(āmbrojo)
پرتغالی	Ambrosio آمبروزیو	(āMbroziu)
فرانسوی	Ambroise آمبرواز	(āMbruāz)

آمبروسیوس[5]، **قدیس** (qeddis āmbrosius)، انگلا امبروز (ambröz)، فنس آمبرواز (āMbruāz)، ۳۳۹؟–۳۹۷، اسقف میلان، عالم الاهیات مسیحی؛ مة تریر. در مقام فرمانداری لغ ایتالیا اعتبار فراوان یافت. در ۳۷۱ به اصرار مردم بمقام اسقفی رسید؛ اسقف‌نشین خود را با توانائی اداره کرد، و در مقابل امپراطوران سر فرود نیاورد. با آریانیسم، که از طرف والنتی‌نیانوس II حمایت میشد، مخالف بود، و گراتیانوس را واداشت که آنرا براندازد. تئودوسیوس I را نیز وادار کرد که بجهت قتل عام شورشیان سالونیک توبه کند. قلم توانائی داشت و دانش کلاسیک را در قالب مسیحیت آورد. از شخصیتهای برجسته‌ی حیات فکری نیمه‌ی دوم قرن چهارم محسوب است. ذکرانش روز هفتم دسامبر میباشد.

امبریج[6] (ambrij)، شهر (جه ۱۶٬۴۲۹)، غ پنسیلوانیا، کشمت، بر رود اوهایو. در ۱۸۲۵–۱۹۰۶، هماهنگیان یک جامعه‌ی اشتراکی در آنجا دایر کرده بودند.

آمبواز[7] (āMbuāz)، شهر (جه ۵٬۷۳۵)، ولایت اندر-ایلوار، فرانسه‌ی مرکزی، بر رود لوار. قصر معروفش در قرون ۱۵م–۱۶م مسکن پادشاهان فرانسه و بعداً زندان دولتی بود؛ عبدالقادر جزایری در آنجا زندانی بود (۱۸۴۸–۵۲).

آمبواز[7]، **توطئه‌ی**، ۱۵۶۰، توطئه‌ی هوگنوهای فرانسه و جمعی دیگر، برای ربودن فرانسوای II از آمبواز، و بیرون آوردن او از تحت نفوذ خاندان گیز. لوئی I دو بوربون، ملقب به پرنس دو کنده، رهبری توطئه را داشت. شورشیان کامیاب نشدند و همگی بقتل رسیدند.

آمبواز[7]، **ژرژ د**/ [ژرژ د/آمبواز] (jorj dāM-buāz)، ۱۴۶۰–۱۵۱۰، کاردینال و سیاستمدار فرانسوی؛ صدر اعظم لوئی XII. پشتیبان هنر و ادب بود.

آمبون[8] (āmbon) یا **آمبوینا**[9] (āmboynā)، جزیره (۸۱۳ کمه)، جزایر ادویه، اندونزی. محصولاتش جوز بویا، میخک، برنج، شکر. پرتغالیها در ۱۵۱۲ کشفش کردند؛ در ۱۶۰۰ بدست هلندیها افتاد. بندر آمبون (جه ۳۷٬۷۰۰) در جج II پایگاه دریائی متفقین بود.

آمبوینا، جزیره، اندونزی؛ ← آمبون.

آمبیوریکس[10] (āmbioriks)، نة ۵۴ قم، از سرکردگان گل. بعلت جنگهایش (۵۴–۵۳ قم) با رومیان معروف است. دو بار در بلژیک حالیه رومیها را شکست داد. چون از نزدیک شدن یولیوس قیصر خبر یافت از رود راین گذشته متواری شد.

امپایر ستیت بیلدینگ[11] (empāyr steyt bil-ding)، بلندترین ساختمانهای جهان، در خیابان پنجم شهر نیو یورک، کشمت. بنای آن در مارس ۱۹۳۰ آغاز گردید و در مه‌ی ۱۹۳۱ بپایان رسید. ۱۰۲ طبقه، ۳۸۱ متر ارتفاع، ح ۲۵٬۰۰۰ اطاق، و ۶۷ بالابر دارد. در طبقات هشتادوششم و آخر دیدگاههائی ساخته شده که از آنها در روزهای روشن تا حدود ۸۰ کیلومتر را میتوان دید. از ۱۹۵۰ به بعد از برج فوقانی آن برای پخش امواج بسیاری از ایستگاههای تلویزیونی نیو یورک استفاده میشود.

امپدوکلس[12] (empedokles)، در مآخذ اسلامی **انبدقلس** (anbadoqles)، ح ۴۹۵–ح ۴۳۵ قم، فیلسوف یونانی. عالم را ترکیبی از عناصر اربعه

(۱)parcel post (۲)Emmanuel Philibert (۳)ragweed (۴)Ambrosian (۵)Ambrose (۶)Ambridge (۷)Amboise (۸)Ambon (۹)Amboina (۱۰)Ambiorix (۱۱)Empire State Building (۱۲)Empedocles

(آب، باد، خاک، آتش) و جمع و تفریق آنها را نتیجه‌ی دو عامل متضاد مهر و کین میدانست. نام او در مآخذ اسلامی بصورتهای دیگر، از جمله انباذقلس (anbāzoqlos)، ضبط شده است.

آمپر[1] (āmper) [بنام آ. م. آمپر]، واحد شدت جریان برق. اگر در سیمی جریان ثابتی برقرار باشد، هرگاه اختلاف سطح دو سر سیم را بر حسب ولت به مقاومت آن بر حسب اهم تقسیم کنیم، شدت جریان بر حسب آمپر بدست میآید. آمپر بوسیله‌ی خواص مغناطیسی جریان برق تعریف میشود. اگر در دو سیم مستقیم موازی جریان برق برقرار باشد، بر حسب اینکه جریانها دارای یک جهت یا مختلف الجهت باشند، دو سیم، مانند دو مغناطیس، یکدیگر را جذب یا دفع میکنند، و مثلا هر یک بر هر سانتیمتر از طول دیگری نیروئی جاذب یا دافع وارد میکند. آبامپر (ābāmper) شدت جریانی است که اگر در دو سیم مستقیم و موازی و بسیار طویل که بفاصله‌ی یک سم از یکدیگر در خلأ قرار دارند بگذرد، هر یک از دو سیم نیروئی مساوی ۲ دین بر هر سانتیمتر طول دیگری وارد کند. آبامپر واحد برقاطیسی سلسله‌ی سگت شدت جریان برق است. بنا بر تعریف، آمپر (مطلق) یک دهم آبامپر است. بر طبق توافق بین‌المللی، از سال ۱۹۵۰ آمپر واحد قانونی شدت جریان است. آمپر بین‌المللی سابق از روی خواص الکترولیز تعریف میشد: آمپر شدت جریانی است که اگر از محلولی از نیترات نقره در شرایط معینی عبور کند در هر ثانیه ۱٫۱۱۸ میلیگرم نقره بر کاتود جایگزین نماید. یک آمپر بین‌المللی برابر ۰٫۹۹۹۸۳۵ آمپر مطلق میباشد.

آمپر[2]**، آندره ماری** (āNdre māri āMper)، ۱۷۷۵–۱۸۳۶، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی. رابطه‌ی برق و مغناطیس را، که اساس علم روانبرق است، کشف کرد. واحد شدت جریان برق (آمپر) بنام اوست. از آثارش نظریه‌ی پدیده‌های روانبرقی (۱۸۳۰) است.

امپراطور[3] (emperātur)، فرمانروای امپراطوری، و توسعاً، فرمانروای مملکتی پهناور (مانند چین و هند). معمولا قلمرو امپراطور مرکب از ملل و ممالک مفتوحه یا متحده است، و حال آنکه شاه بر یک ملت فرمانروائی دارد. مثلا امپراطورهای قدیم روم (که لفظ امپراطور از آنجا آمده است)، علاوه بر ایتالیا، فرمانروای عالی دولتشهرهای یونانی و دولتهای دست‌نشانده‌ی آسیائی و افریقائی و ممالک و قبایل مفتوحه‌ی داخل در حدود امپراطوری بودند. حتی پس از انقراض امپراطوری روم در قرن پنجم میلادی، امپراطورهای روم اسماً فرمانروای عالی اغلب سلاطین قبایل وحشی بودند، که در اروپای غربی، بر ویرانه‌های امپراطوری روم، ممالکی تأسیس کرده بودند.

لفظ امپراطور از لفظ لاتینی ایمپراتور (im-perātor) گرفته شده که بمعنی فرمانده است، و در دوره‌ی جمهوری روم در مورد بعضی رجال عالیرتبه و آنهم فقط بهنگام فرماندهی در میدان جنگ اطلاق یا پس از پیروزی مهمی گفته میشد. بعداً اعطای عنوان ایمپراتور از طرف مجلس سنا بعمل میآمد. آوگوستوس و جانشینانش این عنوان را داشتند، و سپس بتدریج بمعنای امپراطور بکار رفت. نیز ← قیصر.

امپراطوری[4] (emperāturi)، دسته‌ای از ملل یا ممالک که تحت لوای یک فرمانروا (امپراطور) وحدت یافته‌اند؛ و بالاخص، چنین دسته‌ای که از دولتی مستولی بر ملل و ممالک مفتوحه تشکیل یابد (مانند امپراطوریهای باستانی مصر و بابل و آشور و ایران و امپراطوری مغول). عنوان امپراطوری به دولتی تحت فرمان یک فرمانروا و دارای قلمرو وسیع و مردم متنوع، و نیز به دولتی که فرمانروای آن عنوان امپراطور دارد (مانند امپراطوری سابق فرانسه) نیز اطلاق میشود.

سازمان سیاسی معروف به امپراطوری، بمراتب از ممالک ملی جدید، که در طی ۴۰۰ سال اخیر بوجود آمده‌اند، و مشخّص آنها جمع آمدن فرهنگ ملی و استقلال سیاسی است، قدیمتر است، و بسیار ممکن است که از آنها دیرتر بپاید. امپراطوری بمعنی اخص از ایام بسیار قدیم وجود داشته، و امپراطوریهای مصر و ایران گواه این مدعا است. امپراطوری اسکندر مقدونی نمونه‌ی بارزی از گرد آوردن ملل مختلف در تحت لوای یک قدرت مرکزی است. نماد این قدرت مرکزی امپراطور بود، که کمابیش جنبه‌ی خدائی برای او قائل بودند. در ادوار بعد، طبقه‌ی حاکمه‌ی اشرافی ملتِ غالبِ رسولان توسعه‌طلبی امپراطورها بودند. در ایام متأخر، در مواردی امپراطوریسازی با ملاحظات نژادی توأم گردید (مثلا در امپراطوری آلمان)، و "نژاد برتر"، که هدفش تشکیل دادن امپراطوری جهانی بود، مطیع کردن سایر ملل را حق و وظیفه‌ی خود میدانست. نیز ← امپریالیسم.

امپراطوری، سبک یا سبک آمپیر[5] (āMpir؛ فنـ = امپراطوری)، سبکی در تزیینات داخلی، که بر اساس سبک دیرکتوار، در فرانسه پدید آمد، و رونق آن در دوران سلطنت ناپلئون بود. در این سبک، شکوه عصر ناپلئون با بکار بردن اشکال رومی بتأکید نموده میشد، و نشانه‌های جلال امپراطوری بطرحهای کلاسیک افزوده میگشت. چوب‌های گرانبها فراوان بکار میرفت، و اغلب با برنج و مفرغ زرنما تزیین میشد. این سبک بسال ۱۸۴۰ متروک شد، و شکل ساده‌تری از آن در انگلستان و امریکا رواج یافت. بورژوازی آلمان نیز سبک بیدرمایستر (bidermāyster) را بر اساس آن پدید آورد.

امپراطوری اول[6]، در تاریخ فرانسه، امپراطوریی که در سال ۱۸۰۴ بتوسط ناپلئون I تأسیس شد، و در ۱۸۱۵ از بین رفت.

امپراطوری بریتانیا[7]، جامعه‌ی ۱۱ کشور مستقل (مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی، کانادا، استرالیا، زلند جدید، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی، هند، پاکستان، سیلان، غنا، فدراسیون مالایا، و فدراسیون نیجریه)، بانضمام کلیه‌ی آحاد جغرافیائی و سیاسی تابعه‌ی آنها (مشتمل بر مستعمرات، تحت الحمایه‌ها، اراضی تابعه، و سرزمینهای قیمومی و دومینیونهای مشترکی که مقررات قیمومت یا موافقتنامه با سایر دول اداره‌ی آنها را مشروط و مقید نساخته است). مساحتش طبق مآخذ ۱۹۶۰ ح ۳۱٬۰۰۰٬۰۰۰ کمم (بیش از ۱/۵ سطح خشکیهای زمین) و جمعیتش (۱۹۵۹) ح ۶۸۰٬۰۰۰٬۰۰۰ (قریب ۱/۴ عده‌ی افراد بشر) است. نامش در ۱۹۳۱ به ملل مشترک المنافع بریتانیا و در ۱۹۴۹ به ملل مشترک المنافع[8] تبدیل شد.

ملل مشترک المنافع قانون اساسی رسمی یا نوشته ندارد، بلکه آرمانها و منافع مشترک و سوابق تاریخی و نفوذهای سیاسی و نظامی آنها را بهم پیوسته است. شخص اول هر یک از ملل مشترک المنافع‌ـجز هند و پاکستان و غنا که جمهوری هستند، و فدراسیون مالایا، که سلطنت انتخابی دارد‌ـملکه‌ی الیزابت II است. مستعمرات امپراطوری سرزمینهائی است تحت سلطنت بریتانیا، و مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی در مقابل پارلمنت مسئول حسن اداره‌ی آنهاست. رشد سیاسی آنها متفاوت است؛ بعضی تحت اداره‌ی وزارت مستعمرات اند، و برخی آماده برای استقلال میباشند، و تا حد زیادی خود‌ـمختاری داخلی دارند. تحت الحمایه‌ها سرزمینهائی هستند تحت استیلای مملکت متحد، و حکومت بعضی مانند حکومت مستعمرات است، و حکومت برخی در دست مقامات محلی ولی تحت نظارت مأموران بریتانیا است. کشور مورد حمایتْ کشوری است که فرمانروای محلی دارد، ولی وی از حمایت مملکت متحد برخوردار است. سرزمینهای قیمومی سرزمینهائی است که اداره‌ی آنها تحت قیمومت سازمان ملل بدست یکی یا چند از ملل مشترک المنافع سپرده شده (نیز ← دومینیون؛ دومینیون مشترک). فهرست ممالک و توابع امپراطوری بریتانیا در آخر مقاله آمده است.

تاریخ. اگر چه اولین مهاجرنشین انگلیسی، نیوفندلند، در ۱۵۸۳ تأسیس شد، بنیان امپراطوری در اوایل قرن ۱۷م که شرکت هند شرقی بریتانیا رسمیت یافت و در مشرق‌زمین با هلند و پرتغال کشمکش پیدا کرد، گذاشته شد. دو عامل عمده‌ی توسعه‌طلبی بریتانیا در آن ایام یکی تجارت و دیگری اشتیاق به استقرار در سرزمینهای جدید بود. طریق معمول این بود که عده‌ای بعنوان برقرار کردن حق داد و ستد در محلی مستقر میشدند، و سپس، عده‌ای از این استقرارگاهها، بر طبق قرارداد یا بزور، تبدیل به یک مستعمره میشد، و اداره‌ی آن به وزارت مستعمرات انگلستان واگذار میگردید. در قرون ۱۷م و ۱۸م، بمقتضای نظریات مرکانتیلیسم، انگلستان مستعمرات را فقط وسیله‌ای برای تهیه‌ی مواد اولیه و بازاری برای فروش کالاهای خود میشمرد، و برای اجرای این نظریات، قوانین دریانوردی وضع شد. بریتانیا عده‌ای از جزایر متفرق و پایگاههای سوختگیری را، بعنوان حلقه‌های ارتباطی راههای دریائی بین انگلستان و مستعمرات دوردست آن، تصرف کرد، و نیروی دریائی خود را برای حمایت تجارت و مستعمرات تقویت نمود. پارلمنت انگلستان برای مستعمرات قانون وضع میکرد، و مالیاتهای گوناگون بر آنها تحمیل مینمود. بریتانیا در ۱۷۰۴

(۱) ampere (۲) Ampère (۳) emperor (۴) empire (۵) Empire style (۶) Premier Empire (فنـ) (۷) British Empire
(۸) Commonwealth of Nations

تنگه‌ی جبل طارق را تصرف کرد؛ در قرن ۱۸م مهاجرنشینهای سیزده‌گانه را در دست داشت؛ بر مستعمرات خود در هند افزود؛ و در نتیجه‌ی شکست فرانسه در جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳)، آرکادیا، کانادا، و دره‌ی شرقی میسی‌سیپی را گرفت، و تسلط خود را بر هند مستقر نمود. عدم موافقت با درخواست مستعمرات دایر به آزادی در حکومت و در تجارت منجر به خارج شدن مهاجرنشینهای سیزده‌گانه از دست بریتانیا گردید (۱۷۷۵–۸۳). از طرف دیگر، در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون، دماغه‌ی امیدنیک، سیلان، و مالت را گرفت، و نیروی دریائی آن بیش از پیش قوت یافت. در ۱۸۳۹ عدن، و در ۱۸۴۱ هونگ‌کونگ را تصرف نمود، و در ۱۸۷۵ بر کانال سوئز استیلا یافت.

در قرن ۱۹م نظر استعمارگران بریتانیائی بر این قرار گرفت که مستعمرات را به واحدهای ظاهراً خودمختاری در جزء امپراطوری بریتانیا تبدیل کنند. در ۱۸۳۳ تجارت برده لغو شد، و در ۱۸۴۲–۴۶ آزادی تجارت رواج یافت، و کسانی که به استرالیا و زلند جدید مهاجرت میکردند این نظر جدید را داشتند. کانادا که پیشرفته‌ترین مستعمرات بود در ۱۸۶۷ عنوان دومینیون یافت. در ۱۸۵۸، دستگاه شرکت هند شرقی برچیده شد، و هند تحت حکومت تاج و تخت بریتانیا قرار گرفت، و در ۱۸۷۷ ملکه‌ی ویکتوریا امپراطور هند اعلام شد، و در ۱۸۸۵ برمه به هند ملحق کرده شد.

در مسابقه‌ی کشورگشائی دولتهای اروپا در ۲۰ سال آخر قرن نوزدهم، بریتانیای کبیر بر متصرفات افریقائی خود افزود، بر مصر بیش از پیش استیلا یافت، و مالایا و بورنئو و بیش از صد جزیره در فکب و قسمتی از گینه‌ی جدید را گرفت، و در آخر قرن ۱۹م، قریب ۱/۴ کره‌ی زمین را از حیث وسعت و جمعیت تحت نظارت داشت، و بزرگترین امپراطوری جهان بود. "حمایت" مردم عقب‌مانده و رقابت با دول دیگر، امپراطوری را مواجه با مشکلاتی ساخت. مستعمرات سابق تبدیل به دومینیون‌ها شد. پس از جج I، افریقای شرقی آلمان، کامرون، قسمتی از توگو، افریقای جنوب غربی آلمان، عراق، فلسطین، و قسمتی از متصرفات آلمان در فکب تحت قیمومت جامعه‌ی ملل به بریتانیا واگذار گردید. در ۱۹۲۱ کشور آزاد ایرلند عنوان دومینیون یافت. در ۱۹۲۳ مصر مستقل شد، ولی نظارت بریتانیا بر کانال سوئز محفوظ ماند.

بموجب ← قوانین وستمینستر (۱۹۳۱)، سازمان امپراطوری تغییر یافت، و ملل مشترک المنافع بریتانیا بوجود آمد؛ دومینیونها مستقل ولی وفادار به سلطنت انگلستان شناخته شد. در ۱۹۳۷، برمه از هند جدا شد، و ایرلند استقلال خود را از بریتانیا، جز در سیاست خارجی، اعلام نمود. در جج II، دومینیونها و امپراطوری، بجز ایرلند، دوشادوش ممالک متحد بریتانیای کبیر و ایرلند جنگیدند، و با دادن وام و انعقاد موافقتنامه‌های تجارتی بریتانیای کبیر را یاری کردند. پس از جج II، فلسطین از زیر قیمومت بریتانیا خارج شد (۱۹۴۸)، هند و پاکستان و سیلان دومینیون شدند (۱۹۴۸)، و جمهوری برمه تشکیل یافت(۱۹۴۸).

در ۱۹۴۹، هند به مملکتی جمهوری در داخل ملل مشترک المنافع تبدیل شد، و جمهوری ایرلند از بریتانیا جدا گردید. در ۱۹۵۶ سودان استقلال یافت. در ۱۹۵۷ غنا و فدراسیون مالایا عضو ملل مشترک المنافع گردیدند. قبرس در ۱۹۶۰ مستقل شد.

امپراطوری بریتانیا (ملل مشترک المنافع)

(I) ممالک مستقل

مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی
کانادا
ملل مشترک المنافع استرالیا
زلند جدید
اتحادیه‌ی افریقای جنوبی (در ۱۹۶۵ تصمیم به حکومت جمهوری گرفت. اعلام رسمی به ۱۹۶۱ موکول شده است).
هند
پاکستان
سیلان
غنا
فدراسیون مالایا
فدراسیون نیجریه
[قبرس. در ۱۹۶۵ جمهوری شد. اخذ تصمیم در باب عضویت آن در جامعه‌ی ملل مشترک المنافع به ۱۹۶۱ موکول شده است].

(II) اراضی تابعه

نام	موقعیت
آسانسیون	قطا جنوبی
اوگاندا	افریقای شرقی
باربادوز (فدراسیون هند غربی را ببینید)	
باسوتولند	افریقای جنوبی
باهاما	آنتیلها
بچوانالند	افریقای جنوبی
برمودا	قطا غربی
برونی	فکب غربی
بورنئوی شمالی	فکب غربی
پاپوا، سرزمین	فکب جنوب غربی
پیتکرن، جزیره‌ی	فکب غربی
تریستان داکونیا	قطا جنوبی
ترینیداد و توباگو (فدراسیون هند غربی را ببینید)	
تونگا	فکب غربی
جبل طارق	دریای مدیترانه
جزایر بادپناه	آنتیلها
جزایر بادگیر (فدراسیون هند غربی را ببینید)	
راس، اراضی تابعه‌ی	قاره‌ی جنوبگان
رودزیای جنوبی	افریقای مرکزی
رودزیای شمالی	افریقای مرکزی
زنگبار (مشتمل بر پمبا)	افریقای شرقی
زاماثیک (فدراسیون هند غربی را ببینید)	
سراواک	فکب غربی
سرزمین جنوبگان	قاره‌ی جنوبگان
سلیمان بریتانیا، جزایر	فکب غربی
سنت هلن	قطا جنوبی
سنکاپور	آسیای جنوب شرقی
سوازیلند	افریقای جنوبی
سیرا لئون	افریقای غربی
سیشلز	قهه
عدن	قهه
فالکلند، جزایر	قطا جنوبی
فیجی	فکب مرکزی
کنیا	افریقای شرقی
گامبیا	افریقای غربی
گویان بریتانیا	امریکای جنوبی
گیلبرت و الیس، جزایر	فکب غربی
مالت	دریای مدیترانه
مالدیو، جزایر	قهه
موریشس	قهه
نورفک، جزیره‌ی	فکب جنوبی
نیاسالند	افریقای مرکزی
ورجین بریتانیا، جزایر	دریای کارائیب
هند غربی، فدراسیون مشتمل بر آنتیگوا، باربادوز، ترینیداد و توباگو، جزایر بادگیر، زاماثیک، سنت کیتس-نویس، و مونتسرات	آنتیلها
هندوراس بریتانیا	امریکای مرکزی
هونگ‌کونگ	فکب غربی

(III) سرزمینهای قیمومی

افریقای جنوب غربی	افریقای جنوب غربی
تانگانیکا	افریقای شرقی
ساموآی غربی، سرزمین	فکب غربی
کامرون	افریقای غربی
گینه‌ی جدید، سرزمین	فکب جنوب غربی
نائورو، جزیره‌ی	فکب مرکزی

(IV) دومینیونهای مشترک

کانتون و اندربری (با کشمة)	فکب غربی
هبریدیز جدید (با فرانسه)	فکب جنوبی

امپراطوری دوم[1]، در تاریخ فرانسه، امپراطوری که در سال ۱۸۵۲ بتوسط ناپلئون III تأسیس شد، و در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ سرنگون گردید.

امپراطوری روم[2]، امپراطوری قدیم رم که در ۲۷ پ‌م در دوره‌ی حکمفرمائی آوگوستوس آغاز شد، و در اوج وسعت خود (ح ۱۱۷ ب‌م) تمام اروپای جنوبی، بریتانیا، افریقای شمالی، مصر، آسیای صغیر، سواحل شمالی دریای سیاه، نواحی جنوبی قفقاز و ارمنستان، بین النهرین، سوریه، فلسطین، و گوشه‌ی لغ عربستان را شامل بود. در ۳۹۵ ب‌م در امتداد خطی ممتد از رود دانوب به دریای آدریاتیک در ج دالماسی به دو قسمت تقسیم شد: امپراطوری غربی و امپراطوری شرقی یا ← امپراطوری بیزانس. امپراطوری غربی در ۴۷۶ منقرض شد (نیز ← امپراطوری مقدس روم). امپراطوری روم شرقی با سقوط قسطنطنیه در ۱۴۵۳ بدست سلطان محمد II برافتاد، و عصر جدید در اصطلاح مورخین ازین تاریخ آغاز میگردد. برای تاریخ مختصر دولت روم به مقاله‌ی رم در کتاب حاضر رجوع کنید.

امپراطوری روم غربی: ← امپراطوری غربی.

امپراطوری روم شرقی: ← بیزانس، امپراطوری؛ روم (در مآخذ اسلامی).

امپراطوری شرقی یا **امپراطوری روم شرقی:** ← بیزانس، امپراطوری؛ روم (در مآخذ اسلامی).

امپراطوری غربی یا **امپراطوری روم غربی**[3]، در مآخذ اسلامی **رومیة الکبری** (rumiyyato 'l-kobrā). قسمت غربی امپراطوری روم، پس از

(۱)Second Empire (فنـ) (۲)Roman Empire (۳)Western (Roman) Empire

تقسیم آن در سال ۳۹۵ ب‌م به دو قسمت مستقل (قسمت دیگر امپراطوری بیزانس یا امپراطوری روم شرقی). این امپراطوری در نتیجه‌ی مهاجمات اقوام وحشی بسرعت رو بانحطاط رفت، و در ۴۷۶ (آغاز قرون وسطی) منقرض گردید. ← رم.

امپراطوری لاتینی (قسطنطنیه)[1] (lātinie)، امپراطوریی که، پس از سقوط (۱۲۰۴) امپراطوری بیزانس، بتوسط رهبران چهارمین جنگ صلیبی (← جنگهای صلیبی) در قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی بالکان و جزایر دریای اژه تأسیس گردید، و در ۱۲۶۱ منحل شد. این امپراطوری شبیه ← مملکت لاتینی اورشلیم بود. فرمانروایان آن بودوئن I، هانری دو فلاندر، روبر دو کورتنه، ژان بریني، و بودوئن II بودند. از همان آغاز تأسیس بوسیله‌ی فرمانروایان یونانی نیقیه و اپیروس، هجوم بلغارها برهبری ایوان II، ترکهای عثمانی، و اختلافات داخلی‌رو بانحطاط گذاشت. در ۱۲۶۱ میخائیل VIII قسطنطنیه را گرفت، و امپراطوری بیزانس را تجدید کرد؛ ولی اغلب جزایر یونان در دست ونیز ماند؛ آتن به کاتالونیا منتقل شد؛ آخایا بدست خاندان ویلاردوئن افتاد.

امپراطوری مقدس روم[2] یا (بمعنی اخص آن) **امپراطوری رومی ملت آلمان**، عنوان یک سازمان سیاسی که قسمت اعظم اروپای مرکزی را، بمعنای وسیع از سال ۸۰۰ (تاجگذاری شارلمانی در رم) و بمعنای اخص از ۹۶۲ (تاجگذاری اوتوی I در رم)، تا ۱۸۰۶ در بر داشت. وجه تسمیه این بود که این سازمان مدعی جانشینی امپراطوری باستانی روم و مدعی تفوق بر سایر ممالک مسیحی بود، اگر چه عنوان "مقدس"، که آنرا امپراطور فردریک I بنام امپراطوری الحاق کرد، ظاهراً پیش از سال ۱۱۵۸ در جزء عنوان امپراطوری دیده نمیشود، و در هر حال، از سال ۱۲۵۰ ببعد، این سازمان نه "رومی" بوده و نه "مقدس"، و از امپراطوری هم جز اسم نداشته است. شارلمانی که سرزمین پهناوری را در اروپا تحت فرمان آورده بود، در سال ۸۰۰، بعنوان امپراطور روم غربی (که در ۴۷۶ منقرض شده بود) در رم تاجگذاری کرد. بعد از مرگ او، امپراطوری کارولنژیان تجزیه شد، ولی جانشینان وی تا خلع (۸۸۷) شارل III (شارل فربه) عنوان امپراطوری را حفظ کردند. با خلع شارل، امپراطوری عملا از بین رفت، و عنوان امپراطور که امرای ناتوان بخود میدادند چیزی جز نام نبود. اسامی و دوره‌ی امپراطوری هر یک از امپراطوران امپراطوری مقدس روم تا زمان اوتوی I، که امپراطوری بمعنی اخص تشکیل گردید، بشرح زیر است.

امپراطورهای سلسله‌ی کارولنژیان

شارلمانی	۸۰۰–۱۴	لوئی II	۸۵۵–۷۵
لوئی I	۸۱۴–۴۰	شارل II	۸۷۵–۷۷
لوتار I	۸۴۵–۵۵	شارل III	۸۸۱–۸۷

امپراطورهای خاندانهای مختلف

گی شیولینوئی ۸۹۱–۹۴

لامبرت	۸۹۴–۹۶	لوئی III	۹۵۱–۹۵۵
آرنولف	۸۹۶–۹۹	برنگار I	۹۱۵–۲۴

سرانجام، اوتوی I کشورهای آلمان و ایتالیا را تحت لوای واحد درآورد، و در ۹۶۲ بعنوان امپراطور در رم تاجگذاری کرد، و این تاریخ مبدأ امپراطوری مقدس روم یا امپراطوری رومی ملت آلمان است. اوتو امپراطوری را بر اساس فئودالیته بنا نهاد. تنها دوره‌ای از حیات قریب هزار ساله‌ی این امپراطوری مقدس که در طی آن امپراطوری واقعیتی داشت دوره‌ی از ۹۶۲ تا مبارزات خلعت‌پوشان (۱۰۷۵–۱۰۸۵) میباشد.

امپراطوری مقدس روم، در طی قرون وسطی، امید مسیحیان اروپای غربی، اعم از روحانیون و غیر آنها، بود که آرزوی آرامش و وحدت مغرب زمین را داشتند، و تأمین این منظور را در همکاری دو فرمانروای دنیائی و دینی، یعنی امپراطور و پاپ، میدیدند. از جنبه‌ی نظری، امپراطور خلیفه‌ی خدا بود در امور اینجهانی، و پاپ خلیفه‌ی خدا در امور روحانی. امپراطور فرمانروای دنیائی عالم مسیحیت بود، و تاج امپراطوری را پاپ بر سر او میگذاشت. در عمل، قدرت امپراطورها هیچگاه باین پایه نرسید. تا قرن ۱۸م امپراطورها فرمانروایانی برتر از سایر فرمانروایان محسوب میشدند، ولی این امر هم جنبه‌ی تشریفاتی داشت و بس. از همان اوایل، فرانسه، ایتالیای جنوبی، دانمارک، لهستان، و مجارستان از شناسائی تفوق آنها امتناع کردند، و در انگلستان و سوئد و اسپانیا احتمالا هرگز آنها را بجد نگرفتند. معذلک، لااقل تا قرن ۱۶م، امپراطوری مقدس روم حکم یک جامعه‌ی مشترک المنافع اروپائی داشت، و در موارد مختلف، امرای فرانسوی و انگلیسی و اسپانیائی کوشیدند تا مقام امپراطوری را بدست آورند. قدرت امپراطورها در آلمان و ایتالیا متغیر بود. حدود امپراطوری نیز در تغییر بود؛ بعضی ممالک (مثلا مجارستان)، اگر چه تحت حکومت امپراطورها یا امرای امپراطوری بودند، از حدود امپراطوری خارج محسوب میشدند؛ بعضی دیگر (مانند فلاندر، پومرانی، شلسویگ، و هولشتاین در ادوار مختلف) جزء امپراطوری اما تحت حکومت سلاطین خارجی بودند، ولی این سلاطین سرزمین خود را از جانب امپراطور داشتند، و در دیت یا مجلس شور شرکت میکردند. اجمالا میتوان گفت که امپراطوری مشتمل بر اتریش، آلمان، قسمتهائی از ایتالیای شمالی، بلژیک حالیه، بوهم و موراوی، سویس (تا ۱۶۴۸)، و هلند (تا ۱۶۴۸) بود.

امپراطوری اساساً انتخابی بود، و از ۱۳۵۶ ترتیب خاصی پیدا کرد (← برگزینندگان)، ولی عملا برگزینندگان اغلب وارث امپراطور درگذشته را انتخاب میکردند، و بدین ترتیب، امپراطوری موروثی میشد. امپراطوران را پاپ تاجگذاری میکرد، و پادشاهان آلمان، پس از اینکه بسلطنت آلمان انتخاب میشدند، روانه‌ی ایتالیا میشدند تا پاپ ایشان را بعنوان امپراطور تاجگذاری کند، و ضمناً، فرمانروائی آنان بر ایتالیا مسلم شود. بسیاری از امپراطورها اقدام میکردند که در حیات ایشان وارثشان بعنوان "شاه رومیها" (یعنی شاه آلمان) انتخاب شود، تا امپراطوری را در خاندان خود موروثی بدارند. تاجگذاری شاهان آلمان (بعنوان شاه آلمان) معمولا در آخن بعمل میآمد. بسیاری از امپراطوران بدست پاپ تاجگذاری نشدند، و بعد از تاجگذاری (۱۵۳۰) امپراطور شارل V رسم تاجگذاری بدست پاپ برافتاد؛ بعدها امپراطورها حتی از تحصیل تأیید پاپ هم منصرف شدند، و تاجگذاری آنان در فرانکفورت بعمل میآمد.

جنبه‌های مختلف امپراطورها سبب اشکالات اساسی در کار امپراطوری بود. امپراطورها تا حدی جنبه‌ی دینی هم داشتند، و چون حدود اختیارات امپراطور و پاپ در اداره‌ی امور مشخص نبود، از همان اوایل اختلافاتی بین دستگاه امپراطوری و دستگاه پاپی بروز کرد (نمونه‌ی آن مناقشات بر سر مسئله‌ی خلعت‌پوشان است که در ۱۱۲۲ بوسیله‌ی ← کنکوردای ورمس فیصله یافت)، و این اختلافات در زمان امپراطور (۱۱۵۲–۹۰) فردریک I و امپراطور (۱۲۱۲–۵۰) فردریک II با آلکساندر III و گرگوریوس IX و اینوکنتیوس IV باوج رسید. سرانجام پاپ پیروز شد، و امپراطورها از مداخله‌ی جدی در امور پاپی خودداری کردند، مگر در شقاق کبیر قرن ۱۵م و در جنگهای ایتالیا در قرن ۱۶م. مشکل دیگر در کار امپراطورها، که ارتباط کامل با مشکل اول داشت، مسئله‌ی فرمانروائی آنان بر دو کشور ایتالیا و آلمان بود که از جهات جغرافیائی و فرهنگی و شرایط سیاسی بکلی از هم جدا بودند. در آلمان نظام فئودالیته استیلا داشت. از زمان اوتوی I تا دوره‌ی فردریک I، آلمان منقسم به دوکنشینهای بزرگی بود، که دوکهای آنها اغلب بسیار مقتدر بودند. امپراطوران، که بزحمت از عهده‌ی حفظ وحدت آلمان و دفاع از حدود و ثغور آن برمیآمدند، بکرات در صدد برآمدند که تسلط خود را بر ایتالیا تحمیل کنند؛ اگر در آلمان میماندند این منظور تأمین نمیشد، و اگر به ایتالیا لشکرکشی میکردند، پاپها در آلمان معمولا شورش بپا میکردند، و امپراطور ناگزیر بود به آلمان باز گردد. فردریک I در کشمکش خود با ← اتحادیه‌ی لومبارد (که از پشتیبانی پاپ برخوردار بود) شکست خورد. فردریک II، که ناپل و سیسیل را بارث برده بود، بیشتر جنبه‌ی ایتالیائی داشت تا آلمانی، و در زمانی که در پالرمو اقامت داشت، آلمان راه خود را میرفت. کشمکشهای او با پاپ سرانجام منجر بزوال قدرت امپراطور در ایتالیا شد.

بعد از فردریک II، سلطنت به کونراد IV رسید، و پس از مرگ (۱۲۵۴) وی، دوره‌ی فترتی (فترت بزرگ) روی داد که تا ۱۲۷۳ طول کشید، و در طی آن، امرای مختلف اروپائی برای گرفتن عنوان امپراطوری رقابت داشتند. در این دوره در آلمان هرج و مرج سخت پدید آمد، و مملکت گرفتار خاوندان راهزن و اشراف فئودال گردید. در ۱۲۷۳، رودولف I بسلطنت آلمان انتخاب شد، و تا حدی نظم و آرامش استقرار یافت. رودولف از خاندان هاپسبورگ بود، و بعد از مرگ او، دگربار پادشاهان بر سر امپراطوری به زد و خورد پرداختند. ← جنگهای هوسی تشنجات اجتماعی قرن ۱۵م را تشدید کرد، و این تشنجات فرونشست مگر در قرن ۱۶م که دهقانان در جنگ دهقانان (۱۵۲۴–۲۶) سرکوبی شدند. در ضمن، شهرهای آلمان، که رونق و قدرت یافته بودند، بتقلید از بلاد ایتالیا، اتحادیه‌های دفاعی تشکیل داده بودند، و امپراطوران نیز برای اینکه آنها را در مقابل اشراف علم کنند بآنها فرامین مخصوص میدادند، و بسیاری از آنها به پایه‌ی شهرهای آزاد امپراطوری رسیدند، و عمدةً بکومک همین شهرها

(۱) Latin Empire (of Constantinople)

(۲) Holy Roman Empire

بود که امپراطورها تا حدی قدرت خود را حفظ میکردند. بعلاوه، قدرت امپراطورها بستگی به وسعت و ثروت سرزمین موروثی خودشان نیز داشت، و در دوره‌ی سلطنت خاندان هاپسبورگ، امپراطورها توجه خاص خود را معطوف به توسیع و حفظ سرزمین پهناور موروثی خود نمودند نه به حفظ وحدت امپراطوری. اما چون نوبت به شارل IV رسید، وی بر وسعت و اعتبار امپراطوری بیفزود، و ماکسیمیلیان I، بتقاضای دیت (مجلس شور)، اصلاحات مهمی بعمل آورد. با روی کار آمدن شارل ۷ در ۱۵۱۹ و مخصوصاً فردیناند I در ۱۵۵۸، امور امپراطوری عملا با امور اتریش انطباق یافت. اصلاح دینی این وضع را تشدید کرد؛ امرای پروتستان آلمانی بضد امپراطورها، که دفاع از مذهب کاتولیک را بر عهده گرفته بودند، قد برافراشتند. و اگر چه شارل V پروتستانها را مغلوب کرد، پیروزی او دیری نپایید. در جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸) امپراطوری در واقع منحل شد (← وستفالی، صلح)، و بیش از ۳۰۰ تن از امرای محلی امپراطوری استقلال یافتند، و این استقلال محدود به شرایطی مبهم بود (از قبیل اینکه در هیچ اتحادی بر ضد امپراطور وارد نشوند). دیت از کار افتاد، و عنوان امپراطوری بیشتر جنبه‌ی افتخاری یافت. معذلک، ظاهر امپراطوری محفوظ ماند، و امپراطورها، بواسطه‌ی سرزمینهای موروثی خود، شاهان مقتدری بودند. در جنگهای امپراطوری با لوئی XIV (← جنگهای هلند؛ اتحاد بزرگ، جنگ؛ اسپانیا، جنگ جانشینی) و نیز در جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) و جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳) امپراطورها بیش از پیش اعتبار خود را از دست دادند. دو سال پس از مرگ (۱۷۹۰) یوزف II، جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه آغاز شد. فرانسه‌ی پیروز طرح انحلال امپراطوری را ریخت. در ۱۸۰۳، دیت بیشتر امرا را خلع کرد، و خاراتشان را پرداخت، و عده‌ی کمتری کشورهای بزرگتر تأسیس کرد، و آنها هم سرانجام به هم‌پیمانان راین پیوستند (۱۸۰۶)، و تحت حمایت ناپلئون I درآمدند. در ۱۸۰۴، امپراطور فرانسیس II عنوان فرانسیس I، امپراطور اتریش، گرفت، و در ۱۸۰۶ از تاج امپراطوری مقدس روم دست کشید، و امپراطوری منحل شد. نیز رجوع کنید به مقالات مربوط به امپراطورهای امپراطوری که در فهرست ذیل مندرج است.

امپراطورهای امپراطوری مقدس روم و سلاطین آلمان

(تواریخ دوره‌ی سلطنت در آلمان است. اسامی ممتاز به * از کسانی است که بعنوان امپراطور تاجگذاری نکرده اند. بعد از ماکسیمیلیان I، عنوان امپراطوری را بدون تاجگذاری بتوسط پاپ بخود میدادند. اسامی ممتاز به + از مدعیان امپراطوری است).

سلسله‌ی ساکسون

اوتوی I	۹۳۶–۷۳	اوتوی III	۹۸۳–۱۰۰۲
اوتوی II	۹۷۳–۸۳	هانری II	۱۰۰۲–۲۴

سلسله‌ی فرانکونیائی (سالیان)

کونراد II	۱۰۲۴–۳۹	هانری IV	۱۰۵۶–۱۱۰۵
هانری III	۱۰۳۹–۵۶	هانری V	۱۱۰۵–۲۵

لوتار II ۱۱۲۵–۳۷

سلسله‌ی هوهنشتاوفن

*کونراد III (آلمان)	۱۱۳۸–۵۲		
فردریک I	۱۱۵۲–۹۰	هانری VI	۱۱۹۵–۹۷
+*فیلیپ سوابی	۱۱۹۸–۱۲۰۸		
اوتوی IV	۱۱۹۸–۱۲۱۵	فردریک II	۱۲۱۲–۵۰
*کونراد IV (آلمان)	۱۲۳۷–۵۴		

فترت کبیر (۱۲۵۴–۱۲۷۳)

خاندانهای مختلف

*رودولف I	۱۲۷۳–۹۱	لوئی IV	۱۳۱۴–۴۶
*آدولف ناسوئی	۱۲۹۲–۹۸	شارل IV	۱۳۴۶–۷۸
*آلبرشت I	۱۲۹۸–۱۳۵۸	*وتسلاوس	۱۳۷۸–۱۴۰۵
هانری VII	۱۳۰۸–۱۳	*روپرت	۱۴۰۵–۱۴۱۰
سیگیسموند	۱۴۱۰–۳۷		

سلسله‌ی هاپسبورگ

*آلبرشت II	۱۴۳۸–۳۹	رودولف II	۱۵۷۶–۱۶۱۲
فردریک III	۱۴۴۰–۹۳	ماتیاس	۱۶۱۲–۱۹
*ماکسیمیلیان I	۱۴۹۳–۱۵۱۹	فردیناند II	۱۶۱۹–۳۷
شارل V	۱۵۱۹–۵۸	فردیناند III	۱۶۳۷–۵۷
فردیناند I	۱۵۵۸–۶۴	لئوپولد I	۱۶۵۸–۱۷۰۵
ماکسیمیلیان II	۱۵۶۴–۷۶	یوزف I	۱۷۰۵–۱۱
شارل VI	۱۷۱۱–۴۰		

سلسله‌ی باواریائی

شارل VII	۱۷۴۲–۴۵		

سلسله‌ی هاپسبورگ–لورن

فرانسیس I	۱۷۴۵–۶۵	لئوپولد II	۱۷۹۰–۹۲
یوزف II	۱۷۶۵–۹۰	فرانسیس II	۱۷۹۲–۱۸۰۶

آمپرساعت[1] (–āmper)، واحد عملی مقدار برق، و آن مقدار برقی است که در مدت یک ساعت بوسیله‌ی جریان ثابتی با شدت یک آمپر از یک جسم هادی میگذرد. آمپرساعت برابر ۳۶۰۰ کولن است. ظرفیت انباره‌ها (آکومولاتور)، یعنی مقدار برقی که در طی تخلیه‌ی انباره میتوان بدست آورد، معمولا با آمپرساعت سنجیده میشود. مثلا از یک انباره‌ی ۶۰ آمپرساعتی میتوان ۵ آمپر جریان در مدت ۱۲ ساعت گرفت.

آمپرسنج: ← گالوانومتر.

امپرسیونیست، پیرو امپرسیونیسم.

امپرسیونیسم[2] (ampresionism؛ از فنس) [از لفظ فرانسوی امپرسیون، = احساس، تأثر]، نهضتی در نقاشی که در قرن ۱۹م از اندیشه‌ی آزاد کردن این هنر از قید قوانین متصلب نقاشی کلاسیک در فرانسه بوجود آمد، و اساس آن تأثرات بصری گذرای هنرمند بود. پایه‌گذاران آن ک. مونه، ب. ا. رنوار، ا. مانه، ک. پیسارو، آ. سیسله، پ. سزان، ا. دگا، ژ. ب. آ. گیومن، و ب. موریزو بودند. این نقاشان از آنرو امپرسیونیست (ampre-sionist) خوانده شدند که روزنامه‌نگاری یکی از نقاشیهای مونه را که امپرسیون طلوع خورشید نام داشت دستاویز کرد، و این نام را بر ایشان نهاد؛ گمانش بر این بود که بدین طریق آنان و کارهای غریب و دور از سنت ایشان را مسخره کرده است. اما نقاشان بندگسل، که از زیادتی کار فرصت جستن نامی برای خود نیافته بودند، همین نام را با چهره‌ی باز پذیرفتند. اما این نامگذاری دقیق نبود، و هر یک از هنرمندان، بر حسب نظرهائی که در باره‌ی جهان و زیبائی و فن نقاشی داشتند، بآن معنائی بخشیدند. این نقاشان تازه‌جو، که قالب‌های کهن را برای بیان یافته‌های تازه‌ی خود کافی نمیدیدند، اعتماد به القائات جهان پهناوری بستند که خود بر آن دست یافته بودند. این القائات بهیچ وجه یکسان نبود، اما عوامل مشترکی وجود داشت که نقاشان را، در عین اختلاف، بهم پیوند میداد، نخست آنکه، به پیروی از کوربه، نقاش واقعپرداز (رئالیست)، که پایان عمرش مقارن با اوج امپرسیونیسم بود، افزار نقاشی را از کارگاه بهوای آزاد منتقل کردند، و مانند او، بصحنه‌های عادی روزانه توجه داشتند. دیگر آنکه همگی برای یافتن ترکیبهای تازه‌ی شکل و رنگ در تکاپو بودند؛ و نیز نظریه‌ها و کشفیات فیزیکی در مورد نور و رنگ در آنان سخت مؤثر افتاده بود؛ و بدین سبب جستجوهاشان حاصلی مشترک نیز داد؛ دریافتند که از روشنی یا تیرگی هر رنگی بیاری رنگی دیگر کاسته یا بر آن افزوده میشود. رنگ دوم را مکمل رنگ اول خواندند، و ازینجا نظریه‌ی مشهور "رنگهای مکمل" پدید آمد؛ ازین قرار، روشنی یا تیرگی هر یک از سه رنگ اصلی (سرخ و آبی و زرد) بر حسب رنگ مکمل آن شدت و ضعف میابد. رنگ سبز (ترکیب آبی و زرد) مکمل رنگ اصلی سرخ است؛ نارنجی (ترکیب زرد و سرخ) مکمل آبی است؛ و بنفش (ترکیب آبی و قرمز) مکمل زرد است. (بهمین سبب، مونه به گل شقایق، چترهای آفتابی سرخ، سبزه‌ها و تابش نارنجی خورشید بر آبهای آبی رنگ، و به سایه‌های آبی‌رنگ بر دیواره‌های نارنجی سخت علاقه نشان میداد). این کشف نقاشان را چنان بخود مشغول داشت که از آن پس از طبیعت تنها صحنه‌هائی را برای کار برمیگزیدند که استفاده از نظریه‌ی رنگهای مکمل را امکان‌پذیر میساخت. در جستجوی مناظر پرنور و بازیگری نور در آب، نخست در بیشه‌ی فونتنبلو به کار پرداختند، و سپس کناره‌ی رود سن و ساحل دریای مانش را برگزیدند. پس از چندی، بجدا کردن مایه‌های مختلف هر یک از رنگها پرداختند، و با قرار دادن مایه‌های مختلف هر یک از رنگها در کنار هم، شیوه‌ای جدید پدید آوردند، و بیاری آن راه تازه‌ای برای نشان دادن تابش نور یافتند. این شیوه بارورترین و مهمترین خصیصه‌ی مکتب امپرسیونیسم است. نقاشان امپرسیونیست این شیوه را بسط دادند، و با حرکات تند قلم مو (خصیصه‌ی دیگر این مکتب)، آسمان و خانه‌ها و تپه‌ها و دیگر عناصر دورنما را نیز در بر گرفتند. خطوطی را که حدود اشیاء را نشان میداد رها کردند، و نیز سایه‌روشن و جزئیاتی را که تا آن زمان مقبول بود بیکسو نهادند. باین طریق، "اشکال گشوده" پدید آمد، و تصاویر حالتی زنده و متحرک، و در نتیجه، "ناتمام"، بخود گرفت، که معاصران و نیز نقاشان بعدی را سخت بخود مشغول داشت. امپرسیونیسم، پس از آنکه بعنوان مکتب مهمی در نقاشی تثبیت شد، و سنتها و قوانین خاص خود را بوجود آورد، مانند هر مکتب دیگری، کم‌کم بحد خود رسید، و شور و نشور نخستین را از دست داد، بطوری که تا سال ۱۸۹۰، بیشتر پیروان سرسخت این مکتب روی از آن برتافتند، و هر یک راهی جداگانه در پیش گرفتند. اما نقاشیهای این مکتب، که زمانی مطرود بشمار آمده بود، قبول عام یافت. اثر آزادیبخش امپرسیونیسم در سیر هنر نقاشی بیحساب است. اصطلاح امپرسیونیسم در موسیقی به نهضتی که در اواخر قرن ۱۹م در فرانسه بتوسط

(1) ampere-hour (2) impressionism

دبوسی آغاز شد نیز اطلاق میگردد. این اصطلاح در ادبیات نیز بکار میرود.

امپریالیسم[1] (amperiālism؛ از فنس) سیاست دولتی را گویند که در صدد بسط حکمرانی و برقراری سلطه‌ی خویش بمردم دیگری است که نمیخواهند زیر بار چنین اجحافی بروند. چون طبیعةً مردم از قبول سلطه‌ی بیگانگان بیزار میباشند، سیاست امپریالیسم همیشه توأم با اعمال زور و ستمگری و اجحاف بوده است. آزادمردان جهان همواره سیاست امپریالسم را مردود شناخته از لحاظ اخلاقی آنرا مورد سرزنش و نکوهش قرار داده‌اند. امروز اصطلاحات "امپریالیسم" و "استعمارگری" و امثال آن نوعی دشنام بشمار میآید که در تبلیغات کشوری بر علیه کشور دیگر بکار برده میشود، و اگر چه در گذشته کشورگشائی و تجاوز بمردمان دیگر و بنا کردن امپراطوریهای بزرگ جزو مفاخر محسوب می‌شده است، اکنون بشر متمدن از آن رو برگردانده آنرا درخور سرزنش میداند.

اصطلاح "امپریالیسم" بمعنی امروز آن، که نکوهیده میباشد، از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م متداول شده است، ولی امپراطوری‌سازی و تجاوز بمردم دیگر از زمانهای بسیار قدیم رواج داشته است، و کتابهای تاریخ که در گذشته نوشته شده است این گونه فجایع بشر را تحسین و تکریم کرده است. این امپراطوری‌سازی هم تاریخ بسیار کهنه‌ای دارد. در شرق دور امپراطوری چین در زمان سلسله‌های چو، چین، هان، و تانگ سلطه‌ی خود را به سرزمینهای دیگر تحت عنوان ترویج تمدن چینی و منکوب کردن بربرها و مردم نیمه‌متمدن برقرار کردند. در شمال هندوستان سلاطین سلسله‌ی ماوریا و سلسله‌ی گوپتا کشورگشائی کرده بسرزمین مردمان مجاور دست انداختند، و برای چنین تجاوزاتی هم دلیلی جز زور و ستمگری نداشتند. در آسیای غربی و مدیترانه‌ی خاوری امپراطوری‌های متعددی یکی بعد از دیگری بنا شده بتجاوز پرداختند. قریب بیست و پنج قرن قبل از میلاد لوگال‌زاگیسی (lugāl-zāggisi) سومری‌ها را تحت انقیاد خود درآورد، و آنها را با یکدیگر متحد ساخت، و اولین امپراطوری سومر را تشکیل داد. در حدود ۲۵۵۰ قم سارگن، پادشاه اکد، جانشین او شد. سپس دومین امپراطوری سومر ایجاد شد که از قرن ۲۲م تا قرن ۲۱م قم دوام کرد. بعد از آن امپراطوری بابل روی کار آمد که شخص برجسته‌ی آن حمورابی (قرن ۱۹م قم) بود و نفوذ او مدتها در تمدن این قسمت جهان مستقر گردید. دیری نگذشت که پرده عوض شد و جهانگشائی بساحل رود نیل در مصر انتقال یافت. از قرن ۱۶م تا ۱۳م قم فراعنه در مصر امپراطوری نیرومندی برقرار کردند، ولی نتوانستند آن را توسعه دهند، و در نبرد با حتّی‌ها در شمال سوریه شکست خوردند، و باصطلاح امروز، قرار همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر گذاشتند. ارث این دو امپراطوری نصیب آشوریها شد که در ۶۶۰ قم باوج قدرت رسیدند. از قرن ششم تا چهارم قم امپراطوری ایران بتمام آسیای غربی حکمفرمائی داشت، و همه‌ی مورخین نوشته‌اند که ایرانیان، بر خلاف آشوریها، با مردمی که مغلوب خود میکردند با مهربانی و مسالمت رفتار مینمودند، و به آداب و رسوم ملی آنها احترام میگذاشتند، و این خود دلیل دوام حکمروائی آنها بود. پس از امپراطوری ایرانیان، اسکندر مقدونی بجهانگشائی پرداخت، و پس از او امپراطوری روم برقرار گشت، که مدعی بود نیروئی دارد که ملل مختلف را با یکدیگر متحد میسازد. از آن پس اعراب امپراطوری بزرگی ایجاد کردند، و بعد از آنها امپراطوریهای دیگری در شرق و غرب ایجاد گشت که هریک چندی دوام کرد و بعد از میان رفت.

در زمانهای اخیر امپریالیسم و جهانگیری صورت دیگری پیدا کرده است، و نیروهای قدیم بشکل دیگری جلوه‌گر شده‌اند. حس ملیت، بمیان آمدن صنایع جدید، بهبود طرق مواصلات، و کشف امریکا همه‌ی طبقات مردم کشورهای جهانگشا را در امپریالیسم نوین شریک کرده است. علاوه بر جنگجویان و ماجراجویان، بازرگانان، مبلغین دینی، سیاستمداران، و صاحبان صنایع هم درین کار ذیدخل شده در توسعه‌ی امپریالیسم کوشیده‌اند. از قرن ۱۵م تا اواسط قرن ۱۸م، انگلستان، فرانسه، هلند، پرتغال، و اسپانی هر یک در حدودی بایجاد امپراطوری در قاره‌ی امریکا و هندوستان و شرق دور پرداختند. اختلافات و رقابتها بین این کشورها بر سر چپاول و غارت و دست‌اندازی بکشورهای دیگر مدتی دوام داشت، تا با هم سازش کردند، و دنیای آنوقت را بین خود تقسیم کردند، و این سازش قریب یک قرن دوام یافت. از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم تا جنگ I معترضین جدیدی پیدا شدند، و روسیه و آلمان و ایتالیا و کشمت و ژاپن هم در صدد برآمدند که ازین خوان گسترده نصیبی برای خود تحصیل نمایند. بین دو جنگ جهانی کشمکش بسیاری بین کشورهای بزرگ بر سر استفاده از سیاست امپریالیسم درگرفت، و پس از جنگ II، بی‌اعتباری سیاست مزبور مشهود گشت، و بتدریج کشورهای استعمار شده در صدد تحصیل استقلال برآمدند، و درین راه کامیابی بسیار یافتند، و هم اکنون کشورهای قاره‌ی افریقا بدین کار پرداخته‌اند، و بتدریج آزادی خود را بدست میآورند.

تردیدی نیست که امروز اکثریت مردم جهان سیاست امپریالیسم را مردود شناخته‌اند، و طولی نخواهد کشید که بقایای آنهم نابود و معدوم خواهد شد. ولی باید گفت که در قرون گذشته هم متفکرین و خیراندیشانی بوده‌اند که همواره بر علیه این سیاست قیام و اقدام کرده‌اند. در قرنهائی که کشورهای نیرومند اروپا بکشورگشائی و استعمار می‌پرداختند، زمامداراتی بودند که این عمل نکوهیده را باشکال مختلف توجیه میکردند، و ذکر استدلال آنها بی‌مورد نیست. یک عده میگفتند که باید بازارهای جدید برای عرضه‌ی کالا یافت، و در کشورهای ضعیف سرمایه‌گذاری کرد تا منابع طبیعی آنها کشف و استخراج شود، و ضمناً قسمتی از جمعیت روزافزون اروپا را هم بسوی کشورهای مزبور سوق داد. مخالفین این دسته میگفتند تعقیب چنین سیاستی شاید برای سرمایه‌داران و طبقات حاکمه سودمند باشد، ولی برای توده‌ی ملت مفید نخواهد بود، زیرا پرداخت مالیاتهای سنگین و تحمل هزینه‌ی ارتشی نصیب توده‌ی مردم میشود، و درآمد سیاست امپریالیسم فقط بجیب عده‌ای معدود خواهد رفت. گروه دیگری مانند ماکیاولی، هیتلر، و موسولینی مدعی بودند که امپریالیسم نتیجه‌ی طبیعی اصل تنازع بقا میباشد، و طبیعت مردم جهان را یکسان خلق نکرده است؛ لهذا آنانکه داناتر و تواناترند باید بر ناتوانان حکومت کنند. علمای زیستشناسی این فرضیه را رد کرده با دلایل علمی بر علیه آن مبارزه کردند. دسته‌ی دیگر متوسل بدلایل نظامی شده میگفتند که دول بزرگ باید برای حفظ امنیت خود خطوط مواصلات بازرگانی را در دست داشته باشند، و بوسیله‌ی تصرف پایگاهها و ایجاد حکومتهای پوشالی و دست‌نشانده، بر کشورهای ضعیف تسلط یابند. مخالفین این گروه جواب میدادند که تصرف سرزمین دیگران خود موجب عدم امنیت میشود، زیرا ایجاد کمربندهای امنیت و مناطق نفوذ منتهی باصطکاک منافع بین دول بزرگ شده تولید اختلافات و جنگ میکند. گروه دیگری که جنبه‌ی ریاکاری و عوام‌فریبی را پیشه‌ی خود ساخته بودند مدعی میشدند که امپریالیسم سبب میشود که مردم از یوغ حکومتهای فئودال و مستبد خارج شده از تمدن جدید اروپا بهره‌مند شوند. انگلیسها "بار گران سفیدپوستان" را برای ترویج تمدن در میان نژادهای دیگر عنوان کردند. فرانسویان اعمال خود را تحت عنوان ترویج اصول انقلاب فرانسه در بین کشورهای دیگر توجیه میکردند. ژاپنیها بهره‌مند ساختن کشورهای شرق دور را از فوائد اقتصادی سیاست خود اعلام میداشتند. روسهای تزاری متحد کردن نژادهای اسلاو را کمال مطلوب خود میگفتند، و آلمانها برتری نژاد خود را برخ دیگران میکشیدند، و محسنات رژیم خود را ترویج میکردند. لکن تمام این عناوین عباراتی فریبنده برای اغفال مردم کشورهای بزرگ بود و اساس و پایه‌ای نداشت. بتدریج مردم جهان دریافته‌اند که مبنای حقیقی امپریالیسم طمع و تجاوز بحقوق دیگران و هدف آن سودجوئی و تحصیل منافع سرشار است. امروز بشر متمدن سیاستهای امپریالیسم و مروجین آنها را در هر لباسی که باشند نکوهیده و مطرود میداند.

آمپیر، سبک: ← امپراطوری، سبک.

آمپیریسم یا امپیریسیزم: ← اصالت تجربه، مذهب.

امت، رابرت[2] (rābərt emət)، ۱۷۷۸–۱۸۰۳، میهنپرست ایرلندی؛ مت دوبلن. در خانواده‌ی پروتستان ثروتمند و وسیعی متولد شد. برادرش تامس ادیسن امت (tāməs adisən) (۱۷۶۴–۱۸۲۷) طرفدار ایرلندیان متحد بود، و رابرت به برادر پیوست. پس از شورش ۱۸۰۳، که بدست انگلیسها فرونشانده شد، رابرت با بعضی از پیروانش به کوههای ویکلو گریختند، و اگر چه رابرت میتوانست از ایرلند خارج شود، برای حمایت سایر پیروان خود و محبوبه‌اش، سره کارن (sarə kāran)، به دوبلن باز گشت، ولی در آنجا دستگیر و باتهام خیانت محاکمه شد. محاکمه‌اش یک روز طول کشید، و در پایان آن نطقی بر ضد ظلم و ستمگری ایراد کرد که هنوز صدای آن از گوشها زایل نشده. در سن ۲۵ سالگی بدار آویخته شد، و سرش را نیز بریدند. تامس مور، دوست ایام جوانی رابرت، شعری بیادبود داستان او و محبوبه‌اش سروده است.

---

(۱) imperialism (۲) Emmet

امتادیاب[1] (emtedād.yāb)، اسم انواع رادیو، رادار، و سایر دستگاههای الکترونی که در کشتی‌رانی و هوانوردی برای تعیین موضع کشتی و طیاره و امثال آنها بکار میرود. اسبابهای امتادیاب در طی جج II تکامل بسیار یافت. بوسیله‌ی امتداد‌یابهای پربسامد میتوان پیامهای رادیوئی را از راه دور و از هر امتدادی گرفت. نیز دستگاههائی با دامنه‌ی عمل وسیع برای تعیین موضع طیاره‌های آسیب‌دیده یا بازماندگان کشتیهای غرقشده اختراع شده است.

آمتیست[2] (āmetist؛ فـ)، نوعی کوارتز، بنفش یا ارغوانی‌رنگ. سنگی نیمه‌قیمتی است.

امثال سلیمان[3]، کتابی از عهد قدیم، که مجموعه‌ای از گفته‌های منسوب به سلیمان پیغمبر است. بسیاری از آنها نصایح اخلاقی است. این کتاب از نخستین نمونه‌های ادبیات حکمت‌آمیز است، و بین یهودیان دوره‌ی پس از خروج از مصر رواج داشت (← حکمت).

امثال و حکم (amsālo hekam)، کتابی ادبی، در امثال و حکم، بفارسی، از علی اکبر دهخدا. مؤلف در این کتاب حکم و امثال منثور و منظوم فارسی و بسیاری از امثال عربی و برخی اخبار و احادیث و اصطلاحات و نکات تاریخی و ادبی را جمع‌آوری کرده است، و در این کتاب مجموعه‌ای از اشعار برگزیده‌ی فارسی نیز فراهم گردیده. اول‌بار در ۱۳۰۸–10 هش و سپس در ۱۳۳۸–۳۹ هش در تهران بطبع رسیده است.

امثله (amsela) [الامثله یا کتاب الامثله]، کتابی مقدماتی در صرف زبان عربی، بفارسی، ظاهراً از میر سید شریف جرجانی (۷۴۰–۸۱۶ هق). این کتاب را شرحی است بفارسی از محمد ابن سلیمان تنکابنی (فد ۱۳۰۲ هق). متن و شرح امثله در ایران از کتابهای معمول و معروف درسی است و در ضمن مجموعه‌ی موسوم به جامع المقدمات مکرر بطبع رسیده.

امجز (amjaz)، دهستان (جع ح ۷۵۰؛۲؟)، بخش جبال بارز، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۶۳ (؟) آبادی. رود روداب آنرا مشروب میکند. دارای جنگلهائی است؛ مرکزش ده **امجز** (جع ۳۳۵ سش ۱۳۳۵ هش) است.

ام جمیل (omme jamil)، معروف به **حمالة الحطب** (hammālato 'l.hatab)، خواهر ابوسفیان، عمه‌ی معاویه، و زوجه‌ی ابولهب. با محمد ص سخت عداوت داشت، و شبها خار و خسک بر سر راه آن حضرت میریخت، و بهمین جهت به حمالة الحطب معروف شد. نام او را جمیله یا صخره (saxra) ضبط کرده‌اند.

امچیتکا[4](amcitkā)، جزیره‌ای بطول ۶۴ کم، کنار ساحل غربی آلاسکا؛ یکی از جزایر آلئوسین.

ام حبیبه (omme habiba)، شهرت **رمله‌ی بنت ابی سفیان** (ramlaye bente)، فد ۴۴ هق، از زنان پیغمبر اسلام و خواهر معاویه. اول زوجه‌ی عبیدالله ابن جحش بود و با او به حبشه رفت؛ اما چون عبیدالله مرتد شد و ترک اسلام نمود، وی او را ترک نمود تا عبیدالله بمرد. بعد از وفات او، پیغمبر ام حبیبه را بنکاح خویش درآورد.

آمد (āmed)، ترکیه؛ ← دیاربکر.

ام درمان[5] (omme dormān)، شهر (جع ـ۱۱۳° ۶۸۶)، قسمت مرکزی سودان، کنار ساحل چپ نیل ابیض؛ مقابل خرطوم. در ۱۸۸۴ بتوسط محمد احمد ابن عبدالله (مهدی سودانی) تأسیس شد. در ۱۸۹۸ نیروهای مختلط بریتانیائی و مصری کیچنر مهدیه را در اینجا شکست قطعی دادند. از مراکز داد و ستد محلی است.

آمدروز[6]، **هنری فردریک** (henri fredrik ā-medröz)، ۱۸۵۴–۱۹۱۷، مستشرق انگلیسی. چند نسخه‌ی فارسی و عربی را چاپ و منتشر کرد (تاریخ الوزراء صابی، تجارب الامم ابوعلی مسکویه، وغیره). کتاب سقوط خلافت عباسی (باشتراک مارگلیوث) پس از مرگش انتشار یافت (۱۹۲۰–۲۱).

امدن[7] (emden)، شهر (جع ۴۳°۰۳۱)، ساکس سفلی، لغ آلمان، شهر عمده‌ی فریسلاند شرقی؛ بندری کنار دریای شمال بر دهانه‌ی رود امس و کنار کانال دورتموند‌امس. دارای کشتیسازی و صید ماهی است. از قرن 10م سابقه دارد. در جج II شدیداً بمباران شد.

آمده (āmede)، اسم فرانسوی. ← آمادئوس، اسم.

آمر (āmer)، شهرت **ابوعلی منصور، ملقب به الآمر باحکام الله** (al.'āmer be ahkāme 'l-lāh)، ۴۹۰–۵۲۴ هق، دهمین خلیفه‌ی (۴۹۵–۵۲۴ هق) فاطمی مصر (← فاطمیان). پس از مرگ پدرش، مستعلی، افضل (الافضل) که وزیر مستعلی بود او را بخلافت اعلام کرد، و خود مدت ۲۰ سال حکومت راند تا آنکه بدست نزاریه کشته شد. در دوره‌ی خلافت آمر قسمت اعظم فلسطین و سواحل شام بدست صلیبیان افتاد، و بودوئن در ۵۱۱ هق (۱۱۱۷ بم) به مصر لشکر کشید، ولی بعلت بیماری ناچار به بازگشت شد، و در راه در گذشت. آمر بدست نزاریه بقتل رسید.

امراة المسلسله[8] (emra'ato 'l.mosalsala) [عربی، = زن بسته بزنجیر]، صورت فلکی نیم‌کره‌ی شمالی. برون‌کهکشان عظیم امرأة المسلسله تنها برون‌کهکشان قابل رؤیت با چشم و عظیمترین سحابیهای مارپیچی است، و ح ۸°000 سال نور از زمین فاصله دارد. نیز ← آندرومده.

امر بمعروف و نهی از منکر (monkar)، دو فرع از فروع دین اسلام. امر بمعروف خواندن دیگران است به کار نیک، و نهی از منکر جلوگیری از کار بد ایشان است. امر بمعروف و نهی از منکر بر هر مسلمان واجب است. بدین ترتیب، مسلمانان واقعی دارای مسئولیت مشترک اجتماعی هستند.

امر بهائی: ← بهاءالله.

امرتسر، شهر هند؛ ← آمریتسار.

امرداد (amordād) [= بی‌مرگی، جاودانی]، در آیین زردشتی، یکی از امشاسپندان (← امشاسپند)، مظهر جاویدانی اهورمزدا، و در جهان مینوی، بخشایش ایزدی جزای کارهای نیکوکارانست. وی موکل روز هفتم (موسوم به امرداد) هر ماه شمسی و ماه پنجم (موسوم به امرداد) هر سال شمسی است. ← تقویم اوستائی.

آمرزش[9]، در مذهب کاتولیک رومی، گذشت از مجازات اینجهانی گناه پس از توبه کردن گناهکار. پس از آنکه گناهکار بوسیله‌ی آیین توبه بخشیده شد، باید گناهانی را که مرتکب شده در این جهان یا در برزخ جبران کند. ولی مسیح و قدیسین او بوسیله‌ی اعمال نیک خود "انبار کفاره"ای فراهم کرده‌اند، که بعلت کثرت کارهای خوب ایشان "مازاد" دارد؛ این "انبار" را "گنج بی‌پایان مکافاتها" نامند. کلیسا که خدمتگزار خدا است، بوسیله‌ی این گنج، گناهکار را از کیفری که مستوجب آنست معاف میکند. این معافیت بوسیله‌ی آیین آمرزش بعمل میآید که بطرق مختلف بجا آورده میشود (مانند دعا کردن و بکلیسا رفتن). قبل از ← شورای ترانت از آیین آمرزش بانحاء مختلف سوء استفاده میشد (مخصوصاً با فروش آمرزش در ازاء پول). لوتر پرده از این استفاده‌های ناشایست بر داشت.

امرست[10] (amərst)، شهر (جع ۱۰°۸۵۶)، غ ماساچوست، کشمة؛ محل دانشگاه ماساچوست. بنام ج. امرست نامیده شده است.

امرست[10]، **جفری** (jefri amərst)، ملقب به **بارون امرست** (bāron*)، ۱۷۱۷–۹۷، افسر ارتش بریتانیا. در جنگ فرانسه و هندیشمردگان فرمانده سپاهیان انگلیسی بود. شهر امرست در ایالت ماساچوست (کشمة) بنام اوست.

امرسن[11]، **رلف والدو** (ralf wāldö emərsən)، ۱۸۰۳–۸۲، نویسنده و شاعر امریکائی؛ مة بستن. در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد، و ابتدا کشیش شد، ولی با مقامات مربوط کلیسا اختلاف پیدا کرد، و استعفا داد (۱۸۳۲). در ۱۸۳۳ به اروپا سفر کرد، و با ادبیات زمان خود آشنائی بیشتر یافت، و مطالعه‌ی آثار اروپائی و ادبیات شرقی فکر او را وسعت داد. پس از بازگشت، به سخنرانی و ایراد خطابه‌ها در باب فلسفه‌ی زندگی پرداخت. در ۱۸۳۶ اولین اثر خود را بنام طبیعت، در باب فلسفه‌ی ایدآلیستی خویش و بر ضد فلسفه‌ی مادی امریکائی نشر کرد. در ۱۸۳۶ در تشکیل گروهی که طرفدار مذهب وجود برترین بودند همکاری نمود. در خطابه‌ای که در ۱۸۳۸ در مدرسه‌ی الاهیات هاروارد ایراد کرد، اظهار داشت که راه رستگاری را باید در نفس خود جستجو کرد، و این امر مسیحیان را چنان خشمگین ساخت که تا ۱۸۶۶ دیگر او را به هاروارد دعوت نکردند. از آثارش مقالات (۱۸۴۱–۴۴)، مردان نماینده (۱۸۵۰)، خصوصیات انگلیسی (۱۸۵۶)، راه زندگی (۱۸۶۰)، اجتماع و انزوا (۱۸۷۰)، نامه‌ها و هدفهای اجتماعی (۱۸۷۵)، و تاریخ طبیعی فهم (۱۸۹۳) است. دیوان اشعارش اول‌بار در ۱۸۴۷ بطبع رسید. در نثر سبکی زیبا و خالی از ابهام داشت.

امرؤ القیس (emra'o 'l.qays)، شهرت **حندج ابن حجر** (hondoje 'bne hojr)، ۵۰۰–۵۴۰ بم، شاعر بزرگ عرب در قبل از اسلام؛ مة نجد یا یمن. در نام او اختلاف است. پدرش امیر بنی اسد و بنی غطفان و مادرش خواهر مهلهل شاعر بود. امرؤ القیس زندگانی پرماجرائی دارد. از جوانی بواسطه‌ی تلقین مهلهل بشعر گفتن آغاز کرد، و با صعلوکان عرب مشاعره مینمود. پدرش را این

---

(۱)direction finder (۲)amethyst (۳)Proverbs (۴)Amchitka (۵)Omdurman (۶)Amedroz (۷)Emden (۸)Andromeda (۹)indulgence (۱۰)Amherst (۱۱)Emerson

کار ناخوش آمد، و او را که ح ۲۰ سال داشت به موطن آباء و عشیره‌ی او در حضرموت تبعید کرد، و قریب پنج سال در آنجا بود، و پس از آن با یاران خود در قبایل عرب در جولان بود، و به عیش و نوش و جنگ میپرداخت، تا اینکه بنی اسد بر پدرش شوریدند، و او را بقتل رسانیدند. امرؤ القیس بخونخواهی پدر برخاست، و چون دولت ایران، که بنی آکل المرار (bani ākelo 'l-morār) (قبیله‌ی امرؤ القیس) را دشمن میداشت، در صدد دستگیری او برآمد، وی بگریخت و این در و آن در میزد و بر ضد ایران کومک میطلبید، و سرانجام یوستی‌نیانوس، امپراطور روم، بتوصیه‌ی حارث V غسانی او را به قسطنطنیه فراخواند (۵۳۰ ب‌م) تا از وی بر ضد ایران استفاده کند، و بالاخره او را امیر فلسطین کرد، و وی در راه فلسطین در آنقره بیمار شد، و بر بدن او قرحه‌هائی پدید آمد، و در آنجا بماند تا زندگی را بدرود گفت، و از این جهت او را ذو القروح (zo l.qoruh') گفتند، و از جهت اضطراب زندگی وی او را الملک الضلیل (al.maleko 'z.zellil) نیز گویند. در دین او اختلاف است، و بعضی گفته‌اند که مزدکی‌مذهب بوده. وی یکی از اصحاب معلقات است و بر دیوانش از قدیم تا کنون شرحها نوشته اند. دیوانش ظاهراً نخستین‌بار باهتمام دسلان در ۱۸۳۷ در پاریس و سپس در اروپا و مصر مکرر بطبع رسیده. بعضی (مثل طه حسین) ماجراهای زندگی و حتی وجود خود او را افسانه و ساختگی میپندارند.

امرود (amrud)، میوه، ← گلابی

آمریتسار (āmritsār) یا **امرتسر** (amretsar)، شهر (جه ۳۲۵‘۷۴۷)، لغ پنجاب، هند. دارای مصنوعات ابریشمی و فرش است. شهر را رام داس، چهارمین گوروی [= استاد بزرگ] (۱۵۷۴–۸۱) سیخها، در محلی که اکبر شاه اعطا کرده بود بنا نهاد، و آرجون، پنجمین گورو (۱۵۸۱–۱۶۰۶)، معبد زرین آنرا تمام کرد، و آن مرکز دینی عمده‌ی سیخها است. پس از استقلال سیخها در ۱۷۶۴، بر اهمیت شهر و شکوه و جلال معبد بیفزود. در ۱۸۴۹ شهر بدست انگلیسها افتاد. جنایت معروف به ← کشتار آمریتسار درین شهر و بدست یکی از تبهکاران انگلیسی، بنام ر. ا. ه. دایر واقع شد.

آمریتسار، کشتار، شهرت یکی از فجایع ننگین انگلیسها در هند، که در روز ۱۳ ماه آوریل ۱۹۱۹ واقع شد. در آن روز قریب ۵‘۰۰۰ زن و مرد و بچه در باغ ملی معروف به جلیان‌والا باغ (jalyānvālā)، در شهر آمریتسار، برای شرکت در مراسم دینی گرد آمده بودند. ژنرال انگلیسی، ر. ا. ه. دایر، بسربازان خود فرمان داد که آنان را بمسلسل بستند، و نیز فرمان داد که هیچکس حق پرستاری از مجروحین و حتی اجازه‌ی آب دادن بآنان را ندارد. درین فاجعه ۴۰۰ نفر مقتول و ۱‘۲۰۰ نفر مجروح شدند. بعداً عبارت "آمریتسار را بخاطر داشته باش" شعار میهن‌پرستان هند گردید، و امروز اغلب مورخین معتقدند که جنایت ژنرال دایر در بیرون راندن نهائی انگلیسها از هند تأثیر مهمی داشته است.

آمریسیوم[1] (āmerisiom؛ فنس)، عنصر رادیو-آکتیو (علامت شیمیائی Am؛ نیز رجوع کنید به جدول عنصرها). اول‌بار از تلاشی پولونیوم در سیکلوترون بدست آمد. اشمه‌ی آلفا از آن صادر میشود.

امریکا[2] (emrikā) یا **آمریکا**، نام اراضی نیمکره‌ی غربی (یعنی امریکای شمالی، امریکای جنوبی، و امریکای مرکزی). در ایران (و نیز در زبان انگلیسی) الفاظ امریکا و امریکائی اغلب در مورد کشمة بکار میرود. سرزمین امریکا را اغلب بتر جدید یا قاره‌ی جدید یا دنیای جدید میخوانند، و این عنوان را مردم نیمکره‌ی شرقی که آنرا کشف کردند بر آن نهادند، و در مقابل، نیمکره‌ی شرقی را دنیای قدیم یا بت قدیم نامند. لفظ امریکا از نام آمریگو وسپوتچی گرفته شده، و نخستین دفعه م. والدزمولر آنرا عنوان قاره‌ی جدید قرار داد.

امریکا، ائتلافیه‌ی ایالات:← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا.

امریکا، انقلاب:← انقلاب امریکا.

امریکا، ایالات متحده‌ی:← کشورهای متحد امریکا.

امریکا، ایالات مؤتلفه‌ی:← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا.

امریکا، جنگ داخلی:← جنگ داخلی امریکا.

امریکا، کارگران همپیمان:← کارگران همپیمان امریکا.

امریکا، کشورهای متحد:← کشورهای متحد امریکا.

امریکا، کشورهای مؤتلفه‌ی:← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا.

امریکائیسازی[3] [= امریکائی+سازی]، اصطلاحی برای توصیف فعل و انفعال فرهنگی و اجتماعی که بوسیله‌ی آن مهاجرین به کشمة زبان و افکار و عقاید و رسوم و آداب زندگانی امریکائی را فرا-گیرند. سابقاً ادارات مرکزی فرهنگ و تابعیت سازمانهای خصوصی امریکائیسازی را تقویت و یاری میکردند. پس از تصویب قوانین مربوط به تربیت مهاجرین در ایالات مختلف و اعاده‌ی وضع عادی بعد از جه I، و مخصوصاً بعد از تعیین سهمیه برای مهاجرین نقاط مختلف جهان، نهضت امریکائیسازی تقریباً موقوف شد.

آمریکانا[4]**، دایرةالمعارف** (āmerikānā)، دایرة-المعارف عمومی معروف امریکائی، که باهتمام فرانسیس لیبر (frānsis liber) (۱۸۰۰–۷۲) آغاز شد. لیبر از فضلای آلمان بود، و در ۱۸۲۷ بجهات سیاسی به کشمة مهاجرت کرد، و در ۱۸۲۹ آمریکانا را بر اساس هفتمین چاپ فرهنگی آلمانی که ف. آ. بروکهاوس منتشر کرده بود آغاز نمود. نخستین چاپ آن در ۱۳ جلد در ۱۸۳۳ بپایان رسید. از آن ببعد تا کنون مکرر تجدید چاپ و در هر چاپ بر مزایای آن افزوده شده است، و چاپ ۱۹۶۱ آن (۳۰ جلد) مشتمل بر تازه‌ترین اطلاعات در رشته‌های مختلف دانش بشری میباشد. از مزایای آن، علاوه بر خوبی چاپ و تصاویر، تخصیص دادن مقالات مستقل و منقح است به هر موضوع مهم. در تهیه‌ی دایرةالمعارف حاضر از آمریکانا استفاده‌ی فراوان برده شده است.

امریکای اسپانیائی[5]، عنوان کشورهای اسپانیائی-زبان امریکای لاتین. مشتمل است بر مکزیک، امریکای مرکزی (باستثنای هندوراس بریتانیا)، امریکای جنوبی (باستثنای برزیل و گویان)، کوبا، جمهوری دومینیک، و پورتو ریکو.

امریکای جنوبی[6]، قاره‌ی جنوبی نیمکره‌ی غربی، به مساحت ح ۱۹‘۴۲۵‘۰۰۰ کمه و دارای ح ۱۰۰ میلیون جمعیت. از حیث وسعت چهارمین قاره‌ی کره‌ی زمین است.

تقسیمات سیاسی. امریکای جنوبی مشتمل بر قسمت اعظم امریکای لاتین و تقسیمات سیاسی آن باین شرح است: (۱) ده جمهوری آرژانتین، اکوادور، اوروگه، برزیل، بولیوی، پاراگه، پرو، شیلی، کولومبیا، ونزوئلا؛ (۲) مستعمرات ممالک اروپائی که عبارتند از گویان بریتانیا، گویان فرانسه، سورینام (هلند)، جزایر فالکلند (بریتانیا)، و کوراسائو (هلند).

کناره و جزایر. امریکای جنوبی از جهت شکل شبیه مثلثی است که قاعده‌اش در ل قرار دارد. منتهای طول قاره ح ۷‘۴۰۰ کم و منتهای عرضش ح ۵‘۱۵۰ کم است. از ل بدریای کارائیب، از ل‌ش و ش به قطط، از غ به قکب، و از ل‌غ به جمهوری پاناما محدود است، و ← تنگه‌ی پاناما آنرا از امریکای شمالی جدا میکند. در طرف ج، ← تنگه‌ی ماژلان آنرا از جزایر تیرا دل فوئگو و جزایر مجاور جدا میسازد، و ← دماغه‌ی هورن که انتهای جنوبی قاره محسوبست بر یکی ازین جزایر قرار دارد. خط ساحلی آن، بر خلاف امریکای شمالی، نسبةً ساده است، ولی شاخابه‌های چندی در سواحل آن (خاصه در سواحل چ‌غ شیلی) پیش رفته است، و دو کشندان بزرگ (کشندان آمازون و ریو د لا پلاتا) و خلیجهای چندی (از جمله گوایاکیل، باهیا بلانکا، و ماراکایبو) دارد. از جمله‌ی جزایری که جزء قاره محسوبست، علاوه بر تیرا دل فوئگو، میتوان اینها را نام برد: گالاپاگوس (متعلق به اکوادور)؛ خوان فرناندس (شیلی)؛ فالکلند (بریتانیای کبیر)؛ فرناندو دا نورونیا (برزیل)؛ کوراسائو و آروبا (هلند)؛ ترینیداد و توباگو (بریتانیای کبیر)؛ نوئوا اسپارتا (از ایالات ونزوئلا).

ارتفاعات و زهکشی. امریکای جنوبی از جهت ارتفاعات به سه پهنه‌ی طولی تقسیم میشود: ← کوههای آند؛ دشتهای عظیم مرکزی؛ و مرتفعات برزیل و گویان. آند عمده‌ترین شبکه‌ی کوههای امریکای جنوبی است، و در غ قاره بموازات قکب قرار دارد، و از سیماهای عمده‌ی آن قله‌های عظیم آتشفشانی کناره‌ی قکب است، و از آنجمله میتوان اوخوس د سالادو، آکونکاگوا، چیمبورازو، کوتوپاکسی، و ایمانی را نام برد. دشتهای عظیم مرکزی ازحوضه‌ی رود اورینوکو تا پاتاگونیا ممتد و مشتمل بر نواحی معروف به لانوس، سلواس، چاکو و پامپاس است. بسبب وضع ارتفاعات، تقریباً تمام زهکشی امریکای جنوبی بجانب ش و ل‌ش است، و بعضی از سواحل غربی بیابان میباشد. رودهای عمده‌ی قاره از ل به ج عبارتند از ماگدالنا، اورینوکو، آمازون، و ریو د لا پلاتا، که جملگی به قطط میریزند. دریاچه‌ی تیتیکاکا (پرو و بولیوی) یکی از مرتفع-

(۱)americium (۲)America (۳)Americanization (۴)Americana (۵)Spanish America (۶)South America

ترین دریاچه‌های جهان است.

اقلیم. بیش از دو ثلث قاره‌ی امریکای جنوبی در ناحیه‌ی مدارگان واقعست (خط استوا از قسمت شمالی از مصب رود آمازون میگذرد)، و در این ناحیه بادهای بسامان از قطا بجانب غرب میوزند، و تا کوههای آند پیش میروند، و باعث بارانهای شدید میشوند. سواحل قکبِ ناحیه‌ای بیابانی است؛ صحرای **آتاکاما** (ل شیلی) را خشکترین پهنه‌های زمین گفته‌اند. در قسمت جنوب، بادهای مرطوبی که از قکبِ میوزد باعث بارانهای سنگین در دامنه‌های غربی کوههای آند میگردد. تغییرات دما درین قاره بآن شدت که در امریکای شمالی دیده میشود نیست. در دره‌ی مرطوب آمازون دما تقریباً ثابت و ح ۲۶° صدبخشی است، و در ساحل چ‌غ نیز دما کمابیش ثابت است. اما در نواحی خشک ساحل قکبِ و در نواحی معروف به پامپاس تغییرات دما فاحشتر است. دمای متوسط در بعضی نواحی جنوب تا ۲° صدبخشی تنزل میکند. زیادترین دمای متوسط تابستانی ۳۰° صدبخشی است (ل آرژانتین). ولی قلل مرتفع کوهها، در زیر آفتاب استوائی، از برف مستورند.

گیا و زیا. گیا و زیای قاره بسیار متنوع است. درنواحی داغ و مرطوب انتهای شمالی رستنیهای نواحی حاره میروید، و نخل و خیزران و سرخس درختی فراوان است. انبوهترین جنگلهای جهان در دره‌ی آمازون قرار دارد. سیب زمینی بومی قاره است، و امریکای جنوبی منبع عمده‌ی محصول قهوه در جهان میباشد. از جنگلهای استوائی کائوچو و گنه‌گنه بدست میآید، و نواحی معتدل قاره از حیث محصول گندم و پرورش مواشی یکی از مهمترین مناطق جهان است. از حیوانات امریکای جنوبی میتوان آلپاکا، ویکونیا، لاما، کندر، و بعضی چهارپایان بیدندان از قبیل مورچه‌خوار، آرمادیلو، و خفاش خون‌آشام را نام برد. از لاما در نواحی کوهستانی برای بارکشی استفاده میشود، و از آلپاکا پشم مرغوبی بدست میآید. در نواحی استوائی پرندگان دارای بال و پر بسیار زیبا فراوان است. اجناس مختلف میمونها و خزندگان و حشرات و ماهیها، مخصوصاً در دره‌ی آمازون، موجود میباشد.

منابع معدنی. اگر چه امریکای جنوبی منابع معدنی عظیم دارد، بعلت مشکلات حمل و نقل و شرایط اقلیمی، هنوز استفاده‌ی کامل از آنها بعمل نیامده است. این منابع در کوههای آند متمرکز است، ولی فلات برزیل معادن بسیار دارد. پیش از ورود اروپائیان به امریکای جنوبی استخراج طلا و نقره معمول و برزیل مدتها عمده‌ترین منبع تهیه‌ی الماس بوده است. اقسام نیترات از شیلی بنقاط مختلف جهان صادر میشود. نیز امریکای جنوبی منبع عمده‌ی تهیه‌ی مونازیت و وانادیوم است، و مقادیر هنگفتی نفت در ونزوئلا، مس در شیلی، و قلع در بولیوی وجود دارد. و نیز در گویان سنگ معدنی آلومینیوم و در کولومبیا طلای سفید و زمرد تهیه میشود.

سکنه. از حدود 100 میلیون جمعیت قاره، ۳٬۰۰۰٬۳۷۱ تن در بوئنوس آیرس (بزرگترین شهر قاره) زندگی میکنند. اکثر سکنه‌ی قاره از نژاد معروف به مستیزو و احتمالا ۱/۵ آنها از هندیشمردگان خالص‌اند. اغلب سکنه اسپانیولی صحبت میکنند، ولی در برزیل زبان رسمی پرتغالی است. مذهب غالب کاتولیک است.

تاریخ. امریکای جنوبی در ۱۴۹۸ بتوسط کریستوف کلمب کشف شد. بعدها بتصرف اسپانیا و پرتغال و اعقاب آنها از نژاد مختلط اسپانیائی و پرتغالی و هندیشمردگان و سیاهان درآمد. هلند و فرانسه مهاجرنشینهائی در برزیل تأسیس کردند که دیری نپایید؛ و نیز انگلستان و فرانسه و هلند **گویان** را استعمار کردند که هنوز در دست آنهاست. میتوان گفت که برزیل معرف فتوحات پرتغال و سایر ممالک امریکای جنوبی معرف فتوحات اسپانیا درین قاره است، ولی البته از زمان استقلال یافتن این ممالک تغییرات شگرفی در آنها پدید آمده است. ← **انقلاب امریکای جنوبی**؛ و نیز رجوع کنید بمقالات مربوط بهر یک از قسمتهای سیاسی این قاره در کتاب حاضر.

امریکای شمالی[1]، قاره‌ی شمالی نیمکره‌ی غربی (نیز ← امریکا) که از قشم تا ← تنگه‌ی **پاناما** ممتد و مشتمل بر **کانادا، آلاسکا، کشورهای متحد امریکا، جمهوری مکزیک** (و بقول بعضی مآخذ کشورهای **امریکای مرکزی**) است، و بعلاوه جزیره‌ی **گرونلند** و جزایر **هند غربی** نیز معمولا جزء آن شمرده میشود. مساحتش ح **۲۰٬۷۲۰٬۰۰۰** کم است، و دارای ح **۲۰۰** میلیون نفر جمعیت میباشد. از جهت وسعت سومین قاره‌ی کره‌ی زمین است.

کناره و جزایر. امریکای شمالی نیز مانند امریکای جنوبی شبیه مثلثی است که قاعده‌اش در ل قرار دارد. از ل به قشم، از ش به قطا شمالی، از چ‌ش به خلیج مکزیک و دریای کارائیب، از غ به قکبِ شمالی، و از چ به قکبِ محدود است. ساحل شرقی امریکای شمالی بمراتب نامنظم‌تر از ساحل غربی آنست و بندرگاهها و **کشندان‌های** متعدد دارد. از خلیجها و تنگه‌ها و جزایر آن میتوان اینها را نام برد. (۱) ل و ل‌ش کانادا: **تنگه‌ی وایکاونت ملویل، خلیج هودسن، تنگه‌ی هودسن، خلیج بافن، تنگه‌ی دیویس؛** جزایر **بافن، ویکتوریا، و پری.** (۲) در ش قاره: **خلیجهای سنت لارنس، فاندی، و چسپیک؛** جزایر **نیوفندلند، انتیکاستی، پرینس ادوارد، کیپ برتن، لانگ آیلند، و برمودا.** (۳) در چ: **خلیجهای پاناما، و کالیفرنیا.** (۴) در غ، **خلیج آلاسکا، دریای برینگ؛** جزایر **ونکوور و کوین شارلت.**

ارتفاعات و زهکشی. سیماهای طبیعی عمده‌ی امریکای شمالی سلسله‌کوههای غربی، سلسله‌کوههای شرقی، و اراضی پست مرکزی است. شبکه‌ی کوههای غربی، که به **کوردیلرا** معروف و از آلاسکا به پاناما ممتد میباشد، مشتمل است بر کوههای **روشوز، کوست رینجز، سیرا نوادا،** کوههای **کسکید،** و کوههای **سیرا مادره** در مکزیک. شبکه‌ی شرقی شبکه‌ی کوههای **آپالاش** است که از ← خلیج سنت لارنس به ایالت آلاباما کشیده شده، و مشتمل بر کوههای **آلگانی،** کوههای **کتسکیل،** و غیره است. اراضی پست مرکزی پهنه‌ی پهناوری است که از نواحی شمالگان تا ← خلیج مکزیک ممتد است، و مشتمل بر حوضه‌های رود **سنت لارنس** و دریاچه‌های **بزرگ** و رودهای **میسی‌سیپی، نلسن** و **مکنزی** میباشد. قله‌های آتشفشانی متعددی در کوههای کوردیلرا و در چ مکزیک مرکزی و در امریکای مرکزی قرار دارد. بلندترین نقطه‌ی قاره کوه **مکینلی** (۶٬۱۸۷ متر) و پست‌ترین نقطه‌ی آن (۸۵ متر زیر سطح دریا) در دره‌ی **مرگ** واقعست. رودهای عمده‌ی امریکای شمالی رودهای **سنت لارنس، میسوری، آرکانساس** است که بجانب ش جاری است؛ **یوکون، سنیک، و کولورادو** بجانب غ؛ **میسی‌سیپی** بسوی چ؛ و **مکنزی** بطرف ل جریان دارند.

اقلیم. اقلیم امریکای شمالی بسیار متنوع و از زمستانهای بسیار سرد داخل آلاسکا و ل کانادا تا اقلیم مرطوب و داغ اراضی پست کنار دریای کارائیب در امریکای مرکزی تغییر میکند. از مشخصات عمده‌ی اقلیم قسمتهای مرکزی و شرقی تغییرپذیری آن بسبب سهولت عبور هوای سرد شمالگانی یا هوای گرم خلیج مکزیک است، که باعث تغییر ناگهانی دما و تولید طوفان میشود.

گیا و زیا. گیا و زیای قاره نیز متنوع است. در نواحی معتدل اجناس زیادی از درختها موجود است، و از جنگلهائی که صدها میلیون هکتار زمین را پوشانیده مقادیر هنگفتی چوبهای سخت و نرم بدست میآید. گیای اراضی پست امریکای شمالی، که در قسمت جنوبی کشمة واقع است، بجهت تنوع گلها و درختان ممتاز است. از جنگلهای مکزیک و امریکای مرکزی ماهوگانی، وردچوب، آبنوس، و چوبهای قیمتی دیگر بدست میآید. کاج‌ها و صنوبرها و سرخ‌چوبهای سواحل قکبِ از حیث اندازه در سایر نقاط امریکا بینظیر است. از جهت حجم درختهای **سکویا** در کالیفرنیا در جهان بی‌مانند میباشد. اغلب حیوانات بومی امریکای شمالی شباهت زیادی بحیوانات نواحی معتدل اروپا و آسیا دارند، ولی اجناسی هست که مختص امریکای شمالی است، و از آن جمله میتوان مرغ مقلد، مرغ زمزمه‌گر، و بوقلمون وحشی را نام برد. بعضی حیوانات امریکای شمالی که در بر قدیم یافت نمیشود بوفالو، خرس خاکستری، گاو مشک، بز کوه‌های روشوز، مار زنگی، و جانور خیلا است.

منابع معدنی. اغلب منابع معدنی بحد وفور در امریکای شمالی موجود است، و محصول طلا، نقره، آهن، مس، روی، سرب، نیکل، و زغال سنگ هنگفت است. قاره‌ی امریکا عمده‌ترین منبع نفت جهان میباشد: در بسیاری نواحی مقادیر عظیمی گاز معدنی موجود است.

سکنه. هنگامی که کریستوف کلمب امریکای شمالی را کشف کرد کناره‌ی شمالی این قاره مسکن اسکیموها و قسمت مرکزی مسکن بومیانی کمابیش چادرنشین بود (← هندیشمردگان)، و در بعضی مناطق جنوبی مردمی از قبیل آزتک‌ها، مایاها، و غیره مستقر بودند. در کشمة و کانادا، بتدریج مهاجرین اروپائی جای بومیان را گرفتند، و آنان را در سکنی‌گاهها یا در نقاط دوردست مرزها ساکن کردند. در مکزیک و امریکای مرکزی مهاجرین اروپائی تا حد زیادی با بومیان درآمیختند، ولی در مناطقی که هجوم اروپائیان بآنها زیاد نبود هنوز هم هندیشمردگان خالص وجود دارند. اگر چه اغلب مردم امریکای شمالی از اعقاب آلمانها، ایرلندیها، انگلیسیها، اسکاتلندیها، اسپانیائیها، و فرانسویها هستند، تقریباً تمام ملل درین قاره اعقابی دارند، و از آنجمله میتوان چینیها و ژاپونیها و (مخصوصاً در قسمت جنوبی کشمة) افریقائیها را نام برد. زبان

(1) North America

های عمده‌ی رایج در امریکای شمالی انگلیسی و اسپانیولی و فرانسوی است، ولی انواع زبانهای بومی هندیشمردگان باقی است.

تاریخ. آثاری در نقاط مختلف قاره، مخصوصاً در دره‌ی میسی‌سیپی، از انسان پیش از تاریخ به دست آمده، و احتمال میرود که هندیشمردگان امریکائی از اعقاب مردمی هستند که این آثار بآنان نسبت داده شده. محققاً در حدود 1000 ب‌م کسانی از قبایل نورس از امریکای شمالی دیدن کرده‌اند، و احتمالا قبل از کشف (۱۴۹۲) مجدد امریکا بوسیله‌ی کریستوف کلمب، کسانی دیگر نیز امریکا را دیدن کرده‌اند. آ. وسپوتچی و ج. کبت هر دو در ۱۴۹۷ به زمینلاد امریکا رسیدند. نخستین ماندگاه دائمی اروپائی در بتر جدید در محل سنت اوگاستین حالیه در کشمت تأسیس شد (۱۵۶۵)، و اولین ماندگاه دائمی انگلیسی در ۱۶۰۷ در جیمز-تاون بنا گردید. سال بعد س. شامپلن پاسگاه تجارتی در شهر کبک کانادا تأسیس نمود، و در ۱۶۲۰ مهاجرین انگلیسی دومین ماندگاه را در پلیموت (ماساچوست) برپا کردند. کمی بعد هلندیها در شهر نیو یورک حالیه ماندگار شدند. سرانجام بریتانیای کبیر بر قسمت شمالی امریکای شمالی (جز آلاسکا) تسلط یافت. قسمت جنوبی قاره تحت استیلای اسپانیا بود. مهاجرنشینهای سیزده‌گانه در ۱۷۷۶ استقلال خود را اعلام کردند، و کشورهای متحد امریکا را تشکیل دادند، و سپس بتوسعه‌ی قلمرو خود پرداختند. اسپانیا بتدریج امریکای مرکزی و مکزیک و کوبا و متصرفات خود را در هند غربی از دست داد. آلاسکا را دولت روسیه در ۱۸۶۷ به کشمت فروخت. برای تاریخ ممالک جزء امریکای شمالی به مقالات مربوط بآنها درین کتاب رجوع شود.

امریکای شمالی بریتانیا: ← کانادا.

امریکای شمالی بریتانیا، قانون[1]، قانون اساسی دومینیون کانادا، که طرح آن در کنفرانس ۱۸۶۴ کبک ریخته شد، و در ۱۸۶۷ بتصویب پارلمنت انگلستان رسید. درین قانون اختیارات هیئتهای مقننه‌ی محلی مشخص و سایر اختیارات به دومینیون واگذار شده است. اختیار اصلاح و الحاق مواد اضافی اسماً در دست پارلمنت انگلستان است، ولی عملا بتقاضای پارلمان کانادا انجام میگیرد. بموجب این قانون هر دو زبان فرانسه و انگلیسی در کبک، در پارلمان، و در دادگاهها رسمی است.

امریکای صغیر[2]، انگلا **لیتل امریکا** (litəl amerikā)، پایگاه اکتشافی در جنوبگان، بر سه سد راس، ج خلیج ویلز. ریچارد برد آن را تأسیس کرد (۱۹۲۹)، و مورد استفاده‌ی او و دیگر پویندگان قرار گرفت.

امریکای لاتین[3]، در اصطلاح جغرافیا، معمولا باراضی واقع در ج و جش کشمت اطلاق میشود، و مشتمل بر امریکای جنوبی و امریکای مرکزی و هند غربی است. از جنبه‌ی فرهنگی فقط بپهنه‌هائی که زبان غالب در آنها اسپانیائی یا پرتغالی یا فرانسوی است اطلاق میگردد. اصطلاح سیاسی جمهوریهای امریکای لاتین اطلاق میشود به ۲۰ جمهوری مستقل آرژانتین، اکوادور، اوروگه، برزیل، بولیوی، پاراگه، پاناما، پرو، جمهوری دومینیک، سالوادور، شیلی، کوبا، کوستا ریکا، کولومبیا، گواتمالا، مکزیک، نیکاراگا، ونزوئلا، هائیتی، و هندوراس.

امریکای مرکزی[4]، برزخ بین امریکای شمالی و امریکای جنوبی. مشتمل است برجمهوریهای کوستا ریکا، گواتمالا، هندوراس، نیکاراگا، و سالوادور، و مستعمره‌ی هندوراس بریتانیا (پاناما و قسمتی از مکزیک جنوبی نیز از نظر جغرافیائی جزء امریکای مرکزی محسوب میشود). این سرزمینها در دوره‌ی تسلط اسپانیا حکومت واحد و عنوان "مملکت گواتمالا" داشت، و مرکزش شهر گواتمالا بود. بدنبال نهضتهای انقلابی در امریکای اسپانیا، این مملکت استقلال یافت (۱۸۲۳)، و در انجمن مؤسسان ملی که در شهر گواتمالا تشکیل شد (ژوییه‌ی ۱۸۲۳)، ایالات عضو کشورهای آزاد و مستقل و اعضای ملت واحدی بنام "ایالات متحده‌ی امریکای مرکزی" اعلام گردید، و همان انجمن برده‌داری را ملغی ساخت. در نوامبر ۱۸۲۴، ظاهراً تحت تأثیر قانون اساسی کشمت، انجمن طرحی صادر کرد که تشکیل یک اتحادیه‌ی سیاسی بنام فدراسیون یا اتحادیه‌ی امریکای مرکزی را مقرر میداشت. در نتیجه‌ی کشمکشهائی که پیش آمد، سرانجام در ۱۸۳۹ فدراسیون منحل گردید، و از آن پس تا کنون همواره کوششهائی در متحد ساختن کشورهای امریکای مرکزی بعمل آمده که اغلب ناشی از جاه‌طلبی دیکتاتورهای محلی بوده، و منجر بجنگهائی شده است. در ۱۹۵۱ سازمانی بنام سازمان ممالک امریکای مرکزی برای کومک به حل مسائل مشترک تشکیل گردید.

امریکای مرکزی، اتحادیه‌ی: ← امریکای مرکزی.

امریکای مرکزی، ایالات متحده‌ی: ← امریکای مرکزی.

امریکای مرکزی، سازمان ممالک: ← امریکای مرکزی.

امریکن[5] (amerikən)، رودی که در ل قسمت مرکزی ایالت کالیفرنیا (کشمت) سرچشمه گرفته بجانب غ و جغ روان شده در ساکرامنتو به رود ساکرامنتو میریزد. کشف (۱۸۴۸) طلا در ساحل آن باعث هجوم جمع زیادی از مردم کشمت بآنجا گردید.

امریلو[6] (amərilŏ)، شهر (جه ۷۴°۲۴۶)، ل تکزاس، کشمت.

امزاجرد (amzājerd)، ده (جه ۳°۰۸۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، استان پنجم، ۱۵ کیلومتری ل همدان. سردسیر است.

امس[7] (ems)، رودی بطول ۳۳۵ کم، لغ آلمان. نزدیک پادربورن سرچشمه گرفته بجانب لغ جاری شده نزدیک شهر امدن به دریای شمال میریزد. مصب عریضش دولارت (dolārt) نام دارد. قسمت اعظم مسیر آن موازی کانال دورتموند-امس است. بعد از ۱۹۴۰ نفت و گاز طبیعی در امسلاند (emsland) (ناحیه‌ی اطراف قسمت سفلای مسیر امس) کشف شد.

امس یا باد امس[8] (bād ems)، شهر (جه ۸°۴۵۴)، راینلاند-پفالتس، غ آلمان، بر رود لان. چشمه‌های معدنی مشهور آن از قدیم برای استحمام مورد استفاده بوده است.

امس، پیام[9] (ems)، عنوان واقعه‌ای که منجر به جنگ فرانسه و پروس گردید. در ژوئن ۱۸۷۰، از یکی از شاهزادگان هوهانزولرن از بستگان ویلهلم I پروس (بعداً امپراطور ویلهلم I) برای سلطنت اسپانیا دعوت شد. بسبب اعتراض فرانسه، شاهزاده این دعوت را رد کرد. ضمناً، کنت و. بندتی، سفیر فرانسه، در امس از ویلهلم I دیداری کرد، و از او اطمینان خواست که در آتیه هیچیک از شاهزادگان هوهانزولرن سلطنت اسپانیا را طلب نکنند. ویلهلم این درخواست عجیب را صریحاً رد کرد. بیسمارک که خواهان جنگ با فرانسه بود این ملاقات را با مهارت تمام بصورتی دگرگون و اهانت‌آمیز به فرانسه منتشر کرد (۱۲ ژوییه‌ی ۱۸۷۰). در ۱۹ ژوییه فرانسه اعلان جنگ داد، و جنگ فرانسه و پروس آغاز گردید.

امسا (emesā)، ← حمص، سوریه.

آمستردام[10] (āmsterdām)، بخش (جه ۸۷۱°۵۷۷) و شهر، پایتخت و بزرگترین شهر هلند، در نورد هولاند. قسمت عمده‌ی آن بر ساحل جنوبی رود آی واقع و بوسیله‌ی کانالها با دریای شمال و رود راین مرتبط است. از بنادر عمده و مرکز بزرگ تجارتی و فرهنگی و هنری است. بورس و صنعت الماستراشی آن اهمیت دارد. آمستردام بر پایه‌های چوبی بنا شده، و دارای ۴۰۰ پل است که کانالهای متحدالمرکز و شعاعی آنرا بهم مرتبط میسازند. در ۱۳۶۹ به اتحادیه‌ی هانسائی و در ۱۵۷۸ به ایالات متحده‌ی هلند پیوست. سیل پناهندگان ملل مختلف (مخصوصاً پروتستانهای فرانسوی و یهودیان اسپانیولی و پرتغالی) در پیشرفت سریع آن از اواخر قرن ۱۶م مؤثر بود. زادگاه سپینوزا و مسکن رامبران بود، و در قرن ۱۷م از جنبه‌ی فرهنگی باوج تعالی خود رسید. در ۱۷۹۵ بتصرف فرانسه درآمد؛ در زمان لوئی بوناپارت پایتخت مملکت هلند بود؛ طبق قانون اساسی ۱۸۱۴ رسماً پایتخت شد، ولی مقر دولت هلند در لاهه است، و شاهان و ملکه‌ها در آمستردام فقط سوگند یاد میکنند. در ۱۹۴۰–۴۵، در جج II، تحت اشغال آلمان بود، و سخت دوچار تنگدستی شد، و از یهودیان فراوان این شهر فقط معدودی زنده ماندند. از نقاط جالب آن یکی کلیسای کهنه است که در ۱۳۰۰ بنا شده؛ دیگر برج گریان (از ۱۴۸۲)، که مردم برای خداحافظی با مسافرینی که بقصد پویش میرفتند در آنجا گرد میآمدند؛ دیگر موزه‌ی رایکس که دارای آثاری از نقاشان بزرگ هلندی است؛ و بالاخره، دانشگاه آمستردام، که در ۱۶۳۲ تأسیس شد، و در ۱۸۷۶ تجدید سازمان یافت.

آمستردام جدید[11] (āmsterdāme)، نام اولیه‌ی شهر نیو یورک، کشمت. از مهاجرنشینهای هلندی بود (۱۶۲۵–۶۴). بر جزیره‌ی مانهاتن بر مصب رود هودسن واقع و پایتخت هلند جدید بود.

ام سلمه (omme salama)، شهرت **اسماء بنت یزید ابن سکن** (asmāʿe bente yazide ʾbne sakan)، فت ح ۲۰ هق، از زنان دلاور و سخنور عرب.

---

(۱)British North America Act (۲)Little America (۳)Latin America (۴)Central America (۵)American (۶)Amarillo (۷)Ems (۸)Bad Ems (۹)Ems dispatch (۱۰)Amsterdam (۱۱)New Amsterdam

در سال اول هجری بر پیغمبر وارد شد و اسلام آورد. در واقعه‌ی یرموک (سنه‌ی ۱۳ هق) به پرستاری مجروحان پرداخت، و چون جنگ سخت شد، گویند ستون خیمه‌ای را برگرفت و بر صف رومیان زد.

ام سلمه (omme salama)، شهرت **هند بنت ابی امیه** (hende bente abi omayya)، ف ۵۹ و بقولی بعد از ۶۱ هق، از زنان پیغمبر اسلام. قبل از آن زوجه‌ی ابوسلمه‌ی مخزومی بود، و چون او در اُحُد شهادت یافت، پیغمبر قبل از واقعه‌ی احزاب زنش ام سلمه را تزویج نمود.

امشاسپند (amešāspand) [= جاودان مقدس]، در دین زردشتی، عنوان هفت فرشته‌ی ارجمند و مقرب: بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسپندارمذ، خرداد، امرداد. در آغاز پیدایش آیین زردشت، در رأس این شش، سپنتامینو (spentā minu) (خرد مقدس) قرار داشت؛ بعدها بجای او اهورمزدا را قرار دادند، و گاه نیز بجای اهورمزدا، سروش را جای داده‌اند.

امشاسپندان: ← امشاسپند.

امشه (omše)، ده (جه ۹۵۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنگر کهدمان، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۲ کیلومتری خ‌ش رشت. محصولش برنج است.

امصیا[1] (amasyā) [عبری، ص نیرو‌یافته‌ی از خدا]، ف ح ۷۷۵ ق‌م، شاه (ح ۸۰۲ ق‌م–ح ۷۷۵ ق‌م) یهودا، پسر و جانشین یهوآش (شاه یهودا). دو حادثه‌ی مهم سلطنت او یکی تسخیر ادوم و دیگری جنگ با یهوآش (شاه اسرائیل) بود. یهوآش وی را اسیر کرد و به اورشلیم درآمد و معبد را غارت کرد. امصیا کشته شد. (دوم پادشاهان ۱۴؛ دوم تواریخ ۲۵).

امعاء یا معاء: ← روده.

ام عقیل: ← فاطمه‌ی بنت اسد.

آمفوتر، در اصطلاح شیمی، ← دوکاره.

آمفیارائوس[2] (āmfiārāos)، در افسانه‌های یونانی، قهرمان و پیشگوی یونانی که در شکار گراز کالودون و در مسافرت آرگونوتها شرکت داشت. اریفوله (erifule) را بزنی گرفت. پولونیکس زن او را با گردن‌بند نامیمون هارمونیا بفریفت تا شوهر را وادار بشرکت در لشکرکشی مخالفان هفتگانه‌ی تب کند. آمفیارائوس که میدانست جان سالم بدر نمیبرد بفرزندان خود وصیت کرد که مادرشان اریفوله را بخونخواهی پدر بکشند. آلکمایون بر حسب وصیت پدر عمل کرد.

آمفی‌تئاتر[3] (āmfiteātr؛ از فنـ)، بنای وسیعی بشکل دایره یا بیضی که در دوره‌ی رومیها برای نمایش مسابقات گلادیاتوری، جنگ جانوران وحشی، و نمایشهائی نظیر آنها بکار میرفت، و در آن، جایگاه تماشاچیان گرداگرد میدان نمایش قرار داشت. نمونه‌هائی از آمفی‌تئاترهای رومی که کمابیش بخوبی محفوظ مانده در رم (← کولوسئوم) و ورونا و کاپوا (در ایتالیا)، نیم و آرل (در فرانسه)، و نیز در انگلستان و سیسیل و یونان و افریقای شمالی موجود است. تا پیش از بنای (۸۰ بم) کولوسئوم، تقریباً همه‌ی آمفی‌تئاترهای رومی از چوب ساخته میشد.

آمفیترولون[4] (āmfitruon)، در افسانه‌های یونانی، شوهر آلکمنه. زئوس بصورت او نزد آلکمنه آمد. از اینجا هرکول به وجود آمد، و آمفیتروئون او را به پسری قبول کرد.



آمفیترینه

آمفیترینه[5] (āmfitrite)، در دین یونان، ملکه‌ی دریا؛ زن پوسیدون و مادر تریتون.

آمفیلوخوس[6] (āmfiloxos)، در افسانه‌های یونانی، پسر آمفیارائوس و اریفوله. یکی از اپیگونها بود و در تروا جنگید.

آمفیون[7] (āmfion)، در افسانه‌های یونانی، پسر آنتیوپه و زئوس، شوهر نیوبه. باتفاق برادرش زتوس شهر تب را گرفت، و دیرکه و شوهرش را بانتقام رفتار آنان با آنتیوپه بقتل رسانید. آمفیون و برادرش دیوارهای شهر تب را ساختند (گویند وقتی که آمفیون چنگ خود را مینواخت، آجرها بخودی خود حرکت میکردند، و دیوار را تشکیل میدادند).

ام قرفه، جانور، ← پانگولن.

ام کلثوم (omme kolsum)، ف ۹ هق، سومین دختر حضرت محمد ص، که بعد از وفات رقیه (دختر دیگر آن حضرت) بازدواج عثمان ابن عفان درآمد. عثمان که با دو دختر محمد ازدواج کرده بود لقب ذوالنورین یافت.

ام کلثوم، ۱۸۹۳–، زن آوازه‌خوان معروف مصری. آوازهای فراوانی از او ثبت شده (نهج البردة، سلوا قلبی، یا بلد المحبوب، و غیره). در فیلمهائی نیز بازی کرده است.

آمل (āmol)، شهر (جه ۲۲°۲۵۱ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان آمل، استان دوم، در گوشه‌ی جغ دشت مازندران شرقی بر ساحل غربی رود هراز، ۱۹ کیلومتری دریای خزر. شهر پست قدیمی، واقع در ناحیه‌ای که بقول مورخین قدیم مسکن قوم مازد یا آمارد بود، و شاید آمل ازین قوم نام گرفته باشد. بنای آنرا به آمله، دختر یکی از سرکردگان دیلمی، و بعضی نیز به طهمورث نسبت داده‌اند. در دوره‌ی اسلامی از مراکز مهم تجارت و صنعت گردید، و زمانی پایتخت طبرستان بود. مسعود ابن محمود غزنوی در ۴۲۶ هق و امیر تیمور ۳۵۰ سال بعد آنرا تاراج کردند. سر تامس هربرت که در ۱۶۲۸ آمل را دیده آنرا شهری "غریق نعمت" و "دارای ۳°۰۰۰ خانه" یاد کرده است. آمل را چند بار زلزله و سیل ویران کرد. آمل جدید که کمی در ش آمل قدیم است شهری آباد و دارای منظره‌ای جالب است. بوسیله‌ی پلی با حومه‌اش واقع بر ساحل شرقی هراز و بوسیله‌ی جاده‌هائی با بندر محمودآباد (کنار دریای خزر) و با بابل مرتبط میباشد. از جمله‌ی بناهای قدیمی آن ← امامزاده ابراهیم، و مقبره‌های سه سید، شمس طبرسی، و ناصر الحق است.

آمل، شهرستان، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر، ش شهرستان نور و غ شهرستان بابل؛ مرکزش شهر آمل. تنها بخش آن لاریجان است. ناحیه‌ایست پرباران، مرطوب، و جنگلی؛ قسمت جنوبی آنرا کوههای البرز فراگرفته؛ قسمت شمالی دشت آبرفتی حاصلخیزی است. رود هراز در امتداد ج–ل از آمل (مرکز شهرستان) گذشته بدریای خزر میریزد. در کوههای جنوبی شهرستان معادن آهن وجود دارد. محصولاتش برنج، کنف، کتان، و غلات است. بر طبق فتکا (۱۳۱۶ هش)، آمل بخش شهرستان ساری بود؛ در بهمن ۱۳۲۲ بخش تابع شهرستان بابل گردید؛ در خرداد ۱۳۲۵ از بابل منتزع و به شهرستان (با بخشهای نور و لاریجان) تبدیل شد.

آمل (āmol)، نام کنونی آن **چارجو** یا **چارجوی** (cārjuy)، شهر ایالت خراسان قدیم، که فعلا در جمه ترکمنستان شوروی، بفاصله‌ی ح ۵ کیلومتری ساحل چپ آمو دریا واقعست. برای تمیز آن از آمل مازندران، آنرا آمل زم (āmole zamm) (بنام شهر زم، در ۲۰۰ کیلومتری خ‌ش آمل)، آمل جیحون، و آمل الشط (āmolo ’š.šatt) میخواندند، و نام دیگر آن آمو یا آمویه (āmuya) بود که آمو دریا از آن نام گرفته است. اسم این آمل، مانند آمل مازندران، محتملا با نام قوم مارد یا آمارد مرتبط است.

اگر چه اطراف شهر آمل را صحرا گرفته بود، زمانی این شهر از مراکز عمده‌ی کاروانها و داد و ستد آنها بود. نزدیک آنجا اسماعیل سامانی محمد ابن بشیر را شکست داد (۲۸۷ هق). نام چارجوی از دوره‌ی تیموریان است. در دوره‌ی ازبکان و پیش از آن، عمده‌ترین معبر آمو دریا در چارجوی بود، و همواره قایقهائی بدین منظور در آنجا آماده بود، و گاهی برای عبور لشکرهای بزرگ پلهائی از قایقها ترتیب میدادند (مثلا در عبور سپاهیان نادر شاه در ۱۱۵۳ هق).

چارجوی در ۱۸۸۴ بتصرف روسیه درآمد؛ بجای جاده‌ی کاروانرو قدیم راه آهنی ساخته شد، که در ۱۸۸۶ به آمو دریا رسید، و این راه بر اهمیت چارجوی افزود. بعداً دولت روسیه در ۱۶ کیلومتری چارجوی قدیم شهر جدیدی ساخت، و آن از ۱۹۲۴ از مراکز عمده‌ی اداری و تجارتی بوده است. چارجوی نو (جه ۵۴°۵۰۰) در ۱۹۵۵ دومین شهر جمه ترکمنستان بود، و اینک شهری مُدرن، دارای صنایع گوناگون، و بوسیله‌ی راه آهن با مرو و کراسنووودسک و بخارا و سمرقند و تاشکند مرتبط است. چارجوی کهنه، که حالیه کاگانوویچسک (kāgānovicesk) نام دارد، شهر کارگری کوچکی بیش نیست، ولی جنبه‌ی بومی قدیمی خود را حفظ کرده است.

املاک نازخاتونی (nāzxātuni)، اراضی و املاک منسوب ببانوئی، نامش نازخاتون، دختر امیر کردستان، که چون پدر امیر چوپان آن بانو را اسیر گرفته بود املاک او به امیر چوپان (ف ۷۲۸ هق) میرسید. حدود و اندازه‌ی این املاک و نیز هویت درست نازخاتون معلوم نبود. مع ذلک، قاضی همدان در اواخر عهد الجایتو قباله‌کهنه‌ای بنام نازخاتون بدست آورد، و آن را نزد ← امیر چوپان برده و باو چنین القا کرد که این

(۱)Amaziah (۲)Amphiaraus (۳)amphitheater (۴)Amphitryon (۵)Amphitrite (۶)Amphilochus (۸)Amphion

نازخاتون اسیر ملک بهادر پدر امیر چوپان بوده، و بحکم قانون، املاک او تعلق به ملک بهادر داشته، و اکنون بموجب ارث متعلق به امیر چوپان است. امیر چوپان عده‌ای از نوکران خود را با آن قاضی بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان را تحت تصرف او درآوردند، و این داستان در بین مردم شهرت کرد، چنانکه هر بزرگری که از مالک مزرعه‌ی خویش ناراضی بود میگفت که این مزرعه جزو املاک نازخاتون است، و قضیه‌ی املاک نازخاتون زحمت کلی برای مردم فراهم آورد. در اوایل عهد ابوسعید بهادر خان، که قدرت امیر چوپان افزایش یافت، مغرضان و تملق‌گویان در هر گوشه و هر ولایت مزرعه‌ها و ملکهائی را جزو املاک نازخاتون قلمداد میکردند، و قباله‌های مجعول میساختند، و امیر چوپان را بتصرف آنها وامیداشتند، و مردم ولایات املاک و مزارع خود را، از بیم آنکه جزء املاک نازخاتون قلمداد نشود، ببهای نازل میفروختند و فریاد مردم برآمد. عاقبت ← خواجه علیشاه گیلانی ولایتی را در آسیای صغیر با بیست هزار دینار نقد به امیر چوپان داد تا امیر چوپان از ادعای املاک منسوب به نازخاتون درگذشت و آن قضیه خاتمه یافت (۷۲۳ هق).

آمل الشط: ← آمل، ترکمنستان.

امل الآمل (amalo 'l-ʿāmel) [امل الآمل فی علماء جبل عامل]، کتابی در رجال شیعه، بعربی، از محمد ابن حسن عاملی، معروف به شیخ حُرّ عاملی (متـ ۱۰۳۳ هق). مشتمل است بر زندگینامه‌ی علمای متقدم و متأخر شیعه و مصنفات آنها، و دارای دو قسمت میباشد: قسمت اول علمای شیعه‌ی جبل عامل، و قسمت دوم دیگر علمای شیعه. چاپ تهران.

املج (amlaj) ← آمله.

آمل جیحون: ← آمل، ترکمنستان.

آمل زم: ← آمل، ترکمنستان.

املش (amlaš)، دهستان (جم ح ۱۲٬۰۰۰؟) استان یکم (گیلان)؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. مرکزش، **املش** (جم ۳٬۳۰۰ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری چ‌ش لنگرود و ۱۲ کیلومتری چ‌غ رودبس واقعست. در کاوشهائی که از چند سال پیش در نواحی مختلف املش بعمل آمده ظروف نقره و طلا، اشیاء مختلف سفالی و مفرغی، و تزییناتی از طلا و نقره و غیره از دورانهای پیش از تاریخ و هخامنشی و سلوکی و اشکانی و ساسانی و قرون اول اسلام، و نیز قبور پیش از تاریخ بدست آمده است.

آمله (āmole) یا **املج** (amlaj)، میوه‌ی درخت نواحی گرمسیر از جنس موروبولانیس امبلیکا (*Myrobolanis emblica*)، بدرازی ۲ تا ۴ سانتیمتر، دارای سطحی براق و زرد یا خاکستری و ده‌خط، طعمی گس، و مغزی تخم‌مرغی‌شکل سفیدرنگ، که در طب قدیم بعنوان قابض مصرف میشده است. پرورده‌ی آنرا در داروهای قدیمی بعنوان مقوی معده استعمال میکنند.

آملی (āmeli)، شهرت **شمس‌الدین محمد ابن محمود**، فیلسوف و دانشمند شیعه‌ی ایرانی در نیمه‌ی دوم قرن هشتم هق. در دوره‌ی سلطنت (۷۰۳–۷۱۶ هق) الجایتو مدرس مدرسه‌ی سلطانیه بود، و با علمای اهل تسنن (از جمله قاضی عضدالدین ایجی) مباحثه و مناظره داشت. مدتها بعد از الجایتو و ابوسعید میزیست، و پس از مدتی سیاحت، در عهد سلطنت ابواسحاق اینجو به فارس رفت. معروفترین اثرش دایرةالمعارف فارسی نفایس الفنون است. نیز کلیات قانون ابوعلی سینا را شرح کرد (۷۵۳ هق).

آملیس: ← آمار یلیس.

آمن، خدای مصریان: ← آمون.

امنای رشدیه: ← انجمن معارف.

آمنحوتپ[1] (āmenhotep) یا **آمنوفیس**[2] (āme-nofis) نام چهار پادشاه (فرعون) مصر قدیم از سلسله‌ی XVIII. **آمنحوتپ I** پسر احمس I و دومین پادشاه سلسله بود، و در ح ۱۵۵۷–۱۵۴۰ ق‌م سلطنت کرد. مرز جنوبی مصر را تا آبشار دوم نیل پیش برد. به سوریه حمله کرد. مومیائی او در دیر البحری کشف شد، و اینک در موزه‌ی جیزه است. **آمنحوتپ II** پسر و جانشین تحوطمس III بود، و در ح ۱۴۴۷–۱۴۲۰ ق‌م سلطنت کرد. سرزمینهائی را که از پدرش بارث برده بود حفظ کرد. **آمنحوتپ III** پسر تحوطمس IV بود، و در ح ۱۴۱۱–۱۳۷۵ ق‌م سلطنت کرد. قسمت زیادی از متصرفات آسیائی خود را از دست داد. بسبب معابدی که ساخت (مخصوصاً معبد بزرگ طیوه) شهرت یافت. پسرش **آمنحوتپ IV** بجایش نشست (برای احوال او ← اخناتون).

آمنزی (āmnezi)، در روانشناسی: ← نسیان.

آمنمحت[3] (āmenemhat)، نام چند تن از پادشاهان (فراعنه‌ی) مصر قدیم، از سلسله‌ی XII.

آمنمحت I، فت ۱۹۷۰ ق‌م، مؤسس سلسله بود. حکومت را مرکزیت داد، و اشراف را مطیع کرد. پسر و جانشینش سنوسرت I از ۱۹۸۰ ق‌م با وی در سلطنت شریک بود. **آمنمحت II**، فت ۱۹۰۳ ق‌م، پسر سنوسرت I و در ۱۹۳۸–۱۹۳۵ ق‌م در سلطنت شریک او بود، و در ۱۹۳۵–۱۹۰۶ ق‌م شخصاً و سپس باتفاق پسر و جانشینش سنوسرت II فرمانروائی کرد. **آمنمحت III**، فت ۱۸۰۱ ق‌م، پسر و جانشین سنوسرت III و مدتی شریک سلطنت پدرش بود. شبکه‌ی آبیاری را توسعه داد. اولین نیلسنج (اسباب اندازه‌گیری ارتفاع آب رود نیل مخصوصاً در ادوار طغیان) نصب شد. اراضی وسیعی در فیوم آباد گردید. جانشینش **آمنمحت IV**، فت ۱۷۹۲ ق‌م، بود، و در دوره‌ی او قدرت سلسله رو بانحطاط گذاشت، و بعد ازو زنی بسلطنت رسید، و وی آخرین شاه سلسله‌ی XII است.

آمنوفیس، فراعنه‌ی مصر: ← آمنحوتپ.

امنون[4] (amnun) [عبری، = امین]، پسر بزرگ داود. تامار را، که خواهر برادرش ابشالوم بود، ربود و گریخت؛ برادرش بانتقام او را کشت (دوم سموئیل ۳.۲؛ ۱۳).

آمنه بیگم، از زنان فاضله‌ی ایرانی در اوایل قرن یازدهم هق؛ دختر ملا محمد تقی مجلسی و همسر ملا محمد صالح مازندرانی. بر حقوق اسلامی تسلط و وقوف داشته و در مسائل علمی با شوهرش کومک میکرده است.

آمنه‌ی بنت وهب (āmenaye bente vahb)، مادر پیغمبر اسلام. عمش وهیب ابن عبد مناف (vohaybe 'bne abde manāf) او را تربیت کرد، و عبدالله ابن عبدالمطلب او را بزنی گرفت. عبدالله بتجارت رفت و هنگام بازگشت در مدینه رنجور شد و وفات یافت. بعد از وفات او، محمد ص از آمنه بدنیا آمد. آمنه هر سال از مکه به مدینه میرفت، و تربت عبدالله را زیارت میکرد، و بازمیگشت تا در یکی ازین سفرها بیمار شد، و در محلی بین مکه و مدینه، بنام ابواء، وفات یافت. هنگام وفات او محمد شش‌ساله بود.

امنیوئل، اسم انگلیسی: ← عمانوئیل.

امو[5] (emu؛ از انگلیسی)، پرنده‌ی بزرگ بی‌پرواز استرالیائی. بلندی آن از ۱٫۵ تا ۲ متر میباشد. بسیار تیزدو است. بآسانی اهلی میشود. فقط در جنس از آن شناخته شده، و احتمال انقراض آن میرود.



آمو یا **آمویه،** از نامهای آمو دریا یا جیحون. نیز ← آمل، ترکمنستان.

امواج، در فیزیک: ← موج.

امواج آسمانی[6]، قسمتی از امواج رادیوئی صادر از آنتن، که رو ببالا میروند نه در امتداد سطح زمین. ← امواج رادیوئی.

امواج برقاطیسی[7] (barqātisi)، امواجی (← موج) که در آنها آشفتگی عبارتست از تغییر شدت میدانهای برقی و مغناطیسی در فضا. توضیح امواج رادیوئی (نوعی از امواج برقاطیسی) موضوع را روشن میکند. منبع امواج رادیوئی در دستگاه فرستنده آنتن است که جریانی، که شدت و جهتش بسرعت تغییر میکند، از آن میگذرد. در لحظه‌ای جریان صفر است (یعنی جریانی در آنتن نیست)؛ سپس جریان تولید میشود و بر شدتش می‌افزاید، و بحد معینی که رسید تنزل کرده صفر میشود؛

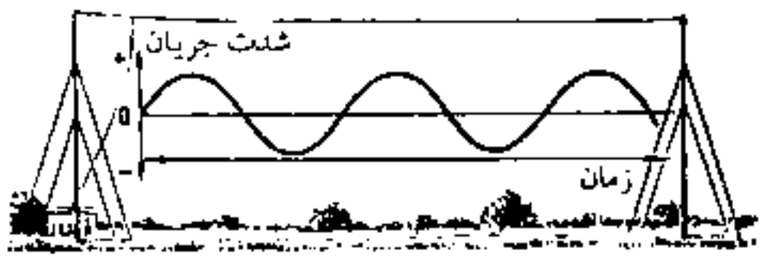

نمایش ارتعاشات شدت جریان در آنتن

بعد، جریان در خلاف جهت اولیه براه افتاده بر شدتش می‌افزاید، و چون بمنتهای شدت رسید تنزل کرده صفر میشود؛ همین ارتعاش برقی پی در پی تکرار میشود (یک ارتعاش کامل را یک سیکل گویند). جریان متناوب مصرفی خانه‌ها نیز ارتعاشی است، اما در این مورد، بسامد جریان (عده‌ی سیکل‌ها در ثانیه) کوچک است (در تهران ۵۰ سیکل در ثانیه)؛ بر خلاف، بسامد ارتعاشات برقی در آنتن به چندین میلیون سیکل در ثانیه میرسد. جریان پُربسامدی که از آنتن میگذرد میدانهای برقی و مغناطیسی متغیری در فضا تولید میکند. در هر نقطه‌ی فضا، شدتهای دو میدان متناوباً تغییر میکنند، و این حالت آشفتگی همان موج برقاطیسی است، که مانند امواج آب ولی با سرعت نور (۳۰۰,۰۰۰ کم در ثانیه) در فضا منتقل میشود. هر ارتعاش کامل برق در آنتن یک [illegible]

(۱)Amenhotep (۲)Amenophis (۳)Amenemhet (۴)Amnon (۵)emu (۶)sky waves (۷)electromagnetic waves

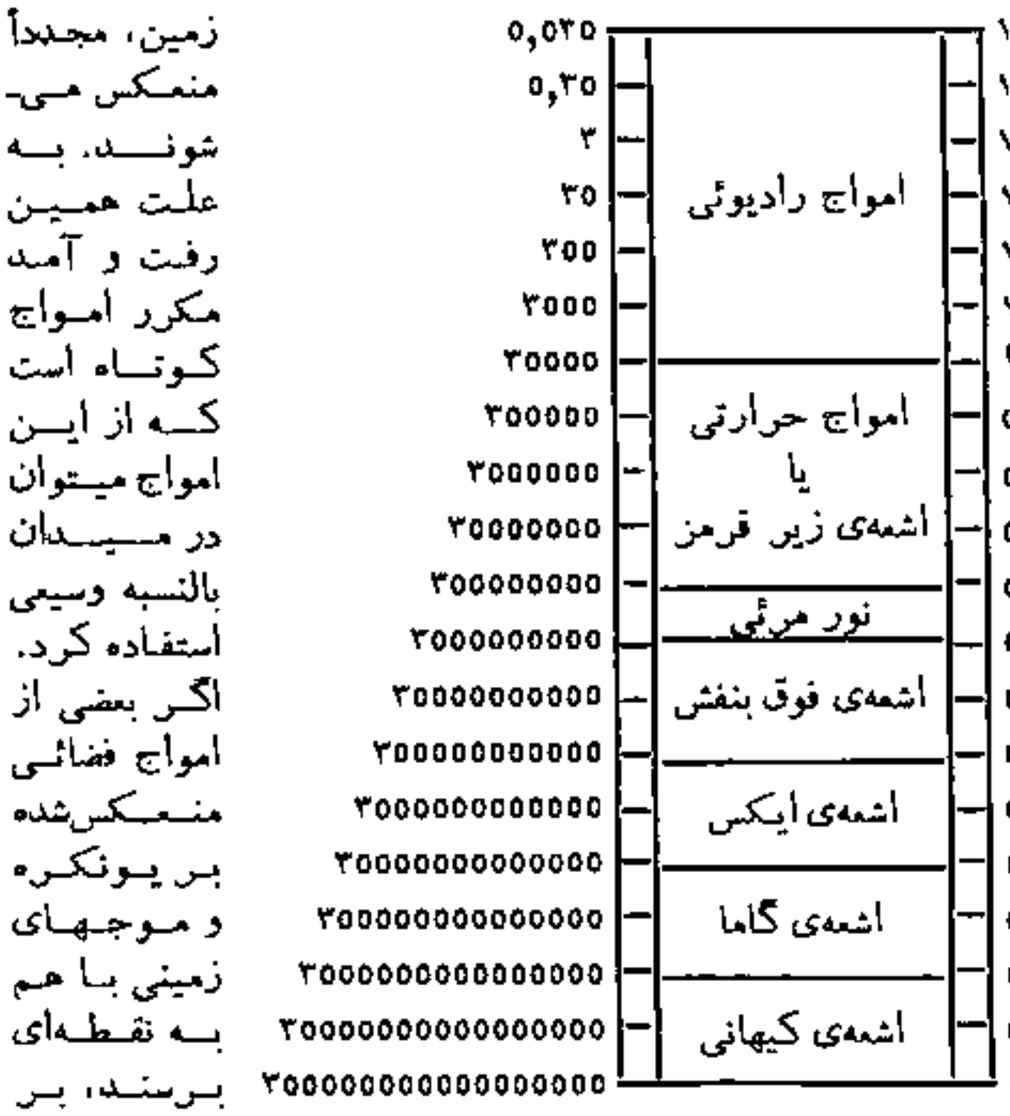

امواج رادیوئی، امواج برقناطیسی دارای بسامد رادیوئی، که در مخابرات رادیوئی (← رادیو) بکار میروند. آنتن فرستنده‌ی رادیو دستگاه صدور این امواج و آنتن گیرنده دستگاه گرفتن آنها است. انتشار امواج رادیوئی از آنتن ساده مانند امواجی است که از انداختن سنگریزه‌ای در استخر آرامی تولید میشود (← موج). امواج رادیوئی با سرعت نور (۳۰۰٬۰۰۰ کم در ثانیه) از آنتن فرستنده بخارج رهسپار میشوند، و از میان اغلب موانع میگذرند، ولی اوضاع جوی و نور خورشید و پهنه‌های آب در آنها مؤثر است. بعلاوه، هر قدر از آنتن دور شوند از شدت آنها میکاهد. در اینجا است که یونکره، با منحرف ساختن امواج رادیوئی بجانب زمین، مددکار میشود. از امواج رادیوئی، آنهائی که موربا رو ببالا میروند امواج فضائی یا آسمانی و آنها که در امتداد سطح زمین منتشر میشوند امواج سطحی یا زمینی نامیده میشوند. امواج فضائی، بر حسب طول موج و زاویه‌ی برخورد خود با یونکره، منعکس یا منکسر میشوند، هر قدر طول موجی کمتر باشد موج بیشتر در یونکره نفوذ میکند (امواج فوق العاده کوتاه از یونکره گذشته وارد فضای کیهانی میشوند). امواج کوتاه بازگشته از





تأثیر یونکره بر امواج رادیوئی

یونکره، دو برخورد به زمین، مجدداً منعکس می‌شوند. به علت همین رفت و آمد مکرر امواج کوتاه است که از این امواج میتوان در میدان بالنسبه وسیعی استفاده کرد. اگر بعضی از امواج فضائی منعکس‌شده بر یونکره و موجهای زمینی با هم به نقطه‌ای برسند، بر اثر تداخل آنها ممکن است اثر نامطلوب معروف به فیدینگ پدید آید.

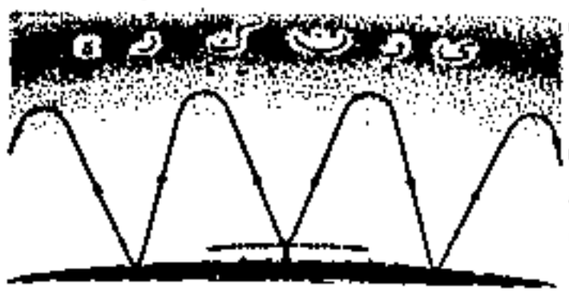

در نتیجه‌ی انعکاس امواج کوتاه بوسیله‌ی یونکره و زمین، ازین امواج میتوان در میدان وسیعی که امواج پس استفاده کرد.

گرفتن امواج کوتاه در همه جا ممکن نیست، بلکه فقط در مواضعی ممکن است

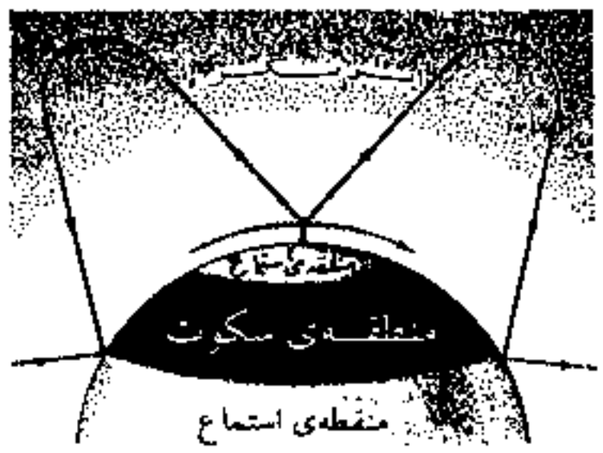

از انعکاس بر یونکره بزمین باز میگردند. اگر ناحیه‌ای از اطراف یک ایستگاه فرستنده را که در آنها امواج پخش‌شده‌ی از این فرستنده مسموع میشود با دایره‌ای محدود کنیم، منطقه‌ی کوچکی بدست میآید که منطقه‌ی عمل امواج زمینی است، و شعاع آن از ده‌ها کیلومتر تجاوز نمیکند. پس از آن یک منطقه‌ی سکوت یا طفره میآید که در آن امواج مسموع نمیشوند، زیرا امواج زمینی که بآن میرسند ضعیف اند و امواج آسمانی اصلا بآن نمیرسند. این منطقه بفاصله‌ی چند صد و گاهی چند هزار کیلومتر از ایستگاه فرستنده ختم میشود، و دگربار گرفتن امواج ممکن می‌گردد. بسبب انعکاسهای مکرر امواج بر زمین و بر یونکره، مناطق طفره و استماع متناوباً بدنبال یکدیگر میآیند. باید دانست که درجه‌ی یونش یونکره، ارتفاع لایه‌های آن، ضخامت آنها، و غلظت یونها و الکترونهای آزاد در آنها تغییر

امواج طولی[1]، در اصطلاح فیزیک، امواجی (← موج) که در آنها ارتعاش یا جابجائی در امتداد انتشار امواج صورت میگیرد، مانند امواج صوت. مقایسه کنید با **امواج عرضی**.

امواج عرضی[2]، در اصطلاح فیزیک، امواجی (← موج) که در آنها ارتعاش یا جابجائی در امتدادی عمود بر امتداد انتشار امواج صورت میگیرد، مانند امواج نور و سایر امواج برقاطیسی.

امواج مکانیکی، امواجی (← موج) که در آنها انتشار آشفتگی همراه با جابجا شدن ذرات محیط منتشرکننده است، مانند امواج آب و امواج صوت.

اموال غیر منقول: ← اموال منقول.

اموال مشاع (amvāle mošā')، اموالی که مالکیت آنها بدو یا چند نفر متعلق باشد و میان آنها تقسیم نشده باشد. هیچکس را نمیتوان مجبور کرد که دارائی خود را در حال اشاعه نگاهدارد، و بموجب ماده‌ی ۵۸۹ قانون مدنی، هر شریک المال میتواند هر وقت بخواهد تقاضای تقسیم اموال مشترک را بنماید، مگر در موردی که تقسیم مالی بموجب قانون ممنوع باشد، یا شرکا بوجه ملزمی ملتزم بر عدم تقسیم شده باشند.

اموال منقول (amvāle manqul)، اموالی که نقل آنها از محلی به محل دیگر، بدون اینکه به مال یا محل آن خرابی وارد آید، ممکن باشد. در مقابل آن اموال غیر منقول است، که نمیتوان آنها را از محلی به محل دیگر منتقل کرد (مثل زمین و بنا).

آمو دریا (āmu daryā) یا **جیحون** (jeyhun)، نام باستانی آن **اوکسوس** (یو oksos؛ لتی oksus)، رودی بطول ۲٬۵۴۰ کم در آسیای مرکزی، در دامنه‌های جبال هندوکش سرچشمه گرفته مرز بین تاجیکستان و ل‌ش افغانستان را تشکیل میدهد، و سپس، عموماً بجانب غ و لغ، از ش ترکمنستان و غ ازبکستان گذشته به دریاچه‌ی آرال میریزد. مسیر علیای آن، که نزد جغرافیدانهای مسلمان نهر جریاب (jaryāb) نامیده شده، رود پنج خوانده میشود. از آبریزهای عمده‌ی آن مرغاب و وخشاب است. آمو دریا، که گویا در ایام قدیم به دریای خزر میریخته، باسامی آمو و آمویه (āmuya) نیز خوانده شده، که گویند از نام شهر آمل ترکمنستان گرفته شده است. جغرافیدانان مسلمان ناحیه‌ی واقع در شمال آمو دریا را ماوراء النهر خوانده‌اند.

آمودن[3] (āmudan)، بوسیله‌ی خاصی بعمل آوردن، بصورتی قابل عرضه برای داد و ستد درآوردن. (مانند حرارت دادن میوه تحت فشار بمنظور پختن یا سترون کردن آن).

آمور (āmor)، خدای عشق رومیها، ← کوپیدو.

آمور[4] (āmur)، چینی **هیلونگکیانگ**[5] (hey-lungkiāng)، رودی بطول ۲٬۸۴۰ کم، ل‌ش آسیا. از التحاق رودهای شیلکا (šilkā) و آرگون بر مرز روسیه و منچوری تشکیل و ۱٬۷۷۰ کم بر امتداد مرز جاری میشود؛ نزدیک خاباروفسک بجانب

(۱)longitudinal waves (۲)transverse waves (۳)(to) process (۴)Amur (۵)Heilungkiang

لش منحرف میگردد، و مقابل جزیره‌ی ساخالین به تنگه‌ی تاتار میریزد. در ماههائی که خالی از یخ است از راههای عمده‌ی حمل و نقل است.

آمورف (āmorf)، ← بیشکل.

آموری، شاهان مملکت اورشلیم: ← آمالریک.

آموزش بصری[1]، طریقی در تعلیم و تربیت که در آن، بمنظور آسان کردن فهم مطالب برای محصل و توسعه دادن اطلاعات او، از چیزهائی که برای چشم جالب است استفاده میشود. معمولا، علاوه بر وسایل بصری، از وسایل سمعی نیز در تعلیم و تربیت استفاده میشود، و در این صورت اصطلاح **آموزش سمعی و بصری**[2] بکار میرود. آموزش سمعی و بصری مخصوصاً در کشمة رایج است، و در ایران بعد از جنگ II مورد توجه واقع شده. از وسایل آموزش سمعی و بصری میتوان تصاویر، فیلم، رادیو، ضبط صوت، و تلویزیون را نام برد.

آموزش حرفه‌ای[3]، تعلیماتی که هدفش آموختن حرفه‌ای و یا تقویت مهارت شخص است در امور مربوط به حرفه‌ی فعلی یا آینده‌ی او. قبل از انقلاب صنعتی، این مقصود بوسیله‌ی کارورزی و کار در خانه حاصل میشد. آموختن کارهای دستی در حـ ۱۸۶۶ در ممالک اسکاندیناوی و بعداً در سایر ممالک رواج یافت. در ممالک صنعتی آموزش حرفه‌ای با آموزش صنعتی درآمیخت. در تهیه‌ی برنامه‌های آموزشگاههای حرفه‌ای و صنعتی صاحبان صنایع و ارباب حرفه‌ها با مدارس همکاری نزدیک دارند. علمای نظری آموزش حرفه‌ای هدف آموزش حرفه‌ای را دارای دو جنبه‌ی فرهنگی و فنی میدانند.

در ایران از ۱۳۰۱ هش مدارس صنعتی در تهران و بعضی شهرستانها دایر شد، ولی مخصوصاً از ۱۳۱۴ هش ببعد آموزش حرفه‌ای مورد توجه قرار گرفت، و در برنامه‌های دانشسراهای مقدماتی کار دستی منظور شد. از سال ۱۳۳۳ هش، آموزش حرفه‌ای در بسیاری از دبستانها و دبیرستانهای دخترانه و پسرانه وارد شد، و بعلاوه مدارس و مؤسسات مختلف برای بسط تعلیمات حرفه‌ای تأسیس شد یا باین کار پرداختند. از آن جمله است کانون کار و آموزش سازمان شاهنشاهی، آموزشگاههای روستائی، آموزشگاههای حرفه‌ای، هنرستانهای صنعتی، دانشسراهای کشاورزی (اولین آنها در ۱۳۲۶ هش در ساری دایر شد)، و غیره.

آموزش سمعی و بصری: ← آموزش بصری.

آموزشگاه عالی شهربانی بموجب قانون اجازه‌ی تأسیس آموزشگاه شهربانی (مصوب ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۲ هش) در تهران دایر شد، و هدف آن تعلیم و تربیت کادر افسری شهربانی است.

آموزش و پرورش، بعضی مقالات مربوط باین موضوع در کتاب حاضر تحت عناوین "تعلیمات" یا "تعلیم و تربیت" آمده است، مانند تعلیمات اکابر.

آموزگار، در دستگاه فرهنگی ایران: ← تربیت معلم، قانون.

آموفیل (āmofil؛ فنـ) یا **شندوست** (šendust)، مَرغ دائمی از گروه گنجسیان و از نوع آموفیلا (*Ammophila*) که برای جلوگیری از حرکت ریگ روان کاشته میشود.

امولسیون: ← نامیز.

آمولیوس (āmulius)، در افسانه‌های رومی: ← رومولوس.

آمون[4] (āmun) [عبری، = سازنده]، فتـ حـ ۶۴۱ قم، شاه (حـ ۶۴۳–۶۴۱ قم) بت‌پرست یهودا. نوکرانش او را کشتند، و یوشیا بجایش نشست. با ارمیای نبی معاصر بود. (دوم پادشاهان ۲۱.۱۹–۲۶، دوم تواریخ ۳۳.۲۰–۲۵).



آمون[5] (āmon) یا **آمن**[6] (āmen)، از خدایان مصریان قدیم، که اصلا خدای محلی طیوه بود. وی را گاهی بصورت قوچ، گاه با بدن انسان و کله‌ی قوچ، و گاه بصورت انسان مجسم میکردند. بر سرش دو پر بزرگ (نماد شاهی) و در دستهایش عصای سلطنتی و نماد حیات را داشت. معبد عمده‌ی او در واحه‌ی سیوه در صحرای لیبی نزدیک ممفیس بود. بعدها او را با رع (خدای آفتاب) یکی شمردند، و بعنوان آمون‌رع مورد پرستش قرار گرفت. آمون را یونانیان مطابق زئوس و رومیان مطابق یوپیتر میشمردند. از سلسله‌ی XII ببعد کهنه‌ی آمون در امور مصر اهمیت تمام داشتند.

آموندسن[7]، **روآل** (roāl āmundsen)، نروژی آمونسن (āmunsen)، ۱۸۷۲–۱۹۲۸، پوینده‌ی نروژی نواحی قطبی. فرمانده نخستین ناوی بود که از گذرگاه شمال غرب گذشت (۱۹۰۶). در ۱۹۱۰ عازم کشف قطب شمال شد، و چون شنید که ر. ا. پیری در این کار بر او سبقت گرفته، بجانب قطب جنوب رفت، و نخستین کسی است که به قطب جنوب رسید (۱۹۱۱). در ۱۹۲۶ او و ل. الزورث به ا. نوبیله پیوستند، و بر فراز قطب شمال پرواز کردند. بعداً ضمن کوششی که برای نجات نوبیله کرد جان خود را از دست داد.

آمون‌رع: ← آمون، خدا.

امونیاک[8] (amoniāk؛ فنـ)، گازی بیرنگ و با بوی تند، که هر مولکول آن مرکب از یک اتم نیتروژن و سه اتم ئیدروژن است (فورمول شیمیائی آن NH_3). در آب بخوبی حل میشود (در مصارف خانگی محلول آن در آب بکار میرود)؛ محلولش خاصیت بازی دارد. در فشار معمولی در دمای ۳۳°,۴— صدبخشی بحالت مایع و در ۷۸°— بحالت جامد درمیآید. در تهیه‌ی نوشادر، جوهر شوره، و سود، و نیز در سردسازی و در پزشکی بکار میرود. از تقطیر تخریبی زغال سنگ به ← طریقه‌ی هابر و نیز از راه تثبیت نیتروژن هوا بدست میآید. در هوا و در محصولات تجزیه‌ی نباتی و حیوانی و در مدفوعات حیوانی وجود دارد. آمیدها و آمینها از مشتقات آن هستند.

آمونیوس[9] (āmmonios)، ملقب به **ساکاس** (sākkās)، فیلسوف یونانی اسکندرانی؛ استاد (حـ ۲۳۲–۲۴۲) پلوتینوس. مسیحی بدنیا آمد، و سپس به آیین یونانی گروید. اغلب او را واضع فلسفه‌ی نوافلاطونی میشمارند.

آمونیوم[10] (amoniom؛ از فنس)، رادیکال یک ظرفیتی، با فورمول شیمیائی NH_4 که تاکنون بحالت آزاد بدست نیامده است، ولی در ترکیباتش مانند فلزات قلیائی عمل میکند، و املاح امونیوم میدهد.

اموی (omavi, amavi)، منسوب به امویان یا بنی امیه.

آموی[11] (āmoy)، شهر تجارتی (جمـ ۲۲۴٬۳۰۰) و بندر پیمانی، ایالت فوکین، چ‍ش چین؛ بر جزایر آموی و کولانگسو (kulāngsu) در تنگه‌ی فرمز. از صادراتش شکر، توتون، و چای است. دانشگاه دارد. اولین بندر تجارت انگلستان و هلند با چین بود. در ۱۸۴۱ انگلیسها اشغالش کردند؛ در ۱۸۴۲ بندر پیمانی شد. در ۱۹۳۸، در جنگ ژاپن با چین، بدست ژاپن افتاد، و تا آخر جنگ II در تصرف آن دولت بود.

اموی، جامع، دمشق: ← جامع اموی.

امویان (omaviān, amaviān) یا **بنی امیه** (bani omayya)، عنوان کلی شاخه‌ای از قریش، منسوب به امیة ابن عبد شمس، که دو دسته از آنها، بنام سفیانی (sofyāni) (۳ نفر) و مروانی (marvāni) (۱۱ نفر)، از سنه‌ی ۴۱ تا ۱۳۲ هق در شام عنوان خلافت را احراز کرده‌اند. جد این سلسله، امیة ابن عبد شمس، برادرزاده‌ی هاشم ابن عبد مناف (که جد بنی هاشم است) و با عم خود غالباً رقابت و حتی خصومت داشت، و این خصومت بعد از اسلام نیز همچنان بین این دو شاخه از قریش قائم بود. در عهد حیات محمد ص، از رجال امویان، حکم ابن ابی العاص (hakame 'bne abe 'l.'ās) (عموی عثمان ابن عفان) و ابوسفیان هر دو در مکه و بعد از آن از خصومت و اهانت و ایذاء نسبت به پیغمبر خودداری نکردند، و عثمان که بعدها بخلافت رسید نیز ازین طایفه بود. باری، ابوسفیان و پسرانش در آخر اسلام آوردند. مع هذا، خلافت عثمان و قتل او دیگربار نزاع قدیم بین بنی امیه و بنی هاشم را تجدید کرد، و معاویه ابن ابی سفیان، حاکم شام، بمخالفت علی ابن ابی طالب برخاسته، بعد از جنگ صفین (← صفین، واقعه‌ی) و بموجب نتیجه‌ای که از حکمیت عمرو عاص گرفته بود، دعوی خلافت کرد، و چندی بعد چون علی ابن ابی طالب در کوفه بدست خوارج مقتول شد و خلافت امام حسن نیز پا نگرفت، خلافت معاویه در شام قوام یافت. و ازین سلسله جمعاً با خود معاویه ۱۴ تن (که از آن جمله سه نفر اول سفیانی و باقی مروانی بودند) بشرح ذیل به خلافت رسیدند:

نام	تاریخ جلوس
(۱) معاویة ابن ابی سفیان	ربیع یا جمادی الاولی ۴۱ هق
(۲) یزید ابن معاویه	رجب ۶۰ هق
(۳) معاویة ابن یزید (معاویه‌ی II)	ربیع الاول ۶۴ هق
(۴) مروان ابن حکم	ذو القعده‌ی ۶۴ هق
(۵) عبدالملک ابن مروان	رمضان ۶۵ هق
(۶) ولید ابن عبدالملک (ولید I)	شوال ۸۶ هق

(۱)visual education (۲)audio-visual education (۳)vocational training (۴)Amon (۵)Am(m)on (۶)Amen (۷)Amundsen (۸)ammonia (۹)Ammonius (۱۰)ammonium (۱۱)Amoy

(۷) سلیمان ابن عبدالملک جمادی الثانیه‌ی ۹۶ هق
(۸) عمر ابن عبدالعزیز صفر ۹۹ هق
(۹) یزید ابن عبدالملک (یزید II) رجب ۱۰۱ هق
(۱۰) هشام ابن عبدالملک شعبان ۱۰۵ هق
(۱۱) ولیدابن یزید II (ولید II) ربیع الثانی ۱۲۵ هق
(۱۲) یزید ناقص (یزید ابن ولید I) رجب ۱۲۶ هق
(یزید III)
(۱۳) ابراهیم ابن ولید I ذو الحجه‌ی ۱۲۶ هق
(۱۴) مروان ابن محمد ابن مروان صفر ۱۲۷ هق

خلافت امویان در دوره‌ی مروان ابن محمد، معروف به مروان حمار، بسعی ابومسلم خراسانی و تبلیغ و مجاهده‌ی دعاة بنی عباس منقرض گشت. خلافت موروثی بنی امیه در واقع یک دولت عربی محض محسوب میشد، و هیچ با خلافت نسبهٔ معنوی و انتخابی خلفای راشدین شباهت نداشت. در داخل قلمرو خویش مخالفان را یا مانند شیعه و خوارج بدست زیاد ابن ابیه و عبیدالله ابن زیاد و حجاج ابن یوسف و قتیبة ابن مسلم باهلی میکوفتند، و یا مانند بعضی عناصر ناراضی دیگر بوسیله‌ی بذل و بخشش و دادن حکومت و ولایت راضی میکردند. در خارج قلمرو نیز اهتمام در بسط حوزه‌ی اسلام و در واقع توسعه‌ی مملکت موروثی خویش که غنائم آن از بین اعراب انتخاب میشد نمودند. نسبت به موالی غالب آنها، تقریباً بجز عمر ابن عبدالعزیز، خشونت تمام داشتند، و بهمین سبب شعوبیه نیز در مبارزه با آنها غالباً با شیعه و خوارج همداستان بودند. با وجود کوششی که عباسیان بعد از شکست مروان حمار در قلیع و قمع و استیصال و قتل عام امویان کردند، اعقاب آنها در اسپانیا سلسله‌ی امویان اسپانیا را تأسیس کردند. از خلفای این سلسله تقریباً بجز عمر ابن عبدالعزیز دیگران بامور مربوط بدیانت و بعضی از آنها حتی برعایت ظواهر اسلام نیز چندان توجه و اعتنا نداشته‌اند، و بهمین سبب عامه‌ی مسلمین و مخصوصاً زهاد آنها در حق این طایفه بدبین بوده‌اند. مخصوصاً اقدام خلیفه یزید در قتل امام حسین و در اهانت به مدینه و مکه، و همچنین خشونت عمال آنها مخصوصاً زیاد ابن ابیه و عبیدالله زیاد و حجاج نسبت به مسلمین و شیعه‌ی عراق و شدت عمل آنها در دفع قیام زید ابن علی و پسرش یحیی ابن زید از اسباب مزید بدنامی آنها شده است. علاقه‌ی بعضی از این خلفا بتجمل و ثروت سبب سعی آنها در آبادانی و زراعت شده و بعضی از آنها نیز نسبت بتربیت شعرا و جلب مدایح علاقه و اهتمام ورزیده‌اند.

امویان اسپانیا یا **امویان اندلس**، سلسله‌ای از امرای اسلامی اندلس که از ح سال ۱۳۸ تا ۴۲۲ هق در قسمتی از اسپانیا فرمانروائی میکردند، و نسب خود را بخلفای بنی امیه (← امویان) می‌رسانیدند، و بعضی از آنها دعوی خلافت هم داشتند. اولین امیر این سلسله عبدالرحمان I، نواده‌ی هشام ابن عبدالملک دهمین خلیفه‌ی اموی، بود. عبد الرحمان I، بعد از انقراض خلافت بنی امیه، مدتی در شمال و مغرب افریقا بسرگردانی گذراند، و عاقبت از بی‌نظمی و پریشانی اسپانیا استفاده کرد و در سال ۱۳۷ هق بآنجا رفت، و سال بعد غالب مسلمین جنوب اسپانیا را به تبعیت خویش در‌آورد. جانشینان او در قرطبه به بسط نفوذ خود پرداختند و یک چند با امرای عیسوی نواحی شمال اسپانیا همسایه شدند و بمعارضه برخاستند. این امرا غالباً تا مدتی بهمان عنوان امارت قانع بودند، اما **عبدالرحمان III** در ۳۱۷ هق عنوان خلافت اختیار کرد، و قدرت و نفوذی تمام بهمرسانید، و بعضی از سلاطین عیسوی اسپانیا را نیز مقهور نمود. جانشینان او نتوانستند نفوذ و قدرت او را حفظ نمایند، و اندک اندک امرا و ملوک الطوایف بر متصرفات آنها استیلا یافتند و دولت امویان اسپانیا تجزیه شد. امویان اندلس در نشر تمدن اسلامی در اسپانیا تأثیری بسزا داشتند و بترویج ادب و فرهنگ عربی و ساختن مساجد و قصور عالی اهتمام نمودند.

فهرست امویان اسپانیا

نام	دوره‌ی فرمانروائی
(۱) عبدالرحمان I	۱۳۸–۱۷۲ هق
(۲) هشام I	۱۷۲–۱۸۵ »
(۳) حکم I	۱۸۵–۲۰۶ »
(۴) عبدالرحمان II	۲۰۶–۲۳۸ »
(۵) محمد I	۲۳۸–۲۷۳ »
(۶) منذر	۲۷۳–۲۷۵ »
(۷) عبدالله ابن محمد	۲۷۵–۳۰۰ »
(۸) عبدالرحمان III	۳۰۰–۳۵۰ »
(۹) حکم II	۳۵۰–۳۶۶ »
(۱۰) هشام II	۳۶۶–۳۹۹ »
	۴۰۰–۴۰۳ »
(۱۱) محمد II	۳۹۹–۴۰۰ »
(۱۲) سلیمان ابن حکم	۳۹۹–۴۰۷ »
(۱۳) عبدالرحمان IV	۴۰۸–۴۰۹ »
(۱۴) عبدالرحمان V	۴۱۴ »
(۱۵) محمد III	۴۱۴–۴۱۶ »
(۱۶) هشام III	۴۱۸–۴۲۲ »

امویان اندلس: ← امویان اسپانیا.
آمویه: ← آمل (ترکمنستان)، آمو دریا.
ام هانی (omme hāni)، دختر ابوطالب و خواهر پدری و مادری امیرالمؤمنین علی ع. زوجه‌ی هبیرة ابن عمرو مخزومی بود. احادیثی از پیغمبر روایت کرده است.
امهری (amhari)، زبان رایج حبشه، متعلق بدسته‌ی زبانهای حبشی از زبانهای سامی. ← زبان، جدول.
آمیب[1] (āmib؛ فنـ)، جانوری از نوع آمیبا (*Amoeba*) از سلسله‌ی آغازیان. یکی از جنسهای معمولی آن (*A. proteus*) در آبهای شیرین یافت میشود، و طولش ح ربع میلیمتر است. آمیب سلولی است (← سلول) دارای هسته‌ی بیضی، و پروتوپلاسمی دانه‌دار که طبقه‌ای رقیقتر و روشنتر آنرا فراگرفته است. حرکت آن بوسیله‌ی زایده‌هائی است که از پروتوپلاسم دانه‌دار پیش رفته طبقه‌ی رقیق را میشکافد و بخارج میرود، و آنها را پاهای کاذب میتوان گفت. پاهای کاذب برای ربودن مواد غذائی (حیوانات کوچک و گیاهان) هستند؛ این مواد در تمام پروتوپلاسم میگردند، و بتدریج هضم میشوند. آمیب نسبت به نور و گرما و مواد غذائی حساسیت دارد.
امیدنیک[2]**، دماغه‌ی** (omid.nik)، دماغه‌ای بر ساحل جغ ایالت کاپ، ج افریقای جنوبی. ب. دیاش در ۱۴۸۸ آنرا دور زد و نام کابو تورمنتوزو (turmeNtozu) [= دماغه‌ی طوفانها] بر آن نهاد. واسکو دو گاما در مسافرت به هند از آن گذشت (۱۴۹۷). اولین مهاجرنشین هلندیها ح ۱۶۵۲ نزدیک آن تأسیس گشت.
آمیدها[3] (āmid.hā؛ از فنـ)، نام دسته‌ای از ترکیبات آلی که از تعویض یک یا چند اتم ئیدروژن امونیاک (NH_3) با رادیکالهای اسیدهای آلی بدست میآیند؛ مانند اَستامید (CH_3CONH_2). عده‌ای از آمیدها در صنعت شیمی حائز اهمیت هستند.
امیدی رازی، ارجاسب، فد ۹۲۵ هق، شاعر ایرانی؛ شاگرد جلال‌الدین دوانی. در قصیده‌سرائی مهارت داشت و بیشتر مداحی میکرد؛ ساقی‌نامه‌ای هم بتقلید شاعران دیگر سرود.
امیرآباد، ده (جمع ۱٬۰۳۵ نسـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش صیدآباد، شهرستان دامغان، ۳ کیلومتری ج راه شوسه‌ی دامغان به سمنان.
امیرآباد، ده سابق، لغ شهر تهران، غ جلالیه، که در جج II اردوگاه نظامی امریکائیها بود، و اکنون جزء دانشگاه تهران است.
امیر ارسلان یا امیر ارسلان رومی، یکی از معروفترین داستانهای عامیانه‌ی زبان فارسی، شامل سرگذشت امیر ارسلان (پسر پادشاه روم) و عاشق شدن وی بر فرخ لقا (دختر پطرس شاه فرنگی) از راه دیدن تصویر او، و مبارزات قهرمان داستان برای رسیدن بوصال معشوقه. امیر ارسلان ضمن ماجرائی عجیب و غریب و دور از ذهن برای رسیدن به فرخ لقا جنگهای نمایان میکند، و با دیو و جن و اژدها و جادوگران و عفریتان در نبرد میشود، و موانع گوناگونی را که دشمنان در سر راه وی ایجاد میکنند از پیش برمیدارد، و با فرخ لقا وصلت میکند. نام بعضی از بازیگران داستان (مانند قمر وزیر و فولادزره دیو و مادر او) در میان مردم بعنوان نمونه‌ی ناپاکی و بدنهادی مثل شده است.

در باره‌ی مؤلف کتاب اختلاف است. بعضی آنرا از یکی از دختران ناصرالدین شاه میدانند، و بعضی دیگر نویسنده‌ی آنرا دیگری دانسته‌اند. آنچه از اسناد و شواهد برمیآید اینست که داستان مزبور ظاهراً زائیده‌ی فکر نقیب‌الممالک (نقال‌باشی زمان ناصرالدین شاه) و تحریر فخرالدوله (توران آغا)، دختر ناصرالدین شاه، میباشد، و ترتیب تألیف آن چنین است که چون شب ناصر الدین شاه به بستر میرفت، نقیب‌الممالک داستان‌سرائی آغاز میکرد تا شاه را خواب درربابد، و این داستان امیر ارسلان از همان نوع داستانها میباشد که مورد پسند شاه افتاده، و سالی یک بار هنگام خواب برای او تکرار میگردیده، و چون نقیب‌الممالک به داستانسرائی مینشسته است، فخرالدوله با لوازم نوشتن پشت در نیمه‌باز اطاق خواجه‌سرایان قرار میگرفته، و گفته‌های نقالباشی را مینوشته، و این کار نیز شاه را خوش آمده بود، و اوقاتی که فخرالدوله در خانه‌ی خود بسر میبرد، امر میکرد که قصه‌های دیگر گفته شود تا او از نوشتن باز نماند. چون در ضمن این کتاب اشعاری از قاآنی دیده میشود، و دیوان قاآنی بطور کامل

(۱)amoeba (۲)Good Hope (۳)amides

چهار سال بعد از مرگش یعنی در ۱۲۷۴ هق منتشر شده، بتقریب میشود گفت که داستان امیر ارسلان پس از ۱۲۷۴ هق و پیش از ۱۳۰۹ هق (سال مرگ فخرالدوله) بوجود آمده. مکرر بطبع رسیده است.

امیر اسفهسالار: ← قزل ارسلان.

امیر اسفهسالار قماج: ← قماج.

امیر اصلان خان قرخلو (qerexlu)، فت ۱۱۶۱ هق، از دلاوران و شجاعان روزگار و از سرداران و امرای افشار. وی عمه‌زاده‌ی نادر شاه بود، و از جانب نادر شاه یک چند سردار آذربایجان شد. بعد از قتل نادر و بهنگام ظهور عادلشاه افشار، بسبب بیمی که از عادلشاه داشت، بمدعی او ابراهیم خان (← ابراهیم شاه افشار) پیوست. اما پس از دفع عادلشاه، داعیه‌ی استقلال یافت، و به آذربایجان رفت. ابراهیم شاه بدفع او لشکر به تبریز برد، و با او جنگ نمود. امیر اصلان به قراجه‌داغ فرار کرد. اما در آنجا بوسیله‌ی کاظم خان قراجه‌داغی دستگیر شد، و ابراهیم خان او را کشت. امیر اصلان خان را پسری بود بنام شرف خان که "شاه" سلیمان II صفوی در دوره‌ی سلطنت کوتاه خویش چند روزی او را، بجای میر علم خان خزیمه، وکیل السلطنه نمود.

امیر اعظم، نصرالله خان، فت ۱۳۳۳ هق، از شاه‌زادگان قاجار و از رجال و حکام دولت در اوایل عهد مشروطیت؛ پس وجیه‌الله میرزای سپهسالار. وی در هر یک از بلاد استراباد و گیلان و سمنان و دامغان و مازندران و کرمان یک چند حکومت کرد، و چندی نیز در تهران معاونت وزارت جنگ داشت. بخودسری و غرور و گستاخی مشهور بود و بدست یکی از نوکران خویش بقتل رسید.

امیر الامراء (amiro 'l-'omarā')، عنوان و لقب مخصوص بزرگترین امرای دولت عباسیان در دوره‌ی ضعف و انحطاط خلفای عباسی. اولین کسی که این عنوان را در دوره‌ی عباسیان یافت ابن رائق بود که از طرف خلیفه راضی عباسی این عنوان بدو تفویض شد، و او بر دستگاه خلافت استیلای تمام یافت، و بعد از او ناصرالدوله‌ی حمدانی در عهد خلیفه متقی این عنوان را یافت، و بعد از آن امرای دیلمی آل بویه عنوان امیر الامراء را بخود اختصاص دادند.

امیر الایلکاه: ← ایلکانویان.

امیر الحاج (jjamiro 'l-hājj)، سرپرست قافله‌ی حج. در سال نهم هجری که کفار از شرکت در حج ممنوع شدند، پیغمبر اسلام ابوبکر را به سرپرستی زیارت خانه‌ی خدا گماشت، تا از شرکت آنان در این امر جلوگیری کند. در سال دهم آن حضرت شخصاً سرپرستی حج را داشت. بعدها این وظیفه به خلفا اختصاص یافت که یا شخصاً قافله‌ی حج را سرپرستی میکردند، و یا کسی را به امیری حاج منصوب مینمودند. اواخر در ایران نیز مرسوم شده است که هر سال کسی را بسمت امیر الحاج همراه کاروان حج میفرستند.

امیر المؤمنین، عنوان و لقب عمومی خلفای اسلام، و در نزد شیعه‌ی امامیه عنوان مخصوص امام علی ابن ابی طالب. با آنکه عبدالله ابن جحش در زمان حیات پیغمبر، در سنه‌ی دوم هق، هنگام نیل به امارت لشکری که مأمور نخله شد، عنوان موقت امیر المؤمنین یافت، لیکن بنا بر مشهور، اولین کسی از خلفا که این لقب را اختیار کرد عمر خطاب (خلیفه‌ی ثانی) بود. بعد از او تمام خلفای اموی و عباسی و همچنین مدعیان خلافت، مانند عبدالله ابن زبیر و امثال او، و امویان اندلس و حتی امرای اغالبه و بنی حماد و بنی زبیری و بعضی ملوک کم اهمیت مغرب و اسپانیا و همچنین خلفای فاطمیین نیز این عنوان را بعنوان لقب بکار برده‌اند. گذشته از آن، خود این لقب مضاف الیه و مأخذ القاب دیگری شد که از جانب خلیفه، بعنوان تفخیم و تحبیب، برجال و امرا و سلاطین داده شد، چنان که در اوایل لقب مولی امیرالمؤمنین و در اواخر عهد آل بویه و سلاجقه لقب قسیم امیرالمؤمنین [= شریک امیرالمؤمنین] به رجال و سلاطین داده میشد. همچنین، القابی مانند ناصر امیرالمؤمنین [= یاور امیرالمؤمنین] (الب ارسلان)، برهان امیر المؤمنین (غالباً برای سلاجقه‌ی روم)، صنیع امیر المؤمنین [= دست‌پرورده‌ی امیرالمؤمنین]، یمین امیرالمؤمنین (ملکشاه)، ولی امیرالمؤمنین [= دوست امیرالمؤمنین]، و نظایر آنها بسلاطین، و القابی مانند ثقة امیرالمؤمنین، عدة امیرالمؤمنین [= تکیه‌گاه امیرالمؤمنین]، عمدة امیرالمؤمنین [= محل اعتماد امیرالمؤمنین]، مصطفی امیرالمؤمنین، خاصة امیرالمؤمنین، خلیل امیرالمؤمنین، وزیر امیرالمؤمنین، رضی امیرالمؤمنین [= پسندیده‌ی امیرالمؤمنین]، و محیی دولة امیرالمؤمنین جهت امرا و وزرا بکار میرفته است. در زمان حاضر، شریف مراکش عنوان امیرالمؤمنین دارد.

امیرانشاه ابن قاورد: ← امیرانشاه سلجوقی.

امیرانشاه سلجوقی [امیرانشاه ابن قاورد]، شاه‌زاده‌ی سلجوقی، از سلاجقه‌ی کرمان: پسر قاورد. در زمان امارت پدر در دربند سیستان یک چند فتوحات کرد. در ۴۶۵ هق با پدر و برادرش سلطانشاه اسیر شد، و او را در حبس کور کردند.

امیر بار: ← حاجب، عنوان.

امیر باربیگ: ← حاجب، عنوان.

امیر بهادر جنگ (amir bahādore jang). لقب و شهرت **حسین پاشا خان قراباغی،** فت ح ۱۳۳۶ هق، از امرا و درباریان مظفرالدین شاه و محمد علی شاه قاجار و از مخالفین مشروطیت. در زمان مظفرالدین شاه رئیس کشیکچیان خاصه بود. در واقعه‌ی تحصن علما در حضرت عبدالعظیم، که وی برای ارضاء و اسکات و استمالت آنها بدانجا رفت، در مقابل اسائه‌ی ادب آنها نسبت به مظفرالدین شاه برآشفت و در مقام اثبات شاهدوستی خویش نیز غش کرد، و پس از آن همه‌ی عمر با مشروطیت مخالفت ورزید. محمد علی میرزا پس از جلوس، با وجود سفارشات پدرش، او را از ریاست کشیکخانه خلع نمود، اما چندی بعد وی دوباره بدربار نزدیک شد، و شاه دیگربار او را بکار سابق گماشت. بمرور ایام بوزارت جنگ منصوب شد (۱۳۲۶ هق)، و عنوان سپهسالار اعظم یافت، و کم‌کم مقام اول را در دربار یافت، و در مخالفت با مجلس و اساس مشروطه و مشروطه‌خواهان جد تمام ورزید. بعد از فتح تهران بدست مجاهدین، وی نیز بسفارت روس پناه برد و بعد از خلع محمد علی شاه تبعید گشت. امیر بهادر شاهنامه‌ی فردوسی و سه جلد کتاب وسایل را طبع نمود، و شاهنامه‌ی طبع او بنام شاهنامه‌ی امیر بهادری مشهورست. خود او علاقه‌ای تمام بشاهنامه داشت.

امیر تومان، در نظام عهد قاجار، عنوان و درجه‌ای بالاتر از سرتیپ اول و میرپنج، و مخصوص عده‌ای از صاحبان عنوان امیر الامراء العظام؛ و همچنین امتیاز و نشان و حمایل مخصوص این عنوان که بطور افتخاری و تشریفاتی ببعضی از شاهزادگان و حکام درجه‌ی اول و حتی بعضی از سفرا و رجال ایرانی داده میشده است. تقسیم‌بندی‌هائی بنام تومان‌بندی در عهد ناصری در قشون ایران متداول بوده است که جمیع افواج پیاده را به ده تومان تقسیم میکرده‌اند، و هر تومانی تحت فرمان یک امیر تومان (و گاه یک سرتیپ اول) بوده و بتفاوت شامل ۴ فوج یا بیشتر (تا ۱۱ فوج) میشده است. در آن زمان روی بیرقها غالباً اسم و عدد تومان و افواج نقل میشده است. تومان لفظ ترکی یا مغولی است بمعنی ده هزار، و در عهد مغول امیر تومان عنوان امیری بوده است که بر 10'000 تن فرماندهی داشته است. در سنه‌ی ۱۳۱۱ هق ناصرالدین شاه، در قانونی که برای "بذل مناصب عالیه‌ی عساکر دولت علیه‌ی ایران" وضع نمود، مقرر شد که در تمام قشون بیش از هفت نفر امیر تومان نباشد، و در بذل و اعطای این منصب و سایر مناصب عالیه مقررات سخت وضع کرد. مع ذلک، نه خود آن قانون را چندان رعایت کرد، و نه مظفرالدین شاه در مراعات آن اهتمام نمود.

امیر تیمور یا تیمور لنگ، شعبان ۷۳۶–۱۸ شعبان ۸۰۷ هق، مؤسس دولت تیموریان یا گورکانیان در ایران و ماوراء النهر و فاتح معروف آسیا. در شهر کش ماوراء النهر بدنیا آمد. پدرش طراغای (torā-qāy) نام داشت، و از جانب مادر نسب بخاندان چنگیز خان میرسانید. پدران تیمور در ماوراء النهر ظاهراً یک چند وزارت و امارت داشته‌اند (مع هذا، ابن عربشاه، نویسنده‌ی معاصر تیمور، با لحنی که از خصومت خالی نیست، آنها را چوپان و رجاله و اوباش خوانده است). در باره‌ی اوایل حال او مورخین تفصیلاتی نوشته‌اند. گویند در آن ایام، در جنگی که بر حسب تقاضای امیر سیستان در آن ولایت با مخالفین آن امیر کرد، پایش مجروح و لنگ شد؛ و ابن عربشاه میگوید در جوانی هنگام غارت گوسفند پایش تیر خورد و لنگ شد. در هر حال، در ایام جوانی در خدمت بعضی از امرای ماوراء النهر جنگ میکرد، و اندک اندک قدرت و نفوذی بدست آورد، و عاقبت بعد از سالها، رقیب و برادر زن خود امیر حسین را مغلوب و مقتول نمود، و خود باستقلال در ماوراء النهر بسلطنت نشست، و لقب صاحبقران یافت (۷۷۱ هق). بعد از آن، یک چند در بلاد ماوراء النهر بدفع مخالفان پرداخت. بعد از فتح چند و خوارزم، داعیه‌ی جهانگشائی یافت. نخست یورش به ایران آورد (۷۸۲)، و در طی چهار سال متوالی، چهار لشکرکشی کوتاه کرد، و هر بار از سمرقند به خراسان تاخت، و در طی این لشکرکشی‌ها، سرخس و پوشنگ فتح شد، هرات تصرف و ملک غیاث‌الدین کرت مقهور شد، اسفراین با خاک یکسان گشت، سیستان غارت و مازندران و ری و سلطانیه مفتوح گشت (۷۸۶ هق). دو سال بعد باز به ایران یورش آورد. نخست به لرستان تاخت، و ملک عزالدین لر را مغلوب کرد، و بروجرد و خرم‌آباد را ویران نمود، و پس از آن به آذربایجان شتافت. سلطان احمد ایلکانی از پیش او گریخت، و تبریز بدست تیمور افتاد. بعد از

آن، تیمور از ارس گذشت و قارص و تفلیس و وان و اخلاط را گرفت. سپس بقصد تنبیه سلطان زین‌العابدین مظفری آهنگ فارس نمود. در اصفهان، چون مردم شوریده و محصلان او را کشته بودند، حکم بقتل عام داد، و در آن واقعه 70'000 و بقولی 200'000 کس بقتل رسید. سپس به شیراز تاخت، و آنجا را گرفت (۷۹۰ هق). ملاقات او با حافظ، اگر آنگونه که دولتشاه و مؤلف کتاب لطائف الطوائف نوشته‌اند درست باشد، باید در همین سفر اتفاق افتاده باشد نه در سنه‌ی ۷۹۵ که دولتشاه نوشته است، و در آن تاریخ ۴ سال از وفات حافظ میگذشته است. باری، تیمور از فارس، جهت دفع فتنه‌ای که در ماوراء النهر روی داده بود، به سمرقند برگشت، و بعد از ۴ سال و نیم محاربات در ماوراء النهر، دیگربار به ایران یورش آورد (۷۹۴ هق). بعد از فتح گرگان و مازندران، از طریق بروجرد به دزفول و شوشتر رفت، و سپس شاه منصور آل مظفر را در شیراز مغلوب و مقتول کرده به شیراز درآمد (۷۹۵)، و از طریق اصفهان و همدان، به بین النهرین رفت، و بغداد را گرفت، و سلطان احمد ایلکانی از پیش او گریخت. تیمور یک چند در شمال بین النهرین فتوحات و محاربات کرد، و سپس به گرجستان تاخت، و از راه دربند بدشت قبچاق تاخت، و از آنجا بسوی روسیه رفت، و مسکو را تسخیر نمود (۷۹۸ هق)، و سال بعد به سمرقند بازگشت. اما این بار نیز اقامت او در سمرقند بیش از دو سال نکشید، و بعد از اندکی آرامش، تیمور آهنگ غزای هند کرد، و از رود سند گذشته (محرم ۸۰۱) بسوی دهلی تاخت. در نزدیک دهلی، 100'000 تن اسیر هندی را، که در طی راه گرفته بود، سر برید، و در مقابل این جنایت، قتل عام دهلی که چند روز بعد از آن اتفاق افتاد اهمیتی نداشت. چندی بعد، بسبب ظهور اغتشاشی به ایران بازگشت (۸۰۲ هق). اما پس از دفع فتنه‌ی آذربایجان، که بسبب پسرش میرانشاه گورکانی روی داده بود، روی به آسیای صغیر آورد، و بعد از تصرف بلاد ارزروم و ارزنجان، در سیواس 4'000 ارمنی را زنده بگور کرد. سپس حلب و دمشق را فتح نمود، و دمشق را بعد از فتح غارت کرد و آتش زد (۸۰۳ هق). پس از آن، بغداد را محاصره و مفتوح ساخت، و اهالی آنجا را، بجرم قتل عده‌ای از سرداران وی، قتل عام نمود، و هر یک از 20'000 لشکر خود را مأمور کرد دو سر آدمی از اهل بغداد برای وی بیاورند. پس از آن به قراباغ رفت، و سال بعد، از آنجا لشکر بجنگ بایزید ایلدرم سلطان عثمانی برده او را در جنگ آنقره مغلوب کرد، و بسبب نامه‌های اهانت‌آمیزی که در امتناع از استرداد سلطان احمد ایلکانی و قرا یوسف ترکمان بوی نوشته بود، او را اسیر کرده در قفسی آهنین بداشت (۸۰۴ هق). این حکایت قفس آهنین، که ابن عربشاه بدان تصریح کرده است، و ادوارد براون آن را بعید شمرده است، ← کریستوفر مارلو، شاعر و نویسنده‌ی معروف انگلیسی، در نمایشنامه‌ی تیمور لنگ بزرگ خود، بدان آب و رنگی شاعرانه داده است، اما حکایت عرابه‌ای، که او پنداشته است تیمور پادشاه سوریه و طرابوزان را بدان بست و خود در آن نشست، ظاهراً اصلی ندارد، و از روی قصه‌ی شاپور و قیصر وضع شده است. باری، تیمور، سالی بعد از فتح آسیای صغیر، به ماوراء النهر بازگشت، و چندی بعد، بقصد غزای کفار چین، از سمرقند بیرون آمد. اما در شهر اترار، بسبب افراط در شرب باده، که منتهی بترک هر نوع غذائی گشت، بیمار شد و بعد از یکهفته، از شدت تب و فواق و امراض مختلف دیگر وفات یافت (۱۷ شعبان ۸۰۷)، و روز بعد، نعش او را به سمرقند برده در آرامگاه او بخاک سپردند.

تیمور سراسر عمر خویش را در جنگ بسر آورد؛ رویهمرفته بیش از ۳۵ لشکرکشی کرد، و تاج ۲۷ سلطان را بر سر نهاد. از دیوار چین تا مسکو و از دهلی تا آسیای صغیر را بتصرف درآورد. در موکب او، همه جا سایه‌ی مرگ و ویرانی بر بلاد معمور و نفوس بیگناه میافتاد. با بیرحمی و سفاکی، جهت اجرای خیال جهانگشائی که در سر داشت، همه جا در سر راه خویش کله‌مناره‌ها ساخت. تیمور موقر و بااراده و بیرحم و تند خوی بود، از شوخی اجتناب میورزید، و جز بندرت تبسم نمیکرد. از لهو و سبکروحی نفرت داشت، و از دروغ و تملق اظهار بیزاری میکرد. باهل علم و هنر غالباً حرمت مینهاد، و نسبت بصوفیه اظهار تواضع مینمود. نقش خاتم و شمار عمده‌ی او "راستی رستی" بود. کلاویخو او را بعدالت‌دوستی ستوده است، و حق آنست که او نسبت بظالمان بی‌گذشت بود، هرچند در طریق نیل بمقاصد خویش از تعدی بمظلومان نیز هرگز ابا نداشت. شقاوت و بیرحمی او، با وجود تمدن و تدینی که ادعا داشت، رویهمرفته حکایت چنگیز را از یاد برد. از قرار معلوم، لشکریانش نسبت باو خلوص و علاقه‌ای تمام داشته‌اند. دو کتاب تزوکات (tezukāt) و ملفوظات، که در انتساب آنها بدو جای تأمل است، از افکار و عقاید او اطلاعات جالب بدست میدهد.

امیر تیمورتاش: ← تیمورتاش چوپانی.
امیر چوپان: ← چوپان، امیر.
امیر حرس: ← سیاست، مجازات.
امیر حسن دهلوی (dehlavi) [امیر نجم‌الدین حسن ابن علی سنجری دهلوی]، متخلص به **حسن**، ف ۷۲۷ هق، شاعر پارسی‌گوی و عارف اهل هندوستان. معاصر امیر خسرو دهلوی بود، و بتشویق وی بتصوف گرائید، و در حلقه‌ی مریدان شیخ نظام‌الدین اولیاء درآمد.
امیر حسینی، شهرت **امیر فخرالسادات حسین ابن عالم حسینی هروی**، ف ۷۱۸ هق، شاعر پارسی‌گوی و عارف مشهور. از سادات غور بود، و در هرات پرورش یافت. از امارت و حکومت دست کشید و روی بریاضت آورد، و بکسب علوم ظاهری و باطنی پرداخت، و به مقام بلندی در تصوف و عرفان نائل آمد. علاوه بر دیوان شعر، تألیفاتی هم در تصوف دارد مانند زاد المسافرین و نزهة الارواح.
امیر حمزه، نام یکی از کتابهای قصه و افسانه‌ی فارسی، که خلاصه و مسخ‌شده‌ی کتاب رموز حمزه‌ی معروف است. مکرر بطبع رسیده.
امیر حمید: ← نوح I سامانی.
امیر خان سردار، شهرت **شاهزاده وجیه‌الله میرزا**، ف ۱۳۲۲ هق، از رجال و امرای مشهور عهد ناصری؛ پسر عضدالدوله‌ی قاجار و برادر عین‌الدوله. یک چند لقب سیف‌الملک داشت، و یک بار از جانب ناصرالدین شاه بدفع ترکمانان پرداخت، و در اثر ابراز لیاقت امیر خان سردار لقب یافت. بعد از ناصرالدین شاه، از جانب مظفر الدین شاه با هیئتی جهت شرکت در مراسم تاجگذاری نیکولا. امپراطور روسیه، به روسیه رفت. یک بار نیز وزارت جنگ با لقب سپهسالاری یافت. در آخر عمر یک چند به خراسان رفت، و در مراجعت وفات یافت، و در حضرت عبدالعظیم مدفون شد.
امیر خسرو، مقبره‌ی، مدفن امیر خسرو دهلوی (ف ۷۲۵ هق). شاعر پارسی‌گوی هندی، که بفرمان همایون شاه در قرن دهم هق در دهلی، احداث شده است. مقابر بزرگان دیگر، از قبیل مقبره‌ی (مورخ ۹۷۱ هق) خواجه نظام‌الدین چشتی، محمد شاه هندی (معاصر نادر شاه)، و جهان آرا (خواهر داراشکوه)، و مسجد زیبائی از آثار عهد صفوی نیز در همین محل است. اشعار فارسی فراوان بر محجر اطراف مقبره‌ی امیر خسرو نوشته شده است.
امیر خسرو دهلوی (dehlavi)، ۶۵۱-۷۲۵ هق، مشهورترین شعرای فارسی‌زبان هندوستان؛ متولد دهلی. پدرش از ترکان ختائی ترکستان بود، و لاچین نام داشت، و در غائله‌ی مغول از بلخ به هندوستان گریخت، و در خدمت شمس‌الدین التتمش درآمد، و به امیر سیف‌الدین محمود شمسی مشهور گردید. امیر خسرو از شاعران متصوف بود، و در غزل از سعدی تقلید میکرد. در موسیقی نیز دست داشت. منظومات او، علاوه بر دیوان، عبارتند از خمسه‌ی امیر خسرو (مشتمل بر مطلع الانوار، شیرین خسرو، لیلی و مجنون، آئینه‌ی اسکندری، و هشت بهشت) که آنرا در مقابل خمسه‌ی نظامی ساخته و به پنج گنج معروف است؛ مفتاح الفتوح در فتوحات جلال‌الدین فیروز شاه، قران السعدین، و غیره. از مؤلفات منثور او خزائن الفتوح یا تاریخ علائی (تاریخ سلطنت علاءالدین محمد شاه خلجی)، تاریخ دهلی، قانون استیفا، و غیره است.
امیرداد حبشی: ← حبشی ابن التونتاق.
امیر رشید: ← عبدالملک I سامانی.
امیر رضی: ← نوح II سامانی.
امیر سدید: ← منصور I سامانی.
امیر سعید: ← نصر II سامانی.
امیر شهید: ← احمد سامانی.
امیر علیشیر نوائی: ← علیشیر نوائی.
امیر علی لر، از سران و امیرزادگان لر کوچک؛ پسر بدر ابن خورشید. وی رستم لر را بخونخواهی پدر بقتل آورد، و چندی بعد، خود بدست گرشاسف لر بقتل رسید.
امیرک بلعمی: ← ابوعلی بلعمی.
امیر کبیر، شهرت **میرزا تقی خان امیر نظام**، ف ۱۲۶۸ هق، صدر اعظم معروف ایران در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار. وی در حدود سال ۱۲۲۰ هق، یا دو سالی بعد از آن، در هزاوه، از محال فراهان عراق (= اراک)، بدنیا آمد. پدرش، کربلائی قربان، آشپز قائم‌مقام فراهانی بود، و او در دستگاه آن وزیر تربیت خوب یافت، و ترقی کرد، و جزو منشیان و دبیران دستگاه وزیر قرار گرفت. در سال ۱۲۴۴ هق، متعاقب قتل گریبایدوف سفیر روس، بهمراه خسرو میرزا و میرزا محمد خان زنگنه بدربار روسیه رفت، و چون از آن مأموریت بازآمد در سلک اطرافیان میرزا محمد

خان زنگنه درآمد، و بامور نظام پرداخت، و نخست "مستوفی نظام" و سپس "وزیر نظام" آذربایجان شد، و پس از فوت (۱۲۵۷ هق) میرزا محمد خان زنگنه، که "امیر نظام" بود، جمیع امور نظام دستگاه ولیعهد را در آذربایجان قبضه کرد، اما لقب "امیر نظام" نیافت. در فوت محمد شاه وسایل و اسباب تحکیم سلطنت ناصرالدین میرزا را بتدبیر و کیاست فراهم آورد، و با ناصرالدین شاه بتهران آمد، و در راه لقب امیر نظام یافت (۱۲۶۴ هق). بعد از آن بلا فاصله بصدارت نشست و با قدرت تمام برتق و فتق امور پرداخت.

لیاقت و تدبیر و طهارت اخلاقی او که موجب وحشت درباریان و حاسدان گشت، اصلاحات مهم و عمده‌ای را در امور اداری سبب گشت، و قدرت و مرکزیت حکومت را موجب گردید. اقدامات جالبی در ایجاد امنیت و اصلاح مالیه و تنظیم محاکم و تعدیل محاضر و تأسیس چاپارخانه و ترتیب قشون و ترویج صنایع نمود که بسیار اهمیت داشت، و از همه مهمتر اقدام بتأسیس دارالفنون بود که ترتیب استخدام استادان فرنگی را جهت تأسیس آن مدرسه نیز داد؛ اما استادان وقتی به تهران رسیدند که شاه بی‌تجربه، بر اثر دسایس و تحریکات درباریان، میرزا تقی خان را که لقب امیر کبیر را نیز بحق احراز کرده بود معزول نموده و جای او را به میرزا آقاخان نوری داده بود. بدینگونه، امیر کبیر، که بقول واتسن، مورخ انگلیسی، در بین جمیع رجال مشرق‌زمین مقام بی‌نظیری داشت، سرانجام بسعایت کسانی که وجود وی را خار راه مقاصد خویش میشمردند از کار برکنار شد و به کاشان تبعید گردید. آنجا در قریه‌ی فین، هنگامی که بحمام بود، بموجب دستخطی از شاه که متضمن حکم قتل او بود، شریان بازویش را گشودند، و با این حال، علی خان حاجب‌الدوله، که مأمور ابلاغ حکم قتل او بود، او را هلاک کرد (ربیع الاول ۱۲۶۸). چند روزی بعد از قتل او، میرزا آقاخان نوری صدر اعظم طی اعلامیه‌ای از بیماری سخت و ورم صورت و پای میرزا تقی خان سخن گفت. بعد‌ها لسان‌الملک سپهر مؤلف ناسخ التواریخ نیز، که از دشمنان امیر کبیر و از برکشیدگان میرزا آقاخان نوری است، در بیان فرجام کار او از ذکر داستان کشته شدن او چیزی نگفته است، و فقط نوشته است که امیر کبیر بعد از ۴۰ روز اقامت در قریه‌ی فین از شدت حزن و اندوه بیمار گشت، و از "فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم" شد و شب دوشنبه‌ی هیجدهم ربیع الاول درگذشت. رضا قلی خان هدایت نیز در روضة الصفای ناصری از اشارت به قتل امیر خودداری کرده و مرگ او را بسبب غلبه‌ی اندوه و بیماری دانسته است.

امیر کبیر از زن اول خود پسری داشت بنام میرزا احمد خان امیرزاده که بعدها لقب ساعد الملک یافت، و از زن دوم خود شاهزاده خانم عزة‌الدوله، یگانه خواهر تنی ناصرالدین شاه، دو دختر داشت که پس از وی تا مزد دو پسر شاه، مظفرالدین میرزا و ظل‌السلطان، شدند.

امیرکلا (amir.kalā)، ده (جه ۴٬۵۸۴ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان پازوار، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۴ کیلومتری ل بابل. از محصولاتش پنبه است.

امیر معزی (amir mo'ezzi)، شهرت **ابوعبدالله محمد**، متخلص به **معزی** و ملقب به **امیرالشعراء**، فت ۵۲۰ هق، شاعر معروف ایرانی، متولد نیشابور؛ پسر عبدالملک برهانی شاعر. بیشتر عمر خود را در دربار سلطان ملکشاه سلجوقی گذراند، و بفرمان آن پادشاه، تخلص خود را از لقب او که معزالدنیا و الدین بود گرفت. معزی جزو سه نفری است که در تاریخ ادبیات ایران در گذشته، بواسطه‌ی توجه فوق العاده‌ی پادشاهان ممدوح و دریافت جوایز زیاد معروفند (دو نفر دیگر رودکی و عنصری). بعد از فوت (۴۸۵ هق) ملکشاه، امیر الشعرای دربار سلطان سنجر شد. دیوانش در حدود ۱۹٬۰۰۰ بیت دارد. هنر معزی در قصیده‌سرائی است، و در مدح استاد است. اشعار او ساده، پر-مغز، و خالی از تکلف میباشد. گاه در اشعارش وعظ، اندرز، حکمت، توحید، و همچنین اشاره بوقایع تاریخی عصر سلجوقی یافت میشود. مرگش در نتیجه‌ی اصابت تیر خطای سلطان سنجر اما بهر حال مدتی بعد از آن واقعه بود.

امیر معصوم خان: ← معصوم خان خزیمه.

امیر مملان: ← مملان.

امیر نظام، عنوان و سمت فرمانده کل قوای نظام در عهد دولت قاجاریه.

امیر نظام، میرزا تقی خان: ← امیر کبیر.

امیر نظام گروسی، حسنعلی خان (پسر محمد صادق خان کبودوند گروسی)، ۱۲۳۶-۱۳۱۷ هق، سردار و وزیر و امیر معروف، و از رجال و مستوفیان و حکام و منشیان فاضل و با کفایت و ترقی‌خواه و اصلاح طلب عهد قاجاریه. در بیجار گروس ولادت یافت، و چون خاندانش در دستگاه عباس میرزا ولیعهد خدماتی کرده بودند، محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۳ هق وی را سرهنگ فوج گروس و چندی بعد رئیس قراولان ارگ تبریز نمود. بعد از محمد شاه، در ۱۲۶۵ با سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه بدفع طغیان سالار رفت و بعد رتبه‌ی سرتیپی یافت. چندی بعد درجه‌ی ژنرال آجودانی شاه یافت. در ۱۲۷۱ هق به مشهد، و در ۱۲۷۲ بجنگ هرات رفت، و در ۱۲۷۳ بحکومت هرات و در ۱۲۷۵ بسفارت ایران در فرانسه و انگلستان رفت. در ۱۲۸۲ به تهران باز گشت، و در ۱۲۸۸ بسفارت استانبول رفت، و در بازگشت رتبه‌ی امیرتومانی و وزارت فواید عامه یافت. در ۱۲۹۷ فتنه‌ی کردان نقشبندی را فرو-نشاند، و حکومت ساوجبلاغ و صائین‌قلعه را یافت. در ۱۲۹۹ ریاست قشون و سپس پیشکاری آذربایجان یافت، و چندی بعد ملقب به امیر نظام گشت. در ۱۳۰۹ هق به تهران احضار و چندی بعد بحکومت کردستان و کرمانشاه منصوب شد. در ۱۳۱۲ حکومت ملایر و تویسرکان و همدان نیز ضمیمه‌ی قلمرو او شد. در ۱۳۱۵ هق باز پیشکاری آذربایجان یافت. در ۱۳۱۷ به ایالت کرمان رفت، و در ۵ رمضان همین سال در کرمان وفات یافت، و در ماهان مدفون شد. امیر نظام از رجال بسیار مقتدر و با شخصیت عهد قاجاریه بود، و در پیشکاری تبریز همه‌ی رجال، حتی ولیعهد، نیز از او حساب میبردند، و ملاحظه‌ی او را میکردند. وی در انشاء خط نیز صاحب سبک و اسلوب ممتاز و مبتکرانه بود، و نمونه‌ی منشآت او باقی است.

امیر نوروز (amir nŏruz)، فت ۶۹۶ هق، از سر-داران بزرگ مغول در عهد ایلخانیان، پسر ارغون آغا (از امرای چنگیز خان). وی بسال ۶۸۰ هق سمت اتابکی و پیشکاری غازان خان پسر ارغون خان را که در سن 10 سالگی حاکم خراسان بود یافت، و چون خود قبول اسلام کرده بود، غازان را نیز بقبول اسلام تشویق و ترغیب نمود. اما در سنه‌ی ۶۸۷ هق بر ارغون عاصی شد، و با غازان خان حاکم خراسان جنگ کرد و او را شکست داد، و بعدها به ترکستان رفت. در ۶۹۳ هق در نیشابور به غازان خان پیوست، و با او از در صلح درآمد، و در رسیدن بسلطنت او را یاری نمود، و در ۴ شعبان ۶۹۴، غازان را واداشت که بآیین اسلام درآید. در سنه‌ی ۶۹۵ هق، بامر غازان، تمام کلیساها و کنیسه‌ها و بتخانه‌ها را در تبریز خراب نمود. امیر نوروز مورد اکرام غازان بود، تا آنکه در آخر کار، بتهمت دوستی و ارتباط با سلطان مصر، مورد سخط واقع شد و بخراسان گریخت اما گرفتار و بامر غازان کشته شد.

امیر نویان (amire nuyān, noyān)، عنوان و درجه‌ی نظامی بالاتر از امیر تومان و سردار در نظام عهد ناصری، و همچنین امتیاز و نشان و حمایل مخصوص این عنوان که گاه بطور افتخاری و تشریفاتی ببعضی از شاهزادگان داده میشده است. نظام‌الملک وزیر لشکر که بعد از وزیر جنگ در نظام عهد ناصری مقام اول داشته است لقب امیر نویان اعظم داشته است. همچنین کنت دو مونت-فرت، رئیس کل اداره‌ی پلیس، در ۱۳۰۴ هق، لقب امیر تومان گرفته و سال بعد از طرف ناصر الدین شاه قاجار نشان و حمایل امیرنویانی بدو اعطاء شده است. لفظ نویان مغولی یا ترکی و به معنی امیر و شاهزاده است.

امیری، تخلص ادیب‌الممالک فراهانی.

امیری (amiri)، ترمه‌ی نوع متوسط که معمولا در کرمان بافته میشد.

امیری، دهستان (جه ح ۲٬۰۰۰؟)، ل‌ش بخش لاریـ-جان، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای 10 (؟) آبادی. ده شاهاندشت از این دهستان قلعه‌ی خرابه‌ای بنام ملک‌بهمن و آبشاری بارتفاع ح 50 متر دارد.

امیگره[1] (emigre) [فنـ = مهاجرین]، در تاریخ فرانسه، عنوان سلطنت‌طلبانی که در سال ۱۷۸۹ و سالهای بعد از فرانسه خارج شدند، و به آلمان و سویس و بریتانیای کبیر و دیگر ممالک اروپا پناه بردند. عده‌ای از آنها با سپاهیان دولتهای انقلابی فرانسه (← انقلاب فرانسه) جنگیدند. بعضی در دوره‌ی کنسولا و در دوره‌ی امپراطوری ناپلئون به فرانسه بازگشتند، و برخی تا دوره‌ی بازگشت بوربونها پس از سقوط ناپلئون در ممالک خارجه ماندند. تقریباً همه‌ی آنها املاک خود را از دست دادند.

امیل[2] (emil)، کتابی در تعلیم و تربیت، بزبان فرانسوی، از ژ. ژ. روسو، که اول‌بار در ۱۷۶۲ در آمستردام انتشار یافت، و از آغاز انتشار مورد توجه بسیار واقع گردید، تا جائی که آن را مؤثر-ترین اثر روسو میدانند. غرض روسو در این کتاب شرح اصول و نکات برجسته‌ای است که بعقیده‌ی او در تعلیم و تربیت باید مورد عمل قرار گیرد. امیل پسر ثروتمندی است که در شرایط خاص

(1) Émigrés (فنـ) (2) Émile

استثنائی، که حصول آن برای همه کس مقدور نیست، تعلیم و تربیت میپابد؛ مربی او نیز از جمله‌ی مربیان نادر و استثنائی است. روسو مربی را صرفاً واسطه‌ای میان طفل و طبیعت میداند، و معتقد است که انسان طبیعةً خوب است، و بنا بر این، هدف تعلیم و تربیت نباید این باشد که وجودی مصنوعی از طفل بسازد، بلکه باید این باشد که از کنه ذات او خصوصیات خفته را بیرون بکشد، و با پرورش آنها طفل را برای زندگی آماده سازد.

آمیل[1] (āmil؛ فنس)، در اصطلاح شیمی، رادیکال یک‌ظرفیتی C_5H_{11}.

آمیلاز: ← دیاستاز.

آمیلکار باركا، فرمانده کارتاژی: ← هامیلکار باركا.

امیلیا-رومانیا[2] (emiliā-romāniā)، ناحیه (۲۲٬۱۲۰ کم؛ جه ۳٬۵۴۴٬۳۴۰)، ل ایتالیای مرکزی؛ مرکزش بولونیا. ازرود پو بطرف ج ممتد است. دیگر شهرهای عمده‌اش پارما، پیاچنتسا، راونا، ردجو نل‌امیلیا، ریمینی، فرارا، فورلی، و مودنا است. دشتی حاصلخیز میباشد. در ۱۸۶۰ به ساردنی ملحق شد. برای تاریخ پیش از آن به مقالات مربوط به شهرهای آن و نیز به رومانیا رجوع شود.

امین (amin)، از القاب محمد ص.

امین یا محمد امین، شهرت **ابوعبدالله محمد،** ملقب به **الامین بالله** (al.ʿamino be ʾl.lāh)، فت ۱۹۸ هق، ششمین خلیفه‌ی (۱۹۳–۱۹۸ هق) عباسی، پسر و جانشین هارون‌الرشید. خلیفه‌ای عشرت‌جوی و هوس‌باز و بی‌فکر بود. خلافت او پنج سال دوام یافت و اکثر آن در زد و خورد با برادرش مأمون عباسی گذشت. زیرا، چون بر خلاف وصیت پدر، در صدد برآمد برادرش مأمون را از ولیعهدی خویش خلع کند، بین دو برادر کار اختلاف بالا گرفت. عاقبت پس از چند زد و خورد، طاهر ذوالیمینین و هرثمة ابن اعین، سرداران مأمون، بغداد را بمحاصره گرفتند. امین تسلیم شد و طاهر او را کشت و سرش را بخراسان جهت مأمون فرستاد (محرم ۱۹۸ هق).

آمین[3] (āmiaN)، شهر (جه ۸۷٬۱۲۶)، مرکز ولایت سوم، ل فرانسه، بر رود سوم؛ پایتخت تاریخی پیکاردی. صنعت نساجی دارد. در جه I میدان نبرد بود، و در جه II نیمی از آن ویران شد. کلیسای جامع آن (آغاز ساختمانش ۱۲۲۰)، که بزرگترین و ظریفترین کلیساهای گوتیک فرانسه است، سالم ماند.

آمین، پیمان، نام پیمانی که در ۱۸۰۲ انگلستان با فرانسه، اسپانیا، و جمهوری باتاو منعقد کرد. فرانسه موافقت نمود که ناپل را تخلیه کند؛ انگلستان موافقت کرد که بیشتر جاهائی را که در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه گرفته بود رها کند.

امین، قاسم (amin)، ۱۸۶۵–۱۹۰۸، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی مصری؛ اصلا کرد. از شاگردان جمال الدین افغانی و شیخ محمد عبده بود. امین از پیشقدمان آزادی نسوان در مشرق‌زمین است. از آثارش تحریر المرأه و المرأة الجدیده میباشد.

امین، محسن [سید محسن ابن عبدالکریم]، ۱۲۸۲–۱۳۷۱ هق، از علمای شیعه. در جبل عامل متولد شد، و در آنجا و در نجف تحصیل کرد، و از ۱۳۱۹ هق در دمشق سکنی گزید، و به تدریس و حل و عقد امور دینی پرداخت. و در تعلیم و تربیت و ایجاد مدرسه برای شیعیان این شهر سخت کوشید. تألیفات زیادی دارد، از جمله اعیان الشیعه در رجال، که ۳۵ جلد از آن بطبع رسیده است.

امین الحسینی، حاج (amino ʾl.hoseyni)، معروف به **مفتی فلسطین** (moftie) و **مفتی اعظم،** ح ۱۸۹۶–، از رجال سیاسی معروف عرب که بسبب مخالفت شدیدش با تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین معروفست. در جه I از افسران عثمانی بود. هنگام تسلط انگلیسها بر فلسطین رهبری مقاومت مسلحانه‌ی مردم را بدست گرفت؛ محکوم به اعدام و سپس بخشیده شد، و در ۱۹۲۱ دولت بریتانیا او را بسمت مفتی بیت المقدس منصوب نمود. پس از آن چند بار رئیس مجالس و کنگره‌های اسلامی شد. در ۱۹۳۷ مقامات بریتانیا او و چند تن دیگر از زعمای کمیته‌ی عالی عرب (تأسیس ۱۹۳۶) را، که هدفش متحد ساختن ممالک عرب بر ضد ادعاهای یهودیان بود، توقیف کردند، ولی مفتی موفق به فرار شد، و تا ۱۹۳۹ در لبنان اقامت داشت، و کمی پیش از جه II به عراق رفت. در انقلاب (۱۹۴۱) رشید عالی بطرفداری از محور دست داشت، و پس از اینکه انقلاب درهم شکسته شد به ایران و سپس به آلمان گریخت، و اعراب را به انقلاب بر ضد متفقین تحریص کرد. بعد از سقوط آلمان به فرانسه رفت، و در ۱۹۴۶ که دستگیریش در پاریس قریب الوقوع بود به مصر گریخت، و ملک فاروق او را پناه داد. پس از پایان دوره‌ی تسلط انگلیسها بر فلسطین بریاست حکومت فلسطین منصوب گردید (۱۹۴۸). متفقین او را از جنایتکاران جنگ محسوب داشته‌اند.

امین‌الدوله، لقب **حاجی میرزا علی خان سینکی** (sinaki)، ۱۲۵۹–۶ صفر ۱۳۲۲ هق، از رجال و وزرای مشهور عصر قاجار؛ پسر مجدالملک سینکی. در تهران ولادت یافت، و در قریه‌ی لشته‌نشا درگذشت. از وزرا و رجال مشهور عصر ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار بود، و باصلاح‌طلبی و آزادیخواهی شهرت داشت. در سنه‌ی ۱۳۱۵، در عهد مظفرالدین شاه، بصدارت رسید، و پس از عزل و روی کار آمدن امین‌السلطان، در قریه‌ی لشته‌نشا سکونت جست. خط خوش ملیحی داشت که، بنام او، بسبک امین‌الدوله معروفست.

امین‌الدوله، فرخ خان: ← فرخ خان غفاری.

امین‌الدوله‌ی اصفهانی، لقب **عبدالله خان،** از وزرا و رجال و مستوفیان معروف عهد دولت قاجاریه؛ پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی. وی در هنگام صدارت پدر مقام مستوفی‌الممالکی یافت (۱۲۳۴ هق)، و چند سال بعد، چون پدرش وفات یافت، فتحعلی شاه او را بصدارت گزید (۱۲۳۹). اما بعد از چندی، چون حاجی هاشم اصفهانی، والی اصفهان، که از خویشان وی بود، عصیان کرد، فتحعلی شاه او را گرفته نابینا کرد، و امین‌الدوله را نیز معزول نموده اللهیار خان آصف‌الدوله را باین سمت انتخاب کرد (۱۲۴۰). اما او را عزل کرد، و بار دیگر صدارت را به امین الدوله داد (۱۲۴۳)، و او تا پایان حیات فتحعلی شاه در همین سمت بود. بعد از وفات فتحعلی شاه، بعلت آنکه از محمد شاه قاجار و آصف‌الدوله و سایر اطرافیان محمد شاه نگران بود، بدرگاه محمد شاه نرفت، و نخست شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما، والی فارس، را بطلب سلطنت واداشت، و بعد، چون از او مأیوس شد، بتحریک علیشاه ظل السلطان، مدعی دیگر سلطنت، پرداخت. چون کار سلطنت بر محمد شاه قرار گرفت، یک چند در اصفهان در خانه‌ی یکی از علما متحصن بود. عاقبت در اوایل صدارت حاجی میرزا آقاسی از طریق بختیاری به عتبات رفت (۱۲۶۸؛ هق). و در آنجا بود تا وفات یافت.

امین‌الدوله‌ی کاشی: ← فرخ خان غفاری.

امین‌الدین بلیانی (balyāni)، معروف به **شیخ امین‌الدین کازرونی،** فت ۱۱ ذی القعده‌ی ۷۴۵ هق، عارف مشهور فارس و از مشایخ طریقت در قرن هشتم هق. وی با شاه ابواسحاق اینجو و پدر و برادران او معاصر بوده و نزد آنها حرمت تمام داشته است، و حافظ و خواجو (در پایان مثنوی گل و نوروز) او را بتعظیم یاد کرده‌اند. امین‌الدین بلیانی ذوق شاعری نیز داشته است، و در تذکره‌ها اشعاری بدو نسبت کرده‌اند.

امین‌الدین عبدالرزاق: ← عبدالرزاق سربداری.

امین‌الدین کازرونی: ← امین‌الدین بلیانی.

امین‌الدین کازرونی، شهرت **خواجه امین‌الدین ابوالحسن ابی الخیر بنجیر کازرونی** (bonjire)، فت بین ۵۷۱ تا ۵۹۱ هق، وزیر مظفرالدین تکلة ابن زنگی (اتابک فارس). وی در عهد خویش بسخاوت و عدل شهرت داشت، و در نزدیک جامع عتیق شیراز مدرسه‌ای و رباطی بنا کرد که به مدرسه‌ی امینی شهرت داشته است، و خود او نیز در همان مدرسه مدفون شده است.

امین الریحانی (amino ʾr.reyhāni)، ۱۸۷۶–۱۹۴۰، نویسنده و جهانگرد عرب، از مردم لبنان. در امریکا حقوق تحصیل کرد. پس از چندی اقامت در لبنان به امریکا بازگشت. کتابهائی به انگلیسی و عربی نوشت. کتاب ملوک العرب او مشتمل بر شرح بلاد و فرمانروایان معاصر وی در جزیرة العرب است.

امین‌السلطان [میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان]، ملقب به **اتابک اعظم،** فت ۱۳۲۵ هق، از مشاهیر رجال و وزرای عهد قاجاریه. وی پسر آقا ابراهیم امین‌السلطان بود، و در اواخر عهد ناصرالدین شاه صدر اعظم بود. نیز یک چند در عهد مظفرالدین شاه صدارت داشت، و محمد علی شاه قاجار نیز او را باصرار از اروپا خواست، و بصدارت برگزید. اما این صدارت او طولی نکشید، و در شب ۲۲ رجب ۱۳۲۵ هق، هنگام خروج از مجلس، بسن پنجاه سالگی مقتول شد.

امین آل محمد، لقب ابومسلم خراسانی. نیز ← القاب.

امین‌الملک، فرخ خان: ← فرخ خان غفاری.

امینانس گریز: ← زوزف پدر روحانی.

امین پاشا (amin pāšā)، نام اصلی او **ادوارد شنیتسر**[4] (eduārd šnitser)، ۱۸۴۰–۹۲، طبیب و پوینده‌ی آلمانی در افریقا. در آغاز بخدمت

(۱)amyl (۲)Emilia-Romagna (۳)Amiens (۴)Schnitzer

دولت عثمانی پیوست، و در آلبانی و مصر خدمت کرد. در ۱۸۷۶ به ژنرال چارلز گوردن، که در آن زمان حاکم سودان بود، پیوست، و رود نیل را تا دریاچه‌ی آلبر پویید، و در ۱۸۷۶ گوردن او را حکومت ایالت استوائی (جنوبیترین بخش سودان مصر و انگلیس) داد، و او در رفاه مردم و بهبود وضع آنها کوشید. از ۱۸۸۳، در نتیجه‌ی شورش مهدیه، ارتباط او با مصر قطع شد، و جانش به مخاطره افتاد؛ هنری مستلی مأمور نجات او گردید، و در ۱۸۸۹ او را به مومباسا بردند. سپس بخدمت آلمان درآمد، و در پویش ناحیه‌ی دریاچه‌ی تانگانیکا بقتل رسید.

امینسکو[1]، میهائیل (mihāil eminesku)، ۱۸۵۰–۸۹، بزرگترین شاعر رومانی. بسیاری از اشعارش بزبانهای اروپائی ترجمه شده است.

آمینو[2]، مجموعه‌ی (āmino)، در اصطلاح شیمی، مجموعه‌ی یک‌ظرفیتی NH_2.

آمینو-اسیدها[3] (āminoasid.hā؛ از فنس)، دسته‌ای از ترکیبات آلی ساده، مشتمل بر کربون، ئیدروژن، اکسیژن، نیتروژن، و (در بعضی حالات) گوگرد. هر مولکول یک آمینو-اسید دارای اقلا یک گروه آمینو (NH_2—) و یک گروه کربوکسیل (COOH—) است، و معمولا یک اتم کربون بین این دو گروه قرار دارد؛ اختلاف آمینو-اسیدهای مختلف در اتم یا گروه اتمهائی است که باین اتم کربون چسبیده‌اند. برای تصویر و نیز برای اهمیت آمینو-اسیدها در موجودات زنده ← پروتئینها (پروتئینها از ترکیب زنجیری آمینو-اسیدها ساخته میشوند). برای تصویر صفحه‌ی ۵۳۶ را ببینید.

آمینها[4] (āmin.hā؛ از فنس)، نام ترکیباتی که از تعویض یک یا چند اتم ئیدروژن **امونیاک** (NH_3) با رادیکالهای ئیدروکربورها بدست میآیند؛ مانند آنیلین ($C_6H_5NH_2$)، که از آمینهای مهم میباشد.

آمیو[5]، ژاک (jāk āmio)، ۱۵۱۳–۹۳، اومانیست فرانسوی؛ مترجم بعضی از آثار کلاسیک، از جمله زندگیها (از پلوتارک).

آمیو[6]، ژوزف (jozef āmio)، ۱۷۱۸–۹۴؟، مبلغ یسوعی فرانسوی در چین. از اولین اروپائی‌هائی است که ادبیات و آثار و آداب چینی را به اروپا شناسانید، و نیز از اولین ائمه‌ی زبان منچو بود.

امیة ابن ابی الصلت (omayyate 'bne abe 's-salt)، فت ۸ یا ۹ هق، شاعر عرب دوره‌ی جاهلیت و اوایل اسلام. در جوانی با کشیشان در ارتباط بود، و اخبار دینی بسیار میخواند. بدین اسلام نگروید. اشعارش در باره‌ی بهشت و دوزخ، پیغمبران، فرشتگان، و داستانها و اساطیر است، و از الفاظ دشوار و ترکیبهای نامأنوس خالی نیست.

امیة ابن خلف (omayyate 'bne xalaf)، فت ۲ هق، از جباران قریش در عهد جاهلیت. در مکه بلال حبشی معروف را شکنجه کرد، و ازین رو، وقتی در جنگ بدر عبدالرحمان ابن عوف او را اسیر نمود، بلال تا او را دید فریاد برآورد، و مردم را بقتلش واداشت؛ مردم هم او را کشتند. برادر او **ابی ابن خلف** (obayye 'bne) نیز از کسانی بود که پیغمبر و مسلمین را زیاد آزار و تحقیر میکرد. در جنگ احد پیغمبر او را بکشت.

امیة ابن عبد شمس: ← امویان.

ان (an)، ملکه‌ی بریتانیا: ← آن استوارت.

ان[7] (aN)، ولایت (۵٬۸۲۰ کمم؛ جم ۳۱۱٬۹۴۱)، ش فرانسه، در ناحیه‌ی برس؛ کرسی آن بورگ-آن-برس.

ان[8] (en)، ولایت (۷٬۴۳۰ کمم؛ جم ۴۸۷٬۰۶۸)، ل‌ش فرانسه؛ کرسی آن لائون. شهرهایش سواسون، شاتو-تیری، و سن-کانتن است. رود اِن (ریزابه‌ی اواز) در جج I اهمیت جنگی داشت.

انا[9] (ennā)، نام سابقش **کاستروجووانی** (kās-trojovānni)، شهر (جم ۲۵٬۷۸۴)، سیسیل مرکزی، ایتالیا. معادن گوگرد در حوالی آن یافت میشود. در ۳۹۶ ق‌م بتصرف سیراکوز و در ۲۵۸ ق‌م بتصرف روم درآمد. مرکز انقلاب غلامان در سیسیل بود (۱۳۵–۱۳۲ ق‌م). قلعه‌ی قرون وسطائی دارد.

آنا ایوانوونا[10] (ānna ivānovnā)، ۱۶۹۳–۱۷۴۰، ملکه‌ی (۱۷۳۰–۴۰) روسیه؛ دختر ایوان V، برادرزاده‌ی پطر I، و جانشین پطر II. بکومک اطرافیان آلمانی خود با اقتدار حکومت کرد. با اتریش متحد شد، و در ← جنگ جانشینی لهستان مداخله کرد؛ با دولت عثمانی جنگید (۱۷۳۶–۳۹). پیشروی پردامنه‌ی روسها در آسیای مرکزی در دوره‌ی او آغاز شد. جانشینش ایوان VI.

آناباپتیستها، فرقه‌های پروتستان: ← آناباتیستها.

آناباتیستها[11] (ānābātist.hā) یا **آناباپتیستها** [از ینا = دوباره تعمیددهندگان]، فرقه‌هائی از مسیحیان پروتستان که تعمید دوره‌ی کودکی را فاقد ارزش میشمارند، و معتقدند که مؤمنان واقعی باید بار دیگر تعمید یابند. بعلت هواخواهی از انفکاک کلیسا از دولت، تحت شکنجه قرار گرفته بدستجاتی تجزیه شدند. لوتر با عقیده‌ی آنان مخالف بود. از رهبران آنها ت. مونتسر و یوهان لیدنی بودند. نیز ← منونیتها.

آناباز[12] یا **بازگشت ده‌هزارنفری،** ینا **آناباسیس،** داستان منثور پیکار **کوروش کوچک**، نوشته‌ی **گزنوفون**، که در آن مؤلف بازگشت ده‌هزار سرباز مزدور یونانی را پس از نبرد **کوناکسا** شرح میدهد.

آناباسیس: ← آناباز.

انابت (anābat)، ده (جم ۱٬۱۲۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کنارشهر، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۱۵ کیلومتری غ بردسکن.

آناپورنا[13] (ānnāpurnā)، کوه، نپال، در هیمالایا. مرتفعترین دو قله‌اش **آناپورنای I** (بارتفاع ۸٬۰۷۸ متر) است، که هیئتی فرانسوی در سال ۱۹۵۰ از آن بالا رفت. قله‌ی دیگرش، **آناپورنای II**، ۷٬۹۳۷ متر ارتفاع دارد.

آناپولیس[14] (ānāpolis)، انگلا اپولیس (anapo-lis)، شهر (جم ۱۰٬۰۴۷)، کرسی ایالت مریلند، کشمت، بر ساحل جنوبی رود سورن. از مراکز داد و ستد محصولات کشاورزی است. آکادمی دریائی کشورهای متحد در آنجا است.

آناپولیس رویال[15] (ānāpolis royāl)، شهر (جم ۷۸۴)، غ ایالت نووا سکوتیا، کانادا، بر رود آناپولیس. یکی از قدیمترین مهاجرنشینهای اروپائی امریکای شمالی است. در ۱۶۰۵ بتوسط سیور دو مون و شامپلن، بنام پور رویال (por ruāyyāl)، تأسیس شد. چندین بار بین فرانسه و انگلستان دست بدست گشت. در ۱۶۱۴ انگلیسها ویرانش کردند، و فرانسویان دوباره آنرا ساختند. سرانجام صلح اوترشت (۱۷۱۳) آنرا بتصرف انگلستان داد. نامش را بافتخار آن استوارت تغییر دادند.

آناتول فرانس[16] (ānātol frāNs)، نام مستعار **ژاک آناتول تیبو** (jāk – tibo)، ۱۸۴۴–۱۹۲۴، نویسنده‌ی فرانسوی. سبک آثار اولیه‌اش جذاب و طنزآمیز است؛ ازین جمله است جنایت سیلوستر بونار (۱۸۸۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)؛ کتاب دوست من (۱۸۸۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)؛ تائیس (۱۸۹۰؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۰ هش)؛ بریان‌بزی ملکه‌ی سبا (۱۸۹۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۳ هش)؛ زنبق سرخ (۱۸۹۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران). پس از قضیه‌ی دریفوس و مدافعاتی که ا. زولا از وی بعمل آورد، آناتول فرانس به هجای سیاسی پرداخت، و کتابهای جزیره‌ی پنگوئن‌ها (۱۹۰۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) و عصیان فرشتگان (۱۹۱۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۰۹ هش) را نوشت. در ۱۸۹۶ بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۱ در ادبیات به وی اعطا شد.

آناتولیا: ← آسیای صغیر.

آناتولیوس[17] اسکندرانی (ānātoliose eskanda-rāni)، ریاضیدان یونانی و عالم گاهشماری. در اسکندریه استاد فلسفه‌ی ارسطو بود. در ۲۶۹ بم اسقف لاذقیه در سوریه شد.

آناتومی: ← تشریح.

اناجیل، انجیلها: ← انجیل.

آناخارسیس[18] (ānāxārsis)، قرن ۶م ق‌م، شاهزاده‌ی سکائی که گویند یونان را سیاحت کرد. در افسانه‌ها مردی بسیار خردمند و نکته‌سنج محسوب است.

آنادولو: ← آسیای صغیر.

آنادیر[19] (ānādir)، رودی بطول ۱٬۱۲۷ کم، جمنس. از منتهای شمال شرقی سیبریه شروع میشود و بدریای برینگ میریزد. در سواحل آن معادن طلا و زغال سنگ یافت میشود.

انار، (*Punica granatum*)، درخت یا درختچه‌ی زیبای خاردار که اصلش از آسیای جنوبی است، و میوه‌های کروی آن (موسوم به انار) برنگ سبز یا قرمز تیره است. برگهای آن بزاق و گلهای آن سرخ نارنجی است. اقسام مختلف آن در دره‌های مرکزی ایران و اقسام پست‌تر در جنگلهای کناره‌ی دریای خزر بحالت خودرو دیده میشود. در داخل میوه، که از بزرگ شدن تخمدان و ضخیم شدن کاسبرگها تشکیل میشود، دانه‌های قرمز بسیار با هسته‌ی سخت قرار دارد. پوست ریشه‌ی آن از ایام قدیم بر ضد کرمهای طفیلی بکار میرفته،

(۱)Eminescu (۲)amino (۳)amino acids (۴)amines (۵)Amyot (۶)Amiot (Amyot) (۷)Ain (۸)Aisne (۹)Enna (۱۰)Anna (Ivanovna) (۱۱)Anabaptists (۱۲)Anabasis (۱۳)Annapurna (۱۴)Annapolis (۱۵)Annapolis Royal (۱۶)France (۱۷)Anatolius (۱۸)Anacharsis (۱۹)Anadyr

و پوست میوه‌اش در رنگرزی مستعمل است.
انار (anār)، دهستان (جمع ح ۴٬۵۰۰ ؟)، ل‌غ شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۹ (؟) آبادی. در دهات بشرآباد و سعیدآباد ازین دهستان آثار تاریخی دیده میشود. مرکزش، **انار** (جمع ۴۶۳ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۸۰ کیلومتری ل‌غ رفسنجان واقعست.
ان اربر[1] (an arbər)، شهر (جمع ۴۸٬۲۵۱)، ج ایالت میشیگان، کشمت، بر رود هورون. دانشگاه میشیگان در آنجاست.
آنارشی[2] (ānārsi) [از ریشه‌ی یونانی آنارخوس (ānārxos)، = فاقد فرمانروا]، وضع جامعه‌ای که در آن حکومت یا قانونی وجود ندارد. لهذا، به حالت جامعه‌ای که در آن بی‌نظمی و هرج و مرج حکمفرما است گفته میشود. اصطلاحاً آنارشی حالت اجتماعیی است که طرفداران آنارشیسم خواهان آن هستند.
آنارشیزم: ← آنارشیسم.
آنارشیست[3] (ānārsist)، پیرو یا طرفدار آنارشیسم؛ نیز بمعنی هرج و مرج‌طلب یا کسی که میخواهد با اِعمال زور و ترور هر نوع حکومت یا نظامی را در جامعه براندازد.
آنارشیسم[4] (ānārsism) یا **آنارشیزم**، نظریه یا اصلی حاکی از اینکه هر حکومتی شر است. آنارشیستها، یعنی طرفداران این نظریه، خواهان جامعه‌ای هستند که در آن حکومتی وجود نداشته باشد، و میگویند که مردم چنین جامعه‌ای، در عوض تسلیم بقانون و اطاعت از قدرت حکومت، باید آزادانه قراردادهائی بین گروههای مختلف خود منعقد سازند که امور تولید و مصرف جامعه را تأمین نماید. آنارشیسم و کمونیسم هر دو مخالف مالکیت خصوصی هستند، ولی آنارشیسم حکومت را عامل بدی میشناسد، در صورتی که کمونیسم و سوسیالیسم عکس آن را قائل است. نوشته‌های فلسفی و ادبی در باره‌ی آنارشیسم از زمانهای بسیار قدیم سابقه دارد. مثلا زنو، فیلسوف یونانی که سه قرن قبل از میلاد میزیسته، هواخواه این فکر بوده، و نوشته است که اگر چه غریزه‌ی حفظ نفس انسان را به خودپرستی میکشاند، ولی طبیعت غریزه‌ی دیگری در نهاد ما گذاشته است که ما را بسوی زندگی اجتماعی سوق میدهد؛ لذا، بشر احتیاجی به قانون و دولت و دین و مال و منال ندارد، و شخصیت او در جامعه بدون دولت بهتر و آزادتر پرورش مییابد. در قرون وسطی هم نظیر همین اصل از طرف گروههای دینی مانند آناباپتیستها و مساواتیان ترویج میشد. نظریه‌ی آنارشیسم، بمفاد کنونی آن، ابتدا از طرف و. گادوین انگلیسی در اوایل قرن ۱۹م آغاز گشت. او مینویسد که قوانین امروزی نتیجه‌ی عقل و خردمندی نیاکان ما نیست، بلکه حاصل شهوات و ترسها و حسادتها و جاه‌طلبی‌های آنها میباشد، و علاجی که چنین قوانینی عرضه میدارند بمراتب از مفاسدی که مدعی دفع آنها هستند بدتر است. گادوین با وجود حکومت مخالف بود، و مدعی بود که مردم میتوانند در نهایت صلح و صفا زندگی کنند مشروط باینکه به جامعه‌های کوچک تقسیم شده و آزاد و مستقل باشند. بعد از او، پ. ژ. پرودون، فیلسوف فرانسوی، کتابهائی در باره‌ی این نظریه نوشت. وی معتقد بود که هر گونه مایملکی ناشی از دزدی است. برای آنکه مالکیت خصوصی را از بین ببرد، میگفت که باید یک بانک ملی در هر جامعه‌ای تشکیل شود که اساس و سرمایه‌ی آن اعتماد مولدین ثروت بیک‌دیگر باشد، تا بتوانند بوسیله‌ی آن بانک محصولی را که عمل میآورند بین خود ببهای تمام‌شده معاوضه نمایند. پس از پرودون، دو نفر از اشراف‌زادگان روسیه بنام م. باکونین و کروپوتکین به ترویج این نظریه پرداختند؛ اولی لحن بسیار تندی برای نوشته‌های خود اختیار کرده بود، و لحن دومی ملایمتر بود. این نظریه در اواخر قرن ۱۹م به امریکا هم سرایت کرد، و یکی از هواخواهان آن و. مکینلی، رئیس جمهور کشمت، را بقتل رسانید (۱۹۰۱)، و این امر موجب شد که دولت امریکا قانونی وضع کند و ورود آنارشیستها را بآن کشور منع نماید. روسیه‌ی شوروی با آنارشیسم سخت مخالف است، و به هواخواهان آن اجازه‌ی ترویج این اصل را نمیدهد.
انارک (anārak)، بخش (جمع ۲٬۴۷۰؟)، ل‌ش شهرستان نائین، استان دهم؛ دارای ۱۱(؟) آبادی. از ل به دشت کویر محدود است. قسمت ل‌غ آن را ریگزاری خشک فراگرفته که باطلاق شور در آن قرار دارد. بطور کلی ناحیه‌ایست هموار و فقط یک رشته ارتفاعات در امتداد ج‌ش‌ـل‌غ در آن کشیده شده که در طرف شمال بکوههای منفرد ختم میشود. هوایش خشک و گرم است. معادن سرب، مس، زغال سنگ، نیکل، و آنتیموان دارد. مرکزش، **انارک** (جمع ۱٬۳۴۲ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۷۵ کیلومتری ل‌ش نائین واقعست.
انارکی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.
آن استوارت[5] (ān estuārt)، انگلا ان (an)، ۱۶۶۵–۱۷۱۴، ملکه‌ی (۱۷۰۲–۷) انگلستان و اسکاتلند و ایرلند؛ نخستین ملکه‌ی (۱۷۰۷–۱۴) بریتانیای کبیر؛ دختر جیمز II و جانشین ویلیام III؛ آخرین فرمانروای خاندان استوارت. پروتستان بارآمده بود، و به انقلاب ۱۶۸۸ که ویلیام و خواهرش (مری) را بسلطنت رسانید رضا داد. آن استوارت در قسمت اعظم عمر خود تحت نفوذ سرا جنینگز، ندیمه‌ی او از ایام جوانی و زوجه‌ی جـ چرچیل (بعداً دیوک آو مارلبره)، بود، و همین نفوذ سرا باعث تیرگی روابط آن استوارت با ویلیام و مری گردید. عمده‌ترین وقایع سلطنت او ← جنگ جانشینی اسپانیا (۱۷۰۲–۱۳)، پیروزی‌های جان چرچیل، و یکی شدن (۱۷۰۷) مجالس انگلستان و اسکاتلند بود. ولی هزینه‌ی سنگین جنگ منشأ اختلاف و تصادم میان توریها و ویگها گردید. از فرزندان آن هیچیک پس از وی باز نماند، و بموجب قانون جانشینی (۱۷۰۱)، جورج I بعد از او بسلطنت رسید. اگر چه آن شخصاً زنی متوسط بود، دوره‌ی سلطنت وی با بیداری فکری و رشد امپراطوری و حکومت مشروطه و قدرت سیاسی مطبوعات مشخص است. در ۱۷۱۰ آن از خاندان مارلبره ببرید، و لیدی ا. ثم مورد توجه وی واقع شد.
اناضول (anāzul)، ← آناطولی.
آناطولی[6] (ānātoli)، قسمت آسیائی ترکیه، که در واقع همان آسیای صغیر است. در مآخذ عربی این نام را اناضول (anāzul) ضبط کرده‌اند.
آناغالس (ānāqāles)، گیاه زینتی بت قدیم از نوع آناگالیس (*Anagallis*). عمده‌ترین جنس آن، آناغالس سرخ (*A. arvensis*)، گلهای ستاره‌ای سرخ (گاهی سفید یا آبی) دارد که فقط در آفتاب باز میشود.
آنافیلاکسی[7] (ānāfilāksi؛ از فنـ)، حالت حساسیت فوق العاده، که ممکنست بسبب ورود یک پروتئین خارجی (یا سایر پادگن‌ها) در نسجهای بدن تولید شود. بدن معمولا برای از بین بردن پروتئین‌های خارجی پادتن میسازد. بار اول که یک پروتئین یا پادگن دیگر ببدن وارد میشود، ساخته شدن پادتن تدریجی است، و عکس العمل شدیدی ایجاد نمیکند، اما اگر همین نوع پادگن بعد از مدتی وارد بدن شود، چون مقدار زیادی پادتن برای مقابله با آن هست، عکس العمل بسیار شدیدی ظاهر میگردد، و مواد فرعی حاصله از این عکس العمل (از جمله هیستامین) موجب حالت آنافیلاکسی میشود. تفاوت آنافیلاکسی با ایمنی اینست که در ایمنی پادتن‌ها، بجای نسوج، بیشتر در خون وجود دارند، و بدون واکنش شدید، پادگن‌ها را خنثی میکنند.
آنا کارنینا[8] (ānnā kārenināً)، داستانی از تولستوی، نویسنده‌ی معروف روسی، که در ۱۸۷۵–۷۷ نوشته شد (ترجمه‌ی فارسی). آنا کارنینا، قهرمان داستان، که زنی زیبا، اشراف‌زاده، حساس، و تندخو است، از شوهر پیر و خودبین خود خسته میشود. عشق دوجانبه‌ی او با افسری جوان و خونگرم، همراه با کشمکشهای درونی و تسلیم شدن آنا و نیز ناامیدیهای ناشی از آن، بصورت یک تراژدی درمیآید؛ و سرانجام، آنا، بعنوان تنها راه گریز از ناامیدی، دست بخودکشی میزند. روسها این کتاب را دقیقترین توصیف از وضع کشور و جامعه‌ی اشرافی در قرن ۱۹م میدانند.
آناکرئون[9] (ānākreon)، نق ح ۵۲۱ قم، شاعر غنائی یونان. مصنف اشعاری راجع بعشق و مستی است. از اشعارش زیاد بجا نمانده، و بیشتر اشعاری که به او نسبت میدهند از دیگران است.
آناکساگوراس[10] (ānāksāgorās)، در مآخذ اسلامی **انکساغورس**، ح ۵۰۰ قم–ح ۴۲۸ قم، فیلسوف یونانی، بعقیده‌ی او عقل محیطی یا نوئوس (noos)، با ترکیب جرم ذرات و تبدیل آنها باشیاء واقعی، حرکت و نظام عالم را ایجاد کرده است. ظاهراً وی اولین فیلسوفی است که عقل را ناظم امور عالم دانسته.
آناکسیماندروس[11] (ānāksimāndros)، در مآخذ اسلامی **انکسیمندروس**، ح ۶۱۱ قم–ح ۵۴۷ قم، فیلسوف یونانی. معتقد بود که اصل موجودات چیزی است غیر متعین و غیر متشکل، بی‌پایان و بی‌آغاز و جامع اضداد، که حرکت دائمی آن طبیعت را بوجود آورده است. آناکسیماندروس نظریه‌ی تطوری نارسی داشته است.
آناکسیمنس[12] (ānāksimenes)، در مآخذ اسلامی

(۱)Ann Arbor (۲)anarchy (۳)anarchist (۴)anarchism (۵)Anne (۶)Anatolia (۷)anaphylaxis (۸)Anna Karenina (۹)Anacreon (۱۰)Anaxagoras (۱۱)Anaximander (۱۲)Anaximenes

انکسیمانوس، فیلسوف یونانی قرن ششم ق‌م که میگفت هوا جوهر اصلی کائنات است.

آناکلتوس[1] **II** (ānākletuse)، فت ۱۱۳۸، ناپاپ (۱۱۳۰–۳۸). کاردینالها او را در مقابل اینوکنتیوس II علم کردند، و چون در رم محبوبیت داشت، اینوکنتیوس به فرانسه گریخت. شقاقی که بعلت انتخاب او پدید آمد، پس از مرگش، تحت تاثیر قدیس برنار کلرووئی ترمیم شد.

آناکلتوس، قدیس: ← کلتوس، قدیس.

آنا کومننا[2] (ānnā komnenā)، مت ۱۰۸۳، فت پس از ۱۱۴۸، مورخ و شاهزاده‌خانم بیزانسی؛ دختر آلکسیوس I. برای اینکه شوهر خود را بتخت رساند، بر ضد برادر خود یوحنای II توطئه کرد. توطئه کشف گردید، ولی آنا بخشوده شد، و در دیری گوشه‌نشینی گزیده بنوشتن آلکسیاد (āleksiād) پرداخت، که تاریخ پادشاهی آلکسیوس I و شرح اولین جنگ صلیبی است.

آناکوندا[3] (ānākondā؛ فنس)، مار بیزهر امریکای جنوبی که اغلب در آب و گاهی بر روی درختان بسر میبرد. بزرگترین قسم آن بوآی آبی (بطول ح 10 متر) است.

انالوجه (enāluje)، ده (جه ۱°۰۶۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۱۸ کیلومتری جش داران.

انالوطیقا: ← ارغنون.

آنام[4]، کشور (ح ۱۴۷°۶۳۰ کمم؛ جه ح ۷°۲۰۰ 000)، ش هندوچین؛ پایتختش هوئه. از ل به تونکن، از غ به لائوس، و از جغ به کامبوج و کوشنشین محدود است. طول خط ساحلی آن (کنار دریای چین جنوبی) ح ۱°۳۷۰ کم میباشد. در سراسر آن رشته‌کوهی دارای قللی بارتفاع ۱°۵۲۵ تا ۲°۴۰۰ متر ممتد است. محصولات مناطق حاره، خاصه برنج، بعمل میآید؛ نیز شکر، پنبه، منسوجات ابریشمی، کاغذ، و غیره صادر میکند.

آنام در ح ۲۱۴ ق‌م بتصرف چین درآمد، و چینیها نام آن‌نام [= جنوب آرام] بآن دادند. استیلای چین تا ۱۴۲۸ ادامه یافت، و آنگاه آنام مملکت مستقلی گردید. پس از ۱۵۸۸، بین دو سلسله‌ی فرمانروایان هوئه و تونکن تقسیم شد؛ در ۱۸۰۲ تحت سلطنت هوئه وحدت یافت. فرانسویان، بعنوان بدرفتاری مأمورین محلی نسبت به مبلغین فرانسوی، از ۱۸۵۸ دست به عملیات نظامی در آنام زدند، و در ۱۸۸۴–۸۶ سرزمینش آنام را تحت الحمایه‌ی خود ساختند، و پادشاهان آنام عملا دست‌نشانده‌ی آنان گردیدند. در جه II ژاپنیها تمام هندوچین و ضمناً آنام را متصرف شدند. پس از ۱۹۴۱ نهضت ملی شدیدی پدیدار گشت. در ۱۹۴۵ آنامیها استقلال کامل آنام، تونکن، و کوشنشین، و تشکیل جمهوری ویتنام را از فرانسویان خواستار شدند، و چون موافقت نشد زد و خورد آغاز گردید. در ۱۹۴۹ فرانسویان بائو دائی را بر سر کار آوردند، و در ۱۹۵۰ او را بعنوان امپراطور جمهوری ویتنام در داخل اتحادیه‌ی فرانسه شناختند. ولی مقاومت ملیون افراطی، برهبری هو چی‌مین، تا ۱۹۵۴ ادامه یافت. در ۱۹۵۰–۵۴، آنام، با عنوان ایالت ویتنام مرکزی، جزء جمهوری ویتنام (داخل اتحادیه‌ی فرانسه) بود. بموجب پیمان ژنو (۱۹۵۴) آنام بدو قسمت منقسم شد: ناحیه‌ی ل مدار °۱۷ جزء جمهوری دموکراتیک ویتنام و بقیه جزء ویتنام جنوبی گردید.

انامق (anāmeq)، ده (جه ۱°۰۹۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان یامچی، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، 10 کیلومتری جغ مرند.

آنامکه (ānāmaka)، نام ماهی در عهد هخامنشی بزبان پارسی باستان، مطابق ماه بابلی تبتو و دسامبر و ژانویه‌ی فرنگی.

انان ابن داود: ← قرائیم.

آناناس (ānānās)، (*Ananas comosus*)، گیاه دائمی ناحیه‌ی گرمسیری امریکا، و میوه‌های خاردار مطبوع آن. کوبا، پورتو ریکو، و هاوائی از نظر محصول آناناس در رتبه‌ی اول قرار دارند. آب و گوشت میوه را بمقدار زیاد کنسرو میکنند. از برگهای خاردار آن رشته‌هائی بدست میآید که در جزایر فیلیپین با آن پارچه میبافند.

آناواک[5] (ānāwāk) [بزبان آزتک بمعنی نزدیک آب]، فلات مرکزی پهناور کشور مکزیک، بین سیرا مادره‌ی شرقی و سیرا مادره‌ی غربی. مشتمل بر دره‌ایست که شهر مکزیکو در آن قرار دارد. از مراکز تمدن آزتک بود.

ان آو دنمارک[6] (an āv denmārk)، ۱۵۷۴–۱۶۱۹، ملکه‌ی همسر جیمز I انگلستان؛ دختر فردریک II دانمارک.

ان آو کلیوز[7] (an āv klivz)، ۱۵۱۵–۵۷، ملکه‌ی انگلستان، زوجه‌ی چهارم هنری VIII؛ مت کلوه (انگل: کلیوز). هنری در ۱۵۴۰، زیر نفوذ تامس کرامول، بمنظورهای سیاسی او را بهمسری گرفت، ولی این ازدواج را در همان سال لغو کرد.

اناهیته (anāhita)، ← ناهید.

اناهید (anāhid)، ← ناهید.

انئید (eneid)، ← انه.

انباذقلس، فیلسوف یونانی: ← امپدوکلس.

انبار (anbār) یا **الانبار** (al.ʿanbār)، خرابه‌های شهری قدیم، کنار فرات، ۶۲ کیلومتری غ بغداد، در عراق کنونی. بمناسبت موقعیت مهم آن، شاپور I ساسانی آنرا از نو ساخت، و مستحکم نمود، و به انبار اسلحه و مهمات تبدیل کرد، و به یادبود پیروزی (۲۴۳ ب‌م) خود بر گوردیانوس، پیروز شاپور نامید. اعراب ناحیه‌ی اطراف آنرا فیروز شاپور و شهر را انبار خواندند. انبار در زمان خلافت ابوبکر بدست مسلمین افتاد (۱۲ هق، مطابق ۶۳۴ ب‌م). ابوالعباس سفاح مقر خود را به انبار منتقل کرد (۱۳۴ هق)، و منصور خلیفه نیز تا پیش از بنای (۱۴۵ هق) بغداد در آنجا مقام داشت. انبار در قرن سوم بدست قرامطه افتاد، و رو به انحطاط گذاشت.

انبارک (anbārak)، در عهد ساسانیان، به انبارها و ذخایر و مخازن مهمات اطلاق میشد. رئیس انبارک را انبارک‌بذ (bad–) یا انبارک‌سالار، و رئیس کل ذخایر را ایران انبارک‌بذ (irān) میگفتند.

انبارک‌بذ، در عهد ساسانیان، ← انبارک.

انبارک‌سالار، در عهد ساسانیان، ← انبارک.

انباره[8] (anbārc) یا **آکومولاتور** (ākumulātor؛ از فنس)؛ اسبابی برای ذخیره کردن برق. انباره مبنی بر این خاصیت است که، در بعضی حالات، عبور جریان برق بین دو صفحه‌ی فلزی که در مایعی جا دارند بر صفحات و بر مایع تغییرات شیمیائی واگشت‌پذیر تولید میکند (در نتیجه‌ی الکترولیز). بالنتیجه، وقتی انباره پر شد (یعنی تغییرات مذکور دوره‌ی خود را طی کردند)، هر-گاه دو صفحه را با جسمی هادی برق متصل کنیم، تغییرات مذکور در جهت عکس انجام گرفته تولید جریانی میکنند که تا هنگام خالی شدن انباره (یعنی بازگشتن آن بحالت اولیه) در جسم هادی ادامه مییابد. در انباره‌های معمولی سربی، مایع جوهر گوگرد است. انباره موارد استعمال عملی و فراوان دارد. در بعضی موارد، صفحات آهن-نیکل یا کادمیوم-نیکل بکار میبرند. ظرفیت انباره مقدار برقی است که در تخلیه میتواند بدهد، و بر حسب آمپر-ساعت سنجیده میشود.

انباری: ← ابن الانباری.

انباری (anbāri)، شهرت **ابومحمد قاسم ابن محمد**، فت ۳۰۴ یا ۳۰۵ هق، نحوی و محدث عرب؛ پدر ابن الانباری ۱. از آثارش الامثال، المذکر و المؤنث، غریب الحدیث، و غیره است.

انباط (anbāt)، قوم قدیم: ← نبطیان.

انباه الرواة علی انباه النحاة (enbāho 'r.rovāt alā anbāhe 'n.nohāt) [إنباه = آگاه و مطلع کردن؛ أنباه = شریف و بزرگ و مشهور]، کتابی تاریخی بعربی، از جمال‌الدین ابن القفطی. مشتمل است بر ۸۱۳ زندگینامه‌ی بزرگان نحو و لغت، و دیگر دانشمندانی که در نحو و لغت نیز دست داشته‌اند. کسانی که از آن نقل کرده‌اند آنرا بنام تاریخ النحاة، اخبار النحاة، و اخبار النحویین نیز ذکر کرده‌اند. چاپ مصر، سه مجلد، ۱۹۵۰–۵۵.

انبدقلس: ← امپدوکلس.

انبساط[9]، در فیزیک، افزایش ابعاد جسم بر اثر افزایش دمای آن. علت آن ازدیاد سرعت حرکت مولکولها و فاصله‌ی آنها از یکدیگر است بسبب ازدیاد دما. انقباض عکس انبساط است. میزان انبساط برای هر ماده از خواص مشخصه‌ی آنست. ضریب انبساط خطی (یا سطحی یا حجمی) یک جسم جامد عبارتست از انبساط واحد طول (یا سطح یا حجم) آن در اثر یک درجه افزایش دما، و کما-بیش با دما تغییر میکند.

اغلب مایعات بر اثر افزایش دما منبسط می-شوند، و جرم مخصوص آنها کم میشود، و عموماً قوانین انبساط آنها مانند جامدات است، ولی در این مورد باید بین انبساط مطلق (یعنی انبساط واقعی) و انبساط ظاهری (که انبساط ظرف نیز در آن دخیل است) تفاوت گذاشت. انبساط آب، مخصوصاً نزدیک °0 صدبخشی، حالت استثنائی دارد. اگر آب را از °100 صدبخشی سرد کنیم، ابتدا منظماً منقبض میشود، و در نتیجه، جرم مخصوص آن زیاد میگردد؛ سپس در مجاورت °4 صدبخشی جرم مخصوص به منتهای بزرگی میرسد (جرم مخصوص آب در این دما، بنا بر تعریف، مساوی واحد است). سپس، با تنزل دما، آب

(۱)Anacletus (۲)Anna Comnena (۳)anaconda (۴)Annam (۵)Anáhuac (۶)Anne of Denmark (۷)Anne of Cleves (۸)accumulator (۹)expansion

منبسط میشود، و در 0° صدبخشی جرم مخصوص ۰٫۹۹۹۸۷ میگردد؛ و چون منجمد شود باز هم منبسط میشود (علت ترکیدن حوض و لوله‌های آب بهنگام یخ زدن همین است) و تولید یخ میشود، که جرم مخصوص در 0° صدبخشی ۰٫۹۱۶۸ است.

در انبساط گازها عامل فشار (که در انبساط یا انقباض جامدات و مایعات تأثیر محسوس ندارد) تأثیر کلی دارد. هرگاه دمای گاز از 0° صدبخشی تغییر کند، ضریب انبساط حجمی بشرط ثابت بودن فشار، و نیز ضریب ازدیاد فشار بشرط ثابت بودن حجم، برای تمام گازهای کامل یکسان و مساوی ۱/۲۷۳ است، و گازهای واقعی بتقریب تابع این حکم هستند. درجه‌بندی کلوین (← دما) مبتنی بر تغییر فشار گاز با ثابت بودن حجم آنست.

انبساط جهان: ← جهان.

انبوهه[1] (anbuhe)، درختزاری کوچک و انبوه، مخصوصاً آنکه زیرپرست‌های انبوه داشته باشد.

انبه (anbe) یا **منجو** (manju)، (*Mangifera indica*)، درخت پیوسته‌سبز آسیای گرمسیری که در نواحی گرم دیگر برای میوه‌های درشت مطبوعش کاشته میشود. پوست میوه‌ی آن سبز زردرنگ و گوشت آن طلائی است. کاشت آن پیوسته زیادتر میشود.

انبیاء، سوره‌ی (anbiā')، سوره‌ی ۲۱م قرآن، مکی، ۱۱۲ آیه. مانند دیگر سوره‌های مکی، در موضوعات اساسی مربوط بعقیده، یعنی توحید و نبوت و معاد، بحث میکند، و بهمین جهت قوانین کلی جهانی را نمایش میدهد. از وحدت اصل زندگی (آب) و از وحدت پایان آن که همان مرگ است، و نیز از وحدت سرنوشت که برای همه بازگشت بسوی خدا است یاد میشود. مثالهای فراوانی از پیامبران گذشته میآورد در این باب که از سنتهای تغییرناپذیر غلبه‌ی حق بر باطل است، و رستگاری پیغمبران و مؤمنان، و هلاک شدن ستمگران و تکذیب‌کنندگان، و اینکه زمین خدا میراثی است که ببندگان نیکوکار وی میرسد.

انبیق (anbiq)، قسمتی از دستگاه تقطیر. قرع و انبیق از قدیم در تقطیر بکار میرفته است. ظاهراً دیوسکوریدس (قرن اول ب‌م) اولین کس از یونانیان است که دستگاه تقطیر را، بنام آمبیکس (ämbix) [ینه، = ظرف]، توصیف کرده است، و این لفظ در زبان عربی بصورت انبیق درآمد، و لفظ آلامبیک (älämbik) که امروز در بعضی زبانهای اروپائی بدستگاه کامل تقطیر اطلاق میشود از لفظ عربی الانبیق گرفته شده است. آلامبیک، که در نزد ما در آزمایشگاهها "قرع و انبیق" نامیده میشود، اساساً مرکبست از دیگی که موادی را که میخواهند تقطیر کنند در آن میریزند، و سرپوشی که روی دیگ را می‌پوشاند و بخارات حاصل را بوسیله‌ی لوله‌ای متوجه دستگاه سردساز یا ظرفی که این بخارها در آن بصورت قطرات مایع درمیآیند میکنند. در دوره‌ی اسلامی، جابر ابن حیان و رازی و ابن عوام در باب دستگاه تقطیر بتفصیل نوشته‌اند، و کیمیاگران اسلامی دستگاههای تقطیر را تا حدی تکمیل کردند. دستگاه تقطیر نزد آنان مرکب از سه پارچه بوده است، قرع، انبیق، و قابله (qābele). مادّه‌ای را که میخواستند تقطیر کنند در قرع حرارت میدادند، و بخارات حاصل، در انبیق تبدیل به مایع میشد، و این مایع در ظرف موسوم به قابله گرد میآمد.

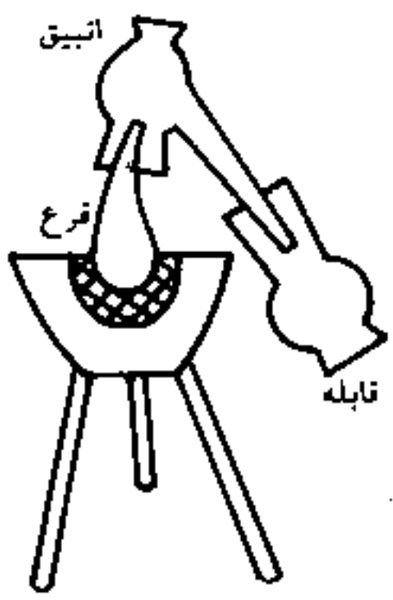

آنتائیوس[3] (āntāyos)، در اساطیر یونان، یکی از غولها، پسر پوسیدون و گایا. هرگاه که بمادرش (زمین) میخورد قوت میگرفت. هرکول در هوا بلندش کرده خفه‌اش نمود.

انتبه[4] (entebbe)، شهر (جه ۷٬۹۴۲)، کرسی اوگاندا، کنار دریاچه‌ی ویکتوریا نیانزا.

انتحال (entehāl) [عربی، = بخود بستن و ادعا کردن چیزی که از دیگری است]، یکی از سرقات شعر، و آن چنان است که شاعری شعر شاعری دیگر را عیناً بی‌تغییر و تصرف در لفظ و معنی آن، یا با اندک تغییر، و با آوردن بیت یا ابیاتی بیگانه در میان ابیات شعر، و تغییر تخلص، بخود منسوب سازد. امیر معزی گفته است:

گرچه بجفا دست برآوردستی،
بردارم دست تا فرود آری دست.

و رافعی ازو برده و گفته:

زین پس بخدا ای صنم عشوه‌پرست
بردارم دست تا فرود آری دست.

انتخاب یا انتخاب طبیعی[5]، فن سلکسیون (selek-sioN)، انتخابی که طبیعت از شایسته‌ترین انواع حیوانی و نباتی میکند. انتخاب طبیعی، در داروینیسم، از عوامل بسیار مهم تکامل محسوب است. بر طبق نظریه‌ی داروین، بسبب عوامل مختلف محیط (مثلا مقدار غذا و آب موجود، دما، و فشار جوّ) و نیز بسبب زیاد شدن نباتات و حیوانات، نزاعی بین افراد و انواع درمیگیرد (تَنازُع بقا)، و فقط آنهائی که با محیط سازگار اند باقی میمانند (بَقای اَصلَح) و توالد میکنند. انسان، در پرورش حیوانات و نباتات، افراد قابلتر و مساعدتر با مَنظور خود را انتخاب میکند، و این انتخاب مصنوعی است.

انتخابات، جریان رسمی انتخاب کردن اشخاص برای احراز مقام یا منصبی در جامعه از طریق آراء عمومی. در یونان قدیم، مأمورین دولت انتخابی بودند، و گاهی هم با قرعه تعیین میگردیدند. در روم قدیم، انجمنها مأمورین را از طریق رأی دادن انتخاب میکردند. در قرون وسطی انتخابات آزاد بکلی متروک گشت. ولی بعدها انتخابات با نمو اصول دموکراسی پیشرفت نمود. در انگلستان از قرن سیزدهم انتخاب نمایندگان مجلس آغاز گشت، و از سال ۱۶۸۸ صورت مرتب‌تری بخود گرفت. در سال ۱۸۷۲ رأی مخفی در انتخابات انگلستان معمول گشت، و آزادی رأی دادن بمفهوم حقیقی آن برقرار شد. در سایر کشورها هم که اصول دموکراسی قبول شده است انتخاب نمایندگان پارلمان بوسیله‌ی رأی مخفی انجام میگیرد، و رأی‌دهندگان بهر نامزدی که میپسندند رأی میدهند. در برخی از کشورها که اسماً پیرو اصول دموکراسی شده‌اند انتخابات آزاد بمعنای حقیقی آن وجود ندارد، و غالب دولتها متوسل بوسایلی میشوند که نامزدهای خود را از صندوق بیرون میآورند، و حق رأی‌دهندگان را تضییع مینمایند. در کشورهای کمونیستی رأی دهندگان حق دارند که یا به کسانی که از طرف حزب کمونیست نامزد شده‌اند رأی دهند و یا از رأی دادن خودداری نمایند.

انتخابات البهیه من الکتب العربیه و الفارسیه و التورکیه (entexābāto 'l.bahiyya)، عنوان کتابی تاریخی، مشتمل بر متون فارسی و عربی و ترکی، که در باره‌ی تاریخ طبرستان و گیلان در پیش از اسلام و بعد از آن در آثار مورخان دوره‌ی اسلامی آمده. بوسیله‌ی ی. آ. ب. دورن تألیف شده است، و در ۱۸۵۷–۵۸ باهتمام او در سن پطرزبورغ بطبع رسیده.

آنتراسن[6] (āntrāsen؛ از فنس)، ئیدروکربور سفید متبلور (فورمول شیمیائی آن $C_{14}H_{10}$)، دارای فلوئورسانی آبی. در 217° صدبخشی ذوب میشود؛ در حد 350° صدبخشی میجوشد. از قطران زغال سنگ بدست میآید. در تهیه‌ی بعضی مواد رنگی بکار میرود.

آنتراسیت[7] (āntrāsit؛ از فنس)، نوعی زغال سنگ محکم، برنگ سیاه، دارای آب و مواد فرّار بسیار کم و کربون ثابت زیاد. با شعله‌ی بسیار کوتاه میسوزد.

انترفرانس، در فیزیک: ← تداخل.

آنترکاستو، آنتوان برونی د/ (āNtuān brüni dāNtrkāsto)، ۱۷۳۹–۹۳، دریانورد فرانسوی. فرمانده هیئت اعزامی برای جستجوی لا پروز بود (۱۷۹۱–۹۲)، و سواحل کالدونی جدید، تاسمانی، و هلندجدید را پویید.

آنترکاستو، جزایر: ← د/ آنترکاستو، جزایر.

انتریم[9] (antrim)، ولایت ساحلی (۲٬۸۴۰ کمه؛ جه باستثنای بلفاست ۲۳۱٬۰۹۹)، ایالت آلستر، ایرلند شمالی. مرکزش، بلفاست، از بنادر مهم انگلستان و مرکز صنعتی عمده‌ی ایرلند است. بیشتر آن زراعتی است، ولی ماهیگیری و دامپروری نیز معمول میباشد. قسمت شرقی آن کوهستانی است. سنگهای جاینتز کوزوی در ساحل شمالی است.

آنتسنگروبر[10]، **لودویگ** (ludwig äntsengru-

(۱)thicket (۲)Antalcidas (۳)Antaeus (۴)Entebbe (۵)natural selection (۶)anthracene (۷)anthracite (۸)Entrecasteaux (۹)Antrim (۱۰)Anzengruber

ber)، ۱۸۳۹–۸۹، نویسنده‌ی اتریشی. نمایشنامه‌ی دستور چهارم (۱۸۷۷) او یکی از اولین نمایشنامه‌هائی است که طبق اصول ناتورالیسم نوشته شده است.

انتسیو[1] (entsio) یا **انتسو**[2] (entso)، ح ۱۲۲۰–۷۲، شاه (۱۲۳۸–۴۹) ساردنی، پسر نامشروع امپراطور فردریک II. در ۱۲۴۹ اسیر شد، و تا آخر عمر در سیاه‌چالی محبوس گوئلفها بود.

آنتسیو[3] (āntsio)، لتیِ **آنتیوم** (āntium)، شهر (جه ۹°۰۸۴)، لاتیوم، ایتالیای مرکزی، کنار دریای تیرنه. از زمان رومیان شناگاه بوده؛ آثار مخروبه‌ی مهم رومی دارد. در جج II، میدان جنگ سخت متفقین (که رو بساحل میآمدند) با آلمان بود (ماههای ژانویه‌مه‌ی ۱۹۴۴).

انتصار (entesār) یا **الانتصار** یا **انتصار الشیعه**، کتابی در فقه شیعه، بعربی، از سید مرتضی، در بیان مسائل انفرادی شیعه در فروع، که مؤلف در آنها اهل سنت را رد کرده است، و بر هر مسئله اقامه‌ی دلیل نموده، و اقوال موافق مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت را آورده. دارای مقدمه‌ای احتجاجی و تحقیقی میباشد. ظاهراً اول‌بار در ضمن مجموعه‌ای بنام جوامع الفقه در ۱۲۷۶ هق در تهران و سپس جداگانه نیز بطبع رسیده.

انتظامیه‌ی دوشیزگان، مدرسه‌ی، از مدارس قدیمی ملی دخترانه‌ی تهران، که در ۱۲۹۱ هش تأسیس و از ۱۳۳۴ هش، بنام مؤسس، دبستان صدوقی نامیده شد.

انتعاش دینی[4] (ente'āše)، تجدید ایمان دینی و خدمت در راه ترویج آن. در تاریخ مسیحیت بالاخص به نهضتی گفته میشود که در ح ۱۷۳۷ برهبری جان وسلی و چارلز وسلی و جورج وایتفیلد بر پا شد. مقارن همین احوال نهضت معروف به بیداری عظیم در امریکا ظاهر گردید.

انتقال خون: ← خون دادن.

انتقال عواطف[5]، در پسیکانالیز، ظهور حالتی عاطفی (اعم از مثبت یا منفی، محبت یا نفرت) در بیمار نسبت به پسیکانالیست. ← پسیکانالیز؛ عاطفه.

آنتمیوس ترالسی[6] (āntemiuse trāllesi)، معمار و ریاضیدان یونانی در قرن ۶م. با ایسیدوروس ملطی کلیسای ایاصوفیه را در قسطنطنیه ساخت (۵۳۲–۳۷ بم).

آنتن[7] (ānten؛ از فنس)، قسمتی از دستگاه رادیو که امواج رادیوئی را در فضا متشعشع میکند یا آنها را از فضا میگیرد. در برقرار کردن ارتباط رادیوئی، باید اولا انرژیی را که در دستگاه فرستنده تولید میشود بصورت امواج برقناطیسی منتقل کرد، و ثانیاً قسمتی ازین انرژی منتقل‌شده را در دستگاه گیرنده گرفت. هر دو عمل بوسیله‌ی آنتن انجام میگیرد. آنتن ممکن است یک سیم کوتاه (در گیرنده) باشد یا دستگاه مفصلی از سیمها و یا برجهای فولادی (در فرستنده). حسن عمل آنتن در منتقل کردن انرژیْ مربوطست به طول و شکل آن و وضعش نسبت بزمین و اشیاء مجاور و غیره. آنتنِ متوجه آنست که امواج رادیوئی را در امتداد معیّنی پخش میکند یا میگیرد. دستگاههای تلویزیون آنتنهای مخصوص دارند.

آنتو، پیکو د[8] (piko de āneto) یا **قله‌ی نتو**[9] (netu فنس) یا **قله‌ی آنتو**[10] (ānetu)، قله‌ای بارتفاع ۳°۴۰۴ متر، لش اسپانیا، نزدیک مرز فرانسه؛ بلندترین نقطه‌ی پیرنه.

آنتوان دو بوربون: ← بوربون، آنتوان دو.

آنتورپ (āntwerp)، بلژیک: ← آنورس.

آنتوفاگاستا[11] (āntofāgāstā)، شهر (جه ۶۲°۲۷۲)، ل شیلی، کنار فکه؛ کرسی ایالتی بهمین نام. شوره و مس صادر میکند. در ۱۸۸۴ بولیوی آنرا به شیلی واگذاشت (← پاسیفیک، جنگ).

آنتونسکو[12]، **یون** (yon āntonesku)، ۱۸۸۲–۱۹۴۶، مارشال و دیکتاتور رومانی. در ۱۹۴۰ به نخست‌وزیری تعیین شد؛ کارول II را وادار کرد که بنفع میخائیل از سلطنت کناره‌گیری کند؛ رومانی را به اردوی محور کشانید؛ اختیار واقعی کشور را بدست هیتلر داد. در ۱۹۴۴ بازداشت و سپس اعدام شد.

آنتونگ[13] (āntung)، شهر صنعتی (جه ۳۶۰°۰۰۰)، چ منچوری، بر مصب رود یالو. در ۱۹۰۷ بروی تجارت خارجی باز شد.

انتونی[14]، **سوزن براونل** (suzan brănel anto-ni)، ۱۸۲۰–۱۹۰۶، مصلح اجتماعی امریکائی، رهبر نهضت طلب حق رأی برای زنان.

آنتونی شرلی: ← شرلی، سر آنتونی.

آنتونینوس، دیوار: ← آنتونینوس پیوس.

آنتونینوس پیوس[15] (āntoninus pius)، ۸۶–۱۶۱، امپراطور (۱۳۸–۱۶۱) روم. هادریانوس او را بجانشینی برگزید. مملکت را خوب اداره کرد. **دیوار آنتونینوس** (بطول ۶۰ کم) در ل بریتانیا در عهد او ساخته شد (احتمالا در ۱۴۰–۴۲). پسر-خوانده‌اش مارکوس آورلیوس جانشین او شد.

آنتونینها[16] (āntonin.hā)، نامی که به ۷ تن از امپراطوران روم که از ۹۶ بم تا ۱۹۲ بم حکومت کردند داده شده (نروا، ترایانوس، هادریانوس، آنتونینوس پیوس، مارکوس آورلیوس، وروس، کومودوس). بیشتر آنها لایق و عادل بودند و نظم و آرامش در امپراطوری برقرار کردند. این دوره عصر آنتونینها نام دارد.

آنتونیوس[17] (āntonius) یا **مارکوس آنتونیوس** (mārkus)، ح ۸۳ قم–۳۰ قم، سردار و سیاستمدار رومی. از خاندانی ممتاز و مادرش از بستگان یولیوس قیصر بود، و از جوانی حتی دشمنانش شجاعت و تحمل او را در جنگ میستودند. در شرق در خدمت گابینیوس و در گل در خدمت قیصر جنگید. در کشمکش بین قیصر و پومپیوس به قیصر پیوست، و پس از شکست پومپیوس قدرت یافت. در هنگام کشته شدن قیصر کنسول بود، و با فصاحت و بلاغتی که داشت مردم را بر ضد مسببین قتل برانگیخت (۴۴ قم)، و بر رم استیلا یافت. جنگ داخلی درگرفت، و در همین زمان بود که سیرون جمهوریخواهان را بر ضد او برانگیخت. آنتونیوس با اوکتاویانوس (بعداً آوگوستوس) و لپیدوس دومین تریوم‌ویراتوس را تشکیل دادند، که در دوره‌ی حکومت آن جمع زیادی از جمله سیسرون به قتل رسیدند. در ۴۲ قم آنتونیوس و اوکتاویانوس جمهوریخواهان را در فیلیپی شکست دادند، و امپراطوری روم را تقسیم کردند، و متصرفات شرقی روم به آنتونیوس رسید. در طی اقامت آنتونیوس در مشرق‌زمین، زوجه‌ی او، فولویا (fulviā)، مشغول تحریک بر ضد اوکتاویانوس شد، و جنگ داخلی در ایتالیا درگرفت. مقارن این ایام آنتونیوس به ایتالیا وارد شد، فولویا درگذشت (۴۰ قم)، و صلحی بین آنتونیوس و اوکتاویانوس منعقد گردید، و آنتونیوس خواهر اوکتاویانوس را، تامش اوکتاویا، بزنی گرفت. در سال ۴۱ قم، آنتونیوس در کیلیکیا در آسیای صغیر **کلئوپاترا**، ملکه‌ی مصر، را ملاقات کرده و بدام عشق او افتاده بود. اتحاد آن دو برای هر دو سودمند بود: آنتونیوس به منابع مصر دست مییافت، و کلئوپاترا وضع خود را مستحکم میکرد. در ۳۶ قم آنتونیوس در صدد لشکرکشی به مملکت اشکانی برآمد (← فرهاد IV)، ولی کاری از پیش نبرد، و به اسکندریه نزد کلئوپاترا بازگشت، و درباری با شکوه و جلال دربار سلاطین مشرق داير نمود. در ۳۲ قم اوکتاویا را طلاق داد و بین اوکتاویانوس از یک طرف و آنتونیوس و کلئوپاترا از طرف دیگر جنگ درگرفت. ناوگان اوکتاویانوس در جنگ دریائی آکتیون پیروز شد (۳۱ قم)، و آنتونیوس و کلئوپاترا به اسکندریه گریختند. در ۳۰ قم که اوکتاویانوس به مصر حمله برد، آنتونیوس خودکشی کرد. داستان او را شکسپیر در جولیس سیزار و آنتونی و کلئوپاترا آورده است.

آنتونیوس[18]، **قدیس** (qeddis āntonius)، ۲۵۱؟ ـ ح ۳۵۰، راهب مصری. در ۲۰ سالگی راهب شد، و در ۳۵ سالگی بکلی منزوی گردید. بر طبق روایات، شیطان انواع حیله‌ها را برانگیخت تا او را منحرف سازد ولی موفق نشد. گروهی از راهبان دور او گرد آمدند، و تحت فرمانش درآمدند. پس از چند سالی به صحرائی نزدیک طیوه روی آورد، و بقیه‌ی عمر دراز خود را اغلب در آنجا گذرانید. وی پدر رهبانیت مسیحی محسوب است.

آنتونیوس پادوائی[19]، **قدیس** (qeddis ānto niuse pāduāi)، ۱۱۹۵–۱۲۳۱، روحانی پرتغالی، از فرقه‌ی فرانسیسیان. گویند در عالم مکاشفه عیسای کودک را در آغوش گرفت. در آثار هنری به همین صورت پرداخته میشود.

آنتیب[20] (āNtib)، نام قدیم آن **آنتیپولیس** (āntipolis)، شهر (جه ۱۸°۰۱۸)، ولایت آلپ-ماریتیم، جش فرانسه، کنار مدیترانه، بفاصله‌ی ۱۸ کیلومتری جغ نیس. در ح ۳۴۰ قم بنا شد. مشتمل بر ژوان‌لِ‌پن و دیگر تفرجگاههای ریویرای فرانسه است. **دماغه‌ی آنتیب**، در ۵ کیلومتری جغ آن، نیز از تفرجگاههای زمستانی است.

آنتی‌بیوتیک[21] (āntibiotik؛ از فنس) [= ضد حیات]، موادی که از سازواره‌های زنده بدست

---

(۱)Enzio (۲)Enzo (۳)Anzio (۴)religious revival (۵)transference (۶)Anthemius of Tralles (۷)antenna; aerial (۸)Pico de Aneto (۹)Néthou (10)Anethou (11)Antofagasta (12)Antonesku (13)Antung (14)Anthony (15)Antoninus Pius (16)Antonines (17)(Marc) Antony (18)Anthony (19)Anthony of Padua (20)Antibes (21)antibiotics

میآیند، و کشنده‌ی بعضی میکروبها یا مانع رشد و نمو آنها هستند. آنتی‌بیوتیکها گزینندگی دارند، بدین معنی که چون وارد بدن شوند، بعضی میکروبها را میکشند اما به نسجهای انسانی آسیب نمیرسانند. آنتی‌بیوتیکها از قارچها و باکتریها بدست میآیند، و بعضی را میتوان مصنوعاً ساخت. پنی‌سیلین یکی از آنتی‌بیوتیکها است، و سر ا. فلمینگ انگلیسی آنرا از ترشحات قارچ مخصوصی بدست آورد (۱۹۲۸). نخستین آنتی‌بیوتیکهای مفید، یعنی گرامیسیدین و تیروسیدین، را ر. ژ. دوبو در ۱۹۳۹ از باکتریهای خاکی تهیه کرد. در نتیجه‌ی تحقیقات سر ه. و. فلوری و ا. ب. چین و دیگران، در ۱۹۴۰ معلوم شد که پنی‌سیلین نسجهای انسانی را مسموم نمیکند، و در مبارزه با باکتریهای بیماریزا مفید است. سایر آنتی‌بیوتیکهائی که در معالجه‌ی بیماریهای انسان بکار میروند عبارتند از ستریتو- میسین، که در ۱۹۴۳ بتوسط س. آ. واکسمن امریکائی کشف شد؛ کلرامفنیکول؛ نئومیسین؛ و تتراسیکلین. استعمال ناشیانه‌ی آنتی‌بیوتیکها در معالجه خطرناک است. بی‌احتیاطی در استعمال آنها ممکن است مخل به ایمنی باشد. از جمله‌ی تأثیرات سوء آنها واکنش شدید آنافیلاکسی، اختلالات معده و روده، بیماریهای خون، و غیره است، که ممکن است منجر به مرگ شود. آنتی- بیوتیکها برای تقویت رشد حیوانات اهلی و گیاهان و در حفظ مواد غذائی بکار میروند. نیز ← سولفامیدها.

آنتی‌پاتر[1] (āntipāter)، پسر آنتی‌پاتروس (-pāt- ros)، فت ۳۱۹ ق‌م، سردار مقدونی. از رجال مورد اعتماد فیلیپ II و از دوستان اسکندر مقدونی بود. در دوره‌ی جنگهای اسکندر در آسیا، آنتی‌پاتر نایب‌السلطنه بود (۳۳۴–۳۲۳ ق‌م) و در مقدونیه مقام داشت. بعد از مرگ اسکندر، به مخالفت با پردیکاس برخاست، و بعد از شکست خوردن پردیکاس، آنتی‌پاتر وحدت کشور را حفظ کرد.

آنتی‌پاتروس یا **آنتی‌پاتر:** ← هرودس.

آنتیپاس: ← هرودس.

آنتیپروتون[2] (āntiproton؛ از فنس) یا **پروتون منفی**، از ذرات زیر اتمی، همجرم پروتون، که بار برقی آن منفی و مساوی خرده‌بار است. در ۱۹۵۵ کشف شد. از برخورد آن با پروتون ممکن است اشعه‌ی گامای دارای انرژی بسیار تولید شود.

آنتی‌توروس[3] (āntitoros) یا **آنتی‌تاوروس** (-tăros؛ یو)، رشته‌کوهی در قسمت شرقی ترکیه‌ی آسیائی، ل‌ش کوههای توروس، که دنباله‌ی کوههای توروس و بطرف کوههای ارمنستان ممتد است.

انتیتم[4] (antitəm)، رود کوچکی در ج ایالت پنسیلوانیا و غ مریلند، کشمة، که در ح ۹٫۵ کیلومتری ل هارپرز فری به پوتومک ملحق میشود. بعلت پیکار انتیتم (سپتامبر ۱۸۶۲) از جنگ داخلی امریکا، که منتهی به عقب‌نشینی ر. ا. لی شد، معروفست.

آنتی‌سپتیک، پلشت‌بر، ← پلشت‌بری.

آنتی‌سمیتیسم[5] (ānti.semitism؛ از فنس)، ضدیت با قوم یهود و کینه‌ورزی با یهودیان و تحریک بر علیه آنان. پیش از قرن ۱۹م، احساسات ضد یهودی، که بیشتر جنبه‌ی مذهبی داشت، بصورت قتل و غارت و تبعید دسته‌جمعی و محرومیتهای اجتماعی ابراز میشد (← گتو). شغل مجاز یهودیان محدود به کارهائی از قبیل رباخواری شد، و در نتیجه، آنتی‌سمیتیسم جنبه‌ی اقتصادی پیدا کرد. پس از قرن ۱۹م و آزادی یهودیان، که احساسات نژادی همراه با بیداری حس ملیت و ناسیونالیسم در اروپا توسعه یافت، از طرف عوام‌فریبان یا از طرف دولتها (مانند روسیه‌ی تزاری)، برای تسکین مردم ناراضی، اتهامات گوناگون به یهودیان منسوب گردید. در اوایل قرن ۲۰م، سند مجعولی بنام اعلامیه‌ی عقلای صهیون در روسیه انتشار یافت، که در آن از نقشه‌ی تسلط یهود بر عالم صحبت میشد. نظریه‌ی برتری نژاد "آرین" که در قرن ۱۹م با تعالیم گوبینو و ه. ا. چیمبرلین پیدایش یافته بود، بتوسط ا. روزنبرگ باوج شهرت رسید، و در نظریه‌ی ناسیونال سوسیالیسم درج شد. هیتلر بین سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵ قریب ۶ میلیون یهودی را نابود کرد. سقوط هیتلر آنتی‌سمیتیسم را متوقف نساخته است.

انتیکاستی[6] (antikāsti)، جزیره، ش ایالت کبک، کانادا، بر دهانه‌ی رود سنت لارنس. در ۱۵۳۴ بتوسط ژ. کارتیه کشف شد.

انتیگوا[7] (antiguā)، جزیره (۲۸۰ کم؛ در ۱۹۵۷ حه 100'55)، هند غربی بریتانیا، در جزایر بادپناه. کریستوف کلمب کشفش کرد (۱۴۹۳)؛ انگلیسها در آن مهاجرنشین دایر کردند (۱۶۳۲).

آنتیگوا[7] (āntiguā)، شهر (حه 10'691)؛ گواتـ مالا؛ بنای ۱۵۴۲. در قرن ۱۸م شکوه بسیار داشت.

آنتیگونوس[8] **I** (āntigonose)، ملقب به **کوک ـ لوپس** (kuklops) [یو، = یک‌چشم]، ح ۳۸۲–۳۰۱ ق‌م، شاه (۳۰۶–۳۰۱ ق‌م) مقدونیه. از سردارـ ران اسکندر مقدونی بود، و در ۳۲۳ ق‌م بحکومت فریگیا منصوب شد. در جنگ جانشینان اسکندر (← دیادوخوی) نقش عمده‌ای داشت. در ۳۱۶ ق‌م آسیای صغیر و سوریه و بین النهرین تحت استیلای او بود. سرانجام لوسیماخوس، سلوکوس I، و بطلمیوس I که از قدرت او هراسناک بودند بر ضد وی متحد شدند. آنتیگونوس با پسرش دمتریوس (بعداً دمتریوس I مقدونیه) در تجدید امپراطوری اسکندر کوشیدند، و به یونان لشکر کشیدند، و آنتیگونوس در ۳۰۶ ق‌م بطلمیوس را شکست داد، ولی بعداً پدر و پسر در نبرد ایپسوس مغلوب شدند. آنتیگونوس بقتل رسید.

آنتیگونوس[9] **II**، معروف به **آنتیگونوس گوناتاس** (āntigonos gonātās)، ح ۳۲۰–۲۳۹ ق‌م، شاه مقدونیه. پس از مرگ پدرش، دمتریوس I، جانشین وی شد، ولی فقط بعد از شکست دادن گلها در تراکیا و تصرف (۲۷۶ ق‌م) مقدونیه سلطنت او تحقق یافت. در دوران سلطنت خود گرفتار جنگ با مصر و یونان بود. معذلک، موقعیت خود را حفظ کرد. دربارش مرکز شعرا و فلاسفه بود. قدرت مقدونیه را تجدید نمود، و یونان را برای مدت کوتاهی تحت لوای واحد درآورد. جانشینش دمتریوس II.

آنتیگونوس[10] **III** (āntigonose)، معروف به **آنتیگونوس دوسون** (āntigonos doson)، فت ۲۲۱ ق‌م، شاه مقدونیه. پس از مرگ دمتریوس II نایب السلطنه‌ی پسرش فیلیپ (فیلیپ V) گردید. زوجه‌ی بیوه‌ی دمتریوس را بزنی گرفت، و در ۲۲۷ ق‌م خود را شاه اعلام کرد. اتحادیه‌ی آخایائی (← آخایا) را در مقابل کلئومنس III یاری کرد. پس از مرگش یونان و مقدونیه‌ی مقتدری برای فیلیپ V بجا ماند.

آنتیگونه[11] (āntigone)، در افسانه‌های یونانی، دختر اودیپ. چون بر خلاف امر کرئون شمائر تدفین برادرش پولونیکس را بجا آورد، کرئون او را زنده‌بگور کرد.

آنتیل، جزایر: ← آنتیلها.

آنتیلها[12] (āntilhā) یا **جزایر آنتیل**، نام عمومی جزایر هند غربی جز باهاما، در دریای کارائیب، ج‌غ کشمة. آنتیلهای بزرگتر مشتمل است بر کوبا، ژامائیک، هیسپانیولا، و پورتو ریکو. آنتیلهای کوچکتر مشتمل بر چهار مجمع‌الجزایر عمده است: جزایر ورجین (متعلق به کشمة و انگلستان)، جزایر بادپناه (انگلستان و فرانسه)، جزایر بادگیر (انگلستان و فرانسه)، و جزایر نزدیک ساحل شمالی ونزوئلا (هلند و ونزوئلا).

آنتیلیبانوس (āntilibānus)، ← جبل الشرقی.

آنتیموان[13] (āntimuān؛ از فنس)، لتین ستیبیوم (stibium)، عنصر نقره‌فام متبلور (علامت شیمیا- ئی Sb؛ نیز رجوع کنید به جدول عنصرها)، دارای خواص فلزی و نافلزی. با ئیدروژن گازی سمی تشکیل میدهد. با اکسیژن، گوگرد، فسفر، و شورگنها بآسانی ترکیب میشود. بهنگام انجماد منبسط میگردد. در ساختن آلیاژ چاپ و ← آلیاژ بابیت و آلیاژهای ضد اصطکاک، و در ریخته‌گری و پزشکی بکار میرود. کانه‌ی عمده‌ی آن ستیبین است.

آنتیمونیت: ← ستیبین.

آنتینوئوس[14] (āntinous)، ح ۱۱۰–۱۳۰ پ‌م، جوان زیبائی که محبوب امپراطور هادریانوس بود. پیوسته در مصاحبت امپراطور بود تا در سفری به مصر در رود نیل غرق شد (بقولی برای اینکه امپراطور را نجات دهد). هادریانوس شهری در مصر بنام او بنا کرد، و آیین پرستشی بافتخار او تأسیس نمود. سکه‌هائی با تصویر وی ضرب و مجسمه‌هائی ازو ساخته شد.

آنتینومیانیسم[15] (āntinomiānism) [از یو، = خلاف شریعت]، عقیده‌ای در مسیحیت مبنی بر اینکه مسیحیان، چون بتوسط مسیح نجات یافته و با ایمان برائت حاصل نموده‌اند، نیازی بپیروی از قوانین اخلاقی (خاصه قوانین عهد عتیق) ندارند. آنابائیستها یگانه فرقه‌ی بزرگی است که از این عقیده پیروی میکند.

آنتیوپه[16] (āntiope)، در افسانه‌های یونانی. ۱ـ دختر پادشاه بئوسی. از زئوس آمفیون و زتوس را

(۱)Antipater (۲)antiproton (۳)Anti-Taurus (۴)Antietam (۵)anti-Semitism (۶)Anticosti (۷)Antigua (۸)Antigonus (Cyclops) (۹)Antigonus (Gonatas) (۱۰)Antigonus (Doson) (۱۱)Antigone (۱۲)Antilles (۱۳)antimony (۱۴)Antinoüs (۱۵)antinomianism (۱۶)Antiope

بزاد. **۲-** خواهر هیپولوتـه، ملکـه‌ی آمـازونها. بروایتی مادر هیپولوتوس است از تسئوس.

آنتیوخوس[1] I (āntioxose)، ملـقب بـه **سوتر** (soter)، ۳۲۴-۲۶۱ ق‌م، شـاه (۲۸۰-۲۶۱ ق‌م) سلوکی (← سلوکیان)؛ پسر و جانشین سلوکوس I. معاصر بطلمیوس II بود، و در جنگ بـا مصریـان مقدار زیادی از متصرفات سلوکی را از دست داد. جانشینش آنتیوخوس II.

آنتیوخوس[2] II، ملقب به **تئوس** (teos)، ۲۸۶-۲۴۷ ق‌م، شاه (۲۶۱-۲۴۷ ق‌م) سلوکی (← سلوکیان)؛ پسر و جـانشین آنتیوخـوس I. جنگهـای پدر را بـا مصر تعقیب کـرد؛ ایـن امر، و شورش ایالات پارت و باکتریا، بیش از پیش دولت سلوکی را ضعیف نمود، و ارشک اشکانی سلسله‌ی اشکانیان را تأسیس کرد. آنتیوخوس نـاچـار زوجـه‌ی خود لائودیکه (lāodike) را رهـا نمود، و بـا برنیکـه (berenike)، دختـر بطلمیـوس II، ازدواج و با مصر صلح کرد (۲۵۰ ق‌م). بعد از مرگ بطلمیوس لائودیکه را نیز نزد خود خواند، و گویند لائودیکه او را بقتل رسانید.

آنتیوخوس[3] III، معروف بـه **آنتیوخوس کبیر**، ۲۴۲-۱۸۷ ق‌م، شاه (۲۲۳-۱۸۷ ق‌م) سلوکی (← سلوکیان)؛ پسر و جـانشین سلوکوس II. در موقع جـلوس او دولت سلوکـی در شرف انحلال بـود، و آنتیوخوس نتوانست قدرت آنرا کاملا بازگردانـد. در مشرق دولت جـوان اشکـانی و در مغرب دولت روم در بسط و تـوسعه‌ی خود میکوشیدنـد. آنتیوخوس بـرای تثبیت تسلـط خود بـه مـاد تـاخت و معبد اناهیته (ناهید) را غارت نمود، و از آنجا بـه پـارت لشکر کشید، و اردوان I نـاچـار پـادشاهی سلوکی را شناخت. سپس آنتیوخوس پادشاه باکتریا را مغلـوب و دست‌نشانـده‌ی خود کـرد. آنگاه بـه هنـد لشکـر کشیـد، و هفت سال در آنجـا مـانـد (۲۱۲-۲۰۵ ق‌م)، و سپس از طـریـق خلیج فارس و جزیره‌ی بحرین به سوریه بـازگشت، و سوریه‌ی جنـوبـی و آسیای صغیر را گـرفت. وی متوجـه خطری که از جـانب رومیان او را تهدیـد میکرد نبود، و بر خلاف نصایح هانیبال (کـه در ۱۹۳ ق‌م در دربـار آنتیوخوس بود)، در موقعی کـه رومیها گرفتار جنگ بـا گلها بودنـد بـآنها حمله نکرد، و بعداً در ۱۹۱ ق‌م در تـرموپیل و در ۱۹۰ ق‌م در ماگنسیا از رومیان شکست خورد، و بموجب پیمان صلح ۱۸۸ ق‌م تمـام متصرفـات خـود را در غ کوه توروس و نیز فیلها و کشتیهای جنگی خـود را از دست داد، و پـرداخت غـرامت هنگفتـی را تعهـد کـرد، ولی اگـر چه یـکی از شرایط صلح تسلیم کردن دشمنان روم بود کـه بدربار او پنـاه آورده بودند، هـانیبال را مجـال فـرار داد. سرانجـام در حینی کـه مشغول تـاراج یـکی از معابـد عیلام بود بقتل رسید.

آنتیوخوس[4] IV، معروف به **اپیفانس** (epifānes) [یو، = مشهور]، ف ۱۶۳ (یا ۱۶۴) ق‌م، شاه (۱۷۵-۱۶۳ یا ۱۶۴ ق‌م) سلوکی سوریه؛ پسر آنتیوخوس III؛ جـانشین برادرش سلوکـوس IV. ارمنستان و فلسطین را گرفت. کوشید کـه فرهنگ یونـانی را وارد سرزمین یهودا کند، و یهودیت را براندازد، و ایـن امر بـاعث شورش مکابیان شد. حمله‌ی وی بـه مصـر بعلت مداخله‌ی رومیان بجائی نرسید.

آنتیوخوس[5] V (āntioxose)، ملقب بـه **ائوپاتور** (eupātor) [یو، = نیک‌پدر]، ح ۱۷۳-۱۶۲ ق‌م، شاه (۱۶۳-۱۶۲ ق‌م) سلوکی سوریـه؛ پسر آنتیـوخوس IV. در ۹ سالگی بجای پدر نشست، و لوسیاس ولی او بود. با یهودیان صلح کرد. دمتریوس سوتر (دمتریوس I) که مـدعی سلطنت بود او را مغلـوب و مقتول نمود.

آنتیوخوس[6] VII، مـلقب بـه **سیدتس** (sidetes)، ح ۱۵۹- ح ۱۲۹ ق‌م، شاه (ح ۱۳۹- ح ۱۲۹ ق‌م) سلوکی سوریـه؛ دومین پسر دمتریوس I. جنگ با یهـودیان را ادامـه داد، و در ۱۳۳ ق‌م اورشلیم را گرفت، و سپس بـا آنان صلح کرد. در جنگ بـا اشکانیان بقتل رسید.

آنتیوخوس[7] XIII، مـلقب به **آسیاتیکوس** (āsiā-tikos) [= آسیائی]، ف ۶۳؛ ق‌م، آخرین پادشاه سلوکی سوریه. در ۶۹ ق‌م لوکولوس مملکت سوریه را بوی واگذاشت، ولی در ۶۵ یا ۶۴ ق‌م پومپیوس دست او را کوتاه کرد، و سلطنت سلوکیان برافتاد.

آنتیوخوس کبیر: ← آنتیوخوس III.

آنتیوم، ایتالیا: ← آنتیو.

انجبار (anjebār)، (*Polygonum bistorta*)، گیاهی دائمـی کـه ریشه‌ی ضخیـم آن قـابض است، و در پزشکی برای درمان اسهال بکار میرود.

انجدان (anjodān)، صمغهائی که از انواع گیاهان چتری بدست میآیند، و معمولا بوهای تند دارند. بعضی از آنها دارای بـوی خوش (مانند باریجه) و برخی بوی نامطبوع (مانند انغوزه) دارند. مخلوط این صمغها را نیز انجدان میگویند کـه میتوان آن را بـرابـر کلمه‌ی لاتینـی گالبـانوم (*Galbanum*) دانست.

انجدان تلخ: ← انغوزه.

انجدان سفید، صمغ: ← باریجه.

انجره، علف: ← گزنه.

آنجلیکو، فـرا[8] (frā ānjeliko)، ۱۳۸۷-۱۴۵۵، نقاش فلورانسی، مت تـوسکان. تصویرهـای مذهبی میکشید. در ۱۴۰۷، در فیـزولـه، وارد صومعـه‌ی دومینیکیان شد، و برخی از بهترین کارهای خود را در همانجا بوجود آورد. دزیست تـا سیصد اثـر از او بجـا مـانده، از جملـه تصـاویـر دیوارهـای دیـر مرقس حواری در فلورانس و صحنه‌هائی از زندگانـی قدیس استفـانوس و قدیس لاورنتیوس در واتیکان. زیبائی رنگ و لطـافت روح از عـوامل مشخص نقاشیهای اوست. وی در هنـر خود همـان منطق جوتو را بکار میبرد، اما مهیب‌ترین داستان‌ها را چنان با لطافت و اعتماد شرح میداد که گوئی افسانه‌ای برای کودکان نقل میکند. با اینکه سخت دوچار کشمکشهای قـرن خود بود، توانائی آنـرا داشت کـه چشمـانش را از منـاظر پـرخشـونت و مصیبت‌بار زندگی برگیرد، تـا سبزه‌هـا، گلهـا، و آسمانهای پرستاره را بنگرد.

انجماد[9] (cnjemād)، تغییر حالت جسم از مایع به جـامـد در اثر تنزل دما. انجماد عکس ذوب است. برای تفصیل ← ذوب.

انجمن آرای ناصری، لغتنامه‌ای فارسی بفـارسی، از رضا قلی خان هدایت. کلماتِ دراصل عربی مستعمل در زبان فارسی در این کتاب نیامده است، و مؤلف در بسیاری از موارد در بیـان اصل و اشتقاق کلمه بتوجیهات عامیانه و خیالی پرداخته، و لغات نادرست و دساتیری (← دساتیر) را نیز بکار برده. ظاهراً اول‌بار در ۱۲۸۸ هق و سپس در ۱۳۴۰ هش از روی همان چاپ بطور افست در تهران منتشر شده است.

انجمن آسیائی: ← انجمن سلطنتی آسیائی.

انجمن امریکائی کوچنشینی[10]، در تـاریخ کشمت، انجمنی که در دسامبـر ۱۸۱۶- ژانویـه‌ی ۱۸۱۷ در شهر واشینگتن، کشمت، سازمان یافت تا سیاهانی را که از قید بندگی آزاد میشدند از کشمت بـه افریقـا منتقل سازد. خرید (۱۸۲۲) اراضی در افریقا منجر بتأسیس لیبریه گردید. پس از ۱۸۴۰ انجمن انحطاط یافت.

انجمن بازرگانی آزاد اروپـائی: ← اروپا، انجمن بازرگانی آزاد.

انجمن پیکها (peyk.hā)، انگلا هرالدز کالج[11] (he-rāldz kālej) یا **کالج آو آرمز[12]** (āv ārmz)، مجمعی کـه بفرمـان ریچارد III، شاه انگلستـان، تـأسیس شد (۱۴۸۳)، و کـار و وظیفـه‌اش اعطـای نشانهای اشرافی، تنظیم مقررات استفاده از آنها، و مسائـل مربوط بـه نسب و شجره‌ی خـانواده‌هـا در انگلستان است. سران انجمن (سه تن) عنوان کینگز آو آرمز[13] (kingz؛ مفردش کینگ، = شاه) دارند؛ اعضای دیـگرش ۶ هرالد یـا پیک و ۵ پرسویونت[14] (përsuivənt) یـا پیرو هستند. انجمن پیکهـا در تشریفـات اعـلام جلوس پـادشاه، تـاجگـذاریهـا، وصلتهای خـانـدان سلطنتی و مـراسم دفـن آنهـا، اجرای آیین عید میـلاد مسیح در دربـار، و امثال آنها نیز شرکت میکنند.

انجمن ترقی نسوان: ← رفع حجاب.

انجمن جوانان اناث مسیحی[15] (enāse)، انجمنی که همـان هـدفهـای انجمن جوانان ذکور مسیحی را برای جوانان اناث دارد. در نیمه‌ی قرن ۱۹م مستقلا در بریتانیا و کشمت تأسیس شد، و اینک در سراسر جهان فعالیت دارد.

انجمن جوانان ذکور مسیحی[16] (zokure)، علامت اختصاری (از انگلا) **وای.ام.سی.ای.[17]** (wāy em si cy)، سازمانی که هدفش بهبود بخشیدن به وضع زنـدگی جوانـان ذکور و فـراهم کردن فـرصتهای مناسب برای آنهاست. اول‌بـار در ۱۸۴۴ در لنـدن تشکیل گردید؛ در کشمت از ۱۸۵۱ شروع شد. این انجمنها در تهیه‌ی مسکن و آمـاده کردن اردوگاه‌های تابستانی و فراهم نمودن وسایل تفریحات سالم بـرای جوانـان کومک میکننـد. دریـن انجمنهـا مطالعه‌ی کتاب مقدس تأکید میشود. انجمن جوانان

(۱)Antiochus (Soter) (۲)Antiochus (Theos) (۳)Antiochus (۴)Antiochus (Epiphanes) (۵)Antiochus (Eupator) (۶)Antiochus (Sidetes) (۷)Antiochus (Asiaticus) (۸)Angelico (۹)freezing; solidification (۱۰)American Colonization Society (۱۱)Heralds' College (۱۲)College of Arms (۱۳)Kings of Arms (۱۴)Pursuivant (۱۵)Young Women's Christian Association (Y.W.C.A. علامت اختصاری) (۱۶)Young Men's Christian Association (۱۷)Y.M.C.A.

ذکور مسیحی در تهران و عده‌ای از شهرستانهای ایران شعبه‌هائی دارد.

انجمن خاقان (anjomane xāqān)، کتابی تاریخی و ادبی، بفارسی، از راوی بایندری (محمد گروسی، ملقب به فاضل خان، و متخلص به راوی، ۱۱۹۸–۱۲۵۳ هق). در ۱۲۳۴ هق تألیف شده، و مشتمل است بر مقدمه‌ای و چهار انجمن و خاتمه. مقدمه در شمه‌ای از آثار پادشاه عصر (فتحعلی شاه) و معرفی ایل قاجار؛ انجمن اول در زندگینامه‌ی فتحعلی شاه و برخی از اشعار او و قسمتی از کتابهای نفیس دربار و غیره؛ انجمن دوم در خلاصه‌ی افکار و آثار ۱۶ تن از شاهزادگان و بعضی از بزرگان سلسله‌ی قاجار؛ انجمن سوم در زندگینامه‌ی ۴۳ تن از شعرای دربار فتحعلی شاه، و زندگینامه‌ی فتحعلی خان صبا (ملک الشعرای آن دوران) در این قسمت بتفصیل ذکر گردیده است؛ انجمن چهارم در زندگینامه‌ی ۱۱۹ تن از شعرای شهرهای ایران که معاصر و یا نزدیک بعصر مؤلف بوده‌اند؛ و خاتمه در زندگی مؤلف میباشد. این کتاب تا کنون بطبع نرسیده ولی نسخه‌های آن فراوان است.

انجمن دانش، کتابی ادبی، بفارسی، از احمد وقار شیرازی (۱۲۳۲–۱۲۹۸ هق)، که بتقلید گلستان سعدی نوشته شده است. چاپ تهران، ۱۲۸۹–۹۰ هق.

انجمن دوستان[1]، گروهی مذهبی که در قرن ۱۷م برهبری ← جورج فاکس در انگلستان پیدایش یافت. فاکس معتقد بود که انسان بدون واسطه و بهدایت "نور درونی" که روح القدس باو اعطا میکند قادر است با خدا رابطه‌ی شخصی و مستقیم برقرار کند. پیروان او بنام انجمن مذهبی دوستان معروف شدند، و معمولا کویکرز[2] (kueykerz) [انگلـ. = لرزانها] خوانده میشدند، زیرا هنگام عبادت از هیجان میلرزیدند. از عبادت در کلیسای رسمی، ادای سوگند، و حمل اسلحه در جنگ امتناع میکردند. القاب اجتماعی و رسمی نزد آنان مطرود بود. برای تبلیغ به آسیا، افریقا، و امریکا رفتند. چون در نیو انگلند آزار دیدند، به رود آیلند و به مهاجرنشینی که ویلیام پن در پنسیلوانیا برای آنان تأسیس کرد (۱۶۸۲) کوچ کردند. مجامع عبادت دوستان بسکوت برگزار میشود، و تنها کسانی که "نور درونی" آنانرا برمی‌انگیزد به صدای بلند دعا میخوانند یا اندرز میدهند. "دوستان" در امور تعلیم و تربیت و خیریه خدمات بسیار کرده‌اند. کمیته‌ی امریکائی خدمات دوستان و شورای خدمات انجمن بریتانیائی دوستان متفقاً در ۱۹۴۷ بدریافت جایزه‌ی صلح نوبل نائل شدند.

انجمن زردشتیان تهران در ۱۳۲۵ هق بسرپرستی و کومک مانکجی لیمجی، نماینده‌ی انجمن پارسیان هندوستان، و عده‌ای دیگر، بمنظور سرپرستی امور اجتماعی و اداره‌ی آموزشگاهها و مؤسسات خیریه‌ی زردشتیان تشکیل شد. از تأسیسات فرهنگی آن یکی دبیرستان دخترانه‌ی ملی انوشیروان دادگر و دیگر دبیرستان پسرانه‌ی فیروز بهرام (تأسیس ۱۲۸۵ هش، محل فعلی در ۱۳۱۲ هش ساخته شد) است. ارباب کیخسرو شاهرخ (فت ۱۳۱۹ هش) ۳۲ سال ریاست انجمن را داشت.

انجمن سری یا مجمع سری، عنوان انجمنهائی که اعضای آنها ضمن قبول عضویت تعهد میکنند که نام اعضا و اسرار انجمن را فاش نکنند. اسرار انجمن، فقط پس از آزمایش لازم و اطمینان از قدرت سرنگهداری اعضای جدید، در اختیار آنها گذارده میشود. انجمنهای سری تقریباً در تمام کشورهای جهان بصور مختلف وجود داشته‌اند. تاریخ نشان میدهد که از قدیم الایام این قبیل انجمنها بصورت مذهبی و یا سیاسی تشکیل میشده، و شواهد بسیاری از آنها در تاریخ اسلام و ایران موجود است (مثلا ← اخوان الصفا؛ کمیته‌ی مجازات). نیز ← فراماسون.

انجمن سلطنتی (بریتانیائی)[3]، انگلـ رویال سوسایتی (royāl sosāyeti)، قدیمترین انجمن علمی بریتانیا. آغازش در ۱۶۴۵ بود و فرمانش در ۱۶۶۲ صادر شد. مؤسسین آن دانشمندانی بودند که برای مباحثات علمی گرد میآمدند. با اعانه‌ی دولت اداره میشود، و مشوق تحقیقات علمی و طرف مشورت دولت است. عضویت در انجمن مقامی بسیار شامخ است. اعضای انجمن معمولا بدنبال اسم خود علامت F.R.S. [اف. آر. اس. (ef ār es)] را میگذارند، که علامت اختصاری *Fellow of the Royal Society* [= عضو انجمن سلطنتی] است.

انجمن سلطنتی آسیائی[4]، انجمنی که بمنظور تحقیق در باب زبانها و آداب و رسوم و تمدن شرقی در ماه مارس ۱۸۲۳ در لندن تأسیس گردید. از مؤسسین انجمن میتوان ه. ت. **کولبروک**، سر جورج سنانتن (stāntən)، و سر جان ملکم را نام برد. پس از تشکیل رسمی انجمن، شاه انگلستان ریاست افتخاری آنرا قبول کرد. نخستین "گزارش" انجمن در ۱۸۲۷، و هفت سال بعد مجله‌ی انجمن سلطنتی آسیائی انتشار یافت. بسیاری از دانشمندان و مستشرقین بزرگ و نیز عده‌ی زیادی از رجال عضو این انجمن بوده‌اند، و انجمن متون و ترجمه‌ی عده‌ای از کتابهای فارسی را طبع و منتشر کرده است.

انجمن معارف، در تاریخ فرهنگ ایران، شورائی از علاقه‌مندان بمعارف جدید و ازدیاد مدارس، که در زمان صدارت میرزا علی خان امین‌الدوله که پشتیبان و طرفدار معارف جدید بود تشکیل شد (۱۳۱۵ هق). امین‌الدوله، در زمانی که در تبریز پیشکار مظفرالدین میرزا، ولیعهد وقت، بود، میرزا حسن رشدیه و دبستان او را تحت حمایت گرفت. وقتی که در سلطنت مظفرالدین شاه بصدارت رسید (۱۳۱۴ هق) مدرسه‌ی رشدیه را در پارک خود دایر کرد، و رشدیه را از تبریز احضار نمود و بمدیری آن گماشت. در مدرسه‌ی رشدیه بشاگردان ناهار و لباس داده میشد. برای مخارج آن، علاوه بر کومکهای امین‌الدوله، پولها و اعانه‌هائی نیز میرسید. برای نظارت در مخارج پولهائی که میرسید انجمنی باسم امنای رشدیه تشکیل شد، و این انجمن هسته‌ی انجمن معارف گردید. در این موقع تعداد مدارس نو رو بازدیاد میرفت. برای اداره‌ی آنها و تقسیم اعانات واصله وجود انجمنی لازم بود. همچنین شخصی بنام میرزا کریم خان سردار مکرم، که در صدد ایجاد دار الایتامی بود، از امین‌الدوله اجازه خواست که عده‌ای از معارف‌خواهان را بخانه‌ی خود دعوت و در کار تأسیس دار الایتام با آنان مشورت کند. این مجلس در ماه رجب ۱۳۱۵ هق با حضور شاهزاده‌ی عمادالدوله (نوه‌ی فتحعلی شاه قاجار)، حسینقلی خان صدر السلطنه‌ی نوری، محمود خان احتشام‌السلطنه، حاجی علی قلی خان سرتیپ بختیاری، میرزا حسن خان شوکت (منشی سفارت عثمانی در تهران)، مدیرالدوله‌ی گیلانی، میرزا حسن رشدیه‌ی تبریزی، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، و عده‌ی دیگر تشکیل شد، و فی الواقع اسامی انجمن معارف ریخته شد. اسامی اعضا را نزد امین‌الدوله بردند، و او نام نیرالملک وزیر علوم را نیز که رئیس دارالفنون بود بالای صورت نوشت. در شوال ۱۳۱۵ اولین جلسه‌ی رسمی انجمن معارف که انجمن مکاتب ملیه‌ی ایران نیز نامیده میشد در مدرسه‌ی رشدیه تشکیل شد. اعضای این جلسه جعفر قلی خان نیرالملک (وزیر علوم)، میرزا محمود خان مفتاح‌الملک، میرزا محمود خان احتشام‌السلطنه، علی خان ناظم‌العلوم، مهدی خان ممتحن‌الدوله، میرزا عباس خان مهندس‌باشی، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، و میرزا حسن رشدیه بودند. انجمن مرتب تشکیل جلسه میداد. ابتدا محل آن در مدرسه‌ی رشدیه بود، و بعد بعلت اختلافی که بین مدیر مدرسه‌ی رشدیه و اعضای انجمن حاصل شد محل آن تغییر یافت، و هر دفعه انجمن در یکی از مدارس تشکیل میشد. انجمن معارف خدمتهای زیادی بپیشرفت معارف کرد؛ از جمله افتتاح مدارسی مانند مدرسه‌ی علمیه و ابتدائیه، افتتاحیه، شرف، ادب، دانش، سادات، کمالیه، مظفریه، و غیره، تشکیل صندوق معارف و گسترش و جمع‌آوری اعانه‌هائی برای اداره‌ی مدارس موجود و ازدیاد آنها، تأسیس کتابخانه و دار الترجمه و دار التألیف و کلاسهای شبانه برای اکابر، تأسیس کتابخانه‌ی ملی؛ و غیره. بعد از عزل امین‌الدوله (محرم ۱۳۱۶)، انجمن دوچار مشکلات خارجی و اختلافات داخلی شد، و رو بانحطاط گذاشت، تا بالاخره در زمان صدارت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان شورای عالی معارف تشکیل یافت.

انجمن مکاتب ملیه‌ی ایران: ← انجمن معارف.

انجمن ناصری، تذکره‌ی، کتابی تاریخی و ادبی، بفارسی، از ابراهیم مدایح‌نگار، که بنام ناصرالدین شاه تألیف گردیده. مشتمل است بر چهار انجمن (اول در ذکر حسب و نسب ناصرالدین شاه و منتخبی از اشعار او، دوم در ذکر حالات و بسط مقالات شاهزادگان دوره‌ی ناصری، سوم در شرح احوال و نشر اقوال وزرا و امنای دولت، چهارم در ثبت معلومات و ضبط منظومات امرای دولت و مختصری از احوال مؤلف). چاپ تهران.

انجمن نسوان وطنخواه در ۱۳۰۰ هش برهبری ← محترم اسکندری تشکیل شد، و تا ۱۳۰۷ هش دایر بود. مرامش احقاق حقوق زنان و ضمناً تشویق منسوجات وطن و ترک اشیاء تجملی بود. مستوره‌ی افشار، نورالهدی منگنه، فخر عادل خلعتبری، ملوک اسکندری، و عده‌ی دیگر از زنان روشنفکر عضوش بودند، و مردانی آزادیخواه (چون حسین عدالت، میرزاده‌ی عشقی، یوسف اعتصام‌الملک، کمال‌الوزاره‌ی محمودی، و علی نصر) با آن همکاری میکردند. انجمن مدرسه‌ی اکابری (اکابر

(۱)Society of Friends (۲)Quakers (۳)Royal Society (۴)Royal Asiatic Society

نسوان وملتخواه) تأسیس کرد (۱۳۰۵ هش).

انجمن همکاری خانه با مدرسه، عنوان انجمنهائی که، بمنظور تأمین همکاری متقابل مدارس و اولیاء شاگردان در پیشرفت امور تحصیلی و اخلاقی و بهداشتی محصلین و کومک به فراهم کردن وسایل کار و امثال آنها، از اولیاء مدرسه و اولیاء شاگردان آن تشکیل میگردد. در ایران اول‌بار در سال ۱۳۲۶ هش بموجب تصمیم شورای عالی فرهنگ در مدارس تشکیل گردید.

انجو (enju) یا **اینجو:** ← اینجویان.

انجوین (anjəvin)، نام انگلیسی دو سلسله‌ی قرون وسطائی: ← آنژوین.

انجیر، نام درختهائی از نوع فیکوس (*Ficus*). انجیر معمولی (*F. carica*) بومی ناحیه‌ی مدیترانه است و بسبب میوه‌های خوراکی (انجیر) بسیار کاشته میشود، و به امریکا نیز برده شده است. برگهایش دارای شیرابه‌ی سفیدسوزآور و میوه‌هایش بشکل کوزه‌ای است که دانه‌های خشک دارد. قسمت خوراکی انجیر پایه‌ی دانه‌ها است که بکوزه چسبیده. باروری بعضی انجیرها بوسیله‌ی حشرات است. نیز ← انجیر بنگالی؛ انجیر معبد.

انجیر امریکائی: ← گلابی خاردار.

انجیر بنگالی یا **بانیان**[1] (bānyān؛ انگلیسی و هندی)، (*Ficus bengalensis*)، جنسی از انجیر



که بومی هندوستان و در آن سرزمین مقدس است. شاخه‌های آن ریشه‌های هوائی بسیار میدهند که چون بزمین برسند در خاک فرو رفته تنه‌ی جدیدی میسازند و هر درخت دارای چندین تنه میشود.

انجیرک (anjirak)، گیاهی از تیره‌ی آلاله‌ها و از نوع فیکاریا (*Ficaria*) که بر روی ساقه‌های آن دانه‌های کوچکی میروید که چون بر زمین افتند گیاهی جدید میدهند. این دانه‌ها غیر از تخم اصلی گیاه است که از گلها پدید میآیند و مطابق معمول سبز میشوند.

انجیر معبد یا درخت بو[2] (bŏ) [پالی، = حکمت] یا **پیپال**[3] (pipāl؛ هندوستانی)، (*Ficus religiosa*)، جنسی از انجیر که بومی هندوستان و نزد بودائیان مقدس است. بودائیها معتقدند که در زیر چنین درختی بود که نور معرفت بر بودا تابید، و قلمه‌ای از آن درخت را در آنورادهاپورا کاشتند. درخت بو از حیث سن و ابعاد بسیار بزرگ میشود.

انجیل[4] (enjil) [از یو، = مژده، بشارت]، جمعش اناجیل (anājil)، هر یک از چهار زندگینامه‌ی حضرت مسیح در کتاب عهد جدید. انجیلهای چهارگانه عبارتند از انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، و انجیل یوحنا. در سه انجیل اول داستان زندگی حضرت مسیح آمده است، ولی انجیل چهارم (یوحنا) در واقع رساله‌ای فلسفی در رسالت عیسی است. سه انجیل متی و مرقس و لوقا را بمناسبت مشابهت آنها انجیلهای (یا اناجیل) نظیر[5] میخوانند. در بسیاری از کلیساها تلاوت منظم روزانه‌ی اناجیل با تشریفات خاص صورت میگیرد. پیش از این در محاکم دادگستری سرزمینهای مسیحی بجای کتاب مقدس با یکی از اناجیل سوگند میخوردند. نیز ← عهدین غیر قانونی.

انجیل السبعین (enjilo 's.sabʿin)، یکی از کتابهای مذهبی منسوب به مانی. در آثار الباقیه و در خطط مقریزی آمده است که این کتاب به بلاس (که بصورت تلامس و ملامس نیز آمده) منسوب میباشد. شاید بود که این تلامس محرف تلامید [= شاگردان] باشد، یعنی کتاب بشاگردان مانی منسوب است.

انجیل برای عبریان: ← عهدین غیر قانونی.

انجیل زنده: ← انجیل مانی.

انجیل عربی کودکی عیسی: ← عهدین غیر قانونی.

انجیل مانی (enjile) یا **انجیل زنده** یا **انجیل بزرگ** یا **انگلیون** (engalyun, an–)، کتابی مذهبی از مانی، که بعدد حروف تهجی آرامی، ۲۲ باب داشته است، و ظاهراً یک جلد آلبوم تصاویر که مبین و نشان‌دهنده‌ی مطالب کتاب بوده است بنام ارتنگ ضمیمه‌ی آن بوده. این کتاب را ابو ریحان بیرونی دیده است، و گوید مطالب آن سر تا پا مخالف انجیل مسیحیان میباشد. قطعاتی از این کتاب در تورفان بدست آمده است.

انجیل مصریان: ← عهدین غیر قانونی.

انجیلی (anjili)، (*Parrotia persica*)، درختی جنگلی، مخصوص شمال ایران، که چوب بسیار محکم دارد و آنرا دمیر آغاجی (damir) [= درخت آهن] نیز میگویند.

انچوچک (ancucak)، (*Pirus glabra*)، نوعی گلابی که دانه‌های بسیار دارد و فقط دانه‌های آن مصرف میشود.

انحراف (enherāf)، در آمارشناسی (← آمار)، هر یک از مقادیری که بمنظور نمایش دادن پراکندگی داده‌های مربوط به یک جمعیت محدود یا یک نمونه محاسبه میشوند. دامنه‌ی داده‌ها، یعنی اختلاف بزرگترین و کوچکترین آنها نماینده‌ی واقعی پراکندگی نیست. از جمله‌ی انحرافاتی که در آمارشناسی بکار میرود انحراف استانده و انحراف متوسط است. **انحراف استانده** (estānde) باین طریق حاصل میشود که تفاضل هر یک از داده‌ها را با واسطه‌ی عددی آنها حساب کرده مجموع مجذورات تفاضلها را برعده‌ی داده‌ها منهای یک تقسیم کنیم و از حاصل جذر بگیریم. مثلا اگر از نمونه‌ای مقادیر ۱، ۴، ۴، ۷، ۷، ۸، ۱۰، ۱۰، ۱۰، ۱۲، و ۱۵ حاصل شده باشد، واسطه‌ی عددی این داده‌ها ۸ است، و انحراف استانده برابر است با

$$\sqrt{\frac{(1-8)^2+(4-8)^2+\cdots+(15-8)^2}{11-1}}=۴.$$

انحراف متوسط، که کمتر از انحراف استانده مورد استعمال دارد، باین طریق حاصل میشود که مقدار مطلق تفاضل هر یک از داده‌ها را با واسطه‌ی عددی آنها حساب کرده مجموع تفاضلها را بر عده‌ی داده‌ها تقسیم کنیم. در مثال مذکور، مقادیر مطلق تفاضلها بترتیب ۷، ۴، ۴، ۱، ۱، ...، و ۷ است، و انحراف متوسط چنین است:

$$\frac{7+4+4+\cdots+7}{11}=۳,۰۹.$$

انحراف قبله در هر نقطه‌ی زمین زاویه‌ی نصف النهار آن نقطه است با دایره‌ی عظیمه‌ای که بر سمت‌الرأس این نقطه و مکه بگذرد. انحراف قبله در تهران ۳۷°,۵، در شیراز ۴۶′ ۵۶°، در مشهد ۵۴°، و در اصفهان ۴۶° است.

انحراف مغناطیسی[6]، زاویه‌ی صفحه‌ی نصف النهار جغرافیائی محل با نصف النهار مغناطیسی؛ بعبارت دیگر، زاویه‌ی یک عقربه‌ی مغناطیسی که در صفحه‌ای افقی میتواند نوسان کند با نصف النهار محل. ← مغناطوری زمین.

انحصار[7]، قبضه کردن و در اختیار آوردن کالائی که عرضه میشود، تا خریدار مجبور شود هر مبلغی که فروشنده مطالبه میکند بپردازد. بعضی از انحصارات هست که بوسیله‌ی دولت اداره میشود (مانند پست و تلگراف)، ولی طرز اداره‌ی آنها طوری است که درآمد زیادی برای دولت ندارد، و بمنظور خدمت بجامعه ایجاد گشته‌اند. سوسیالیستها معتقدند که این نوع انحصار باید در مورد تمام صنایع اساسی کشور تعمیم داده شود تا نفع جامعه تأمین گردد. انحصار ممکن است بصورت قبضه کردن تولید و توزیع یک کالا باشد (← کارتل)، یا بوسیله‌ی سازش بین تولیدکنندگان یا فروشندگان برای محدود کردن رقابت بین آنها صورت گیرد (← تراست). در بسیاری از کشورها قوانینی هست که ایجاد انحصار را منع میکند. در کشمکش قوانین ضد تراست برای جلوگیری از انحصارات خصوصی وضع شده است. نیز ← انحصارات.

انحصارات. بعضی از سلاطین ایران، برای احداث مؤسسات عام‌المنفعه یا تأمین هزینه‌های عمومی، فروش یا کشت بعضی محصولات را بخود اختصاص داده و عوارضی باین عنوان یا عناوین مشابه از کالاهای مزبور میگرفتند. مثلا عضدالدوله‌ی دیلمی. فروش برف و یخ را مخصوص دولت کرده بود. در زمان صفویه یک‌سوم از کل محصول پنبه و ابریشم که تولید میشد متعلق به دولت بود. از تنباکو نیز در زمان صفویه عوارض مخصوص گرفته میشد. در زمان ناصرالدین شاه حق انحصار انتشار اسکناس به بانک شاهی داده شد که هر سال مبلغی بعنوان حق السهم بدولت پرداخت میشد. در سلطنت مظفرالدین شاه امتیاز نفتی داده شد که حق استخراج در تمام کشور باستثنای ایالات شمالی مخصوص به امتیازگیرنده بود، و او باید هر سال حق السهمی بدولت بپردازد. نیز ← انحصار.

انخفاض[8] (enxefāz)، پایین‌افتادگی یک نقطه از افق چشم ناظر، که بوسیله‌ی زاویه‌ی شعاع رؤیت نقطه با افق چشم ناظر سنجیده می‌شود (زاویه‌ی انخفاض). مثلا اگر M نقطه‌ی مفروض و O چشم

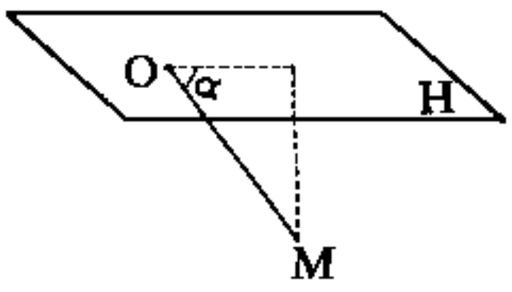

(۱)banyan (۲)bo (۳)pipal (۴)Gospel (۵)Synoptic Gospels (۶)magnetic declination (۷)monopoly (۸)depression

ناظر و H صفحه‌ی افقی ماژ بر O باشد، زاویه‌ی α انخفاض نقطه‌ی M است نسبت به چشم ناظر. برای انخفاض افق ← افق.

آنخیس[1] (ānxises)، در افسانه‌های یونانی، یکی از پهلوانان تروا؛ پدر آینیاس از آفرودیته.

آند[2]**، کوههای** (ānd)، انگلیسی اندیز (andiz)، سلسله‌ی کوههای عظیم امریکای جنوبی، که بطول متجاوز از ۷٬۰۰۰ کم در سراسر ساحل غربی قاره، از تیرا دل فوئگو تا پاناما، ممتد است. یکی از سلسله‌کوههای عظیم جهان است، و فقط ارتفاع قلل هیمالایا از ارتفاع قلل آن میگذرد. ازجنبه‌ی زمینشناسی، کوههای آند نسبةً جدید است، ولی سایند بسیار دیده، و رودها گردنه‌های عمیق در آن احداث کرده، و یخچالها دره‌هائی در آن ایجاد نموده‌اند. اغلب کوههای آن آتشفشانی و بعضی هنوز زنده‌اند. سلسله بدو رشته‌ی تقریباً موازی منقسم میشود. انتهای جنوبی آن در بر امریکا ← دماغه‌ی هورن است، ولی در دریا نیز ممتد میباشد، و جزایری تشکیل میدهد. از قلل مرتفع آن کوتوپاکسی (kotopāksi) (آتشفشان زنده، بارتفاع ۵٬۸۹۶ متر) و چیمبورازو (cimborāzo) (خاموش، بارتفاع ۶٬۲۷۲ متر) در اکوادور مرکزی؛ سرو د پاسکو و ال میتی در پرو؛ ایمانی (iyyimāni) (۶٬۴۵۷ متر) و ایامپو (iyyāmpu) (۶٬۴۸۵ متر) در بولیوی؛ و آکوتنگوا (۶٬۹۶۰ متر) و اوخوس د سالادو (۷٬۰۹۶ متر؛ بلندترین قله‌ی قاره‌ی جدید) بر مرز آرژانتین و شیلی است. آند منابع معدنی سرشار دارد، و هنوز طلا و نقره از آن استخراج میشود. کائیهای عمده‌ی آن تنگستن و بیسموت (بولیوی)، و وانادیوم و مس و سرب (پرو) است. کوههای آند در اقلیم، وسایل ارتباطی، و زندگی تمام امریکای جنوبی تأثیری بسزا دارد. سکنه‌ی آن رویهمرفته کم است، و اکثر بکشاورزی مشغولند. فلات و دره‌های آند مرکزی (در بولیوی و پرو) مهد تمدن اینکا بوده است.

انداما[3] **و نیکوبار**[4]**، جزایر** (andāmān, niko-bār)، ایالت (۸٬۳۲۵ کم؛ جم ۳۵٬۹۷۱)، هند، در خلیج بنگال؛ مرکزش پورت بلر. از محصولاتش الوار و کوپرا است. در زمان حکومت انگلیسها زندان رهبران سیاسی هند و محکومین بحبس ابد بود.

اندان (andān)، ده (جم ۳٬۶۳۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم، یک کیلومتری ج‌ش سده. غلات، پنبه، تنباکو.

آندانته[5] (āndānte؛ ایتالیائی)، اندازه‌ی متوسط یعنی نه تند و نه کندر در حرکت موسیقی. برای نشان دادن اینکه یک قطعه‌ی موسیقی باید با این حرکت نواخته شود، لفظ "آندانته" را در اول قطعه در بالای کلید مینویسند. آندانتینو[6] (āndāntino) یعنی کمی تندتر از آندانته.

اندبیل (andabil)، ده (جم ۱٬۰۰۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان خان اندبیل، شهرستان هروآباد (خلخال)، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲ کیلومتری ل هروآباد.

آن دتریش[7] (آن د/اتریش) (ān dotriš)، ۱۶۰۱–۶۶، ملکه‌ی فرانسه، دختر فیلیپ III (شاه اسپانیا). در ۱۶۱۵ به همسری لوئی XIII درآمد. شوهرش باو توجهی نداشت، و ریشلیو وی را آزار میکرد. در ۱۶۴۳–۶۱ نایب‌السلطنه‌ی پسرش لوئی XIV بود (دوران تسلط مازارن و آشفتگی فروند).

اندخود، افغانستان: ← اندخوی.

اندخوی (andxuy) یا **اندخود** (andaxud)، شهر (جم ح ۲۵٬۰۰۰)، ایالت مزار شریف، لغ افغانستان، بر رود اندخوی و در ۵۰ کیلومتری آمو دریا. از مراکز عمده‌ی تجارت پوست قراکل.

اندر[8] (aNdr)، ولایت (۶٬۹۰۰ کم²؛ جم ۲۴۷٬۴۳۶)، فرانسه‌ی مرکزی، در ناحیه‌ی بری. رود اندر از آن میگذرد. مرکزش شاتورو (šātoru).

آندرئا دل سارتو: ← سارتو، آندرئا دل.

آندرئاس (āndreās)، اسم لاتینی (*Andreas*) برای مرد که در فارسی و عربی بصور اندراوس (andarāvos) و اندریاس (andriās) نیز نقل شده است. بعضی اسامی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Andrés	آندرس (āndres)
آلمانی	Andreas	آندرئاس (āndreās)
هلندی	Andreas	آندرئاس (āndreās)
انگلیسی	Andrew	اندرو (andru)
فرانسوی	André	آندره (āNdre)
فرانسوی	Andrieu	آندریو (āNdrië)

آندرئاس[9]**، فریدریش کارل** (fridriš kārl ānd-reās)، ۱۸۴۶–۱۹۳۰، مستشرق آلمانی؛ متولد جاکارتا. در برلین و ارلانگن تدریس کرد، و از ۱۹۰۳ استاد زبانهای ایرانی در دانشگاه گوتینگن بود. عضو هیئتی بود که برای رصد زهره در ۱۸۷۵ به ایران آمد؛ تا ۱۸۸۲ برای مطالعه و تحصیل در ایران ماند. در لهجه‌های ایرانی (و از جمله افغانی و آستی و کردی) تخصص یافت؛ و نیز تحقیقات وی در تاریخ الفبای اوستا و خواندن نوشته‌های تورفان معروف است.

آندرئاس، قدیس (qeddis āndreās)، انگلیسنت **اندرو**[10] (sənt andru)، یکی از ۱۲ حواری؛ برادر پطرس (متی ۴.۱۸؛ ۱۰.۲؛ مرقس ۳.۱۶؛ ۳.۱۳؛ لوقا ۶.۱۴؛ یوحنا ۱.۴۰–۴۲؛ ۶.۸، ۹؛ ۱۲.۲۲؛ اعمال رسولان ۱.۱۳). بر طبق روایات، در آسیای صغیر، مقدونیه، و ج روسیه تبلیغ کرد. گویند بر صلیب مخصوصی ("صلیب سنت اندرو" بشکل X) مصلوب شد. قدیس حامی روسیه و اسکاتلند است. اسم او را اندراوس (andarāvos) و اندریاس (andriās) هم ضبط کرده‌اند. ذکرانش ۳۰ نوامبر است.

اندرآب (andar'āb)، ده (جم ۱٬۲۳۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان هریس، شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۵ کیلومتری ج سراب.

آندراده[11]**، اولگاریو ویکتور** (olegārio viktor āndrāde)، ۱۸۳۹؟–۱۸۸۲، شاعر و روزنامه‌نویس آرژانتینی که، به مناسبت میهن‌پرستیش، شاعر ملی آرژانتین محسوب است.

آندراسی[12]، کنت **دیولو** (kont diulo āndrā-si)، مجارستانی اندراشی (ondrāši)، ۱۸۲۳–۹۰، سیاستمدار مجارستانی. از رهبران برجسته‌ی شورش ۱۸۴۸–۴۹ بود؛ تا ۱۸۵۸ در تبعید میزیست. در ۱۸۶۱ دگر بار عضو دیت (مجلس شور) بود، و با ف. دئاک سازشی کرد (۱۸۶۷) که پادشاهی دوگانه‌ی اتریش–هنگری را بوجود آورد. در ۱۸۶۷–۷۱ نخست‌وزیر مجارستان بود؛ تسلط مجارها را بر اقلیتهای اسلاو و غیره تثبیت کرد. در ۱۸۷۱–۷۹ وزیر خارجه‌ی اتریش–هنگری بود؛ پیمان اتحاد با آلمان را امضا نمود (۱۸۷۹). پسرش، **کنت دیولو آندراسی**، ۱۸۶۰–۱۹۲۹، در ۱۹۱۸ وزیر خارجه‌ی اتریش–هنگری بود. کوشید که با متفقین جج I پیمان صلح جداگانه منعقد کند، ولی موفق نشد. بعداً برهبری سلطنت‌طلبان مجار پرداخت.

اندراش[13] **I** (ondrāše)، فت ۱۰۶۰، شاه (۱۰۴۶–۶۰) مجارستان، از سلسله‌ی مشهور آرپاد. با علاقه‌ی بسیار مسیحیت را در مقابل بت‌پرستی حمایت کرد، و با امپراطور هانری III بر سر استقلال مجارستان کشمکشها داشت.

اندراش[13] **II**، ۱۱۷۵–۱۲۳۵، شاه (۱۲۰۵–۳۵) مجارستان، از سلسله‌ی مشهور آرپاد؛ پسر بلای III و پدر بلای IV و قدیسه الیزابت. در ۱۲۱۷ در پنجمین جنگ صلیبی شرکت کرد، و پس از بازگشت مواجه با شورش مردم گردید، و فرمان معروف به منشور زرین را صادر نمود (۱۲۲۲)، که آنرا ماگنا کارتای مجارستان خوانده‌اند، و تجاوز شاه را به حقوق و امتیازات نجبا دلیل موجهی برای قیام مسلح بر ضد شاه میشناسد. اصلاحات بعدی (۱۲۳۱) حقوق شاه را محدودتر و وضع نجبا را محکمتر ساخت.

اندراش[13] **III**، معروف به **اندراش ونیزی** (veni-zi)، فت ۱۳۰۱، شاه (۱۲۹۰–۱۳۰۱) مجارستان، آخرین شاه سلسله‌ی مشهور آرپاد؛ نوه‌ی اندراش II. اوایل سلطنت او صرف مبارزه با دو مدعی نیرومند شارل مارتل و آلبرت (دوک اتریش)–گردید. شارل را مغلوب کرد (۱۲۹۱)، و دختر آلبرت را بزنی گرفت (۱۲۹۶).

اندراشی، سیاستمداران مجار: ← آندراسی.

اندر-ا-لوار[14] (aNdr-e-luār). [= اندر و لوار]، ولایت (۶٬۱۶۰ کم²؛ جم ۳۶۴٬۷۰۶)، ل قسمت مرکزی فرانسه، در ناحیه‌ی تورن؛ مرکزش **تور**.

اندراوس: ← آندرئاس، اسم. نیز ← آندرئاس، قدیس.

آندرئینی[15] (āndreini)، خانواده‌ی هنرپیشگان ایتالیائی در قرون ۱۶م–۱۷م که مخصوصاً در کمدیا دل/آرته شهرت داشت. اعضای معروف خاندان عبارتند از **فرانچسکو آندرئینی** (frāncesko)، ۱۵۴۸–۱۶۲۴؛ زوجه‌اش **ایزابلا آندرئینی** (izā-bellā)، ۱۵۶۲–۱۶۰۴؛ پسر ایزابلا، **جووانی باتیستا آندرئینی** (jovānni bāttistā) یا **جامباتیستا آندرئینی** (jāmbāttistā)، ۱۵۷۹؟–۱۶۵۴؛ و زوجه‌ی زیبایش **ویرجینیا آندرئینی** (virjiniā)، ۱۵۸۳–ح ۱۶۲۸.

---

(۱)Anchises (۲)Andes (۳)Andaman (۴)Nicobar (۵)andante (۶)andantino (۷)Anne of Austria; Anne d'Autriche (فنس) (۸)Indre (۹)Andreas (۱۰)Andrew (۱۱)Andrade (۱۲)Andrassy (۱۳)Andrew (۱۴)Indre-et-Loire (۱۵)Andreini

اندربری[1]**، جزیره‌ی** (endərberi)، بمساحت حد 10 کمم، جزء ← جزایر فینیکس، قکب مرکزی، نزدیک ← جزیره‌ی کانتون. از ۱۹۳۹ تحت حکومت مشترک کشمة و بریتانیا است.

اندربی، ارض[2] (endərbi)، قسمتی از قاره‌ی جنوبگان مقابل انتهای جنوبی افریقا. در ۱۸۳۱ بتوسط یک نفر انگلیسی کشف شد، و همین امر سبب ادعای انگلستان بر آن گردید.

اندرز آذرپاد مارسپندان (یا **مهرسپندان**) یا **اندرز آتورپات مارسپندان**، رساله‌ای بزبان پهلوی، در پند و اندرز آذربد مهرسپندان بفرزند خود. این رساله با ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی در ۱۹۳۳ در بمبئی بطبع رسیده، و بوسیله‌ی دین‌شاه ایرانی بفارسی ترجمه شده (چاپ بمبئی، ۱۹۳۰؛ چاپ تهران). ترجمه‌ی دیگری بفارسی نیز دارد که هم در تهران انتشار یافته.

اندرز اوشنر دانا‌ک (ošnare dānāk) [اوستائی اوشنر (aošnara)، پهلوی اوشنر، در کتابهای متأخر پهلوی هوشور یا هوش‌آور، بمعنی استاد]، رساله‌ای اخلاقی بزبان پهلوی که ظاهراً در حدود ۱۶۰۰ کلمه است، و نسخه‌ی این متن که با دو ورق نقص بدست آمده و در ۱۹۳۰ بطبع رسیده در حدود ۱۴۰۰ کلمه میباشد. ترجمه‌ی فارسی، چاپ تهران، ۱۳۱۳ هش.

اندرزبد (andarz.bad) در عهد ساسانی آموزگار را میگفتند.

اندرز خسرو کواتان (xosrō kavātān) [اندرز خسرو پسر قباد]، رساله‌ای بزبان پهلوی، در پند و اندرزهای منسوب به خسرو انوشروان پسر قباد، پادشاه ساسانی. مشتمل است بر ۱۳ بند و در حدود ۴۰۰ کلمه. اول‌بار با ترجمه‌ی گجراتی و ترجمه‌ی هفت بند آن بانگلیسی در ۱۸۸۵ باهتمام پشوتن دستور بهرام جی سنجانا در بمبئی ضمن مجموعه‌ی گنج شایگان، و سپس مکرر نیز در بمبئی با ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی بطبع رسیده است. ترجمه‌ی فارسی در ۱۳۲۶ هش در تهران منتشر شده.

اندرز داناکان و مزدیسنان (dānākāno maz-dayasnān)، رساله‌ای در اندرز، بزبان پهلوی (← اندرزنامه). با ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی در ۱۹۳۳ در بمبئی بطبع رسیده است.

اندرزگر (andarz.gar) در عهد ساسانی مشاور را میگفتند.

اندرزنامه: ← تحفة الوزراء.

اندرزنامه (andarz.nāme) یا **پندنامه**. از جمله‌ی رساله‌هائی که بزبان پهلوی باقی مانده رساله‌ای چند است به عنوان اندرزنامه، هر یک مشتمل بر حکم و پند و اندرز و دستورهای اخلاقی و دینی، و متعلق به دوره‌ی ساسانیان میباشد، و مفاد بسیاری از آنها در دوره‌ی قبل از ساسانیان و در اوستا نیز موجود است. هر یک از اندرزنامه‌های مزبور بیکی از بزرگان دین زردشت و یا بیکی از سران و پادشاهان باستانی و یا داستانی نسبت داده شده، و ترجمه‌ی فارسی برخی از آنها در شاهنامه محفوظ مانده. متون پهلوی قسمتی از این اندرزنامه‌ها امروز در دست است، و بعضی از آنها بزبانهای انگلیسی و گجراتی و فارسی ترجمه گردیده و بطبع رسیده. از آن جمله است اندرز خسرو کواتان؛ اندرز آذرپاد مارسپندان؛ اندرز بزرگمهر؛ اندرز زردشت پسر آذرپاد؛ اندرز آذرپاد زرتشتان؛ اندرز اوشنر دانا‌ک؛ اندرز بخت‌آفرید؛ اندرز آذرپاد فرنبغ؛ و غیره. تاریخ تألیف این رساله‌ها درست معلوم نیست، و برخی از حکم آنها بعربی ترجمه شده و در کتب اسلامی ضبط گردیده، و گاهی بیکی از فلاسفه‌ی یونان نسبت داده شده، و چه بسا که کلمات یونانیان و ایرانیان درهم آمیخته شده و بیکی از بزرگان اسلام منسوب گردیده.

اندرز وهزاد فرخوپیروز (vehzād farxo-pi-ruz)، رساله‌ای مختصر در پند و اندرز، بزبان پهلوی (← اندرزنامه). با ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی در ۱۹۳۳ در بمبئی بطبع رسیده است.

آندرس (āndres)، اسم اسپانیولی: ← آندرئاس.

اندرسن[3] (andərsən)، شهر صنعتی (۴۶٬۸۲۰)، ش قسمت مرکزی ایالت ایندیانا، کشمة، بر رود وایت.

اندرسن[3]**، الیزابت گرت** (elizābet garət andər-sən)، ۱۸۳۶–۱۹۱۷، طبیب انگلیسی. بر اثر کوششهای او، در انگلستان حق شرکت در امتحانات طب بزنان داده شد. اولین زنی بود که در انگلستان شهردار شد.

اندرسن[3]**، کارل دیوید** (kārl deyvid andər-sən)، ۱۹۰۵–، فیزیکدان امریکائی؛ سهیم جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۶ برای کشف پوزیترون؛ سهیم در کشف مزون.

اندرسن[3]**، مری آنتوانت** (meri āntuānet andər-sən)، ۱۸۵۹–۱۹۴۰، بانوی هنرپیشه‌ی امریکائی. در اجرای نمایشنامه‌های شکسپیر در انگلستان و امریکا شهرت داشت. در ۱۸۸۹ از هنرپیشگی کناره گرفته شوهر کرد، و به نام شوهرش به مادام د ناوارو (mādām de nāvārro) معروف شد.

اندرسن[3]**، مرین** (meriən andərsən)، ۱۹۰۷؟–، خواننده‌ی (کنترالتو) سیاهپوست امریکائی. اولین موفقیت بزرگ در اروپا نصیبش شد. پس از مراجعت (۱۹۳۵) به کشمة یکی از محبوبترین خوانندگان کنسرت گردید.

اندرسن[3]**، مکسول** (makswəl andərsən)، ۱۸۸۸–۱۹۵۹، درام‌نویس امریکائی. در آغاز روزنامه‌نویس بود، و پس از اینکه نمایشنامه‌ی بهای سرافرازی (۱۹۲۴) که باتفاق ل. ستالینگز نوشته بود مقبول افتاد، بنویسندگی پرداخت. از نمایشنامه‌هایش اطفال شنبه (۱۹۲۷)، الیزابت ملکه (۱۹۳۰)، هر دو خانه‌ی شما (۱۹۳۳)، و غیره است.

آندرسن[4]**، هانس کریستیان** (hāns kristiān ān-dersen)، دانمارکی آنرسن (ānnersen)، ۱۸۰۵–۷۵، شاعر و نویسنده‌ی دانمارکی و استاد قصص پریان. پسر کفاش مستمندی بود، و در ۱۹۱۸ به کپنهاگ رفت تا هنرپیشه شود. در این حرفه توفیقی نیافت. اما در محافل موسیقی و هنری دوستانی یافت، و طرف توجه فردریک VI واقع شد، و وی او را به مدرسه فرستاد. پس از انتشار داستان حاضر جواب (۱۸۳۵)، شهرتی بدست آورد، و از همین سال تا ۱۸۷۲ بطور متوسط سالی یک قصه از نوع قصه‌های موسوم به قصه‌ی پریان نوشت. آندرسن بهترین نویسندگان دانمارک و از بهترین داستانسرایان جهان است. از قصه‌های معروفش میتوان جوجه‌اردک زشت، سرباز شجاع حلبی، پری آبی، کفشهای قرمز، درخت صنوبر، و جامه‌ی نو امپراطور را نام برد. بعضی داستانهایش بزبان فارسی ترجمه شده است.

آندرسن نکسو[5]**، مارتین** (märtin āndersen nekse)، ۱۸۶۹–۱۹۵۴، رمان‌نویس دانمارکی. پسر ماهیگیر فقیری بود. در ۲۰ سالگی به مدرسه رفت، و سرانجام شهرت جهانی یافت. داستانهائی که در حمایت از رنجبران و فقرا نوشته در بهبود اوضاع اجتماعی دانمارک سهمی بسزا داشته است. در ۱۹۴۰ آلمانها او را توقیف کردند، و به اردوگاه کار اجباری فرستادند. سالهای آخر عمرش بیشتر در روسیه گذشت، و چند کتاب در باب این کشور نوشته است.

اندرقاش (enderqāš)، ده (جمع ح ۱٬۵۴۱؟)، دهستان شهر ویران، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۰ کیلومتری ل‌ش مهاباد. نزدیک آن ویرانه‌های جالبی است که بعضی آنرا از دوره‌ی ماد شمرده‌اند. دهکده‌ی دریاس در لغ آنست.

اندرو، اسم انگلیسی: ← آندرئاس.

آندروئه دو سرسو[6] (āNdrue dü serso)، خاندان معماران فرانسوی. مؤسس خاندان، **ژاک آندروئه**، ح ۱۵۱۰– ح ۱۵۸۵، معمار و حکاکی هنرمند، از علمداران سبک رنسانس ایتالیا در فرانسه، و نویسنده‌ی دو کتاب مهم معماری و عالی‌ترین بناهای فرانسه بود. پسرش، **باتیست آندروئه دو سرسو** (bātist)، ح ۱۵۴۴–۱۶۰۲، پل معروف پون‌نوف (poN-nëf) را در پاریس طرح ریخت، و در کار ساختن موزه‌ی لوور جانشین لسکو گردید. پسر دیگر، **ژاک آندروئه دو سرسو**، ف ۱۶۱۴، از معماران کاخ تویلری و موزه‌ی لوور بود.

اندرود (andarud)، دهستان (جمع ح ۳٬۹۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. رود تجن مشروبش میسازد. برنج، پنبه، مرکبات.

اندروز[7]**، روی چپمن** (roy capmən andruz)، ۱۸۸۴–، طبیعیدان و پوینده‌ی امریکائی؛ متخصص پستانداران آبی آلاسکا و سواحل شرقی آسیا. مسافرتهای اکتشافی در آسیای مرکزی بعمل آورد. از آثارش غول دریاها و دینوسورها بفارسی ترجمه و چاپ شده است.

آندروس[8] (āndros)، جزیره (۳۷۵ کمم؛ جم ۱۷٬۹۲۶)، ش یونان، در دریای اژه. شمالیترین جزایر سیکلاد و از حیث بزرگی دومین آنها است. صنایع ابریشم و تصفیه‌ی نفت دارد. شهر عمده و بندرش، **آندروس** (جم ۳٬۰۲۸)، دارای ابریشم، انواع میوه، شراب، و منگنز است.

آندروسوف[9]**، پیمان** (āndrusof)، پیمان صلحی که در ۱۶۶۷ در دهکده‌ی آندروسوف (چغ سمولنسک) بین روسیه و لهستان منعقد شد. بر طبق آن، سمولنسک و قسمتی از اوکرائین در ش دنیپر (شامل کیف) بدست روسیه افتاد.

---

(۱)Enderbury (۲)Enderby Land (۳)Anderson (۴)Andersen (۵)Andersen Nexo (۶)Androuet du Cerceau (۷)Andrews (۸)Andros (۹)Andrusov

آندروماخه[1] (ändromāxe)، در افسانه‌های یونانی، زن تروائی هکتور و مادر آستواناکس.

آندرومده[2] (ändromede)، در دین یونان، شاه‌زاده خانم حبشی، دختر کفیئوس (پادشاه حبشه) و کاسیوپه. چون کاسیوپه بزیبائی وی غره شد، پوسیدون خشمگین گردید، و جانوری دریائی بر انگیخت که فقط با قربان کردن دختر شاه تسکین میافت. پرسئوس وی را نجات داد و بزنی گرفت. بر طبق داستانها، آندرومده و پرسئوس و آن جانور، پس از مرگ، به شکل صورت فلکی تبدیل شدند (اولی به امراة المسلسله و دومی به برشاوش).



آندرومده و پرسئوس

آندرونیکوس، لیویوس: ← لیویوس آندرونیکوس.

آندره، اسم فرانسوی: ← آندرئاس.

آندره[3]**، سالومون آوگوست** (sālumon āgust ändre)، ۱۸۵۴-۹۷، پوینده‌ی قطبی سوئدی. مهندس هواشناسی و نخستین کسی بود که در صدد برآمد با بالون به پویش شمالگان بپردازد، ولی با همگی همراهانش هلاک شد.

اندریاس: ← آندرئاس، اسم. نیز ← آندرئاس، قدیس.

اندریان (anderyān)، ده (جم ۱٬۴۷۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیزمار غربی، بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۱٫۵ کیلومتری غ ورزقان.

آندریانوف[4]**، جزایر** (āndreyānof)، ← آلئوسین، جزایر.

آندریف[5]**، لئونید نیکولایویچ** (leonid nikolāyevic āndreyef)، ۱۸۷۱-۱۹۱۹، نویسنده‌ی روسی. با آنکه مردی انقلابی و دوست ماکسیم گورکی بود، در ۱۹۱۷ از بالشویسم برگشت؛ و در فنلاند مرد. در کتاب به دار آویختگان (۱۹۰۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، مخالفت خود را با مجازات اعدام شرح داده است. آثار دیگرش، از قبیل تبسم سرخ (۱۹۰۵) و درام سلطان گرسنه (۱۹۰۷)، مبین روح بدبینی و منفی او نسبت به جامعه میباشد.

اندریمان (andarimān) یا **اندیرمان** (andirmān)، در شاهنامه، یکی از مبارزان تورانی که در جنگ دوازده‌رخ بر دست گرگین میلاد کشته شد. نامش در اوستا نیز آمده، و برادر ارجاسپ بشمار رفته است.

آندرینوپل (āNdrinopl)، شهر ترکیه: ← ادرنه.

اندکان، ازبکستان: ← اندیجان.

اندلس (andalos و گاهی andolos)، اسپانیولی آندالوثیا (āndāluṭiā)، ناحیه (۸۷٬۵۷۰ کمم)، ج اسپانیا، کنار دریای مدیترانه و قطلا، مشتمل بر ایالات کنونی آلمریا، غرناطه، خائن، مالاگا، کادیت، قرطبه، اوئلوا، و سویل. کوههای سیرا نوادا و سیرا مورنا و رود گواذالکیویز از آن میگذرند. شهرهای عمده‌اش عبارتند از سویل، غرناطه، قرطبه، کادیث، و مالاگا. آب و هوای آن گردِمداری و قسمتی از آن حاصلخیز است. محصولاتش غلات و میوه و زیتون میباشد. پرورش گاو و اسب معمول است. منابع معدنی آن (مس، آهن، روی، و سرب) از قدیم الایام مورد استفاده بوده است.

اصطلاحات جغرافیائی اندلس و جزیرة الاندلس در عالم اسلام تا اواخر قرون وسطی به تمام شبه جزیره‌ی ایبری (یعنی اسپانیا و پرتغال حالیه) اطلاق میشده، و نیز نویسندگان عرب نام اندلس را به اسپانیای تحت حکومت اسلامی، قطع نظر از وسعت آن (رجوع کنید به قسمت تاریخی همین مقاله)، اطلاق میکردند.

تاریخ اجمالی اندلس. فنیقیها در ح ۱۱۰۰ ق‌م در اندلس مهاجرنشینهائی داشتند. سپس بدست یونانیان و کارتاژیها و بعد رومیان افتاد. در قرن پنجم ب‌م مورد هجوم واندالها و ویزیگوتها واقع شد. در ۷۱۱-۱۴۹۲ کمابیش تحت حکومتهای اسلامی بود (رجوع کنید به قسمت بعد در این مقاله). مسیحیان در ۱۲۱۲ اندلس سفلی (دره‌ی سفلای رود گواذالکیویر) را گرفتند؛ و دولت غرناطه که آخرین دولت اسلامی در اسپانیا بود در ۱۴۹۲ بدست فردیناند I و ایزابل برافتاد، و با طرد مسلمانان اسپانیا رو به انحطاط گذاشت. با کشف امریکا دگرباره رونقی گرفت. تا ۱۸۳۳ یکی از ایالات اسپانیا بود، و سپس به هشت ایالت کنونی سابق النکر منقسم شد.

تاریخ اسلامی اندلس. انحطاط دولت ویزیگوتها موسی ابن نصیر را، که از طرف خلفای اموی حاکم افریقیه و مغرب بود، به تسخیر شبه جزیره‌ی ایبری تحریص کرد، و خود مردم اسپانیا نیز که از مظالم ویزیگوتها بتنگ آمده بودند بیاری او برخاستند. غلام وی طارق ابن زیاد با ۷٬۰۰۰ سرباز در ماه رجب یا شعبان ۹۲ ق (آوریل-مه‌ی ۷۱۱) نزدیک جبل طارق به اسپانیا پیاده شد، و پادشاه ویزیگوتها، رودریگ، را شکست داد و تا قلب اسپانیا پیش رفت. موسی، که نمیخواست همه‌ی افتخار پیروزی نصیب طارق شود، با ۱۸٬۰۰۰ تن به اسپانیا تاخت (۹۳ ق)، و چندین شهر را گرفت، و در تولدو (طلیطله) به طارق رسید، و تا شمال اسپانیا پیش رفت. در عین پیروزی، او و طارق هر دو را ولید خلیفه به دمشق خواند، و آنان دیگر روی اسپانیا را ندیدند. پس از آن والی‌هائی از دمشق برای اسپانیا معین میشد، و اختلافات قبیله‌ای مایه‌ی پریشانی کارها بود. در این فاصله مسلمانان مقداری در جنوب فرانسه پیش رفتند، و به دره‌ی رود رون رسیدند، و بالاخره با شکست خوردن (رمضان ۱۱۴ ق) عبدالرحمان غافقی از شارل مارتل پیشرفت بیشتر مسلمانان متوقف شد.

از زمان پیروزی موسی ابن نصیر و طارق تا ۱۳۸ ق (۷۵۶ ب‌م) اندلس بدست حکامی که خلفای دمشق منصوب میکردند اداره میشد، و آخرین آنان یوسف ابن عبدالرحمان فهری (fehri) نزدیک قرطبه از عبدالرحمان I شکست خورد. عبدالرحمان در ۱۳۸ ق خود را امیر اندلس خواند، و بدین ترتیب سلسله‌ی امویان اسپانیا تأسیس شد، که فرمانروایان آن در ۱۳۸-۳۰۰ ق با عنوان امیر، و از ۳۱۷ ق که عبد الرحمان III به تخت خلافت نشست بعنوان خلیفه حکمرانی کردند. در دوره‌ی عبدالرحمان III دولت اسلامی اندلس به اوج عظمت رسید، ولی کمی پس از آن رو به انحطاط گذاشت، و در ۴۲۲ ق (۱۰۳۱ ب‌م) منقرض شد، و بجای آن سلطنت‌های کوچک محلی پیدا شد که در تاریخ بنام ملوک الطوائف خوانده میشوند. این تفرقه فشار مسیحیان را نسبت بمسلمانان برای پس‌گرفتن سرزمینهای خود زیادتر کرد، و تاجار ملوک طوایف از مرابطون که فرمانروایان بربر شمال افریقا بودند کومک خواستند، و اینان از ۴۷۹ ببعد متدرجاً بر اسپانیا مسلط شدند. در سالهای میان ۵۵۱ و ۵۵۶ ق طایفه‌ی دینی و سیاسی دیگری بنام دولت موحدون تسلط مرابطون را در افریقا و اندلس هر دو برانداخت، و این دولت جدید نیز بعد از شکستی که در ۶۰۹ ق (۱۲۱۲) در واقعه‌ی العقاب از مسیحیان متحد دید از میان رفت.

پس از آن تا مدت دو قرن و نیم دیگر تنها امارت اسلامی اسپانیا امارت غرناطه بود، و سلسله‌ی امرای بنی نصر یا بنی الاحمر (bane ahmar) بر آن حکومت میراندند. مؤسس این سلسله محمد I، ملقب به الغالب‌بالله در ۶۳۵ ق (= ۱۲۳۷-۳۸ ب‌م) غرناطه را بتصرف درآورد، و قصر معروف سلطنتی الحمراء را بنا نهاد، ولی خراجگزار فردیناند II (پادشاه کاستیل) و، پس از او، آلفونسوی X شد. در تاریخ دوم ربیع الاول ۸۹۷ ق (۳ ژانویه‌ی ۱۴۹۲) غرناطه نیز بدست مسیحیان تسخیر شد، و حکومت مسلمانان بر اندلس خاتمه یافت. موریسکوها، یعنی مسلمانانی که پس از سقوط دولت غرناطه در اسپانیا ماندند، دستخوش آزار مسیحیان شدند، و سرانجام مسیحیان مستعربون و مدجنون و یهودیان همه را از اسپانیا اخراج کردند.

مسلمانان در دوره‌ی حکومت خود در اسپانیا در نشر تمدن اسلامی کوشیدند، و تمدنی درخشان با شهرهای معمور و کشاورزی و صنایع منظم و معماری پرشکوه (که نمونه‌ی آن قصر الحمراء در غرناطه است؛ نیز ← اسلامی، هنر و معماری) بوجود آوردند، و بدین وسیله تمدن اسلامی و قسمت مهمی از علم و ادب یونان از طریق اسپانیا به اروپای غربی انتقال یافت. دانشمندانی چون ابن رشد و موسی ابن میمون سهم عمده‌ای در نشأت فلسفه‌ی مدرسی مسیحی داشتند. مسلمانان در دوره‌ی حکومت خود بر اندلس، این سرزمین را به چند کوره (شهرستان) تقسیم کرده بودند، و هر کوره را عموماً بنام مرکز آن میخواندند (مانند کوره‌های قرطبه و اشبیلیه)، که نام بعضی معرب نامهای قدیمتر و نام برخی عربی بوده و بهمان صورت یا با تحریفاتی تا کنون باقی مانده است.

اندمان، در شاهنامه: ← اندیان.

آن دو برتانی[6] (ān dë brëtāny)، ۱۴۷۷-۱۵۱۴،

---

(۱)Andromache (۲)Andromeda (۳)Andree (۴)Andreanof (۵)Andreyev (۶)Anne of Brittany; Anne de Bretagne (فنـ)

ملکه‌ی فرانسه (در ۱۴۹۱–۹۸ همسر شارل VIII، و در ۱۴۹۹–۱۵۱۴ همسر لوئی XII). دختر فرانسوای II (دوک برتانی) بود. در ۱۴۸۸ بجای پدرش فرمانروای برتانی شد، و برای حفظ این سرزمین در مقابل فرانسه، در ۱۴۹۰، بوسیله‌ی وکیل خود، بهمسری ماکسیمیلیان (بعداً امپراطور ماکسیمیلیان I) درآمد، ولی تأخیری که از جانب ماکسیمیلیان در این کار افتاد، و نیز مداخله‌ی فرانسه، وی را ناگزیر ساخت که این وصلت را لغو کند. ازدواج او با شارل و لوئی سرانجام منجر به اتحاد فرانسه و برتانی شد (۱۵۳۲).

آن دو بوژو[1] (ān dë bojë) یا **آن دو فرانس** (frāNs)، ح ۱۴۶۰–۱۵۲۲، نایب‌السلطنه‌ی فرانسه (۱۴۸۳–۹۰)، دختر لوئی XI و خواهر شارل VIII. پس از مرگ پدر، نایب‌السلطنه‌ی برادر شد. وصلت شارل را با آن دو برتانی ترتیب داد.

آندورا[2] (āndorrā)، کشور کوچک (۴۹۵ کمم؛ جم ۵٬۲۳۱)، چغ اروپا، بر دامنه‌های جنوبی پیرنه‌ی شرقی بین فرانسه و اسپانیا؛ پایتختش آندورا لا ولا (vellā). مرکب از گردنه‌ها، دره‌های باریک، و قله‌های بلند است. چراگاههای عالی دارد. مردم بزبان کاتالانی صحبت میکنند، و از راه دامپروری و قاچاق روزگار میگذرانند. آندورا در ۱۲۷۸ تحت حکومت مشترک کنتهای (فرانسوی) فوا و اسقفهای (اسپانیائی) اورخل (در ایالت لریدا، ل‌ش اسپانیا) قرار گرفت. حقوق فرانسه در ۱۵۸۹ به هانری IV فرانسه، و سرانجام، به رئیس جمهور فرانسه منتقل گردید. ناپلئون به آندورا رژیم جمهوری اعطا نمود (۱۸۰۶). حالیه بتوسط یک شورای ۲۴ نفری بریاست یک "کدخدا" اداره میشود.

آن دو فرانس: ← آن دو بوژو.

آندوکرین، غدد: ← غده.

اندومیون[3] (endumion)، در افسانه‌های یونان، چوپان جوان زیبائی در کوه لاتموس در کاریا که سلنه (ماه) عاشق او بود. زئوس او را عمر و جوانی جاودانی و خواب ابدی عطا کرد. بقول دیگر سلنه او را بخواب فروبرد تا دیدار شبانه‌اش ازو قرین آرامی باشد.

اندونزی[4] (andonezi)، جمهوری (۱٬۴۹۱٬۵۶۰ کمم؛ جم ح ۸۷٬۰۰۰٬۰۰۰)، چش آسیا؛ پایتختش جاکارتا. جزء مالزی و مشتمل است بر ← جزایر سوندا (از جمله جاوه، سوماترا، و بالی)، سلب، جزایر ادویه، قسمتی از بورنئو و تیمور، و هزاران جزیره‌ی کوچکتر. از تولیدکنندگان عمده‌ی قلع و نفت، و دارای معادن منگنز، طلا، نقره، مس، و روی است. محصولات کشاورزی و جنگلی مشتمل است بر برنج، کائوچو، کنه‌گنه، توتون، شکر، قهوه، چای، و فلفل.

در قرون اولیه‌ی میلادی، این ناحیه بواسطه‌ی کهنه‌ی هندی و بودائی تحت نفوذ تمدن هندی درآمد؛ امپراطوریهای بومی بزرگی که پس از قرن هفتم تشکیل شد بستگی نزدیک با آیین‌های هندی و بودائی داشت.

اسلام از قرن ۱۳م بتوسط سوداگران مسلمان از جانب هند وارد شد، و بتدریج سایر ادیان را تحت الشعاع قرار داد. دولت اتحه در پراکندن اسلام در سوماترا ظاهراً تأثیری بسزا داشته است. در جزایر ادویه، که مرکز کشت ادویه، و باین جهت از قدیم جالب ممالک خارجی بود، از اواخر قرن ۱۵م دین اسلام رونقی بسزا یافته بود. در جاوه از اواسط قرن ۱۶م اسلام بسرعت نشر یافت، و در همان قرن در شبه جزیره‌ی چغ سلب وارد شد.

در قرن ۱۶م که سوداگران پرتغالی به اندونزی آمدند، این سرزمین به چندین مملکت ضعیف منقسم شده بود. کمی بعد شرکت هند شرقی هلند پرتغالیها را بیرون راند، و در ۱۶۰۲–۱۷۹۸ اندونزی عرصه‌ی فعالیتهای آن شرکت بود، و پس از بنای (۱۶۱۹) باتاویا، نفوذ شرکت زیاد شد. شرکت هند شرقی هلند دست رقیب خود شرکت هند شرقی بریتانیا را کوتاه کرد (۱۶۱۰–۲۳). در ۱۷۹۸ شرکت هند شرقی هلند منحل شد، و اندونزی تحت حکومت مستقیم هلند قرار گرفت، و متصرفات آن دولت در مالزی عنوان هند شرقی هلند یافت. در طی جنگهای ناپلئون اغلب جزایر را بریتانیا تصرف کرد، و در ۱۸۱۱–۱۵ در دست آن دولت بود، و در ۱۸۱۶ دگر بار به هلند انتقال یافت.

نهضت استقلال‌طلبی از اوایل قرن ۲۰م شروع شد. در جج II، در ژانویه‌ـمارس ۱۹۴۲ ژاپنیها هند شرقی هلند را اشغال کردند، و تا رهائی (۱۹۴۵) جزایر از استیلای ژاپن بدست متفقین، ملیون در فعالیت بودند، و در ۱۷ ماه اوت ۱۹۴۵ جمهوری اندونزی را تشکیل دادند که مدعی مالکیت جاوه، مادورا، و سوماترا بود.

دولت هلند ابتدا از شناختن این دولت امتناع کرد، و جنگهائی بین طرفین درگرفت، و سرانجام آن دولت ناچار بموجب موافقتنامه‌ی چریبون که در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۶ آغاز و در ۲۵ مارس ۱۹۴۷ امضا شد جمهوری اندونزی را مشتمل بر جزایر مذکور شناخت. در ماه اوت ۱۹۴۷ هلند قسمتی از جاوه و غیره را اشغال کرد، ولی در ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۴۸ بوساطت سازمان ملل متحد ترک مخاصمه بامضا رسید. دگر بار هلند به جزایر حمله کرد (۱۸ دسامبر ۱۹۴۸)، و جوگجاکارتا را تصرف نمود (۱۹ دسامبر) و سران جمهوریخواه را بازداشت کرد، ولی سرانجام در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۹ اندونزی کشور مستقلی شد. این کشور عنوان ممالک متحده‌ی اندونزی داشت، و مشتمل بود بر جمهوری اندونزی، که ملیون آنرا بوجود آورده بودند، و ۱۵ مملکت دیگر که هلند پشتیبان آنها بود.

ممالک متحده‌ی اندونزی در ماه اوت ۱۹۵۰ برهبری سوکارنو به جمهوری واحدی تبدیل شد که اتحاد سست‌بنیادی با سلطنت هلند داشت. در ۱۹۵۶ اندونزی این اتحاد را پایان داد، و مطالبات ادعائی هلند را رد کرد، و بسرعت املاک هلندیها را تصرف نمود، و آنانرا از خاک خود بیرون راند. در ۱۹۵۷ افسران ناراضی در جاوه شورش کردند؛ ارتش شورش را فرونشاند (۱۹۵۸–۵۹)، و این امر بر اعتبار آن افزود.

از وقایع عمده‌ی سال ۱۹۵۹ اقدام در اصلاح قانون اساسی بود، و بدین منظور مجلس مبعوثانی تشکیل یافت که چون کارش بطول انجامید، سوکارنو اِعمال قانون اساسی سال ۱۹۴۵ را، که در سالهای بعد از اعلام استقلال کارهای اندونزی را سر و سامان داده بود، پیشنهاد کرد، و چون رأی کافی حاصل نشد، سوکارنو بعنوان فرمانده کل نیروهای مسلح مجلس مبعوثان را منحل کرد، و همان قانون اساسی سال ۱۹۴۵ را بموقع اجرا گذاشت. اختلاف اندونزی و هلند بر سر گینه‌ی جدید غربی ادامه دارد.

اندوهجرد (anduhjerd)، ده (جم ۱٬۱۵۴ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان اندوهجرد، بخش شهداد، شهرستان کرمان، استان هشتم، ۲۴ کیلومتری ج شهداد.

اندیان (andiān) یا **اندمان** (andamān)، بروایت شاهنامه، از سرداران خسرو پرویز در جنگ با بهرام چوبینه.

اندیجان (andijān)، شهر (جم ۸۳٬۶۹۱)، ش جنب ازبکستان، در فرغانه بر ساحل چپ مسیر علیای سیر دریا؛ از مراکز عمده‌ی کشت پنبه. در قرن 10م (۴م هق) اندکان (andokān) یا اندگان نامیده میشد. در قرن ۱۲م کرسی فرغانه بود. در حمله‌ی مغول آسیب بسیار دید. در اواخر قرن ۱۳م از نو ساخته شد، و در قرن ۱۴م و ۱۵م کرسی فرغانه و مرکز تجارت با کاشغر بود، و در قرن ۱۵م پایتخت خان‌نشین خوقند شد. در ۱۸۷۵ که خان‌نشین تحت انقیاد روسها درآمد بدست آنان افتاد. در ۱۹۳۷–۳۸ مناطق نفت در اطراف آن کشف شد.

اندیرمان: ← اندریمان.

اندیشه‌ی نو[5]، نهضتی فلسفی و دینی مبتنی بر "نیروی خلاقه‌ی فکر سازنده". اساس آن از معالجات ف. پ. کوئیمبی و "علم دماغی" و. ف. اونز (evənz) است. تطور بعدی آن بطرف فلسفه‌ی خوش‌بینی حیات است. نهضت در دهه‌ی آخر قرن ۱۹م نامگذاری شد؛ اولین مجمع سالیانه در ۱۸۹۴ تشکیل گردید. اتحادیه‌ی بین‌المللی اندیشه‌ی نو در ۱۹۱۴ تأسیس شد. اصحاب این نهضت، بر خلاف پیروان معرفت مسیحی، وجود ماده را قبول دارند، ولی آنرا فقط مظهری از ذهن میدانند. اساس فلسفه‌ی اندیشه‌ی نو اینست که انسان روح یا جان است، و بوسیله‌ی تفکر قادر است که جسم و اوضاع و احوال را طوری تغییر دهد که خواهشهای او برآورده شود.

اندیکا (andikā)، بخش، قسمت مرکزی شهرستان ایذه، غ فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، سابقاً دهستان (جم ۱۱٬۰۰۰؟؛ دارای ۸۵؛ آبادی) و جزء بخش قلعه زراس از شهرستان اهواز بود.

آندیمان کاران سردار (āndimān kārān)، در عهد ساسانیان، رئیس تشریفات سلطنتی. نیز ← استبذ.

اندیمشک (andimešk)، سابقاً **صالح‌آباد**، شهر (جم ۷٬۳۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اندیمشک، ۱۰ کیلومتری لغ دزفول، بر راه آهن سرتاسری بفاصله‌ی ۶۷۵ کیلومتری از تهران. ایستگاه درجه‌ی اول راه آهن دارد. بخش **اندیمشک** (جم ۲۰٬۰۰۰؟)، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، دارای ۶۰ (؟) آبادی و مرکب از دو دهستان قیلاب و منکره است. دهستان **اندیمشک** در دی ماه ۱۳۲۵ هش تبدیل به بخش

(۱)Anne de Beaujeu (France) (۲)Andorra (۳)Endymion (۴)Indonesia (۵)New Thought

اندیمشک گردید.

آندیو (āndiv): ← کاسنی.

اندیوم[1] (andiom؛ از فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی In؛ نیز رجوع کنید به جدول عنصرها)، برنگ سفید نقره‌ای، و شبیه آلومینیوم. نسبةً نرم و قابل مفتول شدن و تورق میباشد.

انر (onar)، فت ۴۹۲ هق، غلام محبوب سلطان ملکشاه سلجوقی. برکیارق هنگام عزیمت به خراسان امارت فارس بوی داد، اما او از شبانکاره و سلاجقه‌ی کرمان شکست خورده به اصفهان رفت، و برکیارق حکومت عراق بدو داد. انر بتحریک مؤیدالملک (پسر خواجه نظام‌الملک طوسی)، که بوی پیوسته بود، و همچنین، ظاهراً تا حدی به استظهار سلطان محمد ابن ملکشاه که در گنجه بود، به داعیه‌ی سرکشی برخاست، و از اصفهان با برگ و ساز تمام روی به ری نهاد، و در انجیلاوند ساوه بضرب کارد ترکان خیل خویش بقتل رسید. بموجب بعضی روایات، وی داعیه‌ی فرمانروائی نیز داشت و سلطنت را برای خود میخواست.

انرژی[2] (enerji؛ فنس). مفهوم انرژی یکی از اساسیترین مفاهیم فیزیکی است، ولی تعریف ساده و در عین حال دقیق آن دشوار است. معمولا انرژی را توانائی یا قابلیت انجام دادن کار تعریف میکنند. مثلا اسب انرژی دارد، زیرا میتواند باری را بکشد؛ فنر کوک‌شده‌ی ساعت دارای انرژی است، زیرا میتواند عقربه‌ها را حرکت دهد؛ خازنی (← خازن) که بار برقی دارد در ضمن تخلیه کار میکند، و لهذا انرژی دارد. اغلب انرژی را با نیرو (عامل سبب تغییر حرکت جسم) و قدرت (کاری که در واحد زمان انجام میگیرد) اشتباه میکنند. انرژی از جنس کار است، و با آحاد کار اندازه‌گیری میشود. هرگاه کاری بر جسمی انجام گیرد، معادل آن کار بر انرژی آن جسم افزوده میشود، و اگر جسمی کاری انجام دهد، معادل آن کار از انرژی جسم کاسته میشود. انرژی را میتوان به انرژی سینتیک یا انرژی حرکتی و انرژی پتانسیل تقسیم کرد. انرژی اشکال مختلف دارد؛ از آن جمله است انرژی شیمیائی، که در فعل و انفعالهای شیمیائی ظاهر میشود (← فعل و انفعال)؛ انرژی اتمی؛ انرژی تشعشعی (← تشعشع)؛ و انرژی هسته‌ای. بعلاوه، برق و حرارت و نور نیز از اشکال انرژی هستند. در مثال خازن که در ابتدای این مقاله ذکر شد، انرژی (برقی) خازن را مستقر در میدان بین دو صفحه‌ی خازن میشمارند. در بعضی موارد دیگر (مثلا انرژی حرکتی)، انرژی را مستقر در جسم محسوب میدارند. انرژی برقی و مکانیکی را همیشه بوسیله‌ی بیشینه‌ی کاری تعریف میکنند که چون دستگاه از حال فعلی بحال تعادل ستاتیک درآید انجام میدهد. در مورد سایر اشکال انرژی (مثلا انرژی حرارتی یا شیمیائی)، تعریف مقدماتی کاملا رضایت‌بخش نیست، زیرا کاری که دستگاه میتواند انجام دهد، نه فقط به حالت جسم، بلکه به محیط اطراف نیز مربوطست.

فعالیت عالم مادی متضمن تبدیل دائمی انواع و اشکال انرژی به یکدیگر است، و تاریخ پیشرفت بشر همان تاریخ کشف منابع جدید انرژی برای رفع حوائج و خواسته‌های انسان میباشد. انرژی خورشید که منبع اصلی کلیه‌ی انرژیهای ارضی است، بوسیله‌ی فوتوسنتز در گیاهان نشاسته فراهم میکند. در عمل شیمیائی گوارش، انرژی ذخیره‌شده در نشاسته رها میشود، و در بدن حیوان بکار می‌افتد؛ در بسیاری از اعمال حیاتی دیگر (مثلا تنفس)، در پدیده‌های طبیعی، و در بسیاری از عملیات صنعتی، تبدیل انرژی اهمیت درجه‌ی اول دارد.

تبدیل انرژی تابع **قانون (یا اصل) بقای انرژی** است: انرژی را نه میتوان ایجاد کرد و نه معدوم، و بعبارت دیگر، انرژی کلی عالم مادی مقدار ثابتی دارد. وقتی که جسمی کار میکند، از توانائیش در انجام دادن کار، یعنی از انرژی آن میکاهد، ولی معادل این کاهش بر انرژی جسم دیگری اضافه میشود. مثلا اگر جسمی را ببالای سطح موربی ببریم، مقداری کار انجام میدهیم که معادل آن به انرژی پتانسیل جسم اضافه میشود؛ اگر جسم را رها کنیم تا بپایین بلغزد، متدرجاً از انرژی پتانسیل آن کم میشود و بر انرژی سینتیک آن میافزاید. در اغلب مواردی که انرژی در مقابل نیروی اصطکاک مصرف میشود، این انرژی ضایع میشود، بدین معنی که دیگر فایده‌ی عملی از آن نمیتوان برد، ولی معدوم نمیشود، بلکه تبدیل به حرارت میشود که صورت دیگری از انرژی است. وقتی که ترنی بر جاده‌ی افقی با سرعت ثابتی حرکت کند، انرژیهای حرکتی و پتانسیل آن ثابت میمانند، و تمام سوختی که مصرف میشود در مقابل اصطکاک کار میکند. نظریه‌ی نسبیت و پیشرفت فیزیک اتمی، هر دو قانون بقای انرژی و بقای ماده (← جرم) را متزلزل ساخته است. معادل بودن جرم و انرژی (← اینشتین، معادله‌ی) و حتی امکان تبدیل ماده به انرژی بتحقیق پیوسته است (← انرژی اتمی؛ انرژی هسته‌ای). بنا بر این، قوانین بقای جرم و بقای انرژی نادرست اند، مگر اینکه ماده و انرژی را مظاهر موجود واحدی شمرده حکم ببقای این موجود بکنیم، و بعبارت دیگر، قانون بقای جرم و انرژی (← جرم) را جایگزین دو قانون مذکور بشماریم. نیز ← کوانتوم؛ ترمودینامیک؛ ماشین.

انرژی، اصل کمترین: ← اصل کمترین انرژی.

انرژی، قانون بقای: ← انرژی.

انرژی اتمی[3] (enerjie atomi)، انرژیی که در نتیجه‌ی متلاشی شدن هسته‌ی اتم رها میشود. این انرژی در واقع انرژی هسته‌ای است. ولی اصطلاح انرژی اتمی برای آن معمول شده است، و این اصطلاح مخصوصاً در مورد انرژی حاصل از شکافت هسته‌ی اتم، یعنی تقسیم هسته به دو جزء تقریباً هم‌جرم بکار میرود (← اتم‌شکنی). از جنبه‌ی نظری، منبع این انرژی در ← معادله‌ی اینشتین است. تجربیات فیزیک هسته‌ای صحت این معادله را تأیید نموده، و مدلل کرده است که ممکن است جرم از بین برود و انرژی معادل آن آزاد گردد.

معدوم شدن جرم توأم با رها شدن انرژی در شکافت هسته‌ی اورانیوم واقع میشود. این پدیده را اول‌بار اوتو هان و فریتس شتراسمان (frits štrāsmān) در ۱۹۳۸ در آلمان کشف کردند، ولی اینان در تعبیر نتایج آزمایشهای خود مشکوک بودند. لیزه مایتنر و ا. ر. فریش نتایج آزمایشها را شکافت هسته‌ی اورانیوم تعبیر کردند، و نیلس بور نظر آنانرا تأیید کرد. بور و اینشتین از کسانی بودند که رئیس جمهور روزولت را برانگیختند که تحقیق در شکافت هسته را بمنظور استفاده از انرژی ناشی از آن در کشمکش آغاز کند. تحقیقات منظم در کشمکش شروع شد (۱۹۴۰) و منجر به ساختن بمب اتمی گردید.

بنا بر نتایج حاصله در آلمان (۱۹۳۸)، هسته‌ی اتم اورانیوم (بنا بر آنچه بعداً معلوم شد، عمدةً U۲۳۵) اگر نوترونی (← نوترون) بگیرد سخت ناپایدار میشود، و به دو جزء (محصولات شکافت) میشکافد، و بعلاوه، در ضمن شکافت، نوترونهائی (احتمالا ۳ عدد) آزاد میگردند. محصولات شکافت هسته‌ی U۲۳۵ هسته‌های دو عنصر از عناصر پایدار و دارای اوزان اتمی متوسط هستند، و اگر چه این محصولات در همه‌ی شکافتها یکسان نیستند، عموماً عدد جرمی یکی بین ۸۵ و ۱۰۴ و عدد جرمی دیگری بین ۱۳۰ و ۱۴۹ است. این نتایج از دو جهت اهمیت دارد. اول اینکه در هر شکافت انرژی معتنابهی رها میشود. این انرژی ناشی از اینست که جرم متوسط پروتونها و نوترونها در هسته‌های عناصر متوسط کمتر از جرم متوسط آنها در هسته‌ی اتم اورانیوم است، و در نتیجه، هر شکافت همراه با "معدوم شدن" ماده و آزاد شدن انرژی معادل آن است. این انرژی ۲۰۰ میلیون الکترون‌ولت در هر شکافت میباشد، که قریب ۸۰٪ آن بصورت انرژی حرکتی محصولات شکافت پدیدار میگردد. اگر چه انرژی رهاشده در یک شکافت بسیار کم است، انرژی حاصل از شکافت همه‌ی اتمهای یک گرم اورانیوم معادل ۸ میلیارد کیلوگرمتر یا ۲۰ میلیارد کالری است، که با آن مثلا میتوان ۸٬۰۰۰ تن بار را هزار متر بالا برد، یا ۱۵٬۰۰۰ چراغ ۶۰ واتی را ۲۴ ساعت برق داد.

اهمیت دوم تجربیات مذکور در رها شدن نوترونها است در ضمن شکافت. چنانکه اشاره شد، انرژی حاصل از یک شکافت معتنابه نیست، و برای استفاده‌ی عملی از انرژی شکافت وسیله‌ای باید برانگیخت که شکافته شدن هسته‌ها، پس از آغاز، خود بخود ادامه یابد، چنانکه در مورد احتراق سوختهای معمول. احتراق، پس از اینکه آغاز شد، خودبخود ادامه مییابد. رها شدن نوترونها در ضمن شکافت این مشکل را بر طرف و فعل و انفعال زنجیری را ممکن ساخت: در هر شکافت ۲ یا ۳ نوترون آزاد میشود، که بنوبه‌ی خود هسته‌های اتمهای دیگری از اورانیوم را می‌شکافند، و بتدریج که فعل و انفعال پیش میرود، عده‌ی نوترونها، و در نتیجه، عده‌ی شکافتها زیاد میشود. مثلا اگر فرض کنیم در هر شکافت دو نوترون رها شود، و هر یک از اینها باعث شکافت هسته‌های دیگر شود، و این عمل ادامه یابد، عده‌ی نوترونها، و در نتیجه عده‌ی شکافتها، ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶، ... خواهد بود. و اگر این تصاعد تا ۸۰ "نسل" ادامه یابد، نسل آخر مشتمل بر قریب 10^{24} نوترون خواهد بود، که 10^{24} هسته را میشکافند. و قریب 10 میلیون کیلووات‌ساعت انرژی تولید میکنند. اگر مدت هر شکافت را حد 10^{-8} ثانیه

(۱)indium (۲)energy (۳)atomic energy

بگیریم، ۸۰ نسل مذکور در مدتی کمتر از ۱/۱'000'000 ثانیه تولید میشوند، و انرژی شگرفی که در این مدت فوق العاده کوتاه رها میشود باعث انفجار فوق العاده شدیدی میگردد.

اما عملا مطلب باین سادگی نیست. زیرا اورانیوم طبیعی عمدةً مشتمل بر دو همجای اورانیوم است، یکی U۲۳۸ (۹۹,۳٪) و دیگری U۲۳۵ (۰,۷٪)، که از جهت شکافتپذیری مختلف اند. هسته‌ی U۲۳۵ را هم نوترونهای سریع السیر و هم نوترونهای کندرو میتوانند بشکافند، ولی هسته‌ی U۲۳۸ را فقط نوترونهائی که بیش از یک میلیون الکترون‌ولت انرژی دارند توانند شکافت. اگر یک نوترونِ کم‌انرژیْ داخل هسته‌ی U۲۳۸ شود، این هسته نمیشکافد، بلکه U۲۳۹ که همجای رادیوآکتیو و بسیار ناپایداری از اورانیوم است تولید میشود، که نصف عمرش ۲۳ دقیقه است، و پس از صدور یک ذره‌ی بتا به نپتونیوم (Np۲۳۹) تبدیل میشود، که آنهم رادیوآکتیو و ناپایدار است (نصف عمرش ۲,۳ روز)، و پس از صدور یک ذره‌ی بتا به پلوتونیوم (Pu۲۳۹) مبدل میگردد، که عنصری است پایدار (نصف عمرش ۲۴'000 سال). پلوتونیوم، مانند U۲۳۵، با نوترونهای بطیء السیر میشکافد، و این شکافت همراه مقدار عظیمی انرژی و آزاد شدن نوترونهای تازه‌ای است. بعلاوه، علاوه بر نوترونهائی که ممکن است بوسیله‌ی اتمهای U۲۳۸ "دستگیر" شوند، بعضی نوترونها از قطعه‌ی اورانیومی که در آن تولید میشوند خارج میگردند، و برخی نیز بوسیله‌ی اتمهای مواد خارجی موجود در اورانیوم دستگیر میشوند. برای جلوگیری از خارج شدن نوترونها، جرم اورانیوم باید از حد معینی (موسوم به جرم بحرانی) بزرگتر باشد، و الا شکافت متوقف میشود. • تصفیه‌ی اورانیوم و افزودن غلظت U۲۳۵ (که بمراتب آسانتر از U۲۳۹ دستخوش شکافت میشود) وسیله‌ی تقلیل دستگیریهای نامطلوب نوترونها است. هرگاه این پیشبینیها بعمل آید، شکافت، پس از شروع، خودبخود ادامه مییابد، و انرژی شگرفی تولید میکند. استفاده‌ی عملی از انرژی شکافت موقوف است به مهار کردن فعل و انفعال زنجیری. اولین فعل و انفعال مهارشده در دوم دسامبر ۱۹۴۲، بوسیله‌ی گروهی که بسرپرستی انریکو فرمی در دانشگاه شیکاگو کار میکردند، در اسبابی موسوم به پیل اتمی یا رئاکتور تولید شد، که در آن از دو موضوع استفاده کردند: (۱) شکافتپذیری U۲۳۵ بوسیله‌ی نوترونهای کندرو یا کم‌انرژی (بر خلاف U۲۳۸)؛ (۲) نوترونهای حاصل از شکافت را، که سریع السیر اند، میتوان بوسیله‌ی موادی موسوم به کندساز (kond.säz)، به نوترونهای کندرو تبدیل کرد (← رئاکتور).

اولین استفاده‌ی عملی از انرژی اتمی در ساختن بمب اتمی بعمل آمد. از آن زمان ببعد کوششهای فراوان برای استفاده از انرژی اتمی در زمان صلح بعمل آمده، ولی در مسابقه‌ی تسلیحاتی کنونی بین دولتهای بزرگ، بیشتر توجه معطوف به استفاده ازین انرژی در جنگ است، و مذاکراتی که بین آن دولتها راجع بنظارت بین‌المللی در مصرف انرژی اتمی بعمل آمده و اقدامات سازمان ملل متحد بجائی نرسیده است.

انرژی بالفعل: ← انرژی سینتیک.

انرژی بالقوه: ← انرژی پتانسیل.

انرژی پتانسیل[1] (enerjie potansiel؛ از فنـ) یا **انرژی ذخیره‌ای** یا **انرژی بالقوه** (be 'l.qov-ve)، انرژیی (← انرژی) که جسم یا دستگاهی به مقتضای وضع یا حالت خود دارد. مثلا جسمی که در ارتفاعی از سطح زمین قرار دارد توانائی انجام دادن کار، و لهذا انرژی پتانسیل دارد؛ بخار متراکم، فنر کوک‌شده‌ی ساعت، توده‌ای از زغال، و انباره‌ی پرشده جملگی انرژی پتانسیل دارند. حقاً نباید انرژی پتانسیل را در یک شیء معین جایگزین دانست. مثلا اگر باری بوزن ۲ کیلوگرم را از زمین بلند کرده در ارتفاع ۳ متری قرار دهیم، ۶ کیلوگرمتر بر آن بار کار انجام داده‌ایم؛ درین عمل، ۶ کیلوگرمتر بر انرژی پتانسیل دستگاه مرکب از بار و زمین افزوده میشود؛ اما چون قسمتی ازین دستگاه که عملا آماده‌ی کار و پس دادن این انرژی است همان بار است (که مثلا اگر رها شود تا بر زمین سقوط کند، ۶ کیلوگرمتر کار انجام میدهد)، معمولا انرژی پتانسیل را جایگزین در آن میشمارند. تغییر مکان جسم فقط وقتی بر انرژی پتانسیل آن می‌افزاید که در وضع جدید جسم توانائی بیشتری برای انجام کار داشته باشد: اگر جسمی بر صفحه‌ی افقی تغییر وضع دهد، ازین جهت چیزی بر انرژی پتانسیل آن افزوده نمیشود. نیز ← قانون بقای انرژی در ماده‌ی انرژی. نیز ← پتانسیل.

انرژی تشعشعی[2]، انرژیی که به صورت تشعشع برقاطیسی منتقل شود. ← تشعشع.

انرژی حرکتی: ← انرژی سینتیک.

انرژی ذخیره‌ای: ← انرژی پتانسیل.

انرژی سینتیک[3] (enerjie sinetik، از فنـ) یا **انرژی حرکتی** یا **انرژی بالفعل** (be 'l.fe'l)؛ انرژیی (← انرژی) که جسم یا دستگاهی بمقتضای حرکت خود دارد. انرژی حرکتی بارزترین اقسام انرژی است. ما بر حسب تجربه از سر راه جرم نسبةً بزرگی که با سرعت نزدیک میشود کنار میرویم، زیرا میدانیم که هر قدر جرم جسم زیادتر یا سرعتش بیشتر باشد، در موقع تصادم کار بیشتری انجام میدهد (و خسارت بیشتری وارد میکند). بر طبق ملاحظاتی مربوط به علوم فیزیک و مکانیک، انرژی حرکتی یک ذره را نصف حاصلضرب جرم آن در مجذور سرعتش تعریف کرده‌اند. نیز ← قانون بقای انرژی در ماده‌ی انرژی.

انرژی شیمیائی[4] (enerjie)، صورتی از انرژی که در فعل و انفعالات شیمیائی پدید میآید (← فعل و انفعال). در سوختن شمع (← احتراق)، انرژی شیمیائی به حرارت و نور تبدیل میشود. در پیل برقی، انرژی شیمیائی به انرژی برقی تبدیل می‌گردد.

انرژی هسته‌ای[5]، انرژیی که در فعل و انفعالات هسته‌ای (یعنی فرایندهائی که در آنها هسته‌ی اتم از حیث عدد اتمی یا عدد جرمی یا خواص رادیوآکتیو دستخوش تغییر میشود. ← فعل و انفعال هسته‌ای). مبنای نظری انرژی هسته‌ای چند چیز است. یکی اینکه هسته‌ی اتم مرکب از نوکلئونها (پروتونها و نوترونها) است. دوم اینکه جرم هر هسته از مجموع اجرام نوکلئونهای سازای آن کمتر است (اختلاف آنها **کاهش جرمی** است). سوم اینکه بموجب قانون بقای جرم و انرژی، هر جا ماده از بین برود انرژی معادل آن (که بر طبق ← معادله‌ی اینشتین حساب میشود) آزاد میگردد. در فراهم شدن یک هسته از نوکلئونهای آن، جرمی برابر **کاهش جرمی** ظاهراً از بین میرود؛ ولی در واقع، انرژی معادل این جرم آزاد میگردد، و این انرژی آزادشده عبارتست از انرژی همگیری هسته، یعنی مقدار کاری که برای شکستن هسته به نوکلئونهای آن باید انجام داد (مثلا در فراهم آمدن هسته‌ی هلیوم از نوکلئونهای سازای آن، **کاهش جرمی** برابر ۰,۳۰۲ واحد اتمی جرم است، که معادل ۲۸,۱ میلیون الکترون‌ولت میباشد).

بررسی جرم متوسط نوکلئونها در هسته‌های عناصر مختلف و انرژی **همگیری هسته‌ای** بازاء هر نوکلئون منجر به دو طریق برای بدست آوردن انرژی هسته‌ای شده است: یکی ترکیب عناصر سبک و فراهم کردن عناصر سنگینتر و پایدار از آنها (← همجوشی هسته‌ای)، و دیگری شکافتن عناصر سنگین به عناصر سبکتر (← انرژی اتمی). انرژی حیرت‌انگیز بمب اتمی و بمب ئیدروژنی انرژی هسته‌ای است، و انرژی خورشید و ستارگان را نیز از همین منبع میدانند. نیز ← حلقه‌ی کربون؛ زنجیر پروتون-پروتون.

انرژی همگیری[6] (enerjie hamgiri). این اصطلاح در فیزیک اتمی به دو معنی، که ارتباط نزدیکی دارند، استعمال میشود: انرژی همگیری یک ذره از یک دستگاه انرژی لازم برای جدا کردن آن ذره است از آن دستگاه؛ انرژی همگیری یک دستگاه انرژی لازم برای متفرق ساختن اجزای سازای آن دستگاه میباشد. مثلا **انرژی همگیری الکترون** انرژی لازم برای جدا کردن یک الکترون از یک اتم، و **انرژی همگیری ذره‌ی آلفا** انرژی لازم برای جدا کردن یک ذره‌ی آلفا از یک هسته است. **انرژی همگیری هسته‌ای** انرژی لازم برای متفرق کردن پروتونها و نوترونهای هسته‌ی اتم میباشد، و معادل کاهش جرمیی (← کاهش جرمی) است که در صورت تشکیل یافتن هسته‌ی معینی از پروتونها و نوترونهای سازای آن پیش میآید (در واقع، کاهش جرمی بتمام اتم تعلق میگیرد، و شامل انرژی همگیری الکترونها نیز هست). هر قدر انرژی همگیری یک هسته بیشتر باشد آن هسته پایدارتر است. در تحلیل خواص هسته‌ی اتم "انرژی همگیری مخصوص" یا "انرژی همگیری بازاء هر نوکلئون" را حساب میکنند، و آن مساوی خارج قسمت تقسیم انرژی همگیری هسته‌ای است بر عده‌ی نوکلئون‌های آن (یعنی بر عدد جرمی). مقدار انرژی همگیری و انرژی همگیری مخصوص در هسته‌های مختلف متفاوت است.

آنرسن. برای اسامی دانمارکی که باین صورت

(۱)potential energy (۲)radiant energy (۳)kinetic energy (۴)chemical energy (۵)nuclear energy (۶)binding energy

میشناسید به آندرسن رجوع کنید.
انرود[1]، **هانس** (hāns onrud)، ۱۸۶۳–۱۹۵۳، نویسنده‌ی نروژی داستانها، نمایشنامه‌ها، و کتابهای کودکان.
آنری (āNri)، اسم فرانسوی؛ ← هانری، اسم.
انریکو (enrikn) و **انریکه**، اسم؛ ← هانری، اسم.
انزاب (anzāb)، ده (جه ۱٬۳۲۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۷ کیلومتری اردبیل.
انزال، فرستادن وحی. ← وحی.
انزان (anezān)، دهستان (جه ح ۲۰٬۷۰۰؟)، بخش بندر گز، شهرستان گرگان، استان دوم، کنار دریای خزر، دارای ۱۹ (؟) آبادی. محصول عمده‌اش پنبه است. راه آهن سرتاسری از بندر گز میگذرد.
انزان (anzān) یا **انشان**: ← عیلام.
انزروت (anzarut)؛ ← کنجیده.
انزل (anzal)، دهستان (جه ح ۸٬۹۷۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی؛ مرکز آن قره‌باغ. کوهستانی است؛ کوه آغ‌کان‌داغ (بارتفاع ح ۳٬۰۰۰ متر) در قسمت غربی آن قرار دارد. محصولات عمده‌اش غلات، میوه (بخصوص انگور و بادام) و فراورده‌های دامی است.
انزلی، نام سابق بندر پهلوی.
انزلی، مرداب (mordābe anzali)، پهنه‌ی آرام آب شیرین (بطول ح ۳۲ کم و عرض ح ۱۱ کم)، ل گیلان، در چغ دریای خزر، که بوسیله‌ی دو زبانه از دریای خزر جدا و بوسیله‌ی تنگه‌ای (بطول ح ۸ کم) با آن مرتبط است. مدخل مرداب دارای دو موج‌شکن است. عمق آن کم است؛ تمام نقاطش قابل کشتیرانی نیست. اطرافش نیزار میباشد. صید ماهی در آن رایج و ماهی سفیدش معروفست. رسوبات رودهائی که بآن میریزند بتدریج از وسعت آن میکاهند. بندر غازیان و بندر پهلوی (سابقاً انزلی) در دو طرف آن قرار دارند.
آنزیم[2] (ānzim؛ از فنس)، ماده‌ای آلی که توسط یاخته‌های گیاهی و حیوانی ساخته میشود، و عملی شبیه کاتالیزگرهای شیمیائی دارد، یعنی مقدار کمی از آن سبب تسریع فعل و انفعالات شیمیائی میشود. تفاوت آنزیم با کاتالیزگر اینست که آنزیمها خود در ضمن فعل و انفعال شیمیائی تغییر شکل میدهند یا از بین میروند، فعالیت آنها بمحیط شیمیائی خاصی بستگی دارد، و حرارت و مجاورت فلزات سنگین فعالیت آنها را از بین میبرد. علاوه بر این، آنزیمها، بر خلاف کاتالیزگرها، فقط در فعل و انفعالات شیمیائی یک ماده‌ی خاص دخالت دارند؛ مثلا پروتئاز (proteāz) در هضم مواد پروتئینی، لیپاز در هضم چربی، و آمیلاز در هضم نشاسته مؤثر است، و در فعل و انفعالات دیگر دخالتی ندارد. ساختمان شیمیائی آنزیمها مخلوطی از پروتئین و اسید نوکلئیک است. آنزیمها در فعل و انفعالات شیمیائی بسیاری که در بدن در جریان است (← سوخت و ساز) تأثیر کلی دارند. کار همه‌ی آنزیمها منحصر به هضم مواد مرکب یا شکستن آنها نیست، بلکه بعضی آنزیمها از مواد نسبةً ساده مواد مرکبی میسازند، و این آنزیمها هستند که در نباتات بساختن نشاسته و چربی از انیدرید کربونیک و آب، و به ساختن پروتئین‌ها از انیدرید کربونیک و آب و نیتروژن و گوگرد کومک میکنند. آنزیمها در اثر حرارت و بعضی در اثر نور از میان میروند. آنزیمها در همه‌ی یاخته‌ها وجود دارند؛ عمل طبیعی آنها برای حیات یاخته ضروری است. بعضی آنزیمها سبب تخمیر میشوند، و بهمین دلیل مختصر نامیده میشوند.
انژکسیون: ← تزریق.
آنژلیک: ← آرنو، ژاکلین ماری.
آنژو[3] (āNĵu)، ناحیه و دوک‌نشین سابق، ل‌غ فرانسه، تقریباً منطبق با ولایت کنونی من‌ـ‌ـلوار؛ کرسی تاریخی آن آنژه. رود لوار مشروبش میکند. زمینش حاصلخیز است؛ موستانهای عالی دارد. ناحیه‌ی آنژو را شاهان سلسله‌ی کاپسین بعنوان تیول خود تأسیس کردند. کُنتهای قدیم آنژو (← آنژون) تورن را در ۱۰۴۴ و من را در ۱۱۱۰ گرفتند، و نورماندی را نیز متصرف شدند. هنری II انگلستان آنژو را از پدر بارث برد (۱۱۵۱)، و در ۱۱۵۴ که بسلطنت جلوس کرد، آنژو جزء انگلستان گردید. در ۱۲۰۴ فیلیپ II فرانسه آنرا ضبط کرد؛ تیول خاندان سلطنتی شد؛ در ۱۳۶۰ دوک‌نشین گردید؛ سرانجام، لوئی XI آنرا به فرانسه ملحق نمود (۱۴۸۰).
آنژون[4] (āNĵəvaN) [فنس، = اهل آنژو، آنژوئی]، انگلا انجوین (anjəvin)، نام دو سلسله از فرمانروایان قرون وسطائی که اصلا از فرانسه برخاستند. سلسله‌ی اول بر قسمتهائی از فرانسه و بر اورشلیم و انگلستان فرمانروائی داشت، و سلسله‌ی دوم بر قسمتهائی از فرانسه و بر ناپل و مجارستان و لهستان سلطنت کرد، و مدعی اورشلیم نیز بود. سلسله‌ی قدیمتر از اولاد فولک‌نامی بود که در قرن دهم کُنتِ آنژو شد. از اعقاب او، **فولک V** (۱۰۹۲–۱۱۴۳) پادشاه اورشلیم شد. یکی از پسرانش سلطنت اورشلیم را، با نام **بودوئن III**، بارث برد، و پس از وی **آمالریک I**، **بودوئن IV**، و **بودوئن V** (فت ۱۱۸۶) روی کار آمدند، و در سال ۱۱۸۶ این شاخه بآخر رسید. پسر ارشد فولک V، معروف به **ژوفروا پلانتاژنه** (jofruā plāntājene)، آنژو را بارث برد، و نورماندی را تصرف کرد، و با متیلدا (دختر هنری I انگلستان) ازدواج نمود، و پسر آنها بنام هنری II پادشاه انگلستان شد، و او اولین پادشاه انگلستان از سلسله‌ی آنژون یا پلانتاژنه است. جانشینان او ریچارد I، جان لکلند، هنری III، ادوارد I، ادوارد II، ادوارد III، و ریچارد II بودند، و پس از ریچارد، شاخه‌ی انگلیسی به دو شاخه‌ی لنکستر و یورک تجزیه شد (← لنکستر، خاندان؛ یورک، خاندان). یکی از نوادگان ریچارد I و جان لکلند در ۱۱۹۶ دوکِ برتانی شد (بنام آرتور I). فرمانروایان برتانی که بعد از او آمدند اولاد خواهر آرتور از پیر I (از خاندان کاپسین) بودند.
دومین سلسله‌ی آنژو شاخه‌ی کهتری از کاپسین‌ها بود، و با شارل، از برادران کهتر لوئی IX فرانسه، آغاز گردید، و او همان شارل I ناپل و سیسیل است. جانشینانش شارل II (ناپل و سیسیل)، روبر، و خوانای I بودند. پس از مرگ (۱۳۸۲) خوانا، دوشاخه‌ی کهتر بر سر سلطنت ناپل برقابت برخاستند، و این دو شاخه هر دو از اعقاب شارل II ناپل بودند. نماینده‌ی شاخه‌ی اول شارل III ناپل بود، که خود و فرزندانش لانسلو و خوانای II، علی رغم شاخه‌ی رقیب، ناپل را در تصرف داشتند، و این شاخه‌ی دوم از اولاد مارگریت نام، دختر شارل II، بود. مارگریت با شارل دو والوا وصلت کرد، و پسر و نوه‌ی آنها فیلیپ VI فرانسه و ژان II فرانسه بودند. ژان پسری داشت بنام لوئی که دوک آنژو بود، و خوانای I ناپل او را وارث خود قرار داد، و بدین ترتیب، لوئی ناپل را بارث برد، و او همان لوئی I ناپل است. جانشینانش لوئی II، لوئی III، و رنه د/آنژو بودند. اگر چه خوانای II لوئی III و رنه را بترتیب وارث خود معین کرد، ناپل را آلفونسوی V آراگون گرفت، و بالمآل در دست اسپانیا ماند. رنه د/آنژو، از طریق وصلت، دوکیِ لورن شد. بعد از مرگ (۱۴۸۰) رنه، تنها کسی که از او باقی ماند برادرش شارل (فت ۱۴۸۶) بود، و او بی عقبه مرد، و آنژو و من و پرووانس و ادعای خاندان آنژون بر ناپل به پادشاه فرانسه منتقل شد. ادعای این شاخه‌ی دوم از خاندان آنژون بر اورشلیم ناشی از اینست که پاپ یوحنای XXI در ح ۱۲۷۶ شارل I ناپل را عنوان شاه اورشلیم داد. ادعای رنه بر این عنوان به خاندان لورن منتقل شد. شاخه‌ی مجارستانی خاندان آنژون باشارل‌روبر (شارل I مجارستان) آغاز گردید (۱۳۰۸). وی نوه‌ی شارل II ناپل و امپراطور رودولف I بود. پسر شارل I، باسم لوئی I، پادشاه مجارستان و لهستان شد. مجارستان به دخترش ماری و شوهر او امپراطور سیگیسموند منتقل گردید، و لهستان به لادیسلاوس II، که شوهر دختر لوئی بود.
آنژه[5] (āNje)، شهر (جه ۹۳٬۸۳۸)، کرسی ولایت من‌ـ‌ـلوار، غ فرانسه، بر رود من؛ پایتخت تاریخی ناحیه‌ی آنژو. از زمانهای پیش از رومیان قدمت دارد. دارای کلیسای جامع (قرون ۱۲م–۱۳م)، قلعه‌ی قرون وسطائی، و موزه میباشد.
آنژین صدری: ← سکته‌ی قلبی.
آنسا[6]، **خوان باوتیستا د** (xuān bātistā de ānsā)، ۱۷۳۵–۸۸، پوینده‌ی اسپانیائی در امریکا؛ بانی سان فرانسیسکو.
انساب (ansāb) [جمع نسب] یا **الانساب** یا **علم الانساب** بر قسمتی از علم تاریخ اطلاق میشود که بوسیله‌ی آن اشخاص بواسطه‌ی پدر و یا جد و یا قبیله شناخته میشوند. در قدیم در یونان و سپس نزد عربهای جاهلی، برای تفاخر و مباهات بپدر و جد و خانواده نسبت به بیگانگان مورد توجه بوده. انساب عرب بر شش مرتبه مترتب است، که از بالا بپائین عبارتند از، شعب (ša'b) (مثل قحطان و عدنان)؛ قبیله (مثل مُضَر و ربیعه)؛ عماره (amāra) (مثل قریش و کنانه)؛ بطن (batn) (مثل بنی عبد مناف)؛ فخذ (faxz) (مثل بنی هاشم و بنی امیه)؛ و فصیله (fasila) (مثل بنی ابی طالب و بنی عباس). عربها در نسب مبالغه میکردند، و حتی بنای شهرها را بیکی از اجداد نسبت میدادند که غالباً بیکی از آبائی که در تورات مذکورند منتهی میشود، و نسابه‌های (nassāba) [= نسبشناس] بسیاری در اغلب قبایل وجود داشت، مثل دغفل

(۱)Aanrud (۲)enzyme (۳)Anjou (۴)Angevin (۵)Angers (۶)Anza

سدوسی شیبانی (daqfale sadusi–)، صعصعة ابن صوحان (sa'sa'ate 'bne sāhān)، و غیره. در اوایل اسلام از جهت گرفتن وظیفه از بیت المال، بخصوص بر حسب دیوان عُمَر، و تعیین مقام و منزلت هر شخص، این علم اهمیت خاص داشته است، و در زمان بنی امیه که یکی از پایه‌های خلافت آنها بر تعصب عربی نهاده بود، موضوع انساب قوت گرفت. گویند اول کسی که در انساب کتابی ساخت زیاد ابن ابیه بود که کتابی در نسب خود درست کرد، و آنرا به پسر خود سپرد، که اکنون از میان رفته است.

انساب الاشراف (ansābo 'l.'aštāf) یا **تاریخ الاشراف**، کتابی تاریخی، بعربی، از بلاذری (ف ۲۷۹ هق). از کتابهای مفصل و معتبر تاریخ اسلام و یکی از مراجع کم‌نظیر تاریخ دوره‌ی بنی امیه و خوارج میباشد. آغاز کتاب از زمان نوح است. مجلد یازدهم آن در ۱۸۸۳ و مجلد پنجم آن در ۱۹۳۶ (در فلسطین) بطبع رسیده است، و اکنون تمام آن در مصر در دست طبع است، و مجلد اول در ۱۹۵۹ منتشر گردیده.

انساب السمعانی (ansābo 's.sam'āni) یا **انساب سمعانی** یا **کتاب الانساب**، کتابی تاریخی، از عبدالکریم ابن محمد سمعانی. کتابی است عظیم در هشت جزء، و مشتمل است بر بیش از ۴'000 زندگینامه‌ی بزرگان علم و ادب و دین، و بر حسب حروف هجا بر اساس نسبت اشخاص به شهر یا قبیله یا صناعت یا تجارت یا لقب آنها مرتب گردیده، و ظاهراً از آنچه که امروز در دست است مفصلتر بوده. در ۱۹۱۲ با مقدمه‌ای بانگلیسی باهتمام مارگلیوث با چاپ عکسی در لیدن منتشر شده است. ابن الاثیر آنرا تلخیص کرده است و ملخص را اللباب فی تهذیب الانساب (al.lobāb fi tahzibe 'l.'ansāb) نامیده، و قسمتی از آن در ۱۸۳۵ در گوتینگن و تمام آن در ۱۳۵۶–۵۷ هق در مصر بطبع رسیده. سیوطی اللباب را مختصر کرده است و. آنرا لب اللباب (lobbo 'l.lobāb) نام نهاده که در ۱۸۳۲ در لیدن منتشر گردیده.

انساب سمعانی: ← انساب السمعانی.

انس ابن مالک (anase 'bne mālek) [ابوثمامه انس ابن مالک انصاری (abu somāma)]، ف ۹۱ یا ۹۳ هق، از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر. در مدینه بدنیا آمد و در کودکی اسلام آورد و بخدمت پیغمبر پرداخت. بعد از رحلت پیغمبر، انس به دمشق و از آنجا به بصره رفت، و هم در آن شهر بسن ۹۷ و بقولی ۱۰۷ سالگی وفات یافت.

انسان: ← مردمشناسی؛ انسان اولیه؛ تشریح؛ فیزیولوژی.

انسان، سوره‌ی: ← دهر، سوره‌ی.

انسان ابتدائی: ← انسان اولیه.

انسان اولیه یا **انسان ابتدائی** یا **انسان ماقبل تاریخ.** اغلب دانشمندان تاریخ پیدایش انسان را از ۱'000'000 تا 500'000 سال قبل (در عصر یخ یا دوره‌ی پلئیستوسن) میدانند، و بدین ترتیب، انسان نسبت به سایر موجودات حیه موجودی تازه‌وارد است. از دوره‌ی طولانی مذکور، فقط از ح ۳'000 سال قبل از میلاد است که آثار مضبوط از تاریخ انسان بدست آمده، و دوره‌ی طولانی ماقبل آنرا ماقبل تاریخ میخوانند. بیشتر بقایای انسان ماقبل تاریخ در اروپا و افریقا و آسیا بدست آمده است (بقایائی که در امریکا یافت شده مربوط به ادوار اخیر، احتمالا از 10'000 تا 15'000 سال قبل، می‌باشد). دانشمندان بوسیله‌ی تغییراتی که در نتیجه‌ی حرکات یخچالها در اقلیم و نباتات روی داده، و نیز از طریق مقایسه‌ی فسیلهای انسانی با فسیلهای حیوانی که مقارن آنها کشف شده، توانسته‌اند عصر این فسیلها را تعیین کنند؛ بوسیله‌ی مقایسه‌ی مقدار فلوئور در استخوانهای انسانی و حیوانی میتوان تشخیص داد که این استخوانها مربوط به موجودات معاصر بوده یا نه؛ و بالاخره، با اندازه‌گیری کربون رادیوآکتیو در یک شیء میتوان زمان آنرا معین نمود (← تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته).

مقایسه‌ی انسان با سایر حیوانات نشان میدهد که انسان با میمونهای موسوم به آدم‌نما (← آدم‌نمایان) رابطه‌ی نزدیک دارد، و بهمین جهت



انسان گوریل شمپانزه اورانگوتان گیبون

دانشمندان بر زمینه‌ی نظریه‌ی تکامل چنان معتقدند که این میمونها و انسان از یک جد مشترک پیدا شده‌اند، و آن میمون بزرگی بوده است بنام دروئوپیتکوس (druopitekus)، که بقایای فسیل آن در نهشتهای قسمت متأخر دوره‌ی میوسن (7'000'000 تا 10'000'000 سال پیش از این) در سرزمینهای ممتد از اسپانیا و شمال افریقا تا جنوب و شرق افریقا و تا هند یافت شده است. گویا این میمون غول‌پیکر زندگی بر درختان را ترک کرده، و برای دست یافتن به خوراک بیشتر، زندگی بر روی زمین را انتخاب کرده است. استخوانهای پای او نشان میدهد که عملا بحالت راست راه میرفته است. بقایائی از دروئوپیتکوس در چینه‌های متأخر ازمنه‌ی پلیوسن بدست آمده است، و در همین دوره است که میمونهای شبیه انسان ظاهر شده‌اند.

دوره‌ی پلئیستوسن یا عصر یخ با دوره‌ی انسان اولیه و قسمت اعظم عصر حجر قدیم منطبق است. از میلیونها انسانی که در این دوره زندگی کرده‌اند، تنها پاره‌هائی از معدودی از آنها بدست آمده که در میان آنها قریب ۲۰ اسکلت تقریباً کامل وجود دارد. سابقاً از اهمیت بقایای مکشوفه بیخبر بودند، ولی پس از کشف دومین فسیل نئاندرتال در ۱۸۸۶ در سپی (spi؛ بلژیک، ح ۱۰ کیلومتری غ نامور)، که در کنار آن استخوانهای جانوران منقرض و ابزارهای سنگ چخماقی عصر حجر قدیم وجود داشت، دانشمندان متوجه شدند که با نمونه‌ی جدیدی از انسان سر و کار دارند. جستجوی انسان اولیه آغاز شد، و هر فسیل انسانی تازه‌یافته را "حلقه‌ی گمشده"ی زنجیری پنداشتند که، بر طبق نظریه‌ی داروین، انسان کنونی را با نیای میمون او پیوند میدهد. در ۱۸۶۸ فسیلهای انسانی در کرو-مانیون کشف شد، و این امر تاریخ پیدایش انسان جدید را در ۲۵'000 سال قبل ازین قرار داد. در ۱۸۹۱–۹۲ در جاوه بقایای "انسان جاوه" (نام علمی آن پیتکانتروپوس ارکتوس *Pithecanthropus erectus*) کشف شد، که از ابتدائیترین اقسام انسان میمون‌وار است. از کاوشهائی که در دهه‌ی سوم قرن بیستم در کوه کرمل فلسطین بعمل آمد اطلاعات تازه‌ای در باب تکامل انسان حاصل شد. در ۱۹۴۰ تقسیمی برای فسیلهای انسانی که تا آن زمان شناخته شده بود به سه جنس پیشنهاد شد: هومو ارکتوس (homo erektus) [لتین = انسان راست]، هومو نئاندرتالنسیس (neāndertālensis) [انسان نئاندرتال]، و هومو ساپینس (sāpiens) [انسان دانا].

ابتدائیترین انسانها، یعنی انسان جاوه (پیتکانتروپوس) و انسان پکن (سینانتروپوس *Sinanthropus*)، از اقسام هومو ارکتوس محسوب میشوند. فک آنها درشت و دندانها تقریباً شبیه به دندان انسان و استخوان ابرو برجسته و پیشانی صاف و خوابیده است، که همه‌ی اینها از خصوصیات میمون‌نمائی است. علاماتی که در داخل استخوان کاسه‌ی سر دیده میشود، نشان میدهد که شکل دماغ تقریباً شبیه دماغ انسان بوده و مرکز تکلم نیز در دماغ وجود داشته است. هر دو انسان جاوه و پکن از استعمال آتش باخبر بوده و احتمالا با افراد دیگر بصورت دسته‌جمعی زندگی میکرده و نوعی زبان مکالمه داشته‌اند. زمان این دو انسان را اوایل دوره‌ی پلئیستوسن میدانند.

بقایای انسان نئاندرتال و فرهنگ او بمقدار فراوان در غ اروپا در نهشتهای دوره‌ی فترت بین یخچالی سوم و آخرین دوره‌ی یخچالی (از 30'000 تا 150'000 سال پیش از این) بدست آمده است (← نئاندرتال). از قدیمترین نمایندگان هومو ساپینس انسان کرو-مانیون است، ولی بسیاری معتقدند که هومو ساپینس پیش از اینکه انسان نئاندرتال از بین برود وجود داشته است. شواهدی که از کوه کرمل بدست آمده حاکی است که انسان جدید مخلوطی از انسان نئاندرتال و اقسام دیگر (مانند کرو-مانیون) بوده است. حتی فسیلهای مختلط‌تری، مانند انسان سولو (جاوه) بدست آمده، که نشانهائی از انسان جاوه، انسان نئاندرتال، و هومو ساپینس دارد. در هر حال، هومو ساپینس، قطع نظر از منشأ آن، تا حدی نتیجه‌ی آمیزش اقسام مختلف میباشد.

انسان پکن: ← انسان اولیه.

انسان جاوه: ← انسان اولیه.

انسان‌دزدی، ربودن شخص بطور غیر قانونی، بخصوص ربودن زنی که به سن قانونی نرسیده، یا ربودن زن شوهردار بدون رضایت شوهر، یا ربودن اطفال تا سن شانزده سال. اگر این عمل بعنف یا تهدید و یا حیله، خواه مستقیماً یا بوسیله‌ی دیگری، صورت گیرد، و یا بقصد عمل منافی عفت باشد، مجازات مرتکب شدیدتر میشود؛ حتی اگر کسی طفلی را که تازه متولد شده باشد بدزدد، یا مخفی کند، یا بجای طفل دیگر یا متعلق بزن دیگر غیر از مادر طفل قلم دهد، مرتکب جرم شده است. مواد ۱۹۵–۲۰۳ قانون مجازات عمومی در مورد ربودن اطفال، و ماده‌ی ۲۰۹ همان قانون در مورد بزرگسالان موارد مختلف را مفصلا تشریح و مجازات مرتکب را تعیین کرده است. مرادف با این عنوان در زبان انگلیسی در مورد

ربودن زنان بقصد عمل منافی عفت *abduction*، و در سایر موارد *kidnaping* آمده است.

انسان کامل [الانسان الکامل فی معرفة الاوائل و الاواخر]، کتابی عرفانی، بعربی، از عبدالکریم ابن ابراهیم گیلانی (۷۶۷–ح۸۳۲ هق). مشتمل است بر ۶۳ باب و مکرر در مصر بطبع رسیده.

انسان کامل یا **الانسان الکامل**، نامی که صوفیه بر کسی اطلاق میکنند که بالاترین مقامی که انسان بدان میتواند رسید (یعنی مرتبه‌ی فنا فی اللهی) رسیده باشد. ظاهراً اول‌بار محیی‌الدین ابن العربی آنرا در کتاب معروف فصوص الحکم آورده است، و سپس عبدالکریم گیلانی (۷۶۷–ح۸۳۲ هق) کتاب عرفانی خود را بدین نام نامیده. دیگر مسلمانان پیغمبر را انسان کامل میگویند. انسان کامل بعقیده‌ی مانویان همان "انسان قدیم" است.

انسان کروماتیون: ← انسان اولیه؛ کروماتیون.

انسان ماقبل تاریخ: ← انسان اولیه.

انسان نئاندرتال: ← انسان اولیه؛ نئاندرتال.

انسانیات[1]: ← اومانیسم.

انسانیت، مذهب: ← اومانیسم.

آنسباخ[2] (ānshāx)، شهر (جم ۳۳٬۲۳۳)، کرسی فرانکونیای وسطی، غ باواریا. صنایعش اتوموبیل، موتور، و مواد شیمیائی است. اطراف دیری از قرن ۸م توسعه یافت؛ از ۱۳۳۱ مقر شاخه‌ی فرانکونیائی سلسله‌ی هوهانزولرن بود. در ۱۷۹۱ به پروس و در ۱۸۰۶ به باواریا منتقل شد. کلیسای رومانسک (قرون ۱۲م–۱۵م) دارد.

انستاس کرملی (anastāse kermeli) [انستاس ماری الکرملی (anastās māriyyo 'l.kermeliyy)]، ۱۸۶۶–۱۹۴۷، ادیب و محقق عرب مسیحی؛ مت بغداد. در بغداد و بیروت و بلژیک و فرانسه تحصیل کرد. مجله‌ی لغة العرب را سه سال پیش و شش سال بعد از جج I منتشر نمود. در دوره‌ی جنگ، عثمانیها او را به آناطولی تبعید کردند (۱۹۱۴–۱۶)، و سپس به بغداد بازگردانیده شد. علاوه بر تألیفات ادبی (مثلا نشوء اللغة العربیه؛ ادیان العرب؛ العرب قبل الاسلام)، بعضی متون را با تعلیقات و حواشی طبع کرده است (مانند نخب الذخائر فی احوال الجواهر، از ابن اکفانی، که از مزایای آن تطبیق اسامی احجار با اسامی اروپائی است).

انسترومانتال (anstrumāntāl): ← حالات اسم.

انسترومانتالیسم: ← اصالت وسیله.

آنستزی (ānestezi؛ فنـ): ← بیحسی.

انستیتو پاستور[3] (anstitu pāstor؛ از فنـ) یا **بنگاه پاستور**، مؤسسه‌ای برای تحقیقات طبی که اول‌بار در سال ۱۸۸۸ در پاریس دایر شد، و مشتمل بر یک درمانگاه برای معالجه‌ی هاری و مرکزی برای تعلیم و تحقیق در بیماریهای مسری بود. این مؤسسه بنام لوئی پاستور نامگذاری شده است. از متصدیان آن دانشمندان عالیمقامی چون امیل رو و ا. مچنیکوف بودند. بعدها مؤسسات مشابهی در بعضی دیگر از ممالک (از جمله ایران) دایر و بهمان نام انستیتو پاستور نامیده شد.

انستیتو دو فرانس[4] (aNstitü dë frāNs)، مؤسسه‌ی فرهنگی کشور فرانسه که در ۱۷۹۵، بجای پنج آکادمی سلطنتی که در ۱۷۹۳ بسته شده بود، تأسیس شد. انستیتو آکادمی‌های سابق را، با تغییر اسامی بعضی، احیا کرد. این آکادمی‌ها عبارتند از: **آکادمی فرانسه**؛ آکادمی کتیبه‌ها و ادبیات (تاریخ و باستانشناسی؛ نخست در ۱۶۶۳ تأسیس شده بود)؛ آکادمی علوم (۱۶۶۶)؛ آکادمی هنرهای زیبا (۱۶۴۸)؛ آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی (۱۷۹۵).

انسداد تاجی: ← ترومبوز.

آنسفالیت لتارژیک: ← بیماری خواب.

انسکو[5]، **ژرژ** (jorj enesko)، ۱۸۸۱–۱۹۵۵، ویولونواز، رهبر ارکستر، و آهنگساز رومانیائی. در کنسرواتوار وین و در پاریس نزد ماسنه و فوره و دیگران تحصیل کرد. در اروپا و امریکا شهرت تمام داشت. از آهنگهای متعددش دو راپسودی رومانیائی برای ارکستر است.

انسلم[6]، **قدیس** (qeddis anselm)، ۱۰۳۴؟–۱۱۰۹، اسقف اعظم (۱۰۹۳–۱۱۰۹) کنتربری، مجتهد مسیحی، مت ایتالیا. پیش از اینکه، بجای دوست و استادش لانفرانک، اسقف اعظم شود، رئیس صومعه‌ی بک در نورماندی بود، و در این مقام شهرت یافته بود. در نزاع کلیسا با شاهان انگلستان بر سر حق انتخاب اسقفها (← خلعت‌پوشان)، جانب پاپ را گرفت، و با ویلیام II و هنری I منازعات طولانی داشت. تألیفات او در الاهیات (از قبیل مقال و ستر حلول) تأثیر زیادی داشته. برهان او در اثبات صانع اینست که صِرفِ توانائی ذهن انسان بتصور یک وجود نامتناهی مستلزم اینست که چنین وجودی بالضروره موجود باشد.

انسن[7]، **جورج** (jorj ansən)، ملقب به **بارون انسن** (bāron*)، ۱۶۹۷–۱۷۶۲، دریاسالار انگلیسی. برای حمله به متصرفات اسپانیا در امریکای جنوبی دور جهان گشت. زمانی که وزیر دریاداری بود، سازمان آن وزارت را تجدید کرد، و "سپاه دریائی" را بصورت نوین آن درآورد (۱۷۵۵).

انسور[8]، **جیمز** (jeymz ensor)، ملقب به **بارون انسور** (bāron*)، ۱۸۶۰–۱۹۴۹، نقاش امپرسیونیست بلژیکی. در ترکیب رنگها ظرافت و دقت فراوان داشت. مردی گوشه‌نشین بود. برخی از تصویرهای او گوئی صبغه‌ای از اندیشه‌های بوش و بروگل دارند. در هنر قرن بیستم بلژیک تأثیر بیچیاب داشته است.

آنسولند: ← مالزی.

انسولین[9] (ansulin؛ از فنـ)، هورمونی که ذخیره و سوخت و ساز مواد قندی را در بدن تنظیم میکند، و کمبود آن موجب بروز بیماری قند (دیابت) میشود. سلولهای سازنده‌ی انسولین بصورت جزایری [لتـ اینسولا] پراکنده در لوز المعده قرار دارند، و بهمین مناسبت هورمون مترشح از آنها انسولین نام گرفته است. انسولین نخستین‌بار در سال ۱۹۲۱ بوسیله‌ی بنتینگ و بست کشف و از بافت لوز المعده استخراج شد، و در مداوای بیماری قند بکار رفت.

آنسی[10] (ānsi)، شهر (جم ۳۰٬۱۹۶)، کرسی ولایت اوت‌ساووا، ش فرانسه، بر دریاچه‌ی زیبای آنسی. آنسی کهنه نزدیک آن و دارای کلیسای جامع و قلعه‌ی قدیمی است. قدیس فرانسوای سالی در اینجا متولد شد. در ۱۴۰۱–۱۸۶۰ تحت حکومت کُنتهای ساووا بود.

آنسین رژیم[11] (āNsiaN reĵim) [فنـ، = رژیم سابق]، در تاریخ فرانسه، حکومتی که قبل از سال ۱۷۸۹ در فرانسه موجود بود. ← انقلاب فرانسه.

انشاء [عربی، = پدید آوردن]، در علم معانی، کلامی که، برخلاف خبر، محتمل صدق و کذب نباشد، و آن امر، نهی، استفهام، تمنی، ترجی، ندا، دعا، و تعجب است، که مضمون آنها بگفتن پدید میآید.

انشاء (ensā') یا **علم الانشاء**، یکی از فنون مهم ادب، که نوشتن نامه‌های خصوصی و رسمی و عهدنامه‌ها و غیره را در بر دارد. عهده‌دار این کار را منشی (= دبیر) گویند، که در همه‌ی علوم ادبی باید دست داشته باشد. دیوان انشاء در تاریخ اسلام اهمیت خاص داشته است، و در حکم یکی از وزارتخانه‌های بزرگ امروزی بوده. خوارزمی (ف ۳۸۷ هق) در مفاتیح العلوم گوید کلمه‌ی انشاء از الفاظی است که در دیوان رسائل بکار میرود، و عبارت از مطلبی است که نویسنده آماده میکند و آنرا بر صاحب دیوان عرض مینماید که در صورت لزوم چیزی بر آن بیفزاید و یا مطلبی از آن کم کند و یا به همان وضع اجازه‌ی تحریرش را بدهد؛ و باصطلاح امروز باید گفت پیش‌نویس‌گونه‌ای بوده است. اولکسی که در اسلام در این فن شهرت یافته عبدالحمید ابن یحیی، کاتب مروان II (آخرین خلفای بنی امیه)، است. در عربی و فارسی و ترکی کتابهائی در این باب نوشته‌اند که مطالب مهمی را در باره‌ی تاریخ تمدن اسلامی در بر دارد، از آن جمله است کتاب عظیم صبح الاعشی (عربی)؛ التوسل الی الترسل، منشآت میرزا مهدی خان استرابادی، و منشآت قائم‌مقام (فارسی)؛ و منشآت فریدون بک (ترکی).

انشاء الدوائر (ensā'o 'd.davā'er)، کتابی عرفانی، بعربی، از ابن العربی. مشتمل است بر مقدمه‌ای و دو فصل و سه باب، در باره‌ی مرتبه‌ی انسان در عالم وجود. در ۱۹۱۹ با ترجمه‌ی آلمانی در لیدن بطبع رسیده.

ان شاء الله یا **انشاء الله** (هر دو en šā'a 'l.lāh) [= اگر خدا بخواهد]، عبارتی که یک مسلمان، از جهت اعتقاد بقدرت پروردگار و خضوع نسبت بآن و عجز و ناتوانی خود و انتساب افعال به مشیت او، غالباً در کار خیر و خوبی که بوقوع آن میل و رغبت دارد بکار میبرد. بیشتر در مواردی که در انجام کار شکی باشد استعمال میشود، و چنانکه از قرآن و حدیث برمیآید، در مواردی که انجام کار قطعی است نیز بکار میرود. بعضی از فرق اسلامی در بکار بردن انشاء الله مبالغه کرده‌اند.

انشاء امیر خسروی: ← اعجاز خسروی.

انشان (anšān) یا **انزان:** ← عیلام.

آنشان[12] (ānšān)، شهر (جم ۵۴۸٬۹۰۰)، منچوری، بر شاخه‌ای از راه آهن منچوری جنوبی. از مراکز عمده‌ی صنایع فولاد است.

انشای ابوالفضل یا **مکاتبات ابوالفضل** یا

---

(۱)the humanities (۲)Ansbach (۳)Pasteur Institute (۴)Institut de France (۵)Enesco (۶)Anselm (۷)Anson (۸)Ensor (۹)insulin (۱۰)Annecy (۱۱)Ancien Régime (فنـ) (۱۲)Anshan

علامی (allāmi)، کتابی ادبی و تاریخی، بانشاء فارسی ابوالفضل ابن مبارک، وزیر اکبر شاه و برادر فیضی دکنی. مشتمل است بر سه قسمت، و نامه‌هائی را که بانشاء نویسنده، بنام شاه، به شاهزادگان و امرا نوشته شده، و همچنین نامه‌هائی را که خود ابوالفضل به شاه و رجال در باره‌ی امور کشوری نوشته، و نیز نامه‌های دیگری را در بر دارد، و علاوه بر جنبه‌ی ادبی، از جهت اشتمال نکات تاریخی نیز مهم میباشد. این کتاب پس از کشته شدن نویسنده، بوسیله‌ی برادرزاده‌اش عبد الصمد در ۱۰۱۵ هق جمع‌آوری گردیده، و ظاهراً اول‌بار در ۱۸۱۰ در کلکته، و سپس مکرر در هند بطبع رسیده است.

انشراح، سوره‌ی (enšerāh) [= گشوده شدن]، سوره‌ی ۹۴م قرآن، مکی، ۸ آیه. در آن خداوند، برای تسلی خاطر پیغمبر، نعمتهای خود را از انشراح دل و سبک کردن بار و بلند کردن نام او یادآور میشود، و میگوید که در پی دشواری آسانی خواهد بود.

انشقاق، سوره‌ی (enšeqāq) [= شکافته شدن]، سوره‌ی ۸۴م قرآن، مکی، ۲۵ آیه، در بیان روز قیامت و رسیدگی بحساب مردم.

آنشلوس[1] (ānšlus)، لفظ آلمانی، بمعنی الحاق، که بالاخص در مورد اتحاد (۱۹۳۸) آلمان و اتریش بکار میرود. از جنبه‌ی تاریخی، موضوع اتحاد ملل آلمانی‌زبان سابقه‌ی ممتدی دارد، ولی این موضوع پس از سقوط امپراطوری اتریش-هنگری در ۱۹۱۸ صورت جدیتری گرفت. مجلس مؤسس اتریش این کشور را جزئی از آلمان اعلام کرد، و جمهوری وایمار از این امر استقبال نمود. ولی متفقین جج I بمخالفت برخاستند و، بموجب پیمان صلح سن-ژرمن، اتریش را ملزم کردند که استقلال خود را حفظ کند. اقداماتی که از آن ببعد آلمان و اتریش برای عملی ساختن آنشلوس بعمل آوردند، و حتی کودتای ۱۹۳۴ ساخته‌ی هیتلر، که منجر به قتل دولفوس گردید، نتیجه‌ای نداد، و اتریش مستقل ماند تا آنکه هیتلر، که زمینه را با تبلیغات پردامنه آماده کرده بود، در مارس ۱۹۳۸ قشون به اتریش برد، و آنجا را بدون مقاومتی ضمیمه‌ی آلمان نمود.

آنشیتا[2]**، ژوزه د** (juze de ānšietā)، ملقب به **رسول برزیل**، ۱۵۳۰-۹۷، مبلغ یسوعی پرتغالی در برزیل. در ۱۵۵۳ به برزیل رفت، و در آنجا زندگی خود را وقف مسیحی کردن و تعلیم و تربیت بومیان برزیل نمود. علاوه بر اولین دستور زبان در باب زبان بومیان (۱۵۹۵)، چندین نمایشنامه نوشته و منظومه‌هائی سروده که غالباً آنها را از زمره‌ی نخستین تجلیات ادبیات برزیلی میدانند.

انصار (ansār) [جمع نصیر و ناصر، = یاری‌کننده]، لقب آن دسته از مسلمانان اهل مدینه که، پس از هجرت پیغمبر از مکه به مدینه، در این شهر باو ایمان آوردند، و او را حمایت و یاری کردند، و در پیشرفت اسلام کومکهای بسیار نمودند. این صفت چنان بر این دسته غلبه یافت که حکم اسم را پیدا کرد، و چون نام قبیله‌ای گردید، و مانند اسم مفرد بدان نسبت دادند و انصاری [= یک نفر از انصار] گفتند. و این لقب چنان اهمیت یافت و موجب مباهات و مفاخره گردید که انصار آنرا بر نام قبیله‌های خود ترجیح دادند، و چون از دو قبیله‌ی خزرج و اوس بودند، و مردم خزرج در مدینه از قبیله‌ی اوس بیشتر، بدین سبب، انصار افراد هر دو قبیله را خزرج میگفتند. نام این دسته از مسلمانان در تاریخ اسلام غالباً با نام دسته‌ی دیگری که بنام مهاجرین معروف اند همراه است، و مهاجرین مسلمانانی هستند که با پیغمبر از مکه به مدینه هجرت کردند، و فارسی‌زبانان معمولا مهاجرین را بصورت مفرد (مهاجر) بکار میبرند، و "مهاجر و انصار" میگویند. میان این دو دسته از زمان پیغمبر اختلافاتی وجود داشت، و بعد از او بیشتر گردید، و چون خلافت بدست خانواده‌ای مکی و قرشی افتاد، انصار برای همیشه از حکومت دور گردیدند، ولی تقوی و دین و تفوق در علم حدیث را برای خود حفظ کردند.

انصاری، شیخ مرتضی، ۱۲۱۴-۱۲۸۱ هق، از فقهای بزرگ و مراجع تقلید شیعه؛ مت دزفول. نسبش به جابر ابن عبدالله انصاری میرسد. چندی در دزفول و کربلا و نجف تحصیل کرد، و سرانجام در نجف سکنی گزید، و در همانجا وفات یافت. از آثارش فرائد الاصول (معروف به رسائل شیخ مرتضی) و مکاسب از کتب معروف درسی است.

انصاری، عبدالله: ← خواجه عبدالله انصاری.

انطاکی (antāki) بمعنی منسوب به انطاکیه است.

انطاکی، ابوالفرج یحیی ابن سعید، ۹۸۰-۱۰۶۶ (۴۵۸ هق)، طبیب و مورخ عرب مسیحی. در ۴۰۵ هق از مصر به انطاکیه رفت، و در آنجا اقامت گزید. از بستگان نزدیک سعید ابن البطریق بود، و ذیلی بر نظم الجوهر او نوشت.

انطاکی، داود [داود ابن عمر]، فت ۱۰۰۸ هق، طبیب معروف عرب؛ مت انطاکیه. با اینکه نابینا بود، به سفرهای طولانی پرداخت، و بتوصیه‌ی یک طبیب ایرانی، در آسیای صغیر زبان یونانی آموخت تا بتواند از متون طبی یونانی استفاده کند. چندی نیز در دمشق و قاهره زیست، و سپس به مکه آمده، و پس از یکسال در همانجا وفات یافت. اثر عمده‌اش کتاب جامع تذکرة اولی الالباب و الجامع للعجب العجاب در طب و حکمت است. از آثار دیگرش تزیین الاسواق، انموذج فی علم الفلک، الفیه فی الطب، و رساله‌ای در شرح عینیه‌ی ابن سینا است.

انطاکیه[3] (antākia)، باستانی **آنتیوخیا** (āntio-xeyā'؛ ینـ)، شهر (جه ۳۸۵'۳۰)، ج ترکیه، بر رود اورونتس (نهر العاصی)، ۲۲ کیلومتری ساحل مدیترانه. آنتیوخیا را سلوکوس I در حدود ۳۰۰ قم بنا کرد، و بنام پدرش، آنتیوخوس، نام نهاد. بزودی از مراکز معتبر تجارتی گردید، و شکوه و جلالش شهرت یافت. در ۶۴ قم پومپیوس آنرا گرفت، و انطاکیه بزرگترین و مهمترین شهرهای آسیائی دولت روم و کرسی ایالت آسیائی امپراطوری روم گردید. انحطاط آن از دوره‌ی ساسانیان شروع شد. اول‌بار در ۲۵۸ بم و سپس در ۲۶۰ شاپور I آنرا اشغال و تاراج کرد، و سکنه‌اش را به جندی شاپور منتقل نمود. در ۲۶۶-۲۷۲ تحت حکومت زباء بود. در ۵۴۰ خسرو انوشروان محاصره و ویرانش نمود، و اگر چه یوستی‌نیانوس آنرا از نو بنا نهاد، از آن ضربت کمر راست نکرد، و سپاهیان ایران در ۶۰۲ و ۶۱۱ نیز تاراجش کردند.

انطاکیه در ۱۶ هق (۶۳۷-۳۸ بم) بتصرف اعراب درآمد. در ۳۵۸-۴۷۷ هق (۹۶۹-۱۰۸۴ بم) تحت حکومت دولت بیزانس بود، و سپس سلیمان ابن قتلمش سلجوقی آنرا گرفت، و تا ۴۹۱ هق (۱۰۹۸) که صلیبیان آنرا گرفتند در تصرف سلاجقه بود. در دوره‌ی حکومت بوهموند I و جانشینانش، عملا از مملکت لاتینی اورشلیم مستقل بود. در ۶۶۶ هق (۱۲۶۸ بم) بیبرس آنرا گرفت، و انطاکیه از توابع ممالیک مصر گردید، و در ۱۵۱۶ بم بتصرف دولت عثمانی درآمد. پس از جج I فرانسویها آنرا اشغال کردند (۱۹۱۹)، و انطاکیه به سرزمین قیمومی شام منضم شد، ولی در ۱۹۳۹ به ترکیه بازگشت.

انطاکیه در تاریخ مسیحیت، بسبب شوراهای دینی که در آنجا تشکیل شده، اهمیت دارد. در آنجا بود که پیروان عیسی برای اول‌دفعه مسیحی خوانده شدند (اعمال رسولان ۱۱.۲۶). انطاکیه یکی از سه بطرک‌نشین قدیمی، و مقر بطرکهای ملکائیه و مارونیه و یعاقبه است. انطاکیه‌ی کنونی فقط قسمت کوچکی از انطاکیه‌ی قدیم را اشغال کرده است. از شهر قدیم، باروها، آباره، تئاتر و قلعه‌ای باقیست. در کاوشهائی که در آنجا و در اطرافش بعمل آمده موزائیکهای عالی از شش قرن اول میلادی بدست آمده است. "جام بزرگ انطاکی" که در ۱۹۱۰ بدست آمد، بزعم بعضی، همان جام مقدس است.

انطالیه[4] (antālia) یا **ادالیه** (adālia)، شهر (جه ۴۷۸'۲۷)، جغ ترکیه؛ کنار مدیترانه. مصنوعات ابریشمی دارد؛ نزدیک آن معادن کروم و منگنز موجود است. در ۶۰۱ هق سلطان کیخسرو I (از سلاجقه‌ی روم) آنرا گرفت؛ در ۸۲۶ هق بتصرف دولت عثمانی درآمد.

انظار، در احکام نجوم: ← نظر.

انعام، سوره‌ی (an'ām) [= چهارپایان]، سوره‌ی ششم قرآن، مکی، ۱۶۵ آیه. مانند سایر سوره‌های مکی، از ایمان و عقیده و توحید و قیامت و جزای خیر و شر بحث میکند. دست آدمی را میگیرد، و او را در سراسر جهان (از آسمان، خورشید، ستارگان، زمین، باغها، آبهای روان، زنده‌ای که از مرده بیرون میآید، و مرده‌ای که از زنده بیرون میآید) و در سرگذشت پیشینیان گردش میدهد، و همه جا اثر خدا را باو مینماید، و اثر طبیعی نیکی و بدی را آشکار میسازد، و چنان میشود که آدمی جز آنکه بخدای یگانه معترف گردد چاره‌ای ندارد. میگوید این همه آیات و معجزات الاهی را میبینند و باز هم معجزه می‌خواهند؛ و اگر چنان معجزه‌ای هم بیاید، باز ایمان نخواهند آورد. فرمان میرسد که حلال و حرام شمردن بیجا ناروا است، و آنگاه بتفصیل اصول عقاید پاکیزه و حلال و حرام درست را شرح میدهد. چون درین سوره خرافات خاصی که مشرکان در باره‌ی محصول چهارپایان (= انعام) خود داشتند تقبیح شده بدین نام نامیده شده است.

انعام ثلاثه (an'āme salāse) [= چهارپایان سه‌گانه]، در فقه، شتر و گاو و گوسفند، که زکات بآنها تعلق میگیرد.

---

(۱)Anschluss (آلمانی) (۲)Anchieta (۳)Antioch (۴)Antalya

انعقاد[1] (en'eqād)، بستن و رسوب ذرات ریز مادّه‌ای که در سراسر ماده‌ی دیگر پراکنده است.
انعقاد خون: ← بستن خون.
انعکاس[2]، بازگشتن امواج (مثلا امواج صوت یا نور) به محیطی که در آن حرکت میکنند پس از برخورد به یک سطح. اگر امواج نور یا صوت که در محیطی حرکت میکنند بمحیط دیگری برخورد کنند، عموماً قسمتی از آنها بمحیط اول بازمیگردد (یعنی منعکس میشود)، و قسمت دیگر انکسار پیدا میکند. انعکاس در برخورد امواج آب بساحل یا بمانع دیگر نیز مشاهده میشود. برای سهولت، معمولا پدیده‌ی انعکاس را در مورد شعاع موج توضیح میدهند. سطوح خشن شعاع نوری را که بر آنها بتابد (شعاع تابش) در جهات مختلف متفرق میکنند. در غیر این صورت، انعکاس تابع قوانین ساده‌ای است (قوانین انعکاس): اگر از نقطه‌ی تابش عمودی بر سطح منعکس‌کننده رسم شود، اولا این عمود و شعاعهای تابش و منعکس در یک صفحه اند؛ ثانیاً زاویه‌ی تابش (یعنی زاویه‌ی شعاع تابش با خط عمود) با زاویه‌ی انعکاس (زاویه‌ی شعاع منعکس با عمود) مساوی است. بالاخص شعاعی که عموداً بر سطحی بتابد بر امتداد خود منعکس میشود. اشیاء بوسیله‌ی نوری که از سطح آنها منعکس میشود مرئی میشوند، و رنگ آنها بستگی دارد بطول موجهائی که منعکس میکنند. خواص آینه‌ها (← آینه) نتیجه‌ی قانون انعکاس است. انرژیهای حرارتی و سایر انرژیهای تشعشعی نیز منعکس میشوند. در هر حال، نسبت انرژی تابش به انرژی منعکس قابلیت انعکاس سطح منعکس‌کننده است. **پژواک** ناشی از انعکاس امواج صوت است. لفظ انعکاس را در مورد بازگشت اشیاء و ذرات پس از برخورد به یک مانع نیز بکار میبرند. برای انعکاس کلی ← انکسار.

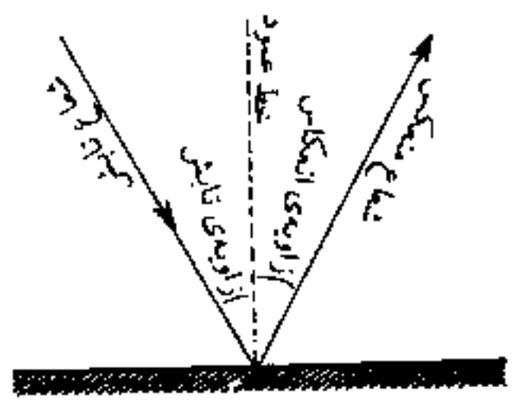

انعکاس، عمل: ← رفلکس.
انعکاس کلی: ← انکسار.
انغوزه (anquze)، صمغ گیاهی از تیره‌ی چتریان و از نوع آسا (*Assa*) که چون در آتش نهند بوئی بسیار عفن دارد. این صمغ را آسا فِتیدا (لتـ *Assa foetida*) یا انجدان تلخ نین میگویند.
انف، عظم: ← سر.
انفال، سوره‌ی (anfāl) [= غنیمتهای جنگ]، سوره‌ی هشتم قرآن، مدنی، ۷۵ آیه. در غزوه‌ی بدر، بمناسبت اختلافی که میان مسلمانان بر سر تقسیم غنائم جنگی پیدا شده بود، نازل شد. مشتمل است بر حکم تقسیم غنائم، آداب جهاد، وظایف مجاهدان، رفتار با اسیران، و دستور پیمان بستن و بر سر آن ایستادن. با بیان حال مشرکان مکه پیش و پس از هجرت و همچنین بیان حال گردنکشان پیش از ایشان (همچون قوم فرعون و آنان که قبل از وی بوده‌اند) این سنّت الاهی بیان میشود که پیروزی با مؤمنان است و آنان که منکر خدایند پیوسته شکست میبینند.
انفراروژ، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی زیر قرمز.
انفصالیون[3] (enfesāliyyun)، عنوان دسته‌هائی از مسیحیان که در بریتانیای کبیر از کلیسای رسمی جدا شدند. در قرن ۱۶م دسته‌ای از انفصالیونِ اوایل، بنام ر. براون که رهبرشان بود، به براونیان معروف شدند. اصطلاح استقلالیان در قرن ۱۷م معمول شد. نیز ← آزادی کلیساهای محلی، نظام؛ پیرایشگری.
انفطار، سوره‌ی (enfetār) [= شکافته شدن]، سوره‌ی ۸۲م قرآن، مکی، ۱۹ آیه، در بیان روز قیامت و تعجب از اینکه چه چیز آدمی را نسبت بپروردگارش مغرور کرده.
انفلوانزا[4] (anfluānzā؛ از فنـ)، بیماری عفونی بسیار مسری که بصورت همه‌گیریهای بزرگ درمیآید. سببش را ویروس میدانند. تب سخت و التهاب مخاط مجاری تنفسی از علائم نمایان آنست.
انقباض، در فیزیک، ← انبساط.
انقره، شهر، ترکیه، ← آنکارا.
انقلاب ۱۹۰۵: ← انقلاب روسیه.
انقلاب آذربایجان، مقاومت و مبارزه‌ی آزادی‌خواهان و مجاهدین تبریز در مقابل استبداد صغیر (← انقلاب مشروطیت) محمد علی شاه قاجار، که جمعاً قریب یکسال طول کشید، و در اواخر منجر به محاصره‌ی طولانی چهارماهه‌ی تبریز از طرف قوای مستبدین شد، و عاقبت با ورود قوای روس به تبریز ببهانه و عنوان حفظ جان اتباع خارجه در آنجا، محاصره‌ی آنجا خاتمه یافت. آزادی‌خواهان آذربایجان، بمجرد اطلاع از خبر توپ بستن مجلس بوسیله‌ی محمد علی شاه، انجمن ایالتی آذربایجان را تشکیل دادند و در مقابل عین‌الدوله، که مقارن همان ایام بجای مخبرالسلطنه به ایالت و فرماندهی قوای آذربایجان منصوب شده و مستبدین هم همه جا او را حمایت مینمودند، ایستادگی کردند، و بعد از مدتی مقابله و منازعه‌ی داخلی با مستبدین شهر و اعضای انجمن موسوم به اسلامیه، عاقبت تمام تبریز را بدست گرفتند، و اردوی عین‌الدوله از محل باغ صاحب دیوان عقب‌نشینی کرده به باسمنج در ۲ فرسخی شهر رفت، و مجاهدین تبریز را امن نموده از اطاعت محمد علی شاه سر فرو پیچیدند، و چندی بعد به خوی و سلماس و مرند و مراغه نیز مجاهد روانه کردند. از این رو، محمد علی شاه بر عین‌الدوله فشار آورد و او را که ظاهراً از قوای ملیون مرعوب شده بود واداشت که بجد تمام بدفع غائله بپردازد. و بدین سبب، عین‌الدوله بکومک صمد خان شجاع‌الدوله و رحیم خان چلبیانلو و دیگر خوانین مستبد، تبریز را در محاصره‌ی کامل انداخت (ذیقعده‌ی ۱۳۲۶ هق)، و بر اثر این محاصره، بتدریج در تبریز ارزاق نایاب شد و عرصه بر محصورین تنگ گشت، و چون این محاصره مدتی طولانی دوام یافت، قحط و گرسنگی بنهایت رسید و مردم از فقر و بی‌برگی تلف شدند. مع هذا، در طی این چهار ماه محاصره‌ی کامل و قحط شدید، مردم و مجاهدین آذربایجان مقاومت و رشادت بسیار از خود نشان دادند. عاقبت نمایندگان دولتین روس و انگلیس بعنوان ضرورت حفظ جان اتباع خود در تبریز، بعد از مذاکرات مفصل قبلی با محمد علی شاه و یأس از جلب موافقت او در رفع محاصره‌ی شهر، و با وجود اکراه و مخالفتی که مجاهدین و آزادیخواهان تبریز نسبت باین امر داشتند، با یکدیگر موافقت نمودند که تعدادی از قشون روس از طریق جلفا وارد تبریز شوند و راه آزوقه را بگشایند، و بدینگونه، قشون روس از ارس گذشته وارد خاک ایران شد و با ورود آن قشون اجنبی به تبریز (۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷) تبریز از محاصره نجات یافت. و چون در تهران نیز مقارن همان اوقات محمد علی شاه ظاهراً با خیالات مشروطه‌خواهان روی موافق نشان میداد، و اردوی عین‌الدوله و غشایر نیز دست از محاصره کشیده پراکنده شدند، انجمن ایالتی تبریز، بوسیله‌ی مبادله‌ی تلگراف با تهران و ولایات دیگر، مشغول تهیه‌ی قانون انتخابات شد که بصحه‌ی شاه هم رسید. درین بین بعضی از رؤسای مجاهدین مانند ستار خان و باقر خان و دیگران، بسبب عدم اعتماد به روسها، در جنرال قونسولگری عثمانی در تبریز متحصن شدند، تا آنکه چندی بعد تهران بدست مجاهدین گیلان و بختیاری فتح شد و بساط استبداد صغیر در هم نوردید. (← انقلاب مشروطیت).
انقلاب اصفهان یا **انقلاب بختیاری،** عنوان ازدحام و شورش و کشمکشی که، در عهد استبداد صغیر محمد علی شاه قاجار، در اصفهان بین عمال او و مشروطه‌خواهان آن ولایت درگرفت و منتهی بمداخله‌ی بختیاریها در قضیه و فتح اصفهان بدست آنها شده اردوی بختیاری از اصفهان عازم فتح تهران شد. بعد از بمباران مجلس، محمد علی شاه اقبال‌الدوله‌ی کاشی را بحکومت اصفهان فرستاد، و رفتار او در آن ولایت نیز موجب ناراحتی عامه گشت، و آقا نجفی و برادرش حاج آقا نورالله اصفهانی با او بخصومت برخاستند. چون درین میان صمصام‌السلطنه‌ی بختیاری نیز بفرمان محمد علی شاه از ایلخانیگری بختیاری معزول شد از جریان امور ناراضی گشته، بتحریک و تشویق برادر کهتر خویش، سردار اسعد که در آن ایام در پاریس بود، عازم قیام بر ضد دولت و حاکم اصفهان گشت. درین میان تطاول و تعدی سربازان دولتی اهل بازار را بخروش آورد. مردم در مسجد شاه اجتماع کرده بازارها را بستند، و از اهل دهات نیز کسانی بآنها پیوست، و اقبال‌الدوله جهت تهدید مردم توپ بمیدان شاه آورد. بعد از سه روز تعطیل و ازدحام عامه، ضرغام‌السلطنه‌ی بختیاری بعزم تسخیر شهر آمد، و بعد از جنگی، بکومک اهل شهر برآنجا استیلا یافت. پس از آن صمصام‌السلطنه بشهر درآمد، و حاکم و اعوانش بقنسولگری انگلیس متحصن شدند، و بدینگونه انجمن ولایتی در اصفهان تشکیل شد. محمد علی شاه فرمانفرما را عنوان حکومت اصفهان داده او را بقلع و قمع شورشیان مأمور کرد و او، بی‌آنکه خود جرئت خروج از تهران را داشته باشد، سردار ظفر بختیاری را با عده‌ای بختیاری از طرفداران محمد علی شاه بدان صوب فرستاد، و سردار ظفر هم هرگز از قم تجاوز نکرد. صمصام‌السلطنه در اصفهان بود تا سردار اسعد از اروپا رسید، و با اخذ ارتباط با

(۱)coagulation (۲)reflection (۳)separatists (۴)influenza

مجاهدین گیلان و تبریز، آهنگ فتح تهران نمود.
انقلاب اکتبر: ← انقلاب روسیه.
انقلاب امریکا[1] یا **جنگ استقلال امریکا** (۱۷۷۵–۸۳)، نبردهائی که در نتیجه‌ی آنها مهاجرنشینهای سیزده‌گانه، واقع بر ساحل قطا در امریکای شمالی، از زیر استیلای بریتانیا خارج شده استقلال یافتند. در اواسط قرن ۱۸م بین بریتانیا و مهاجرنشینها اختلافات زیادی در منافع و طرز فکر پیدا شده بود. پس از پایان **جنگ هفتساله** (۱۷۶۳)، انگلستان، که گرفتار وامهای سنگین شده بود، در صدد وضع مالیاتهای جدید و بسط استیلای خود بر مستعمرات برآمد. قانون معروف به قانون تمبر (۱۷۶۵)، که مالیاتی بصورت الصاق تمبر بروزنامه‌ها و اسناد رسمی و غیره در مستملکات و مهاجرنشینها مقرر میکرد، با مخالفت شدید مردم مواجه شد. کنگره‌ی قانون تمبر (نیو یورک، اکتبر ۱۷۶۵)، مرکب از نمایندگان مهاجرنشینها، بعنوان اینکه مالیات در پارلمانی وضع شده که آنان در آن نماینده نداشته‌اند، بمخالفت برخاستند. این قانون در ۱۷۶۶ لغو، ولی قوانین ۱۷۶۷ تاونزند (← تاونزند، چارلز) وضع شد که بر اجناس وارد بمستملکات امریکائی حقوق گمرکی مقرر میکرد. مردم از وارد کردن اجناس انگلیسی و پرداخت حقوق امتناع کردند. بتقاضای تجار انگلیسی، که نمیخواستند مشتریهای خود را در مستملکات از دست بدهند، این قوانین جز در مورد حقوق چای لغو شد. اگر چه چای انگلیسی جمعاً ارزانتر از سایر چایها وارد میشد، مهاجرنشینها، که تصمیم گرفته بودند بهیچ مالیاتی جز آنچه مجالس مقننه‌ی خودشان تصویب کند گردن ننهند، از خرید چای انگلیسی خودداری کرده بوارد کردن چای قاچاق پرداختند. بین مردم و سپاهیان انگلیسی زد و خوردهائی درگرفت. پافشاری مردم شهر بستن (ماساچوست) بالاخص معروف است، و آن منجر به تیراندازی سربازان انگلیسی و قتل ۵ نفر از اهالی شد (۱۷۷۰)، و این واقعه در تاریخ امریکا به قتل عام بستن مشهور است؛ و نیز عده‌ای با لباس بومیان شبانه بسه کشتی انگلیسی چای حمله برده محمولات آنها را بدریا ریختند (واقعه‌ی چای بستن، ۱۷۷۳). در زود آیلند، مردم کشتی انگلیسی موسوم به گسپی را آتش زدند (۱۷۷۲). پارلمان انگلستان، برای گوشمالی مردم، خاصه اهالی ماساچوست که چایها را بدریا ریخته بودند، قوانینی وضع کرد (۱۷۷۴) که نزد وطن‌پرستان امریکائی به قوانین تحمل‌ناپذیر معروف شد، و آزادی سیاسی و جغرافیائی مهاجرنشینان را محدود میساخت. این فشارها بیش از پیش باعث تهییج افکار و ایجاد مقاومت شدید و اتحاد مهاجرنشینان شد. **کنگره‌ی مهاجرین** (۱۷۷۴)، مرکب از نمایندگان مهاجرنشینها، عریضه‌ای بپادشاه انگلستان نوشته لغو قوانین شاق را خواستار شد. پادشاه از پذیرفتن نامه هم امتناع کرد. رهبران مهاجرنشینها از مردم تقاضا کردند که خود را برای جنگ آماده کنند. جنگ در ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ با نبردهای **لکسینگتن و کانکرد** آغاز شد. کنگره‌ی مهاجرین ج. واشینگتن را بفرماندهی سپاهیان مهاجرنشینان منصوب کرد (ژوئن ۱۷۷۵). در ژوییه‌ی ۱۷۷۶ اعلامیه‌ی استقلال صادر شد. در سه سال اول جنگ (۱۷۷۵–۷۷) میدان عملیات نظامی نواحی شمالی و دره‌ی هودسن هدف اصلی انگلیسها بود، ولی مساعی آنها در نبرد معروف به نبرد سرتوگا درهم شکست (۱۷۷۷)، و در نتیجه‌ی پیروزی مهاجرنشینان، فرانسویها نیز بیاری آنان برخاستند، و کشتیهای خود را بر ضد انگلستان بکار انداخته ناوگانی در اختیار مهاجرنشینان گذاشتند. انگلیسها، که دیگر نمیتوانستند در ساحل قطا آزادانه رفت و آمد کنند، جنگ را بنه نواحی جنوبی کشانیدند، و جنگهای ۱۷۷۸–۸۱ در این نواحی واقع شد. انگلیسها سونا (اواخر ۱۷۷۹) و چارلزتن (۱۷۸۰) را گرفته بفرماندهی کورنوالیس به ویرجینیا تاختند، ولی پس از نبرد **کارولینا**، در یورکتاون کورنوالیس ناچار تسلیم واشینگتن گردید (اکتبر ۱۷۸۱) و جنگ پایان یافت، و بموجب پیمان پاریس (۱۷۸۳) ایالات متحده بعنوان ملتی مستقل شناخته شد. از نبردها و پیکارهای عمده‌ی انقلاب امریکا، علاوه بر آنچه ذکر شد، میتوان آنهائی را که بنام این امکنه شهرت یافته است نام برد، برندیواین؛ پیتسبرگ؛ پرینستن؛ ترنتن؛ جرمنتاون؛ سرتوگا (← سرتوگا، پیکار)؛ **کارولینا**؛ لانگ آیلند؛ یورکتاون.

انقلاب امریکای جنوبی[2]، نهضت سیاسی و جنگهائی که بواسطه‌ی آنها مستعمرات اسپانیا در امریکای جنوبی در اوایل قرن نوزدهم استقلال یافتند. علل اصلی انقلاب محدودیتهای بازرگانی بنفع انحصارات اسپانیائی، مالیاتهای گزاف، قوانین ظالمانه، منع مهاجرنشینها از رسیدن بمناصب عالی، تفتیش افکار، و نتایج انقلابهای فرانسه و کشورهای متحد امریکا بود. سبب مستقیم آن هرج و مرجی بود که در نتیجه‌ی حمله‌ی ناپلئون به اسپانیا در امور این کشور روی داد. اغلب مهاجرنشینان از شناختن ژوزف بوناپارت بعنوان پادشاه اسپانیا امتناع کردند. در سال ۱۸۱۰ در ونزوئلا، غرناطه‌ی جدید، بوئنوس آیرس، و شیلی شورشهائی بر پا شد؛ شورشیان، بعنوان حفظ این سرزمینها برای فردیناند VII اسپانیا، مأمورین پادشاهی را خلع و شوراهائی تأسیس کردند، و بعداً استقلال خود را اعلام نمودند (در پرو که مرکز استیلای اسپانیا بود انقلاب مدتها بعد آغاز شد). جنگ بین شورشیان و مأموران اسپانیا درگرفت، و در آغاز شورشیان پیروز شدند. زلزله‌ی ۱۸۱۲ ونزوئلا را فلج کرد و اسپانیائیها ازین موضوع استفاده نموده دگرباره بر اوضاع مسلط شدند، و شورشیان را در نواحی مختلف سرکوبی کردند. وضع بدین منوال بود تا خ. دِ سان مارتین و س. بولیوار وارد میدان شدند. پیروزیهای بولیوار در ۱۸۱۹ و ۱۸۲۱ و پیروزی سردار وی آ. خ. دِ سوکره در ۱۸۲۲ باعث رهائی غرناطه‌ی جدید و ونزوئلا و اکوادور از قید استعمار اسپانیا شد. سان مارتین نیز به پرو تاخت (۱۸۲۰) و لیما را گرفت (۱۸۲۱)، و کناره‌گیری اختیار کرد. پس از پیروزیهای نهائی میهنپرستان در خونین (۱۸۲۴) و آیاکوچو (۱۸۲۴) نیروهای اسپانیائی از پروی علیا اخراج شدند، و آخرین پایگاه اسپانیا در ژانویه‌ی ۱۸۲۶ تسلیم شد، و جنگ پایان یافت.

انقلاب ایران، عنوان ترجمه‌ی کتابی تاریخی در باره‌ی تاریخ مشروطیت ایران، از ادوارد براون. کتابی مفصل و در موضوع خود معتبر و مفید است. دو بار در تهران منتشر شده است (طبع ۱۳۳۵ هش بواسطه‌ی بسیاری تصاویر رجال دوره‌ی مشروطیت قابل ملاحظه است).
انقلاب باشکوه[3]، در تاریخ انگلستان، عنوان حوادث سالهای ۱۶۸۸–۸۹ که منتج به برکناری جیمز II گردید. این "انقلاب" ناشی از تولد پسر جیمز، نامش جیمز ادوارد، بود، زیرا جیمز II آشکارا از کیش کاتولیک پیروی میکرد، و با تولد پسرش بیم آن میرفت که سلطنت انگلستان بدست یک نفر کاتولیک بیفتد. پس، توریها و ویگها متحد شدند، و هفت تن از اشراف از ویلیام اورانژ و همسرش مری (دختر پروتستان جیمز) دعوت کردند که بکومک انگلستان بشتابند. پس از "انقلاب بیخون"، این دو تن مشترکاً بنام ویلیام III و مری II سلطنت کردند. پذیرفتن بیله‌ی حقوق از طرف آنها، سرانجام تفوق حکومت پارلمانی را بر "حق الاهی پادشاهان" محقق کرد.
انقلاب بختیاری: ← انقلاب اصفهان.
انقلاب پیرایشگر (pirāyeš.gar) یا **انقلاب پیوریتن**[4] (piuritən)، شهرت زد و خوردهای جیمز I (پادشاهیش ۱۶۰۳–۲۵) و چارلز I (پادشاهیش ۱۶۲۵–۴۹) با مردم طبقه‌ی متوسط که طرفدار پارلمنت بودند (وجه تسمیه اینست که بیشتر مخالفین شاه از پیرایشگران بودند). علل عمده‌ی آن یکی کشمکش بین اسقفها و پیرایشگری بود، و دیگر اینکه پارلمنت میخواست با حقوق قانونی حکومت کند، و حال آنکه شاه سلطنت خود را "عطیه‌ی الاهی" و حقوق پارلمنت را ناشی از "الطاف شاهانه" میدانست. معذلک، جیمز I جرئت نداشت که بی تصویب پارلمنت مالیات بگیرد، و چون احتیاجات مالی داشت، با پارلمنت مدارا میکرد. چارلز I سرسخت‌تر بود. اگر چه برای گرفتن پولی که برای جنگ با فرانسه لازم داشت به تقاضای پارلمنت دایر به امضای درخواست حق تن درداد، بعداً پارلمنت را بعلت مخالفت با وصول مالیاتهای اجباری غیر قانونی منحل ساخت، و ۱۱ سال بمیل خود حکومت کرد. برای احتیاجات مالی ← جنگ اسقفها، پارلمنت را از نو فراخواند (۱۶۴۰). این پارلمنت، که به پارلمنت طویل معروفست، با عزم راسخ به مبارزه با استبداد و بحفظ خود در مقابل شاه، ۱۳ سال دوام یافت. در اعتراض‌نامه‌ای که بنام "اعتراض بزرگ" صادر کرد، خلافکاریهای دهساله‌ی شاه را برشمرد. چارلز تقاضاهای ۱۹-گانه‌ی پارلمنت را رد کرد، و در صدد دستگیر کردن پنج تن از وکلای مخالف برآمد، و این امر جنگ داخلی را اجتناب‌ناپذیر ساخت. در اوت ۱۶۴۲، چارلز به پارلمنت اعلان جنگ داد. دو طرف برای بدست‌آوردن پشتیبانانی تلاش نمودند. چارلز از کومک اشراف، انگلیکانها، و کاتولیکها برخوردار بود؛ پارلمنت کومک سوداگران، پیشه‌وران، و پیمانگران اسکاتلندی را جلب کرد. پیروزیهای آ. کرامول در مارستن مور و نیزبی منجر به تسلیم (۱۶۴۵) شاه و پایان جنگ داخلی اول شد. فرار چارلز باعث جنگ داخلی دوم

(۱)American Revolution (۲)South American Revolution (۳)Glorious Revolution (۴)Puritan Revolution

گردید (۱۶۴۷) که بزودی پایان یافت. ← تصفیه‌ی پراید کسانی را که با ارتش مخالف بودند از پارلمان بیرون راند؛ اعضای باقی‌مانده چارلز را بجرم خیانت محکوم به اعدام کردند، و در ۱۶۴۹ گردنش زده شد. پارلمنت طویل، که از زمان تصفیه به پارلمنت دنباله معروف شده بود، پادشاهی را لغو کرد، و جمهوری را برقرار ساخت. در ۱۶۵۳، کرامول پارلمنت دنباله را منحل کرد، و حکومت سربرستی برقرار شد. از نتایج انقلاب پیرایشگر برآمدن طبقه‌ی متوسط، کومک به رواداری دینی، و پایان دادن به کشمکش شاه و پارلمنت بر سر قدرت بود. انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ نتایج آنرا استوارتر ساخت.

انقلاب پیوریتن: ← انقلاب پیرایشگر.

انقلاب روسیه[1]. برای اطلاع اجمالی از شرایطی که منجر بانقلابات ۱۹۰۵–۱۹۱۷ روسیه شد ← روسیه. نارضایتی از حکومت استبداد تزاری تمام طبقات طبقات محروم، کشاورزان گرسنه، پرولتاریای صنعتی جدید، درجه‌داران ارتش، روشنفکران، اقلیتهای مذهبی و ملتهائی که در تحت فشار بودند، و بالاخره گروه کثیری از بورژواها و اشراف را فرا گرفته بود. مهمترین گروههای مخالف عبارت بودند از دموکراتهای اعتدالی، سوسیالیستهای انقلابی (اکثر کشاورزان و روشنفکران)، و سوسیال دموکراتهای پیرو مارکس (که به منشویکها و بولشویکها تقسیم شدند. ← بولشویسم و منشویسم).

در ۱۹۰۵ که روسیه در ← جنگ روس و ژاپن شکست خورد، نارضائیهای مردم بصورت اعتصابات و شورشهائی، که مجموعاً انقلاب ۱۹۰۵ نامیده میشود، ظاهر شد. تنها نتیجه‌ی این انقلاب اعطای حقوق مدنی و برقراری پارلمان (← دوما) بود، ولی این امتیازات کوچک را هم متعاقبین بزودی از دست مردم گرفت.

شکست روسیه در جنگ I و سیاست ارتجاعی نیکولای I اوضاع را به منتهی درجه وخیم کرد. در ماه مارس ۱۹۱۷ (ماه فوریه در تقویم قدیم روسی. اصطلاح "انقلاب فوریه" ناشی از همین است) بیشتر کارگران در پتروگراد (لنینگراد) و مسکو در اعتصاب بودند، و سربازان با آنان همدردی می‌کردند؛ نیکولا فرمان انحلال دوما را صادر کرد، ولی دوما گردن ننهاد؛ کارگران اعتصابی پتروگراد پایتخت را گرفتند؛ و دوما یک حکومت موقت بریاست لووف تشکیل داد. نیکولا در ۱۵ مارس از سلطنت استعفا داد. تصمیم لووف برای ادامه‌ی جنگ مواجه شد با تقاضای "صلح بلا درنگ"، که توسط شوراهای (← سویت) کارگران، کشاورزان، و سربازان، و بالاخص توسط بولشویکها تحت رهبری لنین، ترویج میشد. با اینکه در نخستین کنگره‌ی شوراهای "سراسر روسیه" (ژوئن ۱۹۱۷) سوسیالیستهای انقلابی و منشویکها اکثریت داشتند، لنین قیامی در پتروگراد بر پا کرد (ژوئیه)، ولی به نتیجه نرسید. لووف استعفا داد، و کرنسکی دولتی از سوسیالیستهای اعتدالی تشکیل داد.

کرنسکی در اخذ تصمیم نسبت به بولشویکها متزلزل بود، و بعلاوه در هیچیک از دو جناح راست و چپ وجهه‌ای نداشت. در نتیجه، بولشویکها در پتروگراد حکومت را بدست گرفتند، و این واقعه در ۷ نوامبر ۱۹۱۷ اتفاق افتاد، که در تقویم قدیم مطابق ماه اکتبر بود، و اصطلاح انقلاب (کبیر) اکتبر ناشی از همین است. بولشویکها هیئت دولت را توقیف کردند، و دومین کنگره‌ی شوراهای "سراسر روسیه" منعقد شد، و برنامه‌ی بولشویکها را تصویب نمود. دولتی بنام "شورای کمیسرهای مردم" بریاست لنین تشکیل یافت، و تروتسکی و ریکوف و ستالین از اعضای آن بودند. دولت جدید بلا فاصله الغای مالکیت اراضی را اعلام کرد، و "دیکتاتوری پرولتاریا" را برقرار نمود. مذاکرات صلح با دول مرکزی آغاز و به ← پیمان برست لیتوفسک (مارس ۱۹۱۸)، که بزیان روسیه بود، منجر شد.

بولشویکها بر قسمت اعظم روسیه‌ی اروپائی تسلط یافتند، ولی در جاهای دیگر با مخالفت احزاب ضد بولشویک، که مورد حمایت سوسیالیستهای انقلابی و طرفداران حکومت تزاری بودند، مواجه شدند. جنگ داخلی بین "سرخها" و "سفیدها" درگرفت، و تا ۱۹۲۰ ادامه یافت، و مداخله‌ی دولتهای خارجی بر وخامت اوضاع می‌افزود. میدانهای عمده‌ی جنگ بین سرخها و سفیدها عبارت بود از (۱) ج روسیه و قفقاز، که در آنجا بترتیب کورنیلوف و دنیکین و ورانگل فرماندهی قوای "سفید" را داشتند؛ (۲) اوکراین، که در آن آلمان و فرانسه و لهستان مداخله داشتند؛ (۳) روسیه‌ی شمالی، که در آنجا نیروهای بریتانیائی و فرانسوی و امریکائی مورمانسک و آرخانگلسک را اشغال کرده بودند (۱۹۱۸–۱۹)؛ (۴) ممالک بالتیک، که در آنجا سپاهیان "سفید" باتفاق آلمانها با "سرخها" میجنگیدند؛ (۵) سیبریه، که در آنجا کولچاک حکومتی برقرار کرده بود، و ژاپنیها ولادیوستوک را تا ۱۹۲۲ در دست داشتند. اگر چه ارتش سرخ سازمان خود را مدیون نبوغ تروتسکی بود، عدم هماهنگی نیروهای سفید سهم عمده‌ای در پیروزی ارتش سرخ داشت. در آخر سال ۱۹۲۰ آخرین دسته‌ی سربازان سفید کریمه را تخلیه کردند. روسیه استقلال فنلاند و جمهوریهای کنار بالتیک را شناخت، و با لهستان صلح کرد (← ریگا، پیمان)، ولی بر سایر سرزمینهای خود جز بسارابی فرمانروائی یافت. در ۱۹۲۲ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سازمان یافت، و برای بر پا نگاهداشتن روسیه‌ی ویران و ورشکسته، برنامه‌ی معروف به سیاست اقتصادی نوین جایگزین "کمونیسم زمان جنگ" گردید.

انقلاب ژوییه[2] (juyye)، انقلابی که در ماه ژوییه‌ی ۱۸۳۰ در فرانسه بر ضد حکومت شارل X بر پا شد، و در نتیجه‌ی آن لوئی فیلیپ بسلطنت فرانسه رسید. علت آن این بود که، در دوره‌ی شارل، سلطنت‌طلبان افراطی میکوشیدند که نتایج انقلاب فرانسه را به یکسو نهند، و رژیم سابق را بازگردانند، و این امر طبقه‌ی متوسط را که قسمت اعظم ثروت اشراف را بدست آورده بودند برانگیخت، و کسانی چون آ. تیر آنانرا رهبری میکردند. طبقه‌ی کارگر نیز طبعاً با دولتهای موافق اشراف مخالف بود. شارل ناچار ویلل را معزول کرد، و مارتینیاک را بجای او منصوب نمود، ولی بعداً وی را معزول کرد، و پولینیاک را که مردی مرتجع بود نخست‌وزیری داد، و او مقررات خفقان‌آور معروف به "مقررات ژوییه" را صادر کرد، و این امر منجر به انقلابی گردید که دو روز در پاریس طول کشید، و در نتیجه‌ی آن شارل تبعید شد، و بدین ترتیب، سلطنت از دست شاخه‌ی ارشد خاندان بوربون خارج گردید، و در ۳۰ ژوییه لوئی فیلیپ از شاخه‌ی جوانتر (شاخه‌ی اورلئان) بسلطنت دعوت شد.

انقلاب شتوی: ← انقلابین.

انقلاب صنعتی[3]. این اصطلاح بدوره‌ای از تاریخ انگلستان، تقریباً از ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰، اطلاق میشود، که در طی آن تغییرات اساسی و مهمی در ساختمان اقتصادی انگلستان بوجود آمد، و آن کشور از مرحله‌ی کشاورزی و بازرگانی بمرحله‌ی صنعتی بمعنای نوین تحول یافت. مسافرتهای دریائی قرون ۱۵م و ۱۶م راه را برای بازرگانی جهانی باز کرد. در قرن ۱۷م سرمایه‌داری پیدایش یافت. ماشینهای چوبی ساخته شد که با نیروی آب و باد کار میکرد. در قرن ۱۸م، بوسیله‌ی جیمز وات، نیروی بخار جانشین آنها گردید. بواسطه‌ی اختراع ماشینهای ریسندگی و بافندگی (مثلا ← آرکرایت، سر ریچارد؛ کارترایت، ادمند) انگلستان مرکز تهیه‌ی منسوجات جهان شد. زغال کوک در تهیه‌ی آهن بکار رفت؛ استفاده از زغال سنگ و فولاد اهمیت فوق العاده پیدا کرد. کارخانه‌ها و شهرهای صنعتی پیدایش یافت. در قرن ۱۹م راه آهن و کشتیهای بخار منشأ تغییرات تازه‌ای شدند. نیروی برق و استفاده از ماشینهای گازولینی انقلاب صنعتی را وسیعتر و دامنه‌دارتر گردانید.

انقلاب صنعتی که از انگلستان شروع شده بود کم‌کم جهانگیر شد. آلمان از ۱۸۵۰ به بعد، یکشبه بعد از جنگ داخلی، کشورهای غربی اروپا در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، و ژاپون در قرن بیستم بکشورهای صنعتی تبدیل شدند. همراه با انقلاب صنعتی، عقیده‌ی ← آدم سمیث، اقتصاددان مشهور انگلستان، در باره‌ی آزادی عمل در امور صنعتی و بازرگانی و تحریم هر گونه نظارت دولتی در چنین اموری طالب بسیاری پیدا کرد و رواج یافت. در عین حال که انقلاب صنعتی موجد پیشرفتهای عمده در امور صنایع و تولید گشت، و کشورهای غربی اروپا را ثروتمند و مقتدر نمود، بدبختی‌های بیشماری هم ایجاد کرد. در کشورهای غرب که این انقلاب ظهور کرده بود معدودی سرمایه‌دار از آن بهره‌مند گشته و اکثریت مردم استثمار میشدند، و در سایر کشورها که از فیض چنین انقلابی برخوردار نشده بودند، دولتهای مقتدر اروپائی با وسایل جدید خود بآنها تجاوز کردند، و قسمت عمده‌ی بشریت را تحت استیلای استعمار خود درآوردند. با جرئت تمام میتوان گفت که انقلاب صنعتی توأم با بدبختی‌های بسیاری برای کشورهای گوناگون بود. اما از ابتدا هم آشکار بود که ظهور چنین انقلابی واکنشهای بسیاری هم خواهد داشت. ابتدا در همان کشورهائی که صنایع جدید رواج یافت، فاصله‌ی بین سرمایه‌دار و کارگر توسعه یافت، و مبارزه‌ی طبقاتی شروع گشت. اجحافات سرمایه‌داری سوسیالیسم را بوجود آورد، و بتدریج کارگران استثمارشده بمبارزه برخاستند، و اکنون

(۱)Russian Revolution (۲)July Revolution (۳)Industrial Revolution

ملاحظه میشود که فاصله‌ی طبقاتی در کشورهای مزبور تنگتر شده، و اصلاحات اجتماعی رونق بسزائی یافته است. در کشورهائی هم که از نعمتهای صنایع جدید بهره‌مند نبودند کوشش بسیاری برای ایجاد صنایع شده و میشود، و بتدریج صنایع ماشینی در تمام اقطار جهان رواج میگیرد. در روسیه‌ی شوروی و چین و سایر کشورهای کمونیست، سرعت ایجاد صنایع شگفت‌انگیز بوده، و در سایر کشورها هم که پیشرفت صنایع بطیء‌تر بوده است روش استعماری اروپا رو بزوال میرود. علاوه برین، موجودیت کشورهای صنعتی وابسته باین است که بازاری برای کالای خود داشته باشند، و این امر خود سبب شده است که در صدد برآیند سطح زندگی در کشورهای کم‌رشد ترقی کند. انقلاب صنعتی در اروپا و امریکا همواره رو بتکمیل است، و در سایر کشورها هم اکنون آغاز گشته و در برخی از آنها بسرعت و در بعضی دیگر با کندی پیشرفت میکند. از سال ۱۹۲۵ صنایع جدید در ایران هم ایجاد شده و کم و بیش پیشرفت‌هائی کرده است.

انقلاب صیفی: ← انقلابین.

انقلاب فرانسه[1]، انقلاب سیاسی که در سال ۱۷۸۹ در فرانسه شروع شد، و نه فقط در این کشور، بلکه در سراسر جهان تأثیری عمیق کرد. آغاز آن انعقاد جلسه‌ی اتا ژنرو (مجمع عمومی طبقاتی) در پنجم ماه مه‌ی ۱۷۸۹ است، و پایان آنرا ۱۷۹۵ (پایان کنوانسیون) یا ۱۷۹۹ (پایان دیرکتوار) یا ۱۸۰۴ (پایان کنسولا) شمرده‌اند، و گاهی تمام دوره‌ی ناپلئون را تا ۱۸۱۵ نیز در جزء انقلاب فرانسه میآورند، ولی اغلب آغاز عصر ناپلئون را پایان دوره‌ی انقلاب میشمارند.

باید گفته شود که فرانسه در ۱۷۸۹ مملکت فقیری نبود، و کار روستائیان آن هم نسبت به روستائیان دیگر ممالک بتِ اروپا چندان بد نبود، بلکه احتمالاً ح ۹۰٪ دهقانان فرانسه آزاد و اقلیت معتنابهی از آنان مالک بودند، و این شرایط مسلماً در کشورهای دیگر بتِ اروپا صدق نمیکرد. معذلک عللی مستقیم و غیر مستقیم، که در باب آنها مورخین مختلف الرأی اند، آتش انقلاب را برانگیخت. از عمده‌ترین اسباب غیر مستقیم انقلاب طلوع سرمایه‌داری و توسعه‌ی تجارت در قرون ۱۷م و ۱۸م بود. در نظام ثابت رژیم سابق (حکومت فرانسه پیش از ۱۷۸۹، یا باصطلاح فرانسه، آنسین رژیم)، طبقه‌ی جدید بورژوای (← بورژوازی) سرمایه‌دار مجالی برای اعمال نفوذ سیاسی و اجتماعی که شایسته‌ی وضع اقتصادی آن باشد نداشت. حکومت فرانسه در دست طبقات ممتاز (روحانیون و اشراف) بود، و بار کسر درآمد این طبقه را طبقه‌ی مولد ثروت بر دوش داشت. بعلاوه، در نظام رژیم سابق، طبقه‌ی بکلی جدیدِ کارگران صنعتی محلی نداشت، و این امر سبب عدم رضایت این طبقه بود. روستائیان نیز فشار نظام فئودال (← فئودالیته) را بر دوش داشتند، و مجبور بودند که عوارض مختلف (از قبیل سهم خاوندهای فئودال) بپردازند، و کیسه‌ی طمع مأموران دربار را پر کنند. نهضت روشنفکری قرن ۱۸م بسهم خود زمینه را برای واژگون کردن نظام اقتصادی پوسیده‌ی رژیم سابق آماده کرده بود. حمله‌های ولتر به کلیسا و حکومت مطلقه، نشر مذهب مادی علمی بتوسط دیدرو و اصحاب دایرة‌المعارف، تبلیغ حکومت مشروطه‌ی انگلستان از طرف لاک و مونتسکیو، و از همه مهمتر، طرح نظریه‌ی حاکمیت مردم از طرف ژ. ژ. روسو چشم و گوش مردم را باز کرده بود. اما علت مستقیم انقلاب ورشکستگی خزانه‌ی عمومی بود. جنگهای قرون ۱۷م و ۱۸م، دستگاه نالایق و بیدادگر مالیاتی، اتلاف ثروت ملی، و مداخله در انقلاب امریکا قرضه‌ی ملی هنگفتی ببار آورده بود، که ژ. نکر و ش. آ. دو کالون و لومنی دو برین، هیچیک نتوانست آنرا ترمیم کند.

مدتی پیش از انقلاب، لوئی XVI، پادشاه فرانسه، تورگو را بوزارت منصوب کرد (۱۷۷۴)، ولی وی پس از چندی مواجه با مخالفت پارلمان و زوجه و برادر شاه گردید، و در ماه مه‌ی ۱۷۷۶ معزول شد، و نکر بجای او منصوب گردید، و او در ۱۹ ماه مه‌ی ۱۷۸۱ استعفا داد، و در اواخر سال ۱۷۸۳، لوئی XVI کالون را بوزارت منصوب نمود. کالون، که میدانست لوایح اصلاحی او در پارلمان مواجه با اشکالاتی میشود، مجلس بزرگان را گرد آورد، ولی این مجلس وضع مالیاتهای جدید را موکول نمود باینکه معلوم شود که کسر حقیقی خزانه چقدر است و سببش چیست، و نیز از دولت تقاضای انتخابات اتا ژنرو را کرد. سرانجام کالون معزول شد (آوریل ۱۷۸۷) و لومنی دو برین بوزارت منصوب گردید، و او نیز در صدد وضع مالیاتهای جدید برآمد، ولی پارلمان موافقت نکرد، و از دولت خواست که اتا ژنرو را دعوت نماید (ژوییه‌ی ۱۷۸۷). سرانجام، لوئی XVI لومنی دو برین را عزل کرد، و دگر بار نکر را بوزارت منصوب نمود (اوت ۱۷۸۸)، و ناچار ترتیب انتخابات اتا ژنرو داده شد.

اتا ژنرو (مجلس عمومی طبقاتی)، برای اولین بار پس از سال ۱۶۱۴، در پنجم مه‌ی ۱۷۸۹ در ورسای تشکیل جلسه داد. هدف عمده‌ی لوئی و نکر از تشکیل دادن اتا ژنرو این بود که بکومک آن ترتیبی برای حل مشکلات مالی داده شود، ولی سیل شکایاتی که از ایالات و ولایات باین مجلس روان شد، آشکار ساخت که مردم به اصلاحات مالی قانع نیستند، بلکه خواستار اصلاحات عمیق سیاسی و اجتماعی هستند. رساله‌ی طبقه‌ی سوم از ا. ژ. سپس، حاکی از اینکه "ملت در واقع همان طبقه‌ی سوم است"، نمونه‌ای از طرز فکر مردم در آن ایام میباشد. بسبب اختلافاتی که در امر تشکیل جلسات و اخذ آراء بین طبقات سه‌گانه (روحانیون، نجبا، طبقه‌ی سوم) روی داد، سرانجام طبقه‌ی سوم، که شاه را در اخذ تصمیم مردد میدید، مجلس خود را مجلس ملی اعلام کرد (۱۷ ژوئن ۱۷۸۹)؛ بر حسب دعوت این مجلس، بسیاری از افراد طبقه‌ی پایین روحانیون و تنی چند از اشراف نیز بآن پیوستند، و چون بامر شاه محل جلسات محاصره و بروی اعضا بسته شد، نمایندگان در اطاقی مخصوص نوعی بازی تنیس قدیم بنام بازی پوم [فنس ژو دو پوم (jë dë pom)] گرد آمدند، و در این "تالار ژو دو پوم" تشکیل جلسه داده سوگند یاد کردند (۲۰ ژوئن) که تا قانون اساسی کشور را تدوین نکنند متفرق نشوند. چند روز بعد شاه در مجلس حضور یافت، و اخطار کرد که هر طبقه از طبقات سه‌گانه باید در اطاق خاصی بنشینند؛ پس از خروج وی از مجلس، که رئیس تشریفات فرمان او را تذکر داد، رئیس مجلس جواب داد، "ملت در حال اجتماع فرمانبردار کسی نیست" و میرابو گفت، "بروید بآقای خود بگوئید که ما باراده‌ی ملت در اینجا گرد آمده‌ایم، و جز بزور سر نیزه ما را از اینجا بیرون نتوان کرد". در ۲۷ ژوئن شاه تسلیم شد، و مجلس ملی را قانونی شناخت، ولی ضمناً ورسای را تحت محاصره‌ی سربازان قرار داد، و بتحریک جمعی از درباریان، که ماری آنتوانت آنان را رهبری میکرد، نکر را معزول نمود (۱۱ ژوییه). گروهی از مردم پاریس، بتحریک روزنامه‌نویسی بنام ک. دمولن، سر بشورش بر-داشتند، و به زندان باستیل هجوم بردند (۱۴ ژوییه). لوئی XVI، که همواره از خونریزی احتراز داشت، تسلیم شد، نکر را دگربار وزارت داد (۱۶ ژوییه)، و تأسیس کمون پاریس را بعنوان حکومت جدید پاریس تصویب کرد، و گارد ملی، یا پادگان ملی، بفرماندهی مارکی دو لافایت تشکیل گردید. ولی شورشی که در پاریس روی داد به ولایات سرایت کرد، و روستائیان به سوزانیدن کاخها و آزار مالکین خود پرداختند، و دولت، برای اینکه خونریزی نشود، این اعمال را نظاره میکرد. در ۴ اوت، نجبا و روحانیون عضو مجلس ملی، از طرفی بملت رعب و هراسی که بر کشور مستولی بود، و از طرف دیگر، شاید تحت تأثیر اوضاع هیجان‌آور آن ایام، از حقوق فئودال و امتیازات خود چشم پوشیدند، و باین ترتیب، در یک شب تمام سازمان فئودال فرانسه فروریخت. در پاریس باشگاههای سیاسی اصلاح‌طلب، مخصوصاً ژاکوبنها، قوت میگرفتند. ضمناً شایع بود که دربار دست در کار تحریکات ضد انقلابی است. در ۵ اکتبر ۱۷۸۹، جمعیتی از مردم پاریس بسوی ورسای روانه شدند، و خانواده‌ی سلطنتی را جبراً به کاخ تویلری در پاریس بردند، و در ۱۶ اکتبر، مجلس ملی نیز به پاریس منتقل شد. میرابو، رئیس غیر رسمی مجلس ملی، که انقلاب لجام‌گسیخته‌ای را که بر اثر ضعف و سستی شاه در شرف وقوع بود پیشبینی میکرد، کوشید تا مگر قوه‌ی مجریه نیروی خود را باز یابد، ولی مجلس ملی، که در آن وقت مجلس مؤسس خوانده میشد، طرحی برای قانون اساسی تهیه کرده بود که قوه‌ی اجرائیه را بکلی ناتوان ساخت. شاه باکراه اعلامیه‌ی حقوق بشر را تصویب کرد، و قانون اساسی، که در ۱۷۹۱ بانجام رسید، حکومت سلطنتی با اختیارات محدودی برای شاه مقرر داشت. مشکل دیگری که پیش آمده بود اقدامات ضد روحانی مجلس مؤسس بود. اراضی متعلق به کلیسا در ۱۷۸۹ ملی شد، و در ژوییه‌ی ۱۷۹۰ مقرر گردید که کشیشها در اداره‌ی مخصوصی سوگند یاد کنند، و این امور مخصوصاً در مناطق روستائی خشم متدینین را برانگیخت، و لوئی XVI که کاتولیک بود دریافت که دیگر حتی در مذهب هم آزادی ندارد. پس، مصمم شد که به اشرافی که بخارج کشور گریخته بودند ملحق شود (←

(1)French Revolution; Révolution Française (فنس)

امیگره)، ولی در وارن از فرار (۲۰ ژوئن–۲۱ ژوئن ۱۷۹۱) او ممانعت شد، و مردم شاه و ملکه را با خفت تمام به پاریس بازگردانیدند. سرانجام، قانون اساسی در ۱۳ سپتامبر ۱۷۹۱ بامضای شاه رسید، و روز ۳۰ سپتامبر، مجلس مؤسس اعلام داشت که خدمتش تمام و دوره‌اش منقضی شده است.

مجلس مقنن، که در قانون اساسی پیشبینی شده بود، در اول اکتبر ۱۷۹۱ منعقد شد. جناح راست آنرا دسته‌ی معروف به فویان تشکیل میداد؛ اکثریت نمایندگان از طبقه‌ی متوسط میانه‌رو بودند، و ژاکوبنها و شاخه‌های آنها یعنی ژیروندیان و کورد-لیه‌ها آنان را تحت تأثیر قرار دادند، و بر مجلس تسلط یافتند؛ "آزادی، برادری، برابری" شعار روز شد؛ سان-کولوتها، بعنوان نماد روز، جامه‌ی کارگری پوشیدند. از طرف دیگر، دلسوزیهائی که در مراحل اولیه در کشورهای خارجی نسبت به انقلاب فرانسه اظهار میشد تبدیل به تنفر گردیده بود. اشراف فرانسوی مهاجر (← امیگره) دولتهای اروپا را تحریک به مداخله میکردند. در داخل فرانسه نیز سلطنت‌طلبان تنها راه بازگشت به رژیم سابق را جنگ خارجی میدیدند، و جمهوریخواهان نیز بجنگ خارجی راغب بودند، چه امید داشتند که از این راه انقلاب در خارج فرانسه بسط یابد، و یا اینکه باین وسیله ملت فرانسه را زیر لوای خود گرد آورند. در ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ فرانسه اعلان جنگ به اتریش داد، و جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه آغاز گردید. هجوم اولیه‌ی اتریش و پروس به فرانسه و شایعه‌ی خیانت شاه، و مخصوصاً ماری آنتوانت، منجر به شورش ۱۰ اوت ۱۷۹۲ گردید، که در آن جماعتی به تویلری هجوم بردند، و گارد سویسی را بقتل رسانیدند. مجلس، که خاندان سلطنتی بآن پناه برده بود، لوئی XVI را معلق کرد، و مقرر نمود که ملت از بین افراد خود مجلسی بنام کنوانسیون (koNvāNsion) یا مجلس مؤسسان انتخاب کند، و خاندان سلطنتی، تا تعیین تکلیف قطعی آن، در قصر لوکزامبورگ تحت نظر باشد. ضمناً تمام پلیس پاریس بدست کمون پاریس افتاد، که دانتون و مارا زمامدارانش بودند. جمع کثیری از هواخواهان سلطنت‌طلبان توقیف شدند، و در روزهای دوم و سوم سپتامبر ۱۷۹۲ واقعه‌ی معروف به کشتار سپتامبر روی داد که در طی آن اجامر و اوباش و دسته‌های "خودرو" در سراسر فرانسه به زندانها ریخته صدها زندانی را بقتل رسانیدند.

کنوانسیون در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ اولین‌جلسه‌ی خود را تشکیل داد، و بلا فاصله سلطنت را ملغی کرد و اولین جمهوری را تأسیس نمود، و این واقعه را مبدأ تاریخ قرار داد. محاکمه‌ی شاه بجرم خیانت آغاز شد. لوئی محکوم و اعدام گردید (ژانویه‌ی ۱۷۹۳)، و این امر باعث شورش سلطنت‌طلبان (بخصوص در واندە) شد، و در نتیجه، انگلستان وارد جنگ گردید. کنوانسیون، در حالی که سخت گرفتار جنگ بود، در داخل مملکت گرفتار نزاع ژیروندیان و مونتانیارها بود. سرانجام، مارا و روبسپیر بر ژیروندیان فائق شدند. قانون اساسی جمهوری تدوین گردید، ولی هیچگاه عملی نشد، بلکه کنوانسیون حکومتی دیکتاتوری برقرار کرد، که در آن اختیار کارها بدست کمیته‌ی امنیت عمومی و دادگاه انقلابی و سازمان‌هائی از این قبیل افتاد، و بدین ترتیب دوره‌ی وحشت آغاز گردید. هزاران تن از سلطنت‌طلبان و ژیروندیان، بصرف سوء ظن نسبت بآنها، تسلیم گیوتین شدند. در اکتبر ۱۷۹۳ ماری آنتوانت اعدام شد. سپس روبسپیر بجان خودیها افتاد؛ ژ. ر. ابر اعدام شد، و دانتون که سعی در تخفیف کشتارها داشت تسلیم گیوتین گردید. روبسپیر در صدد تحمیل عقاید دینی خود نیز برآمد (ژوئن ۱۷۹۴). این زیاده‌رویها کنوانسیون را بیمناک ساخت، و سبب کودتای نهم ترمیدور (۲۷ ژوییه‌ی ۱۷۹۴) گردید؛ روبسپیر اعدام شد (۲۸ ژوییه)؛ دوره‌ای نسبةً ارتجاعی آغاز گردید؛ مقررات انقلابی که از جانب مجلس مؤسسان وضع شده بود بتدریج ملغی شد. در ۲۲ اوت ۱۷۹۵، مجلس کنوانسیون قانون اساسی جدیدی وضع کرد، که قوه‌ی مجریه را به یک هیئت پنج نفری (دیرکتوار یا هیئت مدیره) وامیگذاشت. پس از اینکه شورش واندمیر (پنجم اکتبر ۱۷۹۵) بدست ناپلئون بناپارت ۲۶ ساله فرونشانده شد، این قانون بمرحله‌ی اجرا درآمد، و کنوانسیون در ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ انحلال خود را اعلام نمود.

دیرکتوار چهار سال دوام کرد (۲۷ اکتبر ۱۷۹۵–۱۹ نوامبر ۱۷۹۹)، و حکومت آن با فساد، بی‌لیاقتی، ورشکستگی، و تحریکات مداوم قرین بود. شکستهای نظامی (۱۷۹۹) فرانسه را در پرتگاه سقوط آورد، و در این هنگام بود که ناپلئون از مصر بازگشت، و بکومک سپاهیان و بعضی اعضای دولت، دیرکتوار را در ۱۸ برومر (۱۹ نوامبر ۱۷۹۹) برانداخت، و کنسولا را برقرار کرد، و از آن زمان تا بازگشت خاندان بوربون (۱۸۱۴)، وی فرمانروای واقعی فرانسه بود.

اگر چه ممکن است بنظر آید که انقلاب فرانسه در ۱۷۹۵ شکست خورد، و در ۱۸۱۵ نابود شد، آثار و نتایج واقعی آن از حساب بیرون است. در فرانسه قدرت بدست طبقه‌ی بورژوا و سرمایه‌داران افتاد؛ فئودالیته منقرض شد؛ ← قانون‌نامه‌ی ناپلئون عدالت اجتماعی را برقرار ساخت؛ و پاریس مرکز افکار آزادیخواهانه در اروپا گردید. جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون سازمان کهن اروپا را در هم ریخت، و رونق ناسیونالیسم را تسریع کرد. در هنر و ادبیات، رومانتیسم جانی تازه گرفت. کوششهائی که در دوره‌ی بازگشت و بوسیله‌ی اتحاد مقدس برای خنثی کردن نتایج انقلاب فرانسه بعمل آمد منجر به تشنجات ۱۸۳۰ و انقلابهای ۱۸۴۸ گردید؛ و مساعی پرولتاریا برای جلب مزایای بیشتر، اگر چه بجائی نرسید، زمینه را برای نهضت مارکسیسم در قرن ۱۹م آماده ساخت.

انقلاب فرانسه، جنگهای اروپائی: ← جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه.

انقلاب فوریه: ← انقلاب روسیه.

انقلاب فوریه[1] (fevrie)، در تاریخ فرانسه، انقلابی که در ماه فوریه‌ی ۱۸۴۸ در فرانسه روی داد، و منجر به استعفای (۲۴ فوریه‌ی ۱۸۴۸) لوئی فیلیپ و تأسیس جمهوری دوم گردید (نیز ← انقلابهای ۱۸۴۸). سبب انقلاب جنبه‌ی ارتجاعی روزافزون سیاست شاه و بزرگ‌وزیر او گیزو، و نارضائی کارگرانی بود که در نتیجه‌ی انقلاب صنعتی وضع وخیمی داشتند. پس از استعفای لوئی فیلیپ، حکومتی موقت تشکیل یافت که لامارتین، شاعر معروف، و لدرو-رولن عضو آن بودند. این حکومت، بمحض تشکیل، جمهوری بودن فرانسه را اعلام کرد، ولی مشکلاتی چند در پیش داشت. حزب سوسیالیست (یکی از دو حزبی که از زمان انقراض شارل X در فرانسه پیدا شده بود؛ دیگری حزب کاتولیک بود) که از کارگران و جمعی از طبقات متوسط تشکیل یافته بود، در زمان حکومت موقت طرفداران بسیار یافت، و لوئی بلان، پیشوای این حزب، عضو حکومت موقت بود. حکومت موقت در آغاز به سوسیالیستها روی مساعد نشان داد، و این امر آنان را گستاخ کرد، و هر روز غوغائی تازه بپا میکردند، و درخواستی تازه داشتند. دولت موقت ناچار بموجب فرمانی (۲۷ فوریه‌ی ۱۸۴۸) عموم کارگران بیکار را به مشاغلی که از طرف دولت تعیین میشد دعوت کرد، و آنان را بکار گماشت، و برای کسانی هم که کاری برای آنان نبود مقرری روزانه برقرار کرد، و این امر تحمیلی فوق العاده به خزانه‌ی کشور بود. در ماه مه‌ی ۱۸۴۸، بر خلاف میل سوسیالیستها، مجلس مؤسسان تشکیل یافت؛ کارگران جوان به خدمات لشکری دعوت شدند، و بدیگران توصیه شد که در ولایات بکارهائی که دولت معین میکند مشغول شوند. کارگران در پاریس شورشی برپا کردند که بشدت سرکوبی شد (← روزهای ژوئن). در اوایل ماه نوامبر ۱۸۴۸، مجلس مؤسسان به وضع قانون اساسی تازه‌ای پرداخت، و این قانون حکومت فرانسه را به ملت فرانسه تفویض کرد. در دسامبر ۱۸۴۸، ناپلئون III به ریاست جمهور فرانسه انتخاب گردید.

انقلاب کبیر اکتبر: ← انقلاب روسیه.

انقلاب گیلان، نهضت آزادیخواهان گیلان در اواخر عهد استبداد صغیر بر ضد محمد علی شاه قاجار، و تصرف دار الحکومه‌ی رشت، و قتل حاکم مستبد گیلان و جمعی دیگر از مستبدان آن سامان، که منتهی به استیلای مشروطه‌خواهان بر آن ولایت و عزیمت مجاهدین گیلان از رشت، بسرپرستی سپهدار تنکابنی و سایر رؤسای مجاهدین گیلان، بقصد تسخیر تهران و پیوستن بقوای مجاهدین بختیاری و سرانجام فتح تهران و اعلان مشروطیت گشت. کمیته‌ی آزادیخواهان گیلان، بعد از بمباران مجلس بوسیله‌ی محمد علی شاه، فعالیت نهائی خود را جهت اعاده‌ی مشروطیت، با وجود شدت و خشونت آقابالا خان سردار افخم، حاکم گیلان، همچنان ادامه داد، و با حزب سوسیال دموکرات باکو و انجمن انقلابی تفلیس رابطه یافت، و بدین سبب تدریجاً، غیر از مشروطه‌طلبان گیلان، عده‌ای فدائی گرجی و قفقازی نیز بهدایت و دستور آزادیخواهان باکو به آن ولایت رفته بهمراهی کسانی مانند عبدالحسین خان معزالسلطان و یفرم ارمنی و میرزا حسین خان کسمائی بفعالیت پرداختند، و حیدر خان عمواغلی و سپس میرزا کریم خان رشتی (برادر کهتر معزالسلطان) نیز از قفقاز بجمع آنها پیوستند، و یک کمیته‌ی سری بنام کمیته‌ی ستار تشکیل داده اسلحه و مهمات از قبیل بمب و نارنجک نیز پنهانی تهیه نمودند. در ۱۶ محرم ۱۳۲۷، مخصوصاً بتدبیر و تشویق میرزا کریم خان، فدائیان و اعضای کمیته‌ی سری آقابالا

(1) February Revolution

خان حاکم گیلان را در باغ یکی از اعیان شهر غافگیر کرده کشتند، و پس از توقیف و قتل عده‌ی دیگر از مستبدین و تصرف دار الحکومه و خلع سلاح قشون دولتی، رشت و گیلان را ضبط کرده تفنگداران ملی و انجمن ولایتی در آنجا تشکیل دادند، و آمادگی خود را جهت اعاده‌ی مشروطیت به تهران و تبریز خبر دادند. روز بعد (۱۷ محرم) سپهدار تنکابنی، که خود قبلا در تنکابن قیام کرده مجلس شوری در آنجا تشکیل داده بود، با عده‌ای سوار به انزلی و سپس به رشت وارد شد، و حکومت گیلان از طرف کمیته بوی پیشنهاد و واگذار شد. درین بین شعاع‌السلطنه را که از اروپا بازمیگشت در انزلی توقیف کرده بعد از اخذ جریمه آزاد نمودند. باری، مجاهدین گیلان، با وجود تهدیدات شدید مرکز، بعد از مشاوره و مخابره با رؤسای مجاهدین بختیاری، عازم قزوین شدند، و شهر قزوین تقریباً بدون مقاومت و خونریزی بدست مجاهدین تسخیر شد (۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۷)، و بعد از چند روز توقف در قزوین، قوای مجاهدین و سپهدار تنکابنی با وجود نصیحت و منع و حتی تهدید عمال سفارت روس، که برای انصراف و منع آنها از حمله به تهران، علی الخصوص بعد از صدور دستخطها و فرمانهای امیدبخش محمد علی شاه، اصرار داشتند بجانب تهران حرکت کردند (۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷)، و بعد از ارتباط و اتصال با مجاهدین بختیاری (← انقلاب اصفهان)، بجانب تهران رفتند و آنجا را فتح کردند.

انقلاب مشروطیت، مجموع کشمکشها و زد و خوردهائی که آشکارا از حدود سنه‌ی ۱۳۲۳ تا اواسط سال ۱۳۲۷ هق بین طرفداران حکومت قانون [مشروطیت] و مخالفان آن در غالب بلاد ایران، خاصه تهران و تبریز و اصفهان و مشهد و گیلان وقوع یافت، و عاقبت با وجود استنکاف شدید محمد علی شاه قاجار از امضاء و اجرای مفاد فرمانی که پدرش مظفرالدین شاه قاجار در باب قبول و اعلان مشروطیت (یا بعبارت صحیح‌تر، تأسیس مجلس عدالت) داده بود، و علی رغم اقدام او بتخریب و تعطیل مجلس، عاقبت در اثر مجاهدات مشروطه‌طلبان، نهایت انقلاب منجر بخلع محمد علی شاه از سلطنت و استقرار مجلس شورای ملی و اعلان حکومت مشروطه در ایران گشت.

انقلاب مشروطیت، که در واقع دوره‌ی جدیدی از تاریخ ایران بعد از اسلام با آن آغاز میشود، مقدماتش در واقع از اواسط و حتی شاید بتوان گفت از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار شروع شد، و تأسیس دارالفنون، و افتتاح باب مراودات نسبةً منظم و مستمر ایرانیان با اروپا، و ایجاد پست و تلگراف، و نشر بعضی جراید، و ظهور کسانی مانند سید جمال‌الدین افغانی و میرزا ملکم خان و همفکران آنها در ایران، و ظهور واقعه‌ی باب و بابیه که سبب نفرت عده‌ای از عامه هر چند ظاهراً عده‌ای بسیار محدود نسبت بسلطنت و روحانیت گشت، و وقوع بعضی تحولات مدنی در مملکت عثمانی (در سنه‌ی ۱۲۵۵ و سپس در ۱۲۹۳ هق)، و اطلاع مردم ایران از انقلابات بزرگ فرانسه و امریکا و اروپا، و ملاحظه‌ی رواج فساد و رشوه و تعدی و تجاوز و بی‌قانونی و تبعیض در امور مملکت خود، و خاطره‌ی شکستها و اشتباه‌های مکرر در قفقاز و مرو و هرات و خوارزم، و مشاهده‌ی ضعف و تسلیم رجال در مقابل نفوذ متزاید روس و انگلیس، و مسافرتهای تفریحی و پرخرج پادشاه به اروپا، و انتشار آثاری مانند نوشته‌های آخوندزاده و طالبوف و میرزا آقاخان کرمانی و احمد روحی و حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، همه از معدات و مقدمات پیدایش فکر مشروطه‌طلبی در بین عامه‌ی مردم ایران بشمارست. اجتماع این عوامل و مقدمات، که حصول غالب آنها در اواخر عهد ناصرالدین شاه قاجار، سلطنت این پادشاه مستبد را برای طبقات آزاده و نسبةً باغیرت، از خاصه و عامه، تحمل‌ناپذیر کرده بود، در عهد مظفرالدین شاه، که برای مخارج عیاشیها و مسافرتهای اروپا به استقراضهای پی در پی و کمرشکن از خارجی‌ها دست زد و در اسراف مالیه‌ی مملکت افراط داشت، اکثر مردم را متوجه ضرورت و لزوم استقرار حکومت قانون و تشکیل مجلس عدالت نمود، و عدم توفیق امین‌الدوله در اصلاح اوضاع، و استبداد و خودکامگی امثال امین السلطان و مخصوصاً عین‌الدوله، عدم رضایت عامه را از ادامه‌ی سلطنت استبدادی آشکار ساخت. عاقبت عده‌ای از کسبه و تجار و طلاب بعنوان اعتراض بر مظالم عین‌الدوله و عمال او در مسجد شاه تهران اجتماع نمودند، و چون آنها را امام جمعه‌ی تهران بخواهش عین‌الدوله از آنجا متفرق نمود، به حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا متحصن شدند (۱۶ شوال ۱۳۲۳) و عزل عین‌الدوله را تقاضا نمودند، و چون طرفداران امین‌السلطان صدر اعظم سابق و همچنین محمد علی میرزا ولیعهد (← محمد علی شاه قاجار)، بسبب خصومت با عین‌الدوله، آنها را در نهان تقویت و ترغیب مینمودند (محمد علی میرزا گمان میکرد وی میخواهد شعاع‌السلطنه را ولیعهد کند)، آنها درین تحصن اصرار ورزیدند، و شاه، هر چند عین‌الدوله را معزول نکرد، اما بموجب دستخطی تأسیس مجلس عدالت را بآنها وعده داد. لیکن چون بعد از پایان این تحصن، شاه در اجرای قول و وعده‌ی خویش تعلل کرد، و بسبب عروض سکته و شدت کسالت او، عین‌الدوله همچنان به استبداد و تعدی خویش ادامه داد، دیگر بار عدالت‌طلبان باعتراض برخاستند. اما عین‌الدوله با خشونتی که داشت در صدد دفع آنها برآمد؛ سید جمال واعظ را به قم تبعید کرد، و حاج شیخ محمد واعظ را توقیف نمود، و در ازدحام و غوغائی که بمناسبت اعتراض مردم دیگر بار بر رفتار عین‌الدوله روی داد، سید طلبه‌ای مقتول شد، و در تشییع جنازه‌ی او نیز حوادثی خونین روی داد. عده‌ای از علما و طلاب و تجار و کسبه از مظالم عین الدوله دیگربار به مسجد جامع تهران متحصن شدند، و چون آنجا بسختی افتادند، بعضی از آنها متفرق شدند، و از آن میان، علما به قم مهاجرت کردند، و در بین راه عریضه‌ای بشاه نوشته تهدید کردند که اگر قولها و وعده‌های شاه باجرا نرسد آنها ایران را ترک خواهند گفت. مقارن همین ایام، عده‌ای کسبه و تجار از اصناف طهران در باغ سفارت انگلیس متحصن شده تقاضای عزل عین الدوله و اعلان عدالت و معاودت مهاجرین قم را کردند، و عده‌ی آنها نیز تدریجاً افزایش گرفت، و عاقبت تعداد آنها بنزدیک ۱۴ هزار تن رسید (جمادی الاخره‌ی ۱۳۲۴ هق). عاقبت شاه عین الدوله را معزول نمود، و میرزا نصرالله خان مشیر الدوله را بصدارت گماشت، و مجتهدین را از قم بمراجعت به تهران دعوت نمود، و بعد از چند روز مذاکرات، فرمانی دایر بتأسیس و تشکیل "مجلس شورای ملی" جهت "مشاوره و مداقه" در "مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه" صادر نمود (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴)، که عین آن فرمان در باغ سفارت برای متحصنین خوانده شد، و با شور و شعف عامه تلقی گشت. پس از آن مردم از تحصن سفارت بیرون آمدند، و چند روز بعد علما نیز از قم مراجعت نمودند. و چندی بعد، با وجود تحریک و تحذیر عین‌الدوله، صدر اعظم معزول، شاه قانون انتخابات را که نظامنامه خوانده میشد توشیح نمود (۲۳ رجب ۱۳۲۴)، و عاقبت، مجلس اول با حضور شاه و نمایندگان تهران و عده‌ی معدودی از ولایات در قصر گلستان تشکیل شد (۱۷ شعبان ۱۳۲۴)، و قانون اساسی را تدوین کرد و بامضا رسانید (۱۴ ذیقعده).

چندی بعد مظفرالدین شاه وفات یافت (۲۳ ذی القعده‌ی ۱۳۲۴)، و جانشین او محمد علی شاه قاجار از همان آغاز سلطنت بر خلاف مجلس بنای اسباب چینی گذاشت، و نمایندگان مجلس را در مجلس تاجگذاری خویش دعوت نکرد، و وزرا را بر ضد نمایندگان تحریک و تقویت نمود، و چندی بعد میرزا علی اصغر خان اتابک (← امین‌السلطان) را برای هدم اساس مجلس و اعاده‌ی بساط استبداد بصدارت برگزید. اما او بدون آنکه توفیقی درین کار بیابد بقتل رسید، و کابینه‌ی مشیرالسلطنه هم که بعد از او تشکیل شد بزودی ساقط گشت، و ابوالقاسم خان قراگوزلو، ملقب به ناصرالملک، بصدارت انتخاب شد، و او چون بعنوان وزیر مالیه در خلق مستمریها و تعدیل مخارج با مجلس همداستان گشت، و در واقع اختیارات شاه را محدود نمود، مورد عداوت شاه واقع گشت، و چندی بعد محمد علی شاه، علی رغم میل مجلس، ناصرالملک را با وزرای او توقیف کرده چندی بعد او را به اروپا تبعید نمود، و در صدد برآمد که بکومک الواط و اجامر و قزاقان مجلس را منحل کند (ذیقعده‌ی ۱۳۲۵). اما بسبب مراقبت مجلسیان و انجمنها و تلگرافات تهدیدآمیز ولایات، این نقشه‌ی کودتای او عقیم ماند، و شاه پس از منازعات زیاد و زد و خوردهای جزئی تسلیم شد، و پشت قرآن مهر کرده سوگند یاد کرد که مشروطیت را تقویت نماید، و حتی در صدد استمالت ناصرالملک برآمد؛ و بهرحال، یک چند با مجلس و ملت گرگ‌آشتی نمود. لیکن در اواخر محرم ۱۳۲۶، چون اتومبیل شاه مورد اصابت نارنجک دستی قرار گرفت، و هویت سوء قصدکنندگان معلوم نشد، شاه نسبت به مجلس بدگمان شد و از امکان ادامه‌ی سازش و آشتی با مجلس مأیوس گردید، و چندی بعد، بتحریک کسانی مانند کامران میرزا و شاپشال و بعضی علمای مستبد، در صدد تغییر وضع و هدم بنیان مجلس و مشروطیت برآمد. باین مقصود در ۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هق از تهران خارج شده به باغ شاه رفت، و لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق، را بحکومت نظامی تهران منصوب نمود. عده‌ای از رؤسای مشروطیت، مانند ملک المتکلمین و سید جمال واعظ و میرزا جهانگیر خان شیرازی، در مجلس متحصن شدند، و عاقبت

بعد از ۲۰ روز کشمکش بین دربار و مجلس، در روز ۲۳ جمادی الاولی قزاقها مجلس را محاصره کرده بتوپ بستند. جمعی از آزادیخواهان، مانند ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیر خان شیرازی، درین واقعه گرفتار شده در باغ شاه بامر محمد علی شاه مقتول شدند، و عده‌ای دیگر بسفارت انگلیس (قریب ۷۰ تن) یا سفارت فرانسه یا سفارتهای دیگر متحصن، و جمعی دیگر متواری شدند، و بدینگونه، شاه مجلس را منحل کرده مشروطیت را تعطیل نمود، و دوره‌ای را که بدوره‌ی استبداد صغیر معروف است قریب یکسال ادامه داد. اما بزودی با انقلاب آذربایجان و مقاومت مردم تبریز مواجه شد، و چندی بعد با قیام بختیاریها و فتح اصفهان (ذی‌الحجه‌ی ۱۳۲۶) و قیام مجاهدین گیلان (محرم ۱۳۲۷) روبرو شد، و با آنکه در اواخر با تشکیل نوعی از مجلس و با اعاده‌ی صوری و ظاهری مشروطیت موافق شده و تا حدی تظاهر به اهتمام در رفع موجبات نارضائی عامه مینمود، عاقبت اردوی مجاهدین گیلان از راه قزوین و اردوی مجاهدین بختیاری از طریق اصفهان، بقصد تجدید اساس مشروطیت، بسوی تهران حرکت نمودند، و در ۲۶ جمادی الاخری ۱۳۲۷ وارد تهران شدند، و محمد علی شاه تحت حمایت دولتین روس و انگلیس در سفارت روس در زرگنده تحصن جست. وی بحکم مجلس عالی از سلطنت خلع شد، و پسر ۱۲ ساله‌اش بنام احمد شاه بسلطنت نشست، و عضدالملک قاجار نایب السلطنه گشت. تا افتتاح مجلس دوم (ذیقعده‌ی ۱۳۲۷) هیئت مدیره‌ی موقتی جهت مراقبت در جریان مشروطیت زمام امور را بدست گرفت، و بساط استبداد صغیر برچیده شد، و دیگر باره مشروطیت اعاده یافت، و شیخ فضل‌الله نوری، مجتهد معروف، و عده‌ای دیگر نیز بجرم مخالفت با مشروطه و معاونت با استبداد، محکوم و مصلوب گردیدند، و بعد از آن، تلاش شاه مخلوع و برادرانش سالارالدوله و شعاع‌السلطنه جهت اعاده‌ی بساط استبداد قاجاریه به نتیجه نرسید. نیز ← انقلاب آذربایجان؛ انقلاب اصفهان؛ انقلاب گیلان.

انقلاب مشروطیت ایران، عنوان ترجمه‌ی فارسی رساله‌ای تاریخی در باره‌ی مشروطیت ایران، از م. س. ایوانوف. در تهران بطبع رسیده.

انقلابهای ۱۸۴۸، در تاریخ اروپا، نهضتهای ملی و آزادیخواهانه که در سال ۱۸۴۸ در اروپا درگرفت، و اگر چه موقتاً فرونشانیده شد، سرانجام حیات سیاسی اروپا را تغییر داد، و وحدت هر یک از ممالک آلمان و ایتالیا و استقرار حکومت جمهوری را در فرانسه تأمین کرد. در این زمان لوئی فیلیپ پادشاهی فرانسه را داشت، ایتالیا که پس از شکست و تبعید ناپلئون در ۱۸۱۵ بین دولت‌های بزرگ اروپا منقسم شده بود بهمان حال باقی بود؛ اتریش بر ملل و ممالک مختلفی ریاست داشت که از جمله‌ی آنها آلمان بود. انقلابهای ۱۸۴۸ در بعضی ممالک (مانند فرانسه) بیشتر جائز جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی بود، و در بعضی دیگر جنبه‌ی ملی و کوتاه کردن دست تسلط خارجی و ایجاد اتحاد میان قطعات مختلف کشورها و تشکیل دولت واحد داشت. این انقلابها با شورش محلی زانویه‌ی ۱۸۴۸ سیسیل در ایتالیا آغاز شد، و پس از انقلاب فوریه در فرانسه، در سراسر اروپا، جز روسیه و اسپانیا و ممالک اسکاندیناوی، گسترش یافت. نهضتهای انقلابی در بریتانیای کبیر از تظاهرات طرفداران چارتیزم و تشنجاتی در ایرلند تجاوز نکرد، و در بلژیک و هلند و دانمارک صورت اصلاحات صلحجویانه‌ی تشکیلات موجود را گرفت، اما در سایر ممالک انقلابهای ملی و آزادیخواهانه‌ی سخت پدید آمد، که در فرانسه منجر به عزل (۲۴ فوریه‌ی ۱۸۴۸) لوئی فیلیپ و استقرار حکومت جمهوری گردید. در ایتالیا موفقیتهائی بدست آمد، ولی پس از چندی دگر بار استبداد مطلق اتریش بر این سرزمین حاکم شد. در امپراطوری اتریش، که مرکب از اقوام اسلاو و ژرمن و مغول و لاتین بود، انقلابها شدت بیشتری داشت، ولی دولت اتریش موفق به فرونشاندن نهضتهای انقلابی گردید. ممالک مختلف آلمان نیز اقدام به تأسیس کشور واحد آلمان کردند، ولی دولت اتریش، پس از غلبه بر آزادیخواهان در امپراطوری و در ایتالیا، بر آلمان نیز پیروز شد. خلاصه آنکه انقلابهای سال ۱۸۴۸، جز در فرانسه، به نتیجه نرسید، و ملل و سرزمینهائی که دست به انقلاب زده بودند به همان وضع پیش از انقلاب بازگشتند، و در فرانسه نیز ناپلئون III موفق شد که رژیم سلطنتی استبدادی را بر فرانسه تحمیل نماید (۱۸۵۱). معذلک، اوضاع اروپا آرام نماند، و منجر به جنگهای دولتهای بزرگ با ملیون و با یکدیگر گردید. بر اثر مساعی ویکتور امانوئل II، کاووور، ناپلئون III، و گاریبالدی، قسمت عمده‌ی ایتالیا تحت حکومت واحد درآمد، و پس از گرفتن ونیز از اتریش و رم از ناپلئون III، وحدت ایتالیا تأمین گردید (۱۸۷۰). مقدمات وحدت آلمان در دوره‌ی سلطنت ویلهلم I، پادشاه پروس، که کینه‌ی شدیدی با اتریش داشت، و با مساعی صدر اعظم او، بیسمارک، پس از سه جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) فراهم شد، و امپراطوری آلمان در ۱۸۷۱ تشکیل گردید. در فرانسه هم پس از شکست ناپلئون III در ← جنگ فرانه و پروس، وی خلع شد (۱۸۷۱) و حکومت جمهوری استقرار یافت.

انقلابین[1] (enqelābeyn) [از عربی، = دو انقلاب]، در نجوم، دو نقطه‌ی دایرة البروج که در آنها میل خورشید به منتهی میرسد (یعنی خورشید بمنتهای فاصله‌ی خود از معدل النهار یا استوای فلکی میرسد). انقلابین دو نقطه‌ی متقاطر از کره‌ی آسمان اند، و بنظر ساکنین زمین، خورشید سالی یکبار از هر یک از آنها میگذرد، یکی در اول تابستان، و دیگری در اول زمستان. در حوالی هنگام این دو عبور، میل خورشید (← میل کلی) مدت چند روز تقریباً ثابت میماند (۲۳° ۲۷′)، و در این ایام چنین بنظر میرسد که خورشید متوقف است. در نیمکره‌ی شمالی، آن نقطه‌ی انقلاب را که نظیر اول تیر ماه است انقلاب صیفی (seyfi) [= انقلاب تابستانی] و دیگری را انقلاب شتوی (šatvi) [= انقلاب زمستانی] خوانند.

آنکارا[2] (ānkārā) یا **انقره** (anqara, -qe-)، باستانی **آنکورا**[3] (ānkurā)، شهر (جم ـ ۴۵۳؛ ۱۵۱)، پایتخت ترکیه، آناطولی مرکزی. از زمان حتی‌ها شهر مهمی بود، و در دوره‌ی رومیها کرسی ایالتی شد. در ۶۲۰ ب‌م خسرو پرویز ساسانی آنرا گرفت. هارون‌الرشید و معتصم آنرا محاصره و تاراج کردند. در آنجا امیر تیمور بایزید I، سلطان عثمانی، را مغلوب و دستگیر کرد (۱۴۰۲). تا پیش از جج I شهر کوچکی بود. در ۱۹۲۳ پایتخت ترکیه شد، و اهمیت یافت. باستثنای ارگ قدیمی، شهری کاملا جدید است. دانشگاهش در ۱۹۲۵ تأسیس شد. ناحیه‌ی آنکارا بسبب پشم موهر معروفست.

آنکارا، کتابخانه‌ی دانشکده‌ی تاریخ و جغرافیای. این کتابخانه در ۱۹۳۴ از طرف اداره‌ی اوقاف ترکیه در شهر آنکارا تأسیس شد. اساس آن مجموعه‌هائی است که بصورت کتب وقفی در مساجد و مدارس قدیم وجود داشته است. نسخ خطی آن بالغ بر ۲۴‘۰۰۰ جلد میباشد که ۱۰‘۰۰۰ جلد آن فارسی است.

انکار بقید قسم یک نوع دفاع برای متهم است، مشروط بر اینکه چند نفر دیگر هم قسم خورند که متهم قسم راست خورده است. در اروپا این اصل دفاعی مربوط بقرون وسطی و قوانین ژرمنی و قانون کلیسای انگلستان بوده است. در قانون ایران هم این اصل در دادگاهها در مسائل جزئی قابل اجرا است.

آنکتیل‌دوپرون[4]، **آبراآم یاسنت** (-ābrā-āM yāsaNt āNktil-düperoN)، ۱۷۳۱–۱۸۰۵، مستشرق مشهور فرانسوی. زبانهای شرقی را فرا گرفت، و به زبان و مذهب قدیم ایران علاقه‌مند شد، و تصمیم به گرد آوردن آثار مستند زردشت گرفت. بدین منظور به هند رفت (۱۷۵۵)، و با زردشتیان آمیخت، و بکومک استاد و دوست خود، داراب نام، زبان و اسرار دین قدیم ایران را فراگرفت، و مجموعه‌ای از نسخ خطی نفیس شرقی را گرد آورد. پس از بازگشت به فرانسه، ۱۸۰ نسخه‌ی خطی (از جمله دو نسخه از کتابهای مقدس ایران قدیم) به کتابخانه‌ی سلطنتی پاریس تقدیم کرد (۱۷۶۲). معروفترین اثرش ترجمه‌ی فرانسوی اوستا (۱۷۷۱) است، که اولین ترجمه‌ی اروپائی این کتاب است. از آثار دیگرش قانونگذاری شرقی (۱۷۷۸) و ترجمه‌ی لاتینی اوپانیشاد میباشد.

انکرج[5] (ankarej)، شهر (جم ۱۱‘۲۵۴)، ج آلاسکای مرکزی؛ بنای ۱۹۱۵. بزرگترین شهر آلاسکا، از مراکز تجارتی و ارتباطی و توزیع کالا، و دارای اهمیت دفاعی است.

انکسار[6]، در فیزیک، شکستن موج در عبور از محیطی بمحیطی دیگر که در آن سرعت انتشار موج با سرعت آن در محیط اول متفاوت است. معمولا، مخصوصاً در مورد نور، برای تسهیل، انکسار را بر حسب تغییر امتداد شعاع نور توصیف میکنند. شعاعی را که در محیط اول بر سطح فاصل دو محیط میتابد شعاع تابش، و شعاع حاصل از انکسار را شعاع منکسر نامند. زوایای اشعه‌ی تابش و انکسار با خطی که از نقطه‌ی تابش بر سطح فاصل عمود شود بترتیب زاویه‌ی تابش (i) و زاویه‌ی انکسار (r) است. اگر شعاع عموداً بتابد منکسر نمیشود (تغییر امتداد نمیدهد). در غیر این صورت، اولا شعاعهای تابش و انکسار با خط عمود مذکور در یک صفحه اند، و ثانیاً زاویه‌ی انکسار

(۱)solstices (۲)Ankara (۳)Ancyra (۴)Anquetil-Duperron (۵)Anchorage (۶)refraction

مربوطست به زاویه‌ی تابش و به ضریب انکسار محیط دوم نسبت بمحیط اول (یعنی نسبت سرعت نور در محیط اول به سرعت آن در محیط دوم). اگر محیط دوم منکسرکننده‌تر از محیط اول باشد (مانند ورود نور از هوا در آب یا در شیشه)، هر شعاع تابش منکسر و بخط عمود نزدیک میشود. اما اگر محیط اول منکسرکننده‌تر از دومی باشد،

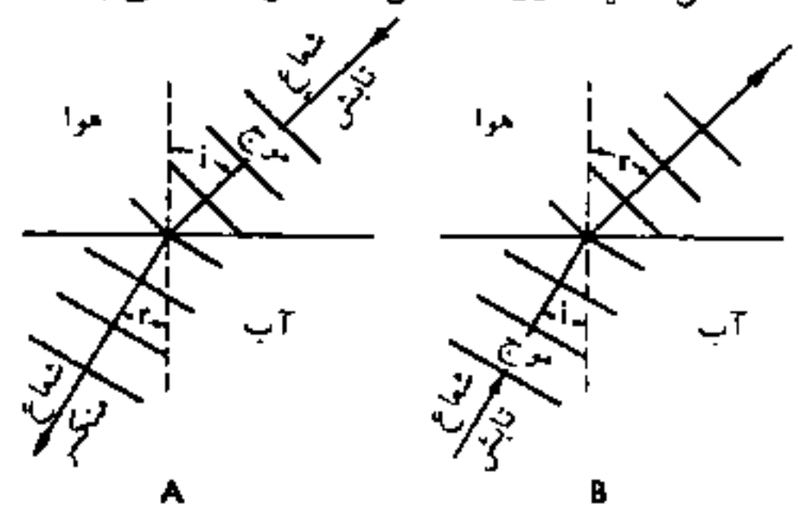

A B

تا زاویه‌ی تابش از حد معینی (موسوم به زاویه‌ی حد) تجاوز نکرده است، شعاع تابش منکسر و از خط عمود دور میشود (بهمین جهت، چوبی که قسمتی از آن در آب باشد شکسته مینماید، و اشیاء غوطه‌ور در آب بالاتر از محل واقعی خود دیده میشوند). اما اگر زاویه‌ی تابش از زاویه‌ی حد تجاوز کند انعکاس روی میدهد، و این انعکاس را انعکاس کلی گویند. زاویه‌ی حد در عبور نور از آب بهوا ۴۸°٫۵، از شیشه بهوا ۴۲°، و از الماس بهوا ۲۴° است. کوچکی زاویه‌ی حد الماس موجب تلألؤ الماس جواهر است (تراشیدن وجوه بسیار، بزوایای مناسب، موجب انعکاسات کلی زیاد می‌گردد). ستارگان، بعلت انکسارهای متوالی نور آنها در طبقات جو، "بالاتر" از محل واقعی خود دیده میشوند، و فی المثل، خورشید اندکی قبل از طلوع و کمی بعد از غروب دیده میشود (← انکسار جوی). سراب و قوس قزح نیز ناشی از انکسار و انعکاس کلی است. انکسار اختصاص بنور ندارد و در سایر پدیده‌های موجی هم روی میدهد. نیز ← منشور، در فیزیک. در شکل ذیل تأثیر انکسار در رؤیت دیده میشود.

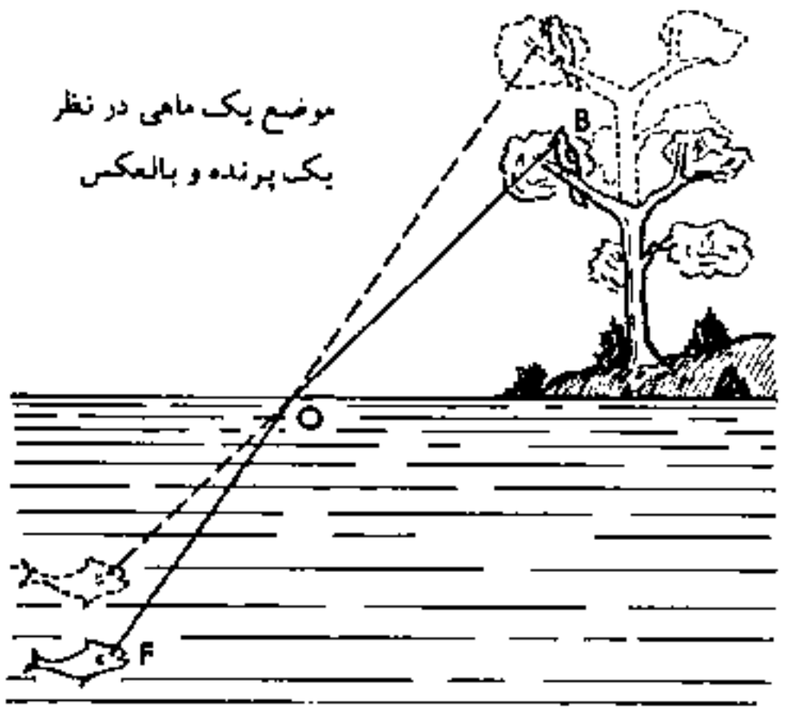

انکسار جوی[1]، انحراف شعاعهای تابنده از اجرام آسمانی در عبور آنها از طبقات جوّ زمین. علت آن اینست که سرعت نور در خلأ از سرعت آن در هوا بیشتر است، و در طبقات هوا نیز هر قدر طبقه‌ای رقیقتر باشد سرعت نور در آن بیشتر است. بنا بر این، در هنگام ورود اشعه‌ی نور ستارگان از خلأ به جو زمین و نیز از هر طبقه‌ی جو به طبقه‌ی دیگر، شعاع منکسر و بخط عمود نزدیک میشود (← انکسار)، و در نتیجه ستارگان "بالاتر" از محل واقعی خود دیده میشوند، و مثلا خورشید مدتی قبل از طلوع و مدتی بعد از غروب مرئی میباشد.

انکسار مضاعف[2]، پدیده‌ای که در عبور نور از بعضی از اجسام شفاف (مانند اسپات ایسلند) روی میدهد، و مشخص آن تشکیل یافتن دو شعاع منکسر است؛ یکی شعاع عادی، که تابع قوانین معمولی انکسار است، و دیگری شعاع غیر عادی که تابع این قوانین نیست. نیز ← قطبش.

انکساغورس: ← آناکساگوراس.

انکسیمانوس: ← آناکسیمنس.

انکسیمندروس: ← آناکسیماندروس.

انکشاریه: ← ینی‌چری.

آنکورا (ānkurā)، نام باستانی آنکارا.

آنکولی (ānkoli؛ فنـ)، گیاه دائمی زینتی از نوع آکویلگیا (*Aquilegia*) از تیره‌ی آلاله‌ها، با پنج گلبرگ مهمیزدار و برگهای بریده، نزدیک به زبان در قفا.

انکومیندا[3] (enkomiendā)، سیستم اعطای زمین از طرف پادشاه اسپانیا به کسانی که بر علیه مسلمین اقدام نموده و آنها را مغلوب کرده بودند. همین روش اعطای زمین در قسمتهائی از قاره‌ی امریکا که بدست اسپانیائیها افتاده بود معمول گشت. در قرن ۱۶م، به سرکردگانی که به امریکا رفته و توفیق یافته بودند که به بعضی نواحی تسلط یابند، از طرف پادشاه اسپانیا اجازه داده میشد که یک قسمت اراضی را بپاداش کشورگشائی خود تصرف نموده مالک شوند. سرکردگان مزبور از هندیشمردگان سلب مالکیت کرده آنها را مجبور میکردند که در ازای قوت لایموتی برای آنها کار کنند.

آنکونا[4] (ānkonā)، شهر (جه ۶۸°۵۰۱)، مرکز ناحیه‌ی مارکه، ایتالیای مرکزی؛ بندری کنار آدریاتیک. در قرن چهارم ق‌م بدست یونانیان سیراکوزی تأسیس شد؛ در قرون وسطی جمهوری بحری بود؛ در ۱۵۳۲ زیر فرمان مستقیم پاپ درآمد. کلیسای جامعی (قرون ۱۱م–۱۳م) بسبک مختلط بیزانسی و رومانسک دارد، که در جنگ II آسیب دید.

انکیانو (ankiāno)، قرن هفتم هق، از امرای مغول در فارس. اباقا خان، پسر هلاکو خان، در سنه‌ی ۶۶۷ هق او را بحکومت فارس فرستاد، و او نزدیک چهار سال در آنجا با قدرت تمام حکومت کرد. شیخ سعدی در حق او چند قصیده سروده است که اکثر مشتمل است بر نصیحت و موعظه و رساله‌ای هم به نثر خطاب باو نوشته است.

آنکینگ[5] (ānking)، سابقاً (در ۱۹۱۲–۴۹) **هوایننگ**[6] (huāyning)، شهر تجارتی (جه ۱۰۵°۳۰۰)، ایالت آنهوئی، ش چین، بر رود یانگتسه. در ۱۹۰۲ بندر پیمانی شد.

انگادین[7] (engādin)، فنـ. **آنگادین** (–āN)، قسمتی (بطول ح ۹۵ کم) از دره‌ی رود این که در سویس (در ش ایالت گراوبوندن) واقعست.

آنگارا (āngārā)، رود سیبریه، ← تونگوسکا.

انگالی (angāli)، دهستان (جه ح ۱°۲۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)، دارای ۱۳(؟) آبادی. حد شمالی آن رود حله است.

آنگاوا[8]، **خلیج** (āngāvā)، شاخابه‌ی بزرگ ج تنگه‌ی هودسن، ل‌ش ایالت کبک ش کانادا. ناحیه‌ی **آنگاوا** (۶۲۱°۰۳۰ کمم)، ج خلیج آنگاوا، فلاتی مرتفع و آب‌پخشان بین رود سنت لارنس و خلیج هودسن است. منابع معدنی سرشار دارد.

انگر[9]، **ژان اوگوست دومینیک** (jāN ogüst dominik aNgr)، ۱۷۸۰–۱۸۶۷، نقاش فرانسوی؛ مت مونتوبان. هنگامیکه در پاریس نزد ژ. ل. داوید شاگردی میکرد، برای بدست آوردن نان روزانه‌ی خود شبها در دسته‌ی نوازندگان یکی از تئاترها ساز مینواخت. در ۱۸۰۱ برنده‌ی جایزه‌ی بزرگ رم شد، و پنجسال بعد بآن شهر رفت، و تا ۱۸۲۴ در آنجا بود، و از راه صورتسازی برای این و آن خود و خانواده‌ی خود را اداره میکرد. برخی از صورتهای سیاه‌قلمی که درین دوره کشیده از بهترین کارهای او بشمار میروند. در ۱۸۲۴ به پاریس بازگشت، و با کشیدن تصویر سوگند لوئی سیزدهم (در کلیسای جامع مونتوبان) اعتباری عظیم یافت. در روزگار جوانیش، بعنوان نقاشی سنت‌شکن، بر او تاخته بودند، اما اینک، بعنوان پناهگاه کلاسیسیسم داویدی در دورانی رمانتیک، او را میستایند. ولی منبع الهام واقعی او، در سراسر عمرش، داوید نبود، بلکه رافائل بود. تا ۱۸۳۴ در پاریس زندگی کرد، و افتخارات بسیار بدست آورد. سپس با مقام ریاست آکادمی فرانسه در رم، بآن شهر بازگشت، و تا آخر عمر دراز خود، بعنوان هنرمند و استادی ارجمند، مقامی والا داشت. پس از مرگش، در زادگاهش، مونتوبان، موزه‌ی انگر بر پا شد، و اینک مجموعه‌ی بزرگی از کارهای وی در آنجا محفوظ است. انگر بحق از استادان بزرگ طراحی بشمار میرود؛ و دلبستگی خلل‌ناپذیر او به "زیبائی خالص"، در دوران سلطه‌ی رمانتیسم باو شهرت و اعتبار فراوان بخشیده است. بسیاری از نقاشان بعدی، از جمله ← ا. دگا، خود را مدیون او دانسته‌اند. برخی از کارهای معتبر او ازین قرارند: زوپیتر و تتیس (اِکس)؛ صورتهای مادام دووسی (شانتیی) و صورتهای کنتس د/اوسونویل (مجموعه‌ی فریک، نیو یورک)؛ چشمه، ترئوئی، اودالیسک، و صورت مادام ریویر (موزه‌ی لوور).

انگرمان[10] (ongermān)، رودی بطول ح ۴۵۰ کم، که در ل سوئد مرکزی سرچشمه میگیرد، و در هرنوسانـد به خلیج بوتنی میریزد. قسمتی از آن قابل کشتیرانی است. آبشارها و مناظر زیبا دارد.

انگرمان‌لاند[11] (ongermānländ)، ایالت تاریخی، ل‌ش سوئد. حالیه به دو ولایت وسترنورلاند (-ves ternorländ) و وستربوتن (boten–) منقسم است.

انگره مئین‌یوه [اوستائی، = خرد خبیث]: ← اهریمن.

انگس[12] (angəs)، ولایت ساحلی (۲°۲۶۵ کمم؛ جه ۲۷۴°۸۷۰)، ل اسکاتلند؛ مرکزش فورفر (forfər). عمدةً فلاحتی است؛ کارخانجات نساجی

(۱)atmospheric refraction (۲)double refraction (۳)encomienda (۴)Ancona (۵)Anking (۶)Hwaining (۷)Engadine (۸)Ungava (۹)Ingres (۱۰)Angerman (۱۱)Angermanland (۱۲)Angus

نیز دارد. سابقاً فورفرشر (fər–) نام داشت.
انگلس[1]، ارل آو (ërl āv angəs*). برای صاحبان این لقب ← داگلس (خاندان) و نیز به اعضای خاندان (مثلا داگلس، آرچیبالد؛ داگلس، جورج؛ داگلس، جیمز).
آنگستروم[2] (ängstrom)، واحد طول که مخصوصاً برای اندازه‌ی طول موج تشعشات نورانی بکار میرود، و برابر ۱/۱۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سم است. بنام آ. ی. انگستروم نامیده شده، و در نزد ما بتلفظ فرانسوی خوانده میشود.
انگستروم[3]، آندرس یونس (ānders yëns ongstrëm)، ۱۸۱۴–۷۴، فیزیکدان سوئدی. تحقیقاتی در نور و تجزیه‌ی طیفی کرده. پسرش **کنوت یوهان انگستروم** (knut yuhān)، ۱۸۵۷–۱۹۱۰، در تشعشع خورشید تحقیق کرد.
انگشت‌پیچ (angošt.pic)، مربای له‌شده و غلیظ. در مورد گز و شراب نیز گفته میشود.
انگشت عروسان، گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران از نوع تتراگونولوبوس (*Tetragonolobus*)، که سر گلهای باریک آن ارغوانی‌رنگ است.
انگشت‌نگاری، تهیه‌ی اثر قسمت داخلی سر انگشت یا شست بمنظور تشخیص هویت صاحب آن، بنا بر این نظر که ترتیب قرار گرفتن خطوط انگشتان افراد مختلف متفاوت است، و هیچ دو فردی دارای خطوط انگشتان کاملا یکسان نیستند. اولین طبقه‌بندی عملی خطوط انگشتان بوسیله‌ی ← سر فرانسیس گالتن و خوان ووستیچ در سال ۱۸۹۱ صورت گرفت.
آنگکور توم[4] (āngkor tom) یا **آنگکور**، شهر قدیم ویران، پایتخت ← امپراطوری خمر، غ کامبوج، هندوچین. در حد ۸۵۰–900 بنا شد. دارای ویرانه‌های معابد و کاخ سلطنتی و برج بزرگ موسوم به بایون (مزین به سنگتراشیهای فراوان، از جمله صورت شیوا) میباشد.
آنگکور وات[5] (āngkor vāt)، معبد بزرگ امپراطوری خمر در کامبوج، هندوچین. این معبد در حومه‌ی جنوبی شهر آنگکور توم قرار دارد، و بعنوان یک شاهکار معماری، با تاج محل قابل قیاس است. در مرکز آن پنج برج رفیع دوکی شکل، ببلندی ۶۵ متر، بنا شده؛ و از میان خندقی که آنرا در بر گرفته، گذرگاهی بطول ۱۸۰ متر کشیده شده است که دروازه‌ی معبد را بخارج پیوند میدهد. حیاطهای وسیع و تالارهای دراز معبد به مرقد ویشنو منتهی میشوند. برای رسیدن به مرقد باید از ۳۸ پله‌ی سنگی بالا رفت. در این معبد، حجاریهای پرشکوه بسیار دیده میشود. آنگکور وات، که امروزه از نوادر جهان بشمار میرود، قرنها از نظرها پنهان مانده بود، و کسی از وجود آن آگاهی نداشت، تا آنکه در ۱۸۵۸، یک سیاح فرانسوی بنام هانری موئو (muo)، که در جنگل‌های انبوه وادی علیای رود مکونگ میگذشت، آنرا کشف کرد. آنگاه هیئتهای علمی بآن گوشه‌ی دورافتاده اعزام شدند، و "مدرسه‌ی خاور دور" پاریس، تمامی دستگاه خود را وقف طرحبرداری و مطالعه درین نویافته کرد.
انگلد، علامت اختصاری زبان انگلیسی در این کتاب.

انگل[6] (angal)، گیاه یا حیوانی که تمام یا مدتی از عمرش از موجود زنده‌ی دیگری (میزبان) غذا دریافت میکند. بسیاری از باکتریهای بیماریزا، آغازیان، کرمها، قارچها، و حشرات جزء انگلها هستند. پودرست (puderost) انگلی است که از مواد آلی تغذیه میکند (مانند قارچها).
انگلز (angəlz)، قوم قدیم، ← آنگلها.
انگلس[7]، فریدریش (fridriš engels)، ۱۸۲۰–۱۸۹۵، سوسیالیست آلمانی که باتفاق ← کارل مارکس اساس کمونیسم جدید را بنا نهاد. پس از تشکیل دادن (۱۸۴۵–۵۰) نهضتهای انقلابی اروپا، در انگلستان رحل اقامت افکند، و در آنجا برای انتشار مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) با کارل مارکس همکاری کرد. پس از فوت مارکس مجلدات دوم و سوم داس کاپیتال را منتشر کرد. نظریه‌های مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیک (← مادی احتجاجی، مذهب) را که از مبانی اساسی کمونیسم است تکمیل کرد. عمده‌ترین تألیفات او عبارتند از راهنمای سوسیالیزم علمی (۱۸۷۸) و منشأ خانواده، مالکیت خصوصی، و دولت (۱۸۸۴) که از مدارک مهم کمونیسم بشمار میروند.
انگلستان[8] (engelestān) یا **انگلیس** (engelis) [از نام آنگلها]، مملکت اروپائی (۱۳۰٬۳۵۰ کمم؛ جمع ۴۱٬۱۴۷٬۹۳۸. این ارقام مشتمل بر ارقام مربوط به مانمث‌شر نیست)، که قسمت اعظم بریتانیای کبیر را اشغال کرده، و هسته‌ی مرکزی امپراطوری بریتانیا را تشکیل میدهد؛ پایتختش لندن. از ل به اسکاتلند و از غ به ویلز محدود است؛ سواحل شرقی آن مواجه دریای شمال، سواحل جنوبی مواجه دریای مانش، و سواحل غربی مواجه قطا و دریای ایرلند است. دریای مانش و دریای شمال آنرا از بز اروپا جدا میکنند. ترقی انگلستان مرهون آب و هوای معتدل، سهولت دفاع در مقابل مهاجمات خارجی، و سهل الوصول بودن از طریق بنادر جنوبی و شرقی و کشندانهای رودخانه‌های غربی بوده است. مشتمل بر چند ولایت است که آنها را کاونتی گویند (نیز ← شایر)، ازین قرار:

اسکس	سامرست	ناتینگم‌شر
آکسفردشر	ستفردشر	نورثامبرلند
بارکشر	شراپشر	نورثمتن‌شر
باکینگم‌شر	کامبرلند	نورفک
بدفردشر	کنت	واریک‌شر
چشر	کورنوال	وستمرلند
داربی‌شر	کیمبریج‌شر	ووسترشر
دارم	گلاسترشر	ویلتشر
دورست‌شر	لسترشر	هارتفردشر
دونشر	لندن	هانتینگدن‌شر
راتلند	لنکشر	هرفردشر
ساری	لینکن‌شر	همپشر
ساسکس	مانمث‌شر (اغلب جزء ویلز محسوب میشود)	یورکشر
سافک	میدل سکس	

(به مقالات مربوط به هر ولایت رجوع کنید). قسمتهای جنوبی و جنوب شرقی پست و حاصلخیز است؛ بیشتر قسمت باطلاقی لش خشکانیده و آباد شده است. قسمت غربی کوهستانی است، و به شبه جزیره‌ی کورنوال منتهی میشود. کوهها و ارتفاعات آن در شمال عبارتند از ← سلسله‌ی پناین، کوههای کامبرین (kāmbrian) (مشتمل بر قله‌ی سکافل، بارتفاع ۹۷۸ متر، که بلندترین نقطه‌ی انگلستان است)، و ← تپه‌های چویت (در مرز اسکاتلند)؛ در چ‌ش داونز و در چ ← دشت سالزبری واقعست. سراسر انگلستان آب فراوان دارد، و کشندانهای متعدد رودخانه‌ها سبب توسعه و رونق بنادر عظیم (لندن بر تمز، بریستول بر ایون، لیورپول بر مرزی، هال بر هامبر، و نیو کاسل‌آن‌تاین). بسیاری ازین بنادر بواسطه‌ی شبکه‌ای از کانالها به مراکز صنعتی درونبومی مرتبط اند. عمده‌ترین رود انگلستان تمز است، که از آکسفرد و وینزر و لندن میگذرد، و به دریای شمال میریزد. رودهای دیگرش سورن، ترنت، اوز (اوز بزرگ)، و مرزی است. در کوههای کامبرین، ویندرمیر و دریاچه‌های دیگری واقعست که بسبب مناظر زیبایش شهرت دارد (← لیک دیستریکت). اقلیم انگلستان معتدل است (دمای متوسط از ۴٫۵° تا ۱۶° صد. بخشی تغییر میکند)، و در بیشتر سال این کشور در معرض بادهای متغیری است که در امتداد چغ میوزند، و خنک و اغلب باران‌آور میباشند.

در اراضی پست انگلستان بسیاری از غلات بعمل میآید، ولی فقط عده‌ی نسبةً کمی از سکنه بزراعت اشتغال دارند، وقسمت عمده‌ی مواد غذائی از خارج کشور میآید، و حیات اقتصادی کشور بر صنایع آن استوار است. در ۲۰۰ سال اخیر منابع عمده‌ی ثروت انگلستان ناشی از صنایع عظیم سرزمین معروف به بلک کانتری (سرزمین سیاه) و زغال و آهن قسمت شمالی دشت میدلندز، از مراکز صنعتی لنکشر و یورکشر، و از کشتیرانی و کارخانه‌های شهرهای بزرگی چون لندن، منچستر، لیورپول، لیدز، شفیلد، بیرمنگام، بریستول، بردفرد، و هال بوده است. رهبری انگلستان در انقلاب صنعتی قرن ۱۹م ناشی از منطقه‌ی صنعتی میدلندز بود (نیز ← چارتیزم). بسط داد و ستد باعث توسعه‌ی فوق‌العاده‌ی شهرها شد. در قرن ۱۹م، انگلستان از جهت صدور مصنوعات مملکت درجه‌ی اول جهان بود. حملات هوائی جج II خسارات بسیار به کشور وارد کرد. پس از جنگ، صنایع ملی شد، و تفوق مالی انگلستان نصیب کشمکش گردید.

حکومت انگلستان مشروطه‌ی سلطنتی است، و انگلستان و اسکاتلند و ایرلند شمالی مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی را تشکیل میدهند. قوه‌ی مقننه و حکومت واقعی در دست پارلمنت است. قوه‌ی مجریه اسماً در دست مقام سلطنت میباشد، اما واقعاً در دست دولت است که در مقابل پارلمنت مسئول میباشد. مذهب رسمی ← کلیسای انگلستان است. یازده دانشگاه دارد (آکسفرد، بریستول، بیرمنگام، دارم، ردینگ، شفیلد، کیمبریج، لندن، لیدز، لیورپول، و منچستر) که قدیمترین و معروفترین آنها ← دانشگاه آکسفرد و ← دانشگاه کیمبریج است. مردم انگلستان بیشتر اعقاب آنگلوساکسونها و دانمارکیها هستند،

(۱)Angus (۲)angstrom unit (۳)Angstrom (۴)Angkor Thom (۵)Angkor Wat (۶)parasite (۷)Engels (۸)England

ولی در چغ و در مرز ویلز اصل سلتی متمایزی موجود میباشد.

تاریخ انگلستان

برای دوره‌ی ماقبل تاریخ و دوره‌ی رومیان و نیز تفصیل بیشتر در باب مهاجمین اولیه ← بریتانیا. دنباله‌ی تاریخ انگلستان در چهار قسمت، باین شرح

(I) دوره‌ی آنگلوساکسون (۴۰۷–۱۰۶۶)،
(II) قرون وسطی (۱۰۶۶–۱۴۸۵)،
(III) سلسله‌ی تودور (۱۴۸۵–۱۶۰۳)،
(IV) سلسله‌ی استوارت و انقلاب (۱۶۰۳–۸۹) انگلستان،

در این مقاله ذکر میشود. برای بقیه‌ی تاریخ انگلستان ← بریتانیای کبیر؛ امپراطوری بریتانیا.

(I) رومیها در ۴۰۷ از انگلستان رفتند، و از آن پس تا ۲۰۰ سال، انگلستان (باستثنای کورنوال، ویلز، و کامبرلند) میدان هجوم اقوام ژرمن (آنگلها و ساکسونها. ← آنگلوساکسونها) قرار گرفت، و معلوم نیست که سلتها (← بریتانیا) تا چه حد از این معرکه جان بدر بردند. در قرن ششم مسیحیت دگربار وارد انگلستان شد (بوسیله‌ی مبلغین ایرلندی و آنهائی که از رم میآمدند). انگلستان منقسم به چندین مملکت بود که اهم آنها نورثامبریا، مرشا، کنت، و وسکس بود، که برای بسط قدرت با هم جنگ و ستیز داشتند، تا سرانجام در ۸۲۹ جملگی اگبرت، شاه وسکس، را بعنوان شاه شاهان شناختند. جانشینان اگبرت مواجه با هجوم نورمانها شدند، و اگر چه الفرد کبیر آنانرا از وسکس بیرون راند (۸۷۸)، ناچار قسمتهای شمالی و شرقی انگلستان را بایشان واگذاشت. در قرن دهم، این قسمتها بازگرفته شد، و وحدت واقعی تأمین گردید، ولی در ۹۹۱ هجوم دانمارکیها آغاز شد، و در ۱۰۱۶–۴۲، انگلستان تحت سلطنت پادشاهان دانمارکی بود. نفوذ نورمانها در دوره‌ی ادوارد خستوان غلبه یافت، و زمینه را برای ← کشورگشائی نورمانها در ۱۰۶۶، که پایان این دوره است، آماده ساخت.

آنگلوساکسونها تأثیر عمده‌ای در فرهنگ انگلستان داشتند. مسیحیت را ترویج و داد و ستد و توسعه‌ی شهرها را تشویق کردند. واحد اجتماعی اساسی مهاجمین اولیه‌ی ژرمن اشراف نبودند، بلکه مردان آزاد بودند، که بر بردگان و بردگان آزاد شده برتری داشتند، و فقط در مقابل شاه مسئول بودند. اما جنگهائی که طی چند قرن اتفاق افتاد، و نیاز به زراعت برای امرار معاش، سرانجام این طبقه را به وابستگی به خاوندان و به بردگی کشانید. نظام قبیله‌ای تبدیل به حکومت سلطنتی شد که در آن شاه معمولا قوای اجرائیه و قضائیه را در دست داشت.

(II) انگلستان در ۱۰۶۶–۱۱۵۴ تحت سلطنت پادشاهان نورمان بود. سلطنت ویلیام I (ویلیام فاتح) آغاز دوره‌ی جدیدی در تاریخ این کشور است. وی پادشاهی مقتدر بود، و جدیت او در ایجاد یک حکومت متمرکز از نامه‌ی روز داوری مشهود میباشد. نظام فئودالیته و خاوندی (← روستای خاوندی)، که در دوره‌ی ساکسونها از جنبه‌ی اقتصادی برقرار شده بود، در دوره‌ی ویلیام جنبه‌ی نظامی و سیاسی نیز یافت. آخرین شاه سلسله‌ی نورمان ستیون بود. اوضاع آشفته‌ی زمان او روی کار آمدن حکومتی مقتدر را مطلوب ساخت. معذلک، چون جان لکلند (سلطنتش ۱۱۹۹–۱۲۱۶) خواست پا را از آنچه بموجب قوانین فئودال بساو تعلق میگرفت فراتر نهد، بارونها و کلیسا و شهرها بر ضد او متحد شدند، و امتیازات خود را بموجب ماگنا کارتا (۱۲۱۵) تثبیت کردند. همین اتحاد بر ضد هنری III تجدید شد، و منجر به پیدایش مجلس عوام در کنار مجلس اعیان (لردها) گردید. فتح ویلز که بتوسط نورمانها شروع شده بود بدست ادوارد I بانجام رسید، ولی وی نتوانست اسکاتلند را مطیع کند.

وقایع قسمت آخر قرون وسطی، یعنی سالهای ۱۳۰۷–۱۴۸۵، اجمالا ازین قرار است. در ۱۳۳۷–۱۴۵۳ جنگهای معروف به جنگ صدساله بین فرانسه و انگلستان روی داد، که یکی از علل عمده‌ی آنها منافع تجارتی بود. مشکلات مالی ناشی از این جنگها وسیله شد که پارلمنت نظارت در امر مالیات را بدست گیرد، و در انتخاب وزرا نیز نظارت نماید. در اواخر قرن ۱۴م اوضاع متشنجی پیش آمد. مرگ سیاه (۱۳۴۸–۴۹) مسئله‌ی کمبود کارگر را بصورت وخیمی درآورد، و تلاشهائی که برای حل این مسئله شد منجر به مبارزات طبقاتی شدیدی گردید، و اگر چه شورش ۱۳۸۱ دهقانان برای الغای بردگی سرکوبی شد، این رسم در طی قرن ۱۵م رو بزوال گذاشت. نهضت لالردها و ازدیاد قدرت پارلمان نیز (که هنری IV را بجای ریچارد II بسلطنت نشانید) قابل ذکر است. در اواخر این دوره بین دو خاندان لنکستر و یورک جنگهای معروف به جنگ گلها (۱۴۵۵–۸۴) روی داد، که در پایان آنها هنری VII از خاندان تودور بسلطنت رسید، و او قدرت سیاسی اشراف فئودال را در هم شکست، و تاریخ جدید انگلستان از سلطنت وی آغاز میگردد.

(III) این دوره یکی از ادوار مشمشع تاریخ انگلستان است. بموازات اصلاح دینی که بتوسط هنری VIII وارد شد، انوار رنانی میدرخشید. هنری VIII کلیسا را تحت نظارت شاه درآورد، و اختیارات پاپ را طرد کرد، و دیرها را منحل و اموال آنها را مصادره نمود. در زمان ادوارد VI، انگلستان مذهب پروتستان را پذیرفت؛ در زمان ماری تودور کاتولیکها عکس العملی ظاهر ساختند، ولی الیزابت I راه وسطی اتخاذ کرد. کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) بمعنی جدید آن، بوسیله‌ی توسعه‌ی صنعت پشم و برقرار کردن تجارت با روسیه و عثمانی و بعداً با هند، آغاز شد. رقابتهای تجارتی و جهات سیاسی، در زمان الیزابت، منجر به جنگی بین انگلستان و اسپانیا شد، که انگلستان از آن بصورت یک قدرت دریائی درآمد.

(IV) در زمان جیمز I، سرسلسله‌ی شاهان استوارت، همکاری پارلمنت و شاه، که در دوره‌ی تودور تا حدی برقرار بود، پایان یافت. طبقه‌ی متوسط و بازرگانان، که بوسیله‌ی اراضی کلیسا و محصور کردن اراضی عام و تجارت خارجی و صنعت، ثروتمند شده بودند، از احتیاجات مالی دستگاه سلطنت استفاده کرده نفوذ بسیار در امور یافتند. اختلافات کلیسای رسمی و پیرایشگران (← پیراپشگری)، که منطبق با دسته‌ی طرفدار پارلمنت در مقابل شاه بشمار میآمدند، مزید بر علت شد، و سرانجام منجر به انقلاب پیرایشگر و جنگ داخلی و اعدام چارلز I گردید، و در پایان آن حکومت جمهوری و، سپس، دیکتاتوری آ. کرامول آمد. پس از بازگشت خاندان استوارت، در ۱۶۶۰، بازگشت قدرت سلطنت ظاهری بود. چارلز II کوشش زیادی در خنثی کردن آثار انقلاب بعمل آورد، ولی زیاده‌روی جیمز II منجر به انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ و برانداختن جیمز و روی کار آمدن ویلیام III گردید، و قدرت بدست تجار و ملاکین حزب ویگ افتاد. ایرلند، که سرانجام در دوره‌ی تودور مقهور شده بود، در ۱۶۴۱ و ۱۶۸۹ سر به استقلال‌طلبی برافراشت، ولی منکوب شد، و بصورت مستعمره درآمد. ضمناً بنیاد امپراطوری بریتانیا در امریکای شمالی و در هند گذاشته شد، و این امر باعث سه جنگ بین انگلستان و هلند گردید. در دوره‌ی جیمز I، انگلستان و اسکاتلند تحت سلطنت یک پادشاه درآمدند، و از نتایج انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ یکی شدن (۱۷۰۷) پارلمنتهای این دو کشور بود.

برای دنباله‌ی تاریخ انگلستان ← بریتانیای کبیر؛ امپراطوری بریتانیا.

سلاطین انگلستان

ساکسونهای غربی

اگبرت	۸۲۹–۳۹	اثلستن	۹۲۴–۴۵
اثلوولف	۸۳۹–۵۸	ادموند	۹۴۵–۴۶
اثلبالد	۸۵۸–۶۵	اِدْرِد	۹۴۶–۵۵
اثلبرت	۸۶۵–۶۶	اِدْوی	۹۵۵–۵۹
اثلرد I	۸۶۶–۷۱	ادگر	۹۵۹–۷۵
الفرد کبیر	۸۷۱–۹۹	ادوارد شهید	۹۷۵–۷۸
ادوارد مهین	۸۹۹–۹۲۴	اثلرد II	۹۷۸–۱۰۱۶

ادمند آیرنساید ۱۰۱۶

دانمارکیها

کنوت	۱۰۱۶–۳۵	هرلد I (باخرگوشی)	۱۰۳۵–۴۰
		هاردیکنوت	۱۰۴۰–۴۲

ساکسونهای غربی (بازگشت)

ادوارد خستوان	۱۰۴۲–۶۶	هرلد II	۱۰۶۶

نورمانها

ویلیام I	۱۰۶۶–۸۷	هنری I	۱۱۰۰–۳۵
ویلیام II	۱۰۸۷–۱۱۰۰	ستیون	۱۱۳۵–۵۴

خاندان پلانتاژنه

هنری II	۱۱۵۴–۸۹	ادوارد I	۱۲۷۲–۱۳۰۷
ریچارد I	۱۱۸۹–۹۹	ادوارد II	۱۳۰۷–۲۷
جان لکلند	۱۱۹۹–۱۲۱۶	ادوارد III	۱۳۲۷–۷۷
هنری III	۱۲۱۶–۷۲	ریچارد II	۱۳۷۷–۹۹

خاندان لنکستر

هنری IV	۱۳۹۹–۱۴۱۳	هنری V	۱۴۱۳–۲۲
هنری VI	۱۴۲۲–۶۱ و ۱۴۷۰–۷۱		

خاندان یورک

ادوارد IV	۱۴۶۱–۷۵ و ۱۴۷۱–۸۳		
ادوارد V	۱۴۸۳	ریچارد III	۱۴۸۳–۸۵

خاندان تودور

هنری VII	۱۴۸۵–۱۵۰۹	ادوارد VI	۱۵۴۷–۵۳
هنری VIII	۱۵۰۹–۴۷	ماری تودور	۱۵۵۳–۵۸
الیزابت I	۱۵۵۸–۱۶۰۳		

سلاطین بریتانیای کبیر

خاندان استوارت

جیمز I	۱۶۰۳–۲۵	چارلز I	۱۶۲۵–۴۹

ملل مشترک المنافع و حکومت سرپرستی (۱۶۴۹–۶۰)

خاندان استوارت (بازگشت)

چارلز II	۱۶۶۰–۸۵	جیمز II	۱۶۸۵–۸۸

فترت (دسامبر ۱۶۸۸–فوریه‌ی ۱۶۸۹)

ویلیام III و مری II	۱۶۸۹–۱۷۵۲		
آن استوارت	۱۷۰۲–۱۴		

خاندان هانوور

جورج I	۱۷۱۴–۲۷	جورج IV	۱۸۲۵–۳۰
جورج II	۱۷۲۷–۶۰	ویلیام IV	۱۸۳۰–۳۷
جورج III	۱۷۶۰–۱۸۲۰	ویکتوریا	۱۸۳۷–۱۹۰۱

خاندان ساکس-کوبورگ-گوتا

ادوارد VII	۱۹۰۱–۱۰		

خاندان وینزر

جورج V	۱۹۱۰–۳۶	جورج VI	۱۹۳۶–۵۲
ادوارد VIII	۱۹۳۶	الیزابت II	۱۹۵۲–

انگلستان، بانک: ← بانک انگلستان.

انگلستان، کلیسای، کلیسای رسمی انگلستان. رسماً پروتستان اسقفی است. دو اسقف اعظم دارد: یکی اسقف اعظم کنتربری (نخست‌کشیش) و بعد ازو اسقف اعظم یورک. اعتقادنامه‌هائی که در کلیسای انگلستان بکار میرود عبارتند از اعتقادنامه‌های نیقیه، رسولان، و آتاناسیوسی.

دین مسیح در دوره‌ی رومیان وارد انگلستان شد، و در زمان قدیس آوگوستینوس باین کشور بازگشت (۵۹۷). در دوره‌ی قرون وسطی، مسیحیان انگلستان تحت سلطه‌ی پاپ بودند. در قرن ۱۶م، که هنری VIII از فرمان پاپ سر فروپیچید و شاه انگلستان را رئیس دینی انگلستان اعلام کرد، کلیسای انگلستان تأسیس شد؛ قانون معروف به "قانون تفوق" (۱۵۳۴)، رأی شاه را تأیید نمود. هنری صومعه‌ها را کوبید، و خواندن "کتاب مقدس کبیر" را، که صورت تجدید نظرشده‌ی ترجمه‌های انگلیسی تیندل و کاوردیل بود، مجاز شمرد (۱۵۳۹). در سلطنت ادوارد VI، مذهب پروتستان قوت گرفت؛ در سلطنت ماری، کیش کاتولیک بازگشت؛ ولی الیزابت I مجدداً مذهب پروتستان را احیا کرد. قانون تفوق سال ۱۵۵۹ رابطه‌ی کلیسا را با مقام سلطنت مشخص ساخت. در زمان جیمز I، رونق پیرایشگری سبب انعقاد ← کنفرانس همتن کورت گردید، که در آن شاه از کلیسای رسمی حمایت کرد. در سلطنت چارلز I، اقدامات ویلیام لاد بر ضد پیروان مذهب کالون جنگ داخلی ۱۶۴۲ را دامن زد. پارلمنت طویل نظام پرسبیتری را رسمی اعلام داشت (۱۶۴۶). با بازگشت خاندان استوارت (۱۶۶۰)، نظام اسقفی نیز بازگشت، و از آن زمان ببعد، کلیسای انگلستان، علی رغم کشمکشهای داخلی، موقعیت خود را حفظ کرده است.

کلیسای انگلستان منقسم به سه فرقه‌ی عمده است. یکی انجیلیها یا پیروان کلیسای ادنی، که جنبه‌ی پروتستانی ناشی از اصلاح دینی را دارند. دوم آنگلوکاتولیکها (anglo-) یا پیروان کلیسای اعلی، که به وجهه‌ی کاتولیکی کلیسا اهمیت میدهند. و سوم متجددین که خواهان مطابقت دادن کلیسا با افکار نوین هستند.

انگلستان جدید[1]، انگا **نیو انگلند** (niu eng-land)، نامی که در قرن ۱۷م بناحیه‌ی مشتمل بر شش ایالت شمال شرقی کشمت (مین، نیو همپشر، ورمانت، ماساچوست، رود آیلند، و کونکتیکت)، بجهت مشابهت آن با سواحل انگلستان، داده شده بود. کوههای آپالاش قسمتی از آنرا از بقیه‌ی کشمت جدا میسازد. یگانه رود بزرگش کونکتیکت است. در دوران کشتیهای چوبی از مراکز عمده‌ی کشتی‌سازی بود. آتش انقلاب امریکا از اینجا زبانه کشید. حالیه بدرجه‌ی عالی صنعتی است. انگلستان جدید از مدتها پیش در فعالیتهای ادبی و فرهنگی پیشرو بوده، و مردم معروف به ینکی پرورده‌ی شرایط جغرافیائی و سیاسی سابق این ناحیه بوده‌اند.

انگلستان جدید، اتلافیه‌ی[2]، در تاریخ کشمت، اتحادیه‌ای که در ۱۶۴۳ توسط مهاجرنشینهای خلیج ماساچوست، پلیموت، کونکتیکت، و نیو هیون، بمنظور "تأمین امنیت و آسایش" تأسیس شد. این اتحادیه پس از چندی بر اثر رقابت مهاجرنشینها و بجهت اینکه اساساً جنبه‌ی مشورتی داشت ناتوان گشت، و از نیمه‌ی دوم قرن هفدهم رو بانحطاط گذاشت.

انگلسی[3] (angəlsi)، ولایت جزیره‌ای (۷۱۵ کمه؛ جه ۵۰°۶۳۷)، لغ ویلز. دارای آثار سکونت ماقبل تاریخ است. شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی، پرورش گوسفند، و ماهیگیری است. شهر و بندر عمده‌ی آن هالیهد (hālihed) (جه ۱۰°۵۶۹) میباشد.

آنگلوس[4] (āngelus)، نام خانوادگی سه امپراطور بیزانس: اسحاق II، آلکسیوس III، و آلکسیوس IV.

آنگلوساکسون[5]، ادبیات (ānglo-sākson) عنوان آثار ادبی که بزبان انگلیسی کهن نوشته شده است. بسیاری از اشعار اولیه، اگر چه پس از گرویدن مردم انگلستان به مسیحیت ضبط شده، مشتمل بر افکار بت‌پرستانه یا سنتهای ژرمنی است (مانند حماسه‌ی بیوولف). اولین شعر مذهبی سرود کدمن است؛ اشعار شاعران بعدی اغلب مقتبس از مطالب کتاب مقدس میباشد. کینوولف (kinəwulf) (اوایل قرن نهم؟) و پیروانش بشرح زندگی قدیسها پرداختند. نثرنویسی با ترجمه‌ی متون لاتینی الفرد کبیر آغاز گردید. عالیترین نثر این دوره را در مواعظ الفریک میتوان یافت.

آنگلوساکسون، سالنامه‌ی[6]، نام عادی سالنامه‌های انگلیسها تا سال ۱۱۵۴. مرکب از چند جزء با سبکهای مختلف است. صورت موجود آن احتمالا در ح ۸۹۲ بوسیله‌ی راهبان وینچستر، تحت سرپرستی الفرد کبیر آغاز شد؛ مواد مربوط به ادوار پیش از آن از آثار بید و راهبان پیشین الحاق گردید.

آنگلوساکسونها[7] (ānglo-sāksonhā)، نام مردمی ژرمنی‌زبان که پس از دوره‌ی حکومت رومیها در بریتانیا باین کشور هجوم آوردند، و بریتانیا را بین قرون ۵م و ۷م فتح کردند. این مردم مرکب بودند از آنگلها، که در انگلیای شرقی، نورثامبریا، و مرشا اقامت گزیدند، و ساکسونها، که در اسکس، ساسکس، و وسکس ماندگار شدند، و جوتها، که در کنت و همپشر جنوبی سکنی کردند. جوتها احتمالا از راینلاند آمده بودند. آنگلها و ساکسونها از شلسویگ-هولشتاین آمده بودند، و شاید پیش از هجوم به بریتانیا متحد شده بودند. محتملا آنگلو-ساکسونها با سلتهائی که به تمدن و آداب رومی خو گرفته بودند وصلت کردند و با آنها درآمیختند. آنگلوساکسونها، پس از پیروزی بر انگلستان، ممالکی تأسیس کردند که در قرن نهم تحت سرکردگی وسکس متحد شدند. اصطلاح آنگلو-ساکسون بمعنی سکنه‌ی غیر سلت بریتانیا از قرن ۱۶م متداول شد. امروزه این لفظ بر سبیل تسامح به همه‌ی مردم بریتانیا (یا اعقاب آنها)، از جمله نورمانها، و نیز به مردم انگلیسی‌زبان بریتانیا و دومینیونهای آن و کشمت اطلاق میشود، ولی این اطلاق از جنبه‌ی علمی صحیح نیست، و مثلا ویلزیها و اسکاتلندیها و ایرلندیها بیشتر از اعقاب سلتها، و از امریکائیها فقط ۳۵٪ بریتانیائی‌الاصل هستند.

آنگلها[8] (ānglhā)، لتبه آنگلی (āngli)، انگلا انگلز (angəlz)، مردمی ژرمنی‌زبان که از زمانی که از آنها خبر داریم در ناحیه‌ی شلسویگ میزیستند، و در قرن ۵م با ساکسونها و جوتها و غیره به بریتانیا هجوم بردند، و قسمت اعظم آنرا تصرف کردند. آنگلها در آغاز از حیث عده بر دیگران فزونی داشتند، و سه مملکت انگلیای شرقی و نورثامبریا و مرشا را تأسیس نمودند. انگلستان از این مردم نام گرفته است.

آنگلی (āngli)، قوم قدیم: ← آنگلها.

انگلیای شرقی[9] (angliāye)، انگا **ایست انگلیا** (ist)، مملکتی قدیم در انگلستان، شامل ولایات کنونی نورفک و سافک. در قرن ۵م آنگلها در آنجا مستقر شدند؛ در اواخر قرن ۶م مملکتی نیرومند بود. بعداً دست‌نشانده‌ی کشور مرشا گردید، ولی در ۸۲۵ بر مرشا شورید، و تابع مملکت وسکس شد. مهاجمین دانمارکی در ۸۶۵–۶۶ در انگلیای شرقی مستقر شدند، و بعداً تمام آنرا تصرف کردند (۸۶۹). بموجب عهدنامه‌ی ۸۸۶ جزئی از دینلا گردید. از ۹۱۷ ببعد یکی از ارل-نشینهای انگلستان شد.

انگلیس و ایران، جنگ: ← ایران و انگلیس، جنگ.

انگلیسی، زبان[10]، یکی از زبانهای هندواروپائی، از دسته‌ی ژرمنی، که در بریتانیا، کشمت، قسمت عمده‌ی کانادا، قسمتی از افریقای جنوبی، استرالیا، زلند جدید، و بعضی نواحی دیگر رایج است، و باستثنای چینی شمالی بیش از هر زبان دیگری بآن سخن میگویند. همچنین، بعنوان زبان مُعین، رواج بسیار دارد. زبان انگلیسی امروز دنباله‌ی زبان مردمی است که در قرن پنجم میلادی بجزیره‌ی انگلستان حمله‌ور شدند (← آنگلوساکسون، ادبیات). بعداً این انگلیستی کهن که تا نیمه‌ی قرن ۱۱م رایج بود جای خود را بانگلیسی میانه سپرد (← انگلیسی میانه، ادبیات)، و آن نیز بعدها جای خود را بانگلیسی کنونی، که اصلا از لهجه‌ی مردم لندن جدا شده است، داد. زبان انگلیسی گذشته از زبان انگلیسی کهن، کلماتی از زبان لاتینی مسیحیان، زبان مهاجمین اسکاندیناوی، فرانسوی، نورماندی، زبانهای کلاسیک، و زبانهای دیگر اقتباس کرده است.

انگلیسی میانه[11]، ادبیات، عنوانی که بادبیات انگلستان در دوره‌ی ۱۱۰۰–۱۵۰۰ داده شده است. علت تفکیک آن از سه ادبیات آنگلوساکسون و

(۱)New England (۲)New England Confederation (۳)Anglesey; Anglesea (۴)Angelus (۵)*Anglo-Saxon* (۶)Anglo-Saxon Chronicle (۷)Anglo-Saxons (۸)Angles (۹)East Anglia (۱۰)English language (۱۱)Middle English

ادبیات انگلیسی کنونی اینست که لهجه‌های انگلیسی میانه با آنها اختلاف داشته، و بعلاوه، پیروزی نورمانها و ظهور رنسانس در تغییر منابع و شکل ادبیات انگلیسی مؤثر بوده است. در دوره‌ی 1100–1500 در انگلستان، بسیاری از نوشته‌ها بزبانهای لاتینی و آنگلو-نورمان (فرانسوی) بوده است. تا حدود سال ۱۲۵۰ نوشته‌های انگلیسی بیشتر جنبه‌ی مذهبی داشت، اما بعضی آثار غیر مذهبی نیز بوجود آمد. از آثاری که به زبان آنگلو-نورمان (زبان طبقات ممتاز) نوشته شده بسیاری از آنها ظرافت و لطافت شاعرانه‌ای دارد (مانند داستان عشقی تریستان). در طی سالهای ۱۲۵۰–۱۳۵۰ زبان انگلیسی زبان متداول گردید، و آثار بسیاری، اعم از مذهبی و غیر آن، بوجود آمد. بیشتر داستانها عاشقانه، و برخی مقتبس از داستانهای فرانسوی (مانند ← افسانه‌ی آرتر) و بعضی مبنی بر روایات انگلیسی بود. نیمه‌ی دوم قرن ۱۴م شاهد اعتلای زبان انگلیسی میانه و برآمدن ج. چاسر بود، که هنرمند برجسته‌ی دوره‌ی انگلیسی میانه و از درخشانترین شخصیتهای ادبیات انگلیسی است. در قرن ۱۵م، نویسندگان زیادی به پیروی از چاسر پرداختند (مانند جیمز I، شاه اسکاتلند)، و درام انگلیسی قرون وسطائی به اوج خود رسید. از این دوران ترانه‌ها و اشعار بسیار لطیف و نثرهای روان و زیبائی (مانند مرگ آرتر، از س ت. مالوری) باقی مانده است.

انگلیکان[1]، جامعه‌ی (anglikān)، هیئت کلیساهائی که با کلیسای انگلستان از یک خانواده اند، مانند کلیسای اسقفی پروتستان امریکا، کلیسای اسقفی اسکاتلند، و کلیسای ایرلند.

انگلین[2]، مارگریت مری (-mārgərit meri ang-lin)، ۱۸۷۶–۱۹۵۸، بانوی هنرپیشه‌ی امریکائی؛ مت کانادا. در اجرای نقش روکسانه در نمایشنامه‌ی سیرانو دو برژراک شهرت یافت (۱۸۹۸). در بعضی تراژدیهای یونانی (خاصه آنتیگونه و الکترا، از سوفوکلس) نیز با موفقیت بازی کرد.

انگلیون: ← انجیل مانی.

انگم (angom)، صمغهای شکننده و قابل حل شدن در آب که پس از کهنه شدن سیاه‌درختها از تنه‌ی آنها خارج میشوند.

آنگماگسالیک[3] (āngmāgsālik)، پاسگاه بازرگانی، ساحل شرقی گروئنلند، ج مدار شمالگان. در ۱۹۲۵ بعنوان ایستگاه رادیوئی و سوق الجیشی و هواشناسی تأسیس شد.

آنگن[4]، دوک د/ [دوک د/آنگن] (-dük dāN-gaN)، لقب **لوئی آنتوان هانری دو بوربون-کنده** (-lui āNtuān hānri dë burboN-koN-de)، ۱۷۷۲–۱۸۰۴، شاهزاده‌ی فرانسوی. با پدر خود، لوئی هانری ژوزف دو کنده، مهاجرت کرد. ناپلئون بخطا او را شریک در توطئه‌ی کادودال شمرد. بدین جهت، آنگن را از بادن ربودند، و چند ساعت پس از یک محاکمه‌ی نظامی تیرباران شد.

انگوت (angut)، دهستان (جه ۱۵'۶۹۰؟)، لغ بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۵۶(؟) آبادی.

انگور، درخت بالارونده‌ای از نوع وتیس (*Vitis*) که بیشتر در نیمکره‌ی شمالی برای استفاده از ساقه‌هایش (نیز موسوم به انگور) بعمل میآید. مهمترین جنس آن مو یا رز (*V. vinifera*) است که محل اصلی رویش آن نواحی اطراف مدیترانه بوده، و از آنجا بنقاط دیگر رفته، و از دورانهای بسیار قدیم کاشته شده است. انگور برای ساختن شراب و تهیه‌ی کشمش بکار میرود. در نواحی مرطوب نوع انگور دارای شیرینی زیاد نیست، و بیشتر برای تهیه‌ی شراب از آن استفاده میشود، ولی در نواحی خشک و معتدل (مانند قسمتهای مرتفع ایران)، بر حسب نوع خاک، تنوع آن بیشتر و کشمش آن بهتر میشود. نیز ← انگور فرنگی.

انگوران (angurān)، دهستان (جه ح ۲۱'۰۰۰؟)، غ بخش ماه‌نشان، شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۷۵(؟) آبادی. در غ رود قزل‌اوزن قرار دارد. مرکزش، ده **انگوران** (جه ۳۶۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری ج ماه‌نشان واقعست.

انگور خرس: ← عنب الدب.

انگور فرنگی، نام بوته‌هائی از نوع ریبس (*Ribes*) که میوه‌های آنها شبیه انگور است. اجناسی که بانگلیسی کارنت (kārənt) یا انگور کورنتی (اصلا از کورنت بوده‌اند) نامیده میشوند مخصوص نواحی سردسیر اند، و ساقه‌های گس سیاه، قرمز، یا سفید دارند که با آنها مربا و ترشی میسازند، بحالت طبیعی میوه‌های آنها چندان درشت نیست، ولی در اقسام پرورده اقسام درشت دارند. جنس *R. grossularia* متعلق بنواحی معتدل است، و میوه‌هایش برای ساختن مربا بکار میرود.

آنگوستورا (āngostūrā)، شهر، ونزوئلا، ← سیوداد بولیوار.

آنگوستورا، پوست: ← پوست آنگوستورا.

آنگولا[5] (āngolā) یا **افریقای غربی پرتغال،** مستعمره (با کابیندا ۱'۲۴۶'۶۹۰ کمه؛ جه ۴'۳۱۷'۰۰۰)، ج غ افریقا، کنار قطا؛ متعلق به پرتغال؛ کرسی آن لواندا. جز باریکه‌ی ساحلی و جنگلهای لش، قسمت اعظم آن صحرا یا ساوانا است. رودهای عمده‌اش کنگو (که ح ۱۶۰ کم از مرز شمالی آنرا تشکیل میدهد)، کوانگو، کوانزا، کونینه، کوبانگو، و کوانْدو (از ریزابه‌های علیای زامبزی) است. صادرات عمده‌اش شکر، قهوه، و روغن نخل است. منابع گرانبهای الماس دارد. اول‌بار در قرن ۱۵م پرتغالیها در آن مهاجرنشین تأسیس کردند. قسمت اعظم سیاهانی که در قرن ۱۹م به برزیل فرستاده میشدند از آنگولا بود. در سنوات اخیر نقشه‌های وسیعی برای استفاده از منابع معدنی آن (الماس، نفت، آهن، و فوسفات) طرح شده است.

آنگولم[6] (āNgulem)، شهر (جه ۳۸'۰۶۰)، کرسی ولایت شارانت، غ فرانسه، بر رود شارانت. کنیاکسازی دارد. در قرون ۹م–۱۶م مقر کُنْتهای آنگولم بود.

آنگولم[6]، دوک د/ [دوک د/آنگولم] (dük* dāNgulem)، لقب **لوئی آنتوان دو بوربون** (lui āNtuān dë burboN)، ۱۷۷۵–۱۸۴۴، آخرین دوفن فرانسه؛ پسر شارل X. در زندگی او واقعه‌ی درخشانی دیده نمیشود. عمده‌ترین کارش فرماندهی سپاهیان فرانسوی بود که در ۱۸۲۳ بیاری فردیناند VII اسپانیا اعزام شدند. در ۱۸۳۰ که پدرش استعفا داد، وی نیز از ادعای خود بسلطنت بنفع هانری دو شامبور چشم پوشید، و بقیه‌ی عمر را در اتریش در تبعید گذرانید.

آنگولم، مارگریت د/: ← مارگریت دو ناوار.

آنگیرا[7]، پیترو مارتیره د/ [پیترو مارتیره د/آنگیرا] (pietro mārtire dāngierā)، ۱۴۷۵؟–۱۵۲۶، جغرافیادان و مورخ ایتالیائی. در ۱۴۸۷ به اسپانیا رفت و از مکتشفان و دریانوردان (مخصوصاً از کریستوف کلمب و وسپوچی و ماژلان) آخرین اطلاعات اکتشافی زمان خود را بدست آورد.

انگیزه[8] (angize)، در روانشناسی، کشش یا تمایل هدایت‌کننده‌ای در درون موجود، که اغلب آنقدر قویتر از محرک آنی است که ظاهراً پاسخ سازواره بهیچوجه با محرک حاضر تناسبی ندارد. انگیزه‌ها با یکدیگر تفاوت دارند. ساده‌ترین آنها احتیاجات ناآموخته یا فطری جسمانی است (مثل گرسنگی و تشنگی)، و پیچیده‌ترین آنها رویه، طرز تفکر، رفتار، هدفها، مقاصد و آمال، و عاداتی است که بصورت پاسخهائی ظاهر میشود، و این پاسخ‌ها را شخص در اجتماع کسب مینماید. چون محرک غالباً مانند جرقه‌ای است که باعث انفجار میشود و انگیزه را بوجود میآورد، گاه انگیزه و محرک از راه تسامح مترادف یکدیگر بکار رفته‌اند.

آنگیه[9]، فرانسوا (frāNsuā āngie)، ۱۶۰۴–۶۹، پیکرتراش فرانسوی. او و برادرش **میشل آنگیه** (mišel)، ۱۶۱۴–۸۶، از پیکرتراشان چیره‌دست قرن ۱۷م بشمار میروند. از میشل آثاری در کلیسای وال دو گراس پاریس و موزه‌ی لوور بجا مانده. برادر دیگر، **گیوم آنگیه** (giyyom)، ۱۶۲۸–۱۷۰۸، نقاشی زینتگر، و مدیر کارگاه گوبلن بود.

انلیل[10] (enlil)، در اساطیر سومری، خدای زمین، هوا، و طوفان؛ یکی از خدایان بزرگ سه‌گانه (سایرین: آنو، انا). معبدش در نیپور کشف شده.

انموذج: ← الانموذج.

آنمومتر (ānemometr): ← بادسنج.

آنمون (ānemon؛ فنس)، گیاه دائمی از نوع آنمونه (*Anemone*) که اقسام مختلف زینتی دارد. در گلکاری انواع ژاپونی آن مشهورتر است. نوع خودروی آن هنگام بهار در جنگلها و در چمنزارها فراوان است. گاهی آنرا شقایق مینامند ولی شقایق اصلی با آن اختلاف کلی دارد و ساقه‌ی آن شیرابه‌ی سفیدرنگ میدهد. نیز ← شقایق نعمانی.

آنمی (ānemi؛ فنس)، ← کم‌خونی.

آنداگا، قبیله، ← ایروکوئوی، اتحادیه‌ی.

آنندراج، فرهنگ (ānandrāj)، لغتنامه‌ای فارسی بفارسی، از محمد پادشاه ابن غلام محیی‌الدین، متخلص به شاد، که آنرا با کومک دو برادر خود شیخ محمد داود (متخلص به عزیز) و شیخ محمد امام، در ۱۳۰۶ هق بنام یکی از راجه‌های هند موسوم به آنند تألیف کرده است. مشتمل بر لغات

(۱)Anglican (۲)Anglin (۳)Angmagsalik (۴)Enghien (۵)Angola (۶)Angoulême (۷)Anghiera (۸)motive (۹)Anguier (10)En-lil

فارسی (در بسیاری از موارد با شواهد شعری) و لغات تازی مستعمل در فارسی و مترادفات مفید و مباحث دستوری میباشد. این لغتنامه بر حسب حروف هجا مرتب گردیده است، و یکی از لغتنامه‌های جامع زبان فارسی است، ولی در موارد بسیاری خالی از تحقیق میباشد، و میشود گفت که مطالب بهار عجم، غیاث اللغات، انجمن‌آرای ناصری، برهان قاطع، هفت قلزم، منتهی الارب، سراج، مؤید الفضلا، کشف اللغات، شمس اللغات، منتخب اللغات، فرهنگ فرنگ، مصطلحات وارسته، مظهر العجائب، فرهنگ جهانگیری، تاج المصادر بیهقی، و غیره در آن خلاصه شده است. اول‌بار در ۱۳۰۷ هق در سه مجلد بزرگ در هند و سپس در ۱۳۳۵ هش در هفت مجلد در تهران بطبع رسیده.

انو[1] (eno)، ایالت (۳٬۷۲۰ کمه؛ جه ـ ۱٬۲۴۷ ـ ۲۹۹)، ج‌غ بلژیک، هم‌مرز فرانسه؛ مرکزش مونس. رودهای سکلت، سامبر (sāmbr) و دندر (dender) آن را زهکشی میکنند. ناحیه‌ای زراعتی است، و در جنوب آن پرورش گاو و تهیه‌ی لبنیات معمول است. دارای معادن مهم زغال (ناحیه‌ی بوریناژ) و صنایع فلزگری (در شارلروا) و نساجی (در تورنه) است. اکثر سکنه‌اش بزبان فرانسه تکلم میکنند. انو در قرن نهم کنت‌نشین شد، و جزء لوتارینگیا بود. در ۱۱۹۱، فلاندر از طریق ازدواج به کنتهای انو رسید. در ۱۲۰۴، بودوئن VI (همان بودوئن IX در سلسله‌ی کنتهای فلاندر) بعنوان بودوئن I امپراطور قسطنطنیه گردید. در ۱۲۷۸، این دو کنت‌نشین از یکدیگر مجزا شدند؛ فلاندر به گی نام و انو به ژان نام، که هر دو از اعقاب بودوئن بودند، رسید، و ژان کنت هولاند نیز شد. انو در جزء ولایت هولاند در ۱۴۳۳ به خاندان بورگونی و در ۱۴۸۲ به خاندان هاپسبورگ منتقل شد. (برای دنباله‌ی تاریخ آن ← هلند اتریش و اسپانیا). قسمتهائی از انو در ۱۶۵۹ و ۱۶۷۸ به فرانسه ضمیمه شد.

آنو[2] (ānu)، در دین بابلی، خدای خدایان، که با انا و انلیل سه خدای مرتبه‌ی اول را تشکیل میداد. وی مخصوصاً خدای آسمان بود، و "زمین"، که همسرش بود، مادر خدایان بشمار میرفت. از مراکز عمده‌ی پرستش او نخست ارکه، و بعداً اور بود.

انوار[3] (anvār)، آلیاژ آهن و نیکل (۳۶ در صد نیکل) که بر اثر حرارت عملا منبسط نمیشود، و باینجهت در ساختن رقاص ساعت و سایر اسبابهای دقیق بکار میرود. لفظ انوار مخفف لفظ فرانسوی انواریابل (aNvāriābl) [= تغییرناپذیر] است.

انوار التنزیل (anvāro 't.tanzil) [انوار التنزیل و اسرار التاویل]، معروف به **تفسیر بیضاوی**، کتابی در تفسیر قرآن، بعربی، از ناصرالدین عبدالله ابن عمر بیضاوی (فت ۶۸۵ هق). مؤلف در این تفسیر آنچه در باره‌ی اِعراب و معانی و بیان است از کشاف زمخشری و آنچه راجع به حکمت و کلام میباشد از تفسیر کبیر امام فخر رازی خلاصه کرده است، و خود مطالبی بر آن افزوده. چهل و چند حاشیه و تعلیقه بر آن نوشته‌اند. در ۱۸۴۴–۴۸ در لایپزیگ بطبع رسیده، و از ۱۲۶۳ هق تا کنون در مصر، لکنهو، بمبئی، و استانبول جداگانه و در حاشیه‌ی قرآن مکرر چاپ شده است.

انوار الربیع (anvāro 'r.rabi') [انوار الربیع فی انواع (علم) البدیع]، کتابی ادبی و تاریخی در بدیع، بعربی، از سید علی ابن احمد معروف به کبیر (فت ۱۱۱۸ یا ۱۱۱۷ و یا ۱۱۲۰ هق). مؤلف در ۱۰۷۷ هق در دوازده شب قصیده‌ای در ۱۵۴ بیت در مدح پیغمبر گفته که هر بیت صنعتی از صنایع بدیعی را دربر دارد، و سپس خود بشرح مفصل آن پرداخته، و در ضمن شرح، اشعاری از شعرای معروف باستشهاد آورده، و گاهی زندگینامه‌ی مختصری از گوینده‌ی شعر را نیز ذکر نموده. در موضوع خود معتبر و ظاهراً بزرگترین و جامعترین کتاب میباشد. در ۱۳۰۴ هق در هند و ایران بطبع رسیده است.

انوار سهیلی (anvāre soheyli) [انوار السهیلی]، کتابی اخلاقی و ادبی، بفارسی، از ملا حسین واعظ کاشفی (فت 910 هق). نویسنده بخواهش نظام‌الدین امیر شیخ احمد سهیلی ظاهراً خواسته است که ترجمه‌ی کلیله‌ی ابوالمعالی را به نثر ساده‌تری تحریر کند، و آنرا از اشعار و امثال تازی تهذیب نماید، ولی در کار خود موفق نشده است، و گرفتار اطناب و عبارت‌پردازی گردیده، و از اول کلیله و دمنه‌ی بهرام‌شاهی تا باب الاسد و الثور را حذف کرده است، و مقدمه‌ای از خود بجای آن گذاشته، و حکایتهای بسیاری از گلستان و مثنوی و کتاب‌های دیگر بدان افزوده، و کتاب خود را بنام نظام‌الدین مذکور انوار السهیلی نامیده. این کتاب بترکی نیز ترجمه شده است و ظاهراً فرنگیان بیشتر از راه این ترجمه با این کتاب آشنا شده اند. انوار سهیلی در هند شهرتی عظیم یافته است، و مدت مدیدی برای کسانی که خواستار آموختن زبان فارسی بودند از کتابهای درسی رسمی محسوب میشده. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۲۱ و سپس در ۱۸۲۷ منتخبی از آن در لندن، و تمام آن در ۱۸۵۱ در هارتفرد و در ۱۳۴۱ هق در برلین و مکرر در بمبئی و کلکته و لکنهو و تهران بطبع رسیده است.

انوار نعمانی (anvāre no'māni)، کتابی در اخبار شیعه، بعربی، از سید نعمت‌الله جزائری (از بزرگان محدثین شیعه در قرن دوازدهم هق). مشتمل است بر سه باب. در ۱۰۸۳ تألیف شده است، و ظاهراً اول‌بار در ۱۳۰۱ هق در تبریز بطبع رسیده.

انوالید، پاریس، ← هتل دز/انوالید.

آنوبیس[4] (ānubis)، در اساطیر مصری، خدای مقابر، که معمولا با هیکلی دارای کله‌ی شغال تصویر میشد. وی پسر اوزیریس بود، و اغلب آنرا با هرمس یونانیان یکی میدانند.



انوجور ابن اخشید: ← اخشیدیه.

انوچ (anuc)، ده (جه ۱٬۰۱۱ ـ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) سامن، شهرستان ملایر، استان پنجم، ۳۶ کیلومتری ج شهر ملایر.

آنود[5]: ← الکترود: الکترولیز.

آنور (āNver)، بلژیک، ← آنورس.

آنورادهاپورا[6] (ānurādhāpurā) [= شهر آنورادها]، شهر (جه ۱۲٬۲۸۷)، ل سیلان. در محل شهری قرار دارد که در ۴۳۷ ق‌م بنا شد، و در قرن ۴ ق‌م–قرن ۸ م پایتخت سیلان و یکی از بزرگترین مراکز بودائی بود. بسیاری از بودائیان بزیارت درخت بوئی (← انجیر معبد) میروند که از قلمه‌ای از درختی که در بوده گایا در زیر آن نور معرفت بر بودا تابید روئیده است.

انور پاشا (anvar)، ۱۸۸۱–۱۹۲۲، سردار و سیاستمدار دولت عثمانی. در انقلاب ۱۹۰۸ جوانان ترک و در جنگ (۱۹۱۲) طرابلس نقش عمده‌ای داشت. در دومین جنگ بالکان آدریانوپل را بازگرفت (۱۹۱۳). سخت طرفدار آلمان بود، و در ورود عثمانی به جج I مؤثر بود، و در دوره‌ی جنگ اختیار تام داشت. در حینی که دسته‌ای را بر ضد سپاهیان سرخ در بخارا رهبری میکرد بقتل رسید.

انور خواجه[7] (anvar xāje)، ۱۹۰۸–، سیاستمدار کمونیست آلبانی. پس از ۱۹۳۶ معلم زبان فرانسه بود. بعلت فعالیتهایش بر ضد احمد زوغو به زندان افتاد. در جج II نهضتی برای آزادی آلبانی براه انداخت، و در ۱۹۴۴ نخست‌وزیر شد. در ۱۹۴۶ دیکتاتوری کمونیستی در آلبانی برقرار کرد.

آنورس[8] (ānvers، از فنـ) یا **آنور**[8] (āNver؛ فنـ) یا **آنتورپ**[9] (āntwerp؛ از انگل) یا **آنتورپن** (āntverpen؛ فلاندری)، ایالت (۲٬۸۶۰ کمه؛ جه ۱٬۲۹۶٬۶۸۷)، ل بلژیک. دشتی است مزروع و بوسیله‌ی رود سکلت و کانال آلبر زهکشی میشود. بیشتر مردم بزبان فلاندری تکلم میکنند. این ایالت جزئی از دوکنشین برابان بود. کرسی ایالت، شهر **آنورس** یا **آنور** یا **آنتورپ** یا **آنتورپن** (جه ۲۶۶٬۶۳۶؛ با حومه ۵۹۹٬۲۴۵)، بر رود سکلت واقعست. از بین دریابندرها و بنادر ترانزیتی بتر اروپا، تنها روتردام با آن رقابت میکند. بعلاوه، از مراکز عمده‌ی تجارت و صنعت الماس و محل یکی از قدیمترین بورسها (تأسیس ۱۴۶۰) میباشد. پالایشگاههای نفت، کارخانه‌های اتومبیلسازی، و کارخانه‌های آردسازی دارد. در کلیساها و موزه‌های آن آثار هنر فلاندری مخزون است. آنورس با انحطاط بروژ و گان برآمد، و در قرن ۱۶م عمده‌ترین مرکز تجارتی و مالی اروپا بود. در ۱۵۷۶ گروهی از ملاحان شورشی اسپانیا تاراجش کردند، و این واقعه، که به "خشم اسپانیائی" معروفست، ضربت سختی به رونق آن وارد ساخت. در ۱۵۸۵، آ. فارنزه آنرا گرفت. صلح وستفالی (۱۶۴۸) کشتیرانی بر سکلت را ممنوع کرد. آنورس از اهمیت و اعتبار افتاد تا آنکه ناپلئون اصلاحاتی در بندرگاهش بعمل آورد (ح ۱۸۰۳). در ۱۸۱۵–۳۰ جزء مملکت هلند بود. از ۱۸۶۳ آزادی کشتیرانی بر سکلت تأمین شد، و آنورس رو بترقی و توسعه گذاشت. شهر در هر دو جج آسیب دید. در ماه اوت ۱۹۴۴ سپاهیان بریتانیائی اشغالش کردند، و از پایگاههای حیاتی متفقین شد، و بهمین جهت، هدف موشکهای آلمانی قرار

(۱)Hainaut (۲)Anu (۳)invar (۴)Anubis (۵)anode (۶)Anuradhapura (۷)Enver Hoxha (۸)Anvers (فنـ)
(۹)Antwerp

گرفت. آنورس مولد روبنس و وان دیک است. از بناهای عالی فراوان آن میتوان کلیسای جامع نوتر دام (notr dām) و تالار اصناف را نام برد. باغ وحش آن مدتها شهرت جهانی داشته است.

انوری ابیوردی (anvarie abivardi)، شهرت **اوحدالدین محمد** (یا علی؟) **ابن اسحاق، متخلص به انوری**، فت ۵۸۵ یا ۵۸۷ هق، شاعر نامدار ایرانی. در قریه‌ی بدنه از ولایت ابیورد خراسان متولد شد، و چون ابیورد در جنب دشت خاوران بود، در آغاز خاوری تخلص میکرد. قسمت عمده‌ی ترقی او در دربار سلطان سنجر بود. هر چند در غزل و تغزل، و بویژه در قطعه نیز، مهارت تمام داشت، در قصیده‌سرائی پس از عنصری و فرخی سیستانی کسی بپایه‌ی او نمیرسید. در ادب عربی و همچنین در علوم عقلی و نقلی و نجوم و موسیقی نیز دست داشت؛ و تأثیر و جلوه‌ی این مایه‌ی معلومات در اشعارش بعضی سخنان او را دشوار و محتاج بشرح و تفسیر کرده است.

انوشبرد (anušbard) [= قلعه‌ی فراموشی]، قلعه‌ی مستحکم قدیم در خوزستان، که در عهد ساسانیان متهمین سیاسی را که خطرناک شمرده میشدند در آنجا حبس میکردند. تسمیه از آنجاست که نام زندانیان را کسی حق نداشت بزبان براند، و حتی اگر کسی نام آن مکان را بزبان میراند حیاتش در خطر می‌افتاد.

انوشتکین غرچه: ← نوشتکین غرچه.

انوشروان (anušarvān)، پهلوی انوشکروان (anušak.rovān) [= (دارنده‌ی) روان جاوید]، لقب خسرو I ساسانی (خسرو انوشروان). انوشیروان و نوشیروان نیز ضبط شده است.

انوشروان ابن خالد [انوشروان ابن خالد ابن محمد کاشانی]، فت رمضان ۵۳۲ هق، از رجال و مستوفیان و وزرای معروف در عهد سلاجقه. در ۵۲۱ هق وزارت سلطان محمود سلجوقی و در ۵۲۶–۵۲۸ هق وزارت خلیفه مسترشد و در ۵۲۸–۵۳۰ هق وزارت سلطان مسعود سلجوقی داشت، و ممدوح شعرای عصر بود، و حریری مقامات حریری را بنام او تألیف کرد. از آثار او کتابی بوده است بنام نفثة المصدور که نام آن در مقدمه‌ی مرزبان‌نامه آمده است، و دیگر کتابی فارسی بنام فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور که عماد اصفهانی آن را به عربی نقل کرد، و بنداری ازین ترجمه‌ی عربی خلاصه‌ای فراهم نمود.

انوشیروان: ← انوشروان.

انوشیروان ابن منوچهر، فت ۴۳۵ هق، ششمین و آخرین امیر (۴۲۰–۴۳۵ هق) از امرای آل زیار؛ پسر منوچهر ابن قابوس. بعد از فوت پدر بسلطنت نشست، اما بواسطه‌ی خردی او، اداره‌ی امور مملکت بعهده‌ی خال پدرش باگالیجار کوهی بود. در سال ۴۳۳ هق، وی خود زمام امور بدست گرفت، اما ناچار شد تبعیت طغرل سلجوقی را بپذیرد.

انوشیروان خان عادل، از پادشاهان سلسله‌ی ایلخانیان و از احفاد چنگیز خان. ملک اشرف چوپانی، بعد از وفات برادر خود امیر شیخ حسن چوپانی، به داعیه‌ی فرمانروائی برخاست، و انوشیروان خان را به ایلخانی برداشته انوشیروان خان عادل خواند (۷۴۴ هق)، و خود بنام او در عراق و آذربایجان یک چند سلطنت نمود، و انوشیروان خان عادل از سلطنت جز نامی نداشت. وزارت او را نخست خواجه عبدالحی و سپس خواجه مسعود دامغانی داشته‌اند. چنانکه از سکه‌های او برمیآید، وی تا حدود سنه‌ی ۷۵۶ هق با سلطنت اسمی حیات داشت، و فرجام کار او درست روشن نیست.

آنونتسیو، گابریله د/: ← د/آنونتسیو، گابریله.

آنویل[1]**، ژان باتیست بورگینیون د/** [ژان باتیست بورگینیون د/آنویل] (jāN bātist burginyoN daNvil)، ۱۶۹۷–۱۷۸۲، جغرافیادان و نقشه‌نگار فرانسوی. بعلت ترسیم نقشه‌های صحیح جغرافیای قدیم شهرت یافت. بیش از ۲۰۰ نقشه‌ی جغرافیائی کشید.

انه[2] (ene؛ فنس)، یا آینیاس[3] (āyniās)، در افسانه‌های یونانی، شاهزاده‌ی تروائی، پسر آنخیسس و ونوس. پس از سقوط تروا، پدر سالخورده‌ی خود را بر پشت گرفت و گریخت، و پس از چندی اقامت در کارتاژ، به ایتالیا رفت. اعقابش شهر رم را بنا نهادند. سرگذشت او را ویرژیل در داستان حماسی انئید (eneid) آورده است.

آنهالت[4] (ānhālt)، کشور آلمانی سابق (۲٬۳۳۰ کمم؛ در ۱۹۳۹ جم ۴۳۲٬۲۸۹)، آلمان شرقی. در ۱۹۴۹ جزء کشور ساکس-آنهالت از جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی شد. تا ۱۹۱۸ اعقاب خانواده‌ی آلبرشت خرس بر آن حکومت می‌کردند. در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست.

آنهوئی[5] (ānhuey)، ایالت (۱۳۹٬۸۶۰ کمم؛ جم ۳۰٬۳۴۳٬۶۳۷)، ش چین. مسیر سفلای رود یانگتسه در آن واقع و ح ۱/۳ ایالت در ج رود است. قسمت جنوبی آن کوهستانی است، قسمت شمالی و دره‌ی یانگتسه از اراضی پست تشکیل یافته. قریب ۶۰٪ محصول چای چین در این ایالت بعمل میآید. معادن زغال، آهن، و مس دارد. در ۱۹۳۸–۴۵ تحت اشغال ژاپن بود.

آنی (āni)، از پایتختهای قدیم ارمنستان، که اینک ویرانه‌های آن در ولایت قارص، ترکیه، بر ساحل راست رود آرپاچای بفاصله‌ی ح ۳۰ کیلومتری ملتقای این رود با رود ارس و به فاصله‌ی ۴۵ کیلومتری شهر قارص موجود است. نامش بقولی از نام اناهیته، الاهه‌ی ایرانیان، مأخوذ است. آشوت III (← باگراتید) آنجا را پایتخت خود قرار داد. در ۱۰۶۴ الب ارسلان آنرا گرفته ویران کرد. دگرباره آنی رونق یافت. جلال‌الدین ملکشاه در ۱۲۲۶ و مغول در ۱۲۳۹ آنرا گرفتند. سرانجام، بر طبق روایات، در زلزله‌ی سال ۱۳۱۹ ویران شد، اگر چه سکه‌هائی از ادوار بعد در آنجا بدست آمده است.

آنیبال، سردار کارتاژی: ← هانیبال.

آنیبال و آنیباله، اسامی اروپائی: ← هانیبال، اسم.

انیدرید[6] (anidrid؛ فنس)، هر اکسید غیر فلزی که با آب تولید اسید کند. مثلا انیدرید سولفوریک (SO_3) انیدرید اسید سولفوریک (SO_4H_2) است.

انیدرید کربونیک[7] (anidrid karbonik) یا **گاز کربونیک** (gāze)، گازی بیرنگ و تقریباً بی‌بو، مرکب از کربون و اکسیژن (فرمول شیمیائی آن CO_2). از هوا سنگینتر است؛ نمیسوزد و نمیسوزاند؛ در آب حل میشود؛ با فشار تبدیل بمایع میگردد. در هوا موجود است. از سوختن زغال و ئیدروکربورها و نیز از تجزیه‌ی کربوناتها حاصل میشود. محصول تنفس است. در تخمیر متصاعد میشود، و در فوتوسنتز بکار میرود. در آتشنشانی بکار میرود. چون محلولش در آب اسید ضعیفی است، گاز اسید کربونیک نیز نامیده میشود. انیدرید کربونیک جامد در ماشینهای سردساز بکار میرود.

انیران (anirān) [از پهلوی، = روشنی بی‌پایان]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، مظهر جلال اهورمزدا. موکل بروز سی‌ام (موسوم به انیران) هر ماه شمسی است. ← تقویم اوستائی.

آنیزوتروپ[8] (ānizotrop؛ فنس)، جسمی که ایزوتروپ نیست؛ بعبارت دیگر، جسمی که خواص فیزیکی آن در امتدادهای مختلف متفاوت است.

آنیزه (ānieze)، اسم ایتالیائی برای زن، مطابق آگنس. ← آگنس، اسم.

آنیس (ānyes)، اسم فرانسوی برای زن، مطابق آگنس. ← آگنس، اسم.

انیس العارفین، مثنوی عرفانی، از قاسم انوار (۷۵۷–۸۳۷ هق). مشتمل است بر مقدمه‌ای منثور و در حدود ۵۸۰ بیت. در ۱۳۳۷ هش در ضمن کلیات قاسم انوار در تهران بطبع رسیده است.

انیس العشاق (aniso 'l.'oššāq)، کتابی ادبی، بفارسی، از شرف‌الدین رامی. مشتمل است بر ۱۹ باب در اعضای بدن که در شعر فارسی چگونه و به چه چیزها تشبیه میشوند. بنش متکلف در مراغه بنام سلطان اویس تألیف گردیده. در ۱۳۲۵ هش در تهران انتشار یافته است، و بوسیله‌ی کلمان هوار بفرانسوی ترجمه شده، و ترجمه‌ی مزبور در ۱۸۷۵ در پاریس بطبع رسیده است.

انیسون (anisun)، (*Pimpinella anisum*)، گیاهی یکساله که چترهای گل آن دانه‌های بسیار معطری بنام بادیان میدهند. روغن برگها و دانه‌هایش برای معطر ساختن شربتها و مشروبات الکلی بکار میرود. لیکور موسوم به آنیزت (ānizet) با انیسون معطر میشود.

انیسی شاملو، شهرت **علی قلی بیگ**، متخلص به **انیسی**، فت ۱۰۱۴ هق، شاعر پارسی‌گوی، از قبیله‌ی شاملو. نخست ندیم ابراهیم میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی بود، آنگاه به هرات و از آنجا به هندوستان رفت، و دیرگاهی در خدمت خان خانان بود، و با سید ذوالفقار و شکیبی اصفهانی مصاحبت داشت. دیوان و یک مثنوی بنام محمود و ایاز دارد.

انیکچک[9] (aniakcak)، آتشفشان، غ آلاسکا، در سلسله‌ی کوههای آلئوسین و شبه جزیره‌ی آلاسکا. قطر دهانه‌اش ۹٫۵ کم است. در ۱۹۳۱ آتشفشانی کرد.

آنیلین[10] (ānilin؛ فنس) یا **انیلین** (anilin)، مایع چرب بیرنگ، که ترکیبی است از کربون، ئیدروژن، و اکسیژن، و فرمول شیمیائی آن $C_6H_5NH_2$ است. از آمینهای بازی است. در ۱۸۴°٫۴ صدبخشی بجوش میآید. در صنعت رنگ اهمیت فراوان دارد.

---

(۱)Anville (۲)Enée (فنس) (۳)Aeneas (۴)Anhalt (۵)Anhwei; An-hui (۶)anhydride (۷)carbon dioxide (۸)anisotropic (۹)Aniakchak (10)aniline

برای ساختن بعضی رنگها (مانند نیل مصنوعی) بعنوان مادهٔ اولیه و نیز در داروسازی بکار میرود. از احیاء نیتروبنزن تهیه میشود.

آنیمیسم[1] (ānimism؛ از فنس) یا **آنیمیزم** (از انگلیسی) یا **مذهب نفس‌دهی بجمیع موجودات** (nafs-dehi)، عقیده باینکه کلیهٔ اشیاء موجود در عالم دارای شعور و مقداری شخصیت اند. جامعه‌های ابتدائی درختان، کوهها، سنگها، و امثال آنها را دارای شخصیت و روح میپنداشتند، و معتقد بودند که این ارواح را باید ارضاء یا اغفال کرد. این ارواح ممکن است ارواح اموات باشند، که بعبادت اجداد سوق دهند، یا روحی غیر متشخص. آنیمیسم در ادوار اولیهٔ فرهنگ انسانی شایع بوده، ولی پس از رشد دینهای منظم از میان رفته، و فقط در مذهب شینتوی ژاپنی آثاری از آن مانده است.

انیوس[2]، **کوینتوس** (kuintus ennius)، ۲۳۹–۱۶۹؟ ق‌م، شاعر و درام‌نویس رومی، که رومیان او را پدر شعر لاتینی شمرده‌اند. شاهکارش حماسهٔ آنالس است که تاریخ ادبی روم میباشد. ازین کتاب و همچنین از تراژدیهای وی قطعاتی بجای مانده است. ویرژیل و لوکرتیوس از آثار او اقتباس کرده‌اند.

آنیون[3] (ānion)، یونی که بار منفی دارد (← یون). نیز ← یونش.

انیویتاک[4] (eniwitāk)، آتول مستدیر، جزایر مارشال، قکب مرکزی؛ شامل ۴۰ جزیره‌ی کوچک. در ۱۹۴۴ بتصرف قوای کشمت درآمد؛ در ۱۹۴۵ پایگاه دریائی شد. دارای تأسیسات آزمایش بمب اتمی و ئیدروژنی است.

او[5] (o) [ایرلندی، = عقبه]، پیشوندی که بر سر اسامی خانوادگی قدیم ایرلندی میآید، مانند او'نیل [= از اعقاب نیل] و او'کانر [= از اعقاب کانر].

اوائل المقالات (avā'elo 'l.maqālāt) [اوائل المقالات فی المذاهب المختارات]، کتابی کلامی، بعربی، در عقاید شیعه‌ی اثنی‌عشری و فرق آنها با دیگر فرقه‌های شیعه، از شیخ مفید. از کتابهای معتبر کلامی و ملل و نحل شیعه محسوب میشود. ظاهراً اول‌بار در ۱۳۶۴ هق در تبریز و سپس نیز در همان جا با ترجمه‌ی فارسی بطبع رسیده است.

اوا پرون، آرژانتین: ← لا پلاتا.

آواجیق (āvājiq)، دهستان (جمع ۹۰۰؛۶؟)، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۳۶(؟) آبادی؛ مرکزش کلیساکندی. از ل و غ به خاک ترکیه محدود است. ناحیه‌ای کوهستانی و سردسیر و دارای مراتع خوب میباشد. گله‌داری رواج دارد.

اواچیتا[6] (uācitā)، رود کشمت، که در غ آرکانساس در کوههای اواچیتا سرچشمه گرفته پس از طی ح ۹۷۰ کم در لویزیانا به شبکه‌ی رود سرخ ملحق میشود.

اوآخاکا[7] (oāxākā)، ایالت (۹۴٬۲۱۰ کمم؛ جم ۱٬۴۴۴٬۹۲۹)، چ مکزیک، کنار قکب. کوهستانی و دارای دره‌های عمیق پرپیچ و خم در چ و دره‌های عریض نیمکماب و فلاتها در ل است. کشاورزی و پرورش احشام اهمیت دارد. از امکنه‌ی باستانی مشهورش مونته آلبان است. کرسی آن، **اوآخاکا** (جم ۲۹٬۳۰۶)، عمده‌ترین شهر چ مکزیک است.

آوار[8]، قطعات موادی که بر اثر تلاشی یا بعلل دیگر از سطح سنگها جدا شده‌اند. سنگی را که از خرد و ریزهای سنگهای دیگر ساخته شده باشد سنگ آواری[9] گویند.

اوار، کلمان امبو، مستشرق فرانسوی، ← هوار، کلمان.

آواردوپوا، سلسله‌ی آحاد وزن: ← اوردپویز.

آوارگان[10]، انگلا پیلگریمز (pilgrimz)، در تاریخ کشمت، بنیانگذاران ← مهاجرنشین پلیموت در ایالت ماساچوست، کشمت. این جماعت اصلا از انفصالیون انگلیسی تشکیل یافته بود که در ۱۶۰۷–۸ از انگلستان به هلند کوچ کردند، و سپس، بکومک تجار لندن، با کشتی میفلاور رهسپار امریکا شدند.

آواری[11]، منسوب به آوار.

اواز[12] (uāz)، ولایت (۵٬۸۸۷ کمم؛ جم ۴۳۵٬۳۰۸)، ل فرانسه، در ایل‌دوفرانس و پیکاردی؛ کرسی آن بووه. **رود اواز**، بطول ۳۰۰ کم، آنرا زهکشی میکند. این رود از کوههای آردن (بلژیک) سرچشمه میگیرد، و بطرف چغ در ل فرانسه جاری شده، در لغ پاریس به رود سن میریزد.

آواز پر جبرئیل (pare)، رساله‌ی عرفانی، بفارسی، از شهاب‌الدین سهروردی. در ۱۹۳۵ با ترجمه‌ی فرانسوی در مجله‌ی آسیائی (ژورنال آزیاتیک) و در ۱۳۲۵ هش در تهران منتشر شده است.

اوئسان[13]، **جزیره‌ی** (uesāN)، انگلا **آشنت**[14] (āšənt)، جزیره‌ای بطول ۸ کم، لغ فرانسه، در قطلا، نزدیک منتهی‌الیه برتانی. ریچارد هاو ناوگان فرانسه را اینجا شکست داد (۱۷۹۴).

اوئسکا[15] (ueskā)، عربی **وشقه** (vašqa)، شهر (جم ۲۱٬۳۳۲)، کرسی ایالت اوئسکا، ل‌ش اسپانیا، در آراگون. از دوره‌ی رومیها سابقه دارد. در ۷۱۳ (۹۶ هق) بتصرف اعراب درآمد؛ در ۱۰۹۶ از دست آنان خارج شد؛ در ۱۰۹۶–۱۱۱۸ پایتخت شاهان آراگون بود. کلیسای جامعی بسبک گوتیک دارد.

اوال[16]، **یوهانس** (yohānes evāl)، ۱۷۴۳–۸۱، شاعر رمانتیک و نمایشنامه‌نویس دانمارکی. از آثارش درامهای رولف کراژ (۱۷۷۰، اولین تراژدی اصیل دانمارکی)، و ماهیگیران (۱۷۷۹، حاوی سرودهای ملی دانمارک) است.

اوالد[17]، **گئورگ هاینریش آوگوست فون** (georg hāynriš ăgust fon evāld)، ۱۸۰۳–۷۵، مستشرق و زبانشناس آلمانی، معتبر در زبان عبری و کتاب مقدس.

اوئلوا[18] (uelvā)، عربی **ولبه** (valba)، شهر (جم ۶۳٬۶۴۸)، پایتخت ایالت اوئلوا، چغ اسپانیا، در اندلس؛ بر رود اوذیل (oḏiel) و نزدیک قطلا. از معادن نزدیک شهر مس و گوگرد استخراج و صادر میشود.

آوانتی[19] (āvānti)، مملکت قدیم (قرون ۶م–۴م ق‌م) شمال هند، تقریباً مطابق مالوا؛ پایتختش اجین.

اواندر[20] (evānder)، در افسانه‌های رومی، پسر هرمس، که ۶۰ سال پیش از جنگ تروا دسته‌ای از مردم آرکادیا را به لاتیوم برد. بسیاری از محققین بر آنند که از خدایان محلی ایتالیا بوده و رومیان برای پیوند دادن خدایان خود بخدایان یونانیان خصوصیات یونانی برای آن قائل شده‌اند.

آوانش[21] (āvāNš)، لتبه **آونتیکوم** (aventi-kum)، شهر کوچک، ایالت (= کانتون) وو، سویس غربی. در قرون ۱ ق‌م–۲ ب‌م شهر عمده‌ی (جم ح ۸۰٬۰۰۰) هلوتیا بود، و رونق یافت. آثار متعدد از دوره‌ی رومیها دارد.

او اوغلی (ev oqli)، دهستان (جم ۱۸٬۲۳۰؟)، ل‌ش بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۴ (؟) آبادی. محصولش غلات، پنبه، و زردالو است. مرکزش، **او اوغلی** (جم ۲٬۷۷۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری ل‌ش خوی واقعست.

اواومیست (oomiset؛ فنس)، نام قارچهائی که تکثیر آنها بوسیله‌ی تشکیل تخم، یعنی از آمیزش یک سلول نر با یک سلول ماده، بعمل میآید.

اواهو[22] (oāhu)، جزیره (۱٬۵۲۶ کمم؛ جم ۳۵۳٬۰۲۰)، عمده‌ترین و سومین جزیره‌ی بزرگ جزایر هاوائی. **هونولولو** (کرسی ایالت هاوائی) بر ساحل چش و شناگاه ساحلی معروف وایکیکی (wāykiki) نزدیک آنست. از جنبه‌ی دفاعی اهمیت حیاتی دارد (**پرل هاربر** بر آنست). رشته‌های **کوئولائو** و دانشگاه هاوائی در آنجا است. در مناطق روستائی آناناس و نیشکر بعمل میآید.

اواینا کاپاک[23] (uāynā kāpāk) یا **واینا کاپاک** (wāynā)، فت ۱۵۲۵، اینکای پرو و آخرین امپراطور بزرگ آن. تصمیم گرفت که قلمرو خود را بین دو پسرش–**آتالوالپا** پسر محبوبش، و هواسکار (huāskār) وارث قانونی خویش–تقسیم کند. جنگی که بین دو پسر درگرفت امپراطوری اینکا را ضعیف و پیروزی ف. پیثارو را تسریع کرد.

اوب[24] (ob)، رودی بطول ۳٬۶۸۰ کم، جمشس، در غ سیبریه. از پیوستن رودهای کاتون و بیا در ناحیه‌ی آلتای تشکیل میشود، و عموماً بجانب ل جریان یافته، پس از عبور از نووسیبیرسک، بخلیج اوب (شاخابه‌ای از دریای کارا) میریزد. آبریزهای عمده‌ی آن ایرتیش و توم میباشد. با اینکه شش ماه از سال یخ میبندد راه بازرگانی مهمی است.

اوب[25]، ولایت (۶٬۰۲۶ کمم؛ جم ۲۴۰٬۷۹۷)، ل‌ش فرانسه، در قسمت کماب شامپانی؛ کرسی آن تروا.

اوباتو (ŏbātu)، دهستان (جم ح ۹٬۰۰۰؟)، ل بخش دیواندره، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. کوهستانی است؛ کوه حاج سید در چغ آن واقعست، و ارتفاعش به ۲٬۶۱۰ متر میرسد. آبادی **کرفتو** (دارای غار معروف)

(1)animism (2)Ennius (3)anion (4)Eniwetok (5)O' (6)Ouachita (7)Oaxaca (8)detritus (9)detrital rock (10)Pilgrims (11)detrital (12)Oise (13)Ouessant (14)Ushant (15)Huesca (16)Ewald; Evald (17)Ewald (18)Huelva (19)Avanti (20)Evander (21)Avenches (22)Oahu (23)Huayna Capac (24)Ob (25)Aube

در این دهستان واقعست.
اوبانگی[1] (ubāngi)، رودی بطول ح ۱٬۰۶۰ کم، افریقای مرکزی. از ریزابه‌های عمده‌ی رود کنگو است، و در غ دریاچه‌ی تومبا (tumbā) بآن میریزد.
اوبر و اوبرتو، اسامی اروپائی برای مرد؛ ← هوبرت، اسم.
اوبر[2]، **دانیل فرانسوا** (dāniel frāNsuā ober)، ۱۷۸۲–۱۸۷۱، آهنگساز فرانسوی که اپرا کمیکهای او معروف است. از جمله آثارش فرا دیاولو [= برادر شیطان]، دومینوی سیاه، و لا موئت دو پورتیچی [= دختر لال اهل پورتیچی] است.
اوبرامرگاو[3] (oberāmergă)، دهکده‌ای (جه ۵٬۱۰۱) در باواریای علیا، آلپهای باواریائی؛ نزدیک گارمیش-پارتنکیرشن. نمایشهای آلام در اینجا جالب سیاحان است.
او'براین[4]، **ویلیام** (wilyām obrāyən)، ۱۸۵۲–۱۹۲۸، روزنامه‌نگار و مرد سیاسی ایرلندی.
او'براین[4]، **ویلیام سمیث** (wilyām smiţ obrā-yən)، ۱۸۰۳–۶۴، انقلابگر ایرلندی. پیرو د. او'کانل در مبارزات ملی بود، ولی از او جدا شد، و در سازمان دادن شورش بی‌نتیجه‌ی ۱۸۴۸ کوشید.
اوبرتو و اوبر، اسامی اروپائی برای مرد؛ ← هوبرت، اسم.
اوبرگون[5]، **آلوارو** (ālvāro obregon)، ۱۸۸۰–۱۹۲۸، سردار مکزیکی و رئیس جمهور (۱۹۲۰–۲۴) مکزیک. در انقلاب ۱۹۱۱ بر ضد پ. دیاس به ف. ا. ماذرو پیوست. در ۱۹۲۰ بوسیله‌ی کودتا رئیس جمهور شد. در دوره‌ی او اصلاحاتی در فرهنگ صورت گرفت. در ۱۹۲۸ نیز بریاست جمهور انتخاب شد، ولی قبل از جلوس کشته شد.
اوبرلاند: ← آلپهای برنی؛ برن، سویس.
اوبرنوویچ[6] (obrenovic)، سلسله‌ای از فرمانروایان صربستان، که بتوسط میلوش اوبرنوویچ تأسیس گردید (وی در ۱۸۲۷ امیر صربستان و امارت در خاندان او موروثی اعلام شد). جانشینان وی میخائیل اوبرنوویچ، میلان اوبرنوویچ، و آلکساندر اوبرنوویچ بودند. جنگ داخلی این خاندان با خاندان کاراژرژویچ، بسبب قتل (۱۸۱۷) کاراژرژ بتحریک میلوش، مدتها از عوامل مهم در سیاست صربستان بود.
اوبروچف[7]، **ولادیمیر آفاناسیویچ** (vlādimir āfānāsyevic obrucef)، ۱۸۶۳–۱۹۰۴، سیاح و زمینشناس روسی، رئیس هیئتهای پویندگی چین و سیبریه و غیره بود. پسرش، **سرگی ولادیمیروویچ اوبروچف** (sergey vlādimirovic)، ۱۸۹۱–، زمینشناس و از پویندگان شمالگان است. حوضه‌ی زغال تونگوسکا را کشف کرد.
اوبرون[8] (oberon)، در ادبیات اروپای غربی، شاه پریان و شوهر تیتانیا (ملکه‌ی پریان). در آثار قرون وسطائی فرانسه (مانند هوئون دو بوردو) آمده. نویسندگانی چون چاسر، سپنسر، و شکسپیر احتمالا از کتاب مزبور اقتباس کرده‌اند.
اوبرهاوزن[9] (oberhăzen)، شهر (جه ۲۴۲٬۹۰۵)، نوردراین-وستفالن، لغ آلمان؛ از مراکز صنعتی ناحیه‌ی رور.
اوبری[10]، **جان** (jān obri)، ۱۶۲۶–۹۷، زندگی‌نامه‌نویس انگلیسی؛ مؤلف زندگی مردان بزرگ.
اوبسیدین[11] (obsidien، فنس)، گدازه‌ی آتشفشانی شبیه شیشه‌ی سیاه. بافت شیشه‌ای آن ناشی از سرد شدن بسیار سریع است. انسان اولیه آنرا برای ساختن ابزار و اسلحه بکار برده است.
اوبلیسک: ← مسله.
اوبوا[12] (obuā)، ساز بادی چوبی، تقریباً شبیه قره‌نی. سازیست ملودیائی و حالت صدای آن چوپانی است. وسعت صدایش بین ۲٫۵ و سه اکتاو است. قطعات موسیقی را برای اوبوا با کلید سُل مینویسند.

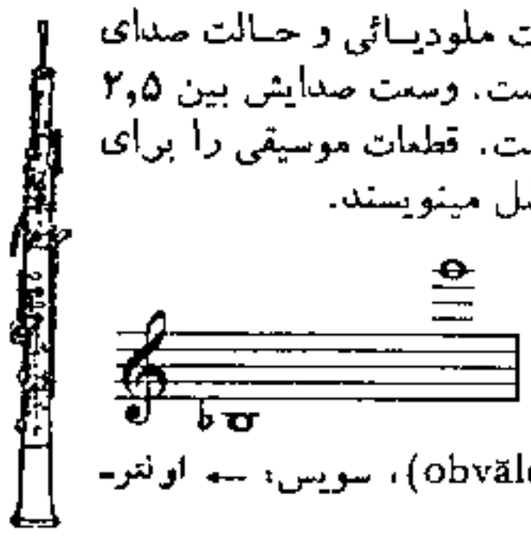

اوبووالدن (obvälden)، سویس؛ ← اونترواldن.
اوبوسون[13] (obüsoN)، شهر (جه ۴٬۹۶۹)، ولایت کروز، فرانسه‌ی مرکزی. صنعت مشهور قالی و پرده‌ی آن از قرن ۱۵م سابقه دارد.
اوبوسون[13]، **پیر د/** [پیر د/اوبوسون] (pier do-büsoN)، ۱۴۲۳–۱۵۰۳، کاردینال فرانسوی و مهین‌سرور شهسواران مهمان‌نواز. از جزیره‌ی رودس دلاورانه در برابر ترکهای عثمانی دفاع کرد (۱۴۸۰).
اوبینیه[14]، **تئودور آگریپا د/** [د/اوبینیه] (teo-dor āgripā dobinye)، ۱۵۵۲–۱۶۳۰، شاعر فرانسوی و از سربازان هوگنوها. شهرتش بواسطه‌ی لِ ترازیک است که منظومه‌ای نیمه‌حماسی و نیمه‌هجائی است.
اوپاس[15] (upās) [بزبان مالِه، = زهر]، (*Antia-ris toxicaria*)، درخت امریکائی از تیره‌ی توتها. هندیشمردگان شیره‌ی سفیدرنگ سمی آنرا برای زهرآلود کردن تیر بکار میبرند.
اوپال[16] (opāl؛ از لتین)، جواهری که بسبب بازیگری مخصوص رنگها در آن بسیار جالب و ممتاز است. برنگهای مختلف، از جمله نارنجی قرمز (اوپال آتشی)، دیده میشود. از مهمترین منابع آن چکوسلواکی، استرالیا، هندوراس، نوادا، و مکزیک است.
اوپانیشادها[17] (upānisād.hā)، رسالات فلسفی و عرفانی و دینی مربوط به کتاب مقدس هندوان، یعنی کتابهای چهارگانه‌ی ودا (ریگ ودا، ساما ودا، یاجور ودا، آتهروا ودا). تعداد اوپانیشادهائی که امروزه در دست است در حدود ۲۰۰ میباشد، که قسمتی از آنها اصلی و قدیمی است. تاریخ دقیق تألیف آنها، مانند خود وداها، معلوم نیست. ده اوپانیشاد در قرن دوم قبل از میلاد وجود داشته. در قرن ۱۱م هق (۱۶۵۷ ب‌م)، محمد داراشکوه (۱۶۱۵–۱۶۵۹)، پسر شاه جهان، ترجمه‌ی پنجاه اوپانیشاد را از زبان سانسکریت بفارسی بپایان رسانید و آنرا سر اکبر (serre akbar) نامید (چاپ چیپور، ۱۹۱۰–۱۱؛ چاپ تهران، ۱۳۴۰ هش). ترجمه‌ی فارسی مزبور بوسیله‌ی آنکتیل-دوپرون بزبانهای فرانسوی و لاتینی ترجمه گردیده است، و ترجمه‌ی لاتینی به آلمانی ترجمه و طبع شده (۱۸۸۲).
اوپاوا، شهر، چکوسلواکی؛ ← تروپاو.
اوپرا (operā)، ضبط دیگر لفظ اپرا. ← اپرا.
اوپرت (operet)، ← اپرت.
اوپس[18] (ops)، در دین روم، الاهه‌ی حاصلخیزی؛ زن ساتورنوس و مادر یوپیتر؛ مطابق رئا در نزد یونانیان.
اوپسالا[19] (upsālā) یا **آپسالا**[19] (-ăp)، شهر (جه ۶۳٬۰۷۲)، ش سوئد مرکزی. از ۱۲۷۰ مقر اسقف اعظم (اکنون لوتری) است. دانشگاه آن (تأسیس ۱۴۷۷) قدیمترین دانشگاه سوئد و یکی از مراکز بزرگ علم و دانش در جهان است. کتابخانه‌ی دانشگاه نسخ خطی گرانبهای فراوان دارد. آرامگاه گوستاو I، لینایوس، و سودنبورگ در کلیسای جامع (از قرن ۱۳م) آنست.
اوپلن[20] (opeln)، لهستانی **اوپوله** (opole)، شهر (در ۱۹۳۹ جه ۵۲٬۹۷۷، در ۱۹۴۶ جه ۲۷٬۶۶۶)، سیلزی علیا، بر رود اودر. از ۱۹۴۵ بدست لهستان اداره میشود. در ۱۱۶۳–۱۵۳۲ مقر دوکهای اوپلن از سلسله‌ی پیاست بود. این دوک‌نشین در ۱۵۳۲ به هابسبورگها و در ۱۷۴۲ به پروس منتقل شد.
اوپورتو[21] (oporto)، پرتغالی **پورتو**، نام باستانی **پورتوس کاله**[22] (portus kāle)، شهر (جه ۲۸۴٬۸۴۲)، لغ پرتغال، بر ساحل راست رود دوئرو بفاصله‌ی ۳ کیلومتری مصب آن. دومین شهر بزرگ پرتغال و بندر مهمی است؛ بندرگاهش، لیشوئش (leyišoeš)، کنار قطا قرار دارد، و از قرن ۱۷م شراب معروف پورت را صادر میکند. صنعت نساجی دارد. طبق روایات، اوپورتو را رومیان در ح ۱۳۸ قم، بنام کاله (بعداً پورتوس کاله) ساختند. هانری دو بورگونی در قرن ۱۱م عنوان دوکِ پورتوکالنسه (portukālense) یافت، و مملکت پرتغال از همین سابقه نام گرفته است.
اوپولو[23] (upolu)، جزیره‌ی آتشفشانی (۱٬۱۱۰ کمه؛ جه ۷۵٬۴۲۹)، ساموآی غربی (← ساموآ)، تحت قیمومت زلند جدید. آپیا مقر حکومت است.
اوپیتس[24]، **مارتین** (mārtin opits)، ۱۵۹۷–۱۶۳۹، شاعر و منتقد آلمانی. بجهت ترجمه‌ها و نوشته‌هایش در باره‌ی شعر، و نیز اصلاحاتی که در اوزان شعری پدید آورد، معروف است. مهمترین اثرش کتاب در شعر آلمانی (۱۶۲۴) است.
اوت[25] (ut؛ از فنس)، فنس او[26]، ماه هشتم سال شمسی مسیحی، دارای ۳۱ روز، مطابق ح 10 مرداد –ح 9 شهریور.
اوت[27]، **هربرت ویر** (hërbərt vir evət)، ۱۸۹۴–، سیاستمدار استرالیائی. در ۱۹۴۸–۴۹ رئیس مجمع عمومی سازمان ملل بود، و بجهت دفاع از حقوق ملل کوچک جلب توجه کرد.
اوتاد، در احکام نجوم: ← بیوت.

---

(۱)Ubangi (۲)Auber (۳)Oberammergau (۴)O'Brien (۵)Obregón (۶)Obrenovich (۷)Obruchev (۸)Oberon (۹)Oberhausen (۱۰)Aubrey (۱۱)obsidian (۱۲)oboe (۱۳)Aubusson (۱۴)Aubigné (۱۵)upas tree (۱۶)opal (۱۷)Upanishads (۱۸)Ops (۱۹)Uppsala (۲۰)Oppeln (۲۱)Oporto (۲۲)Portus Cale (۲۳)Upolu (۲۴)Opitz (۲۵)August (۲۶)août (فنس) (۲۷)Evatt

اوتار پرادش[۱] (uttār prādeš)، ایالت (۲۹۳٬۷۰۰ کم؛ جه ۶۳٬۲۱۵٬۷۴۲)، ل هند؛ کرسی آن لکهنو. از دامنه‌های هیمالایا تا جلگه‌های دو رود گنگ و جمنا ممتد است. محصول عمده‌ی آن غلات و نیشکر میباشد. پنج دانشگاه و چند مرکز زیارتی هندوئی دارد (مخصوصاً الله‌آباد و بنارس). در قرون ۱۳م- ۱۸م در تصرف مسلمانان بود. در زمان استیلای مغول، این سرزمین تقریباً مشتمل بر ایالت آگره بود. بریتانیای کبیر اول‌بار در ۱۷۶۴ اراضیی در این ناحیه بدست آورد، و در ۱۸۷۷ آگره و اوده (avadh) را بهم ملحق نمود، و در ۱۹۰۲ عنوان ایالات متحده‌ی آگره و اوده بآن داد. پس از تقسیم (۱۹۴۷) هندوستان، سرزمینهای چند نواب‌نشین بآن منضم شد، و در ۱۹۵۰ بنام اوتار پرادش موسوم گردید.

اوتارد[۲] (utārd)، رودی بطول ۴۸۳ کم، ج کبک مرکزی، کانادا. از ریزابه‌های رود سنت لارنس است.

اوتارو[۳] (otāru)، شهر (جه ۱۸۸٬۴۴۸)، جغ جزیره‌ی هوکایدو، ژاپن؛ بندر عمده‌ی جزیره برای حمل دریائی زغال سنگ.

اوتامارو[۴]، **کیتاگاوا** (kitāgāvā utāmāro)، ۱۷۵۳–۱۸۰۶، نقاش چاپ سنگی ژاپنی، و فرزند یکی از نقاشان مکتب کانو. در زمره‌ی نخستین نقاشان ژاپنی بود که آثارشان در مغرب‌زمین مقبولیت فراوان یافت. نخست از مکتب کلاسیک کانو پیروی میکرد، اما بزودی، بدنبال شیوه‌ی کیوناگا که سخت مقبول افتاده بود، بنقاشی چاپ سنگی پرداخت. نه تنها دورنماهای او، بلکه تصویرهائی که از حشرات کشیده و صورتهائی که از زنان ساخته به وی شهرت بخشیده است. مهارت وی در پرداختن جزئیات و بکار بردن رنگها (خاصه سرخ و سیاه) و بدعت و اصالتی که در کار-هایش جلوه‌گر بود او را سرآمد استادان مکتب مردم‌پسند اوکیویه (ukiyoye) ساخت. مجموعه‌ای مرکب از ۱۳۰ تصویر از او در کتابخانه‌ی عمومی نیو یورک محفوظ است.

اوتاوا[۵] (otāvā)، رودی بطول ۱٬۱۲۰ کم، ایالات اونتاریو و کبک، کانادا. بزرگترین ریزابه‌ی رود سنت لارنس است. قسمتی از مرز دو ایالت را تشکیل میدهد. از آبشارهای متعدد آن برای تولید نیروی برقابی استفاده میشود. بوسیله‌ی شبکه‌ای از کانالها بدریاچه‌ی اونتاریو مرتبط است. دره‌ی آنرا شامپلن در ۱۶۱۳–۱۵ پوییید.

اوتاوا[۵] یا **اتاوا**، شهر (جه ۲۲۲٬۱۲۹)، پایتخت کشور کانادا، در جش ایالت اونتاریو بر رود اوتاوا. کانال ریدو آنرا بدو قسمت غربی (معروف به "شهر علیا") و شرقی ("شهر سفلی") تقسیم میکند. صنعت عمده‌اش تهیه‌ی الوار است؛ کبریتسازی و کاغذسازی نیز دارد. در ۱۸۲۷ تأسیس و در ۱۸۶۷ پایتخت دومینیون کانادا گردید. ابنیه‌ی جالب توجه آن عبارتست از ادارات دولتی، کلیسای جامع نوتر دام، منزل فرماندار کل، موزه‌ی ملی، و گالری ملی هنری. دانشگاه اوتاوا در آنجاست.

اوت‌پیرنه[۶] (ot-pirenc) [= پیرنه‌ی علیا]، ولایت (۴٬۵۳۴ کم؛ جه ۲۰۳٬۵۴۴)، جغ فرانسه، هم‌مرز با اسپانیا؛ مرکزش تارب.

اوتچلو[۷]، **پائولو** (pāolo utcello)، ح ۱۳۹۶–۱۴۷۵، نقاش فلورانسی. نام اصلی وی پائولو دی دونو (di dono) بود. شاگرد گیبرتی بود، اما در کارش تأثیر دوناتلو دیده میشود. از نقاشانی بود که "رئالیستهای قرن پانزدهم" نام گرفته‌اند. از جمله کمانیست که کارشان سبب بارور شدن نقاشی در اواخر رنسانس شد. در ایجاد مناظر و مرایا بوسیله‌ی خطوط پیشقدم بود؛ و ازین لحاظ اهمیتی بسزا دارد. شکلهای او دارای ارزش انتزاعی است، و برخی از نقاشان انتزاعی امروز بکار او تکیه میکنند. معروفترین کار او سلسله تصویر-هائی است که نمودار صحنه‌هائی از نبرد سان رومانو است. ازین تصویرها تنها سه مجلس بجا مانده، که در گالری ملی لندن، کاخ اوفیتسی، و موزه‌ی لوور محفوظ است.

اوتراکیان[۸] (utrākiān) یا **کالیکستینها**[۹] (kā-likstinhā)، جبهه‌ی اعتدالی هوسیان در بوهم در قرون ۱۵م و ۱۶م، که مرکزشان دانشگاه پراگ بود. در ح ۱۴۲۰ از تابوریان جدا شدند، و سال بعد اعتقادنامه‌ی خود را که به "مواد پراگ" معروفست منتشر کردند. در شورای بال (۱۴۳۳)، کلیسای کاتولیک رومی عمده‌ی این مواد را قبول کرد. پس از قوت گرفتن پروتستانها، اوتراکیان منقسم شدند، و بعضی به کاتولیکها و برخی به پروتستانها پیوستند.

اوترانتو[۱۰] (otrānto)، شهر (جه ۳٬۰۳۱)، آپولیا، ج ایتالیا. در ۱۴۸۰ ترکهای عثمانی ویرانش کردند (پیش از آن، بندر پررونقی کنار تنگه‌ی اوترانتو بود). **تنگه‌ی اوترانتو**، بین جش ایتالیا و غ آلبانی، دریاهای آدریاتیک و یونیائی را مرتبط میکند. **دماغه‌ی اوترانتو** بر ساحل جش ایتالیا در جانب غربی تنگه‌ی اوترانتو واقعست.

اوتربین[۱۱]، **فیلیپ ویلیام** (filip wilyām oter-bāyn)، ۱۷۲۶–۱۸۱۳، کشیش و مبلغ آلمانی امریکائی.

اوترخت، هلند، ← اوترشت.

اوترشت[۱۲] (utreŝt)، هلندی **اوترخت**، ایالت (۱٬۳۰۰ کم؛ جه ۶۵۰٬۳۰۴)، هلند مرکزی. از ل به آیسلمر محدود است. زمینهایش پست و زراعتی است. تاریخش همان تاریخ مرکزش، شهر **اوترشت** (جه ۲۴۹٬۳۲۴)، است، که بر شاخه‌ای از رود راین سفلی واقعست. شهر اوترشت مقر اسقف اعظم کاتولیک رومی است. دانشگاهش در ۱۶۳۶ تأسیس شد، و بیش از ۳۰۰٬۰۰۰ مجلد کتاب و نسخه‌ی خطی دارد. از صنایعش ماشینسازی، نساجی، و تهیه‌ی مواد غذائی است. شهر اوترشت بسیار قدیمی است، و در قرون وسطی یکی از شهرهای تجارتی مقتدر بود. قدیس ویلیبرورد (wilibrord) (ح ۶۵۷– ح ۷۳۸) آنجا را اسقف‌نشین کرد (۶۹۵)، و وی اولین اسقف اوترشت است. اسقفهای پس از وی، بعنوان امرای امپراطوری مقدس روم، بر اوترشت و اوورایسل فرمانروائی داشتند، و در ۱۵۲۷ اسقف وقت حقوق ارضی خود را به امپرا-طور شارل V فروخت. بموجب اتحاد اوترشت (۱۵۷۷)، ایالات هفتگانه‌ی هلند شمالی، بمنظور دفاع مشترک، بیکدیگر پیوستند. صلح اوترشت در اینجا منعقد شد. اوترشت شهری جالب است، و کلیسای جامع آن (از قرن ۱۴م) هنوز برجاست.

اوترشت[۱۲]، **صلح** (utreŝt)، عنوان چند پیمان که در ۱۷۱۳ در اوترشت بامضا رسید، و به سه جنگ جانشینی اسپانیا خاتمه داد. این پیمانها با پیمانهای (۱۷۱۴) راشتات و بادن میان فرانسه و اتریش تکمیل شد. مواد عمده‌ی صلح اوترشت: شناسائی فیلیپ ۷ بپادشاهی اسپانیا؛ انتقال هلند اسپانیا، میلان، ناپل، و ساردنی به اتریش؛ انتقال جبل طارق و مینورکا به بریتانیا؛ انتقال سیسیل به ساووا؛ شناسائی خاندان هانوور بسلطنت انگلستان از طرف فرانسه؛ انصراف فیلیپ V از حق خود به جانشینی سلطنت فرانسه. بعلاوه، انگلستان و هلند مزایای تجارتی بدست آوردند.

اوتریو[۱۳]، **موریس** (moris ütriyyo)، ۱۸۸۳–۱۹۵۵، نقاش فرانسوی. پسر نامشروع سوزان والادون نقاش بود، و جز مادرش استادی نداشت. بسال ۱۹۰۳ آغاز نقاشی کرد. کوچه‌های پاریس، بویژه مونمارتر، را نقاشی میکرد. تصاویرش روشن و جاندار اند. دلبستگی او به مناظر شهر پاریس دوستداران این شهر را شیفته‌ی کارهای او ساخته است.

اوتزالپ[۱۴] (otzālp) [= آلپهای علیا]، ولایت (۵٬۶۴۳ کم؛ جه ۸۵٬۰۶۷)، جش فرانسه، در دوفینه؛ مرکزش گاپ.

اوتس[۱۵]، **تایتس** (tāytəs ŏts)، ۱۶۴۹–۱۷۰۵، کشیش توطئه‌گر انگلیسی. در ۱۶۷۸ برای جاسوسی به مذهب کاتولیک رومی گروید، و در ۱۶۷۸ اعلام کرد که توطئه‌ای ("توطئه‌ی پاپی") برای قتل چارلز II و بازگردانیدن مذهب کاتولیک کشف کرده است. در خشم و هیجانی که بدنبال این امر پیش آمد، بسیاری از کاتولیکها آزار و شکنجه دیدند و کشته شدند. بعدها دروغ بودن ادعای اوتس مکشوف شد.

اوت‌ساووا[۱۶] (ot-sāvuā) [= ساووای علیا]، ولایت (۴٬۵۹۸ کم؛ جه ۲۹۳٬۸۵۲)، ش فرانسه، در ساووا؛ مرکزش آنسی.

اوتستال[۱۷]، **آلپهای** (ālphāye ötstāl)، دسته-کوهی در ناحیه‌ی تیرول، غ اتریش، ج رود این. جزء آلپهای شرقی (← آلپ) است. قله‌ی ویلد-شپیتسه (vildŝpitse) (۳٬۷۷۳ متر) بلندترین قلل تیرول است.

اوت‌سون[۱۸] (ot-son) [= سون علیا]، ولایت (۵٬۳۷۵ کم؛ جه ۲۰۹٬۳۰۳)، ش فرانسه، در فرانش‌کنته؛ مرکزش وزول.

اوت‌گارون[۱۹] (ot-gāron) [= گارون علیا]، ولایت (۶٬۳۶۷ کم؛ جه ۵۲۵٬۶۶۹)، ج فرانسه؛ مرکزش تولوز. قسمت جنوبیش در کوههای پیرنه است.

اوتل دیو، پاریس، ← هتل دیو.

اوت‌لوار[۲۰] (ot-luār) [= لوار علیا]، ولایت (۵٬۰۰۱ کم؛ جه ۲۱۵٬۵۷۷)، ج فرانسه‌ی مرکزی،

---

(۱)Uttar Pradesh (۲)Outardes (۳)Otaru (۴)Utamaro (۵)Ottawa (۶)Hautes-pyrénées (۷)Uccello (۸)Utra-quists (۹)Calixtines (۱۰)Otranto (۱۱)Otterbein (۱۲)Utrecht (۱۳)Utrillo (۱۴)Hautes-Alpes (۱۵)Oates (۱۶)Haute-Savoie (۱۷)Ötztal (۱۸)Haute-Saône (۱۹)Haute-Garonne (۲۰)Haute-Loire

در اوورنی؛ مرکزش لو پوئی.
اوت‌مارن[1] (ot-mārn) [= مارن علیا]، ولایت (۶٬۲۵۷ کم؛ جم ۱۴۷٬۱۹۷)، ل‌ش فرانسه، در شامپانی؛ مرکزش شومون.
اوتو[2] (oto)، ۱۹۱۲–، مهین‌دوک اتریشی و مدعی تاج و تخت اتریش‌ـهنگری؛ پسر امپراطور کارل فرانتسیس یوزف و ملکه‌ی تسیتا.
اوتو[3]**، مارکوس سالویوس** (märkus sälvius oto)، ۳۲ پ‌م–۶۹ پ‌م، امپراطور (ژانویه–آوریل ۶۹ پ‌م) روم. از دوستان نرون بود، و زنش، پوپایا سابینا، رفیقه‌ی نرون شد. اوتو در ۶۸ پ‌م به شورش گالبا پیوست، ولی بعد از پیروزی گالبا او را بقتل رسانید، و به امپراطوری نشست. ویتلیوس او را مغلوب کرد، و اوتو خودکشی نمود.
اوتو[4]**، نیکولاوس آوگوست** (nikolăs ăgust oto)، ۱۸۳۲–۹۱، مهندس آلمانی. موتور با احتراق داخلی را اختراع کرد (۱۸۶۷). تقسیم سیکل چهار زمانی موتور ازوست (۱۸۷۶).
اوتو–آزتک[5] (uto-āztek)، نام دسته‌ای از زبان‌های بومی امریکای شمالی. ← زبان، جدول.
اوتوپی (ütopi)، ← یوتوپیا.
اوتوکار[6] **I** (otokāre)، فت ۱۲۳۰، پادشاه (۱۱۹۸–۱۲۳۰) بوهم، از سلسله‌ی پرمیسل. در ۱۱۹۲–۹۳ و ۱۱۹۷–۹۸ دوک بوهم بود. فیلیپ سوابی او را عنوان شاهی داد (۱۱۹۸)، و امپراطور فردریک II این امر را تأیید کرد (۱۲۱۲). در ۱۲۱۶ موافقت فردریک و اشراف را با جانشینی پسرش (بعداً ونسلاوس I) جلب نمود، و بدین ترتیب، سلطنت بوهم را در خاندان خود موروثی کرد.
اوتوکار[6] **II**، فت ۱۲۷۸، شاه (۱۲۵۳–۷۸) بوهم، از سلسله‌ی پرمیسل؛ نوه‌ی اوتوکار I. از طریق وصلت و جنگ و سیاست اتریش را در ۱۲۵۱، ستیریا را در ۱۲۶۰، و کارینتیا، کارنیولا، و ایستریا را در ۱۲۶۹ بدست آورد، و قلمرو او تا دریای آدریاتیک توسعه یافت. کارهای عمرانی شهرهای بوهم را تشویق کرد، و کوشید که از قدرت اشراف بکاهد. از راه احتیاط، کوششی برای اینکه تاج امپراطوری مقدس روم را بدست آورد نکرد، ولی در صدد بود که بعنوان داور امپراطوری انتخاب شود، اما انتخاب (۱۲۷۳) رودولف I بعنوان پادشاه آلمان نقش او را بر آب کرد. بسزای رقابتی که در انتخاب رودولف کرده بود، سرزمینهای خود را از دست داد، و رودولف فقط بوهم ومورا وی را باو واگذاشت (۱۲۷۶). جامه‌ـطلبی اوتوکار و مداخله‌ی رودولف در امور بوهم منجر به جنگ تازه‌ای شد که با شکست و قتل اوتوکار در مارخفلد پایان یافت (در همین محل، سابقاً اوتوکار پیروزی عمده‌ای بر بلای IV، شاه مجارستان، بدست آورده بود).
اوت‌ولتا، افریقا، ← ولتای علیا.
آوتولوکوس[7] (ătolukos)، در مآخذ اسلامی **اطولوقس** (otuluqos)، نق ح ۳۱۰ ق‌م، ریاضیدان و منجم یونانی، معاصر اقلیدس. از آثارش کتاب کره‌ی متحرکه است.
اوتون[8] (otoN)، شهر (جم ۱۲٬۱۱۴)، ولایت سون‌ـلوار، ش فرانسه‌ی مرکزی. از مراکز اولیه‌ی فضل و دانش در قرون وسطی بود. ویرانه‌هائی از دوره‌ی رومیها و کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد.
اوتوی[9] (otëy)، شهری کهنه که حالیه جزء پاریس (فرانسه) است. کنار بوا دو بولونی واقع و میدان اسب‌دوانی معروفی است.
اوتوی[10] **I** (امپراطوری مقدس روم) (otoye)، ملقب به **کبیر**، ۹۱۲–۷۳، امپراطور (۹۶۲–۷۳) امپراطوری مقدس روم و شاه (۹۳۶–۷۳) آلمان؛ پسر هانری I (آلمان). وی مؤسس امپراطوری مقدس روم بشمار میآید. در ۹۳۶ جانشین پدرش در سلطنت آلمان شد. اشراف سرکش را، که برهبری ایژهارت فرانکونیائی شورش کرده بودند، در آندرناخ شکست داد (۹۳۹)، در امور فرانسه مداخله کرد (۹۴۰–۵۰)؛ توسعه‌طلبی آلمان را در طرف شرق ادامه داد؛ بطرفداری ملکه‌ی لومباردی، تامش آدلهاید (ädelhäyd)، بر ضد برنگار II به ایتالیا لشکر کشید (۹۵۱)، و برنگار را تحت فرمان آورد، و خود، بعنوان پادشاه لومبارد‌ها، با آدلهاید ازدواج کرد، و به آلمان بازگشت. مجارهای مهاجم را در لشفلد مغلوب کرد (۹۵۵. نیز ← کونراد سرخ). در همین ضمن، برنگار II تجاوزات خود را از سر گرفت. پاپ یوهانس XII از اوتو یاری خواست؛ اوتو به رم درآمد، و پاپ او را بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد (۹۶۲)، و این تاریخ مبدأ امپراطوری مقدس روم محسوب میشود. اوتو آلمان و ایتالیا را تحت لوای امپراطوری متحد ساخت، و این موضوع منشأ منازعه‌ی طولانی بین امپراطوران و پاپها گردید، و نمونه‌ی آن کشمکش بعدی اوتو با یوهانس XII است. در دوره‌ی اوتو، شهرهای آلمانی توسعه و رونق تجارتی روزافزون یافتند. اوتوی II جانشین او گردید.
اوتوی[10] **II** (امپراطوری مقدس روم)، ۹۵۵–۸۳، امپراطور (۹۸۰–۸۳) امپراطوری مقدس روم و شاه (۹۷۳–۸۳) آلمان؛ پسر اوتوی I و آدلهاید و جانشین اوتوی I. شورشهای داخلی و تاخت و تاز دانمارکیها و بوهمیها را سرکوبی کرد (۹۷۴–۷۷). تئوفانو (teofäno)، شاهزاده‌خانم بیزانسی، را بزنی گرفت (۹۷۲)، و ازین راه مدعی کالابریا و آپولیا در ایتالیای جنوبی گردید، ولی یونانیان، بیاری مسلمانان او را بکلی شکست دادند (۹۸۲). اوتوی III پسرش بود.
اوتوی[10] **III** (امپراطوری مقدس روم)، ۹۸۰–۱۰۰۲، امپراطور (۹۹۶–۱۰۰۲) امپراطوری مقدس روم و شاه (۹۸۳–۱۰۰۲) آلمان؛ پسر و جانشین اوتوی II. درست پیش از مرگ اوتوی II بپادشاهی آلمان انتخاب شد. نایب‌السلطنگی را مادرش، تئوفانو، و بعداً، مادربزرگش، آدلهاید، بعهده داشتند. در ۹۹۶ پسرعموی خود، برونو، را به عنوان پاپ گرگوریوس V مستقر کرد، و پس از مرگ او، مربی خود، گربرت، را بعنوان سیلوستر II پاپ ساخت (۹۹۹). وی در صدد تجدید امپراطوری قدیم روم بود. بعد از ۹۹۸ در رم اقامت گزید، و در نهایت خشونت، رفتار امپراطوران روم قدیم را در پیش گرفت. این امر محبوبیت او را در آلمان و ایتالیا از میان برد. در ۱۰۰۱، مردم رم شورش کردند؛ اوتو در حال محاصره‌ی شهر در سن ۲۲ سالگی درگذشت.
اوتوی[10] **IV** (امپراطوری مقدس روم) (otoye)، ۱۱۸۲؟–۱۲۱۸، امپراطور (۱۲۰۹–۱۵) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۱۹۸–۱۲۱۵) آلمان؛ پسر دوم هانری شیر. در ۱۱۹۸ در مقابل فیلیپ سوابی به پادشاهی برگزیده شد، و پس از قتل (۱۲۰۸) فیلیپ از نو بسلطنت انتخاب گردید، و در ۱۲۰۹ در رم تاجگذاری کرد. اگر چه حقوق پاپ را بر ایالات پاپی و سیسیل شناخته بود (۱۲۰۸)، بعدها عهد خود را شکست، و سرزمینهای ماتیلدا را گرفت (۱۲۱۰)، و در آپولیا بتاخت و تاز پرداخت. پاپ اینوکنتیوس III او را تکفیر کرد، و عده‌ای از اشراف آلمانی شوریدند و فردریک هوهنشتاوفن (بعدها امپراطور فردریک II) را بپادشاهی برگزیدند. در جنگی که بر سر این امر درگرفت، اوتو از پشتیبانی عمویش جان (پادشاه انگلستان) برخوردار بود، ولی در بووین بدست فیلیپ II فرانسه شکست خورد (۱۲۱۴). در ۱۲۱۵ اوتو خلع شد، و در ساکس اقامت گزید.
اوتوی[10] **I** (باواریا)، ۱۸۴۸–۱۹۱۶، شاه (۱۸۸۶–۱۹۱۳) باواریا، برادر لوئی II. از ۱۸۷۲ به جنون مبتلی شد. عمویش لویتپولد در ۱۸۸۶–۱۹۱۲ نایب السلطنه بود. در ۱۹۱۲ پسر لویتپولد نایب‌السلطنه شد، و او اوتو را خلع کرد، و خود بنام لوئی III بسلطنت نشست.
اوتوی[10] **I** (یونان)، ۱۸۱۵–۶۷، نخستین پادشاه (۱۸۳۲–۶۲) یونان؛ پسر لوئی I باواریا. در ۱۸۳۲ از طرف گروهی از کشورهای اروپائی در لندن برای پادشاهی یونان، که تازه استقلال یافته بود، انتخاب شد. کودتای نظامی ۱۸۴۳ او را وادار بپذیرفتن قانون اساسی کرد. در ۱۸۶۲ خلع شد، و یونانیان یکی از شاهزادگان دانمارکی را، با نام ژرژ I، بپادشاهی خود برگزیدند (۱۸۶۳).
اوتوی فرایزینگی[11] (otoye frāyzingi)، فت ۱۱۵۸، وقایع‌نگار آلمانی، اسقف فرایزینگ؛ نابرادری امپراطور کونراد III. کتابی در تاریخ جهان تا سال ۱۱۴۶ نوشت که به نام دو شهر معروف و یکی از عمده‌ترین کتابهای تاریخ قرون وسطائی است.
اوتوی کبیر: ← اوتوی I (امپراطوری مقدس روم).
اوت‌وین[12] (ot-vien) [= وین علیا]، ولایت (۵٬۵۵۵ کم؛ جم ۳۲۴٬۴۲۹)، غ فرانسه‌ی مرکزی؛ مرکزش لیموژ.
اوتیس[13]**، ایلایشا گریوز** (ilāyšā greyvz ōtis)، ۱۸۱۱–۶۱، مخترع امریکائی. دستگاهی مانع افتادن ماشینهای بالابر اختراع کرد (۱۸۵۴)، که ساختمان آسمانخراش را عملی ساخت. شرکت اوتیس از مؤسسات بزرگ صنعتی گردید.
اوتیکه[14] (utike) یا **اوتیکا**، شهر قدیم، ح ۲۴ کیلومتری ل کارتاژ در افریقای شمالی. بر طبق روایات، فنیقیهای صوری آنرا بنا کردند (ح 1100 ق‌م). در سومین جنگ کارتاژی بر ضد کارتاژ با روم متحد شد، و پس از اینکه کارتاژ ویران گردید پایتخت ایالت افریقائی روم شد. در قرن سوم اسقف‌نشین شد. سرانجام اعراب ویرانش

(۱)Haute-Marne (۲)Otto (۳)Otho (۴)Otto (۵)Uto-Aztecan (۶)Ottocar (۷)Autolycus (۸)Autun (۹)Auteuil (10)Ottó (11)Otto of Freising (۱۲)Haute-Vienne (۱۳)Otis (۱۴)Utica

کردند (ح ۱۰۰۰). خرابه‌اش نزدیک بوشاطر کنونی است.

آوج، بخش و [illegible] قزوین: ← آوه.

اوجا (ujā)، [illegible] قسام درخت نارون.

اوجان (ujān) دهستان (جع ح ۱۷٬۷۰۰؟)، ش بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی تهران به تبریز و تبریز به اردبیل از آن میگذرد. ده بستان‌آباد ازین دهستان حمام آب گرم دارد.

اوجنما: ← [illegible].

اوجی (uji)، یکی از اقسام نعناع از نوع منتا (*Mentha*) که برگهای آن ضخیم و ساقه‌ی آن کوتاه است.

اوجیبوا[1] (ōjibwā)، قبایلی از هندیشمردگان امریکای شمالی از تیره‌ی زبانی الگانکین. در قرن ۱۷م در سواحل دریاچه‌ی سوپریور ساکن بودند. بتدریج بر قبایل سو و ایروکوئوی چیره شدند. در اواسط قرن ۱۸م قدرت بسیار داشتند. در جنگ فرانسه و هندیشمردگان بهمراهی فرانسویان و در جنگ ۱۸۱۲ بهمراهی انگلیسیها جنگیدند. بعدها به سکنی‌گاههای مخصوصی در میشیگان و ویسکانسین و مینسوتا و داکوتای شمالی منتقل کرده شدند.

اوجیجی[2] (ujiji)، شهر (جع ح ۱۰٬۰۰۰)، تانگانیکا؛ کنار دریاچه‌ی تانگانیکا. در اینجا ه. ستنلی، در سال ۱۸۷۱ د. لیوینگستن را پیدا کرد.

اوجی‌یامادا، ژاپن: ← ایسه.

اوچ‌تپه (uc.tappe)، دهستان (جع ۱۶٬۲۳۰؟)، غ شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۵۸ (؟) آبادی. در بعضی مآخذ جزء بخش ترکمان از شهرستان میانه محسوب شده است.

اوچ کلیسا: ← اچمیادزین.

اوحدالدین کرمانی: ← اوحد کرمانی.

اوحد کرمانی (ŏhade)، شهرت **ابوحامد اوحد الدین احمد**، فت ۶۳۵ هق، از شعرا و عرفای ایرانی. مدتی در اربل بسر برد؛ سپس به بغداد آمد، و در ۶۳۲ در یکی از رباطهای شهر مقیم شد، و بوعظ پرداخت، و در همانجا وفات یافت. از آثار فارسی او رباعیات و یک مثنوی بنام مصباح الارواح نیز بدو منسوب شده است.

اوحدی، شاعر: ← اوحدی مراغه‌ای.

اوحدی اصفهانی: ← اوحدی مراغه‌ای.

اوحدی مراغه‌ای (ŏhadie)، شهرت **رکن‌الدین**، متخلص به **اوحدی**، ۶۷۰ هق–۷۳۸ هق، شاعر ایرانی، مت مراغه. معاصر آخرین ایلخان مشهور مغول سلطان ابوسعید بود. نخست صافی و آنگاه که به اوحد کرمانی انتساب یافت اوحدی تخلص میکرد. چون مدتی در اصفهان مقیم بود، گاهی او را اوحدی اصفهانی نیز میخوانند. بیشتر اشعارش در عرفان و مسائل اخلاقی و دینی است. دیوانش دارای قصائد، غزلیات، ترجیع‌بند، و رباعیات است. در مراثی و غزل مهارت بسزائی داشت. علاوه بر دیوان [illegible] مثنویاتی است بنام ده نامه و جام جم که در آن بشرح معانی عرفانی و فضائل و اخلاق بشری پرداخته است. قبر او در مراغه است.

اوخا، هند: ← دوارکا.

اوخوس، لقب یونانی داریوش II.

اوخوس د سالاذو[3] (oxos de sālāḏo)، قله‌ای در کوههای آند، بر مرز آرژانتین و شیلی. بر طبق پویشهای سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ ارتفاعش ح ۷٬۰۹۶ متر است، و بنا بر این، بلندتر از آکونکاگوا میباشد.

اود[4] (od)، ولایت (۶٬۳۴۰ کمم؛ جع ۲۶۸٬۲۵۴)، جش فرانسه، در ناحیه‌ی لانگدوک؛ کرسی آن کارکاسون.

اود[5] (ëd) یا **اودو**[6] (odo)، ح ۸۶۰–۸۹۸، شاه (۸۸۸–۹۸) فرانسه؛ عموی پدر اوگ کاپه. بعنوان کنتِ پاریس ازین شهر در برابر نورمانها دفاع کرد (۸۸۵–۸۷).

آود[7]، **یاکوبوس یوهانس پیتر** (yākobus yohānes piter ăd)، ۱۸۹۰–، معمار هلندی. در رشد معماری جدید مؤثر بود.

اوداس[8]، **اوکتاو ویکتور** (oktāv viktor udās)، ۱۸۴۰–۱۹۱۶، مستشرق فرانسوی. استاد زبان عربی در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه‌ی پاریس بود. چندی در الجزایر بسر برد. عده‌ی زیادی از نسخه‌های خطی عربی را بطبع رسانید. صحیح بخاری را به فرانسوی ترجمه کرد. در مآخذ فارسی نامش را هوداس نیز ضبط کرده‌اند.

اودایپور[9] (udāypur) یا **موار**[10] (mevār)، ایالت نواب‌نشین سابق، لغ هند. از ۱۹۴۸ جزء راجستان است.

اود ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

اودبان[11]، **جان جیمز** (jān jeymz odəbān)، فت ۱۸۵۱، پرنده‌شناس امریکائی.

اودر[12] یا **ادر** (هر دو oder)، رودی بطول ۹۰۰ کم، که در موراوی در چکوسلواکی سرچشمه میگیرد، و بجانب شمال از سیلزی، براندنبورگ، و پومرانی گذشته، در شتتین به دریای بالتیک میریزد. برسلاو و فرانکفورت‌آن‌در‌اودر بر سر راه آن قرار دارند. رود اودر از محل تلاقی خود با لاوزیتسر نایسه مرز میان منطقه‌ی روسی آلمان و نواحی سابق آلمان را که در ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان قرار داده شد تشکیل میدهد. از راتیبور قابل کشتیرانی است، و بوسیله‌ی کانالها به شپره، الب، و ویستول مرتبط است.

اودسا[13] یا **ادسا** (هر دو odesā)، شهر (در ۱۹۵۶ جع ۶۰۷٬۰۰۰)، جغ اوکرائین، کنار دریای سیاه. از بنادر عمده‌ی تجشم، مرکز صنعتی (ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، نفت، آرد)، و مرکز فرهنگی (دانشگاه، مدارس فنی، کنسرواتوار و اپراهای مشهور) است. در اواخر قرن ۱۸م در محل مهاجرنشین قدیم یونانی اودسوس (odessos) یا اودوسوس (odussos) بنا شد، و بزودی یکی از مراکز عمده‌ی صدور غلات از روسیه گردید. شورش (۱۹۰۵) ملوانان نبردناو باتیومکین در اودسا باعث مهاجرت زیاد یهودیها شد که ح ۳۵٪ سکنه‌ی آنرا تشکیل میدادند. از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ که سرانجام بدست ارتش سرخ افتاد، متوالیاً تحت اشغال نیروهای دول مرکزی، فرانسوی‌ها، اوکرائینی‌ها، ارتش سرخ، و ارتش سفید بود. در جج II تحت اشغال رومانیها بود (۱۹۴۱–۴۳)، و خرابی بسیار بآن وارد شد. گویند سکنه‌ی غیر نظامی آن (۲۸۰٬۰۰۰ نفر) که اکثر یهودی بودند کشته و یا تبعید شدند.

اودمورت[14]، **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (udmurt)، بخش اداری (۴۲٬۲۰۰ کمم؛ جع در ۱۹۵۶ تخمیناً ۱٬۲۸۵٬۰۰۰)، ش قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، در اراضی مرتفع بین رودهای ویاتکا و کاما؛ کرسی آن ایژفسک. عمدةً منطقه‌ای زراعتی است. اودمورتها که سابقاً واتیاک (vātyāk) نام داشتند ۵۲٪ سکنه را تشکیل میدهند (بقیه بیشتر روس). این ناحیه در قرون ۱۳م–۱۵م تحت حکومت اردوی زرین بود.

اودن[15]، **ژان اوژن روبر** (jāN ëjen rober udaN)، ۱۸۰۵–۷۱، چشم‌بند و جادوگر فرانسوی. در ایجاد خطاهای بصری ماهر بود؛ ادعای اینکه اعمالش جنبه‌ی فوق طبیعی دارد نداشت؛ و از این دو جهت معروف بود.

اودن[16]، **ویستن هیو** (wistən hiu odən)، ۱۹۰۷–، شاعر امریکائی، مت انگلیس. رهبر گروه ادبی جناح چپ آکسفرد بود، و بهمراهی ایشروود نمایشنامه‌های منظومی نوشته است (از جمله سگ در زیر پوست و در جبهه‌ی جنگ). مجموعه‌ی اشعار او در ۱۹۴۵ منتشر شد.

اودناتوس: ← اذینه.

اودنارد[17] (odenārd)، شهر (جع ۶٬۶۳۹)، ایالت فلاندر شرقی، لغ بلژیک، بر رود سکلت. در اینجا، در جنگ جانشینی اسپانیا، مارلبره و اوژن دو ساووا فرانسویان را که فرمانده آنان دوک دو واندوم بود مغلوب کردند (۱۷۰۸).

اودنبورگ[18]، مجارستان: ← شوپرون.

اودنسه[19] (odense) دانمارکی **اوذنسه** (-ḏ-)، شهر (جع ۱۰۵٬۹۱۵)، دانمارک؛ بندری بر جزیره‌ی فون. مقر اسقف کلیسای لوتری است. صنایع بسیار دارد (کارخانه‌های ماشینسازی، لاستیکسازی، دخانیات، نساجی، قند، شیشه‌سازی، کنسرو، و کارگاههای کشتیسازی). کلیسای جامعی از قرن ۱۴م دارد. زادگاه ه. ک. آندرسن است.

اودو، شاه فرانسه: ← اود.

اودوآکر[20] (odoāker) یا **اودوواکر**[21] (odovāker)، ح ۴۳۵–۴۹۳، فاتح ژرمنی امپراطوری روم غربی. سرکرده‌ی قبیله‌ی هرولی (heruli) و با سربازانش از مزدوران خدمتگزار روم بود، ولی در ۴۷۶ قبیله‌ی هرولی شورش کرده او را شاه اعلام کرد. اودوآکر اورستس را شکست داده، راونا را گرفته رومولوس آوگوستولوس (آخرین امپراطور روم غربی تا زمان شارلمانی) را خلع کرد، و زنو (امپراطور روم شرقی) خواهی نخواهی استیلای او را بر ایتالیا شناخت. سال ۴۷۶ تاریخ قراردادی سقوط امپراطوری روم غربی است، اگر چه از مدتی پیش امور دولت روم دستخوش آشفتگی بود. در ۴۸۸ زنو تئودوریک کبیر، پادشاه اوستروگوتها، را برای اخراج اودوآکر به ایتالیا فرستاد. اودوآکر، پس از چند شکست، در ۴۹۳ موافقت

(۱)Ojibwa (۲)Ujiji (۳)Ojos de Salado (۴)Aude (۵)Eudes (۶)Odo (۷)Oud (۸)Houdas (۹)Udaipur (۱۰)Mewar (۱۱)Audubon (۱۲)Oder (۱۳)Odessa (۱۴)Udmurt (۱۵)Houdin (۱۶)Auden (۱۷)Audenarde (۱۸)Ödenburg (۱۹)Odense (۲۰)Odoacer (۲۱)Odovacer

کرد که تئودوریک را در حکومت شرکت دهد؛ آنگاه تئودوریک او را به ضیافتی دعوت کرده بقتل رساند.

اودوسئوس[۱] (odusseus) یا **اولوسس**[۲] (-ulus ses) یا **اولیس** (ulis)، در اساطیر یونان، پادشاه ایتاکا؛ شوهر پنلوپه و پدر تلماخوس. از رهبران جنگ تروا و بجهت خردمندی و حیله‌های جنگی معروف بود. بعداً ده سال سرگردان بود تا بوطن خود مراجعت کرد. داستان سرگردانی وی و چگونگی باز بدست آوردن پادشاهی او را هومر در اودیسه آورده است.

اودون[۳]، **ژان آنتوان** (jāN āNtuān udoN)، ۱۷۴۱–۱۸۲۸، پیکرتراش فرانسوی. در بیست سالگی موفق بدریافت جایزه‌ی رم شد، و ده سال در ایتالیا زندگی کرد. در صورتسازی چنان چیره‌دست بود، که پس از وی کمتر کسی بپای او رسیده است. از بیشتر معاریف زمان خود صورت ساخته. کاترین (ملکه‌ی روسیه) یکی از مدل‌های او بود. ناپلئون او را گرامی میداشت.

اوده (avadh)، هند: ← اوتار پرادش.

اودیپ[۴] (odip)، یا اویدیپوس (oydipus)، از پهلوانان داستانی یونان. پدرش لایوس (پادشاه تب) از غیبگویان شنید که اودیپ پدر خود را کشته مادر را بزنی میگیرد. باین جهت، اودیپ را در کودکی بر سر کوه کیتایرون گذاشت، ولی پادشاه کورنت او را نجات داده بزرگ کرد. وقتی که بزرگ شد، از گفته‌ی غیبگویان مطلع شد، و لهذا از کورنت به تب گریخت. در راه به لایوس برخورد و در نزاعی که پیش آمد ویرا کشت. سپس سؤالات سفینکس را جواب گفته مادر خود، یوکاسته، را بزنی گرفت. پس از سالها که حقیقت را دریافت خود را کور کرد و یوکاسته خودکشی نمود. **کرئون**، برادر یوکاسته، پادشاه شد. اودیپ آخر عمر را بآرامش در کورنت گذرانید، ولی گناهی که ندانسته مرتکب شده بود پاگیر تب گردید (← **مخالفان هفتگانه‌ی تب**). افسانه‌ی اودیپ در ادبیات، موسیقی، و هنر زیاد بکار رفته است. نیز ← **اودیپ، عقده‌ی**.

اودیپ، عقده‌ی[۵]، در روانشناسی حالتی، که مخصوصاً در بین سنین چهار و پنج ظاهر میشود، و در آن، پسران بشدت به مادران مهر میورزند، و از پدران بیزاری میجویند، و دختران بالعکس (عقده‌ی الکترا). اصحاب ز. فروید را عقیده بر این است که اگر این عقده در دوران کودکی و یا بعداً بوسیله‌ی پیکانالیز گشوده نگردد، در رفتار و سلوک انسان بالغ تأثیر مشابهی خواهد داشت. نیز ← **اودیپ**.

اودیسه[۶] (odise)، منظومه‌ای حماسی، مشتمل بر ۲۴ سرود، منسوب به هومر (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۷ هش). سراسر این منظومه شرح سفرهای **اودوسئوس** (اولیس) پس از جنگ تروا و بازگشت وی به کشورش ایتاکا است. در اودیسه، بر خلاف ایلیاد، که سراسر وجد و نشاط است و با بیانی شورانگیز و گیرا تنظیم شده، سلسله‌ی حوادث و وقایع بسرعت در پی یکدیگر میآیند.

اودینسک، جمشسر آسیائی: ← اولان اوده.

اودینه[۷] (udine)، شهر (جه ۷۰°۶۹۰)، کرسی فریولی‌ونتسیا جولیا، ل‌ش ایتالیا. در ۱۴۲۰ بتصرف دولت ونیز، در ۱۷۹۷ و ۱۸۱۴ بتصرف اتریش، و در ۱۸۶۶ بتصرف ایتالیا درآمد. در جه I از پایگاههای ارتش ایتالیا بود؛ در اکتبر ۱۹۱۷ سپاهیان اتریش اشغالش کردند.

او'ذونل[۸]، **لئوپولدو** (leopoldo odonel)، ۱۸۰۹–۶۷، ژنرال و سیاستمدار اسپانیولی. نیاکان وی ایرلندی بودند. در ۱۸۵۶–۵۷، ۱۸۵۸–۶۳، و ۱۸۶۵–۶۶ نخست‌وزیر بود، و سیاستی نسبتاً آزادیخواهانه داشت. قانون اساسی کهن را از نو برقرار کرد (۱۸۵۶). در جنگهای مراکش فرماندهی داشت (۱۸۵۹–۶۰).

اور[۹] (ēr)، ولایت (۶°۰۳۷ کمه؛ جه ۳۳۲°۵۱۴)، ل فرانسه، در نورماندی؛ مرکزش اورو.

اور[۱۰] (ur) یا (در تورات) **اور کلدانیان**، شهر و ناحیه‌ی قدیم سومر، ج بابل. شهر اور مطابق مقیر (moqayyar) کنونی (ج عراق، نزدیک راه آهن بین بصره و بغداد)، و از مراکز مهم فرهنگ سومری و (بگفته‌ی تورات) محل تولد ابراهیم پیغمبر بوده است. نام این شهر بزرگ، که تأسیسش از ازمنه‌ی بسیار قدیم است، در قرن چهارم قم از تاریخ برافتاد، و پس از آن در زیر خاک و شن مدفون شد و فراموش گردید. محلش در قرن ۱۹م کشف شد، ولی فقط پس از کاوشهای (۱۹۳۴) بسیار دقیق سر ج. ل. وولی بود که تا حدی از تاریخ گذشته‌ی آن اطلاع بدست آمد. اگر چه اطلاعات مربوط به آغاز این شهر هنوز تا حدی جنبه‌ی حدس دارد، شواهدی حاکی است که شهر اور پیش از طوفان بزرگی (طوفان نوح؟) وجود داشته است. مقارن ۳۵۰۰ قم شهر آبادی بوده، و نخستین سلسله‌ی شاهان آن (ح ۳۲۰۰ قم) که مدت ۱۷۷ سال سلطنت کرده‌اند، وارث فرهنگ ثروتمندی از گذشته بوده‌اند. پس از این سلسله، از مدت درازی از تاریخ اور اطلاعی در دست نیست، جز اینکه سلسله‌ی دیگری از شاهان در آن برخاسته و منقرض شده است. در ح ۲۸۰۰(؟) قم اور مسخر سارگن شد، و این خود گام بلندی در آمیزش دو فرهنگ سومری و سامی با یکدیگر بود. در ح ۲۰۶۰ قم (۲۳۰۰؟) سلسله‌ی جدیدی توسط اور-نمو (ur-nammu) یا اور-انگور (ur-engur) تأسیس شد، و همو بانی زیگورات بزرگ اور است، که ویرانه‌های آن قرنها زیر شن مدفون، و بعدها اعراب آنرا تل المقیر [= تپه‌ی قیری] نامیدند، و کاوش در همین تل بود که باکتشاف شهر اور انجامید. اور شهر تجارتی بزرگی بر کنار فرات بود، و پادشاهان سلسله‌ی سوم آن بر سرزمین وسیعی فرمان میراندند. پس از آن بتصرف عیلامیان و بعد بتصرف بابل درآمد، و فاتحان گوناگون (از جمله نبوکدنصر در قرن ۶م قم) گاهی آن را ویران و گاهی از نو آباد میکردند. از حدود نیمه‌ی قرن ۶م قم شهر دوچار انحطاطی شد که از آن کمر راست نکرد. سندی مورخ ۳۲۴ قم آن را (بنام دیگری) مسکن اعراب دانسته، ولی در آن هنگام دیگر عنوان شهر بزرگی نداشته است. شاید تغییر مجرای فرات، که [illegible]ی اصلی آبادی و برکت آن شهر بوده، سبب [illegible]اط و انقراض آن شده باشد. نام اور در عهد [illegible]ان آمده است (از جمله: پیدایش ۲۸.۱۱، ۱۰؛ ۷.۱۵؛ نحمیا ۷.۹).

اور[۱۱]، **جان بوید** (jān boyd or)، ملقب به (اولین) **بارون اور** (baron)، ۱۸۸۰–، عالم انگلیسی کشاورزی و متخصص در امور غذائی. در ۱۹۴۹ جایزه‌ی صلح نوبل باو اعطا شد. در راه توزیع خواربار و رفع اشکالات غذائی مربوط بدان خدمات بسیار کرده است.

اوراتسیو، اسم ایتالیائی: ← هوراتیوس، اسم.

اوراتوریو[۱۲] (orātorio) [ایتالیائی، = جای عبادت]، قطعه‌ی موسیقی با شعر که معمولا درباره‌ی موضوعهای دینی ساخته، و تقریبا همیشه (بر خلاف اپرا) بدون نمایش صحنه‌ای اجرا میشود. عنوان و رواج آن از قدیس فیلیپو د نری (qeddis filippo de neri) (۱۵۱۵–۱۵۹۵) است، که در ۱۵۷۵ در فلورانس مجمعی دینی تأسیس کرد، و برای آن نمازخانه‌ای بنام اوراتوری بنا نهاد. و در آنجا پس از وعظ اینگونه قطعات اجرا میشد، و بعلت مقبولیت آنها، این کار پس از مرگ وی ادامه یافت. از سازندگان معروف اوراتوریو میتوان پالسترینا، هندل، باخ، هایدن، و مندلسون را نام برد.

اوراثیو، اسم اسپانیولی: ← هوراتیوس، اسم.

اورادئا[۱۳] (orādeā) یا **اورادئا-ماره** (māre)، آلمانی **گروسواردین**[۱۴] (grosvārdāyn)، مجار **نادی‌واراد**[۱۵] (nādyvārād)، شهر (جه ۹۹°۰۰۷)، غ رومانی، بر رود کوروش. مرکز تجارتی و اسقف‌نشین است. مجارستان پس از جه I آنرا به رومانی واگذار کرد، ولی تقریباً نیمی از جمعیتش مجار است.

اورارتو[۱۶] (urārtu) یا **وان** (vān)، عبری **آرارات**، مملکت قدیم (ح ۱۲۷۰–۷۵۰ قم)، در اطراف دریاچه‌ی وان، ل آشور. از ح ۱۲۷۰ تا ۷۵۰ قم دوام داشت. نخستین کتیبه‌ای که از آن بدست آمده از زمان شلمنصر I، شاه (ح ۱۲۷۶–۱۲۵۷ قم) آشور، است. با هجوم سکاها و مادها از میان رفت.

اوراس، اسم فرانسوی: ← هوراتیوس، اسم.

اوراق قرضه: ← سند قرضه.

اوراکا[۱۷] (urrākā)، ف ۱۱۲۶، ملکه‌ی (۱۱۰۹–۲۶) کاستیل؛ دختر آلفونسوی VI اسپانیا. شوهر دومش، آلفونسوی I آراگون، اراضی وی را گرفت، و او را طرد کرد (۱۱۱۴)، ولی اوراکا، بکومک اشراف کاستیل و پسرش (که با عنوان آلفونسوی VII جانشین او شد)، کاستیل را حفظ کرد.

اورال[۱۸] (urāl)، رودی بطول ۲°۴۴۰ کمه، جمشسر و جشسه قزاقستان، که قسمتی از مرز جغرافیائی قراردادی بین اروپا و آسیا است. از ج کوههای اورال سرچشمه گرفته ابتدا بسمت ج و بعد بجانب غ و دوباره به ج سرازیر شده از ماگنیتاگورسک میگذرد و بدریای خزر میریزد. قسمتی از آن

(۱)Odysseus (۲)Ulysses (۳)Houdon (۴)Oedipus (۵)Oedipus complex (۶)Odyssey (۷)Udine (۸)O'Donnell (۹)Eure (۱۰)Ur (۱۱)Orr (۱۲)oratorio (۱۳)Oradea (۱۴)Grosswardein (۱۵)Nagyvárad (۱۶)Urartu (۱۷)Urraca (۱۸)Ural

قابل کشتیرانی است.

اورال[1] (urāl) یا **کوههای اورال**، رشته‌کوهی در تجشم که بطول حد ۲٬۶۴۰ کم، در امتداد ل‌ـ‌ج بین اروپا و آسیا ممتد است. بلندترین قله‌ی آن نارودا (nārodā) (۱٬۸۸۵ متر) است. جنگل در قسمت سنگلاخ شمالی، جنگلهای فراوان دارد، دارای منابع معدنی سرشار (آهن، منگنز، نیکل، کروم، مس، فلزات و سنگهای قیمتی، بوکسیت، پنبه‌ی کوهی، زغال سنگ، و نفت) است. مراکز عظیم صنعتی آن در ۱۹۳۰–۳۹ در شهرهای **سورد‌ـ لوفسک، ماگنیتاگورسک**، نیژنی تاگیل، مولوتوف، و چلیابینسک احداث شد. در جنگ II تمام صنایع از غ تجشم بناحیه‌ی اورال منتقل گردید.

اور‌ـ‌ا‌ـ‌لوار[2] (ēr-e-luār)، ولایت (۵٬۹۴۰ کم؛ جم ۲۶۱٬۰۳۵)، ل فرانسه، در ناحیه‌ی بوس؛ مرکزش شارتر.

اورال‌و‌آلتائی[3]، **زبانهای** (urāl-o-āltāi)، نامی که بعده‌ای از زبانهای اروپا و آسیا، که تصور میرود با هم مرتبط باشند، داده شده است، زبانهای فینو‌ـ‌اویغوری و ساموییدی از دسته‌ی اورالی، و زبانهای ترکی و مغولی و تونگوزی از دسته‌ای که اصطلاحاً آلتائی خوانده میشود. ولی ارتباط میان این زبانها، هرچند محتمل است، مسلم نیست، و بخصوص خویشاوندی زبانهای آلتائی و اورالی هنوز جنبه‌ی فرضی دارد.

اورامان(örāmān)، ده (جم ۱٬۳۵۰؟)، غ ایران، در کردستان، ۲۱ کیلومتری غ رزاب.

اورامان تخت (örāmāne taxt)، دهستان (جم حد ۱۴٬۵۰۰؟)، شهرستان مریوان، استان کردستان؛ دارای ۴۷ (؟) آبادی. از غ به عراق محدود است. رشته‌کوه شاهو از قسمت جنوبی آن میگذرد. محصولش توتون و (در کنار رود سیروان) میوه است.

اورامان لهون (örāmāne lohon)، دهستان (جم ۱۵٬۰۰۰؟)، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاه)، کنار مرز عراق؛ دارای ۳۵ (؟) آبادی. رودهای سیروان و شمشیر و رشته‌کوه شاهو از آن میگذرند. محصولش گردو، کتیرا، سقز، و لبنیات است.

اوران (orān)، الجزایر؛ ← وهران.

اورانژ[4] (orānj)، رودی بطول حد ۲٬۱۰۰ کم، افریقای جنوبی. در باسوتولند سرچشمه گرفته بجانب غ روان میشود، و مرز جنوبی کشور آزاد اورانژ را تشکیل میدهد؛ مسیر سفلای آن مرز بین اتحادیه‌ی افریقای جنوبی و افریقای جنوب غربی را تشکیل میدهد؛ سرانجام به قطلا میریزد. نزدیک مصب آن نهشتهای سرشار الماس وجود دارد.

اورانژ[4] (orāNj)، شهر (جم ۱۰٬۵۱۵)، ولایت وکلوز، جش فرانسه، نزدیک آوینیون. ویرانه‌های تئاتر و طاق نصرتی از دوره‌ی رومیان دارد. اورانژ پایتخت امیرنشینی بود، و آن در ۱۵۴۴ به ویلیام خاموش از خاندان ناسو منتقل شد. لوئی XIV، پادشاه فرانسه، اورانژ را تصرف کرد، ولی لقب منتسب به اورانژ همچنان برای شاهزادگان هلندی اورانژ باقی ماند. خاندان اورانژ هنوز بر هلند سلطنت میکنند.

اورانژ، کشور آزاد[5] (orānj)، ایالت (۱۲۸٬۵۹۰ کم؛ جم ۱٬۰۱۶٬۵۷۰)، ش قسمت مرکزی اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ کرسی آن بلومفونتین. به رودهای اورانژ (ج) و وال (ل) محدود است. قسمت عمده‌ی آن فلات است. گوسفندچرانی در آن رواج دارد. از محصولاتش غلات و گندم و منابع معدنی آن الماس و طلا و زغال سنگ است. در ۱۸۳۵–۴۸ بتوسط بوئرها مسکون شد، و آنان دولتی جمهوری بنام کشور آزاد اورانژ در آنجا تأسیس کردند (۱۸۵۴). بعداً بریتانیا آنرا گرفت، و بنام مستعمره‌ی رود اورانژ به دومینیونهای خود ملحق کرد (۱۹۰۰). در ۱۹۱۰ به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی پیوست.

اورانژ، مستعمره‌ی رود: ← اورانژ، کشور آزاد.

اورانگوتان[6] (orāngutān؛ از فنـ)، میمون آدم‌نمای سواحل باطلاقی جنگلهای بورنئو و سوماترا، از نوع پونگو (*Pongo*) یا سیمیا (*Simia*). باهوش و قابل تربیت است. با چهار دست و پا راه میرود یا خود را به درختان میآویزد. بدنش پوشیده از موهای زبر سرخ‌فام است، و قد افراد بالغ آن به ۱٫۵ متر و وزنشان به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد.



اورانوس[7] (urānos) [یو، = آسمان]، در دین یونان، خدای آسمان و اول فرمانروای جهان، پسر گایا و پدر تیتانها و سیکلوپها. چون از دیدن هیکل کریه فرزندان خود بیزار بود آنها را در تارتاروس محبوس کرد. گایا کرونوس را برانگیخت تا او را معزول کرده بجایش نشست. از خونش که بزمین ریخت عفریتها و اریتوئس برخاستند، و از آنچه بدریا ریخت آفرودیته بوجود آمد.

اورانوس[7] (urānus؛ از لتی)، در نجوم، هفتمین سیاره (از لحاظ فاصله از خورشید) در منظومه‌ی شمسی (← سیارات، جدول مشخصات). پنج قمر دارد (پنجمی در ۱۹۴۸ کشف شد). اورانوس را هرشل کشف کرد (۱۷۸۱). مطالعه در اختلالات حرکت آن منجر بکشف نپتون شد.

اورانیا[8] (urāniā)، در اساطیر یونان. ۱ـ موز نجوم. ← موزها. ۲ـ عنوان آفرودیته بعنوان الاهه‌ی آسمانها و حامی عشق آسمانی.

اورانینباوم (orānienbām)، جمشس؛ ← لامانوسوف.

اورانیینبورگ[9] (orānienburg)، شهر (جم ۱۸٬۶۳۳)، براندنبورگ، ش آلمان، بر رود هاول. یکی از اولین اردوگاههای کار اجباری رژیم نازی آلمان بود.

اورانیوم[10] (urāniom؛ از فنس)، عنصر فلزی رادیوآکتیو و نقره‌فام و بسیار سخت (علامت شیمیائی آن U؛ نیز به جدول عناصر در مقاله‌ی عنصر رجوع کنید). فعالیت شیمیائی آن زیاد است. کانه‌های عمده‌ی آن پچبلند و کارنوتیت میباشد، که عظیمترین نهشتهای آنها در کانادا و جمهوری کنگو (کنگوی سابق بلژیک) قرار دارد؛ نهشتهای موجود در چکوسلواکی از جنبه‌ی تاریخی اهمیت دارد. اورانیوم سه همجای (= ایزوتوپ) طبیعی دارد، و تا کنون چندین همجای مصنوعی آن ساخته شده است. همجاهای طبیعی اورانیوم دارای اعداد جرمی ۲۳۸ و ۲۳۵ و ۲۳۴ هستند، و آنها را بترتیب به U۲۳۸ و U۲۳۵ و U۲۳۴ نمایش میدهند؛ اورانیوم طبیعی مشتمل بر این سه همجا است (بترتیب ۹۹٫۲۷ و ۰٫۷۲ و ۰٫۰۰۶ در صد).

اورانیوم را م. ه. کلاپروت در ۱۷۸۹ کشف و بافتخار کشف (۱۷۸۱) اورانوس بتوسط هرشل نامگذاری کرد. اگر چه این عنصر در بعضی از اکتشافات فیزیکی (مانند رادیوآکتیویته) نقش عمده‌ای داشت، تا سال ۱۹۴۰ مورد استعمال صنعتی چندانی نداشت. کشف شکافت هسته‌ی اورانیوم و آزاد شدن انرژی اتمی اهمیت فراوان این عنصر را آشکار ساخت، و از سال ۱۹۴۵ مساعی فراوان برای کشف و بهره‌برداری منابع اورانیوم بعمل آمده است. شکافتن هسته‌ی اورانیوم بوسیله‌ی بمباران با نوترونها بعمل میآید. هسته‌ی U۲۳۵ با گرفتن یک نوترون میشکافد و انرژی رها میکند (← انرژی اتمی). اورانیوم ۲۳۸ (U۲۳۸) با گرفتن یک نوترون نمیشکافد، ولی میتوان از آن پلوتونیوم بدست آورد که عنصری شکافتپذیر است. نیز ← رادیوآکتیویته؛ رآکتور.

اورئومیسین[11] (oreomisin؛ از فنـ) یا **اورئومایسین** (oreomāysin؛ از انگل)، یکی از آنتی‌بیوتیکها، که در ۱۹۴۸ کشف شد. در بعضی بیماریهای ویروسی مؤثر است.

اوربانوس[12] I (urbānuse)، ف ۲۳۰، پاپ (۲۲۲–۲۳۰) و از قدیسین؛ معاصر آلکساندر سوروس.

اوربانوس[12] II، حد ۱۰۴۲–۱۰۹۹، پاپ (۱۰۸۸–۹۹). فرانسوی و نامش اودو (odo) بود، و در رم بخدمت قدیس گرگوریوس VII پیوست، و از دستیاران لایق او در اصلاحات گردید، و چون به پاپی رسید اصلاحات را ادامه داد. وی همان کس است که خطابه‌اش در کلرمون (۱۰۹۵) باعث جنگهای صلیبی شد.

اوربانوس[12] III، ف ۱۱۸۷، پاپ (۱۱۸۵–۸۷)؛ از مردم میلان. نزاع دستگاه پاپی را با امپراطور فردریک I ادامه داد.

اوربانوس[12] IV، ف ۱۲۶۴، پاپ (۱۲۶۱–۶۴)؛ از مردم فرانسه. کشمکش خاندان هوهنشتاوفن و کلیسا در زمان او ادامه یافت.

اوربانوس[12] V، ۱۳۱۰–۷۰، پاپ (۱۳۶۲–۷۰)؛ از مردم پروانس. از بندیکتیان و از علمای دین بود. بکومک کاردینال آلبورنوث کوشید که مقر پاپ را به رم منتقل کند (۱۳۶۷)، ولی در ۱۳۷۰ ناچار شد که به آوینیون بازگردد.

اوربانوس[12] VI، ۱۳۱۸؟–۱۳۸۹، پاپ (۱۳۷۸–۸۹)؛ از مردم ناپل. پس از مرگ گرگوریوس XI به پاپی نشست، ولی کاردینالها مدعی شدند که انتخاب او در نتیجه‌ی این بوده که مردم رم انتخاب‌کنندگان را تهدید کرده‌اند، و باین جهت،

(۱)Ural (۲)Eure-et-Loir (۳)Ural-Altaic (۴)Orange (۵)Orange Free State (۶)orangutan; orangoutang (۷)Uranus (۸)Urania (۹)Oranienburg (۱۰)uranium (۱۱)aureomycine (۱۲)Urban

رم را ترک گفتند، و روبر ژنوی را به پاپی برگزیدند (وی همان ناپاپ کلمنس VII است)، و بدین ترتیب شقاق کبیر آغاز شد. اوربانوس را، از همان آغاز انتخابش، در بیشتر ایتالیا و آلمان، فلاندر، و انگلستان به پاپی شناختند، ولی وی دست باقداماتی زد (از جمله قتل ۵ کاردینال) که در نتیجه متحدین سیاسی خود را از دست داد. بسیاری معتقدند که دیوانه بود.

اوربانوس[1] VII (urbānuse)، ۱۵۲۱–۹۰، پاپ (۱۳ روز در ۱۵۹۰)؛ مت رم.

اوربانوس[1] VIII، ۱۵۶۸–۱۶۴۴، پاپ (۱۶۲۳–۴۴)؛ مت فلورانس. در دوره‌ی او آلمان گرفتار جنگ سی‌ساله بود. در کارهای کلیسا فعال بود. بر شکوه و جلال رم بسیار افزود. همو بود که حکم تکفیر گالیله را تصویب کرد.

اوربرو[2] (ërebru)، شهر (جم ۶۶٬۵۴۸)، مرکز ولایت اوربرو، سوئد مرکزی، کنار دریاچه‌ی یلمارن. کارخانه‌های کفشسازی و کلیسا و قلعه‌ای از قرن ۱۳م دارد.

اوربینو[3] (urbino)، شهر (جم ۸٬۲۴۹)، مارکه، ایتالیای مرکزی؛ زادگاه رافائل. مکتب نقاشی معروفی داشت (قرون ۱۵م–۱۷م). کاخی از دوره‌ی رنسانس دارد که حاوی آثار هنری گرانبهائی است.

اورتادو د مندوثا[4]، دیگو (diego urtādo de mendoṭā)، ۱۵۰۳–۷۵، نویسنده و مورخ و سیاستمدار اسپانیائی؛ مت غرناطه. اثر معروفش کتاب جنگ غرناطه است که با کمال بیطرفی در تاریخ شورش مورها (اعراب) نوشته است.

اورتز[5] (ortez)، شهر (جم ۴٬۸۳۱)، ولایت باس‌پیرنه، جغ فرانسه؛ پایتخت سابق بئارن. در اینجا ولینگتن فرانسویان تحت فرماندهی سولت را شکست داد (۱۸۱۴).

اورتگا ای گاست[6]، خوسه (xose ortegā i gā-set)، ۱۸۸۳–۱۹۵۵، نویسنده و فیلسوف اسپانیائی، استاد مابعد الطبیعه در دانشگاه مادرید. مصنفات بسیار در فلسفه‌ی تمدن دارد، و معتقد است (مخصوصاً در طغیان توده‌ها، ۱۹۳۰؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۴ هش) که اقلیتی از خردمندان و هوشمندان (انتلکتوئل) باید توده‌ها را رهبری کنند تا از هرج و مرج جلوگیری شود. از آثار دیگرش انتلکتوئل و دیگری (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۳ هش) و دوراندیشی و تکنیک (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۲ هش) است.

اورتگال[7]، دماغه‌ی (ortegāl)، پیشرفتگی ناحیه‌ی گالیشیا (اسپانیا) در قطا. حد جنوب غربی خلیج بیسکی است.

اورتلس[8] (ortles)، آلمانی **اورتلر** (ortler)، دسته‌ای از کوههای آلپ، ناحیه‌ی ترنتینو-آلتو آدیجه، ل ایتالیا، که ارتفاعش به ۳٬۹۰۰ متر میرسد.

اورتلیوس[9]، آبراهام (ābrāhām ortelius)، ۱۵۲۷–۹۸، جغرافیادان فلاندری آلمانی‌الاصل. معاصر مرکاتور و بعد ازو بزرگترین جغرافیادانان فلاندری قرن ۱۶م است. اثر عمده‌اش یک اطلس جغرافیائی است.

اورخان، ضبط دیگری از کلمه‌ی گورخان: ← گورخانیان.

اورخان[10] (orxān, ur–)، ۱۲۸۸–۱۳۵۹؟ (۶۸۷–۷۶۱؟ هق)، سلطان (۱۳۲۶–۱۳۵۹؟) عثمانی، پسر و جانشین امیر عثمان I. آندرونیکوس III، امپراطور بیزانس، را شکست داد، و قسمتهای زیادی از آسیای صغیر (از جمله نیقیه) را گرفت. در ۱۳۴۵ عثمانیها بیاری امپراطور یوحنای VI به اروپا رفتند (اولین ورود آنان به اروپا)، و اورخان دختر یوحنا را، نامش تئودورا، بزنی گرفت. اورخان دو بار دیگر برای یاری به یوحنا از داردانل عبور کرد. پس از مرگش مملکتی سازمان‌یافته برای پسرش مراد I باقی گذاشت.

اورخون[11] یا **ارخون** (هر دو orxon)، رودی بطول ح ۱٬۱۰۰ کم، که در کوههای خانگای (xāngāy)، لغ جمهوری خلق مغولستان سرچشمه میگیرد. بجانب ل‌ش روان شده کمی در ج مرز مغولستان و تجشد به رود سلنگا ملحق میشود. **کتیبه‌های اورخون،** که از قرن هشتم میلادی است، نزدیک مسیر سفلای آن، بفاصله‌ی ح ۶۵ کیلومتری ل شهر قراقروم، بدست آمد. این کتیبه‌ها مشتمل بر قدیمترین آثار شناخته‌شده بیکی از زبانهای ترکی و نیز مشتمل بر بعضی متون چینی است.

اوردالی[12] (ordāli، فنـ) یا **اوردیال** (ordiāl؛ از انگل)، آزمایشهای الیم یا خطرناکی که برای تشخیص گناهکار بودن یا بیگناهی متهم او را در معرض آنها قرار میدادند. این طریق بدوی قضاوت مبنی بر این فکر بود که خدا یا قوای مافوق طبیعی بر آزمایشها نظارت دارند، و بیگناهان را از گزند آنها حفظ کرده، بدین طریق بیگناهی آنانرا آشکار میسازند. اوردالی در نزد بسیاری از اقوام رواج داشت (مثلا ← محنه؛ ور)، و در اروپا حتی تا قرن ۱۳م و احیاناً پس از آن جزء روشهای رسمی دادرسی بود. از انواع آن جنگ تن بتن طرفین دعوا و به آب یا آتش انداختن بود.

اوردپویز[13] (averdəpoyz)، فنـ آواردوپوا (āvuārdüpuā)، سلسله‌ای از آحاد وزن که در ممالک انگلیسی‌زبان در توزین هر گونه کالا جز احجار قیمتی، فلزات قیمتی، و داروها بکار میرود. در این سلسله ۱۶ درم معادل یک اونس و ۱۶ اونس معادل یک پوند است. پوند مشتمل بر ۷٬۰۰۰ گرین (حبه) و معادل ۴۵۳٫۵۹ گرم میباشد. در سلسله‌ی اوردپویز دو نوع تن بکار میرود: یکی تن بزرگ (۲٬۲۴۰ پوند) و دیگری تن کوچک (۲٬۰۰۰ پوند)؛ اولی در انگلستان و دومی در کشمت رایج است. نیز جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید. نیز ← تروی.

اوردژونیکیدزه: ← ولادی‌قفقاز.

اورده، وریدها: ← سیاهرگ.

اوردیال: ← اوردالی.

اوردینگن[14]، آلارت وان (ālārt vān everdin-gen)، ۱۶۲۱–۷۵، نقاش و حکاک هلندی. مناظر سوئد و نروژ موضوع برخی از کارهای اوست. رنگها، حالت، و ترکیب تصویرهای او اغلب به رنگها، حالت، و ترکیب کارهای ی. و. رویسدال تشبیه شده است.

آورزمان (āvarzamān)، دهستان (جم ح ۲۹٬۰۰۰ ؛)، غ شهرستان ملایر؛ دارای ۴۷ آبادی. مرکزش، **آورزمان** (جم ۲٬۱۵۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳ کیلومتری جغ شهر ملایر واقعست.

اورست[15] (everest)، قله‌ای بارتفاع ۸٬۸۸۲ متر، بر مرز تبت و نپال، در هیمالایا؛ بلندترین نقاط کره‌ی زمین. از سر ج. اورست نام گرفته است. کوششهای بسیاری برای صعود به قله‌ی اورست بعمل آمده و اشخاصی جان خود را بر سر این کار گذاشته‌اند. در ۱۹۵۱ ا. ا. شیپتن راهی از جنوب اورست کشف کرد که صعود به قله را ممکن ساخت. در سال ۱۹۵۲ هیئتی از پویندگان سویسی عازم بالا رفتن از اورست شدند، و تا ارتفاع ۸٬۶۰۰ متر از آن صعود کردند، و این منتهای ارتفاعی بود که تا آن تاریخ بشر از کوه بالا رفته بود. بالاخره در سال ۱۹۵۳ هیئتی بریاست سر ج. هانت عازم صعود بر فراز اورست شد، و دو تن از اعضای هیئت، یکی سر ادمند هیلری (sər edmənd hilāri) از اهل زلند جدید و دیگری شرپا تنسینگ (šerpā tensing) از مردم هند، برای نخستین‌بار به قله‌ی اورست رسیدند.

اورست[15]، سر جورج (sər jorj evərest*)، ۱۷۹۰–۱۸۶۶، نقشه‌بردار بریتانیائی. اهل ویلز بود، و در کارهای نقشه‌برداری هند خدمت کرد (۱۸۰۶–۴۳). کوه اورست ازو نام گرفته است.

اورستد[16] (orsted)، شهرت فارسی **هانس کریستیان اورستد** (hāns kristiān ërsted)، ۱۷۷۷–۱۸۵۱، فیزیکدان و شیمیدان دانمارکی. وی کشف کرد (۱۸۱۹) که هر گاه سیمی حامل جریان برق بموازات یک عقربه‌ی مغناطیسی قرار گیرد، عقربه حرکت میکند و در امتدادی تقریباً عمود بر سیم قرار میگیرد. باین طریق، اورستد رابطه‌ی برق و مغناطیس را کشف کرد، و مبحث برقاطیس را بنیان نهاد. وی اول کسی بود که آلومینیوم را جدا کرد (۱۸۲۵).

اورستس[17] (orestes)، در اساطیر یونان، شاهزاده‌ی میسنی؛ یگانه پسر آگاممنون و کلوتایمنسترا، برادر الکترا و ایفیگنیا. در دوره‌ی کودکی او، کلوتایمنسترا و محبوبش آیگیستوس آگاممنون را کشتند، و از ترس انتقامجوئی اورستس، او را به سرزمین دوری فرستادند. ولی وقتی که اورستس بزرگ شد، بازگشت، و بکومک الکترا، مادر خود و آیگیستوس را کشت. باین جهت الاهگان انتقام بتعقیب او پرداختند تا به آتن رسید. در آنجا آریوپاگوس او را محاکمه و تبرئه کرد. برای اینکه بکلی پاک شود بدنبال تصویر مقدس آرتمیس به تاوریس رفت، و در آنجا ایفیگنیا را یافت.

اورستس[17]، فـ ۴۷۶، سردار رومی. پسر خود رومولوس آوگوستولوس را بتخت رسانید (۴۷۵). بدست اودوآکر در پیاچنتسا مغلوب و مقتول شد.

اورسک[18] (orsk)، شهر (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۱۵۷٬۰۰۰)، ش جمشر اروپائی، بر رود اورال. کارخانه‌های تصفیه‌ی فلزات و پالایشگاه نفت دارد.

اورسوا[19]، پدرو د (pedro de ursuā)، ح ۱۵۲۶

(۱)Urban (۲)Örebro (۳)Urbino (۴)Hurtado de Mendoza (۵)Orthez (۶)Ortega y Gasset (۷)Ortegal (۸)Ortles (۹)Ortelius (۱۰)Orkhan (۱۱)Orkhon (۱۲)ordeal (۱۳)avoirdupois (۱۴)Everdingen (۱۵)Everest (۱۶)Oersted (۱۷)Orestes (۱۸)Orsk (۱۹)Ursúa

-۶۱، کشورگشای اسپانیائی و پوینده در امریکای جنوبی. حادثه‌جوئی بیقرار بود، و در ۱۵۴۵ که به غرناطه‌ی جدید آمد بجستجوی ال دورادو و بتأسیس شهرها پرداخت. سرانجام بقتل رسید.

اورسوند[1] (öresund)، تنگه‌ای بطول ۱۴۰ کم، میان سوئد و دانمارک، که کاتگات را به دریای بالتیک متصل میسازد. تنگترین نقطه‌اش (بعرض ۴ کم) بین السینور و هلسینگبورگ است.

اورسینی[2] (orsini)، خاندانی از اهل رم، که پاپ کلستینوس III، پاپ نیکولاوس III، و پاپ بندیکتوس XIII بدان تعلق داشتند. این خانواده در قرن ۱۳م برآمد. جنگ میان خاندان اورسینی (از گوئلفها) و خانواده‌ی کولونا (از گیبلینها) غالباً رم را گرفتار هرج و مرج میساخت (← گوئلفها و گیبلینها). اعضای خانواده‌ی اورسینی در قرن ۱۷م از امرای امپراطوری مقدس روم شدند.

آورشتت[3] (āwerštet)، دهکده‌ای در آلمان مرکزی، لش وایمار. در همان روزی که ناپلئون آ در ینا پیروز شد (۱۴ اکتبر ۱۸۰۶)، مارشال فرانسه، داوو. سپاهیان پروس را درینجا مغلوب کرد.

اورشلیم: ← بیت المقدس.

اورشلیم، مملکت لاتینی[4] یا **مملکت اورشلیم**، مملکتی که رهبران اولین جنگ صلیبی، پس از گرفتن اورشلیم، در شام و فلسطین بوجود آوردند (۱۰۹۹؛ ← جنگهای صلیبی). این مملکت تا ۱۱۸۷، که صلاح‌الدین ایوبی اورشلیم را گرفت، برقرار ماند، و سپس در ۱۱۹۱ بتوسط رهبران سومین جنگ صلیبی در عکای حالیه دگر بار تشکیل گردید، و قریب صد سال دیگر دوام یافت، اگر چه در این مدت فقط در سنوات ۱۲۲۹-۴۴ بر اورشلیم حکومت داشت. تشکیلات مملکت اورشلیم بر اصول فئودالیته استوار بود، و عبارت بود از سرزمین شاهی اورشلیم (شامل زمینهای تابعه، از قبیل یافا، اشقلون، کرک، و غیره)، و سرزمینهای تابعه‌ی انطاکیه و ادسا و طرابلس، که پادشاهان فقط اسماً بر آنها فرمانروائی داشتند. پادشاهی اصولا انتخابی بود. عملا، استقلال خاوندها و برآمدن دسته‌های بزرگ نظامی (شهواران پرستشگاه؛ شهواران مهمان‌نواز) سبب ضعف پادشاهان گردید، و اختلافات داخلی پیشرفت مسلمانان ممالک همسایه را آسان نمود؛ ادسا در ۱۱۴۴، اورشلیم در ۱۱۸۷، و عکا، که آخرین دژ بود، در ۱۲۹۱ سقوط کرد. شاهان مملکت اورشلیم عبارت بودند از بودوئن I، بودوئن II (از خاندان بویون)، فولک V، بودوئن III، آمالریک I، بودوئن IV، بودوئن V (از سلسله‌ی آنژون). سپس عنوان شاهی به امیران مختلف (مخصوصاً امپراطور فردریک II) و بعدها به شاهان قبرس رسید.

اورشلیم نو، کلیسای، یا کلیسای نو، فرقه‌ی مذهبی که بتوسط پیروان سودنبورگ تأسیس شد. نخستین مجمع آن در لندن تشکیل گردید (۱۷۸۸). کلیسای نو با نظام اسقفی تعدیل‌شده‌ای اداره میشود، و کلیساهای محلی آن از آزادی فراوان برخوردارند.

اورفئوس[5] (orfeus)، در اساطیر یونان، شاعر و خواننده‌ی تراکیائی که نغمات چنگ وی حتی درختها و سنگها را افسون میکرد. مادرش کالیوپه و پدرش بروایتی آپولون بود. جزء آرگونوتها بود. ائورودیکه (eurudike) را که از پریان بود بزنی گرفت، و چون وی از گزیدگی ماری کشته شد، اورفئوس برای بازیافتن او به هایدس رفت. تحت تأثیر ساز او پرسفونه قبول کرد که زن را آزاد کند مشروط بر اینکه تا قبل از خروج از هایدس اورفئوس او را نگاه نکند. وقتی که نزدیک عالم زندگان رسیدند، اورفئوس شرط را فراموش کرد و بعقب نگریست، و ائورودیکه ناپدید شد. اورفئوس را بانی ← اسرار اورفئوسی و اورفیسم میدانند.


اورفئوس

اورفئوسی، اسرار[6] (orfeusi) [منسوب به اورفئوس]، مناسک دینی سری (← اسرار) در پرستش دیونوسوس، که مبتنی بر اسطوره‌ی دیونوسوس زاگرئوس بود. زاگرئوس (zāgreus) پسر زئوس و پرسفونه بود، و تیتانها برای خوشامد هرای حسود او را خوردند. زئوس صاعقه‌ای برانگیخت که تیتانها را نابود کرد، و از خاکستر آنها نسل بشر بوجود آمد که جنبه‌ی الاهی (از زئوس) و شیطانی (از تیتانها) دارد. زئوس قلب زاگرئوس را بلع کرد، و از آن دیونوسوس زاگرئوس جدید بوجود آمد. باین جهت بود که محارم اسرار اورفئوسی بایستی گوشت خام بخورند تا با خدا یکی شوند. دین سری یونانی معروف به **اورفیسم**[7] (orfism) مبتنی بر اشعاری بود که آنها را از قرن ششم ق‌م و اثر طبع اورفئوس میدانستند. اورفیسم خیر و شر را در وجود انسان از روی اسطوره‌ی دیونوسوس زاگرئوس بیان میکرد، و اهمیت صفای اخلاق و اجرای مناسک را برای حیات جاودانی ضروری میشمرد.

اورفرد، اولین ارل آو: ← والپول، رابرت.

اورفورس[8] (orefors)، دهکده، ج‌ش سوئد، ح ۴۲ کیلومتری لغ کالمار. ظروف بلور آن در سراسر جهان شهرت دارد.

اورفه[9] (orfa)، نام باستانی آن **ادسا**، شهر (جم ۳۷'۴۵۶)، ج ترکیه. شهر ادسا در ۱۶۳۷ بتصرف دولت عثمانی درآمد، و عثمانیان نام اورفه بر آن نهادند. در قرن ۱۹م بسیاری از ارمنیان مسیحی در آنجا قتل عام شدند. برای تاریخ شهر ← ادسا.

اورفه[10]**، اونوره د/** [د/اورفه] (onore dürfe)، ۱۵۶۷-۱۶۲۵، نویسنده‌ی فرانسوی. وی مؤلف آستره (āstre) (۵ جلد، ۱۶۰۷-۱۰) است، که رمان عمده‌ی شبانی زبان فرانسوی است.

اورفیسم، دین یونان: ← اورفئوسی، اسرار.

اورک[11] (urk)، رودی بطول ۸۰ کم، ل فرانسه. از ریزابه‌های مارن است، و از شاتو-تیری میگذرد.

اورکانیا[12] (orkāniā) یا **آرکانیولو**[13] (ārkānio-lo)، ح ۱۳۰۸-۱۳۴۸، نقاش، پیکرتراش، معمار، موزائیک‌ساز، و زرگر فلورانسی، که نام حقیقیش آندرئا دی چونه (āndreā di cone) بود. یکی از بزرگترین هنرمندان عصر خود بود. زرگری را از پدرش و پیکرتراشی را از آ. پیزانو آموخت. نقاشیهای مهم او در کلیسای سانتا ماریا نوولا در فلورانس است. گچکاریهائی که بیاری برادرش درین کلیسا بوجود آورده بود از میان رفته، اما نقاشی درخشان او بنام مسیح شکوهمند میان قدیس توماس آکویناس و پطرس حواری (تنها تصویری که امضا بپای آن نهاده) بر محراب نمازخانه‌ی کاخ ستروتسی در فلورانس بر جای مانده است. در گالری ملی لندن تصویر تاجگذاری مریم عذرا و در آکادمی فلورانس مریم عذرا و سن برنار محفوظ است. اورکانیا در کار خود از جوتو سخت پیروی میکرد. نمونه‌ی پیکرتراشی او بر محراب مرمرین اور سان میکله در فلورانس دیده میشود. بر این محراب، ترکیبی از موزائیک و پیکرهای برجسته یکی از شاهکارهای برجسته‌ی هنر گوتیک را در ایتالیا تشکیل داده است.

اورکرت[14]، سر **تامس** (sər tāməs ërkərt*)، ۱۶۱۱-۶۰، نویسنده‌ی اسکاتلندی. شهرتش بواسطه‌ی ترجمه‌ی قسمتی از گارگانتوای رابله است.

اورکنی[15] (orkni)، ولایت (۹۷۴ کم؛ جم ۲۱'۲۵۸)، ل‌ش اسکاتلند، متشکل از **جزایر اورکنی** یا **اورکنیز** (orkniz) که مجمع‌الجزایری است بطول ۸۰ کم و مرکب از ۹۰ جزیره. کمتر از ثلث آنها مسکون است. مرکز ولایت، شهر کرکوال (kërkwål)، در بزرگترین جزایر، موسوم به پمونا واقع است. بیشتر جزایر پست، سنگلاخ، و خالی از درخت است. مشاغل عمده ماهیگری و زراعت است. در ۸۶۵-۱۴۶۸ متعلق به نروژ بود.

اورکنی جنوبی[16]**، جزایر** (orknie)، مجموعه‌ی چند جزیره، ج قطل، ش‌ج‌ش دماغه‌ی هورن، از توابع مستعمره‌ی بریتانیائی جزایر فالکلند. آرژانتین مدعی مالکیت آنهاست.

اورکوس[17] (orkus)، در اساطیر رومی، از خدایان جهان زیرین. بعدها او را با هادس یونانیان و سپس با پلوتون مطابق شمردند، و سرانجام مطابق هادس (جهنم) گردید.

اورکیزا[18]**، خوستو خوسه د** (xusto xose de urkizā)، ۱۸۰۱-۷۰، سردار و سیاستمدار آرژانتینی. در ۱۸۴۶ بحکومت ایالت انتره ریوس (entre rios) انتخاب شد، و در آنجا چون فرمانروائی مستقل حکمرانی کرد، و ثروت هنگفتی اندوخت. پس از اینکه بر خ. م. دِ روساس پیروز شد، دیکتاتور موقت اتحادیه‌ی ایالات آرژانتین اعلام شد، و فقط ایالت بوئنوس آیرس بمخالفت با او برخاست، ولی اورکیزا آن ایالت را نیز مطیع ساخت (۱۸۵۹)، اما بوئنوس آیرس

(۱)Oresund (۲)Orsini (۳)Auerstedt (۴)Latin Kingdom of Jerusalem (۵)Orpheus (۶)Orphic Mysteries (۷)Orphism (۸)Orrefors (۹)Urfa (۱۰)Urfé (۱۱)Ourcq (۱۲)Orcagna (۱۳)Arcagnolo (۱۴)Urquhart (۱۵)Orkney (۱۶)South Orkney (۱۷)Orcus (۱۸)Urquiza

دگرباره سر بشورش برداشت، و اورکیزا مغلوب ب. میتره گردید (۱۸۶۱)، و به‌انتره ریوس باز- گشت، و تا هنگام قتلش در آنجا حکم راند.

اورگا، مغولستان، ← اولان باتور.

اورگتوریکس[1] (orgetoriks)، فت ۶۰ ق‌م، از سرکردگان هلوتها. طرحی که برای تسخیر گل ریخته بود کشف شد. کمی بعد مرد ولی هلوتها با تعقیب طرح او باعث جنگهای گالیائی شدند.

اورگلیدز[2] (evərgleydz)، پهنه‌ی گِردِمداری ماندابی، بطول ح ۱۶۰ کم و عرض ۸۰–۱۲۰ کم، که قسمت اعظم ج ایالت فلوریدا (کشمت) را پوشانیده است. گیا و زیای آن متنوع میباشد. قسمتهای بزرگی از آن بوسیله‌ی زهکشی آباد شده است.

اورگنج[3] (urgenc)، شهر (جه بیش از ۱۰٬۰۰۰)، جشا ازبکستان، در واحه‌ی خیوه. از مراکز منسوجات نخی. تا ۱۹۳۷ اورگنج نو نام داشت. (← گرگانج).

اورگون[4] (oregon)، انگل **آریگن** (ārigən)، ۳۳مین ایالت (۲۵۱٬۴۸۰ کمم؛ جه ۱٬۵۲۱٬۳۴۱)، لغ کشمت؛ کرسی آن سیلم و بزرگترین شهرش پورتلند. رود کولومبیا قسمتی از مرز شمالی و رود سنیک قسمتی از مرز شرقی آنرا تشکیل میدهد، و از غ به قکب محدود است. سرزمین بایر حوضه‌ی بزرگ در چش آنست. کوههای کسکید از ل به چ آن ممتد است. محصول آن میوه، غلات، دام، لبنیات، مرغ، الوار، و ماهی، و از صنایع آن تهیه‌ی ادوات کشاورزی و مواد شیمیائی است. مقداری طلا، نقره، مس، و منگنز نیز استخراج میشود. دعوی کشمت بر این سرزمین از ۱۷۹۲ آغاز گشت؛ در ۱۸۱۸–۴۶ تحت اداره‌ی مشترک بریتانیای کبیر و کشمت بود. در ۱۸۵۹ عنوان ایالت (آزاد) یافت.

اورل[5] (orel)، روسی **آریول** (āriol)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۱۲۸٬۰۰۰)، قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، بر رود آکا. از مراکز تهیه‌ی ماشینهای کشاورزی و نساجی. در جه II تحت اشغال آلمانها بود (۱۹۴۱–۴۳) و میدان نبردهای سنگین.

اورلئان[6] یا **ارلئان** (هر دو orleāN)، نام خانوادگی چهار شاخه از خاندان سلطنتی فرانسه، که شاهزادگان آن غالباً دوکنشین اورلئان را در تصرف داشتند، و نام خود را نیز از آن گرفته‌اند. **(۱)** تنها عضو شاخه‌ی اول فیلیپ، پسر فیلیپ VI، است، که در ۱۳۴۴ دوکنشین اورلئان تیول او گردید، و بی وارث درگذشت. **(۲)** شاخه‌ی والوا- اورلئان (vāluā)، که بتوسط لوئی د/اورلئان (فت ۱۴۰۷) تأسیس شد. پسرش شارل د/اورلئان وارث او گردید، و او پدر لوئی II (لوئی XII در سلسله‌ی شاهان فرانسه) است که آخرین عضو این شاخه میباشد. **(۳)** شاخه‌ی سوم با گاستون د/اورلئان آغاز و باو ختم میشود. **(۴)** شاخه‌ی بوربون‌اورلئان (burbon) که با فیلیپ I د/اورلئان آغاز می- گردد، و خاندان کنونی بوربون‌اورلئان ازین شاخه است (رجوع شود به شجره‌ی خاندان و مقالات مربوط به اعضای آن).

در اسامی اعضای خاندان اورلئان الفاظ د/اورلئان یا د/ارلئان (هر دو dorleāN)، بمعنی منسوب به اورلئان، میآید، و این الفاظ را در کتب فارسی معمولاً بصورت دورلئان یا درلئان مینویسند که گمراه‌کننده است.

شجره‌ی خاندان بوربون‌اورلئان
(مربوط به مقاله‌ی اورلئان، خاندان)

هانری IV، فت ۱۶۱۰

(لوئی XIII، فت ۱۶۴۳)

فیلیپ 1 د/اورلئان، فت ۱۷۵۱ — لوئی XIV (فت ۱۷۱۵)

فیلیپ II د/اورلئان، فت ۱۷۲۳

لوئی د/اورلئان، فت ۱۷۵۲

لوئی فیلیپ د/اورلئان، فت ۱۷۸۵

لوئی فیلیپ ژوزف د/اورلئان (فیلیپ اگالیته)، فت ۱۷۹۳

لوئی فیلیپ (شاه فرانسه)، فت ۱۸۵۵

فردینان فیلیپ د/اورلئان، فت ۱۸۴۲

روبر د/اورلئان (دوک دو شارتر)، فت ۱۹۱۵ — لوئی فیلیپ آلبر د/اورلئان (کنت دو پاری)، فت ۱۸۹۴

ژان د/اورلئان (دوک دو گیز)، فت ۱۹۴۵ — لوئی فیلیپ روبر د/اورلئان، فت ۱۹۲۶

هانری د/اورلئان (کنت دو پاری)

هانری

اورلئان[6] یا **ارلئان** (هر دو orleāN)، شهر (جه ۷۱٬۵۳۳)، مرکز ولایت لوار، ل فرانسه‌ی مرکزی، بر رود لوار. کارخانه‌های نساجی و آمودن مواد غذائی دارد. از دوره‌ی رومیان وجود داشته؛ در قرن ۶م پایتخت یکی از ممالک فرانکها گردید، و آن در قرن ۷م با نوستریا متحد شد. شهر و نواحی اطرافش قسمتی از قلمرو اصلی کاپسینها بود، و گاهگاه بعنوان تیول باعضای خاندان سلطنتی (دوکهای اورلئان) واگذار میگردید. طی محاصره‌ی (۱۴۲۸–۲۹) اورلئان بدست انگلیسها، خطر آن میرفت که تمام فرانسه تحت حکومت انگلستان درآید، ولی ظهور ژاندارک وضع را تغییر داد، و پس از اینکه وی چند دژ انگلیسها را تصرف کرد، آنها بمحاصره‌ی اورلئان خاتمه دادند، و ورق جنگ صدساله برگشت. شهر و از جمله کلیسای جامع سنت-کروا (saNt-kruā) و موزه‌ی ژاندارک طی جج II سخت آسیب دید.

اورلئان[6]، **جزیره‌ی** (orleāN)، جزیره‌ای بطول ۳۲ کم و بعرض ۸ کم، ج ایالت کبک، کانادا، در رود سنت لارنس. در ۱۶۵۱ فرانسویان در آنجا سکنی گزیدند.

اورلئان[6]، **روبر فیلیپ لوئی اوژن فردینان د/** rober filip lui öjen ferdināN) [د/اورلئان] (dorleāN)، ملقب به **دوک دو شارتر**[7] (dük* dë šārtr)، ۱۸۴۰–۱۹۱۰، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ برادر ل. ف. آ. د/اورلئان. همراه برادر در جنگ داخلی امریکا جنگید. در جنگ فرانسه و پروس و در جنگهای الجزایر شرکت داشت، از ۱۸۸۶ در تبعید بسر برد.

اورلئان[6]، **ژان د/**[د/اورلئان] (jāN dorleāN)، ملقب به **دوک دو گیز**[8] (dük dë giz*)، ۱۸۷۴–۱۹۴۰، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ پسر ر. ف. ل. ا. ف. د/اورلئان. از ۱۹۲۶ ببعد مدعی سلطنت فرانسه بود.

اورلئان[6]، **شارل د/** [د/اورلئان] (šārl dorleāN)، ۱۳۹۱–۱۴۶۵، شاهزاده و شاعر فرانسوی، از شاخه‌ی والوا-اورلئان از خاندان اورلئان؛ پسر لوئی د/اورلئان (فت ۱۴۰۷). پس از کشته شدن پدر سرکرده‌ی آرمانیاکها شد (← آرمانیاکها و بورگینیونها). در آژنکور اسیر انگلیسها گردید، و تا ۱۴۴۰ در اسارت ماند. وی شاعری باقریحه و دربارش در بلوا مرکز اهل ادب بود. پسرش لوئی XII در سلسله‌ی شاهان فرانسه است.

اورلئان[6]، **فردینان فیلیپ د/** [فردینان فیلیپ لوئی شارل هانری د/اورلئان (ferdināN filip lui šārl hānri dorleāN)]، ۱۸۱۰–۴۲، شاه- زاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ پسر ارشد لوئی فیلیپ. در لشکرکشی فرانسه به بلژیک (۱۸۳۱–۳۲) و در جنگهای الجزایر (۱۸۳۵–۴۰) شرکت داشت. مردی محبوب بود، و مرگ او لطمه‌ی شدیدی به خاندان اورلئان وارد ساخت.

اورلئان[6]، **فیلیپ I د/** [د/ اورلئان] (filipe av- val dorleāN) یا **فیلیپ I**، ملقب به **دوک د/اورلئان** (dük*)، ۱۶۴۰–۱۷۰۱، شاهزاده‌ی فرانسوی، از شاخه‌ی بوربون‌اورلئان از خاندان اورلئان؛ برادر لوئی XIV. مردی عیاش و بدنام بود، و از کارهای مملکت دستش کوتاه شده بود. زوجه‌ی اولش هنریتا ان و زوجه‌ی دومش الیزابت شارلوت (elizābet šārlot)، شاهزاده‌خانم باواریائی، بود.

اورلئان[6]، **فیلیپ II د/** [د/اورلئان] (filipe dov- vom dorleāN) یا **فیلیپ II**، ملقب به **دوک د/اورلئان** (dük*)، ۱۶۷۴–۱۷۲۳، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان، نایب‌السلطنه‌ی فرانسه در خردسالی لوئی XV؛ پسر فیلیپ I د/اورلئان. در جنگ اتحاد بزرگ و جنگ جانشینی اسپانیا خدمات شایان نمود. مسئول شورش ج. لا بود. اتحاد چهارگانه‌ی ۱۷۱۸ را ترتیب داد، و با اسپانیا جنگید (۱۷۱۹–۲۰). فیلیپ مردی باهوش و فاضل ولی دیکتاتورمنش بود، و مجالس عیاشی

(۱)Orgetorix (۲)Everglades (۳)Urgench (۴)Oregon (۵)Orel (۶)Orléans (۷)Chartres (۸)Guise

شبانه‌ی او مشهور است. جاه‌طلبی او و جانشینانش منجر به اختلاف و نزاع آنان با خاندان سلطنت گردید. پسرش، لوئی د/اورلئان (lui) ،۱۷۰۳–۵۲، شاهزاده‌ای خیر و ادیب بود. پسر لوئی، لوئی فیلیپ د/اورلئان، ۱۷۲۵–۸۵، پدر لوئی فیلیپ ژوزف د/اورلئان بود.

اورلئان[1]، گاستون د/ [د/اورلئان] (gāstoN dorleāN)، ۱۶۰۸–۶۰، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ برادر جوانتر لوئی XIII. در بسیاری از توطئه‌های ضد ریشلیو شرکت داشت، و چند بار از فرانسه گریخت. سرانجام، با خیانت به همدستان خود (مثلا مارکی دو سن‌مار و هانری دو مونمورانسی) مورد عفو واقع شد. وی و دخترش، دوشس دو مونپانسیه، نقش عمده‌ای در فروند داشتند.

اورلئان[1]، لوئی د/ [د/اورلئان] (lui dorleāN) یا **لوئی**، ملقب به **دوک د/اورلئان** (dük*)، ۱۳۷۲–۱۴۰۷، مؤسس شاخه‌ی والوا-اورلئان از خاندان اورلئان؛ برادر شارل VI فرانسه و مشاور عمده‌ی او از ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲. بعد از ۱۳۹۲ گرفتار منازعه‌ی ممتدی با فیلیپ جسور و جانشین وی ژان بی‌ترس گردید. سرانجام بامر ژان مقتول شد، و این امر باعث جنگ داخلی بین آرمانیاکها و بورگینیونها گردید. وی پدر شارل د/اورلئان بود.

اورلئان[1]، لوئی فیلیپ آلبر د/ [د/اورلئان] (lui filip ālber dorleāN)، ملقب به **کنت دو پاری**[2] (kont dë pāri*)، ۱۸۳۸–۹۴، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان. خواستار تخت سلطنت بود، و چون موفق نشد (۱۸۴۸) به کشمت رفت، و در جنگ داخلی امریکا جنگید. در ۱۸۷۱ به فرانسه بازگشت، و از ادعای خود بر سلطنت بنفع هانری دو شامبور منصرف شد (۱۸۷۳). پس از مرگ شامبور، رئیس همه‌ی خاندان بوربون شد. از آثارش انجمنهای کارگران در انگلستان (۱۸۶۹) و تاریخ جنگ داخلی امریکا (۱۸۷۴–۹۰) است و کتاب اخیر از کتابهای معتبر تاریخ نظامی است. وی در انگلستان درگذشت، و بعد ازو پسرش لوئی فیلیپ روبر د/اورلئان مدعی سلطنت فرانسه شد.

اورلئان[1]، لوئی فیلیپ روبر د/ [د/اورلئان] (lui filip rober dorleāN)، ۱۸۶۹–۱۹۲۶، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ پسر ل. ف. آ. د/اورلئان. بعد از پدر مدعی سلطنت فرانسه شد (۱۸۹۴). در انگلستان متولد شد و پرورش یافت، و زندگی خود را در آن کشور و در ارتش انگلستان در هند گذرانید. بدون فرزند درگذشت.

اورلئان[1]، لوئی فیلیپ ژوزف د/ [د/اورلئان] (lui filip jozef dorleāN) یا **لوئی فیلیپ ژوزف**، ملقب به **دوک د/اورلئان** (dük*)، معروف به **فیلیپ اگالیته**[3] (egālite) [= برابری]، ۱۷۴۷–۹۳، شاهزاده‌ی فرانسوی، از خاندان اورلئان؛ از طرفداران انقلاب فرانسه؛ نتیجه‌ی فیلیپ II د/اورلئان. در رسیدن ژاکوبنها بقدرت، آنان را یاری نمود، و نام خود را به "فیلیپ اگالیته" تغییر داد. عضو کنوانسیون بود، و به اعدام لوئی XVI رأی داد، ولی کمی بعد، بعنوان اینکه خواهان سلطنت است، با گیوتین اعدام شد. پسرش، **لوئی فیلیپ**، شاه فرانسه بود (۱۸۳۰–۴۸).

اورلئان[1]، هانری روبر فردینان د/ [د/اورلئان] (hānri rober ferdināN dorleāN)، ملقب به **کنت دو پاری**[4] (kont dë pāri*)، ۱۹۰۸–، شاهزاده‌ی فرانسوی از شاخه‌ی بوربون-اورلئان از خاندان اورلئان؛ پسر ژان د/اورلئان. بعد از پدر مدعی سلطنت فرانسه بود؛ در ۱۹۵۰ به فرانسه بازگشت، و طرفدار جمهوریت و اصلاحات اجتماعی گردید. پسرش هانری (۱۹۳۳–) نام دارد.

اورلاندو[5]، ویتوریو امانوئله (vittorio emā-nuele orlāndo)، ۱۸۶۰–۱۹۵۲، نخست‌وزیر (۱۹۱۷–۱۹) ایتالیا. یکی از سران چهارگانه‌ی کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) بود و، بیشتر بعلت مخالفت ویلسن، نتوانست سرزمینهائی را که در پیمان سری لندن (۱۹۱۵) به ایتالیا وعده داده شده بود بدست آورد. کنفرانس را با اعتراض ترک گفت (آوریل‌سمه)، و کمی پس از آن کناره‌گیری کرد. مخالف فاشیسم بود. در ۱۹۴۸ بعضویت سنا منصوب شد.

اورلاندو[5] (orlandō)، شهر (جه ۵۲٬۳۶۷)، قسمت مرکزی ایالت فلوریدا، کشمت.

اورلون[6] (orlon؛ از انگلا)، نام تجارتی نخ مصنوعی که بوسیله‌ی شرکت ا. ای. دو پون دو نمور و شرکا تهیه و رایج شد. از گاز طبیعی، اکسیژن، و ازت جو ساخته میشود. در مقابل نور خورشید، رطوبت، قلیائیان، و اسیدها، و در مقابل فساد ناشی از قارچها و حمله‌ی حشرات مقاومت دارد.

اورلیانا[7]، فرانسیسکو د (frāntisko de oreliā-nā)، ف ح ۱۵۴۶، پوینده‌ی اسپانیائی رود آمازون. در تصرف پرو شرکت داشت، و در مأموریت گ. پیثارو بداخله‌ی امریکای جنوبی، که در ۱۵۳۸ آغاز شد، از اعضای هیئت اعزامی بود، و سپس با عده‌ای از اعضای هیئت از رود آمازون پایین رفت، و در ۱۵۴۱ بمصب آن رسید. داستانهائی که از زنان جنگجوی آن نواحی نقل کرد سبب تسمیه‌ی آن رود به آمازون گردید (← آمازونها).

آورلیانوس[8] (ărelianus)، فنه اورلین (ore-liaN)، ح ۲۱۲–۲۷۵، امپراطور (۲۷۰–۷۵) روم. پس از اینکه بجای کلاودیوس II نشست، بجدیت بحفظ کشور در مقابل حملات قبایل وحشی و حکمرانان جاه‌طلب (از جمله زباء، ملکه‌ی تدمر) پرداخت. حکومت روم را در بریتانیا، گل، اسپانیا، مصر، شام، و بین النهرین از نو مستقر ساخته جلال روم را تجدید کرد.

اورلین (oreliaN)، امپراطور روم؛ ← آورلیانوس.

اورمزد (urmozd یا urmazd)؛ ← اهورمزدا.

اورمند[9]، ارل آو و دیوک آو، القاب عده‌ای از اعضای خاندان باتلر. ← باتلر، تامس؛ باتلر، جیمز.

اورماندی[10]، یوجین (yujin orməndi)، ۱۸۹۹–، رهبر امریکائی ارکستر؛ مة بوداپست. در ۱۹۳۱–۳۶ رهبر ارکستر سمفونیک مینیاپولیس بود؛ در ۱۹۳۶ برهبری ارکستر سمفونیک فیلادلفی برگزیده شد.

اورموری، لهجه‌ی: از ← لهجه‌های فلات پامیر.

اورمی[11] (uremi؛ از فنه)، بیماری حاد یا مزمن ناشی از باقی ماندن فضولات ازتدار در خون بسبب بد کار کردن کلیه‌ها. علائم آن سردرد، تهوع، سرگیجه و اسهال است، و اغلب بیمار دوچار اختلالات دماغی و تشنج نیز میشود.

اورمیه، ضبط دیگر ارمیه؛ ← ارومیه.

اورن[12] (orn)، ولایت (۶٬۱۴۴ کمه؛ جه ۲۷۴٬۸۶۲)، ل فرانسه، در نورماندی؛ کرسی آن آلانسون.

اورن[13] (o-raN) [رن علیا]، ولایت (۳٬۵۰۰ کمه؛ جه ۵۰۹٬۶۴۷)، ش فرانسه، در آلزاس؛ مرکزش کولمار.

اورنان یا ارنان (هر دو ornān)؛ ← ارونه.

اورنبورگ (orenburg)، جمشس؛ ← چکالوف.

اورنگ‌آباد (ŏrangābād)، شهر (جه ۱۶۵٬۰۸۰)، بخش اورنگ‌آباد، ایالت بمبئی، هند، ۳۵۵ کیلومتری ش‌ش بمبئی. در حمله‌ی مغول نابود شد (۱۶۱۲)، ولی از نو ساخته و بنام اورنگ‌زیب نامگذاری شد.

اورنگ‌زیب (ŏrang.zib) یا **اورنگ‌زیب عالمگیر،** عنوان و لقب **شاهزاده محیی‌الدین محمد،** ۱۵ ذو القعده‌ی ۱۰۲۷–۲۸ ذو القعده‌ی ۱۱۱۸، ششمین امپراطور (۱۰۶۸–۱۱۱۸ هق) هند از سلسله‌ی تیموریان هند؛ سومین پسر شاه جهان، امپراطور دهلی. پس از نیل بسلطنت، چنانکه رسم تیموریان هند بود، بجای اورنگ‌زیب، لقب عالمگیر را برای خویش برگزید. مادرش ارجمندبانو نام داشت، که ملقب به ممتازمحل بود. در اوایل عمر سیرت اهل زهد میورزید، اما در رمضان ۱۰۶۸، هنگامی که پدرش بیمار بود، بکومک برادر خویش مرادبخش، شهر آگره را گرفته پدر را بزندان افکند. پس از آن مرادبخش را فروگرفت، و خود به دهلی رانده بسلطنت نشست. چندی بعد از جلوس، مرادبخش و برادر دیگری از آن خود را کشت. اورنگ‌زیب در توسعه‌ی قلمرو خویش اهتمام کرد. در مذهب سنت تعصب تمام داشت، و از هندوان جزیه گرفت، و درباری باشکوه ترتیب داد. بعد از قریب ۵۰ سال سلطنت عاقبت در شهر احمدنگر از توابع دکن درگذشت. بعد از مرگ عنوان حضرت خلدمکانی یافت. بعد از او، دومین پسرش محمد معظم با لقب شاه عالم بهادر شاه بسلطنت نشست.

آورنو[14] (āverno)، لتی **آورنوس[15]** (āvernus)، دریاچه‌ی دهانه‌ی آتشفشانی، کامپانیا، ایتالیای جنوبی، نزدیک کومه. بواسطه‌ی منظره‌ی گرفته و بخارهای گوگردی، رومیان آن را مدخل جهنم میپنداشتند. بعدها کلمه‌ی آورنوس بمعنی خود جهنم بکار رفت.

اورو[16] (evrë)، شهر (جه ۲۰٬۴۴۱)، کرسی ولایت اور، ل فرانسه، در نورماندی. کنتهای اورو در ضمن پادشاهان ناوار نیز بودند (۱۳۴۹–۱۴۲۵). کلیسای جامع (قرون ۱۴م–۱۷م) آن در جه II صدمه دید.

اوروپان[17] (uruāpān)، شهر (جه ۲۰٬۵۸۳)، ایالت میچوآکان، مکزیک؛ بنای ۱۵۴۰. آتشفشان پاریکوتین نزدیک آنست.

آوروئس (āverroes)، صورت لاتینی نام ابن رشد.

اوروتت‌نره (urvatat-nara)، در روایات زردشتی،

---

(۱)Orléans (۲)Paris (۳)Philippe Égalité (۴)Paris (۵)Orlando (۶)Orlon (۷)Orellana (۸)Aurelian (۹)Ormonde (۱۰)Ormandy (۱۱)uremia (۱۲)Orne (۱۳)Haut-Rhin (۱۴)Averno (۱۵)Avernus (۱۶)Évreux (۱۷)Uruapan

پسر دوم زردشت.

آورورا[1] (ărorā)، در اساطیر رومی، الاهه‌ی سپیده‌دم، مطابق ائوس یونانیان.

اورورو[2] (oruro)، شهر (جم ۵۲٬۶۰۰)، غ بولیوی، سومین شهر بزرگ بولیوی؛ بنای ۱۵۹۵. استخراج منابع معدنی باعث رونق آن بوده است.

اوروسکو[3]، **خوسه کلمنته** (xose klemente orosko)، ۱۸۸۳–۱۹۴۹، نقاش مکزیکی. مدرسه‌ی ملی کشاورزی را در مکزیک بپایان رسانید، اما ترسیم نقشه‌های معماری را پیشه‌ی خود ساخت. در ۱۹۰۹ بنقاشی پرداخت، و بهمراهی د. ریورا رنسانس مکزیک را رهبری کرد. کارهایش از سادگی بی‌منتهائی برخوردار است. بیش از هر چیز موضوعهای اجتماعی، بخصوص مقابله‌ی انسان و ماشین، در آنها بچشم میخورد، و شفقت در آنها موج میزند. بسیاری از کارهای او نقاشیهای دیواری است که مستقیماً بر گچ مرطوب نقش شده است. کارهای او و دوستانش بیشتر برپایه‌ی کارهای ملی مکزیک است تا مکتبهای کلاسیک کشورهای دیگر. عامه‌ی مردم مکزیک هنر این نقاشان را میستایند، و آنرا سخت میپسندند. نقاشی مکزیک ازین لحاظ بی‌همتاست؛ پیوندی که میان مردم و کارهای اوروسکو و دوستانش برقرار است از نکته‌های مهم هنر مکزیک است. اوروسکو در برخی از دانشگاههای امریکا و مکزیک نقاشیهای دیواری درخشانی بجا گذاشته است.

اوروسیوس[4]، **پاولوس** (păIus orosius)، ح ۴۲۰–۳۸۵، مورخ اسپانیائی و کشیش عالم الاهیات. مؤلف هفت کتاب تاریخ علیه بت‌پرستان است در تاریخ عمومی و دلالت سیر تاریخ بر صدق پیشگوئیهای کتاب مقدس.

اوروک[5] (uruk)، شهر قدیم سومری؛ ← ارک.

اوروکس[6] (oroks؛ فنس)، گاو وحشی اروپائی که اکنون از میان رفته. پوست آن برنگ خرمائی سیاه بوده، و تصور میرود که گاوهای کنونی اروپا از نسل آن هستند. بیزون اروپائی را غالباً اوروکس مینامند.

اوروگوایانا[7] (uruguāyānā)، شهر (جم ۳۳٬۲۷۲)، غ ایالت ریو گرانده دو سول، ج برزیل، بر رود اوروگه. از مراکز پرورش گاو و دارای کارخانه‌های فلزگری است.

اوروگه[8] (uruge)، رودی بطول ح ۱٬۶۰۰ کم، ج‌ش امریکای جنوبی، که در ج برزیل نزدیک قطا سرچشمه میگیرد. قسمتی از مرز بین برزیل و آرژانتین و بین آرژانتین و جمهوری اوروگه را تشکیل میدهد. به ریو دِ لا پلاتا میریزد.

اوروگه[8]، اسپانیولی **اوروگوای** (uruguāy)، جمهوری (۱۸۶٬۸۷۰ کمم؛ جم ۲٬۲۵۲٬۹۳۶)، ج‌ش امریکای جنوبی، پایتختش مونتویدئو و از شهرهای دیگرش سالتو و کولونیا. کوچکترین جمهوریهای امریکای جنوبی است. ریو د لا پلاتا و رود اوروگه آنرا از آرژانتین جدا میکنند. از ل به برزیل و از ش به قطا محدود است. قسمت اعظم سکنه‌ی آن در دشت آبرفتی پرنعمت باندا اوریئنتال زندگی میکنند. رود عمده‌اش ریو نگرو است. اوروگه عمدهٔ دنباله‌ی پامپاها است، و پرورش گاو و گوسفند شغل عمده‌ی اهالی است. گوشت گاو و گوسفند آموده از صادرات آنست. از جنبه‌ی اداری به ۱۹ ولایت تقسیم میشود. زبان رسمی اسپانیولی و مذهب غالب کاتولیک است.

قدیمترین شهر اوروگه کولونیا است، که در ۱۶۸۰ بتوسط پرتغالیها بنا شد. اسپانیائیها مونتویدئو را در ۱۷۲۶ تأسیس کردند. در قرون ۱۷م و ۱۸م اسپانیا و پرتغال بر سر مالکیت آن کشمکش داشتند، و سرانجام اسپانیا پیروز شد. اوروگه و بوئنوس آیرس در ۱۸۱۱–۱۴ از اسپانیا مستقل شدند. در ۱۸۱۴، در زمان آرتیگاس، نهضت استقلال‌طلبی مردم اوروگه آغاز شد. در ۱۸۲۱ اوروگه جزء برزیل گردید، ولی در ۱۸۲۵ اوروگه‌ایها شورش کردند، و در ۱۸۲۸ اوروگه کشوری مستقل شناخته شد. سپس جنگهای برادرکشی ۱۸۲۸–۵۱ بین دو حزب سیاسی کولورادوس [= سرخها] و بلانکوس [= سفیدها] روی داد. در ۱۸۶۴ نیز بین اوروگه و همسایگانش پاراگه و برزیل جنگ درگرفت (← اتحاد سه‌گانه، جنگ). در قرن بیستم اوروگه از انقلابات داخلی فراغت یافت، و اجرای برنامه‌های اصلاحات اجتماعی آغاز گردید، و اوروگه یکی از مترقی‌ترین کشورهای امریکای لاتین شد. در ۱۹۵۲، بموجب آراء عمومی، مقام ریاست جمهور ملغی شد، و یک شورای ملی نه‌نفری جانشین آن گردید، و این شورای هر چهار سال یک بار از طرف مجمع عمومی (سنا و مجلس نمایندگان) انتخاب میشود.

اورول[9]، **جورج** (jorj orwel)، نام مستعار **اریک بلر**[10] (erik bler)، ۱۹۰۳–۵۰، نویسنده‌ی انگلیسی؛ متهند. چندی در اداره‌ی پلیس بریتانیا در برمه خدمت کرد، و باین نتیجه رسید که امپریالیسم بریتانیا "عمدهٔ هیاهو است"، و لهذا و بجهت کسالت مزاج به اروپا بازگشت و ۱۸ ماه در پاریس با ظرفشوئی در رستورانها و غیره روزگار گذرانید، و در این دوره مستمندی در پاریس و لندن (۱۹۳۳) و روزهای برمه (۱۹۳۴) را نوشت. از آثار دیگرش شیر و اویکورن (۱۹۴۱) است.

اورومچی[11] (urumci)، چینی **تیهوا** (tihuā)، شهر تجارتی (جم ۶۹٬۹۹۱)، کرسی ایالت سینکیانگ، لغ چین، در ناحیه‌ی دزونگاری.

آورون[12] (āveroN)، ولایت (۸٬۷۷۰ کمم؛ جم ۲۹۲٬۷۲۷)، ج فرانسه‌ی مرکزی، در روئرگ؛ مرکزش رودز.

اورونتس (orontes)، رود؛ ← نهر العاصی.

اورونتس[13]، نام کوه الوند در مآخذ یونانی.

اورویتو[14] (orvieto)، شهر (جم ۱۱٬۸۶۰)، اومبریا، ایتالیای مرکزی، بر تپه‌ای سنگی، احتمالا در محل شهر ولسینیئی از دوره‌ی اتروسکها. کلیسای جامع آن، که بیادبود معجزه‌ی بولسنا در ۱۲۹۰ آغاز شد، نمائی از مرمر سیاه و سفید دارد؛ در نمازخانه‌ی آن نقوش برجسته‌ی کار فرا آنجلیکو و لوکا سینیورلی موجود است.

اوره[15] (ure؛ از فنس)، ترکیب آلی سفید متبلور، با فرمول شیمیائی $CO(NH_2)_2$. در همه‌ی پستانداران و بعضی ماهیها عمده‌ترین محصول نهائی ازت‌دار سوخت و ساز مواد پروتئینی است در بدن (در پرندگان، حشرات، و اغلب ماهیها، محصول نظیر آن اسید اوریک است). اوره نه فقط در ادرار پستانداران، بلکه در خون و صفرا و شیر و عرق و سایر مایعات بدن آنها موجود است. ادرار انسان از ۲ تا ۵ در صد اوره دارد که در انسان بالغ در حدود روزی ۳۰ گرم دفع میشود.

اوره اولین ماده‌ی آلی است که مصنوعاً (بتوسط ف. ولر) ساخته شد (۱۸۲۸)، و این امر دارای اهمیت تاریخی است، زیرا تا آن زمان دانشمندان معتقد بودند که مواد آلی فقط در تحت تأثیر "نیروی حیاتی" که در بدن موجودات زنده در کار است ممکن است تشکیل یابد، و کشف ولر اولین ضربه‌ای بود که بر این نظریه، که به نظریه‌ی نیروی حیاتی معروفست، وارد شد. اوره برای تهیه‌ی کودهای شیمیائی و بعضی داروها و نیز در طب بکار میرود، و از موارد استعمال عمده‌ی آن تهیه‌ی رزینهائی است که از اوره و فورمالدئید بدست میآیند، و در ساختن دسته‌ای از مواد پلاستیک بکار میروند.

اوری[16] (uri)، ایالت (= کانتون) (۱٬۰۷۵ کمم؛ جم ۲۸٬۵۵۶)، سویس؛ کرسی آن آلتدورف. قسمت آلپی آن یخچالهای طبیعی و مراتع دارد. رود رویس (roys) در آن سرچشمه میگیرد، و دره‌اش جنگلی و چمنزار است. وقایع افسانه‌ی تل در اینجا روی داده. در ۱۲۹۱، اوری و شویتس و اونتروالدن اتحادیه‌ای تشکیل دادند که هسته‌ی مرکزی کشور سویس شد.

اوریا[17] (uriā) [عبری، = روشنی یهوه]، شوهر بتشبع (دوم سموئیل ۱۱؛ متی ۱.۶).

اورباد (uriād)، دهستان (جم ۱۳٬۰۰۰؟)، لغ بخش ماه‌نشان، شهرستان زنجان، استان یکم، در غ رود قزل‌اوزن؛ دارای ۳۹ (؟) آبادی.

اوریپید: ← اوریپیدس.

اوریسابا[18] (orisābā)، شهر (جم ۴۷٬۹۱۰)، ایالت وراکروز، ش مکزیک. در دره‌ی حاصلخیزی واقع و از جهت مصنوعات شهر معتبری است.

اوریسابا[18]، یا **سیتلالتپتل** (sitlāltepetl) قله‌ی آتشفشانی بارتفاع ۵٬۷۰۰ متر، قسمت مرکزی ایالت وراکروز، مکزیک؛ بلندترین نقطه‌ی مکزیک.

اوریک، اسید: ← اسید اوریک.

اوریکه[19] (ŏrike)، شهر (جم ۱٬۳۷۸)، ج‌ش پرتغال، در آلنتژو. بنقل روایات، صحنه‌ی پیروزی (۱۱۳۹) آلفونسوی I پرتغال بر مورها (اعراب) بود، ولی واقعاً جنگ در جای دیگر (شاید نزدیک سانتارم) روی داد.

اوریگنس[20] (origenes)، ۱۸۵؟–۲۵۴؟، حکیم مسیحی، مت مصر. در اسکندریه حوزه‌ی درسش مشهور شد، و سپس به قیصریه انتقال یافت. کتاب مقدس را در شش قرائت عبرانی و یونانی بموازات هم تدوین کرد (متون سته). صاحب تألیفات کثیره است، از جمله کتاب در باب اصول (در الاهیات) و رد بر کلیت (در جدل).

آوریل[21] (āvril)، ماه چهارم سال شمسی در تقویم

---

(۱)Aurora (۲)Oruro (۳)Orozco (۴)Orosius (۵)Uruk (۶)aurochs (۷)Uruguaiana (۸)Uruguay (۹)Orwell (۱۰)Blair (۱۱)Urumchi (۱۲)Aveyron (۱۳)Orontes (۱۴)Orvieto (۱۵)urea (۱۶)Uri (۱۷)Uriah (۱۸)Orizaba (۱۹)Ourique (۲۰)Origen (۲۱)April

مسیحی، دارای ۳۰ روز، مطابق ح ۱۲ فروردین- ح ۱۰ اردیبهشت.

اورینوکو[1] (orinoko)، رودی بطول ح **۲٬۴۰۰** کم، در ونزوئلا. در ج ونزوئلا سرچشمه گرفته بجانب غ و سپس ل جاری شده قسمتی از مرز کولومبیا و ونزوئلا را تشکیل میدهد، و سپس بجانب ش در ونزوئلای مرکزی منحرف شده در دلتای وسیعی به قطا میریزد. ریزابه‌های بسیار دارد. قسمت بیشتر مسیرش قابل کشتیرانی است. با شبکه‌ی رود آمازون مرتبط میباشد. بندر عمده‌اش سیوداد بولیوار است. احتمالا کریستوف کلمب آنرا کشف کرد (۱۴۹۸). لوپه دِ آگیره، و قرنها بعد، آلکساندر فون هومبولت آنرا پوییدند. سرچشمه‌ی اصلی آن سرانجام در ۱۹۵۱ معین شد.

اورینیاک[2] (orinyāk)، دهکده، ج فرانسه، در دامنه‌ی کوههای پیرنه و ج‌غ تولوز. غارهای محتوی آثار انسان ماقبل تاریخ (از دوره‌ی اورینیاکی) دارد. ← عصر حجر قدیم.

اوریول[3]، **ونسان** (vaNsāN oriol)، ۱۸۸۴–، رئیس جمهور (۱۹۴۷–۵۴) فرانسه.

اوریون[4] (orion)، در اساطیر یونان، شکارچی غول‌پیکر بئوسیائی. عاشق مروپه بود، ولی بعنف بوی تجاوز کرد، و پدر دختر او را کور کرد. بعداً بوسیله‌ی نور آفتاب شفا یافت. پس از مرگ به صورت فلکی جبار مبدل شد.

اوریون[5] (oreyyon؛ از فنـ) یا **بناگوشی**، بیماری عفونی مسری ناشی از ویروس. علائمش آماس و دردناکی غده‌ی بناگوشی و غدد دیگر بزاق، و تب، و کمونش ۱۲ تا ۲۶ روز است. یک دفعه ابتلا بآن ایمنی همیشگی میدهد. ممکن است سبب ورم بیضه و عقم (قطع نسل) شود.

اوز[6] (uz)، نام چند رودخانه در انگلستان.

۱- اوز بزرگ، بطول ۲۵۰ کم، در نورثمتن‌شر سرچشمه گرفته با مسیری پرپیچ و خم بجانب ش و ل‌ش جاری شده به خلیج واش میریزد. **۲-** در ساسکس. پس از طی ۴۸ کم، در نیو هیون به دریای مانش میریزد. **۳-** در یورکشر. در ل‌غ یورک تشکیل یافته پس از طی ۷۲ کم برود ترنت ملحق شده رود هامبر را تشکیل میدهد.

اوز (cvaz)، شهر (جم ۶٬۰۶۴ سنـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش اوز، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، ۳۴ کیلومتری غ لار. بخش **اوز** در آذر ماه ۱۳۲۹ هش از دهات دهستان خلج (بخش حومه‌ی شهرستان لار) و بعضی دهات بخشهای جویم و بخش حومه‌ی لار تشکیل گردید، و مرکزش قصبه‌ی اوز تعیین شد. بخش اوز از ل به بخش جویم و از ش به بخش حومه‌ی شهرستان محدود است.

اوزارک[7]، **فلات** (özärk) یا **کوههای اوزارک**، فلاتی (ح ۱۵۵٬۴۰۰ کمم) در کشمتـ، که بیشتر آن در ایالت میسوری و قسمتهائی از آن نیز در ایالات آرکانساس، اوکلاهوما، و کانزاس واقع است. ارتفاع متوسط آن ۶۱۰ متر است.

اوزاعی (i'zā)، شهرت **ابوعمرو عبدالرحمان ابن عمرو**، ۸۸–۱۵۷ هق، از مشاهیر فقها و زهّاد عهد بنی امیه و امام شامیها. در بعلبک بدنیا آمد و در بیروت وفات یافت. در فقه صاحب فتوی و رأی بود. نسبت او به قبیله‌ای موسوم به اوزاع و بقولی به محله‌ای از دمشق است که اوزاع نام داشته است.

اوزاکا یا **ازاکا**[8] (هر دو ozāka)، ژاپنی **اوساکا**، شهر (جم ۲٬۵۴۷٬۳۱۶)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج اوزاکا (شاخابه‌ی فکم). رود یودو از آن میگذرد. اوزاکا دومین شهر بزرگ ژاپن و عمده‌ترین مرکز تجارتی آن کشور، و با رعایت جمیع جهات، مهمترین بنادر آنست. مصنوعات بسیار و متنوع دارد؛ عمده‌ترین مرکز صنایع نساجی (پنبه و پشم)، و دارای صنایع شیمیائی و ماشینسازی، و صنایع آهن و فولاد است. دانشگاه اوزاکا (سابقاً بنام دانشگاه سلطنتی) در آنجاست. معبد بودائی از قرن ششم دارد. در قرن چهارم، بنام نانیوا، پایتخت ژاپن بود. در قرن ۱۶م هیدیوشی آنجا را مقر خود ساخت. در ۱۸۶۸ حزب توکوگاوا قسمت عمده‌ی آنرا ویران کرد. در حریق ۱۹۰۹ سخت آسیب دید. در جنگ II، در سال ۱۹۴۵، هواپیماهای امریکائی آنرا بشدت بمباران کردند.

اوزاکی[9]، **یوکیو** (yukio ozāki)، ۱۸۵۹–۱۹۵۴، سیاستمدار ژاپنی و برجسته‌ترین آزادیخواه ژاپن نوین. در تأسیس حزب اصلاح‌طلب کایشینتو سهیم بود. در ۱۹۰۰ به حزب سیوکای پیوست. در راه تأمین حق رأی برای مردان مبارزه کرد. در ۱۹۰۳–۱۲ شهردار توکیو بود. عضو دیت و وزیر نیز بود. پس از ۱۹۳۱ تقریباً تنها کسی بود که با توسعه‌طلبی نظامی ژاپن در چین مخالفت میکرد. در طی جنگ II در ژاپن محبوس بود.

اوزانام[10]، **آنتوان فردریک** (āNtuān frederik ozānām)، ۱۸۱۳–۵۳، محقق کاتولیک فرانسوی و از رهبران افکار اجتماعی کاتولیکی قرن ۱۹م. فلسفه و حقوق تحصیل کرد. در پاریس با رهبران فکری کاتولیک (از جمله شاتوبریان و آمپر) معاشرت داشت. از مؤسسین انجمن خیریه‌ی معروف سن ونسان دو پول (saN vaNsāN dë pol) بود (۱۸۳۳). کتابهای معروفی در باره‌ی تاریخ اوایل قرون وسطی و ادبیات و افکار قرون وسطی نوشت. در آلمان و ایتالیا نفوذ بسیار داشت.

اوزان و مقیاسها. اندازه‌گیری بدوی طول و ظرفیت و وزن احتمالا از ادوار ماقبل تاریخ معمول بوده. آحاد اولیه مبتنی بر بدن انسان و دانه‌های گیاهان بوده (مانند وجب و گندم). در امپراطوری روم آحاد اوزان و مقیاسها تا حد معتنابهی استانده شد، ولی پس از سقوط امپراطوری دستخوش تشتت گردید. سلسله‌های آحاد عمده‌ی امروزی عبارتند از سلسله‌ی متری و سلسله‌ی اوزان و مقیاسهای رایج در بریتانیای کبیر و کشمتـ (← سلسله‌ی آحاد). نیز ← اوزان و مقیاسهای ایران.

اوزان و مقیاسهای ایران. پیش از سال ۱۳۱۱ هش، اوزان و مقیاسهای ایران (رجوع شود به جدول جزء این مقاله) متشتت و کمابیش دارای همان معایب اوزان و مقیاسهای رایج در فرانسه پیش از استعمال سلسله‌ی متری بود. بموجب ماده‌ی اول قانون اوزان و مقیاسها، مصوب ۱۸ دیماه ۱۳۱۱ هش، "اوزان و مقیاسهای رسمی مملکت ایران مطابق اصول متری بوده و واحد آنها برای طول متر، برای سطح متر مربع، برای حجم متر مکعب، و برای وزن کیلوگرم است. اضعاف و اجزای مقیاسهای مزبور مطابق اصول متری خواهد بود". بعلاوه در همان قانون بدولت اختیار داده شده که وزنه‌هائی با مقایسه با اصول متری، از قبیل من (معادل ۳ کیلوگرم) و سیر معادل (۷۵ گرم) تهیه نماید.

اوزان و مقیاسهای سابق ایران

(از دیماه ۱۳۱۱ هش سلسله‌ی متری جایگزین آنها شده است)

مقیاسهای طول		مقیاسهای حجم	
فرسنگ (رسمی)	۶٬۰۰۰ ذرع	ذرع مکعب	۱
فرسنگ جغرافیائی	۴٬۸۵۶ ذرع	گره مکعب	۱/۱۶۳ ذرع مکعب
میل	۲٬۰۰۰ ذرع	بهر مکعب	۱/۸ گره مکعب
ذرع (رسمی)	۱	مقیاسهای وزن	
گره	۱/۱۶ ذرع	خروار	۱۰۰ من تبریز
بهر	۱/۲ گره	ری (یا من ری)	۴ من تبریز
مقیاسهای سطح		من شاه	۲ من تبریز
فرسنگ مربع	۳۶×۱۰۶ ذرع مربع	من تبریز	۱
جریب (زراعتی)	۶۵۷ ذرع مربع	سیر	۱/۴۰ من تبریز
ذرع مربع	۱	مثقال	۱/۱۶ سیر
گره مربع	۱/۲۵۶ ذرع مربع	نخود	۱/۲۴ مثقال
بهر مربع	۱/۴ گره مربع		

اوزرود (uz.rud)، دهستان (جم ح ۹٬۵۰۰؟)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۹ آبادی.

اوزکند (uzkand)، روسی **اوزگن** (uzgen)، شهر، جشم قرقیزستان؛ مرکز ناحیه‌ی اوش و شرقی‌ترین شهر فرغانه. از شهرهای قدیمی آسیای مرکزی است.

اوزل، جزیره، استونی؛ ← ساره.

اوزلی[11]، سر **ویلیام** (sər wilyām uzli*)، ۱۷۶۷–۱۸۴۲، مستشرق انگلیسی. نخست بخدمت نظام پرداخت، و چندی بعد از خدمات نظامی استعفا داد و بآموختن زبانهای شرقی خاصه فارسی پرداخت. در ۱۸۱۰ با برادرش سر ویلیام گور اوزلی از راه هند بمأموریت به ایران آمد. از آثار وی سیاحتنامه‌ی ممالک مختلف مشرقزمین خاصه ایران (لندن، ۱۸۱۹–۲۳) و جغرافیای ممالک شرقی ابن حوقل (۱۸۰۰) است. نیز گنج فارسی (۱۷۹۵) و مجموعه‌ای از حکایات و اشعار فارسی و عربی و ترکی بنام مجموعه‌ی شرقی (۱۷۹۷–۹۹) از آثار اوست. وی مقداری از اشعار حافظ را به نظم انگلیسی ترجمه کرد، و کتاب بختیارنامه را نیز به انگلیسی نقل نمود.

اوزلی[11]، سر **ویلیام گور** (sər wilyām gor uzli*)، ۱۷۷۰–۱۸۴۴، سیاستمدار و مستشرق انگلیسی؛ برادر سر ویلیام اوزلی. در ۱۸۱۰ بسفارت به ایران آمد (← ابوالحسن ایلچی)، و برادرش درین سفر منشی او بود. قرارداد ۱۸۱۲ را با ایران منعقد کرد. در عقد قرارداد گلستان میان ایران و

(۱)Orinoco (۲)Aurignac (۳)Auriol (۴)Orion (۵)mumps (۶)Ouse (۷)Ozark (۸)Osaka (۹)Ozaki (۱۰)Oza-nam (۱۱)Ouseley

روس میانجی بود. زبانهای فارسی و عربی و سانسکریت میدانست؛ مقداری از اشعار حافظ را بکومک برادر به شعر انگلیسی ترجمه کرد.

اوزوسریت[1] (ozoserit) یا **اوزوکریت**[2] یا **موم معدنی**، جسم جامد مومی‌شکل که از لحاظ شیمیائی مخلوطی از ئیدروکربورها است. رنگش از سفید تا زرد، دودی، و سیاه متغیر است؛ گاهی نیز مایل بسبزی است. در نهشتهای سنگی یافت میشود. در ساختن شمع و در قالبگیری برقی بکار میرود.

اوزوکریت: ← اوزوسریت.

اوزومدل (uzumdel)، دهستان (جه ۱۹۰'۳۷؛)، بخش ورزقان، غ شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۸۷ (؛) آبادی. رود اهرچای مشروبش میکند. محصولش غلات و حبوبات است.

اوزون[3] (ozon؛ از فنس)، شکل دگروار (← دگروارگی) اکسیژن، با فرمول شیمیائی O_3 (هر مولکول آن سه اتم اکسیژن دارد). گازی است آبی‌رنگ، بی‌ثبات، و با بوی نافذ. اثر آن از اکسیژن شدیدتر است؛ یک برابر و نیم از اکسیژن سنگینتر میباشد. در تخلیه‌ی برق در اکسیژن تشکیل میشود؛ پس از رعد و برق در هوا موجود است. بعنوان رنگزدا و برای تصفیه‌ی آب و هوا بکار میرود.

اوزون حسن (uzun hasan) [= حسن دراز]، شهرت **ابوالنصر امیر حسن بیگ**، فت ۸۸۲ هق، پادشاه (۸۵۷–۸۸۲ هق) معروف از سلسله‌ی امرای معروف به آق قوینلو؛ پسر علی بیگ ترکمان. وی در ۸۵۷ هق، در قلعه‌ی آمد، بجای برادر خویش جهانگیر ترکمان بامارت نشست. در ۸۶۱، در نزدیک فرات، طغیان برادرش جهانگیر را، که از جهانشاه قرا قوینلو مدد گرفته بود، بسختی فرو نشاند، و چندی بعد، قلعه‌ی معروف به حصن کیف (hesne keyf) را از سلاطین ایوبی انتزاع نمود (۸۶۴). پس از آن، جهانشاه قرا قوینلو را کشت، و عراق و آذربایجان را ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد (۸۷۳). چند سال بعد با سلطان محمد فاتح، پادشاه عثمانی، مصاف داده منلوب و منهزم شد (۸۷۸). آنگاه پسر خود اغورلو محمد را، که به سلطان عثمانی پناه برده بود، بحیله بدست آورده هلاک نمود (۸۷۹). دو سال بعد، لشکر به گرجستان کشیده تفلیس را بگشود (۸۸۱). اما چندی بعد، در تبریز وفات یافت، و پسرش سلطان خلیل ترکمان بجایش نشست.

اوزون حسن مقتدرترین و مشهورترین پادشاهان سلسله‌ی آق قوینلو بود. زنش، دسپینا خاتون (despinā)، دختر کالوـیوآنس، آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان، بود، و اوزون حسن، بسبب ارتباط با امپراطوران طرابوزان و مذاکرات با سلاطین مسیحی اروپا، مورد تفرت و خصومت دربار عثمانی بود. وی، بسبب کفایت و تدبیر، نه فقط آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کردستان و ارمنستان را بحوزه‌ی تصرف خویش درآورد، بلکه توانست مدعی و معارض سلطان محمد فاتح، پادشاه معروف عثمانی، بشود، و توجه جمهوری ونیز و سلاطین اروپا را در معارضه با نیروی دولت عثمانی جلب کند. سیاحان ونیزی که بدربار او آمده‌اند جلال و عظمت دربار او را ستوده‌اند. او را بسبب درازی بالا اوزون حسن خوانده‌اند. تاریخ حیات او را مولانا ابوبکر طهرانی، از معاصرینش، نوشته است.

اوزیریس[4] (oziris) یا **اوسیریس**، در دین مصر قدیم، خدای جهان زیرین. بر طبق اسطوره‌ی معروفی، وی پسر گِب (زمین) و نوت (آسمان)، شوهر ایسیس، و پدر هوروس بود. برادر خبیثش، ست (شب) او را بقتل رسانید، ولی اوزیریس دگر بار زنده شد، و خدای اموات گردید (← ایسیس). اوزیریس را نیروی خلاقه‌ای میدانستند که به بنرها حیات میبخشید. ثلاثه‌ی اوزیریس و ایسیس و هوروس مدتهای مدید در دین مصریها مقام شامخی داشت، و بعدها این ثلاثه مورد پرستش یونانیان و رومیها قرار گرفت. اوزیریس را با بسیاری از دیگر خدایان (مثلا دیونوسوس یونانیها) مطابق شمرده‌اند.

اوزینه (uzine)، ده (جه ۱'۵۱۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان گرگان، استان دوم، ۴ کیلومتری ش گرگان.

اوژگورود[5] (ujgorod)، مجارستانی **اونگوار**[6] (ungvār)، شهر (جه ۳۵'۲۵۰)، غ اوکرائین، بر رود اوژ؛ پایتخت قدیم روتنیا. از مراکز کشاورزی. در قرن ۱۳م بنا شد. در ۱۹۲۰ مجارستان آنرا به چکوسلواکی و در ۱۹۴۵ چکوسلواکی آنرا به تجشم واگذار کرد.

اوژن (ëjen)، اسم فرانسوی. ← اوگنیوس، اسم.

اوژن دو ساووا[7] (ëjen dë sāvuā)، معروف به **پرنس اوژن** (prans*)، ۱۶۶۳–۱۷۳۶، ژنرال فرانسوی؛ پسر یکی از شاهزادگان ساووا‌ـکارینیا و اولیمپ مانچینی. چون لوئی XIV از اعطای مأموریتی در ارتش فرانسه به اوژن امتناع کرد، وی بخدمت امپراطور لئوپولد I پیوست (۱۶۸۳). ترکهای عثمانی را در سنتا (۱۶۹۷) و بلگراد (۱۷۱۷) شکست داد، و موجبات پیمان موفقیت‌آمیز پاساروویتس (۱۷۱۹) را فراهم ساخت. در ← جنگ جانشینی اسپانیا، در فتح بلنهایم (۱۷۰۴) با مارلبره شریک بود؛ فرانسویان را در اودنارد (۱۷۰۸) و مالپلاکه (۱۷۰۹) شکست داد؛ مذاکرات صلح راشتات را بعمل آورد (۱۷۱۴). تنها شکست بزرگی که خورد از پسر عمویش، واندوم، بود (۱۷۰۵).

اوژنی[8] (ëjeni)، ۱۸۲۶–۱۹۲۰، ملکه‌ی فرانسه، همسر ناپلئون III. اسپانیائی و بزیبائی شهره بود. پس از سقوط (۱۸۷۰) امپراطوری دوم، به انگلستان گریخت.

اوژنیک[9] (ëjenik؛ فنس)، علم تحقیق در راههای اصلاح جسمی و روحی نژاد بشر بر اساس جلوگیری از توالد و تناسل افراد نامناسب و تشویق افراد مناسب باین کار. در بعضی کشورها قوانین خاصی برای عقیم کردن افراد دارای عیبهای روانی وضع شده، ولی در اجرای این قوانین مشکلات زیادی پیش میآید. ظاهراً امیدبخش‌ترین راههای اصلاح نژاد تربیت صحیح و اصلاح محیط است.

اوژنی گراندە[10] (ëjeni grānde)، کتابی از ا. د. بالزاک (۱۸۳۳؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۲۸ هش، تهران). داستان عشق پاک و آرزوهای معصومانه و قیافه‌ی ملکوتی دختر جوانی است بنام اوژنی، که در شهری غم‌خیز با پدری دیوسیرت، بنام گراندە، بسر میبرد؛ موضوعی که بیش از هر چیز در آن جلوه‌گری میکند خست عمیق گرانده است، و بالزاک در تشریح این خست نهایت هنرمندی را بکار برده است، و خود گوید "مولیر خسیس را آفریده، و من خست را". بالزاک این کتاب را "یکی از کاملترین تابلوهای" خود میخواند، و آنرا با هیچیک از آثار خود همانند نمیداند.

اوژیاس؛ شاه افسانه‌ای: ← آوگیاس.

اوژیه، امیل[11] (emil ojie)، ۱۸۲۰–۸۹، درام‌نویس و هجانویس فرانسوی. معروفترین کمدی او داماد آقای پواریه (۱۸۵۴) است که با همکاری ساندو نوشته شده است.

اوس (ăs) [اوس ابن حارثة ابن... الازد (azd)]، نام قبیله‌ای بزرگ از قبایل قحطانی. اوسیها خود را بنی حارثه نمیگفتند، بلکه خود را به قیله (qayla)، که مادر آنهاست، منسوب میکردند، و بنی قیله مینامیدند. نام این قبیله در تاریخ اسلام غالباً با نام قبیله‌ی خزرج، که با یکدیگر مناسبات و منازعاتی داشته‌اند، با هم میآید، و گاهی هر دو قبیله را بنام خزرج ذکر کرده‌اند. موطن اصلی این قبیله یمن بوده است، و سپس به مدینه هجرت نموده و مدتها با قبایل یهود مدینه و قبیله‌ی خزرج در این شهر زندگی کرده‌اند، و میان آنها و قبیله‌ی خزرج جنگهائی روی داده است که بیش از ده سال دوام داشته؛ از جنگهای معروف آنها یوم بعاث (bo'āṣ) و یوم الربیع و غیره است (← ایام العرب). قبیله‌ی اوس در جاهلیت منات را می‌پرستیدند، و چون پیغمبر اسلام به مدینه هجرت کرد، اوس و خزرج بیاری او برخاستند، و در پیشرفت اسلام کوشش کردند، و بنام انصار معروف شدند.

اوسا[12] (ossā)، قله‌ای بارتفاع ۱'۹۷۸ متر در تسالی شرقی، ل‌ش یونان، ل‌ش لاریسا و نزدیک ساحل. ← پلیون.

اوس ابن حجر (ăse 'bne hajar)، ۵۳۰–۶۲۰ ب‌م، از بزرگان شعرای عرب جاهلی، از قبیله‌ی تمیم. زندگینامه‌ی وی روشن نیست. آنچه مسلم است اینکه وی معاصر عمرو ابن هند، امیر حیره، و ملازم دربار او بوده. دیوان او را ابن السکیت شرح کرده است، و این شرح تا اوایل قرن ۱۳م هق موجود بوده (زبیدی، ۱۱۴۵–۱۲۰۵ هق، مؤلف تاج العروس، ظاهراً آخرین کسی است که بدان اشاره میکند)، ولی اکنون معلوم نیست در کجاست. امتیاز اشعار اوس بواسطه‌ی تغزل و وصف شکار و جنگ و سلاح و بخصوص کمان و غیره است. مجموعه‌ای از اشعار او با ترجمه‌ی آلمانی در ۱۸۹۲ در وین، و مجموعه‌ای مفصلتر بعنوان دیوان اوس ابن حجر در بیروت طبع شده است (۱۹۶۰).

اوساکا یا **ازاکا**، شهر ژاپون؛ ← اوزاکا.

---

(۱)ozocerite (۲)ozokerite (۳)ozone (۴)Osiris (۵)Uzhgorod (۶)Ungvár (۷)Eugene of Savoy; Eugène de Savoie (فنس) (۸)Eugénie (۹)eugenics (۱۰)Eugénie Grandet (۱۱)Augier (۱۲)Ossa

آوسای[1]، **برنارذو آلبرتو** (bernārdo ālberto ăsāy)، ۱۸۸۷–، فیزیولوژیست آرژانتینی. ثابت کرد که ترشح غده‌ی هیپوفیز مانع اثر انسولین در بدن میشود، و باین جهت بسهمی از جایزه‌ی طب و فیزیولوژی سال ۱۹۴۷ نوبل نائل شد.

اوسپایاتا[2]، **گردنه‌ی** (uspāyātā)، گردنه‌ای به ارتفاع ح ۳٬۸۱۰ متر، بر کوههای آند، بین مندوسا (آرژانتین) و سانتیاگو (شیلی). سان مارتین ازین گردنه برای تصرف شیلی استفاده کرد (۱۸۱۷). قله‌ی آکونکاگوا از ل بر آن مشرف است.

اوستا (avestā) [= اساس، بنیاد، متن اصلی، پناه و یاوری]، در پهلوی **اوستاک**، در متون تاریخی عربی **بستاه، البستاه، ابستا، الابستا، و الابستاق**، کتاب مذهبی ایرانیان قدیم و زردشتیان، و یکی از آثار قدیمی و شاید قدیمترین اثر مکتوب مردم ایران. تعیین زمان و قدمت آن بسته بتعیین زمان زردشت میباشد. این کتاب در قدیم ظاهراً بسیار بزرگ بوده است، و در روایات اسلامی آمده که بر روی ۱۲٬۰۰۰ پوست گاو نوشته شده بوده که اسکندر آنرا سوزانده. در زمان بلاش I اشکانی و سپس در دوره‌ی ساسانیان (در زمان اردشیر بابکان بوسیله‌ی تنسر، و پسرش شاپور بوسیله‌ی آذربد مهرسپندان) بجمع‌آوری و ترتیب و تدوین اوستا پرداختند، و گویند اوستای کنونی ۱/۵ آن است. در زمان ساسانیان تفسیری بزبان پهلوی بر اوستا نوشتند که آنرا زند (zand) گویند [از کلمه‌ی آزنتی (āzanti)، = شرح، بیان، تفسیر]، و غالباً "اوستا" را با کلمه‌ی "زند" با هم میآورند، و "زند اوستا" گویند. سپس شرحی بر زند نوشتند و آنرا پازند (pāzand) نامیدند، که زبانش پاکتر و روانتر از زبان زند میباشد، یعنی هزوارش در آن وجود ندارد.

اوستا دارای ۲۱ نسک و در پنج قسمت است، یسنا (دارای ۷۲ فصل، که ۱۷ فصل آن گاتها را تشکیل میدهد)، ویسپرد، وندیداد، یشتها، خرده اوستا. قسمتهای مختلف اوستا در زمانهای مختلف و بوسیله‌ی اشخاص نوشته شده است، و گویند فقط گاتها از خود زردشت است. اوستا مشتمل است بر نیایش اهورمزدا و امشاسپندان و ایزدان، و موضوع‌های اخلاقی و دینی، و داستانهای ملی و غیره.

اوستا ظاهراً اول‌بار در قرن ۱۸م بوسیله‌ی آنکتیل‌دوپرون بزبان فرانسوی ترجمه و در ۱۷۷۱ در سه جلد در پاریس منتشر شد، وسپس مستشرقین بزرگ و بخصوص آلمانها باین کتاب توجه خاص کردند، و همه‌ی کتاب و یا قسمتی از آن را ترجمه کردند، مانند شپیگل (ترجمه‌ی آلمانی، سه جلد، ۱۸۵۲–۶۳، لایپزیگ)، دو هارله (ترجمه‌ی فرانسوی، ۱۸۸۱، پاریس)، و دارمستتر (ترجمه‌ی فرانسوی، سه جلد، ۱۸۹۲–۹۳، پاریس)، فریتس ولف (ترجمه‌ی آلمانی، 1910، ستراسبورگ)، بارتولومه، گلدنر، و غیره. یشتها (در دو مجلد) و یسنا (در دو مجلد) و گاتها و وندیداد بفارسی ترجمه شده و در بمبئی و ایران بطبع رسیده است.

اوستائی، زبان، از زبانهای هندواروپائی ایران که اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، بآن نوشته شده (← ایرانی، زبانهای). اوستائی باحتمال قوی از زبانهای نواحی شرقی ایران بوده و در آن دو لهجه‌ی قدیم (گاثی) و جدید میتوان تشخیص داد. تاریخ متروک شدن اوستائی بدرستی دانسته نیست. کهنترین قسمت اوستا (سرودهای زردشت) محتملا میان قرون 10م و ۶م قم تنظیم شده، ولی قسمت عمده‌ی آن که جدیدتر است متعلق بدوره‌ی هخامنشی است. اوستا، که تنها اثر این زبان است، بخطی که در اواخر دوره‌ی ساسانی برای نوشتن اوستا از روی خط پهلوی تنظیم شده نوشته شده. تحقیق زبان اوستائی با توسعه‌ی زبانشناسی تطبیقی پیشرفت بسیار کرده، اما هنوز فهم همه‌ی نکات اوستا بآسانی ممکن نیست. ← زبان، جدول.

اوستاش[3] II (ëstāše)، انگلا یوستیس (yustis)، فت ۱۰۹۳، کنت بولونیا. بسته‌ی سببی ادوارد خستوان بود. در نتیجه‌ی وقایع مسافرت (1051) او به انگلستان، گادوین (ارل وسکس) از ادوارد ببرید. اوستاش پدر گودفروا دو بویون و اوستاش III، و اوستاش III پدرزن ستیون (شاه انگلستان) و پدربزرگ اوستاش IV بود.

اوستاش[3] **IV**، انگلا یوستیس، فت ۱۱۵۳، کُنت بولونیا؛ نوه‌ی اوستاش III (← اوستاش II) و فرزند ستیون (شاه انگلستان). مرگ او راه را برای نیل هنری II بسلطنت انگلستان هموار کرد.

اوستاشی، لوله‌ی: ← لوله‌ی اوستاشی.

اوستاند[4] (ostāNd)، آلمانی **اوستنده** (osten-de)، انگلا **آستند**[5] (āstend)، شهر (جم ۵۴٬۲۹۷)، ایالت فلاندر غربی، ل بلژیک؛ بندر و تفرجگاهی کنار دریای شمال. دارای ناوگان بزرگ ماهیگیری است. در ۱۵۸۳ مستحکم شد. در ۱۶۰۱–۴ شجاعانه در برابر محاصره‌ی اسپانیائیها مقاومت کرد، ولی بالاخره تسلیم شد. طی جج I پایگاه زیردریائی آلمانها بود؛ در ۱۹۱۸، انگلیس‌ها در یک حمله‌ی تهورآمیز، با غرق کردن چند کشتی در مدخل بندرگاههای اوستاند و زبروگه، آنها را مسدود ساختند. آلمانها بار دیگر در جج II از آن استفاده کردند، و این شهر تا حدی آسیب دید.

اوستاند، اعلامیه‌ی[6]، سندی که بتوسط وزرای مختار کشمة در بریتانیای کبیر و فرانسه و اسپانیا در اکتبر ۱۸۵۴ در شهر اوستاند (بلژیک) تهیه شد، و حاکی از اهمیت کوبا برای کشمة بود، و تلویحاً اعلام میکرد که اگر اسپانیا حاضر بفروش کوبا نشود کشمة آنرا قهراً تصرف خواهد کرد. اعلامیه‌ی اوستاند بقدری مفتضح بود که وزیر امور خارجه‌ی کشمة از طرف دولت امریکا آنرا بلا فاصله طرد کرد.

اوستئوپاتی[7] (osteopāti؛ از فنـ)، روش معالجه بوسیله‌ی مالیدن عضلات و استخوانها. اوستئوپاتی مبتنی بر این اصل است که بدن در حال طبیعی نیروهای لازم برای مقاومت با بیماریها تولید میکند، و بسیاری از ناراحتیها ناشی از اختلال ساختمانی بدن است. بنیانگذار اوستئوپاتی ا. ت. ستیل (stil) بود (۱۸۷۴). کسی که با اوستئوپاتی درمان میکند اوستئوپات نامیده میشود. اوستئوپاتها معمولا دستور دوائی هم میدهند و جراحی نیز میکنند.

اوست اورت[8] (ust urt) یا **اوست یورت**، صحرائی (ح ۱۶۰٬۶۰۰ کمم) در قسمت آسیائی تجشـ، بین دریاچه‌ی آرال و دریای خزر. پرورش گوسفند و بز و شتر.

اوستراسیا[9] (ostrāsiā)، مملکت شرقی سلسله‌ی مرووئژیان از فرانکها در قرون ۶م–۸م، مشتمل بر قسمت شرقی فرانسه، قسمت غربی آلمان، و هلند؛ پایتختش مس. برای تاریخ آن ← مرووئژیان.

اوسترال، جزایر (ostrāl)، ← لوبوای، جزایر.

اوستراوا، چکوسلواکی: ← مورافکا اوستراوا.

اوستررایش (ësterrāyš)، نام آلمانی اتریش. ← اتریش.

اوسترگوتلاند[10] (ëstergëtlānd)، سوئدی **اوستریوتلاند** (–ësteryët)، ایالت تاریخی (۱۱٬۰۵۵ کمم؛ جم ۳۴۷٬۹۹۶)، چش سوئد، ش دریاچه‌ی وترن؛ مرکزش لینکوپینگ. زراعت، پرورش احشام، چوب‌بری، و استخراج معادن (آهن، روی) دارد.

اوسترلیتز[11] (osterlitz)، آلمانی **آوسترلیتس** (ăsterlits)، چک **سلافکوف**[12] (slāfkof)، شهر کوچک چکوسلواکی، ش برنو. در اینجا ناپلئون I در تاریخ ۲ دسامبر ۱۸۰۵ بزرگترین فتوحات خود بر ضد روسیه (آلکساندر I) و اتریش (فرانسیس I) نایل شد ("جنگ سه امپراطور")، و اتریش را وادار کرد که از جنگ خارج شود.

اوستروپ[13]، **یوهانس الیت** (yohānes elit ëstrup)، ۱۸۶۷–۱۹۳۸، مستشرق دانمارکی. در کپنهاگ زبان عربی تحصیل کرد. چند بار به شرق نزدیک (مخصوصاً عثمانی و مصر) مسافرت کرد (۱۸۹۴، ۱۹۰۷، ۱۹۱۰، ۱۹۲۳). از ۱۹۱۸ استاد تمدن اسلامی در دانشگاه کپنهاگ و در ۱۹۳۴–۳۵ رئیس دانشگاه بود، در باره‌ی الف لیله تحقیقات فراوان دارد.

اوستروفسکی[14]، **آلکساندر نیکولایویچ** (-ālek-sāndr nikolāyevic ostrofski)، ۱۸۲۳–۸۶، درام‌نویس روسی. موضوع بیشتر نمایشنامه‌هایش انتقاد از تجار و کارمندان جزء است. از آثار معروفش طوفان (۱۸۶۰) است.

اوستروفسکی[14]، **نیکولای آلکسیویچ** (nikolāy ālekseyevic ostrofski)، ۱۹۰۴–۳۷، رمان‌نویس روسی. از آثار معروفش چگونه فولاد آبداده شد (۱۹۳۶) است، که داستان جنگ داخلی و یکی از محبوبترین رمانهای ادبیات روسیه‌ی شوروی است.

اوستروگوتها[15] (ostrogothā) یا **گوتهای شرقی**[16] (gothāye)، شعبه‌ای از گوتها و یکی از مهمترین دسته‌های اقوام ژرمنی قدیم. گوتها در قرن سوم بم در نواحی ل دریای سیاه سکنی داشتند، و در قرن چهارم به دو شعبه‌ـ ویزیگوتها یا گوتهای غربی، و اوستروگوتها ـ منقسم شدند. شعبه‌ی اول در نتیجه‌ی فشار هونها بجانب غ حرکت کردند، ولی اوستروگوتها مطیع هونها شدند، و جزء

(۱)Houssay (۲)Uspallata (۳)Eustace (۴)Ostende (فنـ). (۵)Ostend (۶)Ostend Manifesto (۷)Osteopathy (۸)Ust Urt (۹)Austrasia; Ostrasia (۱۰)Ostergotland (۱۱)Austerlitz (۱۲)Slavkov (۱۳)Østrup (۱۴)Ostrovsky (۱۵)Ostrogoths (۱۶)East Goths

سپاهیان آنها درآمدند. پس از مرگ (۴۵۳) آتیلا، اوستروگوتها در پانونیا (مجارستان حالیه) مستقر و با روم شرقی متحد گردیدند. در ۴۹۳ پادشاه آنان، تئودوریک کبیر، ایتالیا را از اودوآکر درآورد. در ۵۳۵ که دختر وی آمالاسونتا بقتل رسید، امپراطور یوستی‌نیانوس I این موضوع را مستمسک کرد، و بوسیله‌ی سرداران خود بلیزا- ریوس و نارسس ایتالیا را بازگرفت. با پیروزی (۵۵۲) نارسس بر توتیلا بساط حکمرانی اوستروگوتها برچیده شد، و کمی بعد این قوم در مردم سرزمینهائی که در آنها سکونت داشتند مستهلک شدند. اوستروگوتها در دوره‌ی فرمانروائی خود قوانین و تأسیسات رومی و در عین حال دین آریائی خود را حفظ کردند.

اوسترولنکا[1] (ostrolenkā)، شهر (جه ۹°۲۷۹)، لهستان، بر رود نارف. روسها در ۱۸۳۱ شورشیان لهستان را اینجا شکست دادند.

اوستن[2]، **جین** (jeyn ostən)، ۱۷۷۵–۱۸۱۷، نویسنده‌ی انگلیسی. دختر کشیشی بود، و در همپشر متولد شد، و از ۱۴ سالگی بنویسندگی پرداخت. تقریباً تمام عمر خود را در نقاط کوچک ییلاقی، که الهام‌بخش او بود، گذرانید، و زندگی آرام و محدودی داشت. صحنه‌ی داستانهای اجتماعی او محدود است، ولی نکته‌سنجی وی و مهارتی که در ترسیم صفات و اخلاق اشخاص داستانها بکار برده، و نیز سبک شیرین و محکم و سنجیده‌ی او، آثارش را در ردیف شاهکارهای ادبی قرار داده است، و اگر چه در زمان حیاتش شهرتی نیافت، بعداً یکی از معروفترین و محبوبترین داستان- نویسان انگلیسی گردید. از آثارش که در حیات وی منتشر شد، شعور و حس تشخیص (۱۸۱۱)، غرور و تعصب (۱۸۱۳؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۶)، پارک منسفیلد (۱۸۱۴)، و اما (۱۸۱۶) است. اغوا در ۱۸۱۶ بپایان رسید، و در ۱۸۱۸ انتشار یافت.

اوستوالد[3]، **ویلهلم** (vilhelm ostvāld)، ۱۸۵۳ –۱۹۳۲، شیمیدان آلمانی. برای کارهائی که در کاتالیز انجام داد و تجسساتی که در اصول اساسی تعادل و سرعت فعل و انفعالات شیمیائی کرد، جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۹ باو اعطا شد. **طریقه‌ی اوستوالد** را برای تهیه‌ی جوهر شوره (اسید نیتریک) بوسیله‌ی اکسایش امونیاک اختراع کرد. تحقیقات مهمی درباب رنگ بعمل آورد.

اوستی، زبان؛ ← آسی یا آلانی.

اوستیا[4] (ostiā)، شهر قدیم، ایتالیا، بر مصب تیبر. در قرن ۴م قم برای حفاظت رم ساخته شد، و بندرگاه رم گردید. پس از قرن ۳م ب‌م رو به انحطاط گذاشت.

اوستین[5] (ostin)، شهر (جه ۱۳۲°۴۵۹)، ج تک- زاس مرکزی، کشمت، کرسی ایالت تکزاس و واقع بر رود کولورادو. از مراکز تجارتی و سیاسی و فرهنگی است. صنایع فلزی و ماشینسازی و تهیه‌ی مواد غذائی دارد. دانشگاه تکزاس در آنجاست.

اوستی ناد لابم[6] (usti nād lābem)، آلمانی **آوسیگ**[7] (ăsig)، شهر (جه ۳۴°۴۱۰)، ل بوهم، چکوسلواکی، بر رود الب؛ از مراکز صنعتی (مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، مواد غذائی). در قرن ۱۳م بنا شد؛ آثار معماری زیبائی بسبک گوتیک و رنسانس دارد.

اوسر[8] (oser)، شهر (جه ۲۳°100)، کرسی ایالت یون، ش فرانسه‌ی مرکزی؛ مرکز تجارت شراب شابلی. بناهای زیبای قرون وسطائی دارد، از جمله کلیسا و دیر تن ژرمن و کلیسای جامعی بسبک گوتیک.

اوسروئنه[9] (osroene)، ناحیه‌ی قدیم، لغ بین النهرین، ش فرات؛ مرکزش **ادسا** (الرها). ناحیه‌ی اوسروئنه را سلوکوس I تأسیس کرد. در ح ۱۳۰ ق‌م، قومی از اعراب ادسا را اشغال کرده دولتی در آنجا تأسیس کردند. ناحیه‌ی مذکور، بنام این قوم، اوروئنه نامیده شد، و بعداً به سبب التباس آن با لفظ اوسروس (صورت یونانی نام خسرو اشکانی) به اوسروئنه تصحیف گردید. دولت اوسروئنه تابع اشکانیان شد، و در جنگهای این سلسله با رومیان (از جمله در لشکرکشیهای کراسوس و ترایانوس) نقش عمده‌ای داشت. در ۲۱۶ ب‌م، کاراکالا مملکت اوسروئنه را منحل کرد، و ادسا مستعمره‌ی روم شد.

اوسکار، اسم اروپائی؛ ← آسکر، اسم.

اوسکار[10] I (oskāre)، ۱۷۹۹–۱۸۵۹، شاه (۱۸۴۴ –۵۹) سوئد و نروژ؛ پسر کارل XIV.

اوسکار[10] II، ۱۸۲۹–۱۹۰۷، شاه سوئد. بجای برادرش کارل XV، بسلطنت سوئد و نروژ نشست (۱۸۷۲)، ولی در ۱۹۰۵ که سوئد و نروژ از هم جدا شدند، سلطنت نروژ را از دست داد.

اوسکان[11] (oskān)، از زبانهای هندواروپائی، متعلق بدسته‌ی ← زبانهای ایتالیک. نیز ← زبان، جدول.

اوسلر[12]، سر **ویلیام** (sər wilyām oslər)، ۱۸۴۹–۱۹۱۹، طبیب کانادائی که بعنوان معلم و مورخ طب مشهور است. از آثارش کتاب معروف اصول و عمل طب (۱۸۹۲؛ چاپ ۱۶م در ۱۹۴۷) است.

اوسلو[13] (oslo؛ نروژی uslu)، پایتخت و بزرگ- ترین شهر نروژ، منطبق بر ولایت اوسلو (۴۵۳ کم، جه ۴۱۷°۲۳۸)، ج‌ش نروژ، بر انتهای آبدره‌ی اوسلو (از شاخابه‌های بزرگ سکاژراک). مرکز تجارتی، صنعتی، و فرهنگی نروژ است؛ دانشگاه (تأسیس ۱۸۱۱) دارد، و مؤسسه‌ی جایزه‌ی نوبل آنجا است. بندرگاه پرآمد و رفت آن را خالی از یخ نگاه میدارند. صنایع فلزکاری، تهیه‌ی مواد شیمیائی، پارچه‌بافی، کاغذسازی، مواد غذائی، و آبجوسازی دارد.

اوسلو در ۱۰۵۰ بدست هارولد III ایجاد شد؛ در قرن ۱۴م تحت سلطه‌ی اتحادیه‌ی هانسائی در- آمد. پس از حریق مخرب ۱۶۲۴، کریستیان IV بنای آن را تجدید کرد، و تا ۱۹۲۵ بنام کریستیانیا (kristiāniā) خوانده میشد. در ۱۹۴۰–۴۵ تحت اشغال آلمانها بود. شهر اوسلو بسبک نوین شهر- سازی ساخته شده، و در بناهای عمومی آن هنر معاصر جلوه‌گر است، و از جمله میتوان مجسمه- های ساخت آ. ویگلان را نام برد. از نقاط جالب آن کاخ سلطنتی، عمارت پارلمان، موزه‌ی ملی، خرابه‌های اولین کلیسای جامع شهر، کلیسائی از قرن ۱۲م، و قلعه‌ای از قرن ۱۳م است.

اوسمال، مکزیک؛ ← اوشمال.

اوسمان[14]، بارون **ژرژ اوژن** (bāron jorj ējen* osmān)، ۱۸۰۹–۹۱، مهندس شهرساز فرانسوی. در کار طرحریزی شهر پاریس دستی بسزا داشت، و در شکل کنونی شهر پاریس سهم عمده‌ای دارد. یکی از خیابانهای پاریس به یادبود وی بولوار اوسمان نامیده شده است.

اوسمنیا[15]، **سرخیو** (serxio osmeniā)، ۱۸۷۸–، سیاستمدار و رئیس جمهور (۱۹۴۴–۴۶) فیلیپین.

اوسمیوم[16] (osmiom؛ فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Os، نیز جدول مقاله‌ی عنصر را ببینید). وزن مخصوص آن از سایر عناصر بیشتر است. بسیار دیرذوب است. اسیدهای معمولی بر آن بی- اثر اند. عضو گروه فلزات طلای سفید است.

اوسنابروک[17] (osnābrük)، شهر (جه ۱۲۸°۵۶۴)، ساکس سفلی، لغ آلمان، بر رود هازه، که توسط ترعه‌ای به کانال امس-وزر مرتبط است. بندر درونبومی و مرکز صنعتی (آهن، فولاد، ماشین- آلات، منسوجات، کاغذ) است. در قرن ۸م اسقف- نشین شد؛ بعداً به اتحادیه‌ی هانسائی پیوست؛ در ۱۵۴۳ اصلاح دینی را پذیرفت. برای عهدنامه‌ای که در ۱۶۴۸ اینجا امضا شد ← صلح وستفالی. طبق عهدنامه‌ی ۱۶۴۸، حکومت اسقفی آن بترتیب میان کاتولیکها و لوتری‌ها دور میزد. در ۱۸۰۳ حکومت مذهبی آن لغو شد، ولی در ۱۸۵۸ بار دیگر مرکز اسقف‌نشین کاتولیکی گردید. در ۱۸۱۵ ضمیمه‌ی هانوور شد، و از آن ببعد تاریخ آن با تاریخ هانوور یکی است. بیشتر بناهای گوتیک آن طی جج II ویران شد.

اوسورنو[18] (osorno)، شهر (جه ۴۰°۱۲۵)، ج قسمت مرکزی شیلی؛ بنای ۱۵۵۸. شهری مترقی است.

اوسیتسکی[19]، **کارل فون** (kārl fon osietski)، ۱۸۹۸–۱۹۳۸، صلح‌طلب آلمانی. سردبیر و همکار نامه‌ی هفتگی ضد نظامی ولتبونه، و پس از جج I رهبر جنبش صلح آلمان بود. در ۱۹۳۱–۳۲ زندانی بود، و سالهای ۱۹۳۳–۳۶ را در یکی از اردوهای کار اجباری گذرانید. در ۱۹۳۵ جایزه‌ی صلح نوبل به او اعطا شد، و دستگاه نازی سخت باین کار اعتراض نمود.

اوسیج[20] (oseyj)، رودی بطول ۴۰۰ کم، که در قسمت غربی ایالت میسوری (کشمت) تشکیل یافته بطرف ل‌ش میپیچد، و به رود میسوری میریزد.

اوسیریس، خدای مصریان؛ ← اوزیریس.

آوسیگ (ăsig)، چکوسلواکی؛ ← اوستی ناد لابم.

اوسییک[21] (osiyek)، آلمانی **اسگ**[22] (eseg)، شهر (جه ۵۷°۳۲۰)، ل‌ش کروآسی، یوگوسلاوی؛ بر رود دراوا. شهر عمده‌ی اسلاوونیا و دارای مصنوعات متنوع است.

اوش[23] (oš)، شهر (جه ۱۲°۱۰۸)، کرسی ولایت ژر، ج فرانسه. تجارت شراب و برندی دارد. از

(۱)Ostrolenka (۲)Austen (۳)Ostwald (۴)Ostia (۵)Austin (۶)Usti nad Labem (۷)Aussig (۸)Auxerre (۹)Osroene; Osrhoene (۱۰)Oscar (۱۱)Oscan (۱۲)Osler (۱۳)Oslo (۱۴)Haussmann (۱۵)Osmeña (۱۶)os- mium (۱۷)Osnabrück (۱۸)Osorno (۱۹)Ossietzky (۲۰)Osage (۲۱)Osijek (۲۲)Esseg (۲۳)Auch

قرن نهم اسقف‌اعظم‌نشین بود. پایتخت آرمانیاک و گاسکونی بود. کلیسای جامع آن آینه‌های ملون مجلل دارد.

اوش[1] (oš)، شهر (جه ۳۳°۳۱۵)، جشم قرقیزستان، در دره‌ی فرغانه. یکی از قدیمترین شهرهای آسیای مرکزی و در هزار سال اخیر از مراکز عمده‌ی تهیه‌ی ابریشم بوده است. بخشهای شرقی و روسی دارد. پاره‌سنگ معروف به تخت سلیمان در غ شهر است.

اوش[2]**، لازار** (lāzār oš)، ۱۷۶۸–۹۷، ژنرال فرانسوی. وانده را آرام کرد (۱۷۹۴–۹۶)؛ در لشکرکشی به ایرلند با شکست مواجه شد (۱۷۹۶)؛ اتریشیها را در نوئیوید شکست داد (۱۷۹۷).

اوشار: ← افشار، طایفه.

اوشکار، اسم پرتغالی: ← آسکر، اسم.

اوشمال[3] (ušmāl) یا **اوسمال،** شهر ویران، یوکاتان، ش مکزیک؛ مرکز امپراطوری مایا. در ۹۸۷ بنا و در ۱۴۴۱ متروک شد.

اوشن، جزیره‌ی، در قکب: ← جزیره‌ی اقیانوس؛ کوره، جزیره‌ی.

اوشنر (ošnar)، مردی دانا در ایران باستان که اندرزهائی از او روایت کرده‌اند. رساله‌ی اندرز اوشنر دانای شامل این اندرزهاست.

آوشویتس، لهستان: ← اوشویتسیم.

اوشویتسیم[4] (ošvietsim)، آلمانی **آوشویتس**[5] (ăšvits)، شهر (جه ۶°۷۰۸)، ج لهستان، ش کراکو. آلمانها در جج II اردوی کار اجباری در اینجا داشتند، و در آن ح ۴°۰۰۰°۰۰۰ تن از اسرا (مخصوصاً یهودیان) بوسیله‌ی گاز، تزریق اسید فنیک، گلوله، دار، گرسنگی، و بیماری از بین رفتند.

اوشی[6] (ušī)، سویس: ← لوزان.

اوشیان (ušīān)، دهستان (جه ۲°۷۰۰؟)، ش شهرستان رودسر، استان یکم، کنار بحر خزر؛ دارای ۱۲ آبادی.

اوشیما[7] یا **اوشیما** (ošimā)، دسته‌جزیره‌ای مشتمل بر جزایر شمالی ایزوشیچیتو، ژاپن. بزرگترین آنها اوشیما (۹۰ کمم) نام دارد، و اغلب دستخوش فورانهای آتشفشانی است. حالیه نام اوشیما گاهی به تمام جزایر ایزو-شیچیتو اطلاق میشود.

اوصاف الاشراف (ŏsāfo 'l-'ašrāf)، رساله‌ی مختصری بفارسی، در بیان اخلاق و اوصاف اهل سیر و سلوک و قواعد ایشان، از خواجه نصیرالدین طوسی. خواجه این کتاب را، بعد از اخلاق ناصری، بخواهش خواجه شمس‌الدین محمد جوینی وزیر تألیف نموده است، و آن را بر شش باب نهاده. این کتاب را شیخ رکن‌الدین جرجانی بعربی ترجمه کرده است. اوصاف الاشراف در تهران و تبریز و هند مکرر بطبع رسیده است، ولی بهترین طبع آن چاپ عکسی ظریفی است بخط عمادالکتاب سیفی (برلن، ۱۳۵۶ هش).

اوضح المسالک الی الفیة ابن مالک: ← الفیه‌ی ابن مالک.

اوغاز (ŏqāz)، دهستان (جه ۸°۷۷۰؟)، ج‌غ بخش باجگیران، شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۲(؟) آبادی. مرکزش، **اوغاز** (جه ۸۰۰؟)، در ۳ کیلومتری ج‌غ باجگیران واقعست.

اوغسطوس (ăqostus)، ضبط عربی نام لاتینی آوگوستوس. ← آوگوستوس، اسم.

اوغسطینوس (ăqostinus)، ضبط عربی نام لاتینی آوگوستینوس. ← آوگوستینوس، اسم.

اوفا[8] (ufā)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۲۶۵°۰۰۰)، کرسی جخشم باشقیرستان، ش جمشم اروپائی؛ بندری بر رودهای بلایا (belāyā) و اوفا. کارخانه‌های طیاره‌سازی، پارچه‌بافی، و تهیه‌ی ماشین‌آلات، و استخراج معدن دارد. در ۱۵۸۶ بنا شده. دارای کلیسای جامع قدیمی و مؤسسات علمی و فرهنگی است.

او'فلهرتی[9]**، لیم** (liəm oflahərti)، ۱۸۹۶–، داستان‌نویس ایرلندی. اثر معروفش، بنام خبرچین (۱۹۲۵)، از جنبه‌های رئالیستی و روانشناسی جالب است، و هم بعنوان داستان و هم بعنوان سناریوی فیلم برنده‌ی جایزه شد.

اوفنباک[10]**، ژاک** (jāk ofenbāk)، ۱۸۱۹–۸۰، مصنف فرانسوی، متکولونی. موجد اپرت در فرانسه است، و بیش از صد اپرت نوشته (از جمله اورفه در جهنم، زندگی پاریسی، هلن زیبا). یگانه اپرای جدی وی، بنام افسانه‌های هوفمان، از شاهکارهای اوست.

اوفیتسی[11] (ufitsi)، کاخی که در قرن شانزدهم، بدست جورجو وازاری، معمار و نقاش ایتالیائی، برای کوزیموی I دِ مدیچی، بعنوان دار الحکومه، ساخته شد. امروزه "کتابخانه‌ی ملی ایتالیائی" (حاوی ۱°۵۰۰°۰۰۰ جلد کتاب) و **گالری اوفیتسی** (gālerie) درین کاخ قرار دارند. این گالری از لحاظ مجموعه‌های هنری یکی از ثروتمندترین موزه‌های جهانست. علاوه بر مکتب نقاشی فلورانسی، آثاری از سایر مکتبهای ایتالیا و نیز از مکتبهای هلندی و فلاندری در این گالری ارائه شده است. شاهکارهای بسیاری از بوتیچلی، رافائل، لئوناردو دا وینچی، میکلانژ، تیسین، روبنس، و دیگران در آنجا محفوظ است. کاخ در جج II آسیب دید، اما آثاری که در آن بود محفوظ ماند.

اوفیر[12] (ufir)، در کتاب مقدس، دریابندر یا ناحیه‌ای که از آنجا کشتیهای سلیمان طلا و جواهرات و عاج و بوزینه و طاووس میآوردند. آن را بتفاوت با هندوستان، سیلان، افریقا، و عربستان تطبیق کرده‌اند.

اوفیون[13] (ofion)، یکی از تیتانها، که پیش از کرونوس بر عالم حکمفرمائی میکرد، شوهر ائورونومه.

اوک[14] (ŏk؛ از انگلا)، مرغ شناگر و غوطه‌زن قطا شمالی و فکب. پاهای آن بسیار در عقب قرار گرفته است. در خشکی لانه میسازد، ولی برای زندگی در خشکی نامناسب است. اوکهای بزرگ بی‌پرواز سابقاً در قطا شمالی فراوان بود، ولی در حدود ۱۸۴۴، برای استفاده از گوشت و پر و روغن، در آنها کشتار بیحساب بعمل آمد. اوکهای کوچک (بطول ح ۲۰ سم) در دریای برینگ فراوانند. بزرگترین اوکهائی که باقی مانده ۴۵ سم طول و منقارهای برنده‌ای شبیه به تیغ (استره) دارند.



اوکئانوس[15] (okeānos)، در اساطیر یونانی. **۱–** رودخانه‌ی مستدیری که همواره گرداگرد "لبه"ی زمین میگردد و منبع رودها است. **۲–** یکی از تیتانها که مظهر این رودخانه است.

اوکئانیدها[16] (okeānid.hā)، در اساطیر یونان، از پریان دریا، دختران اوکئانوس.

اوکاسن و نیکولت[17] (okāsaN va nikolet)، داستان عشقی منثور و منظوم قرون وسطائی (متحملا قرن ۱۳م)، بزبان فرانسوی. آهنگهای موسیقی این اشعار محفوظ مانده است. لطف داستان در سادگی آنست.

اوکالیپتوس[18] (okāliptus؛ از فنس)، درخت بزرگ یا درختچه‌ای از نوع ائوکالیپتوس (*Eucalyptus*) از تیره‌ی موردها که رستنگاه اصلی آن استرالیا و آسیا است. بعضی اقسامش شیرابه‌ی سرخ و برخی شیرابه‌ی سفید دارند. برگهای آنها روغن و اسانسهای معطر دارد که در پزشکی مصرف میشود.

اوکام، گیوم د': ← ویلیام آکمی.

او'کانر[19]**، تامس پاور** (tāməs pāwər okānər)، ۱۸۴۸–۱۹۲۹، روزنامه‌نگار و میهنپرست ایرلندی. در ۱۸۸۰ به لندن رفت، عضو پارلمنت شد، و در راه فرمانروائی میهنی ایرلند از چ. ا. پارنل پشتیبانی نمود. روزنامه‌های بسیاری در لندن تأسیس کرد.

او'کانر[19]**، روری** (rŏri okānər)، ۱۱۱۶؟–۱۱۹۸، آخرین شاه والای ایرلند. در ۱۱۵۶ شاه کانات شد، و در ۱۱۶۶ شاه والا گردید. دوره‌ی عظمت او کوتاه بود، زیرا درمت مکمارو نورمانها را به ایرلند کشانید، و او'کانر ناچار باطاعت هنری II انگلستان درآمد (۱۱۷۵). سرانجام در دیری انزوا گزید.

او'کانل[20]**، دنیل** (danyəl okānəl)، ۱۷۷۵–۱۸۴۷، رهبر سیاسی ایرلندی. انجمن نیرومند معروف به انجمن کاتولیک را تأسیس کرد، و قانون آزادی کاتولیکان (۱۸۲۹) از نتایج فعالیتهای این انجمن بود. در الغاء اتحاد با بریتانیای کبیر اصرار ورزید، و برای حل کردن مسئله‌ی اراضی ایرلند کوشش نمود.

اوکایالی[21] (ukāyāli)، رودی بطول ح ۱°۶۰۰ کم، ش پرو؛ سرچشمه‌ی اصلی آمازون. در پروی مرکزی تشکیل یافته بجانب ل روان میشود، و برود مارانیون ملحق شده آمازون را تشکیل میدهد.

اوکایاما[22] (okāyāmā)، شهر (جه ۲۳۵°۷۵۴)، ج‌غ جزیره‌ی هونشو، ژاپن. از مراکز راه آهن و تهیه‌ی ظروف چینی و منسوجات پنبه‌ای است.

---

(۱)Osh (۲)Hoche (۳)Uxmal (۴)Oświecim (۵)Auschwitz (۶)Ouchy (۷)O-Shima (۸)Ufa (۹)O'Flaherty (۱۰)Offenbach (۱۱)Uffizi (۱۲)Ophir (۱۳)Ophion (۱۴)Auk (۱۵)Oceanus (۱۶)Oceanides (۱۷)Aucassin et Nicolette (فنس) (۱۸)eucalyptus (۱۹)O'Connor (۲۰)O'Connell (۲۱)Ucayali (۲۲)Okayama

دانشگاه طبی دارد.

اوکتاویا[1] (oktāviā)، فد ۱۱ ق‌م، خواهر آوگوستوس و زوجه‌ی مارکوس آنتونیوس. پیش از اینکه آنتونیوس او را بخاطر کلئوپاترا رها کند در برقراری صلح و صفا بین آوگوستوس و آنتونیوس مؤثر بود.

اوکتاویا[1]، ۴۲پ‌م–۶۲ب‌م، دختر کلاودیوس I و زوجه‌ی نرون. نرون بخاطر پوپایا سابینا او را رها کرد و بعداً بتهمت دروغ بقتلش رسانید.

اوکتاویانوس و اوکتاویوس: ← آوگوستوس.

اوکتوپوس، جانور: ← هشت‌پا.

اوکراین[2] (ukrāin)، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین**، روسی **اوکرائینا**، جمهوری (۶۰۲٬۶۰۰ کم؛ جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۴۰٬۶۰۰٬۰۰۰) جزء تجشه، در ش اروپا؛ کرسی آن کیف. روسیه‌ی صغیر نیز نامیده میشود. رودهای بوگ جنوبی، دنیپر، و دونتس آنرا مشروب میکنند. بیشتر اراضی آن استپهای (← استپ) حاصلخیز (خاصه در ج اوکراین) است که یکی از مناطق عمده‌ی گندم‌خیز اروپا است. در لغ آن ماندابهای پریپت و در غ کوههای کارپات قرار دارد. بنادر عمده‌ی آن بر دریای سیاه اودسا، خرسون، و ژدانوف است. صنایع عظیم اوکراین در قسمتهای مرکزی و شرقی آن متمرکز و بر پایه‌ی معادن آهن کریووی روگ و زغال سنگ حوضه‌ی دونتس استوار است. مراکز صنعتی عمده‌ی آن: خارکوف؛ دنیپروپتروفسک؛ زاپاروژیه. اوکراین غربی معادن نفت دارد، و مرکز عمده‌ی آن لووف است. سکنه‌ی آن قریب ۸۰٪ اوکرائینی (از اسلاوهای شرقی) هستند؛ اقلیتهای لهستانی، روسی، و یهودی نیز دارد.

برای تاریخ اوکرائین قبل از هجوم (قرن ۱۳م) مغول ← روسیه و کیف. پس از هجوم مغول به روسیه، قسمت اعظم اوکرائین بدست لیتوانی افتاد، و جزء دولت لهستان‌ـلیتوانی گردید؛ کرانه‌ی دریای سیاه تحت استیلای تاتارهای کریمه قرار گرفت. تمدی لهستان بدهقانان اوکرائینی و اتحاد (۱۵۹۶) کلیسای اوکرائین با کلیسای رم منجر بطغیان قزاقهای زاپاروژیه برهبری خملنیتسکی گردید (۱۶۴۸). پس از جنگهای طولانی بین روسیه و لهستان، در ۱۶۶۷ لهستان قسمت لش اوکرائین را (بانضمام کیف) به روسیه واگذاشت. پس از شورش مازپا، پطر کبیر خودمختاری قزاقها را ملغی کرد. روسها در ۱۷۸۳ خان‌نشین کریمه را بقلمرو خود ملحق کردند، و خلاصه، پس از تجزیه‌های لهستان در ۱۷۷۲ و ۱۷۹۳، و ۱۷۹۵، تمام اوکرائین، باستثنای گالیسی (اطریش) و روتنیا (مجارستان)، تحت فرمان روسیه درآمد. ملیون اوکرائین در ۱۹۱۸ اعلام استقلال کردند. در ۱۹۱۸–۲۰ اوکرائین میدان نبردهای خونین بین ملیون اوکرائین، ارتش سرخ، ارتش سفید دنیکین، و لهستانیها گردید، و مداخلات آلمان و، در پی آن، مداخلات فرانسه بر وخامت این نبردها افزود. سرانجام دولت شوروی قسمت اعظم اوکرائین را بچنگ آورد، و آن یکی از اولین جمهوریهای جزء اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گردید. گالیسی شرقی، بوکووینای شمالی، بسارابی جنوبی، و روتنیا را روسها در نتیجه‌ی جج II بخاک خود ملحق کردند (۱۹۳۹–۴۵). در ۱۹۴۵ اوکرائین بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. در ۱۹۵۴ کریمه از جمشسر به اوکرائین منتقل گردید.

اوکرائین کارپاتی: ← روتنیا.

اوک ریج[3] (ōk rij)، ناحیه (۱۵۲٬۸۱۰ کمه؛ جه ۳۰٬۲۲۹)، ش ایالت تنسی، کشمت، بر رود کلینچ. تأسیسات مهم انرژی اتمی دارد.

اوکریدا[4] (okridā)، شهر (جه ۱۱٬۴۱۹)، مقدونیه، چغ یوگوسلاوی، بر صخره‌ای بالای دریاچه‌ی اوکریدا. در دوره‌ی رومیان شهر تجارتی عمده‌ای بود؛ در قرن ۱۰م پایتخت سیاسی و فرهنگی بلغارستان شد. چند کلیسای قدیمی دارد، از قبیل کلیسای جامع سنت صوفیا (قرن نهم) و کلیسای جامع سنت کلمنت (۱۲۹۹). **دریاچه‌ی اوکریدا** (بمساحت ۳۴۵ کمه) قسمتی از مرز یوگوسلاوی و آلبانی را تشکیل میدهد.

اوکسنتیرنا[5]، کنت **آکسل گوستاوسون** (kont* āksel gustāvson oksentiernā)، سوئدی اوک‌سنشرنا (uksenšernā)، ۱۵۸۳–۱۶۵۴، صدر اعظم (۱۶۱۲–۵۴) سوئد، یکی از اشخاص برجسته‌ی جنگ سی‌ساله. در پادشاهی گوستاو II اداره‌ی کشور را در دست داشت، و سرزمینهائی را که پادشاه فتح میکرد، وی سازمان میداد. سیاستمداری توانا و در کار خود موفق بود. گرچه در آغاز، با ورود سوئد به جنگ سی‌ساله مخالف بود، ولی پس از مرگ (۱۶۳۲) گوستاو، اداره‌ی جنگ را در آلمان بدست گرفت، و راه را برای مداخله‌ی (۱۶۳۶) فرانسه تأمین کرد. در دوره‌ی خردسالی کریستینا، فرمانروای واقعی سوئد بود (۱۶۳۲–۴۴)؛ اصلاحات دامنه‌داری را آغاز کرد، و دستگاه اداری کشور را تمرکز داد. اغلب با ملکه اختلاف و کشمکش داشت، ولی با کناره‌گیری ملکه مخالفت کرد (۱۶۵۴).

اوکسورهونخوس، مصر، ← بهنسا.

اوکسوس، رود آسیا، ← آمو دریا.

اوکسونیا (oksoniā)، ← آکسفرد، انگلستان.

اوکلاهوما[6] (oklāhomā)، ۴۶مین ایالت (۱۷۹٬۴۴۰ کمه؛ جه ۲٬۲۳۳٬۳۵۱)، چغ کشمت؛ کرسی آن اوکلاهوما سیتی و شهر بزرگ دیگرش تالسا. قسمت عمده‌ی آن چمنزاری مرتفع است. از رودهای عمده‌اش آرکانساس و رود سرخ (مرز جنوبی) میباشد. عمده‌ترین کوههای آن ویچیتا است، و قسمتی از ← فلات اوزارک در آنست. محصولات فلاحتی آن گندم، ذرت، سیب زمینی، و پنبه، و صنایعش تصفیه‌ی نفت و تهیه‌ی کالاهای پنبه‌ای و آمودن گوشت میباشد. معادن نفت آن مهم است، و گاز طبیعی و زغال و سرب نیز دارد. پیش از ورود سفیدپوستها باین سرزمین چند تمدن بومی در آن نشأت یافته بود. در ۱۹۰۷ جزء ایالات متحده پذیرفته شد.

اوکلاهوما سیتی[7] (oklāhomā siti)، شهر (جه ۲۴۳٬۵۰۴)، قسمت مرکزی ایالت اوکلاهوما، کشمت؛ کرسی ایالت. از مراکز صنعتی و تجارتی و توزیع نفت و محصولات کشاورزی است.

اوکلند[8] (okland)، شهر (جه ۳۸۰٬۴۱۲؛ با حومه ۱۳۶٬۳۸۷)، ل جزیره‌ی شمالی، زلند جدید. در ۱۸۴۱ بنا شد؛ در ۱۸۴۱–۶۵ پایتخت زلند جدید بود، و از بنادر عمده‌ی آنست. صادراتش لبنیات، چرم، و الوار است. کارخانه‌های کشتیسازی و مهمات‌سازی، دانشگاه، و موزه‌ی هنرهای مائوری دارد.

اوکلند[9] (ōkland)، شهر (جه ۳۸۴٬۵۷۵)، غ کالیفرنیا، کشمت، بر ساحل شرقی خلیج سان فرانسیسکو. در ۱۸۵۰ بنا شد. بندر و شهر صنعتی، و دارای پالایشگاه‌های نفت است. محصولات صنعتی آن اتوموبیل، شیشه، مصالح ساختمانی، و مواد شیمیائی میباشد.

اوکوبو[10]، **توشیمیچی** (tošimici okubo)، ۱۸۳۲؟–۱۸۷۸، سیاستمدار ژاپنی. پس از استقرار میجی، در دولت جدید اعتبار فراوان یافت، و در وارد کردن تمدن غربی به ژاپن کوشید. در شورش ۱۸۷۷ ساتسوما بر ضد حکومت سلطنتی، به مخالفت با اهل قبیله‌ی خود برخاست.

اوکوما، شیگنوبو[11] (šigenobu okumā)، ۱۸۳۸–۱۹۲۲، سیاستمدار ژاپنی. وی مؤسس حزب اصلاح‌طلب کاپیشینتو بود که بعداً به حزب مینسیتو مبدل گردید. برای استقرار حکومت پارلمانی کوشید. بمنظور تقویت صنایع ژاپن طرفدار همکاری با زایباتسو بود. چندین بار به وزارت رسید، و در ۱۸۹۸ و ۱۹۱۴–۱۶ نخست‌وزیر ژاپن بود. در دوره‌ی دوم نخست‌وزیری او، ژاپن وارد جج I شد، و کیائوچو را گرفت، و بیست و یک درخواست را تسلیم دولت چین کرد.

اوکیچوبی[12]، **دریاچه‌ی** (ōkicōbi)، دریاچه‌ای بطول تقریبی ۵۶ کم و بعرض تقریبی ۴۸ کم، در ج قسمت مرکزی ایالت فلوریدا. کشمت، که بزرگترین دریاچه‌های ج کشمت است.

او'کیسی[13]، **شان** (šān okeysi)، ۱۸۸۴–، درام‌نویس ایرلندی و از نمایشنامه‌نویسان معروف ← تئاتر ابی. کتاب آینه‌ای در خانه‌ی من (۱۹۵۶) شرح اوایل زندگی او و حاکی از تمایلات ضد سرمایه‌داری وی میباشد، و از حیث نثر در سرحد کمال است. در آثار وی رئالیسم و سمبولیسم با هماهنگی کامل درهم آمیخته، و ازین جهت آثارش کم‌نظیر است.

اوکیناوا[14] (okināwā)، جزیره‌ی آتشفشانی (۱٬۲۱۰ کمه؛ جه ۵۱۷٬۶۳۴)، چغ قکب؛ بزرگترین جزایر اوکیناوا در رشته‌ی جزایر ریوکیو. کوهستانی و دارای رستنیهای فراوان است. از محصولاتش نیشکر است. شهر و بندر عمده‌اش ناها است. در جج II میدان آخرین نبرد بزرگ هوائی و دریائی کشمت بود (اول آوریل–۲۵ ژوئن ۱۹۴۵).

اوگاتا، کورین: ← کورین اوگاتا.

اوگادن[15] (ogāden)، ناحیه‌ای کماب، ج‌ش حبشه، مجاور سومالی بریتانیا و سومالی ایتالیا. تصادم سربازان حبشی و ایتالیائی در ۱۹۳۴ در دهکده‌ی

(۱)Octavia (۲)Ukraine (۳)Oak Ridge (۴)Ochrida; Okhrida (۵)Oxenstierna (۶)Oklahoma (۷)Oklahoma City (۸)Auckland (۹)Oakland (۱۰)Okubo (۱۱)Okuma (۱۲)Okeechobee (۱۳)O'Casey (۱۴)Okinawa (۱۵)Ogaden

والْوال وقوع جنگ ایتالیا و حبشه را تسریع کرد.

اوگاریت[1] (ugārit)، شهر باستانی، پایتخت مملکت اوگاریت، غ سوریه. محل و تاریخ این شهر تا ۱۹۳۱ بکلی مجهول بود. اکتشاف تصادفی قبری در تپه‌ای نزدیک قریه‌ی کنونی رأس شَمْرة (نزدیک لاذقیه)، سبب کاوش علمی آن تپه شد، و معلوم گردید که این تپه ویرانه‌ی شهر قدیمی اوگاریت است، و آثار فراوانی بدست آمد، و اطلاعات تاریخی گرانبها فراهم شد. ظاهراً از هنگام پیدایش نخستین انسان در سوریه، اوگاریت محل سکونت بوده است. پایین‌ترین طبقه‌ی تپه از عصر حجر جدید (هزاره‌ی پنجم ق‌م) است. از هزاره‌ی ۴م ق‌م، اوگاریت بمرحله‌ای عالی از تکامل رسید. بین سالهای ۳۰۰۰ و ۲۰۰۰ ق‌م، در نتیجه‌ی مهاجرتهای اموریان و کنعانیان سامی به این شهر، تغییرات نژادی مهمی در آن صورت گرفت. در اوایل هزاره‌ی دوم ق‌م، بسرای جلوگیری از مهاجمین شمالی و شرقی، فرمانروایان اوگاریت با مصریان پیمان اتحادی بستند، و از آن ببعد مصر در این سرزمین بشدت نفوذ یافت. و نیز این شهر مرکز داد و ستد مردم مینوس با سوریه بود. در قرنهای ۱۵م و ۱۴م ق‌م اوگاریت باوج رونق خود رسید، و تجارت آن عظیم شد، و شهر وسعت پیدا کرد. آثار هنری فراوان این دوره نشان میدهد که مهاجرین میسنی محله‌ی مهمی در شهر اوگاریت داشتند. در نتیجه‌ی حمله‌های خارجی و تغییر وضع اقتصادی، اوگاریت از قرن ۱۲م ق‌م رو به انحطاط گذاشت، و گرچه در اواخر این قرن هنوز مسکون بود، شهر مهمی نبود. از اکتشافات مهم در اوگاریت الواحی از قرن ۱۴م ق‌م است که بخط میخی، بزبانی که پیش از کشف این الواح مجهول بود، نوشته شده. باین زبان نام زبان اوگاریتی داده‌اند. مضمون نوشته‌ها آثار شعری و اساطیر کنعانیان باستانی را نشان میدهد. الفبای این نوشته‌ها یکی از کهنترین الفباهای شناخته‌شده‌ی جهان است. زبان اوگاریتی را یکی از زبانهای سامی وابسته به زبان عبری (زبان تورات) دانسته‌اند. الواح مذکور، که نخستین نمونه‌های قابل اعتماد ادبیات کنعانیان در مرحله‌ی بت‌پرستی ایشان است، کومک گرانبهائی به محققین در زبان و کتاب مقدس کرده است.

اوگاساوارا، دسته‌جزیره، ← بونین، جزایر.

اوگاست (ogāst)، اسم انگلیسی، ← آوگوستوس، اسم.

اوگاستا[2] (ogāstā)، شهر (جمع ۷۱٬۵۰۸)، ش ایالت جورجیا، کشمت، بر رود سونا. از مراکز صنایع پنبه است. آب و هوایش معتدل میباشد، و از تفرجگاههای زمستانی است.

اوگاستا[2]، شهر (جمع ۲۰٬۹۱۳)، جغ ایالت مین، کشمت؛ کرسی ایالت. صنایع چوب، کفش، کاغذ، و نساجی.

اوگاستس (ogāstəs)، اسم انگلیسی، ← آوگوستوس، اسم.

اوگاستین (ogāstin)، اسم انگلیسی، ← آوگوستینوس، اسم.

اوگاندا[3] (ugāndā)، تحت الحمایه‌ی بریتانیا (مساحت اوگاندا ۲۴۳٬۴۰۰ کم؛ جمع ۵٬۶۷۹٬۰۰۰)، واقع در ش قسمت مرکزی افریقا، ج سودان، کرسی آن انتبه. بیشتر آن فلاتی حاصلخیز و دارای تپه‌های جنگلی است، ولی اراضی پست باطلاقی و یک بیابان دارد. سکنه‌ی آن بانتو هستند، و به کشت محصولات صادراتی پنبه و قهوه و شکر و غیره اشتغال دارند.

در قرن ۱۹م اعراب زنگبار در صدد تصرف این ناحیه برآمدند. از اولین اروپائیانی که اوگاندا را دیدن کردند ج. ه. سپیک (در ۱۸۶۲) و ه. ستنلی (در ۱۸۷۵) بودند. در ۱۸۸۸ سوداگران عرب و مسلمانان بومی مملکتی بنام بوگاندا (bugāndā) در آنجا تأسیس نمودند، و آن در ۱۸۹۰ تحت استیلای شرکت افریقای شرقی بریتانیا درآمد. در ۱۸۹۴ بریتانیا بوگاندا را تحت الحمایه‌ی خود ساخت، و بعداً بعضی از سرزمینهای مجاور را بآن ضمیمه نمود.

اوگ بزرگ[4] (üge)، فت ۹۵۶، دوک فرانسوی، پسر روبر I فرانسه، و پدر اوگ کاپه. از ادعای خود بسلطنت بنفع رائول منصرف شد؛ لوئی IV را بسلطنت فرانسه رسانید (۹۳۶)، و بعداً با او به منازعه پرداخت، از ۹۵۴ ببعد عملا فرمانروای فرانسه بود.

اوگتای قاآن (ugtāy)، فت ۶۳۹ هق، خان بزرگ و قاآن (۶۲۶-۶۳۹ هق) مغول؛ پسر سوم و جانشین چنگیز خان. وی در زمان پدر در بسیاری از مهاجمات مغول شرکت داشت، و علاوه بر سرداری قسمتی از سپاه مغول، غالباً تمشیت امور و تدبیر مصالح مملکت چنگیز خان بعهده‌ی او بود. و بهمین جهت، چنگیز خان او را، با آنکه مهتر فرزندانش نبود، جهت قاآنی و جانشینی برگزید. وی دو سال بعد از وفات پدر، بحکم مجلس مشاورت عالی (= قوریلتای)، بمقام قاآنی انتخاب شد (۶۲۶ هق). چند سال بعد، لشکر به ختای کشیده آنجا را مسخر نمود (۶۲۹). پس از آن گیوک خان، پسر خود، را با جمعی از برادر-زادگان بفتح بلاد روس و چرکس و بلغار فرستاد (۶۳۳). پسرش گیوک خان جانشین او گشت.

اوگ دو سن-ویکتور[5] (üg dë saN-viktor)، فت ۱۱۴۱، فیلسوف مدرسی فرانسوی یا آلمانی. از ح ۱۱۳۳ ببعد رئیس مدرسه‌ی صومعه‌ی سن-ویکتور پاریس بود، و آنجا را مرکز علم و مخالفت با تعالیم آبلار قرار داد. خود او کتابهائی عالمانه در الاهیات نوشت، که مهمترین آنها تألیفی در باب شعائر دین است. در مذهب صوفیانه هم رسالاتی دارد.

اوگری (ugri)، یکی از زبانهای فینو-اوینوری. ← زبان، جدول.

آوگسبورگ[6] (ägsburg)، شهر جم (۲۵۱٬۳۲۷)، کرسی سوابیا، غ باواریا، بر رود لش. مرکز پارچه‌بافی آلمان جنوبی. بسال ۱۵ ق‌م بنامر آوگوستوس بنام آوگوستا ویندلیکوروم (ägustā vindelikorum) تأسیس شد. در ۱۲۷۶ از شهرهای آزاد امپراطوری گردید. عضو برجسته‌ی اتحادیه‌ی سوابیائی بود (۱۴۸۸-۱۵۳۴). مسکن خانواده‌ی فوگر و زادگاه هولباین، و در قرون ۱۵م-۱۶م مرکز مهم بانکداری و تجارت و فرهنگ بود. ذخایر معماری آن در جنگ II آسیب سخت دید.

آوگسبورگ، اتحاد[7] (ägsburg)، اتحاد دفاعی که در ۱۶۸۶، بر ضد لوئی XIV فرانسه، میان امپراطور لئوپولد I با سوئد، اسپانیا، باواریا، پالاتینا، و کشورهای دیگر آلمانی منعقد شد. در ۱۶۸۹، هلند، انگلستان، و ساووا بآن پیوستند، و به اتحاد بزرگ تبدیل گردید.

آوگسبورگ، اعتقادنامه‌ی: ← اعتقادنامه.

آوگسبورگ، جنگ اتحاد: ← اتحاد بزرگ، جنگ.

آوگسبورگ، سازش موقت: ← اصلاح دینی.

آوگسبورگ، صلح (ägsburg)، ۱۵۵۵، تصفیه‌ی موقت کشمکشهائی که، در نتیجه‌ی اصلاح دینی، در امپراطوری مقدس روم پیش آمد. اصل عمده‌ی آن این بود که هر یک از امرای امپراطوری حق دارند یکی از مذاهب لوتری و کاتولیک را در داخل قلمرو خود بعنوان مذهب غالب تعیین کنند (پیروان کالون و سایر فرقه‌های مذهبی بحساب نیامدند).

اوگ کاپه: ← کاپه، اوگ.

اوگلثورپ[8]، **جیمز ادوارد** (jeymz edwārd ögəltorp)، ۱۶۹۶-۱۷۸۵، ژنرال انگلیسی، بانی جورجیا در کشمت. در ۱۷۴۲ اسپانیائیها را شکست داده تسلط بریتانیا را بر سرزمین جورجیا تأمین کرد.

اوگوست (ogüst) و **آوگوست** (ägust)، اسامی اروپائی؛ ← آوگوستوس، اسم.

آوگوستوس (ägustus)، اسم لاتینی (*Augustus*) برای مرد، که در مآخذ عربی اغسطوس (aqostos) و اوغسطوس (äqostus) ضبط شده است. بعضی اسامی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	August	آوگوست (ägust)
انگلیسی	August	اوگاست (ogāst)
انگلیسی	Augustus	اوگاستس (ogāstəs)
فرانسوی	Auguste	اوگوست (ogüst)

آوگوستوس[9]، ۶۳ ق‌م-۱۴ ب‌م، اولین امپراطور روم، پسر خواهرزاده‌ی پولیوس قیصر، و پسر-خوانده‌ی او. اسمش ابتدا اوکتاویوس (oktāvius) بود، و پس از اینکه پسرخوانده شد، به اوکتاویانوس (oktāviānus) تبدیل گردید. قیصر بدون اطلاع وی او را وارث خود کرد. پس از کشته شدن قیصر، در روم نفوذ یافت، و با آنتونیوس و لپیدوس تریوم‌ویراتوس دوم را تشکیل داد. او و آنتونیوس جمهوری‌خواهان را که تحت رهبری بروتوس و کاسیوس بودند در فیلیپی شکست دادند (۴۲ ق‌م). با کومک آگریپا دریا-زنان سکستوس پومپیوس را از دریا بیرون راند. پس از سرکوبی آنتونیوس و کلئوپاترا، مالک الرقاب امپراطوری روم شد. و از طرف سنا بالقاب زیاد، از جمله ایمپراطور (imperātor) [= سردار؛ ریشه‌ی امپراطور] و آوگوستوس [= محترم]، ملقب شد. دستگاه حکومت را اصلاح کرده، متصرفات روم را تحت لوای واحد در-آورده، شهرها را زیبا گردانید. جاده‌های روم را

(۱)Ugarit (۲)Augusta (۳)Uganda (۴)Hugh the Great (۵)Hugh of Saint Victor (۶)Augsburg (۷)League of Augsburg (۸)Oglethorpe (۹)Augustus

اصلاح کرده بسط داد. معماری در عهد او رونق گرفت. حامی ویرژیل، اووید، لیویوس، و هوراس بود. با دول متمدن آن عصر صلح برقرار کرد. از جمله با فرهاد IV پادشاه اشکانی، روابط دوستانه برقرار نموده فراریان ایرانی را که بدربارش پناه برده بودند پس فرستاد. تیبریوس جانشینش شد.

آوگوستوس I، شاه لهستان: ← سیگیسموند II.

آوگوستوس[1] II (ăgustuse)، ملقب به **نیرومند**، ۱۶۷۰–۱۷۳۳، شاه لهستان. با عنوان فردریک آوگوستوس I (frederik)، برگزیننده‌ی ساکس بود (۱۶۹۴–۱۷۳۳). در ۱۶۹۷، بجانشینی یان سوبیسکی، بپادشاهی لهستان انتخاب شد. چون مردی ابن الوقت بود کاتولیک شد، و به اشراف لهستان امتیازات بیسابقه داد، و با روسیه و دانمارک بر ضد کارل XII (پادشاه سوئد) هم‌پیمان گردید (← جنگ شمالی). کارل او را وادار کرد که از تاج و تخت لهستان بنفع ستانیسلاس I دست بکشد (۱۷۰۶)، ولی پس از شکست (۱۷۰۹) کارل در پولتاوا، آوگوستوس لهستان را پس گرفت (۱۷۱۶). از معشوقه‌های بسیار او کنتس ماریا آورورا کونیگسمارک و از فرزندان نامشروع وی کنت موریس دو ساکس بود.

آوگوستوس[1] III، ۱۶۹۶–۱۷۶۳، شاه لهستان، پس آوگوستوس II. بجای پدرش، بعنوان فردریک آوگوستوس II، برگزیننده‌ی ساکس شد، و لهستان را از ستانیسلاس I، که پس از مرگ آوگوستوس II دوباره بپادشاهی آنجا انتخاب شده بود، ادعا کرد. پس از ← جنگ جانشینی لهستان، آوگوستوس بپادشاهی لهستان برگزیده شد (۱۷۳۶). در ← جنگ جانشینی اتریش، بعنوان داماد امپراطور یوزف I، مدعی سرزمینهای هاپسبورگ گردید. در جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳) از ساکس گریخت و در لهستان اقامت گزید. چون تن‌پرور بود، فرمانروائی را به گراف ه. فون برول واگذاشت.

آوگوستینوس (ăgustinus)، اسم لاتینی (*Augus-tinus*) برای مرد، که در مآخذ عربی بصورت اوغسطینوس (-ăqos) ضبط شده است. بعضی اعلام مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Augustin	آوگوستین (ăgustin)
انگلیسی	Augustin	اوگاستین (ogăstin)
ایتالیائی	Agostino	آگوستینو (ăgostino)
فرانسوی	Augustin	اوگوستن (ogüstaN)

آوگوستینوس[2]، قدیس (qeddis ăgustinus)، ۳۵۴–۴۳۰، مجتهد کلیسا، مت تاگاستته (سوق اهراس حالیه در افریقای شمالی). با اینکه مادرش مونیکا مسیحی بود، او بمذهب مانوی گروید. وقتیکه در میلان بتدریس صناعت خطابه مشغول بود مجذوب تعالیم قدیس آمبروسیوس گردید، و دوباره بدین مسیح درآمد (۳۸۷). بعداً به تاگاسته برگشته ترک دنیا کرد، و در ۳۹۶ به اسقفی شهر هیپو برگزیده شد. در تقریر تعالیم مسیحیت و رد مذهب مانی و فرقه‌های دوناتیان و پلاگیوسیان علم و احاطه‌ی وسیعی بکار آورد. متألهان مسیحی، اعم از کاتولیک و پروتستان، او را استاد الاهیات دانسته از آثارش استفاده‌ی فراوان برده‌اند. از تألیفات وی کتاب اعترافات (حاوی اطلاعاتی در سرگذشت او) و کتاب مدینه‌ی الاهی (نظریه‌ای عمیق در باره‌ی حالت فعلی و کمال مطلوب در جامعه‌ی مسیحی) هنوز طالب بسیار دارند. ذکرانش روز ۲۸ اوت.

آوگوستینوس کنتربری[3]، قدیس (qeddis ăgustinuse kanterberi)، فت ح ۶۰۵، نخستین اسقف اعظم کنتربری. از طرف پاپ گرگوریوس I در رأس هیئتی از بندیکتیان به انگلستان اعزام شد. مورد توجه اتلبرت، پادشاه کنت، قرار گرفت. مناسک دینی و تقویم رومی را به انگلستان وارد کرد. او را "رسول انگلستان" نام داده‌اند. ذکرانش ۲۸ یا (در انگلستان) ۲۶ ماه مه.

اوگولینو دلا گراردسکا[4] (ugolino dellā gerār-deskā)، فت ۱۲۸۹، از اشراف ایتالیا، خاوند پیزا. باتهام خیانت در برجی زندانی شد، و در آنجا با فرزندان و نوادگانش، بدون غذا ماندند تا از گرسنگی جان سپردند. دانته داستان او را در اینفرنو (دوزخ) آورده است.

آوگیاس[5] (ăgeyās)، فنس اوژیاس (ojiās)، در افسانه‌های یونانی، پادشاهی که ۳۰۰۰ نره‌گاو داشت. اصطبلهای او ("اصطبلهای اوژیاس") مدت سی سال تنظیف نشده بود. هرکول مأمور شد که آنها را در یک روز تنظیف کند، و این عمل را با منحرف کردن رودهای پینیوس و آلفیوس و گذرانیدن آنها از اصطبلها انجام داد.

اولادیسلاوس[6] I (ulādislăse)، مجارستانی اولاسلو (ulāslŏ)، شاه مجارستان، ← لادیسلاوس III.

اولادیسلاوس[6] II، مجارستانی اولاسلو، ح ۱۴۵۶–۱۵۱۶، شاه (۱۴۹۰–۱۵۱۶) مجارستان، و [بعنوان لادیسلاوس II (lādislăse)] شاه (۱۴۷۱–۱۵۱۶) بوهم؛ پسر کازیمیر IV (شاه لهستان). ماتیاس کوروینوس، شاه مجارستان، به سرزمین او حمله برد، و در ۱۴۷۸ موراوی و سیلزی و لوزاس را ازو گرفت. در بوهم، اولادیسلاوس آشکارا از کلیسای کاتولیک رومی در مقابل هوسیان طرفداری کرد. اشراف بزرگ از ضعف او استفاده کرده در ۱۴۸۷ و ۱۴۹۷ قوانینی گذرانیدند که دهقانان را عملا به برده تبدیل نمود. پس از مرگ ماتیاس، اشراف مجارستان او را در مقابل ماکسیمیلیان (بعداً امپراطور ماکسیمیلیان I) بسلطنت مجارستان انتخاب کردند. در مجارستان نیز اشراف از ضعف او استفاده نموده اصلاحات ماتیاس را لغو کردند. در ۱۵۱۵، اولادیسلاوس پیمانی با ماکسیمیلیان I منعقد کرد که سرانجام مجارستان و بوهم را تحت استیلای خاندان هاپسبورگ درآورد، بدین معنی که قرار شد آنا، دختر اولادیسلاوس، بازدواج مهین‌دوک فردیناند (بعداً امپراطور فردیناند I) درآید؛ پسرش، لوئی (بعداً لوئی II)، ماری، خواهر فردیناند، را بزنی بگیرد؛ اگر لوئی بی فرزند بمیرد (چنانکه بی فرزند مرد)، مجارستان و بوهم به خاندان هاپسبورگ منتقل شود.

اولاف[7] I (olāfe) یا **اولاف تروگسواسون** (olāf trügvāson)، ح ۹۶۳–1000، شاه (۹۹۵–1000) نروژ. دین مسیح را با زور و استدلال و اصرار در نروژ رواج داد.

اولاف[7] II (olāfe) یا **اولاف هارالدسون** (olāf hārāldson) یا **قدیس اولاف** (qeddis)، ح ۹۹۵–۱۰۳۰، شاه (۱۰۱۵–۲۸) نروژ. خود به مسیحیت گرویده بود، و این دین را در نروژ توسعه داد، ولی نتوانست که مملکت خود را وحدت بخشد. بسبب شورشی که بنفع کنوت، پادشاه انگلستان و دانمارک، بوجود آمد، ناچار از نروژ گریخت (۱۰۲۸). در ۱۰۳۰، برای بدست آوردن تاج و تخت بازگشت، ولی شکست خورد و کشته شد. وی قدیس حامی نروژ است.

اولاف[7] V، ۱۹۰۳–، شاه (۱۹۵۷–) نروژ؛ پسر و جانشین هاکون VII. در جنگ II فرمانده کل سپاهیان نروژی بود.

اولان[8]، شبه جزیره‌ی (avēlān)، شبه جزیره‌ی عظیم (۹٬۲۷۰ کمم) جزء ایالت نیوفندلند، کانادا، که پرجمعیت‌ترین قسمت ایالت است.

اولان اوده[9] (ulān ude)، شهر (جمع در ۱۹۵۶ تخمیناً ۱۵۸٬۰۰۰)، کرسی جخشه بوریات، جمهوری آسیائی، بر رود سلنگا (selengā) و بر راه آهن ماوراء سیبریه. مرکز حمل و نقل و صنایع گوناگون (لوکوموتیوسازی، تهیه‌ی چوب، پارچه، شیشه، و محصولات کشاورزی). در ۱۶۶۶ بنا شد. ابتدا نامش اودینسک (udinsk) بود و بعد ورخنئو-دینسک (verxneudinsk) شد (تا ح ۱۹۳۵). سکنه‌ی آن ۸۰٪ روس و ۲۰٪ مغول هستند.

اولان باتور[10] (ulān bātor)، شهر (جمع ۷۰٬۰۰۰)، پایتخت جمهوری خلق مغولستان؛ مرکز عمده‌ی مغولستان خارجی. سابقاً اورگا نام داشت.

اولاند[11] (ēländ)، جزیره‌ای (۱٬۳۴۵ کمم) در دریای بالتیک، جزء سوئد، که بوسیله‌ی تنگه‌ی کالمار از زمینلاد سوئد جدا شده. زراعت، گاو-پروری، و استخراج معادن سنگ دارد. دارای تفرجگاههای تابستانی و آثاری از عصر حجر است.

اولئوبورگ، فنلاند، ← اولو.

اولباک[12]، بارون **پول هانری د/** [د/اولباک] (bāron pol hānri dolbāk*)، آلمانی هولباخ (holbāx)، ۱۷۲۳–۸۹، فیلسوف فرانسوی، مت آلمان. دوست دیدرو و کوندورسه و روسو، و از اصحاب دایرةالمعارف بود. شهرتش بیشتر بسبب مخالفت شدید وی با دین است. بعقیده‌ی وی انسان فطرةً اخلاقی است، ولی تعلیم و تربیت او را منحرف میسازد.

اول پادشاهان، کتاب: ← پادشاهان، کتاب.

اولپیانوس[13] (ulpiānus)، فت ۲۲۸، حقوقدان رومی. بیشتر کورپوس یوریس کیویلیس (مجموعه‌ی حقوق مدنی) مقتبس از نوشته‌های اوست.

اولترامیکروسکوپ: ← میکروسکوپ.

اولتراویوله، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی فوق بنفش.

اولتنیا، رومانی: ← والاکیا.

اول تواریخ (ایام)، کتاب: ← تواریخ ایام، کتاب.

اولتیما توله: ← توله یا توله‌ی اقصی.

اولتیماتوم[14] (ultimātom، از لتی)، در حقوق بین الملل، شرایط قطعی و نهائی که دولتی برای قبول یا رد فوری به دولت دیگر تسلیم میکند. چون امتناع از قبول شرایط ممکن است منجر به جنگ یا اقدامات خصمانه شود، اولتیماتوم را

(۱)Augustus (۲)Augustine (۳)Augustine of Canterbury (۴)Ugolino della Gherardesca (۵)Augeas (۶)Ula-dislaus (۷)Olaf (۸)Avalon (۹)Ulan Ude (10)Ulan Bator (۱۱)Öland (۱۲)Holbach (۱۳)Ulpian (۱۴)ultimatum

میتوان اعلان مشروط جنگ تلقی کرد. اولتیماتوم همیشه کتبی است. دولتهای شرکت‌کننده در دومین کنفرانس لاهه (۱۹۰۷) توافق کردند که بدون اخطار قبلی دست به عملیات خصمانه نزنند، و باین ترتیب، امروزه تسلیم اولتیماتوم از مراسمی است که قبل از آغاز جنگ باید بعمل آید. از معروفترین اولتیماتومها، که علت مستقیم جنگ I بود، اولتیماتوم ۲۳ ژوییه‌ی ۱۹۱۴ اتریش به صربستان بود. هیتلر نیز در سالهای پیش از جنگ II چند اولتیماتوم (به چکوسلواکی و لهستان) تسلیم کرد.

اولجایتو، سلطان ایلخانی: ← الجایتو.

اولد سرم[1] (öld seram) [= سرم کهنه]، محل شهر قدیم، ویلتشر، انگلستان، ل نیو سرم یا سالزبری. از کاوشهای باستان‌شناسی آثار مساکن قدیمی بریتانیائی، رومی، و ساکسونها بدست آمده است. قسمتهائی از کلیسای جامع کهن آن در ساختمان کلیسای جامع سالزبری بکار رفت. پس از انتقال (۱۲۲۰) مقر اسقف اعظم به نیو سرم، اولد سرم بانحطاط گرائید.

اولدکاسل[2]، سر **جان** (sər jān oldkāsəl*)، فت ۱۴۱۷، از شهدای انگلیسی و رهبر لالردها. برای هنری IV خدمت نظامی انجام داد، و دوست هنری V بود، ولی در ۱۴۱۳ بعلل دینی دستگیر و در برج لندن زندانی شد. اولدکاسل فرار کرد، و در چندین توطئه برای برانداختن شاه فعالیت نمود. سرانجام دستگیر شد، و او را بعنوان بدعت‌گذار در دین زنده سوزانیدند.

اولدم[3] (öldəm)، شهر (جه ۱۲۱٬۲۱۲)، لنکشر، انگلستان، مرکز عمده‌ی ریسندگی پارچه‌های پنبه‌ای در لنکشر.

اولدنبارنولت[4]، **یان وان** (yān vān oldenbār-nevelt)، ۱۵۴۷–۱۶۱۹، سیاستمدار هلندی. در مبارزات ویلیام خاموش برای مستقل کردن هلند از اسپانیا او را یاری کرد. سپس کوشید تا قدرت نظامی در دست موریس ناسوئی تمرکز یابد. از ۱۵۸۶، با سمتی نظیر نخست‌وزیری، امور غیر نظامی ایالات متحده (که هولاند عمده‌ترین آنها بود) باو سپرده شد. در دوره‌ی زمامداری وی تجارت هلند توسعه‌ی فوق العاده یافت، و شرکت هند شرقی هلند تأسیس شد. از مجلس ملی در مقابل اشراف و خاندان اورانژ طرفداری کرد. دشمنانش حمایت او را از معترضان دستاویز کردند، و وی بجرم خیانت محاکمه و اعدام شد، و حال اینکه کوچکترین دلیلی بر علیه این مرد، که یکی از بزرگترین رجال هلند بوده است، وجود نداشت.

اولدنبورگ[5] (oldenburg)، از کشورهای سابق آلمان، که اکنون ناحیه‌ای (۵٬۴۰۰ کمه؛ جه ۸۱۲٬۳۷۱) از ساکس سفلی، لغ آلمان، بر کنار دریای شمال است. بیشتر آن اراضی پست باطلاقی است، ولی مناطق حاصلخیز نیز دارد؛ پرورش گاو و اسب معمول است.

خاندان اولدنبورگ (خاندان فرمانروایان اولدنبورگ) از خاندانهای اشرافی معروف آلمانی است. این خاندان در قرن ۱۲م برآمد، و در ۱۴۴۸ که کنت کریستیان بپادشاهی دانمارک رسید (← کریستیان I)، سلسله‌ی اولدنبورگ اهمیت بین‌المللی پیدا کرد. شاخه‌ی اصلی این سلسله تا ۱۸۶۳ بر دانمارک سلطنت کرد، ولی بعداً یکی از شاخه‌های فرعی آن، یعنی سلسله‌ی شلسویگ-هولشتاین-سوندربورگ-گلوکسبورگ (šlesvig-holštāyn-sonderborg-glüksburg) جای آنرا گرفت. شاخه‌ی دیگری، یعنی دوکهای هولشتاین-گوتورپ (gotorp)، در ۱۷۵۱–۱۸۱۸ در سوئد سلطنت کردند، و چون پطر III به امپراطوری روسیه رسید، این شاخه با خاندان رومانوف درآمیخت. خود اولدنبورگ در ۱۴۴۸–۱۶۶۷ تحت حکومت شاخه‌ی جوانتری بود، ولی بعداً دوباره به شاخه‌ی اصلی (دانمارکی) رسید. در ۱۷۷۳، کریستیان VII اولدنبورگ را بجای قسمتی از شلسویگ که مورد ادعای مهین‌دوک (بعداً امپراطور) پاول روسیه بود باو واگذار کرد، و وی هم آن را به فردریک آوگوستوس که اسقف لوبک و از خاندان هولشتاین-گوتورپ بود واگذاشت. اولدنبورگ در ۱۸۰۶–۱۳ ضمیمه‌ی فرانسه بود؛ در ۱۸۱۵–۱۹۱۸ مهین‌دوک‌نشین بود. در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان و در ۱۹۱۹ به جمهوری وایمار ملحق شد؛ در ۱۹۴۶ جزء ساکس سفلی گردید. دو بخش دوردست بیرکنفلد (birkenfeld) و اسقف‌نشین سابق لوبک از ۱۸۱۵ تحت حکومت اولدنبورگ بود، و در ۱۹۳۷ ضمیمه‌ی پروس شد، و پس از جه II بترتیب جزء راینلاند-پفالتس و شلسویگ-هولشتاین گردید. مرکز اولدنبورگ، شهر **اولدنبورگ** (جه ۱۲۲٬۲۶۴)، از مراکز تجارت و دارای صنایع گوناگون است، و قلعه‌ای از دوره‌ی رنسانس دارد.

اولرون[6] (oleroN)، جزیره (۱۷۵ کمه؛ جه ح ۱۴٬۰۰۰)، ولایت شارانت-ماریتیم، غ فرانسه، در خلیج بیسکی؛ شهر عمده‌اش سن پیر (saN pier). مرکز استخراج صدف.

اولس (ulas)، درخت: ← ممرز.

اولسر، زخم: ← قرحه.

اول سموئیل، کتاب: ← سموئیل.

اولشتین[7]، پروس شرقی: ← آلنشتاین.

اولگ[8] (oleg)، فت ۹۱۲، فرمانروای نیمه‌افسانه‌ای روسیه، از وارانگیان؛ احتمالا متولد نروژ. پس از پدرش، روریک، به فرمانروائی نشست (۸۷۹). کیف را از خزرها گرفت (۸۸۲).

اولگا[9]، **قدیسه** (qeddise olgā)، فت ۹۶۹؛ زوجه‌ی ایگور (دوکِ کیف). پس از مرگ (۹۴۵) شوهرش، نایب‌السلطنه‌ی پسرش سویاتوسلاو (sviā-toslāv) بود (۹۴۵–۵۷). مسیحی شد و در ح ۹۵۷ در قسطنطنیه تعمید یافت، و مسیحیت را در روسیه رواج داد. نوه‌ی وی، ولادیمیر I، اولین فرمانروای مسیحی کیف بود.

اولم[10] (ulm)، شهر (جه ۹۱٬۲۵۰)، بادن-وورتم-برگ، جنوب آلمان؛ بندری بر رود دانوب (که از اینجا قابل کشتیرانی است). مصنوعات فلزی، آبجو، و نساجی دارد. از لحاظ سیاسی و تجارتی در قرن ۱۵م باوج ترقی رسید، ولی در اثر جنگ‌های مذهبی و انقلاب در تجارت انحطاط یافت. در حدود ۱۵۳۰ اصلاح دینی را پذیرفت. پس از قرن ۱۴م از شهرهای آزاد امپراطوری (شامل اراضی وسیعی در ل دانوب) شد؛ در ۱۸۰۲ به باواریا و در ۱۸۱۰ به وورتمبرگ منتقل گردید. در جه II بیش از نیمی از آن ویران شد، ولی کلیسای آن (سبک گوتیک، آغاز بنا ۱۳۷۷) سالم ماند. آلبرت اینشتین در اینجا متولد شد.

اولمپ یا المپ (هر دو olamp)، ید **اولومپوس**[11] (olumpos)، رشته‌جبالی بطول ۴۰ کم، ل یونان، بین تسالی و مقدونیه و نزدیک ساحل دریای اژه. قله‌اش (۲٬۹۱۷ متر) بلندترین نقاط یونان است، و در دین یونان مأوای ← خدایان اولمپی بود. بعدها لفظ اولومپوس به کاخ آسمانی خدایان اطلاق میشد.

اولمپی[12]، **خدایان** (olampi) یا **اولمپیان،** در دین یونان، خدایان عمده‌ی ۱۲گانه که بر کوه اولمپ مأوی داشتند. خدایان اولمپی از این قرار اند: زئوس و زن و خواهرش هرا؛ آتنه، هبه، آرتمیس، و آفرودیته (دختران زئوس)؛ هرمس، آرس، آپولون، و هفایستوس (پسران وی)؛ هستیا (خواهر بزرگتر او) و پوسیدون (برادرش). جایگاه مقدس آنان در اولمپیا بود، و ← مسابقات اولمپی بافتخار آنان انجام میگرفت. بعضی خدایان دیگر نیز جزء خدایان اولمپی بشمار آمده‌اند.

اولمپی[13]، **مسابقات** (یا **بازیهای**) یا **مسابقات اولمپیک،** بازیهای قهرمانی یونان قدیم که هر چهار سال یک مرتبه در تابستان بافتخار زئوس در دشت اولمپیا برگزار میشد. بر طبق روایات، این مسابقات از ۷۷۶ ق‌م آغاز شد، و تئودوسیوس I، امپراطور روم، در اواخر قرن ۴م بر آنها را موقوف کرد. بازیهای مذکور ابتدا منحصر بانواع دو بود. بعدها مسابقه‌های پنجگانه، بوکس، ارابه‌رانی، و بعضی ورزشهای دیگر داخل شد. تجدید حیات مسابقه‌های اولمپیک در ۱۸۹۶ در آتن آغاز گردید. مسابقات اولمپیک برای زنان اول‌بار در ۱۹۱۲ شروع شد.

اولمپیا[14] یا **المپیا** (هر دو olampiā)، ید **اولومپیا** (olumpiā)، دشت کوچکی در الیس، یونان قدیم، نزدیک رود آلفیوس. از ازمنه‌ی قدیم مرکز عبادت زئوس و محل بازیهای اولمپیک بود. در حفریات، معبد بزرگ زئوس و مجسمه‌ی او (کار فیدیاس و یکی از عجایب سبعه) کشف شد.

اولمپیاد[15] یا **المپیاد** (هر دو olampiād)، واحد گاهشماری چهارساله در یونان قدیم، که هر یک با ← مسابقات اولمپی آغاز میشد. اولین اولمپیاد را از ۷۷۶ ق‌م شمرده‌اند.

اولمپیان: ← اولمپی، خدایان.

اولمپیک، مسابقات: ← اولمپی، مسابقات.

اولمستد[16] (olmsted)، شهرت فارسی **البرت تن آیک اومستد** (albort ten āyk ömsted)، ۱۸۸۵–۱۹۴۵، مستشرق امریکائی؛ مت نیو یورک. در ۱۹۰۷–۸ عضو هیئتی بود که از طرف دانشگاه کورنل به آسیای صغیر و بین النهرین اعزام شد. در ۱۹۲۹–۴۵ استاد تاریخ شرق در دانشگاه شیکاگو بود. برای تحقیق دقیق در مآخذ و منابع اهمیت فراوان قائل بود. از آثارش آسیای غربی در ایام سارگن، شاه آشور (۱۹۰۸)، تاریخ آشور (۱۹۲۳)، تاریخ فلسطین و سوریه (۱۹۳۱)، عیسی در پرتو تاریخ (۱۹۴۲)، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی (۱۹۴۳؛ ترجمه‌ی

(1)Old Sarum (2)Oldcastle (3)Oldham (4)Oldenbarneveldt (5)Oldenburg (6)Oléron (7)Olsztyn (8)Oleg
(9)Olga (10)Ulm (11)Olympus (12)Olympians (13)Olympic (14)Olympia (15)Olympiad (16)Olmstead

فارسی، تهران، ۱۳۴۰ هش) است.

اولموتس[1] (olmüts)، چک **اولوموتس** (olomöts)، شهر (جم ۵۸°۶۱۷)، موراوی، چکوسلواکی، بر رود موراوا. دارای مصنوعات مختلف و صنعت آبجوسازی است. مقر اسقف اعظم میباشد. عهدنامه‌ی اولموتس (۱۸۵۰)، میان اتریش و پروس، اتحادیه‌ی ژرمنی (تحت ایالت پروس) را منحل و اتحادیه‌ی آلمانی (یا ژرمنی) (برهبری اتریش) را احیا کرد. این "سرافکندگی اولموتس" پروس را سخت ناراحت کرد، و سرانجام، با پیروزی (۱۸۶۶) بر اتریش، آنرا جبران نمود. اولموتس کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد، و عمارت شهرداری آن از قرن ۱۳م است.

اولو[2] (ulu)، سوئدی **اولئوبورگ**[3] (uleåborg)، شهر (جم ۳۸°۷۰۳)، لغ فنلاند؛ دریا- بندر بالتیک بر خلیج بوتنی و مصب رود اولو. کشتیسازی و صنایع الوار و سلولوز دارد. شهر گرداگرد قلعه‌ای که در ۱۳۷۵ بدست سوئدیان ساخته شد توسعه یافت.

اولوسس (ulusses)، اسم لاتینی (*Ulysses*) برای مرد، مطابق اودوسئوس یونانی. بعضی اعلام مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
انگلیسی	Ulysses	یولیسیز (yulisiz)
ایتالیائی	Ulisse	اولیسه (ulisse)
فرانسوی	Ulisse	اولیس (ülis)
فرانسوی	Ulysse	اولیس (ülis)

اولوسس، در اساطیر یونان: ← اودوسئوس.

اولومپیاس[4] (olumpiās)، ف ۳۱۶ ق‌م، زن فیلیپ II مقدونی و مادر اسکندر مقدونی. پس از مرگ اسکندر کوشید که مقدونیه را بگیرد، ولی شکست خورد و بدست کاساندروس کشته شد.

اولوموتس، چکوسلواکی: ← اولموتس.

اولونتوس[5] (oluntos)، شهر یونان قدیم، در شبه جزیره‌ی خالکیدیکه. رهبر اتحادیه‌ی شهرهای خالکیدیکه بود و بمخالفت با آتن و اسپارت برخاست. ابتدا با فیلیپ II مقدونی بر ضد آتن متحد شد؛ بعد آتن را علیه فیلیپ بکومک طلبید. فیلیپ شهر را با خاک یکسان کرد (۳۴۸ ق‌م).

اولیا چلبی (öliā calabi)، ۱۰۲۰–ح ۱۰۹۰ هق، جهانگرد ترک؛ مت قسطنطنیه. در طی چهل سال مسافرتهای بسیار کرد، و در جنگهای دولت عثمانی با کرت و مجارستان و اتریش شرکت نمود، و آذربایجان و کردستان و تبریز را دیدن کرد. اثر عمده‌اش تاریخ سیاح است، که مشتمل بر اطلاعات جغرافیائی و اجتماعی و مشاهدات وی در زمان صلح و جنگ میباشد. اولیا چلبی نویسنده‌ای خیالپرداز است، و افسانه‌گوئی را به حقایق خشک تاریخ ترجیح میدهد، و از افراط در مبالغه باکی ندارد.

اولیانوفسک[6] (uliānofsk)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۱۸۳°000)، جمشس؛ بر ساحل راست ولگای وسطی؛ زادگاه لنین. از مراکز صنعتی است (صنایع برقی، ماشین‌آلات، پارچه‌بافی، چوب‌بری، صنایع غذائی، و محصولات کشاورزی). در ۱۶۴۸ بنام سیمبیرسک (simbirsk) بنا شد؛ در ۱۹۲۴ باسم اصلی لنین (اولیانوف) نامگذاری گردید.

اولیس، اسم فرانسوی: ← اولوسس، اسم.

اولیس، در اساطیر یونان: ← اودوسئوس.

آولیس[7] (ālis)، بندر کوچک یونان قدیم، در بئوسی. ازینجا بود که ناوگان یونان، پس از قربان کردن ایفیگنیا، عازم تروا شد.

اولیگوسن[8]، **دوره‌ی** (oligosen، فنس)، سومین دوره از دوران سوم از ازمنه‌ی زمینشناسی (دومین دوره اگر پالئوسن و ائوسن یک دوره محسوب شوند). در ایران، رسوبهای اولیگوسن کم‌ضخامت‌تر از دوره‌ی ائوسن و غالباً از سنگهای آهکی نومولیت‌دار یا از توفهای آتشفشانی تشکیل شده است. در جنوب ایران طبقات اولیگوسن به خمیر (xamir) (بنام محلی در ساحل خلیج فارس) معروفست. درین دوره پستانداران قدیمی پالئوسن زوال یافتند، و گوشتخواران حقیقی (سگ، گربه، گربه‌های تیزدندان) و خرس، موش، خرگوش، و سنجاب جای آنها را گرفتند. اسبها بسیار زیاد شدند. گرازهای بزرگ و شترها در این دوره پدید آمده‌اند.

اولیمپیا[9] (olimpiā)، شهر (جه ۱۵°۸۱۹)، کرسی ایالت واشینگتن، کشمت، در غ ایالت در انتهای جنوبی خلیج پیوجت (piujet)، بنای ۱۸۵۰.

اولیسن[10]، **جان** (jān evəlin)، ۱۶۲۰–۱۷۰۶، خاطرات‌نویس انگلیسی. اگر چه هوادار سلطنت بود، در جنگ داخلی زمان خود چندان فعالیتی نکرد. وی در موضوعات مختلف نوشته است. خاطرات او حاوی اطلاعات فراوانی در باره‌ی اوضاع انگلستان در اواخر قرن ۱۷م میباشد.

اولیوا[11] (olivā)، حومه‌ی سابق شهر آزاد دانتزیگ، که اکنون جزء شهر دانتزیگ (ل لهستان) است. در ۱۱۷۰ بنا شد. در جنگهای قرون ۱۳م–۱۶م چند بار قسمتهائی از آن ویران گردید. **صلح اولیوا** عنوان پیمانی است که در ۳ ماه مه‌ی ۱۶۶۰ بین لهستان و سوئد در اینجا امضا شد، و جنگ (۱۶۵۵–۶۰) سوئد را پایان داد، لیوونیای شمالی به سوئد واگذار شد، و یان کازیمیر، شاه لهستان، از ادعای خود بسلطنت سوئد دست برداشت، فردریک ویلهلم، برگزیننده‌ی براندنبورگ، فرمانروای مطلق پروس شناخته شد، و در عوض، پروس غربی جزء لهستان اعلام گردید.

اولیوارس[12]، **کنده د** (konde de olivāres*)، لقب **گاسپار د گوئمان** (gāspār de guṭmān)، ۱۵۸۷–۱۶۴۵، بزرگ‌وزیر (۱۶۲۱–۴۳) فیلیپ IV اسپانیا. مردی پرکار و درستکار بود، و دربار را از فساد پاک کرد، ولی اسپانیا را گرفتار جنگ سی‌ساله نمود، و برای تأمین مخارج لشکرکشیها مالیاتهای ظالمانه‌ای مقرر داشت، و از سیاست تمرکز پیروی کرد، و این امر سبب شورشهائی گردید که منجر به جدا شدن پرتغال از اسپانیا شد (۱۶۴۰). حامی رونس، ولاسکوئز، موریلیو، و لوپه دِ وگا بود.

اولیویر[13]، سر **لارنس کر** (sər lārəns kër oli-viər*)، ۱۹۰۷–، هنرپیشه و کارگردان انگلیسی. نه تنها در کار تئاتر، بلکه در سینما هم فعالیتهای فراوان داشته، و در انگلستان و هالیوود در فیلم‌های بسیاری بازی کرده است، و بالاخص اقدام به ساختن فیلم برای نمایشنامه‌های شکسپیر نموده، و نمایشنامه‌های هنری ۷، هملت، و ریچارد III را به فیلم درآورده است، و ازین جمله مخصوصاً هنری ۷ ارزش خاصی دارد. در کار تئاتر هم اهمیتش در کارگردانی و بازی در نمایشنامه‌های شکسپیر است. در ۱۹۴۴ یکی از کارگردانان تئاتر اولد ویک (öld vik) گردید. بسبب کارهای عمده‌اش در تئاتر، در ۱۹۴۷ عنوان "سر" یافت.

اولیویه[14]، **امیل** (emil olivie). ۱۸۲۵–۱۹۱۳، سیاستمدار فرانسوی. از رهبران مخالفین آزادی‌خواه ناپلئون III بود، ولی بتدریج از همکاران سیاسی سابق خود برید، و در ۱۸۷۰ دعوت ناپلئون را برای تشکیل دادن دولت پذیرفت، و همین دولت بود که در ۱۸۷۰ به آلمان اعلان جنگ داد، و با رسوائی استعفا کرد (۱۸۷۰). در همان سال اولیویه بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد، و منزل او کانون ادب و موسیقی پاریس گردید (زوجه‌اش دختر ف. لیست بود).

اومانی، اثیرالدین: ← اثیرالدین اومانی.

اومانیست (umānist) یا **هومانیست، پیرو** اومانیسم؛ محقق در انسانیات. ← اومانیسم.

اومانیسم[15] (umānism؛ از فنس) یا **هومانیسم** (از فنس) [از ریشه‌ی لاتینی هومو (homo)، = انسان] یا **مذهب انسانیت،** بمعنی اعم، هر نظام فلسفی یا اخلاقی که هسته‌ی مرکزی آن آزادی و حیثیت انسانی است. یونانیان و رومیان قدیم پیرو اومانیسم بودند، و فلاسفه‌ی اخلاقی یونان قدیم توجه بسیار بمسائل مربوط به انسان داشتند. بدین مناسبت است که ادبیات قدیم یونان و روم را، ازین جهت که آنها را مبین عالیترین ارزشهای انسانی میشمرده‌اند، انسانیات[16] نامیده‌اند. پس از رواج مسیحیت، توجه انسان از انسان به خدا و ماوراء طبیعت معطوف شد. فلاسفه‌ی قرون وسطی انسان را موجودی گناهکار و بی‌ارزش در این جهان میشمردند. هنرمندان قرون وسطائی رنج و عذاب و مرگ را مجسم میکردند.

بمعنای اخص، اومانیسم اطلاق میشود به نهضتی که در قرن ۱۴م در اروپا پدید آمد، و بیشتر حالت طغیان علیه سلوک و سلطه‌ی اولیاء دین و الاهیات و فلسفه‌ی قرون وسطائی داشت؛ تحصیل و مداقه در انسانیات را تشویق میکرد، و انسان را واجد کمال اهمیت میشمرد. کشف آثار قدیم یونان و روم در پیدایش و بسط این نهضت مؤثر بود. نهضت اومانیسم کمابیش مقارن با نهضت اصلاح دینی بود، و بسیاری از اومانیستها (umānist.hā) [یا هومانیستها، یعنی پیروان اومانیسم] به مذهب پروتستان گرویدند. هنر از جنبه‌ی "عذاب‌نگاری" منحرف شد، و مبین "نشاط زیستن" گردید. اومانیستها در واقع "جامعه‌ای عقلی" بودند، و این جامعه از قرن ۱۴م تا اواخر قرن ۱۶م، که بواسطه‌ی منازعات مذهبی از بین رفت، بر قرار بود. از جمله‌ی اومانیستها میتوان اینان را نام برد: **بوکاچیو؛ پترارک؛ پیکو دلا میراندولا؛** بوده؛ **سکالیژر** (پدر و پسر)؛ **رویشلین؛ اولریش فون هوتن؛ اراسموس؛ ج. کولت؛** س ت. **مور.** اصطلاح اومانیسم به بعضی نهضتهای متأخر نیز اطلاق شده است (مخصوصاً در

---

(۱)Olmütz (۲)Oulu (۳)Uleåborg (۴)Olympias (۵)Olynthus (۶)Ulyanovsk (۷)Aulis (۸)Oligocene (۹)Olympia (۱۰)Evelyn (۱۱)Oliva (۱۲)Olivares (۱۳)Olivier (۱۴)Ollivier (۱۵)humanism (۱۶)the humanities

قرن بیستم، بواسطه‌ی ف. ک. س. شیلر و دیگران). در این قرن، اصطلاح اومانیسم به فلسفه‌هائی که انسان را مقیاس ارزشها میشمارند نیز اطلاق شده است.

اومبرتوی I[1] (umbertoye)، ۱۸۴۴–۱۹۰۰، شاه (۱۸۷۸–۱۹۰۰) ایتالیا، پسر و جانشین ویکتور امانوئل II. مردی خیراندیش بود، و لقب "نیکو" یافت. سه بار بجانش سوء قصد شد؛ دفعه‌ی سوم بقتل رسید، و پسرش ویکتور امانوئل III بجایش نشست.

اومبرتوی II[1]، ۱۹۰۴–، آخرین شاه (۱۹۴۶) ایتالیا، پسر ویکتور امانوئل III. در ۱۹۴۴، پدرش اختیارات سلطنتی را باو واگذاشت، و در ماه مه‌ی ۱۹۴۶، که ویکتور امانوئل استعفا داد، وی بسلطنت رسید. بموجب رفراندوم ۱۹۴۶، ایتالیا جمهوری شد، و اومبرتو به تبعید به پرتغال رفت.

اومبریا[2] (umbriā)، ناحیه (۸٬۴۷۰ کمه؛ جه ۷۲۲٬۵۴۴)، ایتالیای مرکزی، کرسی آن پروجا. بیشتر آن زراعتی است، ولی در اطراف ترنی، که شهری صنعتی است، کارخانه‌های نیروی برقابی وجود دارد. از تاریخ اومبریائیان قدیم، که در قرن سوم قم مغلوب دولت روم شدند، چندان اطلاع نداریم. در قرون وسطی بعنوان زادگاه قدیس فرانسیس آسیزی معروف بود. پینتوریکیو و پروجینو از نقاشان معروف مکتب اومبریائی (قرون ۱۵م–۱۶م) بودند.

اومبریائی[3]، یکی از زبانهای متروک هندواروپائی که، مانند لاتینی، بدسته‌ی ← زبانهای ایتالیک متعلق است. ← زبان، جدول.

اومستد، البرت تن آیک، مستشرق، ← اولمستد.

اومسک[4] (omsk)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۵۵۵٬۰۰۰)، جمشس، در غ سیبریه، بر ملتقای رودهای اوم و ایرتیش و بر راه آهن ماوراء سیبریه. از مراکز حمل و نقل و صنعتی (تهیه‌ی ماشین‌آلات، لوکوموتیو، واگون، اتومبیل، الوار). چندین مرکز تحقیقات علمی دارد. در ۱۸۲۴ مرکز اداری سیبریه شد. صنعتی کردن آن در زمان حکومت شوروی آغاز گردید.

اومفاله[5] (omfāle)، در افسانه‌های یونان، ملکه‌ی لیدیا. هرکول به کفاره‌ی قتل پسرش ناچار سه سال وی را خدمت کرد. اومفاله او را لباس زنانه پوشانده به پشم‌ریسی وامیداشت، و خودش پوست شیر وی را ببر میکرد و چماقش را بدست میگرفت.



اومفاله و هرکول

اوملاوت[6] (umlāt؛ آلمانی)، تغییر مصوتها در صرف اسامی؛ مانند تغییر مصوتهای رجل و قاضی در رجال و قضات. ← آبلاوت.

اومن[7]، سر **چارلز ویلیام چدویک** (sər cārlz wilyām cadwik ōman)، ۱۸۶۰–۱۹۴۶، مورخ انگلیسی، که مخصوصاً در تاریخ نظامی متبحر بود. از آثار فراوانی که بجای گذاشته تاریخ جنگهای شبه جزیره است (۷ جلد، ۱۹۰۲–۳۰).

اومنیبوس، وسیله‌ی نقلیه‌ی عمومی؛ ← اتوبوس.

اوموتا[8] (omutā)، شهر صنعتی (جه ۲۵۱٬۷۳۷)، غ کیوشو، ژاپن؛ بندر حمل زغال سنگ، بر کنار دریای آماکوسا.

اومها[9] (ōməhā)، شهر (جه ۲۵۱٬۱۱۷)، ن ایالت نبراسکا، کشمه، کنار رود میسوری، بزرگترین شهر ایالت. در ۱۸۵۴ بنا شد؛ چون بندر و مرکز تهیه‌ی مایحتاج مهاجران اولیه بود توسعه یافت. امروز از مراکز صنایع کشتیرانی و حمل و نقل است، و با راه آهن و خطوط اتوبوسرانی و شاه‌راهها و خطوط هوائی بنقاط دیگر کشمه و جهان مرتبط میباشد. پالایشگاههای نفت، کوره‌های ذوب سرب، انبارهای گندم، و کارگاههای آمودن گوشت دارد.

اومی[10] (omey)، قله‌ای بارتفاع ۳٬۰۳۵ متر، جغ ایالت سچوان، چین، نزدیک شهر لوشان. معابد و دیرهای فراوان بر دامنه‌های آن واقعست.

اومیروس، ضبط نام هومر در مآخذ اسلامی.

اون (avən)، رودهای انگلستان؛ ← ایون.

اونامونو[11]، **میگل د** (migel de unāmuno)، ۱۸۶۴–۱۹۳۶، فیلسوف، عالم، شاعر، و داستان‌سرای اسپانیائی از نژاد باسک. اثر مهمش مفهوم اندوهناک زندگی افراد و اقوام (۱۹۱۳) است که در آن فلسفه‌ی انفرادی خود را که مبتنی بر ایمان به نفس ایمان است بیان کرده است.

اونان[12] (unān) [عبری، = نیرومند]، پسر یهودا. بواسطه‌ی گناهی که کرد دوچار مرگ ناگهانی شد (پیدایش ۳۸).

اونایدا، قبیله، ← ایروکوئوی، اتحادیه‌ی.

اون‌باشی: ← یوزباشی.

آونبروگر[13]، **لئوپولد** (leopold āwenbruger)، ۱۷۲۲–۱۸۰۹، پزشک اتریشی (اهل وین)، مبتکر قرع برای تحقیق وضع ریه‌ها.

آونپاکه (āvenpāke)، نام لاتینی ابن باجه.

اونتاریو[14] (ontārio)، ایالت (سطح خشکی ۹۴۰٬۹۰۰ کمه، سطح کل ۱٬۰۶۸٬۵۸۰ کمه؛ جه ۵٬۴۰۴٬۹۳۳)، قسمت مرکزی کانادا؛ کرسی آن تورونتو. سایر شهرهای عمده‌اش اوتاوا (پایتخت کانادا)، همیلتن، وینزر، و لندن است. از ل و ل‌ش به خلیج‌های هودسن و جیمز، و از چ به دریاچه‌های بزرگ محدود است. قسمت لغ آن جزء ناحیه‌ی معروف به ← فلات لارنسی است، و سرزمینی است جنگلی و دارای منابع معدنی سرشار و دریاچه‌ها و رودخانه‌های متعدد، و شغل عمده‌ی اهالی این منطقه شکار حیوانات دارای پوست گرانبها است. استخراج معادن (نیکل، آهن، اورانیوم، طلا، نقره، مس) در قسمت مرکزی ایالت اهمیت دارد. اونتاریوی کهنه (شبه جزیره‌ی جنوبی که بین دریاچه‌های بزرگ محصور است) مرکز جمعیت و توسعه‌ی اقتصادی است. بعلت منابع نیروی آبی، اونتاریو عمده‌ترین مراکز تهیه‌ی مصنوعات گوناگون در کانادا است (وسایل کشاورزی، اتوموبیل، منسوجات، کاغذ، و غیره).

اول‌بار شامپلن باین سرزمین پا نهاد (۱۶۱۵)، و کمی بعد پاسگاههای فرانسوی در آن دایر شد. در ۱۷۶۳ بتصرف انگلستان درآمد، و در ۱۷۷۴ جزئی از ایالت کبک گردید. پس از انقلاب امریکا وفاداران به امپراطوری متحد در آن سکنی گزیدند. در تقسیم (۱۷۹۱) ایالت کبک، به کانادای علیا معروف شد. در ۱۸۴۱ دگرباره به کانادای سفلی پیوست. در ۱۸۶۷، باسم اونتاریو، یکی از چهار ایالت دومینیون جدید کانادا گردید. اونتاریو، بجهت جمعیت و اهمیت اقتصادی، از جنبه‌ی سیاسی نقش عمده‌ای در حکومت کانادا دارد.

اونتاریو[14]، **دریاچه‌ی** (ontārio)، کوچکترین و شرقیترین دریاچه‌های بزرگ امریکای شمالی، بین ایالات اونتاریو (کانادا) و نیو یورک (کشمه). طولش ۳۱۰ کمه و عرضش ۸۵ کمه است، و کانالهای چندی آنرا به دریاچه‌های ایری و هورون، رود هودسن، و اوتاوا مرتبط میسازند. رود نیاگارا بآن میریزد، و رود سنت لارنس آنرا زهکشی میکند. اولین سفیدپوستی که آنرا دیدن کرد (۱۶۱۵) اتین بروله (etien brūle) بود، و در همان سال شامپلن نیز آنرا دیدن نمود.

اونتروالدن[15] (untervālden)، ایالت (= کانتون)، سویس مرکزی. کوهستانی و جنگلی و دارای مراتع فراوان است. به دو نیم‌کانتون اوبوالدن[16] (obvālden) (۴۹۰ کمه؛ جه ۲۲٬۱۲۵؛ کرسی آن زارنن) و نیدوالدن[17] (nid–) (۲۷۵ کمه؛ جه ۱۹٬۳۸۹؛ کرسی آن ستانس) تقسیم میشود. در ۱۲۹۱، اونتروالدن باتفاق اوری و شویتس اتحادیه‌ای تشکیل دادند که بعداً به کنفدراسیون سویس تبدیل شد. سکنه‌اش آلمانی‌زبان و کاتولیک میباشند.

آونتیکوم، سویس؛ ← آوانش.

آوند (āvand)، در گیاهشناسی، لوله‌هائی که در گیاهان شیره‌ی خام یا پرورده را از ریشه به برگ یا از برگ بقسمتهای مختلف انتقال میدهند. آوندهائی که مواد خام را از ریشه ببرگ میبرند آوندهای چوبی، و آوندهائی که شیره‌ی پرورده را منتقل میسازند آبکش یا غربال نام دارند.

اوندست[18]، **سیگرید** (sigrid undset)، نروژی سیگری اونست (unset)، ۱۸۸۲–۱۹۴۹، بانوی رمان‌نویس نروژی. آثار معروفش کریستین لاورانسداتر (۱۹۲۰–۲۲) و ارباب هستویکن (۱۹۲۵–۲۷) است. در ۱۹۲۴ بمذهب کاتولیک گروید، و این امر بر شدت جنبه‌ی دینی نوشته‌هایش افزود. جایزه‌ی ادبی ۱۹۲۸ نوبل باو اعطا شد.

اونرا[19]: ← اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد.

اونرو[20]، **فریتس فون** (frits fon unru)، ۱۸۸۵–، نویسنده‌ی آلمانی. اثر منثورش، راه فداکاری (۱۹۱۶–۱۸)، در ذم آتشین جنگ است. اثر دیگرش، هنوز کار بپایان نرسیده (۱۹۴۷)، مربوط

(۱)Umberto; Humbert (۲)Umbria (۳)Umbrian (۴)Omsk (۵)Omphale (۶)umlaut (۷)Oman (۸)Omuta (۹)Omaha (۱۰)Omei (۱۱)Unamuno (۱۲)Onan (۱۳)Auenbrugger (۱۴)Ontario (۱۵)Unterwalden (۱۶)Obwalden (۱۷)Nidwalden (۱۸)Undset (۱۹)UNRRA (۲۰)Unruh

به دوره‌ی نازیها است.
اونز[1]، **هربرت مکلین** (hërbərt makleyn evənz)، ۱۸۸۲–، عالم امریکائی تشریح و جنینشناسی، کاشف ویتامین اِ.
آونزو نار، نام لاتینی ابومروان عبدالملک ابن زهر. ← ابن زهر.
اونزویل[2] (evənzvil)، شهر (جم ۱۲۸٬۶۳۶)، چغ ایالت ایندیانا، کشمت، بر رود اوهایو. در جج II بزرگترین کارخانه‌های کشتیسازی درونبومی جهان در آنجا بود.
اونس[3] (ăns)، مقیاسی برای سنجش وزن در ممالک انگلیسی‌زبان. در اوزان اوردپویز برابر ۱/۱۶ پوند یا ۲۸٫۳۴۹۵ گرم، و در اوزان تروی و داروئی ۱/۱۲ پوند یا ۳۱٫۱۰۳۵ گرم میباشد و آنرا تروی اونس (troy ăns) گویند. نیز جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید. نیز ← اونس سیال.
اونست، سیگری: ← اوندست، سیگرید.
اونستن[4] (evənstən)، شهر (جم ۷۳٬۶۴۱)، ل‌ش ایالت ایلینوا، کشمت، بر دریاچه‌ی میشیگان.
اونس سیال[5] (ănse)، مقیاسی برای سنجش ظرفیت در ممالک انگلیسی‌زبان، که در مورد مایعات بکار میرود. در بریتانیای کبیر ۱/۲۰ پاینت شاهی یا ۲۸٫۴ سانتیمتر مکعب، و در کشمت ۱/۱۶ پاینت یا ۲۹٫۶ سانتیمتر مکعب است. نیز جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید.
آونگ[6] (āvang)، هریک از آلات مختلفی (آونگ ساده، مرکب، و غیره) که میتوانند در حول محوری حرکت متناوب بکنند. آونگ ساده وزنه‌ای است ذره‌مانند [باصطلاح علمی، "نقطه‌ی مادی"] که بانتهای ریسمانی، که انتهای دیگرش ثابت و جرمش غیر قابل اعتنا است، آویخته شده. فاصله‌ی وزنه از نقطه‌ی ثابت تغییرناپذیر فرض میشود. در وضع تعادل، امتداد ریسمان قائم است. اگر آونگ را از وضع تعادل دور کرده رها کنیم، وزنه، بر اثر نیروی ثقل، در حول وضع تعادل بر یک قوس دایره حرکت رفت و آمد میکند. نوسان کامل آونگ عبارتست از حرکت آن از وضعی (مثلا وضع تعادل) تا بازگشت آن بهمان وضع و در همان جهت. گالیله بتجربه دریافت که نوسانهای یک آونگ همزمان هستند. مدت یک نوسان را دوره‌ی نوسان آونگ گویند. هویگنس قانون محاسبه‌ی دوره‌ی نوسان را کشف کرد، و آونگ را برای تنظیم کار ساعت بکار برد (۱۶۷۳). این قانون، بعبارت ریاضی، بصورت $T=2\pi\sqrt{l/g}$ (T مدت نوسان کامل؛ π نسبت محیط دایره بقطر؛ l طول آونگ؛ g شتاب ثقل) بیان میشود، و بموجب آن، اگر طول آونگ ۱، ۴، ۹، ۱۶، ... برابر شود، دوره‌ی نوسان ۲، ۳، ۴، ... برابر میگردد. در ۱۸۵۱، فوکو، فیزیکدان فرانسوی، در پاریس آونگ بسیار درازی را برای اثبات حرکت زمین بکار برد. آونگ مرکب جسمی است که میتواند در حول محوری افقی نوسان کند. آونگها برای تنظیم کار بعضی دستگاهها، اندازه‌گیری شتاب ثقل، ثبت جهت زلزله، و غیره بکار میروند.
اونگا[7] (onegā)، روسی **آنگا** (ānegā)، رودی به طول ۴۱۰ کم، ل جمشس اروپائی، که از دریاچه‌ی لاچا سرچشمه میگیرد و به خلیج اونگا در دریای سفید میریزد. **دریاچه‌ی اونگا**، بمساحت ۹٬۸۰۰ کمم، ج کارلیا و لغ جمشس اروپائی، از لحاظ بزرگی دومین دریاچه‌ی اروپا است (طول ۲۲۵ کم، عرض ۸۰ کم، منتهای عمق ۱۱۰ متر). رود ویتگرا (vitegrā) از ج بآن میریزد. رود سویر (svir) آب آن را بدریاچه‌ی لادوگا میبرد. شهر و بندر عمده‌ی کنار آن پتروزاودسک (petrozāvodsk) است. **کانال اونگا**، بطول ۷۲ کم، که قسمتی از ← راه آبی ماری‌اینک است، موازی ساحل جنوبی دریاچه میباشد و رودهای سویر و ویتگرا را بهم مرتبط میکند.
اونیتاریانیسم[8] (unitāriānism، از فنس)، عقیده‌ی دینی مبنی بر اینکه خدا در یک شخص متمرکز است، نه در سه شخص (چنانکه معتقدین به تثلیث میپندارند). این عقیده مقارن اصلاحات دینی توسط اشخاصی چون سروتوس و سوکینوس شایع گشت. در انگلستان جان بیدل این مکتب را رواج داد. در امریکا از ۱۷۸۵ شایع شد.
اونیفورمیسم[9] (uniformism؛ از فنس)، در زمین‌شناسی، فرضیه‌ای که بموجب آن، تغییرات حادث در قشر جامد زمین در دورانهای گذشته بهمان روشی ایجاد شده است که هم اکنون نیز آن حوادث روی میدهد. این فرضیه، که در ۱۷۸۵ بتوسط جیمز هاتن اظهار شد، ابتدا طرفدار زیاد پیدا نکرد، و تحت الشعاع فرضیه‌ی **کاتاستروفیسم** قرار گرفت، و بعلاوه، چون مخالف عقاید مذهبی بود، دستخوش مخالفتهای مذهبی شد. در قرن ۱۹م خاصه بر اثر مجاهدتهای سر چارلز لایل، کم‌کم پیشرفت کرد. دانشمندان ایام اخیر سعی دارند دو فرضیه را التیام داده تلفیق کنند.
اونیکورن، جانور اساطیری، ← اونیکورنیس.
اونیکورنیس[10] (unikornis) [لتی، = دارنده‌ی یک شاخ] یا **اونیکورن** (از لتی)، در افسانه‌ها، جانوری از هندوستان، اسبمانند و دارای یک شاخ که از وسط پیشانی بیرون آمده است. معمولا بکلی سفید است، و بعنوان نماد بکارت بکار رفته است و میرود. صورت شکار اونیکورنیس در قرون وسطی و رنسانس در نقوش فرشها و پرده‌ها زیاد بکار میرفت.



او'نیل[11]، **اوون رو** (owən rŏ onil)، ۱۵۹۰؟–۱۶۴۹، یاغی ایرلندی. از بستگان هیو او'نیل بود، و بعد از "فرار ارلها" در ۱۶۰۷ ایرلند را ترک کرد، و ۳۰ سال در ارتش اسپانی بسر برد. در ۱۶۴۲ به ایرلند بازگشت، و رهبر قبیله‌ی خود شد. هفت سال بعد را صرف رهبری کاتولیکها بر ضد انگلستان نمود. پیش از ورود آ. کرامول به ایرلند و درهم شکسته شدن مقاومت ایرلند درگذشت.
او'نیل[11]، **مارگریت** (mārgərit onil)، ح ۱۷۹۶–۱۸۷۹، زن دوم ج. ه. ایتن. گفته میشد که پیش از ازدواج با ایتن با وی رابطه داشته، و باین جهت، و بعلت اینکه از خانواده‌ی فقیری بود، در اجتماعات بدیده‌ی تحقیر در وی مینگریستند. مساعی رئیس جمهور جکسن برای تثبیت موقعیت اجتماعی او در کابینه سخت نفاق انداخت، و روابط رئیس جمهور را با معاونش ج. ک. کلهون (که زن او از رهبران اجتماعی امریکا بود) تیره ساخت.
او'نیل[11]، **هیو** (hiu onil)، ملقب به (دومین) **ارل آو تیرون** (ërl āv tirŏn*)، ۱۵۴۷؟–۱۶۱۶، سرکرده‌ی ایرلندی. در آغاز طرفدار انگلستان بود، ولی چون مشاهده کرد که این کشور، برای پیش بردن مقاصد خود همواره بین سرکردگان ایرلندی ایجاد جنگ و ستیز میکند، بتنگ آمد، و با دیگر سرکردگان ایرلندی سازش کرد، و از فیلیپ II اسپانیا بر ضد پروتستانهای انگلستان یاری خواست، ولی در ۱۶۰۱ شکست خورد، و با انگلستان صلح کرد (۱۶۰۳)، و از اختیارات قبیله‌ای چشم پوشید. در ۱۶۰۷ به لندن احضار شد، و چون میدانست که این امر مستمسکی برای دستگیر کردن اوست، با عده‌ای از اشراف ایرلندی به فلاندر گریخت، و این "فرار ارلها" را باید پایان نظام قبیله‌ای در ایرلند تلقی نمود.
او'نیل[11]، **یوجین (گلادستون)** (yujin glădston onil)، ۱۸۸۸–۱۹۵۳، سرآمد نمایشنامه‌نویسان امریکائی، متولد نیو یورک. پدرش عضو یک گروه بازیگران سیار بود، و در بسیاری از سفرهای گروه فرزند خود را بهمراه داشت. یوجین در آن سفرها در کار نمایش تجارب بسیار اندوخت. مدتی در بارانداز‌ها کار میکرد، سپس دریانوردی پیشه کرد، و در این کار مهارت یافت. مدتی به کار جستجوی سنگها و فلزات گرانبها پرداخت؛ مدتی نیز روزنامه‌نویس بود. تجاربی که از این مشاغل گوناگون بدست آورد، بمدها موجد زمینه‌های متضاد و رنگارنگ نمایشنامه‌های او شد. نخستین بار بسال ۱۹۱۶ دو نمایشنامه‌ی کوتاه او بنام بسوی مشرق، بقصد کاردیف و عطش بروی صحنه آمد. نخستین نمایشنامه‌ی دراز او، آسوی افق (۱۹۱۹)، جایزه‌ی ۱۹۲۰ پولیتزر را نصیب او ساخت (۱۹۱۹)، در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۸ نیز، بسبب نوشتن نمایشنامه‌های آنا کریستی و وقفه‌ی عجیب، این جایزه نصیبش شد. در درازترین درام او، نمایش‌نامه‌ی سه‌بخشی سوگواری برازنده‌ی الکترا است (۱۹۳۱)، سرنوشت، بآن معنی که مراد اشیل بود، موضوع اصلی داستان است، اما قالبِ زندگی عادی امریکائیان را یافته است. تراژدی مایه‌ی نمایش‌نامه‌های او'نیل است؛ کمدی مشهور او، ای بتر بیابان (۱۹۳۳)، ازین قاعده مستثنی است. اساطیر یونان، سمبولیسم، و نظریات فروید در او تأثیر بسیار داشته‌اند. در برخی از نمایشنامه‌های خود میکوشد تا نشان دهد که انسان در دام پندارهای واهی خود درباره‌ی خویش اسیر است، اما اگر این پندارها رهایش کنند، توانائی زندگی کردن را از دست خواهد داد. بسال ۱۹۳۶ جایزه‌ی ادبی نوبل به وی اعطا شد. برخی دیگر ازنمایشنامه‌های مهم او'نیل عبارتند از امپراطور جونز (۱۹۲۰)، عنتر پشمالو (۱۹۲۲)، هوس در زیر درختان نارون (۱۹۲۴)، مارکوی هزارهزاری (۱۹۲۸)، لازاروس خندید (۱۹۲۸)، دینامو (۱۹۲۹)، و روزهای بی‌پایان

(۱)Evans (۲)Évansville (۳)ounce (۴)Evanston (۵)fluid ounce (۶)pendulum (۷)Onega (۸)Unitarianism (۹)uniformism (۱۰)unicorn (۱۱)O'Neill

(۱۹۳۴).

اونیمک[1] (unimak)، جزیره‌ی آتشفشانی، بطول ۱۱۲ کم، نزدیک ساحل غربی آلاسکا. یکی از جزایر آلئوسین و نزدیکترین آنها به شبه جزیره‌ی آلاسکا است.

اوورا[2] (evurā)، شهر (جم ۲۵٬۴۰۹)، ج پرتغال، شهر عمده‌ی آلنتژو. در دوره‌ی رومیها ایورا (eborā) نام داشت؛ ویرانه‌های باشکوه دارد. در دوران مورها از مراکز تجارتی بود. پرتغالیها آنرا در ۱۱۶۶ تصرف کردند. کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد. دانشگاه سابق (۱۵۵۹–۱۷۵۸) آن اکنون دبیرستان است.

اوورایسل[3] (overāysel)، ایالت (۳٬۲۵۰ کم۲؛ جم ۷۴۸٬۳۳۷)، ل‌ش هلند، بین آیسلمر (غ) و آلمان (ش)؛ کرسی آن زوئوله. رود آیسل و چندین کانال آنرا زهکشی میکنند. گله‌داری، لبنیات‌سازی، نساجی، و ماشینسازی دارد. در قرون وسطی زیر فرمان اسقفهای اوترشت بود، و در ۱۵۲۷ به امپراطور شارل V فروخته شد. در ۱۵۷۹ به اتحادیه‌ی اوترشت پیوست.

اوورباک[4]، **یوهان فریدریش** (yohān fridriš overbek)، ۱۷۸۹–۱۸۶۹، نقاش آلمانی که تصاویر مذهبی میکشید. بسبب مخالفت با کلاسیسیسم دروغین، از آکادمی وین اخراج شد، و به رم رفت، و در ایجاد گروه نازارن (← نازارنها) شرکت جست. از تصاویر مهم او ورود مسیح به اورشلیم، رنج مسیح در باغ، و پیروزی مذهب در جهان هنر است. اوورباک مسیحی پرشوری بود، و هنر خود را بخدمت مذهب گماشت. نفوذ او بیشتر بسبب خلوص عقیده و صداقت اوست تا کار نقاشیش. رنگهائی که بکار میبرد چندان دلپسند نیست. کارهایش یکسره زائیده‌ی خیال اوست.

اوورتور[5] (uvertur؛ از فنس)، قطعه‌ی موسیقی که برای ارکستر نوشته میشود، و گاهی بشکل یک قطعه‌ی سمفونیک است، و گاهی بعنوان پیش‌درآمد برای یک اپرا، اوراتوریو، تراژدی، کمدی، و غیره نوشته میشود.

اوورنی[6] (overny)، ناحیه و ایالت سابق، فرانسه‌ی مرکزی، در گرانکوه مرکزی، در ولایات کانتال، پوئی‌دودوم، و اوت‌لوار، کرسی تاریخی آن کلرمون (کلرمون‌فران حالیه). دامپروری و لبنیاتسازی در کوهستانها و زراعت در دره‌ها معمول است. چشمه‌های معدنی دارد. مردم اوورنی از اعقاب قبیله‌ی آرورنی (ārverni) از قبایل سلت هستند که سرکرده‌ی ایشان، ورسنژتوریکس، بر ضد یولیوس قیصر قیام کرد. این ناحیه در ۱۱۵۴ بعنوان جزئی از آکیتن بتصرف انگلیسها درآمد، بعدها متدرجاً جزء متصرفات سلطنتی فرانسه شد.

آووست[7] (āvoset؛ فنس)، پرنده‌ی آبچر، دارای پاهای دراز، پنجه‌های پرده‌دار، و منقاری نازک و برگشته بطرف بالا. اجناس مختلف آن در استرالیا، اروپا، و امریکا یافت میشود.

آووکادو[8] (āvokādo؛ از انگل)، درخت بسیار زیبای امریکائی از نوع برسئا (*Persea*)، با برگهای پیوسته‌سبز، و میوه‌های گلابی‌شکل (موسوم به گلابی آلیگاتور) که پوست نازک و درون‌بر خوراکی و روغن‌دار دارند.

آووگادرو[9]، **آمادئو** (āmādeo āvogādro)، ۱۷۷۶–۱۸۵۶، فیزیکدان ایتالیائی. **قانون آووگادرو:** حجمهای متساوی گازها در شرایط متساوی (از حیث فشار و دما) یک عده مولکول دارند. عده‌ی مولکولهای یک **مولکول‌گرم** یا اتمهای یک **اتم‌گرم** هر ماده در شرایط متعارفی (0° صدبخشی دما و ۷۶۰ ملیمتر جیوه فشار) $6,02 \times 10^{23}$ است. این عدد را **عدد آووگادرو** نامند.

اوولوسیون (evoliüsion)، ← تکامل.

اوون[10]، **جان** (jān owən)، ۱۶۱۶–۸۳، متألّه پیرایشگر انگلیسی. در جنگ داخلی انگلستان طرفدار پارلمنت بود. در ۱۶۵۲ نایب رئیس دانشگاه آکسفرد شد.

اوون[10]، **رابرت** (rābərt owən)، ۱۷۷۱–۱۸۵۸، سوسیالیست انگلیسی، و هواخواه اصلاحات اجتماعی، و یکی از پیشروان اولیه‌ی شرکتهای تعاونی. مولدش شهر نیوتاون (niutān) واقع در شمال ایالت ویلز بود، و در آن شهر تا سن نه سالگی بتحصیل پرداخت، و بعد مدرسه را ترک کرد، و در دکان بزازی شاگرد شد. پس از چند سال به شهر منچستر رفت، و در آنجا، بواسطه‌ی کفایت و لیاقت خود ترقی کرد، و در سن ۱۹ سالگی رئیس یک کارخانه‌ی ریسندگی شد که پانصد نفر کارگر داشت. در ۱۷۹۴ در شرکت ریسندگی بزرگی شریک شد، و ریاست شرکت مزبور را هم عهده‌دار بود. در سفری که به شهر گلاسگو کرد، دلباخته‌ی دختر رئیس کارخانه‌ی ریسندگی نیو لنارک شد، و با او ازدواج کرد. در ۱۸۰۰ شرکای خود را تشویق نمود که کارخانه‌ی نیو لنارک را خریداری کنند، و خود در آن سهیم و شریک شد، و در شهر گلاسگو ساکن گردید. این کارخانه ۲٬۰۰۰ نفر کارگر داشت که پانصد نفر آنها اطفال خرد سالی بودند که از گداخانه‌ها استخدام شده بودند. اوون در این کارخانه عقاید خود را درباره‌ی اصلاحات اجتماعی بکار بست. برای کارگران خانه ساخت، و مدرسه بنا کرد، و بتعلیم و تربیت آنها همت گماشت. مغازه‌ی بزرگی برپا ساخت که احتیاجات کارگران را بقیمت تمام‌شده رفع میکرد، و مصرف نوشابه‌های الکلی را درین جامعه محدود کرد. بزرگترین خدمت او تربیت جوانان بود که علاقه‌ی بسیاری درین امر نشان داد، و در مدت کوتاهی توانست جامعه‌ای راضی و باآسایش و مترقی بوجود آورد، و ضمناً امور کارخانه را هم بنحوی اداره میکرد که سود سرشاری عاید صاحبان سهام آن میشد. کم‌کم این جامعه و کارخانه شهرت بسیار پیدا کرد، و از اطراف برای دیدن آن میآمدند، و طرز کار اوون را تحسین میکردند. قانون کارگاهها که در ۱۸۱۹ بتصویب پارلمنت انگلستان رسید مرهون اقدامات او بود. اوون در ۱۸۱۳ کتابی بنام منظره‌ی جدید جامعه تألیف کرد که افکار سوسیالیستی خود را در آن شرح داد. در ۱۸۱۷ گزارشی به پارلمنت انگلستان داد، و در آن پیشنهادهای اصلاحی خود را برای رفع فقر و بیچارگی مردم بیان کرد. در آن ایام، اوون شهرت بسزائی یافته بود، و مردم نظریات او را با حسن قبول تأیید میکردند، و یکی از دوستان او که کومک بسیاری باو میکرد دیوک آو کنت، پدر ملکه‌ی ویکتوریا، بود. همه چیز بدلخواه او بود، و کار او پیشرفت سریعی داشت، که ناگاه در لندن نطقی کرده مخالفت خود را با مذهب اعلام نمود. این کار موجب سلب اعتماد مردم از او شد، ولی اوون از میدان بدر نرفت، و تحت هدایت او، یک جامعه‌ی تعاونی در اسکاتلند تشکیل شد (۱۸۲۵)، و سپس اوون به امریکا رفته جامعه‌ی تعاونی دیگری در ایالت ایندیانا برپا کرد که هر دو با شکست مواجه شدند. در سال ۱۸۲۸، اوون از امور کارخانه‌ی نیو لنارک کناره‌گیری کرد، و به لندن رفت، و در آنجا بتبلیغ عقاید خود پرداخت. در آنجا مرکزی برای کاریابی کارگران برپا کرد، و در ایجاد شرکتهای تعاونی جدیت بسیاری بخرج داد. اوون چهار پسر داشت، که هر چهار آنها به امریکا رفتند، و تابع آن کشور شدند. پسر بزرگ او، **رابرت دیل اوون** (rābərt deyl)، ۱۸۰۱–۷۷، پیرو عقاید پدرش بود، و بعضویت کنگره‌ی امریکا انتخاب شد، و عامل مهمی در تدوین قوانین مربوط باصلاحات اجتماعی بود.

اوون ستنلی[11] (owən stanli)، رشته‌کوهی در قسمت چ‌ش گینه‌ی جدید. قله‌ی ویکتوریا (۴٬۰۳۵ متر) بلندترین قلل سرزمین پاپوا است.

اوون گلنداور[12] (owən glendāwər)، ۱۳۵۹؟–۱۴۱۶؟، سرکرده‌ی ویلزی. با خانواده‌ی پرسی متحد شد، و شورش بر ضد هنری IV را رهبری کرد. اسکاتلند و فرانسه او را بعنوان امیر ویلز شناختند. در اثر شکستهای نظامی ضعیف و سرانجام در کوهستانها ناپدید شد.

اووید[13] (ovid)، لتی **پوبلیوس اوویدیوس ناسو** (publius ovidius nāso)، ۴۳ ق‌م –۱۸ ب‌م، شاعر رومی، و یکی از نویسندگان بزرگ عصر آوگوستوس. در رم میزیست، و بعلت نامعلومی به نقطه‌ای در کنار دریای سیاه تبعید شد (ح ۸ ب‌م)، و در همانجا درگذشت. بجهت اشعار ساده و پر-تخیلش همواره مورد علاقه‌ی عموم بوده است. اشعارش مبین افکار او در باره‌ی التذاذ از شعر میباشد، و به دسته تقسیم میشود: اشعار عاشقانه یا مغازلات (مخصوصاً کتاب هنر عشقبازی)؛ منظومه‌های اساطیری (مخصوصاً مسخ، که بزرگترین شاهکار اوست)؛ منظومه‌هائی که در تبعیدگاه سروده است.

اوویدو[14] (oviedo)، شهر (جم ۱۰۶٬۰۰۲)، کرسی آستوریاس، ل اسپانیا، نزدیک ناحیه‌ی آهن‌دار کوههای کانتابریائی. کارخانه‌های اسلحه‌سازی، صنایع شیمیائی، و شرابسازی دارد. در قرن ۹م پایتخت شاهان آستوریاس بود، و رونق یافت. کلیسای جامع معروفی (۱۳۸۸) دارد. دانشگاه آن در ۱۶۰۴ تأسیس شد.

آوه (āve)، ده (جم ۱٬۱۳۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش جعفرآباد، شهرستان ساوه، استان مرکزی.

آوه یا آوج (āvaj)، بخش، ج شهرستان قزوین؛ مرکب از سه دهستان افشاریه، خرقان شرقی، و خرقان غربی. مرکزش، **آوه یا آوج** (جم ۱٬۶۰۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۱۱ کیلومتری قزوین بر سر

---

(۱)Unimak (۲)Évora (۳)Overijssel; Overyssel (۴)Overbeck (۵)overture (۶)Auvergne (۷)avocet (۸)avocado (۹)Avogadro (۱۰)Owen (۱۱)Owen Stanley (۱۲)Owen Glendower (۱۳)Ovid (۱۴)Oviedo

راه شوسه‌ی قزوین به همدان واقعست. **گردنه‌ی آوه (آوج)**، بارتفاع ۲٬۲۶۰ متر، بر سر راه شوسه‌ی قزوین به همدان، در زمستان بواسطه‌ی برف زیاد صعب العبور است.

اوهام عظمت[1]، در روانشناسی، مبالغه‌ی شدید در اهمیت دادن بنفس و خود را مقتدر و مافوق دیگران دانستن. در بعضی اختلالات روانی دیده میشود. نیز ← وهم.

اوهایو[2] (ohāyo)، ۱۷امین ایالت (۱۰۶٬۹۳۵ کم؛ جه ۷٬۹۴۶٬۶۲۷)، ل‌ش قسمت مرکزی کشمت. کرسی آن **کولامبس** و از شهرهای مهم دیگرش **کلیولند، سینسیناتی، تولیدو، دیتن، اکرن، یانگزتاون، و کنتن** است. از ج و چ‌ش برود اوهایو و از ل قسمتی بدریاچه‌ی ایری محدود است. اراضی آن عموماً هموار است. در قسمت شرقی منابع پهناور زغال و نهشتهای سرشار کانه‌ی آهن دارد، و کلیولند بزرگترین مراکز کانه‌ی آهن در جهان میباشد. از صنایع آن ساختن ماشین و وسایط نقلیه‌ی موتوری است. محصولات کشاورزی غلات و میوه دارد. پرورش مواشی و تهیه‌ی لبنیات معمول است. سرزمین اوهایو پس از انقلاب امریکا بتصرف کشمت درآمد، و در ۱۸۰۳ عنوان ایالت (آزاد) یافت.

اوهایو[2]، رودی بطول ۱٬۵۸۰ کم، ش قسمت مرکزی کشمت، که از الحاق رودهای آلگانی و مونانگهیلا (monāngchilā) در شهر پیتسبرگ ایالت پنسیلوانیا تشکیل میشود. مرزهای ایالت اوهایو-ویرجینیای غربی، اوهایو-کنتوکی، ایندیانا-کنتوکی، و ایلینوا-کنتوکی را تشکیل میدهد، و در ایلینوا برود میسی‌سیپی میریزد. بعضی از ریزابه‌های عمده‌ی آن عبارتند از وابش، لیکینگ، کنتوکی، گرین، و تنسی. شهرهای مهم کنار آن عبارتند از پیتسبرگ و سینسیناتی. برای جلوگیری از سیل و تهیه‌ی نیروی برق در کنار آن سدهائی احداث کرده‌اند. هنوز یکی از راههای مهم حمل و نقل است.

اوهایو[2]**، شرکت،** سازمانی که در ۱۷۴۸، بمنظور توسعه دادن مستعمرات واقع در ویرجینیا (کشمت) بطرف غ در دره‌ی رود اوهایو، تشکیل شد. اصطکاک ادعاهای فرانسه با منافع شرکت در ایجاد جنگ فرانسه و هندیشمردگان مؤثر بود.

آوه ماریا[3] (āve māriā) [لتی، = درود! مریم]، دعائی خطاب به مریم عذرا، که کاتولیکهای رومی میخوانند. برای آن آهنگهای موسیقی متعدد ساخته‌اند (خاصه شوبرت و گونو).

آویانداد[4] (āveyyānedā)، شهر صنعتی (جه ۲۷۸٬۶۲۱)، ایالت بوئنوس آیرس، آرژانتین.

اویپشت[5] (uypešt)، آلمانی **نویپست** (noypest)، شهر (جه ۷۶٬۰۰۱)، ل مجارستان مرکزی، از حومه‌های صنعتی بوداپست.

اویپن[6] (oypen)، شهر (جه ۱۴٬۰۳۸)، ایالت لیژ، چ‌ش بلژیک. سابقاً جزء آلمان بود؛ بموجب معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹) با مالمدی به بلژیک منتقل شد. اکثر اهالی بزبان آلمانی تکلم میکنند.

اویتسیلوپوچتلی[7] (uitsilopoctli)، خدای جنگ آزتکها (← آزتک). افراد انسانی، مخصوصاً اسرای جنگ، را در معبد باشکوه تنوچتیتلان برای او قربانی میکردند.

اویرات (oyrāt)، نام قبیله‌ای از قبائل مغول که در قسمت شرقی بلاد مغول سکونت داشته‌اند. رئیس این قبیله در آغاز قدرت چنگیز خان با او مخالفت کرد و عاقبت با یکدیگر صلح نمودند. در ایام منکو قاآن، یکی از امرای آنها بنام ارغون آقا (arqun) والی خراسان شد و حکومت او ده سال طول کشید. بعد از فتح بغداد بدست هولاکو خان، در عهد ارپا خان نیز یکی از رؤسای این قبیله، علی پادشاه نام، والی بغداد شد، و در واقع حکومت مغول بدست او در ایران بانحطاط و انقراض روی آورد. محل سکونت این طایفه در مغولستان نزدیک شعب "آنقارا موران" (= رودخانه‌ی آنقارا) بود. نیز ← کلموکها.

آویرو[8] (āveyru)، شهر (جه ۱۱٬۲۴۷)، بیرای ساحلی، پرتغال. از قرن ۱۶م تا کنون از بنادر مهم صید ماهی است. قسمتی از آن بر روی آب ساخته شده؛ آن را "ونیز پرتغال" خوانند.

اویس، سلطان، امیر آل مظفر: ← سلطان اویس.

اویس ایلکانی (ovayse ilkāni) [اویس II ایلکانی] یا **اویس II جلایر**، فت ۸۲۴ هق، از امرای کوچک سلسله‌ی سلاطین ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر شاه ولد و تندو خاتون. وی در سنه‌ی ۸۱۸، بعد از برادرش محمود ایلکانی، بامارت نشست، و البته تا مادرش تندو خاتون حیات داشت، امارت واقعی با او بود. اویس II در جنگ بقتل رسید، و بعد از او برادرش محمد ایلکانی بامارت نشست.

اویس I ایلکانی: ← اویس جلایر.

اویس II ایلکانی: ← اویس ایلکانی.

اویستر بی[9] (oystər bey) [= خلیج صدف]، شهر (جه ۲۴۳٬۲۱۲)، چ‌ش ایالت نیو یورک، کشمت، بر شاخه‌ای از تنگه‌ی لانگ آیلند. صنعت صدف خوراکی آن مهم است.

اویس جلایر (ovayse jalāyer) [معزالدین اویس I جلایر] یا **اویس ایلکانی** (ilkāni) [اویس I ایلکانی]، معروف به **سلطان اویس** یا **شیخ اویس**، ۷۳۹–۷۷۶ هق، دومین پادشاه (۷۵۷–۷۷۶ هق) از سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر و جانشین حسن ایلکانی. وی از دلشاد خاتون بدنیا آمد، و در ۷۵۷ در بغداد بجای پدر نشست. در ۷۵۹ تبریز را از امرای ازبک گرفت، و به بغداد بازگشت، و سال بعد نیز، پس از بازگشت و فرار محمد مظفر (مبارزالدین محمد؟) از آنجا دیگر بار به تبریز رفت. در ۷۶۵ بغداد را، که در غیبت او خواجه مرجان نام، از امرای او، در آنجا استقلال یافته بود، بگرفت. در سال ۷۶۶ موصل را از امیر ترکمان قرا قوینلو، بیرام خواجه، گرفت، و از آنجا به تبریز رفت. در ۷۶۸ کاوس ابن کیقباد شروانشاه را اسیر نمود، و سپس او را بسر ملک خویش فرستاد. در ۷۶۹ برادرش شاه قاسم و مصاحب محبوبش بیرام شاه وفات کردند، و سلطان از درگذشت آنها تأثر بسیار یافت. سلطان اویس، پس از تحکیم قدرت خود در مغرب و شمال، به بسط نفوذ خود در مشرق پرداخت. در سنه‌ی ۷۷۲ هق امیر ولی، فرمانروای ری و گرگان، را که دم از خلاف میزد مغلوب و منهزم نمود. در سنه‌ی ۷۷۳ برادر دیگرش، امیر زاهد، وفات یافت، و سه سال بعد خود او نیز بیمار گشته به بیماری سل، و بقولی بسبب صداع سخت متمادی، وفات یافت (ربیع الآخر ۷۷۶). بموجب وصیت او، پسرش سلطان حسین ایلکانی بجای او نشست. سلطان اویس پادشاهی مقتدر و خوش‌ذوق و شاعر و شاعرنواز بود، و سلمان ساوجی، شاعر معروف، ستایشگر او بوده، و در باره‌ی بسیاری از حوادث سلطنت او اشعار سروده است. نیز عبید زاکانی و خواجه محمد عصار و شرف‌الدین رامی با او همعصر بوده‌اند، و او را ستوده‌اند. خواجه حافظ نیز، که در غزلی گفته است "من از جان بنده‌ی سلطان اویسم"، ظاهراً او را در نظر داشته است نه سلطان اویس ابن شاه شجاع آل مظفر را، چنانکه بعضی چنین پنداشته‌اند.

اویس I جلایر: ← اویس جلایر.

اویس II جلایر: ← اویس ایلکانی.

آویسن (āvisen)، نام فرانسوی ابوعلی سینا.

اویش[10] (aviš)، دهکده، پرتغال مرکزی، در حدود ۱۱۶۲ بشعبه‌ای از شهسواران کالاتراوا بخشیده شد، که بعداً فرقه‌ی اویش را تشکیل دادند. رئیس این فرقه بعنوان ژان I پادشاه پرتغال شد، و او مؤسس سلسله‌ی اویش است که در ۱۳۸۳–۱۵۸۰ در این کشور سلطنت کرد.

آویشن (āvišan)، گیاه یا بوته‌ی معطری از نوع تووس (*Thymus*) از تیره‌ی نعنائیان. آویشن معمولی (*T. vulgaris*) دارای اسانس معطر تیمول است، و برای عطر مواد غذائی بکار میرود. آویشن کوتاه (*T. serpyllum*) را برای پوشش زمینهای باغ و حاشیه‌های باغهای سنگستانی میکارند، و دارای گلهای کوچک ارغوانی است. آویشن شیرازی و آویشن کوهی از نوع اوریگانوم (*Origanum*) است.

آویشن شیرازی (āvišane)، گیاهی از نوع اوریگانوم (*Origanum*) از تیره‌ی نعنائیان که بسیار معطر است و از برگ آن استفاده‌ی ادویه میشود.

آویشن کوهی (āvišane kuhi)، گیاهی از تیره‌ی نعناعیان از نوع اوریگانوم (*Origanum*) که بوی معطر دارد.

اویغورها[11] یا **ایغورها** (هر دو oyqor.hā)، قوم آسیائی ترک‌نژاد، که اول‌بار در قرن ۷م، که در اطراف رود اورخون سکنی گزیدند، اهمیت یافتند، چندین شهر بنا کردند، که از جمله قراقوروم است. اویغورها بسرعت قلمرو خود را بسط دادند، و در اوایل قرن هشتم تمام مغولستان را از دست سلسله‌ی تانگ خارج نموده مملکتی تأسیس کردند که از ۷۴۵ تا ۸۵۶ دوام یافت. سپس به ترکستان شرقی و به قسمتهائی از سرزمین ایالت کنونی سینکیانگ مهاجرت کردند. در آنجا مملکت دیگری تأسیس نمودند که در قرن ۱۳م مقهور مغول گردید. امروز قسمت زیادی از سکنه‌ی سینکیانگ بزبان اویغوری تکلم میکنند، و ممکن است از اعقاب اویغورها باشند.

آویکبرون (āvikebron)، نام لاتینی ابن جبرون.

---

(۱)grandeur delusion (۲)Ohio (۳)Ave Maria (۴)Avellaneda (۵)Ujpest (۶)Eupen (۷)Huitzilopochtli (۸)Aveiro (۹)Oyster Bay (۱۰)Aviz (۱۱)Uigurs; Uighurs

اویکن[1]، **رودولف کریستوف** (rudolf kristof oyken)، ۱۸۴۶–۱۹۲۶، فیلسوف آلمانی. تجربه را منشأ ارزش میدانست. جایزه‌ی ادبی ۱۹۰۸ نوبل باو اعطا شد.
آویکنا (āvikennā)، اسم لاتینی ابوعلی سینا.
اویگن (oygen)، اسم آلمانی؛ ← **اوگنیوس**، اسم.
اویل (avil)، ده (جه ۹۴۷ سث ۱۳۳۵ هش)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، ۵ کیلومتری لغ کجور.
آویلا[2] (āvilā)، شهر (جه ۲۲٬۵۷۷)، کرسی ایالت آویلا، اسپانیای مرکزی، در کاستیل کهن.
آویلا، خیل گونثالث د: ← **گونثالث د آویلا، خیل.**
آویلا کاماچو[3]، **مانوئل** (manuel āvilā kāmā-co)، ۱۸۹۷–۱۹۵۵، رئیس جمهور (۱۹۴۰–۴۶) مکزیک.
اویلر[4]، **لئونهارت** (leonhārt oyler)، ۱۷۰۷–۸۳، ریاضیدان سویسی. از مؤسسین ریاضیات عالی است، و مخصوصاً بجهت تحقیقاتش در حساب تغییرات، مثلثات، نظریه‌ی اعداد، و مکانیک تحلیلی معروف است. در نجوم، ئیدرودینامیک، و نور نیز تحقیقات مهمی دارد. در ۱۷۲۷ بدعوت کاترین I به سن پطرزبورگ رفت، و در آنجا استاد بود (۱۷۳۰–۴۱). بدعوت فردریک کبیر، از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۶ که به سن پطرزبورگ بازگشت، در برلن تدریس نمود.
اویلر–کلپین[5]، **هانس فون** (hāns fon oyler-kelpin)، ۱۸۷۳–، شیمیدان سویسی؛ مة آلمان. بسبب کارهائی که در تخمیر قند و شیمی آنزیمها کرد سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۹ باو اعطا شد.
اویلنشپیگل[6]، **تیل** (til oylenŝpigel)، دهاتی دلقکی که در قرن ۱۴م یا ۱۵م در آلمان شمالی میزیست، و با انتشار یافتن شرح نیرنگهایش مخصوصاً در مورد اشراف در سراسر اروپا شهرت یافت. ریشارد شتراوس در آهنگهای شاعرانه‌ی خود از داستانهای مربوط باو استفاده کرده است.
اویماق (oymāq) [= قبیله و طایفه]، در عهد تاتار، عنوان هر یک از دسته‌های مستقل و مجزای طوایف و قبایل. مثلا در عهد سلطان ابوسعید بهادر، طوایف قره تتار به ۵۲ اویماق تقسیم میشده‌اند. در عهد صفویه، عنوان هر یک از ۳۲ تیره‌ای که اتحادیه‌ی آنها در عهد صفویه و تحت ریاست و ارشاد پادشاه صفوی طبقه‌ی نظامی قزلباش را تشکیل میداد. از این تیره‌ها شانزده اویماق، بسبب آنکه رؤسای آن در جانب راست شاه جای میگرفته‌اند، **اویماقات راست**، و شانزده اویماق دیگر که در سمت چپ قرار میگرفته‌اند **اویماقات چپ** نام داشته‌اند. افراد یک اویماق با یکدیگر جز اشتراک در نام قبیله هیچ نسبت دیگر نداشته‌اند. لفظ اویماق در کتب عهد تیموریان ببعد بمعنی قبیله و طایفه آمده است.
اویماقات: ← اویماق.
اوینونه[7] (oynonc)، در اساطیر یونان، از پریان کوه ایدا که پاریس قبل از دلباختگی به هلنه عاشق او بود. بعداً که پاریس زخم برداشت، اوینونه از اینکه با نیروی شفابخش خود او را درمان کند امتناع کرد. پس از مرگ پاریس خودکشی کرد.
آوینیون[8] (āvinyoN)، شهر (جه ۵۱٬۸۶۵)، کرسی ولایت وکلوز، ج‍ش فرانسه، در پرووانس. تجارت شراب و صنایع ابریشمی دارد. در دوره‌ی "اسارت بابلی" (۱۳۰۹–۷۸) مقر پاپ و در دوره‌ی شقاق کبیر (۱۳۷۸–۱۴۰۸) مقر چند ناپاپ بود. کلمنس VI شهر را از فرمانروای پرووانس خرید (۱۳۴۸)، و تا ۱۷۹۱ که ضمیمه‌ی فرانسه شد جزء املاک پاپ بود. آثار مهم آن کاخ پاپ (قرن ۱۴م)، کلیسای سن پیر، و قطعاتی از پل قرن ۱۲م است.
آویهنگ (āvihang)، ده (جه ۱٬۵۸۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ژاورود، شهرستان سنندج، استان کردستان، ۳۰ کیلومتری ج‍غ سنندج. در قتکه (۱۳۱۶ هش) از بخش آویهنگ از شهرستان سنندج اسم برده شده.
آهار، ده (جه ۸۳۸ سث ۱۳۳۵ هش)، رودبار قصران، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی.
آهار، گل، گیاه زمینی یکساله از نوع زینیا (*Zinnia*) که اصلش از مکزیک و دارای گلهای رنگین مرکب برنگهای گوناگون است. در اغلب کشورها اقسام مختلف آنرا در باغها میکارند.
اهتم (ahtam)، در علم عروض؛ ← هتم.
اهر (ahr)، ← زبان گنجشک.
اهر (ahar)، شهر (جه ۱۹٬۸۱۶ سث ۱۳۳۵ هش)، شهرستان ارسباران (← اهر، شهرستان)، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۹۵ کیلومتری ل‍ش تبریز. جغرافیانویسان قدیم از آن نام برده‌اند، و یاقوت آنرا شهری خوش‌ساخت خوانده است. از بناهای جالب آن ← بقعه‌ی شیخ شهاب‌الدین است.
اهر، شهرستان، ل استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر اهر. رود ارس آنرا از آذربایجان شوروی جدا میکند. رود اهرچای از آن میگذرد. طبق قتکه (۱۳۱۶ هش)، اهر بخش شهرستان تبریز بود. در مهر ماه ۱۳۲۳ هش تبدیل به شهرستان شد، و دهستانهای هریس و کلیبر تبدیل به بخشهای تابع آن گردید، و چند روز بعد بخشهای هوراند و ورزقان در آن تشکیل شد. در اردیبهشت ۱۳۳۳ هش بخش هریس از آن منتزع و تابع شهرستان تبریز گردید. در آبان ۱۳۳۷ هش شهرستان استان سوم شد. در فهرست تقسیمات کشور (خرداد ۱۳۴۰) از شهرستانی از استان آذربایجان شرقی بنام ارسباران (arasbārān) نام برده شده که مرکزش شهر اهر، و دارای سه بخش ورزقان، کلیبر، و هوراند است، و ظاهراً همان شهرستان اهر مذکور در این مقاله میباشد.
اهرام[9] (ahrām) [مفردش هرم (haram)]، ساختمانهای عظیمی بشکل هرم مربع القاعده، که اقوام قدیم آنها را بعنوان مقبره و معبد میساختند. معروفترین اهرام قدیم اهرام مصر است. هر یک از فراعنه هرمی برای خود میساخت تا پس از مرگ جسد مومیائی شده‌اش در آن محفوظ بماند. احتمال میدهند که در اغلب اهرام ابتدا اطاق جای جنازه را در دل سنگ میتراشیدند، و ساختن هرم هر فرعون در دوره‌ی حیات او ادامه مییافت. هنوز محققین در حیرتند که بچه وسیله در آن زمان قطعات بزرگ سنگ را بارتفاعات معتنابه بالا میبردند، و در محل مناسب جا میدادند، و مهارتی که در ساختمان اهرام بکار رفته نیز باعث شگفتی است. از اهرام مصر قدیم ح ۴۰ هرم، جملگی در مصر وسطی، باقیست، که معروفترین آنها سه هرم واقع در جیزه (نزدیک قاهره) میباشند، و عبارتند از اهرام خوفو و خفرع و منکورع (جملگی از سلسله‌ی IV). بلندترین این اهرام هرم خوفو است که از عجایب سبعه محسوب بوده، و آن هرمی است مربع القاعده که قاعده‌اش بیش از پنج هکتار زمین را فرا گرفته، و چهار مثلث بدنه‌ی آن متوجه به چهار جهت اصلی است. ارتفاع کنونی آن ۱۳۸ متر، طول ضلع قاعده‌اش ۲۲۷ متر، و طول هر یالش ۲۱۷ متر میباشد. از آشوریها و قبایل باستانی مایا در امریکای مرکزی و مکزیک نیز آثار هرم‌مانند باقی مانده که در بالای آنها اطاقی مخصوص عبادت خدایان ساخته بوده‌اند.
اهرام، نبرد (ahrām)، نبرد (ژوییه‌ی ۱۷۹۸) ناپلئون با ممالیک مصر، در نزدیکی اهرام مصر، که در آن ناپلئون پیروز شد، و در نتیجه، مدت کوتاهی بر مصر استیلا یافت. تسلط وی دیری نپائید، و در ماه اوت ۱۷۹۸، نلسن ناوگان او را در ابوقیر نابود کرد.
اهرم (ahram)، دهستان (جه ح ۴٬۴۰۰؟)، بخش تنگستان، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴ (؟) آبادی. رود اهرم از آن میگذرد. محصولش غلات و خرما است. مرکز دهستان و بخش تنگستان، **اهرم** (جه ۲٬۰۵۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵۴ کیلومتری ش بوشهر است.
اهرم (ahrom)، ماشین ساده‌ای مرکب از یک میله یا جسم دیگر که میتواند حول یکی از نقاط خود، که ثابت است، بگردد. نقطه‌ی ثابت را نقطه‌ی اتکاء یا تکیه‌گاه اهرم گویند. در عمل به اهرم دو نیروی قدرت (مثلا نیروی وارد از دست) و مقاومت (مثلا باری که مقصود بلند کردن آنست) وارد میشود. فواصل تکیه‌گاه را از دو نیرو بازوهای اهرم (بازوی قدرت و بازوی مقاومت) نامند. بر حسب اوضاع نسبی قدرت و مقاومت و تکیه‌گاه، اهرم را به سه نوع تقسیم میکنند (رجوع شود به شکل).

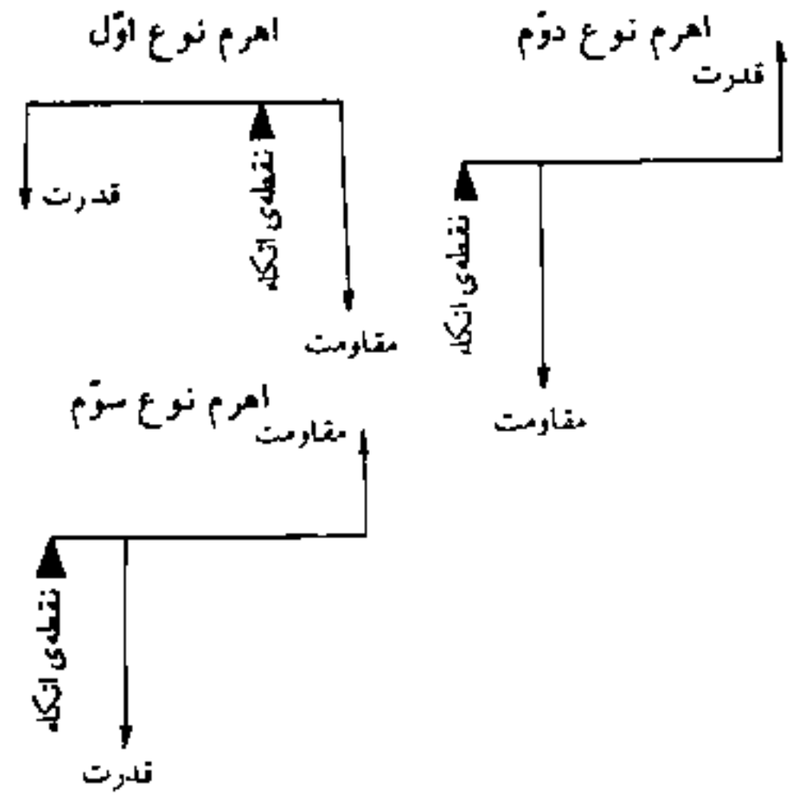

شرط تعادل اهرم اینست که حاصلضرب قدرت در

(۱)Eucken (۲)Ávila (۳)Ávila Camacho (۴)Euler (۵)Euler-Chelpin (۶)Eulenspiegel (۷)Oenone (۸)Avignon (۹)pyramids

بازوی خود مساوی حاصلضرب مقاومت در بازوی خود باشد. نظر باین اصل، نیروی کوچکی که بفاصله‌ی مناسبی از تکیه‌گاه بر اهرم وارد شود میتواند با نیروی بزرگتری با بازوی کوتاهتر مقابله کند. اصل مذکور موارد استعمال عدیده دارد (مثلا در قیچی، کلبتین، انبردست، بیل، چرخ خاکروبه‌کشی، شاهین ترازو، و غیره. رجوع شود به شکل).

امثله از اقسام اهرم

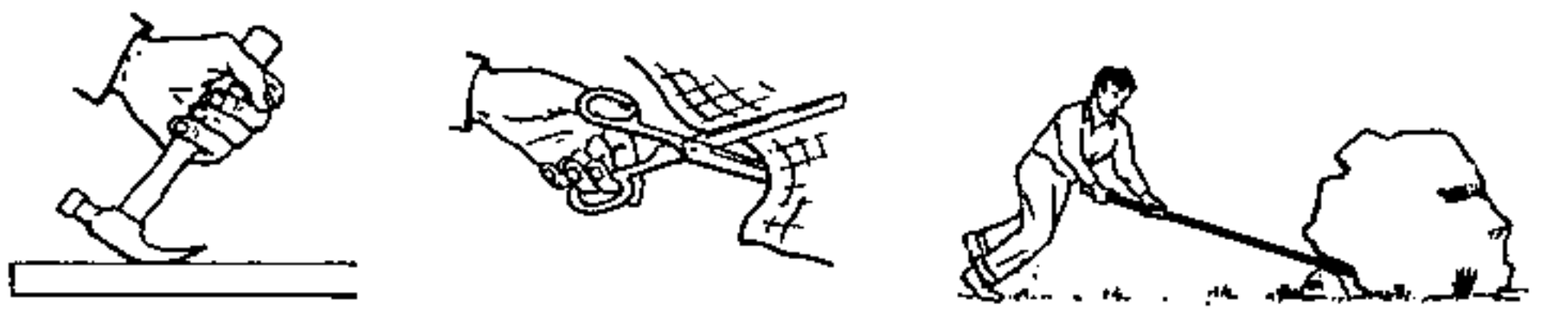

اهرمهای نوع اوّل

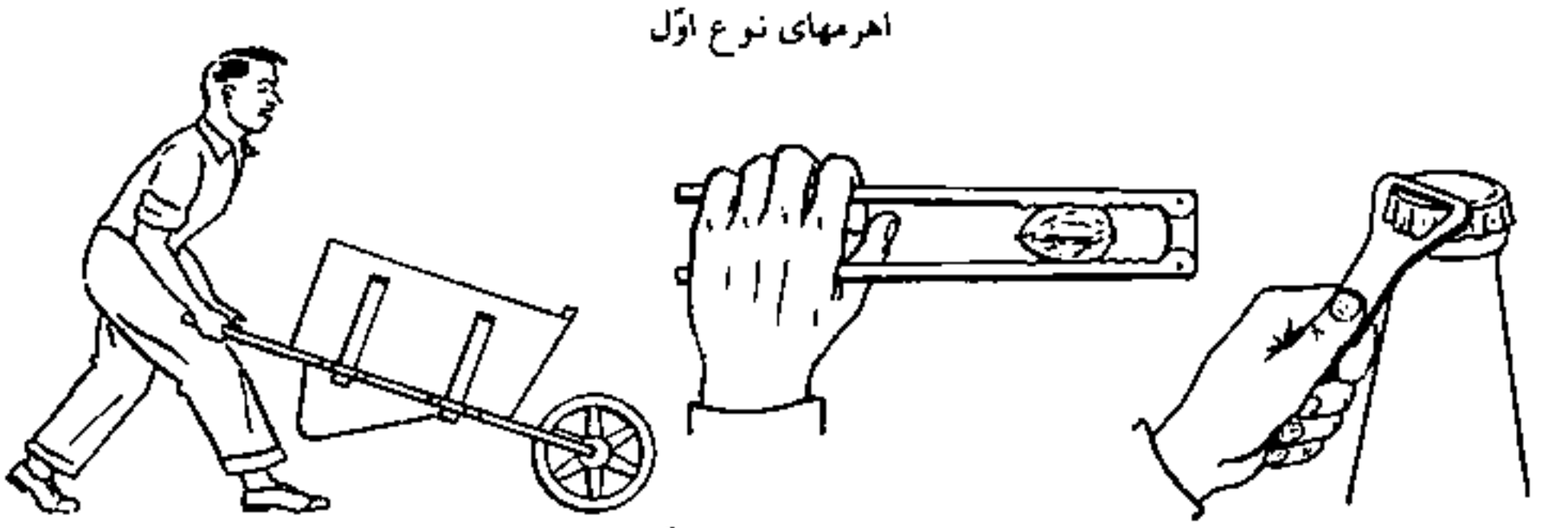

اهرمهای نوع دوّم

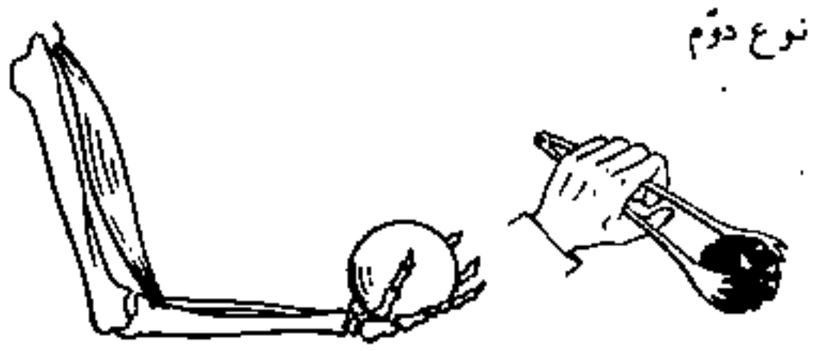

اهرمهای نوع سوّم

اهرن[1] اسکندرانی (ahrone eskandarāni) یا **اهرن القس** (ahrone 'l.qess)، طبیب یهودی (؟) که احتمالا در دوره‌ی هراکلیوس از ۶۱۰ تا ۶۴۱ ب‌م رونق داشت. دایرةالمعارفی طبی در ۳۰ مقاله بزبان یونانی تألیف کرد، که بزبانهای سریانی و عربی ترجمه شد. نامش را هارون نیز ضبط کرده‌اند.

اهریمن (= خِرَدِ خبیث)، اوستائی انگره مئینیو (angra mainyava)، در آیین زردشتی، منشأ بدی، زشتی، پلیدی، تاریکی، جهل، و ستم. هر یک از پیروان شیطان را نیز گویند.

آهک[2]، اکسیدِ کلسیوم، که آنرا آهک زنده[3] نیز میخوانند، و جسمی جامد و سفید و بیشکل است. از حرارت دادن سنگ آهک در کوره بدست میآید. برای ساختن چینی، شیشه، و قلیائیات بکار میرود؛ در تصفیه‌ی قند، و برای مستعد ساختن خاک، و بعنوان حشره‌کش نیز استعمال میشود. آهک اکسیدِ بازی است، و با آب تولید ئیدروکسید کلسیوم میکند که آنرا **آهک مرده**[4] نامند، و آن گردی است سفید، و برای ساختن شفته‌ی آهک، سفید کردن دیوار، خنثا کردن خاصیت اسیدی خاک، و در تصفیه‌ی نیشکر استعمال میشود. محلول آن آب آهک است. لفظ آهک گاهی از طریق اهمال به عموم املاح کلسیوم اطلاق میشود.

آهک آسماری: ← میوسن، دوره‌ی.

آهکدهی[5] (āhakdehi)، دادن ترکیبات مختلف کلسیوم (آهک، سنگ آهک، آهکرس، سفیدگل، و غیره) به خاک. بمنظور اصلاح جنس زمین (مخصوصا اراضی رستی)، تعدیل مقدار اسید خاک، و افزودن فعالیت باکتریهای خاک انجام میگیرد. افراط در آن ممکن است مضر بحال رستنیها باشد.

آهکرس[6] (āhakros) [= آهک + رس]، فنس مارل (mārl)، مخلوط سنگ آهک و خاک رس. بعضی آهکرسها نهشتهای دریائی هستند، و منشأ برخی آبهای شیرین است. بعنوان کود و برای اصلاح میزان اسیدی خاک بکار میرود.

آهک زنده: ← آهک.

آهک مرده: ← آهک.

اهل (ahl). این کلمه اصلا بمعنی کسانی است که در یک خیمه سکونت دارند، و اکنون بر خانواده و دوستان نیز دلالت میکند؛ و اگر این کلمه و جمع آن (اهالی) را به شهری یا کشوری یا فنی یا کاری یا هنری یا علمی اضافه کنند بمعنی مردم آن شهر یا کشور یا کسانی که بآن فن یا کار یا هنر یا علم علاقه دارند میباشد (مثلا اهل حدیث و اهل رای). نزد عرب گاهی (چنانکه اکنون نیز هست) بر مردمی که در شهر مدینه تولد شده‌اند اطلاق میکردد. **اهل** در معاملات کسی است که عاقل و بالغ و رشید باشد. متعاملین باید اهلیت داشته باشند؛ عدم اهلیت هر یک از آنان سبب بطلان معامله می‌گردد. مقابل اهل محجور (mahjur) است؛ معامله با محجور نافذ نیست.

اهل اخوت: ← جوانمردان.

اهل اقطاع، کسانی که بجای مواجب به آنها اقطاع واگذار میشده است.

اهل الاهواء (ahlo 'l.'ahvā')، عبارتی که متکلمین اهل سنت آنرا بر مسلمانانی که عقاید دینی آنها در بعضی از فروع از عقیده‌ی اهل سنت منحرف شده است اطلاق میکنند (اهواء جمع هوی، بمعنی رأی و میل نفس است). از جمله‌ی اهل اهواء جبریه، قدریه، رافضه، خوارج، مجسمه، و معطله اند، و ظاهراً اطلاق کلمه‌ی فِرَق بر اهل اهواء بعقیده‌ی متکلمین اهل سنت صحیح نیست.

اهل البیت: ← اهل بیت.

اهل البیوتات (ahlo 'l.boyutāt)، در مآخذ اسلامی، این عبارت نخست بر کسانی که به خانواده‌های شریف ایرانی انتساب داشته‌اند اطلاق میشده است، و سپس بطور کلی بمعنی اشراف بکار رفته.

اهل بیت یا **اهل البیت** (ahlo 'l.bayt) بعنوان اسم خاص، بر خاندان و ذریه‌ی پیغمبر اسلام اطلاق میکردد.

اهل تبری: ← تبرائیان.

اهل تعطیل: ← معطله.

اهل توحید، از عناوین معتزله.

اهل تولی: ← تولائیان.

اهل حدیث یا **اصحاب حدیث**، کسانی که در مسائل دینی بر احادیث پیغمبر ص و معصومین کار میکنند، و باصطلاح دیگر اخباریون نامیده می‌شوند. در مقابل آن اهل رای اند که بر استنباط عقلی خویش عمل میکنند.

اهل حق یا **علی اللهی**، فرقه‌ای مذهبی در بلاد غربی ایران، که دارای عقاید و آداب خاصی هستند، و مخصوصاً در ذهاب و کرند و همدان و نیز در بین ترکمانان و اکراد کرکوک و سلیمانیه‌ی عراق وجود دارند. دیانت آنها ترکیبی از عقاید غلاة و آداب صوفیه با بقایائی از مذاهب یهود و مجوس و مانوی است، و اعتقاد بحلول و تناسخ و تجسد جزو اصول عقاید آنهاست. نام علی اللهی که باین طایفه داده شده است ظاهراً از مسامحه خالی نیست.

اهل حق، مجموعه‌ی رسائل و اشعار، عنوان کتابی مذهبی، مشتمل بر مطالبی بنثر و نظم فارسی، در باب عقایدی شبیه به معتقدات قسمتی از اسماعیلیان (این عقاید در میان برخی از مردم کردستان رواج دارد). این مجموعه مشتمل است بر تذکره‌ی اعلی، ذیل تذکره‌ی اعلی، قرار حقیقت در جامه‌ی سلطان سحاک، منتخبات از رسائل خاکسار، و برخی اشعار ترکی. باهتمام و اصلاح ایوانوف در ۱۹۵۰ در بمبئی و سپس در تهران منتشر شده است. نظم و نثر بسیاری از قسمتهای این مجموعه سست و عامیانه است.

اهل ذمه (zemme) یا **ذمی** (zemmi)، در مقابل حربی (harbi)، کسانی از اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری و صابئین و مجوس) که در مملکت اسلام، با قبول جزیه و خراج، در ذمه‌ی اهل اسلام درآمده‌اند، و معاهد (mo'āhed) نیز خوانده میشوند. عنوان ذمه فقط شامل اهل کتاب است، و مشرکین و دهریه بهیچ وجه داخل ذمه نتوانند شد، و در صورت عدم قبول اسلام، حکم آنها کشتن بوده است. مع ذلک، عنوان ذمه، در عمل، علی الخصوص در قرون بعد از عهد فتوحات اسلامی، تا حدی شمول بیشتر یافته و گاه بعضی از مشرکین را نیز شامل شده است. باری، اهل ذمه تا مدتی که احکام مسلمانان را ملتزم میشوند و از آنچه

(1)Aaron (2)lime (3)quicklime (4)slaked lime (5)liming (6)marl

منافات با امان دارد (مثل کومک بمخالفین و سوء قصد بمسلمین) اجتناب مینمایند، و از فتنه و راهزنی و جاسوسی و قتل نفس و اظهار منکرات و سب رسول و استخفاف اسلام برکنارند، در ذمه‌ی اهل اسلام هستند، و مال و جان آنها در امان است. اما البته باید که معابد تازه، لااقل در جائی که سابقاً معبد نداشته‌اند، نسازند، و در خواندن کتابهای خویش آواز بلند نکنند، و ناقوس ننوازند، و دیوارهای خانه‌ی خویش کوتاه بسازند، و لباس و شعار دیگر بدارند، و شمشیر و سلاح نبندند، و کنیت و لقب نگیرند، و قرآن نخرند، و در حجاز توطن نجویند. و البته در اجرای این قیود و شروط شدت و دقت بر حسب مقتضیات و مناسبات تفاوت داشته است، ولیکن در اوایل اسلام و عهد قدرت خلفا غالباً اهل ذمه در پرداخت "جزیه" با نهایت انکسار و فروتنی ناچار بوده‌اند، و خراج ارضی نیز از آنها مطابق احکام و شروط اخذ میشده است.

اهل رأی یا اصحاب رأی. ۱- در اصطلاح اهل حدیث، کسانی که قیاس و استحسان را در فقه معتبر دانسته و احکام را به ظن و حدس خود تعمیم یا تغییر میدهند. ۲- در اصطلاح فقیهان، مجتهدینی که، پس از تحصیلات عالیه و طولانی، قدرت و ملکه‌ی استنباط مطلق دارند، و میتوانند احکام را از روی اصول و موازین بدست آورند.

اهل سنت و جماعت: ← سنی.

اهل صفه (soffa) یا **اصحاب صفه** (ashäbe.)، جماعتی از فقرای مدینه و مهاجرین که چون در مدینه مسکن و مأوائی نداشتند، در صفه‌ی مسجد پیغمبر که جائی سقفدار بود سکونت کردند، و در آنجا شب بتعلم قرآن اشتغال داشته و روز هسته‌ی خرما میخورده‌اند، و در تمام سریه‌هائی که پیغمبر باطراف میفرستاد شرکت میکردند. پیغمبر توانگران صحابه را ترغیب میکرد که بآنها صدقه دهند، و خود با آنها مینشست، و بدانها قرآن می‌آموخت. تعداد آنها را، بر حسب تفاوت احوال و مقتضیات زمان، از 10 تا ۹۳ و بعضی تا ۴۰۰ شمرده‌اند. با آنکه اهل صفه بعدها با توسعه‌ی قدرت اسلام تا حدی مستطیع و بی‌نیاز شدند، لیکن عنوان اهل صفه بعنوان امتیازی بعدها نیز همچنان برای آنها باقی ماند. بعضی از صوفیه بخطا عنوان خود را باین جماعت منسوب داشته‌اند.

اهل فتوت: ← جوانمردان.

اهل قیاس، فقیهانی که قیاس را در استنباط احکام شرعی حجت دانند.

اهل کتاب، در اصطلاح اسلام و قرآن، یهودیان و مسیحیان را گویند که دارای کتاب آسمانی هستند، و اگر چه در آن تحریف کرده‌اند، باز با مشرکان تفاوت فراوان دارند.

اهلمرستاق (ahlam.rostāq)، دهستان (جمعیت ۸٬۸۰۰؛ شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۷(؟) آبادی؛ مرکزش محمودآباد. رود هراز آنرا مشروب میکند.

اهله‌ی ماه (ahelleye)، اشکال ظاهری ماه، که ناشی از تغییر سطح مرئی ماه است بسبب تغییر وضع ماه نسبت به خورشید و زمین. ← ماه.

اهلی، تخلص اهلی ترشیزی و اهلی شیرازی.

اهلی ترشیزی متخلص به **اهلی،** ف ۹۰۲ هق، شاعر ایرانی؛ اهل ترشیز، خراسان. به تورانی هم شهرت داشت. در شعر پیرو سبک شاعرانی بود که در هرات نزد امیر علیشیر نوائی، وزیر سلطان حسین بایقرا، گرد آمده بودند. چون این سبک را ایرانیان کمتر میپسندیدند، اهلی در ایران چندان شهرتی نداشت، اما بسبب تقلید از سبک مزبور و نوشتن نثرهای مصنوع در هند شهرتی بسزا یافت.

اهلی شیرازی، محمد، متخلص به **اهلی،** ف ۹۴۲ هق، شاعر ایرانی؛ متولد شیراز. بسبک هندی شعر میسرود و میکوشید صنایع بدیعی و بویژه تجنیس را در غزلیات و قصائد خویش بکار برد. دیوانش ۱۲٬۰۰۰ بیت داشت. بعلاوه، پنج مثنوی (رساله‌ی نغز، ساقی‌نامه، سحر حلال، شمع و پروانه، و فوائد الفواید) و یک مثنوی ذو بحرین و ذو قافیتین و رساله‌ای در معما داشت.

اهلی کردن[1] حیوانات و نباتات. این اصطلاح معمولا، علاوه بر معنی خارج ساختن حیوانات و نباتات از حالت توحش، متضمن تحت اختیار آوردن رشد و تکثیر آنها و تبدیل کردن محصولاتشان بصورتی قابل استفاده برای انسان و آماده کردن نیروی آنها برای استفاده‌ی انسانی نیز میباشد. اهلی کردن سابقه‌ای بسیار طولانی دارد، و در رشد اجتماعی و فرهنگی انسان تأثیر عمده‌ای داشته است. زراعت مسکن انسان را جنبه‌ی دائمی داد، و منبع اطمینان‌بخشی برای تأمین غذا گردید. بیشتر غلات در عصر حجر جدید اهلی شد. گندم اقلا از 5000 ق‌م در مصر و گندم و جو از حدود 4000 ق‌م در بین النهرین کشت میشده. بعضی برآنند که چاودار اصلا از مزارع آسیای غربی است. مصریان نخستین باقلا، عدس، خربزه، سیر، پیاز، ترب، و انگور نیز زراعت میکردند. اصل زیتون و کتان را نیز از شرق نزدیک دانسته‌اند. برنج و نیشکر و محتملا موز و پنبه اولین‌بار در چش آسیا اهلی شده. زرت اصلا از امریکا است، و زراعت آن به تمدن پرو پیش از دوره‌ی اینکا میرسد. سیب زمینی نیز اصلا از امریکا است، و در زمانهای قدیم اهلی شده.

اهلی کردن و پرورش حیوانات محتملا مقارن با اهلی کردن گیاهان صورت گرفته، ولی اهلی کردن سگ را در اواخر عصر حجر قدیم میدانند. در عصر حجر جدید استفاده از حیوانات بارکش آغاز گردید. خر و گاو نر نخستین بار در شرق نزدیک اهلی شد. استفاده از اسب برای سواری ابتدا در آسیای مرکزی صورت گرفت. محتملا شتر اول‌بار در استپها و صحراهای آسیا اهلی شد، و از آنجا به افریقا راه یافت. بسیاری از مرغان خانگی (جز بوقلمون) نخست در چش آسیا اهلی شد. در امریکا، لاما و آلپاکا را در نواحی کوههای آند اهلی کردند. در ادوار تاریخ مضبوط حیوان تازه‌ای اهلی نشده است، ولی از طریق پرورش حیوانات و نباتات انواع بهتری بعمل آمده است.

اهلیلجیه (ehlilejiyya) یا **اهلیلجه** (ehlilaja)، رساله‌ای مذهبی و کلامی، بعربی، از مفضل ابن عمر (شاگرد امام جعفر صادق)، در توحید و اثبات خدا. حدیث مفصلی است در موضوع مذکور، که مفضل از امام جعفر صادق نقل میکند، و چون در مقدمه‌ی آن بمناسبتی نام هلیلج (هلیله) آمده، بنام اهلیلجیه معروف گردیده. بر این رساله شرح نیز نوشته‌اند، و با توحید مفضل و در ضمن جلد اول بحار الانوار بطبع رسیده است.

اهم[2] (ohm)، شهرت فارسی **گئورگ زیمون اوم** (georg zimon om)، ۱۷۸۷–۱۸۵۴، فیزیکدان آلمانی. از ۱۸۵۲ استاد دانشگاه مونیخ بود. در بررسی جریان برق قانون معروف به ← قانون اهم را کشف کرد. واحد مقاومت (← اهم) بافتخار او نامگذاری شده است.

اهم[3] [بنام گ. ز. اهم]، واحد عملی مقاومت برقی؛ علامتش Ω. اهم مطلق، که از ۱۹۵۰ واحد قانونی استانده‌ی مقاومت است، مقاومتی است که هرگاه اختلاف پتانسیل بین دو طرفش یک ولت مطلق باشد جریانی بشدت یک آمپر مطلق از آن عبور کند. اهم بین‌المللی، که قبل از ۱۹۵۰ واحد قانونی استانده بود، مقاومت ستونی است استوانه‌ای از جیوه بارتفاع ۱۰۶٫۳ سم و وزن ۱۴٫۴۵۲۱ گرم در دمای 0° صدبخشی (در این شرایط، مقطع قائم ستون تقریباً یک میلیمتر مربع است). یک اهم بین‌المللی برابر ۱٫۰۰۰۴۹۵ اهم مطلق است. گاهی مگوهم (megohm) (یک میلیون اهم) و میکروهم (mikrohm) (یک میلیونیم اهم) را نیز بکار میبرند.

اهم، قانون، قانونی منسوب به گ. ز. اهم، بدین مضمون که اختلاف پتانسیل (بر حسب ولت) بین دو انتهای یک جسم هادی که برق در آن جریان دارد مساوی حاصلضرب شدت جریان (بر حسب آمپر) در مقاومت (بر حسب اهم) آن جسم است. بعبارت دیگر اگر E اختلاف سطح بر حسب ولت، I شدت جریان بر حسب آمپر، و R مقاومت جسم بر حسب اهم باشد، E=IR.

آهن[4]، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Fe. نیز جدول مقاله‌ی عنصر را ببینید)، برنگ سفید نقره‌ای، براق، قابل مفتول شدن، و قابل تورق. آهنربا آنرا بخود میکشد. بسهولت زنگ میزند. از جنبه‌ی شیمیائی بااثر است، و ترکیبات دو ظرفیتی، بنام ترکیبات فرو (ferro؛ از فنس)، و سه‌ظرفیتی، بنام ترکیبات فریک (ferrik؛ از فنس) میدهد. از جهت فراوانی چهارمین عنصر است، و ۵٪ قشر زمین را تشکیل میدهد. در طبیعت بشکل مانیتیت، هماتیت، سیدریت، لیمونیت، و پیریت وجود دارد. استخراج آن بوسیله‌ی کوره‌ی بلند انجام میگیرد. ترکیباتش در خاک، شن، نباتات، و حیوانات یافت میشود. آهن موجود در هموگلوبین خون اکسیژن را از ریه به سلولها میرساند. نقصان آهن سبب کمخونی است. خواص فیزیکی آهن بواسطه‌ی وجود اندک مقداری از فلز دیگر یا کربون تغییر فاحش میکند. اشکال تجارتی عمده‌ی آن فولاد، چدن، و آهن ورزیده است.

آهن، عصر: ← عصر آهن.

آهنربا: ← مغناطیس.

آهنربای برقی[5]، آهنربائی که خاصیت مغناطیسی آن ناشی از یک جریان برق است و با قطع این جریان تقریباً از بین میرود. مثلا اگر میله‌ای از

(۱)domestication (۲)Ohm (۳)ohm (۴)iron (۵)electromagnet

آهن نرم را در پیچه‌ای قرار دهیم، مادام که جریان از پیچه بگذرد، میله خاصیت آهنربائی دارد؛ شدت آهنربائی با شدت جریان و عده‌ی حلقه‌های پیچه بستگی دارد. آهنربای برقی در زنگ اخبار، تلفن، تلگراف، مولد برق، موتور برق، و غیره بکار میرود.

آهن سفید[1]، ورق آهن پوشیده از لایه‌ای از روی، که معمولا بوسیله‌ی فروبردن آهن در روی مذاب بدست میآید.

آهنکروم[2] (āhan.krom)، آلیاژ کروم با ۳۰٪ یا ۴۰٪ آهن، که از احیا کردن کرومیت با کربون در کوره‌ی برقی بدست میآید.

آهنگرکلا (āhangar.kalā)، ده (جم ۱٬۸۵۶ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش بندپی، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۲۱ کیلومتری ج بابل.

آهنگرکلا، ده (جم ۱٬۱۷۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بیشهسر، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۶ کیلومتری ش شاهی.

آهن مرداب[3]، شکل ناخالص اکسید آبیده‌ی آهن، که در باطلاقها و مردابها یافت میشود. ← لیمونیت.

آهنمنگنز[4] (āhan.manganez)، آلیاژ منگنز و آهن، که ممکن است تا ۸۰٪ منگنز داشته باشد.

اهنوخوشی (ahnuxoši). بروایت شاهنامه، جمشید مردم را به چهار گروه قسمت کرد، و هر یک را نامی نهاد، و کاری به آنها اختصاص داد. اهنوخوشی نام طبقه‌ی چهارم است که اهل کسب و حرفت باشند. این کلمه تحریف شده‌ی هوتخش (hutoxš) [پهلوی، = نیکوکوشیده] است، که مراد از آن طبقه‌ی صنعتگر است (← هتخشان).

اهنود (ahonvad)، اوستائی اهونه‌وئیتی (ahuna-vaiti)، نخستین بخش از پنج بخش گاتها.

آهن ورزیده[5] (varzide)، خالصترین شکل تجارتی آهن. از تصفیه‌ی چدن خام بدست میآید. فقط ۰٫۱٪ تا ۰٫۲٪ کربون دارد. برای ساختن میخ پرچ، لوله‌ی آب، زنجیر، لنگر کشتی، کارهای زینتی آهنی، و غیره بکار میرود.

آهو، پستاندار نشخوارکننده‌ی سمدار از راسته‌ی سمشکافته‌ها (*Artiodactyla*) و از تیره‌ی گاوان (در بعضی طبقه‌بندیها از تیره‌ی آهوها). آهوهای حقیقی منحصرند به آسیا و افریقا. آهوهای افریقائی عبارتند از آهوی جنگلی [به سودانی ابونباح (abu.nabbāh)]، آهوی آبی [به سودانی کتمبور (katambur)]، پالا یا ایمپالا، کودو (kudu) [به سودانی مرامری (morāmeri)]، نیالا (niālā)، بونگو (bongo)، دقدق (deqdeq)، آهوی ابلق، و گنو. در هندوستان انواع آن عبارتند از نیلگای (nilgāy)، آهوی چهارشاخ، و آهوی سیاه. نیز ← غزال.

اهواز، نام قدیمش **هرمزد اردشیر** و سپس **سوق الاهواز** (suqo 'l-ʿahvāz) و در ادوار متأخر **ناصری**، شهر (جم ۱۲۰٬۰۹۸ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز استان ششم (خوزستان) و مرکز شهرستان اهواز، بر دو طرف رود کارون و بر راه آهن سرتاسری. شهری است جدید که بر خرابه‌های شهر قدیم بنا شده. هوایش بسیار گرم است. اهواز را بعضی با شهر آگینیس که استرابون از آن نام برده تطبیق کرده‌اند، ولی باحتمال راجح اهواز در محل شهر قدیم تاریانا (tārcyānā) است که نئارخوس در سفر خود به خلیج فارس در کنار آن لنگر انداخت. اردشیر I ساسانی تاریانا را از نو ساخت، و آنرا هرمزد اردشیر نامید، و ساختن سد بزرگی را بر تُنداب کارون آغاز کرد. در دوره‌ی او و جانشینانش این شهر رونق فراوان یافت، و بجای شوش پایتخت سوزیانا (خوزستان) شد. هنگامی که اعراب مسلمان سوزیانا را گرفتند، هرمزد اردشیر را سوق الاهواز نامیدند، که بمعنی بازار هوزیها یا خوزیها است، و این هوزیها یا خوزیها از قبایل جنگجوی قدیم بودند، و خوزستان نیز از آنها نام گرفته است. اهواز در دوره‌ی امویان و عباسیان نیز آباد و پررونق و مرکز زراعت نیشکر بود، ولی در اواخر قرن سوم هق بسبب فتنه‌ی صاحب الزنج رو بانحطاط گذاشت. بعدها در آبادی آن کوشیدند، ولی از بین رفتن سد بزرگ آن در اواسط قرن نهم هق سبب خرابی واقعی این شهر گردید، و از مرکزیت افتاد. در اوایل قرن بیستم بیش از ۲٬۰۰۰ سکنه نداشت، ولی پیدا شدن نفت در خوزستان از نو سبب آبادی آن گردید، و دوباره مرکز خوزستان شد (۱۳۰۵ هش). خط آهن سرتاسری ایران در اهواز از روی پل ظریفی میگذرد که پایه‌های آن بر بازمانده‌های سد قدیم نهاده شده. پل عظیم دیگری نیز دارد که مردم و وسایط نقلیه از آن میگذرند.

اهواز، شهرستان، استان ششم (خوزستان)؛ مرکزش شهر اهواز. از غ به عراق و شهرستان دشت میشان محدود است. آب و هوایش گرم است؛ دمای آن در تابستان گاهی به ۵۸° صدبخشی میرسد. بادهای جنوب شرقی (در اصطلاح محلی شرجی) هوا را در تابستان گرم و خفه‌کننده میسازد. رودهای عمده‌ی آن کارون و کرخه است. قسمت عمده‌ای از بخش جنوبی شهرستان را دشت رسوبی کارون فراگرفته است. استعداد کشاورزی آن زیاد است. زبان ساکنین فارسی است، و عربی هم رواج دارد.

اهواز، دانشگاه، تأسیس سال ۱۳۳۵ هش، در شهر اهواز. مشتمل بر دانشکده‌های پزشکی و کشاورزی است.

اهوازی، شهرت **حکیم ابوالقاسم هبةالله ابن حسین اهوازی اصفهانی**، پزشک ایرانی، صاحب تألیفات در طب و ادویه. بسال پانصد و پنجاه و اندی درگذشته است.

اهوازی، شهرت **علی ابن عباس مجوسی**، فت ۳۸۴ هق، طبیب بزرگ ایرانی؛ مت اهواز. در دوره‌ی عضدالدوله‌ی دیلمی رونق داشت، و دایرةالمعارف طبی معروف به کامل الصناعة الطبیه یا طب ملکی را بنام او نوشت. این کتاب مجموعه‌ی بزرگی از طب علمی و عملی بوده، و به لاتینی ترجمه شده (اولین چاپ، ونیز، ۱۴۹۲)، و منتهای اعتبار را داشته است.

اهورمزدا (ahura.mazdā) [از اوستائی، = سرور دانا]، پهلوی اورمزد (oharmazd)، خدای بزرگ ایرانیان باستان و زردشتیان، خالق زمین و آسمان و آفریدگان. امشاسپندان (← امشاسپند) و ایزدان (← ایزد) نیز آفریده‌ی اویند. او عین قدرت و دانش، و منبع خیر و راستی و تقدس و تقوی است. هر یک از امشاسپندان مظهر یکی از صفات اهورمزداست. بهر یک ازین مظاهر، پاسبانی و

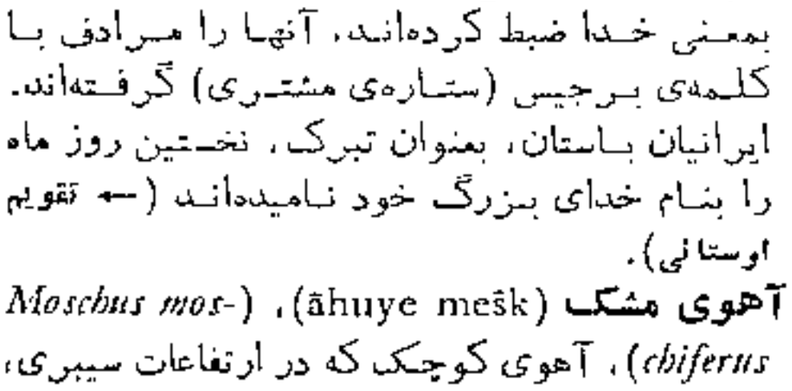

حفظ قسمتی از عالم هستی سپرده شده تا در تحت امر آفریدگار جهان بکار پردازند. ایزدان نیز کارگزاران اهورمزدا بشمار آیند. اهورمزدا را در فارسی هرمزد (hormozd یا hormazd)، اورمزد (urmozd)، هورمزد، هرمز (hormoz یا hor-maz)، و مزدا (mazdā) نیز گفته‌اند. در فرهنگهای فارسی علاوه بر آنکه این واژه‌ها را بمعنی خدا ضبط کرده‌اند، آنها را مرادف با کلمه‌ی برجیس (ستاره‌ی مشتری) گرفته‌اند. ایرانیان باستان، بعنوان تبرک، نخستین روز ماه را بنام خدای بزرگ خود نامیده‌اند (← تقویم اوستانی).

آهوی مشک (āhuye mešk)، (*Moschus mos-chiferus*)، آهوی کوچک که در ارتفاعات سیبری، هیمالایا، کره، و ساخالین زندگی میکند. موی آن خشن و معمولا قهوه‌ایرنگ است. بلندی شانه‌اش ح ۵۰ تا ح ۶۰ سم میباشد. برای استفاده از مشک آنرا شکار میکنند، و بهمین جهت از حیث عده رو بکاهش است.

اهی (ahi) [سانسکریت، = مار] یا **وریتره** (vritra)، اوستائی **آژی**، در دین آریائی، یکی از اهریمنان، بصورت ماری عظیم که تمام آبهای کیهانی و ابرهای بارانی را فروبرده با هزاران حلقه و پیچ و تاب بر فراز کوهها پیچید. ایندرا با او مصاف داده وی را بکشت و آبها را از شکم او رها کرد، و بدین ترتیب زندگی نوع بشر را بر زمین ممکن ساخت. در ریگ ودا بارها ازین مبارزه سخن رفته، و احتمالا ماری که در اساطیر و ادبیات حماسی و افسانه‌های اغلب ملل موجود است همان اهی یا آژی آریائیان قدیم است. داستان آژی دهاک و ضحاک ادبیات اسلامی نیز با این افسانه مرتبط میباشد.

آهیانه، از استخوانهای کاسه‌ی سر.

آی[6] (āy)، شاخابه‌ی آیسلمر، لغ هلند، که آمستردام بر آن قرار دارد. بوسیله‌ی کانالهائی به دریای شمال و رودهای لک و وال مرتبط است.

آیات الاحکام (āyāto 'l-ʿahkām)، کتابی مذهبی و فقهی، بعربی، مبتنی بر تفسیر آیات قرآن بر حسب مذهب شیعه، از مقدس اردبیلی (فت ۹۹۳ هق). مؤلف از تألیف این تفسیر یا فقه قرآنی در ۹۸۹ هق فراغت یافته است، و آنرا مانند کتابهای فقهی بر ۱۸ کتاب مرتب کرده، که اول آن طهارت و آخر آن قضا و شهادت است، و آیات مربوط بهر قسمت را در جای خود ذکر کرده، و در اول کتاب تفسیر سوره‌ی فاتحه را آورده. در ایران مکرر بطبع رسیده است.

آیات الاحکام یا **تفسیر آیات الاحکام**، کتابی مذهبی و فقهی، بعربی، مبتنی بر تفسیر قسمتی از آیات قرآن که باحکام فقه ارتباط دارد بر حسب

(۱)galvanized iron (۲)ferrochrome (۳)bog iron ore (۴)ferromanganese (۵)wrought iron (۶)Ij; Y

عقائد شیعه، از محمد ابن علی استرابادی (فت ۱۰۲۸ هق). مشتمل بر همه‌ی ابواب فقه از کتاب طهارت تا کتاب قضا و شهادات است، و مؤلف در آخر کتاب قضا و شهادات احادیث و اخباری که راجع به ائمه‌ی اثنی عشر است نقل کرده.

آیات الاحکام (āyāto 'l.ʿahkām) یا **تفسیر آیات الاحکام** یا **کنز العرفان** (-kanzo 'l.ʿer fān)، از کتابهای مهم و معتبر فقهی شیعه، بعربی، از فاضل مقداد. مشتمل است بر تفسیر قسمتی از آیات قرآن (بنا بعقیده‌ی شیعه) که مربوط بابواب فقه میباشد. مانند کتابهای فقهی مرتب گردیده است، و از کتاب طهارت شروع و بکتاب قصاص و دیات ختم شده. چاپ تهران، ۱۳۱۳ هق.

آیات الاحکام یا **تفسیر شاهی**، کتابی مذهبی و فقهی، بفارسی، مبتنی بر تفسیر قسمتی از آیات قرآن بر حسب عقاید شیعه، از میر ابوالفتح سید محمد ابن ابی سعید حسینی معروف به تاج سعیدی (فت ۹۵۰ هق). بامر شاه طهماسب تألیف شده است، و مانند کتابهای فقهی مرتب گردیده، و با کتاب طهارت شروع میشود، و آیات مربوط بهر موضوعی در کتاب مربوط بخود جمع و ترجمه و شرح شده. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده.

آیات جلی (jaliyy)، ترجمه‌ی منظوم صد کلمه از کلمات قصار منسوب به امیرالمؤمنین علی ع. هر یک از کلمات بوسیله‌ی جامی در یک رباعی بفارسی ترجمه گردیده است. چاپ هند، ۱۳۵۵ هق.

آیاتچو، جزیره‌ی کرس: ← آژاکسیو.

ایاتکار زریران (ayātkāre zarirān) یا **یاتکار زریران** [= یادگار زریر]، رساله‌ای حماسی و مذهبی، بزبان پهلوی، مشتمل بر قریب ۳٬۰۰۰ کلمه، که ظاهراً در حدود قرن ۶م بم تدوین شده. مستشرق فرانسوی، بنونیست، در ۱۹۳۳ ثابت کرد که این رساله نظم است، و در زمان اشکانیان تصنیف گردیده، و در دوره‌ی ساسانیان تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی درآمده. ظاهراً کلماتی که برای توضیح و تفسیر اشعار این منظومه آورده شده است وارد متن کتاب گردیده، و آنرا از سیاق نظم دور کرده، و گویند این منظومه‌ی دوره‌ی اشکانیان، که اساس رساله‌ی فعلی یادگار زریران است، بتقلید و بر اثر منظومه‌ای که در دوره‌ی هخامنشیان منظوم گردیده بوجود آمده. موضوع ایاتکار زریران جنگ میان ایرانیان و تورانیان (گشتاسب و ارجاسب) بر سر دین زردشت میباشد. پهلوان این داستان زریر، برادر و سپهسالار گشتاسب، است، که بدست ویدرفش (vidaraf-š) جادو کشته میشود، ولی پسر او بستور (bastavar) ویدرفش را بقتل میرساند، و ارجاسب به توران میگریزد. این رساله در ادب ایران تأثیر فراوان کرده است، و دقیقی (شاید با واسطه) از آن متأثر گردیده، و در شاهنامه (داستان نخستین جنگ گشتاسب با ارجاسب) این تأثیر نمایان است. این منظومه بفارسی ترجمه و در تهران طبع شده است.

ایاد (iād)، از قبایل بزرگ قدیم عرب، منسوب به بنی معد (bani maʿadd) از نسل اسماعیل. مسکن آنان در تهامه تا حدود نجران بود. در اوایل قرن سوم بم در باب مالکیت کعبه بین ایاد و مضر کشمکش برخاست، و قبیله‌ی ایاد مغلوب شد، و به عراق عرب و بین النهرین مهاجرت کرد، و ظاهراً باطاعت ملوک لخمی حیره درآمد (گفته شده است که ایاد حروف عربی را به عراق آوردند). در اوایل قرن ۶م تاخت و تازهائی به خاک ایران کردند، ولی در دوره‌ی خسرو انوشروان شکست خوردند، و سپس بقولی به شام رفتند. در نبرد ذو قار بطرفداری دولت ایران جنگیدند. در دوره‌ی عمر خطاب در جزء قشون هراکلیوس با مسلمانان جنگیدند، ولی سرانجام باطاعت خلیفه درآمدند، و در ادوار بعد نامی از ایشان دیده نمیشود.

آیا د لا توره[1]**، ویکتور رائول** (viktor rāul āyā de lā torre)، ۱۸۹۵–، رهبر سیاسی پروئی. بر ضد دولت دیکتاتوری آ. ب. لگیا اقدام کرد، و در ۱۹۲۰ تبعید شد، و هشت سال در مکزیک و انگلستان و فرانسه و آلمان و شوروی بمطالعات اجتماعی و اقتصادی پرداخت، و برنامه‌ای مناسب با وضع پرو تهیه کرد. وی مؤسس حزب اتحادیه‌ی انقلابی ملی امریکائی است که (بر حسب حروف کلمات آن در زبان اسپانیولی) به آپرا معروفست، و هدفش برانداختن حکومت جمعی انگشت‌شمار بر توده‌ی مردم است. در ۱۹۴۸ که آپرا از دولت در اجرای اصلاحات مأیوس شد دست بانقلاب زد، ولی کاری از پیش نبرد، و آیا د لا توره بدولت کولومبیا پناه برد.

ایار (ayyār). **۱–** ماه پنجم تقویم شمسی بعضی ممالک عربی، بین نیسان و حزیران، دارای ۳۱ روز، و مطابق ماه مه‌ی فرنگی. **۲–** ماه هشتم سال عرفی و ماه دوم سال دینی یهود، دارای ۲۹ روز. از آوریل تا ژوئن فرنگی تغییر میکند.

ایاز (ayāz, ayyāz) [ابوالنجم ایاز ابن ایماق (oymāq)]، غلام محبوب و مقرب سلطان محمود غزنوی که گویند سلطان محمود را در حق او نظری خاص بود. داستان علاقه‌ی محمود به ایاز مکرر موضوع حکایات و اشارات شعرای فارسی‌زبان (مثل سعدی و عطار و دیگران) واقع شده است، و زلالی خوانساری منظومه‌ای درین باب ساخته است. بعد از وفات سلطان محمود غزنوی در سنه‌ی ۴۲۱ هق، ایاز خدمت امیر محمد غزنوی را رها کرد، و در نشابور به سلطان مسعود I غزنوی پیوست.

ایاز، قبر: ← سنگ‌بست.

آیاس[2] (āyās)، در افسانه‌های یونانی، دو تن از مبارزان ← جنگ تروا. **۱– آیاس بزرگتر** غولی کندفهم و کندزبان بود. پس از مرگ اخیلس، او و اولیس خواستار سلاح او شدند. چون به اولیس داده شد خودکشی کرد. **۲– آیاس کوچکتر** در جنگ تروا فرمانده سپاهیان لوکریس بود، و در معبد آتنه به کاساندرا بعنف دست‌درازی کرد. آتنه سبب شد که در راه بازگشت کشتی او شکست. پوسیدون وی را نجات داد، ولی آیاس بخود بالید که علی رغم خدایان نجات یافته. پس برق او را بزد و بکشت.

آیاسلوغ یا **آیاصلوغ** (هر دو āyā.soluq)، دهکده، ج ولایت ازمیر، غ ترکیه، در آسیای صغیر؛ نزدیک شهر قدیم افسوس.

ایاصوفیه[3] (ayā.sofia) یا **آیاصوفیه** (-āyā.) [تحریفی از نام یونانی هاگیا سوفیا، = حکمت مقدس]، از بناهای بزرگ جهان، و شاهکار معماری بیزانس، در قسطنطنیه، که اصلا کلیسا بود، و بعد به مسجد مبدل شد، و اکنون موزه است. در محل کلیسائی قرار دارد که کنستانتیوس II در سال ۳۶۰ در شهر بیزانتیوم (قسطنطنیه) برپا کرد. این کلیسا آتش گرفت (۴۰۴)، و تئودوسیوس II آنرا دوباره ساخت (۴۱۵)، ولی آن نیز باتش سوخت (۵۳۲). بنای فعلی که آتش در آن کارگر نیست در ۵۳۲–۳۷ بفرمان امپراطور یوستی‌نیانوس برپا شد؛ معماران آن آنتمیوس تراللی و ایسیدوروس ملطی بودند. بر اثر زلزله‌هائی که در سالهای ۵۵۳ و ۵۵۷ روی داد، گنبد کلیسا در ۵۵۸ فروریخت؛ در ۵۶۳ گنبد را بشکل امروزی آن دوباره ساختند. پس از استیلای (۱۴۵۳) ترکان عثمانی بر قسطنطنیه، این کلیسا به مسجد مبدل شد. نشانه‌های مسیحیت را از میان بردند، بر نقش‌های موزائیک آن گچ کشیدند، و زیورهای تازه بر آن نقش کردند. بعدها چهار گلدسته‌ی شامخ و ظریف بر چهار گوشه‌ی بنا افزوده شد. بر تارک گنبد، هلال ترکان جایگزین صلیب مسیحیان گردید. گنبدی رفیع صحن گشاده‌ی مسجد را پوشانده، که قطرش ۳۱ و ارتفاعش ۵۶ متر است، و چهل پنجره‌ی طاقدار بر گرد آن قرار دارد، که نور از میان آنها بدرون میتابد. غرفه‌ها و راهروهای چندی بر گرد صحن مرکزی بنا شده؛ و گنبدهای آنها، که بر ستون‌های محکمی استوار اند، گنبد مرکزی را در میان میگیرند، و تکیه‌گاهی برای آن بشمار میروند، و فشار آنرا تحمل می‌کنند. بدین ترتیب، درون گنبد از هرگونه باری که سبب ایجاد احساس سنگینی در بیننده شود، یکسره آزاد است، و گنبد چون کاسه‌ی زرین بی وزنی به نظر میآید، که استحکام و ثباتی معجزآسا در ذات خود دارد. برای ساختمان بنا آجر بکار رفته و رویه‌های داخل آن با مرمرهای رنگارنگ و موزائیکهای زرین پوشیده شده است (باستان‌شناسان گچی را که بر آنها کشیده شده بود تراشیده و نقشها را آشکار ساخته‌اند). از بیرون، گنبدهای گوناگون بنا، در میان دیوارهای پهن گچبری‌شده، منظری پرشکوه دارند. در قسطنطنیه، چندین مسجد از روی ایاصوفیه ساخته شده است.

ایاصوفیه، کتابخانه‌ی، استانبول، ترکیه. این کتابخانه در عهد سلطان محمد I در ۱۱۵۲ هق تأسیس شد. دارای ۸٬۸۰۰ نسخه‌ی خطی شرقی و از جمله ۶٬۷۰۰ نسخه‌ی عربی است.

ایاغچی (ayāqci) بمعنی جام‌دار و آبدار است، و ساقی خاص سلطان را در عهد مغول و حتی صفویه باین عنوان خوانده‌اند، شربت‌دارخانه یا آبدارخانه ایاغی‌خانه گفته میشده است. ایاغچی در دستگاه قاآن مغول مقام مهمی بوده است، چنانکه یک چند یکی از پسران جوجی دارای این منصب بوده است. الفاظ ایاغچی و ایاغی‌خانه از لغت مغولی ایاغه (ayāqa) [= جام شراب] است، که در ترکی بصورت ایاغ و ایاق [= جام شراب] درآمده است.

ایاغه، لغت مغولی، بمعنی جام شراب؛ ← ایاغچی.

(۱)Haya de la Torre (۲)Ajax (۳)Hagia Sophia; Santa Sophia

ایاغی‌خانه: ← ایاغچی.
آیاکوچو[1] (ayākuco)، شهر (جه ۱۸°۲۷۵)، ج پرو. در اینجا آ. خ. دِ سوکره بر اسپانیائیها پیروز شد (۱۸۲۴). این پیروزی، که از فتوحات عمده‌ی انقلاب امریکای جنوبی بر ضد اسپانیا است، استقلال پرو را تأمین کرد.
آیاکوس[2] (ayākos)، در اساطیر یونان، فرمانفرمای جزیره‌ی آیگینا، پسر زئوس، پدر بزرگ آیاس بزرگتر و اخیلس. بسیار پرهیزگار بود. زئوس مورمیدونها را بخاطر او آفرید.
ایالات اطلس میانه[3]، عنوان ایالات نیو یورک، پنسیلوانیا، نیو جرزی، و (گاهی) مریلند و دلاور، کشمت، که مشتمل بر منابع وسیع زغال سنگ و آهن و فولاد ناحیه‌ی پیتسبرگ و اراضی فلاحتی زیادی میباشد.
ایالات اقیانوس آرام[4]، عنوان ایالات کالیفرنیا، اورگون، و واشینگتن، کشمت، که اولی بسبب صنعت سینما و مرکباتش معروف است.
ایالات برده‌دار[5]، در تاریخ کشمت، عنوان ایالاتی که برده‌داری در آنها قانونی بود (← ایالت آزاد). ایالاتی که معمولا تحت این عنوان می‌آمدند عبارت بودند از میسوری، مریلند، دلاور، و کنتوکی، که از اتحادیه جدا نشدند (← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا)، و ایالات ویرجینیا، کارولینای جنوبی، کارولینای شمالی، جورجیا، فلوریدا، آلاباما، میسی‌سیپی، لویزیانا، تکزاس، آرکانساس، و تنسی.
ایالات پاپی[6] یا **ممالک کلیسا**[7]، سرزمین مستقل سابق که مستقیماً تحت حکومت پاپ و پایتختش شهر رم بود. ایالات پاپی در شبه جزیره‌ی ایتالیا از دریای آدریاتیک و مسیر سفلای رود پو بطرف جنوب تا دریای تیرنه ممتد، و مشتمل بر نواحی لاتیوم، اومبریا، مارکه، و امیلیاورومانیا بود. منشأ ایالات پاپی اراضی بود که در ایتالیا و سیسیل و ساردنی در قرن ۴م بعنوان "موقوفه‌ی پطرس حواری" به پاپها اعطا گردید. اراضی دور دست بتدریج از دست پاپها خارج شد، ولی در دوکنشین رم اقتدار آنها ازدیاد یافت، و رم را از امپراطورهای روم شرقی مستقل کردند. در ۷۵۴، پپین کوتاه راونا و پنتاپولیس را به پاپ اعطا کرد، و شارلمانی در ۷۷۴ این امر را تأیید نمود. در نتیجه، قلمرو پاپ افزون گشت، و پس از قضیه‌ی سه عطیه‌ی قسطنطین، پاپها مدعی حکومت تمام ایتالیای مرکزی و جنوبی و جزایر سیسیل و ساردنی شدند. وصیت ماتیلدا (کنتس توسکان) دایر به واگذاری اراضی خود به پاپ سبب کشمکش‌های طولانی بین پاپها و امپراطورهای امپراطوری مقدس روم گردید؛ در قرن ۱۴م، امپراطورها از ادعای خود بر سپولتو، رومانیا، و آنکونا منصرف شدند، اما شهرهای آزاد و حکام خودسر این نواحی مدتها با استیلای پاپ مبارزه کردند، و ضمناً اسارت بابلی پاپها در آوینیون و شقاق کبیر (۱۳۰۹–۱۴۲۰) ایالات پاپی را دستخوش هرج و مرج نمودند. حکمرانی واقعی پاپها بر قلمرو خود در قرن ۱۶م در دوره‌ی پولیوس II آغاز گردید. پس از اصلاحاتی که در مذهب کاتولیک بعمل آمد، قدرت معنوی پاپها افزون شد، ولی قدرت سیاسی آنها رو بزوال گذاشت. بعد از هجوم ۱۷۹۶ فرانسویان در دوره‌ی بوناپارت، وسعت ایالات پاپی کاهش یافت، و ممالک کلیسا دو بار بکلی منحل گردید، ولی کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) آنرا برقرار کرد و تحت حمایت اتریش قرار داد. پاپ پیوس IX قانون اساسی به ایالات اعطا نمود، ولی بعد از انقلابهای ۱۸۴۸–۴۹ آنرا نسخ کرد. در دوره‌ی ریسورجیمنتو، بولونیا، رومانیا، مارکه، و اومبریا از ایالات پاپی خارج شد، و به ساردنی منتقل گردید (۱۸۶۰)، و فقط مداخله‌ی فرانسه مانع شد که ممالک کلیسا بکلی از بین برود. گاریبالدی در بقیه‌ی ایالات تاخت و تاز کرد، ولی مداخله‌ی ویکتور امانوئل II (در ۱۸۶۲) و ناپلئون III (در ۱۸۶۷) مانع شد که رم را بگیرد. پس از سقوط ناپلئون، ویکتور امانوئل رم را گرفت (۱۸۷۰). پیوس IX حاضر نشد زوال فرمانروائی دنیوی خود را بشناسد، و او و جانشینانش خود را "زندانی" واتیکان میشمردند. سرانجام شورای لاتران (۱۹۲۹) اختلافات را پایان داد، و شهر واتیکان را بکلی تحت فرمانروائی پاپ قرار داد.
ایالات چمنی[8] (camani)، عنوان ایالات مانیتوبا، سسکچوان، و آلبرتا، کانادا.
ایالات چمنی[9]، عنوان ایالات مینسوتا، آیووا، داکوتای شمالی، داکوتای جنوبی، نبراسکا، و کانزاس، کشمت. ایالات چمنی پهنه‌ی عظیم غله‌خیزی تشکیل میدهند.
ایالات کرانه‌ای[10]، عنوان ایالات نووا سکوتیا، برونسویک جدید، و جزیره‌ی پرینس ادوارد، در قسمت شرقی کانادا، که اولی و دومی کنار قطا و سومی در آن قرار دارد. ناحیه‌ی ایالات کرانه‌ای جزئی از فرانسه‌ی جدید و به آکادیا موسوم بود. قبل از تشکیل ائتلافیه‌ی کانادائی (۱۸۶۷)، این ایالات از جنبه‌ی سیاسی از کانادا (بمعنی اخص) متمایز بود.
ایالات متحده: ← کشورهای متحد امریکا.
ایالات متحده یا ایالات متحده‌ی آگره و اوده، هند: ← اوتار پرادش.
ایالات متحده[11] یا **ایالات متحده‌ی هلند،** عنوان هفت کشور هولاند، زیلاند، اوترشت، فریسلاند، گلدرلاند، گرونینگن، و اوورایسل، در ناحیه‌ی فروبومان، که در ۱۵۷۹ اتحادیه‌ی اوترشت را تشکیل دادند، و بنیان جمهوری هلند را گذاشتند. ← هلند.
ایالات متحده‌ی امریکای مرکزی: ← امریکای مرکزی.
ایالات مرزی[12]، در تاریخ کشمت، عنوان سابق ایالات برده‌دار دلاور، مریلند، ویرجینیا، کنتوکی، و میسوری، که نزدیک ایالات آزاد واقع بودند. بمعنی وسیعتر، کارولینای شمالی، تنسی، و آرکانساس نیز جزء ایالات مرزی محسوب بود.
ایالات مرکزی و برار: ← مدهیا پرادش.
ایالات مؤتلفه‌ی امریکا: ← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا.
ایالت، در سازمان اداری و سیاسی سابق ایران، قسمتی از مملکت که دارای حکومت مرکزی و ولایات حاکم‌نشین جزء بود. بر طبق قانون تشکیل ایالات و ولایات (مصوب ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۵ هق)، ایالات ایران منحصر به چهار ایالت بود: آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس، خراسان. ← تقسیمات کشور.
ایالت آزاد[13]، در تاریخ کشمت، پیش از جنگ داخلی امریکا، به ایالاتی که برده‌داری در آنها ممنوع بود اطلاق میشد. ← ایالات برده‌دار.
ایالت خودمختار یهودی، جمشس: ← بیروبیجان.
ایالت روحانی[14]، هر یک از تقسیمات عمده‌ی یک کشور که قلمرو فرمانروائی دینی یک اسقف اعظم یا یک مطران است. مثلا "ایالت" کنتربری قلمرو اسقف اعظم کنتربری است.
ایام العرب (ayyāmo 'l-'arab) [= روزهای عرب]، نامی که در روایات عرب به جنگهای بین قبایل عرب در جاهلیت (و گاهی در صدر اسلام) اطلاق شده است. هر حادثه را یک یوم میگفتند، مانند یوم ذو قار (ذی قار). عده‌ی آنها زیاد است، ولی بسیاری از آنها مربوط بوقایع کم‌اهمیت و کشمکشهای چند خانواده یا چند فرد بوده است. شرحهای ایام العرب از منابع عمده‌ی کسب اطلاع از اوضاع عرب قبل از اسلام و جاکی از روح رادمردی و شهسواری جنگجویان عرب میباشد.
ایامبلیخوس[15] یا **ایامبلیخس** (هر دو iāmbli-xos)، فیلسوف نوافلاطونی؛ مت خالکیس در نیمه‌ی دوم قرن سوم بم. شاگرد آناتولیوس اسکندرانی و فرفوریوس بود. اثر عمده‌اش دایرةالمعارفی از نظریات فیثاغوریان است در ۹ مقاله، که ۴ یا ۵ مقاله از آنها در دست است. در مقالات ریاضی، جنبه‌ی الاهی اعداد را بکمال رسانیده است. ایامبلیخوس دو زوج اول اعداد متحابه (۲۲۰ و ۲۸۴) را ذکر کرده است، ولی محتملا این زوج قبل ازو بر فیثاغوریان معلوم بوده.
ایامپو[16] (iyyāmpu)، قله‌ای بارتفاع ۶°۴۸۵ متر، ش بولیوی، در کوههای آند، نزدیک دریاچه‌ی تیتیکاکا.
ای. ای.[17] (ey i)، نام مستعار ج. و. راسل، شاعر ایرلندی.
ایباگه[18] (ibāge)، شهر (جه ۴°۹۸)، غ قسمت مرکزی کولومبیا؛ از مراکز تجارتی. در ۱۵۵۰ بنا شد.
ایبال، کوه، فلسطین: ← عیبال.
ایبانیث، ویشنته بلاسکو: ← بلاسکو ایبانیث، ویشنته.
ایبر، قوم: ← ایبریان.
ایبرم (cybrəm)، اسم انگلیسی برای مرد. ← ابرام، اسم.
ایبرویل[19]، **سیور د/** (siër dibervil*)، لقب **پیر لو موان** (pier lë muān)، ۱۶۶۱–۱۷۰۶، افسر دریائی و استعمارگر کانادائی فرانسوی. به مهاجرنشینهای بریتانیائی در امریکای شمالی

(۱)Ayacucho (۲)Aeacus (۳)Middle Atlantic States (۴)Pacific States (۵)Slave States (۶)Papal States (۷)States of the Church (۸)Prairie Provinces (۹)Prairie States (۱۰)Maritime Provinces (۱۱)United Provinces (۱۲)Border States (۱۳)Free State (۱۴)ecclesiastical province (۱۵)Iamblichus (۱۶)Illampú (۱۷)A. E. (۱۸)Ibagué (۱۹)Iberville

حمله‌ها کرد. با برادرش ← سیور دو بمئویل مستعمره‌ای در دره‌ی رود میسی‌سیپی دایر نمود.
ایبرها، قوم قدیم: ← ایبریان.
ایبرهم (eybrəham)، اسم انگلیسی برای مرد. ← ابراهیم، اسم.
ایبری، شبه جزیره‌ی[1] (iberi)، شبه جزیره‌ای در ج غ اروپا، شامل اسپانیا و پرتغال، بین قطا و مدیترانه. بوسیله‌ی کوههای پیرنه از بقیه‌ی بر اروپا و بواسطه‌ی تنگه‌ی جبل طارق از افریقای شمالی مجزا شده. از ایبریان نام گرفته است.
ایبریا[2] (iberiā)، نام قدیم سرزمینی در ج کوههای قفقاز که از غ به کولخیس، از ش به آلبانیا، و از ج به ارمنستان محدود، و تقریباً مطابق جشت گرجستان حالیه بود.
ایبریا، دروازه‌ی[3] یا **تنگه‌ی:** ← داریال.
ایبریان[4] (iberiān) یا **ایبرها** (iberhā) یا **قوم ایبر** (iber)، قوم قدیم، که گویند در عصر حجر جدید از افریقا به ← شبه جزیره‌ی ایبری مهاجرت کردند. اول‌بار نام آنها در قرن ششم ق‌م دیده میشود، و در این زمان در ش اسپانیا و دره‌ی رود ابرو و ج فرانسه سکنی داشتند. پس از مهاجرت سلتها به اسپانیا، این دو قوم با هم درآمیختند، و سلتیبریان[5] (seltiberiān) بوجود آمدند، که پس از تصرف اسپانیا بدست رومیها، فرهنگ رومی را اتخاذ کردند.
ایبسن[6]، **هنریک** (henrik ibsen)، ۱۸۲۸–۱۹۰۶، شاعر و درام‌نویس نروژی، و یکی از بارزترین شخصیتهای تئاتر جدید. نمایشنامه‌ی عجائی کمدی عشق (۱۸۶۲) طوفانی از انتقاد برانگیخت. سپس نمایشنامه‌ی منظوم براند (۱۸۶۶) و پر گونت (۱۸۶۷) انتشار یافت. از ۱۸۷۴ تا ۱۸۹۱ در آلمان میزیست، و یک رشته نمایشنامه‌های واقعبینانه نوشت که در آنها رأی خود را درباره‌ی ارزشهای انسانی و نظریات خود را در باب کشمکشهای فرد با جامعه و محیط آشکار ساخت. از جمله‌ی آثارش: ستونهای اجتماع (۱۸۷۷)، خانه‌ی عروسک (۱۸۷۹؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۹ هش)، اشباح (۱۸۸۱؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۹ هش)، دشمن مردم (۱۸۸۲؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۸ هش، و بنام دشمن ملت در ۱۳۴۰ هش)، مرغابی وحشی (۱۸۸۴)، بانوئی از دریا (۱۸۸۸)، استاد بنا (۱۸۹۲)، و غیره. نمایشنامه‌های او در اروپا و امریکا بصحنه آمد، و در تئاتر و ادبیات تأثیری فراوان کرد. برنارد شا از پیروان او بود.
ایبک، قطب‌الدین: ← قطب‌الدین ایبک.
ایبل (eybəl)، اسم انگلیسی برای مرد: ← هابیل.
ایبل[7]، **جان جیکب** (jān jeykəb eybəl)، ۱۸۵۷–۱۹۳۸، داروشناس امریکائی. ترشح غده‌ی روی کلیه (آدرنالین یا اپینفرین) و انسولین متبلور و بعضی اسیدهای آمینی مشتق از خون را بدست آورده است.
ایبل[7]، سر **فردریک اوگاستس** (sər fredrik* ogāstəs eybəl)، ۱۸۲۶–۱۹۰۲، شیمیدان انگلیسی که در مواد منفجره اعتبار خاص داشت. اصلاحاتی در طریق ساختن پنبه‌ی باروتی بعمل آورد. باتفاق دیوئر کوردیت را اختراع کرد. اسبابی برای تعیین نقطه‌ی اشتعال نفت اختراع نمود.
ایبیس[8] (ibis)، عربی ابو منجل (abu manjal)، پرنده‌ی آبچر نواحی گرمسیر دو نیمکره‌ی زمین، دارای منقاری دراز و باریک و خمیده که از ابتدا تا انتها شیار دارد. طول بدنش قریب ۶۰ سم است. ایبیسها معمولا دسته‌جمعی زندگی میکنند. جنس *Ibis aethiopica* در دره‌ی نیل زندگی میکند، و نزد مصریان قدیم مقدس بود. ایبیس بتراق در هر پنج قاره یافت میشود.
ایپر[9] (ipr)، فلاندری **یپر**[10] (yeper)، شهر (جه ۱۷°۶۸۲)، ایالت فلاندر غربی، لغ بلژیک، نزدیک مرز فرانسه. در قرون وسطی از مراکز مقتدر صنعت نساجی و رقیب گان و بروژ بود. ولی، چون راهی بدریا نداشت، در قرن ۱۶م انحطاط یافت. قرنها میدان جنگ بوده و در جه I نبرد‌های سختی در آن صورت گرفت. در نبرد اول ایپر (اکتبر–نوامبر ۱۹۱۴)، انگلیسها و بلژیکیها پیشروی آلمانها را بسوی بندرهای دریای مانش متوقف ساختند. در نبرد دوم (آوریل–مه‌ی ۱۹۱۵)، آلمانها با استعمال گاز سمی از پیشروی متفقین جلوگیری کردند. در نبرد سوم (ژوییه–نوامبر ۱۹۱۷)، انگلیسها ح ۴۰۰°۰۰۰ سرباز قربانی دادند و جبهه‌ی خود را ۸ کیلومتر بمشرق پیش بردند. حمله‌ی آلمان در آوریل ۱۹۱۸ مواجه با شکست شد، و در اوایل اکتبر ۱۹۱۸، انگلیسها پیشروی فاتحانه‌ی خود را بسوی شرق از این شهر آغاز کردند. شهر، که بکلی منهدم شده بود، از نو بنا گردید (از جمله کلیسای جامع بسبک گوتیک از قرن ۱۳م و تالار پارچه‌فروشان). در خارج دیوار‌های شهر ح ۴۰ گورستان نظامی وجود دارد.
ایپسوس[11] (ipsos)، شهر، فریگیای قدیم، آسیای صغیر، مطابق ایپسیلی‌حصار حالیه. در آنجا آنتیگونوس I بدست سایر دیادوخوی (خلفای اسکندر) مغلوب و مقتول شد (۳۰۱ ق‌م).
ایپسویچ[12] (ipswic)، شهر (جه ۱۰۴°۷۸۸)، سافک شرقی، انگلستان. شهری بسیار قدیمی و دارای خانه‌ها و ابنیه‌ی کهن تاریخی است. از صنایعش ماشین‌آلات کشاورزی میباشد.
ایپسیلانتی[13] (ipsilānti)، خانواده‌ی مشهور یونانی، از فناریان. **کنستانتین ایپسیلانتی** (konstāntin)، ۱۷۶۰–۱۸۱۶، فرماندار مولداوی (در ۱۷۹۹) و والاکی (در ۱۸۰۲) شد، ولی در ۱۸۰۶، بمناسبت تمایلات روسی، سلطان عثمانی وی را برکنار ساخت. کنستانتین بخدمت روسیه درآمد، و پسرانش **آلکساندر ایپسیلانتی** (āleksāndr)، ۱۷۹۲–۱۸۲۸، و **دمتریوس ایپسیلانتی** (demetrios)، ۱۷۹۳–۱۸۳۲، نیز در خدمت روسیه بودند. آلکساندر و دمتریوس، هر دو در جنگ استقلال یونان نقش مهمی داشتند. آلکساندر سرکرده‌ی انجمن سری میهنپرستان (هِتائِریا فیلیکه) بود. در ۱۸۲۱، با پشتیبانی روسیه، در یاسی شورشی برپا کرد، و استقلال یونان را اعلام نمود. یونانیان مولداوی و والاکیا گرد او را گرفتند؛ ولی سکنه‌ی اهل رومانی، که از فرمانروائی فناریان بتنگ آمده بودند، بر ضد یونانیها برخاستند، و به عثمانیها کومک کردند، و یونانیان مغلوب شدند. آلکساندر به اتریش گریخت، و در آنجا تا ۱۸۲۷ زندانی بود. شورش مولداوی، اگر چه بجائی نرسید، مقدمه‌ی شورش یونانیان در پلوپونز بود، که در طی آن، دمتریوس کفایت و شایستگی خود را در مقابل عثمانیها آشکار ساخت.
ایپکا[14] (ipekā؛ فنس)، داروئی که از ریشه‌ها و ساقه‌های زیرین یک گیاه خزنده‌ی استوائی بدست میآید، و دارای مواد سمی و آلکالوئیدهای قی‌آور است که میتواند آمیبها (← آمیب) را از میان ببرد. گاهی آنرا در معالجه‌ی بعضی بیماریهای انگلی بکار میبرند.
ایپولیتوف-ایوانوف[15]، **میخایل میخایلوویچ** (mixāil mixāylovic ipolitof-ivānof)، ۱۸۵۹–۱۹۳۵، آهنگساز روسی؛ شاگرد ریمسکی-کورساکوف. موسیقی او بیشتر جنبه‌ی ملی دارد. معروفترین اثرش طرحهای قفقازی است. چندین اپرا، آثار کورال، و نیز موسیقی مجلسی ساخته است.
ایپیرانگا[16] (ipirāngā)، دشتی نزدیک سائو پولو، ایالت سائو پولو، ج ش برزیل. در آنجا پدرو استقلال برزیل را از پرتغال اعلام کرد (۷ سپتامبر ۱۸۲۲).
ایتاکا[17] (itākā)، یا **ایثاکی** (iṭāki)، جزیره‌ی کوهستانی (۹۶ کمم، جه ۷°۰۸۳)، غ یونان؛ یکی از جزایر یونیالی؛ شهر عمده‌اش ایتاکا (جه ۳°۱۲۰). در اساطیر یونانی بعنوان وطن اودیسه مشهور است.
ایتالیا[18] (itāliā)، جمهوری (۳۰۱°۱۸۱ کمم؛ جه ۴۷°۰۲۱°۰۰۰)، ج اروپا؛ پایتختش رم. قسمت شمالی آن بوسیله‌ی کوههای آلپ از فرانسه، سویس، اتریش، و یوگوسلاوی مجزا شده. قسمت مرکزی و جنوبی شبه جزیره‌ای است چکمه‌مانند که میان دریاهای تیرنه و آدریاتیک در مدیترانه پیش رفته است. کشور جمهوری سان مارینو (۶۰٫۵ کمم) و کشور مستقل واتیکان (۰٫۴ کمم) در داخل خاک ایتالیا واقعند. ایتالیا به ۱۹ ناحیه منقسم میشود که مشتمل بر ۹۱ ایالت است. بر طبق قانون اساسی ۱۹۴۸، مقرر شده است که باین نواحی در امور داخلی حقوق خودمختاری اداری اعطا شود، ولی تا این تاریخ فقط نواحی مرزی وال د/آئوستا، ترنتینو-آلتو آدیجه، و فریولی-ونتسیا جولیا، و جزایر سیسیل و ساردنی خودمختاری یافته‌اند. دیگر نواحی عبارتند از آبروتسی ا مولیزه، آپولیا، امیلیا-رومانیا، اومبریا، بازیلیکاتا، پیمون، توسکان، کالابریا، کامپانیا، لاتیوم، لومباردی، لیگوریا، مارکه، و ونسی.
سرزمین ایتالیا، باستثنای دره‌ی رود پو در ل و منطقه‌ی باریک ساحلی در ج، کوهستانی است. کوههای آلپ در ل در طول مرز فرانسه و سویس مشتمل بر سه دریاچه‌ی مشهور کومو، مادجوره، و گاردا است، و شش رود کوچک از آنها سرچشمه گرفته بطرف ج به رود پو میریزند. بلندترین قلل ایتالیا در کوههای آلپ واقعند (مرتفعترین آنها

(۱)Iberian Peninsula (۲)Iberia (۳)Iberian Gates (۴)Iberians (۵)Celtiberians (۶)Ibsen (۷)Abel (۸)ibis (۹)Ypres (۱۰)Ieper (۱۱)Ipsus (۱۲)Ipswich (۱۳)Ypsilanti (۱۴)ipecac (۱۵)Ippolitov-Ivanov (۱۶)Ipiranga; Ypiranga (۱۷)Ithaca (۱۸)Italy

گران پارادیزو، بارتفاع ۴٬۰۶۰ متر). عمده‌ترین رودهای ایتالیا رود پو است که در دامنه‌ی آلپ از غ به ش جاری است، و پهنه‌ای را برابر ۱۷٪ سطح ایتالیا زهکشی میکند، و این پهنه قلب زراعتی و صنعتی کشور است. کوههای آپنن در حکم ستون فقرات شبه جزیره‌ی ایتالیا است، و رودهای آرنو و تیبر از این کوهها بجانب ساحل غربی جریان دارند. کوه وزوو (۱٬۱۷۶ متر) تنها آتشفشان زنده‌ی شبه جزیره‌ی ایتالیا است. جزیره‌ی سیسیل، که بوسیله‌ی تنگه‌ی مسینا از زمینلاد ایتالیا جدا میشود، مشتمل بر آتشفشان زنده‌ی اتنا است. اقلیم ایتالیا بر حسب ارتفاع و ناحیه متفاوت است، ولی این کشور عموماً بین خطوط همدمای سالیانه‌ی ۱۱° و ۱۹° قرار دارد.

ثروتمندترین منطقه‌ی ایتالیا قسمت شمالی است که مشتمل بر دشت رود پو و مراکز صنعتی و تجارتی مانند میلان، جنووا، و تورن است. قسمت مرکزی دارای مراکز تاریخی و فرهنگی معتبری از قبیل بولونیا، پیز، راونا، رم، و فلورانس میباشد. قسمت جنوبی بسیار فقیر و شهر عمده‌اش ناپل است. مناظر زیبای ایتالیا، سرسختی خاک فرسایش‌یافته‌ی آنرا، که مردمی رنجبر و مقتصد آنرا کشت میکنند، از نظر پنهان میسازد. از صادراتش میوه، شراب، روغن زیتون، و پنیر است. مواد غذائی و مواد خام صنعتی بیشتر از خارج وارد میشود. صنایعش (ابریشم، نساجی، اتومبیل، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، اجناس تجملی) متکی به بازارهای صادراتی و مواد خام خارجی است. منابع طبیعی مهم آن منحصر به نیروی برقابی، گوگرد، جیوه، و مرمر است.

ایتالیا در ایام قدیم مسکن اقوام مختلف بوده است: لومباردها و گتها در ل؛ یونانیان، ساراسنها، و اسپانیائیها در ج و در سیسیل، لاتینها در اطراف رم؛ و اتروسکها در اطراف فلورانس. ولی قرنها است که مردم مختلف‌الاصل ایتالیا تا حد زیادی تجانس یافته‌اند. طبق پیمان لاتران (فوریه‌ی ۱۹۲۹)، آزادی مذهب تضمین شده است ولی مذهب رسمی کاتولیک رومی است، و ۹۹٪ ایتالیائیها پیرو آنند.

تاریخ

(I) ایتالیای باستانی و هجوم قبایل وحشی. در حدود قرن هشتم ق‌م اتروسکها در ایتالیای شمالی و یونانیان در سواحل جنوبی مستقر شدند (← یونان بزرگ). در قرن ۵م ق‌م سلتها (یا گلها در اصطلاح مورخین رومی) به ایتالیا هجوم آوردند، و اتروسکها را از دره‌ی رود پو بطرف ج راندند، ولی پیشروی اتروسکها را سامنیتها متوقف ساختند. لاتینها (که در سواحل لاتیوم میزیستند) با سابینها (که همسایه‌ی آنها بودند) نیای رومیان بودند. تاریخ ایتالیا از قرن ۵م ق‌م تا قرن ۵م ب‌م همان تاریخ برآمدن رم و امپراطوری روم است. در اوایل قرن ۵م ب‌م، ایتالیا، مانند بقیه‌ی امپراطوری روم، مورد هجوم اقوام وحشی (ویزیگوتها، هونها، اوستروگوتها) قرار گرفت. مورخین معمولا سال ۴۷۶ را که تاریخ خلع آخرین امپراطور روم غربی و استیلای اودوآکر بر ایتالیا است تاریخ انقراض امپراطوری روم میشمارند. امپراطورهای روم شرقی (← بیزانس، امپراطوری) همواره مدعی ایتالیا و جانشینی روم غربی بودند، و بتقاضای زنو، امپراطور روم شرقی، **ئئودوریک کبیر**، به ایتالیا تاخته اودوآکر را بقتل رسانید، و بر اساس سنتهای رومی در ایتالیا حکومت کرد. پس از مرگ وی، تنها مقام ثابتی که در ایتالیا بماند پاپ بود. **یوستی‌نیانوس I** بار دیگر ایتالیا را گرفت (۵۳۵–۵۴)، ولی جانشینانش مغلوب لومباردها شدند، و فرمانروائی بیزانس فقط بر راونا و پنتاپولس و سواحل جنوبی ایتالیا تا مدتی برقرار ماند. در رم، پاپ **گرگوریوس کبیر** در مقابل لومباردها مقاومت کرد، و ایالات پاپی را بنیان نهاد، و در ضمن رم را از اطاعت امپراطوران بیزانس آزاد ساخت. سرانجام لومباردها بجانب رم تاختند، و پاپ از پپن کوتاه (شاه فرانکها) یاری خواست، و او دست لومباردها را کوتاه کرد، و پسرش، شارلمانی، پادشاه لومباردها را مغلوب نمود، و در ۸۰۰ بعنوان امپراطور روم غربی، در رم تاجگذاری کرد، و این پدر و پسر قلمرو پاپ را توسعه دادند. این وقایع در تشکل تاریخ آتیه‌ی ایتالیا و پاپ نقش عمده‌ای داشت، و ادعای امپراطوران امپراطوری مقدس روم بر ایتالیا و بر اختیارات پاپ در امور دنیوی از نتایج آن بود.

(II) ایتالیای قرون وسطائی. پس از تقسیم امپراطوری کارولنژیان در قرن نهم (← وردن، پیمان؛ مرسن، پیمان)، ایتالیا بتدریج از زیر فرمان امپراطوران خارج و دستخوش هرج و مرج گردید. سرانجام، اوتوی I (پادشاه آلمان) بدعوت پاپ به ایتالیا تاخت، و بعنوان شاه ایتالیا، و در ۹۶۲ بعنوان امپراطور، بدست پاپ تاجگذاری کرد، و این اتحاد آلمان و ایتالیا آغاز امپراطوری مقدس روم بود. اما امپراطوران این امپراطوری نتوانستند استیلای خود را بر ایتالیا حفظ کنند، و هر زمان که باین منظور به ایتالیا لشکر کشیدند، پس از بازگشت به آلمان، اقتدارشان در ایتالیا زوال یافت. در قرن ۱۱م، ج ایتالیا بدست نورمانها افتاد، و چندی بعد بتصرف خاندان هوهنشتاوفن درآمد، و سپس به آنژوین‌های ناپل و پادشاهان سیسیل (از خاندان آراگون) منتقل شد. در ایتالیای شمالی (که ← اتحادیه‌ی لومبارد در مقابل امپراطورها گردنکشی میکرد) و مرکزی، شهرها به کشورشهرهای مجزا و جنگجو تحول یافت، که بعضی حکومت جمهوری داشت، و برخی تحت حکومت امرا و شاهزادگان بود (مثلا ← ویسکونتی؛ سفورتا؛ گونتاگا؛ استه؛ مالاتستا). شهرهای ونیز و جنووا امپراطوریهای وسیع تجارتی تأسیس کردند، و تجار فلورانس و سینا و لوکا قدرت و ثروت یافتند. با وجود کشمکشهائی که بین این شهرها و در داخل آنها (مثلا ← گوئلفها و گیبلینها) جریان داشت، کشورشهرهای ایتالیا رونق بسیار داشتند، و بوسیله‌ی سرافان زبردست خود (مثلا ← مدیچی)، بر امور مالی اروپائی مسلط بودند، و تحول فرهنگی شگفت‌انگیز معروف به رنسانس را بوجود آوردند.

(III) تجزیه و احیا. با شروع ← جنگهای ایتالیا در ۱۴۹۴، ایتالیا میدان جنگ کشورگشائی فرانسه و خاندان هاپسبورگ گردید. پیمان کاتو-کامبرزی (۱۵۵۹) ممالک سیسیل و ناپل و دوکنشین میلان را به اسپانیا واگذاشت. جنگهای قرون ۱۷م و ۱۸م (← اسپانیا، جنگ جانشینی؛ اوترشت، صلح؛ لهستان، جنگ جانشینی) ایتالیا را بکلی تحت استیلای خارجی درآورد. در ۱۷۴۸، ناپل، سیسیل، پارما، و پیاچنتسا در دست خاندان بوربون اسپانیا، و میلان، مانتوا، توسکان، و مودنا در دست اتریش بود. ممالک مستقلی که مانده بود یکی ایالات پاپی بود، و دیگر ممالک ونیز و جنووا و لوکا که رو به انحطاط بودند، و بالاخره ← مملکت ساردنی که در ۱۷۲۰ از اتحاد پیمون و ساووا و ساردنی و در تحت ریاست خاندان ساووا تشکیل یافته بود.

جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه سازمان ایتالیای قرن ۱۸م را برهم ریخت. ناپلئون I چند بار نقشه‌ی ایتالیا را تغییر داد. جمهوریهای سیسپادان و ترانسپادان که در ۱۷۹۶ تشکیل شده بود با هم به جمهوری سیزالپین تبدیل شد (۱۷۹۷)، که پیمان کامپو فورمیو آنرا شناخت. در ۱۸۰۲، جمهوری سیزالپین، مشتمل بر لومباردی و امیلیا-رومانیا، جمهوری ایتالیائی نامیده شد، و در ۱۸۰۵ نامش به مملکت ایتالیا (تحت سلطنت ناپلئون و نیابت سلطنت اوژن دو بوآرنه) تبدیل گردید، و ونسی بآن منضم شد. بین ۱۷۹۵ و ۱۸۱۲، ساووا و پیمون و لیگوریا و توسکان و پارما و ایالات پاپی به فرانسه ملحق شد. ناپلئون امید میهنپرستان ایتالیائی را به وحدت کشور مبدل بیاس کرد، و جمعیتهای سری انقلابی چون کاربوناری تشکیل شد که بعدها نقش عمده‌ای در تأمین وحدت ایتالیا ایفا کردند. کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) وضع ایتالیا را تقریباً به پیش از زمان ناپلئون باز-گردانید، ولی ونسی و لومباردی متحداً مملکت "لومباردی و ونسی" را تحت رهبری اتریش تشکیل دادند، و لیگوریا به ساردنی منتقل گردید. ناپل و سیسیل تحت عنوان مملکت سیسیلهای دوگانه متحد شدند (۱۸۱۶). اما تفوق اتریش و مساعی مترنیخ و اتحاد مقدس نتوانست نهضتهای میهن-پرستان را فرونشاند (← ریسورجیمنتو؛ نیز ← انقلابهای ۱۸۴۸)، و سرانجام بکوشش ویکتور امانوئل II (از خاندان ساووا) و کاوور و گاریبالدی، وحدت ایتالیا جامه‌ی عمل پوشید. در ۱۸۶۱ که ویکتور امانوئل بپادشاهی رسید هنوز ونسی و رم و قسمتهائی از ایالات پاپی از تصرف ایتالیا خارج بود. پایتخت ایتالیا فلورانس بود. در جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) ایتالیا به طرفداری پروس وارد جنگ شد، و ونسی را بدست آورد، و رم را در ۱۸۷۰ گرفت. اختلاف سلاطین ایتالیا با پاپها (که خود را زندانی واتیکان میشمردند) در ۱۹۲۹ بر طبق ← پیمان لاتران مرتفع شد. پس از ۱۸۷۰، اتریش بعضی نواحی را که اکثریت سکنه‌ی آنها ایتالیائی بود (مثل تیرول و تریست) در تصرف داشت، و شورشهای ایتالیائیها (← رستگاری، نهضت) برای الحاق این نواحی به ایتالیا فقط بعد از جنگ I به نتیجه رسید.

(IV) ایتالیای نوین. از ۱۸۶۱ تا ظهور دیکتاتوری فاشیستی موسولینی، ایتالیا بر طبق قانون اساسی که ساردنی در ۱۸۴۸ اتخاذ کرده بود اداره شد. در سلطنت (۱۸۶۱–۷۸) ویکتور امانوئل II و پادشاهی (۱۸۷۸–۱۹۰۰) اومبرتوی I و نیمه‌ی اول سلطنت (۱۹۰۰–۴۷) ویکتور امانوئل III حکومت ایتالیا نسبةً قرین آزادی بود. در این مدت، ایتالیا مستعمراتی (سومالی‌لند، اریتره، لیبی) بدست آورد، و از جنبه‌ی صنعتی توسعه یافت. جمعیت

آن بیش از اندازه زیاد شد، و مهاجرتهای دسته جمعی به قاره‌ی امریکا این مشکل را برطرف ساخت. اگر چه ایتالیا با آلمان و اتریش عضو اتحاد مثلث بود، در جنگ I در جبهه‌ی متفقین وارد جنگ شد (۱۹۱۵). در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹)، تیرول جنوبی، تریست، ایستریا، قسمتی از کارنیولا، بعضی از جزایر دالماسی، و دودکانز به ایتالیا واگذار شد، و این بمراتب کمتر بود از آنچه پنهانی به وی وعده داده شده بود. تصرف (۱۹۲۱) فیوم بدست دسته‌ای از میهنپرستان ایتالیائی علامت عدم رضایت ایتالیائیها بود. تشنجات و نارضائیهای سیاسی و اجتماعی منجر به پیدایش فاشیسم گردید. رهبر حزب فاشیست، بنیتو موسولینی، با وعده‌ی بازگردانیدن نظم اجتماعی و عظمت سیاسی، زمام امور را بدست گرفت (۱۹۲۲). وی مملکت را از مخالفین تصفیه کرد، و صنایع و کارگران را تحت نظارت دولت قرار داد، و حکومتی صنفی (← حکومت صنفی) تحت نظارت حزب فاشیست برقرار کرد. در دوره‌ی او کارهای عام المنفعه‌ی عمده‌ای انجام و بناهای عظیم برافراشته شد، و بعضی طرحهای مفید صورت گرفت. راهی که موسولینی برای حل مسئله‌ی ازدیاد روزافزون جمعیت ایتالیا اندیشیده بود "توسعه‌طلبی بالان (← دینامیک)"، یعنی تشویق ازدیاد جمعیت و در عین حال تأمین "فضای حیاتی" از طریق کشورگشائی بود. در ۱۹۳۵–۳۶ حبشه را گرفت؛ در ۱۹۳۶–۳۹ در جنگ داخلی اسپانیا مداخله نمود؛ در ۱۹۳۹ آلبانی را تصرف کرد؛ و سرانجام، رسماً با آلمان متحد شد (۱۹۳۹. ← محور). در ۱۹۴۰ وارد جنگ II شد. در ۱۹۴۳ متصرفات افریقائی خود و سیسیل از دستش خارج شده بود. شاه موسولینی را عزل کرد، بادوگلیو را به نخست‌وزیری منصوب نمود، و ایتالیا را تسلیم متفقین کرد. دولت بادوگلیو در اکتبر ۱۹۴۳ به آلمان اعلان جنگ داد، و متفقین ایتالیا را بعنوان "هم‌نبرد" بر ضد آلمان شناختند. جنگ ایتالیا بطیء و طاقت‌فرسا بود. رم در ۱۹۴۴ سقوط کرد؛ در مه‌ی ۱۹۴۵ آلمانها تسلیم شدند. در ۱۹۴۴ دولت بادوگلیو استعفا داد، و شاه اختیارات خود را به پسرش اومبرتوی II واگذاشت. در نتیجه‌ی مراجعه به آراء عمومی ایتالیا جمهوری شد (۱۹۴۶). بموجب پیمان صلح ۱۹۴۷، مستعمرات ایتالیا و بعضی نواحی کوچکتر و بیشتر ونتسیا جولیا (از جمله تریست) از دست ایتالیا خارج شد. در ۱۹۵۴، ایتالیا مناطق ایتالیائی‌نشین تریست را بدست آورد. با وجود کومک اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد و برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا و اصلاحات ارضی در جنوب، بهبود اقتصادی بعد از جنگ بکندی صورت گرفت. دولتهای ائتلافی طرفدار غرب ایتالیا را در ۱۹۴۹ وارد سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، در ۱۹۵۲ داخل جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا، و در ۱۹۵۷ وارد جامعه‌ی انرژی اتمی اروپا کردند. ایتالیا در ۱۹۵۵ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

ایتالیا، افریقای شرقی: ← افریقای شرقی ایتالیا.

ایتالیا، جنگهای[1]، ۱۴۹۴–۱۵۲۹. کشور ایتالیا در دوره‌ی رنسانس منقسم به ممالکی بود که با یکدیگر رقابت داشتند، و بیشتر آنها، برای اینکه قدرت خود را افزون سازند، با ممالک خارجی اتحادیه‌هائی منعقد میکردند. باین جهت، ایتالیا هدف ممالک ملی نوبنیاد اروپا قرار گرفت. از جمله‌ی این ممالک، فرانسه و اسپانیا در درجه‌ی اول قرار داشتند، و مبارزات طولانی آنها بر سر تسلط بر ایتالیا آزادی را برای سه قرن ازین کشور سلب کرد. دسته‌بندی نیروهای ایتالیائی با نیروهای بیگانه همواره در تغییر بود. در مرحله‌ی اول (۱۴۹۴–۹۵)، شارل VIII فرانسه ناپل را گرفت، ولی اسپانیا، امپراطوری مقدس روم، پاپ، ونیز، و میلان بر ضد او متحد شدند، و وی ناچار ناپل را رها کرد. در مرحله‌ی دوم (۱۴۹۹–۱۵۰۴)، لوئی XII، شاه فرانسه، میلان و جنووا و (با شرکت اسپانیا) ناپل را اشغال کرد. میان فرانسه و اسپانیا اختلاف ایجاد شد و کار به جنگ کشید (۱۵۰۲)؛ لوئی در چرینیولا و گاریلیانو شکست خورد؛ پیمانهای بلوا (۱۵۰۴–۵) میلان و جنووا را به فرانسه و ناپل را به اسپانیا واگذار کرد. مرحله‌ی سوم (۱۵۰۸–۱۶) شامل سه مرحله‌ی فرعی بود: لشکرکشی فاتحانه‌ی اتحادیه‌ی کامبره بر ضد ونیز در ۱۵۰۹؛ تشکیل اتحادیه‌ی مقدس و اخراج فرانسویها از لومباردی بدست سویسیها (۱۵۱۰–۱۳)؛ پیروزی فرانسوای I در مارینیانو در ۱۵۱۵، که در پی آن صلح نوایون اتفاق افتاد، که میلان را به فرانسه بازگردانید.

رقابت بین فرانسوای I و شارل V، شاه اسپانیا و (بعد از ۱۵۱۹) امپراطور امپراطوری مقدس روم، بار دیگر آتش جنگ را مشتعل ساخت (۱۵۲۱). فرانسوا در پاویا شکست خورد و اسیر شد (۱۵۲۵)، و با تن دردادن به پیمان مادرید (۱۵۲۶) آزادی خود را خرید. وی در این پیمان از همه‌ی ادعاهای خود نسبت به ایتالیا و فلاندر و آرتوا چشم پوشید، و بورگونی را از دست داد، و پسران خود را بعنوان گروگان تسلیم نمود. اما پس از اینکه آزاد شد، پیمان را نقض کرد، و با پاپ کلمنس VII، سفورتسا (فرانچسکوی II)، ونیز، و فلورانس اتحادیه‌ی معروف به اتحادیه‌ی کنیاک را تشکیل داد، و این امر جنگ پنجم را تسریع کرد. در این جنگ شارل برای تنبیه پاپ لشکر به رم فرستاد، و آنان یک هفته‌ی تمام این شهر را تاراج کردند (مه‌ی ۱۵۲۷). فرانسویها بیاری آندرئا دوریا جنووا را گرفتند، و بیاری پاپ شتافتند، اما کلمنس تسلیم شرایط امپراطور شد، و نیروی دریائی جنووا که دوریا فرماندهی آنرا داشت پیمان شکست (۱۵۲۸)، و فرانسویان جنووا را از دست دادند. با پیمان کامبره (معروف به صلح بانوان) جنگ پایان یافت (۱۵۲۹)، و فرانسوا از ادعاهای خود بر ایتالیا دست برداشت. فرانسوا به دو جنگ دیگر (در خارج ایتالیا) نیز دست زد، ولی کاری از پیش نبرد. سرانجام پیمان کاتو-کامبرزی منعقد گردید، که بموجب آن اسپانیا تسلط خود را بر ایتالیا حفظ کرد. جنگهای ایتالیا، اگر چه سبب ویرانی این کشور گردید، افکار رنسانس را در اروپای غربی منتشر ساخت. از مشخصات این جنگها استفاده از سربازان مزدور سویسی و آلمانی بود، و این جنگها اولین آزمایش عمده‌ی نیروی توپخانه بود.

ایتالیائی[2]**، زبان،** نام زبان رایج ایتالیا، از ← زبانهای رومیائی (مشتق از لاتینی)، از ریشه‌ی هندواروپائی. ← زبان، جدول.

ایتالیا، سومالی: ← سومالی.

ایتالیا ایردنتا: ← نارستگاری، نهضت.

ایتالیای نارستگار: ← نارستگاری، نهضت.

ایتالیک[3]**، زبانهای** (itālik). این نام بدسته‌ای از زبانهای هندواروپائی داده میشود که زبان لاتینی مهمترین آنهاست. زبان لاتینی بتدریج جانشین زبانهای دیگر این دسته (اومبریائی و اوسکان) گردید. از زبان لاتینی ← زبانهای رومیائی (مانند فرانسه، ایتالیائی، اسپانیائی) حاصل شد. ← زبان، جدول.

ایت ئیل: ← سالهای خطا و ایفور.

ایتربیوم[4] (iterbiom؛ از فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Yb؛ نیز رجوع کنید به جدول مقاله‌ی عنصر). در ۱۹۰۷ کشف شد. از فلزات خاکهای کمیاب است.

ایتریوم[5] (itriom؛ از فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Y؛ نیز رجوع کنید به جدول مقاله‌ی عنصر). در ۱۸۴۲ کشف شد. از فلزات خاکهای کمیاب است. در گادولینیت و بعضی مواد معدنی دیگر یافت میشود.

آیتس[6] (āyetes)، پادشاه کولخیس، پدر مدیا. ← یاسون.

آیتسکا[7]**، دریاچه‌ی** (āytaskā)، دریاچه‌ی کوچک کم‌عمقی در قسمت شمالی ایالت مینسوتا، کشف در ۱۸۳۲ کشف شد. بعضی آنرا سرچشمه‌ی میسی‌سیپی میدانند.

ایتسوکوشیما[8] (itsuku-šimā) یا **میایاجیما**[9] (miyā-jimā)، جزیره‌ای (بطول ح ۸ کم و عرض ح ۴ کم) در دریای دورنبومی، ژاپن. از امکنه‌ی مقدس و یکی از زیباترین نقاط ژاپن است. معابد و مقابر قدیمی بسیار دارد، از جمله معبد بودائی از قرن نهم، و مقبره‌ای مربوط به مذهب شینتو که مدخل عظیم جالبی دارد.

ایتکن[10]**، رابرت گرانت** (rābərt grānt eytkən)، ۱۸۶۴–۱۹۵۱، منجم امریکائی. بیش از ۳'۰۰۰ ستاره‌ی مزدوج کشف کرد. در ۱۹۳۲ مدال طلای انجمن سلطنتی نجومی باو اعطا شد.

آیتمور (āytemur) [امیر محمد آیتمور]، از بندگان خواجه فضل‌الله باشتینی، و از امرای مستقل سربداران؛ پدر امیر عبدالرزاق و امیر وجیه‌الدین مسعود سربداری. وی بعد از قتل امیر مسعود سربداری، در سبزوار بداعیه‌ی امارت سربداران برخاست (۷۴۵ هق). اما حکومت او دو سال بیش طول نکشید، و علی شمس‌الدین او را محبوس کرده بقتل رسانید، و کلو اسفندیار را بجای او نشاند (۷۴۷).

ایتن[11] (itən)، شهر (جه ۳'۲۵۰)، باکینگهم‌شر، انگلستان، بر ساحل چپ رود تمز. شهرتش بعلت **کالج ایتن** (kālejc) است که هنری VI در ۱۴۴۰ تأسیس کرد، و یکی از معروفترین مدارس ملی

(۱)Italian Wars (۲)Italian (۳)Italic (۴)ytterbium (۵)yttrium (۶)Aeëtes (۷)Itasca (۸)Itsuku-shima (۹)Miya-jima (10)Aitken (11)Eton

انگلستان میباشد. بر خلاف سایر آموزشگاههای مشابه، تحت نظر نمایندگان منتخب محصلین اداره میشود. بسیاری از مردان بزرگ انگلستان تربیت‌شده‌ی آن بوده‌اند.

ایتن[1]**، جان هنری** (jān henri itən)، ۱۷۹۰–۱۸۵۶، وزیر جنگ امریکا در ۱۸۲۹–۳۱. وضع اجتماعی دومین زوجه‌اش م. او'نیل باعث نفاق سخت در دولت رئیس جمهور ا. جکسن گردید.

ایتن[1]**، ویلیام** (wilyām itən)، ۱۷۶۴–۱۸۱۱، افسر ارتش کشمت که بواسطه‌ی اقداماتش در جنگ طرابلسی شهرت یافته است. در ۱۷۹۹–۱۸۰۳ قنسول کشمت در تونس بود. در جنگهای مذکور برادر بای طرابلس را بر ضد بای برانگیخت تا با ایجاد نفاق پیروزی حاصل کند. با لشکر قلیلی براه افتاد تا طرابلس را از عقب بگیرد، ولی پیش از اینکه بآنجا برسد کشمت و بای صلح کردند (۱۸۰۵).

ایتو[2]**،** پرنس **هیروبومی** (prans hirobumi* ito)، ۱۸۴۱–۱۹۰۹، شاهزاده و سیاستمدار ژاپنی، که سهم عمده‌ای در وارد ساختن تمدن مغرب زمین در ژاپن دارد. در ۱۸۸۲ برای تحصیل به خارجه اعزام شد. چون متوجه مزایای تمدن غرب شد، به وارد کردن افکار سیاسی اروپائی در ژاپن همت گماشت. قانون اساسی سال ۱۸۸۹ را که عمدةً بر اساس قانون اساسی پروس بود طرح ریخت. در ۱۸۹۲–۹۶ و ۱۸۹۹–1901 نخست‌وزیر بود. از جنگ ۱۸۹۴–۹۵ چین و ژاپن پشتیبانی کرد، و در پیمان شیمونوسکی استقلال کره را تأمین نمود، و از آن پس دولت کره دست‌نشانده‌ی ژاپن گردید، و زمینه‌ی الحاق (۱۹۱۰) آن به ژاپن فراهم شد. ایتو اولین رئیس حزب سیوکای بود. سرانجام در منچوری بقتل رسید.

ایتوربیده[3]**، آگوستین د** (-āgustin de iturbi de)، ۱۷۸۳–۱۸۲۴، انقلابگر مکزیکی، امپراطور (۱۸۲۲–۲۳) مکزیک. در ارتش اسپانیا در مکزیک درجه‌ی سرهنگی داشت. در ۱۸۲۱ اعلامیه‌ی مشهوری نشر کرد که به طرح ایگوالا معروفست، و متضمن استقلال مکزیک تحت تاج و تخت شعبه‌ی اسپانیائی خاندان بوربون بود. پادشاه اسپانیا این طرح را نپذیرفت، و پس از چندی ایتوربیده بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد، ولی جمعی بمخالفت با او برخاستند، و او ناچار باستعفا گردید، و اجازه یافت که در اروپا بسر برد، و مقرری هنگفتی نیز برای وی تعیین شد بشرط اینکه به مکزیک باز نگردد. در ۱۸۲۴ که در صدد بازگشت بود دستگیر و تیرباران شد.

ایتورف[4]**، ژاک اینیاس** (jāk inyās itorf)، ۱۷۹۲–۱۸۶۷، معمار فرانسوی، و از رهبران نهضت احیای معماری کلاسیک. مهمترین کار او طرح کلیسای سن ونسان دو پول (saN vaNsāN dë pol) پاریس است. طرح فواره‌های میدان معروف کونکورد و ستون میدان واندوم (هر دو در پاریس) نیز از اوست.

آیتولیا[5] (āytoliā)، فنس **اتولی** (etoli)، ناحیه‌ی یونان قدیم، ل خلیج کورنت. آیتولیائیان زارع و چوپان بودند. شهرهای آیتولیا در قرن ۴م قم **اتحادیه‌ی آیتولیائی** را در مقابل اتحادیه‌ی آخائی (← آخایا) و مقدونیها تشکیل دادند. اتحادیه بکومک رومیها فیلیپ V مقدونی را شکست داد (۲۰۰ قم)، ولی بعداً با آنتیوخوس III متحد شد، و با شکست او رو بانحلال گذاشت (۱۸۹ قم).

آیتیوس[6] (āytius)، ح ۳۹۶–۴۵۴، سردار رومی. ژرمنها را در گل شکست داد. آتیلا و هونها را در شالون عقب راند (۴۵۱). والنتی‌نیانوس III او را کشت.

ایثاکی، جزیره، یونان: ← ایتاکا.

ایثکا[7] (iṯākā)، شهر (جه ۲۹°۲۵۷)، غ قسمت مرکزی ایالت نیو یورک، کشمت. دانشگاه کورنل آنجاست.

ایج (ij)، ده (جه ۱°101 سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم، ۴۵ کیلومتری جغ زنجان.

ایج، دهستان، شهرستان اصطهبانات، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۶ (؟) آبادی. مرکزش، **ایج** (جه ۲°۱۹۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری جغ اصطهبانات واقعست. آبادی قدیم ایج یا ایک مرکز ناحیه‌ی شبانکاره بود. عضدالدین ایجی به آنجا منسوبست.

ایج، مسجد، بنای (← مسجد) ساده‌ی مورخ ۶۳۳ هق، نزدیک خرابه‌های آبادی ایج، ل‌ش نیریز.

ایجاز، در علم معانی، معنیی را بکمترین لفظ و کوتاهترین عبارت اما روشن و رسا گفتن. ایجاز دو گونه است. (۱) **ایجاز قصر** (معانی بسیار را بالفاظی اندک گفتن)، مانند (سعدی) "برادر که در بند خویش است، نه برادر و نه خویش است". (۲) **ایجاز حذف** (انداختن برخی از واژه‌های سخن چنانکه دریافتن معنی را دشوار نسازد). ایجازی را که در معنی سخن خلل پدید آورد **ایجاز مخل** (moxell؛ = تباه‌سازنده) خوانند. ← اطناب.

ایج آقاسی: ← منوچهر خان گرجی.

ایجرود (ijarud)، دهستان (جه ح ۳۷°000؛)، ج بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۷۲ (؟) آبادی. رود ایجرود از شعب قزل‌اوزن از آن میگذرد. از قراء مهم آن سعیدآباد، خوئین، و ایج است.

ایجی، عضدالدین (iji) [قاضی عضدالدین عبدالرحمان ابن احمد]، ۷۰۱–۷۵۶ هق، متکلم و حکیم ایرانی و عالم معانی بیان و اصول؛ اهل ایج. معاصر خواجه حافظ شیرازی و نزد امرای فارس و شبانکاره محترم بود، و در عهد سلطان ابوسعید منصب قاضی‌القضاتی داشت، و در سلطانیه مقیم بود. سرانجام در یکی از قلاع شبانکاره محبوس شد، و در حبس درگذشت. معروفترین اثرش کتاب مواقف در علم کلام است. فواله غیاثیه و شرح مختصر ابن حاجب نیز ازوست.

ایچانگ[8] (icāng)، شهر دیواردار (جه ۸۰°۹۷۹)، جغ ایالت هوبی، چین، بر ناورس رود یانگتسه.

ایخابود[9] (ixābud) [عبری، = بی‌افتخار]، نواده‌ی عیلی کاهن بزرگ (اول سموئیل ۴.۲۱، ۱۴.۳).

اید[10] (id)، در پسیکانالیز فرویدی، مخزنی از کششهای غریزی که در اعماق ذهن موجود است. وایسمان این اصطلاح را بمعنای علم الحیاتی آن بکار برده است. ← پسیکانالیز.

ایدا[11] (idā)، ترکی **قازطاغی** (qāz.tāqi)، رشته‌کوهی در قسمت جنوبی فریگیا، آسیای صغیر، که مرز ناحیه‌ی تروآس (پایتختش تروا) بود. در اینجا بود که شبانان پاریس را نگاهداری کردند، و در همینجا وی عاشق اوینونه شد. از قله‌ی ایدا زئوس جنگهای تروا را تماشا میکرد. ایدا از مراکز قدیم پرستش کوبله نیز بود.

ایدا[11]**، کوه**، نام کنونی **پسیلوریتی** (psiloriti)، بلندترین قله‌ی جزیره‌ی کرت. ارتفاعش ۲°۴۹۸ متر است. گویند زئوس در یکی از غارهای این کوه بدنیا آمد.

ایدآلیسم: ← اصالت تصور، مذهب.

آیداهو[12] (āydāho)، ۴۳مین ایالت (۲۱۴°۴۷۰ کمه؛ جه ۵۸۸°۶۳۷)، لغ کشمت؛ کرسی آن بویزی. قسمت عمده‌ی آن اراضی کوهستانی و کمابیش است. رود عمده‌اش سنیک است که قسمتی از مرز غربی ایالت را تشکیل میدهد. کشاورزی (سیب زمینی، گندم، میوه) و دامپروری و استخراج معادن (سرب، روی، نقره، مس، طلا) معمول است. آیداهو در ۱۸۹۰ جزء ایالات کشمت پذیرفته شد.

آیدر[13] (āyder)، رودی بطول ۲۰۰ کم، ل آلمان، که هولشتاین را از شلسویگ جدا میکند. در جهت غ جریان یافته به دریای شمال میریزد.

ئیدرات[14] (idrāt؛ فنس)، جسم حاصل از ترکیب شیمیائی یک جسم مرکب با یک یا چند مولکول آب. هر ئیدرات ترکیب وزنی مشخصی دارد، بدین معنی که عده‌ی مولکولهای آب موجود در هر مولکول آن مشخص است (این آب را آب تبلور خوانند). بعضی ئیدراتها آب تبلور خود را در دمای معمولی از دست میدهند، و این پدیده را شکفت خوانند. وقتی ئیدراتی آب از دست بدهد گویند پسابیده میشود (← پسابیدن). نیز ← آبیدن.

ئیدراتهای کربون[15] (idrāthāye karbon) یا **گلوسیدها** (glusid.hā؛ از فنس)، ترکیبات آلی کربون و اکسیژن و ئیدروژن. گلوسیدها دسته‌ی مهمی از مواد غذائی هستند، و انرژی حرارتی تولید میکنند. گروه گلوسیدها را به سه دسته‌ی عمده تقسیم میکنند: تکقندها، از جمله **فروکتوز و گلوکوز**؛ دوقنده‌ها، از جمله **لاکتوز، مالتوز**، و **ساکاروز**؛ چندقنده‌ها، از قبیل **سلولوز، دکسترین، گلیکوژن**، و نشاسته.

ئیدرودینامیک[16] (idrodināmik؛ فنس)، علمی که موضوعش تحقیق نظری در حرکت سیالات و انرژی و فشار سیالات متحرک است. ئیدرودینامیک شعبه‌ای از علم مکانیک است، و در آغاز از سیالات "کامل"، که آنها را تراکم‌ناپذیر و بدون قوه‌ی التصاقیه فرض میکردند، بحث میکرد. چون سیال کامل در طبیعت وجود ندارد، نتایج علم ئیدرودینامیک با نتایج تجربی **ئیدرولیک** ناسازگار بود، و بین محققین اختلافاتی پدید آمد. اگر چه امروز در ئیدرودینامیک به تراکمپذیری و قوه‌ی التصاقیه نیز توجه میشود، تحقیقاتی که در باب سیالات کامل شده موارد استعمال فراوانی داشته و دارد.

ئیدرور[17] (idrur؛ از فنس)، در اصطلاح شیمی، ترکیب دوتائی یک فلز با ئیدروژن.

(۱)Eaton (۲)Ito (۳)Iturbide (۴)Hittorff (۵)Aetolia (۶)Aetius (۷)Ithaca (۸)Ichang; I-ch'ang (۹)Ichabod (۱۰)id (۱۱)Ida (۱۲)Idaho (۱۳)Eider (۱۴)hydrate (۱۵)carbohydrates (۱۶)hydrodynamics (۱۷)hydride

ئیدروژن[1] (idrojen؛ فنس)، عنصر گازی بیرنگ، بی‌بو، و بی‌طعم (علامت شیمیائی H؛ نیز رجوع کنید به جدول ضمیمه‌ی عنصر). سبکترین گازی است که شناخته شده (یک لیتر آن در شرایط متعارفی ۰٫۰۸۹۸۸ گرم وزن دارد). و بهمین جهت برای پر کردن بالونها بکار میرود، ولی چون قابل اشتعال است، گاز هلیوم برای این منظور بر ئیدروژن رجحان دارد. مخلوط آن با هوا یا اکسیژن قابل انفجار است، و با شعله‌ی داغ آبی‌رنگ میسوزد. در آب بمقدار کم حل میشود. با فشار ممکن است مستحیل به مایع شود (دمای بحرانی آن ۲۳۹٫۹° — صدبخشی است)، و مایع آنرا میتوان جامد ساخت. در دماهای عالی بااثر است. با اکسیژن مخلوط ترکیبی شدیدی دارد، و عامل احیاکننده‌ای بسیار قوی است (← اکسایش و احیا). ترکیبات آلی و غیر آلی بسیار مهمی تولید میکند. در ۱۷۶۶ بتوسط هنری کوندیش کشف و در ۱۷۸۳ بوسیله‌ی لاوازیه نامگذاری شد. برای ئیدروژن سنگین ← دوتریوم. تریتیوم عنصر همجا (ایزوتوپ) و رادیوآکتیو ئیدروژن است. نیز ← بمب ئیدروژنی.

ئیدروژندهی[2] (idrojen.dehi)، قرار دادن در تحت تأثیر شیمیائی ئیدروژن، یا ترکیب شدن با ئیدروژن را فراهم کردن. ئیدروژندهی را ساباتیه بنیان گذاشت (۱۸۹۷)، و این عمل امروزه در صنعت و تجارت اهمیت فراوان دارد. روغنهای نباتی را میتوان بوسیله‌ی ئیدروژندهی (تحت فشار و در دمای ح ۲۰۰° و با حضور یک کاتالیزگر، مثلا نیکل) به ماده‌ای شبیه روغنهای حیوانی تبدیل کرد. بوسیله‌ی ئیدروژندهی میتوان از زغال سنگ نفت تهیه نمود. و این عمل در اروپا که نفت کم است پیشرفت عمده کرده است.

ئیدروژن سنگین: ← دوتریوم.

ئیدروستاتیک[3] (idrostätik؛ فنس)، علم تعادل مایعات و توزیع کمیات فیزیکی مربوط (مانند نیرو و فشار) در مایعاتی که در حال سکون اند (← ئیدرودینامیک؛ ئیدرولیک). ئیدروستاتیک شعبه‌ای از علم مکانیک است، و در آن اساساً مایعات را تراکم‌ناپذیر فرض میکنند، و این فرض پایه‌ی قوانین ئیدروستاتیک میباشد. از جمله‌ی این قوانین میتوان ← قانون پاسکال و ← قانون ارشمیدس را نام برد. ئیدروستاتیک موارد استعمال عملی بسیار و مهم دارد (مثلا در کشتیسازی و طرح سدها).

ئیدروسفر (idrosfer): ← آبکره.

ئیدروکربورها[4] (idrokarbur.hā؛ از فنس)، مواد آلی فراوانی (بصورت گاز، مایع، یا جامد) که مرکب از دو عنصر کربون و ئیدروژن بنسبتهای مختلف هستند. سابقاً گمان میکردند که ئیدروکربورها را فقط از منابع طبیعی میتوان بدست آورد، ولی امروزه بسیاری از آنها را (و حتی ئیدروکربورهائی را که هنوز در طبیعت نیافته‌اند) مصنوعاً در آزمایشگاهها ساخته‌اند. ئیدروکربورها را به رشته‌هائی تقسیم میکنند که هر یک را یک رشته‌ی همخوان (hamxān) خوانند. فرمول ساختمانی هر عضو از یک رشته نسبت مشخصی با اعضای ماقبل و مابعد خود در آن رشته دارد (عده‌ی اتمهای کربون آن یک و عده‌ی اتمهای ئیدروژن آن ۲ با اعضای ماقبل و مابعد اختلاف دارد)، و بعلاوه، اختلاف خواص فیزیکی اعضای هر رشته تا حدی منظم است. از جمله‌ی این رشته‌ها میتوان رشته‌ی متان، رشته‌ی اتیلن، رشته‌ی استیلن، رشته‌ی بنزن، و رشته‌ی آنتراسن را نام برد.

بسیاری از مواد طبیعی معمولی مخلوطهای درهم‌پیچیده‌ی ئیدروکربورها هستند، مانند نفت خام، قیر، و گاز مرداب (متان). معرفهای معمولی در ئیدروکربورها بی‌اثرند، ولی ئیدروکربورها در هوا میسوزند، و تولید آب و گاز کربونیک می‌کنند. بسیاری از آنها سوختهای مهم هستند و برای روشنائی نیز بکار میروند. ترکیبات مهمی از آنها مشتق میشود، از قبیل الکلها، آلدئیدها، اترها، استرها، اسیدهای آلی، فنولها، نیتروگلیسرین، پنبه‌ی باروتی، و رنگهای آنیلینی.

ئیدروکسید[5] (idroksid؛ فنس)، جسم مرکب مشتق از آب (H_2O) وقتی که یک یون مثبت جایگزین یکی از اتمهای ئیدروژن در مولکول آب گردد. بعضی از ئیدروکسیدها بازهای قوی هستند، مانند پوتاس و سود و آهک. بعضی دیگر خواص اسیدی دارند. برخی هر دو خاصیت را دارند و آنها را دوکاره خوانند. بعضی دیگر خنثی هستند.

ئیدرولیز[6] (idroliz؛ فنس) یا **تجزیه‌ی آبی**، تجزیه‌ی یک ماده‌ی مرکب به دو یا چند ماده‌ی جدید در نتیجه‌ی فعل و انفعال شیمیائی آب با آن. تفاوت ئیدرولیز با آبش (← آبیدن) اینست که در آبش از فعل و انفعال آب با ماده‌ی دیگر فقط یک ماده‌ی جدید تشکیل میگردد. ئیدرولیز در بسیاری از اعمال حیاتی حیوان و نبات واقع می‌شود. مثلا در عمل تغذیه، مواد اساسی غذائی (ئیدراتهای کربون، چربیها، روغنها، و پروتئینها) تحت تأثیر آب در مجاورت آنزیمها (← آنزیم) تجزیه میشوند. قندهای مرکب به قندهای ساده‌تر منحل میشوند. محصول نهائی ئیدرولیز کامل نشاسته گلوکوز است، که از تکقندها است. روغنها و چربیها به گلیسرین و اسیدهای چرب تجزیه میشوند. محصول نهائی ئیدرولیز کامل پروتئینها آمینو-اسیدها میباشند. بعضی املاح چون در آب حل شوند دستخوش ئیدرولیز میگردند.

ئیدرولیک[7] (idrolik؛ فنس)، فن استفاده‌ی عملی از رفتار آب (و مایعات مشابه آن) در حال حرکت و در حال سکون در مسائل مهندسی. ئیدرولیک شعبه‌ای از مکانیک عملی، و فنی بسیار قدیمی است (قانون ارشمیدس در بیش از ۲٬۰۰۰ سال پیش کشف شد)، و پیش از زمان خاندان برنویی (قرن ۱۸م)، اطلاع مختصر انسان از رفتار مایعات منحصر به اصول تجربی ئیدرولیک بود. کارهای برنویی توجه خاص محققین را به رفتار مایعات افزون کرد، و سرانجام دو روش تحقیق ظاهر شد. یکی روش نظری علمای ئیدرودینامیک که موضوع را از جنبه‌ی ریاضی و بدون عطف توجه خاصی به مطابقت آن با واقع مورد بحث قرار دادند، و دیگر روش کسانی که به جنبه‌ی عملی موضوع توجه داشتند، و مطابقت با واقع را شرط اساسی میدانستند. حتی امروز هم که اصول اساسی مکانیک سیالات تا حد زیادی مقبولیت عمومی دارد، در ئیدرولیک همان تمایل اولیه به روش اختباری (extebāri) [بزبان فرانسوی آمپیریک] (روش مبنی بر تجربه و مشاهده، بدون توجه کافی به مبانی نظری) مشهود است. موارد استعمال ئیدرولیک و مسائل مهندسی ئیدرولیک فراوان و متنوع است. در ساختن تلمبه‌ها و توربینها، لوله‌کشی، استفاده از نیروی آب، و مهار کردن سیل از اصول ئیدرولیک استفاده میشود.

ایدرین، اسم انگلیسی: ← هادریانوس، اسم.

ایدریسن[8]**، ادگر داگلس** (edgar dāgləs eyd-rian)، ۱۸۸۹–، عالم انگلیسی فیزیولوژی، از دانشمندان معتبر سلسله‌ی اعصاب. بواسطه‌ی تحقیقاتش در عمل نورون بسهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۲ در فیزیولوژی و طب نائل گردید.

آیدغمش (āydoqmeš)، دهستان (جه ۷۶۰'۲۴؛)، ج‌غ بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی. زاینده‌رود از وسط آن میگذرد. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. مرکزش، **آیدغمش** (جه ۷۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳٫۵ کیلومتری غ فلاورجان واقعست.

ایدغه یا یدغه، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

ایدک[9] (eydak)، یکی از جزایر آلئوسین، واقع در کنار ساحل غربی آلاسکا؛ از پایگاههای دریائی کشمت.

آیدلوایلد[10] (āydəlwāyld)، فرودگاهی بوسعت ۲۰ کمه، در قسمت جنوبی بخش کوینز از شهر نیو یورک، کشمت، بر جزیره‌ی لانگ آیلند. در ۱۹۴۸ افتتاح شد. از مراکز ورود به کشمت و یکی از نقاط نهائی مهم حمل و نقل هوائی بین‌المللی است.

ایدن[11]**، سر (رابرت) انتونی** (sər rābərt an-toni idən)*، ۱۸۹۷–، سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی. در ۱۹۲۲ تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفرد با درجه‌ی ممتاز در السنه‌ی شرقی تمام کرد. در ۱۹۱۵–۱۹ در جه I خدمت کرد. در ۱۹۲۳ بعضویت پارلمنت انتخاب شد. در ۱۹۳۵–۳۸، در دولت چیمبرلین، وزیر امور خارجه بود، و بعنوان اعتراض به سیاست مسالمت با تجاوز آلمان در اروپا، که از طرف چیمبرلین تعقیب میشد، استعفا داد. پس از آغاز جنگ II، دگر بار بعنوان وزیر امور دومینیونها وارد کابینه شد، و در دولت و. چرچیل، در ۱۹۴۰ وزیر جنگ شد. در ۱۹۴۰–۴۵ وزیر امور خارجه بود، و در کنفرانس پوتسدام شرکت داشت. در ۱۹۵۱، در دولت چرچیل، دگر بار وزیر خارجه و نایب نخست‌وزیر گردید. پس از چرچیل نخست‌وزیر شد (آوریل ۱۹۵۵). در دولت او انگلستان و فرانسه بر سر مسئله‌ی کانال سوئز به مصر تجاوز کردند، ولی بر اثر مداخله‌ی امریکا و روسیه ناچار کانال را تخلیه نمودند، و در نتیجه‌ی این شکست سیاسی و کسالت مزاج، ایدن در ژانویه‌ی ۱۹۵۷ استعفا داد. کتاب خاطرات او (ترجمه‌ی فارسی بنام خاطرات ایدن) قسمتهائی مربوط به وقایع اخیر ایران دارد.

آیدوئی[12] (āydui)، یکی از مقتدرترین طوایف

---

(۱)hydrogen (۲)hydrogenation (۳)hydrostatics (۴)hydrocarbons (۵)hydroxide (۶)hydrolysis (۷)hydraulics (۸)Adrian (۹)Adak (۱۰)Idlewild (۱۱)Eden (۱۲)Aedui

قدیم گل. مسکن آنان بین لوار و سون حالیه بود. اولین طایفه‌ای از مردم گل بودند که با رومیان عقد مودت بستند و اینان آنها را "برادران و خویشان" میخواندند. مرکز عمده‌ی آنان بیبراکته بود.

ایدومنئوس[1] (idomeneos)، در افسانه‌های یونان، پادشاه کهنسال کرت که در جنگ تروا رهبر سپاهیان کرتی بود. در بازگشت بوطن، در دریا دوچار طوفان شد، و نذر کرد که هرگاه کشتی بسلامت بساحل برسد اول موجودی را که ببیند در راه پوسیدون قربانی کند. اول موجود پسرش بود. ایدومنئوس نذر را بجا آورد (بروایتی کوشید که بجا آورد)؛ در نتیجه بلائی نازل شد و مردم کرت او را نفی بلد کردند.

آیدیلیس[2] (āydilis)، در دولت روم، هر یک از مأموران دولت که انتظامات شهری، تأمین ارزاق عمومی، و بعضی دیگر از امور عمومی بآنان محول بود.

ایذالگو[3] (idālgo)، ایالت (۲۰٬۸۷۰ کمم؛ جم ۸۴۰٬۷۶۰)، قسمت مرکزی مکزیک؛ کرسی آن **پاچوکا**. صنعت عمده استخراج معدنست. در ۱۵۳۰ بتصرف اسپانیا درآمد. در ۱۸۶۹ ایالت جداگانه گردید.

ایذالگو ای کوستیا[4]**، میگل** (migel idālgo i kostiyya)، ۱۷۵۳–۱۸۱۱، کشیش انقلابگر مکزیکی و از قهرمانان ملی. در طرح انقلاب بر ضد اسپانیا دست داشت، و در واقع مؤسس شورش ۱۸۱۰ بود که منجر باستقلال مکزیک گردید. سپاهی از بومیان تشکیل داد، و اگر چه در زد و خوردهای نخستین با نیروی اسپانیا توفیق یافت، سرانجام دستگیر و تیرباران شد.

ایذج: ← مال امیر؛ ایذه.

ایذه (ize)، شهرستان، ج و غ فرمانداری کل بختیاری و چهار محال. سابقاً **مال امیر** نام داشت؛ در تیر ماه ۱۳۱۴ هش فرهنگستان نام قدیم آن ایذه (ایذج) را احیا کرد. بر طبق قتکا (۱۳۱۶) ایذه بخش شهرستان اهواز تعیین شد. در بهمن ۱۳۳۲ از شهرستان اهواز منتزع و جزء فرمانداری بختیاری و چهار محال گردید. در شهریور ۱۳۳۷ تبدیل به فرمانداری جزء فرمانداری کل بختیاری و چهار محال شد، و بخشهای آن ایذه، باغ ملک، دهدز، اندیکا، و سردشت تعیین گردید. مرکزش، **ایذه** (جم ۱٬۹۸۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵۴ کیلومتری ش‌ش اهواز واقعست. برای تاریخ ایذه ← مال امیر.

ایر[5] (eyr)، اسکاتلند: ← ایرشر.

ایرافشان (irafšān)، دهستان، بخش سیب و سوران، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، در مرز ایران و پاکستان؛ دارای ۹ (؟) آبادی. مرکزش، **ایرافشان** (جم ۱٬۵۴۴ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۶۵ کیلومتری ج سوران است.

ایران، مملکت (۱٬۶۴۸٬۰۰۰ کمم؛ جم ۱۸٬۹۵۴٬۷۰۴ سث ۱۳۳۵ هش)، چغ آسیا، بین مدارات °۲۵ عا و ´۴۵ °۳۹ عا و نصف النهارات °۴۴ طث و °۶۳٫۵ طث؛ پایتخت آن تهران. در این مقاله کلیات مجملی در باب جغرافیای ایران آمده است. برای مزید اطلاع میتوان به ارجاعات مذکور در این مقاله و به مقالاتی که در این کتاب با عناوین "ایران" و "ایرانی" آغاز میشود و ارجاعات مذکور در آنها رجوع کرد.

(I) تسمیه. لفظ ایران، که در فارسی میانه بصورت اران (erān) بوده، مشتق از صورت قدیمی آریانا [= سرزمین آریائیها] است. در مآخذ تاریخی و جغرافیائی قدیم عربی، لفظ ایرانشهر بمعنی "مملکت ایران" بکار رفته است. استعمال رسمی لفظ ایران بمعنی مملکت ایران احتمالا از قرن ۱۹م است. در مغرب‌زمین، از قرون وسطی ایران را بنامهائی از قبیل پرس (pers؛ فنس) و پرشا (pĕrsā؛ انگلا)، مقتبس از لفظ پرسیس (persis) که نام یونانی قسمتی از ایران (کمابیش مطابق فارس) بود، مینامیدند. در ۱۹۳۵ طبق تقاضای دولت ایران نام رسمی ایران (بجای پرس، پرشا، و غیره) برای کشور ما تثبیت شد، ولی در ۲۵ اکتبر ۱۹۴۹ دولت ایران تقاضا کرد که همان نام سابق بکار رود.

(II) حدود. ایران کنونی از ل در طرف شرق دریای خزر به ترکمنستان شوروی و در طرف غرب این دریا به آذربایجان شوروی و ارمنستان شوروی، از ش به خاک شوروی و افغانستان و پاکستان، و از غ به ترکیه و عراق محدود است، و در ج کنار خلیج فارس و دریای عمان قرار دارد. فاصله‌ی منتهای لغ ایران تا منتهای جش آن حـ ۲٬۲۵۰ کم است. نصف خاک ایران کوهستانی و یک ربع آن بیابان است. از جزایر ایران در خلیج فارس (تقریباً از غ به ش) خارکو، خارک، مجمع‌الجزایر بحرین، شیخ شعیب، هندورابی، کیش، سیری، ابوموسی، تنب کوچک، تنب بزرگ، قشم، هنگام، لارک، و هرمز را میتوان نام برد.

مرزهای ایران در طی تاریخ دراز این کشور بکرات تغییر یافته است. در اوج اقتدار هخامنشیان، امپراطوری ایران از رود سند تا دریای آزه و رود نیل و از سیحون و دریای خزر و جبال قفقاز و دریای سیاه تا خلیج فارس و بحر عمان ممتد بود. در طی قرون متمادی، مملکت ایران گاه تجزیه شد و گاه وحدت سیاسی یافت، گاه بر وسعتش افزود و گاه اراضی آن بدست اجانب افتاد، و پس از استیلای عرب، استقلال ایران از بین رفت، و این سرزمین جزء امپراطوری وسیع اسلام گردید (← **ایران قبل از اسلام؛ ایران بعد از اسلام، تاریخ**). ایران کنونی در عهد صفوی تشکیل شد، و وحدت ملی و سیاسی یافت، و مرزهای کنونی ایران بر طبق عهدنامه‌های منعقد با دولتهای همسایه از زمان شاه صفی صفوی آغاز میشود (۱۰۴۹ هق). مرز ایران و قفقاز ابتدا بموجب معاهده‌ی گلستان (۱۲۲۸ هق، = ۱۸۱۳ بم) تعیین شد. مرزهای کنونی ایران و شوروی، بر اساس عهدنامه‌ی ترکمن چای (۱۲۴۳ هق، مطابق ۱۸۲۸ بم) و معاهده‌ی ۱۲۹۹ هق (۱۸۸۱ بم) ایران و روس، در سال ۱۳۳۶ هش (۱۹۵۷) تثبیت گردید. مرزهای ایران و افغانستان در سالهای ۱۲۸۸ هق (۱۸۷۱) و ۱۳۱۲ هق (۱۸۹۵) و ۱۳۱۴ هش تعریف شد. مرز قطعی ایران و پاکستان به موجب قرارداد مورخ ۱۳۳۶ هش تعیین گردید. سرحدات غربی مدتها بین ایران و عثمانی متنازع فیه بود، و معاهده‌ی ارزروم بین ایران و عثمانی (۱۲۳۸ هق، مطابق ۱۸۲۳) هم اختلافات را مرتفع نکرد. پس از تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی در نتیجه‌ی جنگ ۱، ایران با عراق و ترکیه هم‌مرز شد. برای رفع اختلافات مرزی، عهدنامه‌ای بین ایران و ترکیه (مورخ دوم بهمن ۱۳۱۰ هش، مطابق ۲۳ ژانویه‌ی ۱۹۳۲، و اصلاحیه‌ی مورخ ۵ خرداد ۱۳۱۶ هش، مطابق ۲۶ مه‌ی ۱۹۳۷) و عهدنامه‌ای بین ایران و عراق (مورخ ۱۳ تیر ماه ۱۳۱۶، مطابق ۴ ژوییه‌ی ۱۹۳۷) منعقد گردید.

(III) تقسیمات سیاسی و شهرها. در مقاله‌ی **تقسیمات کشور** در این کتاب مختصری از تاریخچه‌ی تقسیمات کشور ایران و آشفتگیهای کنونی آن ذکر شده است. فعلا (خرداد ماه ۱۳۴۰ هش) کشور ایران منقسم است به ۱۳ استان و پنج فرمانداری کل (بنادر و جزایر بحر عمان، بختیاری و چهار محال، سمنان، لرستان، و عبدان). استانهای سیزده‌گانه عبارتند از استان مرکزی یا استان تهران؛ استان یکم (مشتمل بر گیلان)؛ استان دوم (مشتمل بر مازندران و استراباد)؛ استان سوم یا آذربایجان شرقی، و استان چهارم یا آذربایجان غربی (← آذربایجان)؛ استان پنجم یا کرمانشاهان؛ استان ششم (مشتمل بر قسمت عمده‌ی خوزستان و لرستان)؛ استان هفتم (مشتمل بر قسمتی از فارس)؛ استان هشتم (مشتمل بر کرمان)؛ استان نهم (مشتمل بر قسمتی از ایالت خراسان)؛ استان دهم (مشتمل بر اصفهان)؛ استان کردستان؛ استان بلوچستان و سیستان.

شهرهای مهم ایران (غیر از بنادر) عبارتند از اراک، اردبیل، اصفهان، آمل، اهر، اهواز، بابل، بروجرد، بیرجند، تبریز، تهران (پایتخت)، خرم‌آباد، دامغان، رشت، رضائیه، زابل، زاهدان، زنجان، ساری، سبزوار، سمنان، سنندج، شاهرود، شیراز، قزوین، قم، کاشان، کرمان، کرمانشاه، گرگان، مراغه، مشهد، نیشابور، همدان، و یزد.

از جمله‌ی بنادر بحر خزر آستارا، بابلسر، بندر شاه، بندر پهلوی، شهسوار، و نوشهر؛ از جمله‌ی بنادر خلیج فارس (از غ به ش) خرمشهر، آبادان، بندر شاهپور، بندر معشور، دیلم، گناوه، بندر ریگ، بوشهر، کنگان، عسلویه، نخیلو، چارک، بندر لنگه، و بندر عباس؛ و از بنادر بحر عمان (از غ به ش) جاسک، چاه بهار، و گواتر است.

(IV) پستی و بلندی. بیش از ۹۰٪ ایران کنونی در ناحیه‌ی معروف به فلات ایران قرار دارد، که از دره‌های فرات و دجله تا ارتفاعات پامیر ممتد است. سرزمین ایران عبارتست از یک فلات مرکزی پهناور، و یک حاشیه‌ی کوهستانی که خود به سه منطقه تقسیم میشود. کوههای زاگرس (کوههای غربی و جنوب غربی) و امتداد آنها تا مکران، کوههای شمالی، و مرتفعات شرقی. کوههای شمالی و ارتفاعات زاگرس در آذربایجان و خارج از آن در توده‌ای معروف به "گره ارمنستان" که مرکزش کوههای آرارات است، بهم متصل میشوند، و کوههای آسیای صغیر و قفقاز نیز بهمین گره متصل اند.

از سه منطقه‌ی مذکور، منطقه‌ی اول مشتمل

---

(۱) Idomeneus (۲) Aedile (۳) Hidalgo (۴) Hidalgo y Costilla (۵) Ayr

است بر کوههای کردستان، لرستان، بختیاری، فارس، مکران، و بلوچستان. کوهها و قلل عمده‌ی آن کبیرکوه، پشتکوه، پیشکوه، اشتران‌کوه (در چش الوند)، زردکوه، علیجوق، کوه گیلویه، دینار، و کوههای لارستان است. منطقه‌ی شمالی منقسم میشود به کوههای آذربایجان (مشتمل بر قراداغ، جبال طالش، آقداغ، سهند، سبلان، قوشه‌داغ، قافلان کوه)، جبال البرز (بلندترین قله‌اش دماوند، بارتفاع ۵٬۶۵۴ متر)، و کوههای خراسان (مشتمل بر هزارمسجد، قراداغ، آلاداغ، و بینالود). مرتفعات شرقی یک رشته کوههای غیر منظمی هستند که از ل به ج امتداد دارند؛ از جمله میتوان کوه تفتان را نام برد.

فلات مرکزی نیز هموار و بی‌عارضه نیست، بلکه دو دسته کوه از آن میگذرند. دسته‌ی غربی از میانه تا کرمان در امتداد چش ممتد است، و نزدیک کرمان ارتفاعش از ۴٬۲۰۰ متر تجاوز میکند. بین این دسته و دسته‌کوههای غربی و جنوبی حوضه‌های چندی (از جمله اصفهان) قرار دارد. رشته‌ی دیگر از نیشابور تا مرز بلوچستان کشیده شده، و حوضه‌ی سیستان را از کویرهای مرکزی جدا میکند. از کوههای فلات مرکزی میتوان کرکس (چ کاشان)، درویش (چش کرکس)، شیرکوه (چ یزد)، بنان (لغ کرمان)، بارز (چغ کرمان)، هزار (چ کرمان)، و نوشادر و بزمان و بیرگ (دربلوچستان) را نام برد. فاصله‌ی میان این دو دسته‌کوه را بیابانهای معروف به کویر فرا گرفته، که سطح آنها تا ح ۲٬۰۰۰ متر پایینتر از مرتفعات مرزی آنهاست، و از جمله میتوان کویر لوت (بین قهستان و کوهستانات قهرود) و دشت کویر یا کویر نمک (از حدود قم و کاشان تا کویر لوت) را نام برد. در تمام این بیابانها مخصوصاً در کویر نمک و کویر لوت باطلاقهای متعدد واقع شده که آبهای گل‌آلود آنها در تابستان خشک شده نهشتهای نمک بجا میگذارند. مهمترین آنها عبارتند از دریای نمک یا حوض سلطان (ل قم)، باطلاق نمک (ل جندق)، شورگز هامون (لش بم)، و هامون جزموریان (غ بمپور).

(۷) زهکشی. بتقریب میتوان گفت که ایران چهار دستگاه زهکشی دارد: دریاچه‌ی رضائیه (آذربایجان)، دریای خزر، خلیج فارس و بحر عمان، و فلات مرکزی. روانه‌های کوتاهی از جبال غربی و کوههای شمالی ایران به رضائیه میریزند (سه رضائیه، دریاچه‌ی). واردات بحر خزر عبارتند از ارس، سفیدرود (قزل‌اوزن)، اترک، و گرگان، و رودهائی که از دامنه‌های شمالی البرز مرکزی در مازندران جاری میشوند (هراز، چالوس، بابل، تالار، تجن، تکا، و غیره). واردات مستقیم و غیر مستقیم خلیج فارس و بحر عمان عبارتند از کرخه، کارون (بزرگترین رود ایران و تنها رودی که قسمتی از آن قابل کشتیرانی است)، جراحی، طاب (تاب)، دالکی، مند، نابند، مهران، شور، میناب، و غیره. بعلاوه، قسمت علیای اغلب واردات سمت چپ دجله (مانند زاب و دیاله) در خاک ایران واقعست. در فلات مرکزی دامنه‌های شرقی کوههای زاگرس و البرز را رودهائی زهکشی میکنند که بزرگترین آنها زایندهرود است که به مرداب گاوخونی (چش اصفهان) میریزد. واردات حوضه‌ی دریاچه‌ی قم یا حوض سلطان عبارتند از زرینه‌رود، رود کرج، جاجرود، و حبله‌رود. از واردات دریاچه‌ی نیریز یا بختگان رود کر یا کوروش است. دیگر از حوضه‌های داخلی دریاچه‌ی مهارلو (چش شیراز)، دریاچه‌ی پریشان یا فامور (بین دهستانهای فامور و کازرون)، هامون جزموریان (وارداتش هلیل رود و رود بمپور) است. در قسمت شرقی ایران حوضه‌ی هامون قرار دارد که هیرمند بآن میریزد.

(VI) اقلیم. در باب اقلیم ایران هنوز مطالعات کافی بعمل نیامده است. اقلیم کشور بطور کلی بزی است. ارتفاع کوههای شمالی و غربی و جنوبی بقدری زیاد است که از تأثیر کلی بادهای مرطوب بحر خزر و مدیترانه و خلیج فارس در نواحی داخلی ایران جلوگیری میکند؛ و باین ترتیب، دامنه‌های خارجی این کوهها مرطوب و دامنه‌های داخلی خشک است. بارش در ایران نتیجه‌ی فروبارهای مدیترانه‌ای و رطوبت بحر خزر است، و بهمین جهت، در لغ و ل زیادتر میباشد. بطور کلی، بارش رو به چ و ش رفته‌رفته کم میشود.

اقلیم سواحل شمالی و جنوبی بکلی متفاوت است. اقلیم سواحل دریای خزر بارانی و مرطوب و دارای تابستانهای ملایم میباشد. در سواحل شمالی (گیلان، مازندران، گرگان) دما ممکن است به ۴۰° برسد؛ از طرف دیگر، هنگام وزش هوای سرد قطب شمال، دما در کنار دریا هنگام شب ممکن است به ۱۲° — برسد. بارش سالیانه از ۱٬۵۰۰ ملا ممکن است تجاوز کند. بیشتر این نواحی ساحلی دارای رستنیهای پرپشت است، و دامنه‌های شمالی البرز مستور از جنگل میباشد. ارسباران، دشت مغان، و نواحی معتدل لرستان و فارس و بختیاری اقلیم مشابهی دارند. سواحل خلیج فارس بسیار گرم و از بندر لنگه تا بندر دیلم مرطوب است؛ دمای متوسط سالیانه بیش از ۱۸° میباشد؛ بارش سالیانه در بوشهر که از سایر نقاط سواحل جنوبی بارش بیشتری دارد ۲۶۳٫۸ ملا است؛ بارش در چاه‌بهار فقط ۱۱۸٫۵ ملا میباشد.

سراسر فلات مرکزی ایران و دشت خوزستان اقلیم خشک دارد، و ازین ناحیه‌ی وسیع، دشت کویر و کویر لوت و دشت سیستان کماب است. در این ناحیه‌ی پهناور، فقط سیستان و خوزستان و حواشی کویر و نواحی نسبةً مرتفع قابل سکونت اند (مانند بم، نرماشیر، طبس، شهداد)، و بقیه بیابانهای خشک و بی‌آب و علف و سنگلاخ یا ریگزارند که فرورفتگیهای آنها را نمکزارها فرا گرفته است.

اقلیمی که میتوان آنرا سردسیری نامید در منطقه‌ی وسیعی ممتد از آذربایجان تا فارس و کرمان دیده میشود، و قسمتی از خراسان شمالی (شامل مشهد) نیز همین اقلیم را دارد. در این ناحیه متوسط دمای سردترین ماه از ۳°٫۵ کمتر میباشد.

البته اقلیم بعضی نواحی در قسمتهای مذکور با اقلیم عمومی آن قسمت تفاوت اساسی دارد، و مثلا ارتفاعات فوقانی کوهستانهای آذربایجان و دامنه‌های مرتفع دماوند و سایر قلل البرز و قلل زاگرس اقلیم قطبی دارند، و در آنها دمای متوسط سالیانه کمتر از 0° است.

(VII) گیا و زیا. در ایران رستنیهای بسیار میروید که عده‌ی زیادی از آنها بومی این سرزمین اند. بطور کلی، بعلت تنوع اقلیم، توزیع گیا و زیا در ایران بسیار متنوع است. کویرها و بیابانهای مرکزی از جهت گیا و زیا از تمام نقاط دیگر آسیا فقیرتر است، و از طرف دیگر، کرانه‌ی دریای خزر که باران فراوان و اقلیم یکنواخت مداری دارد، سرشار از گیا و زیا است. در دامنه‌های شمالی البرز تا ارتفاع ۱٬۸۰۰ متر درختان گردو، بلوط، افرا، راش، زبان گنجشک، نارون، سرو، لالکی، شمشاد، و کرت وجود دارد، و مهمترین مناطق جنگلی ایران در این ناحیه میباشد. در خراسان، آذربایجان، لرستان، کردستان، کرمانشاهان، اصفهان، کهگیلویه، فارس، کوههای بختیاری، و کرمان نیز مناطق جنگلی وجود دارد. از گیاهان دانه‌دار (پنبه، بزرک، کنجد، و کرچک) روغن استخراج میشود. از گیاهان و بوته‌های وحشی صمغهای گوناگون (کتیرا، سقز، سریش، انقوزه) بدست میآید. از گیاهان رنگی نیل، روناس، مازو، حنا، زعفران، و غیره حاصل میگردد. بسیاری از گلها بومی ایران هستند: لاله، گل سرخ، علف مشک، جنتیانا، گل استکانی، شقایق، شمعدانی عطری، بنفشه، یامچال، زنبق، ختمی درختی، شمشاد پیچ، و یاسمن.

در جنگلهای البرز ببر، پلنگ، خرس، گوزن، گراز، و جوجه‌تیغی یافت میشود؛ روباه، یوزپلنگ، گرگ، شغال، سنجاب، و خرگوش فراوان است. در کویرها و نمکزارها گورخر، در دشتها آهو، در کوهها میش، قوچ، و بز، و در نواحی باطلاقی خرس یافت میشود. حشرات و خزندگان فراوان است. اطلاعاتی که از پرندگان ایران داریم بسیار ناقص است. از جمله‌ی پرندگان اهلی مرغ، خروس، اردک، غاز، کبوتر، و بوقلمون، و از پرندگان وحشی اردک وحشی، درنا، بلدرچین، خروس کولی، کبوتر چاهی، توکا، سار، تیهو، باقرقره، قرقاول، کبک، قمری، چکاوک، عقاب، باز، لک‌لک، قوش، قره‌قوش، قرقی، کرکس، سبزقبا، هدهد، حواصیل، و اقسام گنجشک و جغد است. در رودهای کنار دریای خزر اقسام فراوانی از ماهیها یافت میشود (ماهی آزاد، صوف، ماهی خاویار). صید ماهیهای گوناگون خلیج فارس در این اواخر اهمیت پیدا کرده است.

(VIII) منابع معدنی ایران. در ایران منابع نفت، گازهای طبیعی، زغال سنگ، آهن، منگنز، کروم، مس، سرب، روی، نقره، طلا، ارسنیک، جیوه، نیکل، کوبالت، ولفرام، مولیبدن، گوگرد، نمک، بور، نمکهای قلیائی، پنبه‌ی کوهی، سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی، و سنگهای ساختمانی یافت میشود. عمده‌ترین منابع معدنی نفت است (مسجد سلیمان، لالی، هفتگل، نفت سفید، آغاجاری، گچساران، اهواز، بندر عباس، بینک، مند، پازنان، نفت شاه، سراجه). از سایر منابع معدنی میتوان اینها را نام برد: زغال سنگ، در ناحیه‌ی کوههای البرز (گاجره، شمشک، نسا، لالون، و گرمابدره در دامنه‌های جنوبی؛ الیکا، گلندرود، و زیراب در دامنه‌های شمالی)؛ حوالی سمنان و شاهرود؛ حوالی تربت جام (آق‌دربند و چشمه‌گل)؛ ناحیه‌ی چ کاشان و حوالی منطقه‌ی

مرکزی ایران (طرق، شمس‌آباد)؛ کرمان (هجدک، بادامویه). آهن، در اراک و ملایر (شمس‌آباد، قجراب)؛ کرمان و یزد (بافق، ساغند)؛ اصفهان و کاشان؛ دامغان و سمنان؛ اطراف تهران؛ آذربایجان و گیلان؛ زنجان؛ خراسان؛ جزایر خلیج فارس (لارک). مس، در انارک؛ آذربایجان (سونگون، مزرعه)؛ اردستان؛ شاهرود (عباس‌آباد)؛ زنجان (بایچه‌باغ، گلجه). سرب و روی، در انارک؛ شاه کوه اصفهان؛ طبس (سرب)؛ زنجان. آنتیموان، در همدان؛ آذربایجان (تکاب). منگنز، در رباط کریم؛ نائین؛ اردستان؛ اشتهارد. کرومیت، در عباس‌آباد شاهرود؛ سبزوار؛ فریمان؛ رباط سفید؛ کرمان (اسفندقه، باغ برج، مارسین، آبدشت)؛ فارس (خواجه جمالی). طلا، در موته. گوگرد، در سمنان (دلازیان، خوریان)؛ نواحی خلیج فارس. کائولن، در ل تهران (حوالی دماوند)؛ نطنز؛ مرند؛ ساوه؛ آباده؛ علی‌آباد قم. خاک سرخ، در جزیره‌ی هرمز؛ گناباد؛ بجستان؛ ورطون (اصفهان)؛ نهاوند. معادن سنگ مرمر در یزد موجود است. سنگهای ساختمانی، ماسه، گل رست، گرانیت، بازالت، سنگ گچ، و سنگ آهک در همه‌ی نقاط ایران یافت میشود. معادن فیروزه‌ی نیشابور از قدیم شهرت داشته است.

(IX) سکنه. نژاد آریائی، که در حدود اواسط هزاره‌ی دوم قبل از میلاد در ایران جایگزین شد (← آریائیها)، در طی تاریخ با اقوام مختلف عرب و ترک و غیره درآمیخت، و نژاد ایرانی بمعنی اخص از اعقاب این آریائیها محسوب میشود. در کشور ایران، علاوه بر کرد و لر و بختیاری، عناصر ترک و ترکمن و عرب و بلوچ و اقلیتهای ارمنی، آسوری، گرجی، و غیره وجود دارد.

طوایف ترک و ترکمان در آذربایجان و گرگان و خراسان و مازندران و فارس و بعضی نواحی دیگر سکنی دارند. از طوایف ترک میتوان شاهسون، افشار، قشقائی، خلج، و شقاقی را نام برد. در خراسان در نواحی مرزی ایران و شوروی بعضی طوایف ترکمن (از جمله کوکلان و یموت) و نیز قبایلی از کرد و بلوچ سکنی دارند.

کردها و لرها و بختیاریها در کردستان و لرستان و چهار محال سکنی دارند. کردها مشتمل بر مکری، بلباس، کرباخ، کلهر، گوران، و سنجابی هستند، و در خراسان و قزوین و آذربایجان غربی نیز بعضی طوایف کرد دیده میشود. لرها به لر بزرگ و لر کوچک منقسم میشوند؛ ایلات کوه گیلویه و ممسنی و لک نیز احتمالا از الوار هستند. بختیاریها در چهار محال و بروجرد و نواحی شوشتر و رامهرمز زندگی میکنند، و مشتمل برهفت لنگ و چهار لنگ میباشند. قبایل عرب مشتمل بر عشایر عرب خوزستان و بعضی ایلات فارس و خراسان است.

از لحاظ توزیع جمعیت ح ۷۰٪ سکنه‌ی ایران روستانشین هستند. تراکم نسبی کل جمعیت کشور ۱۱٫۵ در کمه است. پرجمعیت‌ترین نواحی ایران از لحاظ تراکم نسبی جمعیت باریکه‌ای کنار دریای خزر، تهران، لغ دریاچه‌ی رضائیه، نواحی کم وسعتی در اطراف مشهد و اطراف رود کارون است، که در آنها تراکم جمعیت متجاوز از ۴۰ نفر در کیلومتر مربع میباشد.

بیش از ۹۸٪ سکنه‌ی ایران مسلمان و ازین عده ۹۳٪ شیعه (مذهب رسمی کشور) و بقیه سنّی (عمدةً کردها، بلوچها، و ترکمنها) و اسماعیلی و غیره هستند. جامعه‌ی کوچک زردشتیها (10‘000–15‘000) عمدةً در یزد و کرمان و تهران و اطراف آنها سکنی دارند. اقلیتهای یهودی (ح 40‘000)، ارمنی (ح 120‘000 و عمدةً در رضائیه، تبریز، تهران، فریدن، وجلفای اصفهان)، آسوری (بیشتر در ناحیه‌ی رضائیه)، پروتستان، و کاتولیک رومی نیز وجود دارد (ارقام باستناد سرشماری آبان سال ۱۳۳۵ هش است).

زبان رسمی ایران زبان فارسی است، که نه فقط در ایزان، بلکه از کوههای زاگرس تا پامیر و سیر دریا گسترش دارد.

بر طبق سرشماری آبان ماه ۱۳۳۵ هش، جمع کل افراد بزرگتر از ۱۰ سال کشور ایران ۱۲‘۶۹۰‘۵۸۴ تن بوده است، که از آن جمله ۱‘۹۰۸‘۴۸۴ (۱۵٫۰۴٪) دارای حد اقل سواد و بقیه (ح ۸۵٪) بیسواد بوده‌اند. از جمعیت باسواد مذکور، فقط ۱٫۷٪، یعنی ۳۲‘۶۰۳ تن، دارای تحصیلات عالیه و ۱۸٫۸۶٪، یعنی ۳۵۹‘۹۷۹ تن دارای تحصیلات متوسطه بوده‌اند.

(X) کشاورزی. اگر چه شغل اکثریت مردم ایران کشاورزی است، فقط قریب ۱/۱۰ خاک ایران تحت کشت است، و فقط ۱/۳ ازین بهنه آبیاری میشود. بعلاوه از ۱۵٪ خاک ایران بعنوان مرتع استفاده میشود. محصولات زراعتی عمده گندم و جو و برنج است. بسیاری از رستنیها و میوه‌ها در ایران بعمل میآید، و بسیاری از آنها بومی این سرزمین است. خشکه‌بار از صادرات مهم کشور است. مرکبات در کرانه‌ی بحر خزر و فارس و کرمان، خرما در خوزستان و سایر نواحی ساحلی گرم خلیج فارس و دریای عمان، و نیشکر در خوزستان، و چغندر قند در اغلب نواحی بعمل میآید. زراعت پنبه توسعه دارد (گرگان و مازندران). محصول چای گیلان مهم است. توتون و تنباکو (کردستان، گیلان، آذربایجان، اصفهان، شیراز) در انحصار دولت میباشد، و تجارت تریاک تا مهر ماه ۱۳۳۴ هش، که کشت خشخاش و استعمال تریاک ممنوع شد، نیز در انحصار دولت بود. آبیاری از مشکلات کشاورزی ایران است، و در اغلب نواحی متوسل به حفر قنات میشوند، و این روش که در فلات ایران منحصر به کشور ایران است از ادوار پیش از تاریخ سابقه دارد. در سنوات اخیر طرحهای سدسازی و حفر چاههای عمیق بموقع اجرا گذاشته شده است. تا پیش از جنگ II طرق کشاورزی ابتدائی بود، و از آن ببعد اقدامات اصلاحی بکندی آغاز شد، و در سنوات اخیر شدت یافته و طرحهای مخصوص برای استفاده از وسایل مکانیکی اجرا شده و میشود. دامپروری (گوسفند، بز، گاو، الاغ، شتر، و اسب) در نزد قبایل رایج است و در نواحی خراسان و آذربایجان نیز اهمیت دارد.

(XI) صنایع. از صنعت نفت که بگذریم، صنعتی‌سازی کشور در واقع از دوره‌ی رضا شاه کبیر آغاز میشود. صنایع عمده، بعد از صنعت نفت، نساجی (مخصوصاً تهران و اصفهان و مازندران) است. صنعت آمودن مواد غذائی توسعه میابد (ماهی و خاویار در سواحل شمالی و ماهی در سواحل جنوبی؛ سبزی و میوه در شمال؛ کارخانه‌های تصفیه‌ی قند؛ کارخانه‌های روغن نباتی). آمودن دخانیات در تهران متمرکز است، و عمده‌ترین منبع درآمد دولت میباشد. نوشابه‌های الکلی تهیه میشود. کارگاههای قالیبافی دایر است. دیگر صنایع کبریتسازی، سیمان و سایر مصالح ساختمانی، تسلیحات، و کالاهای کائوچوکی و پلاستیکی است. پیش از نهضت صنعتی‌سازی تشکیلات کارگری بر طبق اصول معمول **اصناف** بود. بعد از جنگ II **اتحادیه‌های کارگری** (← **اتحادیه‌ی کارگری**) تشکیل یافت، و **قانون کار** مقرر شد.

(XII) راهها. راههای داخلی ایران عبارتست از راه آهن و جاده‌های آسفالت‌شده و شنی و خاکی. خطوط آهن در دست بهره‌برداری (جمعاً ۳‘۵۰۵ کم) عبارتند از خطوط تهران–بندر شاه (۴۶۴ کم)؛ تهران–بندر شاهپور (۹۲۸ کم)؛ تهران–تبریز (۷۴۲ کم)؛ گرمسار–مشهد (۸۱۱ کم)؛ اهواز–خرمشهر (۱۲۳ کم)؛ قم–کاشان (۹۸ کم)؛ تبریز–جلفا (۱۴۶ کم)؛ صوفیان–شرفخانه (۵۳ کم)؛ میرجاوه–زاهدان (۹۲ کم)؛ سربندر–بندر معشور (۱۲ کم)؛ بندر شاه–گرگان (۳۶ کم). راه آهن کاشان–یزد (۳۷۷ کم) در دست ساختمان است. طول راههای آسفالت‌شده ۲‘۵۱۴ کم، راههای شنی ۱۴‘۳۴۳ کم، و راههای خاکی ۱۱‘۳۱۴ کم است؛ بعلاوه ح ۱‘۷۹۰ کم در دست اقدام برای آسفالت میباشد. از لحاظ ارتباط هوائی فرودگاههائی در ایران ساخته شده است، که مهمترین آنها فرودگاه مهرآباد تهران و فرودگاه آبادان میباشد.

بنادر صادراتی ایران در جنوب آبادان (نفت) و بندر شاهپور و خرمشهر است. تجارت با کشور شوروی عمدةً از طریق بنادر دریای خزر (بندر پهلوی و بندر شاه) انجام میگیرد.

برای طرحهای عمرانی ← **سازمان برنامه**.

ایران، انجمن مکاتب ملیه‌ی: ← انجمن معارف.

ایران، اوزان و مقیاسهای: ← اوزان و مقیاسهای ایران.

ایران، بانک ملی: ← بانک ملی ایران.

ایران، تالار، دهلی: ← تالار کاخ رئیس جمهور.

ایران، راه آهن: ← راه آهن ایران.

ایران، فلات: ← فلات ایران.

ایران، کمدی: ← کمدی ایران.

ایران، لهجه‌های مرکزی: ← لهجه‌های مرکزی ایران.

ایران، مقیاسهای: ← اوزان و مقیاسهای ایران.

ایران، نیروی هوائی: ← نیروی هوائی ایران.

ایران، هنر و معماری. ریشه‌های هنر ایران را باید در ادوار پیش از تاریخ این کشور جستجو کرد. از اواسط قرن ۱۹م، دانشوران و هنرشناسانی بکار بازیافتن و طبقه‌بندی این ریشه‌ها پرداخته‌اند، و هنوز دانشوران و هنرشناسانی باین کار سرگرمند. از آغاز تاریخ ایران، بر اثر مهاجرت اقوام متعدد و فتوحات جهانگشایان ایرانی و فرمانروائی متناوب بیگانگان، شیوه‌های گوناگون هنری وارد این سرزمین شده است. این شیوه‌ها، همواره با سنتهای دیرین بومی درآمیخته، اما تا پایان عهد صفویه (۱۱۳۵ هق)، هیچگاه از اصالت آنها نکاسته است. بعکس، هنرهای خاص ایران ازین پیوندها

نیرو گرفته، و بی آنکه خصیصه‌ی خود را ببازد، گسترش و تکامل پذیرفته، و ارزشی جهانی یافته است.

ظروف و پیکره‌های کوچک سفالینی که از شوش بدست آمده، پیکره‌ها و اشیاء برنزی که در لرستان یافت شده، و حجاریهائی که بر صخره‌های چغ ایران بدست آمده، بتفاوت متعلق به ۴۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است. اگر چه میان این نمونه‌ها و نمونه‌های معاصر آنها که در نواحی بین النهرین بدست آمده قرابت بسیار دیده میشود، با این وصف، جنبه‌ی تزیینی و تمایل به سبکپردازی، که از خصایص برجسته‌ی این آثار است، اصالت ایرانی آنها را بازمینماید.

در عصر شاهان هخامنشی (۵۵۰–۳۳۰ ق‌م)، بابلیان، لیدیائیان، مصریان، و اقوام دیگری که مقهور کوروش بزرگ و جانشینان وی شده بودند، در ایجاد فرهنگ و هنری که بر پایه‌ی بزرگداشت شاهان استوار بود، ایرانیان را یاری کردند. رواج مذهب زرتشت، که ستایش آتش و هوا از اصول آن بود، سبب پیدایش نوعی "سمبولیسم" در هنر شد، که حلقه، هاله، بال، و مرغ علامات اصلی آن بودند. آیین زرتشتی در معماری سبب ایجاد مظاهر بیمانندی چون آتشگاهها و بقعه‌های راستگوشه‌ی سنگی (نظیر بقعه‌ی کوروش در پازارگاد) گردید. پایه‌های کاخ کوروش در پازارگاد، و کاخ اردشیر I در شوش، و نیز بقایای کاخهای باشکوه داریوش I و خشیارشا در تخت جمشید، نمودار بناهائی است که بنا بر رسم دیرین ایرانیان حاوی تالارهای عظیم پرستون است؛ در برابر تالارها، ایوانهای ستون‌دار قرار داشته که از دو سو برجهای چارگوش آنها را در میان میگرفته است. کاخها بر بلندی قرار داشته، و راه رسیدن بآنها پلکانهائی بوده است که از دو سوی بلندی بالا میآمده و در برابر بنا بهم میرسیده‌اند. در تخت جمشید، پلکانهای شاهوار کاخ آپادانا، در کنار صخره‌های تراشیده و کوه‌پیکر زیر بنا، همچنان برجا هستند، و مسافران راه شیراز به اصفهان از کنار آنها میگذرند. تأثیر سبکهای معماری مصری، یونانی، و آشوری درین کاخها آسان به چشم میآید. اما شیوه‌ی کلی معماری شیوه‌ی خاص ایرانی است، و از تماشای آنها احساس وسعت فضا و سکونی در بیننده پدید میآید که بناهای بعد از اسلام (نظیر مسجد شاه اصفهان) نیز به شکلی دیگر از آن برخوردارند. مایه‌ی اصلی این احساس را، باز به صورتی دیگر، در حیاطها و حوضخانه‌های قدیمی میتوان یافت. ستونهای تخت جمشید از ستونهای یونانی نازکتر اند، و شیارهای روی آنها باریکتر و بهم نزدیکتر؛ پایه‌هائی بلند و اغلب ناقوسی‌شکل دارند. سرستونها هر یک بشکل نیمتنه‌ی دو نره‌گاو است که پشت به پشت هم داده‌اند، و گلهای دوازده‌پر ساده‌ای، حاشیه‌وار، آنها را زینت بخشیده است. پیکره‌های سنگی کاخها گویا و ساده اند، و در تراشیدن آنها واقع‌پردازی و اندیشه‌های حماسی، با ظرافت و نظمی شگفت، بهم تلفیق شده‌اند. ازین قبیل اند نقشهای برجسته‌ی خراجگزاران و سربازان و بردگان و جانوران و گیاهان، که در کنار پلکانهای تالار بزرگ کاخ خشیارشا بر دیوارها حجاری شده‌اند؛ و نیز افریز مشهور کمانداران، که بخشی از آنرا از کاخ داریوش I در شوش به موزه‌ی لوور منتقل کرده‌اند. برای ساختن پیکره‌هائی از نوع کمانداران، شیوه‌ای که اصل آن آسوری است بکار میبردند، بوسیله‌ی قالبهای مخصوص آجرهائی میساختند که هر یک از آنها جزئی از نقش کلی را بشکل برجسته بر خود داشت. سپس رنگهای لعاب‌مانند بر آجرها میزدند، و کنار هم بر دیوار نصبشان میکردند.

اشیاء و پیکره‌های کوچک فلزی، بویژه زیورهای طلا و نقره، که از خاک بیرون آمده، نشانه‌ی رونق هنر فلزکاری در اعصار قدیم است. بر بعضی ازین اشیاء، تصاویر حیوانات بشکل طبیعی یا با طرحهای پرداخته و دور از طبیعت کنده شده. مهرهائی از سنگهای قیمتی بدست آمده که صحنه‌های مذهبی و تصاویر بزم و شکار بر آنها نقش گردیده، و شیوه‌ی صنعتگران یونانی در آنها بچشم میخورد.

پس از حمله‌ی اسکندر، تا پنج قرن، آثاری پدید آمد که معدودی از آنها بجا مانده، و تأثیر شدید هنرهای ولایتی یونان و مایه‌های رومی در آنها نمودار است. در عهد ساسانیان (۲۲۶–۶۴۰ ب‌م)، هنرهای بومی دوباره جان گرفت. بقایای کاخهای تیسفون و فیروزآباد نمودار بناهای عظیمی است که از آجر و سنگ ساخته شده بوده، و گچبریهای سنگین تالارهای آنها را زینت میداده است. ساختن گنبدهای عظیم بر اطاقهای مربع تا آن زمان ممکن نبود. معماران عهد ساسانی، با ابداع طرق جدید (از قبیل طاق ضربی) این مشکل را حل کردند، و تحول مهمی در کار معماری پدید آوردند. در نقشهای برجسته‌ای که پیکر‌تراشان این عهد بر صخره‌های نقش رستم و طاق بستان بجا گذاشته‌اند، شیوه‌ی مستقل بچشم میخورد، و سازندگان آنها به واقعپردازی سخت گرایش داشته‌اند. از نقاشیهای آن زمان آثار اندکی بر دیوارها بجا مانده است، اما همین اندک نمودار قدمت این هنر در ایران است. مانی، پایه‌گذار مکتب مانوی، که بسبب نقاشیهای خود شهرتی افسانه‌آسا یافته بود، هنر نقاشی را بعنوان جزئی از مذهب خود تبلیغ میکرد. درین عهد، برجسته‌کاری بر ظروف طلا و نقره رواج یافت. صحنه‌های شکار، تصاویر جانوران، و نیز نقش سیمرغ بر ظروف عهد ساسانی فراوان بود. نقشهائی ازین قبیل بر پارچه‌های لطیف ابریشمین نیز مینهادند.

پس از حمله‌ی اعراب، هنر و فرهنگ ایران بتدریج با هنر و فرهنگ دیگر کشورهای اسلامی درآمیخت، و بشکل تازه‌ای جلوه‌گر شد. از نخستین هنرهای اسلامی، در ایران نمونه‌های معدودی بجا مانده است. مهمترین این آثار سفال‌های ظریفی است که با نقوش جانوران و تصاویر دور از طبیعت آدمیان، گاه بشکل برجسته، زینت یافته است. هنر کتابسازی و خطنویسی در کشورهای اسلامی پیش از عهد عباسیان آغاز شده بود. در اواخر قرن ۷م ب‌م، قرآنهای خطی زیبا در شهرهای بصره و کوفه فراوان بود. بر اثر علاقه و تشویق خلفای بغداد، این هنر رو به ترقی نهاد، و در قرون ۸م و ۹م ب‌م نخستین بار عظمت یافت. کتابسازان و خوشنویسان ایرانی درین کار سهمی بزرگ داشتند. تأثیر ایرانیان در هنر نقاشی و تذهیب بیشتر بود. نقاشیهائی بر دیوارهای کاخ خلیفه در سامرا بدست آمده است، که هرتسفلد، ایرانشناس معروف، تصاویر رقاصگان، شکارچیان، جانوران، گلها، و زیورهای گوناگون آنها را مأخوذ از نمونه‌های عهد ساسانی میداند. در حدود قرن دهم میلادی کاغذ جای پوست آهو را گرفت، و بتدریج ساختن آن از سمرقند به تمامی کشورهای اسلامی سرایت کرد، و کار کتابسازی آسانتر شد. و از آنجا که اسلام کشیدن تصویر انسان و حیوان را منع کرده بود، بسیاری از نقاشان ناگزیر کوشش خود را در راه تزیین و تذهیب کتاب بکار بستند. دیری نگذشت که بسط این هنر آنرا از نقاشی و خوشنویسی جدا ساخت، تذهیب و تزیین کتاب هنر مستقلی شد.

در قرون ۱۱م و ۱۲م ب‌م، تماس با کشور چین هنرهای ایران را شکفته‌تر ساخت. ظرافت طرح و کار سفالهای معروف ری و پارچه‌های ایرانی افزایش یافت. معماران با استفاده از سنتهای قدیم شاهکارهای بزرگ پدید آوردند. مقرنس‌کاری، گچبری، و کتیبه‌سازی رو به تکامل نهاد. مسجد جامع اصفهان، که بیشتر آن درین دوره ساخته شده، از شاهکارهای معماری جهان بشمار میرود. هجوم مغول و ویرانی شهرهای ایران، آسیبی به هنرهای ایران وارد نساخت؛ بعکس، روابط ایران و چین بسط یافت، برخی از صنعتگران چینی به ایران آمدند و سنتهای هنری آن سرزمین را با خود آوردند. هنرمندان ایرانی رهاورد آنان را با میراث گذشته‌ی خود پیوند دادند، و هنرهای ایران را بار دیگر نیرو بخشیدند، خطنویسان ایرانی به پیروی از شیوه‌ی مهرهای چارگوش چینی، نوعی خط کوفی راستگوشه پدید آوردند، که تا قرن ۱۷م میلادی در نوشتن کتیبه‌ها بکار میرفت. بکاربردن مایه‌های هنر چین، مانند ققنس، نیلوفر، کلید، و طرحهای پیچ در پیچ هندسی، در سفالگری و تزیین بناها رواج یافت. هلاکو و جانشینانش در ترویج هنر مصور ساختن کتاب کوشش بسیار کردند، و نقاشان ایرانی را با نقاشی خاور دور، که در آن زمان تکامل یافته بود، آشنا ساختند. بدینگونه، نقاشان ایرانی با موضوعهای تازه آشنا شدند، و افق دید هنری آنان وسعت یافت. شناختن آثار استادان چینی عهد سونگ احساس دورنماسازی را در آنها تقویت کرد. در تصاویر کتابهای خطی اوایل قرن ۱۴م میلادی مایه‌های خارجی در میان سنتهای قدیم بچشم میخورد. ازین امتزاج بتدریج شیوه‌ای مستقل پدید آمد، و در تبریز و بغداد، دو پایتخت ایلخانان مغول، این شیوه باوج خود رسید. رنگهای شورانگیز و خطوط جاندار از خصایص این شیوه است. دیگر، شرح تصویر را، بجای عربی، به فارسی مینوشتند. مینیاتور خاص ایرانی بوجود آمده بود. تلاشهای این دوره، و حاصلی که از آن بدست آمد، راه را برای نهضت بزرگ هنری عصر تیموریان باز کرد. درین عصر مینیاتور "کلاسیک" ایران پدید آمد. ازین هنر، بیشتر برای مصور کردن کتابهائی مانند شاهنامه‌ی فردوسی و داستانهائی مانند خسرو و شیرین نظامی سود میجستند. نقاشان مینیاتور نظری به واقع‌پردازی و ایجاد مناظر و مرایا نداشتند، طرحهای تزیینی میساختند، و در آنها پاکی و شدت رنگها را با صرفه‌جوئی در خطوط میآمیختند. بزرگترین

استاد این مکتب، بهزاد، نقاش هراتی، است. مسجد کبود تبریز و آستانه‌ی قدس مشهد نیز نمودار رونق معماری در عصر تیموریان است.

در عهد صفوی، بخصوص در دوران سلطنت شاه عباس I، هنر و معماری ایران بیش از پیش توسعه یافت. اصفهان مرکز اصلی هنرهای ایران شد. معماری بعد از اسلام باوج خود رسید. میدان شاه، مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله، عالی قاپو، و بناهای مهم دیگر بوجود آمد. میر عماد و علیرضا عباسی در کار خوشنویسی پیشرفتهای تازه کردند. رضا عباسی در کار مینیاتورسازی شیوه‌ای تازه پدید آورد، و شهرتی مانند بهزاد یافت. کارگاههای بزرگ قالیبافی در کرمان، شوشتر، هرات، همدان، تبریز، و کاشان برپا شد. آنچه امروزه استیل ایرانی نامیده میشود، در عهد صفویه بحد اعلای گسترش خود رسید. پس از این دوره، انحطاط هنر ایران تقریبا در همه‌ی رشته‌ها آغاز شد. این بار، تأثیر نیمه‌کاره‌ی سبک‌های اروپائی نه تنها تیروئی به هنرهای قدیم ایران نبخشید، بلکه بر اثر نادانی و تاجرمآبی صنعتگرانی که جانشین هنرمندان اصیل قدیم شده بودند، و برای رونق دکان خود از باسمه‌های مردم‌پسند اروپائی و بازاری تقلید میکردند، هرآنچه بود نیز رو به پستی نهاد. (از اواخر قرن ۱۹م ببعد، توجه روزافزون موزه‌ها و صاحبان مجموعه‌های هنری کشورهای مختلف به آثار ایرانی، بویژه مینیاتور، سبب پیدایش هزاران تصویر بدلی و حتی کتابهای خطی دروغین شده است.) در زمان فتحعلی شاه قاجار، برخی از مینیاتورسازهای ایرانی اقدام به ساختن شبیه‌هائی از او و برخی از شاهزادگان و بزرگان و نیز رقاصگان کردند؛ گمانشان بر این بود که از "سبک اروپائی" پیروی میکنند. این کار در زمان محمد شاه قاجار و پس از او ادامه یافت، و حاصل آن شیوه‌ای عامیانه بود، که "سبک طبیعی‌سازی قاجار" نامیده میشود. این نقاشیها، بسبب سادگی اندیشی سازندگان آنها، از ملاحت بیمانندی برخوردار است. نمونه‌های این سبک را همچنین بر روی قلمدانها، بر دیوار برخی بناهای سلطنتی و شخصی، و نیز بر بسیاری از کتابهای آن زمان میتوان یافت. در زمان ناصرالدین شاه، کمال الملک، که بیاری امیر کبیر در فرانسه و ایتالیا نقاشی آموخته بود، "طبیعت‌سازی با رنگ و روغن" را با اسلوب صحیح در ایران پایه‌گذاری کرد. پس از چندی مدرسه‌ی صنایع مستظرفه را بوجود آورد، و شاگردانی تربیت کرد، که برخی از آنان کاری را که او پایه گذاشت هنوز دنبال میکنند. در زمان احمد شاه، نمایندگان شرکتهای تجارتی انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، و امریکائی به ایران آمدند، و در برخی از مراکز قالیبافی شعبه‌هائی تشکیل دادند؛ و قالیبافان ایرانی را بباقتن قالیهائی گماشتند که نقشه‌های بازاری آنها را از کشورهای خود آورده بودند، و بدینگونه، هنر قالیبافی نیز به صنعتی بازاری تبدیل شد. از رشته‌هائی که در زمان قاجاریه اصالتی داشت هنر میناکاری بود.

در اوایل سلطنت رضا شاه کبیر، برای احیای هنرهای ملی ایران کوششهائی شد. مؤسسه‌ی قالی ایران بوجود آمد. مسابقه‌های هنری برپا شد. به برخی از استادان مینیاتورسازی، خاتمسازی، قلمزنی، منبت‌کاری، و زری‌بافی، که هر یک در شهری سرگرم ساختن کارهای بازاری بودند، تأمین مالی داده شد، تا توانائی خود را برای احیای هنرهای اصیل ملی بکار بندند. چند تن ازین استادان درین راه کوششهای صادقانه کرده‌اند، و ضمن پیروی از شیوه‌های عهد صفویه، آثاری بوجود آورده‌اند؛ و برخی از آنها را در نمایشگاههای بین‌المللی به تماشا گذاشته‌اند.

نیز رجوع کنید به مقالات **استیل ایرانی؛ مینیاتورسازی؛ خاتمسازی؛ کاشی‌سازی؛ منبت‌کاری؛ قالیبافی؛ قلمکارسازی؛ میناسازی؛ قلمزنی؛ تذهیب؛ گچبری؛ سفالگری؛** نقده‌کوبی؛ ترصیع.

ایران‌الدوله: ← جنت.

ایران آمارگر (irān āmār.gar)، در عهد ساسانی، رئیس شورای اداری را میگفتند.

ایران انبارک‌بذ: ← انبارک.

ایران باستان، کتابی مفصل، بفارسی، در تاریخ ایران قدیم تا آغاز دوره‌ی ساسانیان، از حسن پیرنیا (ملقب به مشیرالدوله). اول‌بار در سه مجلد در ۱۳۱۱–۱۳ هش و نیز بعد از آن در تهران منتشر شده است. متأسفانه این کتاب حجیم هیچگونه فهرستی ندارد، و ازین جهت استفاده از آن مشکل و محدود است.

ایران باستان، موزه‌ی، تأسیس ۱۳۱۴ هش، تهران. در ۱۲۹۵ هش موزه‌ی معارف در دارالفنون تأسیس شد. پس از تصویب قانون حفظ آثار ملی (۱۲ آبان ۱۳۰۹)، که دولت را موظف بحفظ آثار ملی و نظارت در آنها میکرد، و انجام شدن حفاریهای مختلف، آثار عتیقه‌ی زیاد فراهم شد، و در ۱۳۱۴ هش موزه‌ی ایران باستان تأسیس گردید. دارای آثار زیاد از تمدن ایران از ح ۴۰۰۰ ق‌م تا قرن ۱۳م هق میباشد.

ایران بعد از اسلام، تاریخ. در این مقاله خلاصه‌ای از تاریخ ایران بعد از اسلام برای تسهیل مراجعه و بر حسب مشخصات تاریخی در طی سیزده فصل، باین ترتیب، شرح داده میشود: (I) فتوح و پیشرفت اعراب در ایران؛ (II) انتشار اسلام در ایران؛ (III) موالی و بنی امیه؛ (IV) ایرانیان و دعوت عباسیان؛ (V) نهضتهای ملی و دینی؛ (VI) تجدید استقلال ایران؛ (VII) از سامانیان تا مغول؛ (VIII) مغول و تیمور؛ (IX) صفویه؛ (X) افاغنه در ایران؛ (XI) نادر شاه و کریم خان زند؛ (XII) دوره‌ی قاجاریه؛ (XIII) سلسله‌ی پهلوی و ایران جدید.

I – تاریخ ایران بعد از اسلام از ← فتح نهاوند بدست اعراب، در حدود سنه‌ی ۲۱ یا ۲۲ هق آغاز میشود، که در دنبال ← جنگ قادسیه و ← جنگ مداین و ← جنگ جلولاء، شاهنشاه ساسانی را مقهور و از هر گونه مقاومت و مدافعه‌ی منظم مایوس نمود، و هجوم اعراب و مسلمین را به داخل ایران (که در واقع با زد و خوردهای کوچک سرحدی، از قبیل ذو قار و ذات السلاسل و بویب و جسر، شروع شده بود) آسان نمود، و با فرار و تواری یزدگرد III و اسلام آوردن اساوره‌ی دیلم و قتل و یا اسارت بعضی از سرداران ساسانی، مانع عمده‌ای در پیش مهاجمات اعراب باقی نماند، و از آن پس اعراب به فتح بلاد شاهنشاهی ساسانی و بسط فتوح اسلام در اطراف اهتمام کردند. ترتیب این فتوح در مآخذ قدیم تا حدی به اختلاف نقل شده است. مع هذا، از مقایسه‌ی مجموع روایات بیش و کم میتوان خط سیر پیشرفت سریع اسلام را در فلات ایران بطور دقیق معین نمود. در هر حال، از فتح قادسیه نزدیک بیست سال طول کشید تا تمام بلاد ایران، تقریباً باستثنای مکران و کابل، بدست اعراب مفتوح گشت. این لشکرکشیها در اول از مدینه، که مرکز خلافت مسلمین بود، و بعدها از دو ولایت کوفه و بصره، که مرکز و ساخلو عمده‌ی مسلمین مأمور فتح ایران بودند، تجهیز میشد. فتح و تصرف قسمت عمده‌ی بلاد جبال و جنوب شرقی آذربایجان، در دنباله‌ی فتح مداین و بوسیله‌ی قسمتی از قوای سعد ابن ابی وقاص انجام یافت. بعد از واقعه‌ی جلولاء، سعد ابن ابی وقاص لشکری به جریر ابن عبدالله (jarir–) داده او را به تسخیر **حلوان** فرستاد. جریر حلوان را بصلح فتح کرد، و از آنجا به فتح کرمانشاهان شتافت، و آنجا را نیز بصلح گشود. فتح آذربایجان بعد از فتح نهاوند و بوسیله‌ی عده‌ای از همان مجاهدین آغاز گشت، اما در واقع حصول آن بوسیله‌ی عتبة ابن فرقد (otbate 'bne farqad) بود، که بعد از فتح موصل و از همان طریق شهرزور و اورمیه و بعضی دیگر از بلاد آذربایجان را گشود. مغیرة ابن شعبه از کوفه جهت فتح خوزستان اهتمام کرد، لیکن تسخیر آن ولایت بوسیله‌ی ابو موسی اشعری انجام یافت، که از بصره بدانجا تاخت. البته در خوزستان فقط شوشتر مقاومتی نسبةً جدی در مقابل اعراب کرد. ابوموسی از خوزستان لشکر به عراق فرستاده سیروان، صیمره، قم، و کاشان را گرفت، و اصفهان و از همان راه طبسین را نیز بوسیله‌ی نایب خویش عبدالله ابن بذیل (bozayl) تسخیر نمود. مقارن همین ایام، عثمان ابن ابی العاص از طریق بحرین به تسخیر فارس همت گماشت، و برادرش حکم ابن ابی العاص (hakam–)، در نزدیک راشهر واقع در کناره‌ی دریا، مرزبان فارس را در طی جنگی که بموجب روایت بلاذری کمتر از جنگ قادسیه نبود مغلوب نمود. ابوموسی نیز به حکم ابن ابی العاص پیوست، و بعد از تسخیر بلاد شاپور و شیراز و دارابجرد و فسا، به کرمان تاخت. پس از آن، عبدالله ابن عامر (← ابن عامر) نیز، چون بجای او والی بصره گشت، چند دفعه از شیراز لشکر به فتح بلاد فارس فرستاده استخر و جور را که تا آن زمان هنوز فتح نشده بود بگشود، و سپس، بنا بر مشهور، به دعوت مرزبان طوس آهنگ فتح خراسان نمود، و گویند مرزبان طوس از سعید ابن العاص، والی کوفه، نیز جهت تسخیر خراسان دعوت کرده بود؛ اما سعید از طبرستان فراتر نرفت، و عبدالله ابن عامر از راه کرمان به خراسان آمد، و بعد از چندین ماه محاصره، نیشابور را گشود، و نسا و باورد و بیهق را نیز بصلح فتح نمود. عبدالله لشکری به امارت ربیع ابن زیاد بجانب سیستان فرستاد، و این ربیع با زحمت و مشقت تمام زرنج را که مرکز سیستان بود بگرفت، و چند سالی هم در سیستان اقامت جست، و چون اهل سیستان نایب وی را از آنجا براندند، عبدالله لشکری به امارت عبدالرحمان ابن سمره (samora) بدانجانب فرستاد، و او دیگر بار سیستان را گرفت و داور و بُست و زابل را نیز تصرف نمود. دربین، عبدالله از طبسین احنف ابن قیس را به فتح قهستان روانه کرد، و خود بعد از تصرف نیشابور؛

مرزبان طوس پیمان صلح بست. مرو بدون جنگ بتصرف عرب درآمد، و اوس ابن ثعلبه (ʾbne ʾase sa'laba)، بعد از چندی محاصره‌ی هرات، با فرمانروای آن ولایت صلح نمود. احنف ابن قیس در نزدیک مرو الرود جنگی کرد، و جوزجانان و بلخ را گرفته آهنگ خوارزم نمود. عبدالله ابن عامر، هنگام بازگشت، قیس ابن هیثم را به امارت خراسان گذاشت. این جنگها، که تا اواخر عهد عثمان دوام داشت، دروازه‌ی تقریباً تمام بلاد ایران را تدریجاً بر روی اعراب گشود. مع هذا، غالب این بلاد با یکدفعه فتح برای همیشه فتح نمیشد، و برای اعراب مستلزم لشکرکشیهای دیگر بود، مخصوصاً در خراسان و سیستان، که از مراکز و ساحلوهای دستگاه خلافت دور بود، تجدید لشکرکشی همواره لازم میشد. در عهد معاویه، که دیگر بار عبدالله ابن عامر والی بصره شد، باز عبدالرحمان ابن سمره را به امارت سیستان فرستاد، و نیز نایب خود قیس ابن هیثم را به فتح خراسان و تسخیر هرات و بلخ روانه نمود. بعد از عبدالله ابن عامر نیز، چون امارت بصره به زیاد ابن ابیه رسید، اعراب در سیستان و خراسان کشت و فتری کردند. مرو پایگاه لشکر اعراب گشت، و نزدیک 50'000 خانوار از مسلمین در خراسان سکونت جستند، و این کوچنشینی وضع اعراب را در خراسان مستحکم نمود. از آن پس، حجاج ابن یوسف، بوسیله‌ی سرداران خود مهلب ابن ابی صفره و یزید ابن مهلب و مخصوصاً بوسیله‌ی قتیبة ابن مسلم باهلی، در خراسان لشکرکشیهای متعدد و خونین کرد، که داستانهای فتح سمرقند بوسیله‌ی قتیبه مشهورست. اما در بلاد غربی و جنوبی ایران، بسبب پایگاه‌هائی که اعراب در نهاوند و اهواز و شیراز داشتند، و بسبب نزدیکی این بلاد به دو مرکز بصره و کوفه، اهالی بلاد مفتوحه کمتر مجال طغیان یافتند، و در آن بلاد، هرچند حکام و مرزبانان عهد ساسانی در آغاز حال بکومک لشکریان چریک و محلی خویش یکچند بمقابله با مهاجمین اهتمام نمودند، اما عاقبت هر یک جداگانه تسلیم شدند، یا با قبول جزیه و خراج و عقد صلح جداگانه، قسمتی از مزایا و مواریث خاندانی خویش را حفظ نمودند.

II – گرویدن عامه‌ی اهل یک ولایت بدین اسلام، نظیر آنچه در باب قزوین روایت کرده‌اند، بندرت اتفاق افتاده است، و با آنکه در بلاد جنوبی و غربی ایران، از همان آغاز فتوح، بعضی عناصر بومی و محلی مانند زطها و سیابجه و اساوره‌ی دیلم اسلام آورده با عنوان موالی حتی در جنگهای داخلی ایران با اعراب یاری نمودند، لیکن بعضی بلاد، خاصه بلاد فارس و جبال و گیلان و دیلم، تا یک چند همچنان از قبول استیلای عرب خودداری نمودند، و در بعضی دیگر نیز که اعراب بفتح آنها نائل شدند، خاصه در آذربایجان و فارس، قسمتی از مردم آیین اسلام را نپذیرفته، با قبول جزیه و خراج، اهل ذمه شدند، و بر آیین سابق خویش همچنان باقی ماندند. مع ذلک، بسبب فشار و تحقیر و آزار، عده‌ای از مجوس فارس به سیستان و مکران رفته از آنجا به مهاجرت راه هند را پیش گرفتند. بلادی که بجنگ بدست اعراب مفتوح میشد، اراضی آنها بتملک مسلمین درمیآمد، و مهاجرت و سکونت اعراب درین بلاد و در دیگر بلاد، که غالباً موافق معاهده در آن بلاد هم حق سکونت می‌یافتند، سبب تأمین استیلای عرب و موجب نشر و توسعه و ترویج اسلام در آن بلاد میشد. البته مزایائی که در دار الاسلام مسلمین نسبت بسایر اهل کتاب میداشتند، باضافه‌ی اهتمام و مجاهده‌ای که آنها در نشر و تبلیغ اسلام می‌ورزیدند، سبب شد که اندک اندک آن عده‌ای هم از اهل ولایات و قوای ایران که اسلام نیاورده بودند به دیانت اسلام درآیند. علی الخصوص که طبقات کارگران و پیشه‌وران اهل شهر، بر خلاف اهل بیوتات و خاندانهای اشرافی و روحانی که زیاده در آیین مجوس تعصب میورزیدند، بتشکیلات روحانی و عقاید و مقررات موبدان چندان تعلقی نداشتند، و مخصوصاً چون این طبقه، بسبب اشتغال و اعمال روزانه‌ی خود و تصادم و اصطکاک دائم و مستمر با قوانین آیین زرتشت راجع باجتناب از آلودن آتش و خاک و آب، در نظر موبدان و روحانیان زرتشتی بی‌مبالات و تا حدی ست‌اعتقاد بنظر میآمدند، طبعاً دیانت تازه‌ای را که اعراب آورده بودند بمذاق خویش گواراتر و آسانتر یافتند، و از آنجا که اسلام با بعضی از عقاید قدیم آنها نیز تا حدی موافقت داشت‌و فی المثل اعتقاد به الله و ابلیس و ملائکه و یوم دین (= جزا) و جهنم و بهشت و حتی اجرای مراسم پنجگانه‌ی نماز در طی شبانروز همه تا حدی شباهت با عقاید و آداب آیین قدیم آنها میداشت‌در قبول اسلام برای اکثر عامه‌ی ایران، که شاهد قوت نفس و ایمان مهاجمین عرب و ناظر فساد تشکیلات روحانی ساسانی بودند، تدریجاً دیگر تردیدی باقی نگذاشت، و بعد از مدتی تقریباً اکثریت عمده‌ی اهل ایران به دیانت اسلام درآمدند، و میراث تمدن و فرهنگ ایران که از عهد ساسانیان باقی مانده بود رنگ اسلامی گرفت، هرچند جوهر مستقل آن همچنان ایرانی باقی ماند.

III – پیدایش اختلافات داخلی در بین مسلمین از پس قتل عثمان، و مخصوصاً انتشار عقاید خوارج و شیعه در بین بعضی از موالی، ایرانیان را نیز وارد معرکه‌ی اختلافات داخلی سایر مسلمین کرد، و هرچند، بر خلاف اظهار آنچه گاه بگاه گفته میشود، مذهب تشیع را ایرانیها اول ایجاد و ترویج نکرده اند، لیکن، غالباً جهت اظهار نفرت و بغض خویش در مقابل مظالم اعراب و بنی امیه، مذهب تشیع را، که قویترین جریان منظم بر ضد بنی امیه بود و با احساسات آنها مناسبت و موافقت تمام داشت، تکیه‌گاه خویش کرده نهضت توابین و قیام مختار و خروج زید ابن علی و یحیی ابن زید را رنگی خاص بخشیدند، چنانکه در بعضی از منازعات خوارج نیز که در آن اوقات هدف آنها مبارزه‌ی با بنی امیه و سیاست آنها بود، ایرانیها دست اندر کار بودند، و چون سیاست بنی امیه مبتنی بر سیادت عرب و تحقیر موالی بود، و ناچار در آن زمان جاه‌طلبی و غرور قومی و نژادی عرب، همراه با حرص و طمع آن قوم، مانع غلبه‌ناپذیری برای بهبود و اصلاح حال آن طبقات بود، ایرانیها از دوام حکومت آنها ناراضی شده همواره مترصد اقدام به مخالفت با آنها بودند. چنانکه نه فقط با مختار و ابراهیم ابن مالک بر ضد عبدالملک ابن مروان قیام کردند، بلکه به اتفاق عبدالرحمان ابن اشعث نیز بر خلاف حجاج همداستان شدند. علی الخصوص که خلفای بنی امیه (تقریباً باستثنای عمر ابن عبدالعزیز) در امر جزیه و خراج خشونت و شدتی تمام بخرج میدادند، و حتی از آنهائی نیز که تدریجاً قبول اسلام می‌کردند آن را مطالبه مینمودند، و حتی جهت مزید نظارت درین امر، دیوان خراج را نیز که تا عهد حجاج بدست کاتبان ایرانی و بزبان و خط ایرانی بود به عربی تحویل نمودند. و بدینگونه، سخت‌گیری در امر خراج و خشونت و تحقیر در معامله با موالی و شدت تبلیغات خوارج و شیعه در اواخر عهد بنی امیه سبب شد که اعراب خراسان مورد نفرت و عداوت ایرانیان واقع شوند، و با وجود پایگاه و مرکزی بالنسبه قوی که در مرو میداشتند، بسبب ظهور و بروز تعصب دیرین قبیله‌ای یمانی و مضری در بین خودشان، نتوانستند در مقابل اقدامات راوندیه و هاشمیه و دعاة بنی عباس (= داعی) مقاومت بنمایند. و چون بسبب احتیاط و نظارت و مراقبت مستمر و دقیق خلفا در مورد عراق، که از قدیم مرکز مخالفین بنی امیه میبود، برای نشر دعوت جدید عباسیان، هیچ محلی از خراسان که از مرکز خلافت دور و نظارت در آن مشکل میبود بهتر و مناسبتر نمی‌نمود، نهضت جدید ضد بنی امیه، بکومک سیاه‌جامگان در آن ولایت به ثمر رسید، و بدینگونه، ایرانیها شکست قادسیه را در زاب جبران نموده خلافت بنی امیه را ساقط کرده، و خلافت عباسی را در عراق بر روی ویرانه‌های خلافت امویان و تقریباً در جای امپراطوری ساسانی بنا نمودند، و بدین ترتیب، عصری را که میتوان آن را عصر عربی خالص شمرد، و با زوال آن مکرر شاعران عرب بر زوال قدرت اعراب ندبه کرده‌اند، پایان دادند.

IV – کمترین تأثیر این واقعه آن شد که وضع ایرانیان را در عهد اسلام یکباره بکلی عوض کرد، و قومی را که تا چندی قبل تابع و خراج‌گزار و معروض نفرت و اهانت عرب بود در رأس عالیترین مقامات قرار داد، و این نکته، مخصوصاً بعد از غلبه‌ی مامون عباسی بر برادرش امین، موجب مزید مداخله‌ی ایرانیان در دستگاه خلافت و سبب نشر و نفوذ ذوق و ادب و تمدن ایرانی در بین اعراب گشت. البته خاندانهائی مانند برامکه و آل سهل در آن امر تأثیر و مداخله‌ی تمام داشته‌اند. روی هم رفته، ظهور و تأسیس دولت عباسیان را، که ایرانیان و خاصه خراسانیان در ایجاد آن سهم بسزائی داشته‌اند، مبدأ تجدید استقلال واقعی ایران میتوان شمرد، و از شور و علاقه‌ای که خراسانیان درین مورد از خود نشان داده‌اند پیداست که آن هدفها و غایتهائی که در دعوت عباسیان تبلیغ و تعیین میشده است با آرمانها و آرزوهای مردم ایران مناسبت و موافقت تمام داشته است، و چون لااقل مقاصد طبقاتی را که عهده‌دار رهبری اجتماعی و فرهنگی مردم شمال شرقی ایران بوده‌اند کاملا برمی‌آورده است، میتوان یقین داشت که عناصر مختلف و پراکنده در پیش بردن این دعوت آگاهانه و از روی عمد و قصد با یکدیگر همکاری کرده‌اند، و از نهضتهائی که بلا فاصله متعاقب قتل ابومسلم خراسانی و بعنوان خونخواهی او در بلاد مشرق برخاست پیداست که نگرانی خلفای عباسی از ابومسلم و یاران او بی‌مورد نبوده، و درین نهضت، که سیاه‌جامگان بر خلاف امویان کرده بودند،

احتمالا هدفهائی برتر و دورتر نیز وجود داشته است. در هر حال، استیلا و اعتلای ایرانیها در دستگاه خلافت عباسیان بجائی رسید که خلفای عرب جشنهای باستانی ایران را احیا کردند، و حتی در پوشیدن لباس نیز از ایرانیها تقلید نمودند، و خلافت چنان رنگ ایرانی گرفت که محققی مانند ابوریحان بیرونی عباسیان را خراسانی و دولت آنها را خلافت شرقی خواند. و کار بجائی رسید که خلفای بنی عباس بمثابه‌ی ساسانیانی شده بودند که گوئی خون تازی در رگهاشان جریان میداشت.

V – مع هذا، مقارن همین احوال، مخصوصاً بعد از واقعه‌ی ابومسلم و شروع نفوذ ترکان در دستگاه خلافت از معتصم ببعد، نهضتهائی، غالباً ببهانه‌ی خونخواهی و گاه بعنوان تجدید خاطره‌ی ابومسلم، در اطراف خراسان روی داد، که قیام سنباد و مقنع و استادسیس و یوسف البرم و اسحاق ترک از آنجمله مشهورست. و همچنین شدت و حدت تبلیغات شعوبیه و فعالیت زنادقه و ظهور بابک خرم‌دین و مازیار و افشین همه موجب و هم حاصل انتباه حس ملی و یا لااقل بهانه‌ی نهضتهائی شد که تا حدی صبغه و داعیه‌ی استقلال‌جوئی ایرانی داشت. در واقع ایرانیها، خاصه شعوبیه، از همان اوایل امر مسئله‌ی عرب و اسلام را از هم جدا کرده قبول اسلام را مستلزم قبول حکومت و سیادت عرب نشمردند. بهمین جهت، در مورد مسئله‌ی استیلای عرب و قبول اسلام، لااقل چهار نوع فکر مختلف وجود داشت، که هر یک بنحوی در نهضتها و قیامهای ملی و محلی متجلی و منعکس بود: اول، فکر تأسیس یا اصلاح ادیان و مذاهب قدیم ایران که بدانوسیله آن عده از عامه را که هنوز خاطره‌ی عقاید کهن را فراموش نکرده بودند متحد کنند، و این فکر در قیام و اقدام کسانی امثال بهافرید و سنباد و استادسیس و مقنع و بابک خرم‌دین تجلی یافت، و ناچار، با روشنی و وضوح مبادی اسلام، و با وجود عدم رضایت اکثریت عامه از موبدان و رؤسای روحانی قدیم، و با اختلاط افکار و تصادم و اصطکاک مستمر عقاید تازه، امیدی بتوفیق آن نبود، و بهمین سبب نیز از پیش نرفت. دوم، فکر مقاومت و مبارزه‌ی شدید ملی و شعوبی ضد عرب بود، که حتی از مبارزه‌ی با اسلام نیز بیم و ابائی نداشت، و این طرز فکر همان بود که در قیام و اقدام مازیار و مرداویج و تا حدی افشین متجلی بود، و البته با نفوذ عمیقی که اسلام در طبقات عامه یافته بود، پیشرفت آن نیز امکان نداشت. سه‌دیگر فکر ایجاد مذاهب و عقاید تازه در اسلام بود، که بعضی از متکلمین اسلام از آن لحاظ بر ایرانیها طعن کرده‌اند، و در واقع نیز جالبترین فرقه‌های اسلامی از بین ایرانیها برخاسته است. و بی‌شک پیدایش این مذاهب و فرقه‌ها صورتی دیگر از تجلی روح استقلال‌طلبی ایرانی بوده است، و این فکر، بخصوص در ظهور صاحب الزنج، صفاریان، و آل بویه، بصورت قیام و اقدام بر ضد خلافت عربی تجلی یافت، اما نتیجه‌ی آن طبعاً بیش از ایجاد تفرقه و تجزیه و احیاناً ایجاد حکومتهای مستقل و محدود محلی نمیتوانست باشد. چهارم، فکر نفوذ و استیلای تدریجی در جامعه‌ی اسلامی و ایجاد طبقه‌ی آریستوکرات ایرانی جدیدی در داخل جامعه‌ی مسلمین بود که برامکه

و طاهریان و سامانیان ظاهراً همین گونه فکر میکردند، و این فکر تا حدی پیشرفت یافت، و با شروع نفوذ ترکان در دربار خلفا و ضعف دستگاه خلافت، فرصت تحقق و اجرای آن نیز حاصل گشت.

VI – بدینگونه، با توسعه‌ی قدرت طاهریان در خراسان و سپس با قیام یعقوب لیث و مرداویج زیاری بر ضد خلفای عباسی، سلسله‌هائی تا حدی مستقل مانند صفاریان و آل زیار در اطراف ایران شروع بنمو کرد، و سامانیان که خود در آغاز حال عمال و اتباع طاهریان بودند در ماوراء النهر و خراسان قدرتی بدست آورده وارث حکومت طاهریان و صفاریان نیز شدند، و با آنکه در ظاهر نسبت به خلیفه اظهار طاعت و انقیاد نیز میکردند، در واقع استقلالی تمام یافته بترویج و احیاء ادب و فرهنگ ایرانی اهتمام نمودند، و بدین ترتیب، تجدید حیات ملی قوم ایرانی–که قدمت و سابقه‌ی تمدن و هوش و درایت او بالاتر و افزونتر از آن بود که بتواند در تاریخ اسلام و تاریخ عالم مدت زیادی فقط دارای نقش و نوبت درجه‌ی دومی باشد–بعد از آنکه بوسیله‌ی جنبشها و آزمایشهای دینی و شعوبی بحصول نرسید، از طریق قبول اسلام و نفوذ در جامعه‌ی مسلمین تا حدی تحقق یافت.

VII – دولت سامانیان، به کردار خوان یغما، بین ترکان آل افراسیاب (← ایلک‌خانیان) و عده‌ای از غلامان ترک خودشان تقسیم شد، و این غلامان ترک، که با عنوان غزنویان مشهورند، در غزنین تشکیل دولتی قوی داده، قلمرو خود را در مغرب تا حدود ری و عراق و در مشرق تا لاهور و هند رسانیدند. غزنویان مانند سامانیان بترویج ادب و شعر، و ظاهراً جهت نشر محامد خویش بوسیله‌ی زبان مدیحه‌سرایان و متملقان، اهتمام ورزیدند، و حشمت و جلال سلاطین گذشته را احیا و تقلید نمودند. از سلاطین این سلسله محمود غزنوی و پسرش مسعود I غزنوی قدرت و شهرت بسیار یافته‌اند. نیز غزنویان، مانند سامانیان نسبت به خلیفه‌ی بغداد، لااقل در ظاهر، اظهار اعتقاد و انقیاد میکردند، و غارتهائی را که در هند میکردند نزد او بحساب جهاد و غزا مینهادند، و برای جلب رضای او در دفع باطنیان (← اسماعیلیه) و قرامطه سخت‌کشیها میکردند. مع هذا، خلیفه و بغدادش، هر دو در آن روزگاران دستخوش رقبای دیلمی آنها موسوم به آل بویه بود که خود مذهب تشیع داشتند، و نزد غزنویان بعنوان باطنی و قرمطی یاد میشدند. این آل بویه، که وارث آل زیار شدند، نه فقط در بعضی بلاد ایران شاخه‌هائی از آنها بنام دیالمه‌ی فارس، دیالمه‌ی بغداد و دیالمه‌ی کرمان و اهواز حکومت میکردند، بلکه در بغداد نیز با عنوان شاهنشاه بر خلیفه‌های ضعیف بی‌اراده‌ی عباسی حکومت واقعی مینمودند. مع ذلک، ظهور ترکمانان سلاجقه، که خراسان را از غزنویان گرفت، بغداد و بلاد ایران را نیز از دست دیالمه‌ی آل بویه خارج کرد، و با مزید قدرت آنها، طبقه‌ی آریستوکرات ایرانی بالنسبه کهنه‌ای، که در جامعه‌ی اسلامی روی کار آمده، و طاهریان و سامانیان و آل بویه مظاهر آن بودند، جای خود را به طبقه‌ی آریستوکرات ترک داد، که در دربار خلیفه و همچنین در دستگاه امرای سامانیان و

حتی آل بویه نیز خود از مدتها پیش ظهور کرده بودند، و بدینگونه سلاجقه دولتی مقتدر تشکیل دادند، و مخصوصاً در عهد ملکشاه سلجوقی دولت آنها تا به حدود مرزهای عهد ساسانی رسید. ولیکن تجزیه و تقسیم آنها و ظهور خاندانهای بالنسبه مستقل سلاجقه، از قبیل سلاجقه‌ی روم، سلاجقه‌ی شام، سلاجقه‌ی عراق، سلاجقه‌ی کرمان، و سلاجقه‌ی بزرگ، دولت آنها را بضعف و انحطاط کشانید، و عاقبت آن دولت بین خوارزمشاهیان و اتابکان (← اتابک) تقسیم شد، و این سلسله‌ها نیز با ظهور قراختائیان و مغول از بین رفتند.

خاندانهای محلی و سلسله‌های کوچکی نیز تقریباً از همان حدود عهد سامانیان در بعضی بلاد ایران قدرت بهم رسانیده بودند، از قبیل ساجیان، آل مسافر، آل محتاج، آل عراق، آل فریغون، آل باوند، و علویان طبرستان، که در کشاکش حوادث قدرت و استقلال خود را از دست دادند. مع ذلک، بعضی از همین گونه ملوک طوایف، از قبیل شروانشاهان، اتابکان فارس، اتابکان لرستان، و خداوندان الموت، حتی با ظهور مغول نیز یک چند قدرت محلی خود را حفظ نمودند.

VIII – سانحه‌ی مغول، که با وجود تردید بعضی محققان، خلیفه ناصر تا حدی مسئول آن بود، در بلاد ایران همه جا با کشتار و ویرانی و غارت توأم گردید، و وحدت ایران را، که بعد از زوال عهد ملکشاه سلجوقی یکبار دیگر باهتمام سلطان محمد خوارزمشاه نزدیک بحصول بود، از میان برد، و لطمه‌ی کلی به آبادی و تمدن و فرهنگ ایران زد، و حتی خلافت عباسیان و دولت اخلاف ناصر نیز از آن آسیب مصون نماند، و با سقوط بغداد و استیلای هولاکو بر آنجا، مستعصم خلیفه طعمه‌ی مرگی پرشکنجه و مخوف گشت. اخلاف هولاکو، که بنام ایلخانیان در ایران حکومت کردند، بسبب تأثیر و نفوذ وزرا و مشاورین مسلمانی امثال خواجه نصیر الدین طوسی و شمس‌الدین محمد جوینی و رشید الدین فضل‌الله همدانی–و مخصوصاً بعد از آنکه از اقامه‌ی رسوم و ترویج اصول اداری مغولی و چینی (از قبیل آزمایش اجرای یاسا، و ترویج چاو) در ایران مأیوس شدند، و با وجود مراوده با پاپ و ارتباط با سلاطین مسیحی اروپای غربی جهت برانداختن بقایای سلاطین اسلام نیز کاری از پیش نبردند–عاقبت باختیار دیانت تازه که نوعاً برای آن قوم کاری دشوار تلقی نمیشد پرداخته به آیین اسلام گرویدند، و رفته رفته مقهور تمدن و تربیت اسلامی و ایرانی گشتند، و خاتمه‌ی کار دولت آنها که مستغرق در فساد و اختلاف شد منتهی به استیلای امرای مغول و ملوک طوایف گشت، و سلاله‌هائی مانند چوپانیان، آل جلایر، اینجویان، آل مظفر، آل کرت، و سربداران در اطراف مملکت سر برآوردند، که هم سرحدات و هم تخت و تاج آنها غالباً مورد منازعه‌ی مدعیان میبود، و این تشتت و ملوک طوایفی را ظهور فاتح خونخواری دیگر، نامش تیمور (← امیر تیمور)، خاتمه داد. تیمور، که سایه‌ی شوم او از چین تا مصر و از دهلی تا مسکو را بوحشت افکند، در طی یورشهای خونین مکرر خویش، بسیاری از بلاد ایران و حتی بلاد جنوبی و غربی را که تا حدی از آسیب چنگیز و هولاکو مصون مانده بود معروض غارت و کشتار کرد، و با خشونتی سبعانه ملوک طوایفی پایان عهد

ایلخانیان را در ایران خاتمه داده از سرهای بیگناه کله‌منارها ساخت. با اینهمه، دستگاه سلطنت او بنیادش بر آب بلکه بر باد بود، و پس از مرگ او، با وجود کفایتی که پرش شاهرخ در مملکت‌داری نشان داد، قلمرو وسیع حکومت او گرفتار همان سرنوشتی شد که دولت چنگیز و حکومت سلاجقه و آل بویه بدان دچار گشته بود: تجزیه و تشتت. نیم قرن نگذشته بود که، با ظهور دولت آق قوینلو و قرا قوینلو، از ایران جز سیستان و خراسان در دست اعقاب تیمور نماند، و دولت طایفه‌ی آق قوینلو نیز با وجود لیاقت و کفایت اوزون حسن و با آنهمه امید بیهوده‌ای که دولت جمهوری ونیز در آن زمان جهت مقابله با خطر ترکان عثمانی بدان میبست، بسبب اختلافات داخلی و مزید غلبه‌ی عثمانیها، بضعف گرائید، و عاقبت ظهور شاه اسماعیل I صفوی و تأسیس دولت مقتدر صفویه باین تشتت و تجزیه پایان داد، و ایران را یک بار دیگر تحت رایتی واحد درآورده به مرحله‌ی دولت ملی ارتقا و اعتلا داد.

IX – صفویه که نسبت بشیخ صفی‌الدین اردبیلی، عارف معروف قرن هفتم هق، میرسانیدند، با اتخاذ شعار تشیع، بلاد شیعه‌نشین ایران را (از قبیل گیلان، لاهیجان، دیلمان، طالقان، قم، کاشان، سبزوار، مشهد، آمل، ساری، رستمدار، ساوه، آوه، حویزه، شوشتر، و جز آنها)ـکه قبل از آنها و حتی لااقل از اواخر عهد ایلخانیان، امرای سربداران و قرا قوینلو و مشعشعیان و بعضی امرای محلی دیگر در بعضی از آن بلاد بترویج و نشر آیین تشیع اهتمام کرده بودندـدر برابر تجاوز اهل تسنن از ازبکان و آل عثمان متحد کرده اساس دولت خود را، بکومک اویماقات قزلباش و با تبلیغات و اقدامات پرسر و صدای تولائیان و تبرائیان (که تا حدی احوال آنها شباهت باحوال دعاة عباسیان میداشت)، بر ترویج مذهب تشیع و اقامه‌ی مراسم تعزیه‌ی محرم و غدیر و تکریم و زیارت بقاع متبرکه و بر اهتمام در نفی و طرد و حتی قلع و قمع اهل تسنن نهادند، و این معنی خطر تجزیه و تشتتی را که در آن عهد، با توسعه‌ی روزافزون قلمرو آل عثمان در مغرب ایران و با تجاوز و تعدی مستمر ازبکان (ــ ازبک) به خراسان، ممکن بود بلاد ایران را بین آن دو دولت نوخاسته تقسیم کند از بین برده استقلال و موجودیت ایران را حفظ نمود. البته این اقدام عکس العمل شدیدی در بین اهل تسنن پدید آورده تخم نفاق و خصومتی بین ایرانیان و ترکان کاشت که افسانه‌ی دشمنی دیرین ایران و توران دیگر بار تجدید شد. وجود این اختلاف و عداوت، باضافه‌ی لزوم ایمنی طریق بازرگانی بین اروپا و هند، و همچنین مخاطره‌ای که استیلای ترکان عثمانی بر قسطنطنیه جهت امنیت و تجارت اروپا بوجود آورده بود، بعضی از دول اروپائی را واداشت تا در استقرار روابط و مناسبات سیاسی و تجارتی با سلاطین صفویه بکوشند، و سلاطین صفوی نیز با وجود جنگهای مستمر با عیسویان گرجستان، و با آنکه ایجاد و حفظ این مناسبات غالباً آسان نبود، و حتی با آنکه (بشهادت بعضی از سفرای فرنگی) بمواعید و اقوال سلاطین مسیحی چندان اعتماد نمیورزیدند، ولیکن از توجه بفواید ایجاد اینگونه روابط غافل نبودند، و بعضی مانند شاه عباس I صفوی خود سفرائی بدرگاه سلاطین اروپا گسیل کردند، و بعضی از سلاطین و امرا و بزرگان اروپا نیز (مانند کارل V، پاپ لوئی X، ماکسیمیلیان I، دوکِ هولشتاین، پادشاه انگلیس، و تزار روسیه) سفیران و نمایندگان بازرگانی به دربار صفویه ارسال نمودند. در هر حال، کثرت تردد ماجراجویان و مسافرین و سیاحان (از قبیل برادران شرلی، اولئاریوس، تاورنیه، شاردن) و مسافرت فرستادگان (مانند سر انتونی جنکینسن، سر تامس هربرت، سر د. کاتن) و آمد و رفت تجار و هیئتهای مذهبی، همه از اهمیت و عمق این مناسبات حکایت دارد.

سازمان نظامی شاهسون، اویماق، و قزلباش، و نظام اداری نسبةً مرتبی که مخصوصاً در عهد سلطنت شاه عباس I صفوی رونقی تمام داشت، هرچند بسبب ایجاد مرکزیت و برقراری امنیت منتهی به ثروت و رفاه عامه گشت، لیکن قدرت امرا و بیگلربیگی‌ها و صاحبان تیول و اختلافات وزرا و امرای آسایش‌طلب، مخصوصاً بعد از وفات شاه عباس II صفوی، ضعف و انحطاط در احوال دولت صفویه پدید آورد، و فقدان تربیت کافی و مناسب، و دوری از جریان احوال عالم، شاهزادگان نازپرورده و تقریباً پرده‌نشین ضعیف صفوی را از امکان تصرف و تدبیر عاقلانه در مجاری امور بازمیداشت، و غلبه‌ی امرای قزلباش و استیلای زنان و خواجه‌سرایان و مخصوصاً ملایان نیز، باضافه‌ی ظهور حس صلحجوئی و آرام‌طلبی و استغراق در شهوت و عشرت، اواخر عهد صفویه را غرق در ضعف و فساد کرد، و با آنکه آسایش و آرامش نسبی حاصل بود، و بقول ج. هنوی، معاهداتی که ایران با همسایگان داشت در آنزمان بخوبی مراعات میشد، و از داخل مملکت نیز بیم خطری نبود، لیکن باز در همان دوران ضعف و انحطاط صفویه، چنانکه ــ سر جان ملکم میگوید، جان و مال همه معروض و دستخوش هوس عده‌ای سلاطین ضعیف و بیرحم و فاسق بود، و اینهمه دولت فرتوت صفویه را بورطه‌ی سقوط کشانیده آماده‌ی انقراض ساخت، و در چنین حالی ضربتی که از شمشیر افاغنه بر آن پیکر بیحس و بی‌رمق وارد آمد آن را یکباره از پای درآورد.

X – هجوم افاغنه‌ی غلجائی و جنگ گلناباد در پایان عهد صفویه، یکبار دیگر داستان هجوم عرب و جنگ قادسیه را در فرجام کار ساسانیان تجدید و تکرار کرد، و آن ضعف و انحطاط واقعی و معنوی سلاطین صفوی، که در زیر پرده‌ی جبروت و جلال ظاهری مستور بود، بخدعه‌ی میر ویس و حمله‌ی محمود افغان بر ملا گشت، و شگفت آن بود که درین حادثه اقلیت زرتشتی کرمان، ظاهراً بسبب خشونت رفتار ملایان، بر خلاف ایرانیان با دشمنان افغانی آنها همدست شدند، و حکومت خون‌آلود محمود و اشرف افغان را بر فرمانروائی خواجه‌سرایان و ملاباشیهای دربار صفویه ترجیح مینهاده‌اند. مقارن این جریان، پطر کبیر روسیه، تا حدی ببهانه‌ی معاونت و شاید بدعوت شاهزاده طهماسب II صفوی، لشکر بساحل خزر فرستاده دربند و باکو و ولایات داغستان و حتی قسمتی از گیلان و مازندران و استراباد را تصرف نمود، و اشرف نیز خود قسمتی از ولایات مغرب را به ترکان عثمانی میخواست واگذارد، و بدینگونه گوئی بین روسیه و عثمانی در سر تقسیم ایران قراری نهانی در میان بود. و سلطنت اشرف ایران را بورطه‌ی تجزیه و انقسام کشانیده بود، ولیکن ظهور نادر قلی افشار، که بعد عنوان نادر شاه یافت، تحقق این خیال را مانع آمد، و وی بعد از غلبه بر اشرف و اخراج افاغنه، طهماسب II صفوی را نیز بعنوان سستی و حتی خیانت خلع کرده، چندی بعد خود با معامله‌ای شبیه بمعامله‌ی پولیوس قیصر روم تخت و تاج ایران را بدست آورد.

XI – نادر شاه، با وجود سعی در رفع مایه‌ی عداوت بین اهل ایران و همسایگان سنی آنها، در دفع تجاوز ترکان عثمانی کوشیده در طی چند جنگ بلاد مفتوحه‌ی ایران را از آنها مسترد کرد (ــ ایران و عثمانی، جنگهای، II)، و روسیه را به تهدید و پیام از ایران براند، و در صدد تشکیل بحریه نیز برمیآمد که مجال نیافت. وی در دنبال طرد و تنبیه افاغنه، لشکر به هند برده با غنایم بسیار بازگشت، ولیکن در مراجعت، از طول منازعات مستمر و بسبب عروض طغیانهای پی در پی، و مخصوصاً بجهت شکست نقشه‌ای که در ایجاد تحولی مذهبی و در توحید مذاهب اهل سنت و شیعه داشت، دوچار خستگی و نومیدی شده از بدگمانی تشنه بخون مردم گشت، و فرزند خود، رضا قلی میرزای افشار، را کور کرده در صدد قتل سرداران و نزدیکان خویش نیز برآمد، اما خود بدست آنها کشته شد، و با مرگ او دولت عظیم مقتدری که بتدبیر و شجاعت خویش بوجود آورده بود متلاشی گشت، و هرج و مرج تفرقه‌انگیزی که در تاریخ ایران غالباً بعد از وفات هر جبار مقتدری روی میدهد رخ نمود. در گیر و دار جنگهای خانگی خون‌آلودی که قلمرو احفاد او را تقریباً به خراسان محدود نمود، مدعیان سلطنت سر برآوردند، و بین علیمردان خان بختیاری و کریم خان زند و آزاد خان افغان و محمد حسن خان قاجار بر سر فرمانروائی منازعات ممتد درگرفت، و عاقبت کریم خان زند بعد از یک سلسله منازعات طولانی قدرت را قبضه کرده سلسله‌ی زندیه را پی افکند. کریم خان، که با عنوان ساده‌ی وکیل الرعایا در شیراز بسلطنت پرداخت، صلحجوی بود، و با اینهمه، بصره را از عثمانیها بجنگ گرفت، و با شفقت و نجابتی کم‌نظیر که با عاطفه و محبتی پدرانه توأم بود، درباری ساده و کم‌خرج تشکیل داد، که میتوانست سرمشق معدلت و اخلاق برای اخلاق بشمار آید، ولیکن با وفات او، دولت زندیه نیز در میان اختلافها و ستیزه‌های خون‌آلود خانگی ضعیف شد، و آقا محمد خان قاجار، با اراده و تصمیم و لجاج کم‌مانندی که داشت، مجال یافت سلطنت و قدرت را از لطفعلی خان زند، آخرین شاهزاده‌ی دلاور این خاندان، انتزاع کند، و دولت قاجاریه را بر روی ویرانه‌های خاندان زند بنا نهد.

XII – دولت قاجاریه، از همان بدو ولادت، مواجه شد با انقلاب کبیر فرانسه و با توسعه‌ی شرکت هند شرقی؛ و در واقع تاریخ مناسبات و روابط سیاسی قاجاریه عبارت شد از تاریخ رقابتهای سیاسی و بازرگانی بین انگلیس و فرانسه و سپس انگلیس و روس؛ چنانکه دربار فتحعلی شاه قاجار میدان تحریکات و رقابتهای بین ناپلئون و انگلیس بود، و دربار محمد شاه قاجار عرصه‌ی اختلافات و رقابت بین روس و انگلیس. در زمان فتحعلی شاه ــ جنگهای ایران و روس و در زمان محمد شاه

← جنگهای هرات تنها حاصلی که بارآوردند آن بود که قوای ایران را تحلیل بردند، و ضعف و فقر مادی و معنوی ایران را افزودند و آشکار کردند. سلطنت طولانی ناصرالدین شاه که از میان فتنه‌ی سالار، واقعه‌ی باب، جنگهای خوارزم و مرو و هرات، و تهدید و فشار انگلیس (← ایران و انگلیس، جنگ) گذشت. عاقبت، با وجود لغو امتیاز رژی، منتهی به اعطای امتیازات و اخذ قروض از خارجه گشت، و با ظهور رجالی مانند امیر کبیر و سید جمال‌الدین افغانی، تأسیس دارالفنون، مزید مراودات با اروپا، مسافرتهای شاه به فرنگ، تأسیس روزنامه و تلگراف، تنظیم قشون، و ایجاد قزاقخانه (← بریگاد قزاق)، در حالی که طمعکاری و بیخبری رجال و وزرای دولت خزانه‌ی مملکت را تهی کرده بود، مقدمات انتباه عمومی و پیدایش افکار تجددطلبی و ترقیخواهی را در ایران سبب گشت، و ناصرالدین شاه خود قربانی همین حس انتباه عمومی شد، و پسرش مظفرالدین شاه ناچار در آخرین روزهای عمر خویش فرمان تأسیس مجلس شورای ملی را صادر نمود، و بدین گونه، انتباه عمومی که منجر به انقلاب مشروطیت شده بود، تا حدی بثمر رسید، و هرچند جانشین او، محمد علی شاه قاجار، بمخالفت مشروطیت برخاست، و مجلس را بتوپ بسته دوره‌ی استبداد صغیر را پیش آورد، اما انقلاب آذربایجان و قیام مجاهدین بختیاری و سپهدار تنکابنی، با فتح تهران و خلع محمد علی شاه، مشروطیت را اعاده نمود، و احمد شاه قاجار، آخرین پادشاه این سلسله، را در تحت مراقبت و ارشاد مجلس بتخت نشانید. سلطنت احمد شاه که با طغیان‌های سالارالدوله و تحریکات محمد علی شاه مواجه شد، چند سالی بسبب خردسالی او تحت ارشاد و هدایت نایب‌السلطنه‌ها بود (← عضدالملک قاجار؛ ناصرالملک). بعدها، بسبب مزید اغتشاشات (مثلا ← نایب حسین کاشی) و ظهور جنج I، دوچار مشکلات بسیار گشت. ضعف خزانه را، که از اسرافهای بیجا و قروض خارجی کارش بافلاس کشیده بود، اقدامات نیرو و شوستر نتوانست چاره کند، و امنیت راهها نیز با وجود تحریکات یکانکیان از عهده‌ی صاحبمنصبان و مستشاران سوئدی برنیامد. در جنج I، ایران، با آنکه اعلام بیطرفی کرد، لیکن میدان تجاوز و تعارض روس و عثمانی واقع گشت. حرکت قوای روس بجانب تهران منتهی بقضیه‌ی مهاجرت شد، که در مغرب ایران کشمکش بین عثمانی و روسیه را رنگی خاص داد. تزلزل و بی‌ثباتی و ناامنی در تهران منجر به تشکیل مجامعی از قبیل کمیته‌ی مجازات و در فارس و کرمان بهانه‌ی تشکیل نیروی انگلیسی بنام پلیس جنوب گشت، و مزید توقع و تجاوز روس و انگلیس (قرارداد ۱۹۱۶)، علی الخصوص با غیبت و فترت مجلس، مشکلات بسیار ببار آورد، و حتی در پایان جنج I، قراردادی با انگلیسها منعقد شد (۱۹۱۹) که تقریباً اختیار مالیه و نظام و طرق ایران را به انگلیسها وامیگذاشت، و این امر، باضافه‌ی ظهور انقلاب کبیر روسیه و رفتن قوای روس از ایران، در آذربایجان منتهی باعتراض خیابانی و در گیلان منجر به قیام کوچک جنگلی گشت، و این احوال تا کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ (سوم اسفند) دوام داشت، که در ورای گرد و غبار آن، قیافه‌ی قهرمان جدید تاریخ ایران، رضا خان سردارسپه (← رضا شاه کبیر)، نمایان گردید، و او از آن پس وزارت جنگ را بدست آورده به ریاست وزرا و فرماندهی کل قوا رسید، و با مزید قدرت او دولت قاجاریه روی بافول آورد (مثلا ← جمهوری یا غوغای جمهوری)، و با خلع احمد شاه از طرف مجلس، سلطنت قاجاریه انقراض یافت، و سردارسپه بنام رضا شاه زمام مملکت را در دست گرفت.

XIII– رضا شاه، بانی و مؤسس سلسله‌ی پهلوی، بیست سال با قدرت تمام حکومت کرد، و حکومت نظامی او، در آرامش نسبی بعد جنج I و مخصوصاً در وضع جدیدی که روسیه و عثمانی (ترکیه) را از امکان نفوذ و مداخله در امور ایران برکنار کرده بود، توانست با توسعه‌ی طرق و ایجاد قشون ملی و متحدالشکل و مخصوصاً با الگوهای غربی کار آشفته‌ی ایران را قراری دهد، و این امور که البته با برخورد قهرآمیز با اسلام و مبانی دینی همراه بود با عدم رضایت طبقات مردم نیز مواجه بود، حکومت مستبدانه او سبب شد که ایران از جهت ظاهر و معنی عوض شده و از بسیاری جهات تمدن مغرب‌زمین را اخذ و اقتباس نماید، ولیکن ظهور جنج II و استعفای اجباری او از مقام سلطنت و اشغال ایران از جانب متفقین مقارن جلوس جانشین او، محمدرضا شاه پهلوی، مشکلات تازه‌ای برای ایران پدید آورد (← جنگ جهانی II).

ایران دبیربد، در عهد ساسانی: ← دبیر.

ایران در زمان ساسانیان، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی تاریخی، از کریستنسن، که در باره‌ی تاریخ و تمدن دوره‌ی ساسانیان، و از مراجع مفید میباشد. اول‌بار در ۱۳۱۷ هش و سپس با اضافاتی در ۱۳۳۵ هش در تهران طبع شده. این کتاب را مصریها نیز بعنوان ایران فی عهد الساسانیین از فرانسوی ترجمه کرده‌اند (چاپ مصر، ۱۹۵۷).

ایران سپاهبد، در عهد ساسانیان: ← ارتشتاران.

ایرانشاه ابن تورانشاه: ← ایرانشاه سلجوقی.

ایرانشاه سلجوقی [ایرانشاه ابن تورانشاه]، فت ۴۹۵ (یا ۴۹۴) هق، پنجم پادشاه از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر تورانشاه I. بعد از پدر بسلطنت نشست (ذی القعده‌ی ۴۹۰)، اما بسبب اشتغال بمناهی و تمایل بالحاد و زندقه، علما او را تکفیر نمودند، و فتوی بقتلش دادند، و عوام بردسیر نیز بر او شوریده یکی از خاصان او را، که کاکا بلیمان نام داشت و موجب تشویق او بکفر و الحاد بود بکشتند، و او خود از بردسیر به بم گریخت، اما مردم بم به پیشواز او رفته همراهانش را و سپس خود او را هلاک کردند. مدت سلطنت او ۵ سال بود، و بعد از او پسرعمش ارسلانشاه I بسلطنت نشست.

ایرانشهر (irānšahr)، شهرستان، استان بلوچستان و سیستان، چ‌ش ایران. از چ‌غ به پاکستان و از ل به شهرستان زاهدان محدود است. مرکزش ایرانشهر و آبادیهای عمده‌اش بزمان، بمپور، سرباز، راسک، و فنوج است. هوایش بسیار گرم است. رودهای عمده‌اش بمپور و سرباز است. بر طبق قتکا (۱۳۱۶ هش) ایرانشهر بخش شهرستان خاش تعیین شد. در اردیبهشت ۱۳۲۶ هش فرمانداری ایرانشهر تشکیل شد، و تابع حوزه‌ی بلوچستان که از استان هشتم مجزا گردیده بود قرار داده شد، و بخشهای تابع آن بمپور، سرباز، راسک، فیروزآباد، و بزمان تعیین گردید. فعلا (خرداد ۱۳۴۰ هش) راسک و فیروزآباد یکی از بخشهای شهرستان است. تیره‌های مختلف از طوایف بلوچ در شهرستان زندگی میکنند. مرکز شهرستان، **ایرانشهر** (جه ۳°۶۱۸ شه ۱۳۳۵ هش)، در لش شهرستان بفاصله‌ی ۱۷۵ کیلومتری چ خاش و ۳۶۰ کیلومتری چ زاهدان قرار دارد، و در ۱۳۲۳–۲۶ هش مرکز شهرستان خاش بود. این شهر تا خرداد ۱۳۱۵ هش فهرج (fahraj) نام داشت، و نامش بهره نیز ضبط شده است.

ایرانشهر، دبیرستان: ← ثروت، مدرسه‌ی.

ایرانق (irānaq)، ده (جه ۱°۷۲۳ شه ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۴ کیلومتری غ بستان‌آباد.

ایران قبل از اسلام. در ادوار تاریخی قسمت اعظم ایران را آریائیها یا آریاها اشغال کرده بودند، و ایران از همین قوم نام گرفته است. علاوه بر آریائیها، قبایل متعدد غیر آریائی نیز در ایران سکنی داشته‌اند، و مثلا جغرافیدانان یونانی از مردمی بنام آناریاکای (= غیر آریائی) نام برده‌اند، که ساکن سرزمین ماد بودند. و احتمالا ناپورها، آماردها، کاسپیها، و مخصوصاً کادوسیها یا گلاها (ساکن گیلان) ازین مردم غیر آریائی بودند. در سلسله‌کوههای زاگرس نیز گروههای غیر آریائی‌مانند گوتیها، لولوبیائیها، کوسائیها، و عیلامیها (در عیلام)–سکونت داشتند، و این طوایف سرانجام مقهور هندواروپائیان شدند.

از جمله‌ی آریائیها مادها در لغ ایران (سرزمین ماد)، پارسیها در قسمت جنوبی (کمابیش مطابق فارس)، و پارتها در خراسان (← پارت) سکنی داشتند. نام مادها اول‌بار در ح ۸۳۶ قم در تاریخ میآید، و این قوم در اوایل قرن هفتم قم اولین دولت ایرانی را تأسیس نمودند. از پادشاهان بزرگ این سلسله هووخشتره (کواکسارس) بود، و او با دولت بابل متحداً دولت آشور را مقهور و مملکت آشور را بین خود تقسیم کردند، و قدرت دولت ماد نه فقط بر ایران بلکه بر ارمنستان غربی و کپدوکیه بسط یافت. دولت ماد در ۵۵۰ قم بدست کوروش بزرگ منقرض شد، و سلطنت ایران به پارسیان منتقل گردید (← هخامنشی، سلسله‌ی). در زمان داریوش بزرگ امپراطوری هخامنشی بمنتهای وسعت خود رسید، و از هند و پامیر تا دریای آدریاتیک و از دریای عمان تا کوههای قفقاز و دریای خزر و ماوراء سیحون منبسط بود. جنگهای ایران و یونان (← مدی، جنگهای) در زمان او آغاز گردید. دولت هخامنشی سرانجام در ۳۳۰ قم بدست اسکندر مقدونی منقرض شد، تخت جمشید بآتش بسوخت، داریوش III بقتل رسید، و ایران جزئی از امپراطوری مقدونیه گردید. پس از مرگ (۳۲۳ قم) اسکندر، ممالک مفتوحه‌ی او بین جانشینانش تقسیم شد، و بیشتر متصرفات آسیائی او، که ایران هسته‌ی آن بود، به سلوکوس I رسید، و ایران تحت حکومت سلوکیان درآمد، و این سلسله در ۳۱۲–۶۴ قم در ایران سلطنت کرد، و در این

دوره تمدن یونانی در ایران نفوذ نمود. سلطنت سلسله‌ی سلوکی را در ایران قوم آریائی پارت منقرض کرد، و از ح ۲۵۰ ق‌م تا ۲۲۶ ب‌م سلسله‌ی اشکانیان در قسمتهائی از ایران و سرزمینهای مجاور آن سلطنت کردند، و امپراطوری اشکانی در دوره‌ی عظمت آن از رود فرات تا هندوکش و حدود پنجاب و از دریای عمان و خلیج فارس تا رود جیحون و دریای خزر و کوههای قفقاز انبساط یافت. در عهد اشکانی جنگهای ایران و روم آغاز گردید. سلسله‌ی اشکانی بعلت فساد و اختلافات داخلی ضعیف شد، و سرانجام بدست اردشیر I ساسانی منقرض گردید، و وی سلسله‌ی پارسی ساسانیان را تأسیس نمود که تا ۶۵۲ ب‌م در ایران سلطنت کرد. ساسانیان حکومتی ملی و متکی به دین و تمدن ایرانی تأسیس کردند. جنگهای روم و ایران در دوره‌ی ساسانی ادامه یافت. امپراطوری پهناور ساسانی، که زمانی از رود سند تا دریای سرخ ممتد بود، سرانجام بر اثر مشکلات خارجی و گرفتاریهای داخلی ضعیف شد، و آخرین پادشاه این سلسله، یزدگرد III، مواجه با حمله‌ی اعراب مسلمان به ایران گردید. در جنگهای قادسیه (۱۳ ه‍ق)، مداین، جلولاء، و نهاوند (۲۱ ه‍ق) ایرانیان مغلوب شدند، و دولت ساسانی منقرض شد. برای خلاصه‌ی دنباله‌ی تاریخ ایران از فتح نهاوند ببعد ← ایران بعد از اسلام، تاریخ.

در باره‌ی تمدن ایران قبل از اسلام در ادوار تاریخی به مقالات مخصوص در کتاب حاضر رجوع کنید (مادها؛ هخامنشی، تمدن؛ سلوکیان؛ اشکانی، تمدن؛ ساسانی، تمدن). در اینجا کلیات بسیار مجملی از فرهنگ ایران تا آغاز دوره‌ی مادها ذکر میشود. فرهنگ عصر حجر قدیم ایران بوسیله‌ی کاوشهای سال ۱۳۱۸ ه‍ش (۱۹۴۹) هیئت اعزامی دانشگاه پنسیلوانیا در نزدیکی کرمانشاه و کنار دریای خزر شناخته شد. آثار انتقال به زندگی ده‌نشینی همراه با ساختن ظروف سفالی و کشاورزی در باکون و در غاری در مشرق شوش بدست آمده. رفته رفته با پیشرفت کشاورزی و اهلی کردن حیوانات، دهکده‌های فراوان پیدا شد، و دو منطقه‌ی فرهنگی مشخص در این سرزمین ظاهر گردید: یکی در شمال شرقی (سیلک، ری، حصار، آنو)، و دیگری در مغرب و جنوب غربی (گیان، شوش، باکون). مشخص فرهنگ لش سفالهای سرخ‌رنگ و مشخص فرهنگ غ و چغ سفالهای زردرنگ است، که هر دو هنرمندانه با اشکال هندسی نقاشی شده. این هر دو فرهنگ، در اوج خود، از لوازم زندگی شهرنشینی برخوردار بوده‌اند (چرخ و کوره‌ی کوزه‌گری، آلات و ظروف ریختگی یا مسی چکشی)، و تشریفات خاصی برای دفن مردگان داشتند، و مجسمه‌های انسانی و حیوانی سفالی از آن زمان بدست آمده است.

در اوایل هزاره‌ی چهارم ق‌م فرهنگهای جدیدی جانشین فرهنگ کهن شد. دو فرهنگ متوالی همراه با ظرفهای سفالی بی‌نقش در شمال غربی روی کار آمد که در ح ۳۰۰۰ ق‌م از میان رفت. در خوزستان نیز آثاری بدست آمده که با فرهنگ باستانی عراق ارتباط دارد. نوع تازه‌ای از سفال منقش نماینده‌ی فرهنگ غربی از آن ببعد ایران است (گیان، شوش، تل شغال نزدیک تخت جمشید). از آن زمان تا آغاز تسلط سلسله‌ی هخامنشی، عیلام (شوش) ایالت متمدن و خط و نوشته‌دار ایران، و از لحاظ فرهنگ شبیه سومر و بابل بود. در هزاره‌ی دوم ق‌م دو فرهنگ بر مغرب ایران، میان کرمانشاه و شوش، سایه گسترد، که مشخص اولی تابوتهای سنگی دردار و ظرفهای منقش سه‌پایه، و مشخص دومی کوزه‌های دودسته‌ی تصویردار بود. باستثنای قبرستانی از عصر آهن در سیلک و ظروف خوش‌نقش آن، که حاکی از ارتباط آنها با قفقاز و فریگیا است، آثار باستانی شناخته‌شده‌ی اوایل هزاره‌ی اول ق‌م همه منحصراً از مغرب است. آخرین مهاجرنشین در گیان تا پس از 1000 ق‌م دایر بود. در این زمان، هنر ریخته‌گری جالب توجهی (مجسمه‌ی حیوانات) در لرستان و آذربایجان جنوبی ترقی فراوان کرد.
نیز ← سفالگری؛ ایران، هنر و معماری.

ایران و انگلیس، جنگ، عنوان جنگهائی که در سنه‌ی ۱۲۷۳ ه‍ق، در حدود فارس و بنادر، بین سپاه ایران با قوای انگلیسی که از خبر محاصره و تصرف هرات بوسیله‌ی حسام‌السلطنه سخت ناراضی شده بودند، روی داد. بسبب عدم رضایت دولت انگلستان از استیلای ایران بر هرات، مستر موری، وزیر مختار انگلیس در ایران، تهران را ترک کرد، و جهت تهدید دولت ایران، انگلستان از هند جهازات جنگی برای تسخیر و تهدید ایران تجهیز نموده بالغ بر ۳۰ کشتی و بیش از ۸٬۰۰۰ سرباز انگلیسی و هندی و بلوچ و عرب و مقادیر زیادی مهمات در حدود بندر بوشهر فرستاد (ربیع الثانی ۱۲۷۳). چون مقارن این اقدام و تصمیم ناگهانی دولت انگلیس در بندر بوشهر، دولت ایران قوه‌ای نداشت، با وجود اقدامات و تدارکات طهماسب میرزا مؤیدالدوله، حکمران فارس، قوای انگلیس در دو فرسخی خاک بوشهر پیاده شد، و با وجود مقاومت باقر خان تنگستانی و احمد خان و تفنگداران آنها، که در قلعه‌ی بهمنی (یک فرسنگی بوشهر) با انگلیسها مقاومت سخت نمودند، و در جنگی که بین فریقین روی داد بالغ بر ۷٬۴۰۰ نفر انگلیسی و نزدیک ۷۲ نفر از دلیران تنگستانی مقتول شدند، و احمد خان تنگستانی نیز کشته شد، قلعه‌ی بهمنی بتصرف انگلیسها درآمد، و بندر بوشهر هم با وجود مقاومت تفنگچیان دشتی و برازجانی، بدست انگلیسها افتاد (۱۱ دسامبر ۱۸۵۶). مؤیدالدوله، حکمران فارس، بعد از اطلاع ازین واقعه، شجاع‌الملک نوری را که قبلا مأمور کرده بود با عده‌ای لشکر بجانب بوشهر فرستاد، و از تهران نیز میرزا محمد خان قاجار سرکشیک‌باشی (← محمد خان سپهسالار) را با عده‌ای قشون فرستادند. در حدود برازجان بین قوای انگلیس و سپاه شجاع‌الملک نوری تلاقی روی داده، بدون جنگی، انگلیسها بسوی چاه‌کوتاه روانه شدند، و در آنجا باز جنگی روی داده از طرفین عده‌ای مقتول شدند، و درین جنگها افواج قشقائی و عرب و شیرازی و قراگوزلو جلادت و شجاعت تمام ابراز کردند (جمادی الثانی ۱۲۷۳). محمد خان قاجار و مؤیدالدوله، حکمران فارس، بعد از آن لشکر به دالکی برده در صدد تجدید حمله بقوای انگلیس برآمدند، و تا چهار فرسخی بوشهر نیز پیش رفتند. ولیکن درین بین مذاکرات جهت مصالحه پیش آمد و انگلیسها بوشهر را تخلیه کردند.

ایران و روس، جنگهای، عنوان دو سلسله جنگ‌های طولانی که در عهد فتحعلی شاه قاجار بر سر گرجستان و قفقاز بین ایران و روس واقع شد، و عاقبت منجر بشکست ایران و قبول دو عهدنامه‌ی معروف گلستان و ترکمن چای و از دست رفتن متصرفات ایران در قفقاز گردید. این جنگها بدو دوره‌ی متمایز تقسیم میشود، دوره‌ی اول از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ ه‍ق، و دوره‌ی دوم از ذیحجه‌ی ۱۲۴۱ تا شعبان ۱۲۴۳ ه‍ق.

I = دوره‌ی اول (۱۲۱۸–۱۲۲۸ ه‍ق) بدین شرح است که از عهد آقا محمد خان قاجار، امرای مسیحی گرجستان، بسبب تمایلات دینی و بموجب مذاکرات خصوصی، با دربار تزار پاول I روسیه روابط یافته و در صدد قبول حمایت روسیه بودند. بعد از جنگهای آقا محمد خان و قتل او، ایراکلی یا هراکلیوس II، امیر گرجستان، نیز وفات یافت، و پسرش گرگین یا گئورگی XII در طی سلطنت کوتاه خویش بموجب معاهده‌ای که با پاول I بست (۱۲۱۴ ه‍ق) پذیرفت که امپراطور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد، و اعقاب وی در گرجستان از جانب تزار عنوان نایب‌السلطنه را داشته باشند، و پاول I فرمان تصرف گرجستان را صادر کرد، و پس از او پسرش آلکساندر I، جهت تسخیر و تصرف گرجستان، سیسیانوف، سردار روس، را روانه‌ی تفلیس کرد. این تحولات گرجستان موجب نارضائی شاهزاده‌ی گرجی، آلکساندر برادر گئورگی، گشت، و او بدربار فتحعلی شاه پناه آورده محرک وی در جنگهای ایران و روس گشت. قشون روس بعد از تصرف تفلیس عازم برذعه و قراباغ شد، و سیسیانوف قصد تسخیر گنجه کرد؛ جواد خان قاجار، حاکم گنجه، بدفاع و مقابله برخاست، اما کاری از پیش نبرد، و قبل از آنکه لشکر فتحعلی شاه بیاری جواد خان فرارسد، سیسیانوف گنجه را بگرفت، و آنجا را طی سه روز قتل عام کرد. جواد خان و پسرش درین واقعه بقتل آمدند، و اهل قراباغ و ایروان نیز خائف شده با سردار روس بنای مدارا نهادند (۱۲۱۸ ه‍ق). در سنه‌ی ۱۲۱۹ ه‍ق محمد خان قوانلوی قاجار، بیگلربیگی ایروان، بر ضد عباس میرزا ولیعهد، سیسیانوف را به ایروان دعوت کرد، و او با ۲۰٬۰۰۰ سوار روسی و سی عراده توپ از تفلیس بجانب ایروان تاخت، و در اوچ کلیسا (← اچمیادزین) بین او و لشکر عباس میرزا جنگ روی داد. درین بین محمد خان، بیگلربیگی ایروان، از سازش و دعوت سیسیانوف پشیمان شد، و سیسیانوف بقهر و حیله قسمتی از ایروان را گرفت، و با محمد خان بجنگ پرداخت. فتحعلی شاه، که مقارن این وقایع از سلطانیه به تبریز آمده بود، از رود ارس بگذشت، و در یک فرسنگی ایروان فرود آمد، و چند روز جنگ سخت روی داد، و در یک موضع قریب ۴٬۰۰۰ تن از لشکر روس کشته شد که گویند فتحعلی شاه از سرهاشان در کنار لشکرگاه خویش کله‌منار ساخت. عاقبت سیسیانوف ایروان را فروگذاشت و به تفلیس بازگشت، و فتحعلی شاه حکمرانی ایروان را همچنان به محمد خان قاجار واگذاشت، و ابوالفتح خان جوانشیر را مأمور نظم قراباغ کرده، خود بهمراهی عباس میرزا به تهران بازگشت. اندکی بعد ازین واقعه، ابراهیم‌خلیل خان

جوانشیر، حاکم موروثی قراباغ، در پناه‌آباد تحصن جست، و با سیسیانوف بمذاکره پرداخت، و او را بکومک خویش خواند. اما لشکر عباس میرزا، با وجود ممانعت و مقاومت لشکر سیسیانوف و جوانشیر، از روی پل خداآفرین از ارس عبور کرده قلعه‌ی شوشی را که پناهگاه مهم و عمده‌ی لشکر ابراهیم‌خلیل خان بود محاصره کرد، و فتحعلی شاه نیز خود از ارس گذشته در تخت طاوس، هشت فرسنگی قلعه‌ی شوشی، فرود آمد. سیسیانوف سرهنگی را، نامش گرگین، با لشکر و تجهیزات بکومک قلعگیان شوشی فرستاد، و بین این سرهنگ روسی با قوای عباس میرزا در محلی بنام عسکران جنگی سخت روی داده، بعد از شش روز زد و خورد، سرهنگ روسی مقهور و مجروح گشت، و لشکری هم که سیسیانوف بمدد آن سرهنگ آورد از لشکر عباس میرزا شکست خورد (ربیع الثانی ۱۲۲۰ هق)؛ و چندی بعد گنجه نیز از تصرف روسیه خارج شد و بدست ایران افتاد. درین بین، سیسیانوف یکی از سرکردگان خود را واداشت که با سفاین روس از راه دریای خزر به گیلان بتازد، و آن سردار انزلی را گرفت ولیکن در برهٔبازار مغلوب شده بگریخت. چون فتحعلی شاه و عباس میرزا از ارس گذشتند، سیسیانوف قلعه‌ی شوشی را تصرف کرده دیگر بار به گنجه رفت. پس از آن، سیسیانوف مصطفی خان شیروانی، حاکم شیروان، را بفریفت و بدان ولایت رفت؛ لیکن در نزدیک باکو از طرف قوای عباس میرزا محصور شد، و با تنگی آذوقه و شدت سرما از ناچاری با حسینقلی خان قاجار طالب ملاقات و مذاکره‌ی صلح شد، لیکن درین ملاقات بدست ملازمان حسینقلی خان قاجار بخدعه هلاک شد (ذی الحجه‌ی ۱۲۲۰)، و لشکریان وی ناچار بمقر خود در تفلیس مراجعت کردند. گفته‌اند ملا محمد اخباری قتل او را قبل از وقوع پیش‌بینی کرده و بدعوی طلسم و تسخیر ارواح قتل وی را سبب گشته بود. بعد از قتل سیسیانوف، با آنکه یک چند جز زد و خوردهای جزئی حادثه‌ی مهمی در تلاقی روس و ایران روی نداد، روسها غالباً در بلاد قراباغ و شکی و شیروان پیشرفت کردند، و گلازناپ (glāzenāp) نام، سردار آنها، دربند را تسخیر کرد، ولیکن عباس میرزا گودوویچ (gu-dovic) را که بقصد تسخیر ایروان آمد شکست داد (شوال ۱۲۲۳)، و با آنکه در سنه‌ی ۱۲۲۲ روسیه ستفانوف نام را بدرخواست صلح فرستاد، فتحعلی شاه از غرور و شاید باتکاء مواعید ناپلئون از قبول صلح خودداری کرد، و گودوویچ، فرمانروای گرجستان، نیز با وجود بذل جهدی که بوساطت سه ژنرال گاردان در راه تأمین صلح نمود (۱۲۲۳ هق) فایده نیافت، و سال بعد محمد علی میرزا دولتشاه در حدود ایروان و عباس میرزا ولیعهد در حدود گنجه کز و فزی کرده تورماسوف (tormāsof)، سردار روس، را که بجای گودوویچ فرمانروای گرجستان شده بود بطلب مصالحه واداشت (۱۲۲۴ هق)، و سال بعد نیز تورماسوف از حاکم ایروان شکست سخت خورد (۱۲۲۵ هق)، و سردار دیگری که بعد از او بفرماندهی گرجستان مأمور شد نیز در محل موسوم به سلطان از دست عباس میرزا که لشکرش تحت نظر صاحب‌منصبان انگلیسی تربیت یافته بود شکست خورد (۱۲۲۶)،

ولیکن کاتلیارفسکی (kātliārefski)، سردار روس، در محل موسوم به اصلاندوز عباس میرزا را شکست سخت داده (ذی الحجه‌ی ۱۲۲۷) ارکوان و لنکران را نیز گرفت (محرم ۱۲۲۸). بعد از شکست اصلاندوز، که گذشته از جهات دیگر تا حدی بسبب عدم همکاری و حتی نافرمانی صاحب‌منصبان انگلیسی اردوی عباس میرزا صورت گرفت، ارکوان و لنکران نیز بدست لشکر روس افتاد، و برای جبران این وهن، فتحعلی شاه بقصد آذربایجان حرکت کرده عده‌ای از سرداران و شاهزادگان را نیز بدان صوب مأمور نمود. درین بین، چون عزیمت ناپلئون بقصد مسکو (ژوئن ۱۸۱۲ بم) روسیه را با وحشت حریف تازه‌ای مواجه کرده بود، سردار روس، رتیشچف (rtiščef) نام، بوساطت سه سر ویلیام گور اوزلی، ایلچی انگلیس، جهت آسودگی از خطر حمله‌ی ایران، طالب صلح گشت، و بصوابدید میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم قرار مصالحه رفت، و میرزا ابوالحسن ایلچی مأمور قراباغ شده در چمن گلستان نمایندگان دولتین ملاقات کردند، و عهدنامه‌ی موسوم به سه عهدنامه‌ی گلستان با عجله‌ی تمام منعقد گردید (۹ شوال ۱۲۲۸ هق، اکتبر ۱۸۱۳)، و بدینگونه دوره‌ی اول جنگهای ایران و روس خاتمه یافت.

II – دوره‌ی دوم (از ذی الحجه‌ی ۱۲۴۱ تا شعبان ۱۲۴۳ هق) جنگهای ایران و روس نزدیک دو سال طول کشید، و منتهی به سه عهدنامه‌ی ترکمن چای شد. اسباب عمده‌ی تجدید جنگ بین ایران و روس‌غیر از عدم رضایت علما و مجتهدین از نتیجه‌ی جنگهای سابق، و شکایت مستمر و مداوم رعایای بلاد گرجستان و مسلمین آن بلاد، و همچنین تحریکات مستمر رقبا و مخالفان عباس میرزا ولیعهد در دربار تهران که معاهده‌ی گلستان را سبب تحکیم موقعیت و تأمین سلطنت موروث عباس میرزا میشمردند تا حدی در واقع تجاوز مستمر لشکر روس و پیشروی دائم آنها در داخل سرحدات مقرر در عهدنامه‌ی گلستان، و مماطله‌ی آنها در حل اختلافات سرحدی، و مخصوصاً عدم تمکین آنها از نتایج مذاکرات ممتد، و غرور و تعدی بی‌حساب سرداران روس در معامله با مسلمین، و تحریکات امرای محلی گرجستان در ایران بود. مجموع این اسباب منتهی شد باین امر که فتحعلی شاه، بعد از یأس کلی از مواعید ناپلئون بناپارت (امپراطور فرانسه) و سه ژنرال گاردان (مأمور و فرستاده‌ی او به ایران)، و بر خلاف میل انگلستان که با وجود تعهدات سابق سه سر جان ملکم و سه سر ویلیام گور اوزلی با روسیه بر ضد ناپلئون اتحاد داشت، و همچنین تا حدی باستظهار ترتیبات تازه‌ای که در قشون ایران بسبب اخذ تعلیمات نظامی اروپائی پیدا شده بود، و هم باتکاء فتوائی که مجتهدین در لزوم جهاد با روس داده بودند عاقبت مصمم بتجدید جنگ با روس گشت، و با وجود مأموریت منشیکوف، فرستاده‌ی جدید روس، که برای اعلام فوت تزار الکساندر I و ترتیب قرار حل اختلافات بدربار فتحعلی شاه آمده و در واقع بدون ملاقات شاه بازگشت، فتحعلی شاه در ذی الحجه‌ی ۱۲۴۱ هق، به فتوای بعضی از علمای شیعه از قبیل ملا احمد نراقی و آقا سید محمد اصفهانی و باصرار و تحریک آنها، و با وجود مخالفت حاجی میرزا ابوالحسن ایلچی، وزیر خارجه، و میرزا عبدالوهاب نشاط و معتمدالدوله که جنگ را مصلحت نمیدانستند، فتحعلی شاه دیگر بار جهت استرداد بلاد مفتوحه بمحاربه‌ی با روس مصمم شد. در زد و خوردهائی خونین که بین فریقین روی داد، روسها شیروان و شکی را تخلیه کردند، و بعد از دادن ۴٬000 تن تلفات از آن حدود رفتند. عباس میرزا لنکران و سالیان را نیز از آنها بازگرفت، و فتحعلی شاه، که با اردوی خود به اردبیل رفت، عباس میرزا را بفتح شوشی فرستاد، ولی چون ژنرال مددوف، سردار روس، گنجه را در محاصره گرفت، عباس میرزا بعزم استخلاص گنجه از محاصره‌ی شوشی دست برداشت؛ اما گنجه بدست مددوف افتاد، و ژنرال ا. ف. پاسکویچ نیز از تفلیس بامداد او آمد، و لشکر عباس میرزا، غالباً بسبب بی‌نظمی اردو، مغلوب شد. فتحعلی شاه نیز از آذربایجان به تهران بازگشت و عباس میرزا را در کنار ارس بداشت. پس از آن، دسته‌های مختلف لشکر ایران مددوف را در میان گرفته کر و فری تمام کرد. مع ذلک، درین میان فرمانروائی گرجستان به پاسکویچ محول گشت، و ژنرال پاسکویچ در ولایت گنجه در نزدیکی محلی موسوم به گنبد شیخ نظامی لشکر عباس میرزا را شکست سختی داد، و تلفات و خسارات بسیار بر ایرانیان وارد آمد، و لشکر ایران بسبب عدم آذوقه و عدم وسیله در بلاد سر راه دست بینما و فساد زد. عباس میرزا به حدود ارس عقب نشست، و با آنکه فتحعلی شاه نیز خود از تهران با لشکری به آذربایجان آمده در چمن موسوم به طویله‌ی شامی، واقع در قراجه‌داغ و در نزدیکی ارس، اردو زده بود، عباس میرزا از شرم شکست یک چند از ملاقات پدر تن زد، و عاقبت بعد از ملاقات، فتحعلی شاه در ماه صفر ۱۲۴۲ به تهران بازگشت، و عباس میرزا به تبریز رفت، و جهت جبران شکست سابق بتدارک مقدمات پرداخت. چندی بعد پاسکویچ ایروان را محاصره کرده نخجوان را گرفت، و فتحعلی شاه باز خود اردو به آذربایجان برده در حدود سالیان دسته‌ای از قوای روس از ایران شکست خورده فرار کردند. اما در تلاقی که بین عباس میرزا و سواره‌ی قزاق پاسکویچ روی داد، عباس میرزا با وجود ابراز رشادت شکست خورده بگریخت، و قلعه‌ی عباس‌آباد را واقع در ده فرسنگی مرند گرفت (۲۷ ذی الحجه‌ی ۱۲۴۲)، ولیکن در آنجا بسبب ظهور وبا عده‌ای از لشکرش تلف شد و درخواست مصالحه نمود. اما شاه از قبول مصالحه ابا کرد، و بعد از بازگشت شاه به تهران، عباس میرزا در محلی موسوم به آباران لشکر روس را شکست داده به خوی بازگشت. پاسکویچ بمحاصره‌ی ایروان پرداخت، و با آنکه امیدی بفتح آن نداشت، چون حسین خان برادر، سردار ایرانی، قلعه‌ی سردار-آباد را بتصرف او داد، وی در آن حدود مستقر شد؛ و مقارن این احوال، ژنرال اریستوف، سردار روس، بدعوت خواتین ناراضی مرند و باستظهار میر فتاح، مجتهد جوان و متنفذ تبریز، با 3٬000 سرباز روس تبریز را بدون مقاومت گرفت، و آصف‌الدوله، حکمران تبریز، را دستگیر نمود. ایروان، از خبر سقوط تبریز، ترک مقاومت گفته مأیوسانه تسلیم شد. پاسکویچ نیز بعد از فتح ایروان با 30٬000 لشکر از راه مرند به تبریز

آمد، و ۳۰٬۰۰۰ لشکر دیگر را که در ولایات قراباغ و گنجه و نخجوان بود به آذربایجان خواند، و بدین طریق روسیه بتسخیر و حفظ آذربایجان پرداخت. این حوادث، عباس میرزا را که در خوی بود پریشان کرد. عباس میرزا از خوی به اورمیه رفت، و آنجا کس نزد پاسکویچ فرستاده طالب مصالحه شد، و پاسکویچ شرط مصالحه را قبول ارس بعنوان سرحد دولتین و پرداخت غرامت جنگ به روسیه شمرد، و در دهخوارقان، پنج فرسخی تبریز، با عباس میرزا ملاقات کرده، بعد از مذاکرات، غرامت بمبلغ ده کرور مقرر شد، که تخلیه‌ی کامل آذربایجان از قشون روس موکول به تأدیه‌ی تمام اقساط آن مبلغ گردد. لیکن مذاکرات دهخوارقان، بسبب مماطله‌ی تهران در پرداخت قسط اول غرامت و بجهت تظاهرات و تبلیغاتی که در تهران بر ضد روس و بر ضد عباس میرزا روی داد، بعد از دو ماه بدون نتیجه متوقف شد، و روسها به اردبیل نیز که تا آنوقت بدست محمد میرزا (← محمد شاه قاجار) بود وارد شده بر نفایسی از بقعه‌ی شیخ صفی دست یافتند. عاقبت فتحعلی شاه شش کرور بابت قسط اول غرامت را، با وجود مخالفتهای درباریان، توسط منوچهر خان معتمدالدوله نزد عباس میرزا فرستاد، و مذاکره‌ی صلح دیگر بار در قریه‌ی ترکمن‌چای شروع شده عهدنامه‌ی موسوم به ترکمن‌چای را طرفین منعقد و امضا کردند (۵ شعبان ۱۲۴۳، اول فوریه‌ی ۱۸۲۸)، و بدین ترتیب ایروان و نخجوان و اوج کلیسا به روسیه واگذار شد، و ده کرور خسارت جنگ به ایران تحمیل گشت.

ایران و عثمانی، جنگهای، عنوان یک سلسله جنگها که از عهد صفویه تا اوایل قاجاریه مکرر بین دولتین ایران و عثمانی روی داده، و غالباً محرک عمده‌ی آنها اختلاف مذهب بوده است. این جنگها را روی هم رفته میتوان به سه دوره‌ی مجزا تقسیم کرد: (I) عهد صفویه؛ (II) عهد افشاریه و زندیه؛ (III) دوره‌ی قاجاریه.

I - عهد صفویه. جنگهای ایران و عثمانی در دوره‌ی صفویه آغاز گردید. از اسباب آن یکی این بود که سلطان سلیم I عثمانی که داعیه‌ی خلافت و ایجاد چیزی شبیه به "وحدت اسلامی" داشت، نمیتوانست ببیند که در آسیا دولت مقتدر شیعی‌مذهبی وجود پیدا کند، و دیگر اینکه سعی و اهتمام شاه اسماعیل I صفوی، مؤسس سلسله‌ی صفویه، و جانشینش، شاه طهماسب I صفوی، در ترویج تشیع در ایران، که غالباً همراه با تهدید و فشار و مقرون با تجهیز دسته‌های تولائیان و تبرائیان در بلاد بود. البته موجب تحریک خشم و نفرت عامه‌ی مسلمین نسبت باین خاندان و سلطنت آنها بود، و در بلاد ایران فراوان بودند مسلمینی از اهل سنت که، بسبب تجاهر صفویه و اتباع آنها به لعن و طعن و تبری نسبت به خلفا و صحابه، خواستار زوال دولت نوخاسته‌ی صفوی بودند، و حتی سلطان عثمانی را بتسخیر ایران دعوت مینمودند. وقوع شورش و طغیان شاه قلی تکلو در ربیع الاول ۹۱۷ هق در ولایت تکلوی عثمانی، که منتهی بقتل عام سبعانه و دهشتناک شیعه در ممالک عثمانی در زمان سلطان سلیم I گشت و نزدیک ۴۰٬۰۰۰ تن از شیعه از اهل ممالک عثمانی در آن حادثه مقتول شدند، سلطان سلیم را متوجه خطری کرد که از جانب ایران و دولت صفویه او را تهدید مینمود. این امور سبب بروز جنگهای ممتد بین صفویه و سلاطین عثمانی شد، و در این جنگها، چنانکه از اسناد و مکاتبات رسمی آن ادوار برمیآید، عثمانیها غالباً ازبکان و ترکمانان و سایر طوایف سنی مجاور ایران را نیز دعوت و تحریک میکرده اند که، در موقع هجوم لشکر عثمانی به ایران، آنها نیز در سایر حدود و ثغور بر مملکت صفوی هجوم بیاورند. بدین گونه، هرچند دولتین عثمانی و صفوی بحکم موقع جغرافیائی و احوال سیاسی تا حدی همان جنگهای مستمر هفتصد ساله‌ی بین روم و ایران باستان را ادامه دادند، لیکن این بار محرک و بهانه‌ی عمده‌ی طرفین تعصبات مذهبی بود، و بهمین جهت، مقارن اواخر عهد صفوی، که حدت تعصبات طرفین فرونشسته و هر دو طرف بسبب جنگهای متوالی و گرفتاریهای مختلف تا حدی فرسوده شده بودند، آماده‌ی ترک اختلافات گشته راضی بمصالحه شدند، و این جریان مقارن با ضعف و انحطاط طرفین و شروع دولت قاجاریه افتاد.

اولین جنگ ایران و عثمانی در سال ۹۲۰ هق روی داد، و موسوم است به جنگ چالدران. سلطان سلیم I، که یکی از کسانش از بیم او به ایران پناه آورده بود، از راه ارمنستان به ایران لشکر کشید، و در دشت چالدران، شاه اسماعیل با او جنگی سخت کرد، و دلاوریهای بسیار از خود نشان داد. اما بسبب آنکه سپاه عثمانی مجهز بتوپ و تفنگ بود، و لشکر ایران اسلحه‌ی آتشین نداشت، سرانجام شاه اسماعیل مغلوب شد، و سلطان سلیم تبریز را گرفت؛ اما چند روزی بیش در آنجا نماند، و مردم تبریز ترکان او را آزار نمودند، و او آخر مجبور شد از خاک ایران خارج شود، و گرفتاریهائی که در خاک بالکان برای او پیش آمد سبب شد که دوباره مجال توجه به ایران نیابد.

شاه طهماسب I صفوی نیز در سالهای ۹۴۰-۴۲ هق گرفتار حمله‌ی سلطان سلیمان قانونی، پادشاه عثمانی، گردید. سلطان سلیمان بین النهرین و تبریز را گرفت و تا سلطانیه پیش آمد؛ اما شدت زمستان او را مجبور ببازگشت کرد، و چهار سال بعد نیز باز لشکر آورد و تبریز را گرفت، لیکن باز بعقب‌نشینی مجبور شد، و متصرفات او باز بدست ایران افتاد. در ۹۵۳-۵۵ هق نیز، بتحریک القاص میرزا، برادر شاه صفوی، که بدرگاه عثمانی پناه برده بود، لشکر به ایران آورد و تبریز و اصفهان را گرفت؛ اما درین بین میانه‌ی القاص میرزا با ترکان بهم خورد، و آنها بازگشتند، و القاص میرزا گرفتار شد، و پس از آن سلطان سلیمان یک بار در ۹۵۹ هق و یک بار دیگر در ۹۶۱ هق بخاک ایران تعرض کرد، اما کاری از پیش نبرد، و عاقبت در ۹۶۲ هق، نخستین معاهده‌ی صلح بین دولتین انعقاد یافت. در ۹۶۹ هق، بایزید، پسر سلطان سلیمان، بدربار شاه طهماسب پناه آورد، اما شاه بر خلاف مروت او را بدست مأمورین سلطان تسلیم نمود. مع هذا، صلح دولتین دیری نپایید، و در زمان سلطان محمد صفوی، ترکان عثمانی به ایران هجوم آوردند، و حمزه میرزای صفوی دو بار هجوم آنان را دفع کرد.

چون سلطنت به شاه عباس I صفوی رسید، وی در آغاز، که ازبکان به خراسان ناخته بودند، مصلحت وقت را در آن دید که با عثمانیها کنار بیاید، و ازین رو در ۹۹۸ هق با دولت عثمانی صلح کرد، و قسمتهائی از ولایت آذربایجان و شیروان و بنادر خزر و کردستان و لرستان را، که عثمانیها در دوره‌ی بعد از شاه طهماسب I، یعنی در طی ۱۲ ساله‌ی فاصله‌ی بین ۹۸۵ و ۹۹۸ هق، از ایران گرفته بودند، بآنها واگذاشت. اما بعد از اصلاح قشون خود، در سال ۱۰۱۱ هق، موقع و بهانه‌ی مناسب جهت استرداد ولایات متصرفی ایران از دست ترکان عثمانی بدست آورد، و طی جنگی، تبریز (۱۰۱۲ هق) و ایروان و شیروان را از آنها، که در این زمان بسبب جنگهای مستمر اروپا و مخصوصاً بعلت مواجهه با طغیانهای داخلی تا حدی ضعیف شده بودند، مسترد کرد، و چندی بعد، در جنگی دیگر که نزدیک اورمیه (رضائیه‌ی امروز) روی داد، تمام آذربایجان و کردستان و بغداد و موصل و دیاربکر را بتصرف درآورد، و حتی مشاهد مقدس، مانند کاظمین و نجف و کربلا، را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد. در صلحی که پس از این واقعه انجام شد (۱۰۲۱ هق)، مقرر گردید دولت عثمانی دست از دعاوی خویش بردارد، و شاه عباس در عوض در هر سال دویست بار ابریشم بآن دولت بپردازد. اما، چون شرایط معاهده انجام نشد، دولت عثمانی لشکر بتسخیر تبریز و ایروان فرستاد، ولیکن شکست خورد؛ و دیگر بار بنای تاخت و تاز نهاد، تا سال ۱۰۲۷ هق که باز معاهده‌ی صلح برقرار شد. در ۱۰۳۴ هق، باز عثمانیها بغداد را محاصره کردند، اما کاری از پیش نبردند، و ببازگشت ناچار شدند، و شاه عباس همچنان در اوج قدرت خویش ماند.

در دوره‌ی سلطنت (۱۰۳۸-۵۲ هق) شاه صفی، سلطان مراد IV، که در واقع آخرین سلطان جنگجوی از خاندان آل عثمان بشمار است، برای گرفتن انتقام شکستهای سابق، بعد از زد و خورد-هائی در حدود عتبات، از طرف شهرزور و کردستان بآن به همدان لشکر فرستاد (۱۰۳۹ هق)، و لشکریان او همدان را گرفته قتل و غارت کردند، و با مردم به وحشیگری تمام رفتار نمودند، و بعد مجدداً عازم بغداد شدند. ولی به گرفتن آنجا قادر نیامدند، و به موصل عقب نشستند، و جنگ دولتین مدتی متارکه شد. در ۱۰۴۵ هق، سلطان مراد متوجه ایروان شد، و پس از تسخیر آنجا به تبریز آمد، و آنجا را خراب کرده به قسطنطنیه مراجعت نمود، و سپس شاه صفی به آذربایجان آمد، و ایروان را گرفت، و به اصفهان مراجعت کرد. سه سال بعد سلطان مراد بطرف بغداد رفت، و آنجا را تصرف نمود، و قتل و کشتار بیرحمانه کرد، و شاه ضعیف صفوی نیز بقبول صلح تن در داد، و قرار شد بغداد را عثمانیها داشته باشند، و ایروان را ایرانیها.

بعد از مرگ (۱۰۵۰ هق) سلطان مراد IV، که در جوانی و در سن ۲۸ سالگی روی داد، تا مدت قریب یک قرن بین ایران و عثمانی صلح و صفا برقرار بود، اما در دوره‌ی استقرار افاغنه در ایران و هرج و مرج اوضاع و دست‌اندازی پطر کبیر به سواحل گیلان، عثمانیها موقع را مغتنم شمرده تفلیس و گنجه و باکو را گرفتند، و با روسها راجع به تقسیم ایران معاهده‌ای منعقد کردند، و قرار گذاشتند که عثمانیها تبریز و همدان و کرمانشاه

یعنی ایران غربی را ضمیمه‌ی متصرفات خود نمایند. بعد از انعقاد این قرارداد، عثمانیها مشغول تصرف شهرهای ایران شدند، و همدان و تبریز را گرفتند، و اشرف افغان هم، که بجلوگیری آنها رفت و آنان را شکست داد، عاقبت ببهانه‌ی حفظ وحدت اسلام و اجتناب از محاربه با سنیهای هم‌کیش، در ۱۱۴۰ هق با عقد و امضای صلحنامه‌ای ملتزم شد که سلطان عثمانی را خلیفه‌ی کل مسلمین بشناسد.

II. عهد افشاریه و زندیه. استراد قسمتی از بلاد ایران که در عهد افاغنه بدست عثمانیها افتاده بود بوسیله‌ی طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه) انجام گرفت. طهماسب قلی، پس از کوتاه کردن دست افاغنه از ایران، متوجه عثمانیها شد، و آنانرا نزدیک همدان شکست داد، و عراق و آذربایجان را از ایشان گرفت، و به محاصره‌ی ایروان رفت، ولی بسبب انقلابات خراسان بآن سرزمین بازگشت. شاه طهماسب II شخصاً فرماندهی جنگ با عثمانی را بعهده گرفت، و به محاصره‌ی ایروان رفت، ولی نتوانست آن را بگیرد، و علاوه در نزدیک همدان از عثمانیها شکست بزرگی خورد، و آنچه را طهماسب قلی بدست آورده بود از دست داده به موجب معاهده‌ای رود ارس را سرحد ایران قرار داد، و گنجه و تفلیس و ایروان و شماخی و داغستان را به عثمانی واگذاشت، و فقط به گرفتن آذربایجان و ولایات غربی ایران قناعت کرد (۱۱۴۴ هق). چون خبر این معاهده به طهماسب قلی رسید، سخت برآشفت، و معاهده را بی‌اعتبار اعلام نمود، و پس از خلع شاه طهماسب، به محاصره‌ی بغداد شتافت، ولی از توپال عثمان، سردار عثمانی، شکست خورده به همدان عقب نشست (۱۱۴۶ هق). اما اندکی بعد، در همان سال، توپال را مغلوب و مقتول نموده با والی بغداد عهدی بست، و سال بعد عبدالله پاشا، سردار عثمانی، را در حوالی ایروان مغلوب کرد، و ایروان و تفلیس را گرفت (۱۱۴۸ هق)، و دولت عثمانی بقبول شرایط طهماسب قلی تن در داد، و صلح برقرار شد (۱۱۴۹ هق). دیگر بار در ۱۱۵۷ هق، بسبب آنکه دولت عثمانی یکی از مدعیان سلطنت را بنام صفی میرزا تقویت میکرد، نادر شاه به سردار عثمانی اعلان جنگ داده عازم قارص گشت و آنجا را محاصره کرد، اما بعد از چندی از محاصره دست کشید. سال بعد، نادر در نزدیک ایروان سپاهیان عثمانی را مغلوب و منهزم نمود (۱۱۵۸ هق)، و سال بعد با عثمانیها ترتیب صلح داد (۱۱۵۹)، و تکلیف حدود مبادله‌ی اسرای طرفین معلوم گشت (۱۱۶۰ هق).

در اواخر عهد کریم خان زند، آن پادشاه بوسیله‌ی برادر خود صادق خان زند بصره را از دست عثمانیها انتزاع نمود (۱۱۹۰–۹۲ هق)، اما با وفات کریم خان، بصره بسبب بی‌مبالاتی صادق خان از تصرف ایران خارج شده باز بدست عثمانیها افتاد. در طی این حوادث، در حدود عراق بین ایران و عثمانیها زد و خوردهائی مختصر روی داد، اما با جنگهای سابق البته طرف نسبت نبود.

III. دوره‌ی قاجاریه. آخرین دوره‌ی جنگهای ایران و عثمانی جنگهای دوره‌ی سلطنت فتحعلی شاه قاجار است. عثمانیها، که از اواخر دوره‌ی کریم خان زند با ایران رسماً طرف نشده بودند، در سال ۱۲۳۶ هق بنای بدرفتاری با مامورین ایران را گذاشتند، و دو قبیله از قبایل فراری آذربایجان را بخاک خود پناه دادند. فتحعلی شاه عباس میرزا ولیعهد را مامور جنگ با عثمانی نمود، و او کردستان عثمانی را گرفت، و پسر دیگر فتحعلی شاه، محمد علی میرزا دولتشاه، از طرف دیگر بخاک عثمانی حمله برد، و نزدیک بود که بغداد را بگیرد، ولی بیمار شد و ناچار بازگشت، و کمی بعد درگذشت. در سال ۱۲۳۸ هق عثمانیها لشکری انبوه به آذربایجان فرستادند، ولی عباس میرزا، با وجود کمی نفرات، آنها را شکست داد، و عثمانیها از در صلح درآمدند، و معاهده‌ی ارزروم بین دولتین منعقد گردید (۱۲۳۸) باین شرط که ایرانیها ولایاتی را که فتح کرده بودند مسترد کنند، و عثمانیها دست از بدرفتاری بردارند.

ایران و مسئله‌ی ایران، عنوان ترجمه‌ی فارسی مجلد اول کتاب تاریخ ایران، تألیف سر لرد کرزن، که در سالهای ۱۸۸۵ و ۱۸۸۹ در ایران و افغانستان و شرق اقصی مسافرت کرده. این کتاب بوسیله‌ی میرزا محمد، شاگرد توپخانه‌ی دارالفنون، ترجمه گردیده (۱۳۱۱ هق)، و ظاهراً تا کنون طبع نشده، و نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی است.

ایران و یونان، جنگهای: ← مدی، جنگهای.

ایرانی، زبانهای، شعبه‌ای از زبانهای هندوایرانی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که شامل همه‌ی زبانهای آریائی رایج در ایران، ترکستان (← یغنابی)، قفقاز (آسی)، عراق (← کردی) و ترکیه، و قسمت عمده‌ی زبانهای آریائی افغانستان میشود (← زبان، جدول). این زبانها همه باصل واحدی میرسد که **ایرانی کهن** خوانده میشود. ازین زبان، زبانهای اوستائی، فارسی باستان، مادی، و سایر زبانهای قدیم ایرانی جدا شده‌اند. **ایرانی میانه** شامل زبانهای فارسی میانه (پهلوی)، پارتی، سغدی، خوارزمی، و ختنی است، که از زبانهای قدیمتر ایرانی حاصل شده‌اند. **"ایرانی کنونی"** شامل فارسی و سایر لهجه‌های آریائی امروزی ایران و کشورهای مجاور (مانند زبانهای کردی، بلوچی، پشتو، تاتی، و آسی) است. زبانهای ایرانی را معمولا، برحسب شباهت یا جدائی صوتی و دستوری و لغوی آنها، بدو دسته‌ی عمده‌ی غربی و شرقی تقسیم میکنند.

جدول مختصر زبانهای ایرانی

(نیز ← زبان، جدول)

شعبه‌ی غربی	ایرانی کهن		اوستائی، فارسی باستان، مادی.
	ایرانی میانه		فارسی میانه (پهلوی)، پارتی.
	ایرانی کنونی	دسته‌ی جنوبی	فارسی، لری، لاری، بشکردی، کومزاری، و غیره.
		دسته‌ی شمالی	کردی، لهجه‌های اطراف دریای خزر، لهجه‌های مرکزی ایران، بلوچی.
شعبه‌ی شرقی	ایرانی میانه		ختنی، سغدی، خوارزمی.
	ایرانی کنونی		آسی، پشتو، یغنابی (سغدی جدید)، لهجه‌های فلات پامیر.

ایرانیان، نام بخشی از یک نمایشنامه‌ی سه‌بخشی، اثر اشیل، که یگانه درام تاریخی یونانی است که در دست است. موضوع آن نبرد ایران و یونان و شکست خشیارشا در سالامیس است. اشیل در جنگهای ایران و یونانیان سرباز بود، و در نبرد-های ماراتون و سالامیس شرکت داشت. از اینجاست که در نمایشنامه‌ی ایرانیان، حس غرور ملی از عناصر اصلی داستان است.

ایرانی کنونی، زبانهای: ← ایرانی، زبانهای.

ایرانی کهن، زبانهای: ← ایرانی، زبانهای.

ایرانی میانه، زبانهای: ← ایرانی، زبانهای.

ایراوادی[1] (irāvādi)، رود عمده‌ی برمه، بطول ح ۲٬۱۷۰ کم، که در برمه‌ی علیا از التحاق رودهای مالی و نمای تشکیل یافته بجانب ج در برمه‌ی مرکزی روان میشود، و نزدیک رانگون به خلیج بنگال میریزد. دلتای پهناوری دارد. ریزابه‌ی عمده‌ی آن چیندوین است.

آیرتن[2]، **هنری** (henri āyərtən)، ۱۶۱۱–۵۱، ژنرال انگلیسی طرفدار پارلمنت در انقلاب پیرایشگر؛ شوهر دختر آلیور کرامول. در ۱۶۵۰ نایب‌السلطنه‌ی ایرلند بود، و سیاست کرامول را در گرفتن املاک ایرلندیها بنفع انگلیسها اجرا و دنبال نمود.

ایرتیش[3] (irtiš)، رودی بطول ح ۳٬۵۴۰ کم، که در ل‌ش قزاقستان و آسیای مرکزی و قسمت غربی تجشم آسیائی (ناحیه‌ی اومسک) جاری است. در دامنه‌های غربی کوههای آلتائی در ل سینکیانگ سرچشمه گرفته عموماً در امتداد لغ در سیبریه‌ی غربی روان شده به رود اوب میریزد (طویلترین ریزابه‌های رود اوب است). قسمت اعظم مسیر آن قابل کشتیرانی است. شهرهای سمیپالاتینسک، پاولودار، اومسک، و توبولسک کنار آن واقعند. روسها در ۱۵۹۴ باین رود رسیدند.

ایرج (iraj)، در داستانهای ملی ایران، پس کوچکتر فریدون. چون فریدون ممالک خود را بین او و سلم و تور تقسیم کرد ایران را به ایرج داد. سلم و تور حسد برده ایرج را کشتند. منوچهر انتقام خون او بگرفت.

ایرج یا ایرج میرزا، ملقب به **جلال‌الممالک،** ۱۲۹۱ هق–۲۸ شعبان ۱۳۴۴ هق، شاعر ایرانی؛ متولد تبریز. بادب عربی و نیز زبان فرانسه واقف بود و به روسی و ترکی نیز آشنائی داشت. در شاعری سبک خاصی داشت که مهمترین خصوصیات آن سادگی و روانی و آراستگی بصفت سهل و ممتنع بود. ایرج پسر غلامحسین میرزا صدرالشعراء، نواده‌ی فتحعلی شاه قاجار، بود، و بعد از وفات پدرش، مظفرالدین میرزا ولیعهد عنوان و لقب پدر را باو داد. ایرج میرزا از امیر نظام گروسی تشویق یافت، و چندی منشی مخصوص امین‌الدوله بود، و هم یک چند باتفاق قوام‌السلطنه به اروپا رفت. در بازگشت رئیس اطاق تجارت تبریز شد. در ۱۳۳۴ هق فرزند ارشدش انتحار کرد و زندگی بر پدر سخت و تلخ شد. و او بهمراهی مستشاران امریکائی به خراسان رفت. هنگام قیام (۱۲۹۹ هش) کلنل محمد تقی خان، عارف به خراسان آمد، و در باغ ملی مشهد تئاتری بر ضد قاجاریه ترتیب داد. ایرج، که در آن زمان پیشکار دارائی خراسان بود، سخت رنجید و رساله‌ی عارفنامه را

(۱)Irrawaddy (۲)Ireton (۳)Irtysh; Irtish

بسرود که بی‌اندازه مورد علاقه‌ی مردم واقع شد. ایرج در مشهد با ادیب نیشابوری و دیگر شاعران خراسان معاشرت داشت، و منزل او غالبا مرکز تجمع و محفل ادیبان و شاعران مشهد بود. دیوان او پس از مرگش چاپ شد. مثنوی زهره و منوچهر او نیز بارها طبع شده است.

ایرج میرزا، شاعر ایرانی؛ ← ایرج.

ایردانتیسم (irredāntism)؛ ← ناراستگاری، نهضت.

ایرد موسی (ird musi)، دهستان (جه ۲۱٬۹۶۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۳۲(؛) آبادی. مرکزش، **ایرد موسی** (جه ۱٬۴۹۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری غ اردبیل است.

ایرشر[1] (eyrŝər) یا **ایر** (eyr)، ولایت ساحلی (۲٬۹۳۲ کمه؛ جه ۳۲۱٬۱۸۴)، ج‌غ اسکاتلند. دارای اراضی زیبا، و عموما منطقه‌ای زراعتی و روستائی است. زادگاه رابرت بروس، رابرت برنز، و بازول میباشد. مرکزش، بندر **ایر** (جه ۴۳٬۰۱۱)، بر خلیج کلاید است.

ایرکوتسک[2] (irkutsk)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳۱۴٬۰۰۰)، جمشس، ج سیبریه‌ی مرکزی، غ دریاچه‌ی بایکال، بر رودهای آنگارا و ایرکوت و بر راه آهن ماوراء سیبریه. مرکز مهم صنعتی و فرهنگی سیبریه‌ی شرقی است. مصنوعاتش طیاره، اتومبیل، و وسایل استخراج معدن میباشد. در ۱۶۵۲ تاسیس شد. از اوایل قرن ۱۸م تا ۱۹۱۷ تبعیدگاه محکومین سیاسی بود.

ایرلند (irland)، انگلا **آیرلند**[3] (āyrlənd)، ایرلندی **ایره**[4] (eyre)، نام ادبی آن **ارین**[5] (erin) و **اینیسفیل**[6] (inisfeyl)، لتی (احتمالا) **هیبرنیا**[7] (hibernia)، جزیره (۸۲٬۴۶۰ کمه؛ جه ۴٬۳۲۹ ـ ۵۸۷)، دومین جزایر بریتانیا از حیث وسعت، در غ بریتانیای کبیر واقع است، و بوسیله‌ی تنگه‌ی شمال و دریای ایرلند و تنگه‌ی سنت جورج از آن جدا میشود. فعلا از جنبه‌ی سیاسی بدو قسمت منقسم است: **ایرلند شمالی** (پایتختش بلفاست)، و جمهوری ایرلند (۶۸٬۸۹۵ کمه؛ جه ۲٬۹۵۸٬۸۷۸؛ پایتخش دوبلن). جزیره‌ی ایرلند دارای ۳۲ ولایت (← کاونتی)، و از جنبه‌ی تاریخی، مشتمل بر ۴ ایالت است. ایالت آلستر که منقسم بین ایرلند شمالی (ولایات انتریم، داون، آرما، فرمنه، تیرون، و لاندری) و جمهوری ایرلند (ولایات مانگن، کون، و دانیگال) است. سه ایالت دیگر جزء جمهوری ایرلند اند، و عبارتند از لنستر (ولایات لاوث، میث، دوبلن، کیلدر، ویکلو، کارلو، وکسفرد، کیلکنی، لیش، آفلی، وستمیث، و لانگفرد)؛ مانستر (ولایات تیپرری، واترفرد، کورک، کری، لیمریک، و کلر)؛ کانات (ولایات لیتریم، راسکامن، گالوی، میو، و سلایگو).

جزیره‌ی ایرلند دشت مرکزی وسیع بسیار حاصلخیزی دارد که اطرافش را حلقه‌ای کوهستانی فرا گرفته. بلندترین قله‌ی ایرلند کرنتوئل (۱٬۰۴۰ متر) میباشد. بعلت باران زیاد (در ج سالیانه بیش از ۲۰۳ سم) زمینش بسیار سبز و خرم است، و بهمین سبب، به "جزیره‌ی زمردین" معروف میباشد. کنار ساحل غربی آن جزایر بسیار، و در داخله‌اش دریاچه‌های فراوان و پهنابهای وسیع رودخانه‌ها قرار دارند. رودشن نیروی برق قسمت اعظم جمهوری را تولید میکند. اقتصادش عمدةً زراعتی و محصولات عمده‌اش لبنیات و کنف است. پارچه‌های کتانی و توریهای آن معروفیت جهانی دارد. فعالیتهای صنعتی در ناحیه‌ی بلفاست و منطقه‌ی مجاورش در جمهوری ایرلند متمرکز است. مذهب اکثریت عظیم مردم جمهوری ایرلند کاتولیک است. در ایرلند شمالی عده‌ی پروتستانها از کاتولیکها بیشتر است، ولی در سالهای اخیر بر عده‌ی کاتولیکها افزوده شده است، و این امر مبنای تقسیم جزیره را، که بملاحظات سیاسی و هم بملاحظات مذهبی بوده، متزلزل کرده است. بطور کلی، از قرن ۱۶م مسئله‌ی مذهب در ایرلند نقش عمده‌ای در معتقدات سیاسی و در تاریخ این کشور داشته است.

تاریخ

(I) ایرلند تا ۱۱۶۹ (آغاز کشورگشائی انگلستان). قبل از ظهور دین مسیح، ایرلند چندین بار مورد هجوم قبایل سلت واقع شد، و این قبایل آثار فرهنگ خود را در جزیره بجا گذاشتند. آنگلوساکسونها در ایرلند تأثیر معتنابهی نداشتند، و رومیها باین جزیره نیامدند. عصر طلائی فرهنگ ایرلند تا قرن ۸م، که هجوم نورمانها آغاز شد، دوام یافت. مردم منقسم به قبایلی تابع سلاطین یکی از پنج ایالت (آلستر، مانستر، لنستر، کانات، و میث) بودند، و این پادشاهان بنوبه‌ی خود تابع "شاه والا"ی ایرلند بودند، که در تارا مقر داشت. علی رغم جنگهای مداوم قبائل، ادبیات و هنر ایرلند رونق گرفت (← گیلی، ادبیات). ← قدیس پاتریکیوس در قرن ۵م مسیحیت را در تمام جزیره نشر داد. از رهبران دینی بعد از وی میتوان قدیس کولومبا، قدیس کولومبانوس، و قدیسه بریجت را نام برد. در ۱۰۱۴ براین برو سلطه‌ی مهاجمین نورمان را برانداخت، و پس از آن، ایرلند ۱۵۰ سال از مداخلات خارجی آزاد بود. در قرن ۱۲م، پاپ هادریانوس IV ایرلند را تحت فرمانروائی عالی هنری II انگلستان قرار داد، و انگلیسها از ۱۱۶۹ اشغال ایرلند را شروع کردند. مبارزات انگلستان و ایرلند بطور متناوب قریب ۸۰۰ سال ادامه یافت.

(II) ایرلند تا اتحاد ۱۸۰۰. انگلیسها و نورمانهای پرحرص و آز اراضی بسیاری را در ایرلند تصرف کردند، و مسئله‌ی اختلاف مالک و رعیت را بوجود آوردند که تا دوره‌ی معاصر از مسائل جانگزای ایرلند بود. ایرلندیها را از مزایای قوانین انگلستان محروم کرده و قوانین خودشان را هم برهم زده بودند. ولی تا زمان هنری VIII استیلای انگلستان بر ایرلند تقریباً محدود به دوبلن و اطراف آن بود. هنری VIII اولین پادشاه انگلستان بود که تمام ایرلند را تحت سیادت انگلستان آورد. قانون پوینینگز (۱۴۹۵) قدرت قانونگذاری را به پارلمنت انگلستان محول کرد. در قرن ۱۶م مردم ایرلند و حتی اشراف آن دوچار منتهای فقر و تنگدستی بودند، و این وضع قرنها دوام یافت. در همین ایام انگلستان مذهب پروتستان را اختیار کرد، و قوانین کیفری بر ضد کاتولیکها وضع شد، و کشمکش ایرلندیها و انگلیسها رنگ مذهبی گرفت. ایرلندیها از حقوق مدنی محروم شدند. این مظالم منجر به سه شورش سخت در زمان الیزابت I گردید، که هر سه، بوسیله‌ی سربازانی که دست آنان برای قتل و جنایات و چپاول باز بود، سرکوبی شد. دولت انگلستان مهاجرین اسکاتلندی را در آلستر سکنی داد، و بدین طریق دو جامعه که با هم در نزاع دائم بودند بوجود آورد. در سال ۱۶۴۱، مقارن جنگ داخلی انگلستان (← انقلاب پیرایشگر)، انقلابی بظهور پیوست که ده سال دوام یافت، و در ضمن آن ۶۰۰٬۰۰۰ تن کشته شدند. آ. کرامول انقلاب را با قساوت تمام فرونشاند، و همو بود که ایرلندیها را در درویدا قتل عام نمود. طرفداری ایرلندیها از جیمز II، پس از نبرد بوین (۱۶۹۰)، منجر به قوانین کیفری جدید و استثمار اقتصادی گردید. انگلیسها صنعت پشم ایرلند را که تاحدی روبترقی بود نابود کردند، و صدور کالای ایرلند را ممنوع نمودند. جنگهای انقلاب امریکا بنفع ایرلندیها تمام شد، و پروتستانهای ایرلند سپاهی داوطلب برای دفاع در مقابل هر مداخله‌ی خارجی تشکیل دادند، و بکومک همین سپاه بود که هنری گرتن موفق به جلب موافقت انگلستان برای دایر کردن مجلس مستقلی شد (۱۷۸۲). این مجلس کاری از پیش نبرد. سرانجام، در سال ۱۸۰۰، در دوره‌ی نخست‌وزیری پیت، مجالس انگلستان و ایرلند یکی شد، و نمایندگان ایرلند، با اکراه در پارلمنت انگلستان عضویت یافتند.

(III) ایرلند در دوره‌ی اتحاد (۱۸۰۰–۱۹۲۱). اقدامات د. او'کانل منجر به تصویب (۱۸۲۹) قانون ← آزادی کاتولیکان گردید، اما سایر علل نارضائی ایرلندیها برجا ماند، و باعث اغتشاشاتی شد که شورش بی‌نتیجه‌ی ر. امت در ۱۸۰۳ از آن جمله است. در ۱۸۶۹ کلیسای ایرلند منحل گردید. مضار دورنشینان (← دورنشینی) انگلیسی شدت یافت (← ایرلند، مسئله‌ی اراضی). در دهه‌ی ۱۸۴۰–۵۰، آفت سیب زمینی شیوع یافت، و در عرض ۵ سال (منتهی به سال ۱۸۵۱)، حد ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ایرلندی از گرسنگی و بیماری جان سپردند، و قریب ۱٬۶۰۰٬۰۰۰ تن بخارج (مخصوصاً به کشمة)مهاجرت کردند. مهاجرین به مخالفت با حکومت ظالمانه‌ی انگلستان ادامه داده ← نهضت فینی را بر پا کردند. فشار مسئله‌ی اراضی و مشکلات دائمی اجتماعی و اقتصادی شدت یافت، و در ۱۸۷۰ ایرلندیها هدفهای خود را در فرمانروائی میهنی بمنظور پایان دادن به "اتحاد" با انگلستان متمرکز ساختند. چ. ا. پارنل با نقش رهبری دست بکار شد. سرانجام، نهضت شین فین، که خواستار استقلال کامل بود، جای مسئله‌ی فرمانروائی میهنی را گرفت. این نهضت باعث شورش عید ایستر (پاک) ۱۹۱۶ و جنگهای دسته‌های ایرلندی در سال ۱۹۱۸ گردید. انگلیسها دسته‌های امدادی نظامی برای درهم‌شکستن ایرلندیها فرستادند، و اگر چه این دسته‌ها سراسر ایرلند را دوچار وحشت و هراس کردند (۱۹۲۰)، مقاومت ایرلندیها بیش از پیش شدت یافت. انتعاش ادبی و فرهنگی اواخر قرن ۱۹م و پیدایش نویسندگانی چون ج. ب. شا، و. ییتس، و ج.

---

(1)Ayrshire (2)Irkutsk (3)Ireland (4)Eire (5)Erin (6)Inisfail (7)Hibernia

جویس، و ← تئاتر ابی حس ملیت ایرلندیها را تقویت کرد.

(IV) کشور آزاد ایرلند و جمهوری ایرلند. در نتیجه‌ی مذاکرات لوید جورج، نخست‌وزیر بریتانیا، و د والرا، رهبر شین فین، در سال ۱۹۲۱ کشور آزاد ایرلند تشکیل گردید، و عنوان دومینیون امپراطوری بریتانیا را داشت. ضمناً شش ولایت پروتستان شمالی نیز دومینیون ایرلند شمالی را تشکیل دادند. عناصر جمهوریخواه ایرلند ناراضی شدند، و شین فین به دو جناح چپ (بریاست دِ والرا) و راست منشعب شد، و جنگ داخلی درگرفت، و سرانجام عناصر محافظه کار پیش بردند، و در ۱۹۲۲ و. ت. **کازگریو** رئیس شورای اجرائی کشور آزاد ایرلند شد. در ۱۹۲۷، دِ والرا با ریاست حزب جمهوریخواه به مجلس مقنن ایرلند بازگشت، و در ۱۹۳۲ جای کازگریو را گرفت. قانون اساسی سال ۱۹۳۷ کشور آزاد ایرلند را به جمهوری مستقل ایره (نام ایرلندی جزیره‌ی ایرلند) تبدیل نمود، که در سیاست خارجی با ملل مشترک المنافع بریتانیا بستگی داشت. جنگ تجارتی بین انگلستان و ایرلند خاتمه یافت. در طی جنگ II ایرلند بیطرف ماند، و به فعالیتهای متفقین در ایرلند شمالی معترض بود. ارتش غیر قانونی جمهوریخواهان ایرلند بتحریکات خود علیه جدائی ایرلند شمالی از مملکت ایره ادامه دادند. در انتخابات ۱۹۴۸، د والرا شکست خورد، و دولت ائتلافی جان کاستلو (kāstelō) روی کار آمد. بموجب "قانون جمهوری ایرلند"، که در ۱۹۴۹ بموقع اجرا درآمد، ایرلند کشوری بکلی مستقل شد، و از هرگونه تبعیتی از بریتانیای کبیر رهائی یافت. قوه‌ی مجریه در دست نخست‌وزیر و قوه‌ی مقننه در دست دایل ایرن (مجلس مقنن) میباشد. دِ والرا در ۱۹۵۱–۵۴ و در ۱۹۵۷–۵۹ نخست‌وزیر بود، و در ۱۹۵۹ استعفا داد، و رئیس جمهور شد. ایرلند در ۱۹۵۵ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

ایرلند[1]، جمهوری (irland): ← ایرلند.

ایرلند[1]، دریای، قسمتی از قطلا، بطول ۲۱۰ کم و بعرض تا ۲۱۰ کم، بین ایرلند و بریتانیای کبیر. بوسیله‌ی تنگه‌ی شمال و (از ج) تنگه‌ی سنت جورج به قطلا مرتبط است.

ایرلند[1]، کشور آزاد: ← ایرلند.

ایرلند[1]، کلیسای، کلیسای رسمی سابق ایرلند. پیرو نظام انگلیکان (پروتستان اسقفی) بود. در ۱۸۶۹، باهتمام گلادستون، از رسمیت افتاد، و این یکی از موفقیتهای گلادستون بود.

ایرلند، مسئله‌ی اراضی، مسئله‌ی مالکیت اراضی ایرلند، که در قرن ۱۹م بصورت بحرانی درآمد، از قرنها پیشتر سابقه داشت. در قرن ۱۲م که آنگلونورمانها به ایرلند تاخته اراضی سرکردگان قبایل ایرلندی را تصرف کردند، نوعی نظام ملاکی فئودال بر ایرلند تحمیل شد، و این وضع قرنها دوام یافت. در دوره‌ی سلطنت سلسله‌ی تودور، مخصوصاً ماری تودور، ضبط کردن اراضی ایرلند از طرف ملاکین انگلیسی ساکن انگلستان با شدت بیشتری انجام گرفت، و این وضع نامطلوب در دوره‌ی آلیور کرامول بیش از پیش شدت یافت، و وی بعد از لشکرکشی (۱۶۴۹) به ایرلند، مقدار زیادی از بهترین اراضی ایرلند را گرفته بین سربازان خود تقسیم کرد. بسیاری از رعایای ایرلندی به ایالات بی‌حاصل غربی منتقل کرده شدند. ضبط اراضی در دوره‌ی ویلیام III ادامه یافت. قوانین کیفری قرن ۱۸م کاتولیکها را از خرید یا اجاره‌ی اراضی جز به بهائی که از پرداخت آن عاجز بودند ممنوع نمود. بعد از ← آزادی **کاتولیکان** هم در مسئله‌ی اراضی بهبودی حاصل نشد. قحطی بزرگ دهه‌ی چهارم قرن نوزدهم بر کینه‌ی ایرلندیها نسبت به انگلیسها افزود. پس از مبارزات بسیار و در نتیجه‌ی شدت عمل ← نهضت فینی و مساعی **گلادستون**، سرانجام اولین قانونی که تا حدی بنفع مستأجرین ایرلندی بود گذشت. شدت عمل اتحادیه‌ی اراضی ایرلند، که باهتمام چ. ا. پارنل و دیگران تأسیس شد، سبب تصویب قانون ارضی سال ۱۸۸۱ گردید، که از جمله اجاره‌ی عادله و ادامه‌ی تصرف زمین را از طرف مستأجر در صورت پرداخت اجرت المثل، که مدتها رعایا خواستار آنها بودند، تأمین نمود. از آن ببعد مسئله‌ی خرید اراضی از طرف مستأجرین اهمیت یافت. در نتیجه‌ی آشوبهائی که و. او[2]برایان برپا کرد قوانین دیگری مفید بحال ایرلندیان بتصویب رسید. در ۱۹۲۱ دو ثلث اراضی ایرلند به ملکیت مستأجرین ایرلند درآمده بود، و کمی بعد مالکیت بقیه‌ی اراضی نیز بموجب قانونی به ایرلند تعلق گرفت. در ۱۹۳۲ کشور آزاد ایرلند از پرداخت اقساط سالیانه به انگلستان از بابت اراضی امتناع نمود، و کشمکشهائی که بر سر این موضوع بین دو کشور درگرفت در ۱۹۳۸ بنفع ایرلند خاتمه یافت.

آیرلند[1]، ویلیام هنری (wilyām henri āyr-land)، ۱۷۷۷–۱۸۳۵، سندساز انگلیسی که مدارک و نسخه‌هائی راجع به شکسپیر جعل کرد. دو اثر از آثار وی بعنوان آثار شکسپیر مقبولیت یافت. ولی ا. ملون در ۱۷۹۶ مجعول بودن آنها را آشکار ساخت، و آیرلند باین موضوع اعتراف کرد.

ایرلند جدید[2] (irlande)، جزیره‌ی آتشفشانی (۸٬۶۵۰ کمه؛ جه ح ۱۹٬۰۰۰)، جغ قکب، در ← مجمع‌الجزایر بیزمارک. سابقاً مکلنبورگ جدید (meklenburge) نام داشت.

ایرلند شمالی[3]، واحد اداری مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی؛ مساحتش ۱۳٬۵۶۰ کمه؛ جمعیتش ۱٬۳۷۰٬۷۰۹؛ پایتختش بلفاست. ایرلند شمالی (که اغلب آلستر خوانده میشود) در ۱۹۲۰ بموجب قانون حکومت ایرلند ایجاد گردید (← ایرلند) و دارای شش ولایت (= **کاونتی**) است؛ آرما، داون، انتریم، لاندن‌دری، تیرون، و فرمنه. جمهوری ایرلند این تقسیم جزیره را برسمیت نمیشناسد. اراضی ایرلند شمالی کوهستانی و شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی است. پارچه‌های کتانی آن معروف و صنایع سنگینش در اطراف بلفاست متمرکز است. ایرلند شمالی دارای ۱۲ نماینده در پارلمنت انگلستان و تا حد زیادی خودمختار است. تاریخش از اوایل قرن ۱۷م شروع میشود، که انگلستان بسیاری از اراضی را ضبط و مهاجرین اسکاتلندی و انگلیسی را در آنها اسکان داد. در ۱۸۸۶، که گلادستون اولین لایحه‌ی فرمانروائی میهنی را پیشنهاد کرد، مناقشه بین دو قسمت ایرلند آغاز گردید. مردم پروتستان ایرلند شمالی از سلطه‌ی مردم قسمت جنوبی، که در آنها کاتولیکها اکثریت داشتند، هراسناک بودند. در جج I بیم جنگ داخلی شدت یافت. بموجب لایحه‌ی ۱۹۲۰، دو مجلس جداگانه برای دو قسمت ایرلند تأسیس شد. اکنون افزایش اقلیت کاتولیک وضع پروتستانها را بمخاطره انداخته.

ایرلندی، ادبیات (irlandi): ← گیلی، ادبیات.

ایرلندی[4]، زبان، یکی از زبانهای هندواروپائی، از گروه سلتی. ← زبان، جدول.

ایرلندیان متحد[5] (irlandiāne) یا **انجمن متحد ایرلندی[6]**، سازمان سیاسی ایرلندی، که بتوسط وولف تون در ۱۷۹۱ تأسیس شد، و بسرعت توسعه یافت. در ۱۷۹۴ جلوی آن گرفته شد، و بصورت یک سازمان انقلابی سری درآمد، و از فرانسه یاری طلبید. پس از شکست شورش ۱۷۹۸، رهبران آن اعدام یا زندانی شدند.

ایرن اسکندرانی: ← هرون اسکندرانی.

ایرنایوس[7]، قدیس (qeddis irenāyus)، ح ۱۲۵ –ح ۲۰۲، اسقف لیون (در فرانسه‌ی حالیه)، مت آسیای صغیر؛ مؤلف رساله‌ی بر ضد بدعت (علیه گنوستیسیسم).

ایرنجین (irenjin)، فت ۷۱۹ هق، امیر و سردار مغول و حاکم دیاربکر. پدرزن سلطان الجایتو بود. باتفاق بعضی امرای دیگر، در سنه‌ی ۷۱۹ با سلطان ابوسعید بهادر خان از در مخالفت درآمدند، و در جنگی که بین فریقین در نزدیک شهر میانج (میانه) روی داد، امیر چوپان، سردار سلطان ابوسعید، برآنها غلبه کرده آنها را بقتل رسانید. کلمه‌ی ایرنجین (بر حسب تحقیق بلوشه) در چینی بصورت ای‌لین‌جن و ای‌دینجن و در تبتی بصورت رین‌جن بوده است.

ایرندگان (irandegān)، دهستان (جه ح ۵۰۰٬۳؟)، بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۲۴(؟) آبادی. مرکزش، **ایرندگان** (جه ح ۳۰۰؟)، در ۷۱ کیلومتری ج خاش واقعست.

ایرنریوس[8] (irnerius)، ح ۱۰۵۵–ح ۱۱۳۰، معلم ایتالیائی و از شارحین حقوق روم، مؤسس مدرسه‌ی بولونیا.

آیرنساید، ادمند: ← ادمند آیرنساید.

ایرنه[9] (irene)، ۷۵۲–۸۰۳، ملکه‌ی (۷۹۷–۸۰۲) بیزانس. پس از ۷۸۰ نایب‌السلطنه‌ی پسرش قسطنطین VI بود، و هم خود را صرف از بین بردن تمثال‌شکنی کرد. در ۷۹۷، قسطنطین، بعلت رفتار ناپسندی که داشت، خلع شد؛ ایرنه او را کور کرد، و خود بتخت نشست، ولی نیکفوروس I ایرنه را برکنار و تبعید نمود (۸۰۲).

ایرنه[9] (eyrene)، یکی از هورای.

ایروان[10] (irvān)، ارمنی **یروان** (yerevān)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳۸۵٬۰۰۰)، کرسی جشن

(1)Ireland (2)New Ireland (3)Northern Ireland (4)Irish (5)United Irishmen (6)United Irish Society (7)Irenaeus (8)Irnerius (9)Irene (10)Erivan

ارمنستان، بر رود زانگا، واقع در میان باغهای میوه و کوهها. بسبب صنایع ماشینسازی و نساجی و شیمیائی، از ۱۹۲۶ ببعد جمعیتش چهار برابر شده است. در ح ۶۶۱ ب‌م بنا شده. قرنها بین ایران و عثمانی دست بدست میشد؛ شاه عباس I آنرا از عثمانیها گرفت (1013 هق)؛ در جنگهای ایران و روسیه در زمان فتحعلی شاه بدست روسها افتاد (۱۲۱۸ هق)؛ بموجب سه عهدنامه‌ی ترکمن چای به روسیه واگذار شد (۱۲۴۳ هق). مساجد زیبا و چند کاخ از آثار ایرانیان دارد.

ایروکوئوی[1]، **اتحادیه‌ی** (irokuoy) یا **ملل پنجگانه**، اتحادیه‌ی پنج قبیله‌ی موهاک (mohåk)، اونایدا (onāydā)، آنانداگا (ānəndāgā)، کایوگا (kāyugā)، و سنکا (senekā)، از هندیشمردگان امریکای شمالی، که در ۱۵۷۰ تأسیس گردید. با وجود بعضی جنگهای بین قبیله‌ای، اتحادیه وحدت کامل داشت، و از جهت سازمان سیاسی و ملکداری و تهور نظامی، در سرزمینهای واقع در ل مکزیک بینظیر بود. در نیمه‌ی دوم قرن هفدهم، اتحادیه بر قبایل مجاور استیلا یافت. در جنگهای فرانسه و هندیشمردگان و (جز قبیله‌ی اونایدا) در انقلاب امریکا، اتحادیه طرفدار بریتانیا بود. بقایای قبایل نخستین اینک در سکنی‌گاههائی در اونتاریو، نیو یورک، ویسکانسین، و اوکلاهوما سکنی داده شده‌اند.

ایرون، لهجه‌ی: ← آسی.

ایروینگ[2] (irving). برای اعلام انگلیسی که باین صورت میشناسید به اروینگ (ërving) رجوع کنید.

ایره (eyre): ← ایرلند.

ایری[3] (iri)، شهر (جمع ۱۳۰٬۸۰۳)، ل‌غ ایالت پنسیلوانیا، کشمت. مصنوعات برقی و فلزی.

ایری[3]**، دریاچه‌ی**، دریاچه‌ای (۲۵٬۷۷۰ کمم) در امریکای شمالی، بطول ۳۸۵ کم و بعرض ۴۸–۹۲ کم، که کم‌عمقترین دریاچه‌های بزرگ و از حیث اندازه چهارمین آنهاست. رود نیاگارا آنرا بدریاچه‌ی اونتاریو، و **کانال ایری** (اتمامش در ۱۸۲۵) رود هودسن را بآن مرتبط میکند. احتمالا لوئی ژولیه اولین سفیدپوستی بود که دریاچه را دیدن کرد (۱۶۶۹).

ایریارته[4]**، ایگناثیو** (ignāţio iriārte)، ۱۶۲۰–۱۶۸۵، نقاش دورنماساز اسپانیائی؛ شاگرد فرانثیسکو دِ اررا (پدر) در سویل. اغلب با ب. ا. موریلیو همکاری داشت؛ موریلیو اشکال و صورتهای تصویر را میکشید و ایریارته زمینه و دورنمای آنرا. نمونه‌هائی از دورنماهای او، که بسبب لطافت رنگ شهرتی دارد، در موزه‌ی ملی اسپانیا و در موزه‌ی لوور موجود است.

ایریان غربی: ← گینه‌ی جدید.

ایریدیوم[5] (iridiom؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Ir؛ نیز جدول مقاله‌ی عنصر را ببینید). شبیه طلای سفید، بسیار سخت، و یکی از سنگینترین عناصر شناخته‌شده است. آلیاژهای آن برای ساختن وزنه‌های استاندار [= استاندار]، نقاط اتصال دستگاههای برقی، و سر قلم خودنویس بکار میرود.

ایریس[6] (iris)، در دین یونان، الاهه‌ی رنگین‌کمان؛ دختر الکترا و از ملازمان زئوس و هرا.

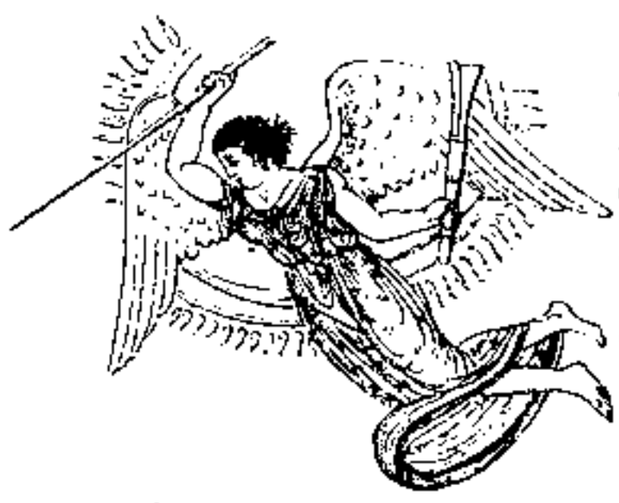

ایریس (از یك ظرف قدیمی)

آیریش[7] (āyriš؛ انگل). این لفظ بمعنی ایرلندی یا منسوب به ایرلند است. مثلا زبان آیریش یعنی ← زبان ایرلندی.

ایریگویِن[8]**، ایپولیتو** (ipolito irigoyen)، ۱۸۵۰؟–۱۹۳۳، رهبر سیاسی آرژانتینی، رئیس جمهور (۱۹۱۶–۲۲، ۱۹۲۸–۳۰) آرژانتین.

ایسزائی[9]**، اوژن** (ëjen izāi)، ۱۸۵۸–۱۹۳۱، ویولون‌نواز بلژیکی. یکی از بزرگترین ویولونوازان عصر خود بود. در ۱۹۱۸–۲۰ رهبر ارکستر سمفونیک سینسیناتی (کشمت) بود.

ایزابل[10] (izābel)، فت ح ۸۴۶ ق‌م، زن اخآب، مادر اخزیا و یهورام و عتلیا. زنی بااراده و بیرحم بود و بنی اسرائیل را به بت‌پرستی کشانید و بسیاری از پیغمبران را کشت. در کودتای یهو کشته شد و جسدش را پیش سگان افکندند (اول پادشاهان ۱۶.۳۱؛ ۱۸؛ ۲۱؛ دوم پادشاهان ۹.۱–۱۰، ۳۰–۳۷).

ایزابل[11] **I** (کاستیل) (izābele) یا **ایزابل کاتولیک** (kātolik)، اسپانیولی ایسابل لا کاتولیکا، ۱۴۵۱–۱۵۰۴، ملکه‌ی (۱۴۷۴–۱۵۰۴) کاستیل، و از طریق ازدواج (۱۴۶۹) با فردیناند (بعداً فردیناند V آراگون)، ملکه‌ی (۱۴۷۹–۱۵۰۴) آراگون. ادعای او بر کاستیل مورد اعتراض خوانا لا بلترانخا بود. در دوره‌ی سلطنت فردیناند V و ایزابل بر آراگون و کاستیل بود که اسپانیا به یک واحد سیاسی تحت لوای یک خاندان سلطنتی تبدیل شد. در باره‌ی این دوره‌ی پراهمیت ← فردیناند ۷. حمایت ایزابل از کریستوف کلمب سبب کشف قاره‌ی امریکا شد (گویند ایزابل حتی حاضر شد جواهرات خود را گرو بگذارد تا وسایل مسافرت پویشی کریستوف کلمب فراهم شود).

ایزابل[11] **II** (اسپانیا) (izābele)، اسپانیولی ایسابل، ۱۸۳۰–۱۹۰۴، ملکه‌ی (۱۸۳۳–۶۸) اسپانیا؛ دختر فردیناند VII. جانشین پدر شد، و مادرش ماریا کریستینا نایب‌السلطنه‌ی او بود. عمویش، دون کارلوس، بمخالفت با سلطنت او برخاست، و طرفداران او (← کارلوسیان) در ۱۸۳۳ شورش کردند. شورش فرونشانده شد، ولی سیاست خشنی معمول گردید. ایزابل در ۱۸۴۳ شخصاً فرمانروائی را بدست گرفت. دوران سلطنت او با زد و خورد‌های دائمی حزبی و شورشهای بسیار قرین بود. سرانجام، در انقلاب ۱۸۶۸ خلع و تبعید شد، و به فرانسه رفت. در ۱۸۷۰ از حقوق خود بنفع پسر ارشدش (بعداً آلفونسوی XII) صرف نظر کرد.

ایزابل[12] **برزیلی** (izābele brezili)، ۱۸۴۶–۱۹۲۱، شاهزاده خانم برزیلی؛ دختر پدروی II. در غیاب پدر نایب‌السلطنه بود، و قانون لغو برده‌داری را امضا کرد (۱۸۸۹).

ایزابل د/آنگولِم[13] (izābel dāNgulem)، ف‌ت ۱۲۴۶، ملکه‌ی جان (شاه انگلستان). پدرش کنت آنگولم و مادرش نوه‌ی لوئی VI فرانسه بود. در ۱۲۰۰ با جان وصلت کرد. در ۱۲۱۴ بامر جان محبوس شد. در ۱۲۱۷ به فرانسه بازگشت.

ایزابل دو فرانس[14] (izābel dë frāNs)، ۱۲۹۲؟–۱۳۵۸، ملکه‌ی همسر ادوارد II انگلستان؛ دختر فیلیپ IV فرانسه. شوهرش با او بدرفتاری می‌نمود، و او هم از خاندان دسپنسر، که طرف توجه شاه بودند، نفرت داشت. ایزابل در ۱۳۲۵ از فرانسه دیدن کرد، و با راجر دِ مورتیمر رابطه‌ای برقرار نمود، و به انگلستان تاخت آورد. شاه استعفا داد، و بقتل رسید. ایزابل و مورتیمر فرمانروائی کردند تا ادوارد III قدرت را بدست گرفت (۱۳۳۰).

ایزابو دو باویر[15] (izābo dë bāvier)، ۱۳۷۱–۱۴۳۵، ملکه‌ی همسر شارل VI فرانسه. در ۱۳۸۵ به زوجیت شارل درآمد، و با او در پاریس تاج‌گذاری کرد (۱۳۸۹). چون شارل دیوانه شد (۱۳۹۲)، حکومت را بعنوان نایب‌السلطنه بدست گرفت، و معشوقه‌ی علنی لوئی دوک د/اورلئان گردید. از جنبه‌ی سیاسی، گاهی به آرمانیاکها و گاهی به بورگینیونها متمایل میشد. در جنگ صدساله اغلب از دشمنان فرانسه (انگلیسها و بورگینیونها) جانبداری میکرد. سهم عمده‌ای در انعقاد پیمان تروا (۱۴۲۰) دارد، و بموجب آن فرانسه را به انگلستان تسلیم کرد، و پسر خود (شارل VII) را از ارث محروم نمود. از دخترانش، کاترین دو والوا زن هنری V انگلستان، و ایزابل دو فرانس زن ریچارد II شد.

ایزاک، اسم اروپائی، مطابق اسحاق: ← اسحاق، اسم.

ایزاکو، اسم ایتالیائی، مطابق اسحاق: ← اسحاق، اسم.

ایزالده: ← تریسترم و ایزالده.

ایزد (izad) [= درخور ستایش]، در دین زردشتی، فرشتگانی که از جهت رتبه دون امشاسپند هستند. تعداد ایزدان بسیار است و بدو بخش تقسیم میشوند: مینوی، جهانی. اهورمزدا در رأس ایزدان قرار دارد. لفظ یزدان جمع یزد (yazd) است و در پهلوی و فارسی بجای مفرد و بمعنی خدا بکار میرود.

ایزدخواست: ← حاجی‌آباد ایزدخواست.

ایزدخواست (izad-xāst) یا **یزدخواست** (yazd-xāst)، دهستان، ل‌غ بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس). رود یزدخواست از وسط آن میگذرد. مرکزش، **ایزدخواست** یا **یزدخواست** (جمع ۳٬۵۴۴ نسمه ۱۳۳۵ هش)، سر راه اصفهان به شیراز، بر صخره‌ای واقع در دره‌ای قرار دارد. دارای قلعه‌ی نیمه‌ویران عهد ساسانی است. **مسجد یزدخواست** تنها مسجدی است که در آن چهارطاقی

---

(۱)Iroquois (۲)Irving (۳)Erie (۴)Iriarte (۵)iridium (۶)Iris (۷)Irish (۸)Irigoyen (۹)Ysaÿe (۱۰)Jezebel (۱۱)Isabella (۱۲)Isabel (۱۳)Isabella of Angoulême (۱۴)Isabella; Isabelle de France (فنس) (۱۵)Isabeau of Bavaria; Isabeau de Bavière (فنس)

عهد ساسانی (درون قلعه) تبدیل به مسجد شده است.
ایزدگشسپ (izad.gošasp)، در شاهنامه. **۱-** از دانشمندان دربار انوشروان. **۲-** سرداری از ایرانیان که در شورش بهرام چوبینه بر خسرو پرویز بیاری بهرام برخاست و با خسرو جنگید.
ایزده (izdeh)، ده (جه ۱۸۴'۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ناتل‌کنار، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)، ۱۵ کیلومتری ش سولده.
ایزر[1] (izer)، رودی بطول ۷۷ کم، در فلاندر فرانسه و بلژیک، که در نیوپور (niëpor) (بلژیک) به دریای شمال میریزد. پیشروی آلمانها بسوی کاله در جنگ I پس از نبردهای شدیدی در اینجا متوقف شد (اواخر ۱۹۱۴).
ایزر[2]، ولایت (۸'۲۳۷ کمه؛ جه ۶۲۶'۱۱۶)، چ‌ش فرانسه، در دوفینه؛ مرکزش گرنوبل. از رود ایزر (ریزابه‌ی رون) نام گرفته است.
آیزک (āyzək)، اسم انگلیسی، مطابق اسحاق؛ ← اسحاق، اسم.
ایزلینگتن[3] (izlingtən)، کوی (جه ۲۳۵'۶۴۵)، ل لندن، انگلستان؛ ناحیه‌ی صنعتی. زندان پنتن‌ویل (pentənvil) و زندان زنانه‌ی هالوی (hāləwey) در آنجا است.
آیزناخ[4] (āyzenāx)، شهر (جه ۵۱'۸۳۴)، تورینگن، آلمان مرکزی. صنایعش تهیه‌ی لوازم برقی و مواد شیمیائی است. در اینجا ی. س. باخ متولد شد؛ لوتر در ۱۴۹۸–۱۵۰۱ اقامت داشت؛ و حزب سوسیال دموکرات آلمان در کنگره‌ی سوسیالیستی ۱۸۶۹ تأسیس شد. وارتبورگ نزدیک آنست.
آیزنشتات[5] (āyzenštāt)، شهر (جه ۷'۶۲۶)، کرسی بورگنلاند، ش اتریش. هایدن در این شهر تحت حمایت خاندان استرهازی میزیست.
آیزنشتاین[6]، **سرگی میخایلوویچ** (sergey mixāy-lovic āyzenštāyn)، ۱۸۹۸–۱۹۴۸، نقاش روسی، عالم نظری سینما، و (مهمتر از همه) کارگردان بزرگ فیلم. در ۱۹۲۴ نخستین فیلم خود، اعتصاب، را عرضه داشت. دومین فیلم او، بنام زره‌دار پاتیومکین، که در سال ۱۹۲۵ ساخته شد، نقطه‌ی تحولی در تاریخ سینما بشمار میرود، و هنوز گاه بگاه آنرا در باشگاههای سینمائی نشان میدهند. درین فیلم بازیهای دسته‌جمعی بر بازیهای انحصاری هنرپیشه‌ی اصلی ترجیح داده شده، و اهمیت هنر مونتاژ برای ایجاد رابطه‌ی دراماتیک میان تصویرهای پراکنده باثبات رسید. فیلمهای بعدی او عبارتند از اکتبر (۱۹۲۸)، کهنه و نو (۱۹۲۹)، زنده باد مکزیک (۱۹۳۲)، آلکساندر نفسکی (۱۹۳۸)، و ایوان مخوف (در دو قسمت، ۱۹۴۴ و ۱۹۴۶). هر یک ازین فیلمها شاهکاری در هنر سینما است. فیلمهای آیزنشتاین علاوه بر وسعت محتوی، از لحاظ شکل (فورم) در حد کمالند؛ و بدین سبب وی استاد فورمالیسم در هنر فیلم بشمار میرود. وی چند کتاب درباره‌ی علم نظری (تئوری) سینما نیز نوشته است.
آیزنشتاین[6]، **فردیناند گوتهولد** (ferdinānd gothold āyzenštāyn)، ۱۸۲۳–۵۲، ریاضیدان آلمانی که بسبب کارهایش در صورتهای (= فورم‌های) جبری و توابع بیضوی معروفست.
آیزنهاور[7]، **دوایت دیوید** (duāyt deyvid āy-zənhāwər)، ۱۸۹۰–، ژنرال امریکائی، ۳۳مین یا ۳۴مین رئیس جمهور (۱۹۵۳–۶۱) کشمت؛ اهل تکزاس. در جنگ II فرمانده نیروهای متفقین در افریقای شمالی بود، و در ۱۹۴۳ بفرماندهی عالی نیروهای مهاجم متفقین برگزیده شد. در ۱۹۴۴ به درجه‌ی "ژنرال پنج‌ستاره" ارتقا یافت. در ۱۹۵۰ بفرماندهی عالی نیروهای متفقین در اروپا (ناتو) برگزیده شد. در ۱۹۵۲ و دگر بار در ۱۹۵۶ به ریاست جمهور انتخاب شد. مردی علیل بود.
ایزو: ← تریسترم و ایزالده.
ایزوبار: ← همفشار.
ایزوترم: ← همدما، خط.
ایزوتروپ[8] (izotrop؛ از فنـ) یا **تکروند** (tak-ravand)، وصف ماده‌ای که خواص فیزیکی آن در همه‌ی امتدادها یکسان است. مواد بیشکل ایزوتروپ هستند. از مواد متبلور فقط آنهائی که در دستگاه مکعبی متبلور میشوند ایزوتروپ هستند. ناایزوتروپی سایر بلورها بالاخص در انکسار مضاعف آشکار میگردد. ← آنیزوتروپ.
ایزوتوپ: ← همجا.
ایزوستازی: ← همستادی.
ایزوشیچیتو[9] (izu-šicito) [ژاپنی، = هفت جزیره‌ی ایزو]، دسته‌ای از جزایر آتشفشانی، ژاپن، در فکه، نزدیک ساحل چ‌ش جزیره‌ی هونشو، چ یوکوهاما. این جزایر، که در طول ح ۴۸۰ کم در چ خلیج توکیو ممتد است، مشتمل بر هفت جزیره‌ی اصلی است، که بزرگترین آنها اوشیما است.
ایزومر و ایزومریسم: ← همباری.
ایزومورف و ایزومورفیسم: ← همشکلی.
ایزونتسو[10] (izontso)، رودی بطول ح ۱۴۰ کم در یوگوسلاوی و ایتالیا. در جنگ I بر سر تصرف آن جنگهای شدید روی داد.
ایزوولسکی[11]، **آلکساندر پتروویچ** (āleksāndr petrovic izvolski)، ۱۸۵۶–۱۹۱۹، سیاستمدار روسی. در ۱۹۰۶–۱۰ وزیر امور خارجه‌ی روسیه بود. در عقد قرارداد ۱۹۰۷، که ایران را به "مناطق نفوذ" روسیه و انگلستان تقسیم میکرد، نقش عمده‌ای داشت. با تقویت اتفاق مثلث، روسیه را برای جنگ آماده ساخت. در ۱۹۱۰–۱۷ سفیر کبیر روسیه در پاریس بود. دو ماه بعد از استعفای نیکولای II استعفا داد. در پاریس درگذشت.
ایزی (izi)، ده (جه ۱'۰۰۳ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)، ۷ کیلومتری ل‌ش سبزوار.
ایژفسک[12] (ijefsk)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۲۵۲'۰۰۰)، کرسی جخشت اودمورت، ش جمشسر اروپائی. از مصنوعاتش اسلحه و ماشین‌آلات است.
ایژور، اراضی، روسیه، ← اینگرمانلند.
ایساآک و ایساآکوس، اسامی لاتینی، مطابق اسحاق؛ ← اسحاق، اسم.
ایساغوجی (isāquji)، یا ایساگوگ (isāgoge) [= مدخل]، نام مقدمه‌ای که **فرفوریوس** بر قاطیغوریاس ارسطو نوشت (← ارغنون). بقول قاضی سعید اندلسی، این کتاب را ابن مقفع مستقیماً از یونانی به عربی ترجمه کرد، و بقول ابن الندیم، ایوب ابن قاسم رقی آنرا از سریانی به عربی ترجمه نمود. از تحریرهای معروف اثر پورفیریوس تحریر اثیرالدین ابهری است.
ایساوریا، ناحیه‌ی قدیم؛ ← ایوریا.
آیسبرگ: ← کوه یخ.
ایست[13] (ist)، لفظ انگلیسی، بمعنی شرق، شرقی، و مشرق، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.
ایستاسیواتل[14] (istāsiwātl) [آزتک، = زن سفید]، آتشفشان خاموش، بارتفاع ۵'۲۸۵ متر، مکزیک مرکزی، نزدیک پوپوکاتپتل.
ایستانبرق[15] (istān.barq) [= برق ایستاده] یا **الکتروستاتیک** (elektrostātik؛ فنـ)، مبحثی از علم برق که از تولید بارهای برقی و تأثیر میدان برقی بر آنها بحث میکند. بار برقی یک جسم مقدار برق آنست، و ممکن است مثبت (+) یا منفی (−) باشد (← برق). بارهای همنوع یکدیگر را دفع و بارهای مختلف‌النوع یکدیگر را جذب میکنند؛ مقدار نیروی جاذبه یا دافعه بر طبق قانون کولن مشخص میشود. ظرفیتِ گرفتن و نگاهداشتن بار برقی در اجسام متفاوت است؛ بعضی مواد (مانند فلزات) هادی برق هستند (← هدایت)، یعنی "سیاله‌ی برق" بسرعت و بلا مانع از آنها عبور میکند و، اگر عایقیوش نباشند، خارج میگردد؛ هدایت بعضی از اجسام ضعیف است؛ برخی عایق اند، یعنی برق بسختی از آنها عبور میکند. بطوری که در مقاله‌ی برق گفته شده، استعمال عباراتی از قبیل "سیاله‌ی برق" برای تسهیل فهم پدیده‌های برقی است، و امروزه این پدیده‌ها از روی ساختمان اتم توجیه میشود.
اجسام را به سه طریق میتوان دارای بار برقی کرد: مالش، تماس با جسم باردار، و القای ایستان‌برقی. باردهی بوسیله‌ی مالش ناشی از اینست که اتمهای بعضی از اجسام، در اثر مالش، الکترون‌هائی رها میکنند. اگر کره‌ای فلزی با جسم بار‌داری تماس یابد، بار همنوع آن را میگیرد؛ زیرا مثلا اگر جسم بار مثبت داشته باشد، الکترونهای کره‌ی فلزی را بخود میکشد، و الکترونهائی از طریق محل تماس از کره میگیرد، و کره، بعلت از دست دادن الکترونها، دارای بار برقی مثبت میشود. برای باردهی القائی ← القا. تشخیص اینکه جسمی بار برقی دارد یا نه بوسیله‌ی الکتروسکوپ صورت میگیرد.
هر جسم باردار در ناحیه‌ای از فضای اطراف تأثیراتِ برقیِ محسوس دارد، بدین معنی که اگر ذره‌ی بارداری در این ناحیه قرار گیرد تحت تأثیر جاذبه یا دافعه‌ی برقی ناشی از آن جسم واقع میشود. ناحیه‌ی مذکور میدان برقی آن جسم است (← میدان، در فیزیک). در هر نقطه‌ی یک میدان، عاملی (نظیر ارتفاع در میدان جاذبه‌ی زمین) وجود دارد که آن را پتانسیل میدان در آن نقطه خوانند، و این عامل "تراز برقی" یا "سطح برقی" میدان را در آن نقطه مشخص میکند. اختلاف پتانسیل دو نقطه از میدان نظیر اختلاف سطح در مایعات است، و مانند این، در شرایط

(۱)Yser (۲)Isère (۳)Islington (۴)Eisenach (۵)Eisenstadt (۶)Eisenstein (۷)Eisenhower (۸)isotropic (۹)Izu-Shichito (۱۰)Isonzo (۱۱)Izvolsky (۱۲)Izhevsk (۱۳)east (۱۴)Ixtacihuatl (۱۵)electrostatics

مناسب باعث جریان برق میشود.
خازن‌ها آلاتی هستند که بار برقی ذخیره میکنند. ماشینهای ایستابرقی بارهای برقی هنگفت با پتانسیل زیاد تولید میکنند. اخیراً، در تحقیقات اتمی، ماشینهای بسیار نیرومند بر اساس ماشینهای قدیم ساخته شده است (مثلا ← وان د گراف، مولد).
ایست انگلیا، انگلستان، ← انگلیای شرقی.
ایستبورن[1] (istborn)، شهر (جه ۵۷°۸۰۱)، ساسکس شرقی، انگلستان؛ تفرجگاه جالب کنار دریا.
ایستر (istər)، ← فصح، عید.
ایستر[2]**، جزیره‌ی**، اسپانیولی **پاسکوا** (pāskuā)، جزیره (ح ۱۲۰ کمم؛ جه ۵۶۳)، در قکب، ح ۳°۷۸۰ کیلومتری غ شیلی و متعلق بآن. در روز عید ایستر سال ۱۷۲۲ کشف شد. بجهت کله‌های سنگی یکپارچه‌ی عظیم (بارتفاع ۹–۱۲ متر و وزن متوسط ۵–۸ تن) و کتیبه‌هائی که تا کنون خوانده نشده، و منشأ هیچیک معلوم نیست، معروف میباشد.
ایست رایدینگ، انگلستان، ← یورکشر.
ایستریا[3] (istriā)، شبه جزیره‌ی کوهستانی، بوسعت تقریبی ۵°۱۸۰ کمم، که در ل دریای آدریاتیک پیش رفته، و از ل به فلات کارست محدود است؛ شهر عمده‌اش پولا. سکنه‌ی آن ایتالیائی و یوگوسلاوی اند. حکومت اسمی بیزانس بر ایستریا در قرن ۸م خاتمه یافت، و این ناحیه بین ونیز، کارینتیا، اسقفهای آکویلیا، و کنتهای گوریتسیا تقسیم شد. در قرن ۱۵م قسمت جغ آن در دست ونیز و قسمت لش آن در دست اتریش بود، و در ۱۷۹۷ تماماً بتصرف اتریش درآمد. در ۱۹۱۹ به ایتالیا واگذار شد، و در ۱۹۴۷ بین یوگوسلاوی و کشور تریست منقسم گردید. در ۱۹۵۴ به یوگوسلاوی داده شد.
ایست ریور[4] (ist rivər)، تنگه‌ی قابل کشتیرانی در شهر نیو یورک، کشمة، که خلیج نیو یورک را به تنگه‌ی لانگ آیلند مرتبط میسازد، و مانهاتن و برانکس را از بروکلین و کوینز جدا میکند.
ایست سنت لویس[5] (ist sent luis)، شهر (جه ۸۲°۲۹۵)، جغ ایالت ایلینوا، کشمة، بر رود میسی‌سیپی و مقابل سنت لویس. صنایع شیمیائی و مصنوعات فلزی و پالایشگاههای نفت دارد.
ایست شیکاگو[6] (ist šikāgo)، شهر (جه ۵۴°۲۶۳)، لغ ایالت ایندیانا، کشمة. تأسیس ۱۸۸۸ و بزرگترین بندر ایالت است.
ایست گلوی، اسکاتلند، ← کرکوبری‌شر.
ایست لوذین[7] (ist lōḏiən) [= لوذین شرقی]، سابقاً **هدینگتن‌شر** (hadingtənšər)، ولایت (۶۹۰ کمم؛ جه ۵۲°۲۴۰)، جش اسکاتلند؛ مرکزش هدینگتن. رود عمده‌اش تاین است. زراعت در اراضی پست حاصلخیزش رواج کامل دارد؛ در اراضی مرتفع پرورش گوسفند معمول است. مشاغل دیگر ماهیگیری، استخراج زغال سنگ، آجرپزی، و تقطیر مشروبات الکلی است.
ایستمن[8]**، جورج** (jorj istmən)، ۱۸۵۴–۱۹۳۲، مخترع و بشردوست امریکائی و از صاحبان صنایع، مؤسس کارخانه‌ی ایستمن‌کوداک، سازنده‌ی (۱۸۸۸) اولین نوار فیلم نرم و دوربین عکاسی کوداک، سازنده‌ی فیلم سینمائی ۳۵ میلیمتری با سوراخهائی در دو طرف (۱۸۸۹).
ایستویک[9]**، ادوارد بکهاوس** (edwārd bakhāš istwik)، ۱۸۱۴–۸۳، مستشرق و سیاستمدار و نویسنده‌ی انگلیسی. در ۱۸۳۶ به هند رفت، و در دستگاه اداری راه یافت، و سمت مترجمی زبان فارسی را داشت، و در ۱۸۴۵ استاد زبان هندوستانی و در ۱۸۵۰ کتابدار شرکت هند شرقی شد، و در ۱۸۵۹ باستخدام اداره‌ی امور هند درآمد. در ۱۸۶۰ منشی سفارت انگلیس در ایران بود، و در جزء چند هیئت انگلیسی مأموریت مطالعات در ناحیه‌ی کناره‌ی خزر و خراسان را یافت. ایستویک از عاقدان قرارداد خط تلگراف در ایران است. مهمترین آثار او عبارت است از ترجمه‌ی قصه‌ی سنجان و زردشت‌نامه به انگلیسی، تصحیح گلستان سعدی با ترجمه و افزودن لغتنامه، ترجمه‌ی باغ و بهار و انوار سهیلی به انگلیسی.
آیسخولوس، درام‌نویس یونانی، ← اشیل.
آیسخینس[10] (āysxinēs)، ح ۳۸۹–۳۱۴؛ ق‌م، خطیب آتنی، رقیب دموستن.
ایسدواستر (isad.vāstr)، اوستائی ایست‌واستره (vāstra)، در روایات زردشتی، پسر بزرگ زردشت.
ایسرائلس[11]**، یوزف** (yozef israēls)، ۱۸۲۴–۱۹۱۱، نقاش هلندی، که از صحنه‌های عادی زندگی تصویر میساخت. مطالعات و کارهای اولیه‌ی او در آمستردام و پاریس استعدادش را آشکار نساخت، اما در ۱۸۵۵ در آمستردام بساختن تصویرهای حزن‌آلود و مؤثری از زندگانی ماهیگیران و روستائیان هلندی آغاز کرد، و بزودی شهرت یافت. در تصویرهای نمونه‌ی او رئالیسم پرمایه‌ای بچشم میخورد. نورهای خاکسترین نقره‌ای که با حدتی دراماتیک برصحنه‌ی تصویرهایش میتابد، با جنبه‌های دلخراش و غم‌انگیز موضوعهایش بسیار هماهنگ است. چیره‌دستی ایسرائلس در کار رنگ و روغن و آب و رنگ برابر بود؛ در حکاکی نیز دستی تمام داشت. از کارهای مشهور او تنها در جهان، رنجبران دریا (هر دو در آمستردام)، و انتظار (موزه‌ی متروپلیتن) است.
آیسک (āyesk)، ده (جه ۱°۳۴۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سرایان، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)، ۲۸ کیلومتری جش فردوس.
ایسکیا[12] (iskiā)، جزیره‌ی کوهستانی (۴۷ کمم؛ جه ۳۰°۴۱۸)، ج ایتالیا، در دهانه‌ی خلیج ناپل. تفرجگاه بهداشتی و دارای چشمه‌های آب گرم معروف است. محصولش شراب.
آیسل[13] (āysel)، نام قدیمش **سالا**، رودی بطول ۱۱۵ کمم، در هلند شرقی و مرکزی. نزدیک آرنم از راین سفلی جدا شده، بجانب ل جریان یافته، به آیسلمر میریزد. فرانکهای سالیان ساکن سواحل آن بوده و از آن نام گرفته‌اند. نیز ← هولاندسه آیسل.
ایسلا[14]**، خوسه فرانثیسکو د** (xose frāntisko de islā)، ۱۷۰۳–۸۱، واعظ و هجانویس اسپانیائی. معتقد بود که واعظان وعظ را بپایه‌ای از انحطاط رسانیده‌اند که تحمل‌ناپذیر است، و در این زمینه کتاب معروف سرگذشت واعظ شهیر خروندیو (۱۷۵۸–۷۰) را نوشت، که در نتیجه‌ی اعتراض فرقه‌های مذهبی جزء کتب ممنوعه محسوب شد (۱۷۶۰).
آیسلبن[15] (āysleben)، شهر (جه ۲۹°۶۵۲)، ایالت سابق ساکس (پروس)، آلمان مرکزی، بر دامنه‌ی کوههای هارتس. از ۷۵۰ سال پیش مرکز استخراج مس بوده است. خانه‌ی محل تولد مارتین لوتر و خانه‌ای که در آن درگذشت هنوز موجود است.
آیسلمر[16] (āyselmer)، دریاچه‌ی کم‌عمق آب شیرین، در قسمت شمالی و مرکزی هلند، که از قسمتی از زوئیدر زه بواسطه‌ی ساختن سدی (اتمامش در ۱۹۳۲) بطول ۳۰ کم بین ایالات نورد هولاند و فریسلاند تشکیل یافته است. مهمترین رودی که در آن میریزد آیسل (āysel) است. از ۱۹۳۲ به بعد نواحی وسیعی (۷۶۰ کمم) از زوئیدر زه‌ی سابق خشکانیده شده است، و ناحیه‌ی حاصل‌خیزی میباشد.
ایسلند[17] (island)، انگلا **آیسلند** (āysland)، جمهوری (ح ۱۰°۵۶۰ کمم؛ جه ۱۶۲°۷۰۰)، غربیترین کشور اروپائی، شامل جزیره‌ی ایسلند و چند جزیره‌ی کوچکتر در قطا، درست در ج مدار شمالگان، ح ۹۶۰ کیلومتری غ نروژ؛ پایتختش ریکیاویک. ایسلند فلاتی است بارتفاع متوسط ۶۱۰ متر، و مرتفعترین نقاطش در یخپهنه‌هائی است که بزرگترین آنها واتنایوکول میباشد. آبدره‌های عمیق سواحلش را مضرس ساخته. بیش از صد کوه آتشفشان دارد که بسیاری هنوز زنده است (بلندترینشان هکلا). چشمه‌های آب گرم و آبفشانهای فراوان دارد (← گیسر). هوایش بسبب ← جریان آتلانتیک شمالی ملایم و مرطوب است. فقط ۲۵٪ ایسلند قابل سکنی است، و اکثر شهرها در کنار دریا قرار دارد. ایسلند جنگل ندارد، ولی دارای مراتع فراوان (پرورش گوسفند، اسب، و گاو) میباشد. کشاورزی آن (علوفه، سیب زمینی، شلغم) محدود است. مهمترین شغل مردم ماهیگیری، و صادرات عمده ماهی روغن و شاه‌ماهی است. حکومت آن دموکراسی پارلمانی است، و قوانین رفاه اجتماعی آن بسیار مترقی است. غالب مردم مذهب لوتری دارند. سطح فرهنگ در ایسلند بالا است، ولی این امر عمدةً مدیون سنن باستانی و تمدن دیرینه‌ی کشور است.
تاریخ. راهبان ایرلندی پیش از قرن ۹م به ایسلند رفتند، ولی بعلت ورود (ح ۸۵۰–۸۷۰) مهاجرین نورمان آنجا را ترک گفتند. در ۹۳۰ یک مجلس عمومی بنام آلثینگ تأسیس شد، و در ح 1000 مسیحیت رواج یافت، اما یادگارهای بت‌پرستی تا قرن ۱۳م در ادبیات ایسلندی باقی بود، و در همین زمان بود که ادبیات نورس کهن (← نورس، ادبیات) در ایسلند باوج ترقی رسید (زبان جدید ایسلندی تقریباً همان زبان نورس قدیم

(۱)Eastbourne (۲)Easter (۳)Istria (۴)East River (۵)East Saint Louis (۶)East Chicago (۷)East Lothian (۸)Eastman (۹)Eastwick (۱۰)Aeschines (۱۱)Israëls (۱۲)Ischia (۱۳)Ijssel; Yssel (۱۴)Isla (۱۵)Eisleben (۱۶)Ijsselmeer (۱۷)Iceland

است). **سنوری استورلوسون** (۱۱۷۹–۱۲۴۱) کوشید که ایسلند را تحت سلطه‌ی کامل هاکون IV (پادشاه نروژ) درآورد، و توفیق نیافت، ولی در ۱۲۶۱–۶۴ ایسلندیها حاکمیت پادشاه نروژ را برسمیت شناختند. نروژ بضمیمه‌ی ایسلند در ۱۳۸۰ بزیر لوای دانمارک درآمد. در قرون ۱۷م و ۱۸م، دریازنان تجارت را متوقف ساختند؛ در ۱۷۸۳ شیوع بیماریها و آتشفشانیهای فراوان عده‌ی کثیری را کشت؛ و در ۱۶۰۲ یک شرکت تجارتی در کپنهاگ تجارت ایسلند را بخود انحصار داد، و اقتصاد ایسلند را فلج کرد. تا ۱۸۵۴ به بازرگانان خارجی اجازه‌ی ورود به ایسلند داده نمیشد. بالاخره، در ۱۸۷۴ ایسلند خودمختاری پیدا کرد، و در ۱۹۱۸ کشوری مستقل و متحد با دانمارک گردید. طی جنگ II، هنگامی که قوای انگلیس و امریکا در ایسلند مستقر بود، آلثینگ اختیارات مخصوص پادشاه را بدست گرفت، و در ۱۷ ژوئن ۱۹۴۴، با مراجعه بآراء عمومی، اتحاد با دانمارک را لغو کرد، و کشور را جمهوری مستقل اعلام نمود. ایسلند در ۱۹۴۶ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد، و به برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ملحق گردید (۱۹۴۹).

ایسلندی، ادبیات (islandi)، برای ادبیات اولیه‌ی ایسلندی ← نورس، ادبیات. پس از اینکه استقلال سیاسی ایسلند از بین رفت (۱۲۶۱–۶۴)، ادبیات بانحطاط گرائید. از قرن ۱۴م تا اواسط قرن ۱۶م فعالیت ادبی منحصر به ترجمه‌ی آثار خارجی و گردآوری آثار ادبی نورس کهن و ساختن اشعار مذهبی بود. بعد از اصلاح دینی پروتستان تا دوره‌ی روشنفکری (۱۷۵۰–۱۸۳۵) جنبه‌ی دینی بر ادبیات ایسلندی غلبه یافت: نهضت رمانتیسم و ملی در دهه‌ی سوم قرن ۱۹م آغاز شد. سبک قدیم در قرون ۱۹م و ۲۰م تجدید حیات کرد. پون **سیگوردسون** (۱۸۱۱–۷۹) در بسط زبان و ادبیات ایسلندی سهمی بسزا دارد. در مقابل رمانتیسم، نهضت واقعپردازی (رئالیسم) پدید آمد که کلیسا و سازمانهای اجتماعی را مورد حمله قرار داد.

ایسلندی، زبان، از ← زبانهای ژرمنی (شمالی)، از ریشه‌ی هندواروپائی، که آثار قدیم آن از آثار مهم زبانهای ژرمنی است. ← زبان، جدول.

ایسمین، مسابقات (ismian): ← مسابقات برزخی.

آیسنر[1]**، کورت** (kurt āysner)، ۱۸۶۷–۱۹۱۹، سوسیالیست آلمانی. انقلابی را که در ۱۹۱۸ سلطنت باواریا را برانداخت سازمان داد؛ اولین نخست‌وزیر جمهوری باواریا بود. طرفدار جدائی از آلمان بود، و با تشکیل آلمان فدرال مخالفت کرد. بدست یکی از ملیون ضد یهودی کشته شد.

ایسوریا[2] یا **ایساوریا** (isāriā)، ناحیه‌ی قدیم آسیای صغیر، ل سلسله‌جبال تورروس، در ج ترکیه‌ی مرکزی حالیه. ناحیه‌ای وحشی بود، و سکنه‌اش از دستبرد بنواحی اطراف میزیستند. رومیان تا حدی جلو آنان را گرفتند، ولی سرکوبی قطعی بدست ترکان سلجوقی انجام گرفت.

ایسوس[3] (issos)، شهر قدیم، انتهای ج‌ش کیلیکیا، آسیای صغیر. در آنجا اسکندر مقدونی داریوش III را شکست داد (۳۳۳ ق‌م)، و هراکلیوس سپاهی از ایرانیان را مغلوب کرد (۶۲۳ ب‌م).

ایسوکراتس[4] (isokrātes)، ۴۳۶–۳۳۸ ق‌م، خطیب یونانی. از شاگردان سقراط و از شاگردان سوفسطائیان، و احتمالا بزرگترین معلم تاریخ یونان بود. مشهورترین خطبه‌ی او مدایح است، که در آن یونانیان را باتحاد بر ضد ایرانیان میخواند.

ایسه[5] (ise)، سابقاً **اوجی‌یامادا** (uji-yāmādā)، شهر (جه ۹۷٬۹۱۷)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج ایسه. از مراکز عمده‌ی آیین شینتو و دارای مقبره‌ی ایسه است.

آی. سی. ای. او.[6] (āy si ey o؛ از انگل)، علامت اختصاری سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری.

ایسیدوروس[7] **خاراکسی** (isidorose xārāksi)، نق ح اواخر قرن اول ق‌م، جغرافیدان. در خاراکس در انتهای خلیج فارس متولد شد. از آثارش شرح جهان، مسافرت دور پارت، و پاسگاههای پارتها است.

ایسیدوروس سویلی[8]**، قدیس** (qeddis isidoruse sevili)، لتر **ایسیدوروس هیسپالنسیس** (isidorus hispālensis)، ح ۵۶۰–۶۳۶، دانشمند اسپانیائی. اسقف سویل بود. شهرت او بیشتر به سبب تألیف پرحجم وی، موسوم به اشتقاقات یا اصول، است که مجموعه‌ای از دانش عصر او است.

ایسیدوروس ملطی[9] (isidoruse malati)، نام دو معمار در عصر یوستی‌نیانوس. ایسیدوروس بزرگتر در کار ساختن (۵۳۲–۵۳۷) کلیسای ایاصوفیه (امروزه مسجد ایاصوفیه) یاور آنتمیوس ترالسی بود. ایسیدوروس جوانتر گنبد ایاصوفیه را پس از انهدام آن بر اثر زلزله‌ی سال ۵۵۳، دوباره ساخت.

ایسیس[10] (isis)، در دین مصر قدیم، الاهه‌ی طبیعت، که پرستش وی در ح ۱۷۰۰–۱۱۰۰ ق‌م آغاز شد، و در سراسر مصر و نواحی اطراف مدیترانه توسعه یافت. ایسیس نمونه‌ی جملگی الاهگان گردید، و پرستش وی منشأ یکی از نیرومندترین مقاومتهائی بود که مسیحیت در آغاز با آن مواجه شد. در اساطیر مصری، ایسیس زوجه‌ی باوفا و خواهر اوزیریس و مادر هوروس است. پس از اینکه اوزیریس بدست برادر خود، ست، مقتول و جسدش متفرق شد، ایسیس قطعات آنرا گرد آورد؛ آنگاه اوزیریس دگر بار زنده شد، و فرمانروای اموات گردید. در تجسم افسانه‌ی این داستان، خورشید (اوزیریس) مغلوب شب (ست) میشود، و دگر بار خورشیدِ روزِ نوین (هوروس) از آسمان شرقی (ایسیس) پدید میآید. ایسیس را مادر و صاحب انواع سحر و جادو میدانستند. پرستش وی تا ۵۶۰ ب‌م رواج داشت، و از مراکز عبادت او ممفیس، آبیدوس، و فیلای بود.

آیسیس[10] (āysis)، نام محلی رود تمز در آکسفرد، انگلستان.

ایسیک کول[11] (isik kul)، دریاچه (۵٬۸۰۰ کمم)، لش قرقیزستان، تجشم آسیائی، در آسیای مرکزی، که در حوضه‌ای (با فرازای ۱٬۶۵۰ متر) بین تیغه‌های غربی تین شان قرار دارد. طولش ۱۸۵ کم و عرضش ۶۰ کم است.

ایسین (isin)، دهستان (جه ح ۲۰٬۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. مرکزش، **ایسین** (جه ۱٬۶۷۶ نث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری ل بندر عباس واقعست.

آیش (āyeš)، زمینی که پس از برداشت محصول مدتی در آن زراعت نمیکنند (در بعضی نقاط آنرا شخم میزنند). این مدت برحسب مقدار زمین و آب متغیر، و معمولا یک، دو، یا سه سال است.

آیش‌بندی (bandi–) در اصطلاح کشاورزی عبارتست از تقسیم زمین و تعیین مساحتی که هر سال باید در یک مزرعه کاشته شود و قسمتی که باید بدون زراعت بماند.

آیش‌بندی: ← آیش.

ایشبوشت[12] (išbušat) [عبری، = مرد ننگین]، پسر شاؤل. مدت ۷ سال بر سر تاج و تخت با داود منازعه داشت (دوم سموئیل ۲: ۳؛ ۴).

ایشتار، الاهه: ← عشتر.

ایشتوویگو (ištuvigu)، پسر آستواگس[13] (āstuā-ges)، فنس آستیاژ (āstiāj)، قرن ششم ق‌م، آخرین پادشاه (۵۸۴–۵۵۰ ق‌م) ماد، پسر و جانشین **هووخشتره**. در ۵۵۰ ق‌م از دخترزاده‌ی خود **کوروش کبیر** شکست یافت و دولت ماد منقرض گردید. اسم او را اردهاک نیز ضبط کرده‌اند.

ایشروود[14]**، کریستوفر** (kristofər išərwud)، ۱۹۰۴–، نویسنده‌ی انگلیسی. بهمراهی اودن چند نمایشنامه نوشت. بعضی از آثارش حاکی از دلبستگی او به تصوف مشرق‌زمین است.

ایشل[15] (išl) یا **باد ایشل** (bād)، شهر (جه ۴۷٬۰۰۴)، اتریش علیا، در زالتسکامرگوت. چشمه‌های معدنی معروف دارد.

آیشندورف[16]**، فرایهر یوزف فون** (frāyher yozef fon āyšendorf)، ۱۷۸۸–۱۸۵۷، شاعر آلمانی. اشعار غنائی و موزونش مورد توجه آهنگسازان بزرگ (از جمله شومان) واقع شده، و بعضی دیگر از آثارش، از قبیل خاطرات یک بیکاره (۱۸۲۶)، جزو ادبیات عامیانه (فولکلور) درآمده است.

ایشی[17]**، کیکوجیرو** (kikujiro išī)، ۱۸۶۷–۱۹۴۵، سیاستمدار ژاپنی. نماینده‌ی ژاپن در شورای جامعه‌ی ملل و در کنفرانس (۱۹۲۷) دریائی ژنو بود.

ایشیک‌آقاسی: ← ایشیک‌آقاسی‌باشی.

ایشیک‌آقاسی‌باشی، در عهد صفویه و قاجار، عنوان وزیر تشریفات و سالاربار در دربار پادشاه. رؤسای تشریفات و مأمورین ایشیک‌خانه نیز عنوان ایشیک‌آقاسی داشته‌اند، و همه‌ی آنها تحت نظارت و ریاست ایشیک‌آقاسی‌باشی بوده‌اند. در عهد صفویه، ایشیک‌آقاسی‌باشی مسئول نظم و ترتیب مجلس پادشاه بود، و محل جلوس یا قیام حاضرین مجلس بوسیله‌ی او تعیین میشد. در مجالس و پذیرائیهای رسمی وی چماقی زرین و مرصع بنام دگنک (daganak) در دست گرفته مقابل پادشاه می‌ایستاد. چنانکه سفیر تازه‌وارد را نیز وی

(۱)Eisner (۲)Isauria (۳)Issus (۴)Isocrates (۵)Ise (۶)ICAO (۷)Isidorus (۸)Isidore of Seville (۹)Isidorus of miletus (۱۰)Isis (۱۱)Issyk Kul (۱۲)Ish-bosheth (۱۳)Astyages (۱۴)Isherwood (۱۵)(Bad) Ischl (۱۶)Eichendorff (۱۷)Ishii

بحضور میبرد. پیشکشها هم بوسیله‌ی وی از نظر پادشاه میگذشت، و معمولا عشری از پیشکشها بین وی و پیشکش‌نویسی که حساب پیشکش‌ها را نگه میداشت تقسیم میشد. در عهد قاجاریه نیز عنوان و مقام ایشیک آقاسی‌باشی تقریباً همان مقام و عنوان عهد صفویه بود. در اواخر عهد ناصرالدین شاه ایشیک آقاسی‌باشی عنوان وزیر تشریفات داشت.

ایشیک‌خانه: ← ایشیک آقاسی‌باشی.

ایضاح المقاصد (izāho 'l.maqāsed) [ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد] یا **شرح حکمة العین**، کتابی فلسفی، بعربی، از علامه‌ی حلی (۶۴۸-۷۲۶ ه‍ق). این کتاب شرحی است به روش "قال اقول" بر حکمة العین (کتابی در حکمت طبیعی و الاهی، از کاتبی قزوینی). چاپ تهران ۱۳۳۷ ه‍ش.

ایطاء (itā°) [عربی، = قدم بر قدم دیگر نهادن]، در علم قافیه، تکرار کردن قافیه. ایطاء دو گونه است: **ایطاء خفی** (xafiyy؛ = پنهان)، که تکرار بسبب کثرت استعمال و شدت ترکیب آشکار نباشد و بدقت نظر دریافته شود (چون رنجور و مزدور، و آب و گلاب)؛ **ایطاء جلی** (jaliyy)، که تکرار قافیه آشکار باشد (مانند هنرور و خردور، تاجدار و کاردار). تکرار یک واژه بمعانی گوناگون و رد مطلع در شمار ایطاء نیست. ایطاء از عیوب قافیه است.

ایطالیا، ضبط دیگر ایتالیا، جمهوری اروپائی.

ایغورها: ← اویغورها.

آیفل[1] (āyfel)، فلات، لغ آلمان، ل رود موزل و ش آردن. ناحیه‌ای لم‌یزرع و دارای دره‌های عمیق و آتشفشانهای خاموش با دریاچه‌های دهانه‌ای است. بلندترین نقطه‌اش ۷۴۶ متر ارتفاع دارد.

ایفل[2]، **برج** (ifel)، فنـ تور د/ائل (tur defel)، برج فلزی، بارتفاع ۳۰۰ متر، که در سال ۱۸۸۹ بتوسط آ. گ. ایفل، مهندس فرانسوی، در میدان شان-دومارس (šaN-dë-märs) در پاریس برافراشته شد. دارای سه طبقه در ارتفاعات ۵۷، ۱۱۵، و ۲۷۶ متر است. بمناسبت ارتفاعش، برای پخش امواج رادیو و تلویزیون در منطقه‌ی پاریس از آن استفاده میشود.

ایفنی[3] (ifni)، مستملکه‌ی اسپانیا (مساحت مستملکه ۱٬۷۵۰ کمه؛ جه ۴۵٬۸۵۲)، لغ افریقا، کنار ساحل جغ مراکش بر قطا، که تماماً در خاک مراکش واقعست. در ۱۸۶۰ مراکش آنرا به اسپانیا واگذاشت، ولی تا ۱۹۳۴ حکومت اسپانیا بر آن اسمی بود. اکنون مالکیت آن متنازع فیه بین مراکش و اسپانیا است.

ایفود[4] (ifud) یا **افود** (afud)، لباس متبرک کتانی که کاهنان بزرگ بنی اسرائیل میپوشیدند. ظاهراً برای کهانت و پیشگوئی بتن میکردند (خروج ۲۸؛ داوران ۸.۲۷؛ ۱۷.۵؛ ۱۸.۱۴؛ اول سموئیل ۲.۲۸؛ ۱۴.۳؛ ۲۲.۱۸؛ ۲۳.۶، ۹؛ ۳۰.۷؛ هوشع ۳.۴).

ایفیژنی، در افسانه‌های یونانی، ← ایفیگنیا.

ایفیگنیا[5] (ifigeniā)، فنـ ایفیژنی (ifijeni)، در افسانه‌های یونان، دختر کلوتایمنسترا و آگاممنون، خواهر اورستس و الکترا. چون کشتی آگاممنون که برای شرکت در جنگ تروا میرفت در آولیس آرامش یافت، وی خواست ایفیگنیا را قربانی آرتمیس کند، ولی آن الاهه او را نجات داده به تاوریس برد، و کاهنه‌ی معبد خویش ساخت. بعداً از آنجا با اورستس به یونان گریخت. داستان ایفیگنیا موضوع بعضی اشعار دراماتیک است. اوریپیدس و گوته، نمایشنامه‌هائی از سرگذشت او نوشته‌اند، و راسین درامی درین باب دارد.

ایقان، از کتب بهائیه؛ ← بهاءالله.

آیک[6]**، هوبیرخت وان** (hoybrext vān āyk) یا **هوبرت**[7] **وان آیک** (hubert)، ح ۱۳۷۰-۱۴۲۶، و **یان وان آیک**[8] (yān)، ح ۱۳۹۰-۱۴۴۱، برادران پایه‌گذار مکتب فلاندری در نقاشی. برخی بخطا آنانرا کاشف نقاشی رنگ و روغن دانسته‌اند. اما مسلم اینست که این دو برادر نخستین کسانی بودند که برای عمق بخشیدن بفضای تصویر و مایه‌دار کردن رنگها، در نقاشی تاتورالیستی صمغ یا روغن بکار بردند، و در فن نقاشی انقلابی پدید آوردند. شاهکار مشهور این دو برادر نقاشی دوازده‌ترک محراب کلیسای گان است بنام ستایش بره. در باره‌ی اینکه کدام یک از دو برادر در پرداخت این شاهکار دست بیشتر داشته‌اند، اختلاف بسیار است. یکی از قسمتهای نقاشی دورنمائی بس زیباست، که در میان آن، فرشتگان بره‌ای را که مظهر الهام الاهی است ستایش میکنند؛ و صفهای شهیدان و کشیشان و مؤمنان، بر گرد آنان، ترتیب یافته‌اند. در جلو چشمه‌ی زندگی است، و از دور برجهای اورشلیم بچشم میخورد. قسمت دیگر نقاشی، صحنه‌ایست که در آن، قاضیان دادگر، نجبا، پاکان، و گوشه‌نشینان، همه با هم بستایش میروند. در قسمت دیگر، مسیح شاه است، و مریم عذرا و یوحنای معمدان را در کنار خود دارد؛ در دو سو فرشتگان آواز میخوانند، و بازی میکنند، و آدم و حوا در کنار آنان دیده میشوند. رنگهای این نقاشی، پس از قرنها، تازگی نخستین خود را حفظ کرده است، و تابشی گوهرآسا دارد. نوری یکدست سراسر نقاشی را در بر گرفته، و سایه‌روشن در آن دیده نمیشود؛ اما جزئیات هر یک از اشکال بتفصیل نقاشی شده، و به واقعیت نزدیک است. این نقاشی، بی‌تردید یکی از بزرگترین شاهکارهای هنری اروپاست. برادران آیک از فن ایجاد مناظر و مرایا بوسیله‌ی خطوط بیخبر بودند، اما کاملا مشهود است که در کارهای خود قصد ایجاد مناظر و مرایا را داشته‌اند؛ و نخستین کسانی بودند که از عمق رنگ و روغن برای نمایاندن عمق فضا استفاده کردند. دلبستگی آنان بجزئیات آنچنانست که، ازین لحاظ نیز سبک نوینی در نشان دادن واقعیت- حتی واقعیت روان آدمی- پدید آورده‌اند. میز، صندلی، در، دیوار، و جزئیات سیمای آدمها را با دقتی شگفت‌انگیز میدیدند، و نقاشی میکردند. میتوان گفت که "شاعران" واقعیت اند. کارشان چنان پخته مینماید، که بسختی میتوان آنها را از نقاشان اولیه بشمار آورد؛ گوئی در پشت خود سنتی عظیم داشته‌اند. نفوذ این دو برادر در هنر نقاشی شدید بوده است. از تصاویر دیگری که بدست یان ساخته شده سنت باربارا (آنورس)، تبشیر (گالری هنر ملی، واشینگتن)، و مصلوب شدن مسیح (موزه‌ی هرمیتاژ، لنینگراد) است. بسیاری کارهای درخشان دیگر نیز از این دو برادر بجا مانده، که معلوم نیست کدامیک در پرداختن آنها دست بیشتری داشته‌اند.

آیک، یان وان: ← آیک، هوبیرخت وان.

ایکاروس[9] (ikāros)، در اساطیر یونان، پسر دایدالوس. هنگامی که با بالهائی که پدرش تعبیه کرده بود فرار میکرد زیاد بخورشید نزدیک شد؛ مومهائی که در ساختن بالها بکار رفته بود آب شد، و وی بدریا افتاد.

ایکاری یا **ایکاریا:** ← کابه،اتین.

ایکالمکیل (ikālmkil)، هبریدیز داخلی، اسکاتلند؛ ← آیونا.

ایکتینوس[10] (iktinos)، معمار بزرگ یونانی که در نیمه‌ی دوم قرن پنجم پیش از میلاد میزیسته. معبد پارتنون را بیاری کالیکراتس طرح‌ریزی کرد.

ایکر[11] (eykar)، واحد مساحت اراضی در ممالک انگلیسی‌زبان، برابر ۰٫۴۰۵ هکتار (۴٬۸۴۰ یارد مربع).

ایکس، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی ایکس.

ایکسیون[12] (iksion)، در اساطیر یونان، مردی از اهل تسالی که چون تمنای وصال هرا را داشت زئوس ابری بصورت هرا پرداخته نزد او فرستاد، و از آن ابر و ایکسیون قنطورسها بعمل آمدند. ایکسیون، بکیفر جرائمی که مرتکب شده، در هادس بچرخی آتشین که پیوسته میگردد بسته شده است.

آیکمان[13]**، کریستیان** (kristiān āykmān)، ۱۸۵۸-۱۹۳۰، پزشک هلندی. بسبب کارهایش در باب بریبری سهمی از جایزه‌ی ۱۹۲۹ نوبل در طب و فیزیولوژی باو اعطا شد.

ایکونوسکوپ (ikonoskop)؛ ← تلویزیون.

ایکونیون (ikonion؛ ینـ) یا **ایکونیوم** (لتـ)، شهر قدیم، آسیای صغیر؛ ← قونیه.

ایکیتوس[14] (ikitos)، شهر (جه ۳۴٬۲۳۱)، لش پرو، بر رود آمازون؛ تأسیس ۱۸۶۳.

آی. کیو.[15] (āy kiu؛ از انگلـ)؛ ← خارج قسمت هوشی.

ایگ، اصطهبانات؛ ← ایج.

آیگئوس[16] (āygeus)، فنـ از. (eje)، پادشاه داستانی آتن. بگمان (باطل) اینکه مینوتاوروس پسرش، تسئوس، را کشته، خود را در بحر الجزایر غرق کرد، و از آن ببعد، این دریا باسم او خوانده شد (دریای اژه).

ایگدراسیل[17] (igdrāsil)، در اساطیر نورس، درخت زبان گنجشک عظیمی که بر فراز سراسر جهان شاخه افکنده است، و زمین و آسمان و دوزخ را بهم پیوند میدهد. در کنار ریشه‌هایش اژدهائی و در لای شاخه‌های آن عقابی جا دارد، و سنجابی پیوسته بین آنها میدود تا میان آنها نزاعی ایجاد کند.

ایگلو[18] (iglu)، مساکن گنبدی‌شکل اسکیموهای شرقی که از قطعات برف ساخته میشود. معمولا

(۱)Eifel (۲)Eiffel (۳)Ifni (۴)ephod (۵)Iphigenia (۶)Eyck (۷)Hubert (۸)Jan van Eyck (۹)Icarus (۱۰)Ictinus (۱۱)acre (۱۲)Ixion (۱۳)Eijkman (۱۴)Iquitos (۱۵)I. Q. (۱۶)Aegeus (۱۷)Yggdrasill (۱۸)igloo

جنبه‌ی پناهگاه موقت دارد، و در سفر بکار میرود.
ایگناتیوس (ignātios)، اسم یونانی برای مرد. بعضی اعلام مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درون کتاب
اسپانیولی	Ignacio	ایگناثیو (ignaţio)
اسپانیولی	Ignacio	ایگناسیو (ignāsio)
آلمانی	Ignaz	ایگناتس (ignāts)
ایتالیائی	Ignazio	اینیاتسیو (inyātsio)
فرانسوی	Ignace	اینیاس (inyās)
لاتینی	Ignatius	ایگناتیوس (ignātius)
لاتینی	Egnatius	اگناتیوس (egnātius)

ایگناتیوس انطاکی[1]، **قدیس** (qeddis ignā-tiuse antāki)، فت ح ۱۱۰، اسقف انطاکیه؛ از شهدای مسیحیان. نخستین کسی است که لفظ کاتولیک را بکار برده.
ایگناتیوس قسطنطینی[2]، **قدیس** (qeddis ignā-tiuse qostantini)، ح ۸۰۰–۸۷۷، بطرک یونانی قسطنطنیه. فرزند میخائیل I بود، و لئوی ارمنی (لئوی V) برای اینکه از رسیدن او به امپراطوری مانع شود، وی را اخته و زندانی کرد (۸۱۳). در ۸۴۶ یا ۸۴۷ امپراطور تئودورا که از شور او بر ضد تمثال‌شکنی واقف بود وی را بطرکی داد. پس از تبعید شدن تئودورا، به ایگناتیوس تکلیف شد که بر کنار رود، و میخائیل III بطرکی را به فوتیوس داد. در دوره‌ی سلطنت باسیلیوس I، دگر بار مقام بطرکی یافت، و چهارمین شورای قسطنطنیه او را بطرک قانونی اعلام نمود.
ایگناتیوس لویولائی[3]، **قدیس** (qeddis ignā-tiuse loyolāi)، ۱۴۹۱–۱۵۵۶، مؤسس اسپانیائی یسوعیان. درباری بود و سرباز شد و در ۱۵۲۱ متوجه دین گردید. در مونتسرات و چند جای دیگر تحصیل کرد، و خود را آماده ساخت. در ۱۵۳۴ او و شش تن از یارانش سوگند یاد کردند که فقر و تقوی پیشه سازند، و تصمیم گرفتند به بیت المقدس بروند. جنگ آنان را از این سفر بازداشت، ولی جملگی در ۱۵۳۷ ارتسام یافتند، و بخدمت پاپ رسیدند (۱۵۳۸)، و در رم از آنان نگاهداری شد. در ۱۵۳۹ پاپ پاولوس III اساس‌نامه‌ای را که ایگناتیوس تدوین کرده بود و یسوعیان هنوز از آن پیروی میکنند تصویب کرد. وی تا هنگام مرگ رهبر یسوعیان بود، و از رهبران اصلاحات کاتولیکی نیز بود. ایگناتیوس صوفی‌مشرب بود.
ایگنام (ignām)، گیاهی از تیره‌ی نرگسها و از نوع دیوسکورئا (*Dioscorea*) که ساقه‌ی زیرین آن بسیار درشت میشود. در چین کاشته میشود.
ایگواسو[4]، **آبشار** (iguāsu)، آبشاری بر رود ایگواسو، امریکای جنوبی. بلندتر و پهنتر از آبشار نیاگارا، قسمتی متعلق به آرژانتین و قسمتی از آن برزیل است.
ایگوان[5] (iguān؛ فنـ)، سوسمار بزرگ نواحی استوائی امریکا و بعضی از جزایر اقیانوس کبیر. جنس امریکائی آن سبزرنگ (برنگ شاخه‌ی درختانی که در آن زندگی میکند درمیآید)، و بطول یک تا دو متر است، و بر پشت آن تیغه‌ای از فلسهای خاری‌شکل از گردن تا دم کشیده شده است. خوراکش برگ درختان و میوه و گاهی جانوران کوچک است.
آیگوپتوس، در افسانه‌های یونانی؛ ← دانائوس.
ایگور[6] **سویاتاسلاویچ** (igor sviātāslāvic)، ۱۱۵۰–۱۲۰۲، شاهزاده‌ی روسی. در ۱۱۸۵ علیه کومانها لشکرکشی کرد، ولی بمقصود نرسید. وی قهرمان داستان حماسی سرود سپاه ایگور است، که در ۱۷۹۵ کشف شد، و منسوب به قرن ۱۲م میباشد؛ آ. بورودین اوپرای شاهزاده ایگور را از روی آن ساخت.
آیگوس پوتاموس[7] (āygos potāmos)، [یو، = رود بُز]، رود تراکیای قدیم. نبرد نهائی ← جنگ پلوپونزی در دهانه‌ی آن واقع شد، و در طی آن، لوساندروس اسپارتی بحریه‌ی آتن را نابود کرد (۴۰۵ قم).
ایگوویوم، الواح[8] (iguvium)، الواح مفرغی منقوش که در ۱۴۴۴ در گوبیو (ایتالیا) کشف شد، و بیشتر آنها در همانجا محفوظست. در فهم زبان قدیم اومبریا مفید بود، و از آنها اطلاعاتی در باب مناسک دین قدیم ایتالیا بدست آمد.
آیگیس[9] (āygis)، در افسانه‌های یونانی، سپر یا پوشش محافظ زئوس که هفایستوس آنرا ساخت. بعضی، ظاهراً باشتباه، آنرا پوست آمالتیا دانسته اند، و گفته‌اند که سر گورگونی در میانش جا داشته. هرگاه که زئوس خشمگین میشد، آیگیس را تکان میداد، و از آن چنان صدائی برمیخاست که شنوندگان را سخت هراسناک میکرد. با مرور زمان، آیگیس به زئوس و آتنه تخصیص یافت.
آیگیستوس[10] (āygistos)، در افسانه‌های یونانی، پسر تیئستس. آتریوس را کشت. بعداً عاشق کلوتایمنسترا شد، و او را در کشتن شوهرش، آگاممنون، یاری کرد. اورستس عاشق و معشوق را بانتقام خون پدر بقتل رسانید.
آیگینا[11] (āygina)، فنـ **اژین** (ejin)، جزیره (۸۳ کمم؛ جه ۱۰°۵۵۲)، چش یونان، چغ آتن، در خلیج آیگینا (سارونیک). شهر عمده‌ی آن **آیگینا** (جه ۵°۸۲۰) بر ساحل لغ است. ناحیه‌ای است کشاورزی و دارای چشمه‌های گوگردی. جزیره تحت تأثیر ← تمدن مینوسی بود، در ح 1000 قم دوریها بر آن استیلا یافتند. اولین سکه‌های یونانی در آنجا زده شد. اهمیت تجارتی زیادی داشت. در جنگ پلوپونزی علیه آتنیها جنگید، و اینان تاراجش کردند (۴۳۱ قم). مرمرهای آیگینائی نزدیک شهر آیگینا کشف شد (۱۸۱۱).
آیگینا، خلیج: ← سارونیکه، خلیج.
آیگینائی[12]، **مرمرهای** (āyginā'i)، پیکره‌های مرمرین از یونان باستان، که بسال ۱۸۱۱ در جزیره‌ی آیگینا بدست آمد، و شاید پنج قرن پیش از میلاد مسیح پرداخته شده باشد. این پیکره‌ها شامل صحنه‌هائی از داستان جنگ تروا است، و در اصل زیور معابد بوده است.
ایل (il)، لغت ترکی یا اویغوری، بمعنی (۱) صلح و انقیاد؛ (۲) قوم، طایفه، و ملت؛ (۳) رعیت و تابع و منقاد؛ و (۴) مردم و اهل شهر یا ولایتی. این لغت از عهد مغول در تاریخ ایران مکرر بصورت مفرد و در ترکیبات بکار رفته، و ایلی (ili) بمعنی انقیاد و متابعت نیز استعمال شده.
ایل[13] (il)، لفظ فرانسوی بمعنی جزیره. در مواردی که این لفظ با لفظ یا الفاظ بعد جمعاً عَلَم شده است، این علم بصورت اصلی آن در ردیف "ایل" آمده است (مانند ایل‌دو-فرانس). در سایر موارد باید بجزء دیگر اسم رجوع کرد؛ مثلا برای "ایل دو سالو" [= جزیره‌ی سالو] ← سالو، جزیره‌ی. نظیر همین ترتیب در مورد لفظ انگلیسی **آیل**[14] (āyl) [= جزیره] اتخاذ شده است.
ایلا، بندر قدیم، کنار خلیج عقبه؛ ← ایله.
ایلات (ilāt) یا **ایلیات** (iliāt)، عنوان مجموع عشایر و قبایل مختلف و مجزّی که بطور مستقل، و البته (لااقل اسماً) بحالت تابع و ایلی (← ایل) نسبت بحکومت مرکزی، در نقاط مختلف مملکت تحت ریاست مطلق ایلخانی‌ها و ایل‌بیگی‌های خویش غالباً بتربیت احشام و چادرنشینی و گاه بزراعت معیشت کرده‌اند و میکنند. تعداد ایلات و عشایر ایران زیاد است، و آداب و رسوم و طرز معیشت آنها نیز با یکدیگر اختلاف بسیار دارد، و لیکن بطور کلی کوچ مرتب سالیانه بین ییلاق و قشلاق، و دوری و برکناری از لوازم تربیت مدنی و زندگی در سیاه‌چادرها (قره‌چادر)، و تربیت مواشی از اوصاف مشترک آنهاست. مطالعه در احوال این عشایر، که عامل عمده‌ای در حیات اقتصادی و اداری ایران هستند، اهمیت تمام دارد، و تحقیق در زندگی آنها راجع است به شعب مردم‌شناسی ایران.
ایلات ایران از قدیم غالباً در خدمات نظامی بوده، و در واقع تا عهد ناصری (قبل از بریگاد قزاق) عمده‌ی سواره‌نظام ایران همواره از آنها بوده است، و غالباً غیر از فوج سواری که هر یک از آنها به دولت میداده، دسته‌هائی نامنظم از آنها هم بنام "سوار ردیف" بمنزله‌ی ذخیره‌ی آماده‌ی خدمت بوده‌اند. ایلات گاه حق چرا و هدایای جنسی (مخصوصاً از احشام و اغنام) بعنوان مالیات به دولت مرکزی پرداخت میکرده‌اند (← مالیات ایلات). ایلات ایران در مواقع ضعف حکومت مرکزی و ایام فترت گاه با ایلات دیگر و گاه با حکومتهای بلاد مجاور خویش نزاع و اختلاف داشته‌اند. در عهد ناصری اداره‌ی مخصوصی برای رسیدگی بامور ایلات در تهران وجود داشته، و غالباً ریش‌سفیدان ایلات مورد توجه بوده، و ابوابجمعی و فرماندهی افواج و سواران ایلیات اغلب تحت نظر ریش‌سفیدان خود آنها بوده است. اغلب عشایر ایران در زمان سلطنت رضا شاه کبیر امکان و تا حدی خلع سلاح شدند.
ایلات، مالیات: ← مالیات ایلات.
ایلات خمسه‌ی فارس عبارتند از پنج ایل باصری، عرب، بهارلو، اینانلو یا اینانلو، و نفر. این ایلات باستثنای شعبه‌ی عرب بیشتر از قشقائیها هستند، و محل اقامت آنها عمدةً در ش و چش ایالت فارس است.
ایل ارسلان (il arslān)، فت رجب ۵۶۸ هق، پادشاه (۵۵۲–۵۶۸ هق) سلسله‌ی خوارزمشاهیان؛ پسر الب. از جند به خوارزم آمده ختای خان را مغلوب کرد و خود جای پدر را گرفت (۵۵۲ هق).

(1)Ignatius of Antioch (2)Ignatius of Constantinople (3)Ignatius of Loyola (4)Iguassu (5)iguana (6)Igor (7)Aegospotamos (8)Iguvine Tables (9)aegis (10)Aegisthus (11)Aegina (12)Aeginetan (13)île (14)isle

خراسان و ماوراء النهر را بگرفت، و در اواخر عمر لشکر او با قراختائیان جنگ کرد و شکست خورد. پس از وفات او، پسرش سلطانشاه در خوارزم و پسر دیگرش علاءالدین تکش در جند بجای او نشستند.

ایلام (ilām)، سابقاً **پشتکوه** یا **پشت کوه** (pošte kuh)، شهرستان، ج‍غ استان پنجم (کرمانشاهان). از غ و ج‍غ به خاک عراق محدود است. فعلا مرکب از بخشهای حومه، آبدانان، دهلران، مهران، چوار، صالح‌آباد، بدره، زرین‌آباد، و شیروان و چرداول میباشد. رشته‌ی کبیرکوه در امتداد ل‍غ- ج‍ش از آن میگذرد. رودهای آن عموماً از کبیر- کوه سرچشمه میگیرند؛ بعضی به صیمره میریزند، و برخی وارد عراق میشوند. محصولات عمده‌اش، گندم، حبوبات، توتون، و لبنیات است. مرکزش، **ایلام** (جه ۸°۳۴۶ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۰۰ کیلو- متری ج‍غ کرمانشاه واقعست، و تا خرداد ۱۳۱۵ به حسین‌آباد پشتکوه معروف بود.

ئیلان ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

آیلاو[1] (āylă)، شهر (جه ۷°۴۸۵)، پروس شرقی سابق، نزدیک کونیگسبرگ. در ۱۹۴۵ جزء تجشس و نامش به باگراتیونوفسک (bāgrātionofsk) تغییر داده شد. ناپلئون I در فوریه‌ی ۱۸۰۷ در اینجا جنگ خونین و بیحاصلی علیه قوای روس و پروس کرد (که طی آن پرنس باگراتیون معروفیتی بدست آورد). بنام پرویسیش آیلاو (proysiš) نیز خوانده میشود.

آیل آو ایلی[2] (āyl āv ili) [= جزیره‌ی ایلی]، ولایت اداری (۹۶۳ کمه، جه ۸۹°۰۳۸)، ش انگلستان. شهر عمده‌اش ایلی ولی مرکز اداری آن مارچ است. باطلاقهای وسیع آن برای زراعت خشکانیده شده. از جنبه‌ی تاریخی جزء ولایت کیمبریج‌شر است.

ایل-اِ-ویلن[3] (il-e-vilen)، ولایت (۶°۹۸۵ کمه؛ جه ۵۸۶°۸۱۲)، ل‍غ فرانسه، در برتانی؛ کرسیش رن.

ایلایزا (ilāyzā)، اسم: ← الیزابت، اسم.

ایل‌تیمور (il.teymur)، دهستان (جه ۱۲°۳۶۰؟)، غ بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۷۹ (؟) آبادی. رود مهاباد مشروبش میکند. محصولات عمده‌اش غلات، توتون، و فراورده‌های دامی است. مرکزش، اِسکی بغداد (جه ۳۰۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵۵ کیلومتری ج‍ش مهاباد واقعست.

ایلچی (ilci) [از لفظ ایل (= صلح، انقیاد) و پسوند چی، تقریباً مرادف سلح‌چی و سلح‌ساز، و مأمور ایجاد انقیاد و مصالحه]، در عهد مغول، عنوان مأمور صلح و فرستاده‌ی مخصوص جهت استقرار مصالحه بین قبایل و طوایف مغول و ترک، و نیز فرستاده‌ی مخصوص و فوق‌العاده‌ای که بر حسب استدعای متظلمان و شاکیان از جانب خان بولایات میرفته و بدعاوی مردم و برفع ظلم از آنها رسیدگی میکرده است. چون خود آنها علوفه و علیق خود را در بین راه از مردم میگرفته‌اند، گاه وجود آنها سبب مزید شکایت میشده است. غازان خان جهت آمد و شد ایلچی‌ها مقررات و قواعدی وضع نمود، و در رفع جور و تعدی ایشان اهتمام کرد. بعدها، مخصوصاً در عهد صفویه و قاجاریه (قبل از مشروطیت)، ایلچی عنوان سفیر و رسول رسمی که از طرف پادشاهان بدربار دیگر سلاطین میرفته است بوده، و غالباً وزرای مختار ایران در دربار سلاطین اروپا عنوان وزیر مختار و ایلچی مخصوص داشته‌اند. ورود و پذیرائی ایلچی در دربار سلاطین تشریفات و مقرراتی خاص داشته است که نمونه‌ی بعضی ازین تشریفات در سفرنامه‌ها و کتب تاریخ آمده است. در دربار صفویه و قاجاریه، غالباً ایشیک‌آقاسی‌باشی ایلچی خارجی را بحضور میبرده است.

ایلچی، مسجد (ilci)، بنای (سه مجد) کوچک مورخ ۱۰۹۴ و ۱۰۹۷ هق، در اصفهان؛ دارای صحن نامنظم و شبستان. بانی آن صاحب سلطان بیگم، دختر حکیم‌الملک ایلچی؛ خط از محسن امامی.

ایلخان (ilxān)، یا **ایلخانی**، در تاریخ ایران، عنوان خاص عده‌ای از سلاطین مغول، از اخلاف هولاکو خان مغول، که در ایران سلطنت کرده‌اند (← ایلخانیان)، و در ادوار اخیر بمعنی رئیس یا ریاست ایل. کلمه‌ی ایلخان از جهت لفظ و اشتقاق بمعنی رئیس ایل یا رئیس قوم و بقولی بمعنی خان تابع است، و هولاکو خان این لقب را بسبب آنکه دولت وی، لااقل از جهت اسم و عنوان، تابع دولت برادرش قوبلای قاآن بود بکار برد، و اخلاف او نیز آن را همچنان استعمال نمودند. بعد از زوال دولت مغول و تاتار، مخصوصاً در ادوار صفویه و قاجار غالباً بمعنی رئیس ایل بکار میرفته است، و هر یک از ایلات بزرگ مانند قاجار و بختیاری و دیگران ایلخانی داشته‌اند.

ایلخانی: ← ایلخان.

ایلخانیان، سلسله‌ای از پادشاهان مغول، که از حدود سنه‌ی ۶۵۴ هق تا حدود ۷۵۰ هق در ایران فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله هولاکو خان مغول، پسر تولی خان و برادر کهتر منکو قاآن و قوبلای قاآن، بود، و چون منکو قاآن او را لقب ایلخانی داد، اعقاب و اخلاف او بهمین عنوان مشهور شدند. بعضی از پادشاهان این سلسله، مانند اباقا خان، بعیسویت تمایلی نشان دادند. اما، در بین آنها، کسانی مانند تکودار خان و غازان خان و الجایتو، ظاهراً با اخلاص باسلام گرویدند، و غازان، از جهت اهتمام و علاقه‌ای که در بسط معدلت و تأمین رفاه رعیت داشت، نمونه‌ی عادلترین سلاطین بشمارست. قلمرو ایلخانیان، در آغاز تأسیس دولت آنها، از سیحون تا دریای هند، و سند تا فرات، و حتی قسمتی از بلاد قفقاز و آسیای صغیر را شامل بود. اما بعدها، قسمتی از مشرق آن دولت باولاد جغتای واگذار شد، و در عین حال، قلمرو سلاطین و امرای فارس ضمیمه‌ی حوزه‌ی عمل ایلخانیان گشت. ایلخانیان، برای تسخیر مصر، در آغاز حال، اهتمام کردند، اما توفیق نیافتند. همچنین، ایلخانیان نخست سعی در نشر عیسویت کردند، لیکن بی‌نتیجه ماند؛ و از ارتباط با سلاطین اروپا نیز جهت دفع سلاطین مصر نتیجه‌ای حاصل نشد.

ایلخی، مالیات: ← مالیات ایلخی و شترگلالی.

ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی، ← بایزید I.

ایلدگز (ildgez)، معروف به **شمس‌الدین ایلدگز و اتابک اعظم،** ف ۵۶۸ هق، فرمانروای آذربایجان و اران در عهد سلاجقه‌ی عراق، و مؤسس سلسله‌ی اتابکان آذربایجان. وی در آغاز حال غلامی بود از آن سلطان مسعود سلجوقی، و در دستگاه او تربیت و ترقی یافت، تا برتبه‌ی امارت رسید، و حکومت آذربایجان یافت. پس از آن سلطان مسعود زوجه‌ی طغرل ابن محمدبرادر متوفای خودرا بدو داد، و او تربیت و اتابکی ملک ارسلان ابن طغرل را بر عهده گرفت، و بعدها او را بسلطنت رسانیده در دفع مخالفان او و قلع ماده‌ی باطنیان سعی تمام نمود. چنانکه مؤید آی ابه را در خراسان واداشت که خطبه بنام ارسلانشاه کند، و همچنین، در سنه‌ی ۵۵۷ هق، گرجیان را شکست سخت داده قسمتی از اران و آذربایجان را از آن قوم پس گرفت. پس از اتابک ایلدگز پسرش محمد، معروف به جهان‌پهلوان، اتابک آذربایجان شد. تاریخ وفات او را در ۵۶۹ و ۵۷۱ نیز ضبط کرده‌اند.

ایل دو دیابل: ← ابلیس، جزیره‌ی.

ایل دو سالو: ← سالو، جزایر.

ایل-دو-فرانس[4] (il-dē-frāNs) [= جزیره‌ی فرانسه]، ناحیه و ایالت سابق، ل فرانسه. از ل به پیکاردی، از ش به شامپانی، از ج به اورلئانه (orleāne)، و از غ به نورماندی محدود، و مطابق ولایات کنونی سن، سن-اِ-واز، اواز، و اِن بود، و چون بین رودهای سن، مارن، اِن، اواز، و اورک واقع بود بدین نام خوانده میشد. پایتخت تاریخی آن پاریس و دیگر شهرهایش بووه، سواسون، فونتنبلو، کومپینی، و ورسای بود. منطقه‌ی وسیع زراعتی است، و میوه و سبزیها و لبنیات مصرفی پاریس و حومه‌ی آنرا تأمین میکند. چندین جنگل بزرگ و زیبا دارد (از قبیل رامبویه، فونتنبلو، کومپینی). این ناحیه، که مهد پیدایش سلطنت فرانسه است، در اطراف کنت‌نشین پاریس توسعه یافت (ا. کاپه، کنت پاریس، در ۹۸۷ بسلطنت رسید)، و در قرن ۱۵م ایالت شد.

ایل دو فرانس، در قهنه: ← موریشس.

ایلزبری[5]، مرکز باکینگم‌شر، انگلستان.

ایل ژزو: ← ژزو، جزیره‌ی.

ایلف[6]، **ایلیا** (ilyă ilf)، نام مستعار **ایلیا آرنلدو- ویچ فاینزیلبرگ** (ărnoldovic fāynzilberg)، ۱۸۹۷-۱۹۳۷، نویسنده‌ی بذله‌گوی روسی. با همکاری کاتایف (kātāyef) (۱۹۰۳-۴۲)، که بنام مستعار یوگنی پتروویچ پتروف (yevgeni petrovic petrof) معروف بود، کتاب گوساله‌ی طلائی (۱۹۳۳) را در هجو بقایای سرمایه‌داری در جامعه‌ی شوروی نوشت. کتاب دیگرش، امریکای کوچک زرین (۱۹۳۷)، یادگار مسافرت وی به کشمت است.

ایلک (ilk)، ← ایلک خان.

ایلکانویان (ilkā.nuyān) یا **ایلکان نویان** (ilkān)، عنوان مغولی مخصوص عده‌ای محدود از امرا و شاهزادگان و رجال بسیار محترم مغول، که از صاحب آن به عنوان امیر الایلکاء (amiro 'l-ilkāh؟) نیز یاد میکرده‌اند، و گویند صاحب این عنوان، در هر نقطه‌ای که سکونت میجسته، بر تمام عمال دولت و حتی بر حاکم و والی آنجا نیز تفوق داشته است. بعضی از امرای مغول بهمین عنوان در تاریخ مشهور شده‌اند. از جمله امیری از قوم

(۱)Evlau (۲)Isle of Ely (۳)Ille-et-Vilaine (۴)Île-de-France (۵)Aylesbury (۶)Ilf

جلایر، که جد شیخ حسن ایلکانی بوده، و ایلکانیان آل جلایر بنام او منسوبند. وی با هولاکو خان به ایران آمد و گویند ده پسر داشت؛ در سنه‌ی ۶۵۹ هق بامر هولاکو بجانب شام آهنگ کرد، و چون ملک صالح اسماعیل ابن بدرالدین لؤلؤ از عزیمت او بدانجانب آگاه گشت از موصل بگریخت. همچنین در عهد سلطان ابوسعید، چون امیر شرف الدین احمد ابن رشیدالدین مورد سخط ایلخانی واقع شد، او را از درگاه دور کردند، اما بسبب قربت و حشمت برادرش غیاث‌الدین، مرتبه‌ی امیر الایلکاه بدو دادند.

ایلکانیان: ← آل جلایر.

ایلک خان (ilek)، شهرت **شمس‌الدوله نصر ابن علی،** فت ۴۰۳ هق، پادشاه (۳۸۳–۴۰۳ هق) سلسله‌ی ایلک‌خانیان ترکستان؛ خواهرزاده و جانشین بغرا خان. وی بعد از برادر بسلطنت نشست، و چندی بعد بخارا را از دست عبدالملک II سامانی گرفت، و دولت سامانی را منقرض نمود (۳۸۹ هق). بعد بین او و امیر منتصر سامانی چند جنگ روی داد، و آخر امیر منتصر متواری و کشته شد. ایلک خان یک چند نیز با سلطان محمود غزنوی بر سر تقسیم ممالک سامانیان جنگ کرد. عاقبت مقرر شد ماوراء النهر از آن او باشد، و خراسان و غزنه از آن محمود باشد. لفظ ایلک که ظاهراً از لغت ایلک (ilk)، بمعنی نخست و اول، آمده است، بعدها یک چند لقب اعقاب شمس‌الدوله نصر ابن علی بوده است، و بمعنی "خان اول" و "خان نخستین" بکار میرفته است، و ملوک ایلک‌خانیان یا ملوک خانیه‌ی ترکستان یا آل افراسیاب بهمین جهت یک چند به ایلکخانیه معروف بوده‌اند.

ایلک خان احمد ابن علی: ← ایلک‌خانیان.

ایلک‌خانیان یا **آل افراسیاب** یا **آل خاقان** یا **خانان ترکستان** یا **ملوک خانیه،** عنوان مشهور سلسله‌ای از پادشاهان مسلمان ترک که، از قرن چهارم تا هفتم هق، جمعاً قریب ۲۳۰ سال در بلاد ترکستان و ماوراء النهر حکومت کرده‌اند، و چون بعضی از پادشاهان این سلسله عنوان ایلک (← ایلک خان) داشته‌اند، این سلسله باین نام مشهور شده‌اند. در باب امرای این سلسله و حدود قلمرو آنها اطلاعاتی که از تواریخ اسلامی بدست میآید مختصر و ناقص و تا حدی در بعضی موارد مشکوک است. در هر حال این سلسله ظاهراً بسبب انتساب به افراسیاب تورانی، از قهرمانان معروف اساطیر ایرانی، عنوان آل افراسیاب داشته‌اند. هرچند ابتدای ظهور این خاندان و آغاز انتشار اسلام در بین آنها درست روشن نیست، لیکن این طایفه بسبب آنکه سلسله‌ی سامانیان را در ماوراء النهر برانداخته‌اند، و در آنجا دولتی غالباً مقتدر بوجود آورده و بتربیت شعرا و ترویج ادب و فضل اهتمام کرده‌اند، در تاریخ ایران بعد از اسلام شهرت و اهمیت یافته‌اند، و از شعرا، امثال سوزنی و عمعق و رشیدی سمرقندی و رضی‌الدین نیشابوری و شهاب الدین نسفی و شمس طبسی و عثمان مختاری آنها را ستایش کرده‌اند. اولین کسی که ازین خاندان در تاریخ ایران مشهور شده است بغرا خان ثانی است که هارون ابن موسی یا سلیمان نام داشته است، و در سنه‌ی ۳۸۳ هق بخارا را گرفت، و چون اندکی بعد در مراجعت از آنجا وفات یافت، برادرزاده‌اش ایلک خان موسوم به احمد ابن علی بجایش نشست، و او در ۳۸۹ مجدداً بخارا را گرفته دولت سامانیان را در ماوراء النهر منقرض نمود. از اواسط قرن پنجم هق این سلسله بدو شعبه تقسیم شد که از آن جمله یکی در سمرقند و دیگری در کاشغر و بلاساغون حکومت کردند. آل افراسیاب در عهد سلاجقه تا حدی دست‌نشانده‌ی سلاطین بزرگ سلجوقی بودند، و با آنها نیز قرابت و پیوند داشتند. دولت آنها در ۶۰۹ بدست خوارزمشاهیان منقرض شد.

ایلمن[1] (ilmen)، دریاچه‌ی کم‌عمق، لغ جمشر اروپائی، در ناحیه‌ی نووگورود. مساحتش از 2°100 کمه تا 610 کمه متغیر است. رود والخوف آب آنرا بدریاچه‌ی لادوگا میبرد.

ایلوئیلو[2] (iloilo)، شهر تجارتی (جه 122°110)، چ‌ش جزیره‌ی پانای، فیلیپین؛ بر تنگه‌ی ایلوئیلو.

ایلوریا، ایلوریس، و ایلوریکوم: ← ایلیریا.

ایلول (aylul). **۱–** ماه نهم تقویم شمسی بعضی ممالک عربی، بین آب و تشرین اول، دارای ۳۰ روز، و مطابق ماه سپتامبر فرنگی. **۲–** دوازدهمین ماه تقویم عرفی و ششمین ماه تقویم دینی یهود، دارای ۲۹ روز، که معمولا مطابق قسمتی از ماه اوت و قسمتی از ماه سپتامبر فرنگی است.

ایلومیناتی[3] (illuminăti) [لتی، = روشنفکر]، عنوان انجمنی از طرفداران اصالت عقل که بعد از ۱۷۷۶ بتوسط آدام وایسهاوپت (ādām vāyshăpt) (۱۷۴۸–۱۸۳۰)، نویسنده و متفکر آلمانی، تأسیس شد، و مدت کوتاهی رونق داشت. با فراماسون‌ها مربوط بود، کلیسای کاتولیک رومی آنرا محکوم کرد، و در باواریا دولت آنرا در ۱۷۸۵ منحل نمود. بعداً جماعتهای دیگری این عنوان را بر خود نهادند.

ایلون[4] (ayyalun) [عبری، = بلوط]، دره‌ای که بر آن یوشع نبی ماه را در آسمان امر به توقف داد. (یوشع 10.12).

ایله[5] (ila) [عبری، = درختان]، فت ح ۸۸۵ قم، شاه (ح ۸۸۶–۸۸۵ قم) اسرائیل، جانشین بعشا. زمری او را کشت و بجایش نشست (اول پادشاهان ۱۶.۸–۱۴). دره‌ای که در آن داود جالوت را کشت نیز بنام ایله خوانده شده.

ایله[6] یا **ایلا** (ilā) [عبری، = درختان]، بندر قدیم، کنار خلیج عقبه. عقبه‌ی حالیه نزدیک یا بر محل آن واقع است. در قدیم گذرگاه میان مصر و اواسط بلاد عرب و نیز میان بنادر فنیقیه و جنوب جزیرة العرب بود، و بنی اسرائیل در عبور از مصر به کنعان از آنجا گذشتند. عزیا، پادشاه یهودیه، آنرا بنا نهاد، و در زمان سلطنت آحاز بتصرف آرامیان درآمد.

ایلی: ← ایل، لغت.

آیلی[7] (āyley)، جزیره (جه ۴°۹۷۰)، از جزایر هبریدیز داخلی، غ اسکاتلند، در آرگایل‌شر. طولش ۴۰ کم و عرضش ۳۰ کم است. زراعت، تهیه‌ی لبنیات، تقطیر مشروبات الکلی، و ماهی‌گیری معمول است.

ایلی[8] (ili) یا **سیتی آو ایلی** (siti āv)، شهر (جه ۹°۹۸۹)، آیل آو ایلی، انگلستان، لالش کیمبریج. کلیسای جامع معروف آن (آغازش 1083) یکی از بزرگترین کلیاهای انگلستان، و دارای آثار دوره‌های مختلف معماری است.

ایلی، آیل آو، انگلستان: ← آیل آو ایلی.

ایلیا[9] (iliā) یا **الیاس**[10] (elyās) [عبری، = خدای من یهوه است]، نق ح ۸۷۵ قم، پیغمبر بنی اسرائیل. مأموریت وی آن بود که بعل‌پرستی را، که ایزابل (زن اخآب) در اسرائیل رواج داده بود، از میان بردارد. قهرمان چند داستان عهد قدیم است (مثلا زنده کردن پسر بیوه‌زن؛ روزی رسیدن به وی بوسیله‌ی کلاغها؛ کشته شدن کاهنان بعل بر جبل کرمل). ایلیا با ارابه‌ای آتشین به آسمان صعود کرد، و ردای مقدس خود را به شاگردش الیشع واگذاشت، و ادامه‌ی اعمال خویش را باو محول کرد. (اول پادشاهان ۱۷–۱۹؛ ۱۷.۲۱ –۲۹؛ دوم پادشاهان ۱–۲؛ ملاکی ۵.۴؛ متی ۱۱. ۱۴؛ ۱۴.۱۶؛ ۳.۱۷؛ لوقا ۲۵.۴؛ یوحنا ۲۱.۱؛ رساله‌ی یعقوب ۱۷.۵). در قرآن سه جا از وی بنام پیغمبر نام برده شده و تنها این آمده است که قوم خود را به دست کشیدن از پرستش بعل میخواند (انعام ۸۵؛ صافات ۱۲۳، ۱۳۰).

ایلیائی، نحله‌ی: ← النائی، نحله‌ی.

ایلیات: ← ایلات.

ایلیاد[11] (iliād) [از ایلیون، = تروا]، مجموعه‌ای از اشعار حماسی یونانی، منسوب به هومر. مرکب از ۲۴ کتاب است، و خشم اخیلس و عواقب آنرا در جنگ تروا شرح میدهد. ترجمه‌ی فارسی، تهران.

ایلیریا[12] (illiriā)، یا **ایلوریس** (illuris) و گاهی **ایلوریا،** سرزمین قدیم، مشتمل بر قسمت شرقی ساحل دریای آدریاتیک و پسکرانه‌ی آن. این ناحیه از ایلیریان نام گرفته که در ادوار پیش از تاریخ در آنجا مستقر شدند. ایلیریان مرکب از قبایل هندواروپائی (از قبیل دالماتیان و پانونیان)، و مردمی جنگجو و دریازن بودند، و در مقابل نفوذ یونان مقاومت کردند، و مقدونیان را شکست دادند. رومیان مملکت آناترا تصرف کردند، و ایالت ایلوریکوم (illurikum) را از قسمتی از ایلیریا تأسیس نمودند (۱۶۷ قم). در سالهای ۶– ۹ بم، که ایلیریان با سرسختی شورش کردند، ایلوریکوم منقسم به دالماسی و پانونیا بود، ولی همان نام ایلوریکوم بر آن اطلاق میشد. در ۱۸۰۹ ناپلئون این نام را احیا کرد، و قسمتی از ناحیه‌ی واقع در ل دریای آدریاتیک و قسمت شرقی یوگوسلاوی حالیه را بآن منضم نمود.

ایلینوا[13] (ilinuā)، انگلا **ایلینوی** (ilinoy) یا (کمتر) **ایلینویز** (z–)، ۲۱مین ایالت (900°144 کمه؛ جه 176°712°8)، ل کشمه مرکزی؛ مرکزش سپرینگفیلد و بزرگترین شهرش شیکاگو. سایر شهرهایش عبارتند از پیوریا، راکفرد، ایست سنت لویس، دیکیتر، و غیره. از غ برود میسی‌سیپی، از ج برود اوهایو، و از ل‌ش بدریاچه‌ی میشیگان محدود است. زمینش حاصلخیز و قسمت زیادی از آن بوسیله‌ی زهکشی آباد شده است. ایلینوا از ایالات عمده‌ی فلاحتی است. صنعت

(۱)Ilmen (۲)Iloilo (۳)Illuminati (۴)Aijalon (۵)Elah (۶)Elath (۷)Islay (۸)Ely (۹)Elijah (۱۰)Elias
(۱۱)Iliad (۱۲)Illyria (۱۳)Illinois

عمده‌ی آن آمودن گوشت است که مرکزش شیکاگو میباشد. صنایع فولاد و ساختن ماشینهای کشاورزی نیز دارد. منابع معدنی آن مشتمل بر زغال سنگ، نفت، و آهن است. از اروپائیان اول‌بار فرانسویان آنجا را یوییدند (ژ. مارکت و ل. زولیه در ۱۶۷۳ و لا سال در ۱۶۷۹)، و در ۱۷۶۳ از دست فرانسویان بدست بریتانیا افتاد. بعد از جنگهای انقلاب امریکا بتصرف کشمة درآمد، و در ۱۸۱۸ عنوان ایالت (آزاد) یافت. پس از جنگ داخلی صنایع آن توسعه‌ی زیاد یافت.

ایلینوا[1] (ilinuā)، انگلا **ایلینوی** (ilinoy) یا (کمتر) **ایلینویز** (z–)، رودی بطول ۴۴۰ کم، که در لش ایالت ایلینوا (کشمة) تشکیل یافته بطرف چ‌غ روان شده به میسی‌سیپی میریزد.

ایلینوی یا ایلینویز، کشمة: ← ایلینوا.

ایلینیوم، عنصر: ← پرومتئوم.

ایلیوم، شهر باستانی: ← تروا.

ایلیون، شهر باستانی: ← تروا.

آیمارا[2] (āymārā)، از هندیشمردگان امریکای جنوبی، ساکن قسمت شمالی حوضه‌ی تیتیکاکا. در قرن ۱۵م مقهور اینکاها و در ۱۵۳۸ مقهور برادران پیشارو شدند. معذلک، هنوز آن ناحیه تحت تسلط آنان است.

ایماژیستها[3] (imājist.hā؛ از فنس) [از لفظ ایماژ، = تصویر، کنایه]، پیروان مکتب ایماژیسم در شعر، که در ۱۹۰۹–۱۹۱۷ در انگلستان و امریکا رونق داشت. این مکتب از مکتب کلاسیک و مکتب سمبولیسم فرانسه ناشی شد. اگر چه ایماژیستها از لحاظ سبک و عقیده بسرعت منشعب شدند، این مشخصات در آثار آنان موجود است، (۱) بیان فشرده و تلویحی و مشحون از اشارات به ادبیات قدیم و گاهی به وقایع زندگی شاعر؛ (۲) استعمال الفاظ محاوره‌ای و اوزان جدید؛ (۳) احتراز از بیان صریح و مستقیم احساسات و عواطف؛ (۴) استعمال کنایات و استعارات (گاهی دور از ذهن)؛ و (۵) لحن هجاآمیز و تعرض‌آمیز نسبت به آرمانها و جوامع معاصر. سردسته‌ی ایماژیستها ا. ل. پاوند بود که بعداً ترک این مکتب گفت. از جمله‌ی ایماژیستها ایمی لوول، دی. اچ. لارنس، و ر. آلدینگتن را میتوان نام برد.

ایماژیسم (imājism)؛ ← ایماژیستها.

ایماق (aymāq)، لفظ ترکی شرقی و مغولی، بمعنی ایل یا طایفه (← اویماق). چهار قبیله‌ی چادرنشین افغانی (جمشیدی، هزاره، فیروزکوهی، و تیمانی) را چار (چهار) ایماق نامند.

ایمپالا[4] (impālā، از انگلا) یا **پالا**[5] (pālā، از انگلا)، (*Aepyceros melampus*)، آهوی بزرگ افریقائی. رنگش خرمائی مایل به سرخی است و در قسمتهای زیرین شکمش مایل به سفیدی میشود. ارتفاع شانه‌اش حد ۱ متر است. فقط نرهای آن شاخ دارند (دراز، خمیده، یا بشکل چنگ).

ایمپیریال، دره‌ی[6] (impiriāl)، دره‌ای در گوشه‌ی جنوبی ایالت کالیفرنیا (کشمة) و ل کالیفرنیای سفلی (مکزیک). قسمت عمده‌ی آن پایینتر از سطح دریا است. سابقاً صحرائی غیر مسکون بود، ولی حالیه، در نتیجه‌ی آبیاری، میوه و خرما و پنبه و غلات و یونجه در آن بعمل میآورند.

ایمرمان[7]، **کارل** (kārl imermān)، ۱۷۹۶–۱۸۴۰، نویسنده‌ی آلمانی. در حیات او نمایشنامه‌هایش شهرت داشت. نامش بسبب داستان ایکونها (۱۸۳۶)، در هجو معاصرینش، و بسبب داستانهای کوتاهش باقی مانده است.

ایمر والانسی[8] (eymərе vālānsi)، فد ۱۲۶۰، روحانی انگلیسی و فرانسوی؛ برادری هنری III انگلستان. در ۱۲۵۰ بامر شاه اسقف وینچستر شد. خصومت با او عامل مهمی در جنگ بارونها بود.

ایمز[9] (eymz)، شهر (جم ۲۲٬۸۹۸)، قسمت مرکزی ایالت آیووا، کشمة. آزمایشگاه انرژی اتمی دارد.

ایمنی[10] یا **مصونیت،** در پزشکی، مقاومت در مقابل بیماری. ایمنی طبیعی ناشی است از استعداد ذاتی مزاج برای از بین بردن عامل مولد بیماری بتوسط گویچه‌های سفید و پادتنهای موجود در خون. معمولا بعد از بیماری یا مایه‌کوبی و تلقیح ایمنی حاصل میشود. ایمنی حاصل ازمایه‌کوبی یا تلقیح پادتن را ایمنی عمدی، و آنرا که از تزریق عوامل دفاعیِ شامل ضد سم حاصل میشود ایمنی قَسْری گویند. مدت ایمنی قسری از مدت ایمنی عمدی کوتاهتر است.

ایمنی از بطلان نفس در پناه خرد، رساله‌ای فلسفی و عرفانی‌گونه، بفارسی، از بابا افضل، در وقوف شخص بر حقیقت خود. در ضمن مصنفات افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی در ۱۳۳۷ هش در تهران منتشر گردیده است.

آیمیلیا ویا[11] (āymiliā viā) یا **جاده‌ی آیمیلیوسی** (āymiliusi)، از جاده‌های رومی. ← رومی، جاده‌های.

این[12] (in)، نام باستانی آن **آینوس**[13] (āynus)، رودی بطول ۵۱۵ کم، در سویس و اتریش و آلمان. در ایالت گراوبوندن (سویس) سرچشمه گرفته بجانب لش از دره‌ی انگادین وارد تیرول (چ‌غ اتریش) میشود؛ سپس بجانب ش از اینسبروک و بعد بطرف لش از آلپهای باواریا گذشته وارد باواریا شده در پاساو به دانوب میریزد.

اینال خان (ināq)، از خوانین و رؤسای ایل زند. کریم خان زند و برادرش صادق خان زند فرزندان او بودند. بعد از مرگ اینال، زنش که مادر کریم خان و صادق خان بود، بازدواج برادر کهتر او، نامش بوداق خان، درآمد و زکی خان زند از او بزاد. بنا بر این، زکی خان از جانب مادر با کریم خان برادر بود، و از جانب پدر عموزاده‌ی او محسوب میشد. تاریخ تولد و وفات اینال خان و بوداق خان درست معلوم نیست.

اینالو (inālu) یا **اینانلو** (inānlu)، از ایلات خمسه‌ی فارس، که در عراق و آذربایجان نیز شعبه‌هائی از آن زندگی میکنند. گویند قسمتی از آنها از عهد مغول به فارس آمده‌اند، و بیشتر اوقات چندین هزار نفر لشکر سواره و پیاده از ایل اینالو در رکاب پادشاهان خدمت کرده‌اند. در اوایل عهد صفویه، عشایر اینالو جزو اویماقات قزلباش بوده، و در عهد شاه عباس I صفوی، مهمترین طوایف شاهسون بشمار میآمده‌اند. در فارس ایلات اینالو اکنون دارای تیره‌های مختلف است؛ محل ییلاق آنها رامجرد و مرودشت و محل قشلاقشان خفر و داراب و فسا است. نام عده‌ای از مشاهیر و خوانین آنها در فارسنامه‌ی ناصری (جلد ۲) آمده است. در خرقان و ساوه نیز از شعب اینالو زندگی میکنند، چنانکه در اطراف اردبیل و مشکین‌شهر نیز بعضی شعب این عشایر سکونت و گاه ییلاق و قشلاق دارند. طوایف اینانلوی حدود ساوه، بنا بر مشهور، در زمان آقا محمد خان قاجار و بامر او، از حدود مغان آذربایجان باین ناحیه کوچانده شده‌اند.

اینانج محمود: ← قتلغ اینانج.

اینانلو، ایل: ← اینالو.

اینترلاکن[14] (interlāken)، شهر (جم ۴٬۳۶۸)، ایالت برن، سویس، بین دریاچه‌های برینتس (brients) و تون. منظره‌ی کوه یونگفراو از اینجا زیباست. یکی از تفرجگاههای سیاحتی عمده است.

آینتهوون[15]، **ویلم** (wilem āynthoven)، ۱۸۶۰–۱۹۲۷، فیزیولوزیست هلندی. دستگاه الکتروکاردیوگراف (دستگاهی که چگونگی کار قلب را با رسم منحنیهائی نشان میدهد) را بعمل آورد، و باین جهت، جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۴ طب و فیزیولوژی را برد.

اینث (inet)، اسم اروپائی، ← آگنس.

اینجل[16]، سر **نورمن** (sər norman eynjəl*)، ۱۸۷۳–، نویسنده‌ی انگلیسی که در باره‌ی مطالب بین‌المللی تألیفات متعدد دارد، و یکی از مبارزین جدی تأمین صلح جهانی است. شهرت او بیشتر بواسطه‌ی کتاب اندیشه‌ی بیهوده‌ی بزرگ (۱۹۱۰) بود که در آن بیهوده بودن جنگ را بواسطه‌ی منافع اقتصادی ملل شرح داده بود. در ۱۹۳۳ جایزه‌ی صلح نوبل باو اعطا شد.

اینجو یا انجو (enju)؛ ← اینجویان.

اینجویان (injuyān)، سلسله‌ای از امرای فارس (۷۰۳–۷۵۸ هق)، منسوب به شرف‌الدین محمود شاه اینجو، وکیل املاک خاصه‌ی ایلخانی، یعنی املاک اینجو، که وزارت فارس و بحرین و یزد و کیش داشت، و نسب خود را به خواجه عبدالله انصاری میرسانید، و در اواخر سلطنت ابوسعید بهادر خان مکنت زیاد و استقلال تام یافت. بعد از او پسرانش مسعود شاه اینجو و شیخ ابواسحاق اینجو در فارس قدرت تمام بهم رسانیدند. اما استقلال واقعی آنها در واقع با شیخ ابواسحاق شروع شد که در ۷۴۲ هق ملک اشرف چوپانی را از آن ولایت رانده خود علم استقلال برداشت. با قتل او سلسله‌ی خاندان اینجو انقراض یافت (۷۵۸ هق). اینجو یا انجو (enju) لغت مغولی است بمعنی ملک خاص یا املاک اختصاصی سلطان، و بعدها بمعنی صاحب "دیوان انجو" و باصطلاح ضابط املاک پادشاه شده، و خلاصه بر "هر کسی که خاص پادشاه و از متعلقان و منسوبان او باشد" اطلاق یافته است.

ایندپندنس[17] (independens)، شهر (جم ۳۶٬۹۶۳)، غ ایالت میسوری، کشمة، نزدیک کانزاس سیتی. از مصنوعاتش ماشینهای کشاورزی است. در

(۱)Illinois (۲)Aymara (۳)imagists (۴)impala (۵)palla (۶)Imperial Valley (۷)Immermann (۸)Aymer of Valence (۹)Ames (۱۰)immunity (۱۱)Aemilian Way (۱۲)Inn (۱۳)Aenus (۱۴)Interlaken (۱۵)Einthoven (۱۶)Angell (۱۷)Independence

اواسط قرن ۱۹م مبدأ جاده‌های کاروانی سانتا فه و اورگون بود.

ایندرا[1] (indrā)، در دین ودائی و در آیین هندو، خدای آسمان و طوفان. از سرودهای فراوانی که در ریگ ودا (← ودا) درباب ایندرا آمده معلوم میشود که وی عمده‌ترین خدای خیّر آریائیهائی بود که به هند هجوم بردند. باران را او میفرستاد، و ارواح خبیثه را دفع میکرد. با طلوع مذهب برهمنی، تثلیث برهما-ویشنو-سیوا جای آن را گرفت.

ایندور[2] (indor)، کشور نواب‌نشین سابق، غ هند مرکزی. در ۱۹۴۸–۵۶ جزء مدهیا بهارت بود. در ۱۹۵۶ جزء مدهیا پرادش گردید.

ایندوس (indos)، رود هند: ← سند.

آیندهوون[3] (āyndhoven)، شهر (جه ۱۵۹°–۲۴۹)، ایالت نورد برابانت، ج هلند. مصنوعاتش اسبابهای برقی، رادیو، اشیاء پلاستیکی، و منسوجات است. در جج II سربازان متفقین با موفقیت در اینجا پیاده شدند (سپتامبر ۱۹۴۴).

ایندیانا[4] (indiānā)، ۱۹مین ایالت (۹۹۰°۹۳ کمم؛ جه ۲۲۴°۹۳۴°۳)، ل کشمت مرکزی؛ کرسی آن ایندیاناپلیس، و از جمله‌ی شهرهایش فورت وین، گری، ساوث بند، اونزویل. از ج برود اوهایو، از جغ برود وابش، و از لغ بدریاچه‌ی میشیگان محدود است. زمینش حاصلخیز است. محصولاتش غلات، گندم، میوه، احشام، و لبنیات میباشد. منابع معدنی آن زغال و سنگ آهک و نفت است. صنایع فولاد و ماشینسازی و مواد شیمیائی نیز دارد. اولین مهاجرنشین دائمی درین سرزمین بتوسط فرانسویان در وینسنز دایر شد (ح ۱۷۳۵). سپس بدست بریتانیا افتاد و در ۱۷۸۳ به کشمت واگذار شد. در ۱۸۱۶ عنوان ایالت (آزاد) یافت. در جنگ داخلی بطرفداری متحدین برخاست.

ایندیاناپلیس[5] (indiānāpolis)، شهر (جه ۴۲۷°–۱۷۳)، کرسی ایالت ایندیانا، کشمت، بر رود سفید و در جش شیکاگو. بزرگترین شهرهای ایالت و از مراکز حمل و نقل و داد و ستد محصولات کشاورزی است. صنایع آن مشتمل بر مواد ساختمانی، مصنوعات فلزی، مواد داروئی، و آمودن گوشت است.

آینزیدلن[6] (āynzideln)، شهر (جه ۸°۴۲۳)، ایالت شویتس، سویس مرکزی. دیر (بنای قرن نهم) آن سقاخانه‌گونه‌ای با مجسمه‌ی حضرت مریم دارد که زیارتگاه است.

اینس (ines)، اسم اروپائی: ← آگنس.

اینس[7]**، جورج** (jorj ines)، ۱۸۲۵–۹۴، نقاش دورنماساز امریکائی. نقاشیهای اولیه‌ی او بسبک "مکتب رود هودسن" بود؛ بعدها زیر نفوذ مکتب باربیزون قرار گرفت، اما خود نیز سبکی آزاد و رنگین پدید آورد. هدف نقاشی او جستجوی عرفان در طبیعت بود. پسرش، **جورج اینس، ۱۸۵۴–۱۹۲۶**، نخست نزد پدر و سپس در پاریس نقاشی آموخت، و دورنما و تصاویر حیوانات میکشید.

اینسبروک[8] (insbruk)، شهر (جه ۸°۴۲۳)، کرسی تیرول، غ اتریش، بر رود این. بسبب موقع زیبایش در کوههای آلپ و گنجینه‌های معماریش، مورد توجه سیاحان است. دانشگاهش در ۱۶۷۷ تأسیس شده.

اینس د کاسترو: ← کاسترو، اینس د.

اینش (ineš)، اسم اروپائی: ← آگنس.

اینشتین[9]**، آلبرت** (ālbert aynštayn)، ۱۸۷۹–۱۹۵۵، عالم بزرگ فیزیک نظری؛ ملّ اولم (آلمان). در مونیخ و آراو (سویس) و زوریخ تحصیل کرد، و در ۱۹۰۵ به تابعیت سویس درآمد. در همین سال سه مقاله منتشر کرد که هر یک پایه‌ی شعبه‌ی جدیدی در علم فیزیک گردید. در یکی از آنها نظریه‌ی **کوانتوم** را در توجیه پدیده‌ی نورابرق بکار برد (جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۱ فیزیک را بمناسبت تحقیقاتش در این موضوع برد). مقاله‌ی دوم در باب رابطه‌ی جرم و انرژی بود (← اینشتین، معادله‌ی)، که اساس محاسبه‌ی انرژی اتمی است. مقاله‌ی سوم، بعنوان روانبرق اجسام متحرک، مشتمل بر نظریه‌ی نسبیت (خاص) بود، که اسم اینشتین بآن پیوسته است (یک نسخه‌ی دستی ازین مقاله در ۱۹۴۴ بمبلغ ۶°۰۰۰°۰۰۰ دلار در کشمت فروخته شد، و اینک در کتابخانه‌ی کنگره در واشینگتن است). در همان سال مقاله‌ای در حرکت براونی منتشر نمود. در ۱۹۰۹ استاد فیزیک نظری در دانشگاه زوریخ شد؛ در ۱۹۱۳ عضو آکادمی علوم پروس در برلین گردید؛ در ۱۹۱۴ استاد فیزیک نظری دانشگاه برلین شد، و دگربار بتابعیت آلمان درآمد، و در همان سال بمدیریت مؤسسه‌ی فیزیکی کایزر ویلهلم در برلن منصوب گردید، و هر دو سمت را تا ۱۹۳۳ داشت. در ۱۹۱۶ نظریه‌ی نسبیت عمومی را منتشر نمود. در ۱۹۲۹ نظریه‌ی میدان واحد را اعلام کرد، که هدفش توجیه پدیده‌های گرانش و برقاطیس و زیر اتمی بوسیله‌ی یک دستگاه از قوانین است. در ۱۹۵۰ و دگر بار در ۱۹۵۳ صورت تجدید نظرشده‌ی این نظریه را منتشر ساخت. در اواخر سال ۱۹۴۹ نظریه‌ی عمومی گرانش را منتشر کرد، که قدم دیگری در نظریه‌ی میدان واحد بود. اینشتین ۲۵ سال آخر عمر را صرف تحقیق در نظریه‌ی میدان واحد کرد، ولی تا هنگام مرگ تحقیقات خود را در اثبات این نظریه کافی نمیدانست. در ۱۹۳۳ که اینشتین در سفر انگلستان و کشمت بود، آلمان نازی اموال او را مصادره کرد، و وی را از کار برکنار نمود. اینشتین دعوت مؤسسه‌ی تحقیقات عالیه‌ی پرینستن را که قبل از این واقعه بعمل آمده بود پذیرفته به کشمت مهاجرت کرد، و در پرینستن سکنی گزید، و در ۱۹۴۰ بتابعیت کشمت درآمد.

اینشتین از پدران عصر اتم است. نظریات وی در بسط تحقیقات اتمی تأثیر فراوان داشته است. در ماه اوت ۱۹۳۹ در نامه‌ای که به روزولت، رئیس جمهور کشمت، نوشت، وی را از پیشرفتهای آلمان در شکافتن هسته‌ی اتم آگاه کرد، و او را برانگیخت تا تحقیق جدی در اتم‌شکنی را در کشمت مقرر کند؛ این تحقیقات منجر به ساختن اولین بمب اتمی گردید.

اینشتین زندگی آرامی داشت. موسیقی کلاسیک را بسیار دوست میداشت، و خودش ویولن مینواخت. نسبت به مظلومین سیاسی و اقتصادی شفقت فراوان داشت. طرفدار نهضت صهیونی بود، و پس از مرگ (۱۹۵۲) وایزمن، ریاست جمهور مملکت اسرائیل باو پیشنهاد شد، ولی نپذیرفت. اگر چه ثروتی نداشت، به پول اهمیتی نمیداد.

اینشتین، معادله‌ی (aynštayn)، معادله‌ای مبین رابطه‌ی جرم و انرژی معادل آن، بدین مضمون که انرژی (e) معادل حاصلضرب جرم (m) است در مجذور سرعت نور (c)، یعنی $e=mc^2$ (← جرم؛ انرژی). آزمایشهای فیزیک هسته‌ای صحت این قانون را تأیید کرده و نشان داده است که ممکن است جرم ماده "از بین برود" و انرژی معادل آن جرم آزاد شود؛ (این کیفیت در شکافتهای هسته‌ای واقع میشود. ← انرژی اتمی؛ بمب اتمی). بموجب معادله‌ی اینشتین، انرژی که از بین رفتن یک واحد اتمی جرم رها میشود مساوی ۹۳۱ میلیون الکترون‌ولت است.

اینشتینیوم[10] (aynštayniom)، عنصر شیمیائی رادیوآکتیو (علامت شیمیائی آن E؛ نیز جدول مقاله‌ی عنصر را ببینید). در ۱۹۵۲ در بقایای انفجار بمب ئیدروژنی کشف شد. بافتخار اینشتین نامگذاری شد.

اینفوسوریا، در حیوانشناسی: ← نمرویان.

اینکا[11] (inkā)، امپراطوری بومی (ح ۱°۶۸۳°۵۰۰ کمم؛ جه ح ۶°۰۰۰°۰۰۰)، که مرکزش کوسکو (در پرو، امریکای جنوبی) بود، و ح ۱۲۰۰ تأسیس شد، و در ۱۵۵۳ بواسطه‌ی اسپانیائیها انقراض یافت. قبیله‌ی اینکا در ارتفاعات پرو ساکن و در کوسکو و اطراف آن متمرکز بود، و در ح ۱۱۰۰ توسعه‌طلبی را آغاز کرد، و بتدریج حوزه‌ی تیتیکاکا را تصرف کرد، و قبایل دیگر را مطیع ساخت، و امپراطوریی تأسیس نمود که از جغ اکوادور، در طول دشتهای ساحلی و ارتفاعات، تا ل شیلی ممتد بود؛ لفظ اینکا عنوان امپراطور این دولت بود، که عالیترین مقام بود، ولی به مردم امپراطوری نیز اطلاق میشود. امپراطوری اینکا در دوره‌ی (۱۴۹۳–۱۵۲۷) **اوایا کاپاک** بمنتهای وسعت خود رسید، و در زمان آتالوالپا، ف. پیثارو آنرا تصرف کرد (۱۵۳۳). دولت اینکا، در نتیجه‌ی سازمانی خردمندانه، قبایل مختلف را متحد ساخت، و نظارتی دقیق برآنها اعمال مینمود. دولت مسئول رفاه اتباع خود و مالک همه چیز– جز خانه و اثاث البیت منقول–بود، و مردم را برای مصالح اقتصادی و سیاسی نقل مکان میداد. دین مردم اینکا پرستش آفتاب بود، و قربانی کردن (مخصوصاً قربانی اطفال) معمول بود، ولی بعدها قربانی لاما جای آنرا گرفت. مرده‌های خود را مومیائی میکردند. مردم اینکا در مهندسی و کشاورزی مهارتی داشتند؛ برای آبیاری، ساختمان راه و استحکامات و معابد، و استخراج معادن، دولت از بین مردم کارگر میگرفت. هنر و صنایع (از جمله نساجی، فلزکاری، و سرامیک) در نزد آنان تکامل عمده یافته بود. روستائیان کنونی ارتفاعات پرو از اعقاب مردم اینکا هستند.

اینکرمان[12] (inkermān)، حومه‌ی شرقی سواستوپول، جمشر، میدان نبرد خطیری بین روسیه با قوای فرانسه و انگلیس در جنگ کریمه که منجر

(۱)Indra (۲)Indore (۳)Eindhoven (۴)Indiana (۵)Indianapolis (۶)Einsiedeln (۷)Inness (۸)Innsbruck (۹)Einstein (۱۰)einsteinium (۱۱)Inca (۱۲)Inkerman

بشکست روسیه شد (۱۸۵۴).

اینکونابولا[1] (inkunābulā؛ لت)، کتابهائی که در ایام "طفولیت" فن چاپ (قرن ۱۵م) بچاپ رسید. از این جمله اند کتابهائی که گوتنبرگ، و. ککستن، و آ. مانوتیوس بچاپ رسانیدند. از مجموعه‌های جالب اینکونابولا میتوان مجموعه‌های پاریس، لندن، آکسفرد، وین، رم، میلان، بروکسل، و لاهه را نام برد. در کتابخانه‌ی کنگره‌ی کشمت نیز مجموعه‌ای وجود دارد.

اینگرمانلند[2] (ingermānland) یا **اینگریا** (ing-riā) یا **اراضی ایژور** (ijor)، ناحیه‌ی تاریخی، جمشس، ج خلیج فنلاند، بین دریاچه‌های پیپوس و اونگا. در قرون وسطی تابع مسکو بود؛ در ۱۶۱۷ بتصرف سوئد درآمد؛ در ۱۷۲۱ پطر کبیر آنرا از سوئدیها گرفت، و شهر سن پطرزبورگ (لنینگراد حالیه) را در آن بنا نهاد.

اینگریا، روسیه: ← اینگرمانلند.

اینگلزبی، تامس: ← بارم، ریچارد هریس.

اینگمان[3]**، برنهارد سورین** (bernhārd severin ingemān)، ۱۷۸۹–۱۸۶۲، شاعر دانمارکی. علاوه بر اشعاری که جزء ترانه‌های ملی دانمارک شده، دیوان مذهبی ترانه‌های بامداد و شامگاه (۱۸۳۹) را سروده، و چندین داستان تاریخی هم نوشته است.

اینگوش (inguš): ← چچن.

اینگولشتات[4] (ingolštāt)، شهر (جم ۴۶٬۸۵۱)، باواریای علیا، بر رود دانوب. مصنوعاتش پارچه و اتومبیل است. شهر از قرن ۸م میباشد. دانشگاهش در ۱۴۷۲ تأسیس و در ۱۸۲۶ به مونیخ منتقل شد. بناهای قرون وسطائی آن از آسیب جج II مصون ماند.

آینو[5] (āynu)، بومیان اصلی ژاپن. در ایام قدیم به جزایر شمالی رانده شدند، و حالیه در جزایر هوکایدو و ساخالین و کوریل سکنی دارند، و در سواحل و کنار رودها و عمدةً با غذای دریائی و شکار زندگی میکنند. مردمی کوتاه‌قد، چهارشانه، و پُرمو هستند، و بیش از مغولواران به اروپائیها شباهت دارند. زبان آنها با هیچیک از زبانهای شناخته‌شده بستگی ندارد.

اینورنس[6] (invərnes)، شهر (جم ۲۸٬۱۱۵)، کرسی ولایت اینورنس‌شر، اسکاتلند. معروف به پایتخت هایلندز است. همه‌ساله از سراسر هایلندز گوسفند و پشم به بازار سالیانه‌ی آن میآورند. موزه‌هائی از آثار هایلندز دارد. قلعه‌ی آن بر محل قلعه‌ی مکبث و گویند قتلگاه دانکن است.

اینورنس‌شر[7] (invərnes-šər) یا **اینورنس**، ولایت ساحلی (900٬10 کمم؛ جم ۸۴٬۹۲۴)، لغ اسکاتلند؛ مرکزش شهر اینورنس. بزرگترین ولایت اسکاتلند و شامل بسیاری از جزایر هبریدیز است. کانال کالدونیائی موربا از سراسر ولایت میگذرد. ناحیه‌ایست کوهستانی که بلندترین قله‌ی بریتانیای کبیر (بن نویس، ۱٬۳۴۳ متر) در آنست. شغل عمده پرورش گوسفند است، ولی استخراج سنگ و ماهیگیری آن نیز اهمیت دارد.

اینوسان[8] (inosāN)، صورت فرانسوی نام لاتینی اینوکنتیوس (innokentius). پاپهائی که نام فرانسوی آنها اینوسان است در کتاب حاضر تحت عنوان اینوکنتیوس آمده‌اند.

اینوسنت[8] (inosənt)، صورت انگلیسی نام لاتینی اینوکنتیوس (innokentius). پاپهائی که نام انگلیسی آنها اینوسنت است در کتاب حاضر تحت عنوان اینوکنتیوس آمده‌اند.

اینوکنتیوس[8] **I** (innokentiuse) [قدیس اینوکنتیوس I]، فت ۴۱۷، پاپ (۴۰۱–۱۷). از قدیس یوحنای زرین‌دهن پشتیبانی کرد، و با دوناتیان و پلاگوسیان مخالفت نمود. در دوره‌ی او آلاریک رم را تاراج کرد (۴۱۰). ذکرانش ۲۸ ژوییه.

اینوکنتیوس[8] **II**، فت ۱۱۴۳، پاپ (۱۱۳۰–۴۳)؛ مت رم. پس از مرگ هونوریوس II به پاپی انتخاب شد، ولی اکثریت کاردینالها طریق انتخاب شدن او را نادرست میدانستند، و آناکلتوس II را در مقابل او علم کردند. اینوکنتیوس ناچار به فرانسه پناهید، و در آنجا بوسیله‌ی قدیس برنار کلرووئی مورد شناسائی دربار و روحانیون قرار گرفت. امپراطور لوتار II در ۱۱۳۳ او را در رم در لاتران مستقر کرد، ولی تا مرگ (۱۱۳۸) آناکلتوس وضعش متزلزل بود. پس از آناکلتوس بر جانشین وی ویکتور IV فائق آمد. دومین شورای لاتران را فراخواند، و بعضی از تعالیم آبلار و آرنلد برشائی را محکوم کرد.

اینوکنتیوس[8] **III**، ۱۱۶۱–۱۲۱۶، پاپ (۱۱۹۸–۱۲۱۶)؛ عالم الاهیات مسیحی؛ یکی از اشخاص برجسته‌ی تاریخ قرون وسطی. اهل ایتالیا و از خاندان معتبر کنتهای سنیی (senyi) بود. در رم و پاریس و بولونی تحصیل کرد، و در ۳۷ سالگی به پاپی رسید. وی مدعی بود که چون روح بر جسم حاکم است، فرمانروای کلیسا (پاپ) نیز حاکم بر فرمانروایان دنیائی است، و بلا فاصله بعد از نیل به مقام پاپی در صدد اجرای این نظریه و تأمین استیلای سیاسی و مذهبی پاپ برآمد. در امپراطوری مقدس روم، در کشمکش بین فیلیپ سوابی و اوتوی IV بنفع اوتو حکمیت کرد (۱۲۰۱)؛ بعداً جانب فیلیپ را گرفت (۱۲۰۷–۸)، ولی پس از کشته شدن فیلیپ، در ۱۲۰۹ اوتو را تاجگذاری کرد، اما در ۱۲۱۰ او را تکفیر نمود، و انتخاب فردریک II را به امپراطوری ترتیب داد (۱۲۱۱). در انگلستان، اینوکنتیوس دو نفر را که مدعی اسقف اعظمی کنتربری بودند طرد کرد، و شخصی را که مورد نظرش بود منصوب نمود، و این امر جان، شاه انگلستان، را خشمگین ساخت. در کشمکشی که روی داد، پاپ شاه را تکفیر (۱۲۰۹) و رسماً خلع کرد (۱۲۱۲). جان تسلیم شد، و پاپ انگلستان و ایرلند را تحت خداوندگاری خود باو سپرد. سپس بحمایت او ایستاد، و اعلام کرد که جان ملزم به اجرای ماگنا کارتا نیست، زیرا این منشور قهراً و بدون اطلاع خداوندگار جان، یعنی پاپ، به شاه تحمیل شده است. در فرانسه پاپ نتوانست قدرت سیاسی خود را به فیلیپ II تحمیل کند. در ایتالیا سرزمینهای پاپی را بازگرفت، و سازمان آنها را تجدید کرد، ولی شهرهای ایتالیای شمالی را نتوانست مطیع کند. خلاصه اینکه در تحمیل نظریه‌ی تفوق پاپ تا حد زیادی پیشرفت کرد، اگر چه سیر تاریخ بی‌ارزش بودن پیروزی‌های او را ثابت نمود. اینوکنتیوس چهارمین جنگ صلیبی را تشویق کرد، ولی صلیبیون به بیت المقدس نرفتند، بلکه به امپراطوری مسیحی بیزانس حمله کردند. پاپ در مقابل این نافرمانی سخت اعتراض کرد، ولی بعداً امپراطوری لاتینی قسطنطنیه را که صلیبیون برپا کردند شناخت، و کوشید که مناسک لاتینی را باین امپراطوری تحمیل کند، و این امر شقاق بین کلیساهای شرقی و غربی را شدیدتر ساخت. جهاد آلبیگائی را نیز آغاز کرد (← آلبیگائیان)، ولی چون متوجه شد که جهاد بوسیله‌ی عملیات سیمون دو مونفور جنبه‌ی سیاسی و اقتصادی یافته است سخت اعتراض کرد، اما سودی نبرد.

با تمام فعالیتهای سیاسیش، در اداره‌ی امور کلیسا جد بلیغ داشت. چهارمین شورای لاتران (۱۲۱۵)، که یکی از مهمترین شوراهای دینی است، تحت استیلای او بود. نظریات او در باب سلطنت پاپ تأثیری عمیق داشت، و سرانجام بضرر کلیسا تمام شد (مثلا در اقدامات بونیفاکیوس VIII در اجرای آنها)، و امروز کلیسای کاتولیک رومی پیرو آنها نیست. اینوکنتیوس آثار زیادی نوشت، و از جمله رساله‌ی در خواری این جهان در قرون وسطی رواج بسیار داشت.

اینوکنتیوس[8] **III** (innokentiuse)، فت ۱۱۸۰، ناپاپ (۱۱۷۹–۸۰) (در مقابل آلکساندر III)؛ اهل ایتالیا.

اینوکنتیوس[8] **IV**، فت ۱۲۵۴، پاپ (۱۲۴۳–۵۴)؛ مت جنووا. بیشتر دوره‌ی پاپی او در کشمکش با فرمانروایان خاندان هوهنشتاوفن گذشت. به مخالفت با امپراطور **فردریک II** برخاست، و ناچار به لیون گریخت، و در آنجا شورائی تشکیل داد (۱۲۴۵) که امپراطور را مخلوع اعلام نمود. اینوکنتیوس از مدعیان فردریک و **کونراد IV** و مانفرد پشتیبانی کرد. کمی پیش از مرگ، کونرادین را که مدعی سلطنت سیسیل بود پشتیبانی نمود. مالیاتهای گزافی که پاپ برای تهیه‌ی وسایل این کشمکشها و تحریکات تحمیل میکرد کشیشها و مردم عادی را ازو سخت رنجیده‌خاطر ساخت.

اینوکنتیوس[8] **V**، ۱۲۲۵–۷۶، پاپ (ژانویه–ژوئن ۱۲۷۶)؛ اهل ساووا. اولین کس از دومینیکیان بود که به پاپی رسید.

اینوکنتیوس[8] **VI**، فت ۱۳۶۲، پاپ (۱۳۵۲–۶۲)؛ فرانسوی. دربارش در آوینیون بود. کوشید که بین کاستیل و آراگون صلح برقرار کند، و کلیساهای شرق و غرب را از نو وحدت دهد.

اینوکنتیوس[8] **VII**، ۱۳۳۶–۱۴۰۶، پاپ (۱۴۰۴–۱۴۰۶)؛ ایتالیائی.

اینوکنتیوس[8] **VIII**، ۱۴۳۲–۹۲، پاپ (۱۴۸۴–۹۲)؛ مت جنووا. امور پاپی را یکی از دوستانش که بعداً بعنوان یولیوس II به پاپی رسید اداره میکرد. مانند پیشینیان برای جلوگیری از پیشرویهای دولت عثمانی کوشش کرد، و سرانجام سلطان بایزید II قرار گذاشت که از دست‌اندازی در خاک اروپا خودداری کند، و پاپ برادر او، جم، را در اسارت نگاه دارد.

اینوکنتیوس[8] **IX**، ۱۵۱۹–۹۱، پاپ (اکتبر–دسامبر

(۱)incunabula (۲)Ingermanland (۳)Ingemann (۴)Ingolstadt (۵)Ainu (۶)Inverness (۷)Inverness-shire (۸)Innocent

۱۵۹۱)؛ مت بولونیا.
اینوکنتیوس[1] X (innokentiuse)، ۱۵۷۴–۱۶۵۵، پاپ (۱۶۴۴–۵۵)؛ مت رم.
اینوکنتیوس[1] XI، ۱۶۱۱–۸۹، پاپ (۱۶۷۶–۸۹)؛ ایتالیائی. مردی پاک و اصلاح‌طلب بود. بر سر مسئله‌ی گالیکانیسم با لوی‌XIV درافتاد.
اینوکنتیوس[1] XII، ۱۶۱۵–۱۷۰۰، پاپ (۱۶۹۱–۱۷۰۰)؛ ایتالیائی. انتخاب او با سازش انجام گرفت. مردی اصلاح‌طلب و بعلت زهد و تقوایش محبوب بود.
اینوکنتیوس[1] XIII، ۱۶۵۵–۱۷۲۴، پاپ (۱۷۲۱–۲۴)؛ مت رم.
اینونو[2]، عصمت (inonu)، ۱۸۸۴–، سردار و سیاستمدار و رئیس جمهور (۱۹۳۸–۵۰) ترکیه. از همکاران آتاتورک بود، و بسبب دو پیروزی عمده‌ای که در ۱۹۲۱ در اینونو در آسیای صغیر در جنگ با یونانیان بدست آورد نام اینونو بر خود نهاد. چندین بار نخست‌وزیر بود. پس از آتاتورک به ریاست جمهور انتخاب شد (۱۹۳۸) و در انتخابات ۱۹۳۹، ۱۹۴۳، و ۱۹۴۶ در همین مقام ماند.
آینه[3]، در فیزیک، سطحی منعکس‌کننده‌ی نور (← انعکاس). آینه‌ها را در بعضی آلات بصری و نیز در تزیینات داخل ساختمانها بکار میبرند. آینه‌ها را بر حسب شکل سطح آنها به مسطح، کروی، و سهمی‌شکل تقسیم میکنند. **آینه‌ی مسطح** سطحی است مستوی و منعکس کننده‌ی نور. اشعه‌ای که از یک نقطه‌ی نورانی بر یک آینه‌ی مسطح بتابند، پس از انعکاس، از یکدیگر دور میشوند، ولی امتداد آنها از نقطه‌ای در پشت آینه میگذرد که آنرا تصویر نقطه‌ی نورانی در آینه خوانند، و آن مجازی و قرینه‌ی نقطه است نسبت بآینه. بطور کلی تصویر هر شیء در یک آینه‌ی مسطح مجازی و قرینه‌ی شیء است نسبت به آینه. میدان یک آینه‌ی مسطح نسبت بچشم ناظر قسمتی است از فضا که ناظر تصویر آنرا در آن آینه میبیند. اگر شیئی بین دو آینه‌ی موازی قرار گیرد تصاویر بیشماری از آن تشکیل میگردد که روشنائی آنها بتدریج کم میشود. اگر دو آینه نسبت بهم مایل باشند عده‌ی تصاویر محدود ولی هر قدر زاویه‌ی دو آینه کمتر باشد بیشتر است (مثلا عده‌ی تصاویر اگر زاویه‌ی دو آینه ۹۰ باشد ۳، و اگر ۶۰ باشد ۵ است). **کالئیدوسکوپ** مبتنی بر همین تصاویر مکرر است. معمولا آینه‌های مسطح صفحاتی از شیشه هستند که یک طرف آنها از لایه‌ای از نقره یا ملقمه‌ی قلع پوشیده شده است؛ دقت و وضوح تصاویر مربوط بجنس و چگونگی بعمل آوردن آینه است. **آینه‌ی کروی** عرقچینی است (← عرقچین) کروی که یک طرفش منعکس‌کننده است. بر حسب آنکه سطح محدب یا مقعر عرقچین منعکس‌کننده باشد، آینه را محدب (کوژ) یا مقعر (کاو) گویند. مرکز، شعاع، محور، و رأس عرقچین بترتیب مرکز، شعاع، محور اصلی، و رأس آینه است، و هر خطی که بر مرکز آینه بگذرد محور فرعی آینه میباشد. هرگاه دسته‌ی شعاعی بموازات محور اصلی بر آینه بتابد، اشعه‌ی منعکس اگر آینه مقعر باشد متقارب و جملگی در یک نقطه از محور اصلی جمع میشوند، و اگر آینه محدب باشد متباعد میشوند ولی امتداد همه از یک نقطه از محور اصلی میگذرد؛ در هر دو صورت، این نقطه را کانون اصلی آینه نامند. در آینه‌ی مقعر کانون اصلی حقیقی و بین رأس و مرکز، و در آینه‌ی محدب مجازی و در پشت آینه است، در هر حال فاصله‌ی کانون از رأس (فاصله‌ی کانونی) نصف شعاع آینه است. هرگاه شعاعی بر یک آینه‌ی کروی بتابد، اگر امتدادش از مرکز آینه بگذرد در امتداد خود منعکس میشود، و الا بر طبق قوانین انعکاس منحرف میگردد. تصویر حاصل از یک شیء نورانی در آینه‌ی مقعر، اگر شیء بین کانون و رأس باشد مجازی و مستقیم و الا حقیقی و

آینه‌ها

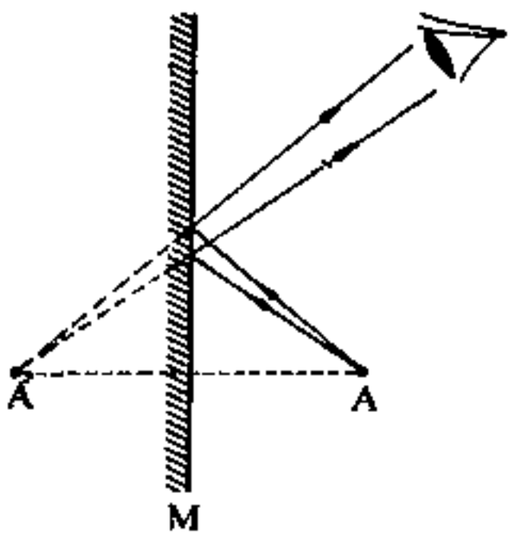

نقطه‌ی A' تصویر (مجازی) نقطه‌ی نورانی A در آینه‌ی M است.

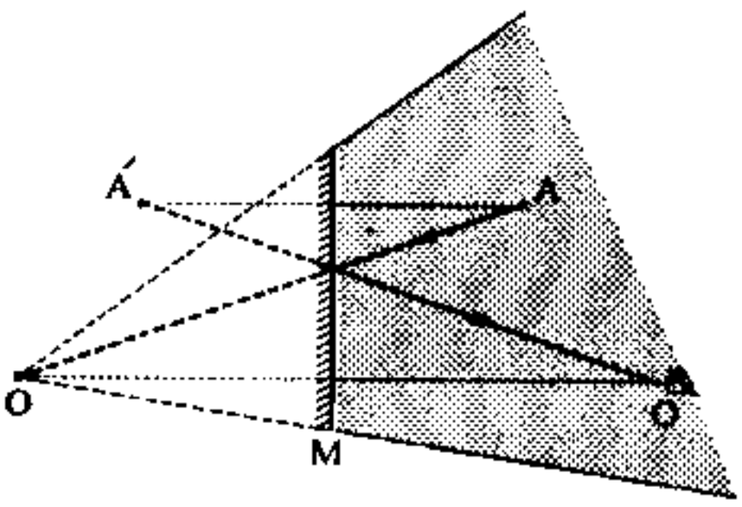

ناحیه‌ی نقطه‌چین میدان آینه‌ی M است نسبت به چشم ناظر (O)، یعنی هر نقطه مانند A از این ناحیه برای O مرئی است.

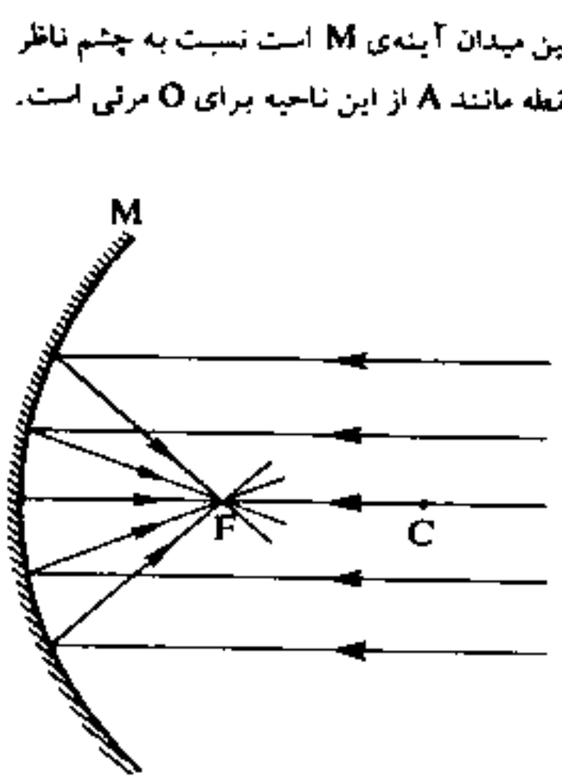

F کانون اصلی (حقیقی) آینه‌ی مقعر M است.

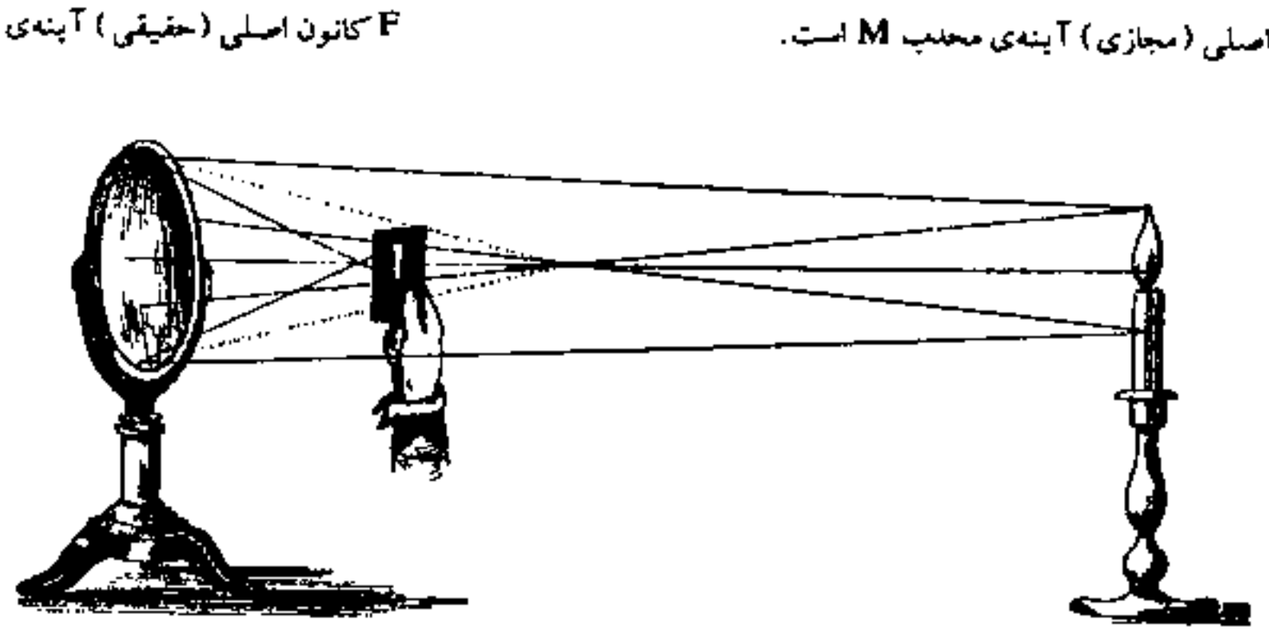
تشکیل تصویر در یک آینه‌ی مقعر

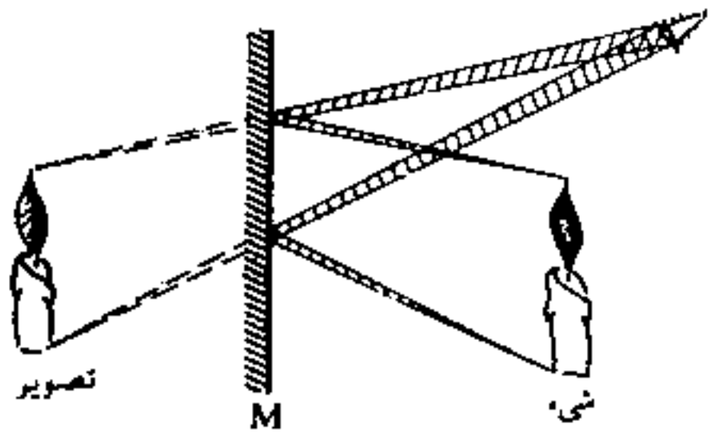

تشکیل تصویر یک شیء در یک آینه‌ی مسطح

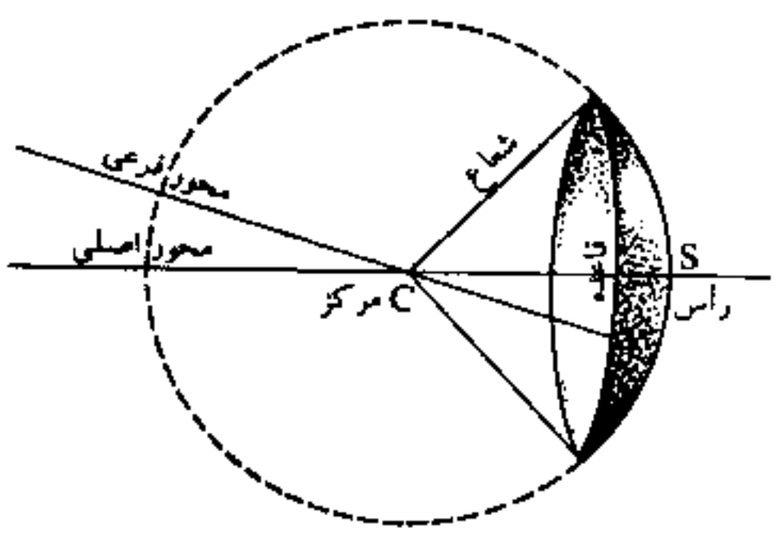

اجزای اصلی یک آینه‌ی کروی

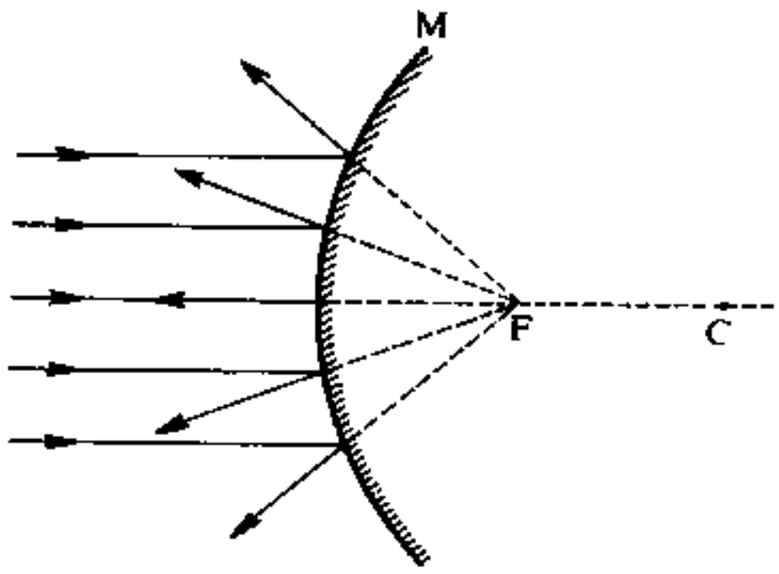

F کانون اصلی (مجازی) آینه‌ی محدب M است.

(۱)Innocent (۲)Inönü (۳)mirror

معکوس است، تصاویر اشیائی که جلو آینه‌ی محدب قرار گیرند مستقیم و مجازی و کوچکتر از شیء میباشد. آینه‌های مقعر دسته‌شعاعی را که از کانون اصلی بر آنها بتابد بموازات محور اصلی منعکس میکنند، و بهمین جهت این آینه‌ها را بعنوان پرتوافکن بکار میبرند. خواصی که گفته شد محدود است باینکه ابعاد نسبی آینه چندان بزرگ نباشد، و الا معایبی (از قبیل **کجنمائی**) پیش میآید. **آینه‌ی سهمی‌شکل** بشکل سطح حادث از دورانِ کاملِ قوسی (ابتدا از رأس) از یک سهمی در حول محور سهمی است. بنا بر خواص هندسی سهمی، این آینه‌ها همواره اشعه‌ی موازی با محور اصلی را در کانون اصلی و اشعه‌ی تابنده از کانون اصلی را بموازات محور اصلی منعکس می‌کنند، و بهمین جهت استعمال آنها برای متمرکز ساختن نور یا فرستادن آن بفواصل دور بر آینه‌های کروی مزیت دارد. در پرتوافکن‌های لوکوموتیو و اتوموبیل و در دوربینهای نجومی بکار میروند.

آینهارد[1] (āynhārd) یا **اگینهارد**[2] (eginhārd)، ح ۷۷۰–۸۴۰، مورخ فرانکی. بسبب زندگینامه‌ای که از شارلمانی نوشته است شهرت یافته است.

آینه ورزان: ← عین ورزان.

اینی، لفظ مغولی بمعنی برادر کهتر، ← آقا یا آغا.

اینیاس (inyās)، اسم فرانسوی، ← ایگناتیوس.

آینیاس، در افسانه‌های یونانی، ← انه.

اینیسفیل[3] (inisfeyl)، [ایرلندی، = جزیره‌ی سرنوشت]، نام ادبی ایرلند.

ایواسا ماتابی[4] (iwāsā mātābey)، ح ۱۵۷۸–۱۶۵۰، نقاش ژاپنی که در ساختن دورنما و صحنه‌های عادی زندگی چیره‌دست بود. مکتب اوکیویه (ukiyoye) را در نقاشی ژاپنی پایه گذاشت. وی پیروان بسیار داشت، که کارهایشان اغلب بجای کارهای او گرفته شده است. از خود صورتی ساخته است، که اعقابش آنرا در تصرف دارند.

ایوان (ivān)، دهستان (جم ۱۲٬۰۰۰؟)، بخش بخش گیلان غرب، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۲۷(؟) آبادی. اطراف آن را کوهستانهائی فراگرفته که دشت مثلث‌شکلی در وسط بوجود آورده است. رود عمده‌ی آن کنگیر میباشد.

ایوان II (بلغارستان) (ivāne) یا **ایوان آسن**[5] (ivān āsen)، فت ۱۲۴۱، تزار (۱۲۱۸–۴۱) بلغارستان. اگر چه مرد صلحجوئی بود، در پادشاهی او بلغارستان باوج قدرت خود رسید، و نیرومندترین کشور بالکان گردید.

ایوان[6] **I** (روسیه) (ivāne) یا **ایوان کالیتا** (ivān kālitā) [= ایوان کیسه‌ی پول]، فت ۱۳۴۰، مهین‌دوک (۱۳۲۸–۴۰) مسکو. مهین‌دوک ولادیمیر بود، و مسکو را خان اردوی زرین باو سپرد. ایوان مقر مطران را به مسکو منتقل کرد، و از خان اجازه‌ی گردآوردن سپاهیان برای فرونشاندن امرای گردنکش گرفت، و ازین راه مسکو را مرکز دینی روسیه‌ی بزرگ و مقتدرترین شهر روسیه کرد. لقب او ناشی از مالیاتهائی است که باجازه‌ی خان برای پرداخت خراج میگرفت، و نیز از سختیی که در کشیدن حساب داشت.

ایوان[6] **II** (روسیه) (ivāne) یا **ایوان سرخ** (ivān krāsni) [= ایوان سرخ]، ۱۳۲۶–۵۹، مهین‌دوک (۱۳۵۳–۵۹) مسکو؛ پسر **ایوان I**.

ایوان III (روسیه)، ← **ایوان کبیر**.

ایوان IV (روسیه)، ← **ایوان مخوف**.

ایوان V (روسیه)، ← **ایوان آلکسیویچ**.

ایوان VI (روسیه)، ← **ایوان آنتونوویچ**.

ایوان آسن: ← **ایوان II** (بلغارستان).

ایوان[6] **آلکسیویچ** (ivān ālekseyevic) یا **ایوان V** (ivāne)، ۱۶۶۶–۹۶، تزار (۱۶۸۲–۹۶) روسیه، پسر تزار آلکسی میخایلوویچ. در عقلش نقصان بود، و پس از مرگ برادرش، فیودور III، طرفداران پطر کبیر، که نابرادری او بود، با اینکه ایوان جانشین فیودور شود مخالفت کردند، و سرانجام ایوان و پطر تحت نیابت سلطنت سوفیا آلکسیونا (خواهر ایوان) مشترکاً جانشین فیودور شدند. بعد از سقوط (۱۶۸۹) سوفیا، دست ایوان از امور مملکت کوتاه شد. دختر ارشد او، کاترین، مادربزرگ ایوان VI بود. دختر کوچک‌ترش، آنا، در ۱۷۳۰ امپراطور روسیه شد.

ایوان[6] **آنتونوویچ** (ivān āntonovic) یا **ایوان VI** (ivāne)، ۱۷۴۰–۶۴، امپراطور و تزار (۱۷۴۰–۴۱) روسیه؛ نتیجه‌ی ایوان V. پدرش آلمانی بود، و پس از آنا ایوانوونا بسلطنت نشست، ولی الیزابت پتروونا، دختر پطر کبیر، او را خلع کرد. ایوان در صدد بازگرفتن تاج و تخت برآمد، ولی در قلعه‌ی شلوسلبورگ بدستور کاترین II بقتل رسید.

ایوان سرخ: ← **ایوان II**، روسیه.

ایوان طرق (toroq) یا **مصلای طرق** (mosal-lāye)، در سه کیلومتری جنوب شهر مشهد، ایوان آجری بلند از قرن نهم هق، با دو سنگ قبر بزرگ از قرن دهم هق در جلو ایوان.

ایوان[6] **کبیر** (ivāne) یا **ایوان III**، ۱۴۴۰–۱۵۰۵، مهین‌دوک (۱۴۶۲–۱۵۰۵) مسکو. نووگورود را مطیع ساخت (۱۴۷۸)، و ویاتکا، تور، یاروسلاول، و راستوف را تحت استیلا آورد، و بعضی از اراضی سابق روسیه را از لیتوانی گرفت. در ۱۴۸۰ خود را از بند اطاعت از اردوی زرین آزاد کرد. ایوان مردی محتاط و خردمند بود، و برای جلوگیری از طغیان در سرزمینهائی که تحت فرمان آورده بود، امرای آنها را به مسکو منتقل کرد، و جای آنها را به اشخاص مورد اطمینان داد. زوجه‌ی دوم او، سوفیا، از بستگان آخرین امپراطور بیزانس بود، و آداب دربار بیزانس را رواج داد، و اندیشه‌ی اینکه مسکو "رم سوم" و جانشین امپراطوری روم و بیزانس شود در محافل رسمی رواج یافت. در دوره‌ی او قوانین مدون شد، صنعتگران خارجی را به روسیه آوردند، و معماران ایتالیائی کلیساها و کاخها و استحکامات برپا نمودند.

ایوان کرخه، بقایای ابنیه و استحکامات نظامی مفصل عهد شاپور II ساسانی، در کرانه‌ی راست رود کرخه، بمسافت تقریبی ۲۶ کیلومتری لغ شوش. در ۱۳۲۸ هش، هیئت علمی فرانسوی مختصر کاوشی در آنجا معمول داشت. ادامه‌ی آن از طرف مقامات مربوط ایران مصلحت شناخته نشد. در ۱۳۲۹–۱۳۳۱ هش اداره‌ی کل باستانشناسی

ایوانوف

تنها بنای موجود بیرون خاک را تعمیر و پی‌بندی کرد.

ایوانکی (eyvānekey)، دهستان، بخش ایوانکی، شهرستان تهران، استان مرکزی. رود ایوانکی مشروبش میکند. محصولش پنبه و صیفی است؛ خربزه‌ی آن مشهور است. بخش **ایوانکی** از شهرستان تهران بموجب فتکا (۱۳۱۶ هش) تشکیل گردید؛ سپس تابع شهرستان دماوند (۱۳۲۵) و بعد تابع شهرستان گرمسار (۱۳۳۷) و بالاخره در ۱۳۳۹ هش جزء شهرستان تهران شد. مرکزش، **ایوانکی** (جم ۳٬۱۸۶ نسف ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری ج دماوند واقعست.

ایوان[6] **مخوف** (ivāne) یا **ایوان IV**، ۱۵۳۰–۸۴، مهین‌دوک مسکو و اولین فرمانروای روسیه که بعنوان تزار یافت. در ۱۵۳۳ جانشین پدرش واسیلی III شد، و در ۱۵۴۷ بعنوان تزار تاجگذاری کرد. همواره طرفدار مردم عادی و با اشراف در جنگ بود، و حکومتهای خودمختار محلی تأسیس نمود، و در ۱۵۵۰ اولین شورای عمومی را منعقد کرد. در ۱۵۵۲ قازان و در ۱۵۵۷ آستراخان را گرفت، و بدین ترتیب، توسعه‌طلبی روسیه را در طرف شرق آغاز نمود. تجارت با انگلستان را از راه دریای سفید شروع کرد. برای اینکه به دریای بالتیک راه یابد، در صدد گرفتن لیوونیا برآمد (۱۵۵۸)، و در جنگی که با لهستان و سوئد برسر این کار پیش آمد در آغاز پیروز شد، ولی بعداً از س. باتوری شکست خورد، و به پیمان صلح ۱۵۸۲ که بزیان او بود تن درداد. در اواخر دوره‌ی او، قزاقهای یرماک سیبریه را فتح کردند. در ۱۵۶۰ زوجه‌ی اولش درگذشت، و خودش سخت بیمار شد. ایوان که همواره مردی تندخو بود، بر اثر این وقایع افسرده و دلتنگ شد، و ستمکاری پیشه کرد. همه جا و نسبت به همه (مخصوصاً از اشراف) ظنین شد، و در ۱۵۶۵ گروه مخصوصی معروف به آپریچنینا برای مبارزه با خیانت تشکیل داد، و بوسیله‌ی این جماعت، که فقط درمقابل تزار مسئول بودند، وحشت و هراس بر همه مستولی گردید. بسیاری از اشراف اعدام یا تبعید شدند؛ در ۱۵۷۰، ایوان نووگورود را بعنوان توطئه‌ی مردم آن ویران کرد، و پسر ارشد خود را بقتل رسانید. خلاصه، ایوان دستخوش حمله‌های خشم جنون‌آمیز و سپس دوره‌ی توبه و اظهار ندامت و دعا بود. هفت بار ازدواج کرد، و از هر زنی که سیر میشد او را مجبور میکرد که راهبه شود. با وجود ستمکاریهایش مردی با هوش و فاضل بود. در دوره‌ی او فن چاپ وارد روسیه شد. نتایج سیاسی عمده‌ی حکومت او از بین رفتن قدرت اشراف و استقرار خودمختاری تزارها بود. فیودور I و دمیتری از پسرانش بودند، ولی بعد از مرگ ایوان قدرت بدست ب. گادونوف افتاد.

ایوانوف[7]، **ولادیمیر آلکسیویچ** (vlādimir ālek-seyevic ivānof)، ۱۸۸۶–، مستشرق روسی، متخصص در تاریخ و آثار اسماعیلیه. از ۱۹۲۰ در هندوستان متوطن شد. در ۱۹۳۱ در دستگاه اسماعیلیه‌ی هند بخدمت مشغول شد، و انجمن اسماعیلی را برای تحقیق در باره‌ی آنان بنیاد گذاشت. پیش از انقلاب شوروی مدتی در ایران به

(۱)Einhard (۲)Eginhard (۳)Inisfail (۴)Iwasa Matabei (۵)Ivan Asen (۶)Ivan (۷)Ivanov

تحقیقات تاریخی و زبانشناسی مشغول بود، و اینک نیز در ایران بسر میبرد. از ۱۹۱۷ ببعد بیش از ۳۰ کتاب و رساله درباب اسماعیلیه نوشته است. از آثارش راهنمای ادب اسماعیلی (۱۹۳۳)، روایات اسماعیلیه درباب طلوع فاطمیان (۱۹۴۲)، تحقیقات درباب آغاز کار اسماعیلیه در ایران (۱۹۴۸ و ۱۹۵۲)، و بررسی اجمالی تحول اسماعیلیه (۱۹۵۲) است.

ایوانووو[1] (ivānovo)، شهر (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳۱۹٬۰۰۰)، جمشسر، ح ۲۴۰ کیلومتری لش مسکو، از مراکز مهم نساجی. در ۱۳۲۸ شهریت یافت. نخستین کارخانه‌ی پارچه‌بافی در ۱۷۵۱ دایر شد. تا ح ۱۹۳۰ ایوانووو-وازنسنسک (vazne-sensk) نامیده میشد.

ایوب[2] (ayyub) [عبری، = آنکه بخدا رجوع میکند]، یکی از پیامبران که خدا او را به بلاهای فراوان مبتلی ساخت و عاقبت او را به عافیت بخشید (قرآن، نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۴؛ انبیاء ۸۳؛ ص ۴۰).

کتاب ایوب یکی از کتابهای عهد قدیم است، بصورت مکالماتی میان ایوب و یاران او در باره‌ی خیر و شر در این جهان. مقدمه‌ی آن متضمن بیان نقشه‌ای است که خدا برای آزمودن ایوب که واقعاً مرد نیکی بوده میکشد. مال و زن و فرزند و سلامتی را خدا از او میگیرد. دوستی که برای تسلی خاطر ایوب نزد او میآید وی را متهم به ارتکاب گناه بزرگی میکند، و ایوب از بیگناهی خود دفاع مینماید. وی در مییابد که کیفیت مجازات الاهی از حدود فهم آدمی خارج است. در پایان، همه‌ی آنچه از ایوب گرفته شده بود باو باز میگردد. شاید قسمتهائی از متن اصلی از میان رفته و قسمتهای تازه‌ای بعدها بر آن افزوده باشند.

ایوب، الملک الصالح: ← ملک صالح.

ایوب خان، فت ۱۹۱۴، حاکم هرات؛ چهارمین پسر امیر شیر علی و برادر امیر یعقوب خان. در ۱۸۷۳ که شیر علی پسر محبوب خود عبدالله جان را بجانشینی خود نامزد کرد، ایوب خان به ایران گریخت. در ۱۸۷۹ که یعقوب بجای شیر علی بامارت نشست، ایوب بازگشت، و بحکومت هرات منصوب شد. در اواخر دومین جنگ افغانستان، (۱۸۷۸–۸۰) شکست فاحشی به انگلیسها وارد کرد (۱۸۸۰). وقتی که عبدالرحمان خان امیر کابل شد، ایوب که او را دست‌نشانده‌ی انگلیسها میدانست بر ضد وی اعلان جهاد کرد (۱۸۸۱)، ولی عبدالرحمان او را مقهور نمود، و ایوب خان به مشهد گریخت. بار دیگر در ۱۸۸۷ کوشید که منصب سابق را در افغانستان بدست آورد، ولی شکست خورد، و به هند گریخت، و در همانجا درگذشت.

ایوب مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

ایوبیان (ayyubiān)، یکی از مقتدرترین سلسله‌های قرون وسطائی مشرق‌زمین، که بوسیله‌ی صلاح الدین ایوبی تأسیس شد، و در اواخر قرن ششم و نیمه‌ی اول قرن هفتم هجری بر مصر، قسمت مسلمان‌نشین سوریه و فلسطین، قسمت عمده‌ی بین النهرین شمالی، و یمن فرمانروائی داشت. این سلسله‌ی کردنژاد منسوب است به نجم‌الدین ایوب ابن شاذی (فت ۵۶۸ هق)، که پدرش، شاذی ابن مروان، از اکراد ارمنستان بود، و با دو پسرش، نجم‌الدین ایوب و اسدالدین شیرکوه، به بغداد مهاجرت کرد. ایوب به حکومت تکریت رسید، و بعد در ۵۳۲ هق بخدمت اتابک عمادالدین زنگی پیوست، و حکومت بعلبک یافت (۵۳۴). بعد از مرگ زنگی، ایوب بفرمان امیر دمشق درآمد (۵۴۱ هق). ولی شیرکوه در خدمت نورالدین محمود زنگی باقی ماند، و حمص به اقطاع باو واگذار شد، و بعداً در خاندان او موروثی گردید. ایوب نیز بعداً بخدمت نورالدین پیوست.

اهمیت و اعتبار این خاندان ایوبی از زمانی آغاز شد که نورالدین شیرکوه را باتفاق صلاح‌الدین، پسر ایوب، بیاری شاور به مصر اعزام کرد (۵۵۸ هق). پس از چند سال کشمکش و بعد از کشته شدن شاور، عاضد، خلیفه‌ی فاطمی مصر، شیرکوه را بوزارت منصوب کرد (۵۶۴ هق)، و او کمی بعد وفات یافت، و برادرزاده‌اش صلاح‌الدین ایوبی وزارت یافت. صلاح‌الدین همینکه وضع خود را تا حدی مستحکم کرد، خلیفه‌ی فاطمی را خلع نمود، و چون فکر استقلال در سر میپخت، برادر خود تورانشاه ابن ایوب را به تسخیر یمن فرستاد. نورالدین زنگی که از استقلال‌طلبی صلاح‌الدین دلخوش نبود درگذشت (۵۶۹ هق)، و از آن پس صلاح‌الدین سوریه و قسمتی از جزیره را گرفت، و با استفاده از آشفتگی داخلی مملکت اورشلیم و گرفتاریهای امپراطوری بیزانس اقدام به اخراج صلیبیان از فلسطین و سوریه کرد، و اورشلیم را از دست مسیحیان خارج ساخت. در اواخر عمر، مملکت خود را بین پسرانش و برادرش، ملک عادل I، تقسیم کرد، الجزیره را به عادل، دمشق را به افضل، مصر را به عزیز، و حلب را به ظاهر (یمن در دست طغتکین، برادر صلاح‌الدین بود). پس از مرگ (۵۸۹ هق) صلاح‌الدین، بین فرزندانش اختلاف افتاد، و سرانجام عادل I دست آنها را کوتاه کرد، و تقریباً تمام مملکت ایوبی را تحت لوای واحد درآورد. او نیز در حیات خود مملکتش را بین پسرانش تقسیم نمود، و از جمله مصر را به ملک کامل I سپرد، و فقط حلب تحت حکومت اولاد صلاح‌الدین ماند. ملک کامل I (فت ۶۳۵ هق) نیز توانست تا حدی وحدت خاندان ایوبی را حفظ کند، ولی با مرگ وی دولت ایوبی در معرض زوال درآمد. در مصر پسرش ملک عادل II جانشین وی شد، ولی کمی بعد برادر بزرگتر او ملک صالح ایوب سلطنت مصر را گرفت. در شام صالح اسماعیل دمشق را گرفت، و با ممالک کوچک دیگر بر ضد مصر متحد شد. اگر چه ممالیک مصر بار دیگر با جنگهای خونین تقریباً امپراطوری ایوبی را متحد ساختند، این اتحاد فقط جنبه‌ی ظاهری داشت. مقارن مرگ ملک صالح، صلیبیان ششمین جنگ صلیبی، بفرماندهی سن لوئی، دمیاط را تصرف کردند، ولی وقتی که در صدد پیشروی از آنجا برآمدند تمام سپاهیان فرانسوی معدوم شدند. ملک صالح در ۶۴۷ هق درگذشت، و زوجه‌ی شجاع و سیاستمدارش، شجر الدر، مرگ او را پوشیده داشت تا پسرش تورانشاه IV به مصر رسید. تورانشاه بدست ممالیک پدرش مقتول شد (۶۴۸ هق)، و شجرالدر بسلطنت رسید. پس از وی. اگر چه ملک اشرف II (از نوادگان کامل) اسماً سلطان مصر بود و تا ۶۵۲ خطبه بنام او خوانده میشد، سلطنت در دست عزالدین ایبک بود، و او اولین سلطان ممالیک بحری مصر است که جانشین ایوبیان شدند.

سلطنت ایوبیان در یمن تا ۶۲۶ هق (← تورانشاه) و در الجزیره تا ۶۴۳، و در حلب و دمشق تا ۶۵۸ ادامه یافت. ایوبیان حمص (اعقاب شیرکوه) در ۶۶۱ منقرض شدند، ولی ایوبیان حماة مدتی تابع مغول شدند، و سپس تا ۷۴۲ از طرف ممالیک حکومت داشتند.

با وجود نزاعهای متعددی که بین فرمانروایان ایوبی روی داد، این سلسله در تاریخ اهمیت بسیار دارد. ایوبیان سرزمینهای ازهم‌گسیخته‌ی فاطمیان و اتابکان شام را وحدت دادند، و نیروی مهمی برای مقابله با صلیبیان بوجود آوردند، و در میان ایشان سلاطین مقتدری چون صلاح‌الدین و عادل I و کامل I ظهور کردند. از جنبه‌ی آداب شهسواری لااقل همپایه‌ی صلیبیان بودند. از معاصرین آنها اطلاعات کاملی در باب دستگاههای اداری آنها برجا مانده است. علاوه بر اهمیتی که شخصاً به زراعت و آبیاری میدادند، به تجارت توجه خاص داشتند، و در دوره‌ی آنها پیمانهای تجارتی بسیار با ممالک اروپائی منعقد شد که بعضی از آنها در دست است. ممالیک در ارتش آنها نقش عمده‌ای داشتند، و همین ممالیک بتدریج قدرت یافتند، و بر امرای ضعیف ایوبی مستولی شدند.

در دوره‌ی ایوبیان فرهنگ شرقی تازه‌ای پدید آمد، که از مظاهر آن سبک جدیدی در هنر، آداب نوین درباری، و نظام فئودال نوینی بود. این فرهنگ از طریق صلیبیان به اروپا منتقل شد، و بسیاری از آداب شهواری اروپائی مقتبس از آداب و سنن ایوبی است. ممالیک هم که پس از ایوبیان آمدند در ابتدا همان سنن ایوبی را (حتی در اختیار کردن القاب) حفظ کردند.

ایوتو[3] (ivto)، شهر (جم ۶٬۱۱۹)، ولایت سن-انفریور، ل فرانسه، در نورماندی. خاوندان ایوتو قلمرو بسیار کوچک خود را از دادن باج و خراج بسایر خاوندان رهانیده در قرون ۱۴م–۱۶م لقب پادشاه داشتند، و این خود از قدیمترین نمونه‌های حس انفرادطلبی فرانتویان است، و برانژه آنرا در ترانه‌ی پادشاه ایوتو (۱۸۱۳) جاودانی ساخته است.

آیوتهایا[4] (āyuthāyā)، شهر (جم ۱۵٬۸۲۱)، ج تایلند، بر رود مینام؛ مرکز داد و ستد. در ح ۱۳۵۰–۱۷۶۷ پایتخت سیام بود.

آیودهیا، هند: ← فیض‌آباد.

ایور (ivar)، ده (جم ۱٬۲۳۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سرکوه، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، 10 کیلومتری لش ریوش.

ایورئا[5] (ivreā)، شهر (جم ۱۲٬۶۰۸)، پیمون، ل‌غ ایتالیا، بر رود دورا بالتئا. مارکی‌نشین قرون وسطائی ایورئا در قرن ۱۴م به ساووا منتقل شد.

ایوری-لا-باتای[6] (ivri-lā-bātāy)، دهکده‌ای نزدیک اورو، ل فرانسه، ۶۴ کیلومتری غ پاریس. در اینجا هانری IV فرانسه پیروزی عمده‌ای بر کاتولیکها بدست آورد (مارس ۱۵۹۰).

آیوز[7]، **چارلز** (cārlz āyvz)، ۱۸۷۴–۱۹۵۴،

(۱)Ivanovo (۲)Job (۳)Yvetot (۴)Ayutthaya; Ayuthia (۵)Ivrea (۶)Ivry-la-Bataille (۷)Ives

آهنگساز امریکائی. اغلب آثارش تا ۱۹۳۹ ناشناخته ماند. بین آثارش چندین سمفونی، سویت، سونات، و موسیقی مجلسی است.

آیوس یا آیون، لفظ یونانی، ← سنت، لفظ.

ایوشم[1] (ivsəm)، شهر (جم ۱۲٬۰۶۶) ،ووسترشر، انگلستان، بر رود ایون. در منطقه‌ی حاصلخیزی (میوه و سبزیجات) واقع است. صحنه‌ی پیروزی (۱۲۶۵) سلطنت‌طلبان بر سیمون دِ مانتفرت.

ایوق (ivaq)، ده (جم ۱٬۴۶۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ابرغان، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴۲ کیلومتری جغ سراب.

آیولاس[2]**، خوان د** (xuān de āyolās)، فت ۱۵۳۷؛ کشورگشای اسپانیائی، پوینده‌ی ناحیه‌ی ریو دِ لا پلاتا (مخصوصاً پاراگه)؛ از دستیاران پ. دِ مندوثا.

آیولوس[3] (āyolos)، در اساطیر یونان. ۱ـ خدای باد، که بادها را در غاری در آیولیا نگاه میداشت. ۲ـ پسر هلن، و نیای شاخه‌ی آیولیها از هلنیها.

آیولیا[4] (āyoliā) یا **آیولیس**[5] (āyolis)، فت **ائولی**[6] (eoli)، ناحیه‌ی قدیم قسمت غربی سواحل آسیای صغیر. این لفظ اصطلاح جغرافیائی نیست بلکه نام مجموعه‌ی شهرهائی است که آیولیها در این ناحیه دایر کردند.

آیولیائی، جزایر: ← لیپاری، جزایر.

آیولیس، ناحیه‌ی قدیم آسیای صغیر، ← آیولیا.

آیولیها[7] (āyoli.hā)، طایفه‌ای از هلنیها که در آیولیا سکنی گزیدند. آیولوس نیای اساطیری آنها است.

ایون[8] (eyvən) یا **اون** (avən) [سلتی، = رود]، نام چند رود در انگلستان. ۱ـ **ایون سفلی،** بطول ۱۲۱ کم، در گلاسترشر شروع شده پس از عبور از ویلتشر و سامرست و شهرهای بات و بریستول برود سورن میریزد. ۲ـ **ایون شرقی،** بطول ۷۷ کم، از ویلتشر و همپشر و شهر سالزبری گذشته بدریای مانش میریزد. ۳ـ **ایون علیا،** بطول ۱۵۴ کم، در ارتفاعات نورثمتن‌شر سرچشمه گرفته برود سورن ملحق میشود.

آیون یا آیوس، لفظ یونانی، ← سنت، لفظ.

آیونا[9] (āyönā) یا **ایکالمکیل**[10] (ikālmkil)، جزیره (۵٬۶۰۰ متر طول، ۲٬۴۰۰ متر عرض)، از جزایر هبریدیز داخلی، در آرگایل‌شر، نزدیک کرانه‌ی غربی اسکاتلند. در ۵۶۳، قدیس کولومبا دیری در آنجا تأسیس کرد که از مراکز عمده‌ی مسیحیت سلتی گردید. بسیاری آثار کهن دارد. کلیسای آن از قرن ۱۲م یا ۱۳م است.

آیون اوروس: ← آتوس.

ایوند (ivand)، ده (جم ۱٬۰۶۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودقات، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۵ کیلومتری جش مرند.

ایونی، ناحیه‌ی قدیم آسیای صغیر، ← یونیا.

ایونیک، سبک: ← یونیائی، سبک.

آیووا[11] (āyowā)، ۲۹مین ایالت (۱۴۵٬۷۶۵ کم؛ جم ۲٬۶۲۱٬۰۷۳)، ل کشت مرکزی، در ناحیه‌ی معروف به میدوست [= غرب وسطی]؛ مرکزش د موین، و از دیگر شهرهایش سو سیتی و سیدر رپیدز. از ش به رود میسی‌سیپی محدود است. سرزمینی است دارای پستی و بلندیهای ملایم. محصول زراعتی عمده‌ی آن غلات است، دامداری و تهیه‌ی لبنیات معمول میباشد. مصنوعاتش ماشین‌های صنعتی و کشاورزی است. در جنگ داخلی پشتیبان اتحادیه بود. در ۱۸۴۶ عنوان ایالت (آزاد) یافت.

آیووا[11] (āyowā)، رودی بطول ۵۳۰ کم، که در ل آیووای مرکزی، کشت، سرچشمه گرفته بجانب جش در ایالت آیووا جاریست. به میسی‌سیپی میریزد.

ایوو جیما[12] (iwo jimā)، جزیره‌ی آتشفشانی (ح ۲۱ کم؛ جه ۱٬۰۵۱)، عمده‌ترین و بزرگترین جزایر آتشفشان، قکب غربی. آتشفشان خاموش سوریباچی (suribāci) در ج آنست. گوگرد استخراج میشود. پایگاه هوائی ژاپن در آنجا در اوایل ۱۹۴۵ بدست قوای کشت افتاد.

ایوه (ive)، دهستان (جه ح ۱٬۵۰۰؟)، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی.

ایویتا[13] (iviţā)، جزیره (۵۷۰ کم؛ جه ۳۵٬۳۱۲)، یکی از جزایر بالئار، اسپانیا، شهر عمده‌اش ایویتا (جه ۱۲٬۲۸۳).

ایویگتوت[14] (ivigtut)، شهر (جه ۱۱۸)، جغ گروئنلند. بزرگترین معدن کریولیت جهان در آنجاست.

آیه (āye) [عربی، = نشانه (مخصوصاً نشانه‌ی وجود و قدرت الاهی)]، در قرآن، هر یک از اجزائی که سوره‌ها بآنها تقسیم شده. بر حسب ادوار نزول قرآن، به مکی و مدنی تقسیم میشود. در متن قرآن (آل عمران ۵) آیات تقسیم میشود به محکمات (که ام الکتاب است) و متشابهات (که معانی آنها مبهم است و گمراهان بدنبال آنها و تأویل آنها میروند، و حال آنکه تأویل آنها را جز خدا کسی نمیداند). اول آیه‌ای که نازل شد آیه‌ی اول سوره‌ی علق است. مناسبتی را که بآن جهت آیه‌ای نازل شده شأن نزول (šaʿne nozul–) آن آیه گویند.

ایها الولد (ayyoha ʾl.valad)، رساله‌ای اخلاقی و دینی، بعربی، از ابوحامد محمد غزالی. غزالی آنرا بنصیحت، در زهد و ترغیب بآن، بیکی از دوستانش نوشته، و آنرا بعد از احیاء العلوم تألیف نموده، چونکه در چند جا در این رساله از احیاء العلوم نام میبرد. ظاهراً اول‌بار در ۱۸۳۸ با ترجمه‌ی آلمانی باهتمام هامر-پورگشتال در وین، و سپس در مصر و استانبول بطبع رسیده است، و یونسکو آنرا با ترجمه‌های فرانسوی و انگلیسی و اسپانیائی در ۱۹۵۱ منتشر کرده.

آیة الکرسی (āyato ʾl.korsi)، آیه‌ی ۲۵۶م از ← سوره‌ی بقره که بعضی هنگام خفتن برای حفظ خانه از دستبرد دزد میخوانند.

ایهام (ihām) [عربی، = بگمان افکندن] یا **توریه** (törie) [عربی، = پوشاندن]، در علم بدیع، آوردن واژه‌ای در سخن که دارای دو معنی باشد، یکی نزدیک بذهن و دیگری دور از آن، و مقصود گوینده معنی دور آن باشد؛ مانند (سعدی)

از عنبر و بنفشه‌ی تر بر سر آمده است
آن موی مشکبوی که بر پهای هشته‌ای

که مراد از "بر سر" "برتر" (معنی دور آن) است.

ایهود[15] (ihud)، مردی که عجلون، شاه موآب، را کشت، و بنی اسرائیل را از سلطه‌ی موآبیان آزاد کرد. وی سپس یکی از قضاة بنی اسرائیل شد (داوران ۳.۱۲–۳۰).

آیی[16]**، پیر د/** (پیر د/آیی) (pier dāyyi)، ۱۳۵۰–۱۴۲۰، کاردینال فرانسوی. طرفدار تشکیل یک شورای عمومی برای پایان دادن به شقاق کبیر بود، و در شورای کنستانس نقش عمده‌ای داشت. کتاب صورت جهان را در علم نجوم نوشت، که کریستوف کلمب از آن استفاده کرد.

ایاسو[17] **(توکوگاوا)** (ieyāsu tokugāvā)، ۱۵۴۲–۱۶۱۶، دیکتاتور ژاپنی، مؤسس سلسله‌ی شوگون‌های موسوم به توکوگاوا. در ۱۶۰۱ در نبرد یکیگاهارا بر رقبای خود پیروز گشت، و بجانشینی هیدیوشی رهبری ژاپن را بدست گرفت. در ۱۶۰۳ عنوان شوگون یافت، و یدو (توکیو) را پایتخت قرار داد. نسبت به مسیحیان در اوایل امر سیاست رواداری پیش گرفت، ولی بعداً به آزار آنان پرداخت. تجارت خارجی را تشویق کرد.

ایمانی[18] (iyyimāni)، کوهی بارتفاع ۶٬۴۵۷ متر، ش بولیوی، جزء کوههای آند.

آیین اکبری، کتابی تاریخی و ادبی و علمی و اجتماعی، بفارسی، از ابوالفضل ابن مبارک علامی (۹۵۷–۱۰۱۱ هق). مطالب لغوی، نجومی، اداری، نظامی، کشورداری، آماری، جغرافیائی، و غیره نیز در بر دارد، و یکی از مراجع تاریخ تمدن هند در قرن دهم و اوائل قرن یازدهم هق میتواند باشد. مشتمل بر پنج دفتر است، و در سه مجلد منتشر گردیده. بر این کتاب شرح نوشته‌اند، و آنرا تلخیص نیز نموده، و در مجلد سوم آن قسمتی از زندگینامه‌ی بزرگانی که بیشترشان ایرانی هستند مذکور است. اول‌بار در ۱۸۵۵ جلد اول و سوم آن در دهلی و سپس تمام آن در لکنهو (۱۸۶۹ و ۱۸۸۲ و ۱۸۹۳) و کلکته (۱۸۶۷–۷۷) بطبع رسیده است، و ظاهراً دو بار بانگلیسی ترجمه گردیده است، و ترجمه نیز چاپ شده. بعضی (مانند اته، ریو، و ستوری) این کتاب را جلد سوم اکبرنامه قرار داده‌اند، و گویا این تقسیم از این جهت بوجود آمده که در بعضی نسخ خطی آیین اکبری و اکبرنامه با هم بوده است، و مانند جلد سوم کتاب مزبور مینموده، و از اکبرنامه و آیین اکبری مطبوع چنین چیزی برنمی‌آید، و اکبرنامه، که مشتمل بر وقایع تاریخی ۴۶ سال از دوره‌ی سلطنت (۹۶۳–۱۰۱۴ هق) ۵۱ ساله‌ی اکبر است، نخست در ۱۰۰۴ هق در حالی که وقایع ۴۱ سال از دوره‌ی سلطنت پادشاه مزبور را در بر داشته است تألیف گردیده، و سپس مؤلف کار خود را تا سال ۱۰۱۰ هق ادامه داده است، و وقایع را تا آخر ۴۶مین سال سلطنت او رسانیده، و در ۱۰۱۱ هق فوت نموده. بقیه‌ی وقایع دوره‌ی اکبر را، از ۴۷مین سال سلطنت او تا هنگام مرگش، ظاهراً عنایت‌الله ابن مجبعلی بعنوان تکمله‌ی اکبرنامه تألیف کرده است (ظاهراً آیین اکبری بموازات اکبرنامه تألیف

(۱)Evesham (۲)Ayolas (۳)Aeolus (۴)Aeolia (۵)Aeolis (۶)Éolie (۷)Aeolians (۸)Avon (۹)Iona
(۱۰)Icolmkill (۱۱)Iowa (۱۲)Iwo Jima (۱۳)Iviza (۱۴)Ivigtut (۱۵)Ehud (۱۶)Ailly (۱۷)Ieyasu (۱۸)Illimani

شده است، و بعضی که آیین اکبری و اکبرنامه را یکی دانسته‌اند محققاً اشتباه نموده‌اند).

آیین‌بذ (āyin.baḏ)، در عهد ساسانی، محافظ رسوم.

آیین دادرسی یا **اصول محاکمات**، مجموعه‌ی قوانین و مقرراتی که باید برای رسیدگی به دعاوی مراعات کرد. آیین دادرسی کیفری ناظر بر تشریفات اجرای قوانین جزا بوسیله‌ی دادستان یا ادارات مدعی عموم و محاکم جزا، و آیین دادرسی مدنی ناظر بر تشریفات طرح دعوای حقوقی در محاکم حقوق (اعم از تنظیم دادخواست و ابلاغ آن بطرف، مبادله‌ی لوایح، رسیدگی دادگاه در مراحل بدوی، پژوهش، و فرجام) میباشد. عدم مراعات آیین دادرسی موجب نقض حکم از طرف دیوان کشور میگردد.

آیین‌گشنسب (āyin.gošnasb)، قرن ۶م، از بزرگان و سرداران هرمز IV ساسانی. بروایت طبری بجنگ بهرام چوبین رفت.

آیین‌نامک (āyin.nāmak) [پهلوی، = آیین‌نامه]، عنوان کتابی (و شاید کتابهائی) تاریخی و قانونی و اجتماعی از دوره‌ی ساسانیان. مسعودی در باره‌ی آن گوید کتابی است در رسوم، عظیم و در هزارها ورق، و کامل آن جز نزد موبدان و بزرگان بدست نیاید. ثعالبی (در غرر اخبار ملوک الفرس) و ابن قتیبه (در عیون الاخبار) و حمزه‌ی اصفهانی (در تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء) و جاحظ (در کتاب التاج) صراحةً از آن نام برده‌اند و نقل نموده، و بعضی مثل ابن البلخی (در فارسنامه) در جاهائی که در آیین دربار و غیره سخن میگوید، باحتمال قوی بدان نظر داشته. ابن المقفع کتابی بدین نام از پهلوی بعربی ترجمه کرده است، که بدبختانه از میان رفته است، و نامش در الفهرست و عیون الاخبار و غیره مانده، و چنانکه از کتابهائی که نام آنرا آورده‌اند برمیآید، مطالب آن در باره‌ی آداب و رسوم و عادات و بعضی قوانین و بعضی از فنون (مثل تیراندازی و اسبسواری و تطیر و غیره) بوده.

آیین‌نامه: ← آیین‌نامک.

آیین‌نامه‌ی قانونی یا **نظامنامه‌ی قانونی**، مقرراتی که، بر حسب دستور قانون، برای اداره یا اجرای امور سازمانهای قانونی وضع میگردد (مثل آیین‌نامه‌ی داخلی مجالس مقننه، که سازمان داخلی و اختیارات رؤسای مجالس و مقررات انظباطی نمایندگان را تعیین نموده است).

آیینهای سری، در یونان و روم قدیم، ← اسرار.

آیینهای مقدس[1]، نزد مسیحیان، مراسمی که مسیح هنگامی که درین جهان بود آنها را تأسیس کرد. کاتولیکهای رومی و ارتدوکسها معتقد به هفت آیین هستند: **قربانی مقدس، تعمید، تأیید، توبه، تدهین نهائی، ازدواج**، و انتصاب (← رتبه‌های مقدس). و معتقدند که نَفْسِ اجرای این آیینها سبب اعطای فیض الاهی به اجراکننده است. بیشتر پروتستانها آیین قربانی مقدس و تعمید را معمول میدارند، ولی آنها را نماد فیض الاهی میدانند و بس.

آیین هوشنگ، کتابی مذهبی و اخلاقی و فلسفی‌گونه، بفارسی، در بیان عقاید پارسیان. مشتمل است بر چهار رساله: (۱) نامه‌ی خویشتاب، در اثبات واجب، از پیشتاب شاگرد ساسان پنجم؛ (۲) زند دست‌افشار، در شناختن گوهر خرد، از آهوشکوی شاگرد ساسان دوم؛ (۳) زند‌رود، در بقای روح، از زنده‌آزرم؛ (۴) زوره‌ی باستان، در شناختن آغاز و انجام و زمان و جهان و جهانیان و شناخت راه نیک از بد، گفتار ابراهیم زردشت، ترجمه‌ی آذر شروه اسپهانی.

از دیباچه‌ی رساله‌های اول و دوم و سوم برمی‌آید که در زمان خسرو پرویز تألیف شده است، و رساله‌ی چهارم در زمان انوشیروان. مانکجی لهمجی که بر رسائل مزبور مقدمه نوشته متذکر گردیده که ترجمه‌ی این رساله‌ها از پهلوی در ۳۰۰ سال قبل از طبع کتاب صورت گرفته است. در ۱۲۹۶ هق در تهران بطبع رسیده.

آیینه‌ی سکندری (sekandari)، مثنوی از امیر خسرو دهلوی، که آنرا در مقابل اسکندرنامه‌ی نظامی در ۶۹۹ هق بنام علاءالدین محمد شاه، پادشاه (۶۹۵–۷۱۵ هق) هند، برشته‌ی نظم کشیده است. چاپ بمبئی، ۱۳۳۶ هق.

آیینه‌ی سکندری، کتابی در تاریخ ایران باستان، بفارسی، از میرزا آقاخان کرمانی. مؤلف در این کتاب در تفسیر و تأویل کلمات مطالب بی‌اساس آورده است و باشتقاق عامیانه پرداخته. چاپ تهران، ۱۳۲۴–۲۶ هق.

آیینه‌ی گیتی‌نما: ← جام کیخسرو.

---

(1) sacraments

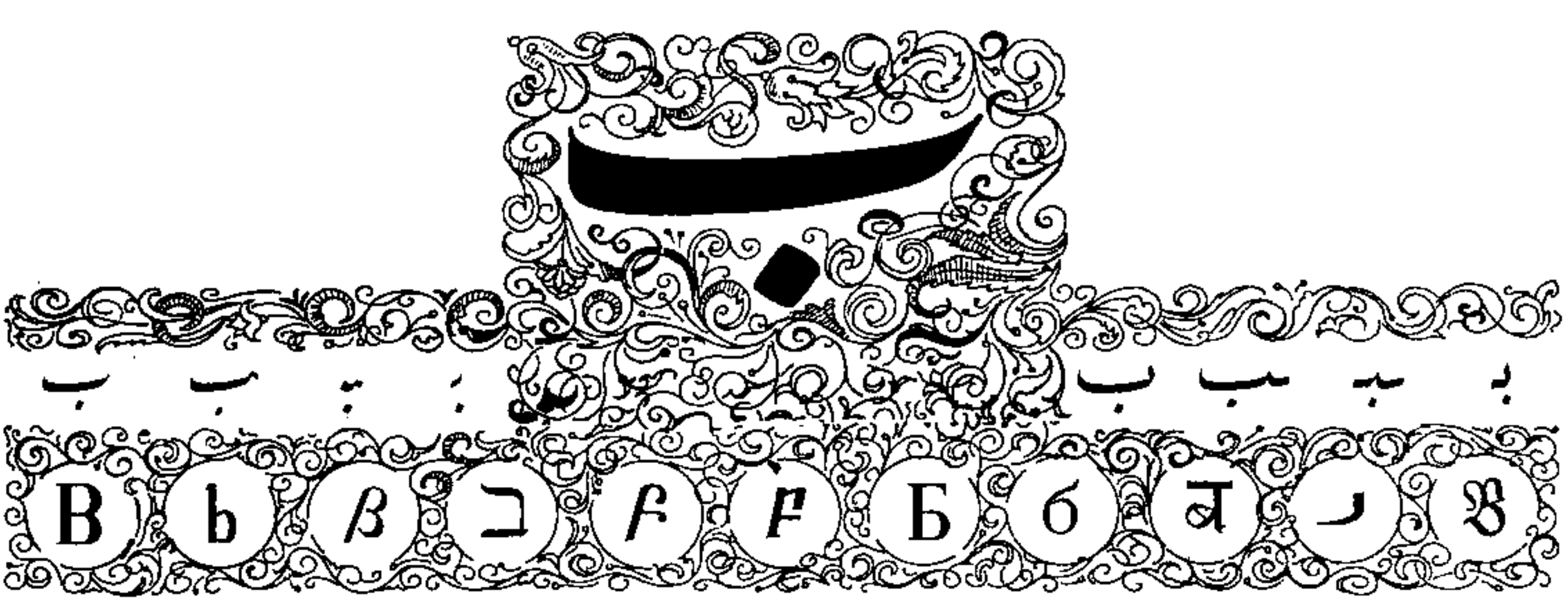

بئاتریچه (beātrice)، اسم ایتالیائی برای زن، ← بئاتریکس، اسم.

بئاتریچه پورتیناری[1] (beātrice portināri)، ۱۲۶۶–۹۰، بانوی فلورانسی، محبوبه و منبع الهام دانته. بنا بر کمدی الاهی، دانته، در ضمن سیر در قلمرو مردگان، در جنگلی تاریک راه گم میکند، و با سه حیوان درنده و خونخوار (شیر، پلنگ، و گرگی گرسنه) مواجه میشود. بئاتریچه ویرژیل شاعر را به کومکت وی میفرستد، ولی چون ویرژیل در دوران حیات موحد نبود، و حق ورود به بهشت را نداشت، فقط توانست او را در دوزخ و برزخ راهنمائی کند. سپس بئاتریچه بصورت فرشته‌ای بر دانته ظاهر میشود، و او را در بهشت سیر میدهد. نام بئاتریچه در ادبیات فرنگی توسعاً بعنوان محبوبه‌ای زیبا، دانا، و عفیف بکار میرود.

بئاتریس (beātris)، اسم فرانسوی برای زن، ← بئاتریکس، اسم.

بئاتریسه (beātrise)، اسم آلمانی برای زن، ← بئاتریکس، اسم.

بئاتریکس (beātriks)، اسم لاتینی (املای اصلی *Beatrix*) برای زن. بعضی اعلام مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	Beatriz	بئاتریث	(beātriṯ)
آلمانی	Beatrice	بئاتریسه	(beātrise)
انگلیسی	Beatrice	بیتریس	(biətris)
ایتالیائی	Beatrice	بئاتریچه	(beātrice)
پرتغالی	Beatriz	بئاتریش	(beātriš)
فرانسوی	Béatrice	بئاتریس	(beātris)

بالده، عرب: ← عرب بالده.

بئارن[2] (beārn)، ناحیه‌ی تاریخی و ایالت سابق، جغ فرانسه، در ولایت باس‌پیرنه؛ پایتخت تاریخی آن اورتز و سپس پو. کشاورزی و گاوداری دارد. در قرن ۱۱م ویکنت‌نشین شد، و در قرن ۱۳م به کنتهای فوا رسید، و پس از آن، با ناوار، در ۱۴۹۴ بتصرف خاندان آلبره و در ۱۵۷۲ بتصرف خاندان بوربون درآمد. در ۱۶۲۰ جزء فرانسه شد، در ۱۶۲۰–۱۷۸۹ از ایالات فرانسه بود.

بالو (bāu)، در اصطلاح تجاری، قطعاتی که قاب‌بندی هر لنگه از در و پنجره را تشکیل میدهد.

بائوباب[3] (bāobāb، فنس)، (*Adansonia digitata*)، درخت بزرگ سنگالی. میوه‌های خوراکی دارد؛ از پوستش طناب و پارچه میتوان بافت.

بائو دائی[4] (bāo dāi)، ۱۹۱۳–، امپراطور (۱۹۲۶–۴۵) آنام و امپراطور (۱۹۴۹–۵۵) ویتنام. در ۱۹۴۵ بر اثر فشار هو چی‌مین استعفا داد، و به چین و فرانسه سفر کرد. در ۱۹۴۹ به آنام بازگشت، و در رفراندوم ۱۹۵۵ خلع شد.

بائیا، برزیل: ← باهیا.

بائیف، آنتوان دو[5] (āNtuān dë bāif)، ۱۵۳۲–۸۹، شاعر فرانسوی، از گروه پلئیاد. اثر عمده‌اش سرگرمیها (۱۵۷۳) است که در آن اشعار مختلف، مکتوبات، ترانه‌ها، غزلیات، و تصانیف، و غیره دیده میشود.

بائیکلا (bā'i.kalā)، ده (جمع ۱'۶۸۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش بندپی، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۱۸ کیلومتری جغ بابل. برج خرابه‌ی قدیمی دارد.

باب، شهر، داغستان، ← دربند یا باب.

باب، عنوان و شهرت **میرزا سید علی محمد شیرازی** (پسر سید محمد رضا)، اول محرم ۱۲۲۵–۲۷ شعبان ۱۲۶۶ هق، مدعی مهدویت که در حدود سنه‌ی ۱۲۶۰ هق دعوی خویش را آشکار کرد. بابیه و بهائیه وی را "مهدی موعود" و "نقطه‌ی اولی" و "حضرت اعلی" میخوانند. وی در شیراز بدنیا آمد. در ۱۹ سالگی به بوشهر رفت، و پنج سال در آنجا تجارت پیشه داشت. پس از آن به عتبات رفت و در محضر سید کاظم رشتی راه یافت. پس از وفات او، خود را باب امام زمان خواند، و در مکه بدعوت پرداخت، و سپس به بوشهر رفت. حاکم فارس، حسین خان نظام‌الدوله، او را به شیراز خواند، و چوب زد و بحبس انداخت. منوچهر خان گرجی معتمدالدوله، حاکم اصفهان، برای تحقیق و اطلاع از عقاید و مقالات او، چند کس را به فارس فرستاد تا او را از زندان برگرفته به اصفهان بردند، و او یک چند باب را نزد خود نگهداشت. بعد از وفات او، باب را از اصفهان به آذربایجان بردند، و در قلعه‌ی چهریق ماکو محبوس نمودند (۱۲۶۳ هق)، و سپس در محضر ولیعهد او را وادار کردند تا با علما مناظره نماید، و پس از این مناظره، ناصرالدین میرزا او را چوب زد، و باز بقلعه‌ی چهریق فرستاد. چندی بعد، محمد شاه قاجار وفات یافت، و ناصر الدین شاه، در آغاز سلطنت، مواجه با اختلافات داخلی بود. پیروان باب در بعضی ولایات بنای شورش و تحریک را گذاشتند. از جمله، ملا حسین بشرویه در مازندران و قلعه‌ی شیخ طبرسی، و ملا محمد علی زنجانی در زنجان قیام کردند، و امیر کبیر برای از بین بردن اینگونه اغتشاشات قتل باب را لازم شمرد. ازین رو بفرمود تا حمزه میرزا حشمت‌الدوله، که والی تبریز بود، باب را از قلعه‌ی چهریق به تبریز آورد، و علمای تبریز حکم بقتلش دادند، و او را در میدان تبریز تیرباران نمودند (۲۷ شعبان ۱۲۶۶). نخستین اثر باب تفسیری بود بر سوره‌ی یوسف که نزد بابیه به قیوم الاسماء مشهورست؛ دیگر مجموعه‌ی الواح اوست خطاب بسلاطین و رجال؛ دیگر صحیفه‌ی بین الحرمین؛ دیگر کتاب الروح، خصائل سبعه؛ و از همه مشهورتر کتاب بیان است بفارسی و عربی که نزد بابیه اهمیت بیشتر دارد، و بابیه خود را اهل بیان نیز میخوانند. تعالیم باب، که مبتنی بر تبیین اصل رجعت، و تأویل معنی بهشت و دوزخ و صراط و ساعت و امثال آن، و تغییر و تبدیل بعضی مناسک و سنن (مثل نماز و روزه و قبله) است، از رنگ آراء صوفیه و شیخیه و اسماعیلیه و غلاة خالی نیست، و نکته‌ی جالب آنست که فکر انتظار "موعود" هنوز درین تعالیم باقی و بصورت بشارت بظهور موعودی موصوف بعنوان مبهم "من یظهره الله" [= کسی که خدایش آشکار خواهد ساخت] درآمده است، و همین عنوان است که بعد از باب، یکی از پیروانش بنام میرزا حسینعلی نوری مشهور به بهاءالله آن را ادعا نمود، و آیین تازه‌ای بنام بهائی تأسیس کرد. کلمه‌ی باب در اصطلاح بعضی از فرق قدیم شیعه (اسماعیلیه، نصیریه) عنوان اخص اصحاب امام بوده است، و سید علی محمد شیرازی، در دو سال و نیم آخر عمر که ادعای مهدویت و قائمیت داشت، لقب باب را به ملا حسین بشرویه داد، و ملا حسین بشرویه معروف به باب الباب شد.

باب[6] یا **تنگه**، در اصطلاح جغرافیا، پاره‌ی بالنسبه باریکی از آب بین دو پاره‌آب وسیعتر یا بین زمینلاد و یک جزیره.

بابا، صورت عربی لفظ پاپ.

بابا، کوه، افغانستان، ← کوه بابا.

بابا احمدی، تیره‌ای از طایفه‌ی دورکی ایل هفت لنگ از ایلات بختیاری.

---

(۱)Beatrice Portinari (۲)Béarn (۳)baobab (۴)Bao Dai (۵)Baïf (۶)channel; sound; strait

بابا آدم، ریشه‌ی، ریشه‌ی گیاهی (*Arctii lappa radix*) از تیره‌ی مرکبان که آنرا **اراقیطون** نیز میگویند و دارای برگهای پهن است و در نواحی سایه‌رو میروید. ریشه را سابقاً در درمان سیفیلیس بکار میبردند.

بابا افضل، شهرت افضل‌الدین محمد ابن حسین کاشانی (یا کاشی)، شاعر و عارف ایرانی. بقولی در حدود ۵۸۲ یا ۵۹۲ هق در قریه‌ی مرق (maraq) کاشان متولد شد (همانجا مدفون است)، و پس از ۶۵۴ یا ۶۶۴ هق و بقولی در اوایل قرن هفتم وفات یافت. در حکمت و عرفان پایه‌ای بلند داشت. از اصحاب نزدیک خواجه نصیرالدین طوسی بود. افکارش تحت تأثیر باطنیه و ابوعلی سینا بود. رساله‌های بسیاری (اغلب بفارسی) بدو منسوبست. از آثارش انجام‌نامه، جاودان‌نامه، رهانجام‌نامه، المفید للمستفید، ساز و پیرایه، سه گفتار، گشایش‌نامه، ینبوع الحیوة، و ایمنی از نفس در پناه خرد میباشد. اشعار پرمغز و خاصه رباعیات حکیمانه‌ی وی معروف است. نیز ← بابا افضل، مقبره‌ی.

بابا افضل، مقبره‌ی، مدفن افضل‌الدین کاشانی (بابا افضل)، در مرق (نزدیک نیاسر، کاشان)؛ دارای موقعیت زیبای کوهستانی، گنبد کاشی هرمی ۱۲ ترک، و صندوق مورخ ۹۱۲ هق.

بابا پیر، ده (جم ۲٬۱۳۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرزان‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۹ کیلومتری لغ تویسرکان.

بابا جانی، دهستان (جم ۷٬۰۰۰؟)، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز عراق؛ دارای ۵۷ (؟) آبادی. سه رشته کوهستان دارد، که رودهای زمکان، لوشه، و دشت حر بین آنها جاری است. محصولش غلات و فراورده‌های دامی است. طایفه‌ی بابا جانی در این دهستان زندگی میکنند.

بابا حیدر (bābā heydar)، ده (جم ۲٬۳۴۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش میزدج، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۳۷ کیلومتری غ شهرکرد.

بابا خان بختیاری [حاجی بابا خان بختیاری]، فت ۱۱۶۷ هق، از رؤسای بختیاری و عموی علیمردان خان بختیاری. علیمردان خان، پس از آنکه اصفهان را بیاری کریم خان زند از ابوالفتح خان بختیاری گرفت و شاه اسماعیل III صفوی را اسماً سلطنت داد، هنگامی که کریم خان بجانب کرمانشاه وهمدان رفته بود، ابوالفتح خان بختیاری را کشت و حاجی بابا خان را که عم خودش بود بیگلربیگی اصفهان کرد. اما وقتی کریم خان بخونخواهی ابوالفتح خان عزیمت تسخیر اصفهان نمود، حاجی بابا خان تاب مقاومت نیاورده گریخت و اصفهان بدست کریم خان زند افتاد.

بابا رتن (ratan)، ← حاجی رتن.

بابا رکن‌الدین، مقبره‌ی، مدفن رکن‌الدین مسعود عبدالله بیضاوی (فت ۷۶۹ هق)، در اصفهان. بنائی (مورخ ۱۰۳۹ هق) پنج‌ضلعی با گنبد هرمی ۱۲ ترک و بانی آن شاه عباس I صفوی است.

بابا زاهد، ده (جم ۹۵؟)، مرکز بخش اندیکا، شهرستان ایذه، ۶ کیلو متری لش قلعه زراس.

بابا سلطان، ده (جم ۱٬۰۸۵ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش خونسار، شهرستان گلپایگان؛ ۸ کیلومتری ل خونسار.

بابا سودائی: ← سودائی ابیوردی.

بابا شاه اصفهانی، مت ۹۹۶ هق، از مشاهیر خوشنویسان ایران. شاگرد سید احمد مشهدی بود، و در اصفهان میزیست، و بدرویشی و انزوا با وجه کتابت اعاشه میکرد، تا سرانجام در همان شهر درگذشت. باتفاق عموم خطشناسان، هیچیک از خوشنویسان ایران تا زمان بابا شاه کتابت را به شیرینی و شیوائی وی ننوشته‌اند. بابا شاه مؤلف رساله‌ایست بعنوان آداب المشق که متأخرین تألیف آنرا به میر عماد نسبت داده‌اند. مشهور است که از آثار خطوط بابا شاه قطعه و مرقعی دیده نشده است، و هرچه هست کتاب و رسالات است، که عموماً به قلم کتابت و در نهایت قدرت و ملاحت نوشته شده است، و تاریخهائی بین ۹۷۷ و ۹۹۴ هق دارد.

بابا طاهر یا **بابا طاهر عریان،** متخلص به **طاهر،** فت 410 هق، شاعر و عارف ایرانی؛ مت همدان. از زندگی او اطلاعی در دست نیست؛ وی را معاصر دیالمه دانسته، و هم نوشته‌اند که در حدود ۴۴۷ یا ۴۵۰ هق ملاقاتی میان او و طغرل سلجوقی در همدان دست داد. کراماتی نیز به وی نسبت داده شده. آنچه مسلم است، بابا طاهر در تصوف مقامی بلند داشت، و از مشایخ عارفان بود. دوبیتی‌های دل‌انگیز معروفش وی را سخنوری دردمند و پرسوز و گداز و عاشقی واله و شیدا معرفی میکند، و مجموعه‌ی کلمات قصارش، که در آن عقاید تصوف را با عبارات کوتاهی بزبان عربی بیان میکند، تبحر او را در زبان عرب و هم در عرفان و تصوف نشان میدهد. مقبره‌اش در همدان زیارتگاه است.
← بابا طاهر عریان، مقبره‌ی.

بابا طاهر عریان، مقبره‌ی، مدفن بابا طاهر عریان، در همدان. بنای جدید، بجای برج ویران عهد مغول، در زمان رضا شاه کبیر بوسیله‌ی شهرداری همدان احداث شده.

بابا عبدالله، مسجد، بنای (← مسجد) مورخ 700 هق، در نائین. در ۷۳۷ هق مرمت شده.

بابا علی بیگ، فت ح ۱۱۳۶ هق، حاکم و ضابط ابیورد در اواخر عهد صفویه، و رئیس طایفه‌ی کوسهٔ احمدلو از طوایف افشار. وی در ابیورد دستگاه حکومت و عده‌ای سوار داشت. نادر قلی افشار (بعدها نادر شاه) در جوانی بخدمت او پیوست، و ریاست سواران او را یافت. پس از آن دو دختر او را یکی پس از مرگ دیگری گرفت. سه پسر نادر شاه، که عبارت باشند از رضا قلی میرزا، نصرالله میرزا، امامقلی میرزا، از دختران بابا علی بیگ بوده‌اند. بعد از بابا علی بیگ نادر قلی بجایش حکومت ابیورد یافت. بعد از آن فرزندان بابا علی بیگ نیز بخدمت نادر قلی درآمدند. اینکه بعضی نوشته‌اند بابا علی بیگ را بعدها نادر قلی هلاک کرد ظاهراً مأخذ معتبر ندارد و صحت آن محل تأمل است.

بابا فغانی، شاعر، ← فغانی شیرازی.

بابا قاسم، مقبره‌ی، مدفن بابا قاسم (از عرفا)، در اصفهان؛ از نمونه‌های زیبای معماری ایرانی، مزین به کاشیکاری و گنبد هرمی ۸ ترک مورخ ۷۴۱ هق. بانی ابی الحسن طالوت دامغانی از مریدان عارف مذکور، و کتیبه‌ی تعمیر سردر مورخ ۱۰۴۴ هق و بخط محمد رضا امامی است.

باباقوری، سنگ: ← سنگ سلیمانی.

بابا گوریو[1] (gorio)، عنوان ترجمه‌ی فارسی (تهران، ۱۳۳۴ هش) کتابی انتقادی از ا. د. بالزاک. جزئی از مجموعه‌ی کمدی انسانی است؛ در ۱۸۳۴ نوشته شد، و در ۱۸۳۵ بصورت کتابی مستقل انتشار یافت. در این کتاب "اجتماع خوش‌ظاهر و بدباطن" آن زمان پاریس بهترین وجهی نموده شده، و اساس آن بر تشریح عواطف پدری است گوریو نام، که شغلش رشته‌سازی است، و عشق سودائیش نسبت به دو دختر ناسپاسش او را از همه چیز محروم ساخته است. دختران او که با مردانی ثروتمند از طبقه‌ی بالا ازدواج کرده‌اند، در حالی که از موقعیت اجتماعی پدر خود شرمنده‌اند، انتظار دارند که او اشکالات مالی‌شان را برطرف سازد. و گوریو رضا میدهد که چنین بیشرمانه از او سوء استفاده کنند، و بدین منظور در محله‌ای بسیار پست زندگی میکند، و زمانی که آخرین پشقاب نقره‌ی خود را در راه دخترانش از دست میدهد، بدنبال سکته‌ای ناقص، در عین فقر میمیرد؛ و آنان فقط درشکه‌های خالی خود را برای مراسم تدفین او میفرستند.

باب الابواب: ← دربند یا باب.

باب الباب: ← باب؛ بابیه.

باب الصدر: ← ارگ طهران.

بابا لقمان، مقبره‌ی، بنای آجری معظم، در سرخس (خراسان)؛ ظاهراً از آغاز قرن هفتم هق. بر طبق یکی از کتیبه‌ها در ۷۵۷ هق تعمیر شده.

باب المعده: ← معده.

باب المندب (bābo 'l.mandab)، تنگه‌ای بین عربستان و بر افریقا، که بحر احمر را به خلیج عدن و قهر مرتبط میکند. عرضش ۳۲ کم است. جزیره‌ی بریم در آن قرار دارد.

باب انار (bābe anār)، ده (جم ۸۷۰ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش خفر، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)، ۸۲ کیلومتری لغ جهرم.

بابا نظر (bābā nazar)، ده (جم ۱٬۶۵۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سردرود، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۳۶ کیلومتری لغ رزن.

بابا نوئل: ← سانتا کلوز.

بابر، ابوالقاسم: ← ابوالقاسم بابر.

بابر، ظهیرالدین محمد (bābor)، فت ۹۳۷ هق، مؤسس سلسله‌ی تیموری هند؛ پسر عمر شیخ و نبیره‌ی میران شاه ابن تیمور گورکانی. در فرغانه بسال ۸۹۹ هق بجای پدر نشست. در ۹۰۳ سمرقند را گرفت، اما اندکی بعد آن را از دست داد. در ۹۰۶ که سمرقند بدست ازبک افتاد، تمامت ملک موروث از دست وی خارج شد، و او پریشان و پراکنده گشت. در ۹۰۹ هق بتسخیر کابل پرداخت، و سپس در صدد تسخیر هند برآمد. در ۹۱۷ هق، به استظهار و پایمردی شاه اسماعیل I صفوی، بخارا و سمرقند را بازگرفت، اما ازبکان چندی بعد دیگر بار آن بلاد را از او بازستاندند. در ۹۲۰ به کابل بازگشت، و در ۹۲۸ قندهار و در ۹۳۰ لاهور را تسخیر کرد، و بتدریج بر تمام مملکت ابراهیم لودی دست یافت و آگره را دار الملک خویش کرد. در نزدیک آگره وفات یافت، و پسرش همایون شاه بجای او نشست. بابر سرداری شجاع بود و زندگی او از سوانح و حوادث آکنده بود. سوانح

(1) Le Père Goriot (فنس)

حیات خود را در کتابی بنام بابرنامه بزبان جغتائی املا کرده است.

بابرنامه (bābor.nāme) یا **واقعات بابری** یا **تزوک بابری** (tezuke)، کتابی تاریخی بترکی جغتائی، از ظهیرالدین محمد بابر (فت ۹۳۷ هق)، مؤسس سلسلهٔ تیموری هند. این کتاب که یادداشتها و خاطرات واقعی بابر است وقایع را از رمضان ۸۹۹ هق، که بابر در ۱۲ سالگی به پادشاهی فرغانه رسید، تا سنهٔ ۹۳۶ هق در بر دارد، و بابر در این کتاب از زندگانی خود سرگذشت دقیقی، خالی از هرگونه پرده‌پوشی و خودداری و بدون احساسات مبالغه‌آمیز در تعصب، بیان کرده است. در بابرنامه خاصیات مملکت و مردم آن و ذوقیات و البسه و عادات و رسوم و اخلاق آنها، و مطالب جغرافیائی دقیق در بارهٔ شهرهائی که بابر بدانها مسافرت کرده، و محصولات و مصنوعات و صنایع ظریفهٔ آنها، و مطالبی در بارهٔ نباتات و حیوانات آسیای مرکزی، چنان خوب بیان شده که حتی در سفرنامه‌های سیاحان جدید نظیر آنرا کمتر میتوان یافت، و قسمتی که در وصف رجال ادب و هنر است جالب و مهم میباشد. این کتاب را تنها نمونهٔ تاریخ حقیقی در آسیا دانسته‌اند، و آنچه از آن در دست است وقایع سال ۹۱۵ تا ۹۲۴ و ۹۲۷ تا ۹۳۱ هق را نقص دارد.

بابرنامه ظاهراً اول بار در ۱۸۷۵ در غازان و سپس در ۱۹۰۵ در لیدن (با چاپ عکسی) منتشر شده است. در زمان خود بابر بوسیلهٔ وفائی (زین‌الدین خوافی، فت ۹۹۴ هق) و سپس بوسیلهٔ میرزا پاینده (حسن غزنوی) و محمد قلی مغول حصاری، و سوم بار بامر اکبر شاه، نوادهٔ بابر، در ۹۹۸ هق بوسیلهٔ عبدالرحیم بیرام خان معروف به خان خانان (فت ۱۰۳۶ هق) به فارسی ترجمه شده است، که به واقعیات بابری و یا تزوک بابری معروف میباشد، و آنرا در ۱۳۰۸ هق، با غلطها و حذفهای بسیار، بعنوان تجارب الملوک در بمبئی چاپ کرده‌اند، و همین ترجمهٔ فارسی بانگلیسی ترجمه گردیده است، و در ۱۸۲۶ و ۱۸۴۴ در لندن بطبع رسیده. پاوه دو کورتی بابرنامه را از متن ترکی بفرانسوی ترجمه کرده است، و ترجمه را در ۱۸۷۱ در پاریس بطبع رسانیده. مجموعه‌ای مشتمل بر ۶۹ مینیاتور مربوط بترجمهٔ خان خانان در ۱۹۶۰ در مسکو منتشر گردیده.

باب عالی: ← ارگ طهران.

باب عالی، عنوان دیوان وزیر اعظم دولت عثمانی در استانبول، که منزل او نیز بود (قبل از ۱۷۱۸، باب عالی در واقع به کاخ سلطنتی عثمانی یا دفتر سلطنتی اطلاق میشد). تا آخر دورهٔ امپراطوری عثمانی، وزارتخانه‌های داخله و خارجه نیز در باب عالی جا داشت. باب عالی مجازاً بمعنی سلطنت عثمانی استعمال شده است.

بابک (bābak)، پهلوی پاپک، حاکم بخشی از پارس؛ پسر ساسان و پدر اردشیر بابکان.

بابک خرم‌دین (bābake xorram.din)، فت ۲۲۳ هق، رئیس فرقهٔ خرمیه یا خرم‌دینان و شورشگر معروف در عهد خلیفه مأمون و خلیفه معتصم عباسی. در باب نسب وی اختلاف است. نام پدرش را بعضی مرداس (merdās) نوشته‌اند، و بعضی بدون ذکر نام "روغن‌فروشی از اهل مداین" خوانده‌اند. برخی نیز نسب او را به ابومسلم خراسانی رسانیده‌اند. در هر حال، گویند وی در کودکی به جاویدان ابن سهل رئیس خرم‌دینان آذربایجان پیوست، و بعد از وفات او، بسمی زوجهٔ جاویدان که بازدواج بابک درآمد، ریاست خرم‌دینان به وی رسید. در حدود سنهٔ 200 هق بابک در آذربایجان قیام کرد، و بر قلعه‌های چند دست یافت، و چند بار لشکر خلیفه را بشکست، و سرداران عرب بسبب تنگی راهها و سختی سرماهای آنحدود از دفع وی عاجز شدند. عاقبت بعد از بیست سال، معتصم، خلیفهٔ عباسی، افشین خیدر ابن کاوس را بدفع او گسیل کرد، و افشین بدانجا شتافت و در دفع بابک بجد اهتمام کرد، و بابک در دفع لشکر خلیفه به تئوفیل ابن میخائیل امپراطور بیزانس نامه کرد، و او را دعوت بلشکرکشی به آذربایجان نمود. اما قبل از آنکه امپراطور اقدامی کند، افشین بابک را بفریفت، و بعد از سه سال جنگ با او، بوسیلهٔ پیغامهای محبت‌آمیز او را بدام انداخته قلعهٔ او بگرفت و خود او را نیز که بیکی از امرای ارمنستان پناه برده بود بدست آورد، و او را نزد معتصم به بغداد فرستاد، و معتصم او را بشکنجه و خفت تمام بکشت، و جسدش را بر دار زد. در قیام بابک، که نزدیک بیست سال طول کشید، عدهٔ بسیاری از مسلمین و لشکر خلیفه بقتل آمدند. شمارهٔ کشتگان او را بعضی 500'000 و بعضی 1'000'000 نوشته‌اند که البته مبالغه‌آمیزست.

بابل (bābol)، رودی بطول ۷۸ کم، در مازندران، که از سوادکوه سرچشمه گرفته از شهرستان بابل و از غ شهر بابل گذشته در بابلسر بدریای خزر می‌ریزد. شیلات در مصب آن تأسیسات دارد. در این رود ماهیهای خاویاری صید میشود. پل معلق بابلسر بر روی آن ساخته شده است.

بابل[1] (bābel)، در تورات، شهری در ناحیهٔ بابل (بین النهرین)، که اخلاف نوح (که بیک زبان تکلم میکردند) بر آن شدند که در آن برجی بسازند (برج بابل) تا بدان وسیله بآسمان برسند. برای همین بلندپروازی، چنان شدند که سخن یکدیگر را نمیفهمیدند (پیدایش ۱۱.۱۱–۹). بعضی همین را توجیه تعدد زبانهای جهان میدانند.

بابل[2]، شهر قدیم بین النهرین، کنار فرات بفاصلهٔ ۸۸ کیلومتری ج بغداد حالیه و در ل حلهٔ کنونی در عراق. احتمالا از هزارهٔ چهارم قم وجود داشت، و اول بار در دورهٔ آموریان سامی اعتبار یافت. در دورهٔ حمورابی پایتخت امپراطوری بابل گردید. پس از سقوط امپراطوری قدیم بابل، شاخه‌ای از کاسیها آن را پایتخت خود قرار دادند، و سپس بدست آشور افتاد. سناخریب آنرا بکلی ویران کرد (۶۸۹ قم)، ولی دیگر بار ساخته شد، و پایتخت کلده یا امپراطوری نوین بابل گردید، و در دورهٔ نبوکدنصر II باوج شکوه و جلال رسید (باغهای معلق بابل، از عجایب سبعه، ازین دوره است). در ۵۳۹ قم بتصرف کوروش کبیر درآمد. اسکندر مقدونی قصد داشت که آنرا پایتخت شرقی امپراطوری خود قرار دهد، ولی بعد از مرگ او بابل از اعتبار افتاد. کاوش منظم بابل در سالهای اول قرن بیستم آغاز گردید.

ذکر بابل در روایات اسلامی بسیار آمده است، و قصه‌های مربوط بآن مقتبس از افسانه‌های یهودی، ایرانی، و مسیحی است. آدم پس از اخراج از بهشت، هابیل و قابیل، و نوح و پسرانش پس از طوفان در بابل سکنی گزیدند؛ و بابل مقر نمرود ابن کنعان بود؛ هاروت و ماروت در بابل به بنی اسرائیل تعلیم سحر میدادند. نیز ← بابل، در تورات؛ بابل، ناحیه و دولت قدیم.

بابل (bābol)، سابقاً (تا ۱۳۰۶ هش) **بارفروش** (bārforuš)، شهر (جم ۳۶٬۱۹۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، بفاصلهٔ ح ۶ کیلومتری ش رود بابل. این شهر در اوایل قرن دهم هق در محل شهر قدیم مامطیر (māmtir, māmatir) ساخته شد. شاه عباس I صفوی از آن دیدن میکرد، و باغی معروف به باغ شاه یا باغ ارم در قسمت جش شهر بنا نهاد. در زمان فتحعلی شاه قاجار شهر اهمیت یافت. قلعهٔ شیخ طبرسی، که در تاریخ بابیه اهمیت دارد، در دهکدهٔ شیخ کلی واقع بود. قبل از انقلاب روسیه، بابل توسط مشهدسر (بابلسر)، پیش‌بندرش، با روسیه مربوط و از مراکز بازرگانی شمال بود. شهر بابل توسط شهر شاهی که در ۲۵ کیلومتری جش آن قرار دارد با راه آهن سرتاسری مربوط است. از بناهای قدیم آن سه امامزاده قاسم و از بناهای جدیدش کاخ سلطنتی شاهپور است. از مصنوعات محلی پارچه‌های معروف به شیرپنیر است.

بابل، شهرستان، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر، مرکزش شهر بابل. دارای سه بخش حومه، بابلسر، و بندپی است. رود عمده‌اش بابل میباشد. محصولاتش برنج، مرکبات، پنبه، کنف، و کتان است، کاهو و باقلای آن به تهران حمل میشود.

بابل[3] (bābel)، ناحیه و دولتی قدیم، در قسمت جنوبی بین النهرین، مطابق ج عراق حالیه، بین رودهای دجله و فرات. از ش به عیلام، از جش به خلیج فارس، از ج و غ به صحرای عربستان، و از ل به آشور محدود بود. از شهرهای عمده‌اش، علاوه بر شهر بابل، میتوان نیپور، ارگ، لارسا، اور، و اریدو را نام برد. از مدتها پیش از سقوط سومریها، اقوام سامی در بین النهرین سکنی داشتند، و سرانجام در قرن ۲۴م قم بر این ناحیه استیلا یافتند، و سلسلهٔ سلاطین اکد که بدست سارگن تأسیس گردید اولین سلسلهٔ سامی بین النهرین بود. این سلسله بدست گوتیان، که از کوههای زاگرس هجوم آوردند، منقرض شد (ح ۲۱۸۰ قم). فرهنگ سومری تجدید حیات کرد، و سلاطین سومین سلسلهٔ اور بر سرزمینی تقریباً بوسعت امپراطوری اکد فرمانروائی داشتند. پس از ۱۹۰۰ قم، نواحی مختلف بین النهرین تحت نفوذ آموریان (از سامیهای غربی) درآمد، و دولتشهرهای مستقلی تحت حکومت اموریها تشکیل گردید، که از جمله میتوان لارسا و بابل را نام برد. سرانجام، حمورابی، ششمین شاه اولین سلسله از سلاطین بابل، که سلطنتش را در ۱۷۰۴–۱۶۶۲ قم (و بعضی در ۲۰۶۷–۲۰۲۵ قم) ضبط کرده‌اند، بر دیگر دولتشهرها استیلا یافت، و امپراطوری بابل را تأسیس کرد. بعد از مرگ او، دولت بابل رو بانحطاط گذاشت، و سرانجام چتیها از آسیای صغیر به بین النهرین لشکر کشیدند، و شهر بابل را ویران نمودند (ح ۱۵۳۰ قم). سپس حوریها (غیر سامی) و سرکردگان هندوآریائی آنها دولت

(۱)Babel (۲)Babylon (۳)Babylonia

میتانی را در قسمت شمالی بین النهرین تأسیس کردند، و قوم سامی کاسی (← کاسیها) هم بر سلسله‌ی اموری بابل استیلا یافت، و دولتی در بابل تأسیس نمود که قریب ۴۰۰ سال دوام یافت. پس از سقوط سلسله‌ی کاسی (ح ۱۱۸۰ ق‌م) بابل دستخوش هرج و مرج گردید. دولتشهرها همواره با یکدیگر در جنگ بودند، تا آنکه دولت آشور استقرار یافت، و بابل دولتی تابع آشور گردید. تحت استیلای آشور نیز بابل رونق داشت. دولت آشور مدت ۱۵۰ سال (ح ۱۰۷۵–۹۲۵ ق‌م) در افول بود، ولی بابل گرفتار دسته‌ی دیگری از سامیها، یعنی آرامیان گردید، و نتوانست از ضعف آشور استفاده کند. در اواخر قرن دهم ق‌م آشور دیگر بار قد علم کرد، و چند قرن بابل را تحت استیلا داشت، و کلدانیان را، که در اوایل هزاره‌ی آخر ق‌م از سواحل خلیج فارس بطرف شمال پیش رفته در بابل جنوبی سکنی گزیده بودند، بیرون راند، ولی سرانجام کلدانیها بر تمام بابل استیلا یافتند. آخر الامر تیگلت پیلسر III آشوری کلدانیان و آرامیها را مغلوب کرد، و خود را شاه بابل اعلام نمود (۷۲۹ ق‌م). کشمکش بین بابل و آشور ادامه یافت، و در ح ۶۸۹ ق‌م شهر بابل ویران گردید، و مجسمه‌ی مردوک را آشوریها از شهر بابل به آشور بردند. اما اسرحدون شهر بابل را از نو ساخت و آباد نمود، ولی حتی پیش از مرگ وی امپراطوری او منقسم شد، و آسوربانی‌پال در آشور و برادرش شَمَش‌-شوم‌-یوکین در بابل بسلطنت نشستند، و این امر منجر به جنگ داخلی موحشی گردید، که در نتیجه‌ی آن دیگر بار بابل ویران شد (۶۴۸ ق‌م). بعد از مرگ آسوربانی‌پال، یکی از امرای کلده بنام نبوپلسر بر بابل استیلا یافت، و با دولت ماد متحد شد، و این دو متحداً امپراطوری آشور را منقرض کردند، و نبوپلسر دولتی تشکیل داد که به دولت کلده یا امپراطوری نوین بابل معروفست، و آن در سلطنت پسرش نبوکدنصر II (۶۰۴–۵۶۲ ق‌م) باوج قدرت خود رسید، و بر تمام سوریه و فلسطین تا مرز مصر استیلا یافت، و لشکریانش در مصر و کیلیکیه هم تاخت و تاز کردند. نبوکدنصر یهودا و اورشلیم را ویران کرد (۵۸۷ ق‌م)، و اسارت بابلی در زمان او آغاز شد. وی بابل را تجدید بنا کرد، و معبد مردوک را در بابل از نو دایر نمود، و باغهای معلق بابل را که از عجایب سبعه محسوب است بنا نهاد، و نیز در دوره‌ی وی نجوم و احکام در کلده رونق یافت. اما دولت او مستعجل بود. امپراطوری ایران قدرت میگرفت، و سرانجام در ۵۳۹ ق‌م شهر بابل بدست کوروش کبیر افتاد، و مدتی تحت حکومت ایران ماند. در ۵۱۴ ق‌م بر ضد داریوش کبیر شورش کرد، و در این آخرین تلاش، باروهای شهر ویران گردید، در دوره‌ی بعد از اسکندر مقدونی شهر بابل رو بانحطاط گذاشت، و پیش از دوره‌ی مسیح متروک گردید.

سهم بابل در علم و هنر و سایر جنبه‌های تمدن از حساب بیرون است. خط میخی بابلی (مشتق از سومری)، تقسیم نیمه‌فئودال جامعه به طبقات (ملاکین ثروتمند، تجار، و کهنه؛ تجار متوسط، دهقانان، و ارباب حِرَف؛ و غلامان)، و ← دین بابل و خدایان و عادات و رسومی که بابل از سومریها بارث برده بود، جملگی وارد تمدن آشور گردید، و در تمام تاریخ آینده‌ی شرق نزدیک و اروپای غربی سهم عمده‌ای داشت. سلاطین آشور بابل را بنظر احترام مینگریستند، و تقریباً همه‌ی فرهنگ و تمدن بابلی را اخذ کردند، و بیشتر فرمانروایان آشور پرستش مردوک را در شهر بابل محترم میشمردند. ثروت بابل، که متکی بزراعت بوسیله‌ی آبیاری با شبکه‌ی منظمی از کانالها و نیز بر تجارت پردامنه‌ای بود، طمع قبایل چادرنشین همسایه را برمی‌انگیخت، و این امر یکی از علل هجومهای این قبایل به بابل بود. نیز

← بابل، دین؛ بابل، شهر قدیم.

بابل[1]، ایساک امانوئیلوویچ (isāāk emānuilo-vic bābel)، ۱۸۹۴–۱۹۳۹، رمان‌نویس روسی؛ متولد اودسا. اولین داستانهایش در سن پطرزبورگ بوسیله‌ی م. گورکی منتشر شد (۱۹۱۶). در جنگ I در جبهه‌ی رومانی جنگید؛ بعداً به انقلابیون پیوست، و در جنگهای استونی و لهستان شرکت کرد. آمیزش و برخوردهایش با قزاقهای سواره‌نظام الهام‌بخش وی در یک سلسله داستانهای جالبی گردید که از ۱۹۲۴ ببعد انتشار یافت. بهترین اثرش سواره‌نظام سرخ (۱۹۲۶) است؛ اثر معروف دیگرش داستانهای اودسا (۱۹۲۶) میباشد.

بابل، برج : ← بابل، در تورات.

بابل، دین (bābel). در ایام باستانی، دین سراسر دره‌ی دجله و فرات در واقع یکی بود. شهرهای مختلف این ناحیه خدایان محلی و اساطیر یکدیگر را اقتباس میکردند. معمولا شهری که معتبرتر بود یا بر دیگران تسلط داشت میکوشید که خدای خود را سرسلسله‌ی خدایان قرار دهد. مثلا، در دوره‌ی اعتبار شهر بابل، مردوک، که خدای خاص این شهر بود، در سراسر امپراطوری بابل شاه خدایان بود. مردوک کمابیش مانند آسور آشوریها بود، که در دوره‌ی اقتدار دولت آشور بر دیگر خدایان استیلا داشت. سلسله‌ی خدایان این سرزمین مشتمل بر خدایانی مانند آنو (خدای آسمان)، نرگال (nergāl) (خدای مرگ)، و شمش (šamaš) (از خدایان خورشید، و تحت الشعاع مردوک) بود.

کهنه و سلسله‌ی مراتب آنان در دین بابلی اهمیت فراوان داشت، و بسیاری از شهرها تحت فرمان کهنه بودند. اساطیری که در بابل رشد یافت، و آشوریها تکمیلش کردند، قسمت عمده‌ی ادبیات بابلی و آشوری را تشکیل میدهد، که بوسیله‌ی الواحی با خط میخی محفوظ مانده است، و آن مشتمل بر داستانهای خلقت عالم، سیلی که سراسر جهان را فروگرفت، مسافرت عشتر در جهان زیرین، و سرگذشت گیلگمش میباشد. ادبیات آشوری مقتبس از اساطیر و ادبیات بابلی بود، و دین بابلی بنوبه‌ی خود تا حد زیادی مقتبس از فرهنگ سومری بود.

بابلسر (bābolsar)، بخش، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ مرکزش بابلسر. رودخانه‌ی بابل از آن میگذرد. بر طبق قتکا (۱۳۱۶ هش) بخش شهرستان ساری بود؛ در بهمن ۱۳۲۲ هش بخش شهرستان بابل گردید.

بابلسر، سابقاً مشهدسر (mašhad.sar)، شهر و بندر (جم ۷٬۲۳۷ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۸ کیلومتری ل بابل بر مصب رود بابل در دریای خزر. در دوره‌ی قاجاریه بر اثر ارتباط تجارتی با روسیه دارای اعتبار و اهمیت بود، و پیش‌بندر بارفروش (بابل) محسوب میشد. در دوره‌ی پهلوی، پس از آبادی بندر شاه، نوشهر، و بندر پهلوی، اهمیت خود را از دست داد. امروز تنها از مراکز تفریحی بشمار میآید، و دارای پلاژ، مهمانخانه‌های بزرگ، و تأسیسات شیلات است؛ مهمانخانه‌های آن در جنب پل معلق آهنی (بطول ۸۰ متر، عرض ۸ متر، و ارتفاع ۶ متر) بفاصله‌ی یک کیلومتری از دریاست. فرودگاهش در اراضی احمدکلا واقعست.

بابل‌کنار (bābol.kenār)، دهستان (جم ۱۲٬۰۰۰؛ ۲۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. رود بابل مشرویش میسازد. محصول عمده‌اش نیشکر است.

بابلی، اسارت : ← اسارت بابلی.

بابلیون (bābalyun)، شهر قدیم مصر، نزدیک قاهره‌ی حالیه. نبردهای نهائی فتح مصر بدست عمرو ابن عاص در اینجا روی داد (ربیع الثانی ۲۰ هق، مطابق آوریل ۶۴۱). شهر فسطاط نزدیک آن بنا شد. در بعضی مآخذ اروپائی نام بابلیون به قاهره اطلاق شده است.

بابولی (bābu'i) یا (در محل) **باوی**، از ایلات کوه گیلویه، که در نواحی باشت و پشتکوه و زیر-کوه زندگی میکنند. ظاهراً اصلا از اعراب باوی (از عشایر عرب خوزستان) بوده‌اند که هم‌اکنون در دشت بین اهواز و خرمشهر زندگی میکنند. ایل بابوئی سپس بحدود باشت مهاجرت کرده، و با مردم محلی درآمیخته، بطوری که امروز جزء لرهای کوه گیلویه بشمار میآید.

بابوف[2]، فرانسوا نوئل (frāNsuā noel bābëf)، ۱۷۶۰–۹۷، از پیشوایان انقلاب فرانسه. هواخواه مساوات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بود. پس از گذراندن مدت کوتاهی در زندان، تشکیل گروهی داد که مساوات اقتصادی و کمونیسم را ترویج می-کردند. هیئت مدیره‌ی انقلاب این گروه را مردود شناخت، و لذا بابوف و طرفداران او توطئه‌ای (که بنام توطئه‌ی طرفداران مساوات معروف شد) برای سقوط حکومت طرح کردند. یکی از افراد گروه مزبور بآنها خیانت کرده خبر توطئه را بدولت داد، و بابوف اعدام گردید.

بابوکان (bābukān)، ده (جم ۱٬۰۷۰ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۷ کیلومتری جنوب شهرضا.

بابون[3] (bābun؛ از انگلا)، عربی ربح (robah)، بوزینه‌ی بزرگی از نوع پاپیو (*Papio*)، که در افریقا و عربستان زندگی می‌کند. صورتش شبیه به سگ، دندانهای انیابش بزرگ، و دست و پایش قوی است. بابونها بدسته‌های بزرگ حرکت می‌کنند. عقرب، حشرات، و حیوانات دیگر، و نباتات را می‌خورند. رنگ آنها بیشتر زرد یا خرمائی است. ماندریل (māndril) از اقسام بزرگ آنهاست.

بابونه: ← بابونه‌ی رومی؛ بابونه‌ی گاوی.

بابونه‌ی رومی، (*Anthemis nobilis*)، گیاه دائمی از تیره‌ی مرکبان، با گلهای مرکب سفید یا زرد و برگهای بسیار بریده. گلهای خشک آن معطر و

(۱)Babel (۲)Babeuf (۳)baboon

بخور آنها در معالجه‌ی زکام معمول است. در ایران برگهای تازه‌ی آن نیز مصرف میشود. عاقرقرحا از همان نوع است.

بابونه‌ی گاوی، گیاه یکساله از نوع ماتریکاریا (*Matricaria*)، با برگهای بریده‌ی بسیارتلخ و معطر، که در پزشکی بعنوان محرک و ضد کرم بکار میرود.

باب همایون: ← ارگ طهران؛ تهران (III).

بابی، پیرو سید علی محمد شیرازی، معروف به باب. پیروان وی همان بابیه هستند.

بابیت، آلیاژ[1]، از آلیاژهای ضد اصطکاک که اول بار بوسیله‌ی ببیت (babit) (۱۷۹۹–۱۸۶۲)، مخترع امریکائی، ساخته شد (۱۸۳۹). امروزه اصطلاح آلیاژ بابیت به دسته‌ای از آلیاژهای نقره‌فام، مرکب از آنتیموان، قلع، روی، ارسنیک، و مس به نسبتهای مختلف، اطلاق میشود. در ساختن یاتاقان ماشینها بسیار بکار میرود.

بابیه (bābiyye)، عنوان پیروان میرزا سید علی محمد شیرازی (۱۲۲۵–۱۲۶۶ هق)، مشهور به باب، که او را در آغاز ظهور دعوتش باب امام، و در اواخر، بموجب دعاوی خود او، مهدی موعود و امام زمان و نقطه‌ی اولی و مظهر الامر میشمردند. اول کسی که میرزا سید علی محمد را باین عنوان شناخت ملا حسین بشرویه بود، که بابیه او را "اولُ مَنْ آمَنَ" و باب او را باب الباب لقب دادند. نخستین هجده نفری نیز که به باب گرویده و او را بعنوان مهدی و امام قائم شناخته‌اند به حروف حی مشهورند، که بر حسب حساب جمّل معادل ۱۸ میشود. باری، بابیه‌ی نخست، خاصه جماعت معروف به حروف حی، در ترویج و نشر عقاید باب اهتمام بسیار بکار بردند، و با آنکه خود باب در زندان بود، پیروانش در اکثر بلاد عقاید و دعاوی او را نشر و ترویج کرده مردم را به پیروی و طرفداری او دعوت نمودند. چنانکه ملا حسین بشرویه، مقارن قیام سالار در خراسان، اهتمام بسیار درین باب کرد. حمزه میرزا حشمت‌الدوله او را بحبس افکند اما او از آنجا گریخته به قریه‌ی بدشت در شاهرود، و از آنجا به مازندران رفت. اولین مجمع بابیه در قریه‌ی بدشت شاهرود منعقد شد، که در آن بابیه‌ی تمام مملکت فراز آمدند، و ظهور تعالیم تازه را اعلام نمودند، و قرة‌العین در آن مجمع بی‌حجاب ظاهر شد و برای قوم سخن گفت. ملا حسین بشرویه، در پایان این مجمع، بسوی بارفروش رفت، و آنجا در قلعه‌ی طبرسی قوائی جمع کرد، و چند دفعه قوای محلی، و حتی قوائی را که از مرکز بدفع او گسیل شده بود، شکست داد. عاقبت، ملا حسین بشرویه در ربیع الاول سنه‌ی ۱۲۶۶ هق کشته شد. لیکن بابیه قلعه‌ی طبرسی را همچنان نگهداشته از آن مدافعه کردند، اما عاقبت تسلیم شدند. قوای دولت آنها را قتل عام نمود، و از آن جمله، ملا محمد علی بارفروش، معروف به قدوس، که از "حروف حی" بود نیز بقتل رسید. جنگ طبرسی نزدیک ۹ ماه، از شوال ۱۲۶۴ تا جمادی الآخر ۱۲۶۵ طول کشید. اما دامنه‌ی این فتنه ببلاد دیگر نیز کشید. سید یحیی دارابی در تبریز خروج کرد، و در جنگی که بین سپاه حکومت و بابیه روی داد، سید یحیی با ۱۲ تن از یارانش بقتل رسید. در زنجان ملا محمد علی زنجانی، که در نزد بابیه ملقب به حجّت است، قیام کرد؛ حاکم زنجان، برای اطفاء فتنه، او را بمهمانی خواند و بازداشت؛ اما بابیه برای حاکم ریخته ملا محمد علی را رهانیدند؛ در زنجان شورش درگرفت، و امیر کبیر لشکر بدانجا گسیل کرد؛ ملا محمد علی زنجانی و عده‌ای از اصحاب بقتل رسیدند، و فتنه فروخفت (۱۲۶۶ هق).

بعد از قتل باب، باز بابیه، بسبب خشونتی که دولت در دفع آنها داشت، همواره در صدد شورش و طغیان بودند. عاقبت در نیاوران سوء قصدی در حق ناصرالدین شاه قاجار کردند (۲۸ شوال ۱۲۶۸)؛ تیر کارگر نشد، و در نتیجه‌ی آن، عده‌ی زیادی از بابیه دستگیر شده، هر یک را بصنفی از مردم سپردند تا آنها را در ولایات و تهران بفجیع‌ترین وضع هلاک نمایند، و حتی یکی از آنها را بمدرسه‌ی دارالفنون دادند تا معلمین و شاگردان او را قطعه قطعه کردند، و چند تن از آنها را شمع‌آجین کرده در شهر گردانیدند و کشتند (سلخ ذیقعده‌ی ۱۲۶۸). بعد از آن، بزرگان بابیه، و از آنجمله میرزا یحیی صبح ازل، خلیفه‌ی باب، و برادرش میرزا حسینعلی نوری ملقب به بهاءالله به عراق تبعید شدند، و بابیه‌ی ایران در همه‌ی بلاد معروض قتل و اهانت گردیدند. تعداد مقتولین بابیه که از ظهور باب تا این زمان در ایران بحساب آمد، مطابق ادعای کتب بابیه بالغ بر ۲۰ هزار بود، که ظاهراً این رقم از مبالغه خالی نباشد. باری، در سنه‌ی ۱۲۸۰ هق میرزا حسینعلی مدعی میرزا یحیی شد، و حتی خود را موعود باب و من یظهره الله خواند. پس از آن، بابیه بدو فرقه‌ی بهائی و ازلی تقسیم شدند، و بهاءالله تعالیم تازه‌ای آورد که به بهائیت (← بهائیه) معروف شد.

باپتیست (bāptist)، اسم آلمانی برای مرد، ← باپتیست، اسم.

باپتیستها، فرقه‌ای از مسیحیان، ← باپتیستها.

باتا[2]، خانواده‌ی کفاشان چکوسلواکی، که در زلین کارخانه‌ی کفاشی ایجاد کردند، و این شهر را بصورت شهر صنعتی نمونه‌ای درآوردند. میزان تولید روزانه‌ی کارخانه قبل از جنگ II بالغ بر ۷۰‘۰۰۰ جفت بود. مؤسس کارخانه **توماس باتا** (tomās) (۱۸۷۶–۱۹۳۲) بود. پس از جنگ II، کارخانه، ضمن دیگر صنایع چکوسلواکی، ملی شد. کفشهای باتا زمانی در ایران شهرتی بسزا داشت.

باتاآن[3] (bātāān)، شبه جزیره و ایالت (۴۰۷ کلم؛ حد ۹۰۱‘۹۲)، غ لوزون، فیلیپین. ساحل شرقی آن کنار خلیج مانیل است.

باتاو، جمهوری[4] (bātāv)، ۱۷۹۵–۱۸۰۶، نامی که فرانسویان، پس از تصرف (۱۷۹۵) ایالات متحد هلند در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، بآن کشور دادند. جمهوری باتاو تا ۱۸۰۶ تحت الحمایه‌ی فرانسه بود. در ۱۸۰۶ ناپلئون آن را به مملکت هولاند مبدل کرد، و پادشاهی آن را به برادر خود لوئی داد.

باتاویا، اندونزی، ← جاکارتا.

باتای[5]، **هانری** (hānri bātāy)، ۱۸۷۲–۱۹۲۲، شاعر و درام‌نویس فرانسوی. نمایشنامه‌هایش مبتنی بر اصول روانشناسی است؛ معروفترین آنها عبارتند از کمدیهای تنه کوایبری (۱۹۰۴) و دوشیزه‌ی نُحل (۱۹۱۰).

باتری[6] (bātri؛ از فنس)، مجموعه‌ی چند پیل یا انباره که آنها را موازی یا زنجیروار (← مدار برق) متصل میکنند. در اتصال زنجیری چند پیل متماثل، برقرانی باتری مساوی حاصلضرب برقرانی یک پیل است در عده‌ی آنها. در اتصال موازی آنها، برقرانی باتری مساوی برقرانی هر یک از پیلها است، ولی ظرفیت باتری بیشتر است، یعنی جریان معینی را مدت طولانیتری میدهد.

باتلاق[7] یا **باطلاق** (هر دو bātlāq)، پهنه‌ی زمینی پست که از رطوبت اشباع شده و معمولا رستنیهائی بر آن روئیده است. بر خلاف مانداب، پوشیده از آب نیست، و بر خلاف خلاش، نباتات آن در حال پوسیدن نیستند، اگرچه عرفاً الفاظ باتلاق و مانداب و خلاش مترادفاً استعمال میشوند. رطوبت باتلاق ناشی از مانعی بر سر راه زهکشی آنست، که ممکن است بسبب همواری سطح زمین یا وجود سنگهای نفوذناپذیر و یا روئیدن گیاهان پیش آید.

باتلر[8] (bātlər)، خاندانی از اشراف انگلیسی که اصلا از ایرلند بودند. اعضای این خاندان با القاب خودارل آو اورمند (ërl āv ormənd*)، دیوک آو اورمند (diuk*)، و مارکوئس آو اورمند (märkues*)ـنیز معروفند. شاخه‌ی جوانتری از خاندان باتلر به لقب ارل آو آسری (āsəri) نیز شهرت دارند. برای اعضای معروف خاندان ← باتلر، تامس؛ باتلر، جیمز.

باتلر[8]، **بنجمین فرانکلین** (benjamin fränklin bātlər)، ۱۸۱۸–۹۳، سیاستمدار امریکائی و از سرداران اتحادیه در جنگ داخلی امریکا.

باتلر[8]، **تامس** (tāməs bātlər)، ملقب به **ارل آو آسری**[9] (ërl āv āsəri*)، ۱۶۳۴–۸۰، از اشراف انگلیسی، از خاندان باتلر؛ پسر ارشد ج. باتلر (اولین دیوک آو اورمند) و پدر ج. باتلر (دومین دیوک آو اورمند). در جنگهای دریائی ۱۶۶۵ و ۱۶۷۲ با هلند خدمات برجسته کرد. بعد از ۱۶۶۵ نایب‌السلطنه‌ی ایرلند بود.

باتلر[8]، **تامس**، ملقب به (دهمین) **ارل آو اورمند**[10] (ërl āv ormənd*)، ۱۵۳۲–۱۶۱۴، از اشراف انگلیسی. اولین کس از خاندان باتلر بود که پروتستان شد. ملکه‌ی الیزابت را در فرو‌نشاندن شورش ایرلندیها یاری کرد. نزاع خاندان باتلر با ارلهای دزمند در زمان او ادامه یافت.

باتلر[8]، **جوزف** (jözəf bātlər)، ۱۶۹۲–۱۷۵۲، اسقف انگلیسی و عالم الاهیات مسیحی. اثر عمده‌اش قیاس دین با جریان طبیعت (۱۷۳۶) است که هدفش مبارزه با نفوذ خداپرستان در انگلستان بود.

باتلر[8]، **جیمز** (jeymz bātlər)، ملقب به (۱۲ مین) **ارل آو اورمند**[10] (ërl āv ormənd*) و (اولین) **دیوک آو اورمند** (diuk*)، ۱۶۱۰–۸۸، از اشراف انگلیسی، از خاندان باتلر. در ۱۶۴۱–۵۰، در طی شورش ایرلندیها و انقلاب انگلستان، در ایرلند فرمانده سپاهیان سلطنت‌

(۱)Babbitt metal (۲)Bata (۳)Bataan (۴)Batavian Republic (۵)Bataille (۶)(electric) battery (۷)swamp (۸)Butler (۹)Ossory (10)Ormonde

طلبان بود. از دوستان (اولین) ارل آو سترفرد و پشتیبان سیاست او (مقهور کردن مردم) در ایرلند بود. در ۱۶۴۴ نایب‌السلطنه‌ی ایرلند شد، در ۱۶۴۷ دوبلن را ناچار تسلیم شورشیان ایرلندی کرد، و در ۱۶۴۹، در شب محاکمه‌ی چارلز I، پیمان صلح با آنان منعقد نمود. پس از پیروزی آ. کرامول در ایرلند، به فرانسه رفت، ولی در ۱۶۶۱ دگر بار نایب‌السلطنه‌ی ایرلند شد، و در ۱۶۶۹، بعلت دسیسه‌ی درباریان، چارلز II او را برکنار کرد. در ۱۶۷۷–۸۴ نیز نایب‌السلطنه‌ی ایرلند بود. در زمان او نزاع خاندان باتلر با خاندان دزمند پایان یافت.

باتلر[1]**، جیمز** (jeymz bātlər)، ۱۶۶۵–۱۷۴۵، ملقب به (دومین) **دیوک آو اورمند**[2]* (āv ormənd)، از اشراف انگلیسی، از خاندان باتلر؛ پسر ت. باتلر (ارل آو آسری). از طرفداران ویلیام III بود، و در نبرد بوین جنگید. نایب‌السلطنه‌ی ایرلند (۱۷۰۳–۰۶ و ۱۷۱۰–۱۳) و فرمانده کل ارتش بود. در توطئه‌ی جلوگیری از رسیدن جورج I بسلطنت شریک بود، و متهم و استیضاح شد (۱۷۱۵). باتلر به فرانسه گریخت، و در شورش ژاکوبنها شرکت کرد (۱۷۱۵)، و سپس در اسپانیا سکنی گزید.

باتلر[1]**، سمیوئل** (samyuəl bātlər)، ۱۶۱۲–۸۰، شاعر هزلگوی انگلیسی. از آثارش هیودیبرس (hiudibras) (۱۶۶۳–۷۸) است، که بر ضد ریاکاری پیرایشگران میباشد.

باتلر[1]**، سمیوئل**، ۱۸۳۵–۱۹۰۲، نویسنده‌ی انگلیسی. در ۱۸۵۹ به زلند جدید رفت، و چند سالی در آنجا بسر برد؛ و مناظر آن سرزمین را در داستانهای اریون، یا بر فراز کوهها (eriwən) (۱۸۷۲) و بازدید اریون (۱۹۰۱) مجسم کرده است. رمان معروفش، راه و رسم بنی آدم (۱۹۰۳)، حمله‌ی تند طنزآمیزی به زندگی خانوادگی عهد ویکتوریا است. یادداشتهایش، که با لحن تلخ ولی بسیار صادقانه نوشته شده، هنوز بطور کامل بچاپ نرسیده است.

باتنبرگ[3] (bātenberg)، انگلا بتنبرگ (batən-berg)، خاندانی از نجبای اروپا، که اصلا (تا ح ۱۳۱۴) مشتمل بر کنتهای آلمانی بود (← باتنبرگ، دهکده)، و در اواسط قرن ۱۹م تجدید شد. برآمدن مجدد این خاندان باین نحو بود که پسر لوئی II (مهین‌دوک هسن‌دارمشتات)، نامش آلکساندر (۱۸۲۳–۸۸)، با یکی از اشراف‌زادگان لهستانی بنام یولیا فون هاوکه (yuliā fon hāke) (۱۸۲۵–۹۵)، که با آلکساندر همپایه نبود، ازدواج کرد، و در ۱۸۵۸، آلکساندر عنوان "پرنسس" [= شاهزاده خانم] بزوجه‌ی خود داد. آلکساندر و یولیا سه فرزند داشتند: لوئی آلکساندر (پسر ارشد)، آلکساندر باتنبرگی، و هانری. هانری دختر ملکه‌ی ویکتوریا را بزنی گرفت، و دختر آنها زوجه‌ی آلفونسوی XIII و آخرین ملکه‌ی اسپانیا بود. لوئی آلکساندر در ۱۸۶۸ به تابعیت بریتانیا درآمد، و در جج I نام خود را به ماونتبتن تبدیل کرد، و او نیای خاندان کنونی ماونتبتن انگلستان، پدر لوئی ماونتبتن، و جد ← دیوک آو ادینبره است.

باتنبرگ[3] (bātenberg)، دهکده، غ آلمان، در هسن‌ناساو سابق، ۲۴ کیلومتری ل‌لغ ماربورگ. این دهکده مقر خاندانی از کنتها بود، که عنوان آنها در ح ۱۳۱۴ برافتاد، و در ۱۸۵۱ تجدید شد. ← باتنبرگ، خاندان.

باتنی، خلیج[4] (bātəni) [انگلا، ← گیاهشناسی]، شاخابه‌ی فکه جنوبی، ویلز جدید جنوبی، ج سیدنی. جیمز کوک و سر جوزف بنکس (گیاهشناس انگلیسی) آنرا نامگذاری کردند.

باتو خان (bātu)، فت ظاهراً ۶۵۳ هق (= ۱۲۵۵ ب‌م)، شاهزاده‌ی مغول، فاتح روسیه، و مؤسس دولت اردوی زرین؛ پسر دوم جوجی خان (پسر چنگیز خان). پس از مرگ (۶۲۴ هق) جوجی، قسمت شرقی یورت او (سیبریه‌ی غربی، قزاقستان کنونی، و حوزه‌ی سفلای سیر دریا) به پسر ارشدش اوردا (ordā) و قسمت غربی (خوارزم و دشت قبچاق تا ل و لش دریای سیاه) به باتو رسید. در دوره‌ی قاآنی اوگتای قاآن، که تصمیم به تجدید جنگ با روسیه گرفته شد، باتو بفرماندهی سپاه مغول عازم آن سرزمین گردید (۶۳۳ هق. ازین تاریخ ببعد باتو هیچگاه به آسیای شرقی نیامد)؛ از ولگا گذشت (۶۳۵ هق، = ۱۲۳۷ ب‌م)؛ شهرهای روسیه را یکی بعد از دیگری تصرف کرد، و راه نووگرود را گشود؛ سپاه مغول به لهستان و مجارستان حمله بردند؛ در رمضان ۶۳۸ هق (۱۲۴۱ ب‌م) دوک سیلزی در نزدیکی لیگنیتس مغلوب شد، و مجارستان شکست قطعی یافت. باتو ظاهراً آماده‌ی حمله به اروپای غربی بود که خبر مرگ (۶۳۹ هق) اوگتای باو رسید، و وی در اواخر سال ۱۲۴۲ ب‌م از طریق بالکان به ناحیه‌ی ولگای سفلی عقب نشست، و در آن ناحیه دولت اردوی زرین را بنیاد گذاشت، و سرای را پایتخت قرار داد. از ممالکی که مغول در ۶۳۵–۳۹ هق بآنها تاختند، فقط روسیه تحت تبعیت آنان ماند، و مملکتی که باتو تأسیس کرد تا ۱۵۵۲ میلادی تحت فرمانروائی اعقاب او بود. از وقایع زمان باتو، انتخاب (۶۴۴ هق) گیوک خان، پسر ارشد اوگتای و دشمن باتو، به قاآنی بود، ولی گیوک کمی بعد درگذشت، و منکو (پسر تولی خان) بیاری باتو به قاآنی رسید، و بدین ترتیب، تمام امپراطوری مغول بین منکو قاآن و باتو منقسم گردید، ولی باتو هم از جهت اینکه عضو ارشد خاندان چنگیز بود، و هم ازین جهت که منکو را به قاآنی رسانیده بود در سراسر این سرزمین پهناور احترام تمام داشت. در اواخر عمر قسمتی از اختیارات خود را به پسر ارشدش سرتق (sartaq)، که مسیحی نسطوری بود، واگذاشت.

باتوری[5] (bātori)، خانواده‌ی اشرافی مجار. **ستفان باتوری** (stefān)، ۱۴۷۷–۱۵۳۴، امیر (۱۵۲۹–۳۴) ترانسیلوانی بود، و پسرش ستفان باتوری بسلطنت لهستان رسید، و پسر دیگرش، **کریستوف باتوری** (kristof)، ۱۵۳۰–۸۱، امیر (۱۵۷۵–۸۱) ترانسیلوانی بود، و متفق دولت عثمانی. پسر کریستوف، **زیگیسموند باتوری** (zigismund)، ۱۵۷۲–۱۶۱۳، از طرف امپراطور رودولف II به امارت ترانسیلوانی و موروثی بودن امارت در خاندان وی شناخته شد (۱۵۹۴). مردی متلون و احتمالا دیوانه بود. گاهی جانب عثمانی و گاهی طرف رودولف را میگرفت. در ۱۵۹۶ استعفا داد، ولی کمی بعد بعنوان امیر دست‌نشانده‌ی دولت عثمانی بفرمانروائی بازگشت. بار دیگر، در ۱۵۹۹، مدت کوتاهی کناره‌گیری کرد، و سرانجام، در ۱۶۰۱ بنفع رودولف استعفا داد. **الیزابت باتوری** (elizābet)، فت ۱۶۱۴، بسبب جنایاتش مشهور است. گویند دوشیزگان را بقتل میرسانید و در خون آنها استحمام میکرد تا جوانی را باز یابد. سرانجام در زندان درگذشت. **گابریل باتوری** (gābriel)، ۱۵۸۹–۱۶۱۳، در ۱۶۰۸–۱۳ امیر ترانسیلوانی بود، و حتی در خاندانی که افرادی چون الیزابت باتوری داشت به بیرحمی شهره بود. بدست اشراف شورشی کشته شد.

باتیست، اسم فرانسوی برای مرد. صورت اصلی و بعضی اعلامی که با آن از یک ریشه اند:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	Bautista	باوتیستا	(bātistā)
آلمانی	Baptist	باپتیست	(bāptist)
انگلیسی	Baptist	بپتیست	(baptist)
ایتالیائی	Battista	باتیستا	(bāttistā)
فرانسوی	Baptiste	باتیست	(bātist)
فرانسوی	Batiste	باتیست	(bātist)

باتیستا، اسم ایتالیائی، ← باتیست، اسم.

باتیستا (ای سالدیوار)[6]**، فولخنسیو** (fulxensio bātistā i sāldivār)، ۱۹۰۱–، ژنرال کوبائی و رئیس جمهور (۱۹۴۰–۴۴، ۱۹۵۲–۵۹) کوبا. مردی زارع و مکانیسین بود، و سپس وارد ارتش شد، و در انقلاب (۱۹۳۳) بر ضد رئیس جمهور خ. ماچادو شرکت جست، و بدرجه‌ی سرهنگی و ریاست ستاد رسید، و بتجدید سازمان ارتش و نیرومند ساختن آن پرداخت. در ۱۹۴۰ بریاست جمهور رسید، و در ۱۹۴۵ به کشمة گریخت و تا ۱۹۴۹ در آنجا زیست. پس از مراجعت، در ۱۹۵۲ بوسیله‌ی کودتای نظامی دگر باره حکومت را بدست گرفت، ولی در ۱۹۵۹ که فیدل کاسترو قدرت را بدست گرفت استعفا داده فرار کرد، و پس از اقامت کوتاهی در امریکا، به لیسبون (پرتغال) پناه برد.

باتیستها[7] (bātist.hā) یا **باپتیستها** (bāp–)، فرقه‌ای از مسیحیان که معتقدند که تعمید باید منحصراً بمؤمنان داده شود و یگانه راه اجرای این رسم فروشدن در آب است. بعضی فرقه‌های قدیمتر، مانند آناباتیستها و منونیتها، در این باب عقایدی مشابه داشتند.

باث[8] (bāt)، شهر (جه ۷۹°۲۷۵)، سامرست، انگلستان، بر رود ایون. رومیها در قرن اول ب‌م چشمه‌های آب گرم در آنجا کشف کردند، و دیوارها و حمامهای مجللی ساختند. در دوره‌ی چاسر مرکز عمده‌ی پشم و پارچه‌بافی شد. در قرن ۱۸م تفرجگاه و ر. نش رهبر اجتماعی آن گردید. جان وود و پسرش خیابانها و عمارات آنرا طرح ریختند. اکنون نیز از نقاط ییلاقی، و چشمه‌های آب گرم آن مورد استفاده است.

باث، شهسواران، از مراتب شهسواری بریتانیا.

---

(۱)Butler (۲)Ormonde (۳)Battenberg (۴)Botany Bay (۵)Bathory (۶)Batista (y Zaldívar) (۷)Baptists (۸)Bath

گویند در دوره‌ی سلطنت (۱۳۹۹–۱۴۱۳) هنری IV تأسیس گردید. رسماً در ۱۸۱۵ برقرار شد، و از ۱۸۴۷ بروی غیر نظامیها نیز گشوده گشت. نشان آن یک درجه پایینتر از نشان زانوبند است.

باثان، امیلیا پاردو: ← پاردو باثان.

باثول[1]، جیمز هپبرن (jeymz hepbërn)، ح ۱۵۳۶–۱۵۷۸، از اشراف اسکاتلند؛ شوهر سوم ماری استوارت. پس از قتل (۱۵۶۶) ریتسیو، تنها شخص مورد اعتماد ماری بود. متهم بقتل لرد دارنلی، شوهر ماری، شد، ولی در محکمه‌ای که قبلا آماده شده بود تبرئه گشت، و در ۱۵۶۷ با ماری ازدواج نمود. اشراف اسکاتلند ماری را وادار کردند که ازو دست بردارد. باثول به دانمارک گریخت، زندانی شد، و دیوانه درگذشت.

باج، در آیین زردشتی: ← باژ.

باج[2]، سر **ارنست الفرد والیس** (sər ërnəst alfrəd wālis bāj)*، ۱۸۵۷–۱۹۳۴، باستانشناس انگلیسی. در مصر قدیم و آشور معتبر بود.

باجروان (bājarvān)، شهر و دژ قدیم، در مغان (آذربایجان)، ج رود ارس بین اردبیل و برذعه، که نامش در تاریخ فتوحات اسلام آمده است. فتح آن بدست اشعث ابن قیس کندی نشانه‌ی سقوط مقاومت مردم سراسر آذربایجان بود. در زمان حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق) ویرانه‌ای بیش نبود. گویند عین الحیاة نزدیک آنست، و نیز گویند آنجا بود که موسی و خضر از مردم آن طعام خواستند.

باجگیران (bājgirān)، بخش (جم ۲'۴۴۵؛)، ل شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، کنار مرز شوروی؛ دارای ۸۳ (؟) آبادی. مرکزش، **باجگیران** (جم ۱'۱۵۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۸۳ کیلومتری ل قوچان سر راه شوسه‌ی قوچان به عشق‌آباد و نزدیک مرز شوروی واقعست. سابقاً از مراکز تجارتی بود.

باجوری (bājuri) یا **بیجوری** (bay–)، شهرت **ابراهیم ابن محمد**، ۱۱۹۸–۱۲۷۶ هق، ادیب و فقیه شافعی. در ۱۲۶۳ شیخ الازهر (رئیس جامع الازهر) گردید. تألیفات بسیار ازو مانده است.

باجه، پرتغال: ← بژا.

باجه (bāja)، باستانی **واکا** (vākkā)، شهر (جم ح ۲۳'۰۰۰)، ل تونس، ح ۱۰۰ کیلومتری غ شهر تونس. بسبب فراوانی محصول گندمش آنرا "انبار غله‌ی افریقیه" و باجة القمح (bājato 'l.qamh) میخواندند.

باخ[3] (bāx)، خاندان موسیقیدان معروف آلمانی. سرسلسله‌ی این خاندان **هانس باخ** (hāns)، ح ۱۵۸۰–۱۶۲۶، ویولن‌نواز و از مردم تورینگن بود. از نوه‌هایش، **یوهان کریستوف باخ** (yohān kristof)، ۱۶۴۲–۱۷۰۳، آهنگساز و ارگ‌نواز، و **یوهان آمبروزیوس باخ** (āmbrozius)، ۱۶۴۵–۹۵، ویولن‌نواز بود، و هر دو در آیزناخ سکنی داشتند. از پسران آمبروزیوس یکی ← یوهان سباستیان باخ معروف بود، و دیگری **یوهان کریستوف باخ**، ۱۶۷۱–۱۷۲۱، که ارگ‌نواز بود، و پس از مرگ پدر، برادر خود سباستیان باخ را نزد خود برد، و او را تعلیم داد. بعضی از ۲۰ فرزند سباستیان موسیقیدان بودند. از جمله **ویلهلم فریدمان باخ** (vilhelm fridemān)، ۱۷۱۰–۸۴، ارگ‌نواز و آهنگساز بود، و در هالـه مقام داشت؛ **کارل فیلیپ امانوئل باخ** (kārl filip emānuel)، ۱۷۱۴–۸۸، کانتاتها، اوراتوریوها، سمفونیها، موسیقی پاسیون، و دو جلد سونات نوشت؛ **یوهان کریستیان باخ** (kristiān)، ۱۷۳۵–۸۲، در ایتالیا و انگلستان زندگی کرد، و بمذهب کاتولیک گروید، و موسیقیهای کلیسائی، و چندین اوپرا و سونات و کنسرتو نوشت.

باخ[3] **آلکساندر** (āleksānder bāx)، ۱۸۱۳–۹۳، سیاستمدار اتریشی؛ وزیر کشور (۱۸۴۹–۵۹). در ۱۸۵۴ عنوان بارون گرفت. روش ارتجاعی او، موسوم به "روش باخ"، متضمن تمرکز کارها و آلمانی کردن امپراطوری هاپسبورگ بود، ولی اصلاحات سودمندی (مانند لغو موانع گمرکی داخلی) نیز در بر داشت.

باخ، گروه کورال: ← گروه کورال باخ.

باخ[3]، **یوهان سباستیان** (yohān sebāstiān bāx)، ۱۶۸۵–۱۷۵۰، آهنگساز آلمانی و یکی از بزرگترین موسیقیدانان جهان؛ مت آیزناخ. فرزند یوهان آمبروزیوس باخ و برادر کوچکتر یوهان کریستوف باخ بود (← باخ، خاندان). در ۱۰ سالگی یتیم شد، و برادرش ازو سرپرستی کرد، و وی را در موسیقی تعلیم داد. در ۱۷۰۳ در ارکستر مجلسی دربار یوهان ارنست، امیر وایمار، ویولن‌نواز شد، و در اواخر همان سال در آرنشتات ارگ‌نواز گردید. در ۱۷۰۷ در مولهاوزن ارگ‌نواز بود؛ در ۱۷۰۸ ارگ‌نواز و ویولن‌نواز دربار وایمار شد؛ در ۱۷۱۷ بخدمت امیر کوتن پیوست. در ۱۷۲۳ در لایپزیگ سکنی گزید، و تا آخر عمر در آنجا ماند، و علاوه بر اداره‌ی امور موسیقی در چندین کلیسای لایپزیگ، بتعلیم نیز اشتغال داشت. در ۱۷۴۹ بکلی کور شد.

از آهنگهای باخ فقط عده‌ی قلیلی از آنها در زمان حیاتش بطبع رسید، و تا قریب یک صد سال پس از مرگش بزرگی مقام وی مجهول ماند. زندگینامه‌ی او که در ۱۸۰۲ منتشر شد، و اجرای پاسیون متی بتوسط مندلسون، آغاز تجدید حیات وی بود. باخ صورت موسیقی معروف به فوگ را به سرحد کمال رسانید. استاد کنترپوان بود، و پرلودها و فوگهای فراوانش هنوز اغلب نواخته میشود. باخ آهنگهای مذهبی و هم غیر مذهبی ساخته است، ولی در درجه‌ی اول باید او را آهنگساز کلیسائی محسوب داشت. از معروفترین آثار غیر مذهبی سازی او شش کنسرتوی معروف به کنسرتوهای براندنبورگ است، که آنها را بر حسب تقاضای برگزیننده‌ی براندنبورگ برای موسیقی مجلسی ساخته است. مهمترین آثار آوازی وی کانتاتها و اوراتوریوهای مذهبی است، که معروفترین آنها پاسیون قدیس یوحنا و پاسیون قدیس متی است. و نیز بیش از ۳۰ کانتات غیر مذهبی تصنیف کرد، و برای بیش از ۳۰۰ از سرودهای مذهبی لوتر آهنگ ساخت. برای فرزندان وی ← باخ، خاندان.

باخرز (bāxarz)، ناحیه‌ی تاریخی در خراسان، بین هرات و نیشابور. به حاصلخیزی معروف و در قرن دهم صادرات غلات و انگورش مشهور بود. ناحیه‌ی باخرز دارای ۱۲۸ آبادی بود، از جمله جوذقان و مالین. مالین کرسی باخرز بود، و در قرن ۱۰م جمعیت کثیری داشت، و در محل شهرنو کنونی واقع بود.

باخرزی (bāxarzi)، شهرت **ابوالحسن** (یا **ابو القاسم**) **علی ابن حسن**، ف ۴۶۷ هق، ادیب و شاعر و فقیه شافعی؛ اهل باخرز (خراسان). در موطن خود و در نیشابور تحصیل کرد، و سپس به بغداد رفت، و به دبیری مشغول شد. بعداً به موطن خود بازگشت، و در آنجا بقتل رسید. از آثارش کتاب دمیة القصر و عصرة اهل العصر است، که ذیل کتاب یتیمة الدهر ثعالبی است.

باخمری یا **باخمرا** (هر دو bāxamrā)، محلی در بین النهرین، که موضع آن بدرستی معلوم نیست، و ظاهراً بین کوفه و واسط در ح ۹۶ کیلومتری کوفه واقع بوده است. شهرتش در تاریخ عباسیان بسبب جنگ سال ۱۴۵ هق بین سپاهیان منصور خلیفه و ابراهیم ابن عبدالله معروف به قتیل باخمری است، که با پیروزی خلیفه پایان یافت.

باد، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، موکل بروز بیست و دوم (موسوم به باد) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

باد[4]، حرکت طبیعی افقی هوا بر سطح زمین یا بر فراز آن. حرکت بادهای پردامنه بر سطح زمین ناشی از اختلاف فشار جو است، و همانطور که آب از بالا بپایین حرکت میکند، هوا نیز از ناحیه‌ای که فشار جو در آن بیشتر است بطرف ناحیه‌ای که فشار جو در آن کمتر است حرکت میکند؛ همه‌ی بادها، از نسیمهای ملایم گرفته تا طوفانهای سخت و توفندها بهمین سبب تولید میشوند. در اصطلاح هواشناسی ناحیه‌ای را که در آن فشار جو نسبت به اطراف بیشتر است فرابار[5] (farā–)، و ناحیه‌ای را که در آن فشار جو نسبت به اطراف کمتر است فروبار[6] (foru–) نامند. بادهای زودگذر و پر دامنه‌ی جو زمین عبارتست از جریان هوا بین دو ناحیه‌ی مجاور فرابار و فروبار، که بواسطه‌ی عوامل دیگر (حرکت وضعی زمین، اصطکاک با سطح زمین، عوامل محلی از قبیل دما و همرفت، حرکت جبهه‌های توده‌های هوا، و پستی و بلندی زمین) تغییر میپذیرد. توزیع عمومی بادها در قسمت تحتانی جو باین شرح است، بادهای آرام منطقه‌ی آرامگان استوائی؛ بادهای بسامان که از منطقه‌ی گردمداری در نیمکره‌ی شمالی از ل‌ش و در نیمکره‌ی جنوبی از چ‌ش میوزند؛ بادهای غرب‌وزان، که نسبت به بادهای بسامان در طرف قطب قرار دارند، و عمدةً در نیمکره‌ی شمالی از چ‌غ و در نیمکره‌ی جنوبی از ل‌غ میوزند؛ بادهای قطبی، که در نیمکره‌ی شمالی از ل‌ش و در نیمکره‌ی جنوبی از چ‌ش میوزند. این نحوه‌ی توزیع بادها در هر سیاره‌ای که دارای جو و حرکت وضعی باشد برقرار است، و بهمین جهت است که بادهای مذکور را بادهای سیاره‌ای خوانند.

امتداد باد را بوسیله‌ی جهتی که از آنجا میوزد مشخص میکنند؛ مثلا باد جنوبی بادی است که از طرف جنوب میوزد. بادنما اسبابی است که امتداد باد را نشان میدهد. بادسنج سرعت باد (و اغلب

(۱)Bothwell (۲)Budge (۳)Bach (۴)wind (۵)high (۶)depression; low

امتداد آن را) معین میکند. بادها را میتوان بر

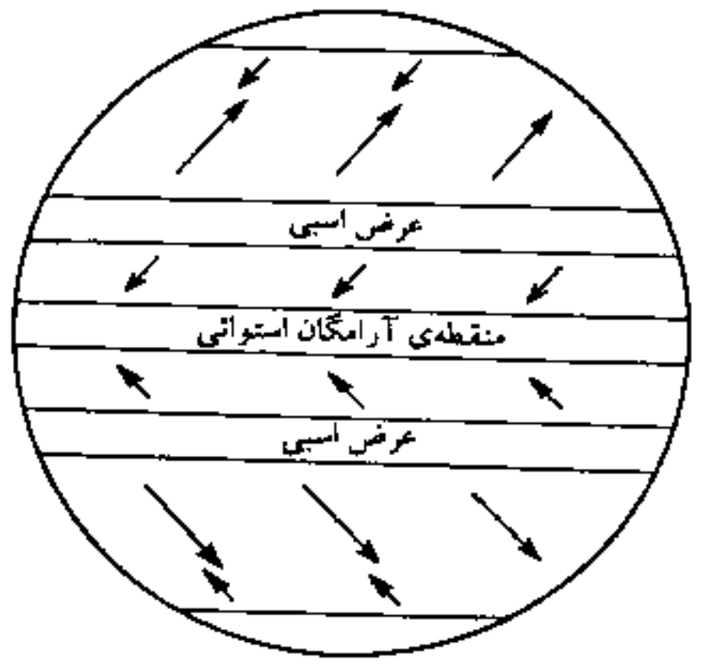

تصویر بادهای سیاره‌ای بر سطح زمین

حسب سرعت آنها طبقه‌بندی کرد. از طبقه‌بندیهای معروف طبقه‌بندی بوفرت است، که دریاسالار سر فرانسیس بوفرت (sər frānsis bofərt*) (۱۷۷۴–۱۸۵۷)، ابداع کرد (۱۸۰۶)، و وزارت دریاداری بریتانیای کبیر آنرا پذیرفت (۱۸۳۸)، و در ۱۸۷۴ مقبولیت جهانی یافت. این طبقه‌بندی از صفر شروع و به ۱۲ ختم میشود. صفر نمایش هوای آرام و ۱۲ نمایش توفند (سرعت بیش از ۱۲۰ کیلومتر در ساعت) است.

باد از عوامل مهم طبیعی است. **دیوباد و ماسه‌باد** و نیز ریگهای روان یا تلماسه‌ها و تغییر پستی و بلندی اراضی بیابانها از نتایج باد است. باد از عوامل اولیه‌ی برنهاد و برهنگی است. تأثیر باد در خشک کردن در زندگی روزانه و نیز تأثیر آن در انتقال مواد اهمیتی بسزا دارد. در گرده‌افشانی رستنیها و گلها مددکار است. از نیروی آن در قایقرانی و آسیای بادی استفاده میشود. در عین حال ممکن است سبب خطرات و خسارات فاحش نیز بشود.

بعضی از بادها که عنوان خاصی دارند در مقالات آتیه در ردیف "باد" یا "بادها" آمده است. نیز ← **چرخه؛ واچرخه؛ توفند؛ طوفان؛ گردباد؛ غرب‌وزان؛ آرمگان جدیی؛ آرامگان سرطانی.**

باد، ده (جه ۳'۸۰۵ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان بادرود، شهرستان نطنز، ۲۷ کیلومتری ل‌ش نطنز. رود هنجن مشروبش میکند. قلعه‌ی خرابه‌ای بنام قلعه‌ی گبری دارد.

بادام، میوه‌ی درخت بستانی (*Prunus amygdalus*) از تیره‌ی گل‌سرخیان. گل درخت بادام شیرین صورتی و گل بادام تلخ سفید است، و مغز هر دو روغن دارد. بادام تلخ دارای آمیگدالین است که از تجزیه‌ی آن اسید پروسیک یا اسید سیانیدریک حاصل میشود و سمی است شدید. میوه‌ی نارس آنرا **چغاله** میگویند. انواع جنگلی و کوهی آن در ایران بسیار زیاد است، و بنامهای **ارژن** و **بادامک** خوانده میشود. چوب درخت بادام بسیار سخت و ناصاف است؛ سابقاً با آن چوبدستی و گرز‌های گرهدار میساختند؛ هنوز هم قبایل جنوب ایران برای ساختن گرز از آن استفاده میکنند.

بادام زمینی: ← پسته‌ی زمینی.

باد امس، آلمان: ← امس.

بادامک (bādāmak)، (*Amygdalus salicifolia*)، درختچه‌ای که میوه‌هایش شبیه به بادام ولی ریز است. در کوههای ل و ج ایران فراوان است. نیز ← ارژن.

بادامیها، (لتیـ *Amygdalae*)، دسته‌ای از تیره‌ی گل‌سرخیان که همه بصورت درخت و میوه‌های آنها دارای هسته‌ی روغنی است.

بادآورد (bādāvard)، (*Cardus benedictus*)، گیاهی از تیره‌ی مرکبان خاردار که خار مقتس نیز نامیده میشود.

باد ایشل، اتریش: ← ایشل.

بادبان[1]، وسیله‌ای برای حرکت دادن کشتی بوسیله‌ی باد. مصریها در ح ۶۰۰۰ ق‌م بادبانهای پاپیروسی و چینیها از قدیم الایام بادبانهای علفی و کتانی بکار میبردند. قرنها کتان برای ساختن بادبان استعمال میشد تا آنکه در اواسط قرن ۱۹م استعمال پنبه متداول گردید. بادبان یا به دیرکهای افقی که از وسط به دکل بسته شده متصل است، و یا از طرفی به دکل و از طرف دیگر بیک دیرک افقی. در کشتیهای بادی ممکن است هر دو یا یکی از دو نوع بادبان وجود داشته باشد. برای کم کردن سطح بادخور میتوان همه و یا قسمتی از بادبان را جمع کرد.

بادبان‌ماهی (bādbān.māhi)، (*Istiophorus nigricans*)، ماهی بزرگ صید آبهای هند غربی و آبهای مجاور، که بستگی نزدیک با شمشیرماهی دارد. طولش به دو متر میرسد. باله‌ی پشت آن بشکل بادبان و فک بالای آن بشکل سرنیزه است.

بادپناه[2] (bād.panāh)، طرفی که از باد در پناه است (مثلا بواسطه‌ی یک رشته‌کوه). نیز ← بادگیر.

بادپناه، جزایر، در فکب: ← جزایر بادپناه.

باد پیرمونت، آلمان: ← پیرمونت.

بادجان (bādjān)، ده (جه ۱'۰۱۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ورزق، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۳ کیلومتری ل داران.

بادرفت[3] (bād.roft)، نهشت خاک نرم یا ابلیز که احتمالا بسبب باد به محل کنونی خود منتقل شده است. از مشخصات بادرفتها عده‌ی سوراخهای قائمی است که در اعماق آنها فرومیرود، و ظاهراً بسبب بقایای درختها تشکیل شده‌اند. بادرفتها پهنه‌های وسیعی را در اطراف داخله‌ی کماب آسیا فراگرفته‌اند. در چین شمالی پهنه‌ی عظیمی از بادرفتها دیده میشود، که جنس آنها ابلیز است، و از حیث مواد آهکی غنی و رنگشان مایل به زردی است. از مزایای مهم آنها اینست که خلل و فرج بسیار دارند، و آب بسرعت در آنها فرومیرود و سطحشان در شرایط عادی خشک است، ولی آبیاری آنها را بسیار حاصلخیز میکند. در اروپای مرکزی و کشمة مرکزی نیز نهشتهای وسیع بادرفت موجود است. **سیاخاک** حاصلخیز تجشد از بادرفت مخلوط با مقادیر فراوان گیاخاک تشکیل یافته است.

بادرنج (bādranj) یا **بادرنگ،** (*Citrus medica*)، درختی از دسته‌ی مرکبات که اصلا از آسیای گرمسیری است، و میوه‌ی آن، که دارایی نیز خوانده میشود. پوست ضخیم میوه‌های آن برای ساختن مربا بکار میرود؛ درون‌بر آنها ترش است. بادرنج را بنامهای اترج (otroj)، بالنگ (bālang)، و ترنج (toranj) نیز خوانده‌اند. نیز ← پتاوی.

بادرنجبویه یا **بادرنگبویه:** ← فرنجمشک.

بادرنگ: ← بادرنج.

بادرنگبویه یا **بادرنجبویه:** ← فرنجمشک.

بادروج یا **تخم شربتی:** ← ریحان.

بادرود (bādrud)، دهستان (جه ۴'۴۰۰؟)، ل شهرستان نطنز، کنار کویر؛ دارای ۵ (؟) آبادی، مرکزش باد.

بادزد[4] (bād.zad)، باد سخت ناگهانی که مدت کوتاهی (معمولا چند دقیقه) میوزد و ناگهان فرو مینشیند.

باد سرخ[5]، بیماری حاد تبدار، همراه با التهاب و آماس قسمتی از پوست بدن و طبقات زیر آن. نتیجه‌ی نفوذ استرپتوکوک خونگزا از موضع خراش و آسیب‌دیدگی پوست است.

بادسنج[6] (bād.sanj)، فنـ آنمومتر (ānemo-metr)، اسبابی برای اندازه‌گیری سرعت باد (و بطور کلی سرعت هوا یا سایر مواد گازی متحرک). اقسام مختلف دارد. از جمله بادسنج جامی است، که اساساً مرکب از سه یا چهار نیمکره‌ی کوچک مجوف فلزی (جام) است که چون باد در آنها بگیرد آنها را در حول محور قائمی میگرداند. حرکت جامها را با وسایل برقی ثبت میکنند و از روی آن سرعت باد را بدست میآورند. **بادنگار**[7] (bād.negār) بادسنجی است که خود بخود سرعت و (اغلب) امتداد بادهای سطحی را بصورت خطی پیوسته ثبت میکند. تصویری که بوسیله‌ی بادنگار ثبت میشود **باد‌نگاشت**[8] (bād.negāšt) نامیده میشود.

بادشکن[9] (bād.šekan)، در اصطلاح داروسازی، داروهائی که از نفخ جلوگیری میکنند.

باد صد و بیست روزه، باد شمال شرقی سهمناکی که اغلب سرعتش از ۱۱۰ کم در ساعت میگذرد، و در ناحیه‌ی سیستان میوزد. این باد از یک طرف باعث خسارت و تلفات زیاد میشود، و از طرف دیگر کثافاتی را که در مسیر آن بواسطه‌ی وجود مردابها تولید شده بکلی پاک و هوا را صاف میکند. ابتدای شروع آن از اردیبهشت است، و تا مرداد جریان دارد. سختی و تندی آن بطوری است که غرس درخت را مشکل میسازد، و بهمین جهت قسمتی از سیستان که در مسیر آن واقعست از درخت عاری است.

باد غالب[10]، بادی که در محل یا پهنه‌ای میوزد، و وفور آن از سایر بادهای آن محل یا پهنه بمراتب بیشتر است.

بادغیس (bādqis) یا **بادغیس،** ناحیه‌ای در قسمت ل‌غ افغانستان کنونی، در ایالت هرات. گویند از لفظ فارسی بادخیز نام گرفته است (بمناسبت بادهای شدیدی که در آنجا میوزد). در اصطلاح جغرافیون قرن ۴م هق، بادغیس نام ناحیه‌ی ل‌غ شهر هرات، بین این شهر و سرخس، بود، و بعداً بتمام سرزمین بین هریرود و مرغاب اطلاق گردید. شهر عمده‌ی

(۱)sail (۲)leeward (۳)loess (۴)squall (۵)erysipelas (۶)anemometer (۷)anemograph (۸)anemogram (۹)carminative (10)prevailing wind

آن قلعه‌ی نو است. خاکش حاصلخیز میباشد، و مراتعش معروف است (جنگ ۶۷۸ هق ایرانیان و مغولها بر سر تصرف مراتع بادغیس درگرفت).
بادکنک، عضو بدن: ← مثانه.
بادکوبه: ← باکو.
باد گودسبرگ[1] (bād godesberg) یا **گودسبرگ،** شهر (جمع ۶۰٬۴۸۳)، نوردراین‌وستفالن، لغ آلمان، بر تپه‌ای بالای شهر بن، کنار راین واقعست، و منظره‌ای شاعرانه دارد. قلعه‌ی مخروبه‌ی آن در ۱۲۱۰ بنا شد. ملاقات ۱۹۳۸ هیتلر و ن. چیمبرلین در اینجا روی داد (← مونیخ، پیمان).
بادگیر (bād.gir)، برج هواکش، که در خانه‌های قدیمی (مخصوصاً در نواحی خشک و گرم) برای تهویه‌ی قسمتهای زیرین عمارت میساختند. از سرداب و زیرزمین تا بالاتر از بام ادامه داشت، و در درون آن، بوسیله‌ی تیغه‌های آجر، مجراهای متعدد و هواکش تعبیه میکردند.
بادگیر[2]، طرف مواجه با وزش باد. ← بادپناه.
بادگیر، نام یکی از کاخهای سلطنتی سابق، تهران، کنار باغ گلستان، که بمناسبت بادگیرهای کاشی‌کاری زیبایش بدین نام خوانده شده است.
بادگیر، جزایر، در قطب: ← جزایر بادگیر.
بادلی[3]، سر **تامس** (sər tāməs bādli*)، ۱۵۴۵–۱۶۱۳، سیاستمدار و از فضلای انگلیسی. در خدمت ملکه‌ی الیزابت بود، ولی در ۱۵۹۷ کناره گرفت، و به سازمان دادن به کتابخانه‌ای که بعداً بنام او موسوم گردید پرداخت. ← بودلیان، کتابخانه‌ی.
بادلیان، کتابخانه‌ی: ← بودلیان، کتابخانه‌ی.
بادن[4] (bāden)، شهر (جمع ۱۱٬۵۷۵)، آرگاو، ل سویس، کنار رود لیمات. حمامهای گوگردی آن از قدیم معروف بوده. در ۱۴۲۴–۱۷۱۲ محل انعقاد دیت (مجلس شور) سویس بود. برای پیمانهائی که در ۱۷۱۴ در آنجا امضا شد ← اوترشت، صلح.
بادن[4]، کشور سابق آلمان، جغ آلمان، بر ساحل راست رود راین و ممتد از رود ماین تا دریاچه‌ی کنستانس؛ پایتخت آن کارلسروهه، و شهرهای مهم دیگرش فرایبورگ، بادن‌بادن، و مانهایم. پس از جنگ II به دو کشور بادن (تحت اشغال فرانسه) و وورتمبرگ‌بادن (تحت اشغال کشمة) منقسم شد؛ در ۱۹۵۱ جزء کشور جدید بادن‌وورتمبرگ گردید. مناظر طبیعی آن، مخصوصاً دره‌ی رود نکار و جنگل سیاه، از حیث زیبائی معروفست. کشاورزی و موکاری دارد؛ مناطق صنعتی آن در ل است.

تا زمان انقلاب فرانسه، بادن وحدت سیاسی نداشت، و مرکب بود از چند مارکگرافنشین؛ اسقفنشینهای ماینتس، شپایر، ستراسبورگ، و کنستانس؛ بخشهای مانهایم و هایدلبرگ از پالاتینای راین؛ و برایسگاو که تحت حکومت خاندان هاپسبورگ بود. در ۱۷۷۱ مارکگرافنشینهای بادن‌بادن و بادن‌دورلاخ تحت لوای یک شعبه از خاندان قدیمی ترینگن وحدت یافتند. در ۱۸۰۶، کارل فردریک، که از مارکگرافها و از متحدین ناپلئون بود، عنوان مهین‌دوک یافت، و در ۱۸۱۰ تمام کشور بادن را زیر فرمان داشت. در جنگ (۱۸۸۶) اتریش و پروس، بادن جانب اتریش را گرفت؛ در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست؛ در ۱۹۱۸ جمهوری شد.
بادن یا بادن‌بای‌وین[5] (bāden-bāy-vin)، شهر (جمع ۲۰٬۵۲۸)، اتریش سفلی. چشمه‌های گرم گوگردی دارد؛ تفرجگاه است.
باد ناوهایم[6] (bād nāhāym) یا **ناوهایم،** شهر (جمع ۱۲٬۹۵۹)، هسن، غ آلمان، در کوههای تانوس (tānus). آسایشگاه بیمارهای قلبی است، و از این جهت شهرت جهانی دارد.
بادن‌بادن[7] (bāden–)، شهر (جمع ۳۹٬۷۶۴)، بادن‌وورتمبرگ، جغ آلمان، در شوارتسوالد (جنگل سیاه). حمامهای آب معدنی آن معروفست.
بادن‌بای‌وین، اتریش سفلی: ← بادن.
بادنجان (bādenjān)، (*Solanum melongena*)، گیاهی از تیره‌ی بادنجانیان (*Solanaceae*) که میوه‌های آن ممکن است سفید و کروی یا زرد یا قرمز و یا بنفش تیره‌ی سیاهرنگ باشد. اقسام سفید و قرمز و زرد آن خوراکی نیست. بهترین اقسام آن دارای میوه‌های دراز و سیاهرنگ است که کاسه‌ی گل بر آن باقی مانده کله‌ی سبزرنگ با دنباله‌ی دراز میسازد.
بادنجانیان، (*Solanacae*)، تیره‌ای از رستنیهای پیوسته‌جام، دارای ۵ پرچم و تخمدانی دوقسمتی، که در اغلب آنها آلکالوئیدهای سمی یافت میشود، و میوه‌ی برخی از اقسام آنها خوراکی است. ← بادنجان.
بادنقش[8]، تصویری که میزان نسبی بادهائی را که در محل معینی از هر یک از جهات اصلی و دیگر

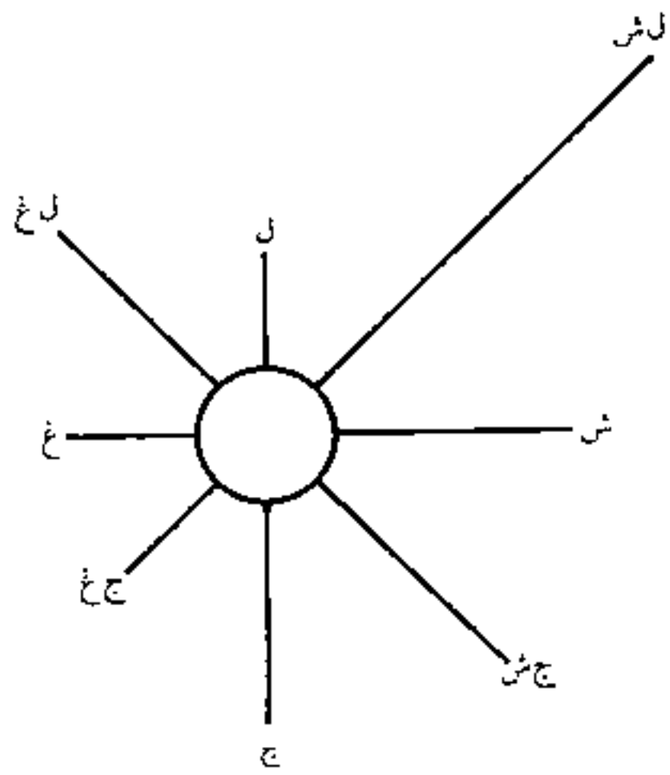

بادنقش

جهات عمده میوزند نمایش میدهد، و بالاخص باد غالب محل را به یک نظر میتوان از روی آن دریافت.
بادنگار: ← بادسنج.
بادنگاشت: ← بادسنج.
بادنما[9] (bād.nemā)، اسبابی که برای نمایاندن امتداد باد بکار میرود. معمولا مرکبست از بازوئی افقی که میتواند آزادانه حول محور قائمی حرکت کند، و در زیر آن، صفحه‌ای که جهات اصلی بر آن مشخص شده است قرار دارد. نیز ← بادسنج.
بادن‌وورتمبرگ[10] (bāden-vürtemberg)، کشور (۳۵٬۷۵۰ کمم؛ جمع ۷٬۱۳۳٬۲۰۰) جزء جمهوری فدرال آلمان (غربی)؛ کرسی آن شتوتگارت. از چ با فرانسه و از غ با سویس هم‌مرز است. در سال ۱۹۵۱ از التحاق کشورهای سابق بادن و وورتمبرگ و ایالت هوهانزولرن بوجود آمد.
بادوگلیو[11]، **پیترو** (pietro bādoglio)، ایتالیائی بادولیو (bādolio)، ۱۸۷۱–۱۹۵۶، فیلدمارشال ایتالیائی. حبشه را فتح کرد (۱۹۳۵–۳۶). پس از موسولینی نخست‌وزیر بود (۱۹۴۳–۴۴). پیمان متارکه‌ی جنگ را با متفقین امضا کرد (۱۹۴۳).
بادولیو، پیترو: ← بادوگلیو، پیترو.
بادویلا، شاه اوستروگوتها: ← توتیلا.
بادهای آلیزه: ← بادهای بامان.
بادهای بسامان[12] (be.sāmān)، بادهای غالب و منظم اقیانوسها، از حدود ۳۰° عرض شمالی تا حدود ۳۰° عرض جنوبی، که بجانب استوا در نیمکره‌ی شمالی از ل‌ش به جغ و در نیمکره‌ی جنوبی از جش به ل‌غ میوزند. تولید بادهای بسامان باین جهت است که هوای منطقه‌ی حاره بر اثر شدت دما گرم و سبک شده بطرف بالا میرود و هوای منطقه‌ی قطبی که سرد و سنگین است میخواهد جای آنرا بگیرد. در نتیجه، در طبقه‌ی مجاور زمین بادی از طرف قطب بجانب استوا تولید میشود، که بسبب حرکت زمین، مثلا در نیمکره‌ی شمالی جهت آن از ل‌ش بطرف جغ است. دریانوردان پرتغالی، نظر به استفاده‌ای که ازین باد برای حمل و نقل کالاهای بازرگانی میبردند، آنرا باد تجارتی نام داده بودند.
بادهای بسامان در مجاورت سطح زمین است، و در نتیجه‌ی آنها بادهای دیگری در طبقات عالی جو تولید میشود، زیرا هوای گرم و سبک استوائی که بالا رفته است از بالا بجانب قطب میرود که جای خالی‌شده از هوا را اشغال کند، و در نتیجه بادی در جهت عکس باد بسامان تولید میشود که آنرا باد واسامان[13] خوانند. سابقاً در کتابهای فارسی بادهای بسامان و واسامان را بنام فرانسوی آنها بترتیب بادهای آلیزه[14] (ālize) و کنترآلیزه[15] (kontr-ālize) میخواندند.
بادهای تجارتی: ← بادهای بسامان.
بادهای تنجیده[16] (tanjide)، بادهائی که کوهها مانع وزش آنهاست، و به این جهت، در فواصل بین کوهها و بر فلاتهای مرتفع متمرکز میشوند، و بالنتیجه سرعت آنها از حد متعارف بمراتب بیشتر است.
بادهای چهلگان[17] (cehel.gān)، بادهای غربیوزان غالب که در سراسر سال بر اقیانوسهای نیمکره‌ی جنوبی بین عرضهای ۴۰° و ۶۰° جنوبی میوزند، و چون توده‌های خشکی مانع آنها نیست، وزش آنها منظم و بسیار شدید است.
بادهای قطبی[18]، بادهای بسیار سردی که از نواحی

(۱)Bad Godesberg (۲)windward (۳)Bodley (۴)Baden (۵)Baden-bei-Wien (۶)Bad Nauheim (۷)Baden-Baden (۸)windrose (۹)wind vane (۱۰)Baden-Württemberg (۱۱)Badoglio (۱۲)trade winds (۱۳)anti-trades; counter-trades (۱۴)vents alizés (فنس) (۱۵)vents contre-alizés (فنس) (۱۶)stowed winds (۱۷)roaring forties (۱۸)polar winds

پرفشار اطراف قطبها به جانب نواحی معتدل میوزند.

بادهای کنترآلیزه: ← بادهای بامان.

بادهای موسمی[1]، بادهائی که در قسمتی از سال در یک جهت و در قسمت دیگری از سال در جهت مخالف میوزند. این بادها را بزبان انگلیسی مانسون (mānsun) گویند، که از لفظ عربی موسم گرفته شده است، که اعراب آنرا به بادهای فصلی دریای عربستان، که قریب ۶ ماه از لش و ۶ ماه از جغ میوزند، اطلاق کرده‌اند، و بعداً استعمال لفظ مانسون در مورد بادهای موسمی سایر نقاط زمین (مخصوصاً هند) نیز رواج یافت. قسمت جش آسیا از نواحی عمده‌ی بادهای موسمی است. توجیه رایج پیدایش بادهای موسمی این ناحیه اینست که در تابستان، گرمای شدید خشکیها و تقلیل فشار هوا که ناشی از آنست سبب جریان هوا از طرف دریا بداخله‌ی این ناحیه میگردد. بادهای موسمی در شبه جزیره‌ی ایبری، افریقا، و استرالیا نیز دیده میشود.

بادهای واسامان: ← بادهای بامان.

بادیان (bādiān)، نام دو قسم دانه که از دو گیاه مختلف بدست میآید. **۱-** دانه‌های انیسون که در ادویه‌ی خوراکی بکار میرود و بادشکن است. آنرا بادیان رومی گویند. **۲-** دانه‌های درختچه‌ای (*Illicium anisatum*) که در میوه‌های خشکی شبیه ستاره قرار گرفته. آنرا بادیان خطائی خوانند. دارای همان خواص است.

بادیان خطائی: ← بادیان.

بادیان رومی: ← بادیان.

بادیة الجزیره: ← بادیة الشام.

بادیة السماوه: ← بادیة الشام.

بادیة الشام (bādiato 'š.šām)، بیابانی که قسمت شمالی جزیرة العرب را از عرض °۳۰ ببالا و از حدود فلسطین تا جغ عراق میپوشاند. حدود جنوبیش نسبةً آباد و دارای واحه‌های قابل سکنی است. قسمت شرقی آن را بادیة الجزیره (← الجزیره) یا بادیة السماوه (samāva) مینامند.

باذاخوث[2] (bāḏāxoṯ)، عربی **بطلیوس** (batal-yus; -yās)، شهر (جه ۷۹°۲۹۱)، کرسی ایالت باذاخوث، غ اسپانیا، در استرمادورا، بر رود گوادیانا. در ۱۰۲۲-۹۴ مقر امرای بنی افطس بود؛ در ۱۲۳۰، آلفونسوی IX لئون و کاستیل آنرا از دست مورها خارج کرد. در جنگ شبه جزیره، در مقابل محاصره‌ی فرانسه مقاومت کرد (۱۸۰۸-۹)، در ۱۸۱۱ فرانسویان آنرا گرفتند، در ۱۸۱۲ ولینگتن آنرا بازگرفت. ویرانه‌های قلعه‌ای از دوره‌ی مورها و کلیسای جامع بزرگی از قرن ۱۳م دارد. جمعی از فضلای عرب در آنجا متولد شده‌اند (از جمله بطلیوسی).

بار، ده (جه ۱°۵۹۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ماروسک، بخش سرولایت، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان).

بئر (be'r)، لفظ عربی، بمعنی چاه، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

بار[3]، واحدی برای اندازه‌گیری فشار جو، و آن فشار نیروی ۱°۰۰۰°۰۰۰ دین است بر یک سانتیمتر مربع. یک بار معادل 100 پیز، یک میلیون باری، و 0,987 جو است. از اجزای آن میلیبار است که 0,001 بار میباشد.

بار[4]، **ژان** (jāN bār)، ۱۶۵۰-۱۷۰۲، قهرمان دریائی فرانسوی. از ۱۶۷۲ در کشتی خصوصی مسلحی کار میکرد، و بپاداش دلیریهایش در جنگ اتحاد بزرگ، لوئی XIV او را در زمره‌ی اشراف درآورد و منصب دریاداری باو داد (۱۶۹۶). به ساده‌لوحی وبیرپائی مشهور بود.

باراب، ضبط دیگر فاراب.

باراباس، در عهج: ← برابا.

بارابرق[5] (bārā.barq) [بار (= فشار) + ا (= وَ) + برق]، فنس پیزوالکتریسیته (piezoelek-trisite)، تأثیر متقابل برق و تغییر شکل مکانیکی. بتجربه معلوم شده است که اگر بعضی از بلورها (از قبیل بلور کوارتز و نمک روشل) تحت فشار قرار گیرند، بین وجوه مقابل آنها اختلاف پتانسیل برقی تولید میشود؛ بالعکس، بعضی از بلورها، چون در یک میدان برقی قرار گیرند، در امتدادهای معینی منقبض یا منبسط میشوند. این پدیده‌ها را اثر بارابرقی خوانند. اثر بارابرقی در تولید نوسانهای برقی دارای بسامد ثابت بکار میرود.

باراس[6]، ویکنت **پول فرانسوا دو** (vikont pol* frāNsuā dë bārās)، ۱۷۵۵-۱۸۲۹، انقلابگر فرانسوی. در آغاز از ژاکوبنها بود، ولی در واقعه‌ی نهم ترمیدور بضدیت با روبسپیر برخاست، و در برانداختن او نقش عمده‌ای داشت. در شورش ۱۳م واندمیر (۱۷۹۵) فرمانده کل قوای دولتی بود، و ناپلئون بوناپارت را به پاریس احضار کرد، و سپاهیان را باو سپرد. در ۱۷۹۵ عضو دیرکتوار و در ۱۷۹۷ دیکتاتور شد، و در ۱۷۹۹ از کار کناره‌گیری کرد. به فساد و بدکاری شهره بود.

باراق[7] (bārāq) [عبری، = برق]، پیشوای بنی اسرائیل که در جنگ با یابین و سیسرا به دبوره پیوست (داوران ۴-۵).

باراکودا[8] (bārākudā؛ از اسپانیولی)، ماهی دراز-اندام دریاهای گرم. پوزه‌ی دراز، دندانهای درشت تیز، و فک پیش‌آمده دارد. چابک و پر-خور است، و ماهیان دیگر را صید میکند و گاهی بشناگران نیز صدمه میزند. بعضی از اقسام آن را میخورند.

بار الکترونی[9] (bāre elektroni)، بار برقی الکترون (یعنی مقدار برق آن). تقریباً برابر $1,60204 \times 10^{-19}$ کولن است.

باران، قطرات آب که در نتیجه‌ی مایع شدن بخار آب موجود در جو زمین تولید شده بزمین میریزند. هوا همواره مقداری بخار آب دارد (از حیث وزن گاهی از ۲% تجاوز میکند، و گاهی هم از ۰٫۱% کمتر میشود). در مقاله‌ی ابر گفته شده که اگر توده‌ای از هوای گرم مرطوب خنک شود، مقداری از بخار آب موجود در آن بحالت مایع درمیآید. تبدیل قطرات خُرد آب موجود در ابر به قطرات باران ناشی از چند عامل است؛ از جمله جاذبه‌ی بین قطراتی که بارهای برقی مختلف الاسم (مثبت و منفی) دارند، و برخورد قطرات بیکدیگر بعلت تلاطم هوا یا در ضمن سقوط. در نتیجه‌ی این عوامل، قطرات متدرجاً درشت و سنگین میشوند، و بزمین ساقط میگردند. از هنگامی که قطرات از ابر جدا میشوند تبخیر آنها شروع میشود، و اگر ابر مرتفع و هوا گرم و خشک و قطرات کوچک باشند، ممکن است پیش از رسیدن بزمین بکلی تبخیر شوند.

باران از ارکان اساسی اقلیم و عامل مهمی در توزیع حیات گیاهی و حیوانی است. بارش سالیانه از کمتر از ۵۰ ملا در بیابانهای کماب تا بیش از ۱°۰۰۰ سم در ارتفاعات خاسی در آسام (هند) و در دامنه‌های بادگیر کوههای هاوائی تغییر میکند. عواملی که در توزیع باران دخالت دارند عبارتند از مناطق جریان صعودی هوا (← **منطقه‌ی آرامگان استوائی**)، دمای هوا، بادهای مرطوب، جریانهای دریائی، فاصله‌ی درونبوم از ساحل، و رشته‌کوهها. بر عکس، در مناطق عریضی که هوا فرود میآید (← عرضهای اسبی)، هوا در ضمن فرود آمدن، بسبب تراکم، گرم میشود، و لهذا، بجای اینکه رطوبت خود را رها کند رطوبت میگیرد؛ بهمین جهت است که نواحی بیابانی عظیم زمین در مناطقی که هوا فرود میآید قرار دارند. نیز ← **باران مصنوعی**.

باراندوزچای (bāranduz.cāy)، دهستان (جه ۱۱۶°۸۳۰)، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۱۰۲ (؟) آبادی. از ش به دریاچه‌ی رضائیه محدود است. رود باراندوزچای از آن میگذرد. محصولش غلات و میوه (بخصوص انگور) است.

باراندوزچای، رود آذربایجان غربی، از واردات غربی دریاچه‌ی رضائیه. از کوههای سرحدی ایران و ترکیه سرچشمه گرفته از ناحیه‌ی مرگور از شهرستان رضائیه و از قریه‌ی باراندوز گذشته به دریاچه میریزد. رود قاسملو، که ناحیه‌ی دشت بیل را مشروب میکند، از جنوب به باراندوزچای میریزد.

باران سرخ[10]، باران سرخ‌رنگ، که لکه‌های سرخ بر زمین میگذارد. رنگش بعلت ذرات غبار است که از بیابانها، اغلب پس از طی مسافات زیاد، بطبقات بالای جو منتقل و در قطرات باران محبوس میشوند. بارانهای سرخ ایتالیا بعلت ذرات منتقله از صحرای افریقا است.

بارانک (bārānak)، درخت یا بوته‌ای از نوع آملانکیر (*Amelanchier*) از تیره‌ی گل‌سرخیان. گلهای سفیدش اوایل بهار پدید میآید، و مبدل بمیوه‌های کوچک قرمز ترش یا بی‌طعم خوراکی میشود.

باران کوهزاد[11]، بارانی که بعلت وقوع کوهها در سر راه هوای حامل رطوبت تولید میشود.

بارانکیا[12] (bārānkiyyā)، شهر (جه ۲۷۹°۶۲۷)، ل کولومبیا، کنار دریای کارائیب؛ بنای ۱۶۲۹.

باران مصنوعی. بشر همیشه چشم به آسمان داشته، و در خشکسالی از آن طلب باران میکرده است. در دوره‌های غیر علمی، این تقاضا با نذر و قربانی و انجام مناسکی صورت میگرفت. در قرن ۱۹م، تجربه‌های ظاهراً علمی (از قبیل افروختن آتش

---

(۱)monsoon (۲)Badajoz (۳)bar (۴)Bart (۵)piezoelectricity (۶)Barras (۷)Barak (۸)barracuda (۹)electronic charge (۱۰)blood rain (۱۱)orographic rain (۱۲)Barranquilla

فراوان و ایجاد انفجارات عظیم) برای بارور کردن ابر و ریزاندن باران صورت گرفت که به نتیجه نرسید. آخرین آزمایشها که در سالهای اخیر صورت گرفته مبتنی بر آن است که جسم سردی (مانند انیدریک کربونیک جامد) یا ذرات بسیار خردی از بعضی از اجسام (مانند یُدور نقره) را با هواپیما بر ابر بپاشند تا آب موجود در آن که درجه‌ی حرارتی زیر نقطه‌ی انجماد دارد به بلورهای یخ تبدیل شود، و با جذب کردن آبهای مجاور و درشت شدن باندازه‌ی کافی شروع به ریزش کند. بطور خلاصه باید گفت که ادعاهائی که برای ساختن باران مصنوعی شده مبالغه‌آمیز است، و این کار از مرحله‌ی تجربه و بمقدار محدود و آن هم بشرط وجود داشتن نوع خاصی از ابر (ابر فروتافته) در آسمان تجاوز نکرده است؛ در بعضی از موارد که ظاهراً باران زیادی بصورت مصنوعی باریده‌اند، وضع چنان بوده است که اگر دخالت انسان هم نمیبود، آن گونه بارندگیها صورت میگرفت. اطلاع ما از فرایند فیزیکی تشکیل ابر و ریزش باران و برف هنوز کامل نیست، و تا وقتی که معرفت کامل حاصل نشود، نمیتوان گفت که آیا انسان میتواند باران مصنوعی بسازد یا نه.

بارانوف[1]**، آلکساندر آندریویچ** (āleksāndr āndreyevic bārānof)، ۱۷۴۶–۱۸۱۹، بازرگان روسی، اولین حاکم روسی آلاسکا. شخصیت ممتاز دولت روس در هنگام فرمانفرمائی آن دولت در آلاسکا و در فعالیتهای (۱۷۹۹–۱۸۱۷) آن در امریکای شمالی بود. جزیره‌ی بارانوف بنام او است.

بارانوف[2]**، جزیره‌ی** (bārānof)، جزیره (۴°۱۶۰ کمه؛ درازا ۱۶۰ کم)، روبروی ساحل چ‌ش آلاسکا، جزو ← مجمع‌الجزایر الگزاندر. از آ. آ. بارانوف نام گرفته است. شهر سیتکا در آنست.

بارانی[3]**، روبرت** (robert bārāni)، ۱۸۷۶–۱۹۳۶، پزشک اطریشی. بواسطه‌ی تحقیقاتش در باب دستگاه حلزونی گوش بجایزه‌ی نوبل ۱۹۱۴ در فیزیولوژی و طب نائل شد.

بارآوری، شعائر[4] یا **شعائر حاصلخیزی**، آداب و مناسکی دینی و سحری که هدف آنها تأمین فراوانی غذا و تولید مثل بود. در جامعه‌های اولیه، برای پدیده‌های طبیعی‌ـاز قبیل ریزش، حاصلخیزی زمین، و حیات و ممات ادواری رستنیهاـنمادهائی قائل شده بودند، و این پدیده‌ها را با ازدواج خدایان زمین و خورشید و زادن و مردن اولاد آنها مجسم میکردند (مثلا ← کوبله؛ عشتر؛ دمتر؛ آتیس؛ تموز؛ زئوس؛ اوزیریس؛ پرسفونه). شعائر بارآوری مشتمل بر اعمالی برای جلب لطف خدایان (از قبیل برافروختن آتش، که خورشید را مجسم میکرد)، پراکندن اعضای تناسلی حیوانات بر مزارع، و نمایش نمادهای آلت رجولیت بود، و حتی فاحشگی جزء شعائر بود. اسرار متأخر ظاهراً از شعائر بارآوری ناشی گردید. شعائر بارآوری با لباسهای دیگر هنوز هم فراوان است.

باربادوز[5] (bārbādoz)، جزیره (۴۳۰ کمه؛ جم ۲۲۹°۵۷۹)، هند غربی بریتانیا. مستعمره‌ی بریتانیا و کرسی آن بریجتاون (brijtăn) است. از ۱۶۰۵ انگلستان مدعی مالکیت آن شد. از محصولاتش شکر و پنبه است.

بارباروسا[6] (bārbārossā) [ایتالیائی، = ریش‌قرمز] یا **بربروس** (barbarus)، شهرت **خیرالدین**، ح ۸۸۸ هق–۹۵۳ هق (ح ۱۴۸۳–۱۵۴۶)، دریازن معروف ترک و بیگلربیگی الجزایر. برادرش عروج (aruj) در اوایل قرن دهم هق (۱۶م بم) الجزایر را گرفت. پس از مرگ وی، خیرالدین جانشین او شد، ولی مواجه با شورشهائی گردید، و ناچار از سلطان سلیمان I عثمانی یاری طلبید، و تابع و خراجگزار وی شد، و سلیمان که در همان اوان مصر را گرفته بود (۱۵۱۷)، برای اینکه سواحل مدیترانه‌ی غربی را تحت استیلای خود درآورد، خیرالدین را مقام بیگلربیگی داد، و لشکریانی بیاری او فرستاد. خیرالدین متصرفات خود را توسعه داد. بین ۱۵۳۳ و ۱۵۴۴ دو بار آندرئا دوریا را مغلوب کرد. از ۱۵۴۱ تا ۱۵۴۴ عملا فرمانروای بیشتر مدیترانه بود. سرانجام در قسطنطنیه درگذشت.

باربد (bārbod, bārbad)، آوازه‌خوان و مطرب معروف دربار خسرو پرویز. گویند سرکش، که او نیز خنیاگر دربار خسرو پرویز بود، بعلت حسادت پیوسته باربد را از دربار دور میداشت، اما سرانجام باربد آواز خود را بگوش خسرو رسانید، و خنیاگر مقرب شاه گردید. بر طبق روایات، باربد مخترع دستگاههای موسیقی ایرانی بوده است.

بار برقی، مقدار برق یک جسم: ← برق؛ ایستانبرق.

باربوس[7]**، هانری** (hānri bārbüs)، ۱۸۷۳–۱۹۳۵، نویسنده‌ی فرانسوی. از آثارش کتاب در زیر آتش (۱۹۱۶) است که داستان واقعبینانه‌ای از جنگ I میباشد.

باربه د/اورویی[8]**، ژول** (jül bārbe dorviyyi)، ۱۸۰۹–۸۹، نویسنده‌ی فرانسوی. رمانها و داستانهای کوتاهش (مخصوصاً لِ دیابولیک) از جهت استحکام سبک و واقعبینی مورد توجه است. در انتقاد و مشاجرات قلمی سرسخت بود.

باربیزون[9]**، مکتب** (bārbizoN) یا **مکتب فونتنبلو**[10] (foNtenblo)، مکتبی در نقاشی که بین سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۷۰ رونق داشت، و از دهکده‌ی باربیزون، واقع در نزدیکی جنگل فونتنبلو (ل فرانسه)، نام گرفته است. گروهی از نقاشان، که "مردان سی‌گانه" نام گرفته‌اند، بآن دهکده میرفتند، و مناظر طبیعت را نقاشی میکردند؛ و هم اینان مکتب باربیزون را پدید آوردند. مهمترین آنان، تئودور روسو، "گوشه‌نشین باربیزون" لقب یافته بود. از اعضای این گروه نقاشان سرشناشی مانند کورو، میه، ژول دوپره، شارل دوبینیی، و شارل ژاک بودند. اینان، در کار پرداختن منظره‌های طبیعت، سنّتهای نقاشی کلاسیک و ایتالیائی را، که مرسوم آن زمان بود، منسوخ میشمردند، و بر ضد آن برخاسته خواهان مطالعه‌ی مستقیم طبیعت بودند. مکتب رمانتیسم انگلیس، که ستایشگر جنبه‌های والا و نظرگیر طبیعت بود، تا اندازه‌ای الهام‌بخش این گروه شد، و استادان منظره‌ساز هلندی در قرن ۱۷م (از قبیل رویسدال، کویپ، و هوبما) در کار آنان تأثیر فراوان داشتند. اصرار نقاشان باربیزون در ساختن منظره‌های ساده و سرراست از طبیعت بباز کردن راه برای ظهور نقاشان امپرسیونیست و رئالیست کومک کرد. نقاشان امریکائی اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م از این مکتب سخت متأثر شده‌اند.

باربیه دو منار[11]**، کازیمیر آدرین** (kāzimir ādriaN bārbie dë menār)، ۱۸۲۷–۱۹۰۸، مستشرق فرانسوی؛ مة مارسی. زبانهای شرقی را تحصیل کرد. مدتی وابسته‌ی سفارت فرانسه در ایران بود. پس از بازگشت به فرانسه، استاد زبان ترکی مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه، و سپس در کولژ دو فرانس استاد زبان فارسی (۱۸۷۸) و عربی (۱۸۸۵) گردید. از آثارش فرهنگ جغرافیائی و تاریخی و ادبی ایران و ممالک مجاور (۱۸۶۱)، ترجمه‌ی فرانسوی مروج الذهب (۱۸۶۱–۷۱) (با همکاری پاوه دو کورتی)، ترجمه‌ی فرانسوی المنقذ من الضلال، تصویر ادبی خراسان و ماوراء النهر در قرن چهارم هجری (۱۸۶۱)، ابراهیم ابن مهدی (۱۸۶۹)، شعر در ایران (۱۸۷۸)، لغتنامه‌ی ترکی به فرانسوی (۱۸۸۵–۸۷)، و غیره است.

بارتاس، گیوم دو سالوست دو: ← دو بارتاس.

بارتل (bārtel)، اسم آلمانی برای مرد: ← بارتولومایوس، اسم.

بارتلت[12]**، جان** (jān bārtlət)، ۱۸۲۰–۱۹۰۵، مؤلف (امریکائی) کتاب ضرب المثلهای معروف (اول بار در ۱۸۵۵ انتشار یافت).

بارتلت[12]**، رابرت ایبرم** (rābərt eybrəm bārt-lət)، ۱۸۷۵–۱۹۴۶، پوینده‌ی امریکائی نواحی شمالگان، که مخصوصاً پویشها و کارهای علمی جالبی در گروئنلند انجام داده است.

بارتلمی (bārtelemi)، اسم فرانسوی برای مرد: ← بارتولومایوس، اسم.

بارتن[13]**، الیزابت** (elizābet bārtən)، معروف به **دوشیزه‌ی کنت**[14] (kent)، ح ۱۵۰۶–۱۵۳۴، دوشیزه‌ی مذهبی و عارف‌مشرب انگلیسی. ظاهراً دوچار بیماری عصبی همراه با سودای مذهبی گردید، و پس از چندی شروع به پیشگوئی اوضاع سیاسی و غلبه‌ی مذهب کاتولیک رومی کرد، و حتی در مقامات عالیه نفوذ فراوان یافت. ازدواج هنری VIII را با ان بولین سخت نکوهش کرد، و پس از اینکه ازدواج صورت گرفت، اعلام نمود که هنری، مانند شاؤل کتاب مقدس، در نظر خدا دیگر شاه نیست. باین جهت، در ۱۵۳۳ توقیف شد، و با چند تن دیگر اعدام گردید.

بارتن[13]**، کلرا** (klerā bārtən)، ۱۸۲۱–۱۹۱۲، بانوی نوعدوست امریکائی. در زمان جنگهای داخلی امریکا از سربازان پرستاری میکرد. در سال ۱۸۷۷ "کمیته‌ی ملی امریکا" را تشکیل داد، که بعداً صلیب سرخ امریکا گردید.

بارتو[15]**، لوئی** (lui bārtu)، ۱۸۶۲–۱۹۳۴، وزیر خارجه‌ی (۱۹۳۴) فرانسه. همراه آلکساندر I، پادشاه یوگوسلاوی، بقتل رسید.

---

(۱)Baranov (۲)Baranof (۳)Barany (۴)fertility rites (۵)Barbados (۶)Barbarossa (۷)Barbusse (۸)Barbey d'Aurevilly (۹)Barbizon (۱۰)Fontainebleau (۱۱)Barbier de Meynard (۱۲)Bartlett (۱۳)Barton (۱۴)Maid of Kent (۱۵)Barthou

بارتوک[1]، بلا (belā bārtok)، ۱۸۸۱–۱۹۴۵، آهنگساز مجار، پیانونواز، و گردآورنده‌ی موسیقی عامیانه‌ی مجار (که آثار خودش را نیز تحت تأثیر قرار داد). در اروپا و امریکا توازندگی کرد. از آثار معروفش شش کوارتت زهی، سه سویت برای ارکستر، یک دوره تمرین تدریجی برای پیانو، موسیقی برای دو پیانو با آلات کوبی، و چندین کنسرتو و راپسودی برای ویولون و برای پیانو است.

بارتولد[2]، واسیلی ولادیمیروویچ (vāsili vlā-dimirovic bārtold)، ۱۸۶۹–۱۹۳۰، مستشرق روسی که تحقیقاتش در باره‌ی تاریخ و جغرافیای منطقه‌ی ماوراء النهر شهرت جهانی دارد. زبانهای ترکی و عربی و فارسی را میدانست. قریب ۴۰۰ کتاب و رساله و مقاله نوشته است. از آثار معروفش ترکستان در دوره‌ی هجوم مغول (۱۸۹۸–۱۹۰۰)، تاریخ مطالعات شرقی در اروپا و در روسیه (۱۹۱۱)، الغ بیگ و زمان وی (۱۹۱۸)، اسلام (۱۹۱۸)، تاریخ ترکستان (۱۹۲۲)، و ایران. تحقیق تاریخی (۱۹۲۶) است. آثارش از منابع تحقیق است، و اهم آنها بزبانهای دیگر ترجمه شده است.

بارتولدی[3]، فردریک اوگوست (frederik ogüst bārtoldi)، ۱۸۳۴–۱۹۰۴، پیکرتراش فرانسوی. در شهر کولمار زاده شد، و در پاریس درگذشت. کارهای معروف او شیر بلفور و مجسمه‌ی آزادی جهانافروز است.

بارتولومئو، اسم اروپائی: ← بارتولومایوس، اسم.

بارتولومئو[4]، فرا (frā bārtolomeo)، نام اصلی وی **بارتولومئو دی پاگولو دل فاتورینو** (di pāgolo del fāttorino)، ۱۴۷۲؟–۱۵۱۷، نقاش فلورانسی که باتچو دلا پورتا (por-tā bātco dellā) نیز نامیده میشود. وی نقاش صحنه‌های مذهبی بود. بسال ۱۵۰۰ در سلک کشیشان دومینیکی درآمد، و هنرش را رها کرد، اما چهار سال بعد باصرار رئیس دیر و دوستانش دوباره آنرا از سر گرفت. دیدار (۱۵۰۶) رافائل از فلورانس موجب دوستی سودمندی میان وی و فرا بارتولومئو شد. فرا بارتولومئو بعدها در ونیز تحت تأثیر بلینی و جورجونه قرار گرفت. بهترین کارهای او ازین پس بوجود آمد. از آن جمله اند مریم میان سنت ستفان و سنت زان (کلیسای جامع لوکا)، ستایش مریم مجدلیه و سنت کاترین پدر ما خدا را (کلیسای جامع لوکا)، مریم و شش قدیس (کلیسای سان مارکو، فلورانس)، عروسی سنت کاترین (موزه‌ی لوور)، سنت مارک (کاخ اوفیتسی، فلورانس)، آفرینش حوا (گالری ملی هنری، واشینگتن). بارتولومئو بسال ۱۵۰۹ با آلبرتینلی همکار شد، و با هم تصویرهای مریم و قدیسین و عروسی سنت کاترین (هر دو در کاخ پیتتی)، و قدیسان حافظ فلورانس و واپسین داوری (هر دو در کاخ اوفیتسی) را کشیدند.

بارتولومئوس (bārtolomeus)، اسم آلمانی برای مرد: ← بارتولومایوس، اسم.

بارتولومایوس (bārtolomāyos)، اسم یونانی (از ریشه‌ی آرامی) برای مرد. بعضی اسامی مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	Bartolomé	بارتولومه	(bārtolome)
آلمانی	Bartholomäus	بارتولومئوس	(bārtolomeus)
آلمانی	Barthel	بارتل	(bārtel)
انگلیسی	Bartholomew	بارثالومیو	(bārṯālomiu)
ایتالیائی	Bartolomeo	بارتولومئو	(bārtolomeo)
پرتغالی	Bartolomeu	بارتولومئو	(bārtulumeu)
عربی و فارسی	برتولماوس	برتولماوس	(bartulamāvos)
عربی و فارسی	برثولماوس	برثولماوس	(barṯulamāvos)
عربی و فارسی	برتولما	برتولما	(bartulamā)
فرانسوی	Barthélemy	بارتلمی	(bārtelemi)
لاتینی	Bartholomaeus	بارتولومایوس	(bārtolomāyus)

بارتولومه (bārtolome)، اسم اسپانیولی برای مرد، ← بارتولومایوس، اسم.

بارتولومه[5]، کریستیان (kristiān bārtolome)، ۱۸۵۵–۱۹۲۵، مستشرق آلمانی. از ۱۹۰۹ استاد سانسکریت و زبانشناسی تطبیقی دانشگاه هایدلبرگ بود. از آثار او ایست، افعال ایرانی کهن (۱۸۷۸)، تحقیقات آریائی (۱۸۸۳–۸۶)، کتاب لهجه‌های ایرانی کهن (۱۸۸۳)، تحقیقاتی در تاریخ زبانهای هندوزرمنی (۱۸۹۰–۹۱)، و لغتنامه‌ی ایرانی کهن (۱۹۰۴).

بارثالومیو (bārṯālomiu)، اسم انگلیسی برای مرد، ← بارتولومایوس، اسم.

بارجلو[6] (bārjello)، کاخی از قرن سیزدهم در فلورانس، ایتالیا. زمانی آنرا زندان کرده بودند، و زمانی داروغه‌ی شهر در آن منزل داشت. بسال ۱۸۵۸ مرمت شد، و گنجینه‌های هنری شهر را در آن گذاشتند. بر دیوارهای نمازخانه‌ی آن تصویرهائی کار جوتو و صورت معروف دانته منقوش است. حیاط این کاخ و مجسمه‌های رنسانس آن سخت مشهور است؛ مجسمه‌ی داود (از میکلانژ)، و نیز آثاری از وروکیو، دوناتلو، و چلینی و دیگران در آن جای دارد.

بار دز/اکرن، قله: ← دوفینه.

باردسانس (bārdesānes)، نام لاتینی ابن دیصان.

باردو[7] (bārdo)، شهر (جم ۱۶٬۰۰۰)، تونس، در ۴ کیلومتری شهر تونس. در اینجا بای تونس پیمان ۱۲ ماه مه‌ی ۱۸۸۱ را، که تونس را تحت الحمایه‌ی فرانسه کرد، پذیرفت. موزه‌ی آن آثار عتیقه و موزائیکهای قدیمی دارد.

بارده (bārdeh)، ده (جم ۱٬۶۶۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۲ کیلومتری لغ شهرکرد.

بار رنگ[8] (bāre rang)، ماده‌ای (معمولا رنگیزه‌ای سفید) که برای تغییر دادن خاصیت رنگ روغنی (مثلا ازدیاد قابلیت گسترش آن با قلم مو) بر آن افزوده میشود. از موادی که برای این منظور بکار میرود سولفات باریوم مصنوعی است که آن را "سفید ثابت" مینامند، و اگرچه سفید است، عملا کَدِری ندارد.

بار رود[9] (bāre)، مواد جامدی که جریان رود با خود حمل میکند، مشتمل بر مواد محلول در آب، مواد دَرَوا (معلق) در آن، و مواد سنگینتر و درشت‌تر که در طول بستر رود برده میشود.

بارز یا **جبال بارز** (jebāle bārez) یا (در محل) **جمال بارز**، رشته‌کوهی در کرمان، بین بم و جیرفت. امتدادش لغ‌ج‌ش است. ارتفاعش به ۳٬۹۶۰ متر میرسد. امتدادش بطرف ج‌ش کوه شاهسواران (šāhsavārān) است، که ارتفاعش به ۲٬۰۹۴ متر میرسد. بخش جبال بارز ازین کوه نام گرفته است.

بارزان (bārzān)، منطقه‌ای کردنشین، ل عراق، که از ل به خاک ترکیه و از ش قسمتی به ایران محدود است. دهکده‌ی بارزان بر ساحل چپ (شرقی) زاب کبیر تقریباً در ۸۰ کیلومتری ل اربیل قرار دارد، و از قرن ۱۳م حق (۱۹ ب‌م) مقر شیخهای نقشبندیه بوده. شیخها و پیروانشان (موسوم به بارزانیها) تا ۱۳۳۳ هق استقلال خود را در مقابل دولت عثمانی حفظ کردند، ولی در اوایل این سال مقامات موصل شیخ عبدالسلام II را دستگیر نمودند و بدار آویختند. جانشینش شیخ احمد خود را مسیحی اعلام کرد (۱۳۵۰ هق، = ۱۹۳۱)، و این امر منجر به جنگهائی با ایل برادوست و مداخله‌ی دولت عراق گردید. شیخ احمد به ترکیه گریخت، و در آنجا توقیف شد. در تابستان ۱۳۶۲ هق (۱۹۴۳)، ملا مصطفی بارزانی، برادر شیخ احمد، بر ضد دولت عراق شورش کرد، ولی سرانجام در اوایل سال ۱۳۶۴ هق به ایران گریخت. در تأسیس جمهوری خلق کردستان در مهاباد در تاریخ ۱۰ محرم ۱۳۶۵ هق (۱۹۴۵) یاری کرد، و پس از سقوط "جمهوری" به روسیه‌ی شوروی گریخت، و شیخ احمد نیز تسلیم دولت عراق شد.

بارزد (bārzad)، گیاه، ← باریجه.

بارزشوار (bārez.šovār)، ده (جم ۱٬۴۹۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جانکی، بخش لردگان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۵ کیلومتری غ لردگان.

بارس، موریس[10] (moris bārès)، ۱۸۶۲–۱۹۲۳، رمان‌نویس، روزنامه‌نگار، و سیاستمدار ناسیونالیست فرانسوی. آثار اولیه‌اش حاکی از خویشتن‌پرستی افراطی اوست (مثلا کتاب ستایش خویشتن، ۱۸۸۸–۹۱). سپس متوجه میشود که نفس او جدا از نفوس فرانسویان ارزشی ندارد، و سرانجام به ناسیونالیسم میگراید. در ۱۸۸۹ به نمایندگی مجلس انتخاب شد، و از آن زمان تا آخر عمر فعالیتهای سیاسی داشت. معروفترین اثرش متاسلها (۱۸۹۷) است، که معرف سبک روشن و توانای اوست.

بارس لیل: ← سالهای خطا و ایغور.

بئر سبع[11] (be're sab') یا **بئر شبع** [از عبری، = چاه سوگند]، شهر، ج اسرائیل، ج‌غ اورشلیم. در زمان وقایع عهد قدیم، بئر سبع انتهای جنوبی فلسطین و دان انتهای شمالی آن بود. بئر سبع با سرگذشت ابراهیم و هاجر و اسحاق و الیاس بستگی خاص دارد (پیدایش ۲۱.۳۱؛ ۲۶.۲۳؛ یوشع ۱۹.۱،۲؛ داوران ۲۰.۱؛ اول تواریخ ۲۱.۲؛ دوم

(1)Bartok (2)Barthold (3)Bartholdi (4)Bartolomeo (5)Bartholomae (6)Bargello (7)Bardo (Le) (8)extender (9)river load (10)Barrès (11)Beersheba

پادشاهان ۸.۲۳؛ دوم تواریخ ۴.۱۹؛ نحمیا ۳۰.۱۱).

بارسلون[1] (bārselon)، اسپانیائی **بارثلونا** (bārţelonā)، عربی **برشلونه** (baršaluna)، شهر (جه ۱۷۹°۲۸۰'۱)، کرسی ایالت بارسلون و کاتالونیا، ل‌ش اسپانیا، کنار مدیترانه. دومین شهر اسپانیا از حیث بزرگی، و بزرگترین بندر و مرکز تجارتی و صنعتی عمده‌ی اسپانیا. کارخانه‌های ماشینسازی دارد.

بارسلون در دوره‌ی رومیان و ویزیگوتها رونق داشت. در ۷۱۴-۱۶ (۹۶-۹۸ هق) اعراب، به سرکردگی عبدالعزیز ابن موسی ابن نصیر، با یک حمله آنرا گرفتند. در ۸۰۱ (۱۸۵ هق)، لوئی پسر شارلمانی، شاه آکیتن، آنرا تصرف کرد، و از آن زمان بارسلون پایتخت ناحیه‌ی مرزی امپراطوری فرانکها با اسپانیا، و از ۸۸۸، پایتخت کنتهای مستقل بارسلون بود، و اینان کاتالونیا و قسمتهای جنوبی فرانسه را نیز تصرف کردند. در ۸۵۶ (۲۴۲ هق)، اعراب بار دیگر بارسلون را موقتاً اشغال نمودند، و در ۹۸۵ (۳۷۵ هق)، برای آخرین بار، منصور ابن ابی عامر آنرا تصرف کرد، ولی دو سال بعد از دستش بداد. ازدواج (۱۱۳۷) رمون برنگار IV با وارث سلطنت آراگون، بارسلون و آراگون را تحت لوای یک سلسله درآورد. بارسلون مقر سلطنتی و دارای تجارتی پررونق و از مراکز صرافی گردید. دانشگاه آن در ۱۴۵۰ تأسیس شد. پس از اینکه اسپانیا وحدت یافت رو به انحطاط گذاشت. بارسلون مرکز شورشهای بسیار بوده، و بعداً مرکز سوسیالیسم و سندیکالیسم و آنارشیسم در اسپانیا شد. در جنگ داخلی اسپانیا چند بار بمباران شد، و بعضی بناهای تاریخی آن آسیب دید. بارسلون کنونی شهری جدید و زیبا است، و بناهای جالب قدیمی نیز دارد (از جمله کلیسای سانتا ماریا دِل مار و تالار شهرداری، از قرن ۱۴م، و کلیسای جامعی از قرون ۱۴م-۱۵م). آثاری از دوره‌ی رومیان نیز دارد.

بارش[2] (bāreš)، مقدار آبی که بصورت ریزش (باران، برف، تگرگ، و غیره) در زمان معین در محل معینی میریزد بر حسب آنچه بارشسنج نشان میدهد. بارش در یک محل تا حد زیادی به بادهای غالب محل بستگی دارد؛ بعلاوه در بسیاری از نواحی دستخوش تغییرات فصلی است.

بئر شبع: ← بئر سبع.

بارشسنج[3] (bāreš.sanj)، دستگاهی که برای اندازه‌گیری بارش بکار میرود. مرکبست از ظرفی استوانه‌ای که قیفی در آن جا داده شده (بدین ترتیب، علاوه بر جلوگیری از ورود گرد و غبار و کثافات، از تبخیر آب نیز جلوگیری میشود). ریزش از طریق قیف وارد ظرف میگردد. آب مجتمع در ظرف را در ظرف مدرجی میریزند، و ارتفاع آنرا اندازه میگیرند. بدین ترتیب، ارتفاع ریزش بر سطح زمین (معمولا بر حسب میلیمتر یا اینچ) بدست میآید. بارشنگار[4] (bāreš.negār) بارشسنجی است که خود بخود مقدار ریزش را ثبت میکند.

بارشنگار: ← بارشسنج.

بارفروش، مازندران: ← بابل، شهر.

بارکا[5] (bārkā)، خانواده‌ی معروف کارتازی که هامیلکار بارکا، هاسدروبال، و هانیبال از اعضایش بودند.

بارکزائی (bārakzā'i) یا **بارکزای** (-zāy)، تیره‌ای از طایفه‌ی درانی، که سلسله‌ی سلطنتی کنونی افغانستان از آنست. مؤسس این سلسله دوست محمد خان افغان (فت ۱۲۸۰ هق) است، که سلسله‌ی سدوزائی را برانداخت، و امارت افغانستان را بدست گرفت. جانشینان او بترتیب عبارت بودند از شیر علی خان، محمد یعقوب خان، عبدالرحمان خان، حبیب‌الله خان، امان‌الله خان، نادر شاه، محمد ظاهر شاه (شاه فعلی افغانستان).

بارکس، ولایت، انگلستان: ← بارکشر.

بارکشر[6] (bārkšar) یا **بارکس**[7] (bārks)، ولایت درونبومی (۸۸۰'۱ کمم؛ جه ۹۳۹°۴۵۲)، در حوضه‌ی رود تمز، انگلستان؛ مرکزش شهر ردینگ. عمدةً فلاحتی است. کاخ معروف وینزر در آنجا است.

بارکلا[8]، **چارلز گلاور** (cārlz glāver bārklā)، ۱۸۷۷-۱۹۴۴، فیزیکدان انگلیسی، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۷ برای کشف اشعه‌ی ایکس مشخص عناصر.

بارکلای‌دتولی[9]، پرنس **میخائیل باگدانوویچ** *prans mixāil bāgdānovic bārklāy-de-toli)، ۱۷۶۱-۱۸۱۸، فیلدمارشال روسی. اصلا اسکاتلندی بود. در جنگ (۱۸۱۲) علیه ناپلئون فرمانده قوای روسیه بود، و حیله‌ی جنگی عقب‌نشینی بداخل و کشیدن قوای فرانسه را بقلب روسیه اتخاذ کرد. بعد از شکست در سمولنسک، کوتوزوف بجای او انتخاب شد، ولی مجدداً فرماندهی بوی واگذار گردید (۱۸۱۳).

بارکلی[10]، **جورج** (jorj bārkli)، ۱۶۸۵-۱۷۵۳، فیلسوف بریتانیائی، مت ایرلند. در ۱۷۳۴-۵۳ اسقف کلیسای دهکده‌ی کلوین (kloyn) (ایرلند، ۲۴ کیلومتری شرق کورک) بود. از آراء لاک فراتر رفت، و آنچه را اکنون به "اصالت تصور ذهنی" مشهور شده آورد. بموجب این عقیده، خواص اشیاء فقط معلوم ذهن انسان اند، و ماده جز در مواقعی که بوسیله‌ی ذهن ادراک میشود وجود ندارد، و بواسطه‌ی ذات مدرک خدا است که وجود ظاهری مداوم اشیاء مادی نزد ما ممکن میشود. کوشید تا مدرسه‌ای برای هندیشمردگان امریکا تأسیس و مسیحیت را بین آنها تبلیغ کند، ولی موفق نشد. آثار عمده‌اش نظریه‌ی جدید رؤیت (۱۷۰۹)، رساله در بارهی مبانی علم انسانی (۱۷۱۰)، و مکالمات (۱۷۱۳) است.

بارکلی[10]، سر **ویلیام** (sər wilyām bārkli*)، ۱۶۰۶-۷۷، حاکم انگلیسی ویرجینیا (کشمة). ستمگریهایش باعث شورش ن. بیکن گردید (۱۶۷۶). بقصد انتقامجوئی خون بسیار ریخت، و از کار برکنار شد.

بارکوسرا (bārku.sarā)، ده (جه ۴۲۰°۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودبنه، بخش سیاهکل، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۲۸ کیلومتری ل‌ش سیاهکل.

بارکیسیمتو[11] (bārkisimeto)، شهر (جه ۱۰۵°۰۸۰)، ل‌غ ونزوئلا؛ تأسیس ۱۵۵۲؛ مرکز تجارتی و صادرکننده‌ی دام.

بارلو[12]، **پیتر** (pitər bārlō)، ۱۷۷۶-۱۸۶۲، ریاضیدان و فیزیکدان انگلیسی. از آثارش کتابی در حساب عالی (۱۸۱۱)، جداول ریاضی (۱۸۱۴)، و رساله‌ای در جاذبه‌ی مغناطیسی (۱۸۲۰) است.

بارلودوک[13] (bār-lē-dük)، شهر (جه ۱۴°۹۶۹)، مرکز ولایت موز، ل‌ش فرانسه. پایتخت کنت‌نشین (و بعد دوک‌نشین) بار بود (که در قرن ۱۵م با لورن متحد شد). صادرات مربا و زله‌ی آن معروفست.

بارم[14]، **ریچارد هریس** (ricārd haris bārəm)، نام مستعارش **تامس اینگلزبی** (tāməs ingəlzbi)، ۱۷۸۸-۱۸۴۵، نویسنده‌ی بذله‌گوی و کشیش انگلیسی، که بسبب داستانهای منظومش که در افسانه‌های اینگلزبی منتشر شد نامش باقی مانده است.

بارمعدن (bār.ma'dan)، دهستان (جه ۹۰۰°۶؟)، بخش سرولایت، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۱(؟) آبادی. مرکزش، معدن (جه ۸۰۳ سث ۱۳۳۵ هش)، معدن فیروزه دارد.

بئر معونه (be're ma'una)، چاهی بر سر راه مکه به مدینه که در آنجا در ماه صفر سال ۴ هق عده‌ای از فرستادگان پیغمبر اسلام برای تعلیم قرآن به قبیله‌ی عامر بدست قبیله‌ی سلیم (solaym) بقتل رسیدند. بروایتی آیات ۱۶۳-۱۶۹ سوره‌ی آل عمران در باب مقتولین نازل گردید.

بارمن[15] (bārmen)، شهر سابق (جه ۱۸۷°۰۰۰)، غ آلمان. از ۱۹۲۹ جزء ووپرتال است.

بئر میمون (be're maymun)، چاهی در حوالی مکه، که در صدر اسلام شهرت داشت. محل آن بدرستی معلوم نیست. بقول طبری، منصور خلیفه کنار آن وفات یافت. بعضی از مفسرین آنرا مطابق آبی که در آیه‌ی آخر سوره‌ی ملک قرآن مذکور است دانسته‌اند.

بارن[16] (bā-raN)، ولایت (۴°۷۸۶ کمم؛ جه ۷۰۷°۹۳۴)، ش فرانسه؛ در آلزاس؛ مرکزش ستراسبورگ.

بارناتو[17]، **بارنت** (bārnət bārnāto)، ۱۸۵۲-۹۷، سرمایه‌دار انگلیسی. پدر و مادرش یهودیان مستمندی بودند. در ۱۸۷۲ یا ۱۸۷۳ از لندن به افریقای جنوبی رفت، و سرانجام از معادن الماس کیمبرلی و معادن طلای ژوهانسبورگ سرمایه‌ی هنگفتی اندوخت. در ۱۸۸۸ با سسیل رودز شریک شد. آخر الامر بسبب کثرت کار و اشکالات مالی مشاعرش مختل شد، و خودکشی کرد.

بارناو[18]، **ژوزف** (jozef bārnāv)، ۱۷۶۱-۹۳، انقلابگر افراطی فرانسوی. در ۱۷۹۰ رئیس مجمع ملی بود. یکی از کسانی بود که لوئی XVI و خاندان سلطنتی فراری را از وارن به پاریس باز گرداندند (۱۷۹۱)، ولی بارناو طرفدار سلطنت و

---

(۱)Barcelona (۲)rainfall (۳)pluviometer; rain gauge (۴)hyetograph (۵)Barca (۶)Berkshire (۷)Berks (۸)Barkla (۹)Barclay de Tolly (۱۰)Berkeley (۱۱)Barquisimeto (۱۲)Barlow (۱۳)Bar-le-Duc (۱۴)Barham (۱۵)Barmen (۱۶)Bas-Rhin (۱۷)Barnato (۱۸)Barnave

رهبر دسته‌ی فویان گردید. در ۱۷۹۲، باتهام خیانت توقیف شد، و با گیوتین اعدام گردید.
بارنتس، جزیره‌ی: ← سپیتزبرگ.
بارنتس[1]، دریای (bārents)، شاخه‌ای از قشم، ل نروژ و جمشیر اروپائی. کم‌عمق است، و بازمانده‌ی جریان اقیانوس اطلس آنرا گرم میکند.
بارنتس[2]، ویلم (wilem bārents)، فت ۱۵۹۷، دریانورد و پوینده‌ی هلندی. فرمانده چندین هیئت پوینده در نوایا زملیا و سپیتزبرگ بود (۱۵۹۴–۹۷). پویشهای او در جستجوی گذرگاه شمال غرب از حیث وسعت دامنه‌ی عمل و دقتی که در تهیه‌ی نگاره‌ها کرده قابل توجه است. در ۱۵۹۶ سپیتز- برگ را کشف کرد. دریای بارنتس از او نام گرفته است.
بارنج (bārenj)، ده (جم ۱٬۵۰۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۷ کیلومتری جش تبریز.
بارند (bārend)، اسم آلمانی: ← برنهارد، اسم.
بارنرد (bārnərd)، اسم انگلیسی: ← برنهارد، اسم.
بارنرد[3]، ادوارد امرسن (edwārd emərsən bārnərd)، ۱۸۵۷–۱۹۲۳، منجم امریکائی، از پیشقدمان عکسبرداری از آسمان؛ کاشف پنجمین قمر مشتری و ۱۶ ستاره‌ی دنباله‌دار.
بارنولت، یان وان اولدن: ← اولدنبارنولت.
بارو[4] (bārō؛ انگل)، در انگلستان، هر یک از پهنه‌هائی که دارای حکومت محلی هستند. باروها احتمالا قدیمترین تقسیمات کشوری دارای حکومت محلی هستند، و از ۱۸۳۵ ببعد بصورت کنونی درآمده‌اند. هر بارو دارای یک شهردار و چند عضو انجمن شهر است. شهردار را اعضای انجمن شهر انتخاب میکنند، و خود اعضا در انتخابات شهرداری با آراء عمومی بر سر کار میآیند. شوراهای بارو قدرت وضع قوانین محلی برای حسن اداره‌ی امور بارو، مخصوصاً بهداشت عمومی، مسکن، نقشه‌کشی شهر، و غیره دارند. هزینه‌ی فعالیتهای آنها تا حدی از عوارض شهرداری تأمین میشود، ولی قسمت اعظم مخارج را دولت مرکزی میپردازد. **باروی بلدی[5]** (baladi) محلی است که اهالیش طبق فرمان سلطنتی و قانون شهرداریها بصورت یک واحد سیاسی درآورده شده‌اند. اغلب باروها از این طبقه اند. **کاونتی بارو[6]** (kănti) باروئی است که طبق قانون حکومت محلی (۱۸۸۸) بوجود آمده. کاونتی باروها از خود قاضی و قوای تأمینیه دارند. همه‌ی شهرهای بزرگ انگلستان کاونتی بارو هستند؛ تعدادشان در انگلستان و ویلز به ۸۳ میرسد. **متروپالیتن بارو[7]** (metrəpālitən) هر یک از ۲۸ کوی ولایت (← کاونتی) لندن است. حقوق و اختیارات اینها بسیار شبیه باروهای بلدی است.
بارو[8]، جورج هنری (jorj henri bārō)، ۱۸۰۳–۸۱، نویسنده و سیاح انگلیسی. در انگلستان، فرانسه، آلمان، روسیه، و اسپانیا پیاده سفر کرد، و کتاب مقدس را در بین اروپا پخش نمود، و با کولی‌ها طرح دوستی ریخت. معروفترین اثرش کتاب مقدس در اسپانیا (۱۸۴۳) است.
بارو[9]، ستیون (stivən bārō)، ۱۵۲۵–۸۴، دریانورد انگلیسی. رئیس اولین کشتیی بود که دماغه‌ی شمال را دور زد (۱۵۵۳) و از طریق شمالگان به روسیه رسید. پس از آن بازرگانان ماجراجوی انگلیسی شرکت مسکووی را تشکیل دادند، و باب داد و ستد با روسیه را مفتوح کردند. بارو مدتی در خدمت شرکت بود، و در ۱۵۵۶–۵۷ به نوایا زملیا رسید، و تنگه‌ی جنوبی آنرا که به دریای کارا متصل میشود کشف کرد.
باروت[10]، نام عمومی دسته‌ای از مواد منفجره‌ی جامد. باروت سیاه مخلوطی است از نیترات پوتاسیوم (۷۵٪) و گوگرد (10٪) و زغال چوب مسحوق (۱۵٪)، و سابقاً در سلاحهای آتشین و برای ترکانیدن بکار میرفت، ولی بعلت بقایای جامد فراوانی که از انفجار آن باقی میماند، در سلاحهائی از قبیل توپ و تفنگ استعمالش متروک شد، و باروت بیدود جای آنرا گرفت. سابقاً اختراع آنرا به راجر بیکن (ح ۱۲۱۴–۱۲۹۴؟) و برتولد شوارتس (نیمه‌ی اول قرن ۱۴م) نسبت میدادند، ولی امروزه مسلم شده است که باروت سیاه در آسیا (احتمالا در قرن ۹م در چین) اختراع شده است. در قرن ۱۴م وارد اروپا شد، و فنون جنگی را بکلی دگرگون ساخت. در قرن ۱۹م بتدریج اقسام باروت بیدود جایگزین باروت سیاه گردید. در ۱۸۶۴ یکی از افسران تویخانه‌ی پروس، بنام ادوارد شولتسه (edwārd šultse)، نوعی باروت بیدود اختراع کرد، که شاید اولین نوع رضایتبخش آن بود، و عمدةً از نیتروسلولز ساخته شده بود، و از ۱۸۷۰ به باروت شولتسه معروف گردید، و در گلوله‌های توپ و تفنگ و خمپاره استعمالش رواج یافت. در ۱۸۸۵، پول ویی (pol vieyy) (۱۸۵۴ –۱۹۳۴)، مهندس نظامی فرانسوی، باروت بیدودی معروف به باروت پ را برای تفنگ اختراع نمود. بعداً آ. نوبل باروت موسوم به بالیستیت را اختراع کرد. کوردیت (kordit) در ۱۸۸۹ بوسیله‌ی سر ف. ا. ابل و سر ج. دیوار اختراع شد، و آن با نیترات سلولز و نیتروگلیسرین ساخته میشود. نیز
← پنبه‌ی باروتی؛ مواد منفجره.
باروت، توطئه‌ی: ← توطئه‌ی باروت.
باروت بیدود: ← باروت.
باروت سیاه: ← باروت.
باروخ[11] (bārux) یا **باروک** [عبری، = مبارک]، منشی ارمیای نبی، که ← کتاب باروخ بنام او است.
باروخ[11]، کتاب، کتابی از کتابهای عهد قدیم، که از شاهزاده‌ای یهودی بنام باروخ (نة 600 قم)، که منشی مؤمن ارمیای نبی بود، نام گرفته است (ارمیا ۳۲.۱۲–۱۶، ۳۶، ۳۰.۴۳، ۶، ۴۵). این کتاب مشتمل است بر پیامهائی از یهودیان تبعید- شده بآنان که در وطن بودند؛ اشاراتی به ظهور مسیح (۳۷.۳)، کلمات تسلی‌بخش؛ نامه‌ای از ارمیا. برای مکاشفه‌ی باروخ ← عهدین غیر قانونی.
باروخا[12]، پیو (pio bāroxā)، ۱۸۷۲–۱۹۵۶، رمان‌نویس اسپانیائی، از مردم باسک، عضو گروه نویسندگان معروف به "نسل ۱۸۹۸". احتمالا معروفترین داستان‌نویسان اسپانیائی قرن ۲۰م است. از آثارش تنازع بقا (۱۹۰۴) و خاطرات یک مرد فعال میباشد. آثارش جاندار و حاکی از عدم رضایت اجتماعی است، و بسبکی بی‌پیرایه نوشته شده است.
بارودا[13] (bārodā) یا **بروده** (baroda)، کشور نواب‌نشین سابق، که از ۱۹۴۹ جزء ایالت بمبئی از مملکت هند است. پایتخت کشور سابق بارودا شهر **بارودا** یا **بروده** (جم ۲۱۱٬۴۰۷) بود. تاریخ بارودا با تاریخ گجرات ارتباط نزدیک دارد. در ۱۷۲۷ (۱۱۴۰ هق) پیلاجی گایکوار (pilāji gāyk- wār) بارودا را از سربلند خان (حاکم مغول گجرات) گرفت. پیلاجی سلسله‌ای تأسیس کرد که تا ۱۹۴۹ بر بارودا فرمانروائی کرد، و فرمانروایان این سلسله عنوان گایکوار داشتند. پیلاجی در ۱۷۳۲ (۱۱۴۵ هق) بقتل رسید، و جاماجی که از سرکردگان مراتهه بود بجایش نشست. سلسله‌ی گایکوار تا ۱۸۵۶ (۱۲۷۳ هق) باستقلال در بارودا فرمانروائی کرد، و سپس این سرزمین جزء قلمرو شرکت هند شرقی گردید. شهر بارودا بناهای زیبائی دارد. کتابخانه‌ی مؤسسه‌ی تحقیقات شرقی گایکوار آثار چندی را بزبان فارسی در باب تاریخ اسلامی هند منتشر کرده است.
بارودی (bārudi)، شهرت **محمود سامی**، ۱۲۵۵–۱۳۲۲ هق، از رجال و سرداران مصر و از ارکان و پیشروان مؤثر نهضت تجدید شعر عرب. در هفت سالگی یتیم شد. در مدرسه‌ی نظام قاهره تحصیل کرد، و در قسطنطنیه فارسی و ترکی آموخت، و به اروپا نیز سفر کرد. از ۱۲۹۶ هق تا سه سال هم خود را صرف تجدید سازمان ستاد ارتش مصر نمود. سپس وزیر اوقاف شد، و در ۱۲۹۸ هق وزارت جنگ نیز باو محول گردید، و بعداً به ریاست وزرا نیز رسید. در نهضت ملی مصر شرکت داشت، و پس از اشغال مصر توسط بریتانیا، مدت ۱۷ سال در سیلان در تبعید گذرانید، و زمان خود را صرف تحصیل زبان انگلیسی و مطالعه در شعر عرب کرد. در ۱۳۱۸ هق عفو شد، و به مصر بازگشت. دیوانش پس از مرگ وی بطبع رسید.
باروق (bāruq)، ده (جم ۱٬۲۸۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیجویجین، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، 10 کیلومتری غ اردبیل.
باروق، ده (جم ۱٬۹۰۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۵۲ کیلومتری جش مراغه.
باروک[14] (bārok)، سبکی در معماری و تزیین، که علامات مشخص آن آزادی در طراحی، کثرت اشکال گوناگون، و درهم بودن شیوه‌ی ترکیب عناصر است. این سبک در اواخر قرن ۱۶م در ایتالیا بوجود آمد، و یک قرن بعد، در سراسر اروپا باوج خود رسید. مدتها بود که از شیوه‌ی باروک بتمسخر و تحقیر یاد میکردند، اما در سالهای اخیر این شیوه دوباره ارزیابی شد، و محسنات واقعی آن باز شناخته آمد. نهضت باروک مهمترین نتایج خود را در رم ببار آورد. این

(۱)Barents (۲)Barents (Barentz) (۳)Barnard (۴)borough (۵)municipal borough (۶)county borough (۷)metropolitan borough (۸)Borrow (۹)Borough (۱۰)powder (۱۱)Baruch (۱۲)Baroja (۱۳)Baroda (۱۴)baroque

نهضت پیش از هر چیز، شورشی بر ضد شیوه‌های سرد معماران پیرو کلاسیسیسم بود، و جزئی از آخرین مرحله‌ی نهضت رنسانس بشمار میآمد. تجمل و شکوه، نظرگیر بودن، و تزیینات فراوان، که از خواص سبک باروک است، با روحیات دوران وفق میداد، و رواج آن راههای تازه در پیش پای معماران گذاشت، و آنانرا در کار خود از آزادی بی‌سابقه‌ای برخوردار ساخت. در میان کارهای هنرمندان باروک نمونه‌های والائی دیده میشود، که از جمله‌ی آنها ایوانهای ستونداری است که در میدان سان پیترو بدست برنینی ساخته شده است. بسیاری از پیروان سبک باروک راه اغراق پیموده‌اند، و صداقت و اعتدال اصلی را فدای عوامل تزیینی سهل الوصول و نظرگیر کرده‌اند. در فرانسه، دوران اولیه‌ی سبک باروک مقارن سلطنت لوئی XIII بود؛ در عصر لوئی XIV به اوج خود رسید. در آلمان و اطریش نیز از سبک باروک بگرمی استقبال شد. در اسپانیا کار پیروان آن بافراط کشید؛ و از آنجا به امریکای جنوبی صادر شد، و بخصوص در مکزیک با سلیقه‌های محلی درآمیخت، و شیوه‌ی تازه‌ای از آن بوجود آمد که در قرن ۱۸م باوج خود رسید. در اروپا عمر سبک باروک تا قرن ۱۸م ادامه یافت، و در اواسط این قرن، بسبب گرایش باستان‌شناسی بسوی هنرهای یونان، از رواج افتاد.

باروک[1] (bārok)، سبکی در موسیقی، که دوره‌ی آنرا از ح ۱۶۰۰ (سال پیدایش نخستین اپرا) تا ۱۷۵۰ (سال مرگ باخ) قرار داده‌اند. این سبک زائیده‌ی انقلابی است که در اواخر قرن ۱۶م بر ضد موسیقی چندصوتی بوجود آمد. خصوصیات اصلی سبک باروک در هنرهای پلاستیک (← **باروک**، سبکی در معماری) و در موسیقی یکسانند، این خصوصیات عبارتند از تنوع، شور و جوشش، هنرنمائی فنی، و تضاد و اختلاف بین قسمتهای مختلف. موسیقی باروک رمانتیک و دارای احساسات شدید است. خصایص فردی و قدرت ساز‌ها در موسیقی باروک مورد توجه است. اقسام عمده‌ی موسیقی باروک عبارتند از آوازی، مشتمل بر اپرا، اوراتوریو، کانتات، و سازی، مشتمل بر فوگ، سونات، کنسرتو، و اوورتور (درآمد).

باروک، منشی ارمیای نبی: ← باروخ؛ باروخ، کتاب.

باروگراف، بارومتر ثبات: ← بارومتر.

بارومتر[2] (bārometr؛ فنـ)، اسبابی برای تعیین فشار جو. اولین بارومتر را توریچلی اختراع کرد. برای ساختن بارومتر ساده‌ی جیوه‌ای، لوله‌ای از شیشه را، که یک طرفش بسته و طولش لااقل ۸۰ سم است، از جیوه پر کرده سر دیگر آنرا موقتاً بسته بر طشتکی مملو از جیوه برمیگردانیم بطوری که لوله قائم باشد و سری که موقتاً بسته شده کمی در جیوه‌ی طشتک فرو رود. حال اگر این سر را باز کنیم، سطح جیوه در لوله پایین میآید، و در بالای لوله خلائی ایجاد میگردد (خلأ تجربه‌ی توریچلی).

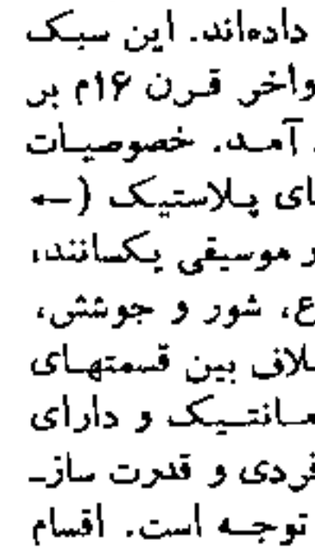

ارتفاع ستون جیوه نسبت بسطح آزاد جیوه‌ی طشتک میزان فشار جو است (زیرا وزن این ستون با فشار جو وارد بر جیوه‌ی طشتک در حال تعادل است). ارتفاع ستون جیوه، یا ارتفاع بارومتری، تابع تغییرات فشار هوا است.

اگر تجربه در شرایط متعارفی و در سطح دریا بعمل آید ارتفاع بارومتری ۷۶ سم خواهد بود. هر قدر از سطح دریا بالاتر رویم فشار هوا کمتر میشود. در ارتفاعات کم، تقریباً در هر ۳۰۰ متر صعود، ارتفاع بارومتری ۲٫۵ سم پایین میآید؛ در ارتفاع ح ۵٬۶۰۰ متر نسبت بسطح دریا، فشار هوا نصف فشار در سطح دریا، و در ارتفاع ح ۱۶ کیلومتری به ۱/۱۰ فشار سطح دریا میرسد، و در ارتفاعات بیشتر سرانجام فشار هوا به صفر میل میکند.

بر اساس تغییر فشار جو با ارتفاع، بارومترهائی موسوم به فرازیاب اختراع کرده‌اند که از روی فشار جو، ارتفاع محل را نسبت به سطح دریا تعیین میکند.

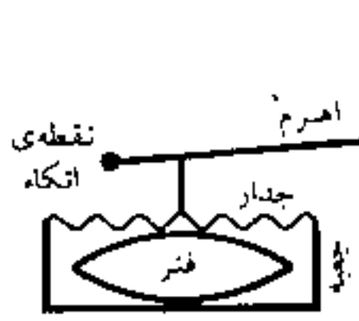

اساس بارومتر فلزّی

بارومتر خشک یا بارومتر آنروئید (ānero-id؛ فنـ) یا **بارومتر فلزی** جعبه‌ای فلزی است که قسمتی از هوای آن تخلیه شده؛ تغییر فشار هوا موجب قبض یا بسط جعبه میشود و این تغییر بوسیله‌ی اهرمی بعقربه‌ای متحرک در برابر قوسی مدرج منتقل میگردد. **بارومتر ثبات** (sabbāt) یا **باروگراف** (bārogrāf؛ فنـ) بارومتری است فلزی که فشار را بوسیله‌ی مدادی متصلا بر استوانه‌ی گردنده‌ای ثبت میکند. بارومتر در پیشگوئی اوضاع جوی بکار میرود.

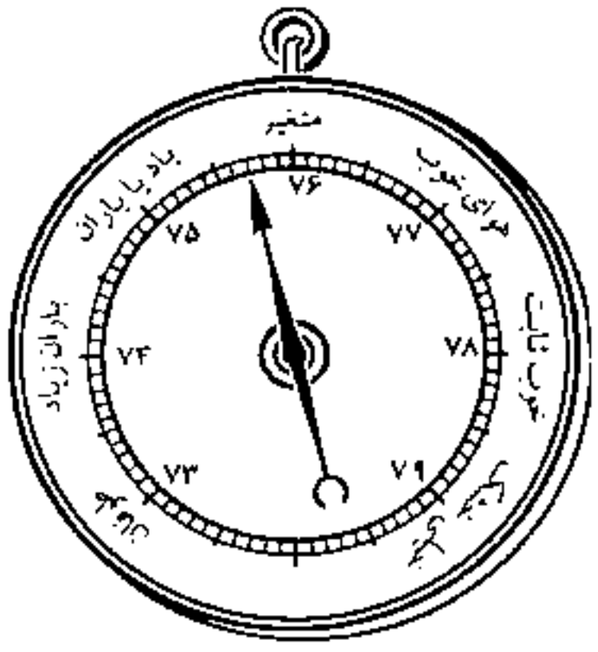

بارومتر فلزّی

بارون، از القاب اروپائی: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

بارونها، جنگ: ← جنگ بارونها.

بارهبرایوس: ← ابن العبری.

بارهنگ (bārhang)، نام گیاهانی از نوع پلانتاگو (*Plantago*) که یکساله یا علفهای دائمی هستند و جملگی دانه‌های لعابدار دارند. جنس‌های عمده‌ی آن یکی بارهنگ (*P. major*) است که دانه‌های قرمزرنگ آن لعاب بسیار دارد، و دیگری اسفرزه میباشد.

باری[3] (bāri)، واحد فشار در سلسله‌ی سگث، و آن فشار نیروی یک دین است بر یک سانتیمتر مربع. یک باری معادل 0,0001 پیز، 0,000 001 بار، و 0,1 پاسکال است.

باری یا باری دله پولیه[4] (bāri delle pulie)، شهر (جم ۲۶۴٬۷۴۴)، کرسی آپولیا، ج ایتالیا؛ بندر کنار آدریاتیک؛ مرکز ناحیه‌ای زراعتی و حاصلخیز. رومیها آنرا بنا نهادند؛ نورمانها آن را از دولت بیزانس گرفتند (۱۰۷۱). در جنگهای صلیبی بندر بارگیری بود. از آثار جالب آن کلیسای قدیس نیکولاوس (بسبک رومانسک) است که زیارتگاه میباشد. دانشگاه آن در ۱۹۲۴ تأسیس گردید. در جج II بمباران شد.

باری ارمینیاس: ← ارغنون، از ارسطو.

باریت[5] (bārit، فنـ) یا **اسپات سنگین** (espāte)، سولفاتِ معدنی طبیعی باریوم. تقریباً غیر محلول است. از منابع تهیه‌ی باریوم میباشد. نیز بعنوان محک برای سولفاتها، و در ساختن رنگ استعمال میشود.

باریتو[6] (bārito)، رودی به طول ح ۸۸۵ کسم، بورنئوی جنوبی. به دریای جاوه میریزد.

باریتون[7] (bāriton؛ از فنـ)، منطقه‌ی متوسط صدای مرد، بین تنور و باس. وسعت آن از لای یک (la_1) تا فای سه (fa_3) است.

باریجه (bārije) یا **وشا** (vašā)، صمغ گیاهی (*Ferula galbanifera*) از تیره‌ی چتریان، که آن را انجدان سفید میگویند. گیاه را بارزد (bārzad) و قاسنی (qāsni) مینامند.

باریس گادونوف: ← گادونوف، باریس.

باریلی[8] (bārili, bāreyli)، شهر (جم ۲۰۸٬۰۸۳)، ل اوتار پرادش مرکزی، هند؛ از مراکز تجارتی. در ۱۵۳۷ (۹۴۴ هق) بنا شد.

باریوم[9] (bāriom؛ فنـ)، عنصر فلزی سفید نقره‌فام بااثر و سمی [علامت شیمیائی Ba؛ نیز جدول. مقاله‌ی عنصر را ببینید]. از قلیائیهای خاکی، و دوظرفیتی است؛ شبیه کلسیوم میباشد. در هوا می‌اکسد؛ در محلول می‌یونند. با آب تولید ئیدروکسید میکنند، و ئیدروژن آزاد میگردد. ترکیباتش در صنایع کاشیسازی، پزشکی، و غیره بکار میرود. کربونات و سولفات آن در طبیعت یافت میشوند (← باریت).

باریوم، سولفات: ← باریت.

باز[10] (bāz؛ فنـ)، در اصطلاح شیمی، ماده‌ای که اگر آنرا در آب حل کنند تولید یونهای ئید روکسیل (OH) میکند. بازها را بعنوان ئیدروکسید فلز یا ئیدروکسید یک رادیکال مثبت نیز تعریف کرده‌اند. یون OH دارای بار برقی منفی است، مزه‌اش تلخ است، به لامسه چرب مینماید، و تورنسول قرمز را آبی میکند. بازها بحالت محلول هادی برق اند. با اسیدها فعل و انفعال میکنند (← خنثاسازی)؛ بازهای قوی (قلیائیها) بسهولت دستخوش یونش میشوند.

باز، نام چندین جنس مرغان بزرگ شکاری تیزپرواز، که در اغلب نقاط دیده میشوند. منقار آنها برگشته و محکم و دنده‌دار، و خوراک آنها پرندگان و پستانداران کوچک و حشرات است.

---

(۱)baroque (۲)barometer (۳)barye (۴)Bari delle Puglie (۵)barite; barytes (۶)Barito (۷)baryton (۸)Bareilly (۹)barium (10)base

مادهٔ بعضی از اجناس باز را برای شکار پرندگان و پستانداران کوچک تربیت میکنند؛ این کار در ایران و چین و مصر معمول بوده است.
بازارجق، بلغارستان، ← تولبوخین.
بازارچهٔ بلند، در اصفهان، بازار عهد شاه سلطان حسین صفوی، که با مدرسهٔ چهارباغ و کاروانسرای متصل بآن، در یک زمان و متصل بدانها در سراسر جبههٔ شمالی دو بنای تاریخی مزبور ساخته شده است. سی سال پیش بر اثر تصرف غیر قانونی افراد متجاوز لطمات و خرابیهای زیاد بدان وارد آمد، و قسمت شرقی آن از میان رفت. در ۱۳۱۴ هش مجدداً موقوفهٔ مدرسهٔ چهارباغ شد. در ۱۳۳۷ هش برای احداث مهمانخانهٔ بزرگ از طرف شرکت سهامی بیمهٔ ایران اختصاص یافت؛ با حفظ وضع تاریخی، باحداث و تجدید و تغییر ابنیه پرداخته‌اند.
بازار سهام پیاده‌رو[1]، انگلکرب مارکت (kërb mārket). پیش از آنکه مراکز معینی برای خرید و فروش سهام (بورس) تأسیس شود، دلالان در کوچهٔ مخصوصی اجتماع کرده و در پیاده‌رو آن سهام شرکتها را خرید و فروش میکردند، و ازینجا عنوان "بازار سهام پیاده‌رو" پدید آمد. اکنون در شهرهای بزرگ کشورهای اروپا و امریکا این کار در عمارات بزرگ مخصوص و تحت نظامات معینی انجام میگیرد. برای سهامی که در بورس مظنه‌ای نیست، یا معاملات راجع بآنها در بورس مجاز نمیباشد، دلالان در خارج عمارت بورس معاملاتی میکنند که آنرا معامله در "بازار سهام پیاده‌رو" مینامند. در برخی کشورها معاملات مزبور در پیاده‌رو نزدیک بعمارت بورس انجام میگیرد، و در بعضی دیگر عمارات بخصوصی برای این کار هست، لکن همهٔ این معاملات خارج از بورس رسمی را معامله در "بازار سهام پیاده‌رو" میشناسند. نیز ← بورس.
بازار مکاره[2] (makāre). قبل از اینکه پیشرفتهای چند قرن اخیر حمل و نقل و توزیع کالا را ببازارهای مختلف و دوردست آسان و امکان‌پذیر نماید، بهترین و مناسبترین فرصت عرضهٔ کالا بخریداران احتمالی مواقعی بود که اشخاص برای انجام مراسم مذهبی در محل معینی اجتماع میکردند. در این قبیل مواقع فروشندگان و خریداران بهم نزدیک میشدند و کالاهای خود را معامله یا مبادله میکردند. این نوع بازار، که آن را بازار مکاره مینامند، در روم و یونان قدیم رونق فراوانی داشت. در قرون وسطی بازارهای مکاره در اروپا باوج وسعت و اهمیت رسید، و بزرگترین مراکز معامله و خرید و فروش شد. اما بتدریج که وسایل حمل و نقل توسعه پیدا کرد، و فروشندگان توانستند بطریق ثابت و مداوم کالاهای خود را بنقاط دیگر بفرستند، از رونق و رواج بازارهای مکاره کاسته شد، و فقط عدهٔ کمی از آنها (مانند بازار مکارهٔ لایپزیک) بر جا ماند. امروز نمایشگاهها (اغلب ملی یا بین‌المللی) جای بازارهای مکاره را گرفته است. در ایران قدیم بازارهای مکاره بصورتهای مختلف تشکیل میگردید، چنانکه هنوز هم در بعضی از نقاط کشور، در یک روز بخصوص، کسانی که کالاهائی برای فروش دارند به محل معینی میروند و اجناس خود را مبادله میکنند؛ این بازارها که نوعی بازار مکاره هستند، باقتضای روزی که این اجتماع صورت میگیرد، چهارشنبه‌بازار، جمعه‌بازار، و غیره نامیده میشود.
بازافسرد[3] (bāz.afsord)، فرایند بستن یخ پس از ذوب شدن آن در نتیجهٔ فشار، یا بهم بسته شدن قطعات یخ بر اثر فشار. ذوب شدن در نتیجهٔ فشار باین سبب است که نقطهٔ ذوب یخ در اثر فشار پایین میآید، ولی پس از برطرف شدن فشار، نقطهٔ ذوب بالا میرود، و آب مجدداً منجمد میشود. حرکت یخچالها را از راه بازافسرد توجیه کرده‌اند.
بازالت[4] (bāzālt؛ فنـ)، سنگ آتشفشانی دانه‌ریز، برنگ خاکستری تیره یا سیاه. فلاتهای دکن، کولومبیا و ایسلند از بازالت است.
بازپخت[5] (bāz.poxt)، طریقهٔ حرارت دادن و خنک کردن فلزات یا شیشه بمنظور نرم کردن و کاستن از شکنندگی آنها یا تغییرات دیگر در خواص آنها. در بعضی از موارد (مثلا شیشه و فولاد) خنکسازی باید بتدریج صورت گیرد؛ در برخی از موارد (مانند مس) میتوان این عمل را یکباره انجام داد. چنین میپندارند که دگروشیهائی که در نتیجهٔ اعمال قبلی در ماده روی داده بر اثر بازپخت برطرف میگردد.
بازداده[6] (bāz.dāde). **۱-** محصولی که انسان یا ماشین یا کارخانه یا معدن یا صنعتی در مدت معین تولید میکند یا میتواند تولید کند. **۲-** قدرت یا انرژیی که یک ماشین یا باتری برق یا امثال آنها تولید میکند (در مقابل درداده).
بازدانه (bāzdāne)، (لتـ *Gymnospermae*)، راسته‌ای از گیاهان گلدار که دانه‌های آنها باز است، مانند سرو و کاج.
بازدم یا زفیر: ← تنفس.
بازدو[7]، **یوهان برنهارد** (yohān bernhārd bāzedŏ)، ۱۷۲۳–۹۰، مربی آلمانی. معتقد بود که تعلیمات باید جنبهٔ حقیقت‌بینی داشته باشد، و تربیت بدنی، کارهای دستی، و تأمل در طبیعت را تأکید میکرد.
بازده (bāz.deh)، ← ماشین.
بازرگانان ماجراجو[8]، شهرت یک شرکت انگلیسی که در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی در کشورهای بلژیک و هلند و بعضی از شهرهای آلمان به امر تجارت میپرداخت. این شرکت، که میتوان آنرا پیشرو شرکتهای با حقوق ویژه شمرد، کومک مؤثری به پیشرفت تجارت خارجی انگلستان کرد. شرکت در دوران جنگهای ناپلئون منحل گردید.
بازرگانی، قانون: ← قانون بازرگانی.
بازرود (bāzrud)، دهستان، شهرستان دماوند، استان تهران؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی.
بازفت (bāzoft)، دهستان (جم ح ۸۵۰؛۴؟)، بخش شوراب، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهارمحال؛ دارای ۵۵ (؟) آبادی. از ل به کوه هفت‌تنان، از ش به زردکوه، و از غ به کوه دیناران و غیره محدود است. در دره‌ای طویل در میان جنگل بلوط قرار دارد. رود بازفت از آن میگذرد. محصولش غلات و فراورده‌های دامی است.
بازفت (bāzoft)، از ریزابه‌های رود کارون، که از کوهرنگ سرچشمه گرفته ابتدا بسمت جش جاری میشود، و در حوالی شیرکاب قوسی تشکیل داده متوجه لغ گشته به کارون میریزد.
بازقلعه (bāzqal'e)، ده (جم ۱٬۰۹۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومهٔ شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۱۹ کیلومتری جش رشت.
بازکیاگوراب (bāz.kiā.gurāb)، ده (جم ۲٬۵۲۸ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۳ کیلومتری غ لاهیجان. از محصولاتش چای و برنج و ابریشم است. کارخانهٔ چای‌خشک‌کنی دارد.
بازگشت خاندان استوارت (estuărt)، انگلـ رستوریشن[9] (restoreyšən)، در تاریخ انگلستان، برقراری مجدد حکومت سلطنتی در انگلستان با جلوس (۱۶۶۰) **چارلز II**. توسعاً دورهٔ سلطنت چارلز II، یا از ۱۶۶۰ تا سقوط (۱۶۸۸) **جیمز II**، و اغلب دوره‌ی بین ۱۶۶۰ و جلوس (۱۷۰۲) آن استوارت را دورهٔ رستوریشن میشمارند. پس از مرگ آلیور کرامول، عکس العملی بر ضد نفوذ پیرایشگران و نظامیها و بر له چارلز (که در تبعید بود) پیدا شد. پس از بازگشت شاه، قدرت ابتدا بدست ارل آو کلرندن و سپس بدست مجمع کبل افتاد. مخالفین دستخوش آزار و شکنجه شدند، و مذهب انگلیکان از نو برقرار گردید. چارلز و جیمز هیچیک مایل بقبول اینکه اختیار امور مالی در دست پارلمنت باشد نبود، و همین امر یکی از علل خلع جیمز در انقلاب باشکوه بود. دورهٔ رستوریشن با بسط و پیشرفت استعمار و تجارت، جنگهای هلند، پیدایش احزاب ویگ و توری، مخالفت با کاتولیکها، و تجدید حیات شعر و درام مشخص است.
بازگشت خاندان بوربون (burboN)، فنـ رستوراسیون[10] (restorāsioN)، در تاریخ فرانسه، دوره‌ای که با استعفای (۱۸۱۴) ناپلئون I و روی کار آمدن مجدد سلسلهٔ بوربون آغاز و به انقلاب ژوییهٔ ۱۸۳۰ ختم میشود. سلطنت لوئی XVIII و شارل X در این دوره بود. دورهٔ آوریل ۱۸۱۴–مارس ۱۸۱۵ را بازگشت اول، و دورهٔ بعد از صد روز را بازگشت دوم (ژوییهٔ ۱۸۱۵–ژوییهٔ ۱۸۳۰) میخوانند.
بازگشت ده‌هزارنفری: ← آناباز.
بازل (bāzel)، ایالت و شهر سویس، ← بال.
بازن[11]، **آشیل** (āšil bāzen)، ۱۸۱۱–۸۸، مارشال فرانسه. در جنگ فرانسه و پروس نوعی عمل کرد که آلمانها راه را در مس بر سپاه او بستند، و سرانجام با ۱۷۳٬۰۰۰ تن تسلیم شد (اکتبر ۱۸۷۰). بازن محاکمه و محکوم به خلع درجه و اعدام شد، ولی مجازات او به ۲۰ سال زندان تخفیف یافت، و نزدیک کان محبوس شد (دسامبر ۱۸۷۳)، اما از آنجا گریخت (اوت ۱۸۷۴). بعداً در مادرید اقامت گزید. کتابهائی در باب واقعه‌ی مس نوشته است.

(۱)curb market (۲)fair (۳)regelation (۴)basalt (۵)annealing (۶)output (۷)Basedow (۸)Merchants Adventurers (۹)Restoration (۱۰)Restauration (فنـ) (۱۱)Bazaine

بازنامه (bāz.nāme)، کتابی بفارسی، در تربیت و نگاهداری باز و دیگر پرندگان شکاری، و آیین شکار با آنها، و روش معالجه‌ی آنها بطریق ایرانیان و تورانیان و هندیان، از داود عباسی معروف به خدایار خان ابن یار محمد که در سلطنت (۷۳۷–۷۵۳ هق) طغان تیمور خان، یکی از شاهان خراسان، میزیسته است. این کتاب مشتمل است بر دیباچه، مقدمه، ۳۱ باب، و خاتمه (که خود دارای دو مقاله است، یکی در معالجه‌ی بلبل و طوطی و کبوتران و سایر جانوران با نی طرب، و دیگری در معالجه‌ی اسبان). مؤلف در دیباچه متذکر گردیده که چگونه این فن از قدیم در ایران مورد نظر بوده است، و گوید به پهلوی و یونانی و عربی در آن تألیف کرده‌اند، و چند کتاب را در این باب نام میبرد، مانند بازنامه‌ی انوشیروانی، جوارحنامه‌ی شاهنشاهی، صیدنامه‌ی ملکشاهی، و شکارنامه‌ی ایلخانی. این بازنامه فواید لغوی نیز در بر دارد. در ۱۹۰۸ در کلکته بطبع رسیده.

بازنامه‌ی ناصری، کتابی در باره‌ی باز و انواع آن، و دیگر طیور شکاری، و تربیت و بیماری و درمان این نوع از پرندگان، بفارسی، از تیمور میرزا حسام‌الدوله (فت ۱۲۹۱ هق)، پسر حسنعلی میرزای فرمانفرما. پس از ۱۲۷۲ هق بنام ناصر الدین شاه تألیف گردیده است. مطالب مفیدی در باره‌ی شکار پرندگان و معالجه‌ی پرندگان شکاری در بر دارد. اول بار در ۱۲۸۵ و ۱۲۸۹ هق در تهران و سپس در ۱۳۰۸ هق در بمبئی بطبع رسیده است، و بانگلیسی ترجمه گردیده.

بازنشستگی، حقوق: ← حقوق بازنشستگی.

بازنه (bāzne)، ده (جم ۱٬۳۱۴ نث ۱۳۳۵ هش)، دهستان قره کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک، ۲۰ کیلومتری ل‌ش آستانه.

بازوبندی: ← قطع.

بازورث[1] (bāzwērṯ)، دهکده، غ لستر‌شر، انگلستان، ۱۹ کیلومتری غ لستر. آخرین نبرد (۱۴۸۵) جنگ گلها. که در آن ریچارد III کشته شد و سلطنت به هنری VII منتقل گردید، نزدیک آن روی داد.

بازول[2]، **جیمز** (jeymz bāzwel)، ۱۷۴۰–۹۵، زندگینامه‌نویس بریتانیائی، مت اسکاتلند، مؤلف کتاب زندگی سمیوئل جانسن (۱۷۹۱)، که یکی از مشهورترین زندگینامه‌هائی است که تا کنون نوشته شده است. وکیل دعاوی بود، و به بت اروپا بسیار مسافرت کرد، و اوقات بسیاری را در لندن گذرانید. در ۱۷۶۳ با دکتر س. جانسن ملاقات کرد، و عضو محفل او گردید، و در زندگینامه‌ای که از او نوشته، جزئیات کردار و گفتار این دیکتاتور ادب را با دقت آورده است. از آثار دیگرش گزارش جزیره‌ی کرس (۱۷۶۸) و یادداشتهای روزانه‌ی گردشی در هبریدیز با سمیوئل جانسن (۱۷۸۵) است. یادداشتهایش که در قرن ۲۰م جمع‌آوری شد تحت عناوین نامه‌های خصوصی، یادداشتهای روزانه‌ی بازول در لندن، بازول در هلند، و غیره منتشر شده است.

بازه[3] (bāze) [فارسی، گشادگی میان دو دست چون آنها را از هم بگشایند]، در اصطلاح ریاضیات، مجموعه‌ی اعداد واقع بین دو عدد مفروض، اعم از اینکه یکی از این دو عدد یا هر دو آنها را شامل باشد یا نه. اگر هر دو عدد را شامل باشد آنرا بسته و اگر یکی از آنها را شامل باشد آنرا در طرف آن عدد بسته گویند، و اصطلاح مقابل "بسته" به هر دو معنی "باز" است. مثلا بازه‌ی بسته‌ی (۵ و ۲) یعنی مجموعه‌ی اعداد بین ۲ و ۵ بانضمام این دو عدد.

بازه‌ی هور (bāzeye hur) [= دره‌ی خورشید]، آثار عهد ساسانی در کنار راه مشهد به تربت حیدریه، نزدیک رباط سفید. مشتمل است بر چهارطاقی سنگی نزدیک راه، و آثار دو قلعه‌ی استحکاماتی بنام قلعه‌پسر و قلعه‌دختر در بالای کوه بر دو جانب تنگه‌ی کوهستان.

بازیل، اسم فرانسوی: ← باسیلیوس، اسم.

بازیلیکاتا[4] (bāzilikātā)، ناحیه (۹٬۹۸۷ کمم؛ جم ۶۲۷٬۵۸۶)، چ ایتالیا؛ کرسی آن پوتنتسا. شهرهای دیگرش ملفی و ماترا است. سرزمینی کماب میباشد؛ پرورش گوسفند و بز معمولست. مشتمل بر قسمتهائی از لوکانیا و سامنیوم قدیم است. در قدیم در دست لومباردها و دولت بیزانس بود. در قرن ۱۱م ضمیمه‌ی دوک‌نشین آپولیا شد که در دست نورمانها بود.

بازیلیوس، اسم اروپائی: ← باسیلیوس، اسم.

باژ، بقول نظامی عروضی در چهار مقاله، دهی از ناحیه‌ی طبران (← طابران) که فردوسی اهل آنجا بود.

باژ [معرب آن باج] یا **زمزم** (zamzam)، زمزمه‌ی زردشتیان (یعنی خواندن ادعیه بطوریکه شنیده نشود و مفهوم نگردد)، که هنگام غذا خوردن و مراسم دینی انجام میشود.

باس[5] (فنس، = بم)، در موسیقی. **۱–** بمترین نت گام. **۲–** منطقه‌ی بم صدای مرد، که معمولا از فای یک (fa_1) تا فای سه (fa_3) وسعت دارد. **۳–** در ارکستر، سازهائی که بمترین نتها را اجرا میکنند.

باس[6]**، تنگه‌ی،** انگلا **بس** (bas)، تنگه‌ای بعرض ۱۳۰–۲۴۰ کم، بین تاسمانی و ویکتوریا، استرالیا. جورج بس، جراح و دریانورد انگلیسی، آنرا کشف کرد (۱۷۹۸)، و بدین طریق معلوم شد که، بر خلاف آنچه قبلا میپنداشتند، تاسمانی جزء قاره‌ی استرالیا نیست.

باسانو[7] (bāssāno)، شهر (جم ۱۸٬۸۳۴)، ونسی، ل‌ش ایتالیا، بر رود برنتا (brentā). در قرون وسطی جامعه‌ای آزاد بود، در ۱۴۰۲–۱۷۹۷ در تصرف ونیز بود. خاندان دا پونته (ملقب به باسانو)، از نقاشان، در اینجا میزیستند؛ چاپخانه‌ی معروف رموندینی (قرون ۱۷م–۱۸م) در آنجا بود. قصرها و کلیساهای آن معرف شکوه گذشته است. باسانو میدان پیروزی (۱۷۹۶) ناپلئون بر اتریش بود.

باسانو[7]**، یاکوپو** (yākopo bāssāno)، ۱۵۱۰–۹۲، نقاش ونیزی، مت باسانو. نام حقیقی او جاکومو دا پونته (jākomo dā ponte) بود. وی شاید نخستین نقاش ایتالیائی است که بصحنه‌های عادی زندگی پرداخته. بیشتر عمر خود را در زادگاهش بسر برد، و حتی تصویرهای مذهبی او آکنده از چهره‌های دهقانی و صحنه‌های خانگی است. معاصر تینتورتو بود، و نورهای تندی که با آن جنبه‌ی دراماتیک به چهره‌های خود میدهد تینتورتو را بیاد میآورد. در نمایشگاههای غالب کشورهای اروپا تصاویر بسیاری از او بجاست. میلاد مسیح (باسانو)، اخراج صرافان (گالری ملی، لندن)، بازگشت یعقوب به کنعان (ونیس)، و بشارت به شبانان (گالری ملی هنر، واشینگتن)، از کارهای نمونه‌ی اوست. پسر و پیرو ارجمند او **لئاندرو باسانو** (leāndro)، ۱۵۵۸–۱۶۲۳، است، که کارهایش در بسیاری از نمایشگاههای اروپا دیده میشود.

باس‌پیرنه[8] (bās-pirene) [= پیرنه‌ی سفلی]، ولایت (۷٬۷۱۰ کمم؛ جم ۴۲۰٬۵۱۹)، جغ فرانسه؛ کرسی آن پو.

باستانشناسی[9]، تحقیق علمی در آثار بازمانده‌ی از انسان از آغاز زندگی بشر تا دوره‌ی تاریخی جدید. بوسیله‌ی باستانشناسی موادی برای تعیین تاریخ ازمنه‌ی ماقبل تاریخ و تکمیل مدارک دوره‌ی تاریخی فراهم میشود. باستانشناس، برای کاوش و تعیین محل کاوش، و خواندن و تعبیر کردن یافته‌های کاوشی و معین کردن اندازه‌ی قدمت آنها و نگاهداری این آثار، و در صورت لزوم، تعمیر و مرمت آنها، بکومک دستیاران کارشناس، از مورخ و دیرینشناس و زمینشناس و زبانشناس و شیمیدان و گیاهشناس و معمار و مهندس و عکاس، نیازمند است. از زمانهای قدیم بتدریج موادی، مخصوصاً توسط رومیان و در دوره‌ی رنانس، جمع‌آوری شده است. پژوهش در زندگی و فرهنگ گذشتگان، پس از پراکنده شدن یونانیان در نتیجه‌ی تسخیر قسطنطنیه بدست ترکان (۱۴۵۳) و آمدن دانشمندان یونان به ایتالیا، در این سرزمین آغاز شد، و همین امر سبب پرداختن به کاوشهائی برای یافتن حجاریهای قدیم یونانی گردید. در قرن ۱۸م، باستانشناسی یونان و روم، بوسیله‌ی کارهای ی. وینکلمان و ا. ک. ویسکونتی و بوسیله‌ی حفاریهائی که در هرکولانوم و پومپئی بعمل آمد، و در قرن ۱۹م بواسطه‌ی ← مرمرهای الگینی پیشرفت کرد. تحقیق در فرهنگهای قدیم نواحی اژه با کاوشهای هاینریش شلیمان در تروا و یونان و کاوشهای سر آرثر اونز در کرت براه افتاد. در حمله‌ی ناپلئون به مصر، توجه دانشمندان فرانسوی که همراه او بودند به آثار باستانی مصر جلب شد، و این امر سبب پیدایش رشته‌ی مصرشناسی از علوم باستانشناسی گردید.

باستانشناسی شرق نزدیک سابقه‌ی ممتدی دارد. در ۱۶۲۱ سیاح ایتالیائی پیترو دلا واله از کتیبه‌های تخت جمشید چند علامت میخی نقاشی کرده با خود به اروپا برد. در ۱۶۷۴، شاردن صورتی از کتیبه‌ای را در شرح مسافرت خود به ایران گنجانید. پس از آن سیاحان و محققینی سوادهائی از کتیبه‌های تخت جمشید برداشتند، که از جمله میتوان ک. نیبور را نام برد. گئورگ فریدریش گروتفند در خواندن کتیبه‌ها کوشید. کارهای ادوارد رابینسن در جغرافیای کتاب مقدس و موفقیت راولینسن در خواندن کتیبه‌ی داریوش I در بیستون باستانشناسی شرق نزدیک را بیش از پیش مورد توجه ساخت.

(۱)Bosworth (۲)Boswell (۳)interval (۴)Basilicata (۵)bass (۶)Bass (۷)Bassano (۸)Basses-Pyrénées (۹)archaeology

از طرف دیگر، در ۱۸۴۰-۴۱ ا. ن. فلاندن فرانسوی و پ. گ. کوست فرانسوی نقشه‌ی تخت جمشید را رسم و حجاریهای جالبی کشف کردند. در ۱۸۸۵ دیولافوا و زوجه‌اش در شوش مشغول تحقیق شدند. سپس هیئتی بریاست دمرگان کاوشها را تعقیب کردند. هنوز هم حفاریها و کاوشها ادامه دارد، و هرچند یک بار آثار گرانبهائی از ادوار باستانی ایران و نواحی مجاور آن کشف میشود. باستانشناسی بین النهرین مخصوصاً در قرن ۱۹م توسعه یافت.

توضیح علمی در باره‌ی یافته‌های ماقبل تاریخ از سال ۱۸۳۲ آغاز میشود که یکی از باستانشناسان دانمارکی فرهنگ و تمدن صنعتی بشر را بر پایه‌ی مواد و مصالحی که از آنها بعنوان سلاح و افزار کار در زندگی استفاده میشده است به دوره‌های مختلف تقسیم کرد. این دوره‌ها عبارتست از عصر حجر قدیم، عصر حجر جدید، عصر مفرغ، و عصر آهن. صحت توالی این عصرهای فرهنگی در بیشتر نواحی زمین، امروزه بطور کلی مقبول است، و این تقسیم در درجه‌ی اول نماینده‌ی وضع زندگی مردم در عصرهای متوالی است، نه نماینده‌ی تقسیم زمانی. در نواحی مختلف این عصرها با یکدیگر همزمان نیستند، و نیز طول هر عصر در همه جا بیک اندازه نیست. قسمتی از افریقا هنوز در عصر حجر جدید است، و قسمتهای دورافتاده‌ی سیبریه در عصر مفرغ. بعضی از اقوام بلافاصله از مرحله‌ی حجری به مرحله‌ی مفرغی درآمده‌اند. مطالعه و تحقیق در زمانهای گذشته در امریکا مخصوصاً با توجه به زندگی بقایای بومیان اصلی ترقی فراوان کرده است. از کارهای باستانشناسی امریکا میتوان تحقیقات در باره‌ی اقوام مایا (امریکای مرکزی) و آزتک و تولتک (مکزیک) و اینکا (امریکای جنوبی) را نام برد.

باس-تر[1] (bās-ter) [فنس.= زمین پست]، بندر (جم ۱۱٬۸۳۷). کرسی گوادلوپ، هند غربی فرانسه.

باستر[2] (bāster)، شهر (جم در ۱۹۵۷ تخمیناً ۱۲٬۰۶۹)، کرسی سنت کیتس، جزایر بادپناه، هند غربی بریتانیا.

باستن[3] (bāstən)، برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین صورت بشناسید به بستن (boston) که ضبط فارسی رایج آنست رجوع کنید.

باستونی[4] (bāstony)، شهر (جم ۵٬۴۲۲)، ایالت لوکزامبورگ، چ‌ش بلژیک، در آردن. از میدان‌های نبرد پیشامدگی در جنگ II بود.

باستیا[5] (bāstiā)، شهر (جم ۳۷٬۱۲۲)، ل‌ش جزیره‌ی کرس، فرانسه؛ دریابندر و عمده‌ترین مرکز تجارتی جزیره. تا ۱۷۹۱ پایتخت کرس بود. قلعه‌ی قدیمی دارد.

باستیان[6]، **آدولف** (ādolf bāstiān)، ۱۸۲۶-۱۹۰۵، مردمشناس آلمانی که اغلب پدر نژادشناسی خوانده میشود. در استرالیا و آسیا و امریکا و افریقا سیاحتها کرد. مشاهدات خود را در باب مردم و فرهنگها در کتاب انسان در تاریخ (۱۸۶۰) گرد آورد. قریب ۶۰ اثر در باب جنبه‌های مختلف مردمشناسی ازو بجا مانده است. خدماتش به علم ارزش بسیار دارد.

باستیداس[7]، **روذریگو د** (rodrigo de bāsti-dās)، ح ۱۴۶۰-۱۵۲۶، کشورگشای اسپانیائی در کولومبیا. مصب ماگدالنا را کشف (۱۵۰۱) و سانتا مارتا را تأسیس کرد (۱۵۲۵).

باستیل[8] (bāstil)، زندان پیشین دولتی در پاریس، فرانسه. در ح ۱۳۶۹ بعنوان قلعه ساخته شد؛ در ۱۷۸۹ ویران گشت. مرد آهنین‌نقاب و ولتر در آنجا زندانی بودند. با اینکه داستانهای هراسناک از باستیل گفته‌اند، با اغلب زندانیان سیاسی در آنجا بملایمت رفتار میشد. در ۱۴ ژوییه‌ی ۱۷۸۹، جمعی از مردم پاریس که به برکناری نکر اعتراض داشتند به باستیل حمله‌ی سختی کردند. این روز، که آغاز انقلاب فرانسه است، روز جشن ملی جمهوری فرانسه شد.

باسزالپ[9] (bāszālp) [= آلپهای سفلی]، ولایت (۶٬۹۸۸ کمم، جم ۸۴٬۳۳۵)، چ‌ش فرانسه، در پروانس؛ کرسی آن دینی.

باسک (bāsk)، دهستان (جم ۱۲٬۶۷۰؟)، چ‌ش بخش سردشت، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار مرز عراق؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. کوهستانی و جنگلی است. از زاب صغیر مشروب میشود.

باسک[10]، **ایالات**، اسپانیولی **واسکونگاداس** (vās-kongādās)، عربی **بشکنش** (baškonēš)، ناحیه، ل اسپانیا، ج خلیج بیسکی. از ل‌ش با فرانسه هم‌مرز است. شهرهای عمده‌اش بیلبائو، سان سباستیان، و ویتوریا است. معادن آهن و سرب و مس، و صنایع کشتیسازی و ماهیگیری دارد. اکثر سکنه‌ی آن از باسکها هستند.

پیش از تسلط رومیان بر اسپانیا و گل، قلمرو باسکها در ل و چ توسعه‌ی بیشتری داشت. باسک‌های قسمت مرکزی ناحیه‌ی باسک‌نشین با رومیان و ویزیگوتها و مورها (اعراب) و فرانکها جنگیدند، و دست آنها را از قلمرو خود دور کردند. در ۷۷۸ سپاهیان شارلمانی را در رونسوو نابود کردند، و رولان را بقتل رسانیدند، و استیلای موقت شارلمانی را پایان دادند. در ۶۰۱ در گاسکونی دوکنشینی تأسیس کردند، که در قرن نهم تجزیه شد، ولی در ۸۲۴ دولتی در ناوار تشکیل دادند؛ در دوره‌ی سانچوی III تقریباً تمام باسکها تحت لوای واحد درآمدند (1000-1035). پس از استیلای کاستیل بر گیپوتکوا (در ۱۲۰۰)، آلاوا (در ۱۳۳۲)، ویتکایا (در ۱۳۷۰)، و بیشتر ناوار (در ۱۵۱۲)، باسکها استقلال خود را از دست دادند، ولی حقوق دموکراتیک قدیمی خود را محفوظ داشتند. انجمنهای آنان در گرنیکا مشهور است. در ۱۸۷۳، بسبب پشتیبانی باسکها از کارلوسیان در جنگهای کارلوسیان، امتیازات آنها ملغی شد. در ۱۹۳۶، سه ایالت باسک خودمختاری یافتند. در مقابل فرانکو سخت مقاومت کردند، و در ۱۹۳۷ که وی بر آنها پیروز شد، خودمختاری آنان را لغو کرد.

باسک[10]، **زبان**، از زبانهای مستقلی که ارتباط آن با سایر زبانها آشکار نیست، و در ناحیه‌ی کوچکی نزدیک سرحد فرانسه و اسپانیا بآن سخن میگویند. بعضی کوشیده‌اند تا میان این زبان و زبانهای قفقازی رابطه‌ای استنباط نمایند.

باسک، قوم: ← باسکها.

باسکرویل[11]، **هاوارد** (hāwārd bāskervil)، ۱۸۸۵-۱۹۰۹، معلم امریکائی مدرسه‌ی امریکائی تبریز؛ متولد ایالت نبراسکا (کشمة). در دانشگاه پرینستن فارغ التحصیل گشت، و بعنوان معلم پسرانه‌ی مرسلین تبریز آمد. اما در آنجا بسبب همدردی با آزادیخواهان بصفوف مجاهدین پیوست، و عده‌ای را تعلیم و مشق نظام داد. در ۱۹ آوریل ۱۹۰۹، هنگامی که در رأس عده‌ای از شاگردان و تربیت‌یافتگان ایرانی خویش برای شکستن خط محاصره‌ی تبریز میجنگید مجروح و مقتول شد.

باسکها[12] (bāsk.hā) یا **قوم باسک**، مردمی که اصل آنها معلوم نیست، و در قسمتهائی از ل اسپانیا و چ‌غ فرانسه سکنی دارند، و هنوز بزبان قدیم خود (← باسک، زبان)، که به هیچیک از زبانهائی که میشناسیم بستگی ندارد، تکلم میکنند. باسکها را قدیمترین مردم اروپا شمرده‌اند، و احتمالا آنانرا از اعقاب انسان کرومانیون دانسته اند، که پیش از ایبریان به اسپانیا آمده‌اند؛ برخی نیز احتمال داده‌اند که باسکها از بقایای ایبریان هستند. باسکها مردمی چوپان و دهقان و ماهیگیر، و در مذهب کاتولیک سخت متعصب اند. امروزه ح ۱٬۵۵۰٬۰۰۰ تن باسک در قسمت اسپانیائی ناوار و در ← ایالات باسک، ح ۲۰۰٬۰۰۰ تن در چ‌غ فرانسه (نواحی لابور، سول، و ناوار سفلی)، و ح ۲۵۰٬۰۰۰ تن در سایر نقاط زمین زندگی میکنند. برای تاریخ آنها ← باسک، ایالات.

باسمنج (bāsmenj)، ده (جم ۳٬۳۷۳ ست ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۹ کیلومتری چ‌ش بستان‌آباد، سر راه شوسه‌ی تبریز به تهران.

باسمه، برگ نیمکوب نیل: ← وسمه.

باسوتو[13] (bāsuto) یا **سوتو**[14] (suto)، نام مردم بانتوزبان افریقای جنوبی که در باسوتولند و نواحی مجاور آن از اتحادیه‌ی افریقای جنوبی سکنی دارند. عده‌ی آنها را ح ۸۰۰٬۰۰۰ تخمین کرده‌اند.

باسوتولند[15] (bāsutoland)، مستعمره‌ی (۳۰٬۳۴۴ کمم، جم ۶۴۲٬۰۰۰ که ح ۲٬۰۰۰ تن از آنها اروپائی هستند) بریتانیا، محصور در اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ کرسی آن مزرو (mazeru). کوهستانی است؛ کوههای دراکنزبرگ در طول مرز شرقی آن واقعست. پیش از ۱۸۰۰ بیشتر آن غیر مسکون بود. ملت باسوتو، که اکثریت سکنه‌ی آنرا تشکیل میدهد، در سالهای ۱۸۱۵-۳۱ از بقایای قبایلی که بسبب حملات اقوام زولو و ماتابله متفرق شده بودند تشکیل یافت. اول بار در ۱۸۴۳ تحت حمایت بریتانیا درآمد. در ۱۸۶۸ جزء مستعمره‌ی کاپ شد. از ۱۸۸۴ تحت اداره‌ی مستقیم دولت بریتانیا است.

باسومپیر[16]، بارون **فرانسوا دو** (*bāron frāN-

(۱)Basse-Terre (۲)Basseterre (۳)Boston (۴)Bastogne (۵)Bastia (۶)Bastian (۷)Bastidas (۸)Bastille (۹)Basses-Alpes (۱۰)Basque (۱۱)Baskerville (۱۲)Basques (۱۳)Basuto (۱۴)Suto (۱۵)Basutoland (۱۶)Bassompierre

sua dē bāsoMpier)، ۱۵۷۹–۱۶۴۶، مارشال فرانسه. در خدمت هانری IV بود، بعدها با هوگنوها جنگید (۱۶۲۱–۲۲، ۱۶۲۷–۲۸). بسبب مخالفت با ریشلیو در باستیل محبوس شد (۱۶۳۱–۴۳). تذکره‌هائی نوشته است.

باسون[1] (bāson؛ از فنس)، ایتالیائی فاگوتو (fāgotto)، ساز بادی چوبی که از نظر ساختمان شبیه به اوبوا است. در قرن ۱۵م در ایتالیا وجود داشت، و در ۱۵۳۹ توسط اسقف آفرانیو (āfrānio) رایج گردید. باسون دارای کلیدهای متعددی است که به وسیله‌ی آنها صداها را تغییر میدهند، و به وسیله‌ی قمیشی (← قمیش) مرکب از دو تیغه‌ی نی بصدا درمی‌آید. باسون در ارکستر سمفونیک دارای ارزش بسیاری است. ← سازهای بادی.

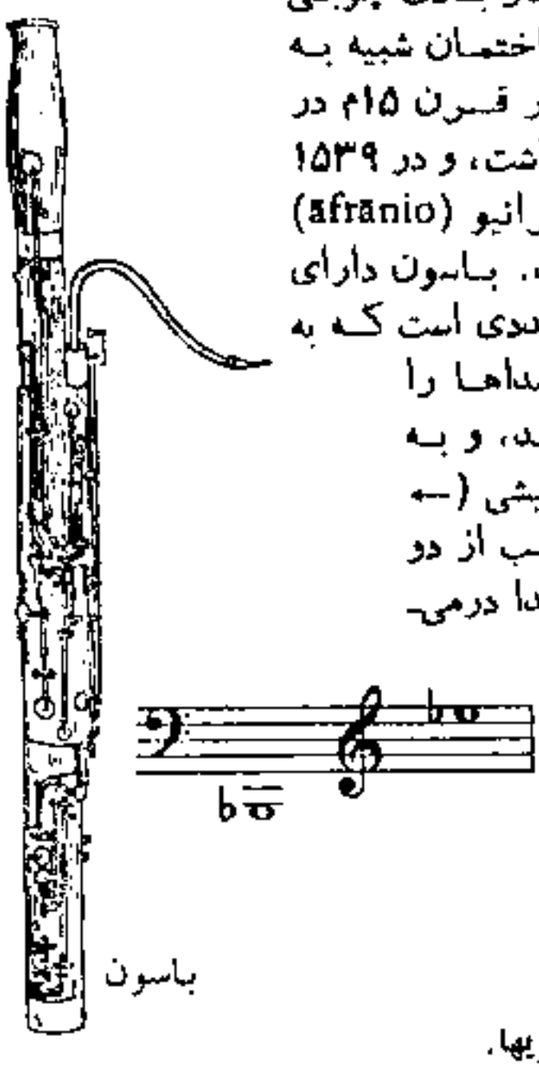
باسون

باسیل: ← باکتریها.

باسیلی (bāsili)، منسوب یا مربوط به باسیلیوس کبیر یا به نظام او؛ ← باسیلیان.

باسیلیان (bāsiliān) یا **راهبان باسیلی**[2]، راهبان کلیسای شرقی که پیرو نظام قدیس باسیلیوس کبیر اند. در حجره‌های محقر و بدون حکومت مرکزی بسر میبرند. اصلاحات تئودوریوس ستودیومی (قرن ۹م) باین فرقه جان تازه بخشید. دیرهای مهم آنان در کوه آتوس و کوه سینا است.

باسیلیوس (bāsilius)، اسم لاتینی (املای اصلی *Basilius*) برای مرد. معادل آلمانی، دانمارکی، هلندی، و سوئدی آن بازیلیوس (املای اصلی *Basilius*)، معادل فرانسوی آن بازیل (bāzil؛ املای اصلی *Basile*)، و معادل انگلیسی آن بزیل (bazil؛ املای اصلی *Basil*) است. ضبط عربی آن بسیل (basil) میباشد.

باسیلیوس[3] **I** (bāsiliuse) یا **باسیلیوس مقدونی** (maqduni)، ح ۸۱۳–۸۶، امپراطور (۸۶۷–۸۶) بیزانس. در ح ۸۵۶ مورد توجه امپراطور میخائیل III واقع شد، و امپراطور بمناسبت هیکلش او را ندیم بزم خود کرد. باصرار وی، میخائیل او را شریک خود در امپراطوری کرد (۸۶۶). بعداً میخائیل را بقتل رسانید، و خود بامپراطوری نشست، و باین ترتیب، سلسله‌ی مقدونی امپراطوری روم شرقی را، که دو قرن دوام یافت، تأسیس نمود. فرمانروائی لایق بود. مالیه را اصلاح کرد، و برای نو کردن قوانین یوستی‌نیانوس I قانون‌نامه‌ی جدیدی آورد، و طبقه‌ی فقیر را مورد حمایت قرار داد، و اعتبار نظامی امپراطوری را تجدید کرد. در عهد وی، هنر و معماری بیزانس وارد دومین عصر طلائی خود گردید. واقعه‌ی عمده‌ی زمان او اختلاف بین کلیسای روم با کلیسای شرق بود. ایگنالیوس قسطنطینی را به بطرکی بازگردانید (۸۶۷).

باسیلیوس[3] **II** (bāsiliuse)، معروف به **بلغارکش** (bolqār.koš)، ح ۹۵۸–۱۰۲۵، امپراطور (۹۷۶–۱۰۲۵) بیزانس. با برادرش، قسطنطین VIII، اسماً جانشین پدر خود رومانوس II گردید (۹۶۳)، ولی در دوره‌ی طفیان نیکفوروس II و یوحنای II دستش از حکومت کوتاه بود. از ۹۷۶ عملا حکومت در دست وی بود، و برادر بدکارش از امپراطوری جز نام نداشت. شورشهای ملاکین را فرونشاند، و قوانین رومانوس I را که بر ضد آنها بود تقویت کرد. بلغارستان را مقهور و ضمیمه‌ی قلمرو خود ساخت (۱۰۱۸)، و مرز شرقی امپراطوری را تا قفقاز پیش برد.

باسیلیوس[3]**، قدیس** (bāsilius)، ← باسیلیوس کبیر، قدیس.

باسیلیوس کبیر[4]**، قدیس** (qeddis bāsiliuse)، ح ۳۳۰–۷۹، نخست‌کشیش یونانی، اسقف قیصریه در کاپادوکیا، مجتهد کلیسا، و یکی از آباء چهارگانه‌ی کلیسای یونانی (← آباء کلیسا). قسمت اعظم مقررات دوگانه‌ی باسیلیان از اوست. از آثار دیگرش در باب روح القدس و بر ضد الونومیوس است، که هر دو در دفاع از نظام کاتولیکی است.

باشان[5] (bāšān) [عبری، = خاک سبک]، در کتاب مقدس، ناحیه‌ای در ش رود اردن، که بجهت گله‌های گاو و گوسفند معروف بود (اعداد ۳۳.۲۱؛ تثنیه ۳؛ دوم پادشاهان ۳۳.۱۰؛ مزامیر ۱۲.۲۲؛ ۱۵.۶۸؛ عاموس ۱.۴).

باشت (bāšt)، نام بخشی از شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)، که در آبان ماه ۱۳۳۸ هش تشکیل گردید. مشتمل بر دهستان باشت (۳۹ آبادی) است.

باشتین (bāštin)، ده؛ ← بیهق.

باشتین، دهستان (جه ۶'۱۰۹؛)، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۷ (۱) آبادی. راه شوسه‌ی تهران به مشهد از این دهستان میگذرد.

باشقیر: ← باشقیرستان.

باشقیرستان[6] (bāšqirestān)، نام رسمی آن **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی باشقیر**، کشور خودمختار (۱۴۳'۵۰۰ کمه؛ جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۳'۲۲۳'۰۰۰)، ش جنسر اروپائی، در دامنه‌های غربی کوههای اورال و در ج آنها؛ کرسیش اوفا. ناحیه‌ای است زراعتی، و دارای معادن آهن، مس، منگنز، طلا، کروم، سرب، نفت، و بوکسیت. باشقیرها (۲۴٪ سکنه) مسلمان و ترک‌زبان هستند و از ۱۵۵۶ تابع روسیه بوده‌اند؛ باقی سکنه بیشتر (۴۰٪) روس و نژاد مختلط ترک و تاتار هستند.

باشقیرها: ← باشقیرستان.

باشکیرتسف[7]**، ماری** (māri bāškirtsef)، ۱۸۶۰–۸۴، خاطره‌نویس و نقاش فرانسوی، ملت روسیه. دوران کودکی را در تفرجگاههای ایتالیا و فرانسه گذرانید. نوشتن دفتر خاطراتی را که بوی شهرت بخشیده در ۱۲ سالگی آغاز کرد. این دفتر نمودار صادقانه‌ی حالات کودک زودرس و خودخواهی است که جنون شهرت و محبوبیت بسر دارد. برای کسب شهرت، نخست بآموختن آواز پرداخت، و چون در اینکار توفیقی نیافت در پاریس دست بآموختن نقاشی زد. چند تصویر از کارهای او را در یکی از نمایشگاههای پاریس آویختند؛ صورتی که از خود ساخته اکنون در موزه‌ی نیس است. نامه‌هائی بمردان بزرگ زمان خود نوشت، و از میان آنان تنها موپاسان بنامه‌نگاری با او ادامه داد. قسمتهائی از دفتر خاطرات او در ۱۸۹۰ به انگلیسی و فرانسه، و نامه‌هایش در ۱۸۹۱ انتشار یافت.

باشگاه هواپیمائی (ایران) در ۱۳۱۸ هش تاسیس شد، و منظور اصلی آن آشنا ساختن جوانان کشور بامور هواپیمائی بود. بتوسط شش هیئت (مدیره، فنی، عمومی، مالی، تبلیغاتی، و بازرسی) اداره میشد. تا شهریور ۱۳۲۰ هش فعالیت قابل توجهی داشت، و عده‌ای خلبان پسر و دختر تربیت کرد (اولین خانمهای خلبان ایرانی، اینا آوشید و عفت تجارتچی، جزء آنها بودند). پس از آن از فعالیت باشگاه کاسته شد، و فقط با خرید ۲۵ هواپیمای مشقی بتربیت خلبان همت گماشت. در ۱۳۲۸ هش در سازمان باشگاه تجدید نظر شد، و فعالیت خود را از سر گرفت. طبق قراردادی که با وزارت پست و تلگراف منعقد کرد، حمل پست هوائی را در سرتاسر کشور عهده‌دار گردید. در مهر ۱۳۳۰ هش مجدداً در هیئت رئیسه‌ی آن تغییراتی بعمل آمد، و باشگاه شروع به اقدامات تازه‌ای کرده است. سرپرستی آن با والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی است.

باشی، رئیس صنف یا رسته؛ ← کدخدا؛ اصناف.

باشیگری: ← کدخدا.

باصر[8] (bāsar) [عبری، = کانه]، شهر، ش اردن. از مراکز بست‌نشینی بود (تثنیه ۴۳.۴؛ یوشع ۸.۲۰، ۳۶.۲۱).

باصری، ایل (bāseri)، از ایلات خمسه‌ی فارس، دارای ۱'۸۵۴ خانوار (ح ۱۲'۶۰۰ نفر)، ساکن فارس. قشلاقشان در اطراف جویم و کربال، و ییلاقشان در اطراف ایزدخواست و مرودشت و رامجرد و بیضا است.

باطلاق: ← باتلاق.

باطنیان (bāteniān) یا **باطنیه** (bāteniyye)، نامی که بالاخص به فرقه‌ی اسماعیلیه و بطور کلی به بعضی از فرقه‌هائی که بقول خود به باطن کلام خدا توجه داشتند، و معانی ظاهری را در مقابل معانی باطنی بچیزی نمیشمردند، اطلاق میشد. بدین ترتیب، نام باطنی به فرقه‌های گوناگون متباین اطلاق میگردید، و استعمال آن حتی در مورد نویسندگان و متفکرین نیز تعمیم یافت، و عده‌ای از صوفیه و فلاسفه‌ای مانند ابن رشد باطنی خوانده شدند.

باطنیه: ← باطنیان؛ اسماعیلیه.

باطوم[9] (bātum)، سابقاً **باطومی**، شهر (جه ۷۰'۸۰۷)، کرسی جخشه آجارستان، جشه گرجستان، بر دریای سیاه. لوله‌های نفت آنرا به باکو متصل میکند؛ از مراکز عمده‌ی تصفیه و حمل نفت است. بواسطه‌ی زیبائی و باغ نباتاتش شهرت دارد. در

(۱)basson (فنس); bassoon (انگل) (۲)Basilian monks (۳)Basil (۴)Basil the Great (۵)Bashan (۶)Bashkir (۷)Bashkirtsev (۸)Bezer (۹)Batum

قرون ۱۷م و ۱۸م گاهی در تصرف روسها و گاه در تصرف ترکهای عثمانی بود؛ در ۱۸۷۸ بتصرف روسیه درآمد.

باغان، دهستان (جه ۲۹۰'۶؛)، شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی قوچان به بجنورد از آن میگذرد. مرکزش **باغان** (جه ۶۸۶ سشه ۱۳۳۵ هش).

باغبانی، رشته‌ای از کشاورزی مشتمل بر کشت نباتات زینتی، درختان میوه، و سبزیجات، و تهیه‌ی نقشه‌ی باغ. مردم دوران ماقبل تاریخ باغبانی میدانستند، ولی باغبانی رسمی ابتدا در اراضی قابل آبیاری مشرق‌زمین رواج یافت؛ صلیبیون طرز عمل شرقی را به اروپا انتقال دادند. در ایران، اداره‌ی باغبانی وزارت کشاورزی، بنگاههای کشاورزی، دانشکده‌های کشاورزی، و مزارع آزمایشی، در وارد کردن و ترویج انواع خوب نباتات اقدام نموده‌اند.

باغ بهادران (bāqe bahādorān)، ده (جه ـ'۳؛ 000)، دهستان آیدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۲۷ کیلومتری جغ فلاورجان، کنار زاینده‌رود.

باغچه‌سرای[1]، شهر (جه ح 10'000)، اوکرائین، در ج ناحیه‌ی کریمه، بفاصله‌ی ۳۲ کیلومتری سواستوپول. در تمام دوره‌ی (ح ۱۴۲۳–۱۷۸۳) سلطنت سلسله‌ی خانهای تاتاری گرای (geray) بر کریمه، پایتخت خان‌نشین کریمه بود. در مرکز شهر کاخ معروف خانها (خان‌سرا) قرار دارد، که در ۱۵۱۹ ساخته شد، در هجوم ۱۷۳۶ روسها ویران گردید، و برای بازدید کاترین II از کریمه تجدید شد. مقبره‌های متعدد خانها و مساجد و کاخهای عالی دارد.

باغچین (bāqcin)، ده (جه ح ۱'۸۸۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ ۸ کیلومتری لغ بجنورد.

باغ زندان، ده (جه ۱'۹۷۶ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان زیراستاق، بخش حومه‌ی شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، ۲ کیلومتری ش شاهرود.

باغ سنگستانی[2]، باغی که میان تخته‌سنگهائی، بوضع طبیعی یا با ترتیب مصنوعی، فراهم شده باشد. میان سنگها، با عمق کافی، خاک میریزند تا ریشه‌ها بتوانند فرو روند. نباتات کوهستانی و بوته‌های کوتاه و نباتات علفی مناسب این گونه باغها است.

باغشاه فین (fin)، باغ سلطنتی دوران صفویه، در فین، کاشان. شاه سلیمان اول در مظهر چشمه‌ی فین استخر و مقسم آب نیز ساخت. ابنیه‌ی داخل باغ از شاهان صفوی، و فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار است. حمام کوچک آن مقتل میرزا تقی خان امیر کبیر است.

باغ قوشخانه، اصفهان: ← منار طوقچی، در مقاله‌ی منار.

باغک (bāqak)، دهستان (جه ح ۵'۸۰۰؛)، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. مرکزش، **باغک** (جه ۱'۰۵۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری لغ اهرم واقعست.

باغ گیاهان: ← باغ نباتات.

باغ ملک (bāqe malek)، دهستان (جه ۲'۵۰۰؛)، بخش باغ ملک، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. بخش **باغ ملک** (مشتمل بر دهستان باغ ملک)، بنام **جانکی** (jānaki) (جانکی گرمسیری)، بموجب قتک (۱۳۱۶ هش) جزء بخشهای شهرستان اهواز تشکیل گردید؛ در آبان ۱۳۲۶ هش نامش به باغ ملک تبدیل شد؛ پس از تشکیل (بهمن ۱۳۳۲) فرمانداری بختیاری و چهار محال، از اهواز منتزع و جزء آن فرمانداری گردید. مرکزش، **باغ ملک** (جه ۱'۱۸۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵۰ کیلومتری لش اهواز است.

باغ نباتات[3] یا **باغ گیاهان**، باغی که درختان و گیاهان را برای مطالعات علمی و نمایش دادن در آن پرورش میدهند. باغهای نباتات عموماً نزدیک شهرهای بزرگ و دارای کتابخانه و مجموعه‌های گیاهان است. نیز ← کیو گاردنز؛ هرباریوم.

باغ وحش[4]، باغهای عمومی یا خصوصی برای نگاهداری و نمایش دادن و تحقیق در انواع مختلف حیوانات. در چین و مصر و روم باغهائی برای نگاهداری حیوانات وجود داشته است. در قرون وسطی فرمانروایان اروپا باغ وحشهای خصوصی داشتند که بعضی از آنها بعدها هسته‌ی اصلی باغ وحش‌های کنونی کشورهای بزرگ شد. اغلب شهرهای بزرگ دنیا باغ وحش دارند.

باغین (bāqin)، دهستان (جه ح ۵'۲۴۰؛)، غ بخش حومه‌ی شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. قسمتی از زمین‌های آن توسط رود چاری مشروب میشود. در اطرافش تپه‌های ریگ روان وجود دارد که هنگام وزش باد مزارع و منازل سر راه را خسارت می‌رساند. مرکزش، **باغین** (جه ۲'۶۷۵ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۹ کیلومتری جغ کرمان بر سر سه‌راه کرمان و یزد و بندر عباس واقعست.

بافت (bāft)، بخش (جه ۴۷'۴۰۰؛)، ش شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۴۳ (؟) آبادی. از ل و ش بین کوهها محصور است. رودهای آن از ارتفاعات شمالی (کوههای لاله‌زار، شاه، و بیدخوان) سرچشمه میگیرند، و بطرف شرق جاری شده بنام هلیل‌رود وارد جیرفت می‌شوند. در کوهستانها کتیرا، زیره، بادام، ارجن، و بنه یافت میشود. محصولش قالی، کرک، زیره، و چوب است. در دیماه ۱۳۲۳ هش تابع شهرستان جدید التأسیس سیرجان شد. مرکزش، **بافت** (جه ۳'۸۶۱ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲۲ کیلومتری ش سیرجان است.

بافت یا **نسج** (nasj)، در زیستشناسی، مجموعه‌ی سلولهائی که، بمناسبت انجام دادن عمل مخصوصی، شکل و ساختمان آنها بیکدیگر شبیه است، و بوسیله‌ی جدار سلولها (در نباتات) یا ماده‌ی بین سلولی (در حیوانات) بهم مرتبط اند. بافتها را میتوان بر حسب عملشان تقسیم‌بندی کرد. از اقسام بافتهای حیوانی بافت پوششی، بافت پیوندی یا ملتحمه (moltaheme)، بافت خونی، بافت عضلانی، و بافت عصبی را میتوان نام برد.

بافت پوششی تمام سطح خارجی بدن و سطح داخلی اعضا را میپوشاند، و بعبارت دیگر، بمنزله‌ی پوشش داخلی و خارجی بدن است. بافت پوششی ممکن است ساده (یک طبقه سلول) یا مطبق باشد. بافتهای جدار مویرگها و جدار داخلی قلب و پوشش داخلی روده و معده ساده اند، و بشره‌ی پوست بدن مطبق است. بافت غده‌ای از اقسام بافت پوششی است. **بافت پیوندی یا ملتحمه** سلولهائی بشکل ستاره دارد، و دارای ماده‌ی بین سلولی است، که در آن، علاوه بر سلولهای بافت، الیافی نیز قرار دارند. بافت پیوندی وسیله‌ی ارتباط بافتهای مختلف بیکدیگر است، و در واقع تکیه‌گاه آلات و اعضا میباشد. بافت موسوم به مخاط (moxāt) در واقع مجموعه‌ی یک آستر پیوندی و یک رویه‌ی پوششی است. منشأ بافتهای غضروفی (← غضروف) و استخوانی (← استخوان) همان بافت پیوندی است. نیز ← خون؛ عضله؛ سلسله‌ی اعصاب.

بافران (bāfrān)، ده (جه ۱'۴۸۱ سشه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان نائین؛ ۵۰ کیلومتری جش نائین.

بافق (bāfq)، بخش (جه ۱۴'۲۷۰؛)، ش شهرستان یزد، استان دهم؛ مرکب از دو دهستان حومه (۲۴؛ آبادی) و بهاباد (۲۶؛ آبادی). از ل به کویر لوت محدود است. رود شور، که از ارتفاعات شهرستان کرمان سرچشمه میگیرد، به کویر بافق در مرکز این بخش میریزد. محصولش گندم، جو، خرما، پنبه، و روناس است. معادن آهن، سرب، و روی دارد. مرکزش، **بافق** (جه ۴'۵۰۵ سشه ۱۳۳۵ هش)، در 100 کیلومتری جش یزد واقعست. هوایش گرم و آبش کمی شور میباشد.

بافق، کویر: ← بافق.

بافن، پوینده و کاشف: ← بفین. ویلیام.

بافن[5]، **جزیره‌ی** (bāfan)، انگلا بفین (bafin) [بنام و. بفین]، جزیره (۵۱۲'۱۸۰ کمم)، بزرگ‌ترین و شرقیترین جزایر مجمع‌الجزایر شمالگان، در قشم. سابقاً ارض بافن نام داشت. از نظر جغرافیائی دنباله‌ی لابرادور است، و تنگه‌ی هودسن آنرا از زمینلاد جدا میسازد. در داخلش دریاچه‌های آب شیرین و در قسمت شرقی کوهها دارد. سکنه‌ی آن اغلب اسکیمو هستند. اول بار م. فروبیشر آنرا پویید (۱۵۷۶–۷۸).

بافن[5]، **خلیج**، انگلا بفین [بنام و. بفین]، شاخه‌ی قشم بین گروئنلند و مجمع الجزایر شمالگان، که بوسیله‌ی تنگه‌ی دیویس (deyvis) به قطا مرتبط است. جریان دریائی لابرادور کوههای یخ بسیار بآن میآورد، و بهمین جهت کشتیرانی در آن خالی از خطر نیست.

باقر: ← امام محمد باقر.

باقر خان، معروف به **سالار ملی**، فت ح ۱۳۳۵ هق، مجاهد مشهور مشروطیت، و مدافع تبریز در قضیه‌ی محاصره، و همکار ستار خان معروف. وی در مدت یازده ماه محاصره‌ی (۱۳۲۶–۱۳۲۷ هق) تبریز بوسیله‌ی قوای محمد علی شاه، در دفاع از شهر بهمراهی ستار خان و سایر مجاهدین اهتمام بسیار نمود. پس از ختم غائله‌ی تبریز و فتح تهران، مقارن جنگ بین الملل اول، همراه مهاجرین به کرمانشاه و قصر شیرین رفت، و در آنجا بقتل رسید.

باقر خان خراسکانی (xorāskāni)، از امرا و متنفذین اصفهان در اواخر دولت زندیه. علیمراد

(۱)Bakhchisarai (۲)rock garden (۳)botanic garden (۴)zoological garden (۵)Baffin

خان زند (پادشاهیش ۱۱۹۶–۱۱۹۹ هق) او را لقب خانی و حکومت اصفهان داد. جعفر خان زند، در اوایل سلطنت صادق خان زند، وی را تحت الحفظ از اصفهان با خود به شیراز برد، و علیمراد خان پس از تسخیر شیراز او را خلعت داده باصفهان فرستاد. مقارن وفات علیمراد خان، وی دروازه‌های اصفهان را ببست و دعوی استقلال کرد، اما چون جعفر خان به اصفهان درآمد (ربیع الثانی ۱۱۹۸ هق)، باقر خان نخست متواری و سپس گرفتار شد. اما جعفر خان او را بخشود و از خونش درگذشت. هنگام استیلای آقا محمد خان قاجار بر اصفهان، باقر خان مورد نوازش خان قاجار واقع شد، و چون آقا محمد خان پس از دو ماه توقف در اصفهان بجانب تهران آهنگ نمود، حکومت اصفهان را به باقر خان داد. اما جعفر خان بلافاصله متوجه اصفهان شد (صفر ۱۲۰۰ هق) و باقر خان تاب مقاومت نیاورده در قلعه‌ای متحصن شد. جعفر خان قلعه را محاصره کرد و عاقبت آن را بگشاد. باقر خان گرفتار شد و بامر جعفر خان بقتل رسید.

باقریه (bāqeriyya)، فرقه‌ای از شیعه که امامت را بامام محمد باقر ع ختم‌شده میدانند و به رجعت او معتقدند.

باقلا یا **باقلی**، گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع فابا (*Faba*) که دانه‌های خوراکی دارد.

باقلانی (bāqellāni)، شهرت قاضی **ابوبکر محمد ابن طیب**، ف ۴۰۳ هق، از بزرگان متکلمین عهد عضدالدوله‌ی دیلمی، و از رؤسای اشعریه؛ مت بصره. چون پدرش باقلافروش بود به باقلانی معروف شد. در بغداد سکنی داشت. به جدل و مناظره مشهور بود. از آثارش اعجاز القرآن، الانصاف، کشف اسرار الباطنیه، و هدایة المسترشدین است.

باقلای سنت اینیاس: ← پاپیته.

باقلای قبطی: ← ترمس، گیاه.

باقلوا (bāqlavā)، نوعی شیرینی معروف ایرانی که در طبخ آن لواش آرد گندم، بادام، قند، و پسته بکار میرود.

باقلی: ← باقلا.

باک[1]**، پرل سایدنستریکر** (përl sāydənstrikər bāk)، ۱۸۹۲–، بانوی رمان‌نویس امریکائی. مدتهای مدیدی در چین از مبلغین بود. سعی بسیار در تحکیم حسن تفاهم بین شرق و غرب بعمل آورد. بیشتر داستانهایش (خاصه خاک خوب، ۱۹۳۱؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۴۰ هش) زندگی چینی را مجسم میسازد. جایزه‌ی ادبی ۱۹۳۸ نوبل باو اعطا شد.

باکالیجار کوهی (bākālijār) [باکالیجار، پسر ویهان (veyhān)]، از مشاهیر و رجال دولت آل زیار؛ خال فلک المعالی منوچهر ابن قابوس. بعد از وفات منوچهر، بسبب خردسالی پسرش انوشیروان ابن منوچهر، یک‌چند زمام امور در دست او بود. باکالیجار یک بار نیز بر مسعود I غزنوی عصیان کرد (۴۲۵)، اما مسعود لشکر به گرگان برد، و او را تنبیه نمود (۴۲۶ هق). در سنه‌ی ۴۳۳ هق، باکالیجار را انوشیروان از کار برکنار کرد، و خود زمام امور را در دست گرفت.

باکالیجار مرزبان، صمصام‌الدوله: ← صمصام الدوله‌ی دیلمی.

باکالیجار مرزبان، عمادالدین: ← عمادالدین دیلمی.

باکانالیا[2] (bākkānāliā)، در دین روم، جشنی بافتخار باکوس. اوایل جنبه‌ی دینی داشت، ولی بعداً بمجالس عیاشی و میگساری تبدیل، و لهذا غیر قانونی شناخته شد.

باکانت‌ها[3] (bākānt.hā)، پ باکای (bākxāy)، در دینهای یونان و روم، زنان پرستنده‌ی باکوس



باکانت

یا دیونوسوس. مناسک پنهانی آنها، که با بیخودی دیوانه‌وار بعمل میآمد، متضمن میگساری و موسیقی گرم هیجان‌انگیز بود. یوتانیان آنانرا ماینادس (māynādes) نیز میگفتند.

باکتری (bākteri)؛ ← باکتریها.

باکتریا (bāktriā) یا **باکتریانا** (bāktriānā)، نام قدیمی سرزمین میان رشته‌کوههای هندوکش و آمو دریا، که مرکز آن باکترا (بلخ کنونی) بود؛ در کتیبه‌های ایرانی نام آن بصورت باختری (bāxtri) آمده است. سرزمینی کوهستانی و دارای اقلیم معتدل و آب فراوان است، و اراضی آن بسیار حاصلخیز میباشد. باکتریا و نواحی مجاور آن در زیر فرمان سلاطین کوچکی بود که ویشتاسپ، حامی زردشت، یکی از ایشان بود. پس از آن احتمالا بتصرف مادها درآمد، و سپس جزو امپراطوری هخامنشی شد. اسکندر مقدونی باکتریا را بسهولت فتح کرد، و باکتریا یکی از ایالات مقدونیه گردید، و پس از آن به سلاطین سلوکی آسیا منتقل شد، و فرهنگ و زبان یونانی در آنجا رواج یافت. در ح ۲۵۵ ق‌م، دیودوتوس، حاکم باکتریا استقلال خود را اعلام کرد، و سغدیانا را متصرف شد، و مملکتی تأسیس نمود. جانشینان او قسمتهائی از ش ایران و دره‌ی سند را نیز مسخر کردند، و دولت یونانی بزرگی تشکیل دادند. این دولت دوام چندان نکرد، ولی بوسیله‌ی آن، هنر یونانی به افغانستان و هند راه یافت. با برآمدن اشکانیان، ضعف دولت باکتریا آشکار شد. مهرداد I و فرهاد II به کشورگشائی پرداختند. در جانب شمال سکاها وارد میدان شدند، و در ۱۳۹ ق‌م باکتریا را تصرف کردند، و تنها فرمانروایان یونانی سرزمین هند مدت کمی بر جای ماندند. ولی در نیمه‌ی قرن اول ق‌م تمام شرق ایران و غرب هند در تصرف امپراطوری هندوسکائی بود، که شاهان آن در سکه‌ها خود را کوشان مینامیدند. بزرگترین شاه این سلسله، کانیشکا (ح ۱۲۳–۱۵۳)، حامی بزرگ مذهب بودائی بود. در قرن سوم میلادی دولت کوشان رو بزوال رفت؛ در حدود ۳۲۰ ب‌م امپراطوری گوپتا در هند تشکیل گردید، و دولت کوشانی منحصر به ایران شرقی شد، و در آنجا نیز با سلاطین ساسانی در جنگ بود. در قرن پنجم هفتالیان از شرق بر باکتریا تاخته و آن را متصرف شدند، و پس از ایشان، ترکان، که نخستین بار نامشان در حدود ۵۶۰ در تاریخ وارد میشود، نواحی شمال جیحون را تسخیر کردند. با برافتادن دولت ساسانی، علاوه بر ایران، تمام باکتریا تا رود سیحون مسخر مسلمانان گردید.
← بلخ.

باکتریخوار[4] (bākteri.xār)، نام هر یک از ذرات بسیار ریزی که تباه‌کننده‌ی باکتریها هستند؛ و بسیار ساده‌تر از سلول، و شبیه ویروسها و زن میباشند. باکتریخوارها مرکب از اسید نوکلئیک و پروتئین هستند. با میکروسکوپ الکترونی می‌توان آنها را دید. هر باکتریخوار سلول باکتری را فاسد میکند؛ سوخت و ساز سلول را مختل می‌سازد، و باعث میشود که در سلول، بجای محتویات عادی سلولی، ذرات باکتریخوار تولید شود؛ سرانجام، سلول میشکافد، و باکتریخوارهای تازه از آن بیرون میآیند. تا کنون چندین قسم باکتری‌خوار شناخته شده است؛ هر قسم روی باکتری مخصوصی عمل میکند.

باکتریها[5] (bākteri.hā؛ از فنس)، موجودات زنده‌ی بسیار ریز یک‌سلولی که آنها را جزو گیاهان از رده‌ی نزدیک به قارچها و ریسه‌داران میشمارند، و گاهی هم آنها را جزو جلبکها محسوب داشته‌اند. اگر شکل آنها کشیده و کوچک باشد، آنها را باسیل (bāsil؛ از فنس)؛ اگر کروی باشد، کوکوس (kokūs؛ فنس)؛ و اگر مارپیچی باشد، سپیریلیوم (spirilliom؛ فنس) مینامند. اندازه‌ی آنها از 1/1'000'000 تا 1/100 میلیمتر است، و بطریق مستقیم تقسیم میشوند. باکتریهای انگل (angal) یا بیماریزا (bimāri.zā) موجب بیماریهای گوناگون (مانند سل، دیفتری، وبا، حصبه، ذات الریه، کزاز، قانقریا، و کفگیرک) میشوند. بعضی از باکتریها مستقیماً ببافتها حمله میکنند، و برخی سمهائی بنام زهرابه ترشح مینمایند. بواسطه‌ی تلقیح میتوان از خطر بعضی از آنها جلوگیری کرد. بعضی باکتریها نیز مفیدند، مانند باکتریهای ازتی و باکتریهای شوره‌زا که مواد ازتی خاک را افزوده آنرا حاصلخیز میکنند، و باکتری‌های مخصوصی که مواد آلی را میپوسانند. نیز ← باکتریخوار.

باکتریهای ازتی[6] **و باکتریهای شوره‌زا**[7] (bāk-teri.hāye azoti, šure.zā)، باکتریهائی که ازت (نیتروژن) خاک را گرفته باشکالی درمیآورند که برای گیاهان عالیتر قابل جذب باشد. ازت عامل اصلی تشکیل هر پروتوپلاسم است؛ گیاهان پیوسته

(۱)Buck (۲)Bacchanalia (۳)Bacchantes (۴)bacteriophage (۵)bacteria (۶)nitrogen-fixing bacteria (۷)nitrifying bacteria

از خاک ازت میگیرند، و لهذا تجدید ترکیبات ازتی خاک اهمیت حیاتی دارد. باکتریهای ثابت‌کننده‌ی ازت، یعنی باکتریهای ازتی، در خاک یا در گره‌های ریشه‌های پروانه‌واران (مانند یونجه، شبدر، ترمس، سویا) زندگی میکنند؛ در هر دو صورت، ازت هوا یا منابع دیگر را بصورت قابل جذب برای گیاهان درمیآورند. باکتریهای شوره‌زا ترکیبات ازت‌دار را از مواد آلی خاک که تجزیه شده یا در حال تجزیه اند میگیرند و آنها را بصورتی درمیآورند که گیاهان طبقات عالی بتوانند بکار برند.

باکتریهای شوره‌زا: ← باکتریهای ازتی.

باکس[1] (bāks)، انگلستان: ← باکینگم‌شر.

باکسار[2] (bāksār)، دهکده، غ ایالت بهار، هند. در اینجا در ۱۷۶۴ بریتانیائیها بر نواب اوده پیروز شدند، و در نتیجه، بر ناحیه‌ی بنگال استیلا یافتند.

باکست[3]، **لف نیکولایویچ** (lef nikolāyevic bākst)، ۱۸۶۶؟–۱۹۲۴، نقاش و دکورساز روسی؛ متـ سن پطرزبورگ. سبک بدیع و خیال‌پرورد او، و رنگهای پرمایه و تابناکی که بکار میبرد، در کار صحنه‌آرائی و لباس‌سازی تئاتر و هنرهای تزیینی تحولات بسیار پدید آورد. بسبب لباسها و صحنه‌هائی که برای دو بالت دیاگیلف (بنام کلئوپاتر و شهرزاد) طرحریزی کرد، شهرت جهانی بدست آورد. کارهای او را بارها در نمایشگاههای بسیار بتماشا گذاشته‌اند. در پاریس درگذشت.

باکستن[4] سر **تامس فاول** (sər tāməs fāwəl bākstən)*، ۱۷۸۶–۱۸۴۵، اصلاح‌طلب انگلیسی. در پارلمنت در الغای (۱۸۳۳) برده‌فروشی در مستعمرات انگلستان رهبری داشت.

باکل[5]، **هنری تامس** (henri tāməs bākəl)، ۱۸۲۱–۶۲، مورخ انگلیسی. ثروتی را که بارث برده بود صرف مسافرت در بتـ اروپا و مطالعه و تحقیق کرد. به تاریخنویسی زمان خود که توجهش معطوف به سیاست و جنگ و قهرمانان بود بدیده‌ی تحقیر مینگریست، و در صدد تحریر کتابی در تاریخ تمدن اقوام مختلف و ارتباط آنان با یکدیگر برآمد. بهنگام مرگش، فقط دو جلد از کتاب تاریخ تمدن در انگلستان تمام شده بود، که سخت مورد توجه واقع شد. باکل بطریق استقرا "قوانینی" برای تاریخ یافت. روش علمی و جامع الاطراف وی در تاریخنویسی تأثیر بسزائی داشته است.

باکلیت[6] (bākelit)، نام تجارتی رزین مصنوعیی برنگ زرد روشن یا بی‌رنگ (مگر اینکه رنگ شده باشد)، که از فعل و انفعال فنول و آلدئید فورمیک تحت فشار و حرارت بدست میآید. در ساختن تعداد زیادی وسایل کوچک (از قبیل گیلاس آبخوری) بکار میرود. باکلیت را لئو هندریک بکلند[7] (leo hendrik bekland) (۱۸۶۳–۱۹۴۴)، شیمیدان امریکائی، اختراع کرد.

باکن[8]، **الگزاندر** (alegzāndər bākən)، ۱۸۲۹–۱۹۰۷، هواشناس اسکاتلندی. در تأسیس (۱۸۸۳) رصدخانه‌ی بن نویس سهم عمده‌ای داشت.

باکن[8]، **جان** (jān bākən)، ملقب به (اولین) **بارون تویدزمیور**[9] (bāron tuidzmiur*)، ۱۸۷۵–۱۹۴۰، نویسنده و از رجال اسکاتلندی. داستانهای پرحادثه‌ی چندی نوشت؛ از جمله سی و نه پله (۱۹۱۵)، روپوش سبز (۱۹۱۶)، و سه گروگان (۱۹۲۴). در ۱۹۳۵–۴۰ فرماندار کل کانادا بود.

باکو[10] (bāku) یا **بادکوبه** (bādkube)، شهر، کرسی آذربایجان شوروی، تجشـ، بر ساحل غربی دریای خزر. باکوی بزرگ (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً 901'000) مشتمل بر شبه جزیره‌ی آبشوران است، که دارای ۱۵٪ منابع نفتی جهان میباشد. باکو عمده‌ترین مرکز نفتی تجشـ، و دارای بندرگاهی بزرگ و مؤسسات فرهنگی عدیده است. نامش در مآخذ اسلامی بصورت باکویه و باکوه نیز ضبط شده است.

اول بار در قرن ۵م بنام ذکر این شهر رفته است. مردم آن (ظاهراً بمناسبت شعله‌های دائمی که منبع آنها گازهائی بوده که از چاههای نفت بیرون می‌آمده است) آتش‌پرست بودند، و شهر دارای مقابر زردشتی بوده است. از جنبه‌ی سیاسی مدتها تابع شروانشاهان بود، و پس از انقراض (۹۵۷ هق) این سلسله، بتصرف صفویه درآمد. بعداً مدت کوتاهی تحت استیلای ترکان عثمانی بود (۱۵۸۳–۱۶۰۶)؛ دیگر بار بدست ایران افتاد، و سرانجام در ۱۸۰۶ بتصرف روسیه درآمد؛ معاهده‌ی گلستان (۱۸۱۳) رسماً آنرا به روسیه واگذاشت. صنایع نفت آن در اواخر قرن ۱۹م آغاز شد، و باعث توسعه‌ی سریع شهر گردید.

باکوتس[11]، **توماس** (tomās bākots)، حـ ۱۴۴۲–۱۵۲۱، سیاستمدار و کاردینال مجار. بیحد جاه‌طلب بود و از بندگی و نوکری به صدر اعظمی و ریاست کلیسای مجارستان رسید. در ۱۵۱۴ شورش روستائیان را بکومک ژان زاپولیا سرکوبی کرد، و آنان را بصورت بندگان درآورد. ثروت هنگفتی بر جا گذاشت.

باکوس[12] (bākkus)، یـ باکخوس (bākxos)، در اساطیر یونان و روم، خدای شراب، مطابق



باکوس و آریادنه

(از نقش برجسته‌ای در واتیکان)

دیونوسوس. خدای زندگی نباتی و بارآوری نیز بود. مناسکش با عیاشی و میگساری همراه بود.

باکون، تل: ← تل باکون.

باکونین[13]، **میخائیل آلکساندروویچ** (mixāil āleksāndrovic bākunin)، ۱۸۱۴–۷۶، سوسیالیست انقلابی روسی که بنیانگذار آنارشیسم شمرده میشود. فعالیتهای او بیشتر در خارج روسیه بود. در ۱۸۴۰ روسیه را ترک گفته در آلمان، اتریش و فرانسه به اخلالگری پرداخت؛ دستگیر و به روسیه بازگردانده شد. در آنجا زندانی گردید و در ۱۸۴۹ به سیبریه تبعید شد، ولی فرار کرد و به انگلستان رفت (۱۸۶۱). به بین‌الملل اول پیوست، اما میانه‌اش با مارکس بهم خورد، و باتهام فعالیت برای متلاشی کردن بین‌الملل اول، اخراج گردید (۱۸۷۲). اواخر عمر را در ایتالیا و سویس گذرانید. باکونین طرفدار انقلاب شدید بود و معتقد بود که "آنارشیسم، کولکتیویسم، و بی‌اعتقادی به خدا" بانسان آزادی کامل میبخشد. پیروان زیادی، خاصه در ایتالیا و اسپانیا پیدا کرد.

باکوه، ضبطی از نام باکو.

باکویه، ضبطی از نام باکو.

باکینگم[14] (bākingəm)، ولایت، انگلستان: ← باکینگم‌شر.

باکینگم[14]، **دیوک آو** (diuk āv bākingəm*)، (شاخه‌ی ستفرد): ← ستفرد، خاندان.

باکینگم[14]، اولین **دیوک آو**، لقب **جورج ویلیرز** (jorj viliərz)، ۱۵۹۲–۱۶۲۸، از اشراف و درباریان انگلستان و مشاور نزدیک جیمز I و چارلز I، که در تاریخ انگلستان بسبب سیاستهای ناپایدار و بی‌مطالعه‌اش، که منجر به کشمکشهای دائمی با پارلمنت و دولتهای فرانسه و اسپانیا و شکستهای نظامی و دریائی شد، معروفست. در ۱۶۱۴ به دربار جیمز I راه یافت، و بسبب زیبائیش مورد توجه خاص او واقع شد. در ۱۶۲۰ اختیار دربار را در دست داشت. کوشید که ازدواج شاهزاده چارلز را با ماریا، شاهزاده خانم خردسال اسپانیا، ترتیب دهد، ولی موفق نشد (۱۶۲۳). پس از بازگشت به انگلستان، ازدواج او را با هنریتا ماریا، خواهر پادشاه فرانسه، ترتیب داد. در ۱۶۲۳ لقب دیوک آو باکینگم یافت. در سلطنت چارلز نیز طرف توجه بود، و کوشید که یک اتحادیه‌ی اروپائی از پروتستانها تشکیل دهد، و این امر روابط فرانسه و انگلستان را تیره کرد. شکستهای او در چند لشکرکشی منجر به اعتراض پارلمنت شد، ولی چارلز پارلمنت را منحل کرد تا اقدامی بر ضد جورج ویلیرز نشود. سرانجام بدست یک افسر دریائی ناراضی بقتل رسید.

باکینگم[14]، دومین **دیوک آو**، لقب **جورج ویلیرز**، ۱۶۲۸–۸۷، سیاستمدار و درباری و نویسنده‌ی انگلیسی؛ پسر ج. ویلیرز ملقب به (اولین) دیوک آو باکینگم. در جنگ داخلی از طرفداران جدی شاه بود. به چارلز II در ایام تبعید او خدمت کرد، ولی ازدواج او با دختر یکی از خاندان پیرایشگر سبب سردی روابط آنها شد. پس از بازگشت چارلز بسلطنت، دگر بار مورد لطف او واقع و از مقتدرترین درباریان گردید. خوی تند، بی‌باکی، و زشتکاریهایش زندگی او را آشفته میداشت. در ۱۶۷۰ کبل را سازمان داد. در ۱۶۷۴ برکنار شد؛ در ۱۶۸۴، با وجود مخالفت سابقش با جیمز II، مورد لطف واقع گردید. حامی علم و دانش بود و ذوقی لطیف داشت. اشعار، رساله‌های مذهبی، و نمایشنامه‌هائی دارد.

باکینگم، کاخ: ← بوکینگهام، کاخ.

باکینگم‌شر[15] (bākingəmšər) یا **باکینگم** یا **باکس**[16] (bāks)، ولایت (۱'۹۴۰ کمم؛ جه ـ ۳۸۶'

(1)Bucks (2)Baxar; Buxar (3)Bakst (4)Buxton (5)Buckle (6)Bakelite (7)Baekeland (8)Buchan (9)Tweedsmuir (10)Baku (11)Bakocz (12)Bacchus (13)Bakunin (14)Buckingham (15)Buckinghamshire (16)Bucks

۱۶۴)، ج انگلستان مرکزی؛ مرکزش شهر ایلزبری (eylzbari) (جه ۲۱°۵۵۴). ناحیه شامل تپه‌های چیلترن میباشد. مرز جنوبی آن رود تمز است. دارای آثار دوره‌ی رومیها و ماقبل رومیها است.

باگاتل[1] (bāgātel؛ فنـ)، اثر موسیقی سازی خیلی کوتاه که اغلب برای پیانو نوشته میشود.

باگدانوف[2] (bāgdānof)، نام مستعار **آلکساندر آلکساندروویچ مالینوفسکی** (āleksāndr ālek-sāndrovic mālinofski)، ۱۸۷۳–۱۹۲۸، فیلسوف سوسیالیست روسی. در ۱۹۰۳–۹ رهبر جناح چپ حزب سوسیال دموکرات روسیه بود، و از سال ۱۹۰۵ ببعد فعالیتهای انقلابی فراوان داشت. پس از تأسیس دولت شوروی، از رهبران تعلیم و تربیت و "فرهنگ پرولتاریا" گردید. چندین کتاب در فلسفه و اقتصادیات نوشته است.

باگراتید (bāgrātid)، عنوان سلسله‌ای از فرمانروایان ارمنستان که از قرن نهم ب‌م تا قرن یازدهم ب‌م بر آن سرزمین فرمانروائی کردند. **آشوت I** (āšot) یا **آشوط I** (عربی āšut)، ف ۸۹۰ ب‌م، را متوکل عباسی امارت ارمنستان داد (۲۴۷ هق)، و معتمد خلیفه عنوان سلطان اعطا کرد (۲۷۳ هق). پسرش **سمباط I** (sambāt)، ف ۹۱۴ ب‌م، فرمانروائی دلیر بود، ولی از عهده‌ی امرای شیبانی دیاربکر و خاندان آل ساجد آذربایجان برنیامد، و سرانجام محبوس و مقتول شد، و هرج و مرجی در ارمنستان روی داد. پسرش **آشوت II**، معروف به **شاه آهنین**، ف ۹۲۹ ب‌م، بکومک دولت بیزانس بسلطنت رسید (۹۱۵). او دولت ارمنستان را توسعه داد، و در عهد وی قدرت سلسله‌ی باگراتید به اوج رسید. در تمام دوره‌ی سلطنت آشوت و قسمت عمده‌ی سلطنت (۹۲۹–۵۳) جانشینش آباس، اعراب با رومیان در جنگ بودند، و گاهی سرزمین ارمنستان میدان جنگ بود. **آشوت III** در ۹۵۲–۷۷ پادشاهی کرد، و پایتخت دولت باگراتید را به قلعه‌ی آنی منتقل ساخت، و در دوره‌ی او و جانشینش سمباط II، این محل رونق فراوان یافت و ابنیه‌ی باشکوه در آن ساخته شد. نیز در زمان آشوط III، سرزمین قارص عنوان مملکت یافت و تحت سلطنت یکی از شاهزادگان باگراتید قرار داده شد. **سمباط II** در ۹۷۷–۸۹، و برادرش **گاگیک I** در ۹۹۰–۱۰۲۰ سلطنت راندند، و در دوره‌ی آنان بین امرای باگراتید و نیز با فرمانروایان مسلمان همسایه اختلافاتی روی داد، و ضمناً امپراطور باسیلیوس II خیال تصرف ارمنستان را در سر میپرورد. پس از مرگ گاگیک، بین پسرانش یوحنا-سمباط و آشوط IV اختلاف افتاد، و باسیلیوس از این وضع برای بسط نفوذ خود در ارمنستان و تصرف قسمتهائی از آن استفاده کرد. پس از مرگ (۱۰۴۰ ب‌م) آشوط IV و مرگ (۱۰۴۱) یوحنا، امپراطور میخائیل IV قصد تصرف تمام ارمنستان کرد، ولی شکست خورد، و اشراف ارمنستان **گاگیک II**، پسر آشوط IV، را که جوانی ۱۷ ساله بود، بسلطنت برداشتند (۱۰۴۲). ولی رومیان، در دوره‌ی قسطنطین مونوماخوس، آنی را از او گرفتند (۱۰۴۵)، و در عوض سرزمینهائی در کاپادوکیا بوی دادند، و مملکت قارص را نیز در ۱۰۶۴ به متصرفات خود ملحق کردند، و بدین ترتیب دولت باگراتید برافتاد.

باگراتیون[3]، پرنس **پیوتر ایوانوویچ** (prans* piotr ivānovic bāgrātion)، ۱۷۶۵–۱۸۱۲، ژنرال روسی. فرمانده قوای روسیه در جنگهای ۱۸۰۵ و ۱۸۰۷ علیه فرانسه و قهرمان نبرد بورودین بود. در جنگ اخیر مجروح شد. عالیترین مقام نظامی را در روسیه‌ی تزاری بدست آورد.

باگراتیونوفسک، تجتـ: ← آیلاو

باگواس (bāgoās)، خواجه‌ی معتمد و مقرب اردشیر III هخامنشی. اردشیر را بقتل رسانید (۳۳۸ ق‌م)، و از پسران وی ارشک را بتخت نشانید، و سایرین را نابود کرد. ارشک، پس از اینکه از جنایات باگواس اطلاع یافت، در صدد کشتن او برآمد، اما باگواس پیشدستی کرده ارشک را مقتول نمود (۳۳۶ ق‌م). سرانجام بدست داریوش III بقتل رسید. باگواس خصی بود، و بهمین مناسبت در بعضی مآخذ قدیم لاتینی لفظ باگواس را بمعنی عمومی خواجه بکار برده‌اند.

باگیادی (bāgayādi؛ پارسی باستان)، نام ماهی در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی تشریتو، و سپتامبر و اکتبر فرنگی.

باگیو[4] (bāgio)، شهر (جه ۲۹°۲۶۲؛ فرازا ح ۱°۵۲۰ متر)، غ لوزون؛ پایتخت تابستانی جمهوری فیلیپین. از مراکز استخراج طلا است. در جه 11 بسختی آسیب دید.

بال،[5] پستاندار دریائی از راسته‌ی کتاکا (*Cetacea*)، که پوستش تقریباً بی‌مو و در زیر آن یک لایه‌ی چربی قرار گرفته است. دستهای جلو بصورت آلت شناوری درآمده، و پاها بکلی از میان رفته، و دُم افقی و دوشاخه‌ی آن عمده‌ترین وسیله‌ی حرکت است. غالب اقسام آن میتوانند از پنج تا پانزده دقیقه زیر آب بمانند. خروج بخار آب متراکم از بینی آنها موجب فوران ستون سفیدی بهوا میشود. دو گروه اصلی در آنها تشخیص میدهند: یکی بالهای خاکستری، که تینه‌های بلند قابل ارتجاعی بجای دندان دارند؛ و دیگر بالهای دنداندار، مشتمل بر بالهای عنبری (مولد عنبر) و دلفین. **روغن بال** از چربی زیر پوست و قسمتهای دیگر بال بدست میآید. سابقاً بعنوان روغن چراغ برای روشنائی بکار میرفت، ولی حالیه در صابونسازی و برای آماده کردن چرم و تهیه‌ی روغنهای نرم-کننده مصرف میشود. **شکار بال** با تشکیلات وسیع اولین بار در آغاز قرن ۱۷م عمدةً بتوسط هلندیها در سپیتزبرگ شروع شد. در اواسط همان قرن صید بال از خشکی در امریکا آغاز گردید. بعدها نیو بدفرد (ایالت ماساچوست، کشمت) بزرگترین بندر جهانی صید بال گردید، و تا ح ۱۸۵۰ که این صناعت انحطاط یافت همین جنبه را داشت. صید بال بطریق جدید از ح ۱۸۵۶ پس از اختراع قلابهائی با نوک قابل انفجار آغاز گردید. کمیسیون بین‌المللی صید بال صید بال را بچند ماه از سال محدود نموده است.

بال، دستگاه پرواز پرندگان و خفاش و حشرات. بال مرغان دارای پرهای متعدد و شکل و اندازه-های مختلف است. در حشرات عدد و نوع و رگهای بال پایه‌ی رده‌بندی آنها است. ← پر

بال[6] یا **بازل**[7] (bāzel)، ایالت (= کانتون)، ل سویس، همرز با فرانسه و آلمان. رود راین (از اینجا قابل کشتیرانی است) و کوههای ژورا از آن میگذرند. سکنه‌اش پروتستان و آلمانی‌زبان هستند. از ۱۸۳۳، این ایالت به دو نیمایالت مستقل منقسم است: نیمایالت بازل-لاند (۴۲۷ کمم: جه ۱۰۷°-۵۴۹)، که کرسی آن لیستال است؛ نیمایالت بازل-شتات، که منطبق با شهر **بال** و حومه‌ی آن (جمعاً ۳۶ کمم؛ جه ۱۹۶°۴۹۸) میباشد. شهر بال بر رود راین واقع، و از مراکز تجارتی و صنعتی و فرهنگی، و مقر بانک تسویه‌ی حسابهای بین-المللی، و جایگاه بازار مکاره‌ی صنعتی سویس، و دارای صنایع مهم شیمیائی و غیره است. دانشگاه بال در ۱۴۶۰ تأسیس شد.

شهر بال مستعمره‌ی رومی بود؛ در قرن ۷م اسقف‌نشین شد. از قرن ۱۱م از شهرهای آزاد امپراطوری بود؛ در ۱۵۰۱ به کنفدراسیون (اتحادیه‌ی) سویس پیوست، و در ۱۵۲۳ اصلاح مذهبی را پذیرفت (امرای بال، که در عین حال اسقف نیز بودند، از شهر اخراج شدند، ولی تا ۱۷۹۲ از دلمون بر املاک وسیع خود حکومت میکردند). فشار حکومت اشراف سبب انقلابات داخلی (۱۸۳۱–۳۳) و جدا شدن بازل-لاند گردید. از ابنیه‌ی جالب آن کلیسای جامع (بنای 1019) و تالار شهرداری (از قرن ۱۶م) است. اراسموس و هولباین کهین در بال زیستند، و اویلر و خاندان برنویی در آنجا متولد شدند.

بال[8]، **جان** (jān bāl)، معروف به **کشیش دیوانه**، ف ۱۳۸۱، کشیش انگلیسی که در شورش وات تایلر نقش عمده‌ای داشت. تساوی طبقه‌ی متوسط و بندگان و رعایا را موعظه میکرد، و مورد توجه مردم قرار گرفت. پس از مرگ تایلر گریخت، ولی در کانتری دستگیر و در سنت البنز در حضور شاه اعدام شد.

بال، روغن: ← بال، پستاندار.

بال، شکار: ← بال، پستاندار.

بال[9]، **شورای**، شورای کلیسای کاتولیک رومی که در ۱۴۳۱–۴۹ در شهر بال منعقد گردید. اهمیت عمده‌ی آن در کشمکش شوری با پاپ بود. در شورای کنستانس نظریه‌ی تفوق شورای عمومی کلیسائی بر پاپ و لزوم اطاعت پاپ از شوری مطرح، و پیشبینی شده بود که هر چند یکبار شورای عمومی منعقد شود. شورای بال اولین شورای مهم ازین قبیل بود. پاپ مارتینوس V که شوری را فراخوانده بود کمی بعد درگذشت، و **ائوگنیوس IV** دعوت را تأیید کرد. از مسائلی که در شوری مطرح شد موضوع هوسیان و اصلاحات کلیسائی (مخصوصاً اصلاحات مالی) و مسائل مربوط بمذاکره برای رفع اختلافات کلیساهای شرقی و غربی بود. ائوگنیوس از شوری بدگمان بود، و میترسید که مسئله‌ی هوسیان دیگر بار موضوع تفوق شوری را بر پاپ پیش آورد، و لهذا شوری را تقریباً بلافاصله بعد از تشکیل آن منحل کرد، و این امر تا آخر کار شوری مایه‌ی کشمکش بین شوری و پاپ بود. در ۱۴۳۷ ائوگنیوس توقیعی بر ضد شوری صادر کرد. شوری او را خلع نمود، و آمادئوس VIII ساووا را به پاپی انتخاب نمود (و او

(۱)bagatelle (فنـ) (۲)Bogdanov (۳)Bagration (۴)Baguio (۵)whale (۶)Bâle (فنـ) (۷)Basel (۸)Ball (۹)Basel

همان ناپاپ فلیکس V است). ائوگنیوس، که شورای فرارادفلورانس را فراخوانده بود، از پشتیبانی اغلب فرمانروایان اروپا برخوردار بود. اگرچه فرانسویها بسیاری از افکار شوری را پذیرفتند، و بسیاری از اصلاحات پیشنهادی را کلیسای رومی اقتباس کرد، سرانجام شوری ساقط شد. فلیکس V بنفع نیکولاوس V (جانشین ائوگنیوس) استعفا داد، و نظریه‌ی تفوق شوری از بین رفت.

بالئار، جزایر[1] (bāleār)، اسپانیولی **بالئارس** (es-)، عربی **الجزایر الشرقیه**، مجمع‌الجزایری در مدیترانه‌ی غربی، که یکی از ایالات اسپانیا است. مساحت ایالت ۵°۰۱۵ کمه، جمعیتش ۴۲۲°۰۸۹، و کرسی آن پالما است. جزایر عمده‌ی آن مایورکا، منورکا، و ایویثا است. زراعت و ماهیگیری دارد؛ سیاحان از منابع ثروت آن هستند. جزایر بالئار از ماقبل تاریخ مسکون بوده و ایبریان، فنیقیان، یونانیان، کارتاژیها، رومیها، و بیزانسیها پیاپی جزایر را در تصرف داشته‌اند. مورها در قرن ۸م آنرا فتح کردند؛ در قرن ۱۱م مملکتی بود؛ در قرن ۱۳م سلاطین آراگون آنرا گرفتند. نیز ← مایورکا.

بالابان، از سازهای بادی که از نی ساخته میشود، و بیشتر در نواحی ترکمنستان معمول است. عبدالقادر ابن غیبی (فت ۸۱۴ هق)، موسیقیدان بزرگ ایرانی، مینویسد: "نای بلبان سازی است از نی بشکل استوانه که دامنه‌ی صوت آن باندازه‌ی سورنای است".

بالابر[2] (bālābar) یا **آسانسور** (āsānsor؛ از فنس)، دستگاهی برای بالا بردن اشخاص یا کالاها از ترازی به تراز دیگر. از این قبیل است اطاقهای دربسته یا سکوهای روبازی که برای انتقال قائم اشخاص و اشیاء در ساختمانها و در کشتیهای بزرگ و معادن بکار میرود، و نیز تسمه‌ها یا زنجیرهائی مجهز به سطلها که در کارخانه‌ها و سیلوها وسیله‌ی جابجا کردن مواد است. بالابرهای ساده، که با نیروی انسان یا حیوان کار میکرد، از زمانهای قدیم معمول بود. از اواسط قرن ۱۹م استفاده از نیروی بخار برای بکار انداختن بالابرها رواج یافت. پس از اختراع (۱۸۴۶) جر اثقال آبی توسط سر ویلیام آرمسترانگ، بالابرهای آبی جانشین بالابرهای بخاری شد. در بالابرهای آبی، قسمت اساسی دستگاه پیستون سنگینی بود که در استوانه‌ای بالا و پایین میرفت؛ حرکت پیستون ناشی از فشار آب یا روغنی بود که با تلمبه بداخل استوانه رانده میشد. در اواخر قرن ۱۹م بالابرهائی که با نیروی برق حرکت میکرد رواج یافت، و اینک تقریباً همه‌ی بالابرها چنین است. پیشرفتهای بعدی عبارت از تکمیل وسایل ایمنی (از خطر پاره شدن بندها و سقوط) و خودکاری و ازدیاد سرعت عمل بالابرها بوده است. در این اواخر پلکان متحرک یا اسکالاتور[3] (eskālātor؛ از فنس) در مغازه‌های بزرگ و راه آهنهای زیر زمینی جایگزین آسانسور شده است.

بالاتجن (bālā.tajan)، دهستان (جه ۱°۱۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، بین رودهای تالار و بابل؛ دارای ۲۴(؛) آبادی. محصولش برنج و مرکبات و پنبه است. آبادی فومش‌کنار دوشنبه‌بازار دارد.

بالاتون[4] (bālāton)، آلمانی **پلاتنزه**[5] (plāten-ze)، دریاچه (ح ۶۰۰ کمه)، غ مجارستان؛ بزرگترین دریاچه‌ی اروپای مرکزی. ماهیگیری و موکاری و تفرجگاهها دارد.

بالاجاده، ده (جه ۲°۳۲۷ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنگرستاق، بخش کردکوی، شهرستان گرگان، استان دوم، ۷ کیلومتری چ‌ش کردکوی.

بالاجام، دهستان؛ ← تربت جام، شهرستان.

بالاخواف، دهستان، خراسان؛ ← خواف.

بالاخیابان، دهستان (جه ۵°۷۰۰؛)، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۰(؛) آبادی. شعبات رود هراز مشروبش میکنند. محصولش برنج است.

بالاده (bālā.deh)، ده، دهستان جره، ۵۴ کیلومتری چ‌ش کازرون. اطراف آن بمسافات دور و نزدیک بقایای ابنیه‌ی عهد ساسانی موجود است، که نیازمند تجسسات علمی و ترمیم است.

بالادهستان یا **دهستان بالا**، دهستان (جه ح ۲۰°۰۰۰؛)، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۶۷(؛) آبادی. رود گاماساب در این دهستان سرچشمه میگیرد. از دهاتش کوهانی (kuhāni) (جه ۱°۱۳۲ سشه ۱۳۳۵ هش) در ۶ کیلومتری چ‌ش نهاوند واقعست.

بالارد[6]، **آنتوان ژروم** (āNtuān jerom bālār)، ۱۸۰۲–۷۶، شیمیدان فرانسوی. بروم را کشف کرد؛ سولفات دو سود را از آب دریا استخراج نمود.

بالارخ، دهستان، خراسان؛ ← کدکن.

بالاسر، مدرسه‌ی (bālāsar)، بنائی (← مدرسه) از عهد تیموری (قرن نهم هق) در مشهد، مجاور حرم حضرت رضا، نزدیک صحن عتیق؛ دارای تزیینات کاشیکاری و گچبری. در ۱۰۹۱، ۱۲۷۱، و ۱۳۵۶ هق تعمیر و تغییر یافته.

بالاسنج[7] (bālāsanj)، فنس کاتتومتر (kāteto-metr)، اسبابی برای اندازه‌گیری ارتفاعات و تغییرات مختصر ارتفاع، یا اختلاف تراز دو نقطه؛ مثلا تغییرات مختصر (در حدود میلیمتر) ستون جیوه در بارومتر. اساساً مرکبست از دوربینی که عمود بر میله‌ی مدرّجی سوار شده و میتواند در طول میله تغییر مکان دهد. ارتفاع یا تغییر ارتفاع را با نگاه کردن در آن دوربین اندازه‌گیری می‌کنند.

بالاشا[8]، بارون **بالینت** (bāron bālint bālāŝŝā*)، ۱۵۵۱–۹۴، شاعر مجار که خلاق شعر غنائی مجار بشمار میرود. اساساً شاعر مذهبی بود، ولی مفتون طبیعت و زیبائیهای آن بود، و یکی از نخستین سرایندگان مجار است که به توصیف طبیعت پرداخته است. بعضی از آثار لاتینی قرون وسطی را به زبان مجار ترجمه کرده است.

بالاق[9] [عبری، = غارتگر]، شاه موآب که از بلعام خواست تا عبرانیان را لعنت کند (اعداد ۲۲–۲۴).

بالاکلاوا[10] (bālāklāvā)، شهر (جه ۲°۳۲۳)، جشه اوکرائین، در کریمه‌ی جنوبی، نزدیک سواستوپول؛ از بنادر ماهیگیری و تفرجگاههای دریای سیاه. محل پیروزی (۱۸۵۴) متحدین در جنگ کریمه. تا ۱۹۵۴ جزء جمشیر بود.

بالاکیرف[11]، **میلی آلکسیویچ** (mili ālekseyevic bālākiref)، ۱۸۳۷–۱۹۱۰، آهنگساز روسی و رهبر ارکستر؛ یکی از موسیقیدانان پنجگانه. از آثار معروفش ایسلامی برای پیانو است.

بالاگریوه (bālā.gerive)، دهستان (جه ۰°۱۷؛ ۸۰۰)، بخش ملاوی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۴۸ (؛) آبادی. قسمتی از آن از رود کشکان مشروب میشود.

بالالاریجان، دهستان (جه ح ۰°۵۰۰؛۷)، ج بخش لاریجان، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۸ (؛) آبادی. آب معدنی دارد.

بالالایکا[12] (bālālāykā)، ساز زهی، شبیه گیتار ولی بشکل مثلث و با دسته‌ی بلند، که معمولا سه سیم دارد (دو سیم آن همصدا هستند و سیم سوم یک پنجم پایینتر کوک میشود). با انگشت نواخته میشود. در روسیه خیلی شایع است.

بالان (bālān؛ از لتی) یا **بلوط دریائی**، جانور سخت‌پوست دریائی از تیره‌ی سیریپده (*Cirripede*) که معمولا به سنگها، علفها، چوب‌بستهای ساحلی، کشتیها، یا جانوران دریائی دیگر میچسبد. تنه‌ی بالغ آنرا صفحات صدف‌مانندی میپوشاند. شش جفت پا بشکل پر دارد که بوسیله‌ی آنها غذا را بداخل دهان میکشاند.

بالاولایت، دهستان (جه ح ۰°۶۷۰؛۱۶)، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۹ (؛) آبادی. آبادی فهندر (fahandar) (جه ۱°۱۱۰ سشه ۱۳۳۵ هش) ازین دهستان در ۶ کیلومتری ل‌غ تربت حیدریه است. آبادی دیگر، فرزق (ferezq) (جه ۱°۲۱۱ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۳ کیلومتری ل تربت حیدریه قرار دارد.

بالاولایت، دهستان (جه ح ۰°۲۲۲۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۵ (؛) آبادی. از دهات آن فدافن (fadā-fen) (جه ۱°۸۲۶ سشه ۱۳۳۵ هش) است که در ۴ کیلومتری چ‌ش کاشمر قرار دارد.

بالاولایت یا بالاولایت باخرز (bāxarz)، دهستان (جه ۰°۲۳۰۵۵؛)، ل و غ بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۲(؛) آبادی. کوهستانی و معتدل است. مرکزش، شهرنو (جه ۱°۰۷۶ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۵۶ کیلومتری ل‌غ طیبات است.

بالبوآ[13]، **ایتالو** (itālo bālbo)، ۱۸۹۶–۱۹۴۰، هوانورد ایتالیائی و از رهبران فاشیست. در ۱۹۲۲ سرکرده‌ی یکی از چهار ستون فاشیستها بود که، با تهدید به "پیشروی بسوی رم"، ویکتور امانوئل III را بقبول شرایط موسولینی مجبور کردند. در ۱۹۲۹ وزیر هواپیمائی و در ۱۹۳۳ فرماندار لیبی شد. در سانحه‌ی هوائی درگذشت.

بالبوآ[14] (bālboā)، شهر (جه ۴°۱۶۸)، منطقه‌ی کانال پاناما؛ کنار قکب. اداره‌ی مرکزی منطقه‌ی کانال در آنجاست.

بالبوآ[14]، **واسکو نونیث د** (vāsko nuniẹ de

(1)Balearic Islands (2)elevator (3)escalator (4)Balaton (5)Plattensee (6)Balard (7)cathetometer (8)Balassa (9)Balac; Balak (10)Balaklava (11)Balakirev (12)balalaika (13)Balbo (14)Balboa

bālboā)، ح ۱۴۷۵–۱۵۱۹؛، کشورگشای اسپانیائی، کاشف "دریای جنوب" که بعدها مازلان آنرا اقیانوس "پاسیفیک" (اقیانوس آرام) خواند. در ۱۵۱۱ بحکومت موقت دارین منصوب شد؛ با بومیان طرح دوستی ریخت، و بعدها دختر یکی از آنان را بزنی گرفت. چون از آنها شنیده بود که در جنوب تنگه‌ی پاناما پهنه‌ای از آبست و ساحل جنوبی طلای سرشار دارد، در اول سپتامبر ۱۵۱۳ عازم سفر پرحادثه‌ای شد، و در ۲۵م بکوهی رسید که از آن قکبِ را برای اولین بار مشاهده کرد؛ در ۲۹م بساحل رسید، و مدعی مالکیت اسپانیا بر قکب و سواحل آن گردید. پس از ورود (۱۵۱۴) پدرارياس بعنوان حاکم دارین، رابطه‌ی آندو تیره شد، و پدرارياس وی را بعنوان خیانت بپادشاه اسپانی محاکمه کرده دستور داد در حضور وی او را گردن زدند.

بالت: ← باله.

بالتیک[1]، دریای (bāltik)، شاخه‌ای از قطا در اروپای شمالی، که سوئد، فنلاند، تجشه (بضمیمه‌ی کشورهای بالتیک)، لهستان، آلمان، و دانمارک بآن احاطه دارند. مساحت آن، با خلیجهای بوتنی و فنلاند و ریگا، ح ۴۱۴٬۰۰۰ کم است. جزایر فراوان دارد (← **دانمارک**). از راه **اورسوند** و **بلت بزرگ** و **بلت کوچک** (بوسیله‌ی **کانگات** و **سکاژراک**) با دریای شمال مربوط است؛ ← کانال **کیل** راه ارتباط مستقیم‌تری است. رشته‌کانالهای دیگری آن را با دریای سفید و رود ولگا مرتبط میسازند. عموماً کم‌عمق است. شیلاتهای مهم دارد. بنادر عمده‌ی آن عبارتند از کپنهاگ، شتتین، گدینیا، دانتزیک، لنینگراد، هلسینکی، استکهلم.

بالتیک[1]، کشورهای، عنوان کشورها و سرزمین‌های مجاور منتهای سواحل شرقی ← دریای بالتیک: ← **کورلاند؛ لیوونیا؛ استونی؛ لتونی؛ لیتوانی.**

بالتیمور[2] (bāltimor؛ انگل –bāl)، شهر (جم ۹۴۹٬۷۰۸)، ل ایالت مریلند، کشمة، بر ساحل غربی خلیج چسپیک و مصب رود پتپسکو (potapskō). بزرگترین شهر ایالت و از حیث بزرگی ششمین شهر کشمة است. از مراکز عمده‌ی فرهنگی، تجارتی، و صنعتی و بندر عمده‌ی ورود آهن و دیگر سنگهای معدنی است. از صنایعش کشتیسازی، آمودن گوشت، تهیه‌ی مواد غذائی، تصفیه‌ی نفت و مس، ماشینسازی، اتومبیل‌سازی، و تراکتورسازی است. دانشگاه جان هاپکینز، مؤسسه‌ی پیبادی، و موزه‌ی موسوم به گالری هنری والترز (wāltarz) (دارای ظروف ممتاز اسلامی ایران و نسخه‌های مذهب فارسی) در آنجا است. ساختن بالتیمور در ۱۷۲۹ آغاز شد و بندرگاه مساعد آن موجب رونق کشتیرانی شد. جلسات **کنگره‌ی مهاجرین** در ۱۷۷۶–۷۷ در آنجا تشکیل میبافت. در هر دو جنگ جهانی از پایگاههای کشتیسازی بود.

بالتیمور، اولین **بارون:** ← **کالورت، جورج.**

بالتیمور، سومین **بارون:** ← **کالورت، چارلز.**

بالخاش[3] (bālxāš) یا **بلخش** (balxaš)، شهر (جم ح ۷۰٬۰۰۰)، پش جشه قزاقستان، بر ساحل شمالی دریاچه‌ی بالخاش؛ بنای ۱۹۲۹. انتهای راه آهن و بزرگترین مرکز ذوب فلزات در تجشه است. **دریاچه‌ی بالخاش** (یا **بلخش**) (۱۸٬۴۳۲ کمه؛ فرازا ۳۴۰ متر) در پش قزاقستان واقع و بعد از آرال بزرگترین دریاچه‌های درونبومی آسیای مرکزی است، و اگرچه مخرجی ندارد، میزان شوری آن کم است. رود ایلی و چند رود دیگر بآن میریزند. ساحل شمالی آن نهشتهای مهم مس دارد.

بالدر[4] (bālder)، در اساطیر نورس، خدای روشنائی؛ پسر اودین و فریگ.

بالدوین (bālduin)، اسم یونانی برای مرد. بعضی از اسامی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Balduin	بالدوین (bālduin)
انگلیسی	Baldwin	بالدوین (bāldwin)
ایتالیائی	Baldovino	بالدوینو (bāldovino)
ایتالیائی	Balduino	بالدوینو (bālduino)
فرانسوی	Baudouin	بودوئن (boduaN)
لاتینی	Balduinus	بالدوینوس(bālduinus)

بالدوین[5]، ستنلی (stanli bāldwin)، ۱۸۶۷–۱۹۴۷، سیاستمدار انگلیسی. رهبر حزب محافظه‌کار بود (۱۹۲۳–۳۷)، و سه بار نخست‌وزیر شد. اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ را درهم شکست. در سومین دولت او (۱۹۳۵–۳۷)، جامعه‌ی ملل رو بزوال رفت، فاشیستها برآمدند، و ادوارد VIII از سلطنت کناره گرفت.

بالدوینو (bāldovino)، اسم ایتالیائی: ← بالدوین، اسم.

بالدوینوس (bālduinus)، اسم لاتینی: ← بالدوین، اسم.

بالزاک[6]، اونوره دو (onore dë bālzāk)، ۱۷۹۹–۱۸۵۰، رمان‌نویس فرانسوی، که به پیشوای رئالیسم مشهور است. در شهر تور در خاندان متوسط الحالی متولد شد، و لفظ دو را که جزء القاب اشراف است بعدها به نام خود ملحق کرد. اگرچه تحصیلاتش در حقوق بود، به نویسندگی گرائید، و مدتی را در پاریس در فقر و فاقه گذرانید. در دوره‌ی حیات خود با کوششی جنون‌آسا کار کرد، شبی بیش از چند ساعت نخوابید، و از نیمشب تا ظهر یا بعد از ظهر روز بعد نویسندگی میکرد. معذلک، سراپایش در قرض بود. اولین اثر موفقیت‌آمیز وی لِ شوان (۱۸۲۹) بود، و داستان چرم ساغری (۱۸۳۱) بدنبال آن آمد. در ۲۰ سال بعد مجموعه‌ی وسیع رمانها و داستانهای کوتاه معروف به کمدی انسانی را نوشت، که بزرگترین آثار اوست.

بالزاک در کمدی انسانی، بی آنکه مدعی بنیانگذاری مکتب تازه‌ای در ادبیات باشد، پایه‌های رئالیسم را استوار ساخت، و راه تازه‌ای در رمان‌نویسی گشود. وی معتقد بود که در نوشته‌های رمانتیک "همه‌ی ترکیبات ممکن تمام شده و همه‌ی اشکال آن کهنه و فرسوده گردیده است"، و "نویسنده مورخ عادات و اخلاق مردم و اجتماع خویش است"، و کوشید که جامعه‌ی فرانسوی عصر خود را با خطوط و رنگهائی واقعی تصویر کند. از اینرو، کمدی انسانی مشحون از انتقادات و سخریه‌های بالزاک در باره‌ی جامعه‌ی فرانسه است؛ و قهرمانان هر یک از رمانها و داستانهای کوتاه این مجموعه نماینده‌ی طبقات گوناگون جامعه‌ای است که نیک و بدش با امعان نظر نموده شده.

بعضی از آثار معروف بالزاک که بفارسی ترجمه شده عبارتست از **اوژنی گرانده؛ بابا گوریو؛ گبسک رباخوار؛ دختر زرین‌چشم؛ شاهکار گمنام؛ پیردختر؛ زن سی‌ساله؛ چرم ساغری؛** و **زنبق دره.** بعضی از داستانهای کوتاه وی از بهترین آنهائی است که تا کنون بزبان فرانسوی نوشته شده، ولی در نمایش‌نامه‌نویسی توفیقی نیافت.

بالزاک[6]، ژان لوئی گه دو (jāN lui ge dë bālzāk)، ۱۵۹۷؛–۱۶۵۴، نویسنده‌ی فرانسوی. از آثارش نامه‌ها (چاپ اول ۱۶۲۴) است که تأثیری شگرف در اصلاح سبک نثر فرانسوی داشته است. از آثار دیگرش شاهزاده (۱۶۳۱) و سقراط مسیحی (۱۶۵۲) است.

بالسا (bālsā؛ فنه)، درختی برگریز از نوع اوکروما (*Ochroma*)، با چوبی بسیار سبک و نرم (گاهی چوب‌پنبه نامیده میشود). در ساختمان هواپیما، و برای ساختن اجسام شناور و نیز برای محافظت از گرما و از تابش آفتاب بکار میرود.

بالسامو، جوزپه: ← **کالیوسترو.**

بالسین (bālsin)، ده (جم ۱٬۷۱۳ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان تیرچائی، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۹ کیلومتری لش ترکمان.

بالشویسم یا **بالشویزم،** ضبطهای دیگر لفظ **بولشویسم.**

بالشویک، ضبط دیگری از لفظ بولشویک؛ ← **بولشویسم.**

بالفور، ضبط فارسی نام انگلیسی بلفور. برای اعلامی که بصورت بالفور میشناسید به بلفور رجوع کنید.

بالق (bāleq) یا **بالیغ** (bāliq)، لفظ ترکی‌مغولی بمعنی شهر یا قلعه، که اغلب در جزء اسامی شهرها میآید. مانند بش بالق که خرابه‌های آن در محل گوچن حالیه در ترکستان چین واقعست، و خانبالق [= شهر خان] که نام ترکی‌مغولی پکن میباشد.

بالکان[7]، جنگهای (bālkān)، ۱۹۱۲–۱۳، دو جنگ کوتاه بر سر استملاک قسمت اروپائی مملکت عثمانی. در جنگ اول صربستان، بلغارستان، یونان، و مونتنگرو عثمانیها را از تمام متصرفات اروپائی آنها، بجز قسطنطنیه، بیرون راندند (۱۹۱۲). مرزهائی که دولتهای بزرگ در ۱۹۱۳ تعیین کردند صربستان را ناامید ساخت، زیرا با تأسیس کشور مستقل آلبانی، صربستان از دریای آدریاتیک جدا شد. پس از آن، صربستان از بلغارستان واگذاری قسمت عمده‌ی مقدونیه را خواستار شد، و این امر جنگ دوم بالکان را موجب گردید. رومانی، یونان، و عثمانی بر ضد بلغارستان به صربستان پیوستند؛ بلغارستان شکست خورد، و بموجب پیمان بخارست (۱۹۱۳)، سرزمینهای آن بدست دشمنانش افتاد. جنگهای بالکان احساسات ناسیونالیستی را شدت داد، و راه را برای جنگ I آماده ساخت.

بالکان[7]، شبه جزیره‌ی، شبه جزیره‌ی پش اروپا که از رودهای دانوب و ساوا بجنوب ممتد است. از غ به دریاهای آدریاتیک و یونیائی؛ از چ به بوسفور، دریای مرمره، داردانل، و دریای ازه؛ و از ش به دریای سیاه محدود است. مشتمل است

(۱)Baltic (۲)Baltimore (۳)Balkhash (۴)Balder (۵)Baldwin (۶)Balzac (۷)Balkan

بر کشورهای آلبانی و بلغارستان، قسمت اروپائی ترکیه، ج‌ش رومانی، بیشتر یوگوسلاوی، و زمینلاد یونان. شبه جزیره بسیار کوهستانی است، و مشتمل بر ← آلپهای دیناریک، کوههای رودوپی، و ← کوههای بالکان میباشد.

بالکان[1]**، کوههای** (bālkān)، بلغاری **ستارا پلانینا** (stārā plāninā)، باستانی **هایموس**[2] (hāymus)، رشته‌کوه ← شبه جزیره‌ی بالکان که در ج رود دانوب و تقریباً بموازات آن قرار دارد. از سواحل دریای سیاه بجانب غ امتداد یافته بلغارستان را تقریباً نصف میکند، و سپس بجانب ل پیچیده وارد یوگوسلاوی میشود. بلندترین قله‌ی آن ح ۲٬۳۷۷ متر ارتفاع دارد. گردنه‌ی شیپکا از آن میگذرد.

بالکسیر[3] (bālekesir) یا **بالیکسری** (bāli-kesri)، شهر (جه ۳۶٬۰۰۱)، لغ ترکیه؛ محل تقاطع خطوط آهن، و مرکز کشاورزی. بازار مکاره‌ی بزرگ سالیانه دارد.

بالکن[4]**، برنت** (bernt bālken)، ۱۸۹۹–، هواشناس نورد نروژی‌امریکائی. رئیس هیئتی بود که برای یافتن ر. آموندسن و ل. الزورث بقطب شمال رفت (۱۹۲۵)، و در ۱۹۲۶ به آنان پیوست. سرهوانورد هیئت اعزامی ر. برد بقطب جنوب بود (۱۹۲۸–۳۰).

بالن، ناو هوائی؛ ← بالون.

بالنگ (bālang)؛ ← بادرنج.

بالو[5]**، ژان** (jāN bālü)، ح ۱۴۲۱–۱۴۹۱، کاردینال و سیاستمدار فرانسوی، رایزن لوئی XI. با شارل دلیر، فرمانروای بورگونی، بر ضد لوئی توطئه کرد؛ لوئی او را در قفسی آهنی محبوس نمود (۱۴۶۹–۸۰). با وساطت پاپ آزاد شد.

بالون[6] یا **بالن** (هر دو bālon؛ از فنس)، ناو هوائیی که وسیله‌ی پیشروی ندارد و نیروی بالابر آن ناشی از گازی سبکتر از هوا است. اختراع (۱۷۸۳) آن ببرادران مونگولفیه منسوب است. اول کسی که با بالون (بسته بزمین و محتوی هوای گرم) صعود کرد (۱۷۸۳) پیلاتر دو روزیه[7] (pilātr dē rozie) (۱۷۵۶–۱۷۸۵)، فیزیکدان و هوانورد فرانسوی بود. در همان سال ژ. آ. س. شارل با بالونی محتوی ئیدروژن صعود و ۴۳ کم طی کرد. در محاصره‌ی پاریس (۱۸۷۰)، بالون برای فرستادن پیام بکار رفت. در جه I بالونهای دیده‌بانی استعمال شد. در جه II بالونهائی که با مهار بسته میشدند برای دفاع هوائی بکار رفت.

بالون خبرگیر[8] بالونی است بی‌سرنشین که آنرا ببالا میفرستند تا جهت و سرعت باد را بنماید.

باله[9] (bāle)، عضو محرک ماهیها که از تیغه‌های غضروفی یا استخوانی پوشیده‌شده از نسج نازکی تشکیل شده. در بعضی از ماهیها (مانند مارماهی)، یک باله‌ی یکسره در تمام پشت تا دم کشیده شده است، و در زیر شکم هم ادامه دارد. اغلب ماهیها یک یا دو یا سه باله بر پشت، یکی در دم، و یکی در مخرج (بنام باله‌ی وسطی یا فرد) دارند. باله‌های جفت در سینه (عقب برانشی‌ها) و در شکم (محل آنها مختلف است، و گاهی اصلا وجود ندارد) قرار دارد. بعضی از ماهیها دارای باله‌های چربی‌دار (بافتهای چرب بدون تیغه) در عقب باله‌های پشتی میباشند.

باله[10] (bāle؛ فنس) یا **بالت** (bālet؛ از فنس)، رقصهای یک‌نفری یا دسته‌جمعی برای توصیف یک واقعه بهمراهی موسیقی. ابتدا بصورت قسمتی از اپرا ظهور کرد. اگرچه در قرن ۱۵م باله در ایتالیا معمول بود، بعنوان یک واحد هنری هماهنگ نخست در پاریس (۱۵۸۱) اجرا گردید. رامو پنج شکل اصلی رقص باله را وضع کرد (۱۷۲۵). در اوایل قرن ۱۹م در ایتالیا رونق فراوان یافت، و در اواسط همان قرن در روسیه باوج ترقی رسید. در اوایل قرن بیستم، طراحان روسی از قبیل **فوکین** و **دیاگیلف** (با کومک رقاصانی چون نیژینسکی و پاولووا) بالت روسی را در اروپا ترویج کردند. سپس بالت "غیر روسی" بهمت گروههائی مانند باله‌ی یوس (آلمان)، سدلرز ولز (انگلستان)، و تئاتر باله (کشمة)، و کوشش هنرمندانی چون انتونی تودور (انگلستان) و اگنس دِ میل (کشمة) آغاز گردید.

بالهارود (bālhā.rud)، رود آذربایجان، که در کوههای اجارود در ل‌ش آذربایجان ایران سرچشمه میگیرد، و از قریه‌های شیرین‌سو و بیله‌سوار گذشته در آذربایجان شوروی به دریاچه‌ی کوچک محمود چاله‌سی میریزد.

بالی[11] (bāli)، جزیره (۵٬۵۶۰ کمة؛ جه ۱٬۲۰۰٬۰۰۰)، از جزایر سوندا، اندونزی. تنگه‌ی بالی آنرا از جاوه جدا میکند. آب و هوایش مطبوع، زمینش حاصلخیز، و رستنیهای آن متنوع و باطراوت است. محصولات عمده‌اش کوپرا، برنج، قهوه، و چوب تک است. بالی از نظر فرهنگی و اقتصادی مهمترین جزایر اندونزی است. بالیائی‌ها مردمی خوش‌اندام و زنان آنها اغلب بسیار زیبا هستند. پیرو آیین هندو و دلبسته به درام و موسیقی هستند، و رقصهای بالیائی شهرت جهانی دارد. در نقره‌کاری و طلاکاری و منبت‌کاری و بافندگی مهارت دارند.

کیش و فرهنگ هندی از قرن ۷م در بالی غلبه داشت. بعدها تحت حکومت شاهان هندی جاوه درآمد. هلندیها اول بار در ۱۵۹۷ در جزیره پیاده شدند. در اواسط قرن ۱۸م امرای محلی به حکومت هلند گردن نهادند، و در ۱۹۰۸ تمام جزیره تحت استیلای هلند درآمد. در ۱۹۴۲ ژاپنیها بآنجا تاختند؛ در ۱۹۴۵ از دست آنان بیرون آمد.

بالی آ کلی، ایرلند؛ ← دوبلن، شهر.

بالیستیک: ← پرتابشناسی.

بالیغ، لفظ ترکی‌مغولی؛ ← بالق.

بالیکسری، ترکیه؛ ← بالکسیر.

بالیم سلطان: ← بکتاشیه.

بالینگبروک، وایکاونت: ← سین جن، هنری.

بالینگبروک، هنری آو: ← هنری IV، شاه انگلستان.

بالیوس، در اساطیر یونان؛ ← زفوروس.

بام، دهستان (جه ح ۴۸٬۰۲۰)، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)، در دامنه‌ی کوه شاه‌جهان؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی. مرکزش، **بام** (جه ۱٬۹۹۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۴ کیلومتری ل‌ش صفی‌آباد است.

بامبرگ[12] (bāmberg)، شهر (جه ۷۴٬۹۹۷)، فرانکونیای علیا، ل‌ش باواریا، بر رود رگنیتس. صنایع نساجی دارد. حالیه اسقف‌نشین است، ولی سابقاً تا ۱۸۰۲ پایتخت ناحیه‌ی معتبری تحت امارت اسقفها بود. کلیسای جامع باشکوهی از قرن ۱۳م، و قصرهای اسقفی از قرنهای ۱۶م و ۱۸م دارد.

بام دنیا: ← پامیر.

بام و صفی‌آباد، بخش، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان). در خرداد ۱۳۳۹ هش، بام و صفی‌آباد از شهرستان سبزوار منتزع و جزء بخش شهرستان جدید التأسیس اسفراین گردید.

بامیا (bāmiā) یا **بامیه** (bāmie)، گیاهانی از نوع هیبیسکوس (*Hibiscus*) که برخی بشکل بوته‌های دائمی و بعضی یکساله هستند. بعضی را بسبب گلهای رنگین برای زینت میکارند. جنس *H. esculenta* افریقائی است، و میوه‌ی سبز دراز با لعاب بسیار دارد که نارسیده‌ی آنرا میخورند. جنس *H. abelmoscus* حب المسک (habbo 'l-mesk) است که دانه‌های معطر دارد.

بامیان (bāmiān). **۱–** دره و گردنه‌ای در قسمت غربی کوههای هندوکش، ل‌ش افغانستان، بفاصله‌ی ح ۹۵ کیلومتری ل‌ش کابل. فرازای آن ح ۳٬۸۱۰ متر است. سکنه‌ی آبادیهای کنونی آن بیشتر بزبان فارسی صحبت میکنند. **۲–** شهر قدیم در دره‌ی بامیان، ل کوه بابا، که زمانی از مراکز عمده‌ی مذهب بودائی بود، و خرابه‌های برجهای بزرگ و غارهای مسکونی و دو مجسمه‌ی عظیم بودا از آن باقیست. تاریخ اوایل آن روشن نیست. امرای بامیان ظاهراً در دوره‌ی عباسیان بدین اسلام درآمدند، ولی حتی تا قرن سوم هق معبد بودائی بزرگی در آنجا بود، که یعقوب لیث صفاری آنرا خراب کرد، و بتهایش را به بغداد فرستاد (۲۵۷ هق). بعداً امرای بامیان تابع غزنویان شدند؛ در ۵۵۰–۶۰۹ هق شاخه‌ای از خاندان غور در آنجا فرمان راند؛ در ۶۱۸ هق بدست مغول ویران شد.

بامیه، گیاه؛ ← بامیا.

بانات[13]. این لفظ اصلا به بعضی از ایالات مرزی مجارستان و کروآسی اطلاق میشد، و حاکم بانات عنوان بان داشت. امروزه لفظ بانات به سرزمین سابق **بانات طمشوار** (bānāte temeşvār) اطلاق میشود، که در ۱۵۵۲–۱۷۱۸ در تصرف دولت عثمانی بود، و سپس به خاندان هاپسبورگ منتقل گردید، و در ۱۷۷۹ جزء مجارستان شد، و تا ۱۹۱۸ بهمین حال بود. شهر عمده‌ی آن طمشوار بود. بانات سرزمینی است پست و حاصلخیز و رودهای دانوب و تایس و مورش و آلپهای ترانسیلوانی بآن احاطه دارند. پس از جه I، بموجب پیمان تریانون (۱۹۲۰)، بانات بین یوگوسلاوی و رومانی منقسم گردید.

بانتو[14] (bāntu)، شعبه‌ی مهم نژادی و (عمدةً) زبانی افریقا که تعداد افراد آن به ح ۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰ تن میرسد. بانتوها مردمی سیاه‌پوست هستند، و در تمام قسمتی از قاره‌ی افریقا که در ج کنگو واقعست، باستثنای منتهای جغ، زندگی میکنند.

---

(۱)Balkan (۲)Haemus (۳)Balikesir (۴)Balchen (۵)Balue (۶)balloon (۷)Rozier (۸)pilot balloon (۹)fin (۱۰)ballet (۱۱)Bali (۱۲)Bamberg (۱۳)Banat (۱۴)Bantu

زبانهای آنها شامل چند صد زبان و لهجه است، که از جمله کافری، زولو، و سواحلی است. از ممالک پیشرفته‌ی بانتوها میتوان بوگاندا را نام برد. در قرن ۱۹م بانتوها ائتلافیه‌هائی تشکیل دادند (از قبیل ائتلافیه‌ی زولو و باسوتو). از قبایل معروف بانتو ماتابله است.

بانجا لوکا[1] (bānjā lukā)، شهر (جم ۳۷٬۷۷۰)، بوسنی، ل یوگوسلاوی. در ۱۵۸۰–۱۶۴۰ مقر پاشاهای عثمانی بود. کلیسای جامعی از قرن ۱۶م، مسجد، و خرابه‌های حمامهای رومی دارد.

بانجو[2] (bānjo) یا **بانژو**، ساز زهی، شبیه گیتار، دارای از ۵ تا ۹ سیم، که سطحش مانند تار از پوست ساخته شده ولی پشت ندارد. منشأ آن معلوم نیست. احتمالا سوداگران عرب سازی شبیه گیتار به افریقای غربی بردند، و سیاهان آنرا اخذ کردند، و سپس به امریکا وارد شد. در ارکستر جاز مصرف دارد.

بانچ[3]، **رلف جانسن** (ralf jānsən bānc)، ۱۹۰۴–، سیاهپوست امریکائی و از متصدیان امور سازمان ملل متحد. جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۵۰ را برد.

باند[4]، **ویلیام کرنج** (wilyām kranc bānd)، ۱۷۸۹–۱۸۵۹، و پسرش **جورج فیلیپ باند** (jorj filip)، ۱۸۲۵–۶۵، منجمان امریکائی، از پیشقدمهای عکسبرداری از آسمان.

باندا[5]، **دریای** (bāndā)، قسمتی از تکه، محدود به جزایر ادویه‌ی جنوبی (متعلق به اندونزی).

باندا[6]، **ژولین** (jüliaN bāNdā)، ۱۸۶۷–۱۹۵۶، فیلسوف، رمان‌نویس، و منتقد فرانسوی. اومانیست (← اومانیسم) بود، و به فلسفه‌ی جمالشناسی برگسون حمله میکرد. داستان برگماشتن به منصب روحانی یا یوغ ترحم (۱۹۱۲) بلافاصله او را معروف ساخت. در کتاب خیانت روحانیان (۱۹۲۷) بر این نظریه تکیه میکند که متفکر در جستجوی حقیقت باید از نتایج عملی چشم بپوشد.

باندا اورینتال[7] (bāndā orientāl) [اسپانیولی، = ساحل شرقی (ریو دِ لا پلاتا)]، ناحیه، ج اوروگه. در دوره‌ی استعمار اسپانیا این نام به اوروگه اطلاق میشد. اغلب سکنه‌ی اوروگه درین ناحیه متمرکزاند.

باند سترِیت[8] (bānd strit) [انگل، = خیابان باند]، خیابانی در لندن که بعلت مغازه‌هایش معروف است. در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م کوی مسکونی اعیانی بود.

باندلو[9]، **ماتئو** (mātteo bāndello)، ح ۱۴۸۰–۱۵۶۲، کشیش و داستان‌نویس ایتالیائی. شکسپیر در نوشتن رومئو و ژولیت از یکی از داستانهای وی الهام گرفته است.

باندونگ[10] (bāndung)، شهر (جم ۱٬۰۸۰٬۰۰۰)، غ جاوه، اندونزی. مدرسه‌ی مهندسی دانشگاه اندونزی در آنجاست، و رصدخانه نیز دارد. از محصولاتش کینین است. ← کنفرانس باندونگ در آنجا تشکیل یافت.

باندونگ[10]، **کنفرانس، یا کنفرانس کشورهای افریقائی و آسیائی**[11]، اولین کنفرانس نمایندگان ملل آسیائی و افریقائی، که در آوریل ۱۹۵۵ در باندونگ (اندونزی) منعقد شد. کشورهائی که در این کنفرانس نماینده داشتند عبارت بودند از اردن، افغانستان، اندونزی، ایران، پاکستان، تایلند، ترکیه، چین، حبشه، ژاپن، ساحل طلا، سودان، سوریه، سیلان، عراق، عربستان سعودی، فیلیپین، کامبوج، لائوس، لبنان، لیبریا، لیبی، مصر، نپال، ویتنام جنوبی، ویتنام شمالی، هند، و یمن. و نیز نمایندگانی از طرف قبرس (اسقف ماکاریوس)، کشمت (یک نفر سیاه‌پوست عضو کنگره)، و کنگره‌ی ملی افریقا بعنوان عضو ناظر شرکت داشتند. در این کنفرانس، اختلافاتی بین کشورهای هواخواه غرب، هواخواهان شرق، و گروه بیطرف وجود داشت، اما سرانجام قطعنامه‌ای در طرفداری از همکاریهای اقتصادی و فرهنگی و حق تعیین سرنوشت، و نیز قطعنامه‌ای بر ضد استعمار (از جمله استعمار فرانسه در مراکش و تونس و استعمار هلند در گینه‌ی جدید) تصویب گردید. چین کمونیست از اعضای برجسته‌ی کنفرانس بود.

بانر[12]، **یوهان** (yuhān bāner)، ۱۵۹۶–۱۶۴۱، ژنرال سوئدی در جنگ سی‌ساله. پس از گوستاو آدولف فرمانده نیروهای سوئد در آلمان شد (۱۶۳۲). در نوردلینگن شکست سختی خورد (۱۶۳۴). پیروزی ۱۶۳۶ او در ویتشتوک (vitštok) (ل برانденبورگ) اعتبار سوئد را بازگردانید.

بانژو، ساز زهی: ← بانجو.

بانش (bānes)، ده (جم ۱٬۱۲۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۶۹ کیلومتری چ‌ش اردکان.

بانصر (bānsor)، دهستان (جم ح ۱۰٬۰۰۰؟)، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. از ش به رود تالار و از غ به رود بابل محدود است. محصولش پنبه، برنج، و مرکبات است.

بانقلان (bānqalān)، ده (جم ۱٬۰۲۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش صالح‌آباد، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۵ کیلومتری غ ایلام.

بانک: ← بانکداری.

بانکا[13] (bānkā)، جزیره (۱۱٬۹۴۰ کمم؛ جم ۲۰۵٬۳۶۳)، اندونزی، در دریای جاوه، چ‌ش سوماترا. از ح ۱۷۱۰ از تولیدکنندگان عمده‌ی قلع است.

بانک استقراضی روس. این بانک برای رقابت با بانک شاهنشاهی در زمان ناصرالدین شاه قاجار در ایران تأسیس گردید. در ۱۲۶۸ هق، ناصرالدین شاه امتیاز ایجاد بانک و حق انحصاری حراج عمومی بیکی از اتباع روسیه داد، و بانک استقراضی بصورت یک شرکت خصوصی تشکیل شد، و چندی به معاملات رهن اشیاء منقول پرداخت. بعداً دولت روسیه سهام شرکت را خریداری کرده اداره‌ی آنرا بدست خود گرفت. بانک استقراضی شعبه‌هائی در شهرهای شمالی ایران دایر کرد، و دامنه‌ی عملیات خود را از معاملات منقول به رهن اموال غیر منقول کشانید. این بانک، علاوه بر مردم (مخصوصاً ملاها و اعیان و درباریها)، بدولت نیز قرض میداد. در بهمن ماه ۱۲۹۹ هش، بموجب قرارداد ایران و شوروی، قروض دولت ایران که متجاوز از چهل میلیون مناط بود ملغی گردید، و دارائی بانک به دولت ایران واگذار شد.

بانک انگلستان[14] در ۱۶۹۴، بتوسط سه ویلیام پترسن، بعنوان یک بانک بازرگانی تشکیل گردید. صاحبان سهام بانک کسانی بودند که وامی برای دولت تهیه کرده و سهام قرضه‌ی دولتی را خریده بودند، و بدین جهت، دولت مزایای خاصی برای آن بانک قائل شده بود. در سال ۱۶۹۷، انحصار نشر اسکناس به بانک انگلستان داده شد. سازمان فعلی بانک بر طبق اساسنامه‌ی سال ۱۸۴۲ پایه‌گذاری شده است. این بانک دارای دو قسمت عمده است: قسمت نشر اسکناس، و قسمت سایر عملیات بانکی (از جمله وامهای ملی). بانک انگلستان در ۱۹۴۶ ملی گردید.

بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه[15] یا **بانک جهانی**[16] بنگاه مستقلی است وابسته به سازمان ملل متحد که در ۱۹۴۵ تأسیس شد. مرکزش در واشینگتن و سرمایه‌ی آن ده میلیارد دلار است که بوسیله‌ی دول عضو سازمان ملل متحد پرداخت یا تعهد شده است. بانک بدولتهای عضو و سرمایه‌گذاران خصوصی وام میدهد تا سرمایه‌گذاری تولیدی را تسهیل کند و بازرگانی خارجی را توسعه دهد. بزرگترین سهام‌دار این بانک دولت کشمت است که قریب یک سوم سهام را دارا میباشد، و بعد از آن انگلستان است که قریب چهارده در صد سهام را دارد. دولت ایران ۳۶/۱۰۰ یک در صد (= 0,0036) سهام را مالک میباشد، و دولتهای کمونیستی درین بانک سهمی ندارند. بعلت اینکه کشمت بزرگترین سهام‌دار این بانک میباشد و مرکز بانک هم در امریکاست، دولتهای کمونیست همواره در تبلیغات خود این بانک را مؤسسه‌ای معرفی میکنند که تحت امر و نفوذ کشمت قرار گرفته است.

بانک پستی پس‌انداز[17]، بانک پس‌اندازی که توسط ادارات پست محل اداره میشود. این نوع بانک اول بار در سال ۱۸۶۱ در انگلستان متداول شد، و از سال ۱۹۱۰ در کشمت هم مرسوم گردید.

بانک پهلوی: ← بانک سپه.

بانک جهانی: ← بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه.

بانکداری[18] (bānk.dāri). در ازمنه‌ی قدیم بانکداری عبارت بود از صرافی و معاوضه‌ی مسکوک و نگهداشتن پول بطور امانت. بانکداری بمعنی امروز آن یک سلسله‌ی عملیات مالی میباشد که مؤسسات بخصوصی که نام آنها بانک است انجام میدهند، و اصول عملیات مزبور عبارت است از قبول سپرده و دادن وام، و تجارت با پول و اعتبار. در بابل معاملات بانکی بطرز ابتدائی آن معمول بوده و در مجموعه‌ی احکام حمورابی مقرراتی برای وام دادن و قبول سپرده‌های تجارتی ذکر شده است. در یونان قدیم، علاوه بر بانکهای خصوصی، بعضی از معابد کارهای صرافی انجام داده سپرده‌های مردم

(۱)Banja Luka (۲)banjo (۳)Bunche (۴)Bond (۵)Banda (۶)Benda (۷)Banda Oriental (۸)Bond Street (۹)Bandello (۱۰)Bandung (۱۱)Afro-Asian Conference (۱۲)Banér (۱۳)Bangka (۱۴)Bank of England (۱۵)International Bank for Reconstruction and Development (۱۶)World Bank (۱۷)postal savings bank (۱۸)banking

را میپذیرفتند، و باشخاص یا شهرها وام میدادند. قبل از دوره‌ی هخامنشی، بانکداری بطرز ابتدائی آن عصر در انحصار معابد و شاهزادگان بود، و کمتر اتفاق می‌افتاد که افراد مردم بامور بانکداری اشتغال ورزند. پس از استقرار امپراطوری هخامنشیان، که امنیتی حاصل شد، و بازرگانی رونقی یافت، و پول مسکوک هم رواج گرفت، افرادی بانکدار شدند، و فرصتی یافتند که اصول بانکداری معمول در کشور بابل را تقلید و تعقیب نمایند. پس از فتوحات اسکندر مقدونی، بانکداری از یونان به مصر رفته در آنجا متداول گردید. در اوایل تأسیس دولت روم، که وصول مالیات بشکل مقاطعه باشخاص واگذار میشد، مأمورین غالباً بشهرها و مؤسسات دولتی وام داده تا حدی بانکداری میکردند. پس از تأثیر نفوذ یونان در روم، و رونق یافتن تجارت، بانکداری در آن کشور رواج بسزائی یافت، و دولت بانکدارها را مأمور توزیع سکه‌های جدید و جمع‌آوری سکه‌های معیوب و کشف تقلب در سکه‌ها نمود. بانکدارهای رومی، گذشته از تبدیل پولهای خارجی با پولهای کشور و تعیین عیار آنها و قبول سپرده و دادن وام، کار صندوقداری را هم برای مشتریان خود انجام میدادند. در دوره‌ی ساسانیان بانکداری رواج کامل داشت، و درین عصر بود که برات کردن پول از نقطه‌ای بنقطه‌ی دیگر آغاز گشت. لفظ چک، که امروز در همه‌ی بانکهای جهان معمول است، از زبان پهلوی گرفته شده، و در دوره‌ی ساسانیان معمول بوده است. لفظ آوالیزه هم، که در زبان فرانسه‌ی امروز بمعنی تضمین استعمال میشود، از زبان پهلوی به اروپا رفته است. در اوایل قرون وسطی، امور بانکداری در اروپا بیشتر بدست یهودیان انجام میگرفت، زیرا مسیحیان نظر خوبی بدریافت ربح نداشتند، ولی از قرن دوازدهم به بعد، بازرگانان مسیحی هم وارد این کار شدند، و با رونق تدریجی تجارت، بانکداری هم توسعه یافت. بانکداری بمفهوم امروز آن از قرن نوزدهم آغاز گشت، و در قرن بیستم رو بتکامل گذاشت.

در ایران، بانکداری بصورت معمول امروز در نیمه‌ی قرن نوزدهم آغاز شد، و قبل از آن بازرگانان و صرافها به خرید و فروش مسکوک و صدور برات و غیره میپرداختند. در سال ۱۲۶۷ هق (۱۸۸۸ میلادی) یک بانک انگلیسی بنام "بانک جدید شرقی"، که در سایر کشورهای آسیا به بانکداری اشتغال داشت، شعبات خود را در تهران و مشهد و اصفهان و رشت و شیراز و بوشهر و تبریز باز کرد، و این اولین بانک خارجی بود که در ایران بچنین کاری مبادرت کرد، و لی فقط دو سال دوام کرد، و بعد، تأسیسات خود را به بانک شاهنشاهی واگذار نمود. در سال ۱۲۶۷ هق امتیاز بانک شاهنشاهی ایران به رویتر (royter) واگذار شد که دارای حق انحصاری صدور اسکناس بود. این مؤسسه‌ی انگلیسی قریب شصت سال در ایران بانکداری کرد. در سال ۱۲۶۸ هق، بانک استقراضی روس تأسیس شد، و تا انقلاب روسیه بکار مشغول بود. در اوایل قرن حاضر، چند بانک داخلی ایجاد شد که از آن جمله میتوان تجارتخانه‌های جمشیدیان و جیانیان و تومانیانس را نام برد، ولی مؤسسات مزبور دوام زیادی نکردند. در ۱۳۰۶ هش بانک ملی ایران تأسیس گردید، و از آنوقت به بعد بانکهای متعدد خصوصی تشکیل شده است که بامور بانکداری جدید اشتغال دارند.

بانک سپه، سابقاً **بانک پهلوی**، در اردیبهشت ۱۳۰۴ هش برای انجام امور مالی ارتش تأسیس گردید. بتدریج دامنه‌ی عملیات آن از امور مالی ارتش بعملیات بازرگانی توسعه پیدا کرد؛ امروز انواع عملیات بانکی را انجام میدهد. مرکز اصلی بانک در تهران است و در بسیاری از شهرستانها هم شعبه دارد.

بانک شاهنشاهی (ایران)، بانک انگلیسی که بموجب امتیاز سال ۱۸۸۹ میلادی در ایران تأسیس گردید، و در ۱۳۳۱ هش باطش برچیده شد. در سال ۱۸۷۲ که ناصرالدین شاه در صدد مسافرت به اروپا بود، و میرزا حسین خان مشیرالدوله ناچار بود که برای او پول تهیه کند، پ. ی. رویتر، بکومک سفیر انگلستان و دادن رشوه‌های لازم، در مقابل پرداخت ۴۰٬۰۰۰ لیره، امتیاز بسیار وسیعی بمدت ۷۰ سال برای کشیدن راه آهن، حق انحصاری کلیه‌ی معادن جز طلا و نقره و سنگهای قیمتی، تأسیس بانک، و غیره گرفت (۲۵ ژوییه‌ی ۱۸۷۲، مطابق ۱۹ جمادی الاول ۱۲۸۹ هق)، که این امتیاز حتی بقول لرد کرزن "واگذاری کامل و فوق العاده عجیب تمام منابع صنعتی یک کشور بدست بیگانگان" بود. بعداً دولت ایران (ظاهراً بر اثر فشار روسیه) بعلت اینکه اجرای عملیات در مدتی که در امتیازنامه مقرر شده بود آغاز نگردیده امتیازنامه را لغو کرد، ولی چندی بعد، برای جلب رضایت انگلیسها، امتیاز دیگری بمدت ۶۰ سال به رویتر اعطا نمود (۳۰ ژانویه‌ی ۱۸۸۹، مطابق ۲۸ جمادی الاول ۱۳۰۶ هق)، که اساس آن تأسیس بانک شاهنشاهی ایران با حق انحصاری صدور اسکناس بود، ولی در این امتیازنامه شم فروعی زاید بر اصل درج شده بود، از قبیل اینکه بانک حق دارد "اقدام بهر عمل مالی، صنعتی، و تجارتی که صلاح بداند بکند"، و نیز حق انحصاری در تمام مملکت برای استخراج معادن آهن، مس، سرب، منگنز، زغال سنگ، و غیره بآن اعطا شده بود. بانک شاهنشاهی روز بروز توسعه یافت، و در امور تجارتی تقریباً بی‌رقیب بود، و نقش مؤثری در معاملات بازرگانی و سیاست پولی ایران ایفا میکرد. تا سال ۱۳۰۹ هش (۱۹۳۰ ب‌م)، بانک شاهنشاهی امتیاز نشر اسکناس را دارا بود، و در این سال بانک حق صدور اسکناس را به دولت ایران واگذار کرد، و در مقابل مقرر شد که دولت ایران ۲۰۰٬۰۰۰ لیره به بانک مزبور در لندن پرداخت کند، و بانک از پرداخت صدی شش درآمد ویژه که بنام حق الامتیاز بدولت ایران میپرداخت معاف باشد. بانک شاهنشاهی تا بهمن ماه ۱۳۲۷ هش از سایر حقوق امتیازنامه بهره‌مند بود، و از آن تاریخ، که مدت ۶۰ ساله‌ی امتیاز منقضی گردید، بدون امتیاز و حقوق خاص، بنام بانک انگلیس در خاور میانه، به فعالیت ظاهراً بازرگانی و بانکی خود در ایران ادامه داد، تا آنکه در مرداد ماه ۱۳۳۱ هش در دوره‌ی حکومت دکتر محمد مصدق باطش برچیده شد.

بانک کشاورزی، بانکی که بمالکین و زارعین برای انجام دادن کارهای عمرانی و بشرکتهای تعاونی تولید و مصرف وام میدهد. **بانک کشاورزی ایران** بموجب قانون ۲۱ خرداد ماه ۱۳۱۲ هش تأسیس شد، و در ۲ تیر ماه همان سال شروع بکار کرد. تمام سرمایه‌ی آن متعلق به دولت است. هدفش کومک به کشاورزان و بالا بردن سطح تولید کشاورزی است.

بانک مرکزی ایران: ← بانک ملی (ایران).

بانک ملی (ایران). در تاریخ پنجم آذر ۱۲۸۵ هش نمایندگان مجلس شورای ملی تأسیس یک بانک ملی را از دولت خواستار شدند. گروهی از بازرگانان و صرافان تعهد مشارکت کردند، و باجازه‌ی تشکیل بانک صادر گردید، و بوسیله‌ی اعلانی از عموم مردم تقاضا شد که سهام بانک ملی را خریداری نمایند. سرمایه‌ی اولیه‌ی بانک ۱۵۰ میلیون ریال و تا ۵۰۰ میلیون ریال قابل افزایش بود. استقبال شایان توجهی از این اعلان شد، و عده‌ی کثیری داوطلب خرید سهام بانک شدند، ولی مبلغ کافی جمع‌آوری نگردید، و بکوشش فوق العاده‌ای برای جلب سرمایه‌های ایرانیان مقیم خارجه بعمل آمد. در بهمن ۱۲۸۵ هش فرمان سلطنتی دایر باعطای امتیازات گوناگون بمدت ۱۱۰ سال به بانک ملی صادر گردید. طبق این فرمان، به بانک ملی اجازه داده شد که به معاملات زراعتی، رهن املاک، خرید و فروش براتهای تجاری داخله و خارجه، و قرض و استقراض مبادرت ورزد، و نیز اجازه داشت که در اراضی موات و املاک دولتی بکشف و استخراج معادن اقدام نماید، و در خلیج فارس بصید مروارید بپردازد، و راههای آهن و شوسه احداث کند. بمنظور کومک باین بانک مقرر شد حسابهای دولتی، که تا آنوقت در بانک شاهنشاهی تمرکز داشت، به بانک ملی انتقال یابد، و در مواقعی که نقره جهت ضرابخانه لازم باشد حق تقدم فروش آن با بانک ملی باشد، و حق انتشار اسکناس، پس از انقضای مدت امتیاز بانک شاهنشاهی یا فسخ آن، بطور انحصار با بانک ملی باشد. متأسفانه کوششهائی که برای تأسیس بانک ملی شد و استقبال بینظیری که مردم برای ایجاد آن کردند مواجه با مخالفتهای بیگانگان گشت، و تغییر ناگهانی وضع سیاسی و انعقاد قرارداد ششم شهریور ۱۲۸۶ هش بین دولتهای روس و انگلیس مبنی بر تقسیم ایران بمناطق نفوذ همه‌ی این تلاشها را نقش بر آب کرد، و بانک ملی در آن زمان بوجود نیامد.

بموجب قانون ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ هش اجازه‌ی تأسیس بانک ملی ایران بتصویب رسید، و در ۱۷ شهریور ۱۳۰۷ بانک ملی ایران رسماً افتتاح شد و شروع بکار کرد. بانک ملی ایران بصورت شرکت سهامی تشکیل شد، و کلیه‌ی سهام آن متعلق بدولت است. سرمایه‌ی اصلی بانک ۲۰۰ میلیون ریال تعیین شده بود، که ۱۵۰ میلیون ریال آن از فروش جواهرات دولتی و خالصجات تأمین میشد، و ۵۰ میلیون ریال هم دولت از ودایع خود بایستی ببانک بپردازد. چون فراهم ساختن ۲۰۰ میلیون ریال در ابتدای کار مقدور نبود، سرمایه‌ی ابتدائی بانک ۲۰ میلیون ریال تعیین گردید که ۸ میلیون ریال آن از طرف دولت پرداخت شد.

در خرداد ۱۳۰۹ هش دولت توفیق یافت که حق انحصار نشر اسکناس را از بانک شاهنشاهی بمبلغ ۲۰۰٬۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی بازخرید نماید، و حق مزبور بموجب قانون مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۱۰ ببانک ملی ایران واگذار گردید، و از اول فروردین ۱۳۱۱

هش اسکناسهای بانک ملی ایران منتشر گردید.
سرمایه‌ی بانک ملی ایران تا سال ۱۳۱۴ هش همان ۲۰ میلیون ریال بود، و در سال مزبور به ۳۰۰ میلیون ریال افزایش یافت، و در سال ۱۳۳۱ به دو میلیارد ریال بالغ گردید.
بانک ملی ایران، تا سال ۱۳۳۹ هش که قانون بانکی و پولی کشور بتصویب رسید، دارای حق انحصار نشر اسکناس بود، و علاوه بر عملیات یک بانک تجارتی، وظایف بانک مرکزی کشور را نیز عهده‌دار بود. بموجب قانون هفتم خرداد ۱۳۳۹، عملیات بانک ملی بدو قسمت تقسیم شد، و آن قسمت که مربوط به حفظ ارزش پول و تنظیم اعتبارات و حق انحصار انتشار اسکناس و پول فلزی میباشد به بانک مرکزی ایران واگذار گردید، و قسمت عملیات تجاری و اداره کردن صندوق پس‌انداز و بانک کارگشائی مانند سابق بعهده‌ی بانک ملی ایران است. در پایان سال ۱۳۴۰، بانک ملی ایران دارای ۱۱۲ شعبه و ۷۶ نمایندگی در نقاط مختلف کشور بوده است. نمایندگی بانک ملی در نیویورک جزء بانک مرکزی گردیده است. سرمایه‌ی بانک ملی در آخر سال ۱۳۴۰ دو میلیارد ریال و اندوخته‌های آن ۹۳۲ میلیون ریال و جمع ترازنامه‌ی آن قریب به ۳۷ میلیارد ریال بوده است.
بانکوک[1] (bānkok)، شهر (جم ۱٬۲۰۸٬۸۶۵)، پایتخت تایلند، بر رود مِنام، نزدیک خلیج سیام. مرکز صنعتی و بندر عمده‌ی تایلند است. برنج، چوب تک، کائوچو، و قلع صادر میکند. پالایشگاه نفت دارد. پیش از ۱۷۶۹ دهکده‌ی زراعتی و قلعه‌ای بیش نبود، و از آن پس از استحکامات مقابل حملات برمه شد. در ۱۷۸۲ بجای آیوتهایا پایتخت شد. در ۱۹۴۱ ژاپنیها آنرا گرفتند؛ در ۱۹۴۴–۴۵ هواپیماهای متفقین مکرر بمبارانش کردند.
بانکیپور (bānkipur)، حومه‌ی غربی شهر پاتنا، ایالت بهار، هند، بر ساحل راست رود گنگ. مجموعه‌های نسخ خطی عربی و فارسی موجود در آنجا، که بعضی از آنها بسیار نادرند، مشهور است. کتابخانه‌ی بانکیپور، معروف به کتابخانه‌ی عمومی شرقی پاتنا یا کتابخانه‌ی خدابخش، بوسیله‌ی مولوی خدابخش (فت ۱۹۰۸) تأسیس گردید، و وی عمر خود را صرف گردآوردن نسخه‌های نفیس از ایران و مصر و عربستان و غیره کرد. لرد کرزن، که در ۱۸۹۹–۱۹۰۵ فرماندار کل هند بود، سر ادوارد دنیسن راس را مأمور تهیه‌ی فهرست جامع و منظمی برای این کتابخانه نمود. تا کنون ۳۱ جلد فهرست مشتمل بر شرح ۴٬۰۰۰ نسخه از بیش از ۶٬۰۰۰ نسخه‌ی موجود در این کتابخانه منتشر شده است.
بانگ، بیماری: ← تب مالت.
بانگوئولو[2] (bānguculu)، دریاچه‌ای به طول ۹۵ کم و بعرض ۴۰ کم، در رودزیای شمالی. د. لیوینگستن آنرا کشف کرد (۱۸۶۸).
بانوگشسب (bānu-goŝasb)، در داستانهای ملی، دختر رستم: ← بانوگشسب‌نامه.
بانوگشسب‌نامه (bānu-goŝasb-nāme)، منظومه‌ای حماسی، به فارسی، ظاهراً از قرن پنجم هق، که موضوع اساسی آن داستان پهلوانیهای بانوگشسب میباشد، که دختر رستم و زن گیو و مادر بیژن، و از زنهای پهلوان ایران است. نام این زن در برزونامه و بهمن‌نامه بسیار آمده. نسخه‌ی موجود بانوگشسب‌نامه، که منظومه‌ی کوچکی است در حدود ۹۰۰ بیت به بحر متقارب، مشتمل بر شرح چهار واقعه‌ی جداگانه میباشد که ارتباط کاملی با هم ندارند، و یکی از این حکایات چهارگانه در باره‌ی جنگ میان فرامرز و بانوگشسب با رستم است، که در این جنگ، بانوگشسب پس از مجروح کردن رستم او را شناخت. ظاهراً این داستان منتخب از منظومه‌ی بزرگتری است. از این منظومه نسخه‌ای در کتابخانه‌ی ملی پاریس و نسخه‌ای در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی موجود است.
بانه (bāne)، شهرستان، غ استان کردستان، غ ایران، کنار مرز عراق. از ل به شهرستان مهاباد محدود است، و سابقاً بخش این شهرستان بود. فعلا مرکب از بخشهای حومه، نمشیر، پهلویدژ، و الوت است. رود زاب صغیر از قسمت غربی آن میگذرد. از اطراف به کوههای مرتفعی محدود است؛ دهستانهای آن در دره‌های جنگل بلوط قرار گرفته است. محصولش سقز، کتیرا، زغال، و لبنیات است. مرکزش، **بانه** (جم ۴٬۸۰۰ نسث ۱۳۳۵ هش)، در ۶۶ کیلومتری جنوب سقز و ۲۱ کیلومتری مرز عراق واقعست. در دامنه‌ی تپه‌ای قرار دارد، و کوهستانهای جنگلی اطراف زیبائی خاصی بدان میبخشد. در سال ۱۳۲۳ هش بدست یاغیان طعمه‌ی حریق شد.
بانی، کسی که هزینه‌ی تعزیه را بعهده میگیرد، و در خانه‌ی خود یا در تکیه‌ی محله مجلس تعزیه براه می‌اندازد، و از مردم پذیرائی میکند، و حق الزحمه‌ی شبیه‌خوانها را میپردازد.
بانیابانیا: ← آروکاریا.
بانیان (bānyān): ← انجیر بنگالی.
بانیفیس، اسم انگلیسی: ← بونیفاکیوس، اسم.
بانیکان، استان پنجم: ← باینگان.
بانین[3]**، جان** (jān bānyan)، ۱۶۲۸–۸۸، نویسنده‌ی مذهبی انگلیسی، که مخصوصاً بجهت کتاب سیر یک زائر (از این جهان به جهان آینده)، که آنرا در زندان نوشته، معروفست. نزدیک بدفرد متولد شد. در ۱۶ سالگی جزء سپاهیان طرفدار پارلمنت شد، و در ۱۶۴۶ از زمره‌ی سپاهیان خارج گردید، و دورانی را در شک در اصول دین گذرانید، و در ۱۶۵۳ به باپتیستها پیوست، و بعلت بلاغتش شهرت یافت. در ۱۶۶۰، بعنوان اینکه بدون جواز وعظ کرده است، در زندان بدفرد محبوس شد، و ۱۲ سال در زندان گذرانید. دگر بار در ۱۶۷۵ توقیف و محبوس شد، و در زندان کتاب سیر یک زائر را آغاز کرد. این کتاب در ۱۶۷۸ بطبع رسید، و بلا فاصله شهرت بسیار یافت، و بانین قسمت دیگری بر آن افزود (۱۶۸۴). آثارش مملو از شوق و شور روحانی است.
باواریا[4] (bāvāriā)، آلمانی **بایرن** (bāyern)، فنس **باویر** (bāvier)، کشور (۷۰٬۲۴۰ کم؛ جم ۹٬۱۹۲٬۸۰۰)، ج آلمان، کرسی آن مونیخ. قسمت جنوبی آن مرتفع است و در مرز اتریش به آلپهای باواریا (بلندترین قله‌اش تسوگشپیتسه) منتهی میشود. ← جنگل بوهمی مرز شرقی آنرا با چکوسلواکی تشکیل میدهد. رودهای عمده‌اش دانوب و ماین است. کشور باواریا مرکبست از باواریا بمعنی اخص، یعنی باواریای علیا (مرکزش مونیخ) و باواریای سفلی (مرکزش لانڈشهوت) در ج؛ فرانکونیای علیا و وسطی و سفلی (با بامبرگ، بایروت، نورمبرگ، و وورتسبورگ) در ل؛ سوابیا (مرکزش آوگسبورگ) در غ؛ و پالاتینای علیا (مرکزش رگنسبورگ) در ل‌ش. باواریا از جنبه‌ی زراعتی و جنگل ثروتمند است، و دارای صنایع ماشینسازی، نساجی، آبجوسازی، و اسباب‌بازی‌سازی، و جالب سیاحان است. مذهب غالب، جز در ل، کاتولیک رومی است. فرانکونیا و سوابیا تا اوایل قرن ۱۹م جزء باواریا نبود، و این دو سرزمین تاریخ جداگانه دارند.
رومیها در سال ۱۵ ق‌م باواریا را گرفتند؛ در قرن ۶م، یکی از قبایل مهاجم ژرمن آنجا را دوکنشین کردند. در ۷۸۸–۹۱۱ تحت حکومت کارولنژیان، در ۱۰۷۰–۱۱۸۰ بفواصل تحت حکومت گوئلفها، و در ۱۱۸۰–۱۹۱۸ در دست سلسله‌ی ویتلسباخ بود. در ۹۷۶، بمنظور درهم شکستن قدرت دوکها، اتریش و کارینتیا و پالاتینای علیا از دوکنشین اولیه‌ی باواریا منتزع شد. اراضی تیول سلسله‌ی ویتلسباخ مدتها بین شعب این خاندان منقسم بود، ولی در ۱۷۹۹ تحت لوای واحد درآمد. امپراطور فردیناند II پالاتینای علیا را به ماکسیمیلیان I داد، و مقام برگزینندگی (← برگزینندگان) باو اعطا کرد (۱۶۲۳). باواریا وسعت یافت، و در ۱۸۰۶ به مملکت تبدیل گردید. اراضی کنونی را بانضمام پالاتینای راین در کنگره‌ی وین بچنگ آورد (۱۸۱۵). در جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) جانب اتریش و در جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰–۷۱) جانب پروس را گرفت. در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست. بعد از پروس کشور عمده‌ی امپراطوری بود، و بهمین جهت موقعیتی خاص و تمایل به جدائی از امپراطوری داشت. در نوامبر ۱۹۱۸ حکومت جمهوری در آنجا برقرار شد؛ پس از انقلاب (۱۹۱۹) بی‌نتیجه‌ی کمونیستها به جمهوری وایمار پیوست. پس از ۱۹۴۵، تمام باواریا، جز پالاتینای راین و ناحیه‌ی لیندائو که به اشغال فرانسه داده شد، جزء منطقه‌ی اشغالی کشمت بود. در ۱۹۴۶ قانون اساسی جدیدی برگزید. در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان غربی پیوست.

شاهان باواریا

نام	دوره‌ی سلطنت	نام	دوره‌ی سلطنت
ماکسیمیلیان I	۲۵_۱۸۰۶	لوئی I	۴۸_۱۸۲۵
ماکسیمیلیان II	۶۴_۱۸۴۸	لوئی II	۸۶_۱۸۶۴
اوتوی I	۱۹۱۳_۱۸۸۶	لوئی III	۱۹۱۸_۱۹۱۳

باواریا، جنگ جانشینی[5] (bāvāriā)، جنگ (۱۷۷۸–۷۹) بین اتریش از یک طرف، و پروس و ساکس و مکلنبورگ از طرف دیگر. این جنگ نمونه‌ای از جنگهای سیاسی قرن ۱۸م است که بیشتر جنبه‌ی مکاتبات سری داشت تا جنگ واقعی. در ۱۷۷۷ که ماکسیمیلیان III بی‌فرزند درگذشت، برگزیننده‌نشین باواریا بوارث قانونی آن شارل تئودور، که برگزیننده‌ی پالاتینا بود، رسید، و او در عوض قسمتهائی از پالاتینا و تمام باواریای سفلی را به اتریش واگذاشت. فردریک II پروس باین انتقال اعتراض کرد. در جنگی که بدین

(۱)Bangkok (۲)Bangweulu (۳)Bunyan (۴)Bavaria (۵)War of the Bavarian Succession

سبب برپا شد، هم بسیار صرف تهیه‌ی غذا برای سپاهیان گردید، و باین جهت، این جنگ را جنگ سیب زمینی هم میخوانند. بموجب پیمان تشن (۱۷۷۹)، اتریش از ادعاهای خود به باواریا گذشت.

باوتسن[1] (bătsen)، شهر (جه ۳۸°۵۲۴)، ساکس، چ‌ش آلمان، در لوزاس علیا، بر رود شپره. کارخانه‌های ماشینسازی و نساجی دارد. نزدیک آنجا ناپلئون I قوای روس و پروس را شکست داد (۱۸۱۳).

باوتیستا (bătistā)، اسم اسپانیولی برای مرد: ← باتیست، اسم.

باورد (bāvard)، در داستانهای ملی، یکی از فرزندان گودرز و برادران گیو. گویند کیکاوس سرزمینی را به اقطاع بدو بخشید، و او شهر باورد را در آن سرزمین بنام خود بنا کرد.

باورد، شهر قدیم: ← ابیورد.

باوری بازرگانی (bāvarie)، سندی که دلالت میکند بر اینکه مقداری کالا توسط دارنده‌ی سند در انبار رسمی سپرده شده است. صاحب سند می‌تواند باعتبار کالای موجود در انبار از بانک یا اشخاص دیگر وام دریافت کند. در باوری، قیمت جنس، که توسط یک دلال رسمی معین شده است، نوشته میشود.

باوری کشاورزی، سندی که دلالت میکند بر اینکه مقداری محصول کشاورزی توسط دارنده‌ی سند در انبار رسمی کشاورزی سپرده شده است. صاحب سند میتواند باعتبار محصول موجود در انبار از بانک یا اشخاص دیگر وام دریافت کند. در باوری، قیمت جنس، که توسط یکنفر دلال رسمی معین شده است، نوشته میشود.

باورینگ[2]**، سر جان** (sər jān băring*)، ۱۷۹۲–۱۸۷۲، زبانشناس و از رجال بریتانیا. در ۱۸۵۴ حاکم هونگ کونگ بود. بقصاص اینکه پاسداران چینی بر ضد دریازنان بریتانیائی اقدام کرده بودند، کانتون را بمباران کرد. با سیام پیمانی منعقد نمود که ورود تریاک را از مالیات معاف میکرد. آثاری از زبانهای مختلف به انگلیسی ترجمه کرده است.

بئوسی[3] (bcosi)، ناحیه‌ی یونان قدیم، ل خلیج کورنت؛ مرکزش تب. شهرهایش بوسیله‌ی اتحادیه‌ی بئوسیائی دولت متحده‌ای تشکیل دادند (قرن ۷م) که تحت نفوذ تب بود، و آتن پس از نبردهای زیاد آنرا درهم شکست (۴۵۷ ق‌م). کمی بعد، بر اثر پیروزی اپامینوندای بر اسپارت در لئوکترا (۳۷۱ ق‌م)، تب باز قدرت یافت، ولی با تمام بئوسی مقهور فیلیپ II و اسکندر مقدونی شد. آتنیها مردم بئوسی را کودن میشمردند.

باوکیس (băkis)، ← فیلمون و باوکیس.

باونتی[4] (banti)، کشتی نیروی دریائی انگلستان که در طی مسافرت درازی در قکب ملوانان آن شورش معروف به شورش باونتی را برپا کردند (۱۷۸۹). شورشیان ناخدای کشتی، ویلیام بلای، و ۱۸ تن از ملوانان را با قایق کوچکی در دریا رها کردند. برخی از شورشیان در جزیره‌ی پیتکرن ماندگار شدند.

باوند ابن شاپور: ← آل باوند.

باوندپور(bāvandpur)، ناحیه‌ای در غ ایران، که از ل به کردستان، از ج به ایلام، از ش به کرمانشاهان، و از غ بخاک عراق محدود است. شاه‌آباد در این ناحیه قرار دارد. از دهستانهای آن دهستان **باوندپور** (دارای ۴۱؛ آبادی) است.

باوندی، منسوب به آل باوند.

باوندیان: ← آل باوند.

باوهاوس[5] (băhăs)، هنرستانی که در ۱۹۱۹، بریاست والتر **گروپیوس**، در وایمار (آلمان) تأسیس شد، و در تدریس هنرجویان، مطالب مربوط به "هنر محض" را با تحصیل صنایع دستی تلفیق کرد، و بدینسان، انقلابی در کار آموزش هنر پدید آورد. برنامه‌ی آموزش باوهاوس مواجه با مخالفتهائی گردید. در ۱۹۲۵ مدرسه به دساو که محیط مساعدتری داشت، و سپس به برلین منتقل گردید. در ۱۹۳۳، دولت جدید آلمان هنرستان را یکسره برچید، اما نظریات پایه‌گذاران باوهاوس، که از جمله شامل طراحی در معماری، مبلسازی، و نساجی نیز میشد، دیگر در سراسر جهان (مخصوصاً در کشمت) طرفداران بسیار یافته بود، و امروزه بسیاری از هنرکده‌ها آن نظریات را اساس کار خود قرار داده‌اند.

باوی (bāvi)، دهستان (جه ۳۲°۰۰۰؟)، ش بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۵۷ (؟) آبادی. رود کارون مرز غربی آنرا تشکیل میدهد، و قسمتی از آنرا مشروب میکند. از دهات عمده‌ی آن **کوت عبدالله** است. راه آهن اهواز به بندر شاهپور ازین دهستان میگذرد، ایستگاههای میاندشت، خسروی، و منصوری در آن واقعست. راه شوسه‌ی اهواز به مسجد سلیمان و به آبادان بموازات لوله‌ی نفت مسجد سلیمان نیز از دهستان میگذرد.

باوی، از عشایر عرب خوزستان: ← بابولی.

باویر (bāvier)، نام فرانسوی باواریا، اروپا.

باهاما[6]**، جزایر** (bāhāmā)، مجمع‌الجزایر (۱۱°۴۰۰ کمه؛ جه ۸۴°۸۴۱)، هند غربی بریتانیا، چ‌ش ساحل فلوریدا. مرکبست از ۷۰۰ جزیره که فقط ۲۱ از آنها مسکونست. جزایر باهاما مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا است. جزایر را کریستوف کلمب در ۱۴۹۲ دیدار کرد. در قرون ۱۷–۱۸م مامن دریازنان و متنازع فیه بین انگلستان و اسپانیا بود. در ۱۷۸۳ بتصرف انگلستان درآمد.

باهلی (bāheli)، شهرت **ابونصر احمد ابن حاتم،** فد ۲۳۱ هق، لغوی و نویسنده‌ی عرب. از شاگردان اصمعی و ابوعبیده و ابوزید بود. در آغاز در بغداد و سپس در اصفهان میزیست، و سرانجام در بغداد سکنی گزید. از آثارش چیزی باقی نمانده است.

باهو، رود، چ‌ش ایران، ← باهوکلات.

باهوکلات (bāhu-kalāt)، دهستان (جه ۲۷°۱۰؛ ۰۰۰)، بخش دشتیاری، شهرستان چاه‌بهار، استان بلوچستان و سیستان، در ناحیه‌ی مکران کنار دریای عمان و کنار مرز پاکستان، دارای ۴۲ (؟) آبادی. رود **باهو** یا **باهوکلات** در کوهستان سرباز از شهرستان ایرانشهر سرچشمه میگیرد (پیش از ورود به دهستان بنام رود سرباز خوانده میشود)، و از دهستان گذشته نزدیک گواتر به دریای عمان میریزد. در محلی که وارد دهستان میشود جز در مواقع سیلاب تقریباً خشک است. مردم دهستان برای زراعت و تأمین آب آشامیدنی در کنار هر آبادی گودالی حفر میکنند، و با بستن بندها آب ذخیره مینمایند. مرکز دهستان، **باهوکلات** (جه ۳۶۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۸ کیلومتری ل‌ش دشتیاری واقعست.

باهیا[7] (bāhiā) یا **بائیا**[8] (bāiā)، ایالت (۱۳°۵۶۳ ۸۱۰ کمه؛ جه ۴°۹۰۰°۴۱۹)، ش برزیل؛ کرسی آن سالوادور. ناحیه‌ی چ‌ش باهیا یکی از بزرگترین نواحی بعمل آوردن کاکائو در جهانست.

باهیا بلانکا[9] (bāhiā blānkā)، شهر (جه ۱۲°۱۲۲ ۰۵۹)، چ‌ش آرژانتین؛ بندر کنار قطا.

بای (bāy)، عنوان فرمانروایان تونس از اواخر قرن ۱۶م میلادی تا ۲۶ ژوییه‌ی ۱۹۵۷ که الامین بای وقت بود خلع شد، و حکومت جمهوری در تونس اعلام گردید. نیز ← بگ یا بیگ.

بایا[10] (bāyā)، لئ **بایای** (bāyāy)، دهکده، کامپانیا، چ ایتالیا، کنار خلیج ناپل. در ادوار قدیم تفرجگاه مشهوری بود. بقایای حمامهائی از دوره‌ی رومیان دارد.

بایار[11]**، سنیور دو** (senyĕr dĕ bāyār*)، شهرت **پیر ترای** (pier terāy)، ح ۱۴۷۴–۱۵۲۴، قهرمان ملی فرانسه که به شهوار پاک و بی‌باک معروفست. در جنگهای شارل VIII و لوئی XII و فرانسوای I در ایتالیا شرکت کرد. در جنگ کشته شد.

بایبورد (bāyburd)، شهر (جه ۴۰°۲۱۱)، ترکیه، در آسیای صغیر بفاصله‌ی 100 کیلومتری لغ ارزروم. پس از نبرد ملازگرد تحت حکومت ترکان درآمد (۴۶۳ هق)، و سپس بدست سلاجقه‌ی روم، و بعد، ایلخانیان ایران افتاد، و تجارت پر-دامنه‌اش باعث رونق آن گردید. بعداً بدست آل جلایر، و سپس، آق قوینلو افتاد، و در ۹۲۰ هق در طی جنگ چالدران بتصرف ترکان عثمانی درآمد. در نبرد بایبورد، عثمانیها از روسها شکست خوردند (۱۹۱۶).

بایجو، سردار مغول، ← تایجو.

بایدو خان (bāydu xān)، ششمین پادشاه از سلسله‌ی ایلخانیان؛ پسر تُراغای ابن هولاکو خان. در ۶۹۴ هق بجای گیخاتو خان بسلطنت نشست. طغاجار نویان را حکومت روم و دیاربکر با منصب امیرالامرائی و خواجه جمال‌الدین دستجردانی را وزارت خویش داد. اما سلطنت او طولی نکشید و بعد از ۶ ماه از غازان خان پسر ارغون خان شکست خورده دستگیر و کشته شد.

بایر[12]**، فردریک** (fredrik bāyer)، ۱۸۳۷–۱۹۲۲، نویسنده‌ی دانمارکی و از طرفداران صلح. در تاسیس (۱۸۹۱) دفتر بین‌المللی صلح (در برن) مؤثر بود. سهمی از جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۰۸ را برد.

بایر[13]**، یوهان** (yohān bāyer)، ۱۵۷۲–۱۶۲۵، منجم آلمانی که معرفی ستارگان در سور فلکی (← صورت فلکی) با حروف الفبای یونانی و الفاظ لاتینی از اوست.

بایرن (bāyern)، نام آلمانی باواریا، اروپا.

---

(۱)Bautzen (۲)Bowring (۳)Boeotia (۴)Bounty (۵)Bauhaus (۶)Bahama (۷)Bahia (۸)Baía (۹)Bahía Blanca (10)Baia (11)Bayard (12)Bajer (13)Bayer

بایرن[1] یا **بایرون** (هر دو bāyron)، شهرت فارسی **جورج گوردن نائل بایرن** (jorj gordən nāəl bāyrən)، ملقب به (ششمین) **بارون بایرن** (bāron*)، ۱۷۸۸–۱۸۲۴، شاعر رمانتیک انگلیسی؛ متولد لندن. پدرش در ۱۷۹۱ درگذشت، و بایرن، که از هنگام تولد لنگ بود، متناوباً دستخوش محبت مفرط و تندخوئی مادرش گردید. حس تحقیری که نسبت به وی پیدا کرد بعداً متوجه همه‌ی زنها شد. در ۱۷۹۸ لقب بارون را بارث برد، و سپس در هرو و کیمبریج تحصیل کرد. در ۱۸۰۷ اثرش، بنام ساعات بطالت، منتشر شد، و مورد حمله‌ی سخت یکی از مجلات ادینبورگ قرار گرفت؛ بایرن در عوض در هجویه‌ی منظوم خود بنام منظومه‌سرایان انگلیسی و انتقادنویسان اسکاتلندی (۱۸۰۹) سخت بآن مجله تاخت، و این هجویه قدرت او را در هجاگوئی مسلم ساخت. سپس مسافرتی به پرتغال و اسپانیا و ایتالیا و بالکان کرد، و دو قسمت از اثر خود بنام چایلد هرلد (cāyld harəld) را در شرح این مسافرت منتشر نمود (۱۸۱۲)، و شهرتی عظیم یافت، و داستانهای منظومی که بعداً منتشر کرد بر شهرتش افزود. در این زمان ارتباط بایرن با عده‌ای از بانوان سرشناس زبانزد بود. در ۱۸۱۵ با بانوئی بنام ان میلبنک (an milbank) ازدواج کرد، ولی یک سال بعد زوجه‌اش (ظاهراً بسبب رابطه‌ی نامشروع بایرون با خواهر ناتنی خود) از او جدا شد، و رسوائیی که بر سر این موضوع بر پا گردید بایرن را در انگلستان منفور و مطرود ساخت، و وی ناچار این کشور را ترک گفت، و مدتی را با شلی در سویس گذرانید، و در آنجا قسمت سوم چایلد هرلد (۱۸۱۶) و نیز زندانی شیلون (۱۸۱۶؛ ترجمه‌ی فارسی) را سرود. سپس در ونیز سکنی گزید (۱۸۱۷)، و مدتی را به عیاشی گذرانید، ولی قسمت چهارم چایلد هرلد (۱۸۱۸) و نیز پیو (۱۸۱۸) و مازپا (۱۸۱۹؛ ترجمه‌ی فارسی) را فراهم ساخت، و شاهکار خود دون زوان را آغاز نمود. در ۱۸۱۹ با کنتس ترزا گویتچولی (kontes terezā guit-coli*) ارتباط یافت، و وی تا آخر عمر بایرن رفیقه‌ی او بود. ورود وی به ایتالیا مقارن نهضت ریسورجیمنتو بود، و بایرون در ایتالیا بپشتیبانی از آزادیخواهان اقدام کرد. در ۱۸۲۳ بطرفداری از استقلال‌طلبان یونان عازم این سرزمین گردید، و در ۱۸۲۴ در میسولونگی پیاده شد، و همّ خود را صرف همکاری با ماوروکورداتس برای متحد ساختن نیروهای یونانی کرد، ولی در همانجا مبتلی به تب شد، و درگذشت.

بایرون مردی تیره‌رنگ و زیبا بود، و زنان بسیاری دلباخته‌ی او بودند. زندگی آشفته و اشعار آکنده از شور و احساسات بایرن مظهر رمانتیسم زمان اوست. بایرن قرار و آرام نداشت، و هر روز آتش عشق تازه‌ای در دلش زبانه میکشید. از آثار دیگرش یکی عروس ابیدوس (۱۸۱۳؛ ترجمه‌ی فارسی) است، و دیگری قابیل (۱۸۲۱)، که بسبب افکار تردیدآمیزی که در آن نسبت به مذهب دیده میشود بشدت مورد حمله قرار گرفت. منظومه‌ی دون زوان (۱۸۱۹–۲۴؛ قسمتی از آن بفارسی ترجمه شده) جامع هنر بایرن در داستانسرائی، هجاگوئی، شعر غنائی، بدگمانی و بدبینی، و تنفر از آداب و رسوم است. بایرن در بر اروپا تأثیری بسزا داشته است.

بایرون، شاعر؛ ← بایرن یا بایرون.

بایروید[2] (bāyroyt)، شهر (جم ۵۹٬۶۲۵)، کرسی فرانکونیای علیا، لش باواریا. صنایع نساجی، فلزکاری، و غذائی دارد. در ۱۱۹۴ بنا شد؛ در ۱۲۴۸–۱۸۰۷ در تصرف خاندان هوهانزولرن بود. ر. واگنر در اینجا سکنی داشت (۱۸۷۲–۸۳)؛ جشنهای سالانه‌ی موسیقی آن معروفست. مدفن واگنر و لیست است. خانه‌ی واگنر در جج II ویران شد.

بایزید I (bāyazide)، ملقب به **یلدیرم** (yeldi-rem) [ترکی، = صاعقه]، و (در فارسی) معروف به **ایلدرم بایزید** (ilderem)، ۷۵۵–۸۰۵ هق (۱۳۵۴–۱۴۰۳ ب‌م)، سلطان (۷۹۱–۸۰۵ هق، مطابق ۱۳۸۹–۱۴۰۳ ب‌م) عثمانی؛ پسر سلطان مراد I. سپاهی متهور و چالاکی بود (لقبش از همینجا است)، و در زمان پدر حکومت یافت (۷۸۳ هق). بعد از پدر بسلطنت نشست. امرای گردنکش و مدعیان سلطنت را مقهور نمود. بلغارستان و قسمت اعظم آسیای صغیر، مقدونیه، صربستان، و تسالی را گرفت، و نیروهای متحد مجار و لهستانی و فرانسوی را در نیکوپول مقهور کرد (۷۹۸ هق، = ۱۳۹۶ ب‌م)، و شبه جزیره‌ی بالکان و قسطنطنیه در معرض تهدید عثمانیها قرار گرفت. اما سرانجام مواجه با کشورگشائی امیر تیمور گردید، و در جنگی که نزدیک آنکارا بین طرفین روی داد (۸۰۴ هق، = ۱۴۰۲ ب‌م)، بایزید اسیر شد، و گویند تیمور او را در قفسی آهنین محبوس کرد، و آخرالامر در آق‌شهر در اسارت درگذشت، و امپراطوری مستعجل او سرنگون گردید.

بایزید II، ف ۹۱۸ هق (۱۵۱۲ ب‌م)، سلطان (۸۸۶–۹۱۸ هق، = ۱۴۸۱–۱۵۱۲) عثمانی؛ پسر سلطان محمد II. در حیات پدرش حاکم ایالت اماسیه بود، و در جنگ با اوزون حسن شرکت داشت. پس از مرگ پدر، بین او و برادر کوچکترش، جم، بر سر سلطنت اختلاف افتاد، ولی بایزید پیروز شد، و جم که در نبردی نزدیک یني‌شهر مغلوب شده بود (۸۸۶ هق، = ۱۴۸۱ ب‌م)، به شام و از آنجا به مصر گریخت، و سرانجام در رودس به شهسواران قدیس یوحنا پناهنده شد (۸۸۷ هق، = ۱۴۸۲)، و آنان او را در همان سال به فرانسه نزد شارل VIII فرستادند، و فرمانروایان مسیحی اروپا جم را بعنوان آلتی بر ضد بایزید بکار میبردند، و بهمین جهت، تا جم زنده بود، بایزید در شرق و غرب در مسائل مهم به مدارا رفتار میکرد. هرزگوین را بکلی تحت استیلای عثمانیان درآورد (۸۸۸ هق، = ۱۴۸۳ ب‌م)، ولی در جنگ (۸۹۰–۹۶ هق، = ۱۴۸۵–۹۱ ب‌م) با ممالیک مصر و شام بر سر کیلیکیه توفیقی نیافت. سپس اقدام بتقویت ارتش و نیروی دریائی کرد. در ۱۴۹۵ جم درگذشت؛ بزرگان دولت عثمانی بایزید را تحریک بجنگ با مسیحیان کردند. در جنگ (۹۰۴–۹۰۹ هق، = ۱۴۹۹–۱۵۰۳ ب‌م) با دولت ونیز، موفقیتهائی نصیب وی گردید. برآمدن خاندان صفویه در ایران در دوره‌ی بایزید روی داد.

در اواخر عمر بایزید، مملکت عثمانی گرفتار جنگ داخلی گردید. در دولت عثمانی رسم شده بود که هر سلطانی که بتخت مینشست برادران خود و اولاد ذکور آنان را بقتل میرسانید، و بهمین جهت، دو تن از پسران بایزید، احمد و سلیم، در صدد تحکیم موقعیت خود برآمدند، و پس از زدوخوردهائی بین آنها و بین آنها و پدر پیرشان، و بعلت تمایل دسته‌ی ینی‌چری به سلیم، و خطر اتحاد احمد با دولت صفوی، بایزید ناچار در ۹۱۸ هق (۱۵۱۲ ب‌م) بنفع سلیم (بعداً سلطان سلیم I) از سلطنت کناره‌گیری کرد، و در همان سال درگذشت.

بایزید، سلطان، شاهزاده‌ی آل مظفر؛ ← سلطان بایزید.

بایزید ایلکانی یا **بایزید جلایر**، از پادشاهان و شاهزادگان سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر سلطان اویس جلایر. وی، بعد از کشته شدن برادرش سلطان حسین ایلکانی بدست سلطان احمد ایلکانی، از بیم جان گریخته نزد عادل آقا به سلطانیه رفت، و عادل آقا او را بسلطنت برداشته عازم تبریز شد. سلطان احمد از بیم بگریخت، و عادل آقا تبریز را بگرفت. اما ضبط آن نتوانست، و به سلطانیه بازگشت، و علی ایلکانی را بخلاف سلطان احمد تحریک نمود، و علی ایلکانی، با آنکه تبریز را گرفت، بدست قرا محمد تورمش کشته شد، و سلطان احمد دیگر بار به تبریز باز-آمد. عادل آقا دیگر بار لشکر به تبریز آورد، و عاقبت مصالحه کردند، برین شرط که آذربایجان از آن سلطان احمد باشد، و عراق عجم از آن سلطان بایزید، اما بغداد و عراق عرب را سلطان احمد بشراکت عادل آقا اداره نماید. اما این صلح دوام نیافت، و بار دیگر بین دو برادر کار بجنگ کشید. این دفعه، بدعوت عادل آقا، شاه شجاع آل مظفر نیز بیاری بایزید ایلکانی آمد، اما کار به صلح انجامید، و دست عادل آقا از کار کوتاه شد. اما سلطانیه را شاه شجاع جهت بایزید گرفت. مع هذا، بایزید بیش از پنجاه روز در آنجا باستقلال فرمانروائی نکرد، و بسبب آنکه یکی از امرای معتبر خود را کشت، امرا از او متوهم و متفرق شدند. سلطان احمد لشکر به سلطانیه آورد و بایزید را مقید کرده با خود به تبریز برد (۷۸۶ هق).

بایزید بسطامی (bāyazide bastāmi)، شهرت **طیفور ابن عیسی (ابن آدم) ابن سروشان** (teyfure 'bne, sorušān)، ف ۲۶۱ یا ۲۶۴ هق، از مشایخ بزرگ صوفیه و از مشهورترین عرفای ایران. از زندگی او چندان اطلاعی در دست نیست، و در زندگینامه‌ی وی سخنها گفته‌اند و آنرا با افسانه مخلوط نموده. گویند جدش گبر و از بزرگان بسطام بود و مسلمان شد. بایزید، بعد از مدتها سیاحت و ریاضت کشیدن، به بسطام بازآمد؛ بیشتر عمر خود را در آنجا گذرانید، و در همانجا درگذشت. مقبره‌اش (← بایزید بسطامی، مقبره‌ی) زیارتگاه صوفیان و مردان خدا است.

بایزید معتقد به وحدت وجود و ظاهراً نخستین کس در اسلام بود که قائل به فناء بود. پیروان او را طیفوریه و بسطامیه گویند. وی شخصاً اثری از خود بجا نگذاشته است، اما سخنان او را پیروان و مریدانش گرد آورده‌اند، و قریب ۵۰۰ از گفته‌ها و شطحات او بما رسیده است. مهمترین مراجع سخنان وی عبارتند از طبقات الصوفیه، از ابوعبد

---

(۱) Byron (۲) Bayreuth

الرحمان سلمی، حلیة الاولیاء، از ابونعیم اصفهانی؛ تذکرة الاولیاء، از شیخ عطار؛ و کتاب النور فی کلمات ابی طیفور، از ابوالفضل محمد سهلگی بسطامی (sahlagi-) (۳۸۹-۴۷۶ هق)، که باهتمام عبد الرحمان بدوی بعنوان شطحات الصوفیه در قاهره انتشار یافته است (۱۹۴۹).

بایزید بسطامی، مقبره‌ی، بنای زیبای عهد مغول، شهر بسطام (شهرستان شاهرود)، دارای سردر کاشیکاری عالی (۷۲۳ هق) عمل محمد ابن حسین حصاص دامغانی. تاریخ صومعه ۷۰۲ هق و تاریخ مسجد و منار عهد سلجوقی متصل بآن ۵۱۴ هق است.

بایزید جلایر: ← بایزید ایلکانی.

بایزیدی، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.

بایسنقر (bāysonqor)، ۸۰۲-۸۳۸ هق، از شاه‌زادگان خوش‌طبع و هنرمند و هنرپرور سلسله‌ی تیموریان. وی پسر میرزا شاهرخ تیموری بود. در استراباد فرمانروائی داشت، و همانجا بسن ۳۷ سالگی و از افراط در شرب خمر وفات یافت. وی اهل ادب و هنر بود، و از شعرا و فضلا و خطاطان و نقاشان حمایت و تشویق میکرد. گویند برای کتابخانه‌ی وسیع او بیش از چهل خطاط معروف، بسرپرستی جعفر بایسنقری، نسخه‌نویسی میکرده‌اند. ترتیب شاهنامه و الحاق مقدمه‌ی معروف بر آن، بوسیله‌ی وی صورت گرفته است (۸۲۹ هق)، و بنام او مشهور به شاهنامه‌ی بایسنقری شده. وی را یکی از بزرگترین کتابدوستهای جهان میشمرند. بایسنقر در خطوط اصول شاگرد شمس‌الدین محمد و در خط ثلث از خوشنویسان برجسته است. از آثار جاویدان وی کتیبه‌ی پیش‌طاق مسجد گوهرشاد در آستانه‌ی رضوی است.

بایسنقر ترکمان (bāysonqore torkamān)، فت ۸۹۸ هق، از پادشاهان و فرمانروایان سلسله‌ی امرای آق قوینلو؛ پسر و جانشین یعقوب بیگ ترکمان. وی در ۸۹۶ هق بجای پدر بسلطنت نشست، و بعد از ۲۰ ماه سلطنت، از دست رستم بیگ ترکمان، یکی از بنی اعمام خویش، به شیروان گریخت (۸۹۷ هق)، و چندی بعد در جنگ با سلطان علی پسر سلطان حیدر صفوی در نزدیک اهر بقتل رسید.

بایقرا، پادشاه تیموری: ← حسین بایقرا.

بایک (bāyk)، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی نسبةً بزرگ. مرکزش **بایک** (جمع ۴٬۰۴۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری ل تربت حیدریه است.

بایکال[1] (bāykāl)، دریاچه‌ای بمساحت ۳۴٬۱۴۰ کمه، جمشس، در بخش سیبریه؛ عمیقترین دریاچه‌ی زمین (عمقش ۱٬۷۴۰ متر). بزرگترین دریاچه‌ی آب شیرین آسیا است. رودهای متعدد بآن میریزند، ولی تنها مخرجش رود آنگارا است. ماهیهای فراوان دارد، که جنس بعضی غیر عادی است.

بایگاد[2]**، هیو** (hiu bāygād)، ملقب به (اولین) **ارل آو نورفک** (*ërl āv norfək)، فت ۱۱۷۷، از اشراف انگلستان. در ۱۱۳۵ بیاری ستیون و در ۱۱۵۳ بکومک هنری II برخاست. در ۱۱۷۳ بر ضد هنری شورش کرد، ولی کاری از پیش نبرد، و هنری املاکش را ضبط کرد.

بایلن[3] (bāylen)، شهر (جمع ۱۰٬۱۲۹)، ج اسپانیا، در اندلس؛ محل شکست (۱۸۰۸) فرانسویان از اسپانیولیها.

بایینگان (bāyengān)، ده (جمع ۶۵۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان و بخش جوانرود، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۱۴ کیلومتری جغ پاوه. لفظ "بانیکان" که در مآخذ رسمی وزارت کشور بعنوان نام بخشی از شهرستان پاوه ذکر شده ظاهراً همان بایینگان است.

بایو[4] (bāyë)، شهر (جمع ۹٬۰۷۷)، ولایت کالوادوس، ل فرانسه، در نورماندی. نخستین شهر فرانسه بود که در جنگ II بدست متفقین آزاد شد (۸ ژوئن ۱۹۴۴). کلیسای جامع زیبائی بسبک گوتیک دارد. **فرش بایو** در موزه‌ی شهر بایو است، و آن پارچه‌ی خشنی بطول ح ۷۰ متر و بعرض ۵۱ سم است، که قسمتی از وقایع کشور-گشائی نورمانها و استیلای (۱۰۶۶) آنها بر انگلستان بر آن سوزن‌دوزی شده. تاریخش مختلف فیه است.

بایو، فرش: ← بایو، شهر.

بایون[5] (bāyon)، شهر (جمع ۲۶٬۸۹۷)، ولایت باس-پیرنه، جنوب فرانسه، در ناحیه‌ی باسک، بر رود آدور، نزدیک خلیج بیسکی؛ بندر مستحکم، سرنیزه‌ی معروف به بایونت (bāyonet؛ فنس) درین شهر اختراع شد (قرن ۱۷م). کلیسای جامع بسبک گوتیک، و موزه‌های هنرهای زیبا و فولکلور باسک (← باسکها) دارد.

بایی[6]**، ژان سیلون** (jāN silvaN bāyyi)، ۱۷۳۶-۹۳، منجم و سیاستمدار فرانسوی. پیش از انتخاب شدن (۱۷۸۹) بریاست مجمع ملی شهرت علمی داشت. در ۱۷۸۹-۹۱ شهردار پاریس بود. توقیف شد (۱۷۹۳) و بزیر گیوتین رفت.

ببر (babr)، (*Panthera tigris* یا *Felis tigris*)، پستاندار درنده‌ی آسیائی از تیره‌ی گربه‌ها. یال ندارد. معمولا برنگ زرد نارنجی و دارای خطوط سیاه میباشد. نر آن بطول ۲٫۵ تا ۳ متر است. بیشتر شبها بشکار میپردازد.

ببر بیان (babre bayān)، در داستانهای ملی ایران، نوعی زره یا جامه‌ی جنگ که رستم در بر میکرد.

ببسن[7]**، راجر وارد** (rājər wård babsən)، ۱۸۷۵-، آماردان امریکائی؛ مؤسس سازمان آماری ببسن (۱۹۰۴) و بنگاه ببسن (۱۹۱۹)، که اولی آمارهای بازرگانی منتشر میکند، و دومی آموزشگاهی است برای تربیت مدیران مؤسسات بازرگانی.

ببغاء (babbaqā') [عربی، = طوطی]، شهرت **ابوالفرج عبدالواحد ابن نصر، ۳۱۳-۹۷ هق،** شاعر و منشی معروف عرب؛ اهل نصیبین. پس از استقرار سیف‌الدوله‌ی حمدانی در حلب، بخدمت او پیوست. سپس مدتی در موصل اقامت کرد، و سرانجام در بغداد سکنی گزید، و در همانجا درگذشت.

ببل[8]**، فردیناند آوگوست** (ferdināND ăgust bebel)، ۱۸۴۰-۱۹۱۳، سوسیالیست آلمانی. در تأسیس حزب سوسیال دموکرات آلمان دخالت مؤثر داشت (۱۸۶۹). از مخالفین بیسمارک بود، و در ۱۸۷۲، بعنوان خیانت به امپراطوری آلمان به دو سال و بعنوان توهین به امپراطور به ۹ ماه حبس محکوم شد.

ببینگتن[9]**، انتونی** (antoni babingtən)، ۱۵۶۱-۸۶، کشیش انگلیسی. کاتولیک رومی و در دوره‌ای که ماری استوارت در شفیلد محبوس بود پیشخدمت او بود، و سردسته‌ی توطئه‌گرانی گردید که نقشه‌ی قتل الیزابت I و آزاد کردن ماری و شورش عمومی کاتولیکها را میپختند. توطئه کشف و انتونی بجرم خیانت اعدام شد. دلایلی که بر علیه وی کشف شد در اعدام ماری استوارت مؤثر بود.

بپتیست (baptist)، اسم انگلیسی برای مرد، ← باتیست، اسم.

بت (bot)، تمثالی که، بتصور معتقدان بآن، جایگاه قوای فوق طبیعی است، و بهمین جهت توانائی انجام دادن کارهای فوق طبیعی دارد. بت نماینده‌ی استقرار نیروئی روحانی در جسمی مادی است (← آنیمیسم) و با آثار بازمانده‌ی قدیسان و فتیش‌ها از این جهت متمایز است که بت را بصورت حیوان یا انسان میسازند. فتیش (مثلا طلسمی سنگی) ذاتاً نیروئی فوق طبیعی همراه دارد، ولی در مورد بت، پیش از پرستیدن آن، باید با انجام مراسم و مناسک خاص این نیرو را بآن وارد کنند. این عمل از راههای مختلف صورت میگیرد؛ مثلا چینیان با گذاردن جانور زنده‌ای در سوراخ پشت مجسمه چنین میکردند، و هندوان را رسم آنست که کاهن ارواح را به داخل شدن در تمثال دعوت میکند. بتهائی را که بصورت حیوان یا انسان هستند دارای حیات میشمارند؛ بآنها خوراک میدهند، و شست و شو و روغنمالشان میکنند، و بر آنها لباس میپوشانند، و تاج بر سرشان می-گذارند، و حتی همسری برای آنها انتخاب می-کنند. در گذشته، فاتحان بتهای ملل مغلوب را میگرفتند، و گاهی آنها را زنجیر میکردند. بت‌پرستی منشأ بسیاری از آثار بزرگ هنری بوده، و در مواردی، توجه به زیبائی بت اعتقادات دینی را تحت الشعاع قرار داده است. در بعضی از دینهای بت‌پرستی قدیم، هنگامی که تلطیف بت به حد اعلا رسیده، عکس العملی دینی ایجاد شده، و مثلا در دوره‌ی هلنیسم، یونانیان دوباره به پرستش خدایان ابتدائی باستان بازگشتند. پرستش تمثال-های انسان و حیوان به عصر حجر قدیم میرسد، و هم اکنون در قسمتهای بزرگی از جهان رایج است.

در زبان عربی لفظ صنم (sanam)، که جمع آن اصنام (asnām) است، بهر چیزی، جز خدا، که مورد پرستش قرار گیرد اطلاق میشود، و تقریبا مطابق وثن (vasan) است، و هر دو لفظ در قرآن آمده است. اعراب در دوره‌ی جاهلیت بت‌پرست بودند، و بعضی از اصنام آنها مجسمه‌های تراشیده بود، مانند هبل (hobal)، اساف (esāf)، و نائله (nā'ela)، و بتهائی که در خانه‌ی کعبه میگذاشتند؛ بعضی دیگر درختانی بوده است، مانند عزی؛ و بسیاری از آنها پاره‌سنگی بیش نبوده مانند لات.

(۱)Baikal (۲)Bigod (۳)Bailén (۴)Bayeux (۵)Bayonne (۶)Bailly (۷)Babson (۸)Bebel (۹)Babington

سنگهائی نیز که از حیث شکل یا رنگ یا بزرگی خصوصیتی داشت مورد پرستش قرار میگرفت، و آنها را نصب (nosob) مینامیدند [جمع آن انصاب (ansāb)]، و این کلمه نیز در قرآن آمده است. هر صنم متولی خاصی داشت بنام سادن (sāden)، که قربانی کردن برای صنم توسط او صورت می‌گرفت، و وی خون قربانی را به صنم میپاشید، و این منصب اغلب موروثی بود.

بتا (betā)، نام دومین حرف الفبای یونانی، بصورتهای β (کوچک) و B (بزرگ). این حرف و اسم آن در علوم بعناوین خاص (مثلا ذرات بتا و اشعه‌ی بتا) و عام (مثلا در نام بردن از زوایای دلخواه) بکار میرود. نیز در نجوم بعضی از ستاره‌های یک صورت فلکی را ستاره‌ی بتای آن صورت خوانند.

بتا، اشعه‌ی: ← رادیوآکتیویته؛ ذرات بتا.

بتا، ذرات: ← ذرات بتا.

بتاترون[1] (betātron؛ از انگ.)، دستگاهی شتابانندهٔ الکترونها که دسته‌هائی از الکترونهای دارای انرژی زیاد و نیز اشعه‌ی ایکس دارای قابلیت نفوذ فوق العاده تولید میکند. در ۱۹۴۱ بوسیله‌ی د. و. کرست (kerst) در کشمت اختراع شد. دو اختلاف اساسی با سیکلوترون دارد: (۱) شتاب دادن بوسیله‌ی یک میدان مغناطیسی که بسرعت تغییر میکند بعمل میآید؛ (۲) مسیرهای ذرات شعاعهای ثابت دارند. در مطالعه‌ی اشعه‌ی کیهانی و در پزشکی و صنعت بکار میرود.

بتانی (battāni)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن جابر ابن سنان الحرانی الصابی** (jābere 'bne senāne 'l.harrāniyye 's.sābi)، لتی**آلباتگنیوس** (ālbātegnius) یا **آلباتنیوس** (ālbātenius)، فت ۳۱۷ هق، از بزرگترین منجمین مسلمان. پیش از ۲۴۴ هق در حران یا نزدیک آنجا متولد شد. خاندانش اصلا صابئی بودند، ولی خودش مسلمان بود. بیشتر عمر خود را در رقه (بر ساحل چپ فرات) گذرانید و از ۲۶۴ هق ببعد تمام وقت خود را صرف ارصاد نجومی کرد، و سرانجام در قصر الجص نزدیک سامرا درگذشت. بزرگترین اثری که از وی بجا مانده زیج اوست که به زیج صابی معروفست، و آن در قرن ۱۲م میلادی دو بار به لاتینی و در قرن ۱۳م بامر آلفونسوی X کاستیل به اسپانیائی ترجمه شد، و سپس نالینو متن عربی آنرا با ترجمه‌ی لاتینی و شرح در سه جلد در میلان طبع کرد (۱۸۹۹–۱۹۰۷). زیج بتانی که مشتمل بر نتایج رصدهای اوست نه فقط در بسط نجوم در دوره‌ی اسلامی مؤثر بوده بلکه در قرون وسطی و اوایل دوره‌ی رنسانس در تکامل علم نجوم و مثلثات کروی در اروپا تأثیری عظیم داشته است.

بتانی رصدهای فراوان و بسیار دقیق کرده است، و بسیاری از مقادیر نجومی را با کمال دقت تعیین نموده (تقدیم اعتدالین، ۵۴″٫۵ در سال، میل کلی، ۲۳°۳۵′؛ و غیره)، و امکان کسوف حلقوی را ثابت کرده، و بعضی اشتباهات بطلمیوس را اصلاح نموده است. فصل سوم زیج او در علم مثلثات است. بتانی، با توجه به مزیت استعمال جیب بر وتر، جیب را در محاسبات بکار برده است، و جدولی برای ظل تمام استخراج نموده، و بعضی مسائل مثلثات کروی را حل کرده است.

بتخانه (bot.xāne)، کتابی تاریخی و ادبی در شرح احوال شعرای فارسی با ذکر منتخباتی از آنها، که آنرا محمد صوفی و حسن بیگ در قرن ۱۱م هق تألیف نموده‌اند، و 10 سال بعد عبداللطیف ابن عبدالله گجراتی آنرا تکمیل کرده. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است.

بتر (batr) [عربی، = کندن، دم بریدن]، در علم عروض، اجتماع جب و خرم در مفاعیلن تا از آن فا بماند؛ بعبارت دیگر، نگاهداشتن یک هجای دراز (← هجا) ازین پایه و انداختن هجاهای دیگر آن. عروضیان، بجای فا، فع میگذارند و آنرا ابتر (abtar) میخوانند.

بترسی[2] (batərsi)، کوی (جم ۱۳۰′۱۱۷)، چغ لندن، انگلستان، در ساحل جنوبی رود تمز. بیشترش کوی کارگری است؛ در حملات هوائی ۱۹۴۰–۴۱ خسارات فراوانی دید.

بتشبع[3] (batšaba') [عبری، = دختر سوگند]، زن اوریای حتی. داود سبب کشته شدن اوریا شد و آن زن را تزویج کرد؛ سلیمان از او متولد شد (دوم سموئیل ۱۱؛ ۱۲؛ اول پادشاهان ۱؛ ۲؛ متی ۱.۶). در تفسیرهای قرآن (ص ۲۱–۲۳) آمده است که داود را برای تصرف زن اوریا وسوسه‌ای بدل راه یافت، و خداوند او را متنبه ساخت، و داود از آن خیال منصرف شد و توبه کرد.

بتل[4] (batəl) [انگ.، = نبرد]، محلی در ساسکس شرقی، انگلستان، لغ هیستینگز. نامش ناشی از نبرد هیستینگز (۱۰۶۶) است که در آنجا واقع و منجر برسیدن ویلیام I بپادشاهی انگلستان شد. ویرانه‌های **دیر بتل** که ویلیام پس از پیروزی ساخت موجود است.

بتل کریک[5] (batəl krik)، شهر (جم ۶۶۶′۴۸)، چ ایالت میشیگان، کشمت؛ مرکز داد و ستد محصولات زراعتی، و از استراحتگاههای بهداشتی.

بتلن[6]، کنت **ستفان** (kont stefān betlen*)، ۱۸۷۴–۱۹۵۰؟، نخست‌وزیر (۱۹۲۱–۳۱) مجارستان. اگر چه شاه‌طلب بود، از بازگشت شارل (امپراطور شارل I) جلوگیری کرد تا کشور گرفتار مداخله‌ی نظامی اتفاق صغیر نشود. برای تجدید نظر در پیمان تریانون کوشش بسیار کرد. خبر وفات او در یکی از زندانهای روسیه تأیید نشده است.

بتلن[6]، **گابور** (gābor betlen)، ۱۵۸۰–۱۶۲۹، امیر (۱۶۱۳–۲۹) ترانسیلوانی. پروتستان بود، و با فردریک پادشاه زمستانی متحد شده به مجارستان تاخت، و در ۱۶۲۰ بپادشاهی آنجا برگزیده شد. پس از شکست فردریک، با امپراطور فردیناند II صلح کرد، و از عنوان پادشاهی صرف نظر نمود (۱۶۲۱). در ترانسیلوانی خردمندانه فرمانروائی کرد، و پشتیبان قانون و علم و دانش بود.

بتلیس، ترکیه؛ ← بدلیس.

بتمان‌هولوگ[7]، **تئوبالد فون** (teobāld fon betmān-holveg)، ۱۸۵۶–۱۹۲۱، صدر اعظم (۱۹۰۹–۱۷) آلمان. تضمین بیطرفی بلژیک را یک "پاره کاغذ" خواند (۱۹۱۴)، و ازین جهت شهرت یافت. کوشید که صلحی ترتیب دهد، و بدین سبب در ۱۹۱۷ برکنار شد.

بتن، از مصالح ساختمانی: ← بتون.

بتنبرگ (batənbërg)، نام انگلیسی خاندان باتنبرگ. ← باتنبرگ.

بتن روژ[8] (batən ruj)، شهر (جم ۱۵۰′۸۷۹)، چ‌ش ایالت لویزیانا، کشمت، واقع بر ساحل شرقی میسی‌سیپی؛ کرسی ایالت. از مراکز تجارتی و دارای یکی از بزرگترین پالایشگاههای نفت جهان است.

بتون[9] یا **بتن** (هر دو beton؛ از فنس)، از مصالح ساختمانی، مرکب از مخلوطی بنسبتهای مختلف از سیمان، ماسه، و سنگ خردشده یا شن، که پس از خشک شدن بصورت ماده‌ی صلب سنگ‌مانندی دارای دوام بسیار درمیآید. رومیان پیش از ۵۰۰ قم نوعی بتون بکار میبردند، و بسیاری از آثار بتونی رومی هنوز باقیست. نوع کنونی بتون پس از کشف (۱۸۲۴) سیمان پورتلند رواج یافت. بتون مسلح (بتون تقویت‌شده با میله‌های فولادی) نخستین بار توسط یک نفر باغبان فرانسوی بنام ژوزف مونیه (jozef mënie) به ثبت رسید، ولی استعمال آن در اروپا تا سال ۱۸۸۰ رواجی نیافت. نخستین پل با بتون مسلح در ۱۸۷۱ و اولین ساختمان با بتون مسلح در ۱۸۷۵ در امریکا ساخته شد.

عمر بتون تقریباً نامحدود و سرما یا گرمای زیاد در آن بی‌اثر است. در حال حاضر بتون یکی از ضروریات تمدن بشمار میرود. قطعات ساخته و آماده‌ی بتونی (مانند الواحی که برای رهفرش بکار میرود، تیرهای چراغ، لوله‌های زهکشی، و غیره) موارد استعمال فراوان دارد، و در ساختن راهها، پلها، فرودگاهها، بندرگاهها، قطعات خانه‌های پیشساخته، و غیره نیز از بتون بسیار استفاده میشود. مصالح دیگر را بوسیله‌ی پوشش سیمانی میتوان با بتون اندود.

بتوند (batvand)، دهستان (جم ۲′۵۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. مرکزش، **بتوند** (جم ۵۲۸ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳ کیلومتری چ‌ش شوشتر کنار راه شوسه‌ی مسجد سلیمان به اهواز واقعست.

بتسه[10]، **هانس آلبرشت** (hāns ālbreŝt bete)، ۱۹۰۶–، فیزیکدان آلمانی. در دانشگاههای فرانکفورت و مونیخ تحصیل کرد. در ۱۹۳۵ به کشمت رفت، و در آنجا مشغول تدریس شد. در ۱۹۴۳–۴۶ مدیر قسمت فیزیک نظری طرح بمب اتمی لوس آلاموس بود. تحقیقات و نظریاتش در خواص اتمی و منشأ انرژی خورشید و ستارگان مشهور است.

بتهوون[11]، **لودویگ وان** (ludvig vān betho-ven)، ۱۷۷۰–۱۸۲۷، آهنگساز آلمانی، مت بُن. ابتدا نزد پدرش که خواننده بود مشق کرد. در ۱۷۸۷ چند درس از موتسارت گرفت. از ۱۷۹۲ در وین میزیست، و نزد هایدن و دیگران تحصیل کرد، و در همین حال بعنوان نوازنده‌ی سولوی پیانو و بدیهه‌نوازی شهرت یافت، ولی کری متزایدش مانع ازین شد که نوازندگی را پیشه‌ی خود سازد. اغلب منتقدین آهنگهای او را به سه دوره تقسیم کرده‌اند. سالهای نخستین، که تا ۱۸۰۱

(۱)betatron (۲)Battersea (۳)Bath-sheba (۴)Battle (۵)Battle Creek (۶)Bethlen (۷)Bethmann-Hollweg
(۸)Baton Rouge (۹)cement (۱۰)Bethe (۱۱)Beethoven

دوام یافت، و در طی آن بیشتر پابند سنتهای کلاسیک بود. دوره‌ی وسطی، که تا ۱۸۱۴ دوام داشت، و اگرچه در این دوره گرفتار کری شده بود، بعضی از برجسته‌ترین آثار خود را در این دوره ساخت؛ از آن جمله است سمفونی سوم، سمفونی پنجم، سمفونی ششم (یا سمفونی پاستورال)، پنجمین کنسرتوی پیانو (کنسرتوی امپراطور)، و اپرای فیدلیو (یگانه اپرائی که نوشته). دوره‌ی سوم از ۱۸۱۷ آغاز میگردد، و در این دوره بتهوون شنوائی خود را بکلی از دست داد. از آثاری که در این دوره پدید آورده است سمفونی نهم (سمفونی کورال) و میسا سولمنیس است. بتهوون آهنگهای فراوان برای موسیقی مجلسی ساخته است (۱۶ کوارتت، ۱۵ سونات برای ویولن و پیانو، و ۳۲ سونات برای پیانو). از آهنگهائی که برای ارکستر ساخته یک کنسرتو برای ویولن، ۵ کنسرتو برای پیانو، و نه سمفونی است. بتهوون آخرین آهنگسازان کلاسیک و اولین آهنگسازان رمانتیک محسوب میشود.

بتیکچی، عنوان مغولی؛ ← بیتکچی.

بث الشکوی، رساله‌ی (basso ʾš.šakvā)، عنوان رساله‌ای تاریخی و شکوائی، بفارسی، که اصل آن بعربی و از محمد ابن عبدالجبار عتبی (ف ۴۲۷ هق) است، و در آخر تاریخ یمینی مذکور میباشد. این ترجمه‌ی فارسی بامر حسنعلی خان امیر نظام، پیشکار آذربایجان، بوسیله‌ی علی ابن موسی تبریزی صورت گرفته است، و در ۱۳۱۸ هق در تبریز منتشر گردیده.

بتشلهم[1] (beṯləhem)، شهر (جه ۳۴۰ʻ۶۶)، ش ایالت پنسیلوانیا، کشمت، ل فیلادلفی و بر رود لیهای.

بجایه[2] (bejāya)، فنه **بوژی** (buǰi)، بندر و شهر (جه ۹۰۰ʻ۴۳)، لغ ولایت قسطنطنیه، لش الجزایر، بر ساحل غربی خلیج بجایه بفاصله‌ی ۱۷۵ کیلومتری ش شهر الجزایر. بندرگاهش خوب و موقعیتش بسیار زیباست. روغن زیتون، پشم، پوست، و مواد معدنی از آنجا صادر میشود. از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. در ۱۸۳۳ بتصرف فرانسه درآمد. لفظ فرانسوی بوژی [= شمع] ناشی از شمعهائی است که از اینجا صادر میشده است.

بجت[3]، **والتر** (wāltər bajət)، ۱۸۲۶–۷۷، عالم اقتصاد و ادیب انگلیسی. نخست یک چند در لندن بانکداری کرد، و با اطلاعاتی که کسب کرده بود کتاب لامبرد ستریت (۱۸۷۳) را در باب بانکداری در انگلستان نوشت. از ۱۸۶۰ سردبیر مجله‌ی اکونومیست بود. از آثار دیگرش قانون اساسی انگلستان (۱۸۶۷) است. کتاب علوم فیزیک و سیاست (۱۸۶۹) او از نخستین آثاری است که در آنها رابطه‌ی علوم طبیعی و اجتماعی تحلیل شده است.

بجستان (bejestān)، بخش، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان). از طرف ل قسمتی به کویر نمک محدود است. مرکب از دو دهستان میان‌تکاب و لب‌کویر است، که جمعاً ۴۷ (؟) آبادی دارند. مرکزش، **بجستان** (جه ح ۵۰۰ʻ۲؟)، در ۵۱ کیلومتری لغ گناباد واقع و دارای اقلیم گرمسیری است. محصول عمده‌اش غلات، زعفران، و میوه (مخصوصاً انار) میباشد. آبانبارهای بزرگی دارد که در آنها آب آشامیدنی ذخیره میکنند. مسجد جامع دارد.

بجکم (bajkam) [ابوعبدالله بجکم]، معروف به **بجکم رائقی** (e rāʿeqi–)، فت رجب ۳۲۹ هق، امیر ترک در دستگاه خلفای بنی عباس. وی نخست در خدمت ماکان کاکی بود و سپس بخدمت مرداویج پیوست. بعد از قتل (۳۲۳ هق) مرداویج، به واسط رفت، و بخدمت ابن رائق، حاکم واسط و بصره، شتافت. چون ابن رائق از جانب خلیفه منصب امیرالامرائی یافت، بجکم در خدمت او شحنه‌ی بغداد شد، و سپس در خوزستان کر و فری کرد. اما چندی بعد از معزالدوله‌ی دیلمی شکست خورده به واسط گریخت. در سنه‌ی ۳۲۶، خلیفه او را امیر الامراء کرد، و سال بعد، ابن رائق را که بر بغداد استیلا یافته بود از آنجا براند، و در دفع مخالفان خلیفه اهتمام کرد. پس از آن به واسط رفت و در آنجا اقامت گزید. عاقبت در هنگام شکار بدست راهزنان کرد مقتول شد. بجکم مردی دلیر و گستاخ اما جاه‌طلب و مال‌دوست بود. بعلما و فضلا عنایت داشت، و صولی و سنان ابن ثابت را بسیار بنواخت. جشن سده و نوروز را بعلت اقامت در بین ایرانیان بجا میآورد.

بجند (bejand)، ده (جه ۸۳۵ʻ۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان هریس، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۵ کیلومتری ج سراب.

بجنورد (bojnurd)، شهرستان، لغ استان نهم (خراسان)، کنار مرز شوروی؛ دارای ۴ بخش حومه، مانه، جاجرم، و جرگلان. رود اترک از آن میگذرد. کوههای مهم آن آلاداغ، آغل چیل، و بزداغی است. باغهای میوه و چمنزارهای فراوان دارد. قسمتی از سکنه‌ی آن را طوایف شادلو (کرد) و گرایلی تشکیل میدهند. محصولش میوه و فراورده‌های دامی است. مرکزش، شهر **بجنورد** (جه ۲۵۳ʻ۱۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در دامنه‌ی شمالی کوه آلاداغ واقع و فرازای آن ۶۹۸ متر است. قبل از دوره‌ی صفوی که شاه عباس کبیر کردهای شادلو را در این شهر سکنی داد اطلاعی از شهر در دست نیست.

بچوانالند[4] (becuānāland)، تحت الحمایه‌ی بریتانیا (مساحتش ح ۷۱۲ʻ۰۰۰ کمم؛ جه ـ ۳۲۷ʻ۰۰۰)، ج افریقا. مرکز اداری آن در مفکینگ است. از ج به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی محدود میباشد. شغل عمده‌ی اهالی دامپروری است. تقریباً تمام آن سکنی‌گاه بومیان میباشد. از ۱۸۸۵ تحت حمایت بریتانیا است.

بچه‌خوان (bace.xān)، هر یک از جوانانی که در تعزیه عموماً نقش فرزندان اولیا یا هواداران آنها را بازی میکنند (مثل قاسم، فرزند امام حسن ع؛ سکینه، دختر امام حسین ع؛ و طفلان مسلم). ← شبیه.

بچه‌سرا[5]، مؤسسه‌ی تربیتی برای بچه‌های ۲–۴ ساله بمنظور پرورش سازگاری اجتماعی آنان. نخستین بچه‌سراها در ۱۹۰۷ در لندن دایر شد.

بچه سقا، ف ۱۳۴۸ هق، نام پادشاه غاصب افغانستان که امیر امان‌الله خان را مغلوب و منهزم ساخت، و خود بنام امیر حبیب‌الله خان بسلطنت نشست. بچه سقا بعد از هشت ماه بدست نادر خان مغلوب و گرفتار شد، و در ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۴۸ با چند تن از یارانش بهلاکت رسید. نادر خان، بعد از او بنام محمد نادر شاه بسلطنت افغانستان نشست.

بحار الانوار (bahāro ʾl.ʿanvār)، کتابی مذهبی و تاریخی، بعربی، از محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷–۱۱۱۰ و بقولی ۱۱۱۱ هق). التقاط و انتخابی است از کتابهای معروف شیعه که بعضی از آنها امروزه در دست نیست، و تقریباً کلیه‌ی احادیث مروی از پیغمبر (البته بعقیده‌ی شیعه) و ائمه‌ی شیعه در آن جمع گردیده است، و میتوان آن را دایرةالمعارف شیعه نامید، و مطالب سست و بی‌اساس نیز در آن فراهم آمده. این کتاب مفصل در ۲۶ و بقول بعضی، که ابواب عشرت را جزء جلد ۱۵ می‌شمارند، ۲۵ مجلد است، و مؤلف توفیق پاکنویس کردن تمام آنها را نیافته، و ۹ مجلد آن بوسیله‌ی عبدالله افندی مؤلف ریاض العلما، شاگرد مؤلف پاکنویس شده، و اول بار در ۱۳۰۵–۱۳۱۵ هق در تهران، و سپس مجلدات مختلف آن در تهران و تبریز منتشر شده، و اکنون دوره‌ی کامل در دست چاپ میباشد. یکی از علمای زمان مؤلف از این کتاب انتخابی نموده است. چند مجلد آن (مانند ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۱۷، و شاید بعضی مجلدات دیگر) بفارسی ترجمه شده است، و بعضی از این ترجمه‌ها بطبع نیز رسیده. ترجمه‌ی جزء اول از جلد ۱۵ بنام بحر المعارف و الانوار است، که بوسیله‌ی آقا نجفی در ۱۲۹۶ هق صورت گرفته، و در ۱۲۹۷ هق در تهران بطبع رسیده.

موضوع ۲۶ جلد بحار الانوار بدین قرار است، (۱) در عقل و جهل. (۲) در توحید. (۳) در عدل و معاد و علل تکلیف عباد. (۴) در احتجاجات و مناظرات و جوامع العلوم. (۵) در نبوت و قصص انبیا. (۶) در تاریخ پیغمبر و فضایل و معجزات او. (۷) در احوال ائمه. (۸) در حوادث پس از پیغمبر و خلفای ثلاثه و جنگ جمل و صفین و نهروان. (۹) در احوال علی ابن ابی طالب. (۱۰) در حالات فاطمه‌ی زهراء. (۱۱) در حالات امام زین‌العابدین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، و امام موسی کاظم. (۱۲) در احوال امام رضا، امام محمد تقی، امام علی نقی، و امام حسن عسکری. (۱۳) در شرح احوال امام ۱۲م شیعیان. (۱۴)، موسوم به السماء و العالم، در بیان کلیات راجع بآسمان و زمین و حدوث عالم، و مباحثی از هیئت و صید و ذباحه و اطعمه و اشربه و احکام ظروف طلا و نقره. (۱۵) که دارای سه جزء میباشد، جزء اول در اسلام و ایمان و صفت مؤمنین، جزء دوم در بیان اخلاق خوب و آنچه موجب رستگاری است، و جزء سوم در کفر و شعب آن و اخلاق رذیله. (۱۶) در آداب و سنن و اوامر و نواهی و معاصی و حدود؛ و ابواب عشرت در ضمن این مجلد است، و مؤلف در ضمن آن گوید ابواب عشرت را کتابی مستقل قرار دادم که شایستگی آنرا داشت، اگر چه آنها را در فهرست این مجلد مندرج کرده‌ایم. (۱۷)، موسوم به کتاب الروضه، دارای سه باب در حکم و مواعظ و خطب و امثال آن. (۱۸) مشتمل بر کتاب طهارت (در

(۱)Bethlehem (۲)Bougie (۳)Bagehot (۴)Bechuanaland (۵)nursery school

۶۰ باب) و کتاب صلوة (در ۱۶۱ باب) است، و تمام رساله‌ی ازاحة العله فی معرفة القبله، از شیخ شاذان ابن جبرئیل قمی، در آن ذکر گردیده. (۱۹) مشتمل بر دو کتاب است، یکی در فضایل قرآن، و دیگری در ابواب و اقسام ذکر و دعا و آداب آن. (۲۰) در زکات و روزه و صدقه و خمس. (۲۱) در حج. (۲۲) در مزار، یعنی زیارت پیغمبر و ائمه و آداب آن. (۲۳) در احکام عقود و ایقاعات، مشتمل بر ۲۹ باب. (۲۴) در احکام شرعیه، مشتمل بر ۷۰ باب. (۲۵ یا ۲۶) در اجازات، و مشتمل است بر تمام فهرست شیخ منتجب‌الدین قمی، و منتخبی از سُلافة العصر در باب علمای شیعه.

بحتری (bohtori)، شهرت **ابوعباده ولید ابن عبید** (abu.'obāda valide 'bne obayd)، ۲۰۶–۲۸۴ هق، شاعر عرب. بیشتر عمر را در بغداد گذرانید. خلفا (مخصوصاً متوکل) و بزرگان را مدح میگفت. قصیده‌ای در باره‌ی ایوان کسری دارد، که ظاهراً خاقانی در قصیده‌ی "ایوان مداین" خود از آن متأثر بوده است. علاوه بر دیوان، کتاب حماسه ازوست، و کتابی بنام معانی الشعر بوی منسوبست.

بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، کتابی تاریخی و تحقیقی، بفارسی، از دکتر قاسم غنی (فت ۱۳۳۰ هش). این کتاب مشتمل است بر دو جلد، جلد اول تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاور آن در قرن ۸م هق، و جلد دوم تاریخ تصوف در اسلام و تطورات و تحولات مختلفه‌ی آن از صدر اسلام تا عصر حافظ. اول بار در ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ هش در تهران بطبع رسیده است، و سپس مکرر منتشر گردیده.

بحثی در تصوف، کتابی در تصوف، بفارسی، از دکتر قاسم غنی (فت ۱۳۳۰ هش). چاپ تهران، ۱۳۳۱ هش.

بحر (bahr)، در علم عروض قدیم، هر وزن که از تکرار یکی از پایه‌های اصلی، یا ترکیب دو پایه و تکرار آنها بتناوب، حاصل شود. بحر دو گونه است، اصلی و فرعی. بحرهای اصلی از تکرار یک یا دو پایه‌ی اصلی پدید می‌آید، و شماره‌ی آنها نوزده است، هفت بحر یکپایه‌ای بنامهای هزج، رمل، رجز، متقارب، متدارک، وافر، و کامل؛ و دوازده بحر دوپایه‌ای بنامهای طویل، مدید، بسیط، منسرح، مضارع، مقتضب، مجتث، سریع، جدید یا غریب، قریب، خفیف، و مشاکل (شرح هر یک از بحرها، برحسب جزء دوم نام بحر، در مقاله‌ای جداگانه آمده است؛ مثلا برای بحر متقارب ← متقارب، بحر). بحرهای فرعی با تغییراتی در پایه‌های هر یک از اوزان اصلی حاصل میشود (← زحاف). بحری که پایه‌های اصلی در آن بکار رفته باشد سالم، و بحری که در پایه‌های آن تغییری راه یافته باشد مزاحف نامیده میشود. اما میان اوزانی که عروضیان قدیم آنها را فرع وزنی دیگر شمرده‌اند، اغلب وجه اشتراکی در کمیت و تناسب و نظم هجاها (← هجا) دیده نمیشود. بمثل، این مصراع "هر که چیزی دوست دارد جان و دل بر وی گمارد" را از بحر رمل و اصلی، و این یکی "من بیمایه که باشم که خریدار تو باشم" را وزنی فرعی از همان بحر میدانند، در حالی که نسبت هجاهای کوتاه و دراز آنها بیکدیگر، در اولی ۱۲/۴ و در دومی ۸/۸ است بدینگونه،

(۱) – U – – /– U – – /– U – – /– U – –
(۲) U U – – /U U – – /U U – – /U U – –

از آنجا که اصل وزن عروضی در شعر فارسی سلسله‌ای نامحدود از ضربها یا هجاهای کوتاه و دراز است که بحسب نظمی معین در پی یکدیگر آمده باشند، (الف) چند وزن هنگامی همجنس اند که (۱) نسبت میان هجاهای کوتاه و دراز آنها در قطعاتِ مساویْ همانند باشد، (۲) نظم این هجاها در سلسله‌ای که از آن جدا شده‌اند یکسان باشد؛ (ب) وزنی فرعی است که با حذف یک یا چند هجا از اول یا آخر یکی از وزنهای اصلی و همجنس پدید آید.

بحر (bahr)، لفظ عربی، بمعنی دریا یا دریاچه، که به رودهای بزرگ دائمی نیز اطلاق میشده است. نام بعضی "بحر"های معروف در مقالات آتیه آمده است.

بحر ابیض (bahre abyaz) یا **دریای سفید:** ← مدیترانه.

بحر احمر[1] (bahre ahmar) یا **دریای سرخ** یا **بحر** (یا **دریای**) **قلزم** (qolzom)، نام باستانی آن **سینوس آرابیکوس** (sinus ārābikus)، دریای بلریکی، بطول ح ۲٬۴۰۰ کم، بین افریقا و عربستان. از جنوب بوسیله‌ی باب المندب با خلیج عدن و از شمال بوسیله‌ی کانال سوئز با مدیترانه مرتبط است. شاخابه‌های شمالی آن خلیج عقبه و خلیج سوئز است، که شبه جزیره‌ی سینا بین آنها قرار دارد. پیش از اتمام (۱۸۶۹) کانال سوئز، بحر احمر چندان اهمیت تجارتی نداشت، ولی امروزه یکی از جاده‌های عمده‌ی کشتیرانی بین اروپا و شرق اقصی و استرالیا است. عنوان بحر قلزم برای این دریا ناشی از شهر قلزم است.

بحر آسمان یا بهر آسمان (هر دو bahrāseman)، دهستان (جم ح ۱٬۸۸۰؟)، بخش ساردویه، شهرستان جیرفت. استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۱۱ (؟) آبادی. کوهستانی و مستور از جنگل است. کوه بحرآسمان (بارتفاع ۳٬۴۹۷ متر) دارای معادن منگنز و کرومیت میباشد.

بحر اسود (bahre asvad)، ← دریای سیاه.

بحر الاخضر (bahro 'l.'axzar) یا **دریای اخضر:** ← بحر المحیط.

بحر الاسرار (bahro 'l.'asrār)، عنوان دیوان مجرم مراغه‌ای (مجذوبعلی شاه میر سلام‌الله طریقی، مشهور به حاج کبیر آقا). ظاهراً اول بار در ۱۳۲۴ هق در تبریز بطبع رسیده.

بحر الاسرار، مثنویی در تفسیر عرفانی سوره‌ی سبع المثانی (الحمد) و سوره‌ی الناس و شرح حدیث کمیل، از محمد تقی ابن محمد کاظم کرمانی معروف به مظفر علی شاه (فت ۱۲۱۵ هق). در حدود ۵٬۰۰۰ بیت است. چاپ کرمان، ۱۳۲۹ هق.

بحر الجزایر (bahro 'l.jazāyer) ← اژه، دریای.

بحر الجواهر (bahro 'l.javāher) [بحر الجواهر فی علم الدفاتر]، کتابی در حساب و سیاق و دفتر-داری، بفارسی، از عبدالوهاب ابن محمد امین شاهشهانی. مشتمل بر دو بحر و یک ساحل است. بحر اول در علم حساب و توابع آن، که خود منشعب میشود به سه شط، و هر شط بچند نهر، و هر نهر بچند رشحه و جدول، و هر رشحه بچند سحاب. بحر دوم در قوانین دفتر، و آن منشعب بدو شط است، شط اول دارای دو نهر؛ نهر اول در معانی الفاظ مصطلحه و صیغه‌های مشهور نزد اهل سیاق؛ نهر دوم در اسامی آداب صنایع و مکاسب و مشاغل. شط دوم در قواعد و آداب مصطلح مشهور، و آن دارای چهار رشحه است، و هر رشحه بچند قطره، و هر قطره بچند حباب تقسیم میشود. ساحل در مضافات القاب است (مانند نفر برای انسان و شتر، و قلاده برای سباع، و زنجیر برای میمون، و غیره). اول بار در ۱۲۷۱ هق و سپس مکرر در تهران، و در ۱۳۱۶ هق در اصفهان طبع شده است.

بحر الجواهر (bahro 'l.javāher)، لغتنامه‌ای طبی، بفارسی و بعربی، از محمد ابن یوسف هروی طبیب، که در ۹۳۸ هق بنام ظهیرالدوله محمد امیر بیگ وزیر تألیف شده است. این کتاب تحریر مفصلتری است از تألیف دیگر مؤلف، موسوم به جواهر اللغه، که در ۹۲۴ هق بنام ملک دینار غز صورت گرفته. لغاتی که در بحر الجواهر آمده است از کتابهای معتبر، مثل حاوی، قانون، تقویم الابدان، موجز، و غیره، استخراج گردیده، و در بیشتر موارد بفارسی و در بعضی موارد بعربی ترجمه و شرح و تفسیر شده. در تهران بطبع رسیده است (۱۲۸۸ هق)، و در هند نیز چاپ شده، و در طبع هند معادل لغات بزبان هندی بر آن افزوده شده.

بحر الحوله (bahro 'l.hula) یا **دریاچه‌ی حوله**، دریاچه، لش فلسطین. سرچشمه‌های رود اردن از آن میگذرند. ممکن است همان آبهای میروم منکور در عهة باشد، که در آنجا پیروزی بزرگی نصیب یوشع گردید (یوشع ۱۱).

بحر الروس (bahro 'r.rus) ← بحر بنطس.

بحر الروم (bahro 'r.rum) یا **دریای روم:** ← مدیترانه.

بحر الزنج (bahro 'z.zanj)، نامی که در تألیفات عربی به قسمت غربی قهذ (بحر الهند) که مجاور ساحل شرقی افریقا از خلیج عدن تا ماداگاسکار است اطلاق میشده است. نام آن از بلاد الزنج (زنگبار) مشتق است.

بحر الظلمات (bahro 'z.zolomāt) ← بحر المحیط.

بحر العرب (bahro 'l.'arab) ← عربستان، دریای.

بحر العلوم (bahro 'l.'olum)، شهرت **ابوالعباس عبدالعلی محمد** (abo 'l.'ayyās)، ۱۱۴۴–۱۲۲۵ هق، از فضلای هند، مت لکهنو. در فقه و اصول و فلسفه تبحر داشت. بیشتر عمر خود را به تألیف و تعلیم گذرانید. کتابهای فراوان بزبانهای عربی و فارسی دارد که شرح آثار دیگران است. وی از پیروان محیی‌الدین عربی بود، و به فصوص الحکم و فتوحات مکی اعتقادی راسخ داشت. در شرحی که بنام شرح مثنوی مولوی رومی بر مثنوی نوشته کوشیده است تا "اسرار" مثنوی را بر طبق افکار محیی‌الدین تفسیر کند.

بحر العلوم، شهرت **سید مهدی ابن مرتضی**، ۱۱۵۵–۱۲۱۲ هق، فقیه شیعه. اصلا بروجردی بود، و در کربلا متولد شد، و در نجف درگذشت. از آثارش الاجازات، اجتماع الامر و النهی، تحفة الکرام (تاریخ مکه)، و غیره است.

بحر القسطنطینیه (bahro 'l.qostantiniyya)، ← بحر بنطس.

(1) Red Sea

بحر المحبه فی الاسرار الموده (bahro 'l.ma-habba fi asrāre 'l.mavadda)، کتابی در تفسیر سوره‌ی یوسف، بعربی، از ابوالفتح احمد ابن محمد غزالی. مؤلف سوره‌ی مزبور را بروش عرفانی و اخلاقی تفسیر کرده‌است. چاپ بمبئی.

بحر المحیط (bahro 'l.mohit) یا **بحر الاخضر** (bahro 'l.'axzar) [= دریای اخضر (= سبز)] یا **اقیانوس**، در مآخذ اسلامی، دریائی که آنرا محیط بر قسمت معمور زمین میدانستند (← اوکئانوس، که لفظ اقیانوس معرب آنست). معتقد بودند که دریاهای عمده (جز چند مورد استثنائی، خاصه دریای خزر) مستقیماً با بحر المحیط مرتبط اند. اصطلاح بحر المحیط اغلب بمعنی اقیانوس اطلس نیز بکار میرود، که قسمت شمالی آنرا، بسبب بدی اقلیم و مخاطرات کشتیرانی در آن، بحر الظلمات (bahro 'z.zolomat) [= دریای تاریکی] میخواندند.

بحر المعارف (bahro 'l.ma'āref)، کتابی عرفانی، بفارسی، از عبدالصمد همدانی (مقتول در ۱۲۱۶ هق). در این کتاب مفصل، گاهی اشعاری نیز در ضمن نثر ذکر گردیده است، و در بسیاری از موارد مطلب بزبان عربی بیان شده. چاپ تبریز، ۱۲۹۳ هق.

بحر المغرب (bahro 'l.maqreb) یا **دریای مغرب:** ← مدیترانه.

بحر المیت[1] (bahro 'l.mayyet) یا **بحر لوط** (bahre lut) یا **بحیرة المنتنه** (bohayrato 'l.montena) [= دریاچه‌ی متعفن]، دریاچه‌ی شور، بر مرز اردن و اسرائیل. طولش ح ۸۰ کم و عرضش ح ۵–۱۶ کم است، و در فرورفتگی عظیم غور قرار دارد. سطحش قریب ۳۵۰ متر پایینتر از سطح اقیانوس است، و عمیقترین قسمت قعر آن ح ۷۹۰ متر زیر سطح دریا است. آبش شورتر از آب اقیانوسها میباشد، و مواد معدنی (مخصوصاً پوتاس و اقسام برومور) از آن میگیرند. نام دریای لوط برای این دریا از داستان لوط مذکور در تورات است (پیدایش ۱۹).

بحر المیت، طومارهای[2]، طومارهائی که در ۱۹۴۷ در غارهای واقع در لغ بحر المیت کشف شده، و از لحاظ باستانشناسی و تاریخ و مدارک کتبی قدیمی اهمیت فراوان دارد. باستانشناسان، از راه تعیین تاریخ بوسیله‌ی کربون رادیوآکتیو، ثابت کرده‌اند که طومارهائی که در اولین غار کومران در کوزه‌ها محفوظ و ظاهراً نوشته‌ی اسینیان است، بین قرن دوم ق‌م و ۷۰ ب‌م نوشته شده است. در میان این آثار، قدیمترین نسخه‌ی کتاب اشعیا، تفاسیری بر چند کتاب از عهد، و نوشته‌های اسینیان مشتمل بر آداب و تشریفات دینی و غیره وجود دارد. شباهت عجیب تعبیرات و افکار مندرج در طومارهای کومران با عهد (خاصه با انجیل یوحنا) باعث تحقیقات تازه‌ای در باره‌ی اصول عقاید اسینیان و مسیحیت نخستین شده، و بعضی چنین نتیجه گرفته‌اند که حضرت عیسی و یوحنای معمدان از اسینیان بوده‌اند.

بحر الهند (bahro 'l.hend)، نام قهذ در مآخذ عربی. بحر الزنج قسمتی از آنست. نیز ← بحر فارس.

بحرانی (bahrāni)، شهرت **احمد ابن محمد ابن یوسف**، ف ۱۱۰۲ هق، از مشاهیر فقهای شیعه‌ی امامیه. از اهل بحرین بود و در عراق وفات یافت. کتاب ریاض الدلائل در فقه از تصنیفات اوست.

بحرانی، شهرت **یوسف ابن احمد، ۱۱۰۷–۸۶** هق، فقیه و محدث شیعه. اثر معروفش کتاب حدائق الناضره در فقه استدلالی است که سبب شهرت وی به "صاحب حدائق" شده است.

بحر بنطس (bahre bontos)، نام دریای سیاه در مآخذ اسلامی، که از نام باستانی آن پونتوس اوکسینوس گرفته شده. آنرا بنام اقوام یا شهرهای مجاورش بحر الخزر (bahro 'l.xazar)، بحر الروس (bahro 'r.rus)، بحر القسطنطینیه (bahro 'l.qos-tantiniyya)، بحر طرابزنده (bahre tarāba-zonda) [= دریای طرابزون]، و غیره نیز نامیده‌اند. اسم آنرا بتحریف بحر نیطس (nitas) و بحر نیطش نیز ضبط کرده‌اند.

بحر خوارزم (bahre xārazm) یا **بحیره‌ی خوارزم**، نام ← دریای آرال در مآخذ اسلامی.

بحر طرابزنده (bahre tarābazonda)، ← بحر بنطس.

بحر طویل (bahre tavil): ← طویل، بحر ۲.

بحر عمان: ← عمان، بحر.

بحر عمان، فرمانداری کل بنادر و جزایر: ← بنادر و جزایر بحر عمان، فرمانداری کل.

بحر فارس (bahre fārs)، نام خلیج فارس در مآخذ اسلامی، که بعضی از جغرافیادانهای دوره‌ی اسلامی آنرا به تمام قهذ نیز اطلاق کرده‌اند، و برخی دریای عمان را جزء آن شمرده‌اند.

بحر قلزم (bahre qolzom) یا **دریای قلزم:** ← بحر احمر.

بحر لوط (bahre lut): ← بحر المیت.

بحر مایطس (bahre māyotes)، نام دریای آزوف در مآخذ اسلامی، که از صورت لاتینی نام آن گرفته شده است. ← آزوف.

بحر نیطس (bahre nitas) یا **بحر نیطش:** ← بحر بنطس.

بحر وصال، مثنویی بفارسی، از زلالی خوانساری (ف ۱۰۲۴ یا ۱۰۲۵ هق). موضوع آن داستان عشق خورشید شاه با چندا است، و ظاهراً مضمون آن از منابع ایران قدیم اقتباس شده.

بحره یا **بهره**، شاخه‌ای از مستعلویه.

بحری، ممالیک: ← ممالیک.

بحرین (bahreyn)، مجمع‌الجزایر (ح ۵۲۰ کمه؛ جه ۲۱۳°۱۴۳)، ایران، در خلیج فارس بین شبه جزیره‌ی قطر و خاک عربستان سعودی؛ کرسی و بندر عمده‌ی آن منامه (manāma) (جه ۶۴۸°۳۹). مشتمل است بر جزایر بحرین (بزرگترین جزایر، بطول ح ۴۸ کم و بمنتهای عرض ۱۹ کم)، محرق (moharraq)، ستره (setra)، ام نعسان (omme na'sān)، و غیره، که همه بواسطه‌ی صید مروارید از قدیم اهمیت و شهرت داشته است. جزیره‌ی محرق بوسیله‌ی راهی بطول ح ۲٫۵ کم که در دریا ساخته شده به شهر منامه در جزیره‌ی بحرین مرتبط است. آب و هوای جزایر گرم و مرطوبست. محصولات نباتی آن خرما، یونجه، و سبزیجات میباشد. صید مروارید تا سال ۱۳۴۸ هق (۱۹۲۹)، که بحران اقتصادی جهانی و رواج روزافزون مرواریدهای ژاپنی باعث تنزل فاحش قیمت مروارید گردید، صنعت عمده‌ی بحرین بود، و پس از کشف (۱۳۵۱ هق مطابق ۱۹۳۲) نفت در جزیره‌ی بحرین، صنعت نفت جایگزین آن شد. از سکنه‌ی جزایر ۹۸٪ مسلمان (بیش از نیمی شیعه) و جمع کثیری از آنها ایرانی هستند.

ریشه‌ی لفظ بحرین معلوم نیست، و اینکه این لفظ را تثنیه‌ی لفظ عربی بحر و بمعنی دو بحر شمرده‌اند صحیح نمیباشد. لفظ بحرین پیش از اسلام و در صدر اسلام و حتی لااقل تا قرن ۷م هق به همه‌ی سرزمین ساحل جنوبی خلیج فارس از بصره تا عمان اطلاق میشده و مشتمل بر قطیف و کویت و هجر بوده، و بعداً به مجمع‌الجزایر بحرین تخصیص یافته است. طبق بعضی مآخذ، این ناحیه در دوره‌ی اشکانی جزء قلمرو ایران بوده. در دوره‌ی ساسانیان از زمان اردشیر I ببعد مسلماً جزء امپراطوری ایران بود، و هنگامی که پیغمبر اسلام علاء ابن عبدالله حضرمی را بتسخیر ناحیه‌ی بحرین فرستاد، این ناحیه مرزبان ایرانی داشت. در قرن اول هجری این ناحیه از مراکز قدرت خوارج بود. صاحب‌الزنج قیام خود را از آنجا آغاز کرد. قرامطه پیروان فراوان در ناحیه‌ی بحرین داشتند، و در ۳۱۷ هق حجر الاسود را از مکه به بحرین منتقل کردند، و قریب ۲۰ سال در آنجا نگاه داشتند. پس از سقوط قرامطه، قبیله‌ای بومی از الاحسا از طایفه‌ی عبد القیس (abdo 'l.qays) بکومک سلاجقه‌ی عراق بر ناحیه‌ی بحرین و سپس به جزایر بحرین استیلا یافتند. در ۶۳۳ هق، جزایر بحرین و قطیف بتصرف سپاهیان ابوبکر ابن سعد زنگی، اتابک سلغری فارس، درآمد، ولی در ۶۵۱ هق جزایر بحرین دگر بار استقلال یافت. پرتغالیها اول بار در سال ۹۲۰ هق (۱۵۱۴) از طریق قهذ به جزایر بحرین رسیدند، و چند سالی بعد آنجا را تصرف کردند، و در دوره‌ی ۸۰ ساله‌ی آشفته‌ی استیلای آنان، اداره‌ی امور محلی در دست ایرانیان بود، و اگرچه در نیمه‌ی قرن ۱۰م هق دولت عثمانی برقابت با پرتغالیها در خلیج فارس برخاست، عثمانیها به بحرین دست نیافتند. در ۱۰۱۱ هق (۱۶۰۲) شاه عباس I صفوی بحرین را به ایران بازگردانید (در تواریخ مذکور اختلاف هست. بموجب بعضی مآخذ، پرتغالیها در ۹۱۳ هق جزایر بحرین را تصرف کردند، و تا ۱۰۳۲ هق در دست آنان بود)، و از آن ببعد تا مدت ۱۵۰ سال تقریباً بطور مداوم بحرین در دست ایران بود. در ۱۱۹۷ هق (۱۷۸۳)، احمد ابن خلیفه، از قبیله‌ی بنی عتبه (bani otba)، که از نجد به کویت مهاجرت کرده بود، بر جزایر بحرین استیلا یافت، و از آن زمان تا کنون حکومت بحرین غصباً در دست اعقاب اوست. این خاندان در ۱۲۳۵ هق (۱۸۲۵) پیمانی با دولت بریتانیا منعقد کرد، و بدنبال آن پیمانهای دیگری بین آنان منعقد گردید که در نتیجه‌ی آنها در سال ۱۳۳۲ هق (۱۹۱۴) جزایر بحرین بکلی تحت الحمایه‌ی بریتانیا گردید، و سیاست خارجی و توسعه‌ی منابع طبیعی جزایر یکسره تسلیم آن دولت شد. دولت ایران تا کنون بکرات، حتی باستناد مدارکی که در طی آنها دولت بریتانیا رسماً حقوق فرمانروائی ایران را بر بحرین شناخته است (از جمله عهدنامه‌ی مورخ ۱۲ ذیحجه‌ی سال ۱۲۳۷ هق، مطابق ۳۵ اوت ۱۸۲۲،

(۱)Dead Sea (۲)Dead Sea Scrolls

که در زمان سلطنت فتحعلی شاه بین حسینقلی میرزای فرمانفرما، حاکم فارس، و ویلیام بروس، کمیسر مخصوص دولت انگلستان در خلیج فارس، منعقد گردید)، باین تجاوز بریتانیای کبیر بقسمتی از خاک ایران اعتراض کرده است. در سالهای ۱۳۵۴–۷۸ هق (۱۹۳۵–۵۸) جزایر بحرین پایگاه دریائی عمده‌ی بریتانیا در خلیج فارس بود. شیخ سلمان، که در سال ۱۳۶۱ هق (۱۹۴۲) بحکومت غصبی بحرین رسید، در ۱۳۷۷ هق (۱۹۵۸) پیمان دوستی با عربستان سعودی منعقد کرد.

بحور الالحان (bohuro 'l-'alhān)، کتابی در علم موسیقی و نسبت آن با عروض، بفارسی، از میرزا نصیر ملقب به فرصت‌الدوله و متخلص به فرصت. در آن منتخباتی از شعرای پیشین و متأخر (در حدود چهل شاعر، مانند سعدی، حافظ، ابن یمین، عرفی، نشاط، و غیره) و قسمتی از خود فراهم آورده است، و در اول هر غزل یا قطعه یا مثنوی متذکر گردیده که از چه بحری است، و خواندن آن در کدام دستگاه از آواز متناسبتر و شایسته‌تر میباشد، و در نتیجه‌ی این کار، مجموعه‌ی لطیفی از اشعار بوجود آمده. چاپ بمبئی، ۱۳۳۲ هق.

بحیرا (bahirā)، نام راهبی نصرانی. مطابق روایات اسلامی، در آن هنگام که پیغمبر اسلام در سن ۹ یا ۱۲ سالگی با عموی خود ابوطالب بسفر شام میرفت، و قافله‌ی ایشان در بصری (bosrā) منزل گزید، بحیرا، که در دیر آنجا سکونت داشت، از روی علائم کتاب آسمانی، پیغمبر را شناخت، و او را بحق لات و عزی سوگند داد که هر چه پرسد براستی جواب گوید؛ محمد ص در پاسخ کینه‌ی خود را نسبت بآن بتان ابراز فرمود، و پاسخ راهب را گفت. پس از آن، راهب در باره‌ی وی بعمویش ابوطالب سفارش کرد، و گفت که او پیغمبر موعود است، و باید وی را از گزند یهودیان محفوظ نگاه دارد.

بحیره (bohayra)، کتابی تاریخی، بفارسی، از محمود فزونی استرابادی؛ مشتمل بر ۴۴ باب. مطالب متفرقه‌ی جغرافیائی و ادبی و علوم غریبه و غیره نیز در بر دارد، که بسیاری از آنها با خرافه آمیخته و بی‌اساس است. چاپ تهران، ۱۳۲۸ هق.

بحیره، لفظ عربی بمعنی دریاچه، مانند "بحیره‌ی خوارزم" (← آرال، دریای). این لفظ با تحریف در بعضی اعلام جغرافیائی اسپانیا و پرتغال دیده میشود (مثلا ← آلبوفرا).

بحیرة المنتنه: ← بحر المیت.

بخار، در اصطلاح فیزیک: ← گاز.

بخارا (boxārā)، شهر (جم ۵۰٬۳۸۲)، غ جشم ازبکستان، در جلگه‌ی رود زرافشان. ابریشم، پوست قراکل، و قالیچه‌های آن معروف میباشد. بخارا یکی از قدیمترین شهرهای ترکستان است. در هنگام فتوحات اولیه‌ی اسلام، ناحیه‌ی بخارا در دست امرای محلی (بنام بخارا خُداه) بود. در اوایل استیلای اسلام تابع امیر خراسان قرار داده شد. در زمان سامانیان، شهر بخارا کرسی دولت سامانی، زادگاه تجدید حیات ادب ایرانی، از مراکز فرهنگ اسلامی، و بازار عمده‌ی تجارتی آسیای مرکزی گردید، و تا اوایل قرون وسطی شکوه و جلال خود را حفظ کرد. در ۶۱۶ هق قشون چنگیز خان آنجا را تاراج کردند و آتش زدند و دیگر بار در ۶۷۱ هق سپاهیان اباقا خان مغول شهر را گرفتند و ویران کردند. در اواخر سال ۹۰۵ هق، شیبک خان ازبک بخارا را گرفت، و از آن زمان تا انقلاب روسیه–جز در دو دوره‌ی کوتاه، یکی بعد از قتل (۹۱۶ هق) شیبک و دیگری در ۱۱۵۳ هق که نادر شاه افشار بر بخارا مستولی شد–این شهر تحت حکومت ازبکان بود. از ۱۸۶۸ میلادی امرای بخارا تابع روسیه شدند، و از انقلاب روسیه ببعد بخارا جزء ازبکستان بوده است. از ابنیه‌ی عمده‌ی آن مقبره‌ی اسماعیل سامانی (از قرن ۴م هق)، مناره‌ی کلان (بارتفاع ۴۵٫۳ متر، از قرن ۶م هق)، مسجد نمازگاه (مصلی)، مدرسه‌ی الغ بیک، مسجد کلان، مدرسه‌ی میر عرب، و مسجد خواجه زین‌الدین است.

بخار اشباع‌شده، در فیزیک، بخاری که با مایع خود در حال تعادل باشد. این حالت را میتوان بوسیله‌ی تبخیر سطحی مایع در فضای سربسته فراهم ساخت. اگر در محفظه‌ای که خلأ در آن برقرار است ظرف سر بازی محتوی مایعی داخل کنیم، مولکولهای مایع بتدریج از مایع خارج شده بحالت بخار درمیآیند؛ از مولکولهای بخار، بعضی بسطح مایع برخورده بدان باز میگردند؛ این جریان ادامه مییابد، تا سرانجام حالت تعادلی برقرار میشود. در این حالت گویند فضای بالای مایع از بخار اشباع شده است. در طی تبخیر، فشار بخار در محفظه متدرجاً زیاد میشود، و در نقطه‌ی اشباع به منتهی میرسد؛ این منتهای فشار را **فشار بخار اشباع‌شده** گویند. وجود گازهای دیگر در مقدار فشار بخار اشباع‌شده عملا تأثیری ندارد، مشروط بر اینکه فعل و انفعال شیمیائی روی ندهد. مثلا برای آب در صورتی که تبخیر در خلأ واقع شده باشد، فشار بخار اشباع‌شده در دمای °۲۰ صدبخشی ۱٫۷۵ سم جیوه است؛ اما اگر محفظه محتوی هوای خشک با فشار ۷۶ سم جیوه باشد، مقدار فشار در محفظه ۷۷٫۷۵ سم جیوه خواهد بود، که از آن ۷۶ سم ناشی از فشار هوای خشک و ۱٫۷۵ سم ناشی از بخار آب است. فشار بخار اشباع‌شده از حجمی که بخار اشغال میکند مستقل است، منتهی هر قدر حجم محفظه زیادتر باشد حالت اشباع دیرتر روی میدهد. فشار بخار اشباع‌شده بستگی به دما دارد.

در هواشناسی، نظر باینکه پدیده‌های مورد بحث در هوا روی میدهند، اشباع بخار آب را به هوای حامل آن نسبت میدهند، و اصطلاح هوای اشباع‌شده را بکار میبرند.

بخارست[1] (boxārest)، رومانیائی **بوکورشت** (bukureşt)، شهر (جم ۱٬۲۳۶٬۹۰۶)، پایتخت و مرکز عمده‌ی تجارت و صناعت رومانی، در والاکی. مقر بطرک کلیسای ارتدوکس رومانی. دانشگاه (تأسیس ۱۸۶۴). در قرن ۱۴م مقر امرای والاکی گردید؛ در ۱۸۶۱ پایتخت رومانی شد. چندین پیمان مهم در بخارست امضا شده است.

بخار فراتافته[2] (farātāfte)، بخار آب که دمای آن بیش از °۱۰۰ صدبخشی است، و از حرارت دادن آب در فشاری بالاتر از فشار متعارفی جو بدست میآید.

بخاری (boxāri)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن اسماعیل بخارائی**، ۱۹۴–۲۵۶ هق، حافظ حدیث و صاحب یکی از شش کتاب عمده‌ی موسوم به صحاح سته. بخاری در بخارا بدنیا آمد، و در طلب حدیث به خراسان و عراق و مصر و شام سفر کرد، و از بسیاری مشایخ حدیث شنید، و نزدیک ۶۰۰٬۰۰۰ حدیث جمع آورد، که از آن میان هر چه را براویان آنها اعتماد داشت در صحیح خویش ثبت نمود، و کتاب او اولین کتاب صحیح بشمارست. بخاری در آخر عمر بواسطه‌ی تعصب و مخالفت بداندیشان نتوانست در بخارا بماند؛ بیکی از قراء سمرقند رفت و همانجا وفات یافت.

بخاری[3]، وسیله‌ای برای گرم کردن منازل که گاهی برای پخت و پز هم از آن استفاده میشود. بخاری‌های گلی و کاشی از زمان رومیها تا اواخر قرن پانزدهم در اروپا متداول بود، و از اواخر قرن پانزدهم بخاریهای آهنی و چدنی جای آنها را گرفت. اولین نوع بخاریهای آهنی مرکب از پنج قطعه آهن بود که در داخل دیوار جا میگرفت، و از اطاق مجاور آتش میشد. این نوع بخاری از اروپا توسط مهاجرین به امریکا نیز برده شد. بعداً در اواخر قرن هیجدهم بخاریهای 10 صفحه‌ای انگلیسی جانشین این بخاریها گردید. بخاریهای انگلیسی از دیوار جدا بود، و برای پخت و پز هم از آن استفاده میشد. از اواسط قرن نوزدهم بخاریهای زغال سنگی در اروپا و امریکا متداول شد، تا آنهم بالاخره جای خود را به حرارت مرکزی و بخاریهای برقی داد.

بخت النصر، شاهان بابل؛ ← بختنصر.

بخترف[4]، **ولادیمیر میخایلوویچ** (vlādimir mixāylovic bexteref)، ۱۸۵۷–۱۹۲۷، عصبشناس و روانشناس روسی و یکی از بزرگترین متخصصین جهانی امراض روانی. در تمرکز اعمال در نواحی مختلف مغز تحقیق کرد، و بررسیهای خود را در رفلکسهای مشروط در سگها در توجیه رفتار آدمی بکار برد. وی معتقد بود که پدیده‌های روانی طبیعت وظایف الاعضائی دارند؛ پافشاری او در این عقیده در پیروان اصالت رفتار تأثیری عظیم داشت.

بختگان، دریاچه‌ی (baxtegān) یا **دریاچه‌ی نیریز** (neyriz, niriz)، دریاچه‌ی بسیار کم‌عمق آب شور (بطول ح 100 کم و بعرض ۳۰ کم)، فارس، ح ۵۰ کیلومتری ش شیراز. فرازای آن ح ۱٬۵۵۰ متر است، از لغ به چش بین دو رشته‌کوه موازی ممتد میباشد. اطرافش بریدگیهای زیاد دارد، و جزایر متعدد در آن دیده میشود. بواسطه‌ی دو زبانه‌ی باریک با دریاچه‌ی کوچکتری بنام نرگس (narges) یا طشت (taşt) مرتبط است، و بین این دو دریاچه جزیره‌ی علی یوسف قرار دارد. آب دریاچه‌ی بختگان بسیار شور است، و در فصل تابستان غالباً پارچه‌های نمک در روی آن شناور میباشد. از طرف غ به باطلاق مرودشت منتهی میگردد. واردات عمده‌ی آن رود کر است.

بخت نرسه و بخت نرسی: ← بختنصر.

بختنصر یا **بخت‌نصر**[5] (boxto-nassar, -nasar) یا **نبوکدنصر** (nabukadnassar) [از بابلی، = نبو تاج را نگهبانی میکند]، نام دو تن از سلاطین

(۱)Bucharest (۲)superheated steam (۳)stove (۴)Bekhterev (۵)Nebuchadnezzar

بابل. صورتهای بختنصر و بخت‌نصر صورتهای عربی‌شده‌ی نام آنهاست، و بعضی بغلط آنرا بخت النصر (boxto 'n.nasr) نیز ضبط کرده‌اند، و ایرانیان این نام را بصورتهای بخت نرسه و بخت نرسی و غیره درآورده و افسانه‌هائی در باب صاحب نام ساخته‌اند. **بختنصر I** از ۱۱۴۶ تا ۱۱۲۳ قم سلطنت کرد. **بختنصر II**، که مراد از بختنصر مطلق هموست، در ۶۰۴-۵۶۲ قم سلطنت کرد. وی پسر نبوپلسر مؤسس دومین دولت بابل (یا دولت کلده)، و از بزرگترین شاهان قدیم است. در زمان سلطنت پدر بمقابله با مصریان که غ سوریه و فلسطین را اشغال کرده بودند اعزام شد. در کرکمیش فرعون مصر نکو را مغلوب کرد (۶۰۵ قم)، و خطر مصریها را برطرف ساخت. بگفته‌ی تورات، یهویاقیم پادشاه یهودا، بر وی بشورید؛ بختنصر شورش را فرونشاند (۵۹۷ قم)، و اورشلیم را گرفت، و یهویاکین و جمعی از اشراف یهود را به بابل منتقل نمود، و صدقیا را بتخت نشانید. سپس شورش دیگری روی داد؛ اورشلیم پس از محاصره‌ی طولانی سقوط کرد، و بختنصر آنرا ویران نمود، و شاه و بسیاری از اشراف را به بابل منتقل و یا در آنجا محبوس کرد (← اسارت بابلی). بختنصر پادشاهی مقتدر بود، و بساختن ابنیه شوقی تمام داشت. در زمان او امپراطوری متأخر بابل باوج شوکت خود رسید، و شهر بابل بزرگترین شهرهای دنیای قدیم گردید. باغهای معلق بابل که برای زوجه‌ی خود ساخت از عجایب سبعه است.

بخت نصر علی، ح ۴۴۱ هق: ← شروانشاهان.

بختیار، عزالدوله: ← عزالدوله‌ی دیلمی.

بختیارنامه یا **قصه‌ی ده وزیر**، کتابی داستانی، بفارسی، منسوب به دقایقی مروزی (قرن ششم هق). این کتاب مشتمل بر ده داستان و گویند از زمان ساسانیان است و از پهلوی ترجمه گردیده، و بروش هزار و یک شب و تقلیدی اسلامی از سندباد نامه یا حکایت هفت وزیر (که از اصل هندی گرفته شده) میباشد. موضوع آن حکایت پسر آزادبخت پادشاه ایران است، که اسیر دزدان گشت، و او را نزد پادشاه کرمان بردند، و در آنجا بزرگ شد و کوشید تا غضب پادشاه و تحریکات ده وزیر او را با ده قصه‌ی خود برطرف سازد. نولدکه، که در باره‌ی این کتاب تحقیقات عمیقی کرده است، گوید حکایات این کتاب، که بعربی نیز نوشته شده، بر اساس حکایات هزار و یک شب میباشد. قدیمترین نسخه‌ای که از تحریر فارسی این کتاب تا کنون بدست آمده نسخه‌ی لیدن است که در ۶۹۵ هق استنساخ شده، و نولدکه گوید مصنف آن معلوم نیست، و در باره‌ی تاج‌الدین محمود ابن عبد الکریم، امیر سمرقند، در حدود سنه‌ی ۶۰۰ هق بوجود آمده. نسخه‌ای از این کتاب که بزبان اویغوری و بتاریخ ۸۳۸ هق میباشد در کتابخانه‌ی بودلیان موجود است. و کدخدا مرزبان نام آنرا در ۱۱۶۰ هق بنظم فارسی درآورده است. این کتاب بوسیله‌ی سر ویلیام اوزلی به انگلیسی ترجمه گردیده است و با متن فارسی ظاهراً اول بار در ۱۸۰۱ در لندن، و ترجمه‌ی فرانسوی آن در ۱۸۰۵ در پاریس، و متن فارسی آن در ۱۸۳۸ باهتمام کازیمیرسکی نیز در پاریس، و در ۱۹۲۶ با لغتنامه‌ای فارسی بروسی باهتمام برتلس در لنینگراد، و در ۱۳۱۰ هش در تهران، و در بمبئی بطبع رسیده است.

بختیاری (baxtiāri)، عنوان مجموع طوایف و ایلاتی که در نواحی کوهستانی واقع بین چهار محال و فارس و خوزستان (میدان نفتون) و لرستان زندگی میکنند، و بدو شعبه‌ی جداگانه موسوم به هفت‌لنگ و چهارلنگ تقسیم میشوند. شعبه‌ی هفت‌لنگ مشتمل بر ۵۵ تیره و شعبه‌ی چهارلنگ دارای ۲۴ تیره است، و مجموع نفوس بختیاری در حدود ۴۰۰٬۰۰۰ نفر است، که مردان آنها در سواری و تیراندازی شهره اند، و در تیره‌ها و طوایف آنها تا حدی عرب و لر بهم آمیخته‌اند. طوایف بختیاری مذهب شیعه و آداب و رسوم و قصه‌ها و ترانه‌های خاص دارند، و رؤسای آنها بعنوان خان مشهورند، که رئیس کل طوایف ایلخانی خوانده میشود. طوایف بختیاری عنوان لر بزرگ دارند، و در باب اصل آنها اختلاف است. قولی که بموجب آن اصل این طوایف یا بعضی از آنها به سرزمین باکتریان منسوبند، با وجود شهرت، ظاهراً مأخذ درستی ندارد، چنانکه انتساب آنها به عزالدوله‌ی بختیار از ملوک آل بویه نیز افسانه‌ای موهوم و مجعول است، و حق آنست که این طوایف از شعبه‌های کرد هستند. خوانین بختیاری از اواخر عهد صفویه و نادر شاه در بعضی حوادث و وقایع تاریخ ایران مداخله داشته‌اند، و در عهد استبداد صغیر محمد علی شاه قاجار، قیام آنها و مساعی بعضی از رؤسای آنها مانند صمصام السلطنه و سردار اسعد بختیاری بکومک مجاهدین مشروطیت در فتح تهران مشهوراست.

بختیاری، ناحیه‌ای بین اصفهان و خوزستان و لرستان و فارس، غ قسمت مرکزی ایران. تقریباً مطابق ← فرمانداری کل بختیاری و چهار محال. شامل چند رشته‌کوه است که امتداد اصلی آنها از ل‌غ به چ‌ش میباشد. محل سکنای ایل بختیاری است. رشته‌ی عمده‌ی آن زردکوه است، که از اطرافش کوههای دیگر با اسامی مختلف جدا میشود، که در دامنه‌ها و دره‌های آنها جنگلهای انبوه و مراتع وسیع موجود است، و عمده‌ی رودهای مرکزی و چ‌غ ایران (مانند زاینده‌رود و کارون) از آنها سرچشمه میگیرند. از نواحی عمده‌ی آن مال امیر است، که آثار تاریخی معروف دارد. از نواحی زراعتی آن چهار محال (mahāl) است. خاک بختیاری به بختیاری چهارلنگ و بختیاری هفت‌لنگ منقسم میشود.

بختیاری چهارلنگ از ل به جاپلق، از ش به گلپایگان و خونسار و اصفهان، از چ به بختیاری هفت‌لنگ، و از غ به سیلاخور سفلی و لرستان محدود میباشد. از کوههای معروف آن غالیه‌کوه است که بسیار خرم و سرسبز و باصفا و دارای پرندگان و حیوانات شکاری است. اشتران‌کوه در ل‌غ این ناحیه واقع و متصل به غالیه‌کوه میباشد.

بختیاری، طبقات: ← پلیوسن، دوره‌ی.

بختیاری و چهار محال، فرمانداری کل، یکی از تقسیمات کشور، غ قسمت مرکزی ایران تقریباً مطابق ناحیه‌ی بختیاری؛ مرکزش شهرکرد. فرمانداری بختیاری و چهار محال در بهمن ماه ۱۳۳۲ هش تشکیل یافت، و در شهریور ۱۳۳۷ هش به فرمانداری کل تبدیل گردید. فعلا از ش به استان دهم (اصفهان) و از غ و چ به استان ششم (خوزستان) محدود است، و مشتمل بر سه فرمانداری (شهرستان) شهرکرد، ایذه و بروجن میباشد.

بختیشوع (boxtišu', bax-)، خاندان مسیحی مشهور، از مردم جندیشاپور، که اطبای بزرگی از آن برخاسته‌اند. **جرجیس ابن جبریل ابن بختیشوع** (jorjise 'bne jebrile 'bne)، رئیس بیمارستان جندیشاپور بود، و در ۱۴۸ هق برای معالجه‌ی منصور خلیفه‌ی عباسی به بغداد احضار شد، و مورد اعتماد وی واقع گردید، و خلیفه او را در بغداد نگاهداشت، ولی در ۱۵۲ هق خود بیمار شد، و تقاضای مراجعت به جندیشاپور کرد. گویند وی اول کسی است که، بامر خلیفه، به ترجمه‌ی آثار طبی بزبان عربی پرداخته است. پسرش **بختیشوع ابن جرجیس**، ف ۱۸۵ هق، در زمان اقامت پدر در بغداد رئیس بیمارستان جندیشاپور بود. بعدها که در ایام مهدی خلیفه پسرش هادی بیمار شد، وی را به بغداد خواستند، ولی با سعایتی که از وی میشد نتوانست در آن شهر بماند. دیگر بار در ۱۷۱ هق هارون‌الرشید که بیمار شده بود او را به بغداد خواست، و بریاست اطباء منصوب نمود، و وی در این سمت باقی بود تا درگذشت. پسرش **جبریل ابن بختیشوع**، ف ۲۱۲ هق، طبیب جعفر برمکی و (بعداً) هارون الرشید و مأمون خلیفه بود، و در زمان مأمون چند بار بحبس افتاد و باز مورد لطف واقع گردید. وی برجسته‌ترین عضو خاندان بختیشوع است، و آثار طبی بسیاری نوشته و در پیشرفت علمی بغداد تأثیری فراوان داشته است. وی سعی بسیار در تحصیل نسخه‌های طبی یونانی مبذول کرد، و مترجمین را تحت حمایت خود قرار داد. پس از او نیز خاندان بختیشوع سالیان دراز نسلا بعد نسل در خدمت خلفای عباسی بودند، و مقام مهمی در بین اطبای بغداد و دربار خلیفه داشتند.

بخشایش (baxšāyeš)، ده (جه ۳٬۲۳۹ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۴ کیلومتری ل بستان‌آباد.

بخش کولومبیا[1] (kolombiā)، ناحیه (ح ۱۸۰ کمم؛ جه ۸۵۲٬۱۷۸)، ش کشمة و متعلق بدولت مرکزی، بر ساحل شرقی رود پوتومک، که قسمت عمده‌ی آنرا شهر واشینگتن (پایتخت کشمة) و حومه‌ی آن اشغال کرده است. از ل و ش و چ بایالت مریلند و از غ بایالت ویرجینیا محدود میباشد، و زمین آنرا همین دو ایالت بدولت مرکزی واگذار کردند (۱۷۹۰-۹۱). از ۱۸۷۴ بوسیله‌ی هیئتی که رئیس جمهور منصوب میکند اداره میشود. سکنه‌ی آن در انتخاب رئیس جمهور رأی نمیدهند، و در کنگره نماینده ندارند.

بخشی (baxši)، عنوان کاهن و روحانی بودائی در نزد مغول. کلمه‌ی بخشی لغت مغولی است و گفته‌اند بمعنی نویسنده و دبیر و خواننده و جراح است، ولیکن مطابق تحقیق کاترمر، این لفظ معادل کلمه‌ی چینی خوشانگ است، و همان لاما در تبت میباشد. در کتب تواریخ و ملل و نحل، بخشیان در ردیف ساحران و دیانت آنها عبادت

(1)District of Columbia

اصنام شمرده شده است. مارکوپولو، سیاح معروف ونیزی، نیز در باب غرایب اعمال و اقوال بخشیان، که آنها را عبارت از ساحران و منجمان منول میشمارد، اطلاعات غریب و مفصلی داده است، و کلمه‌ی بخشی را بمعنی منجم و روحانی شمرده است، و با وجود اشاره بکثافت و پلیدی صوری و ظاهری آنها، میگوید که "در سحر و جادو بحدی خبرت و مهارت دارند که تقریباً هر کاری که بخواهند میکنند". سیاح دیگری بنام ریکو دو مون‌کروا[1] (riko dë moN-kruā) که در قرن ۱۴م میلادی مسافرتهائی در آسیا کرده است نیز اطلاعات جالبی در باب بخشی‌های تاتار بدست میدهد، و مثلا میگوید که یکی از آنها بدون آنکه پای بر زمین بگذارد از فراز زمین حرکت میکند، و نیز میگوید که آن جماعت خدایان متعدد دارند-بعضی به ۳۶۵ خدا قائلند، و بعضی میگویند که یک تومان خدا دارند (تومان معادل 10'000 است)-و جای دیگر میگوید که سلطان ارغون بجهت تعبیر خوابی که دید بخشیان را احضار کرد. کلمه‌ی بخشی بمعنی عالم و مجتهد و معلم و کاهن و روحانی هنوز در مغولی و زبان منچو و قلموق (qalmuq) و قرقیز باقی مانده است، و بخشیان در دیرها و معابد بودائیان محترم و معزز شمرده میشوند. در نزد سلاطین منول بخشیان دارای حرمت و مکانت تمام بوده‌اند، چنانکه گیوک خان عده‌ی زیادی از آنها را در نزد خویش داشت، و یکی را مهر خاصه‌ی خویش بداد، و او را مأمور تفتیش و تحقیق احوال رعایا در تمام قلمرو خویش نمود؛ و قوبلای قاآن نیز در حق آنها اکرام تمام نشان میداد، و درین باب در تاریخهای قدیم چینی نیز اطلاعات جالبی در دست هست. همچنین در دستگاه ایلخانیان مغول نیز بخشی‌ها دارای مقام و منزلت عالی بوده‌اند، چنانکه اباقا خان تربیت نواده‌ی خویش غازان خان را بدانها واگذاشت، و ارغون نسبت بدانها احترام و ارادت فراوان داشت. مع هذا، غازان چون اسلام آورد بخشیان و لامایان را واداشت که یا اسلام آورند و یا بولایات خویش بازگردند. نیز بخشیان در دوران سلطان محمد الجایتو، بمناسبت صاعقه‌ای که در ایران روی داد و سلطان از آن ترسید، کوشیدند که او را از اسلام بازگردانند و سلطان نپذیرفت. باری، بخشیان مسلمان به عنوان کاتب و شاید عارض در دستگاه تیمور نیز وجود داشته‌اند، و بمنزله‌ی کاتبان و عارضان لشکر و وقایع‌نگاران بوده‌اند، و منصب بخشی‌گری در دربار اعقاب تیمور غالباً مخصوص ترکان بوده، و ظاهراً غیر از کتابت در امور لشکری نیز دست داشته‌اند، و گاه در دربار گورکانیان هند "لشکر-آرائی" و "امیری" نیز بآنها واگذار میشده است، و در دستگاه بابر و اکبر شاه نیز ظاهراً عنوان بخشی‌گری مخصوص امرای سوار و یا عارضان سپاه بوده است.

بخشیان: ← بخشی، عنوان.

بخورک (boxorak)، درختچه: ← ارژن.

بخور مریم: ← سیکلامن.

بداء (badā')، در علم کلام شیعه، پیدا شدن اوضاع و احوال جدیدی که بنا بر آنها خداوند در تقدیر سابق خود تغییری میدهد. چون بدین معنی مستلزم جهل و پشیمانی است، و این هر دو برای خداوند محال است، شیعه بداء را برای خداوند محال میدانند. اهل تسنّن در این باره با اهل تشیع اختلاف فراوان دارند. متکلمان شیعه، برای از بین بردن تناقض ظاهریی که میان حصول علم جدیدی برای خداوند متعال در نتیجه‌ی پیدا شدن احوال جدید (بنا بر اصل بداء) و میان علم مطلق و قدیم بودن علم الاهی مشاهده میشود، کوشش بسیار کرده و کتابهای بیشمار نوشته‌اند.

بداغ (bodāq)، نام بوته‌ها یا درختچه‌های زینتی از نوع ویبورنوم (*Viburnum*) که در نقاط معتدل میرویند. بداغها دارای خوشه‌های گلهای سفید بهم‌فشرده‌ی زیبا هستند که گلهای کناری خوشه‌ها سترون میباشند. گلها در بهار باز میشوند، و میوه‌های سته‌ای کوچک میسازند که بعضی از آنها خوراکی هستند. از اقسام آن **بداغ امریکائی** (*V. alnifolium*) است که از ساقه‌های آویخته‌ی آن ریشه‌های هوائی خارج میشود. درختچه‌های بلند **بداغ سفید** (*V. opulus*) مخصوص بز قدیم و دارای گلهای سفید زیبا است. انواع بداغ در ایران بداغ سفید و هفت کول (*V. lantana*) است.

بداوار، ده، شهرستان خوی، ← بدل‌آباد.

بداؤنی (badā'uni)، شهرت **عبدالقادر ابن ملوکشاه،** فت ح 1014 هق، مورخ و شاعر هندی. در سنه‌ی ۹۴۷ هق یا یک دو سالی بعد از آن بدنیا آمد. در جوانی به اکبر شاه امپراطور مغول پیوست، و در دستگاه او منصب هزاری یافت. بعدها در جزو مؤلفین تاریخ الفی درآمد، و گذشته از آن منظومه‌ی بزرگ، رامایانا را از سانسکریت و معجم البلدان یاقوت یا قسمتی از آن را از عربی بامر اکبر ترجمه نمود. اثر مهم او منتخب التواریخ است در تاریخ مسلمین هند، که در آن از اوضاع و احوال عصر اکبر انتقاد بسیار کرده است. بداؤنی شاعر نیز بود و بتخلص قادری شعر میسرود.

بدایع (badāye')، عنوان قسمت عمده‌ای از چهار قسمت غزلیات (طیبات، بدایع، خواتیم، غزلیات قدیم) سعدی. در ۱۳۰۴ هش در برلین بطبع رسیده است، و مشتمل بر 190 غزل میباشد. بانگلیسی نیز ترجمه گردیده و چاپ شده.

بدایع الازمان فی وقایع کرمان (badāye'o 'l-'azmān) یا **تاریخ افضل،** کتابی تاریخی، بفارسی، از افضل‌الدین ابوحامد احمد ابن حامد کرمانی (فت ۵۶۲ هق). کار تألیف این کتاب، که از آثار مهم زبان فارسی است، در ۶۰۶ هق پایان یافته، و بنا بر تحقیقاتی که در باره‌ی این کتاب شده، مشتمل است بر دو مقاله و یک خاتمه، و یا یک مقدمه و یک مطلب و خاتمه. مقاله‌ی نخستین یا مقدمه مختصری است از تاریخ اسلاف سلاجقه و امرای سلجوقی عراق و خراسان؛ مقاله‌ی دوم یا مطلب در تاریخ سلاجقه‌ی کرمان؛ و خاتمه در تاریخ حکومت ملک دینار تا سال ۶۰۶ هق. قسمت دوم بدایع الازمان که تاریخ سلاجقه‌ی کرمان است در ۱۳۲۶ هش در تهران بطبع رسید.

بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار (badāye'o 'l-'ashār) یا **کشف الاستار عن بدایع الاشعار** یا **قصیده‌ی قوامیه،** قصیده‌ای رائیه بفارسی در 100 بیت در صنایع بدیعی، از قوامی مطرزی گنجوی (براون و بعضی دیگر او را برادر نظامی گنجوی میدانند). این قصیده در جلد دوم تاریخ ادبی براون مندرج میباشد. محمود ابن عمر نجاتی نیشابوری شرحی بفارسی بر آن نوشته است؛ و فضل‌الله ابن ملا مراد خراسانی نیز آنرا شرح کرده است، و شرح را بدایع الاشعار فی شرح صنایع الاشعار نامیده (چاپ مشهد، ۱۳۳۶ هق).

بدایع الاشعار فی شرح صنایع الاشعار: ← بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار.

بدایع الانشاء (badāye'o 'l-'ensā') یا **انشاء یوسفی،** کتابی در ترسل، از یوسفی، منشی شاه همایون. این مراسلات (و بقول مؤلف محاورات) بر حسب طبقات مردم و در ۹۴۰ هق تألیف شده است، و مشتمل است بر مرقعات (moraqqa'āt)، که خطاب به بزرگان است، و رقاع (reqā')، که خطاب به طبقات پایینتر میباشد، و مراسلات که خطاب به اقران است. نثر آن از نثرهای مصنوع زبان فارسی است. ظاهراً اول بار در ۱۸۴۳ در دهلی بطبع رسیده.

بدایع الحکمة ناصری (badāye'o 'l.hekmate)، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی طبی، از حکیم ملولوزان، حکیمباشی ناصرالدین شاه. بوسیله‌ی سید مصطفی ابن عقیل علوی اصفهانی از فرانسه ترجمه گردیده است. چاپ تهران، ۱۲۸۵ هق و ۱۲۸۷ هق.

بدایع الزهور فی وقایع الدهور (badāye'o 'z.zohur fi vaqāye'e 'd.dohur)، کتابی در تاریخ عمومی مصر، بعربی، از ابن ایاس (۸۵۲-۹۳۰ هق). مؤلف نخست به وصف مصر و خلاصه‌ی فتح این کشور بدست مسلمانان پرداخته، و سپس وقایع تاریخی را بر حسب سنوات مرتب کرده، و از سنه‌ی ۶۶۹ تا ۹۲۸ هق مطالب را مفصلتر آورده. اول بار در ۱۳۱۱-۱۲ هق و پس از آن نیز مکرر در مصر بطبع رسیده است. کتاب مختصری بعنوان مذکور نیز مکرر بطبع رسیده است و به اشتباه به ابن ایاس منسوب گردیده، که بیشتر مطالب آن بی‌اساس میباشد، و از این رو بعضی کتاب مفصل ابن ایاس را در باره‌ی مصر تاریخ مصر گفته‌اند. به سیوطی نیز کتابی تاریخی بدین نام نسبت داده شده است.

بدایع الوقایع (badāye'o 'l.vaqāye')، کتاب مفصل تاریخی، بفارسی، از زین‌الدین محمود ابن عبدالجلیل واصفی، مشتمل بر تاریخ بدخشان، سمرقند، تاشکند، بخارا، و هرات در نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق تا اوایل نیمه‌ی دوم قرن 10م هق. ظاهراً کار تألیف آن پس از ۹۵۸ هق انجام یافته است. چاپ مسکو، در دو جلد بزرگ، ۱۹۶۱.

بدایع‌نگار (badāye'negār)، شهرت **میرزا فضل‌الله ابن ملا داود مشهدی،** فت ۱۳۴۳ هق، ادیب ایرانی. ازوست ازهار الربیع، البدایع (دیوان اشعار وی)، بدایع الاشعار فی شرح صنایع الاسحار، مطلع الشمس، مطلع الشموس، و غیره.

بداية المجتهد و نهاية المقتصد (bedāyato 'l-mojtahed va nehāyato 'l.moqtased)، کتابی دینی، بعربی، از ابن رشد. این کتاب فقه استدلالی مشتمل است بر احکام و مسائل اتفاقی و اختلافی میان فرق اهل سنت. در عیون الانباء نام آن نهاية المجتهد آمده. در فاس و استانبول و مصر مکرر

(1) Ricold de Mont-Croix

بطبع رسیده است.
بداية الهداية (bedāyato 'l.hedāya) [بداية الهداية و تهذيب النفوس بالآداب الشرعيه]، رساله‌ای عرفانی و دینی، بعربی، از امام محمد غزالی. مکرر در مصر بطبع رسیده است، و محمد نَوَوی جاوی شرحی بنام تَرَاقی المبوده بر آن نوشته است که نیز مکرر در مصر چاپ شده.
بدبده (badbade)، ← بلدرچین.
بدبوم[1] (bad.bum)، پهنه‌ای بلند و کمابیش که بارانهای سیل‌آسا آبکنده‌های بسیار در آن ایجاد کرده‌اند، زیرا ریزش عادی در آن برای رویش رستنیهای محافظ زمین کافی نیست. اراضی بدبوم برای زراعت و چرا تقریباً خالی از ارزش میباشند. بدبومهای قسمت غربی کشمة معروفند.
بدخشان (badaxšān) یا **بذخشان**، ناحیه‌ای کوهستانی واقع بر ساحل چپ مسیر علیای آمو دریا (و بعبارت اصح، رود پنج که منبع اصلی آمو دریا است). لعل بدخشی در قرون وسطی در سراسر عالم اسلام شهرت داشت، ولی معادن آن در شُغنان بر ساحل راست آمو دریا و در خارج بدخشان بمعنی اخص بود، اما در ادوار تاریخی هر دو ناحیه تحت حکومت یک فرمانروا بود. رود کوکچه (kökce) یا خرناب (xernāb)، از ریزابه‌های آمو دریا، بدخشان را آبیاری میکند، و دره‌ی کوکچه و ریزابه‌های آن همواره در حیات اقتصادی این ناحیه نقش عمده‌ای داشته‌اند. سنگ لاجورد معروف بدخشان از معادن واقع بر مسیر علیای کوکچه استخراج میشده است. امروزه داد و ستد این سنگهای گرانبها در انحصار دولت افغانستان است، و فقط به هند صادر میشود. بعلاوه بدخشان معادن آهن و مس نیز دارد.
نام بدخشان نخست در مآخذ چینی مربوط به قرون ۷م و ۸م بم میآید، که در آنها ناحیه‌ی بدخشان جزء **طخارستان** بشمار آمده است. از تاریخ استیلای اعراب بر این سرزمین و ورود اسلام بدانجا اطلاع دقیقی نداریم. در قرن ۵م هق ناصر خسرو مذهب اسماعیلی را بدانجا وارد کرد و در تبلیغ آن کوشید. تأثیر تعالیم او هنوز در بدخشان باقیست، و قبر وی بر مسیر علیای کوکچه دیده میشود. در نیمه‌ی دوم قرن ۶م هق، طخارستان تحت حکومت شاخه‌ای از سلسله‌ی غوریان درآمد، و دولت آنها در اوایل قرن ۷م هق بدست سلطان محمد خوارزمشاه منقرض گردید. بدخشان از حمله‌ی مغول آسیبی ندید. تیمور و جانشینانش نیز پس از جنگهای سخت فقط مورد شناسائی امرای بدخشان واقع شدند، و در زمان سلطان **ابوسعید گورکان** بود که این سرزمین ضمیمه‌ی قلمرو تیموریان گردید، و بعداً پس از کشمکشهای طولانی بتصرف ازبکان درآمد (۱۶۶۹ بم). در ۱۸۷۳ افغانستان بدخشان را ضمیمه‌ی خاک خود کرد. نفوذ روسیه از ۱۸۷۶ ببعد آغاز گردید. در ۱۸۹۱-۹۲ روسها تمام پامیر شرقی را تصرف کردند. در مارس ۱۸۹۵ بموجب یادداشتهائی که بین دولتین روسیه و بریتانیا در لندن مبادله شد، پامیر بین افغانستان و امیرنشین بخارا که تحت الحمایه‌ی روسیه بود منقسم شد؛ بدخشان بمعنی اخص در دست افغانستان ماند، و سرزمینهای پامیر غربی واقع در ل و ش رود پنج به بخارا تعلق گرفت. انقلاب ۱۹۱۸ روسیه امیرنشین بخارا را منحل نمود، و در سال ۱۹۲۵ ناحیه‌ی خودمختار **گورنو-بدخشان** (بدخشان کوهستانی) تشکیل گردید.
بدر، از اهله‌ی ماه: ← ماه.
بدر، غزوه‌ی (badr)، عنوان غزوه‌ای که در نزدیک بدر، واقع در بین مکه و مدینه، در سال دوم هجرت بین محمد ص و مشرکین قریش واقع شد. ریاست قریش را ابوسفیان داشت که در رأس کاروانی از شام باز میگشت، و او چون از قصد مسلمین آگاه شد از مکه استمداد نمود. در تلاقی که روی داد، مشرکین شکست خوردند. از آنها نزدیک ۷۰ تن مقتول و ۷۰ تن اسیر شدند.
بدر، یا بدر حنین (badre honayn)، دهکده‌ای در ۲ چغ مدینه، در دشتی (۸ کم در ۴ کم) که تپه‌های پرشیب و تلماسه‌ها بر آن احاطه دارد. بواسطه‌ی ← غزوه‌ی بدر مشهور است.
بدر ابن حسنویه (badre 'bne hasanvayh)، فت ۴۰۵ هق، امیر مستقل و مشهور کرد از خاندان **بنی حسنویه**؛ پسر حسنویه. در سنه‌ی ۳۶۹ هق بعد از پدر بحکومت نشست. نسبت به **عضدالدوله‌ی دیلمی** اظهار انقیاد و اطاعت نمود، و از خلیفه لقب ناصرالدوله یافت، و **سیده خاتون مادر مجدالدوله‌ی** دیلمی را در تسخیر ری و تنبیه پسر یاری نمود. یک بار نیز با پسر خویش **هلال ابن بدر**، که در دینور خروج کرده بود، جنگید و در قلعه‌ای مقید و محبوس گشت. اما بعد، آن قلعه را گرفت و از ملوک اطراف یاریها یافت، و هلال به بند افتاد، و بدر خود به تسخیر بعضی قلاع و ولایات دیگر پرداخت. عاقبت بدر ابن حسنویه بدست جمعی از اکراد خویش بقتل رسید.
بدر ابن خورشید (badre 'bne)، ولیعهد شجاع **الدین خورشید لر**، فرمانروای لر کوچک. وی در عهد حیات پدر متهم بخیانت و بدسگالی شد، و بامر او، بدست پسرعم خویش سیف‌الدین رستم لر، بقتل رسید.
بدر الجمالی (badro 'l.jamāli)، فت ۴۸۷ هق، فرمانده کل قوی (امیر الجیوش) و وزیر فاطمیان مصر. در آغاز غلام زرخرید ارمنی امیر شام بود، و در شام رونق یافت، و دو بار بحکومت دمشق رسید. در ۴۶۶ هق بیاری خلیفه مستنصر به مصر شتافت، و بوزارت رسید. بسیار کاردان بود. عایدات کشور را بیفزود. باروی دوم قاهره و سه دروازه‌ی مستحکم آن را بنا نهاد. بهنگام مرگ بیش از ۸۰ سال داشت.
بدرالدین جاجرمی: ← بدر جاجرمی.
بدرالدین چاچی: ← بدر چاچ.
بدرالدین لؤلؤ، فت ۶۵۷ هق، امیر مستقل موصل. وی نخست مملوک ارمنی‌نژاد و وزیر **ملک قاهر** عزالدین مسعود II، اتابک موصل بود. بعد از ناصرالدین محمود، وی در امارت موصل استقلال یافت (۶۳۱ هق)، و ملقب به ملک رحیم شد. بعد از او، پسرش **اسماعیل ابن لؤلؤ** امارت یافت.
بدرالدین مسعود لر، فت ۶۵۸ هق، فرمانروای **لر کوچک** و ششمین اتابک (۶۴۰-۶۵۸ هق) از سلسله‌ی اتابکان **لر کوچک**. وی بعد از پدرش حسام‌الدین خلیل لر بامارت رسید (۶۴۰)، و برای کشیدن انتقام قتل پدر، بدرگاه منکو قاآن رفت، و سپس باردوی **هولاکو** پیوست، و در واقعه‌ی فتح بغداد در رکاب هولاکو خان بود (۶۵۶ هق). وی، بنا بر مشهور، پادشاهی متدین و متقی بود، و گویند ۴٬۰۰۰ مسئله از مسائل فقهی را، مطابق فتوای امام شافعی، در حفظ داشت. بعد از او برادرش تاج‌الدین شاه لر بامارت نشست.
بدران مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.
بدر جاجرمی (badre jājarmi) [بدرالدین جاجرمی]، فت ۶۸۶ هق، شاعر ایرانی عهد بهاء الدین محمد جوینی و شمس‌الدین محمد صاحب دیوان. بقولی شاگرد مجد همگر بود، و با او و امامی هروی در اصفهان میزیست. در صنایع شعری مهارت داشت. **محمد ابن بدر جاجرمی** پسر او بود.
بدر چاچ (badre cāc) [بدرالدین چاچی]، شاعر پارسی‌گوی؛ مت چاچ. در دهلی میزیست و سلطان محمد تغلق شاه (پادشاهیش ۷۲۰-۷۳۰ هق) را مدح میگفت. دیوانش ۲٬۰۰۰ بیت دارد.
بدر حنین: ← بدر، دهکده.
بدر مقنع: ← مقنع.
بدره (badrah)، بخش (جه ۷٬۴۰۰؟)، ش شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۴۱ (؟) آبادی. کوهستانی است؛ سلسله‌ی کبیر کوه در ج و چغ آن کشیده شده. رود گرو از لغ بخش به طرف چش جریان دارد، و در تنگ کافر به صیمره میریزد. محصولش غلات و لبنیات است.
بدعت، در دین، چیزی را که جزء دین نیست در دین داخل کردن و بعنوان دین قلمداد نمودن. در حدیث وارد است که کسی که سه مرتبه وضو بگیرد بدعت در دین کرده است، یعنی عملی که در دین نبوده به دین ارتباط داده است.
بدشت (bedašt)، ده (جه ۵۹۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان زیراستاق، بخش حومه‌ی شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، ۷ کیلومتری ش شاهرود. ← بابیه.
بدفرد[2] (bedford)، شهر (جه ۵۳٬۰۶۵)، مرکز ولایت بدفردشر، انگلستان، کنار رود اوز؛ مرکز داد و ستد. مدرسه‌ی بدفرد (تأسیس ۱۵۵۲) یکی از بزرگترین مدارس ملی انگلستان میباشد.
بدفرد[2]، **ولایت انگلستان:** ← بدفردشر.
بدفرد، ارل آو و دیوک آو: ← جان آو لنکستر؛ راسل، خاندان.
بدفردشر[3] (bedfordšər) یا **بدفرد**[2]، ولایت (۱٬۲۲۵ کمه؛ جه ۳۱۱٬۸۴۴)، ج انگلستان مرکزی؛ مرکزش شهر بدفرد. بیش از ۴/۵ زمین‌های مسطح حاصلخیز آن تحت کشت (خاصه ترمبار) میباشد. بزرگترین شهرش **لوتن** است. بدفرد جزئی از مملکت مرشا بود و **کنوت** آنرا خراب کرد.
بدل‌آباد (؟) یا **بداوار** (beddāvār)، ده (جه ۲٬۱۷۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان فرورق، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۳٫۵ کیلومتری لغ خوی. قطورچای مشروبش میکند.
بدل‌چینی[4] (badal.cini)، نام عمومی هر نوع ظرف سفالی که از گل رس معمولی ساخته شده و

(1)bad lands (2)Bedford (3)Bedfordshire (4)faience

بر آن لعابی از اکسید قلع داده باشند. ساختن بدل‌چینی از دوره‌های قدیم در مشرق‌زمین رواج داشته است، و استعمال اکسید قلع از شرق نزدیک دوره‌ی اسلامی به اروپا وارد شد. در اروپای پیش از سال ۱۵۰۰، شهر فائنتسا در ایتالیا از مراکز عمده‌ی بدل‌چینی‌سازی به سبک رنسانس ایتالیا بود، و فن بعمل آوردن طرحهای هنری رنگینی که هنرمندان آنجا بر لعاب سفید بدل‌چینی نقش میکردند نخست به سایر شهرهای ایتالیا و سپس در قرن ۱۶م به فرانسه و آلمان و فروبومان و انگلستان وارد شد، و بهمین جهت، صورتهائی از نام شهر فائنتسا اسم بدل‌چینی در السنه‌ی اروپائی گردید (مانند فایانس در زبان فرانسوی، که بعضی به اشتباه آنرا مأخوذ از نام شهر فایانس واقع در ج فرانسه شمرده‌اند). نیز ← سفالگری؛ کاشی‌سازی.

بدلم[1] (bedlam)، تیمارستانی در انگلستان که بعد از تیمارستان غرناطه قدیمترین تیمارستانهای عمومی اروپا است. اصلا در ۱۲۴۷ در لندن بعنوان دیر تأسیس گردید، و از ح ۱۴۰۰ بعنوان تیمارستان از آن استفاده شد. در ۱۹۳۰ بنزدیک کرویدن انتقال یافت.

بدلو[2]**، جزیره‌ی** (bedlö) یا **جزیره‌ی آزادی**، جزیره‌ی کوچکی در خلیج نیو یورک، کشتهٔ مجسمه‌ی آزادی در آنجاست.

بدلیس (bedlis) یا **بتلیس**، شهر (جه ۱۱′۱۵۲)، ولایت بدلیس، ترکیه، در آناتولی شرقی، بر رود بتلیس بفاصله‌ی ۲۵ کیلومتری ج‌غ غربیترین نقطه‌ی دریاچه‌ی وان. فرازای آن بین ۱′۴۰۰ و ۱′۵۸۵ متر تخمین شده است. تاریخ بنای شهر معلوم نیست. در سالهای اول فتوحات اسلامی فتح شد. در ۱۲۰۷ بدست ایوبیان افتاد، و آنان عده‌ی زیادی از اکراد را در این ناحیه مستقر کردند. بعداً خاندانی از اکراد در آنجا فرمانروائی یافتند، که متناوباً از تیموریان، قرا قوینلو، آق قوینلو، و شاهان صفوی اطاعت میکردند. در ۱۸۴۷، بعد از جنگهای سخت، ترکان عثمانی قدرت امرای کرد بدلیس و وان را درهم شکستند.

بدلیسی، ادریس (edrise bedlisi)، شهرت **مولانا حکیم‌الدین ادریس**، فت ۹۲۶ هق، مورخ (احتمالا) کردنژاد. در خدمت آق قوینلو بود، و چون کار شاه اسماعیل صفوی بالا گرفت به دربار عثمانی گریخت (۹۰۷ هق)، و بخدمت سلطان بایزید II پیوست، و مأموریت یافت که تاریخ دولت عثمانی را بزبان فارسی بنویسد. حق الزحمه‌ای که برای وی مقرر شده بود، بعنوان اینکه در کتاب خود نسبت به ایرانیان ملایمت نشان داده است، پرداخت نشد، و وی بعنوان حج به مکه رفت، و از آنجا تهدید کرد که در دیباچه و خاتمه‌ی تاریخ خود شرح این ناسپاسی را خواهد نوشت. سلطان سلیم I کمی بعد از جلوس او را به استانبول بازخواند، و بدلیسی نسخه‌ی کامل تاریخ خود را تقدیم وی نمود. بدلیسی در جنگ چالدران (۹۲۰ هق) همراه سلیم بود، و بعداً امرای سنی کرد را به عثمانیان متمایل ساخت، و از این راه خدمت عظیمی به دولت عثمانی کرد. اثر عمده‌ی وی تاریخ هشت بهشت است، در تاریخ سلطنت هشت تن از آل عثمان که از زمان عثمان تا بایزید II پادشاهی کردند. اثر دیگرش سلیم‌نامه است.

بدلیسی، شرف‌الدین (bedlisi)، معروف به **شرف خان، ۹۴۹** هق؟، مورخ ایرانی کردنژاد؛ مت کرهرود (نزدیک قم). خانواده‌اش در کنف حمایت شاه طهماسب صفوی میزیست، و بدلیسی در دربار وی پرورش یافت. شاه اسماعیل II صفوی او را حکومت نخجوان و شیروان و عنوان امیر الامرای اکراد داد. در حمله‌ی عثمانیها باین نواحی در سال ۹۸۶ هق در زمان سلطان مراد III، بدلیسی به سپاهیان خسرو پاشا که بر ایرانیان پیروز شده بود پیوست، و در نتیجه فرمانروائی بدلیس یافت. در ۱۰۰۵ هق بنفع پسرش شمس‌الدین خان کناره‌گیری کرد، و بنوشتن کتاب شرفنامه در تاریخ اکراد بزبان فارسی پرداخت.

بدندون: ← بذندون.

بدوح (bodduh)، طلسمی که عبارتست از یک مربع نه‌خانه که ارقام از ۱ تا ۹ یا همین ارقام بحساب ابجد بطوری در خانه‌های آن قرار داده شده که یک مربع وفقی تشکیل شود (در صورتی که حساب ابجد بکار رود، از حروف گوشه‌های مربع لفظ بدوح تشکیل میگردد):

ب	ط	د
ز	ه	ج
و	ا	ح

۲	۹	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۸

برای این طلسم خواص فراوان قائل بودند؛ سابقاً در ایران در پشت پاکتها، ارقام گوشه‌های مربع را بصورت "۸ ۶ ۴ ۲" مینوشتند تا نامه حتماً بدست طرف برسد.

بدوستان (bedostān)، دهستان (جه ۱۹′۹۲۰؟)، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۶ (؟) آبادی. رود آجی‌چای (تلخه‌رود) از آن میگذرد.

بدول[3]**، ویلیام** (wilyām bedwal)، ح ۱۵۶۱–۱۶۳۲، بنیان‌گذار مطالعات و تحقیقات عربی در انگلستان، و از مترجمین (۱۶۰۴–۱۱) کتاب مقدس معروف به کتاب مقدس جیمز (شاه انگلستان). رسالات یوحنا را در لیدن به عربی و انگلیسی ترجمه کرد (۱۶۱۲)، و بعضی آثار عربی را منتشر نمود. نسخه‌ی لغتنامه‌ی عربی تألیف وی را ا. کاستل در تألیف لغتنامه‌ی هفت‌زبانی خود مورد استفاده قرار داد.

بدوی (badavi)، نامی که به اعراب صحراگرد چادرنشین–در مقابل اعراب ساکن نواحی ساحلی یا مقیم در یک نقطه، که به فلاحین (fallahin) موسومند–داده میشود. بدویها در صحاری عربستان و افریقای شمالی و شام در سیاه‌چادرها زندگی می‌کنند، و تقریباً منحصراً از محصولات گله‌های شتر و گوسفند و بز امرار معاش مینمایند. مردمی جنگجو هستند، و آداب و سنن عربی به خالصترین صورت خود نزد آنان دیده میشود. بعلت عدم ارتباط با دنیای متمدنتر خارج، مردمی مستقل بار آمده‌اند. بدویان بانشاط و میهمان‌نواز و در دشمنی بیرحم و حیله‌گرند. پرورش اسب و شتر در نزد آنان رایج است، ولی از اسب فقط برای سواری و اسب‌دوانی استفاده میشود، و معیار ثروت هر خانواده عده‌ی شترهای آنست. بدویان مسلمان هستند، ولی دین و زندگی آنان بسیار ساده و خام است. رئیس هر قبیله عنوان شیخ دارد، و کارهای قبیله را او فیصله میدهد.

بدیع (badi') [عربی، = تازه، نو]، علمی که از فنون آرایش سخن (نظم یا نثر) پس از فصاحت و بلاغت آن گفتگو میکند.

بدیع اصطرلابی (badi'e ostorlābi)، شهرت **ابوالقاسم هبةالله ابن حسین، فت ۵۳۴ هق**، دانشمند و شاعر عربی‌نویس که مخصوصاً بسبب مهارتش در ساختن اصطرلاب و سایر اسبابهای نجومی معروفست. در طب و فلسفه و نجوم تبحر داشت. در ۵۱۰ هق در اصفهان بود و با ابن التلمیذ روابط نزدیک داشت. بعداً به بغداد منتقل گردید، و رصدهای سال ۵۲۴ هق در کاخ سلاطین سلجوقی بغداد بسرپرستی او انجام گرفت. زیج محمودی را بنام سلطان ابوالقاسم محمود ابن محمد سلجوقی تألیف کرد.

بدیع‌الزمان میرزای تیموری (یا **گورکانی**)، فت ۹۲۰ هق، پادشاه (۹۱۱–۹۱۲ هق) سلسله‌ی تیموریان؛ پسر سلطان حسین بایقرا. بعد از فوت پدر، بشرکت برادرش مظفر حسین میرزای گورکانی بسلطنت نشست، اما از همان آغاز بین امرا اختلاف افتاد، و شیبک خان ازبک در ۹۱۲ هق آنها را شکست داده خراسان را گرفت. بدیع‌الزمان میرزا با برادرش مظفر حسین گریخته به استراباد رفتند. چندی بعد، از بیم شیبک خان، به شاه اسماعیل I صفوی پیوست، و از جانب وی حکومت ری و سپس تبریز را یافت. عاقبت همراه سلطان سلیم I عثمانی به استانبول رفت، و آنجا وفات یافت.

بدیع‌الزمان همدانی، شهرت ابوالفضل احمد ابن حسین، ۳۵۸–۳۹۸ هق، شاعر و ادیب و نویسنده‌ی عربی‌نویس. از مردم همدان بود، و در آنجا تحصیل کرد. در ۳۸۰ هق به ری رفت، و به صاحب ابن عباد پیوست، و سپس به جرجان و سرانجام به نیشابور رفت، و نبوغ خود را با تألیف مقامات و مناظره با ابوبکر خوارزمی آشکار ساخت. آخر الامر به هرات رفت و در آنجا سکنی گزید، و در همانجا وفات یافت. اثر معروفش همان مقامات است. بعلاوه یک دیوان شعر داشته. مجموعه‌ی منشآت وی معروف به رسائل بدیع‌الزمان میباشد. حریری مقامه‌نویسی را ازو تقلید کرده است.

بدیع اللغه (badi'o 'l.loqa)، لغتنامه‌ای عربی بعربی در باره‌ی کلمات معرّب، از سید علی یزدی میبدی (فت ۱۳۱۳ هق). در ۱۲۸۷ هق تألیف شده است، و در ۱۳۶۲ هق در تهران بطبع رسیده.

بدیه[4]**، ژوزف** (jozef bedic)، ۱۸۶۴–۱۹۳۸، ادیب فرانسوی. در ادبیات قرون وسطی معتبر بود. در افسانه‌های حماسی (۴ جلد، ۱۹۰۸–۱۳) نظریه‌ی جدیدی در باره‌ی منشأ داستانهای عاشقانه‌ی مهم قرون وسطی اظهار داشته است.

بدیهه‌گوئی، شعری یا لطیفه‌ای بمقتضای مقام بی‌درنگ و بی‌اندیشه‌ی قبلی گفتن (لفظ عربی بدیهه بمعنی ناگهانی است).

بذخشان، ناحیه: ← بدخشان.

بذندون (bazandun) یا **بدندون**، بن **پوداندوس**

(۱)Bedlam (۲)Bedloe (۳)Bedwell (۴)Bédier

(podāndos)، ترکی **بزنتی** (bozanti)، قریه، ایالت ادنه، ج ترکیه، بر رود بدندون بفاصله‌ی ح ۱۳ کیلومتری لل‌ش گردنه‌ی معروف درب السلامه. پس از حملات مسلمانان از طریق درب السلامه به آسیای صغیر، از پایگاههای نظامی عمده‌ی دولت بیزانس گردید. مأمون خلیفه‌ی عباسی در جنگ با سپاهیان بیزانس در آنجا درگذشت (۲۱۸ هق).

بر[1]، ارن (arən bër)، ۱۷۵۶–۱۸۳۶، سیاستمدار امریکائی و از صاحب‌منصبان جنگهای انقلاب امریکا. پس از انقلاب در نیو یورک نفوذ سیاسی بسیار یافت. در ۱۷۹۱–۹۷ سناتور بود. در انتخابات ریاست جمهور سال ۱۸۰۰، ت. جفرسن بریاست جمهور و بر بمعاونت وی انتخاب شد. ظاهراً بر میتوانست بوسیله‌ی سازش با حزب فدرالیست بریاست جمهور برسد، ولی چون مردم را به جفرسن راغب میدید اقدامی ننمود. معذلک، جفرسن تا آخر عمر رقابت او را فراموش نکرد، و سالیان متمادی از هیچ اقدام سیاسی و شخصی برای آزار وی فروگذار ننمود. کوشش او برای رسیدن بحکومت نیو یورک، بسبب اتهامات ا. همیلتن، مواجه با شکست شد، و در دوئل همیلتن را کشت (۱۸۰۴). در ۱۸۰۷ باتهام خیانت (کشورگشائی در ناحیه‌ی ج‌غ کشمة حالیه) محاکمه، و با وجود غوغائی که طرفداران جفرسن بپا کردند تبرئه شد. در ۱۸۰۸ به اروپا رفت، و مدتی در آنجا سرگردان و اغلب بنان شب محتاج بود. در ۱۸۱۲ به کشمة بازگشته بوکالت دعاوی پرداخت.

بر[2]، کارل ارنست فون (kārl ernst fon ber)، ۱۷۹۲–۱۸۷۶، زیستشناس استونیائی آلمانی‌الاصل، که از بانیان رویانشناسی جدید محسوب میشود. در ۱۸۲۷ تخم پستانداران را مشاهده و وصف کرد. نظریه‌ی طبقات سه‌گانه‌ی پاخته‌های رویانی از افکار او سرچشمه میگیرد.

برا (barā)، در هواپیمائی: ← براور.

برء الساعه (bor'o 's.sā'a)، رساله‌ای طبی، بعربی، از محمد ابن زکریای رازی (۲۵۱–۳۱۱ هق). مختصر است و مشتمل بر ۲۳ باب، در بسیاری از امراض و درمان کردن آنها. مکرر بطبع رسیده است، و در زمان فتحعلی شاه قاجار بوسیله‌ی احمد ابن محمد حسین طبیب تنکابنی بفارسی ترجمه گردیده است، و وی هفت باب بر آن افزوده، و این ترجمه در ۳۰ باب در ۱۳۲۶ هش در تهران انتشار یافته.

برآآن (barāān)، دهستان (جم ح ۵۷۰؛۶)، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۵۶ (؟) آبادی. قسمتی از اراضی آن توسط زاینده‌رود که از وسط دهستان میگذرد آبیاری میشود. محصولش غلات و پنبه است.

براءة، سوره‌ی: ← توبه، سوره‌ی.

برائیلا[3] (brāilā)، روسی **برائیلوف** (brāilof)، شهر (جم ۱۰۲٬۴۹۱)، چ‌ش رومانی، در والاکیا، بر دانوب سفلی. صادراتش غله است.

برابا[4] (bar'abbā) یا **بارابباس**، در عهد، دزد مشهوری که در موقع دستگیری عیسی محبوس بود، و مردم خلاصی او را در مقابل کشتن عیسی خواستند (متی ۱۵.۲۷–۱۸؛ مرقس ۶.۱۵–۱۴؛ لوقا ۱۳.۲۳–۲۵؛ یوحنا ۴۰.۳۹.۱۸).

برآباد (borābād)، ده (جم ۱٬۳۴۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان پایین خواف، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان).

برابان[5] (brābān) یا **برابانت** (t–)، دوکنشین سابق، که اکنون بین ایالتهای آنورس و برابان بلژیک و ایالت نورد برابانت هلند منقسم است. ایالت برابان بلژیک ۳٬۲۸۰ کمم مساحت و ۱٬۸۱۱٬۳۰۰ تن جمعیت دارد، و کرسی آن بروکسل است. در قرن پنجم فرانکها در برابان مستقر شدند؛ در قرن نهم جزء مملکت لوتارینگیا، و بعد از ۹۵۹، جزء دوکنشین لورن سفلی بود؛ در قرن ۱۲م دوکنشین مستقلی شد. بسبب تجارت و صنعت نساجی شهرهایش، در قرون وسطی رونقی عظیم داشت. دوکهای برابان به شهرها خودمختاری اعطا کردند، و در ۱۳۵۶ فرمانی معروف به زوایوز آنتره (jūāyyëz āNtre) [فنس. = مدخل شادمانی] صادر نمودند، که دوکها را از اعلان جنگ و عقد اتحاد و ضرب سکه بدون رضایت انجمن شهرها ممنوع میکرد، و این فرمان تا ۱۷۸۹ قوت داشت. در ۱۴۳۰ برابان به دوکهای بورگونی منتقل شد. برای تاریخ آن پس از ۱۴۷۷ ← هلند اتریش و اسپانیا.

برابانت شمالی، هلند: ← نورد برابانت.

برات[6] (berāt)، شهر (جم ۱۱٬۸۷۲)، ج قسمت مرکزی آلبانی، محتملا بر محل شهر قدیمی آنتیپاترئا (āntipātreā). قلعه‌ی بیزانسی از قرن ۱۳م و مسجدی از قرن ۱۵م دارد.

برات (barāt)، نوشته‌ای که بموجب آن شخص بدیگری دستور میدهد که مبلغی به رؤیت یا بوعده در وجه یا بحواله‌کرد خودش، یا بشخص ثالث یا بحواله‌کرد او، بپردازد. برات از اسناد مهم تجارتی است؛ قانون تجارت مزایائی برای آن قائل شده است.

براتسا، جزیره: ← براچ، یوگوسلاوی.

براترکرش، قاتل زردشت: ← زردشت.

براتسلند: ← رودزیای شمالی.

براتیانو[7]، یون (yon brātiānu)، ۱۸۶۴–۱۹۲۷، نخست‌وزیر (۱۹۰۹–۱۱، ۱۹۱۴–۱۸، ۱۹۲۲–۲۷) رومانی. با دیکتاتوری حکومت کرد؛ مانع شد که کارول II بسلطنت برسد (۱۹۲۷).

براتیسلاوا[8] (brātislāvā)، آلمانی **پرسبورگ[9]** (presburg)، مجار **پوژونی[10]** (poĵoni)، شهر (جم ۱۳۲٬۵۰۹)، کرسی سلوواکی، چکوسلواکی، بر دانوب، نزدیک مرزهای اطریش و مجارستان. بندری بزرگ و دارای صنایع گوناگون است. دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۹) دارد. در دوره‌ی رومیان تأسیس شد. در ۱۵۲۶–۱۸۴۸ محل اجتماع معمولی دیت (مجلس شور) مجارستان بود. در ۱۹۱۸ به چکوسلواکی منتقل شد. بناهای تاریخی فراوان دارد، از جمله قلعه و کلیسای جامع قرن ۱۳م و کاخ اسقفی قرن ۱۸م (اکنون تالار شهرداری). سکنه‌ی آن از ملیتهای گوناگون (سلوواک، مجار، یهودی، چک، اتریشی) هستند. پیمان پرسبورگ (۱۸۰۵) در اینجا امضا شد.

براچ[11] (brāc)، ایتالیائی **براتسا[12]** (brāttsā)، جزیره (۳۹۴ کمم)، یوگوسلاوی، در دریای آدریاتیک، نزدیک ساحل دالماسی.

برادران کارامازوف (kārāmāzof)، نام داستانی از داستایفسکی که در ۱۸۷۹–۸۰ نوشته شده (ترجمه‌ی فارسی). برادران کارامازوف، که سرگذشت آنها موضوع این داستان است، نماینده‌ی حالات و رفتار طبقات مختلف و روح ملی روسیه در قرن ۱۹م میباشند: سرباز، روشنفکر، دیندار صوفی‌منش؛ و سراسر کتاب شرح تنازعات بین این طبقات است. این داستان مشهورترین اثر داستایفسکی است، و از جنبه‌ی درون‌نگری و تجزیه و تحلیل روانی از سایر آثار او ممتاز میباشد.

برادوست (berādust)، دهستان (جم ۵٬۶۳۰؟)، ج بخش صومای برادوست، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار مرز ترکیه؛ دارای ۵۲ (؟) آبادی. محصولش غلات و توتون است. مرکزش ده ایشگه‌سو (išge-su) یا اشگه‌سو (eš–) (جم ۱۶۴ سث ۱۳۳۵ هش) است.

برار، هند: ← مدهیا پرادش.

برازا[13]، پیر پول فرانسوا کامی ساوورنیان دو (pier pol frāNsuā kāmiyy sāvornyān dë brāzā)، ۱۸۵۲–۱۹۰۵، پوینده‌ی ایتالیائی‌الاصل. در ۱۸۷۵ به تبعیت فرانسه درآمد، و از طرف وزارت خارجه‌ی آن کشور برای استقرار نفوذ فرانسه در افریقای استوائی اعزام گردید. شهر برازاویل را بنا نهاد (۱۸۸۰).

برازاویل[14] (brāzāvil)، شهر (جم ۹۹٬۰۰۲)، پایتخت جمهوری کنگو، بر آبگیر ستنلی واقع بر رود کنگو، مقابل لئوپولدویل. در ۱۸۸۰ بتوسط برازا بنا شد. محصولش روغن نخل، چوبهای بادوام، و کائوچو است.

برازجان (borāzjān)، دهستان (جم ح ۱۲٬۲۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان دشتی و دشتستان (طبق فهرست تقسیمات کشور که از طرف وزارت کشور تهیه شده، این شهرستان در اسفند ماه ۱۳۴۰ هش جزء فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس بوده است)؛ دارای ۷ (؟) آبادی. محصولات عمده‌اش غلات، خرما، و تنباکو است. راه شوسه‌ی شیراز به بوشهر از این دهستان میگذرد.

برازجان، شهر (جم ۱۰٬۲۳۳ سث ۱۳۳۵ هش)، شهرستان دشتی و دشتستان (این شهرستان در اسفند ۱۳۴۰ هش جزء فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس بوده است)، ۶۷ کیلومتری ل‌ش بوشهر، کنار راه شوسه‌ی شیراز به بوشهر. از ابنیه‌ی آن کاروانسرای مشیرالملک است.

برازیلیا[15] (brāzilyā)، شهر (جم ۶۵٬۲۸۸)، پایتخت برزیل، امریکای جنوبی، بفاصله‌ی ح ۹۶۰ کیلومتری ل‌غ ریو د ژانیرو (پایتخت سابق برزیل). بمنظور آباد کردن داخله‌ی برزیل، قانون اساسی سال ۱۹۴۶ مقرر کرد که پایتخت از ریو د ژانیرو به فلات مرکزی انتقال یابد، و در ۱۹۵۶ محلی بوسعت ح ۱٬۵۴۰ کمم در گیاهستانی غیر مسکون و دور از راه آهن و شاهراه انتخاب گردید. ساختمان برازیلیا در مارس ۱۹۵۷ آغاز شد. در ۲۱ آوریل ۱۹۶۰ شهر برازیلیا رسماً

---

(۱)Burr (۲)Baer (۳)Braila (۴)Barabbas (۵)Brabant (۶)Berat (۷)Bratianu (۸)Bratislava (۹)Pressburg (۱۰)Pozsony (۱۱)Brac (۱۲)Brazza (۱۳)Brazzaville (۱۴)Brasília

پایتخت برزیل اعلام شد.

براسیداس[۱] (brāsidās)، فت ۴۲۲ ق‌م، سردار فاتح اسپارتی در جنگ پلوپونزی.

براشوو[۲] (brāšov)، آلمانی **کرونشتات**[۳] (kronštāt)، شهر (جم ۸۸۲٬۱۲۳؛ حدود ۳۰٪ مجار و آلمانی)، رومانی مرکزی، در ترانسیلوانی. دارای صنایع غذائی و نساجی و ماشین‌آلات است؛ الوار دارد. در قرن ۱۳م بدست شهسواران توتونی تأسیس شد. کلیسای جامع بسبک گوتیک (قرن ۱۴م)، بقایای باروی قرون وسطائی شهر، و قلعه‌ای از قرن ۱۷م دارد.

براعت استهلال (barā'ate estehlāl) [عربی، براعت= سرآمد شدن؛ استهلال= بگریه بانگ بلند کردن نوزاد]، در علم بدیع، آوردن سخنانی در دیباچه‌ی کتاب یا آغاز نامه یا قصیده که، به اشارتی لطیف و متناسب، بمضمون کتاب یا نامه یا قصیده رهنمون باشد؛ مانند این مطلع از سعدی در مرثیه‌ی ابوبکر ابن سعد ابن زنگی:

دلا شکسته که مرهم نهد دگر بارش
یتیم خسته که از پای برکند خارش.

براغوش (barāqūš)، ده (جم ۱٬۶۴۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان آلان براغوش، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۱ کیلومتری ش مهربان.

براق (borāq)، مرکبی که حضرت محمد ص در شب معراج بر آن سوار شد. گفته‌اند که از خر بزرگتر و از شتر کوچکتر بود. بعضی نیز آنرا اسب دانسته‌اند.

براق حاجب (borāqe hājeb)، فت ۶۳۲ هق، مؤسس سلسله‌ی قراختائیان کرمان. وی در آغاز از امرای بزرگ سلطان غیاث‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه بود. هنگام شروع استیلای مغول بر عراق، وی از سلطان غیاث‌الدین رخصت یافت تا با لشکر و حشم خود از راه کرمان به هند برود. در کرمان با کوتوال قلعه‌ی گواشیر درآویخت، و او را مغلوب کرده بر کرمان مستولی شد، و سلسله‌ی قراختائیان را تأسیس کرد. براق حاجب نسبت به چنگیز خان از در اطاعت و انقیاد درآمد، و ازین رو، چنگیز و اوگتای قاآن او را در حکومت کرمان باقی نهادند. براق حاجب لقب قتلغ‌خانی داشت، و بدین جهت سلسله‌ی قراختائیان را که اعقاب او بودند قتلغ‌خانیان و قتلغ‌خانیه نیز میخوانند. بعد از او یک‌چند برادرزاده‌اش قطب الدین محمد امارت کرمان داشت و سپس پسرش رکن‌الدین مبارک خواجه بامارت نشست.

براک[۴]، **ژرژ** (jorj brāk)، ۱۸۸۱–، نقاش فرانسوی. بسال ۱۹۰۵ به نهضت فویسم پیوست. بعد، از راه دورنماسازی به کوبیسم گرایش یافت، و بسال ۱۹۰۸، در اشاعه‌ی این مکتب با پیکاسو همراه شد، و از آن ببعد هنر او جنبه‌ی انتزاعی داشته است. در کار طراحی و ترکیب رنگها از تعادل و باریک‌بینی فراوان برخوردار است. در آغاز، بی‌شک از جستجوهای سزان متأثر شده و باین فکر افتاده بود که با رنگهای شن‌مانند و زرد به تابلوهای خود عمق بخشد. برای یافتن هماهنگی میان رنگها استعدادی عظیم دارد. گرایش او بیشتر بسوی رنگهای قهوه‌ای زرد و سبز تیره است. در هنر او انسان جای مهمی ندارد. اشیاء ساده و بیجان، مانند میوه و ساز و چوب جنگل، برای او بهانه‌ی ایجاد هماهنگی میان خطوط و رنگهاست. گاه کار را بجائی میرساند که قاب تصویر نیز وارد تصویر میشود، و بصورت جزئی از هماهنگی کلی آن درمیآید. برخی از منتقدان کارهای او را حاوی نوعی "کلاسیسیم نو" میدانند.

براکوه (barākuh)، دهستان (جم ۸٬۹۶۰؛)، بخش جغتای، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی. کوهستانی است. معدن زاج سیاه و سرب دارد. مرکزش، برغمد (barqamad) (جم ۱٬۹۱۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۵۵ کیلومتری ش جغتای واقعست.

براگا[۵] (brāgā)، شهر (جم ۳۲٬۶۲۴)، ایالت مینیو، لغ پرتغال. در قرون وسطی مقر اسقفهای مقتدری بود، و رونق یافت. کلیسای جامع قدیمی دارد.

براگا[۵]، **تئوفیلو** (teofilo brāgā)، ۱۸۴۳–۱۹۲۴، متفکر سیاسی و اجتماعی، و شاعر و نقاد و مورخ و روزنامه‌نگار پرتغالی. در ۱۹۱۰ که حکومت جمهوری در پرتغال اعلام شد، رئیس دولت موقت گردید.

براگانزا[۶] (brāgānzā)، خاندان سلطنتی که در پرتغال از ۱۶۴۰ تا ۱۹۱۰ و در برزیل (بعنوان مملکت مستقل) از ۱۸۲۲ تا ۱۸۸۹ فرمانروائی داشت. مؤسس این خاندان آلفونسو نام داشت، و او پسر نامشروع ژان I (شاه پرتغال) بود، و در ۱۴۴۲ دوکِ براگانزا شد. در ۱۶۴۰، یکی از اعقاب آلفونسو اسپانیولیها را از پرتغال بیرون راند، و بنام ژان IV پادشاه پرتغال گردید. اعقاب او تا ۱۹۱۰، که دولت جمهوری برقرار شد، در پرتغال سلطنت کردند.

براگانزا[۶]، شهر (جم ۶٬۹۷۷)، ایالت ترازوز-مونتش، ل‌ش پرتغال. قلعه‌ی آن مقر خاندان سلطنتی براگانزا بود.

براما[۷]، **جوزف** (jōzef brāmā)، ۱۷۴۸–۱۸۱۴، مکانیسین و مخترع انگلیسی. نوعی قفل اطمینان (۱۷۸۴) و نوعی منکنه‌ی آبی (۱۷۹۵) اختراع کرد.

برامانته[۸]، **دوناتو د/آنیولو** (donāto dāniolo brāmānte)، ۱۴۴۴؟–۱۵۱۴، معمار و نقاش ایتالیائی. وی نخست بآموختن نقاشی پرداخت، اما دیری نگذشت که معماری پیشه کرد و یکی از معماران بزرگ دوران اعتلای رنسانس شد. قسمتی از عمر خود را در میلان و قسمت دیگر را در رم گذرانید. کلیساهای سان ساتیرو (sān sātiro) و سانتا ماریا دله گراتسیه (sāntā māriā delle grātsie)، در میلان، نمودار سبکی است که در آغاز کار داشت. در رم، بر اثر مطالعه‌ی آثار باستانی و آموختن اندازه‌ها و نسبتهای آنها، سبک معماری وی سادگی و عظمت یافت. پاپ آلکساندر VI و پاپ یولیوس II او را بکار خواندند. کاخ کانچلریا (kāncelleriā) از کارهای بزرگ او در رم بشمار میرود.

برامس[۹]، **یوهانس** (yohānes brāms)، ۱۸۳۳–۹۷، آهنگساز آلمانی، مت هامبورگ. روبرت شومان و کلارا شومان از دوستان صمیمی او بودند. از ۱۸۶۲ در وین اقامت گزید. در تمام فورمها غیر از اپرا آثاری دارد. از جمله‌ی آثارش چندین سونات و قطعات کوتاه برای پیانو؛ رقصهای مردم‌پسند مجار؛ موسیقی مجلسی؛ درآمد فستیوال آکادمیک؛ مرثیه‌ی آلمانی؛ و چهار کنسرتو است. مدتها در نوشتن سمفونی تردید داشت، ولی سرانجام در ۱۸۷۶ اولین سمفونی خود را، و بعداً سمفونیهای دوم (۱۸۷۷)، سوم (۱۸۸۳)، و چهارم (۱۸۸۴–۸۵) را نوشت. آثار موسیقی او بسیار مردم‌پسند و بحد اعلی رمانتیک است.

برامکه (barāmeke) یا **برمکیان** (barmakiān) یا **آل برمک** (āle barmak)، خاندان محتشم و معروف ایرانی، از اهل بلخ، که در دوره‌ی خلافت سفاح و منصور و مهدی و هارون‌الرشید عباسی بعضی از رجال آن وزیر و کاتب و امیر و ندیم خلفا بوده‌اند. رجال مشهور این خاندان، که گویند جد آنها در زمان خلیفه عثمان بنزد او رفته اسلام آورده و عبدالله نام یافته بود، در عهد عباسیان مشهور شدند، و مشاهیر آنها عبارت بوده‌اند از خالد برمکی و پسرش یحیی برمکی که مخصوصاً شخص اخیر با دو تن از پسرانش، جعفر برمکی و فضل برمکی، در دستگاه هارون‌الرشید قدرت و نفوذ تمام داشته‌اند، و عاقبت نیز بر اثر خشم و سخط آن خلیفه، جعفر برمکی مقتول و پدرش یحیی برمکی و برادرش فضل برمکی محبوس و غالب کسان و منسوبان آنها مقهور و متواری گشتند. رجال این خاندان، که گویند از قدیم در بلخ صاحب دستگاه بوده‌اند، در عهد اسلام بسبب ثروت و جود و سخای مشهور خویش مورد توجه و رجوع عامه و محل احترام عمومی بوده‌اند. عنوان برامکه و برمکی در شهرت و نام آنها بسبب انتساب جد آنها خالد برمکی است به نام برمک [از ریشه‌ی سانسکریت پراموکها (prāmukhā)، بمعنی رئیس]، که عنوان عمومی متولیان معبد بودائی نوبهار در بلخ بوده است. در باب سقوط برامکه اقوال مورخین مختلف است، و داستان رابطه‌ی بین جعفر برمکی و عباسه، خواهر هارون الرشید، که در صحت آن از جهات متعدد جای تردیدست، اگر هم درست باشد نمی‌تواند پس از قتل جعفر سبب حبس پدرش یحیی برمکی و برادرش فضل برمکی و نکبت و تواری سایر رجال این خاندان باشد. اتهام به آتش‌پرستی و به زندقه، اگر بعد از سقوط و نکبت آنها جعل نشده باشد، و همچنین ازدیاد قدرت و ثروت و نفوذ آنها که در بعضی موارد حتی موجب مضیقه و سبب حسد خلیفه میشد، قطعاً مهمترین اسباب سقوط و نکبت برامکه بوده است.

برانت[۱۰]، **زباستیان** (zebāstiān brānt)، ۱۴۵۸–۱۵۲۱، شاعر آلمانی. شاهکارش، بنام کشتی ابلهان، مجموعه‌ایست از منظومه‌های طنزآمیز و اخلاقی.

برانتوم[۱۱]، **سنیور دو** (senyër dë brāNtom*)، لقب **پیر دو بوردی** (pier dë burdey)، ۱۵۳۵؟–۱۶۱۴، نویسنده و درباری و سرباز حادثه‌جوی فرانسوی. آثارش مردان شهیر و فرماندهان بزرگ و

(۱)Brasìdas (۲)Brasov (۳)Kronstadt (۴)Braque (۵)Braga (۶)Braganza; Bragança (۷)Bramah (۸)Bramante (۹)Brahms (۱۰)Brant; Brandt; Brand (۱۱)Brantôme

صحیفه‌ی بانوان است که اوضاع زمان او را بخوبی نشان میدهند.

برانتینگ[1]، یالمار (yālmār brānting)، ۱۸۶۰–۱۹۲۵، سیاستمدار سوئدی و رهبر سوسیال دموکرات. سه بار نخست‌وزیر شد (۱۹۲۰ و ۱۹۲۱–۲۳ و ۱۹۲۴–۲۵). سهمی از جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۲۱ را برد.

برانденبورگ[2] (brāndenburg)، ایالت سابق (در ۱۹۳۹ مساحت ۳۸٬۲۸۰ کمم و جم ۳٬۰۰۷٬۹۳۳) پروس، لش آلمان مرکزی؛ کرسی تاریخی آن پوتسدام. شهرهای دیگرش فرانکفورت‌آن‌در‌اودر، برانденبورگ، و کوتبوس است. برلن اگرچه در این ناحیه است از جنبه‌ی اداری از آن جداست. قسمت اعظمش هموار و جنگلزار است. رودهای هافل و شپره و اودر آنرا زهکشی میکنند. در اراضی شنزار آن سیب زمینی و غلات و چغندر قند و سبزیجات بعمل میآید. منبع معدنی عمده‌ی آن لیگنیت است. در مراکز صنعتی آن ماشین‌آلات، منسوجات، و آلات بصری و دقیق ساخته میشود.

وندها، که هم اکنون در جنگل شپره در (لوزاس سفلی) سکنی دارند، بازمانده‌ی اسلاوهائی هستند که سکنه‌ی اولیه‌ی ژرمنی این ناحیه را بیرون راندند، و حتی شارلمانی از عهده‌ی مطیع کردن آنان برنیامد. هانری I این ناحیه را متصرف شد. در ح ۱۱۴۳ آلبرشت خرس این ناحیه را بارث برد، و او اولین مارکگراف معتبر برانденبورگ است، و وی بر وندها فائق آمد، و نظم و ترتیب را مستقر کرد، و مهاجرنشینان ژرمنی را در آنجا سکنی داد، و مسیحیت را ترویج کرد. اعقاب وی که به آشکانیان معروفند در این سرزمین فرمانروائی کردند، تا آنکه در ۱۳۲۰ منقرض شدند، و برانденبورگ موقتاً تحت حکومت خاندان ویتلسباخ درآمد. از ۱۳۵۶ مارکگرافهای برانденبورگ از برگزینندگان نیز بودند. در ۱۳۷۳، امپراطور شارل IV برانденبورگ را از دست خاندان ویتلسباخ خارج کرد و به پسر خود وتسلاوس سپرد. در ۱۴۱۵ برانденبورگ به فردریک I از خاندان هوهانزولرن منتقل شد، و این خاندان تا ۱۹۱۸ آنرا تحت فرمان داشتند، و در قرن ۱۷م، از طریق وصلت یا اتحاد یا کشورگشائی، سرزمین‌های بسیاری را به برانденبورگ ملحق کردند (از جمله دوکنشین کلیوز، دوکنشین پروس، و قسمت شرقی پومرانی). در ۱۵۳۹ اصلاح مذهبی به برانденبورگ وارد گردید. برانденبورگ در جنگهای سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸) سخت آسیب دید، ولی در زمان فردریک ویلهلم (معروف به برگزیننده‌ی بزرگ) اعتبار و قدرت نظامی بسیار یافت، و پسر همین فردریک ویلهلم بود که در ۱۷۰۱ بنام فردریک I عنوان شاه پروس گرفت. از آن ببعد تا سال ۱۹۴۵ تاریخ برانденبورگ جزء تاریخ پروس است. در ۱۹۴۵، کنفرانس پوتسدام تمام اراضی برانденبورگ را واقع در ش رودهای اودر و نایسه تحت اداره‌ی لهستان قرار داد، و آن در ۱۹۴۹ کشور عضو جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی گردید. در ۱۹۵۲ این کشور به سه بخش اداری، بنام مراکز آنها (کوتبوس، فرانکفورت‌آن‌در‌اودر، و پوتسدام)، تجزیه شد.

برانденبورگ[2] آن در هافل (ān der hāfel)، شهر (جم ـ ۷۰٬۶۳۲)، لش آلمان، بر رود هافل. صنایع کامیون‌سازی، نساجی، و ماشین‌آلات دارد. در قرن ۱۲م آلبرشت خرس آن را از اسلاوها گرفت، و نام آن را به مارکگراف‌نشین خود داد.

برانژه: ← برنگاریوس.

برانژه[3]، پیر ژان دو (pier jāN dë berāNjc)، ۱۷۸۰–۱۸۵۷، شاعر غنائی فرانسوی. اشعارش، که در قالب ترانه‌های مردم‌پسند ریخته شده بود، محبوبیت یافت، و چون در اشعار خود اغلب افکار جمهوریخواهانه و ناپلئونی را بیان میکرد، تأثیری عظیم یافت. گوته و هاینه اشعار او را ستوده‌اند.

نیز ← ایوتو.

برانشی[4] (brānši؛ از فنس)، دستگاه تنفسی بسیاری از جانوران آبی. در ماهیها برانشی در تمام دوره‌ی زندگی عضو عمده‌ی تنفس است. خونی که در رگهای باریک داخل رشته‌های برانشی جاری است اکسیژن هوا را میگیرد و انیدرید کربونیک پس میدهد. رشته‌های برانشیها بکناره‌ی خارجی قوسی استخوانی یا غضروفی چسبیده‌اند؛ پیشامدگیهای لبه‌ی داخلی این قوس تشکیل دندانه‌هائی میدهند که کار صافی میکند؛ این دندانه‌ها در همه‌ی ماهیها، بجز در آنهائی که ماهیهای درسته یا غذاهای درشت دیگر میخورند، وجود دارد، و مانع میشود که مواد غذائی، همراه آب، از دهان به برانشی وارد شوند.

برانکس[5] (brānks)، بخشی (۱۰۶ کمم؛ جم ـ ۴۵۱٬۲۷۷) از بخشهای پنجگانه‌ی شهر نیو یورک، کشمت، که قسمت شمالی شهر نیو یورک را تشکیل میدهد. رود برانکس از آن میگذرد. در ۱۶۴۱ بتوسط شرکت هند غربی هلند مسکون شد. بیشترش مسکونی است، ولی قسمتهای کنار رود هارلم صنعتی شده است. قسمتی از دانشگاه نیو یورک در آن قرار دارد.

برانکوش[6]، کنستانتین (konstāntin brānkuš)، ۱۸۷۶–، پیکرتراش رومانیائی. بسال ۱۹۰۴ به پاریس رفت، و بهدایت مرسیه و رودن بکار پرداخت. دیری نگذشت که پیکرتراش انتزاعی سرشناسی گردید. مجسمه‌های وی، از قبیل بوسه (۱۹۰۸)، الاهه‌ی خفته (۱۹۱۰)، و صورت دوشیزه پوگانی، موجب گفتگوهای ضد و نقیض بسیار شده است. بسال ۱۹۲۷، در دعوائی که بر ضد مقامات گمرکی نیو یورک اقامه کرد حاکم شد، و این امر منجر به تغییراتی در قانون واردات امریکا گردید، که بر اثر آن، آثار هنر انتزاعی از پرداخت عوارض گمرکی معاف شد. جنبه‌ی انتزاعی و سمبولیک در کارهای وی شدید است، و برای ساختن آنها اجسام و مواد گوناگون بسیار بکار میبرد. مرغی در فضا (۱۹۲۵، موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) نمونه‌ی رسائی از روش کار اوست.

براوئر[7]، لویتسن اخبرتوس یان (loytsen ex-bertus yān brāer)، ۱۸۸۱–، ریاضیدان هلندی و از بنیانگذاران عمده‌ی ریاضیات شهودی، که مخصوصاً از این جهت معروفست.

براور[8] (barāvar) [از برآوردن]، در هواپیمائی، مؤلفه‌ای از نیروی وارد از هوا بر یک هوابُر (مثلا بال هواپیما)، که امتدادش عمود بر "باد نسبی" (حرکت هوا نسبت به هوابر) است. مؤلفه‌ی دیگر وارانه است. توانائی هواپیما باینکه در بالای زمین بماند در اثر نیروی براور است، که در ایران اهل فن آنرا برا (barā) میگویند.

براون[9]، ادوارد (گرنویل) (edwārd granvil brān)، ۱۸۶۲–۱۹۲۶، مستشرق معروف و طبیب انگلیسی که سهم عمده‌ای در شناسانیدن ایران و ادبیات آن به اروپائیان داشته است. در سال ۱۸۷۷ بآموختن زبان ترکی پرداخت، و چون دریافت که آموختن این زبان منوط بآموختن زبانهای فارسی و عربی است مشغول تحصیل این دو زبان گردید، و از همان زمان مجذوب ادبیات فارسی گردید. ضمناً در ۱۸۷۹ در دانشگاه کیمبریج مشغول تحصیل طب شد، و در ۱۸۸۷ درجه‌ی دکتری در طب گرفت، ولی همه‌ی اوقات فراغت خود را صرف مطالعه‌ی کتابهای فارسی یا معاشرت با دوستان ایرانی خود میکرد. در ۱۸۸۷–۸۸ سفری بایران کرد، و پس از بازگشت به انگلستان مدرس زبان فارسی در دانشگاه کیمبریج شد، و تا آخر عمر این سمت را داشت. در ۱۸۹۳ نخستین کتاب خود را بنام یک سال در میان ایرانیان منتشر کرد. در ۱۹۰۲ باستادی زبان عربی در دانشگاه کیمبریج منصوب شد، و در همین سال جلد اول تاریخ ادبی ایران خود را منتشر ساخت. در واقعه‌ی انقلاب مشروطیت ایران چند سالی همت خود را از عالم ادبیات به عالم سیاست متوجه ساخت، و بطرفداری از آزادیخواهان ایرانی اقدام نمود، و با کومک ایرانیانی که از وطن متواری شده بودند انجمن ایران را در انگلستان تأسیس کرد، و عده‌ای از رجال آزادفکر انگلستان را نیز باین وسیله گرد هم جمع نمود، و منتهای کوشش را در پشتیبانی از مجاهدین آزادی و مشروطه‌ی ایران مبذول کرد. وی وقایع تاریخ مشروطه‌ی ایران را در چندین کتاب و رساله ضبط کرده است که مهمترین آنها انقلاب ایران و جرایه و اشعار ایران جدید میباشد. از سال ۱۹۱۳ ببعد به تمام کردن تاریخ ادبی ایران (۴ جلد) که جلد دومش در ۱۹۰۶ از طبع خارج شده بود پرداخت، و تا ۱۹۲۴ غالب وقت او صرف این کار شد. از آثار دیگرش طب عرب و فهرست نسخ خطی کتابخانه‌ی کیمبریج (۳ جلد) است. از کتابهائی که بزبان انگلیسی ترجمه کرده چهار مقاله‌ی نظامی عروضی و تاریخ طبرستان، و از متنهائی که توسط او طبع شده تذکرة الاولیاء (عطار)، تذکرة الشعراء (دولتشاه)، و لباب الالباب (عوفی) را میتوان نام برد.

براون[9]، سر تامس، (sər tāməs brān*)، ۱۶۰۵–۱۶۸۲، نویسنده و طبیب انگلیسی، که از جهت سبک نثر یکی از بزرگترین نویسندگان بزبان انگلیسی محسوبست. از آثار معروفش یکی مذهب یک طبیب است، که روزنامه‌ی شخصی اوست، و بزودی رواج بسیار یافت، بطوری که علاوه بر چاپهای مکرر انگلیسی و لاتینی، پیش از مرگ وی به هلندی و فرانسوی و آلمانی ترجمه شد، و دیگری هایدریوتافیا یا دفن در ظرف (۱۶۵۸) [اشاره به ظروف کشف‌شده‌ای که رومیان خاکستر و استخوان اموات خود را در آن مینهادند] است،

(۱)Branting (۲)Brandenburg (۳)Béranger (۴)gill (۵)Bronx (۶)Brancusi (۷)Brouwer (۸)lift (۹)Browne

که از جمله مشتمل بر افکار عمیق مؤلف در باب مرگ و ابدیت میباشد.

براون[1]، جان (jān brăn)، ۱۸۰۰–۵۹، الفاگر امریکائی (← الفاگران). در سازمان دادن به راه آهن زیر زمینی دخیل بود. پس از قتل چند تن از طرفداران بردگی، بعنوان مقدمه‌ی آزاد ساختن بردگان ایالات جنوبی، زرادخانه‌ی کشمة را در هارپرز فری تسخیر کرد (اکتبر ۱۸۵۹). مقامات ویرجینیا او را بعنوان خائن محاکمه کرده بدار آویختند. مردم ایالات شمالی او را قهرمان شهید میشمردند.

براون[2]، رابرت (răbərt brăn)، ح ۱۵۵۰– ح ۱۶۳۳، روحانی انگلیسی، رهبر گروهی از انفصالیون که به براونیستها (brănisthā) یا براونیان (brăniān) معروف شدند. رسالات او را نخستین نوشته‌ها در باب ← نظام آزادی کلیساهای محلی میدانند.

براون[3]، رابرت، ۱۷۷۳–۱۸۵۸، گیاهشناس اسکاتلندی. در ۱۸۲۷ ← حرکت براونی و در ۱۸۳۱ هسته‌ی سلول را کشف کرد.

براون[4]، کارل فردیناند (kārl ferdinānd brăn)، ۱۸۵۰–۱۹۱۸، فیزیکدان آلمانی. بجهت تحقیقاتی که در تلگراف بیسیم کرد، در جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۹ با مارکونی سهیم شد.

براونزویل[5] (brănzvil). شهر (جم ۳۶٬۰۶۶)، ج ایالت تکزاس، کشمة، بر ریو گرانده. بندر دریائی و دارای صنایع نفت است.

براون‌سکار[6]، شارل ادوار (-šārl eduār brăn sekār)، ۱۸۱۷–۹۴، فیزیولوژیست فرانسوی و امریکائی؛ پیشقدم تحقیق در باب غدد داخلی و موضوع جوان شدن.

براونشوایگ، صورت آلمانی نام برونسویک.

براونی، حرکت (brăni)، حرکت نامنظم ذرات جامد و بسیارریز معلق در یک جسم سیال. این حرکت متصل و ارتعاشی است، و ارتباطی بحرکات خارج سیال ندارد. اولین بار توسط رابرت براون، گیاهشناس اسکاتلندی، کشف شد (۱۸۲۷). حرکت براونی را مؤید نظریه‌ی حرکتی ماده میدانند، که بموجب آن ماده مرکب از مولکولهائی است که همواره در حرکت ارتعاشی هستند. ذرات بسیار ریز معلق در مایع، بواسطه‌ی همین حرکت مولکولهای مایع بامتدادهای نامعین رانده میشوند.

براونیان: ← براون، رابرت.

براونیستها: ← براون، رابرت.

براونینگ[7]، الیزابت برت (elizābet barət bră-ning)، ۱۸۰۶–۱۸۶۱، شاعره‌ی انگلیسی، همسر رابرت براونینگ. در کودکی علیل شد. علی رغم پدر مستبدش، با براونینگ ازدواج کرد، و با او به ایتالیا رفت (۱۸۴۶)، و بیشتر بقیه‌ی عمر را با شوهرش در ایتالیا گذرانید، و در آنجا بطرفداری آزادی ایتالیا از اتریش اقدام نمود. منزل آنان در فلورانس، بنام کازا گوئیدی (guidi)، بعنوان یادبود محفوظ داشته شده است. از آثارش غزلهای پرتغالی (۱۸۵۰) (بر اساس داستان عشق خودش) و پنجره‌های کازا گوئیدی (۱۸۵۱) (در باب آزادی ایتالیا) است.

براونینگ[7]، جان موزس (jān mōzəs bră-ning)، ۱۸۵۵–۱۹۲۶، مخترع امریکائی. نوعی سلاح کمری خودکار، مسلسل، و تفنگ خودکار اختراع کرد.

براونینگ[7]، رابرت (răbərt brăning)، ۱۸۱۲–۸۹، شاعر انگلیسی. اولین اثر منظومش، بنام پولین، در ۱۸۳۳ انتشار یافت. در ۱۸۴۶ با ا. ب. براونینگ برخورد کرد، و عشق آنان به ازدواج انجامید (۱۸۴۶)، و آن دو به ایتالیا رفتند، و در پیزا و بعداً در کازا گوئیدی در فلورانس اقامت گزیدند. پس از مرگ زوجه‌اش، براونینگ اغلب در لندن و ونیز بسربرد. معروفترین اثرش، که او را به شهرتی که ۵۰ سال در طلبش بود رسانید، داستان انگشتری و کتاب (۱۸۶۸–۶۹) است، که مبنی بر یک داستان جنائی ایتالیائی میباشد، و این اثر منظوم براونینگ را در ردیف بزرگترین شعرای انگلستان قرار داد. از آثار دیگرش می‌توان اینها را نام برد: پرسلس (paraselsəs) (۱۸۳۵)، شب عید میلاد مسیح و روز ایستر (۱۸۵۰)، و مردان و زنان (۱۸۵۵).

براهماپوترا[8] (brāhmāputrā)، در تبت **تسانگپو** (tsāngpo) یا **ماتسانگ** (mātsāng)، در آسام **دیهانگ** (dihāng)، در بنگال شرقی **جمونا** (jamunā)، رود آسیا، بطول ح ۲٬۹۰۰ کم، در تبت و هند و پاکستان. سرچشمه‌هایش (هنوز پویده نشده) نزدیک دریاچه‌ی ماناساروارا (mānāsārovārā) [چغ تبت، در کوههای هیمالایا] و نزدیک سرچشمه‌های رود سند است. در تبت جنوبی ۱٬۱۲۰ کم بطرف ش جاری میشود؛ با پیچ تندی بطرف جنوب پیچیده از کوههای هیمالایای شرقی میگذرد؛ در لش آسام وارد این سرزمین میگردد، و بجانب غ در آسام و سپس بطرف ج در بنگال شرقی (پاکستان) روان میشود، و به رود گنگ میپیوندد، و رود حاصل از التحاق آنها با دلتای عظیمی به خلیج بنگال میریزد. تا ح ۱٬۲۸۰ کیلومتری از دریا قابل کشتیرانی است. دره‌ی آن در آسام یکی از عظیمترین پهنه‌های چای‌خیز جهان است. از حیث اهمیت تجارتی و زراعتی تالی گنگ میباشد.

براهمه (barāhema)، مفردش **برهمن** (barah-man)، طبقه‌ی اعلی در ← آیین هندو و در نظام طبقاتی (← طبقه) هند. وظیفه‌ی اصلی برهمن مطالعه و تعلیم وداها و اجرای مراسم دینی است. منشأ برآمدن براهمه روشن نیست، و از قدیمترین زمانی که از آن خبر داریم برهمنان در هند قدرت داشته‌اند. برهمن حق پرداختن به کارهائی که هدف آنها بدست آوردن مال است ندارد، و مالک چیزی نتواند بود. زندگی برهمن به چهار مرحله تقسیم میشود، و در مرحله‌ی چهارم بکلی ازین دنیا و علایق آن منقطع میشود، و همّ خود را وقف کارهای نیک و تفکر در امور الاهی میکند.

براهوئی[9] (brāhui)، اتحادیه‌ای از قبایل بلوچستان پاکستان، که در تپه‌های براهوئی از گردنه‌ی بولان تا مرز بلوچستان و سند در کنار دریای عربستان سکنی دارند. زبان براهوئی شعبه‌ای از زبانهای دراویدی شبه جزیره‌ی هندوستان است. مسلمان و سنی هستند. هسته‌ی اتحادیه مشتمل بر هشت قبیله است که، مانند بلوچها، خود را از اعقاب حمزه (عموی پیغمبر اسلام) میدانند. از این هشت قبیله رتبه‌ی اول با قبیله‌ی احمدزائی است. اتحادیه‌ی براهوئی در قرن ۱۷م توسط میر احمد، مؤسس احمدزائی، تشکیل شد، و در دوره‌ی ناصر خان (فت ۱۷۹۵) باوج خود رسید، و با مرگ او انحطاط یافت. براهوئی‌ها زندگی چادرنشینی دارند، و با گله‌داری زندگی میکنند.

براهه، تیکو، منجم؛ ← تیکو براهه.

براهین العجم (barāhino 'l-'ajam) [براهین العجم فی قوانین المعجم]، کتابی در عروض و قافیه و نقد الشعر، بفارسی، از محمد تقی سپهر. چاپ تهران، ۱۲۷۲ هق.

برای، روش: ← برای، لوئی.

برای[10]، لوئی (lui brāy)، ح ۱۸۰۶ یا ح ۱۸۰۹– ۱۸۵۲، معلم و موسیقیدان فرانسوی که بعلت اختراع روش مخصوصی در چاپ و تحریر برای کورها معروفست. وی از سه‌سالگی کور بود، ولی چنان بتحصیل موسیقی همت گماشت که در شمار بهترین ارگ‌نوازان پاریس درآمد. **روش برای** در واقع اصلاح روش شارل باربیه (šārl bārbie) است که مبنی بر ترکیب "نقطه"هائی برجسته بود، و برای بوسیله‌ی همین روش بتحصیل موسیقی و مطالب دیگر توفیق یافت. برای روش باربیه را تسهیل و اصلاح کرد، و حروفی اختراع کرد که برجسته است و از "نقطه"هائی تشکیل میشود، و کورها با لمس کردن میتوانند آنها را بخوانند. روش برای امروزه در سراسر جهان برای تعلیم کوران رایج است.

برایت[11]، بیماری (brāyt)، بیماری ناشی از التهاب کلیه‌ها، که اشکال مختلف دارد، و علائم آن پیدا شدن آلبومین در ادرار، آماس، و افزایش فشار خون است. **ریچارد برایت** (ricārd)، ۱۷۸۹– ۱۸۵۸، پزشک انگلیسی، که بواسطه‌ی مطالعات بالینیش معروف است، در ۱۸۲۷ این بیماری را وصف کرده است.

برایت[11]، جان (jān brāyt)، ۱۸۱۱–۸۹، خطیب و سیاستمدار انگلیسی. پدرش از پیروان انجمن دوستان (کویکرز) و صاحب یک کارخانه‌ی قماش بود. برایت و ریچارد کابدن بزرگترین میدانداران طبقه‌ی متوسط در قرن ۱۹م بودند. شهرت او بسبب طرفداری از نظریه‌ی آزادی عمل و پشتیبانی از تجارت آزاد و مبارزه برای لغو قوانین غله است.

برایت، ریچارد: ← برایت، بیماری.

برایتن[12] (brāytən)، شهر (جم ۱۵۶٬۴۴۰)، ساسکس شرقی، انگلستان، کنار دریای مانش. تحت توجهات پرینس آو ویلز (بعداً جورج IV) تفرجگاه جالب توجهی شد.

برایتنفلد[13] (brāytenfeld)، دهکده، ساکس، چ ش آلمان، نزدیک لایپزیگ. صحنه‌ی پیروزی (۱۶۳۱) سلطنت‌طلبان بر سوئدیها و پیروزی (۱۶۴۲) سوئدیها بر سلطنت‌طلبان در جنگ سی‌ساله.

برایجان (barāyjān)، ده (جم ۱٬۰۱۱ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش خفر، شهرستان جهرم، استان هفتم

(۱)Brown (۲)Browne (۳)Brown (۴)Braun (۵)Brownsville (۶)Brown-Séquard (۷)Browning (۸)Brahmaputra (۹)Brahui (۱۰)Braille (۱۱)Bright (۱۲)Brighton (۱۳)Breitenfeld

(فارس).

برایس[1]، **جیمز** (jeymz brāys)، ملقب به **وایکاونت برایس** (vāykānt*)، ۱۸۳۸–۱۹۲۲، مورخ، حقوقدان، و از رجال انگلستان. از آثارش تاریخ امپراطوری مقدس روم (۱۸۶۴)، است.

برایسگاو[2] (brāysgă)، ناحیه، بادن‌وورتمبرگ، جغ آلمان. در ۱۳۶۸–۱۸۰۵ در تصرف خاندان هاپسبورگ بود.

برایین[3]، **ویلیام جنینگز** (wilyām jeningz brāyən)، ۱۸۶۰–۱۹۲۵، سیاستمدار امریکائی. نماینده‌ی مجلس (۱۸۹۱–۹۵) و در زمان ریاست جمهور ویلسن وزیر خارجه بود (۱۹۱۳–۱۵). در ← محاکمه‌ی سکوپس به شدت از بنیادپردازی طرفداری کرد. مردی درستکار و خطیبی زبردست و سخت مورد علاقه‌ی مردم بود.

براین برو[4] (brāyən baru)، ۹۶۲؟–۱۰۱۴، شاه والای ایرلند. از شاهان محلی بود، و سراسر ایرلند را مطیع خود کرد. اتحادیه‌ی نورمانها را با دشمنان ایرلندی خود نابود ساخت (۱۰۱۴)، ولی کمی پس از آن بقتل رسید. پیروزی او نیروی نورمانها را در ایرلند درهم شکست، ولی وحدتی را که برقرارکرده بود از میان برد.

برایینت[5]، **ویلیام کالن** (wilyām kālən brāyənt)، ۱۷۹۴–۱۸۷۸، شاعر رمانتیک امریکائی. تا ۱۸۲۵ وکیل دعاوی بود، ولی از آن پس به روزنامه‌نگاری پرداخت. در کار شاعری از هنگام جوانی شهرت یافت. برخی از اشعاری که در وصف طبیعت سروده (از قبیل مرگ گلها و جنبندگان کنگره‌دار) محبوبیت عام یافته است. ایلیاد و اودیسه را نیز به "شعر سفید" به انگلیسی درآورد.

بربر: ← بربرها.

بربر، ممالک[6] (barbar)، نامی که خارجیان به ممالک افریقائی طرابلس غرب و تونس و الجزایر (و نیز معمولا مراکش)، که از قرن ۱۶م ببعد تحت حکومت عثمانی نیمه‌استقلالی داشتند، داده بودند. منبع عایدی عمده‌ی حکمرانان محلی دستبردی بود که به کشتیهائی که در مدیترانه رفت و آمد میکردند، و گاهی نیز به شهرهای ساحلی، می‌زدند. اگرچه فرمانروایان اروپائی گاه گاه حمله‌هائی بعنوان تنبیه دریازنان میکردند، معمولا برای حفظ اموال خود باج میپرداختند، و مملکت جوان کشمة نیز همین روش را اختیار کرد. در سال ۱۸۰۰ دای شهر الجزایر به ویلیام بینبریج توهین کرد، و از طرف دیگر پاشای طرابلس مطالبه‌ی باج بیشتری از کشمة نمود. این امور باعث ← جنگ طرابلسی گردید. با تسخیر (۱۸۳۰) شهر الجزایر بدست فرانسه، دوره‌ی دریازنی در این ناحیه پایان پذیرفت.

بربرود (borborud)، دهستان (جمع ۹۰۰'۳۳؟)، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۷۸ (؟) آبادی.

بربروس: ← بارباروسا.

بربرها[7] (barbar.hā)، نام ساکنین بربری‌زبان افریقای شمالی، که از ح ۳۰۰۰ ق‌م در این سرزمین سکنی داشته‌اند، و حالیه تعداد آنها ح ۱۰'۰۰۰'۰۰۰ تن (بیش از نیمی از جمعیت افریقای شمالی) میباشد. بربرها به قبایل متعدد و اتحادیه‌هائی منقسم میشوند، و در ناحیه‌ی ممتد از سواحل قطا تا مصر و از طرف جنوب در صحرای افریقا تا رود نیجر متفرقند، ولی تمرکز آنان در کوههای اطلس و در باریکه‌ی معروف به ساحل بربر (باریکه‌ای نزدیک مدیترانه بین طنجه و طرابلس غرب) میباشد. عموماً دارای مو و چشمان تیره، پوست روشن، سر گرد، و قامت متوسط هستند، ولی موی بور، چشمان آبی، سر کشیده، و قامت بلند نیز استثناءً در آنان دیده میشود. بربرها از طریق کشاورزی زندگی میکنند؛ بعضی (مانند طوارق) زندگی چوپانی دارند. استخراج معدن و فلزگری و بافندگی و سفالگری نیز نزد آنان معمولست. بربرها مذهب اسلام دارند. بزرگترین واحد سیاسی دائمی آنها دهکده است، که خودمختاری تقریبا کامل دارد. امور دهکده‌ها بوسیله‌ی شوراهائی اداره میشود. معمولا چند دهکده، بدون از دست دادن خودمختاری، تشکیل یک واحد اداری (قبیله) میدهند، که متصدی امور عمومی (راهسازی، اخذ مالیات برای حفظ مساجد و مقابر مقدسه، مؤسسات فرهنگی، داوری در اختلافات دهکده‌ها) است.

بربون[8]، **پریزگاد** (preyz.gād berbŏn)، ۱۵۹۶؟–۱۶۷۹، واعظ انگلیسی، عضو مجلسی که کرامول در ۱۶۵۳ دایر کرد. اگرچه نقش بربون در این مجلس ناچیز بود، آنرا پارلمنت بربون خوانده‌اند.

بربیج[9]، **جیمز** (jeymz bĕrbij)، فد ۱۵۹۷، هنرپیشه‌ی انگلیسی. نخستین تئاتر دائمی لندن را که بعدها به ← تئاتر گلوب تبدیل شد بنا نهاد (۱۵۷۶). پسرش **ریچارد بربیج** (ricārd)، ۱۵۶۷؟–۱۶۱۹، بزرگترین هنرپیشه‌ی روزگار خود و نخستین کسی بود که نقشهای بزرگ نمایشنامه‌های شکسپیر و بن جانسن را بازی کرد.

برت، الیزابت: ← براونینگ، الیزابت برت.

برتانی[10] یا **بروتانی** (brētāny)، انگلا **بریتانی**[11] (britāni)، ناحیه و ایالت سابق، لغ فرانسه. شبه جزیره‌ای است بین دریای مانش (در ل) و خلیج بیسکی (در ج)، و حالیه به ۵ ولایت ایل‌اِ‌ویلن، کوت‌دو‌نور، فینیستر، موربیهان، و لوار‌انفریور (لوار سفلی) منقسم است. سواحلش (مخصوصاً در منتهای غربی) نامنظم و سنگی و دارای بندرگاه‌های طبیعی و جزایر متعدد میباشد. قسمت داخلی آن پست و بلند است. شغل عمده‌ی اهالی زراعت و ماهیگیری است. شهرهای مهمش، بجز رن (پایتخت تاریخی آن)، جملگی بندر است، نانت (بر رود لوار)، سن‌نازر، برست، سن‌مالو، لوریان.

ناحیه‌ی برتانی جزئی از آرموریکای قدیم بود، و یولیوس قیصر آنرا فتح کرد. در ح ۵۰۰ ب‌م، بومیان بریتانیائی که بواسطه‌ی آنگلوساکسونها از جزیره‌ی بریتانیا رانده شده بودند در اینجا سکنی گزیدند، و ناحیه‌ی برتانی از آنها نام گرفته است، و زبان سلتی آنها هنوز در برتانی غربی (که بر طبق اصطلاح قدیم برتانی سفلی نامیده میشود) باقی است. سراسر تاریخ برتانی را مبارزات طولانی برای استقلال فراگرفته است، در قرون ۵م–۹م استقلال از فرانکها، سپس از دوکهای نورماندی و کنتهای آنژو (قرون ۱۰م–۱۲م)، و بالاخره از انگلستان و فرانسه. در ۱۱۹۶، آرتور I (از خاندان آنژون) دوک برتانی شناخته شد. آرتور احتمالا بواسطه‌ی جان (شاه انگلستان) مقتول شد (۱۲۰۳)، ولی جان نتوانست بر برتانی مستولی شود، و پیر I (پیر بدکیش) جانشین آرتور گردید، و پس از انقراض نسل مستقیم او، ← جنگ جانشینی برتانی (۱۳۴۱–۶۴) روی داد. جلوس آن دو برتانی مقدمه‌ی استیلای قطعی فرانسه بر برتانی بود، و در ۱۵۳۲، فرانسوای I فرانسه این ناحیه را رسماً به فرانسه ملحق کرد. در قرن ۱۹م موضوع خودمختاری برتانی دگر بار تجدید شد. مردم برتانی سنن محلی خود را محفوظ داشته‌اند.

برتانی، جنگ جانشینی[12] (brētāny)، ۱۳۴۱–۶۴. چون ژان III که دوک برتانی بود بی‌فرزند درگذشت، بر سر جانشینی او میان برادر کوچکترش ژان دو مونفور (jāN dĕ moNfor)، که انگلیسها پشتیبانش بودند، و شارل دو بلوا، که برادرزاده‌ی ژان III را بزنی گرفته و از حمایت فرانسویان برخوردار بود، جنگ درگرفت. این جنگ از مراحل عمده‌ی جنگ صدساله بود، و با کشته شدن شارل پایان یافت، و فرانسه مونفور را حکمران حقیقی برتانی شناخت.

برتانیی (brētānyi)، فنـ **برتون**[13] (brĕtoN)، منسوب به ناحیه‌ی برتانی؛ بومی برتانی. **زبان برتانیی** را مهاجرین سلت که در قرون ۵م و ۶م از جغ بریتانیا به برتانی مهاجرت کردند باین ناحیه وارد نمودند، و آن از زبانهای هندواروپائی از دسته‌ی سلتی است. **ادبیات برتانیی**، تا قرن ۱۹م عمدةً عبارت از نمایشنامه‌های مردم‌پسند (برخی مربوط به ح ۱'۵۰۰ سال پیش)، ترانه‌ها، و داستانها بود. جمع‌آوری این آثار از اواسط قرن ۱۹م آغاز شد. در قرن ۲۰م زبان برتانیی تجدید حیات و توسعه یافته است.

برتای بزرگ‌پا[14] (bertāye bozorg.pā)، فد ۷۸۳، ملکه‌ی فرانکها، مادر شارلمانی.

برترام (bertrām)، اسم آلمانی؛ ← برتران، اسم.

برتران، اسم فرانسوی برای مرد. صورت اصلی و بعضی اعلام وابسته یا مشابه،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Beltrán	بلتران (beltrān)
آلمانی	Bertram	برترام (bertrām)
آلمانی	Bertrand	برتراند (bertrānd)
انگلیسی	Bertram	برترم (bĕrtrəm)
ایتالیائی	Bertrando	برتراندو (bertrāndo)
فرانسوی	Bertrand	برتران (bertrāN)

برتران[15]، **ژوزف لوئی فرانسوا** (jozef lui frāN-suā bertrāN)، ۱۸۲۲–۱۹۰۰، ریاضیدان فرانسوی، منشی دائمی آکادمی علوم، استاد کولژ دو فرانس. از اوست در انتشار موت (۱۸۴۶)، دوره‌ی حساب دیفرانسیل و انتگرال (۱۸۶۴–۷۰)، ترمودینا-

(۱)Bryce (۲)Breisgau (۳)Bryan (۴)Brian Boru (۵)Bryant (۶)Barbary States (۷)Berbers (۸)Barebone; Barbon (۹)Burbage (۱۰)Bretagne (فنـ) (۱۱)Brittany (۱۲)War of Breton Succession (۱۳)Breton (۱۴)Bertha of the Big Foot (۱۵)Bertrand

میک (۱۸۸۷)، حساب احتمالات (۱۸۸۹)، نظریه‌ی ریاضی برق (۱۸۹۰).

برتران[۱]، کنت **هانری‌گراسین** (kont hānri-grāsiaN bertrāN)*، ۱۷۷۳–۱۸۴۴، ژنرال فرانسوی. در پی ناپلئون I به سنت هلن رفت. کتاب خاطراتش ناپلئون در سنت هلن نام دارد.

برتراند (bertrānd)، اسم آلمانی: ← برتران، اسم.

برتراندو (bertrāndo)، اسم ایتالیائی: ← برتران، اسم.

برتران دو بورن[۲] (bertrāN dë born)، ح ۱۱۴۰–۱۲۱۴، شاعر فرانسوی، از تروبادورهای ناحیه‌ی لیموزن. چهل منظومه ازو مانده است که در بعضی از آنها شرح عملیات برتران در جنگ میان هنری II (شاه انگلستان) و پسرانش آمده است.

برترم (bërtrəm)، اسم انگلیسی، ← برتران، اسم.

برتلس[۳]، **یوگنی ادواردوویچ** (yevgeni eduār-dovic bertels)، ۱۸۹۰–۱۹۵۷، مستشرق روسی و متخصص در زبان و ادبیات فارسی. در ۱۹۳۹ رئیس شعبه‌ی ایرانشناسی مؤسسه‌ی زبانهای شرقی تجشه گردید. دو بار به ایران سفر کرد. به متون فارسی توجه خاص داشت؛ شاهنامه، قابوسنامه، انوار سهیلی، طوطی‌نامه، اسرار التوحید، سفرنامه‌ی ناصر خسرو، و اسکندرنامه‌ی نظامی را به روسی ترجمه نمود، و در تصحیح جلد سوم جامع التواریخ و اقبالنامه و شرفنامه‌ی نظامی با مصححان آنها همکاری داشت. از آثار دیگرش تئاتر در ایران (۱۹۲۴)، ادبیات زبان فارسی آسیای مرکزی (۱۹۴۸)، یک فرهنگ افغانی به روسی (۱۹۵۰) و یک فرهنگ تاجیک به روسی (۱۹۵۴) است.

برتلو[۴]، **پیر اوژن مارسلن** (pier ëjen märslaN bertelo)، ۱۸۲۷–۱۹۰۷، شیمیدان فرانسوی و از رجال فرانسه. یکی از مؤسسین شیمی آلی جدید است. در تهیه‌ی ترکیبات مصنوعی آلی از پیشقدمان بود؛ اول کسی بود که متان و استیلن و غیره را از مواد غیر آلی مصنوعاً ساخت. در ترموشیمی و مواد منفجره نیز کارهائی کرده است. در ۱۸۵۹–۶۱ استاد مدرسه‌ی عالی داروسازی و در ۱۸۶۱–۱۹۰۷ استاد کولژ دو فرانس بود. نیز در ۱۸۸۱ مادام العمر به سناتوری منصوب شد، و در ۱۸۸۶–۸۷ وزیر فرهنگ و در ۱۸۹۵–۹۶ وزیر امور خارجه‌ی فرانسه بود.

برتن[۵]، **رابرت** (rābərt bërtən)، ۱۵۷۷–۱۶۴۰، کشیش انگلیسی، نویسنده‌ی رساله‌ی معروف تشریح مالیخولیا (۱۶۲۱).

برتن[۵]، **سر ریچارد فرانسیس** (sər ricārd frān-sis bërtən)*، ۱۸۲۱–۹۰، نویسنده و زبانشناس و پوینده‌ی انگلیسی. با درآمدن به هیئت مسلمانان به مکه و مدینه سفر کرد (۱۸۵۳)، و با لباس عربی به حبشه (۱۸۵۶). در برزیل و افریقا پویشهائی بعمل آورد. گزارشهائی از مسافرتهای خود نوشت. الف لیل را به انگلیسی ترجمه کرد (۱۶ جلد، ۱۸۸۵–۸۸).

برتنگی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

برتن وودز[۶]، **کنفرانس** (bretən wudz)، نام کنفرانس پولی و مالی که در ۱۹۴۴ از طرف سازمان ملل در برتن وودز، واقع در ایالت نیو همپشر، کشمت، منعقد گشت. در نتیجه‌ی مذاکرات این کنفرانس، صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه بوجود آمدند.

برتولما (bartulamā)، اسم، ← بارتولومایوس، اسم.

برتولماوس (bartulamāvos)، اسم: ← بارتولومایوس، اسم.

برتولماوس[۷] یا **برثولماوس** یا **برتولما**، یکی از ۱۲ حواری و از قدیسین. (متی ۳.۱۰، مرقس ۱۸.۳، لوقا ۱۴.۶؛ اعمال رسولان ۱۳.۱).

برتوله[۸]، کنت **کلود لوئی** (kont klod lui bertole)*، ۱۷۴۸–۱۸۲۲، شیمیدان فرانسوی. نظریه‌ی تعادل شیمیائی و تجزیه‌ی مضاعف املاح را بیان و امونیاک را تجزیه کرد. مکتشف خاصیت رنگزدائی کلور، تصفیه‌ی آب بوسیله‌ی زغال، و خواص انفجاری کلورات دو پوتاس است.

برتون (brëtoN)، ← برتانیی.

برتون[۹]، **آندره** (āNdre brëtoN)، ۱۸۹۶–، شاعر و منتقد و داستان‌نویس فرانسوی. نخست پیرو مکتب دادائیسم بود، ولی بعداً از پیشوایان سوررئالیسم شد.

برتونو[۱۰]، **پیر** (pier brëtono)، ۱۷۷۸–۱۸۶۲، پزشک فرانسوی. در کتاب خود در باب دیفتری، ثابت کرد که دیفتری بیماری خاصی است، و اولین دفعه در ۱۸۲۵ شکافتن قصبة الریه را در دیفتری عملی نمود. نظریه‌ی میکروبی بودن بیماری را، که بعدها پاستور بثبوت رساند، وضع کرد.

برته (borte)، پهلوانی ایرانی که در جنگ یازده‌رخ با کهرم روبرو شد، و او را با شمشیر بدو نیم کرد.

برتینیی[۱۱]، **پیمان** (bretinyi) یا **صلح برتینیی**، پیمان موقت کوتاهی میان انگلستان و فرانسه در جنگ صدساله، که در ۱۳۶۰ در برتینیی (نزدیک شارتر) امضا شد. ژان II، پادشاه فرانسه، برای رهائی خود مبلغ هنگفتی به انگلیسها فدیه داد، و قسمت جنوب فرانسه را بآنها واگذار کرد.

برتیون[۱۲]، **روش** (bertiyyoN)، اولین روش علمی تشخیص هویت جنایتکاران، مبتنی بر طبقه‌بندی و تقسیم اندازه‌های اعضای بدن (بعداً انگشت‌نگاری جانشین آن گردید). مبتکر آن **آلفونس برتیون** (ālfoNs)، ۱۸۵۳–۱۹۱۴، مردمشناس فرانسوی، است.

برتیه[۱۳]، **لوئی آلکساندر** (lui āleksāNdr ber-tie)، ۱۷۵۳–۱۸۱۵، مارشال فرانسه و دوست محرم ناپلئون I؛ مت ورسای. در انقلاب امریکا در خدمت لافایت جنگید، و در زمان ناپلئون I رئیس ستاد او بود. القاب پرنس دو نوشاتل (praNs dë*) و پرنس دو واگرام یافت. بعداً طرفدار لوئی XVIII شد (۱۸۱۴)، و چون ناپلئون از الب بازگشت، در بامبرگ خودکشی کرد (یا کشته شد).

برثولماوس: ← برتولماوس، حواری. نیز ← بارتولومایوس، اسم.

برج[۱۴] (borj)، نام هر یک از ۱۲ قسمت فرضی متساوی منطقة البروج ابتدا از نقطه‌ی اعتدال ربیعی. دوازده صورت فلکی منطقة البروج از ایام باستانی مورد توجه بوده است. اسامی این صورتها در مآخذ عربی و فارسی عبارتند از حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت. ظاهراً ابرخس (قرن ۲م ق‌م) اول کسی است که منطقة البروج را ابتدا از نقطه‌ی اعتدال ربیعی به ۱۲ قسمت متساوی تقسیم کرد، و هر قسمت (برج) را بنام صورت فلکی محاذی آن نامید (برج حمل، برج ثور، و غیره). در اصطلاح علم نجوم، هر حرکتِ کمابیش موازی معدل النهار را، اگر بترتیب بروج صورت گیرد، حرکتِ بر توالی یا مستقیم، و اگر بر خلاف آن صورت پذیرد، حرکتِ بر خلاف توالی یا معکوس خوانند. مثلا حرکت ظاهری سالیانه‌ی خورشید و نیز حرکت وضعی زمین بر توالی و حرکت یومی بر خلاف توالی است. خورشید در حرکت ظاهری سالیانه‌ی خود هر ماه از مقابل یکی از برجها

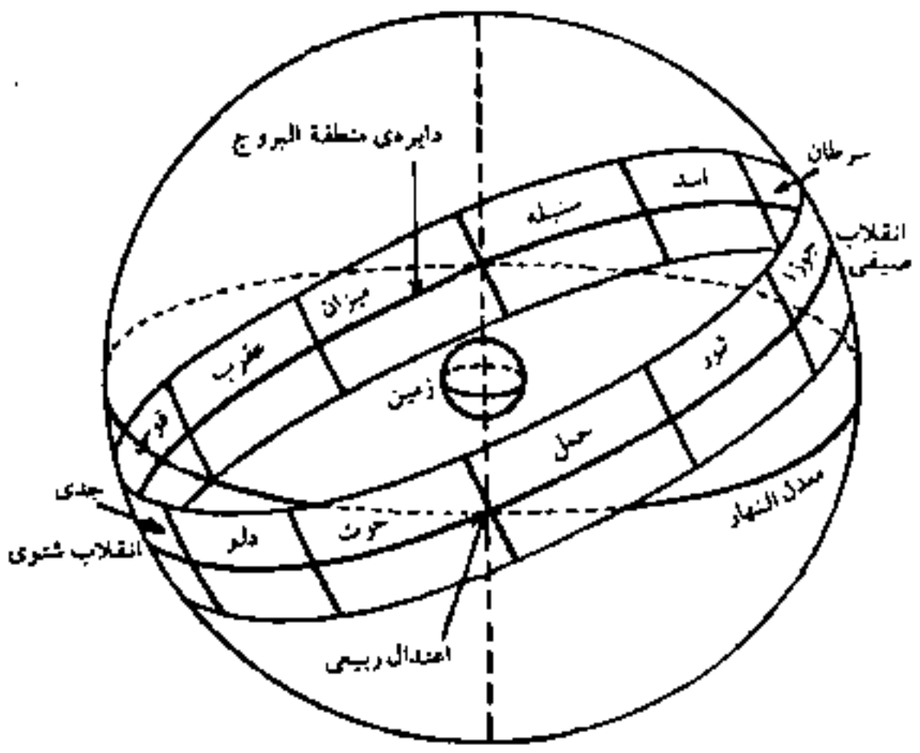

برجها

میگذرد، و این ماه بنام آن برج خوانده میشود، و در ایران این تسمیه‌ی ماهها تا پیش از ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ هش (که اسامی فروردین، اردیبهشت، و غیره برای ماههای شمسی مقرر شد) رواج داشت.

باید دانست که در نتیجه‌ی تقدیم اعتدالین، نقطه‌ی اعتدال ربیعی هر سال قریب ″۵۰ بر خلاف توالی حرکت میکند، و لهذا، این نقطه، که در زمان ابرخس محاذی آغاز صورت حمل بود، اینک تقریباً محاذی آغاز صورت حوت است، و مثلا صورت حمل محاذی برج ثور میباشد، و صورت ثور محاذی برج جوزا، و غیره. بر حسب سنت قدیم، هنوز گویند که در اول فروردین خورشید وارد برج حمل میشود، ولی در واقع وارد برج حوت میگردد.

برج، بعضی برجها در ایران که اهمیت هنری یا تاریخی دارد در این مقاله معرفی میشود.

برج رسکت (resket)، برجی بین دهات رسکت

---

(۱)Bertrand (۲)Bertran(d) de Born (۳)Bertel's (۴)Berthelot (۵)Burton (۶)Bretton Woods (۷)Bartholomew (۸)Berthollet (۹)Breton (۱۰)Bretonneau (۱۱)Brétigny (۱۲)Bertillon (۱۳)Berthier (۱۴)sign (of zodiac)

بالا و رسکت پایین در بخش مرکزی شهرستان ساری که بفاصله‌ی دو فرسنگی برج لاجیم و شبیه به آنست. باحتمال قوی از ۴۰۰ هق است. **برج طغرل**، برج آجری مدور در شهر ری، که نمای خارجی آن مضرس است، و از آثار اواخر عهد سلجوقی، محتملا از قرن هفتم هق، میباشد. تعمیرات اساسی که در سال ۱۳۰۱ هق، بفرمان ناصرالدین شاه قاجار، در آن بعمل آمد باعث تغییر قسمتهائی از آثار قدیمی آن شد. **برج کاشانه**، برج مضرس بلند در بسطام، مجاور مسجد جمعه‌ی بسطام، و از آثار قرن هشتم هق، به مهندسی حسین ابن ابی طالب دامغانی. **برج کشمر**، برج مضرس بلند، با گنبد مخروطی از آثار قرن هفتم هق، در شهر کاشمر خراسان. **برج لاجیم**، برج مدور آجری، نزدیک آبادی لاجیم از بخش سوادکوه شهرستان ساری. دارای دو کتیبه‌ی پهلوی و کوفی مورخ ۴۳۰ هق و گنبد مخروطی منحنی مقبره‌ی کیاشهریار ابن عباس است. مردم آنرا امامزاده عبدالله میخوانند. **برج مهماندوست**، برج آجری در آبادی مهماندوست دامغان، از آثار قرن پنجم هق. بنام ابوجعفر محمد ابن علی مهماندوستی و دارای کتیبه‌ی کوفی است.

برجاسپ (borjāsp)، مبارزی تورانی که با پیران فرزند ویسه، سرلشکر افراسیاب، به جنگ گودرز، سپهسالار لشکر ایران، آمده بود.

برج اکرم (borje akram)، دهستان (جه ح ـ°۵؛ ۷۰۰)، بخش نرماشیر (فهرج)، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۵ (؟) آبادی. محصولش خرما و مرکبات است. مرکزش **برج اکرم** (جه ۳۰۳ سنه ۱۳۳۵ هش).

برج بابل: ← بابل، در تورات.

بر جدید (barre) یا **قاره‌ی جدید** یا **دنیای جدید:** ← امریکا.

برج رسکت: ← برج.

برجسته‌بینی: ← برجسته‌نما؛ رؤیت دوچشمی.

برجسته‌نما[1] (barjeste.nemā)، فن **ستر ئوسکوپ** (stereoskop)، دستگاهی بصری که دو تصویر تقریبا مشابه از یک شیء را متحد ساخته سه‌بعدی مینمایاند. برجسته‌بینی[2] و برجسته‌نما مبتنی بر رؤیت دوچشمی است. از دو نقطه‌ی نظر که فاصله‌ی آنها تقریبا مساوی فاصله‌ی دو چشم انسان باشد دو تصویر یا دو عکس از شیء یا اشیائی تهیه میکنند. این دو تصویر را بر صفحه‌ای پهلوی هم قرار میدهند بطوری که هر یک از آنها از چشمی که نظیر آنست رؤیت شود. در این صورت انسان احساس شیء سه‌بعدی میکند. میزان کردن بوسیله‌ی دو عدسی صورت میگیرد، حجابی که بین دو عدسی است مانع میشود که دو تصویر با یک چشم دیده شوند.

برج طغرل: ← برج.

برج کاشانه: ← برج.

برج کشمر: ← برج.

برج لاجیم: ← برج.

برج لندن: ← تاور آو لاندن.

برج مهماندوست: ← برج.

برجی، ممالیک: ← ممالیک.

برجیس، در نجوم: ← مشتری.

برچتسگادن[3] (berctesgāden)، تفرجگاه زمستانی و تابستانی، ج باواریا، در آلپهای باواریا. اقامتگاه مطلوب هیتلر بود.

برختولد[4]، گراف **لئوپولد فون** (gräf leopold fon berxtold)*، ۱۸۶۳–۱۹۴۲، وزیر خارجه‌ی (۱۹۱۲–۱۵) اتریش‌هنگری. سیاست او جنگ جهانی ۱ را پس از قتل فرانتس فردیناند تسریع کرد.

برخم[5]، **ماکس فان** (māks fān berxem)، ۱۸۶۳–۱۹۲۱، مستشرق آلمانی که به سبب کارهایش در کتیبه‌های اسلامی و تاریخ هنر معروف است. ناشر مجموعه‌ی کتیبه‌های عربی بود، و شخصاً چند جلد کتاب تحت عنوان مواد برای یک مجموعه (۱۹۰۳–۳۰) تهیه نمود. از آثار دیگرش کتیبه‌های عربی سوریه (۱۸۹۷) و مسافرت به سوریه (۲ جلد، ۱۹۱۴–۱۵) است.

برخوار (borxār)، دهستان (جه ح ۸۷۰'۶۰؛)، ل بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. محصولش غلات و صیفی است (خربزه‌ی گرگاب معروف بود). مرکزش دستجرد و از دهات دیگرش گرگاب و مورچه خورت است.

برخوردار ترکمان (barxordāre torkamān)، شهرت **برخوردار ابن محمود فراهی** (farāhi)، قرن ۱۱م هق، از نویسندگان دوره‌ی صفوی. اثر معروفش داستان شمسه و قهقهه یا محبوب القلوب است. شعر نیز میگفت، و ممتاز تخلص میکرد.

برد[6]، **جان لوگی** (jān lŏgi berd)، ۱۸۸۸–۱۹۴۶، مخترع اسکاتلندی. در ۱۹۲۶ اولین دستگاه عملی تلویزیون را ارائه داد. در ۱۹۲۸ تلویزیون رنگی و ارتباط تلویزیونی را از یک طرف قطا بطرف دیگر آن عملی ساخت.

برد[7]، **رابرت مانتگامری** (rābərt māntgāməri bërd)، ۱۸۰۶–۵۴، نویسنده‌ی امریکائی. نمایشنامه‌های منظوم و داستانهائی ازو باقیست؛ از آن جمله است داستان شیطان جنگل (۱۸۳۷)، که سخت مورد پسند مردم واقع شد.

برد[8]، **ریچارد اولین** (ricārd evelin bërd)، ۱۸۸۸–۱۹۵۷، هوانورد امریکائی و پوینده‌ی قطبین. از ۱۹۲۵ در پروازهای قطبی و تراتلسی شرکت داشت، و نخستین کسی بود که بر فراز هر دو قطب زمین پرواز کرد. رئیس هیئتهای اعزامی به ناحیه‌ی جنوبگان بود (۱۹۲۹، ۱۹۳۳). در ۱۹۳۳، از پایگاهی در امریکای صغیر، ۱۹۸ کم بقطب جنوب نزدیکتر رفت، و چند ماه از زمستان را بتنهائی صرف مشاهدات علمی کرد. سه بار نیز به ریاست هیئتهائی از طرف دولت مأمور پویش ناحیه‌ی جنوبگان شد (۱۹۳۹–۴۰، ۱۹۴۶–۴۷، ۱۹۵۵–۵۶). در ۱۹۵۵ بر تمام فعالیتهای کشت در جنوبگان ریاست یافت. پنجمین پویش او در ناحیه‌ی جنوبگان، در معیت دانشمندان کشورهای دیگر، به منظور تدارک مقدمات فعالیتهای سال بین‌المللی زمینفزیک ۱۹۵۷–۵۸ بود.

برد[9] (bredā)، بخش (جه ۱۰۳°۳۶۷) و شهر، ایالت نورد برابانت، ج‌غ هلند. ماشینسازی و ریون‌سازی دارد. پادگان بردا، پس از قریب یک سال مقاومت دلیرانه، تسلیم اسپانیا شد (۱۶۲۵). صحنه‌ی تسلیم را ولاسکوئز نقاشی کرده است.

بردا[9]، **اعلامیه‌ی** (bredā)، اعلامیه‌ای که در ۴ آوریل ۱۶۶۰ بتوسط چارلز II انگلستان، بمنظور پایان دادن به جنگ هلند، از بردا صادر شد. وی در این پیمان، برای کسانی که با سیاست او در انگلستان مخالفت کرده بودند، عفو عمومی قائل شد. ← چارلز II.

بردا[9]، **پیمان**، پیمانی که در ۳۱ ژوییه‌ی ۱۶۶۷ در بردا بین انگلستان و هلند و فرانسه و دانمارک منعقد شد. بموجب آن حق انگلستان بر نیو یورک و نیو جرزی، حق فرانسه بر آکادیا، و حق هلند بر سورینام تأیید شد. ← هلند، جنگهای.

بردا[9]، **سازش**، در تاریخ هلند، اتحادیه‌ی بین پروتستانها و کاتولیکها که در ۱۵۶۶ بمنظور مخالفت با تفتیش افکار و حمایت از آزادی سیاسی کشور در مقابل تجاوزات فیلیپ II اسپانیا تشکیل گردید. ← گو.

بردار، در ریاضیات: ← حامل.

بردالبن، اولین **ارل آو:** ← کمبل، جان.

بردان (bardān)، شاهنشاه اشکانی: ← وردان.

بردان (baradān)، شهری در بین النهرین در دوره‌ی خلفای عباسی، در ۲۴ کیلومتری ل بغداد بر جاده‌ی اصلی بغداد به سامرا کمی بالای ملتقای نهر الخالص با دجله. پیش از اینکه منصور خلیفه‌ی عباسی بغداد را بسازد، مدت کوتاهی دربار خود را در بردان برپا میداشت.

بردج (bardej)، ده (جه ۱۰۰'۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان دودج و داریان، بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۲۱ کیلومتری ش شیراز.

بردخون (bordxun)، دهستان (جه ح ۷۰۰'۳؛)، بخش کاکی، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)، کنار خلیج فارس؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. محصولش خرما و غلات است. جزیره‌ی نخیلو نزدیک ساحل دهستان واقعست. مرکزش **بردخون** (جه ۴۷۰'۱ سنه ۱۳۳۵ هش) میباشد.

بردستریت[10]، **ان** (an bradstrit)، ح ۱۶۱۲–۱۶۷۲، شاعره‌ی امریکائی؛ مه انگلستان. نخستین بانوی امریکائی بود که به نویسندگی پرداخت. مجموعه‌ی اشعارش به نام دهمین الاهه‌ی شعر اخیراً سر از امریکا برآورد در ۱۶۵۰ منتشر شد. شوهرش، **سایمن بردستریت** (sāymən)، ۱۶۰۳–۹۷، متولد انگلستان و حاکم مهاجرنشین ماساچوست بود (۱۶۷۹–۸۶، ۱۶۸۹–۹۲).

بردسکن (bardeskan)، بخش (جه ۶۶۰'۳۵؛)، غ شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، در دامنه‌ی جنوبی کوه سرخ و کوه میش؛ دارای ۸۰(؟) آبادی. آبادیهائی که در غ بخش واقع شده‌اند در معرض بادهای گرم و سوزان میباشند. محصولش غلات و خشکبار است. طایفه‌ی طاهری در دهستان کوهپایه از این بخش زندگی میکنند. مرکزش، **بردسکن** (جه ۶۵۲'۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری لغ کاشمر بر راه شوسه‌ی سبزوار به کاشمر واقعست. باغهای میوه دارد.

بردسیر (bardasir)، نام یکی از پنج کوره‌ی قدیم

(1)stereoscope (2)stereoscopy (3)Berchtesgaden (4)Berchtold (5)Berchem (6)Baird (7)Bird (8)Byrd (9)Breda (10)Bradstreet

ایالت کرمان، که بنام مرکزش بردسیر (مطابق شهر **کرمان** کنونی) خوانده شده، و مشتمل بر دهستان خبیص (شهداد حالیه) (واقع در قسمت شمالی کوره) بود. شهر بردسیر در قرون وسطی یکی از دو کرسی ایالت کرمان بود (دیگری سیرجان). امروزه نام بردسیر فقط در مورد دهستان مشیز و مرکز آن بکار میرود. در باب لفظ بردسیر ← **کرمان**، شهر.

بردعه، شهر قفقاز، ← برذعه.

بردفرد[1] (bradfərd)، شهر (جه ۳۹۴'۲۹۲)، یورکشر، انگلستان. از مراکز کارخانه‌های نساجی پشمی است.

بردگان فراری[2]، **قوانین**، در تاریخ کشمت، قوانینی که در ۱۷۹۳ و ۱۸۵۰ بتصویب دولت کشمت رسید، و هدفش این بود که ایالات بردگان فراری یکدیگر را مسترد کنند. ایالات شمالی، پس از الغای برده‌داری، در اجرای قانون ۱۷۹۳ تسامح ورزیدند، و راه آهن زیر زمینی بکار افتاد. بسیاری از ایالات شمالی قوانینی برای آزادی فردی وضع کردند که بموجب آنها بردگان فراری قبل از مجازات میبایست مورد دادرسی قرار گیرند، و سایر ایالات شمالی مقامات دولتی را از دستگیری و بازداشت بردگان فراری در زندانهای دولتی منع کردند. بعداً در ۱۸۵۰ قانون شرم‌آور دیگری وضع شد که مجازاتهای سخت برای کسانی که ببردگان فراری کومک کنند مقرر میکرد، و حق تقاضای دادرسی و حق شهادت دادن را از بردگان فراری سلب مینمود. **الغاگران** بر علیه این قانون سخت بپاخاستند. سرانجام در سال ۱۸۶۴ کنگره هر دو قانون را لغو کرد.

بردگی[3] یکی از رسومی بود که از قدیم بین تقریباً تمام ملل جهان متداول بود. نه تنها اقوامی که به کشاورزی اشتغال داشتند از بردگان استفاده میکردند، بلکه آنهائی هم که به بیابانگردی و زندگی ایلی روزگار میگذرانیدند از بردگان استفاده مینمودند. اصولا تملک افراد، مثل تملک زمین و آب و خانه، یک نوع مالکیت مشروع محسوب میشد. بردگی حتی قبل از تاریخ هم در بین النهرین و مصر متداول بوده است. در یونان قدیم قسمت عمده‌ی اهالی شهرنشین بصورت بردگان زندگی میکردند. در زمان رومیها یک نوع بردگی متداول شد که آنرا "بردگی مزرعه" مینامیدند؛ از این نوع بردگان فقط در کارهای کشاورزی استفاده میشد. علاوه بر اینها، بردگان شخصی و خانگی نیز در شهرهای روم فراوان بودند. در قرون وسطی بردگی در کشورهای اروپائی و آسیائی متداول بود، ولی از تعداد بردگان و شدت عمل با آنها کاسته شده بود. کشف سرزمینهای جدید امریکا، و پی بردن باینکه سیاه‌پوستان افریقائی میتوانند در آب و هوای گرم قسمتهای جنوبی امریکا و در مزارع وسیع کار کنند، رونقی به تجارت برده داد، و این بازرگانی بصورت وسیع و دنیاگیری درآمد. اول بار در سال ۱۶۱۹ سیاه‌پوستانی از افریقا بصورت برده به امریکا برده شدند، و بیشتر در مزارع ایالات جنوبی کشمت بکار گماشته شدند. در ایالات شمالی عده‌ی آنان زیاد نبود و خرید و فروش برده در آنجا ریشه‌ای پیدا نکرد. انقلابات فرانسه و امریکا، که هر دو مبتنی بر تساوی حقوق و آزادی بود، بنای بردگی را متزلزل کرد. در سال ۱۸۰۴ بردگان سرزمین هائیتی طغیان کردند، و مالکین و اربابان خود را از کشور بیرون راندند، و کشور خود را مستقل و آزاد اعلام نمودند. بسیاری از کشورهای امریکای لاتین از بدو تشکیل خود بردگی را در کشور خویش ملغی ساختند. جنبشهای بشردوستی و نوع‌پروری موجب شد که تجارت برده در سال ۱۸۰۷ در انگلستان ملغی شود. در کشمت احساسات ضد بردگی از ایالات شمالی شروع شد، و کسانی که طرفدار الغای بردگی بودند این اصل را یکی از هدفهای مبارزات سیاسی خود قرار دادند. قسمت عمده‌ی زد و خوردهائی که بین ایالات شمالی و جنوبی درگرفت (۱۸۲۰–۶۰) بر اساس مبارزه با طرفداران آزادی بردگان و خرید و فروش آنها بود. اما اصول بردگی در کشمت ادامه داشت تا آنکه در سال ۱۸۶۳ ← اعلامیه‌ی آزادی بردگان توسط آبراهام لینکلن منتشر شد، و در نتیجه‌ی پیروزی ایالات شمالی بر ایالات جنوبی، این رسم در کشمت منسوخ گشت، و بردگان آزاد شدند. پس از آنکه، در سال ۱۸۸۸، کشور برزیل هم آزادی بردگان را اعلام کرد، در تمام قاره‌ی امریکا رسم بردگی برافتاد. کنفرانس برلین (۱۸۸۵)، قانون بروکسل (۱۸۹۰)، و فعالیتهای جامعه‌ی ملل (مخصوصاً پیمان‌نامه‌ی ۱۹۲۶) به بردگی در کلیه‌ی کشورهای جهان بخصوص در آسیا و افریقا خاتمه داد.

بردلو[4]، **چارلز** (cārlz bradlŏ)، ۱۸۳۳–۹۱، مصلح اجتماعی انگلیسی. در تحصیل حق رأی برای زنان، تشکیل اتحادیه‌های بازرگانی، و کنترل آبستنی کوششهای بسیار کرد.

بردلی[5]، **اومر نلسن** (ŏmər nelsən bradli)، ۱۸۹۳–، ژنرال امریکائی. در حمله (۱۹۴۴) به نورماندی، در جبه II، فرماندهی لشکر اول کشمت را بعهده داشت. رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا بود (۱۹۴۹–۵۳).

بردلی[5]، **جیمز** (jeymz bradli)، ۱۶۹۳–۱۷۶۲، منجم انگلیسی. کجنمائی نور و رقص محور زمین را کشف کرد. از ۱۷۴۲ مدیر رصدخانه‌ی سلطنتی بود.

بردلی[5]، **فرانسیس هربرت** (frānsis hĕrbərt bradli)، ۱۸۴۶–۱۹۲۴، فیلسوف انگلیسی. از اصحاب مذهب اصالت تصور مطلق بود. با حکمای معاصر معارضه داشت، و میگفت واقعیت حقیقی کامل و لایتغیر است. اثر عمده‌اش نمود و بود (۱۸۹۳) است.

برد نشانده (barde nešānde) [= سنگ نشانده]، صفه‌ای در حدود ۲۰ کیلومتری لش صفه‌ی تاریخی مسجد سلیمان و نظیر و همزمان با آن، که معبد دیگری از دوره‌ی اشکانیان میباشد. دکتر گیرشمن فرانسوی آنرا هم از نخستین آثار هخامنشیان میداند. یک ستون سنگی معبد را در ادوار بعدی مجدداً برپا کرده‌اند، و اکنون بصورتی شگرف منحرف مانده است (نام محل نیز ناشی از آن میباشد).

بردوان (bardvān)، شهر (جه ۷۵'۳۷۶)، ج بنگال غربی، هند. معابد متعدد و کاخ زیبائی دارد.

برده (borda)، تکه‌پارچه‌ی پشمی که از دوره‌ی جاهلیت هنگام روز بعنوان عبا و هنگام شب بعنوان روپوش بکار میرفت. برده‌ی پیغمبر اسلام، که آن را آن حضرت بعنوان صله‌ی قصیده‌ی مدحیه‌ی کعب ابن زهیر بوی بخشید، شهرت خاصی دارد؛ معاویه آن را از فرزند کعب خرید، و خلفای عباسی آن را در خزانه‌ی خود نگاهداری میکردند. هلاکو پس از اشغال بغداد امر به سوزانیدن آن داد، ولی بعداً جماعتی مدعی شدند که برده‌ی واقعی به قسطنطنیه برده شده و در آنجا محفوظ است.

برده، شهرت قصیده‌ی معروفی از بوصیری (ف ۶۹۴ هق) در مدح پیغمبر اسلام، که عنوانش الکواکب الدریه فی مدح خیر البریه بود. گویند بوصیری بیمار بود، و در عالم رؤیا پیغمبر او را با برده‌ی خود پوشانید، و وی شفا یافت، و این قصیده را در مدح آن حضرت بسرود. بیش از ۷۰ شرح به عربی و فارسی و ترکی دارد.

برده‌سور (barde.sur) [کردی، = سنگ سرخ]، رود آذربایجان غربی؛ از واردات غربی دریاچه‌ی رضائیه. در خاک ترکیه سرچشمه گرفته ناحیه‌ی کوهستانی دشت از شهرستان رضائیه را مشروب کرده، پس از عبور از شهر رضائیه (ارمیه یا ارومیه)، در ج دماغه‌ی حصار به دریاچه‌ی رضائیه میریزد. نامهای دیگرش ارمیه (یا ارومیه) چای و شهری‌چای (بمناسبت عبور از شهر ارمیه) است.

بردیا (bardiā)، قرن ششم ق‌م، پسر کوروش بزرگ و برادر کبوجیه. کبوجیه پس از جلوس وی را مخفیانه کشت. هنگامی که کبوجیه در مصر بود گوماتای مغ خود را بردیا معرفی و قیام کرد. بهمین مناسبت به بردیای دروغین معروف است.

بردیای دروغین: ← گوماتا.

بردیایف[6]، **نیکولای آلکساندروویچ** (niko-lāy āleksāndrovic berdiāyef)، ۱۸۷۴–۱۹۴۸، فیلسوف ارتدوکس روسی. دشمن سرسخت حکومت شوروی بود، و بعد از ۱۹۲۲ جزء مهاجرین سفید از روسیه بیرون رفت. اوایل طرفدار نظریات مارکس بود ولی بعدها نیاز به معنویات را در زندگی فردی و در تاریخ تأکید میکرد.

برذعه (barza'a) یا **بردعه**، نام کنونی آن **باردا** (bārdā)، شهر (جه ۴۶'۷۰۰)، آذربایجان شوروی، بفاصله‌ی ۲۲ کیلومتری رود کورا بر رود ترتر (terter) [در مآخذ اسلامی ثرثور (sarsur)]؛ پایتخت قدیم اران. بقول بلاذری، قباد I ساسانی آنرا بنا نهاد. برذعه در دوره‌ی ساسانی و بعداً در دوره‌ی اعراب شهری مستحکم در مقابل حملات مهاجمین شمالی و غربی بود. احتمالا پیش از ۳۲ هق (۶۵۲ ب‌م) بدست اعراب افتاد. در ۳۳۲ هق (۹۴۳) روسها آنرا تصرف کردند، و چندین ماه در دست آنان بود. سپس بتدریج از اعتبار افتاد. ناحیه‌ی حاصلخیز و مصفای اطراف آن اندراب (andarāb) نام داشت.

برذول (barzul)، ده (جه ۱'۳۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان پایین‌دهستان، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان؛ ۱۱ کیلومتری غ نهاوند. رود گاماساب

(۱)Bradford (۲)fugitive slave (۳)slavery (۴)Bradlaugh (۵)Bradley (۶)Berdyaev

مشروبش میکند.
برزان (barzān)، ده (جه ۲°۵۱۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۸ کیلومتری چش شده. آبش از زاینده‌رود تأمین میشود.
برزاوند (barzāvand)، دهستان (جه ح ـ°۱۵؛ ۴۴۰)، ج شهرستان اردستان، استان دهم؛ دارای ۲۹ (؟) آبادی. محصولات عمده‌اش غلات، سیب زمینی، کتیرا، و گردو است. مرکزش نیستان و از دیگر دهاتش کهنک و کجان است.
برزخ (barzax). این لفظ بمعنی چیزی است که میان دو چیز مانع و حائل باشد. زمان از وقت مرگ تا روز قیامت را، که میان دنیا و آخرت است، برزخ گویند. و نیز برزخ خطی است میان بهشت و جهنم. در اصطلاح حکمای اشراقی، جسم را، که ذاتاً تاریک است و تا به نور غیر متصل نشود روشنی پیدا نمیکند برزخ نامند.
در اصطلاح کاتولیکها برزخ[1] به مرحله‌ای پس از مرگ گفته میشود، که در آن، روحی که قرار است به "آسمان" (بهشت) رود، از کلیه‌ی گناهان کم‌اهمیت که بجهت آنها شخص توبه نکرده یا مجازات نشده پاک میشود، زنده‌ها میتوانند، بوسیله‌ی دعا، به ارواحی که در برزخ اند یاری کنند.
برزخ، از دانته: ← کمدی الاهی.
برزخ[2]، در اصطلاح جغرافیا، باریکه‌ای از خشکی که دو پهنه‌ی خشکی وسیع (مانند دو قاره یا یک شبه جزیره و یک زمینلاه) را بهم وصل میکند.
برزخ قدیس پاتریکیوس[3] (barzaxe qeddis pātrikius) یا **برزخ سنت پتریک** (sent patrik)، در روایات مسیحی، محلی که قدیس پاتریکیوس در آن برزخ را در رؤیا دید. بر طبق روایات مسیحی، در جزیره‌ی کوچک ستیشن (steyšən) واقع در چش ولایت دانیگال (ایرلند) قرار دارد، و از قرون وسطی زیارتگاه بوده، ولی ارتباط این محل با پاتریکیوس مورد قبول محققین جدید نیست.
برزرود (barz.rud)، دهستان (جه ح ۱۵°۲۷۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۹ (؟) آبادی. از ج به کوه صفه محدود است. زاینده‌رود مشروبش میکند. محصولش پنبه و غلات است.
برزرود، دهستان (جه ح ۵°۴۰۰؛)، شهرستان نطنز؛ دارای ۷ (؟) آبادی، کوهستانی است. ابیانه از دهات آنست.
برزس[4] (brazəs)، رودی بطول ۱°۴۰۰ کم در تکزاس مرکزی، کشمة، که بخلیج مکزیک میریزد.
برزش[5] (barzeš)، اسم مصدر از برزیدن.
برزلیوس[6] (berzelius)، شهرت فارسی (مقتبس از فنـ) **یونس یاکوب برسلیوس** (yëns yākob berselius)، ۱۷۷۹–۱۸۴۸، شیمیدان سوئدی. علامات و فرمولهای شیمیائی را تکمیل کرد. جدولی از اوزان اتمی تهیه نمود که از لحاظ دقت جالب توجه است. ترکیبات شیمیائی بسیاری را تجزیه و توریوم و سلنیوم و سریوم را کشف کرد.
برزم (borzom)، نام قلعه‌ای در کنار جیحون ← یوسف برزمی.

برزند (barzand)، دهستان (جه ۳°۸۲۰؛)، بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۴ (؟) آبادی. مرکزش، قلعه‌ی برزند (جه ۱۳۹ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری غ گرمی واقعست. نام برزند از زمان افشین در تألیفات تاریخی و جغرافیائی قدیم میآید. وی در جنگ با بابک خرم‌دین شهر برزند را، که موقعیت سوق الجیشی بر جاده‌ی اصلی اردبیل به دشت مغان داشت، از مراکز فرماندهی خود قرار داد (۲۲۰ هق). بعد از افشین، برزند شهری بزرگ و دارای بازارهای پررونق گردید. احتمالا در دوره‌ی کشورگشائی مغول آسیب دید، زیرا بقول حمدالله مستوفی، برزند در زمان وی (قرن هشتم هق) ویرانه‌ای بیش نبوده است. بعضی جغرافیانویسان قدیم، این شهر را با برزنج (نزدیک تفلیس) اشتباه کرده جزء ارمنستان شمرده‌اند.
برزو (borzu)، آتشکده‌ی عهد ساسانی در دوازده کیلومتری راهجرد اراک.
برزو، پسر سهراب: ← بروزنامه.
برزوک (barzuk)، دهستان (جه ۸°۳۰۰؛)، بخش قمصر، شهرستان کاشان، دارای ۱۱ (؟) آبادی. مرکزش، **برزوک** (جه ۲°۴۳۷؛ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری قمصر واقعست. از دهات دیگرش مرق است.
برزونامه (borzu.nāme)، منظومه‌ای حماسی، به فارسی، منسوب به خواجه عمید عطائی ابن یعقوب (فت ۴۷۱ هق)، معروف به عطائی رازی، که معاصر مسعود سعد سلمان بوده، و مسعود در باره‌ی او مرثیه گفته است (آنان که گوینده‌ی این منظومه را نامعلوم میدانند آنرا از آثار قرن پنجم و یا اوائل قرن ششم هق گفته‌اند). یولیوس فون مول در مقدمه‌ی ترجمه‌ی شاهنامه در باره‌ی این منظومه مطالب مفیدی آورده است که خلاصه‌ی قسمتی از آن چنین است: "موضوع این منظومه، که از منظومه‌های بزرگ زبان فارسی است، داستان برزو پسر سهراب پسر رستم است، بضمیمه‌ی همه‌ی روایات مربوط به خاندان رستم و سیستان که فردوسی بدانها توجه نکرده، و میتوان گفت ذیل و متمم کتاب مزبور است، و آغاز سرگذشت برزو کاملا شبیه به آغاز داستان سهراب است، بدین معنی که سهراب، پیش از جنگ با ایرانیان، در سرزمین شنگان بدختری شهرو نام دل باخت، و با او بیارمید، و شهرو از او بار گرفت، و سهراب هنگام رفتن از آنجا انگشتر خود به شهرو داد تا نشانی از وی باشد. چون کودک بدنیا آمد بنام برزو نامیده شد، و مادرش تا هشت سالگی نسبش را از او پنهان داشت، زیرا میترسید که بگرفتن کین پدر بجنگ رستم رود، و چون افراسیاب هنگام فرار از برابر رستم به شنگان رسید، و برزو را آنجا دید، او را بپسندید و نزد خود نگاهداشت، و بجنگ ایرانیان فرستاد". مول میگوید نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه‌ی سلطنتی پاریس دیده‌ام که برای آنکتیل‌دوپرون در سورات استنساخ شده است، و شامل ۱°۵۵۹ صفحه و ۶۵°۰۰۰ بیت میباشد، و این خود کامل نیست، و در حدود ۳°۰۰۰ بیت از آخر آن افتاده است.
از برزونامه اکنون دو نسخه در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود است که یکی از آنها در حدود ۳۸°۰۰۰ بیت میباشد و ناقص است. طول این منظومه سبب شده است که منظومه‌های جداگانه‌ای از آن نقل کنند. آنکتیل‌دوپرون یکی ازین منظومه‌ها را بنام سوسن‌نامه از هند آورده است، و در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود میباشد. قسمتی از برزونامه در بعضی از نسخ شاهنامه راه یافته است (ماکان بخشی از آنها را در جلد چهارم شاهنامه‌ی چاپ خود آورده است)؛ و منظومه‌ی دیگری از برزونامه جدا شده است که در باره‌ی یکی از شکارهای برزو است، و ی. گ. ل. کوزگارتن آنرا به آلمانی ترجمه و طبع کرده است.
نظم برزونامه متین است، و بعضی مقام آنرا پس از گرشاسبنامه و برخی برتر از آن دانسته‌اند. در جنگ بر ضد صقالبه در این کتاب بتفصیل سخن رفته و پادشاه آنها دیو صقلاب نامیده شده.
برزویلا (borzvilā)، در داستانهای ملی، نام مبارزی تورانی از سران لشکر افراسیاب.
برزویه (borzuya)، طبیب خسرو انوشروان (سلطنتش ۵۳۱–۵۷۹). بدستور انوشروان به هندوستان سفر کرد، و کتابهائی در طب و نیز بازی شطرنج و داستان پنچتنتره (← کلیله و دمنه) را بارمغان آورد. این داستان را از سانسکریت به پهلوی ترجمه نمود.
برزیدن (barzidan) [فارسی، = مواظبت و مداومت کردن در کاری]. این لغت در این کتاب بمعنی عمل کردن یا عمل آوردن یا کار کردن یا اداره کردن با دست یا با وسایل مکانیکی، مخصوصاً با مهارت و استادی (مطابق مصدر *mani-pulate* در زبان انگلیسی) بکار رفته است.
برزیل[7] (brezil) یا **برازیل** (brāzil)، عنوان کاملش **ایالات متحده‌ی برزیل**، جمهوری (۸°۵۱۵°۴۸۰ کمـ؛ در ۱۹۵۰ جه ۵۱°۹۴۴°۳۹۷)، ج امریکای جنوبی؛ پایتختش برازیلیا.) وسیعترین کشورهای امریکای جنوبی و از حیث وسعت چهارمین کشور جهان است، و مشتمل بر قریب نصف تمام پهنه‌ی امریکای جنوبی است، و با تمام کشورهای این قاره بجز اکوادور و شیلی مرز مشترک خشکی دارد. از ش و از قسمتی از ل به قطلا محدودست، و طول خط ساحلی آن ۷°۴۰۰ کم میباشد. از جانب ش مقدار زیادی بطرف افریقا پیش رفته است.
برزیل سرزمینی است مرکب از دشتها و فلاتها. سه دشت عمده‌ی آن عبارتند از دشت آمازون، دشت رودهای پاراتا و پاراگه، و اراضی پست ساحلی. دشت هموار و پست حوضه‌ی آمازون بیش از ۱°۹۹۰°۰۰۰ کم از قسمت شمال برزیل را فرا گرفته. در طول مرز شمالی رشته‌کوههائی واقعست. قسمت جنوبی و جنوب شرقی برزیل را شبکه‌ی عظیمی از تندابها و فلاتها فراگرفته است. عمده‌ترین رودهای آن آمازون است که حوضه‌ی زهکشی آن مشتمل بر بیش از نیمی از سرزمین است. رود سائو فرانسیسکو به قطلا میریزد، و رود پاراتا و ریزابه‌اش پاراگه کشندان ریو د لا پلاتا را تشکیل میدهند. خط استوا از قسمت شمالی برزیل و مدار رأس الجدی از قسمت جنوبی آن میگذرد. حوضه‌ی آمازون همواره داغ و مرطوب و دارای رستنیهای

(۱)purgatory (۲)isthmus (۳)Saint Patrick's Purgatory (۴)Brazos (۵)manipulation (۶)Berzelius (۷)Brazil

استوائی انبوه است. جنگلهای آمازونی، که ورود به آنها تقریباً غیر ممکن است، مشتمل بر درخت کائوچوی پارا، جوز برزیل، وردچوب، و درختان دیگری دارای ارزش تجارتی میباشد. در اراضی بلند جنوبی آروکاریا بعمل میآید. قسمت عمده‌ی فلات برزیل با گیاهستانها و درختهائی متفرق پوشیده شده است.

برزیل عمدةً سرزمینی فلاحتی است، و از جهت بعضی محصولات از قبیل قهوه (۳/۴ محصول جهان) و کرچک درجه‌ی اول را در جهان حائز است، و محصول کاکائو و شکر و توتون آن عظیم است. پنبه (ل‌ش)، نارگیل، کرانه‌های استوائی)، یربا ماته (چ)، کائوچو و جوز برزیل (قسمت داخلی) نیز بعمل میآید. در جنوب برزیل گاو و گوسفند بسیار عالی پرورده میشود. منابع معدنی وسیعی دارد که اغلب دست نخورده است. آنچه مورد استفاده است عمدةً در چ و چش میباشد. زغال، آهن، منگنز، نیکل، طلا، و بوکسیت استخراج میشود. ایالت معدنی عمده‌ی آن مینس ژرایش است که در آن الماس نیز یافت میشود. زمرد، یاقوت کبود، یاقوت زرد، و غیره نیز دارد. نفت هم در آن کشف شده است.

ایالات متحده‌ی برزیل فدراسیونی است (← فدراسیون) از ۲۱ ایالت و بخش فدرال (که پایتخت در آن قرار دارد)، و ۵ سرزمین. رئیس جمهور برای ۵ سال انتخاب میشود. شهرهای عمده‌ی برزیل عبارتند از پارنائیبا، ترزینا، فورتالزا، ناتال، ژوانو پسوآ، رسیفه، ماسیو، و سالوادور. جزایر فرناندو دا نورونیا در قطا در ل‌ش برزیل واقع است. بندرگاههای عمده‌ی برزیل عبارتند از ویتوریا، نیتروی، فلوریانوپولیس، پورتو الگره، ریو د ژانیرو (پایتخت سابق)، سانتوس، و بندر درنبومی مانائوس. سکنه‌ی آن اغلب از اعقاب پرتغالیها هستند، ولی اختلاط زیادی با نژادهای رنگی بعمل آمده است. هندیشمردگان برزیلی در داخل برزیل سکنی دارند. در ۶۰ سال اخیر جمع زیادی از اروپائیان به برزیل مهاجرت کرده‌اند. سکنه‌ی آن اغلب در نواحی ساحلی سکنی دارند. زبان رسمی پرتغالی است.

تاریخ. اگرچه و. ی. پینثون اسپانیائی ساحل شمالی برزیل را کشف کرد (۱۵۰۰)، معمولا پ. آ. کابرال پرتغالی، که در همان سال باین سرزمین پا نهاد، کاشف آن محسوب میگردد. پرتغال مدعی مالکیت آن گردید، و در ۱۵۳۲ اولین ماندگاه را در ایالت سالو پولو تأسیس کرد. فرانسویها در ۱۵۵۵–۶۰ در ریو د ژانیرو و هلندیها در ۱۶۳۰–۵۴ در پرنامبوکو ماندگاههائی داشتند. در دوره‌ی (۱۵۸۰–۱۶۴۰) استیلای اسپانیا بر پرتغال توجهی بدان معطوف نشد. در هجوم ناپلئون به پرتغال، ژان VI، پادشاه پرتغال به ریو د ژانیرو گریخت (۱۷۰۷–۸)، و این شهر پایتخت امپراطوری پرتغال گردید. پس از شکست ناپلئون، ژان به پرتغال بازگشت، و پسر خود را بعنوان ولیعهد در برزیل گذاشت. در ۱۸۲۲ این پسر استقلال خود را اعلام کرد، و بنام پدروی I امپراطور برزیل گردید، ولی بعد ناچار استعفا کرد، و پسرش پدروی II امپراطور شد، در ۱۸۳۱ ۸۹– فرمان راند، و در ۱۸۸۹ خلع شد، و برزیل جمهوری فدرال گردید، و در ۱۸۹۱ بعنوان ایالات متحده‌ی برزیل سازمان یافت. در دوره‌ی اول ریاست جمهور (۱۹۳۰–۴۵) ژتولیو وارگاس (je-tuliu vārgās)، در ۱۹۳۴ و ۱۹۳۷ قوانین اساسی جدیدی اتخاذ شد که دومی حکومت برزیل را بحکومت دیکتاتوری مبدل ساخت، و هم در زمان او کوشش زیادی برای توسعه‌ی صنایع بعمل آمد. برزیل در هر دو جنگ جهانی بمتفقین پیوست، و در ۱۹۴۵ عضو سازمان ملل متحد گردید.

برزین، ایلیا نیکولایویچ (ilyā nikolāyevic berezin)، ۱۸۱۸–۹۶، مستشرق روسی. در قازان استاد زبانهای عربی و فارسی بود. در ۱۸۴۲ سفری به ایران کرد. از آثارش طبع جزئی از جامع التواریخ رشیدی و دستور زبان فارسی (به روسی) را میتوان نام برد.

برزینا[1] (berezinā)، رودی بطول ۵۸۷ کم، روسیه‌ی سفید، ریزابه‌ی رود دنیپر. میدان آخرین نبرد (نوامبر ۱۸۱۲) ارتش ناپلئون I که منجر بشکست قطعی او شد.

برژراک، سیرانو دو: ← سیرانو دو برژراک.

برس (bors)، ده (جم ۱٬۴۳۱ نسم ۱۳۳۵ هش)، دهستان پایین‌رخ، بخش کدکن، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۷ کیلومتری ش کدکن.

برس[2] (bres)، ناحیه، ش فرانسه، بین سون و آن، در ولایت ان؛ شهر عمده‌ی آن بورگ‌آن‌برس. زراعت و مرغداری و شرابسازی دارد. این ناحیه را ساووا در ۱۶۰۱ به فرانسه واگذار کرد، و جزء ایالت بورگونی گردید.

برسابا یا بارسابا: ← یوسف برسابا.

برسانونه[3] (bressānone)، آلمانی **بریکسن**[4] (briksen)، شهر (جم ۱۱٬۸۸۸)، ترنتینو–آلتو آدیجه، ل ایتالیا، بر جاده‌ی برنر. جنبه‌ی مختلط آلمانی و ایتالیائی دارد. با سرزمینهای اطرافش، از قرن ۱۱م تحت امارت اسقفها بود. در ۱۸۰۳ جنبه‌ی دینی امارت آن از بین رفت، و بعنوان جزئی از تیرول به اتریش منتقل گردید. در ۱۹۱۹ به ایتالیا داده شد.

برساوس، صورت فلکی، ← برشاوش.

برسبای (barsbāy)، شهرت **الملک الاشرف ابو النصر**، فت ۸۴۱ هق، سلطان (۸۲۵–۸۴۱ هق) مصر از سلسله‌ی ممالیک برجی. مردی آزمند و بدخلق و بیرحم بود، و چون بسلطنت نشست، مسیحیان و یهودیان را از مشاغل دولتی محروم کرد. در دوره‌ی وی خرید و فروش مشاغل دولتی و مصادره‌ی اموال و انحصار کارهای بازرگانی در دست دولت رواج فراوان یافت. سرانجام بمرض طاعون درگذشت.

برست[5] (brest)، شهر (جم ۱۰۰٬۷۳۳)، ولایت فینیستر، لغ فرانسه، بر شاخابه‌ای از قطا که در نوک برتانی پیش رفته. از پایگاههای دریائی عمده‌ی فرانسه است. بندرگاهش را ریشلیو تأسیس کرد (۱۶۳۱). در جج II پایگاه زیردریائی آلمانها بود، و از بمباران متفقین سخت آسیب دید.

برست[6] (brest)، سابقاً **برست لیتوفسک** (brest litofsk)، شهر (جم ۶۵٬۱۰۰)، روسیه‌ی سفید، بر رود بوگ غربی. مرکز حمل و نقل آبی و زمینی؛ بندر سوق الجیشی. در ۱۷۹۵ از لهستان منتزع و جزء روسیه شد؛ در هر دو جنگ جهانی بدست آلمانیها افتاد؛ در ۱۹۲۱ به لهستان و در ۱۹۴۵ به روسیه واگذار شد. پیمان برست لیتوفسک (۱۹۱۸) در این شهر بامضا رسید.

برستد[7]**، جیمز هنری** (jeymz henri brested)، ۱۸۶۵–۱۹۳۵، مستشرق و باستانشناس امریکائی. در کشمت و برلین تحصیل کرد. در ۱۹۰۵–۱۹۳۳ استاد مصرشناسی و تاریخ مشرق‌زمین در دانشگاه شیکاگو بود. تحقیقات باستانشناسی مهم در مصر و بین النهرین کرد. مؤسسه‌ی شرقی دانشگاه شیکاگو را تأسیس نمود. از آثارش آثار قدیم مصر (۵ جلد، ۱۹۰۶–۷) و تاریخ مصر (۱۹۰۵) است.

برست لیتوفسک[8]**، پیمان** (brest litofsk)، مارس ۱۹۱۸، پیمان صلح جداگانه، که میان روسیه‌ی شوروی از یک طرف و دول مرکزی از طرف دیگر، در شهر برست (تجشـ) در پی متارکه‌ی دسامبر ۱۹۱۷ بامضا رسید. مأمور عمده‌ی روسها در مذاکرات تروتسکی بود. روسیه استقلال لهستان، کشورهای بالتیک، گرجستان، و اوکرائین را برسمیت شناخت؛ با اشغال روسیه‌ی سفید بدست آلمانها موافقت کرد؛ قارص و اردهان و باطوم را به ترکیه واگذار نمود، وعده‌ی پرداخت غرامت هنگفتی را داد. متارکه‌ی عمومی جنگ در نوامبر ۱۹۱۸، این پیمان را لغو کرد.

برسلاو[9] (breslā)، لهستانی **وروتسلاف**[10] (vrot-slāf)، شهر (جم ح ۳۴۰٬۰۰۰)، کرسی سابق سیلزی سفلی، بر رود اودر. از ۱۹۴۵ در دست لهستان اداره میشود. در سال 1000 مقر اسقفی شد؛ در ۱۱۶۳، در دوره‌ی سلسله‌ی پیاشت، کرسی دوکنشین سیلزی گردید. در ۱۲۴۱ مغولها تاراجش کردند. در ۱۳۳۵ به بوهم منتقل شد؛ در ۱۵۲۶–۱۷۴۲ در تصرف خاندان هاپسبورگ بود. در قرن ۱۹م، صنایع فلزگری و نساجی و مواد غذائی رونق یافت، و برسلاو از مراکز عمده‌ی تجارتی و صنعتی گردید. دو بازار مکاره‌ی بزرگ سالیانه داشت. در جج II سخت آسیب دید. شهری بزرگ بود (جم پیش از جنگ ۶۱۵٬۰۰۰)، ولی بعد از ۱۹۴۵ آلمانها را اخراج کردند، و لهستانیها را مجدداً در آن مستقر نمودند. دانشگاه (تأسیس ۱۷۰۲) دارد، و اسقف‌اعظم‌نشین است.

برسلیوس، یونس یاکوب، شیمیدان سوئدی: ← برزلیوس.

برسم (barsam)، در آیین زردشتی، شاخه‌های بریده از درخت که زردشتیان در مراسم دینی بکار میبرند. شاخه‌ها را با آداب و ادعیه‌ی مخصوصی با کاردی موسوم به برسم‌چین (cin–) میبرند. مدتها است که بجای برسمهای نباتی برسمهای فلزی (از برنج یا نقره) بکار میبرند. برسمدان اسبابی است که برسمها را روی آن میگذارند. برسم گرفتن رسمی است بسیار قدیم، و ظاهراً برسم گرفتن پیش از غذا در عهد ساسانیان مرسوم بوده است.

برسم‌چین، در آیین زردشتی: ← برسم.

---

(۱)Berezina (۲)Bresse (۳)Bressanone (۴)Brixen (۵)Brest (۶)Brest (Litovsk) (۷)Breasted (۸)Brest Litovsk (۹)Breslau (۱۰)Wroclaw

برسمدان، در آیین زردشتی: ← برسم.
برسوز[1] (bersëz؛ فنس)، اثر موسیقی کوچک، برای آواز یا ساز، که اغلب با آهنگی یکنواخت و حرکتی موزون نوشته میشود، و آنرا برای بخواب بردن کودکان میخوانند (لالائی).
برسیان، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.
برسیم (barsim)، گیاه: ← شبدر.
برسینه (barsine) یا **ستاتیرا** (stātirā)، دختر داریوش III که اسکندر مقدونی در شوش او را بزنی گرفت (۳۰۹ ق‌م). کمی بعد از اسکندر بوسیله‌ی رکسانه کشته شد.
برشا[2] (bresā)، شهر (جم ۱۲۶°۵۰۷)، لومباردی، ل ایتالیا. مرکز صنعتی (فولاد، ماشین‌آلات). پیش از دوره‌ی رومیان وجود داشته؛ در قرون وسطی ناحیه‌ای مستقل بود. در قرن ۱۶م مکتب نقاشی آن رونق داشت. آثار رومی، و کاخها و کلیساهای قرون وسطی و رنسانس و باروک دارد.
برشاوش[3] (baršāvoš؛) یا **برساوس** یا **برشاویش** (baršāviš) یا **حامل راس الغول** (-hāmele ra' so 'l.qul)، صورت فلکی شمالی، بین ثور و ذات الکرسی، در کهکشان، که آنرا بصورت مردی تصویر کرده‌اند که برپای ایستاده است، و سری بریده بدست دارد (مانند پرسئوس اساطیر یونان، که لفظ برشاوش و غیره از آن گرفته شده است). ستاره‌ی بتای آن موسوم به راس الغول و از ستارگان متغیر گرفتی است.
برشت[4]، **برتولت** (یا **برت**) (bertolt brešt)، ۱۸۹۸–۱۹۵۶، شاعر و نمایشنامه‌نویس اکسپرسیونیست آلمانی. در مونیخ و برلین علوم طبیعی و فلسفه تحصیل کرد. اولین نمایشنامه‌ی خود را، بنام جنگل، در ۱۹۱۸ نوشت، و تا زمان مرگش ۳۹ نمایشنامه‌ی دیگر برشته‌ی تحریر درآورد. وقتی که نازیها بقدرت رسیدند، آلمان را ترک گفت (۱۹۳۳)، و در دانمارک، سوئد، فنلاند، روسیه‌ی شوروی، و کشمة زندگی کرد. در ۱۹۴۸ بنا بدعوت دولت آلمان شرقی به برلین بازگشت، و بکومک زنش گروه تئاتری برلینر آنسامبل را تأسیس نمود (۱۹۴۹). برشت از مبلغین کمونیسم بود، و بسیاری از آثارش جنبه‌ی صلحجوئی شدید دارد؛ جایزه‌ی ۱۹۵۴ صلح ستالین را برد. مضامین بسیاری از آثار برشت مقتبس از آثار دیگران است، اما این مضامین در دست او جانی تازه یافته اند. مشهورترین اثرش اپرای سه‌پولی (۱۹۲۸) است که مقتبس از اپرای گدا (اثر جان گی) میباشد. از آثار دیگرش ننه کوراژ و فرزندانش (۱۹۳۹، در باره‌ی جنگ سی‌ساله)، آوای طبل در شب (۱۹۲۳) و دایره‌ی گچی قفقازی (۱۹۴۵) است.
برش زرین: ← تقسیم خط به نسبت ذات وسط و طرفین.
برشلونه، اسپانیا: ← بارسلون.
برصیصا (barsisā)، در داستانهای اسلامی، عابدی از بنی اسرائیل یا عیسوی، که شیطان او را بفریفت و به زنا کردن و قتل وادارش نمود، و چون گرفتار شد، شیطان از او خواست که سجده‌اش کند تا وی را برهاند، و چون چنین کرد، گرفتار شقاوت ابدی گردید.

برغان (baraqān)، دهستان، بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. باغهای میوه دارد (گوجه‌ی برغانی مشهور است). مرکزش، **برغان** (جم ۱°۳۲۸ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری ل‌غ کرج است.
برغش (borqoš)، اسپانیا: ← بورگوس.
برغمد، ده، شهرستان سبزوار: ← براکوه.
برف (barf)، یکی از ریزشهای آسمانی، و نیز نام پوششی که از آن بر زمین تشکیل میگردد. گرچه عرفاً لفظ برف هم به "برفی" که میبارد و هم به "برفی" که بر زمین نشسته است اطلاق میشود، ساختمان برف در این دو حالت متفاوت است. برفی که میبارد مرکب از یخ متبلور یا نیمه‌متبلور است، ولی این بلورها، پس از نشستن بر زمین، ساختمان ظریف خود را از دست میدهند، و بشکل دانه‌های نسبةً مدوّری درمیآیند، و باین جهت، برف نشسته معمولا عبارت از توده‌ای از دانه‌های ریز یخ میباشد.

بلورهای برف در واقع بلورهای یخ هستند، که در دمائی پایینتر از نقطه‌ی انجماد آب بسبب تراکم بخار آب بر ذرات ریز موجود در جوّ تشکیل میگردند. این تراکم بصورت انجماد مستقیم بخار آب است، یعنی بخار آب بی اینکه مایع شود منجمد میگردد. ذراتی که تراکم بخار بر آنها

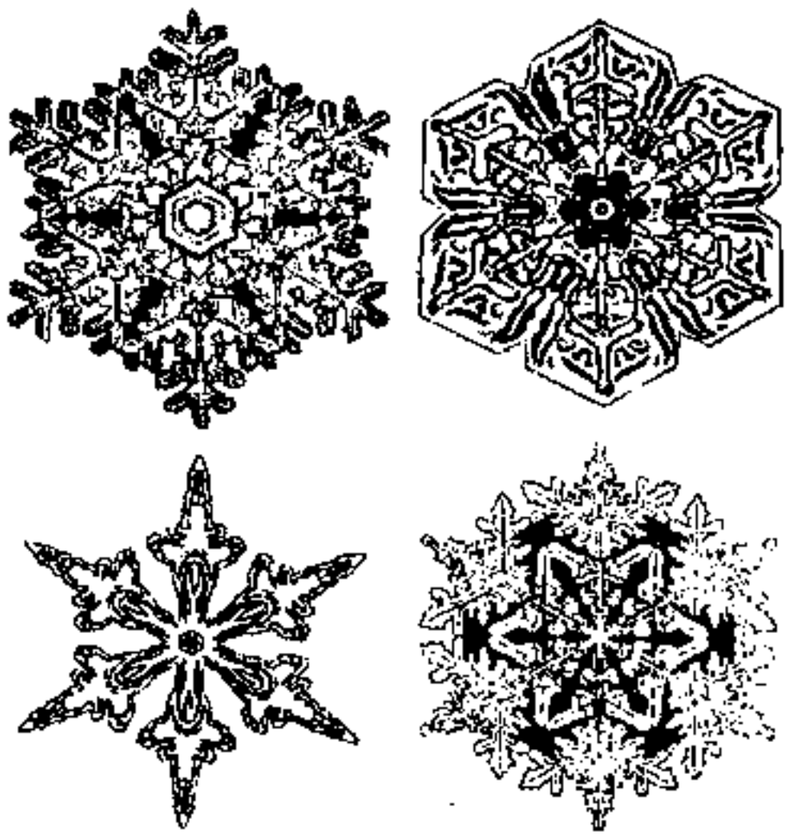

چند نمونه از اشکال بیشمار بلورهای برف

صورت میگیرد بسیار ریز هستند، و بلور یخی که بر آنها تشکیل میگردد نیز اینچنین است. وه‌های یخ که در اقلیمهای شمالگانی دیده میشود، و نیز ابرهای نوع سیروس (← ابر) در ارتفاعات زیاد، مرکب ازین بلورها هستند. اندازه‌ی آنها ح ۱/۴ میلیمتر میباشد، و صورت شش‌پهلو دارند، که بطور کلی مشخص بلورهای یخ میباشد. وقتیکه این ذرات خُرد در هوای مرطوب معلق بمانند، در نتیجه‌ی تراکمهای متوالی بخار آب بر آنها، بلورهای برف تشکیل میگردد. بلورهای برف معمولا مانند شیشه شفافند، و قطر آنها از ح ۱۲ میلیمتر تا ۱/۲ میلیمتر تغییر میکند. با وجود کوچکی ابعاد، اگر در هوای سرد بر پارچه‌ی سیاهی قرار گیرند، شکل و ساختمان آنها را میتوان با چشم غیر مسلح مشاهده کرد. بلورهای برف زیباترین بلورهای قابل مشاهده در طبیعت هستند، و از حیث تنوع در شکل بیشمار ولی جملگی شش‌پهلو هستند.
برف بادآورد[5] (barfe bādāvard)، برفی که بوسیله‌ی باد جمع شده باشد.
برفپهنه[6] (barf.pahne)، ناحیه‌ای پوشیده از برف دائمی.
برفتان (baraftān)، ده (جم ۱°۱۵۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کتول، بخش علی‌آباد، شهرستان گرگان، ۴ کیلومتری غ علی‌آباد.
برف ریم: ← زرد مرغک.
برفساب[7] (barf.sāb)، فرسایش ناشی از اثر برف.
برف کربونیک (barfe karbonik)، ← یخ خشک.
برفمرز[8] (barf.marz)، خطی بر دامنه‌ی یک کوه یا تپه که نماینده‌ی پایینترین حد برف دائمی است (در زیر برفمرز، برفها در تابستان آب میشوند).
برق[9]، تخلیه‌ی برق، بشکل جرقه‌ای بزرگ (گاهی بطول چند کیلومتر)، که میان دو طرف یک ابر، یا میان دو ابر، یا میان ابر و زمین (صاعقه)، حادث میشود. قسمتهای بالای جوّ ظاهراً بار برقی مثبت دارد، و از سطح زمین که بالا رویم، پتانسیل برقی جو تقریباً در هر متر 100 ولت افزایش مییابد. در طوفانهای ناگهانی، سطح فوقانی ابر بار برقی مثبت و سطح تحتانی آن بار منفی پیدا میکند (علت این امر را بعضی از محققین اختلاف سرعت سقوط دانه‌های درشت و دانه‌های ریز باران میدانند، و معتقدند که، بعلتی، دانه‌های درشت بار مثبت پیدا میکنند و دانه‌های ریز بار منفی). چون اختلاف پتانسیل میان دو طرف یک ابر یا میان دو ابر یا میان ابر و زمین باندازه‌ی کافی برسد، تخلیه‌ی برقی صورت میگیرد، و رعد (صدای همراه با تخلیه) و برق (نور همراه با تخلیه) حادث میشود. از روی حسابی که شده، تقریباً در هر ثانیه 100 برق در نقاط مختلف زمین میزند. بعلت اختلاف میان سرعتهای سیر نور و صوت، همیشه صدای رعد پس از دیدن برق شنیده میشود، و گاهی فاصله‌ی ابر باندازه‌ای زیاد است که تنها برق دیده میشود.
برق[10] یا **الکتریسیته** (elektrisite؛ فنس)، عاملی که باعث پدیده‌های فیزیکی گوناگون از قبیل جذب و دفع، آثار نوری و حرارتی، آثار شیمیائی، تولید تکان ناگهانی در بدن انسان، و غیره میشود؛ و بعبارت اصح، صورتی از انرژی که قابل تبدیل به انرژیهای حرارتی، مکانیکی، و شیمیائی است. علمی که از خواص این انرژی بحث میکند علم برق یا برقشناخت است. کشف برق منسوب است به طالس (ح ۶۲۴ ق‌م–ح ۵۴۸ ق‌م) که بتجربه دریافت که اگر کهربا [بزبان یونانی الکترون (elektron)] با پشم مالش داده شود اجسام سبک را جذب میکند (لفظ الکتریسیته ناشی از همین سابقه است). در قرن ۱۸م دو نوع برق مختلف تشخیص داده شد: یکی آنکه از مالش کهربا با پشم در کهربا تولید میشود، و دیگر آنکه از مالش شیشه با ابریشم در شیشه پدید میآید. امروزه، این دو نوع را بترتیب برق منفی و برق مثبت خوانند

(۱)berceuse (فنس) (۲)Brescia (۳)Perseus (۴)Brecht (۵)snowdrift (۶)snowfield (۷)nivation (۸)snowline (۹)lightning (۱۰)electricity

(عناوین "مثبت" و "منفی" از بنجمین فرانکلین است). در اواخر قرن ۱۸م لویجی گالوانی به جریان برق پی برد؛ آلساندرو ولتا تحقیقات او را تعقیب کرد. سر هامفری دیوی در الکترولیز کار کرد. اورستد و آ. م. آمپر در رابطه‌ی برق و مغناطیس تحقیق نمودند. اهم کشف کرد که برقراری جریان برق مستلزم قوه‌ی محرکه‌ای است (← برقرانی). فاراده جریان القائی را کشف کرد. از ۱۸۸۰ ببعد ترقیات وسیع و شگرف علمی و عملی–بوسیله‌ی محققینی مانند ج. ک. مکسول، ه. ر. هرتس، لرد کلوین، سر ج. ج. تامسن، ر. ا. میلکین، و دیگران حاصل شد. بنجمین فرانکلین برق را سیال بی‌وزنی میدانست، و میپنداشت که در اجسام خنثی بمقدار معینی موجود است، و اگر ازین حد زیادتر یا کمتر شود جسم دارای برق مثبت یا منفی میگردد. بعلت اشکالاتی در توجیه بعضی پدیده‌های برقی، سیمر، فیزیکدان انگلیسی، قائل به دو سیال شد که بحالت ترکیب در تمام اجسام خنثی موجودند، ولی بر اثر بعضی عوامل (مثلا مالش) از هم جدا میشوند. الفاظی مانند "جریان برق" و غیره ناشی از همین تصویر برق بصورت ماده‌ای سیال میباشد. به نظریات جدید در ضمن شرح ذیل اشاره خواهد شد.

مبادی علم برق. برای تسهیل فهم مبادی علم برق، در بحث مقدماتی این علم همان تصور برق بصورت دو سیال (سیاله‌ی برق)، یکی مثبت (+) و دیگری منفی (−)، بکار میرود. اجسام در شرایط متعارفی از جنبه‌ی برقی خنثی هستند، یعنی از دو سیال مذکور بمقادیر مساوی دارند. بر اثر بعضی اعمال (مثلا گاهی بر اثر مالش. ← ایستانبرق) این تعادل در جسم بهم میخورد؛ درین صورت جسم را باردار (یعنی دارای بار برقی) خوانند، و مازاد برقی از نوع معین را که در پایان عمل در جسم مانده است بار برقی جسم گویند. مبحثی از علم برق را که از تولید بارهای برقی و تأثیر میدان برقی بر آنها بحث میکند ایستانبرق گویند. جریان برق، حرکت بار برقی و موضوع مبحث روانبرق است، و تأثیر متقابل برق و مغناطیس موضوع برقاطیس میباشد.

بر طبق نظریات کنونی، برق اساس ماده است، و اتم، که واحد اصلی عناصر است، از الکترونها (دارای بار منفی)، پروتونها (دارای بار مثبت)، و نوترونها (ذرات خنثی) تشکیل یافته. در شرایط عادی بارهای الکترونها و پروتونهای اتم توازن دارند، و بالنتیجه اتم خنثی است. بر حسب اینکه یک یا چند الکترون از اتمی جدا یا بآن ملحق شوند، اتم دارای برق مثبت یا منفی میگردد؛ و هرگاه عملی (مثلا مالش) باعث شود که الکترونهائی از جسم خنثائی خارج یا بدان وارد شوند، جسم دارای بار مثبت یا بار منفی میگردد. نیز به ارجاعات مذکور در این مقاله و مقالات

نمونه‌ای از تولید و انتقال و توزیع برق

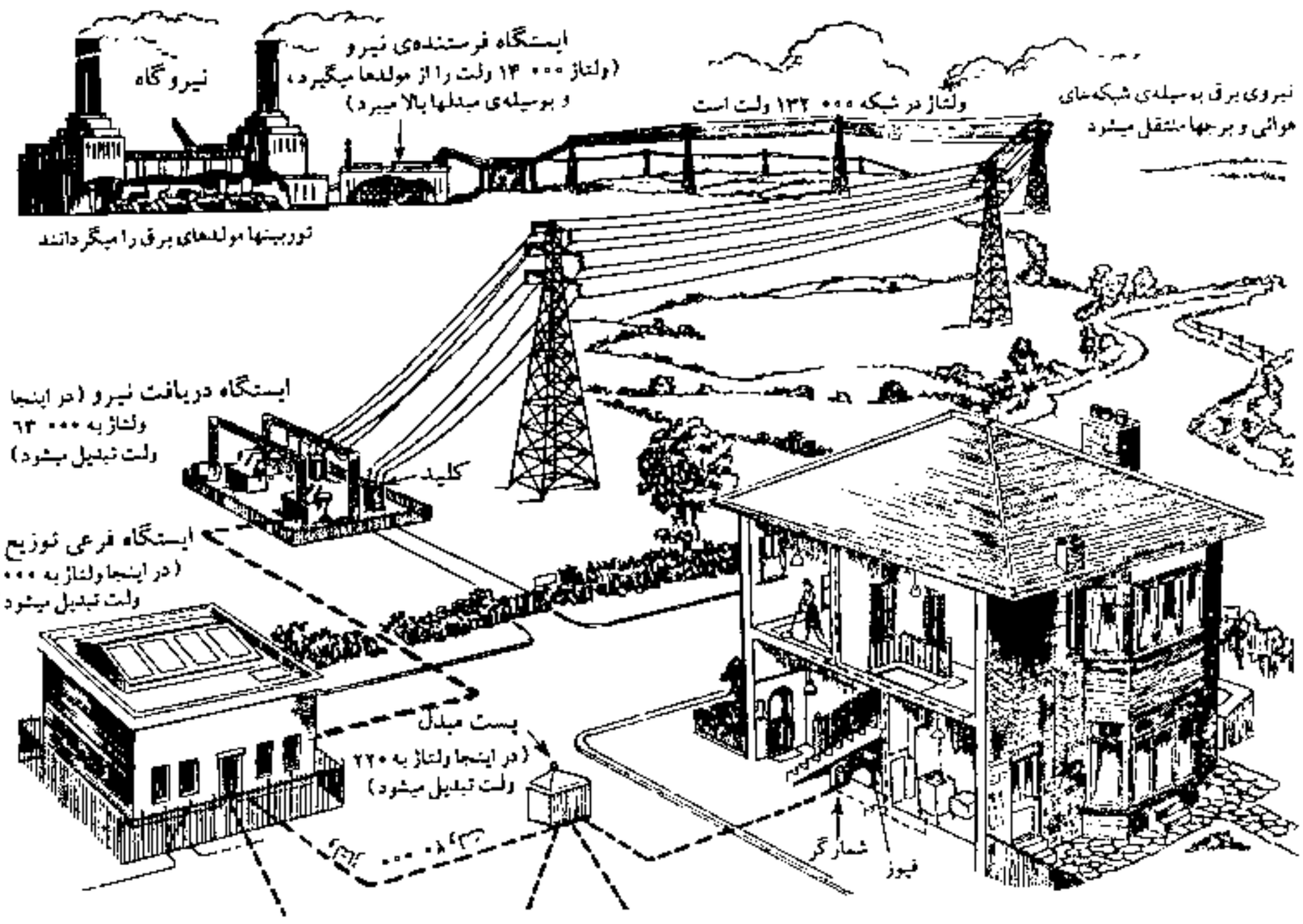

ارجاعی در آنها رجوع کنید.

برقاشیمی[1] (barqāšimi) [برق + ا (= و) + شیمی]، فنی الکتروشیمی (elektrošimi)، قسمتی از علم شیمی، در باب روابط فعل و انفعالات شیمیائی و برق. از جمله‌ی مسائل موضوع بحث برقاشیمی میتوان تولید جریان برق بوسایل شیمیائی، قابلیت هدایت محلولها، الکترولیز، و نظریه‌ی یون و یونش را نام برد.

برقاطیس[2] (barqātis) [= برق + ا (= و) + (مغنا) طیس]، فنی الکترومانیتیسم (elektromānye-tism)، مبحثی از علم برق که از آثار مغناطیسی جریان برق و تأثیرات متقابل برق و مغناطیس بحث میکند. اولین قدم را درین راه اورستد برداشت (۱۸۱۹)، وی بتجربه معلوم کرد که اگر جریان برق در سیمی موازی یک عقربه‌ی مغناطیسی بگذرد، عقربه میگردد و متمایل است که عمود بر امتداد جریان قرار گیرد. توجیه پدیده‌های برقاطیسی اینست که جریان برق در اطراف خود یک میدان مغناطیسی (← مغناطیس) تولید میکند، و بهمین جهت جریان برق و نیروی مغناطیسی متقابلا در یکدیگر تأثیر میکنند. کشف این تأثیرات متقابل اساس توسعه‌ی شگرف صنایع برقی بوده؛ بسیاری از آلات اندازه‌گیری برق مبتنی بر آن است (مثلا ← گالوانومتر)؛ جریان القائی (← القا) و جریان متناوب (برق) ناشی از همین تأثیر متقابل میباشند. از دانشمندانی که در بسط برقاطیس سهم عمده‌ای داشته‌اند میتوان آمپر، فاراده، مکسول را نام برد. نیز ← امواج برقاطیسی.

بر قدیم (barre)، قاره‌های اروپا و آسیا و افریقا. نیمکره‌ی شرقی را نیز بر قدیم میخوانند (در مقابل بر جدید. ← امریکا؛ نیمکره‌ی غربی).

برقرانی[3] (barq.rāni) یا **قوه‌ی محرکه‌ی برق**، مشخصه‌ی اصلی هر منبع انرژی برق، و آن عاملی است که سبب جریان برق میشود (مانند فشاری که سبب جریان آب در یک لوله میگردد). از جنبه‌ی علمی، برقرانی یک منبع انرژی برق عبارتست از اختلاف پتانسیل برقی بین دو انتهای آن (و بعبارت اصح، حد این اختلاف پتانسیل هرگاه شدت جریان حاصل از منبع بسمت صفر میل کند). واحد عملی آن ولت است.

برقراهه: ← مدار برق.

برقش[4] (barqeš)، اسم مصدر از برقیدن.

برقشناخت، علم برق؛ ← برق یا الکتریسیته.

برقگیر[5] (barq.gir)، جسم هادی منتهی به چند نوک تیز که آنرا بر بالای بناهای بلند تک‌افتاده نصب و انتهای دیگرش را بزمین متصل میکنند. اگر ابری که فرضاً بار برقی مثبت دارد از فراز بنائی بلند بگذرد، در نتیجه‌ی مجاورت (← القا)، بار منفی در قسمت مرتفع بنا جمع میشود، و بار مثبت بزمین میرود. اگر برقگیر نباشد، ممکن است تخلیه‌ی برقی شدیدی تولید شود، و بنا را "برق بزند". اما با بودن برقگیر، باری که در بالای بنا مجتمع شده بوسیله‌ی نوکهای برقگیر متدرجاً وارد جو میشود، و این تخلیه‌های تدریجی مانع تخلیه‌ی شدید ناگهانی میگردد.

برقلس (boroqlos)، دانشمند و فیلسوف نو-افلاطونی: ← پروکلوس.

برق‌وارانی[6] (barq.vārāni) یا **قوه‌ی ضد محرکه‌ی برق**، در موتور برق، برقرانیی (← برقرانی)، که بواسطه‌ی گردش القاگیر در میدان القاگر، در القاگیر تولید میشود، و جهت آن مخالف با جهت برقرانی محرک موتور است.

برقوق (barquq)، ملقب به **الملک الظاهر سیف‌الدین**، ف ۸۰۱ هق، اولین سلطان (۷۸۴–۸۰۱ هق) مصر از سلسله‌ی ممالیک برجی. در کریمه بغلامی خریده شده بود، و بعداً کارش بالا گرفت، و بسلطنت رسید. وی معاصر امیر تیمور بود، و تیمور با وی از در دوستی درآمد.

---

(۱)electrochemistry (۲)electromagnetism (۳)electromotive force (۴)electrification; electrization (۵)lightning rod (۶)counter-electromotive force; back electromotive force

برقه (barqa)، نامی که جغرافیانویسان عرب به ناحیه‌ی سیرنائیک و به شهری (مطابق تمرّج حالیه) واقع در این ناحیه اطلاق کرده‌اند.

برقیدن[1] (barqidan) [مصدر ساخته‌شده از برق (= الکتریسیته)]. **۱-** برق دادن یا بار برقی دادن به چیزی (← برق یا الکتریسیته). **۲-** باعث عبور جریان برق از چیزی شدن، یا تحت تأثیر ضربه‌ی برقی قرار دادن.

برک[2]**، ادمند** (edmənd bërk)، ۱۷۲۹–۹۷، سیاستمدار و نویسنده‌ی سیاسی بریتانیائی؛ مت دوبلن. از اعضای محفل س. جانسن بود. در حزب ویگ عضویت داشت، و از مخالفین سرسخت ویلیام پیت بود. با سیاست اِعمال قدرت جورج III در امریکا مخالف و طرفدار سیاست خردمندانه‌تری بود. باعث محاکمه‌ی طولانی وارن هیستینگز شد، و بدین طریق، از تعدیات مأمورین انگلیسی در هند پرده برداشت. مخالفتش با انقلاب فرانسه منجر بقطع رابطه‌ی وی با حزب ویگ گردید (۱۷۹۱). پشتیبان بسیاری از اصلاحات عملی بود، ولی از اصلاحات سیاسی بیم داشت.

برک، حجاج ابن عبدالله (borak)، فت ۴۰ هق، یکی از خوارج. اولین کس بود که در لشکر علی ابن ابی طالب بر خلاف حکمیت خروج کرد، و شعار معروف لا حکمَ الا الله را اظهار نمود. برک یکی از سه نفر خارجی بود، که با یکدیگر همدست شدند، و اتفاق کردند که در یک روز علی و معاویه و عمرو ابن عاص را بکشند. برک قتل معاویه را بر عهده گرفت، اما کاری از پیش نبرد، و پس از سوء قصد بی‌نتیجه‌ای گرفتار و کشته شد.

برک[3]**، رابرت اوهارا** (rābərt ohārā bërk)، ۱۸۲۰–۶۱، پوینده‌ی ایرلندی استرالیا. استرالیا را از ج به ل پویید. هنگام مراجعت از گرسنگی جان سپرد.

برکال (barkāl)، دهستان (جه ح ۸۴۰′۳؛)، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. کنار رود کال شور واقعست، و از آن نام گرفته. مرکزش، سعدالدین (جه ۲۷۴′۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۲ کیلومتری جش بردسکن قرار دارد.

برکلی[4] (bërkli)، شهر (جه ۱۱۳′۸۰۵)، غ ایالت کالیفرنیا، کشمت، بر ساحل شرقی خلیج سان فرانسیسکو. از مراکز علمی و فرهنگی است. دانشگاه کالیفرنیا در اینجاست. عنصر برکلیوم ازین شهر نام گرفته است.

برکلیوم[5] (berkeliom)، عنصر شیمیائی رادیو-آکتیو (علامت شیمیائی: Bk؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از شهر برکلی (محل دانشگاه کالیفرنیا) که در آنجا کشف شد نام گرفته است.

برکمستد[6] (bërkəmsted) یا **برکمستد بزرگ**، شهر (جه ۱۰′۷۷۷)، هرتفردشر، انگلستان؛ دارای قلعه‌ای از قرن ۱۱م که به بسیاری اشخاص تاریخی وابسته است.

برکن، ولایت، ویلز: ← برکناک‌شر.

برکناک[7] (breknāk)، شهر (جه ۶′۴۶۶)، مرکز ولایت برکناک‌شر، ویلز. کلیسای جامعی از قرن ۱۱م دارد.

برکناک‌شر[8] (breknākšər) یا **برکن**[9] (bre-kən)، ولایت (۱′۸۹۸ کمه؛ جه ۵۶′۴۸۴)، ج ویلز؛ مرکزش **برکناک**. ناحیه‌ایست کوهستانی. شغل عمده‌ی اهالی پرورش گوسفند و تهیه‌ی لبنیات است، ولی زغال و آهن نیز استخراج میشود.

برکنهد[10] (bërkənhed)، شهر (جه ۱۴۲′۳۹۲)، چشر، انگلستان، بندری مقابل لیورپول بر مصب رود مرزی. دارای آسیابهای غله، مصنوعات فولادی، و کارگاههای کشتی‌سازی است. در ۱۹۴۱ شدیداً بمباران شد.

برکوخبا[11]**، شمعون** (bar.koxbā) [عبری، = فرزند ستارگان]، فت ۱۳۵ بم، رهبر یهودی انقلاب (۱۳۱–۱۳۵) علیه دولت روم. خود را مسیح خواند. شورش او با شکست خونینی خاتمه یافت.

برکه‌ی مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

برکیارق (barkiāroq) [رکن‌الدین ابوالمظفر برکیارق]، فت ۴۹۸ هق، از پادشاهان مشهور سلسله‌ی سلاجقه و چهارمین پادشاه (۴۸۶–۴۹۸ هق) آن سلسله؛ پسر ارشد ملکشاه سلجوقی. وی، بنا بر مشهور، در سنه‌ی ۴۷۱، و مطابق قول ابن خلکان، در سنه‌ی ۴۷۴ بدنیا آمد، و ظاهراً قول نخست اصح است. در هنگام وفات (۴۸۵ هق) ملکشاه، وی ۱۳ سال داشت، و در اصفهان بود. **ترکان خاتون**، زوجه‌ی ملکشاه، که **محمود ابن ملکشاه**، پسر چهارساله‌ی خود، را میخواست به سلطنت بردارد، بفرمود تا برکیارق را بزندان افکندند. اما نظامیه، یعنی غلامان خاصه‌ی نظام‌الملک طوسی، که در اصفهان قدرتی داشتند، علی رغم **تاج‌الملک شیرازی**، که رقیب و محرک قتل نظام‌الملک بود، و با ترکان خاتون همدست بود، بشوریدند، و برکیارق را از اصفهان بیرون برده در ری بسلطنت برداشتند. ترکان خاتون و تاج‌الملک بدفع نظامیه و برکیارق لشکر کشیدند، و در جنگی که، در اواخر ذی الحجه‌ی سنه‌ی ۴۸۵، در نزدیکی بروجرد روی داد، برکیارق ظفر یافت، و اصفهان را پس از مدتی محاصره گرفت، و در آنجا بسلطنت نشست (۴۸۶ هق)، و عزالملک حسین، پسر خواجه نظام‌الملک، را به وزارت گزید. اما بزودی عمش، تتش ابن الب ارسلان، مدعی او شد، و برکیارق از او شکست خورده (شوال ۴۸۷) به اصفهان گریخت، و آنجا مخالفانش در صدد برآمدند او را کور کنند. اما وفات ترکان خاتون و پسرش محمود ابن ملکشاه او را از آن بلیه نجات داد. چندی بعد بکومک وزیر خود **مؤیدالملک**، پسر دیگر خواجه نظام الملک، در نزدیک ری، تتش را مغلوب و مقتول نمود (صفر ۴۸۸). اما چندی بعد، مؤیدالملک را معزول کرد، و وزارت خویش به **فخرالملک ابن خواجه نظام‌الملک**، پسر دیگر خواجه نظام‌الملک، داد، و مؤیدالملک از او رنجیده به گنجه نزد برادرش **محمد ابن ملکشاه** رفت، و او را بر خلاف برادر بیاغالید. محمد ابن ملکشاه بدعوی ملک برخاست، و در طی سه سال، پنج بار بین دو برادر جنگ روی داد (رجب ۴۹۳، جمادی الاخری ۴۹۳، صفر ۴۹۵، جمادی الاولی ۴۹۵، جمادی الاخری ۴۹۶)، و عاقبت بین آنها صلح افتاد، و مقرر شد گیلان و آذربایجان و اران و ارمنستان و موصل و شام از آن محمد باشد، و عراق و اصفهان و جبل تحت فرمان برکیارق شود. و بدینگونه، در عهد سلطنت برکیارق وحدت دولت سلجوقی، که در عهد ملکشاه بنهایت وسعت و قدرت رسیده بود، بتجزیه گرائید. برکیارق در جوانی به بیماری سل مبتلی گشت، و هنگام عزیمت بغداد، بیماریش شدت یافت. ناچار چهل روز در بروجرد اقامت گزید، و همانجا در ربیع الاول یا ربیع الآخر سنه‌ی ۴۹۸ هق وفات یافت. بعد از او پسر چهارساله‌اش ملکشاه ابن برکیارق عنوان سلطنت یافت، اما سلطان محمد ابن ملکشاه او را برکنار نمود.

برگ[12] (berg)، دوکنشین سابق (پیش از ۱۳۸۰ کُنت‌نشین بود)، لغ آلمان؛ شهر عمده‌اش دوسلدورف. در ۱۳۴۸–۱۵۲۴ زیر فرمان کنتهای یولیش، در ۱۵۲۴–۱۶۰۹ در تصرف دوکهای کلیوز، و در ۱۶۶۶–۱۸۰۶ جزء قلمرو سلسله‌ی ویتلسباخ بود. ناپلئون I آن را، بخاطر ژ. مورا، مهین‌دوک-نشین کرد (۱۸۰۶). در ۱۸۱۵ به پروس منتقل شد.

برگ، یکی از عمده‌ترین اعضای رویشی گیاهان، که عموماً دارای یک قسمت پهن سبز، یک قسمت باریک بنام دمبرگ (dom.barg)، و یک قسمت نیمه‌استوانه‌ای باسم نیام (niām) است. رنگ سبز آن بسبب رنگیزه‌ای موسوم به **کلوروفیل** است که موجب عمل **فوتوسنتز** میشود، و ئیدراتهای کربون (قند و نشاسته) میسازد. باین جهت، برگ مایه‌ی اصلی زندگی حیوانی است. رنگ زرد پائیزه‌ی برگ بسبب کمی درجه‌ی حرارت و عوامل دیگری است که کلوروفیل را از بین میبرند، و رنگیزه‌های دیگری را آشکار میسازند. ترکیب این رنگیزه‌ها در برگهای رنگین و ابلق وجود دارد؛ اگر رنگیزه-های برگ بعلل طبیعی یا مصنوعی از میان برود برگ سفید میشود. برگهای بعضی سبزیها را بواسطه‌ی پوشانیدن میتوان سفید کرد (چه باین ترتیب ماده‌ی سبز ساخته نمیشود).

برگ، آلبان[12] (ālbān berg)، ۱۸۸۵–۱۹۳۶، آهنگساز اتریشی. شاگرد آ. شونبرگ و از پیروان او بود. اگرچه روش او مواجه با مخالفتهای شدید گردید، اپرای وُتسک (۱۹۲۵) وی سخت مقبول افتاد. از آثار دیگرش سویت لیریک (۱۹۲۶) برای کوارتت زهی، یک کنسرتو (۱۹۳۶) برای ویولن، و اپرای ناتمام لولو است.

برگ[13]، سر **ویلیام لارنس** (sər wilyām lārəns brag)*، ۱۸۹۰–، فیزیکدان انگلیسی، پسر سر و. ه. برگ؛ مت آدلائید (استرالیا). در ۱۹۳۸ استاد فیزیک تجربی در دانشگاه کیمبریج شد. در ۱۹۱۵ او و پدرش مشترکاً جایزه‌ی نوبل را در فیزیک بردند. وی بالاخص بواسطه‌ی تحقیقاتش در ساختمان بلورها و ساختمان اتمی ممتاز است.

برگ[13]، سر **ویلیام هنری** (sər wilyām henri brag)*، ۱۸۶۲–۱۹۴۲، فیزیکدان انگلیسی. او و پسرش سر و. ل. برگ طیفسنجی اختراع و به وسیله‌ی آن در ساختمان بلورها و ساختمان اتمی تحقیقات مهمی کردند، که در نتیجه‌ی آن مشترکاً جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۵ را در فیزیک بردند.

---

(۱)electrify; electrize (۲)Burke (۳)Burke (۴)Berkeley (۵)berkelium (۶)Berkham(p)stead (۷)Brecknock (۸)Brecknockshire (۹)Brecon (۱۰)Birkenhead (۱۱)Bar Kokba (Cochba) (۱۲)Berg (۱۳)Bragg

برگ، هنری[1] (henri bërg)، ۱۸۱۱–۸۸، بشردوست امریکائی. در سال ۱۸۶۶ "انجمن جلوگیری از بیرحمی به حیوانات" را در امریکا تأسیس کرد. به ا. ت. **گری** در تشکیل "انجمن جلوگیری از ظلم نسبت به اطفال" (۱۸۷۵) کومک کرد.

برگ، هیوبرت د: ← هیوبرت د برگ.

برگامو[2] (bergāmo)، شهر (جم ۹۵°۶۵۱)، لومباردی، ل ایتالیا. صنایع نساجی دارد. در ۱۴۲۷–۱۷۹۷ زیر حکومت ونیز بود. از آثار جالبش کلیسای جامع به سبک رومانسک و نمازخانه‌ی دوره‌ی رنسانس (کار کولئونی) است. مولد دونیدزتی.

برگاموت (bergāmot؛ فنس)، (*Citrus bergamia*)، نارنجی که میوه‌ی آن دراز و بشکل گلابی و پوستش دارای روغن عطری است. در ساختن ادکلنی بکار میرود.

برگ بو (barge bu) یا **رند** (rand) یا **غار**، (*Laurus nobilis*)، درخت پیوسته‌سبزی مخصوص نواحی مدیترانه، که آنرا آس بری (āse barri) نیز میگویند. قدما آنرا نشانه‌ی قهرمانی و لیاقت میدانستند. برگهای آن برای معطر ساختن غذا، آشها، و ترشیها بکار میرود. سته‌ی آن بسیار کوچک و کروی است، و حب الغار (habbo 'l-qār) نامیده میشود.

برگردان: ← ترجیع.

برگریز (barg.riz)، در گیاهشناسی، گیاهانی که در زمستان برگهای آنها میریزد و دوباره در بهار پدید میآید.

برگزینندگان[3] یا **الکتورها** (elektor.hā؛ از لتی)، در تاریخ امپراطوری مقدس روم، امرائی که حق انتخاب پادشاهان آلمان، یا بعبارت دقیقتر، "پادشاه رومیان" را داشتند. تا دوره‌ی سلطنت (۱۴۹۳–۱۵۱۹) ماکسیمیلیان I، پادشاه منتخب، قبل از اینکه عنوان امپراطور بگیرد، بدست پاپ تاجگذاری میشد. عملا فقط از انتخاب (۱۱۲۵) لوتار II تا انتخاب (۱۴۳۸) آلبرشت II انتخاب صورت واقعی داشت؛ بعدها، برگزینندگان شاهان را فقط از خاندان هاپسبورگ انتخاب میکردند. در قرن ۱۳م، عده‌ی برگزینندگان به ۷ محدود شد، ولی اینکه چه کسانی از برگزینندگان باشند مورد اختلاف بود. نظر به اختلافاتی که مکرراً در باب منتخبین روی داده بود، امپراطور شارل IV در ۱۳۵۶ منشوری معروف به منشور زرین (بمناسبت مُهر زرین آن) صادر نمود که آیین و تشریفات انتخابات و تاجگذاری را معین میکرد. حق برگزینندگی به ۷ تن از امراسقفهای اعظم ماینتس، تریر، و کولونی؛ شاه بوهم؛ کنت کاخنشین راین؛ دوک ساکس؛ و مارگراف براندنبورگ اعطا شد. شاهان در قدیم در آخن و از ۱۵۶۲ در فرانکفورت (فرانکفورت‌آم‌ماین) برگزیده میشدند. در ۱۶۲۳، امپراطور فردیناند II، بعنوان تنبیه فردریک پادشاه زمستانی، رأی کُنت کاخنشین را به دوک باواریا منتقل نمود، ولی در صلح وستفالی (۱۶۴۸)، رأی هشتمی برای کنت کاخنشین مقرر شد. در ۱۶۹۲، رأی نهمی برای هانوور مقرر شد، که رسماً در ۱۷۰۸ شناخته شد، و بدین ترتیب، شاهان انگلستان برگزیننده شدند (۱۷۱۴). منصب برگزینندگی با برافتادن امپراطوری مقدس روم در ۱۸۰۶ منسوخ شد، ولی لاندگرافهای هسن‌کاسل تا ۱۸۶۶ عنوان برگزیننده بخود میدادند.

برگسون[4]**، هانری** (hānri bergsoN)، ۱۸۵۹–۱۹۴۱، فیلسوف فرانسوی؛ متـ پاریس. پدر و مادرش یهودی انگلیسی بودند، و خودش به تابعیت فرانسه درآمد. مدتی در دبیرستانها و سپس در دانشسرای عالی پاریس و کولژ دو فرانس فلسفه تدریس کرد. در ۱۹۱۸ بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب گردید. از آن زمان تدریس را رها کرد، و به سیاست و امور بین‌المللی پرداخت. در ۱۹۲۸ جایزه‌ی ادبی نوبل سال ۱۹۲۷ باو اعطا گردید. پس از سقوط دولت فرانسه در جنگ II، که حکومت پتن مقرراتی بر ضد یهودیان وضع کرد، برگسون را، بمناسبت مقام ارجمندش و خدمات عمده‌ای که به فکر اروپائی کرده بود، ازین مقررات معاف نمود، ولی وی بعنوان همدردی با همنژادان خود این معافیت را نپذیرفت.

برگسون از بزرگترین فلاسفه‌ی این زمان است. وی با افکار شایع و تحقیقی عصر خود—که گوئی حقیقت را چون ساختمانی منطقی و هندسی می‌پنداشت—بمخالفت برخاست. سِر نفوذ فکری او جنبه‌ی ابتکاری حملات وی به فلسفه‌ی مادی و ماشینی است. برگسون معتقد است که حقیقت ساختمان ثابتی ندارد، و ذاتاً متغیر است، و عقل از شناخت آن عاجز میباشد، و مدعی است که اگر چه علم قواعد کلی مفیدی در باب ماهیت عالم طبیعی بدست میدهد، شناخت مطلق ماهیت زمان حقیقی، تغیر، خلقت، و آزادی انسانی بوسیله‌ی فلسفه‌ای مبتنی بر "معلومات بیواسطه‌ی خود‌آگاهی"، یعنی بر آنچه نفس بآنها علم حضوری دارد ممکن است. بعقیده‌ی او، فلسفه علم به کنه اشیاء و ادراک حقایق است، و ادراک حقیقی از راه استدلال و احتجاج حاصل نمیشود، بلکه از طریق "درون‌بینی" دست میدهد. بین زمان فیزیکی و مدت حقیقی یا استمرار تفاوت فاحش قائل است؛ زمان فیزیکی (که مثلا با ساعت اندازه‌گیری می‌شود) کمیت و ساخته‌ی عقل است، و حقیقت زمان نیست؛ حقیقت زمان "استمرار" است که جریان دائمیِ حالاتِ نفسِ خودآگاه است، و از راه "درون‌بینی" درک میشود. "استمرار" هسته‌ی مرکزی فلسفه‌ی برگسون است. برگسون جهان مادی را بی‌حقیقت نمیداند، اما، در مقابل فلاسفه‌ی مادی و ماشینی، دوگانگی ماده و "نیروی حیاتی" را تأکید میکند. نیروی حیاتی اصل و حقیقت وجود است، و آن غیر مادی است، و خلاقیت دارد؛ در ماده عمل میکند، و از این راه انواع و اجناس موجودات پدید میآیند.

در آثار برگسون افکار عمیق وی با قدرت بیانش درهم آمیخته است. اولین اثر او کتاب مملومات بیواسطه‌ی خودآگاهی (۱۸۸۹) است که رساله‌ی دکتری وی بود، و اساس فلسفه‌ی اوست. آثار دیگرش عبارتند از ماده و حافظه (۱۸۹۶)، خنده (۱۹۰۰)، تطور خلاق (۱۹۰۷)، استمرار و مقارنه (۱۹۲۲)، دو منبع اخلاق و دین (۱۹۳۲)، و غیره.

برگشلو (bargeślu)، دهستان (جم ۱۲°۶۲۰؛)، ش بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۵۹ (؛) آبادی. رود برگشلو قسمتی از اراضی آنرا مشروب میکند. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، و انگور است. مرکزش، امامزاده (جم ۳۱۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۱٫۵ کیلومتری جش رضائیه است. بندر گلمانخانه جزء این دهستان میباشد.

برگمان[5]**، ارنست فون** (ernst fon bergmān)، ۱۸۳۶–۱۹۰۷، جراح آلمانی، واضع (۱۸۸۶) طریقه‌ی ضد عفونی کردن اسبابها و البسه با بخار.

برگمان[6]**، اینگرید** (ingrid bergmān)، ۱۹۱۷–، بانوی هنرپیشه‌ی سوئدی؛ تبعه‌ی امریکا. کار خود را با بازی در فیلمهای سوئدی شروع کرد، و بجهت بازی در فیلمهای کازابلانکا، ناقوس برای که مینوازد (از روی رمانی از ارنست همینگوی بهمین نام؛ عنوان فارسی فیلم و رمان زنگها برای که بصدا درمیآید)، زالدارک، و استرومبولی شهره گشت.

برگمان[6]**، اینگمار** (ingmār bergmān)، ۱۹۱۸–، سناریونویس سوئدی و کارگردان بزرگ سینما و تئاتر، برنده‌ی چند جایزه‌ی سینمائی. در کارهای خود با بینش فلسفی عمیق به موضوعهائی از قبیل مرگ و زندگی، جستجوی حقیقت، بیگناهی و گناهکاری، و عشق میپردازد. از فیلمهای معروفش بحران (۱۹۴۵) و مهر هفتم (۱۹۵۶) است.

برگمان[6]**، توربرن اولف** (torbern ulof bergmān)، سوئدی بریمان (berymān)، ۱۷۳۵–۸۴، دانشمند سوئدی در فیزیک، شیمی، و طبیعیات. نظریه‌ی میل ترکیبی شیمیائی را بسط داد. تجزیه‌ی شیمیائی و طبقه‌بندی سنگها (علوم طبیعی) را اصلاح کرد. در بلورشناسی نیز مطالعاتی بعمل آورد.

برگ مخملی (barg-maxmali)، گیاه بلند یکساله از نوع ابوطیلون (*Abutilon*) که آنرا پنیرک هندی نیز مینامند. برگهایش مخملی و گلهایش زرد است. در آسیا بحالت خودرو دیده میشود، و آنرا برای رشته‌هایش، موسوم به ژوت چینی (jut-؛ از فنس)، میکارند.

برگن[7] (bergen)، شهر و دریابندر (جم ۱۱°۴۲۴)، جغ نروژ، بر دو شاخابه از دریای شمال. مهمترین مرکز کشتیرانی و دومین شهر بزرگ نروژ است. در ح 1070 تأسیس شد؛ در قرون وسطی شهر عمده و مقر سلطنتی و اسقف‌نشین و مرکز فرهنگی نروژ بود. ← اتحادیه‌ی هانسائی در ح ۱۳۵۰ یکی از چهار مرکز بزرگ خارجی خود را در آن تأسیس کرد، و تا ۱۵۶۰ بر این شهر تسلط داشت. تأسیسات دریائی که آلمان در آن برپا کرده بود در جنگ II سخت بمباران شد. از بناهای قدیمی آن (غالباً تعمیر و تجدید شده) تالار هاکون (کاخی از قرن ۱۲م)، کلیسای جامع (قرن ۱۳م)، و برج روزنکرانتس (قرن ۱۶م) است. دانشگاه دارد. تئاتر آن در قرن ۱۹م، بواسطه‌ی مساعی ایبسن و بیورنسون اهمیت بین‌المللی پیدا کرد. فستیوال سالیانه‌ی بین‌المللی موسیقی دارد.

(۱)Bergh (۲)Bergamo (۳)electors (۴)Bergson (۵)Bergmann (۶)Bergman (۷)Bergen

برگن اوپ زوم[1] (bergen op zŏm)، بخش (جع ۳۴٬۴۴۸) و شهر، ایالت نورد برابانت، جغ هلند؛ بندری از دریای شمال بر سکلت شرقی. سابقاً بسیار مستحکم بود، و در جنگهای قرون ۱۶م–۱۸م اغلب در محاصره بود.

برگ نو (barge nŏ)، بوته یا درختچه‌ی برگریز یا پیوسته‌سبز بز قدیم از نوع لیگوستروم (*Ligustrum*) که برای پرچین باغها کاشته میشود. برگ نو کالیفرنیا (*L. ovalifolium*) و برگ نو معمولی (*L. vulgare*) یا مندارچه (mandārce) بیشتر معمول است.

برگوین[2]، **جان** (jān bërgoyn)، ۱۷۲۲–۹۲، ژنرال بریتانیائی در انقلاب امریکا. در پیکار سرتوگا تسلیم شد (اکتبر ۱۷۷۷).

برگه: ← زردالو.

برگیوس[3]، **فریدریش** (fridriš bergius)، ۱۸۸۴–۱۹۴۹، شیمیدان آلمانی. زغال سنگ را به سوخت مایع و چوب را به قند تبدیل کرد. سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۱ را برد.

برلن، آلمان: ← برلین.

برلی[4]، اولین **بارون** (bāron bërli*)، لقب **ویلیام سسیل** (wilyām sesil)، ۱۵۲۰–۹۸، سیاستمدار انگلیسی، عمده‌ترین رایزنان ملکه‌ی الیزابت. مدت ۴۰ سال به ملکه خدمت کرد. مسئول قتل ماری استوارت و تحکیم مذهب پروتستان بود. سیاست او باعث توسعه‌ی صنعت و تجارت گردید.

برلیشینگن[5]، **گوتس فون** (gëts fon berlišingen)، ح ۱۴۸۰–۱۵۶۲، شهسوار و حادثه‌جوی آلمانی. در جنگ دهقانان رهبر روستائیان شورشی بود. گوته، در نمایشنامه‌ی گوتس فون برلیشینگن (۱۷۷۳)، از سرگذشت او الهام گرفته است.

برلین، اونتاریو، کانادا: ← کیچنر.

برلین[6] (berlin) یا **برلن** (berlan)، شهر (جع ح ۳٬۴۴۵٬۰۰۰)، پایتخت سابق آلمان و پروس، ل آلمان، در براندنبورگ (ولی از جنبه‌ی اداری مجزا از براندنبورگ)، بر رودهای شپره و هافل. منطقه‌ی برلن ۸۹۰ کمم مساحت دارد، و مشتمل بر جنگلهای وسیع و دریاچه‌ها است. تا پیش از ویرانی آن در جج II، دومین شهر بزرگ اروپا و مرکز سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آلمان بود. هنوز هم از بنادر درونبومی مهم و از مراکز عمده‌ی ارتباطی است؛ دارای ۶ ایستگاه راه آهن و چند فرودگاه، مخصوصاً تمپلهوف (tempelhof)، میباشد. صنایع نساجی، شیمیائی، و ماشین‌سازی دارد.

تاریخ. برلین نسبت به شهرهای عمده‌ی اروپا شهری جوان است، و اول بار اسم آن در مآخذ سال ۱۲۳۰ میآید. در آن زمان برلین دهکده‌ی کوچکی در ج رود شپره بود، و در شمال شپره دهکده‌ی کولن (këln) قرار داشت، و این دو دهکده در ۱۳۰۷ بهم پیوستند، و سپس به اتحادیه‌ی هانسائی ملحق شدند، و از شهرهای عمده‌ی این اتحادیه گردیدند. شهر برلین که از ترکیب این دو دهکده پیدایش یافت در اواخر قرن ۱۵م مقر برگزینندگان براندنبورگ و از ۱۷۰۱ ببعد پایتخت پروس شد. در ۱۸۷۱ پایتخت آلمان گردید، و بسط و ترقی عظیم یافت. برلین را سپاهیان روس و اتریش در ۱۷۶۰، فرانسویان در ۱۸۰۵، و متفقین جج II در ۱۹۴۵ اشغال کردند. در جج II بکرات بمباران هوائی شد، ولی ویرانی عمده‌ی شهر نتیجه‌ی حملات توپخانه‌ی مارشال ژوکوف بود، که از حیث شدت سابقه نداشت، و منجر بتصرف شهر بدست وی گردید (۲۸ آوریل ۱۹۴۵).

در ← کنفرانس پوتسدام (۱۹۴۵)، برلین به چهار منطقه‌ی اشغالی (شوروی، کشمت، انگلستان، و فرانسه) تقسیم گردید. منطقه‌ی شوروی مشتمل بر برلین شرقی و برلین مرکزی، منطقه‌ی کشمت و انگلستان شامل بخشهای جنوبی و جنوب غربی و غربی، و منطقه‌ی فرانسه مشتمل بر قسمت شمال غربی بود. حکومت نظامی مشترک متفقین، یا کوماندا‌تورا (komāndāturā)، تشکیل شد، شورای نظارت متفقین بر آلمان نیز در برلین جایگزین گردید. در نتیجه‌ی تصادم سیاسی روزافزون بین دولت شوروی و متفقین غربی، کارهای حکومت نظامی مشترک فلج شد، و در ۱۵ ژوئن ۱۹۴۸ مقامات شوروی از حکومت نظامی مشترک کناره‌گیری کردند، و برلین به دو قسمت مجزا تقسیم شد: یکی برلین غربی (۴۸۷ کمم؛ جع ح ۲٬۲۲۸٬۰۰۰)، یعنی مجموعه‌ی مناطق اشغالی کشمت و انگلستان و فرانسه، که در ۱۹۴۹ از کشورهای عضو جمهوری فدرال آلمان غربی گردید؛ و دیگری "منطقه‌ی شوروی" (جع ح ۱٬۱۲۲٬۰۰۰) که در ۱۹۴۹ پایتخت جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی شد.

مهمترین وقایع برلین پس از جنگ محاصره‌ی این شهر از طرف دولت شوروی در سال ۱۹۴۸ است. در ژوئن ۱۹۴۸، دولت شوروی، بسبب ورود پول آلمان غربی به برلین، این شهر را، که در داخل جمهوری دموکراتیک آلمان واقع بود، محاصره کرد، و کلیه راههای ارتباط بین برلین و آلمان غربی را بربست، و این وضع ۱۱ ماه تا ماه مه‌ی ۱۹۴۹ ادامه داشت، و در این مدت متفقین غربی از طریق هوا آذوقه و سایر مایحتاج اساسی را به برلین غربی رسانیدند. اگرچه روسها محاصره را برداشتند، هر چند یکبار حوادثی روی میدهد. کوشش دولت شوروی برای پایان دادن به حالت اشغالی برلین و برای وادار کردن دولتهای غربی به تخلیه‌ی برلین منجر به مذاکرات سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ بین دولتهای بزرگ گردید، ولی تا این تاریخ (نوامبر ۱۹۶۱، مطابق آذر ۱۳۴۰) توافقی حاصل نشده است.

برلین، فرمان[7]، فرمانی که در ۲۱ نوامبر ۱۸۰۶ از طرف ناپلئون I، در پاسخ محاصره‌ی بندرهای تجارتی بدست انگلیسها، صادر شد. در این فرمان جزیره‌های بریتانیا زیر محاصره‌ی دریائی اعلام شد.

برلین، کنگره‌ی[8]، کنگره‌ای که، در سال ۱۸۷۸، امضا کنندگان معاهده‌ی پاریس (۱۸۵۶) برای تجدید نظر در ← پیمان سان ستفانو (که روسیه به عثمانی تحمیل کرده بود) تشکیل دادند. بیسمارک، با نقش "دلال درستکار"، رئیس این کنگره بود. دیگر از اعضای برجسته‌ی آن دیزریلی، آ. م. گارچاکوف، و آندراسی بودند. از تصمیمهای عمده‌ی کنگره میتوان اینها را نام برد: برسمیت شناختن استقلال صربستان، مونتنگرو، و رومانی؛ تقسیم بلغارستان به سه بخش؛ گذاشتن بوسنی و هرزگوین تحت اداره‌ی اتریش‌هنگری؛ تجدید نظر در مرز یونان و عثمانی.

برلینر[9]، **امیل** (emil bërlinər)، ۱۸۵۱–۱۹۲۹، مخترع امریکائی. در تکمیل تلفن، صفحه‌ی گرامافون، و هلیکوپتر کوشید. در هانوور متولد شد، و در ۱۸۷۰ به کشمت رفت.

برلینگتن[10] (bërlingtən)، نام چند شهر در کشمت. از آن جمله است شهری (جع ۳۰٬۶۱۳) در جش ایالت آیووا، واقع بر چهار تپه‌ی مشرف بر میسی‌سیپی؛ و شهری (جع ۳۳٬۱۵۵) در لغ ایالت ورمانت، مشرف بر دریاچه‌ی شامپلن، که بزرگترین شهر ایالت است.

برلینگیم، انسن: ← برلینگیم، پیمان.

برلینگیم[11]، **پیمان** (bërlingeym)، نام پیمان مودتی بین چین و کشمت که در سال ۱۸۶۸ بتوسط سیاستمدار امریکائی، **انسن برلینگیم** (ansən) (۱۸۲۰–۷۰)، منعقد گردید. یکی از مواد پیمان مشوق مهاجرت چینیها به کشمت بود، و منجر به طرد چینیها گردید.

برلیوز[12]، **لوئی اکتور** (lui ektor berlioz)، ۱۸۰۳–۶۹، آهنگساز رمانتیک فرانسوی که افکار و ابتکارات او برای رنگ‌آمیزی ارکستر بسیاری از آهنگسازان بعد از وی را تحت تأثیر قرار داد. اولین اثر عمده‌ی او سمفونی فانتاشتیک (۱۸۳۰) بود. در ده سال بعد سمفونیهای هارولد در ایتالیا و رومئو و ژولیت را نوشت. از آثار بزرگ درامی وی عذاب فاوست و مردم تروا است.

برمانیدس: ← پارمنیدس.

برمایون (bermāyun) یا **برمایه** (bermāye)، نام گاوی که گویند فریدون را در کودکی شیر داد.

برمایه: ← برمایون.

برم‌دلک (barme.delak)، بیشه‌زار و چشمه‌سار مصفائی بمسافت ح ۱۲ کیلومتری ش شیراز که از قصر ابونصر بآنجا میروند. در آنجا سه مجلس نقوش برجسته‌ی بسیار آسیب‌دیده از عهد ساسانی بر پیشامدگی کوه احداث شده است. احتمالا مجلس جانب راست نقش شاپور I و مجلس وسطی نقش بهرام V میباشد.

برمرهافن[13] (bremerhāfen)، شهر (جع ۱۳۱٬۸۸۷)، برمن، ل آلمان؛ بندر دریای شمال بر مصب رود وزر. در ۱۸۲۷ به عنوان بندر کشتیهای تراا‌طلسی تأسیس شد.

برمک: ← برامکه؛ نوبهار، معبد.

برمکیان: ← برامکه.

برمن[14] (bremen)، کشور (۴۰۰ کمم؛ جع ۶۴۴٬۱۰۰)، ل آلمان، کنار دریای شمال در حدود مصب رود وزر. تاریخ آن همان تاریخ کرسی آن، شهر **برمن** (جع ۵۱۲٬۱۸۷)، است، که دومین بندر بزرگ آلمان و یکی از مراکز صنعتی و تجارتی آنست. در ۷۸۸ اسقف‌نشین و در ۸۴۷ اسقف‌اعظم‌نشین گردید، و در قرون وسطی مرکز فعالیتهای تبلیغی مسیحیت در اروپای شمالی بود، ولی بتدریج

(۱)Bergen op Zoom (۲)Burgoyne (۳)Bergius (۴)Burghley (۵)Berlichingen (۶)Berlin (۷)Berlin Decree (۸)Congress of Berlin (۹)Berliner (۱۰)Burlington (۱۱)Burlingame (۱۲)Berlioz (۱۳)Bremerhaven (۱۴)Bremen

که بر رونقش افزود، دست اسقفهای اعظم از کار خود شهر کوتاه گردید. در ۱۳۵۸ وارد ← اتحادیه‌ی هانسالی شد؛ اصلاح دینی را پذیرفت؛ در ۱۶۴۶ از شهرهای آزاد امپراطوری گردید. در ۱۸۱۰–۱۳ جزء امپراطوری فرانسه بود. تأسیس (۱۸۲۷) برمرهافن بر رونق تجارتیش افزود. در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان، در ۱۹۱۹ به جمهوری وایمار، و در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان غربی پیوست. در جنگ II، از بمبارانهای هوائی سخت آسیب دید. در ۱۹۴۵ جزء منطقه‌ی اشغالی کشمة شد. از ابنیه‌ی آن که بجا مانده تالار شهرداری بسبک گوتیک و دارای مجسمه‌ی رولاند (در ۱۴۰۴ بعنوان نماد آزادی شهر برپا شد) و کلیسای جامع سانکت پتری (آغاز بنایش ۱۰۴۳) است.

برمودا[1] (bermudā)، مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا، بمساحت ۵۴ کمه و دارای ۳۷٬۴۰۳ نفر جمعیت، مشتمل بر ح ۳۰۰ جزیره‌ی مرجانی (ح ۲۰ از آنها مسکون)، جش ایالت کارولینای شمالی. کرسی آن، همیلتن (hamiltən) (جه ح ۲٬۸۱۶)، بندر عمده‌ی مستعمره است. جزایر بتوسط اسپانیائیها کشف شد (۱۵۱۵)، ولی تا ۱۶۰۹ غیر مسکون بود.

برمه[2]**، اتحادیه‌ی** (berme)، فنه برمانی (bir-māni)، جمهوری (۶۷۸٬۰۳۰ کمه؛ جه ـ ۱۹٬۲۴۲٬۰۰۰)، جش آسیا، در شبه‌جزیره‌ی هندوچین؛ پایتختش رانگون. هند و خلیج بنگال در غ، تبت در ل، و چین و تایلند در ش آن واقعست. جنگل‌های وسیع آنرا از هند و کوهستانها و گردنه‌های پهناور آنرا از چین جدا میکنند. از جنبه‌ی جغرافیائی به چند ناحیه تقسیم میشود: (۱) باریکه‌ی ساحلی از شهر اکیاب (akyāb) تا دماغه‌ی ویکتوریا (در انتهای جنوبی برمه)، بطول ح ۲٬۲۵۰ کم، که (۲) کوههای آراکان یوما آنرا از بقیه‌ی کشور جدا میسازد، جز در نزدیکی رانگون که دلتای رود ایراوادی آنرا به دشت برمه مرتبط میکند، (۳) دشت برمه از رانگون به جانب ل تا مندله بطول ح ۶۴۰ کم ممتد است؛ (۴) مملکت شان، واقع در ش دشت برمه، که فلاتی پست و بلند است؛ (۵) در ل مندله پهنه‌ی عظیمی بطول ۸۰۰ کم و بعرض ۳۲۰ کم قرار دارد، که مشتمل بر جنگلها، کوهها، و قطعات مزروعی در دره‌های رودخانه‌ها است. در غرب دشت برمه نیز جنگلها و پهنه‌های پست و بلند بی آب و علف قرار دارد که به تاگا و ← تپه‌های چین ممروفست. بزرگترین رود برمه ایراوادی و ریزابه‌ی اصلی آن چیندوین (cindwin) است. رود سیتانگ به موازات ایراوادی و رود سالوین در ایالت شان جاریست. بیش از نیمی از برمه جنگلزار است که در قسمتهای مرطوبتر به جنگل انبوه استوائی تبدیل میشود. منابع معدنی سرشار دارد، از جمله نفت، تنگستن، قلع، نقره، سرب، و پنبه‌ی کوهی. صادرات عمده‌اش برنج و چوب تیک و نفت است.

سکنه‌ی آن مشتمل بر دسته‌های مختلف مغولوار–از جمله کارنها، شانها، و مونها–است؛ برمه‌ایها (بمعنی اخص) بیشتر در ناحیه‌ی اطراف منداله سکنی دارند.

برمه به برمه‌ی سفلی و برمه‌ی علیا منقسم میشود. برمه‌ی سفلی (نواحی ساحلی) مشتمل است بر بخشهای آراکان، پگو، تناسریم، و ایراوادی. برمه‌ی علیا (قسمت شمالی) مشتمل بر بخشهای ممکوی، منده، و شکایینگ است.

تاریخ. برمه‌ایها (بمعنی اخص) در ۶۳۸ ب‌م از ناحیه‌ی مرز تبت و چین وارد برمه شدند، و در آن زمان مردمی نیمه‌وحشی بودند. در ۸۵۰ کشور کوچکی متمرکز در پاگان داشتند، و در قرن ۱۱م آناوراتا (ānărātā) آنانرا تحت حکومت واحد درآورده پاگان را پایتخت خود قرار داد، و همو دین بودائی را که امروز دین غالب برمه است باین سرزمین وارد ساخت. مملکتی که آناوراتا تأسیس کرد کمابیش مطابق برمه‌ی حالیه بود و تا ۱۲۸۷ دوام یافت. در ۱۲۸۷ دولت برمه منلوب قوبلای قاآن مغول شد، و سلسله‌ی شاهان پاگان منقرض گردید. پس از قوبلای، سرکردگان قبایل مختلف سر برافراشتند، و برمه به کشورهای کوچک تحت فرمانروائی سرکردگان شانها تقسیم شد، و این وضع تا قرن ۱۶م دوام یافت. از ۱۵۳۱ سلسله‌ی پادشاهان تونگو روی کار آمدند، و قریب یک قرن فرمانروائی کردند، ولی از ۱۶۵۰ دگرباره هرج و مرج مستولی شد. در ۱۷۵۲، آلائونگپایا (ālāungpāyā) کشور را متحد ساخت، مونها را که قد علم کرده بودند سرکوبی کرد، و بعداً به هند تاخت و قلمرو خود را وسعت داد. تجارت بین اروپا و برمه که در قرن ۱۶م بتوسط پرتغال آغاز شده بود به آرامی ادامه داشت، ولی سلسله‌ی آلائونگپایا، پس از ۷۵ سال فرمانروائی، با شرکت هند شرقی بریتانیا تصادم یافت، و این امر منجر به جنگهای ۱۸۲۴–۲۶ و ۱۸۵۲ و ۱۸۵۵ بین برمه و بریتانیا شد، و بریتانیا برمه را، با عنوان ایالت، به هند بریتانیا ضمیمه کرد (۱۸۵۵). در ۱۹۳۷ از هند جدا شد، و اداره‌ی امور برمه در لندن دایر گردید. در ۱۹۴۱ ژاپنیها وارد برمه شدند، و آن تا اوایل تابستان ۱۹۴۵ تحت اشغال آنان بود. در ژانویه‌ی ۱۹۴۸ کشور مستقلی گردید.

دین اسلام از اوایل قرن ۱۵م از طریق آراکان وارد برمه شد. مسلمانان آراکان از اولین کسانی بودند که پس از استیلای بریتانیائیها بر برمه بخدمت بریتانیا درآمدند، و بعضی از آنان مناصب و مشاغل عمده در دستگاه دولت و بانکها و در تجارت یافتند. در سالهای بحرانی ۱۹۳۰–۳۹، مسلمانان برمه، بعلت نفوذ ایشان در امور اقتصادی، مورد خشم مردم واقع شدند، و در شورشهای ۱۹۳۸، که مخصوصاً در رانگون و منداله شدت داشت، ۲۰۰ تن از مسلمانان بقتل رسیدند. در ۱۹۴۵ سازمانی سیاسی بنام کنگره‌ی مسلمانان برمه تشکیل یافت. بطور کلی بودائیان و مسلمانان روابط حسنه دارند، و در آراکان بودائیان بعضی آداب مسلمانان (حتی خوردن گوشت گاو) را اخذ کرده‌اند. بر طبق قانونی که در سال ۱۹۵۳ گذشت زنان مسلمان همان حقوق زنان بودائی و از جمله حق طلاق یافتند، و اگرچه این امر در خارج برمه سروصدائی براه انداخت، کنگره‌ی مسلمانان برمه آنرا پذیرفت. عده‌ی مسلمانان برمه در سال ۱۹۳۱ برابر ۵۸۴٬۸۳۹ تن بوده، و اینک اندکی بیشتر از این است.

برمه، جاده‌ی (berme)، شاهراهی بطول ح ۱٬۱۰۰ کم، از لاشیو (در برمه‌ی شرقی) تا کونمینگ (ایالت یونان، چین). ساختمانش در ۱۹۳۷ آغاز شد، و در ۱۹۳۸ پایان یافت. پیش از ۱۹۴۲، که ژاپن برمه را اشغال کرد، تجهیزات جنگی از این راه برای دولت چین حمل میشد. در دسامبر ۱۹۴۲ مهندسین نظامی کشمة به ساختن جاده‌ی لدو (ledo) پرداختند، تا شهر لدو (ایالت آسام، هند) را به میتکینا در برمه و سپس به جاده‌ی برمه مرتبط سازند. در ژانویه‌ی ۱۹۴۵ جاده‌ی لدو به جاده‌ی برمه متصل و بنام جاده‌ی ستیلول (stilwəl) نامیده شد. جاده‌ی برمه دگر بار برای حمل مواد جنگی اهمیت حیاتی یافت. پایان یافتن جنگ از اهمیتش کاست.

برمه‌ای، زبان (berme'i)، از زبانهای هندوچینی. ← زبان، جدول.

برمینگم: ← بیرمنگام.

برن[3] (bern)، ایالت (= کانتون) (۶٬۸۸۴ کمه؛ جه ۸۰۱٬۹۴۳)، سویس؛ پرجمعیت‌ترین ایالات سویس. مرکب از سه منطقه است–آلپهای برنی یا اوبرلاند [آلمانی، = اراضی مرتفع]، که قله‌های بسیار (از جمله یونگفراو) دارد؛ میتلاند (mitlānd) [= اراضی وسطی]، در دامنه‌های شمالی کوههای آلپ؛ و زلاند (zelānd) [= سرزمین دریاچه‌ای] در لغ، که مشتمل بر دریاچه‌ی بیل و ژورای برنی است. در اوبرلاند و میتلاند کشاورزی و لبنیات‌سازی رایج است، و سیاحان از منابع درآمد می‌باشند؛ در زلاند ساعتسازی معمول است. اغلب مردم پروتستان و (جز در ژورا) آلمانی‌زبانند. قسمت عمده‌ی تاریخ این ایالت همان تاریخ کرسی آن، **برن** (جه ۱۴۶٬۴۹۹)، واقع بر رود آر، است، که از ۱۸۴۸ پایتخت سویس نیز هست. شهر در ۱۱۹۱ تأسیس شد؛ در ۱۲۱۸ از شهرهای آزاد امپراطوری گردید؛ در ۱۳۵۳ به کنفدراسیون (اتحادیه‌ی) سویس پیوست، و پس از چندی عضو رهبر آن شد؛ در ۱۴۱۵ آرگاو و در ۱۵۳۶ وو را گرفت؛ در ۱۵۲۸ اصلاح مذهبی را پذیرفت. تا ۱۷۹۸ با حکومت استبدادی اشرافی اداره میشد، و در این سال نیروهای انقلابی فرانسه شهر را غارت کردند، و دولت برن را از هم پاشیدند. در کنگره‌ی وین (۱۸۱۵)، آرگاو و وو به برن باز نگشت، ولی ژورای برنی (اسقف‌نشین سابق بال) بآن رسید. شهر برن از جنبه‌ی معماری بیشتر جنبه‌ی قرون وسطائی دارد، و دارای کلیسای جامع، خیابانهای دارای پیاده‌روهای بازارمانند عجیب، و سقاخانه‌گونه‌ها است. از بناهای جدید آن عمارت دولت مرکزی، موزه، و دانشگاه (تأسیس ۱۸۳۴) می‌باشد. اتحادیه‌ی پستی‌جهانی و بعضی دیگر از ادارات بین‌المللی در آنجا است.

برن (baran)، هند: ← بلندشهر.

برن، قرارداد (bern)، ← حق طبع.

برنابا[4]**، قدیس** (qeddis barnābā) یا **برناباس،** نامش **یوسف،** ف ح ۶۱ ب‌م، حواری و از مبلغین مسیحیت و از اصحاب پولس و مرقس (اعمال رسولان ۴.۳۶،۳۷؛ ۹.۲۷؛ ۱۱.۲۲–۱۵.۴۱؛ اول کورنتیان ۹.۶؛ غلاطیان ۲.۱،۹،۱۳؛ کولسیان

(۱)Bermuda (۲)Burma (۳)Bern (۴)Barnabas

10.۴). رساله‌ی معروف به **انجیل برنابا** را مسیحیان جزء عهدین غیر قانونی میشمارند، و معتقدند که بتوسط یک نفر مسلمان نوشته شده است. این کتاب را حیدر قلی خان معروف به سردار کابلی (۱۲۹۳ هق؟) در ۱۳۴۱ هق بفارسی ترجمه کرده است (چاپ کرمانشاه، ۱۳۵۰ هق). ظاهراً چند موضع از آن مشتمل بشارت به آمدن پیغمبر اسلام و حقانیت دین اسلام میباشد.

برنادت[1]، قدیسه (qeddise bernādet)، ۱۸۴۳–۷۹، قدیسه‌ی فرانسوی، که دختری فقیر و بیسواد بود، و مریم در غاری بر او ظاهر گردید، و بهمین سبب شهر لورد از زیارتگاههای کاتولیکها شد.

برنادوت[2]، کنت فولکه (kont folke bernā-dot*)، ۱۸۹۵–۱۹۴۸، سیاستمدار سوئدی، برادرزاده‌ی گوستاو V پادشاه سوئد. در ۱۹۴۸ میانجی سازمان ملل در فلسطین تعیین شد. بدست یک افراطی یهودی بقتل رسید. رلف جانسن بانچ جایش را گرفت.

برنار (bernār)، اسم فرانسوی: ← برنهارد، اسم.

برنار[3] VII (bernāre)، فد ۱۴۱۸، کنت آرمانیاک، شهربان فرانسه؛ پدرزن شارل د/اورلئان. پس از اسیر شدن شارل در ۱۴۱۵، رهبری دسته‌ی آرمانیاک را (که بنام او خوانده میشد) بعهده گرفت. در قتل عام پاریس کشته شد (← آرمانیاکها و بورگینیونها).

برنار[4]، سارا (sārā bernār)، ۱۸۴۴–۱۹۲۳، نام مستعار روزین برنار (rozin)، بانوی هنرپیشه‌ی فرانسوی. در اجرای نقشهای عمده در کنک لیر (۱۸۶۷)، روی بلاس (۱۸۶۷)، فدر (۱۸۷۴)، و ارنانی (۱۸۷۷) بسیار ممتاز بود، تا جائی که "سارای خدائی" لقب یافت. در نمایشنامه‌های ساردو و روستان نیز بازی کرد. در کشورهای اروپا و امریکا سفر کرد، و از ۱۸۹۵ مدیر تماشاخانه‌ی سارا برنار گردید. در ۱۹۱۲ دو فیلم صامت ساخت. در ۱۹۱۵ بعلت آسیبی که به وی رسید تاچار یکی از پاهایش را قطع کردند؛ معذلک به کار کردن در روی صحنه ادامه داد، و در جنگ I حتی به جبهه‌ی جنگ میرفت، و برای سربازان فرانسوی نمایش میداد.

برنار، سن (saN bernār)؛ ← برنار، قدیس.

برنار[5]، قدیس (qeddis bernār) یا **سن برنار** (saN) یا **برنار کلرووئی** (bernāre klervoʿi)، ۱۰۹۰؟–۱۱۵۳، کشیش فرانسوی و عالم الاهیات مسیحی. در ۱۱۱۵ در کلرووِ دیری برای راهبان سیسترسی تأسیس کرد، و باقی عمر را باداره‌ی آن گذرانید، و از قبول مقامات عالی کلیسائی امتناع نمود. با این حال، بسبب پاکی و فکر وسیع و شخصیت نافذ و فصاحت آتشینش، مقتدرترین شخصیت زمان خود گردید. برای برقرار کردن صلح بین فرمانروایان اروپای غربی فعالیت کرد، و در بسیاری از ماجراهای سیاسی دست داشت. در مبارزه برای پاپی اینوکنتیوس II پیروز شد، و مشاور پاپ اوگنیوس III بود. حملات شدید او منجر به محکومیت آبلار و آرنلد برشائی شد. دومین جنگ صلیبی با خطابه‌ی او آغاز گشت.

برنار بجهت نیکخواهی و حمایت از ناتوانان (مثلا یهودیان راینلاند) در برابر زورمندان نیز معروف بود. شهرت او مرهون مقالات و مواعظ و رسالات پرمغز و شیوائی است که در الاهیات، عرفان، و جنبه‌های مختلف زندگی مسیحی نوشته است. از آثار اوست: مدارج فروتنی و سربلندی؛ در عشق به خدا؛ در فیض و اختیار.

برنار[6]، کلود (klod bernār)، ۱۸۱۳–۷۸، فیزیولوژی‌دان معروف فرانسوی، از مؤسسین طب تجربی و صاحب تحقیقات در اعمال هضمی و چگونگی انقباض عروق و عمل سلسله‌ی سمپاتیک. اثر معروفش کتاب مدخل طب تجربی (۱۸۶۵) است، که در تاریخ روش علمی اهمیت فراوان دارد.

برنارد (bërnārd)، اسم انگلیسی: ← برنهارد، اسم.

برناردن (bernārdaN)، اسم فرانسوی: ← برنهارد، اسم.

برناردن دو سن‌پیر[7]، ژاک هانری (jāk hān-ri bernārdaN dë saN-pier)، ۱۷۳۷–۱۸۱۴، نویسنده‌ی فرانسوی. از دوستان ژ. ژ. روسو و سخت تحت تأثیر افکار وی بود. از آثار معروفش داستان مشهور پل و ویرژینی (۱۷۸۸)، کلبه‌ی هندی (۱۷۹۱)، و هماهنگی طبیعت (۱۷۹۶) است.

برناردو (bernārdo)، اسم ایتالیائی: ← برنهارد، اسم.

برناردوس (bernārdus)، اسم لاتینی: ← برنهارد، اسم.

برناردینو (bernārdino)، اسم ایتالیائی: ← برنهارد، اسم.

برنارذو (bernārdo)، اسم اسپانیولی: ← برنهارد، اسم.

برنارذو دل کارپیو[8] (bernārdo del kārpio)، قهرمان داستانهای قرون وسطائی اسپانیولی، نظیر رولان در داستانهای فرانسوی.

برنار مانتونی[9]، قدیس (qeddis bernāre māN-toni)، معروف به **رسول آلپ** (ālp)، ۹۲۳–۱۰۰۸، کشیش کاتولیک از اهل ساووا. دار الضیافه‌های گردنه‌های سن برنار کوههای آلپ را (که ازو نام گرفته) تأسیس کرد، و جامعه‌ای برای کومک به سیاحان آلپ دایر نمود. وی قدیس حامی کوهنوردان است.

برنال (bernāl)، اسم اسپانیولی: ← برنهارد، اسم.

برنامه: ← سازمان برنامه.

برنامه‌های اقتصادی: ← طرح نقشه‌های اقتصادی.

برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا: ← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد.

برنامه‌ی امنیت متقابل[10]، قانون امنیت متقابل در سال ۱۹۵۱ بتصویب کنگره‌ی کشمة رسید. بموجب این قانون، اداره‌ی امنیت متقابل جانشین اداره‌ی همکاری اقتصادی گردید، و هماهنگ ساختن کومکهای فنی، نظامی، و اقتصادی کشمة بکشورهای دیگر بآن واگذار شد. در ۱۹۵۳ عنوان اداره‌ی کومکهای خارجی یافت. در ۱۹۵۵ بعنوان سازمان همکاری بین‌المللی جزء وزارت خارجه‌ی کشمة گردید.

برنانوس[11]، ژرژ (jorj bernānos)، ۱۸۸۸–۱۹۴۸، نویسنده‌ی فرانسوی. داستانهایش از قبیل زیر آفتاب شیطان (۱۹۲۶) و روزنامه‌ی یک کشیش بیلاق (۱۹۳۶) معرف جنبه‌ی عرفانی عمیق اوست. با آنکه کاتولیک و طرفدار سلطنت بود، در کتاب گورستانهای عظیم در پرتو ماه (۱۹۳۸) بر علیه شورشیان جنگ داخلی اسپانیا داد سخن داده است.

برنتانو، الیزابت: ← آرنیم، بتینا فون.

برنتانو[12]، فرانتس (frānts brentāno)، ۱۸۳۸–۱۹۱۷، روانشناس آلمانی، استاد فلسفه در وین (۱۸۷۴–۱۸۸۰). همش مصروف مستقل ساختن روانشناسی بعنوان علمی مجزی و مبتنی بر نتایج تجربی گردید.

برنتانو[12]، کلمنس (klemens brentāno)، ۱۷۷۸–۱۸۴۲، شاعر رمانتیک آلمانی. برادر بتینا فون آرنیم. داستانهائی برای بچه‌ها نوشت. نامش بسبب همکاری او با شوهر خواهرش آخیم فون آرنیم در تألیف مجموعه‌ای از ترانه‌های عامیانه بنام بوق سحری بچه‌ها (۱۸۰۶–۸) باقی است.

برنتفرد[13] (brantfərd)، شهر (جه ۵۱°۸۶۹)، ج ایالت اونتاریو، کانادا، بر رود گرند (grand). دارای کارخانه‌های تهیه‌ی وسایل برقی و کشاورزی، ماشین، کاغذ.

برنتفرد اند چیزیک[14] (brentfərd and cizik) [= برنتفرد و چیزیک]، شهر (جه ۵۹°۳۵۴)، میدلسکس، انگلستان، از حومه‌های لندن. مصنوعاتش وسایل برقی، مواد داروئی، و لاستیک اتومبیل است.

برنج[15] (berenj)، نام آلیاژهای مختلف مس (۶۰% تا ۹۰%) و روی (۴۰% تا ۱۰%). خواص آن با نسبت دو فلز تغییر میکند. سختی آن متناسب با مقدار روی است. چکشخوار و قابل تورق و قابل مفتول شدن میباشد، و در ریخته‌گری هم بکار میرود.

برنج، گیاهی یکساله، (*Oryza sativa*)، از تیره‌ی گندمیان، که در نواحی استوائی و گرمسیری میروید. دانه‌ی آنرا نیز برنج گویند. برنج مهمترین محصول دلتاهای رودهای بزرگ آسیا (گنگ، دجله، یانگتسه، و فرات) است. بلندی گیاه ۶۰ تا ۱۲۰ سم است. ساقه‌های گرد بندبند و برگهای دراز نوک تیز دارد. دانه‌های آن بصورت سنبله‌ای فشرده است که در انتهای ساقه‌ها میروید.

برنج را بیشتر در اراضی پست آبگیر میکارند؛ نیز در ممالک شرق و غرب، کنار تپه‌ها را برای کشت برنج کرت‌بندی میکنند، و با تلمبه یا وسیله‌ی دیگر آب میدهند. در کشورهای آسیائی هنوز کشت و درو با اسلوب قدیمی معمول است، ولی در کشورهای مترقی درو و خرمن‌کوبی بوسیله‌ی ماشین انجام میگیرد. برنج نکوبیده را شلتوک و مزارع برنج را شالی‌زار گویند. شلتوک پوشیده از پوسته‌ی گندمی‌رنگی است، که آنرا بوسیله‌ی دنگ (dang) یا ماشینهای مخصوص برمیدارند؛ سپس دانه‌ها را صیقلی میکنند (سفید

(۱)Bernadette (۲)Bernadotte (۳)Bernard (۴)Bernhardt (۵)Bernard of Clairvaux (۶)Bernard (۷)Bernardin de Saint-Pierre (۸)Bernardo del Carpio (۹)Bernard of Menthon (10)Mutual Security Program (11)Bernanos (۱۲)Brentano (۱۳)Brantford (۱۴)Brentford and Chiswick (۱۵)brass

کردن) تا سفید و براق شود. برنج سفیدنشده ارزش غذائی بیشتر دارد، زیرا قسمت سطحی دانه‌ی برنج دارای مقدار فراوانی ویتامین مرکب ب و مواد معدنی است. برنج مقدار زیادی نشاسته دارد، ولی پروتئین و چربی آن کم است. مخلوط آن با گوشت، روغن، پنیر، و غیره غذای کاملی است. در مشرق‌زمین از سوفار ساقه‌ی آن، که گالی نامیده میشود، کلاه و کفش میسازند. از خرده‌برنج نشاسته و الکل میگیرند. مشروب الکلی ژاپون، بنام **ساکی**، از برنج فراهم میشود. مهمترین کشورهای تولیدکننده‌ی برنج چین، هندوستان، ژاپون، هندوچین، جاوه، مصر، برزیل، و کشمت است. در ایران بیشتر برنج در شهرستانهای سواحل دریای خزر کاشته میشود.

در ایران، از نظر بازرگانی، برنج را به اقسامی از قبیل چمپا (campā)، موازی (movāzi) (بنام ناحیه‌ی موازی، یعنی رشت و حومه‌ی آن)، دم‌سیاه، صدری (نوع رشتی که میرزا آقاخان نوری صدر اعظم در مازندران کاشته)، گرده (gerde) (که تقریباً گرد است)، زرچه (zarce) (بمناسبت رنگ پوست آن)، و غیره تقسیم میکنند. برنج مخلوط که از شمال صادر میشود باسم برنج خانسکی (xānski) معروفست.

برنجاسف (berenjāsaf)، نام گیاهان دائمی (*Artemisia*) از تیره‌ی مرکبان که اقسام بسیار دارند. بعضی از آنها خوراکی و برخی داروئی است. اقسام مختلف آنها در کشتزارها و بیابانها و کوهستانها روئیده ارتفاع بوته‌های آنها به ۲ متر میرسد. ساقه‌ی آنها سفیدرنگ و دارای خطوط قرمز است؛ برگهای آنها بریده و در بالا سبز و در زیر سفید میباشد. گلهای کوچک در سر ساقه‌ها و معطر و طعم آنها تند است. از گل و برگ و ریشه استفاده میشود. برگها و گلها مسقط جنین و مسکن اعصاب است. نیز ← آذربو؛ افسنتین؛ ترخون؛ درمنه.

برنج وحشی، (*Zizania aquatica*)، گیاه بلند آبی امریکائی که یکی از عمده‌ترین غذاهای قبایل بومی امریکائی، مخصوصاً در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ، است. فعلا در تجارت جنبه‌ی تجملی دارد. این گیاه پناهگاه مرغان و ماهیها، و دانه‌ی آن غذای آنهاست. نام دیگرش برنج امریکائی یا برنج کانادائی است.

برن‌جونز[1]، سر **ادوارد** (sər edwārd bërn-jönz)*، ۱۸۳۳–۹۸، نقاش و زینتگر انگلیسی، که از طرفداران سرشناس سبک پیش از رافائل بود. کار او از سبکهای قرون وسطی مایه میگرفت. کارگاه ویلیام ماریس طرحهای او را برای شیشه‌های رنگین اجرا کرد.

برند (berend)، اسم آلمانی: ← برنهارد، اسم.

برندن[2] (brandən)، شهر (جه ۲۴٬۷۹۶)، ج‌غ ایالت مانیتوبا، کانادا، بر رود آسینیبوین. مرکز منطقه‌ای گندم‌خیز و دارای صنایع پالایش نفت و آمودن گوشت است.

برندن[2]، **چارلز** (cārlz brandən)، ملقب به (اولین) **دیوک آو سافک** (diuk āv sāfək)*، فت ۱۵۴۵، از اشراف انگلستان. طرف توجه هنری VIII و از مأموران سیاسی او بود، و در یکی از مأموریتهای خود پنهانی با ماری دو فرانس، خواهر هنری و زوجه‌ی سابق لوئی XII، ازدواج کرد. از همراهان هنری در میدان قماش زرین بود (۱۵۲۰)، و فرماندهی سپاهیانی را داشت که در ۱۵۲۳ و ۱۵۴۴ به فرانسه تاختند.

برندی[3] (brandi؛ انگل)، مشروب الکلی قوی که از تقطیر شراب یا تفاله‌ی انگور ساخته میشود (برندی تفاله‌ی شراب الکل زیادتر دارد ولی نوعش پست‌تر است). در بسیاری از کشورها تهیه میشود. بهترین نوع آن کنیاک (konyāk) است که از انگور سفید در ناحیه‌ی شارانت فرانسه ساخته میشود و بنام شهر **کنیاک** نامیده شده. از بعضی میوه‌ها (مثلا هلو) یا دانه‌ها یا نی‌شکر هم برندی میسازند.

برندیواین[4] (brandiwāyn)، آبنایی در ایالات پنسیلوانیا و دلاور، کشمت، که بعلت نبردی (نبرد برندیواین) از جنگهای انقلاب امریکا که در سپتامبر ۱۷۷۷ بر آن در نزدیکی شهر ویلمینگتن روی داد معروفست. درین نبرد ویلیام هاو انگلیسی ج. واشینگتن را شکست داده بطرف فیلادلفی پیش رفت.

برنر[5]، **گردنه‌ی** (brener)، ایتالیائی **برنرو** (bren-nero)، گردنه‌ای بارتفاع ۱٬۳۷۰ متر در آلپهای تیرولی، بر مرز اتریش و ایتالیا. شاهراه آن در ۱۷۷۲ و خط آهن در ۱۸۶۷ ساخته شد.

برنر اوبرلاند: ← آلپهای برنی.

برنز[6]، **جیمز فرانسیس** (jeymz frānsis bërnz)، ۱۸۷۹–، سیاستمدار امریکائی. در ۱۹۴۳ بمدیریت تجهیز برای جنگ منصوب شد، و در ۱۹۴۴ وظیفه‌ی بازگردانیدن صنایع بتولید محصولات زمان صلح نیز باو واگذار گردید. در ۱۹۴۵–۴۷ وزیر خارجه بود.

برنز[7]، **رابرت** (rābərt bërnz)، ۱۷۵۹–۹۶، شاعر اسکاتلندی. فرزند کشاورزی فقیر ولی هوشمند بود که، در عین تنگدستی، در تربیت هفت فرزند خود کوشید. در نتیجه، برنز از کودکی بخواندن اشعار اسکاتلندی و انگلیسی پرداخت. در امور کشاورزی توفیقی نیافت، و زندگی بی بند و باری پیش گرفت، و گرفتار عشق چند تن گردید، و چون در این امر نیز ناکام شد در صدد مهاجرت به ژامائیک برآمد، ولی مقبولیت فراوان اشعارش که بنام اشعاری بیشتر به لهجه‌ی اسکاتلندی منتشر گردید (۱۷۸۶) او را ازین فکر منصرف کرد. دگر بار بزراعت پرداخت، ولی توفیقی نیافت، و سرانجام مأمور مالیات شد.

برنز طبعی لطیف و طیبت‌آمیز داشت، و در اشعار خود زندگی روستائی را با مهر و محبت سرشار توصیف کرده است. بلندی اشعارش بسبب سادگی و روانی آنها و عواطف بی‌شائبه‌ای است که در آنها دیده میشود. بعضی از قطعات وی در ممالک انگلیسی‌زبان محبوبیت فراوان دارد.

برنس[8]، **پیتر** (peter berens)، ۱۸۶۸–۱۹۴۰، معمار آلمانی، که در تحولات معماری جدید دست داشته است. پیش از جه I، سبکی پدید آورد که در آن "سودمندبودن" از "زیبابودن" مهمتر شمرده میشد، اما در عین حال، از وقار و سادگی برخوردار بود. کلیسائی که در سالزبورگ و خانه‌هائی که در وین برای کارگران و دیگران ساخته است شهرت بسیار دارد. وی استاد لو کوربوزیه، معمار نابغه‌ی سویسی، و والتر گروپیوس معمار معروف آلمانی بود.

برنشتاین[9]، **ادوارد** (eduārd bernštāyn)، ۱۸۵۰–۱۹۳۲، سوسیالیست آلمانی. از ۱۸۷۲ عضو حزب سوسیال دموکرات بود؛ در ۱۸۷۸ از آلمان تبعید شد؛ در ۱۹۰۱ به آلمان بازگشت. برنشتاین از فرضیه‌های مارکس انتقاد میکرد، و منکر فرضیه‌ی اجتناب‌ناپذیر بودن انقلاب جهانی بود، و رهبر هواخواهان تجدید نظر در فرضیه‌ی مارکس محسوب میشد.

برنشتاین[9]، **هانری** (hānri bernštāyn)، ۱۸۷۶–۱۹۵۳، نمایشنامه‌نویس فرانسوی، که کمدیها و درامهای فراوان نوشته است. از نمایشنامه‌هایش دزد (۱۹۰۶)، تر (۱۹۱۳)، و امید (۱۹۳۴) است.

برنشتورف[10]، **آندرئاس پتر فون** (āndreās peter fon bernštorf)، ۱۷۳۵–۹۷، سیاستمدار دانمارکی، وزیر خارجه (۱۷۷۳–۸۰) و وزیر اعظم (۱۷۸۴–۹۷) دانمارک؛ از بستگان ی. ه. ا. برنشتورف. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه دانمارک را بیطرف نگاه داشت. اصلاحات فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی بعمل آورد.

برنشتورف[10]، **یوهان هارتویگ ارنست** (yohān hārtvig ernst bernštorf)، ۱۷۱۲–۷۲، سیاستمدار دانمارکی، آلمانی‌الاصل. در ۱۷۵۱–۷۰ وزیر امور خارجه بود، و دانمارک را در حال صلح نگهداشت، و ترتیب معاوضه‌ی اولدنبورگ را با هولشتاین، با روسیه داد. بر اثر اعمال نفوذ ی. ف. شترولنزه، از کار برکنار شد.

برنطین (berentin)، ده (جه ۱٬۳۲۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودان، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۳۰ کیلومتری ل میناب.

برنگ (barang) یا **برنگ کابلی** (e kāboli–)، (*Embelia ribes*)، گیاهی که بر ضد کرمهای طفیلی بکار میرود.

برنگار[11] **I** (berengāre)، ایتالیائی برنگاریو (rio–)، لتیـ برنگاریوس (rius–)، فت ۹۲۴، شاه (۸۸۸–۹۲۴) ایتالیا، امپراطور اسمی (۹۱۵–۲۴) امپراطوری مقدس روم؛ نوه‌ی امپراطور لوئی I پرهیزکار و پدربزرگ برنگار II. در ۹۱۵ پاپ یوهانس X او را بعنوان امپراطور تاجگذاری کرد، ولی نتوانست بر کونراد I فرانکونیا و هانری I آلمان استیلا یابد. از رودولف، شاه بورگونی، شکست قطعی خورد (۹۲۳)، و سال بعد مقتول گردید.

برنگار[11] **II**، ایتالیائی برنگاریو، لتیـ برنگاریوس، فت ۹۶۶، شاه (۹۵۰–۹۶۱) ایتالیا. در ۹۵۰ خود و پسرش سلطنت ایتالیا را بدست گرفتند، ولی نارضائی مردم از آنان و نقشه‌هائی که برای آدلهاید در سر داشت منجر به هجوم اوتوی I به ایتالیا گردید؛ برنگار باطاعت اوتو درآمد (۹۵۲). بعداً در ایتالیا تاخت و تاز کرد،

(۱)Burne-Jones (۲)Brandon (۳)brandy (۴)Brandywine (۵)Brenner (۶)Byrnes (۷)Burns (۸)Behrens
(۹)Bernstein (۱۰)Bernstorff (۱۱)Berengar

و با پاپ یوهانس XII بر ضد اوتو مشغول تحریک شد. اوتو او را دستگیر کرد، و محبوس نمود (۹۶۳).

برنگار توری: ← برنگاریوس.

برنگاریوس[1] (berengārius) یا **برنگار توری**[1] (berengāre turi) یا **برانژه**[2] (berāNje)، ح ۱۰۰۰–۱۰۸۸، عالم فرانسوی الاهیات مسیحی، رئیس مدرسه‌ی کلیسای جامع تور. نظریات او در باب قربانی مقدس نزد بعضی مطرود و نزد بعضی دیگر مقبول بود (پاپ لئوی IX و پاپ گرگوریوس VII در آغاز ازو دفاع کردند). بین او و لانفرانک مشاجرات سختی روی داد، و برنگار بسبب جواب تندی که باو نوشت محکوم و بدعت‌گذار در دین شمرده شد.

برنگ کابلی، گیاه: ← برنگ.

برنم[3]**، دنیل هودسن** (danyəl hudsən bër-nəm)، ۱۸۴۶–۱۹۱۲، معمار امریکائی و طراح نقشه‌ی شهر. طرح او و شریکش جان و. روت برای بازار مکاره‌ی جهانی شیکاگو (۱۸۹۳) تأثیری شگرف در طراحی کنونی نقشه‌های شهرها داشته است.

برنم[3]**، شربرن وسلی** (ŝerbërn wesli bërnəm)، ۱۸۳۸–۱۹۲۱، منجم امریکائی که مخصوصاً بجهت ستارگان مزدوج که کشف کرد شهرت یافت. ازوست فهرست عمومی ستارگانِ مزدوج (۱۹۰۶).

برنو[4] (bërno)، آلمانی **برون**[5] (brün)، شهر (جم ۱۳۳٬۶۳۷)، کرسی موراوی، چکوسلواکی. مرکز مهم صنعتی (نساجی، ماشین‌سازی، اسلحه‌سازی). محل دیوان کشور و دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۹) چکوسلواکی است. عده‌ی زیادی از مردم آلمانی‌زبان آن را در ۱۹۴۵ بیرون کردند. در قرن نهم تأسیس شد؛ در ۱۲۷۸ از شهرهای آزاد امپراطوری اتریش گردید؛ در جنگهای مختلف محاصره یا اشغال شد (بتوسط سوئد در ۱۶۴۵، پروس در ۱۷۴۲ و ۱۸۶۶، فرانسه در ۱۸۰۵ و ۱۸۰۹). جنگ اوسترلیتز (۱۸۰۵) نزدیک آن واقع شد. از آثارش کلیسای جامع (قرن ۱۵م)، دژ شپیلبرگ (که مدتها زندان سیاسی معروفی بود)، و کلیساها و ابنیه‌ی عمومی بسبک گوتیک و باروک است. در جم II آسیب سخت دید.

برنویلیه[6]**، مارکیز دو** (mārkiz dë braN-vilie*)، لقب **ماری مادلن د/اوبره** (mări mād-len dobre)، ح ۱۶۳۰–۱۶۷۶، بانوی جانی فرانسوی، که سرانجام اعدام شد. با مارکی دو برنویلیه ازدواج کرد (۱۶۵۱)، و پس از اینکه اموال او را تلف کرد از وی جدا شد. از معشوق خود، ژان باتیست دو گودن (jān bātist dë go-daN)، ملقب به سنیور دو سنت کروا (senyër* dë saNt kruā)، استعمال زهر لطیفی را آموخت، که آنرا "آب توفانا" (tofānā) میپندارند، که ترکیبش معلوم نیست، و فقط میدانیم که بیرنگ و بدون مزه و احتمالا محتوی ارسنیک بوده، و زنی از اهل سیسیل بنام توفانا در اواسط قرن ۱۷م آن را میساخته، و با آن بیش از ۶۰۰ نفر را مسموم کرده است. خانم برنویلیه با این زهر یا زهری دیگر پدر و اعضای خانواده‌ی خود را بقتل رسانید تا ثروت آنها را بچنگ آرد. در نتیجه‌ی مسمومیت تصادفی سنت کروا در ۱۶۷۲، جنایت مذکور کشف شد، و محاکمه و محکومیت خانم برنویلیه منجر به ماجرای زهر گردید.

برنویی[7] (bernuyyi)، نام خاندانی که اعضای آن در ریاضیات و بعضی علوم دیگر مقام شامخی داشتند. این خاندان از مردم آنورس بود، و سرانجام در بال (سویس) سکنی گزید. **یاکوب** یا **ژاک برنویی** (yākob, jāk)، ۱۶۵۴–۱۷۰۵، در ۱۶۸۷ در بال مقام استادی یافت. وی اول کسی است که لفظ انتگرال را بکار برد. اعداد معروف به اعداد برنویی را کشف کرد. کتابی در حساب احتمالات تألیف نمود. جانشین وی در بال برادرش jāN, yo-) بود، موسوم به **ژان** یا **یوهان برنویی** (hān)، ۱۶۶۷–۱۷۴۸، که بجهت کارهایش در حساب انتگرال (حساب جامعه) معروف است. پسرش **دانیل برنویی** (dāniel)، ۱۷۰۰–۸۲، عالم ریاضی و فیزیک بود. معادله‌ی دیفرانسیلی را که ریکاتی طرح کرد، و امروز به معادله‌ی برنویی معروفست، حل کرد. نظریه‌ی حرکتی گازها و سیالات را تکمیل نمود.

برنویی، اصل (یا **قانون**)، قانونی بدین مضمون که هر قدر سرعت حرکت یک جسم سیال (مایع، گاز) بیشتر شود فشار آن کمتر میگردد. مثلا سرعت حرکت آب در یک لوله‌ی افقی، در قسمتهای تنگتر بیشتر است، و لهذا فشار آب در این قسمتها کمتر میباشد. بموجب این قانون، هر گاه هوا از مقابل سوراخ لوله‌ای که

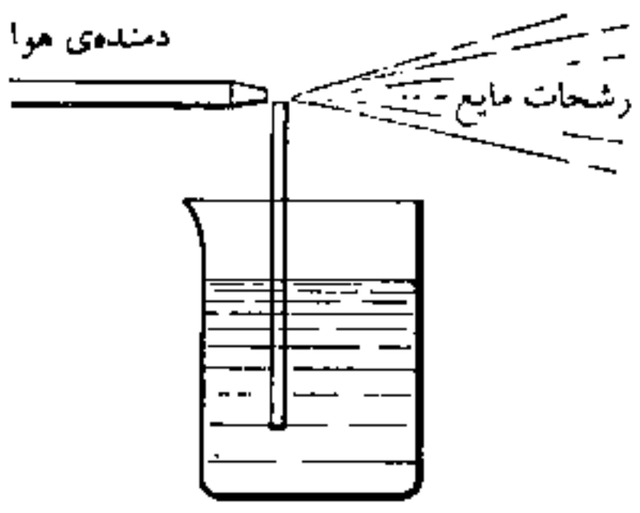

عموداً در مایعی فرو برده شده دمیده شود، مایع در لوله بالا میآید. عطرپاش و رنگپاش و اسبابهای شبیه آنها مبنی بر این خاصیت اند (مایعی که "بالا" میآید بصورت رشحات ظریف افشانده میشود). بالا رفتن هواپیما را نیز میتوان بوسیله‌ی قانون برنویی توجیه کرد، بال هواپیما بطوری ساخته میشود که سرعت هوا بر سطح فوقانی آن بیشتر از سرعت هوای زیرین است؛ پس، فشار وارد از هوا بر سطح زیرین بال بیشتر از فشار وارد بر سطح فوقانی آن میباشد، و در نتیجه، هوا قوه‌ای بطرف بالا بر بال وارد میآورد.

برنهاد[8] (bar·nahād)، فرایند بالا آمدن سطح زمین بواسطه‌ی نهشت مواد جامد در پهنه‌های پست. در مورد رودخانه‌ها، برنهاد متضمن نهشت رسوبات بر بستر رودخانه است.

برنهارد، اسم آلمانی برای مرد. صورت اصلی و بعضی اعلام وابسته بآن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در متن کتاب
اسپانیولی	Bernardo	برنارذو (bernārdo)
اسپانیولی	Bernal	برنال (bernāl)
آلمانی	Bernhard	برنهارد (bernhārd)
آلمانی	Barend	بارند (bārend)
آلمانی	Berend	برند (berend)
انگلیسی	Bernard	برنارد (bërnārd)
انگلیسی	Barnard	بارنرد (bārnərd)
ایتالیائی	Bernardo	برناردو (bernārdo)
ایتالیائی	Bernardino	برناردینو (bernārdino)
فرانسوی	Bernard	برنار (bernār)
فرانسوی	Bernardin	برناردن (bernārdaN)
لاتینی	Bernardus	برناردوس (bernārdus)

برنهارد ساکس-وایماری[9] (bernhārde sāks-vāymāri)، ۱۶۰۴–۳۹، ژنرال آلمانی پروتستان در جنگ سی‌ساله. رگنسبورگ را گرفت (۱۶۳۳). در نوردلینگن شکست سختی خورد (۱۶۳۴). در ۱۶۳۵ بمزدوری فرانسه درآمد. سپاهیان امپراطوری را در برایزاخ شکست داد (۱۶۳۸).

برنی، آلپهای: ← آلپهای برنی! برن، سویس.

برنی، ضیاءالدین (barani)، مورخ و ادیب فارسی‌زبان هندوستان در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هق. از مریدان نظام‌الدین محمد بداؤنی معروف به نظام‌الدین اولیاء (ف ۷۲۵ هق) و از دوستان امیر خسرو دهلوی و امیر حسن دهلوی بود. برنی بیش از ۱۷ سال ندیم سلطان محمد ابن تغلق بود. در آغاز سلطنت سلطان فیروز شاه تغلق از دربار طرد شد، و مدتی نیز محبوس بود. اواخر عمر را در تنگدستی گذرانید. از آثارش اخبار برمکیان، تاریخ فیروزشاهی، و فتوحات فیروزشاهی است. وفات او کمی بعد از ۷۵۸ هق اتفاق افتاد، و در غیاثپور نزدیک مقبره‌ی نظام اولیاء مدفون شد.

برنی[10]**، فرانچسکو** (frāncesko berni)، ۱۴۹۷؟–۱۵۳۵، کشیش و شاعر بذله‌گوی ایتالیائی. در منظومه‌ی اورلاندو اینامورانو (از بویاردو) تجدید نظر کرد و بر آن افزود.

برنیس[11] (berenis) یا **برنیکی** (barniki)، یا برنیکه (berenike)، نة ۶ قم، شاهزاده خانم یهودی، خواهرزاده‌ی هرودس کبیر. بازدواج یکی از پسران هرودس بنام آریستوبولوس درآمد، و از او هرودس آگریپای I را بزاد. بهمدستی در قتل (۶ قم) شوهرش که بامر هرودس صورت گرفت متهم گردید. شوهر دومش که از بستگان هرودس بود بعنوان توطئه بر ضد هرودس بقتل رسید. شوهر سومش، آرخلائوس (ārxelāos)، مدت کوتاهی پادشاه مصر بود، و برنیس سالهای آخر عمر را با وی در رم گذرانید.

برنیس[11] یا **برنیکی،** یه برنیکه، متـ ح ۲۸ بم، شاهزاده خانم یهودی، دختر ارشد هرودس آگریپای I. بسیار زیبا بود، و در نتیجه در دسائس بسیار دست داشت. پس از مرگ شوهر اولش، بازدواج عمویش هرودس درآمد، و پس از مرگ (۴۸ بم) وی، چندی با برادر خود هرودس آگریپای II زندگی کرد. برنیس شوهر سوم خود پولمون (polemon) را که در قسمتی از کیلیکیه سلطنت داشت رها کرد، و نزد برادر بازگشت. برنیس و برادرش در

(۱)Berengar of Tours (۲)Bérenger (فنـ) (۳)Burnham (۴)Brno (۵)Brünn (۶)Brinvilliers (۷)Bernoulli (۸)aggradation (۹)Bernhard of Saxe-Weimar (۱۰)Berni (۱۱)Berenice

مجلس محاکمه‌ی بولس حواری حضور داشتند. در کشمکش بین دولت روم و یهودا جانب روم را گرفتند. تیتوس در دوره‌ی اقامت (۶۷–۷۰) خود در یهودا عاشق برنیس شد، و در سال ۷۵ که برنیس به رم رفت، وی و تیتوس بی‌پرده با هم بس میبردند. چهار سال بعد که تیتوس امپراطور روم گردید، برنیس به رم رفت، ولی تیتوس، ظاهراً بسبب عدم محبوبیت یهودیان در رم، وی را طرد نمود. داستان عشق تیتوس و برنیس موضوع درام برنیس از راسین است.

برنیس[1] (berenis) یا **برنیکی** (barniki)، بنا برنیکه (berenike)، نق ح ۳۲۵ قم، ملکه‌ی همسر بطلمیوس I، شاه مصر؛ مادر بطلمیوس II.

برنیس[1] یا **برنیکی**، بنا برنیکه، فت ۲۴۶ قم، ملکه‌ی آنتیوخوس II سلوکی، دختر بطلمیوس II. پس از مرگ شوهر، خود و طفلش بامر سلوکوس II کشته شدند.

برنیس[1] یا **برنیکی**، بنا برنیکه، فت ح ۲۲۱ قم، ملکه‌ی مصر قدیم. در ۲۴۷ قم با بطلمیوس III ازدواج کرد. گویند گیسوان زیبای خود را نذر ونوس کرد که شوهرش بسلامت از جنگ بازآید، و باین جهت گیسوانش به یکی از صورتهای نجومی (ذوائب برنیس) تبدیل شد. پس از مرگ شوهر، با پسر خود بطلمیوس IV در سلطنت شریک شد، و بامر وی بقتل رسید.

برنیکه و برنیکی: ← برنیس.

برنینا[2] (berninā)، دسته‌ای از کوههای آلپ در مرز ایتالیا و سویس. بلندترین قله‌ی آن (برنینا) ۴٬۰۵۵ متر ارتفاع دارد. از گردنه‌ی برنینا (ارتفاع ۲٬۳۳۰ متر) یک جاده و یک راه آهن میگذرد.

برنینی[3]**، جووانی لورنتسو** (jovānni lorentso bernini)، ۱۵۹۸–۱۶۸۰، پیکرتراش و معمار ایتالیائی که از بزرگان سبک باروک بشمار میرود. چهار ردیف ستونهای طاقداری که بر گرد میدان سان پیترو (sān pietro) در برابر کلیسای سان پیترو در رم برپا کرده، و تزیینات همراه آنها، از شاهکارهای معماری است. معروفترین مجسمه‌های او مجسمه‌ی آپولون و دافنه در گالری بورگزه در رم است.

برو، براین، شاه ایرلند: ← براین برو.

برو[4]**، سر جان** (sər jān barŏ*)، ۱۷۶۴–۱۸۴۸، جغرافیادان انگلیسی، مشوق پویشهای قطبی، و مؤسس انجمن سلطنتی جغرافیائی.

برو[4]**، راس** (barŏ)، انگلا پوینت برو (poynt barŏ)، شمالیترین نقطه‌ی آلاسکا، کنار اقیانوس شمالگان. در ۱۸۲۶ کشف شد. از جنبه‌ی پویش در منطقه‌ی قطبی واجد اهمیت است.

براوات (baravāt)، نام سه ده از بخش حومه‌ی شهرستان بم، استان هشتم، (کرمان). **براوات سفلی** (soflā) (جم ۱٬۶۳۶ سنه ۱۳۳۵ هش) و **براوات علیا** (olyā) (جم ۴۸۹ سنه ۱۳۳۵ هش) در ۵ کیلومتری خ‌ش بم واقعند. **براوات وسطی** (vostā) (جم ۱٬۸۵۶ سنه ۱۳۳۵ هش) در ۶ کیلومتری خ‌ش بم قرار دارد.

برواناں (barvānān)، دهستان (جم ۲۵٬۶۱۰؟)، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی. رودهای ترکمن چای و یالقوز آغاج مشروبش میکنند. ده **ترکمن چای** که معاهده‌ی ترکمن چای منعقد بین دولتین ایران و روس در آنجا منعقد شد جزء این دهستان است. از دهات دیگرش ورزقان، صومعه‌ی علیا، یالقوز آغاج، کلهر، ورنکش، و ملاحاجی است.

برو-این-فرنس[5] (barŏ-in-fĕrnes)، شهر (جم ۶۷٬۴۷۳)، بر ساحل خ‌غ شبه جزیره‌ی فرنس، لنکشر، انگلستان؛ از شهرهای عمده‌ی فولادسازی انگلستان. دارای کارگاههای کشتیسازی و اسلحه‌سازی نیز هست.

بروتانی (brĕtāny)؛ ← برتانی.

بروتوس[6] (brutus)، خانواده‌ی قدیم رومی. **لوکیوس یونیوس بروتوس** (lukius yunius)، نق ۵۱۰ قم، عضو نیمه‌افسانه‌ای خانواده، برادر لوکرتیا بود. بانقراض سلسله‌ی **تارکوینیوس** کومک کرد. گویند پسرش را که در توطئه‌ی بازگزدانیدن آن سلسله دست داشت کشت. بعنوان مؤسس جمهوری روم مورد احترام بود. **مارکوس یونیوس بروتوس** (mārkus)، ۸۵–۴۲ قم، قاتل اصلی یولیوس قیصر بود. از هواخواهان پومپیوس بود؛ بعد از جنگ فارسالوس، قیصر او را بخشیده منصب عالی داد، ولی وی با کاسیوس در قتل قیصر توطئه کرد. پس از اینکه از آنتونیوس و اوکتاویانوس در فیلیپی شکست خورد (۴۲ قم) خودکشی کرد. هنوز شخصیت او مورد بحث است. **دکیموس یونیوس بروتوس** (dekimus)، نیز که در توطئه دست داشت، بدست آنتونیوس کشته شد (۴۳ قم).

بروتیوم[7] (bruttium)، ناحیه‌ی قدیم، ج ایتالیا، تقریباً مطابق کالابریای حالیه. در قرن ۸م قم مسکن بومیان بروتیومی و لوکانیائی و مهاجرنشینان یونانی بود. در پایان دومین جنگ کارتاژی استقلالش از دست رفت، و رومیان مردم آنرا بغلامی بردند.

بروچ، سوره‌ی (boruj) [= برجها]، سوره‌ی ۸۵م قرآن، مکی، ۲۲ آیه؛ در بیان سرگذشت اصحاب الاخدود که مؤمنان را میآزردند و خود هلاک شدند، و اینکه عذاب خدا سخت است.

بروجرد (borujerd)، شهر (جم ۴۹٬۱۸۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان. در دشت حاصلخیزی که از غ به کوههای زاگرس محدود است قرار دارد. آب و هوایش در تابستان معتدل و در زمستان سرد است. با راههای شوسه به ملایر، دورود، خرم‌آباد، و الیگودرز، و توسط ایستگاه دورود به راه آهن سرتاسری مرتبط است. صنعت ورشوسازی آن معروفست. در اینجا برکیارق سلجوقی سپاهیان مادر خود ترکان خاتون را مغلوب کرد (۴۸۵ هق)، و نیز وی در همین جا وفات یافت (۴۹۸ هق). از ابنیه‌ی جالب آن **مسجد جمعه‌ی** بروجرد و **مسجد شاه** بروجرد است.

بروجرد، شهرستان، ل فرمانداری کل لرستان؛ دارای دو بخش دورود و اشترینان؛ مرکزش شهر بروجرد. فعلا از غ به شهرستان خرم‌آباد، از چ و ش به الیگودرز، و از ش به اراک، و از ل به ملایر و نهاوند محدود است. رشته‌کوه گرو (garru) در قسمت غربی شهرستان قرار دارد؛ ارتفاعش به ۳٬۶۲۷ متر میرسد. قسمت علیای رود دز از غ آن میگذرد. راه آهن سرتاسری از شهرستان میگذرد. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، چغندر قند، توتون، و میوه است. از صنایع دستی ورشوسازی است.

بروجرد، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

بروجرد، مسجد شاه: ← مسجد شاه.

بروجن (borujen)، ش فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۳ بخش گندمان، لوردگان و اردل. کوهستانی است؛ هوایش در تابستان معتدل و در زمستان سرد است. مرکزش، **بروجن** (جم ۱۱٬۷۴۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۵۸ کیلومتری خ‌ش شهرکرد است.

بروچ، بمبئی، هند: ← بهروچ.

بروخ[8]**، ماکس** (māks brux)، ۱۸۳۸–۱۹۲۰، آهنگساز آلمانی. کنسرتوی ویولن (در ثل مینور) او معروفست.

برودری: ← گلدوزی.

برودز[9] (brödz)، ناحیه‌ای در نورفک و سافک، انگلستان، شامل ۱۲ دریاچه‌ی بزرگ و بسیاری دریاچه‌های کوچک. ناحیه بجهت ماهیگیری و بعنوان تفرجگاه معروف است.

برودنل، جیمز تامس، ژنرال انگلیسی: ← کارـ دیگن، هفتمین ارل آو.

برودوی[10] (brödwey)، خیابان معروفی در شهر نیو یورک، کشمة، که بسبب تماشاخانه‌هائی که در کنار یا نزدیک آن واقعست مشهور میباشد. بسیاری از خیابانهای معروف شهر (از جمله خیابان پنجم و وال ستریت) را قطع میکند. برودوی مرکز داد و ستد و تجارت است. از نقاط جالب آن میدان تایمز یا تایمز سکوئر (tāymz skuer) (محل تماشاخانه‌ها) و دانشگاه کولومبیا است. خیابان برودوی بطول ۲۴۰ کم در امتداد رود هودسن تا شهر آلبنی (ایالت نیو یورک) امتداد دارد.

بروده، هند: ← باروداً.

برودی[11]**،** سر **بنجمین کالینز** (sər benjamin* kälinz brödi)، ۱۷۸۳–۶۲، جراح انگلیسی؛ صاحب نظر در بیماریهای مفاصل.

بروژ[12] (bruj)، فلاندری بروگه (bruge)، شهر (جم ۵۲٬۹۸۴)، کرسی ایالت فلاندر غربی، لغ بلژیک. بوسیله‌ی کانالی با زبروگه مرتبط است. زمانی بزرگترین بندر ل اروپا بود؛ اکنون شهر آرامی است که بسبب بناهای قرون وسطائی و کانالهای عجیب و پلها و صومعه‌ها و کلیساهایش مشهور است. صناعت توربافی و آبجوسازی و چاپ دارد. بروژ از شهرهای اولیه‌ی فلاندر است؛ در اواخر قرن ۱۲م بندر عمده و از مراکز صنایع پشم فلاندر گردید. امتیازات سیاسی فراوان داشت، و حکومت آن بتدریج از صورت اشرافی بصورت حکومت رؤسای صنفی (بافندگان، گازران، پشمچینان، رنگرزان) درآمد. در طغیان فلاندریها علیه فیلیپ IV فرانسه رهبری داشت، و فرانسویان را در نبرد مهمیزها (۱۳۰۲) شکست داد. بروژ انبار عمده‌ی ← اتحادیه‌ی هانسائی شد، و در قرن ۱۴م،

(۱)Berenice (۲)Bernina (۳)Bernini (۴)Barrow (۵)Barrow-in-Furness (۶)Brutus (۷)Bruttium (۸)Bruch (۹)the Broads (۱۰)Broadway (۱۱)Brodie (۱۲)Bruges

بعنوان بندر بین‌المللی، باوج عظمت خود رسید، ولی رقابت خارجی با صناعت پشم فلاندر و برآمدن آنورس سرانجام سبب انحطاط آن شد (قرن ۱۵م)، و بندرهای آن از کار افتاد. بروژ مهد هنر فلاندری بود، و اکنون خزانه‌دار آن است. بناهای بسیار بسبک گوتیک دارد، از جمله تالار پارچه، با برج و ناقوس مشهور؛ تالار شهرداری؛ کلیسای جامع، و کلیسای نوتر دام (قبر شارل دلیر آنجاست)؛ نمازخانه‌ی "خون گرانبها"، که از زیارتگاههای معروف مسیحی است. بیمارستان سن ژان آن (قرن ۱۲م) شاهکارهائی از هانس مملینگ دارد.

بروس[1] (brus)، خاندان مشهور اسکاتلندی که از اعقاب نورمانها بودند. اولین عضو این خاندان که در تاریخ اسمی دارد رابرت د بروس I (rābərt də) است که در خدمت ویلیام I (ویلیام فاتح، سلطنتش ۱۰۶۶–۸۷) به انگلستان آمد، و املاکی در یورکشر باو اعطا شد. در کشمکشی که پس از مرگ (۱۲۹۰) مارگریت دوشیزه‌ی نروژ پیش آمد، خاندان بروس مدعی سلطنت اسکاتلند شدند، و از این مدعیان رابرت ذِ بروس بود، که جان دِ بیلیل با وی رقابت داشت. نوه‌اش رابرت ذ بروس معروف است که بعنوان رابرت I بپادشاهی اسکاتلند رسید. ادوارد بروس (edwārd)، برادر رابرت I، در ۱۳۱۶ پادشاه ایرلند شد. کوچکترین پسر رابرت I، بنام دیوید II، جانشین او گردید. جانشین وی رابرت II بود که از بستگان وی و نخستین پادشاه اسکاتلند از سلسله‌ی استوارت است.

بروس[1]**، تامس** (tāməs brus)، ملقب به (هفتمین) **ارل آو الگین** (ërl āv elgin*)، ۱۷۶۶–۱۸۴۱، سرباز و سیاستمدار بریتانیائی. ← مرمرهای الگینی را از آتن به انگلستان آورد.

بروس[1]**، جیمز** (jeymz brus)، ملقب به (هشتمین) **ارل آو الگین** (ërl āv elgin*)، ۱۸۱۱–۶۳، سیاستمدار بریتانیائی؛ پسر ت. بروس. فرماندار کل (۱۸۴۷–۵۴) کانادا بود، و نقشه‌هائی را که پدرزنش، ارل آو دارم، برای تأسیس حکومت خودمختار در کانادا کشیده بود بمرحله‌ی اجرا گذاشت.

بروس[1]، سر **دیوید** (sər deyvid brus*)، ۱۸۵۵–۱۹۳۱، میکروبشناس انگلیسی. صاحب تحقیقات در علت تب متموج (تب مالت) و بیماری خواب افریقائی.

بروس[2]**، سالومون دو** (sālomoN dë bros)، ۱۵۶۵–۱۶۲۶، معمار فرانسوی. کاخ لوکزامبورگ را برای ماری دو مدیسی ساخت (۱۶۱۵–۲۰). در ۱۶۲۴–۲۶ کاخی برای شکار برای لوئی XIII ساخت که بعداً هسته‌ی مرکزی کاخ ورسای گردید.

بروس[3]**، ستنلی ملبورن** (stanli melborn brus)، لقبش اولین **وایکاونت بروس آو ملبورن** (vāykānt, āv*)، ۱۸۸۳–، سیاستمدار استرالیائی. در دوره‌ی نخست‌وزیری (۱۹۲۳–۲۹) روابط استرالیا و امپراطوری بریتانیا را تحکیم کرد.

بروس[3]**، ویکتور الگزاندر** (viktor alegzāndər brus)، ملقب به (نهمین) **ارل او الگین** (ërl* āv elgin)، ۱۸۴۹–۱۹۱۷، سیاستمدار بریتانیائی؛ پسر ج. بروس. نایب‌السلطنه‌ی (۱۸۹۴–۹۹) هند، و وزیر مستعمرات (۱۹۰۵–۸) بود.

بروس[3]**، ویلیام سپیرز** (wilyām spirz brus)، ۱۸۶۷–۱۹۲۱، پوینده‌ی اسکاتلندی، متخصص در نواحی قطبی. رئیس هیئت اعزامی اسکاتلندی به جنوبگان بود (۱۹۰۲–۴).

بروستر[4]، سر **دیوید** (sər deyvid brustər*)، ۱۷۸۱–۱۸۶۸، فیزیکدان اسکاتلندی که بجهت تحقیقاتش در پراش و قطبش نور معروف است. اختراع کالئیدوسکوپ را بعضی باو نسبت داده‌اند.

بروسل، پایتخت بلژیک؛ ← **بروکسل**.

بروسلوز، بیماری؛ ← تب مالت.

بروسه، ترکیه؛ ← بورسه.

بروسه[5]**، فرانسوا ژوزف ویکتور** (fräNsuā jozef viktor bruse)، ۱۷۷۲–۱۸۳۸، طبیب فرانسوی، مدافع معالجه با امساک و استعمال زالو.

بروسه[6]**، ماری‌فلیسیته** (märi-felisite brose)، ۱۸۰۲–۸۰، مستشرق فرانسوی. در پاریس متولد شد، و در روسیه اقامت گزید، و استاد ادبیات ارمنی و گرجی و عضو آکادمی سن پطرزبورگ شد، و در این شهر درگذشت. آثار چندی در باب تاریخ و باستانشناسی گرجستان و ارمنستان و زبان گرجی دارد.

بروک[7]**، الن فرانسیس** (alən frānsis bruk)، ملقب به (اولین) **وایکاونت النبروک** (-vāy* kānt alənbruk)، ۱۸۸۳–، فیلد مارشال بریتانیائی، رئیس (۱۹۴۱–۴۶) ستاد ارتش امپراطوری بریتانیا.

بروک[7]، سر **جیمز** (sər jeymz bruk*)، ۱۸۰۳–۶۸، راجه‌ی انگلیسی **سراواک** (واقع در بورنئو). پس از کومک بسلطان محلی در سرکوبی قبایل شورشی راجه شد (۱۸۴۱). سر **چارلز جانسن بروک** (cārlz jānsən)، ۱۸۲۹–۱۹۱۷، از بستگان او بود. برده‌فروشی را ملغی کرد. پسرش سر **چارلز واینر بروک** (vāynər)، ۱۸۷۴–، سراواک را بعنوان مستعمره‌ی فرمانگزار به انگلستان واگذاشت (۱۹۴۶).

بروک، سر چارلزجانسن: ← بروک، سر جیمز.

بروک، سر چارلز واینر: ← بروک، سر جیمز.

بروک[7]**، روپرت** (rupərt bruk)، ۱۸۸۷–۱۹۱۵، شاعر انگلیسی. در آغاز جنگ I به خدمت نیروی دریائی پیوست، و در جزیره‌ی سکوروس بر اثر مسمومیت خون درگذشت، و در همانجا مدفون شد. اشعار رمانتیک و مرگ تأثرانگیزش وی را به پایه‌ی یک شخصیت افسانه‌ای رسانید.

بروک، مزرعه‌ی[8] (bruk)، عنوان جامعه‌ی آزمایشی اشتراکی که در شهر سابق وست راکسبری (west rāksberi) در ش ایالت ماساچوست (کشمت) تشکیل گردید، و بین سالهای ۱۸۴۱ و ۱۸۴۷ رونق داشت. مؤسسین آن، جورج ریپلی (jorj ripli) و زوجه‌اش، دو تن از پیروان مذهب وجود برترین بودند، و هدف آنان تألیف "زندگی ساده و تفکر عالی" بود. مزرعه‌ی بروک متعلق به شرکتی دارای ۲۴ سهم بود، و هر یک از اعضا در مزرعه کار میکردند تا حوایج جامعه را تأمین کنند. اعضائی چون نثنیل هاثورن و بازدیدکنندگانی مانند امرسن سبب تقویت زندگی معنوی جامعه بودند. رواج نظریات شارل فوریه مزرعه‌ی بروک را به جامعه‌ای از آن نوع که فوریه توصیه میکرد تبدیل نمود (۱۸۴۵)، ولی کمی بعد از حریق ۱۸۴۶ که موجب خسارات مالی شدید گردید جامعه منحل شد.

بروکا[9]**، پول** (pol brokā)، ۱۸۲۴–۸۰، عالم فرانسوی دردشناس (عالم پاتولوژی) و مردمشناس، و جراح اعصاب. محل مرکز تکلم را در چین جبهه‌ای نیمه‌ی چپ مخ تشخیص داد؛ طرق دسته‌بندی رنگ پوست و مو را وضع کرد، و نسبت مخ را به جمجمه تعیین نمود.

بروکس[10]**، ون وایک** (van wāyk bruks)، ۱۸۸۶–، نویسنده و منتقد امریکائی. زندگینامه‌های انتقادی نوشت (مانند مجنه‌ی مارک تواین، ۱۹۲۰)، و تسلط "پیرایشگری" مادی را بر فکر امریکائی مورد حمله قرار داد. کتاب شکوفائی انگلستان جدید (۱۹۳۶) او، که جایزه‌ی پولیتسر را برد، سرسلسله‌ی رسالاتی در تاریخ ادبی امریکا است.

بروکسل[11] (bruksel)، فلاندری **بروسل** (brüsel)، شهر (متمرکز در اطراف شهر مرکزی بروکسل، دارای ۱۷۱٬۰۲۰ تن جمعیت؛ جمع بروکسل بزرگ ۹۶۰٬۷۴۰)، پایتخت بلژیک و کرسی ایالت برابان. از مراکز عمده‌ی تجارتی و صنعتی و فرهنگی است. توربافی قدیم‌ترین و معروفترین صنعت آنست. از قرن 10م سابقه دارد، و در قرن ۱۵م بجای لوون پایتخت برابان شد، و در قرون ۱۶م–۱۸م مقر فرمانروایان اسپانیولی و سپس اتریشی هلند بود. مکرر در جنگهای آن دوره محاصره شد، و در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه دو بار بدست فرانسویان افتاد (۱۷۹۲، ۱۷۹۴)؛ در جنگ واترلو مرکز ستاد ولینگتن بود (۱۸۱۵)، و در ۱۸۳۰ پایتخت مملکت مستقل بلژیک شد. در هر دو جنگ جهانی باشغال آلمان درآمد (۱۹۱۴–۱۸ و ۱۹۴۰–۴۴)، ولی آسیب مادی ندید. در مرکز تاریخی آن، نمایش گران پلاس (grāN plās)، تالار شهرداری (از قرون ۱۴م–۱۷م)؛ خانه‌ی شاه، از دوره‌ی رنسانس؛ و کاخ سلطنتی و عمارت پارلمان (از قرن ۱۸م) قرار دارد. با این همه، منظره‌ی عمومی شهر جدید است. دانشگاه بروسل در ۱۸۳۴ تأسیس شد.

بروکسل[11]**، پیمان**، پیمانی که در ۱۷ مارس ۱۹۴۸ در شهر بروکسل بامضای وزرای خارجه‌ی بریتانیای کبیر و فرانسه و دولتهای عضو بنلوکس (بلژیک، هلند، لوکزامبورگ) رسید، و بموجب آن دول امضاکننده تعهد کردند که لااقل مدت ۵۰ سال در امور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی متحد بمانند. پس از کنفرانس لندن (۱۹۵۴)، آلمان و ایتالیا به پیمان ملحق شدند، و سازمان پیمان بروکسل عنوان جدید ← اتحادیه‌ی اروپای غربی یافت.

بروکلمان[12]**، کارل** (kārl brokelmān)، ۱۸۶۸–۱۹۵۶، مستشرق آلمانی. استاد زبانهای سامی دانشگاه برسلاو و استاد شرقیات دانشگاه هاله، و

(1)Bruce (2)Brosse (3)Bruce (4)Brewster (5)Broussais (6)Brosset (7)Brooke (8)Brook Farm (9)Broca (10)Brooks (11)Brussels (12)Brockelmann

از بزرگترین سامی‌شناسان زمان خود بود، و بر زبان و ادبیات عربی تسلط داشت. از تألیفات بزرگ او است: لغتنامه‌ی سریانی (۱۸۹۳)، دستور تطبیقی زبانهای سامی (۱۹۰۸–۱۳)، تاریخ تألیفات عربی (۱۸۹۸–۱۹۰۲)، و نحو عبری (۱۹۵۶). نیز عیون الاخبار ابن قتیبه را تصحیح و منتشر کرد. تاریخ ملل و دول اسلامی او مشهور است.

بروکلین[1] (bruklin)، بخشی (۱۸۴ کمه؛ جه ۲°۷۳۸'۱۷۵) از بخشهای پنجگانه‌ی شهر نیو یورک، کشمت، واقع بر انتهای جغ لانگ آیلند، که قسمت شرقی شهر نیو یورک را تشکیل میدهد. پرجمعیت‌ترین بخشهای نیو یورک و بوسیله‌ی پلها و تونلها و معابر دیگر به بخش مانهاتن مرتبط است (ایست ریور دو بخش را جدا میکند). از مراکز عمده‌ی تجارتی و صنعتی (ماشین‌آلات، نساجی، کاغذ، مواد شیمیائی و غذائی، کفاشی) و دارای تسهیلات بندری زیاد و پراهمیت میباشد. از مؤسسات فرهنگی آن میتوان دانشگاه لانگ آیلند و مؤسسه‌ی فنون و علوم بروکلین را نام برد.

پل بروکلین پل معلقی است بر روی ایست ریور (رود ایست) که بخشهای بروکلین و مانهاتن را بهم مرتبط میکند. طراحی و ساختن آن بوسیله‌ی روبلینگ (پدر و پسر) انجام گرفت، و تا سال ۱۹۰۳ که پل ویلیامزبرگ ساخته شد، طویلترین پل معلق جهان بود (طولش بیش از ۱°۸۳۰ متر است)، و هنوز یکی از شاهکارهای طراحی با فولاد و سنگ محسوب میشود. بسیاری از اصولی که در ساختمان آن بکار رفت در پلهای معلقی که بعدها در ممالک مختلف ساخته شد بکار رفت.

بروکن[2] (broken) یا **بلوکشبرگ**[3] (bloks-berg)، قله‌ای بارتفاع ۱°۱۴۲ متر، ساکس-آنهالت، آلمان مرکزی؛ بلندترین قله‌ی کوههای هارتس.

بروکنر[4]، **آنتون** (ānton brukner)، ۱۸۲۴–۹۶، آهنگساز رمانتیک اتریشی. نُه سمفونی، چندین سرود مذهبی، و یک کوارتت زهی نوشته است.

برو کن هیل[5] (brŏkən hil)، شهر (جه ـ°۳۱ ۳۸۷)، ویلز جدید جنوبی، استرالیا. یکی از بزرگترین مراکز استخراج معدن (نقره، سرب، روی) در جهان و بزرگترین آنها در استرالیا.

بروکولی (brokoli، از ایتالیائی)، نوعی کلم گل با برگهای پهن سبز و گلهای خوراکی (کلم گل ایتالیائی).

بروکهاوس[6] (brokhăs)، خاندانی از ناشرین معروف آلمانی که بعضی از آنان از محققین نیز بودند. سرسلسله‌ی خاندان **فریدریش آرنلد بروکهاوس** (fridriš ārnold)، ۱۷۷۲–۱۸۲۳، اداره‌ی خود را در ۱۸۰۵ در آمستردام تأسیس و در ۱۸۱۷ به لایپزیک منتقل نمود. در ۱۸۰۸ حقوق کتاب فرهنگی را که در ۱۷۹۶ آغاز شده بود خریده آنرا تکمیل و در ۱۸۱۱ منتشر کرد، و در چاپهای بعدی آنرا تنقیح و تکمیل نمود. دایرةالمعارف آمریکانا مبتنی بر چاپ هفتم این فرهنگ و دایرةالمعارف معروف بروکهاوس بزرگ (چاپ ۱۹۲۸–۳۵، در ۲۰ جلد) هفدهمین چاپ آنست. پس از مرگ او پسرانش دستگاهش را توسعه دادند، و در ۱۸۳۱ چاپ دایرةالمعارف عمومی علوم و فنون را آغاز کردند. هرمان بروکهاوس یکی از پسرانش بود.

بروکهاوس[6]، **هرمان** (hermān brokhăs)، ۱۸۰۶–۷۷، مستشرق آلمانی، سومین پسر ف. آ. بروکهاوس. از ۱۸۴۸ استاد هندشناسی در لایپزیگ و از ۱۸۵۰ ناشر دایرةالمعارف عمومی علوم و فنون بود. بعضی آثار فارسی (از جمله دیوان حافظ، سه جلد، ۱۸۵۴–۶۱) و سانسکریت را نیز منتشر ساخت.

بروکهیون[7] (brukheyvən)، دهکده، جش ایالت نیو یورک، کشمت، بر ساحل جنوبی لانگ آیلند. آزمایشگاه ملی بروکهیون برای تحقیقات اتمی نزدیک آنست.

بروگش[8]، **هاینریش کارل** (häynriš kārl brugš)، ۱۸۲۷–۹۴، مصرشناس آلمانی. کلید خواندن خط دموتی را کشف و لغتنامه‌ای دموتی به هیروگلیفی تألیف کرد.

بروگل[9] (brĕgel)، خاندان معروف نقاشان فلاندری. بزرگترین آنان **پیتر بروگل** (piter)، ح ۱۵۲۵–۱۵۶۹، است که او را "بروگل دهاتی" میخواندند. وی دهقانی بود، و در شهر آنورس، نزد پدرزن آینده‌اش، نقاشی آموخت؛ اما سخت تحت تأثیر ← هیرونیموس بوس بود. بسال ۱۵۵۱ بعضویت آکادمی آنورس درآمد. سپس با پول اندکی به ایتالیا رفت، و از آراء آزادی‌بخش و اومانیست رنسانس بهره‌ور شد. اما بجای آنکه قواعد و اصول خشکی را از آنجا بکشورش ارمغان ببرد، چشمانش را آماده ساخت تا زندگانی مردم فلاندر را بهتر ببیند. نه از نقاشان بزرگ ایتالیا تقلید کرد، و نه از عارفان فلاندر، بلکه بر نیروی درونی خود تکیه کرد، و بیاری چشم تیزبین و ریزبین خویش، روستاها و جنگلها و روستائیان، و زندگانی و کارها و بازیهای آنانرا، بر پرده‌های نقاشی زنده کرد. خود را بکوششها و کشمکشهای روزانه‌ی مردم کشوری میآمیخت، و با درک دشواریهای آنان، چهره‌ها و تلاشهای آنانرا نقاشی میکرد. هر پدیده‌ی اجتماعی او را سخت تکان میداد، و برمی‌انگیخت. با دقت بهمه چیز نگاه میکرد، و هماهنگی‌های رنگها و خطوط و شکلها را از میان اشیاء پیرامون خود بیرون میکشید، و بر پرده‌ی نقاشی، بصورت واقعیتی محسوس جلوه‌گر می‌ساخت. در زمان حیاتش ناظر فجایع دستگاه تفتیش افکار بود؛ نمونه‌هائی از آنرا در چند تصویر خود آورده است. کشتار بیگناهان (بروکسل) نام یکی از تصویرهای اوست، که در آن، سواران دستگاه تفتیش افکار، هنگام کشتار بیرحمانه‌ی ساکنان یک روستای فلاندری در سرمای زمستان، نموده میشوند. تصویر حمل صلیب (وین) او نمودار شکنجه‌هائی است که در زمان او، مردم عادی بدانها دوچار میشدند. با اینهمه، کارهای او، بر رویهم، از نشاطی جوشان سرشار است. دورنماهای وی، با رنگهای زنده‌ی خود، از جنبش و حیات لبریزند؛ و شعر دلنشین و نافذی از آنها میتراود. سیاه‌قلم‌ها و قلمزنیهای درخشانی نیز از او بجا مانده است. معروفترین تصویرهای او عبارتند از کور (ناپل)؛ ستایش مجوسان (گالری ملی، لندن)؛ رقص روستائیان (موزه‌ی لوور)؛ زمستان و برج بابل (وین)؛ و دروگران (موزه‌ی هنری مترپلیتن). پسر وی که او نیز **پیتر بروگل** (۱۵۶۴–۱۶۳۷) نام داشت، بسبب تصاویری که از دوزخ میکشید، به بروگل دوزخی معروف شده بود. وی تصویرهای روستائی نیز دارد. پسر دیگر، **یان بروگل** (۱۵۶۸–۱۶۲۵)، نقاش بهتری بود، و بروگل مخملین لقب یافته بود. کارهای او و پدرش را گاهی با هم اشتباه میکنند. وی دوست روبنس بود و مدتی با او همکاری داشت. دورنماهای زیبائی از او در نمایشگاههای مادرید و موزه‌ی مترپلیتن بجاست.

برول[10]، گراف **هاینریش فون** (gräf häynriš fon brül)، ۱۷۰۰–۱۷۶۳، سیاستمدار ساکسی؛ وزیر اعظم آوگوستوس III لهستان و ساکس. در جنگ هفتساله سیاستی خانه‌برانداز پیش گرفت. دارائی هنگفتی از راه خدعه و نادرستی گرد آورد.

برم[11] (brom)، عنصر نافلز بااثر (علامت شیمیائی: Br؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). در ۵۸°٫۸ صدبخشی میجوشد، در ۷°– منجمد می‌شود. در دمای معمولی مایعی با رنگ قرمز تیره است، و بخار آن بوئی خفه‌کننده دارد. عضو گروه شورگن‌ها است. قدرت شیمیائی آن از فلوئور و کلور کمتر و از یود بیشتر است. اکال (خورنده) میباشد. ترکیبات آن در آب دریا، چشمه‌های معدنی، و نهشتهای نمک معمولی وجود دارد.

برومبرگ، لهستان: ← بیدگوشچ.

برومر[12] (brümer)، **ماه دوم تقویم انقلابی فرانسه.** کودتای ۱۸ برومر (۹–10 نوامبر ۱۷۹۹) دیرکتوار را برانداخت و کنسولا را زیر فرمان ناپلئون برقرار کرد.

برومور[13] (bromur؛ از فنس)، ترکیب برم با عنصر دیگری (جز اکسیژن). ملح اسید برومید ریک و در طبیعت فراوان است. برومورهای سودیوم و پوتاسیوم بعنوان مسکن، و برومور نقره در عکاسی بکار میرود.

برموس (bromus؛ لتی)، انواع چمنهای ریز منسوب به مجارستان. در چمنزارهای مصنوعی برای چرای دام کاشته میشود. بعضی اقسام آن میوه‌های گرکدار دارند.

برون، نام آلمانی برنو، چکوسلواکی.

برونئو[14]، ملکه‌ی فرانکها: ← برونهیلدا.

برونبوم[15] (borun.bum)، سرزمینی جزء یک مملکت، که بتمامی در داخل اراضی مملکت دیگر قرار دارد. این اصطلاح گاهی از طریق تسامح به قسمتی از یک مملکت اطلاق میشود که "تقریباً" باین صورت محصور شده باشد، مانند آنکه از یک طرف به دریا محدود باشد.

برونتسینو، آلساندرو: ← آلوری، آلساندرو.

برونتسینو[16]، **ایل** (il brontsino)، ۱۵۰۲؟–۱۵۲۷، نقاش فلورانسی، که نام حقیقی وی آنیولو دی کوزیمو آلوری (āniolo di kozimo āllori) است. وی صورتسازی چیره‌دست و نقاش دربار کوزیمو دِ مدیچی بود، و صورت بسیاری از بزرگان

(۱)Brooklyn (۲)Brocken (۳)Blocksberg (۴)Bruckner (۵)Broken Hill (۶)Brockhaus (۷)Brookhaven (۸)Brugsch
(۹)Bruegel (۱۰)Brühl (۱۱)bromine (۱۲)Brumaire (۱۳)bromide (۱۴)Brunehaut (۱۵)enclave (۱۶)Bronzino

عصر خود را نقاشی کرد. از آنجمله اند کوزیمو دِ مدیچی، دانته، بوکاتچو، و پترارک. نقاشیهای مذهبی و اساطیری وی از صورتهائی که ساخته بسیار پست‌تر اند.

برونتوزوروس[1] (brontozorus، از انگلـ)، عظیمترین دینوزور گیاهخوار، شاید نیمه‌آبی، بطول ح ۲۳ متر و بوزن ۳۰ تن، با گردن و دم دراز.

برونته[2] (bronte)، انگلـ برانته، نام خاندانی انگلیسی ایرلندی‌الاصل، که سه تن از بزرگترین داستان‌نویسان انگلیسی قرن ۱۹م از آن برخاسته اند. این سه تن عبارتند از سه خواهر بنامهای **شارلت برونته** (šārlət)، ۱۸۱۶–۵۵، **امیلی جین برونته** (emili jeyn)، ۱۸۱۸–۴۸، و **ان برونته** (an)، ۱۸۲۰–۴۹. زندگی آنان در محیط دینی در دهکده‌ی هاورث (ولایت یورکشر، ل انگلستان) سبب شد که از کودکی در دنیائی خیالی بسربرند، و به نوشتن آثار تخیلی بپردازند. بعداً، سه خواهر، با اسامی مستعار، دیوانی بنام اشعار (۱۸۴۶) منتشر کردند. اشعار امیلی و داستان بلندیهای بادخیز (۱۸۴۷؛ ترجمه‌ی فارسی) وی بالاخص جالب بود. ان داستانهای آگنس گری (۱۸۴۷) و مستاجر وایلدفل هال (۱۸۴۸) را نوشت. داستانهای شارلت، از جمله جین ایر (۱۸۴۷؛ ترجمه‌ی فارسی) و شرلی (۱۸۴۹)، سبب شهرت وی گردید، و این امر باعث شادکامی وی در سال آخر حیاتش گردید.

برونتیر[3]، **فردینان** (ferdināN brünetier)، ۱۸۴۹–۱۹۰۶، منتقد ادبی فرانسوی و از مخالفین ناتورالیسم. شاهکارش کتاب تاریخ ادبیات فرانسه (۱۸۹۷) است.

برونديسيوم: ← بريندیزی.

برونر[4]، **امیل** (emil bruner)، ۱۸۸۹–، عالم پروتستان سویسی الاهیات، استاد الاهیات دانشگاه زوریخ. از آثارش ایمان، امید، و عشق (۱۹۵۷) است.

برونزد[5] (borun.zad)، در اصطلاح زمینشناسی، قسمتی از یک سنگ یا ماده‌ی معدنی که در سطح زمین نمایان میشود.

برونسویک[6] (brunsvik)، آلمانی **براونشوایگ**[7] (brănsvāyg)، شهر (جه ۱۹۳°۲۴۸)، ساکس سفلی، بر رود اوکر، بفاصله‌ی ۵۵ کیلومتری ش‌ش هانوور؛ پایتخت سابق کشور برونسویک. از مراکز تجارتی و صنعتی (اتومبیل، دوچرخه، لوازم راه آهن، محصولات غذائی، کالاهای فلزی) است. گویند برونو (bruno)، پسر دوک ساکس، آنرا در ۸۶۱ بنا نهاد، و بنام خود نامید. در قرن ۱۳م از اعضای برجسته‌ی اتحادیه‌ی هانسائی بود. در جه II بشدت بمباران شد، و بسیاری از ابنیه‌ی قدیمی آن ویران گردید. از آثار عمده‌اش کلیسای جامعی از قرن ۱۲م است که مقابر هانری شیر و امپراطور اوتوی IV در آنست.

برونسویک[6]، آلمانی **براونشوایگ**[7]، کشور سابق جزء آلمان (در ۱۹۳۹ مساحت کشور ۳°۵۷۰ کمه و جمعیتش ۶۰۲°۸۷۳ بود). در آلمان مرکزی واقع و مرکب از چند ناحیه‌ی محصور در اراضی پروس بود. پس از جه II، قسمت اعظم آن (۳°۰۶۰ کمه) جزء ساکس سفلی (در منطقه‌ی اشغالی انگلستان) و بقیه جزء ساکس-آنهالت (در منطقه‌ی شوروی) گردید. معادن گرانبها (نقره، مس، سرب، آهن) و جنگلهای پهناور دارد؛ کشاورزی معمولست؛ مصنوعاتش کاغذ، بلور، چینی، ماشین‌آلات، و مواد غذائی است. مقر دوکهای برونسویک در ۱۷۵۳ از ولفنبوتل به شهر برونسویک منتقل گردید.

برونسویک تا ۱۹۱۸ دوکنشینی تحت فرمان خاندان برونسویک بود. این خاندان از سلسله‌ی فرمانروایان قدیمی آلمانی و از اعقاب خاندان نیرومند گوئلف (guelf) یا ولف (velf) است، و این خاندان اخیر از ولف I که در زمان شارلمانی میزیست نام گرفته. در ۱۱۸۱ که املاک هانری شیر تجزیه شد، فقط سرزمین موروثی او، یعنی قسمت اعظم برونسویک و لونبورگ، در دست او ماند، و بعداً این اراضی منتقل به نوه‌ی او اوتو (oto) گردید، و امپراطور فردریک II که خواهان آشتی با خاندان ولف بود، اوتو را عنوان دوک برونسویک و لونبورگ داد. در ۱۲۵۲، پسران اوتو-یوهان و آلبرشت (ālbreŝt)-جانشین وی شدند، و در ۱۲۶۷، آلبرشت دوک برونسویک شد، و یوهان لونبورگ را بارث برد. آلبرشت ولفنبوتل را فتح کرد، و شاخه‌ی برونسویک-ولفنبوتل را تأسیس نمود. شاخه‌ی لونبورگ در ۱۳۶۹ منقرض شد، و پس از کشمکشهای طولانی لونبورگ ضمیمه‌ی قلمرو شاخه‌ی برونسویک-ولفنبوتل گردید (۱۳۸۸). در طی قرون متمادی شاخه‌های مختلف خاندان برونسویک چند بار متحد، و مجزا شدند، تا سرانجام بعد از ۱۵۴۶ دو شاخه‌ی نوین برونسویک-ولفنبوتل (بعداً موسوم به برونسویک) و برونسویک-لونبورگ (بعداً موسوم به هانوور) تأسیس شد، و شاخه‌ی اول از ۱۶۳۴ ببعد شعبه‌ای از شاخه‌ی لونبورگ بود.

شاخه‌ی برونسویک-ولفنبوتل بر دوکنشین برونسویک فرمانروائی داشت، و در ۱۸۸۴ منقرض شد. از اشخاص معروف این خاندان کارل ویلهلم فردیناند و فردریک ویلهلم را میتوان نام برد. فردریک ویلهلم دوکنشین برونسویک را که ناپلئون I ضمیمه‌ی وستفالی کرده بود (۱۸۰۷) بازگرفت. این شاخه در ۱۸۸۴ منقرض شد، و برونسویک تا ۱۹۱۳ نایب‌السلطنه داشت، و در این سال یکی از نوه‌های جورج V انگلستان دوک آنجا شد. برونسویک از ۱۸۶۶ ببعد عضو اتحادیه‌ی آلمان شمالی و بعد از ۱۸۷۱ عضو امپراطوری آلمان شد؛ در ۱۹۱۸ جمهوری شد، و سپس به جمهوری وایمار پیوست.

شاخه‌ی برونسویک-لونبورگ بعداً نام هانوور یافت، و در ۱۶۹۲ دوک برونسویک-لونبورگ برگزیننده‌ی هانوور شد. جورج I، که در ۱۶۹۸ برگزیننده شده بود، در ۱۷۱۴ بسلطنت انگلستان و ایرلند رسید، و از آن پس تا جلوس (۱۸۳۷) ملکه‌ی ویکتوریا، فرمانروایان انگلستان شاه هانوور نیز بودند. چون قوانین هانوور سلطنت زنان را ممنوع کرده بود، پس از جلوس ویکتوریا، ارنست آوگوست سلطنت هانوور یافت، و پس از استعفای (۱۸۶۶) پسرش، جورج V، هانوور ضمیمه‌ی پروس گردید. در ۱۸۸۴ ارنست آوگوست، پسر جورج V، دوک برونسویک گردید، ولی خاندان هوهانزولرن مانع فرمانروائی او شدند. در ۱۹۱۳، پسر این ارنست آوگوست، که او هم ارنست آوگوست نام داشت، با دختر امپراطور ویلهلم II وصلت کرد، و اختلاف دو خاندان مرتفع شد، و این ارنست آوگوست تا ۱۹۱۸ که استعفا داد در برونسویک فرمانروائی داشت.

برونسویک، دوکهای: ← برونسویک، کشور؛ کارل ویلهلم فردیناند؛ فردریک ویلهلم.

برونسویک جدید[8] (brunsvike)، انگلـ نیو برونسویک (niu brunswik)، ایالت (سطح خشکی ۷۱°۱۵۵ کمه، سطح کل ۷۲°۴۸۰ کمه؛ جه ۵۵۴°-۶۱۶)، ش کانادا؛ کرسی آن فردریکتن. از ایالات کرانه‌ای است، و سواحل آن بر کنار خلیج سنت لارنس و خلیج فاندی تسهیلات عالی برای ماهیگیری و دریانوردی دارد. سرزمینی است دارای پستی و بلندیهای ملایم و دارای دریاچه‌ها و رودهای قابل کشتیرانی (از جمله سنت جان). در داخل جنگلهای عظیم دارد، و صنعت الوارسازی آن دارای کمال اهمیت است. زمینش حاصلخیز است، و گندم و سیب زمینی و جو بعمل میآید. صنعت عمده‌اش کاغذسازی است. حمل کالا از بنادر سنت جان و مانکتن (mānktən) رونق فراوان دارد. این سرزمین را ج. کبت و س. کبت در ۱۴۹۷ دیدار کردند. اولین ماندگاه ۱۶۰۴ بتوسط سیور دو مون و شامپلن تأسیس شد. اوایل بین فرانسه و انگلستان متنازع فیه بود، و تمام ناحیه‌ی نووا سکوتیا و برونسویک جدید را فرانسویان آکادیا و انگلیسها نووا سکوتیا میخواندند. در ۱۷۱۳ بموجب صلح اوترشت بدست انگلستان افتاد، و در ۱۷۸۴ از نووا سکوتیا تفکیک و ایالت جداگانه شد. در ۱۸۶۷ ائتلاف با سایر ایالات را بمنظور تشکیل دومینیون کانادا پذیرفت.

برونشیت یا برنشیت[9] (هر دو bronšit؛ از فنس)، التهاب یکی از برونشها (-bronš) (مجاریی که قصبة الریه یا نای را بیکی از دو ریه مربوط میسازد) یا شاخه‌های آنها در اثر تحریک یا جایگزینی میکروبها در آنها.

برون‌کهکشانها: ← کهکشانه‌ها.

برونگانی[10] (borun.gāni)، ازدواج با فردی خارج دسته، خانواده، دهکده، قبیله، یا طایفه‌ای که عرفاً باید ازدواج با افراد آن بعمل آید. ← زناشولی.

برونگرائی[11] و **درونگرائی**[12]، در روانشناسی، اصطلاحاتی است که ک. گ. یونگ وضع کرده و حاکی از دو نوع شخصیت متناقض است. فعالیت کلی یا شوق و کشش (لیبیدو) در شخص برونگرا آفاقی (یعنی متوجه دنیای خارج)، و در درونگرا انفسی (یعنی متوجه به درون شخص) است. هرکس به این هر دو متمایل است، اما همواره، در اثر محیط و خصوصیات خلقی، یکی بر دیگری تفوق دارد، و بنحو بارزی آشکار میشود. برونگرائی حاد فرار نامعقول و غیر منطقی از نفس و نمایش دادن احساسات در جمع است (مانند هیستری و

(۱)Brontosaurus (۲)Brontë (۳)Brunetière (۴)Brunner (۵)outcrop (۶)Brunswick (۷)Braunschweig (آلمانی)
(۸)New Brunswick (۹)bronchitis (۱۰)exogamy (۱۱)extroversion (۱۲)introversion

هیجان شدید)، و درونگرائی حاد عبارت از عقب‌نشینی به دنیای درون است، و درین حال خیالبافی جانشین واقع‌بینی میشود. یونگ بیماری تقسیم خاطر را اختلال شاعر شخص درونگرا میداند.

برونللسکی[1]، **فیلیپو** (filippo brunelleski)، ۱۳۷۷–۱۴۴۶، نخستین معمار بزرگ رنسانس ایتالیا؛ مه فلورانس. چون در پیکرتراشی و مفرغ‌کاری تعلیم یافته بود، طرح یک جفت در مفرغی برای تعمیدگاه فلورانس ریخت، که در مسابقه مقام دوم را یافت. سپس به رم رفت، و مدت چهار سال بمطالعه‌ی بناهای کلاسیک پرداخت. نمازخانه‌ی کوچک و زیبای پاتسی (pāttsi)، که بسال ۱۴۲۰ در فلورانس بنا کرد، نخستین نمودار حلول روح رنسانس در معماری ایتالیا است. در ۱۴۲۰، از طریق مسابقه، ساختن گنبد کلیسای فلورانس باو واگذار شد. این گنبد هشت پهلوی تزک‌دار در تاریخ معماری از بدیعترین و معروفترین گنبدها بشمار میرود. کلیساهای سان لورنتسو (sān lorentso) و سانتو سپیریتو (sānto spirito) و کاخ پیتی (pitti) در فلورانس از جمله‌ی کارهای اوست. طرح‌های او در عین اینکه استادی او را در پایه‌گذاری بناهای رفیع نشان میدهد، نمودار دقت و ظرافت وی در جزئیات نیز میباشد. برونللسکی به معماری ایتالیائی از نوع کاخ توسکان دلبستگی داشت. بازگشت به روم باستان را جایز نمیدانست، اما میکوشید که معماری ایتالیا را از تمایل بتقلید از سبک گوتیک، که با روح ملت ایتالیا ناسازگار بود، دور بدارد.

برونمرزی، حقوق: ← حقوق برونمرزی.

برونو[2]، **جوردانو** (jordāno bruno)، ۱۵۴۸–۱۶۰۰، حکیم ایطالیائی. در آغاز جوانی به دومینیکان پیوست، ولی به بدعت متهم شد، و بگریخت (ح ۱۵۷۶)، و در حال سرگردانی بعلم و تدریس پرداخت. در آثار فلسفی خود کلیه‌ی عقاید جزمی رایج را انکار کرد و گفت رأی هر فردی در باره‌ی عالم بستگی به نظرگاه او دارد؛ حقیقت مطلق را نمیتوان بلفظ آورد؛ و حدی برای علم متصور نیست. عالم را مرکب از عناصر لایتجزی، موسوم به موناد (monād)، میدانست، که بموجب قوانین نسبی که تابع یک اصل وحدت وجودی هستند عمل میکنند. در ۱۵۹۱ به ونیز مراجعت کرد، و در آنجا دستگاه تفتیش افکار او را به بدعت و آراء مضله محکوم و محبوس کرد، و سپس بآتش بسوخت.

برونو[2]، **قدیس** (qeddis bruno)، ح ۱۰۳۰–۱۱۰۱، راهب آلمانی، مؤسس فرقه‌ی کارتوزیان.

برونهشته[3] (borun.heŝte)، در اصطلاح زمین‌شناسی، پهنه‌ای از سنگهای نسبةً جدید که در سطح زمین بوسیله‌ی سنگهای قدیمتر احاطه شده باشد. ← درونهشته.

برونهیلد[4] (brunhild) یا **برونهیلده**[5] (brüne-hilde)، در اساطیر ژرمنی، زنی جنگجو و نیرومند و قهرمان. در نیبلونگنلید (← نیبلونگن)، وی ملکه‌ی ایسلند است، و از زیگفرید شکست می‌خورد. در ولسونگا ساگا، وی سرکرده‌ی والکوره‌ها و محبوبه‌ی زیگورد است، ولی پس از اینکه زیگورد او را رها میکند، وسیله‌ی قتل او را فراهم میسازد، و خود را هم در آتشی که برای سوزاندن جنازه‌ی محبوب برافروخته شده می‌افکند.

برونهیلدا[6] (brunhildā) یا **برونئو**[7] (brün°o)، ۵۳۴؟–۶۱۳، ملکه‌ی فرانکها؛ دختر آتاناگیلد و زوجه‌ی سیژبر I (شاه اوستراسیا). شوهر خود را بجنگ با شیلپریک I (شاه نوستری)، که زوجه‌ی خود گالسوینتا (خواهر برونهیلدا) را کشته بود، برانگیخت. پس از مرگ سیژبر، برونهیلدا نایب السلطنه شد، و پس از شکستها و پیروزیها، سرانجام در سن ۸۰ سالگی اسیر کلوتر II گردید، و کلوتر او را بوضع فجیعی بقتل رسانید.

برونی[8] (bruney)، کشور سلطنتی (ح ۵°۷۶۰ کمه؛ جه ۴۰°۶۷۰)، لغ بورنئو. از ۱۸۸۸ تحت الحمایه‌ی بریتانیا است. **سراواک** همسایه‌ی آنست.

برونیابی[9] (borun.yābi). **۱–** استخراج نتایجی در باره‌ی محیطی ناپوییده از مشاهدات و تجربیاتی که در محیطی دیگر بعمل آمده است بر اساس اتصال امور مورد بحث یا تناظر آنها در دو محیط؛ مانند حکم کردن در باره‌ی شرایط آب و هوا در محلی از روی گزارشهای ایستگاههای هواشناسی غیر واقع در آن محل. **۲–** تعیین کردن مقادیر یک تابع در خارج فاصله‌ای که مقادیر تابع در آن معلوم است بقیاس با مقادیر آن در این فاصله. نتایج حاصل از برونیابی متضمن امکان خطا است. نیز ← درونیابی.

برونینگ[10]، **هاینریش** (hāynriš brüning)، ۱۸۸۵–، صدر اعظم (۱۹۳۰–۳۲) آلمان. از رهبران حزب مرکز کاتولیک بود، و در ۱۹۳۰ به صدارت عظمی منصوب شد تا امور مالی آلمان را سامان دهد. چون در رایشستاگ اکثریت کافی نداشت، با گذرانیدن تصویبنامه حکومت کرد. اقدامات شدید او برای رفع تورم باعث عدم رضایت فراوان شد. در ۱۹۳۲ دسته‌های معروف به "دسته‌های طوفان" هیتلر را منحل کرد، ولی ناگهان هیندنبورگ، رئیس جمهور، او را برکنار کرد، و فون پاپن را بجانشینی او تعیین نمود. برونینگ در ۱۹۳۴ آلمان را ترک گفت؛ و در ۱۹۳۷ به استادی علوم سیاسی در دانشگاه هاروارد (کشمت) منصوب گردید.

بروی[11] (broy)، خاندان اشرافی فرانسه که اصلا اهل پیمون (ایتالیا) بودند. بعضی اعضای معروف این خاندان در مقالات آتیه آمده است.

بروی[11]، **آشیل شارل لئونس ویکتور دو** (āŝil šārl leoNs viktor dë broy) [آشیل شارل لئونس ویکتور، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۷۸۵–۱۸۷۰، سیاستمدار فرانسوی؛ پسر و. ک. دو بروی. وزیر خارجه‌ی (۱۸۳۲–۱۸۳۴) فرانسه. زوجه‌اش دختر مادام دو ستال بود.

بروی[11]، **ژاک ویکتور آلبر دو** (jāk viktor älber dë broy) [ژاک ویکتور آلبر، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۸۲۱–۱۹۰۱، سیاستمدار و مورخ فرانسوی، نخست‌وزیر (۱۸۷۳–۷۴، ۱۸۷۷) فرانسه. دو نفر از نوادگانش–موریس دو بروی و لوئی دو بروی–از علمای بزرگ فیزیک هستند.

بروی[11]، **فرانسوا ماری دو** (fräNsuā māri dë broy) [فرانسوا ماری، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۶۷۱–۱۷۴۵، مارشال فرانسه. در خدمت لوئی XV در چندین جنگ شرکت داشت. ویکتور فرانسوا دو بروی پسرش بود.

بروی[11]، **لوئی دو** (lui dë broy)، شهرت **لوئی ویکتور** (lui viktor)، ملقب به **پرنس دو بروی** (praNs*)، ۱۸۹۲–، فیزیکدان معروف فرانسوی؛ نوه‌ی ژ. و. آ. دو بروی. در سوربون تحصیل کرد، و سپس بمعلمی آنجا رسید. در ۱۹۳۳ استاد فیزیک نظری در بنگاه هانری پوانکاره (پاریس) شد. بجهت تحقیقاتش در نظریه‌ی موجی ماده مشهور است. در ۱۹۲۹ جایزه‌ی نوبل برای فیزیک و نیز مدال هانری پوانکاره به وی اعطا شد. آثار بسیار دارد، از جمله فیزیک جدید و کوانتومها (۱۹۳۷)، ماده و نور (۱۹۳۷)، متصل و منفصل (۱۹۴۱)، و غیره.

بروی[11]، **موریس دو** (moris dë broy) [موریس، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۸۷۵–، فیزیکدان فرانسوی، نوه‌ی ژ. و. آ. دو بروی و برادر لوئی دو بروی. بجهت تحقیقاتش در اشعه‌ی ایکس و مواد رادیوآکتیو و فیزیک هسته‌ای معروفست.

بروی[11]، **ویکتور فرانسوا دو** (viktor fräNsuā dë broy) [ویکتور فرانسوا، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۷۱۸–۱۸۰۴، مارشال فرانسه، پسر ف. م. دو بروی. در جنگ هفتساله خدمات ممتاز کرد. در انقلاب فرانسه مهاجرت کرد. در ۱۷۹۴ بخدمت انگلستان و در ۱۷۹۷ بخدمت روسیه درآمد.

بروی[11]، **ویکتور کلود دو** (viktor klod dë broy) [ویکتور کلود، ملقب به دوک دو بروی (dük*)]، ۱۷۵۷–۱۷۹۴، سیاستمدار فرانسوی؛ پسر و. ف. دو بروی. در ۱۷۹۱ رئیس مجلس مؤسس شد. از شناسائی فرمان اوت ۱۷۹۲ که لوئی XVI را معلق میکرد امتناع نمود. بحکم دادگاه انقلابی با گیوتین اعدام شد.

برویر[12]، **یوزف** (yözef broyer)، ۱۸۴۲–۱۹۲۵، پزشک اتریشی که تحلیل روحی فروید از نظریه و معالجات او ناشی شده است.

بره: ← گوسفند.

برهامپور (berhämpur)، شهر (جه ۲۴°۶۱۳، ۵۵°)، ل بنگال غربی، هند، بر یکی از شعبه‌های رود گنگ. در ۱۷۶۷ بعنوان پاسگاه نظامی تأسیس شد. اولین شورش علنی سپاهیان (← شورش سپاهیان) در اینجا روی داد (۱۸۵۷).

برهان، تخلص **محمد حسین ابن خلف تبریزی،** معروف به **برهان خلف تبریزی** (borhäne xalafe)، شاعر و لغتنامه‌نویس ایرانی در قرن ۱۱م هق. در تبریز متولد شد، ولی در هند اقامت داشت. کتاب لغت برهان قاطع را تألیف کرد.

برهان ابن دریا: ← عمادشاهیه.

برهان‌الدین ابونصر فتح‌الله، فد ۷۸۰ هق، وزیر و قاضی معروف فارس در عهد امیر

(۱)Brunelleschi (۲)Bruno (۳)outlier (۴)Brunhild; Brynhild (۵)Brünehilde (۶)Brunhilda (۷)Brunehaut (۸)Brunei (۹)extrapolation (۱۰)Brüning (۱۱)Broglie (۱۲)Breuer

مبارزالدین محمد؛ پسر خواجه ابوالمعالی کمال‌الدین محمد. وی ظاهراً در حق خواجه حافظ نیز عنایت و توجه تمام داشته است، و حافظ نیز او را در بعضی غزلهای خود به نیکی یاد کرده و او را "برهان دین و دولت" و "آصف جم‌اقتدار" خوانده است. وی در اوایل سلطنت شاه شجاع معزول گشت.

برهان‌الدین عبدالعزیز، [برهان‌الدین عبدالعزیز ابن (حسام‌الدین) عمر]، از رؤسا و بزرگان خاندان آل برهان در ماوراء النهر؛ پسر امام حسام‌الدین (فت ۵۳۶ هق). در باره‌ی حشمت و قدرت او عوفی در جوامع الحکایات داستان‌هائی نقل کرده است. محمد ابن زفر ابن عمر (zofar) تاریخ بخارای نرشخی را در سال ۵۷۴ هق بنام او تهذیب و تلخیص نموده است. برهان‌الدین عبدالعزیز، مانند برادرش شمس‌الدین محمد ابن عمر و چند تن دیگر از رؤسای آل برهان، لقب صدر جهان داشته است، و عوفی او را "سلطان دستارداران جهان" خوانده است.

برهان‌الدین عبدالعزیز ابن مازه: ← عبدالعزیز ابن مازه.

برهان‌الدین محمد [امام برهان‌الدین محمد ابن احمد]، فت ۶۱۶ هق، از رؤسا و صدور معروف خاندان آل برهان در ماوراء النهر؛ پسر تاج‌الاسلام. صدر جهان لقب داشت، و در بخارا، گذشته از ریاست مذهبی، حکومت و ریاست ظاهری نیز با او بود، و حشمت و نفوذ تمام داشت. در سنه‌ی ۶۰۳ هق به حج رفت، و قدرت و نخوت بسیار از خود نشان داد، چندانکه حجاج ازو برنجیدند، و او را صدر جهنم خواندند. در سنه‌ی ۶۱۴ که سلطان محمد خوارزمشاه عازم جنگ با خلیفه‌ی بغداد شد، او را با پسرانش از بخارا به خوارزم برد تا در غیبت او فتنه‌ای در ماوراء النهر برنینگیزند، و آنها در خوارزم بودند تا وقتی ترکان خاتون، مادر خوارزمشاه، از بیم مغول از خوارزم فرار کرد، و او و پسرانش را با سایر ملوک و امرائی که بر درگاه خوارزمشاه بودند مقتول کرد.

برهانپور (borhānpur)، شهر (جه ۷۵°۶۶)، مدهیا پرادش، هند، کنار ساحل شمالی رود تاپتی. پارچه‌های زری و ابریشمی و گلدوزی آن مشهور است. این شهر را ناصر خان فاروقی، مؤسس سلسله‌ی فاروقی، در ح ۸۰۱ هق (۱۳۹۸–۹۹ب‌م) بنا نهاد، تا آنکه در سال ۱۰۱۰ هق این سلسله بدست اکبر شاه برافتاد، و قلمرو آن ضمیمه‌ی امپراطوری مغول گردید. در ۱۸۰۳ بریتانیا آنرا تصرف کرد؛ در ۱۸۶۰ بتصرف قطعی بریتانیا درآمد. از ابنیه‌ی جالب آن مقبره‌ی مبارکشاه فاروقی و مسجد جامع (۹۹۷ هق) است.

برهان جامع (borhāne jāme')، لغتنامه‌ای فارسی بفارسی، از محمد کریم ابن مهدیقلی سرابی تبریزی، معلم محمد میرزای ولیعهد (محمد شاه). در ۱۲۵۱ هق، در سال آخر سلطنت فتحعلی شاه و آغاز ولیعهدی محمد شاه، بامر بهمن میرزا، برادر محمد شاه، بتألیف آن شروع کرده است، و آنرا در اوایل سلطنت محمد شاه بپایان رسانیده، و فرهنگ محمدشاهی نامیده. مشتمل است بر یک مقدمه و ۲۹ باب. مقدمه که در ده "طراز" است مطالب دستوری مفیدی را در بر دارد، و در حواشی کتاب شواهد شعری ذکر گردیده است. اول بار بخط برادر مؤلف در ۱۲۶۰ هق در تبریز و سپس در تبریز و تهران مکرر بطبع رسیده است.

برهان خلف[1] (borhāne xolf)، طریقه‌ی توانائی در استدلال، و آن عبارتست از اثبات یک حکم از طریق اثبات دروغ بودن نقیض آن. در استدلال به برهان خلف، نقیض نتیجه‌ی مطلوب را مفروض میگیرند (فرض خلف)، و بر اساس این فرض، دو نتیجه‌ی متناقض یا نتیجه‌ای متناقض با حکمی که قبلا ثابت شده یا مفروض گرفته شده بدست می‌آورند، و سپس، باستناد اصل منطقی امتناع اجتماع نقیضین، حکم به راست بودن نتیجه‌ی مطلوب میکنند. برهان خلف را برهان غیر مستقیم نیز میخوانند.

برهان خلف تبریزی: ← برهان.

برهان شاه I و II: ← نظام‌شاهیه.

برهان علی ابن سلطان خلیل: ← شروانشاهان.

برهان قاطع (borhāne qāte')، از لغتنامه‌های معروف و مفید فارسی بفارسی، از محمد حسین متخلص به برهان. در ۱۰۶۲ هق، بنام سلطان (۱۰۳۶–۸۳ هق) عبدالله قطب شاه، در حیدرآباد دکن تألیف گردیده. ح ۱۹°۴۱۷ لغت و کنایه و اصطلاح و استعاره‌ی مستعمل در زبان فارسی را در بر دارد، و در مقدمه‌ی آن مطالب دستوری مفیدی مذکور میباشد. ظاهراً اول بار در ۱۸۱۸ ب‌م در کلکته و سپس در کلکته و بمبئی و لکنهو و تهران مکرر بطبع رسیده است.

برهان قاطع بر اساس چهار لغتنامه‌ـفرهنگ جهانگیری، مجمع الفرس، سرمه‌ی سلیمانی، و صحاح الادویه‌ـتألیف شده است. مؤلف در این کتاب لغات غیر فارسی مستعمل در زبان فارسی را نیز آورده است، و در بسیاری از موارد (از قبیل اصل کلمه و اشتقاق آن، معانی کلماتی که از یونانی و سریانی و لاتینی در زبان فارسی داخل شده، و همچنین در ذکر اعلام تاریخی و جغرافیائی، و ضبط حرکات کلمات) دوچار اشتباهاتی شده است، و گرفتار تصحیفات و تحریفات نسخ خطی مآخذ نیز گردیده. از نقائص عمده‌ی آن نداشتن شواهد است، جز در موارد بسیار محدود، در صورتی که در بیشتر مآخذ مؤلف موجود است.

برهان قاطع بنام تبیان نافع به ترکی عثمانی ترجمه شده (اوایل قرن ۱۳م. هق). بعضی از ادبای هند حواشی و تعلیقاتی در رد و یا حمایت آن نوشته‌اند. از آن جمله است کتاب انتقادی قاطع برهان، از اسدالله غالب دهلوی (۱۲۱۲–۸۵ هق)، (طبع هند ۱۲۷۸ هق)، که کتابهای محرق قاطع برهان، ساطع برهان، مؤید برهان و قاطع القاطع در رد آن نوشته شده، و جملگی در هند چاپ شده است. کتابهای دافع هذیان، لطائف غیبی (به اردو)، و سؤالات عبدالکرم (به اردو) رد بر محرق قاطع برهان است. نامه‌ی غالب مکتوبی است بزبان اردو، از غالب دهلوی، در رد ساطع برهان. منظومه‌ی فارسی قطعه‌ی غالب و تیغ تیز (به اردو)، از غالب، در رد مؤید برهان است. هنگامه‌ی دل‌آشوب و تیغ تیزتر (اردو و فارسی) در رد و تأیید رساله‌هائی که در باره‌ی برهان قاطع تألیف گردیده است. شمشیر تیزتر ردی است بفارسی بر تیغ تیز. عده‌ای نیز از فضلای هند ملحقاتی بر برهان قاطع نوشته‌اند، که بعنوان تتمه، ضمیمه‌ی برهان قاطع بطبع کلکته (۱۸۳۴ و ۱۸۵۸)، بطبع رسیده.

برهان مآثر (borhāne ma'āser)، کتابی تاریخی، بفارسی، از علی ابن عزیزالله طباطبا (یا طباطبائی حسنی، متوفی در اوایل قرن یازدهم هق). این کتاب، که بامر برهان نظام شاه در سنه‌ی 1000 هق تألیفش شروع شده، مشتمل است بر قسمتی از تاریخ هند یعنی تاریخ سلاطین بهمنی گلبرگه و بیدر (۷۴۸–۹۳۳ هق)، و نظامشاهیان در احمدنگر تا سال 1004 هق. در ۱۳۵۵ هق در حیدرآباد بطبع رسیده است، و دو خلاصه از آن بانگلیسی ترجمه شده، که یکی در 1900 در لندن و دیگری در ۱۹۲۳ در بمبئی انتشار یافته.

برهانی نیشابوری، عبدالملک، متخلص به **برهانی** و ملقب به **امیرالشعرا،** شاعر ایرانی؛ پدر امیر معزی نیشابوری (فت ۵۴۲ هق). الب ارسلان را مدح میگفت. در اوایل سلطنت (۴۶۵–۴۸۵ هق) ملکشاه سلجوقی، هنگام مسافرت به قزوین، درگذشت.

برهما[2] (brahmā)، از خدایان عمده‌ی ← آیین هندو، که با ویشنو و شیوا تثلیث هندوئی یا تریمورتی (trimurti) را تشکیل میدهد. وی خالق است، و ویشنو محافظ و شیوا مخرب. برهما را

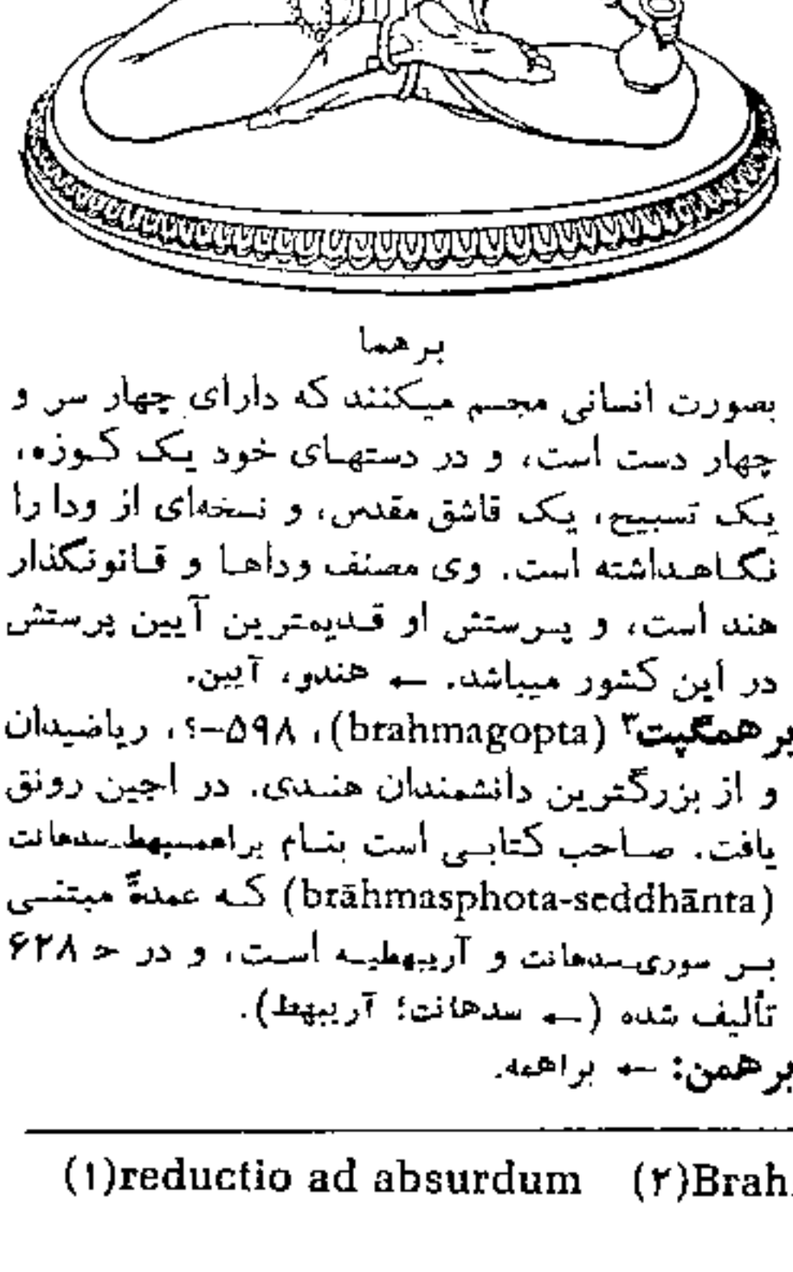

برهما

بصورت انسانی مجسم میکنند که دارای چهار سر و چهار دست است، و در دستهای خود یک کوزه، یک تسبیح، یک قاشق مقدس، و نسخه‌ای از ودا را نگاهداشته است. وی مصنف وداها و قانونگذار هند است، و پرستش او قدیمترین آیین پرستش در این کشور میباشد. ← هندو، آیین.

برهمگپت[3] (brahmagopta)، ۵۹۸–؟، ریاضیدان و از بزرگترین دانشمندان هندی. در اجین رونق یافت. صاحب کتابی است بنام براهمسپهط‌سدهانت (brāhmasphota-seddhānta) که عمدةً مبتنی بر سوری‌سدهانت و آریبهطیه است، و در ح ۶۲۸ تألیف شده (← سدهانت؛ آریبهط).

برهمن: ← براهمه.

(1)reductio ad absurdum (2)Brahma (3)Brahmagupta

برهنگی[1]، در اصطلاح زمینشناسی، سایش زمین بواسطه‌ی عوامل مختلف طبیعی: آفتاب، باد، باران، یخبندان، آبهای جاری، یخهای متحرک و دریا.

برهوت (barahut)، وادیی در حضرموت، جزیرة العرب. چاهی دارد (چاه معروف برهوت) که از آن بخارهائی با بوی ناخوش برمیخیزد، و در روایات صدر اسلام بدترین چاههای زمین و مقر ارواح کفار شمرده شده است. نزدیک آن قبر هود پیغمبر است که معتبرترین زیارتگاه عربستان جنوبی است، و مردم هر سال در ماه شعبان بزیارت آن میروند.

بره‌ی تودلی: ← گوشت.

بری[2] (bari)، شهر (جم ۴۰°۹۷۹)، گلمورگن‌ش، ویلز؛ از بنادر عمده‌ی صدور زغال بریتانیا.

بری[3] (bri)، ناحیه، ولایات مارن و سن‌اِمارن، ل فرانسه، ش پاریس. گندم و گاو فراوان دارد، و پنیر نرم سفیدش معروف است. مزارعش بناهای عظیم دژمانند دارد. شهرهای عمده‌اش مو، ملن، و شاتو-تیری است.

بری[4] (beri)، ناحیه و ایالت سابق، فرانسه‌ی مرکزی؛ پایتخت تاریخی آن بورژ. جز در دره‌های اندر و ش، فلاتی خشک است. در ح 1100 جزء املاک سلطنتی فرانسه شد؛ در ۱۳۶۰–۱۶۰۱ دوکنشین و تیول امرای مختلف بود.

بری[5]، سر **جیمز مثیو** (sər jeymz maṭiu* bari)، ۱۸۶۰–۱۹۳۷، نمایشنامه‌نویس و داستان‌پرداز انگلیسی. داستانهای او در باره‌ی زادگاهش اسکاتلند است (مانند کشیش کوچک، ۱۸۹۱). نمایشنامه‌هایش احساساتی و وهم‌آمیز است (مانند خیابان کیفیت، ۱۹۰۱؛ آنچه هر زنی میداند، ۱۹۰۸؛ و پروتوس عزیز، ۱۹۱۷).

بری[6]، سر **چارلز** (sər cārlz bari*)، ۱۷۹۵–۱۸۶۰، معمار انگلیسی. از پیشروان احیای سبک گوتیک در انگلستان بود. برجسته‌ترین کار او کاخ وستمینستر (۱۸۴۰–۱۸۶۰) لندن است، که از بناهای مهم آن دوره بشمار میرود.

بری[7]، **دوشس دو** (düšes dë beri*)، لقب **کارولین فردیناند لویز** (kārolin ferdināNd luiz)، ۱۷۹۸–۱۸۷۰، زوجه‌ی ← دوک دو بری. در ۱۸۳۲ در صدد برآمد که سلطنت فرانسه را برای پسرش (بعداً هانری دو شامبور) بدست آورد، ولی کاری از پیش نبرد. مدتی محبوس بود.

بری[7]، **دوک دو** (dük dë beri*)، نامش **شارل** (šārl)، ۱۷۷۸–۱۸۲۰، سلطنت‌طلب فرانسوی؛ پسر دوم کنت د/آرتوا (بعداً شارل X فرانسه) و پدر هانری دو شامبور. در انقلاب فرانسه مهاجرت کرد، و در سپاه لوئی ژوزف دو بوربون (ملقب به پرنس دو کنده) و بعداً در روسیه خدمت کرد. در پاریس بقتل رسید. وی شوهر ← دوشس دو بری بود.

بریا[8]، **لاورنتی پاولوویچ** (lāvrenti pāvlovic beriā)، ۱۸۹۹؟–۱۹۵۳؟، از رهبران روسیه‌ی شوروی. مهندس معمار بود. در ۱۹۱۷ به بولشویکها پیوست. در ۱۹۳۸، ستالین او را به وزارت امور داخلی (پلیس) منصوب کرد. در ۱۹۴۱ نایب نخست‌وزیر شد. در جنگ II در دولت زمان جنگ متصدی پلیس و تولید تسلیحات بود. در ۱۹۵۳، باتهام انحراف از اصول حزبی و توطئه علیه دولت، محاکمه و اعدام شد.

بریاجی (baryāji)، دهستان (جم ۱۱۰°۶؛)، بخش سردشت، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۹ (؟) آبادی. کوهستانی و هوایش سرد است. رود اردشیر قسمتی از اراضی آنرا مشروب میکند. محصولات عمده‌اش غلات و توتون است.

بریارئوس[9] (briāreos)، در دین یونان، جانور صددست که بجنگ خدایان رفت.

بریا-ساوارن[10]، **آنتلم** (āNtelm briyyā-sāvā-raN)، ۱۷۵۵–۱۸۲۶، وکیل دعاوی و عالم فرانسوی اقتصاد، و متخصص در فن خوش‌خوراکی، اثر معروفش فیزیولوژی ذائقه (۱۸۲۵).

بریان[11]، **آریستید** (āristid briāN)، ۱۸۶۲–۱۹۳۲، سیاستمدار فرانسوی. بین سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۲۱ یازده بار نخست‌وزیر شد. در اوایل سوسیالیست بود، ولی بعدها بعلت آزادیخواهیش، مورد حمله و اعتراض هر دو دسته‌ی چپ و راست واقع شد. در ۱۹۲۵–۳۲ وزیر خارجه بود، و موجبات تشکیل پیمان لوکارنو و پیمان کلاگ-بریان را فراهم ساخت. طرفدار همکاری بین الملل و کشورهای متحد اروپا بود. بریان و شترزمان مشترکاً جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۲۶ را بردند.

بریانسک[12] (briānsk)، شهر (جم ۸۷°۴۷۳)، غ قسمت اروپائی جمشس، بر رود دسنا. مرکز حمل و نقل؛ کارخانجات ماشین‌سازی و چوب‌بری. در جنگ II، بریانسک و ویازما مراکز اصلی "حرکت گازانبری" ارتش آلمان بود (اکتبر ۱۹۴۱)؛ در ۱۹۴۳ روسها آنرا پس گرفتند.

بریبری[13] (beriberi؛ فنس)، بیماری عصبی ناشی از کمبود ویتامین ب در غذا. عده‌ای هم معتقدند که عفونی است. در نقاطی که سکنه‌ی آن منحصراً برنج پاک‌کرده میخورند شیوع دارد.

بریتانی، ناحیه، لغ فرانسه: ← برتانی.

بریتانیا[14] (britāniā، از لتی)، نام تاریخی جزیره‌ی بریتانیای کبیر پیش از هجوم ژرمنها در قرون ۵م و ۶م میلادی (پس از آن، جزیره منقسم به انگلستان، اسکاتلند، و ویلز محسوب میشود). نیز ← آلبیون. قدیمترین سکنه‌ی بریتانیا که از آنها خبر داریم ایبریان بودند که به کشاورزی اشتغال داشتند و ابزاری از سنگ چخماق صیقلی بکار میبردند، و به تمدن عصر مفرغ رسیدند. بنای عظیم میدن کاسل نزدیک دورچستر حاکی از قدرت آنها در سازمان دادن است، و ستونهنج نشانه‌ی استعداد مهندسی آنان میباشد. هجوم و مهاجرت اقوام مختلف به بریتانیا از ج و ش بطرف ل و غ صورت گرفته است. در حدود ۶۰۰ ق‌م سلتها به بریتانیا روی آوردند، و این قوم بر ایبریان غلبه یافته با آنان درآمیختند. این قوم آهن و مفرغ بکار میبردند، و زیورآلات زرین داشتند. امور فرهنگی و قضا در دست طبقه‌ی نیرومند کهنه بود که به دروئیدها معروفند. آخرین دسته از مهاجمین سلت بلژها بودند که در ح ۷۵ ق‌م از گل به بریتانیا تاختند، و شخمزنی عمیق و ضرب سکه را وارد کردند.

نخستین هجوم رومیان به بریتانیا بسرکردگی ← یولیوس قیصر بود که در ۵۵ ق‌م و سپس در ۵۴ ق‌م در جزیره پیاده شد، ولی تا صد سال بعد رومیان چندان توجهی به بریتانیا نکردند، و در ۴۳ ب‌م بود که امپراطور کلاودیوس ۱ باین جزیره لشکر کشید، و قسمتی از آن را مطیع ساخت. در سال ۸۵ ب‌م، علی رغم شورشهای محلی (مثلا ← بولدیسیا)، قسمت واقع در ج رود کلاید از بریتانیا در دست رومیان بود. رومیان متعرض ایرلند نشدند، و اسکاتلند را نتوانستند مطیع سازند، و برای جلوگیری از پیکتها و گردنکشان نواحی شمال ناچار← دیوار هادریانوس (در ۱۲۲ ب‌م) و استحکامات دیگر ساختند. نیمه‌ی اول قرن سوم میلادی دوره‌ی تعالی سلطه و نفوذ رومیان در بریتانیا بود. شهرسازی و معماری رومی و احتمالا زبان لاتینی رواج داشت. ← جاده‌های رومی، که بیشتر جنبه‌ی نظامی داشت، و از لوندونیوم (لندن) آغاز میشد، ساخته شد. انحطاط دولت روم و هجوم ساکسونها و ایرلندیها قوه‌ی دفاعی رومیها را ضعیف کرد، و در ۴۰۱ دولت روم سپاهیان خود را از بریتانیا فراخواند، و بنقل روایات، در ح ۴۱۰ امپراطور هونوریوس به بریتانیای رومی خود مختاری اعطا کرد، و دفاع از جزیره را بعهده‌ی خود آن واگذاشت.

در دوره‌ی انحطاط روم، مهاجمینی از ل اروپا به جزیره رو آوردند. بنقل روایات، در ح ۴۵۰ یکی از شاهان محلی بریتانیا از جوتها در مقابل پیکتها و اسکاتها یاری طلبید، ولی جوتها ازو برگشتند، و مملکت کنت را تشکیل دادند. آنگلها و ساکسونها نیز به بریتانیا تاختند، و اغلب مردم بریتانیا ناچار به جانب مغرب به کورنوال و ویلز و کامبرلند و بعضی نیز به برتانی روی آوردند. برای دنباله‌ی تاریخ جزیره ← انگلستان.

مسیحیت در قرون اوایل وارد بریتانیا شد، و در قرن ششم دگر بار از طریق ایرلند و رم وارد گردید.

بریتانیا، افریقای شرقی: ← افریقای شرقی بریتانیا.
بریتانیا، افریقای غربی: ← افریقای غربی بریتانیا.
بریتانیا، امپراطوری: ← امپراطوری بریتانیا.
بریتانیا، بورنئوی شمالی: ← بورنئوی شمالی.
بریتانیا، توگولند: ← توگولند.
بریتانیا، جزایر، گروه جزایر اروپای غربی، مشتمل بر بریتانیای کبیر و ایرلند و جزایر مجاور.
بریتانیا، سومالی: ← سومالی.
بریتانیا، کامرون: ← نیجریه؛ کامرون.
بریتانیا، کولومبیای: ← کولومبیای بریتانیا.
بریتانیا، گویان: ← گویان.
بریتانیا، گینه‌ی جدید: ← پاپوا، سرزمین.
بریتانیا، ملل مشترک المنافع: ← ملل مشترک المنافع بریتانیا.
بریتانیا، هند غربی: ← هند غربی.
بریتانیا، هندوراس: ← هندوراس بریتانیا.

---

(۱)denudation (۲)Barry (۳)Brie (۴)Berry (۵)Barrie (۶)Barry (۷)Berry (۸)Beria (۹)Briareus (10)Brillat-Savarin (۱۱)Briand (۱۲)Bryansk (۱۳)beriberi (۱۴)Britain

بریتانیائی، موزه‌ی: ← موزه‌ی بریتانیائی.
بریتانیای جدید، در فکه: ← نیو بریتن.
بریتانیای کبیر[1] (britāniāye)، انگلستان **بریتن** (greyt britən)، بزرگترین جزایر اروپا، مشتمل بر انگلستان (در ج)، اسکاتلند (در ل)، و ویلز (در غ). بطول ح ۹۸۰ کم از ل به ج ممتد میباشد، و منتهای عرضش ح ۵۲۰ کم است. نامهای قدیم آن **آلبیون** و بریتانیا بود. بعداً، برای تمیز آن از ناحیه‌ی برتانی (در فرانسه)، عنوان بریتانیای کبیر یافت. پس از اتحاد با اسکاتلند در ۱۷۰۷ تا ۱۸۰۱ که اتحاد با ایرلند عملی شد، لفظ بریتانیای کبیر عنوان رسمی مملکت بریتانیا بود، و سپس **مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند** بوجود آمد. در استعمال عرفی لفظ بریتانیای کبیر به مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی اطلاق میشود.

تاریخ. برای تاریخ قدیم بریتانیای کبیر ← بریتانیا. برای تاریخ آن تا اتحاد با اسکاتلند ← **انگلستان؛ اسکاتلند.** نیز ← **ویلز؛ امپراطوری بریتانیا.**

از نتایج انقلاب ۱۶۸۸ یکی اتحاد پارلمنتهای انگلستان و اسکاتلند بود (۱۷۰۷)، و دیگری جنگ صدساله‌ی دوم با فرانسه که جایگزین هلند در رقابت تجارتی و استعمارگری با انگلستان شده بود. در این جنگها قدرت دریائی بریتانیا نقش قاطعی داشت، و دست فرانسه از امریکای شمالی و هند کوتاه شد، و در دوره‌ی جورج‌ها و رجالی از رؤسای احزاب مانند رابرت والپول، ویلیام پیت، ج. ج. فاکس، و ادمند برک امپراطوری توسعه یافت. اگرچه انقلاب امریکا لطمه‌ای به امپراطوری وارد ساخت، کمی بعد استعمار زلند جدید و استرالیا و پیروزیهای انگلستان در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و بر ناپلئون I بر قدرت بریتانیای کبیر افزود. در قرن ۱۸م، در سیاست داخلی تفوق پارلمنت مسلم گردید، و نتیجه‌ی آن برقرار شدن دولت پارلمانی (بریاست سر رابرت والپول، که اولین نخست‌وزیر بریتانیا محسوب میشود) است. دولت والپول در ۱۷۲۱–۴۲ بر سر کار بود. ملاکین و تجار طرفدار حزب ویگ، که از ۱۷۱۴ بر امور مسلط بودند، با مخالفت جورج III مواجه شدند، در نتیجه در مدت ۷۰ سال (۱۷۶۰–۱۸۳۰) توریها تقریباً بلا انقطاع بر سر کار بودند. در این سنوات انقلاب امریکا و انقلاب فرانسه موجب اشکالات داخلی و رشد نهضت دموکراسی در انگلستان گردید. در ایرلند نهضت نیرومندی برای استقلال‌طلبی بوجود آمد، و ویلیام پیت برای خنثی کردن آن اتحاد پارلمانی بریتانیا و ایرلند را علم کرد (۱۸۰۰)، ولی تنها حاصل آن ازدیاد شکایات و نارضائی ایرلندیها بود. در انگلستان با اجرای طرح جدیدی برای محصور کردن اراضی عام انقلابی در امور کشاورزی پیش آمد، و زارعین و دهقانان از اراضی بیرون رانده شدند یا به حالت کارگر بی‌زمین درآمدند. در عین حال، انقلاب صنعتی انگلستان را از یک کشور زراعتی به کشور صنعتی بدون رقیب قابل توجهی تبدیل کرد. این تغییر منشأ پیدایش دو طبقه‌ی تازه و کشمکشهای آنان گردید: یکی صنعتداران و دیگر کارگران صنعتی.

در قرن ۱۹م، از اتحاد صنعتداران و ویگها ← حزب لیبرال بوجود آمد، که در ۱۸۳۲ قدرت سیاسی را از طبقه‌ی اشراف به طبقه‌ی متوسط منتقل نمود، و تا مدت ۴۰ سال آراء این حزب در باب آزادی عمل و تجارت آزاد غلبه داشت. در سلطنت (۱۸۳۷–۱۹۰۱) ملکه‌ی ویکتوریا رونق و شوکت انگلستان باوج خود رسید. لوایح اصلاحی منشأ اصلاحات سیاسی گردید، و قوانین اقتصادی بیعدالتیهای اجتماعی را از بین برد. طرفداری سر رابرت پیل از تجارت آزاد منجر به انشعاب حزب محافظه‌کار شد. منافع اقتصادی بریتانیای کبیر منجر به جنگ تریاک (۱۸۴۰) با چین گردید؛ سیاست اروپائی بریتانیا این کشور را وارد ← جنگ کریمه کرد. از رجال معروف بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم میتوان و. گلادستون و ب. دیزریلی را نام برد. از اصلاحات داخلی در قرن نوزدهم ایجاد طبقه‌ی کارمندان دولت است، که اداره‌ی امور را بهبود بخشید. در همین دوره اتحادیه‌های کارگری (← **اتحادیه‌ی کارگری**) بسط یافت.

پس از ۱۸۷۵، بریتانیای کبیر که انحصار صنایع را در دست داشت مواجه با رقبائی چون آلمان و کشمکش گردید، و بریتانیا ناچار به جستجوی بازار و منابع مواد خام پرداخت. محافظه‌کاران، که سخنگویان استعمارگری امپراطوری بریتانیا بودند، بریتانیا را بیش از پیش در راه توسعه‌طلبی در مصر و افریقای جنوبی و غیره وارد کردند (← **امپراطوری بریتانیا**). بحران اقتصادی قرن ۱۹م، در عین اینکه امپراطوریسازی را رونق داد، کارگران را که در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۸۵ حق رأی بدست آورده بودند تشویق به بسط اتحادیه‌های کارگری کرد، و حزب کارگر از اینجا بوجود آمد (۱۹۰۰). در دوره‌ی ادوارد VII و جورج V اصلاحاتی در تعرفه‌ی گمرکی و در امور اجتماعی بعمل آمد، و لوید جورج از قدرت مجلس لردها کاست. پس از سال ۱۹۰۰، بریتانیای کبیر که در تجارت و استعمارطلبی رقیبی چون آلمان را در مقابل خود میدید دست به انعقاد یک سلسله اتحادهائی در اروپا زد که این قاره را منقسم ساخت (← **اتحاد مثلث؛ اتفاق مثلث**)، و دوچار مسابقه‌ی تسلیحاتی نمود که منجر به **جنگ جهانی I** و معاهده‌ی ورسای گردید. بعد از جنگ بریتانیا مواجه با مسائل دشواری شد که فروض جنگ، شورشهای ایرلند (که استقلال خود را گرفت)، وقایع هند، و اعتصابهای دسته‌جمعی (که منجر به اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ شد) از آن جمله است. پس از آرامش و رفاهی موقت، بحران اقتصادی عالمگیر بیسابقه‌ای روی آورد که در سالهای ۱۹۲۹–۳۱ اغلب ممالک جهان را به پرتگاه نیستی کشانید، و بریتانیای کبیر فقط بکندی از زیر آن قد راست کرد. در دوره‌ی نخست‌وزیری (۱۹۳۷–۴۰) آ. ن. چیمبرلین، جامعه‌ی ملل رو بزوال رفت، بمنظور تسکین دول محور ← پیمان مونیخ (۱۹۳۸) منعقد گردید، در تجدید تسلیحات تأخیر شد، پیمانی با لهستان منعقد گردید، روسیه و آلمان هم‌پیمان شدند، و جنگ جهانی II روی داد.

در دوره‌ی جنگ II، پس از شکست بریتانیا در نروژ، و. چرچیل نخست‌وزیر دولت ائتلافی زمان جنگ شد. بعد از واقعه‌ی عقبنشینی دنکرک، بریتانیا مورد حملات هوائی پردامنه و مخرب قرار گرفت. کشمکش با کومکهای فراوان از بریتانیا دستگیری کرد؛ در ۱۹۴۱ ← منشور آتلانتیک اعلام شد. بریتانیا در کنفرانسهای بین‌المللی کازابلانکا، قاهره، مسکو، تهران، و یالتا شرکت کرد. در دوره‌ی جنگ سطح زندگی در بریتانیا سخت پایین آمد. پس از تسلیم (۱۹۴۵) آلمان، دولت کارگری (بریاست کلمنت اتلی) رشته‌ی امور را بدست گرفت. بریتانیا از هند دست برداشت (۱۹۴۸)، حل مسئله‌ی فلسطین را به سازمان ملل متحد واگذار کرد، و پیمان ۵۰ ساله‌ای با فرانسه، بلژیک، لوکزامبورگ، و هلند منعقد ساخت. برنامه‌های اصلاحی ملی کردن صنایع و خدمات پزشکی و اصلاحاتی در فرهنگ و مسئله‌ی مسکن بمرحله‌ی اجرا گذاشته شد. پس از پایان دوره‌ی قانون وام و اجاره، وامهای معتنابه کشمکش (← **اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد**) از عهده‌ی جلوگیری از تقلیل ذخیره‌ی دلاری انگلستان و کم شدن ارزش لیره برنیامد. بعد از دولت کارگری، محافظه‌کاران دگر بار بر سر کار آمدند (چرچیل در ۱۹۵۱، ایدن در ۱۹۵۵، و مکمیلن در ۱۹۵۷). اگرچه از دست رفتن بازارهای انحصاری و منابع صنعتی در مستعمرات بریتانیا این کشور را سخت تحت تأثیر قرار داد، از ۱۹۴۸ ببعد اقتصادیات این مملکت همواره پیشرفت کرده است. در ۱۹۵۳ بریتانیا دست به اجرای برنامه‌ی تسلیحات اتمی زد، و چندین سلاح اتمی در استرالیا بمعرض آزمایش گذاشت. در ۱۹۵۶ ملکه‌ی الیزابت اولین کارخانه‌ی نیروی هسته‌ای بریتانیا (و جهان) را افتتاح نمود. بریتانیای کبیر سیاست دول غربی را تعقیب میکند (← **آتلانتیک شمالی، پیمان**). برای فهرست پادشاهان بریتانیا ← **انگلستان.**

بریتانیای کبیر و ایرلند، مملکت متحد: ← مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند.

بریتانیک[2]**، دایرةالمعارف** (britănik) یا **دایرةالمعارف بریتانیکا،** دایرةالمعارف معروفی بزبان انگلیسی که اینک متعلق به دانشگاه شیکاگو (کشمکش) است، و هیئت مشاورین آن مرکب از استادان این دانشگاه و دانشگاههای آکسفرد و کیمبریج و لندن میباشد. اولین چاپ آن (سه جلد، ۲٬۶۷۰ صفحه) در ۱۷۶۸ در ادینبورگ (اسکاتلند) آغاز شد، و در ۱۷۷۱ بپایان رسید. در این چاپ مقالات طولانی به موضوعهای عمده تخصیص داده شده بود، و این روش تا چاپ نهم (۱۸۷۵–۸۹) ادامه داشت، و سپس بتدریج تغییر کرد، تا آنکه در چاپ چهاردهم (۲۳ جلد و یک جلد فهرست، ۱۹۲۹) مقالات مستقل نسبةً کوتاهتر جایگزین مقالات طولانی گردید. در فوریه‌ی ۱۹۲۵ یک شرکت امریکائی حقوق دایرةالمعارف بریتانیک را از صاحبان بریتانیائی آن خریداری کرد، و در ژانویه‌ی ۱۹۴۳ آنرا به دانشگاه شیکاگو منتقل نمود. سازمان دایرةالمعارف بریتانیک نشریات دیگری نیز دارد که از آن جمله است بریتانیک جوانان (چاپ اول، ۱۹۳۴، ۱۲ جلد؛ چاپ دوم، ۱۹۴۷، ۱۵ جلد).

بریتانیکا، دایرةالمعارف: ← بریتانیک، دایرةالمعارف.

---

(1)Great Britain (۲)Britannica

بـریتـانیکـوس[1] (britännikus)، ۴۱ ؛ ب‌م–۵۵ ب‌م، شاهزاده‌ی رومی، پسر کلاودیوس I و مسالینا. پدرش باغوای آگریپینای II او را بنفع نرون کنار گذاشت. ظاهراً بعداً مسموم شد.

بریتن[2]، **بنجمین** (benjamin britən)، ۱۹۱۳–، آهنگساز انگلیسی. از آثارش موسیقی کورال، چند اپرا، ترانه‌ها، موسیقی مجلسی، آثار سمفونی، و چند کنسرتو است.

بریتونیک[3] (britonic)، نام یکی از زبانهای هندواروپائی از دسته‌ی سلتی، مشتمل بر زبانهای ویلزی، برتانیی، و کورنوالی است. ← زبان، جدول.

بریتیش میوزیوم: ← موزه‌ی بریتانیائی.

بریج[4] (brij؛ انگل)، نوعی بازی با ۵۲ ورق و چهار بازیکن، که دو بدو شریکند. نوعی بریج در قرن ۱۹م در شرق میانه معمول بود، و از آنجا به اروپا و امریکا وارد شد. اکنون منظور از بریج همان بازیی است که هرلد س. وندربیلت، از مردم نیو یورک، در سال ۱۹۲۵ آنرا بعمل آورد.

بریجپورت[5] (brijport)، شهر (جه ۱۵۸٬۷۰۹)، چغ ایالت کونکتیکت، کشت، بر تنگه‌ی لانگ آیلند. عمده‌ترین شهر صنعتی ایالت است (کالاهای فلزی و ماشین‌آلات).

بریجت[6]، **قدیسه** (qeddise brijət)، ۴۵۳؟–۵۲۳؟، بانوی مؤمنه‌ی ایرلندی. از احوال وی اطلاعی در دست نیست، و همینقدر میدانیم که دیری در کیلدر بنا نهاد، و مقبره‌اش در داونپتریک است.

بریجتاون[7] (brijtän)، شهر (جه تخمیناً ۱۸٬۵۰۰)، پایتخت باربادوز، جزایر هند غربی.

بریجز[8]، **رابرت سیمور** (rābərt simor brijəz)، ۱۸۴۴–۱۹۳۰، شاعر انگلیسی. از ۱۹۱۳ شاعر وابسته به دربار سلطنتی بود. از آثارش غزلیات و منظومه‌ها (از جمله وصیت زیبائی، ۱۹۲۹) و نمایشنامه‌های منظوم و مقالات انتقادی است.

بریجز[8]، **کـالویـن بـلکمـن** (kalvin blakmən brijəz)، ۱۸۸۹–۱۹۳۸، عالم امریکائی ژنتیک. نظریه‌ی کروموزومی وراثت را ثابت کرد. نظریه‌ی توازن ژنها را بیان نمود. توزیع ژنها را در کروموزوم بزاق پشه‌ی سرکه بررسی کرد.

بریجمن[9]، **پـرسی ویـلیـامـز** (përsi wilyāmz brijmən)، ۱۸۸۲–، فیزیکدان امریکائی، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ برای تحقیقات مربوط به فشارهای زیاد.

بریـد (barid) [از ریشه‌ی لاتینی وردوس (-vere dus)]، در دوره‌ی اسلامی، دستگاه پست و ارتباطات و اطلاعات، و نیز بمعنی چاپار و اسب چاپار و قاصد یا پیک، و منزل بین دو مرکز چاپار. گویند اولین کسی که در اسلام بتعیین برید پرداخت معاویه بود، و غرض او از این امر ایجاد سرعت در امر ارتباطات بین ولایات و مرکز خلافت بود. پس از آن، در عهد امویان و مخصوصاً عباسیان اداره‌ی برید بسط یافت، و از ادارات عمده‌ی حکومت گردید، و اداره‌ی آن به نزدیکان و معتمدان خلیفه سپرده میشد. در قرن سوم هق منازل چاپاری در سراسر امپراطوری اسلامی منبسط بود. متصدی برید را صاحب برید میگفتند، و اصحاب برید، باصطلاح امروز، کارمندان دیوان برید [اداره‌ی پست و ارتباطات و اطلاعات] بودند.

بریـدشاهیه (baridšāhiyye)، عنوان سلسله‌ای از امرای مسلمان ترک‌نژاد در هند، که از اواخر قرن نهم هق تا سال ۱۰۲۸ هق در بیدر کمابیش فرمانروائی داشتند. مؤسس سلسله، **قاسم برید** (فت ۹۱۰ هق)، غلام زرخرید محمد شاه III، ۱۳مین شاه سلسله‌ی بهمنیه، و مردی شجاع و باکفایت بود، و در زمان محمود شاه (فت ۹۲۴ هق) جانشین محمد شاه، به وزارت دولت متزلزل بهمنیه رسید. وی در بیدر استقرار یافت، و در تضعیف بهمنیه بنفع خود کوشید، و حتی گویند بنام خود سکه زد. پسر و جانشینش، **امیر برید** (فت ۹۵۰ هق)، قدرت خاندان بریدشاهی را حفظ کرد، و پس از فرار کلیم‌الله، آخرین شاه بهمنی، فرمانروای بیدر شد. پسر و جانشینش، **علی برید** (فت ۹۸۷ هق)، اولین کس از خاندان بریدشاهی است که عنوان پادشاهی بخود داد. وی دوستدار ادب و هنر و معماری بود، و بنای رنگین محل و مقبره‌اش در بیدر از آثار برجسته‌ی دوره‌ی اوست. پس از سلطنت طولانی علی، دولت بریدشاهی بسرعت رو بزوال گذاشت، و در ۱۰۲۸ هق، بیدر ضمیمه‌ی قلمرو سلطان بیجاپور گردید، و سلسله‌ی برید شاهی منقرض شد.

بریزبن (brizbən)، استرالیا: ← بریسبان.

بریزبین[10]، **البرت** (albərt brizbeyn)، ۱۸۰۹–۹۰، عالم امریکائی علوم اجتماعی. از پیروان افکار شارل فوریه بود، و جامعه‌ی معروف به ← مزرعه‌ی بروک را بصورت جوامعی که فوریه توصیه میکرد در آورد.

بریسبان[10] (brisbān)، انگل بریزبن (brizbən)، شهر (جه ۵۰۲٬۳۵۳)، کرسی ایالت کوینزلند، استرالیا؛ بر رود بریسبان بالای مصب آن در خلیج مورتن. دانشگاه کوینزلند (۱۹۰۹) آنجاست. صادراتش منسوجات، پشم، گوشت، طلا، و قند. در ۱۸۲۴ بعنوان ماندگاه مجرمین تبعید شده از انگلستان تأسیس شد.

بریستول[11] (bristol)، انگل بریسل (brisəl)، شهر (جه ۴۴۲٬۲۸۱)، گلاسترشر، انگلستان، بر رود ایون، نزدیک مصب رود سورن. از بنادر عمده‌ی جهان است، و تجارت وسیعی با امریکای شمالی و ایرلند دارد. از مراکز صنعتی و از مصنوعاتش آرد، مواد شیمیائی، کاغذ، بیسکویت، کاشی، کالاهای چرمی، و (مخصوصاً از ۱۹۱۰ ببعد) هواپیما میباشد. راه آهنی که از زیر رود سورن میگذرد آنرا به ویلز متصل میسازد. اولین کشتی‌های بخاری اقیانوس‌پیما در اینجا ساخته شد (۱۸۳۸). جان کبت از اینجا به امریکا عزیمت کرد.

بریستول، تنگه‌ی[12]، شاخابه‌ای (طول ۱۳۵ کم؛ منتهای عرض ۷۰ کم) از قطل، که ویلز را از چغ انگلستان جدا میکند. راه وصول به بریستول است (از طریق رود سورن).

بریسو دو وارویل[13]، **ژاک پیر** (jāk pier briso dë vārvil)، ۱۷۵۴–۹۳، انقلابگر فرانسوی و نویسنده‌ی رسائل سیاسی، رهبر ژیروندیان. عبارت "مالکیت دزدی است"، که بعدها بتوسط پرودون شهرت یافت، از اوست. با گیوتین مقتول شد.

بریک[14] (berik) یا **بریک شر** (-šər)، ولایت ساحلی (۱٬۱۸۰ کمه؛ جه ۲۵٬۰۶۰)، چغ اسکاتلند؛ مرکزش شهر دانس. رود تویید آنرا از انگلستان جدا میکند. مدتها صحنه‌ی اختلافات مرزی بود.

بریک[14]، **دیـوک آو** (diuk āv berik*)، لقب **جیمز فیتس‌ـجیمز** (jeymz fits-jeymz)، ۱۶۷۰–۱۷۳۴، مارشال فرانسه؛ پسر نامشروع جیمز II انگلستان. در جنگ بوین و در جنگ جانشینی اسپانیا شرکت جست (بارسلون را در ۱۷۱۴ گرفت). در جنگ جانشینی لهستان کشته شد. تذکره‌هائی نوشته است.

بریک‌ـآن‌ـتوید[15] (berik-ān-tuid)، شهر (جه ۱۲٬۵۵۵)، نورثامبرلند، انگلستان، بر مصب رود توید. شهر عمده‌ی مرزی و مدتها بین انگلستان و اسکاتلند متنازع فیه بود؛ در ۱۸۸۵ جزء نورثامبرلند گردید.

بریکتو[16]، **اوگوست مارتن ژولین** (ogüst mārtN jüliaN briktë)، ۱۸۷۳–۱۹۳۰، مستشرق بلژیکی. از ۱۹۰۰ به تدریس در دانشگاه لیژ پرداخت، و مقارن زمان مرگش استاد زبان و تاریخ عبری، عربی، فارسی، و ترکی در آن دانشگاه بود. در ۱۸۹۸ از دانشگاه لیژ فارغ التحصیل شد؛ برای تکمیل مطالعات خود به عثمانی و ایران سفر کرد (۱۹۰۳ و ۱۹۱۳). نشان شیر و خورشید از ایران و نشان ستاره از افغانستان داشت. ازوست، داستانهای فارسی (ترجمه، ۱۹۱۰)، نمایشنامه‌های ملکم خان (ترجمه، ۱۹۳۳)، و رستم و سهراب (ترجمه از فردوسی، ۱۹۳۸)، و ترجمه‌ی خسیس (از آخوندزاده) و ترجمه‌ی سلامان و ابسال و یوسف و زلیخای جامی.

بریکسم[17] (briksəm)، دریابندر (جه ۸٬۷۶۱)، دونشر، انگلستان. ویلیام III در ۱۶۸۸ اینجا پیاده شد.

بریگ[18] (brig)، لهستانی بژگ[19] (bjek)، شهر (جه ۷٬۷۴۴؛ در ۱۹۳۹ جه ۳۱٬۴۱۹)، سیلزی سفلی. از ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان است. در زمان سلسله‌ی پیاست امیرنشین بود (۱۳۱۱–۱۶۷۵). قلعه‌ی قدیمی و تالار شهرداری (دوره‌ی رنسانس) آن در جنگ II سخت آسیب دید.

بریگا و تندا: ← بریگ و تاند.

بریگاد قزاق (brigādə؛ از فنس)، تیپ [= بریگاد] مستقل ایرانی، تحت ریاست صاحب‌منصبان روسی و مرکب از دو فوج سوار و یک دسته موزیک، که در سنه‌ی ۱۲۹۶ هق بموجب امتیاز و قرارداد مخصوص تحت نظر مربیان و مشاقان روسی و از روی اصول و نظامات قزاق تزاری، در ایران تشکیل یافت، و بعدها بتدریج تشکیلات آن توسعه پذیرفت، و واحدهای پیاده و آتشبار و افواج مختلف ولایات بآن ضمیمه شد، و عاقبت عملا تشکیلات آن از صورت بریگاد (= تیپ) به صورت دیویزیون (divizion؛ از فنس، = لشکر) درآمد.

---

(۱)Britannicus (۲)Britten (۳)Brythonic (۴)bridge (۵)Bridgeport (۶)Bridget (۷)Bridgetown (۸)Bridges (۹)Bridgman (۱۰)Brisbane (۱۱)Bristol (۱۲)Bristol Channel (۱۳)Brissot de Warville (۱۴)Berwick (۱۵)Berwick-on-Tweed (۱۶)Bricteux (۱۷)Brixham (۱۸)Brieg (۱۹)Brzeg

مؤسس و موجد اصل تشکیلات بریگاد قزاق ایران ناصرالدین شاه قاجار بود که بعد از مراجعت از سفر دوم فرنگ، بسبب آنکه تنظیمات قزاق روس را زیاده پسندیده بود، در صدد تقلید از آن تنظیمات و تشکیل سواره‌قزاق در ایران برآمد، و از این رو بخواهش او، تزار روس هیئتی از صاحب‌منصبان روسیه را در قفقاز، تحت ریاست کلنل دومنتویچ به ایران فرستاد، و دولت ایران عده‌ای از سواران مهاجر قفقازی‌الاصل و عده‌ای ایرانی را بآنها سپرد (محرم ۱۲۹۶ هق)، و در رمضان همان سال، شاه عده‌ای از سواران قزاق ایرانی را سان دید. بعد از سه سال، چون مدت خدمت کلنل دومنتویچ منقضی شد، هیئت روسی دیگری تحت ریاست کلنل چورکوسکی (corkovski) استخدام شد (۱۲۹۹ هق)، و سپس بترتیب ژنرال کاساکوفسکی و کلنل چرنوزوبوف بریاست بریگاد قزاق نصب و به ایران اعزام شدند. ریاست و فرماندهی بریگاد قزاق در زمان محمد علی شاه قاجار به کلنل لیاخوف رسید، و چون محمد علی شاه و حکومت تزار درصدد قلع و قمع مجلس و مشروطیت ایران برآمدند، بریگاد قزاق توسعه یافت و واحدهای توپخانه و مسلسل سنگین بدان افزوده شد، و بعد از تخریب مجلس، تشکیلات و افراد آن نیز افزایش پذیرفت. چند سال بعد، یعنی اندکی قبل از شروع جنگ بین الملل اول، دولت روسیه از ضعف حکومت ایران استفاده کرده در تبریز (در ۱۳۳۰ هق) و استراباد (در ۱۳۳۱ هق) نیز بتشکیل فوج قزاق پرداخت، و در طول جنگ بین الملل اول بتدریج تشکیلات قزاقخانه را در رشت و اصفهان و کرمانشاهان و همدان و اورمیه (= رضائیه) و مشهد نیز توسعه داده بریگاد قزاق را، بدون داشتن اجازه و امتیاز رسمی، به دیویزیون (= لشکر) تبدیل نمودند (۱۳۳۴ هق). اما بعد از انقلاب بولشویکی در روسیه (۱۳۳۵ هق)، بتدریج تشکیلات قزاقخانه از دست صاحب‌منصبان روسیه خارج شد، و عاقبت با وقوع کودتای سوم حوت، ریاست دیویزیون قزاق به سردار سپه (← رضا شاه کبیر) رسید، و همان دیویزیون اساس قشون متحد الشکل ایران گشت. مخارج بریگاد قزاق در زمان سلطنت ناصرالدین شاه از خزانه‌ی دولت پرداخت میشد، و در عهد مظفرالدین شاه از محل عواید گمرکات شمال و تحت ممیزی و کنترل بانک استقراضی روس و رؤسای روسی بریگاد تأدیه میگشت. فرمانده روسی بریگاد نیز در اوایل تحت نظر وزارت جنگ بود، و بعدها تحت نظر مستقیم شاه واقع گشت، و بهمین عنوان بود که محمد علی شاه در مبارزه با مجلس و مشروطیت از آن سوء استفاده نمود.

بریگ و تاند[1] (brig va tāNd)، ایتالیائی **بریگا و تندا** (brigā, tendā)، بخشهائی کوچک (۵۲۳ کمم؛ جم ۱°۱۶۸)، ولایت آلپ‌ماریتیم، ج‌ش فرانسه. بموجب معاهده‌ی پاریس (۱۹۴۷) از طرف ایتالیا به فرانسه واگذار شد.

بریگیتا، قدیسه[2] (qeddise brigittā)، ح ۱۳۰۰–۱۳۷۵، راهبه‌ی سوئدی. از خاندان اشرافی و صاحب هشت فرزند بود، و پس از مرگ شوهرش راهبه شد. سالهای آخر عمر را در رم گذرانید و رایزن پاپها بود.

بریل[3] (beril، فنس)، سیلیکات بسیار سخت بریلیوم و آلومینیوم که میتوان آنرا زمرد نارس نامید. بهادارترین نوع آن زمرد است.

بریل، ایبرهم آردن (eybrəham ārdən bril)، ۱۸۷۴–۱۹۴۸، متخصص امریکائی بیماریهای روانی؛ مت اتریش. از اولین و فعالترین مروجین، معلمین، مؤلفین، و متخصصین پسیکانالیز، و اولین مترجم بسیاری از آثار عمده‌ی فروید و یونگ بزبان انگلیسی بود.

بریل، بیماری (bril)، شکل خفیف تیفوس که اول دفعه **ادوین بریل** (edwin)، ۱۸۶۰–۱۹۲۵، پزشک امریکائی، آنرا بدون آنکه تشخیص بدهد وصف کرده است.

بریلیوم[5] (beriliom، فنس) یا **گلوسینوم**[6] (glu-sinom؛ فنـ)، عنصر کمیاب فلزی نقره‌فام (علامت شیمیائی، Be و گاهی Gl؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از لحاظ شیمیائی شبیه منیزیوم است. ترکیباتی دارد. سبکترین فلزات پایدار، بسیار سخت، و شکننده است. آلیاژهای آن در ساختن طیاره و موشک، و اکسید آن در رئاکتورهای انرژی اتمی بکار میرود. استنشاق غبار آن ممکن است موجب بیماری خطرناک بریلیوز بشود.

بریم (berim)، انگلا **پریم**[7]، جزیره (۱۳ کمم؛ جم ۳۶۰)، متعلق بمستعمره‌ی انگلیسی عدن، نزدیک ساحل جغ عربستان در دهانه‌ی باب المندب. سابقاً محل سوختگیری کشتیها بود.

بریمور[8] (barimor)، نام خاندانی از هنرپیشگان. اولین آنها، **موریس بریمور** (moris)، ۱۸۴۷–۱۹۰۵، انگلیسی بود، و به کشمة رفت. زوجه‌ی وی، **درو بریمور** (dru)، ۱۸۵۶–۹۳، هنرپیشه‌ی امریکائی و معروفترین هنرپیشه‌ی کمدی زمان خود بود. پسر ارشد آنان، **لایونل بریمور** (lāyonəl)، ۱۸۷۸–۱۹۵۴، از هنرپیشه‌های معتبریست که در فیلم بازی کرده است. خواهرش، **اثل بریمور** (eṯəl)، ۱۸۷۹–۱۹۵۹، هنرپیشه بود، و از ۱۸۹۴ شروع بکار کرد، و در فیلم نیز بازی نمود. برادرش، **جان بریمور** (jān)، ۱۸۸۲–۱۹۴۲، ابتدا میخواست نقاش شود، ولی سرانجام به هنرپیشگی پرداخت. در اجرای نقش هملت ماهر بود. در فیلم نیز بازی کرد.

بریمی (boraymi)، واحه‌ای (جم ح 10°000) در قسمت شرقی جزیرة العرب، که مرکز آن بهمین نام در فاصله‌ی ۱۵۰ کیلومتری ش ابو ظبی واقع است. وسعت آن تقریباً ۶ در ۹ کیلومتر است، و با قناتهائی، که از کوههای حجر (hajar) (بفاصله‌ی کمی در ش واحه) و جبل حفیت (jabale hafit) (ج واحه) سرچشمه میگیرند، آبیاری میشود. محصولات عمده‌اش خرما، یونجه، سبزیجات، انبه، و لیموی ترش و شیرین است، که از دبی (do-bayy) که بندر عمده‌ی واحه است صادر میشود. از تاریخ این واحه پیش از قرن ۱۹م اطلاع چنداتی در دست نیست. اختلاف انگلستان و عربستان سعودی، که اولی واحه را متعلق به فرمانروایان ابو ظبی و مسقط و دومی آنرا متعلق به خود میدانست، در ۱۹۵۴ به حکمیت ارجاع گردید، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد، و در ۱۹۵۵ انگلیسها واحه را تصرف و بین ابو ظبی و مسقط تقسیم کردند.

برین، اتین شارل لومنی دو: ← لومنی دو برین، اتین شارل.

برین تراست[9] (breyn trāst)، اصطلاح جدیدی در زبان انگلیسی که معنی آن "تکیه‌گاه دماغی" است و اکنون در زبانهای دیگر نیز معمول شده. هنگامی که فرانکلین روزولت استاندار ایالت نیو یورک بود، گروهی از دانشمندان را بعنوان مشاور جمع کرده بود تا در امور دولتی باو کومک فکری بنمایند. پس از آنکه رئیس جمهور امریکا شد این کار را تا چندی ادامه داد، و مجمع دانشمندان مشاور معروف به "تکیه‌گاه دماغی" شد. اکنون در بسیاری از دستگاههای کشورهای مختلف از دانشمندان بهمین عنوان دعوت میشود که مطالب روز را برای هدایت افکار عامه بحث نمایند.

برینتری[10] (breyntri)، شهر (جم ۱۶۱°۲۳)، ش ایالت ماساچوست، کشمة. دزدی مسلحانه و قتلهای آوریل ۱۹۲۰ که بسبب آنها ساکو و وانزتی اعدام شدند در اینجا روی داد.

بریندااون، شهر هند: ← وریندااون.

بریندیزی[11] (brindizi)، لتی **بروندیسیوم** (brun-disium)، شهر (جم ۴۳۷°۵۳)، آپولیا، ج ایتالیا؛ بندر آدریاتیک. از پایگاههای دریائی مهم رومیان، و در جنگهای صلیبی مبدأ حرکت کشتیها بود. یکی از دو ستون علامت پایان جاده‌ی رومی آپیا ویا هنوز باقی است. ویرژیل در اینجا مرد.

برینگ[12]، **امیل آدولف فون** (emil ādolf fon bering)، ۱۸۵۴–۱۹۱۷، پزشک و میکروبشناس آلمانی، پیشقدم معالجه با سرم. بمناسبت کشف طریق مصونیت از دیفتری (۱۸۹۰) و کزاز (۱۸۹۲) با تزریق ضد سم آنها، بدریافت جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۱ در طب و فیزیولوژی نایل گردید.

برینگ[13]، **اولین** (evəlin bering)، ملقب به (اولین) **ارل آو کرومر** (ërl āv krŏmər*)، ۱۸۴۱–۱۹۱۷، سیاستمدار و مدیر بریتانیائی در مصر. در ۱۸۸۳–۱۹۰۷، عملا فرمانروای مصر بود، و امور مالی و اداری و فرهنگی را اصلاح کرد.

برینگ[14]، **تنگه‌ی (یا باب)** (bering)، تنگه‌ای بعرض تقریبی ۹۰ کم، بین لش آسیا و لغ امریکای شمالی، که دریای شمالگان را بدریای برینگ متصل میسازد. ویتوس برینگ در ۱۷۲۸ از آن گذشت.

برینگ[14]، **جزیره‌ی،** جزیره‌ای نزدیک ساحل کامچاتکا، انتهای لش قسمت آسیائی جمشس، در دریای برینگ. بزرگترین ← جزایر کاماندورسکی است. ویتوس برینگ در این جزیره درگذشت.

برینگ[14]، **دریای،** امتداد شمالی قکب بین سیبریه و آلاسکا، بمساحت ح ۲°۲۷۳°۰۰۰ کمم. جزایر آلئوسین آنرا از اقیانوس کبیر بمعنی اخص جدا میکند، و تنگه‌ی برینگ آنرا به قشم مرتبط میسازد. مشتمل بر چندین جزیره است که بعضی به کشمة و برخی به تجشه تعلق دارد. دریای

(۱)Brigue and Tende (۲)Bridget of Sweden (۳)beryl (۴)Brill (۵)beryllium (۶)glucinum (۷)Perim (۸)Barry-more (۹)Brain Trust (۱۰)Braintree (۱۱)Brindisi (۱۲)Behring (۱۳)Baring (۱۴)Bering

برینگ را دژنیوف روسی در قرن ۱۷م پویید، ولی پس از مسافرتهای ویتوس برینگ بود که ثروت سرشار این دریا از جهت پوست گرانبهای جانور معروف به سیل معلوم شد. از اواسط قرن ۱۸م، کشتار بیحساب سیلها و آتشهای دریائی (دارای پوست گرانبها) نسل آنها را تهدید به انقراض میکرد. در ۱۸۸۶ مسئلهی حمایت این جانوران موضوع کشمکش بین‌المللی شدیدی گردید که به **کشمکش پوست سیل دریای برینگ**[1] معروفست. کشمکش که آلاسکا را از روسیه خریده بود، باستناد اینکه حق نظارت روسیه بر دریای برینگ بآن دولت منتقل شده، چند کشتی صیادی کانادائی را گرفت (۱۸۸۶). دولت بریتانیا حق نظارت کشمکش را قبول نداشت، و به موجب **پیمان داوری دریای برینگ** (۱۸۹۲) بین کشمکش و بریتانیای کبیر، موضوع به حکمیت ارجاع شد (۱۸۹۳)؛ دادگاه بر علیه ادعای کشمکش رأی داد. در ۱۹۱۱، بموجب موافقتنامه‌ای منعقد بین بریتانیای کبیر، روسیه، ژاپن، و کشمکش، صید سیل در دریای آزاد ممنوع شد. در ۱۹۴۱ ژاپن موافقتنامه را لغو کرد. در ۱۹۵۷ موافقتنامه‌ی موقتی در این باب بین کشمکش، کانادا، ژاپن، و تجشم بامضا رسید.

برینگ[2]**، ویتوس یوناسن** (vitus yonāsen bering)، ۱۶۸۱-۱۷۴۱، دریانورد و پوینده‌ی دانمارکی، در خدمت روسیه. در ۱۷۰۴ بخدمت نیروی دریائی روسیه پیوست، و در جنگ بر ضد سوئد شهرتی یافت. پس از پایان جنگ، از طرف روسیه مأمور مسافرتهای پویشی گردید، و به جستجوی حدود شرقی سواحل شمالی آسیا پرداخت. تنگه‌ی برینگ را کشف کرد. در جزیره‌ای که بعداً بنام وی ← جزیره‌ی برینگ خوانده شد درگذشت.

بریو[3]**، اوژن** (ëjen brië)، ۱۸۵۸-۱۹۳۲، نمایش‌نامه‌نویس فرانسوی. بیشتر نوشته‌هایش مربوط به مسائل زندگی خانوادگی و اجتماعی است. از نمایشنامه‌های معروفش جامه‌ی قرمز (1900)، و تیره‌روزان (1901) است.

بریه[4] (brie)، شهر (جم ۳٬۲۵۶)، ولایت مورت‌ـ اِموزل، ل‌ش فرانسه، مرکز معادن آهن حوضه‌ی لورن.

بز (boz)، حیوان نشخوارکننده، با شاخ مجوف، نزدیک با گوسفند. احتمالا در ایام باستانی در ایران آنرا اهلی کردند. بزهای حقیقی از نوع کاپرا (*Capra*) و از تیره‌ی بویدای (*Bovidae*) و اصلا از بز قدیم هستند. بز را برای شیر و کرک و گوشت میپرورند. در بر قدیم استعمال شیر بز معمول است.

بز اخفش: ← اخفش.

بزاق[5] (bozāq) یا **آب دهن**، مایع قلیائی، شامل آنزیمی بنام پتیالین (ptiālin؛ فنس) که نشاسته را تبدیل بقند میکند. بتوسط غدد بزاقی ترشح میشود، و از مجاری آنها بداخل دهان میریزد.

بزاقه (bazzāqa)، مار زهری؛ ← ناشر.

بزاکوه (bozākuh)، قله‌ای بارتفاع ۳٬۵۰۰ متر، دهستان اشکور بالا. از قلل سلسله‌ی البرز است.

بزانسون[6] (bezāNsoN)، شهر (جم ۶۱٬۱۳۹)، کرسی ولایت دو، ش فرانسه، در فرانش‌ـکنته. صنعت ساعتسازی دارد. مقر اسقف اعظم است. از پاسگاههای نظامی رومیان بود. امپراطور فردریک I آنرا از شهرهای آزاد امپراطوری کرد. در ۱۶۴۸ جزء فرانش‌ـکنته (که در آن زمان در دست اسپانیا بود) گردید. در ۱۶۷۴ که لوئی XIV برای دومین بار فرانش‌ـکنته را فتح کرد، بزانسون را پایتخت آن قرار داد (۱۶۷۶)، و دانشگاه دول (تأسیس ح ۱۴۲۲) را به آنجا منتقل نمود. بزانسون آثاری از معماری قرون وسطی و دوره‌ی رنسانس دارد. ویکتور هوگو در آنجا بدنیا آمد.

بزپار (bozpār)، رشته‌کوه، ج‌غ فارس، ش برازجان. از رشته‌های ساحلی فارس است. به دره‌ی رود مند منتهی میشود.

بزچلو (bozcallu)، دهستان (جم ح ۲۱٬۰۰۰؟)، بخش وفس، شهرستان اراک؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. بقول بعضی مآخذ، در اوایل عهد صفویه که ایل بزچلو از آذربایجان باین حدود کوچانده شد باین نام موسوم گردید. زبان مادری سکنه ترکی است. از صنایع دستی قالیبافی است. مرکزش ده کمیجان میباشد.

بزر البنج (bazro 'l.banj) یا **بنگ‌دانه** (bang-dāne)، گیاه وحشی یکساله‌ی بتر قدیم، از تیره‌ی اطلسی‌ها. بزر البنج سیاه (*Hyoscyamus niger*) را در ل امریکای شمالی بعمل آورده‌اند. گلهای آن زردرنگ و سمی و دانه‌هایش برای ماکیان مضر است.

بزرجمهر: ← بزرگمهر.

بزرگ ابن شهریار (bozorge 'bne)، ناخدای ایرانی، از مردم رامهرمز، که در نیمه‌ی اول قرن ۴م هق میزیست. مؤلف کتابی است بنام عجایب الهند، بزبان عربی، که مشتمل بر داستانهائی در باب افریقای شرقی و هند و چین است، که مؤلف از دریانوردان شنیده، و اطلاعاتی در باب این سرزمینها و مردم آن نیز در بر دارد. بعضی از حوادث با ذکر تاریخ آمده است (متأخرترین آنها بتاریخ ۳۴۲ هق است).

بزرگ امید (bozorg ommid)، معروف به **کیا بزرگ امید رودباری**، فد ۵۳۲ هق، رئیس اسماعیلیه‌ی الموت و جانشین و پیرو حسن صباح. وی در سنه‌ی ۵۱۸ هق، بموجب وصیت حسن صباح، در الموت بجای او نشست، و قبل از آن، از سال ۴۹۵ هق، قلعه‌ی لمسر (lommasar) رودبار را بحکم حسن تصرف کرد، و در مدت ۲۳ سال در آنجا میزیست. بزرگ امید شیوه‌ی سلف خود را در نشر دعوت باطنیه و تهدید و تخویف مخالفان ادامه داد. در زمان او فدائیان اسماعیلیه خلیفه مسترشد را هلاک کردند (۵۲۹ هق). بعد از وی پسرش محمد ابن بزرگ امید بجای او نشست.

بزرگمهر (bozorg.mehr)، معرب آن **بزرجمهر**، وزیر (شاید داستانی) خردمند خسرو انوشروان، شاهنشاه ساسانی. داستانهای بسیار از خردمندی او گفته‌اند، و نیز گویند وقتی که پادشاه هند دستگاه شطرنج نزد پادشاه ایران فرستاد، بزرگمهر اسرار این بازی را کشف کرد، و در مقابل بازی نرد را اختراع نمود. رساله‌ای پهلوی بنام یندنامک وزرگمهر بختگان (pandnāmage vozorgmehre boxtagān) [= پندنامه‌ی بزرگمهر پسر بختگ] باو منسوبست، و دارای ح ۱٬۴۳۰ کلمه میباشد. ضبط نام او بصورت بوذرجمهر و ابوذرجمهر بنظر محققین نادرست است.

بزرگنمائی[7] (bozorg.nemā'i)، نسبت یکی از ابعاد خطی تصویر نهائی حاصل از یک دستگاه بصری به بعد نظیر آن از شیء. مثلا سه عدسی.

بزروچ[8]**، پتر** (petr bezruc)، اسم مستعار **ولادیمیر واشک** (vlādimir vāšek)، ۱۸۶۷-، شاعر چک، که بسبب ترانه‌های ناسیونالیستی معروف به ترانه‌های سیلزی (۱۹۰۳) مشهور است.

بزغنج (bozqonj)، گالهائی که از برگهای درختان پسته و شبیه بآن درست میشود، و دارای مازوی بسیار است. در رنگرزی بکار میرود.

بزغوش، کوه: ← بزقوش.

بزقوش یا بزغوش (هر دو bozquš)، رشته‌کوهی در آذربایجان شرقی، که از حوالی بستان‌آباد بطول ح ۱۲۰ کیلومتر بطرف مشرق تا کوههای طالش ممتد است. ارتفاعش در جنوب شهرستان سراب به ح ۳٬۱۷۰ متر میرسد. شعبات رود قزل‌اوزن آنرا از قافلان کوه و کوههای قراول جدا میکنند.

بزم‌آرای (bazmārāy)، تذکره‌ی شعرائی بفارسی، از علی ابن محمود الحسینی، مشتمل بر شرح احوال شعرای فارسی‌زبان از قدیم تا زمان تألیف کتاب (سنه‌ی 1000 هق). مؤلف تقریباً تمام لباب الالباب عوفی را، حتی دیباچه‌ی آنرا، در کتاب خود نقل کرده است، جز در بعضی موارد که عبارات عوفی را مختصر نموده، ولی از عوفی و لباب الالباب نامی نمیبرد، و از تذکره‌های قبل از کتاب خود، از تذکرة الشعرای دولتشاه و تحفه‌ی سامی یاد میکند. نثر آن مانند خود لباب الالباب مصنوع و عبارت‌پردازی است. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است؛ نسخه‌ای از آن در موزه‌ی بریتانیائی موجود میباشد.

بزمان (bazmān)، بخش (جم ح ۱۲٬۵۰۰؟)، ل‌غ شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، مرکب از دهستان دلگان و دهستان مرکزی بزمان، و جمعاً دارای ۳۳ (؟) آبادی است. ناحیه‌ای است گرمسیری. سکنه‌ی آن بلوچ اند. مرکزش، **بزمان** (جم ۱٬۰۳۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۸۰ کیلومتری ل‌غ ایرانشهر واقعست. رشته‌کوه **بزمان** مرکب از چند رشته‌کوه موازی است. قله‌ی بزمان ح ۳٬۴۹۰ متر ارتفاع دارد.

بزم و رزم، کتابی تاریخی، بفارسی، از عزیز ابن اردشیر استرابادی. این کتاب که مشتمل بر قسمتی از تاریخ دولت عثمانی است بنام سلطان احمد ابن محمد نوشته شده، و تألیف آن در سنه‌ی ۸۰۰ هق در سیواس بپایان رسیده. نثر آن منشیانه و تقریباً متکلف و مصنوع میباشد، و در ضمن آن اشعار عربی و فارسی آمده است. چاپ استانبول، ۱۹۲۸.

بزم وصال (bazme vesāl)، مثنوی از وصال شیرازی (فد ۱۲۶۲ هق)، که در آن شیوه‌ی فردوسی را تقلید کرده است. در هند بطبع رسیده.

بزنتی (bozanti)، ترکیه: ← بذندون.

---

(۱)Bering Sea Fur-Seal Controversy (۲)Bering (۳)Brieux (۴)Briey (۵)saliva (۶)Besançon (۷)magnification (۸)Bezruc

بزنجان (bezenjān)، دهستان (جه ح ۸۵۰'۳؟)، ش بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی در دامنه‌ی کوه شاه. هوایش سرد است. محصولش غلات و میوه و لبنیات است؛ قالیبافی دارد. مرکزش، **بزنجان** (جه ۷۲۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری ش بافت است.

بزنطیه: ← بیزانس، شهر.

بزوادا[1] (bezvādā)، نام رسمی آن **ویجایاوادا** (vijāyavādā)، شهر (جه ۱۹۸'۱۶۱)، ل‌ش مدرس، هند، بر رود کریشنا. از مراکز بازرگانی و مرکز اصلی یک سلسله کانال آبیاری است.

بز وحشی (boze)، عربی وعل (va'l)، بز قوی جابک از نوع کاپرا (*Capra*) که در برفمرزهای کوههای آسیا و اروپا گله‌وار زندگی میکند. رنگش خاکستری یا خرمائی، بلندی شانه‌اش ۸۰ تا ۱۱۰ سم، و شاخهایش بلند و بعقب برگشته است.

بزیل (bazil)، اسم انگلیسی: ← باسیلیوس، اسم.

بزینه‌رود (bozine.rud)، دهستان، بخش خدابنده، ج شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۶۳ (؟) آبادی. رود **بزینه‌رود** در این دهستان سرچشمه گرفته به قزل‌اوزن میریزد.

بزیه[2] (bezie)، شهر (جه ۵۸'۸۱۴)، ولایت ارو، ج فرانسه. تجارت الکل و شراب دارد. رومیها در ۱۲۰ ق‌م آنرا گرفتند. چون آلبیگالیان را پناه داده بود (۱۲۰۰)، ۲۰'۰۰۰ تن سکنه‌ی آن قتل عام شدند (۱۲۰۹).

بژا[3] (bejā)، عربی **باجه** (bāja)، باستانی **پاکس یولیا**[4] (pāks yuliā)، شهر (جه ۱۲'۹۸۵)، ج پرتغال، ۱۳۶ کیلومتری جش لیسبون. در دوره‌ی استیلای مسلمانان بر اسپانیا اهمیت داشت.

بژار[5] (bejār)، خانواده‌ای از هنرپیشگان فرانسوی، که از ۱۶۴۳ ببعد با مولیر بستگی و همکاری داشتند. اعضای آن عبارت بودند از ژوزف بژار (jozef) (ح ۱۶۱۶–۱۶۵۹)؛ خواهرانش مادلن بژار (mādlen) (۱۶۱۸–۷۲، معشوقه‌ی مولیر) و ژنویو بژار (jeneviev) (۱۶۲۴–۷۵)؛ برادرش لوئی بژار (lui) (۱۶۳۰–۷۸)؛ و آرماند گرزند بژار (ārmāNd grezaNd) (فت ۱۷۰۰)، که دختر یا خواهر مادلن بود، و در ۱۶۶۲ به ازدواج مولیر درآمد. گروه هنری آنها سرانجام منجر به پیدایش کمدی فرانز گردید (۱۶۸۰).



بس

بس[6] (bes)، از خدایان مصر قدیم، که آن را نگهبان خوشگذرانی و موسیقی و رقص و گاهی ولادت کودک میدانستند. وی را بصورت مرد کوتوله و درشتی نمایش میدادند که تاجی از پر بر سر دارد.

بس، تنگه‌ی: ← باس، تنگه‌ی.

بسارابی[7] (besārābi)، ناحیه‌ای در ج‌ش اروپا، محدود برودهای دنیستر و دانوب و پروت، و دریای سیاه. شهرهایش عبارتند از کیشینیوف، اسماعیل، و بلگورود-دنستروفسکی. قسمت عمده‌ی آن استپ حاصلخیز و چراگاه است؛ محصولاتش غلات، توتون، میوه، و پشم میباشد. همیشه ناحیه‌ی مرزی بوده. در دوره‌ی رومیان جزء داکیا بود؛ مورد حمله‌ی گوتها، پچنگها، کومانها و مغولها قرار گرفت؛ در قرن ۱۴م بتصرف مولداوی درآمد، و در قرن ۱۵م عثمانیان و در ۱۸۱۲ روسها آن را متصرف شدند. کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶) بسارابی جنوبی را به مولداوی واگذار کرد، و کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) آن را به روسیه بازگردانید. رومانی تمام آن را ضمیمه‌ی خود ساخت (۱۹۱۸)، ولی در ۱۹۴۰ ناچار آنرا به روسیه بازگرداند، و در ۱۹۴۱–۴۴ دوباره اشغالش کرد، و در ۱۹۴۷ رسماً بدولت شوروی تسلیمش نمود. قسمت اعظم آن اکنون جزو جشه مولداوی است (قسمت جنوبی با اوکرائین الحاق شده).

بساریون[8] (bessārion)، ۱۳۹۵؟–۱۴۷۲، اومانیست بیزانسی در دوره‌ی رنسانس ایتالیا. در ۱۴۳۹ کاردینال و در ۱۴۶۳ بطرک قسطنطنیه شد. بسیاری از آثار یونانی را به زبان لاتینی ترجمه کرد.

بساسیری (basāsiri)، شهرت **ابوالحارث ارسلان ابن عبدالله**، فت ۴۵۱ هق، از امرای ترکان در بغداد. از بندگان بهاءالدوله‌ی دیلمی بود، و در درگاه خلافت قدرت و نفوذ تمام داشت. اما بسبب کدورتی که با وزیر خلیفه یافت، بر خلیفه بشورید و او را از خلافت براند، و خطبه بنام فاطمیان مصر کرد. اما طغرل سلجوقی به بغداد لشکر آورد، و فتنه‌ی بساسیری را فرونشاند، و قائم عباسی دیگر بار خلافت یافت. بساسیری بدست لشکر طغرل کشته شد؛ جسدش را بر یکی از دروازه‌ها آویختند و سرش را در شهر گردانیدند. نیز ← دبیس ابن علی.

بساطی سمرقندی، سراج‌الدین (besātie)، فت ۸۱۵ هق، شاعر پارسی‌گوی سمرقندی. نخست حصیرباف بود، و حصیر تخلص میکرد؛ آنگاه باشارت استاد خویش، عصمت بخاری، بساطی تخلص کرد.

بسامد[9] (basāmad) یا **وفور** (vofur)، فنس فرکانس (frekāNs)، در پدیده‌های متناوب، عده‌ی دفعاتی که پدیده در واحد زمان تکرار میشود. بسامد یک پدیده‌ی متناوب مساوی عکس دوره‌ی (مدت یک "رفت و آمد") آن پدیده است. مثلا بسامد حرکت آونگ عبارتست از عده‌ی نوسانات کامل آن در ثانیه. در صوتشناخت، عده‌ی امواجی که در ثانیه از نقطه‌ای، که در معرض عبور امواج است، میگذرند بسامد را نشان میدهد. در جریان متناوب برق، یک نوسان کامل جریان را سیکل (sikl) خوانند؛ بسامد جریان عبارتست از عده‌ی سیکلها در ثانیه (مثلا بسامد جریان برق تهران ۵۰ سیکل در ثانیه است). در مورد نور و سایر امواج برقاطیسی، بسامد را میتوان بهمین طریق بیان کرد، منتهی چون بسامد این امواج بسیار بزرگ است، آنرا بر حسب کیلوسیکل (kilo-sikl) [= هزار سیکل] در ثانیه یا مگاسیکل (megāsikl) [= یک میلیون سیکل] در ثانیه یا کیلومگاسیکل (هزار مگاسیکل) در ثانیه بیان میکنند. **بسامدهای سمعی** بسامدهای امواج صوتیی است (← صوت) که معمولا شنیده میشود. دو حد بسامدهای سمعی تقریباً ۱۵ و ۲۰'۰۰۰ سیکل در ثانیه است. هرگاه جریان متناوبی با بسامد بین ۱۵ و ۲۰'۰۰۰ سیکل در ثانیه وارد بلندگوئی شود، امواج صوتی حادث قابل تمیز با گوش است. امواج صوتی دارای بسامد کمتر از ۱۵ شنیده نمیشوند؛ اغلب مردم بسامدهای بالاتر از ۱۵'۰۰۰ را میشنوند، و عده‌ی قلیلی بسامدهای برتر از ۲۰'۰۰۰ را نیز میشنوند. **بسامدهای رادیوئی** بسامدهای امواج رادیوئی است، که در مخابرات رادیوئی بکار میروند. قسمتهائی از امواج رادیوئی را بشرح ذیل بر حسب بسامد آنها تقسیم کرده‌اند:

بسامد بر حسب کیلوسیکل در ثانیه	اسم
۳۰–۱۰	خیلی کوتاه
۳۰۰–۳۰	کوتاه
۳'۰۰۰–۳۰۰	متوسط
۳۰'۰۰۰–۳'۰۰۰	بلند
۳۰۰'۰۰۰–۳۰'۰۰۰	خیلی بلند
۳'۰۰۰'۰۰۰–۳۰۰'۰۰۰	اولترا بلند
۳۰'۰۰۰'۰۰۰–۳'۰۰۰'۰۰۰	سوپر بلند

بسپار (bas.pār)، جسم مرکب محصول بسپاری.

بسپاری[10] (bas.pāri)، فنس **پولیمریزاسیون** (polimerizāsion)، متصل شدن مولکولهای یک جسم مرکب با مولکولهای دیگر همان جسم و تشکیل یافتن جسم تازه‌ای از این اتصال، که در آن اوزان نسبی عناصر سازای این جسم جدید مانند اوزان نسبی این عناصر در جسم اولیه است، ولی مولکولهای جسم جدید سنگینتر (و اغلب بمراتب سنگینتر) از مولکولهای اولیه و از حیث خواص با آنها متفاوتند. مثلا پارالدئید، که دارای فرمول شیمیائی $(CH_3CHO)_3$ است، محصول بسپاری استالدئید، با فرمول شیمیائی CH_3CHO، میباشد. متصل شدن مولکولهای مختلف النوع را همبسپاری[11] (–ham) خوانند. محصول بسپاری را بسپار[12] (فنس پولیمر) نامند.

ئیدروکربورها و بسیاری دیگر از ترکیبات آلی قابلیت بسپاری دارند. بسپاری و همبسپاری در ساختن بسیاری از محصولات پلاستیک و مواد مصنوعی شبیه کائوچوی طبیعی بکار میروند. از بسپارهای طبیعی میتوان نشاسته و سلولوز را نام برد. اولین بسپار ساخته‌ی دست انسان که رواج فراوان یافت فایلون است. امروزه بسپارها در ساختن پلاستیکها، رنگ، پارچه، و لاستیک اتومبیل و غیره بکار میرود.

بسپایک، سرخس: ← بفایج.

بست (bost)، شهری ویران در سجستان، ج افغانستان حالیه، نزدیک ملتقای رود هیرمند با ارغنداب. از دوره‌ی اشکانیان سابقه داشته. احتمالا در ۲۹ هق در خلافت عثمان یا در ۴۲ هق در آغاز دولت اموی بتصرف سپاهیان اسلام درآمد. در ۳۶۶ هق سبکتکین بست را گرفت، و این شهر در دوره‌ی غزنویان تا مدت یک قرن رونق بسیار

(۱)Bezwada (۲)Béziers (۳)Béja (۴)Pax Julia (۵)Béjart; Béjard (۶)Bes (۷)Bessarabia (۸)Bessarion (۹)frequency (۱۰)polymerization (۱۱)copolymerization (۱۲)polymer

یافت. علاءالدین غوری، پس از تاراج (۵۴۴ هق) غزنه، بست را فتح و تاراج کرد و کاخهای سلطنتی آنرا بسوخت. در هجوم مغول و سپاهیان امیر تیمور شهر بکلی ویران شد. قلعه‌ی آنرا نادر شاه ویران نمود. از بقایای جالب آن قلعه‌ی بست و لشکری‌بازار است.

بست[1]**، چارلز هربرت** (cārlz hërbart best)، ۱۸۹۹–، عالم کانادائی فیزیولوژی. او و بنتینگ کاشف معالجه‌ی بیماری قند با انسولین میباشند. تألیفاتی در فیزیولوژی دارد.

بستاب[2] (bastāb)، بند موقت از چوب یا آهن یا سنگ و خاک و سایر مصالح، که برای جلوگیری از ورود آب به محل کار در ساختمان سدها و پلها و غیره ساخته میشود. اگر عمق آب از ح ۹ متر زیادتر باشد پایه‌های پل را بوسیله‌ی صندوقه مستقر میسازند.

بستام (bestām)، پهلوی ویستخم (vistaxm)، پادشاه (۵۹۶–۵۹۲ ق‌م) ماد.

بستان (bostān)، بخش (جه ۱۲٬۰۰۰؛)، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای 10(؛) آبادی. ساکنین اغلب از قبیله‌ی بنی طرف هستند، و زبانشان عربی است. مرکزش، **بستان** (جه ۴٬۶۱۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۵ کیلومتری لغ سوسنگرد در کنار یکی از شعب کرخه قرار دارد.

بستان‌آباد (bostānābād)، بخش (جه ح ـ۹۵٬۴۰۰)، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی). مرکب از چهار دهستان اوجان، عباسی، سهندآباد، و مهرانرود است، و جمعاً 191(؛) آبادی دارد. سردسیر است. رودهای محلی شهری، اوجان، و بارنج قسمتهائی از آنرا مشروب میکنند. گردنه‌ی معروف شبلی (بارتفاع ۱٬۶۵۴ متر) از آن میگذرد. محصول عمده‌اش سیب زمینی است. مرکزش، **بستان‌آباد**، در دهستان اوجان واقع و با جاده‌های شوسه به تبریز و میانه و سراب مرتبط است. رود اوجان مشروبش میکند. چشمه‌ی آب معدنی دارد. مرکب از دو قسمت متصل بنام **بستان‌آباد علیا** (جه ۶۸۵ سث ۱۳۳۵ هش) و **بستان‌آباد سفلی** (جه ۱٬۲۹۷ سث ۱۳۳۵ هش) میباشد.

بستان‌افروز، گیاه زینتی؛ ← تاج خروس.

بستان السیاحه (bostāno 's.siāha)، کتابی تاریخی و جغرافیائی و ادبی، بفارسی، از زین‌العابدین شیروانی (از فضلای قرن ۱۳م هق). در این کتاب مفصل، که در ۱۲۴۷ هق تألیف شده است، بقدری موضوعهای متفرق در باب تاریخ و جغرافیا و رجال و ادیان فراهم گردیده که حکم دُنگی را پیدا کرده. مطالب بر حسب حروف تهجی در آن مرتب شده است، و آنچه در باره‌ی فرق و مذاهب آسیا در این کتاب آمده است اهمیت خاص دارد، و قسمت عمده‌ی مطالب آن مبتنی بر سفرهای فراوان مؤلف میباشد. اول بار در ۱۳۱۵ هق در تهران و پس از آن در ۱۳۴۰ هش بطور افست از روی چاپ مذکور نیز در تهران منتشر گردیده است.

بستانی (bostāni)، خانواده‌ای از مسیحیان مارونی لبنان که بلغت و ادبیات عربی خدمت فراوان کردند. بزرگترین ایشان **بطرس البستانی** (botroso'l–)، ۱۸۱۹–۸۳، مؤلف دو کتاب لغت محیط المحیط و قطر المحیط است. اثر معروف دیگرش دایرة‌المعارف بستانی است، که ناتمام است. پسرش، **سلیم البستانی**، ۱۸۴۷–۸۴، در تألیف دایرة‌المعارف با پدر همکاری داشت، و پس از مرگ وی مجلدات ۷م و ۸م آنرا بطبع رسانید. **سلیمان البستانی**، ۱۸۵۶–۱۹۲۵، از رجال و از ادبای لبنان و از بستگان بطرس بود، و او و پسران بطرس، نجیب البستانی و نسیب البستانی، مجلدات ۹م–۱۱م دایرة‌المعارف را منتشر کردند.

بستر[3] (bastar)، در اصطلاح جغرافیا، قعر یک مجرای آب یا هر پهنه‌ی آب.

بستره[4] (bastare)، در اصطلاح زمینشناسی، سطحی که ماده‌ی تشکیل‌دهنده‌ی یک چینه‌ی سنگ بر آن نهشته شده است، و چینه‌های مختلف را از یکدیگر جدا میکند.

بستک (bastak)، بخش (جه ۳۱٬۰۰۰؛)، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۷۳ (؛) آبادی. هوایش گرم و خشک است؛ در تابستان در معرض بادهای سوزان است. مرکزش، **بستک** (جه ۲٬۴۷۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲۰ کیلومتری ج شهر لار در کنار شوسه‌ی لار به لنگه و لار به بندر عباس قرار دارد.

بستن[5] (boston)، انگلا **باستن** (bāstən)، شهر (جه ۲۴٬۴۵۳)، لینکن‌ش، انگلستان. سابقاً بندر عمده‌ای بود، ولی حالیه از مراکز ماهیگیری است. جان کاتن و سایر مؤسسان مهاجرنشین خلیج ماساچوست در ۱۶۳۳ از اینجا با کشتی عزیمت کردند.

بستن[5]، انگلا **باستن**، شهر (جه ۸۰۱٬۴۴۴)، ش ایالت ماساچوست، کشمت، بر خلیج بستن؛ کرسی ایالت. بزرگترین شهر انگلستان جدید و دهمین شهر بزرگ کشمت، از مراکز عمده‌ی تجارتی و مالی و فرهنگی، و از بنادر مهم کشمت میباشد. بازار عمده‌ی پشم و ماهی و دارای صنایع مختلف نساجی، چرم، کالاهای کائوچوئی، ماشین‌آلات، مواد غذائی و شیمیائی، طبع و نشر، و کشتیسازی است. ← ارکستر سمفونی بستن شهرت جهانی دارد. دانشگاه بستن و موزه‌ی هنرهای زیبای بستن (دارای مجموعه‌ی جالبی از آثار هنری چینی و ژاپنی) در آنجاست، و دانشگاه معروف هاروارد نزدیک آنست. بستن در ۱۶۳۰ مسکون و مهاجرنشین عمده‌ی سه شرکت خلیج ماساچوست گردید. در مقدمات انقلاب امریکا اهمیت داشت، و اولین برخورد جنگهای انقلاب در بانکر هیل (bānkər hil) در نزدیک بستن بوقوع پیوست (۱۷۷۵). بستن از مراکز اولیه‌ی پیرایشگری و سخت مقید بزندگی معنوی بود، و سکنه‌ی آن، که اکثر اعقاب مهاجرین اولیه‌ی انگلستان جدید بودند، مدتها طبقه‌ی اشراف کشمت محسوب میشدند. مهاجرین بعدی (ایرلندی، ایتالیائی، لهستانی، و چک) تا حدی در تغییر زندگی محافظه‌کارانه و پیرایشگری اولیه مؤثر بودند.

بستن[5]**، ارکستر سمفونی** (orkestre samfonie boston)، از ارکسترهای معروف کشمت و یکی از بهترین ارکسترهای جهان، که در سال ۱۸۸۱ در شهر بستن تأسیس گردید. از رهبران معروف آن پیر مونتو (pier moNtë) (در ۱۹۱۹–۲۴)، سرگی کوسویتسکی (در ۱۹۲۴–۴۹)، و شارل مونش فرانسوی (از ۱۹۴۹) است.

بستن، قتل عام: ← انقلاب امریکا.

بستن، واقعه‌ی چای: ← انقلاب امریکا.

بستن خون[6] یا **انعقاد خون**، تبدیل شدن خون مایع به لخته. بستن خون بدین نحو است که گویچه‌های سرخ و سفید و پلاکتهای خون در شبکه‌ای از ماده‌ی موسوم به فیبرین (fibrin) انباشته شده بصورت لخته درمیآیند، و باقیمانده‌ی خون، که مایعی بنام پلاسما یا سروم است و قابلیت انعقاد ندارد، جدا میشود. فیبرین در نتیجه‌ی گسیختگی پوست و جدار عروق تولید میشود. خون معمولا در ۴ دقیقه منعقد میشود. تأخیر در انعقاد نتیجه‌ی عیب مزاجی است، که از حالات مختلف ناشی میشود (مثلا ← هموفیلی).

بستن کارخانه‌ی بروی کارگران[7] عبارت است از اخراج کارگران یک کارخانه و خودداری از استخدام مجدد آنها. اغلب، کارفرمایان برای مقابله با اعتصاب کارگران و مقاومت در برابر تقاضای آنها دست باین اقدام میزنند، و بعضی اوقات هم کارگران جدیدی بجای کارگران قدیم استخدام مینمایند. در بسیاری از کشورها بستن کارخانه جایز است مشروط بر اینکه مخالف با مقررات قراردادهای منعقد بین کارگر و کارفرما نباشد.

بستنی (bastani)، شیرینی یخزده که با شیر، خامه، شکر، و مواد معطر ساخته میشود، و اغلب مشتمل بر ماده‌ای رنگین، ماده‌ای چسبنده (مانند نشاسته، ژلاتین، ثعلب، و غیره)، تخم مرغ، میوه، و مغز پسته (و امثال آن) است. بهم زدن آن بهنگام یخزدن بستنی را سبک و متجانس میکند. احتمالا در قرن ۱۷م در ایتالیا پیدایش یافت.

بستی، ابوالفتح: ← ابوالفتح بستی.

بسحاق اطعمه یا **بسحق اطعمه** (هر دو boshāqe at'ema)، شهرت **فخرالدین ابواسحاق احمد ابن حلاج**، متخلص به **بسحاق** (یا **بسحق**)، فت ۸۲۷ یا ۸۳۰ هق، شاعر ایرانی. در شیراز متولد شد، ولی بیشتر در اصفهان در دربار اسکندر ابن عمر شیخ میزیست. تخلص او مخفف کنیه‌ی وی میباشد. بسحاق در شعر طرز نوی ایجاد کرد، و مضامینی در وصف اغذیه سرود، و اشعار متقدمان را تضمین کرد، و نامهای خوراکها و نوشابه‌ها را در آنها بکار برد. از آثارش کنز الاشتها، اسرار چنگال، دیوان اطعمه، و مناظره‌ی نان و حلوا است.

بسحق اطعمه: ← بسحاق اطعمه.

بسر ابن ارطاة (bosre 'bne artāt)، فت ۸۶ هق، از صحابه‌ی پیغمبر، و از مشاهیر یاران معاویه. در سنه‌ی ۳۹ هق معاویه او را به حجاز فرستاد، و در آنجا وی قتل و ستم بسیار کرد، و بامر معاویه بسیاری از یاران و دوستان علی ابن ابی طالب را کشت و به شام بازگشت، و سپس ولایت بصره یافت، و چندی بعد بجهاد روم رفت، و آخر عمر در عقلش خللی پدید آمد. اما معاویه و اخلاف او همواره در حق او اکرام و عنایت داشتند.

بسطام (bestām, bastām)، شهر (جه ۳٬۲۹۶ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش بسطام، شهرستان شاهرود،

(۱)Best (۲)cofferdam (۳)bed (۴)bedding plane (۵)Boston (۶)clotting of blood (۷)lockout

فرمانداری کل سمنان، ۶ کیلومتری ل شاهرود. تاریخ پیش از اسلام شهر معلوم نیست. بروایتی بسطام نام، حاکم خراسان در دوره‌ی خسرو پرویز، آنرا بنا نهاد، و بقولی از تأسیسات دوره‌ی شاپور II ساسانی است. در دوره‌ی عباسیان، بسطام دومین شهر ایالت قومس و تالی دامغان (کرسی ایالت) بود. پس از هجوم مغول رو بانحطاط گذاشت. آثار جالب آن ــ مقبره‌ی بایزید بسطامی و مسجد جمعه‌ی بسطام (ــ مسجد جمعه) است.

بسطام، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

بسطامی، بایزید: ← بایزید بسطامی.

بسطامی، عبدالرحمان، فت ۸۵۸ هق، صوفی حروفی (ــ حروفیه). ظاهراً شاهد تاراج (۸۰۳ هق) حلب بدست امیر تیمور بود. در قاهره تحصیل کرد، و در بورسه بخدمت سلطان مراد II عثمانی پیوست. از آثارش کشف اسرار الحروف، شمس الآفاق فی علم الحروف، و مفتاح الجفر الجامع است. از آثار وی در تصوف مناهج التوسل فی مناهج الترسل میباشد.

بسطامیه: ← بایزید بسطامی.

بسفاینج (basfāyaj) یا **بسپایک** (baspāyak)، سرخسی از نوع پولوپودیوم (*Polypodium*) که مقوی معده است.

بسفراوری[1] (bas.farāvari) اصلا بمعنی فراوردن (تولید) کالا است بمقدار زیاد. بمعنی امروزی آن، اگرچه تولید بمقدار زیاد بارزترین مشخصات بسفراوری است، بسفراوری صرف تولید بمقدار زیاد نیست، بلکه متضمن تدابیر علمی و فنی لازم بمنظور بدست آوردن حد اعلای محصولات همانند و دارای کیفیت یکنواخت به حد اقل واحد قیمت میباشد، و ازین جهت از انواع طرق تولید مصنوعات که سابقاً معمول بود متمایز است. ارکان عمده‌ی بسفراوری عبارتند از ساده کردن تولید، استاندن اجزا، بکار بردن وسایل ماشینی، تنظیم رشته‌ی فراوری، و هماهنگ ساختن همه‌ی فعالیت‌های مربوط به تولید و توزیع. (۱) اصطلاح "ساده کردن تولید" در مورد بسفراوری بمعنی جدا کردن یک کالای دارای ساختمان مفصل و درهم است به اجزای سازای آن و تألیف این اجزا به واحدهائی که از سوار کردن آنها کالای مورد نظر بدست میآید، چنانکه در مورد اتومبیل که از رایجترین کالاهای بسفراورده (= تولیدشده از طریق بسفراوری) است معمول میباشد. (۲) تولید اجزای همانند و استانده (ــ استاندن) هم برای سازنده و هم برای مصرف‌کننده اهمیت فراوان دارد: سازنده میتواند از ماشینها و ابزاری که بر طبق مشخصات معین بمنظور تولید بمقدار زیاد ساخته میشود استفاده کند، و مصرف‌کننده میتواند با خرج نسبةً مناسبی اجزائی را که از کار می‌افتد یا آسیب میبیند تعویض نماید (از تعویض لامپ چراغ برق یا رادیو گرفته تا تعویض قطعات اتومبیل یا ماشینهای عظیم صنعتی). (۳) استفاده از ماشینهای گوناگون از ارکان عمده‌ی بسفراوری است. اهمیت متزاید استانده کردن اجزای کالاها و تولید آنها بمقدار زیاد در قرن ۲۰م منجر به اختراع ماشینهائی گردید که هر یک کاری معین یا رشته‌ای از اعمال را بر جزء مشخصی از کالا انجام میدهند؛ چنین ماشینی، همین قدر که درست میزان شود، میتواند هزارها جزء همانند تولید کند، و بدین سبب، اینگونه ماشینها در بسفراوری ضروری میباشند. (۴) تنظیم رشته‌ی فراوری عبارتست از تقسیم و تنظیم مراحل تولید بنحوی که کارها لاینقطع، بدنبال یکدیگر یا بموازات هم، انجام گیرد. از مشخصات برجسته‌ی بسفراوری "خطِ فراوری" است، و آن رشته‌ای است از عملیاتِ ساختن یا سوار کردن کالا، که بنحوی مرتب و منظم شده است که اجرای مراحل مختلف فراوری کالا را رشته‌وار (یعنی یکی بعد از دیگری) ممکن میسازد. "خط سوار کردن" عبارتست از عده‌ای از ماشینها و تجهیزات و کارگران، که بطوری مرتب شده‌اند که کار مستقیماً از پای یک عمل به پای عمل دیگر منتقل میشود، و این امر آنقدر ادامه مییابد تا شیء مورد نظر تمام‌شده بیرون آید. در کارخانه‌های سوار کردن اتومبیل، اجزای اساسی اتومبیل که در انبار مخصوصی گردآورده شده در خطوط فرعی سوار کردن که هر یک به سوار کردن یکی از واحدهای سازای اتومبیل (شاسی، موتور، و غیره) تخصیص داده شده براه می‌افتند. جملگی این خطوط فرعی به خط اصلی سوار کردن اتومبیل منتهی میشوند، و این خط در حکم رودخانه‌ای است که در ضمن جریان بطرف دریا ریزابه‌های فراوان بآن میریزند. کارگران در طول خطوط ایستاده‌اند؛ هر یک وظیفه‌ی مشخصی دارند که آنرا با دست یا با وسایل ماشینی انجام میدهند. بدین طریق، اجزا و واحدها با حد اقل کار و تأخیر از پای یک عمل به پای یک عمل دیگر برده میشوند، و لزومی ندارد که کارگران از محلی به محل دیگر حرکت کنند، یا وقت آنان در انتظار تلف شود. (۵) تولید بمقدار زیاد، چنانکه اشاره شد، هدف و از مشخصات بسفراوری است، و بدون آن، صرف مبالغ هنگفت برای تهیه‌ی ماشینها و سایر تجهیزات و فراهم کردن محصولات استانده معقول نخواهد بود. (۶) بالاخره، هماهنگ ساختن همه‌ی فعالیتهای مربوط به تولید و توزیع را میتوان مهمترین رکن بسفراوری شمرد، زیرا هدف آن در واقع هماهنگ ساختن سایر ارکان بسفراوری است.

از جنبه‌ی تاریخی، رعایت ارکان بسفراوری پیش از قرن ۲۰م هم معمول بوده است، و مثلا "ساده کردن تولید" احتمالا از زمانی که تولید مصنوعات بوجود آمد سابقه دارد، زیرا در مورد هر کالای مصنوعی که در ساختن آن حرف و صنایع مختلف دخالت دارد ناچار باید به ارباب آن حرف و صنایع توسل جست. اولین قطعات استانده‌ی قابل تعویض بوسیله‌ی جیمز وات در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م فراهم شد. ابزارهای ماشینی نخست در ح ۱۷۸۰ بوجود آمد، و بتدریج تکامل یافت. استفاده از مراحل متتالی در تولید در ۱۸۷۹ مورد توجه هنری فورد بود. بطور کلی، کارخانه‌های اتومبیلسازی محیطی مساعد برای عملی ساختن روشهای فنی مترقی بوده است. اولین بار در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ در شرکت موتور فورد کلیه‌ی ارکان بسفراوری جامه‌ی عمل پوشید. موضوع جدید اتوماسیون سبب پیشرفت انقلاب بیسابقه‌ای در امر بسفراوری گردیده است.

بسکری[2] (beskrā)، شهر (جه ۵۲٬۵۱۱)، واحه‌ی بسکری، چش الجزایر، کنار حاشیه‌ی شمالی صحرای افریقا. آسمانش پیوسته آبی و زمستانش ملایم است، و بهمین جهت از تفرجگاههای زمستانی است. از ۱۸۴۴ پایگاه نظامی فرانسه بوده است. در محل پاسگاه رومی وسکرا[3] (veskerā) ساخته شده. نامش از قرن سوم هق است که اغالبه‌ی قیروان آنرا فتح کردند.

بسکیدز[4] (beskidz)، رشته‌ای از جبال کارپات در مرز لهستان و چکوسلواکی؛ منتهای ارتفاعش ۱٬۷۲۴ متر.

بسل[5]**، فریدریش ویلهلم** (fridriš wilhelm besel)، ۱۷۸۴–۱۸۴۶، منجم آلمانی. در ۱۸۱۰ مدیر رصدخانه‌ی جدید التأسیس کونیگسبرگ و استاد نجوم در دانشگاه آنجا شد. از ۱۸۲۴ تا ۱۸۳۳ تعداد ۷۵٬۰۱۱ ستاره را رصد کرد. نخستین محاسبه‌ی معتبر فاصله‌ی یک ستاره‌ی ثابت از زمین ازوست (۱۸۴۱). در کشف سیاره‌ی نپتون سهیم بود. توابع ریاضی معروف به توابع بسل را کشف کرد.

بسمر[6]**، طریقه‌ی** (besmer؛ از فنس)، انگلا بسیمر (besimər)، طریقه‌ی صنعتی تبدیل چدن به فولاد. اکسیژن هوا را از داخل چدن مذاب می‌گذرانند؛ این عمل سبب اکسایش مقداری از زغال آن میشود، که خود دما را بالا میبرد، و چدن را مذاب نگاه میدارد. در این طریقه باید محفظه‌های فولاد بزرگ باشند، و داخل آنها از سیلیس و آهک یا دولومیت پوشیده شده باشد. برای بدست آوردن فولادهای مخصوص، پس از انجام یافتن اکسایش ماده‌ی دیگری (معمولا منگنز) اضافه میکنند. اساس این طریقه از **سر هنری بسیمر** (sər henri*)، ۱۸۱۳–۹۸، مخترع انگلیسی است، که کارخانه‌ی فولاد بسمر را در شفیلد انگلستان برپا کرد.

بسنت[7]**، انی (وود)** (ani wud besənt)، ۱۸۴۷–۱۹۳۳، بانوی انگلیسی که هواخواه سوسیالیسم، آزادی فکر، و اصلاحات اجتماعی، و پیرو تئوزوفی بود. مدتی باتفاق چارلز برادلو مجله‌ای باسم مصلح ملی مینوشت. در ۱۸۷۷ بعلت منتشر کردن کتابچه‌ای راجع بطرز جلوگیری از آبستن شدن زنهائی که بچه نمیخواستند، مورد تعقیب قضائی واقع شدند، ولی تبرئه شدند. بسنت در ۱۸۸۹ مرید بانو بلاواتسکی گردید. چندی بعد به هندوستان رفت، و مدتی در آن کشور بسر برد، و از هواخواهان جدی نهضت ملی هند شد. از ۱۹۰۷ رئیس پیروان تئوزوفی در انگلستان شد، و کتابهای متعددی در باره‌ی تئوزوفی نوشت. در ۱۹۲۶–۲۷ یکنفر هندی بنام جیدو کریشنامورتی را به انگلستان و امریکا برد، و او را بعنوان پیغمبر موعود معرفی کرد، ولی چندی بعد شخص مزبور از چنین ادعائی سر باز زد.

بسودی، در شاهنامه: ← نوذی.

بسوس (bessus)، قرن چهارم ق‌م، والی بلخ بزمان داریوش III. داریوش را زخمی مهلک زد و فرار کرد. بامر اسکندر مقدونی گرفتار و مقتول گردید.

---

(۱)mass production (۲)Biskra (۳)Vescera (۴)Beskids (۵)Bessel (۶)Bessemer (۷)Besant

بسیط، بحر (basit) [عربی، = گسترده]، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار مستفعلن فاعلن (mostafᶜelon fāᶜelon) پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند

ای با وصالت دلم شادان ز دور فلک
هجر تو بر خاطرم چون بر جراحت نمک.
(– U – – / – U – – / – U – – / – U –).

بسیل (basil)، ضبط عربی نام لاتینی باسیلیوس. ← باسیلیوس، اسم.

بسیمر، سر هنری: ← بسمر، طریقه‌ی.

بشار ابن برد (baššāre 'bne bord)، مکنی به **ابومعاذ** (abu.moᶜāz) و ملقب به **مرعث** (moraᶜᶜas) [= گوشواره‌دار]، ۹۵؛ یا ۹۶؛ هق –۱۶۷ یا ۱۶۸ هق، شاعر بزرگ و خطیب و ادیب عرب؛ مت حوالی بصره. اصلا از طخارستان بود. نابینا بدنیا آمد، و گویند از ده سالگی شعر می‌گفت، و چون بسن رشد رسید از زبان او می‌ترسیدند. بشار ابن برد مقدم شعرای زمان خود بوده، و دولتهای اموی و عباسی را درک کرده، و در این دو دولت مدحها و هجاها گفته، و به هجا بیشتر میل داشته. مهدی خلیفه‌ی عباسی و خالد برمکی از جمله‌ی ممدوحین او هستند. سرانجام، در عهد مهدی خلیفه، دشمنانش او را متهم به زندقه کردند؛ بشار دستگیر و محکوم به تازیانه شد، و سپس او را در باتلاقی در بطائح انداختند.

بشار ابن برد در انواع شعر بخصوص قصیده و رجز دست و ابتکار و ابداع داشته، و مقلد نبوده. اشعارش را ۱۲‘000 و ۱۳‘000 بیت و بنا بقول خودش ۱۲‘000 قصیده گفته‌اند. این کور روشندل در شعر تشبیهاتی دارد که چشمدارها مانند آنرا نمیتوانستند آورد. در بعضی اشعارش علاقه‌ی وی به ایران کهن و تمایلات شعوبی او مشهود است. سه جلد از دیوان مفصل او در قاهره بطبع رسیده است.

بشاریات (beŝāriāt)، دهستان، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان تهران؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی.

بشاگرد (baŝāgerd)، دهستان (جم ح ۶‘۷۰۰؛)، بخش کهنوج، ج شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۰۸ (؟) آبادی کوهستانی. هوایش در تابستان گرم سوزان و در زمستان سرد است. محصول عمده‌اش خرما است. مرکزش ده انگهران (angohrān) است.

بشام[1]، پیر ژاک آنتوان (pier jāk āNtuān beŝāM)، ۱۸۱۶–۱۹۰۸، شیمیدان فرانسوی؛ نخستین کسی که آنیلین را از نیتروبنزن تهیه کرد.

بش بالق (beŝ bāleq) یا **بش بالیغ** (– bāliq) [= شهر پنج. ← بالق]، شهر قدیم ترکستان شرقی، که ذکر آن در نوشته‌های قرون ۲م–۷م هق فراوان آمده است، و محل آن بسال ۱۹۰۸ توسط پویندگان روسی، بکومک اطلاعات مندرج در مآخذ چینی، در ۴۷ کیلومتری غ شهر گوچن کشف شد. بش بالق از قرن ۲م بم ببعد در متابع چینی بعنوان کرسی امرای محلی ذکر شده. از ۶۵۸ ببعد مرکز یکی از بخشهای اداری چینی شد. در ۷۹۱ بدست تبت افتاد، و سپس بتصرف امرای ترک درآمد، و در ۸۶۰ اویغورها آن را تسخیر کردند. بنا بگزارشی از مبلغین چینی، این شهر در سال ۹۸۲ بیش از ۵۰ معبد بودائی و چند مقبره‌ی مانوی داشته است (تنها مأخذ قدیمی اسلامی که در آن ذکری ازین شهر رفته است حدود العالم است، که از همین زمان میباشد، و بش بالق را مرکز فرمانروایان تغزغز دانسته است). در ۱۲۰۹، امیر اویغوری آنجا شهر را بمیل خود تسلیم مغولان کرد، و در کشورگشائیهای مغولان شرکت جست، و در امپراطوری مغول بتدریج دین اسلام به این شهر راه یافت. از ۱۲۶۰ ببعد، این شهر ظاهراً در میان امپراطوری مغول و دولت جغتای استقلالی داشت، و مبدأ راه چاپاری میان چین و آسیای مرکزی بود، و پس از آن ضمیمه‌ی دولت جغتای شد، و ظاهراً در قرن ۱۴م میلادی از میان رفت.

بشر (beŝr)، محلی در سوریه‌ی شرقی (احتمالا مطابق جبل البشری حالیه) که در سال ۷۳ هق در آنجا نبرد سختی میان دو قبیله‌ی عرب سلیم (solaym) و تغلب صورت گرفت، و یکی از ایام معروف عرب (← ایام العرب) همین نبرد است.

بشر[2]، یوهان یوآخیم (yohān yoāxim beŝer)، ۱۶۳۵–۸۲، شیمیدان آلمانی، از مؤسسین نظریه‌ی فلوژیستیک.

بشر ابن معتمر، ابوسهل (abu.sahl beŝre 'bne moᶜtamer)، فت ۲۱۰ هق و بقولی ۲۲۶ هق، از فقها و متکلمین معتزلی و مؤسس دسته‌ی بشریه از فرقه‌ی معتزله. اصلش از کوفه بود، اما در بغداد زیست، و به بغدادی مشهور شد. گویند هارون الرشید او را بتهمت رفض یک چند به زندان انداخت. بشر در بغداد وفات یافت.

بشر حافی (beŝre hāfi)، شهرت **ابونصر بشر ابن حارث**، ۱۵۰ یا ۱۵۲ هق–۲۲۶ یا ۲۲۷ هق، از بزرگان صوفیه و صالحین و زهاد و از علمای حدیث. در دهکده‌ای نزدیک مرو متولد شد، و در بغداد درگذشت. ازین جهت او را حافی گفته اند که در جوانی با پای برهنه بطلب علم میرفته است (در این باب اقوال دیگر هم هست). مأمون خلیفه در حق وی احترام تمام داشت، و احمد ابن حنبل باو ارادت میورزید. گویند از راه زهد و تقوی غله‌ی بغداد را نمیخورد. زندگینامه‌ی وی و نیز افکار و حالات او در بسیاری از کتب صوفیه و جز آنها آمده است.

بشرویه (boŝruye)، بخش، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان). از ل به کویر لوت محدود است. مرکزش، **بشرویه** (جم ۴‘۶۲۴ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۰۷ کیلومتری جغ فردوس واقعست.

بشره (baŝare)، ← پوست.

بشریه (beŝriyye)، دسته‌ای از فرقه‌ی معتزله، پیرو ابوسهل بشر ابن معتمر معتزلی، که بسبب متابعت از او بنام او منسوب شده‌اند. پیروان بشر بسبب بعضی عقاید خاص خویش از دیگر فرق معتزله ممتازند، و بعضی از معتزله او را بدان سبب تکفیر کرده اند، و اشاعره نیز او را بسبب عقاید دیگر کافر شمرده‌اند. شرح و تفصیل این عقاید در الفرق بین الفرق بغدادی و التبصیر فی الدین اسفراینی و دیگر کتب ملل و نحل آمده است.

بشکنش (baŝkoneŝ)، ← باسک، ایالات.

بشم[3] (baŝm)، نهشت سفید بلورهای یخ، که چون بخار آب جو بدون عبور از حالت مایع جامد شود، بر سطح اشیاء نزدیک زمین مینشیند.

بشمه[4] (baŝme)، ذرات یخ که از انجماد مستقیم بخار آب، در هوائی که دما و نقطه‌ی شبنم آن پایینتر از 0° صدبخشی است، بر سطح زمین یا سطح اشیاء تشکیل میشود.

بشنیسی[5]، دیوردی (diërdy beŝenyey)، ۱۷۴۷–۱۸۱۱، درام‌نویس مجار. در جوانی در سلک درباریان وین درآمد، و تحت تأثیر ولتر و اصحاب دایرةالمعارف قرار گرفت، و به نویسندگی پرداخت. از آثارش تراژدی آگیس و کمدی فیلسوف و غیره است. اهمیت بشنیی در اینست که بزبان مجار، که نزد طبقات بالای مجارستان متروک بود، مینوشت. مساعی او مشوق سایر نویسندگان بنوشتن بزبان مجار گردید، و باین جهت، بشنیی بنیان‌گذار دوره‌ی جدیدی در ادبیات مجار محسوب میشود.

بشیر یا ابوبشیر (abu.baŝir)، جنسی (*Polypterus bichir*) از ماهیان مخصوص رودخانه‌های بزرگ نواحی استوائی افریقا. فلسهای لوزی‌شکل براق دارد، و باله‌ی ظهری آن از یک رشته باله‌چه‌ها تشکیل شده. طولش به سه ربع متر میرسد. در مصر غذای مطبوعی است.

بشیر شهاب II (baŝir šehābe)، ۱۷۶۷–۱۸۵۱، امیر (۱۷۸۸–۱۸۴۰) لبنان، از خاندان شهابیون. بکومک خاندان جنبلاط بحکومت لبنان رسید. مردی محیل و باهوش، و هدف عمده‌اش آزاد ساختن لبنان از تحریکات عمال دولت عثمانی و تأمین خودمختاری آن بود. برای مستحکم کردن وضع خود جنبلاطها را مغلوب و متواری کرد (۱۸۲۴)؛ نسبت به مسیحیان سیاست رواداری پیش گرفت، و از کومک قنسول فرانسه برخوردار گردید، و مورد توجه پاپ پیوس VII و پاپ گرگوریوس XVI واقع شد. پس از چندی نشیب و فراز، از محمد علی پاشا، که پایه‌ی استقلال مصر را میریخت، یاری خواست (۱۸۲۱–۲۲)، ولی بسبب مداخله‌ی دولتهای خارجی نتیجه‌ای از اتحاد آنها حاصل نشد. سرانجام بشیر شهاب III به حکومت لبنان منصوب شد. بشیر II در صیدا تسلیم بریتانیا گردید، و به جزیره‌ی مالت تبعید شد، و چند ماه بعد اجازه‌ی اقامت در آسیای صغیر یافت. در ۱۹۴۶، که لبنان به استقلالی که بشیر خواهان آن بود رسید، دولت جمهوری لبنان جسد او را از غلطه (استانبول) به لبنان حمل نمود.

بشیریه (baŝiriyye)، از مدارس مهم بغداد. در سنه‌ی ۶۵۳ هق بنفقه‌ی یکی از کنیزکان مستنصر عباسی بسبک مدرسه‌ی مستنصریه بنا شد.

بش‌یوسقه، ده: ← پنج‌پیکر.

بشیوه (beŝive)، دهستان (جم ۱‘۸۵۰؛)، ش بخش سر پل ذهاب، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. رودهای الوند و پاطاق اراضی آنرا مشروب میکنند. در کوه مجاور ده میانکل (miānkal) (یا حسن‌آباد)

(۱)Béchamp (۲)Becher (۳)hoar frost (۴)frost (۵)Bessenyei

از این دهستان سه تصویر بر سنگهای صاف حجاری‌شده دیده میشود که گویا از آثار باستانی است.

بصائر الدرجات (basā'ero 'd.darajāt)، کتابی مذهبی، بعربی، از ابوجعفر محمد ابن حسن ابن فروخ (farrux)، معروف به صفار قمی (فت ۲۹۰ هق)، از اصحاب امام حسن عسکری. گویند این کتاب را دو تحریر است، یکی مختصر و دیگری مفصل. از کتابهای معتبر شیعه است. بطبع رسیده.

بصره (basre)، شهر (جه ۱۶۴°۶۲۳)، کرسی ایالت بصره، جش عراق، بر شط العرب، بفاصله‌ی ۱۲۰ کیلومتری خلیج فارس و ۴۲۰ کیلومتری جش بغداد. بندر عمده و سومین شهر عراق است، و بیش از ۹۰٪ صادرات کشور (از جمله نفت) از آنجا حمل میشود. سکنه‌ی آن بیشتر عرب هستند. صادرات عمده‌اش خرما، پشم، پنبه، و پوست است. محل شهر بصره در طی تاریخ تا حدی تغییر کرده است. بصره‌ی قدیم در محل دهکده‌ی زبیر (zobayr–) کنونی قرار داشت، و بصره‌ی جدید در قرن ۱۱م هق نزدیک ابله‌ی قدیم بنا شد. شهر بصره از یک اردوگاه نظامی که در سال ۱۷ هق بامر عمر خطاب تأسیس شد پیدایش یافت، و در واقع در دوره‌ی معاویه بود که، بدست زیاد ابن ابی سفیان، تا حدی صورت شهر پیدا کرد. در قرن ۲م و اوایل قرن ۳م هق باوج رونق خود رسید. در این شهر بود که صرف و نحو عرب، بوسیله‌ی کسانی چون سیبویه و خلیل ابن احمد، پیدایش و تکامل یافت؛ مذهب معتزلی بوسیله‌ی واصل ابن عطاء، ابوالهذیل علاف، و نظام و دیگران پرورش یافت؛ ابوعمرو ابن العلاء، ابوعبیده، اصمعی، و دیگران به گردآوردن اشعار و روایات تاریخی پرداختند؛ و حسن بصری و پیروانش تصوف را بنیان گذاشتند. بزرگترین شعرای دوره‌ی اموی، و نیز شعرای متجدد–بشار ابن برد و ابونواس–از بصره برخاستند، و نثر عربی–بوسیله‌ی عبدالله ابن مقفع، سهل ابن هارون، و جاحظ–پیدایش یافت.

از آخر قرن سوم هق، بصره مخصوصاً از جهت سیاسی و اقتصادی رو بانحطاط گذاشت، و شهرهای دیگر از جمله بغداد جای آنرا گرفتند. خرابیهائی که بدنبال لشکرکشی هلاکو (۶۵۶ هق) به بین النهرین روی آورد انحطاط آنرا تسریع کرد، و این وضع در دوره‌ی استیلای (۷۴۰–۹۱۴ هق) آل جلایر و ترکمنها و سلطه‌ی (۹۱۴–۹۴۱ هق) شاه اسماعیل صفوی ادامه یافت. در ۹۴۱ هق بدست ترکان عثمانی افتاد. در جنگهای ایران و عثمانی نیز آسیب دید. از ۱۳۳۳ هق (۱۹۱۴)، که بریتانیا در آغاز جج I عراق را اشغال کرد، ترقی و توسعه‌ی بصره‌ی نوین آغاز گردید. صدور خرما سازمان و تمرکز یافت. در ۱۳۶۸ هق (۱۹۴۸) منابع نفتی مهمی نزدیک زبیر و بعداً در نقاط دیگر ایالت بصره کشف شد. عایدات نفت و برنامه‌های آبیاری و جلوگیری از خطرات طغیان آب بر آبادی شهر افزود.

بصری[1] (basari)، مربوط به رؤیت یا به نورشناخت (علم نور).

بصری، ده (جه ۱°۲۱۸ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کنزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، ۳۲ کیلومتری غ آستانه.

بصری (bosrā)، لتی **بوسترا** (bostrā)، شهر، ج سوریه، در ولایت حوران، که امروز برای تمیز آن از شهر دیگری به همین نام، آنرا بصری اسکی‌شام (eski.šām) گویند. از امکنه‌ی بسیار قدیمی است. در اوایل قرن دوم میلادی که رومیان مملکت نبطیان را تصرف کردند، بصری نیز بدست آنها افتاد، و آثاری که از آن دوره بجا مانده حاکی از عظمت قدیم شهر است. گویند بصری اولین شهر شام است که (بتوسط خالد ابن ولید) به تصرف مسلمانان درآمد (۱۲ هق). علاوه بر اثر کلیسای قدیمی و مسجد عمر ابن خطاب، از دوره‌ی سلاطین ایوبی نیز مسجد و آثار دیگر دارد. ملاقات ابوطالب و بحیرا در این شهر واقع شد.

بصری، حسن (basri): ← حسن بصری.

بطائح (batā'eh)، در اصطلاح نویسندگان دوره‌ی عباسی، سرزمین وسیع و پست و باطلاقی مسیر سفلای رودهای دجله و فرات میان کوفه و واسط در ل و بصره در ج. لفظ بطائح جمع لفظ بطیحه (batiha) [= زمین باطلاقی] است، که بهمان سرزمین اطلاق میشد. گاهی نیز اسم شهرهای مجاور را بر این الفاظ ملحق میکردند (مانند بطیحة الکوفه یا بطائح الکوفه).

بطالسه (batālese)، سلسله‌ی سلاطین مقدونی الاصل مصر قدیم، که بعد از مرگ اسکندر مقدونی بدست بطلمیوس I تأسیس گردید، و تا سال ۳۱ قم که رومیان بر مصر استیلا یافتند در این کشور فرمانروائی کرد. این سلسله سی و یکمین سلسله‌ی سلاطین مصر قدیم است، و پادشاهان آن، جز کلئوپاترا که آخرین آنان است، نام یونانی پتولمایوس (ptolemāyos) داشتند، که معرب آن بطلمیوس (batlamyus) است.

بطالیه[2] (batālia)، شهر، استرمادورا، غ قسمت مرکزی پرتغال، ج لیریا. در اینجا ژان I دیر و کلیسائی بیادبود فتح (۱۳۸۵) آلژوبروتا بنا کرد.

بطراء (batrā')، پایتخت مملکت نبطیان: ← پترا.

بطرس (botros): ← پتروس، اسم. نیز ← پطرس.

بطرس، رسائل: ← پطرس، رسائل.

بطرک[3] (batrak) یا **بطریرک** (batrirak). این الفاظ معرب لفظ یونانی پاتریارخ (pātriārx) است که بمعنی رئیس خانواده میباشد، و اصطلاحاً به رئیس ذکور و متبوع گروهی خویشاوند اطلاق میشود. در روایات مربوط به کتاب مقدس، هر یک از نیاکان بشر قبل از طوفان نوح که در سفر پیدایش مذکور است یا هر یک از اجداد یهود (مانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب، و فرزندان یعقوب) بطرک یا پاتریارخ خوانده شده‌اند. در کلیساهای مسیحی، مخصوصاً کلیسای شرقی، بعضی اسقفهای عالیمقام، که بر عده‌ای از اسقفهای دیگر ریاست دارند، عنوان بطرک دارند. بطرکنشینهای اولیه عبارتند از رم (که بطرک آن همان پاپ است، ولی وی عنوان اسقف رم دارد نه بطرک)، اسکندریه، و انطاکیه. در قرون ۴م–۵م بطرکنشین قسطنطنیه و در ۴۵۱ بطرکنشین اورشلیم تأسیس گردید. پیروزی بدعتهائی که در دین مسیح پیدایش یافت منجر به تأسیس کلیساهای تازه‌ای گردید که رؤسای آنها عنوان بطرک دارند. در کلیسای روسیه، بطرکنشین مسکو در ۱۵۸۹ تأسیس، در ۱۷۲۱ بوسیله‌ی پطر کبیر ملغی، و در ۱۹۱۷ دگر بار دایر گردید. ← ارتدوکس شرقی، کلیسای.

بطروجی (betruji)، شهرت **نورالدین ابواسحاق، لتی آلپتراگیوس** (ālpetrāgius)، منجم مسلمان اسپانیائی؛ شاگرد و دوست ابن طفیل (فت ۵۸۱ هق). نظریه‌ی حرکت مارپیچی افلاک که در کتاب الهیئه آورده اوج نهضت ضد بطلمیوسی علمای اسلامی است.

بطریرک: ← بطرک.

بطریق: ← پاتریسین.

بطری لید[4] (leyd؛ فتـ)، از انواع اولیه‌ی خازن برق، که در اواسط قرن ۱۸م در دانشگاه لیدن تعبیه شد. عبارتست از یک بطری شیشه‌ای که قسمتی از سطوح داخلی و خارجی آن با ورقه‌ی نازک فلزی پوشیده شده و جسم عایقی دهانه‌ی آنرا میبندد. ازین جسم میله‌ای می‌گذرد، که یک انتهایش (مثلا بوسیله‌ی زنجیری فلزی) بورقه‌ی داخلی مرتبط است، و انتهای دیگرش قیه‌ای دارد. اگر بوسیله‌ی مرتبط ساختن قبه با یک ماشین برق، بورقه‌ی داخلی بار برقی زمین منفی بدهیم، در نتیجه‌ی القای ایستانبرقی، در ورقه‌ی خارجی بار مثبت تولید میشود (بار منفی بزمین میرود). تخلیه‌ی بطری لید باین طریق صورت میگیرد که یک جسم هادی برق را به پوشش خارجی متصل کرده به قبه نزدیک کنیم؛ اگر جسم هادی بقدر کافی به قبه نزدیک شود، جرقه‌ی برقی تولید میشود، و بارهای مثبت و منفی خنثی میشوند. بطری لید امروز بیشتر در آزمایشگاهها بکار میرود.

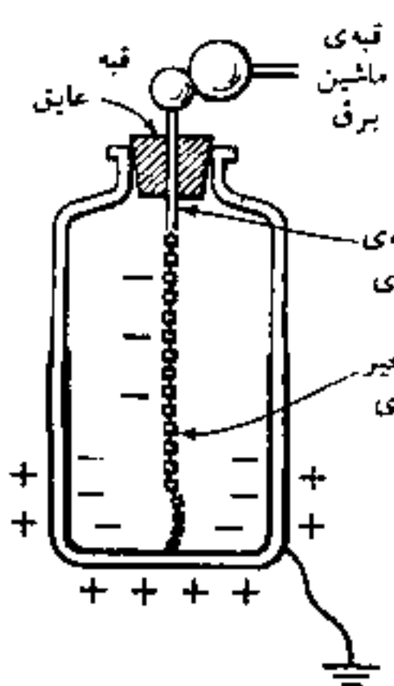

پر کردن بطری لید

بطلمیوس، منجم: ← بطلمیوس، کلاودیوس.

بطلمیوس I[5] (batlamyuse)، ملقب به **سوتر** (soter) [ینـ = رهاننده، نجات‌دهنده] و **لاگی** [ینـ = پسر لاگوس]، فت ۲۸۳ قم، اولین پادشاه مقدونی مصر قدیم، مؤسس سلسله‌ی بطالسه؛ متولد مقدونیه. از سرداران اسکندر مقدونی بود؛ در جنگهای وی در هند با شجاعت و لیاقت فرماندهی کرد. در وقایع بعد از وفات (۳۲۳ قم) اسکندر (← دیادوخوی)، به دسته‌ی پردیکاس پیوست و حکومت مصر را بدست آورد. سپس در مقام تحکیم وضع خود برآمد، و در نهان با آنتی‌پاتر بر ضد پردیکاس متحد شد. پس از مرگ پردیکاس، دختر آنتی‌پاتر را، نامش ائورودیکه (eurudike)، بزنی گرفت. بعد از وفات (۳۱۹ قم) آنتی‌پاتر، با کاساندروس و آنتیگونوس I بر ضد ائومنس (eumenes)، که در قسمتی از آسیای صغیر فرمانروائی داشت، متحد شد، و پس از

(۱)optic; optical (۲)Batalha (۳)patriarch (۴)Leyden jar (۵)Ptolemy

مغلوب شدن ائومنس، با کاساندروس و لوسیماخوس بر ضد آنتیگونوس متحد گردید. در ۳۱۲ ق‌م سپاهیان آنتیگونوس را مغلوب کرد، ولی خود در ۳۰۶ ق‌م در سالامیس شکست خورد. در وقایع بعد، سرانجام آنتیگونوس در ایپسوس مغلوب و مقتول شد (۳۰۱ ق‌م). بطلمیوس در ۳۰۴ ق‌م خود را بسلطنت اعلام کرد. وی از ائورودیکه دو پسر داشت، ولی در ۲۸۵ ق‌م سلطنت را به پسری (بطلمیوس II) که از زن محبوبش برنیس داشت واگذاشت، و خود کناره‌گیری کرد. بطلمیوس محتاطترین جانشینان اسکندر بود. در اداره‌ی امور مصر توفیق یافت. در دوره‌ی او اسکندریه پایتخت مصر شد، و رونق بسیار یافت. بطلمیوس حامی علم و ادب بود، و کتابخانه و موزه‌ی اسکندریه را تأسیس کرد. اقلیدس ظاهراً معاصر او بود.

بطلمیوس[1] II (batlamyuse)، ملقب به **فیلادلفوس** (filādelfos) [ینـ، = محبوب پدر]، ۳۰۹–۲۴۷ ق‌م، شاه (۲۸۵–۲۴۷ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه. در زمان حیات پدرش، بطلمیوس I، بسلطنت نشست. در جنگهای کارتازی متحد دولت روم بود. جنگهای وی با سلوکیان در سوریه با ازدواج دخترش برنیس با آنتیوخوس II پایان پذیرفت. در دوره‌ی او حبشه، عربستان، لیبی، ایالات فنیقیه و کویله سوریا (← بقاع)، و قسمتهائی از آسیای صغیر و جزایر دریای مدیترانه تحت استیلای مصر درآمد. بطلمیوس در اداره‌ی مملکت و بسط تجارت و تشویق علم و ادب جد بلیغ مبذول کرد، و کتابخانه‌ی اسکندریه را به اعلا درجه‌ی شکوه رسانید. قانوس دریائی جزیره‌ی فاروس از زمان اوست. و نیز شهرها و مهاجرنشینهای متعدد در مصر و شام و کیلیکیه بنا کرد. بنقل روایات، ترجمه‌ی کتاب عهد قدیم که به ترجمه‌ی هفتاد معروفست بامر او صورت گرفت.

بطلمیوس[1] III، ملقب به **اثوئرگتس** (euergetes) [ینـ، = نیکوکار]، فت ۲۲۲ ق‌م، شاه (۲۴۷–۲۲۲ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه؛ پسر و جانشین بطلمیوس II. برای حمایت خواهرش برنیس، به مملکت سلوکی حمله برد، و تا مرزهای هند پیش رفت، ولی چون خبر فتنه‌ای در مصر به وی رسید، بآن کشور بازگشت، و مجسمه‌های خدایان مصری را که کبوجیه تاراج کرده بود همراه خود برد، و بهمین جهت اتباعش او را لقب اثوئرگتس دادند. نیروی دریائی مصر را توسعه داد، و سواحل شرقی مدیترانه را تحت تسلط خود آورد. مانند پدرش در حمایت اهل علم و ادب ساعی بود.

بطلمیوس[1] IV، ملقب به **فیلوپاتور** (filopātor) [ینـ، = پدردوست]، فت ۲۰۵ ق‌م، شاه (۲۲۲–۲۰۵ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه؛ پسر و جانشین بطلمیوس III. مادر خود برنیس و بعضی دیگر از کسان خود را بقتل رسانید، و امور مملکت را به سوسیبیوس (sosibius) که رایزن وی در جنایاتش بود واگذاشت، ولی وقتی که آنتیوخوس کبیر متصرفات مصر را در فلسطین گرفت، بجنگ وی شتافت، و او را در رافیا بکلی مغلوب کرد (۲۱۷ ق‌م)، و سپس صلحی برقرار نمود، و به عیاشی بازگشت. مانند اجدادش حامی ادب بود.

بطلمیوس[1] V (batlamyuse)، ملقب به **اپیفانس** (epifānes) [ینـ، = مشهور]، ۲۱۰–۱۸۱ ق‌م، شاه (۲۰۵–۱۸۱ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی الاصل بطالسه؛ پسر و جانشین بطلمیوس IV. بهنگام مرگ پدر طفلی پنجساله بود. فیلیپ V مقدونی و آنتیوخوس III (کبیر) سلوکی متحداً مستملکات مصر را در فلسطین و آسیای صغیر تصرف کردند. متولیان ملک از دولت روم استمداد کردند و بطلمیوس را تحت حمایت روم قرار دادند، و رومیان حیله‌گر این ترتیب را پذیرفتند، و به دو فاتح مذکور امر کردند که به مخاصمات پایان دهند، و سرزمینهای متصرفی را مسترد کنند. آنتیوخوس، که نمی خواست علناً با دولت روم درافتد، پیمان صلحی با مصر منعقد کرد که بموجب آن مقرر شد که بطلمیوس دختر آنتیوخوس را، نامش کلئوپاترا، به زوجیت بگیرد، و متصرفات مصر در سوریه بعنوان جهیزیه به مصر مسترد شود (این پیمان در ۱۹۹ ق‌م منعقد شد، ولی وصلت در ۱۹۳ ق‌م صورت گرفت). در ۱۹۶ ق‌م، اپیفانس که به سن قانونی رسیده بود تاجگذاری کرد؛ در ۱۹۵ ق‌م کهنه‌ی مصر لوح روزتا را بافتخار وی برافراشتند. بطلمیوس هنگامی که عازم لشکرکشی به کویله سوریا (← بقاع) برای جنگ با سلوکوس IV (جانشین آنتیوخوس) بود مسموم شد. در دوره‌ی خردسالی او عملا تقریباً تمام متصرفات خارجی مصر برای همیشه از دست رفت.

بطلمیوس[1] VI، ملقب به **فیلومتور** (filometor) [ینـ، = مادردوست]، فت ۱۴۵ ق‌م، شاه (۱۸۱–۱۴۵ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه؛ پسر و جانشین بطلمیوس V. بهنگام مرگ پدر طفلی خردسال بود. مادرش کلئوپاترا زمام امور را بدست گرفت، و با کاردانی تمام مملکت را اداره کرد، اما کسانی که پس از مرگ (۱۷۳ ق‌م) وی روی کار آمدند جنگ با آنتیوخوس IV سلوکی را برانگیختند که منجر بشکست مصریان گردید. آنتیوخوس بجانب ممفیس پیشروی کرد، و بطلمیوس را اسیر نمود (۱۷۰ ق‌م). در نتیجه، برادر بطلمیوس، با برانگیختن وسائل، بعنوان بطلمیوس اثوئرگتس II (← بطلمیوس VII) در اسکندریه بسلطنت نشست. آنتیوخوس نیز بطلمیوس VI را در ممفیس بسلطنت نشانید، و خود به سوریه بازگشت. دو برادر تا ۱۶۸ ق‌م مشترکاً سلطنت کردند، ولی سرانجام بین آنها اختلاف افتاد، و بطلمیوس VI از اسکندریه مطرود شد، و در ۱۶۴ ق‌م به رم رفت. در نتیجه‌ی مداخله‌ی دولت روم، بطلمیوس به سلطنت بازگشت، ولی موافقت کرد که در کورنه سلطنت مستقلی برای برادر برپا کند. فیلومتور در ۱۴۵ ق‌م در نبرد با آلکساندر بالاس در نزدیک انطاکیه زخم مهلکی برداشت و درگذشت. آرامی و اعتدال او را ستوده‌اند. در دوره‌ی او جمع کثیری از یهودیان از فلسطین به مصر مهاجرت کردند.

بطلمیوس[1] VII، ملقب به **اثوئرگتس II** (euergetese) [ینـ، = نیکوکار] و **فوسکون** (fuskon) [= "شکم‌گنده"]، فت ۱۱۷ ق‌م، شاه مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه. پسر بطلمیوس V بود، و بهنگام مرگ برادرش، بطلمیوس VI، سلطنت کورنه داشت. پس از مرگ بطلمیوس VI، زوجه‌ی او کلئوپاترا (که خواهرش نیز بود) طفل خردسال خود را بسلطنت نشانید، ولی بطلمیوس VII به مصر حمله کرد، و در نتیجه‌ی مداخله‌ی رومیان، قرار شد بطلمیوس کلئوپاترا را بزنی بگیرد، و بپادشاهی بنشیند. بلافاصله بعد از ازدواج، بطلمیوس برادرزاده‌ی خود را بقتل رسانید و کمی بعد برادرزاده‌ی دیگر خود (دختر کلئوپاترا) را که او نیز نامش کلئوپاترا بود بزنی گرفت. روابط مادر و دختر همواره تیره بود. سرانجام بطلمیوس که مردی ستمکار و خونخوار بود، در نتیجه‌ی شورشی که کلئوپاترای بزرگتر برپا کرده بود به قبرس گریخت (۱۳۰ ق‌م)، ولی در ۱۲۷ ق‌م دگر بار بسلطنت نشست، و به ترمیم خرابیهای گذشته پرداخت. وی نه فقط حامی علم و ادب بود، بلکه کتاب قابل توجهی در علوم طبیعی تألیف کرد.

بطلمیوس[1] VIII (batlamyuse)، ملقب به **سوتر II** (sotere) [ینـ، = رهاننده، نجات‌دهنده] یا **لاتوروس** (lāturus)، فت ۸۱ ق‌م، شاه (۱۱۷–۱۰۷ ق‌م؛ ۸۹–۸۱ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی الاصل بطالسه؛ جانشین بطلمیوس VII و پسر وی از کلئوپاترای کوچکتر (← بطلمیوس VII). بهنگام جلوس، خواهر خود را، نامش کلئوپاترا، در حباله‌ی نکاح داشت، ولی مادرش اورا مجبور کرد که وی را طلاق دهد و خواهر دیگر و جوانتر خود سلنه (selene) را بزنی بگیرد. مادر و پسر مدت ده سال حکومت کردند، و سرانجام بطلمیوس ناچار از مصر گریخت، و مادرش پسر جوانتر خود را، نامش آلکساندر I (← بطلمیوس IX)، از قبرس فراخواند. بطلمیوس VIII نیز قبرس را گرفت، و ۱۸ سال در آنجا مستقلا سلطنت کرد. پس از اینکه آلکساندر I از مصر رانده شد، بطلمیوس VIII به مصر بازخوانده شد، و تا آخر عمر با دخترش برنیس مشترکاً سلطنت کرد. دوره‌ی سلطنت او دوره‌ی جنگ داخلی بود، و در همین دوره بود که شهر طیوه ویران شد.

بطلمیوس[1] IX، معروف به **بطلمیوس آلکساندر I** (batlamyus āleksāndere)، فت ۸۸ ق‌م، شاه (۱۰۷–۸۹ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی الاصل بطالسه. پسر جوانتر بطلمیوس VII بود، و در قبرس سلطنت داشت. در ۱۰۷ ق‌م، مادرش کلئوپاترا او را به مصر خواند، و بجای برادرش بطلمیوس VIII بسلطنت نشانید، و مادر و فرزند مشترکاً سلطنت کردند، ولی آلکساندر بکلی تحت الشعاع مادر بود، و گویند سرانجام مادر را بقتل رسانید (۱۰۱ ق‌م). بطلمیوس IX مردی عیاش و مسرف بود. در ۸۹ ق‌م شورشی در اسکندریه برخاست؛ شورشیان او را از اسکندریه بیرون راندند، و سرانجام در یک جنگ دریائی نزدیک قبرس درگذشت.

بطلمیوس[1] X، معروف به **بطلمیوس آلکساندر II**، فت ۸۰ ق‌م، شاه (۸۰ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه. پسر بطلمیوس IX بود، و پس از مرگ بطلمیوس VIII، تحت حمایت دولت روم وارد اسکندریه شد، و ملکه برنیس را بزنی گرفت، و ۲۰ روز بعد او را بقتل رسانید، و خود بدست مردم خشمگین بقتل رسید.

---

(1)Ptolemy

بطلمیوس[1] **XI** (batlamyuse)، ملقب به **آولتس** (äletes) [ینه، = نی‌زن] یا **فیلوپاتور نئوس دیونوسیوس** (filopātor neos dionusios)، فت ۵۱ ق‌م، شاه (۸۰–۵۸ ق‌م؛ ۵۵–۵۱ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه. پسر نامشروع بطلمیوس VIII بود، و در ۸۰ ق‌م به سلطنت مصر خوانده شد. در این زمان مصر تحت نفوذ سیاسی روم و سخت دستخوش انحطاط اقتصادی بود. بطلمیوس بسبب اسراف و پرداخت اعاناتی به دولت روم کار مملکت را بافلاس کشانید. در ۵۸ ق‌م، دولت روم قبرس را به قلمرو خود ملحق کرد. مصریان خشمگین شده بطلمیوس را طرد کردند، و دخترش برنیس را بسلطنت نشاندند. بطلمیوس به رم رفت، و در ۵۵ ق‌م، با سپاهی تحت فرماندهی آولوس گابینیوس وارد اسکندریه شد، و برنیس و شوهرش را بقتل رسانید و دگر بار بسلطنت نشست. بدین ترتیب، مصر بکلی تحت استیلای روم درآمد. بطلمیوس در وصیتنامه‌ی خویش، که سنای روم را مجری آن قرار داد، پسر و دختر خود بطلمیوس XII و کلئوپاترا را جانشین خود تعیین نمود.

بطلمیوس[1] **XII**، ح ۶۱ ق‌م–ح ۴۷ ق‌م، شاه (۵۱–۴۷ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه. بر طبق وصیت پدرش بطلمیوس XI، قرار بود که او و خواهرش کلئوپاترا در سلطنت شریک باشند. بطلمیوس در خردسالی بسلطنت نشست (۵۱ ق‌م)، و بکلی تحت نفوذ خواجه‌ای بنام پوتینوس (potinus) قرار گرفت، اما کلئوپاترا که زنی قوی الاراده بود زیر بار خواجه نرفت، و باغوای پوتینوس از مصر اخراج شد (۴۹ ق‌م)، ولی وی لشکری گرد آورد، و به مصر حمله کرد (۴۸ ق‌م). مقارن این ایام، پومپیوس که از مقابل یولیوس قیصر گریخته بود در اسکندریه پناه جست، ولی بامر بطلمیوس بقتل رسید. قیصر بعنوان مجری وصیت بطلمیوس XI لشکر در مصر پیاده کرد، و تحت نفوذ جمال کلئوپاترا او را بتخت نشانید. بطلمیوس از اطاعت از امر قیصر سر فروپیچید، و در حین نبرد غرق شد.

بطلمیوس[1] **XIII**، ح ۵۸ ق‌م–۴۴ ق‌م، شاه (۴۷–۴۴ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی مقدونی‌الاصل بطالسه؛ برادر کلئوپاترا. پس از مرگ (۴۷ ق‌م) بطلمیوس XII، یولیوس قیصر به جهات سیاسی بطلمیوس XIII را بسلطنت نشانید و کلئوپاترا را وادار بازدواج با وی کرد (۴۷ ق‌م). در ۴۴ ق‌م بطلمیوس ناپدید شد. ظاهراً کلئوپاترا او را بقتل رسانید تا سلطنت کایساریون (پسرش از قیصر) بلامعارض باشد.

بطلمیوس[1] **XIV** یا **بطلمیوس کایساریون** (bat-lamyus kāysārion)، ۴۷–۳۰ ق‌م، پسر کلئوپاترا و (تقریباً بتحقیق) یولیوس قیصر. شریک مادر در سلطنت گردید، ولی در وقایع عمده‌ای که منجر به نابودی کلئوپاترا و انقراض سلطنت بطالسه شد نقشی نداشت. اوکتاویانوس (بعداً امپراطور آوگوستوس)، از ترس اینکه کایساریون محبوبیتی پیدا کند وی را بقتل رسانید.

بطلمیوس[1]، **کلاودیوس** (klādius batlamyus) یا **بطلمیوس** یا **بطلیموس** (batlimus) یا **بطلمیوس القلوذی** (batlamyuso 'l.qaluzi) [صورت معرب نام یونانی وی]، منجم و ریاضیدان و جغرافیادان معروف حوزه‌ی علمی اسکندریه در قرن دوم میلادی. در بعضی مآخذ تاریخ تولد و وفات او را بترتیب ح ۱۰۰ ب‌م و ۱۷۰ و در برخی ح ۸۵ و ۱۶۵ ذکر کرده‌اند. در دوره‌ی از ۱۲۷ تا ۱۵۱ در اسکندریه رصد ستارگان میکرد. نفوذ وی در متفکرین ازمنه‌ی بعد (تا اواسط قرن ۱۶م)، بعد از ارسطو، بیمانند است. اطلاعات و آراء پیشینیان و دانشمندان حوزه‌ی اسکندریه را تنظیم و ضبط کرد و برآنها افزود. اثر عمده‌اش کتاب مجسطی است، که قسمت عمده‌ی آن مبتنی بر کار-های ابرخس میباشد (چنانکه بطلمیوس در اغلب موارد باین امر اعتراف میکند)، و مشتمل بر شرح منظومه‌ی بطلمیوسی یا هیئت بطلمیوسی برای توجیه حرکات آسمانی است. هیئت بطلمیوسی زمینمرکزی (zamin.markazi) است، زمین در مرکز عالم است، و خورشید و ماه و ستارگان در حول مرکز زمین میگردند؛ توجیه حرکات بوسیله‌ی توهم افلاک صورت میگیرد.[1] این نظریه تا زمان کپرنیک معتبر بود.

کتاب بطلمیوس در جغرافیا از جهت اهمیت تالی مجسطی است. اثر دیگرش، بنام تترابیبلوس (tetrābiblos)، در احکام نجوم است، و بنام کتاب الاربعه و اسامیی شبیه آن بتوسط علمای اسلامی به عربی و هم به لاتینی و بعضی زبانهای دیگر ترجمه شده است. نیز تألیفاتی در نورشناخت (علم نور)، موسیقی، خواص سنگها، و غیره باو منسوبست.

بطلمیوس القلوذی: ← بطلمیوس، منجم.

بطلمیوسی، منظومه‌ی (یا هیئت)، ← بطلمیوس، منجم.

بطلیموس (batlimus)، ضبطی از نام بطلمیوس. برای اشخاصی که ممکن است باین نام بشناسید به عنوان بطلمیوس رجوع کنید.

بطلیوس، اسپانیا: ← باداخوث.

بطلیوسی (batalyūsi)، شهرت **ابومحمد عبدالله ابن محمد ابن السید**، معروف به **ابن السید** (ebno 's.sid)، ۴۴۴–۵۲۱ هق، نحوی و ادیب و فیلسوف مسلمان اسپانیائی، متولد بطلیوس (← باداخوث). در والانس میزیست. ابن بشکوال از شاگردان وی بود. از آثارش الاقتضاب فی شرح ادب الکتاب (شرح ادب الکاتب ابن قتیبه)، کتاب الحدائق، شرح سقط الزند ابوالعلاء معری، و غیره است.

بطن، در انساب عرب: ← انساب.

بطن، نیمه‌ی پایینی تنه: ← شکم.

بطن الحوت (batno 'l.hut)، منزل ۲۸م از منازل قمر.

بطیحه: ← بطائح.

بطین (botayn)، منزل دوم از منازل قمر.

بعد، در نجوم، ← مختصات استوالی.

بعد و میل، در نجوم: ← مختصات استوالی.

بعشا[2] (ba'šā)، فت ح ۸۸۶ ق‌م، شاه (ح ۹۰۹– ح ۸۸۶ ق‌م) اسرائیل. ناداب و خاندان سلطنتی را کشت تا خود شاه شود (اول پادشاهان ۱۵:۲۷–۱۶:۷؛ دوم تواریخ ۱۶).

بعقوبا (ba'qubā) یا **بعقوبه** (ba'quba)، شهر (جم ح ۸'۰۰۰)، عراق، ۶۴ کیلومتری ل‌ش بغداد. بعقوبای قدیم در محل شهری بسیار قدیمی از ادوار پیش از اسلام بر جاده‌ی بین بغداد و خراسان واقع بود. در دوره‌ی خلفای عباسی رونق بسیار داشت، خرما و باغهای میوه‌ی آن معروف و اراضی اطرافش حاصلخیز و پرجمعیت بود. بعقوبای کنونی نیز شهری پررونق و دارای بناهای نوین میباشد.

بعل[3] (ba'l) [سامی، = صاحب، خداوند]، نام هر یک از خداهای محلی اقوام سامی قدیم، و مخصوصاً ساکنین سوریه و فلسطین. بعل هر محل یا نامی مخصوص بخود داشت، مانند ملکارت (melkārt) که خدای محلی صور بود، و یا نامش از الحاق اسم محل یا صفت خاصی به کلمه‌ی بعل تشکیل میبافت، مانند بعل فغور و بعل زبوب (نیز← بعلبک). پرستش بعل معمولا با مراسم باروری و قربانی انسان همراه بود. نام بعل را ابتدا عبرانیان برای خدایان خود اخذ کردند، ولی چون مبارزه‌ی بین شرک کنعانیان و توحید عبرانیان شدت یافت، بعل با شیطان مرادف شد (شاید بمناسبت اطلاق بعل زبوب به شیطان). لفظ بل (bel) [= صاحب، خداوند] صورت اکدی بعل سامیهای غربی است، و آن یکی از خدایان بزرگ دین بابلی است که در مآخذ قدیمتر نامش انلیل آمده است.

بعلبک (ba'labakk; ba'lbak)، باستانی **هلیوپولیس** (heliopolis) [ینه، = شهر خورشید]، شهر کوچک (جم ح ۵'۰۰۰؛ فرازا ح ۱'۱۳۰ متر)، لبنان شرقی، بر دامنه‌ی جبل الشرقی، کنار دشت مرتفع بقاع، به فاصله‌ی ۶۴ کیلومتری ل‌ش دمشق. بسبب ویرانه‌های آثار باستانیش مشهور است. زمانی از شهرهای مجلل سوریه و از مراکز پرستش خدای خورشید بود، و نامش را مرتبط با بعل شمرده‌اند [بعلبک = (؟) بعل+بقاع]. در دوره‌ی یولیوس قیصر مهاجرنشین رومی شد؛ در زمان قسطنطین معابد آنرا به کلیسا مبدل کردند. در سال ۱۶ هق، مسلمانان تحت فرماندهی ابوعبیده آنرا تصرف کردند. بعدها جزء قلمرو دولت اموی و سپس عباسی گردید. بعلبک مشرف بر نواحی اطراف و بر جاده‌ی اصلی دمشق به حمص و، بهمین جهت، مورد نظر جنگجویان ترک و عرب و مسیحی (در جنگهای صلیبی) بود، و چندی بدست ایوبیان و سپس مغول و بعد ممالیک مصر افتاد. زلزله‌ی ۱۷۵۹ سبب ویرانی آن گردید. هیئتهای پوینده‌ی آلمانی (در ۱۸۹۸–۱۹۰۵) و فرانسوی (۱۹۳۳–۳۴) کاوشهای مهمی در آنجا بعمل آورده‌اند. عمده‌ترین آثار آن ویرانه‌های دیدنی معبد یوپیتر، با شش ستون بلند پابرجای آن است، که آنتونینوس پیوس یا سپتیمیوس سوروس آنرا ساخته‌اند (قرن ۲م ب‌م)، و نیز معبد باکوس، که نسبةً سالم مانده است، و حجاریهای زیبا دارد.

بعل زبوب[4] (ba'l zabub) [عبری، = خدای مگسها]، نام خدای مردم عقرون (ج‌غ فلسطین). ظاهراً این نام در اصل بعل زبول [عبری، = خدای مسکن (آسمانی)] بوده، و بسبب اینکه یهودیان خدای بت‌پرستان را تحقیر میکردند و حتی از شیاطین میشمردند، این نام را نیز تحریف نمودند، و بهمین جهت بعل زبوب از نامهای شیطان گردید.

---

(۱)Ptolemy (۲)Baasha (۳)Baal (۴)Baal-zebub

بعل شم طوو[1] (ba'l šem tov)، ۱۷۰۰–۱۷۶۰، مؤسس فرقه‌ی جدید حسیدیم؛ مت روسیه. از تعلیماتش اینکه تقرب بخدا از راه نشاط میسرتر از طریق غم و اندوه است، و توبه همواره ممکن است.

بعل فغور[2] (ba'l faqur)، نام خدای محلی فغور (ش اردن). مراسم پرستش وی را عبرانیان شرم‌آور میشمردند، و بهمین جهت، نام آن نماد عبادتهای شرم‌آور گردید. (اعداد ۲۵؛ تثنیه ۳.۴؛ مزامیر ۲۸.۱۰۶؛ هوشع ۱۰.۹).

بعل و اژدها: ← دانیال نبی، کتاب.

بغ (baq)، [= خدا، دادار، آفریدگار]، اسم معمولی خدای ایرانیان پیش از ظهور زردشت. در کتیبه‌های هخامنشی، اهورمزدا بغ بزرگ نامیده شده.

بغاز یا **بوغاز** (هر دو boqāz)، لفظ ترکی که در اعلام جغرافیائی اغلب بمعنی گردنه یا تنگه میآید. این لفظ در این کتاب همه جا بصورت بغاز ضبط شده است.

بغاز ایچی: ← بوسفور.

بغازکوی[3] یا **بوغازکوی** (هردو boqāzkëy)، ینپتریا (pteriā)، دهکده (جم ۹۲۹)، ل قسمت مرکزی ترکیه‌ی آسیائی، بفاصله‌ی ح ۱۵۰ کیلومتری ش آنکارا، که بجهت آثاری که از دوره‌ی چتیها دارد معروفست. از الواح فراوانی که در قرن بیستم در اینجا کشف شد معلوم میشود که در قرون ۱۳م و ۱۴م قم بغازکوی پایتخت امپراطوری حتی بود.

بغبور: ← فغفور.

بغداد (baqdād)، شهر (جم ۶۵۶٬۳۹۹؛ با حومه ۱٬۰۸۶٬۰۰۰)، پایتخت جمهوری عراق، بر دو طرف دجله. بنای آن در ۱۴۵ هق بتوسط ابوجعفر منصور، خلیفه‌ی عباسی، آغاز گردید؛ تا سقوط دولت عباسیان مرکز خلافت بود. در ۱۹۲۱ پایتخت مملکت عراق گردید.

اولین حوزه‌ی علمی اسلامی در بغداد تأسیس شد، و نهضت علمی اسلامی که در این شهر در زمان منصور آغاز گردید، در زمان هارون‌الرشید ادامه یافت، و در دوره‌ی مأمون (مؤسس بیت الحکمه) باوج رسید، و اگرچه از اواخر نیمه‌ی اول قرن سوم هق متدرجاً بعضی از دانشمندان حوزه‌ی بغداد این شهر را ترک گفته به سایر بلاد اسلامی مهاجرت کردند، قرون ۳م و ۴م هق را میتوان عصر طلائی علوم در بغداد محسوب داشت. بغداد مدارس معروفی مانند نظامیه (بنای ۴۵۹ هق)، مدرسه‌ی ابوحنیفه (۴۵۹ هق)، مستنصریه (۶۳۱ هق)، و بشیریه (۶۵۳ هق)، و بیمارستانهای مشهور از قبیل بیمارستان سیده (۳۰۶ هق)، بیمارستان مقتدری (۳۰۶ هق)، و← بیمارستان عضدی (۳۷۲ هق) داشت. از بناهای قدیم این شهر، بعلت رطوبت زمین و ویرانیهای پیاپی در نتیجه‌ی هجومهای مختلف، چیز قابل توجهی برجای نمانده است.

تاریخ. نام بغداد مأخوذ از نام آبادیهائی است که در ادوار پیش از اسلام در این محل دایر بود، و بعضی آنرا از ریشه‌ی فارسی [بغ+داد، = داده‌ی خدا، عطیه‌ی الاهی] شمرده‌اند، ولی آنچه مسلم است اینکه در یکی از مآخذ عهد حمورابی (ح ۱۸۰۰ قم) از شهر بغدادو اسم برده شده است. ابوجعفر منصور خلیفه شهری را که بنا نهاد مدینة السلام (madinato 's.salām) [= شهر صلح] نامید، و این عنوان جنبه‌ی رسمی داشت، و بر اسناد و سکه‌ها و غیره ثبت میشد، ولی ازین شهر بنامهای دیگر ـ خاصه بغدان (boqdān)، مدینة ابی جعفر، مدینة المنصور، مدینة الخلفاء، و الزوراء (az.zărā')ـ نام برده شده است.

منصور ابتدا پایتخت خود را در هاشمیه در نزدیکی کوفه قرار داد، ولی چون از طرفداران فراوان آل علی در کوفه بیمناک بود، و نیز بجهات نظامی و اقتصادی و اقلیمی، محل بغداد را برای پایتخت خود برگزید، که در دشتی حاصلخیز بر جاده‌ی خراسان واقع و محل تلاقی جاده‌های کاروانرو و انعقاد بازار مکاره‌ی ماهیانه بود، و از شبکه‌ی کانالهای آن هم برای کشت و زرع و هم برای حفظ شهر میشد استفاده کرد. نقشه‌ی شهر ظاهراً در ۱۴۱ هق طرح شد، ولی ساختمان آن در ۱۴۵ هق آغاز گردید. گویند منصور 100٬000 کارگر و ارباب حرف و صنایع را بکار گماشت، و ظاهراً در ۱۴۶ به بغداد نقل مکان کرد، و آن شهر را بیش از پیش بیاراست. توسعه‌ی شهر و ازدیاد جمعیت و ثروت و شکوه آن در عهد مهدی خلیفه و هارون‌الرشید و برامکه و مأمون ادامه یافت. مأمون مؤسسه‌ی علمی بیت الحکمه را تأسیس کرد، و رصدهای مأمونی و اندازه‌گیری طول نصف النهار در عهد او انجام گرفت. در سالهای ۲۲۱–۲۷۶ هق، که خلفای عباسی در سامرا مقر داشتند نیز بغداد همچنان مرکز تجارت و فعالیتهای فرهنگی بود. در دوره‌ی آل بویه، اگرچه کسانی چون عضدالدوله‌ی دیلمی در آبادی بغداد کوشیدند، این شهر رو بانحطاط گذاشت، و گرفتار نزاع شیعه و سنی و عیاران بود. در ۴۴۷ هق طغرل بیک وارد بغداد شد، و سیاست آل بویه را دگرگون کرده بتشویق سنیها پرداخت. در ۴۵۰ هق باسیری بغداد را گرفت، ولی مغلوب سلاجقه شد.

در صفر ۶۵۶ هق هولاکو خان مغول آنرا گرفت، و متجاوز از یک هفته سکنه‌ی آنرا قتل عام کرد (عده‌ی مقتولین را بین 800٬000 و دو میلیون تن نوشته‌اند). بغداد تا ۷۴۰ هق در دست ایلخانیان مغول بود؛ در این دوره بسیاری از مصادر امور ایرانی بودند، و بغداد مخصوصاً در نتیجه‌ی سیاست و مساعی عطا ملک جوینی رو بترقی گذاشت. در ۷۴۰ هق اوزون حسن در بغداد مستقر شد، و سلسله‌ی آل جلایر را تأسیس کرد، که تا ۸۱۳ هق دوام یافت. امیر تیمور دو بار ـ در ۷۹۵ هق و ۸۰۳ هق ـ بغداد را گرفت، و بار دوم مردم را قتل عام و بسیاری از ابنیه و محلات شهر را ویران کرد. در ۸۱۳–۸۷۲ در دست ترکمنهای قرا قوینلو بود، و سپس بدست آق قوینلو افتاد، و در دوره‌ی ترکمنها بیش از پیش انحطاط یافت. در ۹۱۴ هق، شاه اسماعیل I صفوی آنرا گرفت، و بامر وی بسیاری از مقبره‌های بزرگان اهل تسنن ویران شد. سپس مدتها بغداد در معرض جنگهای ایران و عثمانی بود؛ شاه طهماسب در ۹۳۶ هق، سلطان سلیمان قانونی در ۹۴۱ هق، و شاه عباس I صفوی در ۱۰۳۲ هق آنرا گرفتند. در همین ایام پای سیاحان خارجی بدانجا باز شد. در ۱۰۴۸ هق (۱۶۳۸ بم) ترکان عثمانی آنرا گرفتند، و از این تاریخ تا جج I بغداد تحت استیلای دولت عثمانی و تحت حکومت پاشاها بود. نادر شاه افشار دو بار بغداد را محاصره کرد، و بغداد از محاصره‌ی اول سخت آسیب دید. در ۱۹۱۷ بتصرف بریتانیا درآمد.

با پایان یافتن جج I، عراق تحت قیمومت انگلستان درآمد، و دوره‌ی نوینی در تاریخ بغداد آغاز شد. از دهه‌ی سوم قرن بیستم تغییرات فراوان در آن روی داده و توسعه یافته است. بیشتر صنایع عراق در بغداد متمرکز است (نساجی، کالاهای چرمی، و نقره‌کاری و طلاکاری).

بغداد، پیمان: ← سازمان پیمان مرکزی.

بغداد، راه آهن، راه آهنی که ده حیدر پاشا (انتهای شرقی دریای مرمره، ترکیه‌ی آسیائی، مقابل استانبول) را به بصره (عراق) مرتبط میسازد. شعبه‌هائی به ایران شمالی، تجشس، و فلسطین دارد. در ۱۸۹۶ با سرمایه‌ی آلمانها آغاز شد، و مورد اعتراض بریتانیا (که آنرا برای هند خطرناک میدانست) و دیگران واقع گردید. ساختمان آن معلق شد، ولی در ۱۹۱۱ دگر بار آغاز شد، و این امر از اسباب جج I بود. آخرین قسمت آن بین موصل و سامرا در ۱۹۴۰ با سرمایه‌ی بریتانیا بپایان رسید.

بغداد آباد، ده (جم ۴٬۱۴۸ سنـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم، ۶ کیلومتری غ مهریز.

بغداد خاتون، ف ۷۳۶ هق، از زنان مشهور دوره‌ی ایلخانیان؛ دختر ← امیر چوپان و زوجه‌ی امیر شیخ حسن جلایر. سلطان ابوسعید بهادر خان را در سال ۷۲۵ هق، که دو سال از ازدواج او با امیر شیخ میگذشت، عشق شدیدی نسبت باو پیدا شد، و از امیر چوپان درخواست که بموجب یاسای چنگیز بغداد خاتون را که مورد محبت و علاقه‌ی خان است طلاقش از امیر شیخ حسن بگیرد و بحرم وی فرستد. امیر چوپان از غیرت نکرد، و سلطان ابوسعید برنجید و بتحریک و سعایت حاسدان، ببهانه‌جوئی، نخست دمشق خواجه را کشت، و سپس امیر چوپان را که عصیان ورزیده بود بهلاکت داد، و آخر امیر شیخ حسن را واداشت که بغداد خاتون را طلاق دهد و او را بعقد ازدواج خویش درآورد. و یک بار نیز نسبت باو بدگمان شد و پنداشت که او را باز با شوهر سابق خویش سر و سری هست، اما باز با او دل خوش کرد و بدو محبت نمود. بعد از وفات ابوسعید بهادر خان، بر بغداد خاتون تهمت نهادند که سلطان را از فرط رشک و بسبب محبت و علاقه‌ای که ابوسعید در حق دلشاد خاتون داشته است زهر داده است، و این تهمت که صحت و سقم آن درست معلوم نیست سبب شد که بغداد خاتون را بعد از وفات ابوسعید هلاک کردند.

بغدادی یا **ابومنصور بغدادی** یا **ابن طاهر**، شهرت **ابومنصور عبدالقاهر** (یا **عبدالقادر**) **ابن طاهر ابن محمد بغدادی**، ف ۴۲۹ هق، فقیه و ادیب و متکلم؛ مت بغداد. با پدرش به نیشابور مهاجرت کرد، و در آنجا علم آموخت. و رونق یافت.

(۱)Baal-Schem-Tov (۲)Baal-peor (۳)Bogazkoy; Boghazkeui

گویند ۱۷ علم را (خاصه فقه، اصول، و حساب) تدریس میکرد. مردی ثروتمند بود، و از طالبین علم دستگیری مینمود، و بسیاری از دانشمندان خراسان از شاگردان وی بودند. بغدادی در اسفراین وفات یافت. معروفترین اثرش کتاب الفرق بین الفرق است که تقریباً بالتمام در باب فرقه‌های اسلامی است. آثار دیگرش الملل و النحل (بدست نیامده)، التکمله (در علم حساب)، الایمان و اصوله، و غیره است.

بغدادی، بهاءالدین: ← بهاءالدین بغدادی.

بغدادی، خطیب: ← خطیب بغدادی.

بغدان (boqdān): ← مولداوی.

بغراجق (boqrājoq)، فت ۳۸۹ هق، از فرمانروایان سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ برادر سبکتکین غزنوی. وی حکومت قهستان داشت و خلف ابن احمد، بعد از وفات سبکتکین، پسر خود طاهر ابن خلف صفاری را بتسخیر قهستان فرستاد. طاهر بغراجق را شکست داده منهزم کرد، و قهستان بگرفت (۳۸۷ هق). و اما بغراجق چندی بعد بار دیگر بر قهستان دست یافت، و طاهر با او جنگ کرده او را کشت.

بغرا خان (boqrā) [شهاب‌الدوله هارون بغرا خان ابن سلیمان (یا قرا خان)]، فت ۳۸۳ هق، اولین پادشاه معروف از سلسله‌ی ایلکخانیان ترکستان. وی در بلاد ترک، چون بلاساغون و کاشغر تا حدود چین، حکومت داشت، و مرکز حکومتش بلاساغون بود. چند دفعه با امرا و پادشاهان سامانی جنگ کرد. عاقبت بخارا را گرفت، اما هوای بخارا با مزاجش سازگار نبود، و بیماری بواسیر یافت. ناچار راه ترکستان پیش گرفت و در بین راه وفات یافت. بعد از او، ایلک خان ملقب به شمس‌الدوله سلطنت ایلکخانیان را یافت.

بغستان (baqestān): ← بیستون.

بغل‌بر (baqal.bor)، مجرای جدیدی که در قسمتی از قنات که ریزش کرده است و قابل استفاده یا تعمیر نیست از نو کنده میشود، و از بالا و پایین قسمتی که خراب شده است بمجرای اصلی متصل میشود.

بغلی: ← قطع.

بغوی (baqavi)، شهرت **ابومحمد حسین ابن مسعود،** ملقب به **فراء** (farrā')، فت ۵۱۰ یا ۵۱۶ هق، فقیه و محدث شافعی و مفسر قرآن. اهل دهکده‌ی بغ یا بغشور هرات و بزهد و تقوی معروف بود. معروفترین اثرش کتاب مصابیح السنّه در حدیث است.

بغیة الوعاة (boqyato 'l.vo'āt) [بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة]، کتابی تاریخی، بعربی، از جلال‌الدین سیوطی (۸۴۹–۹۱۱ هق). مشتمل است بر زندگینامه‌ی لغویان و نحویان و دانشمندان دیگر که در دو علم مزبور نیز دستی داشته‌اند. مؤلف آنچه را پیشینیان در این باب در کتابهای خود آورده‌اند فراهم آورده و آنرا در ۷ مجلد تالیف نموده است، و سپس آنرا در یک جلد تلخیص کرده و ملخص را باز مختصر ساخته، و آنرا بغیة الوعاة نامیده. در موضوع خود از کتابهای معتبر است. چاپ مصر، ۱۳۲۶ هق.

بفروئیه (bafru'iyye)، ده (جه ۱'۹۳۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم، ۲٫۵ کیلومتری ج اردکان.

بفین، جزیره‌ی: ← بافن، جزیره‌ی.

بفین، خلیج: ← بافن، خلیج.

بفین[1]، ویلیام (wilyām bafin)، فارسی (مقتبس از فنس) بافن (bāfan)، حـ ۱۵۸۴–۱۶۲۲، پوینده‌ی انگلیسی نواحی شمالگان. موفق بیافتن گذرگاه شمال غرب نگردید، ولی خلیج بافن و جزیره‌ی بافن را کشف کرد.

بقاع (beqā') یا **البقاع** (al-)، یز **کویله سوریا[2]** (koyle suriā) [سوریه‌ی مجوف]، دره‌ی عظیمی که، با فرازای متوسط ۸۰۰ متر، بطول ۱'۶۰۰ کم و بعرض 10–16 کم، بین ← جبل لبنان و جبل الشرقی در سوریه‌ی جنوبی ممتد، و از غ به فنیقیه و از ج به فلسطین منتهی است. مسیر علیای اورونتس (نهر العاصی) از آن میگذرد. در دوره‌ی جنگهای سلوکیان و بطالمه، اصطلاح کویله سوریا به سرزمین وسیعتری مشتمل بر بیشتر سوریه‌ی جنوبی اطلاق میشد.

بقای اصلح: ← انتخاب یا انتخاب طبیعی.

بقای انرژی: ← انرژی؛ جرم.

بقای جرم: ← جرم.

بقای جرم و انرژی: ← جرم.

بقای ماده: ← جرم.

بقای مقدار حرکت: ← مقدار حرکت.

بقراط[3] (boqrāt)، یز هیپوکراتس (hippokrātes)، حـ ۴۶۰– حـ ۳۷۰ قم، طبیب یونانی، یکی از بزرگترین پزشکان بالینی، و معروف به پدر طب. اطلاعاتی را که در مصر و در مدارس کنیدوس و کوس گرد آورده بود تنظیم و تدوین کرد. با توجه به مشاهدات بالینی حال بیماران، طب را از خرافات پیراست، و بر اساس علمی قرار داد. رساله‌های بقراط (که صحت بعضی از آنها مورد تردید است) بچندین زبان ترجمه شده (از جمله بزبان عربی در دوره‌ی نهضت علمی اسلامی). سوگند بقراط که محصلین طب در موقع گرفتن عنوان دکتری یاد میکنند نشانه‌ی فکر بلند او در باب چگونگی رفتار طبیب و آیین پزشکی است. بقراط در لاریسا در تسالی درگذشت.

بقراط[3] خیوسی (boqrāte xiosi)، یز هیپوکراتس، ریاضیدان یونانی که از حـ ۴۵۰ قم تا حـ ۴۳۰ قم در آتن رونق داشت. در تربیع دایره و تضعیف مکعب تحقیقاتی نمود. هلالین بقراط را تربیع کرد (ظاهراً اولین سطح منحنی الدوری است که تربیع شده). اولین کتابی که در هندسه نوشته شده از اوست.

بقره، سوره‌ی (baqara) [عربی، = گاو]، سوره‌ی دوم قرآن، مدنی، ۲۸۶ آیه. مشتمل است بر توصیفی از مؤمنان بغیب و کافران و منافقان، داستان خلق آدم و عصیان شیطان و فریب خوردن آدم از شیطان و بیرون آمدن او از بهشت؛ و نیز یادآوری اینکه بنی اسرائیل چه آزارهائی به پیغمبران خود دادند، و چگونه در هر مورد لجاجت میکردند و بیجا ایراد میگرفتند، و چگونه گوساله‌پرست شدند، و در زمان پیغمبر اسلام چگونه ناراحت بودند که پیغمبری در میان قومی جز ایشان قرار گرفته است. احکامی که در این سوره آمده عبارتست از حج، روزه، جهاد، آداب صدقه دادن، حرمت ربا و شراب و قمار و زناشوئی با مشرکان، احکام طلاق و شیردادن فرزندان، و بسیاری از احکام و داستانهای دیگر.

بقس (baqs): ← شمشاد.

بقعه‌ی پیغمبریه، زیارتگاه معروفی در قسمت مرکزی شهر قزوین؛ مشتمل بر بنای آجری ساده و وسیع، با صحن مناسب. در کتیبه‌های آن اشاره شده است که صالح ابن مجتبی و چهار پیغمبر بنام‌های سلام و سلوم و سلونی و القیا در آنجا مدفونند.

بقعه‌ی سید واقف، برج هشت ضلعی، از قرن نهم هق، با گنبد کاشی فیروزه‌فام، بالای تپه‌ای در قریه‌ی افوشته، نطنز. دارای در منبت عالی با نوشته‌های تاریخی و اشعار فارسی و صندوق منبت عالی مورخ به ۸۵۹ (هق) است.

بقعه‌ی شهدا (šohadā)، بقعه‌ی تاریخی از قرن نهم هجری، بمسافت قریب ۱۴ کیلومتری جغ ده‌بید، فارس. مشتمل است بر صحن و شبستان و ایوانها و طاقنماها و غیره، که با سنگ سفید ساخته شده، و مزین به کتیبه‌های معرق و مقرنسهای کاشی میباشد. بعلت کنارافتادگی از راه، متروک مانده و نیازمند تعمیر و مراقبت است.

بقلة الرمل (baqlato 'r.raml) یا **علف شن،** گیاه یکساله از نوع آرناریا (*Arenaria*)، با گلهای سفید. بعضی اقسامش (مانند *Spergula arvensis*) برای علوفه در زمینهای شنی کاشته میشود. دانه‌های آن خوراکی و روغنی است.

بقلة الغزال (baqlato 'l.qazāl)، (*Dictamnus albus*)، گیاهی از تیره‌ی سدابیان که بوی معطر و تند و گلهای سفید دارد. مدر و ضد کرم است.

بقم (baqam)، (*Haematoxylon campechianum*)، درختی از تیره‌ی پروانه‌واران که مخصوص امریکای مرکزی است، و در بعضی قسمتهای امریکای جنوبی و هند غربی نیز دیده میشود. چوب قهوه‌ای مایل بقرمز آن دارای رنگ قرمز هماتوکسیلین است که مصارف علمی و صنعتی دارد.

بقمج (boqmej)، ده (جه ۳'۲۲۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان درزاب، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، واقع در ۸۶ کیلومتری لغ مشهد.

بقه (boqqe؛ سودانی)، بزرگترین اقسام آهوهائی که در افریقا زندگی میکنند. ارتفاع شانه‌ی بقه‌ی نر به ۲ متر و وزنش به ۵۵۰ کیلوگرم میرسد. شاخهای مارپیچی آن مستقیماً بطرف بالا امتداد دارد.

بقیع: ← بقیع الغرقد.

بقیع الغرقد (baqi'o 'l.qarqad) یا **جنة البقیع** (jannato 'l.-) یا **البقیع** (al-)، قدیمترین گورستان اسلامی، در انتهای جش شهر مدینه بفاصله‌ی کمی از مقبره‌ی حضرت محمد ص. لفظ بقیع بمعنی زمینی است که در آن بیخ درختان باشد، و غرقد نام قسمی خار است؛ چندین بقیع از این گونه در مدینه وجود داشت. اول کسی که در بقیع مدفون شد یکی از اصحاب پیغمبر بنام عثمان ابن مَظعون بود که در سال پنجم هق

(۱)Baffin (۲)Coele Syria (۳)Hippocrates

درگذشت. سپس آنجا را از بوته‌های خار ستردند، و به گورستان مسلمانان ساکن مدینه تخصیص دادند. فاطمه‌ی زهراء ع، ابراهیم فرزند محمد، زوجه‌های آن حضرت، و ائمه‌ی بقیع (امام حسن، امام زین العابدین، امام محمد باقر، و امام جعفر صادق علیهم السلام) در آنجا مدفونند.

بقیة النقیه: ← بقیه‌ی نقیه.

بقیه‌ی نقیه (baqiyyeye naqiyye) یا **بقیة النقیه** (baqiyyato)، یکی از قسمتهای پنجگانه‌ی مجموعه‌ی اشعار امیر خسرو دهلوی (۶۵۱–۷۲۵ هق). این اشعار مربوط به دوره‌ی پیری شاعر است، و قسمتی از آنها در مدح علاءالدین محمد، پادشاه (۶۹۵–۷۱۵ هق) دهلی، و پسر او و امرای دیگر میباشد. چاپ لکهنو، ۱۳۳۴ هق.

بک[1] (bek)، دیر ویرانه‌ای در شهر لو بک‌الوئن (lë bek eluaN)، ولایت اور، لغ فرانسه. در قرن ۱۱م تأسیس شد، و در دوره‌ی لانفرانک و سه قدیس انسلم از مراکز فرهنگی بود. در انقلاب فرانسه تعطیل شد، و رو بویرانی گذاشت.

بک (bak) یا **بیگ** (beyg) یا **بگ** (beg) یا **بی** (bey) یا **بای** (bāy) [ترکی، = بزرگ و مهتر]، لقب یا عنوان کلی نجبا و بزرگان ترک و غالب ممالک اسلامی و همچنین در ایران بعد از اسلام. این کلمه از قرن پنجم هق ببعد در آخر بعضی اعلام (مثل طغرل بک، آق سنقر بک، خواجه بک، یوسف بک) بعنوان لقب ذکر میشده است. در قرن نهم هق، کلمه‌ی بک در دنبال اعلام امرای ترکمان آذربایجان و دیاربکر بکار میرفته است (مثل حسن بک، یعقوب بک، و غیره). در ماوراء النهر نیز، مقارن استیلای ازبک، این عنوان در آخر اسم حکام محلی میآمده است. در عهد صفویه، عنوان تشریفاتی افراد قزلباش بوده است، و بعد از آن در غالب بلاد ایران و ماوراء النهر عنوان حکام محلی بوده، و هرچند شغل حکومت همیشه از پدر به پسر نمیرسیده، این عنوان معمولا از پدر به پسر انتقال میبافته است، و در عهد قاجاریه بتدریج عنوان تشریفاتی شده است. نیز ← بای؛ بگم.

بک[2]، سر **جورج** (sər jorj bak*)، ۱۷۹۶–۱۸۷۸، پوینده‌ی بریتانیائی در ل کانادا. سواحل شمالگانی کانادا را پوید (۱۸۳۶–۳۷).

بک[3]، **زباستیان** (zebāstiān bek)، ۱۸۷۸–۱۹۵۱، مستشرق آلمانی. زبانهای فارسی و ترکی و عربی را نیک میدانست. در وزارت امور خارجه‌ی آلمان مترجم بود. در دانشگاه برلین فارسی تدریس میکرد. از تألیفاتش صرف و نحو زبان محاوره‌ای جدید فارسی (۱۹۱۴) و مفتاح صرف و نحو زبان محاوره‌ای جدید فارسی (۱۹۱۵) است. کتاب تاریخ اعراب کلمان هوار را به آلمانی ترجمه کرد.

بک[4]، **هانری** (hānri bek)، ۱۸۳۷–۹۹، درام‌نویس فرانسوی. از آثارش لاشخورها (۱۸۸۲) و زن پاریسی (۱۸۸۵) است، که در آنها زندگی طبقه‌ی متوسط فرانسه را به سختی و با سبکی گزاینده مورد انتقاد قرار داده است.

بکاریا[5]، **مارکزه دی** (-märkeze di bekkā ria)، لقب **چزاره بونزانا** (cezāre bonezānā)، ۱۷۳۸–۹۴، اقتصاددان و قاضی ایتالیائی و متخصص جرم‌شناسی. برای اصلاحات اقتصادی محلی کومکهای زیادی کرد، ولی شهرت او بیشتر بواسطه‌ی اقداماتی است که در زمینه‌ی اصلاح قوانین جزائی کرده است. از اولین کسانی بود که ریاضیات را در مطالعات اقتصادی وارد کرد.

بکت، تامس: ← تامس ا بکت، قدیس.

بکتاش یا بکتاش ولی، مؤسس فرقه‌ی بکتاشیه؛ ← بکتاشیه.

بکتاشنامه (baktāš.nāme) یا **گلستان ارم** (eram)، یکی از مثنویهای شش‌گانه‌ی (معروف به ستة‌ی ضروریه) رضا قلی خان هدایت (۱۲۱۵–۱۲۸۸ هق). چاپ تهران، ۱۲۷۰ هق.

بکتاش ولی: ← بکتاشیه.

بکتاشیه (bektāšiyye)، فرقه‌ای از صوفیه، منسوب به **حاجی بکتاش ولی** (vali)، که احوال او با قصه‌ها و افسانه‌ها آمیخته است، و گویند محمد نام داشته و اصلا از اهل نیشابور در خراسان بوده است، و در سنه‌ی ۷۳۸ هق وفات یافته است. ولیکن در کتابی عربی‌الاصل بنام مقالات حاجی بکتاش، که بعدها بشعر و نثر به ترکی ترجمه شده است، بهیچوجه در باب تعالیم و عقاید خاص فرقه‌ی بکتاشیه تأکید و اصراری نشده است. اما در هر حال درویشان بکتاشی، که مذهب شیعی دارند و در محبت علی و اقامه‌ی ماتم ماه محرم تأکیدی تمام میورزیده‌اند، در قرن ۱۵م میلادی در عثمانی تشکیلات مرتبی داشته‌اند، و در قرن ۱۶م میلادی بالیم سلطان (bālim)، مشهور به پیر دوم، مبانی و اصول عقاید بکتاشیه را ممهد و مرتب کرده است، و بکتاشیه، که تشکیلات نظامی ینی‌چری بآنها منسوبست، خانقاهها و تکیه‌های بزرگ در بلاد عثمانی داشته‌اند، و مشایخ آنها غالباً نزد عامه، و در بعضی موارد نزد سلطان و امرا نیز، محترم و بکرامات منسوب بوده‌اند، و ظاهراً با فرقه‌ی حروفیه نیز ارتباط داشته‌اند. بکتاشیه در عهد سلطان محمود II عثمانی، بواسطه‌ی انحلال (۱۸۲۶ ب‌م) تشکیلات ینی‌چری ضعیف شدند، و بعضی تکایا و خوانق آنها ویران گشت. اما در اواسط قرن ۱۹م مجدداً بتجدید اساس تشکیلات خویش پرداختند تا آنکه در ۱۹۲۵ مجدداً مانند سایر فرق صوفیه از فعالیت ممنوع شدند، و هرچند در ترکیه‌ی جدید امروز دیگر فعالیت علنی و رسمی ندارند، اما ادب ترکیه از تأثیر افکار آنها برکنار نیست، و تشکیلات آنها در آلبانی هنوز تا حدی قوت دارد، و نیز در مقطم (moqattam)، نزدیک قاهره، تکیه‌ی بزرگ بکتاشیه هنوز دایر و برقرار است.

بکتغدی (baktoqdi) [= بزرگزاده. از بک، = بزرگ؛ و تغدی، = زاده]، فة ۴۳۱ هق، رئیس غلامان خاصه در عهد سلطان محمود و سلطان مسعود I غزنوی. وی در زمان محمود عنوان سالار غلامان سرائی و سالار مطلق داشته، و بعد از وفات او به سلطان مسعود I پیوست و نزد او مقام و عنوان حاجبی را نیز ضمیمه‌ی عنوان سالاری کرد. در لشکرکشی مسعود به آمل در رکاب بود، و یک بار نیز بر فیل نشست، و با فوج غلامان سلطانی بغارت بیشه‌ها و دهات آمل پرداخت و خلقی بیگناه را بقتل آورد. چندی بعد، مقارن آغاز فتنه‌ی ترکمانان سلاجقه در نسا، سلطان مسعود او را با لشکری آراسته بدفع آنان فرستاد، و او بسبب نافرمانی زیردستان خویش از ترکمانان شکست سخت خورد و بگریخت (۴۲۶ هق). مع هذا، وی همچنان نزد مسعود محترم بود، و سلطان دختر او را جهت پسر خویش مردانشاه تزویج کرد (۴۳۰ هق). اما بکتغدی چندی بعد از امیر برنجید، و چون سالار غلامان سرائی بود، و غلامان فرمان او را بهتر میبردند، سلطان بدلجوئی او برخاست. مع هذا، در واقعه‌ی دندانقان، بکتغدی با غلامان راه گریز پیش گرفتند، و سلطان پس از آن او را با چند کس دیگر از امرا فرو گرفت و اموالش بستد و کسانش را نیز بگرفت (۴۳۱ هق).

بکتوزون (baktuzun) [ابوالفوارس (و بقولی، ابو الحارث؟) بکتوزون] یا **بگتوزون** (begtuzun)، ملقب به **سنان‌الدوله**، سپهسالار خراسان و حاجب سالار اواخر عهد پادشاهان سلسله‌ی سامانی. وی، در عهد امیر منصور II سامانی، سپهسالار خراسان گشت، و ابوالقاسم سیمجور را که با او بمنازعه برخاست شکست داد (ربیع الاول ۳۸۸ هق). اما از عهده‌ی محمود غزنوی، که ظاهراً بدعوت و تحریک امیر منصور II بقصد نیشابور آمد، برنیامد و از پیش او بگریخت، و با فائق خاصه همدست شده امیر منصور II را معزول و کور نمودند، و برادرش عبدالملک II را بامارت نشاندند (۳۸۹ هق). در همین سال، چون ایلک خان به بخارا آمد، بکتوزون را نیز با سایر امرا و رجال و شاهزادگان سامانی بگرفت، و بند نهاده به اوزکند فرستاد، و بکتوزون هم در حبس فرو شد.

بکر[6]، **ژاک** (jāk beker)، ۱۹۰۶–۶۰، کارگردان فرانسوی فیلم. در کارهای خود روابط عادی زن و شوهرهای جوان را با شیرینی و طنز لطیفی بیان میکند. از فیلمهای معروف او کاکلزری (۱۹۵۲)، ادوار و کارولین، کوچه‌ی استرایاد، و سوراخ (۱۹۵۹) است.

بکر[6]، **کارل هاینریش** (kārl hāynriš beker)، ۱۸۷۶–۱۹۳۳، مستشرق آلمانی و از رجال آلمان. استاد دانشگاههای هامبورگ، بن، و برلین، و در ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵–۳۰ وزیر علوم و هنر و فرهنگ بود، و اصلاحات عمده‌ای در دانشگاهها بعمل آورد. از آثارش مطالعات اسلامی (۱۹۲۴، ۱۹۳۲) و مسئله‌ی تعلیم و تربیت (۱۹۳۰) است.

بکرائی (bakrā'i)، (*Citrus reticulata*)، نوعی از نارنگی که از دورگه شدن نارنگی و لیمو بدست میآید. شیرینی آن از نارنگی اصلی کمتر است، پوستش نازک است و بآسانی کنده میشود.

بکر ابن وائل (bakre 'bne vā'el)، قبیله‌ای بزرگ از قبایل قدیم عرب در عربستان مرکزی و شرقی و (بعدها) شمالی. در ایام قدیم در یمامه (در عربستان مرکزی) میزیستند، و گاه شعبه‌های قبیله در جنگ و جدال بودند. در قرن ۴م ب‌م قبایل تمیم و عبدالقیس از یمامه و بحرین به ایران میتاختند، شاپور II ساسانی لشکر بجنگ آنان فرستاد (ح ۳۵۰ ب‌م)، و بسیاری از آنها مقتول گردیدند، و اسرا به اهواز و کرمان کوچانیده شدند. در قرن ۵م، قبیله‌ی بکر ظاهراً به مغرب یمامه (و شاید به مشرق آن) رفتند، و در اواخر

(۱)Bec (۲)Back (۳)Beck (۴)Becque (۵)Beccaria (۶)Becker

این قرن جنگ ۴۰ ساله‌ای معروف به جنگ بسوس (basus) بین آنان با قبیله‌ی تغلب درگرفت. کمی بعد از صلح دو قبیله، تغلب از عربستان مرکزی به بین النهرین مهاجرت نمود، و بعداً بکر ابن وائل نیز باین ناحیه روی آوردند. بکر ابن وائل در جنگ ذو قار (حوالی ۶۰۵ ب‌م) ایرانیان را مغلوب کردند. در لشکرکشی اعراب به ایران، خالد ابن ولید را یاری نمودند، و نیز در لشکرکشی اعراب به خراسان شرکت داشتند، و در سال ۹۶ هق تعداد آنان را در خراسان ۷٬۰۰۰ تن گفته‌اند. در بین النهرین، بعداً بجانب شمال به ناحیه‌ی دیاربکر (که از آنان نام گرفته) تغییر مکان دادند، و دنباله‌ی سرنوشت آنان جزء تاریخ بین النهرین گردید.

بکرل[1] (bekrel)، خاندانی از فیزیکدانان فرانسوی. **آنتوان سزار بکرل** (āNtuān sezār)، ۱۷۸۸–۱۸۷۸، بسبب تحقیقاتش در برق و برقاشیمی معروفست. پسرش، **آلکساندر ادمون بکرل** (āleksāNdr edmoN)، ۱۸۲۰–۹۱، استاد موزه‌ی علوم طبیعی بود. تحقیقاتی در نور و عکاسی و مغناطیس دارد. پسرش، **آنتوان هانری بکرل** (hānri)، ۱۸۵۲–۱۹۰۸، از ۱۸۹۵ استاد مدرسه‌ی دارالفنون پاریس بود. تحقیقات اولیه‌اش در خواص مغناطیسی نور و قطبش آن بود. در ۱۸۹۶ تشعشع اورانیوم را، که بنام وی اشعه‌ی بکرل خوانده میشد، کشف کرد (← رادیو-آکتیویته). جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۳ در فیزیک به وی و پیر کوری و ماری کوری اعطا شد. در ۱۹۰۸ منشی دائمی آکادمی علوم گردید.

بکرل، اشعه‌ی: ← بکرل (آنتوان هانری).

بکری (bakri)، شهرت **ابوعبید عبدالله ابن عبدالعزیز**، فت ۴۸۷ یا ۴۹۶ هق، بزرگترین جغرافیادانان مسلمان اسپانیائی. از احوالش چندان اطلاعی در دست نیست. قسمتی از عمر خود را در قرطبه گذرانید، و در همانجا وفات یافت. اطلاعاتش وسیع بود، و علاوه بر جغرافیا، در الاهیات و لغت و گیاهشناسی دست داشت. شعر نیز میگفت و کتابدوست بود. تألیفات جغرافیائی وی، که سبب شهرت او میباشد، کتاب المسالک و الممالک و معجم ما استعجم است. از آثار دیگری که به وی منسوب است کتاب النبات در گیاهشناسی است.

بکس[2]، سر **آرنلد** (sər ārnəld baks*)، ۱۸۸۳–، آهنگساز انگلیسی. آثارش از سبک واگنر و دبوسی متأثر است. چند پوئم سمفونیک، هفت سمفونی، و آهنگهای سازی و آوازی نوشته است.

بکستر[3]، **ریچارد** (ricārd bakstər)، ۱۶۱۵–۹۱، کشیش ناسازگار انگلیسی (← ناسازگاران). طرفدار کرامول ولی اعتدالی بود. در دوره‌ی چارلز II متصدی نمازخانه‌ی سلطنتی گردید (۱۶۶۰)، ولی سرانجام کلیسای انگلستان را ترک گفت (۱۶۶۲). مدتی در زندان گذرانید. آثاری ازو مانده است.

بکش (bakeš)، دهستان (جمع ح ۸٬۲۰۰؟)، بخش ممسنی، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۶۱ (؟) آبادی. اطرافش را کوهها فرا گرفته است. قسمتهای جنوبی و جنوب غربی دهستان محل قشلاق طوایف دره‌شوری و کشکولی بزرگ از ایل قشقائی است.

بکشچابا[4] (bekešcābā)، شهر (جمع ۴۸٬۴۴۲)، چش مجارستان. پرورش کرم ابریشم، توتونکاری، و نساجی دارد.

بکشلو (bakešlu)، شعبه‌ای از طایفه‌ی افشار.

بکفرد[5]، **ویلیام** (wilyām bekfərd)، ۱۷۶۰–۱۸۴۴، نویسنده‌ی انگلیسی. ثروتی عظیم بارث برد. در ۱۷۸۴ نماینده‌ی مجلس شد، ولی کمی بعد، بسبب رسوائیی که در زندگی خصوصی وی پیش آمد، ناچار از انگلستان خارج شد. در ۱۷۹۶ به انگلستان بازگشت، و کاخ مجللی بنا نهاد. در ۱۸۲۲ آنرا فروخت، و در بات انزوا گزید. مشهورترین اثرش داستان شرقی واثق است که آنرا به زبان فرانسوی نوشته، و اول بار در ۱۷۸۷ در پاریس انتشار یافت. واثق سرگذشت نوه‌ی هارون الرشید است که به اغوای مادر جادوگر، و بر اثر کنجکاوی بی‌حد خود، بخدمت ابلیس در میآید.

بکه (bakka)، در قرآن، نام دیگر مکه (آل عمران، ۹۰).

بگ (beg)، ← بک یا بیگ.

بگارها[6] (begār.hā)، انجمنهای دینی مردان که نخستین بار در ۱۲۲۰ در لوون (در بلژیک حالیه) شناخته شد، و سپس در هلند، آلمان، فرانسه، و ایتالیا منتشر گردید. سازمان آنها مانند سازمان بگینها بود. بگارها معتقد بودند که انسان در این دنیا میتواند بچنان مرحله‌ای از کمال برسد که اعمال صادر از او را نتوان گناه شمرد. اگرچه شورای دینی وین آنها را محکوم کرد (۱۳۱۱)، تا قرن ۱۵م باقی ماندند.

بگتوزون، سپهسالار خراسان؛ ← بکتوزون.

بگدلی (begdeli)، قبیله‌ای از ترکمنهای اغوز. بعضی انوشتکین، نیای خوارزمشاهیان، را ازین قبیله شمرده‌اند. ترکمنهای بگدلی در قرن نهم هق مهمترین قبایل ترکمن در سوریه بودند. شاخه‌ای از بگدلیهای سوریه با قبیله‌ی شاملو به ایران رفتند، و بسیاری از امرا و فرماندهان دوره‌ی صفوی ازین قبیله بودند. شاخه‌ای از آنها در بین طایفه‌ی کوکلان در ناحیه‌ی استراباد زندگی میکنند.

بگم (bagom) یا **بیگم** (beygom)، زن بک یا بیک (← بک یا بیگ). در دوره‌ی امپراطوری مغول در هند، این لفظ فقط به شاهزاده‌خانمهای خاندان سلطنت اطلاق میشد. بعداً استعمالش در مورد بانوان مسلمان خاندانهای اشرافی تعمیم یافت، و امروزه در پاکستان به هر زن شوهردار، جز طبقات فقیر، اطلاق میشود (مانند استعمال لفظ خانم در ایران در گذشته). برای سلسله‌ی بگمهای معروف بهوپال ← بهوپال.

بگونیا (begoniā؛ لتیـ)، گیاه زینتی نواحی گرمسیر از نوع بگونیا (*Begonia*)، با گلهای زیبای ساده یا پُرپَر (مانند نوع براق و نوع تکمه‌دار) و برگها و ساقه‌های شکننده و آبدار و رنگارنگ. در حاشیه‌های باغها و در گلدان کاشته میشود. قلمه‌ی آن بآسانی میگیرد.

بگینها (begin.hā)، جامعه‌های دینی زنان که در قرن ۱۲م در فروبومان تشکیل گردید. هر یک ازین جامعه‌ها بگین‌نشین نام داشت. اعضای بگینها تعهدی نداشتند مگر اینکه تا در بگین‌نشین زندگی میکنند از سادگی و عفاف روی برنتابند. در قرون ۱۳م و ۱۴م بگین‌نشینها سوء شهرت یافت، و بیشتر آنها منحل گردید. بقایای بگینها در هلند و بلژیک باقیست. نیز ← بگارها.

بل، در دین بابلی؛ ← بعل.

بل[7] (bel) [بنام ا. گ. بل، مخترع تلفون]، واحدی برای بیان نسبت دو قدرت. نسبت دو قدرت بر حسب بل عبارتست از لگاریتم اعشاری نسبت آنها. مثلا اگر نسبت دو قدرت 100 باشد، نسبت آنها بر حسب بل ۲ است (زیرا لگاریتم اعشاری 100 مساوی ۲ است). نسبت شدتهای صوت دو منبع صوتی را بر حسب بل و مخصوصاً بر حسب دسیبل (desibel) (یکدهم بل) بیان میکنند.

بل[8]، **الگزاندر گراهام** (alegzāndər grāhām bel)، ۱۸۴۷–۱۹۲۲، دانشمند امریکائی، مخترع تلفون. در تعقیب کارهای پدرش، روش تعلیم کرها را اصلاح کرد. در ۱۸۶۵ بفکر انتقال گفتار بوسیله‌ی امواج برقی افتاد؛ اصول آنرا در ۱۸۷۵ ابتکار کرد، و اولین جمله را در ۱۸۷۶ منتقل ساخت. در ۱۸۸۷ شرکت تلفون بل را سازمان داد. آزمایشگاهی بنام آزمایشگاه ولتا تأسیس کرد، و در آنجا اولین صفحات موفقیت‌آمیز فونوگراف تهیه شد. اختراعات دیگرش فوتوفون (fotofon)، برای انتقال گفتار بوسیله‌ی امواج نور؛ اودیومتر (odiometr) یا شنوائی‌سنج؛ ترازوی القائی برای تعیین محل اشیاء فلزی در بدن، و دستگاه ضبط صوت فونوگراف است. رصدخانه‌ی فیزیک نجومی مؤسسه‌ی سمیثسونین را تأسیس کرد.

بل[8]، **اندرو** (andru bel)، ۱۷۵۳–۱۸۳۲، مربی انگلیسی. در مدرس (هندوستان) روش خلیفه‌ای را ابتکار کرد.

بل[9]، **پیر** (pier bel)، ۱۶۴۷–۱۷۰۶، فیلسوف عقلی‌مذهب فرانسوی. معتقد بود که امور دینی را از امور علمی باید جدا کرد. اگرچه بل صاحب فلسفه‌ی خاصی نیست، از طریق تألیفاتش در فلاسفه‌ی نهضت روشنفکری در فرانسه و نیز در خداپرستان انگلستان تأثیری عمیق داشته. از آثار معروفش فرهنگ تاریخی و انتقادی (۱۶۹۷) است.

بل، جان، جراح؛ ← بل، سر چارلز.

بل[8]، سر **چارلز** (sər cārlz bel*)، ۱۷۷۴–۱۸۴۲، کالبدشناس و جراح اسکاتلندی؛ اول کسی که بین اعمال حسی و حرکتی اعصاب فرق گذاشت. برادرش، **جان بل**، ۱۷۶۳–۱۸۲۰، از پایه‌گذاران جراحی عروق دموی است.

بل[8]، **گرترود (مارگریت لوذین)** (gërtrud mār-gərit lōdiən bel)، ۱۸۶۸–۱۹۲۶، بانوی سیاح و باستانشناس انگلیسی و از مأمورین دولت بریتانیا در شرق نزدیک. پس از اتمام (۱۸۸۸) تحصیلات خود در دانشگاه آکسفرد، مدتی مسافرت کرد، و مسافرتی نیز بدور دنیا نمود، و مدتها در رومانی و ایران توقف کرد. بسبب علاقه‌ای که به شرق نزدیک داشت، زبانهای فارسی و عربی را آموخت. زنی بیباک بود، و در ایران، آسیای صغیر، سوریه، و صحرای عربستان مسافرتهای فراوان کرد، که شرح آنها را در آثار خود آورده است. در جنگ I بخدمت دولت بریتانیا درآمد، و در

(۱)Becquerel (۲)Bax (۳)Baxter (۴)Bekescsaba (۵)Beckford (۶)Beghards (۷)bel (۸)Bell (۹)Bayle

۱۹۱۵ عضو اداره‌ی جاسوسی در ممالک عربی گردید، و رابط بین بعضی از سران عرب با بریتانیا بود. بعد از جنگ، در بغداد اقامت گزید، و در تأسیس مملکت عراق و رسیدن فیصل I به سلطنت در ۱۹۲۱ مؤثر بود. بقیه‌ی عمر را صرف تأسیس و اداره‌ی موزه‌ی ملی باستانشناسی بغداد کرد. در بغداد درگذشت. از آثارش یکی سفرنامه (۱۸۹۴) است، که بعداً در ۱۹۲۸ بنام مناظر ایرانی بچاپ رسید، و دیگر کاخ و مسجد اخیضر (۱۹۱۴) و اشعاری از دیوان حافظ (۱۸۹۷) است. منتخبی از نامه‌های وی در ۱۹۲۷ بعنوان نامه‌های گرترود بل انتشار یافت.

بل[1]**، هنری** (henri bel)، ۱۷۶۷–۱۸۳۰، کشتی‌ساز اسکاتلندی؛ از پیشقدمان ساختن کشتی بخار. کشتیرانی عملی در رودخانه را در اروپا بنیان نهاد (۱۸۱۲).

بلاباد، عراق، ← بلاوات.

بلاد ارمن: ← ارمنستان.

بلاد البربر: ← المغرب.

بلادانه: ← بلادن.

بلادر (balādor)، (*Anacardii longifolii*)، گیاهی از تیره‌ی سماقیها که دانه‌های آن را در درمان سالک بکار میبردند.

بلادن یا **بلادون** (هر دو belladon) یا **بلادانه** (balādāne) یا **شابیزک** (šābizak)، (*Atropa belladonna*)، گیاه دائمی بر قدیم از تیره‌ی اطلسیها. باسامی خانق النمر (xāneqo 'n.namr) [= خفه‌کننده‌ی ببر] و لفاح (laffāh) نیز خوانده شده. ماده‌ی سمی آن آتروپین است که خواب‌آور و مسکن است و مصرف داروئی دارد. نیز ← تاتوره؛ مهرگیاه.

بلاذری (balāzori)، شهرت **احمد ابن یحیی**، فت ۲۷۹ هق، از بزرگترین مورخین عرب در قرن سوم هق. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. ترجمه‌هائی از فارسی بعربی باو نسبت داده‌اند، و بهمین سبب، بعضی وی را ایرانی‌الاصل شمرده‌اند. بیشتر عمر خود را در بغداد و اطراف آن گذرانید. از آثار وی آنچه که باقی مانده دو کتاب تاریخی معروف **فتوح البلدان** و **انساب الاشراف** است.

بلارمینو[2] (bellārmino)، ۱۵۴۲–۱۶۲۱، کاردینال ایتالیائی. آثار جدلی او در طرفداری از مذهب کاتولیک بر ضد مذهب پروتستان سبب شهرتش گردید. در اصلاحات کاتولیکی مؤثر بود.

بلارنی[3] (blārni)، دهکده، ولایت کورک، ایرلند. قلعه‌ی آن (قرن ۱۵م) دارای سنگ بلارنی است که طبق افسانه‌ها بکسانیکه آنرا ببوسند نیروی نفوذ در دیگران میبخشد.

بلاروسیا: ← روسیه‌ی سفید.

بلاساغون (balāsāqun)، شهر قدیم، در دره‌ی رود چو، در قرقیزستان کنونی، که اکنون اثری از آن باقی نیست. بلاساغون از تأسیسات سغدیها بود. بعدها از مراکز لشکرکشی قراخانیان در ماوراء النهر گردید. در جنگ گورخانیان و سلطان محمد خوارزمشاه، گورخانیان آنرا پس از ۱۶ روز محاصره تصرف و سه روز تاراج کردند (۶۰۷ هق). در دوره‌ی مغول بندرت از آن نام برده میشود، و در دوره‌ی جنگهای امیر تیمور اسمی از آن نیامده است.

بلاسکت[4]**، جزایر** (blāsket)، مجموعه‌ی چند جزیره‌ی کوچک، نزدیک ساحل ولایت کری، ایرلند. فقط یکی مسکون است. پایگاه آخرین سرکردگان ایرلندی بود که تسلیم کرامول شدند.

بلاسکو ایبانیث[5]**، ویثنته** (vițente blāsko ibā-niet)، ۱۸۶۷–۱۹۲۸، رمان‌نویس و روزنامه‌نویس اسپانیائی. جمهوریخواه و سوسیالیست بود، و مدتی در زندان و سالهای متمادی در تبعید گذرانید، ولی در آغاز جنگ I به اسپانیا بازگشت. آثار بسیار دارد، و بیشتر آنها بزبانهای دیگر ترجمه شده است. از آن جمله است چهار اسب‌سوار مکاشفات (۱۹۱۶) در باره‌ی جنگ I، که سبب شهرت جهانی وی گردید؛ خون و شن (۱۹۰۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۰ هش)؛ و عبرت بودا (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۲ هش).

بلاش (balāš)، اسم چند شاهنشاه اشکانی. این نام را ولاش (valāš) و ولخش (valaxš) نیز ضبط کرده اند، و صورت یونانی آن ولوگسی[6] (vologeses) است.

بلاش I (balāše) [← بلاش، اسم]، شاهنشاه (۵۱ ب‌م–۷۷ یا ۷۸ ب‌م) اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر و جانشین ونن II (← گودرز). بلاش آخرین شاهنشاه بزرگ اشکانی است. پس از فرونشاندن شورشهای داخلی، سلطنت آذربایجان را ببرادرش پاکر (pākor) داد، و ارمنستان را گرفته ببرادر دیگر خود تیرداد واگذاشت. نرون، امپراطور روم، **کوربولو** را مأمور بازگرفتن ارمنستان کرد. جنگ ایران و روم بر سر این ناحیه از ۵۴ تا ۶۳ ب‌م دوام یافت. سرانجام طرفین صلح کردند و قرار شد تیرداد پادشاه ارمنستان باشد ولی تاج سلطنت را در رم از نرون بگیرد. پذیرائی (۶۶ ب‌م) از تیرداد در رم بسیار مجلل بود، و از آن زمان سلاطین ارمنستان از خاندان اشکانی ولی تابع روم بودند. صلحی که در زمان بلاش بین ایران و روم برقرار شد تا ۱۱۵ ب‌م که امپراطور ترایانوس به ایران حمله کرد دوام یافت. گویند اوستا را که در زمان حمله‌ی اسکندر مقدونی پراکنده شده بود بلاش جمع‌آوری کرد. بعد از بلاش I دوره‌ی آشفتگی سخت و ممتدی پیش آمد (← اشکانیان).

بلاش II [← بلاش، اسم]، شاهنشاه اشکانی. بعضی بلاش II را از پادشاهان دوران آشفتگی بعد از بلاش I شمرده‌اند (← اشکانیان) که معارض خسرو اشکانی بود، و در قسمتی از ایران سلطنت کرد، و بعضی نیز دوره‌ی سلطنت او را از ۱۲۸ یا ۱۲۹ (مرگ خسرو) تا ۱۴۷ میدانند، و دوره‌ی پادشاهی او را از ۱۳۰ تا ۱۴۸ یا ۱۴۹ نیز نوشته‌اند. بعلاوه گویا شخصی بنام مهرداد (IV) نیز احتمالا از ۱۲۸ یا ۱۲۹ تا ۱۴۷ در قسمتی از ایران سلطنت کرده است. بلاش II معاصر هادریانوس و آنتونینوس پیوس (امپراطوران روم) بود، و در زمان وی تا حدی آرامش بین دولتین ایران و روم حکمفرمائی داشت. جانشینش بلاش III.

بلاش III [← بلاش، اسم]، شاهنشاه (۱۴۷–۱۹۱ ب‌م)، اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر (؟) و جانشین بلاش II. در زمان او مملکت اشکانی دگر بار وحدت یافت، ولی صلحی که در امپراطوری هادریانوس با اشکانیان ایجاد شده بود بهم خورد. بلاش در زمان مارکوس آورلیوس ارمنستان را گرفت، و سپس به سوریه حمله برد. رومیان ل. آ. وروس و آ. کاسیوس را بجلوگیری او فرستادند (۱۶۲). بلاش شکست خورد، و رومیان بابل و سلوکیه و تیسفون را گرفتند، و کاسیوس سلوکیه را ویران کرد و کاخ سلطنتی تیسفون را آتش زد (۱۶۴)، و اگرچه بروز طاعون بین رومیان باعث عقب‌نشینی آنان شد، ارمنستان و قسمتی از بین النهرین در دست آنها ماند. جانشینش بلاش IV.

بلاش IV (balāše) [← بلاش، اسم]، شاهنشاه (۱۹۱–۲۰۹ ب‌م) اشکانی (← اشکانیان)؛ جانشین بلاش III. در زمان او سپتیمیوس سوروس بطرف مشرق حمله کرد (۱۹۵) و متصرفات سابق رومیان را تسخیر نمود، ولی چون مدعی دیگری برای امپراطوری پیدا شد به روم بازگشت. بلاش مجدداً به تاخت و تاز پرداخت. سوروس به بین النهرین بازگشته تیسفون را تسخیر کرد، و اگرچه بعلت قحطی مجبور بعقب‌نشینی شد، جنگ بسود رومیان تمام شد. پس از او، دو پسرش اردوان **۷** و بلاش **۷** مدعی سلطنت شدند.

بلاش V [← بلاش، اسم]، پادشاه (۲۰۹– ح ۲۲۲) اشکانی (← اشکانیان). وی و اردوان **۷** پسران بلاش IV بودند، و پس از پدر مدعی سلطنت شدند، اردوان بر قسمت اعظم دولت اشکانی مستولی شد، ولی بلاش فقط در قسمتی از بابل پادشاهی کرد.

بلاشر[7]**، رژیس** (rejis blāšer)، مستشرق معاصر فرانسوی، استاد فقه اللغه‌ی عرب در مؤسسه‌ی تتبعات اسلامی پاریس. قبلا در مؤسسه‌ی تتبعات عالی مراکش و مدرسه‌ی ملی زبانهای زنده‌ی شرقی پاریس کار میکرد. از اوست شاعری عرب از قرن چهارم هجری (۱۹۳۵)؛ قرآن (ترجمه‌ی فرانسوی، ۱۹۴۷–۵۰)؛ تاریخ ادبیات عرب (۱۹۵۲)؛ مسئله‌ی محمد (۱۹۵۲)؛ و اصول عربی کلاسیک (چاپ چهارم، ۱۹۵۸).

بلاط الشهداء (balāto 'š.šohadā')، نامی که در مآخذ اسلامی به جنگ پواتیه (رمضان ۱۱۴ هق، = اکتبر ۷۳۲ ب‌م) بین **شارل مارتل** (در رأس سپاهیان مسیحی فرانکها) و **عبدالرحمان غافقی** (حاکم مسلمان اسپانیا) داده شده است. شکست مسلمانان پیشرفت اعراب را در فرانسه و اروپا متوقف ساخت.

بلاغت (balāqat)، در علوم معانی و بیان، رسائی کلام (= سخن)، و چیره‌زبانی متکلم (= سخنگو). رسائی سخن در آن است که مطابق مقتضای مقام و حال شنونده (کوتاه، دراز، باندازه، بی‌تأکید، یا مؤکد) گفته شود. چیره‌زبانی سخنگو در آنست که در هر زمان و حال بر گفتن سخنان بلیغ توانا باشد. چون بلاغت در معنی کلام و فصاحت در الفاظ و چگونگی ترکیب آنهاست، شرط نخستین بلاغت کلام فصاحت آن است.

بلاک[8]**، فیلیکس** (filiks blāk)، ۱۹۰۵–، فیزیکدان امریکائی، متولد سویس؛ سهیم جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ برای کشف روش اندازه‌گیری

(۱)Bell (۲)Bellarmine (۳)Blarney (۴)Blasket (۵)Blasco Ibáñez (۶)Vologeses (۷)Blachere (۸)Bloch

میدانهای مغناطیسی در هسته‌ی اتم.
بلاک[1]**، هیلر** (hiler belāk)، ۱۸۷۰–۱۹۵۳، رساله‌نویس کاتولیک، شاعر، و زندگینامه‌نویس انگلیسی. پدرش فرانسوی و مادرش انگلیسی بود، و در ۱۹۰۲ به تابعیت انگلستان درآمد. آثار متعدد دارد.
بلاگووشچنسک[2] (blāgoveščensk)، شهر (جم ۵۸٬۷۶۱)، جمشر، در انتهای شرقی سیبریه، بر رود آمور.
بلال حبشی [ابوعبدالله بلال ابن رباح حبشی (halāle 'bne rabāhe habasi)]، فت ۲۰ هق، مؤذن معروف پیغمبر و از سابقین در اسلام. در وفات پیغمبر اذان گفت و پس از آن دیگر هیچ اذان نگفت.
بل-آلیانس[3] (bel-āliāNs)، دهکده‌ای نزدیک واترلو، بلژیک؛ ← **واترلو، جنگ.**
بلان[4]**، لوئی** (lui blāN)، ۱۸۱۱–۱۸۸۲، سوسیالیست فرانسوی. در کتاب خود، بنام سازمان کار، که در سال ۱۸۴۰ منتشر گردید، نظام اجتماعی جدیدی را ترویج کرد که مبنای آن روی این اصل قرار گرفته بود: "از هر کس بفراخور استعدادش بگیرید و بهر کس طبق احتیاجش بدهید". وی از رهبران انقلاب ۱۸۴۸ بود، و چون، بواسطه‌ی مخالفت معاندین و کارشکنیهای آنها، نقشه‌ی ایجاد "کارگاه اجتماعی" او با شکست مواجه شد، کوشش نمود که کارگران را بشوراند، و چون توفیق نیافت، به انگلستان گریخت، و تا ۱۸۷۱ در آنجا بسر برد.
بلانت[5]**، ویلفرید سکاون** (wilfrid skāwən blānt)، ۱۸۴۰–۱۹۲۲، شاعر و سیاح انگلیسی. در ۱۸۶۹ با نوه‌ی بایرون وصلت کرد، و با وی در عربستان و سوریه و ایران و بین النهرین سیاحت نمود. هواخواه نهضتهای ملی مصر و هند و ایرلند بود. چند کتاب بر ضد امپریالیسم نوشت. مجموعه‌ی اشعار (۱۹۱۴) و خاطرات روزانه‌ی (۱۹۱۹–۲۰) وی حاکی از شخصیت توانای اوست.
بلانشارد[6]**، ژان پیر فرانسوا بلانشار** (jāN pier blāNšār frāNsuā)، ۱۷۳۵–۱۸۰۹، هوانورد فرانسوی که بنا بر معروف چتر نجات را اختراع کرد (۱۷۸۵). نخستین پرواز هوائی بر روی دریای مانش را باتفاق دکتر جان جفریز انجام داد.
بلانش دو کاستی[7] (blāNš dë kāstiyy)، ۱۱۸۵؟–۱۲۵۲، ملکه‌ی لوئی VIII فرانسه، نایب‌السلطنه‌ی پسرش لوئی IX در ۱۲۲۶–۳۶ که وی به سن قانونی نرسیده بود، و در ۱۲۴۸–۵۲ که بجنگ صلیبی رفته بود. زنی باکفایت و مقتدر بود.
بلانکی[8]**، لوئی اوگوست** (lui ogüst blāNki)، ۱۸۰۵–۸۱، متفکر انقلابی فرانسوی. از رهبران انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ بود، و در خلع ناپلئون III دست داشت، ۳۴ سال از ۵۰ سال عمر سیاسی خود را در زندان گذرانید؛ بعلت سهم بزرگی که در تاسیس کمون پاریس (۱۸۷۱) داشت، آ. تیر او را زندانی کرد. نظریه‌های اجتماعی وی در عقاید مارکس تأثیر داشت؛ گویند که عبارت "دیکتاتوری پرولتاریا" را او ساخته است. اثر عمده‌اش کتاب انتقادات اجتماعی (۱۸۶۹) است.
بلاو[9]**، ویلم یانسون** (wilem yānsōn blā)، ۱۵۷۱–۱۶۳۸، جغرافیادان و نقشه‌نگار هلندی؛ از شاگردان و از دوستان تیکو براهه. در آمستردام بنگاه مطبوعاتیی تأسیس کرد، که مخصوصاً بجهت انتشاراتش در جغرافیا شهرت یافت.
بلاوات (balāvāt) یا **بلاباد**، دهکده، ح ۲۵ کیلومتری جش موصل، عراق. شهرت آن بسبب تپه‌ی تاریخی (تل بلاوات) است که در مجاورت آن قرار دارد، و در ۱۸۷۸، هرمزد رسام، باستانشناس موصلی، در آنجا درهای مفرغی کاخ شلمنصر III، شاه (۸۵۹–۸۲۴ قم) آشور، را کشف کرد. این درها به موزه‌ی بریتانیائی در لندن برده شد. کتیبه‌ها و تصاویری که بر آنها ثبت شده مربوط به ثلث اول سلطنت این پادشاه است، و بعضی از اوضاع قرن نهم قم را در آن نواحی نیز روشن میسازد. بموجب بعضی متون آشوری، ظاهراً نام باستانی بلاوات ایمگور-انلیل (imgur-enlil) بوده است.
بلاواتسکی[10]**، هلنا پتروونا** (helenā petrovnā blāvātski)، ۱۸۳۱–۹۱، بانوی روسی، عالم علوم غریبه، و از پیروان تئوزوفی. پدرش از اشراف آلمان بود، و در روسیه سکنی گزیده بود. بلاواتسکی به سرزمینهای مختلف (از جمله هند) مسافرت کرد، و توانست که وارد تبت شود. در ۱۸۷۳ به نیو یورک رفت، و با همکاری اشخاص معتبری که علاقه‌مند به مسائل روحی بودند، انجمن تئوزوفی را تأسیس نمود (۱۸۷۵). در ۱۸۷۷ کتاب ایسیس پرده‌برگرفته را نوشت، که کتاب مقدس پیروان تئوزوفی گردید (نام کتاب بمناسبت عبارت "هنوز کسی پرده از من برنگرفته" است که گویند بر مجسمه‌ی ایسیس منقوش بوده، و بدین مناسبت است که در زبانهای اروپائی امور خیلی سری را گویند با "پرده‌ی ایسیس" پوشیده شده است). در ۱۸۷۹ بلاواتسکی به مدرس رفت و آنجا را مرکز خود قرار داد، و بترویج و تبلیغ تئوزوفی پرداخت، و در آنجا بسیاری امور خارق العاده ازو دیده شد که پیروانش آنها را معجز شمردند. عده‌ی پیروان او بهنگام مرگش (در لندن) 100٬000 تن بود.
بل اوریزونته[11] (bel orizonte)، شهر (جم ۳۴۶٬۲۰۷)، کرسی ایالت مینس ژرایش، ش برزیل. کارخانه‌ی نیروی برقابی؛ محصولات کشاورزی.
بلاهای مصر[12]، در کتاب مقدس و قرآن، 10 بلائی که بخواهش موسی، بعلت اینکه فرعون اجازه‌ی خروج بنی اسرائیل را از مصر نمیداد، خداوند بر مصریان نازل کرد (خروج ۷.۱۹–۱۲.۳۶. قرآن: اعراف ۱۲۷–۱۳۰). از آن جمله بود تبدیل آبهای مصر به خون، هجوم ملخ و وزغ و شپش، بیماری عمومی دمل، و غیره. پس از آنکه مرگ همه جا را از کاخ فرعون تا کوخ بیچارگان و آغل چهارپایان فراگرفت، فرعون به بنی اسرائیل اجازه‌ی خروج از مصر داد. نخستین عید فصح مصادف با شب نزول آخرین بلا بود.
بلاهت، در روانشناسی: سه ضعف عقل.
بلای[13] **IV** (belāye)، ۱۲۰۶–۷۰، پادشاه (۱۲۳۵–۷۰) مجارستان، از سلسله‌ی آرپاد. در ۱۲۴۱ از مغولها شکست خورد. پس از رفتن مغولها، مجارستان از جمعیت تهی شده بود، و او خارجیها را دعوت کرد که در آن کشور مقیم شوند. سالهای آخر سلطنت او، بسبب شورش پسرش (که بعداً بنام ستفان V جانشین وی شد) آشفته بود.
بلای[14]**، ویلیام** (wilyām blāy). ۱۷۵۴–۱۸۱۷، دریاسالار انگلیسی. بجهت شورش (۱۷۸۹) ملوانان کشتی وی باسم باونتی، نامش بجا مانده. در ۱۸۰۵–۱۸۰۸ فرماندار ویلز جدید جنوبی بود.
بل-ایل[15]**، دوک دو شارل فوکه** (dūk dë bel-il*)، لقب (šārl fuke)، ۱۶۸۴–۱۷۶۱، مارشال فرانسه. عقب‌نشینی متهورانه‌ی او از پراگ در سال ۱۷۴۲ در جنگ جانشینی اتریش موجب شهرتش گردید.
بلبل (bolbol)، نام هر یک از مرغان بز قدیم از نوع لوسکینیا (*Luscinia*) از تیره‌ی گنجشکها. بر عکس چهچه‌ی دلانگیزش، رنگ بال و پر آن زیبائی خاصی ندارد؛ در هر دو جنس نر و ماده، رنگ پرها در پشت قهوه‌ای مایل به سرخی، و در زیر شکم سفید مایل به خاکستری و در سینه تیره‌تر است، و تنها دم آن رنگ جالبی دارد. پرنده‌ای است مهاجر، و زمستانها را در عربستان و نوبی و حبشه و الجزایر میگذراند. بلبلی که شعرای ایران از آن سخن گفته‌اند احتمالا جنس *L. hafizi* یا *L. golzii* است.
بلبل از قدیم الایام بسبب چهچه‌ی دلانگیز و نغمات موزونش در ادبیات، خاصه ادبیات شرقی و بخصوص ادبیات فارسی، مقامی بلند داشته است. از زمان آریستوفانس تا کنون کوشش در تحلیل نغمه‌های آن به سیلابها بعمل آمده، ولی هنوز توفیق حاصل نشده است.
بلبل‌نامه، مثنویی عرفانی از شیخ عطار، در حدود 600 بیت. در ۱۳۱۲ هش در تهران، و در هند مکرر بطبع رسیده.
بلبیس (belbays, belbis)، شهر (جم ح 16٬000)، مصر سفلی، ح ۴۸ کیلومتری ش قاهره. بمناسبت موقعیتش، در قرون وسطی اهمیت فراوان داشت، و مطمح نظر مهاجمین به مصر بود (مثلا در جنگهای صلیبی).
بلت، تنگه، دریای بالتیک؛ ← بلت بزرگ.
بلت[16] **بزرگ** (belte) و **بلت کوچک**، تنگه‌های کم‌عمقی که کانگات را بدریای بالتیک متصل میکنند. بلت بزرگ (بعرض ح ۱۶ کم) جزایر زیلند و فون (دانمارک) را از یکدیگر جدا میکنند. بلت کوچک (بعرض 800 متر تا ح ۳۲ کم) میان فون و ژوتلند واقعست، و راه آهن و پل دارد.
بلتران (beltrān)، اسم اسپانیولی؛ ← برتران، اسم.
بلت کوچک: ← بلت بزرگ.
بلخ (balx)، دهکده‌ای در ل افغانستان حالیه، که در ایام باستانی و در قرون وسطی شهری مهم و

(۱)Belloc (۲)Blagoveshchensk (۳)Belle-Alliance (۴)Blanc (۵)Blunt (۶)Blanchard (۷)Blanche of Castile; Blanche de Castille (فنـ) (۸)Blanqui (۹)Blaeu (۱۰)Blavatsky (۱۱)Belo Horizonte (۱۲)plagues of Egypt (۱۳)Bela (۱۴)Bligh (۱۵)Belle-Isle (۱۶)Belt

مرکز ناحیه‌ی بلخ (مطابق باکتریا) و بر رود بلخ که اکنون خشک است واقع بود. در زمانهای پیش از اسلام، بلخ از مراکز دین بودائی و محل معبد معروف نوبهار بود، و در دین زردشتی نیز اهمیت داشت. اولین حمله‌ی مسلمانان به بلخ در ۳۲ هق بسرکردگی احنف ابن قیس بود. در ۴۳ هق دگر بار بتصرف مسلمانان درآمد، ولی در زمان قتیبة ابن مسلم (فت ۹۶ هق) بود که کاملا مقهور آنان شد. در ۱۱۸ هق، اسد ابن عبدالله قسری کرسی خراسان را از مرو به بلخ منتقل کرد، و این شهر رونق یافت، و در دوره‌ی عباسیان، که حکام خراسان عملا استقلال داشتند، بر رونقش افزود. در ۲۵۶ هق بتصرف یعقوب لیث صفاری درآمد، در ۲۸۷ هق عمرو لیث صفاری نزدیک بلخ مغلوب اسماعیل ابن احمد سامانی شد، و بقتل رسید، و بلخ تحت حکومت سامانی درآمد. در سلطنت محمود غزنوی، ایلک خان مدت کوتاهی آن را تصرف کرد (۳۹۷)، ولی محمود دوباره آن را بازگرفت؛ در ۴۵۱ هق سلجوقیان تصرفش کردند، در پایان سلطنت سلطان سنجر بدست ترکهای غز افتاد، و در ۵۵۰ هق بدست آنان ویران شد. با آنکه بلخ تسلیم چنگیز خان شد (۶۱۷ هق)، مغولان آنرا ویران و مردمش را مقتول کردند. در دوره‌ی تیموریان تا حدی شکوه گذشته را بازیافت، ولی پس از بنای مزار شریف در ۲۰ کیلومتری ش بلخ، بلخ رو بانحطاط گذاشت. از ۹۱۲ هق تا برآمدن نادر شاه افشار بیشتر در دست ازبکان بود، و پس از او هم بدست آنان و سپس در اواسط قرن ۱۸م میلادی بدست افاغنه افتاد، و از ۱۸۴۱ در تصرف آنها مانده است.

اهمیت بلخ بسبب موقعیت جغرافیائی آن در دشتی حاصلخیز و بر ملتقای جاده‌های کاروانرو از هند، چین، ترکستان، و ایران بود. خرابه‌های بلخ قدیم اکنون ناحیه‌ی وسیعی را اشغال کرده است.

بلخان (balxān)، نام دو رشته‌کوه در شرق دریای خزر، غ جشه ترکمنستان. **بلخان بزرگ** فلات آهکی صعب‌الوصولی دارای دامنه‌های پرشیب است، و منتهای ارتفاعش ۱٬۸۸۰ متر میباشد. **بلخان کوچک** ارتفاعش از ۸۰۰ متر تجاوز نمیکند. ظاهراً نام بلخان را ترکها به اروپا برده بکوههای بالکان و شبه‌جزیره‌ی بالکان اطلاق کردند. **خلیج بلخان** شاخابه‌ای از دریای خزر است در غ کوههای بلخان. روسها سواحل خلیج را در ۱۸۶۹ بتصرف درآوردند.

بلخش، قزاقستان، ← بالخاش.

بلخی، ابوزید (abu.zeyde balxi) [ابوزید احمد ابن سهل بلخی]، ح ۲۳۶–۳۲۲ هق، دانشمند و جغرافیادان؛ مه شامستیان (دهکده‌ای نزدیک بلخ). در جوانی پیاده به عراق مسافرت کرد، و ۸ سال در آنجا اقامت نمود، و جزء شاگردان کندی درآمد. معاصر ابوعلی جغانی و ابوعبدالله جیهانی بود. شهرتش بواسطه‌ی کتاب صور الاقالیم اوست در جغرافیا، که از میان رفته، ولی اصطخری تقریباً قسمت عمده‌ی آنرا در یکی از تألیفات خود آورده است.

بلد، سوره‌ی (balad) [= شهر]، سوره‌ی ۹۰م قرآن، مکی، ۲۰ آیه، مشتمل بر تحریک مردم بکارهای نیک و برشمردن این کارها.

بلدد[1] (beldad) [عبری، = پسر دشمنی]، یکی از سه تسلیت‌دهنده‌ی ایوب (ایوب ۸: ۱۸: ۲۵: ۹.۴۲).

بلداجی (boldāji)، ده (جه ۳٬۸۴۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش گندمان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۲۴ کیلومتری جغ بروجن. محصولش غلات، کتیرا، و لبنیات است؛ صنعت دستی قالیبافی میباشد.

بلدرچین (belderčin) یا **بدبده** (badbade)، نام پرندگان کوچک بر قدیم و بر جدید، شبیه به کبک، که در دشتها و مزارع و کوهستانها بسر میبرند. خوراک بلدرچین دانه‌ها و حشرات است.

بلده (balade)، دهستان (جه ح ۱۰۰٬۳؟)، بخش بلده، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۷ (؟) آبادی. مرکزش، **بلده** (جه ۸۸۱ سنه ۱۳۳۵ هش، فرازا ۱٬۹۵۲ متر)، در ۶۰ کیلومتری جغ آمل واقع و سردسیر و ییلاقی است.

بلده (balda)، منزل ۲۱م از منازل قمر، در قسمتی از صورت فلکی قوس، که خالی از ستاره است.

بلده‌ی کجور (baladeye kojur)، دهستان (جه ح ۴٬۰۰۰؟)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ناحیه‌ی کجور؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی. از قراء عمده‌ی آن کجور است.

بلدیه: ← شهرداری.

بلر[2]، **فرانسیس پرستن** (frānsis prestən bler)، ۱۷۹۱–۱۸۷۶، روزنامه‌نویس و سیاستمدار امریکائی. از رهبران کابینه‌ی آشپزخانه بود. بتأسیس حزب جمهوریخواه کومک کرد. از مشاورین رئیس جمهور لینکلن بود. پسرش **فرانسیس پرستن بلر**، ۱۸۲۱–۷۵، سیاستمدار و در جنگ داخلی از ژنرالهای سپاهیان متحدین بود.

بلرت[3] (balərat)، شهر (جه ۳۸٬۱۴۰؛ با حومه ۴۰٬۱۸۱)، ایالت ویکتوریا، استرالیا؛ بنای ۱۸۵۱.

بلروفون[4] (bellerofon)، در افسانه‌های یونانی، یکی از پهلوانان. پس از کشتن برادر خود، به دربار پرویتوس (proytos)، شاه آرگوس، گریخت. زوجه‌ی پرویتوس، نامش آنتیا



بلروفون، بگاسوس، و خیمایرا

(āntcyā)، عاشق او شد، ولی بلروفون به وی توجهی ننمود. پرویتوس، بسعایت آنتیا، برای نابود کردن وی او را با نامه‌ای که حکم قتلش بود نزد پادشاه لوکیا فرستاد، و این پادشاه او را مأمور کشتن خیمایرا کرد. بلروفون بیاری پگاسوس (اسب بالدار) خیمایرا را بقتل رسانید. سپس غره شد، و خواست با پگاسوس به آسمان پرواز کند، ولی خدایان از فراز آسمان بزمینش انداختند. اسبش که از نژاد آسمانی بود در صورت فلکی فرس اعظم جا گرفت.

بلریو[5]، **لوئی** (lui blerio)، ۱۸۷۲–۱۹۳۶، خلبان و مخترع فرانسوی. اولین کس است که با وسیله‌ای سنگینتر از هوا بر فراز دریای مانش پرواز کرد (۲۵ ژوییه‌ی ۱۹۰۹).

بلزن[6] (belzen)، دهکده، ساکس سفلی، لغ آلمان، نزدیک تسله؛ از مراکز معروف اردوی کار اجباری در حکومت هیتلر.

بلژها[7] (belj.hā)، لتی بلگای (belgāy)، در تاریخ قدیم، مردمی در گُل شمالی، که اصلا از سلتها بودند، و در ناحیه‌ای که حالیه بلژیک، لوکزامبورگ، لش فرانسه، قسمتی از چ هلند، و قسمتی از غ آلمان را تشکیل میدهد سکنی داشتند.

بلژیک[8] (beljik)، مملکت (۳۰٬۵۰۰ کمم؛ جه ۸٬۵۱۲٬۱۹۵)، لغ اروپا؛ پایتختش بروکسل. از ل به دریای شمال و هلند، از ش به آلمان و مهین‌دوکنشین لوکزامبورگ، و از غ به فرانسه محدود است. مشتمل بر ۹ ایالت میباشد: انو، آنورس، برابان، فلاندر شرقی، فلاندر غربی، لوکزامبورگ، لیژ، لیمبورگ، و نامور. سلطنت مشروطه و دو مجلس دارد؛ ایالات آن تا حدی خودمختارند. **کنگوی بلژیک** مستعمره‌ی گرانبهائی است. سرزمین بلژیک، بجز فلات آردن (در ج)، پست است. رودهای موز و سکلت و شبکه‌ی مفصلی از کانالها و خطوط آهن از آن میگذرند. زراعت ماشینی و گاوداری اهمیت دارد، ولی بلژیک یکی از صنعتیترین کشورهای جهان میباشد. استخراج معادن (زغال سنگ، روی، آهن) و صنایع فولادی و شیمیائی در دره‌های سامبر و موز (در مونس، شارلروا، نامور، و لیژ) متمرکز میباشد. فلاندر غربی و انو صنایع عظیم نساجی دارد (مخصوصاً در کورتره و تورنه). توربافی بروکسل و بروژ و مالین مشهور است. بنادر عمده‌ی آن آنورس و گان میباشد. بلژیک از جهت ترانزیت و حمل و نقل کالا با کشتی از کشورهای درجه‌ی اول جهان است. با وجود توسعه‌ی صنعتی کشور، آثار هنر و معماری قرون وسطی در بسیاری از شهرهای قدیمی آن محفوظ مانده است. از جهت زبان، خطی که از بروکسل در امتداد ش‌غ رسم شود بلژیک را به دو منطقه‌ی فلاندری‌زبان در ل و فرانسوی‌زبان (← والونها) در ج قسمت میکند؛ در اوپین و مالمدی آلمانی رواج دارد. قسمت اعظم سکنه‌ی آن کاتولیک هستند، و کلیسا و اسقف مالین (که نخستکشیش است) نقش بسیار مهمی در امور آنان دارند.

تاریخ. تاریخ بلژیک بعنوان یک کشور مستقل از ۱۸۳۱ آغاز میگردد. بلژیک از بلژها نام گرفته. ناحیه‌ی بلژیک مهد سلسله‌ی کارولنژیان بود، و باستثنای فلاندر، جزء

(۱)Bildad (۲)Blair (۳)Ballarat (۴)Bellerophon (۵)Blériot (۶)Belsen (۷)Belgae (۸)Belgium

لوتارینگیا و بعداً جزء دوکنشین لورن سفلی بود، و این دوکنشین در قرن ۱۲م به دوکنشینهای برابان و لوکزامبورگ و کُنت‌نشین انو و ممالک خاوند نشین کوچکتر تجزیه شده بود. تاریخ بلژیک در قرون وسطی همان تاریخ این کشورها و فلاندر میباشد. در قرن ۱۵م تمام بلژیک حالیه در دست دوکهای بورگونی بود. مرگ (۱۴۸۲) **ماری دو** بورگونی آغاز استیلای سیصدساله‌ی خاندان هاپسبورگ بود (← هلند اتریش و اسپانیا). در ۱۷۹۷ فرانسه این سرزمین را بخاک خود ملحق کرد. معاهده‌ی پاریس (۱۸۱۵) آنرا به هلند واگذاشت، ولی در ۱۸۳۰ بلژیک بر علیه ویلیام I قیام کرد، و استقلال خود را اعلام نمود. در ۱۸۳۱، **لئوپولد I** از خاندان ساکس‌کوبورگ‌گوتا بپادشاهی انتخاب شد؛ مداخله‌ی فرانسه و انگلستان جنگ با هلند را پایان داد (۱۸۳۲)؛ در ۱۸۳۹ پیمان صلح بامضا رسید. در دوره‌ی **لئوپولد II**، بلژیک بسرعت صنعتی شد، و این امر مشکلات اجتماعی دشواری ببار آورد. در هر دو جنگ جهانی، آلمان بیطرفی بلژیک را نقض کرد. در جنگ I، بلژیک تحت اشغال آلمانها بود (۱۹۱۴–۱۸)، ولی سپاهیان بلژیک تحت فرماندهی **آلبر I** دوش بدوش متفقین جنگیدند. در جنگ II، **لئوپولد III**، پس از دو هفته جنگ مختصر، بلژیک را تسلیم آلمانها کرد (۲۸ مه‌ی ۱۹۴۰)؛ ولی دولت بلژیک از لندن جنگ را ادامه داد. دوره‌ی اشغال بلژیک بدست آلمانها دوره‌ی هراس و وحشت بود. در سپتامبر ۱۹۴۴، متفقین و نیروهای زیرزمینی بلژیک این کشور را آزاد کردند. با وجود صدمات ناشی از جنگ، بلژیک بسرعت بهبود یافت. صلاحیت لئوپولد III برای سلطنت سخت مورد بحث واقع شد، و سرانجام، وی بنفع پسر خود بودوان استعفا داد (۱۹۵۱). در ۱۹۴۷، بلژیک و هلند و لوکزامبورگ اتحادیه‌ی گمرکی بنلوکس را تشکیل دادند. بلژیک عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (۱۹۴۹)، جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا (۱۹۵۲)، اتحادیه‌ی اروپای غربی (۱۹۵۵)، و جامعه‌ی اقتصادی اروپا و جامعه‌ی انرژی اتمی اروپا (۱۹۵۷) است.

بلسان (balesān)، مایع روغنی معطری که از چند گیاه مختلف بدست میآید. بلسان مکی از درخت بلسان (*Commiphora meccanensis*)، بلسان امریکائی از درخت کبوده‌ی کانادائی (*Populus canadensis*)، و بلسان افریقائی از بادرنجبویه‌ی کناری (*Cedronella canariensis*) که گیاه کوچکی است گرفته میشود.

بلسان افریقائی: ← بلسان؛ مقل.

بلسان السماء (balesāno 'l.mā')، (*Viburnum prunifolium*)، درخت امریکای شمالی با میوه‌های کبود سیاهرنگ خوراکی.

بلسان راهب (balesāne rāheb)، محلول الکلی جوهر حسن‌لبه، میعه‌ی سائله، صبر، و بم تلو. برای التیام جراحات و قرحه‌ها بکار میرود.

بلسان مکی: ← بلسان.

بلسکو[1]**، دیوید** (deyvid bəlaskō)، ۱۸۵۳–۱۹۳۱، هنرپیشه و کارگردان و نمایشنامه‌نویس امریکائی. در هر نوع نمایشنامه، از هملت گرفته تا کلبه‌ی عمو تم بازی کرده است. با همکاری چند نویسنده آثار فراوانی نوشته و در صحنه‌سازی و استفاده از نور شهرت داشته است. در ۱۹۰۷ تماشاخانه‌ای ساخت که بنام خود او معروف است.

بلشر (belšer)، گیاه: ← اشق.

بلشصر[2] (balšassar) [= بعل شاه را حمایت کند]، در کتاب مقدس، پسر نبوکدنصر، آخرین شاه بابل. در مهمانی باشکوه وی دست غیبی بر دیوار چیزی نوشت، و دانیال آن را به انقراض دولت وی تفسیر کرد. همان شب بابل بتصرف کوروش درآمد (دانیال ۵). هویت تاریخی بلشصر بتحقیق معلوم نیست.

بلطشصر[3] (baltašassar) [= بعل زندگانی او را حفظ کند]، نام بابلی دانیال نبی.

بلع (bola')؛ ← منازل قمر.

بلعام[4] (bal'ām) [عبری، = شکم‌پرست]، پیغمبری از سرزمین بین النهرین که پادشاه موآب او را دعوت کرد که در مقابل اجرتی عبرانیان را نفرین کند. چون بلعام عازم شد، الاغ او از راه رفتن باز ایستاد و هر چه آنرا بزد پیش نرفت. سرانجام فرشته‌ای بر او ظاهر شد و امر خدا را رسانید که در برابر شاه موآب، بجای لعنت کردن عبرانیان، برای ایشان طلب برکت کند (اعداد ۲۲–۲۴، ۸.۳۱، ۱۶؛ میکاه ۵.۶؛ دوم پطرس ۲.۱۵، ۱۶؛ یهودا ۱۱؛ مکاشفه ۲.۱۴).

بلعم، قریه، مرو؛ ← ابوعلی بلعمی.

بلعمی، وزرای سامانیان؛ ← ابوالفضل بلعمی؛ ابوعلی بلعمی.

بلغار، بلغارهای شرقی و مملکت و پایتخت آنها؛ ← بلغارها.

بلغارستان[5] (bolqārestān)، جمهوری (۱۱۰٬۸۴۰ کم²؛ جم ۷٬۶۲۹٬۲۵۴)، ج ش اروپا، در شبه جزیره‌ی بالکان؛ پایتختش صوفیه. از ش به دریای سیاه، از ج به قسمت اروپائی ترکیه و به یونان، از غ به یوگوسلاوی، و از ل به رومانی محدود است. بندر عمده‌ی آن وارنا است. کوههای بالکان از آن میگذرند، و رودهای دانوب و ستروما و ماریتسا آن را زهکشی میکنند. سرزمینی است زراعتی (غلات). منابع معدنی (آهن، مس، روی) و نفت دارد. در دو برنامه‌ی پنجساله‌ی اول (۱۹۴۸–۵۷) توجه خاصی به توسعه‌ی صنایع سنگین معطوف شده. سکنه‌ی آن بیشتر ارتدوکس یونانی و عده‌ای نیز مسلمانند. در ۱۹۵۰ اخراج سکنه‌ی ترک (حد ۲۵۰٬۰۰۰) آغاز گردید.

سرزمین بلغارستان مشتمل بر تراکیا و مولدیای قدیم است، و در ۶۶۰ ب‌م بتصرف دسته‌ای از بلغارهای شرقی درآمد که بعداً با سکنه‌ی اسلاو درآمیختند، و زبان آنان را اتخاذ کردند. خان آنها از امپراطوری بیزانس باج میگرفت (قرن نهم)؛ بوریس I (← بوریس) مسیحیت را وارد کرد؛ سیمئون I قلمرو خود را وسعت داد، و عنوان تزار گرفت. بلغارستان در ۱۰۱۸–۱۱۸۶ مطیع دولت بیزانس بود، ولی در دوره‌ی ایوان I به امپراطوری مبدل شد، و پایتختش ترنوو بود؛ در زمان ایوان II باوج عظمت خود رسید؛ در ۱۳۳۰ خراجگزار صربستان شد. در دوره‌ی سلطان بایزید I عثمانیها بلغارستان را گرفتند (۱۳۹۳)، و آنرا بکلی بخاک خود ملحق کردند، و مسیحیان را تحت فشار گذاشتند. شورش ۱۸۷۵ برهبری س. ستامبولوف با کمال قساوت سرکوبی شد، و این امر مستمسک جنگ (۱۸۷۷–۷۸) روسیه با عثمانی گردید. بموجب پیمان سان ستفانو (۱۸۷۸) "بلغارستان بزرگ" امیرنشینی خودمختار و مشتمل بر قسمت بزرگی از مقدونیه شد؛ این پیمان در کنگره‌ی برلین مورد تجدید نظر واقع گردید، و بلغارستان محدود و به سه قسمت منقسم شد: بلغارستان شمالی (امیرنشینی اسماً تحت سلطنت عثمانی)؛ روملیای شرقی (ایالت عثمانی با حقوق خودمختاری)؛ و مقدونیه (مستقیماً تحت حکومت عثمانی). اولین امیر بلغارستان **آلکساندر باتنبرگی**، روملیای شرقی را بخاک خود ملحق کرد (۱۸۸۵)؛ جانشین وی، **فردیناند**، در ۱۹۰۸ بلغارستان را مستقل اعلام نمود، و عنوان تزار بخود داد. ادعای بلغارستان بر مقدونیه منجر به ← جنگهای بالکان (۱۹۱۲–۱۳) گردید، که در طی آنها بلغارستان سرزمینهای زیادی را ابتدا فتح کرد و سرانجام از دست داد.

در جنگ I بلغارستان از دول مرکزی بود؛ بموجب ← پیمان نویی (۱۹۱۹)، قسمت جنوبی دوبروجا و راه کشور به دریای اژه را از دست داد. در ۱۹۱۹–۲۳، آ. ستامبولیسکی نخست‌وزیر و از ۱۹۲۰ دیکتاتور واقعی بلغارستان بود. بعد از وی دو دیکتاتوری نظامی (۱۹۲۳–۲۶ و ۱۹۳۴–۳۵) و دیکتاتوری سلطنتی بوریس III (در ۱۹۳۵–۴۳) آمد. در جنگ II بلغارستان به محور پیوست (۱۹۴۱) و قسمتهائی از یوگوسلاوی و یونان را اشغال نمود. در سپتامبر ۱۹۴۴، روسیه به بلغارستان اعلان جنگ داد و بآن هجوم برد. دولتی ائتلافی و طرفدار روسیه بر سر کار آمد، و کمی بعد دولتی کمونیست جای آن را گرفت. سلطنت در ۱۹۴۶ ملغی شد، و در ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۶ جمهوری خلق بلغارستان تشکیل یافت. در ۱۹۴۷ کمونیستها قانون اساسی جدیدی آوردند، و صنایع و معادن را ملی کردند. بر طبق پیمان صلح با بلغارستان (مصوب ۱۹۴۷)، دوبروجای جنوبی که در ۱۹۴۰ رومانی به بلغارستان واگذار کرده بود در دست این دولت بماند. بلغارستان عضو معاهده‌ی ورشو است، و در ۱۹۵۵ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

بلغارها[6] (bolqār.hā)، نام قومی از نژاد ترک که در اوایل قرون وسطی دو دولت، یکی در اطراف رود دانوب و دیگری در اطراف رود ولگا، تشکیل دادند. بلغارهای اولیه، ظاهراً با نخستین موج مهاجرت قبایل هون، از آسیای مرکزی به استپهای روسیه وارد شدند، و در مآخذ رومی اولین بار نام آنان در سال ۴۸۱ ب‌م میآید. مرکز آنان در مجاورت رود کوبان و دریای آزوف بود، ولی دسته‌هائی از آنها نیز در دانوب سفلی و قفقاز مسکن گزیدند. در اواسط قرن ۷م که قبایل خزر قدرت یافتند وحدت بلغارها سستی یافت. دسته‌ی بزرگی از آنها ("بلغارهای غربی") در ۶۷۸ ب‌م به بالکان و دانوب مهاجرت کردند، و مدت کوتاهی در میان قبایل اسلاو دولتی تشکیل دادند، ولی سرانجام در آنها منحل شدند.

(۱)Belasco (۲)Belshazzar (۳)Belteshazzar (۴)Balaam (۵)Bulgaria (۶)Bulgars

دسته‌ی کوچکی ("بلغارهای شرقی") در کنار ولگا بطرف شمال مهاجرت کردند، و در ملتقای رودهای کاما و ولگا در ش روسیه‌ی اروپائی مستقر شدند، و دولتی تشکیل دادند، و در منابع اسلامی لفظ بلغار باین دسته و به مملکت و پایتختشان اطلاق میشود، و مأخذ بسیار مهم اطلاعاتی که از آنان داریم ابن فضلان است، که در ۳۰۹–10 هق (۹۲۱–۲۲ ب‌م) از طرف خلیفه مقتدر بسفارت بدربار پادشاه بلغار رفت، و بلغارها را به شریعت اسلام آشنا کرد، و آداب دین را به ایشان آموخت. مملکت بلغارها، از آن جهت که محل تلاقی روسها و خزرها و مسلمانان بود، اهمیت تجارتی داشت، و وسیله‌ی ارتباط شرق و غرب بود. بلغارها تا مدتی به خزرها باج میدادند، ولی پس از اتحاد با خلیفه و مخصوصاً بعد از سقوط (۹۶۵ ب‌م) دولت خزر، مستقل شدند، ولی همواره با روسها در کشمکش بودند، تا آنکه مغولها، پس از پیروزی (۱۲۲۴ ب‌م) بر روسها، به مملکت بلغار تاختند، و پایتخت بلغارها و سکنه‌ی آنرا نابود کردند، و از آن زمان دولت بلغار جزئی از امپراطوری اردوی زرین شد، و پایتختشان دگر بار رونقی گرفت، ولی سرانجام دولتشان بدست روسها بر باد رفت (۱۳۹۹ ب‌م). احتمالا چوواشهای کنونی از بقایای بلغارهای شرقی هستند. پایتخت بلغارها شهر بلغار بود، و نه فقط جنگهای مذکور، بلکه بنای شهر قازان یا بلغار نو در نزدیک آن بوسیله‌ی باتو خان، نیز از اسباب انحطاط آن بود.

بلغارهای شرقی: ← بلغارها.

بلغاری[1]**، زبان،** از زبانهای هندواروپائی، شعبه‌ی اسلاوی. ← زبان، جدول.

بلغه (bolqa) [البلغة المترجم فی اللغه]، لغتنامه‌ای تازی به پارسی که در ۴۳۸ هق تألیف گردیده است. مؤلف آن تا کنون معلوم نشده، و در موضوع خود یکی از قدیمترین کتابها میباشد. این فرهنگ مشتمل است بر ۴۰ باب و هر باب بر چند فصل، و کلمات در آن بر حسب معنی آنها مرتب گردیده است. تا کنون بطبع نرسیده، و ظاهراً شرحی بنام مشکلات البلغه بر آن نوشته‌اند که اوراقی چند از آن در دست است.

بلفاست[2] (belfāst)، شهر (جه ۶۷۰'۴۴۳)، پایتخت ایرلند شمالی، در ولایات انتریم و داون. دارای بندرگاهی بطول ۱۳٫۵ که است که بزرگترین کشتیها میتوانند در آن وارد شوند، و نیز کارگاههای بزرگ کشتیسازی دارد. مرکز منسوجات کتانی ایرلند است. در ۱۹۴۱ شدیداً بمباران هوائی شد. دانشگاه کوینز در آنجا و عمارت پارلمنت در حومه‌ی آنست.

بلفرج رونی، شاعر: ← ابوالفرج رونی.

بلفور[3] (belfor)، شهر (جه ۳۵'۹۵۲)، کرسی سرزمین بلفور (۶۰۹ کمه؛ جه ۸۶'۶۴۸)، ش فرانسه. دژ مستحکمی مسلط بر گردنه‌ی بلفور[4] میان کوههای زورا و وژ دارد. مجسمه‌ی عظیم شیر بلفور (کار بارتولدی) یادگار مقاومت در برابر محاصره‌ی (۱۸۷۰–۷۱) شهر بدست آلمانها در جنگ فرانسه و پروس است. تنها قسمتی از آلزاس بود که در واگذاری (۱۸۷۱) آلزاس به آلمان در دست فرانسه ماند.

بلفور[5]**، آرثر جیمز** (ārṯər jeymz balfur)، فارسی بالفور (bālfur)، ۱۸۴۸–۱۹۳۰، سیاستمدار انگلیسی. مشاغل بسیار داشت. در دوره‌ی تصدی وزارت خارجه، **اعلامیه‌ی بلفور** را صادر کرد (۱۹۱۷)، که در آن، پشتیبانی بریتانیای کبیر نسبت به ایجاد میهن ملی یهود در فلسطین تعهد شده بود. طرفدار صلح بین الملل بود.

بلقک (balqak) یا **شنگ سیاه** (šenge)، گیاهی از تیره‌ی مرکبان و از نوع سکوروزورا (*Scorozo-nera*) که برگهای خودروی آن خوراکی است.

بلقیس (belqis)، نام ملکه‌ی سبا در ادبیات فارسی و عربی. در عهة (اول پادشاهان ۱۰.۱–۱۰، ۱۳) و نیز در قرآن (نمل ۱۵–۴۵) نام بلقیس نیامده و فقط عنوان ملکه‌ی سبا ذکر شده، و آنچه در عهة آمده تنها حکایت از آمدن وی بنزد سلیمان میکند. بروایت قرآن، سلیمان، که زبان پرندگان میدانست، در سفری گرفتار بی‌آبی شد، و از هدهد سراغ گرفت تا او را به آب رهبری کند. و چون او را نیافت، قسم یاد کرد که اگر برای غیبت خود عذر موجهی نداشته باشد سخت او را شکنجه دهد. هدهد، با خبر دادن از اینکه در سبا قومی را دیده است که زنی بر آنان حکومت میکند و خدا را نمیپرستند، از شکنجه رست، و سلیمان وی را با نامه‌ای نزد ملکه‌ی سبا فرستاد، و خواستار شد که ایمان آورد و نزد او آید. بلقیس با هدایای فراوان نزد سلیمان شتافت، و چون دانست که در برابر ثروت فراوان سلیمان هدایای او ناچیز است، و نیز دید که پیش از آمدن وی کسان سلیمان از راه علم و حکمت تخت او را در نزد سلیمان حاضر آورده‌اند، سخت متأثر شد، و با قوم خود ایمان آورد. بعضی از مفسران نوشته‌اند که سلیمان پس از آن بلقیس را بهمسری خود درآورد. بعضی از منابع یهودی بختنصر را نتیجه‌ی این ازدواج میدانند. منابع حبشی منلیک I، پادشاه حبشه، را ثمره‌ی ازدواج سلیمان و مکدا (makedā) (نام حبشی بلقیس)، و پادشاهان حبشه را از نسل سلیمان میدانند.

بلک[6]**، جوزف** (jōzəf blak)، ۱۷۲۸–۹۹، طبیب و شیمیدان اسکاتلندی؛ مت بوردو (فرانسه). از بنیانگذاران شیمی جدید است. نامش مخصوصاً بسبب نظریه‌هایش در حرارت نهانی و حرارت مخصوص و بجهت کشف انیدرید کربونیک (آنرا "هوای ثابت" مینامید) باقی مانده است.

بلکاتکین (belkātakin)، فت ۳۶۴ هق، فرمانروای مستقل ولایت غزنه، و از امرای دولت غزنویان در دوره‌ی قبل از سلطنت آل ناصر. وی بعد از اسحاق ابن البتکین به امارت غزنه نشست (ذو القعده‌ی ۳۵۵)، و در آنجا بنام خود سکه زد (۳۵۹). بعد از وفات وی (گویند کشته شد) پیری‌تکین بجایش نشست. بلکاتکین، مانند البتکین، از غلامان سامانیان بود، و قبل از آنکه به البتکین بپیوندد، یک چند در حدود سنه‌ی ۳۲۴ هق از جانب سامانیان در بلخ حکومت کرده بود.

بلکبرن[7] (blakbērn)، شهر (جه ۱۱۱'۲۱۷)، لنکشر، انگلستان؛ از مراکز نساجی پارچه‌های نخی. جیمز هارگریوز ماشین نخریسی را در اینجا اختراع کرد (۱۷۶۴)

بلک بلت[8] (blak belt) یا **کمربند سیاه،** منطقه‌ی باریکی در دشت ساحلی ایالات آلاباما و میسی‌سیپی (کشمة) که بجهت خاک سیاه حاصلخیزش باین عنوان شهرت یافته است. قسمتی از کشمة جنوبی را که در آن عده‌ی سیاهان از سفیدپوستها بیشتر است نیز بلک بلت میخوانند.

بلکبیرد[9] (blakbird) [انگلا، = سیاه‌ریش]، فت ۱۷۱۸، دریازن معروف انگلیسی. در هند غربی و سواحل قطا دریازنی میکرد (۱۷۱۶–۱۸)، و احتمالا حاکم کارولینای شمالی با او همدست بود. به بیباکی و قساوت شهره بود، و سرانجام کشته شد.

بلکت[10]**، پتریک مینارد استوارت** (patrik mey-nārd estuārt blakət)، ۱۸۹۷–، فیزیکدان انگلیسی. بجهت کارهایش در اصلاح و بسط استعمال اطاق ابری ویلسن و اکتشافات مربوط به اشعه‌ی کیهانی، جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۸ را برد.

بلک کانتری[11] (blak kāntri) یا **سرزمین سیاه،** منطقه‌ی بسیار صنعتی در انگلستان، شامل قسمت اعظم ستفردشر و قسمتهائی از ووسترشر و واریک‌شر. زغال، آهن، و فولاد تولید میکند. نامش ناشی از دود زیاد و کیفیت ساختمانهای آنست. شهر عمده‌اش بیرمنگام میباشد.

بلکمور[12]**، ریچارد دادریج** (ricārd dādrij blakmor)، ۱۸۲۵–۱۹۰۰، داستان‌نویس و شاعر و مترجم انگلیسی. معروفترین اثرش داستان عشقی لورنا دون (۱۸۶۹) است، که تحریر ملخص آن به فارسی ترجمه شده است (تهران، ۱۳۳۷ هش).

بلکول[13]**، الیزابت** (elizābet blakwel)، ۱۸۲۱–۱۹۱۰، اولین بانوی انگلیسی که به درجه‌ی دکتری در طب رسید. خانواده‌ی بلکول در ۱۸۳۲ در نیو یورک (کشمة) سکنی گزیدند، و با عده‌ای از الغاگران طرح دوستی ریختند. در ۱۸۳۸ به سینسیناتی نقل مکان کردند، و کمی بعد، پدر الیزابت درگذشت، و الیزابت ناچار به معلمی پرداخت، و چون علناً بر ضد برده‌داری اظهار نظر میکرد، دوچار اشکالاتی گردید. در ۱۸۴۴ تصمیم گرفت که وارد رشته‌ی طب شود، و پس از مواجه شدن با مشکلات فراوان، در ۱۸۴۹ درجه‌ی دکتری در طب گرفت. در ۱۸۶۹ در لندن سکنی گزید؛ در تأسیس (۱۸۷۵) مدرسه‌ی زنانه‌ی طب لندن مؤثر و در ۱۸۷۵–۱۹۰۷ استاد آنجا بود.

چند تن از اعضای (امریکائی) خاندان بلکول از مصلحین اجتماعی و از مجاهدین در راه گرفتن حق رأی برای زنان بودند. از آن جمله اند برادر الیزابت، **هنری براون بلکول** (henri brăn)، ۱۸۲۵–۱۹۰۹، و زوجه‌اش ل. ستون؛ دختر آنان، **الیس ستون بلکول** (alis stŏn)، ۱۸۵۷–۱۹۵۰؛ و زن برادر دیگر الیزابت، نامش **آنتوانت لویزا براون بلکول** (āntuānet luizā)، ۱۸۲۵–۱۹۲۱.

بلک هاک[14] (blak hăk)، ۱۷۶۷–۱۸۳۸، شهرت

(۱)Bulgarian (۲)Belfast (۳)Belfort (۴)Belfort Gap; Trouée de Belfort (فنـ) (۵)Balfour (۶)Black (۷)Black-burn (۸)Black Belt (۹)Blackbeard (۱۰)Blackett (۱۱)Black Country (۱۲)Blackmore (۱۳)Blackwell (۱۴)Black Hawk

انگلیسی رئیس قبایل هندیشمرده‌ی سَکْ و فاکْش امریکای شمالی. چون اتباعش، که سفیدپوستان آنانرا از مساکن خود رانده بودند، در قحط و غلا بسر میبردند، در جستجوی اراضی برآمد، ولی در کشتار معروف به **جنگ بلک هاک** (۱۸۳۲)، سربازان ایلینوا (کشمت) بی‌سببی باو حمله‌ور شده جمع زیادی زن و بچه را کشتند. در کتابی که در شرح حال خود نوشته (۱۸۳۳)، و از ادبیات کلاسیک امریکا است، دعوی خود و مردمش را با کمال وقار و سربلندی شرح داده است.

بلک هیلز[1] (blak hilz) [انگل. = تپه‌های سیاه]، نام دسته‌کوههائی در غ ایالت داکوتای جنوبی و ش ایالت وایومینگ، کشمت. پهنه‌ای ح ۱۵٬۵۴۰ کمه را میپوشاند، و دارای معادن طلا و سرب و نهشتهای معدنی دیگر است.

بلکینگه[2] (blekinge)، ولایت (۳٬۰۴۰ کمه؛ جه ۱۴۵٬۹۰۹) و ایالت تاریخی، ج‌ش سوئد، کنار بالتیک؛ کرسی آن کارلسکرونا. بسبب دره‌های مزروعی و سرسبزش "بهشت سوئد" است. در ۱۶۵۸ از دانمارک بتصرف سوئد درآمد.

بلگای، مردم قدیم: ← بلژها.

بلگراد[3] (belgrād)، شهر (جه ۴۶۹٬۹۸۸)، پایتخت یوگوسلاوی و صربستان، بر رودهای دانوب و ساوا. دانشگاهش تأسیس ۱۸۶۳ است. مقر بطرک ارتدوکس، و اسقف اعظم کاتولیک رومی است. بلگراد به "کلید بالکان" معروفست، و از زمان رومیان عنوان دز سوق الجیشی داشته. در قرن ۱۲م پایتخت صربستان شد، در ۱۴۵۶ عثمانیها را دفع کرد؛ در ۱۵۲۱ بدست عثمانیها افتاد؛ در ۱۶۸۸ و ۱۷۱۷ و ۱۷۸۹ مورد حمله‌ی اتریش واقع شد، و در ۱۷۱۷–۳۹ در تصرف آن بود. پادگان عثمانی در ۱۸۶۷ از آن خارج شد. اتریش در جج I و آلمان در جج II آن را اشغال کردند، و صدمه و سختی بسیار دید.

بلگرام (belgrām)، شهر (جه ۹٬۵۶۵)، اوتار پرادش، هند. شهری است بسیار قدیمی. در دوره‌ی اسلامی، از زمان اکبر شاه تا قرن ۱۹م میلادی، از مراکز فضل و دانش بوده، و جمع کثیری از فضلا از بین سادات آنجا برخاسته‌اند، که از جمله میتوان میر غلامعلی آزاد بلگرامی و نوه‌ی وی امیر حیدر (مؤلف سوانح اکبری) را نام برد. سید مرتضی زبیدی (مؤلف تاج العروس) نیز اهل بلگرام بود.

بلگرامی، میر غلامعلی آزاد: ← آزاد بلگرامی.

بلگورود-دنستروفسکی[4] (belgorod-dnes-trofski)، ترکی **آق‌کرمان** (āq.kermān) [= کاخ سفید]، شهر (در ۱۹۳۰ جه ۲۰٬۹۰۷)، ج اوکرائین، در بسارابی. بندری است در دهانه‌ی رود دنیستر. ماهیگیری، صنعت کنسروسازی، و کارخانه‌های شراب‌سازی و روغن‌کشی دارد. مهاجرنشینان یونانی در قرن ۷م قم آنرا بنا نهادند. در ۱۴۸۴ بدست ترکها افتاد. بموجب پیمان (۱۸۱۲) صلح بخارست، آق‌کرمان و تمام بسارابی به روسیه واگذار گردید.

بلم[5] (belem) یا **پرا** (parā)، شهر (جه ۲۳۰٬۱۸۱)، کرسی ایالت پرا، ل‌ش برزیل، بر رود پارا، بندر عمده‌ی حوزه‌ی آمازون.

بلمارل[6]**، کاخ** (balmāral): ← ابردین‌شر.

بلمعالی رازی، شاعر عهد سلجوقیان، ← ابوالمعالی رازی.

بلنجر (balanjar)، شهر قدیم خزرها، بر رودی بهمین نام، ل گردنه‌ی دربند یا باب الابواب، بر انتهای شرقی کوههای قفقاز، در داغستان حالیه. بقولی، پیش از اتل پایتخت خزرها بود. در ۱۰۴ هق بتصرف مسلمانان درآمد، و ظاهراً بیشتر سکنه‌اش مهاجرت کردند. بعد از جنگ دوم اعراب با خزرها (۱۱۹ هق) تقریباً نامی از آن دیده نمیشود.

بلندشهر (boland.šahr)، شهر (جه ۳۴٬۴۹۶)، ناحیه‌ی بلندشهر، غ اوتار پرادش، هند، بر رود کالی نادی بفاصله‌ی ۷۲ کیلومتری ش‌ج‌ش دهلی؛ مرکز داد و ستد محصولات نواحی اطراف. نام قدیم آن برن (baran) بود (ضیاءالدین برنی منسوب بآنجاست)، و ظاهراً در دوره‌ی مغول بلندشهر نامیده شد. سلطان محمود غزنوی آنرا گرفت (۴۰۹ هق). در ۱۸۰۳ بتصرف انگلستان درآمد. مساجد قدیمی و چند مقبره دارد.

بلندگو[7] (boland.gu)، اسبابی که تغییرات جریان برق را در یک دستگاه مخابراتی تبدیل میکند به صوتی که برای شنیدن آن نیازی باینکه اسباب را به گوش نزدیک کنیم نیست (بر خلاف گوشی تلفن). هر رادیوی گیرنده دارای بلندگو است. ساختمان بلندگو اساساً مانند ساختمان گوشی تلفن است، و مرکب از غشائی است (بشکل مخروطی از کاغذ سِفت یا صفحه‌ای فلزی) که متصل به پیچه‌ای است که میتواند در میدان یک آهنربای دائمی در امتداد محور خود حرکت کند. امواج رادیوئی باعث تولید جریان متغیر برق در پیچه میشوند، و این جریان میدان مغناطیسی متغیری ایجاد میکند. در نتیجه‌ی تأثیر متقابل این میدان با میدان آهنربای دائمی بلندگو، پیچه مرتعش میشود، و سبب ارتعاش غشاء میگردد، و این ارتعاشات ذرات هوای مجاور را مرتعش میکنند، و تولید صوت میشود. بلندگو انواع دیگر نیز دارد، و اسباب ساده‌ای که شرح آن گذشت معمولا جزء دستگاه کاملتری برای تولید اصوات بنحو مطلوب میباشد.

بلنسیه (balansia): ← والانس، اسپانیا.

بلنم، دهکده، باواریا: ← بلیندهایم.

بلو (balu)، گیاه پیچنده: ← پیچک.

بلو[8]**، جنگل** (belo)، ناحیه‌ی جنگلی، ل فرانسه، ش شاتو-تیری. در اینجا، در جج I، نیروهای امریکائی پیشرفت قشون آلمان را متوقف ساختند. (ژوئن ۱۹۱۸)

بلو، ژان باتیست: ← بلو، یوحنا.

بلو[9]**، یوحنا** (yuhannā belo)، نام اصلی وی **ژان باتیست بلو** (jāN bātist)، ۱۸۲۲–۱۹۰۴، مبلغ و مستشرق فرانسوی. در دانشگاه سن ژوزف بیروت تدریس میکرد. بزبان و ادب عرب تسلط داشت، عمر خود را در کارهای لغت عربی صرف کرد. کتاب لغت فرانسه بعربی (۱۸۵۷) او چندین بار بچاپ رسید، و چاپ مکمل آن در ۱۹۵۲ انتشار یافت. کتاب دیگرش، الفوائد الدریه فی اللغتین العربیة و الفرنسیة (۱۸۸۳)، که عربی به فرانسه است، نیز مکرر چاپ شده، و مانند کتاب اول معتبر و مورد رجوع است.

بلوا[10] (bluā)، شهر (جه ۲۴٬۳۵۲)، کرسی ولایت لوار-ایشر، فرانسه‌ی مرکزی، بر رود لوار. در قرن دهم، اولین کُنتِ بلوا، بنام تیبو (tibo) و معروف به حقه‌باز، شارتر و تورن را گرفت، جانشینانش شامپانی و بری را به قلمرو خود ملحق کردند. خود بلوا به دوکِ اورلئان فروخته شد (۱۳۹۷)، و در ۱۴۹۸ جزء املاک سلطنتی شد. کاخ مشهورش (از دوره‌ی رنسانس) مقر فرانسوای I، ماری استوارت، و کاترین دو مدیسی بود، و قتل (۱۵۸۸) هانری دو گیز در آنجا صورت گرفت. پیمانهای بلوا (۱۵۰۴–۵) موقتاً ← جنگهای ایتالیا را فیصله داد.

بلوا[11]**، لئون** (leoN bluā)، ۱۸۴۶–۱۹۱۷، نویسنده‌ی فرانسوی. کاتولیک و طرفدار اصلاحات اجتماعی بود؛ جامعه‌ی عصر خود را با کمال شدت مورد حمله قرار داد. از آثارش داستانهای ناامید (۱۸۸۶) و زن فقیر (۱۸۹۷) است، که مبنی بر زندگینامه‌ی خود اوست. نامه‌های وی قسمت عمده‌ای از آثارش را تشکیل میدهد.

بلواسی، طایفه: ← ابوالعباسی.

بلوچزائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

بلوچستان (balucestān) [= سرزمین بلوچها]، ناحیه‌ای کماب، که قسمت ج‌ش فلات ایران را از کویر کرمان در ش کوههای بم و بشاگرد تا مرزهای غربی سند و پنجاب اشغال میکند. این سرزمین بشکل فلاتی است که کوههای سلیمان در شرق و چند رشته‌کوه (با قله‌ی آتشفشانی معروف تفتان، بارتفاع ۴٬۱۱۴ متر) در غ آن قرار دارند. رودهای آن کوچک و بی‌اهمیت است. سکنه‌ی آن از ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ تن تجاوز نمیکند، که بیشتر آنها بلوچ اند (← بلوچها) و قبیله‌های براهوئی بزرگترین اقلیتهای آن میباشند. بلوچستان بین ایران و پاکستان منقسم است. **بلوچستان ایران** (ح ۱۵۵٬۰۰۰ کمه)، که اکنون کمابیش جزء ← استان بلوچستان و سیستان است، در ج‌ش ایران واقع، و از ل به سیستان و کویر لوت، از ش به بلوچستان پاکستان، از غ به کرمان و از ج به دریای عمان محدود میباشد. کوههایش بیشتر آتشفشانی و بعضی (مانند تفتان) زنده است. از رودهای آن میتوان باهوکلات (به دریای عمان میریزد) و رودهای داخلی بمپور، بمپشت، و ماشکید را نام برد. بیشتر رودهای بلوچستان به باطلاقهای پست شور موسوم به هامون میریزند. از جمله‌ی این هامونها دو هامون جزموریان و چاه عینی است. هوای بلوچستان در ارتفاعات شمالی و دامنه‌ی کوهها معتدل، در سواحل بسیار گرم و مرطوب، و در نواحی مجاور کویر تحمل‌ناپذیر است. ریگهای بیابان، همراه بادهای سموم، مزارع و جاده‌ها را مستور و صدمات فراوان وارد میکند. نواحی عمده‌ی آن سراوان، بمپور، و مکران است. از بنادرش گواتر، چاه بهار، و طیس میباشد. سکنه‌ی آن بیشتر از بلوچها هستند. بلوچستان

---

(۱)Black Hills (۲)Blekinge (۳)Belgrade (۴)Belgorod-Dnestrovsky (۵)Belém (۶)Balmoral (۷)loudspeaker; speaker (۸)Belleau (۹)Belot (۱۰)Blois (۱۱)Bloy

ایران منطقه‌ای است بتمام معنی توسعه‌نیافته؛ سکنه‌ی آن از ۲ تا ۳ نفر در کمم تجاوز نمیکند. در سالهای اخیر سازمان برنامه در صدد اجرای عملیات عمرانی در این ناحیه برآمده است، و بدین منظور با شرکت ایتالیائی ایتالکنسولت (itālkonsult) موافقتنامه‌ای منعقد ساخته است (۱۹۵۸). **بلوچستان پاکستان** (۳۴۷٬۰۶۰ کمم؛ جم ۱٬۱۷۸٬۰۰۰) جزء پاکستان غربی، و از غ به ایران، از ل به افغانستان، از ش به ایالت کراچی، و از ج به دریای عربستان محدود است. منقسم میشود به ایالت بلوچستان (۱۴۱٬۰۴۰ کمم)، که مشتمل بر بلوچستان انگلیس سابق، و مرکزش کته است؛ و اتحادیه‌ی ممالک بلوچستان، که مرکزش کلات است، و تمام قسمت مرکزی و جنوبی و ساحلی بلوچستان را فراگرفته، و مشتمل بر کشورهای کلات و مکران میباشد.

تاریخ

نام بلوچستان در کتیبه‌های میخی داریوش در بیستون و تخت جمشید مکه (maka) ضبط شده است. اطلاع ما از دوره‌ی پیش از اسلام این ناحیه بسیار کم است. بلوچها، ظاهراً مقارن با حمله‌ی سلجوقیان به کرمان، از کرمان به ناحیه‌ی مکران درآمدند. کرمان را مسلمانان در سال ۲۳ هق در دوره‌ی خلافت عمر خطاب فتح کردند، و در کوه‌های کرمان با اقوام بیابانگردی بنام کوچ (koc) یا قفص (qofs) و بلوچ یا بلوص مواجه شدند. در دوره‌ی معاویه شهرهای مکران فتح شد (۴۴ هق)، و فتوحات اسلامی بطرف مشرق پیش رفت. در دوره‌ی امویان و عباسیان، غارتگری بلوچها و کوچها از کرمان به سیستان و خراسان بسط یافت. ظاهراً عضدالدوله‌ی دیلمی بسیاری از بلوچها را کشت، ولی دستبردهای آنان ادامه یافت، تا آنکه محمود غزنوی پسرش مسعود را بجنگ با آنان فرستاد، و وی بلوچها را در نزدیک خبیص مقهور نمود. کمی بعد، کوچیدن بلوچها به مکران آغاز گردید، و مهاجرت آنان بطرف شرق ادامه یافت. در ناحیه‌ی کلات، اتحادیه‌ی براهوئی که مشتمل بر طوایفی از بلوچ و افاغنه بود جلو هجوم قبایل عمده‌ی بلوچ را باین ناحیه گرفت، و این قبایل به سند و پنجاب رو آوردند. بلوچها هیچوقت مملکتی تشکیل ندادند، بلکه حکومت قبیله‌ای داشتند، و رؤسای آنان غالباً با هم در جنگ بودند.

اطلاعاتی که از تاریخ متأخر بلوچستان داریم مربوط به اتحادیه‌ی براهوئی و توسعه‌طلبی آنها در قرن ۱۷م میلادی است. در پایان قرن ۱۷م، میر عبدالله که از سرکردگان براهوئی بود بر مکران استیلا یافت. نادر شاه افشار نسبت به خانهای براهوئی نظر مساعد داشت، و پس از فتوحات هند، اراضیی در سند بآنان واگذار کرد. بعد از تسلط احمد شاه درانی بر مکران، ناصر خان براهوئی (یا کلاتی) (فت ۱۲۱۰ هق) بسلطنت او گردن نهاد، و بتوسعه‌ی قلمرو خود پرداخت، ولی بعداً میان او و احمد شاه اختلاف افتاد؛ ناصر خان مغلوب شد (۱۱۷۲ هق)، و سرانجام طرفین صلح کردند، و قرار شد ناصر مستقل باشد، ولی به احمد شاه کومک نظامی بکند. در زمان پسر و جانشینش، محمود خان (فت ۱۸۲۱)، مکران غربی از دست براهوئی برفت، و بعضی از قبایل بلوچ کراچی را گرفتند. پسر و جانشینش، مهراب خان، در امور افغانستان مداخله کرد، و ناچار با بریتانیا درافتاد، و سرانجام پسر وی بنام ناصر خان II (فت ۱۸۵۷) به خانی شناخته شد (۱۸۴۱)، و او در ۱۸۵۴ تحت الحمایگی بریتانیا را پذیرفت. در نتیجه‌ی شورشهائی که پس از مرگ وی روی داد، دولت بریتانیا کلات را جزء امپراطوری هند آورد. در دوره‌ی قاجاریه، بلوچستان ایران از تحت استیلای خانات کلات بیرون آمد؛ مرز کلات با بلوچستان ایران در ۱۸۷۲ (۱۲۸۸ هق) تعیین گردید، و در ۱۸۹۵–۹۶ در آن تجدید نظر بعمل آمد. ناحیه‌ی بلوچستان پاکستان در ۱۹۴۶–۴۷ به پاکستان الحاق شد. اختلافات مرزی ایران و پاکستان در ۱۵ دیماه ۱۳۳۸ هش خاتمه یافت.

بلوچستان و سیستان، استان، استان جدید التأسیس، ش و جش ایران، کمابیش مطابق بلوچستان ایران (← بلوچستان) و سیستان؛ مرکزش زاهدان. از ل به افغانستان و خراسان، از غ عمدةً به کرمان، از ج به دریای عمان، و از ش به افغانستان و بلوچستان پاکستان محدود است. فعلا مشتمل بر شهرستانهای ایرانشهر، چاه بهار، زابل، زاهدان، و سراوان میباشد.

بلوچها (baluc.hā) یا **طوایف بلوچ،** نام طوایفی چند که در بلوچستان ایران، و نیز در سیستان و در سند و پنجاب، و همچنین عده‌ی قلیلی از آنها نزدیک مرو در ترکمنستان شوروی سکنی دارند. زبان آنها ← زبان بلوچی است. برای تاریخ بلوچها ← بلوچستان. بلوچهای ایران منقسم به چند طایفه است که بعضی منقسم به چندین تیره میباشد. از طوایف مهم میتوان اینها را نام برد (ارقام تعداد احتمالی خانوار است)

بارکزائی	(۵۱۰)	شهنوازی	(۴۰۰)
بامری	(۲٬۳۵۰)	گمشادزهی	(۱٬۵۶۵)
بزرگزاده	(۱٬۹۰۰)	لاشاری	(۳٬۸۰۲)
بلیده‌ای	(۲٬۳۸۷)	مبارکی	(۶٬۰۲۰)
دُزّازائی	(۱٬۳۵۰)	میرمرادزائی	(۲٬۸۸۰)
ریگی	(۷٬۴۴۵)	ناروئی	(۷۰۰)
زابلی کرد	(۹۷۵)	نعمت‌اللهی	(۱٬۰۵۰)
سردارزائی	(۱۱٬۵۵۰)	نوشیروانی	(۱٬۱۹۰)
شه‌بخش	(۳٬۰۷۰)		

بلوچی، زبان، از زبانهای ایرانی غربی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که در بلوچستان و بعضی نواحی دیگر رایج است. دو لهجه‌ی اساسی شرقی و غربی و لهجه‌های فرعی متعدد دیگر دارد. بلوچی، نظر بارتباطش با لهجه‌های ایرانی شرقی، بسیاری از خصوصیات آنها را اقتباس کرده است. ← زبان، جدول.

بلوچیتریوم[1] (baluciteriom؛ از لتی)، کرگدن اولیه‌ی منقرض عهد میوسن، که استخوانهای فیل‌شده‌ی آنرا در آسیای مرکزی یافته‌اند (نامش مأخوذ از نام بلوچستان است). احتمالا بزرگترین پستاندارانی است که تا کنون در خشکی زیسته‌اند؛ ارتفاع شانه‌اش قریب ۶ متر و وزنش حد 10 تن تخمین شده است.

بلودره[2] (belvedere)، تالار و نمایشگاهی در واتیکان، رم، که بسال ۱۴۹۰ برای پاپ اینوسنت کنتیوس VIII ساخته شده و برخی از عالیترین نمونه‌های هنرهای باستان در آن جای دارد. از آنجمله اند: **آپولون بلودره**؛ تیمثه‌ی هرکول؛ و لائوکوئون. در شهر وین نیز کاخی باین نام هست که آنرا موزه‌ی تاریخ و هنر کرده‌اند.

بلو دو پروس: ← آبی پروس.

بلور[3]، جسم جامدی دارای ساختمان داخلی مشخصی که ناشی از ترتیب تألیف اتمهای سازای آنست، و شکل خارجی مشخص (بصورت کثیر الوجوه) که نمود ساختمان داخلی آن میباشد. فرایند درآمدن یک ماده را بصورت بلورها تبلور میخوانند. تقریباً همه‌ی عناصر خالص و مرکبات قابل تبلور اند. **بلورشناسی**[4] شعبه‌ای است از علم فیزیک که در آن از شکل بلورها بحث میشود. از بررسی سطحی بلورهای طبیعی، بسبب تنوع اندازه و شکل و عده‌ی وجوه آنها، چنین بنظر میرسد که انواع بلورها بیشمار است، ولی با بررسی دقیقتر و رعایت تقارن بلورها، میتوان همه‌ی بلورها را به ۳۲ طبقه تقسیم کرد، و این طبقات را به هفت (و بعضی به شش) دسته تقسیم میکنند، و هر دسته را یک دستگاه میخوانند. در جدول ذیل اسامی هر

دستگاههای بلورها

نام دستگاه	نمونه‌ی جسم هندسی	مثال از مواد
مکعبی[5] یا منتظم[6]	مکعب	گالن، پیریت، زاج
مربعی[7]	منشور قائم مربع القاعده	روتیل، قلع
راستلوزی[8] (rāstlŏzi)	منشور قائم لوزی القاعده	زبرجد، گوگرد
کجلوزی[9] (kajlŏzi)	منشور مایل لوزی القاعده	بوراکس، گوگرد، آزوریت
لوزوجهی[10] (lŏzvajhi)	لوزوجه	املاح ایسلند
سه‌خواب[11] (sexāb)	منشور مایل با قاعده‌ی متوازی الاضلاع	اسید بوریک، کات کبود
مسدسی[12] (mosaddasi)	منشور قائم مسدس القاعده	تورمالین، هماتیت، کالسیت، زمرد

دستگاه، مثالی از جسم هندسی متعلق بآن دستگاه، و مثالهائی از موادی که در آن دستگاه متبلور میشوند آمده است. اجسام هندسیی که در جدول ذکر شده بسیار ساده اند، ولی بوسیله‌ی قطع این اجسام به طرق معین میتوان سایر اشکال متعلق به هر دستگاه را تعیین کرد. مثلا، بعضی از اجسامی که از برش مکعب (ساده‌ترین شکل متعلق به دستگاه مکعبی) بدست میآید در شکل (صفحه‌ی ۴۴۵) دیده میشود.

بلورهای طبیعی و نیز آنهائی که مصنوعاً تهیه میشوند، بندرت با اجسام ساده‌ی هندسی مطابقت

(۱)baluchitherium (۲)Belvedere (۳)crystal (۴)crystallography (۵)cubic (۶)regular (۷)tetragonal (۸)orthorhombic (۹)clinorhombic (10)rhombohedral (۱۱)triclinic (۱۲)hexagonal

دارند. معمولا در طی انجماد یک ماده‌ی مذاب

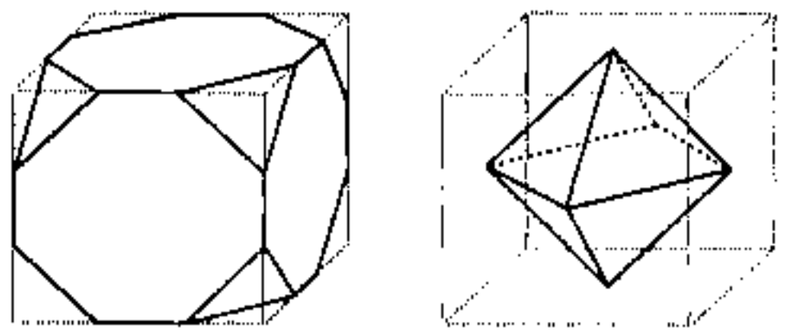

(← تبلور)، بلورها با هم تشکیل میشوند، و لهذا ناتمام بوجود میآیند. و نیز وقتی ماده‌ی محلولی متبلور میشود، بسبب یکنواخت نبودن تشکیل بلورها در ضمن تبلور، بلورها نامنظم بوجود میآیند. معذلک، علی رغم همه‌ی این نواقص و بینظمیها، در مورد بلورهای هر ماده، زاویه‌ی بین وجوه همواره ثابت است، و این یکی از قوانین اساسی بلورشناسی است (قانون ثابت بودن زوایای بین وجوه). بنا بر این، بوسیله‌ی مقادیر زوایای بین وجوه در یک بلور، همواره میتوان تعیین کرد که این بلور از کدام طبقه از کدام دستگاه است.

چنانکه گفته شد، شکل یک بلور ناشی از نحوه‌ی تألیف اتمهای آنست. اتمهای بلورها با نظم هندسی خاصی مرتب میباشند، و این ترتیب برای هر ماده در دمای معین همواره یکسان است. ترتیب تألیف اتمهای یک بلور با چشم دیده نمیشود، ولی بوسیله‌ی اشعه‌ی ایکس قابل تشخیص است، و این امر در شیمی، معدنشناسی، زمین‌شناسی، و علوم دیگر، و نیز در جواهرسازی حائز کمال اهمیت میباشد. بلورها از جهت خواص فیزیکی (مثلا سختی، شکافتپذیری در امتداد صفحات معین، خواص نوری، قابلیت هدایت حرارت، و قابلیت هدایت برق) متفاوتند. این خواص مبنای استفاده‌ی صنعتی از بلورها و لهذا حائز اهمیت خاصی است.

بلورد (balvard)، دهستان (جم ح ۹۲۰؛۲؛)، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۶۰ (؛) آبادی. هوایش سرد است. مرکزش، **بلورد**، در ۴۲ کیلومتری ش سعیدآباد واقعست.

بلورشناسی: ← بلور.

بلوشر[1]**، گبهارد لبرشت فون** (gebhārd lebe-reŝt fon blüŝer)، ۱۷۴۲–۱۸۱۹، ژنرال پروسی در جنگهای ناپلئونی. در پیروزی متحدین در لایپزیک (۱۸۱۳) و در ← جنگ واترلو سهم بسیار مهمی داشت.

بلوشه[2]**، گابریل ژوزف ادگار** (gābriel jozef edgār bloŝe)، ۱۸۷۰–۱۹۳۷، مستشرق فرانسوی. زبانهای عربی و فارسی را در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقی پاریس فراگرفت. در ۱۸۹۵ کتابدار کتابخانه‌ی ملی پاریس گردید. از کتابداران نسخه‌های خطی آن کتابخانه بود، و فهرستهای بسیار از نسخه‌های خطی منتشر کرد. مدخلی بر تاریخ مغول (۱۹۱۰)، مجالس نقاشی نسخه‌های خطی عربی و فارسی و ترکی کتابخانه‌ی ملی پاریس، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی ملی پاریس (۴ جلد)، و فهرست نسخه‌های زند و پهلوی و فارسی مربوط به آیین زردشت، و نیز طبع قسمتی از جامع التواریخ رشیدی از آثار اوست.

بلوط (balut)، نام درختانی با برگهای ریزان یا پیوسته‌سبز و بوته‌هائی از نوع کوئرکوس (*Quercus*)، مشتمل بر ح ۳۰۰ جنس، که در نیمکره‌ی معتدل شمالی بسیار پراکنده اند. بلوطها بسبب چوب بادوام خود مدتها ارزش بسیار داشته‌اند. پوست بعضی از آنها را در رنگرزی و پزشکی بکار میبرند. از پوست **بلوط چوب‌پنبه** (*Q. suber*) چوب‌پنبه‌ی تجارتی بدست میآید. گروهی که بنام بلوط سیاه یا قرمز معروف است (مانند بلوط سرخ، سیاه، زرد، خرمائی، و غار بلوط) دارای برگها یا کنگره‌ی برگهائی هستند که دندانه‌ی بسیار دارند، و بلوط آنها دوساله میرسد. بلوطهای سفید (مانند بلوط سفید، خاردار، چوب‌پنبه‌ای، و پیوسته‌سبز) دارای برگها یا کنگره‌هائی در برگ هستند که دندانه ندارند و اغلب گِرد اند، و بلوط آنها یکساله میرسد.

بلوط اسبی (balute asbi)، (*Aesculus hippo-castanum*)، درخت بلندی مخصوص نواحی مدیترانه، که بیشتر برای زینت کاشته میشود. گلهای سفید یا خاکستری‌رنگش بصورت خوشه‌های هرمی بزرگ است. میوه‌اش خوراکی نیست.

بلوط چوب‌پنبه (balute)، (*Quercus suber*)، بلوط پیوسته‌سبزی که در اقلیم مدیترانه‌ای میروید. قسمت خارجی نرم پوست آن، بنام چوب‌پنبه، برای در شیشه و طبقات محافظ اشیاء صنعتی بکار میرود.

بلوط دریائی: ← بالان؛ توتیا.

بلوفیلدز[3] (blufildz)، بندر (جم ۴۶۳؛۷؛)، ج‌ش نیکاراگا، کنار دریای کارائیب. سابقاً محل اجتماع دریازنان بود. در ۱۶۷۸ کرسی تحت الحمایه‌ی بریتانیائی موسکیتیا گردید. اسماً در ۱۸۵۰ و قطعاً در ۱۸۹۴ جزء نیکاراگا شد.

بلوک (boluk؛ از ترکی)، لفظ ترکی، بمعنی جزء و قطعه، که در ترکی شرقی و در فارسی بمعنی ولایت یا ناحیه بکار میرفت. بالاخص، در تقسیمات کشور ایران پیش از قانون سال ۱۳۱۶ هش، قسمتی از ولایت را که دارای یک قصبه و چند محال بود، و بتوسط یک نفر نایب الحکومه از طرف حاکم اداره میشد، بلوک میگفتند.

بلوک[4]**، آلکساندر آلکساندروویچ** (āleksāndr āleksāndrovic blok)، ۱۸۸۰–۱۹۲۱، بزرگترین شعرای سمبولیست روسی. کتاب خانم زیبا (۱۹۰۴) سبب شهرتش گردید. منظومه‌ی حماسی دوازده تن (۱۹۱۸) را در طرفداری از انقلاب روسیه سرود.

بلوکسبرگ، قله، آلمان، ← بروکن.

بلوکهاوس[5] (blokhās؛ آلمانی)، دژ کوچک و غالباً موقتی برای پادگانهای کوچک. احتمالا از قرن ۱۵م بکار رفته است.

بلوم[6]**، لئون** (leoN blom)، ۱۸۷۲–۱۹۵۰، سیاستمدار سوسیالیست و نویسنده‌ی فرانسوی. رئیس نخستین دولت جبهه‌ی مردم بود (۱۹۳۶–۳۷)، که از اتحاد سوسیالیستها، رادیکال سوسیالیستها، و کمونیستها تشکیل یافته بود. برای اصلاح اوضاع کارگری چند قانون مهم گذرانید. در ۱۹۴۰ دولت ویشی او را توقیف کرد؛ در دادگاه ریوم دلیرانه از خود دفاع نمود؛ تا ۱۹۴۵ زندانی آلمانها بود. مدت کوتاهی (۱۹۴۶–۴۷) رئیس دولت سوسیالیست بود. در سالهای آخر عمر، میانه‌رو شده بود.

بلومزبری[7] (blumzbəri)، منطقه‌ی مسکونی، قسمت مرکزی لندن، انگلستان. موزه‌ی بریتانیائی و دانشگاه لندن در آن واقع اند. محل سکونت بسیاری از هنرمندان، نویسندگان، و دانشجویان است.

بلومفونتین[8] (blumfonteyn)، شهر (جم ۱۴۱؛۶۰۰)، کرسی کشور آزاد اورانژ، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی.

بلومفیلد[9]**، لئرد** (lenərd blumfild)، ۱۸۸۷–۱۹۴۹، زبانشناس امریکائی. تخصص وی در زبانهای ژرمنی مخصوصاً از جنبه‌ی تطبیقی بود. سپس توجه خود را معطوف به زبان از جنبه‌ی علمی و توصیفی کرد. شاهکارش، بنام زبان (۱۹۳۳)، از متون معتبر در این موضوع است.

بلومنباخ[10]**، یوهان فریدریش** (yohān fridriš blumenbāx)، ۱۷۵۲–۱۸۴۰، طبیعیدان و مردم‌شناس آلمانی. علم تشریح تطبیقی را به آلمان وارد کرد و آنرا توسعه داد. تقسیم نژادها به پنج نژاد، که مبنای جملگی تقسیمات بعدی نژادها بوده، ازوست. تحقیقات و مطالعاتی در اندازه‌گیری جمجمه دارد.

بلونا[11] (bellonā)، در دین روم، الاهه‌ی جنگ، خواهر یا زن مارس.

بلوندل[12]**، فرانسوا** (frāNsuā bloNdel)، ۱۶۱۷–۱۶۸۶، معمار فرانسوی. طاق نصرت سن دنی (پاریس) را طرح ریخته است. برادرزاده‌اش **ژاک فرانسوا بلوندل** (jāk)، ۱۷۰۵–۷۴، نیز معمار سرشناسی بود.

بلوندل دو نل[13] (bloNdel dë nel)، شاعر تروبادور فرانسوی، که در اواخر قرن ۱۲م رونق داشت. نزد ریچارد I مقرب بود، و در ۱۱۹۰ همراه وی به جنگ صلیبی رفت. گویند بعد از اسارت (۱۱۹۳) ریچارد بدست لئوپولد II، مارگراف اتریش، بوسیله‌ی نغمه‌هائی که فقط او و ریچارد آنها را میدانستند، موفق به نجات ولینعمت خود شد.

بلوهر و بوداسف (belāhar, budāsaf) (یا **بوذاسف** یا **یوداسف**)، کتابی دینی و فلسفی‌گونه و اخلاقی، درباره‌ی طریقه‌ی هدایت یوداسف (بوداسف)، شاهزاده‌ی هندی، بوسیله‌ی بلوهر زاهد، که ظاهراً نخست بزبان پهلوی بوده، و مشتمل است بر اطلاعات ایرانیان از مذهب بودا. این کتاب به دو زبان یونانی و عربی بدست ما رسیده، و سپس بزبانهای مختلفی از قبیل عبری، حبشی، سریانی، ارمنی، گرجی، و بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه شده. ترجمه‌ی یونانی این کتاب رنگ مسیحیت دارد، و در آن بوداسف، بر خلاف میل پدر، بهدایت بلوهر مسیحی میشود و عاقبت پدر را نیز هدایت میکند، و شاید بود که این ترجمه در نیمه‌ی اول قرن ۷م بم در فلسطین در دیر قدیس ساباس صورت گرفته باشد، و روایت عربی نصرانی این داستان مبتنی بر این

(1)Blücher (2)Blochet (3)Bluefields (4)Blok (5)blockhouse (6)Blum (7)Bloomsbury (8)Bloemfontein (9)Bloomfield (10)Blumenbach (11)Bellona (12)Blondel (13)Blondel de Nesle

ترجمه‌ی یونانی است، و از عربی به حبشی و عبری ترجمه گردیده. از آنجائی که میان ترجمه‌های قدیمی عربی و یونانی چندان ارتباطی نیست، بعضی گویند که ترجمه‌های عربی قدیم از اصل پهلوی این قصه ترجمه شده است. تحریری از عربی این کتاب در کمال الدین و تمام النعمه (از ابن بابویه، ف ۳۸۱ هق) و همچنین در عین الحیات (بفارسی) و در جلد ۱۷م بحار الانوار مندرج است. تحریری بفارسی از این قصه در کتابخانه‌ی ملک موجود است که تاریخ کتابت آن ۸۱۰ هق است. ترجمه‌ای بفارسی از این داستان در ۱۳۲۲ هش در تهران و آنچه در کمال الدین است با کتاب مزبور در ۱۳۷۹ هق ترجمه و نیز در تهران طبع شده.

بلوی (balavi)، شهرت **ابومحمد عبدالله ابن محمد مدینی** (madini)، مورخ مصری که احتمالا در قرن چهارم هق میزیست. کتاب سیرة ابن طولون او را امروزه از مهمترین منابع تحقیق در تاریخ ابن طولون، و در تاریخ مصر و خلافت عباسی در نیمه‌ی دوم قرن ۳م هق میشمارند.

بلویلر[1]، **پاول اویگن** (päl oygen bloyler)، ۱۸۵۷–۱۹۳۹، متخصص سویسی عصبشناسی و امراض روانی. تحقیقات عمده‌ای در جنون جوانی کرد (۱۹۱۱)؛ اصطلاح سکیزوفرنی بمعنی تقسیم خاطر ازوست. آثار متعدد دارد.

بله، ژوآشم دو: ← دو بله، ژوآشم.

بله‌بری (bale.bori)، اصطلاحی برای مذاکره کردن خانواده‌های داماد و عروس برای مخارج عروسی. مقدمه‌ی بله‌بری خواستگاری است، که درخواست ازدواج از خانواده‌ی عروس است.

بلهه[2] (belha) [عبری، = زن باوقار]، کنیز راحیل و همخوابه‌ی یعقوب و مادر دان و نفتالی (پیدایش ۲۹.۲۹؛۱.۳۰–۸؛ ۲۵.۲۲،۳۵؛ ۲۵.۴۶؛ ۴.۴۹؛ اول تواریخ ۱۳.۷).

بلی[3]، **آندری** (āndrey beli)، نام مستعار **باریس نیکولایویچ بوگایف** (bāris nikolāyevic bugāyef)، ۱۸۸۰–۱۹۳۴، شاعر روسی و از پیشوایان مکتب سمبولیسم در روسیه. علاوه بر آثار منظوم (سمفونی‌ها، ۴ جلد، ۱۹۰۱–۸)، رمانهای عالی و برجسته‌ای از قبیل کبوتر نقره‌ای (۱۹۱۰) و پطرزبورگ (۱۹۱۲) نوشته است. در ادبیات اولیه‌ی روسیه‌ی شوروی مؤثر بود.

بلیانی، امین‌الدین: ← امین‌الدین بلیانی.

بلیز[4] (beliz)، شهر (جه ۲۱°۸۸۴)، کرسی و بندر عمده‌ی هندوراس بریتانیا، بر مصب رود بلیز.

بلیزاریوس[5] (belizārius)، لتبه بلیساریوس، ح ۵۰۵–۵۶۵، سردار دولت بیزانس در زمان یوستی‌نیانوس I. شورش معروف به شورش نیکا را فرو نشاند (۵۳۲). واندالهای افریقا را شکست داد (۵۳۳–۳۴). برای بازگرفتن ایتالیا از اوستروگوتها جنگید (۵۳۵–۴۰؛ ۵۴۴–۴۸)؛ ناپل، رم، میلان، و راونا را گرفت. جنگش (۵۴۱) با خسرو انوشیروان بیحاصل بود. دسائس سیاسی مانع کارش بود. در ۵۴۸ نارسس جایش را گرفت. در ۵۵۹ قسطنطنیه را از مهاجمین بلغار نجات داد. مدت کوتاهی مغضوب و محبوس شد (۵۶۲).

بلیساریوس، سردار رومی: ← بلیزاریوس.

بلیسیک[6]، **رابرت** (rābərt bleyk)، ۱۵۹۹–۱۶۵۷، دریاسالار انگلیسی. قدرت بریتانیا را در مدیترانه برقرار کرد (۱۶۵۴). در بسط نیروی دریائی امپراطوری بریتانیا مؤثر بود.

بلیک[6]، **ویلیام** (wilyām bleyk)، ۱۷۵۷–۱۸۲۷، هنرمند و شاعر انگلیسی. حکاک بود و (بیاری همسر خود) برای طبع آثار بعضی از نویسندگان (منجمله ادوارد یانگ، دانته، و تامس گری) و نیز برای جملگی مجلدات اشعار خود، باستثنای طرحهای شاعرانه (۱۷۸۳)، تصاویر زنده و زیبائی ساخت. اشعارش و نیز تصاویری که ساخته ترکیبی است از رؤیاهای ماوراء طبیعی و خطوط محکم و ساده. از آثارش نغمه‌های بیگناهی (۱۷۸۹) و نغمه‌های تجربه (۱۷۹۴) است.

بلیکسلی[7]، **البرت فرانسیس** (albərt frānsis bleyksli)، ۱۸۷۴–۱۹۵۴، گیاهشناس امریکائی که تحقیقاتش در توارث و تکثیر مایه‌ها است.

بلیله (balile)، میوه‌ی درختی گرمسیری (*Termi-nalia bellerica*)، شبیه به هلیله، و دارای همان خواص.

بلین[8]، **جیمز گیلسپی** (jeymz gilespi bleyn)، ۱۸۳۰–۹۳، سیاستمدار امریکائی. در دوره‌ی تصدی وزارت خارجه، بین کشمکش و امریکای لاتین روابط نزدیکتری ایجاد کرد، و نخستین کنگره‌ی پان آمریکن را ترتیب داد.

بلیناس (balinās): ← ابلونیوس؛ پلینی.

بلینتسونا[9] (bellintsonā)، شهر (جه ۱۲°۰۶۰)، کرسی تیچینو، ج سویس، بر رود تیچینو. چند کلیسا و قلعه‌هائی از قرون ۱۵م–۱۶م دارد.

بلینسدهایم[10] (blindhāym)، انگلا **بلنم**[11] (blenəm)، دهکده، غ باواریا، بر رود دانوب در ش اولم. بین آنجا و هوخشتات (hoxštāt)، که نزدیک آنست، در جنگ جانشینی اسپانیا، انگلیسها (بسرکردگی مارلبره و یوجین) فرانسویها و باواریائیها (بسرکردگی مارشال تالار و مارشال مارسن) را مغلوب کردند (۱۳ اوت ۱۷۰۴).

بلینسکی[12]، **ویساریون گریگوریویچ** (visārion grigoryevic belinski)، ۱۸۱۰–۴۸، نویسنده‌ی روسی و مؤسس نقد ادبی روسی، که بعد از انقلاب روسیه هم از متفکرین مترقی در ادبیات و نیز در مسائل سیاسی و اجتماعی محسوب بوده است.

بلینوس (balinus)، ← ابلونیوس.

بلینی[13] (bellini)، خاندان مشهور نقاشهای ونیزی در اوایل دوره‌ی رنسانس. **یاکوپو بلینی** (yāko-po)، ح ۱۴۰۰– ح ۱۴۶۴، سرسلسله‌ی این خاندان و از پایه‌گذاران مکتب ونیزی بود، و دخترش را بزنی به مانتنیا داد. بسیاری از شاهکارهای او از میان رفته است. بعضی از آثار بجامانده‌ی او عبارتند از سه تصویر مریم عذرا (کاخ اوفیتسی؛ آکادمی ونیز، موزه‌ی لوور)؛ مصلوب شدن مسیح (در کاخ اسقف اعظم، ورونا)؛ تیمرخ یک پسر، و شستن مسیح پاهای حواریون را (گالری ملی هنر، واشینگتن)؛ و دو دفتر طراحی، شامل طرحها و تصاویر بسیار، که منبع اطلاعات گرانبها برای مطالعه و نقد آثار او بشمار میرود (یکی در گالری ملی هنری لندن و دیگری در موزه‌ی لوور). پسرانش، **جووانی بلینی** (jovānni)، ح ۱۴۲۶–۱۵۱۶، و **جنتیله بلینی** (jentile)، ح ۱۴۲۷–۱۵۰۷، از شاگردان او و مانتنیا، و در آغاز کار از مانتنیا متأثر بودند، ولی بتدریج مکتب خشک و سختگیر وی را رها کردند، و بیش از پیش به واقعیت نزدیک شدند. خطوط آراسته و قانونی یونانیان را ترک گفتند، و از تلاطم و آشوب زندگی الهام گرفتند.

کارهای برتر جووانی نمودار احاطه‌ی وی در ترکیب رنگها و شور مذهبی و اعتماد و بزرگی روح اوست، و معاصران وی را سخت متأثر ساخته. شهرت او بیشتر بسبب تصاویری است که بر محرابها کشیده؛ معروفترین آنها دو شاهکار درخشان رنسانس در ونیز است. آثار مهم دیگر او در ونیز، گالری ملی لندن، و گالری ملی هنری واشینگتن دیده میشود.

جنتیله بلینی را حکومت وقت بسال ۱۴۷۹ به دربار سلطان محمد II به قسطنطنیه فرستاد. ارمغان این سفر صورتی از سلطان محمد (گالری ملی لندن)، و تصویر بار یافتن سفیر ونیز بدربار قسطنطنیه (موزه‌ی لوور)، و صورت یکی از مستوفیان حکومت عثمانی (موزه‌ی گاردنر، در بستن، کشمکش) میباشد. دست وی در صورتسازی و ساختن تصاویر پرشکوه و تشریفاتی چیره‌تر بود، و نقاشیهای او، بسبب حفظ دقایق اوضاع و احوال ونیز در قرن ۱۵م، از لحاظ تاریخی اهمیتی بسزا دارد.

بلینی، جنتیله: ← بلینی، خاندان.

بلینی، جووانی: ← بلینی، خاندان.

بلینی[13]، **وینچنتسو** (vincentso bellini)، ۱۸۰۱–۳۵، آهنگساز ایتالیائی اپرا. از اپراهای معروفش نورما و سونامبولا (هر دو ۱۸۳۱) است. سخت مورد تحسین شوپن بود.

بلینی، یاکوپو: ← بلینی، خاندان.

بلیون: ← بیلیون.

ب‌م، علامت اختصاری "بعد از میلاد مسیح".

بم[14] (bom؛ فنـ)، رزین یا صمغ معطر درختان مختلف مخصوصاً درختان مناطق گرم که در دارو-سازی و صنایع بکار میروند. از آن جمله است **بم تلو، بلسان مکی، بم کانادا.**

بم (bam)، شهر (جه ۱۵°۷۳۷ سث ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱°۱۰۰ متر)، مرکز شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)، در واحه‌ای واقع در حاشیه‌ی جغ کویر لوت، بفاصله‌ی ۱۹۳ کیلومتری کرمان. هوایش در تابستان گرم و در زمستان معتدل است. ناحیه‌ی بم در قدیم یکی از پنج کوره‌ی ایالت فارس بود. محصول عمده‌اش در گذشته و حال خرما و پنبه بوده است.

شهر بم بر جاده‌هائی که جغ ایران را با سیستان، افغانستان، و بلوچستان مرتبط میکند قرار دارد، و بهمین جهت، از دوره‌ی سامانیان که این شهر ساخته شده اهمیت سوقالجیشی و بازرگانی داشته است. قلعه‌ی آن در قرن ۴م هق

(۱)Bleuler (۲)Bilhah (۳)Bely (۴)Belize (۵)Belisarius (۶)Blake (۷)Blakeslee (۸)Blaine (۹)Bellinzona (10)Blindheim (11)Blenheim (12)Belinsky (13)Bellini (14)balsam

معتبر، و سدی در مقابل مهاجمین شرقی بود. در ۱۱۳۱ هق محمود افغان بم را گرفت، ولی بسبب شورشی که در قندهار روی داد آنرا رها کرد. در ۱۱۳۴ هق دگر بار آنرا تصرف نمود، و شهر تا ۱۱۴۲–۴۳ که نادر شاه افشار قدرت افاغنه را در هم شکست در دست آنان ماند. نادر شاه بر استحکامات آن افزود. در همین شهر بود که آقا محمد خان قاجار لطفعلی خان زند را دستگیر کرد (۱۲۱۰ هق)، و بیادگار پیروزی خود مناره‌ای از کله‌های ۶۰۰ تن از مخالفین خود برافراشت. در شورش ۱۲۵۶–۵۷ هق آقا خان محلاتی دگر بار اسم بم بلند شد. بم کهنه ویرانه‌ای بیش نیست، و تنها بنای جالب آن بقعه‌ی امامزاده زید است. شهر جدید ح ۵۰۰ متری بم کهنه ساخته شده است.

بم (bam)، شهرستان (جم ۶۶٬۰۰۰؟)، ش و قسمت مرکزی استان هشتم (کرمان)؛ مرکزش بم. مرکب است از سه بخش حومه، راین (غ) و فهرج (ش). قسمتی از شمال آنرا لوت زنگی احمد فراگرفته است. دنباله‌ی جبال بارز از ج شهرستان میگذرد. قسمتهای کوهستانی (بخش راین و ارتفاعات جبال بارز) سردسیر است. دامنه‌ها و دشتهای آن گرمسیر، و دامنه‌ها در تابستان در معرض بادهای گرم و سوزان میباشد. قسمت مرکزی شهرستان حاصلخیز است. رودخانه‌ی دائم ندارد؛ بزرگترین رود آن تهرود میباشد. محصولش غلات، لبنیات، بادام کوهی، خرما، حنا، و مرکبات است.

بم[1]، ارنست (ernst bem)، ۱۸۳۰–۸۴، جغرافیادان و آماردان آلمانی؛ مت گوتا. مؤسس و مدیر (۱۸۶۶–۸۴) سالنامه‌ی جغرافیائی و متصدی (۱۸۷۶–۸۴) امور آماری سالنامه‌ی گوتا بود.

بم اصلی[2] (bame asli)، جمله‌ی کوتاه موسیقی که در نُت‌های بم بصورت مداوم اجرا میشود، و تا آخر قطعه ادامه دارد. در دوره‌ی باروک رواج یافت.

بمب اتمی (bombe atomi)، از سلاحهای اتمی، که نیروی آن ناشی از انرژی اتمی حاصل از شکافت هسته‌ی اتم است (در مواد منفجره‌ی معمولی، نیروی انفجاری ناشی از جابجا شدن اتمها است، نه از تجزیه‌ی هسته‌ی اتم). چنانکه در مقاله‌ی انرژی اتمی گفته شده است، برای اینکه از شکافت هسته‌ی اتم انرژی معتنابهی تولید شود باید شکافت بصورت زنجیری ادامه یابد، و این خود مستلزم اینست که جرم ماده‌ی شکافتپذیر از حد معینی (موسوم به جرم بحرانی) کمتر نباشد. تفصیل ساز و کار بمب اتمی از اسرار است. آنچه مسلم است اینست که برای موفقیت‌آمیز بودن عمل بمب، باید اولا فعل و انفعال زنجیری با چنان سرعتی انجام گیرد که، پیش از متلاشی شدن بمب، مقدار معتنابهی ماده شکافت یابد، و ثانیاً باید ساختمان بمب چنان باشد که فقط در موقع مطلوب منفجر شود. برای منظور اول بمب را با ماده‌ی سنگینی میپوشانند که، بسبب جبر خود، مدت بین انفجار و ترکیدن بمب را تمدید میکند؛ و بعلاوه از فرار کردن نوترونها نیز تا حدی جلوگیری مینماید. برای مهار کردن انفجار بمب، دو جرم جداگانه که هر یک از جرم بحرانی کمتر ولی مجموعاً بیشتر از آن باشند بکار میبرند، و در موقع مطلوب، مثلا با منفجر ساختن مواد منفجره‌ی معمولی که در بمب کار گذاشته شده، آنها را با منتهای سرعت بهم میزنند. مواد مناسب برای بمب اتمی اورانیوم ۲۳۵ و پلوتونیوم است، زیرا در هر یک از این عناصر، نوترونهائی که بوسیله‌ی شکافت تولید میشود باعث شکافتهای تازه میگردد.

تاریخ بمب اتمی با کوششهائی که برای شکافتن هسته‌ی اتم بعمل آمد آغاز میگردد (← اتم؛ انرژی اتمی). اولین بمب اتمی (ساخت کشمت) در ۶ ماه اوت ۱۹۴۵ بر هیروشیما انداخته شد و موجب کشتار جمع کثیری مردم بیگناه گردید. بمبهائی که بر هیروشیما و ناگاساکی انداخته شد در لوس آلاموس ساخته شده بود. روسها اولین بمب اتمی خود را در ماه اوت ۱۹۴۹ آزمایش کردند. پس از ۱۹۵۰، دولتهای بزرگ تهیه و آزمایش سلاحهای اتمی و تحقیق در قدرت تخریبی آنها را ادامه دادند.

انفجار بمب اتمی چهار پدیده‌ی مخرب همراه دارد: موج ضربه‌ای بسیار قوی؛ تشعشعات نورانی شدید؛ صدور تشعشعات نافذ (اشعه‌ی گاما و نوترون‌ها)؛ پخش کردن محصولات رادیوآکتیو شکافت. دو پدیده‌ی اول ناشی از این است که انفجار بمب همراه است با صدور چندین هزار میلیارد کالری حرارت در مدتی بسیار کوتاه (چند میلیونیم ثانیه) در فضائی محدود. قسمت اعظم این انرژی تبدیل بحرارت میشود، و گویی آتشین و نورانی که دمای آن چند میلیون درجه و فشارش خارق العاده است تشکیل میدهد. گازهای محتوی در گوی نورانی بسرعت انبساط یافته هوای اطراف را با سرعت زیادی (بیش از یک کیلومتر در مجاورت محل انفجار) بحرکت میآورند. باین ترتیب، موج ضربه‌ای تولید میشود که ممکن است ساختمانها و حتی استحکامات را خراب کند. انفجار بمب توأم با تشعشعات نورانی شدید است (۱/۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ثانیه بعد از انفجار، روشنائی بمب از ده کیلومتری صد برابر روشنائی خورشید از زمین است) که ممکن است تابینائی موقت ایجاد کند. انفجار بمب تشعشعات هسته‌ای مرکب از ذرات آلفا و بتا، اشعه‌ی گاما، و نوترونها تولید میکند. ذرات آلفا و بتا بزودی انرژی خود را از دست میدهند، ولی اشعه‌ی گاما و نوترونها ممکن است تا مسافت زیادی (بیش از یک کیلومتر) پیش بروند؛ در انسان و حیوانات باعث بیماری یا مرگ میشوند. در نتیجه‌ی انفجار بمب، زمین، هوا، آب، و غیره به مواد رادیو-آکتیو آلوده میشود. نفوذ این مواد در بدن انسان از طریق مجاری تنفس و تغذیه خطرناک است. تحقیقاتی که در تأثیر انفجارهای اتمی در کائنات جو شده است ارتباطی بین انفجارها و اوضاع هوائی نشان نمیدهند. نیز ← بمب ئیدروژنی.

بمبئی[3] (bambei)، ایالت (۴۹۴٬۴۸۰ کمه؛ جم ۴۸٬۲۶۵٬۲۲۱)، غ هند، کنار دریای عربستان. از عمده‌ترین مناطق تجارتی و صنعتی هند است. باریکه‌ی ساحلی آن از نواحی عمده‌ی برنجخیز میباشد. در قرن سوم قم جزء امپراطوری ماوریا بود. اکبر شاه قسمت شمالی آنرا به قلمرو خود ضمیمه کرد. پرتغالیها در ۱۵۱۰ گوآ و در ۱۵۳۴ شهر بمبئی را تصرف کردند. اولین پایگاه انگلیسی در ۱۶۱۲ در سورات دایر شد. بعد از قرن ۱۷م، مراتبه‌ها بر آن استیلا یافتند، ولی در قرن ۱۹م مغلوب بریتانیا شدند. در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م نواحیی از گجرات و مناطق دامنه‌ی شرقی گهات، و نیز سند بآن منضم شد. در ۱۹۳۷ ایالت خودمختار گردید. در ماه اوت ۱۹۴۷ جزء اتحادیه‌ی هند شد؛ مهمترین کشورهای نواب‌نشین که به بمبئی ملحق کرده شد **بارودا** و **کولهاپور** بود. حدود کنونی آن در تجدید سازمان ایالات هند در ۱۹۵۶ تعیین شد. پس از تقسیم شبه جزیره‌ی هند، جمع زیادی از مسلمانان به پاکستان مهاجرت کردند؛ معذلک مسلمانان (سنی) دومین گروه مذهبی عمده میباشند. کرسی آن، شهر **بمبئی** (جم ۲٬۸۳۹٬۲۷۰)، از مهمترین بنادر هند و از مراکز صنعتی است. صنعت تساجی پنبه، پالایشگاه نفت، و رئاکتور اتمی دارد. پرتغالیها در ۱۵۳۴ آنرا گرفتند، و در ۱۶۶۱ بعنوان قسمتی از جهیزیه‌ی زوجه‌ی چارلز II به انگلستان واگذار کردند. در ۱۶۶۸–۱۸۵۸ مرکز اصلی شرکت هند شرقی بریتانیا بود. پیش از اینکه بدست پرتغالیها افتد، تحت حکومت مسلمانان بود، و آثاری از آن دوره دارد.

بمب ئیدروژنی (bombe idrojeni)، از سلاحهای اتمی که انرژی آن ناشی از همجوشی هسته‌های اتمی کم‌جرم (معمولا همجاهای ئیدروژن) میباشد (← همجوشی هسته‌ای). در این همجوشی، در نتیجه‌ی کاهش جرمی، انرژی شگرفی رها میشود. امروزه فعل و انفعالات وابسته به بمب ئیدروژنی را نظیر فعل و انفعالاتی میدانند که مولد حرارت فوق العاده‌ی خورشید و ستارگان است (مثلا ← حلقه‌ی کربون). اشکال عملی عمده‌ی کلیه‌ی فعل و انفعالات همجوشی در اینست که این فعل و انفعالات در دماهای بسیار عالی (تخمیناً ۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ °صدبخشی) صورتپذیر اند، و فعلا حصول چنین دماهائی فقط بوسیله‌ی بمب اتمی ممکن است؛ باین جهت، بمب اتمی بعنوان چاشنی بمب ئیدروژنی بکار میرود. انفجار بمب ئیدروژنی در چند مرحله انجام میگیرد؛ ابتدا بمب اتمی منفجر میشود، و دما و فشار لازم برای همجوشی را تولید میکند؛ سپس فعل و انفعال همجوشی (مثلا بین دو دوترون) صورت میگیرد، و منجر به انفجار فوق العاده نیرومندی میگردد.

در نتیجه‌ی انفجار بمب ئیدروژنی، انرژیهای چاشنی و همجوشی هسته‌ای توأماً رها میشوند، و بعلاوه مشکل جرم بحرانی (← انرژی اتمی) در مورد این بمب پیش نمیآید. باین جهات، بمب ئیدروژنی بمراتب قویتر و مهلک‌تر از بمب اتمی است. انفجار بمب ئیدروژنی گلوله‌ای آتشین بقطر چندین کیلومتر و ابری بشکل گل کلم و بارتفاع چندین کیلومتر و پهنای چندین صد کیلومتر تولید میکند. ذرات رادیوآکتیو موجود در این ابر اتمی، بوسیله‌ی باد پراکنده شده گیاهان و حیوانات را مسموم میکنند، و بعضی امراض (مانند لوکمی) و نیز آسیبهای موروثی ممکن است از آنها ناشی شود. نیروی حاصل از انرژی همجوشی برای مصارف غیر جنگی عملا از حساب بیرون است، زیرا ئیدروژن در طبیعت بحد وفور وجود دارد (در هوا و در آب)، اما هنوز بشر موفق به

(۱)Behm (۲)ground bass (۳)Bombay

مهار کردن فعل و انفعالات همجوشی نشده است.
تاریخ بمب ئیدروژنی مسبوق به تاریخ تجزیه‌ی اتم است (← اتم؛ انرژی اتمی). اولین سلاح ئیدروژنی را امریکائیها در اول نوامبر ۱۹۵۲ و روسیه‌ی شوروی در ۱۲ اوت ۱۹۵۳ منفجر کردند. در ۱۹۵۶ و ۱۹۵۸، کشمة بمبهای ئیدروژنی معروف به "بمب پاک" منفجر کرد (تسمیه ناشی از اینست که ظاهراً این بمبها نسبت به بمبهای ئیدروژنی قبلی ذرات رادیوآکتیو کمتری تولید میکنند). اولین بمب ئیدروژنی بریتانیا در ماه مه‌ی ۱۹۵۶ منفجر کرده شد.
بمبک (bambak؛) یا **سگ‌ماهی** (*Carcharias menisorrah*)، از ماهیهای خلیج فارس، بوزن متوسط ۲ کیلوگرم و طول یک متر. اهالی بندر لنگه روغن جگر آنرا بمصارف طبی میرسانند، از گوشت آن بعنوان خوراک حیوانات و کود استفاده میشود.
بم‌پشت (bam.pošt)، دهستان (جم ح ۵۰۰؛۵؟)، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۵۲ (؟) آبادی. از ش و ج به پاکستان محدود است. کوهستانی است، و بهمین جهت کوهستان بم‌پشت نیز نامیده میشود. زبان سکنه بلوچی مخلوط با اردو است.
بمپور (bampur)، شهر (جم ۵۸۵؛۱ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، در ۲۳ کیلومتری غ ایرانشهر، کنار رود بمپور. اخیراً سازمان برنامه سدی کنار شهر ساخته است. پس از مرگ (۱۱۶۰ هق) نادر شاه افشار، ناصر خان، حاکم بلوچستان، باطاعت احمد شاه درانی درآمد، و سپس مستقل گردید. در ۱۸۴۹ بمپور به ایران بازگشت. بخش **بمپور** ناحیه‌ای حاصلخیز و محصولش غلات و خرما است. سکنه‌اش سنی هستند، و بزبان بلوچی تکلم میکنند. شغل آنها زراعت و چوپانی است. رود **بمپور**، از رودهای معتبر بلوچستان، از ش ایرانشهر جاری شده، پس از عبور از بمپور، به شعبه‌های چندی تقسیم شده به هامون جزموریان منتهی میگردد. دره‌ی آن حاصلخیز است.
بم تلو (bome tolu؛ از فنس)، فنس بم دو تلو (bom dë tolü)، بم معطری که از درخت *Myroxylon balsamum*، بومی امریکای جنوبی، بدست میآید. رنگش زرد خرمائی است؛ در طب و عطرسازی بکار میرود.
بم دو تلو: ← بم تلو.
بم دو کانادا: ← بم کانادا.
بمزورته (bemzurte)، ده (جم ۱۷۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۷ کیلومتری ج‌غ ده اشنویه. در نشریات اداره‌ی کل آمار نامش بیمضرت ضبط شده است.
بمشیر (bameŝir)؛ ← بهمنشیر، رود.
بم کانادا (bome؛ از فنس)، فنس بم دو کانادا (bom dë)، تربانتین زردرنگ روغنی که از بلسان کاج بدست میآید. مورد استعمال آن در چسباندن لام و لامل میکروسکوپ و ذره‌بینهای مرکب و در نقاشی است. ضریب انکسارش تقریباً با شیشه یکسان است.
بمو (bamu)، نام تپه‌هائی بوسعت چند کیلومتر مربع، در دامنه و بالای کوه، تقریباً در ح ۱۰۰ کیلومتری ج‌غ پل زهاب، نزدیک ناحیه‌ی شیخان (مجاور مرز عراق)، که از نقاط بسیار مهم باستانی است. در ۱۳۳۴ هش مختصر گمانه‌ی علمی بوسیله‌ی اداره‌ی کل باستانشناسی در آن انجام گرفت. نقش برجسته‌ای از سر انسان (احتمالا از آثار دوره‌ی عیلام) کشف شد.
بن (ben)، ده (جم ۵۵۴؛۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهارمحال، ۲۵ کیلومتری ل شهرکرد. در دامنه‌ی کوه و هوایش معتدل است. غلات، کشمش، بادام؛ قالیبافی.
بن[1] (bon)، شهر (جم ۲۱۸؛۱۳۶)، نوردراین‌وستفالن، لغ آلمان، بر رود راین؛ پایتخت موقت جمهوری فدرال آلمان (از ۱۹۴۹). از زمان رومیان است. در ۱۲۶۳-۱۷۹۴ مقر برگزینندگان کولونی بود. در ۱۸۰۱ به فرانسه و در ۱۸۱۵ به پروس منتقل شد. دانشگاه بن در ۱۷۸۴ تأسیس شد. صومعه (قرون ۱۱م-۱۳م) و کاخ برگزینندگان در جج II ویران شد. خانه‌ی مولد بتهوون هنوز برپاست.
بناء، حسن الا: ← حسن البناء.
بنائی (bannā'i) یا **بنائی هروی** (e haravi –)، شهرت **کمال‌الدین شیر علی**، ف ۹۱۸ هق، شاعر پارسی‌گوی، اه هرات. چون پدرش بنا بود بنائی، و در نظیره‌گوئیهای اشعار حافظ و سعدی حالی تخلص میکرد. در جوانی از اطرافیان علیشیر نوائی بود، ولی چون او را هجو گفت مغضوب شد، و به دربار سلطان یعقوب آق قوینلو در تبریز پناه برد. دگر بار نزد علیشیر به هرات بازگشت، و سپس به سمرقند رفت. پس از تسلط محمد خان شیبانی (شیبک خان) بر ماوراء النهر، چندی محبوس بود، ولی عاقبت نزد محمد خان منصب ملک‌الشعرائی یافت، و بعد از مرگ (۹۱۶ هق) وی به هرات بازگشت، و در قتل عام شهر قزلباش، که بامر شاه اسماعیل I صفوی و بوسیله‌ی امیر نجم ثانی صورت گرفت، بقتل رسید. علاوه بر دیوان، منظومه‌ای بنام بهرام و بهروز یا باغ ارم دارد. بنائی موسیقیدان و آهنگساز نیز بود، و دو رساله‌ی کوچک در این موضوع نوشته است.
بنائی هروی، شاعر؛ ← بنائی.
بناب (benāb)، شهر (جم ۱۴؛۳۹۶ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بناب، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۶ کیلومتری ج‌غ مراغه و ۸ کیلومتری ش دریاچه‌ی رضائیه. هوایش معتدل است. رود صوفی‌چای مشروبش میکند. صنعت دستی جاجیم‌بافی و گلیم‌بافی است. بخش **بناب**، مشتمل بر دهستان بناجو، در آبان ماه ۱۳۲۶ هش تشکیل یافت.
بناپارت یا بوناپارت: ← بوناپارت.
بنات النعش: ← دب اصغر؛ دب اکبر.
بناجو (benāju)، دهستان (جم ح ۲۹۰؛۲۵؟)، بخش بناب، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۴۱ (؟) آبادی. از غ به دریاچه‌ی رضائیه محدود است. رود صوفی‌چای مشروبش میکند. محصولش غلات، پنبه، چغندر، و کشمش است.
بنادر ایران، توسعه‌ی: ← بندر.
بنادر و جزایر بحر عمان، فرمانداری کل، یکی از تقسیمات کشور، ج ایران؛ مرکزش بندر عباس. در آذر ماه ۱۳۳۳ هش تشکیل یافت. فعلا از ل به کرمان و فارس محدود، و مشتمل بر سه فرمانداری (شهرستان) ساحلی بندر عباس، میناب، و بندر لنگه است.
بنادر و جزایر خلیج فارس، فرمانداری کل، یکی از تقسیمات کشور، ج ایران، که از حوالی بندر دیلم بطرف ش تا حوالی غ گاوبندی در کنار خلیج فارس ممتد، و مشتمل بر جزایر مجاور نیز میباشد؛ مرکزش بوشهر. فعلا مشتمل بر دو فرمانداری (شهرستان) ساحلی بوشهر و دشتی و دشتستان است. فرمانداری بنادر و جزایر خلیج فارس در آذر ماه ۱۳۳۳ هش تشکیل یافت؛ در شهریور ماه ۱۳۳۴ هش، با حفظ سازمان خود تابع استان هفتم (فارس) گردید، و بر طبق مآخذ وزارت کشور تا خرداد ماه ۱۳۴۵ بهمین حال بود، ولی در مآخذ مورخ اسفند ماه ۱۳۴۵ مستقل بنظر میرسد.
بنادک (banādak)، ده (جم ۱؛۹۸۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان میانکوه، بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۲۴ کیلومتری ج مهریز. کرباسبافی.
بنادکوک (banādkuk)، ده (جم ۱؛۲۱۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش نیر، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۱۸ کیلومتری ل‌غ نیر. کرباسبافی، سبوسازی.
بنارس[2] (banāras)، شهر (جم ۳۵۵؛۷۷۷)، ج‌ش اوتار پرادش، هند، بر ساحل چپ رود گنگ. نامش از دو رود وَرونه و آشی که از قسمتهای شمالی و جنوبی شهر میگذرند مأخوذ است. از مراکز تلاقی خطوط آهن و بازرگانی، و دارای صنایع نساجی، جواهرسازی، و اشیاء برنجی است؛ پارچه‌های ابریشمی و گلدوزی آن، که بوسیله‌ی بافندگان مسلمان بعمل میآید، معروفست. این شهر، که گویند در ح ۱۲۰۰ ق‌م بنا شده، از مراکز دینی عمده‌ی هندوان است، و در نزد بودائیان و پیروان آیین جین نیز مقدس میباشد. همه ساله قریب ۱؛۰۰۰؛۰۰۰ زائر به گهاتها (ghāt–) [= حمام مقدس] و مقابر مقدس آن، که در طول شش کیلومتر بر ساحل گنگ جا دارد، میروند، و جماعتی از مؤمنین هندی، خاصه بنگالیها، آخر عمر را در آنجا میگذرانند، زیرا معتقدند که مردن درین شهر مقدس مایه‌ی نجات است.
بنارس در ۵۹۰ هق بتصرف معزالدین محمد سام درآمد، و بسیاری از بتهای معابد متعدد آن نابود، و شهر ویران شد. بابر در ۹۳۶ هق آنرا گرفت. در دوره‌ی اکبر شاه، راجه جی سینگه معابد متعدد و نیز رصدخانه‌ای در آنجا ساخت. اورنگ‌زیب مسجدی بجای یکی از معابد قدیم هندی آن بنا نهاد. در ۱۱۸۹ هق (۱۷۷۵ بم) بنارس به بریتانیا واگذار گردید. در ۱۹۵۰ جزء اتحادیه‌ی هند شد. از بناهای عمده‌ی آن مسجد اورنگ‌زیب و معبد زرین (از ۱۷۷۷) است. دانشگاه دارد.
بناروبه (bonāruye)، دهستان (جم ح ۸۰۰؛۵؟)، بخش جویم، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، در دامنه‌ی شمالی ارتفاعات قره عثمانلو؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. تیره‌هائی از طوایف باصری و عرب

(۱)Bonn (۲)Benares

در آن زندگی میکنند. مرکزش، **بناروبه** (جه ۲°۲۶۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ج جویم است.

بناکت (banākat)، شهر قدیم، بر ملتقای رود آهنگران و سیر دریا، ۳ش تاشکند، جشه ازبکستان حالیه. زمانی شهری پررونق بود. در ۶۱۶ هق بتصرف سپاهیان مغول درآمد، و سکنه‌اش مقتول شدند، و بقولی مغولان آنانرا به سپاهیان خود ملحق کردند، ولی گویا آسیبی به بناهای آن نرسید. در قرون بعد رو بانحطاط گذاشت. در ۷۹۴ هق تیمور آنرا دگر بار بساخت، و بنام پسرش، شاهرخیه نامید. ویرانه‌های آن (بنام شرقیه) اکنون باقیست.

بناکتی (banāketi) یا **فخر بناکتی** (faxre)، شهرت **فخرالدین ابوسلیمان داود ابن محمد بناکتی**، ف ۷۳۰ هق، شاعر و مورخ ایرانی. در ۷۰۱ هق غازان خان مغول او را منصب ملک الشعرائی داد. وی مؤلف تاریخ روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب است، که آنرا در ۷۱۷ هق در زمان سلطان ابوسعید نوشته، و قسمت اعظم آن تلخیصی از جامع التواریخ رشیدی است. برادر بناکتی، نامش سید نظام‌الدین علی (ف ۶۹۹ هق)، از عرفای مشهور تبریز بود.

بناگوشی، بیماری، ← اوریون.

بنالکاثار[1]، **سباستیان د** (sebāstiān de benāl-kāṯār)، ح ۱۴۷۹–۱۵۵۱، کشورگشای اسپانیائی؛ از همراهان کریستوف کلمب در سفر سوم (۱۴۹۸) وی. در فتح (۱۵۳۲) پرو به ف. پیثارو پیوست. از ۱۵۳۳ تا ۱۵۵۰ در فتح کشورهای کنونی اکوادور و کولومبیا فعالیت داشت.

بناور (benāvar)، ده (جه ۱°۸۴۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش گمیشان، شهرستان گرگان، استان دوم، ۱۶ کیلومتری جش گمیشان.

بناونته[2] **(ای مارتینث)، خاینتو** (xāṭinto benāvente i mārtineṭ)، ۱۸۶۶–۱۹۵۴، درام‌نویس اسپانیائی؛ برنده‌ی جایزه‌ی ادبی ۱۹۲۲ نوبل.

بناهای آزاد: ← فراماسون.

بنبری[3] (banbəri)، شهر (جه ۱°۹۱۷)، آکسفردشر، انگلستان.

بنبلونه (banbaluna)، اسپانیا؛ سه پامپلونا.

بنبو[4]، **ویلیام** (wilyām benbō)، ف ۱۸۲۵–۴۵، رساله‌نویس و ناشر انگلیسی. شهرتش بواسطه‌ی رساله‌ی تعطیل بزرگ ملی؛ یا، کنگره‌ی طبقات مولد (ح ۱۸۳۲) است، که در آن نظریه‌ی اعتصاب عمومی را وضع کرده است. در بیدار کردن حس طبقاتی و اتحاد بین کارگران مؤثر بود.

بنت (bent)، دهستان (جه ۷°۵۰۰ ؟)، غ بخش نیکشهر، ل شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. محصولش غلات، لبنیات، و خرما است. سکنه‌ی آن بلوچ اند. مرکزش، **بنت** (جه ۲°۵۰۰ ؟)، در ۷۵ کیلومتری غ نیکشهر واقعست.

بنت[5]، **آرنلد** (ārnəld benət)، ۱۸۶۷–۱۹۳۱، رمان‌نویس انگلیسی. از آثارش داستانهای زنان قدیمی (۱۹۰۸) است. خاطرات روزانه (۳ جلد، ۱۹۳۲–۳۳)، داستانهای کوتاه، و نمایشنامه‌هائی نیز نوشته است.

بنت، جیمز گوردن (jeymz gordən benət)، ۱۷۹۵–۱۸۷۲، روزنامه‌نگار امریکائی. در ۱۸۳۵ روزنامه‌ی هرالد نیو یورک را تأسیس کرد، و با استفاده از تلگراف و وسایل گوناگون دیگر دامنه‌ی اخبار را توسعه داد، و روزنامه‌اش رواجی عظیم یافت. در ۱۸۶۷، هرالد را به پسرش، **جیمز گوردن بنت**، ۱۸۴۱–۱۹۱۸، واگذار نمود. پویش ستنلی در افریقا در جستجوی لیوینگستن بخرج این بنت صورت گرفت.

بنت، ریچارد بدفرد (ricārd bedfərd benət)، ۱۸۷۰–۱۹۴۷، نخست‌وزیر (۱۹۳۰–۳۵) کانادا، رهبر حزب محافظه‌کار.

بنت، فلوید (floyd benət)، ۱۸۹۰–۱۹۲۸، هوانورد امریکائی. در ۱۹۲۶، باتفاق ر. ا. برد، یکسره از سپیتزبرگ به قطب شمال پرواز کرد و بازگشت، و این نخستین پرواز بر یکی از دو قطب زمین بود.

بنت، هنری: ← آرلینگتن، نخستین ارل آو.

بنت القنسل (bento 'l.qonsol)، (*Euphorbia pulcherrima*)، بوته‌ی زینتی از تیره‌ی فرفیون، که اصلش از امریکای گرمسیری است. گلهای کوچک حقیقی آن در وسط دسته‌ای از برگهای سرخ قرار دارد. بیشتر در گلدان برای فصل زمستان و موقع عید میلاد مسیح کاشته میشود. در ایران باسم انگلیسی آن پوینستیا[6] (poynsetiā) و نیز باسم بنت قنسل (bente) شهرت یافته است.

بنتام، جرمی، فیلسوف انگلیسی، ← بنتم، جرمی.

بنتری، خلیج[7] (bantri)، پیشرفتگی قطا، بطول ۳۴ کم و عرض ۶٫۵ کم، در ولایت کورک، ایرلند؛ یکی از بهترین لنگرگاههای طبیعی اروپا.

بنتس، کارل: ← بنز، کارل.

بنت قنسل، بوته‌ی زینتی، ← بنت القنسل.

بنتلی[8]، **ریچارد** (ricārd bentli)، ۱۶۶۲–۱۷۴۲، از فضلای معروف انگلیسی در آثار یونانی و لاتینی، و از پیشروان نقد متون. شهرت وی مخصوصاً بسبب اینست که مجعول بودن مجموعه‌ای از ۱۴۸ مراسله‌ی معروف به مراسلات فالاریس (منسوب به فالاریس، جبار سیسیلی در قرن ۶م ق‌م) را ثابت کرد.

بنتم[9]، **جرمی** (jeremi bentəm)، ۱۷۴۸–۱۸۳۲، فیلسوف انگلیسی، مؤسس مذهب سودخواهی، که میگوید غایت اخلاق اجتماعی تحصیل حد اکثر خیر (یعنی لذت) برای حد اکثر افراد است. در بررسیهای مؤثری که راجع باصول سیاست نظری کرده معتقد است که نهادها و قوانین اجتماعی باید برای اخلاق اجتماعی سودمند باشند. دموکراسی سیاسی را تأیید میکرد، ولی به مساوات اقتصادی معتقد نبود. کتاب اصول اخلاق و قانونگذاری (۱۷۸۹؛ قسمت دوم آن، تعریف حدود طریقه‌ی قضائی دادگاه در ۱۹۴۵ بطبع رسید) از او است. نامش را در بعضی کتابهای فارسی بنتام (bentām) ضبط کرده‌اند.

بنتم[9]، **جورج** (jorj bentəm)، ۱۸۰۰–۱۸۸۴، گیاهشناس معروف انگلیسی که در رده‌بندی گیاهان شهرت دارد.

بنتوس: ← بنزی؛ زیستشناسی دریا.

بنتونیت[10] (bentonit، از فن)، نوعی رس که از تغییر شیمیائی مواد آتشفشانی حاصل میشود. دارای خواص مختلف از جمله جذب مواد چربی است.

بنتینک[11]، **ویلیام** (wilyām bentink)، ملقب به (اولین) **ارل آو پورتلند** (ərl āv portlənd*)، ۱۶۴۹–۱۷۰۹، سیاستمدار هلندی در انگلستان؛ رایزن مورد اطمینان ویلیام III. با ویلیام به انگلستان رفت، و ویلیام او را لقب و مناصب و املاک وسیع داد. پیمان ریسویک (۱۶۹۷) را با فرانسه ترتیب داد. پیمانهای معروف به پیمانهای تقسیم (میراث اسپانیا) را که از مقدمات جنگ جانشینی اسپانیا بود امضا کرد.

بنتینگ[12]، سر **فردریک گرانت** (sər fredrik grānt banting*)، ۱۸۹۱–۱۹۴۱، پزشک کانادائی، هورمونی را که بعداً به انسولین معروف شد از لوز المعده مجزا کرد، و باین جهت، به سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۳ در فیزیولوژی و طب نایل گردید.

بنجار (bonjār)، ده (جه ۲°۳۷۷ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان پشت‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۱۱ کیلومتری ش زابل. از هیرمند مشروب میشود.

بنجمین (benjamin)، اسم انگلیسی، ← بنیامین، اسم.

بنجمین[13]، **جودا فیلیپ** (judā filip benjamin)، ۱۸۱۱–۸۴، سیاستمدار ایالات مؤتلفه در جنگ داخلی امریکا که ایالات شمالی او را "مغز ائتلاف" میخواندند. وزیر جنگ و بعد وزیر خارجه‌ی ائتلافیه بود، و پس از سقوط ائتلافیه (۱۸۶۵) به انگلستان فرار کرده در آنجا بوکالت دعاوی پرداخت، و در این کار رونق بسیار یافت.

بنجیکت (bonjikat)، ← اشروسنه.

بنخامین (benxāmin)، اسم اسپانیولی: ← بنیامین، اسم.

بند (band)، مجموع بیتهائی (← بیت) از ۲ تا ۲۰ بیت و گاه بیشتر، همه بر یک وزن، که بخشهای مسمط یا ترجیع‌بند و ترکیب‌بند از آنها تشکیل یابد، و مصراع یا بیتی بهمان وزن و بقافیه‌ای جداگانه آنها را از یکدیگر جدا سازد.

بند، در تشریح: ← مفصل.

بند، سدی که بمنظور آبیاری ساخته شود، و بالاخص سد کوتاهی که برای ذخیره کردن آب میسازند. از بندهای معروف ایران میتوان بند امیر، بند بهمن، بند قیصر، و بند قیر را نام برد. نیز ← سد.

بنداب[14] (bandāb)، پشته‌ای از ماسه و قطعات سنگ در سراسر دهانه‌ی رودخانه یا مدخل خلیج.

بندار رازی (bondāre)، ف ۴۰۱ هق، شاعر مداح مجدالدوله‌ی دیلمی. بزبانهای فارسی و عربی شعر میگفت. معاصر صاحب ابن عباد بود.

بنداری (bondāri)، شهرت **قوام‌الدین فتح ابن علی ابن محمد اصفهانی**، مورخ عربی‌نویس. از زندگی وی اطلاعی در دست نیست، و ظاهراً عمر خود را در سوریه و عراق گذرانید. معاصر عمادالدین محمد اصفهانی بود، و کتاب نصرة الفترة

(۱)Benalcázar (۲)Benavente (۳)Banbury (۴)Benbow (۵)Bennett (۶)poinsettia (۷)Bantry Bay (۸)Bentley (۹)Bentham (10)bentonite (11)Bentinck (12)Banting (13)Benjamin (14)bar

او را در تاریخ سلاجقه تلخیص کرد، و بنام زبدة النصرة، در ۶۲۳ هق تقدیم الملک المعظم ایوبی نمود. و نیز شاهنامه‌ی فردوسی را بعربی ترجمه و به همو اهدا کرد (۶۲۴ هق).

بند آمدن زبان[1]، فنر آغازی، در روانشناسی، فراموش کردن موارد استعمال کلمات. انواع متعدد دارد.

بند امیر (bande amir)، ده (جه ۱°۳۸۱ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کربال، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۱۴ کیلومتری ش زرقان، بر طرفین رودخانه‌ی کر. در این ده سد و پلی از دوره‌ی عضدالدوله‌ی دیلمی دیده میشود. ← بند امیر.

بند امیر، یا **بند عضدی** (azodi)، بندی بطول ۱۰۶ متر بر رود کر، بفاصله‌ی ۸۰ کیلومتری ل شیراز و ۱۲ کیلومتری پایین پل خان. این بند در قرن ۴م هق بامر عضدالدوله‌ی دیلمی ساخته شده، ولی بعضی ساختمان اولیه‌ی آنرا مربوط به دوره‌ی هخامنشی میدانند. بند امیر مرکب از سه قسمت است: سد آبریز، دیوارهای حفاظتی، و پل روی سد. در حال حاضر برای ایجاد ارتباط بین دو ساحل رودخانه‌ی کر، آبیاری دهات پایین‌دست (ح ۱۹ ده)، و بکار انداختن ح ۳۰ آسیا از آن استفاده میشود. ساختمان دیوارها با قلوه‌سنگ و ملاط محلی بنام رونک (ترکیبی از ماسه، آهک، خاکستر، و سفال کوبیده) است. در ۲۰ کیلومتری بند امیر بندی بنام بند فیض‌آباد بر رود کر موجود است که ح ۸ قریه را مشروب میکند.

بند انداختن، از انواع آرایش زنان، و عبارتست از برداشتن موهای زاید صورت یا دستها و پاها بوسیله‌ی ریسمانی نازک. زنان دوره‌ی قاجاریه سبیل باریکی از مو بر پشت لب خود باقی می‌گذاشتند، یا آنرا رنگ میکردند.

بند بهمن، بندی از عهد ساسانی، بدرازای ۲۶ متر و بلندی ح 10 متر، بر روی رودخانه‌ی قرا آقاج، در حدود ۸ کیلومتری غ کاروانسرای کوار (یک کیلومتری راه شیراز به فیروزآباد). نهر عظیمی از بالای بند جدا میشود؛ نزهتگاهی مناسب و شناگاه است.

بندپائیان[2] (bandpā'iān)، لتـ آرتروپودا (*Arthropoda*)، سلسله‌ای از حیوانات بیمهره، که پاهای بندبند دارند، و شماره‌ی جنسهای آنها بیش از مجموع شماره‌های جنسهای سایر حیوانات است. بندپائیان مشتمل اند بر سخت‌پوستان، عنکبوتان، صدپایان، هزارپایان، حشرات، و تریلوبیت‌های زوال‌یافته. بدنشان حلقه‌حلقه و دارای ضمایم بندبند، اسکلت خارجی آنها شاخی، و تنفس با برانشی یا با نایچه است.

بندپی (band.pey)، بخش (جه ۳۳°۰۰۰؛)، ج شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۶۷ (؛) آبادی. رودهای کلارود، سجادرود، و شکرالله‌رود، مشروبش میکنند. مرکزش، مقری‌کلا (moqri.kalā) (جه ۴۰۰ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۲ کیلومتری جغ بابل است.

بندتو (benedetto)، اسم ایتالیائی: ← بندیکتوس، اسم.

بندتی[3]، کنت ونسان (kont vaNsāN bene-* detti)، ۱۸۱۷–۱۹۰۰، سفیر کبیر (۱۸۶۴–۷۰) فرانسه در پروس. مذاکره‌ی او با ویلهلم I در امس، بصورت تحریف‌شده‌ای بتوسط بیسمارک منتشر گردید (← امس، پیام)، و باعث جنگ فرانسه و پروس شد.

بندر[4] (bender) [از لفظ فارسی بندر]، شهر (در ۱۹۳۰ جه ۳۱°۳۸۴)، ج جشنه مولداوی، در بارابی، کنار رود دنیستر. در ۱۵۳۸ بتصرف ترکها درآمد. در ۱۷۰۹–۱۳ مقر کارل XII (پادشاه سوئد) بود. روسها اول بار در ۱۷۷۰ تصرفش کردند.

بندر[5] (bandar)، محلی که کشتیها میتوانند برای بارگیری و تخلیه‌ی بار بآنجا رفت و آمد کنند. همچنین به شهری دارای بندرگاه نیز گفته میشود. بسیاری از بنادر بزرگ از دریا دور هستند؛ از جمله‌ی این بنادر درونبومی میتوان لندن و بوردو را نام برد که بر رود قرار دارند. بعضی کنار خلیجهائی نزدیک دریا هستند (مانند نیو یورک و لیورپول)، و بالاخره برخی کنار دریا قرار دارند (مثل جنووا و بارسلون) و بوسیله‌ی موج‌شکن‌های مصنوعی و ساختمانهای مشابه محفوظ میشوند. معمولا فعالیتهای مناطق بندری بزرگ تحت اداره‌ی سازمان مخصوصی است (مانند سازمان بندر نیو یورک و سازمان بندر لندن). **دریابندر** (daryā-) بندری است که کشتیهای اقیانوس‌پیما میتوانند بآن رفت و آمد کنند. نیز ← بندر پیمانی.

توسعه و تجهیز بنادر ایران بطوریکه احتیاجات امروزی کشور را تأمین کند و تسهیلاتی در امر بازرگانی خارجی ایران فراهم نماید، در برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم (← سازمان برنامه) مورد توجه خاص بوده است. تا قبل از برنامه‌ی دوم، ظرفیت بنادر جنوب ایران و همچنین وسایل و تجهیزات آن طوری بود که نمیتوانست جوابگوی همه‌ی احتیاجات کشور باشد. کشتیهای خارجی که کالاهای وارداتی بازرگانان را به بنادر ایران حمل میکردند، میبایستی مدت زیادی در بنادر توقف نمایند و منتظر نوبت شوند؛ تخلیه‌ی بار کشتیها نیز مدتها طول میکشید. در مورد کالاهای صادراتی و بارگیری کشتیها نیز وضع بهمین منوال بود. این موضوع البته وقفه در امر تجارت خارجی کشور ایجاد میکرد، و مانع توسعه‌ی اقتصاد کشور میگردید. باین جهت، در برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم مطالعاتی برای توسعه‌ی بنادر بعمل آمد، و طرح‌هائی تهیه و بموقع اجرا گذاشته شد. در آغاز برنامه‌ی دوم، برای ساختمان و توسعه‌ی بنادر و خرید تجهیزات و غیره، تعداد ۲۸ طرح با اعتبار کل ح ۱°۹۸۴°۰۰۰°۰۰۰ ریال بموقع اجرا گذاشته شد. سپس، در سال ۱۳۳۷ هش در طرحهای ساختمان بنادر تجدید نظر بعمل آمد، و طرحهای جدیدی جایگزین طرحهای قبلی گردید، و عملیات آنها را ادامه داد. این طرحها که کار اجرائی بعضی از آنها خاتمه یافته و عملیات بقیه هنوز ادامه دارد عبارتند از طرحهای ساختمان بندر شاهپور، بندر عباس، بندر خرمشهر، بندر بوشهر، و بندر پهلوی، و طرح خرید وسایل و تجهیزات برای بنادر. عملیات طرح خرید وسایل و تجهیزات برای بنادر از ۱۳۳۵ هش تحت نظارت مهندسین مشاور کامپساکس آغاز گردید؛ در مرداد ۱۳۳۷ هش در طرح تجدید نظر شد. کارهائی که بموجب این طرح بایستی انجام گیرد عبارتند از (۱) خرید ۶ کشتی یدک‌کش (انجام شده)؛ (۲) خرید یک دستگاه کشتی لایروبی برای بندر خرمشهر؛ (۳) خرید لوله‌ی آب برای بنادر خرمشهر و شاهپور و سربندر و ساختمان ایستگاه تلمبه‌زنی (در دست اقدام). در نتیجه‌ی عملیاتی که اجرا شده، بنادر خرمشهر و شاهپور و سربندر مجهز گردیده، و عمل تخلیه و بارگیری کشتیها سریعتر انجام میگیرد.

بندر (bandar)، هند، ← ماسولیپاتام.

بندرآباد (bondarābād)، ده (جه ۷۴۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان رستاق (بخش اشکنر)، شهرستان یزد، استان دهم، ۱۷ کیلومتری غ اشکنر، کرباس‌بافی دارد. **مسجد و خانقاه و مقبره‌ی بندرآباد** اصلا بوسیله‌ی یکی از عرفا بنام شیخ تقی‌الدین دادا محمد اصفهانی (فد ۷۰۰ هق)، ساکن اردکان یزد، بنا شد، و بعداً اولاد و مریدان شیخ در آن مدفون شدند. تزیینات کاشیکاری از قرن ۸م هق نیز دارد. طی سالیان دراز، بر اثر وزش بادهای کویر، قسمتهائی از ابنیه زیر شن مدفون گردید. در ۱۳۲۲ هش تعمیراتی در آن بعمل آمد.

بندر پهلوی، نام سابقش **انزلی** (anzali)، شهر و بندر (جه ۳۱°۳۴۹ سشه ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بندر پهلوی، استان یکم (گیلان)، کنار ← مرداب انزلی، ۳۵ کیلومتری لغ رشت و ۱۳۶ کیلومتری چش آستارا؛ از بنادر مهم ایران در کنار دریای خزر. بجهت ارتباط با شوروی دارای موقعیت سیاسی و بازرگانی مهم است. صادرات مهمش خاویار و انواع ماهی است. کاخ سلطنتی در جزیره‌ی میان‌پشته قرار گرفته است. تابستانها جمعیت زیادی از مردم اطراف و تهران برای استفاده از کنار دریا به کناره‌های آن روی میآورند. در نتیجه‌ی اجرای طرح توسعه‌ی بندر پهلوی (قسمت آخر این مقاله را ببینید)، تأسیسات بندری این بندر توسعه و ظرفیت آن از ۵۰°۰۰۰ تن در سال به ۱۵۰°۰۰۰ تن در سال افزایش یافته است.

بمناسبت نزدیکی بندر پهلوی به روسیه، این بندر در گذشته محل حوادث گوناگون بوده است. در ۱۷۷۲، ۱۸۰۴، و مارس ۱۹۲۰ سپاهیان روسی در آنجا پیاده شدند. در جه II، از ۱۹۴۱ تا ماه مه‌ی ۱۹۴۶ تحت اشغال سپاهیان شوروی بود. در فاصله‌ی بین مارس ۱۹۵۱ تا مارس ۱۹۵۲ قریب ۲۹۸ کشتی باین بندر رفت و آمد کردند.

توسعه و تعمیر و تکمیل بندر پهلوی (برای اینکه کشتیهای بزرگتری بتوانند در آن لنگر بیاندازند، و در نتیجه کالای بیشتری بارگیری و تخلیه شود) جزء طرح توسعه‌ی بنادر در برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم بوده است (← بندر). عملیات ساختمانی از ابتدای سال ۱۳۳۷ هش تحت نظارت مهندسین مشاور کامپساکس آغاز گردید، در مرداد ۱۳۳۷ هش طرح جداگانه‌ای برای کارهای این بندر شروع شد. عملیاتی که بموجب این طرح میبایستی انجام شود عبارتست از (۱) لایروبی

(۱)aphasia (۲)arthropods (۳)Benedetti (۴)Bender (۵)port

بندر؛ (۲) ایجاد تعمیرگاه؛ (۳) تعمیرات و تهیه‌ی لوازم یدکی وسایل شناور؛ (۴) تجدید ساختمان اسکله. قسمتی از این عملیات باتمام رسیده و بقیه در دست اقدام است.

بندر پهلوی، شهرستان (جه ۴۹°۱۲۷ سث ۱۳۳۵ هش)، ل استان یکم (گیلان)، کنار دریای خزر؛ مرکزش بندر پهلوی. ← مرداب انزلی و جزیره‌ی میان‌پشته جزء آنست، و غازیان بوسیله‌ی دو پل، بتوسط جزیره‌ی میان‌پشته، به بندرپهلوی مرتبط میشود. هوایش معتدل و مرطوب است. رودهای چاک‌رود، ماسال، و خمام‌رود مشروبش میکنند. محصولش برنج و کنف، و صادرات عمده‌اش ماهی است. دهات مهم شهرستان (مثلا آبکنار) کنار مرداب انزلی قرار گرفته‌اند، و رفت و آمد بآنها توسط قایق انجام میگیرد.

بندر پیمانی، بندری که بر طبق پیمانی بروی تجارت خارجی باز شود. در قرن ۱۹م که دولتهای غربی اروپا سیاست استعماری خود را در نقاط مختلف جهان تعقیب میکردند، به خاور دور هم راه یافتند، و دولت انگلیس در سال ۱۸۴۰ به دولت چین اعلان جنگ داد (← **جنگ تریاک**). درین جنگ چین شکست خورد و هونگ‌کونگ را به انگلستان واگذار کرد، و میلغی هم غرامت جنگی پرداخت. در سال ۱۸۴۲ پیمانی بین چین و انگلستان منعقد شد، که بموجب آن، چند بندر چین که تا آنوقت بروی تجارت خارجی بسته بود بندر پیمانی اعلام گردید، و بانگلیسها اجازه داده شد که به بنادر مزبور رفت و آمد کرده تجارت نمایند. اصطلاح بندر پیمانی از آنوقت معمول گردید. در سال ۱۸۵۳ هم کشمت تعدادی کشتی جنگی به ژاپن فرستاد، و سال بعد پیمانی بین کشمت و ژاپن منعقد شد که بموجب آن بنادر ژاپن برای تجارت خارجی باز گردید. افتتاح بنادر چین و ژاپن برای بازرگانی اروپائیان و امریکائیها توأم با تحصیل حقوق برونمرزی برای اتباع آنها بود. در سال ۱۸۹۹ ژاپن حقوق برونمرزی اتباع خارج را لغو و چین هم در سال ۱۹۴۶ همان کار را کرد، و از همان اوقات اصطلاح بندر پیمانی هم از بین رفت.

بندر جز: ← بندر گز.

بندر خمیر (bandare xamir)، بخش ساحلی، ج شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، مقابل جزیره‌ی قشم. این بخش کنار تنگه‌ی بین ایالت فارس و جزیره‌ی قشم (تنگه‌ی کلرنس در مآخذ اروپائی) قرار دارد. مرکزش، بندر **خمیر** (جه ۲۷°۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۹۰ کیلومتری جغ بندر عباس در دهستان خمیر واقع است.

بندر ریگ (bandare rig)، بندر و ده (جه ۸۸۹°۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حیات داود، بخش گناوه، شهرستان بوشهر؛ استان هفتم (فارس)؛ ۱۸ کیلومتری جش گناوه. گرمسیر و مرطوب است. بندر ریگ ظاهراً زمانی مهمترین بنادر خلیج فارس بوده، و تمام تجارت ایران و هند بتوسط آن بوده است (کشتیها بارهای خود را در جزیره‌ی خارک که در ۳۰ کیلومتری آنست خالی می‌کردند)، ولی بعدها بندر بوشهر جانشین آن گردید.

بندر شاه (bandare šāh)، بندر و شهر (جه ۸°۲۸۴ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بندر شاه، غ شهرستان گرگان، استان دوم، بر جش بحر خزر، در انتهای شمالی راه آهن سرتاسری ایران. در سال ۱۳۰۶ هش در دوره‌ی رضا شاه کبیر احداث گردید. از بنادر مهم شمال و دارای اسکله و بارانداز بود، ولی بسبب عقب‌نشینی دریا، اهمیت خود را از دست داده است. بخش **بندر شاه**، غ شهرستان گرگان، کنار دریای خزر واقع و آشوراده جزء اداری آنست.

بندر شاهپور، بندر و شهر (جه ۳°۷۲۵ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بندر شاهپور، شهرستان بندر معشور، ج استان ششم (خوزستان)، کنار شاخابه‌ی خور موسی از خلیج فارس؛ انتهای جنوبی راه آهن سرتاسری کشور. در نتیجه‌ی اجرای طرح توسعه‌ی بندر شاهپور (مذکور در دنباله‌ی این مقاله)، ظرفیت این بندر از ۳۴۲°۰۰۰ تن به ۵۵۰°۰۰۰ تن در سال افزایش یافته، و طول اسکله‌ی بندر که قبل از برنامه‌ی دوم ۷۷۵ متر بوده به ۱°۰۲۰ متر افزایش یافته، و بخوبی میتواند احتیاجات کشور را از لحاظ بارگیری و تخلیه‌ی کالا مرتفع سازد.

توسعه و تجهیز بندر شاهپور بمنظور ازدیاد ظرفیت بندر و سرعت در عمل تخلیه و بارگیری کشتیها جزء طرحهای توسعه‌ی بنادر در برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم بوده است (← بندر). اجرای طرح توسعه‌ی بندر شاهپور در سال ۱۳۳۴ هش آغاز شد. کارهای مربوط به بندر شاهپور شامل هفت قسمت است، که در هر قسمت بعضی از کارها انجام یافته است، باین شرح: (۱) تعمیر بارانداز شرقی (تعمیر پایه‌های اسکله باتمام رسیده)؛ (۲) توسعه‌ی بارانداز غربی (تعریض و تطویل اسکله‌ی موجود غربی بطول ۲۸۰ متر و خرید و نصب پایه‌های فولادی و پوشش اسکله خاتمه یافته)؛ (۳) تسطیح و تأسیسات بندر، شامل کارهای ساختمانی انبارها (احداث فضای مسطح بندر، تأمین برق و شبکه‌ی توزیع، تعمیر و توسعه‌ی انبارهای موجود، ساختمان بنای کارخانه‌ی برق، و ساختمان قسمتی از انبارهای ترانزیتی خاتمه یافته)؛ (۴) خرید چهار انبار ترانزیتی از خارجه و نصب آنها (باتمام رسیده)؛ (۵) ساختمان بنای اداری و تهویه‌ی مطبوع (خاتمه یافته)؛ (۶) جاده‌ی بندر شاهپور به سربندر (زیرسازی جاده باتمام رسیده)؛ (۷) توسعه‌ی دهکده‌ی سربندر (ساختمان کوی کارگران خاتمه یافته؛ ساختمان جاده‌ها و میدانها و تأمین آب و برق سربندر در دست اقدام است).

بندر عباس، بندر و شهر (جه ۱۷°۷۱۰ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بندر عباس و مرکز فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار تنگه‌ی هرمز بفاصله‌ی ۱۶کیلومتری لغ جزیره‌ی هرمز. بر کرانه‌ای برهنه و شنی قرار گرفته که هر چه بطرف شمال پیش میرود ارتفاعش بیشتر میشود؛ طول شهر در امتداد ساحل قریب ۲ کیلومتر است. بملت موقعیتش بر دهانه‌ی خلیج فارس و بر راههای بازرگانی، واجد اهمیت تجارتی و سوق الجیشی است. چون دریای نزدیک کرانه چندان عمقی ندارد، کشتیهای بزرگ نمیتوانند نزدیک اسکله‌ی بندر عباس لنگر بیندازند، و بهمین جهت در فاصله‌ای از ساحل می‌ایستند، و بار آنها با کشتیهای کوچک تخلیه میشود. ساختمان بندر عباس جزء طرحهای سازمان برنامه برای توسعه‌ی بنادر میباشد (← بندر). مطالعات لازم بتوسط مهندسین مشاور ندکو انجام یافته، و نقشه‌های مربوط تهیه گردیده تا در برنامه‌ی سوم بموقع اجرا گذاشته شود.

دلایلی هست حاکی از اینکه بندر عباس در محل یا نزدیک یک دهکده‌ی ماهیگیری بنام شهرو (šahru) واقع شده است. در اوایل قرن ۸م هق که نام جزیره‌ی کنونی هرمز از جرون (jarun, jarrun) به هرمز تبدیل گردید، نام جرون، به شهرو انتقال یافت. با ترقی هرمز و درآمدن آن بصورت یک مرکز بزرگ تجارتی، جرون که مرکز تخلیه‌ی مال التجاره و بارگیری کشتیها بین جزیره‌ی هرمز و زمینلاد ایران شده بود، رفته‌رفته رونق پیدا کرد. در اوایل قرن ۱۰م میلادی پرتغالیان بر هرمز و باریکه‌ی ساحلی مقابل آن و در ضمن بر جرون نیز مسلط شدند، و همین جرون پس از آن بنام گمرو (gamru) نامیده شد. در ۱۶۱۵ ایرانیان گمرو را از تصرف پرتغالیان خارج کردند، و ۷ سال بعد، با کومک کشتیهای شرکت هند شرقی بریتانیا، دست پرتغالیان را از هرمز نیز کوتاه نمودند. شاه عباس I صفوی، بپاس این خدمت، و برای اینکه گمرو بزرگترین بندر قلمرو وی گردد، به شرکت هند شرقی مزایائی در گمرو، که انگلیسها آنرا گامبرون[1] (gāmbrun) مینامیدند، اعطا کرد، و نیز این محل را بنام خود بندر عباس خواند. آرزوی شاه بزودی برآورده شد؛ علاوه بر شرکت هند شرقی، شرکت هند شرقی هلند و فرانسویان نیز به این بندر درآمدند، و بندر عباس بزرگترین بندر ایران گردید.

سقوط دولت صفوی بدست افاغنه، و در پی آن، هجوم روسها و ترکهای عثمانی به ایران، و انقلابات داخلی، پیشرفت این بندر را متوقف ساخت. با بیرون راندن افاغنه، دوباره بندر عباس موقتاً رونقی پیدا کرد، ولی تحمیل مالیات و گمرک گزاف توسط مأمورین نادر شاه، و نیز تأسیس پایگاه دریائی بتوسط نادر شاه در بوشهر، رونق و تفوق بندر عباس را از بین برد، و چندی نگذشت که بوشهر عنوان بندر درجه‌ی اول را پیدا کرد. چند سال بعد شرکتهای انگلیسی و هلندی این شهر را ترک کردند، و این امر بیش از پیش سبب انحطاط آن گردید. در سال ۱۷۹۳، شهر با باریکه‌ای ساحلی بطول ۱۵۰ کیلومتر به سلطان عمان واگذار شد، و تا ۱۸۶۸ که دوباره به ایران بازگشت چنین بود.

در این اواخر بندر عباس کمی از رونق سابق خود را باز یافته است، و این امر در نتیجه‌ی ساختن جاده‌های شوسه از یزد و کرمان و نیز از شیراز به این بندر میباشد. تأسیس لوله‌کشی برای تأمین آب شهر وضع زندگی مردم را بهبودی بخشیده. خیابان رضا شاه کبیر، که بزرگترین خیابان شهر است، تقریباً بموازات دریا و در فاصله‌ی ۲۰۰ متری آن از میان شهر میگذرد، و بیشتر ابنیه‌ی دولتی در قسمت مرکزی این خیابان است. مساجد مهم آن عبارت از مسجد جامع (برای شیعه‌ها) و مسجد گله‌داری (برای سنی‌ها) است. صنعت آمودن ماهی از صنایع جدیدی است که در

(1) Gombroon

آن تأسیس شده است.
بندر عباس، شهرستان، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار خلیج فارس، ج ایران، مرکزش شهر و بندر بندر عباس. مرکب از ۶ بخش حومه، جاسک، قشم، بندر خمیر، فین، و سعادت‌آباد است. از دو ناحیه‌ی کوهستانی و دشت تشکیل شده. هوایش در ناحیه‌ی کوهستانی گرم و خشک و در پسکرانه‌ها گرم و مرطوب است. بادهای مرطوب که از سمت دریا میوزد و بادهای گرم و سوزان که از خشکی میوزد هوای شهرستان را دگرگون میسازد. کوه گینو (بلندی در قسمت جنوبی ۲٬۳۷۱ متر) و فارغان (بلندی ۳٬۲۸۰ متر) در ل آن قرار گرفته است. محصولش خرما، غلات، و فراورده‌های دامی است. مرکزش بندر عباس.
بندرگاه[1] (bandar.gāh)، پهنه‌ای از آب در کنار ساحل، دارای عمق کافی برای ورود کشتیها، که موقعیت آن (اعم از طبیعی یا مصنوعی) نسبت به اوضاع ساحلی چنانست که کشتیها را از باد، امواج، و جریانهای محلی محفوظ میدارد. بندرگاههای بزرگ با باراندازها، اسکله‌ها، لنگرگاهها، و تعمیرگاهها مجهزند. الفاظ بندر و بندرگاه اغلب مترادفاً استعمال میشوند.
بندر گز (bandare gaz)، سابقاً **بندر جز**، بندر (جه ۴٬۶۹۳ سشه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بندر گز، شهرستان گرگان، استان دوم، ۴۸ کیلومتری غ شهر گرگان، کنار دریای خزر، در مسیر راه آهن سرتاسری ایران. بندر گز پیش از تأسیس بندر شاه اهمیت داشت، و بندر شهرهای گرگان و شاهرود و دامغان محسوب میشد، ولی بعد از تأسیس بندر شاه و عقبنشینی آب دریای خزر اهمیت خود را از دست داده است.
بندر لنگه (bandare lenge)، شهرستان، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار خلیج فارس، بصورت دنباله‌ای در قسمت غربی فرمانداری ممتد است. فعلا مرکب از بخشهای حومه (لنگه)، شیبکوه، بستک، جزیره‌ی کیش، و گاوبندی میباشد. محصولش غلات و خرما است. مرکزش، **بندر لنگه** (جه ۴٬۹۲۰ سشه ۱۳۳۵ هش)، در دهستان لنگه (ج‌ش بخش لنگه) در کنار خلیج فارس واقعست.
بندر معشور (bandare ma'šur)، بندر و شهر (جه ۱۵٬۶۹۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)، در انتهای شاخابه‌ی عمیقی از خلیج فارس. یکی از مراکز عمده‌ی بارگیری نفت خام ایران است. صدور نفت خام از این بندر در سال ۱۳۲۴ هش (۱۹۴۵) آغاز گردید. در حال حاضر این بندر دارای شش اسکله است، و در سال ۱۳۳۸ هش (۱۹۵۹) ح 1٬300 کشتی نفتکش تقریباً ۲۶٬۷۰۰٬۰۰۰ تن نفت خام از آنجا بارگیری نمودند. قسمت اعظم نفت استخراجی منطقه‌ی آغاجاری بوسیله‌ی خط لوله به بندر معشور ارسال و از آنجا بخارج کشور صادر میگردد.
بندر معشور، شهرستان، ج استان ششم (خوزستان)، کنار خلیج فارس. دارای ۳ بخش حومه، بندر شاهپور، وهندیجان است. توسط ایستگاه سربندر به راه آهن سرتاسری ایران مرتبط میشود. دو بندر بزرگ، بندر شاهپور و بندر معشور (مرکز شهرستان)، دارد.
بند شاهی (bande šāhi)، بندی بر رود شش‌طراز، در شش‌طراز، کاشمر (خراسان)، در ۱۸ کیلومتری چمن عباس‌آباد. ارتفاعش ۱۵ متر و عرضش ۱۶ متر است. اکنون ۱/۵ حجم مخزن آن از رسوب پر شده، و در زیر سد نیز شکافهائی بوجود آمده که مانع از نگاهداری آب در مخزن است.
بند عضدی: ← بند امیر.
بند فیض‌آباد: ← بند امیر.
بند قیر (bande qir)، ده (جه ۲۹۶ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان میان‌آب، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)، ۴۸ کیلومتری ج شوشتر، کنار ملتقای رودهای کارون و دز. این دهکده در ۵ کیلومتری ج شهر قرون وسطائی عسکر مکرم (askare mokram) قرار دارد، که خرابه‌های آن بنام لشکر موجود بوده است. نام بند قیر بمناسبت بند بزرگی است بنام **بند قیر**، که در قدیم با قیر در نزدیک آن ساخته شده بود، و ویرانه‌های آن هنوز باقیست.
بند قیصر (bande qeysar)، بندی که در قرن ۳م ب‌م، بامر شاپور I ساسانی، در شوشتر بر رود کارون ساخته شده است. گویند رومیانی که در جنگ با ایران اسیر شده بودند در ساختن این بند بکار گرفته شدند، و بهمین مناسبت بند قیصر خوانده شده است.
بندقیه (bondoqiyya)، نام عربی شهر ونیز که از ونیکوم (venetikum)، نام لاتینی شهر، گرفته شده است.
بندوی (banduy)، در داستانهای ملی، از سرداران ایران در دوران ساسانیان، که با خسرو پرویز یار بود، و او را از کور شدن و برکناری پدرش، هرمز، آگاهی داد.
بندهشن (bondehešn) [= اصل خلقت]، کتابی دینی و تاریخی، به پهلوی. یکی از کتابهای مهمی است که باین زبان بدست ما رسیده. در حدود ۱۳٬000 کلمه است. مطالبی در باره‌ی خلقت و بعضی اطلاعات تاریخی و جغرافیائی در بر دارد. فصل ۳۱م آن در باره‌ی نواحی مهم ایرانشهر است، که مقر کیانیان بوده؛ فصل ۳۵م در باب اصل و نسب کیانیان است. فصل ۳۳م، که یک دوره از تاریخ داستانی ایران را تا آخر دوره‌ی ساسانیان نشان میدهد، دارای اهمیت خاص میباشد؛ و قسمتی از این فصل را دارمستتر به فرانسوی ترجمه کرده است، و با حواشی و تعلیقات در جلد دوم زند اوستای خود منتشر کرده (پاریس، ۱۸۹۲). بندهشن به فرانسوی و انگلیسی و آلمانی مکرر ترجمه و منتشر شده است. نسخه‌ی کامل آن بوسیله‌ی اروارد تهمورث دینشاهی انکلساریا در بمبئی انتشار یافته است.
بندیکت (benedikt)، اسم آلمانی: ← بندیکتوس، اسم.
بندیکتو (benedikto)، اسم اسپانیولی: ← بندیکتوس، اسم.
بندیکتوس (benediktus)، اسم لاتینی برای مرد (صورت لاتینی آن *Benedictus*). بعضی اعلام مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Benedicto	بندیکتو (benedikto)
اسپانیولی	Benito	بنیتو (benito)
آلمانی	Benedikt	بندیکت (benedikt)
انگلیسی	Benedict	بنیدیکت (benidikt)
ایتالیائی	Benedetto	بندتو (benedetto)
فرانسوی	Benoît	بنوا (benuā)

بندیکتوس[2] I تا IX (benediktuse)، پاپها، ← پاپ.
بندیکتوس[2] X، ناپاپ، ← پاپ.
بندیکتوس[2] XI، فت ۱۳۰۴، پاپ (۱۳۰۳–۴)، ایتالیائی. توقیع پاپی بونیفاکیوس VIII را بر ضد فیلیپ IV فرانسه لغو کرد.
بندیکتوس[2] XII، فت ۱۳۴۲، پاپ (۱۳۳۴–۴۲)، فرانسوی. از دوستان پترارک و در اصلاحات پاپفشاری داشت.
بندیکتوس[2] XIII، ناپاپ، سه تونا، پدرو د.
بندیکتوس[2] XIV، ۱۶۷۵–۱۷۵۸، پاپ (۱۷۴۰–۵۸)، ایتالیائی. مردی فاضل و حامی فضل و هنر بود.
بندیکتوس[2] XV، ۱۸۵۴–۱۹۲۲، پاپ (۱۹۱۴–۲۲)، ایتالیائی. در جنگ I بیطرفی واتیکان را حفظ کرد، و مورد احترام همه‌ی دولتهای متخاصم بود. برای برقرار کردن صلح سخت کوشید.
بندیکتوس[2]، **قدیس** (qeddis benediktus)، فت ح ۵۴۷، راهب ایتالیائی، مؤسس فرقه‌ی بندیکتیان، در سوبیاکو زاهد شد، و راهبان بدورش گردآمدند. بعدها نخستین صومعه‌ی بندیکتی را در مونته کاسینو تأسیس، و نظام بندیکتی را، که اساس رهبانیت غربی است، ایجاد کرد.
بندیکتی (benedikti)، منسوب یا مربوط به ← قدیس بندیکتوس، یا بطریق وی در رهبانیت، یا به بندیکتیان (مثلا دیر بندیکتی، نظام بندیکتی، راهب بندیکتی).
بندیکتیان[3] (benediktiān)، فرقه‌ی راهبان کاتولیک رومی که توسط ← قدیس بندیکتوس در مونته کاسینو تأسیس گردید. بندیکتیان، بخلاف راهبان اولیه، بزندگی جامعه‌وار اهمیت میدهند، و دیرهای آنان مانند خانه‌های مسیحیان است، و رؤسای دیر در آنها حکم پدر را دارند. اوقات بیداری آنان صرف عبادت و کار (خاصه کارهای دستی) میشود؛ با این حال، در اوایل قرون وسطی برای حفظ فضل و دانش کوشش کردند. بسیاری از مبلغین نامی مسیحی (مانند قدیس **آوگوستینوس کنتربری** و قدیس **بونیفاکیوس**) از میان این جماعت برخاسته‌اند، و بتشویق پاپ گرگوریوس I و دیگران، دیرهای بندیکتی در قرون وسطی چون پایگاههای مقدم تمدن در اکناف اروپا پخش شد. در نتیجه‌ی اصلاحات بعدی، بندیکتیان به فرقه‌هائی مانند **کلونیان**، **سیسترسیان**، و **تراپیان** منشعب گشتند.
بندیکتین[4] (benediktin)، لیکور شیرین قهوه‌ای‌رنگ که اول بار در 1510 بتوسط راهبان بندیکتی فرانسوی ساخته شد.
بندیگو[5] (bendigo)، شهر (جه ۲۶٬۷۳۹؛ با حومه ۳۰٬۷۷۹)، ایالت ویکتوریا، استرالیا. سابقاً شهر معدنی مهمی بود. اینک از مراکز داد و ستد گندم

(۱)harbo(u)r (۲)Benedict (۳)Benedictines (۴)benedictine (۵)Bendigo

است.

بنز[1]، **کارل** (kārl benz)، آلمانی بنتس (bents)، ۱۸۴۴–۱۹۲۹، مهندس و اتومبیل‌ساز آلمانی. از اولین کسانی بود که وسیله‌ی نقلیه‌ی موتوری ساخت؛ اختراع دیفرانسیل باو منسوبست. اولین اتومبیل خود را در ۱۸۸۵ ساخت. شرکت بنز را در مانهایم تأسیس کرد. در ۱۹۲۶، شرکت بنز با شرکت گ. دایملر یکی شد، و این شرکت به ساختن اتومبیلهای معروف به مرسدس بنز پرداخت.

بنزرت[2] (banzart)، فنس **بیزرت** (bizert)، شهر (جه ۴۴°۶۸۱)، ساحل شمالی تونس. بندرگاه و پایگاه دریائی آن کنار مدیترانه و کنار دریاچه‌ی بنزرت (ح ۱۱۰ کمم) قرار دارد. متوالیاً در تصرف فنیقیها، کارتاژیها، رومیان، و دولت بیزانس بود. در ۴۱ هق مسلمانان آنرا گرفتند. سپس بدست اسپانیائیها و بربرها افتاد. در ۱۸۸۱ باشغال فرانسویان درآمد، و آنان بندرگاهش را اصلاح و مستحکم کردند. در جه II از پایگاههای آلمانها بود، و سخت بمباران شد. در ۱۹۵۹ دولت تونس سخت کوشید که ترتیبی برای اخراج نیروهای فرانسوی از پایگاه هوائی و دریائی بنزرت بدهد.

بنزن[3] (banzen؛ از فنس)، مایعی بیرنگ و با بوی تند مخصوص، کمی سبکتر از آب، که در ۸۰°,۱ صدبخشی بجوش میآید، و در ۵°,۴۸ صدبخشی متبلور میشود. بسیار فرار و سریع الاشتعال است. بنزن را نباید با بنزین که از مشتقات نفت است اشتباه کرد. فرمول شیمیائی بنزن C_6H_6 است، و عملا آنرا از تقطیر تدریجی قطران زغال سنگ بدست میآورند. با شعله‌ی دوددار میسوزد. در آب حل نمیشود، ولی حلالی بسیار خوبست؛ بعضی از اجسام بسیط (یود، گوگرد، فسفر) و بسیاری از مواد آلی (روغنها، مواد چرب، قطرانها، کائوچو، رزینها) را حل میکند. در ساختن رنگها، مواد منفجره، مواد معطر، و لاکها بکار میرود. بجهت ترکیبات متعددی که از آن بدست میآید (از قبیل اسید فنیک، اسید پیکریک، آنیلین، نیتروبنزن)، در صنعت اهمیت بسیار دارد.

بنزن در ۱۸۲۵ بتوسط م. فاراده کشف شد، و او آنرا "بیکربور ئیدروژن" نامید. هشت سال بعد میچرلیش این ماده را در محصولات تقطیر اسید بنزوئیک بدست آورد، و نام بنزین بر آن نهاد، ولی نام "بنزول" (benzol) که لیبیگ وضع کرد جای آنرا گرفت، و این نام در زبان آلمانی و تا حدی در زبان انگلیسی رایج است، ولی در نوشته‌های دقیق، لفظ بنزن (عنوان مقاله) که هوفمان پیشنهاد کرده است بکار میرود.

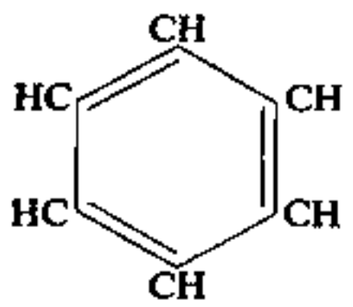

طرح ککوله

آوگوست **ککوله**، در نتیجه‌ی تحقیقات خود در فرمول ساختمانی بنزن، در ۱۸۶۵ به فرمولی مسدسی (حلقه‌ی بنزن) با بندهای ساده و مضاعف متناوب بین اتمهای کربون قائل شد. تحقیقات وی، که در بسط شیمی آلی تأثیر بسیار داشت، اساس طرح کنونی حلقه‌ی مسدسی بنزن است.

بنزن ساده‌ترین و سرسلسله‌ی ترکیبات آلی معروف به ئیدروکربورهای معطر یا بویا (بمناسبت بوی تند این ترکیبات) است، که یک یا چند حلقه‌ی بنزین در فرمول ساختمانی آنها میآید.

بنزولیک، اسید: ← اسید بنزولیک.

بنزول[4]: ← بنزن.

بنزی[5] (bon.zi)، موجودی که در کف دریا زندگی میکند. ← زیستشناسی دریا. لفظ بنزی در این کتاب بجای بنتوس (bentos؛ از انگلا) بکار رفته است.

بنزین[6] (benzin؛ از انگلا)، مایع بیرنگ و قابل اشتعال، که مخلوطی است از ئیدروکربورهای مختلف (مخصوصاً رشته‌ی متان). بنزین را نباید با بنزن اشتباه کرد. بنزین بوسیله‌ی تقطیر تدریجی از نفت خام بدست میآید. بعنوان عامل پاک‌کننده و حلال اجسام آلی بکار میرود؛ در ساختن بعضی رنگها استعمال میشود.

بنژامن (baNjāmaN)، اسم فرانسوی؛ ← بنیامین، اسم.

بنژوان[7] (banjuān؛ از فنس) یا **حسن‌لبه** (hasan-labe)، صمغی برنگ قهوه‌ای مایل به سرخی که از درخت بنژوان (*Styrax benzoin*) ترشح میشود، و محتوی اسید بنزولیک (جوهر حسن‌لبه) است. درخت مذکور در سوماترا و جاوه و بعضی دیگر از نواحی مشرق‌زمین بعمل میآید. بنژوان در عطرسازی و در پزشکی بکار میرود.

بنژوان را اگر بسوزانند بوی خوشی از آن متصاعد میگردد، و بهمین جهت از قدیم الایام آنرا برای بخور بکار میبردند. اعراب آنرا از سوماترا بدست میآوردند، و چون آن نواحی را بنام جاوه میشناختند، این صمغ را بنامهای لبان جاوی (lobāne jāviyy) [= کندر جاوه‌ای] و بخور جاوی یا جاوی میخواندند. اروپائیان لفظ لبان جاوی را بصورت *Luban jawi* ضبط کردند، و سپس بگمان اینکه *Lu* حرف تعریف است آنرا اسقاط کردند، و نام صمغ را *banjawi* و سپس به صورتهای محرف دیگر نوشتند.

بنش[8]، **ادوارد** (eduārd benes)، ۱۸۸۷–۱۹۴۸، سیاستمدار چک. همکار عمده‌ی ت. گ. مازاریک، وزیر خارجه (۱۹۱۸–۳۵)، نخست‌وزیر (۱۹۲۱–۲۲)، رئیس جمهور (۱۹۳۵–۳۸؛ ۱۹۴۵–۴۸)، و رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست (آزادیخواه) چکوسلواکی بود. اتحاد فرانسه و چکوسلواکی و اتفاق صغیر تا حد زیادی نتیجه‌ی مساعی او بود. پس از ← پیمان مونیخ تبعید شد؛ در جه II رئیس دولت موقت چکوسلواکی (در لندن) بود؛ بعد از آزاد شدن چکوسلواکی، بار دیگر بریاست جمهور برگزیده شد؛ پس از کودتای کمونیستی ۱۹۴۸ کناره‌گیری کرد.

بنشن (bonšan)، نام جنس‌ها و انواع بسیاری از گیاهان تیره‌ی پروانه‌واران که همه جا میروید و به آسانی بعمل میآید. دانه‌های بنشن از دوره‌های قبل از تاریخ شناخته شده و در تغذیه‌ی انسان و دام بکار رفته است. بعضی از آنها را برای علوفه و قوی ساختن خاک میکارند. پوست نیام و دانه و لپه‌ها، و حتی رشته‌های کناره‌ی آنها در نیام، نرسیده قابل خوردن است. نمونه‌های آن عبارتند از لوبیا، باقلا، نخود، عدس، ماش، خلر، و سویا.

بن صوی[9]، **اسحاق** (ben-sevi)، ۱۸۸۴–، سیاستمدار و مستشرق اسرائیلی، دومین رئیس جمهور اسرائیل، مت روسیه. در ۱۹۰۷ بفلسطین مهاجرت کرد. با بن گوریون همکاری نزدیک داشت. پس از وایزمن رئیس جمهور شد (۱۹۵۲).

بنغازی (benqāzi)، شهر (جه ۶۹°۷۱۸)، سیرنائیک، لیبی، کنار مدیترانه. در محل یک مهاجرنشین یونانی قرن ۵م قم واقعست، که در دوره‌ی بطلمیوس III، بنام زوجه‌ی وی (برنیس یا برنیکه)، برنیک (bernik) نامیده شد، و در قرون وسطی بهمین نام معروف بود. در جه II از بمبارانهای اواخر سال ۱۹۴۲ و بسبب مهاجرت ایتالیائیها آسیب دید. در ۱۹۵۱ پایتخت لیبی گردید، ولی صنایع و اهمیت بندری خود را از دست داد. نیز ← طرابلس غرب.

بنف (banf)، اسکاتلند: ← بنفشر.

بنفشر[10] (banfšar) یا **بنف**، ولایت (۱°۶۳۰ کمم؛ جه ۵۰°۱۳۵)، لش اسکاتلند؛ مرکزش بنف. عمدةً فلاحتی است؛ در دهکده‌های سواحل ماهیگیری معمول میباشد. ویسکی بنف مرغوب است. میدان جنگهای متعدد بین اسکاتلندیها و نورمانها بود، و پس از اصلاح مذهبی نیز دوجار کشمکشهای دینی گردید.

بنفشه، گیاه کوتاه دائمی گلدار از نوع ویولا (*Viola*). انواع بنفشه در جنگلها بحالت خودرو فراوان است؛ عمده‌ترین آنها: بنفشه‌ی معطر (*V. odorata*) که در اوایل بهار گلهای منفردش با دمگلهای بلند پدید میآید؛ بنفشه‌ی سه رنگ (*V. tricolor*) بی‌بو که برای زینت در باغها کاشته میشود، و گلهای آن بزرگتر و برنگهای گوناگون است، و بواسطه‌ی دورگه شدن اقسام دو رنگ یا چند رنگ آنها فراوان شده. بعضی بنفشه‌های خودرو دارای گلهائی هستند که هیچگاه گشوده نمیشود، ولی پس از باروری کپسولهائی پر از تخم میدهند. نیز ← بنفشه فرنگی.

بنفشه فرنگی، (*Viola tricolor hortensis*)، گیاه زینتی بسیار نزدیک به بنفشه‌ی معطر. گلبرگهای آن نامنظم و برنگهای مختلف است. نیز ← بنفشه.

بنفیس[11] (benefis؛ از فنس)، در نظام فئودالیته، ملکی که مادام العمر و غیر موروثی به تیول کسی داده میشد. این اصطلاح از همان اوایل به املاک مقامات کلیسائی تخصیص یافت، و چون اغلب از طرف مقامات غیر دینی اعطا میشد، راه مداخله‌ی این مقامات را در امور کلیسائی باز کرد، و این امر سبب مشکلات و در قرون وسطی وسیله‌ی سوء استفاده‌هائی گردید. شورای ترانت بنفیسها را در کلیسای کاتولیک رومی منحل کرد. در انگلستان تا حدودی باقیست.

بنک (banak)، ده (جه ۱°۴۳۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ثلاث، بخش کنگان، شهرستان بوشهر؛ ۵ کیلومتری لغ کنگان.

بنکبرن[12] (banəkbërn)، محلی بر رود بنک،

(۱)Benz (۲)Bizerta (۳)benzene (۴)benzol (۵)benthos (۶)benzine (۷)benzoin; benjamin (۸)Beneš (۹)Ben-Zvi (10)Banffshire (11)benefice (۱۲)Bannockburn

سترلینگ‌شر، اسکاتلند. در اینجا در ۲۳–۲۴ ژوئن ۱۳۱۴ نبرد بنکبرن روی داد، که در آن، رابرت ذ بروس (از خاندان بروس) ادوارد II انگلستان را شکست داد، و سلطنت اسکاتلند را بچنگ آورد.

بنکث (benkas)، شهر قدیم، ← چاچ.

بنکرافت[1]، **جورج** (jorj bankrāft)، ۱۸۰۰–۱۸۹۱، مورخ امریکائی، مؤلف کتاب عظیم تاریخ ایالات متحده‌ی امریکا (ده جلد، ۱۸۳۴–۷۴).

بنکس[2]، سر **جوزف** (sər jōzəf banks*)، ۱۷۴۳–۱۸۲۰، طبیعیدان انگلیسی. در سفر دور دنیا (همراه با کاپیتن کوک) و در سفرهای دیگر، نباتاتی جمع‌آوری کرد که تا آن زمان ناشناخته بود.

بنکساید[3] (banksāyd)، محلی کنار رود تمز، لندن، انگلستان. در قرون ۱۶م–۱۷م از مراکز تفریح بود؛ تئاتر گلوب (glōb) و سایر امکنه‌ی وابسته به شکسپیر و نیز کاخ اسقف وینچستر در آنجا بود.

بنگ (bang)، معرب آن **بنج**، نامهای دیگرش **شاهدانه‌ی هندی** و **کنف هندی** (kanafe)، گیاهی از جنس کانابیس ایندیکا (*Cannabis indica*) (← شاهدانه). مواد مخدر سمی مستخرج از آن (← حشیش) را نیز بنگ نامند. برگ بنگ را هم بنگ و همچنین اسرار (asrār) و ورق الخیال (varaqo 'l.xiāl) خوانده‌اند. بنگاب (bangāb) یا دوغ بنگ جوشانده‌ی برگ بنگ است در شیر. و در معالجه‌ی ورم مجرای ادرار بکار میرفت. از پختن جوانه‌های گل بنگ در روغن بادام شیرین یا کره‌ی تازه روغن بنگ بدست میآید.

بنگاب یا دوغ بنگ: ← بنگ.

بنگال: ← بنگاله.

بنگال[4]، **خلیج** (bangāl)، شاخابه‌ای از قهند، بطول ح ۲°100 کم و عرض ح ۱°600 کم، که هند در غ و برمه و مالایا در ش آن واقع است.

بنگال، کتابخانه‌ی انجمن آسیائی، در کلکته. انجمن آسیائی بنگال را سر ویلیام جونز تأسیس کرد (۱۷۸۴)، و شعبه‌ای هم در بمبئی دارد. در کتابخانه‌ی آنجا نسخ فارسی و عربی هست. فهرست نسخ فارسی آنرا ولادیمیر ایوانوف در دو جلد نوشت (۱۹۲۴–۱۹۲۶).

بنگال شرقی، پاکستان؛ ← بنگاله.

بنگال غربی، هند؛ ← بنگاله.

بنگالور[5] (bangālor) یا **بنگلور** (bangalor)، شهر (جم ۷۷۸°۹۷۷)، پ‌ش میسور، هند؛ کرسی و مرکز تجارتی میسور. مصنوعات عمده‌ی آن فرش، پارچه، و کالاهای چوبی و چرمی است. دانشگاه میسور، مؤسسه‌ی تکنولوژی تاتا، و کارخانه‌ی هواپیماسازی هندوستان در آنجا واقع است. از آثار قدیم آن میتوان ویرانه‌های کاخ تیپو صاحب را نام برد.

بنگاله[6] (bangāle) یا **بنگال**، ناحیه‌ای در ش هند و ش پاکستان، کنار خلیج بنگال. بیشتر آن در دلتای رودهای گنگ و براهماپوترا بین بهار و آسام واقع است. جنگلهای هیمالایا در شمال و جنگلهای سوندروان (sundarvān) در جنوب آن است. انگلیسها در ۱۷۶۴ آن را از تصرف تیموریان هند خارج کردند. در ۱۹۴۷ میان هند و پاکستان تقسیم شد. **بنگال شرقی** (۱۵۰°۱۴۱ کم؛ جم ۳۲۹°۹۳۲°۴۱) از ایالات پاکستان و منطبق با پاکستان شرقی و کرسی آن داکا است. مشتمل بر پهنه‌های وسیع زوت‌خیز میباشد. **بنگال غربی** (۹۵۰°۸۷ کم؛ جم ۶۰۲°۳۰۶°۲۶) از ایالات سازای هند و کرسی آن کلکته است. مشتمل بر مملکت سابق کوچ بهار و دارای نواحی عظیم زغالخیز و مناطق صنعتی است.

بنگالی، زبان، از زبانهای هندواروپائی، شعبه‌ی هندی (← هندی، زبان). نیز ← زبان، جدول.

بنگاه پاستور: ← انستیتو پاستور.

بنگاه حمایت مادران و نوزادان، از بنگاههای خیریه‌ی ایران، که در سال ۱۳۱۹ هش بمنظور کومک به مادران بیبضاعت تأسیس شد. بعد از جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران قدیمترین مؤسسات خیریه‌ی کشور است. زایشگاه، شیرخوارگاه، ماماهای سیار، و درمانگاه دارد.

بنگاه مستقل آبیاری، بنگاه مستقلی که برای توسعه و اصلاح امور آبیاری کشور ایران تحت نظارت وزارت کشاورزی انجام وظیفه میکند. قانون اجازه‌ی تأسیس آن در اردیبهشت ماه ۱۳۲۲ هش بتصویب مجلس شورای ملی رسید، و در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۲۴ به مرحله‌ی اجرا درآمد. از کارهائی که تا کنون بتوسط بنگاه انجام یافته، ساختمان چندین سد و نیز ساختمان تونل کوهرنگ است. از وظایف آن، علاوه بر مطالعه در مسائل مربوط به آبیاری، اداره‌ی رودخانه‌ها و تقسیم آب بین مالکین است.

بنگ‌دانه: ← بزر البنج.

بنگور[7] (bangor)، شهر (جم ۵۵۸°۳۱)، ج ایالت مین، کشمت.

بن گوریون[8]، **داوید** (dāvid ben-gurion)، ۱۸۸۶–، سیاستمدار اسرائیلی، نخست‌وزیر (۱۹۴۸–) اسرائیل؛ مت لهستان. بعد از ۱۹۰۵ در فلسطین بس میبرد. در جج I، بسبب تمایلات صهیونی و هواخواهی از انگلستان، ترکهای عثمانی تبعیدش کردند، لژیون یهود بکومک او تشکیل شد و دوش بدوش انگلستان در فلسطین جنگید. اولین نخست‌وزیر اسرائیل است.

بنگول داغ، کوه؛ ← بینگول داغ.

بنلوکس[9] (beneluks) [از حروف اول نام سه کشور بلژیک، لوکزامبورگ (= هلند)، و لوکزامبورگ]، نام اتحادیه‌ی گمرکی بین سه کشور بلژیک و هلند و لوکزامبورگ، که اول بار در ۱۹۴۷ برقرار و بعد از ۱۹۴۸ بموقع اجرا گذارده شد. اتحادیه‌ی اقتصادی کنونی بموجب پیمان ۱۹۵۸ برقرار شد.

بنمعلا (bon.mo'allā)، دهستان (جم ح 000°۱۹)، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. رود کرخه آنرا مشروب میکند. ساکنین تیره‌هائی از طوایف لر هستند.

بن نویس[10] (ben nevis)، قله‌ای بارتفاع ۱°۳۴۳ متر، اینورنس‌شر، اسکاتلند، بلندترین قله‌ی بریتانیای کبیر. در ش آن پرتگاهی است بعمق بیش از ۴۴۲ متر.

بنو (banu)، لفظ عربی، بمعنی پسران و اخلاف این لفظ و مخصوصاً (در فارسی) صورت دیگر آن بنی (bani)، جزء عنوان بعضی سلسله‌ها و خاندانها و طوایف و قبایل میآید، مانند بنو موسی، بنی آدم و بنی هاشم. برای اعلامی که با این لفظ شروع می‌شود و آنها را در ردیف این لفظ نمییابید به جزء دیگر نیز رجوع کنید. صورت اصلی الفاظ بنو و بنی بترتیب بنون و بنین است، که جمع لفظ ابن [= پسر]–اولی در حالت رفع و دومی در حالت نصب و جر–میباشد، و طبق قواعد زبان عربی، در حالت اضافه حرف "ن" از آنها اسقاط میشود [مثلا بنو(ن) موسی].

بنوا (benuā)، اسم فرانسوی؛ ← بندیکتوس، اسم.

بنوا[11]، **آلکساندر نیکولایویچ** (-aleksāndr niko-lāyevic benuā)، ۱۸۷۰–، صحنه‌پرداز تئاتر، منتقد هنری، و نقاش روسی، که در باره‌ی هنر روسی مطالب بسیار نوشته است. صحنه‌های بسیار برای بالت نقاشی کرده، و برای چندین بالت سناریو نوشته است؛ درین کار با دیاگیلف همکاری داشته، و مهمترین بالتی که برای او تنظیم کرده پتروشکا (اثر استراوینسکی) است.

بنو ادریس: ← ادارسه.

بنوا دو سنت‌مور[12] (benuā dë saNtmor)، نق ۱۱۷۵، شاعر تروور فرانسوی. اثرش، بنام رمان تروا، منبع الهام روایات قرون وسطائی افسانه‌ی تروا (مخصوصاً ترویلوس و کرسیدا) بوده است.

بنوار ناظر (benvār nāzer)، دهستان (جم ح ۳°000؟)، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۹ (؟) آبادی. رود دز مشروبش میکند.

بنو الاحمر: ← بنو نصر.

بنو اماجور: ← ابن اماجور.

بنو طاهر: ← طاهریان.

بنو عباد[13] (banu abbād)، سلسله‌ای عرب‌نژاد که در قسمت اعظم قرن ۵م هق (قرن ۱۱م بم) در قسمتهای جنوبی و غربی اندلس فرمانروائی کردند، و پایتخت دولت آنان سویل (اشبیلیه) بود. مؤسس سلسله **ابوالقاسم محمد ابن عباد** (فت ۴۳۳ هق) قاضی سویل بود، و مقارن با تجزیه‌ی خلافت قرطبه و برآمدن ملوک الطوایف، فرمانروائی سویل را بدست گرفت (۴۱۴ هق). پسر و جانشینش، **ابوعمرو عباد ابن محمد** ملقب به **المعتضد بالله** (al.mo'tazedo billāh)، در ۴۳۳–۴۶۰ هق سلطنت کرد. مردی جاه‌طلب و خودرأی و سفاک بود. در نقش قهرمان اعراب اندلس در مقابل بربرها، قلمرو خود را وسعت داد، و بیشتر قسمت تیغ شبه جزیره را متصرف شد. پسر و جانشینش، **محمد ابن عباد**، ملقب به **معتمد**، فت ۴۸۷ هق، بر سر امارت قرطبه با مأمون سلطان تولدو (طلیطله) جنگید، و سه سال پس از مرگ وی آنرا تصرف کرد (۴۷۱ هق)، و قسمتی از تولدو را نیز گرفت. در سال ۴۷۸ هق (۱۰۸۵ بم) آلفونسوی VI (لئون و کاستیل) تولدو را تصرف کرد، و مطالبه‌ی قسمتی دیگر از متصرفات معتمد را نمود. معتمد و سایر امرای مسلمان اسپانیا از

(۱)Bancroft (۲)Banks (۳)Bankside (۴)Bengal (۵)Bangalore (۶)Bengal (۷)Bangor (۸)Ben-Gurion (۹)Benelux (۱۰)Ben Nevis (۱۱)Benois (۱۲)Benoît de Sainte-More (۱۳)Abbadides

یوسف ابن تاشفین که مقارن این ایام مراکش را گرفته بود استمداد کردند، و وی در نبرد خونین **زلاقه** مسیحیان را مقهور کرد (۴۷۹ هق، مطابق ۱۰۸۶ ب‌م). بعداً، یوسف امرای مسلمان اسپانیا را خلع کرد و قلمرو آنانرا تصرف نمود. سویل نیز بدست سپاهیان او افتاد؛ محمد ابن عباد دستگیر و به اغمات (aqmāt) در نزدیکی مراکش تبعید شد، و همانجا درگذشت، و سلسله‌ی بنو عباد منقرض گردید. این سلسله، با وجود سفاکی و افراطکاری امرای آن، درخشانترین ملوک الطوایف اسپانیا بود، و در دوره‌ی آنها در اسپانیای اسلامی قرن ۱۱م هنر و ادب باوج رفعت خود رسید.

بنو عمون[1] (banu ammun)، در عهة، قوم غارتگر بیابانگرد ساکن ش بحر المیت، دشمن سرسخت بنی اسرائیل (پیدایش ۱۹.۳۸؛ تثنیه ۱۹.۲، ۳۷،۲۰، ۴،۳.۲۳؛ داوران ۱۳.۳؛ اول سموئیل ۱۱؛ دوم سموئیل ۱۰-۱۲؛ دوم تواریخ ۲۰؛ نحمیا ۱۰.۲؛ ۷.۴؛ ارمیا ۱.۴۹-۶).

بنو عناق[2] (banu anāq)، در عهة، مردمی عظیم الجثه که در زمان فتح کنعان بدست بنی اسرائیل در حبرون سکونت داشتند. عملا توسط یوشع و کالیب نابود شدند (اعداد ۱۳.۲۲، ۲۸، ۳۳؛ تثنیه ۱.۲۸، ۲.۹؛ یوشع ۱۱.۲۱؛ ۱۴.۱۵؛ ۱۵.۱۴، ۱۴؛ ۱۱.۲۱؛ داوران ۱.۲۰).

بنو موسی (banu musā)، شهرت سه برادر بنامهای **ابوجعفر محمد ابن موسی** (ف ۲۵۷ یا ۲۵۹ هق)، **ابوالقاسم احمد ابن موسی**، و **حسن ابن موسی**، از علمای معروف ریاضیات و نجوم و مکانیک حوزه‌ی علمی بغداد در قرن ۳م هق، و از حامیان علم و علما. پدر آنان موسی ابن شاکر (šāker) بود، که گویند در خراسان راهزنی میکرد، و سپس به هندسه و نجوم پرداخت، و جزء ملتزمین مأمون به بغداد آمد، و در عداد منجمین دربار وی درآمد. ظاهراً پس از مرگ موسی، مأمون فرزندان وی را به یحیی ابن ابی منصور سپرد، و اینن سه برادر در جوانی با دانشمندان حوزه‌ی علمی بغداد مأنوس شدند. بنو موسی ثروت سرشار خود را صرف گردآوردن نسخه‌های خطی یونانی و ترجمه‌ی آنها بزبان عربی کردند، و بعلاوه مترجمین عالیمقامی چون حنین ابن اسحاق و ثابت ابن قره در استخدام داشتند. بنو موسی، علاوه بر ترجمه‌ی آثار یونانی، تحقیقات نفیسی در ریاضیات و نجوم و مکانیک نمودند، ولی چون در کارهای علمی همکاری داشتند تشخیص آثار شخصی هر یک مقدور نیست. ظاهراً محمد اطلاعات وسیع داشت؛ حسن خاصه در ریاضیات و احمد در مکانیک و مسائل فنی تبحر داشت. از جمله‌ی آثار آنان کتابی در مخروطات، کتابی در مساحت کره و تثلیث زاویه، و کتاب معروف حیل بنو موسی (hiale) در مکانیک است. بعضی از آثارشان بزبان لاتینی ترجمه شده است.

بنونتو[3] (benevento)، شهر (جه ۴۱°۳۴°۴۵)، ج ایتالیا. شهر مهم رومی بر جاده‌ی آپیا ویا بود. در قرون ۶م-۱۱م پایتخت دوکنشین مقتدر لومباردها بود؛ سپس زیر فرمان پاپ درآمد. آثار رومی بسیار دارد. کلیسای سانتا سوفیا از قرن ۸م است. در حج II سخت آسیب دید.

بنو نصر (banu nasr) یا **بنو الاحمر** (bano l.ʾahmar)، سلسله‌ی مسلمانی که از ۶۲۹ هق تا ۸۹۷ هق (۱۲۳۱-۱۴۹۲ ب‌م) در غرناطه (ل اسپانیا) سلطنت کردند. مؤسس این سلسله **ابو عبدالله محمد I** ملقب به **الغالب بالله** است، که از ضعف و زوال دولت موحدون استفاده کرده غرناطه را گرفت (۶۳۵ هق) و آنجا را پایتخت خود قرار داد، و کمی بعد در صدد ساختن کاخی بر تپه‌ی الحمراء برآمد. سپس قلمرو خود را وسعت داد، ولی برای مقابله با رقبای مسلمان خود باجگزار فردیناند I کاستیل گردید. وی در ۶۷۱ هق وفات یافت، و پس از او بیست تن از سلسله‌ی بنو نصر در غرناطه سلطنت کردند، که از معروفترین آنان **ابوالحجاج یوسف I** (abo'l.hajjāj) است که در ۷۳۳-۷۵۵ هق سلطنت کرد، و سرانجام در مسجد غرناطه بقتل رسید. وی با افزودن بناهای باشکوهی به قصر الحمراء نام خود را جاودانی ساخت. آخرین سلطان این سلسله **ابوعبدالله محمد XI** است، که در عهد او غرناطه بدست مسیحیان افتاد (۸۹۷ هق، مطابق ۱۴۹۲ ب‌م)، و وی اواخر عمر را در مراکش در فقر و فاقه گذرانید.

بنونیست[4]، **امیل** (emil baNvenist)، ۱۹۰۲-، مستشرق فرانسوی، استاد صرف و نحو تطبیقی در کولژ دو فرانس، و متخصص در مطالعات ایرانی. آثار فراوان دارد؛ از آن جمله است صرف و نحو سغدی (۲ جلد، ۱۹۱۴-۲۹)، دین ایرانی مطابق نقل متون عمده‌ی یونانی (۱۹۲۹)، منها در ایران قدیم (۱۹۳۸)، مجموعه‌های سغدی کتابخانه‌ی ملی (۱۹۴۰)، متون سغدی (۱۹۴۹)، و منتخباتی از اعمال قدیس جرجیس بروایت سغدی (۱۹۴۲-۴۵). و نیز کتاب صرف و نحو فارسی کهن (اثر آنتوان میه) را بطبع رسانید (۱۹۳۱).

بنویل[5]، **تئودور دو** (teodor dë baNvil)، ۱۸۲۳-۹۱، شاعر فرانسوی؛ از پارناسیان. دیوانش مشتمل بر قصائد شکفت (۱۸۵۷) و ترانه‌های غربی (۱۸۶۹) است.

بنه (bone)، در اصطلاح کشاورزی، مقداری از زمین زراعتی که عمل رعیتی در آن با ۴ یا ۶ (یا، در بعضی دهات، ۸) گاو انجام میگیرد. در ایران غالباً چند نفر زارع گاودار در کشت یک بنه با یکدیگر شرکت میکنند. نیز ← عوامل پنجگانه.

بنه (bene) یا **درخت سقز**، (*Pistacia terebinthus*)، درخت برگریز متوسطی که در نواحی مدیترانه میروید. قدیمترین نوع تربانتین که از آن خبر داریم از آن بدست میآمده. نیز ← پسته.

بنه[6]، **ستیون وینسنت** (stivən vinsənt bene)، ۱۸۹۸-۱۹۴۳، نویسنده و شاعر امریکائی. از آثار معروفش منظومه‌ی جمد جان براون (۱۹۲۸. در باب جنگ داخلی امریکا) و منظومه‌ی حماسی ناتمام ستاره‌ی غربی (۱۹۴۳) است. داستان کوتاه شیطان و دانیل وبستر بفارسی ترجمه شده است.

برادرش، **ویلیام روز بنه** (wilyām rōz)، ۱۸۸۶-۱۹۵۰، نیز نویسنده و شاعر و از مؤلفین دایرة‌المعارف ریدرز (۱۹۴۸) بود.

بنهدد[7] (banhadad) [عبری، = پسر هدد]، نام چند تن از شاهان دمشق. **۱-** نة ۸۹۰ قم، متحد آسا (شاه یهودا) بر ضد بعشا (شاه اسرائیل) (اول پادشاهان ۱۵.۱۷-۲۰). **۲-** نة ۸۵۴ قم، دشمنی موروثی با اسرائیل را دنبال کرد، و اخاب و یهوشافاط را شکست داد. کشته شد و حزائیل بجای او نشست (اول پادشاهان ۲۰؛ ۲۲؛ دوم پادشاهان ۸.۱۵). **۳-** نة ۸۰۰ قم، پسر حزائیل. یهوآش اسرائیلی را شکست داد (دوم پادشاهان ۱۳.۲۵؛ عاموس ۱.۴).

بنی (bani)، لفظ عربی بمعنی پسران و اخلاف. ← بنو، لفظ عربی.

بنیادپردازی[8] (bonyād.pardāzi)، انگلیسی فاندامنتالیزم (fāndāmentālizam)، نهضت مذهبی محافظه‌کارانه‌ای در فرقه‌های پروتستان در اوایل قرن ۲۰م. هدفش حفظ تفسیرهای کهن کتاب مقدس و اصول عقاید ایمان مسیحی در برابر "خطر اکتشافات علمی" بود.

بنیاد پهلوی: ← پهلوی، بنیاد.

بنیاد فورد: ← فورد، بنیاد.

بنی اسد (bani asad)، از قبایل عرب عربستان شمالی، منسوب با کنانه. صحراگرد بودند، و مراتع آنان در نواحی جنوبی و جنوب شرقی نفود ممتد بود. از وقایع عمده در تاریخ پیش از اسلام این قبیله، شورش آنها بر ضد حُجر آخرین امیر بزرگ کنده و پدر امرؤ القیس (۵۰۰-۵۴۰ ب‌م) است، و کشته‌شدن حجر، که از این طریق ضربتی مهلک بر دولت کنده وارد کردند. پس از ظهور اسلام، سران بنی اسد بعد از مدتی گردنکشی در سال ۹ هق اسلام آوردند، ولی بعد از وفات پیغمبر و احتمالا در حیات آن حضرت مرتد شدند، اما خالد ابن ولید آنانرا مغلوب و متواری ساخت (۱۱ هق)، و این پیروزی مقاومت گردنکشان عربستان شمالی را پایان داد، و قبایل این ناحیه و از جمله بنی اسد به اسلام گرویدند. در کشورگشائیهای بعدی مسلمانان، بنی اسد بیشتر در جبهه‌ی عراق میجنگیدند، و اغلب آنها بتدریج با مردم کوفه درآمیختند، و با گذشت ایام اشخاص برجسته‌ای مخصوصاً از بزرگان شیعه از آنان برخاستند. در نیمه‌ی دوم قرن ۴م هق، دسته‌ای از بنی اسد در نزدیکی حویزه (خوزستان) چادر برافراشتند، و از دسته‌ی دیگری از آنان سلسله‌ی **بنی مزید** برخاست، که از ح ۴۰۳ تا ۵۴۵ هق در حله و حوالی آن فرمانروائی کرد. بعدها دست بنی اسد از حله کوتاه شد، و (ظاهراً از اوایل قرن ۱۰م هق) در ناحیه‌ی الجزیره متوطن شدند. شیخ بنی اسد با انتخاب فیصل بسلطنت عراق بمخالفت برخاست، و در ۱۹۲۴ سربشورش برداشت، ولی دستگیر و محبوس و سپس تبعید گردید.

بنی اسرائیل (bani esrāʾil)، نام عمومی قوم یهود. ← یهود؛ نیز ← اسرائیل.

بنی اسرائیل، سوره‌ی یا سوره‌ی اسراء (esrāʾ)، سوره‌ی ۱۷م قرآن، مکی، ۱۱۱ آیه. بیشتر از موضوعات ایمانی بحث میکند، و باخلاق و آداب فردی و اجتماعی نیز توجه دارد. چیزی از

(۱)Ammon (۲)Anakim (۳)Benevento (۴)Benveniste (۵)Banville (۶)Benét (۷)Benhadad (۸)fundamentalism

داستانهای بنی اسرائیل مربوط به مسجد اقصی و گوشه‌ای از داستان آدم و ابلیس و تکریم خدا نسبت بانسان در آن آمده است. ولی موضوع برجسته شخص پیغمبر است، و وضع مردم مکه در برابر وی، و قرآنی که آورده، و هدایتی که همراه این قرآن است، و بمناسبت، از پیامبری بصورت کلی سخن میآید. سیر شبانه‌ی پیغمبر اسلام به مسجد اقصی درین سوره ذکر شده است.
← اسراء.

بنیامین (benyāmin) [عبری، = پسر دست راست]، اسم عبری برای مرد. بعضی از اسامی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Benjamín	بنخامین (benxāmin)
آلمانی	Benjamin	بنیامین (benyāmin)
انگلیسی	Benjamin	بنجمین (benjamin)
ایتالیائی	Beniamino	بنیامینو (benyāmino)
عربی	بنیامین	بنیامین (benyāmin)
فارسی	بنیامین	بنیامین (benyāmin)
فرانسوی	Benjamin	بنژامن (baNjāmaN)
هلندی	Benjamin	بنیامین (benyāmin)

بنیامین[1] [عبری، = پسر دست راست]، کوچک‌ترین پسر یعقوب و راحیل، جد یکی از قبایل [اسباط] دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل. این قبیله در ش فلسطین سکنی داشتند، و مردانش تیر‌اندازان ماهری بودند. معروفترین فرد خاندان بنیامین شاؤول بود (پیدایش ۱۸.۳۵؛ ۴۲-۴۶، ۲۷.۴۹؛ اعداد ۱.۳۶؛ ۱۳.۹؛ ۲۶.۳۸-۴۱؛ ۳۴.۲۱؛ تثنیه ۳۳.۱۲؛ یوشع ۱۸.۱۱-۲۸؛ داوران ۳.۱۵؛ ۲۰-۲۱؛ اول تواریخ ۸.۴۰؛ ۱۲.۲؛ دوم تواریخ ۱۴.۸؛ ۱۷.۱۷). نام بنیامین در قرآن نیامده، ولی داستان او راکه برادرش یوسف وی را شناخت، و همین وسیله شد که پدر و خانواده‌اش از کنعان به مصر کوچ کنند-بتفصیل آورده است (سوره‌ی یوسف ۵۹ و بعد).

بنیامین تودلائی[2] (benyāmine tudelā'i) یا **بنیامین التطیلسی** (benyāmino 't.totili)، فت ۱۱۷۳، خاخام و جهانگرد یهودی اسپانیائی، مت تودلا. در ۱۱۵۹-۷۳ از ساراگوسا به فرانسه، ایتالیا، یونان، فلسطین، ایران، و چین مسافرت کرد، و از طریق عربستان، مصر، و سیسیل به اسپانیا بازگشت. سفرنامه‌ی او در شرح این مسافرت است.

بنیامینو (benyāmino)، اسم ایتالیائی، ← بنیامین، اسم.

بنی امیه: ← امویان.

بنیتو (benito)، اسم اسپانیولی، ← بندیکتوس، اسم.

بنیچه (bonice)، در عهد صفویه، جدول مالیاتی، که در آن جمع کل مالیاتی که از اصناف باید اخذ شود و توزیع مالیات بین اصناف تعیین شده بود.
نیز ← بنیچه‌بندی.

بنیچه‌بندی (bonice.bandi)، تعیین میزان و توزیع عادلانه‌ی مالیات بین اعضای یک صنف. بنیچه‌بندی از وظایف کدخدا بود. نیز ← بنیچه.

بنی حسن (bani hasan)، دهکده، مصر، بر ساحل شرقی نیل بفاصله‌ی ۱۲۰ کیلومتری ل اسیوط. نزدیک آن ۳۹ گور سلاطین قدیم (ح ۲۰۰۰ ق‌م) مصر است که در کوه تراشیده شده. نقاشیها و نقوش هیروگلیفی آنها جالب و در روشن ساختن تاریخ سلسله‌ی XII سلاطین مصر باستانی ارزش بسیار دارد. اعراب دهکده را اصطبل عنتر نامند.

بنی حسنویه (bani hasanvayh)، سلسله‌ای از امرای مستقل محلی کردستان، منسوب به حسنویه، که از ۳۴۸ هق تا ۴۰۶ هق در قسمت عمده‌ی کردستان حکومت میکردند. شمس‌الدوله‌ی دیلمی سلطنت آنها را منقرض نمود.

بنیدیکت (benidikt)، اسم انگلیسی، ← بندیکتوس، اسم.

بنیس (benis)، ده (جمع ۲٬۰۶۰ نف ۱۳۳۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴ کیلومتری ل‌ش شبستر.

بنی طرف (bani torof)، از عشایر عرب خوزستان، مشتمل بر ح ۲٬۵۰۰ خانوار، که در بخش بستان از شهرستان دشت میشان زندگی میکنند. ناحیه‌ی دشت میشان تا تیر ماه ۱۳۱۴ هش، بنام این طایفه، بنی طرف خوانده میشد، و در آن تاریخ فرهنگستان ایران نام دشت میشان بر آن نهاد.

بنی طولون: ← طولونیان.

بنی عباس: ← عباسیان.

بنی فضلویه: ← شبانکاره؛ لر بزرگ.

بنی کاکویه (bani kākuye)، سلسله‌ای از امرای دیالمه، منسوب به علاءالدوله‌ی کاکویه، مشهور به ابوجعفر کاکویه و ابن کاکویه. لفظ کاکویه بدان سبب در حق پدر ابوجعفر استعمال میشده است که او برادر (برادر مادر؟) سیده خاتون، مادر مجد الدوله‌ی دیلمی، بوده است. فرزندان ابن کاکویه، که در تاریخ به بنی کاکویه مشهورند، در اصفهان و یزد، و مخصوصاً در همدان و تهاوند و بعضی از بلاد کردستان، حکومت داشته‌اند، و حکومت آنها، که از ۳۹۸ هق تا ۴۴۳ هق طول کشید، بدست سلاجقه منقرض شد، و بعضی از امرای این خاندان در عهد سلاجقه مطیع دولت آنها بودند.
نیز ← اتابکان یزد.

بنی کعب (bani ka'b)، از عشایر عرب خوزستان، که طوایف مختلف آن در طرفین رود کارون در اطراف خرمشهر و شادگان، و بعضی نیز در کنار خلیج بوشهر و اهواز، و گروهی هم در اطراف شط العرب در خاک عراق سکنی دارند.

بنی مازه (bani māza)، خاندان بزرگی در بخارا، ← آل برهان.

بنی مزید (bani mazyad)، سلسله‌ای از امرای عرب، از طایفه‌ی بنی اسد، که از حدود ۴۰۳ هق تا ۵۴۵ هق در حله و حوالی آن فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله سندالدوله علی (sanado 'd-dōle) در سنه‌ی ۴۰۳ هق از جانب سلطان‌الدوله‌ی دیلمی بامارت حله رسید. بعد از او پسرش نور الدوله دبیس ابن علی امارت یافت، که بعد از او پسرش بهاءالدوله منصور بامارت رسید، و بعد از او چهارمین امیر این سلسله، صدقة ابن منصور (صدقه‌ی I)، از شجعان معروف عرب بود که شعرا و مورخین از محامد او سخن گفته‌اند، و در زمان او حله آبادی و رونقی تمام یافت. پسر او دبیس ابن صدقه ۱۸ سال امارت نمود، و بعد از او پسرش صدقة ابن دبیس حکمرانی داشت، که برادرش محمد ابن دبیس جانشین او گشت، و در زمان امارت برادر دیگرش علی ابن دبیس حکومت این خاندان بدست اتابکان زنگی منقرض گشت.

بنی نوبخت، خاندان ایرانی: ← نوبختیان.

بنی هاشم، طایفه‌ای از قریش، فرزندان هاشم ابن عبد مناف.

بو[3] (bŏ)، رود ج ایالت آلبرتا، کانادا. در دامنه‌ی شرقی کوههای روشوز سرچشمه میگیرد؛ پس از طی ح ۵۰۰ کم به رود اولدمن (ŏldmən) پیوسته سسکچوان جنوبی را تشکیل میدهد.

بو، له، ج‌ش فرانسه: ← له بو.

بوآ[4] (boā)، ماری از تیره‌ی بویدای (*Boidae*)، که مانند پیتون‌ها شکار خود را بوسیله‌ی پیچیدن بدور آن و فشار عضلات قوی خرد میکند، و زهر ندارد. در بیشتر نواحی گرمسیر زمین یافت میشود. بوآی معمولی (*Boa constrictor*) امریکای جنوبی بجهت پوست بادوام و زیبایش ارزش تجارتی دارد. طولش به ۴٫۵ متر میرسد.

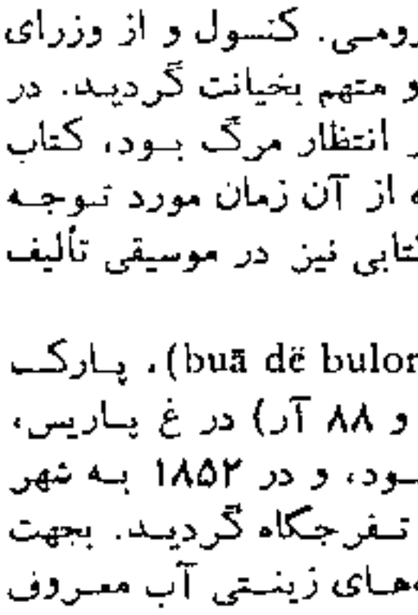
بوآی معمولی

بوئبدیل: ← ابوعبدالله محمد XI.

بوئتیوس[5] [آنیکیوس مانلیوس سورینوس بوئتیوس (ānikius mānlius severinus boetius)]، ح ۴۷۵-۵۲۵، فیلسوف رومی. کنسول و از وزرای تئودوریک کبیر بود، و متهم بخیانت گردید. در حالی که در زندان در انتظار مرگ بود، کتاب تسلی فلسفه را نوشت که از آن زمان مورد توجه متفکرین بوده است. کتابی نیز در موسیقی تألیف کرد.

بوا دو بولونی[6] (buā dë bulony)، پارک بزرگی (۸۴۷ هکتار و ۸۸ آر) در غ پاریس، فرانسه. سابقاً جنگل بود، و در ۱۸۵۲ به شهر پاریس واگذار شد، و تفرجگاه گردید. بجهت سبزه، درختها، و پهنه‌های زینتی آب معروف است. میدانهای اسب‌دوانی معروف لونشان (loNšāN) و اوتوی (otëy) در آنست.

بوئدیسیا[7] (boedisiā)، فت ۶۲ ب‌م، ملکه‌ی بریتانیای قدیم، شاه یکی از قبایل بریتانیای شرقی. بر ضد رومیها طغیان کرد، و شکست خورد، و خود را مسموم نمود.

بوآرنه[8]، **آلکساندر دو** (āleksāNdr dë boārne)، ملقب به **ویکنت دو بوآرنه** (vikont*)، ۱۷۶۰-۹۴، ژنرال فرانسوی در جنگهای انقلاب امریکا و جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه. در دوره‌ی وحشت با گیوتین اعدام شد. ژوزفین زوجه‌ی او بود.

بوآرنه[8]، **اورتانس دو** (ortāNs dë boārne)، ۱۷۸۳-۱۸۳۷، بانوی فرانسوی، خواهر اوژن دو

(۱)Benjamin (۲)Benjamin of Tudela (۳)Bow (۴)boa (۵)Boethius (۶)Bois de Boulogne (۷)Boadicea (۸)Beauharnais

بوآرنه، و زوجه‌ی لوئی بوناپارت، که ناپلئون او را شاهی هولاند داد (۱۸۰۶–۱۰). ناپلئون III پس او بود.

بوآرنه[1]، اوژن دو (ëjen dë boārne)، ۱۷۸۱–۱۸۲۴، ژنرال فرانسوی، پس آلکساندر دو بوآرنه و ژوزفین. در خدمت ناپلئون I بود، و در ۱۸۰۵ نایب‌السلطنه‌ی ایتالیا شد. پس از سقوط ناپلئون در مونیخ اقامت گزید.

بوآرنه[1]، ژوزفین دو (jozefin dë boārne)، زوجه‌ی آلکساندر دو بوآرنه (۱۷۶۰–۹۴)، که بعداً با ناپلئون I ازدواج کرد. ← ژوزفین.

بوئرها[2] (boer.hā) [هلندی، ← کشاورز]، ساکنین هلندی‌الاصل افریقای جنوبی. بوئرها اول بار در ۱۶۵۲ نزدیک دماغه‌ی امیدنیک مستقر شدند، و همواره در مقابل ورود آداب و سنن و فرهنگ انگلیسی به افریقای جنوبی به سرسختی مقاومت کرده‌اند. زبان آنها آفریکانس است. ← افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی؛ بوئرها، جنگ.

بوئرها[2]، جنگ یا جنگ افریقای جنوبی، جنگ (۱۸۹۹–۱۹۰۲) جمهوری افریقای جنوبی (ترانسوال) و ← کشور آزاد اورانژ با بریتانیای کبیر. بوئرها همواره از پیشرفت بریتانیا در سرزمینهای افریقای جنوبی نگران و ناراضی بودند، و پس از کشف (۱۸۸۶) طلا که سودجویان بریتانیائی به افریقای جنوبی هجوم آوردند عدم رضایت شدت یافت، و دولت بوئر، علی رغم اعتراضات بریتانیا، از اعطای حقوق شارمندی به تازه‌واردین امتناع کرد، و مالیاتهای سنگین بر آنها مقرر نمود. در ۱۸۹۵ سر ل. س. جیمسن به ترانسوال حمله کرد، و این امر در نظر پ. **کروگر** توطئه‌ی بریتانیا برای تصرف ترانسوال بود، و منجر به اتحاد نظامی ترانسوال و کشور آزاد اورانژ گردید (۱۸۹۶). بریتانیا، بقول خود برای حفظ منافع تجارتی خویش، لشکر کشید. و چون از بازگرداندن آنها امتناع نمود، دولت بوئر اعلان جنگ داد (۱۲ اکتبر ۱۸۹۹). نیروهای وسیع و مجهز بوئرها پیروزیهای عمده‌ای یافتند، و **مفکینگ** را گرفته **کیمبرلی** و **لیدیسمیث** را محاصره کردند. ولی در ۱۹۰۰ که بریتانیا سپاهیان زیادی پیاده کرد، ورق برگشت. نیروهای بریتانیا تحت فرماندهی ف. س. رابرتس و لرد کیچنر شهرهای عمده‌ی بوئرها را اشغال و قسمت عمده‌ی مملکت آنان را رسماً به متصرفات خود ضمیمه کردند.

بریتانیا جنگ را تمام‌شده پنداشت، ولی بوئرها بسرکردگی کسانی چون ل. بوتا و ی. ک. سماتس دسته‌های کوچک جنگنده تشکیل داده به بریتانیائیها حمله کردند. کیچنر در مقابل از یک طرف زنان و کودکان آنانرا به حبس انداخت، و پهنه‌های وسیعی را با بلوکهاوس‌ها محصور کرد، و از طرف دیگر سپاهیان وی تمام کشور را قطعه به قطعه از وجود جنگجویان پاک کردند. تسلیم رسمی بوئرها بموجب پیمان ورینیگینگ (۳۱ مه‌ی ۱۹۰۲) صورت گرفت. بوئرها خاطرات تلخ این جنگ را فراموش نکرده‌اند، و هنوز هم زندگی سیاسی افریقای جنوبی خالی از تأثیر این امر نیست.

بوآز[3]، فرانتس (frānts bōaz)، ۱۸۵۸–۱۹۴۲، مردمشناس امریکائی. آلمانی بود، و به کشمهٔ مهاجرت کرد، و به تابعیت امریکا درآمد. در تحقیقات خود سخت پابند روش بود. دامنه‌ی تحقیقاتش وسیع و مشتمل بر مردمشناسی فیزیکی و فرهنگی، باستانشناسی، و زبانشناسی بود. بیش از ۶۰۰ رساله و کتاب نوشته است، که از جمله فکر انسان اولیه (۱۹۱۱) است.

بواسیر یا **لکمه**، اتساع سیاهرگهای دور مخرج نشین. غالباً ناشی از یبوست و ضعف جریان خون و فشار وارد بر جدار معاء مستقیم (قسمت انتهائی قولون نازل) است.

بولطیقا: ← ارغنون.

بوالحسن، کنیه: ← ابوالحسن، کنیه.

بوالدیو[4]، فرانسوا آدرین (frāNsuā ādriaN buāldië)، ۱۷۷۵–۱۸۳۴، آهنگساز فرانسوی؛ استاد اپرا کمیک (← اپرا). از آثارش خلیفه‌ی بغداد و خالم سفیدپوش است.

بوالو[5]، نیکولا (nikolā buālo) یا **بوالو-دپرئو** (depreo–)، ۱۶۳۶–۱۷۱۱، شاعر و منتقد ادبی فرانسوی؛ عضو (از ۱۶۸۴) آکادمی فرانسه. سخنگوی مکتب **کلاسیسیم** بود، و در کتاب فن شعر (۱۶۷۴) اصول این مکتب را، با بررسی آثار معاصرینش و بخصوص دوستان همفکر خود یعنی راسین، مولیر، و لافونتن، بیان کرد. زندگی ادبی وی دارای سه مرحله است: (۱) دوره‌ی ۱۶۶۰–۶۷، که در آن به شعرائی که مورد توجه مردم بودند حمله میکند، و آثارشان را بباد طنز و سخریه میگیرد؛ (۲) دوره‌ی ۱۶۶۸–۷۷، که اصول و آرمانهای مکتب کلاسیک را مطرح میسازد؛ (۳) دوره‌ی ۱۶۷۷–۹۳، که به دفاع از اصول کلاسیسیم میپردازد. آثار دیگرش عبارتند از رقعه‌ها و مجموعه‌ی معروف هجاها.

بوالو-دوک، هلند، ← سرتوخنبوس.

بوان، آنورین: ← بون، انایرین.

بوئن[6]، گاسپار (gāspār boaN)، ۱۵۶۰–۱۶۲۴، گیاهشناس سویسی. پیش از وضع طبقه‌بندی دوتائی بتوسط لینه، گیاهان را بر حسب جنس و نوع رده‌بندی کرده است.

بوانات (bavānāt)، دهستان (جم ح ۱۲٬۳۰۰؟)، ل بخش بوانات و سرچهان، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. رود بوانات از وسط دهستان میگذرد. محصولش غلات، بادام، کشمش، و گردو است.

بوانات و سرچهان (bavānāto sarcahān) یا **بوانات** (bavānāt)، بخش (جم ح ۲۷٬۶۰۰؟)، چ‌ش و قسمت مرکزی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۲۵ (؟) آبادی؛ مرکزش سوریان.

بوئناونتورا[7] (buenāventurā)، شهر (جم ـ ۵۴٬۹۷۳)، غ کولومبیا، بندر کنار قکه؛ تأسیس ح ۱۵۴۰.

بوئنوس آیرس[8] (buenos āyres)، شهر (جم ۲٬۹۸۲٬۵۸۰)، پایتخت آرژانتین، در بخش فدرال، ل آرژانتین، بر ساحل راست ریو دِ لا پلاتا. بزرگترین شهرهای نیمکره‌ی جنوبی، سومین شهر بزرگ نیمکره‌ی غربی، و بندر عمده و مرکز عمده‌ی مالی و صنعتی و اجتماعی آرژانتین است. بزرگترین کارخانه‌های سردسازی گوشت در جهان در آنجاست؛ صنایع دیگرش نساجی و طبع و نشر است. بتوسط پ. دِ مندوثا بنا شد (۱۵۳۶)، بسبب عملیات خصمانه‌ی بومیان متروک گردید (۱۵۴۱)، ولی دگرباره دایر شد (۱۵۸۰). در ۱۷۷۶ کرسی قلمرو نایب‌السلطنه‌ی ریو د لا پلاتا شد. در ۱۸۱۰ از اسپانیا مستقل شد. در ۱۸۸۰ از ایالت بوئنوس آیرس تفکیک و زیر اداره‌ی مستقیم دولت مرکزی قرار داده شد. ایالت بوئنوس آیرس (کرسی آن لا پلاتا) نزدیک آن و از حیث دام و غلات ثروتمند است.

بوئوناپارته: ← بوناپارت یا بناپارت.

بوئونینسنیا، دوتچو دی: ← دوتچو (دی بوئو-نینسنیا).

بوئیتو[9]، آریگو (ārrigo boito)، ۱۸۴۲–۱۹۱۸، آهنگساز و شاعر ایتالیائی. یگانه اپرای مهم او مفیستوفله است. لیبرتوهای او اهمیت بیشتری دارد، و برای بعضی از آنها وردی موسیقی ساخته است.

بوئین (buin)، ده (جم ۲٬۰۰۹ ست ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی؛ ۵۴ کیلومتری ج قزوین. بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش سخت آسیب دید.

بوئین، ده (جم ۱٬۰۶۱ ست ۱۳۳۵ هش)، دهستان سلطانیه، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۴۵ کیلومتری زنجان.

بوئین، ده (جم ۱٬۳۲۹ ست ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۴ کیلومتری غ داران.

بوایه[10]، شارل (šārl buāyye)، ۱۸۹۹–، هنرپیشه‌ی فرانسوی. در ۱۹۲۰ در پاریس بر صحنه‌ی تئاتر ظاهر شد، و سپس در فیلمهای صامت فرانسوی شرکت کرد. نخستین فیلم ناطق او بارکارول (۱۹۳۰) بود. در ۱۹۳۴ به هالیوود رفت، و پس از موفقیتی که در فیلم مایرلینگ بدست آورد، در چندین فیلم مشهور شرکت کرد. چراغ گاز از جمله‌ی فیلمهای معروفی است که بوایه در آن بازی کرده است (همبازی او در این فیلم اینگرید برگمان بود).

بوبر[11]، مارتین (mārtin buber)، ۱۸۷۸–، فیلسوف یهودی، متولد وین. در آلمان فلسفه‌ی یهودی تدریس میکرد. در پیشرفت نهضت صهیونی مؤثر بود. بعد از اینکه از آلمان اخراج شد (۱۹۳۸)، استاد دانشگاه عبرانی اورشلیم گردید. نوشته‌های مذهبی و عرفانی وی، که بیشتر در تعالیم حسیدیم است، در یهود و جز آن تأثیر داشته است.

بوبلوس[12] (bublos) یا **بیبلوس** (biblos)، عربی **جبیل** (jobayl)، دهکده‌ی ساحلی، جمهوری لبنان، ۳۲ کیلومتری ل بیروت. از شهرهای بسیار قدیمی فنیقیه و از مراکز پرستش آدونیس بود؛ کتیبه‌ی باستانی فنیقی در آنجا کشف، و در ضمن حفریات، بقایای معبد، قلعه، مقابر، و غیره پیدا شد. در ایام باستانی پاپیروس به مصر صادر میکرد، و بهمین جهت، لفظ یونانی بیبلوس معنی کاغذ یافت، و این لغت ریشه‌ی عده‌ای از لغات اروپائی گردید، مانند الفاظ فرانسوی بیبل و بایبل [= کتاب

(۱)Beauharnais (۲)Boers (۳)Boas (۴)Boieldieu (۵)Boileau (۶)Bauhin (۷)Buenaventura (۸)Buenos Aires (۹)Boito (۱۰)Boyer (۱۱)Buber (۱۲)Byblos

مقدس]، بیبلیوگرافی [فنس= فهرست کتب]، و غیره.
بوبوک (bubuak)، گیاه، ← سیزاب.
بوبیو[1] (bobbio)، شهر کوچک، امیلیا اِ رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، چغ پیاچنتسا. دیری که قدیس کولومبانوس در ۶۱۲ در اینجا ساخت قدیمترین دیرهای ایتالیای شمالی است، و در قرون ۹م-۱۲م از جنبه‌ی فرهنگی رونق داشت.
بوپ[2]، **فرانتس** (frānts bop)، ۱۷۹۱-۱۸۶۷، عالم آلمانی فقه اللغه. در کتاب گرامر تطبیقی (۱۸۳۳-۵۲) خود، رابطه‌ی زبانهای هندواروپائی را با یکدیگر ثابت کرد.
بوتا[3]، **لوئی** (lui botā)، ۱۸۶۲-۱۹۱۹، سرباز و سیاستمدار جنوب افریقائی. رهبر جنگ بوئرها بود، ولی پس از ۱۹۰۲ طرفدار همکاری با بریتانیا شد. نخست‌وزیر ترانسوال (در ۱۹۰۷-۱۰) و اتحادیه‌ی افریقای جنوبی (در ۱۹۱۰-۱۹) بود. در جنگ I سرکرده‌ی سپاهیانی بود که مستعمره‌ی آلمانی افریقای جنوب غربی را گرفتند.
بوتادس[4] (butādes)، ح ۶۰۰ ق‌م، پیکرتراش یونانی که گویند قالبگیری با گل را آغاز کرد.
بوتان، تحت الحمایه‌ی هند: ← بهوتان.
بوتساریس[5]، **مارکوس** (mārkos botsāris)، ح ۱۷۸۸-۱۸۲۳، قهرمان یونانی در جنگ استقلال یونان. از میسولونگی در برابر ترکهای عثمانی دفاع کرد (۱۸۲۲-۲۳)؛ عثمانیها را در کارپنیسی شکست داد، ولی خودش در نبرد کشته شد.
بوتسر[6]، **مارتین** (mārtin butser)، ۱۴۹۱-۱۵۵۱، مصلح پروتستان آلمانی. تحت نفوذ موعظه‌های لوتر، در ۱۵۲۳ در ستراسبورگ به نهضت اصلاح دینی پیوست. سالهای آخر عمر را در انگلستان گذرانید. در کلیسای انگلستان مؤثر بود.
بوتسن، ایتالیا: ← بولتسانو.
بوتگر[7]، **یوهان فریدریش** (yohān fridriš bët-ger)، ۱۶۸۲-۱۷۱۹، شیمیدان آلمانی، که چینی درسدن را بوجود آورد. لعابهای گوناگون چینی ساخت، و در کار ساختن چینی سفید ظرافت را بکمال رسانید.
بوتنانت[8]، **آدولف** (ādolf butenānt)، ۱۹۰۳-، عالم آلمانی زیستشیمی (بیوشیمی). ساختمان پروزستین (هورمون جنس ماده) را مشخص ساخت؛ همچنین آندروسترون (هورمون نر) را بدست آورد و نامگذاری کرد. بعلت فرمانی که نازیها صادر کرده بودند، جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۹ شیمی را رد کرد.
بوتنی[9]، **خلیج** (botni)، شمالیترین قسمت دریای بالتیک، بین فنلاند و سوئد.
بوتولیسم[10] (botulism؛ فنس)، مسمومیت غذائی ناشی از سم باسیلی (*Clostridium botulinum*) که در اغذیه‌ی آلوده و مانده رشد میکند. این سم جهاز اعصاب را آسیب میرساند، و اگر تزریق سروم مخصوص ضد سم نشود، عاقبت آن معمولا فلج اعصاب تنفسی و مرگ است.
بوته[11] (bute)، محفظه‌ای از ماده‌ای نسوز یا از فلزی که نقطه‌ی ذوب آن عالی است (مانند طلای سفید)، که برای فعل و انفعالات شیمیائی در دما-های عالی بکار میرود.
بوته[12]، **والتر** (vālter bote)، ۱۸۹۱-۱۹۵۷، فیزیکدان آلمانی. بجهت ابداع طریقه‌ای برای اندازه‌گیری بسیار دقیق زمان، باتفاق ماکس بورن جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۴ را در فیزیک برد. از موارد استعمال این طریقه در تحقیقات هسته‌ای تعیین امتداد اشعه‌ی کیهانی است.
بوته جقه، طرح معروف متداول در تزیینات روی پارچه و جواهرات، بشکل نزدیک به گلابی با نوک خمیده.
بوتیا[13]، **شبه‌جزیره‌ی** (butiā)، شمالیترین گوشه‌ی ل کانادا، ناحیه‌ی فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، که بوسیله‌ی تنگه‌ی بوتیا به زمینلاد مرتبط است. سر ج. راس آنرا کشف کرد و پوییده (۱۸۲۹-۳۳)، و وضع قطب شمال مغناطیسی زمین را در آن تعیین نمود (۱۸۳۱). بعدها سر ج. فرانکلین (در ۱۸۴۷-۴۸) و ر. آموندسن (در ۱۹۰۳-۰۵) آنرا پوییدند.
بوتیچلی[14]، **ساندرو** (sāndro botticelli)، ح ۱۴۴۴-۱۵۱۰، نقاش فلورانسی در عصر رنسانس. نام حقیقی وی آلساندرو دی ماریانو فیلیپپی (ālessāndro di māriāno filipepi)، و فرزند دباغی توانگر بود. بشاگردی نزد فرا فیلیپو لیپی کار کرد، و نفوذ فرا در کارهای نخستین او، مانند ستایش شاهان (گالری ملی لندن)، دیده میشود. در ۱۴۷۸، با کشیدن ستایش مجوسان و بهار (هر دو در کاخ اوفیتسی) شهرت و اعتبار بسیار بدست آورد. در ۱۴۸۱، در ساختن تصویرهای دیواری نمازخانه‌ی سیستین شرکت جست؛ و سال بعد که به فلورانس بازگشت، اعتبارش باوج رسیده بود، و برای لورنتسو دِ مدیچی تصاویر دیواری بسیار کشید. تصویرهائی مانند دنوس، پالاس و کنتاورس، و مارس و دنوس، و تصاویری چند از مریم عذرا، و دو نقاشی دیواری دیگری که اینک در موزه‌ی لوور است، میان سالهای ۱۴۸۱ و ۱۴۹۷ بدست توانای او کشیده شد. معروفترین شاهکارهائی که پس از این دوره پدید آورد تمثیل بهتان (کاخ اوفیتسی) و میلاد مسیح (گالری ملی لندن) است. در سالهای آخر عمر کم کار میکرد، و تنها به موضوعهای مذهبی میپرداخت، اما اعتبار وی همچنان بر جای بود. خاصیت فردی و بدعتی که در کارهای او بود ستایش برخی و نکوهش برخی دیگر را سخت برانگیخت. وی بیشک، یکی از بزرگترین استادان رنگ‌پرداز فلورانس بود؛ در پرداختن خطوط موزون اعجاز میکرد؛ بر خلاف گیرلاندایو و فرا فیلیپو لیپی، بیشتر به جنبه‌های انتزاعی خطوط میپرداخت؛ انحنا و شکستگی خطوط بدن آدمیانی را که در نقاشیهای خود میآورد، بوجهی مبالغه‌آمیز تشدید میکرد؛ گوئی میخواست در بدنهای برهنه‌ی زنان و مردان جوان نشانه‌های انحطاطی را که گریبانگیر فلورانس بود نمودار سازد؛ با اندیشه‌ها و آرزوهای هنری خویش پیوسته در پیکار بود؛ تا پایان عمرش از رنج بخود میپیچید، زیرا خود را با جهان زنده‌ای که آنرا دوست میداشت یکی نمییافت؛ نومیدانه از جیرولامو ساوونارولا، که با انحطاط اخلاقی ستیزه داشت، پیروی کرد، و بیگمان در کنار این کشیش سهمگین، مقداری از کتابها و نقاشیهای خود را سوزانید.
بوث، ادوین: ← بوث، جونیس بروتس.
بوث[15]، **جان ویلکس** (jān wilks but)، ۱۸۳۸-۶۵، هنرپیشه‌ی امریکائی و قاتل آ. لینکلن. از طرفداران سرسخت برده‌داری و در جنگ داخلی هواخواه ائتلافیه بود. توطئه‌ای برای دزدیدن لینکلن ریخت اما موفق نشد، و در تئاتر فورد (شهر واشینگتن) وی را تیر زده (آوریل ۱۸۶۵) بگریخت، ولی پس از دو هفته دستگیر و مقتول شد. نیز ← سارت، مری یوجینیا.
بوث[15]، **جونیس بروتس** (juniās brutās but)، ۱۷۹۶-۱۸۵۲، هنرپیشه‌ی انگلیسی و اجرا-کننده‌ی آثار شکسپیر، و یکی از هنرمندان معتبر و سرشناس تئاتر در قرن ۱۹م. پس از ۱۸۲۱ در کشمکش میزیست. پسرش، **ادوین بوث** (edwin)، ۱۸۳۳-۹۳، اولین هنرپیشه‌ی تراژدی در امریکا محسوب میشود. نقشهای ریچارد III و ریشلیو و غیره را با کمال گرمی و سنگینی و راحتی اجرا میکرد. در ۱۸۶۵ که برادرش، جان ویلکس بوث، آبراهام لینکلن را کشت کار او موقتاً تعطیل گردید.
بوث[15]، **چارلز** (cārlz but)، ۱۸۴۰-۱۹۱۶، جامعه-شناس انگلیسی. وضع زندگی طبقات فقیر لندن را بررسی و نتایج آنرا در کتاب زندگی و عشقات مردم لندن (۱۸۹۱-۱۹۰۳) منتشر نمود. در نهضت مستمری برای سن کهولت از پیشروان بود.
بوث[15]، **ویلیام** (wilyām but)، ۱۸۲۹-۱۹۱۲، مؤسس و اولین "ژنرال" سپاه رستگاری؛ مت ناتینگم (انگلستان). کشیشی متودیست بود، ولی در ۱۸۶۱ از امور کلیسا کناره گرفت، تا همّ خود را صرف خدمت به مستمندان کند. در ۱۸۶۵ بکومک زوجه‌اش انجمن تبلیغ مسیحی را تأسیس کرد، و آن در ۱۸۷۸ به سپاه رستگاری تبدیل شد. اگرچه در آغاز بوث مورد استهزا و مواجه با مخالفتهای سخت گردید، سرانجام احترام بسیار یافت. فرزندان و نوادگان وی در پیشرفت کار سپاه کوشیدند.
بوجار (bŏjār)، کسی که محصول را پس از خرمن-کوبی و باددادن پاک کند. عمل وی را بوجاری گویند.
بوجعفرک: ← بیهقی، احمد.
بوچکای[16]، **ایشتوان** (ištvān bockāy)، ۱۵۵۷؟-۱۶۰۶، از اشراف مجارستان، امیر (۱۶۰۴-۶) ترانسیلوانی. هدف عمده‌اش آن بود که ترانسیلوانی را از اتریش و عثمانی مستقل سازد. چون امپراطور رودولف II در صدد برآمد که مذهب کاتولیک را مجدداً بر مجارستان تحمیل کند، بوچکای، بیاری دولت عثمانی، قیام کرد (۱۶۰۴). پیمان وین (۱۶۰۶)، که وی پس از خلع رودولف ترتیب داد، آزادی مذهب را تضمین کرد، و تقسیم مجارستان را به بخش بصورت قانونی درآورد.
بوخارین[17]، **نیکولای ایوانوویچ** (nikolāy ivāno-vic buxārin)، ۱۸۸۸-۱۹۳۸، رهبر کمونیست

(۱)Bobbio (۲)Bopp (۳)Botha (۴)Butades (۵)Bozzaris (۶)Bucer; Butzer (۷)Böttger (۸)Butenandt (۹)Both-nia (۱۰)botulism (۱۱)crucible (۱۲)Bothe (۱۳)Boothia (۱۴)Botticelli (۱۵)Booth (۱۶)Bocskay (۱۷)Bukharin

روسی. از جوانی انقلابی بود، در انقلاب ۱۹۰۵ رهبری اعتصاب شاگردان دبیرستانها را داشت (پیش از آن مکرر توقیف و محکوم و محبوس شده بود). در ۱۹۰۶ به بالشویکها پیوست. از همکاران نزدیک لنین بود. پس از انقلاب ۱۹۱۷ مقامات عالی داشت. رئیس بین الملل سوم بود (۱۹۲۶–۲۹). در ۱۹۲۹، بعنوان "انحراف" از حزب کمونیست اخراج و در ۱۹۳۴ دوباره بعضویت برقرار شد. در ۱۹۳۷ دگر بار از حزب اخراج گردید، و سال بعد او و جمعی دیگر بعنوان خیانت محاکمه و اعدام شدند.

بوخنر (buxner). اسم آلمانی، صورت اصلی آن *Buchner*. در آثار فارسی گاهی اسم آلمانی *Büchner* را نیز بوخنر ضبط میکنند. اسم اخیر در این کتاب بصورت بوشنر (büšner) ضبط شده است.

بوخنر[1]، ادوارد (eduārd buxner)، ۱۸۶۰–۱۹۱۷، شیمیدان آلمانی. بجهت کشفیاتش در تخمیر جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۷ را برد.

بوخنوالد[2] (buxenvāld)، جنگلی نزدیک وایمار، تورینگن، آلمان مرکزی، محل اردوی معروف کار اجباری در دوره‌ی نازیها (← اردوی کار اجباری).

بوخوم[3] (boxum)، شهر (جم ۴۵۹٬۳۴۷)، نوردراین‌وستفالن، لغ آلمان، از مراکز منطقه‌ی رور.

بود، قانون (bod)، "قانونی" حاکی از فواصل نسبی سیارات از خورشید، که ی. ا. بوده آنرا بیان کرد. بیان قانون اینست که اگر بهر یک از اعداد رشته‌ی

0, ۳, ۶, ۱۲, ۲۴, ۴۸, ۹۶

(که، غیر از اولی، هر یک دو برابر ماقبل است) ۴ بیفزائیم و هر جمله را به 10 تقسیم کنیم، جمله‌های رشته‌ی حاصل (غیر از ۲٫۸) تقریباً متناسب با فواصل سیارات معلوم (آن زمان) است از خورشید، از این قرار

(مریخ)۱٫۶ (زمین)1 (زهره)۰٫۷ (عطارد)۰٫۴

(زحل)10 (مشتری)۵٫۲ ۲٫۸

با کشف سیارگان معلوم شد که ۲٫۸ نظیر این اجرام میباشد. اگر رشته‌ی بود را ادامه دهیم در اورانوس نیز صدق میکند، ولی کشف نپتون "قانون" را از اعتبار انداخت. اساس قانون قبلا بیان شده بود.

بودا[4] (budā) [سانسکریت، = روشن، آگاه]، شهرت **گاوتمه** (یا **گوتمه**) **سدهارته** (gătama, gotama, seddhārta)، مؤسس ← آیین بودا. سرگذشت او توأم با افسانه‌ها است. تاریخ تولد او را ح ۵۶۳ ق‌م و وفاتش را در ۴۸۳ ق‌م گفته‌اند. پدرش از قبیله‌ی ساکیا و مردی ثروتمند و فرمانروای ناحیه‌ای نزدیک نپال در ل بنارس کنونی بود. بودا در رفاه میزیست، و ازدواج کرد، و صاحب پسری شد، ولی در ۲۹ سالگی بدبختی نوع بشر را دریافت، و به دنیا پشت پا زد، و زاهد شد. سرانجام در بوده گایا در زیر یک درخت بو یا انجیر معبد "اشراق عظیم" بر وی تابید، و اصول آیین بودا را باو الهام کرد. نزدیک محلی که بر طبق روایات مولد او بوده است، در ۱۸۹۶ یک استل و در ۱۸۹۸ ظرفی پیدا شد، که هر دو از پیش از ۲۵۰ ق‌م است، و گویند آن ظرف محتوی بقایای اوست.

بودا، آیین[5] (budā) یا **دین بودائی**، یکی از ادیان بزرگ جهان، که مجموعه‌ی اصول فلسفی و اخلاقی بودا است. در آغاز شبیه به آیین برهمائی بود (← هندو، آیین)، و با آن ارتباط نزدیک داشت، ولی ظاهرپردازی آن کمتر بود، و به ترک نفس و ترحم بیشتر توجه میکرد. چهار اصل مهم بودا این است: زندگی رنج است؛ منشأ رنج آرزوی نفس است؛ چون آرزوی نفس زائل شود رنج بپایان میرسد؛ راه زائل ساختن آرزوی نفس سلوک در "طریقت" است. ارکان هشتگانه‌ی طریقت عبارتند از اعتقاد درست، اراده‌ی درست (ترک لذات جسمی، خودداری از آزار جانوران، و غیره)، گفتار درست، رفتار درست، معیشت درست، کوشش درست، اندیشه‌ی درست، و خلسه و حال درست. غایت مرد دیندار آنست که از وجود به نیروانا (nirvānā) [سانسکریت، = نابودی] یا عدم سعادت‌آمیز پناه ببرد. فرد انسانی مرکب از عناصری است که قبل از او بوده است، و هنگام مرگش از هم جدا میشوند، ولی باز ممکن است بنحو مشابه بیکدیگر بپیوندند، انسان میتواند از این سلسله‌ی وجود بوسیله زندگی دینی "رهائی" یابد.

این تعالیم را رهبانان بودائی بسرعت انتشار دادند، و آن در زمان آشوکا (قرن ۳م ق‌م) در هندوستان به اوج ترقی رسید، ولی بعد در آنجا از میان رفت، و در سیلان و برمه بشکل اولیه و ساده‌تر و پاکتر خود، که هینیانه (hinayāna) نام دارد، باقی ماند. در قرن اول بعد از میلاد به چین رسید، و از آنجا، از راه کره، ژاپن را فرا گرفت. در اینجا تغییر صورت داد، و بنام مهایانه (mahāyāna)، بسیاری از جنبه‌های ادیان محلی و خدایان آنها را اقتباس کرد. در تبت بشکل مذهب لاماپرستی درآمد. فرقه‌ها و جنبشهای متعددی در دین بودائی پدید گشت که اهم آنها فرقه‌ی بودائی زن است که در ژاپن رشد بسیار کرد. در سال ۱۹۵۶ گروهی قریب ۲۵۰٬۰۰۰ تن از "نجسها"ی هندی یکجا به آیین بودا گرویدند. تعداد پیروان آیین بودا بر طبق نشریات سال ۱۹۶۲ به ۱۵۱٬۸۱۰٬۰۰۰ تن تخمین شده است.

بوداپست[6] (budāpest)، شهر (جم ۱٬۷۸۳٬۰۰۳)، پایتخت مجارستان، بر دو کناره‌ی دانوب. در ۱۸۷۳ از التحاق بودا و اوبودا (ساحل راست) با پست (ساحل چپ) تشکیل شد. اوبودا و پست نزدیک محل دو شهر رومی واقعند که در ۱۲۴۱ بدست مغولان ویران شد. بودا در قرن ۱۳م بعنوان دژ نظامی ساخته شد، و بعدها مقر سلاطین گردید (قرن ۱۴م)، و در دوره‌ی ماتیاس کورویتوس مرکز معتبر فرهنگی شد. هر سه شهر در زمان اشغال عثمانیان (۱۵۴۱–۱۶۸۶) انحطاط پیدا کرد، ولی بودا بر اثر توجه شاهان در قرن ۱۸م از نو رونق یافت. دانشگاهی که پتر پازمانی در ترناوا بسال ۱۶۳۵ تأسیس کرده بود، در ۱۷۷۷ به بودا و در ۱۷۸۴ به پست انتقال یافت. پست که در قرن ۱۹م تجدید ساختمان یافت، مرکز تجارتی و هنری گردید، و تا جه I بازار مهم غله‌ی اروپا بشمار میرفت. ماشینسازی و نساجی و صنایع شیمیائی پس از جه I ترقی کرد. پیش از جه II بوداپست یکی از زیباترین شهرهای اروپا بود. در ۱۹۴۴–۴۵ مدت ۱۴ هفته تحت محاصره‌ی روسها بود و ۷۰٪ آن ویران شد.

بوداسف: ← بلوهر و بوداسف.

بوداق خان (budāq)، از خوانین و رؤسای ایل زند و برادر کهتر ایناق خان؛ عموی کریم خان و صادق خان زند، و پدر زکی خان و محمد رفیع خان زند.

بودایوس: ← بوده، گیوم.

بودل[7]، ژان (jāN bodel)، مت ح ۱۱۶۵، شاعر فرانسوی از دسته‌ی تروور. درام مذهبی او، بنام درام قدیس نیکولا، اولین نمایشنامه‌ی طولانی است که تماماً بزبان فرانسوی نوشته شده است. بر اثر ابتلای به جذام درگذشت.

بودلر[8]، شارل (šārl bodler)، ۱۸۲۱–۶۷، شاعر فرانسوی. مزاج عصبی و بی‌اعتدالش او را به وادی فقر و افراط و بیماری کشانید. بودلر سودای کمال در سر میپروانید، و سالها برای تهیه‌ی منظومه‌ی گُلهای بدی (۱۸۵۷: چند قطعه‌ی آن تحت عنوان گلهای رنج بفارسی ترجمه و در ۱۳۳۵ هش چاپ شده است)، رنج برد؛ ولی شش قطعه‌ی آنرا دادگاه بعنوان مخالفت با عفت توقیف کرد. بودلر هرگز از این ضربه قد راست نکرد. آثار دیگرش مشتمل بر قطعات ادبی و انتقادی برجسته و ترجمه‌ی بسیار زیبای بعضی از آثار پو است. تأثیر وی در اشعاری که پس از او سروده شده از حساب بیرون است.

بودلیان[9]، کتابخانه‌ی (bodliān) یا **کتابخانه‌ی بادلیان**، کتابخانه‌ی دانشگاه آکسفرد، انگلستان، که اصلا در ۱۴۴۵ تأسیس ولی عملا در ۱۴۸۸ افتتاح شد. در اغتشاشات زمان ادوارد VI منهدم گردید، و سر تامس بادلی آنرا از نو دایر کرد (۱۵۹۷–۱۶۰۲). از هر کتاب چاپی در انگلستان یک نسخه باین کتابخانه واصل میشود. قریب دو میلیون جلد کتاب و ۴۰٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی دارد. فهرست نسخ خطی فارسی آنرا زاخاو و اته نشر کرده‌اند (۱۸۸۹).

بودمر[10]، یوهان یاکوب (yohān yākob bod-mer)، ۱۶۹۸–۱۷۸۳، منتقد سویسی. با همکاری یوهان یاکوب برایتینگر، نشریه‌ای انتقادی تأسیس کرد، و به سبک کلاسیک فرانسه حمله کرد، و راه را برای کلوپشتوک، گوته، و شیلر آماده ساخت.

بودن[11]، ژان (jāN bodaN)، ۱۵۳۰–۹۶، فیلسوف سیاسی و اجتماعی فرانسه. کتاب او، بنام شش کتاب جمهوری (۱۵۷۶)، اولین اقدام و کوشش بمنظور تنظیم فلسفه‌ی علمی تاریخ و نخستین اثری است که در این موضوع تصنیف گردیده است.

بودنزه[12]: ← کنستانس، دریاچه‌ی.

بودوئن[13] (boduaN)، اسم فرانسوی: ← بالدوین، اسم.

بودوئن[13]، ۱۹۳۰–، شاه (۱۹۵۱–) بلژیک؛ پسر و جانشین لئوپولد III.

---

(۱)Buchner (۲)Buchenwald (۳)Bochum (۴)Buddha (۵)Buddhism (۶)Budapest (۷)Bodel (۸)Baudelaire (۹)Bodleian (10)Bodmer (۱۱)Bodin (۱۲)Bodensee (۱۳)Baudouin

بودوئن[1] I (اورشلیم) (boduane)، ۱۱۰۵۸؟-۱۱۱۸، شاه (۱۱۰۰-۱۱۱۸) اورشلیم. برادر **گودفروا دو بویون** بود، و همراه او به اولین جنگ صلیبی رفت، و پس از وی سلطان اورشلیم شد. ← مملکت لاتینی اورشلیم را وحدت بخشید؛ بنادر عمده‌ی فلسطین را گرفت.

بودوئن[1] II (اورشلیم)، فت ۱۱۳۱، کُنت ادسا و شاه (۱۱۱۸-۳۱) اورشلیم. با ترکها در ل سوریه جنگید، و صور و انطاکیه را تابع خود ساخت. در دوره‌ی او فرقه‌ی نظامی شهسواران پرستشگاه تشکیل یافت. پس از وی، فولک V بسلطنت رسید.

بودوئن[1] III (اورشلیم)، ۱۱۳۰-۶۳، شاه (۱۱۴۳-۶۳) اورشلیم، پسر فولک V. در دوره‌ی او مملکت لاتینی اورشلیم رو بانحطاط گذاشت. ادسا بدست مسلمانان افتاد (۱۱۴۴)؛ جنگندگان دومین جنگ صلیبی شکست خوردند؛ سلطان نورالدین محمود زنگی قسمت شمالی سوریه را گرفت (۱۱۵۴).

بودوئن[1] IV (اورشلیم)، معروف به **بودوئن جذامی**، ح ۱۱۶۱-۸۵، شاه (۱۱۷۴-۸۵) اورشلیم؛ پسر آمالریک I. دوره‌ی سلطنت او در جنگ با صلاح‌الدین ایوبی گذشت. چون مبتلا به جذام بود، گی دو لوزینیان را به نیابت خود منصوب کرد، ولی این فرمان را پس گرفت، و برادرزاده‌ی پنجساله‌ی خود را بعنوان **بودوئن V** (فت ۱۱۸۶) تاجگذاری نمود، و رمون (کُنتِ طرابلس) را نایب‌السلطنه کرد.

بودوئن V (اورشلیم)؛ ← بودوئن IV (اورشلیم).

بودوئن[1] I (قسطنطنیه) [بودوئن IX در سلسله‌ی کُنتهای فلاندر]، ۱۱۷۱-۱۲۰۵، امپراطور امپراطوری لاتینی قسطنطنیه، کنتِ فلاندر. در ۱۲۰۱ به جنگندگان چهارمین جنگ صلیبی پیوست. صلیبیان، بتقاضای آلکسیوس، پسر اسحاق II (امپراطور بیزانس، که برادرش او را خلع کرده بود)، قسطنطنیه را گرفتند، و آلکسیوس و پدرش را بکار بازگردانیدند. چون امپراطور از عهده‌ی اجرای پیمان خود با صلیبیان (دایر به متحد ساختن کلیساهای رومی و یونانی و پرداخت مبلغ هنگفتی پول) برنیامد، نزاع درگرفت، و امپراطوری کوتاه‌عمر قسطنطنیه تأسیس و بودوئن امپراطور آن گردید (۱۲۰۴). در ۱۲۰۵ مغلوب شد، و در ادرنه اسیر بلغارها گردید. برادرش هانری دو فلاندر جانشین او شد.

بودوئن[1] II (قسطنطنیه)، ۱۲۱۷-۷۳، امپراطور (۱۲۲۸-۶۱) امپراطوری لاتینی قسطنطنیه. از بستگان بودوئن I قسطنطنیه بود، و در ۱۲۲۸ جانشین برادر خویش روبر دو کورتنه گردید، و تا ۱۲۳۷ ژان برینی نایب‌السلطنه بود. قطعه‌ای از "صلیب حقیقی" را به لوئی IX فرانسه فروخت و پسر خود را نزد ونیزیها بگروگان گذاشت تا پولی برای حفظ تاج و تخت لرزان خویش بدست آورد، ولی در ۱۲۶۱ امپراطور میخائیل VIII به قسطنطنیه لشکر کشید، و بدین ترتیب، امپراطوری لاتینی قسطنطنیه برافتاد، و بودوئن فرار اختیار کرد. نام بودوئن، بمناسبت کتابی در احکام نجوم که در ح ۱۲۷۰ بزبان فرانسه (در زمانی که آثار علمی بزبان لاتینی نگاشته میشد) برای وی نوشته شده، در تاریخ علوم میآید.

بودوئن جذامی: ← بودوئن IV (اورشلیم).

بودوایس[2] (budvāys)، چک **چسکه بودیوویتسه[3]** (ceske budeyovitse)، شهر (جه ۳۸'-۱۹۴)، ج‌غ بوهم، چکوسلواکی، بر رود مولداو. آبجو، مداد، و ظروف لعابی تولید میکند. بناهای زیبائی از قرون وسطی دارد.

بوده[4]، گیوم (giyyom bude)، صورت لاتینی نام وی **بودایوس** (budāyus)، ۱۴۶۷-۱۵۴۰، از بزرگترین فضلا و اومانیستهای فرانسوی، و از برجسته‌ترین شخصیتهای دوره‌ی رنسانس. فرانسوای I را وادار بتأسیس **کولژ دو فرانس** کرد. روش نقد متن را در مطالعه‌ی حقوق روم بکار برد. از واضعین علم فقه اللغه (فیلولوژی) بود. تدریس دانش قدیم یونانی را در فرانسه تشویق کرد، و در مباحث مختلفه‌ی معارف قدیم کتابها نوشت.

بوده[5]، یوهان الرت (yohān elert bode)، صورت فارسی (مقتبس از فرانسوی) **بود** (bod)، ۱۷۴۷-۱۸۲۶، منجم آلمانی. کتاب اورانوگرافیا، مشتمل بر نقشه‌های آسمانی و فهرست ستارگان و سحابیها، را تألیف کرد. ← قانون بود از اوست.

بوده گایا[6] (bodh gāyā)، دهکده، غ قسمت مرکزی ایالت بهار، هند. بر طبق روایات، در اینجا در زیر درخت بوئی (← انجیر معبد) نور معرفت بر بودا تابید. بقایای فراوان از حجاری بودائی دارد که از قرن ۸م تا قرن ۱۲م بم است.

بودیوویتسه، چکوسلواکی: ← بودوایس.

بوذاسف: ← بلوهر و بوداسف.

بوذرجمهر: ← بزرگمهر.

بور[7] (bor)، عنصر شیمیائی (علامت شیمیائی B؛ نیز جدول عنصرها را ببینید)، که بحالت متبلور با بلورهای زرد، و نیز بصورت گرد قهوه‌ای بیشکل یافت میشود. در طبیعت بحالت آزاد یافت نمیشود. ترکیبات آلی و غیر آلی میدهد. در ۱۸۰۸ بتوسط سر ه. دیوی کشف شد. بور نوترونها را جذب میکند، و بهمین جهت در قرن بیستم اهمیت فراوان یافته است (میله‌های بور برای مهار کردن شکافت هسته‌ای در رئاکتور اتمی بکار میرود). نیز ← بوره؛ اسید بوریک.

بور، نظریه‌ی، در ساختمان اتم: ← اتم بور.

بور[8]، نیلس [اسم کاملش نیلس هنریک داوید بور (nils henrik dāvid bor)]، ۱۸۸۵-، فیزیکدان دانمارکی. در ۱۹۱۳ بارآورترین نظریه‌ها را در ساختمان اتم و موافق ساختن آن با نظریه‌ی کوانتوم آورد (← اتم بور). بعلت تحقیقاتش در ساختمان اتم، جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۲ را برد. در تحقیقات مربوط بساختن بمب اتمی در کشمت همکاری داشت (۱۹۳۸-۳۹؛ ۱۹۴۳-۴۵). در تأسیس مؤسسه‌ی فیزیک نظری در کپنهاگ عامل مؤثری بود.

بورا[9]، کاتارینا فون (kātārinā fon borā)، ۱۴۹۹-۱۵۵۲، راهبه‌ی (۱۵۱۵-۲۳) سیسترسی آلمانی، که در ۱۵۲۵ با مارتین لوتر ازدواج کرد.

بورئاس[10] (boreās)، در افسانه‌های یونانی، مظهر باد شمال.



بورئاس

بوراسیک، اسید: ← اسید بوریک.

بوراکس: ← بوره.

بوران (burān)، ده (جه ۳۴۸'۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دشت‌سر، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ ۳٫۵ کیلومتری ش آمل.

بوران، ۱۹۲-۲۷۱ هق، زوجه‌ی مأمون خلیفه‌ی عباسی؛ دختر حسن ابن سهل. در باره‌ی عروسی او با مأمون روایتهای جالبی در کتابها آمده است. گویند خورش بورانی منسوب بدوست.

بوران‌دخت (borān.doxt)، ملکه‌ی ساسانی (← ساسانیان)؛ دختر خسرو پرویز. در دوره‌ی هرج و مرجی که پس از قتل (۶۲۸) خسرو پرویز پیش آمد، در تیسفون تاج شاهی بر سر او نهادند. ح ۱۶ ماه پادشاهی کرد. صلح قطعی با روم منعقد ساخت. نام "پوران‌دخت" ضبط دیگری از "بوران‌دخت" است.

بورانی (burāni)، اسفناج پخته‌ی مخلوط با ماست. به بوران زوجه‌ی مأمون خلیفه منسوبست.

بوربور (burbur)، فنـ **آلبینو[11]** (ālbino)، حیوان یا گیاهی که رنگیزه‌های طبیعی خود را ندارد. در حیوانات، فقدان رنگیزه‌ها در پوششهای خارجی بدن (پوست، مو، پرها) و در عنبیه‌ی چشم مشاهده میشود. عنبیه‌ی چشم برنگ صورتی در میآید، و چشم در برابر روشنائی بسیار حساس میشود. در قوانین ارثی مندل، بوربوری یکی از صفات مغلوب توارثی محسوب میشود.

بوربون[12] (burboN)، خاندان سلطنتی، اصلا از فرانسه، که شاخه‌هائی از آن در اسپانیا، سیسیلهای دوگانه، و پارما فرمانروائی کردند. این خاندان شاخه‌ی جوانتری از سلسله‌ی کاپسین بود، و از قلعه‌ی بوربون، در بوربونه (اکنون در ولایت آلیه) نام گرفته است. این قلعه، که اکنون ویرانه است، مقر خانواده‌ی نیرومندی بود از اعقاب یکی از اشراف قرن نهم بنام آدِمار. مؤسس خاندان بوربون پسر ششم لوئی IX فرانسه و نامش روبر (rober) بود، که در ۱۲۷۲ با وارث بوربون ازدواج کرد. پسر روبر، نامش لوئی (lui)، در ۱۳۲۷ (اولین) دوک بوربون شد، و لقب دوکِ بوربون تا ۱۵۲۷، که شارل دو بوربون بدون فرزند ذکور درگذشت، در اعقاب ذکور لوئی ماند. بسبب خیانت شارل، تیول او را شاه فرانسه ضبط کرد، و عنوان دوکِ بوربون ملغی شد. یکی از پسران کوچکتر لوئی سابق الذکر (اولین دوک بوربون) خاندان بوربون‌واندوم (vāNdom) را

(1)Baldwin (Baudouin فنـ) (2)Budweis (3)České Budějovice (4)Budé (5)Bode (6)Buddh Gaya (7)boron (8)Bohr (9)Bora (10)Boreas (11)albino (12)Bourbon

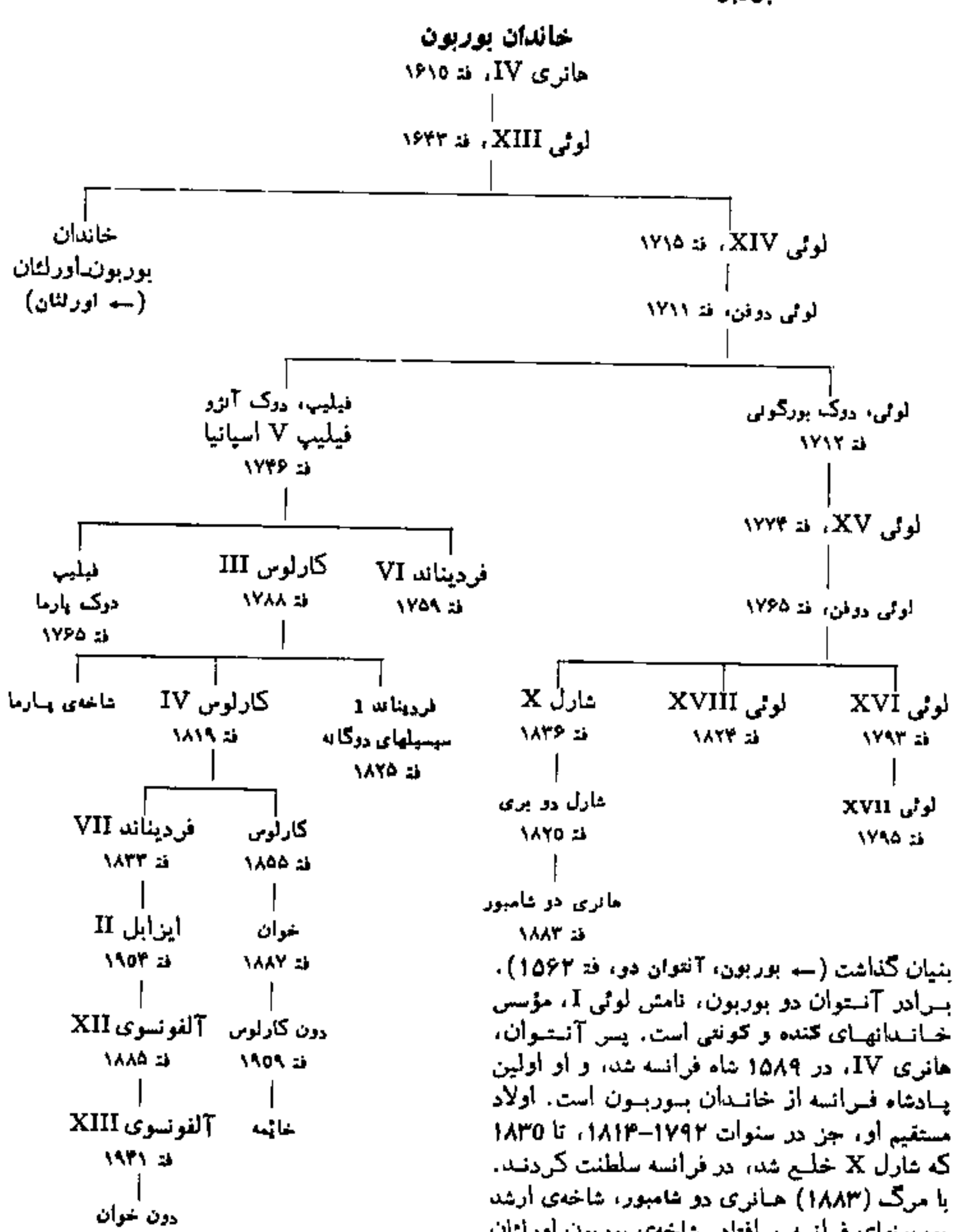

بنیان گذاشت (← بوربون، آنتوان دو، ف ۱۵۶۲). برادر آنتوان دو بوربون، نامش لوئی I، مؤسس خاندانهای کنده و کونتی است. پسر آنتوان، هانری IV، در ۱۵۸۹ شاه فرانسه شد، و او اولین پادشاه فرانسه از خاندان بوربون است. اولاد مستقیم او، جز در سنوات ۱۷۹۲–۱۸۱۴، تا ۱۸۳۰ که شارل X خلع شد، در فرانسه سلطنت کردند. با مرگ (۱۸۸۳) هانری دو شامبور، شاخه‌ی ارشد بوربونهای فرانسه برافتاد. شاخه‌ی بوربون‌اورلئان از خاندان اورلئان بتوسط فیلیپ برادر لوئی XIV تاسیس گردید، و لوئی فیلیپ از این شاخه به سلطنت فرانسه رسید. شاخه‌ی **بوربون اسپانیا** (اسپانیولی borbon) با جلوس (۱۷۰۰) فیلیپ ۷، نواده‌ی لوئی XIV، بتخت سلطنت اسپانیا آغاز گردید. بعد از فردیناند VII، مسئله‌ی جانشینی دخترش ایزابل II، باعث شورش کارلوسیان گردید. آلفونسوی XIII از این خاندان در ۱۹۳۱ از سلطنت خلع شد. شاخه‌ی **بوربون سیسیل** از شاخه‌ی اسپانیائی منشعب است، و بتوسط فردیناند I، شاه سیسیلهای دوگانه، تأسیس شد (۱۷۵۹)، و با استعفای (۱۸۶۱) فرانچسکوی II برافتاد. شاخه‌ی **بوربون پارما** را فیلیپ نامی، از فرزندان فیلیپ V اسپانیا و الیزابت فارنه، بنیاد گذاشت (۱۷۴۸). روبر (rober) (۱۸۴۸–۱۹۰۷)، که پنجمین دوک این شاخه بود در ۱۸۶۰ خلع شد. از جمله‌ی ۱۸ فرزند او زیتا (امپراطور اتریش) بود.

بوربون[1]، آنتوان دو (āNtuān dë burboN)، ۱۵۱۸–۱۵۶۲، از اشراف فرانسوی از خاندان بوربون، دوک واندوم، و (از طریق ازدواج با ژان د'آلبره) شاه ناوار، پدر هانری IV فرانسه. در جنگ با پروتستانها در روئن کشته شد.

بوربون، بازگشت خاندان: ← بازگشت خاندان بوربون.

بوربون[1]، شارل دو (šārl dë burboN) [شارل، ملقب به دوک دو بوربون (dük*)]، ۱۴۹۰–۱۵۲۷، شهربان فرانسه و حاکم میلان. در نبرد مارینیانو (۱۵۱۵) خدمات شایسته کرد. ولی بین او و فرانسوای I، شاه فرانسه، نفاق افتاد، و شارل با امپراطور شارل V و هنری VIII انگلستان بر ضد فرانسه وارد مذاکره شد. در ۱۵۲۳ از فرانسه گریخت. در ایتالیا بر ضد فرانسه جنگید (مخصوصاً در پاویا، ۱۵۲۵)، و در حمله به رم و تاراج آن مقتول شد.

بوربون اسپانیا: ← بوربون، خاندان.
بوربون‌اورلئان: ← اورلئان، نام خاندان.
بوربون پارما: ← بوربون، خاندان.
بوربون سیسیل: ← بوربون، خاندان.
بوربون‌واندوم: ← بوربون، خاندان.
بوربونه[2] (burbone)، ناحیه و ایالت سابق، فرانسه‌ی مرکزی، در ولایات آلیه و شر، کرسی تاریخی آن مولن. شهرهای دیگرش ویشی و مونلوسون است. تا ۱۵۲۷ تیول دوکهای بوربون بود.

بورجا، خاندان اشرافی اروپائی: ← بورژیا.
بورخا، خاندان اشرافی اروپائی: ← بورژیا.

بوردر[3] (bordər) [انگل، ← مرز]، در تاریخ انگلستان، ناحیه‌ای مجاور مرز انگلستان و اسکاتلند که در گذشته صحنه‌ی زد و خورد و کشمکش بسیار بوده است. وصف این سرزمین وحشی در افسانه‌ها، داستانهای عامیانه، و تصنیفها آمده است.

بوردل[4]، امیل آنتوان (emil āNtuān burdel)، ۱۸۶۱–۱۹۲۹، پیکرتراش فرانسوی، بترتیب شاگرد ژ. آ. ژ. فالگیر، دالو، و رودن بوده است. وی سخت در بند رابطه‌ای بود، که میان معماری و پیکرتراشی موجود است، و ازین بابت با رودن تفاوت بسیار داشت. الهام خود را از یونان باستان و سبک گوتیک میگرفت، و از اینرو، در کارهای عظیم، مانند مجسمه‌ی هرکول (موزه‌ی لوکزامبورگ، پاریس)، توفیق بیشتر یافت. همچنین بسبب مجسمه‌ای که از ژنرال آلوآر در بوئنوس آیرس ساخته، و صورتهای بسیاری که از این و آن پرداخته است، شهرت دارد. وی از پیکرتراشان بزرگ عصر جدید بشمار میرود.

بوردو[5] (bordo)، شهر (جمع ۲۵۰٬۳۰۶)، کرسی ولایت ژیروند، جنوب فرانسه، بر رود گارون، پایتخت تاریخی آکیتن و گویین. دریابندر و بواسطه‌ی رود ژیروند به قطا مرتبط است، مرکز صدور شراب ناحیه‌ی بوردو میباشد. دانشگاه (تاسیس ۱۴۴۱) دارد. در دوره‌ی رومیان، بنام بوردیگالا کرسی ایالتی بود، در قرن ۴م اسقف‌اعظم‌نشین شد. در ۱۱۵۲–۱۴۵۳ تحت استیلای انگلستان بود. در ۱۹۱۴ و ۱۹۴۰ پایتخت موقتی فرانسه بود. بناهای زیبائی از قرن ۱۸م دارد که قسمتی از آنها در جنگ II آسیب دید.

بوردو، دوک دو: ← شامبور، هانری دو.
بوردو، مخلوط: ← مخلوط بوردو.

بوردو[5]، هانری (hānri bordo) ۱۸۷۰–، رمان‌نویس فرانسوی. داستانهای مردم‌پسند او جنبه‌ی اخلاقی دارد، و اغلب فضایل زندگی خانوادگی را تاکید میکند. از آثارش ترس از زیستن و دریاچه‌ی سیاه است.

بوردو[6]، ژول (jül borde)، ۱۸۷۰–، سروم‌شناس و ایمنی‌شناس بلژیکی. در تعبیه‌ی "تثبیت مکمل"، که بعدها اساس واکنش واسرمان قرار گرفت، سهم دارد. باسیل سیاه سرفه را کشف کرد (۱۹۰۶). بواسطه‌ی کارهایش در باب ایمنی، جایزه‌ی نوبل فیزیولوژی و پزشکی سال ۱۹۱۹ را برد.

بورژ[7] (burj)، شهر (جمع ۴۵٬۳۷۲)، کرسی ولایت شر، فرانسه‌ی مرکزی؛ پایتخت تاریخی ایالت سابق بری. اسلحه‌سازی و پارچه‌بافی دارد. در دوره‌ی رومیان معتبر بود. دانشگاهش در ۱۴۶۳ تاسیس در انقلاب فرانسه تعطیل شد. کلیسای جامع آن نیز خانه‌ی ژاک کور از نمونه‌های عالی معماری فرانسوی سبک گوتیک است.

بورژوا: ← بورژوازی.

بورژوا[8]، لئون (leoN burjuā)، ۱۸۵۱–۱۹۲۵، از رجال فرانسه و فیلسوف اجتماعی. در ۸۹۵

---

(1)Bourbon (2)Bourbonnais (3)(The) Border (4)Bourdelle (5)Bordeaux (6)Bordet (7)Bourges (8)Bourgeois

۹۶ نخست‌وزیر بود. از نخستین طرفداران جامعه‌ی ملل بود؛ جایزه‌ی ۱۹۲۵ صلح نوبل را برد. اثر عمده‌اش مسئولیت مشترک (۱۸۹۶) است.

بورژوازی[1] (burjuāzi) [فنس.= مجموعه‌ی بورژواها؛ از لفظ فرانسوی بورژوا، که سابقاً به هر یک از شارمندان ساکن یک شهر گفته میشد، و امروز به هر یک از افراد طبقه‌ی مرفه شهرنشین اطلاق میگردد]، نامی که ابتدا به شارمندان شهرهای فرانسه داده شده بود، و اکنون در تمام کشورها بطبقه‌ی متوسط اطلاق میگردد. اگر این کلمه بمعنای طبقه‌ی کاسب و بازرگان تعریف شود، باید گفت که بورژوازی از ابتدای تاریخ وجود داشته، و در روم قدیم دارای نفوذ فراوان بوده است. بورژوازی در اوایل قرون وسطی تحت الشعاع اشراف بود، ولی بتدریج طبقه‌ی بازرگانان در مبارزه‌ی با اشراف و مالکین بزرگ فاتح شدند. این طبقه متوسل باصول مشروطیت و حقوق طبیعی مردم شده بر علیه آنان که مزایای خود را متکی به مواهب الاهی میدانستند قیام کردند، و مروج انقلابهای انگلستان و فرانسه و امریکا گردیدند. پس از انقلابهای مذکور و پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا، طبقه‌ی سرمایه‌دار بوجود آمد، که برخی از آنان اشراف قدیم و مالکین اراضی وسیع بودند، و برخی هم بازرگانان و توانگرانی بودند که به ترویج صنایع پرداختند، و ثروت بسیاری اندوختند؛ لهذا، قسمتی از طبقه‌ی بورژوازی در زمره‌ی سرمایه‌داران قرار گرفتند (کارل مارکس "بورژوازی" را بطبقه‌ی سرمایه‌دار اطلاق کرده است. ← مارکسیم). امروزه اصطلاح بورژوازی بطبقه‌ای اطلاق میشود که دارای سرمایه‌های کوچک هستند و جزو طبقه‌ی متوسط جوامع مختلف بشمار میآیند.

بورژه[2] (burje)، دریاچه‌ای بطول ح ۱۸ کم، ولایت ساووا، ش فرانسه. اکس‌لِ‌بن بر ساحل زیبای آن است.

بورژه[2]**، پول** (pol burje)، ۱۸۵۲–۱۹۳۵، نویسنده‌ی فرانسوی. کاتولیک و محافظه‌کار بود. بجهت رساله‌های انتقادی و تحلیلهای روانشناسی که در داستانهایش دیده میشود قابل توجه است. داستان شیطان نیمه‌روز (۱۹۱۴) آزوست.

بورژه، لو، پاریس: ← لو بورژه.

بورژیا[3] (borjiā)، اسپانیولی بورخا (borxā)، ایتالیائی بورجا (bojra)، خاندان اشرافی اسپانیولی‌ایتالیائی که از اواخر قرن ۱۴م تا اوایل قرن ۱۶م رونق و اعتبار فراوان در اروپا داشت. اعضای معروف این خاندان عبارتند از آلفونسو (۱۳۷۸–۱۴۵۸)، که بنام کالیکستوس III به پاپی رسید؛ روذریگو (ح ۱۴۳۱–۱۵۰۳)، که بنام آلکساندر VI به پاپی رسید؛ سزار بورژیا و لوکرس بورژیا (فرزندان آلکساندر)؛ و قدیس فرانسوا بورژیا.

بورژیا[3]**، سزار** (sezār borjiā)، ملقب به **دوک دو والانتینوا** (dūk dĕ vālāNtinuā*)، ایتالیائی چزاره بورجا (cezāre borjā)، ح ۱۴۷۶–۱۵۰۷، فرمانروای ایتالیائی و یکی از مردان برجسته‌ی دوره‌ی رنسانس اروپا؛ پسر نامشروع پاپ آلکساندر VI و برادر لوکرس بورژیا. در ۱۷ سالگی کاردینال شد (۱۴۹۲)، ولی پس از کشته شدن برادر بزرگترش (که گویا خود او هم در آن دست داشت)، کناره‌گیری کرد (۱۴۹۷)، و وارد سیاست شد. با لوئی XII فرانسه متحد شد، و لوئی دوکنشین والانتینوا را باو سپرد (۱۴۹۸)، و وی با شارلوت د/آلبره (دختر ژان د/آلبره، پادشاه ناوار) ازدواج کرد (۱۴۹۹). با کومک پدر، فرمانروائی رومانیا، دوکنشین اوربینو، و چند ناحیه‌ی دیگر یافت (۱۴۹۹–۱۵۰۲). سپس دشمنان عمده‌ی خود را با حیله و نیرنگ به قلعه‌ی سینیگالیا در ایتالیای مرکزی کشانید، و در آنجا همه را خفه کرد (۱۵۰۲). پس از مرگ (۱۵۰۳) پدرش، پولیوس II به پاپی رسید، و او جاه‌طلبیهای سزار را پایان داد، و املاک وی را به ایالات پاپی ملحق کرد، و لوئی XII نیز مخالف او شد. سرانجام، وی بدربار ژان د/آلبره پناهید، و در خدمت او بود تا در جنگ کشته شد. سزار مردی زیبا و باهوش و تیزبین و فاضل و بلیغ و حامی فضل و دانش بود، ولی در عین حال، بدکار و سنگدل، و در سیاست بیرحم و خیانت‌پیشه بود، و ماکیاولی در کتاب پرنس خود روش سیاسی او را، که در آن ایام رواج داشت، ستوده است.

بورژیا، قدیس فرانسوا: ← فرانسوا بورژیا، قدیس.

بورژیا[3]**، لوکرس** (lükres borjiā)، ایتالیائی لوکرتسیا بورجا (lukretsiā borjā)، ۱۴۸۰–۱۵۱۹، دختر نامشروع پاپ آلکساندر VI و خواهر سزار بورژیا. در ۱۴۹۳ با جوانی سفورتسا وصلت کرد، ولی پدرش خواستگار جاه‌طلبی برای او یافت و این وصلت را باطل کرد (۱۴۹۷)، و لوکرس را به آلفونسوی آراگون (پسر نامشروع آلفونسوی II ناپل) داد. این شوهر دوم بدست سزار بورژیا، کشته شد (۱۵۰۰)، و در ۱۵۰۱، لوکرس با آلفونسو د/استه ازدواج نمود، و این آلفونسو در ۱۵۰۵ دوک فرارا شد، و لوکرس از محیط نامطلوب خانوادگی خود دور گشت. لوکرس زنی بسیار زیبا و کاردان و حامی فضل و هنر بود؛ آریوستو از جمله‌ی کسانی است که در دربار پرشکوه او میزیستند. مدتها انواع جنایات موحش به لوکرس نسبت داده میشد، ولی نویسندگان اخیر او را از قسمت اعظم آنها تبرئه کرده‌اند.

بورس[4] (burs؛ فنس)، سازمانی برای خرید و فروش یا مبادله‌ی اوراق بهادار یا کالاها. در جهان سرمایه‌داری، بورس یکی از وسایل مهم تسهیل تأمین سرمایه برای شرکتهای صنعتی و بازرگانی است. در بورس کالا اغلب معاملاتی که روی کالاها میشود بصورت قول و وعده و تعهد است، زیرا غالباً کالای مورد معامله در دسترس خریدار نمیباشد؛ خریدار و فروشنده، بوسیله‌ی دلال مخصوص، تعهداتی میکنند، و چند روز بعد، هر یک از طرفین معامله، بوسیله‌ی همان دلال، موضوع تعهد خود را بدیگری تسلیم مینماید. در بعضی کشورها در یک بورس انواع کالاها مورد معامله واقع میشود. ولی پاره‌ای کشورهای دیگر برای هر کالای قابل توجهی بورس مخصوصی دارند (مثل بورس پنبه، بورس حبوبات، بورس سهام، و غیره). نیز ← بازار سهام پیاده‌رو.

بورستل[5]**، روش** (borstəl)، روشی برای معالجه‌ی منحرفین جوان (بین سنین ۱۶ تا ۲۱) از طریق تربیت بدنی و آموزش حرفه‌ای و زندگانی در محیط سالم. این روش در سال ۱۹۰۲ در زندان بورستل در ولایت کنت، انگلستان، آغاز گردید.

بورسه (bursa) یا **بروسه** (brussa) نام باستانی آن **پروسا** (prusā)، شهر (جه ۱۳۱٬۳۳۶)، لغ ترکیه، نزدیک دریای مرمره. صنایع ابریشمی و قالیبافی دارد. در ایام باستانی پایتخت شاهان بیتینیه بود؛ در دوره‌ی امپراطوران روم و بیزانس رونق داشت. در ۷۲۷ هق، اورخان آنرا تصرف کرد، و از آن زمان تا ۸۰۵ هق پایتخت مملکت عثمانی بود. پس از پیروزی (۸۰۴ هق) امیر تیمور بر سلطان بایزید I، سپاهیان تیمور شهر را چاپیدند و بسوختند، و پایتخت دولت عثمانی به ادرنه منتقل گردید. مساجد عالی و قبور سلاطین قدیم عثمانی در آنجاست. **کتابخانه‌ی عمومی بورسه** دارای ۷٬۱۰۰ نسخه‌ی خطی است، که ۵٬۷۰۰ از آنها عربی میباشد.

بورکهارت[6]**، یاکوب کریستوف** (yākob kristof burkhārt)، ۱۸۱۸–۹۷، مورخ سویسی و از بنیانگذاران تاریخ فرهنگی. اثر معروفش تمدن دوره‌ی رنسانس در ایتالیا (۱۸۶۰) است، که یکی از آثار بزرگ در این موضوع است.

بورکهارت[6]**، یوهان لودویگ** (yohān ludvig burkhārt)، ۱۷۸۴–۱۸۱۷، پوینده. در سویس متولد شد، و در آلمان تحصیل کرد. انجمنی که در انگلستان برای پیش بردن پویشهای افریقائی کار میکرد او را یاری نمود. در سوریه و مصر سیاحت کرد (۱۸۰۹–۱۳)، پترا را بازیافت (۱۸۱۲)، و سپس در لباس مسلمانان به مدینه رفت (اولین مسیحی که به مدینه رفت)، و شرح این شهر را در سیاحت در عربستان (۱۸۲۹) آورد.

بورکی علیا (burakie olyā)، ده (جه ۱٬۲۷۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش خشت و کمارج، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس).

بورگاس[7] (burgās)، شهر (جه ۷۲٬۷۹۵)، ش بلغارستان؛ بندر دریای سیاه.

بورگ‌آن‌برس[8] (burg-āN-bres) یا **بورگ**، شهر (جه ۲۰٬۸۷۸)، کرسی ولایت آن، ش فرانسه؛ شهر عمده‌اش برس. کعبه‌ی خوراک‌شناسان است.

بورگر[9]**، گوتفرید آوگوست** (gotfrid ăgust bürger)، ۱۷۴۷–۹۴، شاعر آلمانی، که بالاد (نوعی شعر) آلمانی را جان تازه بخشید. معروف‌ترین اثرش لنوره (۱۷۷۳) است، که فراوان ترجمه شده، و تأثیر بسیار داشته است.

بورگزه[10] (borgeze)، خاندان اشرافی که در دوره‌ی رنسانس در رم مشهور بود. این خاندان اصلا از سینا بود، و اول بار در ۱۲۳۸ نام آن در تاریخ دیده میشود. از اعضای معروف آن پاپ پاولوس V و چند تن کاردینال است، که یکی از آنان ← ویلا بورگزه را بنا نهاد.

بورگزه[10]**، ویلا** (villā borgeze)، کاخ تابستانی در شهر رم، که بتوسط یکی از کاردینالهای خاندان بورگزه ساخته شد (۱۶۱۳–۱۵). امروزه موزه‌ی هنری است، و بدست دولت اداره میشود. باغهای

---

(1)bourgeoisie (2)Bourget (3)Borgia (4)stock exchange (5)Borstal (6)Burckhardt (7)Burgas (8)Bourg-en-Bresse (9)Bürger (10)Borghese

وسیع اطرافش از گردشگاههای شهر رم است.
بورگلن[1] (bürglen)، دهکده، ایالت اوری، سویس. بنقل روایات، گیوم تل در آنجا بدنیا آمد.
بورگنلاند[2] (burgenland)، ایالت (۴٬۰۸۰ کمه؛ جه ۲۷۵٬۹۱۱)، ش اتریش، هم‌مرز مجارستان؛ کرسی آن آیزنشتات. ناحیه‌ای ناهموار است؛ دو ثلث شمالی دریاچه‌ی نویزیدلر در آن قرار دارد. موکاری دارد. این سرزمین بر طبق پیمانهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ از مجارستان به اتریش منتقل شد. شهر عمده‌ی آن، **شوپرون**، بوسیله‌ی مراجعه به آراء عمومی به مجارستان بازگشت (۱۹۲۱).
بورگوس[3] (burgos)، عربی **برغش** (borqoš)، شهر (جه ۷۴٬۰۶۳)، کرسی ایالت بورگوس، ل اسپانیا، در کاستیل کهنه. تا ۱۰۸۷ پایتخت کاستیل بود، و سپس تولدو جای آن را گرفت. کلیسای جامع آن (بنای ۱۲۲۱)، بسبک گوتیک، از زیباترین کلیساهای اروپای جنوبی است.
بورگونی[4] (burgony)، انگلا برگاندی (bërgāndi)، ناحیه و ایالت سابق، ش فرانسه، تقریباً مطابق ولایات کنونی کوت‌دور و سون‌ـاِلوار و قسمتهائی از ولایات اوب و یون، و بعدها ولایت آن؛ پایتخت تاریخی آن دیژون. شهرهای عمده‌اش، علاوه بر دیژون، عبارتند از بون، اوسر، شالون‌ـسورـسون، و ماکون. منطقه‌ای است زراعتی، و دارای موکاری (مخصوصاً در ناحیه‌ی شابْلی و ولایت کوت‌ـدور). از جنبه‌ی تاریخی حدود ناحیه‌ی موسوم به بورگونی متغیر بوده است. در دوره‌ی رومیان جزئی از گل بود. در قرن پنجم میلادی **اولین مملکت بورگونی** تشکیل گردید که مشتمل بر ج‌ش فرانسه و غ سویس بود، و آن در ۵۳۴ بتصرف فرانکها درآمد، و در دوره‌ی مروونژیان و کارولنژیان چند دفعه تقسیم شد، ولی اسم آن باقی ماند. در قرن نهم به دو مملکت تقسیم شد. یکی بورگونی سیزوران (sisjürān) [بورگونی اینطرف ژورا] یا **پروانس** در جنوب، و دیگری بورگونی ترانسژوران (trāNsjürān) [بورگونی آنطرف ژورا] در شمال. این دو مملکت در ۹۳۳ متحد شده **دومین مملکت بورگونی** یا ← مملکت آرل را تشکیل دادند. در ۸۷۷ **دوک‌نشین بورگونی** در فرانسه تشکیل گردید، که مطابق سرزمینهای ولایات کنونی کوت‌ـدور و سون‌ـاِلوار، و قسمت جنوبی ولایت یون بود. دوک‌نشین بورگونی از قرن یازدهم تحت حکومت شاهزادگان فرانسوی قرار گرفت. بورگونی در قرون ۱۴م و ۱۵م، در دوره‌ی دوکی فیلیپ جسور، ژان بی‌ترس، فیلیپ نیکو، و شارل دلیر بمنتهای رونق خود رسید، و سرزمین‌های بلژیک و هلند و فرانش‌ـکنته ضمیمه‌ی آن گردید. بورگونی نه فقط ثروتمندترین ممالک اروپای غربی و یکی از نیرومندترین دول اروپائی شد، بلکه از مراکز هنر و فرهنگ نیز بود. در جنگ صدساله از ۱۴۱۵ تا ۱۴۳۵ از انگلستان در مقابل فرانسه جانبداری کرد، و سپس با فرانسه متحد شد. (نیز ← آرمانیاکها و بورگینیونها). پس از شکست و مرگ (۱۴۷۷) شارل دلیر، ماری دو بورگونی وارث وی شد، و بواسطه‌ی او، سرزمینهای کشورهای کنونی هلند و بلژیک به خاندان هاپسبورگ انتقال یافت، ولی خودِ دوک‌ـخاندان نشین را لوئی XI گرفت، و یکی از ایالات فرانسه کرد.
بورگینیونها، در تاریخ فرانسه در قرون وسطی، ← آرمانیاکها و بورگینیونها. لفظ بورگینیون بمعنی منسوب به بورگونی است.
بورل[5]، **فلیکس ادوار امیل** (feliks eduār emil borel)، ۱۸۷۱–۱۹۵۶، ریاضیدان فرانسوی. تحقیقات و آثار مهمی در نظریه‌ی توابع و در حساب احتمالات دارد.
بورلی[6] (bevərli)، شهر (جه ۱۵٬۴۹۹)، مرکز رایدینگ شرقی (یورکشر)، انگلستان. کلیسای معروفش (قرن ۱۳م) دارای "کرسی صلح" است که محل بست نشستن بوده.
بورلی هیلز[7] (bevərli hilz)، شهر (جه ۳۲٬۲۹۰)، ج ایالت کالیفرنیا، کشمت. جزء حومه‌ی لوس آنجلس و مسکن بسیاری از ستارگان سینما است.
بورن، برتران دو: ← برتران دو بورن.
بورن[8]، **رندالف سیلیمن** (randālf silimən born)، ۱۸۸۶–۱۹۱۸، نویسنده‌ی امریکائی. علاقمندی او بآزادیخواهی موجب شد که با شدت تمام بهواخواهی هدفهای آزادیخواهان از قبیل تجدد در فرهنگ، صلح‌طلبی، و اصلاحات سیاسی و اجتماعی برخیزد. در حیات او عقایدش مورد قبول معدودی واقع شد، ولی تأثیر آن بعدها افزایش یافت، و بسیاری مردم آنها را پذیرفتند. علاوه بر اینکه چلاق بود، مزاج نیرومندی هم نداشت، و در اثر انفلوانزا درگذشت.
بورن[9]، **ماکس** (māks born)، ۱۸۸۲–، فیزیک‌دان آلمانی. بجهت تحقیقاتش در نظریه‌ی کوانتوم، ساختمان اتمی، و نظریه‌ی نسبیت معروف است. پس از برآمدن نازیها، آلمان را ترک گفت، و در ۱۹۳۶ استاد دانشگاه ادینبورگ گردید، و در ۱۹۳۹ به تبعیت بریتانیا درآمد. در ۱۹۵۳ به آلمان غربی بازگشت. جایزه‌ی ۱۹۵۴ نوبل در فیزیک بین او و والتر بوته تقسیم گردید.
بورنئو[10] (borneo)، جزیره (۷۴۳٬۲۵۰ کمه؛ جه ۴٬۷۰۰٬۰۰۰)، ج‌غ فیلیپین؛ بزرگترین جزایر مالزی و سومین جزیره‌ی بزرگ جهان. بیشتر آن جنگلزار و کوهستانی است. آهن، مس، و زغال استخراج میشود، و مناطق نفتخیز وسیعی دارد. در ۱۵۲۱ پرتغالیها و بعد هلندیها و انگلیسها به بورنئو آمدند. هلندیها در قرن ۱۹م قسمتهای غربی و جنوبی و شرقی بورنئو را متصرف شدند. این قسمتها (۵۳۹٬۴۶۰ کمه؛ جه ۳٬۷۰۰٬۰۰۰) در ۱۹۴۹ جزء اندونزی شد، و اینک کالیمانتان نام دارد. بیش از دو ثلث جزیره در دست اندونزی، و بقیه (برونی؛ سراواک؛ بورنئوی شمالی) متعلق به بریتانیا است.
بورنئوی شمالی[11] یا **بورنئوی شمالی بریتانیا**، مستعمره‌ی بریتانیا (مساحت مستعمره ۷۶٬۱۰۰ کمه؛ جه تخمینی ۳۸۹٬۰۰۰)، ل‌ش بورنئو؛ کرسی آن جسلتن (jeselton). تا ۱۹۴۶ تحت الحمایه بود. کوه کینابالو، بلندترین قلل بورنئو، در آنست. از محصولاتش کائوچو و الوار است.
بورنموث[12] (bornməţ)، شهر (جه ۱۴۴٬۲۷۶)، همپشر، انگلستان، کنار دریای مانش. تفرجگاه معروف و مرکز هنری.
بورنوف[13]، **اوژن** (ëjen bürnuf)، ۱۸۰۱–۵۲، مستشرق فرانسوی. در آغاز بتحصیل زبان پالی اهتمام جست، و بعد بفراگرفتن زبان و ادبیات اوستائی پرداخت. وی از بزرگترین علمای سانسکریت در زمان خود بشمار میرفت، و مطالعات زبانهای ایرانی را بسیار پیش برد. از مهمترین آثار او کتاب تعلیقات یسنا (۱۸۳۳–۳۵) است. اثر دیگرش مدخل تاریخ آیین هندی بودا (۱۸۴۵) میباشد.
بورنه[14]، **لودویگ** (ludvig bërne)، ۱۷۸۶–۱۸۳۷، روزنامه‌نگار آلمانی که اسم حقیقیش لوب باروخ (lëb bārux) است. با لحنی هجاآمیز به سانسور مطبوعات حمله میکرد. او و هاینه آغاز‌کنندگان نهضت آلمان جوان بشمار میروند.
بورنهولم[15] (bornholm)، جزیره (۵۸۸ کمه؛ جه ۴۸٬۴۷۵)، دانمارک، در دریای بالتیک، ۳۹ کیلومتری ساحل سوئد. گرانیت و خاک چینی دارد.
بوروبودور[16] (borobudur)، بقایای یک بنای عظیم بودائی، محتملا از قرون ۸م و ۹م، در جاوه‌ی مرکزی، اندونزی. بشکل هرم ناقصی است که حجاریهای پیچ‌پیچ از سنگهای آتشفشانی آنرا پوشانده، و در داخل آن مجسمه‌ی نشسته‌ی بودا قرار دارد؛ برگرد هرم ایوانهائی است، و سه صفه بر ایوانها بنا شده، که از فراز آنها میتوان بر مجسمه‌ی بودا نگریست.
بورودین[17]، **آلکساندر پورفیریویچ** (āleksāndr porfiryevic borodin)، ۱۸۳۳–۸۷، آهنگساز روسی. اگرچه شیمیدان بود، از اعضای **گروه پنج‌ـنفری** نیز بود. آثار عمده‌اش عبارتند از دو سمفونی، یک پوئم سمفونیک بنام در استپهای آسیای مرکزی، و یک اپرا بنام شاهزاده ایگور.
بورودینو[18] (borodino)، دهکده، جمشر، در ۱۱۰ کیلومتری غ مسکو؛ محل وقوع نبرد ۱۸۱۲ بین ارتش روسیه (بفرماندهی کوتوزوف) و ناپلئون I، که منجر بشکست قطعی ناپلئون شد. تلفات این جنگ بالغ بر ۸۰٬۰۰۰ نفر بود. شرح نبرد را تولستوی در کتاب جنگ و صلح آورده است.
بوروستنس: ← دنیپر، رود تجشر.
بورومئو، فدریگو: ← آمبروزیان، کتابخانه‌ی.
بورومئه[19]، **جزایر** (borromee)، چهار جزیره‌ی کوچک در ← دریاچه‌ی مادجوره، ل‌غ ایتالیا. بسبب زیبائی مناظرش معروفست.
بورومینی[20]، **فرانچسکو** (francesko borromini)، ۱۵۹۹–۱۶۶۷، معمار ایتالیائی، از بزرگان سبک باروک. از ۱۶۴۴ تا ۱۶۵۵ معمار رسمی شهر رم بود. نمای کلیسای سانت آنیزه بهترین کار او بشمار میرود.
بوره[21] (bure؛ فنس)، رقص تند با حرکت ۴/۴، که معمولا با یک سیاه روی ضرب بالا شروع میشود.

(۱)Bürglen (۲)Burgenland (۳)Burgos (۴)Burgundy (Bourgogne فنس) (۵)Borel (۶)Beverley (۷)Beverly Hills (۸)Bourne (۹)Born (۱۰)Borneo (۱۱)North Borneo (۱۲)Bournemouth (۱۳)Burnouf (۱۴)Börne (۱۵)Bornholm (۱۶)Borobudur (۱۷)Borodin (۱۸)Borodino (۱۹)Borromean (۲۰)Borromini (۲۱)bourrée (فنس)

این رقص در قرن ۱۷م رایج شد، و اغلب یک قسمت از سویت را تشکیل میدهد.

بوره[1] (bure)، فسنه بوراکس (boraks) یا تنکال (taNkāl)، ملح متبلور و آبیده‌ی سودیوم و بور و اکسیژن. بعنوان پلشت‌بر و برای پاک کردن منسوجات و سطح فلزات، و نیز در تهیه‌ی شیشه، مینا، لاک، و لعاب ظروف سفالی، و همچنین در لحیمکاری، و در شیمی تحلیلی برای تشخیص دادن وجود بعضی از فلزات در یک ماده بکار میرود. مقدار زیادش مسموم‌کننده است.

بورهاوه[2]، **هرمان** (herman burhāve)، ۱۶۶۸–۱۷۳۸، شیمیدان و طبیب هلندی. تعلیمات بالینی را در دانشگاه لیدن وارد کرد.

بوریات[3]، **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (buriāt)، کشور خودمختار (۳۵۱٬۴۰۰ کم؛ جم ۶۵۰٬۰۰۰)، جمشس، در ج سیبریه؛ کرسی آن اولان اوده. کوهستانی و جنگلی است. فلزات (تنگستن، مولیبدن، طلا، قلع، جیوه، آهن) در آنجا فراوان است. قریب ۵۰٪ سکنه‌ی آن بوریات و مغول هستند و بیشتر آنها بگله‌داری مشغول اند. در قرن ۱۷م ضمیمه‌ی روسیه شد. در ۱۹۵۸ نامش از جخشس بوریات‌مانگولیا (māngoliā) [← بوریات‌مغولستان] به جخشس بوریات تبدیل گردید.

بوریات‌مانگولیا: ← بوریات، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی.

بوریج[4]، **ویلیام هنری** (wilyām henri bevə-rij)، ۱۸۷۹–، اقتصاددان معروف انگلیسی. از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۹ در دستگاه دولتی انگلستان کار میکرد. جیره‌بندی غذائی دوران جنگ و تنظیم امور کاریابی از ابتکارات او است. در ۱۹۱۹–۳۷ رئیس دانشکده‌ی اقتصاد لندن، و در ۱۹۳۷–۴۵ استاد دانشگاه آکسفرد بود. در سال ۱۹۴۲، طی گزارش معروف خود بدولت، نظامی برای بیمه‌ی اجتماعی کلیه‌ی افراد کشور پیشنهاد نمود که معروفیت جهانی پیدا کرد، و چندی بعد در انگلستان اجرا گردید. در گزارش سال ۱۹۴۴ خود، طرحی برای تأمین اشتغال کامل افراد بوسیله‌ی صرف پول از طرف دولت تهیه کرد.

بوریدان[5]، **ژان** (jāN büridāN)، مت ح ۱۳۵۰، فیلسوف مدرسی فرانسوی. در ۱۳۲۷ و ۱۳۴۰ رئیس دانشگاه پاریس بود. بعد از ۱۳۵۸ وفات یافت. از پیروان ویلیام آکمی بود. عقیده داشت که انسان در مواجهه با دو خط مشی آنرا اختیار میکند که بنظر او برای وی متضمن خیر برتر است، و قادر است که اختیار را معلق ساخته در غرض از عمل نظر و تأمل کند. مثال معروف به **الاغ بوریدان** داستان الاغ گرسنه‌ای است که به یک فاصله از دو دسته یونجه قرار دارد، و چون قادر به اینکه یکی از آنها را اختیار کند نیست، از گرسنگی میمیرد. این مثال در آثار بوریدان دیده نمیشود، و باحتمال قوی انتساب آن باو درست نیست.

بوریس[6] (boris)، فرمانروایان بلغارستان. **بوریس I**، فت ۹۰۳، بعنوان خان فرمانروائی کرد (۸۵۳–۸۸). در ۸۶۵ تعمید یافت، و مسیحیت (بآیین یونانی) را در میان بلغارها رواج داد. **بوریس III**، ۱۸۹۴–۱۹۴۳، تزار (۱۹۱۸–۴۳) بلغارستان؛ پسر و جانشین تزار فردیناند. سلطنت دیکتاتوری برقرار کرد (۱۹۳۵)، رومانی را وادار کرد که قسمت جنوبی دوبروجا را به بلغارستان بازدهد (۱۹۴۰)، در ۱۹۴۱ به پیمان برلین پیوست (← محور). کمی پس از ملاقات با هیتلر بنحو اسرار-آمیزی درگذشت. پسر کوچکش سیمئون II جانشینش شد.

بوریک، اسید: ← اسید بوریک.

بوریگارد[7] (borigārd)، ۱۸۱۸–۹۳، ژنرال ائتلافیه در جنگ داخلی امریکا.

بوریناژ[8] (borināj)، ناحیه، ج انو، بلژیک. محیط بر مونس و از غ تا مرز فرانسه ممتد است. معادن زغال سنگ آن مهم است.

بورینی (burini)، شهرت **بدرالدین حسن ابن محمد**، ۹۶۳–۱۰۲۴ هق، مورخ و شاعر عرب. شیخ بهائی در مسافرت خود به دمشق او را ملاقات نمود. اثر عمده‌اش تراجم الاعیان من ابناء الزمان است که مشتمل بر ۲۰۵ زندگینامه میباشد، و در ۱۰۲۳ هق اتمام پذیرفته است. دیوانش در دست است.

بوزالو[9] (buzāu)، شهر (جم ۴۷٬۵۹۳)، چش رومانی. پالایشگاههای نفت، کارخانه‌های ذوب فلز، و آسیاهای آرد دارد.

بوزابه (buzāba)، فت ۵۴۲ هق، از اتابکان سلاجقه و از حکام فارس. وی در سنه‌ی ۵۳۲ هق از جانب سلطان مسعود ابن محمد ابن ملکشاه سلجوقی بحکومت فارس منصوب شد، و ده سال در آنجا حکومت کرد، تا آنکه در سال ۵۴۲، در جنگی که بین او و سلطان مسعود مذکور اتفاق افتاد، کشته شد.

بوزار، مدرسه‌ی[10] (bozār) [فنـ، ← هنرهای زیبا]، فنس اکول د بوزار (ekol de)، مدرسه‌ی ملی هنرهای زیبای پاریس. در ۱۶۴۸ تأسیس شد. شامل سه بخش نقاشی و هنرهای ترسیمی، پیکر-تراشی، و معماری است. شرط ورود بآن گذراندن امتحان ورودی میباشد. هر یک از هنرجویان، در رشته‌ی خود، برای شرکت در مسابقه‌ی "جایزه‌ی رم" خود را آماده میکنند؛ برندگان این مسابقه بشاگردی آکادمی فرانسه در رم پذیرفته میشوند. میزانها و معیارهای ترکیب و طراحی مدرسه‌ی بوزار در هنر فرانسه و دیگر کشورها تأثیر فراوان داشته است. استادان هنرکده از میان تواناترین هنرمندان فرانسوی انتخاب میشوند. هشت شهر دیگر در فرانسه چنین هنرکده‌ای دارند.

بوزانتیون: شهر قدیم، ← بیزانس.

بوزجان: ← تربت جام، شهر.

بوزجانی (buzjāni)، ← ابوالوفای بوزجانی.

بوزجه آده (یا **آطه**)، ← کندوس.

بوزنکت[11]، **برنارد** (bërnārd bozanket)، ۱۸۴۸–۱۹۲۳، فیلسوف انگلیسی، پیرو مکتب اصالت تصور. آثاری در منطق و مابعد الطبیعه، زیبا-شناسی، و فلسفه‌ی افلاطون دارد. کتاب نظریه‌ی فلسفی مملکت (۱۸۹۹) ازوست.

بوزونی[12]، **فروتچو** (ferrutco buzoni)، ۱۸۶۶–۱۹۲۴، پیانونواز و آهنگساز ایتالیائی. بسیاری از قطعات موسیقی باخ را که برای ارگ نوشته شده بود برای پیانو تنظیم کرد.

بوزی (buzi)، دهستان، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، دارای ۴۶ (۱) آبادی. رود جراحی مشروبش میکند. محصولش خرما است. ساکنین از عشایر عرب خوزستان هستند.

بوژان (bujān)، ده (جم ۱٬۱۲۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان مازول، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، ۱۸ کیلومتری لش نیشابور.

بوژو، آن دو: ← آن دو بوژو.

بوژوله[13] (bojole)، ناحیه‌ای ناهموار، ولایت رون، ش قسمت مرکزی فرانسه، بین ماکون و لیون. شراب سرخ مشهور آن از شراب بورگونی روشنتر است. بوژوله در قدیم تیول خاوندان بوژو (bojë) (شهرکی که ناحیه از آن نام گرفته) بود، در ۱۵۳۱ جزو املاک سلطنتی فرانسه گردید.

بوژی، بندر، الجزایر، ← بجایه.

بوس[14] (bos)، ناحیه‌ی هموار، ل فرانسه، چغ پاریس، شهر عمده‌اش شارتر. مستور از مزارع گندم و به "انبار غله"ی فرانسه معروفست.

بوس[15]، سر **جاگادیس چاندرا** (sər jāgādis cāndrā bos*)، ۱۸۵۸–۱۹۳۷، فیزیکدان هندی و عالم فیزیولوژی گیاهی. دستگاهی برای تعیین اندازه‌ی رویش گیاهان اختراع کرد.

بوس[15]، **سوبهاس چاندرا** (sobhās cāndrā bos)، ۱۸۹۷–۱۹۴۵؛ از رهبران ملی هند. در ۱۹۳۸ رئیس کنگره‌ی ملی هند بود، و در ۱۹۳۹ دگر بار انتخاب شد، ولی بسبب مخالفت گاندی استعفا داد. از دشمنان سازشناپذیر حکومت بریتانیا در هند بود، و در ۱۹۴۰ گروه معروف به گروه پیشرفته را تشکیل داد، که اقدامات شدید را بر علیه بریتانیا تبلیغ میکرد. در جنگ II فرمانده سپاه انقلابی هند بود، و از ژاپن و آلمان برای برقرار کردن یک حکومت موقت در هند یاری جست. ظاهراً بسبب سقوط هواپیمای حامل وی در ژاپن بقتل رسید.

بوس[16]، **هیرونیموس** (hironimus bos) یا **یروم بوس** (yerom)، ح ۱۴۶۰–۱۵۱۶، نقاش فلاندری. دنیای خیال او آکنده از خشونت و مبالغه و شوخی بود؛ ازینرو، نقاشیهایش مملو از مخلوقات مسخره و مهیب و شیطانی است، مردانی که قیف بجای سر دارند، غوکهائی که صورت انسان دارند، و صدها موجود خیال‌پرورد و غریب دیگر. و نیز بیم از دوزخ را با رنگها و حالات و شکلهای گوناگون و سهمگین مجسم میساخت. با اینهمه، ساخته‌هایش با چنان واقعبینی و دقتی نقاشی شده است، که میتوان گفت بوس پایه‌های مکتب رئالیسم تازه‌ای را استوار ساخته است. فیلیپ II، پادشاه اسپانیا، سخت دوستدار نقاشی او بود، ازینرو، برخی از بهترین تصاویر او اینک در مادرید است. "وسوسه کردن شیطان قدیس آنتونیوس را" و "روز رستاخیز" دو موضوع دلخواه او بود.

بوس، یروم، نقاش: ← بوس، هیرونیموس.

بوستان یا **سعدی‌نامه** یا (در بعضی کتب عربی) **بستان** (bostān)، مثنوی اخلاقی و اجتماعی و تربیتی، ببحر تقارب، از سعدی شیرازی. در ۶۵۵

(۱)borax (۲)Boerhaave (۳)Buryat (۴)Beveridge (۵)Buridan (۶)Boris (۷)Beauregard (۸)Borinage (۹)Buzau
(۱۰)École des Beaux-Arts (فنـ) (۱۱)Bosanquet (۱۲)Busoni (۱۳)Beaujolais (۱۴)Beauce (۱۵)Bose (۱۶)Bosch; Bos

هق بنظم درآمده است، و در حدود ۵٬۰۰۰ بیت میباشد در ده باب (عدل، احسان، عشق و مستی و شور، تواضع، رضا، قناعت، تربیت، شکر بر عافیت، توبه، مناجات). این کتاب در نسخه‌های قدیمی کلیات سعدی بنام سعدی‌نامه است و ظاهراً بعدها، و شاید بمناسبت نام گلستان، بعنوان بوستان معروف گردیده، و مدتها در ایران و ترکیه و هند تقریباً از کتابهای درسی بشمار میآمده، و به فارسی و ترکی بر آن شرحها نوشته‌اند که از آن جمله است شرح سروری (مصطفی ابن شعبان، فت ۹۶۹ هق) بفارسی؛ شرح شمعی (فت ح 1000 هق)، شرح سودی (فت ح 1000 هق)، و شرح هوایی برسوی (فت 1017 هق) بترکی؛ شرح فارسی ئیکچند بهار بعنوان بهار بوستان (چاپ لکهنو، ۱۹۲۷)؛ و شرح فارسی ریاضعلی و قادر علی (چاپ کلکته، ۱۸۴۵ و ۱۸۴۹).

بوستان بزبانهای مختلف ترجمه گردیده که عمده‌ی آنها بدین قرار است، ترجمه‌ی منظوم بترکی از سعدالدین مسعود ابن عمر تفتازانی (۷۱۲-۷۹۱ یا ۷۹۳ یا ۷۹۷ هق)؛ ترجمه‌ی آلمانی بتوسط ک. ه. گراف (طبع ۱۸۵۰)؛ ترجمه‌ی فرانسوی از باربیه دو منار (طبع پاریس، ۱۸۷۰)؛ ترجمه‌ی انگلیسی از ه. و. کلارک (طبع لندن، ۱۸۷۹)؛ ترجمه‌ی ترکی (طبع استانبول، ۱۸۷۱). بوستان در ۱۸۵۰ با شرح فارسی بوسیله‌ی گراف در وین بطبع رسیده است که ظاهراً بهترین طبع آن است، و با یادداشتهائی از طرف راچرز در ۱۸۹۱ در لندن، و منتخبی از آن در ۱۸۳۸ در لندن انتشار یافته است، و در کلکته، کانپور، لکهنو، بمبئی، لاهور، دهلی، تبریز، و تهران مکرر بطبع رسیده است. قاسم انوار (فت ۸۳۷ هق) منتخباتی از بوستان بنام خلاصه‌ی بوستان تألیف کرده است.

بوسترا: ← بصری.

بوسعید (bu.saʿid)، سلسله‌ی سلاطین و فرمانروایان عمان و زنگبار، اصلا از قبیله‌ی آزد. مؤسس سلسله احمد ابن سعید در قرن ۱۲م هق بر عمان استیلا یافت. از اعقاب او سلطان ابن احمد (فت ۱۲۱۹ هق) است، و کمی بعد از او پسرش سعید ابن سلطان سلطنت یافت (۱۲۲۰-۱۲۷۳ هق)، و او از بزرگترین سلاطین سلسله است. سعید مستعمرات افریقائی خود را بسط داد، و امپراطوری تجارتی مجهز به نیروی دریائی تأسیس نمود. بعد از او یکی از پسرانش حکومت زنگبار و دیگری حکومت عمان یافت، و از این زمان حکومت زنگبار از حکومت عمان مجزی شد. در قرن ۱۹م که آلمان در افریقای شرقی نفوذ یافت، بموجب پیمانی (۱۸۹۰، مطابق ۱۳۰۷ هق) بین آلمان و بریتانیای کبیر، قسمتی از قلمرو افریقائی خاندان بوسعید را دولت آلمان خریداری کرد؛ بقیه تقریباً بتمامی تحت الحمایه‌ی بریتانیا گردید، و در ۱۳۳۱ هق (۱۹۱۳) مسئولیت امور زنگبار به وزارت مستعمرات بریتانیا محول گشت. سلطان فعلی عمان، سعید ابن تیمور، در ۱۳۵۰ هق (۱۹۳۲) جلوس کرد.

بوسفور (bosfor)، تنگه‌ی باریکی بطول متوسط ۳۰ کم و عرض از ۷۰۰ تا ۳٬۵۵۰ متر، که اروپا را از ترکیه‌ی آسیائی جدا، و دریای سیاه را به دریای مرمره مرتبط میکند. نام ترکی آن بغازایچی (boqāzici) [= داخله‌ی تنگه] است. شهر استانبول بر دو طرف آن واقعست. تنگه‌ی بوسفور از قدیم الایام شاهراه تجارتی بین دریای سیاه با دریای اژه و مدیترانه، و حائز اهمیت فراوان بوده است. نیز ← داردانل.

بوسکورئاله[1] (boskoreāle)، شهر کوچک، کامپانیا، ج ایتالیا، بر دامنه‌ی وزوو. در حفاری‌های ۱۸۹۵ مجموعه‌ای از آثار نقره‌ای قرن اول میلادی در اینجا بدست آمد که اکنون در موزه‌ی لوور است.

بوسنه[2] (bosna)، رودی بطول ۲۴۰ کم، یوگوسلاوی غربی، که بطرف شمال جاری شده به رود ساوا میریزد. بوسنی از آن نام گرفته است (← بوسنی و هرزگووین).

بوسنه، نام ترکی بوسنی. ← بوسنی و هرزگووین.

بوسنی[3] **و هرزگووین**[4] (bosni, herzegovin)، جمهوری خودمختار (۵۱٬۵۶۰ کمم؛ جه-۲٬۸۴۷٬۷۹۰)، ل یوگوسلاوی؛ کرسی آن سارایوو. به دو واحد تاریخی و جغرافیائی متمایز منقسم میشود؛ یکی بوسنی [ترکی بوسنه (bosna)]، که قسمت شمالی و سارایوو در آنست؛ و دیگر هرزگووین [ترکی هرسک (hersek)] که قسمت جنوبی و شهر عمده‌اش موستار میباشد. آلپهای دیناریک و رود ساوا از آن میگذرد. بیشترش جنگلی و زراعتی است. سکنه صرب و کروآت و از حیث مذهب کاتولیک، مسلمان، و ارتدوکس میباشد.

بوسنی از رود بوسنه نام گرفته که اصلا ایلیریائی است. نام هرزگووین از قرن ۱۵م است که یکی از شورشیان این ناحیه بر ضد شاه بوسنی قیام کرد، و خود را هرتسگ (hertseg) [= دوک] خواند، و بعداً ناحیه به هرزگووین [= سرزمین هرتسگ] و به ترکی به هرسک معروف شد. بوسنی در قرن ۱۲م مملکتی بود؛ فرمانروایانش گاه تابع سلاطین مجارستان بودند؛ در قرن ۱۴م هرزگووین را از صربستان گرفت. در دوره‌ی سلطنت (۱۳۷۷-۹۱) تورکوی I (tver-koye)، مملکت بوسنی تقریباً مشتمل بر بوسنی و هرزگووین حالیه بضمیمه‌ی قسمت وسیعی از سواحل آدریاتیک بود. نفوذ اسلام با برآمدن دولت عثمانی قوت گرفت. اولین هجوم ترکهای عثمانی در ۱۳۸۶ (۷۸۸ هق)، در زمان تورکوی I، واقع شد؛ در ۱۴۶۳ (۸۶۷ هق) ناحیه بدست عثمانیها افتاد. در ۱۸۷۵، دهقانان، که حکم بردگان ملاکین مسلمان را داشتند، شوریدند. صربستان و روسیه بنفع آنها وارد کار شدند (← روس و عثمانی، جنگهای). کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) بوسنی و هرزگووین را تحت اداره‌ی اتریش-هنگری ولی اسماً تحت حکومت عالیه‌ی عثمانی قرار داد. در ۱۹۰۸ اتریش-هنگری آنرا بکلی ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد، و چیزی نمانده بود که بر اثر این مسئله بین آن دولت و روسیه و صربستان جنگ درگیرد، ولی مداخله‌ی آلمان در ۱۹۰۹ مانع از این امر گردید. واقعه‌ی قتل مهین‌دوک فرانتس فردیناند در سارایوو جج I را تسریع کرد. بوسنی و هرزگووین در ۱۹۱۸ ضمیمه‌ی صربستان شد، و در ۱۹۴۶ از جمهوریهای سازای یوگوسلاوی گردید.

بوسوئه[5]، **ژاک بنینی** (jāk beniny bosüe)، ۱۶۲۷-۱۷۰۴، واعظ و نویسنده‌ی فرانسوی و یکی از بزرگترین خطبای فرانسه. در ۱۶۷۰-۸۱ لله‌ی پسر لوئی XIV بود، و کتاب بزرگ گفتار در تاریخ عمومی (۱۶۸۱) را برای او نوشت. در ۱۶۸۱ اسقف مو شد. مراثی و مدایحی که برای بزرگان سروده مخصوصاً جالب است. مناظراتی بطرفداری گالیکانیسم بر ضد پروتستانها و بر علیه پیروان تسلیم و ترک نفس و بر علیه فنلون نوشته است. سبک ادبی او بسبب سادگی و بلاغتش ممتاز است.

بوسه‌ی عذرا (buseye azrā) [بت روئین و بوسه‌ی عذرا]، رمانی اجتماعی و ادبی، بفارسی، که اصل آن به انگلیسی نگاشته شده، و سید حسین صدر المعالی، مترجم زبان عربی و هندی وزارت خارجه، آنرا از هندی به فارسی ترجمه کرده و "کشف الاسرار معروف به بوسه‌ی عذرا" نامیده. ثلث آخر از جلد دوم آن بوسیله‌ی محمد علی ذکاءالملک از انگلیسی ترجمه گردیده است، و برای مزید صحت و استکمال مطالب، بنظر محمد حسین فروغی (ملقب به ذکاءالملک) نیز رسیده. ظاهراً اول بار در ۱۳۲۶ هق در دو جلد در تهران بطبع رسیده است، و پس از آن نیز منتشر گردیده.

بوسیام (busiām)، درخت، ← افرا.

بوسیکو[6] (busiko)، شهرت **ژان لو منگر** (jāN lë maNgr)، ح ۱۳۶۶-۱۴۲۱، مارشال فرانسه. در ۱۳۹۶ در نیکوپول اسیر ترکهای عثمانی شد. با پرداخت خونبها آزاد شد، و باز در جنگ با ترکان شرکت کرد، و در دفاع (۱۳۹۹) از قسطنطنیه خدمات شایان به مانوئل II (امپراطور بیزانس) نمود. در ۱۴۰۱-۷ حاکم جنووا بود. در جنگ آژنکور شرکت داشت، و اسیر انگلیسها شد (۱۴۱۵)؛ در انگلستان وفات یافت. بوسیکو شهسواری معروف بود، و شعر هم میسرود.

بوسیکولت[7]، **داین** (dāyən busikolt)، ۱۸۲۲؛-۱۸۹۰، نمایشنامه‌نویس و هنرپیشه‌ی بریتانیائی؛ مت دوبلن. بیش از ۳۰۰ نمایشنامه نوشته یا اقتباس کرده، و در بیشتر آنها بازی کرده است.

بوش[8]، **آدولف** (ādolf buš)، ۱۸۹۱-۱۹۵۲، ویولون‌نواز آلمانی-سویسی. کوارتت زهی بوش و نوازندگان مجلسی بوش را، که هر دو در اجرای موسیقی مجلسی سرآمد اقران است، تشکیل داد. برادرش فریتس بوش (frits)، ۱۸۹۰-۱۹۵۱، رهبر ارکستر اپرا و سمفونی بود.

بوش[9]، **کارل** (kārl boš)، ۱۸۷۴-۱۹۴۰، شیمیدان آلمانی. طریقه‌ی هابر را برای تولید امونیاک مصنوعی بمقادیر زیاد اقتباس کرد، و برای این کار، سهمی از جایزه‌ی ۱۹۳۱ نوبل در شیمی به وی اعطا گردید.

بوش[8]، **ویلهلم** (vilhelm buš)، ۱۸۳۲-۱۹۰۸، کاریکاتورنگار و نقاش و شاعر آلمانی. در ۱۸۶۰ نشر یک سلسله تصاویر فکاهی خالی از کلمات را شروع کرد، و از این جهت مخترع "تصاویر داستان‌نما" محسوب میشود. اشعار مصور فکاهی برای اطفال تهیه کرد.

(۱)Boscoreale (۲)Bosna (۳)Bosnia (۴)Hercegovina (۵)Bossuet (۶)Boucicaut (۷)Boucicault (۸)Busch (۹)Bosch

بوش‌دو‌رون[1] (buš-dü-ron)، ولایت (۵٬۲۴۷ کم؛ جم ۱٬۰۴۸٬۷۶۲)، چش فرانسه، در پرو‌وانس؛ کرسی آن مارسی. دلتای رون و جزیره‌ی **کامارگ** جزء آن است.

بوشگان (bušgān)، دهستان (جم ح ۵٬۶۰۰؟)، شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. رود دشت پلنگ از وسط آن میگذرد. محصولش خرما و غلات است. مرکزش، **بوشگان** (جم ۳۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۲ کیلومتری لش خورموج است.

بوشمنها[2] (bušman.hā)، دسته‌ای از سیاهکان قسمت جنوبی افریقا که شکارچیان بیابانگرد هستند و در غارها سکنی دارند. زبان مختلط آنها شبیه زبان هوتنتوتها است.

بوشنج (bušanj) یا **فوشنج**، صورت فارسی آن احتمالا **پوشنگ**، شهر قدیم ایران، در چ هریرود، بفاصله‌ی 10 فرسنگی غچغ شهر هرات (در هریرود). پیش از اسلام وجود داشته، و بنقل روایات، سازنده‌ی آن پشنگ (پسر یا پدر افراسیاب) یا شاپور I ساسانی بوده است. در ح ۲۹ هق بتصرف مسلمانان درآمد. در ۴۱ هق و ۱۶۰ هق بر اعراب شوریدند. در ۹۲–۹۴ هق در دست خوارج بود. در دوره‌ی طاهریان، که مؤسس آن از مردم همین شهر بود، آرامشی پیدا کرد. پس از آن ضمیمه‌ی سیستان شد، و سپس بتصرف غزنویان درآمد (۳۹۲ هق). در سراسر قرون وسطی عنوان قلعه‌ی مستحکمی داشت، و چون محل تقاطع راه‌های نیشابور به هرات و هرات به کوهستان بود، رونق تجارتی یافت. پس از فتوحات مغول، بدست آل کرت افتاد. سرانجام در ۷۸۲ هق بدست امیر تیمور ویران گردید. دگر بار بنا شد، ولی احتمالا بسبب هجومهای ازبکها و ترکمنها، از بین رفت. بقولی شهر غوریان کنونی در محل آن بنا شده است.

بوشنر[3]، **گئورگ** (georg büšner)، ۱۸۱۳–۳۷، شاعر آلمانی. محصل طب و علوم طبیعی بود، ولی بیشتر سرگرم تحریکات سیاسی بود. در ۲۴ سالگی درگذشت، ولی چند اثر جاندار، از جمله درام مرگ دانتون (۱۸۳۵)، باقی گذاشت. لودویگ بوشنر برادرش بود.

بوشنر[3]، **لودویگ** (ludvig büšner)، ۱۸۲۴–۹۹، فیلسوف و طبیب آلمانی؛ برادر گئورگ بوشنر. بمخالفت با فلسفه‌ی اصالت تصور برخاست، و نوعی فلسفه‌ی افراطی اصالت ماده آورد. از آثارش قوه و ماده (۱۸۵۵) و طبیعت و روح (۱۸۷۵) است.

بوشنل، دیوید: ← زیردریائی.

بوشه[4]، **فرانسوا** (frāNsuā buše)، ۱۷۰۳–۷۰، نقاش و سنگنگار (لیتوگراف) فرانسوی، که سخت مورد پسند مردم عصر خود بود. تزیینات داخلی او شهرت فراوان داشت. بدربار راه یافت، و با شاهزادگان و بزرگان به آمد و رفت پرداخت، و مورد توجه مادام دو پومپادور واقع شد. در زمان او، میان اشراف و بورژواها و هنرمندان نشست و برخاست و گفت و شنود باب شده بود؛ و نیز فیلسوف و دانشمند و نویسنده با هم دوستی داشتند. بوشه، که در ساختن مجلسهای اساطیری و نیز تصویرهای غیر اخلاقی مهارتی داشت، حاصل برخوردها و گفتگوهای آنانرا در کارهای خود از یاد نبرده است.

بوشهر (bušehr)، بندر و شهر (جم ۱۸٬۴۱۲ نسش ۱۳۳۵ هش)، مرکز فرمانداری (شهرستان) بوشهر و فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، واقع در انتهای لغ شبه جزیره‌ی بوشهر. برزخی که شبه جزیره‌ی بوشهر را بخشکی اتصال میدهد باندازه‌ای پست است که در مدهای بزرگ زیر آب میرود. بفاصله‌ی ۱۲ کیلومتری چ بوشهر، ویرانه‌های شهر قدیمی ریشهر واقع است.

وجه تسمیه‌ی بوشهر معلوم نیست؛ بعضی آنرا مخفف ابو شهر [= پدر شهر]، و برخی (بقیاس نام ریشهر) آنرا مخفف بخت اردشیر (boxt) [= نجات‌یافته‌ی اردشیر] گفته‌اند، و هر دو قول مورد تردید است. تا سال ۱۱۴۶ هق، که نادر شاه بوشهر را پایگاه نیروی دریائی ایران در خلیج فارس قرار داد و بر آن نام بندر نادریه گذاشت، بوشهر دهکده‌ای بیش نبود. با رنج فراوان، از مازندران الوار برای ساختن کشتی جنگی به بوشهر بردند. اگرچه کشتیسازی در بوشهر بجائی نرسید، بسبب توجه نادر شاه، بوشهر شهریت و رونق یافت. بعداً که شرکتهای هند شرقی بریتانیا و هلند تجارتخانه‌های خود را از بندر عباس باین شهر انتقال دادند، بوشهر رونق تجارتی یافت. عامل دیگری که در توسعه‌ی بوشهر اهمیت داشت این بود که کریم خان زند شیراز را پایتخت خود قرار داد، و بوشهر با راهی کاروانرو به شیراز ارتباط داشت. در نتیجه‌ی این عوامل، بوشهر بندر عمده‌ی خلیج فارس گردید، و جانشین بندر عباس شد، و مدت یک قرن و نیم رونق و اعتبار آن محفوظ ماند. در جنگ کوتاه ایران و انگلیس، انگلیسها در ـه جنگ ایران و انگلیس بوشهر را اشغال کردند (۱۲۷۳ هق)، و تا انعقاد پیمان صلح قریب ۳ ماه آن را در تصرف داشتند. ارتباط انگلیسها با بوشهر در آغاز کار جنبه‌ی بازرگانی داشت، ولی رفته‌رفته رنگ سیاسی پیدا کرد، و این شهر مقر نماینده‌ی سیاسی بریتانیا در خلیج فارس گردید. ملل خارجی دیگر نیز در بوشهر تجارتخانه تأسیس کردند. بوشهر تا اواخر دوره‌ی قاجاریه رونق خود را حفظ کرد، ولی با تمام شدن راه آهن سرتاسری ایران در ۱۳۱۷ هش و توسعه‌ی بندر شاهپور و بندر خرمشهر، اهمیت سابق بوشهر از میان رفت.

طرح توسعه‌ی بندر بوشهر جزء طرحهای عمرانی سازمان برنامه است (ـه بندر). برای ساختن بنادر عباس و بوشهر، مطالعات لازم توسط مهندسین مشاور ندکو بعمل آمده و نقشه‌های لازم تهیه شده که در برنامه‌ی سوم بموقع اجرا گذاشته شود.

بوشهر، فرمانداری (شهرستان)، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، که در چ و جغ فارس کنار خلیج فارس ممتد است؛ مرکزش بندر بوشهر. فعلا دارای ۸ بخش است که از لغ به چش بترتیب عبارتند از دیلم، گناوه یا بندر ریگ، خارک، بخش حومه، تنگستان، دشتی، کاکی، و کنگان. هوایش در سواحل خلیج فارس گرم و مرطوبست. رشته‌کوههای ساحلی از لغ به چش شهرستان کشیده شده. از رودهای آن مند، حله، رود شور، و اهرم است؛ بیشتر رودهای آن شورند، و استفاده‌ی زراعتی ندارند. محصولش خرما و ماهی است.

بوشیدو[5] (bušido) [ژاپنی، = آیین مرد جنگی]، آیین اخلاقی شهسواری در قرون وسطی در ژاپن، که بر رفتار عمومی سامورای حاکم بود. در قرون ۱۷م–۱۸م تدوین شد. از تعالیم آن وفاداری و از خودگذشتگی نسبت به مافوق و در راه حفظ شرافت بود.

بوصیری (busiri)، شهرت **شرف‌الدین محمد ابن سعید**، ۶۰۸–ح ۶۹۵ هق، شاعر عرب. گویند در محلی بنام ابوصیر (یا بوصیر) در مصر متولد شد. معروفترین اشعارش قصیده‌ی برده است. در تاریخ وفاتش اختلاف هست.

بوطیقا: ← ارغنون.

بوعز[6] (bu'az) [عبری، = نشاط]، شوهر روت، جد داود (روت ۲؛ ۳؛ ۴؛ متی ۱. ۵؛ لوقا ۳. ۳۲).

بوغاز: ← بغاز یا بوغاز.

بوفالو[7] (bufālo)، شهر (جم ۵۸۰٬۱۳۲)، غ ایالت نیو یورک، کشمت، بر دریاچه‌ی ایری و رود نیاگارا؛ دومین شهر بزرگ ایالت. از بنادر عمده‌ی دریاچه‌های بزرگ و از مراکز عمده‌ی صنعتی و راه آهن است. محصولاتش آهن، فولاد، آرد، و کائوچو میباشد. از صنایعش هواپیماسازی، اتومبیل‌سازی، ماشینسازی، و آمودن گوشت است.

بوفالو[8] (bufālo؛ ایتالیائی)، نام عمومی بیزون‌های امریکائی که به بعضی از پستانداران گاومانند آسیا و افریقا نیز اطلاق میشود. بوفالوی آبی آسیائی (*Bubalis*) یا بوفالوی هندی دارای شاخهای پیچیده‌ی برگشته است، و ارتفاع شانه‌اش به ۱٫۵ متر میرسد. بوفالوی کوتوله (*Anoa*) نام گاو وحشی جزایر سلب است. بوفالوی کاپ (*Syncerus*) در جنوب افریقا یافت میشود.

بوف کور (bufe kur)، داستانگونه‌ای بصورت حکایت با نفس، که مشهورترین اثر صادق هدایت است، و بعضی آنرا عمیقترین نمونه‌های ادبیات جدید ایران و برخی از برجسته‌ترین نمونه‌های آثار ادبی قرن حاضر شمرده‌اند. این داستان سوررئالیستی در ۱۳۱۵ هش که هدایت در هند بود بوسیله‌ی خود نویسنده در چند نسخه تکثیر شد، و از آن ببعد چندین بار بطبع رسیده، و به فرانسه و آلمانی و انگلیسی نیز ترجمه شده است.

بوفورت[9]، **ادمند** (edmənd böfort)، ملقب به (دومین) **دیوک آو سامرست** (diuk āv sā-mərset)*، فت ۱۴۵۵، سیاستمدار و ژنرال انگلیسی. در جنگ صدساله در فرانسه جنگید، و در ۱۴۴۷ بجای ریچارد (دیوک آو یورک) منصوب شد، و در ۱۴۴۸ لقب یافت. در ۱۴۴۹ جنگ فرانسه و انگلستان دگر بار آغاز شد، و سپاهیان بوفورت پیاپی شکست خوردند، و در ۱۴۵۳ از متصرفات انگلستان در فرانسه جز کاله چیزی نماند. بوفورت طرفدار خاندان لنکستر و مورد حمایت هنری VI بود. سرانجام در اولین نبرد جنگ گلها بقتل

(۱)Bouches-du-Rhône (۲)Bushmen (۳)Büchner (۴)Boucher (۵)bushido (۶)Boaz (۷)Buffalo (۸)buffalo (۹)Beaufort

رسید.
بوفورت[1]، دریای (böfort)، قسمتی از اقیانوس شمالگان میان آلاسکای شمالی و مجمع‌الجزایر شمالگانی کانادا.
بوفورت[1]، مارگریت (märgərit böfort)، ملقب به **کاونتس آو ریچمند اند داربی** (*kăntəs ăv ricmənd and dărbi)، ۱۴۴۳–۱۵۰۹، بانوی نجیبزاده‌ی انگلیسی؛ مادر هنری VII. وی مؤسس دو "کالج" کرایست (krāyst) و سنت جان (sent jān) از دانشگاه کیمبریج است.
بوفورت[1]، هنری (henri böfort)، ح ۱۳۷۷–۱۴۴۷، نخست‌کشیش و سیاستمدار انگلیسی؛ برادر ناتنی هنری IV. از رجال دوره‌ی هنری IV و هنری V بود. در شورای کنستانس نفوذ انگلستان را برای انتخاب مارتینوس V به پاپی بکار برد (۱۴۱۷). در ۱۴۲۲ که هنری VI در کودکی بسلطنت رسید، عضو شورای نیابت سلطنت گردید، و از اعضای متنفذ آن بود. در ۱۴۲۶ کاردینال شد و تا ۱۴۳۱ نماینده‌ی پاپ در آلمان و مجارستان و بوهم بود. در ۱۴۳۱ هنری VI را در پاریس تاجگذاری کرد.
بوفون[2]، ژرژ لوئی لوکلر (jorj lui lëkler bü-foN)، ملقب به **کنت دو بوفون** (*kont dë)، ۱۷۰۷–۸۸، طبیعیدان و نویسنده‌ی فرانسوی. عمر خود را وقف تألیف کتاب عظیم تاریخ طبیعی (۴۴ جلد؛ ۱۷۴۹–۱۸۰۴) نمود. این کتاب مجموعه‌ای از اطلاعات مربوط به تاریخ طبیعی است، که با انشائی ساده و زیبا نوشته شده و مشتمل بر بعضی از مشاهدات و نظریه‌های بوفون (که بعضی از آنها خالی از شباهت با نظریه‌ی داروین نیست) میباشد. از این کتاب بالاخص مجلدات نظریه‌ی زمین (۱۷۴۹) و ادوار طبیعت (۱۷۷۹) اهمیت خاص دارد. خطابه‌ی معروف بوفون، بعنوان گفتار در سبک، هنگام پذیرفته شدن او در آکادمی فرانسه ایراد گردید (۱۷۵۳).
بوقلمون، پرنده‌ای از نوع ملئاگریس (*Meleagris*)، که اصلش از امریکای شمالی است، و در اغلب نقاط زمین اهلی شده است. بعضی پرنده‌های مشابه را نیز بهمین نام میخوانند.
بوقلمون، گل، گیاه یکساله یا بوته‌های چند ساله از نوع ایبریس (*Iberis*) از تیره‌ی چلیپائیان، با خوشه‌گلهای زیبا برنگهای مختلف. در حاشیه‌ها و باغهای سنگستانی میکارند.
بوقناق (buqenāq)، گیاهی از تیره‌ی چتریان خاردار و از نوع اروئگیوم (*Eryngium*)، که ریشه‌ی آنرا بر ضد تب و مالاریا بکار میبرند.
بوکاتچو[3]، جووانی (jovānni bokkātco)، فنسبوکاس (bokās)، ۱۳۱۳–۷۵، شاعر و داستان‌نویس ایتالیائی؛ مت پاریس. فرزند نامشروع تاجری از مردم توسکان و زنی فرانسوی بود. معاصر پترارک بود، و پیش از مرگ دانته بدنیا آمد. جوانیش در چرتالدو (certāldo) (نزدیک فلورانس) گذشت، و در همانجا مدفون است. در ح ۱۳۳۰ پدرش او را به ناپل فرستاد، و محبت پترارک را جلب کرد، و نبوغش بشکفت. در ۱۳۴۱ پدرش او را به توسکان فراخواند، و بقیه‌ی عمرش را در فلورانس گذرانید. شاهکارش کتاب **دکامرون** است که یکی از بزرگترین کتابهای دنیا بشمار میرود. سایر آثارش عبارتند از فیلوکولو (ح ۱۳۴۰)، لا فیامتا (ح ۱۳۴۴)، داستان عاشقانه‌ی منظوم فیلوستراتو، و منظومه‌ی کورباتچو (در هجو زنان).
بوکارامانگا[4] (bukārāmāngā)، شهر (جه ۱۱۲°۲۵۲)، ل قسمت مرکزی کولومبیا، در ش کوههای آند؛ بنای ۱۶۲۲. بعد از ۱۸۸۰ از مراکز عمده‌ی قهوه گردید.
بوکاس، شاعر و نویسنده؛ ← **بوکاتچو، جووانی**.
بوکان (bukān)، بخش، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۱۳۸ (؟) آبادی. مشتمل بر دهستانهای آختاچی بوکان، بهی، و تورجان است. رود تاتائو (سیمینه‌رود) از ج به ش بموازات راه شوسه‌ی بوکان به میاندوآب از آن میگذرد. مرکزش، **بوکان** (جه ۵°۳۵۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۶ کیلومتری ج‌ش مهاباد است. آبش از تاتائو و چشمه‌ی معروف به حوض بوکان تأمین میشود. محصولش توتون و چغندر قند است.
بوکرینی[5]، لویجی (luiji bokkerini)، ۱۷۴۳–۱۸۰۵، آهنگساز ایتالیائی، از مشهورترین سازندگان موسیقی مجلسی. از آثار معروفش مینوئه از کونتت زهی او در می مینور است.
بوکس (boks) [از لفظ انگلیسی باکس، = مشت]، زد و خورد با مشت، با دستکش (که اکنون معمول است) یا بدون آن (باین معنی، لفظ بوکس مخفف بوکس‌بازی یا بوکس‌زنی است). از "ورزش"های قدیمی است؛ جزء بازیهای اولمپیک بود. اختراع دستکش بوکس منسوب به جک براتن (jak brā-tən) (۱۷۰۵–۸۹) از مردم انگلستان است که سالها قهرمان بوکس بود. بوکسبازی تا اواسط قرن ۱۹م با وحشیگری و قساوتی بیشتر از آنچه حالیه معمول است بعمل میآمد. در ۱۸۶۶، هشتمین مارکوئس آو کوینزبری قواعد معروف به "قواعد کوینزبری" را وضع کرد، که با تغییراتی هنوز هم معتبر است.
بوکسرها[6] (bokser.hā) [= مشت‌زنندگان]، عنوان معروف دسته‌ای از نظامیان چینی، موسوم به ای هو چوان [= مشتهای هماهنگ عادل]، که بر ضد مداخلات روزافزون دول بزرگ غربی و ژاپن در چین، در سال ۱۸۹۹ به تشویق ملکه تسو شی، شورش معروف به **شورش بوکسرها** را بپا کردند. بوکسرها در ۱۹۰۰ سفارتخانه‌های دول خارجی را در پکن محاصره کرده میلئین اروپائی و جمعی از چینیها را که به مسیحیت گرویده بودند بقتل رسانیدند. سرانجام نیروهای مختلط بریتانیائی، فرانسوی، ایتالیائی، آلمانی، اتریشی، روسی، امریکائی، و ژاپنی شورش را سرکوبی کرد، و در ماه اوت ۱۹۰۰ پکن را تصرف نمود. در ۱۹۰۱ چین را وادار کردند که غرامت هنگفتی بپردازد، و اجازه دهد که سپاهیان خارجی در پکن مستقر شوند.
بوکسیت[7] (boksit؛ فنس)، ئیدرات طبیعی آلومین همراه با اکسیدهای دیگر. شبیه خاک رس و رنگش از سفید تا قرمز یا قهوه‌ای است. مهمترین منبع آلومینیوم و ترکیبات آنست. از شهر قدیمی له بو نام گرفته است.
بوکفالوس[8] (bukefālos)، اسب اسکندر مقدونی.
بوکنن، جیمز، رئیس جمهور کشمت؛ ← **بیوکنن، جیمز**.
بوکووینا[9] (bukovinā)، ناحیه، ش اروپا، در اوکرائین غربی و قسمت ل‌ش رومانی؛ شهر عمده‌ی آن چرنوفتسی (در اوکرائین). کوههای کارپات و قسمت علیای رود پروت از آن میگذرند. محصولاتش چوب و غلات و احشام است. سکنه‌ی آن مخلوطی از رومانیائیها، اوکرائینیها، روسها، یهودیها، و مجارها میباشند. هسته‌ی مرکزی مولداوی قدیم بود. در ۱۷۷۵ ترکهای عثمانی رسماً آنرا به اتریش واگذار کردند؛ در ۱۹۱۹ به رومانی منتقل شد. قسمت شمالی آن (ح ۵°۲۰۰ کمم؛ جه ح ۴۶۰°۰۰۰) در ۱۹۴۰ به تجشه واگذار گردید؛ در ۱۹۴۱–۴۴ دگر بار تحت اشغال رومانی بود؛ در ۱۹۴۷ رسماً به تجشه واگذار گردید. قسمت جنوبی (ح ۵°۲۰۰ کمم) یکی از ایالات تاریخی رومانی را تشکیل میدهد.
بوکینگهام (bukinghām)، ضبطی از لفظ انگلیسی باکینگم (bākingəm). برای اعلامی که ممکن است بصورت بوکینگهام بشناسید جز در مورد کاخ بوکینگهام، که بهمین صورت در فارسی رایج است ← به ردیف باکینگم رجوع کنید.
بوکینگهام، کاخ[10]، انگلا باکینگم پلس (bākingəm paləs)، منزل پادشاهان انگلستان در لندن از ۱۸۳۷. اصلا برای دیوک آو باکینگم ساخته شد (۱۷۰۳)؛ جورج III آنرا خرید (۱۷۶۲). ملکه‌ی ویکتوریا آنرا محل اقامت دائمی خود قرار داد. در حملات هوائی جج II کمی آسیب دید.
بوگ[11] (bug) یا **بوگ جنوبی**، رودی بطول ۸۳۷ کم، اوکرائین، بجانب ج‌ش جریان یافته به دریای سیاه میریزد. تا شهر وازنسنسک قابل کشتیرانی است؛ شهر نیکولایف در کنار آنست. نام ترکی آن آق سو است.
بوگ[11] یا بوگ غربی، رودی بطول ۷۸۰ کم، ش اروپا. در شرق لووف سرچشمه میگیرد، و در امتداد مرز لهستان و اوکرائین بطرف ل میرود، و سپس در امتداد لغ جاری شده به نارف میریزد. بوسیله‌ی کانال با رود دنیپر مرتبط است.
بوگاندا[12]، افریقا؛ ← اوگاندا.
بوگایف، باریس نیکولایویچ: ← بلی، آندری.
بوگنویل[13] (bugaNvil)، جزیره‌ی آتشفشانی (10°055 کمم؛ جه 50°000)، ج فکه، بزرگترین جزایر سلیمان. در ۱۷۶۸ ل. آ. دو بوگنویل آنرا دیدار کرد. در ۱۸۸۴ مستملکه‌ی آلمان شد. از ۱۹۲۰ جزء حکومت ← سرزمین گینه‌ی جدید است. در جج II آخرین موضع مستحکم عمده‌ی ژاپنی‌ها در جزایر سلیمان بود.
بوگنویل[13]، لوئی آنتوان دو (lui āNtuān dë bugaNvil)، ۱۷۲۹–۱۸۱۱، دریانورد فرانسوی. بدور زمین گشت (۱۷۶۷–۶۹)، و جزایر سلیمان را دگر بار کشف نمود (بزرگترین آنها بنام اوست)، کتاب شرح مسافرتی بدور جهان را نوشت.
بوگوتا[14] (bogotā)، شهر (جه ۶۴۸°۳۲۳؛ فرازا ۲°۶۴۰ متر)، قسمت مرکزی کولومبیا؛ پایتخت و

(۱)Beaufort (۲)Buffon (۳)Boccaccio (۴)Bucaramanga (۵)Boccherini (۶)Boxers (۷)bauxite (۸)Bucephalus (۹)Bukovina (۱۰)Buckingham Palace (۱۱)Bug (۱۲)Buganda (۱۳)Bougainville (۱۴)Bogotá

بزرگترین شهر کشور. بتوسط **خیمنت د کادا** تأسیس شد (۱۵۳۸).

بوگور[1] (bogor)، شهر (جه 103°000)، غ جاوه، اندونزی. در دامنه‌ی دو آتشفشان واقع و تفرجگاه تابستانی است. باغ گیاهان جالبی دارد. سابقاً بویتنزورگ (boytenzorg) نام داشت.

بوگومیلها[2] (bogomil.ha)، فرقه‌ای دینی که ابتدا بین اسلاوها و مخصوصاً بلغارها پیدایش یافت، و از نیمه‌ی قرن 10م تا قرن ۱۵م در بلغارستان و بالکان بازارش گرم بود. بوگومیلها نخستین دسته‌ی کاتارها بودند، و معتقدات آنان مأخوذ از معتقدات **بیالقه** و آمیخته با عقاید گنوسیان و مانویه بود. مؤسس این فرقه بقول بعضی کشیشی بلغارستانی بنام بوگومیل بود. بوگومیلها معتقد بودند که خدا دو پسر داشت، که عیسی دومین آنها بود، و پس از گردنکشی و فساد اولی، متولد گردید. نهضت بوگومیلها سخت جنبه‌ی ملی و سیاسی و بیمیلی نسبت به فرهنگ بیزانس داشت. این فرقه در ممالک مختلف باسامی گوناگون خوانده میشد، و بتدریج در ایتالیا انتشار یافت، و آلبیگالیان را پیرو خود کرد. مخالفت کلیساهای مسیحی با بوگومیلها اینان را ضعیف کرد، و با توسعه‌ی اسلام بکلی برافتادند.

بول (bul)، ← توقیع پاپی.

بول[3]**، آندره شارل** (āNdre šārl bul)، ۱۶۴۲–۱۷۳۲، نجار ظریفکار فرانسوی. در کار مبلسازی سبکی تازه پدید آورد که بیشباهت به سبک لوئی XIV و سبک رژانس نیست. مبلهای منبت‌کاری او به مبل بول معروف است.

بول[4]**، جورج** (jorj bul)، ۱۸۱۵–۶۴، ریاضیدان انگلیسی و از علمای منطق. کتاب تحقیقی در قوانین فکر (۱۸۵۴) او در پیدایش منطق جدید مؤثر بود.

بولاغ اوتی: ← آب‌تره.

بولاق، بندر قاهره، مصر، کنار رود نیل. اکنون از محلات قاهره محسوبست، ولی اصلا شهر کوچکی بود، و بین زمان صلاح‌الدین ایوبی (ف ۵۸۹ هق) و قرن ۸م هق بنا گردید. شهرت آن بسبب **مطبعه‌ی بولاق** است که در تاریخ مطبوعات در عالم اسلامی اهمیت بسیار داشته است. اول بار نایلئون در سال ۱۷۹۸ مطبعه‌ای از واتیکان باینجا آورد، که دیری نپایید. در ۱۸۲۱، معدودی از مصریان که در میلان کارآموزی کرده بودند، با وسایل چاپ به بولاق بازگشتند، و مطبعه‌ی بولاق در ۱۸۲۲ شروع بکار کرد. در آغاز دولتی بود، و چندی در دست اشخاص افتاد، و اینک نیز دولتی است. آثار متعدد عربی، فارسی، و ترکی را چاپ کرده است. پس از دایر شدن چاپخانه‌های خصوصی در مصر، جنبه‌ی انحصاری مطبعه‌ی بولاق از بین رفت.

بولان[5]**، گردنه‌ی** (bolān)، گردنه‌ای بطول ح ۹۶ کم، ل قسمت مرکزی بلوچستان، پاکستان غربی. منتهای ارتفاعش ح 1°800 متر است. راه آهن و شاهراهی که کته (بلوچستان) را به قندهار مرتبط میسازند از آن میگذرند. از راههای مهم سیاحان و سوداگران و مهاجمین به هند بوده است.

بولاند[6] (beveland)، نام دو جزیره (جمعاً ۴۴۰ کم)، یکی **بولاند جنوبی** و دیگری **بولاند شمالی**، جزء ایالت زیلاند، ج‌غ هلند، در کشندان سکلت. بوسیله‌ی راه آهن با زمینلاد هلند و با جزیره‌ی والخرن مرتبط اند. کشاورزی و دام‌پروری معمولست. در جه II، انگلیسها پس از نبرد سختی در اواخر ۱۹۴۴ آلمانها را مجبور بتخلیه‌ی آنها کردند.

بولاندیها[7] (bolāndi.hā)، فرقه‌ای از یسوعیان در بلژیک، که بنام مؤسسشان، یوهان بولاند (۱۵۹۶–۱۶۶۵)، خوانده شده‌اند. دستگاه پاپ آنان را مأمور تألیف کتاب مستندی در زندگی قدیسین کرد. این کتاب زندگی قدیسین نام دارد، و اولین جلدش در ۱۶۴۳ بچاپ رسید، و هنوز هم بتوسط بولاندیان با تجدید نظر و اصلاح و نقد مداوم منتشر میشود.

بولانژه[8]**، ژرژ** (jorj bulaNje)، ۱۸۳۷–۹۱، ژنرال فرانسوی، معروف به "مرد اسب‌سوار". وزیر جنگ (۱۸۸۶–۸۷)، و رهبر نهضت ارتجاعی ملی معروف به بولانژیسم (مقدمه‌گونه‌ای از فاشیسم) بود. در انتخابات ۱۸۸۹ پیروزی بزرگی بدست آورد. اگرچه شرایط برای کودتای نظامی مساعد بود، ولی چون بولانژه دریافت که برای محاکمه‌ی او، به اتهام اخلال در امنیت کشور، اقداماتی در جریان است، بیمناک شده به بلژیک گریخت، و کمی بعد خود را بر مزار محبوبه‌اش کشت.

بولانژه[8]**، گوستاو رودولف کلارانس** (güstāv rodolf klāraNs bulaNje)، ۱۸۲۴–۸۸، نقاش فرانسوی که تصاویرش صحنه‌هائی از مشرق‌زمین است.

بولتسانو[9] (boltsāno)، آلمانی **بوتسن**[10] (bot-sen)، شهر (جه ۸۵۹°۶۷)، ترنتینو-آلتو آدیجه، ل ایتالیا، در تیرول جنوبی. تفرجگاه و استراحت‌گاه است. بسبب واقع بودن بر جاده‌ی برنر در قرون وسطی از مراکز مهم بازرگانی بود. مردم بیشر آلمانی‌زبانند.

بولتن[11] (böltən)، شهر (جه ۱۶۲°۱۶۷)، لنکشر، انگلستان، مرکز نساجی. توسط کانالی به منچستر مربوط است.

بولتن[12]**، مثیو** (maṭiu böltən)، ۱۷۲۸–۱۸۰۹، مهندس و کارخانه‌دار انگلیسی. از ۱۷۷۵ شریک جیمز وات در تولید ماشین بخار بود.

بولتوود[13]**، برترم بوردن** (bërtrəm bordən böltwud)، ۱۸۷۰–۱۹۲۷، شیمیدان و فیزیکدان امریکائی. ثابت کرد که رادیوم از محصولات تلاشی اورانیوم است، عنصر یونیوم را کشف نمود. کارهای وی مبنای بررسی عناصر همجا و محاسبه‌ی عمر اورانیوم گردید. سرانجام خودکشی کرد.

بولداگ[14] (buldāg، انگل) [= بول (گاو نر)+ داگ (سگ)]، سگی دارای کله‌ی درشت، موی کوتاه نرم، و جثه‌ی نسبةً کوچک و عضلانی. ابتدا آنها را برای جنگ با گاو نر تربیت میکردند؛ اکنون عموماً مهربان و بیباکند. بولداگ انگلیسی تنه‌ای سنگین و فروافتاده، فک عقب‌رفته، و گونه‌ی چین‌خورده دارد، و دستهایش از پاها کوتاهتر است.

بولدر، سد، کشمکش ← هوور، سد.

بول ران[15] (bul rān)، نهری کوچک، ل‌ش ایالت ویرجینیا، کشمکش. ح ۴۸ کیلومتری ج‌غ شهر واشینگتن، که میدان دو نبرد عمده از نبردهای جنگ داخلی امریکا بود. در **اولین نبرد بول ران** (۲۱ ژوییه‌ی ۱۸۶۱)، که نخستین تصادم مهم جنگ بود، نیروی اتحادیه پس از برخورد بمقاومت سخت ت. ج. جکسن، که "چون دیوار سنگی" بر جای خود ایستاده بود، عقب نشست. **دومین نبرد بول ران** (۲۹–۳۰ اوت ۱۸۶۲) نیز بپیروزی ائتلافیه انجامید.

بولرو[16] (bolero)، رقص اسپانیائی، با حرکت ۲/۴ و یا ۳/۴، که با گیتار و کاستانیت و آواز رقصندگان همراهی میشود. در ۱۷۸۰ پیدایش یافت.

بولز[17]**، چستر بلیس** (cestər blis bölz)، ۱۹۰۱–، سیاستمدار امریکائی، فرماندار کونکتیکت (۱۹۴۹–۵۱)، سفیر کبیر (۱۹۵۱–۵۳) کشمکش در هند.

بولس (bulos)، اسم، ← پاولوس.

بولس، قدیس: ← بولس حواری.

بولس الاجانیطی: ← پاولوس آیگینالی.

بولس حواری (bulosc havāri) یا **بولس رسول** یا **قدیس بولس** (qeddis bulos)، فنـ **سن پول** (saN pol)، انگلـ **سنت پول**[18] (sent)، ف ۶۷؛ ب‌م، رسول امتها (رومیان ۱۳.۱۱)، یکی از بارزترین شخصیتهای تاریخ مسیحیت؛ مت طرطوس. ضبط دیگر نام وی پولس است. وی یهودیی از اتباع روم و نام اصلی وی شاؤل بود، و شغل خیمه‌دوزی داشت. در اورشلیم تحصیل کرد، و در یهودیت سخت متعصب بود. مآخذ عمده‌ی زندگی او کتاب اعمال رسولان و رسالات منتسب باو است. این رسالات، که بعضی از آنها بیگمان توسط وی نوشته شده و برخی بعقیده‌ی گروهی از محققین بزمان متأخرتری تعلق دارد، از شاهکارهای ادبیات جهان و در عین حال مأخذ بسیاری از عقاید مسیحیت اند. نخستین تماس بولس با مسیحیان هنگام شهادت قدیس استفانوس بود. اندکی بعد (سال ۳۵ ب‌م؟)، هنگامی که برای یاری به سرکوبی مسیحیان عازم دمشق بود، نوری خیره‌کننده بر او تابید، و ندائی شنید که "چرا بر من جفا میکنی؟" بدین سان، بولس بمسیحیت گروید. نامش را از شاؤل به بولس برگردانید، و همراه چند تن دیگر از رسولان مسیح، برای ترویج مسیحیت به شرق نزدیک و سرزمینهای یونانی سفر کرد. در اورشلیم باتهام تحریک مردم باغتشاش توقیف شد (۵۷ ب‌م)، دو سال محبوس بود، و سپس به رم فرستاده شد، و در آنجا نیز زندانی گردید (۶۰–۶۲ ب‌م)، و سپس از کلیه‌ی اتهامات تبرئه گشت. ظاهراً در دوره‌ی نرون بقتل رسید؛ بنقل روایات، در همان روز شهادت پطرس سرش را از تن جدا کردند.

رسالات منسوب باو عبارتند از رساله‌ای به افسوسیان؛ دو رساله به تسالونیکیان؛ رساله‌ای به تیطس؛ دو رساله به تیموتاوس؛ رساله‌ای به عبرانیان؛ رساله‌ای به غلاطیان؛ رساله‌ای به فلیمون؛ رساله‌ای به فیلیپیان؛ دو رساله به کورنتیان؛ و رساله‌ای به کولسیان.

---

(۱)Bogor (۲)Bogomils (۳)Boulle; Buhl (۴)Boole (۵)Bolan; Bholan (۶)Beveland (۷)Bollandists (۸)Boulanger (۹)Bolzano (۱۰)Bozen (۱۱)Bolton (۱۲)Boulton (۱۳)Boltwood (۱۴)bulldog (۱۵)Bull Run (۱۶)bolero (۱۷)Bowles (۱۸)(Saint) Paul

بولس رسول: ← بولس حواری.
بولسلاس (boleslās) و **بولسلاو** (boleslāv) و **بولسلوس** (boleslos)، ضبطهای دیگر نام بولسلاف. برای اسامی که به یکی از سه صورت مذکور میشناسید به ردیف "بولسلاف" رجوع کنید.
بولسلاف[1] **I** (boleslāfe)، معروف به **دلیر**، ف ۱۰۲۵، فرمانروای (۹۹۲–۱۰۲۵) لهستان. نخستین فرمانروای لهستان بود که خود را پادشاه خواند. در جنگ با آلمان و بوهم و کیف پیروز شد، ولی نتوانست همهٔ اسلاوهای شمالی را زیر لوای لهستان وحدت بخشد. بسبب کوشش و شوقی که در ساختن مدارس و دیرها داشت (و شاید بسبب علاقه به کشورگشائی)، گاهی او را "شارلمانی لهستان" خواندهاند.
بولسلاف[1] **II**، ح ۱۰۳۹–۱۰۸۱ (یا ۱۰۸۳)، شاه (۱۰۵۸–۷۹) لهستان، پسر کازیمیر I. با مجارستان و بوهم اغلب در جنگ بود. پاپ گرگوریوس VII او را خارج از دین خواند و خلع کرد. بولسلاف به مجارستان رفت، و در همانجا درگذشت.
بولسلاف[1] **III**، ۱۰۸۵ (یا ۱۰۸۶)–۱۱۳۸، شاه (۱۱۰۲ –۳۸) لهستان. چون مملکت لهستان بین او و برادر ناتنی و نامشروعش تقسیم شده بود، وی بیاری روسیه و مجارستان برادر را مغلوب کرد، و لهستان را وحدت داد. بموجب پیمانی که با امپراطور لوتار II بست، پومرانی و روگن، بعنوان سرزمینهای امانتی امپراطوری مقدس روم، بدست او سپرده شد (۱۱۳۵).
بولسلاو (boleslāv)، اسم: ← بولسلاس.
بولسلوس (boleslos)، اسم: ← بولسلاس.
بولسنا[2] (bolsenā)، دهکده، لاتیوم، ایتالیای مرکزی، نزدیک محل ولسینیئی دوم، کنار دریاچهٔ دهانهٔ آتشفشانی. در اینجا در ح ۱۲۶۵ "معجزه"ای معروف روی داد (کشیشی که در تردید بود مشاهده کرد که از نان عشای ربانی خون جاری است).
بولشویسم[3] **و منشویسم**[4] (bolševism, menše-vism) [ضبطهای دیگر: بولشویزم، بالشویسم، بالشویزم؛ منشویزم]، دو شاخهٔ عمدهٔ سوسیالیسم مارکسی در روسیه از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۸. در ۱۹۰۳، حزب سوسیال دموکرات روسیه بدو شاخه منشعب شد. بولشویکها (bolševik.hā) [یا بلشویکها یا بالشویکها] (اعضای اکثریت)، برهبری لنین، طرفدار انقلاب فوری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بودند. منشویکها (menševik.hā) (اعضای اقلیت)، برهبری پلخانوف، معتقد بودند که روسیه، قبل از رسیدن به مرحلهٔ سوسیالیسم، باید مثل سایر کشورهای اروپا مرحلهٔ دموکراسی و بورژوازی را بگذراند. بلشویکها طرفدار حزبی کوچک ولی باانضباط بودند، در حالی که منشویکها گوشا بودند که از تودهٔ مردم استمداد کرده با احزاب بورژوا همکاری کنند. بلشویکها بزودی تفوق عددی خود را در حزب سوسیال دموکرات روسیه، که در ظاهر وحدت داشت، از دست دادند. در انقلاب روسیه (۱۹۱۷)، منشویکها با رژیم کرنسکی، که در نوامبر همان سال بدست بلشویکها منکوب شد، همکاری میکردند. حزب کمونیست روسیهٔ شوروی، که در ۱۹۱۸ تشکیل شد، قسمت عمدهٔ منشویکها را به خود جلب نمود، و بقیه را هم "تصفیه" کرد.
بولشویکها و منشویکها: ← بولشویسم و منشویسم.
بولفینچ[5]**، چارلز** (cārlz bulfinc)، ۱۷۶۳–۱۸۴۴، معمار امریکائی. ظرافت ساختمانهائی که در شهر بستن بنا کرده است آنها را در شمار بهترین معماریهای امریکا قرار داده است.
بولگانین[6]**، نیکولای آلکساندرویچ** (nikolāy āleksāndrovic bulgānin)، ۱۸۹۵–، رهبر کمونیست روسی، مارشال ارتش. در ادارهٔ امور صنعتی مشاغل عمده داشت، و در ۱۹۳۱–۳۷ شهردار مسکو بود. در جنگ II افسر سیاسی در ارتش شوروی گردید. در طرح (۱۹۴۱) دفاع از مسکو نقش مهمی داشت. در ۱۹۴۷ بدرجهٔ مارشالی رسید و نایب نخستوزیر شد، و نیز در ۱۹۴۷–۴۹ در زمان ستالین و در ۱۹۵۳–۵۵ در دورهٔ مالنکوف وزیر دفاع بود، و در ۱۹۵۵ بجای مالنکوف نخستوزیر شد، و تا ۱۹۵۸ در این مقام بود، و سپس خروشف باین مقام رسید.
بولو[7]**، فورست برنهارد فون** (fürst bernhārd fon bülō)*، ۱۸۴۹–۱۹۲۹، صدر اعظم (۱۹۰۰–۱۹۰۹) آلمان. سیاست خارجی تجاوزکارانهٔ او، بخصوص نسبت به فرانسه در بحران مراکش و نسبت به روسیه در بحران بوسنی در ۱۹۰۸، آلمان را از سایر دول اروپا جدا کرد، و باعث تقویت اتفاق مثلث گردید.
بولو[7]**، هانس فون** (hāns fon bülō)، ۱۸۳۰–۹۴، پیانونواز آلمانی و رهبر ارکستر. نزد لیست و واگنر پیانو آموخت. در ۱۸۵۷ با دختر لیست وصلت کرد، ولی وی او را رها نمود (۱۸۶۹)، و بعداً زوجهٔ ر. واگنر شد. حافظهٔ حیرتانگیزی داشت. موسیقی آلمانی (مخصوصاً موسیقی برامس) را ترویج کرد.
بولور–لیتن[8]**، ادوارد جورج ارل لیتن** (edwārd jorj ërl litən bulwər-litən)، ملقب به (اولین) **بارون لیتن** (bāron)*، ۱۸۰۳–۷۳، رمانnویس و نمایشنامهنویس انگلیسی. از آثار معروفش آخرین روزهای پومپئی (۱۸۳۴) و نمایشنامههای باتوی لیون (۱۸۳۸) و ریشلیو (۱۸۳۸) است. پسرش، **ادوارد رابرت بولور–لیتن**، ملقب به (اولین) **ارل آو لیتن** (ërl āv)*، ۱۸۳۱–۹۱، بنام مستعار **اوون مردیث** (owən merədiţ)، نویسندگی میکرد. سیاستمدار و نایبالسلطنهٔ هند بود. شهرت ادبی وی بسبب اشعارش (مخصوصاً منظومهٔ لوسیل، ۱۸۶۰) میباشد.
بولونی، شهر ایتالیا، ← بولونیا.
بولونیا[9] (boloniā)، فنه **بولونی** (bolony)، شهر (جه ۲۱۹°۳۲۳)، کرسی امیلیا–رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، از مراکز تجارتی و فرهنگی. قبل از دورهٔ رومیان وجود داشته؛ در قرن ۸م تحت فرمان پاپ درآمد، ولی در قرن ۱۲م شهر نیرومند آزادی شد. در کشمکش گوئلفها و گیبلینها چند خاندان در قرون ۱۴م–۱۵م بر شهر استیلا یافتند، که معروفترین آنها خاندان بنتیوولیو (bentivolyo) است. در ۱۵۰۶ دوباره بفرمان پاپ درآمد، و (جز در سالهای ۱۷۹۷–۱۸۱۵) تا تأمین وحدت ایتالیا (۱۸۶۰) چنین ماند. دانشگاه بولونیا، که در اصل (قرن ۱۱م) یک مدرسهٔ حقوق رومی بود، این شهر را یکی از مراکز مهم فرهنگی قرون وسطی ساخت. در قرون ۱۵م–۱۷م نقاشی در بولونیا رونق داشت، و استادانی چون فرانچا، خاندان کاراتچی، و گویدو رنی در آن پرورش یافتند. در جنگ II سخت آسیب دید، ولی کاخها و کلیساهای زیبای قرون وسطائی آن باقیست. دو برج مایل و کوچههای مسقف آن معروفست.
بولونیا[9]**، جووانی دا** (jovānni dā boloniā)، ۱۵۲۴–۱۶۰۸، پیکرتراش فلاندری. در شهر دوئه (فرانسه) زاده شد، اما از پیکرتراشان بزرگ رنسانس ایتالیا بشمار میرود. مهمترین شاهکارهای او مرکوریوس گشادهبال و غارت سابینها (فلورانس) است.
بولونی–سورمر[10] (bulony-sür-mer)، شهر (جه ۴۱°۱۴۱)، ولایت پاسدوکاله، ل فرانسه؛ بندر دریای مانش. رومیان از این بندر در ۴۳ بم برای تسخیر بریتانیا شراع کشیدند. در جنگ II آسیب سخت دید. مجسمهٔ مریم در کلیسای جامع آن زیارتگاه مسیحیان است.
بولی (buli)، دهستان، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز عراق؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی.
بولید یا آذرگوی: ← شهاب.
بولین[11]**، ان** (an bulin)، ۱۵۰۷؟–۱۵۳۶، ملکهٔ همسر هنری VIII؛ زوجهٔ دوم هنری و مادر الیزابت I. هنری زوجهٔ اول خود کاترین آراگونی را طلاق داد و او را گرفت (۱۵۳۳). این زناشوئی مقبول مردم نبود، و کاترین و همدستانش نیز سخت مشغول تحریک شدند. سرانجام، آتش هنری سرد گردید، و بولین بجرم ثابتنشدهٔ زنا بقتل رسید.
بولیوار[12]**، سیمون** (simon bolivār)، معروف به **آزادیبخش**، ۱۷۸۳–۱۸۳۰، سردار و سیاستمدار ونزوئلائی و قهرمان انقلاب امریکای جنوبی؛ متولد کاراکاس. در انقلابی که در کاراکاس برپا شد شرکت کرد (۱۸۱۰)؛ در ۱۸۱۲ در خدمت ف. دِ میراندا بود، کاراکاس را گرفت (۱۸۱۳)، و در آنجا بسمت سرداز سپاهیان ونزوئلا و دیکتاتور موقت منصوب شد (۱۸۱۳) و القاب "منجی وطن" و "آزادیبخش ونزوئلا" یافت. پس از چند شکست چندی در ژامائیک پناه جست، ولی در ۱۸۱۷ بساحل ونزوئلا پیاده شد و آنکوستورا را گرفت. در بویاکا پیروز شد (۱۸۱۹)، و بدین ترتیب بر بوگوتا و غرناطهٔ جدید استیلا و لقب "منجی غرناطهٔ جدید" یافت. درین هنگام کنگرهای که در آنکوستورا منعقد گردید تصمیم بتشکیل **کولومبیای بزرگ** گرفت، و بولیوار را بریاست جمهور آن انتخاب نمود. بولیوار نیروهای اسپانیا را از ونزوئلا بیرون راند، و در ۱۸۲۲ وارد کیتو شد، و بدین ترتیب سرزمینهای کنونی اکوادور و کولومبیا را بقلمرو خود افزود. در ۱۸۲۳ در لیما به دیکتاتوری پرو منسوب شد (سان مارتین، میهن-

(۱)Boleslav (۲)Bolsena (۳)Bolshevism (۴)Menshevism (۵)Bulfinch (۶)Bulganin (۷)Bülow (۸)Bulwer-Lytton (۹)Bologna (۱۰)Boulogne-sur-Mer، (۱۱)Boleyn (۱۲)Bolívar

پرست معروف دیگر این دوره، بعللی که هنوز نامعلوم است از امور پرو کناره جست). با پیروزی (۱۸۲۴) آ. خ. دِ سوکره در آیاکوچو دست اسپانیا بکلی از امریکای جنوبی کوتاه شد، و درین زمان بولیوار لقب "منجی پرو" نیز یافت. در ۱۸۲۵ بولیوار به پروی علیا (بولیوی حالیه) رفت، و شورائی که در آنجا تشکیل یافت، تصمیم بتشکیل دادن جمهوری بولیوی (بنام بولیوار) گرفت، و از بولیوار دعوت کرد که طرح قانون اساسی جمهوری را بریزد، و او را بعنوان حامی دائمی آن منصوب کرد. ولی در ۱۸۲۶ پرو بر ضد او رأی داد، و کمی بعد بولیوی نیز از پرو پیروی کرد، و سپس ونزوئلا و اکوادور نیز از کولومبیای بزرگ جدا شدند، و بولیوار در سال ۱۸۳۰ از قبول ریاست جمهور آنچه مانده بود امتناع کرد.

بولیوی[1] (bolivi)، اسپانیولی **بولیویا** [بنام س. بولیوار]، جمهوری (۱°۰۶۹°۰۹۰ کمه؛ جه ح ۳°۹۹۰°۲۰۰)، غ امریکای جنوبی، محصور در خشکی. پایتخت قانونی آن سوکره ولی مرکز سیاسی و مالی و تجارتی آن لا پاس است. قسمت شرقی آن حاره‌ای، قسمت شمالی در جنگلهای بارانی حوضه‌ی آمازون، و قسمت جنوبی پیوسته به چاکو است. در قسمت غربی کوههای آند قرار دارد؛ یک رشته بر مرز بولیوی و شیلی است و رشته‌ی دیگر در امتداد لـ‌ج از مرکز بولیوی میگذرد. در ج‌غ دشت نمکزار وسیعی قرار دارد، و در ل‌غ حوضه‌ی پهناور دریاچه‌ی تیتیکاکا واقعست. مراکز عمده‌ی سکونت و صنایع و حمل و نقل در فلات بادگیر مرتفع بین رشته‌کوهها و در دره‌های کوهها میباشد. بعضی از سرشارترین منابع معدنی جهان (قلع، نقره، مس، ولفرام، بیسموت، آنتیموان، روی، سرب، طلا) در بولیوی جا دارد. شهرهای معدنی عمده‌ی آن پوتوسی و اورورو است. شهرهای کوچابامبا و تاریخا مراکز تجارتی و کشاورزی میباشد.

تاریخ. پیش از استعمار اسپانیا در قرن ۱۶م، بولیوی جزء امپراطوری وسیع اینکا بود. استعمار اسپانیا از ۱۵۳۸ که گ. پیثارو و ه. پیثارو در جستجوی منابع معدنی باین سرزمین آمدند آغاز گردید. انقلاب بر ضد اسپانیا در ۱۸۰۹ شروع شد، ولی سرزمین پس از پیروزی آ. خ. دِ سوکره در آیاکوچو استقلال یافت (۱۸۲۴)، و بنام س. بولیوار نامیده شد. تاریخ بولیوی پر از حوادث مرزی خطیر بوده است. در جنگ ۱۸۷۹–۸۴ با شیلی (← پاسیفیک، جنگ) ایالت ساحلی آتاکاما از دست بولیوی رفت، و در اختلافاتی که بر سر آکره با برزیل روی داد جنگلهای کائوچوخیز گرانبهائی بدست برزیل افتاد (۱۹۰۳). در جنگ‌های ۱۹۳۲–۳۵ با پاراگه نیز پاراگه پیروز شد. در دوره‌ی ریاست جمهور (۱۹۳۷–۳۹) بوش صنعت نفت ملی شد، و در دوره‌ی (۱۹۴۳–۴۶) ویاروئیل اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مهمی آغاز گردید. در ۱۹۴۳ بولیوی بدولتهای محور اعلان جنگ داد. در ۱۹۴۵ عضو سازمان ملل شد. مذهب مردم کاتولیک و زبان رسمی اسپانیولی است، ولی اغلب هندیشمردگان بزبانهای بومی تکلم میکنند.

بوم (bum)، پرنده؛ ← جغد.

بوم[2]، محیط طبیعی زندگی یا نشو و نمای یک جانور یا گیاه. ← بومسانی؛ بومشناسی.

بومادران (bumādarān)، (*Achillea millefo-lium*)، گیاه پر قدیم از تیره‌ی مرکبان، با بوی تند، که آنرا هزاربرگ نیز میگویند. خوشه‌های گلهای مرکب آن در بالای ساقه‌ها سطحی کروی تشکیل میدهند؛ گلهایش سفید، قرمز، یا زرد است. برگش شبیه به برگ هویج است، و برای گریزاندن حشرات بکار میرفته است.

بومارشه[3]، **پیر اوگوستن کارون دو** (pier ogüstaN kāroN dë bomārše)، ۱۷۳۲–۹۹، درام‌نویس فرانسوی. حرفه‌ی اولیه‌اش ساعتسازی بود. کمدیهای درخشانش، ریشتراش سویل (۱۷۷۵؛ ترجمه‌ی فارسی بنام ریشتراش اشبیلیه) و عروسی فیگارو (۱۷۸۴؛ ترجمه‌ی فارسی)، بخودی خود، و هم از آن جهت که منابع اپراهای روسینی و موتسارت بوده‌اند، شهرت فراوان دارند. بومارشه دعاوی و محاکمات متعددی با رجال و اشخاص برجسته داشت، و در این باب چندین رساله‌ی پرلطیفه نوشت. وی از مأمورین مخفی دربار بود، و در انقلاب کبیر مورد تعقیب واقع شد. در انقلاب امریکا ذینفع بود، و "بنگاهی" تأسیس کرد که به انقلابیون اسلحه میفروخت، ولی امریکائیها توتون و محصولاتی را که قرار بود در ازاء اسلحه بفرستند نفرستادند؛ ادعای بومارشه بر امریکائیان پس از مرگ وی با ورثه‌اش تصفیه شد (۱۸۳۵). از کارهای پرخرج دیگرش چاپ آثار ولتر در هفتاد مجلد است (۱۷۸۴–۹۰).

بومانت[4] (bŏmānt)، شهر (جه ۹۴°۰۱۴)، چ‌ش ایالت تکزاس، کشمت. از مراکز صنعتی و حمل و نقل. دارای پالایشگاههای نفت و صنایع کشتی‌سازی، کاغذسازی، کائوچوی مصنوعی، و مصنوعات فلزی است.

بومانت[4]، **فرانسیس** (frānsis bŏmānt)، ۱۵۸۴؟–۱۶۱۶، نمایشنامه‌نویس انگلیسی. از آثارش دشمن زن (۱۶۰۷) است. با جان فلچر همکاری داشت؛ با هم چند نمایشنامه نوشته‌اند.

بومانت[4]، **ویلیام** (wilyām bŏmānt)، ۱۷۸۵–۱۸۵۳، طبیب امریکائی؛ مؤلف کتابی (۱۸۳۳) حاوی نظریات مهمی در باب اعمال هضمی. نظریات وی مبنی بر مشاهداتش در مورد مجروحی بود که معده‌اش بواسطه‌ی سوراخی بخارج باز شده بود.

بومرنگ[5] (bumerang؛ استرالیائی)، پرانه‌ای بشکل چماقی خمیده، که عمدةً بومیان اصلی استرالیا آنرا بعنوان سلاح بکار میبرند. بعضی از انواع آن پس از برخورد با هدف بازمیگردند. بومرنگ کوچک از اسباب ورزشی، و بزرگ آن سلاح جنگی است. سلاحهائی شبیه بومرنگ نزد اقوام دیگر معمول بوده است.

بومروالد: ← بوهمی، جنگل.

بومسانی[6] (bumsāni) [= شباهت یافتن به بوم (← بوم، محیط طبیعی)]، در زیستشناسی، خاصیتی که بعضی موجودات زنده دارند، و در اثر آن میتوانند در موقع لزوم برنگ حیوانی از جنس دیگر درآیند، یا منظره و رنگ محیط را بخود بگیرند (این را معمولا رنگپذیری حفاظی گویند). بومسانی غالباً در حشرات دیده میشود. مطابق نظریه‌ی ه. و. بیتس، مثلا حشرات مأکول، از طریق انتخاب طبیعی، صورت فریبنده‌ی حشره‌ی غیر ماکولی را بخود میگیرند، و بدین طریق، از دشمن ایمنی میابند؛ البته این صورت‌پذیری وقتی ممکن است که وضع تشریحی حیوان مناسب با چنین تغییری باشد، و هیچگاه تغییر اساسی در ساختمان امکان‌پذیر نیست. بعضی از حیوانات صورت طعمه‌ی خود یا صورت حیوانی را که دیگران از آن میترسند بخود میگیرند.

بومسلم رازی (bu.mosleme rāzi)، والی ری و داماد خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر معروف سلاجقه. وقتی هم از جانب خواجه بگرفتن حسن صباح مأمور شده بود. بعضی از شعرای آن عصر (مثل امیر معزی) او را ستوده‌اند. وی ظاهراً تا حدود سنه‌ی ۵۰۰ هق در حیات بوده است.

بومشناسی[7] (bumšenāsi) [= شناختن بوم (← بوم، محیط طبیعی)]، فنـ اکولوژی (ekoloji)، بررسی علمی گیاهان و جانوران از نظر شرایط محیطی آنها، مانند دما، خاک، روشنائی، باد، و رطوبت. بعلاوه، در بومشناسی از روابط متقابل مابین اجتماعات گیاهی و حیوانی، و مراحل تدریجی رسیدن آنها به رشد نهائی در ناحیه‌ی معینی بحث میشود (این ناحیه را فضای نهائی رشد میگویند). علم بومشناسی بعنوان یک علم اجتماعی (ارتباط مابین انسان و محیط طبیعی) در قرن ۲۰م مورد بررسی قرار گرفته و توسعه و تکمیل یافته است.

بومن، نام آلمانی بوهم.

بوموسی، جزیره، خلیج فارس؛ ← ابوموسی.

بومه[8]، **آنتوان** (āNtuān bome)، ۱۷۲۸–۱۸۰۴، شیمیدان فرانسوی. اسبابی معروف به آرئومتر بومه (āreometre) اختراع کرد که بیشتر برای تعیین غلظت محلول اسیدها با آب بکار میرود. طرق متنوع صنعتی برای رنگ کردن پارچه، آتشنشانی، حفاظت گندم، چینی‌سازی، تهیه‌ی امونیاک، و غیره کشف کرد.

بومه[9]، **یاکوب** (yākob bĕme)، ۱۵۷۵–۱۶۲۴، عارف آلمانی. تعلیمات دینی او مبنی بر این اعتقاد بود که خدا در کلیه‌ی وجوه خلقت تجلی کرده است، و شرّ حاصل از این است که یک وجه آن (یعنی انسان) بخواهد جای کل را بگیرد. تعالیم او در اروپا و انگلستان نفوذ بسیار داشته است.

بومیان اصلی[10]، نخستین ساکنین شناخته‌شده‌ی یک سرزمین. این اصطلاح معمولا در مورد بومیانی که بهنگام کشف یک سرزمین در آنجا میزیسته‌اند، و مخصوصاً در مورد این بومیان در مقابل مهاجرنشینان خارجی، بکار میرود.

بون، الجزایر، ← بونه.

بون[11] (bon)، شهر (جه ۱۲°۳۱۶) ولایت کوت‌دور، ش فرانسه، در بورگونی. بعلت ذخایر هنری و بعنوان مرکز داد و ستد شراب بورگونی معروفست. زمانی مقر دوکهای بورگونی بود. بیمارستان آن، بنام هوتل دیو (hotel dië)، بهمان

(۱)Bolivia (۲)habitat (۳)Beaumarchais، (۴)Beaumont (۵)boomerang (۶)mimicry (۷)ecology (۸)Baumé (۹)Boehme; Böhme (۱۰)aborigines (۱۱)Beaune

صورت هنگام بنای آن (۱۴۴۳) باقیست، و تابلوی واپسین داوری از روزه وان در وایدن در آنست. قلعه‌ای از قرن ۱۵م دارد.

بون[1]، انایرین (ənāyrin bevən)، ۱۸۹۷–۱۹۶۰، رهبر سیاسی انگلیسی. نخست کارگر معدن زغال سنگ و عضو اتحادیه‌ی اصناف بود. در دوره‌ی حکومت حزب کارگر و ملی کردن پزشکی وزیر بهداری شد (۱۹۴۵). پس از بازگشت (۱۹۵۱) حکومت چرچیل رهبر مخالفان جناح چپ در داخل حزب کارگر بر ضد ک. ر. اتلی گشت. در نشریات فارسی نام او را آنورین بوان (ānorin bevān) ضبط کرده‌اند.

بون[1]، انتونی اشلی (antoni aŝli bevən)، ۱۸۵۹–۱۹۳۳، مستشرق انگلیسی. از ۱۸۹۳ تا زمان مرگ استاد زبان عربی در دانشگاه کیمبریج بود. کتابهای تفسیر کوتاهی بر کتاب دانیال (۱۸۹۲)، سرود نفس در کتاب سریانی اعمال سنت تامس (۱۸۹۷)، و نقائض جریر و فرزدق (۳ جلد، ۱۹۰۵–۱۲) ازوست.

بون[2]، راس (ra'se bon) یا **دماغه‌ی بون**، دماغه‌ای در لش تونس، که در مدیترانه پیش میرود. در جنگ II، نیروهای آلمان در افریقای شمالی در اینجا به متفقین تسلیم شدند (ماه مه‌ی ۱۹۴۳).

بوناپارت[3] یا **بناپارت** (هر دو bonāpārt)، ایتالیائی بوئوناپارته (buonāpārte)، نام خانوادگی ناپلئون I. خاندان بوناپارت از اهل کرس و ظاهراً ایتالیائی‌الاصل بود. از اعضای این خاندان ناپلئون I و ناپلئون III در فرانسه، ژوزف بوناپارت در ناپل و اسپانیا، لوئی بوناپارت در هولاند، و ژروم بوناپارت در وستفالی سلطنت کردند. برای اعضای معروف خاندان به مقالات آتیه و نیز به ناپلئون I، ناپلئون II، و ناپلئون III رجوع کنید.

بوناپارت[3]، الیزا (elizā bonāpārt)، ملقب به **پرنس دو لوک** (praNses dë lük*) و **پرنس دو پیومبینو** (piombino)، ۱۷۷۷–۱۸۲۰، خواهر ناپلئون I. در ۱۷۹۷ با باچوککی، که افسر گمنامی بود ازدواج کرد، وباچوککی از این راه ترقی بسیار کرد، و الیز[1] و شوهرش را ناپلئون عناوین و مناصب داد. الیزا زنی هوشمند و مدبر بود.

بوناپارت[3]، پولین (polin bonāpārt)، ملقب به **دوشس دو گواستالا** (düšes dë guāstallā*)، ۱۷۸۰–۱۸۲۵، خواهر محبوب ناپلئون I. زنی زیبا ولی سبکسر بود. همراه شوهر اولش، ژنرال لوکلر، به هائیتی رفت. پس از مرگ لوکلر، ناپلئون ازدواج او را با یکی از اشراف عالیمقام رم، نامش کامیلو بورگزه (kāmillo borgeze)، ترتیب داد (۱۸۰۳)، و کمی بعد پولین با وی توافق به جدائی کرد. مدتی مورد بیمهری ناپلئون واقع شد، ولی پس از سقوط وی، معلوم شد که باوفا‌ترین برادران و خواهران ناپلئون است.

بوناپارت[3]، پیر ناپلئون (pier nāpoleoN bonāpārt)، ۱۸۱۵–۸۱، پسر لوسین بوناپارت. وارد سیاست شد، و از ناپلئون III پشتیبانی کرد. در نزاعی روزنامه‌نگاری را مقتول کرد (۱۸۷۰)، ولی تبرئه شد. مردی بدمنش و بدنام بود.

بوناپارت[3]، ژروم (jerom bonāpārt)، ۱۷۸۴–۱۸۶۰، جوانترین برادران ناپلئون I، شاه (۱۸۰۷–۱۳) وستفالی. ولخرج و عاری از حس مسئولیت بود. در مسافرتی که به امریکا کرد، با الیزابت پترسن وصلت نمود (۱۸۰۳)، ولی این ازدواج به اصرار ناپلئون لغو شد، و بعداً با یکی از شاهزاده خانمهای وورتمبرگ وصلت کرد. در ۱۸۴۷ به فرانسه بازگشت، و در دربار ناپلئون III بسر برد. شاخه‌ی امریکائی خاندان بوناپارت از ازدواج او با پترسن بوجود آمد.

بوناپارت[3]، ژوزف (jozef bonāpārt)، ۱۷۶۸–۱۸۴۴، برادر ارشد ناپلئون I، شاه (۱۸۰۶–۸) ناپل و شاه (۱۸۰۸–۱۳) اسپانیا. ناپلئون او را سلطنت ناپل و اسپانیا داد، و در هر دو مقام بی‌کفایتی نشان داد. در ۱۸۱۵–۴۱ در نیو جرزی (کشمت) زیست. در ایتالیا درگذشت.

بوناپارت[3]، شارل لوسین (šārl lüsiaN bonā-pārt)، ملقب به **پرنس دو کانینو** (praNs dë kānino*)، ۱۸۰۳–۵۷، طبیعیدان فرانسوی؛ پسر لوسین بوناپارت. چند سالی در فیلادلفی (کشمت) زیست.

بوناپارت[3]، کارلو (kārlo bonāpārt)، ۱۷۴۶–۸۵، وکیل عدلیه از اهل آژاکسیو (کرس)؛ پدر ناپلئون I. رهبر دسته‌ی طرفدار فرانسه در کرس. ل. ر. بوناپارت زوجه‌ی او بود.

بوناپارت[3]، کارولین (kārolin bonāpārt)، ۱۷۸۲–۱۸۳۹، خواهر ناپلئون I. با ژ. مورا ازدواج کرد (۱۸۰۰). در ۱۸۰۸–۱۴ ملکه‌ی ناپل بود، و در بسط ادب و هنر کوشید. زنی جاه‌طلب بود، و با شوهرش بر ضد ناپلئون وارد توطئه‌هائی شد. پس از اعدام مورا به اتریش گریخت. ژروم بوناپارت برادر وی بود.

بوناپارت[3]، لتیتسیا رامولینو (letitsiā rāmoli-no bonāpārt)، ۱۷۵۰–۱۸۳۶، مادر ناپلئون I. در ۱۷۶۴ با کارلو بوناپارت ازدواج کرد، و در ۱۷۹۹ در پاریس نزد پسرش رفت، و چون ناپلئون امپراطور شد، وی لقب مادام مر [فنس، = بانوی مادر] یافت. پس از سقوط ناپلئون، در رم انزوا گزید.

بوناپارت[3]، لوئی (lui bonāpārt)، ۱۷۷۸–۱۸۴۶، برادر ناپلئون I و پدر ناپلئون III. با اورتانس دو بوآرنه وصلت کرد (۱۸۰۲). در ۱۸۰۶ ناپلئون I او را سلطنت هولاند داد، ولی بسبب مخالفت با برنامه‌ی محاصره‌ی دریائی خلع شد (۱۸۱۰). در ایتالیا درگذشت.

بوناپارت[3]، لوسین (lüsiaN bonāpārt)، ملقب به **پرنس دو کانینو** (praNs dë kānino*)، ۱۷۷۵–۱۸۴۰، برادر ناپلئون I. در کودتای ۱۸ برومر ناپلئون را یاری کرد، ولی با تأسیس امپراطوری مخالفت ورزید، و به ایتالیا رفت، و در رم اقامت گزید، و پاپ او را لقب پرنس دو کانینو داد. شاعر بود و از هنر سررشته داشت.

بوناپارت[3]، ماتیلد (mātild bonāpārt)، ۱۸۲۰–۱۹۰۴، خواهر ن. ژ. ش. پ. بوناپارت و دختر ژروم بوناپارت؛ از اعضای برجسته‌ی دربار ناپلئون III.

بوناپارت[3]، ناپلئون اوژن لوئی ژان ژوزف (nāpoleoN ëjen lui jāN jozef bonāpārt)، ۱۸۵۶–۷۹، شاهزاده‌ی فرانسوی، یگانه پسر ناپلئون III. در خدمت ارتش انگلستان در جنگ با زولوها بقتل رسید.

بوناپارت[3]، ناپلئون ژوزف شارل پول (nāpole-oN jozef šārl pol bonāpārt)، معروف به **پرنس ناپلئون** (praNs*) و **پلون‌پلون** (ploN-ploN)، ۱۸۲۲–۹۱، سیاستمدار و سرباز فرانسوی؛ پسر ژروم بوناپارت. از درباریان ناپلئون III و طرفدار سیاست آزادیخواهانه بود.

بونا دئا[4] (bonā deā) [لتی، = الاهه‌ی خوب]، الاهه‌ی رومی زمین. در مناسکش فقط زنان حق حضور داشتند. کلودیوس حرمتش بشکست.

بونار[5]، پیر (pier bonār)، ۱۸۶۷–۱۹۴۷، نقاش و سنگنگار (لیتوگراف) فرانسوی، که از امپرسیونیستهای متأخر و ستایشگر هنر ژاپن بود. از اوایل کار به گروه نقاشان آزاد پیوست، و از ۱۸۹۱ ببعد مرتباً با آنان نمایشگاه نقاشی برپا میکرد. بسبب تابندگی خاصی که برنگها میبخشید، و نیز جنبه‌ی تزیینی که بآنها میداد، در نقاشی شهرتی یافته است. اما معروفیت او بیشتر بسبب سنگنگاشته‌ها و رنگ و روغن‌کاریهای دلنشین داخل بناها، و نیز طرحهائی است که برای کتابها کشیده است.

بوناونتوره[6]، قدیس (qeddis bonāventure)، ۱۲۲۱–۷۴، متأله مدرسی ایتالیائی و فرانسوی، کاردینال، مجتهد کلیسا، ملقب به استاد سرافیل‌صفت. نزدیک ویتربو متولد شد. در دانشگاه پاریس نزد آلکساندر هیلزی علم آموخت، و سپس بتدریس پرداخت تا بمقام ریاست فرقه‌ی فرانسیسیان رسید (۱۲۵۷)، و اسقف اعظم پاریس شد (۱۲۶۵). آثار اولیه‌ی او در الاهیات و فلسفه بیشتر در توفیق میان حکمت ارسطو و تعالیم قدیس آوگوستینوس بود. آثار اخیرش مبتنی بر عقاید صوفیانه‌ی قدیس برنار کلرووئی است.

بوناویستا[7]، خلیج (bonāvistā)، خلیج نامنظمی مملو از جزایر، لش ایالت نیوفندلند، کانادا. دهکده‌های ماهیگیری متعدد بر سواحلش قرار دارد. **شبه جزیره‌ی بوناویستا** در قسمت جنوبی آنست، و به **دماغه‌ی بوناویستا** (مدخل جنوبی خلیج) منتهی میشود.

بوندستاگ: ← رایشستاگ.

بوندسرات: ← رایشستاگ.

بونر لا، اندرو: ← لا، اندرو بونر.

بونزلس[8]، والدمار (vāldemār bonzels)، ۱۸۸۱–۱۹۵۲، نویسنده‌ی آلمانی. از آثار معروفش یکی مایا، دختر گریزان کندو (۱۹۱۲؛ ترجمه‌ی فارسی) است، که از معروفترین کتابهای ادبیات اطفال است؛ و دیگری داستان سرگذشت ماریو (۱۹۲۷).

بونزن[9]، روبرت ویلهلم (robert vilhelm bun-zen)، ۱۸۱۱–۹۹، دانشمند آلمانی. مطالعاتی در ترکیبات آلی ارسنیک و توراشیمی انجام داد. طریقه‌ی تجزیه‌ی گازها را بعمل آورد. باتفاق کیرشهوف، سزیوم و روبیدیوم را بوسیله‌ی طیفنما کشف کرد. پیل برقی بونزن را اختراع کرد. **مشعل بونزن** عبارت از لوله‌ی مجوّفی است که از یک طرف آن هوا وارد میشود، و شعله‌ای کم‌نور و بیدود و با دمای خیلی زیاد تولید میکند.

بونصر پارسی (bu.nasre)، شهرت **قوام‌الملک خواجه ابونصر هبةالله فارسی**، از رجال و

---

(۱)Bevan (۲)Bon (۳)Bonaparte (۴)Bona Dea (۵)Bonnard (۶)Bonaventure (۷)Bonavista (۸)Bonsels (۹)Bunsen

امرای دولت سلطان ابراهیم غزنوی و سلطان مسعود III غزنوی. وی یک چند نایب و سپهالار شیرزاد غزنوی در هند بود، و همو بود که مسعود سعد شاعر را حکومت چالندر داد، و در آخر، خود از منصوب سلطان مسعود گشت، و مسعود سعد نیز دیگر بار، بسبب انتساب و ارتباط با او، بزندان افتاد. وفات وی در فاصلهٔ دو سال سلطنت (۵۰۹–۵۱۱ هق) ارسلانشاه غزنوی اتفاق افتاده است.

بونوئل[1]، **لوئیس** (luis bunuel)، ۱۹۰۰–، کارگردان بزرگ فیلم و نویسندهٔ اسپانیائی. سالها است که به مکزیک مهاجرت کرده و فیلمهای خود را در آنجا میسازد. فیلمهای معروف او عبارتند از سگ اندلسی (۱۹۲۸) و عصر طلائی (۱۹۳۰)، هر دو بشیوهٔ سوررئالیسم؛ زمین بی‌نان (۱۹۳۲)، فراموش‌شدگان (۱۹۵۰)، صعود به آسمان (۱۹۵۲)، او (۱۹۵۳)، روبنسون کروزوئه (۱۹۵۴)، بلندیهای توفانی (۱۹۵۵)، این را صحرا میخامند (۱۹۵۶)، زندگی جنائی د لاکروز (۱۹۵۶)، نازارین (۱۹۵۹)، و ویریدیانا (۱۹۶۰). واقعبینی تند و خشن و گاه موحش از خصایص کارهای اوست.

بونوواریا[2]، **فیلیپ ژان** (filip jāN büno-vāriyyā)، ۱۸۵۹–۱۹۴۰، مهندس فرانسوی که نقش عمده‌ای در قضیهٔ سه کانال پاناما داشت. در خدمت فردینان دو لسپس بود، و پس از ورشکستگی او، شرکت جدیدی تأسیس کرد (۱۸۹۴)، و پس از جلب نظر ث. روزولت، رئیس جمهور کشمت، انقلاب (۱۹۰۳) پاناما را برپا کرد، و سپس به سفارت جمهوری جدید التأسیس پاناما در کشمت منصوب شد (۱۹۰۳)، و در این سمت، با جان هی، وزیر خارجهٔ کشمت، پیمان معروف به پیمان هی–بونوواریا را منعقد ساخت (۱۹۰۳) که منطقهٔ کانال پاناما را تحت نظارت کشمت آورد. بعدها در افریقای غربی و رومانی بکارهای مهندسی اشتغال داشت.

بونه[3] (buna) یا **عنابه** (annāba)، فنه **بون** (bon)، لتبه **هیپو رگیوس** (hippo regius)، شهر (جه ۱۱۴°۰۶۸)، لش الجزایر، کنار مدیترانه. فوسفات و آهن صادر میکند. زمانی مستعمره‌ی کارتاژ و پایتخت شاهان نومیدیا بود. در دوره‌ی رومیان بنام هیپو رگیوس رونق داشت؛ قدیس آوگوستینوس اسقف آنجا بود (۳۹۶–۴۳۰). در اواخر قرن ۷م یا اوایل قرن ۸م بتصرف مسلمانان درآمد.

بونی (buni)، شهرت **ابوالعباس احمد**، فد ۶۲۲ هق، عالم علوم غریبه، و از معروفترین نویسندگان مسلمان در این رشته؛ مت بونه (الجزایر). در علم حروف و جفر و اعداد ماهر بود. معروفترین اثرش شمس المعارف الکبری است. از آثار دیگرش السر الکریم فی فضل بسم الله الرحمن الرحیم و شرح اسم الله الاعظم است.

بونیفاتسیو[4]، **ژوزه** (juze bonifātsio)، ۱۷۶۳–۱۸۳۸، سیاستمدار و عالم و نویسنده‌ی برزیلی. در اروپا تحصیل کرد، و پس از مراجعت (۱۸۱۹) رهبر نهضت استقلال برزیل از پرتغال گردید.

بونیفاتسیوس، اسم آلمانی، ← بونیفاکیوس، اسم.

بونیفائیو، اسم اسپانیولی، ← بونیفاکیوس، اسم.

بونیفاچو، اسم ایتالیائی، ← بونیفاکیوس، اسم.

بونیفاس، اسم فرانسوی، ← بونیفاکیوس، اسم.

برای پاپهائی که ممکن است باین نام بشناسید بردیف بونیفاکیوس رجوع کنید.

بونیفاسیوس، اسم، ← بونیفاکیوس، اسم. برای پاپهائی که ممکن است باین نام بشناسید بردیف بونیفاکیوس رجوع کنید.

بونیفاکیوس (bonifākius)، اسم لاتینی برای مرد. صورتهای مختلف و بعضی از اسامی مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Bonifacio	بونیفاثیو (bonifāţio)
آلمانی	Bonifacius	بونیفاتسیوس (bonifa-tsius)
انگلیسی	Boniface	بانیفیس (bānifeys)
ایتالیائی	Bonifacio	بونیفاچو (bonifāco)
پرتغالی	Bonifácio	بونیفاسیو (bonifāsiu)
فرانسوی	Boniface	بونیفاس (bonifās)
لاتینی	Bonifacius	بونیفاکیوس (bonifā-kius)
لاتینی	Bonifatius	بونیفاتیوس (bonifā-tius)

صورت لاتینی ماقبل آخر در فارسی بشکل بونیفاسیوس نیز نقل شده است.

بونیفاکیوس[5]، فد ۴۳۲، سردار رومی، والی افریقا. در ۴۲۷ دولت روم احضارش کرد، ولی وی سر فروپیچید، و جنگ داخلی بین افریقا و دولت روم درگرفت. این جنگ زمینه را برای هجوم واندالها برهبری گنسریک به افریقا آماده ساخت. صلحی بین بونیفاکیوس و دولت روم برقرار شد، و بونیفاکیوس به واندالها حمله کرد، ولی در هیپو رگیوس (← بونه) شکست خورد (۴۳۰). سپس گالا پلاکیدیا او را به رم فراخواند تا وی را در مقابل آیتیوس یاری کند. بونیفاکیوس آیتیوس را شکست داد (۴۳۷)، ولی بر اثر جراحات وارده درگذشت.

بونیفاکیوس I تا **VII**، پاپها، ← پاپ.

بونیفاکیوس VIII[5] (bonifākiuse)، ۱۲۳۵–۱۳۰۳، پاپ (۱۲۹۴–۱۳۰۳)، از مردم ایتالیا؛ جانشین کلستینوس V. برای تنفیذ اختیارات پاپ کوشید، ولی نتیجه نگرفت. در امور سیسیل مداخله کرد ولی کاری از پیش نبرد؛ جنگ گوئلفها و گیبلینها را دامن زد، و با فیلیپ IV فرانسه درافتاد. سعی بونیفاکیوس در این بود که فیلیپ را از تحمیل مالیاتهای خودسرانه بر روحانیون بازدارد، و در ۱۲۹۶ توقیعی (← توقیع پاپی) در این باب صادر کرد، ولی سرانجام ناچار با نظر فیلیپ موافقت نمود. در ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ توقیعهای دیگری در تفوق پاپ در امور دینی و دنیائی صادر نمود. فیلیپ هیئتی را مأمور توقیف پاپ کرد. یکی از فرستادگان پاپ را مضروب نمود؛ مردم خشمگین شده فرانسویان را بیرون راندند. بونیفاکیوس کمی بعد درگذشت. بعداً فیلیپ کلمنس V را واداشت تا فرامین بونیفاکیوس را طرد کند.

بونیفاکیوس IX: ← پاپ.

بونیفاکیوس[5]، **قدیس** (qeddis bonifākius)، معروف به **رسول آلمان**، ح ۶۷۵–۷۵۴، راهب و مبلغ مسیحی انگلیسی. نام اصلی او وینفرید (winfrid) بود. در ۷۱۸ از انگلستان عازم آلمان شد، و با همراهانش دست به مسیحی کردن ژرمنهای بت‌پرست زد، و این کار را تقریباً به انجام رسانید. دوایر اسقفی و دیرهای بسیار تأسیس کرد. سرانجام در هلند مقتول شد.

بونین[6]، **ایوان آلکسیویچ** (ivān ālekseyevic bunin)، ۱۸۷۰–۱۹۵۳، نویسنده و شاعر زبردست روسی. شهرتش بواسطه‌ی داستانهای کوتاه اوست، از جمله پولدار (۱۹۱۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۲ هش). از ۱۹۱۹ خارج از روسیه میزیست. جایزه‌ی ادبی ۱۹۳۳ نوبل را برد.

بونین[7]، **جزایر** (bonin)، ژاپنی اوگاساوارا (ogā-sāwārā)، دسته‌ای از جزایر آتشفشانی (۱۰۳ کمه)، ل فکه، بفاصله‌ی ح ۹۷۰ کیلومتری ج توکیو. بزرگترین آنها چیچی‌جیما است. در ۱۵۴۳ اسپانیائیها آنها را کشف کردند. در ۱۸۷۵ ژاپنیها مدعی مالکیت آنها شدند. از ۱۹۴۵ تحت نظر کشمت است.

بونیوار[8]، **فرانسوا دو** (frāNsuā dë bonivār)، ح ۱۴۹۳–۱۵۷۰، نخست‌کشیش و سیاستمدار سویسی، قهرمان شعر زندانی شیلون (← شیون) از بایرن. از مخالفین برجسته‌ی شارل III (دوک ساووا) بود، که میخواست ژنو را تحت استیلای خود درآورد. شارل دو بار او را به زندان انداخت (۱۵۱۹–۲۱، ۱۵۳۰–۳۶)، و بار دوم در قلعه‌ی شیون محبوس بود. در مارس ۱۵۳۶ که سپاهیان برنی شیون را گرفتند، آزاد شد. کتاب وقایع زمو (چاپ ۱۸۳۱) اثر اوست.

بووا[9]، **لوسین** (lüsiaN buvā)، ۱۸۷۲–۱۹۴۲، مستشرق فرانسوی. با زبانهای فارسی و عربی آشنائی داشت؛ سالیان دراز مدیر کتابخانه‌ی انجمن آسیائی پاریس بود. اثر مهمش کتابی در تاریخ امپراطوری مغول (تیموریان) است. آثار دیگرش رساله‌ای در تاریخ تمدن تیموریان، کتاب تاریخ برامکه (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۶ هش)، و ترجمه‌ی فرانسوی بعضی از نمایشنامه‌های فتحعلی آخوندزاده است.

بوون[10]، **الیزابت** (elizābet bowən)، ۱۸۹۹–، نویسنده‌ی بریتانیائی. از رمانهایش مهمانخانه (۱۹۲۷) و مرگ دل (۱۹۳۸)، و از مجموعه‌های داستانهای کوتاهش همه‌ی این گلها را بنگر (۱۹۴۱) است.

بووه[11] (bove)، شهر (جه ۲۴°۶۴۵)، کرسی ولایت اواز، ل فرانسه. تا حج II بسبب کارخانه‌های فرشبافی و پرده‌بافیش مشهور بود. قسمت مرکزی شهر، که آثاری بسیار گرانبها از معماری قرون وسطی داشت، در دوره‌ی جنگ بکلی از بین رفت. کلیسای جامع آن (ناتمام) از قرن ۱۳م است؛ کلیساهائی از قرون 10م و ۱۲م، کاخی از قرن ۱۲م، و آثار قدیمی از دوره‌ی رومیان دارد.

بووین[12] (buvin)، دهکده، ولایت نور، ل فرانسه، نزدیک لیل. میدان پیروزی (۱۲۱۴) فیلیپ II فرانسه بر جان (شاه انگلستان) و امپراطور اوتوی IV و کنت فلاندر.

---

(۱)Bunuel (۲)Bunau-Varilla (۳)Bône (۴)Bonifacio (۵)Boniface (۶)Bunin (۷)Bonin (۸)Bon(n)ivard (۹)Bouvat (۱۰)Bowen (۱۱)Beauvais (۱۲)Bouvines

بوهم[1] (bohem) یا **بوهمیا** (iā-)، چک **چخی** (cexi)، آلمانی **بومن** (bëmen)، ایالت تاریخی (۵۲٬۰۶۴ کمه؛ جه ۵٬۴۹۰٬۰۰۰)، غ چکوسلواکی؛ کرسی آن **پراگ**. بوهم را ← جنگل بوهمی از باواریا، ارتگبیرگه از ساکس، و کوههای سودت از سیلزی جدا میکنند. ناحیه‌ای ناهموار و حاصلخیز است، و رودهای الب و مولداو آنرا زهکشی میکنند. صنایعش عبارتند از استخراج معادن (زغال سنگ، نقره، مس، سرب، رادیوم، و اورانیوم)، مخصوصاً در ارتگبیرگه، نساجی و شیشه‌سازی، صنایع سنگین (متمرکز در ناحیه‌ی پراگ)، آبجوسازی (مخصوصاً در پیلسن). تفرجگاهها و امکنه‌ی سیاحتی فراوان دارد (از قبیل کارلسباد، مارینباد). پس از ۱۹۴۵ که اقلیت آلمانی‌زبان آن اخراج شدند، بیشتر سکنه چک هستند.

بوهم احتمالا از قوم سلتی بوئیئی نام گرفته، در قرون اول–۵م قوم چک جای بوئیئی را گرفت. آوارها و سپس دولت موراوی ناحیه‌ی بوهم را موقتا باطاعت درآوردند، و قدیسان سیریل (ف ۸۶۹) و متودیوس (ف ۸۸۵) مردم را مسیحی کردند؛ در دوره‌ی ← قدیس ونسلاوس (ف ۹۳۵) از دوکنشین‌های امپراطوری مقدس روم شد. بعدها دوکهای سلسله‌ی پرمیسل موراوی و قسمت اعظم سیلزی را تصرف کردند، و **اوتوکار I** (دوک بوهم) در ۱۱۹۸ عنوان شاه یافت. **اوتوکار II** که در ۱۲۵۳–۷۸ در بوهم سلطنت کرد سرزمینهای پهناوری را تصرف نمود، ولی پیروزی او دیری نپایید، و در ۱۳۰۶ سلسله‌ی پرمیسل برافتاد. دوره‌ی سلسله‌ی لوکزامبورگ و مخصوصاً زمان امپراطور **شارل IV**، عصر طلائی بوهم بود. بموجب منشور زرین (۱۳۵۶) شارل، پادشاهان بوهم جزء برگزینندگان شدند. جنگهای هوسی در قرن ۱۵م بوهم را آشفته ساخت. ژرژ پودبرادی (ف ۱۴۷۱) نظم را مستقر کرد، ولی وی آخرین فرمانروای محلی بوهم است. سلطنت بوهم ابتدا بدست پادشاهان مجارستان (← یاگیلو) افتاد، و در ۱۵۲۶ به خاندان **هاپسبورگ** منتقل شد و تا ۱۹۱۸ در دست آن ماند. از مشکلات بوهم کشمکشهای مذهبی بود. در ۱۶۱۸ که امپراطور ماتیاس آزادی دینی را، که در ۱۶۰۹ اعطا شده بود، نقض کرد، دیت (مجلس شور) بوهم پادشاه خاندان هاپسبورگ این سرزمین را (بعداً امپراطور فردیناند II) خلع کرد، و **فردریک پادشاه زمستانی** را بسلطنت انتخاب نمود. این حوادث منجر به **جنگ سی‌ساله** (۱۶۱۸–۴۸) گردید. در ۱۶۲۰ پروتستانها در **کوه سفید** شکست خوردند، و آزادی چکها پایان یافت. بوهم مستقیماً تحت سلطنت پادشاهان هاپسبورگ قرار گرفت (۱۶۲۷)، و سخت دستخوش آلمانیسازی گردید. آتش انقلاب (۱۸۴۸) ملیون چک بشدت فرونشانده شد (۱۸۴۹). امتیازاتی که در اتریش–هنگری به چکها داده شد آنان را ناراضی کرد، و همین نارضائی چکها از علل شکست اتریش در جه I بود. از ۱۹۱۸ (که چکها استقلال یافتند) ببعد، تاریخ بوهم جزء تاریخ چکوسلواکی است.

بوهموند[2] I (bohemonde)، ح ۱۰۵۶–۱۱۱۱، امیر (۱۰۹۹–۱۱۱۱) انطاکیه، از رهبران اولین جنگ صلیبی؛ پسر **روبر گیسکار**. در قسطنطنیه نسبت به آلکسیوس I سوگند تبعیت یاد کرد (۱۰۹۷؛ ← **جنگهای صلیبی**). تصرف انطاکیه بدست صلیبیون به حیله‌ی جنگی او بود (۱۰۹۸). سپس، علی رغم مخالفت رمون IV تولوز (سرکرده‌ی صلیبیون) و سوگندی که نسبت به آلکسیوس یاد کرده بود، خود را امیر انطاکیه خواند. در ۱۱۰۰ اسیر مسلمانان و در ۱۱۰۳ آزاد شد، و در ۱۱۰۹ در حران مغلوب آنان گردید. پس از بازگشت به اروپا، با دختر فیلیپ I فرانسه ازدواج کرد، و سپاهی فراهم آورد، و عازم جنگ با آلکسیوس گردید، و در ۱۱۰۸ ازو شکست خورد، و ناچار تبعیت خود را نسبت به وی تأیید کرد. بوهموند به انطاکیه بازنگشت، و تانکرد که از بستگانش بود نایب‌السلطنه‌ی او بود.

بوهمی، جنگل[3] (bohemi)، چک **چسکی لس** (ceski les)، آلمانی **بومروالد**[4] (bëmervāld)، رشته‌کوه پوشیده از جنگل اتبوه، در مرز بوهم (چکوسلواکی) و باواریا (آلمان). قسمت جنوبی آن بزبان چک شوماوا خوانده میشود. بلندترین قله‌ی آن، آربر (ārber)، بارتفاع ۱٬۴۵۷ متر، در باواریا است.

بوهوسلن[5] (buhüslen)، ایالت تاریخی، ج غ سوئد، که در ۱۶۵۸ از دانمارک گرفته شد.

بوهول[6] (bohol)، جزیره (۳٬۸۶۰ کمه؛ جه ۴۴۹٬۵۴۹)، فیلیپین، ل میندانائو و بین جزایر سبو و لیته. محصولاتش برنج، کنف، و منگنز.

بویاردو[7]، **ماتئو ماریا** (mātteo māriā boyār-do)، ح ۱۴۳۴–۱۴۹۴، شاعر ایتالیائی، کنت سکاندیانو. در دربار فرارا محبوب بود، و حکومت مودنا و ردجو داشت. اثر معروفش اورلاندو اینامورات (orlāndo innāmorāto) [= اورلاندوی عاشق] است، که از بهترین آثار ادب ایتالیا بشمار میرود، و در آن بویاردو از داستان **رولان** الهام گرفته است. زیبائی جاندار این اثر در تجدید نظری که فرانچسکو برنی در آن کرد از بین رفت. اورلاندو اینامورات را بویاردو ناتمام گذاشت؛ آریوستو دنباله‌ی داستان اورلاندو را در اورلاندوی خشمگین آورده است.

بویاکا[8] (boyākā)، محلی در ل قسمت مرکزی کشور کولومبیا، که در آنجا بولیوار اسپانیولیها را شکست داد (۱۸۱۹).

بویب، جنگ (bovayb)، عنوان جنگی که در رمضان سنه‌ی ۱۳ هجری بین مثنی ابن حارثه، سردار عرب، و مهران مهرویه‌ی همدانی، سردار ایرانی، در نزدیک نهری موسوم به بویب از شعب فرات روی داد. درین جنگ ایرانیها از اعراب شکست خورده مهران کشته شد، و ایرانیها پراکنده و بسیاری از آنها بدست اعراب کشته شدند. قتل مهران را یعقوبی در سال ۱۴ هجری و در ضمن واقعه‌ی دیگر ضبط کرده است.

بویتن[9] (boyten)، لهستانی **بیتوم**[10] (bitom)، شهر (جه ۹۳٬۱۷۹)، سیلزی علیا. از ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان است. مرکز صنعتی ناحیه‌ی معدنی کاتوویتسه میباشد.

بویتنزورگ، جاوه: ← بوگور.

بوید[11]، **لویز آرنر** (luiz ārnər boyd)، ۱۸۸۷–، بانوی امریکائی، پوینده‌ی نواحی شمالگان.

بویر[12]، **یوهان** (yohān boyer)، ۱۸۷۲–۱۹۵۹، رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس نروژی. در آثار خود (از قبیل نیروی یک دروغ، ۱۸۹۶؛ آخرین وایکینگها، ۱۹۲۱) زندگی نروژی معاصر را مجسم کرده است.

بویر احمد سرحدی (boyer ahmade sarhad-di)، دهستان (جه ح ۱۷٬۰۰۰؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۲ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است.

بویر احمد سردسیر (boyer ahmade sardsir)، دهستان (جه ح ۸٬۰۰۰؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر و محصولش لبنیات است. ساکنین آن از تیره‌ی بویر احمدی هستند.

بویر احمد گرمسیر (boyer ahmade garmsir)، دهستان (جه ح ۷٬۰۰۰؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. رود خیرآباد از آن میگذرد. ساکنین از تیره‌ی بویر احمدی هستند. مرکزش ده آرو (āru) (جه ۸۴۱ سث ۱۳۳۵ هش) است.

بویر احمدی (boyer ahmadi)، تیره‌ای از طایفه‌ی چهار بنیچه از ایل جاکی از ایلات ناحیه‌ی **کوه گیلویه**، که در ناحیه‌ای ممتد از کوه دینار فارس (ش) تا هفتکل و آغاجاری (غ) و از جانکی و بختیاری (ل) تا خاک ممسنی و قشقائی و لیراوی (ج) سکنی دارند. این تیره ظاهراً در زمان محمد شاه قاجار در این ناحیه قدرت یافت. بویر احمدی به شجاعت و تیراندازی و سواری و مهمان‌نوازی موصوف است.

بویر احمدی به دو شاخه تقسیم میشود. **بویر احمدی گرمسیری** (ح ۱٬۳۰۰ خانوار) بعلت مجاورت با بهبهان و مراکز نفتی نسبةً شهری و متمدن شده‌اند. **بویر احمدی سردسیری**، که ۸۰٪ آنان چادرنشین اند، و شهر بهبهان مرکز داد و ستد محصولات کشاورزی و دامی آنهاست، به دو شاخه منقسم میشوند: **بویر احمدی سردسیری سفلی** (ح ۳٬۵۰۰ خانوار)، که مشتمل بر شعبه‌های فرعی (مانند تامرادی و دشت موری) است؛ و **بویر احمدی سردسیری علیا** (ح ۳٬۰۰۰ خانوار) که منقسم به شعبه‌های فرعی آقائی، کایدگیوی، تیرتاجی، و سادات است.

بویزی[13] (boyzi) یا **بویسی**، شهر (جه ۳۴٬۳۹۳)، ج غ ایالت آیداهو، کشت، بر رود بویزی؛ کرسی و بزرگترین شهر ایالت.

بویس–بالو[14]، **کریستوف هاینریخ دیدریخ** (kris-tof hāynrix didrix boys-bālo)، ۱۸۱۷–۹۰، هواشناس هلندی. **قانون بویس–بالو**: در نیمکره‌ی شمالی، اگر پشت به باد بایستیم، ناحیه‌ای که در آن فشار کمتر است در طرف چپ میباشد. عکس این حکم در نیمکره‌ی جنوبی صادق است.

بویسون[15]، **فردینان ادوار** (ferdināN eduār büisoN)، ۱۸۴۱–۱۹۳۲، مربی فرانسوی. در

(۱)Bohemia (۲)Bohemond (۳)Bohemian Forest (۴)Böhmerwald (۵)Bohuslan (۶)Bohol (۷)Boiardo; Bojardo (۸)Boyacá (۹)Beuthen (۱۰)Bytom (۱۱)Boyd (۱۲)Bojer (۱۳)Boise (۱۴)Buys-Ballot (۱۵)Buisson

۱۸۸۶ معلم تعلیم و تربیت در سوربون شد. عضو مجلس نمایندگان بود (۱۹۰۲–۱۴؛ ۱۹۱۹–۲۴). از طرفداران پرحرارت صلح بود. باتفاق لودویگ کوینده جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۲۷ را برد.

بویسی (boysi)، آیداهو، کشمنت: ← بویزی.

بویکات[1] (boykāt)، تحریم کردن مراوده‌ی اقتصادی یا اجتماعی با فرد یا جماعت یا ملتی متخلف یا مقصر، یا تحریم کردن یک کالا، بعنوان ابراز انزجار یا تحمیل نظر خود. در فارسی آنرا بایکوت و تحریم (بطور مطلق) نیز میگویند. این اصطلاح از نام **چارلز بویکات** (cārlz) (۱۸۳۲–۹۷) مأخوذ است، که از عمال یکی از اشراف انگلستان در ایرلند بود، و بسبب شدت عمل و قساوتی که در خلع ید کردن صاحبان اراضی داشت، رعایا از هر گونه همکاری با او و خانواده‌اش امتناع کردند. بویکات در اختلافات کارگری و نیز در امور سیاسی و نژادی حربه‌ی مؤثری است. از موارد معروف آن در ایران تحریم دخانیات در سلطنت ناصرالدین شاه است (← رژی، کمپانی).

بویل[2]**، رابرت** (rābərt boyl)، ۱۶۲۷–۹۱، شیمیدان انگلیسی. برادر راجر بویل (ارل آو آرری). اولین کس است که بین عناصر شیمیائی و مواد مرکب تمیز گذاشت. فعل و انفعال و تحلیل شیمیائی را تعریف کرد. ← قانون ماریوت را بعضی قانون بویل و بعضی قانون بویل‌ماریوت میخوانند. بویل از مؤسسین انجمن سلطنتی بریتانیائی بود.

بویل[2]**، راجر** (rājər boyl)، ملقب به **ارل آو آرری** (ërl āv ārəri*)، ۱۶۲۱–۷۹، سیاستمدار و نویسنده‌ی ایرلندی؛ پسر ریچارد بویل. طرفدار هر حکومتی بود که بتواند صلح را در ایرلند حفظ کند. تا ۱۶۴۷ سلطنت‌طلب بود، و سپس به طرفداران پارلمنت پیوست، و تا بازگشت چارلز II پیرایشگران را یاری نمود. تراژدیهائی ازو بجا مانده است.

بویل[2]**، ریچارد** (ricārd boyl)، ملقب به (اولین) **ارل آو کورک** (ërl āv kork*)، ۱۵۶۶–۱۶۴۳، سیاستمدار ایرلندی؛ متـ انگستان. در اوایل جوانی به ایرلند رفت، و در ۱۶۰۴ املاک و اراضی سر والتر رالی را در اطراف کورک و واترفرد و تیپرری با مبلغ کمی خریداری کرد، و به اصلاح اراضی و دایر کردن کارگاههای فلزگری و تأسیس شهرها و ایجاد داد و ستد همت گماشت، و در ایرلند و انگلستان شهرت یافت. در ۱۶۳۱ وزیر خزانه‌داری ایرلند شد، و کشمکش بین او و تامس ونتورث (بعداً اولین ارل آو سترفرد) آغاز گردید، و این امر از علل عمده‌ی سقوط ونتورث بود. از هفت پسر او راجر بویل و رابرت بویل معروفند.

بویل، قانون: ← ماریوت، قانون.

بویل‌ماریوت، قانون: ← ماریوت، قانون.

بوین[3] (boyn)، رودی بطول ۱۱۲ کم، ایرلند، که در امتداد لش از ولایات کیلدر و میث گذشته نزدیک درویدا بدریای ایرلند میریزد. ویلیام III در نبرد بوین جیمز II را شکست داد (اول ژوییه‌ی ۱۶۹۰).

بوین[4]**، ارنست** (ërnəst bevin)، ۱۸۸۱–۱۹۵۱، از رجال انگلستان، که رهبر سیاسی و رهبر اتحادیه‌ی اصناف بود. با متحد کردن اتحادیه‌های مختلف، سازمانهای نیرومند اتحادیه‌ی حمل و نقل و اتحادیه‌ی کل کارگران را تشکیل داد. در دولت زمان جنگ وزیر کار بود (۱۹۴۰–۴۵). در حکومت کارگری وزیر خارجه (۱۹۴۵ تا مرگش) و در سیاست خود نسبت به تجشم آشتی‌ناپذیر بود. عربها و یهودیان، هر دو، از سیاست وی در مورد فلسطین ناراضی بودند.

بویون[5] (buyyoN)، خاندانی از اشراف فرانسوی که از دوکنشین و شهر کنونی بویون (حالیه در بلژیک) نام گرفته‌اند. خاندان بویون از اواخر قرن ۸م با عنوان کنت (kont*) و در قرن ۱۱م با عنوان دوک (dük*) در این ناحیه فرمانروائی داشتند. پنجمین و آخرین دوک این خاندان همان **گودفروا دو بویون** معروف است، که پیش از عزیمت به اولین جنگ صلیبی، دوکنشین خود را به اسقف لیژ فروخت (۱۰۹۵). بعداً ناحیه‌ی بویون، تحت تبعیت فرانسه، به خاندانهای لا مارک و اوورنی تعلق یافت، و از اعضای معتبر خاندان اخیر یکی هانری دو لا تور د/اوورنی و دیگری فردریک موریس دو لا تور د/اوورنی است، که هر دو ملقب به ← دوک دو بویون میباشند.

بویون[5]، شهر (جم ۲٬۸۳۰)، ایالت لوکزامبورگ، ج بلژیک، در آردن. قلعه‌ی قدیمی آن ملک گودفروا دو بویون بود که در ۱۰۹۵ آن را به اسقف لیژ فروخت. در ۱۶۷۸–۱۸۱۵ ضمیمه‌ی فرانسه بود. نیز ← بویون، خاندان.

بویون[5]**، دوک دو** (dük dë buyyoN*)، لقب **فردریک موریس دو لا تور د/اوورنی** (frede-rik moris dë lā tur doverny)، ح ۱۶۰۵–۱۶۵۲، ژنرال فرانسوی؛ پسر ارشد هانری (ملقب به دوک دو بویون). در توطئه‌ی سن‌مار شرکت داشت، ولی بخشیده شد. به مذهب کاتولیک گروید، و در وقایع فروند جانب شاهزادگان و امرا را گرفت، و سدان که امیرنشین او بود از دستش برفت و بتصرف فرانسه درآمد. ویکنت دو تورن برادر او بود.

بویون[5]**، دوک دو، لقب هانری دو لا تور د/اوورنی** (hānri dë lā tur doverny)، ملقب به **ویکنت دو تورن** (vikont dë türen*)، ۱۵۵۵–۱۶۲۳، مارشال فرانسه و از رهبران پروتستانها؛ نوه‌ی آن دو مونمورانسی. دوکنشین بویون را از راه ازدواج بدست آورد. در شورای سلطنت، که ماری دو مدیسی ریاست آنرا داشت، مدت کوتاهی عضویت داشت، ولی بسبب اختلاف با ماری، کناره‌گیری کرد، و در دوکنشین خود اقامت گزید.

بویون، گودفروا دو: ← گودفروا دو بویون.

بویه (bovayh, buye) یا **ابوشجاع بویه** یا **بویه‌ی ماهیگیر**، جد امرای آل بویه و پدر عمادالدوله و رکن‌الدوله و معزالدوله‌ی دیلمی. بعدها نسبش را به بهرام گور و یا وزیر او مهر نرسی رسانیدند. ابوشجاع بویه، که گویند در آغاز ماهیگیری ساده و فقیر بود، بعدها ریاست عده‌ای از جنگجویان دیلمی را یافت، و در منازعات بین علویان طبرستان و امرای سامانی ابراز کفایت نمود، ولیکن مؤسس سلسله‌ی موسوم به آل بویه در واقع پسران بویه بوده‌اند، نه خود او.

بویه‌ی ماهیگیر: ← بویه.

به (beh)، (*Cydonia oblonga*)، درختی کوتاه که اصلش از آسیا است ولی در نواحی دیگر برای استفاده از میوه کاشته میشود. گلهایش سفید یا صورتی، و میوه‌هایش، اگرچه قابض است، بسبب عطر خاص برای مربا و شربت بکار میرود. برای به‌های زینتی ← به ژاپنی.

بهاءالدوله‌ی دیلمی، شهرت **بهاءالدوله ابونصر خسرو فیروز**، فـ ۴۰۳ هق، پادشاه (۳۷۹–۴۰۳ هق) سلسله‌ی آل بویه؛ پسر عضدالدوله‌ی دیلمی. وی بعد از برادر خویش شرف‌الدوله‌ی دیلمی در بغداد بسلطنت نشست (۳۷۹ هق)، و پس از وفات صمصام الدوله‌ی دیلمی بر اهواز نیز دست یافت. عاقبت فارس را نیز از فرزندان عزالدوله‌ی دیلمی بازستاند. آخر در ارجان فارس بمرض صرع وفات یافت، و جنازه‌اش را بنا بوصیت خودش بنجف بردند.

بهاءالدین، امیر (ح ۶۸۱ هق) شبانکاره.

بهاءالدین احمد، پسر مولوی رومی: ← سلطان ولد.

بهاءالدین اربلی: ← اربلی، بهاءالدین.

بهاءالدین بغدادی [بهاءالدین محمد ابن مؤید بغدادی]، نویسنده و شاعر ایرانی در قرن ششم هق. منشی علاءالدین تکش خوارزمشاه (پادشاهیش ۵۶۸–۵۹۶ هق) بود. سرانجام بحبس افتاد. بعد از سنه‌ی ۵۸۸ هق درگذشت. اثر معروفش التوسل الی الترسل است.

بهاءالدین جوینی (jovayni) [بهاءالدین محمد جوینی]، ح ۶۴۸–۱۷ شعبان ۶۷۸ هق، حکمران فارس و عراق در عهد مغول؛ پسر شمس‌الدین جوینی. وی بسن سی‌سالگی وفات یافت. از حکمرانان جدی و سختگیر بود و نسبت بعمال و رعایا زیاده خشونت و هیبت داشت. از سطوت او نقل کرده‌اند که طفل خردسال خود را بجرم آنکه ببازی دست در ریش پدر زده بود بدست دژخیم سپرد. مؤلف تاریخ وصاف حکایات چند از شدت و سطوت او نقل کرده است. بادب و هنر علاقه میورزید و در تشویق و حمایت اهل فضل اهتمام تمام داشت.

بهاءالدین زکریا (zakariyyā)، معروف به **بهاء الحق** (bahā'o 'l.haqq)، ۵۷۸–۶۶۱ هق، از مشایخ صوفیه، و از خلفای مشهور شیخ شهاب الدین سهروردی، و مؤسس طریقه‌ی سهروردیه در هند. نزدیک ملتان بدنیا آمد. برای تحصیل علم به خراسان و بخارا و مدینه سفر کرد. در مراجعت از حج در بغداد بخدمت سهروردی رسید، و مرید او شد، و بامر وی خانقاهی مجلل در ملتان دایر نمود. هیچکس را اجازه‌ی اینکه باو تعظیم کند نمیداد. در سند و پنجاب مریدان بسیار، و نیز در هرات و بخارا و همدان مریدانی داشت. بنا بر مشهور، فخرالدین عراقی و امیر حسین هروی از مریدان او بودند.

بهاءالدین سام I، از امرا و سلاطین آل شنب در ولایت غور؛ پسر عزالدین حسین غوری و برادر قطب‌الدین محمد غوری. چون قطب‌الدین محمد فیروزکوه را گذاشته به غزنین رفت، بهاءالدین سام به فیروزکوه آمده بامارت نشست (۵۴۴ هق). بعد

(۱)boycott (۲)Boyle (۳)Boyne (۴)Bevin (۵)Bouillon

از واقعه‌ی قتل برادرش **سیف‌الدین سوری**، وی غور و فیروزکوه را به برادر دیگر خویش **علاءالدین جهانسوز** سپرده، بقصد انتقام، لشکر بجانب غزنین برد؛ اما در راه، از شدت اندوه و تأثری که از واقعه‌ی سیف‌الدین سوری بر او دست داده بود، وفات یافت.

بهاءالدین سام II، ف ۶۰۲ هق، از امرا و سلاطین آل **شنب** در ولایت طخارستان؛ پسر **شمس‌الدین محمد غوری**. بعد از وفات پدر، در بامیان بامارت نشست (۵۸۸ هق)، و مدت ۱۴ سال سلطنت کرد. بعد از حادثه‌ی قتل سلطان **معزالدین محمد سام**، امرا در صدد برآمدند در ولایت غور و فیروزکوه بنام او خطبه بخوانند، اما عمر او وفا نکرد، و ۱۹ روز بعد از معزالدین محمد سام وفات یافت (شعبان ۶۰۲). بهاءالدین سام II را به فضل‌پروری و علم‌دوستی ستوده‌اند، و امام فخر رازی یک چند در درگاه او بوده، و رساله‌ی بهائیه را بنام او تصنیف کرده است. بعد از وی پسرش **جلال‌الدین علی غوری** بامارت طخارستان نشست.

بهاءالدین سام III، از امرا و ملوک سلسله‌ی آل **شنب** در ولایت غور؛ پسر سلطان **غیاث‌الدین محمود غوری**. بعد از کشته شدن پدر، در سن ۱۴ سالگی بامارت نشست، و قاتلان پدر را بدست آورده به کیفر رساند (صفر ۶۰۷ هق). اما با مخالفت **علاءالدین اتسز**، پسر عم خویش، مواجه شد که بکومک لشکر خوارزم بتسخیر فیروزکوه آمد. در جنگی که روی داد، علاءالدین غالب گشت، و بهاءالدین سام مغلوب و گرفتار شد (جمادی الاولی ۶۰۷). او را به خوارزم بردند، و آنجا مقارن فتنه‌ی مغول ظاهراً بامر **ترکان خاتون** مادر سلطان محمد در جیحون غرق گشت.

بهاءالدین محمد بغدادی: ← بهاءالدین بغدادی.

بهاءالدین محمد جوینی: ← بهاءالدین جوینی.

بهاءالدین محمد عاملی: ← شیخ بهائی.

بهاءالدین نقشبند: ← نقشبندیه.

بهاءالدین ولد (valad) یا **بهاء ولد**، شهرت **محمد ابن حسین خطیبی**، ملقب به **سلطان العلماء**، ف ۶۲۸؛ هق، از بزرگان صوفیه، پدر **مولوی**. در بلخ پیروان و مریدان بسیار داشت، ولی بر اثر رنجش خاطر سلطان محمد خوارزمشاه یا از ترس سپاه مغول، باتفاق فرزندش مولوی بلخ را ترک گفت (۶۱۷ هق)؛ در نیشابور با شیخ عطار و در بغداد با شیخ شهاب‌الدین سهروردی ملاقات کرد، و سپس به سفر حج رفت، و پس از مراجعت روانه‌ی شام شد، و چندی بعد شخصاً یا بخواهش علاءالدین کیقباد سلجوقی به قونیه رفت، و در آنجا در عزت و احترام میزیست تا درگذشت. تنها اثر موجود او کتابی بنام معارف است که صورت مجالس و مواعظ اوست، و در افکار و آثار مولوی تأثیری بسزا داشته است.

بهاءالله، شهرت میرزا حسینعلی نوری، ۲ محرم ۱۲۳۳–ذیقعده‌ی ۱۳۱۰ هق، مؤسس آیین جدیدی، که بنام خود او آیین بهائی، و باصطلاح پیروانش "امر بهائی" خوانده میشود (← بهائیه). میرزا حسینعلی نوری هنگام دعوت باب، بی آنکه هرگز با او دیدار کرده باشد، بدو گروید، و بعد از واقعه‌ی سوء قصد بابیه نسبت به ناصرالدین شاه، بزندان افتاد. پس از آن با کسانش به عراق عرب تبعید شد. یک چند در بغداد بین بابیه بسر برد، و سپس کسوت درویشی پوشیده در حدود سلیمانیه و کردستان بسیاحت پرداخت، و در مراجعت به بغداد، در باغ نجیب پاشا نزدیک بغداد، در پیش عده‌ای از بابیه دعوی کرد که "موعود" باب و کسی که باب بنام "من یظهره الله" ظهور او را پیش‌گوئی نموده است اوست (۱۲۸۰ هق). و از اینجا، بین پیروان او که "بهائی" و "بهائیه" خوانده شدند، و سایر بابیه که برادرش میرزا یحیی صبح ازل را خلیفه‌ی باب میشمردند، تفرقه پدید آمد، و بین دو برادر خلاف افتاد. چندی بعد، هر دو برادر را از عراق به قسطنطنیه و از آنجا به ادرنه تبعید نمودند. و چون کار میرزا حسینعلی در بین بابیه رواج بیشتر یافت، و اختلاف بهائی و ازلی افزون شد، دولت عثمانی میرزا حسینعلی را با پیروانش به عکا و صبح ازل را با پیروانش به قبرس فرستاد. میرزا حسینعلی در عکا بنشر تعالیم و دعاوی خویش پرداخت، و کتاب اقدس را که اساس تعالیم اوست در آنجا نوشت. آثار دیگرش عبارتست از ایقان، هفت وادی، کلمات مکنونه، کتاب الشیخ، و ادعیه. نیز مکاتیب او، که بنام الواح خوانده شده است، از جهت اشتمال بر افکار و آراء او اهمیت دارد، و غالب این آثار بزبانهای اروپائی نیز ترجمه شده است. میرزا حسینعلی در عکا وفات یافت. پیروانش او را "جمال مبارک" و "جمال قدم" میخوانند.

بهاء ولد: ← بهاءالدین ولد.

بهائی، پیرو بهاءالله: ← بهائیه.

بهائیان: ← بهائیه.

بهائی، شیخ: ← شیخ بهائی.

بهائیه یا بهائیان، پیروان میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله، که او را مؤسس شریعت تازه و عبارت از همان موعودی میدانند که سید علی محمد باب ظهور او را بشارت داده و او را بعنوان "من یظهره الله" خوانده است. تعلیم میرزا حسینعلی، که مخصوصاً بوسیله‌ی پسرش عباس افندی ملقب به عبد البهاء منتشر شده است، مخلوطی است از عرفان اسلامی و بعضی نتایج از حکمت و معرفت اروپا در قرن ۱۹م که با ذوق عرفانی بهم درآمیخته است. بهائیان انبیاء را "مظاهر الاهیه" میخوانند، و معتقدند بعد از محمد (ص) باب، و بعد از او میرزا حسینعلی بعنوان مظهر الاهی بعالم آمده است، اما گویند که بعد از بهاءالله، لااقل تا هزار سال دیگر، مظهر الاهی در عالم نخواهد آمد. مبادی عمده‌ی اخلاقی در نزد بهائیه عبارتست از وحدت افراد عالم، و مساوات بین زن و مرد، و مخالفت با تعصبات ملی و سیاسی و دینی. بهائیه نماز خاص دارند که هر روز سه نوبت میخوانند، و روزه‌ی آنها عبارتست از ۱۹ روز آخر هر سال (سال را به ۱۹ ماه و هر ماه را به ۱۹ روز تقسیم میکنند) و در آغاز هر ماه نوزده روزه، مجمعی دارند بنام "ضیافت روز نوزدهم" که در آن بخواندن اذکار و ادعیه و کتب مقدس میپردازند. در باره‌ی ازدواج و طلاق و زنا و ارث نیز احکام و مراسم خاص دارند. مراکز مهم اجتماعات رسمی آنها "حظیرة القدس" نام دارد که در خیلی از بلاد دارند. در عشق‌آباد در ۱۹۰۲ و در نزدیک شیکاگو (امریکا) در ۱۹۵۳ نیز مرکز و معبدی بنام "مشرق الاذکار" ساخته‌اند. مرکز محافل و امور آنها در ولایات و بلاد "بیت العدل ملی یا مرکزی" نام دارد که همه‌ی اعضای آنها انتخابی است.

بهاباد (behābād)، دهستان (جم ۶۴۰'۵ ؛)، لش بخش بافق، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. از ل و ش کنار کویر لوت است. در کوههای آن معادن آهن و سرب یافت میشود. مرکزش، **بهاباد** (جم ۳۰۰'۱ سث ۱۳۳۵ هش)، از دو محله‌ی قلعه و باغستان تشکیل شده است.

بهاتپارا[1] (bhātpārā)، شهر (جم ۹۱۶'۱۳۴)، ج بنگال غربی، هند. از مراکز قدیم تعلیم سانسکریت است.

بهادر بیگ (bahādor beyg)، ده (جم ۳۵۹'۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه رود، شهرستان همدان؛ ۱۲ کیلومتری لغ بهار.

بهادر شاه I (bahādor)، شهرت **قطب‌الدین محمد معظم** [عنوان کاملش: ابونصر سید قطب‌الدین محمد شاه عالم بهادر شاه پادشاه]، ۱۰۵۳–۱۱۲۴ هق، امپراطور (۱۱۱۸–۲۴ هق) تیموری هند؛ دومین پسر اورنگ‌زیب. بنام پدر با مملکت بیجاپور جنگید. در ۱۰۸۶ هق لقب شاه عالم یافت. سپس چندی محبوس، و بعد به حکومت کابل منصوب گردید. بعد از مرگ (۱۱۱۸ هق) پدرش، بتعجیل عازم لاهور شد، و خود را بهادر شاه خواند. در سلطنت کوتاه خود گرفتار مراتهه‌ها و راجپوتها و سیخها بود. پس از مرگ وی (در لاهور)، بین چهار پسرش اختلاف افتاد، و سرانجام یکی از آنان، معزالدین جهاندار شاه، سلطنت را بدست آورد. بهادر شاه مردی دانا و پرهیزکار و شجاع و باکفایت بود.

بهادر شاه II، ۱۱۸۹–۱۲۷۹ هق، آخرین امپراطور (۱۲۵۳–۷۴ هق) تیموری هند. امپراطوری او جنبه‌ی اسمی داشت، و وی در واقع مزدور شرکت هند شرقی بریتانیا و قلمروش محدود به قلعه‌ی مُعَلّا در دهلی بود. پس از شورشی که در دهلی روی داد تسلیم بریتانیائیها شد، و آنان او را بخواری به رانگون تبعید کردند، و در همانجا درگذشت. بهادر شاه بزبان اردو شعر میگفت، و از موسیقی بهره‌ی کافی داشت. غزلیاتش مدتها در دهلی رواج داشت.

بهار (behār)، ایالت (۹۵۰'۱۷۳ کمه؛ جم ۳۸'۸۶۰'۷۷۶)، ل‌ش هند؛ کرسی آن پاتنا. از ل به نپال و از ش به بنگال و پاکستان شرقی محدود است. رود گنگ زمینهای زراعتی شمال آنرا آبیاری میکند. محصولات عمده‌اش برنج، ذرت، گندم، نیشکر، ژوت، و تنباکو است. منبع عمده‌ی ثروت معدنی هند میباشد (میکا، مس، زغال، آهن). بهار مهد آیین بودا است (بوده گایا در بهار مرکزی واقعست). تاریخ آن از قرن ۱۷م به بعد با تاریخ بنگال مرتبط است.

بهار (bahār)، شهر (جم ۶۱۵'۹ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۴ کیلومتری لغ همدان. اطرافش تاکستان و چمنزار دارد. ظاهراً نام طایفه‌ی بهارلو با نام این شهر مرتبط است.

بهار، شهرت و تخلص محمد تقی، ملقب به **ملک الشعراء**، ۱۳۰۴ هق–۱۳۳۰ هش، شاعر و نویسنده و سیاستمدار ایرانی؛ متولد مشهد. پدرش، صبوری، ملک‌الشعرای آستان رضوی مشهد بود. پس از مرگ صبوری، مظفرالدین شاه این لقب را

(1)Bhatpara

به محمد تقی اعطا کرد. در انقلاب مشروطیت از راه نشر روزنامه‌های تازه‌بهار و نوبهار بیاری این جنبش برخاست، و پس از تبعید به تهران، در ۱۳۳۰ هق چند شماره از نوبهار را انتشار داد. در ۱۳۳۶ هق مجله‌ی دانشکده را منتشر ساخت، و به شناساندن ادبیات اروپائی کومک بسزائی کرد. شش دوره بوکالت مجلس برگزیده شد؛ یکبار بوزارت فرهنگ رسید (۱۳۲۵ هش). بهار نه تنها بسبک خراسانی شعر میسرود، و استادانه معانی نو را در قالب شعری کهن میریخت، بلکه در فنون شعر قدیم و جدید مهارت داشت. علاوه بر تصحیح برخی از متون متقدمین (تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و القصص) و دیوان شعر و نشریه‌های سابق الذکر، کتاب سبک‌شناسی (سه جلد) و تاریخ احزاب سیاسی از آثار اوست.

بهارانچی (bahārānci)، ده (جم ۱۹۲، ۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۷ کیلومتری ش سده.

بهار دانش، داستانی عشقی، بفارسی، از عنایة‌الله کنبو (فت ۱۰۸۲ هق). در ۱۰۶۱ هق تألیف شده، و موضوع آن معاشقه‌ی جهاندار سلطان و بهره‌ور (مهرور) بانو است، و بر اساس حکایات قدیم هندی نهاده شده، و مؤلف مطالب آنرا از یک جوان برهمنی شنیده. محمد صالح کنبو، برادر و شاگرد مؤلف، مقدمه‌ای بر آن نوشته است. انشای این کتاب متکلف و به نثر تقریباً مسجع است. در هند مکرر بطبع رسیده. بهار دانش به انگلیسی و آلمانی و فرانسوی ترجمه شده، و حسنعلی عزت در زمان تیپو صاحب آنرا برشته‌ی نظم کشیده است.

بهارستان (bahārestān)، کتابی ادبی و تاریخی، از عبدالرحمان جامی (۸۱۷–۸۹۸ هق)، که آنرا روضة الاخیار و تحفة الابرار هم میتامند. جامی این کتاب را برای پسر خود ضیاءالدین یوسف و بنام سلطان حسین بایقرا در ۸۹۲ هق بتقلید گلستان تصنیف کرده است، و مانند گلستان که هشت باب است، به هشت روضه تقسیم نموده: روضه‌ی اول در حکایاتی از اولیاء الله و بزرگان صوفیه؛ روضه‌ی دوم در سخنان حکما؛ روضه‌ی سوم در عدالت سلاطین؛ روضه‌ی چهارم در سخا و کرم؛ روضه‌ی پنجم در تقریر حالت عشق؛ روضه‌ی ششم در نوادر و مطایبات؛ روضه‌ی هفتم در احوال شعرا (بیان جزئیاتی است از احوال ۳۶ شاعر باختصار)؛ روضه‌ی هشتم در حکایات و امثال حیوانات. بهارستان به نثری است مسجع و متکلف و آمیخته بنظم. ظاهراً اول بار در ۱۲۵۲ هق، با ترجمه و شرح ترکی، در استانبول، و سپس با ترجمه‌ی آلمانی در ۱۸۴۶ در وین، و سپس مکرر در استانبول و هند و تهران منتشر شده است، و به انگلیسی (طبع ۱۸۸۷) و فرانسوی نیز ترجمه گردیده، و ملخص آن با ترجمه‌ی روسی در ۱۹۳۵ در مسکو بطبع رسیده.

بهار شیروانی، شهرت **میرزا نصرالله**، ۱۲۴۷–۱۳۰۰ هق، شاعر ایرانی؛ مت شیروان. در جوانی به هندوستان رفت، پس از مراجعت به ایران، در اصفهان با صدرالشعرا، در تبریز با ادیب ناصر دیلمی، و در مشهد با صبوری ملک‌الشعرا (پدر ملک‌الشعرای بهار) دوستی و آمیزش داشت. سرانجام منشی قنسولگری فرانسه در تبریز شد. کتابی در لغت فرانسه بفارسی تألیف کرد. بهار بسبک خراسانی شعر میسرود؛ دیوانی بترکی و فارسی و دو مثنوی بنامهای تحفة العراقین و نرگس و گل دارد.

بهار عجم، لغتنامه‌ای فارسی بفارسی، از بهار (یکی از فضلای هندی در قرن ۱۲م هق). این کتاب مشتمل است بر کلمات فارسی و کلمات عربی و اصطلاحاتی که در زبان فارسی بکار میرود. تألیف آن ۲۰ سال طول کشیده است، و در ۱۱۸۲ هق بپایان رسیده، و بر حسب حروف تهجی مرتب گردیده است، و حرف اول را باب و حرف دوم را فصل میگوید (مثلا حمار در باب حاء و در فصل میم است). در هند مکرر بطبع رسیده است.

بهارلو (bahārlu)، نام یکی از طوایف ترک در ایران. نام بهارلو ظاهراً مرتبط با شهر بهار شهرستان همدان است. سلیمانشاه ایوائی ظاهراً در قلعه‌ی بهار مقر داشت، و بعداً بعلت نامعلومی به بغداد رفت. سلسله‌ی قرا قوینلو از طایفه‌ی بهارلو بودند. بقایای بهارلو در ایران جنوبی متفرقند؛ از جمله ایل **بهارلو** (۸٬۰۰۰ خانوار) از ایلات خمسه‌ی فارس میباشد.

بهاری (behāri)، از زبانهای هندواروپائی، شعبه‌ی هندی (← هندی، زبان). نیز ← زبان، جدول.

بهاریه (bahāriyye). **۱–** اشعاری که در وصف بهار و آنچه مناسب آن است باشد. این گونه اشعار بیشتر در تشبیب قصاید (← تغزل و تشبیب؛ قصیده) آورده میشود. **۲–** توسعاً، هر قصیده که تشبیب آن در وصف بهار باشد.

بهاریه یا **مثنوی پیر و جوان**، مثنویی ادبی و اخلاقی، از میرزا نصیر اصفهانی (فت ۱۱۹۱ هق). در تهران مکرر بطبع رسیده است.

بهاسکر[1] (bhāskara) یا **بهاسکراچاریا** (bhās-karācāryā) [= بهاسکرِ دانا]، ۱۱۱۴– حد ۱۱۸۵، ریاضیدان و منجم هندی. معروفترین اثرش سدهانتشیرومنی (seddhāntaširomeni) است که یکی از آثار بزرگ قدیم هندی در ریاضیات میباشد، و دو قسمت اول آن در ریاضیات و دو قسمت اخیر در نجوم است. قسمت اول، بنام لیلاوتی (lilāvati)، مشتمل بر حساب و مساحات میباشد، و آنرا فیضی بامر اکبر شاه بزبان فارسی ترجمه کرده است (۱۵۸۷؛ چاپ کلکته، ۱۸۲۸).

بهافرید (behāfarid)، فت ۱۳۱ هق، رئیس فرقه‌ی معروف به بهافریدیه و مدعی نبوت که در اواخر عهد بنی امیه در خواف نیشابور پدید آمد، و بامر ابومسلم خراسانی کشته شد. بهافرید پس ماهْ فروردین و از اهل زوزن بود، و گویند یک چند به چین رفت، و بعد از هفت سال بازگشت، و در خواف بدعوی پیغمبری برخاست، و چون نبوت زردشت را تصدیق داشت، عده‌ای از مجوس خراسان بدو گرویدند، و او کتابی بزبان فارسی برای پیروان خود آورد. خلاصه‌ای از تعالیم و عقاید او را که در واقع اصلاح و تجدید نظری در دیانت زرتشت بوده است ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه آورده است. گویند موبدان و هیربدان خراسان در نیشابور از او به ابومسلم شکایت بردند که او دین اسلام و مجوسیت هر دو را تباه کرده است، و ابومسلم او را بکشت. قولی هم هست که او قبول اسلام کرد و سپس مرتد شد و بهمین سبب بقتل رسید.

به‌آفرید، در داستانهای ملی، ← به‌آفرین.

بهافریدیه (behāfaridiyye)، فرقه‌ای از مجوس، منسوب به بهافرید. آیین و مذهب این فرقه در واقع اصلاح و تجدید نظری در دین زرتشت بوده است. نویسندگان کتب ملل و نحل این فرقه را یکی از چهار فرقه‌ی مجوس شمرده‌اند. بهافریدیه ظاهراً تا زمان ابوریحان بیرونی وجود داشته‌اند، و معتقد و منتظر بازگشت بهافرید به عالم بوده‌اند. چون آیین این جماعت در واقع بدعت تازه‌ای در دیانت مجوس بوده است، بعقیده‌ی علمای اسلام قبول جزیه از آنها ممکن و روا نبوده است، و ظاهراً سبب عمده‌ی از بین رفتن آن فرقه نیز همین نکته بوده است.

به‌آفرین (beh'āfarin) یا **به‌آفرید**، نام خواهر اسفندیار که به چنگ ارجاسپ پادشاه توران افتاد، و در رویین‌دژ محبوس شد، و سرانجام برادرش اسفندیار او و خواهر دیگرش هما را از آن زندان رهائی داد.

بهاگاواد–گیتا (bhāgāvād-gitā)، اشعاری فلسفی، بزبان سانسکریت، که جزئی از مهابهاراتا، و متضمن تعالیم فلسفی کریشنا و فلسفه‌ی ودانت است. تألیف آنرا از قرن ۲م ق‌م دانسته‌اند. شش ترجمه‌ی فارسی از آن موجود است؛ از جمله ترجمه‌ی فیضی (اولین ترجمه‌ی فارسی) و ترجمه‌ی شوشتری است.

بهام[2] (behām) یا **بهم**[3] (behem) یا **پهام**[4] (pehām)، نام دو تن حکاک و نقاش آلمانی که از معروفترین افراد گروه حکاکان معروف به "استادان کوچک" بشمارند. هر دو برادر بسال ۱۵۲۵، بجرم آزاداندیشی از نورنبرگ تبعید شدند. **هانس زبالد بهام** (hāns zebāld)، ۱۵۰۰–۵۰، شاگرد دورر بود. کنده‌کاریهایش بر چوب و مس، که عده‌ی آنها به ۱٬۲۵۰ میرسد، از نقاشیهای وی بمراتب پرارج‌تر است. بهترین کارهایش (از جمله عروسی در روستا) نمودار زندگی مردم زمان اوست. **بارتل بهام** (bārtel)، ۱۵۰۲–۴۰، نقاش ویلهلم دوک باواریا بود. دوک او را به ایتالیا فرستاد. وی در آنجا تصویرهای بسیار کشید، که از آن جمله سلیب بر دوش مسیح از همه معروفتر است. اما شهرت وی نیز بیشتر بسبب کنده‌کاریهای او (از جمله مریم عذرا بر پنجره) میباشد.

بهاولپور (bahāvalpur)، شهر (جم ۶۰٬۰۰۰)، پاکستان غربی، نزدیک ساحل چپ رود ساتلج، ح ۸۰۰ کیلومتری ل کراچی. در ۱۷۴۸ بتوسط محمد بهاول خان تأسیس شد. کرسی کشور سابق **بهاولپور** بود. بر طبق آمار ۱۹۴۱، دارای ۱٬۳۴۱٬۲۰۹ تن جمعیت بود، که اکثریت آنرا مسلمانان (جاتها، راجپوتها، و بلوچها) تشکیل میدادند. در ۱۹۵۵، کشور بهاولپور جزء بخش بهاولپور از پاکستان غربی گردید.

بهاوه[5]، **آکهاریا وینوبها** (ākhāriā vinobhā bhāve)، ۱۸۹۵–، فیلسوف هندی، مصلح اجتماعی، و عالم سانسکریت. از نزدیکان گاندی بود. نهضت بهودان (bhudān) [= زمین‌بخشی]

(۱)Bhaskara (۲)Beham (۳)Behem (۴)Peham (۵)Bhave

را، که هدفش گرفتن مازاد اراضی ملاکین بزرگ بود، تأسیس کرد، و برای اجرای هدف خود پیاده از ولایتی به ولایتی میرفت، و از زمینداران بزرگ بگدائی زمین میگرفت، و بین فقرا و مستمندان تقسیم میکرد.

بهبود خان، معروف به بهبود خان اتکی تاتار مروی (etekie tātārc marvi)، از امرا و سرکردگان دستگاه افشاریه. شاهرخ افشار (سلطنتش ۱۱۶۱–۱۲۱۰ هق) او را، بوعده‌ی تفویض مقام **وکیل السلطنه**، بقتل میر سید محمد صفوی (← سلیمان II صفوی) تحریک کرد و او نپذیرفت؛ ازین رو، شاهرخ او را محبوس کرد. اما امرای شاهرخ از این کار رنجیدند، و او را از زندان بیرون آوردند، و بخانه‌ی میر سید محمد رفته او را بسلطنت برداشتند، و شاهرخ را معزول و نابینا کردند. "شاه" سلیمان II، پس از جلوس بسلطنت، بهبود خان را سپهسالار خراسان کرد و بیگلربیگی هرات داد. اما پس از خلع شاه سلیمان II، بهبود خان بسبب آنکه در خلع شاهرخ دست داشته بود به احمد شاه درانی پیوست.

بهبهان (behbahān)، شهرستان، ج استان ششم (خوزستان). فعلا از ش به کهگیلویه و از ج به فارس محدود، و مرکب از سه بخش حومه، آغاجاری، و گرمسیرات است. بخش حومه (جه ح ۱۵٬۰۰۰ ؟) دارای ۵۷ (؟) آبادی است. رودهای عمده‌اش مارون و خیرآباد میباشد. محصولش غلات و لبنیات است. در آغاجاری نفت استخراج میشود. شهر قدیم ارجان نزدیک شهر بهبهان و شهر قدیم **آسک** نزدیک ارجان بوده است. مرکزش، شهر **بهبهان** (جه ۲۹٬۸۸۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۴۹ کیلومتری جش اهواز است.

بهبهانی، آقا سید عبدالله، فت ۱۳۲۸ هق، مجتهد و آزادیخواه معروف؛ پسر آقا سید اسماعیل. وی از پیشقدمان و رهبران انقلاب مشروطیت ایران و در واقع از ارکان مهم آن بود. در آغاز کار، ظاهراً بسبب خصومت شخصی با عین‌الدوله، در تقویت مخالفان او که مشروطه‌خواهان بودند کوشید، و سپس اندک‌اندک با افکار و مقاصد مشروطه‌طلبان همدست و همداستان گشت. در واقعه‌ی توپ بستن مجلس، آقا سید عبدالله دستگیر و تبعید شد، و پس از فتح تهران بدست مجاهدین، دیگر بار به تهران مراجعت کرد. سرانجام در روز جمعه‌ی هفتم ماه رجب سال ۱۳۲۸ هق در خانه‌ی خود بدست اشخاص ناشناس مقتول شد.

به‌به‌جیک (babe.jik)، دهستان (جه ۵٬۳۴۰ ؟)، ش بخش سیه‌چشمه، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۵۳ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. در بعضی دهات آن تربیت زنبور عسل معمول است.

بهداری آموزشگاهها، از ادارات تابعه‌ی وزارت فرهنگ که در ۱۳۱۴ هش بمنظور مراقبت در بهداشت مدارس و شاگردان و معلمین تأسیس شد.

بهداشت، سابقاً **حفظ الصحه** (hefzo 's.schhe)، علم تندرستی و حفظ آن. رجوع شود بمقالات آتیه.

بهداشت، بیمه‌ی: ← بیمه‌ی بهداشت.

بهداشت اجتماعی، قسمتی از بهداشت که بالاخص متوجه مسائل جنسی از لحاظ روابط آن با سلامت فردی و اجتماعی است. بهبود تربیت جنسی و اصلاح ناخوشیهای اجتماعی وابسته بآن (جنایات جنسی، فحشاء، و غیره)، و نیز وابستگی بیماریهای زهروی و ناموزونی زن و شوهر از جهت جنسی مورد توجه خاص بهداشت اجتماعی است.

بهداشت جهانی، سازمان[1]، از ادارات سازمان ملل متحد مستقر در ژنو، که در ۱۹۴۸ تأسیس شد. هدفش وصول تمام ملل بعالیترین حد تندرستی است. سازمان توسط هیئتهای محلی کار میکند، و خدمات مهمی در باب مبارزه با وبا، مالاریا، و سل انجام داده است.

بهداشت روانی[2]، علم ترویج صحت و سلامت روحی و جلوگیری از بروز بیماری روانی بوسیله‌ی درمان بیماریهای روانی و روانشناسی. مصلحین قرن ۱۹م گاه‌گاه نسبت باحوال دیوانگان ابراز علاقه و توجه میکردند، اما نهضت بهداشت روانی بنحو اخص محصول مستقیم کتاب کلیفرد و. بیرز، تحت عنوان ذهنی که خود را یافت (۱۹۰۸)، است. در این کتاب بیرز تجارب شخصی خود را در تیمارستانها شرح میدهد. کمیته‌ی ملی بهداشت روانی در سال ۱۹۰۹ در کشمة تأسیس شد. بتدریج نهضت بهداشت روانی در سراسر کشمة رواج یافت، و موجب اصلاحاتی در وضع تیمارستانها، تأسیس آسایشگاههای جدید و مراکز هدایت اطفال گردید. اولین کمیته‌ی جهانی بهداشت روانی در ۱۹۳۰ تشکیل یافت.

بهداشت همگانی، شعبه‌ای از علوم پزشکی و بهداشت که متضمن طرق جلوگیری از بیماری و ترویج تندرستی است. فعالیت در این زمینه عمدةً از وظایف وزارت بهداری و ادارات محلی آنست. از جمله‌ی کارهای مربوط ببهداشت همگانی نظارت در سالم ساختن نواحی (زهکشی، مبارزه با حشرات ناقل بیماری، و غیره)، مبارزه با بیماریهای واگیردار، جمع‌آوری آمار مربوط، ترویج دستورات بهداشتی، نظارت در بهداشت مدارس و کارخانجات و بهداشت مادران و نوزادان و غیره است.

بهدینان، پیروان آیین زردشت؛ ← گبر.

بهدینان، لهجه‌ی: ← زرده‌شتیان، لهجه‌ی.

بهرآسمان، کرمان، ← بحرآسمان.

بهرام (bahrām) [از پهلوی، = اژدهاکش، پیروزمند]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، یار ایزد مهر و پاسبان عهد و پیمان. موکل بروز بیستم (موسوم به بهرام) هر ماه شمسی است. ← تقویم اوستائی.

بهرام، از پهلوانان داستانی، فرزند گودرز و برادر گیو. در لشکرگاه سیاوش بود، و سیاوش هنگام رفتن به نزد افراسیاب سپاه را بدو سپرد. بهرام در دوران فرمانروائی کیخسرو بدست تژاو به قتل رسید.

بهرام، در نجوم: ← مریخ.

بهرام یا وهرام (vahrām)، نام پنج تن از شاهنشاهان ایران، از سلسله‌ی ساسانیان.

بهرام I یا وهرام I، شاهنشاه (۲۷۳–۲۷۶ یا ۲۷۷) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر شاپور I. از وقایع ایام سلطنت وی اطلاعی مهم در دست نیست. مانی در زمان او بقتل رسید. نقش برجسته‌ای در شاپور (فارس) هست که بهرام را در حالیکه اهورمزدا مقام شاهی را باو اعطا میکند نشان میدهد. در زمان او رومیان دولت تدمر را منقرض کردند.

بهرام II یا وهرام II، شاهنشاه (۲۷۶ یا ۲۷۷–۲۹۳) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر و جانشین بهرام I. در زمان وی جنگ ایران و روم درگرفت. کاروس، قیصر روم، تا تیسفون پیش آمد اما بسبب مرگ ناگهانی وی رومیان عقب نشستند، ولی چون هرمزد، برادر بهرام و فرمانفرمای خراسان، بهمراهی سکاها و کوشانیان طغیان کرده بود، بهرام بعجله بجنگ روم خاتمه داده بموجب معاهده‌ای (۲۸۳) ارمنستان و بین النهرین را به رومیان واگذاشت، و تمام قوای خود را بمقابله‌ی برادر برد. شورش خاموش شد و سیستان مسخر گردید. نقوش جالبی از بهرام II باقی است. کتیبه‌ای در نقش رستم، در جوار صورت تاجگذاری اردشیر بابکان، بهرام را پیاده در وسط خانواده‌اش نشان میدهد؛ نقش دیگری در کوه شاپور (فارس) حاکی از غلبه‌ی بهرام بر دشمن است. بر سکه‌های او صورت نیمرخ شاه و ملکه نقش شده که شاهزاده‌ی کوچکی رو بسوی آنان کرده. پسر و جانشینش بهرام III.

بهرام III یا وهرام III، پادشاه ساسانی. وی پسر و جانشین بهرام II بود، و ح ۴ ماه سلطنت کرد (۲۹۳ ب‌م). نرسی بر او غالب شد (موضوع کتیبه‌ی بزرگ نرسی در پایکولی). ممکن است بهرام III پس از ۲۹۳ در بعضی قسمتهای شرقی ایران بشاهی مانده باشد.

بهرام IV یا وهرام IV، ملقب به کرمانشاه [= پادشاه کرمان]، شاهنشاه (۳۸۸–۳۹۹) ساسانی؛ پسر شاپور ذو الاکتاف و جانشین شاپور III. در آغاز سلطنت وی ایران و روم ارمنستان را بین خود بنحوی تقسیم کردند که قسمت شرقی (وسیعتر) تحت حمایت ایران و بخش غربی تحت تسلط رومیان قرار گرفت. جانشینش یزدگرد I.

بهرام V یا وهرام V: ← بهرام گور.

بهرام VI یا وهرام VI: ← بهرام چوبین.

بهرام، نقش: ← نقش بهرام.

بهرام بیگ ابن فرخ یسار، ح ۹۰۶ هق، ← شروانشاهان.

بهرام پژدو: ← زردشت بهرام پژدو.

بهرامجرد (bahrāmjerd)، دهستان، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۳ آبادی.

بهرام چوبین (cubin) یا **بهرام VI** یا **وهرام VI**، قرن ششم میلادی، سردار بزرگ ایران، رئیس خانواده‌ی مهران. در ۵۸۸ که خبر تاخت و تاز ترکان به هرمز IV رسید، وی بهرام را به ترکستان فرستاد، و او مهاجمین را مغلوب و باجگزار ایران کرد. بعداً که بهرام مغلوب رومیان شد، هرمز بطرز موهنی او را خلع کرد. بهرام عصیان کرد، و چون خسرو پرویز بسلطنت رسید، تاج و تخت را غصب کرد (۵۹۰). خسرو بیاری رومیان او را شکست داد (۵۹۱). بهرام فرار کرده بخاقان ترک پناهنده شد، و کمی بعد بقتل رسید. فردوسی در شاهنامه بهرام را نواده‌ی گرگین خوانده است.

بهرامشاه ابن طغرلشاه: ← بهرامشاه سلجوقی.

(۱)World Health Organization (۲)mental hygiene

بهرامشاه ابن مسعود: ← بهرامشاه غزنوی.
بهرامشاه سلجوقی یا **بهرامشاه ابن طغرلشاه،** فت ۵۷۰ هق، نهمین پادشاه (۵۶۲–۵۷۰ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر طغرلشاه. بعد از پدر در جیرفت کرمان به سلطنت نشست، و منازع و معارض برادر خویش ارسلانشاه II گردید. اما بواسطه‌ی افراط در شراب بدخوی و بهانه‌جوی بود، و مردم از او وحشت و نفرت داشتند. وی برادر کوچکتر خود ترکانشاه را، بسبب آنکه با ارسلانشاه II موافقت داشت، کشت. خود او در جوانی به بیماری استسقا وفات یافت.
بهرامشاه غزنوی [یمین‌الدوله بهرامشاه ابن مسعود]، فت ۵۴۱ یا ۵۵۲ هق، پادشاه سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر مسعود III غزنوی. بکومک سلطان سنجر، برادر خود ارسلانشاه غزنوی را نزدیک غزنه مغلوب کرد (510 هق). و بر تخت نشست. در ۵۱۲ هق دو بار به هند لشکر کشید، و محمد باحلیم را بگرفت و در بند کرد. در ح ۵۴۳ هق کشمکش سختی بین بهرامشاه و غوریان درگرفت. بهرامشاه قطب‌الدین محمد غوری را بقتل رسانید؛ سیف‌الدین سوری بخونخواهی برادرش قطب‌الدین غزنه را گرفت، اما بهرامشاه غزنه را بازگرفت، و سیف‌الدین را بخفت بکشت. در ۵۴۶ هق، علاءالدین جهانسوز بانتقام برادرش سیف‌الدین غزنه را گرفت، و آنرا بسوخت و خراب کرد. بهرامشاه به هند رفت، و بعد از انصراف و مراجعت لشکر غور، به غزنه بازآمد. تاریخ وقایع سالهای آخر عمر وی روشن نیست. بهرامشاه پادشاهی صاحب حشمت و حامی ادب و ادبا بود، و با فضلا (از جمله سید حسن غزنوی، سنائی، مسعود سعد سلمان، و ابوالمعالی نصرالله منشی) مصاحبت داشت.
بهرام گور یا **بهرام ۷** یا **وهرام ۷،** شاهنشاه (۴۲۰ یا ۴۲۱–۴۳۸ یا ۴۳۹) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر و جانشین یزدگرد I. پس از فوت یزدگرد، بزرگان ایران شاهزاده‌ای را بنام خسرو بر تخت نشانیدند، اما منذر I ابن نعمان، امیر حیره، که سرپرست بهرام بود او را یاری کرد، و قوائی مجهز بفرماندهی پسر خود، نعمان ابن منذر، بسوی بهرام روانه نمود. نعمان بطرف تیسفون راند و بزرگان متوحش شده با منذر و بهرام داخل مذاکره شدند. عاقبت خسرو خلع شد و بهرام بر تخت نشست. (روایات ایرانی این واقعه را با افسانه آمیخته‌اند تا مسئله‌ی توهین‌آمیز مبتنی بر اینکه سپاهی حقیر از عرب توانسته است تصمیم بزرگان کشور را بهم زند بپوشانند). بهرام نخست با اقوام وحشی شمالی جنگید و آنان را شکست داد. در ۴۲۱ جنگی بین او و تئودوسیوس، امپراطور روم درگرفت. فرماندهی سپاه ایران با مهر نرسی بود. رویهمرفته رومیان درین جنگ تفوق داشتند؛ بموجب صلحنامه‌ای که در ۴۲۲ امضا شد، ایرانیان در کشور خود بمیویان آزادی دینی دادند و رومیان هم همین حق را برای زردشتیان مقیم بیزانس قائل شدند.
هیچیک از شاهنشاهان ساسانی، باستثنای اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان، مانند بهرام گور محبوب عام نبوده است. نسبت بهمه خیرخواهی میکرد و قسمتی از خراج ارضی را بمؤدیان بخشید. داستانهای بسیار در باب چابکی او در جنگ با اقوام شمالی و دولت بیزانس و عشق‌بازیها و شکارهای وی نقل کرده‌اند. این حوادث هم در ادبیات و هم در نقاشی ایران رواج و شهرت یافته است و قرنهای متمادی زیور پرده‌های نقاشی و قالیها و انواع منسوجات گردیده. بهرام پادشاهی نیرومند و کامران بود و مردم را باستفاده از لذات زندگانی تشویق میکرد. موسیقی را بسیار دوست میداشت و بنوازندگان و خوانندگان، حتی مقلدان دربار، مقامی عطا کرد که روز بار در ردیف عمال عالی‌رتبه‌ی دولت یا فروتر از آنان قرار میگرفتند. جانشینش یزدگرد II.
بهرامی، شهرت و تخلص **ابوالحسن علی،** شاعر پارسی‌گوی و ادیب اوایل دوره‌ی غزنویان. کتاب‌های خجسته‌نامه (در علم عروض)، غایة العروضین، و کنز القافیه باو منسوب است.
بهرام یشت (bahrām yašt)، یکی از یشت‌های اوستا، که مخصوص به بهرام (ایزد پیروزی) است. این یشت نسبةً طولانی میباشد، و یکی از آثار حماسی و رزمی باستانی ایران است، و قطعات شاعرانه نیز در بر دارد، و از آن قسمتهائی از اوستا است که به زبان پهلوی ترجمه گردیده؛ در پهلوی ظاهراً در حدود ۲٬۰۰۰ کلمه است. مکرر بطبع رسیده و باغلب زبانهائی که اوستا ترجمه شده ترجمه گردیده.
بهرتپور (bharatpur)، شهر (جه ۳۷٬۳۲۱)، مرکز کشور سابق بهرتپور که اینک جزء ایالت راجستان، ج‌غ هند، است. شهر در ۵۵ کیلومتری آگرا قرار دارد. حوالی آنرا سپاهیان سلطان محمود غزنوی فتح کردند. در اواخر قرن ۶م هق بتصرف شهاب‌الدین محمد غوری درآمد. بعدها بابر آنرا گرفت، و از آن ببعد در دست تیموریان هند بود. شهر کنونی و قلعه‌ی گِلی معروف آن ظاهراً در ح ۱۱۴۶ هق بنا شده است. در ۱۸۲۵–۲۶ بتصرف بریتانیا درآمد.
بهرستاق (beh.rostāq)، دهستان (جه ح 900 ؟)، ل بخش لاریجان، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)، بر طرفین رود هراز؛ دارای ۷ (؟) آبادی.
بهروچ (bharoc)، انگلا **بروچ**[1] (bröc)، شهر (در ۱۹۴۱ جه ۵۵٬۸۱۰)، بخش بهروچ، ایالت بمبئی، هند، بر ساحل راست رود نربدا. قرنها مهمترین مرکز سیاحت و تجارت سواحل غربی هند و بجهت پارچه و مصنوعات عاجش مشهور بود. شهری است قدیم. از حملات (۱۵ هق، ۹۹ هق، و ۱۵۴ هق) مسلمانان آسیب دید. در ۹۸۰ هق اکبر شاه آنرا تصرف کرد. در ۱۷۷۲ میلادی (۱۱۸۶ هق) بریتانیا آنرا گرفت.
بهره یا ربح، مبلغی که وام‌گیرنده، در ازاء استفاده از پول، به وام‌دهنده میپردازد، و معمولا سالیانه و بر اساس صدچندی از سرمایه احتساب میشود. بهره‌ی ساده فقط بر اساس پولی که وام گرفته شده و بهره‌ی مرکب بر اساس اصل وام بعلاوه‌ی بهره‌ی پرداخت‌نشده حساب میشود. در ۱۵۴۵ در انگلستان، بموجب قانونی، حد اکثری برای نرخ بهره معین گردید و هر نرخی که از نرخ قانونی تجاوز میکرد ربا محسوب میشد، و ربا‌خوار مستوجب مجازات بود. هنوز گروه بسیاری هستند که هر نوع بهره‌ی پول را ربا خوانده حرام میدانند. در ایران مقدسینی که ربح میگیرند آنرا "اجرت المثل" یا "خسارت تأخیر تأدیه" نام گذاشته اند.
بهره یا بحره، شاخه‌ای از مستعلویه، ← مستعلویه.
بهره‌ی مکانیکی: ← ماشین.
بهزاد (behzād) [استاد کمال‌الدین بهزاد]، قرن 10م هق، بزرگترین و مشهورترین نقاش مینیاتور‌ساز ایرانی. تاریخ تولد و وفاتش معلوم نیست؛ بقولی در ۹۴۲ هق درگذشت. استاد او بقولی امیر روح‌الله معروف به میرک نقاش هراتی، کتابدار سلطان حسین بایقرا، و بقول دیگر پیر سید احمد تبریزی بود، و کسان دیگری را نیز نام برده‌اند. چیزی نگذشت که نزد امیر علیشیر نوائی، و سپس (پیش از ۸۹۳ هق) در دربار سلطان حسین بایقرا در هرات تقرب یافت، و پس از برافتادن سلسله‌ی تیموریان خراسان بدست شیبک خان ازبک، نیز در هرات ماند، و بعد از استیلای شاه اسماعیل I صفوی بر ازبکان، همراه وی به تبریز رفت، و در ۹۲۸ هق به ریاست کتابخانه‌ی سلطنتی منصوب گردید. در دوره‌ی شاه طهماسب صفوی نیز در کمال عزت و احترام میزیست، و سرانجام در تبریز درگذشت، و در همانجا در جوار کمال‌الدین خجندی شاعر مدفون شد، و نیز گفته‌اند که در هرات درگذشت، و در همانجا بخاک سپرده شد.
نظر به شهرت بهزاد، طی قرنها، کسان بسیاری کارهای او را تقلید کرده‌اند و نامش را بر تصویرهای بیشمار گذاشته‌اند. ازین رو تمیز دادن تصویرهای اصلی او کاری دشوار است، و مدتهاست که محققین درین راه میکوشند. این تحقیقات، مخصوصاً پس از برپا شدن نمایشگاه هنر ایرانی در لندن (۱۹۳۱) تا حدی به نتیجه رسیده است. اساس اطلاعاتی که از کار او در دست است تصویرهائی است که با امضای اصیل او در نسخه‌ای از بوستان سعدی نقش شده؛ این نسخه در رجب ۸۹۳ هق در هرات باتمام رسیده، و بدست سلطان علی کاتب برای بایقرا نوشته شده، و اینک در کتابخانه‌ی ملی قاهره مخزون است. شیوه‌ی بکار بردن رنگهای گوناگون و درخشان تصویرها از حساسیت عمیق بهزاد نسبت به رنگها حکایت میکند. ازین تصویرها چنین برمیآید که بهزاد بیشتر برنگهای باصطلاح "سرد" (مایه‌های گوناگون سبز و آبی) تمایل داشته، اما در همه جا با قرار دادن رنگهای "گرم" (بخصوص نارنجی تند) در کنار آنها، بآنها تعادل بخشیده است. تناسب یک یک اجزای هر تصویر با مجموعه‌ی آن تصویر شگفت‌انگیز است. شاخه‌های پرشکوفه، و نقش کاشیها و فرشهای پرزیور زمینه‌ی تصویرها نمودار ذوق تزیینی و ظرافت بیحساب بهزاد است. اما بیش از هر چیز واقعبینی اوست که کارهایش را از آثار نقاشان پیش از او متمایز ساخته است. این واقعبینی بخصوص در تصویرهائی بچشم میخورد که صرفاً جنبه‌ی درباری ندارند، و نشان دهنده‌ی زندگی عادی و مردم معمولیند (شیر دادن مادیانها به کره‌ها در مزرعه، تنبیه کسی که به حریم دیگری تجاوز کرده، خدمتکارانی که خوراک میآورند، روستائیان در کشتزار و غیره). دیگر اینکه صورت آدمها به صورتهای عروسکوار و یکنواخت نقاشیهای پیش از بهزاد شبیه نیست،

(1)Broach

بلکه هر صورتی نمودار شخصیتی است و حرکت و زندگی در آن دیده میشود. آدمها در حال استراحت نیز شکل و حالاتی طبیعی دارند.

بر کارهای دیگری که به بهزاد منسوب است امضای مطمئنی دیده نمیشود. باین جهت، تنها سبک تصویرها (ترکیب بیمانند نقشهای تزیینی با صحنه‌های واقعی) میتواند راهنمائی برای تمیز دادن کارهای اصیل او بشمار آید. در میان تصویرهای بیشماری که در کتابها یا جداگانه بنام بهزاد موجود است اختلاف عقیده میان خبرگان بسیار است، اما بهر حال بسیاری ازین کارها اگر از آن خود استاد نباشند وابسته به مکتب او هستند. برخی از کتابهائی که با تصویرهای منسوب به بهزاد مزین اند ازین قرارند: خمسه‌ی امیر علیشیر نوائی (مورخ ۸۹۰ هق، در کتابخانه‌ی بودلیان)؛ گلستان (مورخ ۸۹۱ هق، جزء مجموعه‌ی روچیلد، پاریس)؛ خمسه‌ی نظامی (مورخ ۸۴۶ هق، موزه‌ی بریتانیائی).

نفوذ بهزاد بیش از هر چیز در کار شاگردان او دیده میشود. برخی از شاگردانش، مانند قاسم علی و آقا میرک، در کار خود بیش و کم به پای استاد رسیدند. با آنکه در زمان صفویه سبک مینیاتورسازی بار دیگر دوچار تحول شد، نزدیک نیم قرن پس از بهزاد نفوذ او در کار نقاشان بچشم میخورد. نقاشان هراتی سبک بهزاد را به بخارا بردند و آنرا در دربار خاندان شیبانی پرورش دادند. کتابی بنام مهر و مشتری که در ۹۲۹ هق در بخارا استنساخ شده نمودار آنست که سبک بهزاد در بخارا بهتر از تبریز حفظ شده است. مهاجرت برخی از نقاشان سبب اشاعه‌ی سبک بهزاد در هندوستان نیز گردید.

به ژاپنی (behe)، بوته‌ی خاردار آسیائی از نوع کاینوملس (*Chaenomeles*) که در آغاز بهار گلهای سفید تا سرخ میدهد. میوه‌های زردرنگ آن شبیه به به و ترش است.

بهستون: ← بیستون.

بهشت یا **فردوس** یا **جنت** (jannat)، در معتقدات دینی و اساطیری، جائی خوش آب و هوا و آراسته و پرنعمت، که مأوای نیکوکاران است پس از مرگ. بسیاری از اقوام قدیم داستانها و اساطیری در باب محلی که انسان در آن در عین سعادت میزیست و در نتیجه‌ی ارتکاب گناه آنرا از دست داد داشته‌اند. از آن جمله است ← باغ عدن مذکور در عهد (پیدایش ۲) که آدم و حوا در آن میزیستند، ولی بجهت نافرمانی از امر خدا از آن طرد شدند؛ این بهشت بهشت زمینی و دجله و فرات از رودهای آن بوده است. با پیدایش مفهوم مسیح در نزد یهود، امید بازیافتن بهشت زمینی از دست‌رفته در آنان راه یافت، و بهشت را همان مملکت مسیح منتظر دانستند.

مسیحیان بهشت را آسمان (روحانی) میخوانند، و آن اطلاق میشود به حالت متبارکی که در آن آدمی با خدا مواجه میگردد، و نیز به مأوای ارواح نیکوکاران که پس از مرگ دگر بار با جسم آنان متحد میشود. کاتولیکها معتقدند که روح آدمی قبل از ورود به بهشت باید در برزخ تصفیه شود. در نزد بعضی از مسیحیان، بهشت یک مرتبه از آسمان روحانی پایینتر است، و اهل بهشت از مواجهه با خدا محرومند.

در معتقدات اسلامی، در روز قیامت، پس از رسیدگی به حسابها، نیکوکاران مقام خاصی متناسب با درجه‌ی نیکوکاری خود در بهشت بدست میآورند، و بدکاران به دوزخ میروند. در قرآن، مأوای آنجهانی نیکوکاران جنة، و فقط در یک مورد فردوس و در یک مورد نیز جنة الفردوس و مکرراً جنات عدن خوانده شده است. بر طبق قرآن، بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده دارای جویهای آب و شیر و شراب و عسل و اقسام میوه است (سوره‌ی محمد ۱۶-۱۷)، و خداوند حوران بهشتی را با خلقتی خاص آفریده است (واقعه ۳۵)، و اهل بهشت بر تختهای زربفت مرصع تکیه زده‌اند، و پسران با پیمانه‌های شراب دورشان میگردند، و هر میوه یا گوشت پرنده یا هر یک از سفیدرویان سیاه‌چشم را که بخواهند در اختیار دارند (واقعه ۱۵-۲۱).

بهشهر (behšahr)، شهرستان ساحلی، ش استان دوم (مازندران)، چ‌ش بحر خزر. فعلا مشتمل بر سه بخش حومه، گلوگاه، و یانه‌سر است. در اسفند ماه ۱۳۳۳ هش بخش بهشهر از شهرستان ساری مجزا و به شهرستان تبدیل گردید. مرکزش، شهر **بهشهر** [سابقاً **اشرف**] (جم ۱۶٬۱۷۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری ل‌ش ساری بر راه آهن سرتاسری واقع میباشد. بنای آن به شاه عباس I صفوی منسوبست. **کاخ بهشهر** (سابقاً **قصر صفی‌آباد**) از دوره‌ی صفوی و بر بالای تپه‌ای مشرف به شهر قرار دارد. در عهد رضا شاه کبیر تعمیر و تغییرات زیاد یافت، و از صورت تاریخی خارج شد.

بهقباذ (behqobād)، در دوره‌ی خلفای عباسی، نام سه استان (عربی: کوره) در خاک عراق، بر شاخه‌ی شرقی رود فرات. لفظ بهقباذ [= نیکی قباذ] از نام قباد، پادشاه ساسانی در قرن ۵م، گرفته شده است، و اعراب همان نام و سازمان این نواحی را در عهد ساسانی اقتباس کردند. این سه استان، که گاهی آنها را بهقباذات میخواندند، از ج به ناحیه‌ی کوفه و اراضی باطلاقی فرات سفلی محدود بود.

بهلول (bohlul)، شهرت **وهیب ابن عمرو کوفی** (vohaybe 'bne amre kufi)، فت ح ۱۹۰ هق، فرزانه‌ی رند نکته‌گوی معروف که بدیوانگی مشهور بوده است. وی مطابق بعضی اقوال با هارون‌الرشید خلیفه‌ی عباسی خویشاوند بوده، و بعضی گفته‌اند از شاگردان امام جعفر صادق بوده است. سخنان لطیف و نکته‌های شیرین و نادر از قول او در کتابهای ادب ذکر کرده‌اند، که دلالت بر هوشمندی و نکته‌سنجی او دارد. گویند وی از فقیهان عصر خویش بوده است، و جهت رهائی از امضای فتوای قتل امام هفتم و باشارت او خود را بدیوانگی زده است. وفات بهلول بنا بر مشهور در حدود سال ۱۹۰ هجری واقع شده است، و اینکه بعضی او را با متوکل عباسی نیز همعصر شمرده‌اند بعید است و ظاهراً اساس درستی ندارد.

بهلول سلطان: ← بهلول لودی.

بهلول لودی (bohlule lōdi) یا **بهلول سلطان** (bohlul)، پادشاه (۸۵۵-۸۹۴ هق) دهلی و مؤسس ← سلسله‌ی لودی. از افغانان متوطن در پنجاب و پادشاهی قوی الاراده بود. بصحبت علما اشتیاق و علاقه میورزید، و همواره جانب عدل و انصاف را مرعی میداشت.

بهم (behem)، حکاکان آلمانی، ← بهام.

بهمئی (bahma'i)، بخش، ل‌غ شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان). در آبان ماه ۱۳۳۸ هش تشکیل یافت.

بهمئی، تیره‌ای (ح ۳٬۰۰۰ خانوار) از طایفه‌ی لیراوی کوه از ایل جاکی از ایلات کوه گیلویه. به سه شعبه‌ی بهمئی احمدی، بهمئی علاءالدینی، و بهمئی محمدی تقسیم میشود، که هر کدام دارای شعبه‌های کوچک متعددی هستند. بعضی از شعبه‌های بهمئی در دهستانهای بهمئی سردسیر و بهمئی سرحدی و بهمئی گرمسیر زندگی میکنند.

بهمئی سرحدی (bahma'ie sarhaddi)، دهستان (جم ۹٬۰۰۰ ؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۲۱ (؟) آبادی. از ل به رود کارون، از ش به طیبی سرحدی، از ج به بهمئی سردسیر، و از غ به کوههای جانکی محدود است. محصولش فراورده‌های دامی است.

بهمئی سردسیر (bahma'ie sardsir)، دهستان (جم ۶٬۰۰۰ ؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی. از ل به بهمئی سرحدی، از ش به طیبی سرحدی، از ج به طیبی گرمسیر، و از غ به جانکی محدود است. کوهستانی و آب و هوایش معتدل است. معدن گچ دارد. محصولش فراورده‌های دامی است. ساکنین (از تیره‌ی بهمئی احمدی و بهمئی علاءالدینی. ← بهمئی) بیشتر در چادر زندگی میکنند.

بهمئی گرمسیر (bahma'ie garmsir)، دهستان (جم ۵٬۰۰۰ ؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۷ (؟) آبادی. بین رود مارون و طیبی گرمسیر و بهمئی سردسیر واقعست. محصولش پشم و لبنیات است. معدن گچ دارد. ساکنین آن از بهمئی‌ها هستند.

بهمبر (bahambar)، ده (جم ۱٬۳۶۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان گسگرات، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، کنار مرداب انزلی، ۲۵ کیلومتری ل صومعه‌سرا. محصولش برنج، کنف، و توتون است. دوشنبه‌بازار دارد.

بهمشیر، خوزستان: ← بهمنشیر، شاخه‌ی کارون.

بهمن [= نیک‌اندیش]، در آیین زردشتی، یکی از امشاسپندان (← امشاسپند). در جهان مینوی نماینده‌ی منش نیک اهورمزدا است، و در جهان مادی نگهبانی چارپایان سودمند بدو سپرده است. وی موکل است بروز دوم (موسوم به بهمن) هر ماه شمسی و ماه یازدهم (موسوم به بهمن) هر سال شمسی. ← تقویم اوستائی.

بهمن[1]، توده‌ای وسیع از برف و یخ در ارتفاعات زیاد، که بسبب وزن خود بسرعت بر دامنه‌ی کوه سرازیر میشود، و اغلب هزارها تُن سنگ را با خود میآورد. بهمن ممکن است مخاطرات عظیم ببارآورد، و دهکده‌ها و جاده‌ها و جنگلهای سر راه خود را معدوم سازد. **باد بهمن** باد تندی است که بواسطه‌ی بهمن تولید میشود، و گاهی سبب ویرانی تقاطی که از خود بهمن فاصله‌ی زیادی دارند میگردد.

بهمن، در داستانهای ملی، پسر اسفندیار، که پس از کشته شدن پدرش، نیای او گشتاسپ تاج و تخت را

(1) avalanche

بدو سپرد، و او پس از رسیدن به پادشاهی به خونخواهی پدر قیام کرد. بهمن را در حماسه‌ی ملی و تاریخهای داستانی اردشیر نیز خوانده‌اند. داستانش بتفصیل در بهمن‌نامه آمده است.

بهمن، ده (جم ۲°۱۷۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان صفاد، بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ ۱۴ کیلومتری ش آباده.

بهمن ابن کیقباد، سراینده‌ی قصه‌ی سنجان.

بهمن اردشیر: ← بهمنشیر، شاخه‌ی کارون.

بهمن جابان، سردار ایرانی؛ ← الیس.

بهمن جادویه، سردار ایرانی، ← الیس؛ جر، جنگ.

بهمنجنه: ← بهمنگان.

بهمن سرخ، گیاه؛ ← شاسترسون.

بهمن شاه، علاءالدین: ← حسن گانگو.

بهمنشیر (bahmanšir)، دهستان (جم ح ۸°۰۰۰؛)، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، کنار رود بهمنشیر؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی.

بهمنشیر، دهستان (جم ۵°۰۰۰ ؟)، بخش حومه‌ی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، در اطراف رود کارون و رود بهمنشیر؛ دارای ۷ (؟) آبادی.

بهمنشیر، یا **بهمشیر** (bahmešir) یا **بمشیر** (bamešir)، شاخه‌ای از رود کارون، خوزستان، که در ح ۱۰ کیلومتری سابله از کارون منشعب شده از طریق خور بهمنشیر به خلیج فارس میریزد. طولش ح ۹۰ کم است. نامش ظاهراً تحریف‌شده‌ی بهمن اردشیر است، که منسوب به نخستین شاهنشاه ساسانی میباشد، که در قسمت جنوبی عراق و خوزستان کانالهای فراوان حفر کرد. جنوبیترین بخش ساحلی این ایالت، و نیز شهری مقابل ابله بر ساحل چپ شط العرب نیز بنام وی بهمن اردشیر خوانده میشد. بهمنشیر با شط الاعمی (شاخه‌ی دیگر کارون) جزیره‌ی قبان و با شط العرب جزیره‌ی آبادان را تشکیل میدهد.

بهمنگان (bahmangān)، معربش **بهمنجنه** (bahmanjana)، جشنی که ایرانیان باستان در "روز بهمن" (یعنی روز دوم) از ماه بهمن برپا میکردند (← بهمن، در آیین زردشتی).

بهمن میرزای قاجار، فت ۱۳۰۱ هق، از شاهزادگان باسواد و تربیت‌یافته‌ی قاجار؛ پسر عباس میرزا ولیعهد. در اواخر سلطنت محمد شاه قاجار مورد سوءظن واقع شد، و بشرکت در توطئه بر ضد شاه متهم گشت. ازین رو به قفقاز گریخت، و در آنجا وفات یافت. از تألیفاتش تذکره‌ی محمدشاهی است که آن را بنام محمد میرزا، برادر خویش، در سال ۱۲۴۷ هق تألیف کرده است.

بهمن‌نامه، منظومه‌ای حماسی، به فارسی، منسوب به ایرانشاه ابن ابی الخیر و جمالی قهریجردی (منسوب مهریجرد یا مهریگرد، از نواحی قدیم کرمان، نزدیک بم). این منظومه که بتقلید شاهنامه تصنیف شده به بحر متقارب است، و در حدود ده هزار بیت. موضوع آن داستان بهمن پسر اسفندیار است و مشتمل بر چهار قسمت: (۱) در باره‌ی جلوس بهمن بتخت سلطنت و حدیث وی با کتایون دختر پادشاه کشمیر و همای دختر خدیو مصر؛ (۲) در جنگ بهمن با پهلوانان سیستان؛ (۳) در باب تعقیب بهمن دختران رستم را در سیستان و اسیر کردن آنان؛ (۴) بیشتر در باره‌ی آذر برزین پسر فرامرز است.

از مقدمه‌های دو نسخه‌ای که از این کتاب در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی موجود است چنین بنظر میرسد که ناظم، پس از فوت (۴۷۸ هق) سلطان محمود سلجوقی، چند بار (در حدود ۴۹۵ و ۵۰۰ و ۵۰۱ هق) در منظومه‌ی خود تجدید نظر کرده است. و چون دو بار نام این کتاب در مجمل التواریخ و القصص، که در حدود ۵۲۰ هق تألیف گردیده، ذکر شده است، میتوان گفت که بطور قطع قبل از سنه‌ی ۵۲۰ هق برشته‌ی نظم درآمده.

بهمن‌نامه‌ی آذری، منظومه‌ای به فارسی، از آذری طوسی (فت ح ۸۶۶ هق). این منظومه که در شرح سلطنت سلاطین بهمنی دکن است به بحر متقارب مثمن میباشد، و بعد از ناظم، شاعران دیگر مانند نظیری قطعاتی بر آن افزوده‌اند، و از این رو، اشعارش یکدست نمینماید.

بهمنی (bahmani)، ده (جم ۲°۰۶۰؛)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بوشهر، استان هفتم (فارس)، ۸ کیلومتری ج بوشهر.

بهمنی، دهستان (جم ح ۷°۸۹۰؛) شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۹ (؟) آبادی. رود میناب مشروبش میکند. مرکزش، ده **بهمنی** (جم ۴۱۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵ کیلومتری لغ میناب است.

بهمنیار، احمد، ۱۳۰۱–۱۳۷۵ هق، شاعر و ادیب و نویسنده‌ی ایرانی؛ متولد کرمان. در کرمان روزنامه‌ی دهقان را منتشر کرد (۱۳۲۹ هق) و به احمد دهقان معروف شد. آنگاه روزنامه‌ی فکر آزاد را نخست در مشهد (۱۳۰۳ هش) و پس از چندی در تهران منتشر ساخت. در سال ۱۳۱۵ هش باستادی دانشگاه تهران تعیین شد.

بهمنیار ابن مرزبان، ابوالحسن، فت ۴۵۸ هق، فیلسوف و از شاگردان معروف ابوعلی سینا. از زردشتیان آذربایجان بود، و نزد ابوعلی تقرب داشت. کتاب المباحثات ابن سینا عمدةً سؤالات بهمنیار و جوابهای ابن سینا است. از آثارش کتاب التحصیل در منطق و طبیعیات و الاهیات و کتاب فی مراتب الوجود است.

بهمن یشت (bahman yašt)، یکی از یشت‌های اوستا. متن اوستائی آن از میان رفته، و کتابی پهلوی بنام زند وَهومن یَسْن و زند بهمن یشت در دست میباشد، که دارای ۴°۲۰۰ کلمه است، و ظاهراً در زمان انوشیروان از اوستائی ترجمه و تألیف شده (چونکه از پادشاهان پس از او در این کتاب نامی برده نشده)، ولی نسخه‌ای که امروز در دست است گویا بر اساس نسخه‌ی قدیمی، شاید در زمان مغول، فراهم گردیده باشد. دارمستتر تاریخ تألیف زند وهومن یسن را بین ۱۰۹۹ و نیمه‌ی قرن ۱۴م قرار داده، و نسخه‌ی خطی آن پیش از ۵۵۰ سال قبل نوشته شده.

موضوع این رساله پیشگوئیهائی راجع به آینده‌ی ملت و دین ایران و ظهور سوشیانت‌ها و آخر الزمان است. در آخر زراتشت‌نامه، از بهرام یژدو، که در ۶۴۷ یزدگری (۱۲۷۸ میلادی) بنظم درآمده، اشعاری در پیشگوئیهای زردشت است که چنین مینماید طبق متن بهمن یشت باشد. از کتاب زند وهومن یسن نسخ متعددی به پازند و فارسی نیز وجود دارد، ولی نسخه‌ی پهلوی اصیلتر مینماید. این کتاب در ۱۸۸۰ بوسیله‌ی وست به انگلیسی ترجمه شده است، و در ضمن مجموعه‌ی متون پهلوی بطبع رسیده، و بهرام گور انکلساریا آنرا تصحیح و به انگلیسی ترجمه کرده و در ۱۹۱۹ در بمبئی بطبع رسانیده، و از روی این طبع بوسیله‌ی صادق هدایت بفارسی ترجمه شده است، و اول بار در ۱۳۱۸ هش در تهران منتشر گردیده

بهمنیه (bahmaniyye)، سلسله‌ای از پادشاهان مسلمان هند که از حدود سنه‌ی ۷۴۸ تا ۹۳۲ هق در دکن فرمانروائی داشتند. این سلسله بوسیله‌ی حسن گانگو، از سرداران محمد ابن تغلق (سلطان دهلی) تأسیس گشت، و این سردار از فتنه‌ها و اغتشاشاتی که در مملکت سلطان دهلی پدید آمد استفاده کرد، و در دکن حکومتی مستقل تشکیل داد، و خود را علاءالدین بهمن شاه خواند. اعقاب او به بسط قلمرو خویش کوشیدند و غالباً با هندوان مجاور در حرب و ستیز بودند. عظمت این سلسله پس از مرگ محمد شاه III و وزیر او محمود گاوان روی بنقصان نهاد، و با برآمدن سلسله‌ی بریدشاهیه منقرض گردید، و مملکت سلاطین بهمنی بین امرای سلسله‌های نظام‌شاهیه، عادلشاهیه، عمادشاهیه، قطب‌شاهیه، و بریدشاهیه تقسیم شد.

تعداد سلاطین بهمنی ۱۸ نفر بوده که پایتخت ۸ تن اول از آنها در **گلبرگه** (احسن‌آباد) و پایتخت سایرین در بیدر (محمدآباد) بود.

سلاطین بهمنیه

(I) پایتخت، گلبرگه (احسن‌آباد)

	دوره‌ی سلطنت
(۱) علاءالدین حسن بهمن شاه 1	۷۴۸–۵۹ هق
(۲) محمد شاه 1	۷۵۹–۷۶ »
(۳) علاءالدین مجاهد	۷۷۶–۷۹ »
(۴) داود 1	۷۷۹–۸۵ »
(۵) محمد شاه II	۷۸۵–۹۹ »
(۶) غیاث‌الدین تهمتن	۷۹۹ »
(۷) شمس‌الدین داود II	۷۹۹–۸۵ »
(۸) تاج‌الدین فیروز	۸۵۵–۲۵ »

(II) پایتخت، بیدر (محمدآباد)

(۹) شهاب‌الدین احمد I	۸۲۵–۳۹ »
(۱۵) علاءالدین احمد II	۸۳۹–۶۲ »
(۱۱) علاءالدین همایون	۸۶۲–۶۵ »
(۱۲) نظام‌الدین احمد III	۸۶۵–۶۷ »
(۱۳) شمس‌الدین محمد شاه III	۸۶۷–۸۷ »
(۱۴) شهاب‌الدین محمود شاه	۸۸۷–۹۲۴ »
(۱۵) احمد IV	۹۲۴–۲۷ »
(۱۶) علاءالدین	۹۲۷–۲۹ »
(۱۷) ولی‌الله	۹۲۹–۳۲ »
(۱۸) کلیم‌الله	۹۳۲ »

بهنام پازکی، دهستان؛ ← ورامین.

بهنام سوخته، دهستان؛ ← ورامین.

بهنام عرب، دهستان؛ ← ورامین.

بهنام وسط، دهستان؛ ← ورامین.

بهنسا (bahnasā)، باستانی **اوکسورهونخوس**[1] (oksurhunxos؛ ینـ)، محلی در مصر علیا، نزدیک فیوم، که در آنجا در ۱۸۹۶–۹۷ و ۱۹۰۶–۱۹۰۷ پاپیروسهای فراوان (بیشتر از دوره‌ی یونان و بیزانس) کشف گردید. در دوره‌ی بیزانس شهری پررونق و کلیساها و دیرهایش مشهور بود. در

(1)Oxyrhynchus

هنگام هجوم عرب، پادگان یونانی آن شجاعانه مقاومت کرد. در قرون وسطی نیز رونق فراوان داشت، و در قرن ۵م هق مرکز ناحیه‌ای بهمین نام گردید. اینک ویرانه‌ای بیش نیست.

بهوپال[1] (bhopāl)، شهر (جه ۱۰۲°۳۳۳)، کرسی ایالت مدهیا پرادش، هند، کنار دو دریاچه‌ی زیبا. از مراکز داد و ستد و دارای صنعت نساجی است. شهر و قلعه‌ی آن را دوست محمد خان، اولین نواب کشور بهوپال، بنا نهاد (۱۱۴۱ هق)، و قلعه را بنام زوجه‌ی خود فتح بی‌بی، فتحگره (fath-garh) نامید.

بهوپال[1]، کشور نواب‌نشین سابق در هند مرکزی، که از ۱۹۵۶ جزء ایالت مدهیا پرادش هند است. از لحاظ اهمیت دومین کشور مسلمان (بعد از حیدرآباد) هند بود. مرکزش شهر بهوپال بود که اینک کرسی مدهیا پرادش است. شهر و دولت بهوپال را سپاهی حادثه‌جوئی بنام دوست محمد خان (فت ۱۱۵۳ هق) در زمان بهادر شاه I تأسیس کرد، و او بعداً از ضعف دولت تیموری هند استفاده نموده مستقل شد، و خود را نَوّاب خواند. در ۱۲۳۶ هق، که نواب بهوپال درگذشت، زوجه‌ی وی قدسیه بگم، بعنوان نایب‌السلطنه‌ی دختر صغیرش، حکومت را بدست گرفت، و این دختر، که نامش سکندر بگم بود، در ۱۲۶۱ هق رسماً جلوس نمود، و سلسله‌ی بگمهای مشهور بهوپال از او شروع میشود. آخرین عضو این سلسله سلطان جهان بگم در ۱۳۴۵ هق (۱۹۲۶ بم) بنفع پسرش حمیدالله خان کناره‌گیری کرد.

بهوتان[2] (bhutān) یا **بوتان** (butān)، کشور (حـ ۴۶°۶۰۰ کمم؛ جمـ حـ ۶۰۰°۰۰۰) تحت الحمایه‌ی هند، در ش هیمالایا، بین هند و تبت؛ کرسی آن پوناکا. سابقاً یک فرمانروای دینی و یک فرمانروای دنیائی داشت، ولی از ۱۹۰۷ تحت حکومت یک مهاراجه است. مذهب غالب لامائی است. بیشترش کوهستانی و جنگلی است. در ۱۹۴۹، دولت هند جانشین بریتانیا در اعطای کومک مالی و اداره‌ی سیاست خارجی آنجا گردید.

بهودان: ← بهاوه، آکهاریا وینوبها.

بهووانشوار[3] (bhuvāneśvār)، شهر، کرسی اوریسه، ش هند. از مراکز آیین شیوائی و از قرن ۵م تا قرن ۱۰م پایتخت سلسله‌ی کِساری بود. قریب پانصد مقبره‌ی بسیار جالب از چندین هزار مقبره‌اش باقی است؛ معبد بزرگ آن از زیباترین معابد هند است.

بهی (bchi)، دهستان (جـه ۱۶°۲۰۰؛)، ش بخش بوکان، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۶ (؛) آبادی. رودهای زرینه‌رود و سیمینه‌رود در آن جاریست. محصولش غلات و توتون است. مرکزش ده تکان‌تپه (tekān–) (جه ۵۶۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری ش بوکان واقعست.

بهیلها[4] (bhil.hā)، مردمی (بیش از ۱°۰۰۰°۰۰۰ تن) ساکن قسمت غربی هند مرکزی (مخصوصاً قسمت جنوبی ایالت راجپوتانا و قسمت شمالی ایالت بمبئی). زبان آنها بهیلی است که از زبانهای هندو اروپائی میباشد. فرهنگ آنها از آیین هندو متأثر است، ولی در آن مستهلک نشده است.

بی (bey)، لقب، ← بک.

بیابان، بخش، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار قسمت شرقی تنگه‌ی هرمز، مرکزش سیرک. این بخش در آذر ماه ۱۳۳۳ هش از دهستانهای بیابان شرقی و بیابان غربی تأسیس گردید.

بیابان[5]، ناحیه‌ای کماب و تا حدی پوشیده از ماسه که گیاه در آن کم میروید یا تقریباً هیچ نمیروید، و زیای آن محدود و منحصر به جانورانی مخصوص و متناسب با زندگی در چنین محیطی است. پهنه‌های بیابانی را، که بعلت سرمای شدید باین حال درمیآیند و اغلب مستور از برف و یخ دائمی هستند، "بیابان سرد" مینامند، و آنها را تحت عنوان بیابان (که به بیابانهای نواحی گرمسیر اطلاق میشود) نمیآورند. تخمیناً قریب ۱/۵ خشکیهای زمین بیابان است. بزرگترین نواحی بیابانی زمین بین عرضهای جغرافیائی ۲۰° و ۳۰° در شمال و جنوب استوا در نواحیی که یا کوهها راه بادهای بسامان را سد میکنند و یا پهنه‌های پرفشار جوّی باعث جریانهای نزولی هوا و فقدان ریزش میشوند واقعند. عوامل دیگری که در پیدایش بیابانها مؤثرند عبارتند از مقدار آفتاب، سرعت تبخیر آب، و دامنه‌ی تغییر دما. عموماً اگر بارش سالیانه کمتر از ح ۲۵ سم باشد شرایط بیابانی بوجود میآید. در بعضی بیابانها در فواصل چند سال باران نمیبارد. در بعضی نواحی که بارش تا حدود ۵۰ سم است، بسبب تبخیر شدید و آب کشیدن شدید زمین، ممکن است شرایط بیابانی یا نیمه‌بیابانی بوجود آید.

تنها قاره‌ای که بیابان ندارد اروپا است، ولی در اطراف دریای سیاه و دریای خزر و در قسمتهائی از اوکرائین و ل قفقاز نواحی نیمه‌بیابانی دیده میشود. صحرای گوبی در آسیا بعلت دوری از آب بحالت بیابان عظیمی درآمده است. در قسمتهای جنوبیتر قاره، نواحی بیابانی در غ هند، و در بلوچستان، افغانستان، ایران، عراق، و عربستان موجود است. صحرای افریقا بزرگترین بیابانهای زمین است، و بعد از آن صحاری استرالیای مرکزی و غربی است. امریکای جنوبی، بیابانهائی در نواحی ساحلی و داخلی شیلی و در آرژانتین و پاتاگونیا در ش کوههای آند دارد. در امریکای شمالی، از ل مکزیک بطرف شمال صحراهائی دیده میشود.

رستنیهای بیابانی بفاصله‌ی زیادی از یکدیگر میرویند، و برگها و ساقه‌هاشان بطوری با محیط تناسب یافته که سبب تقلیل تبخیر آب میگردد؛ ریشه‌های آنها مانند شبکه‌ی پراکنده‌ای است که تا عمق ۱۵ متر فرو میرود. نیز ← واحه؛ تلماسه.

بیابانک (biābānak)، ده (جـه ۱°۱۸۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سرخه، بخش حومه‌ی شهرستان سمنان؛ ۲۲ کیلومتری چغ سمنان. راه آهن تهران–مشهد ازین دهستان میگذرد.

بیابانک، ناحیه‌ای در کویر نمک، ایران مرکزی. مشتمل بر چندین واحه است که مهمترین آنها ۹ آبادی جندق، فرخی، جرمق (گرمه)، اردیب، ایراج، مهرجان، بیاضیه، چوپانان، و خور میباشد. بنقل روایات، ناحیه‌ی بیابانک در دوره‌ی ساسانیان تبعیدگاه بوده، و در هر حال قراینی حاکی است که این ناحیه پیش از اسلام مسکون بوده است. و نیز بقول بعضی مآخذ، اعراب در تعقیب یزدگرد III از کویر مرکزی ایران گذشتند، و مردم آنجا را مطیع ساختند، و از طرف دیگر، بنقل روایات محلی، بیابانک در قرن سوم هق در زمان امام رضا اسلام آورد.

بیات (bayāt)، دهستان، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی، دارای ۲۹ آبادی.

بیات، از قبایل اغز (ترکمن). این قبیله در فتوحات سلاجقه در آسیای صغیر شرکت داشت. در قرن ۸م هق، این قبیله در سوریه‌ی شمالی در بین ترکمنها دیده میشود؛ از شعبه‌های مهم آن شام بیات بود. بیاتهای سوریه‌ی شمالی در قرن ۹م هق در فعالیتهای آق قوینلو سهیم بودند. در قرن ۱۰م هق در ایران مخصوصاً در کرّاز و کرهرود تا چ همدان فعالیت داشتند. تعداد آنها را ۱۰°۰۰۰ چادر تخمین کرده‌اند، و بعداً (ظاهراً برای تمیز آنها از سایر بیاتهائی که به ایران آمده بودند) به آق بیات معروف شدند. آق بیات‌ها اسبهای عالی تربیت میکردند، و شاه عباس صفوی آنها را بعنوان هدیه به هند میفرستاد. گویند مقام بیات در موسیقی ایرانی و ترکی مقتبس از آهنگهای این قبیله است. در حال حاضر شاخه‌هائی از قبیله‌ی بیات در خراسان زندگی میکنند، و معروف به قره بیات هستند.

بیات اصفهان: ← اصفهان، از آوازها.

بیات ترک: ← شور، دستگاه.

بیار، مرکز بخش بیارجمند، شاهرود.

بیار[6]، **پیر** (pier biār)، حـ ۱۵۶۷–۱۶۲۲، مبلغ یسوعی فرانسوی در امریکای شمالی. در رأس اولین هیئت مذهبی یسوعی به کانادا رفت (۱۶۱۱). کتاب گزارش فرانسه‌ی جدید (۱۶۱۶) او ارزش تاریخی دارد.

بیارجمند (biārjomand)، بخش (جه ۱۰°۰۰۰؛)، چ‌ش شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، کنار دشت کویر. در زمستان تیره‌هائی از سنگسری و کردهای قوچانی برای چرای گله‌های گاو و گوسفند از مراتع آن استفاده میکنند. محصولش غلات، تنباکو، و پنبه است. مرکزش، **بیار** (جه ۲°۰۶۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۱۴ کیلومتری چ‌ش شاهرود است.

بیاریتس[7] (biārits)، شهر (جه ۲۱°۵۴۲)، ولایت باس-پیرنه، چغ فرانسه، بر خلیج بیسکی، نزدیک مرز اسپانیا. از تفرجگاههای معروفست.

بیاضی: ← قطع.

بیالقه (bayāleqa) یا **پاولیسینها**[8] (pālisian.hā) [احتمالا از نام پاولوس سمیساطی یا از نام پولس حواری]، فرقه‌ای از مسیحیان که ظاهراً اصلا در قرن ۷م بم در ارمنستان پیدایش یافت. اصول عقاید آنها روشن نیست؛ تقریباً محقق است که قائل به ثنویت بودند، و ممکن است که مانویت را اقتباس کرده باشند. آیینهای مقدس و تمثالها و قسمتی از کتاب مقدس را مردود میدانستند. در دوره‌ی امپراطوری بیزانس، از قرن ۷م تا قرن ۱۲م قدرتی داشتند. از امپراطورهای بیزانس، جز آنهائی که طرفدار تمثال‌شکنی بودند، سایرین (و

(۱)Bhopal (۲)Bhutan (۳)Bhuvaneswar (۴)Bhils (۵)desert (۶)Biard (۷)Biarritz (۸)Paulicians

نیز کلیسای ارتدوکس شرقی) به تعقیب و آزار بیالقه پرداختند؛ بسیاری از آنان بقتل رسیدند یا به ممالک اسلامی گریختند. در قرن ۹م قدرت نظامی معتنابهی داشتند، ولی امپراطور باسیلیوس I آنها را مقهور کرد، و از آن زمان آزار کردن بآنان شدت یافت. بسیاری از بیالقه در قرن ۱۰م جبراً به تراکیه اعزام شدند تا سدی در مقابل قبایل مهاجم تشکیل دهند. در بلغارستان بیالقه به بوگومیلها پیوستند. بقیده‌ی یکی از مورخین یونانی، بقایائی از بیالقه تا آغاز قرن ۱۹م در بلغارستان و ارمنستان موجود بود.

بیالیستوک[1] (biālistok)، شهر (جم ۶۵٬۸۰۰)، لش لهستان؛ از مراکز نساجی.

بیان (bayān)، نام کتابی از آثار میرزا سید علی محمد شیرازی معروف به باب. ← باب.

بیان، علم [بیان (عربی)، = روشنی، آشکاری]، در ادبیات، مجموع قواعدی که از چگونگی آوردن معنی واحد براههای گوناگون ـ که هر یک با دیگری در آشکاری یا پوشیدگی تمیز اختلاف دارد ـ گفتگو میکنند. (← حقیقت؛ مجاز؛ تشبیه؛ استعاره؛ کنایه).

بیان الادیان (bayāno 'l.ʿadyān)، کتابی در شرح ادیان و مذاهب، بفارسی، از ابوالمعالی محمد ابن عبیداله ابن علی (از فضلای متوفی در اواخر قرن پنجم هق)، که شاید در موضوع خود قدیمترین کتاب فارسی باشد، و از جهت انشاء یکی از کتابهای بسیار خوب زبان فارسی است. در ۴۸۵ هق تألیف شده و مشتمل است بر ۵ باب (که باب پنجم آن بدبختانه بدست نیامده)، و در هر باب از چند ملت نام برده شده. ظاهراً اول بار در ۱۸۸۳، با ترجمه‌ی فرانسوی، در جلد اول منتخبات فارسی (از شفر) در پاریس، و در ۱۳۱۲ هش باهتمام عباس اقبال آشتیانی در تهران بطبع رسیده.

بیان خوش (bayāne xoš)، رساله‌ای عرفانی در خلق انسان، بفارسی، از شاه نعمت‌الله ولی. در ۱۳۱۱ هش در ضمن رسائل شاه نعمت‌الله ولی در تهران بطبع رسیده است.

بیانی: ← عبدالله مروارید.

بیانیه: ← ازلیه.

بیبراکته[2] (bibrākte)، شهر قدیم گل، مرکز طایفه‌ی آیدولی. در آنجا یولیوس قیصر طایفه‌ی هلوتها را شکست داد (۵۸ ق‌م). شهر کنونی اوتون نزدیک آن ساخته شده.

بیبرس (baybars) [بیبرس I]، ملقب به **الملک الظاهر رکن‌الدین**، ۶۲۰ ؟–۶۷۶ هق، چهارمین سلطان (۶۵۸–۷۶) مصر از سلسله‌ی ممالیک بحری. در آغاز از غلامان ترک الملک الصالح نجم‌الدین ایوبی بود. در جنگ عین الجالوت و قتل قطز (۶۵۸ هق) که بدنبال آن روی داد شرکت داشت. در اوایل سلطنت خود بتصرف قلمرو امرای ایوبی پرداخت، در ۶۶۲ هق حمص را به متصرفات خود منضم کرد. سپس بفرماندهی لشکر عظیمی که فراهم کرده بود، در ۶۶۳ هق از قاهره عازم جنگ با صلیبیان شد؛ استحکامات آنان را یکی بعد از دیگری گرفت؛ در ۶۶۳ هق بندر قیصریه و در ۶۶۶ هق یافا و انطاکیه را تصرف نمود (انطاکیه از اوایل جنگهای صلیبی تا این زمان در تصرف مسیحیان بود). در سلطنت ۱۷ ساله‌ی او، سپاهیان مصر ۲۱ بار صلیبیان را مغلوب کردند؛ صلیبیان هیچگاه از ضرباتی که بیبرس بر آنان وارد کرد کمر راست نکردند. نه بار با سپاهیان مغول جنگید، در ۶۷۴ هق اباقا خان را مغلوب نمود. سرانجام در دمشق وفات یافت.

بیبرس در امور داخلی مصر و متصرفات خود هماهنگی بیسابقه‌ای برقرار کرد. دستگاه اطلاعاتی منظمی تأسیس نمود که اخبار فوری را با کبوتر میفرستاد. فقط قریب نصف مدت سلطنت خود را در قاهره گذرانید. در بسیاری از جنگها شخصاً فرماندهی میکرد، و از خطر باکی نداشت. بازرسی‌های او غیر منتظره بود؛ در راه مسیر خود را تغییر میداد تا متصدیان امور مجال ظاهرسازی نیابند. در سال ۶۵۹ هق، که احمد نامی از خاندان عباسی در قاهره به وی پناهید، او را با لقب المستنصر بالله به خلافت شناخت، و برای او در قاهره دستگاه خلافت برپا کرد، و بدین طریق، مقر خلافت عباسی از بغداد به قاهره انتقال یافت. البته احمد در امور مملکت مداخله‌ای نداشت، و خلافت او فقط دینی بود، و هدف بیبرس از شناسائی او این بود که شهرهای مذهبی حجاز را تحت استیلای خود درآورد. سرگذشت حیرت‌انگیز بیبرس وی را بزودی بصورت مردی افسانه‌ای درآورد. داستان سیرهٔ بیبرس در باب وقایع زندگی اوست.

بیبرشتاین‌ـکازیمیرسکی، آلبرت دو: ← کازیمیرسکی، آلبرت دو بیبرشتاین.

بیبلوس، لبنان، ← بوبلوس.

بیبلیوتک ناسیونال: ← پاریس، کتابخانه‌ی ملی.

بی‌بی (bibi)، لفظی از ریشه‌ی ترکی شرقی، بمعنی مادربزرگ و بانو، که در زبان فارسی از قدیم بمعنی خانم خانه بکار میرفت. در قرن ۱۳م در خراسان به زنان متشخص و محترم اطلاق میشد. شهرت بی‌بی منجمه و ابن بی‌بی و نیز عنوان بی‌بی شهربانو برای دختر یزدگرد III بدین مناسبت است.

بی‌بی شهربانو، بقعه‌ی سنگی از قرن چهارم هق، در کوهستان مشرق شهر ری (کوه بی‌بی شهربانو)، که گویند مدفن شهربانو، دختر یزدگرد III ساسانی، است. نمونه‌ای است از آبادیها و معماری عهد آل بویه و سلجوقی؛ صندوق منبت از ۸۸۸ هق، و در منبت از عهد صفوی است، الحاقاتی از دوره‌ی قاجاریه دارد.

بی‌بی منجمه (monajjeme)، بانوی ستاره‌شناس ایرانی؛ زوجه‌ی مجدالدین محمد ترجمان (ف ۶۷۰ هق) و مادر ابن بی‌بی. دختر کمال‌الدین سمنانی، رئیس شافعیه‌ی نیشابور، بود. در احکام نجوم شهرتی تمام داشت، و ظاهراً پیشگوئیهایش غالباً درست درمیآمد. در دستگاه جلال‌الدین منکبرنی تقرب داشت، و بعد از استیصال وی با شوهرش بخدمت علاءالدین کیقباد، از سلاطین سلجوقی روم، درآمد.

بیبینا[3]**، گالی دا** (gālli dā bibienā)، خاندان معروف نقاشان ایتالیائی در قرون ۱۷م و ۱۸م. از **جووانی ماریا گالی دا بیبینا** (jovānni māriā)، ۱۶۲۵–۶۵، نقاشیهائی بر محرابهای کلیساهای بولونیا بجا مانده است. یکی از پسرانش، **فردیناندو گالی دا بیبینا** (ferdināndo)، ۱۶۵۷–۱۷۴۳، معروفترین فرد خاندان است. طرحهائی که برای صحنه‌ی نمایش و برای تزیینات جشنهای درباری و عمومی بوجود آورده، و نیز طرحهای معماری او، در سراسر اروپا شهرت داشته است. وی رساله‌هائی درباره‌ی معماری نوشته. دیگر اعضای خاندان نیز بعنوان نقاشان تزیینی مشهورند.

بیت، در احکام نجوم، ← بیوت.

بیت (beyt) (نیز ← بیت، لفظ)، در علم عروض، شعری مرکب از دو نیمه، در وزن برابر یکدیگر، که بر یک قافیه باشند یا نباشند. هر نیمه را مصراع [عربی، = لنگه‌در] خوانند.

بیت (beyt؛ عربی bayt)، لفظ عربی، بمعنی منزل و خانه، که در جزء نام بعضی امکنه و جز آن میآید. مثلا مقالات آتیه را ببینید. نیز ← بیت، در علم عروض. برای معنی نجومی بیت ← بیوت.

بیت الارقم: ← ارقم.

بیت الحرام (beyto 'l.harām) (نیز ← بیت، لفظ)، خانه‌ی کعبه در مکه، که چون ورود بدان برای مشرکین حرام است بدین نام خوانده شده.

بیت الحکمه (beyto 'l.hekma) (نیز ← بیت، لفظ)، مؤسسه‌ی علمی معروفی که مامون خلیفه (۱۹۸–۲۱۸ هق)، بتقلید از دار العلم قدیم جندیشاپور، در بغداد تأسیس کرد. ظاهراً فعالیت عمده‌ی آن ترجمه‌ی آثار علمی و فلسفی یونانی الاصل بود. عده‌ای از مترجمین عالیمقام و نیز کاتبان و صحافان در آنجا کار میکردند. کتابخانه‌ای که بدین طریق فراهم آمد، و عنوان خزانة الحکمه (xezānato 'l.hekma) داشت، از زمان هارون‌الرشید و برامکه سابقه داشت. از مؤسسات وابسته به بیت الحکمه رصدخانه‌ای در بغداد و رصدخانه‌ای در دمشق بود، که منجمین اسلامی در آنجا به رصد کواکب و فراهم کردن زیجها اشتغال داشتند. بیت الحکمه بمعنی اخص با روی کار آمدن حکومت ارتجاعی متوکل خلیفه از بین رفت، ولی تأثیر آن در بسط علوم و معارف در دوره‌ی اسلامی از حساب بیرون است. نیز ← دار الحکمه.

بیت العتیق (beyto 'l.ʿatiq) (نیز ← بیت، لفظ) [عربی، = خانه‌ی آزادشده، یا، خانه‌ی کهن]، در قرآن (حج ۳۰، ۳۴) خانه‌ی کعبه، که چون مملوک نیست آزاد است، و چون قدیمترین جایگاه عبادت حق است، عتیق نامیده شده.

بیت العدل ملی (یا مرکزی): ← بهائیه.

بیت القصیده: ← قصیده.

بیت المال (beyto 'l.māl) (نیز ← بیت، لفظ)، مرکز محاسبات و خزانه‌ی اموال دولتی در دوران خلافت اسلامی. بیت المال را، بنا بر مشهور، اولین بار عمر خطاب خلیفه‌ی ثانی بوجود آورد، و همواره خلیفه یا نایب او یا مامور آن رسیدگی میکرد. خراج و جزیه و زکات و خمس و غیره در بیت المال جمع میشد.

بیت المقدس[4] (beyto 'l.maqdes یا beyto 'l-moqaddas) (نیز ← بیت، لفظ) یا **قدس** (qods) [عربی القدس یا القدس الشریف] یا **اورشلیم** (ursālim) [عبری، = شهر سلامتی]،

(۱)Bialystok (۲)Bibracte (۳)Bibiena (۴)Jerusalem

شهر (جه منطقه‌ی اسرائیل ح 160‘000؛ جه منطقه‌ی اردن هاشمی ح 75‘000)، بر مرز اسرائیل و اردن هاشمی، چش تل اویو. شهر جدید در 1950 پایتخت مملکت اسرائیل شد؛ شهر قدیم جزو مملکت اردن هاشمی است. بیت المقدس در نزد مسلمانان و یهودیان و مسیحیان هر سه مقدس و زیارتگاه است. پیش از آنکه کعبه قبله شود، مسلمانان بطرف آن نماز میگزاردند. در ادبیات یهودی و مسیحی غالباً از آن بنام صهیون (sehyun) یاد میشود. تقریباً تمام امکنه‌ی مقدس در شهر کهنه واقع است. از زیارتگاههای مسلمانان قبة الصخره و مسجد الاقصی است. دیوار ندبه در نزد یهودیان مقدس است. مسیحیان مخصوصاً کلیسای قبر مقدس یا کلیسای قیامت را که بنا بروایات بر محل جلجتا استوار است تقدیس میکنند. شهر کهنه باروئی دارد که آنرا سلطان سلیمان I بنا کرد (1542). در ش شهر کهنه دره‌ی قدرون است که در آن باغ جتسیمانی و کوه زیتون قرار دارد؛ در ل آن کوه سکوپوس و دانشگاه یهود واقعست. شهر جدید (قسمت غربی اورشلیم) مرکز سیاسی و اقتصادی، و مشتمل بر ادارات دولتی، آموزشگاهها، موزه‌ی باستانشناسی فلسطین، صومعه‌ها، و معابد یهودی است. کلیساها و زیارتگاههائی، که هر یک یادگار یکی از حوادث مذکور در کتاب مقدس یا قدیسین است، در اورشلیم فراوان است.

اورشلیم لااقل از قرن ۱۵م ق‌م سابقه دارد. داود پیغمبر آن را از یبوسیان گرفت، و پایتخت خویش ساخت؛ سلیمان در آن معبدی ساخت، و بر شکوهش افزود؛ در اینجا سلاطین یهود برای حفظ قدرت خود تلاش میکردند؛ بسیاری از انبیای یهود در کوچه‌های همین شهر مردم را موعظه میکردند. در 586 ق‌م بتصرف بابل درآمد؛ عزرا و نحمیا، پس از بازگشت از اسارت، از نو آن را ساختند. پایتخت مکابیان و سلسله‌ی هرودس بود. نخستین امپراطوران روم دشمن بیت المقدس بودند؛ تیتوس شهر و معبد آنرا ویران کرد (70 ب‌م). پس از شورش برکوخبا، رومیان اورشلیم را بصورت یکی از مراکز بت‌پرستی درآوردند، و آیلیا کاپیتولینا نامیدند (134 ب‌م). با مسیحی شدن امپراطور قسطنطین، اورشلیم تجدید حیات کرد. معروف است که مادر قسطنطین بسیاری از امکنه‌ی مقدس را اکتشاف و تعمیر کرد. چون قضیه‌ی اسراء و معراج پیغمبر اسلام با این شهر ارتباط داشت، در سال ۱۵ هق که توسط مسلمانان تسخیر شد آسیبی بآن نرسید. اختلاف میان مسلمانان و مسیحیان بر سر امکنه‌ی مقدس باعث جنگهای صلیبی گردید. در 1099 اورشلیم بدست صلیبیان افتاد (← اورشلیم، مملکت لاتینی). در 1187، صلاح‌الدین ایوبی شهر را بازگرفت، و تقریباً پیوسته تحت تصرف مسلمانان ماند، تا آنکه بریتانیا در جه I بر آن مستولی گردید؛ از آن ببعد مرکز قیمومت بریتانیا بر فلسطین شد. وقتی که دوره‌ی قیمومت بپایان رسید، مسلمانان و یهودیان هر دو میخواستند اورشلیم را تحت اختیار خویش درآورند. پس از جنگهای فراوان، یهودیان شهر کهنه را تسلیم کردند و شهر نو را نگاه داشتند.

بیت ایل[1] یا **بیت ئیل** (هر دو beyte il) (نیز ← بیت، لفظ) [از عبری، = خانه‌ی خدا]، شهری ویران در فلسطین، ح ۱۸ کیلومتری ل اورشلیم. در اینجا ابراهیم مذبحی ساخت (پیدایش ۸.۱۲). با سرگذشت یعقوب و سموئیل نیز بستگی دارد. تابوت عهد مدتی مدید در این شهر بود. یربعام کوشید که آن را پایتخت دینی و رقیب اورشلیم سازد، و گوساله‌ی طلائی برای پرستش در آن نصب کرد. نام بیت ایل با بت‌پرستی قرین شد، و انبیای اخیر بنی اسرائیل از خرابی آن پیشگوئی کردند. (پیدایش ۸.۱۲؛ ۱.۳۵–۱۵؛ داوران ۲۶.۲۰، ۲۷؛ اول پادشاهان ۲۶.۱۲–۳۳؛ عاموس ۱۴.۳). شهر کنونی (بیتین) در اردن هاشمی واقعست.

بیت جبریل، فلسطین: ← بیت جبرین.

بیت جبرین (beyte jebrin) (نیز ← بیت، لفظ) یا **بیت جبریل** (jebril)، باستانی **الئوتروپولیس**[2] (eleuteropolis) [یـ، = شهر مردان آزاد]، شهری قدیم در فلسطین، در ج یهودا، ح ۶۴ کیلومتری غ‌ل‌غ حبرون و ج‌غ اورشلیم. چندین بار تاراج و ویران شد. سپتیموس سوروس آنرا تجدید بنا کرد و الئوتروپولیس نامید (200 ب‌م). در زمان خلافت ابوبکر، عمرو ابن عاص آنرا گرفت. در جنگهای صلیبی اهمیت داشت؛ در ۵۸۳ هق (۱۱۸۷ ب‌م) صلاح‌الدین ایوبی آنرا از صلیبیان بازگرفت.

بیت حسدا[3] (beyte hasdā) (نیز ← بیت، لفظ)، حوضی در بیت المقدس که گویند بیماران را شفا میداد (یوحنا ۲.۵–۹). ممکن است همان حوضی باشد که اخیراً در گوشه‌ی ل‌ش شهر کشف شده است.

بیتریس (biatris)، اسم انگلیسی برای زن؛ ← بئاتریکس، اسم.

بیتس[4]**، هنری والتر** (henri wältər beyts)، ۱۸۲۵–۹۲، طبیعیدان انگلیسی، پوینده‌ی مسیر علیای رود آمازون. اول کس است که نظریه‌ی موجهی برای بومسانی بیان کرد.

بیتسیوس، آلبرت: ← گوتهلف، یرمیاس.

بیت شان[5] (beyte šān) (نیز ← بیت، لفظ)، باستانی **سکوتوپولیس**[6] (skutopolis)، نام کنونی **بیسان** (baysān)، شهر، فلسطین قدیم، بر ملتقای دره‌های اردن و یزرعیل، ح ۲۹ کیلومتری ج‌ش ناصره. در اوایل عصر مفرغ مسکون بود (ح 3000–2000 ق‌م)، و بقایای فراوان از دوره‌ی پیش از بنی اسرائیل دارد؛ در زمان جتی‌ها و در اوایل تاریخ مصر اهمیت داشت. مدتها بین کنعانیان و یهودیان متنازع فیه بود، تا آنکه سرانجام داود آنرا تحت فرمان آورد. در ۶۵ ق‌م پومپیوس آنرا گرفت، و بنام سکوتوپولیس، از شهرهای عمده‌ی دکاپولیس گردید. شهر کنونی بیسان (جه تخمیناً 5‘540) در اسرائیل واقعست.

بیت صیدا[7] (beyte saydā) (نیز ← بیت، لفظ) [از عبری، = خانه‌ی شکار]، شهر، فلسطین قدیم، کنار ساحل شمالی دریای جلیل، کمی در مشرق مصب نهر الاردن. قدیس آندرئاس (اندراوس) و بطرس و فیلیپس، از حواریون مسیح، در اینجا متولد شدند.

بیت عبره[8] (beyte abra) (نیز ← بیت، لفظ) [از عبری، = گذرگاه]، محلی بر رود اردن، نزدیک بحر المیت، که گویند قوم اسرائیل در زمان یوشع از آن گذشتند. یحیی معمدان در آنجا مشغول تعمید دادن بود که عیسی نزد او آمد.

بیت عنیا[9] (beyte anyā) (نیز ← بیت، لفظ)، دهکده، فلسطین قدیم، بر دامنه‌ی کوه زیتون، ح ۳ کیلومتری ش بیت المقدس. الیعازر و مرثا و مریم در آنجا منزل داشتند. گویند صعود عیسی در آنجا واقع شد. نام کنونی آن العازریه (al.ʿāzariyya) (در اردن هاشمی) است. نیز ← بیت عبره.

بیتکچی (bitekci)، عنوان مغولی، بمعنی منشی و محرر در نزد مغول. این کلمه بصورتهای بیتکجی و بتیکجی هم در کتب تاریخ ضبط شده است. در تاریخهای عهد مغول از بیتکچیها گاه بعنوان "بیتکچیان دیوان" ذکر میشود، و در دیوان بزرگ قاآن و ایلخانیان بیتکچیها بوده‌اند. نام بیتکچیها در تاریخها در ردیف امرا ذکر شده، و حتی کلید دار "مهر بزرگ" قاآن و سلطان هم گاه از بین بیتکچیان انتخاب میشده است، و بعضی از بیتکچیها مقام وزارت هم داشته‌اند. کلمه‌ی الغ بیتکچی (oloq) عنوان خاص رئیس و مهتر بیتکچیها بوده است.

بیت لحم[10] (beyte lahm) (نیز ← بیت، لفظ) [از عبری، = خانه‌ی نان]، شهر (جه در 1959 تخمیناً بین 21‘000 و 22‘000)، اردن هاشمی، در فلسطین، ح 10 کیلومتری ج اورشلیم؛ مولد عیسی و از زیارتگاههای معتبر. نام قدیمترش افراته (afrāta) بوده است. سکنه‌ی آن بیشتر مسیحی هستند، و منبع درآمد آنها زوار میباشند. نام شهر در عهة و عهج مکرر آمده است. بقول عهة، مسکن روت و موطن داود بود. در ۳۲۶ ب‌م، قسطنطین بر غاری که گویند عیسی در آن متولد شد کلیسائی بنا نهاد. در جنگهای صلیبی مسیحیان آنرا گرفتند (۴۹۲ هق، مطابق 1099 ب‌م)؛ صلاح‌الدین ایوبی در ۵۸۳ هق (۱۱۸۷ ب‌م) آنرا اشغال کرد. در 1950 با قسمتی از فلسطین به مملکت اردن هاشمی منتقل گردید.

بیتن[11]**، دیوید** (deyvid bitən)، ۱۴۹۴–۱۵۴۶، نخست‌کشیش کاتولیک و از رجال اسکاتلند. چند بار در فرانسه سفیر کبیر بود. در ۱۵۳۸ کاردینال و اسقف اعظم و در ۱۵۳۹ نخست‌کشیش اسکاتلند شد. ازدواج جیمز V اسکاتلند را با مری آو گیز ترتیب داد. کوشید که ماری استوارت را به نیابت سلطنت برساند (۱۵۴۲)، ولی توفیق نیافت. از مخالفین سرسخت اصلاح دینی بود، و بامر او ج. ویشرت توقیف و اعدام شد، ولی خودش بانتقام خون ویشرت بقتل رسید.

بیتولی[12] (bitoly) یا **مناستر**[13] (monāster)، شهر (جه 37‘732)، مقدونیه، ج یوگوسلاوی. در قرن ۱۱م اسقف‌نشین شد؛ در ۱۳۸۲ بدست ترکان عثمانی افتاد، و از مراکز نظامی و تجارتی گردید. بسبب مساجد و کلیساها و بازارهایش شهرت دارد.

بیتوم، سیلزی علیا: ← بویتن.

(۱)Bethel (۲)Eleutheropolis (۳)Bethesda (۴)Bates (۵)Beth-Shan (۶)Scythopolis (۷)Bethsaida (۸)Bethabara (۹)Bethany (10)Bethlehem (11)Beaton (12)Bitolj (13)Monastir

بیتونیا، ناحیه‌ی قدیم؛ ← بیتینیا.
بیتی[1]**، دیوید** (deyvid biti)، ملقب به اولین **ارل بیتی** (*ërl)، ۱۸۷۱–۱۹۳۶، دریاسالار بریتانیائی. در شکست (۱۹۱۶) ناوگان آلمان در ژوتلند مؤثر بود.
بیتیکچی، عنوان مغولی؛ ← بیتکچی.
بیتینیا[2] (bitiniā) یا **بیتینیه** (bitinia)، یز **بیتونیا** (bituniā)، ناحیه‌ی قدیم، لغ آسیای صغیر، کنار دریای سیاه و دریای مرمره، در ترکیه‌ی آسیائی حالیه. سکنه‌ی اولیه‌ی آن از مردم تراکیه بودند، که در آنجا مملکتی مستقل تشکیل دادند. در زمان کوروش کبیر جزء امپراطوری ایران شد، ولی تا حدی خودمختاری داشت. پس از مرگ اسکندر مقدونی، از جنگهای دیادوخوی (خلفای اسکندر) استفاده کرده خود را از قید سلوکیان آزاد ساخت. سرکرده‌ی آنان زیپوئتس (zipoetes) بود، و پس از او نیکومدوس I (–nikomedus) بسلطنت نشست (ح ۲۸۰ قم)، و او شهر **نیکومدیا** را بنا کرد، و پایتخت دولت پررونق خود قرار داد. در زمان او، و نیز در عهد پروسیاس I (–prusiās)، پروسیاس II، و نیکومدوس II جنگ با سلوکیان و با پرگامون ادامه یافت. در قرن اول قم بیتینیا مطمح نظر مهرداد V پونتوس واقع شد. شاه بیتینیا در این زمان، نیکومدوس III، تابع دولت روم بود، و بر طبق وصیتنامه‌ی وی پس از مرگش (۷۴ قم) بیتینیا به دولت روم منتقل گردید، و این امر سبب جنگ‌هائی با مهرداد گردید. بیتینیا از ایالات معتبر روم شد. حدود آن تغییراتی یافت، و در ۹۸–۱۱۷ ب‌م بضمیمه‌ی پونتوس عنوان "بیتونیا و پونتوس" داشت.
بی. تی. یو.[3] (bi ti yu) یا **واحد بریتانیائی حرارت**[4]، مقدار حرارتی که باید به یک پوند آب داد تا دمای آن یک درجه‌ی فارنهایت بالا رود (هرگاه دقت بیشتری مطلوب باشد، ازدیاد دما از ۳۹° فارنهایت به ۴۰° فارنهایت ملحوظ میشود). یک بی. تی. یو. معادل ۲۵۱٫۹ کالری، ۷۷۷٫۹ فوت‌پوند، ۱۰۵۵ ژول، ۱۰۷٫۵ کیلوگرمتر، و ۰/۰۰۰۲۹۲۸ کیلووات‌ساعت است.
بیجاپور (bijāpur)، شهر (جه ۶۵°۷۳۴)، ج‌ش ایالت بمبئی، هند. در ۸۹۰ هق، یوسف (یوسف عادلشاه) آنرا گرفت، و وی مؤسس مملکت بیجاپور و سلسله‌ی عادلشاهیه است، و این سلسله در ۱۰۹۷ هق بدست اورنگ‌زیب برافتاد. بیجاپور از طاعون سال ۱۱۰۰ هق (که ظاهراً سبب مرگ ۱۵۰٬۰۰۰ تن شد) و از دو قحطی موحش ۱۱۳۰ و ۱۲۳۴ هق سخت آسیب دید. در ۱۲۶۶ هق (۱۸۴۸) بیجاپور جزء قلمرو بریتانیا در هند شد.
بیجار (bijār)، شهرستان، ل‌ش استان کردستان، کمابیش مطابق ناحیه‌ی **گروس**. در ل شهرستان رشته‌کوههائی از لغ به ج‌ش کشیده شده است که حد طبیعی شهرستان با بخشهای تکاب و ماه‌نشان میباشد. کوههای مرکزی شهرستان موازی با کوههای شمالی است، از قلل معروفش پنجه‌علی (۲٬۴۰۷ متر) میباشد. رود قزل‌اوزن در چند نقطه کوههای مرکزی را قطع میکند. رشته‌کوههای جنوبی حد طبیعی شهرستان با شهرستان قروه است. رودهای قزل‌اوزن و تلوار از شهرستان میگذرند. مرکزش، شهر **بیجار** (جه ۹٬۰۹۵۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ارتفاع ۱٬۹۲۵ متر قرار گرفته، و مرتفعترین شهر ایران محسوب میشود. اطراف آن را کوه قراگرفته؛ قله‌ی پنجه‌علی در ۴ کیلومتری غ شهر و کوه حمزه‌عرب (۲٬۵۵۵ متر) در ۹ کیلومتری ج‌ش شهر است. باغها و مزارع و تاکستانهای اطرافش زیباست.
بیجارپس (bijār.pas)، ده (جه ۱٬۰۰۵ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۶ کیلومتری ش رشت.
بیجک (bijak)، سندی که صرافان ضمن آن وصول مبلغی را اعلام داشته بوعده‌ی کوتاه یا عند المطالبه تعهد پرداخت آن را مینمودند. معمولا صرافان بیجک را در مقابل بروات تسلیمی بازرگانان صادر میکردند، و بر حسب میزان معروفیت و اعتبار صراف در بازار، رواج مییافت. قبل از شیوع اسکناس، بیجک نقش مهمی در وضع پولی ایران داشت، و قسمت عمده‌ی معاملات توسط آن انجام میگرفت. انتشار آن، علاوه بر آنکه سود سرشاری عاید صرافان میکرد، وسیله‌ای برای رفع مضیقه‌ی پولی بازار بود، و از تأثیر کمبود مقدار مسکوک در جریان میکاست. پس از اعطای امتیاز بانک شاهنشاهی، که انتشار اسکناس را در انحصار آن مؤسسه گذاشت، رواج بیجک ممنوع گردید، ولی باز در بعضی از شهرستانها صرافان بیجکهای عند المطالبه منتشر میکردند. پس از تأسیس بانک ملی ایران انتشار بیجک بکلی موقوف گردید.
بیجنوند (bijenavand)، دهستان (جه ۱٬۵۵۰ ؟)، بخش شیروان و چرداول، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۸ (؟) آبادی. از ج و ج‌غ به رود صیمره محدود است. رود چرداول مشروبش میکند.
بیجوری، ابراهیم: ← باجوری.
بیچر[5]**، لایمن** (läymən bicər)، ۱۷۷۵–۱۸۶۳، کشیش پروتستان امریکائی. یکی از مؤثرترین واعظان زمان خود، و پدر ه. ب. ستو بود. یکی از پسرانش، **هنری وارد بیچر** (henri wård)، ۱۸۱۳–۸۷، نیز کشیش و از رهبران نهضت ضد برده‌داری و واعظی بلیغ بود.
بیچر، هنری وارد: ← بیچر، لایمن.
بیچم[6]**،** سر **تامس** (*sər tāməs bicəm)، ۱۸۷۹–۱۹۶۱، رهبر انگلیسی موسیقی. پدرش، سر جوزف بیچم (*sər jōzəf) (۱۸۴۸–۱۹۱۶) میلیونر بود. تامس ارکستر سمفونیک بیچم و شرکت اپرای بیچم را تأسیس کرد، و طی چند سال اپرا‌های تازه‌ای نمایش داد. در نتیجه‌ی خسارات مالی سنگین، شرکت را منحل کرد، ولی بعداً شرکت اپرای ملی بریتانیائی را دایر نمود. در ۱۹۱۶ لقب سر یافت. پیش از جج II، مدتها رهبر دائمی ارکستر فیلارمونیک لندن بود. از خدمات دیگرش به رشد موسیقی انگلستان وارد کردن بالت روسی به لندن و تبلیغ و ترویج کارهای دلیوس است.
بیچم[7]**، تامس د** (tāməs də bicəm)، ملقب به **ارل آو واریک** (*ërl āv wārik)، ف ۱۴۰۱، از رجال انگلستان؛ پدر ریچارد دِ بیچم. از خاندان اشرافی قدیم و یکی از کسانی بود که در ۱۳۷۶ بتوسط پارلمنت خوب برای اصلاح اداره‌ی امور انتخاب شدند. در دوره‌ی صغر ریچارد II از سرپرستان او بود، و چون ریچارد بقدرت رسید، بیچم با بارونهائی که با درباریان مورد توجه ریچارد مخالفت داشتند همدست شد، و یکی از اعضای هیئتی بود (۱۳۸۷) که قدرت شاه را در هم شکست. در ۱۳۸۹ که ریچارد دگر بار قدرت یافت، بیچم کناره‌گیری کرد، ولی در ۱۳۹۷ توقیف و در تاور آو لاندن (برج لندن) محبوس گردید. پس از جلوس (۱۳۹۹) هنری IV آزاد شد. ریچارد د بیچم پسرش بود.
بیچم[7]**، ریچارد د** (ricārd də bicəm)، ملقب به **ارل آو واریک** (*ërl āv wārik)، ۱۳۸۲–۱۴۳۹، از اشراف انگلستان؛ پسر تامس دِ بیچم. در ۱۴۰۸ عازم اورشلیم شد، و از راه روسیه و لهستان و آلمان بازگشت (۱۴۱۰). در دولت هنری IV و هنری V خدمت کرد، و در ۱۴۲۹–۳۷ سرپرست هنری VI بود. دخترش با ریچارد نویل ازدواج کرد.
بیحسی (bihessi)، فنـ **آنستزی**[8] (ānestezi)، در اصطلاح پزشکی، رفتن حس در اثر استعمال دارو. بیحسی عمومی سبب بیهوشی میشود، و آن از راه استعمال داروهای بیهوشی صورت میگیرد. از جمله‌ی داروهائی که از راه نفس سبب بیحسی عمومی میشوند اتر، گاز خنده‌آور، و سیکلوپروپان است، کلوروفورم که سابقاً معمول بود اینک کمتر استعمال میشود. با تزریق باربیتوراتها در رگ نیز میتوان بیحسی عمومی تولید کرد. در بیحسی موضعی فقط ناحیه‌ی اطراف محل زرق یا مالیدن دارو بیحس میشود؛ سابقاً برای این منظور کوکائین بکار میرفت، ولی حالیه دواهائی که سمیت آنها کمتر است (از قبیل نووکائین و پروکائین) استعمال میشود. بیحسی در درمان بعضی از امراض روانی نیز بکار میرود. از کسانی که در تکمیل طرق بیحسی پیشقدم بوده‌اند میتوان ک. و. لانگ، و. ت. گ. مورتن، سر ج. ی. سیمپسن، و ه. ولز را نام برد.
بیخ بنفشه: ← زنبق.
بیخ شب‌بو (bixe šab.bu)، ریشه‌ی گیاهی (*Geum urbanum*) از تیره‌ی گل‌سرخیان که معطر است و بعنوان مقوی و مسقط بکار میرفته است.
بیخ گازران (bixe gāzorān)، ریشه‌ی گیاهی (*Veratrum album*) از تیره‌ی سوسنی‌ها که آنرا خربق سفید (xarbaqe) میگویند. قی‌آور و مسهل و ضد عفونی‌کننده و سمی است. نیز← خربق.
بید (bid)، نام حشراتی از راسته‌ی پولک‌بالان (← پروانه). بید لباس از تیره‌ی تینئیدای (*Tineidae*) میباشد. بالغ آن رنگ زرد یا خرمائی و ح ۱٫۵ سم طول دارد. نوزادش از پشم و پوست و سایر محصولات حیوانی تغذیه میکند. دود دادن، آلودن بمواد شیمیائی، پاک کردن، هوا دادن (باد دادن)، و سرد نگاهداشتن لباس آنرا از بیدزدگی حفظ میکند.

(۱)Beatty (۲)Bithynia (۳)B.T.U. (۴)British thermal unit (۵)Beecher (۶)Beecham (۷)Beauchamp (۸)anesthesia

بید (bid)، درخت یا درختچه‌ی برگریز بسیار فراوان از نوع سالیکس (*Salix*)، با برگهای باریک دراز. گلهای نر و گلهای ماده‌ی آن بر روی سنبله‌هائی در دو درخت جداگانه پدید میآیند. انواع مختلف آن در ایران عبارتند از بید زرد (*S. acmophylla*)، بید سیاه (*S. australior*)، بیدمشک (*S. aegyptica*)، بید مجنون (*S. babylonica*) با ساقه‌های برگشته، و سرخبید (*S. helix*) دارای شاخه‌های نازک فراوان. چوب بید را برای ساختن تخته و جعبه و شاخه‌های آنرا برای ساختن سبد بکار میبرند.

بید، ده (جه ۱°۱۲۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان براکوه، بخش جغتای، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۶۵ کیلومتری ل‌ش جغتای.

بید[1]، ملقب به **ونرابیلیس** (venerābilis) [لتی، = معزز، محترم]، ح ۶۷۳–۷۳۵، مورخ انگلیسی و عالم الاهیات. از راهبان بندیکتی، و احتمالا در عصر خود داناترین مردم اروپای غربی بود. آثارش مشتمل بر خلاصه‌ای از معارف اروپائی عصر اوست. معروفترین تألیفش تاریخ کلیسائی ملت انگلیس است، که به لاتینی نوشته شده و بارها ترجمه گردیده است.

بیداد: ← همایون، دستگاه.

بیداری عظیم[2]، عنوان نهضتی دینی که در نیمه‌ی آخر قرن ۱۸م در مهاجرنشینهای واقع در امریکا روی داد. نهضت در نیو جرزی در نتیجه‌ی تبلیغات کشیشی بنام گیلبرت تننت (gilbərt tenənt) (۱۷۰۳–۶۴) آغاز گردید، و بتدریج دامنه‌ی آن در نتیجه‌ی مساعی ج. وایتفیلد و دیگران توسعه یافت. در افکار سیاسی و اجتماعی و در ایجاد رابطه بین مهاجرنشینها و نیز در ایجاد روح دموکراسی در دین مؤثر بود.

بیداری نسوان: ← رفع حجاب.

بیدانجیر: ← کرچک؛ روغن کرچک.

بیدخت (bidoxt)، دهستان (جه ح ۵°۰۲۰ ؟)، بخش جویمند، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۹ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی مشهد به زاهدان ازین دهستان میگذرد. مرکزش، ده **بیدخت** (جه ۲°۳۵۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۸ کیلومتری ش گناباد واقعست. مقبره‌ی حاج ملا سلطانعلی گنابادی در این ده است.

بیدخشت (bidxešt)، گزی که از ساقه‌های درخت بید خارج میشود.

بیدخوان (bidxān)، دهستان، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۹ آبادی.

بیدر (*bidar*)، شهر (جه ۲۵°۵۱۴)، مرکز بخش بیدر، ج قسمت مرکزی هند، در ناحیه‌ی دکن، ح ۱۳۲ کیلومتری لغ حیدرآباد. در ۷۲۲ هق الغ خان (بعداً محمد ابن تغلق) آنرا گرفت؛ در ۷۴۸ هق، پس از نبرد خونینی، ظفر خان (بعداً علاءالدین حسن بهمن شاه، مؤسس سلسله‌ی بهمنیه) آنرا تصرف کرد. وی قلمرو خود را به چهار ایالت تقسیم نمود، و بیدر یکی از آنها بود. شهاب‌الدین احمد I پایتخت خود را از گلبرگه به بیدر منتقل کرد، و آنجا را محمدآباد نامید. در دوره‌ی سلاطین بهمنی، بیدر در زمان وزارت (ح ۸۶۶–۸۸۶ هق) محمود گاوان باوج رونق خود رسید. سپس بدست بریدشاهیه افتاد؛ در ۱۰۲۸ هق ابراهیم عادلشاه، پادشاه بیجاپور، آنرا گرفت؛ اورنگ‌زیب آنرا به امپراطوری مغول ملحق کرد (۱۰۶۶ هق)؛ در ۱۱۳۷ بدست نظام‌الملک آصف‌جاه افتاد. آثار فراوان از دوره‌ی بهمنیه و بریدشاهیه دارد. ظروف فلزی بیدری معروفست.

بیدرفش (bidarafš)، از پهلوانان لشکر ارجاسپ پادشاه توران، که معاصر گشتاسپ و اسفندیار بود.

بیدرمایر[3] (bidermāyer؛ آلمانی)، سبکی در مبلسازی و زینتگری، که در اوایل قرن ۱۹م در آلمان پدید آمد. این سبک ساده‌تر و کم‌خرج‌تر از سبکهای امپراطوری و دیرکتوار فرانسه و قرن ۱۸م انگلستان است. سطح قفسه‌ها و مجریهائی که باین سبک ساخته شده شامل خطوط مستقیم و محکم است، در حالی که صندلیها و مبلهای آن دارای خطوط ملایم و پیچ‌پیچ میباشد.

بیدستر (bidastar)، حیوان جونده‌ای از تیره‌ی کاستوریدای (*Castoridae*)، که در اروپا و امریکای شمالی یافت میشود. پوستی پرپشم، سری گرد، گوشهائی کوچک، و دُمی پهن (بدرازی ح ۲۵ سم و عرض ح ۱۵ سم) دارد؛ پاهای عقب آن پره‌دار است؛ طول بدنش ۷۵ سم، و وزنش از ۲۰ تا ۲۵ کیلوگرم میباشد. دمش چون شکانی در هنگام شنا، چون تکیه‌گاهی در هنگام جویدن درخت، و چون شلاقی برای صدا درآوردن از آب بمنظور خبر کردن بیدسترهای دیگر در موقع خطر بکار میرود. بیدسترهای امریکائی (*Castor canadensis*) از شاخه‌ها و گل خانه‌هائی در مدخل رودها میسازند که مدخل آن از زیر آب است. اگر عمق آب کم باشد، سدهائی از تنه‌ی درخت و گل بنا میکنند. برای تصویر لانه‌ی بیدستر ← لانه.

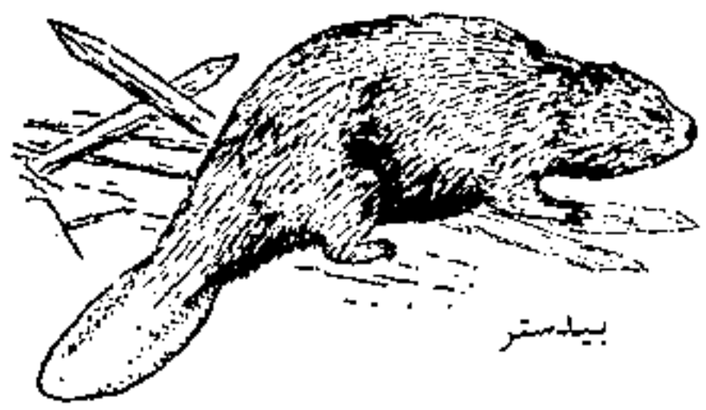
بیدستر

بیدشهر (bid.šahr)، دهستان (جه ح ۳°۲۰۰ ؟)، بخش جویم، شهرستان لار، استان هفتم (فارس). مرکزش، **بیدشهر** (جه ۸۵۰ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری جغ جویم است.

بیدگل (bidgol)، شهر (جه ۷°۱۸۵ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش آران، شهرستان کاشان؛ ۱۲ کیلومتری ل کاشان.

بیدگوشچ[4] (bidgošc)، آلمانی **برومبرگ**[5] (bromberg)، شهر (جه ۱۳۴°۶۱۴)، لغ لهستان، بر کانال بیدگوشچ (جزئی از آبراهه‌ی اودر–ویستول). مرکز بازرگانی. در ۱۷۷۲ بدست پروس افتاد؛ در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت. نزدیک آن معادن لینیت و نمک موجود است.

بیدل: ← بیدل دهلوی؛ بیدل شیرازی.

بیدل[6]، **جان** (jān bidəl)، ۱۶۱۵–۶۲، مؤسس اونیتاریانیسم در انگلستان. در نتیجه‌ی مطالعه‌ی کتاب مقدس، اعتقادش از تثلیث سلب شد، و عقیده‌ی خود را در دوازده دلیل مستخرج از کتاب مقدس نوشت. بسبب نشر این مقاله بزندان افتاد، و از آن ببعد نیز مکرر محبوس و چندی نیز تبعید شد، و سرانجام در زندان درگذشت.

بیدل دهلوی (bidele dehlavi)، شهرت **میرزا عبدالقادر ابن عبدالخالق ارلاس** (یا **برلاس**) (arlās, bar–)، متخلص به **بیدل**، ۱۰۵۴–۱۱۳۳ هق، شاعر پارسی‌گوی هندی؛ مت عظیم‌آباد (پاتنه). مدتی در هند سیاحت کرد؛ در ۱۰۷۹ هق بخدمت محمد اعظم ابن اورنگ‌زیب پیوست؛ سپس دگر بار بسیاحت پرداخت. سرانجام در ۱۰۹۶ هق در دهلی سکنی گزید، نزد آصف‌جاه I (نظام حیدرآباد) تقرب داشت. از آثارش چهار عنصر (۱۱۱۶ هق)، نکات، رقعات، و مثنویهای محیط اعظم، عرفان، طور معرفت، و طلسم حیرت است. اشعار بیدل از بهترین نمونه‌های سبک هندی است، و در افغانستان و قسمتی از ترکستان چین و تاجیکستان و ازبکستان محبوبیت بسیار دارد.

بیدل شیرازی (bidele)، شهرت **سید میرزا محمد رحیم**، ملقب به **فخرالدوله**، متخلص به **بیدل**، شاعر و طبیب ایرانی، ندیم و طبیب فتحعلی شاه قاجار (سلطنتش ۱۲۱۲–۵۰ هق)؛ مت شیراز. پدرش میرزا سید محمد طبیب اصفهانی بود، و به درخواست کریم خان زند در شیراز سکنی گزید. بیدل ظاهراً در اوایل سلطنت محمد شاه قاجار در قم درگذشت.

بید مجنون: ← بید، درخت.

بیدمشک: ← بید، درخت.

بیدن‌پاول[7]، **رابرت ستیونسن سمیث** (rābərt stivənsən smiţ beydən-pāwəl)، ملقب به (اولین) **بارون بیدن‌پاول آو گیلول** (– bāron* āv gilwəl)، ۱۸۵۷–۱۹۴۱، سپاهی انگلیسی و مؤسس پیشاهنگی. در هند و افغانستان و افریقای جنوبی خدمت کرد. بسبب دفاع شجاعانه‌اش از مفکینگ در جنگ بوئرها شهرت یافت. در دوره‌ی خدمت خود کسانی را که بخدمت سربازی میگرفت درس اعتماد بنفس و شهامت و چاره‌جوئی در برابر مشکلات میداد، و پس از مراجعتش به انگلستان از او دعوت شد که برنامه‌ای مبنی بر این اصول برای جوانان تهیه کند. نهضتی که بدین طریق پدید آمد در ۱۹۰۸ به پیشاهنگی منجر گردید. سال بعد، بنا بر درخواست جورج V، از خدمت سربازی کناره‌گیری کرد، و به ترویج پیشاهنگی پرداخت. در ۱۹۱۰ بکومک خواهرش پیشاهنگی برای دختران نیز تأسیس گردید. در ۱۹۱۲ سیاحتی به گرد جهان کرد، و در ۱۹۲۰، در جمبوری بین‌المللی لندن عنوان "سرپیشاهنگ جهان" یافت. در ۱۹۲۹ لقب بارون باو اعطا گردید. از تألیفات متعددش پیشاهنگی برای پسران (۱۹۰۸) است.

بید هند (۱)، ده (جه ۱°۵۶۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان قهستان، بخش کهک، شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۰ کیلومتری ج کهک.

بیر[8]، **آدولف فون** (ādolf fon beyer)، ۱۸۳۵–۱۹۱۷، شیمیدان آلمانی. بسبب کارهائی که در ترکیبات معطره و رنگهای آلی انجام داد جایزه‌ی

(۱) Bede (۲) Great Awakening (۳) Biedermeier (۴) Bydgoszcz (۵) Bromberg (۶) Biddle (۷) Baden-Powell (۸) Baeyer

نوبل ۱۹۰۵ را برد. ساختمان مولکولی نیل، سرولین، و ائوزین را کشف کرد.

بیرا[1] (beyrā)، ایالت تاریخی، ل قسمت مرکزی پرتغال، ج رود دوئرو؛ مرکزش کویمبرا. اکنون جزء سه ایالت است. (۱) بیرا آلتا (āltā) [= بیرای علیا] (۹٬۵۳۶ کمم؛ جه ۶۹۱٬۷۱۳)، کرسی آن ویزو، (۲) بیرا بایشا (bāyšā) [= بیرای سفلی] (۷٬۵۰۳ کمم؛ جه ۳۵۵٬۸۰۶)، کرسی آن کاشتلو برانکو (kāštelu brānku)؛ (۳) بیرا لیتورال (liturāl) [بیرای کرانه‌ای] (۷٬۵۳۲ کمم؛ جه ۹۶۹٬۱۶۶)، کرسی آن کویمبرا. بیشتر ناحیه‌ی بیرا کوهستانی است. کشاورزی و موکاری و زیتون دارد. مدتها بین کاستیل و پرتغال متنازع فیه بود.

بیرام بیگ: ← بیرام شاه.

بیرام خان (bayrām)، ف ۹۶۸ هق، از امرا و وزرای معروف سلسله‌ی تیموریان هند؛ پسر سیف علی بیگ از طایفه‌ی بهارلو. در بلخ ولادت یافت و در جوانی بخدمت ظهیرالدین بابر و سپس به همایون شاه پیوست. چندی بعد در رکاب همایون بدربار ایران پناه جست، و در اعاده‌ی سلطنت همایون سعی بسیار کرد. وقتی همایون وفات یافت، وی اکبر را امپراطور خواند و اسباب جلوس او را بر اریکه‌ی سلطنت فراهم آورد (← اکبر شاه). بیرام در قلع و قمع مفسدان و مخالفان اکبر اهتمام بسیار نمود. مع‌هذا، اطوار خشن و مستبدانه‌ی بیرام و نفوذ دایه‌ی اکبر عاقبت بین بیرام و اکبر اختلاف پدید آورد. اکبر او را معزول کرد، و خود زمام امور را بدست گرفت. بیرام بعزم حج آهنگ مکه کرد، اما قبل از عزیمت در گجرات کشته شد، و جسد او را به مشهد نقل نمودند. بیرام آیین تشیع داشت و از قریحه‌ی شاعری نیز بهره‌مند بود. دیوان شعرش در دست هست.

بیرام خواجه، ف ۷۸۲ هق، امیر ترکمان، از طایفه‌ی بهارلوی قرا قوینلو. بخدمت سلطان اویس جلایر پیوست، و بعد از وفات او، موصل و سنجار و ارجیش را تسخیر نمود. بعد از وی پسرش قرا محمد تورمش بجای او نشست.

بیرام شاه یا **بیرام بیگ** (bayrām beyg)، ف ۷۶۹ هق، از امیران و ندیمان معروف سلطان اویس جلایر. وی مورد محبت و التفات مخصوص سلطان اویس بود، و سلطان نسبت باو محبتی نزدیک بسرحد عشق داشت. چنانکه وقتی، در مجلس عشرت، از سلطان سرکشید، و از تبریز به بغداد رفت؛ سلطان طاقت هجرانش نیاورد؛ چند کس از امیران را بفرستاد تا او را باز به تبریز آوردند. بیرام بیگ از افراط در شرابخوارگی وفات یافت، و سلطان در مرگ او سخت اندوهگین شد. سلمان ساوجی مثنوی فراقنامه را در بیان داستان عشق سلطان اویس و بیرام بیگ نظم کرد.

بیربوم[2]، سر **مکس** (sər maks biərbōm*)، ۱۸۷۲–۱۹۵۶، نویسنده و کاریکاتورنگار انگلیسی و منتقد آثار درامی.

بیرجند (birjand)، شهرستان، ش و ج استان نهم (خراسان)؛ کنار مرز افغانستان؛ کمابیش مطابق قهستان سابق. فعلا مرکب از ۵ بخش خوسف، درمیان، قائنات، حومه، و نهبندان است. اطراف آنرا کویر فراگرفته است؛ دشت ناامید از قسمت شرقی آن در افغانستان امتداد دارد. هوایش در قسمتهای جنوبی بسیار گرم است؛ بخش درمیان (ش) و قائنات (ل) کوهستانی میباشد. در کوههای آن بادام و پسته‌ی کوهی یافت میشود. رودهای دائمی ندارد. محصولش زعفران، قالی، و کرباس است. مرکزش، شهر **بیرجند** (جه ۱۳٬۹۳۴ سث ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۴۹۰ متر)، در بخش حومه‌ی شهرستان قرار دارد. بر جانب شمالی دره‌ای کماب بر دو تپه ساخته شده است. ظاهراً یاقوت حموی اولین کس از جغرافیدانهای اسلامی است که از بیرجند نام برده است (ح ۶۲۳ هق)، و بقول حمدالله مستوفی زعفران و انگور و سایر میوه‌ها از محصولات اطراف آن بوده است. بیرجند، مانند قائن، چندی تحت استیلای اسماعیلیه بود.

بیرجندی، ملا عبدالعلی (mollā, birjandi)، ف ۹۳۴ هق، منجم ایرانی. از آثارش بیست باب در معرفت تقویم، شرح تذکره‌ی خواجه نصیرالدین طوسی، و شرح مجسطی است.

بیرد[3]، **چارلز اوستین** (cārlz ostin bird)، ۱۸۷۴–۱۹۴۸، مورخ امریکائی. شهرتش مرهون کتابهای طلوع تمدن امریکا (۱۹۲۷)، امریکا در نیمه‌راه (۱۹۳۹)، و روح امریکا (۱۹۴۳) است.

بیرز[4]، **کلیفرد ویتینگم** (klifərd witingəm birz)، ۱۸۷۶–۱۹۴۳، بشردوست امریکائی. سه سال مبتلا به اختلال قوای دماغی، و گرفتار بی‌اعتنائی و سوء رفتار بیمارستانهای بیماران دماغی بود. بعداً کتاب ذهنی که خود را یافت را در سرگذشت خود نوشت (۱۹۰۸)، که تأثیر فراوان در نهضت بهداشت روانی داشت.

بیرس[5]، **امبروز گوینت** (ambröz guinet birs)، ۱۸۴۲–۱۹۱۴؟، نویسنده‌ی امریکائی. در جنگ داخلی از سپاهیان اتحادیه بود. سپس بیشتر عمر خود را در سان فرانسیسکو صرف روزنامه‌نویسی کرد. مفتون مطالب فوق طبیعی و وحشت‌انگیز بود، و داستانهایش در این زمینه (قصه‌های سربازان و غیر نظامیها، ۱۸۹۱؛ آیا چنین چیزهائی ممکن است؟، ۱۸۹۳) سبب شهرتش گردید. در ۱۹۱۳ به مأموریتی محرمانه به مکزیک رفت، و ناپدید شد.

بیرق: ← پرچم.

بیرق ستاره‌نشان[6]، نام سرود ملی کشمکش. شعر از فرانسیس سکات کی (frānsis skāt ki) (۱۷۷۹–۱۸۴۳)، شاعر امریکائی و وکیل دعاوی، است که برای استخلاص یک زندانی مأموریت داشت، و انگلیسها او را بازداشته مجبور بتماشای بمباران ← دژ مکهنری نمودند (سپتامبر ۱۸۱۴)، و منظره‌ی بیرقی که سحرگاهان هنوز بر فراز دژ در اهتزاز بود الهام‌بخش وی گردید. آهنگ آن (مقتبس از انگلیسی) بعداً ساخته شد، و در ۱۹۱۶ بفرمان رئیس جمهور سرود ملی اعلام گردید.

بیرکلان[7]، **اولاف کریستیان** (olāf kristiān bir-kelān)، ۱۸۶۷–۱۹۱۷، فیزیکدان نروژی. در تکمیل طریقه‌ی تثبیت نیتروژن بوسیله‌ی قوس برقی سهیم بود. در مغناطیس کار کرد.

بیرکنس[8]، **ویلهلم** (vilhelm bierknes)، ۱۸۶۲–۱۹۵۱، فیزیکدان نروژی. تحقیقاتش در هواشناسی و امواج برقی در تکامل تلگراف بیسیم مؤثر بود.

بیرگ (birg)، رشته‌کوه، ج ش ایران، در بلوچستان، در ل ش ایرانشهر. امتدادش ل‌غ‌ج‌ش است. ارتفاعش به ۲٬۷۴۰ متر میرسد.

بیرگان (birgān)، دهستان (جه ۱٬۶۷۰؟)، بخش شوراب، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. کوههای بیرگان و زردکوه آنرا احاطه کرده است. قسمتی از رود کوهرنگ از ج آن میگذرد. محصولش کتیرا و فراورده‌های دامی است.

بیرم (beyram)، دهستان (جه ح ۷٬۰۰۰؟)، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. محصولش خرما است. مرکزش ده **بیرم** (جه ۱٬۶۴۴ سث ۱۳۳۵ هش) است.

بیرمانی، ج ش آسیا: ← برمه، اتحادیه‌ی.

بیرمنگام[9] (birmangām)، انگلا **برمینگم** (bër-mingəm)، شهر (جه ۱٬۱۱۲٬۳۴۰)، واریک‌ش، انگلستان؛ مرکز بزرگ صنعتی؛ بزرگترین شهر انگلستان پس از لندن. وسعتش ۲۰۷ کمم است. منابع زغال و آهن نزدیک آن و مصنوعات فلزیش معروف است. بیشتر سکه‌های مغربی و برنجی انگلستان در اینجا ضرب میشود. ارکستر آن معروف میباشد. دانشگاه بیرمنگام در آنجا واقع است. در جج II بشدت بمباران شد.

بیرمنگام[9]، انگلا **برمینگم**، شهر (۳۲۶٬۰۳۷)، ل قسمت مرکزی ایالت آلاباما، کشمکش، نزدیک انتهای جنوبی کوههای آپالاش؛ بنای ۱۸۷۱. بزرگترین شهر ایالت و مرکز عمده‌ی آهن و فولاد منطقه‌ی جنوب است. صنایع نساجی و مواد شیمیائی و مصالح ساختمانی دارد.

بیروبیجان[10] (birobijān) یا **ایالت خودمختار یهودی**، ولایت (۳۵٬۸۰۰ کمم؛ جه ۱۰۸٬۴۱۹)، جمشس، در ج ش سیبریه، بر سرحد منچوری؛ کرسیش **بیروبیجان** (جه ۲۹٬۶۵۴). طلا، آهن، و کارخانه‌های چوب‌بری دارد. ولایت بیروبیجان در ۱۹۳۴، بکومک دولت، بوسیله‌ی یهودیهای روسیه و جاهای دیگر دنیا برای مهاجرین تأسیس شد. در ۱۹۴۸ از سکنه‌اش ۲۵–۵۰٪ یهودی بودند.

بیروت (beyrut)، باستانی **بروتوس** (berutus)، شهر (جه در ۱۹۵۳ حدود ۲۵۰٬۰۰۰، دو ثلث مسیحی و بقیه مسلمان)، پایتخت و دریابندر عمده‌ی جمهوری لبنان، کنار دریای مدیترانه در دامنه‌ی کوههای لبنان. در طی یک قرن اخیر بسرعت ترقی کرده است. دارای دانشگاههای امریکائی و فرانسوی و لبنانی و جراید و مجلات و چاپخانه‌ها، و از مهمترین مراکز فرهنگی شرق میانه است. مقر چند اسقف اعظم و اسقف میباشد. از مراکز تجارتی است. فرودگاهش همرتبه‌ی فرودگاههای بین‌المللی و حلقه‌ی ارتباط بین شرق و غرب است.

بیروت از ادوار ماقبل تاریخ سابقه دارد. نامش در کتیبه‌های تل العمارنه (قرن ۱۴م ق‌م) آمده است. اهمیت تاریخی آن از دوره‌ی رومیان آغاز میشود؛ در این دوره از پاسگاههای عمده‌ی تجارتی

(۱)Beira (۲)Beerbohm (۳)Beard (۴)Beers (۵)Bierce (۶)Star-spangled Banner (۷)Birkeland (۸)Bjerknes (۹)Birmingham (۱۰)Birobidzhan

و از مراکز مهم اداری گردید؛ هرودس کبیر و اعقابش در آنجا مقر داشتند. مدرسه‌ی حقوق آن با مدارس آتن و اسکندریه و قیصریه رقابت میکرد. در آخر قرن ۴م ب‌م یکی از مهمترین شهرهای فنیقیه و اسقف‌نشین بود. زلزله‌ی سال ۵۵۱ همراه با امواج دریا ویرانش کرد. یوستی‌نیانوس آنرا ترمیم نمود.

در ۶۳۵ (۱۴ هق) ابوعبیده آنرا گرفت، و با استیلای مسلمانان دوره‌ی جدیدی در تاریخ بیروت آغاز گردید. معاویه مهاجرنشینانی از ایران بآنجا منتقل کرد. در جنگهای صلیبی، بتصرف صلیبیان درآمد (۱۱۱۰ ب‌م، مطابق ۵۰۳ هق)؛ مدتی مورد نزاع بود، و سرانجام در دوره‌ی ممالیک مصر بتصرف قطعی مسلمانان درآمد (۱۲۹۱ ب‌م، مطابق ۶۹۰ هق). عثمانیها آنرا از ممالیک گرفتند (۱۵۱۶ ب‌م)؛ امیر فخرالدین (۹۸۰-۱۰۴۳ هق)، رئیس دروزها، آنرا مستحکم ساخت؛ اگرچه اسماً تحت حکومت عثمانی بود، دروزها بر آن استیلا داشتند؛ در دوره‌ی مبارزات بشیر شهاب II و استقلال‌طلبی ابراهیم پاشا، سرانجام ناوگان متحد اتریش و انگلستان و عثمانی آنرا بمباران کردند (۱۸۴۰)، و اهمیت تجارتی آن از میان رفت. در ۱۹۱۸ فرانسویان آنرا از عثمانیها گرفتند، و در ۱۹۱۹ آنرا پایتخت "لبنان بزرگ" که بعداً جمهوری لبنان گردید قرار دادند.

بیرون بشم (birun bašm)، دهستان (جمعیت ۶٬۵۰۰؟)، بخش کلاردشت، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. مرکزش، مرزان‌آباد (marzānābād) (جمعیت بر هنگ نظامی ۱٬۲۴۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۸ کیلومتری ج چالوس و از مراکز نظامی است.

بیرونی: ← ابوریحان بیرونی.

بیریه[1] (biriyya)، یونانی **بروییا**[1] (beroyā)، شهر قدیمی مقدونیه، یونان، غ سالونیک. نام دیگرش وریا[2] (veriā) است.

بیزانس[3] (bizāns)، یونانی **بوزانتیون** (buzān-tion)، شهر قدیم، در محل استانبول کنونی. در ۶۶۷ ق‌م بدست یونانیان بنا شد، و بسبب موقعیتش بر تنگه‌ی بوسفور، از همان اوایل اهمیت یافت. در جنگ پلوپونزی دست بدست شد. در ۱۹۶ ب‌م در دوره‌ی امپراطور سوروس رومیها آنرا گرفتند. در ۳۳۰ ب‌م، بامر امپراطور قسطنطین I، شهر جدیدی در این محل ساخته شد، که همان قسطنطنیه است، که بعدها پایتخت امپراطوری بیزانس گردید. نام قدیم آن در مآخذ اسلامی بصورت بزنطیه (bozantie) ضبط شده است.

بیزانس، امپراطوری[4] یا **امپراطوری روم شرقی**[5] یا **امپراطوری شرقی** یا (در مآخذ اسلامی) روم (← روم، در مآخذ اسلامی)، امپراطوری ج‌ش و ج اروپا و غ آسیا در قرون ۴م -۱۵م میلادی، با حدود متغیر، که از تجزیه‌ی امپراطوری روم پدید آمد. نامش از نام شهر بیزانس گرفته شده است، که امپراطور قسطنطین I آنرا تجدید بنا کرد، و بنام قسطنطنیه پایتخت امپراطوری روم قرار داد. تقسیم امپراطوری روم به شرقی و غربی در سال ۳۹۵ ب‌م که هونوریوس در غرب و آرکادیوس در شرق بسلطنت نشستند قطعیت یافت. قسمت عمده‌ی امپراطوری روم شرقی عبارت از شبه جزیره‌ی بالکان و آسیای صغیر بود. امپراطوری بیزانس در عمر هزارساله‌ی خود گرفتار مهاجمین خارجی (گوتها، هونها، آوارها، ایرانیها، بلغارها، اسلاوها، اعراب، نورمانها، ترکهای سلجوقی، صربها، فرانسویها، ایتالیائیها، و ترکهای عثمانی) بود، و مرزهای آن بر حسب پیروزیهای نظامی و قدرت دولت مرکزی همواره تغییر می‌کرد. اختلافات دینی نیز در تاریخ بیزانس سهم عمده‌ای داشت، و اغلب با کشمکشهای حزبی در هم میآمیخت (← نسطوری، مذهب؛ وحدت طبیعت، مذهب؛ وحدت مشیت، مذهب؛ تمثال‌شکنی؛ فوتیوس؛ ارتدوکس شرقی، کلیسای). این امپراطوری، با همه‌ی ضعفها و اختلافات و تحریکات درباری و فسادی که در آن بود، نیروی شگفت‌آوری برای تجدید حیات و حفظ بقای خود داشت، و مقارن ایامی که امپراطوری غربی آشفته و پریشان بود، تمدن و فرهنگ مختلط یونانی و رومی را که از فرهنگ شرقی نیز متأثر بود حفظ کرد.

امپراطوری بیزانس در دوره‌ی یوستی‌نیانوس I (امپراطوری وی ۵۲۷-۵۶۵ ب‌م) بمنتهای وسعت خود رسید، و قسمت اعظم امپراطوری غربی بآن منضم شد. در دوره‌ی او قوانین رومی تدوین شد (← کورپوس یوریس کیویلیس)، فرهنگ هلنیسم رونق یافت، و هنر و معماری بیزانس به اوج شکوه خود رسید. پس از یوستی‌نیانوس، بیشتر ایتالیا بدست لومباردها، و سوریه و فلسطین و مصر و افریقا و سیسیل بدست اعراب افتاد. در سال ۸۰۰، در دوره‌ی امپراطوری ایرنه، شارلمانی بعنوان امپراطور روم غربی تاجگذاری کرد، و بدین ترتیب، حتی ادعای اسمی امپراطوری روم شرقی بر سلطنت اروپا نقش بر آب شد. کمی بعد شقاق بین کلیساهای شرقی و غربی بروز کرد، و در نتیجه، جامعیت امپراطوری شرقی از میان رفت. اگرچه امپراطوری بیزانس از جهت علما و نویسندگان و هنرمندانی که از آن برخاستند قابل مقایسه با امپراطوری غربی نبود، تاریخ دربار آن داستان استبداد مطلق و قساوت وحشیانه است. فساد و بدکاری در دربار قبحی نداشت؛ فرمانروایان با کور کردن یا قتل خلف خود، که اغلب از بستگان نزدیکشان بود، بسلطنت می‌نشستند؛ خیانت و تحریک و خونریزی وسایل عادی سیاسی بود؛ خواجه‌سرایان و بردگان به سرداری و وزارت میرسیدند. دوره‌ی دیگری از قدرت و عظمت بدست باسیلیوس I (قرن ۹م) آغاز شد، ولی با پیروزی (1071، مطابق ۴۶۳ هق) الب ارسلان سلجوقی بر رومیان در ملازگرد پایان یافت. دگر بار در دوره‌ی امپراطوری (1081-1118) آلکسیوس I، امپراطوری شرقی سر برافراشت، ولی پس از یک قرن فساد و انحطاط، عاقبت در چهارمین

امپراطورهای امپراطوری بیزانس

(تواریخ مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است)

آرکادیوس	۳۹۵–۴۰۸
تئودوسیوس II	۴۰۸–۵۰
مارکیانوس	۴۵۵–۵۷
لئوی I	۴۵۷–۷۴
لئوی II	۴۷۴
زنو	۴۷۴–۹۱
آناستاسیوس I	۴۹۱–۵۱۸
یوستینوس I	۵۱۸–۲۷
یوستی‌نیانوس I	۵۲۷–۶۵
یوستینوس II	۵۶۵–۷۸
تیبریوس II	۵۷۸–۵۸۲
ماوریکیوس	۵۸۲–۶۰۲
فوکاس	۶۰۲–۱۰
هراکلیوس I	۶۱۰–۴۱
قسطنطین III	۶۴۱–۴۲
کنستانس II	۶۴۲–۶۸
قسطنطین IV	۶۶۸–۸۵
یوستی‌نیانوس II	۶۸۵–۷۱۱
فیلیپیکوس	۷۱۱–۱۳
آناستاسیوس II	۷۱۳–۱۶
تئودوسیوس III	۷۱۶–۱۷
لئوی III	۷۱۷–۴۰
قسطنطین V	۷۴۰–۷۵
لئوی IV	۷۷۵–۸۰
قسطنطین VI	۷۸۵–۹۷
ایرنه	۷۹۷–۸۰۲
نیکفوروس I	۸۰۲–۱۱

تأسیس سلسله‌ی کومننوس بوسیله‌ی اسحاق I

اسحاق I	۱۰۵۷–۵۹
قسطنطین X	۱۰۵۹–۶۷
رومانوس IV	۱۰۶۷–۷۱

بازگشت سلسله‌ی کومننوس

آلکسیوس I	۱۰۸۱–۱۱۱۸
یوحنای II	۱۱۱۸–۴۳
مانوئل I	۱۱۴۳–۸۵
آلکسیوس II	۱۱۸۵–۸۳
آندرونیکوس I	۱۱۸۳–۸۵
اسحاق II	۱۱۸۵–۹۵

دوره‌ی فترت

(در ۱۲۰۴ ← امپراطوری لاتینی قسطنطنیه تشکیل یافت، و بقیه‌ی امپراطوری بیزانس به ممالک مستقلی تجزیه گردید). سلاطین نیقیه تا تشکیل مجدد امپراطوری باین شرح است.

تئودور I	۱۲۰۶–۲۲
یوحنای III	۱۲۲۲–۵۴

تشکیل مجدد امپراطوری تأسیس سلسله‌ی پالایولوگوس

میخائیل VIII	۱۲۶۱–۸۲
آندرونیکوس II	۱۲۸۲–۱۳۲۸
آندرونیکوس III	۱۳۲۸–۴۱
یوحنای V	۱۳۴۱–۷۶
یوحنای VI	۱۳۴۱–۵۵
آندرونیکوس IV	۱۳۷۶–۷۹
یوحنای V	۱۳۷۹–۹۱
مانوئل II	۱۳۹۱–۱۴۲۵
[با یوحنای VII	۱۳۹۹–۱۴۲۵]
یوحنای VIII	۱۴۲۵–۴۸
قسطنطین XI	۱۴۴۸–۵۳
(آخرین امپراطور بیزانس)	

میخائیل I	۸۱۱–۱۳
لئوی V	۸۱۳–۲۵
میخائیل II	۸۲۵–۲۹
تئوفیلوس	۸۲۹–۴۲
میخائیل III	۸۴۲–۶۷
باسیلیوس I	۸۶۷–۸۶
لئوی VI	۸۸۶–۹۱۲
قسطنطین VII	۹۱۲–۱۹
رومانوس I	۹۱۹–۴۴
قسطنطین VII	۹۴۴–۵۹
رومانوس II	۹۵۹–۶۳
نیکفوروس II	۹۶۳–۶۹
یوحنای I	۹۶۹–۷۶
باسیلیوس II	۹۷۶–۱۰۲۵
قسطنطین VIII	۱۰۲۵–۲۸
زوئه	۱۰۲۸–۵۰
[با رومانوس III	۱۰۲۸–۳۴
با میخائیل IV	۱۰۳۴–۴۱
با میخائیل V	۱۰۴۱–۴۲
با تئودورا	۱۰۴۲
با تئودورا و قسطنطین IX	۱۰۴۲–۵۵]
قسطنطین IX و تئودورا	۱۰۵۵–۵۵
تئودورا	۱۰۵۶
میخائیل VI	۱۰۵۶–۵۷
اسحاق I	۱۰۵۷–۵۹
قسطنطین X	۱۰۵۹–۶۷
رومانوس IV	۱۰۶۷–۷۱
میخائیل VII	۱۰۷۱–۷۸
نیکفوروس III	۱۰۷۸–۸۱

بازگشت سلسله‌ی کومننوس

[اسحاق II با پسرش	
آلکسیوس IV	۱۲۰۳–۴]
آلکسیوس III	۱۱۹۵–۱۲۰۳
آلکسیوس IV	۱۲۰۳–۴
آلکسیوس V	۱۲۰۴
تئودور II	۱۲۵۴–۵۸
یوحنای IV	۱۲۵۸–۶۱

(۱)Beroea (۲)Veria (۳)Byzantium (۴)Byzantine Empire (۵)East Roman Empire

جنگ صلیبی (← جنگهای صلیبی) قسطنطنیه تاراج شد (۱۲۰۴)، و امپراطوری به امپراطوری لاتینی قسطنطنیه و ممالک مستقل طرابزون و نیقیه و اپیروس و غیره تجزیه شد. در ۱۲۶۱، میخائیل VIII، فرمانروای نیقیه، قسطنطنیه را گرفت، و امپراطوری را تجدید نمود. این امپراطوری متزلزل مدت دو قرن در مقابل ترکهای عثمانی مقاومت کرد، و استمداد آن از دولتهای اروپای غربی بی‌نتیجه ماند، و سرانجام در دوره‌ی قسطنطین XI، قسطنطنیه بتصرف سلطان محمد فاتح درآمد (۱۴۵۳)، و امپراطوری بیزانس برافتاد، و دولت عثمانی جانشین آن گردید. عصر جدید در اصطلاح مورخین اروپائی از این تاریخ آغاز میشود.

بیزانسی، معماری و هنر (bizānsi)، سبکی در معماری و هنر که از ترکیب شیوه‌های یونانی و شرقی در ناحیه‌ی مدیترانه‌ی شرقی بوجود آمد، و پس از آنکه قسطنطین شهر بوزانتیون (← بیزانس) را پایتخت امپراطوری بیزانس قرار داد (۳۳۰ ب‌م) باوج خود رسید. بر خلاف آنچه برخی گمان دارند، معماری و هنر بیزانسی در خود شهر بیزانس پایه‌گذاری نشد، بلکه مقدمات آن در شهرهای ش آسیای صغیر و شهرهای یونانی و مصر و سوریه بوجود آمد، و بعدها شهر بیزانس جایگاه بلوغ آن شد. این مقدمات از ترکیب عناصر و شیوه‌های هنری و معماری یونانی و شرقی، بخصوص ایرانی، بوجود آمد. بنا بر این، هنر بیزانسی در اصل هنری است مرکب از ترکیبات تزیینی و هماهنگی خطوط و رنگها، که در شرق باوج خود رسیده بود، و واقعیت‌طلبی یونانی که، در قالب قوانین دقیق و حتی ریاضی، سبب ایجاد شاهکارهای کلاسیک هنر یونان شده بود. عامل تلفیق این دو جنبه‌ی دور از هم نیروی معنوی آیین مسیح بود. در معماری، شیوه‌ی ساختمانهای ساسانی در مداین و فیروزآباد سرمشق اصلی بود. بر این پایه در سوریه و دره‌های میان دجله و فرات و ارمنستان و مصر علیا بناها و کلیساهای بسیار بوجود آمد. پس از آنکه بیزانس پایتخت امپراطوری روم شد (۳۳۰)، شیوه‌های هنری و معماری از هر سو در آن راه یافت. در قرن ۵م، دیوار مناره‌داری بر گرد شهر کشیده شد، که در آن اصول علمی با زیباشناسی در هم آمیخته بود. درین قرن بر عده‌ی کلیساهای بیزانس همچنان افزوده میشد، لیکن شیوه‌ی معماری آنها اقتباس مستقیم از شیوه‌های خارج بود. در قرن ۶م، در عهد امپراطوری (۵۲۷–۶۵) یوستی‌نیانوس، بزرگترین معماران بیزانسی پدید آمدند. اصول معماری رومی با شیوه‌های شرقی درآمیخت، و درخشانترین جلوه‌های آن بصورت صومعه‌ی سان ویتاله در راونا (ایتالیا) و کلیسای هاگیا سوفیا (سه ایاصوفیه) در بیزانس پدیدار شد. از آن ببعد شیوه‌ی مستقل بیزانسی نضج گرفت. شیوه‌ی معماری بیزانسی بعدها از راه بالکان به روسیه راه یافت (کلیسای بزرگ مسکو از نمونه‌های دوران آخر بیزانسی است). خصیصه‌ی بارز معماری بیزانسی ترکیب صومعه‌ی مسیحی با گنبد شرقی است، که از آن کلیسای گنبددار بوجود آمد. معماران بیزانسی اصول ساختمانها و طاقهای ضربی ساسانی را گسترش دادند، و زمینه‌ها و نقشه‌های پیچیده‌ی معماری بیزانسی را فراهم کردند. در بناهائی مانند ایاصوفیه (عالیترین نمونه‌ی معماری و هنر بیزانس) تمایل به عظمت نمودار است. وسعت درون گنبد، شکوه زیورها، و درخشش موزائیکها حال و کیفیتی فوق طبیعی ایجاد میکنند.

در قرن ۶م پیکرتراشان بیزانسی بر شیوه‌ای دست یافتند که میدان آزمایش هنر یونان بوده است. مجسمه‌های تمام‌نما یکسره از میان رفت. ازین دوران چند سرستون و چندین نرده‌ی مرمرین و تابوت بجا مانده است. نقشهای تزیینی این آثار بشیوه‌ی نقشهای برجسته ساخته نشده، بلکه در پرداختن آنها از رنگ‌آمیزی و اصول موزائیکسازی سرمشق گرفته شده است. با این وصف، پیکره‌های برجسته بر اشیاء تزیینی عاجی و طلائی از این دوره بر جای مانده است. و اما موزائیکسازی بزرگترین هنر عصر بیزانس است. هنرمند بیزانسی، بیاری رنگهای درخشان و زمینه‌ی طلائی موزائیک، بیننده را از ظواهر جهان پیرامونش دور میکند، و راه جهانی نامرئی را بدو مینماید. در موزائیکهای راونا، معیارهای زیبائی شرقی بر معیارهای یونانی چیره شده است. الوهیت فوق انسانی شرق بر خدایان یونانی، که چهره‌ی انسانی دارند، سایه افکنده. شکلها بدون سایه‌روشن بر زمینه‌ی طلائی گسترده شده، و با حدود مشخص خود در عین حال از زمینه جداست؛ جنبشها به سکون تبدیل شده؛ سه‌رخ از میان رفته، و جای خود را به چهره‌ی تمام ونیمرخ سپرده؛ تکرار عمدی حرکات کاشیکاریهای هخامنشی را بیاد میآورد. ذوق شدید قرینه‌سازی گوئی مبین این احساس است که همه‌ی شکلهای آفرینش به وحدتی جاودانی منتهی میشوند. روشنی از زمینه‌های طلائی برمیخیزد، اما این روشنی از آنِ جهان گذران نیست.

در قرن ۹م، هنر بیزانسی جانی تازه گرفت. بر دیوار کلیساها تصویرهائی ظاهر شد که از روایات انجیل مایه گرفته بود. این نقشها از محتوی تاریخی تهی است، و از مفاهیمی رمزی و کنایه‌ای برخوردار است. مسیح همواره در برابر رنج و ناسزا خونسرد میماند. در روسیه هنر موزائیکسازی جای خود را به گچکاری میدهد. هنر عامیانه‌ی گچنگاری جلوه‌های گوناگون مییابد. بهترین مکتب گچنگاری از آنِ یوگوسلاوی است. جریانهای گوناگون هنر بیزانسی در مینیاتور و تذهیب کتاب راه مییابد.

بیزرت، شهر، تونس؛ ← بنزرت.

بیزکی (bizaki)، دهستان (جمع ۶٬۳۷۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۷ (؟) آبادی. از ش به دامنه‌ی کوههای هزارمسجد محدود است. کشفرود مشروبش میکند.

بیزمارک (bizmārk). برای اعلامی که باین صورت میشناسید و در این ردیف نمییابید به **بیمارک** نیز رجوع کنید.

بیزمارک[1]، شهر (جمع ۱۸٬۶۴۰)، ج قسمت مرکزی ایالت داکوتای شمالی، کشت، بر رود میسوری؛ کرسی ایالت. نقطه‌ی انشعاب خطوط آهن و از مراکز توزیع گندم و لبنیات است.

بیزمارک[1]، **دریای** (bizmārk)، شاخابه‌ی ج‌غ قکه، ل‌ش گینه‌ی جدید.

بیزمارک[1]، **مجمع‌الجزایر**، دسته‌ای از جزایر آتشفشانی، بمساحت ۴۹٬۷۳۰ کمم، ج‌غ قکه، جزء ← سرزمین گینه‌ی جدید. مشتمل است بر نیو بریتن (بزرگترین جزیره)، ایرلند جدید، لاونگای، ← جزایر ادمیرلتی، جزایر دیوک آو یورک، و جزایر ویتو. در ۱۸۸۴ تحت الحمایه‌ی آلمان شد؛ در ۱۹۲۰ به استرالیا سپرده شد.

بیزنت[2]، سر **والتر** (sər wāltər bizant*)، ۱۸۳۶–1901، نویسنده و اصلاح‌طلب انگلیسی. داستانهائی در مسائل اجتماعی و آثار انتقادی و نیز زندگینامه‌هائی نوشته است.

بیزون[3] (bizon؛ از فنس)، پستاندار شمدار شاخ‌کوتاه وابسته به گاو اهلی، از نوع بیسون (*Bison*)، دارای یالی انبوه بر روی شانه که تا پهلوها پیش میرود. بیزون اصلا از بتر قدیم است، و فعلا دو جنس از آن باقی است، یکی بیزون اروپائی (*B. bonasus*) و دیگری بیزون امریکائی یا بوفالو (*B. bison*).

بیزه[4]، **ژرژ** (jorj bize)، ۱۸۳۸–۷۵، آهنگساز فرانسوی. در کنسرواتوار پاریس تحصیل کرد، و در ۱۸۵۷ "جایزه‌ی بزرگ رم" را برد. پس از مراجعت از ایتالیا، بعنوان پیانونواز مشهور شد، و به ساختن اپراهائی (از جمله سیادان مروارید، ۱۸۶۳؛ دختر زیبای برت، ۱۸۶۷؛ جمیله، ۱۸۷۲) پرداخت. اما شاهکار او اپرای مشهور کارمن است که مبنی بر داستانی از پ. مریمه میباشد، و چند ماهی پیش از مرگش اجرا گردید (۱۸۷۵).

بیژن (bijan)، در داستانهای ملی، پهلوان ایرانی، پسر گیو. بروایت شاهنامه، به فرمان کیخسرو همراه گرگین به جنگ با گرازها عزیمت کرد، ولی گرگین او را فریب داد و به دشتی که منیژه (دختر افراسیاب) در آن خیمه افراشته بود برد، و بیژن و منیژه عاشق یکدیگر شدند، و منیژه او را نزد خود برد. افراسیاب که از این قضیه آگاه شد بیژن را اسیر و در چاهی حبس کرد، و منیژه را از قصر خود بیرون راند. منیژه هر روز بر سر چاه میرفت، و نانی را که از گدائی بدست آورده بود به بیژن میرسانید. سرانجام، رستم در جامه‌ی بازرگانان بجستجوی بیژن به شهر توران آمد، و براهنمائی منیژه او را نجات داد و به ایران آورد. داستان بیژن و منیژه در ادبیات فارسی بسیار آمده است.

بیژن‌نامه، داستانی حماسی منظوم، منسوب به خواجه عمید عطائی رازی (فت ۴۷۱ هق). ابیات آن بر حسب نسخه‌های مختلف از ۱٬۴۰۰ تا ۱٬۹۰۰ است. موضوعش، که داستان پهلوانیهای بیژن پسر گیو میباشد، از داستان بیژن و منیژه و رزم بیژن با گرازان در شاهنامه اقتباس گردیده، ولی در بسیاری از قسمتها با متن شاهنامه اختلاف دارد. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است.

بیساران (bisārān)، ده (جمع ۲٬۰۳۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان زاوه‌رود، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ ۳۰ کیلومتری ش رزاب.

---

(۱)Bismarck (۲)Besant (۳)bison (۴)Bizet

بیسان، شهر، اسرائیل؛ ← بیت شان.
بیساپاس، فیلی‌پین؛ ← ویسایان، جزایر.
بیسبال[1] (beysbāl)، بازی ملی کشمکش، که در بعضی کشورهای دیگر نیز رایج است، و میتوان آنرا نوعی چوگان‌بازی شمرد، و بین دو گروه ۹ نفری انجام میگیرد. ماخوذ از بعضی بازیهای انگلیسی است.
بیست باب در معرفت اسطرلاب، عنوان رساله‌ای در معرفت اسطرلاب و طریق عمل بدان، بفارسی، از خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷–۶۷۲ هق). چون بر ۲۰ باب مشتمل است به بیست باب معروف گردیده، و ظاهراً مؤلف این نام را بر کتاب نگذاشته. بر این رساله شرحها نوشته‌اند از قبیل مفتاح بیست باب اسطرلاب از کیاء جرجانی (مولی محمد)، که در ۸۱۷ هق تألیف شده است؛ و مطلع الانوار، از فصیح ابن عبدالکریم بسطامی، که بنام امیر علیشیر نوائی نوشته شده؛ و شرح محمد ابن سلیمان معروف به امه‌زاده، که برای سلطان بایزید تألیف شده؛ و شرح ملا عبدالعلی بیرجندی، که در ۸۸۹ هق تألیف شده؛ و شرح نظام‌الدین ابن حبیب‌الله حسینی، که در ۸۷۳ هق تألیف گردیده است؛ و جز اینها. بیست باب در ۱۳۱۶ هق، ۱۳۱۹ هق، و ۱۳۳۵ هش در تهران بطبع رسیده است.
بیست باب در معرفت تقویم، رساله‌ای در معرفت تقویم و اختیارات، بفارسی، از ملا عبدالعلی بیرجندی (فت ۹۳۴ هق). که ملا مظفر جنابدی (گنابادی) شرحی نیز بفارسی بنام شاه عباس بر آن نوشته است که به بیست باب ملا مظفر معروفست. این رساله با شرح مزبور ظاهراً اول بار در ۱۲۷۱ هق در تهران و سپس در تهران و بمبئی با رسائل نجومی و ریاضی دیگر مکرر بطبع رسیده.
بیست باب ملا مظفر: ← بیست باب در معرفت تقویم.
بیستگان (bistgān)، ده (جم ۱٬۰۸۲ ست ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۲ کیلومتری جغ فلاورجان.
بیستگانی: ← مواجب.
بیست مقاله، کتابی تاریخی و تحقیقی و ادبی، از محمد قزوینی (۱۲۹۴ هق–۱۳۲۸ هش). این کتاب مشتمل است بر ۳۴ مقاله‌ی تحقیقی بزرگ و کوچک، و در دو جلد میباشد. جلد اول دارای ۱۴ مقاله است، و اول بار در ۱۳۰۷ هش در بمبئی چاپ شده، و جلد دوم بیست مقاله را در بر دارد، و در ۱۳۱۳ هش در تهران منتشر گردیده. سپس در ۱۳۳۲ هش تمام کتاب در تهران بطبع رسیده.
بیستون (bisotun)، فت ۳۶۶ هق، سومین امیر (۳۵۷–۳۶۶ هق) از امرای آل زیار؛ پسر و جانشین وشمگیر.
بیستون، ده (جم ۵۶۴ ست ۱۳۳۵ هش)، دهستان چمچال، بخش صحنه، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، در دامنه‌ی کوه بیستون، ۳۹ کیلومتری کرمانشاه و ۲۵ کیلومتری جغ صحنه. کاروانسرای آن و نیز پل آجری نادرآباد احتمالا از دوره‌ی صفویه است.
بیستون، در مآخذ عربی **بغستان** (baqestān) و (بعدها) **بهستون** (behestun)،کوهی در حدود ۴۰ کیلومتری ش کرمانشاه کنار جاده‌ی همدان. حجاریها و کتیبه‌های بیستون از زمان داریوش I هخامنشی است. حجاریها داریوش را در حالی که ایستاده و دست راست را بتقدیس اهورمزدا بلند کرده و پای چپ را بر سینه‌ی بردیای دروغین نهاده نشان میدهد؛ در بالا فروهر در پرواز است، و پشت سر داریوش دو نفر ایستاده و در مقابل او نه تن دست‌بسته حجاری شده است. بامر داریوش، در اینجا دو کتیبه بزبان و خط فارسی کهن و اکدی و عیلامی نوشته شده است. این کتیبه‌ها مفتاح کشف رمز کلیه‌ی خطوط گردید، و مخصوصاً سر ه. راولینسن در این موفقیت سهمی بسزا دارد.
نقوش برجسته‌ی غیر مهمی از دوران اشکانیان بر صخره‌های کوچک کنار جاده و در پایین کوه دیده میشود. وقفنامه‌ی جدید دوران فتحعلی شاه قاجار در وسط نقش عهد اشکانی احداث شده است. در زمستان ۱۳۳۷ هش، ضمن عملیات جاده‌سازی، مجسمه‌ی هرکول و آثار معبد سلوکی در پایین کوه کشف گردید.
بیست و یک درخواست[2]، شهرت اولتیماتومی که در ۱۹۱۵ ژاپن تسلیم چین کرد. تقاضاهای ژاپن این بود که نظارت بر سرزمین کیائوچو (که در اجاره‌ی آلمان بود) به ژاپن واگذار شود، منچوری و مغولستان تحت حکومت ژاپن درآید، ژاپن معادن زغال چین را استخراج کند، چین به هیچ دولت خارجی دیگر امتیازات تازه ندهد، و ژاپن در امور داخلی و نظامی چین را هدایت کند. پیمانی که برای تأمین این مقاصد در ۱۹۱۵ امضا شد اجاره‌ی لیائوتونگ و راه آهن منچوری را تمدید کرد، و کیائوچو را به تصرف ژاپن داد.
بیسرنامه (bisar.nāme)، مثنویی عرفانی‌گونه، منسوب به شیخ فریدالدین عطار، که باحتمال قوی از او نیست. در ۱۳۵۲ هق در تهران، در ۱۳۱۵ هق (ضمیمه‌ی گنجینه‌ی عرفان) در لکهنو، و در کامپور (ضمیمه‌ی مجموعه‌ی مثنویات عطار) بطبع رسیده است.
بیسکایا، اسپانیا؛ ← ویشکایا.
بیسکی[3]**، خلیج** (biskey)، باستانی **ماره کانتابریکوم** (māre kāntābrikum) یا **آکویتانیکوس سینوس** (ākuitānikus sinus) یا **سینوس کانتابریکوس** یا **کانتابر اوکئانوس** (kāntāber okeānus)، پیشرفتگی عظیم قطا در ساحل غربی فرانسه و ساحل شمالی اسپانیا، از جزیره‌ی اولسان در ل تا دهانه‌ی اورتگال در ج. رودهای لوار و گارون و آدور بآن میریزند. قسمت جش آن خلیج گاسکونی است. بنادر عمده‌اش برست، نانت، بوردو، بیلبائو، و سانتاندر میباشد.
بیسمارک (bismārk). برای اعلامی که تحت این عنوان میجوئید و نمییابید به "بیزمارک" نیز رجوع کنید.
بیسمارک[4] یا **بیزمارک،** عنوان کاملش **اوتو فورست فون بیسمارک** (oto *fürst fon)، معروف به **صدر اعظم آهنین،** ۱۸۱۵–۹۸، سیاستمدار آلمانی. موجد امپراطوری آلمان؛ نخستوزیر (۱۸۶۲–۹۰) پروس؛ صدر اعظم (۱۸۷۱–۹۰) آلمان. پارلمان را بعلت اینکه با بودجه‌ی تسلیحاتی او مخالفت کرد منحل ساخت (۱۸۶۲). بر سر مالکیت شلسویگ‌هولشتاین، باتفاق اتریش، با دانمارک جنگید (۱۸۶۴). پس از پیروزی، اختلاف نظر او با اتریش بر سر اداره‌ی نقاطی که از دانمارک گرفته بودند منجر به ← جنگ اتریش و پروس شد (۱۸۶۶) که دست اتریش را از امور آلمان کوتاه کرد. آنگاه بمنظور تجدید سازمان آلمان و قرار دادن آن تحت رهبری پروس، ← اتحادیه‌ی آلمان شمالی را ترتیب داد. عمداً ← پیام امس را تحریف کرد، و ← جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰–۷۱) را برانگیخت. در ژانویه‌ی ۱۸۷۱، ویلهلم I (پادشاه پروس) امپراطور آلمان اعلام شد. بیسمارک که وحدت آلمان را با جنگ تأمین کرده بود کوشید که با صلح آنرا استوار سازد. با تسلطی که بر امور داخلی و سیاست خارجی داشت، آلمان را در ۱۸۷۹ با اتریش و در ۱۸۸۲ با ایتالیا متحد ساخت، و با روسیه آشتی کرد، و در امور اروپا نقش داوری پیش گرفت. امپراطوری آلمان، پس از تأسیس، مواجه با کشمکش سخت معروف به کولتورکامپف بین دولت و کلیسای کاتولیک رومی گردید، که قریب ۲۰ سال طول کشید، ولی با توجه بیسمارک به خطر اتحاد (۱۸۷۵) سوسیالیستهای طرفدار لاسال و مارکس از شدت آن کاست. بیسمارک در آغاز دست به اقدامات شدید بر ضد سوسیالیستها زد، و قوانین ضد سوسیالیستی ۱۸۷۸ نشر آثار سوسیالیستها را ممنوع ساخت، و به پلیس اجازه‌ی جلوگیری از جلسات آنها و مجازات آنان را داد، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. پس، بیسمارک بین ۱۸۸۳ و ۱۸۸۷ یک سلسله قوانین اصلاحات اجتماعی (بیمه‌ی بیماری و حوادث و کبر سن، محدود کردن ساعات کار زنان و کودکان، تثبیت حداکثر ساعات کار، و غیره) گذرانید. در نتیجه‌ی سیاست اقتصادی جدید بیسمارک، تجارت و صنعت مستعمرات آلمان بسرعت توسعه یافت. ویلهلم II، که از قدرت و نفوذ بیسمارک خرسند نبود، در ۱۸۹۰ او را برکنار کرد. بیسمارک در دوره‌ی گوشه‌گیری بشدت از سیاستهای ویلهلم انتقاد کرد. خاطرات خود را نوشته است.
بیسموت[5] (bismut؛ از فنس)، عنصر فلزی متبلور شکننده‌ی نقره‌فام با پرتو گلگون (علامت شیمیائی: Bi، نیز جدول عنصرها را ببینید). از لحاظ هدایت برق و حرارت ضعیف است. در اثر انجماد منبسط میشود. برای پایین آوردن نقطه‌ی ذوب آلیاژها (آلیاژهای قالبگیری) و در چاپ پارچه‌های پنبه‌ای و ساختن لوازم آرایش بکار میرود. ترکیبات غیر محلول آن در طب استعمال میشود.
بی سیتی[6] (bey siti)، شهر (جم ۵۲٬۵۲۳)، ج ایالت میشیگان، کشمکش، بر رود ساگینا نزدیک مصب آن در خلیج ساگینا. کشتیسازی دارد.
بیشا[7]**، ماری فرانسوا** (māri frāNsuā bišā)، ۱۷۷۱–۱۸۰۲، کالبدشناس فرانسوی و عالم فیزیولوژی. مطالعات او در باب بافتها اساس بافتشناسی بوده است.
بیشکل[8] (bišekl)، فنس آمورف (āmorf)، در اصطلاح شیمی و معدنشناسی، فاقد ساختمان منظم یا بلوری (← بلور و نیز بلورشناسی در همان مقاله)، مانند شیشه.

(۱)baseball (۲)Twenty-one Demands (۳)Biscay (۴)Bismarck (۵)bismuth (۶)Bay City (۷)Bichat (۸)amorphous

بیشوف[1]، **تئودور لودویگ ویلهلم** (teodor ludvig vilhelm bišof)، ۱۸۰۷–۸۲، عالم آلمانی فیزیولوژی. صاحب‌نظر در باب خون و رویانشناسی.

بیشه (bišе)، دهستان (جم ح ۶٬۴۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. رودهای تالار و بابل مشروبش میکنند. راه شوسه‌ی بابل به شاهی از آن میگذرد.

بیشه‌سر (bišesar)، دهستان (جم ح ۷٬۴۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی.

بیشه‌گردان مسلح[2]، انگلیا بوشرینجرز (bušreyn-jərz)، دسته‌ای از محکومین فراری و حادثه‌جویان که در قرن ۱۹م نواحی روستائی استرالیا را دوچار وحشت ساخته بودند. بعداً بمحمولات طلا دستبرد میزدند.

بیشینه[3] (bišine) یا **ماکزیموم** (mākzimom؛ از فنـ)، بزرگترین مقداری که یک کمیت متغیر، در شرایط معین، میتواند بآن برسد (مانند بیشینه‌ی دما در فلان ماه). بعضی از کمیتهای متغیر بیشینه ندارند، مثلا مساحت مستطیلی که اضلاعش متغیر باشند بیشینه ندارد، بلکه میتواند از هر حدی تجاوز کند. از طرف دیگر، مساحت مستطیلهائی که محیطشان مقدار ثابت (مثلا) ۲۰ متر باشد هیچگاه از ۲۵ متر مربع تجاوز نمیکند، و وقتی که اضلاع مستطیل برابر یکدیگر شوند (یعنی مستطیل بصورت مربع درآید) مساحتش ۲۵ متر مربع میشود؛ بیشینه‌ی مساحت این مستطیلها ۲۵ متر مربع است (هر مستطیل دیگری که محیطش ۲۰ متر باشد مساحتش از ۲۵ متر مربع کمتر است).

در ریاضیات، وقتی که تابعی (← تابع) بوسیله‌ی منحنی نمایش داده شود، نقطه‌ی بیشینه‌ی منحنی نقطه‌ای است که در آنجا صعود (بالا رفتن) منحنی پایان میپذیرد (برای تصویر ← تابع). اگر یک تابع فاقد بیشینه و کمینه باشد، منحنی نمایش آن پیوسته صعودی یا نزولی است.

بیضا (beyzā)، بخش، ل‌غ شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ مرکزش اردکان. کوههای دشتک از ج‌ش آن میگذرد. محصولش غلات و لبنیات است. آنرا بنام مرکزش بخش اردکان نیز نامیده‌اند. مشتمل بر ۸ دهستان است، که از جمله دهستانهای حومه (دهستان اردکان)، کامفیروز، رامجرد، و بیضا میباشد. دهستان **بیضا** (جم ۱۵٬۰۰۰؟) در ج‌ش بخش و دارای ۷۵ (؟) آبادی است. از دهاتش تل بیضا و ملیان میباشد. شهر قدیم **بیضا** [عربی بیضاء (bayzā')، = سفید] بزرگترین شهر کوره‌ی استخر و در ل شیراز و غ استخر واقع بوده است. در تسمیه‌ی آن گفته‌اند که چون فارسیان آنرا در اسفید (dare esfid) میخواندند اعراب نام بیضاء بر آن نهادند. در کتاب آثار عجم، تحت عنوان بلوک بیضا، پس از ذکر تل بیضا گوید "آنجا شهر قدیم بوده، و در جائی دیگر دهی است موسوم به ملیان بمسافتی دور از تل بیضا. در آنجا نیز آثاری از آن شهر است. معلوم میشود که شهر بسیار بزرگی بوده، ولی اکنون بغیر از تلهای خاک چیزی دیگر مشاهده نمیشود". چند تن از فضلا بدین شهر منسوب بوده‌اند (مثلا ← بیضاوی)؛ منصور حلاج در آنجا متولد شد.

بیضاوی (beyzāvi)، شهرت **عبدالله ابن عمر**، فت ۶۸۵؟ یا ۶۹۲؟ یا ۷۱۶؟ هق، فقیه شافعی ایرانی و از مفسرین قرآن. نسبتش به بیضا (فارس) است. مدتی در عهد اتابکان فارس در شیراز قاضی القضاة بود، و پس از اینکه از این سمت عزل شد به تبریز رفت، و به تدریس پرداخت، و در همانجا درگذشت. معروف‌ترین اثرش تفسیر انوار التنزیل است که به تفسیر بیضاوی معروف میباشد. از آثار دیگرش منهاج الوصول الی علم الاصول، الغایة القصوی، و تاریخ فارسی نظام التواریخ است.

بیضه (beyze) یا **خایه** یا **خصیه** (xosye)، هر یک از دو غده‌ای که در حیوان نر هست، و کار آنها تولید نطفه و ترشح هورمونهای نری است مانند تستوسترون و غیره. چون حرارت داخلی عادی بدن برای بیضه‌ها مناسب نیست، نزد عموم پستانداران بیرون حفره‌ی عمومی بدن و در زیر شکم قرار دارد.

بیضی[4] (beyzi)، منحنی (ممدود) واقع در یک صفحه که مجموع فواصل هر نقطه‌ی آن از دو نقطه‌ی ثابت (موسوم به دو کانون بیضی) واقع در آن صفحه مقدار ثابتی باشد. یکی از طرق رسم بیضی اینست که، پس از انتخاب دو کانون، ریسمانی بلندتر از فاصله‌ی دو کانون اختیار کرده دو انتهایش را در دو کانون نصب کنیم، و مدادی را در داخل ریسمان انداخته بکشیم بطوری که دو قسمت ریسمان ممتد شود؛ حال اگر نوک مداد را با حفظ این حالت بر صفحه‌ی کاغذ بکشیم بیضیی حاصل میشود (زیرا مجموع فواصل نوک مداد از دو کانون

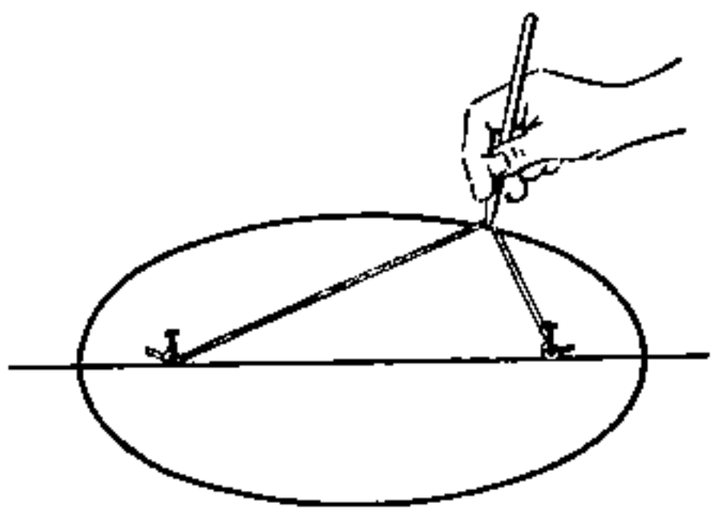

همواره مساوی طول ریسمان است). این طریقه را رسم بیضی بحرکت اتصالی گویند، و مخصوصاً برای رسم بیضی بر زمین (مثلا برای طرح حوض یا باغچه‌ی بیضی‌شکل) میتوان آنرا بکار برد. برای رسم بیضی پرگارهای مخصوص نیز ساخته‌اند. بوسیله‌ی بریدن مخروط مستدیر القاعده با صفحه نیز میتوان بیضی بدست آورد (برای توضیح و تصویر ← قطعهای مخروطی، که بیضی یکی از آنها است)؛ بیضی را قطع ناقص (qat'e) نیز میخوانند. مدار گردش هر سیاره بدور خورشید بیضیی است که خورشید در یکی از کانونهای آن قرار دارد (← کپلر، قوانین).

نظر به اهمیت بیضی در مکانیک و علم نجوم، بعضی از اصطلاحات مربوط به بیضی با اشاره‌ی اجمالی به برخی از خواص آن ذکر میشود (شکل را ملاحظه کنید). **(۱)** دو کانون بیضی را معمولا به F و F′، فاصله‌ی آنها (فاصله‌ی کانونی یا بُعد کانونی) را به 2c، و مقدار ثابت مذکور در تعریف بیضی را به 2a نمایش میدهند. اگر M نقطه‌ای از بیضی باشد، قطعات MF و MF′ را شعاعهای

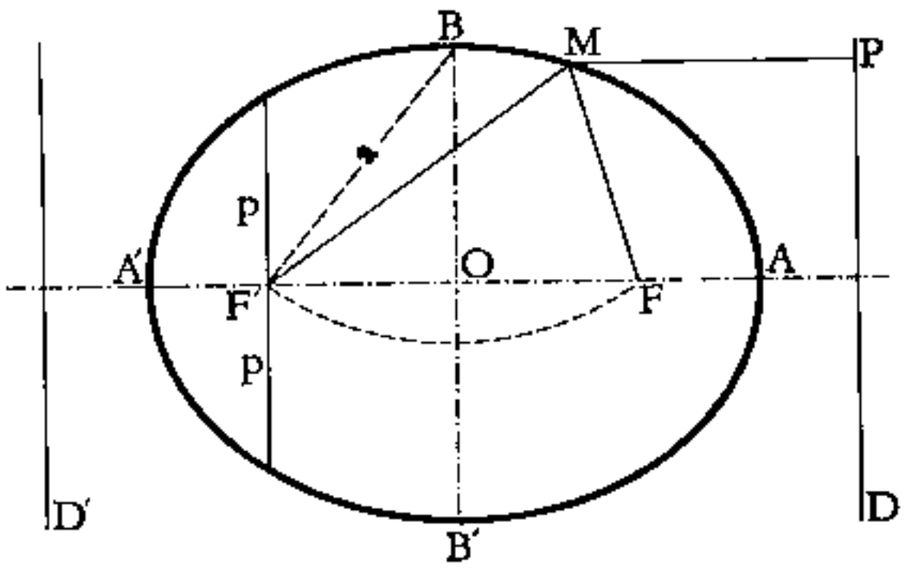

حامل M نامند؛ بموجب تعریف بیضی، همواره MF+MF′=2a. **(۲)** وسط FF′ (نقطه‌ی O) را مرکز بیضی، خط FF′ و خطی را که از O بر FF′ عمود شود دو محور بیضی، و نقاط تقاطع محورها را با بیضی (نقاط A و A′ و B و B′) رئوس بیضی خوانند. قطعه‌ی AA′ قطر اطول و قطعه‌ی BB′ قطر اقصر بیضی نام دارد؛ اولی مساوی 2a است؛ طول دومی را به 2b نمایش میدهند. مرکز بیضی مرکز تقارن آن و دو محورش محورهای تقارن آنند. فواصل دو انتهای قطر اقصر از دو کانون مساوی نصف قطر اطول است (مثلا BF=BF′=a). **(۳)** نسبت فاصله‌ی کانونی را به قطر اطول (یعنی c/a را) خروج از مرکز بیضی خوانند و آنرا به e نمایش میدهند. خروج از مرکز بیضی همواره کمتر از 1 است، و هر قدر به 0 نزدیکتر باشد بیضی گِردتر (یعنی به دایره نزدیکتر) است، و اگر خروج از مرکز صفر شود بیضی به دایره تبدیل میگردد. پس دایره حالت خاصی از بیضی است (بیضیی که دو قطرش با هم مساوی باشند). **(۴)** پارامتر بیضی نصف طول وتری است که از یکی از دو کانون بر محور کانونی (AA′) عمود شود. معمولا آنرا به p نمایش میدهند، و مقدارش برابر b^2/a است. **(۵)** دو خطی را (D و D′) که بفاصله‌ی a^2/c از مرکز بر محور کانونی عمود شود خطوط هادی بیضی نامند، و هر یک را نظیر کانونی که با آن در یک طرف مرکز است میشمارند (D نظیر F و D′ نظیر F′). فاصله‌ی هر هادی از کانون نظیرش برابر p/e است. نسبت فواصل هر نقطه‌ی بیضی از یک کانون و هادی نظیر آن برابر خروج از مرکز بیضی است (MF/MP=e؛ این خاصیت را میتوان تعریف بیضی قرار داد. ← قطع‌های مخروطی). **(۶)** مساحت بیضی مساوی πab (یعنی حاصلضرب عدد پی در حاصلضرب دو نصف قطر) است. طول محیط بیضی را نمیتوان با عبارات معمولی بیان کرد. مقدار تقریبی آن $\pi\sqrt{2(a^2+b^2)}$ است.

بیضیوار[5] (beyzivār)، یکی از سطوح هندسی بسته‌ی محدب (باصطلاح ریاضی، یکی از "سطوح درجه‌ی دوم")، شبیه به تخم مرغی که دو طرفش به یک اندازه فرض شود. بیضیوار سه صفحه‌ی تقارن دارد که دو به دو بر هم عمودند، و نقطه‌ی مشترک آنها مرکز تقارن بیضیوار است؛ و نیز سه محور

(۱)Bischoff (۲)Bushrangers (۳)maximum (۴) ellipse (۵)ellipsoid

تقارن دارد که دو به دو بر هم عمودند، و از مرکز تقارن میگذرند. یکی از اقسام آن بیضیوار دوار (davvār) است که از دوران یک بیضی در حول یکی از دو قطر آن حاصل میگردد؛ اگر بیضی حول قطر اطولش دوران کند بیضیوار دوار کشیده و اگر حول قطر اقصرش بگردد بیضیوار دوار پخت (paxt) حاصل میگردد. زمین تقریباً بشکل بیضیوار دوار میباشد. نیز ← پختی.

بیطار: ← دامپزشکی.

بیطاری: ← دامپزشکی.

بیطرفی[1] (bitarafi)، در قوانین بین الملل، حالت کشوری که از ورود در جنگ بین کشورهای دیگر یا دخالت در آن و یا کومک یا ابراز خصومت نسبت ببعضی از کشورهای متخاصم خودداری کند. در موقع شروع جنگ بین دو کشور، کشورهای بیطرف طی اعلامیه‌ای بیطرفی خود را باطلاع متخاصمین میرسانند. اعلامیه‌ی بیطرفی ضمناً به اتباع کشور بیطرف نیز ابلاغ میشود، تا بدانند که اگر از حدود بیطرفی تجاوز کنند، دولت هیچگونه حمایتی از آنها نخواهد کرد. بموجب اعلامیه‌ی بیطرفی، کشور بیطرف موظف میگردد که جداً از دخالت در کار متخاصمین خودداری کند، و همچنین دولتهای متخاصم مکلف میگردند که از هر گونه تجاوز به خاک یا آبهای ساحلی کشور بیطرف احتراز جویند.

بیطرفی، قانون، در تاریخ کشمکش، قانونی که در ۱۹۳۵ بتصویب کنگره رسید، و برای اینکه کشمکشهای اروپائی کشانیده نشود، رئیس جمهور را از اینکه بصوابدید خود مواد جنگی بدولتهای وارد در جنگ بفرستد ممنوع میکرد. تجدید نظرهای بعدی و سیاست وام و اجاره حتی قبل از حادثه‌ی پرل هاربر آنرا عملا از قدرت انداخت.

بیطرفی مسلح[2]، در حقوق بین الملل، حالت یک یا چند ملت یا مملکت، که در عین بیطرفی در جنگ بین چند دولت دیگر، برای دفع تجاوز احتمالی دولتهای متخاصم مسلح میشوند. معروفترین آنها بیطرفیهای مسلح سالهای ۱۷۸۰ و ۱۸۰۰ است، که بتوسط دولتهای اروپای شمالی (دانمارک، سوئد، پروس، و روسیه) تشکیل گردید و بعداً بعضی ممالک دیگر بآنها پیوستند. هدف آنها این بود که بریتانیا را، که با فرانسه در جنگ بود، وادار به محترم شمردن بعضی حقوق مشخص دولتهای بیطرف کنند. بیطرفی مسلح ۱۷۸۰ مخصوصاً مقرر میکرد که کالاهائی که با کشتی یک دولت بیطرف بمقصد یکی از دولتهای متخاصم حمل میشود آزاد است، محاصره‌ی دریائی وقتی لازم الرعایه است که مؤثر باشد، و فهرست کالاهای قاچاق جنگی باید منحصر به کالاهائی باشد که صرفاً فایده‌ی نظامی دارد. بریتانیا اصول بیطرفی مسلح ۱۷۸۰ را در ضمن معاهده‌ی صلح ۱۷۸۳ با فرانسه پذیرفت، ولی جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه آنها را نقض نمود، و بیطرفی مسلح ۱۸۰۰ بر ضد آن دولت تشکیل گردید، که بیشتر اعضای آن بعداً وارد جنگ شدند. اصول عمده‌ی این بیطرفیهای مسلح در ← اعلامیه‌ی پاریس (۱۸۵۶) پذیرفته شد. نیز ← لندن، اعلامیه‌ی.

بیطره: ← دامپزشکی.

بیع (bey')، در اصطلاح فقه و حقوق مدنی، تملیک عین بعوض معلوم. بیع با ایجاب و قبول بایع و مشتری واقع میشود. احکام و شرایط آن در قانون مدنی مفصلا تشریح شده است.

بیعت (bey'at)، پیمان بستن به فرمانبرداری و اطاعت از کسی. در تاریخ اسلام چنین مرسوم بود که آنکس که پیمان طاعت میبست دست خود را در دست پیغمبر یا خلیفه یا امیر میگذاشت. گویند هنگام فتح مکه، همینکه پیغمبر اسلام از بیعت با مردان فراغت حاصل کرد بسوی زنان متوجه شد، و دست خود را در قدح آب فرو برد، و زنان نیز دستهای خود را در آن قدح فرو بردند، و بدین وسیله، پیمان با زنان مکه نیز انجام گرفت. در اصطلاح صوفیه، بیعت کردن (یا بستن) با کسی بمعنی مرید او شدن است.

بیعت رضوان: ← حدیبیه.

بیعت شجره: ← حدیبیه.

بیعت عقبه: ← محمد، پیغمبر اسلام.

بیفئیترز: ← گوساله‌خواران.

بیک[3]**، چارلز تیلستن** (cārlz tilstən bik)، ۱۸۰۰–۱۸۷۴، سیاح و جغرافیدان انگلیسی. پس از سیاحت فلسطین، حبشه را پوییده، و نقشه‌ی قسمت زیادی از آنرا کشید. در ۱۸۴۷–۶۰ رسالاتی در السنه‌ی حبشی و منبع رود نیل نشر کرد. مسافرت پویشی دیگری به بعضی سرزمینهای مذکور در کتاب مقدس کرد، و چند کتاب در جغرافیای کتاب مقدس نوشت.

بیکا (bikā)، ده (جم ۱٬۶۰۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودان، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ ۳۸ کیلومتری ل میناب.

بیکانر: ← راجستان.

بیکر[4]**، جزیره‌ی** (beykər)، جزیره‌ی کوچک مرجانی بمساحت ۲٫۶ کمم، فکبِ مرکزی، نزدیک استوا؛ متعلق به کشمت.

بیکر[4]**، ری ستنرد** (rey stanərd beykər)، نام مستعارش **دیوید گریسن** (deyvid greyson)، ۱۸۷۰–۱۹۴۶، نویسنده‌ی امریکائی. از دوستان نزدیک وودرو ویلسن بود، و زندگینامه‌ی او را نوشت. مقالات و آثار دیگر نیز دارد.

بیکربونات[5] (bikarbonāt؛ از فنس)، ملح اسیدی اسید کربونیک (H_2CO_3)؛ بعبارت دیگر، جسم حاصل از اسید کربونیک در صورتی که فلزی جانشین نصف ئیدروژن آن گردد؛ مانند بیکربونات سودیوم ($NaHCO_3$) یا جوش شیرین. نیز ← کربونات.

بیکربونات سودیوم: ← جوش شیرین.

بیکن[6] (biken)، لفظ انگلیسی، بمعنی ساختمانی روشن یا پدیدار که اغلب در محل مرتفعی ساخته میشود، و مخصوصاً برای راهنمائی خلبانها و دریانوردان بکار میرود. بیکنهائی که کشتی را هدایت میکنند فانوس دریائی یا منارة البحر نامیده میشوند. در ایران، هوانوردان معمولا لفظ بیکن را بجای **بیکن رادیوئی**[7] بکار میبرند که، بنا بر تعریف، عبارتست از ایستگاه فرستنده‌ی رادیوئی که، با پخش علاماتی، طیاره و کشتی را در ناوبری یاری میکند. **بیکن رادیوئی امتدادنما**[8] بوسیله‌ی علامات رادیوئی **دالان هوائی** را مشخص میکند، باین طریق که، با طرحی شبیه برگ شبدر چهاربرهم‌اوفتاده علاماتی مخابره مینماید. بر طبق رمزهای مورس، علامات ا (ـ.) و ن (.ـ) یک در میان مخابره میشود؛ در ناحیه‌ای که دو علامت بر هم می‌افتند صدای یکنواختی شنیده میشود، و این یکنواختی خلبان را رهبری میکند. اگر خلبان از مسیر مقرر دور شود، فقط علامت ا یا علامت ن را میشنود. بیکنهای رادیوئی امتدادنمای کنونی بوسیله‌ی عقربه‌ای که بر صفحه‌ای حرکت میکند نشان میدهند که حرکت بر مسیر مقرر است یا از آن منحرف شده است، و دیگر خلبان زحمت گوش دادن به علامت را ندارد. بیکنهای امتداد‌نمای پربسامد همه‌جانبه بعد از جنگ II تکامل یافت، و بوسیله‌ی علاماتی که در جهات مختلف میفرستند، خلبان میتواند وضع خود را نسبت به ایستگاه فرستنده دقیقاً تعیین کند.

بیکن[9]**، راجر** (rājər beykən)، ح ۱۲۱۴–۱۲۹۴؟، فیلسوف مدرسی انگلیسی. در آکسفرد و دانشگاه پاریس تحصیل و تدریس کرد، و ظاهراً آشنائی او با کتاب **سر الاسرار** ارسطو در پاریس توجهش را به علوم جلب نمود. مردی تندخو و ستیزه‌جو بود. در ح ۱۲۵۲ به فرانسیسیان پیوست، و از آغاز امر بین او با ارشدهایش اختلاف افتاد. سرانجام هم، فرانسیسیان که نوشته‌های پیروان خود را سانسور میکردند، بعنوان تعلیم دادن "چیزهای تازه‌ی مظنون" محکومش کردند، و در ۱۲۷۸–۹۲ محبوس بود، و کمی بعد درگذشت.

بیکن از فضلای عصر خود بود، و یونانی و عبری و احتمالا عربی نیز میدانست. معتقد بود که علم مکمل دین است نه مخالف آن. به علوم طبیعی و تجربه و مشاهده‌ی مستقیم اهمیت میداد، و بهمین جهت او را از پیشروان روش تازه‌ی علمی شمرده‌اند. آثار معروفش کتاب اکبر، کتاب اصغر، و کتاب سوم است، که آنها را برای پاپ کلمنس IV نوشت. تألیفاتی در کیمیا داشته، و بهمین جهت کتابهای بسیار در سحر و کیمیا باو نسبت داده‌اند. اختراع باروت را نیز بغلط باو نسبت داده‌اند، و بعضی وی را سازنده‌ی تلسکوپ و میکروسکوپ شمرده‌اند، ولی سند این ادعا بسیار ضعیف است.

بیکن، شورش: ← بیکن، نثنیل.

بیکن[9]**، فرانسیس** (frānsis beykən)، ۱۵۶۱–۱۶۲۶، فیلسوف انگلیسی و از رجال انگلستان. پدرش از اطرافیان ملکه‌ی الیزابت بود. خودش در ۱۵۸۴ بعضویت پارلمنت رسید، ولی مخالفتش با برنامه‌ی مالیاتی الیزابت پیشرفت سیاسی او را بتأخیر انداخت، و فقط در نتیجه‌ی مساعی ارل آو اسکس بود که ملکه حاضر شد او را بعنوان عضو غیر رسمی "شورای دانایان" بپذیرد. معذلک، در محاکمه‌ی ارل آو اسکس سعی بسیار مبذول کرد تا ارل محکوم به خیانت گردید. در سلطنت جیمز I بسرعت ترقی کرد، و در ۱۶۱۸ لقب بارون و در ۱۶۲۱ لقب وایکاونت و منصب لرد چانسلر یافت. در همین سال متهم بقبول رشوه در مقام لرد

(۱)neutrality (۲)armed neutrality (۳)Beke (۴)Baker (۵)bicarbonate (۶)beacon (۷)radio beacon (۸)radio range beacon (۹)Bacon

چانسلری گردید، و باین امر اعتراف کرد، و به ۴۰٬۰۰۰ لیره جریمه و طرد از دربار و سلب صلاحیت از خدمات دولتی و حبس در برج لندن محکوم گردید. اگرچه شاه مجازاتش را بخشید، وی انزوا گزید، و به نوشتن پرداخت.

بیکن علی رغم مفاسد اخلاقیش فیلسوفی بزرگ و نویسنده‌ای توانا بود. بزرگترین خدمت وی به فلسفه تدوین و استوار ساختن و ترویج روش استقراء در علوم تجربی بود. اثر معروفش کتاب اینستاوراتیو ماگنا (instăratio māgnā) ("احیاء العلوم کبیر") است که فقط به اتمام دو جلد آن موفق شد، یکی پیشرفت دانش (۱۶۰۵) و دیگری ارغنون نو (۱۶۲۰) (بجای ارغنون ارسطو). اگرچه بیکن شخصاً کشف و اختراعی ندارد، در بسط علوم تجربی در انگلستان و در وارد کردن اروپائیان در تجدد علم و فلسفه تأثیری عظیم داشته است. از آثار دیگرش مقالات (۱۵۹۷) است که در ادبیات مقامی ممتاز دارد. در کتاب دیگرش، بنام آتلانتیس نو (۱۶۲۷)، مدینه‌ی فاضله‌ای مبتنی بر اصول علمی را شرح میدهد. بعضی معتقدند که اشعار و نمایشنامه‌هائی که معمولا به شکسپیر نسبت داده میشود در واقع از بیکن بوده است.

بیکن[1]، نثنیل (nətanyəl beykən)، ۱۶۴۷–۷۶، سرکرده‌ی شورشی که در ۱۶۷۶ در مهاجرنشین ویرجینیا (در کشمت حالیه) برپا شد. سبب عمده‌ی آن استثمار خرده مالکین بتوسط انگلستان بود، و عدم موفقیت سر و. بارکلی در دفاع مرزها در مقابل حملات هندیشمردگان آنرا تسریع کرد. بیکن پیش از اینکه بتواند نیات اصلاحی خود را عملی سازد درگذشت، و شورش از کار افتاد. بارکلی که قبلا از شورشیان شکست خورده بود پس از انتقامگیری خونینی به انگلستان فراخوانده شد. تنها فایده‌ی شورش مراجعت بارکلی به انگلستان و پایان یافتن حملات هندیشمردگان بود.

بیکنزفیلد، ارل آو: ← دیزریلی، بنجمین.

بیکی[2]، ویلیام بلفور (wilyām balfur beyki)، ۱۸۲۵–۶۴، جراح و پوینده‌ی اسکاتلندی در افریقای غربی، و عالم فقه اللغه. رود نیجر را بروی تجارت گشود. اطلاعاتی در باب زبانهای محلی گرد آورد، و کتاب مقدس را به یکی ازین زبانها ترجمه نمود.

بیکینی[3] (bikini)، آتول غیر مسکون، شامل ۳۶ جزیره‌ی کوچک، قلب مرکزی، جزء جزایر مارشال. آزمایشهای بمبهای اتمی کشمت در ۱۹۴۶ در اینجا انجام گرفت.

بیگ (beyg)، لقب: ← بگ.

بیگ بن[4] (big ben)، زنگ برج پارلمان (کاخ وستمینستر)، لندن، بوزن ۱۳٫۵ تن، که در ۱۸۵۸ ریخته شده. ساعت عظیم برج مزبور را نیز باین اسم مینامند.

بیگلربیگی (beyglar.beygi)، در دوره‌ی صفویه (مخصوصاً از عهد شاه عباس I صفوی ببعد)، عنوان حکام ولایات که از مرکز تعیین میشدند و در بعضی موارد سمت آنها موروثی بود. بیگلربیگی اصفهان در عهد صفویه مقام بسیار مهمی داشته و بعد از صدر اعظم یا اعتمادالدوله از همه‌ی اجزای درخانه معتبرتر بشمار میآمده است، و در بعضی مواقع بهنگام غیبت پادشاه در حکم نایب‌السلطنه بوده. در اواخر عهد صفویه قلمرو سلاطین مزبور دارای چهار والی مستقل و ۱۳ بیگلربیگی بوده است. در اوایل عهد قاجاریه نیز، مثل عهد صفویه، بیگلربیگی عنوان حکام ایالات بوده و از جانب سلطان انتخاب میشده است، ولیکن بعدها بیگلربیگی در ولایات دارای مقامی مستقل از مقام والی و حاکم و پایینتر از آنها بوده، و مثلا در آذربایجان در رأس اجزای حکومت شهر بوده است. عنوان بیگلربیگی در نزد ترکان عثمانی بصورت بیلربی (beylar.bey) مترادف میر میران و مخصوص عنوان والی ولات بزرگ بوده است.

بیگنونیا (bignoniā؛ لتیه)، گیاه پیچنده‌ی گرمسیری از نوع بیگنونیا، دارای گلهای قیفی نارنجی و برگهای مرکب. اصلش از چ کشمت است. برای زینت دیوارها و پرچینها کاشته میشود.

بیگهورن[5] (bighorn)، رودی بطول ۵۴۰ کم که در غ قسمت مرکزی ایالت وایومینگ، کشمت، تشکیل یافته به رود یلوستون (yelŏstŏn) میریزد.

بیل[6] (bil)، فنس **بین[7]** (bien)، شهر (جه ـ ۴۸٬۳۴۲)، ایالت (= کانتون) برن، غ سویس، کنار دریاچه‌ی بیل. از مراکز ساعتسازی. در موزه‌ی آن آثاری از آبراهای ← دریاچه‌ی بیل کشف شده است.

بیل[6]، دریاچه‌ی یا دریاچه‌ی بین[7] (bien؛ فنس)، دریاچه، غ سویس، در ایالت برن در دامنه‌ی کوههای ژورا. مشتمل بر سن پیر (saN pier) (سابقاً جزیره و اکنون شبه جزیره) است که در ۱۷۶۵ روسو در آن اقامت داشت. بقایای آبراهای دریاچه‌ی بیل در موزه‌ی شهر بیل موجود است.

بیل، هانری: ← ستندال.

بیلاروسیا: ← روسیه‌ی سفید.

بیلاسپور[8] (bilāspur)، ایالت (۱٬۱۷۰ کمه؛ جه ۱۲۷٬۵۶۶)، لغ هند، در هیمالایای غربی. در ۱۹۵۴ جزء هیماچال پرادش گردید. طرح بستن سدی بر روی رود ساتلج قرار است در اینجا اجرا شود.

بیلاکسی[9] (bilāksi)، شهر (۳۷٬۴۲۵)، چ ش ایالت میسی‌سیپی، کشمت، بر شبه جزیره‌ی بین خلیج میسی‌سیپی و خلیج بیلاکسی. شهر فعلی در ۱۷۱۹ بنا شد.

بیلبائو[10] (bilbāo)، شهر(جه۲۲۹٬۳۳۴)، کرسی ایالت ویشکایا، ل اسپانیا، نزدیک خلیج بیسکی؛ شهر عمده‌ی ایالات باسک و دومین بندر بزرگ اسپانیا. فولادسازی و کشتیسازی دارد. معادن آهن نزدیک آنست.

بیلدردایک[11]، ویلم (wilem bilderdāyk)، ۱۷۵۶–۱۸۳۱، شاعر هلندی. بعد از هجوم فرانسویان به هلند، تبعید شد (۱۷۹۵). در دوره‌ی لوئی بوناپارت بازگشت (۱۸۰۶)؛ لوئی را زبان هلندی آموخت. منظومه‌های دینی و عشقی غنائی بسیار زیبا و بیماری مرد دانا (۱۸۰۷) ازوست.

بیلربی (beylar.bey)؛ ← بیگلربیگی.

بیلفلد[12] (bilefeld)، شهر (جه ۱۷۲٬۴۶۹)، نورد-راین-وستفالن، لغ آلمان. صنایع کتان و ابریشم و بلور و ماشینهای خیاطی. در جه II آسیب دید.

بیلقان (bilaqān)، ده (جه ۶۰۹ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان کرج؛ ۴ کیلومتری ل‌ش کرج. بیلقان مرکز تأسیسات سازمان آب تهران برای نقل آب رود کرج به تهران، و مجهز به دستگاههای اندازه‌گیری است. حوضچه‌های تصفیه‌ی آن پیش از ساختن سد کرج اهمیت داشت. تأسیساتش در حال توسعه است. ایستگاه مخابراتی بیسیم با سازمان آب تهران دارد.

بیلقان (baylaqān)، شهری قدیم در ارّان، ج قفقاز، که گویند بدست قباد ساسانی ساخته شد. در ۱۱۲ هق، در دومین جنگ اعراب با خزرها، سردار مسلمانان، سعید ابن عمرو الحَرَشی، پیروزی مهمی بر خزرها بدست آورد.

بیلک (baylak) یا **فیله** (fila)، پ **فیلای[13]** (filāy)، جزیره، ج مصر، در نیل، بالای سد آسوان. بیشتر سال زیر آب است. محل معبد ایسیس (از اوایل دوره‌ی بطالسه) میباشد.

بیلوار (bilavār)، دهستان (جه ح ۲۸٬۰۰۰)، ل بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۱۷ (؟) آبادی. کوهستانی است؛ کوههای بلوچ و کمرکبود (۲٬۹۱۵ متر) در ج آن واقعند. بعضی از شعب کامیاران (از قبیل رازآور و دیزگران) از آن میگذرند. محصولش توتون و فراورده‌های دامی است. مرکزش، ده مرزبانی (جه ۵۰۹ سش ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۵۸۶ متر)، در ۸۰ کیلومتری ل کرمانشاه است.

بیلوار کامیاران (bilavāre kāmyārān)، دهستان (جه ح ۱۴٬۰۰۰ ؟)، بخش کامیاران، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ دارای ۶۴ (؟) آبادی. از ج غ به کوه شاهو محدود است. در ل دهستان رشته‌کوهی موازی با کوه شاهو کشیده شده، که در حدود پالنگان به رود سیروان منتهی میشود؛ گردنه‌ی مروارید (سر راه شوسه‌ی سنندج به کرمانشاه) در این کوهستان است، و رود مروارید در آن سرچشمه میگیرد.

بیله‌سوار (bilasavār)، ده (جه ۲٬۳۵۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان مغان، بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴۲ کیلومتری ل گرمی نزدیک مرز ایران و شوروی. رود بالهارود مشروبش میکند.

بیله‌ی حقوق[14] (bileye) [کلمه‌ی بیله فارسی و در لغت بمعنی "منشور پادشاهان" ضبط شده است] یا **منشور حقوق**، یکی از مهمترین اسناد قانون اساسی انگلستان، که مفاد آن در تکامل قوانین اساسی هر یک از ممالک مشترک المنافع بریتانیا و نیز کشمت تأثیر داشته، و (بضمیمه‌ی ماگنا) اغلب جزء میراث سیاسی ممالک دموکراسی انگلیسی-زبان محسوب میشود. در سال ۱۶۸۸ پارلمنت انگلستان موادی شامل اصول عمده‌ی آزادی و مشروطیت، بنام اعلامیه‌ی حقوق، تهیه کرد، و اعطای سلطنت انگلستان را به ویلیام (ویلیام III انگلستان) و زوجه‌اش مری بجانشینی جیمز II موقوف باین کرد که آنان این اعلامیه را بپذیرند. مفاد این اعلامیه با اضافاتی در سال ۱۶۸۹ بعنوان بیله‌ی حقوق بتصویب پارلمنت رسید و قوت قانونی

(۱)Bacon (۲)Baikie (۳)Bikini (۴)Big Ben (۵)Bighorn (۶)Biel (۷)Bienne (۸)Bilaspur (۹)Biloxi (۱۰)Bilbao (۱۱)Bilderdijk (۱۲)Bielefeld (۱۳)Philae (۱۴)Bill of Rights

یافت.

بیله‌ی حقوق حکم میکند باینکه بعضی از اعمال جیمز II غیر قانونی بود، و انگلیسیها بعضی حقوق مدنی و سیاسی واجب الرعایه دارند. بموجب این منشور، این امور غیرْ قانونی است: تعلیق قوانین از طرف مقام سلطنت بدون رضایت پارلمنت؛ تأسیس دادگاههای اختصاصی (از قبیل دادگاههای رسیدگی به تخلفات دینی و غیره)؛ تحمیل مالیات برای مصارف دربار یا مصارف دیگر بدون تصویب پارلمنت یا برای مدتی بیش از آنچه پارلمنت تصویب کرده است؛ گردآوری یا نگاه‌داری قشون ثابت در داخل مملکت در زمان صلح بدون تصویب پارلمنت؛ مقرر کردن وجه الضمان فوق العاده، و تحمیل جرایم سنگین و تنبیهات بیرحمانه و غیر عادی. بعلاوه، مردم حق دارند به شاه عرض عریضه کنند بدون اینکه از این جهت مورد تعقیب یا آزار قرار گیرند؛ انتخابات اعضای پارلمنت باید آزاد باشد، و نمایندگان در مذاکرات پارلمانی آزادی بیان دارند.

بیله‌ی حقوق کاتولیکها را از تاج و تخت انگلستان ممنوع کرد، و ویلیام و مری را شاهان قانونی انگلستان شناخت، و مقرر کرد که پس از آنان سلطنت به وراث مری و سپس به شاهزاده خانم آن (بعداً ملکه‌ی آن استوارت) منتقل گردد. در باب جانشینی ۱۷۰۱ قانون جانشینی بتصویب رسید.

بیلی[1]، **هرلد والتر** (harəld wāltər beyli)، ۱۸۹۹–، مستشرق انگلیسی. از ۱۹۳۶ استاد زبان سانسکریت در دانشگاه کیمبریج است. در زبان ختنی تخصص دارد، و در مدرسه‌ی تتبعات شرقی لندن زبانهای ایرانی تدریس میکند. از آثارش مسائل زردشتی (۱۹۴۳)، متون ختنی ۱ (۱۹۴۵)، متون بودائی ختنی (۱۹۴۱)، و مطالعات هندوسکائی، متنهای ختنی II (۱۹۵۳) و III (۱۹۵۶) است.

بیلیارد[2] (bilyārd؛ از روسی)، بازیی که در فضای سرپوشیده بر میزی مستطیل (پوشیده با ماهوت سبز) با ۳ یا ۱۵ گوی و میله‌ای چوبی بازی میشود. بیلیارد بطریقی که در ایران بازی میشود مأخوذ از روسیه است؛ هر یک از گویها را شار [روسی، = گوی] خوانند. تاریخ اختراع بیلیارد معلوم نیست؛ در فرانسه نوعی بیلیارد در قرن ۱۶م رواج داشت، و پیش از آن هم بازیی شبیه آن معمول بود؛ در انگلستان بیلیارد در زمان شکسپیر رایج بود.

بیلیس[3]، سر **ویلیام مدک** (sər wilyām ma-dək beylis)، ۱۸۶۰–۱۹۲۴، عالم انگلیسی فیزیولوژی.

بیلیل[4]، **ادوارد د** (edwārd də beyliəl)، ف ۱۳۶۳، شاه اسکاتلند؛ پسر شاه جان د بیلیل. بکومک ادوارد III به اسکاتلند تاخت (۱۳۳۲)، و طرفداران دیوید II را مغلوب نمود. پس از بازگشت (۱۳۴۱) دیوید از فرانسه، هیچگاه قدرتی نیافت.

بیلیل[4]، **جان د** (jān də beyliəl)، ف ۱۲۶۹، بارون انگلیسی، مؤسس کالج بیلیل در آکسفرد. نایب السلطنه‌ی الگزاندر III اسکاتلند بود، ولی بعنوان خیانت برکنار شد. سومین پسرش، **جان د بیلیل**، ۱۲۴۹–۱۳۱۵، در ۱۲۹۲–۹۶ پادشاه اسکاتلند بود. وی پس از مرگ (۱۲۹۰) مارگریت دوشیزه‌ی نروژ مدعی سلطنت شد. ادوارد I انگلستان جانب او را در برابر رابرت I گرفت، و در مقابل، بیلیل سوگند وفاداری و تبعیت نسبت به ادوارد یاد کرد، و تاجگذاری نمود. در ۱۲۹۶ عهد خود را شکست، و مغلوب و تسلیم ادوارد شد. در ۱۲۹۹ در فرانسه گوشه گزید. ادوارد د بیلیل پسرش بود.

بیلینگزگیت[5] (bilingzgeyt)، اصلا یکی از دروازه‌های شهر لندن و نزدیک پل لندن بود. نزدیک آن بازار ماهی بود. زبان خشن مردم آنجا بهمین نام نامیده میشد، و بتدریج لفظ بیلینگزگیت بهر زبان زشت و عامیانه اطلاق شد. بازار ماهی آن هنوز رونق دارد.

بیلینی[6] (bilini)، در ادبیات روسی، مجموعه‌ی عظیمی از اشعار قهرمانی و داستانی قدیم روسیه (بعضی از قرن ۱۱م)، که قرنها دهان بدهان میگشت، و سرانجام در قرن ۱۸م جمع‌آوری و تحقیق در آنها آغاز شد. اشخاص داستانهای بیلینی همه قدرت فوق طبیعی دارند. اگرچه بیلینی در نتیجه‌ی ورود عناصر خارجی (اسکاندیناویائی، بیزانسی، شرقی) تغییراتی یافته است، سخت جنبه‌ی روسی دارد، و تأثیر بارآوری در ادبیات و موسیقی و هنر روسی داشته است.

بیلیون[7] (bilyon؛ از فنـ) در بعضی ممالک (از جمله ایران، کشمـ، و تا چندی پیش در فرانسه) مترادف میلیار (milyār)، یعنی هزار میلیون (۱٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ یا 10^9)، و در بعضی دیگر (از جمله انگلستان، آلمان، و فعلا در فرانسه) بمعنی یک میلیون میلیون (10^{12}) میباشد. در فارسی بعضی بلیون مینویسند.

بیمارستان عضدی، بغداد: ← عضدی، بیمارستان.

بیماری یا **آزار** یا **مرض**، انحراف مزاج در اثر تغییر وضع ساختمان یا عمل انساج. مقالات آتیه و نیز ردیف "آزار" و "مرض" را ببینید.

بیماری خواب[8]، نام دو بیماری که با خوابـ آلودگی یا بیهوشی مشخص میشود. یکی، باسم آنسفالیت لتارژیک (ānsefālit letārjik)، ناشی از ویروس خاصی است، و مسری است، و در مخ میگیرد. دومی، که ناشی از یکی از آغازیان، بنام تریپانوزوم (tripānozom)، است، در مناطق حاره‌ی افریقا شیوع دارد، و بتوسط مگس معروف به تسه‌تسه انتقال داده میشود.

بیماری لبشتری هلو: ← پیچیدگی برگ هلو.

بیماری نیوکاسل (niukāsel؛ از انگلـ)، از امراض مسری مرغان. علائم عمده‌ی آن سرفه، عطسه، و اختلالات عصبی است.

بیماریهای روانی، درمان[9]، فنـ پسیکیاتری (psi-kiātri)، شعبه‌ای از علم طب که بتشخیص و معالجه‌ی اختلالات روانی اختصاص دارد. کوشش منظم برای مطالعه و معالجه‌ی امراض روانی جهت بهبود دادن بوضع کسانی که در آسایشگاهها بسر میبردند بوسیله‌ی فیلیپ پینل فرانسوی آغاز گردید. در آن حال که مصلحین بشردوست قرن ۱۹م برای وضع قوانین مبارزه میکردند، دانشمندان بکشف علل اساسی اختلالات روحی اشتغال داشتند (← بهداشت روانی). امیل کرپلین آلمانی اولین دانشمندی بود که اختلال مشاعر را تشخیص داد؛ ز. فروید با توجه برفتار مریض و تاریخچه‌ی عاطفی او پسیکانالیز را بنیان نهاد. درمان با شوک، درمان روحی، روشهای جدید جراحی روانی، و روانپزشکی برای معالجه‌ی امراض روانی و بعضی امراضی که ظاهراً جسمانی هستند بکار میرود.

بیماریهای زهروی[10] (zøhravi)، بیماریهای عفونی که معمولا بواسطه‌ی مقاربت سرایت میکند، مانند سیفیلیس و سوزاک. مواظبت مبتلایان از لحاظ اجتماعی و حفظ جامعه از شیوع این بیماریها مسئله‌ی مهمی است. در بعضی ممالک، بر طبق قوانین معین، قبل از ازدواج و در زمان حمل، آزمایش خون انجام میشود. همچنین نشر معلومات و اطلاعات لازم برای معالجه و اجتناب از مبتلا شدن بآنها لازم است. نیز ← بهداشت اجتماعی.

بیماریهای ساری: ← بیماریهای واگیردار.

بیماریهای شغلی[11]، بیماریهای ناشی از شغل و کار در اثر شرایط نامساعد آنها. از آن جمله است بیماریهای ناشی از کار در هوای فشرده (← آزار صندوق)؛ بکار بردن یا تنفس کردن دودها یا مواد سمی، همچون ترکیبات سربی و جیوه‌ای و فسفری و گرد سیلیس (← سیلیکوز)؛ همچنین قرار گرفتن در معرض تشعشعات رادیوآکتیو و انرژی اتمی. در بسیاری از کشورها قوانین مخصوص برای حمایت کارگران از بیماریهای شغلی و جبران صدمات وارد بآنها وضع شده است (اولین آنها قانون کارخانه‌ها است که در ۱۸۰۲ در انگلستان وضع شد).

بیماریهای عفونی: ← بیماریهای واگیردار.

بیماریهای مسری: ← بیماریهای واگیردار.

بیماریهای واگیردار[12] (vāgir.dār) یا **بیماریهای عفونی**[13] (ofuni) یا **بیماریهای مسری**[14] (mosri) [از عربی، = سرایت‌کننده] یا **بیماریهای ساری** (sāri) [عربی، = سرایت‌کننده]، بیماریهائی که بواسطه‌ی میکروبها تولید میشود، و از انسان یا حیوان بیمار بدیگری سرایت میکنند. واسطه‌ی سرایت عبارتست از مجاورت بیمار یا اشیاء آلوده بآب دهان و خلط سینه و مدفوع و غیره بیمار (مثلا در گریپ، آبله، سرخک، و غیره)؛ غذای آلوده (مثلا در وبا)؛ گزیده شدن از نیش حیوان بیمار (مانند هاری از گزش سگ هار و مالاریا از گزش پشه)؛ و یا آلوده شدن مستقیم زخم بواسطه‌ی میکروب (مانند کزاز یا باد سرخ). اقدام مؤثر برای پیشگیری عبارتست از مایه‌کوبی و تلقیح و قرنطین و ضد عفونی کردن اشیاء و اماکن. بسیاری از بیماریهای عفونی ایمنی میدهند، یعنی یک مرتبه مبتلا شدن بآنها سبب میشود که دیگر انسان آن بیماری را نگیرد. همه‌گیری (hame.giri) یا اپیدمی (epidemi) آنست که بواسطه‌ی افزایش

---

(۱)Bailey (۲)billiards (۳)Bayliss (۴)Baliol (۵)Billingsgate (۶)bylini (۷)billion (۸)sleeping sickness (۹)psychiatry (۱۰)venereal diseases (۱۱)occupational diseases (۱۲)communicable diseases (۱۳)infectious diseases (۱۴)contagious diseases

حدت میکروب یا سلب ایمنی افراد زیادی مبتلا شوند. آندمی (āndemi) آنست که یک بیماری عفونی همیشه در محلی باشد.

بیمه[1] (bime)، عقدی که بموجب آن یک طرف (بیمه‌گر) تعهد میکند که در ازاء پرداخت وجه یا وجوهی از طرف دیگر (بیمه‌گزار)، در صورت وقوع یا بروز حادثه خسارت وارد بر او را جبران کند یا وجه معینی بپردازد. وجهی را که بیمه‌گزار به بیمه‌گر میپردازد حق بیمه و آنچه را که بیمه میشود موضوع بیمه نامند. عقد بیمه و شرایط آن باید بموجب سند کتبی (بیمه‌نامه) باشد. مقدار حق بیمه بوسیله‌ی حساب احتمالات تعیین میشود.

در بین اقوام قدیم، بابلیها یک نوع بیمه برای جبران خسارت داشته‌اند. طبق شواهدی که در دست است، در اواسط قرن ۱۴م بیمه‌ی دریائی در اروپا تقریباً عمومیت داشته است. بیمه‌ی عمر در ۱۵۸۳ در انگلستان مرسوم گردید. سایر انواع بیمه (مانند بیمه بر ضد حریق و سرقت) بعداً بتدریج متداول شد، و امروز میتوان در مقابل هر نوع خطر قابل تصوری تقاضای بیمه کرد. از اواسط قرن ۱۹م بعضی دولتها وارد میدان بیمه‌گزاری شدند و بیمه‌های اجتماعی را پایه‌گذاری کردند. نیز ← بیمه‌ی اتکائی؛ بیمه‌ی بهداشت؛ بیمه‌ی زمان بیکاری؛ بیمه‌ی کارگران، قانون.

در ایران، از اوایل قرن ۲۰م نمایندگیهای شرکتهای بیمه‌ی خارجی شروع بکار کردند. اولین شرکت بیمه‌ی ایرانی در ۱۳۱۴ هش تأسیس گردید (← شرکت سهامی بیمه‌ی ایران). قانون بیمه در ۷ اردیبهشت ۱۳۱۶ هش بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

بیمهرگان[2] (bimohregān)، حیواناتی که ستون فقرات ندارند. جانوران بیمهره را به سلسله‌هائی تقسیم میکنند، از قبیل آغازیان، اسفنجها، کاکاوان (مرجانها و لاله‌ی دریائی)، خارپوستان (ستاره‌ی دریائی و توتیا)، کرمهای پهن، کرمهای گرد، کرمهای بندبند، نرم‌تنان، و بندپائیان. از حیث اندازه و بزرگی جثه، بیمهرگان از جانوران آغازی ذره‌بینی (← آغازیان) تا سش‌های عظیم الجثه تغییر میکنند.

بیمه‌گر: ← بیمه.

بیمه‌گزار: ← بیمه.

بیمه‌نامه: ← بیمه.

بیمه‌ی اتکائی (bimeye ettekā'i)، بیمه‌ای که بیمه‌گر اولی یا اصلی نزد بیمه‌گر دیگری راجع به قراردادی که منعقد کرده است میبندد. بیمه‌ی اتکائی برای بیمه‌گر اصلی از این جهت مفید است که با حق بیمه‌ی کمتری خطر جبران خسارت را نزد دیگری بیمه میکند. بیمه‌گر اصلی وقتی اقدام به بیمه‌ی اتکائی میکند که موضوع بیمه خیلی مهم، و خسارتی که باید احتمالا پرداخت شود زیاد و از قدرت سرمایه‌ی بیمه‌گر اصلی خارج باشد. اما بیمه‌گر دومی چون احتیاج به پرداخت مخارج اداری و فنی که توسط بیمه‌گر اولی انجام شده است ندارد نفعی از این بابت عایدش میشود.

بیمه‌ی بهداشت، طرحی که بموجب آن بیمه‌گزار (← بیمه) هر ماه مبلغی به بیمه‌گر میپردازد، و در صورت بیماری، هزینه‌ی طبابت و دارو بعهده‌ی بیمه‌گر خواهد بود. بیمه‌ی بهداشت اول بار در سال ۱۸۸۳ توسط بیسمارک در آلمان شروع شد، و بعد از جنگ I در سایر کشورها متداول گردید. در بعضی از کشورها، مانند انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی، داشتن بیمه‌ی بهداشت اجباری است، و دولت از حقوق کلیه‌ی حقوق‌بگیران هر ماه مبلغی برای بیمه‌ی آنها در مقابل امراض دریافت میکند. اما در بعضی دیگر از کشورها، مثل کشمکش، ترس از دخالت زیاد دولت در کار طبابت موجب شده است که مؤسسات خصوصی این کار را بعهده بگیرند، و مردم هم داوطلبانه به امر بیمه‌ی بهداشت بپردازند.

بیمه‌ی زمان بیکاری، طریقه‌ای برای تأمین معاش کارگران بیکار تا موقع اشتغال بکار. این نوع بیمه ممکن است اجباری یا اختیاری باشد. یکی از طرق متداول تأمین اعتبار صندوق بیمه‌ی زمان بیکاری کسر کردن مبلغی از حقوق کارگران است در زمان اشتغال. بیمه‌ی زمان بیکاری برای اولین بار در اواخر قرن ۱۹م در اروپا شروع شد، و بعداً در بسیاری از کشورهای دیگر جهان متداول گردید. ← تأمین اجتماعی.

بیمه‌ی عمر، بیمه‌ای که بموجب آن بیمه‌گر متعهد میشود که، در ازاء حق بیمه‌ای که دریافت میدارد، مبلغ معینی پس از مرگ بیمه‌گزار به ورثه‌ی قانونی او یا به شخص یا اشخاصی که در بیمه‌نامه اسم برده شده است بپردازد.

بیمه‌ی کارگران، قانون. قانون بیمه‌ی کارگران در ایران در ۲۹ آبان ۱۳۲۲ هش بتصویب مجلس شورای ملی رسید. بموجب ماده‌ی اول این قانون، کلیه‌ی کارخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی، بازرگانی، صنعتی، و معدنی، و بطور کلی هر مؤسسه‌ای واقع در ایران که کارگر در استخدام خود دارد، اعم از دولتی یا غیر دولتی، مکلف است که کارگران خود را نزد **شرکت سهامی بیمه‌ی ایران** یا **شرکت بیمه‌ی داخلی دیگری که دولت مقتضی بداند، در مقابل حوادثی که در اثر انجام وظیفه روی دهد،** بیمه نمایند.

بین (bien)، سویس: ← بیل.

بین[3]**، الگزاندر** (alegzāndər beyn)، ۱۸۱۸–۱۹۰۳، فیلسوف اسکاتلندی، که در پی‌ریزی روانشناسی جدید سهم بسزائی دارد. وی جنبه‌ی مابعد الطبیعه‌ی روانشناسی را حذف کرد و به جنبه‌ی فیزیولوژیائی آن پرداخت. در دانشگاه ابردین سالها مطالعه و تدریس کرد.

بین، دریاچه‌ی: ← بیل، دریاچه‌ی.

بین الدفتین (bayna 'd.daffatayn) [میان دو جلد]، اصطلاحی برای اوراقی که میان جلد قرار دارد.

بین‌الملل[4] (بعنوان اسم خاص) یا **انترناسیونال** (بعنوان اسم خاص) (anternāsionāl؛ از فنس)، نام چند مجمع بین‌المللی که سوسیالیستها و سازمانهای کارگری بمنظور هماهنگ ساختن سیاست خود برپا کردند. **بین‌الملل اول** مجمع بین‌المللی کارگران بود که در ۱۸۶۴ توسط ← کارل مارکس در لندن تشکیل شد. منظور از تشکیل این مجمع آن بود که کارگران جهان را برای اجرای هدفهائی که در مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) تشریح شده بود متحد سازد. اختلافاتی که در این مجمع بروز کرد باعث انحلال آن گردید (۱۸۷۴). در ۱۸۸۹ **بین‌الملل دوم** مرکز خود را در بروکسل برقرار کرد. اغلب احزاب سوسیالیست جهان درین مجمع نمایندگانی داشتند (مانند ← انگلس، فریدریش). این مجمع نیز با اختلافاتی روبرو شد، و بالاخره در جنگ I منحل گردید. انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ **بین‌الملل سوم** یا **کمینترن** را در مسکو تشکیل داد، که در ۱۹۴۳ منحل شد. کوششهائی که توسط تروتسکی برای تأسیس **بین‌الملل چهارم** در مکزیک بعمل آمد (۱۹۳۷) به نتیجه نرسید و اهمیت زیادی نیافت.

بین النهرین[5]، یا **مسوپوتامیا** (mesopotāmiā) [= بین رودها]، ناحیه‌ای در آسیای غربی در امتداد رودهای دجله و فرات و بین آنها، که از ج به ل از خلیج فارس تا کوههای ارمنستان، و از ش به غ از فلات ایران تا بیابان شام ممتد است. اول بار بعد از زمان اسکندر مقدونی بنام مسوپوتامیا خوانده شد. در تورات بنام فَدّان آرام (پیدایش ۲۵.۲۰) خوانده شده است. قسمت شمالی آنرا اعراب الجزیره مینامند. از نواحی کوهستانی شمالی مسیر دجله و فرات بطرف جنوب، از شیب این ناحیه میکاهد، و پس از استپهای سبز، دشت مرکزی بین النهرین میآید که زمانی بعلت وجود شبکه‌ی بسیار وسیع آبیاری بی‌اندازه حاصلخیز بوده است. اکنون این ناحیه غالباً بایر و کمآب است، و فقط اینجا و آنجا واحه‌هائی در آن دیده میشود. دو رود در جنوب بیکدیگر پیوسته شط العرب و دلتای آنرا میسازند که نیزارهای فراوان دارد. در نتیجه‌ی رسوباتی که پیوسته از شط العرب به خلیج فارس منتقل میشود، مصب آن رفته‌رفته در خلیج پیش میرود، بطوری که شهرهای قدیم که در ساحل خلیج بوده اکنون چندین کیلومتر در داخل خشکی جای دارند.

قسمت جنوبی بین النهرین، تا آنجا که اطلاع داریم، مهد تمدن بشر بوده، و از این جهت کمی بر مصر پیشی داشته است. در همین جاست که شهرهای اریدو، اور، لارسا، لاگاش، نیپور، اکد، و بابل پیدایش یافت. تمدن در این ناحیه در هزاره‌ی ۴م ق‌م استقرار یافته بود. تا پیش از قرن ۱۸م ق‌م، جز دوره‌های موقت، بین النهرین مرکب از کشور-شهرهای بسیار بود. بیشتر آنها در جنگهای حمورابی از بین رفتند، و سرانجام دو دولت آشور (در بین النهرین علیا) و بابل (در بین النهرین سفلی) بوجود آمد که تمدن مشترکی داشتند. پس از تصرف (۵۳۹ ق‌م) بدست هخامنشیان، بین النهرین بعنوان یک واحد سیاسی از بین رفت، ولی اهمیت فرهنگی و اقتصادی آن قریب ۱۸۰۰ سال دیگر باقی ماند. سلسله‌ی هخامنشی در ۳۳۱ ق‌م بدست اسکندر مقدونی منقرض شد. در ۳۱۲ ق‌م سلوکیان، و پس از آنها در ۱۴۱ ق‌م اشکانیان، و بالاخره در ۲۲۶ ب‌م ساسانیان روی کار آمدند.

دولت ساسانی در ۶۳۷ ب‌م بدست اعراب برافتاد، و بین النهرین و ایران جزء سرزمینهای خلافت اسلامی گردید. پس از تأسیس (۱۴۵ هق) بغداد در زمان منصور خلیفه‌ی عباسی، بین النهرین از نو رونق یافت. در حمله‌ی هلاکو خان مغول بین النهرین ویران شد و شبکه‌ی آبیاری آن از میان

(۱)insurance; assurance (۲)invertebrates (۳)Bain (۴)International (۵)Mesopotamia

رفت. در ۱۶۳۸ بتصرف دولت عثمانی درآمد؛ در تحت تسلط عثمانیان توجهی به عمران آن نشد. در قرن ۱۹م، مخصوصاً پس از طرح ساختمان راه آهن بین برلین و بغداد (← بغداد، راه آهن)، برای بریتانیا اهمیت سوق الجیشی یافت. در جج I از میدانهای عمده‌ی جنگ بود. در ۱۹۲۰ تحت قیمومت بریتانیا قرار گرفت، و در ۱۹۲۱ مملکت عراق در آن تأسیس گردید. بین النهرین بجهت معادن نفتش اهمیت بین‌المللی دارد. شهرت دیگر این ناحیه ناشی از کاوشهای مداومی است که در قرن اخیر برای تحقیق در بقایای آثار تمدن قدیم این سرزمین صورت گرفته و نتایج گرانبهائی از آن بدست آمده است.

بینالود (binālud)، رشته‌کوه، لش خراسان. دنباله‌ی رشته‌کوه آلاداغ است. از لغ سرولایت تا دهستان پیوه‌ژن امتداد دارد؛ مرز طبیعی نیشابور را با مشهد تشکیل میدهد. بلندترین قلل آن ۳٬۴۲۵ متر ارتفاع دارد.

بینبریج[1]**، ویلیام** (wilyām beynbrij)، ۱۷۷۴–۱۸۳۳، افسر دریائی کشمت. در ۱۸۰۰، با عنوان ناخدای کشتی واشینگتن، باج برای دای الجزایر برد. دای جبراً او را با بیرق عثمانی به مأموریتی به قسطنطنیه روانه کرد. این توهین سهم عمده‌ای در اعلان جنگ امریکا به ← ممالک بربر داشت.

بین‌کلایه (beyn.kalāye)، ده (جع ۱٬۱۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودبنه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۲۵ کیلومتری لش لاهیجان. برنج، ابریشم، و کنف دارد.

بینگ[2]**، جان** (jān bing)، ۱۷۰۴–۵۷، دریاسالار انگلیسی؛ پسر جورج بینگ ملقب به وایکاونت تارینگتن. در ۱۷۵۶ که فرانسویان به جزیره‌ی مینورکا هجوم بردند، بینگ مأمور شد که بکومک دژی که پایداری میکرد برود، و چون این دژ سقوط کرد، بینگ در محکمه‌ی نظامی محاکمه و تیرباران شد. محکومیت وی خشم عمومی را برانگیخت.

بینگ[2]**، جورج** (jorj bing)، ملقب به **وایکاونت تارینگتن** (*vāykănt tāringtən)، ۱۶۶۳–۱۷۳۳، دریاسالار انگلیسی. در جنگ جانشینی اسپانیا فرماندهی داشت. جهازات فرانسوی را که جیمز ادوارد استوارت میخواست با آنها به بریتانیای کبیر حمله کند دفع کرد (۱۷۰۸). در ۱۷۲۷ وزیر دریاداری شد. جان بینگ پسرش بود.

بینگم[3]**، هایرم** (hāyrəm bingəm)، ۱۷۸۹–۱۸۶۹، مبلغ امریکائی. بجزایر هاوائی رفت (۱۸۱۹). با همکارانش طرح الفبائی برای زبان هاوائیائی ریخت، و انجیل را باین زبان ترجمه کرد. نوه‌اش، **هایرم بینگم، ۱۸۷۵–۱۹۵۶**، باستانشناس و از رجال کشمت بود. ویرانه‌های بعضی از شهرهای دولت اینکا را کشف کرد.

بینگمتن[4] (bingəmtən)، شهر صنعتی (۸۰٬۶۷۴)، ج ایالت نیو یورک، کشمت. کفشهایش معروفست.

بینگن[5] (bingen)، شهر (جع ۱۸٬۱۳۷)، راینلاند پفالتس، غ آلمان، بر رود راین. مرکز ناحیه‌ای است که بجهت شرابش معروفست. رومیها در قرن اول قم آنرا مستحکم کردند. از ۱۲۵۴ عضو اتحادیه‌ی هانسائی بود. نزدیک آن، بر تخته سنگی در راین، مویزتورم (moyzeturm) [آلمانی، = برج موشها] قرار دارد، که بنا بر افسانه‌ای هاتو (اسقف شهر ماینتس) را بواسطه‌ی گناهانی که کرده بود موشها در آنجا خوردند.

بینگول داغ (bingël dāq) یا **بنگول داغ** (be-) یا **کوه هزار برکه** (hezār berke)، رشته‌کوه، ارمنستان، ش ترکیه‌ی آسیائی، لغ دریاچه‌ی وان. بلندترین قله‌اش، دمیر قلعه (demir) [ترکی، = قلعه‌ی آهنین]، واقع در قسمت شرقی است، و ارتفاعش را بتفاوت از ۲٬۹۷۷ تا ۳٬۷۰۰ متر ذکر کرده‌اند. قله‌ی غربی آن، بنام بینگول یا طوپراق قلعه (toprāq)، تقریباً هم‌ارتفاع دمیر قلعه است. بینگول داغ دارای دریاچه‌های متعدد است، و تسمیه‌ی آن [بین (= هزار)+گول (= دریاچه) + داغ (= کوه)] ناشی از همین است. رود ارس از آن سرچشمه میگیرد. طوایف قزلباش در این ناحیه میزیستند.

بینوایان[6] (binavāyān)، فنسل میزرابل (le mize-rābl)، عنوان ترجمه‌ی فارسی رمان اجتماعی معروف ویکتور هوگو، که شاهکار وی و از بزرگترین رمانهائی است که تاکنون نوشته شده، و نمونه‌ی برجسته‌ای از آثار دوره‌ی نهضت رمانتیسم در فرانسه است. اول بار در ۵ جلد در ۱۸۶۲ منتشر شد؛ ترجمه‌ی فارسی جلد اول آن بنام تیره‌بختان در ۱۳۰۳ هش (بوسیله‌ی یوسف اعتصامی) و ترجمه‌ی تمام آن بنام بینوایان در ۱۳۱۰ هش در تهران منتشر گردید.

بینوایان سیمای جامعه‌ی پاریسی و فقر و بیعدالتی آن را در عصر نویسنده بحد کمال آشکار میسازد. قسمت عمده‌ی کتاب سرگذشت یک روستائی فرانسوی است بنام ژان والژان (jāN vāljāN)، که بسبب ربودن یک قطعه نان برای خانواده‌ی گرسنه‌ی خواهرش محکوم به حبس با اعمال شاقه میشود. از آن ببعد هیولای "قانون" همواره در تعقیب اوست. پس از آزاد شدن از زندان ۱۹ساله، بسبب عطوفتی که از یکی از اسقفها میبیند، نام خود را تغییر میدهد، و به زندگی تازه‌ای قرین نیکنامی قدم میگذارد، و منشأ بسیاری اعمال خیر میگردد. اما کارآگاهی بنام ژاور (jāver) به هویت او پی میبرد، و او را بنام "قانون" دستگیر میکند، و وی بار دیگر به زندان محکومین به اعمال شاقه فرستاده میشود. پس از چندی فرار میکند، و به نجات دختری بنام کوزت (kozet) که مادرش فانتین (fāntin) قبلا از کومکهای ژان والژان برخوردار شده بود میشتابد. در شورشی که در پاریس روی داد ژاور را از حبس نجات میدهد. پس از اعمال خیر دیگر درمیگذرد.

بینویل[7]**، سیور دو** (*siër dë biaNvil)، لقب **ژان باتیست لو موان** (jāN bātist lë muān)، ۱۶۸۰–۱۷۶۸، از حکام مستعمراتی فرانسه در امریکا؛ برادر سیور د/ایبرویل. در ۱۶۹۷ همراه برادرش به ناحیه‌ی هودسن، و در ۱۶۹۸ به میسی‌سیپی سفلی رفت، و در آنجا مهاجرنشین لویزیانا را تأسیس کردند، و وی بعداً حاکم آنجا گردید. در ۱۷۱۰ موبیل و در ۱۷۱۸ نیو اورلئان را بنا نهاد.

بینه[8]**، آلفرد** (ālfred bine)، ۱۸۵۷–۱۹۱۱، روانشناس فرانسوی. باتفاق هانری بونیس اولین مجله‌ی روانشناسی فرانسوی را تأسیس کرد (۱۸۹۵)، و اولین آزمایشگاه روانشناسی فرانسه را در دانشگاه پاریس بنیاد نهاد (۱۸۸۹). با کومک تئودور سیمون تستهائی برای سنجش هوش آدمی تعبیه کرد (۱۹۰۵–۱۱) که بعداً بوسیله‌ی دیگران مورد تجدید نظر قرار گرفت و رواج عام یافت (← تستهای روانشناسی؛ ترمن، لویس مدیسن). قبلا اشخاص دیگری، از جمله سر فرانسیس گالتن در انگلستان و ج. م. کتل در امریکا، سعی کرده بودند که تستهائی بسازند، اما توجه آنان باستعدادهای بسیط و ساده (مانند قضاوت در باره‌ی طول اجسام در اثر خطای باصره) بوده است، ولی بینه برای اولین بار موفق شد که استعدادهای پیچیده‌تری را اندازه بگیرد.

بینه، سوره‌ی (bayyena) [عربی، = برهان]، سوره‌ی ۹۸م قرآن، مدنی، ۸ آیه، در برابری کافران اهل کتاب با مشرکان.

بینهایت[9] (binahāyat)، در اصطلاح ریاضیات، عددی بزرگتر از هر عدد دیگر، یا (بجای "بینهایت دور") موضعی که نسبت به دستگاه مقایسه در وراء هر حدی واقعست. بعبارت اصح: ۱– علامت ∞ (یا ∞+، که باضافه‌ی بینهایت خوانده میشود) که آنرا به مجموعه‌ی اعداد حقیقی ملحق میکنند، و بزرگتر از هر عدد حقیقی میشمارند. علامت ∞– (بخوانید منهای بینهایت) را نیز به همان مجموعه ملحق میکنند، و آنرا کوچکتر از هر عدد حقیقی (اعم از مثبت یا منفی) محسوب میدارند. وارد کردن این علامات بمنظور تعمیم و تسهیل بیان احکام است. هیچیک از علامات ∞+ و ∞– در واقع عدد نیستند، ولی گاهی از طریق اهمال آنها را در شمار اعداد بحساب میآورند. محاسبه با این "اعداد" تابع قواعد خاصی است، از قبیل اینکه ∞=∞+∞ و 0=∞ :1 و غیره. نیز ← حد؛ نامتناهی. ۲– در هندسه نیز به نقاط و خطوط و صفحات معمولی عناصری موسوم به عناصر بینهایت (نقاط بینهایت، خطوط بینهایت، و صفحات بینهایت) ملحق میکنند. مثلا در صفحه‌ی معیّن، بر هر خط این صفحه به وجود نقطه‌ای دورتر از هر حدی (هر قدر هم دور باشد) قائل میشویم، و آنرا نقطه‌ی بینهایت این خط میخوانیم، و کلیه‌ی خطوطی را که با هم متوازی هستند دارای یک نقطه‌ی بینهایت میشماریم. در این صورت، هر دو خطِ متوازی واقع در صفحه‌ی مورد بحث از یک نقطه (نقطه‌ی بینهایتِ مشترک آنها) می‌گذرند، و لهذا، بطور کلی و بدون ضرورت استثناء، میتوان حکم کرد باینکه هر دو خط متمایز واقع در یک صفحه از یک نقطه میگذرند. ممکن است بخاطر کسی خطور کند که این تعمیم "بزحمتش نمی‌ارزد"، ولی باید دانست که قدرت ریاضیات کنونی تا حد زیادی ناشی از این تعمیمها است. ضمناً ناگفته نماند که چون الحاق عناصر بینهایت برای تعمیم و تسهیل بیان مطالب است،

(۱)Bainbridge (۲)Byng (۳)Bingham (۴)Binghamton (۵)Bingen (۶)(Les) Miserables (۷)Bienville (۸)Binet (۹)infinity

ممکن است این عناصر در موارد مختلف باشد. مثلا در مبحث توابع متغیرهای موهومی انسب آنست که تمام ناحیه‌ی بینهایت دور صفحه را یک نقطه (نقطه‌ی ∞) بشماریم. **۳-** در اصطلاح فیزیک هرگاه شیئی آنقدر از شخص ناظر دور باشد که اشعه‌ی وارد از آن عملا متوازی باشند گویند این اشعه از بینهایت میتابند یا آنکه شیء در بینهایت واقع است.

بینین[1]**، لارنس** (lārəns binyən)، ۱۸۶۹–۱۹۴۳، شاعر بریتانیائی، خازن نقاشیها در موزه‌ی بریتانیائی، و متخصص در هنر شرقی. چندین کتاب در باب هنر نوشته که نقاشی در شرق دور (۱۹۰۸) و نقاشان دربار مغولان کبیر (۱۹۲۱) از آن جمله است. کتاب اشعار نظامی (۱۹۲۸) در وصف یک نسخه‌ی خطی خمسه‌ی نظامی و مزین به مینیاتورهای رنگی از زیباترین آثار اوست. دیوانش چند مجلد است. قطعه‌ی برای کشتگان از معروفترین اشعار انگلیسی زمان جنگ I است.

بیو[2]**، ژان باتیست** (jāN bātist bio)، ۱۷۷۴–۱۸۶۲، فیزیکدان فرانسوی. اطلاعاتش وسیع بود، و در پیشرفت ریاضیات و نجوم و تاریخ علم سهم دارد. از ۱۸۰۰ استاد کولژ دو فرانس بود. قانون بیو در باب نور قطبیده معروفست. باتفاق ساوار قانون معروف به قانون بیو-ساوار را در باب تأثیر جریان برق بر میدان مغناطیسی بیان نمود. پسرش، **ادوار کنستان بیو** (eduār koNstāN)، ۱۸۰۳–۵۰، چین‌شناس بود.

بیوا[3] (biwā)، بزرگترین دریاچه‌ی ژاپن، در ج هونشو. طولش ح ۶۵ کم و عرضش ۳–۱۹ کم است.

بیو-بیو[4] (biobio)، رودی بطول ح ۳۷۰ کم، که در کوههای آند در قسمت مرکزی شیلی سرچشمه گرفته بجانب لغ جاری میشود، و به فکه میریزد.

بیوت (biut)، اسکاتلند: ← بیوت‌شر.

بیوت[5]، شهر (جه ۳۳°۲۵۱)، چغ ایالت مونتانا، کشمت. دومین شهر بزرگ ایالت است، و بر بزرگترین نهشتهای معدنی (نقره، روی، منگنز، و مخصوصاً مس) جهان قرار دارد. پس از کشف معادن طلا و نقره رونق گرفت، و پس از کشف (ح ۱۸۸۰) مس رونقش افزون شد.

بیوت (boyut) [مفردش بیت (beyt)؛← بیت، لفظ] یا **خانه‌ها**، نام ۱۲ قسمت فرضی منطقة البروج که ابتدا از طالع در خلاف جهت حرکت یومی شمرده میشوند (خانه‌ی اول، خانه‌ی دوم، ...، خانه‌ی دوازدهم)، و در علم احکام نجوم اهمیت فراوان دارند. تقسیم منطقة البروج را به بیوت تسویة البیوت (tasviato 'l.boyut) و ابتدای تقسیمات را مراکز بیوت نامند. طریق تقسیم اینست که ابتدا بوسیله‌ی دایره‌ی افق و دایره‌ی نصف النهار، منطقة البروج را به چهار قسمت میکنند، و سپس هر یک از این چهار قسمت را به سه قسمت میکنند (تقسیم اخیر به طرق مختلف بعمل میآید). نقاط تقاطع دایره‌ی افق با دایرة البروج یکی طالع (بر افق شرقی) و دیگری سابع (sābeʿ) (مبدأ خانه‌ی هفتم) یا غارب (qāreb) (بر افق غربی)، و نقاط تقاطع دایره‌ی نصف النهار با دایرة البروج یکی رابع (rābeʿ) (زیر افق) و دیگری عاشر (āšer) (بالای افق) است. هر یک از چهار خانه‌ی اول و چهارم و هفتم و دهم را، که از چهار نقطه‌ی منکور آغاز میشوند و مدار احکام نجوم بر آنها است، وتد (vatad) [عربی، = میخ؛ جمعش اوتاد (ôtād)] میخوانند، و آنها عبارتند از وتد طالع (خانه‌ی اول)، وتد الارض (vatado 'l.ʿarz) (خانه‌ی چهارم)، وتد غارب (خانه‌ی هفتم)، وتد السماء (vatado 's.samāʿ) (خانه‌ی دهم). چهار خانه‌ی ۲م، ۵م، ۸م، و ۱۱م را مایل الاوتاد (māyelo 'l.ʿôtād) و چهار خانه‌ی ۳م، ۶م، ۹م، و ۱۲م را زایل الاوتاد (– zāyelo) نامند؛ خانه‌های دسته‌ی اول در قوت متوسطند، و خانه‌های دسته‌ی دوم ضعیفترین خانه‌ها محسوب میباشند.

بیوت[6]**، سومین ارل آو** (ërl āv biut*)، لقب **جان استوارت** (jān estuārt)، ۱۷۱۳–۹۲، نخست‌وزیر (۱۷۶۱–۶۳) انگلستان از حزب توری. مورد اعتماد جورج III و پشتیبان هدفهای او در برتری پادشاه، از بین بردن قدرت ویگها، و پایان دادن جنگ با فرانسه بود. مردم که او را مسبب اعمال شاه میدانستند از او ناراضی شدند. بعد از اعلان جنگ به اسپانیا (۱۷۶۲) و انعقاد (۱۷۶۳) معاهده‌ی پاریس (که منفور مردم انگلستان بود) ناچار کناره‌گیری کرد.

بیوتات سلطنتی (boyutāte)، در دوران صفویه، کارگاههائی که ضروریات و حوایج دستگاه سلطنتی را تدارک و تهیه مینمود. بسیاری ازین بیوتات مربوط به امور خانه بود، همچون مطبخ‌خانه و ایاغی‌خانه و اصطبل و خیاطخانه، و بعضی از نوع کارخانه‌های دولتی امروز بود مانند شعربافخانه و ضراب‌خانه و قورخانه. متصدی و مسئول اداره‌ی بیوتات سلطنتی را، که گاه تعداد آن به ۳۲ میرسید، ناظر بیوتات میگفتند.

بیوت النحل، مالیات: ← مالیات بیوت النحل.

بیوت‌شر[6] (biutšər) یا **بیوت**، ولایت جزیره‌ای (۵۶۵ کمª؛ جه ۱۹°۲۸۵)، در خلیج کلاید، غ اسکاتلند. بزرگترین جزایر آن ارن و بیوت است. مشاغل عمده کشاورزی، دام‌پروری، و ماهیگیری است. مناظر زیبای آن جالب سیاحان میباشد. مرکز ولایت، شهر راتسی (rāṭsey) (جه ۱۰°۱۴۵)، در جزیره‌ی بیوت است.

بیور[7]**، جزیره‌ی** (bivər)، جزیره‌ای (بطول ۲۱ کم و بعرض ح ۵–۱۰ کم) در دریاچه‌ی میشیگان، ایالت میشیگان، کشمت.

بیور اسب (bivar asb) یا **بیورسب** (bivārasb)؛ ← ضحاک.

بیوربروک[8]، اولین **بارون** (bāron bivər-bruk*)، لقب **ویلیام مکسول ایتکن** (wilyām makswəl eytkən)، ۱۸۷۹–، سیاستمدار و روزنامه‌دار انگلیسی. اصلا کانادائی بود، و پیش از رفتن به انگلستان ثروت هنگفتی گرد آورد. از ۱۹۱۷ روزنامه‌های او (دیلی اکسپرس، سندی اکسپرس، و ایونینگ ستاندارد) نظریات امپریالیستی او را با حرارت بسیار منتشر کرده‌اند. در دولت زمان جنگ چرچیل بر سر کار بود (۱۹۴۰–۴۵).

بیورسب یا **بیور اسب:** ← ضحاک.

بیورنسون[9]**، بیورنستیرنه** (biërnstierne biërn-son)، ۱۸۳۲–۱۹۱۰، نویسنده‌ی نروژی. بسبب درامها، داستانها، و منظومه‌های حماسیش، بعنوان بزرگترین شاعر و داستان‌نویس نروژی شناخته شد، و در درام‌نویسی، پس از ایبسن، در درجه‌ی اول قرار گرفت. از داستانهای معروفش آرنه (۱۸۵۹) و دختر ماهیگیر (۱۸۶۸)، و از درامهایش سیگورد سلمبه (۱۸۶۲) و ورشکسته (۱۸۷۵) است. جایزه‌ی ادبی ۱۹۰۳ نوبل به وی اعطا شد.

بی‌وزا (bivazā)، (*Ferula kurdica*)، گیاهی از تیره‌ی چتریان، که دانه‌های آن معطر است، و جوانه‌های آن را ترشی میکنند.

بیوشیمی: ← زیستشیمی.

بیوفیزیک: ← زیستفیزیک.

بیوکنن[10]**، جورج** (jorj biukanən)، ۱۵۰۶–۸۲، اومانیست اسکاتلندی، مربی ماری استوارت و پسرش جیمز VI. اشعار لاتینی سروده و نمایشنامه‌ها و چند کتاب نوشته است.

بیوکنن[10]**، جیمز** (jeymz biukanən) یا **جیمز بوکنن** (bukanən)، ۱۷۹۱–۱۸۶۸، پانزدهمین رئیس جمهور (۱۸۵۷–۶۱) (دموکرات) کشمت. سناتور و وزیر خارجه بود، و هنگامی که در انگلستان وزیر مختار بود در تنظیم ← اعلامیه‌ی اوستاند کوشید. در دوره‌ی ریاست جمهور کوشش کرد بین دسته‌های طرفدار و مخالف برده‌داری تعادلی ایجاد کند، و از این رو مورد مخالفت افراطیون هر دو دسته قرار گرفت. در ۱۸۶۰ اظهار عقیده کرد که هیچ ایالتی حق خروج از جامعه‌ی ایالات متحده را ندارد، ولی دارای چنان قدرتی نبود که بتواند کشورهائی را که جدا میشدند بازگرداند. عقیده داشت که دولت فدرال میتواند برای حفظ اموال خود بزور متوسل شود، و این نظر بر اهمیت دژهای دولت فدرال در ایالات جنوبی افزود. تنها مرد مجردی است که بریاست جمهوری امریکا رسیده است.

بیون[11] (beyōn)، شهر (جه ۷۷°۲۰۳)، لش ایالت نیو جرزی، کشمت. در ح ۱۶۵۰ بوسیله‌ی هلندیها آباد شد.

بیونیج (bivanij)، دهستان (جه ۱°۳۰۰؟)، ل بخش کرند، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. محصور به کوههای صعب العبور است؛ کوه نسار در ج و کوه سیاهان در چغ دهستان قرار دارند. دشت بیونیج (بعرض ۴–۶ کم و بطول ۱۰–۱۵ کم) در این دهستان است.

بیو-وارن[12]**، ژاک نیکولا** (jāk nikolā biyyo-vāren)، ۱۷۵۶–۱۸۱۹، انقلابگر فرانسوی که در انقلاب فرانسه فعالیت داشت. عضو کنوانسیون و کمیته‌ی امنیت عمومی بود. بر ضد دانتون و سپس بر ضد روبسپیر توطئه کرد. پس از سقوط روبسپیر به گویان فرانسه تبعید شد (۱۷۹۵)؛ عفو ناپلئون I را نپذیرفت، و در تبعید بماند، و در ۱۸۱۶ به هائیتی گریخت.

بیوولف[13] (beyəwulf)، کهنترین حماسه‌ی انگلیسی، که محتملا در اوایل قرن ۸م ب‌م در اطراف نورثامبریا تألیف یافت. مواد آن بیشتر از تاریخ و اساطیر و افسانه‌های عامیانه‌ی اسکاندیناوی

(۱)Binyon (۲)Biot (۳)Biwa (۴)Bío-Bío (۵)Butte (۶)Bute (۷)Beaver (۸)Beaverbrook (۹)Bjornson (۱۰)Buchanan (۱۱)Bayonne (۱۲)Billaud-Varenne (۱۳)Beowulf

گرفته شده، و حوادث آن در دانمارک و سوئد روی میدهد. در قسمت اول، قهرمان جوان داستان گرندل (grendəl) (غول دریائی) و مادرش را میکشد؛ و در قسمت دوم، در پایان زندگی دراز و پرافتخار خود، اژدهائی را بقتل میرساند و میمیرد.

بیه‌پس (bie.pas) و **بیه‌پیش** (-piš)، در قسمت سابق سرزمین **گیلان**. قسمت شرقی سفیدرود را بیه‌پیش (مرکزش لاهیجان) و قسمت غربی را بیه‌پس (مرکزش رشت) میگفتند. بیه در لغت محلی بمعنی رود است.

بیهق (-beyhaq, bay)، ناحیه‌ای قدیم در خراسان، غ نیشابور. در دوره‌ی طاهریان ۳۹۰ آبادی داشت. شهرهای مهم آن سبزوار و خسروجرد بود. در سال ۳۰ هق بدست عبدالله ابن عامر فتح شد. در ۴۸-۵۴۶ هق، ینالتکین (yanāltegin) ویرانش کرد. خواجه نظام‌الملک، ابوالفضل محمد ابن حسین بیهقی (مؤلف تاریخ بیهقی)، و عبدالرزاق باشتینی (bāštini) (منسوب به قریه‌ی باشتین از توابع سبزوار، مؤسس سلسله‌ی سربداران) از جمله‌ی نامدارانی هستند که از بیهق برخاسته‌اند. سابقاً از معادن مرمر آن بهره‌برداری میشد.

بیهق، تاریخ: ← تاریخ بیهق.

بیهقی، ابراهیم (beyhaqi)، ادیب عرب، معاصر مقتدر عباسی (خلافتش ۲۹۵-۳۲۰ هق). کتاب ادبی کتاب المحاسن و المساوی ازوست.

بیهقی، ابوالحسن [ظهیرالدین ابوالحسن علی ابن زید ابن فندق]، معروف به **ابن فندق** (ebne fon-doq)، ۴۹۳-۵۶۵ هق، از علما و نویسندگان معروف ایران؛ مت سبزوار (بیهق). در نیشابور و مرو و ری تحصیل کرد، و بقیه‌ی عمر را بیشتر در خراسان گذرانید. در ۵۰۷ هق بین او و پدرش با عمر خیام ملاقاتی دست داد. شماره‌ی تألیفات او را تا ۸۰ گفته‌اند. از آثارش تاریخ بیهق، تتمه‌ی صوان الحکمه، جوامع الاحکام، وشاح الدمیه، و مشارب التجارب است.

بیهقی، ابوالفضل [ابوالفضل محمد ابن حسین بیهقی]، ۳۸۵-۴۷۰ هق، مورخ معروف ایرانی؛ مت حارث‌آباد (در بیهق). اوایل عمر را در نیشابور به تحصیل اشتغال داشت، و سپس در غزنه بخدمت سلاطین غزنوی پیوست، و بیشتر عمر خود را در این شهر گذرانید. در آغاز در دیوان رسالت سلطان (۳۸۹-۴۲۱ هق) محمود غزنوی سمت دبیری داشت، و زیر دست ابونصر مشکان (رئیس دیوان) بود. در سلطنت (۴۲۱-۳۳ هق) مسعود غزنوی، پس از وفات (۴۳۱ هق) ابونصر، ابوسهل زوزنی ریاست دیوان رسالت یافت، و او با ابوالفضل راه ناسازگاری پیش گرفت. در سلطنت (۴۴۰-۴۳) عبدالرشید غزنوی، ابوالفضل بریاست دیوان رسالت رسید، ولی کمی بعد معزول و اموالش مصادره و خودش محبوس شد، و پس از کشته شدن عبدالرشید نیز چندی محبوس بود. پس از رهائی ظاهراً گرد خدمت در دربار نگشت. اثر عمده‌اش کتاب تاریخ بیهقی است. آثار دیگر منسوب به وی مقامات ابونصر مشکان و زینة الکتاب میباشد.

بیهقی، ابوبکر (beyhaqi) [ابوبکر احمد ابن حسین ابن علی ابن موسی خسروجردی]، ۳۸۴-۴۵۸ هق، فقیه شافعی و حافظ حدیث. برای تحصیل حدیث مسافرت‌های فراوان کرد. در اواخر عمر در نیشابور اقامت گزید، و در همانجا درگذشت، و در خسروجرد مدفون شد. از آثارش کتاب السنن الکبری و نصوص الشافعی است.

بیهقی، احمد [احمد ابن علی ابن محمد بیهقی]، معروف به **بوجعفرک** (bu.ja'farak)، ۴۷۰-۵۴۴ هق، لغوی نیشابوری. از آثارش تاج المصادر است.

پ

پ پ پ پ پ پ پ پ پ پ

Р р π Ɔ Φ ψ Π π Ч ں Ꝑ

پا، عضوی در انتهای یک یا هر دو جفت اطراف، که در اغلب مهره‌داران عالی موجود است، و هنگام

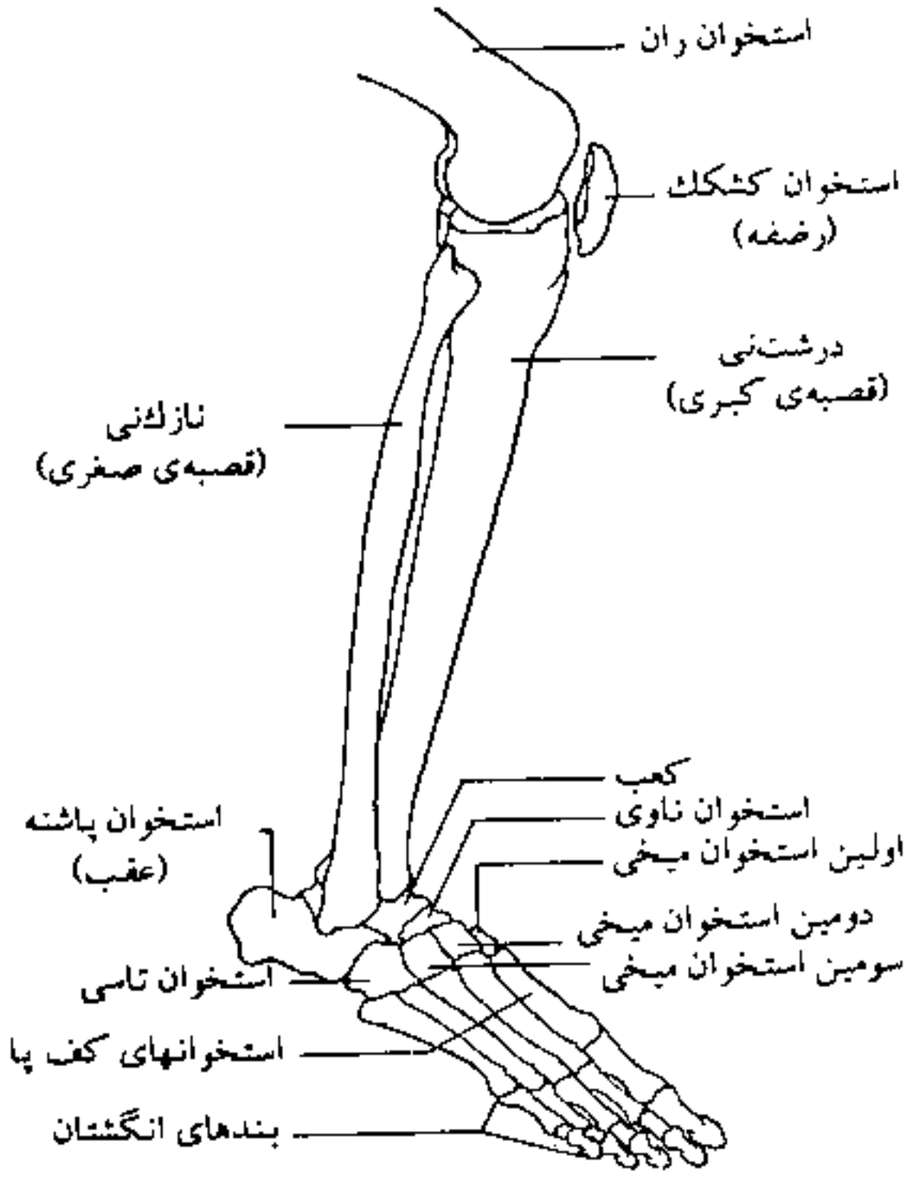

استخوانهای ساق و پای راست

ایستادن و حرکت، بدن بر آن تکیه دارد. مرکب از مچ پا یا رسغ (rosq)، کف پا یا مشط (mošt)، و انگشتان است. شکل آن مربوط بترتیب استخوان‌های آنست. در انسان در انتهای اطراف سافل واقعست (← استخوان‌بندی)، و استخوانهای آن عبارتند از (۱) هفت استخوان مچ، که یکی از آنها، بنام کعب (kaʿb)، با قصبه‌ی کبری مفصل شده و سنگینی بدن بر آن قرار دارد، و یکی دیگر، بنام عقب (aqeb) یا استخوان پاشنه، پاشنه‌ی پا را تشکیل میدهد؛ (۲) پنج استخوان موازی کف پا؛ (۳) استخوانهای انگشتان (هر انگشت دارای سه بند است، باستثنای شست که دو بند دارد).

پا، واحد بریتانیائی طول، ← فوت.

پا: ← پیچ.

پائس[1]، **خوسه آنتونیو** (xose āntonio pāes)، ۱۷۹۰–۱۸۷۳، انقلابگر ونزوئلائی، رئیس جمهور (۱۸۳۱–۳۵، ۱۸۳۹–۴۳) و دیکتاتور عالی (۱۸۶۱–۶۳) ونزوئلا. در مستقل کردن ونزوئلا از اسپانیا س. بولیوار را یاری کرد، ولی نقشه‌ی بولیوار را برای تأسیس یک جمهوری بزرگ بکلی در هم ریخت، و ونزوئلا را کشوری مستقل ساخت. در تبعید مرد.

پئاش: ← پها.

پئانو[2]، **جوزپه** (juzeppe peāno)، ۱۸۵۸–۱۹۳۲، ریاضیدان ایتالیائی و از مؤسسین عمده‌ی منطق جدید (او را پدر منطق جدید خوانده‌اند). اصول موضوعه‌ی او برای علم حساب (معروف به اصول موضوعه‌ی پئانو) در اصول حساب (۱۸۸۹) منتشر شد. هدف کتاب مجموعه‌ی فرمولهای ریاضی (۱۸۹۴–۱۹۰۸)، که آنرا با همکاری عده‌ای تألیف کرد، این بود که تمام ریاضیات را با زبانی علامتی بیان کند. علاماتی که برای منطق ریاضی وضع کرد از علامات فرگه عملی‌تر است، و بعضی از آنها هنوز رواج دارد. از اکتشافات دیگرش منحنیی است ("منحنی پئانو") که سطحی را پر میکند. طرفدار زبان بین‌المللی بود، و زبانی اختراع کرد (۱۹۰۳).

پائولو، اسم ایتالیائی؛ ← پاولوس، اسم.

پائولی[3]، **پاسکواله** (pāskuāle pāoli)، ۱۷۲۵–۱۸۰۷، میهن‌پرست کرسی. ریاست شورش (۱۷۵۵) اهل جزیره‌ی کرس را بر ضد جنووا بعهده داشت؛ در ۱۷۵۵–۶۹ رئیس جمهور کرس بود. در ۱۷۶۸ جنووا حقوق خود را در کرس به فرانسه فروخت. پائولی در ۱۷۶۹ از فرانسه شکست خورد، و به انگلستان گریخت، ولی در ۱۷۹۱ لوئی XVI او را به حکومت کرس گماشت. پائولی با روش بنیان‌کن انقلاب فرانسه مخالف بود، و استقلال کرس را اعلام کرد، و از انگلستان یاری خواست. با کومک دریاسالار هود، فرانسویها را شکست داد (۱۷۹۴)، ولی مجلس کرس بجای اینکه استقلال جزیره را اعلام کند آنرا تحت الحمایه‌ی بریتانیا قرار داد. در ۱۷۹۵ پائولی به انگلستان فراخوانده شد. در ۱۷۹۶ مردم کرس بیاری فرانسویان انگلیسها را بیرون راندند.

پائوموتو، در قکب؛ ← تواموتو.

پائین، ضبطی از لفظ پایین. در این کتاب ضبط اخیر اختیار شده است. مثلا برای پائین ولایت ← پایین ولایت.

پابدانوستسف[4]، **کنستانتین پتروویچ** (konstān-tin petrovic pābedānostsef)، ۱۸۲۷–۱۹۰۷، حقوقدان و سیاستمدار مرتجع روسی. در ۱۸۸۰–۱۹۰۵ نماینده‌ی تزار در سینود مقدس بود. اقلیتها را تشویق میکرد که تابعیت روسیه را انتخاب کنند؛ مخالفین کلیسا را آزار مینمود؛ سعی داشت مقام معنوی روحانیت را بالا ببرد؛ با آزادیخواهی غربی مخالف بود.

پابرسران[5] (pā.bar.sarān)، لتی کفالوپودا (kefālo-podā)، عالیترین طبقه‌ی نرم‌تنان، مشتمل بر سش‌ها (ماهی مرکب)، سپیاها، هشت‌پاها، نوتیل‌ها، و غیره. در اطراف سر خود دارای بازوهائی عضلانی، و معمولا مجهز به وسایل مکیدن یا به قلابها، هستند. سر بزرگ و چشم و گوش تکامل‌یافته دارند. اشکال عالیتر آنها (مخصوصاً سشها و سپیاها)، با پراندن آب از لوله‌ای واقع در زیر سرشان، بسرعت شنا میکنند. یک جفت فک شاخی نیرومند شبیه منقار طوطی دارند، و در غالب آنها کیسه‌ای محتوی مایعی برنگ مرکب موجود است که هنگام بروز خطر آنرا میپرانند، و اطراف خود را سیاه میکنند.

پابلو، اسم اسپانیولی؛ ← پاولوس، اسم.

پاپ[6] (pāp)، در کلیسای کاتولیک رومی، اسقف رم و رئیس کلیسای کاتولیک رومی. وی در عین حال نخست‌کشیش ایتالیا و بطریرک غرب است. در مقام اسقفی رم جانشین پطرس حواری است، که اولین اسقف آنجا بود، و باین جهت، پاپ مدعی است که "شبان" همه‌ی مسیحیان و رئیس جامعه‌ی مسیحیت است. کاتولیکها معتقدند که خداوند پاپ را در هر حکمی که رسماً در مسائل دینی و اخلاقی صادر کند از خطا محفوظ میدارد (← عصمت کلیسا). پاپ معمولا در رم سکنی دارد، و قسمت کوچکی از آن (← واتیکان) دارای استقلال سیاسی و تحت حکومت پاپ است. بدین طریق، پاپ رئیس یک مملکت است، و تابع کسی نیست.

از ادوار اولیه‌ی مسیحیت، اسقف رم مدعی نمایندگی از طرف مسیح بوده است، و مورخین

(۱)Páez (۲)Peano (۳)Paoli (۴)Pobyedonostzev (۵)Cephalopoda (۶)pope

کاتولیک دلایلی بر لـه این نظر اقامه میکنند، اما فرقه‌های دیگـر مسیحی این نظر را قبول ندارند، و معتقدند که آنچه در آثار اوایل مسیحیت در این بـاب آمـده حـاکی از فضیـلت اسقف رم بر دیگر اسقفها است نه فرمانروائی او بر اینها، و بعضی هم اصـلا منکر همـه‌ی دعـاوی پـاپ هستند. مسئله‌ی تفوق پـاپ سبب عمـده‌ی جـدائـی بیـن کـلیسای کـاتولیک رومی و کـلیسای **ارتدوکس شرقی** بـوده است، و کلیساهای پروتستان از دوره‌ی اصلاح دینی کلیه‌ی دعاوی پـاپ را مـردود میشمارنـد. پـاپهای اولیـه (مـانند کلمنس I) مـدعی حق رهبری عالم مسیحیت بودند، و بـا انحطاط امپـراطوری روم در غرب، پاپها در سیاست اهمیت یافتند، و از رهبران مهم سیاسی بشمار میآمدنـد. پاپهائی مانند یولیوس I، اینـوکنتیوس I، لئـوی I، گـرگـوریـوس I، و مارتینوس I، توأم بـا این نقش رهبری، فعالیتهای تبلیـغی را تشویق و تقویت کـردنـد، تـا ارتبـاط نزدیکتری بین جامعه‌های مسیحی با پاپ و کلیسا‌های جدید التأسیس برقرار کنند.

جاه‌طلبی پـاپها سبب کشمکشهائی بین آنـان و فرمانروایان دنیوی گردید، و پاپها با بعضی مبارزه کردند، و با برخی متحـد شدند. پپن **کوتاه** زمین‌هائی بـه پـاپ اعطا کرد، و پـاپها خانونـد پهنه‌های وسیعی شدند، و حتی تا ایام اخیر ایالات پاپی تحت استیلای دینی و دنیائی پاپها بود. این امر مشکلات بسیاری پـدیـد آورد، ولی بیشتر کشمکشهـا بعلت تعـارض منـافع و منـاطق نفوذ فـرمانروایان دنیائی (مخصوصـاً امپراطورهـای امپراطوری مقدس روم و شاهان فرانسه و انگلستان و، بعداً، اسپانیا) از یک طرف با پاپها از طـرف دیگر بود. از امپراطوران و شاهـان، آنـانکه جاه‌طلبی بیشتری داشتند می‌کوشیدند کـه همه‌ی امور کـلیسائی قلمـرو خود را تحت استیلای خویش درآورنـد، و پاپهای افـراطی مدعی تفوق بـر امرا بودند. در قـرن دهم دستگاه پاپی دستخوش انحطاط شد، و مقـام پـاپی در بـازار سیاست فـاسد روم خـریـد و فـروش میشد. پس از اصلاحاتی کـه پـاپ گـرگـوریوس VII در قرن ۱۱م بعمل آورد، اعتبار و حیثیت پاپها بالا رفت، و در اواخـر قـرن ۱۲م پـاپ اینوکـنتیوس III در صدد برآمد که خود را بعنوان داور در همه‌ی امور غیر دینی تحمیل کند، و تا حدی هم توفیق یافت.

در سلطنت (۱۲۸۵–۱۳۱۴) فیلیپ IV فرانسه، و کشمکش او بـا پـاپ بونیفـاکیوس VIII، فرانسه بر کلیسا استیلا یافت، و دوران جدیـدی در تاریخ پـاپی آغـاز شد. پاپ کلمنس V مقر پـاپ را بـه آوینیون منتقل نمود، و تـا پـایـان دوره‌ی اسارت بابلی (۱۳۰۹–۷۷) پـاپها در آوینیون مقر داشتند. بازگشت پاپ به رم باعث شقاق کبیر (۱۳۷۸–۱۴۱۷) گردید که در طی آن دو یا سه تن پاپ رقیب وجود داشت، و سرانجام شورای کنستانس این مبـارزه را پایان داد. از آن ببعد، جز طغیان بـی‌نتیجه‌ای در شورای بال بمنظور اینکه پاپ را تحت تفوق شورای عمومی کلیسا قـرار دهـد، شقاقی در امر پاپی پیش نیامده است.

در قـرن ۱۵م پـاپهـا عمومـاً سرگـرم تحکیـم حکومت دنیـائی خـود در ایتـالیـا و تـرویج هنـر رنسانس و افزودن مـال و منـال خود و بستگانشان بودند. فساد اخلاقی و روحـانی دستگاه پاپی نهضت اصلاح دینی را برانگیخت، ولی پاپها چنان سرگرم کار خود بودند که مدتی طول کشید تا دریافتند که رهبـران پـروتستان جـامعـه‌ی مسیحیت را تجزیه کرده‌انـد. پس از انتخـاب پـاولـوس III به پـاپی، **اصلاحات کاتولیکی** روی داد. رهبری روحـانی پاپ دیگر بار محرز شد، ولی در عین حال کشمکش با فرمانروایان کـاتولیک امپـراطوری مقـدس روم و فرانسه و اسپانیا شدت یافت. در قرن ۱۸م استیلای فرمانروایان دنیائی بر پاپ محتمل الوقوع بود، ولی با برافتادن حکومتهای مطلقه‌ی اروپـائی در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م، پاپهـا توانستند قدرت خود را در داخـل کلیسا استوار سازنـد. حتـی از دست رفتـن ایـالات پـاپـی در ۱۸۷۰ بـالمآل بنفع دستگاه پـاپی تمـام شد (← لاتران، پیمان)، زیـرا پاپها را مجبور کرد که فرمانروائی خود را به امور دینی و روحـانی محـدود سازنـد. قلمرو حـکومت دنیائی پـاپ محـدود بـه مملکت کـوچک **واتیکان** است، که محل دربار اوست، و امور آنرا بوسیله‌ی کاردینالها اداره میکند. فهرست پـاپها در جـدول ذیل آمده است.

جدول پاپها

اسامی از صورت لاتینی نقل شده است. نامهای ممتاز بـه "*" مربوط به ناپاپها و آنهائی که ممتاز به "*؟" است مربوط به کسانی است که پاپ یا ناپاپ بودن آنها مورد تردید است. علامت "قد" در جدول برای اختصار بجای "قدیس" بکار رفته. در تاریخ دوره‌ی پاپی (یا ناپاپی) تاریخ سمت راست تاریخ انتخاب باین مقام است؛ پیش از ویکتور 1 سنوات بمقدار یک سال مورد تردید است. در ضبط تلفظها کسره‌ی اضافه ضبط نشده است؛ مثلا در تلفظ "پیوس 1" فقط تلفظ لفظ "پیوس" (pius) نوشته شده نه piuse avval. از تکـرار تلفظهای متماثل احتراز شده و بوسیله‌ی شماره‌گذاری به تلفظ راهنمائی شده است؛ مثلا عدد (۱۵) بعد از "پیوس x" نشان میدهد که تلفظ لفظ "پیوس" در شماره‌ی ترتیب ۱۵ آمده است (شماره‌های ترتیب فقط برای این منظور ثبت شده و هیچ معنای دیگری ندارد). به پاپهائی که در تاریخ یـا در علم و هنر و یـا از جهات دیگر اهمیتی دارند مقالات جداگانه در متن کتاب تخصیص داده شده است.

شماره‌ی ترتیب	نام	تلفظ	دوره‌ی پاپی (یا ناپاپی)
۱	قد پتروس	(petrus)	(قد ۶۷؟)
	[ضبط درین کتاب: پطرس حواری]		
۲	قد لینوس	(linus)	۶۷؟–۷۶؟
۳	قد کلتوس	(kletus)	۷۶؟–۸۸؟
	یا آناکلتوس	(ānā–)	
۴	قد کلمنس 1	(klemens)	۸۸؟–۹۷؟
۵	قد اواریستوس	(evāristus)	۹۷؟–۱۰۵؟
۶	قد آلکساندر 1	(āleksānder)	۱۰۵؟–۱۱۵؟
۷	قد سیکستوس 1	(sikstus)	۱۱۵؟–۱۲۵؟
۸	قد تلسفوروس	(telesforus)	۱۲۵؟–۱۳۶؟
۹	قد هوگینوس	(huginus)	۱۳۶؟–۱۴۵؟
۱۰	قد پیوس 1	(pius)	۱۴۵؟–۱۵۵؟
۱۱	قد آنیکتوس	(āniketus)	۱۵۵؟–۱۶۶؟
۱۲	قد سوتروس	(soterus)	۱۶۶؟–۱۷۵؟
۱۳	قد الئوتریوس	(eleuterius)	۱۷۵؟–۱۸۹؟
۱۴	قد ویکتور 1	(viktor)	۱۸۹–۱۹۹
۱۵	قد زفورینوس	(zefurinus)	۱۹۹–۲۱۷
۱۶	قد کالیکستوس 1	(kālikstus)	۲۱۷–۲۲
۱۷	*قد هیپولوتوس	(hippolutus)	۲۱۷–۳۵
۱۸	قد اوربانوس 1	(urbānus)	۲۲۲–۳۵
۱۹	قد پونتیانوس	(pontiānus)	۲۳۵–۳۵
۲۰	قد آنتروس	(ānterus)	۲۳۵–۳۶
۲۱	قد فابیانوس	(fābiānus)	۲۳۶–۵۰
۲۲	قد کورنلیوس	(kornelius)	۲۵۱–۵۳
۲۳	*نوواتیانوس	(novātiānus)	۲۵۱
۲۴	قد لوکیوس 1	(lukius)	۲۵۳–۵۴
۲۵	قد ستفانوس 1	(stefānus)	۲۵۴–۵۷
۲۶	قد سیکستوس II	(۷)	۲۵۷–۵۸
۲۷	قد دیونوسیوس	(dionusius)	۲۵۹–۶۸
۲۸	قد فلیکس 1	(feliks)	۲۶۹–۷۴
۲۹	قد اوتوکیانوس	(eutukiānus)	۲۷۵–۸۳
۳۰	قد کایوس	(kāyus)	۲۸۳–۹۶
۳۱	قد مارکلینوس	(mārkellinus)	۲۹۶–۳۰۴
۳۲	قد مارکلوس 1	(mārkellus)	۳۰۸–۹
۳۳	قد اوسبیوس	(eusebius)	۳۰۹ یا ۳۱۰
۳۴	قد ملکیادس	(melkiādes)	۳۱۱–۱۴
۳۵	قد سولوستر	(sulvester)	۳۱۴–۳۵
	[ضبط درین کتاب: سیلوستر]		
۳۶	قد مارکوس	(mārkus)	۳۳۶
۳۷	قد یولیوس 1	(yulius)	۳۳۷–۵۲
۳۸	لیبریوس	(liberius)	۳۵۲–۶۶
۳۹	*فلیکس II	(۲۸)	۳۵۵–۶۵
۴۰	قد داماسوس 1	(dāmāsus)	۳۶۶–۸۴
۴۱	*اورسینوس	(ursinus)	۳۶۶–۶۷
۴۲	قد سیریکیوس	(sirikius)	۳۸۴–۹۹
۴۳	قد آناستاسیوس 1	(ānāstāsius)	۳۹۹–۴۰۱
۴۴	قد اینوکنتیوس 1	(innokentius)	۴۰۱–۱۷
۴۵	قد زوسیموس	(zosimus)	۴۱۷–۱۸
۴۶	قد بونیفاکیوس 1	(bonifākius)	۴۱۸–۲۲
۴۷	*اولالیوس	(eulālius)	۴۱۸–۱۹
۴۸	قد کلستینوس 1	(kelestinus)	۴۲۲–۳۲
۴۹	قد سیکستوس III	(۷)	۴۳۲–۴۰
۵۰	قد لئوی 1	(leo)	۴۴۵–۶۱
۵۱	قد هیلاریوس	(hilārius)	۴۶۱–۶۸
۵۲	قد سیمپلیکیوس	(simplikius)	۴۶۸–۸۳
۵۳	قد فلیکس III (یا II)	(۲۸)	۴۸۳–۹۲
۵۴	قد گلاسیوس 1	(gelāsius)	۴۹۲–۹۶
۵۵	آناستاسیوس II	(۴۳)	۴۹۶–۹۸
۵۶	قد سوماکوس	(summākus)	۴۹۸–۵۱۴
۵۷	*لاورنتیوس	(lărentius)	۴۹۸، ۵۰۱–۵
۵۸	قد هورمیسداس	(hormisdās)	۵۱۴–۲۳
۵۹	قد یوآنس 1	(yoānnes)	۵۲۳–۲۶
۶۰	قد فلیکس IV (یا III)	(۲۸)	۵۲۶–۳۵
۶۱	بونیفاکیوس II	(۴۶)	۵۳۰–۳۲
۶۲	*؟دیوسکوروس	(dioskorus)	۵۳۰
۶۳	یوآنس II	(۵۹)	۵۳۳–۳۵
۶۴	قد آگاپتوس 1	(āgāpetus)	۵۳۵–۳۶
۶۵	قد سیلوریوس	(silverius)	۵۳۶–۳۷
۶۶	ویگیلیوس	(vigilius)	۵۳۷–۵۵
۶۷	پلاگیوس 1	(pelāgius)	۵۵۶–۶۱
۶۸	یوآنس III	(۵۹)	۵۶۱–۷۴

شماره‌ی ترتیب	نام	تلفظ	دوره‌ی پاپی (یا ناپاپی)
۶۹	بندیکتوس I	(benediktus)	۷۹–۵۷۵
۷۰	پلاگیوس II	(۶۷)	۹۰–۵۷۹
۷۱	قد گرگوریوس I	(gregorius)	۶۰۴–۵۹۰
۷۲	سابینیانوس	(sābiniānus)	۶–۶۰۴
۷۳	بونیفاکیوس III	(۴۶)	۶۰۷
۷۴	قد بونیفاکیوس IV	(۴۶)	۱۵–۶۰۸
۷۵	قد دئوسدیت I یا آدئوداتوس I	(deusdedit) (ādeodātus)	۱۸–۶۱۵
۷۶	بونیفاکیوس V	(۴۶)	۲۵–۶۱۹
۷۷	هونوریوس I	(honorius)	۳۸–۶۲۵
۷۸	سورینوس	(severinus)	۶۴۰
۷۹	یوآنس IV	(۵۹)	۴۲–۶۴۰
۸۰	تئودوروس I	(teodorus)	۴۹–۶۴۲
۸۱	قد مارتینوس I	(mārtinus)	۵۵–۶۴۹
۸۲	قد ائوگنیوس I	(eugenius)	۵۷–۶۵۴
۸۳	قد ویتالیانوس	(vitāliānus)	۷۲–۶۵۷
۸۴	آدئوداتوس II	(۷۵)	۷۶–۶۷۲
۸۵	دونوس	(donus)	۷۸–۶۷۶
۸۶	قد آگاتو	(āgāto)	۸۱–۶۷۸
۸۷	قد لئوی II	(۵۰)	۸۳–۶۸۲
۸۸	قد بندیکتوس II	(۶۹)	۸۵–۶۸۴
۸۹	قد یوآنس V	(۵۹)	۸۶–۶۸۵
۹۰	کونون	(konon)	۸۷–۶۸۶
۹۱	*تئودوروس	(۸۰)	۶۸۷
۹۲	*پاسکالیس	(paskālis)	۶۸۷
۹۳	قد سرگیوس I	(sergius)	۷۰۱–۶۸۷
۹۴	یوآنس VI	(۵۹)	۵–۷۰۱
۹۵	یوآنس VII	(۵۹)	۷–۷۰۵
۹۶	سیسینیوس	(sisinnius)	۷۰۸
۹۷	کنستانتینوس I	(konstāntinus)	۱۵–۷۰۸
۹۸	قد گرگوریوس II	(۷۱)	۳۱–۷۱۵
۹۹	قد گرگوریوس III	(۷۱)	۴۱–۷۳۱
۱۰۰	قد زاکاریاس	(zākāriās)	۵۲–۷۴۱
۱۰۱	ستفانوس II	(۲۵)	۷۵۲
۱۰۲	ستفانوس III (یا II)	(۲۵)	۵۷–۷۵۲
۱۰۳	قد پاولوس I	(pălus)	۶۷–۷۵۷
۱۰۴	*کنستانتینوس II	(۹۷)	۶۹–۷۶۷
۱۰۵	*فیلیپوس	(filippus)	۷۶۸
۱۰۶	ستفانوس IV (یا III)	(۲۵)	۷۲–۷۶۸
۱۰۷	هادریانوس I	(hādriānus)	۹۵–۷۷۲
۱۰۸	قد لئوی III	(۵۰)	۸۱۶–۷۹۵
۱۰۹	ستفانوس V (یا IV)	(۲۵)	۱۷–۸۱۶
۱۱۰	قد پاسکالیس I	(۹۲)	۲۴–۸۱۷
۱۱۱	ائوگنیوس II	(۸۲)	۲۷–۸۲۴
۱۱۲	والنتینوس	(vālentinus)	۸۲۷
۱۱۳	گرگوریوس IV	(۷۱)	۴۴–۸۲۷
۱۱۴	*یوآنس	(۵۹)	۸۴۴
۱۱۵	سرگیوس II	(۹۳)	۴۷–۸۴۴
۱۱۶	قد لئوی IV	(۵۰)	۵۵–۸۴۷
۱۱۷	بندیکتوس III	(۶۹)	۵۸–۸۵۵
۱۱۸	*آناستاسیوس	(۴۳)	۸۵۵
۱۱۹	قد نیکولاوس I	(nikolās)	۶۷–۸۵۸
۱۲۰	هادریانوس II	(۱۰۷)	۷۲–۸۶۷
۱۲۱	یوآنس VIII	(۵۹)	۸۲–۸۷۲
۱۲۲	مارینوس I	(mārinus)	۸۴–۸۸۲
۱۲۳	قد هادریانوس III	(۱۰۷)	۸۵–۸۸۴
۱۲۴	ستفانوس VI (یا V)	(۲۵)	۹۱–۸۸۵
۱۲۵	فورموسوس	(formosus)	۹۶–۸۹۱
۱۲۶	بونیفاکیوس VI	(۴۶)	۸۹۶
۱۲۷	ستفانوس VII (یا VI)	(۲۵)	۹۷–۸۹۶
۱۲۸	رومانوس	(romānus)	۸۹۷
۱۲۹	تئودوروس II	(۸۰)	۸۹۷
۱۳۰	یوآنس IX	(۵۹)	۹۰۵–۸۹۸
۱۳۱	بندیکتوس IV	(۶۹)	۹۰۳–۹۰۰
۱۳۲	لئوی V	(۵۰)	۹۰۳
۱۳۳	*کریستوفوروس	(kristoforus)	۴–۹۰۳
۱۳۴	سرگیوس III	(۹۳)	۱۱–۹۰۴
۱۳۵	آناستاسیوس III	(۴۳)	۱۳–۹۱۱
۱۳۶	لاندونیوس	(lāndonius)	۱۴–۹۱۳
۱۳۷	یوآنس X	(۵۹)	۲۸–۹۱۴
۱۳۸	لئوی VI	(۵۰)	۹۲۸
۱۳۹	ستفانوس VIII (یا VII)	(۲۵)	۳۱–۹۲۸
۱۴۰	یوآنس XI	(۵۹)	۳۵–۹۳۱
۱۴۱	لئوی VII	(۵۰)	۳۹–۹۳۶
۱۴۲	ستفانوس IX (یا VIII)	(۲۵)	۴۲–۹۳۹
۱۴۳	مارینوس II	(۱۲۲)	۴۶–۹۴۲
۱۴۴	آگاپتوس II	(۶۴)	۵۵–۹۴۶
۱۴۵	یوآنس XII	(۵۹)	۶۴–۹۵۵
۱۴۶	لئوی VIII	(۵۰)	۶۵–۹۶۳
۱۴۷	یا بندیکتوس V	(۶۹)	۶۶–۹۶۴
	(یکی از این دو ناپاپ بودند)		
۱۴۸	یوآنس XIII	(۵۹)	۷۲–۹۶۵
۱۴۹	بندیکتوس VI	(۶۹)	۷۴–۹۷۳
۱۵۰	*بونیفاکیوس VII	(۴۶)	۸۵–۹۸۴،۹۷۴
۱۵۱	بندیکتوس VII	(۶۹)	۸۳–۹۷۴
۱۵۲	یوآنس XIV	(۵۹)	۸۴–۹۸۳
۱۵۳	یوآنس XV	(۵۹)	۹۶–۹۸۵
۱۵۴	گرگوریوس V	(۷۱)	۹۹–۹۹۶
۱۵۵	*یوآنس XVI	(۵۹)	۹۸–۹۹۷
۱۵۶	سولوستر II	(۳۵)	۱۵۵۳–۹۹۹
۱۵۷	یوآنس XVII	(۵۹)	۱۵۵۳
۱۵۸	یوآنس XVIII	(۵۹)	۹–۱۵۵۴
۱۵۹	سرگیوس IV	(۹۳)	۱۲–۱۵۵۹
۱۶۰	بندیکتوس VIII	(۶۹)	۲۴–۱۵۱۲
۱۶۱	*گرگوریوس	(۷۱)	۱۵۱۲
۱۶۲	یوآنس XIX	(۵۹)	۳۲–۱۵۲۴
۱۶۳	بندیکتوس IX	(۶۹)	۴۴–۱۵۳۲
			۴۸–۱۵۴۷،۱۵۴۵
۱۶۴	*؟سولوستر III	(۳۵)	۱۵۴۵
۱۶۵	*؟گرگوریوس VI	(۷۱)	۴۶–۱۵۴۵
۱۶۶	*؟کلمنس II	(۴)	۴۷–۱۵۴۶
۱۶۷	داماسوس II	(۴۰)	۱۵۴۸
۱۶۸	قد لئوی IX	(۵۰)	۵۴–۱۵۴۹
۱۶۹	ویکتور II	(۱۴)	۵۷–۱۰۵۵
۱۷۰	ستفانوس X (یا IX)	(۲۵)	۵۸–۱۰۵۷
۱۷۱	*بندیکتوس X	(۶۹)	۵۹–۱۰۵۸
۱۷۲	نیکولاوس II	(۱۱۹)	۶۱–۱۰۵۹
۱۷۳	آلکساندر II	(۶)	۷۳–۱۰۶۱
۱۷۴	*هونوریوس II	(۷۷)	۷۲–۱۰۶۱
۱۷۵	قد گرگوریوس VII	(۷۱)	۸۵–۱۰۷۳
۱۷۶	*کلمنس III	(۴)	۱۱۰۰–۱۰۸۰
۱۷۷	ویکتور III	(۱۴)	۸۷–۱۰۸۶
۱۷۸	اوربانوس II	(۱۸)	۹۹–۱۰۸۸
۱۷۹	پاسکالیس II	(۹۲)	۱۱۱۸–۱۰۹۹
۱۸۰	*تئودریکوس	(tenderikus)	۱۱۰۰
۱۸۱	*آلبرتوس	(ālbertus)	۱۱۰۲
۱۸۲	*سولوستر IV	(۳۵)	۱۱–۱۱۰۵
۱۸۳	گلاسیوس II	(۵۴)	۱۹–۱۱۱۸
۱۸۴	*گرگوریوس VIII	(۷۱)	۲۱–۱۱۱۸
۱۸۵	کالیکستوس II	(۱۶)	۲۴–۱۱۱۹
۱۸۶	هونوریوس II	(۷۷)	۳۵–۱۱۲۴
۱۸۷	*کلستینوس II	(۴۸)	۱۱۲۴
۱۸۸	اینوکنتیوس II	(۴۴)	۴۳–۱۱۳۵
۱۸۹	*آناکلتوس II	(۳)	۳۸–۱۱۳۵
۱۹۰	*ویکتور IV	(۱۴)	۱۱۳۸
۱۹۱	کلستینوس II	(۴۸)	۴۴–۱۱۴۳
۱۹۲	لوکیوس II	(۲۴)	۴۵–۱۱۴۴
۱۹۳	ائوگنیوس III	(۸۲)	۵۳–۱۱۴۵
۱۹۴	آناستاسیوس IV	(۴۳)	۵۴–۱۱۵۳
۱۹۵	هادریانوس IV	(۱۰۷)	۵۹–۱۱۵۴
۱۹۶	آلکساندر III	(۶)	۸۱–۱۱۵۹
۱۹۷	*ویکتور IV	(۱۴)	۶۴–۱۱۵۹
۱۹۸	*پاسکالیس III	(۹۲)	۶۸–۱۱۶۴
۱۹۹	*کالیکستوس III	(۱۶)	۷۸–۱۱۶۸
۲۰۰	*اینوکنتیوس III	(۴۴)	۸۵–۱۱۷۹
۲۰۱	لوکیوس III	(۲۴)	۸۵–۱۱۸۱
۲۰۲	اوربانوس III	(۱۸)	۸۷–۱۱۸۵
۲۰۳	گرگوریوس VIII	(۷۱)	۱۱۸۷
۲۰۴	کلمنس III	(۴)	۹۱–۱۱۸۷
۲۰۵	کلستینوس III	(۴۸)	۹۸–۱۱۹۱
۲۰۶	اینوکنتیوس III	(۴۴)	۱۲۱۶–۱۱۹۸
۲۰۷	هونوریوس III	(۷۷)	۲۷–۱۲۱۶*
۲۰۸	گرگوریوس IX	(۷۱)	۴۱–۱۲۲۷
۲۰۹	کلستینوس IV	(۴۸)	۱۲۴۱
۲۱۰	اینوکنتیوس IV	(۴۴)	۵۴–۱۲۴۳
۲۱۱	آلکساندر IV	(۶)	۶۱–۱۲۵۴
۲۱۲	اوربانوس IV	(۱۸)	۶۴–۱۲۶۱
۲۱۳	کلمنس IV	(۴)	۶۸–۱۲۶۵
۲۱۴	گرگوریوس X	(۷۱)	۷۶–۱۲۷۱
۲۱۵	اینوکنتیوس V	(۴۴)	۱۲۷۶
۲۱۶	هادریانوس V	(۱۰۷)	۱۲۷۶
۲۱۷	یوآنس XXI (یا XX)	(۵۹)	۷۷–۱۲۷۶
۲۱۸	نیکولاوس III	(۱۱۹)	۸۵–۱۲۷۷
۲۱۹	مارتینوس IV	(۸۱)	۸۵–۱۲۸۱
۲۲۰	هونوریوس IV	(۷۷)	۸۷–۱۲۸۵
۲۲۱	نیکولاوس IV	(۱۱۹)	۹۲–۱۲۸۸
۲۲۲	قد کلستینوس V	(۴۸)	۱۲۹۴
۲۲۳	بونیفاکیوس VIII	(۴۶)	۱۳۵۳–۱۲۹۴
۲۲۴	بندیکتوس XI	(۶۹)	۴–۱۳۵۳
۲۲۵	کلمنس V	(۴)	۱۴–۱۳۵۵
۲۲۶	یوآنس XXII	(۵۹)	۳۴–۱۳۱۶
۲۲۷	*نیکولاوس V	(۱۱۹)	۳۵–۱۳۲۸
۲۲۸	بندیکتوس XII	(۶۹)	۴۲–۱۳۳۴
۲۲۹	کلمنس VI	(۴)	۵۲–۱۳۴۲
۲۳۰	اینوکنتیوس VI	(۴۴)	۶۲–۱۳۵۲
۲۳۱	اوربانوس V	(۱۸)	۷۰–۱۳۶۲
۲۳۲	گرگوریوس XI	(۷۱)	۷۸–۱۳۷۰
۲۳۳	اوربانوس VI	(۱۸)	۸۹–۱۳۷۸
۲۳۴	*کلمنس VII (آوینیون)	(۴)	۹۴–۱۳۷۸
۲۳۵	بونیفاکیوس IX	(۴۶)	۱۴۰۴–۱۳۸۹

شماره‌ی ترتیب	نام	تلفظ	دوره‌ی پاپی (یا ناپاپی)
۲۳۶	*بندیکتوس XIII (آوینیون)	(۶۹)	۱۳۹۴–۱۴۲۳
۲۳۷	اینوکنتیوس VII	(۴۴)	۱۴۰۴–۶
۲۳۸	گرگوریوس XII	(۷۱)	۱۴۰۶–۱۵
۲۳۹	*آلکساندر V (پیزا)	(۶)	۱۴۰۹–۱۵
۲۴۰	*یوآنس XXIII (پیزا)	(۵۹)	۱۴۱۰–۱۵
۲۴۱	مارتینوس V	(۸۱)	۱۴۱۷–۳۱
۲۴۲	*کلمنس VIII (آوینیون)	(۴)	۱۴۲۳–۲۹
۲۴۳	*بندیکتوس XIV (آوینیون)	(۶۹)	۱۴۲۵–۳۵
۲۴۴	اوگنیوس IV	(۸۲)	۱۴۳۱–۴۷
۲۴۵	*فلیکس V	(۲۸)	۱۴۳۹–۴۹
۲۴۶	نیکولاوس V	(۱۱۹)	۱۴۴۷–۵۵
۲۴۷	کالیکستوس III	(۱۶)	۱۴۵۵–۵۸
۲۴۸	پیوس II	(10)	۱۴۵۸–۶۴
۲۴۹	پاولوس II	(۱۰۳)	۱۴۶۴–۷۱
۲۵۰	سیکستوس IV	(۷)	۱۴۷۱–۸۴
۲۵۱	اینوکنتیوس VIII	(۴۴)	۱۴۸۴–۹۲
۲۵۲	آلکساندر VI	(۶)	۱۴۹۲–۱۵۰۳
۲۵۳	پیوس III	(10)	۱۵۰۳
۲۵۴	یولیوس II	(۳۷)	۱۵۰۳–۱۳
۲۵۵	لئوی X	(۵۰)	۱۵۱۳–۲۱
۲۵۶	هادریانوس VI	(۱۰۷)	۱۵۲۲–۲۳
۲۵۷	کلمنس VII	(۴)	۱۵۲۳–۳۴
۲۵۸	پاولوس III	(۱۰۳)	۱۵۳۴–۴۹
۲۵۹	یولیوس III	(۳۷)	۱۵۵۰–۵۵
۲۶۰	مارکلوس II	(۳۲)	۱۵۵۵
۲۶۱	پاولوس IV	(۱۰۳)	۱۵۵۵–۵۹
۲۶۲	پیوس IV	(10)	۱۵۵۹–۶۵
۲۶۳	قد پیوس V	(10)	۱۵۶۶–۷۲
۲۶۴	گرگوریوس XIII	(۷۱)	۱۵۷۲–۸۵
۲۶۵	سیکستوس V	(۷)	۱۵۸۵–۹۰
۲۶۶	اورباتوس VII	(۱۸)	۱۵۹۰
۲۶۷	گرگوریوس XIV	(۷۱)	۱۵۹۰–۹۱
۲۶۸	اینوکنتیوس IX	(۴۴)	۱۵۹۱
۲۶۹	کلمنس VIII	(۴)	۱۵۹۲–۱۶۰۵
۲۷۰	لئوی XI	(۵۰)	۱۶۰۵
۲۷۱	پاولوس V	(۱۰۳)	۱۶۰۵–۲۱
۲۷۲	گرگوریوس XV	(۷۱)	۱۶۲۱–۲۳
۲۷۳	اورباتوس VIII	(۱۸)	۱۶۲۳–۴۴
۲۷۴	اینوکنتیوس X	(۴۴)	۱۶۴۴–۵۵
۲۷۵	آلکساندر VII	(۶)	۱۶۵۵–۶۷
۲۷۶	کلمنس IX	(۴)	۱۶۶۷–۶۹
۲۷۷	کلمنس X	(۴)	۱۶۷۵–۷۶
۲۷۸	اینوکنتیوس XI	(۴۴)	۱۶۷۶–۸۹
۲۷۹	آلکساندر VIII	(۶)	۱۶۸۹–۹۱
۲۸۰	اینوکنتیوس XII	(۴۴)	۱۶۹۱–۱۷۰۵
۲۸۱	کلمنس XI	(۴)	۱۷۰۵–۲۱
۲۸۲	اینوکنتیوس XIII	(۴۴)	۱۷۲۱–۲۴
۲۸۳	بندیکتوس XIII	(۶۹)	۱۷۲۴–۳۵
۲۸۴	کلمنس XII	(۴)	۱۷۳۰–۴۵
۲۸۵	بندیکتوس XIV	(۶۹)	۱۷۴۰–۵۸
۲۸۶	کلمنس XIII	(۴)	۱۷۵۸–۶۹
۲۸۷	کلمنس XIV	(۴)	۱۷۶۹–۷۴
۲۸۸	پیوس VI	(10)	۱۷۷۵–۹۹
۲۸۹	پیوس VII	(10)	۱۸۰۰–۲۳
۲۹۰	لئوی XII	(۵۰)	۱۸۲۳–۲۹
۲۹۱	پیوس VIII	(10)	۱۸۲۹–۳۵
۲۹۲	گرگوریوس XVI	(۷۱)	۱۸۳۱–۴۶
۲۹۳	پیوس IX	(10)	۱۸۴۶–۷۸
۲۹۴	لئوی XIII	(۵۰)	۱۸۷۸–۱۹۰۳
۲۹۵	پیوس X	(10)	۱۹۰۳–۱۴
۲۹۶	بندیکتوس XV	(۶۹)	۱۹۱۴–۲۲
۲۹۷	پیوس XI	(10)	۱۹۲۲–۳۹
۲۹۸	پیوس XII	(10)	۱۹۳۹–۵۸
۲۹۹	یوآنس XXIII	(۵۹)	۱۹۵۸–

پاپئته[1] (pāpeete)، بندرشهر (جه ۱۷°۲۴۷)، در جزیره‌ی تاهیتی، قکب جنوبی؛ کرسی تاهیتی و مرکز حکومت پولینزی فرانسه.

پاپایا (pāpāyā؛ از انگلا)، (*Carica papaya*)، درخت نخل‌مانند گرمسیری امریکائی، با میوه‌های زرد خوراکی که شیره‌ی آن محتوی آنزیم موسوم به پاپائین است.

پاپک (pāpak)، پدر اردشیر بابکان؛ ← بابک.

پاپکیاده (pāpkiādeh)، ده (جه ۱°۵۷۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودبنه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۲۲ کیلومتری ل‌ش لاهیجان، کنار رود لنگرود.

پاپن[2]، **دنی** (dëni pāpaN)، ۱۶۴۷–۱۷۱۲؛، فیزیکدان و مخترع فرانسوی. از دستیاران ک. هویگنس و رابرت بویل و در ۱۶۸۷–۹۶ استاد ریاضیات دانشگاه ماربورگ بود. از پیشروان تکمیل ماشین بخار است. **دیگ پاپن** دیگی است سربسته و دارای نوعی دریچه‌ی اطمینان (از اختراعات پاپن)، که بوسیله‌ی آن میتوان آب را به دمائی بمراتب بالاتر از 100° رسانید بدون اینکه بجوش بیاید. پاپن بدین وسیله بالا رفتن نقطه‌ی غلیان را در نتیجه‌ی بالا رفتن فشار ثابت کرد.

پاپن، دیگ: ← پاپن، دنی.

پاپن[3]، **فرانتس فون** (frānts fon pāpen)، ۱۸۷۹–، سیاستمدار آلمانی. هنگامی که در واشینگتن وابسته‌ی نظامی بود، در بعضی توطئه‌های خرابکاری دخالت داشت، و کشمکش تقاضای احضار او را کرد (۱۹۱۵). در ۱۹۳۲ بجای برونینگ صدر اعظم آلمان شد، و دولتی محافظه‌کار تشکیل داد. کمی بعد بسبب اعمالش از حزب مرکز کاتولیک که در آن عضو بود اخراج شد. چون نتوانست در رایشستاگ اکثریت مؤثری بدست آورد، کناره‌گیری کرد، و شلایشر جانشین او گردید. اقدامات پشت پرده‌ی او در اوایل ۱۹۳۳ وسیله‌ی انتخاب هیتلر به صدر اعظمی بود. در دوره‌ی هیتلر سفیر کبیر آلمان در اتریش و در ترکیه بود. در محاکمه‌ی جنایتکاران جنگ تبرئه شد (۱۹۴۶).

پاپوا: ← گینه‌ی جدید.

پاپوا[4]، **سرزمین** (pāpuā)، سرزمین (۲۳۴°۶۵۰ کمه؛ جه ح 452°000)، متعلق به استرالیا، و شامل ثلث شرقی گینه‌ی جدید و جزایر مجاور آن؛ کرسی آن پورت مورزبی. در ۱۸۸۴ تحت الحمایه‌ی بریتانیا شد. بعداً باسم گینه‌ی جدید بریتانیا به بریتانیای کبیر ملحق گردید. از ۱۹۰۶ تحت حکومت استرالیا است.

پاپوس[5] (pāppos)، ریاضیدان یونانی، از مردم اسکندریه، که ظاهراً در دوره‌ی سلطنت (۲۸۴–۳۰۵ بم) دیوکلتیانوس رونق داشت. اثر معروفش مجموعه‌ی ریاضی است در ۸ مقاله، که قسمت اعظم مقالات ۲–۸ آن در دست است، و مشتمل بر شرح منظم کارهای (بیشتر) هندسی پیشینیان و نتایج تازه میباشد، و از جنبه‌ی اطلاعات تاریخی نیز اهمیت دارد. کتابهای دیگرش از بین رفته است، ولی از شرحی که بر کتاب اصول هندسه‌ی اقلیدس نوشته ترجمه‌ی عربی شرح مقاله‌ی دهم (بتوسط ابوعثمان دمشقی) در دست میباشد.

پاپی (pāpi)، بخش، ش شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ مرکزش سپیددشت (کنار راه آهن). کوهستانی است. فعلا مرکب از ۵ دهستان سرکانه، کشور، گازه، گریت، و لیریائی میباشد. راه آهن سرتاسری تقریباً از وسط بخش میگذرد.

پاپی، ایالات: ← ایالات پاپی.

پاپی، توطئه‌ی: ← اوتس، تایتس.

پاپیتال، گیاه پیچنده: ← پیچک.

پاپیته (pāpite)، دانه‌ی گیاهی (*Anisosperma passiflora*) که، بنام باقلای سنت اینیاس (santin-yās؛ از فنس)، برای تقویت معده بکار میرود.

پاپیروس[6] (pāpirus)، (*Cyperus papyrus*)، گیاه آبی که اکنون تقریباً در مصر زوال یافته است، ولی در مصر باستانی مورد استفاده‌ی فراوان بود. ریشه‌ی آنرا برای سوخت، مغزش را برای خوراک، و ساقه‌اش را برای ساختن طناب و بادبان و پارچه و تهیه‌ی وسیله‌ای (موسوم به پاپیروس) که بر آن مینوشتند بکار میبردند. **پاپیروس** (برای نوشتن) را چنین بدست میآوردند که ورقه‌های پاپیروس را در دو لایه‌ی عمود بر هم پهلو بپهلو قرار داده بهم میچسباندند، و زیر فشار میگذاشتند، و لوله می‌کردند. استعمال پاپیروس در مصر تا قرن ۸م که کاغذ به آنجا وارد شد رواج داشت، و از مصر به سراسر کشورهای ناحیه‌ی مدیترانه صادر میشد. پاپیروسهای فراوان (مخصوصاً در مصر) بدست آمده است، که منشأ اطلاعات ادبی و تاریخی گرانبها بوده است. موضوع علم پاپیروسشناسی تحقیق و بررسی این پاپیروسها است.

پاپینو[7]، **لوئی ژوزف** (lui jozef pāpino)، ۱۷۸۶–۱۸۷۱، سیاستمدار و شورشی کانادائی فرانسوی. از مخالفین سرسخت اتحاد کانادای علیا و کانادای سفلی بود. چون رفتار حکومت بریتانیا را نسبت به کانادائیان فرانسوی غیر منصفانه میدانست پیروان خود را تحریک به شورش کرد (۱۸۳۷)، و چون نتیجه‌ای نگرفت بگریخت. در ۱۸۴۷ به کانادا بازگشت و تا ۱۸۵۴ عضو هیئت مقننه‌ی اتحادیه‌ی کانادائی بود.

پاپینی[8]، **جووانی** (jovānni pāpini)، ۱۸۸۱–۱۹۵۶، نویسنده‌ی فیلسوف ایتالیائی. نخست از

(۱) Papeete (۲) Papin (۳) Papen (۴) Papua (۵) Pappus (۶) papyrus (۷) Papineau (۸) Papini

لادریه بود، و بعداً به کیش کاتولیک گروید. آثار معروفش مذهب اصالت عمل (۱۹۱۳)، زندگی مسیح (۱۹۲۱)، زندگی دانته (۱۹۳۳)، و شیطان (۱۹۵۳) است.

پاپینیانوس[1] (pāpiniānus)، ف ۲۱۲، از بزرگ‌ترین حقوقدانهای روم. از دوستان سپتیموس سوروس بود، و بدست کاراکالا، پس سوروس، بقتل رسید.

پاتات (pātāt)، گیاهی از تیره‌ی پیچکها و از نوع ایپومئا (*Ipomea*) که ریشه‌ی ضخیم آن در کشورهای گرمسیر مانند سیب زمینی خورده میشود.

پاتاکت[2] (pātākət)، شهر صنعتی (جم ۸۱٬۴۳۶)، ش ایالت رود آیلند، کشمت، بر رود بلکستون (blakstŏn). دارای صنایع نساجی و وسایل برقی و ماشین‌آلات است.

پاتاگونیا[3] (pātāgoniā)، ناحیه‌ای در امریکای جنوبی، مشتمل بر قسمت جنوبی آرژانتین در ج ریو کولورادو و ش کوههای آند، و انتهای ج‌ش شیلی، و قسمت شمالی تیرا دل فوئگو. این ناحیه بیش از نیمی از آرژانتین را گرفته است، و بسیار کم‌جمعیت است. کار عمده پرورش گوسفند است، ولی محصول نفت آن نیز اهمیت دارد.

پاتان[4] یا **پاتن** (pātan)، شهر (جم ۱۰۴٬۹۲۸)، ش نپال مرکزی. معابد قدیم بودائی دارد.

پاتسی[5]، **توطئه‌ی** (pāttsi)، توطئه‌ی سال ۱۴۷۸، بر ضد لورنتسو دِ مدیچی و جولیانو دِ مدیچی، بمنظور پایان دادن به تسلط خاندان مدیچی در فلورانس. عامل عمده در این توطئه خاندان پاتسی بود، و پاپ سیکستوس IV نیز از آن پشتیبانی میکرد. هنگام اجرای آداب قداس (ماس) در کلیسای جامع، جولیانو با کارد کشته شد، ولی لورنتسو جان سالم بدر برد. توطئه‌کنندگان کشته شدند، و خاندان مدیچی در قدرت خود باقی ماند.

پاتراس[6] (pātrās)، یا **پاترای** (pātrāy)، شهر (جم ۷۹٬۰۱۴)، یونان، در پلوپونز شمالی؛ بندری بر انتهای خلیج پاتراس (که خلیج کورنت را به دریای یونیائی مرتبط میکند). از مراکز بازرگانی و صناعت است؛ صادراتش روغن زیتون، شراب، و مرکبات میباشد. در دوره‌های باستانی پاتراس در هر دو اتحادیه‌ی آخایائی عضویت داشت. در قرن ۱۵م در دست ونیز بود؛ بعدها بتصرف ترکان عثمانی درآمد، ولی در ۱۶۸۷–۱۷۱۵ دگر بار در دست ونیز بود. در ۱۸۲۱ در جنگ استقلال یونان ویران شد، و دوباره آن را ساختند.

پاترو[7]، **اولیویه** (olivie pātrü)، ۱۶۰۴–۸۱، وکیل دعاوی فرانسوی. از دوستان بوالو و وکیلی مبرز و درستکار بود، و زندگی خود را در تنگدستی گذرانید، و حتی ناچار کتابخانه‌ی خود را فروخت (بوالو آنرا خرید و مورد استفاده‌ی وی قرار داد). از ۱۶۴۰ آکادمی فرانسه او را بجهت فصاحتش مانند اعضای خود تلقی میکرد. خطابه‌ای که بعنوان تشکر در جلسه‌ی آکادمی ایراد نمود، بقدری جلب توجه کرد که از آن پس مقرر شد که هر عضو جدید خطابه‌ی ورودیه‌ای ایراد نماید.

پاتروکلوس[8] (pātroklos)، در افسانه‌های یونان (خاصه در ایلیاد)، پهلوان تروائی و دوست صمیم اخیلس. پس از کشته شدن او، اخیلس بمیدان

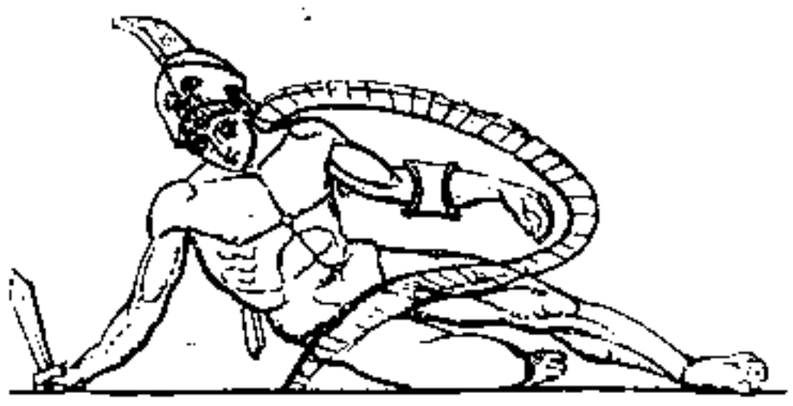

پاتروکلوس (مرمرهای آبگینائی)

جنگ بازگشت، و هکتور را کشت.

پاتریتسیو، اسم ایتالیائی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریتسیوس، اسم آلمانی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریشیو، اسم اسپانیولی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریز[9] (pātəriz) [انگل. = کوزه‌گرخانه‌ها]، منطقه‌ای (ح ۱۴ کم در ۴٬۸۰۰ متر) در ستفردشر، انگلستان، در دره‌ی رود ترنت. پرجمعیت و از قرن ۱۶م از مراکز تهیه‌ی اشیاء سفالین بوده است. شامل ستوک-آن-ترنت میباشد.

پاتریس، اسم فرانسوی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریسین[10] (pātrisian؛ از فنس)، لغة پاتریکیوس (pātrikius)، هر یک از اعضای هر یک از خاندانهای اولیه‌ی شارمند رم قدیم (← رم، تاریخ). پاتریسینها طبقه‌ی پوپولوس رومانوس (po-pulus romānus) یا "خلق رم" ایام باستانی را تشکیل میدادند. سایر مردم در حکم موالی این طبقه بودند، و از هر حقی محروم بودند، و پاتریسینها را حامی خود میدانستند. طبقه‌ی پلبین، که از بقایای قبایل لاتین که در رم ماندگار شده بودند برخاست، حقوق پاتریسینها را نداشت، و مناصب اداری و دینی منحصر باین طبقه‌ی اخیر بود. از زمان تأسیس جمهوریت در قرن ۶م ق‌م، پلبینها بر سر تساوی حقوق سیاسی همواره با پاتریسینها در کشمکش و مبارزه بودند، و در نتیجه، در اواخر قرن ۳م ق‌م تنها منصبی که در انحصار پاتریسینها بود منصب اینترکس (interreks) [کسی که در دوره‌ی فترت اختیار مطلق یا سلطنتی دارد] و بعضی مناصب دینی بود. در نتیجه‌ی ازدیاد پلبینهائی که متصدی امور شدند، طبقه‌ای اشرافی از خاندانهای حاکمه‌ی پاتریسینها و پلبینها بوجود آمد، و این طبقه را نوبیلس (nobiles) میگفتند. یولیوس قیصر و آوگوستوس طبقه‌ی پلبین را به پاتریسینی ارتقا دادند.

بعدها پاتریکیوس عنوان افتخاری گردید، و معرب این عنوان بطریق (betriq) است. عنوان پاتریکیوس افتخاری را امپراطور (۳۰۶–۳۳۷ ب‌م) قسطنطین تأسیس کرد، و برای اجرای خدمتهای عمده به امپراطوری اعطا میشد، و از جمله بعضی از امرای عرب که در خدمت دولت روم بودند این عنوان را یافتند. مسلم است که هیچیک از فرمان‌روایان غرب قبل از غسانیها عنوان پاتریکیوس نداشتند، و اولین امیر غسانی که این عنوان به وی اعطا شد (ح ۵۴۰ ب‌م) حارث ابن جبله، و سپس (در ۵۷۰ ب‌م) پسرش منذر بود. بعد از فتوحات اعراب در قرن ۷م، امرای عرب دیگر به عنوان بطریقی اعتنا نمینمودند.

پاتریسیو، اسم پرتغالی: ← پاتریکیوس، اسم.

پاتریکیوس (pātrikius)، اسم لاتینی برای مرد (صورت اصلی آن *Patricius*). بعضی از اعلام مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Patricio	پاتریشیو (pātriṭio)
آلمانی	Patrizius	پاتریتسیوس (pātritsius)
انگلیسی	Patrick	پتریک (patrik)
ایتالیائی	Patrizio	پاتریتسیو (pātritsio)
پرتغالی	Patricio	پاتریسیو (pātrisiu)
فرانسوی	Patrice	پاتریس (pātris)

پاتریکیوس، در روم قدیم: ← پاتریسین.

پاتریکیوس، برزخ قدیس: ← برزخ قدیس پاتریکیوس.

پاتریکیوس[11]، **قدیس** (qeddis pātrikius)، انگلیسی (قدیس) پتریک (patrik)، معروف به **رسول ایرلند**، ح ۳۸۵–۴۶۱، مبلغ مسیحی. زندگی او با افسانه‌ها درآمیخته، و حتی تاریخ تولد و وفاتش روشن نیست. گویند در بریتانیا بدنیا آمد. در ۱۶ سالگی اسیر ایرلندیها شد، و ۶ سال چوپانی کرد، تا آنکه ندائی از غیب او را فراخواند، و وی به گل گریخت. بعداً در اوسر تحصیل کرد، و بعنوان مبلغ به ایرلند رفت، و بسیاری را پیرو مسیحیت ساخت. در ۴۴۱ به رم رفت، و پاپ ردای مطرانی به وی اعطا نمود. بعدها اسقف اعظم آرما شد. در ۴۵۷ که گوشه‌گیری گزید تمام ایرلند به مسیحیت گرویده بود. پس از مرگ در داونپتریک مدفون شد. از آثار فراوانش اعترافات و (احتمالا) فریاد گوزن است. نیز ← برزخ قدیس پاتریکیوس.

پاتسیناکها: ← پچنگیا.

پاتموس[12] (pātmos)، جزیره (۳۴ کم۲ جم ۲٬۴۲۸)، یونان، در دریای اژه نزدیک ساحل ج‌غ آسیای صغیر، در دودکانز. یوحنای حواری مکاشفات خود را در اینجا نوشت.

پاتن، شهر، نپال: ← پاتان.

پاتنا[13] (pātnā) یا **پاتنه** (pātna) یا **پتنا** (patnā)، باستانی **پاتلیپوتره** (pātaliputra)، یا باستانی **پالیبوترا** (pālibotrā)، شهر (جم ۲۸۳٬۴۷۹)، کرسی ایالت بهار، هند؛ بر ساحل جنوبی رود گنگ، ح ۴۸۰ کیلومتری ل‌غ کلکته. پاتنای کهنه یا عظیم‌آباد، کنار ساحل رود؛ بانکیپور، در غ؛ و پاتنای نو، در ج‌غ. سابقاً از مراکز داد و ستد تریاک بود. کارهای دستی جالب دارد. دانشگاه‌های پاتنا و بهار در آنجاست. مساجد زیبا (از جمله مسجد شیر شاه) و یک معبد سیخ دارد.

در قرن ۵م ق‌م بنا شد، و بنام پاتلیپوتره پایتخت دولت ماگدهه (māgadha) بود؛ در دوره‌ی آشوکا مرکز امپراطوری وسیعی گردید؛ در قرون ۴م و ۵م ب‌م نیز رونق داشت، ولی در قرن ۷م ویران بود. پادشاهان تیموری هند عظمت گذشته‌ی آنرا بازگردانیدند؛ بعد از ۱۵۴۱، که شیر شاه سوری آنرا پایتخت بهار قرار داد، عظمت یافت؛ در ۱۷۶۳ عمال بریتانیا آنرا گرفتند؛ در همان سال نواب بنگال آنرا بازگرفت، و ۲۰۰ تن اسیر انگلیسی را بقتل رسانید؛ در نوامبر ۱۷۶۳ بریتانیائیها دگر بار آنرا تصرف کردند.

(۱)Papinian (۲)Pawtucket (۳)Patagonia (۴)Patan (۵)Pazzi (۶)Patras (۷)Patru (۸)Patroclus (۹) (the) Potteries (10)patrician (11)Patrick (۱۲)Patmos (۱۳)Patna

پاتنم[1]، **جورج پامر** (jorj pāmər pātnəm)، ۱۸۱۴–۷۲، ناشر امریکائی، از مؤسسین موزه‌ی هنری متروپلیتن (نیو یورک).

پاتنه، هند: ← پاتنا.

پاته[2] (pāte)، دهکده (جه ۱٬۳۷۹)، ولایت لوار، ل فرانسه‌ی مرکزی، لغ اورلئان. در اینجا ژاندارک انگلیسها را بسال ۱۴۲۹ شکست داد.

پاتیالا[3] **و اتحادیه‌ی ایالات پنجاب شرقی** (pātiā-lā)، ایالت سابق، لغ هند. در ۱۹۴۸ از پیوند هشت کشور نواب‌نشین سابق بوجود آمد؛ در ۱۹۵۶ جزء ایالت پنجاب شد. از مراکز سیخ‌نشین است.

پاتیناژ، سُر خوردن روی یخ: ← اسکیتینگ.

پاتینیر[4]، **یوآخیم د** (yoāxim de pātinir)، ح ۱۴۸۵–۱۵۲۴، نقاش فلاندری که دورنما و صحنه‌های مذهبی میساخت. نخستین نقاش فلاندری بود که اشکال انسانها را تحت الشعاع دورنما قرار داد. صحنه‌های جاندار تصویرهایش با دقت و روشنی خاص مکتب فلاندری نقاشی شده، و از آرامشی شاعرانه برخوردار است.

پاتیومکین: ← پوتیومکین، گریگوری آلکساندرویچ.

پاچنار (pācenār)، نام محله‌ی قدیمی تهران، بین بازار کفاشان و خیابان خیام، که در آنجا بازاری هم بدین نام وجود دارد، و بقعه‌ی سید ولی و مسجد و مدرسه‌ی شیخ عبدالحسین و مسجد پاچنار در اطراف آن واقعست. سابقاً باغ و چنار کهنی در این محل وجود داشت، و لذا بدین نامش خوانده‌اند.

پاچوکا[5] (pācukā)، شهر (جه ۵۳٬۳۴۵)، کرسی ایالت ایندالگو، مکزیک مرکزی؛ بنای ۱۵۳۴. نهشتهای نقره‌ی آن، که سرشارترین منابع نقره در مکزیک است، از زمان آزتکه‌ها تا کنون استخراج شده است.

پاچولی[6] (pāculi؛ از انگلا)، بوته‌ی معطر از نوع پوگوستمونه (*Pogostemone*) که اصلش از هند و دارای اسانس روغنی معطری است که در عطرسازی بکار میرود.

پاچه‌لک (pāce.lak)، دهستان، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۴ آبادی.

پاخر[7]، **میخائل** (mixāel pāxer)، ح ۱۴۳۵–۹۸، نقاش و چوبتراش مذهبی آلمانی؛ اهل تیرول. شهرت او به سبب نقاشیهای درخشانی است که بر محراب کلیساها بجا گذاشته. شاهکارش بر محراب کلیسای دهکده‌ی سانکت ولفگانگ اتریش است.

پادارانه: ← خانواری.

پادتن[8] (pādtan)، ماده‌ی خاصی که بتوسط بافتهای بدن، که با ماده‌ی دیگری موسوم به پادگن[9] (pādgen) تحریک شوند، ساخته میشود. از جمله‌ی پادگنها باکتریها، زهرابه‌های باکتریائی، ویروسها، و پروتئینهای خارجی میباشند. پادتنها، بواسطه‌ی خنثی کردن پادگنهای مخصوص، نسبت باین پادگنها ایمنی میدهند. سِرُمی که برای تولید ایمنی بکار میرود بدین طریق بدست میآید که بحیوانی پادگن تزریق میکنند، و پادتنی را که بدین طریق تولید میشود بدست میآورند.

پادربورن[10] (pāderborn)، شهر (جه ۴۹٬۵۱۷)، نوردراین-وستفالن، لغ آلمان، در وستفالی. از ۱۹۳۰ مقر اسقف اعظم است. از ح ۸۰۰ اسقف‌نشین بود. در امپراطوری مقدس روم امارت آن بدست اسقفها بود تا آنکه در ۱۸۰۳ حکومت دینی آن از بین رفت. این شهر، که زمانی بمعماری قرون وسطائی و باروک معروف بود، در جنگ جهانی II سخت ویران شد.

پادرفسکی[11]، **یان** (yān pāderefski)، ۱۸۶۰–۱۹۴۱، پیانونواز و از رجال لهستان. شهرت عالمگیر او بعد از لیست از هر پیانونواز دیگر بیشتر بوده است. در کنفرانس صلح ورسای (۱۹۱۹) نماینده‌ی لهستان بود. از آثارش، علاوه بر مینوئه‌ی معروفش برای پیانو، دو سمفونی، یک کنسرتو برای پیانو، و اپرای مانرو است. در ۱۹۳۶ در فیلم انگلیسی سونات مهتاب بازی کرد.

پادزهر: ← پازهر.

پادشاهان[12]، **کتاب**، نام دو کتاب تاریخی از کتاب عهد قدیم، که چون وقایع سلطنت شاهان یهودی در آنها مضبوط است باین نام خوانده شده‌اند. در متن مجاز (کتاب) اول پادشاهان و (کتاب) دوم پادشاهان و در شریعت غربی سوم و چهارم پادشاهان خوانده شده (در شریعت غربی، کتابهای اول و دوم سموئیل بنام اول و دوم پادشاهان نامیده شده). تاریخ یهود از مرگ داود تا سقوط مملکت یهودا در آنها بیان شده است. از حوادث مهم آن عصر طلائی سلطنت سلیمان و بنای معبد اورشلیم و تقسیم مملکت یهود (زمان رحبعام) به دو دولت اسرائیل (ل) و یهودا (ج) و پایان کار خاندان معروف آحاب و نبوت الیاس و الیشع است. برای پادشاهان اسرائیل و یهودا جدول را ببینید.

پادشاه خاتون، ملقب به **حسن شاه**، فد شعبان ۶۹۴ هق، امیر (۶۹۱–۶۹۴ هق) سلسله‌ی قراختائیان کرمان؛ دختر قطب‌الدین محمد قراختائی. مادرش قتلغ ترکان او را بعقد اباقا خان درآورد، و بعد از اباقا خان، وی بعقد گیخاتو خان درآمد، و در ایام ایلخانی گیخاتو بر کرمان مسلط گشت (۶۹۱)، و برادر خود سیورغتمش را گرفته بقتل رسانید (۶۹۳). اما چون نوبت ایلخانی به بایدو خان رسید، زوجه‌ی او شاه عالم، که دختر سیورغتمش بود، او را بدفع پادشاه خاتون وا‌داشت، و گردوجین، زوجه‌ی سیورغتمش، بامر بایدو لشکر به کرمان برد و کرمان را محاصره نموده بگرفت. پادشاه خاتون دستگیر شده بانتقام خون سیورغتمش بقتل رسید. پادشاه خاتون زنی هنرمند و خوش‌خط بوده، و قریحه‌ی شاعری داشته است، و قطعات و رباعیاتی بنام او در تذکره‌ها و بعضی تاریخها ذکر شده است.

پادشاه‌نامه، عنوان چند کتاب، به فارسی، در تاریخ سلطنت (۱۰۳۷–۶۸ هق) ابوالمظفر شهاب‌الدین محمد شاه‌جهان. ۱– کتابی در تاریخ ۳۰ سال از سلطنت شاه‌جهان (چاپ کلکته، ۱۸۶۶–۷۲). تاریخ ۲۰ سال از سلطنت وی از عبدالحمید لاهوری (فد ۱۰۶۵ هق) است، که در ضمن بشرح احوال مشایخ و فضلا و اطبا و شعرای آن زمان پرداخته؛

پادشاهان بنی اسرائیل

پس از مرگ شاول (فد ۱۰۲۵ قم)، اولین پادشاه بنی اسرائیل، در ح ۱۰۱۲ – ح ۹۷۲ قم داود، و سپس در ح ۹۷۲ – ح ۹۳۲ قم سلیمان بر این قوم سلطنت کرد. بعد از سلیمان، مملکت وی به دو مملکت یهودا و اسرائیل تجزیه شد. جدول ذیل مشتمل بر فهرست سلاطین این دو مملکت و دوره‌ی تقریبی (و مختلف فیه) سلطنت آنهاست (مثلا، بر طبق جدول،آسا از ح ۹۱۱ تا ح ۸۷۵ قم، و زمری در حدود سال ۸۸۵ قم سلطنت کرده است). برای اطلاع بیشتر به مقالات مربوط به اشخاص در این کتاب رجوع کنید. نیز ← اسرائیل؛ فلسطین؛ یهودا.

یهودا		اسرائیل
.....	ح ۹۳۲ قم	
رحبعام		
.....	ح ۹۱۴ قم	یربعام
ابیا		
.....	ح ۹۱۱ قم	
.....	ح ۹۱۵ قم	.....
		ناداب
.....	ح ۹۵۹ قم	.....
		بعشا
آسا	ح ۸۸۶ قم	.....
		ایلا
.....	ح ۸۸۵ قم	.....زمری
		عمری
.....	ح ۸۷۴ قم	.....
.....	ح ۸۷۵ قم	اخآب
.....	ح ۸۵۳ قم	.....
یهوشافاط		اخزیا
.....	ح ۸۵۲ قم	.....
.....	ح ۸۵۱ قم	یهورام
یهورام		
اخزیا	ح ۸۴۶ قم	.....
عتلیا		یهو
.....	ح ۸۴۱ قم	
.....	ح ۸۲۵ قم	.....
یهوآش		یهوآحاز
.....	ح ۸۵۴ قم	.....
.....	ح ۸۵۲ قم	یهوآش
امصیا	ح ۷۸۹ قم	.....
.....	ح ۷۷۵ قم	یربعام

یهودا		اسرائیل
.....	ح ۷۷۵ قم	
	ح ۷۴۹ قم	.....زکریا، شلوم
		منحیم
عزیا	ح ۷۳۷ قم	.....
		فقحیا
.....	ح ۷۳۶ قم	.....
.....	ح ۷۳۵ قم	
یوتام		فقح
.....	ح ۷۳۱ قم	
آحاز	ح ۷۳۵ قم	.....
		هوشع
.....	ح ۷۲۲ قم	.....
	ح ۷۲۷ قم	(هوشع آخرین شاه اسرائیل است)
حزقیا		
.....	ح ۶۹۸ قم	
		منسی
.....	ح ۶۴۳ قم	
		آمون
.....	ح ۶۴۱ قم	
		یوشیا
	ح ۶۰۹ قم	یهوآحاز.....
		یهویاقیم
	ح ۵۹۸ قم	یهویاکین.....
	ح ۵۹۵ قم	.....
		صدقیا
	۵۸۶ قم	.....
		(انقراض دولت یهودا)

(۱)Putnam (۲)Patay (۳)Patiala (۴)Patinir (۵)Pachuca (۶)patchouli (۷)Pacher (۸)antibody (۹)antigen (۱۰)Paderborn (۱۱)Paderewski (۱۲)Kings

سومین ده سال سلطنت شاه‌جهان بوسیله‌ی محمد وارث (فت ۱۰۹۱ هق)، شاگرد و همکار عبدالحمید لاهوری، تألیف شده است. قسمتهائی از پادشاه‌نامه به انگلیسی ترجمه شده. **۲-** کتابی از میرزا محمد امین ابن ابوالحسن قزوینی معروف به امینای قزوینی. **۳-** کتابی از جلالای طباطبائی زواری (در ۱۰۴۴ هق به هند رفته است). نام دیگرش شاه‌جهان‌نامه است. **۴-** مثنویی در باره‌ی قسمتی از سلطنت شاه‌جهان، از ابوطالب کلیم همدانی (فت ۱۰۶۱ یا ۱۰۶۲ هق). نامهای دیگرش شاهنامه، شهنشاهنامه، یا شاه‌جهان‌نامه است. **۵-** منظومه‌ای در داستان سلطنت شاه‌جهان، از میر محمد یحیی کاشی (فت ۱۰۶۴ هق). **۶-** کتابی داستان‌گونه در تاریخ سلطنت شاه‌جهان، از محمد صادق معروف به صادق خان. نامهای دیگرش شاه‌جهان‌نامه یا تواریخ شاه‌جهان است. ظاهراً هیچیک از این پنج اثر تا کنون بطبع نرسیده است.

پادشاهی دوگانه: ← اتریش-هنگری.

پادگان یا **پایگان:** ← ارتشتاران.

پادگان آهنین[1]، سازمان تروریستی ضد یهود و ناسیونالیستی رومانی، که در ۱۹۲۴ بدست کورنلیو زلیا کودریانو (korneliu zeliā kodriānu) (حـ ۱۸۹۹–۱۹۳۸) تأسیس شد. این سازمان در ۱۹۳۳ منحل گردید، ولی بنامهای دیگر ادامه یافت. در ۱۹۴۰ یون آنتونسکو را بقدرت رسانید، ولی سپس شورشی برپا کرد و آنتونسکو سازمان را مقهور نمود (۱۹۴۱).

پادگن (pādgen)، ← پادتن.

پادوا[2] (pāduā؛ ایتالیائی pādovā)، لتی **پاتاویوم** (pātāvium)، شهر (جه ۱۴۹٬۵۹۱)، ونسی، لش ایتالیا، ۳۵ کیلومتری غ ونیز. از مراکز حمل و نقل و تجارت است. از مصنوعاتش ابریشم، مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، اتومبیل، و کالاهای چرمی است. دانشگاه پادوا (تأسیس ۱۲۲۲)، نخستین تالار تشریح را در اروپا داشت، گالیله از مدرسین آن بود و دانته و پترارک و تاسو در آن تحصیل کردند.

بنقل روایات، پادوا کمی بعد از ویران شدن شهر تروا تأسیس شد؛ در دوره‌ی رومیان رونق داشت، و بعداً بسبب دانشگاهش شهرت فراوان یافت. در قرون ۱۲م–۱۴م (باستثنای دوره‌ی فرمان‌روائی (اتسلینو دا رومانو) شهر آزادی بود؛ در ۱۳۱۸ به خاندان کارارا و در ۱۴۰۵ به ونیز منتقل شد، و تا ۱۷۹۷ در دست آن دولت بود. در ۱۷۹۷–۱۸۶۶، جز در دوره‌ی ناپلئون، در تصرف اتریش بود؛ در ۱۸۶۶ جزء ایتالیا شد. در جه I پیمان متارکه‌ی جنگ بین اتریش و ایتالیا در آنجا امضا شد (۳ نوامبر ۱۹۱۸). در پایان جه II متفقین در ۲۸–۲۹ آوریل ۱۹۴۵ بآنجا وارد شدند.

پادوا شهری است دارای حصار و برج و بارو، و هفت دروازه دارد. فرسکوهای شاهکار جوتو در این شهر موجود است. کلیسای شش‌گنبدی قدیس آنتونیوس، که مقبره‌ی قدیس آنتونیوس پادوائی در آنست، از ابنیه‌ی جالب پادوا است، و در قرن ۱۳م ساخته شده. دیگر از ذخایر هنری و بناهای جالب آن فرسکوهای مانتنیا، مجسمه‌ی گاتاملاتا (کار دوناتلو)، کاخ اسقفی قرن ۱۵م، کلیسای جامع قرن ۱۶م، و دانشگاه آنست.

پادوسبان: ← پادوسبانان.

پادوسبانان (pādusbānān) یا **پادوسبانیان**، عنوان سلسله‌ی کوچکی از امرای نواحی اطراف دریای خزر، که بسبب طول مدت حکومتش (از ۴۵ هق تا ۱۰۰۶ هق) جالب است. قلمرو این سلسله در طبرستان (مازندران) تا رستمدار و رویان و نور و کجور امتداد داشت. اصل این سلسله به شخصی بنام گاوباره (gāvbāra) میرسد، که در زمان یزدگرد III از ارمنستان به ایران آمد، و یزدگرد او را حکومت طبرستان داد. دو پسر گاوباره، بنامهای دابویه و پادوسبان، بترتیب در گیلان و طبرستان مستقر شدند، و سلسله‌های دابوئند (۴۰–۱۴۴ هق) و پادوسبانان از ایشان نام گرفته‌اند. بعد از سقوط سلسله‌ی دابووند، پادوسبان II گیلان را تصرف کرد. پادوسبانان در شورشهائی که بر ضد اشغال طبرستان بدست اعراب روی داد شرکت داشتند. ورود تشیع به رویان در اواسط قرن ۹م هق بوسیله‌ی کیومرث ابن بیستون پادوسبانی صورت گرفت. پس از مرگ (۸۵۷ هق) وی، یکی از پسرانش در نور و دیگری در کجور به حکومت نشست. سرانجام سلسله‌ی پادوسبانان در زمان شاه عباس I صفوی برافتاد.

پادوسبانان در قلع و قمع دشمنان از سلسله‌های دیگر (صفاریان، سامانیان، سلاجقه، و غیره) استمداد میکردند. با آل باوند که همسایه‌ی آنان بودند گاه در جنگ و گاه در صلح بودند. با اسماعیلیان دشمنی داشتند، ولی در موقع حاجت از آنها طلب یاری میکردند؛ و پادوسبانان و آل باوند مغولان را در قلع و قمع قطعی اسماعیلیه در محاصره‌ی گردکوه یاری کردند.

پا-دو-کاله[3] (pā-dë-kāle)، ولایت (۶٬۷۵۲ کمه؛ جه ۱٬۲۷۶٬۸۳۳)، ل فرانسه، کنار تنگه‌ی پا دو کاله (بانگلیسی تنگه‌ی دوور)؛ کرسی آن آراس.

پا دو کاله[4] (pā dë kāle) یا **تنگه‌ی دوور**[5] (dōvər)، تنگه‌ای که انگلستان را از فرانسه جدا و دریای مانش را با دریای شمال مرتبط میسازد. پهنایش بین دوور و دماغه‌ی گری-نه ۳۴ کم است.

پادولیا[6] (pādoliā)، ناحیه‌ی فلاحتی، غ اوکرائین مرکزی، بین رودهای دنیستر و بوگ جنوبی. از قرن 10م تا ۱۳م جزئی از دولت کیف بود؛ بعدها بترتیب تاتارها، لیتوانی‌ها، لهستانی‌ها، ترکها، و مجدداً لهستانی‌ها بر آن حکومت کردند تا در ۱۷۹۳ بدست روسیه افتاد. اقلیت وسیع کلیمی که از قرون وسطی در اینجا زندگی می‌کنند مورد آزار زیاد قرار گرفته‌اند.

پادگوسپان یا **پاذگسپان** (هر دو pādgospān؛ پهلوی)، در عهد ساسانی، عنوان هر یک از چهار تن مأمورین مقتدر و عالیرتبه که هر یک نایب شاه در ربعی از مملکت بوده است. چهار پاذگوس (یا بر طبق مدارکی که در تورفان بدست آمده، پایگوس) عبارت بوده است از باختر (= شمال)، خراسان (= مشرق)، نیمروز (= جنوب)، و خاوران (= مغرب). تعیین چهار پاذوگوسپان را قباد آغاز کرد. از زمان خسرو انوشیروان ببعد هر پاذگوسپان تحت ریاست یک اسپاهبذ یا سپاهبذ قرار گرفت.

پاذگوس: ← پاذگوسپان.

پاذیلیا[7]**، خوان د** (xuān de pāḏiliā)، حـ ۱۴۹۰–۱۵۲۱، رهبر انقلابی اسپانیولی در جنگ (۱۵۲۰–۲۱) شهرها بر ضد امپراطور شارل V. شهرهای تولدو، سگوویا، و دیگر بلاد کاستیل بر ضد مالیاتهای ظالمانه‌ی شارل شوریدند، و خواستار محدودیتهای سخت در اختیارات پادشاه شدند، و حکومتی موقت تشکیل دادند. این نهضت بزودی بصورت یک جنگ طبقاتی درآمد. سپاه پاذیلیا شکست خورد (۱۵۲۱)، و وی اعدام گردید.

پار[8]**، کاترین** (kātrin pār)، ۱۵۱۲–۴۸، ملکه‌ی همسر و ششمین زوجه‌ی هنری VIII انگلستان. در ۱۵۴۴ نایب‌السلطنه بود. پس از مرگ (۱۵۴۷) هنری، با تامس سیمور (ملقب به بارون سیمور آو سیودلی) وصلت کرد.

پاراب، ناحیه‌ای قدیمی: ← فاراب.

پاراسلسوس[9]**، فیلیپوس آورئولوس** (filippus ăreolus pārăselsus)، نام واقعیش **تئوفراستوس بومباستوس فون هوهنهایم** (teofrāstus bombāstus fon hohenhāym)، ۱۴۹۳–۱۵۴۱، طبیب و کیمیاگر و شیمیدان سویسی. اطلاعاتش در طب و شیمی وسیع بود، ولی وقت خود را در جستجوی حجر الفلاسفه گذرانید. در طی مسافرت‌های فراوانش در مشرق‌زمین، علاوه بر کیمیا و سحر، با بعضی داروها که اطبای اروپا از آنها بی‌خبر بودند آشنائی یافت، و بوسیله‌ی آنها بیماری‌های متعددی را درمان کرد، و این امر سبب شهرتش گردید. در ۱۵۲۶ استاد طب در دانشگاه بال شد، و در آنجا علناً آثار ابن سینا و جالینوس را بسوخت، و خود را سلطان طب خواند. سرانجام ناچار بال را ترک گفت. چندین کتاب در طب و در علوم غریبه نوشته است.

پاراسمپاتیک، سلسله‌ی اعصاب: ← سلسله‌ی اعصاب.

پاراشوت: ← چتر نجات.

پارافین[10] (pārāfin، از فنس)، ماده‌ای موم‌مانند و بیرنگ یا سفید، که بی‌بو و بی‌طعم، و در دمای معمولی جامد است. مخلوطی از ئیدروکربورها است. از مشخصات فیزیکی عمده‌ی آن مقاومتش در مقابل آب و بخار آب میباشد. در ساختن داروها و لوازم آرایش و شمع، و نیز برای عایقسازی در مقابل برق و رطوبت بکار میرود.

پاراگوای: ← پاراگه.

پاراگه[11] (pārāge)، اسپانیولی **پاراگوای** (guāy–)، جمهوری درونبومی (۴۰۶٬۷۵۰ کمه؛ جه ۱٬۴۰۸٬۴۰۰)، چ‌ش امریکای جنوبی؛ پایتختش آسونسیون. از ل به بولیوی و برزیل و از چ به آرژانتین محدود است. قسمت شمالی آن ناهموار و لش و لغ آن کوهستانی است. پهنه‌ی جنوبی آن حاصلخیز میباشد. رود عمده‌ی آن پارانا و ریزابه‌ی آن، رود پاراگه، است که کشور را بدو قسمت میکند. اقلیمش استوائی با باران فراوان است. در قسمت غربی پرورش مواشی معمول میباشد؛ در جنگلهای ناحیه‌ی چاکو کبراکو موجود است؛ نفت نیز کشف شده است. در قسمت شرقی زرت، ماته (چای

(1)Iron Guard (2)Padua (3)Pas-de-Calais (4)Pas de Calais (5)Strait of Dover (6)Podolia (7)Padilla (8)Parr (9)Paracelsus (10)paraffin(e) (11)Paraguay

پاراگه)، شکر، توتون و غیره بعمل میآید. از صنایعش آمودن گوشت و تهیه‌ی ملاس و الکل و مشروب موسوم به رم میباشد. از شهرهای عمده‌اش (غیر از آسونسیون) **کونپسیون** و ویلاریکا است. زبان رسمی اسپانیولی است.

تاریخ. پاراگه در ۱۵۲۶ بتوسط س. کبت کشف شد، و آسونسیون را ماندگاران اسپانیولی بنا کردند (۱۵۳۷). پاراگه اولین جمهوری امریکای جنوبی بود که استقلال یافت (۱۸۱۱)، ولی قبل از آن جزء قلمرو نایب‌السلطنه‌ی اسپانیا در امریکای جنوبی بود، و در ۱۶۰۸–۱۷۶۷ عملا مبلغین یسوعی بر آن حکومت داشتند. حکومت جمهوری پاراگه از سال ۱۸۱۴ استبدادی بود، و خ. گ. ر. فرانسیا و ک. آ. لوپس و ف. س. لوپس بر آن حکومت راندند. در زمان ف. س. لوپس پاراگه با قوای متحد برزیل و آرژانتین و اوروگه جنگید (۱۸۶۵–۷۰) (← اتحاد سه‌گانه، جنگ)، و پس از پنج سال جنگ، پاراگه مورد هجوم واقع و لوپس مقتول گردید، و در پایان مخاصمات اغلب سکنه‌ی آن منحصر بزنان و اطفال بود. ترمیم آسیبهای جنگ بطیء بود، و هرج و مرج سیاسی مزید بر بحرانهای اقتصادی گردید. در ۱۹۳۲ پاراگه بر سر مرز ناحیه‌ی چاکو با بولیوی وارد جنگ شد، و اگرچه در این جنگ که تا ۱۹۳۵ طول کشید پیروز گردید، رمقی برای آن باقی نماند، و بدنبال آن تغییر پیاپی دولتها واقع شد.

پاراگه[1] (pārāge)، اسپانیولی **پاراگوای** (–guay)، رودی بطول ح ۲٬۴۰۰ کم، ج قسمت مرکزی امریکای جنوبی. در ایالت ماتوگروسو، ج‌غ برزیل، تشکیل شده بجانب جنوب جریان یافته قسمتی از مرز بین برزیل و ل‌ش پاراگه را تشکیل میدهد، و پس از عبور از قسمت مرکزی پاراگه، قسمتی از مرز بین ج‌غ پاراگه و آرژانتین را تشکیل میدهد، و در گوشه‌ی ج‌غ پاراگه برود پارانا میریزد.

پاراگه، چای، درخت، ← ماته.

پارامتر[2] (pārāmetr؛ فنس). **۱–** مقدار ثابت دلخواهی که بازاء هر یک از مقادیر آن عضوی از یک دستگاه مشخّص شود. باین معنی، میتوان پارامتر را در حکم شماره‌ای (صحیح یا جز آن) دانست که به هر یک از اعضای دستگاه تعلق میگیرد، بطوری که هر شماره متعلق به یک عضو معین دستگاه است. **۲–** متغیری که میتوان دو یا چند تابع را بر حسب آن بیان کرد. استعمال پارامترها در ریاضیات و فیزیک و غیره بسیار معمول و مهم است. **۳–** در قطعهای مخروطی، نصف طول وتری که از یک کانون بر محور کانونی عمود شود. معمولا آنرا به p نمایش میدهند. ← بیضی؛ سهمی؛ هذلولی؛ قطعهای مخروطی.

پارانا[3]، ایالت (۲۰۱٬۲۸۵ کم؛ ج ۲٬۱۴۹٬۵۰۹)، ج برزیل، بین رود پارانا و قطا؛ کرسیش **کوریتیبا**. قهوه و پنبه و میوه بعمل میآید.

پارانا[3]، رودی بطول ح ۳٬۳۰۰ کم، که در ج برزیل از التحاق رودهای پارنائیبا و ریو گرانده تشکیل میگردد. در کورینتس رود **پاراگه** بآن ملحق میشود، و پس از گذشتن از قسمت شمالی آرژانتین، برود اوروگه پیوسته به ریو د لا پلاتا میریزد.

پارانا[3]، شهر (ج ۸۴٬۱۵۳)، کرسی ایالت انتره ریوس (entre rios)، ل‌ش آرژانتین، بندر کنار رود پارانا؛ بنای ۱۷۳۰؛ پایتخت سابق آرژانتین.

پارانویا[4] (pārānoyā؛ از فنس)، نوعی **اختلال مشاعر** که نشانه‌اش اوهام مزمن و مستدل منطقی (← وهم) مخصوصاً ترس از تعقیب و زجر و آزار (← وهم تعقیب) یا عظمت و ابهت خیالی (← اوهام عظمت) میباشد. کسی که مطلقاً باین بیماری مبتلا باشد نادر است. معمولا در اثر بیماری تقسیم خاطر آثار پارانویا ظاهر میگردد. این بیماری ظاهراً درمان ناپذیر است.

پارائیبا[5] (pāraibā)، ایالت (۵۶٬۲۸۰ کم؛ ج ۱٬۷۳۰٬۷۸۴)، ل‌ش برزیل؛ کرسیش **ژوائو پسوآ** (کنار قطا)؛ محصولش پنبه.

پارائیبا[6]، یا **پارائیبا دو سول** (do sul)، رودی بطول ح ۹۶۵ کم که در غ ریو دِ ژانیرو، ج‌ش برزیل، سرچشمه میگیرد، و از نزدیک سائو پولو میگذرد، و به قطا میریزد. در دره‌ی آن برنج و نیشکر بعمل میآید.

پارت[7] (pārt)، پارسی باستان **پرثوه** (parṭava) [← پرثوه]، سرزمین کوهستانی قدیم ج‌ش دریای خزر، که از سلسله‌ی البرز بطرف مشرق تا هرات ممتد، و از ل به دشت حاصلخیز استراباد و صحرای ترکستان، و از ج به کویر نمک محدود بود. سرزمین پارت مطابق ایالت تاریخی خراسان، و در دوره‌ی هخامنشیان از ایالات امپراطوری هخامنشی بود، و سپس بدست سلوکیان افتاد، و شاهان سلوکی شهرهائی در آن بنا کردند. پایتختش شهر هکاتومپیلوس [یو، = شهر صددروازه] بود که خرابه‌هایش نزدیک دامغان کنونی است، و بمناسبت اینکه ملتقای جاده‌های متعدد بود بدین نام خوانده میشد.

سرزمین پارت مسکن پارتیان بود که در کتیبه‌های هخامنشی بنام پرثوه از آنها اسم برده شده است. پارتیها طایفه‌ای از قبیله‌ی پرنی (parni) از قوم داهه بودند. قوم اخیر مجموعه‌ای از قبایل سکا بودند که بصورت چادرنشین در استپهای بین بحر خزر و دریای آرال زندگی میکردند. این قوم مرکب از سواران و جنگجویانی بود که هنوز آنان، بقول نویسندگان قدیم، مرگ در حین جنگ بود، و مرگ طبیعی را موهون میدانستند. اشکانیان خاندانی از پارتیها بودند.

پارتسیفال: ← پارسیفال.

پارتنوپی، جمهوری[8] (pārtenopi) [از پارتنوپ، از نامهای باستانی ناپل]، دولت جمهوری که پس از فرار فردیناند IV (بعداً فردیناند I سیسیلهای دوگانه) بتوسط سپاهیان فرانسوی و آزادیخواهان ناپل در ژانویه‌ی ۱۷۹۹ در ناپل تأسیس گردید. در ژوئن همان سال، بسبب شکستهای نظامی فرانسه در ایتالیای شمالی، جمهوری سقوط کرد. کاردینال ف. روفو و دریاسالار نلسن نقش عمده‌ای در سقوط آن داشتند.

پارتنوژنز[9] (pārtenojenez؛ فنس) **زادن از دوشیزه،** در زیستشناسی، نوعی تکثیر، که در آن تخم (یاخته‌ی مولد ماده)، بدون گشنگیری، یعنی بدون آمیزش با نطفه‌ی نر، رشد میکند. این نوع تکثیر در حکم تکثیر جنسی است، زیرا در این مورد، تخم ماده مانند تخم لقاح‌شده نمو میکند. تخم بعضی بی‌مهرگان در اثر محرکات شیمیائی و غیر آن پارتنوژنز مصنوعی میپذیرند.

پارتنون[10] (pārtenon) [یو، = جایگاه دختر باکره]، معبد آتنه (الاهه‌ی حکمت)، که در عصر پریکلس میان سالهای ۴۳۲ و ۴۴۷ ق‌م، بر آکروپولیس آتن ساخته شد، و شاهکار معماری یونانی است. معماران آن ایکتینوس و کالیکراتس بودند. فیدیاس بر ساختن مجسمه‌های آن نظارت داشت، و خود مجسمه‌ی عظیم آتنا پارتنوس را که از طلا و عاج ساخته شده بود بمعبد هدیه کرد. در هر یک از دو سر معبد ۸ ستون و در هر یک از دو پهلوی آن ۱۷ ستون بسبک دوریک برپا شده است. افریزهای معبد در اصل ۱۶۰ متر بوده، ولی امروز بیش از ۱۰۲ متر آن در جای خود نیست، و بقیه در موزه‌ی بریتانیائی محفوظ است (← الگینی، مرمرهای). این افریزها بر بالای دیوارهای داخلی معبد کشیده شده، و مرکب از مجسمه‌های بسیار است، و نمودار مراسمی است که برای بزرگداشت آتنه هر چهار سال یکبار اجرا میشده است. در قرن ۶م ب‌م، پارتنون به کلیسا مبدل گشت، و به پهلوی شرقی آن بخشی افزوده شد. در زمان حکومت ترکان عثمانی به مسجد مبدل شد، و مناره‌ای در کنار آن برپا گردید. در ۱۶۸۷ هنگام حمله‌ی ونیزیها به آتن، ترکان عثمانی معبد پارتنون را به مخزن باروت مبدل ساختند، و بر اثر انفجاری که در آن روی داد، بخش مرکزی معبد یکسره از میان رفت. در قرن ۱۸م برخی از خبرگان زیبا‌شناسی بر زیبائی آنچه که از معبد باقی مانده بود آگاهی یافتند، و ارزش آن کم‌کم بر جهانیان آشکار شد. کار تجدید بنای آن با استفاده از پاره‌هائی که از آن در دست است ادامه دارد.

پارتو[11]، **ویلفردو** (vilfredo pāreto)، ۱۸۴۸–۱۹۲۳، عالم اقتصاد و جامعه‌شناس ایتالیائی. ریاضیات را در فرضیه‌های اقتصادی وارد کرد، و کوشید که در فعالیتهای اجتماعی تمیزی بین عوامل معقول و غیر معقول قائل شود تا موجبات سقوط و صعود طبقه‌ی حاکمه را مشخص سازد. مروجین نظریات فاشیست از عقاید پارتو نیز استفاده کردند. مهمترین اثر وی کتاب فکر و اجتماع است که در سال ۱۹۱۶ منتشر گردید.

پارتی، زبان (pārti)، از زبانهای متروک ایرانی میانه (شعبه‌ی غربی) (← ایرانی، زبانهای)، از ریشه‌ی هندواروپائی، که زبان قوم پارت، و از جمله، زبان خاندان اشکانی بوده، و در زمان اشکانیان زبان رسمی ایران بشمار میرفته است. آثار عمده‌ی آن، یکی روایت پارتی بعضی از کتیبه‌های ساسانی (از جمله کتیبه‌ی شاپور I در کعبه‌ی زردشت و کتیبه‌ی نرسی در پایکولی) و الواح نسا، و دیگر آثار پارتی مانوی است که در اکتشافات اخیر آسیای مرکزی (تورفان) بدست آمده است. بعضی، بمناسبت اشتقاق لفظ پهلوی از پرثوه [= پارت]، زبان پارتی را زبان پهلوی نامیده‌اند، ولی این اصطلاح رواج چندانی نیافته است.

---

(۱)Paraguay (۲)parameter (۳)Paraná (۴)paranoia (۵)Paraíba; Parahiba (۶)Paraíba (do Sul) (۷)Parthia (۸)Parthenopean Republic (۹)parthenogenesis (۱۰)Parthenon (۱۱)Pareto

پارتیان: ← پارت.

پارچین (pārcin)، ده (جم ۱٬۶۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان تهران، استان مرکزی؛ ۳۵ کیلومتری ش تهران. کارخانه‌های شیمیائی ارتش در این ده قرار دارد.

پاردو باثان[1]**، امیلیا** (emiliā pārdo bāṭān)، ۱۸۵۲–۱۹۲۱، بانوی داستان‌نویس و منتقد اسپانیائی. از آثارش مسئله‌ی مهیج (۱۸۸۳) است که تحلیل انتقادی و دفاع از ناتورالیسم ا. زولا میباشد.

پارزیفال: ← پارسیفال.

پارس (pārs)، در کتیبه‌های هخامنشی **پارسه** (pārsa)، یو **پرسیس** (persis)، معربش **فارس** (fārs)، قسمت جغ ایران، که از ساکنین قدیم آن پرسه‌ها (پارسیان یا پارسیها) نام گرفته، و کمابیش مطابق ایالت فارس است. نام ایران در زبانهای اروپائی از صورت یونانی نام پارس گرفته شده است (← ایران، قسمت 1). پارسیان را یونانیان پرسای (persāy) می‌خواندند، و نام لاتینی آنها نیز همین است؛ دو سلسله‌ی بزرگ ایران قبل از اسلام (هخامنشیان و ساسانیان) از این قوم برخاستند.

پارس کنار خلیج فارس واقع است، و از سایر جوانب کوهها یا بیابانها بر آن احاطه دارد. پارس از غرب محدود به کوهها و دشتهای عیلام بود، از ش بواسطه‌ی بیابانی (لارستان) از ایالت حاصلخیز کارمانیا (کرمان) جدا میشد؛ از جانب لغ مجاور ناحیه‌ی پارایتاکِنه (حدود اصفهان) از سرزمین ماد بود؛ و در ل و لش وارد کویر مرکزی میگردید. نئارخوس، دریاسالار اسکندر مقدونی، سیماهای طبیعی پارس را به دقت شرح داده است. پارس مشتمل بر سه قسمت است، که از لحاظ اقلیم و سایر خصوصیات با هم تفاوت دارند. اول قسمت ساحلی که شنی و بسیار گرم است، و جز نخل رستنی دیگری ندارد؛ بندرگاه خوب در این ساحل دیده نمیشود؛ اقلیمش بسیار ناسالم و جمعیتش کم است. بفاصله‌ی ح ۸۰ کیلومتر از ساحل، رشته‌کوههائی آغاز میشود که گردنه‌های پرشیب آنها منتهی به دره‌های داخلی فارس میگردد، که فرازای آنها بیش از ۱٬۵۰۰ متر است. این قسمت آب و هوای معتدل و رودها و دریاچه‌های بسیار دارد؛ زمینش حاصلخیز است؛ از جهت رستنیها سرشار است، و دام نیز دارد. شهرهای **پازارگاد**، پرسپولیس (← تخت جمشید)، و استخر در این قسمت واقع بود. قسمت سوم قسمت شمالی است، که جزء فلات مرکزی ایران و از قسمت داخلی هم مرتفعتر است، و بهمین جهت زمستان بسیار سرد دارد.

پارسیها مردمی آریائی‌نژادند؛ پیش از زمان کوروش نامی از آنان در تاریخ دیده نمیشود، و معلوم نیست که در چه زمانی به فلات ایران آمده‌اند. بعضی از محققین معتقدند که پارسیان همان مردم پارسوا (pārsuā) یا پارسواش ساکن اطراف دریاچه‌ی ارومیه (یا در کرمانشاه کنونی) بوده‌اند که ذکرشان در کتیبه‌های آشوری قرن ۹م ق‌م آمده است، و بعدها بطرف جنوب رفته در سرزمین پارس سکنی گزیدند، ولی این نظر مورد اختلاف است. بروایت هرودوت، پارسیان منقسم به سه طبقه بودند: اول طبقه‌ی اشراف یا جنگجویان که مشتمل بر ۳ قبیله‌ی پاسارگادای، مارافیئی، و ماسپیئی بود، و شاخصترین این قبایل همان پاسارگادای بود که خاندان سلطنتی هخامنشی بآن تعلق داشت؛ دوم قبایل کشاورز و سایر قبایلی که از حالت صحراگردی بدر آمده بودند؛ سوم آنهائی که در همان حال چادرنشینی و صحراگردی باقی بودند. سرکردگان پاسارگادای از خاندان هخامنشی احتمالا در ۵۹۶ ق‌م بر ناحیه‌ی انشان از عیلام تسلط یافتند. در ۵۵۳ ق‌م که کوروش (← **کوروش کبیر**)، پادشاه انشان، بر ایشتوویگو شورید طوایف مارافیئی و ماسپیئی بحمایت او قیام کردند، و پس از پیروزی وی بر ایشتوویگو همه‌ی قبایل پارس او را بشاهی شناختند، و کوروش عنوان "شاه پارس" یافت. پارسیان زمان کوروش مردمی کشاورز و سختکوش و قوی‌بنیه بودند، که در سرزمین خوش‌آب و هوائی میزیستند، و شجاع و راستگو بودند، و به دین زردشت اعتقادی تمام داشتند، و بسیاری از نویسندگان قدیم زندگی ساده‌ی آنان را با زندگی ملتهای تن‌آسا و تجمل‌طلب نواحی متمدن آسیای غربی مورد مقایسه قرار داده‌اند. کوروش مؤسس سلسله‌ی هخامنشی است، که تا فوت (۳۳۱ ق‌م) داریوش III قریب ۲۱۹ سال در ایران پادشاهی کردند. این سلسله بدست اسکندر مقدونی منقرض گردید، و امپراطوری او در شرق سرانجام منتقل به سلوکوس I گردید (۳۱۱ ق‌م)، و او و پسرش آنتیوخوس I کوشیدند که تمدن یونانی را وارد ایران کنند، و شهرهائی در پارس بنا نهادند، و یونانیان را در آنها سکنی دادند. در عین حال، در قسمت مرکزی پارس در ناحیه‌ی استخر سلسله‌ای محلی با نامهای ایرانی روی کار آمد که از ۲۵۰ ق‌م ببعد بر سکه‌های آنها که بخط پهلوی آرامی منقوش است، چهره‌های ایرانی و نقش آتشدان و اهورمزدا و بیرق ایرانی دیده میشود. معذلک، پارس تا زمان آنتیوخوس IV جزء امپراطوری سلوکی بود، که بعد از مرگ (۱۶۴ ق‌م) وی رو به تجزیه گذاشت. پارتیان ایالات مرکزی دولت سلوکی را فتح کردند، و پارس استقلال یافت.

اگرچه شاهان پارس به تفوق سلاطین اشکانی در ادوار قدرت آنان گردن مینهادند، پارس هرگز جزء امپراطوری اشکانی نشد. شاهان پارس قدرت خود را بر سواحل کارمانیا و سواحل عربستان بسط دادند. از روایات مربوط به اردشیر I ساسانی چنین برمیآید که در زمان وی پارس منقسم به ممالک کوچک بود. از روی سکه‌ها معلوم میشود که در این زمان تمدن یونانی بکلی از پارس رخت بربسته و سنتهای تاریخی و اساطیری کهن و دین زردشتی استیلای کامل داشت. باحتمال قوی در این زمان پارس تنها سرزمینی بود که دین زردشتی حقیقی و نوشته‌های مقدس آن در آن محفوظ مانده بود، و در نواحی دیگر (پارت، سوریه، آسیای صغیر، و غیره) با افکار و آیینهای دیگر درآمیخته بود. بهمین جهت، تجدید حیات آیین زردشتی، با قیام اردشیر I و کشورگشائیهای وی، از پارس آغاز گردید. اردشیر سلسله‌ی ساسانی (← ساسانیان) را تأسیس کرد، که دین زردشتی را در سراسر ایران مستقر نمود. استخر که پایتخت پارس بود در دوره‌ی ساسانی شهری بزرگ و حتی در اوایل اسلام شهری معتبر بود، ولی پس از تأسیس امپراطوری ساسانی، پایتخت امپراطوری به تیسفون منتقل گردید. برای تاریخ بعد از اسلام پارس ← فارس.

پارس ئیل: ← سالهای خطا و ایفور.

پارسک[2] (pārsek؛ انگل)، واحدی برای فواصل کیهانی:

۱ پارسک = ۳٫۲۸ سال نور
= ۲۰۶٬۲۶۵ واحد نجومی
= $3{,}08 \times 10^{13}$ کیلومتر
= $1{,}92 \times 10^{13}$ مایل.

یک واحد نجومی از فاصله‌ی یک پارسک بزاویه‌ی "۱ دیده میشود. در سنوات اخیر آحاد کیلو- پارسک (kilo–) [= هزار پارسک] و مگاپارسک (megā–) [= یک میلیون پارسک] پیشنهاد شده است.

پارسنز[3]**، ویلیام** (wilyām pārsənz)، ملقب به (سومین) **ارل آو راس**[4] (ërl āv rās*)، ۱۸۰۰–۶۷، منجم و تلسکوپ‌ساز بریتانیائی. تلسکوپی که در ۱۸۴۵ در باغ خود در پارسنزتاون (tăn–) در ایرلند نصب کرد، ظاهراً بزرگترین تلسکوپ انعکاسی بود که تا آن زمان ساخته شده بود، و بکومک آن بسیاری از سحابیها به ستاره‌ها تحلیل و بسیاری از ستاره‌های مزدوج کشف شد.

پارسوا یا **پارسواش:** ← پارس.

پارسه (pārsa): ← پارس.

پارسی، تخلص ضیاء خجندی.

پارسی، زبان یا **زبان فارسی،** زبان رسمی ایران کنونی (← فارسی، زبان) و صورتهای قدیمتر آن (فارسی میانه و فارسی باستان). بعضی از خاورشناسان پارسی (پارسیک) را برای ← زبان پهلوی اصطلاح کرده‌اند.

پارسیان، ساکنین قدیم پارس؛ ← پارس.

پارسیان (pārsiān)، نامی که به زردشتیان هند داده شده است. بر طبق سرشماری سال ۱۹۵۱، تعداد پارسیان در هند ۱۱۱٬۷۹۱ و در پاکستان ۵٬۴۳۵ بوده است. بیشتر آنها در بمبئی، کلکته، مدرس، و کراچی زندگی میکنند، و بیشتر به تجارت اشتغال دارند، و از ثروتمندترین مردم هند هستند. پارسیان از اعقاب زردشتیانی هستند که پس از پیروزی اعراب بر ایران از قبول دین اسلام امتناع کردند، و از سرزمین آباء و اجدادی خود مهاجرت کردند. اطلاعاتی که از ایشان در دوره‌ی بین سقوط امپراطوری ایران در سال ۶۵۲ ب‌م تا ورود آنان به هند در ۷۸۵ در دست است بسیار مختصر است، و مبتنی بر قصه‌ی سنجان (1600 ب‌م) و قصه‌ی زردشتیان هندوستان (اواخر قرن ۱۸م) میباشد. بر طبق این مآخذ، اولین دسته‌ی زردشتیان از خراسان به جنوب ایران رفتند، و در ۷۵۱ به جزیره‌ی هرمز رسیدند، و از آنجا به دیو در کنار خلیج کمبی و سپس بطرف جنوب به ساحل کاتهیاوار رفتند (۷۶۶)، و پس از ۱۹ سال اقامت در آنجا، سفر خود را بطرف جنوب ادامه دادند، و در سال ۷۸۵ به سنجان رسیدند، و آتش مقدس را در آنجا مستقر کردند. در سنجان گروههای دیگری از آوارگان زردشتی بایشان پیوستند؛ و بزودی جامعه‌ی پررونقی تشکیل دادند، که توسعه یافت. پس از سال 1000 میلادی زردشتیانی در

(۱)Pardo Bazán (۲)parsec (۳)Parsons (۴)Rosse

شمال هند نیز وجود داشته، که احتمالاً مستقیماً از ایران باین نواحی سفر کرده بودند.

در سال ۱۴۹۰ پارسیان که در ایستادگی در مقابل سلطان محمود بیگر (bigara) با هندوان همداستان شده بودند، ناچار سنجان را ترک گفتند، و بنواحی کوهستانی برهوت پناه بردند؛ ولی پس از قطع فشار مسلمانان، در ۱۵۱۶ دوباره آتش مقدس را به سنجان بازگردانیدند. گرچه گروهی از زردشتیان در نیمه‌ی دوم قرن ۱۶م در سورات مستقر شده بودند، ولی آتش مقدس بسال ۱۷۳۳ در آن شهر تأسیس شد.

پارسیان هند، در نتیجه‌ی پیروی از سه اصل دینی خودپندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک، و احتراز از تبلیغ برای ترویج دین خود، کمتر با مخالفت ساکنان هند روبرو میشدند، چون مردم قابل اعتماد و فعالی بودند، و نیز از قبول آداب زندگی مغربزمینی ابائی نداشتند، کارشان بجائی رسید که یکی از اقلیتهای پیشرفته‌ی هند شدند. پارسیان در حفظ آداب قدیم زردشتی سخت کوشا هستند. در قرن ۱۶م هیئتی از پارسیان از هند بایران آمدند تا اطلاعات بیشتری در باب دین خود از زردشتیان ایران کسب کنند، و از آن پس نشر دین زردشتی و آثار آن یکی از کارهای فضلای پارسیان هند شد، و هنوز هم ادامه دارد. با آنکه پارسیان از لحاظ اصول دینی با یکدیگر توافق کامل دارند، از لحاظ جزئیات و تشریفات عبادت میان گروههای مختلف تفاوتهائی موجود است. مهمترین این اختلافات مسئله‌ی گاهشماری است، و از این لحاظ پارسیان بدو دسته‌ی شاهنشاهی و قدیمی تقسیم میشوند. بر طبق تقویم اوستائی، که نزد پارسیان رایج است، برای پر کردن کسر ربع روز در هر سال شمسی لازم است که پس از گذشتن هر ۱۲۰ سال یک ماه بر سال بیفزایند، ولی این امر در دوره‌ای که زردشتیان تحت فشار بودند عملی نشد، و بهمین جهت در سال ۱۷۴۵ گروهی از مؤمنان بفکر اصلاح گاهشماری افتادند و اینان، که نام قدیمی بخود گرفتند، با مخالفت دسته‌ی دیگر، یعنی شاهنشاهیان، روبرو شدند که طرفدار تبعیت از گاهشماری هندی در محاسبه‌ی ماهها بودند و بهمین جهت تقویم شاهنشاهیان یک ماه از تقویم قدیمی‌ها عقب است. آغاز گاهشماری پارسیان هند تاریخ جلوس (۱۶ ژوئن ۶۳۲) یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی است.

پارسیان هند پیوسته در فکر همکیشان خود در ایران بوده‌اند، و در نتیجه‌ی مساعی ایشان بود که در سال ۱۲۹۹ حق جزیه از زردشتیان یزد و کرمان برداشته شد.

پارسیفال[1] (pārsifāl) یا **پارزیفال**[1] یا **پارتسیفال**[2] (pārtsifāl)، یکی از اشخاص ← افسانه‌ی آرتر، که بنام سر پرسیول[3] (sər përsivəl*) نیز معروفست. سرگذشت این قهرمان موضوع آثار معروفی بوده است. اول کسی که سرگذشت او را در جستجوی جام مقدس نوشت کرتین دو تروا بود. منظومه‌ی پارتسیفال از ولفرام فون اشنباخ از بزرگترین منظومه‌های قرون وسطائی بشمار است، و مبنای اپرای پارزیفال از واگنر میباشد.

پارسیها، ساکنین قدیم پارس؛ ← پارس.

پارشمن[4] (pāršoman؛ از فنـ)، پوست دباغی‌نشده‌ی حیوانات (مخصوصاً گوسفند و گوساله و بز) که برای نوشتن بر آن تهیه شده باشد. لفظ پارشمن تحریفی از نام شهر پرگاموس است که در قرن ۲م قم در ساختن این ماده بجائی رسیده بود که پارشمنهائی میساخت که بر دو طرفش میتوانستند نوشت. چون دوام پارشمن بیش از پاپیروس است، و بعلاوه میتوان آنرا تا کرد، این ماده عموماً جای پاپیروس را گرفت. برای تهیه‌ی پارشمن پوست را در آب خیس میکردند، و موهای آنرا بوسیله‌ی آهک میستردند، و روی پوست را تمیز میکردند، و آنرا صاف و خشک مینمودند، و رویش سفیدگل و سنگ سنباده میمالیدند. پارشمن هنوز هم در نوشتن بعضی مدارک و گواهینامه‌ها و در صحافی و ساختن آبازور و غیره بکار میرود. پارشمن نباتی کاغذی است که آنرا بطرق مخصوص محکم و مات و مقاوم در مقابل آب میکنند.

پارک[5]**، مانگو** (māngŏ pārk)، ۱۷۷۱–۱۸۰۶، پوینده‌ی اسکاتلندی در افریقا. مسیر رود نیجر را پویید. بسبب حمله‌ی بومیان غرق شد.

پارکا[6] (pārkā)، الاهه‌ی وضع حمل نزد رومیان. لفظ پارکای[7] (pārkāy) [= پارکاها] بمعنی الاهگان سرنوشت استعمال میشد.

پارکای، در اساطیر رومی؛ ← پارکا؛ الاهگان سرنوشت.

پارکر[8]**، فرانسیس ویلند** (frānsis weyland pārkər)، ۱۸۳۷–۱۹۰۲، مربی امریکائی. منشأ نهضتی بود که از خصوصیاتش "آموختن بوسیله‌ی عمل"، فعالیتهای اجتماعی، و تعلیم بدون تکلفات معمولی است.

پارکر[8]**، مثیو** (maṭiu pārkər)، ۱۵۰۴–۷۵، کشیش انگلیسی، که از ۱۵۵۹ ببعد اسقف اعظم کنتربری بود.

پارکر[8]**، سر هاید** (sər hāyd pārkər*)، ۱۷۳۹–۱۸۰۷، دریاسالار بریتانیائی. در ۱۸۰۱ بفرماندهی ناوگان بالتیک منصوب گردید، و بطرف شمال روانه شد تا از تعرضات بیطرفی مسلح ۱۸۰۰ که روسیه و دانمارک رهبران آن بودند جلوگیری کند. نلسن نایب او در فرماندهی بود، و بسبب اجرا نکردن دستور پارکر برای آتش‌بس به پیروزی بزرگ نبرد کپنهاگ نایل گردید. پارکر کناره‌گیری کرد، و نلسن فرماندهی یافت.

پارک رینج[9] (pārk reynj)، قسمتی از کوههای روشوز، در قسمت مرکزی ایالت کولورادو و قسمت جنوبی ایالت وایومینگ. مرتفعترین قله‌اش کوه لینکلن (بارتفاع ۴٬۳۵۴ متر) است.

پارکمن[10]**، فرانسیس** (frānsis pārkmən)، ۱۸۲۳–۹۳، مورخ امریکائی. آثاری در تاریخ مستعمرات فرانسه در کانادا و منازعات فرانسه و بریتانیا در امریکا دارد.

پارکینسن، بیماری: ← فلج تشنجی.

پارکینسن، جیمز: ← فلج تشنجی.

پارلمان[11] (pārləmān؛ از فنـ) [بعنوان اسم عام]، هیئت عالی مقننه‌ی یک واحد سیاسی عمده (مثلا یک ملت یا مملکت) که جنبه‌ی پیوستگی دارد و مشتمل بر چند مجلس (که هر یک از آنها را هم پارلمان مینگویند) میباشد. در ممالک مختلف به اسامی مختلف نامیده میشود. پارلمان ایران مرکب از مجلس شورای ملی و مجلس سنا است. پارلمان ایسلند، بنام آلثینگ، قدیمترین پارلمانها است (در ۹۳۰ تأسیس شد، و تا کنون بلا انقطاع دوام داشته است). در بر اروپا اولین سازمان پارلمانی در اسپانیا تشکیل گردید (← کورتس). پارلمان دو مجلسی فرانسه بشکل کنونی آن در اوایل قرن ۱۹م آغاز شد. در بعضی ممالک (مثل ژاپن) پارلمان عنوان دیت دارد. برای پارلمان انگلستان ← پارلمنت. نیز ← پارلمان، در تاریخ فرانسه؛ کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا.

پارلمان[12] (pārlëmāN) [از مصدر پارله، = حرف زدن]، در تاریخ فرانسه، هر یک از دادگاههای عمده‌ای که قبل از انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه وجود داشت. عمده‌ترین آنها پارلمان پاریس بود، که از کوریا رگیس (دیوان سلطنتی) قرون وسطائی ناشی شد، و میتوان گفت که از زمان لوئی IX (قرن ۱۳م) دستگاهی جداگانه گردید. لوئی XIV پارلمان پاریس را عالیترین محکمه‌ی کشور قرارداد. اعضای اسمی این محکمه سرکردگان فئودال فرانسه بودند، ولی چون آنها از موازین حقوقی اطلاعی نداشتند، عده‌ای قاضی در محکمه‌ی مزبور به سران فئودال کومک میکردند، و بتدریج امر قضاوت باین قضات محول شد. در ابتدا پارلمان پاریس تنها محکمه‌ی عالی کشور بود، ولی بعد در ولایات فرانسه هم ۱۴ پارلمان دیگر تأسیس شد که بامر قضاوت می‌پرداختند. این پارلمانها، علاوه برکارهای قضائی، دارای بعضی اختیارات سیاسی نیز بودند، و قوانینی که پادشاه وضع میکرد تا در پارلمان پاریس بثبت نمیرسید قابل اجرا نبود. در سلطنت لوئی XV، پارلمانها بر ضد ادامه‌ی مالیاتهای جنگی پس از پایان (۱۷۶۳) جنگ هفتساله سر به طغیان برداشتند. لوئی صدر اعظم خود ر. ن. دو موپو را مأمور سرکوبی آنها کرد. در ۱۷۷۱ پارلمان پاریس و پارلمانهای ولایات منحل شد. در سال ۱۷۷۴ لوئی XVI پارلمانها را دوباره تشکیل داد. در سال ۱۷۸۷، لومنی دو برین، وزیر دارائی وقت، در صدد اصلاح امور مالی کشور برآمد، ولی چون پارلمانهای فرانسه با اقدامات اصلاحی او مخالفت کردند، اعضای پارلمان پاریس را تبعید نمود، و خودش هم در سال ۱۷۸۸ از کار برکنار شد. سال بعد (۱۷۸۹) اتاژنرو (مجلس طبقاتی) تشکیل شد که مقدمه‌ی انقلاب فرانسه بود، و بعد از آن دیگر پارلمانها بصورت گذشته تشکیل نگردیدند.

پارلمنت[13] (pārlmənt)، هیئت مقننه‌ی عالی بریتانیای کبیر. بر حسب قوانین اساسی و سنتهای قدیم، پارلمنت تشکیل میشود از شاه یا ملکه‌ای که سلطنت میکند، مجلس اعیان یا مجلس لردها (lord–)، و مجلس عوام، ولی لفظ پارلمنت در استعمال عرفی به مجلسین و بیشتر به مجلس عوام اطلاق میشود (محل دو مجلس ← کاخ وستمینستر است). کلمه‌ی پارلمنت در زبان انگلیسی از قرن ۱۳م ببعد استعمال شده، و آن موقعی بود که پادشاه با عده‌ای از اعیان و روحانیون بمشورت میپرداخته

---

(۱)Parsifal (۲)Partsival (۳)Percivale (۴)parchment (۵)Park (۶)Parca (۷)Parcae (۸)Parker (۹)Park Range (۱۰)Parkman (۱۱)parliament (۱۲)Parlement (فنـ) (۱۳)Parliament

است. در طی قرون گذشته، اختیارات پادشاه انگلستان بتدریج از میان رفته و امروز فقط نامی از آن باقی مانده است، ولی بر حسب عادت و سنت، که مردم انگلستان بسیار بآن علاقه‌مند میباشند، ظواهر اختیارات گذشته هنوز محفوظ مانده است، لکن در عمل هیچگونه توجه و التفاتی بآن نمیشود، و اکنون مقام سلطنت فقط یک مقام تشریفاتی است. هنوز گفته میشود که پادشاه اعضای مجلس اعیان را انتخاب میکند، فرمان تشکیل جلسات مجلس عوام را صادر میکند، پارلمنت را منحل میسازد، فرمان انتخابات مجلس عوام را صادر میکند، و حق وتو در قوانین را دارد، ولی در عمل تمام این کارها بدست دولت و بنام پادشاه انجام میگیرد، و حق حاکمیت حقیقی با مجلس عوام و نمایندگان برگزیده‌ی ملت میباشد.

نمایندگان مجلس عوام برأی مردم انتخاب میشوند. عده‌ی آنها متغیر بوده است (مجلس ۱۹۵۱ دارای ۶۲۵ و مجلس ۱۹۵۵ دارای ۶۳۰ نماینده بود). رئیس مجلس عنوان "سخنگو" دارد، و از حزب حائز اکثریت انتخاب میشود. تصویب لوایح مالی اختصاص به مجلس عوام دارد.

اعضای مجلس اعیان، از ابتدای تشکیل پارلمنت، بارونها و لردهائی بودند که القاب اشرافی داشتند، و چون این القاب ارثی است، اعقاب لردها هم بارث عضو مجلس اعیان محسوب میگشتند. علاوه بر اعضائی که بارث عضویت مجلس اعیان را دارا میباشند، اکنون سه دسته‌ی دیگر هم بعضویت مجلس اعیان انتخاب میشوند که فقط برای مدت عمر عضویت دارند، و پس از فوت عضویت آنها خاتمه میابد. دسته‌ی اول بعضی از روحانیون عالی‌رتبه هستند، که از لحاظ مقام عضویت مجلس اعیان را دارند. دسته‌ی دوم اعضای قضائی مجلس اعیان میباشند که از لحاظ معلومات و تجربه‌ی قضائی حائز چنین مقامی میگردند. چون مجلس اعیان کار دیوان کشور را نیز انجام میدهد، و غالب اعضای آن واجد شرایط قضاوت نیستند، قانونی در ۱۸۷۶ بتصویب رسید که نه نفر از قضات عالیرتبه بر حسب توصیه‌ی دولت و بفرمان شاه بعضویت مجلس اعیان انتخاب گردند. دسته‌ی سوم زنان و مردان مشهوری هستند که طبق قانون سال ۱۹۵۸ از بین اشخاص مجرب و معروف برگزیده میشوند، و با فرمان شاه حائز عضویت مجلس اعیان می‌گردند. تا سال ۱۹۱۱ اختیارات مجلس اعیان مانند مجلس عوام بود، ولی پس از مبارزه‌ی طولانی، قانونی در آن سال بتصویب رسید که اختیارات مجلس اعیان را بسیار محدود کرد، و مقرر داشت که تصویب هر گونه لوایح مالی فقط اختصاص به مجلس عوام خواهد داشت. رئیس مجلس لردها عنوان لرد چانسلر دارد.

تاریخ. پارلمنت بریتانیای کبیر این شهرت را دارد که مادر مجالس مقننه‌ی کشورهای دیگر می‌باشد و از همه قدیمتر است. علت اینکه چنین مجلسی اول در انگلستان تشکیل گردید، و دموکراسی ابتدا در آن کشور پایه‌گذاری شد، مربوط به عادت و سنتهائی بوده است که از زمان قدیم بین مردم انگلستان رواج داشته، و مردم همواره با استبداد و خودکامی در ستیز بوده و دلبستگی زیادی باصول آزادی داشته‌اند. از ایام بسیار قدیم رسم آنگلوساکسونها این بود که کارها را با مشورت انجام دهند، و عادت برین بود که پادشاه رؤسای طوایف را در انجمنی جمع کند، و در باره‌ی امور کشور با آنها به شور بپردازد. در عهد نورمانها، که در قرن ۱۱م به انگلستان آمدند، و در اساس حکومت سابق تغییرات بسیاری دادند، باز هم سنت ملی تأثیر خود را بخشید، و پادشاه رؤسای روحانی و امیران و اعیان را دعوت میکرد که شورائی تشکیل داده امور را با مشورت فیصله دهند. در سال ۱۲۶۵، سیمون دِ مانتفرت، که رهبر طغیان بر علیه هنری III بود، پارلمنتی را تشکیل داد که علاوه بر اعیان و اشراف و روحانیون، نمایندگان شهرها و قصبات عمده نیز در آن عضویت داشتند، و این امر سابقه‌ای برای تشکیل جلسات آینده گردید، چه تا آن وقت عضویت پارلمنت محدود به اعیان و روحانیون بود. در عهد ادوارد I، که اصلاحات عمده‌ای در قوانین انگلستان شد، و اختیارات محاکم شرع محدود گشت، و واگذاری اراضی به کلیسا بدون اجازه‌ی پادشاه ممنوع شد، پارلمنت دیگری دعوت شد (۱۲۹۵) که در تاریخ معروف به پارلمنت نمونه شده است. درین مجلس، نمایندگان طبقات مختلف مردم دست باعتراض برداشته و گفتند که پادشاه نباید هیچگونه مالیاتی را بدون تصویب و تأیید پارلمنت وضع و اخذ نماید، و ادوارد تعهد کرد که این تقاضا را اجابت نماید. در سال ۱۳۲۷ قدرت پارلمنت بحدی زیاد شد که ادوارد II را از سلطنت خلع کرد، و ادوارد III را بجانشینی او برگزید. در عهد ادوارد III جنگ‌های متعددی رخ داد، و پارلمنت از تصویب هزینه‌های جنگی خودداری کرد تا آنکه پادشاه ناچار شد که بر اختیارات پارلمنت بیفزاید. تا آنوقت پارلمنت فقط یک مجلس بود، و نمایندگان همه‌ی طبقات در آن شرکت میجستند، ولی تناقض منافع طبقات و افزایش نفوذ نمایندگان مردم کار را بجائی رسانید که ادوارد III مجبور شد که پارلمنت را بدو مجلس مجزا تقسیم کند که در یکی نمایندگان اشراف و روحانیون شرکت کنند، و در دیگری طبقات متوسط نماینده داشته باشند. در زمان سلاطین سلسله‌ی تودور، استبداد و خودکامی بر دموکراسی و مشروطیت غلبه کرد، و بسیاری از قدرت و اختیارات پارلمنت بطور موقت از دست رفت. در سلطنت جیمز I و چارلز I، مبارزه‌ی بین پادشاه و پارلمنت شدت یافت، و انقلاب پیرایشگر آغاز شد؛ گروهی از پیرایشگران به امریکا مهاجرت کردند، و جلسات پارلمنت قریب ۱۲ سال تعطیل بود. بالاخره چارلز در مقابل اراده‌ی مردم تاب مقاومت نیاورد، و پارلمنت را دعوت کرد. **پارلمنت کوتاه** (۱۶۴۰) مقدمه‌ی **پارلمنت طویل** (۱۶۴۰–۴۹) بود، که در جنگ داخلی انگلستان رهبر مخالفین شاه بود، و حق انحلال پارلمنت را از پادشاه سلب نمود، و چارلز را هم بجرم خیانت محاکمه و اعدام کرد. اما از این پیروزی نتیجه‌ی قطعی حاصل نشد. کشمکش با نظامیان منجر به ← تصفیه‌ی پراید و پارلمنت دنباله گردید. سپس آ. کرامول قدرت را بدست گرفت، و پارلمنت دوره‌ی او بازیچه‌ای بیش نبود. اما با بازگشت خاندان استوارت پارلمنت قدرت خود را بازیافت؛ و انقلاب باشکوه ۱۶۸۸–۸۹ اختیارات مطلق پارلمنت را تحکیم و تأیید کرد. ظهور احزاب سیاسی (← ویگ و توری) موجب شد که وزیران در مقابل پارلمنت جوابگو و مسئول باشند.

حق انتخاب نمایندگان مجلس عوام تا سال ۱۸۳۲ محدود بطبقات متوسط و نسبةً متمکن بود. از آن تاریخ تا ۱۸۶۷ قوانینی تصویب شد (← لوایح اصلاحی) که بتدریج این حق را بطبقات دیگر هم داد، و در سال ۱۹۱۸ حق انتخاب نمایندگان مجلس عوام برای عموم طبقات مردم عمومیت یافت.

پارلمنت خوب[1] (pārlemente)، نامی که به پارلمنت ۱۳۷۶ انگلستان داده شده، که بعلت کوششهایش در اصلاح اداره‌ی امور و برطرف کردن سوء استفاده‌های سیاسی شهرت یافت.

پارلمنت دنباله[2] (pārlemente dombāle)، در تاریخ انگلستان، عنوان باقیمانده‌ی پارلمنت طویل پس از ← تصفیه‌ی پراید (دسامبر ۱۶۴۸). نیز ← پارلمنت.

پارلمنت دیوانه[3] (pārlemente)، در تاریخ انگلستان، عنوانی که طرفداران هنری III به انجمنی که بمنظور اصلاحاتی در حکومت انگلستان در ۱۲۵۸ در آکسفرد تشکیل شد داده بودند. ← آکسفرد، شروط.

پارلمنت طویل[4]، در تاریخ انگلستان، پارلمنتی (← پارلمنت) که در ۳ نوامبر ۱۶۴۰ تشکیل یافت، و در دوره‌ی جنگ داخلی انگلستان دایر بود (← انقلاب پیرایشگر). در دسامبر ۱۶۴۸ تصفیه شد (← پراید، تصفیه‌ی)، و باقیمانده‌ی آن به پارلمنت دنباله معروف گردید. پارلمنت طویل اختیارات مجلس اعیان را لغو کرد، و یک دادگاه عالی برای محاکمه‌ی چارلز I تشکیل داد، که شاه را محکوم به اعدام نمود. بعداً مجلس اعیان و سلطنت را لغو کرد. آ. کرامول در ۱۶۵۳ آنرا منحل نمود، ولی در ۱۶۵۹ دوباره برقرار شد. سرانجام، در ۱۶۶۰ انحلال قطعی یافت.

پارلمنت فاسد[5]، در تاریخ انگلستان، شهرت دومین پارلمنت (آوریل–ژوئن ۱۶۱۴) دوره‌ی جیمز I، که بدون گذرانیدن هیچ قانونی منحل گردید.

پارلمنت کوتاه[6]، در تاریخ انگلستان، چهارمین پارلمنت چارلز I، که در بهار ۱۶۴۰ قریب سه هفته دوام یافت. چارلز این پارلمنت را دعوت کرد تا در پیکار بر ضد پیمانگران اسکاتلندی ازو پشتیبانی کند، ولی پارلمنت حاضر نشد که پیش از وصول جواب در باب شکایاتی که داشت با وجوه مورد نیاز چارلز موافقت کند. چارلز پارلمنت کوتاه را منحل کرد، و در همان سال پارلمنت طویل تشکیل گردید.

پارلمنت نمونه، در تاریخ انگلستان: ← پارلمنت؛ ادوارد I.

پارما[7] (pārmā)، شهر (جمه ۹۵٬۲۲۷)، امیلیا–رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، کنار جاده‌ی رومی آیمیلیا ویا. بازار کشاورزی است، صناعت ابریشم دارد. بعد از ۱۸۳ قم مهاجرنشین رومی شد؛ در

(۱)Good Parliament (۲)Rump Parliament (۳)Mad Parliament (۴)Long Parliament (۵)Addled Parliament
(۶)Short Parliament (۷)Parma

قرن ۱۲م شهر آزاد گردید؛ در قرن ۱۶م به ایالات پاپی ضمیمه شد. در ۱۵۴۵ پاپ پاولوس III دوکنشین پارما و پیاچنتسا را برای پسرش پیرلویجی فارنزه (pierluiji fārneze) ایجاد کرد. این دوکنشین تا ۱۷۳۱ در تصرف خاندان فارنزه بود، و سپس بتصرف بوربونهای اسپانیا درآمد (← بوربون، خاندان). شاخه‌ی بوربون پارما در ۱۷۴۸ آغاز شد. دوکنشین در ۱۸۰۲ به فرانسه-ضمیمه گردید؛ در ۱۸۱۵ به ماری لویز بخشیده شد؛ در ۱۸۴۷ به بوربونها بازگشت؛ در ۱۸۶۰ ضمیمه‌ی ساردنی شد. پارما سرشار از آثار کوزدجو است. از بناهای جالب آن تعمیدگاه (قرن ۱۳م) و تئاتر جوبی فارنزه (ساختمان ۱۶۱۸؛ در جج II آسیب دید) است. دانشگاه آن از ۱۵۰۲ سابقه دارد. پنیر اطراف آن معروف است.

پارمانتیه[1]، **آنتوان اوگوستن** (-āNtuān ogüs-taN pārmāNtie)، ۱۷۳۷-۱۸۱۳، فلاح و اقتصاددان فرانسوی. تحت حمایت لوئی XVI زراعت سیب زمینی را در فرانسه رواج داد.

پارمانتیه[1]، **ژان** (jāN pārmāNtie)، ۱۴۹۴-۱۵۳۰، دریانورد فرانسوی. گویند اولین فرانسویی است که به برزیل رسید. در هر حال، دو کشتی فرانسوی را تا سوماترا برد.

پارمنیدس[2] (pārmenides)، در مآخذ اسلامی **برمانیدس** (barmānides)، ۵۱۴ ق‌م-؟، فیلسوف یونانی. تحت نفوذ تعالیم کسنوفانس و فیثاغورس، و از فلاسفه‌ی بزرگ ← نحله‌ی الئائی بود. معتقد بود که تغیر و تکثر اموری ظاهری است، و حقیقت یکی بیش نیست، و آن ثابت و ابدی و کامل و تجزیه‌ناپذیر، و فقط از طریق تعقل قابل کشف است. ادراکات حسی را برای کشف حقیقت غیر قابل اعتماد میدانست. نظریاتش را دوست و شاگردش زنون الئائی بسط داد. پارمنیدس در ح ۴۵۰ ق‌م به آتن سفر کرد؛ نفوذ افکارش در بعضی از آثار افلاطون (مخصوصاً رساله‌ی پارمنیدس) مشهود است. برمانیدس نظریات خود را در منظومه‌ی فلسفی طبیعت، که قطعاتی از آن در دست است، شرح داده است.

پارمنیون[3] (pārmenion)، ح ۴۰۰-۳۳۰ ق‌م، سردار مقدونی. در خدمت فیلیپ II مقدونی بود، و پس از مرگ وی سپاهیان مقدونی را در آسیا بطرف اسکندر مقدونی جلب کرد. پارمنیون و اسکندر دوست صمیمی بودند، و در جنگهای ایسوس و آربلا وی فرمانده جناح چپ سپاهیان مقدونی و اسکندر شخصاً فرمانده جناح راست بود. اسکندر در لشکرکشی بجانب شرق پارمنیون را بحکومت ماد گماشت. هنگامی که شاه در درانگیانا بود (۳۳۰ ق‌م) توطئه‌ای بر ضد وی کشف شد که ظاهراً فیلوتاس پسر پارمنیون در آن دست داشت. فیلوتاس در زیر شکنجه پدر را همدست خود معرفی کرد، و پارمنیون بامر اسکندر در اکباتان (همدان) بقتل رسید.

پارمیجانو[4] (pārmijāno) یا **پارمیجانینو**[5] (-nino)، ۱۵۰۳-۴۰، نقاش ایتالیائی، وابسته به مکتب لومبارد. نام حقیقیش فرانچسکو ماتتسولا (frāncesko māttsolā) بود، اما چون زادگاهش شهر پارما بود، او را پارمیجانو میخواندند. نخست از کوردجو و سپس از رافائل متأثر شد. مدتی در رم کار میکرد، و سپس به بولونیا رفت، و برخی از تابلوهای مهم خود را در آنجا ساخت. معروفترین کار او، ساختن کوپیدو کمانی را، در موزه‌ی وین محفوظ است. سالهای آخر عمر را در فقر و بیچارگی گذرانید.

پارنائیبا[6] (pāranāibā)، رودی بطول ح ۸۰۰ کم، که در ش برزیل مرکزی تشکیل یافته بجانب غ روان میشود، و به ریو گرانده پیوسته رود پارانا را تشکیل میدهد.

پارنائیبا[7] (pārnāibā)، رودی بطول ح ۱٬۲۰۰ کم، که در ل‌ش برزیل تشکیل یافته نزدیک شهر **پارنائیبا** (جه ۳۰٬۹۰۰) به قطلا میریزد. این شهر مرکز داد و ستد دره‌ی سفلای پارنائیبا است، که در آن شکر و پنبه و احشام بعمل میآید.

پارناس، کوه، یونان؛ ← پارناسوس.

پارناسوس[8] (pārnāssos)، فنـ **پارناس**، کوه (منتهای ارتفاعش ۲٬۴۴۰ متر)، ج‌غ فوکیس، یونان. در ایام باستانی از حرمهای آپولون، دیونوسوس، و موزها بود، و بهمین جهت همواره نماد الهام شعری بوده است. مسابقات پوتیائی (← پوتیا) در آنجا بعمل میآمد. دلفی بر دامنه‌ی پارناسوس است.

پارناسیا (pārnāsiā؛ از لتی)، گیاه دائمی از نوع پارناسیا (*Parnassia*) که در نواحی باطلاقی میروید. شبیه به دروزرا است.

پارناسیان[9] (pārnāsiān)، فنـ پارناسین (-siaN)، گروهی از شعرای قرن ۱۹م فرانسه، که از نشریه‌ی خود بنام پارناس معاصر (۱۸۶۶-۷۶) نام گرفته‌اند. از شعرای پارناسی میتوان لوکنت دو لیل، بنویل، سولی-پرودوم، مالارمه، و ورلن را نام برد. پارناسیان، در مقابل شعرای رمانتیک، طرفدار "هنر بخاطر هنر" بودند، و موضوعهای خارجی و کلاسیک را انتخاب میکردند، و بر خلاف صورتهای بیقید رمانتیسم، آنها را در قالبهای صلب میریختند.

پارنل[10]، **تامس** (tāmas pārnel)، ۱۶۷۹-۱۷۱۸، شاعر بریتانیائی. از دوستان پوپ و سویفت بود. جانسن و گولدسمیت اشعارش را ستوده‌اند.

پارنل[10]، **چارلز استوارت** (cārlz estuārt pār-nel)، ۱۸۴۶-۹۱، رهبر ملیون ایرلندی. پروتستان بود و عشق شدیدی به عدالت داشت. با جاذبه‌ی مخصوصش عناصر مختلف و متفرق میهنپرستان ایرلندی را متحد ساخت. در ۱۸۷۵ بنمایندگی پارلمنت انتخاب شد، و برای خاطرنشان کردن وخامت مسئله‌ی ایرلند متوسل به "ابستروکسیون" شد، و با سخنرانیهای طولانی کارها را بتعویق می‌انداخت. در ۱۸۷۸ فنیان نیز بپشتیبانی او درآمدند. پارنل از امریکائیهای ایرلندی‌الاصل نیز تقاضای کومک کرد، و در ۱۸۸۰ مسافرتی به کشمکش نمود. تحریکات وی و طرفدارانش در ← مسئله‌ی اراضی ایرلند باعث افزایش جنایات بر ضد ملاکین شد، و قانون شدیدی برای متوقف ساختن آن به تصویب رسید (۱۸۸۱). در همان سال پارنل توقیف شد؛ از زندان اعلامیه‌ای صادر کرد که دهقانان را دعوت به نپرداختن مال الاجاره مینمود، و آن چنان مقبول مردم واقع شد که پارنل را "شاه بی‌تاج و تخت ایرلند" خواندند. دولت ناچار او را آزاد کرد و وعده‌ی وساطت در امر مال الاجاره‌های معوقه داد، مشروط بر اینکه پارنل در جلوگیری از تعدی به مالکین مساعدت کند. در ۱۸۸۶، گلادستون اتحادیه‌ی پارلمانی با پارنل تشکیل داد، و لایحه‌ای برای فرمانروائی میهنی پیشنهاد کرد، که مورد موافقت همه‌ی اعضای ایرلندی پارلمنت بود، ولی باعث انشعاب در حزب لیبرال و روی کار آمدن مارکوئس آو سالزبری گردید. در ۱۸۸۷، روزنامه‌ی تایمز بمنظور بی‌اعتبار کردن مسئله‌ی فرمانروائی میهنی یک سلسله مقالاتی تحت عنوان "آیین پارنل و جنایت" منتشر کرد، که هدف آنها اثبات ارتباط پارنل با بعضی از قتلها بود؛ در کمیته‌ای که پارلمنت مأمور رسیدگی باین اتهامات کرد ثابت شد که مدارک تایمز مجعول بوده است؛ پارنل بر علیه تایمز عرض حال داد، و ۵٬۰۰۰ لیره خسارت گرفت. در نوامبر ۱۸۹۰، یکی از سیاستمداران ایرلندی، بنام ویلیام هنری او'شی (wilyām henri ošey) (۱۸۴۰-۱۹۰۵)، بعنوان اینکه زنش با پارنل روابط نامشروع دارد، از دادگاه حکم طلاق گرفت. پارنل بانو او'شی را بزنی گرفت. در نتیجه، اکثریت حزبش او را از رهبری خلع کردند، ولی پارنل تسلیم نشد، و تا هنگام مرگ اقلیتی را رهبری کرد.

پارو[11]، **آندره** (āNdre pāro)، ۱۹۰۱-، باستان‌شناس فرانسوی. از ۱۹۴۶ خازن آثار باستانی شرقی در موزه‌ی لوور بوده است. سرپرست هیئت اعزامی فرانسوی به ماری (از شهرهای فرات وسطی در عراق) بود، و شهرت یافت. در ۱۹۲۸ در بوبلوس، در ۱۹۳۰-۳۳ در تِلو (عراق)، و در ۱۹۳۳ در لارسا کاوش کرد. از آثارش ماری (۱۹۳۶)، باستانشناسی بین النهرین (۲ جلد، ۱۹۴۶-۵۲)، ماری، شهری گمشده (۱۹۴۹)، سلسله‌ی دفاتر باستان‌شناسی کتاب مقدس (۱۹۵۲-)، حکاکیهای بین النهرین (۱۹۵۴)، و هیئت اعزامی باستانشناسی ماری (۲ جلد، ۱۹۵۶-۵۸) است.

پارو[11]، **یوهان یاکوب فریدریش ویلهلم** (yohān yākob fridriš vilhelm pāro)، ۱۷۹۲ - ح ۱۸۴۰، پوینده‌ی آلمانی. بخدمت دولت روسیه درآمد، و قفقاز را پوید. در سپتامبر یا اکتبر ۱۸۲۹ از آرارات بزرگ بالا رفت (اولین صعود از آرارات). در تارتو (= دورپات) در استونی درگذشت.

پاروپامیسوس[12] (pāropāmisus). **۱-** رشته‌کوه، ل‌غ افغانستان، بر انتهای غربی هندوکش، ل هرات و هریرود. منتهای ارتفاعش ۳٬۵۸۸ متر است. **۲-** نام باستانی رشته‌کوه هندوکش.

پارود (pārud)، ده (جه ۸۶۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش سرباز، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، ۳۱ کیلومتری ج سرباز.

پاروس[13] (pāros)، جزیره (۲۰۰ کمـ؛ جه ۸٬۹۹۳)، نزدیک ساحل ج‌ش یونان، در دریای اژه. یکی از جزایر سیکلاد است. بجهت مرمرهای پاروسی که حجاران از قرن ۶م ق‌م بکار میبردند معروف بود. در← جنگهای مدی در زمان داریوش تسلیم ایرانیان شد؛ پس از شکست خشیارشا، به

---

(۱)Parmentier (۲)Parmenides (۳)Parmenion (۴)Parmigiano (۵)Parmigianino (۶)Paranaíba (۷)Parnaíba (۸)Parnassus (۹)Parnassians (۱۰)Parnell (۱۱)Parrot (۱۲)Paropamisus (۱۳)Paros

ائتلافیه‌ی آتن پیوست. وقایعنامه‌ی پاروسی که در آنجا بدست آمده عبارتست از دو قطعه مرمر که وقایعی از دوره‌ی ۱۵۸۱ ق‌م–۲۶۳ ق‌م بر آنها منقوش است. قطعه‌ی بزرگتر در آکسفرد و دیگری در پاروس میباشد.

پاروساتیس[1] (pārusātis)، دختر اردشیر I هخامنشی، خواهر و زوجه‌ی داریوش II، و مادر اردشیر II. در سلطنت داریوش، بسبب ضعف شاه، قدرت بدست پاروساتیس افتاد، و از اطرافیان شاه هر کس را که مانع راه خود میدید بقتل میرساند. چهار تن از فرزندانش بسن بلوغ رسیدند، که از جمله اردشیر II بود که پیش از نیل داریوش بسلطنت به دنیا آمده بود، و پاروساتیس همین امر را متمسک کرد که پسر دوم خود کوروش (کوچک) را به جانشینی داریوش نامزد کند. در این امر توفیق نیافت، ولی پس از مرگ داریوش، مانع اعدام کوروش شد، و نزد شاه وساطت کرد تا حکومت ایالت آسیای صغیر را به کوروش بازداد. پس از کشته شدن (401 ق‌م) کوروش در نبرد کوناکسا، مسئولین مرگ او را بچنگ آورد و در زیر شکنجه بقتل رسانید. بعداً زوجه‌ی اردشیر را کشت، و شاه ضعیف النفس او را به بابل تبعید کرد، و کمی بعد وی را به دربار فراخواند، و پاروساتیس نفوذ خود را بازیافت، و شاه را به کشتن تیسافرن، که قبل از دیگران از نقشه‌ی کوروش بر ضد اردشیر مطلع شده بود، تحریک کرد، و کمی بعد از مرگ (۳۹۶ ق‌م) تیسافرن درگذشت.

پاره[2]**، آمبرواز** (āMbruāz pāre)، ح ۱۵۱۰–۹۰، جراح لشکری فرانسوی که بواسطه‌ی پیشرفتی که بطریقه‌های صحیح جراحی داد معروف است.

پارهاسیوس[3] (pārhāsios)، نق ح ۴۰۰ ق‌م، یکی از بزرگترین نقاشان یونانی. بگفته‌ی نویسندگان یونان باستان، نخستین نقاشی است که در تصویر بدن انسان به ایجاد نسبتهای صحیح و تقارن کامل موفق شد؛ و نخستین کسی است که با بکار بردن سایه و روشن حدود اشکال را نشان داد. از کارهای او هیچیک بجا نمانده، و اطلاع ما در باره‌ی آنها بر پایه‌ی نوشته‌های نویسندگان یونان باستان است.

پاره‌لو‌مونیال[4] (pāre-lē-moniāl)، شهر (جه ۷٬۵۳۵)، ولایت سون‌اِ‌لوار، ش فرانسه‌ی مرکزی. از زیارتگاههای معتبر مسیحی است.

پاری، کنت دو: ← اورلئان، لوئی فیلیپ آلبر د'؛ اورلئان، هانری روبر فردینان د'.

پاریا[5] (pāriā)، نام یکی از طبقات (← طبقه) پست در هند جنوبی و برمه. لفظ پاریا از زبان تامیل گرفته شده و اصلا ظاهراً بمعنی طبال است، و چون این طبقه در جشنها بعنوان طبال استخدام میشدند باین نام موسوم گردیدند. بر خلاف آنچه بعضی میپندارند، طبقه‌ی پاریا پست‌ترین طبقات اجتماعی نیست. اگرچه بر طبق قانون اساسی سال ۱۹۴۹ نظام طبقاتی در هند ملغی شد، ظاهراً مدتها طول خواهد کشید تا طبقه‌ی پاریا بر اساس تساوی با هندیان جزء جامعه‌ی هندی درآید. در زبانهای اروپائی لفظ پاریا مجازاً به افراد مطرود یک جامعه اطلاق میشود.

پاریا[6]**، خلیج** (pāryā)، شاخابه‌ی قطا بین ساحل غربی جزیره‌ی ترینیداد و زمینلاد ونزوئلا.

پاریز (pāriz)، دهستان (جه ح ۸۰۰؛ ۸٬؛ ۱)، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۱ (؛) آبادی. کوهستانی و نسبةً سردسیر است. مرکزش، **پاریز** (جه ۱٬۴۲۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۵۵ کیلومتری ل سعیدآباد واقعست.

پاریس[7] (pāris)، نام باستانی (لتیه) آن **لوتتیا** یا **لوتتیا پاریسیوروم**[8] (lutetiā pārisiorum) یا **لوتس** (lütes) [صورت فرانسوی نام لاتینی]، شهر (جه ۲٬۸۵۰٬۰۰۰)، پایتخت فرانسه، بر رود سن. پاریس بزرگ با حومه‌های مسکونی و صنعتیش عملا تمام ولایت سن را فرا میگیرد، و ۵٬۱۵۴٬۸۳۴ تن جمعیت دارد. بزرگترین شهر و مرکز صنعتی و فرهنگی و تجارتی فرانسه میباشد. بندر رودخانه‌ای، و مرکز حمل و نقل و ارتباطی اروپای غربی است؛ ۷ ایستگاه عمده‌ی راه آهن و دو فرودگاه مهم (لو بورژه، اورلی) دارد. مرکز جهانی مُد و اشیاء تجملی، و احتمالا بزرگترین مرکز سیاحتی است. مقر اسقف اعظم میباشد. در قرون ۱۷م–۱۹م از جنبه‌ی فرهنگ و هنر رهبر دنیای غرب بود، و هنوز هم از جهاتی منحصر بفرد است.

پاریس بوسیله‌ی یک انجمن بلدی اداره میشود، و منقسم به ۲۰ بخش است، که هر یک را آروندیسمان (ārroNdismāN) خوانند. هر بخش به چهار محله [فنس کارتیه (kārtie)] تقسیم میشود. رود سن پاریس را به دو قسمت تقسیم میکند. ساحل راست (شمالی) مرکز مُد، تجارت، و تفریح و خوشگذرانی و سرگرمی است. بوا دو بولونی، و بعضی از خیابانها و بناها و تأسیسات مشهور در این ناحیه واقعست؛ از جمله ← طاق نصرت اتوال، شانزلیزه، پلاس دو لا کنکورد، اپرا، گمدی فرانسز، موزه‌ی لوور، رو دو لا په (rü dë lā pe) [= کوچه‌ی صلح]، میدان واندوم، و غیره. در طرف شمال این ناحیه مونمارتر واقعست که کلیسای ساکره‌کور (بلندترین نقطه‌ی پاریس) در آن قرار دارد. ساحل چپ (چ سن) مرکز فرهنگی و ادارات دولتی و نظامی است، و مشتمل است بر دانشگاه سوربون، آکادمی فرانسه، پانتئون، کاخ لوکزامبورگ و باغ لوکزامبورگ، هتل دز انوالید، و مونپارناس. از محلات معروف ساحل جنوبی سن محله‌ی کارتیه لاتن است. برج معروف ایفل کنار رود سن قرار دارد. هسته‌ی تاریخی پاریس جزیره‌ی کوچکی است در رود سن، موسوم به ایل دو لا سیته (il dë lā site) [= جزیره‌ی شهر]، که قسمت اعظم آنرا عمارت عظیم پاله دو ژوستیس (pāle dë jüstis) [= کاخ دادگستری]، (مشتمل بر سنت‌شاپل) و کلیسای جامع نوتر دام پاریس اشغال کرده است.

پاریس اصلا از دهکده‌ای در ایل دو لا سیته بوجود آمد، که متعلق به گلها بود. پس از فتوحات یولیوس قیصر، این دهکده به شهری (لوتتیا پاریسیوروم) تبدیل شد، که از طرف جنوب توسعه یافت، و در دوره‌ی امپراطورهای متأخر روم اهمیتی بسزا داشت. بنقل روایات، ← قدیس دنی اولین اسقف پاریس بود، و در قرن پنجم میلادی ← قدیسه ژنویو پاریس را از حمله‌ی آتیلا حفظ کرد. کلوویس I (ف ۵۱۱) و چند تن دیگر از مرووِنژیان پاریس را پایتخت خود قرار دادند، و در دوره‌ی شارلمانی این شهر مرکز علم و ادب گردید، ولی حملات نورمانها در قرن ۹م سبب ویرانی آن شد. در ۹۸۷، ا. کاپه که کنتِ پاریس بود پادشاه فرانسه شد، و پاریس پایتخت ملی گردید. در قرون وسطی از مراکز تجارتی و منبع فلسفه‌ی مدرسی بود، و رونق یافت، ولی در جنگ صدساله سخت آسیب دید (در ۱۴۲۰–۳۶ تحت اشغال انگلیسها بود). تاریخ پاریس شاهد روح عصیان و استقلال‌طلبی این شهر است؛ اغتشاشات داخلی برهبری ا. مارسل (ف ۱۳۵۸)، مقاومت پاریس در مقابل هانری IV در ۱۵۸۹–۹۳، فروند اول (۱۶۴۸–۴۹)، انقلابهای ۱۷۸۹ و ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸، و کمون پاریس ۱۸۷۱ گواه این امر است. بیشتر پاریس جدید از دوره‌ی ناپلئون III است. خیابانهای بزرگ و پارکهای آنرا اوسمان طرح‌ریزی کرد. محاصره‌ی سخت پاریس در جنگ فرانسه و پروس رفاه و توسعه‌ی شهر را متوقف ساخت، ولی در دوره‌ی جمهوری سوم نوینسازی شهر بسرعت انجام گرفت. آلمانها در ۱۹۴۰ پاریس را اشغال کردند؛ در ۲۵ اوت ۱۹۴۴ قوای کشمة و فرانسه و نیروی مقاومت ملی پاریس شهر را آزاد نمودند. مناطق صنعتی شهر از بمباران آسیب سخت دید.

پاریس[9] (pāris) یا **آلکساندروس**[10] (ālek-sāndros)، در افسانه‌های یونانی، شاهزاده‌ی تروائی؛ پسر پریاموس و هکابه. چون غیبگویان خبر داده بودند که باعث ویرانی تروا میشود، بامر پدر بلافاصله پس از تولد او را بر کوه ایدا گذاشتند، و چوپانان بزرگش کردند. در نتیجه‌ی داوری در قضیه‌ی سیب نفاق، هلنه را ربوده باعث جنگ تروا شد.



پاریس (از مرمرهای آبگینانی)

پاریس، اعلامیه‌ی، عنوان موافقتنامه‌ای در باب مقررات جنگ دریائی که در ← کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶) صادر شد. موضوع حقوق دولتهای بیطرف و محاصره‌ی دریائی از مدتها پیش مورد گفتگو بود (← بیطرفی مسلح). چهار اصلی که در اعلامیه‌ی پاریس پذیرفته شد از این قرار است: دریاستیزی غیر قانونی است؛ کالاهائی، جز کالاهای قاچاق جنگی، که تحت بیرق یک دولت بیطرف برای دشمن حمل میشوند از تعرض مصونست؛ کالاهائی، جز کالاهای قاچاق جنگی، که بمقصد یک دولت بیطرف با کشتی دشمن حمل میشود از تعرض مصونست؛ محاصره‌ی دریائی فقط وقتی واجب الرعایه است که واقعاً مانع رسیدن به سواحل دشمن شود.

---

(۱)Parysatis (۲)Paré (۳)Parrhasius (۴)Paray-le-Monial (۵)pariah (۶)Paria (۷)Paris (۸)Lutetia Parisiorum (۹)Paris (۱۰)Alexander

کشمت (بعنوان اینکه مللی که نیروی دریائی کافی ندارند ناچار از مسلح کردن کشتیهای خصوصی هستند) این اعلامیه را تصویب نکرد، ولی در جنگ داخلی و در جنگ اسپانیا و امریکا آنرا قبول نمود. در جج I، بسبب جنگهای زیردریائی و فهرست مفصل کالاهای قاچاق جنگی، اصول اعلامیه از بین رفت.

پاریس، پیمان: ← کلاک-بریان، پیمان.

پاریس، پیمانهای، عنوان چهار پیمان که بمنظور اجرای طرحی که، بجای پیمان ← جامعه‌ی دفاعی اروپا، مورد توافق وزرای خارجه‌ی آلمان غربی، ایتالیا، بریتانیای کبیر، بلژیک، فرانسه، کانادا، کشمت، لوکزامبورگ، و هلند قرار گرفت، در ۱۹۵۴ در پاریس بامضا رسید. بموجب این پیمانها، (۱) اشغال آلمان غربی پایان یافت، و حاکمیت تام آن اعاده شد (ولی پیشبینی شده است که سپاهیان متفقین میتوانند "برای دفاع از جهان آزاد" در آلمان غربی بمانند). (۲) پیمان بروکسل (۱۹۴۸) مبدل به ← اتحادیه‌ی اروپای غربی گردید؛ آلمان غربی اجازه‌ی تجدید تسلیحات یافت. (۳) آلمان غربی در جرگه‌ی دول عضو ناتو پذیرفته شد. (۴) اروپائیسازی سار و وحدت اقتصادی آن با فرانسه تا مراجعه‌به آراء عمومی مردم سار مقرر گردید. سه پیمان اول از ۱۹۵۵ بموقع اجرا درآمد، ولی پیمان مربوط به سار را افکار عمومی مردم سار ملغی ساخت.

پاریس، سبز: ← سبز پاریس.

پاریس، کتابخانه‌ی ملی، فنه بیبلیوتک ناسیونال[1] (bibliotek nāsionāl) [= کتابخانه‌ی ملی]، کتابخانه‌ی ملی فرانسه در پاریس. از بدو تأسیس نامهای آن بترتیب کتابخانه‌ی شاه، کتابخانه‌ی سلطنتی، کتابخانه‌ی ملی، کتابخانه‌ی امپراطوری، و (دگر بار) کتابخانه‌ی ملی بوده است. اصلا کتابخانه‌ی خصوصی سلاطین فرانسه بود. شارل V، لوئی XI، لوئی XII، و فرانسوای I در تأسیس و توسعه‌ی آن سهیم بودند. هانری II اعطای یک نسخه از کتابهای مطبوع در امپراطوری فرانسه را باین کتابخانه اجباری کرد. ناپلئون I بر اعانه‌ی دولتی آن افزود، و در دوره‌ی او کتابخانه توسعه‌ی بسیار یافت. اکنون ح ۶٫۵ میلیون جلد کتاب دارد، که ۱۳۰٬۰۰۰ از آنها نسخه‌ی خطی است. نسخ خطی فارسی و عربی آن از مجموعه‌های نفیس جهان است. فهرست کتب فارسی آنرا بلوشه در چهار جلد اصل و یک ذیل نوشت (۱۹۰۵–۱۹۱۲).

پاریس، کمون: ← کمون پاریس.

پاریس، کنفرانس صلح (۱۹۱۹): ← ورسای، معاهده‌ی.

پاریس، کنگره‌ی (kongreye pāris)، کنفرانسی که در سال ۱۸۵۶ با نمایندگان فرانسه، بریتانیای کبیر، عثمانی، ساردنی، روسیه، اتریش، و پروس، برای ترتیب دادن صلح پس از ← جنگ کریمه، تشکیل شد. در ۳۰ مارس ۱۸۵۶ معاهده‌ای معروف به معاهده‌ی پاریس بامضا رسید که بموجب آن، روسیه با بیطرفی دریای سیاه موافقت کرد؛ امیر-نشینهای حوضه‌ی دانوب (مولداوی و والاکی، که پس از ۱۸۵۹ رومانی خوانده شد)، کشورهای نیمه-مستقل زیر فرمانروائی اسمی دولت عثمانی شناخته شدند؛ مرز روس و عثمانی در آسیا بوضع پیش از جنگ استقرار یافت. امپراطوری عثمانی عضو جامعه‌ی اروپائی گردید، و استقلال و تمامیت آن تضمین شد. مقررات این معاهده در پیمان سان ستفانو و کنگره‌ی برلین تغییر یافت (۱۸۷۸). کنگره‌ی پاریس ← اعلامیه‌ی پاریس را نیز صادر کرد.

پاریس، معاهده‌ی، نام چند پیمان مهم که در پاریس یا نزدیک آن امضا شده است. **۱۷۶۳** (دهم فوریه)، پیمان بین بریتانیای کبیر و فرانسه و اسپانیا که بضمیمه‌ی صلح هوبرتوسبورگ به جنگ هفتساله پایان داد. بموجب این پیمان، فرانسه متصرفات خود را در امریکای شمالی از دست داد: کانادا و متصرفات فرانسه در ش رود میسی‌سیپی را انگلستان گرفت، و چون اسپانیا (متحد فرانسه) فلوریدا را به بریتانیا واگذاشته بود، فرانسه لویزیانای غربی را در عوض به اسپانیا واگذار کرد. در هندوستان، موافقت شد که فرانسویان به پایگاههای خود باز-گردند، ولی فرانسه از نگاهداشتن قوای نظامی در بنگاله و ساختن استحکامات در آنجا ممنوع شد. این پیمان تفوق انگلستان را در استعمار بنیان گذاشت. **۱۷۸۳** (سوم سپتامبر)، پیمانهائی که به جنگ انقلاب امریکا پایان داد، و صلح پردامنه‌ای بین دولتهای متخاصم اروپا (بریتانیا بر ضد فرانسه و اسپانیا. هلند بیطرف ولی مسلح بود) برقرار کرد. (۱) پیمان بین کشمت و انگلستان رسماً استقلال کشمت را شناخت، و مرزهای این کشور را تثبیت نمود، و مشکلاتی را که از استقلال کشمت ناشی شده بود حل کرد. (۲) پیمان انگلستان و فرانسه، که از جنبه‌ی ارضی بطور کلی همان وضع ناشی از پیمان ۱۷۶۳ را از نو برقرار کرد. (۳) پیمان انگلستان و اسپانیا فلوریدا را در امریکا و جزیره‌ی مینورکا را در مدیترانه به اسپانیا باز-گرداند، ولی جبل طارق در دست بریتانیا ماند. (۴) پیمان انگلستان و هلند (در ۱۷۸۴ بتصویب دولتین رسید) چند مستعمره‌ی هلند را بتصرف انگلستان داد. **۱۸۱۴** (۳۰ مه)، پیمان میان فرانسه از یکطرف و متحدین عمده (انگلستان، روسیه، اتریش، و پروس) از طرف دیگر، پس از استعفای اول ناپلئون I. این پیمان مرزهای فرانسه را به مرزهای ۱۷۹۲ برگرداند. فرانسه خسارتی برای جنگ نپرداخت. انگلستان بیشتر مستعمرات فرانسه را پس داد، ولی مالت را نگاه داشت. مقرر شد که یک کنفرانس عمومی برای حل کردن دیگر مسائل مرزی و ارضی تشکیل شود (← وین، کنگره‌ی). ملایمت این پیمان بیشتر بر اثر کاردانی و زیرکی تالران بود. **۱۸۱۵** (۲۰ نوامبر)، پیمان میان فرانسه و متحدین پس از باز گشت ناپلئون و شکست او در واترلو. این پیمان مرزهای فرانسه را به وضع ۱۷۹۰ برگرداند؛ فرانسه را مجبور ساخت که خسارت سنگینی بپردازد. قسمت ل‌ش فرانسه را برای پنج سال تحت اشغال متحدین قرار داد؛ و تصمیمهای کنگره‌ی وین را تصویب نمود. در همان روز **اتحاد چهارگانه** تجدید شد. **۱۸۵۶:** ← پاریس، کنگره‌ی. **۱۸۹۸:** ← اسپانیا و امریکا، جنگ. پس از جج I چند پیمان در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ در پاریس یا نزدیک آن بامضا رسید (← ورسای، معاهده‌ی؛ سن-ژرمن، پیمان؛ نویی، پیمان؛ پیمان تریانون؛ سور، پیمان). نیز بعد از جج II در ۱۹۴۷ پیمانهائی بین متفقین و ایتالیا، رومانی، مجارستان، بلغارستان، و فنلاند بامضا رسید، که هر یک سندی جداگانه است.

پاریکوتین[2] (pārikutin)، آتشفشانی بارتفاع ح ۲٬۵۰۰ متر، ایالت میچوآکان، غ مکزیک مرکزی. در ۱۹۴۳ از سطح زمین آتشفشانی کرد؛ در ۱۹۵۲ که خاموش شد ح ۲۴۴ متر از سطح زمین ارتفاع داشت.

پارینی[3]**، جوزپه** (juzeppe pārini)، ۱۷۲۹–۹۹، شاعر و کشیش ایتالیائی. شاهکارش هجویه‌ی ایل جورنو [= روز] (۱۷۶۳–۱۸۰۱) است، که در باب زندگی روزمره‌ی یک اشرافزاده میباشد.

پازادنا[4] (pāzādenā) یا **پاسادنا،** شهر (جه ـ ۱۰۴٬ ۵۷۷)، ج ایالت کالیفرنیا، کشمت، ل‌ش لوس آنجلس. در ۱۸۷۴ بنا شد. رصدخانه‌ی ماونت ویلسن نزدیک آنست.

پازارگاد (pāzārgād)، یز **پاسارگادای** (pāsār-gādāy)، قدیمترین پایتخت شاهنشاهی هخامنشی، در دشت مرغاب کنونی، بمسافت تقریبی ۱۳۰ کیلو-متری ل‌ش شیراز، نزدیک شاهراه شیراز و اصفهان، و ح ۴۸ کیلومتری ل‌ش پرسپولیس (← تخت جمشید). نام پاسارگادای اصلا متعلق به طایفه‌ای بود که خاندان هخامنشی بآن تعلق داشت، و کوروش کبیر و داریوش I از این خاندان برخاستند. بروایت کتسیاس، آخرین نبرد کوروش با ایشتوویگو، که در آن زنان پارسی پارسیان را به گذشتن از جان خود تحریص کردند، در این محل صورت گرفت. کوروش، پس از پیروزی، شهری در این محل بنا نهاد، و آنرا بنام قبیله‌ی خود نامید، و کاخ و مقبره‌ی خویش را در آنجا برافراشت. داریوش پایتخت را به پرسپولیس منتقل کرد. پازارگاد با خزانه‌ی گرانبهایش بدست اسکندر مقدونی افتاد (۳۳۶ ق‌م).

آنچه از پازارگاد باستانی بجا مانده مشتمل است بر ویرانه‌های کاخهای متعدد کوروش و آرامگاه وی، صفه‌ی تخت سلیمان از آثار کوروش، و ویرانه‌های برج سنگی منسوب به آرامگاه کامبیز. از آثار متأخر ویرانه‌های کاروانسرائی است که بفرمان شاه شجاع آل مظفر از سنگهای کاخهای کوروش نزدیک آرامگاه مزبور ساخته‌اند. بقایای آتشکده‌ای با دو آتشدان سنگی بمسافت قریب یک کیلومتری ل‌غ آثار فوق الذکر وجود دارد. خاک-برداری علمی از طرف اداره‌ی کل باستانشناسی ایران از سال ۱۳۲۹ هش ببعد در آنجا بعمل میآید. نام محلی آرامگاه کوروش مشهد مادر سلیمان است.

پازکی: ← پازوکی.

پازمانی[5]**، پتر** (peter pāzmāny)، ۱۵۷۰–۱۶۳۷، کاردینال مجار. پیرو آیین کالون بود، ولی به مذهب کاتولیک گروید، و به یسوعیان پیوست، و سرانجام نخست‌کشیش مجارستان شد، و بدون اعمال زور جمع کثیری از مجارها را به مذهب کاتولیک بازگردانید. دانشگاهی در ترناوا تأسیس نمود که بعداً به بوداپست منتقل شد. خطیبی توانا و سیاستمداری مدبر بود. آثار ادبی چندی ازو

(۱)Bibliothèque Nationale (۲)Paricutín (۳)Parini (۴)Pasadena (۵)Pazmany

باقیست.

پازنان (pāzanān)، ده (جه ۸۱ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، ۲۹ کیلومتری غ بهبهان. پازنون نیز خوانده میشود. در منطقه‌ی عملیات کنسرسیوم واقعست. در گذشته چهار چاه در ناحیه‌ی پازنان حفر گردید. نخستین چاه در ۱۹۲۶ حفر شد، ولی از نظر تجارتی قابل بهره‌برداری نبود. چاههای دوم و سوم و چهارم طی سالهای ۱۹۳۱–۱۹۳۷ حفر گردید، و جز گاز طبیعی چیزی عاید نشد. در دوره‌ی جه II از چاههای پازنان گاز استخراج میکردند، و از آن گازولین بدست می‌آوردند، و با فشار تلمبه بوسیله‌ی خط لوله‌ی گچساران به آبادان منتقل مینمودند. در ۱۹۶۱ چاه شماره‌ی ۵ پازنان تکمیل گردید، و نفت در عمق بیشتری کشف شد، و منطقه‌ی نفتخیز دیگری به حوزه‌ی عملیات کنسرسیوم اضافه گشت.

پازند (pāzand)، زبان پهلوی بدون هزوارش. نشأت این زبان پس از حمله‌ی اعراب و شاید در قرون ۲م و ۳م هق صورت گرفته است. بدین طریق که آنچه از لغات هزوارش در متن پهلوی بکار میرفته بیرون کشیدند و بجای آنها لغات پارسی گذاشتند. سازندگان زبان پازند کاملا رعایت زبان پهلوی را نکرده‌اند، و پازند تا حدی زیر نفوذ زبان فارسی واقع شده است، و میتوان آنرا واسطه‌ی میان زبان پهلوی و فارسی کنونی شمرد. در ادبیات فارسی پازند را غالباً با اوستا و زند خلط کرده‌اند.

پازنون، خوزستان: ← پازنان.

پازوار (pāzavār)، دهستان (جه ح ۵۰۰'۱۰؟)، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی بابل به بابلسر از آن میگذرد.

پازوکی (pāzuki) یا **پازکی** (pāzoki)، قبیله‌ای که در گذشته ظاهراً در ایران یا ترکیه‌ی آسیائی سکنی گزیدند. شعبه‌ی مهم آن خالد بیگلو بود که بتوسط حسین علی بیک تأسیس گردید. نواده‌ی او خالد ابن شاهسوار از مردان جنگی شاه اسماعیل صفوی بود، و در جنگها رشادت فراوان ابراز کرد، و یک دست را در جنگ از دست داد، و شاه اسماعیل، بپاداش، ملازگرد و بعضی نواحی دیگر را باو سپرد. بعدها دم از استقلال زد، و با سلطان سلیم I عثمانی متحد شد، ولی این اتحاد دیری نپائید، و سرانجام بحبس افتاد و کشته شد. در زمان پسرش، امیر خلج بیک، قسمتی از این قبیله به دنبلی مهاجرت کردند. در ورامین و جنوب ایران و اطراف ایروان هم اکنون مردمی بنام پازوکی سکونت دارند.

پازهر (pāzahr) یا **پادزهر** (pād–) [= ضد زهر]، معتربش **بازهر**، داروئی که آنرا علاج‌کننده‌ی هر نوع سمّ (و از جمله زهر مار و دیگر گزندگان) میدانستند، و در بعضی نواحی مشرق‌زمین تا زمان حاضر و در مغرب‌زمین تا قرن ۱۸م سخت مورد توجه بوده است. سنگ پازهر شرقی اصل از بز پازهر (*Capra aegagrus*) بدست میآمده، و بنا بر تحقیقات فریدریش ولر (۱۸۰۰–۸۲) و دیگران، سنگ کیه‌ی صفرای این بز بوده است. در باب تأثیر پازهر، چنین میپنداشتند که سم سبب انعقاد خون میشود، و سنگ پازهر با عرق شدیدی که در بدن ایجاد میکند اثر مسمومیت را از بین میبرد. ارسطو رنگهای مختلف پازهر و سرزمینهائی را که این سنگ در آنها یافت میشود شرح داده است. لفظ پازهر را فرهنگستان ایران در مقابل آنتی‌توکسین اختیار کرده است (← زهرابه).

پاسادنا، شهر، کالیفرنیا، کشمت: ← پازادنا.

پاسارگادای[1] (pāsārgādāy)، شریفترین سه قبیله‌ی عمده‌ی پارسیهای قدیم (← پارس). خاندان سلطنتی هخامنشی از این قبیله بودند. نیز ← پازارگاد.

پاساروویتس[2] (pāsārovits)، مجار **پوژاروواتس**[3] (pojārevāts)، شهر (جه ۵۵'۱۴)، صربستان، ش یوگوسلاوی، ۵۶ کیلومتری جش بلگراد. **پیمان پاساروویتس** در سال ۱۷۱۸ بین دولت عثمانی و امپراطوری مقدس روم و دولت ونیز در اینجا امضا شد. در جنگ ۱۷۱۴–۱۸ عثمانی ونیز را در یونان و کرت شکست داده، و در بالکان از نیروهای امپراطوری شکست خورده بود. بر طبق این پیمان، عثمانی بانات طمشوار و صربستان شمالی (شامل بلگراد) را به امپراطور شارل VI واگذار کرد؛ ولی متصرفات ونیز را در پلوپونز و کرت بدست آورد.

پاساو[4] (pāsā)، شهر (جه ۳۲'۸۰۵)، باواریای سفلی، بر مرز اتریش؛ بندری بر محل تلاقی رودهای این و دانوب. صناعت نساجی و ماشینسازی. تا ۱۸۰۳ مقر اسقفهائی بود که امارت آنجا را نیز داشتند. معماریهای زیبای سبک گوتیک و باروک دارد. در پیمان پاساو (۱۵۵۲)، فردیناند I (بنمایندگی امپراطور شارل V) موافقت امرای پروتستان را جلب کرد که مسائل مذهبی در مجلس شوری (دیت) مورد بحث قرار گیرد؛ صلح **آوگسبورگ** نتیجه‌ی آن بود (۱۵۵۵).

پاسبان، فنـ پلیس (polis)، افراد نیروی انتظامی که در شهرها عهده‌دار حفظ نظم و آرامش میباشند. وظایف دیگری که بآنها محول است عبارتست از اجرای قوانین، حفظ افراد و اموال مردم، و جلوگیری از عملیات خلاف قانون، و ضمناً پاسبانان از لحاظ کشف جرایم ضابطین دادگستری محسوب میشوند. مشهور است که شارل V (۱۳۳۷–۸۰)، پادشاه فرانسه، اولین کسی بود که نیروی پلیس را ایجاد کرد، و عنوان نمود که نیروی مزبور برای سعادت و امنیت مردم بوجود آمده است، ولی در عمل آشکار گشت که نیروی پلیس آن زمان وسیله‌ای بود برای ظلم و ستمگری بمردم. لوئی XIV نیروی پلیس پاریس را ایجاد کرد، و از عهد او تا انقلاب فرانسه نیروی مزبور عامل مهمی برای اختناق افکار و تقویت حکومتهای استبدادی بود. در انگلستان قرون وسطی مردم رغبتی بایجاد نیروی پلیس نشان نمیدادند، و بیم آنرا داشتند که نیروی مزبور آلتی برای ظلم و جور حکومت شود، و حتی در ۱۸۲۹ هم که اولین سازمان پلیسی در آن کشور داده شد، مردم بآن سوءِ ظن شدید داشتند. در قرن ۱۹م پلیس در غالب کشورها تأسیس گردید، و در بیشتر آنها سازمان پلیس دارای سه قسمت بود: یک قسمت به انتظامات و اجرائیات، قسمت دیگر به امور اداری، و قسمت سوم به امور سیاسی و کارهای پنهانی دولت می‌پرداخت.

در ایران، داروغه، که ریاست داشته، و گزمه و عسس، که پاسبانان شبگرد بوده‌اند، از ایام قدیم بحفاظت اموال مردم میپرداخته‌اند، و حق الزحمه‌ی آنها بطور سرشکن از ساکنین محلات مختلف شهر تأمین میگشته است. در عهد ناصر الدین شاه اولین سازمان پلیس تحت ریاست کنت دو مونت فورت ایتالیائی داده شد، و اداره‌ای بنام نظمیه ایجاد گشت، که عمده‌ی کارش حفظ انتظامات و اجرائیات بود، ولی این سازمان نقائص بسیار داشت، و آلت دست حکومت استبدادی وقت بود. در سال ۱۳۲۹ هق عده‌ای افسران سوئدی برای تجدید سازمان پلیس ایران استخدام شدند، و سازمان کنونی را پی‌ریزی کردند.

امروز در غالب کشورهای اروپا سازمان پلیس مرکزیت دارد، و از طرف حکومت مرکزی اداره میشود، ولی در برخی از کشورهای دیگر، مانند کشمت، مقامات محلی پلیس را اداره میکنند. بطور کلی، در کشورهائی که دموکراسی حقیقی وجود دارد، جهد بسیار میشود که مردم پاسبان را از خود بدانند، و آنها را حافظ قانون و مدافع حقوق مردم بشناسند، و اگر فعالیتهائی بر علیه حکومت قانونی انجام گیرد کشف و تعقیب آن بعهده‌ی پلیس می‌باشد. ولی در کشورهای دیکتاتاری، اداره‌ی پلیس از دو قسمت مجزا تشکیل میشود که یک قسمت عهده‌دار وظایف معمولی پلیس است، و قسمت دیگر آن، بنام پلیس مخفی و سیاسی، تمام توجهش معطوف به تعقیب مخالفین دولت است. نیز ← عس؛ اف. بی. آی.؛ اسکاتلند یارد.

پاسترناک[5]، **باریس لئونیدوویچ** (bāris leonidovic pāsternāk)، ۱۸۹۰–۱۹۶۰، شاعر و داستان‌نویس و مترجم روسی. چند سالی موسیقی و سپس حقوق تحصیل کرد، و بعد به فلسفه راغب شد. پدرش نقاش و مادرش پیانونواز بود. در آغاز پیرو فوتوریسم بود، ولی هنرمندی وی برتر از آنست که بتوان او را پیرو سبکی خاص معرفی کرد. از آثار اولیه‌اش خواهرم، زندگانی (۱۹۲۲) است. در این دوره با سرگی یسنین و ولادیمیر مایاکوفسکی، دو شاعر نوپرداز، بستگی نزدیک داشت، و پس از مرگ آنها (بترتیب در ۱۹۲۵ و ۱۹۳۰، هر دو بوسیله‌ی خودکشی)، پاسترناک بزرگترین شاعر معاصر روسی شناخته شد. از آثار معروفش منظومه‌های شپکتورسکی (۱۹۲۶) و سال ۱۹۰۵ (۱۹۲۷) و زندگی دوباره (۱۹۳۲) است. بعلاوه، بعد از ۱۹۳۰ بترجمه‌ی اشعار انگلیسی، آلمانی، فرانسوی، گرجی، و لهستانی نیز پرداخت. اولین داستانی که نوشت دکتر ژیواگو (ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۷ هش) بود، که در ۱۹۵۵ باتمام رسید، و در تجشم مواجه با انتقادهای شدید گردید. جایزه‌ی ادبی ۱۹۵۸ نوبل باو اعطا شد، ولی از قبول آن امتناع کرد.

پاستو[6] (pāsto)، شهر (جه ۸۱'۱۰۳)، چغ کولومبیا؛ بنای ۱۵۳۹. آتشفشان ال پاستو (el) نزدیک آنست.

پاستور، انستیتو: ← انستیتو پاستور.

---

(۱)Pasargadae (۲)Passarowitz (۳)Požarevac (۴)Passau (۵)Pasternak (۶)Pasto

پاستور، بنگاه: ← انستیتو پاستور.

پاستور[1]، لوئی (lui pāstēr)، ۱۸۲۲–۹۵، شیمی‌دان و باکتریشناس فرانسوی؛ متولد دُل. در آربوا، بزانسون، و پاریس تحصیل کرد. در دیژون و ستراسبورگ فیزیک، و در ۱۸۵۴–۵۷ در لیل شیمی تدریس نمود. در ۱۸۵۷–۶۳ معاون دار المعلمین عالی پاریس، و در ۱۸۶۷–۸۹ استاد شیمی در دانشگاه سوربون بود. اولین مایه‌کوبی موفقیت‌آمیز او بر ضد هاری در ۱۸۸۵ بعمل آمد؛ از ۱۸۸۸ که انستیتو پاستور تأسیس شد، مدیریت آنرا بعهده داشت. در ۱۸۸۷ منشی دائمی آکادمی علوم شد. در ۱۸۸۹ از کلیه‌ی مشاغل خود کناره‌گیری کرد، تا همّ خود را صرفاً صرف انستیتو پاستور کند.

تحقیقات اولیه‌ی (۱۸۴۷–۵۷) پاستور در باب تناظر شکل بلورها و ساختمان شیمیائی مواد آلی از مراحل برجسته‌ی بسط شیمی آلی است، و در ضمن همین تحقیقات بود که معتقد شد که تخمیر ناشی از موجودات خرد زنده است. در مراحل بعد بطلان نظریه‌ی تولید خلق الساعه را مدلل کرد. کارهایش در باب شراب، سرکه، و آب جو منتهی به **پاستوریزه کردن** گردید. مسئله‌ی غامض جلوگیری از بیماری کرم ابریشم و امهال جوجه‌ها را حل کرد. اصول عملی مایه‌کوبی سیاه‌زخم را تکمیل و طریقه‌ی مایه‌کوبی هاری را وضع نمود.

پاستورال[2] (pāstorāl) [فنـ، = شبانی]، قطعه‌ی موسیقی که اغلب با ضرب ۶/۸ یا ۱۲/۸ نوشته میشود، و حالت شبانی دارد. سمفونی پاستورال که نام دیگر سمفونی شماره‌ی ۶ بتهوون است از نمونه‌های مشهور این نوع موسیقی است. قبل از پیدایش اپرا (اواخر قرن ۱۶م) لفظ پاستورال در مورد نمایشهای توأم با موسیقی بکار میرفت که در ایتالیا رواج داشت.

پاستوریزه کردن[3] (– pāstorize؛ فنـ) یا **تصفیه‌ی پاستوری** [از نام پاستور]، طریقه‌ی خاصی برای عمل آوردن بعضی مواد غذائی (مخصوصاً شیر) به منظور پالودن آنها از باکتریها. پاستوریزه کردن سبب کاهش فاحش در ارزش غذائی نمیشود و طعم را تغییر نمیدهد. تصفیه‌ی پاستوری جایگزین رعایت اصول بهداشتی در دوشیدن و گردآوردن شیر نیست، ولی هر قدر هم در رعایت بهداشت مراقبت شود ممکن است باکتریهای بیماریزا در شیر باقی بمانند. برای پاستوریزه کردن شیر، آنرا ۳۰ دقیقه در دمای ۶۳ درجه‌ی صدبخشی حرارت میدهند، و سپس بسرعت خنک میکنند. شیر پاستوریزه را باید در دستگاههای سردساز (مانند یخچال) حفظ کرد، زیرا بعد از پاستوریزه کردن نیز بعضی میکربهای مقاوم در آن میمانند که، اگر شیر در جای سرد حفظ نشود بسرعت تولید مثل میکنند.

پاسخ[4] (pāsox)، در اصطلاح روانشناسی، فعالیت عضله‌ای یا غده‌ای یک سازواره در مواجهه با موقعیت یا انگیزه‌ی مخصوص.

پاسداران امپراطور[5] یا **گارد پرایتوری** (gārde prāytori) یا **پرتوریانها** (pretorian.hā)، نگهبانان مخصوص امپراطورهای روم. در زمان آوگوستوس رسماً از نظامیان تشکیل یافت. همه جا همراه امپراطور بودند. مزایای خاصی داشتند، و در دوره‌ی انحطاط امپراطوری مختار مطلق بودند، و بمیل خود امپراطورها را عزل و نصب میکردند. قسطنطین I آنرا منحل کرد (۳۱۲).

پاسداران سیاه[6] یا **رویال هایلندرز[7]** (royāl hāylandərz)، هنگ پیاده‌نظام اسکاتلندی که بمناسبت رنگ تیره‌ی کیلتشان (← کیلت) باین نام خوانده شده‌اند. هنگ در ۱۷۳۵ تشکیل شد، تا مراقب اعمال یاغیان اسکاتلندی باشد، و صلح و آرامش را حفظ کند. در تاریخ بریتانیا نقشی ممتاز داشته است.

پاسکال[8]، بلز (blez pāskāl)، ۱۶۲۳–۶۲، عالم فرانسوی و فیلسوف دینی، یکی از بزرگترین و جامعترین نوابغ جهان. استعداد فوق العاده‌اش در ریاضیات باعث اخباری افسانه‌مانند در باب طفولیت وی شده است. تأسیس نظریه‌ی جدید احتمالات، مثلث حسابی پاسکال، و کشف خواص سیکلوئید باو منسوبست، و در پیشرفت حساب دیفرانسیل سهیم میباشد. تجربیاتش در فیزیک بر اطلاعات مربوط به فشار جو افزود؛ قانون معروف به ← قانون پاسکال در انتقال فشار مایعات ازوست.

آنچه پاسکال را از جنبه‌ی ادبی بمقام ارجمندش رسانید عمدةً ارتباط وی با دیر یانسنیها در پور-رویال بود. وی در ۱۶۴۶ به آیین یانسن تمایل یافت، و سرانجام، بقولی بسبب حادثه‌ی مهلکی که از آن جان سالم بدر برد (۱۶۵۴)، و مسلماً تا حدی در تحت تأثیر خواهرش ژاکلین که در دیری در پور-رویال راهبه شده بود (۱۶۵۱)، سخت هواخواه آیین یانسن و مدافع آن گردید، و در پور-رویال انزوا گزید، و اثر ادبی مهم معروف به نامه‌های ولایتی را در دفاع ازین آیین در مقابل یسوعیان نوشت (۱۶۵۶). اثر ادبی مهم دیگرش اندیشه‌ها است که عمرش برای تدوین آن کفاف نکرد، و اول بار در ۱۶۷۰ تحت عنوان اندیشه‌های آقای پاسکال در باب دین و بعضی موضوعهای دیگر، که پس از مرگش در بین کاغذهایش بدست آمده است منتشر شد. اندیشه‌ها مبنی بر اصول صوفیانه‌ی عمیق و دارای اسلوب ادبی منقح است.

پاسکال[8]، قانون (یا **اصل**) (pāskāl) [منسوب به ب. **پاسکال**)، قانونی در باب انتقال فشار در سیالات (مایعات و گازها)؛ هر فشاری که بر نقطه‌ای از یک جسم سیال که در حال تعادل است وارد شود، بدون تغییر به همه‌ی اجزای آن سیال منتقل می‌گردد. توجیه عمل منگنه‌ی آبی بوسیله‌ی این قانون است.

پاسکالیس (pāskālis)، نام چند تن پاپ و ناپاپ. ← پاسکالیس II و نیز به جدول مقاله‌ی پاپ.

پاسکالیس[9] II (pāskālise)، فتـ ۱۱۱۸، پاپ (۱۰۹۹–۱۱۱۸). دوره‌ی پاپی وی نیک‌آغاز بود؛ فیلیپ I فرانسه با کلیسا آشتی کرد (۱۱۰۴)، قدیس انسلم در کشمکش خود با انگلستان پیروز شد؛ و صلیبیون موفقیت یافتند. امپراطور هانری IV خلع شد (۱۱۰۵)، ولی پسرش هانری V مانند پدر در مسئله‌ی **خلعت‌پوشان** بر ضد پاپ بود، و در ۱۱۱۰ به ایتالیا تاخت، و پاسکالیس را دستگیر و وادار کرد که از ادعای خود در این مسئله منصرف شود. پس از اینکه پاپ آزاد شد، در اثر تشویق روحانیون، ادعای خود را تأیید نمود.

پاسکوا، جزیره، شیلی؛ ← ایستر، جزیره‌ی.

پاسکولی[10]، جووانی (jovānni pāskoli)، ۱۸۵۵–۱۹۱۲، شاعر ایتالیائی. در جوانی سوسیالیست بود، ولی بعداً از سیاست دست برداشت، و به ادبیات پرداخت. در ۱۹۰۵ به استادی ادبیات ایتالیائی در دانشگاه بولونیا منصوب گردید. علاوه بر اشعار رمانتیک و احساساتی خودش، اشعار لاتینی و یونانی را ترجمه کرد.

پاسکویچ[11]، ایوان فیودوروویچ (ivān fiodorovic pāskevic)، یا **پاسکیویچ** (pāskievic)، ۱۷۸۲–۱۸۵۶، فیلد مارشال روسی، کنت ایروان و امیر ورشو. از پیشخدمتهای تزار پاول I بود، و در ۱۸۰۰ وارد نظام شد، و بسرعت ترقی کرد. در ← جنگهای ایران و روس در ۱۸۲۶–۲۸ فرمانده سپاهیان روس بود؛ پیروزیهایش منجر به معاهده‌ی ترکمن چای گردید (۱۸۲۸) که از طرف تزار روسیه آنرا امضا نمود. در ۱۸۲۸–۲۹، در طی دو جنگ با دولت عثمانی، قارص و ارزروم را گرفت. در ۱۸۳۰ عنوان کنت ایروان و مقام فیلد مارشالی یافت. در ۱۸۳۱ شورش لهستان را در هم شکست، و پس از سقوط ورشو، که ضربه‌ی مهلکی به استقلال لهستان بود، به مقام امیر ورشو ارتقا یافت، و نایب‌السلطنه‌ی لهستان گردید.

پاسندال[12] (pāsendāle)، شهر کوچکی نزدیک ایپر، بلژیک. در جنگ I انگلیسها با دادن تلفات فراوان آن را بچنگ آوردند (۱۹۱۷)، ولی آلمانها دوباره آنرا پس گرفتند (۱۹۱۸).

پاسنگان، کاروانسرای: ← کاروانسرا.

پاسی[13]، فردریک (frederik pāsi)، ۱۸۲۲–۱۹۱۲، متخصص فرانسوی در حقوق بین‌الملل. بعداً به روزنامه‌نگاری و تحصیل اقتصاد پرداخت، و برای مسائل مربوط بصلح کوشش فراوان کرد. در سال ۱۸۶۷ انجمنی برای داوری بین‌المللی تشکیل داد. باتفاق سر ویلیام کرمر اتحادیه‌ی داوری بین المجالس را بوجود آورد. کتابهای زیاد در باره‌ی صلح نوشت، و در سال ۱۹۰۱، با مشارکت ژ. ه. دونان، بدریافت اولین جایزه‌ی صلح نوبل مفتخر گردید.

پاسیفائه[14] (pāsifae)، در افسانه‌های یونان، زن مینوس و مادر آریادنه و فایدرا. وقتی پوسیدون نره‌گاوی برای قربانی به مینوس داد، ولی مینوس آنرا برای خود نگاهداشت. پوسیدون عشق نره‌گاو را در دل پاسیفائه جا داد، و از آنها مینوتاوروس بعمل آمد.

پاسیفلورین: ← گل ساعت.

پاسیفیسم: ← صلح‌طلبی.

پاسیفیک[15] (pāsifik) [فنـ، = صلحجو، آرام]. **۱–** اقیانوس کبیر (بجای اقیانوس پاسیفیک). **۲–** مربوط به اقیانوس کبیر.

پاسیفیک[15]، جنگ، ۱۸۷۹–۸۴، جنگ بین کشور

---

(۱)Pasteur (۲)Pastoral (۳)pasteurization (۴)response (۵)Praetorians (۶)Black Watch (۷)Royal Highlanders (۸)Pascal (۹)Paschal; Pascal (۱۰)Pascoli (۱۱)Paskevich (۱۲)Passchendale (۱۳)Passy (۱۴)Pasiphaë (۱۵)Pacific

شیلی و کشورهای پرو و بولیوی. کشمکش وقتی آغاز شد (۱۸۷۹) که دولت بولیوی قراردادی منعقد با یک شرکت شیلیائی را نقض کرد. شیلی بندر آنتوفاگاستا را گرفت (۱۸۷۹)، و جنگ اعلام شد. پرو که با بولیوی عهدنامه‌ی تدافعی داشت وارد جنگ گردید. سرانجام شیلی پیروز شد، و در ۱۸۸۳ قرارداد صلح بین پرو و شیلی، و در ۱۸۸۴ قرارداد صلح موقت بین شیلی و بولیوی منعقد گردید. بموجب این قراردادها تمام سواحل بولیوی و قسمتی از پرو به شیلی واگذار گردید، و آن دولت مزایای دیگری نیز بدست آورد.

پاسیفیک، رسوائی: ← پاسیفیک کانادائی، راه آهن.

پاسیفیک شمالی، راه آهن[1] (pāsifike)، شبکه‌ی راه آهن کشنت، که از دلوث و سنت پول در ایالت مینسوتا تا سیتل در ایالت واشینگتن و پورتلند در اورگون ممتد است. ساختمان آن در ۱۸۷۰ آغاز گردید، و طولش جمعاً ح 11'100 کم است. خطوط متعدد دیگر آنرا به دریاچه‌ی سوپریور، خلیج مکزیک، و فکب مرتبط میسازد.

پاسیفیک کانادائی، راه آهن[2]، شبکه‌ی خطوط آهن تراقاره‌ای در کانادا که در ۱۸۸۶ افتتاح شد، و یکی از وسیعترین شبکه‌های خطوط حمل و نقل جهان است. در دست مالکین خصوصی است، و در داخل کشمت امتداد دارد. طول خط اصلی (از مونترآل به ونکوور) ح 4'660 کم و طول تمام شبکه در داخل کانادا 27'365 کم میباشد. ساختمانش در ۱۸۷۴ آغاز شد. نامش وابسته بیکی از حوادث مهم تاریخ سیاسی کانادا، مربوط بسال ۱۸۷۳ و معروف به **رسوائی پاسیفیک**، میباشد، که در آن حکومت محافظه‌کار سر ج. ا. مکدانلد متهم باخذ رشوه از پیمانکاران راه آهن گردید. دولت مکدانلد مجبور باستعفا شد، و حزب محافظه‌کار در انتخابات بعدی شکست فاحش یافت.

پاسیون[3] (pāsion؛ از فنس). این لفظ (بعنوان اسم خاص) بمعنی مصائب عیسی مسیح است. موسیقی پاسیون موسیقیهائی است که برای داستانهای این مصائب و مرگ عیسی نوشته شده. قدیمترین موسیقی پاسیون را یک موسیقیدان پروتستان در ۱۵۷۳ نوشت. باخ نیز پنج پاسیون نوشته که فقط دو تای آنها باقیمانده، یکی پاسیون سَنْ ژان، که در ۱۷۲۴ در لایپزیک خوانده شد، و دیگری پاسیون سن ماتیو، که در ۱۷۳۹ در روز جمعه‌ی مقدس اجرا گردید. نیز ← نمایشهای آلام.

پاشا، کلمه‌ای ترکی، مأخوذ از کلمه‌ی فارسی پادشاه، در دولت عثمانی و چندی در ترکیه و نیز در ممالک عربی که قبلا جزء امپراطوری عثمانی بودند از القاب رسمی بود. این لقب اول بار در قرن ۱۳م میلادی پیدایش یافت. بر خلاف القاب فرنگی (کنت، بارون، سر، و غیره)، پس از نام شخص میآمد (مثل مصطفی کمال پاشا)، و موروثی نبود، و تیولی هم به دارندگان آن تعلق نمیگرفت. لقب پاشا (مانند لقب سلطان) گاهی بزنان حرمسرا و روحانیون نیز اعطا میشد. پس از برافتادن امپراطوری عثمانی، جمهوری ترکیه این لقب را چندی برای نظامیان محفوظ داشت، ولی در ۱۹۳۴ مجلس ملی کبیر استعمال آنرا بکلی موقوف نمود. در بلاد عربی نیز رفته‌رفته استعمال آن متروک شده است. دو لقب بک و افندی از لحاظ رتبه پس از پاشا قرار داشت.

پاشاکی (pāsāki)، ده (جه 3'450 سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان لفمجان، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، واقع در ۲۰ کیلومتری غ لاهیجان.

پاشنه: ← پا.

پاشیچ[4]**، نیکولا** (nikolā pāšic)، ۱۸۴۶-۱۹۲۶، سیاستمدار صربی. از ۱۹۰۳ تا زمان مرگش اختیار صربستان را در دست داشت و چندین بار نخست‌وزیر شد. طرفداری او از روسیه و مخالفتش با اتریش یکی از عوامل ایجاد جنگ I بود. در ۱۹۱۷، اتحاد صربستان، کروآسی، و سلوونیا را ترتیب داد (← یوگوسلاوی).

پاطاق، دهستان، جش بخش سر پل ذهاب، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار راه شوسه‌ی قصر شیرین به کرمانشاه؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. رود پاطاق مشروبش میکند. مرکزش، **پاطاق** (جه ۴۹۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، در یک کیلومتری جش سر پل ذهاب واقست.

پاطاق، رودی در قسمت غربی ایران که در کوههای زاگرس (= ؟ پاطاق) سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از دهستان پاطاق (کرمانشاهان)، قسمتی از دهات دهستان بشیوه را مشروب کرده در حدود میانکل به رود حلوان متصل میشود.

پاطاق، بقول بعضی از مآخذ، نام فارسی کوههای زاگرس.

پاطاق یا تنگ پاطاق (tange)، گردنه‌ی معروفی بر کنار راه کرمانشاه و قصر شیرین، بین دهات سرخه‌دیزه (۲۳ کیلومتری لغ کرند) و پاطاق (۱ کیلومتری جش سر پل ذهاب). ده پاطاق در قسمت پایین تنگ و طاق گرا بر دامنه‌ی آنست. تنگ پاطاق ظاهراً مطابق عقبه‌ی حلوان است.

پافلاگونیا[5] (pāflāgonia) یا **پافلاگونیه** (nia-)، ناحیه‌ی قدیم، ل آسیای صغیر، کنار دریای سیاه، که حالیه جزء ترکیه است. بجهت الوار، اسب، و قاطرهایش معروف بود. یونانیان در سواحلش مهاجرنشین‌هائی تأسیس کرده بودند. تحت حکومتهای ایران و مقدونیه نیمه‌مستقل بود. در ۶۵ قم بدست رومیان افتاد.

پافوس[6] (pāfos)، دو شهر قدیم، جغ قبرس. اولی را فنیقی‌ها بنا کرده بودند، و مرکز عبادت آستارته یا آفرودیته بود. دومی در زمان رومیها کرسی قبرس بود.

پاک، عید: ← فصح، عید.

پاکتولوس[7] (pāktolos)، رود کوچکی در لیدیای قدیم، غ قسمت مرکزی آسیای صغیر، در ترکیه‌ی حالیه. بجهت شنهای طلادارش معروف بود. (← میداس).

پاکر[8] (pākor). **پاکر I:** ← ارد I. **پاکر II:** ← اشکانیان.

پاکس[9] (pāks)، در دین روم، الاهه‌ی صلح.

پاکساز[10] (pāk.sāz)، ماده‌ای که به زدودن چرکی و ناپاکی کومک میکند. صابون پاکساز خوبی است، ولی عیبهائی نیز دارد، از جمله اینکه با بعضی از املاح موجود در آب سخت ترکیبات غیر محلول میسازد که از اثر پاکسازی آن میکاهد؛ و دیگر اینکه در محلولهای اسیدی که در صنعت بکار میروند تجزیه میشود، و اسیدهای چرب صابون رسوب میکنند. آزمایشهای مربوط به ساختن پاکسازهای مصنوعی پیش از نیمه‌ی قرن ۱۹م در فرانسه شروع شد، و این کار در جنگ I بدست آلمانها بسط یافت، ولی ساختن پاکسازهای شیمیائی بمقدار زیاد از ۱۹۳۵ ببعد رواج گرفت. در سالهای اخیر چندین نوع پاکساز مصنوعی ساخته شده است، که بعضی از آنها پاکسازهای واقعی هستند، و برخی اثر پاک‌کننده‌ی ماده‌ی دیگری را کامل میکنند، و آنها را با مواد دیگری (چون خمیر دندان، مواد پلشت‌بر، و محلولهائی که برای از بین بردن مسمومیت میوه‌ها و سبزیهای سمپاشی شده مصرف میشود) مخلوط میکنند. عمل پاکسازها ناشی از اینست که کشش سطحی آب را تقلیل میدهند.

پاکستان (pākestān)، کشور جمهوری (۹۴۴'۶۷۰ کمه؛ جه ح 81'000'000)، ج آسیا، در شبه جزیره‌ی هندوستان، پایتختش کراچی. در ۱۹۴۷ تأسیس شد. پاکستان جزء جامعه‌ی ملل مشترک المنافع بریتانیا است. از جنبه‌ی سیاسی فدراسیونی است از دو ایالت پاکستان غربی و پاکستان شرقی، که سرزمین هند آنها را از هم جدا میکند، و حد اقل فاصله‌ی آنها بخط مستقیم 1'480 کم است. شهرهای عمده‌ی جمهوری پاکستان عبارتند از کراچی، لاهور (کرسی پاکستان غربی)، داکا (کرسی پاکستان شرقی)، چیتاگونگ، حیدرآباد، راولپیندی، ملتان، لیالپور، سیالکوت، و پیشاور.

پاکستان غربی (مشتمل بر ح ۶/۷ وسعت و ۳/۷ جمعیت) کنار دریای عربستان و از غ به ایران و افغانستان و از ش به هند محدود است، و مشتمل بر بلوچستان، پنجاب غربی، سند، و ایالت مرز شمال غرب است. قسمتی از آن بیابان است، و مشتمل بر دشت پهناوری است که رود سند آنرا آبیاری میکند. پاکستان شرقی (ح ۱/۷ وسعت و ۴/۷ جمعیت) منطبق بر بنگال شرقی (← بنگاله) و کنار خلیج بنگال واقع است، و از غ و ل به هند محدود است، و از ش در دلتای حاصلخیز گنگ و براهماپوترا از برمه جدا میشود. اقلیمش در سراسر سال گرم و مرطوب است. بارانهای فراوان مساعد با زراعت برنج و چای میباشد.

پاکستان کشوری زراعتی است، ح ۴/۵ کارگران بکارهای کشاورزی اشتغال دارند، و ۳/۵ درآمد ملی کشور از این راه حاصل میشود. طرق زراعت ابتدائی است. چهار محصول زراعتی عمده برنج و ژوت (پاکستان شرقی) و گندم و پنبه (پاکستان غربی) است. پاکستان شرقی بزرگترین تولیدکننده‌ی جهانی ژوت است. صدور ژوت بزرگترین منبع تحصیل ارز خارجی است. شکر و پنبه و چای نیز از پاکستان صادر میشود؛ توتون نیز از محصولات مهم است. از منابع معدنی عمده میتوان بوکسیت، کرومیت، زغال سنگ، و آهن را نام برد. وسایل ارتباطی مشتمل بر 11'340 کم راه آهن، ح 97'000 کم جاده‌ی شوسه، و ح

(۱)Northern Pacific Railway (۲)Canadian Pacific Railway (۳)Passion (۴)Pashitch (۵)Paphlagonia (۶)Paphos (۷)Pactolus (۸)Pacorus (۹)Pax (۱۰)detergent

۴٬۲۰۰ کم راه آبی است. حمل و نقل هوائی دایر میباشد. بنادر عمده‌ی پاکستان کراچی و چیتاگونگ است.

جمعیت پاکستان غربی مرکب از گروههای نژادی مختلف است که هر یک کمابیش در ناحیه‌ای ساکن شده‌اند. از آن جمله اند پتهانها (ناحیه‌ی مرز شمال غربی و بلوچستان شمالی)، که بزبان پشتو تکلم میکنند؛ بلوچها (← بلوچستان)؛ براهوئی؛ راجپوتها؛ و جاتها. در پاکستان شرقی نژاد بنگالی اکثریت دارد.

پاکستان یک کشور اسلامی است، و اکثریت با اهل تسنن است (یک شیعه در مقابل ۱۱ سنی). گروهی نیز مذهب اسماعیلی دارند، و ح ۲۰۰٬۰۰۰ تن قادیانی هستند. بعلاوه ح ۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ پیرو آیین هندو هستند (۹۴٫۶٪ آنان در پاکستان شرقی). جمعی از پارسیان نیز در پاکستان سکنی دارند.

زبانهای رسمی اردو (پاکستان غربی) و بنگالی (پاکستان شرقی) است، ولی انگلیسی رواج فراوان دارد. در پاکستان غربی زبانهای پنجابی، پشتو، و سندی نیز زبانهای مهم ناحیه‌ای بشمار میروند. گروههای کوچکی نیز بزبانهای دراویدی، تبتی-چینی، و غیره تکلم میکنند.

تاریخ

پاکستان در ۱۴ ماه اوت ۱۹۴۷ که امپراطوری بریتانیا در هند تجزیه شد بوجود آمد. تاریخ سابق دو جزء شرقی و غربی پاکستان تا حد زیادی همان تاریخ انتشار اسلام در هند است، و برای اطلاع از آن بایستی به مقاله‌ی هند و مقالات مربوط به هر یک از شهرها و نواحی پاکستان که ذکر آنها در مقاله‌ی حاضر گذشت رجوع کرد. در قرن ۸م میلادی، مسلمانان دین اسلام را بنواحی جنوبی سرزمین پاکستان غربی کنونی آوردند؛ در قرن ۱۰م هجری، کشورگشایان مسلمان از جانب لغ از طریق گردنه‌ی خیبر گذشتند، و قسمتهای شمالی پاکستان غربی را متصرف شدند؛ گروهی از ایشان بطرف پاکستان شرقی کنونی روانه شدند، و میلیونها نفر مردم را بدین اسلام درآوردند. نیرو و فرهنگ اسلامی در هندوستان در دوره‌ی تسلط تیموریان هند باوج خود رسید، و قسمت عمده‌ی هندوستان تا زمان تسلط بریتانیا در دست امرای مسلمان بود. با پیدایش نهضت ملی هندی، قدرت بریتانیا به مخاطره افتاد. نهضت استقلال‌طلبی در آغاز مترادف با احیای ملیت هندو تلقی شد، و عکس العمل آن تأسیس "اتحادیه‌ی اسلامی سراسر هند" (← مسلم لیگ) در ۱۹۰۶ بود. در ۱۹۳۰، ← محمد اقبال لاهوری، شاعر و فیلسوف معروف، فکر تأسیس دولت مستقل اسلامی را ترویج کرد، و مسلم لیگ در ۱۹۴۰ این فکر را تصویب نمود. رهبران بزرگ کنگره‌ی ملی هند (مانند گاندی) میکوشیدند که مسلمانان و هندوان را با تشکیل دولت مستقل واحد موافق سازند، ولی در نتیجه‌ی حرارت و مهارت ← محمد علی جناح، پیشوای بزرگ مسلمانان، که قبلا نیز عضو کنگره‌ی ملی هند بود، تأسیس یک دولت مسلمان مستقل قطعیت یافت.

با نزدیک شدن موعد تجزیه‌ی امپراطوری بریتانیا در هند و کمی بعد از آن، هراس فوق العاده بر اقلیتهای ساکن نواحی مختلف چیره شد، و مهاجرتها و فرارهای دسته‌جمعی آغاز گردید، و بازار کشتار و تاراج نیز گرم شد. پاکستان در میان این اوضاع آشفته تأسیس شد، و جناح در رأس آن قرار گرفت، و بر اوضاع مسلط شد، و نظم و قانون را مستقر کرد، و اعتماد و خوشبینی مردم بازگشت. اما اختلافات هند و پاکستان جنگ بین دو مملکت جدید التأسیس را قریب الوقوع ساخت، زیرا آنچه تقسیم شده بود هند بریتانیا بود، و ممالک نواب‌نشین مخیر بودند که به یکی از دو مملکت هند و پاکستان ملحق شوند. در کشمیر، که فرمانروای آن سرانجام به هند پیوست، زد و خورد درگرفت، و پای سپاهیان هند و پاکستان در کار آمد. در اول ژانویه‌ی ۱۹۴۹ فرمان آتش‌بس داده شد، ولی قسمت اعظم و آبادتر کشور متنازع فیه در دست هند ماند.

بهنگام تأسیس کشور پاکستان، مجال طرح و اتخاذ یک قانون اساسی نبود، و تا ۱۹۵۶ پاکستان یکی از دومینیونهای بریتانیا و از جنبه‌ی نظری تحت سلطنت جورج VI (و بعداً الیزابت II) بود، ولی رئیس واقعی مملکت فرماندار کل بود، که نایب شاه انگلستان محسوب میشد. اولین کسی که با این عنوان بر پاکستان فرمانروائی کرد جناح (فة سپتامبر ۱۹۴۸) بود، که بیش از یک سال پس از تأسیس پاکستان زنده نماند. پس از مرگ وی، نخست‌وزیرش لیاقت علی خان بر سر کار ماند، و مواجه با مسائل دشواری از قبیل کمبود غذا و کشمکش بین مناطق مختلف و مسئله‌ی کشمیر بود. وی بدست یک نفر افغانی بقتل رسید (۱۹۵۱)، و یک دوره‌ی تزلزل سیاسی آغاز گردید که سبب عمده‌ی آن رقابت رهبران سیاسی مناطق مختلف مخصوصاً بنگالیان پاکستان شرقی با پاکستان غربی بود. در ۱۹۵۲–۵۳ اختلافات مذهبی و سیاسی در پاکستان غربی سبب بروز انقلابی شد که بهانه‌ی آن جهاد با احمدیه یا قادیانیه بود، که فرد برجسته‌ای از ایشان، سر محمد ظفرالله خان، وزارت خارجه را داشت. در نتیجه، غلام محمد پنجابی که فرماندار کل بود نخست‌وزیر بنگالی خود را برکنار کرد، و محمد علی بنگالی را بجای او گماشت. مجلس مؤسسان، که اکثریت آن با بنگالیان بود، محمد علی را دست‌نشانده‌ی غلام محمد میشمرد، و با گذراندن قانونی اختیارات فرماندار کل را محدود کرد. فرماندار کل مجلس مؤسسان را که پس از هفت سال هنوز نتوانسته بود قانون اساسی پاکستان را تنظیم کند منحل کرد. محمد علی در نخست‌وزیری باقی ماند و کسانی چون ژنرال اسکندر میرزا و ژنرال محمد ایوب خان (فرمانده کل قوی) را در دولت داخل کرد (۱۹۵۴). دومین مجلس مؤسسان در ۱۹۵۵ تشکیل گردید، و قانون اساسی را تصویب کرد (فوریه‌ی ۱۹۵۶)، و بموجب آن رئیس مملکت عنوان رئیس جمهور یافت، و اسکندر میرزا، که در ۱۹۵۵ جانشین غلام محمد شده بود، بعنوان اولین رئیس جمهوری پاکستان انتخاب گردید، و مجلس مؤسسان عنوان پارلمان موقت یافت. بر طبق قانون اساسی، رئیس جمهور در واقع عنوانی تشریفاتی و اداره‌ی امور در دست دولت بود، و این امر اسکندر میرزا را خوش نمی‌آمد، و در طی دو سال و نیم چهار بار نخست‌وزیر را تغییر داد، و سرانجام در ۷ اکتبر ۱۹۵۸ بدست ارتش پارلمان‌را منحل و قانون اساسی را لغو کرد، و سپس وادار به استعفا شد، و ریاست جمهور را به ژنرال محمد ایوب خان سپرد (۲۷ اکتبر) و از کشور خارج گردید، و ژنرال ایوب خان ریاست وزرا را نیز خود بدست گرفت. حکومت نظامی برقرار گردید (و تا تابستان ۱۹۶۲ ادامه داشت) ولی از سپردن کارها بدست نظامیان خودداری شد. برنامه‌های اصلاحی طرح و بموقع اجرا گذاشته شد. در ۱۹۵۹ انتقال پایتخت از کراچی به محلی در نزدیکی راولپیندی آغاز گردید.

پاکستان در ۱۹۵۴ به سیتو و در ۱۹۵۵ به پیمان بغداد پیوست، و در ۱۹۵۹ یک پیمان نظامی با کشمة منعقد نمود. بزرگترین مشکل سیاست خارجی پاکستان مسئله‌ی کشمیر است.

پاکسوس یا **پاکسوی**، از ← جزایر یونیانی.

پاکس یولیا، پرتغال: ← بژا.

پاکل (pākal)، ده (جمع ۱٬۵۲۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان یکم، واقع در ۱۱ کیلومتری ج آستانه. محصولش چغندر قند و انگور است.

پاکوفته (pākufte)، فرسودگی یا ریختگی پایین دیوار بر اثر رطوبت یا فشار. فرورفتگی حاصل را بوسیله‌ی تیغه یا دست‌چین با ملاط محکم پر میکنند.

پاگان[1]، شهر ویران، برمه‌ی علیا، بر رود ایراوادی. از قرن ۱۱م تا ۱۲۸۷ پایتخت سلسله‌ای از سلاطین برمه بود. معابد ویران جالب دارد.

پاگانینی[2]، **نیکولو** (nikolo pāgānini)، ۱۷۸۲–۱۸۴۰، ویولن‌نواز ایتالیائی، که عموماً بزرگترین ویولن‌نوازی که تا کنون پا بعرصه‌ی وجود گذاشته محسوب میشود. آغاز کارش در مولدش، جنوا، بود، و بعنوان طفلی اعجوبه شاخص شد. در ۱۸۰۵–۱۳، ابتدا در لوکا و سپس در فلورانس، ویولن‌نواز دربار خواهر ناپلئون بود. در ۱۸۱۳ این منصب را رها کرد، و برای نخستین بار در میلان نوازندگی کرد، و شهرتش بخارج ایتالیا رسید. در ۱۸۲۸ به خارجه سفر کرد؛ در وین توفیق خارق العاده یافت، و سپس به آلمان (۱۸۲۹–۳۱)، فرانسه (۱۸۳۱)، انگلستان (۱۸۳۱)، بلژیک، و هلند رفت، و سراسر اروپا را غرق اعجاب و تحسین ساخت، و ثروتی عظیم گرد آورد. در ۱۸۳۴ به ایتالیا بازگشت، و در پارما اقامت گزید. در سالهای آخر عمر دوچار بیماری و مشکلات مالی گردید، و سرانجام در نیس بمرض سل حنجره درگذشت. پاگانینی با استفاده از تدابیر فنی ممکن هنر ویولن‌نوازی را بکمال رسانید. چندین سونات و کنسرتو از او بجا مانده، ولی معروفترین آثارش از جنبه‌ی آهنگسازی کاپریس‌های ۲۴گانه‌ی او برای ویولن تنها است، که شومان و لیست آنها را برای پیانو نقل کردند، و برامس ۲۸ واریاسیون بر یکی از آنها نوشت.

پاگروم[3] (pāgrom)، کلمه‌ی روسی، که اصلا بمعنی آشوب و بلوا است، ولی اصطلاحاً در مورد حمله به یهودیان روسیه یا سرزمینهای تحت استیلای آن دولت بکار میرود. پیش از سال ۱۸۸۱ پاگروم نادر بود، ولی پس از کشته شدن آلکساندر II پاگرومهای بسیار در ج و جغ روسیه روی داد، و در بسیاری از موارد سربازان و پاسبانان از تعرض

(۱)Pagan (۲)Paganini (۳)pogrom

به یهودیان جلوگیری نمیکردند. پاگرومهای سال‌های ۱۸۸۱–۸۲ و ۱۹۰۳–۲۱ بسیار شدید بود. پس از انقلاب بیحاصل سال ۱۹۰۵ بر تعداد و شدت پاگرومها افزوده شد، زیرا حکومت تزاری سعی داشت که خشم انقلابی توده‌های مردم را متوجه یهودیان سازد. بعد از انقلاب روسیه نیز در سال‌های ۱۹۲۰–۲۱ پاگرومهائی در اوکرائین و روسیه‌ی سفید از طرف مخالفین بولشویسم برپا گردید.

پاگوپاگو[1] (pāgo–) یا **پانگوپانگو** (pāngo–)، دهکده (جه ۱٬۶۱۰)، ج‌ش توتوئیلا، ساموآی امریکا، تنها بندر بارگیری در ساموآی امریکا.

پاگودا[2] (pāgodā)، نامی که در خاور دور بر بناهائی برج‌مانند و چندطبقه اطلاق میشود، که معمولا

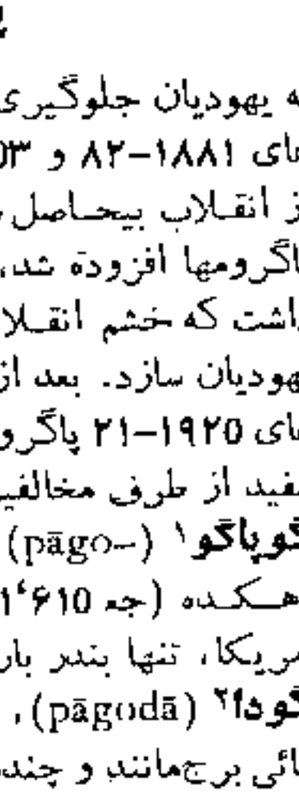

پاگودا (کانتون)

بخشی از یک صومعه یا معبد بشمار میرود، و زیارتگاه است. پاگوداهای هندوستان بیشتر بشکل هرم ساخته شده، و با حجاریها و پیکره‌های بسیار زینت یافته است. در چین پاگودا را هشت ضلعی و تا ۱۵ طبقه و از آجر میسازند، و بنا هر چه بالاتر میرود باریکتر میشود. بر گرداگرد هر طبقه، قرنیز پهنی است که لبه‌ای رو ببالا دارد، و روی آن از سفال پوشیده شده است. رویه‌ی پاگوداهای چینی اغلب با کاشیهای رنگین زینت شده است. برخی از آنها منسوب به دوران سلسله‌ی تانگ (۶۱۸–۹۰۶) میباشد. ژاپنیها ساختن پاگودا را، همراه با کیش بودا، از چین آموختند. پاگوداهای ژاپنی چهارگوش است؛ از چوب ساخته شده؛ و معمولا پنج طبقه دارد. این پاگوداها نمونه‌های درخشانی از صنعت نجاری است.

پالا، آهوی افریقائی: ← ایمپالا.

پالاتسکی[3]، **فرانتیشک** (frāntišek pālātski)، ۱۷۹۸–۱۸۷۶، مورخ و از رهبران ملی چک. اثر تاریخی عمده‌اش تاریخ بوهم است در ۵ جلد (بزبان آلمانی، ۱۸۳۶–۶۷؛ بزبان چک ۱۸۴۸–۶۷)، که در هدایت بیداری ملی چکها تأثیری شگرف داشته است.

پالاتین: ← کاخنشین.

پالاتینا[4] (pālātinā)، آلمانی **پفالتس** (pfālts)، نام دو ناحیه در آلمان که از جنبه‌ی تاریخی (نه جغرافیائی) بیکدیگر پیوستگی دارند. یکی **پالاتینای راین** (rāyn) [آلمانی **راینپفالتس** (rāyn-pfālts)] یا **پالاتینای سفلی** [آلمانی **نیدرپفالتس** (nider–)] که اغلب آنرا مطلقاً پالاتینا خوانند، و دیگر **پالاتینای علیا** [آلمانی **اوبرپفالتس** (ober–)]. پالاتینای راین از طرف غ از رود راین تا فرانسه و سار ممتد و کرسی آن نویشتات آن در هارت (noyštāt ān der hārt) است. از شهرهای مهم دیگرش لودویگسهافن و شپایر می‌باشد. زراعت رایج و تاکستانهای آن معروفست. تا ۱۹۴۵ جزء باواریا بود، و در ۱۹۴۶ بخشی (۵٬۴۶۷ کمه؛ جه ۱٬۰۴۷٬۸۴۴) از راینلاندپفالتس گردید. پالاتینای علیا ایالتی (۹٬۶۴۵ کمه؛ جه ۸۹۶٬۵۲۰) از باواریا است، و از طرف ش بواسطه‌ی سه جنگل بوهمی از چکوسلواکی جدا میشود. کرسی آن رگنسبورگ است. زراعت معمول میباشد.

تاریخ. پالاتینا از منصب کنت پالاتین (← کاخنشین) نام گرفته است. امپراطورهای قرون وسطائی در قسمتهای مختلف آلمان کاخهائی داشتند که بتناوب در آنها اقامت میکردند، و در غیاب آنها کنتهای کاخنشین بنمایندگی آنان باداره‌ی امور میپرداختند. در قرن ۱۲م، امیرنشین وسیعی از قلمرو کنتهای کاخنشین لورن و راین تشکیل یافت که به پالاتینا (بعدها پالاتینای راین) معروف گردید. در ۱۲۱۴، پالاتینای راین (که در آن زمان مشتمل بر قسمت اعظم بادن و هسن بود، ولی اسقف‌نشین شپایر خارج آن بود) به سلسله‌ی ویتلسباخ از دوکهای باواریا منتقل شد، و این سلسله پالاتینای علیای کنونی را نیز به قلمرو خود ملحق نمود. از قرن ۱۴م تا ۱۷۷۷ متصرفات سلسله‌ی ویتلسباخ منقسم بین دو شاخه‌ی اصلی این خاندان بود: شاخه‌ی ارشد بر دو پالاتینا و شاخه‌ی دیگر بر باواریا حکمفرمائی داشت. در ۱۳۵۶ کنتهای کاخ‌نشین پالاتینا از برگزینندگان امپراطوری مقدس روم شدند، و این کنتها عنوان کاخنشین برگزیننده یافتند، و قلمرو آنها به پالاتینای برگزینندگی [آلمانی کورپفالتس (kurpfālts)] معروف شد. در ۱۴۰۰، روپرت که کاخنشین برگزیننده بود به امپراطوری رسید، و بعد از مرگ (۱۴۱۰) وی، شاخه‌ای که فرمانروائی پالاتینا را داشت بچند شعبه منقسم گردید، که هر یک سرزمینهائی در تصرف داشتند، از قبیل شعبه‌های زیمرن (zimern)، تسوایبروکن، نویبورگ، و زولتسباخ (zoltsbāx). پالاتینای راین در قرون ۱۵م و ۱۶م رونق داشت، و مرکزش، **هایدلبرگ**، از مراکز رنسانس و اصلاح مذهبی در آلمان بود. در ۱۶۱۹، برگزیننده فردریک V (← **فردریک پادشاه زمستانی**) بسلطنت بوهم انتخاب شد، و این امر جنگ سی‌ساله را تسریع کرد؛ فردریک مغلوب شد (۱۶۲۰)، و پالاتینای علیا و حق برگزینندگی از فردریک سلب و به باواریا منتقل گردید (در ۱۶۴۸ حق رأی تازه‌ای برای جانشین فردریک ایجاد شد). پالاتینا در جنگ سی‌ساله سخت آسیب دید، و در جنگ اتحاد بزرگ بکلی بدست فرانسه ویران شد (۱۶۸۸–۸۹). در ۱۷۷۷ شاخه‌ی خاندان ویتلسباخ در باواریا منقرض شد، و ماکسیمیلیان، دوک تسوایبروکن، که در ۱۷۹۹ جلوس نمود تمام اراضی متعلق به خاندان ویتلسباخ را تحت فرمان آورد، ولی اراضی غرب رود راین در تصرف فرانسه بود. در ۱۸۰۳، ماکسیمیلیان اراضی پالاتینا واقع در ش راین را به بادن، هسن، و ناسو واگذار کرد، ولی در ۱۸۰۶ پادشاه باواریا گردید، و در کنگره‌ی وین (۱۸۱۵) اراضی پالاتینای راین حالیه نصیب وی شد، و این اراضی تا ۱۹۴۵ جزء باواریا بود.

پالادیو[5]، **آندرئا** (āndreā pālādio)، ۱۵۱۸–۸۰، معمار ایتالیائی در عهد رنسانس؛ مت ویچنتسا. دو کلیسای مهم در شهر ونیز ساخته، اما بیشتر بناهای او در ویچنتسا و حوالی آن برپا شده است. سبک معماریش بر اساس معماری کلاسیک رومی است، و عظمتی در آن بچشم میآید. با این وصف، در ساختن بناها بیشتر مواد ساده‌ای از قبیل آجر و گچ بکار برده است. در قرن ۱۷م، سبک پالادیو، بدست اینیگو جونز، به انگلستان برده شد، و معماران دوره‌ی جورجی سخت از آن پیروی کردند. پالادیو کتابی بنام مقالات چهارگانه‌ی معماری (۱۵۷۰)، حاوی طرحهای بسیار و نظریات خود در باره‌ی معماری، نوشت، که در ۱۷۱۳ در انگلستان ترجمه و طبع شد، و در معماری آن کشور تأثیر بسیار بجا گذاشت. یکی از طرحهای پالادیو که بارها مورد تقلید قرار گرفته طاقنمائی است که بر ستونهای کوچکی قرار دارد، و ستونهای بزرگتری آنرا در میان گرفته‌اند.

پالادیوم[6] (pālādiom)، عنصر فلزی کمیاب نقره‌فام براق (علامت شیمیائی Pd؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). مقاومتش در مقابل خوردگی زیاد است. از فلزات گروه طلای سفید است، و بحالت سنگ معدن یافت میشود. میتواند بمقدار زیاد ئیدروژن جذب کند. در آبکاری و در آلیاژها با طلا و طلای سفید بکار میرود.

پالادیوم[7]، [ینه، = متعلق به پالاس]، در دین یونان و روم، مجسمه‌ی باستانی مقدس پالاس آتنه. پالادیوم هر شهر حافظ امنیت آن بود. پالادیوم شهر تروا، تا پیش از اینکه دیومدس و اودوسئوس آنرا بدزدند، شهر را حفظ کرد، سرقت آن سبب سقوط تروا گردید.

پالاس[8] (pāllās)، در اساطیر یونان. **۱–** لقب آتنه (بمناسبت غولی باین نام که بدست وی کشته شد). **۲–** غولی که بدست آتنه کشته شد. **۳–** یکی از تیتانها؛ پسر کرئوس، شوهر ستوکس، و پدر نیکه.

پالاس آتنه: ← آتنه

پالافوخ[9]، **خوسه د** (xose de pālāfox)، ۱۷۷۶؛ –۱۸۴۷، ژنرال اسپانیولی در جنگ شبه جزیره. شهرت او از این جهت است که با گروهی از مردم و روستائیان، بدون آمادگی قبلی، دلیرانه از ساراگوسا دفاع کرد (۱۸۰۸–۹). در ۱۸۳۴ عنوان دوک ساراگوسا یافت.

پالافوخ ای مندوثا[10]، **خوان د** (xuān de pālā-fox i mendoţā)، ۱۶۰۰–۵۹، کشیش اسپانیائی و مأمور مستعمراتی اسپانیا در مکزیک. در ۱۶۴۲ موقتاً نایب‌السلطنه شد. با قدرت حکومت کرد، ولی بسبب منازعاتی که بین او و یسوعیان روی داد به اسپانیا گریخت (۱۶۴۹).

پالاماس[11]، **کوستس** (kostes pālāmās)، ۱۸۵۹–۱۹۴۳، شاعر یونانی، دبیر دانشگاه آتن (۱۸۹۷–۱۹۴۳). از آثارش دوازده گفتار کولی (۱۹۰۷) است.

پالامدس[12] (pālāmedes)، در اساطیر یونان، از پهلوانان جنگ تروا. اختراع ترازو، بازی نرد، الفبا، و منارة البحر بدو منسوب است.

پالانه (pālāne)، در اصطلاح بنائی، تیغه‌ی خشتی یا آجری که، برای استحکام بیشتر، بر پشت

(۱)Pagopago; Pangopango (۲)pagoda (۳)Palacky (۴)Palatinate (۵)Palladio (۶)palladium (۷)Palladium (۸)Pallas (۹)Palafox (۱۰)Palafox y Mendoza (۱۱)Palamas (۱۲)Palamedes

طاقهای آجری یا خشتی احداث میکنند. طاقهای کاروانسراهای عباسی بر اثر احداث پالانه‌های متعدد بجا مانده است.

پالاو[1] (pālă)، دسته‌جزیره (۴۹۰ کم؛ جه ۵°-۹۰°)، غ قکه، جزء جزایر کارولین. مشتمل بر چهار جزیره‌ی آتشفشانی و بسیاری جزایر کوچک مرجانی است. در جه II از پایگاههای دریائی عمده‌ی ژاپن بود.

پالاوان[2] (pālāwān)، جزیره (۱۱°۷۸۰ کم؛ جه ۴۳°۸۱۳)، جزایر فیلیپین، ل بورنئو، بین دریای سولو و دریای چین جنوبی. محصولاتش برنج، غلات، توتون، و کوپرا است.

پالئوزوئیک[3]، **دوران** (pāleozoik؛ فنـ) یا **دوران اول**، یکی از تقسیمات بزرگ ازمنه‌ی زمینشناسی که احتمالاً ح ۳۰۰ میلیون سال طول کشیده است. این دوران بدوره‌های کامبرین، سیلورین، دوونین، کربونیفر، و پرمین تقسیم میشود. در ایران از دوره‌های اولیه‌ی پالئوزوئیک (کامبرین و سیلورین) آثار کمی مشهود است. در دوونین و کربونیفر دریاها وسعت و عمق بیشتری یافته و سنگهای آهکی رسوب کرده است. بر خلاف اروپا و امریکا، درین موقع زغال سنگ در ایران تشکیل نشده است. در آخر دوران، حرکات کوهزائی تغییراتی در سطح زمین ایجاد کرده است. اوایل دوران پالئوزوئیک از حیث جانوران بی‌مهره غنی بوده. دوزیستان در دوره‌ی دوونین و خزندگان در دوره‌ی کربونیفر پدید آمده‌اند. در این دوران موجودات گیاهی بحد اعلای وفور رسیده‌اند.

پالئوسن، دوره‌ی (pāleosen): ← الوسن، دوره‌ی.

پالئوگرافی[4] (pāleografi؛ فنـ)، علم بخطوط باستانی: ← خط میخی؛ الفبا؛ کتیبه‌نگاری.

پالئولوگ، سلسله: ← پالایولوگوس.

پالئولیت[5] (pāleolit) [از یو، = سنگ نخستین]، نام هر یک از ابزار اولیه‌ی انسان که از سنگهای سخت (مانند چخماق یا کوارتزیت) بوسیله‌ی "پرانیدن در اثر ضربه" ساخته شده، و در رسوبات رودخانه‌ها و غارهای پناهگاه بشر اولیه بدست آمده است. پالئولیتها غیر صیقلی هستند، و مشتمل بر ساده‌ترین اشکال ابزار بریدن، تراشیدن، و سوراخ کردن میباشند، و از بعضی بعنوان تبر و از برخی بعنوان سر تیر استفاده میشده است. بقایای حیوانات از بین‌رفته که همراه آنها بدست آمده حاکی از قدمت فوق العاده‌ی آنهاست (از دوره‌ی پالئولیتیک).

پالئولیتیک، دوره‌ی: ← عصر حجر قدیم.

پالئونتولوژی (pāleontoloji؛ از فنـ) یا **دیرین‌شناسی**، علم بآثار موجودات زنده در زمانهای گذشته‌ی زمینشناسی که بوسیله‌ی بررسی در فسیل‌ها (← فسیل)، که مشخص هر یک از دوره‌ها و زمانهای طبقات زمین و چینه‌های آن هستند، حاصل میشود.

پالایش: ← تصفیه.

پالایمون[6] (pālāymon)، خدای یونانی دریا، حامی کشتیها.

پالایولوگوس[7] (pālāyologus؛ لتـ) یا **پالئولوگ** (pāleolog؛ فنـ)، سلسله‌ی سلاطین یونانی امپراطوری بیزانس، که در ۱۲۶۱–۱۴۵۳ فرمانروائی کردند. از آن جمله اند میخائیل VIII، آندرونیکوس II، آندرونیکوس III، یوحنای V، یوحنای VI، آندرونیکوس IV، مانوئل II، یوحنای VII، یوحنای VIII، و قسطنطین XI. فرمانروایان این سلسله مردمی بافرهنگ بودند، و در احیاء تمدن و فرهنگ یونانی کوشش بسیار کردند.

پالدینگ[8]، **جیمز کرک** (jeymz kërk pāl-ding)، ۱۷۷۹–۱۸۶۰، نویسنده‌ی امریکائی و وزیر دریاداری. در نوشتن سلمکاندی با و. اروینگ همکاری داشت. داستان هجائی جان بول در امریکا (۱۸۲۵) و زندگینامه‌ای از واشینگتن ازوست.

پالرم، سیسیل، ایتالیا: ← پالرمو.

پالرمو[9] (pālermo)، فنـ **پالرم** (pālerm)، شهر (جه ۴۷۷°۴۲۱؛ با حومه ۴۹۰°۶۹۲)، کرسی و بزرگترین شهر و بندر سیسیل، ایتالیا، بر گوشه‌ی دشت حاصلخیز کونکا د/اورو (konkā doro) در ساحل لغ جزیره. صادراتش مرکبات و شراب است. بین قرون ۸م و ۶م قم (احتمالا بدست فنیقیان) تأسیس شد، و بعدها پایگاه نظامی کارتاژیها بود تا در ۲۵۴–۲۵۳ قم بتصرف رومیان درآمد. در ۵۳۵ بم–۸۳۱ بم در تصرف دولت بیزانس بود، و سپس بدست اعراب افتاد، و در ۱۰۷۲ نورمانها آن را تسخیر کردند و پایتخت سیسیل قرار دادند. رونق فرهنگی و اقتصادی آن در دوره‌ی تسلط اعراب آغاز شد، و در سلطنت امپراطور فردریک II باوج رسید (قرن ۱۳م). شورش نماز شامگاهان سیسیل در پالرمو آغاز گردید (۱۲۸۲). از لحاظ آثار معماری ثروتمند است، و تأثیر سبکهای بیزانسی و عرب و نورمانی در کاخها و کلیساهای آن در هم آمیخته است. در جه II خسارت فراوان دید. دانشگاهش در ۱۸۰۵ تأسیس شد.

پالرمو[9]، **سنگ**، سنگ دیوریت که احتمالا در قرن ۲۸م قم منقوش شده و شامل فهرستی از سلاطین مصر قدیم است. قسمتی در پالرمو (ایتالیا) و قسمتی در قاهره است.

پالسترینا[10]، **جووانی پیرلویجی دا** (jovānni pierluiji dā pālestrinā)، معروف به **امیر موسیقی**، ح ۱۵۲۴–۹۴، آهنگساز ایتالیائی. به پیروی از تصمیم شورای ترانت، سه ماس تصنیف کرد (۱۵۶۵)، و بدین طریق، سطحی عالی برای موسیقی کلیسائی برقرار نمود. بپاداش این عمل، پاپ او را بسمت آهنگساز کور دربار پاپ منصوب کرد. معمولا اولین آهنگسازی بشمار میآید که هنر موسیقی را با عُلم آن وحدت بخشید. بین ۹۰ و ۱۰۰ ماس، ح ۶۰ موته، سرودهای مذهبی، و آثار دیگر تصنیف نمود.

پالگریو[11] **فرانسیس ترنر** (frānsis tërnər pāl-greyv)، ۱۸۲۴–۹۷، شاعر انگلیسی. در ۱۸۸۵ در آکسفرد استاد شعر شد. نامش بسبب منتخبات اشعار معروف به گنجینه‌ی زرین بهترین ترانه‌ها و اشعار غنائی زبان انگلیسی (۱۸۶۱) که فراهم کرد باقی مانده است.

پالما یا پالما د مالیورکا[12] (pālmā de mālior-ka)، دریابندر (جه ۱۳۶°۸۱۴)، کرسی جزیره‌ی مایورکا و شهر عمده‌ی جزایر بالئار، اسپانیا. کلیسای جامع سبک گوتیک (بنای ۱۲۲۹) و بقایای قلعه‌ای از دوره‌ی مورها دارد.

پالمبانگ[13] (pālembāng)، شهر و بندر (جه در ۱۹۵۵ تخمیناً ۲۸۵°۰۰۰)، بر ج‌س سوماترا، اندونزی؛ بر رود موسی (musi)؛ بزرگترین شهر جزیره. مرکز داد و ستد کائوچو و نفت و زغال است. در قرن ۸م پایتخت سلسله‌ی پادشاهان هندی سریویجایا در سوماترا بود.

پالم بیچ[14] (palm bic)، انگلا **پام بیچ**، شهر (جه ۳°۸۸۶)، ج‌ش ایالت فلوریدا، کشمت، در جزیره‌ی باریکی کنار ساحل ایالت. تفرجگاه مخصوص ثروتمندان.

پالمر[15] (pālmer). برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین صورت بشناسید بضبط صحیح آن پامر (pāmər) رجوع کنید.

پالمرستون[16] (pālmerston)، شهرت فارسی **هنری جان تمپل**، ملقب به (سومین) **وایکاونت پامرستن** (henri jān tempəl, *vāykānt pā-mərstən)، ۱۷۸۴–۱۸۶۵، سیاستمدار انگلیسی. در ۱۸۳۰–۴۱ وزیر خارجه بود، و سیاستی آزادی‌خواهانه داشت (مثلا به استقلال بلژیک کومک کرد). دو بار نخست‌وزیر بود (۱۸۵۵–۵۸، ۱۸۵۹–۶۵)، و جنگ کریمه (۱۸۵۳–۵۶) را دنبال کرد، ایتالیا را در بدست آوردن استقلال یاری نمود، و در شورش سپاهیان (۱۸۵۷–۵۸) در هند اقدام کرد. سیاست بیباکانه‌ی وی نفوذ و حیثیت انگلستان را پیشرفت داد.

پالمورا: ← تدمر.

پالمیرا: ← تدمر.

پاله رویال[17] (pāle ruāyyāl) [فنـ، = کاخ سلطنتی]، مجموعه‌ای از ابنیه در پاریس (فرانسه)، بر کوچه‌ی ریشلیو بین کتابخانه‌ی ملی پاریس و لوور. مرکب از یک کاخ، باغهای عمومی، تئاترها، مغازه‌ها، و کافه‌ها است. کاخ را ژاک لومرسیه برای ریشلیو ساخت (۱۶۲۹–۳۴)، و وی آنرا به لوئی XIII اهدا کرد. بعد از ۱۶۷۲ مقر دوکهای اورلئان بود. در ۱۷۸۰–۹۰ ویکتور لوئی قسمتی را که اینک کمدی فرانسز و تئاتر پاله رویال و گالریها و مغازه‌های اطراف باغها اشغال کرده است برای فیلیپ‌اگالیته بنا نهاد. کاخش اینک محل ادارات دولتی است.

پالی[18] (pāli)، از زبانهای هندواروپائی هندوستان، دسته‌ی هندوایرانی، که اکنون متروک است. پالی از لهجه‌های سانسکریت و زبان مذهبی بودائیان است، و گویند زبان مادری بودا بوده است. **ادبیات پالی** عنوان ادبیات دینی و مقدس بودائیان است. تحریر و تدوین تعالیم بودا در ۴۸۳ قم، بلافاصله پس از مرگ وی، آغاز شد، و کتاب مذهبی بودائیان در ۲۵۰ قم در زمان سلطنت آشوکا پایان یافت. این کتاب موسوم به تیپیتاکا [= سبد سه‌گانه]، و مشتمل بر سه قسمت است: ویناپیتاکا

(۱)Palau (۲)Palawan (۳)Paleozoic (۴)paleography (۵)pateolith (۶)Palaemon (۷)Palaeologus (۸)Paulding (۹)Palermo (۱۰)Palestrina (۱۱)Palgrave (۱۲)Palma de Mallorca (۱۳)Palembang (۱۴)Palm Beach (۱۵)Palmer (۱۶)Palmerston (۱۷)Palais Royal (۱۸)Pali

[= سبد سلوک]؛ سوتتاپیتاکا [= سبد تعلیم]؛ و آبهیدهاماپیتاکا [= سبد علم الاهی]. سبد سلوک مشتمل بر آداب رهبانی است، و آنرا از نامحرمان مکتوم میداشتند. سبد تعلیم منقسم به ۵ نیکایا [= مجموعه]، و مشتمل بر سخنان و مکالمات بودا و نخستین شاگردانش، شرح حال قدیسین، اشعار و افسانه‌ها است. سبد علم الاهی مطلب تازه‌ای ندارد، و شرح و بسط تحلیلی سبدهای دیگر است. زبان پالی سرانجام در هند متروک شد، ولی ادبیات پالی در قرن ۲م قم به سیلان منتقل گردید، و در آنجا هنوز هم بر آن بزبان پالی شرح و تفسیر مینویسند. بعداً پالی به برمه و سیام راه یافت، و در آنجا هنوز هم تا حدی زبان ادبی و دینی است.

پالی، ادبیات: ← پالی، از زبانها.

پالیسی[1]**، برنار** (bernār pālisi)، ح ۱۵۱۰–ح ۱۵۸۹، سفالگر فرانسوی. وی سفالهائی با لعابهای صاف و صیقلی برنگها و طرحهای گوناگون بوجود آورد. اشیائی که بر آنها تصاویر خزندگان و حشرات و گیاهان را نقش کرده معروفیت دارند.

پالیکائو[2]**، کنت دو** (kont dë pālikāo*)، لقب **شارل-گیوم کوزن-مونتوبان** (šārl-giyyom kuzaN-moNtobāN)، ۱۷۹۶–۱۸۷۵، ژنرال فرانسوی. فرمانده نیروهای فرانسه در چین بود (۱۸۶۰)؛ پس از پیروزی در پالیچیائو (نزدیک پکن) لقب کنت یافت. نخست‌وزیری او (۱۸۷۰) با سقوط امپراطوری دوم پس از نبرد سدان پایان یافت.

پالینگ[3]**، لاینس کارل** (lāynəs kārl pāling)، ۱۹۰۱–، شیمیدان امریکائی. بجهت تحقیقاتش در ساختمان مولکولهای درهم پیچیده‌ی پروتئینها جایزه‌ی ۱۹۵۴ نوبل را در شیمی برد.

پامپا (pāmpā)، در امریکای جنوبی؛ ← پامپاس.

پامپاس[4] (pāmpās)، نام دشتهای گیاهستانی در ج امریکای جنوبی. بالاخص، بعنوان اصطلاح جغرافیائی، این لفظ به چمنزارهای پهناور آرژانتین مرکزی، بوسعت ح ۷۷۷٬۰۰۰ کمم، اطلاق میشود که به رود پارانا و قطلا (از ش) و نواحی مرتفع غربی محدود است. اراضی پامپاس، جز در مناطق بسیار خشک، بسیار حاصلخیز است، و قسمتهائی از آن دستخوش سیل میباشد. لفظ پامپاس صورت جمع لفظ پامپا است.

پامپاس (pāmpās؛ از اسپانیائی)، (*Cortaderia selloana*)، علف مخصوص امریکای جنوبی، با برگهای باریک.

پامپلونا[5] (pāmpelunā)، عربی **بنبلونه** (banba-luna)، شهر (جع ۷۲٬۳۹۴)، کرسی ناوار اسپانیا، ل اسپانیا، بر دامنه‌ی پیرنه. از مراکز ارتباطی، و دارای صنایع آهن و سرب و نساجی کتان است. دولتی که باسکها در ۸۲۴ در پامپلونا تأسیس کردند هسته‌ی ناوار بود. فیلیپ II شهر را بصورت دژی درآورد، و هنوز حصارهای آن موجود است.

پامچال (pāmcāl)، گیاه علفی یکساله از نوع پریمولا (*Primula*)، مخصوص نواحی معتدل شمالی، دارای گلهای بهاری برنگهای گوناگون در بالای چترها. برای زینت در گلدانها و گرمخانه‌ها و در حاشیه‌ی باغها کاشته میشود. انواع خودروی آن در نواحی جنگلی شمال ایران فراوان و دارای گلهای سفید یا صورتی یا نارنجی است. در شنهای کناره‌ی دریای خزر نوع مخصوص آن بوی زعفران میدهد.

پامچال امریکائی، (*Dodecatheon meadia*)، گیاه دائمی امریکای شمالی، شبیه پامچال معمولی، که خوشه‌های گل آن برنگ سفید یا بنفش، و گلبرگها بعقب برگشته است.

پامچال شب، گیاهی (نوع *Oenothera*) که اصلا از امریکای شمالی است. گلهای زرد آن شبها باز میشوند.

پامر[6]**، شبه جزیره‌ی** (pāmər)، شبه جزیره‌ای بطول ح ۱٬۲۸۰ کم، در ناحیه‌ی جنوبگان. انتهای آن ح ۱٬۰۵۰ کم از دماغه‌ی هورن فاصله دارد. بیشترش کوهستانی و پوشیده از یخپهنه است؛ ساحل غربی آن در معرض دریای ودل میباشد. در ۱۸۲۰ بوسیله‌ی ن. ب. پامر کشف شد. نام دیگرش ارض گراهام[7] (grāhām) یا ساحل گراهام است. مورد ادعای انگلستان و شیلی و آرژانتین میباشد.

پامر[6]**، مجمع‌الجزایر،** سابقاً **مجمع‌الجزایر جنوبگان،** گروهی از جزایر جنوبگان، نزدیک لغ شبه جزیره‌ی پامر. در ۱۸۹۸ کشف شد.

پامر[6]**، نثنیل براون** (nəṯanyəl brăn pāmər)، ۱۷۹۹–۱۸۷۷، ناخدای امریکائی. در ضمن سفر شکار بال (۱۸۲۰–۲۱) ← شبه جزیره‌ی پامر را کشف کرد.

پامرستن، وایکاونت: ← پالمرستون.

پامفریت، انگلستان؛ ← پانتیفرکت.

پامفولیا[8] (pāmfuliā) یا **پامفیلیه** (pāmfilia) یا **پمفیلیه،** ناحیه‌ی قدیم و ایالت قدیم رومی در قسمت جنوبی آسیای صغیر، کنار ساحل جنوبی پیسیدیا و بین لوکیا و کیلیکیا. شهر عمده‌اش پرگا بود. بنوبت تحت تبعیت همه‌ی امپراطوریهائی که بر آسیای صغیر فرمانروائی کردند درآمد؛ در ۱۳۰ قم رومیان تصرفش کردند، و سپس جزء پیسیدیا شد.

پامنار، نام یکی از محلات معروف در عودلاجان تهران. ← تهران.

پامنار، مسجد، نام چند مسجد در ایران. ۱– بنای تاریخی عهد سلجوقی در زواره (نزدیک اردستان)، دارای تزیینات آجری و گچبری. تاریخ مناره ۴۶۱ هق. ۲– بنای منسوب به عمادالدین احمد، در کرمان. کتیبه‌ی آن مورخ ۷۹۳ هق است. قسمت‌هائی از تزیینات کاشیکاری جالب سردر هنوز باقی است.

پامیر[9] (pāmir) یا **بام دنیا** (bāme)، ناحیه‌ی بلند کوهستانی در آسیای مرکزی، که بیشترش در تاجیکستان شوروی است، ولی تا چین و کشمیر و افغانستان امتداد دارد. قلل بسیاری بلندتر از ۶٬۰۹۰ متر دارد؛ بلندترین قلل آن در تجشه قله‌ی ستالین (۷٬۴۹۵ متر) و در چین قله‌ی کونگور (kungur) (۷٬۶۶۵ متر؛ غ ایالت سینکیانگ، جغ کاشغر) است. از فلات پامیر رشته‌کوههای عظیمی منشعب میشود؛ از آن جمله است تین شان بجانب ل، کونلون و قراقوروم بطرف ش، و هندوکش بجانب غ.

پامیر، لهجه‌های فلات: ← لهجه‌های فلات پامیر.

پان[10] (pān)، در دین یونان، خدای گله‌ها و شبانان و حاصلخیزی. پرستش وی خاصه در آرکادیا رایج بود. او را بصورت مردی زشترو و شادان، دارای شاخها، ریش، دم، و پاهای بز مجسم میکردند. اساطیر مربوط باو عموماً عشقی است. از جمله وقتی عاشق یکی از پریان بنام سورینکس شد؛ چون پری برای رهائی مبدل به نی شد، پان نی را اختراع کرد و بیاد پری مینواخت. بعدها یونانیان او را با دیونوسوس و رومیان با فونوس، که هر دو



پان

از خدایان حاصلخیزی بودند، مطابق شمردند.

پاناما[11]، جمهوری (۷۵٬۴۴۰ کمم، مشتمل بر ← منطقه‌ی کانال پاناما؛ جع ۸۰۱٬۲۹۰)، امریکای لاتین، که ← تنگه‌ی پاناما را اشغال میکند؛ پایتختش شهر پاناما. از ل بدریای کارائیب، از ش به کولومبیا، از ج به قکب، و از غ به کوستا ریکا محدود است. رشته‌کوههائی بموازات سواحلش از آن میگذرند. اقلیمش استوائی و از جمله‌ی محصولاتش موز، کاکائو، صدف و غیره است. ساکنینش به سفیدپوستها، مستیوها (قریب ۲/۳ جمعیت)، هندیشمردگان، و سیاهان منقسم میشود. زبان رسمی اسپانیولی و مذهب غالب کاتولیک است.

تاریخ. ر. دِ باستیذاس ساحل آنرا کشف کرد (۱۵۰۱)، و کریستوف کلمب در آنجا لنگر انداخت (۱۵۰۲)، ولی اهمیت یافتن آن از ۱۵۱۳ شروع میشود که بالبوآ بر این ناحیه تسلط یافت. تا ۱۷۴۰ جزء قلمرو نایب‌السلطنه‌ی پرو بود، و سپس به غرناطه‌ی جدید انتقال یافت. پس از اینکه از زیر سلطه‌ی اسپانیا درآمد جزء کولومبیا گردید. بعد از کشف معادن طلا در ایالت کالیفرنیا (کشمت)، موضوع تأسیس کانالی در تنگه‌ی پاناما دگرباره در کشمت جلب توجه کرد. و طرح تأسیس کانال سرانجام منجر به انقلاب (۱۹۰۳) پانامائیها بر ضد کولومبیا گردید، و انقلابیون (به پشتیبانی کشمت) پیروز شدند، و پاناما استقلال یافت (۱۹۰۳)، و ← کانال پاناما ساخته شد. کشمت، که مورد ملامت جهانیان قرار گرفته بود، در ۱۹۲۱ مبلغ ۲۵٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار به کولومبیا در مقابل پاناما پرداخت. پاناما در نهضت پان-آمریکن سهم بسزائی داشته است. از جهت سیاست داخلی، پاناما دستخوش تشنجات سخت و تغییر پیاپی دولتها بوده است. نیز ← بونوسواریا، فیلیپ ژان.

پاناما[11]، شهر (جع ۱۲۷٬۸۷۴)، قسمت مرکزی

(1)Palissy (2)Palikao (3)Pauling (4)Pampas (5)Pampeluna (6)Palmer (7)Graham (8)Pamphylia (9)Pamir(s) (10)Pan (11)Panamá

جمهوری پاناما، پایتخت و بزرگترین شهر کشور، بر خلیج پاناما. در ۱۵۱۹ تأسیس شد، و در دوران استعمار اسپانیا، بعنوان بندر کنار قکب برای حمل ذخائر سرزمین پاناما به اسپانیا، رونق یافت. ساختمان ← کانال پاناما بتوسعه و ترقی آن کومک کرد. دانشگاه پاناما اینجاست.

پاناما[1]، تنگه‌ی، سابقاً تنگه‌ی دارین[2] (dārien) (← دارین)، سرزمین رابط بین امریکای شمالی و امریکای جنوبی، که قکب و قطا را جدا میکند، و جمهوری پاناما را تشکیل میدهد. طولش ۶۷۵ کم است. گاهی لفظ تنگه‌ی پاناما، بمعنی اخص، اطلاق میشود به معبر بین پاناما و **کولون**، که مسیر ← کانال پاناما است.

پاناما[1]، خلیج، شاخابه‌ی عظیم قکب در ساحل جنوبی کشور پاناما.

پاناما[1]، کانال (kānāle pānāmā)، آبراهه‌ای بطول ۵۰ مایل (۸۰,۵ کم) در عرض ← تنگه‌ی پاناما، امریکای مرکزی، که قطا را به قکب مرتبط میکند. کانال در ۱۹۰۴–۱۴ بتوسط کشمت در سرزمین موسوم به ← منطقه‌ی کانال پاناما ساخته شد، و در امتداد چش از بندر کولون (قطا) تا بالبوآ (قکب) ممتد میباشد. منتهای عمقش ۱۲,۵ متر است، و طی سراسر آن از ۷ تا ۸ ساعت طول میکشد، و جز کشتیهای بسیار بزرگ، تمام کشتی‌های اقیانوس‌پیما میتوانند از آن بگذرند (در سال ۱۹۵۳، کانال مورد استفاده‌ی ۷٬۶۸۴ کشتی اقیانوس‌پیما بوده است).

تاریخ. ساختن آبراهه‌ای برای مرتبط ساختن قکب و قطا از دوره‌ی کشورگشائی اسپانیا در امریکا مورد توجه بود. پس از اینکه فردینان دولسپس کانال سوئز را باتمام رسانید، فرانسویها درصدد ساختن کانالی بر تنگه‌ی پاناما برآمدند، و در ۱۸۷۹ شرکت ساختمانی که لسپس تشکیل داده بود امتیازی از دولت کولومبیا گرفت، و کارهای ساختمانی در ۱۸۸۱ آغاز شد، ولی بعلت تب زرد و سوء استفاده‌ها عملیات در ۱۸۸۹ متوقف شد، و بعدها فرانسویها حقوق خود را به کشمت فروختند. ضمناً بین کشمت و بریتانیا بر سر مسئله‌ی تأسیس کانال اختلافاتی بود (← کلیتن–بولور، پیمان؛ هی–پونسفوت، پیمان). سرانجام چون کشمت نتوانست موافقت کولومبیا را جلب کند، نهضت استقلال‌طلبی در پاناما برپا شد (← بونوواریا، فیلیپ ژان)، و جمهوری پاناما تشکیل گردید، و این جمهوری جدید التأسیس، بموجب پیمانی (۱۹۰۳)، منطقه‌ی کانال را، در مقابل ده میلیون دلار در آغاز معامله و اقساط سالیانه‌ی ۲۵۰٬۰۰۰ دلار (از ۱۹۳۹، ۴۳۰٬۰۰۰ دلار)، برای همیشه به کشمت اجاره داد. ساختمان خود کانال در ۱۹۰۷ بسرپرستی ج. و. گوتلز آغاز گردید. جمع هزینه‌ی کانال در سال ۱۹۱۵، که افتتاح شد، به ۳۳۷٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار بالغ شده بود. در ۱۹۲۱، کشمت مبلغ ۲۵ میلیون دلار بعنوان غرامت به جمهوری کولومبیا پرداخت.

پاناما، منطقه‌ی کانال[3] یا **منطقه‌ی کانال**، بخش اداری کشمت، بوسعت ۱٬۴۳۲ کمم، که بعرض ۸ کم در طرفین ← کانال پاناما ممتد و از ل بدریای کارائیب و از چ به قکب و از ش و غ به جمهوری پاناما محدود است. بوسیله‌ی حاکمی که از طرف کشمت تعیین میگردد اداره میشود. شهرهای عمده‌اش کریستوبال، بالبوآ، و آنکون است. نیز ← بونوواریا.

پان–آمریکن[4] (pān-āmerikan) [از پیشوند یونانی پان (حاکی از علاقه‌ی مشترک و اتحاد، و نیز بمعنی همه) و آمریکن (بمعنی منسوب به امریکا)]، لفظی از اصل انگلیسی، که بمعنی مربوط یا منسوب به تمام امریکا یا همه‌ی امریکائیان است.

پان–آمریکن[5]، اتحادیه‌ی، سازمانی که در نخستین کنفرانس پان–آمریکن (← پان–آمریکن، نهضت) برهبری و هدایت ج. گ. بلین، وزیر خارجه‌ی کشمت، بمنظور برقرار کردن روابط دوستانه بین جمهوریهای امریکا تشکیل گردید. از ۱۹۱۰ بنام "اتحادیه‌ی پان–آمریکن" خوانده شد. از ۱۹۴۸ هسته‌ی مرکزی و دائمی **سازمان کشورهای امریکائی** شده است.

پان–آمریکن[6]، شاهراه، شبکه‌ی جاده‌های بین‌المللی که هدف از طرح آن پیوستن کشمت بکشورهای امریکای مرکزی و امریکای جنوبی بوده است. طرح موضوع در ۱۹۲۳ آغاز شد، و توافق رسمی بین الملل در اجرای آن در ۱۹۳۶ بعمل آمد. طول شبکه پس از اتمام بین ۱۶٬۰۰۰ و ۱۷٬۰۰۰ مایل (۲۵٬۷۵۰ و ۲۷٬۳۶۰ کم) پیش‌بینی شده است. قسمتهائی از آن (از جمله از مرز مکزیک به پاناما و از اکوادور به پرو) اتمام یافته است.

پان–آمریکن، نهضت[7]، نهضتی که هدفش تأمین همکاری تجارتی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، و سیاسی بین ۲۱ جمهوری امریکای شمالی، امریکای مرکزی، و امریکای جنوبی است. جنگهای انقلاب امریکای جنوبی حس یگانگی بین کشورهای امریکای لاتین برانگیخت، و اتحاد ایالات کشمت نیز در تقویت این حس خالی از تأثیر نبود. در ۱۸۲۰، ه. کلی اصول نهضت پان–آمریکن را تشریح کرد، ولی کمی بعد ← اصل مانرو اعلام شد، که خشم دولتهای امریکای لاتین را برانگیخت، چون این دولتها اصل مذکور را نقابی بر چهره‌ی استعمار–طلبی کشمت میدانستند. تشکیل اتحادیه‌ی امریکای مرکزی قدمی در راه پیشرفت نهضت پان–آمریکن بود، ولی نتیجه‌ای از آن حاصل نشد، و رقابتهای ملی و جنگهای ممالک امریکای لاتین باعث جدائی این ممالک بود. کوشش (۱۸۲۶) س. بولیوار برای تشکیل یک کنفرانس پان–آمریکن نیز بجائی نرسید، و نخستین کنفرانسهای (یا کنگره‌های) پان–آمریکن در ۱۸۸۹–۹۰ در شهر واشینگتن منعقد شد، و بعدها کنفرانسهای دیگر در شهر مکزیکو (۱۹۰۱–۲)، ریو دِ ژانیرو (۱۹۰۶)، بوئنوس آیرس (۱۹۱۰)، سانتیاگو (۱۹۲۳)، هاوان (۱۹۲۸)، مونتویدئو (۱۹۳۳)، لیما (۱۹۳۸)، بوگوتا (۱۹۴۸)، کاراکاس (۱۹۵۴)، و پاناما (۱۹۵۶) منعقد گردید. از جمله‌ی نتایج حاصل ازین کنفرانسها انعقاد پیمانهائی برای ارجاع اختلافات بحکمیت، تعدیل نرخهای گمرکی، تأسیس اتحادیه‌ی پان–آمریکن، و غیره است.

"کنفرانسهای بین دول امریکا" (بوئنوس آیرس، ۱۹۳۶؛ مکزیکو، ۱۹۴۵؛ ریو دِ ژانیرو، ۱۹۴۷)، و تشکیل (۱۹۴۸) **سازمان کشورهای امریکائی** گواه پیشرفت در راه تأمین هدفهای نهضت پان–آمریکن میباشد.

پانای[6] (pānāy)، جزیره (۱۱٬۵۱۵ کمم؛ جم ۱٬۲۹۱٬۵۴۸)، از جزایر ویسایان، فیلیپین؛ لغ جزیره‌ی نگروس. از محصولاتش برنج، نارگیل، مرکبات، مس، و منگنز است. شهر عمده‌اش **ایلو ایلو**.

پانتئا[7] (pānteā)، زوجه‌ی آبراداتس (ābrā-dātes). شوهرش پادشاه شوش و در جنگ آشوریها با کوروش متحد آشور بود. پانتئا اسیر سپاهیان کوروش شد، و بسبب رفتار شرافتمندانه‌ی کوروش با وی، آبراداتس به کوروش پیوست. پس از کشته شدن شوهرش در جنگ با مصریها، وی خودکشی کرد. کوروش برای آنان مقبره‌ی باشکوهی برپا نمود.

پانتئون[8] (pānteon) [ینه، = از آن همه‌ی خدایان]، در یونان قدیم، نام هر معبدی از آن همه‌ی خدایان. امروزه لفظ پانتئون به بنائی که بزرگان یک مملکت را در آن بخاک میسپارند اطلاق میشود. **پانتئون** رم در ۲۷ ق‌م بدست آگریپا ساخته شد، و در قرن ۲ م بم هادریانوس دوباره آنرا ساخت. در ۶۰۹ به کلیسای مسیحی مبدل گردید. **پانتئون** پاریس بدست سوفلو آغاز شد (۱۷۶۴)، و پس از مرگ وی پایان یافت (۱۷۸۱).

پانتالون[9] (pāntālun؛ از انگلا)، شخص بازی در **کمدیا دل/آرته**. پیرمرد حقیر و بیچاره‌ای است که شلوار گشاد بپا دارد.

پانتلریا[10] (pāntelleriā)، جزیره‌ی آتشفشانی (۸۳ کمم؛ جم ۱۰٬۳۵۶)، در مدیترانه میان سیسیل و افریقا. مرکز سوق الجیشی و پایگاه هوائی ایتالیا بود؛ پس از بمبارانهای سخت به متفقین تسلیم شد (۱۹۴۳).

پانتومیم[11] (pāntomim؛ از فنس)، نمایش صامت، که با حرکت و عمل و حرکات چهره اجرا شود. هنری قدیمی است، و در بین چینیها، ایرانیها، عبریها، و مصریها و نیز در بسیاری از اقوام اولیه رایج بوده است. اشخاص بازی در پانتومیم غربی عبارتند از آرلکن، دلقک، پانتالون، سکاراموش، و **کولومباین**، که در قرن ۱۶م از **کمدیا دل/آرته** اقتباس شده‌اند. پانتومیم در فیلمهای صامت نقش عمده‌ای داشت، و چ. س. چاپلین (چارلی چاپلین) شهرت خود را ازین راه کسب کرد.

پانتیفرکت[12] (pāntifrakt) یا (بتلفظ محلی منسوخ) **پامفریت** (pāmfrit)، شهر (جم ۲۳٬۱۷۳)، رایدینگ غربی (یورکشر)، انگلستان. اصلا قلعه‌ای از قرن ۱۱م بود. ریچارد II در آنجا درگذشت (۱۴۰۰). قلعه را در ۱۶۴۹ ویران کردند؛ غارهای زیرزمینی و آثار دیگری از آن باقیست.

پانچرترین[13]، دریاچه‌ی (pāncərtreyn)، دریاچه‌ای کم‌عمق، بطول ۶۶ و بعرض ۴۰ کیلومتر، چش ایالت لویزیانا، کشمت، ل نیو ارلئان. با رود میسی‌سیپی و خلیج مکزیک مرتبط است.

---

(۱)Panama (۲)Darien (۳)Panama Canal Zone (۴)Pan-American (۵)Pan-Americanism (۶)Panay (۷)Panthea (۸)Pantheon (۹)Pantaloon (۱۰)Pantelleria (۱۱)pantomime (۱۲)Pontefract (۱۳)Pontchartrain

پانچن لاما[1] (pāncen)، در دین تبتی، عنوان لامائی که از حیث رتبه بلافاصله بعد از دالائی لاما است. پانچن لامای کنونی در ۱۹۳۶ متولد شد، و در ۱۹۴۱ جلوس کرد، و در ۱۹۴۹ تبعیت خود را از جمهوری چین کمونیست اعلام نمود. وی هفتمین تجسم مهایانه (از خدایان بودائی) بصورت انسان است.

پاندا[2] (pāndā) [از نام بومی آن در نپال]، اصلا نام بومی پستانداری (*Ailurus fulgens*) که در نواحی جنگلی تبت شرقی، چ چین، ل هند، و ل برمه، در ارتفاعات از ۲٬۰۰۰ تا ۳٬۶۰۰ متر زندگی میکند. بعداً این نام به حیوانات درشت‌تری، بدون شباهت ظاهری با پاندا، که از نظر تشریحی بآن نزدیکند، اطلاق شده است. پاندای اصلی که آنرا پاندای کوچکتر یا گربه‌ی خرس میخوانند متجاوز از نیم متر طول و دمی دراز دارد. پوست پرپشت آن بلوطی روشن یا خرمائی است، و بر صورت و گوشها لکه‌های سفید دارد. عمدةً از نباتات تغذیه میکند. حیوانی بی‌آزار است، و بآسانی رام میشود. پاندای بزرگتر (*Ailuropoda*) نیز در چ چین و تبت شرقی در ارتفاعات ۱٬۸۰۰ تا ۴٬۳۰۰ متر زندگی میکند، و شباهت فراوان به خرس دارد (از ۱۸۶۹ که کشف شد تا مدتها بعد آنرا قسمی خرس میپنداشتند). پوست پرپشتش معمولا سفید، و تقریباً بی‌دم است؛ و از جوانه‌های خیزران تغذیه میکند.

پانداروس[3] (pāndāros)، در اساطیر یونان، از رهبران تروائی در جنگ تروا، که قرار ترک مخاصمه را با تیر زدن به منلائوس نقض کرد. دیومدس او را کشت. شخص دیگری بنام پانداروس هست که در داستان ترویلوس و کرسیدا سمت واسطه داشت.

پاندورا[4] (pāndorā)، در اساطیر یونان، اولین زنی که بر زمین پیدا شد. زئوس، برای انتقامجوئی از پرومتئوس، هفایستوس را مأمور کرد که پاندورا را از گِل بسازد؛ آتنه در او روح دمید؛ سایر خدایان او را لطف و دلربائی و استعدادها بخشیدند، ولی هرمس باو چرب‌زبانی و حیله‌گری آموخت. چون پرومتئوس از پیش میدانست که زن چه آتشها بر زمین خواهد سوزاند، پاندورا را نزد برادر وی، اپیمتئوس، که "عقلش از عقب میآمد" فرستادند. پاندورا جعبه‌ای همراه داشت که او را از گشودن آن ممنوع کرده بودند، ولی وی نافرمانی کرده جعبه را گشود، و تمام بلیاتی که تا کنون گیربیانگیر انسان بوده از آن بیرون آمد. فقط امید در ته جعبه ماند تا نوع بشر را تسکین دهد.

پاندیت[5]، **ویجایا لاکشمی** (pāndit vijāyā lākŝmi)، ۱۹۰۰–، سیاستمدار هندی، خواهر جواهر لعل نهرو. از ۱۹۲۰ در کنگره‌ی ملی هند فعالیت داشته است. سه بار بعلت شرکت در "نافرمانی" بزندان افتاد. در ۱۹۳۷–۳۹ و ۱۹۴۶–۴۷ در ایالات متحده وزیر بهداری بود؛ اولین بانوی هندی است که چنین مقامی یافته. در ۱۹۴۷–۴۹ سفیر کبیر هند در تحشه و در ۱۹۴۹–۵۱ سفیر کبیر هند در کشمة بود. در ۱۹۵۳ رئیس مجمع عمومی سازمان ملل بود.

پانزدهم بهمن، دبیرستان: ← سلطانی، مدرسه‌ی.

پانکروماتیک[6] (pānkromātik؛ از فنس)، در عکاسی، وصف فیلمهائی که نسبت به تشعشعات از هر رنگ (از جمله قرمز) حساسند، و در نتیجه عکسهای سیاه و سفید بسیار واضحتر از آنچه با فیلمهای اورتوکروماتیک[7] (ortokromātik) بدست میآید میدهند (فیلمهای اورتوکروماتیک، علاوه بر نورهای آبی و بنفش، نسبت به سبز نیز حساسیت دارند، و عکسهائی بهتر از فیلمهای معمولی میدهند).

پانگوپانگو: ← پاگوپاگو.

پانگولن[8] (pāngolan؛ از فنس) یا (سودانی) **ام قرفه** (ommo qorfa) [= پوسته‌دار]، پستاندار حشره‌خوار بیدندان آسیائی و افریقائی، از نوع مانیس (*Manis*) یا انواع وابسته بدان. محتملا وابسته به مورچه‌خوار امریکای جنوبی است. بالای سر و قسمت فوقانی بدن و پهلوها و تمام سطح دم دراز و کلفتش پوشیده از فلسهای سخت است. طولش به یک متر میرسد.



پانگولن

پانمونجوم[9] (pānmunjom)، دهکده، کره‌ی مرکزی، ج مدار ۳۸° عا. مذاکرات (اکتبر ۱۹۵۱ –اکتبر ۱۹۵۲) ترک مخاصمه بین کره‌ی شمالی و کره‌ی جنوبی و نیز مبادله‌ی (آوریل ۱۹۵۳) اسیران جنگی در اینجا صورت گرفت.

پانوپولیس، مصر علیا: ← اخمیم.

پانوکو[10] (pānuko)، رودی که در ل قسمت شمالی مکزیک سرچشمه گرفته به جانب ش جاری شده به خلیج مکزیک میریزد.

پانونیا[11] (pānoniā)، ایالت قدیم رومی، ج و غ دانوب. تا بعد از ۳۹۵ ب‌م در دست رومیها بود.

پانیپت[12] (pānipat)، شهر (جه ۵۴٬۹۸۱)، پنجاب شرقی، هند. سه بار سرنوشت هندوستان در دشت پانیپت تعیین شد. اول در ۱۵۲۶ که بابر بر ابراهیم لودی پیروزی قطعی یافت. دوم در ۱۵۵۶ که اکبر شاه نیروهای همو را مقهور کرد، و امپراطوری واقعی مغول را در هندوستان برقرار نمود. سوم در ۱۷۶۱ که مراتهه‌ها مغلوب احمد شاه درانی شدند. اهمیت این نبرد در اینست که بسط قدرت بریتانیا را تسهیل نمود.

پانیتسی[13]، سر **انتونی** (sər antoni pānitsi*)، ۱۷۹۷–۱۸۷۹، کتابدار بریتانیائی. از مردم ایتالیا بود، و بجهات سیاسی به انگلستان آمد (۱۸۲۳)، و از اتباع آن کشور شد (۱۸۳۲). در ۱۸۳۱ بخدمت موزه‌ی بریتانیائی درآمد. قواعد ۹۱گانه‌ی (۱۸۳۹) وی اساس تنظیم کاتالوگ موزه‌ی بریتانیائی گردید.

پانیک: ← هراس.

پانینی[14] (pānini)، نة ح ۳۵۰ ق‌م، بزرگترین نحوی هندی. از مردم لغ پنجاب بود، و معروفست که شیر یا پلنگی او را خورد. اثرش در دستور زبان سانسکریت، بنام اَشتادْ هیایی، قدیمترین کتاب موجود در صرف و یکی از بزرگترین کتابهائی است که در این رشته نوشته شده است. وی (و سایر نحویان هندی) توجه خاصی به فونتیک داشته‌اند، و ازین جهت بمراتب متقدم بر اروپائیان بوده‌اند.

پاوسانیاس[15] (pāsāniās)، فت ح ۴۷۰ ق‌م، سردار اسپارتی که در جنگهای مدی در نبرد پلاته پیروز شد (۴۷۹ ق‌م). بعداً متهم به سازش با ایرانیان گردید، ولی تبرئه شد (ح ۴۷۵ ق‌م). بعداً بار دیگر متهم و تبرئه شد، ولی سرانجام (احتمالا بحق) متهم شد که باتفاق تمیستوکلس قصد بر-انداختن حکومت اسپارت را دارد. برای فرار از توقیف، بمعبدی پناه برد و در آنجا از گرسنگی مرد.

پاوسانیاس[15]، نة ۱۴۷ ب‌م، سیاح و جغرافیادان. احتمالا در لیدیا متولد شد. کتاب توصیف یونان او مأخذ گرانبهائی است در نقشه‌ی شهرها، ابنیه، و افسانه‌های یونانی.

پاوسیاس[16] (pāsiās)، نقاش یونانی در نیمه‌ی اول قرن ۴م ق‌م. شهرتش بسبب کارهای تزیینی اوست. ازو تصویری بنام یک قربانی در معبد پومپئی در رم بجا مانده است (تصویریست از یک نره‌گاو سیاه، که با ظرافت و استادی بسیار نقش شده است).

پئوکستاس[17] (peukestās)، از افسران اسکندر مقدونی. در یکی از جنگهای اسکندر در هند سهم عمده‌ای در نجات دادن جان او داشت. بعداً به حکومت ایران منصوب شد، و در تقسیم امپراطوری اسکندر در این منصب ابقا گردید. در جنگ (۳۱۷–۳۱۶ ق‌م) ائومنس با آنتیگونوس I، جانب ائومنس را گرفت، و بدست آنتیگونوس افتاد، و از حکومت خلع شد.

پاول، اسم اروپائی: ← پاولوس.

پاول[18] I (pāvele)، ۱۷۵۴–۱۸۰۱، امپراطور و تزار (۱۷۹۶–۱۸۰۱) روسیه؛ پسر و جانشین مادرش کاترین II. کاترین سخت از او متنفر، و مدعی بود که پاول فرزند شوهرش پطر III نیست، و کوشید که او را از جانشینی محروم سازد. در ۱۷۹۹ وارد اتحادیه‌ی دوم بر ضد فرانسه شد، ولی در همان سال خود را کنار کشید (← جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه). به پیروی از سیاست مادرش، سیاست بیطرفی مسلح را پیش گرفت، و پیمان معروف به پیمان شمالی را با سوئد، دانمارک، و پروس علیه انگلستان منعقد کرد (۱۸۰۰). در ضمن، جنونش بیش از پیش آشکار شد، و برای خلع او توطئه‌ای در دربار فراهم آمد. وقتی که از استعفا دادن ابا کرد، توطئه‌گران که هراس بر آنان مستولی شده بود او را خفه کردند. پسر و جانشینش، آلکساندر I، در این توطئه شریک بود، ولی در قتل او دخالتی نداشت.

پاول[19]، **سسیل فرنک** (sesil frank pāwəl)،

(۱)Panchen Lama (۲)panda (۳)Pandarus (۴)Pandora (۵)Pandit (۶)panchromatic (۷)orthochromatic (۸)pangolin (۹)Panmunjom (۱۰)Pánuco (۱۱)Pannonia (۱۲)Panipat (۱۳)Panizzi (۱۴)Panini (۱۵)Pausanias (۱۶)Pausias (۱۷)Peucestas (۱۸)Paul (۱۹)Powell

۱۹۰۳–، فیزیکدان انگلیسی. بجهت تکمیل طریقه‌ی عکاسی برای تحقیق در هسته‌ی اتم و کشفیاتش در ذرات هسته‌ای موسوم به مزون جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۰ را در فیزیک برد.

پاولسن[1]**، والدمار** (väldemär pälsen)، ۱۸۶۹–۱۹۴۲، مهندس برق دانمارکی. تلگرافون (teleg-răfon) (اسبابی برای ضبط مکالمات تلفونی بوسایل برقاطیسی) از اختراعات اوست.

پاولوس (pălus)، اسم لاتینی برای مرد (صورت اصلی آن *Paulus*). در مآخذ فارسی در مواردی بصورت بولس (bulos) (ضبط عربی) و پولس (pulos) ضبط شده است. بعضی از اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Pablo	پابلو (pāblo)
آلمانی	Paul	پاول (păl)
انگلیسی	Paul	پول (pol)
ایتالیائی	Paolo	پائولو (pāolo)
پرتغالی	Paulo	پاولو (pălu)
روسی [معادل Pavel]		پاول (pāvel)
فرانسوی	Paul	پول (pol)

ضبط دیگر فارسی صورت فرانسوی آن پل (pol) است، ولی در این کتاب عموماً همان صورت "پول" بکار رفته است.

پاولوس[2] **I** (păluse) [قدیس پاولوس I]، فت ۷۶۷، پاپ (۷۵۷–۷۶۷). در رم درگذشت.

پاولوس[2] **II**، ۱۴۱۷–۷۱، پاپ (۱۴۶۴–۷۱)، از مردم ونیز. حامی فضل و دانش بود؛ گویند فن چاپ را به رم وارد کرد. در عمران و تزیین رم کوشید. با لوئی XI فرانسه کشمکش داشت.

پاولوس[2] **III**، ۱۴۶۸–۱۵۴۹، پاپ (۱۵۳۴–۴۹). نزدیک رم متولد شد. از خاندان فارنزه و نامش آلساندرو فارنزه بود. با انتخاب شدن وی به پاپی، اصلاحات کاتولیکی آغاز و دوران جدیدی در پاپی شروع شد. پس از تمهید مقدمات طولانی، شورای ترانت منعقد شد (۱۵۴۵). از گروه اصلاح‌طلب پشتیبانی و یسوعیان را تشویق نمود. اداره‌ای بنام جماعت تفتیش افکار (← تفتیش افکار. ۳) تأسیس نمود. هنری VIII انگلستان را تکفیر کرد (۱۵۳۸). از حامیان هنر بود؛ کاخ فارنزه را بنا نهاد؛ میکلانژ را مأمور تزیین نمازخانه‌ی سیستین نمود. اغلب او را آخرین پاپ دوره‌ی رنسانس میشمارند.

پاولوس[2] **IV**، ۱۴۷۶–۱۵۵۹، پاپ (۱۵۵۵–۵۹)؛ از مردم ناپل. راهبی بسیار سختگیر و اصلاح‌طلبی انعطاف‌ناپذیر بود، و سعی بسیار در پاک کردن روحانیون از آلایشها و تصفیه‌ی دستگاه پاپی از امور اینجهانی نمود، و از زمان او بذل و بخشش مناصب بین خویشاوندان پاپ و پر کردن جیب آنها از دربار پاپ برافتاد. جماعت تفتیش افکار را که پاولوس III تأسیس کرد سازمان داد. نظریات و اعمال افراطی او همه‌ی دولتهای کاتولیک و حتی ماری دو فرانس را از وی بری ساخت.

پاولوس[2] **V**، ۱۵۵۲–۱۶۲۱، پاپ (۱۶۰۵–۲۱)؛ مت رم. از خاندان بورگزه بود و کامیلیو بورگزه نام داشت. در قانون شریعت مسیحی خبره بود. چون به پاپی رسید در صدد برآمد که همه‌ی اختیاراتی را که از زمان تأسیس پاپی ببعد پاپها در امور غیر دینی داشتند از نو مستقر کند. در کشمکشی که بر سر این موضوع بین او و دولت ونیز روی داد سرانجام شکست خورد (۱۶۰۷). با فرانسه بر سر گالیکانیسم و نیز با جیمز I انگلستان کشمکشها داشت. ویلای بورگزه را در رم بنا نهاد. نماز-خانه‌اش در کلیسای سانتا ماریا مادجوره در رم مشهور است.

پاولوس[3]**، آیمیلیوس** (äymilius pălus)، ح ۱۶۰–۲۲۹ ق‌م، سردار رومی. در ۱۹۱ ق‌م پرایتور و در ۱۸۲ ق‌م کنسول شد. بسبب ادامه‌ی جنگ روم با پرسئوس (شاه مقدونیه) که در ۱۷۱ ق‌م شروع شده بود، پاولوس به درخواست مردم بار دیگر کنسولی را پذیرفت (۱۶۸ ق‌م) و بجنگ با مقدونیه رفت، و پرسئوس را دستگیر و مقدونیه را تابع روم ساخت. اپیروس را نیز تاراج کرد. پلوتارک زندگینامه‌اش را نوشته است.

پاولوس آیگینائی[4] (păluse äyginā'i)، در مآخذ اسلامی **بولس الاجانیطی** (bulose 'l-'ajā-niti)، طبیب یونانی که در ح ۶۴۰ ب‌م در اسکندریه رونق داشت. در جزیره‌ی آیگینا متولد شد. بعد از هجوم (۶۴۰) اعراب به اسکندریه در این شهر ماند. تنها اثری که از وی باقیست دایرةالمعارفی طبی است در ۷ مقاله، که حنین ابن اسحاق آنرا بنام الکناش فی الطب بعربی ترجمه کرد. پاولوس در طب اسلامی و نیز در اروپا تأثیر فراوان داشته است.

پاولوس دیاکونوس[5] (pălus diākonus)، ح ۷۲۵–۷۹۹؟، مورخی از مردم لومباردی. در مونته کاسینو و در دربار شارلمانی میزیست. اثر عمده‌اش تاریخ لومباردها در قرون ۶ م، ۷ م، و ۸ م است.

پاولوس سمیساطی[6] (păluse somaysāti)، نق ۲۶۰–۷۲، عالم الاهی شامی؛ احتمالا مت سمیساط. مورد توجه زباء (ملکه‌ی تدمر) بود. منکر تثلیث بود. تعالیم او در آریوس، نسطوریوس، و احتمالا بیالقه تأثیر داشت.

پاولوف[7]**، ایوان پتروویچ** (ivān petrovic pāv-lof)، ۱۸۴۹–۱۹۳۶، عالم روسی فیزیولوژی و روانشناسی تجربی. از ۱۸۹۰ استاد آکادمی طبی نظامی و مدیر قسمت فیزیولوژی بنگاه طب تجربی لنینگراد بود. بجهت تحقیقاتش در غدد هاضمه جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ طب و فیزیولوژی را برد. در ۱۹۳۵ دولت آزمایشگاهی برای وی ساخت. کار-هایش در رفلکس‌های وضعی مشهور است.

پاولوفسک[8] (pāvlofsk)، شهر (جم بیش از ۱۰٬۰۰۰)، جمشس، در ۲۶ کیلومتری لنینگراد. مقر تابستانی اشراف قدیم سن پطرزبورگ بود. شهرت آن بعلت باغها و کاخهای زیبائی است که از اواخر قرن ۱۸م بجا مانده. در جج II آلمانها ویرانش کردند.

پاولووا[9]**، آنا ماتویونا** (ānnā mātveyevnā pāvlovā)، ۱۸۸۲–۱۹۳۱، رقاصه‌ی روسی بالت، که از لحاظ فنی و معنویت رقصهای کلاسیکش مشهور گردید. پس از دادن نمایش در اروپا، در ۱۹۱۰ به کشمت رفت. در اجرای رقص زیزل و در مرگ قو (که م. م. فوکین بخاطر او تنظیم کرد) شهرت جهانی یافت.

پاولی[10]**، اصل** (păli)، اصلی بدین مضمون که هیچ اتمی (← اتم) نمیتواند دو الکترون داشته باشد که از جمیع جهات حالت آنها یکسان باشد؛ به عبارت دیگر، هیچ اتمی نمیتواند دو الکترون داشته باشد که اعداد کوانتومی آنها تماماً یکسان باشند. بکومک این اصل و اعداد کوانتومی میتوان توزیع الکترونها را در داخل اتم مشخص ساخت. این اصل را و. پاولی در ۱۹۲۵ عرضه کرد.

پاولی[10]**، ولفگانگ** (volfgāng păli)، ۱۹۰۰–۵۸، فیزیکدان اتریشی. از ۱۹۲۸ در سویس بتدریس اشتغال داشت. در ۱۹۲۵ اصل معروف به ← اصل پاولی را منتشر کرد، و بسبب کشف این اصل جایزه‌ی ۱۹۴۵ نوبل در فیزیک به وی اعطا شد. تحقیقات دیگرش در خواص مغناطیسی و مکانیک موجی است. نوترینو (یا پاولینو) را کشف کرد.

پاولیسینها، فرقه‌ی مسیحی؛ ← بیالقه.

پاوند[11]**، ازرا (لومیس)** (ezrā lumis pănd)، ۱۸۸۵–، شاعر امریکائی. در ۱۹۰۷ از کشمت به اروپا رفت، و در اسپانیا و پروانس و ایتالیا سیاحت نمود، و سرانجام در انگلستان سکنی گزید، و در آنجا کتابهای چندی منتشر نمود. در آغاز سردسته‌ی ایماژیستها بود، ولی بعداً به ورتیسیسم گرائید. بعضی از نافذترین اشعارش در جزء ترجمه-های وی از چینی (مندرج در کتابش بنام ختا، ۱۹۱۵) و در کتاب اومبرا (۱۹۲۰؛ مبنی بر مآخذ لاتینی) آمده است. از آثار عمده‌ی دیگرش سلسله‌ی ناتمام منظومه‌های معروف به کانتوس (۱۹۲۵–۴۸) است، که در آنها افسانه‌ها و اشعار شرقی و اشعار تروبادورها و غیره را در هم آمیخته است.

پاوند از ۱۹۲۴ در ایتالیا میزیست، و در جج II مرام فاشیستی را از رادیوی ایتالیا به مردم کشمت تبلیغ میکرد، و باین جهت متهم به خیانت شد. در ۱۹۴۵ او را به کشمت آوردند، ولی بسبب اختلال مشاعر ناصالح برای محاکمه تشخیص داده شد.

پاوه (pāve) یا **اورامانات** (ōrāmānāt)، شهرستان، ل استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز عراق. فعلا مشتمل است بر بخشهای حومه، نوسود، روانسر، جوانرود، ثلاث (باباجانی)، و باینگان. مرکزش، **پاوه** (جم ۲٬۶۳۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در یکی از دره‌های غربی کوه شاهو در ۱۴۰ کیلومتری ل‌غ کرمانشاه واقعست.

پاوه دو کورتی[12]**، آبل ژان باتیست** (ābel jāN bātist pāve dë kurteyy)، ۱۸۲۱–۸۹، مستشرق فرانسوی. از ۱۸۵۵ استاد زبان ترکی در کولژ دو فرانس بود. آثار گرانبهائی در زبان ترکی شرقی (لهجه‌های ازبک و اویغور) دارد، و کتاب-های چندی را ترجمه و منتشر کرده است. لغتنامه‌ی ترکی شرقی (۱۸۷۰) از تألیفات اوست. آثار دیگرش ترجمه‌ی مروج الذهب (با همکاری باربیه دو منار)، معراجنامه (متن و ترجمه، ۱۸۸۲)، و تذکره‌ی اولیاء (متن و ترجمه، ۱۸۹۰) است.

پاویا[13] (pāviā)، شهر (جم ۵۹٬۴۸۷)، لومباردی،

---

(۱)Poulsen (۲)Paul (۳)Paul(l)us (۴)Paul of Aegina (۵)Paul the Deacon; Paulus Diaconus (۶)Paul of Samosata (۷)Pavlov (۸)Pavlovsk (۹)Pavlova (۱۰)Pauli (۱۱)Pound (۱۲)Pavet de Courteille (۱۳)Pavia

ل ایتالیا، کنار رود تیچینو، نزدیک ملتقای آن با پو. پادشاهان لومباردیائی و کارولنژیان ایتالیا آنجا را پایتخت خود قرار دادند؛ در قرن ۱۲م شهر آزاد شد؛ در ۱۳۵۹ بدست خاندان ویسکونتی افتاد؛ دنباله‌ی تاریخ آن همان تاریخ لومباردی است. در ۱۵۲۵ امپراطور شارل ۷ فرانسوای I فرانسه را نزدیک پاویا شکست داد و اسیر کرد. مدرسه‌ی معروف حقوق آن در قرن ۱۱م تأسیس شد و در ۱۳۶۱ دانشگاه شد (تأسیس دانشگاه آنرا به شارلمانی در ۷۷۴ نسبت داده‌اند). شهر چندین برج دارد (سابقاً بیشتر داشت، و بهمین جهت به "شهر صدبرج" معروف بود). معروفترین بنای آن چرتوزا دی پاویا است.

پاویس، جان کوپر: ← پویس، جان کوپر.

پاویس، لوئللین: ← پویس، جان کوپر.

پایاب[1]، قسمت کم‌عمق یک رودخانه یا هر پهنه‌ی دیگر آب که بتوان پیاده از آن گذشت.

پایاپای یا **تهاتر:** ← مبادله، در اقتصاد.

پایان[2] (pāyān)، در اساطیر یونان، طبیب آسمانی خدایان اولمپی. بعدها عنوان آپولون (از جهت اینکه دردها را درمان میکرد) گردید.

پئی‌یا: ← فروبومان.

پاییوس، دریاچه‌ی، اروپا: ← پیپوس، دریاچه‌ی.

پای خر (pāye xar) یا **خطوة الحمار** (xotvato l.hemār)، (*Tussilago farfara*)، گیاه مرکب دائمی آسیا و اروپا که به امریکای شمالی نیز برده شده است. گلهای زرد و برگهای پهن دارد.

پای خرس، گیاه دائمی: ← رجل الدب.

پای‌روند (pāyravand)، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. کوهستانی و آبادیهای آن صعب العبور است.

پایساندو[3] (pāysāndu)، شهر (جم ۴۶٬۰۰۰)، کرسی ولایت پایساندو، غ اوروگه، بر رود اوروگه، بنای ۱۷۷۲.

پای شیر (pāye šir)، آلمانی ادلوایس[4] (edel-vāys)، گیاه دائمی مرکب نواحی مرتفع کوهستانی آلپ از نوع لئونتوپودیوم (*Leontopodium*). دارای گلهای کوچک سفید و برگه‌های کرکی سفید فراوان است.

پای غاز، گیاه: ← پنج برگ.

پای کلاغ، نوعی آلاله: ← رجل الغراب.

پایکس[5]، **قله‌ی** (pāyks)، قله‌ای بارتفاع ۴٬۳۰۰ متر، قسمت مرکزی ایالت کولورادو، کشمت، در قسمت جنوبی جبال فرانت رینج. در ۱۸۰۶ کشف شد.

پایکولی (pāy.kuli)، محلی در ناحیه‌ی سلیمانیه، کردستان، عراق، بر رود سیروان. در ل قصر شیرین (ایران) واقعست. یکی از بزرگترین کتیبه‌های عهد ساسانی در این محل است. این کتیبه به دو زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی بر چهار طرف برجی منقوش بوده است، و پیکر برجسته‌ی نرسی، شاهنشاه ساسانی، در هر چهار طرف برج مرتسم بوده، اما برج خراب شده و جز قاعده‌ی آن بر جا نیست. بیشتر سنگهای منقوش از بین رفته است. راولینسن نوشته‌های آنرا رونویس کرد، و آن توجه محققین را جلب نمود، و هرتسفلد در ۱۹۱۱ از آن دیدار کرد، و دگر بار در ۱۹۱۳ باین ناحیه سفر کرد، و از قطعات موجود عکس‌برداری و قالبگیری کرد، و نتیجه‌ی تحقیقات خود را با صورت اصلی نقوش پایکولی و کتیبه‌های دیگر در دو جلد تحت عنوان پایکولی، شرح بنا و کتیبه‌ی اوایل تاریخ شاهنشاهی ساسانیان منتشر نمود (برلین، ۱۹۲۴).

پایگان یا پادگان: ← ارتشتاران.

پای گاو، علف: ← تارو.

پایگوس: ← پاذگوسپان.

پاینت[6] (pāynt)، از مقیاسهای سنجش ظرفیت در بریتانیای کبیر و کشمت که در مورد جامدات و مایعات بکار میرود. در بریتانیای کبیر (موسوم به پاینت شاهی) برابر ۰٫۵۶۸ لیتر، و در کشمت برای مایعات ۰٫۴۷۳۲ لیتر و برای جامدات ۰٫۵۵۰۶ لیتر میباشد.

پاینز[7]، **جزیره‌ی** (pāynz)، اسپانیولی ایسلا د پینوس (islā de pinos)، جزیره (۳°۰۶۱ کمه؛ جم ۱۰°۱۰۵)، چغ کوبا. کریستوف کلمب کشفش کرد (۱۴۹۴). محصول عمده‌اش توتون و میوه و سبزیجات است.

پایونیوس[8] (pāyonios)، پیکرتراش یونانی در قرن ۵م ق‌م؛ اهل تراکیا. در اولمپ مجسمه‌ای است بنام نیکه [نه، = پیروزی]، که نام پایونیوس بر پایه‌ی سه‌گوش آن نقر شده است.

پایه یا **فعل** (fe'l) [در جمع افاعیل (afā'il)] یا **تفعیل** (taf'il) [در جمع تفاعیل (tafā'il)]، در علم عروض، مجموع چند هجا یا ضرب که بوسیله‌ی ضربی قویتر [بر اثر فشار یا قوت تلفظ (اکسان) یکی از هجاها] بیکدیگر پیوسته شوند؛ مانند فعولن که از سه هجا یا ضرب تشکیل شده، و قوت تلفظ در آن روی هجای دوم عو است. پایه‌ها یا افاعیل دو گونه اند. (۱) پایه‌های اصلی که شماره‌ی آنها هشت است، فاعلن (– U –)، فعولن (U – –)، فاعلاتن (– U – –)، مفاعیلن (U – – –)، مستفعلن (– – U –)، مفعولات (– – – U)، متفاعلن (U U – U –)، مفاعلتن (U – U U –). (۲) پایه‌های فرعی که با تغییری در هر یک از پایه‌های اصلی پدید می‌آید (← زحاف). عروضیان قدیم پایه‌ها را بقاعده‌ی عروض عرب، مجموعه‌ای از حروف متحرک و ساکن میشمردند و هر یک را بواحدهای کوچکتر یا ارکان (سبب، وتد، و فاصله) تقسیم میکردند. اما جز سبب خفیف که برابر هجای دراز است، ارکان دیگر خود قابل تقسیم باجزاء بسیطتر یعنی هجاهای کوتاه و دراز هستند (← رکن). پایه واحد وزن است، یعنی از تکرار پایه‌ای واحد چند بار، یا تکرار دو پایه‌ی مختلف بتناوب، وزن شعر پدید میآید. اخیراً با استقرائی که در باره‌ی هجاهای کلمات فارسی بعمل آمده است، ۸۷٫۳ در صد کلمات فارسی را از یک‌هجائی تا سه‌هجائی یافته‌اند، و مبتنی بر این تحقیق نُه پایه برای اوزان فارسی پیشنهاد گشته، و برای هر یک نامی فارسی‌متناسب با وزن هجائی آن‌برگزیده شده است، که همه‌ی وزنهای شعر فارسی را بدانها میتوان سنجید، و از ترکیب یک یا دو پایه با یکدیگر و تکرار آنها وزن پدید میآید. اینک آن پایه‌ها و معادل آنها در عروض قدیم:

(۱) نوا (U –)، برابر فعل (fa'al)
(۲) جامه (– U)، برابر وتد مفروق
(۳) همه (U U)، برابر سبب ثقیل
(۴) آوا (– –)، برابر فعلن (fa'lon)
(۵) خُشاوا (U – –)، برابر فعولن (fa'ulon)
(۶) بِنّوا (U U –)، برابر فعلن (fa'elon)
(۷) نیکاوا (– – –)، برابر مفعولن (maf'ulon)
(۸) ترانه (U – U)، برابر فعول (fa'ulo)
(۹) خشنوا (– U –)، برابر فاعلن (fā'elon).

پایه، در ریاضیات: ← قوه.

پایبده‌کوه[9]، کوهی که پس از سائیده شدن سنگهائی که مقاومت کمتری دارند بر جا میماند.

پایین‌جام (pāyin.jām)، دهستان، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۰ (؟) آبادی. کنار مرز ایران و افغانستان واقعست.

پایین‌خواف (pāyin.xāf)، دهستان (جم ح ـ°۱۵؛ ۹۹۰)، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، کنار مرز افغانستان؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. مرکزش سنگان است.

پایین‌خیابان (pāyin.xiābān)، دهستان (جم ح ۳°۶۰۰؛)، شهرستان آمل؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. شهرود و تجرود (از شعبه‌های هراز) مشروبش میکنند.

پایین‌دهستان (pāyin.dehestān)، دهستان (جم ۲۵°۰۰۰؛)، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۴۷ (؟) آبادی؛ مرکزش گیان. از ل به کوه سیاه‌دره محدود است. رود گاماساب قسمت مرکزی آنرا مشروب میکند.

پایین‌رخ (pāyin.rox)، دهستان (جم ح ۲°۱۳۰؛)، بخش کدکن، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۸ (؟) آبادی.

پایین‌شهر (pāyin.šahr)، دهستان (جم ح ـ°۱۵؛ ۹۰۰)، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی. مرکزش، ده سرریگان (sar.rigān) (جم ۴۲۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری غ میناب واقعست.

پایین‌ولایت (pāyin.velāyat)، دهستان (جم ۷°۰۰۰؛)، بخش احمدآباد، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۳۶ (؟) آبادی. کشفرود از ل آن میگذرد. اغلب آبادیهای آن در کوهستان واقع است. ده شاهانْ گرماب (جم ۹۷ سنه ۱۳۳۵ هش) از این دهستان آب گرم دارد.

پایین‌ولایت، دهستان (جم ۱۱۸°۴۳۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. رودهای شمت‌دره و کال‌سالار مشروبش میکنند. مرکزش، ده سیوکی (siuki) (جم ۱°۲۰۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۷ کیلومتری ج تربت حیدریه است.

پایین‌ولایت (pāyin.velāyat) یا **پایین‌ولایت باخرز** (e bāxarz–)، دهستان، بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ مرکزش یوسف‌آباد (جم ۱°۰۵۴سنه ۱۳۳۵ هش). کنار مرز ایران و افغانستان واقعست.

پپتونها[10] (pepton.hā؛ از فنس)، مواد آلی مرکب

(۱)ford (۲)Paean (۳)Paysandu (۴)edelweiss (۵)Pikes (۶)pint (۷)Pines (۸)Paeonius (۹)mountain of circumerosion (یا circumdenudation) (۱۰)peptones

از آمینواسیدها که در اثر انزیمهای پروتئولیز پروتئینها بوجود میآیند. در آب حل میشوند. در معدهی انسان، پروتئین موجود در غذا در اثر پپسین به پپتون تبدیل و بدین وسیله قابل جذب میشود.

پپسین[1] (pepsin)، مخمری که در شیرهی معده موجود است، و پروتئینها را تجزیه میکند، و در نتیجه، باعث تسهیل هضم آنها میگردد.

پپن[2] (pepaN، فنـ) یا **پیپین**[3] (pipin؛ آلمانی)، نام چند تن از کاخبانان و پادشاهان فرانکها، از خاندان کارولنژیان. مقالات آتیه را ببینید.

پپن[2] **I** (pepane)، فـ ۸۳۸، شاه (۸۱۷–۳۸) آکیتن؛ پسر امپراطور لوئی I. در شورشهای ۸۳۰ و ۸۳۳ بر ضد پدرش شرکت داشت، ولی هر دفعه پس از چندی او را در بازگشت بسلطنت یاری کرد.

پپن د/اریستال[4] (pepaN deristāl)، آلمانی پیپین (pipin)، فـ ح ۷۱۴، کاخبان مملکت فرانکی اوسترازیا؛ نوهی پپن دو لاند و پدر شارل مارتل. در ۶۷۶ کاخبان اوسترازیا شد؛ در ۶۸۷ اشراف نوستری را مغلوب کرد، و فرمانروائی مملکت فرانکها را بدست گرفت، و مرووئژیان فقط اسماً سلطنت داشتند.

پپن دو لانـد[5] (pepaN dë lāNd) یا **پپن پیر** (pepane)، آلمانی پیپین (pipin)، فـ ۶۳۹؛ کاخبان فرانکی اوسترازیا. با آرنولف (اسقف مس)، کلوتر II (شاه نوستری) را در برانداختن (۶۱۳) برونهیلدا یاری کرد. کلوتر در ح ۶۲۲ پپن و آرنولف را بفرمانروائی اوسترازیا برگزید تا بنام داگوبر I حکومت کنند. در ۶۲۹ که داگوبر بجای پدرش بسلطنت نشست، پپن نفوذ خود را از دست داد، و در آکیتن اقامت گزید. پپن و آرنولف، از طریق وصلت دختر اولی با پسر دومی، اجداد سلسلهی کارولنژیان هستند.

پپن کوتاه[6] (pepane)، آلمانی پیپین (pipin)، فنـ پپن لو برف[7] (pepaN lë bref)، ح ۷۱۴–۷۶۸، اولین پادشاه (۷۵۱–۶۸) فرانکها از سلسلهی کارولنژیان؛ پسر شارل مارتل و پدر شارلمانی. پس از مرگ (۷۴۱) پدرش، کاخبان نوستری شد، و برادرش، کارلومان، کاخبانی اوسترازیا را بدست گرفت؛ در ۷۴۷ برادرش بنفع او کنارهگیری کرد. در ۷۵۱، پپن، با موافقت پاپ زاکاریاس، شیلدریک III را که آخرین پادشاه سلسلهی مروونژیان بود وادار کرد که در دیری گوشهگیر شود، و خود بپادشاهی فرانکها بر تخت نشست. از رم در مقابل لومبارداها دفاع کرد (۷۵۴ و ۷۵۶)، و راونا و چند شهر دیگر را از آنها گرفت. شهرهای مفتوحه را به پاپ واگذار کرد، و بدین ترتیب ایالات پاپی تأسیس شد.

پپی[8] **I** (pepie)، سومین شاه (ح ۲۵۹۵ قم–ح ۲۵۷۱ قم) مصر قدیم از سلسلهی VI. آثاری از دورهی سلطنت وی در سراسر مصر باقی است.

پپی[8] **II**، شاه (ح ۲۵۶۷ قم–ح ۲۴۷۳ قم) مصر قدیم از سلسلهی VI؛ پسر پپی I. طول مدت سلطنتش، که بروایات مختلف ۹۴، ۹۰، و 100 سال بوده، جالب است.

پتاح[9] (ptāh)، در اساطیر مصری، خدای عمده و خالق. وی از خدایان قدیم نبود، ولی نیروی خلاق بود، و مخصوصاً در ممفیس سخت مورد احترام بود. بصورت بتی دارای شکل انسانی نمایش داده میشد.

پتاس: ← پوتاس.

پتاسیم یا **پتاسیوم:** ← پوتاسیوم.

پتان یا **پتهان:** ← پتهان.

پتانسیل (potānsiel؛ از فنـ). این لفظ در فیزیک بمقادیر مختلفی (مثلا پتانسیل برقی، پتانسیل جرمی، پتانسیل مغناطیسی، و غیره) اطلاق میشود، که جملگی با انرژی پتانسیل بستگی دارند. معروفترین اطلاق آن در مورد پتانسیل برقی است.

پتانسیل برقی یک میدان برق در یک نقطه کاری است که باید برای منتقل کردن بار برقی ۱+ (واحد بار برقی مثبت) از موضعی بینهایت دور به این نقطه انجام داد (این کار به انرژی پتانسیل بار مذکور اضافه یا از آن کم میشود). پتانسیل برقی در یک نقطهی یک میدان نظیر "ارتفاع" است در میدان جاذبهی زمین، و همچنانکه در میدان اخیر، برای منتقل ساختن باری از سطحی به سطحی (یا از نقطهای بنقطهی) مرتفعتر باید کاری مساوی حاصلضرب وزن بار در اختلاف سطح (یعنی اختلاف ارتفاع) دو نقطه انجام داد (که بر انرژی پتانسیل بار مذکور افزوده میشود)، در انتقال یک بار برقی از نقطهای بنقطهی دیگر از یک میدان برقی کاری انجام میگیرد که مساوی حاصلضرب مقدار بار در اختلاف پتانسیل دو نقطه است. نظر باین ملاحظات است که پتانسیل برقی را گاهی ارتفاع برقی یا سطح برقی، و اختلاف پتانسیل بین دونقطهی یک میدان برقی را اختلاف سطح برقی آنها میخوانند. پتانسیل برقی در نقاطی که بینهایت از میدان دور باشند صفر است. عملا پتانسیل سطح زمین یا جسم هادی بزرگی (مثلا پایهی فلزی یا جعبهی فلزی اسباب مورد نظر) را صفر میگیرند. واحد معمولی اندازهگیری پتانسیل و اختلاف پتانسیل ولت است.

برای بردن یک بار برقی مثبت از نقطهای بنقطهای که پتانسیل بیشتری دارد باید کاری انجام داد، ولی بار منفی بخودی خود از نقطهای که پتانسیل کمتری دارد بجانب آنکه پتانسیل بیشتری دارد میرود، و انرژی سینتیک میگیرد. بالاخص، هر گاه بین دو انتهای یک جسم هادی فلزی دراز (مثلا سیم فلزی) اختلاف پتانسیلی برقرار باشد، الکترونهای آزاد جسم از یک انتها بجانب انتهای دیگر روان میشوند. برای اینکه این جریان ادامه یابد، باید اختلاف سطح بین دو انتها را بوسیلهی یک منبع برق (مثلا بوسیلهی پیل یا باتری یا مولد) محفوظ نگاهداشت. از سیم و منبع برق مدار برق، و از روان شدن منظم الکترونها در مدار جریان برق تشکیل میشود. نیز ← برقرانی.

پتاوی (patāvi) یا **بادرنج**، (*Citrus paradisi*)، یکی از اقسام مرکبات که اصلش از چین آسیا است. میوهی آن درشت است و پوستش ضخیم میشود؛ از پوست آن مربا میسازند. نیز ← بادرنج.

پتت (patet) [پهلوی و پازند، = توبه]، توبهنامه. پنج پتت در آیین زردشتی معروف است: پتت آذر-باد مهرسپندان، پتت پشیمانی، پتت ایرانیک (irānik)، خود پتت (– xod) (توبهی نزد خود)، و پتت ودردکان (vadardakān) (گذشتگان) که پتت روانی نیز گویند.

پتر یا پطر، اسامی اروپائی، ← پتروس، اسم.

پترا[10] (petrā) [لتـ، = سنگ]، معربش **بطراء** (batrā')، پایتخت مملکت نبطیان، که خرابههای آن در وادی موسی یا جنب آن بر جبل هارون از جبال شراء در مملکت اردن هاشمی کنونی واقعست. بر طبق بعضی کتیبهها، اسم اصلی آن نباطو (nabātu) یا نبطو (nabatu) بوده، و رومیان آنرا پترا نامیدند. پترا را بعضی مطابق رقیم (raqim) مذکور در قرآن (سورهی کهف، آیهی ۸) شمردهاند.

در قرن ۹م قم امصیا، شاه یهودا، پترا را گرفت. در قرن ۳م (یا ۲م) قم بتصرف نبطیان درآمد؛ در قرن اول قم خراجگزار روم شد؛ در قرن ۲م میلادی پایتخت ایالت رومی آرابیا پترا [= عربستان سنگی]، کمابیش مطابق مملکت ادوم مذکور در تورات، گردید. پترا تا قرن ۴م بم مرکز مهم تجارت ممالک اطراف و از راه صحرا با ایران و خلیج فارس مرتبط بود. یک قرن بعد نامش از صفحهی تاریخ برافتاد، و تا ۱۸۱۲ که بورکهارت ویرانههای آنرا در وادی موسی کشف کرد، کسی از آن خبری نداشت. ویرانههای شهر، که پهنهای را بطول ۱٫۵ کم و بعرض ۸۰۰ متر اشغال کرده، در درهی تنگی محصور با کوه-های بلند قرار دارد. از خصوصیات جالب آن کندهکاریهائی است که بر جبههی مقابر و معابدی که در تندانهای سنگی حفر شده دیده میشود. قلعه و کاخی که در ضمن کاوشهای آن کشف شده بیشتر بسبک معماری متأخر یونانی است، ولی در آثار کهنهتر تأثیر مصری و شرقی دیده میشود.

پترارک[11] (petrārk)، ایتالیائی فرانچسکو پترارکا (frāncesko petrārkā)، ۱۳۰۴–۷۴، شاعر فاضل ایتالیائی که بعد از دانته بزرگترین شخصیت ادبیات ایتالیا بشمار است. در فرانسه و ایتالیا تحصیل کرد، و در اروپا سیاحت نمود. در ۱۳۲۷ با لائورا (فت ۱۳۴۸) برخورد کرد، و این زن الهامبخش اشعار عاشقانهی وی گردید. پترارک یکی از اولین و بزرگترین اومانیستها بود؛ ایتالیا را در اروپا از جهت ادبیات بمقامی عالی رسانید، و سطح ادب را بالا برد. در ۱۳۴۱ در روم او را با برگ غار (نشان افتخار شعرا) تجلیل کردند. علاوه بر حماسهی لاتینی افریقا (در باب جنگهای کارتاژی)، کتاب تریونفی (trionfi) [= پیروزی] را به ایتالیائی نوشت. اثر دیگرش کتاب نغمهها است که حاوی ترانهها و آهنگهائی است که شاعر برای لائورا، در دوران حیات و پس از مرگ وی، سروده است.

پترسن[12] (patərsən)، شهر (جم ۳۳۶٬۱۳۹)، ایالت نیو جرزی، کشمة. در ۱۷۹۱ توسط الکزاندر همیلتن بنا شد. صنایع ابریشم آن مهم است.

پترسن[13]، **الیزابت** (elizābet patərsən)، ۱۷۸۵–۱۸۷۹، زن امریکائی ژروم بوناپارت، که بزیبائی مشهور بود. ازدواج در ۱۸۰۳ انجام گرفت، و ناپلئون آن را در ۱۸۰۶ لغو کرد.

(1)pepsin (2)Pepin (3)Pippin (4)Pepin of Héristal (5)Pepin of Landen (6)Pepin the Short (7)Pepin le Bref (8)Pepi (9)Ptah (10)Petra (11)Petrarch (12)Paterson (13)Patterson

پترسن[1]**، ویلیام** (wilyām patərsən)، ۱۶۵۸–۱۷۱۹، کارشناس مالی اسکاتلندی؛ رایزن ویلیام III. طرح تأسیس بانک انگلستان را ریخت (۱۶۹۱)، و یکی از مدیران آن بود. از ← طرح درین پشتیبانی کرد (۱۶۹۵). طرفدار اتحاد اسکاتلند و انگلستان بود.

پتروپاولوفسک[2] (petropāvlofsk) یا **پتروپاولوفسک–کامچاتسکی** (kāmcātski)، شهر (جم تخمیناً ۱۱۸٬۰۰۰)، سرزمین خاباروفسک، جمشس، بر ساحل جنوب شرقی شبه جزیره‌ی کامچاتکا و بر خلیج آواشا (شاخابه‌ی قکبه). بندر و پایگاه دریائی است (در سال ۹ ماه خالی از یخ است).

پترودااکتیل[3] (pterodāktil؛ فنس)، خزنده‌ی

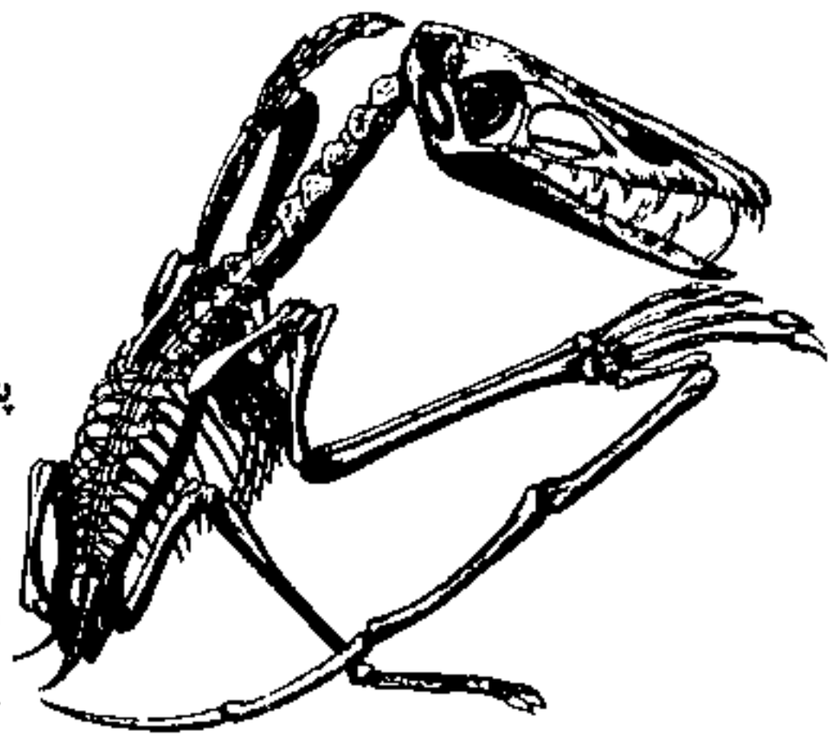

پترودااکتیل

پرنده‌ی زوال‌یافته‌ی دوران مزوزوئیک که ارتباطی به پرندگان و پستانداران ندارد. پترودااکتیلها جانورانی بوده‌اند باندازه‌های مختلف، از یک پرنده‌ی کوچک تا پرندگان بزرگ با گسترش بال بیش از ۷ متر.

پترودوارتس (petrodvārets)، جمشس: ← پترهوف.

پتروس (petros)، اسم یونانی برای مرد. در مآخذ اسلامی در مواردی بصورت بطرس (botros, bet–) و بطرس (petros) نقل شده است، صورت روسی آن پیوتر (piotr) است، ولی نام امپراطورها و تزارهای روسیه و پادشاهان صربستان در کتب فارسی معمولا بصورت پطر (petr) ضبط میشود. بعضی اعلام اروپائی مشتق از نام یونانی پتروس بشرح ذیل است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Pedro	پدرو (pedro)
آلمانی	Peter	پتر (peter)
آلمانی	Petrus	پتروس (petrus)
انگلیسی	Peter	پیتر (pitər)
ایتالیائی	Pietro	پیترو (pietro)
پرتغالی	Pedro	پدرو (pedru)
فرانسوی	Pierre	پیر (pier)
لاتینی	Petrus	پتروس (petrus)

پتروس لومباردوس[4] (petrus lombārdus)، حـ ۱۱۰۰–حـ ۱۱۶۰، عالم ایتالیائی الاهیات. در بولونیا و رنس و پاریس تحصیل کرد، مدتی اسقف اعظم پاریس بود. کتاب جملات او از کتابهای معروف الاهیات است، و مخصوصاً از این جهت اهمیت دارد که نظریه‌ی آیینهای مقدس بشرحی که در آن مندرج است در شورای ترانت از طرف کلیسای کاتولیک رومی برسمیت پذیرفته شد.

پتروف[5]**، یوگنی پتروویچ** (yevgeni petrovic petrof)، ۱۹۰۳–۴۲، نویسنده‌ی روسی. نام واقعیش کاتایف (kātāyef) بود. با ایلیا ایلف در نوشتن داستانهای هجائی گوناگون (از قبیل گوساله‌ی طلائی) همکاری داشت. در جم II بقتل رسید.

پتروفسک، نام پیشین مخاچ قلعه.

پتروگراد، جمشس: ← لنینگراد.

پترونیوس[6] (petronius)، فت حـ ۶۶ ب‌م، هجا- نویس رومی. مردی راحت‌طلب و بیش از حد تجمل‌پرست بود. گویند وقتی که مورد بی‌مهری نرون قرار گرفت، مجلس جشنی ترتیب داد و رگ خود را زد، و مرگ را هم با فراغ بال استقبال کرد. آنچه از آثارش باقیست تاریخ گویائی است از زندگی زمان وی که بزبان عامیانه بیان شده است.

پترهوف[7] (peterhof)، شهر (جم ۲۸٬۰۰۰)، جمشس، بر خلیج فنلاند، ۲۹ کیلومتری چغ لنینگراد. پطر کبیر در ۱۷۱۱ آنرا بنا کرد؛ بعد ها مقر تابستانی تزارها شد. عمارات قدیمی با معماری عالی دارد، و پارکهای وسیع آن بعلت چشمه‌ها و آبشارهای زیاد معروفست. در جم II آلمانها آن را تصرف و ویران کردند؛ بعد از جنگ دوباره آباد شد. از ۱۹۴۴ پترودوارتس (petrodvārets) خوانده میشود.

پتریک، اسم انگلیسی: ← پاتریکیوس، اسم.

پتریک، قدیس: ← پاتریکیوس، قدیس.

پتسامو، جمشس: ← پچنگا.

پتشخوار: ← پتشخوارگر.

پتشخوارگر (patašxārgar) یا **پدشخوارگر**، نام سلسله‌ی جبال جنوبی طبرستان. اصل کلمه پدشخوارگر بوده، و در دوره‌ی ساسانیان هم این کوه‌ها بهمین نام خوانده میشد. اسم این کوهها در مآخذ مختلف بصورتهای مختلف تحریف شده است (از قبیل بدشوارگر، بدشوارجر، فدشوارگر، فرجوارجر، و غیره). استرابون نام پتشخوار را به سلسله‌ی جبال البرز داده است. ناحیه‌ی پتشخوارگر را مطابق طبرستان و هم مشتمل بر آن شمرده‌اند. الفاظ پتشخوارگرشاه و پتشخوارشاه با صورتهای مختلف جزء اول در جزء القاب و عناوین بعضی از فرمان‌روایان قدیم آمده است، و مثلا گفته‌اند که کسری انوشیروان را در زمان پدرش "فدشخوارگرشاه گفتندی...، زیرا که او پادشاه طبرستان بود".

پتمور[8]**، کاونتری** (kāvəntri patmor)، ۱۸۲۳–۹۶، شاعر انگلیسی. از اوست فرشته در خانه (۱۸۵۴–۶۳) و اروس ناشناس (۱۸۷۷).

پتن[9] (peten)، ناحیه‌ای بوسعت حـ ۳۸٬۸۵۰ کمم، که قسمت اعظم آن در ل گواتمالا واقعست. امروز چندان جمعیتی ندارد، ولی زمانی مرکز امپراطوری قدیم مایا بود، و خرابه‌های زیادی از آن دوره دارد. ناحیه‌ایست دارای بارانهای سنگین و دریاچه‌های بسیار، و قسمت عمده‌ی منابع آن دست‌نخورده است.

پتن[10]**، جورج سمیث** (jorj smiţ patən)، ۱۸۸۵–۱۹۴۵، ژنرال امریکائی. آخرین عملیات تهاجمی نیروهای کشمت در نبرد اروپا در جم II تحت فرماندهی عالی او صورت گرفت.

پتن[11]**، هانری فیلیپ** (hānri filip petaN)، ۱۸۵۶–۱۹۵۱، مارشال فرانسه. در جم I آلمانها را در وردن متوقف کرد؛ جنگ مشترک فرانسه و اسپانیا را بر ضد عبدالکریم ریفی با پیروزی پایان داد (۱۹۲۶)؛ در ۱۹۳۹–۴۰ سفیر کبیر فرانسه در اسپانی بود. در جم II، وقتی که فرانسه در شرف سقوط بود، پتن بجای پ. رنو نخست‌وزیر شد، و با آلمان ترک مخاصمه کرد (ژوئن ۱۹۴۰). باقیمانده‌ی پارلمان قانون اساسی جمهوری را موقوف الاجرا کرد (ژوئیه)، و پتن بعنوان "رئیس دولت" در ویشی کارها را بدست گرفت (← ویشی، حکومت). پس از ۱۹۴۲، که پ. لاوال قدرت را بدست گرفت، پتن فقط اسماً در ریاست باقی ماند. پس از جنگ، پتن بعنوان خیانت محاکمه شد، و محکوم بمرگ گردید (۱۹۴۵)، ولی ژنرال دوگل این حکم را به زندان ابد تخفیف داد. بیطرفی دادگاه سخت مورد تردید واقع شده، و حدود همکاری پتن با آلمان هنوز مختلف فیه است.

پتنا، هند: ← پاتنا.

پتوفی[12]**، آلکساندر** (āleksānder petëfi)، ۱۸۲۲–۴۹، شاعر و وطنپرست مجارستانی، که در جنگ انقلابی مجارستان کشته شد. آثارش مملو از روح وطنپرستی است، و الهام‌بخش میهنپرستان انقلابی مجارستان بود.

پتومائین[13] (ptomāin؛ از فنس)، نام هر یک از بازهای آلی گوناگون که بعضی از آنها سمی هستند و از تأثیر باکتریهای گداننده بر مواد ازت‌دار تولید میشوند. ← مسمومیت غذائی.

پتهان (pathān) یا **پتان** (patān)، نامی که در هند به افغانها داده شده است. این نام اول بار در آثار قرن ۱۶م دیده میشود، و نام افغان بمراتب قدیمتر از آنست. تمیزی که احتمالا میتوان بین این دو نام قائل شد غلبه‌ی استعمال اولی در مورد افاغنه‌ی غربی و استعمال دومی در مورد افاغنه‌ی شرقی است. سرزمین پتهانها از ج محدود به بلوچستان است و از ل تا کناره‌ی چپ رود کابل امتداد پیدا میکند؛ از غ تا داخله‌ی افغانستان پیش میرود، و از ش به رود سند میرسد و از آن هم میگذرد، و حتی مهاجرنشینهای پتهان در سراس شمال و حتی در جنوب هند نیز دیده میشوند. نیز ← افاغنه.

پته‌دوزی (pate.duzi)، نام سلسله‌دوزی مخصوص کرمان.

پتی دو لا کروا[14]**، فرانسوا** (frāNsuā peti dë lā kruā)، ۱۶۲۲–۹۵، مستشرق فرانسوی. مدت چهل سال مترجم ترکی و عربی شاه فرانسه بود. از آثارش تاریخ چنگیز خان کبیر، امپراطور مغولها و تاتارها (۱۷۱۰)، دیکسیونر ترکی به فرانسه و فرانسه به ترکی، و یک فهرست از نسخه‌های خطی ترکی و فارسی کتابخانه‌ی شاه (کتابخانه‌ی ملی پاریس) است. پسرش، **فرانسوا پتی دو لا کروا**، ۱۶۵۳–

(۱)Paterson (۲)Petropavlovsk (۳)pterodactyl (۴)Peter Lombard (۵)Petrov (۶)Petronius (۷)Peterhof
(۸)Patmore (۹)Petén (۱۰)Patton (۱۱)Pétain (۱۲)Petofi (۱۳)ptomaine (۱۴)Pétis de La Croix

۱۷۱۳، به مشرق‌زمین مسافرت کرد، و بعداً بجانشینی پدرش مترجم سلطنتی شد. از آثارش مجموعه‌ای از داستانهای ترکی بنام تاریخ سلطان ایران و وزیرانش، و مجموعه‌ای از حکایات فارسی بنام هزار و یک روز (۱۷۱۰ و ۱۷۱۲) است.

پجت[1]، سر **جیمز** (sar jeymz pajət*)، ۱۸۱۴–۹۹، جراح و طبیب بریتانیائی. در بیماریهای استخوان معتبر بود.

پچ[2] (pec)، آلمانی **فونفکیرشن**[3] (fünfkirŝen)، شهر (جم ۸۷٬۹۰۹)، ج‌غ مجارستان، در ناحیه‌ای زغالخیز. از محصولاتش توتون، کالاهای چرمی، و روغن نباتی است. اولین دانشگاه مجارستان در آنجا تأسیس گردید (۱۳۶۷). در ۱۵۴۳–۱۶۸۶ تحت حکومت عثمانی بود.

پچبلند[4] (peeblend؛ از انگل)، ماده‌ی معدنی بی‌شکل و تیره و براق، که از منابع استخراج رادیوم، اورانیوم، پولونیوم، و پلوتونیوم است. محصول اورانیوم آن ۵۰–۸۰٪ است. بمقدار بسیار کم در سراسر جهان یافت میشود؛ منابع عمده‌ی آن در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ کانادا، کنگوی بلژیک، و چکوسلواکی است.

پچنگا[5] (pecengā)، فنلاندی پتسامو (petsāmo)، شهر (جم بیش از ۲٬۰۰۰)، ل جمشس اروپائی، بر شاخابه‌ی دریای بارنتس و نزدیک مرز نروژ. نزدیک آن کانهای نیکل است. در ۱۹۲۰ روسها آنرا به فنلاند واگذاشتند؛ در ۱۹۴۴ دوباره به تجشـ واگذار شد.

پچنگها[6] (peceneg.hā)، یا **پاتسیناکها**[7] (pāt-sināk.hā)، قومی چادرنشین و ترک‌نژاد، که در ح ۸۸۰ ب‌م از ناحیه‌ی اورال به ناحیه‌ی دانوب سفلی پیش آمده مجارها را از آنجا راندند. در ۹۶۸ شهر کیف را محاصره کردند، و سویاتوسلاو را که دوک شهر بود بقتل رساندند. دو بار (در ۹۳۴ و ح ۱۰۷۵) قسطنطنیه در معرض تهدید آنها قرار گرفت. در ۱۰۹۱ مغلوب امپراطور آلکسیوس I شدند.

پچورا[8] (pecorā)، رودی در قسمت شمالی جمشس اروپائی، که در اورال شمالی سرچشمه میگیرد، و پس از طی ۱٬۸۱۰ کم بجانب ل، وارد خلیج پچورا (شاخابه‌ای از دریای بارنتس) میشود. در تابستان ۷۵۰ کم و در موقع بارندگیهای بهار و پائیز ۱٬۶۷۰ کم آن قابل کشتیرانی است. حوضه‌ی زغال پچورا از قسمت وسطای مسیر رودخانه بجانب ش ممتد است.

پخ (pax)، در اصطلاح بنائی، سطح مستوی مورب که در زاویه‌ی خارجی بنا (مانند گوشه‌ی ایوانهای مساجد در طرف صحن) احداث میکنند.

پختو: ← پشتو.

پختونستان: ← پشتونستان.

پختی[9] (paxti)، در بیضی، نسبت تفاضل طول دو قطر به قطر اطول. پختی همواره کمتر از یک است، و هر قدر بزرگتر باشد بیضی کشیده‌تر است، و بر عکس، هر قدر به صفر نزدیکتر باشد بیضی به دایره نزدیکتر است (وقتی بیضی به دایره تبدیل شود پختی آن صفر میشود). در مورد بیضیوار دوّار نیز پختی بهمین قیاس تعریف میشود. مثلا در مورد کره‌ی زمین، اگر مطابق معمول شعاع استوائی را ۶٬۳۷۸٬۳۸۸ متر و شعاع قطبی را ۶٬۳۵۶٬۹۱۲ متر بگیریم، تفاضل دو شعاع ۲۱٬۴۷۶ متر و پختی برابر ۱/۲۹۷ میباشد.

پخش[10] (paxŝ)، در اصطلاح فیزیک، فرایندی که بوسیله‌ی آن مولکولها یا سایر ذرات در نتیجه‌ی حرکت حرارتی بی‌هدف خود با هم مخلوط میشوند. مولکولهای یک گاز یا یک مایع بسرعت به اطراف حرکت میکنند، و بارها به یکدیگر برخورد میکنند، ولی حرکت بی‌هدف آنها ادامه مییابد. اگر محفظه‌ای محتوی دو گاز، و در ابتدا گاز سبکتر بالای گاز سنگینتر و با حائلی از آن جدا شده باشد، هر گاه حائل را برداریم بلافاصله اختلاط دو گاز، بسبب حرکات مولکولهای آنها، آغاز میگردد. همین امر در مورد یک محلول غلیظ (مثلا قند) و آب خالص روی میدهد: مولکولهای قند و آب از حد فاصل بین محلول و آب خالص عبور میکنند، و پس از مرور زمان کافی مخلوط متجانسی حاصل میشود. پخش را در مورد دو سیال مختلف اللون بآسانی میتوان مشاهده کرد. در پخش گازها، قوه‌ی ثقل تأثیر عمده‌ای ندارد، بلکه عامل اصلی اوزان نسبی دو گاز است. در دمای ثابت، درجات پخش گازها بنسبت عکس جذر اوزان اتمی آنها تغییر میکند. مثلا ئیدروژن چهار برابر سریعتر از اکسیژن میپخشد (پخش میشود). پخش در صنعت اهمیت فراوان دارد. نیز ← اسموز. اصطلاحات پخش و پخشیدن توسعاً در مورد امواج برقاطیسی نیز بکار میرود (← پخش نور).

پخش نور[10] (paxŝe)، تفرق یا تغییر امتداد اشعه‌ی نور در نتیجه‌ی عبور آنها از محیطی ناشفاف (مانند شیشه‌ی تار و مه و غیره)ـکه ذرات آنها سبب پخشیدن شعاع تابش میشودـیا از یک گازـکه مولکولهای آن نور را میپخشاندـیا از محیطی متراکم (اعم از جامد یا مایع) که جرم مخصوصش یکنواخت نیست. پخش انعکاسی ناشی است از ذرات معلق در محیط که نسبت به اشعه‌ی نور مانند آینه عمل میکنند؛ این پدیده فقط وقتی تولید میشود که ابعاد ذرات نسبت به طول موج نور بزرگ باشد. پخش پراشی (← پراش) وقتی دست میدهد که ابعاد بعضی از ذرات نسبت بطول موج نور کوچک باشد؛ در این صورت، این ذرات مانند مراکز تشعشع عمل میکنند، و هر یک از آنها نور را به جمیع امتدادها پراکنده میکند. درجه‌ی پراکندگی متناسب با عکس قوه‌ی چهارم طول موج نور است (قانون ریلی). مثلا نور آبی بمراتب بیش از نور قرمز پراکنده میشود (توجیه رنگ آبی آسمان از همین راه است).

پدال[11] (pedāl؛ از فنس)، اسبابی در قسمت تحتانی پیانو، که چون با پا آنرا فشار دهند همه‌ی سیمهای پیانو آزاد شده صداها کشیده و قوی میگردد (پدال قوی). پیانو دارای پدال دیگری است (پدال ضعیف) که در طرف چپ پدال قوی واقع شده، و چون آنرا فشار دهند، تکه‌ی نمدی بین سیمها و چکشها قرار میگیرد، و صداهای پیانو خفه و خفیف میگردد. در ساختمان ارگ و چنگ نیز از پدالهای متعدد استفاده میشود.

پدرخدائی[12] (pedar.xodā'i)، در جامعه‌شناسی، نوعی رابطه‌ی دودمانی که در آن پدر یا مسن‌ترین فرد ذکور دودمان سرپرستی طایفه یا ایل را عهده‌دار است. در این نوع جوامع ریاست دودمان به افراد ذکور به ترتیب ارشدیت میرسد. پدرخدائی در بین طوایف چادرنشین و ایلات آسیای باختری و افریقا و همچنین بین طوایف چینی و ژاپونی از قدیم متداول بوده و امروز هم تا اندازه‌ای وجود دارد. در کشورهای روم و یونان و فلسطین قدیم نیز پدرخدائی با قدرت تمام حکمفرمائی میکرده است.

پدرو[13] (pedru)، اسم پرتغالی، ← پتروس، اسم.

پدروی[13] **I** (برزیل) (pedruye)، ۱۷۹۸–۱۸۳۴، اولین امپراطور (۱۸۲۲–۳۱) برزیل، پسر ژان VI پرتغال. در هجوم ناپلئون بر پرتغال، با خاندان سلطنتی به برزیل گریخت، و در آنجا بارآمد، و پس از مراجعت پدرش به پرتغال نایب‌السلطنه‌ی برزیل شد (۱۸۲۱). در ۱۸۲۲ استقلال برزیل را اعلام کرد، و بعنوان امپراطور تاجگذاری نمود. در ۱۸۳۱ بنفع پسرش پدروی **II** استعفا داد و به انگلستان عزیمت کرد. پدرو پس از مرگ (۱۸۲۶) پدرش پادشاهی پرتغال نیز یافت، ولی بنفع دختر خود ماریا استعفا داد، و بعد از بازگشت به اروپا همّ خود را صرف گرفتن تاج و تخت برای دخترش کرد، و شخصاً در جنگ ۱۸۳۲–۳۴ در پرتغال شرکت نمود، و سرانجام موفق شد، و دو روز بعد از تاجگذاری ماریا (ماریای II) درگذشت.

پدروی[13] **II** (برزیل)، ۱۸۲۵–۹۱، امپراطور (۱۸۳۱–۸۹) برزیل، پسر و جانشین پدروی **I**. در دوره‌ی طولانی سلطنت وی کشور از صلح داخلی و ترقیات مادی برخوردار بود. اگرچه محبوب مردم بود، جریان حوادث بزیان او انجامید، و در ۱۸۸۹ که در اروپا بود انقلابی در برزیل برپا شد که منجر بتأسیس حکومت جمهوری گردید. پدرو به برزیل بازنگشت.

پدروی[14] **I** (پرتغال)، ۱۳۲۰–۶۷، شاه (۱۳۵۷–۶۷) پرتغال؛ پسر آلفونسوی IV. پیش از جلوس با زنی از اشراف کاستیل ازدواج کرد، ولی سخت عاشق خدمتگزار وی، اینس دِ کاسترو گردید. در ۱۳۵۵، اینس بهمدستی آلفونسو بقتل رسید، و پدرو ناچار قاتلین را بخشید، ولی چون بسلطنت رسید، بتعقیب دو تن از آنان پرداخت، و بفرمود تا قلب آنان را بیرون کشیدند. پدرو به "سخت"، "دادرس"، و "ستمگر" معروف بود.

پدروی[14] **II** (پرتغال)، ۱۶۴۸–۱۷۰۶، شاه (۱۶۸۳–۱۷۰۶) پرتغال. برادر خود آلفونسوی **VI** را مجبور به استعفا کرد (۱۶۶۷)، و زوجه‌ی او را بزنی گرفت. در ۱۶۶۷–۸۳ نایب‌السلطنه بود، و سپس بسلطنت نشست. از وقایع عمده‌ی دوره‌ی پادشاهی او امضای پیمان تجارتی مشیوئن (meţiuən) با انگلستان است (۱۷۰۳)، که مبنای روابط اقتصادی نزدیک پرتغال و انگلستان میباشد.

پدروی[14] **III** (پرتغال)، ۱۷۱۷–۸۶، شاه پرتغال. برادرزاده‌ی خود ماریای **I** را بزنی گرفت، و با هم مشترکاً سلطنت کردند.

---

(۱)Paget (۲)Pecs (۳)Fünfkirchen (۴)pitchblende (۵)Pechenga (۶)Petchenegs (۷)Patzinaks (۸)Pechora (۹)ellipticity (۱۰)diffusion (۱۱)pedal (۱۲)patriarchy (۱۳)Pedro (۱۴)Peter

پدشخوارگر: ← پشخوارگر.

پدم (padam) یا **کاروان‌کش**، گیاهی از نوع آترافاکسیس (*Atraphaxis*) که برای پوشش سر دیوارهای چینه‌ای بکار میرود.

پدوکا[1] (pəḏukā)، شهر (جه ۳۲°۸۲۸)، جغ ایالت کنتوکی، کشمة، بر رود اوهایو. از بازارهای عمده‌ی توتون و مرکز کشتیرانی ناحیه‌ی کشاورزی و معدنی اطراف.

پده (pade)، درخت؛ ← تبریزی.

پدراریاس[2] (peḏrāriās)، شهرت **پدرو آریاس د آویلا** (peḏro āriās de āvilā)، ح ۱۴۴۰–۱۵۳۱؛ مأمور مستعمراتی اسپانیا. در ۱۵۱۴، بجای و. ن. د بالبوآ، بحکومت دارین اعزام شد، و بالبوآ را بقتل رسانید. مستعمرات اسپانیا را توسعه داد؛ شهر پاناما را بنیان گذاشت (۱۵۱۹). بسبب قساوت و آزمندی از حکومت دارین برکنار و بحکومت نیکاراگا منصوب شد (۱۵۲۶).

پدرو[3] (peḏro)، اسم اسپانیولی، ← پتروس، اسم.

پدروی[3] **I** (peḏroye)، فت ۱۱۰۴، شاه (۱۰۹۴–۱۱۰۴) آراگون و ناوار؛ پسر و جانشین سانچوی I. جنگ با مورها را ادامه داد. پسرش آلفونسوی I بجایش نشست.

پدروی[3] **II**، ۱۱۷۴–۱۲۱۳، شاه (۱۱۹۶–۱۲۱۳) آراگون و کُنتِ بارسلون. پاپ اینوکنتیوس III او را در رم تاجگذاری کرد. بیاری او، آلفونسوی VIII کاستیل مورها را در ناواس دِ تولوسا شکست داد (۱۲۱۲). اینوکنتیوس به س. دو مونفور امر کرد که بمناسبت فتوحات پدرو به تبعیت او درآید، ولی مونفور امتناع کرد، و اگرچه پدرو کاتولیکی متعصب بود، ناچار بیاری رمون VI بر ضد مونفور اقدام کرد، ولی در نبرد موره بقتل رسید، و بدین طریق، نفوذ کاتالونیا در فرانسه‌ی جنوبی پایان یافت. بعد از او پسرش جیمز I بسلطنت رسید.

پدروی[3] **III**، ۱۲۳۹؟–۱۲۸۵، شاه آراگون و کُنتِ بارسلون در ۱۲۷۶–۸۵، و شاه (۱۲۸۲–۸۵) سیسیل؛ پسر و جانشین جیمز I. با کنستانس، دختر مانفرد (شاه سیسیل)، وصلت کرد، و این امر منشأ ادعای سلاطین آراگون بر سیسیل و ناپل گردید. پس از واقعه‌ی نماز شامگاهان سیسیل، سلطنت سیسیل باو واگذار شد، و وی در ۱۲۸۲ جزیره را تصرف نمود. باین جهت، پاپ مارتینوس IV او را تکفیر کرد، و متفقاً با فرانسه جهادی بر ضد او ترتیب داد، ولی پدرو مهاجمین را دفع کرد، و روزه‌ی **نوریالی** آنان را در دریا مغلوب نمود.

پدروی[3] **IV**، ۱۳۱۹؟–۱۳۸۷، شاه آراگون و کُنتِ بارسلون در ۱۳۳۶–۸۷؛ پسر و جانشین آلفونسوی IV. مملکت مایورکا را بازگرفت (۱۳۴۳–۴۴). دوکنشین آتن را مطیع خود ساخت (۱۳۸۱). پسرش خوان I جانشینش شد.

پدروی ستمگر[4]، اسپانیولی پدرو ال کروئل (peḏro el kruel)، ۱۳۳۴–۶۹، پادشاه (۱۳۵۰–۶۹) کاستیل و لئون. دو تن از برادران ناتنی خود را بقتل رسانید (۱۳۵۸) و شورشی را که آنان دامن زده بودند سرکوبی کرد. برادر ناتنی دیگرش، هانری (کُنتِ تراستامارا)، بکومک دولت آراگون و دوگکلن، پدرو را شکست داد؛ پدرو گریخت، و هانری بعنوان هانری II تاجگذاری کرد (۱۳۶۶). در ۱۳۶۷، پدرو، بکومک ادوارد امیر سیاه، هانری و دوگکلن را در ناخرا شکست داد، ولی در ۱۳۶۹ در مونتیل شکست خورد و کشته شد. دخترش، کنستانس، زن جان آو گانت شد؛ دختر دیگرش، ایزابل، بعقد ادمند (دیوک آو یورک) درآمد.

پدشخوارگر: ← پشخوارگر.

پر[5] (par)، برونْرُشت [= روئیده بطرف بیرون] پوست که مشخِص پرندگان است. دانشمندان معتقدند که صورت تحول‌یافته‌ی فلس است. پر در خطوط یا نواحی معینی موسوم به نواحی پَرزا [لتیپترولای (pterulāy)] میروید. هر پر از یک پستانک مرکب از سلولهای هر دو لایه‌ی پوست نمو میکند، و تا هنگامی که رشدش کامل شود، رگهای خونی لایه‌ی تحتانی پوست بآن غذا میرسانند. وقتی رشد پر بنهایت رسید، جریان خون قطع می‌شود، و سلولهای پستانک خُفته میمانند، ولی اگر یکی از پرها کنده شود یا در نتیجه‌ی تولک رفتن پرنده بیفتد، سلولها تحریک میشوند، و پر دیگری تولید میکنند.

پر دو نوع عمده دارد، پرهای اطراف[6] و نرمه‌پرها[7] (narme.par-). پرهای اطراف آنهائی هستند که بالها و بدن و دم پرنده را میپوشانند. هر یک از پرهای اطراف دارای یک ساقه‌ی مرکزی سخت و قابل انعطاف است، قسمت تحتانی آن دمیر[8] (dom.par) نام دارد؛ قسمت فوقانی

ساختمان بال و پر

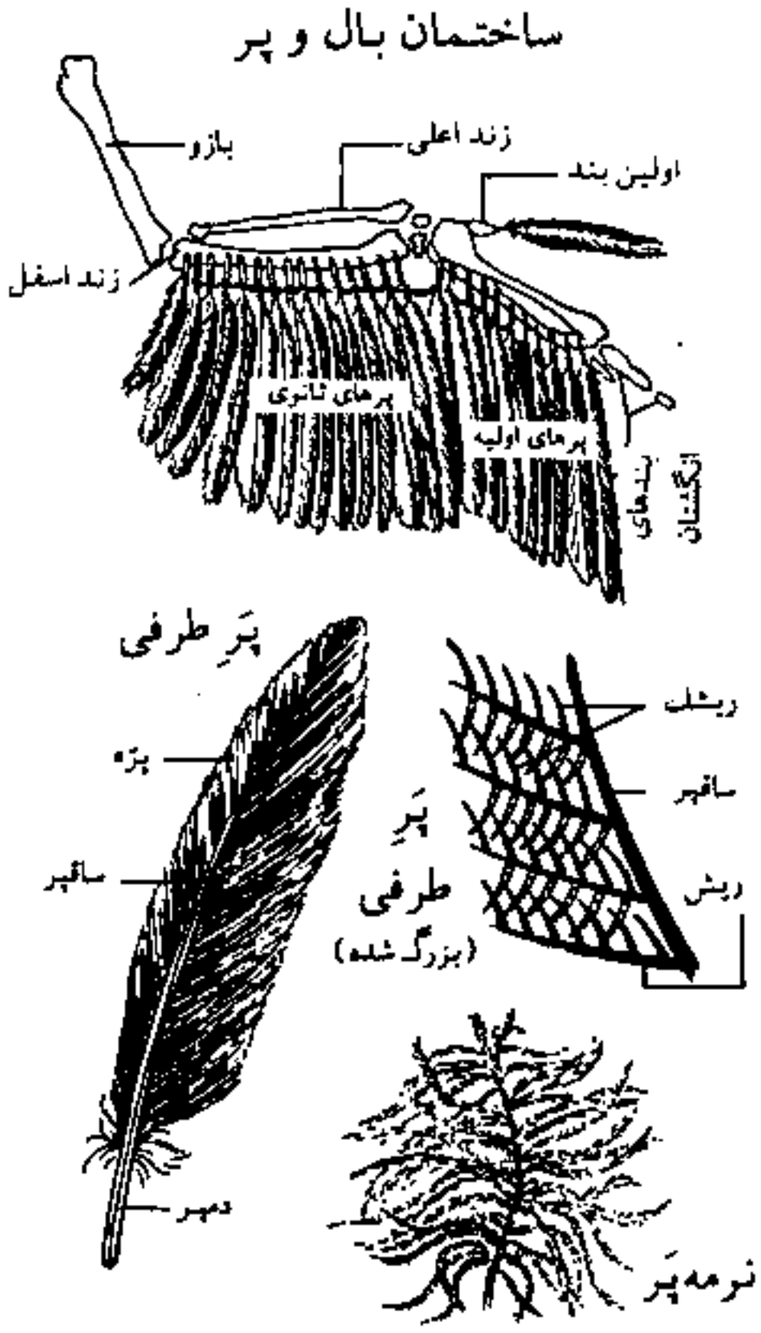

ساقپر[9] (sāq.par) [لتیِ راکیس] است، که زوایدی موسوم به ریش، مانند شاخه‌های درخت از دو طرفش جدا میشوند. از هر ریش چندین صد زایده‌ی کوچکتر، موسوم به ریشک، جدا میشوند، که دارای قلابکهای ذره‌بینی هستند، که با ریشکهای مجاور در هم می‌افتند، و پره[10]ی پر را تشکیل میدهند، و سبب سفتی پر میگردند. نرمه‌پرها زیر پرهای خارجی بعضی از طیور (مرغابی، غاز، و غیره میرویند)، و فاقد زواید منکور هستند. پر وسیله‌ی پرواز پرندگان است، و چون نسبت به حرارت هادی خوبی نیست، پرندگان را از سرما محفوظ میدارد.

پرا[11] (parā)، ایالت (۱°۲۱۶°۷۲۰ کمه؛ جه ۱° ۱۴۲°۸۴۶)، ل برزیل؛ کرسیش بلم. ناحیه‌ای داغ و مرطوبست و چندان عمرانی نیافته است.

پرا[11]، رودی بطول ح ۳۲۰ کم، ش برزیل. شاخه‌ی چ‌ش آمازون است، و بوسیله‌ی جزیره‌ای از آن جدا میشود. بندر بزرگ بلم بر ساحل راست آنست.

پراجادیپوک[12] (prājādipok) [رامای VII در سلسله‌ی پادشاهان سیام]، ۱۸۹۳–۱۹۴۱، هفتمین پادشاه (۱۹۲۵–۳۵) از سلسله‌ی چاکری تایلند؛ برادر و جانشین رامای VI. حقوق برونمرزی دولتهای خارجی را در سیام لغو کرد. در ۱۹۳۲، در نتیجه‌ی انقلابی که **پیبول سونگگرام** در آن دست داشت، مشروطیت را اعطا کرد، ولی در ۱۹۳۵ از سلطنت استعفا کرد، و پسر خردسالش رامای VIII (۱۹۲۵–۴۶) بجانشینی او نشست. رامای VII در انگلستان وفات یافت.

پراچی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

پرادو[13] (prādo)، موزه‌ی ملی نقاشی و پیکرتراشی اسپانیا، در مادرید. یکی از بهترین این گونه موزه‌ها در اروپا است. ساختمان آن در زمان کارلوس III آغاز شد، و در دوره‌ی فردیناند VII بپایان رسید (۱۸۳۰). شاهکارهای بیمانندی از سبکهای اسپانیائی، فلاندری، و ونیزی در آن محفوظ است.

پرازئودیم[14] (prāzeodim؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Pr؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از فلزات خاکهای کمیاب است. در ۱۸۸۵ بتوسط ولسباخ کشف شد. املاحش برای تهیه‌ی شیشه‌های رنگی بکار میرود.

پراساد[15]**، راجندرا** (rājendrā prāsād)، ۱۸۸۴–، اولین رئیس جمهور (۱۹۵۰–) هند. در دانشگاه الله‌آباد تحصیل کرد. در ۱۹۲۰ از وکالت دعاوی دست برداشت، و به گاندی پیوست. چهار دفعه رئیس کنگره‌ی ملی هند شد (۱۹۳۲، ۱۹۳۴، ۱۹۳۹، ۱۹۴۷) و مکرر بزندان افتاد. وی و بیشتر رهبران کنگره، بعلت امتناع از شرکت در مساعی جنگی بریتانیا، در ۱۹۴۲–۴۵ محبوس بودند. در ۱۹۴۸–۴۹ رئیس مجلس مؤسسانی بود که طرح قانون اساسی هند را تهیه نمود. در ۱۹۵۲ مجدداً بریاست جمهور انتخاب شد.

پراش[16] (parāš)، در اصطلاح فیزیک، گسترش یافتن امواج (مانند امواج آب، امواج صوتی، یا امواج نور) به هنگام عبور از دوره‌ی یک مانع یا

(1)Paducah (2)Pedrarias (3)Pedro (4)Peter the Cruel (5)feather (6)contour feathers (7)down feathers (8)quill (9)rachis (10)vane (11)Pará (12)Prajadhipok (13)Prado (14)praseodymium (15)Prasad (16)diffraction

از یک سوراخ یا شکاف و امثال آنها. امواج صوتی در برخورد به دوره‌ی یک بنا خم میشوند، زیرا ما صدای فریاد کسی را که در پشت بنا از نظر ما پنهان باشد میشنویم و حال اینکه او را نمیبینیم. در مورد نور، اگر- چه نور در یک محیط متجانس بخط مستقیم حرکت می- کند، اگر جسم کدری در مسیر آن قرار گیرد، اشعه‌ای که از دوره‌ی آن میگذرند منحرف میشوند، و توجیه لکه‌ی سفیدی که در داخل سایه‌ی گویی تشکیل میشود که در مقابل شمعی قرار گیرد، از همین راه است؛ این لکه را بنام د. ف. ژ. آراگو (ārā-go) (۱۷۸۶–۱۸۵۳) دانشمند فرانسوی که آنرا کشف کرد، لکه‌ی آراگو نامند. پراش نور ناشی از تداخل امواج نور است، و در عبور نور از شکافهای تنگ نیز مشاهده میشود. نیز ← شبکه‌ی پراش.

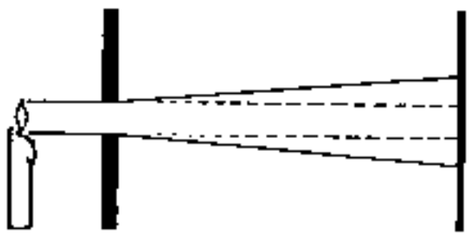
پراش نور از شکاف

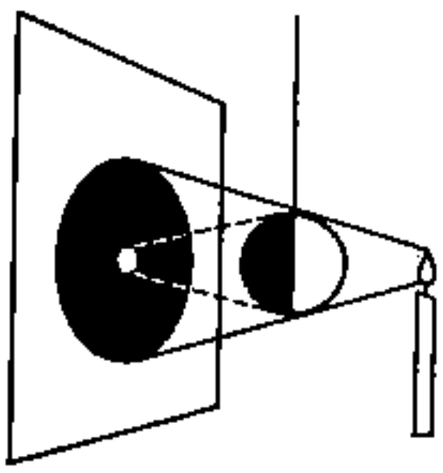
لکه‌ی آراگو

پراک[1] (perāk)، مملکت عضو فدراسیون مالایا، کنار ساحل غربی شبه جزیره‌ی مالی.

پراکریت[2] (prākrit)، نام عمومی زبانهای هندی میانه، مشتق از سانسکریت یا زبانهای مشابه آن، از ریشه‌ی هندواروپائی و دسته‌ی هندوایرانی. زبانهای پراکریت اکنون متروک است. ادبیات پراکریت گذشته از متون مذهبی فرقه‌ی جینی، شامل آثار غیر مذهبی و اشعار لیریک است. در متون مقدس مذهب جینی سه لهجه از زبانهای پراکریت بکار رفته است. در نمایشنامه‌های سانسکریت، پراکریت عموماً برای گفتار طبقات عامه بکار میرفت.

پراکسیتلس[3] (prāksiteles)، نق ح ۳۷۰–ح ۳۳۰ ق‌م، مشهورترین پیکرتراش آتیکی. مجسمه‌ی هرمس با دیونوسوس در دوران کودکی یگانه اثر بجا- مانده‌ای است که میتوان بیقین از او دانست. شور و شادی زندگی در کارش مشهود است. مجسمه‌هایش از میان رفته است، و تنها از طریق شبیه‌هائی که رومیان از آثار او ساخته‌اند چیزهائی در باره‌ی آنها میدانیم.

پراکند[4] (parākand)، در اصطلاح فیزیک، فرایند تجزیه‌ی یک موج مختلط به امواج سازای آن بر حسب بعضی از مشخصات این امواج (مثلا بر حسب بسامد، طول موج، انرژی، و غیره). منشور و شبکه‌ی پراش سبب پراکند نور سفید میشوند، و آنرا بر حسب طول موج به نورهای دارای رنگهای مختلف طیف تجزیه میکنند.

پراگ[5] (prāg)، بزبان چک **پراها** (prāhā)، شهر (جه ۲۸۴°۹۲۲)، پایتخت چکوسلواکی و مرکز بوهم، بر رود مولداو. مرکز تجارتی و صنعتی (ماشین‌آلات، مواد غذائی)؛ مقر اسقف اعظم. از قرن ۹م قلعه‌ای بود؛ در قرن ۱۳م مهاجرنشینان آلمانی در آن سکنی گزیدند. در دوره‌ی امپراطور شارل IV یکی از باشکوه‌ترین شهرهای اروپا شد. اقدامات اصلاح‌طلبانه‌ی یان هوس باعث کشمکشهای داخلی گردید؛ در ۱۴۱۹ واقعه‌ی معروف به "از پنجره بیرون افکندن پراگ" روی داد که در آن طرفداران هوس چند تن از مشاورین امپراطور ونسلاوس را از پنجره به بیرون افکندند، و با این واقعه جنگهای هوسی آغاز گردید. دومین واقعه‌ی "از پنجره بیرون افکندن پراگ" در ۱۶۱۸ صورت گرفت؛ این بار اشراف پروتستان چک دو مشاور پادشاه و منشی شورای سلطنتی بوهم را از پنجره‌ی قلعه‌ی هرادچانی (hrādcāni) بیرون انداختند. در این واقعه بکسی صدمه‌ای نرسید، ولی آتش جنگ سی‌ساله با آن افروخته شد، و این جنگ منجر به استیلای کامل اتریش بر بوهم گردید. تا ۱۸۶۰ آلمانی تنها زبان رسمی پراگ بود. پراگ از ۱۹۱۸ پایتخت چکوسلواکی شد. در ۱۹۳۹–۴۵ تحت اشغال آلمان بود، ولی از جنگ آسیب عمده‌ای ندید. در قسمت قدیمی پراگ، واقع در مرکز شهر، آثار گرانبهای معماری موجود است. در غ رود مولداو کاخ هرادچانی واقعست که مشرف بر تمام شهر میباشد، و سابقاً مقر شاهان بوهم بود، و از ۱۹۱۸ مقر رئیس جمهور چکوسلواکی است؛ اصلا از قرن 10م میباشد، ولی امپراطور شارل IV و سپس ماری ترز بسیار بر آن افزودند. کنار آن کلیسای تن ویتوس واقعست، که آن نیز اصلا از قرن دهم است، و در دوره‌ی شارل IV از نو ساخته شد، و در ۱۹۲۹ باتمام رسید؛ قبر قدیس ونسلاوس و مقبره‌ی چند تن دیگر از شاهان و امپراطوران در آن واقع میباشد. محله‌ی هرادچانی چندین کاخ و کلیسای زیبا نیز دارد. در دامنه‌ی ممتد از کاخ هرادچانی بطرف رود مولداو کوی کیمیاگران واقعست که خانه‌های عجیب و جالب آن معروفست. پراگ ۱۲ پل دارد، که زیباترین آنها پل شارل (قرن ۱۴م) میباشد. بر کناره‌ی شرقی رود مولداو ← دانشگاه پراگ، تالار کهنه‌ی شهر، و یک کلیسای جامع قرار دارد.

پراگ، دانشگاه (prāg) یا **دانشگاه شارل** (šārl)، دانشگاهی که در ۱۳۴۸ بتوسط شارل IV در شهر پراگ تأسیس شد. اعضای آن از چهار "ملت" چک، ساکسی، باواریائی، و لهستانی مقرر شده بود. در ۱۴۰۹ امپراطور ونسلاوس ملت چک را در امر انتخابات غلبه داد، و این امر انتخاب ی. هوس را بعنوان رئیس دانشگاه ممکن ساخت؛ آلمانها باعتراض دانشگاه را ترک گفتند، و دانشگاه لایپزیک را تأسیس نمودند. در جنگهای هوسی، دانشگاه شارل دژ اوتراکیان بود. از ۱۶۲۰ جنبه‌ی آلمانی دانشگاه قوت یافت، و در ۱۷۷۴ زبانش آلمانی شد. در ۱۸۸۲ به دو قسمت چک و آلمانی منقسم شد. در ۱۹۳۹–۴۵، در دوره‌ی اشغال آلمانها، قسمت چک تعطیل شد؛ در ۱۹۴۵ قسمت آلمانی منحل گردید. دانشگاه شارل را شورائی مرکب از سی عضو اداره میکند.

پراگ، صلح، پیمانی که در ۱۶۳۵ بین امپراطور فردیناند II و برگزیننده‌ی ساکس منعقد گردید، و بموجب آن لوزاس به برگزیننده‌ی ساکس واگذار شد. ← جنگ سی‌ساله.

پراگ، عهدنامه‌ی، (۱۸۶۶)، ← اتریش و پروس، جنگ.

پراگری[6] (prāgeri؛ فنس)، شورش سال ۱۴۴۰ خاوندان بزرگ فئودال بر ضد شارل VII فرانسه که، بعلت شباهت با شورش هوسیان در پراگ، بدین نام خوانده شده است. دوفن (که بعدها باسم لوئی XI شاه شد) از شورشیان بود. شارل شورش را فرونشاند ولی با شورشیان بملایمت رفتار نمود.

پراگماتیسم: ← اصالت عمل، مذهب.

پراگماتیک سانکسیون[7] (prāgmātik sānk-sion)، فرمان صادر بتوسط یک دولت و مخصوصاً شخص اول یک مملکت در مورد امری بسیار مهم، که قوت قوانین بنیادی را دارد. این اصطلاح مأخوذ از حقوق روم است، و در برّ اروپا بکار میرفته است. **پراگماتیک سانکسیون بورژ** (e burj-) را شارل VII فرانسه در ۱۴۳۸ صادر کرد، و آن قدرت پاپ را در کلیسای فرانسه سخت محدود و آزادی کلیسای گالیکان (← گالیکانیسم) را برقرار نمود. لوئی XI که خواهان حسن رابطه با پاپ بود آنرا فسخ کرد (۱۴۶۱). معذلک، تا انعقاد کنکوردای ۱۵۱۶ بتوسط فرانسوای I، روابط دولت و کلیسا در فرانسه مبهم بود.

پراگماتیک سانکسیونهای دیگری نیز در تاریخ اروپا هست، ولی مراد از **پراگماتیک سانکسیون** بطور مطلق آنست که در ۱۷۱۳ بتوسط امپراطور شارل VI بمنظور تغییر دادن قانون جانشینی خاندان هاپسبورگ صادر گردید. بموجب این فرمان، در صورت نبودن فرزند ذکور، جانشینی در همه‌ی سرزمینهای تابع خاندان هاپسبورگ (ولی نه در امپراطوری، که انتخابی بود) به دختر ارشد شارل میرسید. هدف عمده‌ی فرمان این بود که تمامیت سرزمینهای هاپسبورگ محفوظ بماند، و بر سر جانشینی نزاع برنخیزد. شارل در دوره‌ی حیات خود سخت کوشید که فرمانروایان ممالک اروپا و دیتهای (مجالس شور) سرزمینهای تحت حکومت خاندان هاپسبورگ را طرفدار این پراگماتیک سانکسیون سازد. فرانسه در ۱۷۳۸ پشتیبانی خود را اعلام کرد، و بهنگام مرگ (۱۷۴۰) شارل، بیشتر ممالک مقتدر اروپا و دیتها و املاک قلمرو خاندان هاپسبورگ (از جمله هلند اتریش، بوهم، و مجارستان) آنرا تصویب کرده بودند (دیت امپراطوری مقدس روم در ۱۷۳۲ آنرا تضمین نموده بود). از اشخاص معتبری که از تصویب آن امتناع نمودند برگزیننده‌ی باواریا (بعداً امپراطور شارل VII) بود. این پراگماتیک سانکسیون دو دختر امپراطور فقید، یوزف I (برادر ارشد شارل VI)، را از جانشینی محروم میکرد. یکی از این دو، ماریا یوزفا، زوجه‌ی فردریک آوگوستوس II (آوگوستوس III لهستان) بود، و فردریک در ۱۷۳۳ فرمان را (بازاء پشتیبانی از وی در منازعاتی که بر سر سلطنت لهستان داشت) تصویب کرده بود. دختر دیگر، نامش ماریا آمِلیا، زوجه‌ی برگزیننده‌ی باواریا بود، و این برگزیننده ابتدا فرمان را تضمین کرد، ولی کمی بعد تضمین خود را فسخ نمود. در ۱۷۴۰ که ماری ترز جانشین پدر در قلمرو خاندان هاپسبورگ گردید، علی رغم تضمینهائی که به پدرش داده شده بود، گرفتار ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) گردید. پیمان

(1)Perak (2)Prakrit (3)Praxiteles (4)dispersion (5)Prague (6)Praguerie (7)pragmatic sanction

اکس-لاشاپل (۱۷۴۸) پراگماتیک سانکسیون را تأیید کرد.

پرانتز[1] (parāntez؛ از فنس)، هر یک از علامات "(" و ")"، و نیز هر دوی آنها، که کلمات یا جمله‌های معترضه را در داخل آنها مینویسند. در ریاضیات هر گاه بخواهند نشان دهند که عبارتی باید در حکم یک واحد تلقی شود آنرا در داخل پرانتز مینویسند، مثلا پرانتز در عبارت (۳—۵)—۸ نشان میدهد که تمام ۳—۵ باید از ۸ تفریق شود. نیز ← کروشه.

پرانه[2] (parāne)، بطور کلی، سلاح یا هر شیء دیگری که پرتاب یا انداخته شود (مانند سنگ، گلوله، خمپاره، و غیره. ← پرتابه)، و بالاخص سلاح خودرو و بی‌سرنشین (مانند موشک). ← پرانه‌ی هدایتپذیر.

پرانه‌ی هدایتپذیر[3] (parāneye)، پرانه‌ای خودرو و بی‌سرنشین که، در ضمن حرکت آن در هوا یا در فضا، میتوان مسیرش را بطرف هدف تغییر داد (مثلا بوسیله‌ی دستگاهی که در آن کار گذاشته شده و قابل کنترول بوسیله‌ی رادیو یا رادار است)، و بالاخص چنین پرانه‌ای که قسمتی قابل انفجار دارد، و از سلاحهای نوین و مهم جنگی است. پرانه‌های هدایتپذیر ممکن است در جو زمین حرکت کنند یا از آن فراتر روند. اجزای اصلی پرانه‌ی هدایتپذیر عبارتند از مغز الکترونی، که بوسیله‌ی آن فرمان را بکار میبندد، و حل مسائل میکند (← حاسبگر)؛ چشم الکترونی، که با آن هدف را میبیند؛ دماغه‌ای که مملو از مواد منفجره است؛ و موتور موشک یا جت، که بآن چنان نیروئی میدهد که با سرعتی بیش از ۱۴٬۵۰۰ کم در ساعت فضا را میپیماید.

پرانه‌های هدایتپذیر را بر حسب مبدأ و هدف آنها به ۴ نوع تقسیم میکنند: (۱) سطح به سطح، که از زمین یا کشتی بسوی یک هدف واقع بر سطح زمین روانه میشود؛ (۲) سطح به هوا، که از زمین یا کشتی بطرف طیاره یا پرانه‌ی دشمن عازم میشود؛ (۳) هوا به هوا، که از هواپیماهای جنگی به هواپیماهای جنگی دشمن پرتاب میشود؛ (۴) هوا به سطح، که از هواپیما به هدفهای زمینی فرستاده میشود.

از جهت نوع دستگاه هدایتکننده، پرانه‌ی هدایتپذیر ممکن است یک یا چند نوع دستگاه هدایتکننده داشته باشد، که از جمله‌ی آنها دستگاههای فرمانده، هدفجو (hadaf.ju)، تابه‌سوار (tābe.savār)، و پیشکوک (یعنی "از پیش کوک شده") است، که اطلاعات لازم برای حرکت پرانه در مسیر مطلوب بوسیله‌ی آنها به مغز الکترونی پرانه میرسد. در حالت اول، پس از اینکه پرانه پرتاب شد، بوسیله‌ی رادار یا وسایل دیگر از زمین هدایت میشود. در حالت دوم، دستگاه هدایت پرانه با چشم الکترونی خود هدف را پیدا میکند، و خودبخود پرانه را بطرف هدف هدایت میکند. در حالت سوم، پرانه بوسیله‌ی تابه‌ای که از زمین متوجه طیاره یا پرانه‌ی دشمن میشود هدایت میشود. در حالت چهارم، قبل از پرتاب پرانه، مسیر معینی به دستگاه کنترول آن داده میشود، و پرانه بوسیله‌ی "خلبان" خودکاری هدایت میشود. پرانه‌های موسوم به پرانه‌های پرتابی دسته‌ی مهمی از پرانه‌های سطح به سطح هستند، و معمولا دستگاه هدایت پیشکوک دارند، که پرانه را در قسمتی از مسیر هدایت میکند تا آنرا به "راه راست" بیندازد. پرانه‌های پرتابه‌ای دارای بُرد ۸٬۸۰۰ کم را پرانه‌های پرتابی بین قاره‌ای[4] [علامت: ICBM] و آنهائی را که بردشان حد ۲٬۴۰۰ کم است پرانه‌های پرتابی با برد متوسط[5] [علامت: IRBM] میخوانند.

اول بار در جنگ II آلمانها دو نوع پرانه‌ی هدایتپذیر معروف به وِ-۱ و وِ-۲ را اختراع کردند. اولی، که سرعتش قریب نصف سرعت صوت بود، در تابستان ۱۹۴۴ بمیدان آمد و خسارات بسیار وارد کرد، ولی بزودی توپهای ضد هواپیما بیشتر وِ-۱ها را ساقط کردند. پرانه‌های وِ-۲ در سپتامبر ۱۹۴۴ وارد میدان شدند، و سرعتی ۵ برابر سرعت صوت داشتند، و وسایل دفاعی جنگ II حریف آنها نبود. در طی جنگ II و پس از آن مساعی فراوان در تکمیل پرانه‌ها مبذول شده است. محتمل است که پرانه‌های هدایتپذیر روزی بکلی جانشین هواپیماهای جنگی شوند، زیرا در این پرانه‌ها مسئله‌ی خطر جانی برای هوانوردان منتفی است، و هزینه‌ی ساختمان آنها بسیار کمتر و احتمال خوردن آنها به هدف بیش از گلوله‌های پرتاب شده از هواپیما است. و نیز دانشمندان برآنند که زمانی خواهد رسید که حمل و نقل مسافر و بار بوسیله‌ی پرانه‌های هدایتپذیر ممکن خواهد شد. نیز ← موشک؛ قمر مصنوعی.

پراو، رشته‌کوه، کرمانشاه؛ ← پرو.

پراوت[6]، **ویلیام** (wilyām prăt)، ۱۷۸۵–۱۸۵۰، شیمیدان و طبیب انگلیسی. وجود اسید کلوریدریک آزاد را در شیره‌ی معده بثبوت رسانید. فرضیه‌ی پراوت اینست که اوزان اتمی عناصر مضارب وزن اتمی ئیدروژن است، و عناصر از تراکم یا دسته شدن اتمهای ئیدروژن تشکیل میشوند.

پراودا[7] (prāvdā) [روسی، = حقیقت]، روزنامه‌ی روسی که اول بار بعنوان صدای حزب بلشویک در سن پطرزبورگ (لنینگراد حالیه) در ماه مه‌ی ۱۹۱۲، و بعداً (از ۱۹۱۷ ببعد) در مسکو منتشر شده است. مؤسس آن لنین بود، و از ۱۹۱۷ ببعد بتوسط ستالین و کامنف انتشار یافت. پراودا ارگان رسمی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست تجشه است.

پراویدنس[8] (prāvidəns)، شهر (جه ۲۴۸٬۶۷۴)، ل‌ش ایالت رود آیلند، کشمت، بر رود پراویدنس، کرسی و بزرگترین شهر ایالت. از مراکز صنعتی، و نقره‌کاری و جواهرسازی آن مشهور است. محصولات دیگرش منسوجات، ماشین‌آلات، ساعت، مواد نفتی، مواد شیمیائی، و پلاستیک میباشد. دانشگاه براون در آنجاست.

پراوینستاون[9] (prāvinstăn)، شهر (جه ۳٬۷۹۵)، چ‌ش ایالت ماساچوست، کشمت. کشتی مِیفلاور پیش از اینکه در پلیموت مسافرینش را پیاده کند در اینجا لنگر انداخت (۱۶۲۰).

پراوینس ولزلی، مالایا؛ ← پنانگ.

پراها، چکوسلواکی؛ ← پراگ.

پرایا[10] (perāyā)، نام ناحیه‌ای در شرق رود اردن در دوره‌ی رومیان. مطابق جلعاد عهق است.

پرایتور[11] (prāytor) یا **پرتور**[12] (pretor)، در روم قدیم، اصلا یکی از عناوین کنسولها، و بعداً (از ح ۳۶۶ ق‌م) عنوان اداره‌کنندگان امور قضائی و حقوقی. در ۲۴۲ ق‌م دو پرایتور با وظایف خاص تعیین شد—یکی بعنوان پرایتور اوربانوس (urbā-nus) یا پرایتور مدنی، و دیگری بعنوان پرایتور پرگرینوس (peregrinus) یا پرایتور بیگانگان—که اولی دعاوی بین شارمندان و دومی دعاوی بین خارجیها را حل و فصل میکرد. پرایتورهای مدنی در غیاب کنسولها وظایف آنان را، و در مواقعی که پرایتور بیگانگان به مأموریت نظامی میرفت وظایف او را نیز اعمال میکردند. بعدها پرایتورهای دیگری نیز مقرر شد (مثلا در ۲۲۷ ق‌م یک پرایتور برای اداره‌ی امور سیسیل و ساردنی، و در ۱۹۷ ق‌م دو پرایتور دیگر برای اداره‌ی اسپانیا منصوب شدند). در دوره‌ی امپراطوری وظایف پرایتورها متدرجاً به مأمورین دیگر محول گردید.

پرایتوری، گارد: ← پاسداران امپراطور.

پراید[13]، **تامس** (tāməs prāyd)، ف ۱۶۵۸، سرباز انگلیسی. در جنگ داخلی انگلستان (← انقلاب پیرایشگر) از افسران ارتش هواخواهان پارلمنت بود. در ۱۶۴۸ ← تصفیه‌ی پراید را اجرا کرد.

پراید، تصفیه‌ی[14] (prāyd)، در تاریخ انگلستان، اخراج (۱۶۴۸) بیش از صد تن از نمایندگان پارلمنت باتهام همدردی آنان با سلطنت‌طلبان. چون ت. پراید مأمور اجرای آن بود باین نام معروف شد. باقیمانده‌ی پارلمنت (معروف به پارلمنت دنباله) بکلی تحت نفوذ ارتش بود، و محاکمه‌ی چارلز I را ترتیب داد.

پرایر[15]، **مثیو** (maţiu prāyər)، ۱۶۶۴–۱۷۲۱، سیاستمدار و شاعر انگلیسی. در ۱۷۱۲ سفیر کبیر انگلستان در فرانسه شد؛ در پیمان صلح اوترشت (۱۷۱۳) سهمی عمده داشت. در دوره‌ی اقتدار توریها بزندان افتاد (۱۷۱۵–۱۷). با دوستش، ج. مانتگیو، کتاب موش شهر و موش ده (۱۶۸۷) را نوشت.

پربسامد (por.basāmad)، دارای بسامد زیاد. ← بسامد.

پرپینیان[16] (perpinyāN)، شهر (جه ۶۳٬۸۶۳)، کرسی ولایت پیرنه‌زوریانتال، ج فرانسه، نزدیک مرز اسپانیا و مدیترانه. تجارت میوه و شراب دارد. در قدیم پایتخت مملکت اسپانیائی مایورکا و پس از ۱۶۴۲ پایتخت ایالت فرانسوی روسیون بود. از بناهای جالب آن مرکز مبادلات تجارتی (قرن ۱۴م) موسوم به لوژ (loj)، کلیسای سبک گوتیک (قرون ۱۴م–۱۶م)، و کاخ سلطنتی (قرون ۱۳م–۱۵م) است.

پرت یا پورت: ← پورت یا پرت.

پرتابشناسی[17]، فنس بالیستیک (bālistik)، علم

---

(۱)parenthesis (۲)missile (۳)guided missile (۴)intercontinental ballistic missiles (۵)intermediate range ballistic missiles (۶)Prout (۷)Pravda (۸)Providence (۹)Provincetown (۱۰)Peraea (۱۱)praetor (۱۲)pretor (۱۳)Pride (۱۴)Pride's Purge (۱۵)Prior (۱۶)Perpignan (۱۷)ballistics

حرکت پرتابه‌ها، و بالاخص تحقیق در مسیر گلوله‌ها و موشکها و پرانه‌ها. هدف این علم اولا کشف بهترین طرحها برای ساختن سلاحهای آتشی و پرتابه‌ها، و ثانیاً تعیین امتداد تیراندازی است بمنظور اینکه تیر به هدف برخورد کند. پرتاب‌شناسی دو قسمت دارد، یکی پرتابشناسی داخلی که موضوعش حرکت گلوله در داخل لوله‌ی سلاح است، و دیگری پرتابشناسی خارجی که از حرکت و مسیر پرتابه پس از خروج آن از لوله بحث میکند.

بر طبق قوانین مکانیک، پرتابه‌ای که از لوله‌ی یک سلاح آتشی خارج میشود، اگر در خلأ و فارغ از تأثیر قوه‌ی ثقل باشد، با همان سرعتی که در موقع خروج از لوله‌ی سلاح دارد حرکت مستقیم الخط متشابه میکند، ولی عملا قوه‌ی ثقل پرتابه را بطرف پایین میکشد، و بعلاوه پرتابه در طی حرکت خود مواجه با مقاومت هوا میگردد.

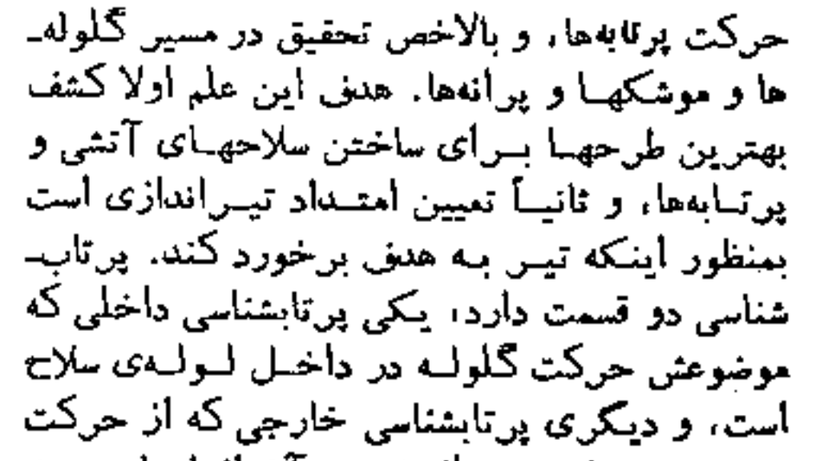

اگر مقاومت هوا دخالت نمیداشت، مسیر (نظری) پرتابه بشکل سهمی میبود. اما عملا مقاومت هوا مسیر را از صورت سهمی خارج میکند، و بشکل منحنی (مسیر واقعی) دارای یک خط مجانب قائم درمیآورد، و از بُرد پرتابه (فاصله‌ی مبدأ پرتاب از نقطه‌ی برخورد آن با زمین) میکاهد (در مورد گلوله‌ی توپ، برد واقعی قریب ۵۰٪ برد نظری است). در شکل برد نظری (۲۱ کم) و برد واقعی (۸ کم) پرتابه‌ای (خمپاره‌ی ۵۷) که با سرعت اولیه‌ی ۵۳۵ متر در ثانیه بر زمین افقی پرتاب شده نمایش داده شده است.

پرتابه[1] (partābe) یا **مرمی** (marmiyy) [عربی، = انداخته‌شده]، جسمی که برای خوردن به هدفی بوسیله‌ی نیروئی پرتاب یا انداخته شود. تاریخ آن با سنگپرانی و چماقپرانی آغاز میشود. **بومرنگ** نوعی پرتابه است. از نیزه نیز بعنوان پرتابه استفاده میشد، تیر کمان در واقع نیزه‌ای است که با کشیدن زه کمان برای خوردن بهدف پرتاب میشود. تا زمان پیدایش باروت تیر و کمان وسیله‌ی معمولی شکار و جنگ بود. وسایل جنگی قدیمی (مانند منجنیق) برای پرتاب کردن تیر و سنگ بکار میرفت. گاهی پرتابه‌های آتشزا، که عبارت از گویهای نخی آغشته به آتش یونانی بود، برای ایجاد حریق در کشتیها یا قلعه‌های دشمن استعمال میشد. بعد از پیدایش باروت، اهمیت پرتابه‌ها در شکار و جنگ زیادتر شد. گویهای فلزی در توپ و تفنگ جای سنگ را گرفت. خمپاره‌انداز کوچک در ۱۳۵۴ وجود داشت، و گویهای آهنی از ۱۳۵۰ بکار میرفت. خاندار کردن لوله‌های سلاحها استعمال پرتابه‌های کشیده را، که بمراتب مؤثرتر از پرتابه‌های مدوّر هستند، ممکن ساخت. رایجترین پرتابه‌ها گلوله است که اساساً فلزی است. اگر ماده‌ی انفجاری در داخل این جرم فلزی باشد گلوله را گلوله‌ی انفجاری و انواع بزرگتر آنرا خمپاره خوانند. از اقسام فراوان آن خمپاره‌ی ضد تانک، خمپاره‌ی آتشزا، شراپنل، و غیره است. پرتابشناسی علمی است که در آن از حرکت پرتابه‌ها و تأثیر آنها بحث میشود.

پرتان (partān)، ده (جم ۱٬۰۶۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان میلانلو، شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)، ۶۲ کیلومتری جغ شیروان.

پرت سعید[2] یا **پورت سعید** (هر دو port sa'id)، شهر و دریابندر (جم ۱۷۷٬۷۰۳)، لش مصر، کنار دریای مدیترانه بر مدخل کانال سوئز. در ۱۸۵۹، در ضمن نقشه‌برداری برای ساختن کانال، تأسیس و بنام سعید پاشا که خدیو مصر بود خوانده شد. بنای عمده‌ی آن ادارات شرکت کانال سوئز است. بندرگاهش دو موجشکن دارد؛ بر موجشکن غربی مجسمه‌ی عظیمی از ف. لسپس برپا است (در ۱۸۶۹ برپا شد). نزدیک انتهای موجشکن غربی منارة البحری بارتفاع ۵۳ متر موجود است. پرت سعید از پایگاههای سوختگیری است.

پرتغال[3] یا **پرتقال** (هر دو portoqāl)، جمهوری (۹۱٬۷۰۰ کمم؛ جم با جزایر مادرا و آسور ـ ۸٬۴۹۰٬۴۵۵ سنه ۱۹۵۰)، غ اروپا؛ پایتختش لیسبون. قسمتی از پرتغال که جزء بتِ اروپا است قسمت غربی شبه جزیره‌ی ایبری را تشکیل میدهد، و از غ و ج به قطا و از ل و ش به اسپانیا محدود است. بیشترش کوهستانی است، و رودهای تاگوس، دوئرو، و مینیو از آن میگذرند. در دره‌های حاصلخیز این رودها و در دشت ساحلی زراعت و پرورش مو رواج دارد (شراب پورتو یا پورت از صادرات عمده است). در کوهها جنگلهای بلوط چوب‌پنبه و مراتع (گوسفند، گاو، اسب) دارد؛ در دامنه‌های کوهها باغهای زیتون یافت میشود. از صنایع عمده‌اش ماهیگیری و تهیه‌ی کنسرو ماهی است. تجارت ترانزیتی وسیع دارد، و سیاحان از منابع درآمد آن هستند. قسمتی از پرتغال که جزء بتِ اروپا است از شش ایالت تاریخی تشکیل شده که اکنون به ۱۱ ایالت منقسم است. شش ایالت تاریخی عبارتند از **استرمادورا**، مرکزش لیسبون؛ **آلگاروه**، مرکزش فارو؛ **آلنتژو**، مرکزش اوورا؛ **انتره دوئرو اِ مینیو**، کرسی آن **براگا** و بندر عمده‌اش **اوپورتو**؛ **بیرا**، مرکزش **کویمبرا**؛ **ترازوژ-مونتش**، مرکزش **براگانزا**. از مستملکات ماوراء بحار پرتغال اینها است، جزایر **کیپ ورد**؛ **گینه‌ی پرتغال**؛ جزایر **سائو تومه و پرینسیپه**؛ **آنگولا**؛ **موزامبیک**؛ **هند پرتغال** (مشتمل بر **دامائو**، **دیو**، و **گوآ**)؛ **ماکائو**؛ و قسمتی از **تیمور**. مذهب غالب کاتولیک رومی است. طبق قانون اساسی ۱۹۳۳، حکومت پرتغال **حکومت صنفی** است، و دارای مجلس صنفی (نمایندگان حرفه‌ها و صنایع) و مجلس ملی میباشد. رئیس جمهور اسماً رئیس دولت است، ولی از ۱۹۲۸ تحت حکومت دیکتاتوری آ. دِ ا. **سالازار** میباشد.

تاریخ. تاریخ پرتغال تا قرن ۱۲م همان تاریخ شبه جزیره‌ی ایبری است. قسمتی از پرتغال حالیه مطابق ناحیه‌ی قدیم لوسیتانیا است که استیلای قطعی رومیان بر آن در زمان آوگوستوس انجام یافت. این ناحیه بکلی تحت نفوذ فرهنگ و تمدن رومی درآمد، ولی در قرن ۵م ویزیگوتها و در ۷۱۱ مورها (اعراب) آنرا متصرف شدند. ملت و مملکت پرتغال (مانند اسپانیا) بر اثر نهضت بازگرفتن اراضی متصرفی اعراب بوجود آمد (قرن ۱۱م). فردیناند I کاستیل کویمبرا را گرفت (۱۰۶۴)؛ پسرش، آلفونسوی VI، هانری دو بورگونی را کنتِ کویمبرا کرد (۱۰۹۵؟)، و این عنوان بعداً به عنوان کنتِ پورتوکالنسه (portukālense) تبدیل شد، و این لفظ از لفظ "پورتِ" زمینی [= بندر زمینی]ـ یعنی پاسگاه باجگیریـ واقع در شهر قدیم کاله ساخته شده است. باین ترتیب، پرتغال بوجود آمد. پسر هانری بنام آلفونسوی I بسلطنت نشست (۱۱۳۹). سال ۱۱۴۰ معمولا آغاز تاریخ پرتغال محسوب میشود. آلفونسو بکومک مجاهدین خارجی لیسبون را گرفت (۱۱۴۷)، و در دوره‌ی او پرتغال کشور مستقلی گردید. در طی ۲۵۰ سال بعد دست مورها کوتاه شد و پرتغال توسعه یافت. وقایع عمده‌ی این دوره عبارتست از فتح آلگاروه در ۱۲۴۹، که استیلای مورها را بکلی پایان داد؛ توسعه‌ی شهرها و بسط زراعت و فرهنگ پرتغالی، مخصوصاً در سلطنت **آلفونسوی III** و دینیز؛ کشمکشهای حادّ بین سلاطین با اشراف و روحانیون؛ جنگهای دائم با ممالک اسپانیائی، مخصوصاً با کاستیل در دوره‌ی سلطنت (۱۳۶۷–۸۳) فردیناند I پرتغال. پس از مرگ فردیناند، احتمال انتقال پرتغال به دولت کاستیل میرفت، ولی پرتغالیها برهبری ن. پریرا ایستادگی کردند و کاستیلیها را در **آلژوبروتا** شکست دادند (۱۳۸۵)، و ژان I را بسلطنت نشاندند، و وی مؤسس سلسله‌ی آویش میباشد. پسر ژان، معروف به هانری دریانورد، امپراطوری پرتغال را بنیان نهاد. در نتیجه‌ی مساعی پویندگان و فرماندهان دریائی بزرگی چون **واسکو دو گاما** و **کابرال** و ف. دِ آلمیدا و **آلبوکرک** پرتغال به بزرگترین کشور تجارتی جهان تبدیل گردید، و بر هند شرقی استیلا یافت و تجارت برده را در افریقا بدست گرفت، و در این قاره و در امریکای جنوبی (← برزیل) و آسیا مستعمراتی تأسیس نمود. امپراطوری پرتغال در قرون ۱۵م–۱۶م در دوره‌ی **مانوئل I** و ژان III باوج عظمت رسید، ولی در نتیجه‌ی تقلیل جمعیت (بر اثر مهاجرت به مستعمرات و اخراج یهودیان) و بعلت عدم توجه به کشاورزی، بسرعت انحطاط یافت. دوره‌ی **سباستیان** با شکست فاحش وی در جنگهای افریقا پایان یافت (۱۵۷۸). در ۱۵۸۰ سلسله‌ی آویش منقرض شد، و فیلیپ II اسپانیا که از خویشان ژان III بود ادعای خود را بر سلطنت پرتغال قهراً جامه‌ی عمل پوشانید. در دوره‌ی طولانی معروف به "اسارت اسپانیائی"، که پرتغال تحت حکومت اسپانیا بود، بیشتر امپراطوری پرتغال بدست هلندیها افتاد. در ۱۶۴۰ پرتغالیها یوغ اطاعت اسپانیا را درهم‌شکستند؛ ژان IV، اولین شاه سلسله‌ی براگانزا، در ۱۶۵۴ اتحاد تاریخی پرتغال و انگلستان را استوار کرد. در قرن ۱۸م در دوره‌ی سلطنت ژان V و ژوزه خود-کامی سلاطین باوج رسید، ولی اصلاحات مارکس دِ

(۱)projectile (۲)Port Said (۳)Portugal

پومبال، وزیر ژوزه، حیات تازه‌ای به اقتصاد پرتغال بخشید. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، پرتغال شکست خورد، و در ۱۸۰۱ صلح کرد، ولی در ۱۸۰۷ فرانسه آنرا اشغال نمود. در جنگ شبه جزیره، که خاندان سلطنتی به برزیل پناهنده شده بود، میهن‌پرستان پرتغالی شجاعانه جنگیدند. در ۱۸۲۲ برزیل مملکت مستقلی گردید، و پدروی I سلطنت آنرا بدست گرفت. ژان VI در پادشاهی پرتغال ماند، ولی پس از مرگ (۱۸۲۶) او مسئله‌ی دشوار جانشینی وی مطرح گردید؛ سرانجام، پدرو که بسلطنت شناخته شده بود بنفع دخترش ماریای II استعفا داد، ولی میگل سلطنت را بدست گرفت، و پدرو تاجدار در برزیل استعفا داد، اما در ۱۸۳۲ به پرتغال آمد و رهبری آزادیخواهان را در جنگ با میگلیها (طرفداران میگل) بدست گرفت، و سرانجام ماریا بسلطنت بازگشت. دوره‌ی سلطنت او و جانشینانش (← فردیناند II؛ شارل I؛ مانوئل II) قرین هرج و مرج و کودتا و دیکتاتوری بود، و به استعفای مانوئل و برقراری حکومت جمهوری (۱۹۱۰) ختم شد. اغتشاشات سیاسی در جمهوری پرتغال ادامه یافت تا اینکه در ۱۹۲۶ ژنرال کارمونا دیکتاتوری خویش را مستقر ساخت. پس از ۱۹۲۸ سالازار بر سر کار آمد. تدابیر مالی وی اقتصاد پرتغال را بهبود قابل ملاحظه‌ای بخشید، ولی آزادی و حقوق دموکراتیک از بین رفت. پرتغال در جنگ I جانب متفقین را گرفت؛ در جنگ II بیطرف بود. در ۱۹۴۹ به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی پیوست؛ در ۱۹۵۵ بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

پرتغال، افریقای شرقی: ← موزامبیک.

پرتغال، افریقای غربی، مستعمره، ← آنگولا.

پرتغال، گینه‌ی: ← گینه‌ی پرتغال.

پرتغال، هند: ← هند پرتغال.

پرتغالی، زبان، یکی از زبانهای هندواروپائی، متعلق بشعبه‌ی رومیائی (← رومیائی، زبانهای)، رایج در پرتقال و برزیل. ← زبان، جدول.

پرتقال، از میوه‌های گروه مرکبات که اصلش از آسیای گرمسیری است، و عمده‌ترین کالای تجارت بین‌المللی میوه‌های تازه است. پرتقال جنس *Citrus aurantium* در قرن ۱۶م بتوسط پرتغالیها از چین به اروپا برده شده، و در اقلیم مدیترانه‌ای بهتر بعمل آمده، و بر حسب نوع درختان مرکباتی که بیکدیگر پیوند شده‌اند اشکال گوناگون پیدا کرده است. در شمال ایران از دورانهای قدیم نوع نارنج (*C. sinensis*) وجود داشته، و در جنوب هم در باغها کاشته میشده، ولی میوه‌هایش ترش مایل بتلخی بوده است. ظاهراً در دوره‌ی صفویه که تجارت با بازرگانان پرتغالی رواج یافت، نمونه‌هائی از نارنج شیرین از کشورهای شرقی آسیا به ایران آورده شده، و بوسیله‌ی پیوند انواع پرتقال بدست آمده است (نامش مأخوذ از نام کشور پرتغال است). نیز ← مرکبات.

پرتوبینی: ← رادیوسکوپی.

پرتوریا[1] (pretoriā)، شهر (جم ۳۳۵°۳۰۰)، ج ترانسوال مرکزی، پایتخت اداری اتحادیه‌ی افریقای جنوبی و کرسی ایالت ترانسوال. در ۱۸۵۵ بنا و بنام آ. و. ی. پرتوریوس نامیده شد. دانشگاه پرتوریا آنجاست. مرکز راه آهن است و صنایع فلزی دارد.

پرتورینها، در روم قدیم: ← پاسداران امپراطور.

پرتوریوس[2]**، آندریس ویلهلموس یاکوبوس** (āndris vilhelmus yākobus pretorius)، ۱۷۹۹–۱۸۵۳، از سرکردگان بوئرها. در تأسیس (۱۸۵۳) جمهوری افریقای جنوبی در ترانسوال سهمی بسزا داشت. شهر پرتوریا ازو نام گرفته است. پسرش **مارتینوس وسل پرتوریوس** (martinus wesel)، ۱۸۱۸؟–۱۹۰۱، اولین رئیس جمهور جمهوری افریقای جنوبی بود (۱۸۵۷–۷۱)، و بعلاوه در ۱۸۵۹–۶۳ رئیس جمهور کشور آزاد اورانژ نیز بود.

پرتوشناسی: ← رادیولوژی.

پرتونگاری: ← رادیوگرافی.

پرث[3] (përţ)، شهر (جم ۳۴۸°۵۹۶)، کرسی ایالت استرالیای غربی، بر کشندان رود سوان (suān). در ۱۸۲۹ بنا شد. مرکز تجارتی و فرهنگی ایالت است. بندرش فریمنتل است. دانشگاه استرالیای غربی نزدیک آن میباشد.

پرث[3]، شهر (جم ۴۰°۴۶۶)، مرکز ولایت پرث‌شر، اسکاتلند، بر رود تی، لغ ادینبورگ. تا ۱۴۳۷ که جیمز I در اینجا بقتل رسید پایتخت اسکاتلند بود. صنایع نساجی و قالیبافی و ماشینهای کشاورزی دارد.

پرث، ولایت، اسکاتلند، ← پرث‌شر.

پرث[4]**، آنتونیو** (āntonio pereţ)، متولد بین ۱۵۳۴ و ۱۵۴۰، فت ۱۶۱۱، سیاستمدار اسپانیائی. در ۱۵۷۳–۷۹ رایزن محرمانه‌ی فیلیپ II بود، و عاشق محبوبه‌ی فیلیپ شد. در ۱۵۷۹ باتهام قتل منشی خوان اتریشی توقیف شد، و این آغاز افول طالع او بود. سپس باتهامات گوناگونی مورد تعقیب واقع شد، تا آنکه در ۱۵۹۰ به ساراگوسا گریخت، و در آنجا خود را در اختیار مقامات آراگون (زاد بوم او) گذاشت، و آشکارا پادشاه را آمر قتل منشی خوان خواند. مردم آراگون بطرفداری پرث برخاستند؛ شورش آنها در ۱۵۹۱ قهراً درهم شکست، و پرث به فرانسه و انگلستان گریخت.

پرث امبوی[5] (përţ amboy)، شهر (جم ۴۱°۳۳۰)، لش ایالت نیو جرزی، کشمت.

پرث د آیالا[6]**، رامون** (rāmon pereţ de āyā-lā)، ۱۸۸۱–، شاعر و نویسنده‌ی اسپانیائی. موضوع اصلی اشعارش طبیعت است. داستانها و مقالاتش بدیع و از جهت عمق فلسفی و لطایف زبان اسپانیولی ممتاز است.

پرث‌شر[7] (përţšər) یا **پرث،** ولایت (۶°۴۵۷ کمم؛ جم ۱۲۸°۰۷۲)، اسکاتلند مرکزی؛ مرکزش شهر پرث. ناحیه‌ای کوهستانی، دارای دریاچه‌ها و جنگلهای وحشی بسیار، و زمینهای بایر است. مشاغل عمده زراعت و چرا دادن احشام میباشد. پادشاهان اسکاتلند مدتها در آبادی سکون از این ولایت تاجگذاری میکردند.

پرث گالدوس[8]**، بنیتو** (benito pereţ gāldos)، ۱۸۴۳–۱۹۲۰، رمان‌نویس و درام‌نویس اسپانیائی. اثر معروفش حوادث ملی (۴۶ داستان مربوط به وقایع اسپانیا در قرن ۱۹م) است. از ۱۹۱۲ ببعد کور بود، ولی تا پایان عمر از نویسندگی دست برنداشت.

پرثوه (parţava)، اسم پارت در زبان پارسی باستان. این لفظ به مرور زمان به پهلو (pahlă) مبدل شد؛ پهلوی بمعنی پارتی، و پهلوان منسوب به پهلو (یعنی پارت) است. و بعدها به همین مناسبت رؤسای خاندانهای اشکانی‌نژاد قارن و سورن و اسپاهبذ، که در دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان اعتبار داشتند، عنوان و لقب پهلو داشتند، چنانکه میگفتند "قارن پهلو" و "سورن پهلو" و "اسپاهبذ پهلو".

پرتچ[9]**، لودویگ کارل ویلهلم** (ludvig kārl vilhelm pertsch)، ۱۸۳۲–۹۹، مستشرق آلمانی، سرکتابدار کتابخانه‌ی دوکی در گوتا (آلمان). در برلین السنه‌ی شرقی را تحصیل کرد؛ در ۱۸۵۵ بخدمت کتابخانه درآمد، و در ۱۸۷۹ سرکتابدار شد. بسبب کارهایش در فهرست کردن نسخه‌های خطی شرقی، بعضویت آکادمیهای برلین، لایپزیگ، و گوتینگن انتخاب شد. آثارش، علاوه بر مقالات بسیار، مشتمل است بر نسخه‌های خطی شرقی کتابخانه‌ی دوکی گوتا (۷ جلد، ۱۸۵۹–۹۲)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه سلطنتی برلین (۱۸۸۸)، و فهرست نسخه‌های خطی ترکی کتابخانه‌ی سلطنتی برلین.

پرچم (parcam)، در گیاهشناسی، قسمت نر گل، مرکب از یک پایه (میله)، و یک کیسه بنام بساک (basāk). دانه‌های ذره‌بینی گرده در بساک قرار دارند.

پرچم، یا **بیرق** (beyraq) یا **درفش** (darafš)، تکه‌ای پارچه، معمولاً دارای نقوشی برای تمیز، که بعنوان نماد یک ملت یا مملکت یا برای علامت دادن یا تزیین بکار میرود، و معمولاً به کناره‌ی نیزه یا به ریسمانی متصل است بطوری که عند اللزوم بتوان آنرا برافراشت. شکل و اندازه‌ی آن متفاوت ولی اغلب بشکل مستطیل یا مربع است. پرچم ملی ایران بشکل مستطیل و بموجب اصل پنجم متمم قانون اساسی ایران، "الوان رسمی بیرق ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید میباشد".

استعمال بیرق بعنوان نماد در مصر قدیم و آشور و نزد یهودیان معمول بوده است، و در کتاب مقدس مکرر به بیرق اشاره شده است. در ایران قدیم، درفش کاویان معروفست؛ در دوره‌ی کوروش بیرقی سفید با نقش عقاب زرین بکار میرفته است. یونانیان در اوایل قطعه‌ای زره را که بر نیزه‌ای نصب شده بود بعنوان بیرق بکار میبردند. بعدها، شهرهای یونانی هر یک بیرقی مخصوص بخود داشتند. در نزد رومیان نیز استعمال بیرق معمول بود، و پس از اینکه قسطنطین به مسیحیت گروید، بیرقی که عبارت از پارچه‌ی ابریشم ارغوانی با نام عیسی به حروف یونانی بود معمول ساخت. بیرقهای اولیه در اروپا جنبه‌ی دینی داشت، و قدیمترین آنها بیرق دانمارک است، که صلیبی سفید بر آن منقوش میباشد. در قرون وسطی بیرقهای متعدد بکار میرفت. استعمال پرچم ملی از اواخر قرن ۱۸م معمول شد.

پرچم در دوره‌ی حکومت اسلامی اهمیتی بسزا

---

(۱)Pretoria (۲)Pretorius (۳)Perth (۴)Pérez (۵)Perth Amboy (۶)Pérez de Ayala (۷)Perthshire (۸)Pérez Galdós (۹)Pertsch

داشت. در زمان پیغمبر پرچم را لواء (levāʿ) و گاهی علم (alam) و نیز رایة (صورت فارسی، رایت) (rāyat) میگفتند، ولی لفظ اخیر ظاهراً منحصر به بیرق اسلام نبود. امویان بیرق سفید و عباسیان و شیعیان بیرق سبز بکار میبردند. تصویر بیرق بر اشیاء مختلف مخصوصاً در مینیاتورها دیده میشود، و یکی از قدیمترین این تصویرها بر یک بشقاب ایرانی از قرن 10م میلادی منقوش است.

در دریانوردی و در ارتش از بیرق برای علامت دادن استفاده میشود. برافراشتن بیرق تابع تشریفات و قراردادهای خاصی است (مثلا بیرق نیمه‌افراشته علامت عزاداری است).

پرداز[1] (pardāz)، خطوطی که در رسم و حکاکی مخصوصاً برای سایه‌زدن و مشخص ساختن سطوح مختلف، و در نقشه‌های جغرافیائی برای نمایش شیب زمین بکار میرود. در مورد اخیر، خطوط پرداز خطوطی است کوتاه در امتداد شیب زمین، که اگر شیب زیاد باشد ضخیم و نزدیک بهم و اگر ملایم باشد نازک و دور از هم رسم میشوند. بنا بر این، در یک نقشه‌ی پردازدار، تیره‌ترین قسمتها نمایش کمرها و شیبهای بسیار تند، و قسمتهای روشن نمایش شیبهای ملایم است؛ قسمتهای بی‌پرداز فلاتها، قله‌های هموار کوهها، یا قعر هموار دره‌ها را نمایش میدهند. چنین نقشه‌ای اگر از فاصله‌ی کافی مشاهده شود، هیئت زمین را تا حدودی آشکار میسازد. پرداز را از مرتفعترین نقطه‌ی یک کوه بجانب دامنه‌ی کوه و عمود بر خطوط تراز میکشند. لفظ هاشور (hāšur) که گاهی در ایران بجای پرداز بکار میرود از زبان فرانسوی گرفته شده است. برای تصویر ← خطوط تراز.

پردنجان (pardanjān)، ده (جه ۱'۳۰۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان میزدج، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۲۵ کیلومتری غ شهرکرد.

پر دوشن[2]، **لو** (lë per düšen)، ← ابر، ژاک رنه.

پرده، در اصطلاح معماری، دیوارهای قائمی که درون گنبدها روی طاق زیرین استوار میشود، و بوسیله‌ی آنها گنبد خارجی برپا میماند. یکی از رموز هوشمندانه و در عین حال ساده و عملی معماری باستانی ایران است. در خراسان آنرا (بعلت شباهت با پرده‌های داخل خشخاش) خشخاشی مینامند.

پردیکاس[3] (perdikkās)، فت ۳۲۱ قم، سردار مقدونی فیلیپ II و اسکندر مقدونی. پس از مرگ (۳۲۳ قم) اسکندر نایب‌السلطنه شد، ولی نتوانست وحدت امپراطوری را حفظ کند، و در جنگهای دیادوخوی (جانشینان اسکندر) از بطلمیوس I در مصر شکست خورد، و بدست سپاهیان شورشی خود بقتل رسید.

پررز[4]، **الیس** (alis perërz)، فت ۱'۴۰۰، معشوقه‌ی ادوارد III انگلستان که در وی نفوذ بسیار داشت.

پرری د شین[5] (preri də šin)، شهر (جه ـ'۵ ۳۹۲)، ج‌غ ایالت ویسکانسین، کشمت، بر رود میسی‌سیپی.

پرزیدنشل[6]، **رشته‌ی** (prezidenšəl)، دسته‌ای از کوههای سفید، ل ایالت نیو همپشر، کشمت. کوه واشینگتن (۱'۹۱۶ متر) جزء آنست.

پرژوالسکی، اسب: ← تاربان.

پرژوالسکی[7]، **نیکولای میخایلوویچ** (nikolāy mixāylovic pərjevālski)، ۱۸۳۹–۸۸، پوینده‌ی روسی در آسیا، اولین کس از مردم مغرب‌زمین که نواحی کوهستانی غ چین و ش تبت را منظماً پویید. علاوه بر جمع‌آوری اطلاعات جغرافیائی در باب این نواحی، مجموعه‌های بزرگ و گرانبها از گیاهان و حیوانات نواحی مذکور گرد آورد. از اکتشافات او شتر وحشی و نوعی از اسبهای اولیه است که بنام اسب پرژوالسکی معروف میباشد. کشف لوب نور و رشته‌ی آلتین تاغ به وی منسوب است.

پرس (pers): ← ایران (قسمت I).

پرس، سن ژان: ← لژه، آلکسی سن‌ـلژه.

پرسئوس[8] (perseus)، در اساطیر یونان، از پهلوانان، پسر زئوس و دانائه و نوه‌ی آکریسیوس. چون غیبگویان به آکریسیوس، پادشاه آرگوس، گفته بودند که بدست پرسئوس کشته میشود، وی پرسئوس و دختر خود دانائه را در صندوقی نهاده بدریا انداخت. پولودکتس، پادشاه جزیره‌ی سریفوس، آنان را نجات داد. بعداً که پرسئوس را مانع وصال به دانائه دید، او را بامید اینکه هلاک شود مأمور آوردن سر مدوسا کرد. اما پرسئوس بکومک خدایان مدوسا را کشت. چون اطلس از یاری کردن پرسئوس در فرار از گورگونها امتناع

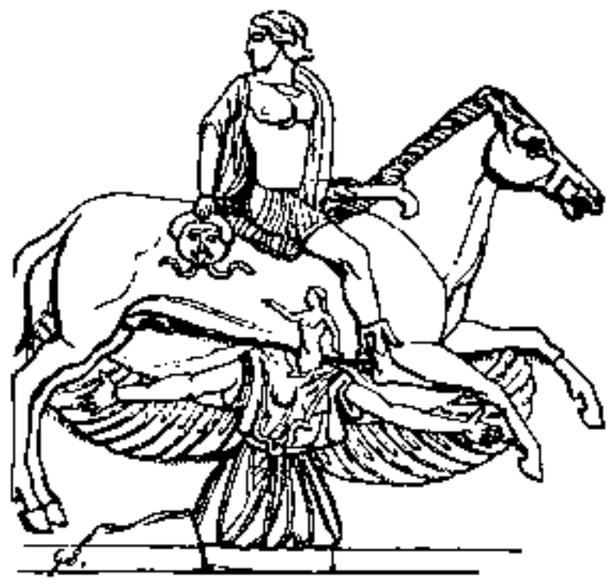

پرسئوس و مدوسا

کرد، پرسئوس بوسیله‌ی سر مدوسا او را بکوهی از سنگ مبدل ساخت. پولودکتس را کشته با مادر و زن خود (آندرومده) به آرگوس رفت. در آنجا در بازی وزنه‌پرانی آکریسیوس را کشت. مجسمه‌ی پرسئوس، کار بنونوتو چلینی در فلورانس است. صورت نجومی برشاوش باسم او است.

پرسئوس[9]، ح ۲۱۲–۱۶۶ قم، آخرین پادشاه (۱۷۹–۱۶۸ قم) مقدونیه، پسر و جانشین فیلیپ V. سیاست شدید و ضد روم او باعث سومین جنگ مقدونی شد (۱۷۱–۱۶۸)، و آمیلیوس پاولوس، سردار رومی، او را در پودنا مقهور کرد (۱۶۸ قم).

پرسای (persāy)، صورت یونانی نام پارسیها، ← پارس.

پرسبورگ[9] (presburg)، نام آلمانی براتیسلاوا، چکوسلواکی. **پیمان پرسبورگ** یا **صلح پرسبورگ** در ۲۶ دسامبر ۱۸۰۵، پس از پیروزی ناپلئون در اوسترلیتز، بین فرانسه و اتریش برقرار شد. اتریش ونسی را به ناپلئون (بعنوان پادشاه ایتالیا)، تیرول و فورارلبرگ را به باواریا، و متصرفات خود را در سوابی به وورتمبرگ و بادن داد. سالزبورگ به اتریش واگذار گردید.

پرسبیتری[10] (presbiteri). لفظ پرسبیتر[11] از ریشه‌ی یونانی و بمعنی شیخ یا پیر است، و پرسبیتری منسوب بآن میباشد، و اصطلاحاً بمعنی "مربوط به نظام پرسبیتری" یا پیرو آن است (مثلا "کلیساها یا فرقه‌های پرسبیتری")، و جمع آن پرسبیتریان بمعنی پیروان این نظام یا پیروان کلیساهای پرسبیتری است. **نظام پرسبیتری**[12] طریقه‌ای است در اداره‌ی کلیسا که در آن اداره‌ی امور بدست هیئتهائی از روحانیون و مسیحیان عادی انجام میگیرد، و بالنتیجه حد وسط نظام اسقفی (اداره‌ی کلیسا بدست اسقفها) و نظام آزادی **کلیساهای محلی** است. پرسبیترها (یا شیوخ یا پیران)، که مسیحیان ایران آنانرا رهبران میگویند، امور روحانی، و شماسان و معتمدان امور عادی را اداره میکنند. **کلیساهای پرسبیتری** کلیساهائی هستند که پیرو نظام پرسبیتری هستند. این کلیساها عقاید و سازمان خود را مستقیماً از ← مذهب **کالونی** بارث برده‌اند. کتاب مقدس را یگانه قانون ایمان میدانند، و به آیینهای مقدس تعمید و عشای ربانی معتقدند. نظام پرسبیتری در قرن ۱۶م در انگلستان و مخصوصاً در اسکاتلند، برهبری ج. ناکس، قوت گرفت. در کشمت، اولین کلیسای پرسبیتری بتوسط یکی از مبلغین ایرلندی در ۱۷۰۶ در فیلادلفی تأسیس شد.

پرسپا[13]، **دریاچه‌ی** (prespā)، دریاچه، بمساحت ۲۹۰ کمم، در گوشه‌ی ج‌غ یوگوسلاوی و گوشه‌ی ل‌غ یونان و ش آلبانی. بوسیله‌ی کانال زیرزمینی بدریاچه‌ی اوکریدا مرتبط است.

پرسپولیس: ← تخت جمشید.

پرستر جان[14] (prestər jān) [انگل میانه، = کشیش یوحنا]، پادشاه مسیحی افسانه‌ای که بر قلمرو پهناور و ثروتمندی در آسیا و افریقا سلطنت داشت. افسانه‌ی وی در قرن ۱۲م پیدایش یافت.

پرستشگاه، شهسواران: ← شهسواران پرستشگاه.

پرستشگاهیان: ← شهسواران پرستشگاه.

پرستک‌بذ (parastak.baḏ)، در عهد ساسانی، رئیس خدمه را میگفتند.

پرستن[15] (prestən)، شهر (جه ۱۱۹'۲۴۳)، لنکشر، انگلستان. از مراکز منسوجات پنبه‌ای، و دارای بندرگاه با اسکله‌های مفصل است. هر ۲۰ سال یکبار فستیوال اصناف در آنجا برپا میشود. صحنه‌ی پیروزی (۱۶۴۸) کرامول و تسلیم (۱۷۱۵) جکوبایتها.

پرستن‌پنز[16] (prestənpanz)، شهر (جه ۲'۹۰۷)، ایست لوذین، اسکاتلند. صحنه‌ی شکست (۱۷۴۵) معروف قوای سر جان کوپ بدست جکوبایتها.

پرستو (parastu) یا **چلچله** (celcele)، هر یک از پرندگان مهاجر کوچک دو نیمکره‌ی شمالی و

(۱)hachure (۲)Père Duchesne (۳)Perdiccas (۴)Perrers (۵)Prairie du Chien (۶)Presidential (۷)Przhevalsky (۸)Perseus (۹)Pressburg (۱۰)presbyterian (۱۱)presbyter (۱۲)Presbyterianism (۱۳)Prespa (۱۴)Prester John (۱۵)Preston (۱۶)Prestonpans

جنوبی، که به رعنائی در پرواز مشهور اند، و تیره‌ی هیروندینیدهای (*Hirundinidae*) را تشکیل میدهند. بیش از 100 جنس دارد. پرهایش معمولا سیاه یا کبود براق است. پرستوها دارای بالهای باریک، دم دوشاخ، و پای باریکند. نوکشان کوتاه ولی دهانشان گشاد است، و میتوانند حشرات را در هنگام پرواز شکار کنند. بعضی پرندگان شبیه پرستو را نیز باین نام میخوانند.

پرستوی دریائی: ← ترن.

پرسفونه[1] (persefone)، لتـ پروسرپینا[2] (proser-pinā)، در دین یونان، الاهه‌ی حاصلخیزی؛ دختر زئوس و دمتر، و زن هادس (خدای عالم زیرین). دمتر به خدایان التماس کرد که پرسفونه بزمین باز-گردد، و آنان پذیرفتند، ولی چون پرسفونه در عالم زیرین چند دانه‌ی انار خورده بود، مقرر شد که سالی ۸ (یا ۶) ماه بزمین بازگردد، و بقیه‌ی سال را در هایدس بگذراند. در بازگشت او بزمین، رستنیها از نو شکوفه میآورند. پرسفونه مظهر زادن و مرگ رستنیها است. بعنوان ملکه‌ی عالم زیرین زنی عبوس بود، ولی بعنوان دختر دمتر دوشیزه‌ی جوان دلربائی بود و شاخ فراوانی (← کورنوکوپیا) نماد او بود.

پرسل[3]**، ادوارد میلز** (edwārd milz përsel)، ۱۹۱۲–، فیزیکدان امریکائی. برای تمهید روش جدیدی در اندازه‌گیری میدانهای مغناطیسی در هسته‌ی اتم سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ را برد.

پرسل[3]**، هنری** (henri përsel)، ۱۶۵۹–۹۵، آهنگساز و ارگ‌نواز انگلیسی. تا ۱۶۷۳ در دسته‌ی کُر نمازخانه‌ی سلطنتی آوازخوان بود، و در ۱۶۸۲ یکی از ارگ‌نوازان آن نمازخانه شد؛ نیز از ۱۶۷۹ تا هنگام مرگش ارگ‌نواز وستمینستر ابی بود. از میان آثار متعددی که برای نمایشنامه‌ها ساخته، ملکه‌ی پری (۱۶۹۲؛ مبتنی بر رؤیای نیمه‌شب تابستان، اثر شکسپیر) و موسیقی برای سه نمایش-نامه‌ی ج. درایدن (عشق ستمکاره؛ آمفیتروئون؛ شاه آرثر) قابل توجه است. اما دیدو و آینیاس (۱۶۸۹) تنها اپرای او بمفهوم امروزی است. آهنگهائی که پرسل برای آوازهای مذهبی ساخته است از نمونه-های عالی اینگونه آهنگها در عصر او است.

پرسویونت، انگلستان: ← انجمن پیکها.

پرسی[4]**، الجرنن** (aljərnən përsi)، ملقب به (دهمین) **ارل آو نورثامبرلند** (-ërl āv nor-tāmbərlənd)، ۱۵۰۲–۶۸، سیاستمدار و سر-کرده‌ی نظامی انگلیسی. کوشید که چارلز I و طرفداران پارلمنت را آشتی دهد. مخالفت وی با سیاست چارلز او را در جرگه‌ی طرفداران پارلمنت درآورد؛ معذلک، در مجلس اعیان رهبری مخالفین با محاکمه‌ی چارلز را بدست گرفت.

پرسی[4]**، تامس** (tāməs përsi)، ملقب به **ارل آو ووستر** (ërl āv wustər*)، ح ۱۳۴۴–۱۴۰۳، سپاهی انگلیسی؛ برادر هنری پرسی (اولین ارل آو نورثامبرلند) و عموی سر هنری پرسی (هاتسپر). بر ضد فرانسه و اسپانیا جنگید، و در دوره‌ی ریچارد II مشاغل سیاسی داشت. بعداً طرفدار هنری IV شد. در اختلاف برادر و برادر-زاده‌اش با شاه بآنها پیوست، ولی در شروزبری دستگیر و اعدام شد.

پرسی[4]**، تامس** (tāməs përsi)، ملقب به (هفتمین) **ارل آو نورثامبرلند** (-ërl āv nor-tāmbərlənd)، ۱۵۲۸–۷۲، سیاستمدار انگلیسی. در زمان ماری تودور از مرزهای اسکاتلند دفاع کرد. در دوره‌ی الیزابت I در توطئه‌ی ۱۵۶۹ برای آزاد کردن ماری استوارت و بازگرداندن مذهب کاتولیک شرکت کرد. سرانجام اعدام شد.

پرسی[4]**، هنری** (henri përsi)، ملقب به (اولین) **ارل آو نورثامبرلند** (-ërl āv norţāmbər-land)، ۱۳۴۲–۱۴۰۸، فرمانده نظامی انگلیسی؛ پدر سر هنری پرسی (هاتسپر). اگرچه از ریچارد II لقب و منصب یافت، در خلع ریچارد و رسیدن هنری IV بسلطنت کوشید، و بعداً در توطئه‌هائی بر ضد هنری شرکت کرد. سپس به فرانسه گریخت، و در ۱۴۰۸ به انگلستان حمله کرد، ولی مقتول شد.

پرسی[4]**، هنری**، ملقب به (چهارمین) **ارل آو نورثامبرلند**، ۱۴۴۶–۸۹، از نجبای انگلستان. جدش پسر سر هنری پرسی (هاتسپر) بود. ادوارد IV عنوان او را بازگرفت و محبوسش کرد، ولی در ۱۴۶۹ او را آزاد نمود، و عنوانش بازداد. ریچارد III او را املاک و مناصب داد، ولی هنری پرسی در نبرد بازورث از کومک به ریچارد امتناع کرد، و تسلیم هنری VII شد. بدست شورشیان یورکشر بقتل رسید.

پرسی[4]**، سر هنری** (sər henri përsi*)، معروف به **هاتسپر** (hātspër)، ۱۳۶۴–۱۴۰۳، سپاهی انگلیسی؛ پسر هنری پرسی (اولین ارل آو نورثامبرلند). بر ضد اسکاتلندیها جنگید، ولی بعداً از هنری IV ناراضی شد، و در جنگ اوون گلنداور بر ضد شاه به اوون پیوست، و در شروز-بری در نبرد بقتل رسید. ذکر او در هنری IV شکسپیر آمده است.

پر سیاوشان (pare siāvašān)، سرخسی بسیار زیبا و ظریف از نوع آدیانتوم (*Adiantum*)، با برگهای بریده‌ی نازک. اصلش از نواحی گرم و مرطوب است؛ در گرمخانه‌ها برای زینت کاشته میشود.

پرسیس (persis)، ← پارس.

پرسیول، سر: ← پارسیفال.

پرسیه[5]**، شارل** (šārl persie)، ۱۷۶۴–۱۸۳۸، معمار فرانسوی. پرسیه و پیر فونتن معماران دولتی زمان ناپلئون بودند، و با هم در ساختن لوور و تویلری شرکت داشتند. تأثیر آنان در شیوه‌ی تزیینات داخلی دوره‌ی امپراطوری عظیم بود. بیاری هم کتابهائی نیز در معماری نوشته‌اند.

پرش (perš؛ فنـ)، ماهی صید خوشرنگ کوچک آبهای شیرین اروپا و آسیا و امریکای شمالی، از نوع پرکا (*Perca*)، که گوشتی لذیذ دارد. از قدیم نام یونانی آن بصورت فرخ (farx) معرب شده است.

پرشکوه (paraškuh)، ده (جمـ ۱٬۰۶۶ سنـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)، ۴ کیلومتری جـ لنگرود.

پرشن هال (perŝən hâl) یا **تالار ایران**، دهلی:

← تالار کاخ رئیس جمهور.

پرشینگ[6]**، جان جوزف** (jān jŏzəf përŝing)، ۱۸۶۰–۱۹۴۸، ژنرال امریکائی، فرمانده کل سپاهیان اعزامی امریکا به اروپا در جنگ I.

پرفوریوس: ← فرفوریوس.

پرکامبرین[7]**، دوران** (prekāmbrian؛ از فنـ)، اولین قسمت بزرگ از ازمنه‌ی زمینشناسی، که بواسطه‌ی تشکیل قدیمترین سنگها مشخص میشود. یکی از وسیعترین پهنه‌های آن سپر کانادائی و سپر-های اسکاندیناوی و افریقای جنوبی و قسمتی از چین است، که عموماً از گنیس، گرانیت، و اردوال میباشد. سنگهای مربوط باین دوران، که همه دگرگون یا آذرین میباشند، در ایران بسیار کم مشاهده میشود. دوران پرکامبرین را گاهی به دو دوران آرکئوزوئیک (ārkeozoik) و پروترو-زوئیک (proterozoik) تقسیم کرده‌اند. در دوران پرکامبرین موجودات زنده‌ی اولیه احتمالا وجود داشته‌اند ولی فسیلهای مسلم از آنان وجود ندارد.

پرکوپ[8]**، برزخ** (perekop)، برزخی بطول ح ۳۰ کم و بعرض ۸–۲۳ کم، تجشم، که شبه جزیره‌ی کریمه را با زمینلاد روسیه مرتبط و خلیج پرکوپ (شاخابه‌ای از دریای سیاه) را از دریای سیواش (شاخابه‌ای از دریای آزوف) جدا میسازد.

پرک هندی (parake)، دانه‌ی قسمی از فلوس (*Cassia alata*) که برای معالجه‌ی کرمهای انگل بکار میرفت.

پرگ (porg)، ولایت: ← شبانکاره.

پرگا[9] (pergā)، شهر قدیم، پامفولیا، ج آسیای صغیر (حالیه ج ترکیه). در دوره‌ی رومیان اهمیت داشت. ویرانه‌هایش مشتمل بر یک تئاتر و یک ستادیوم است.

پرگار[10] (pargār)، اسبابی برای رسم کردن دوایر و اندازه‌گیری فواصل. پرگار معمولی مرکب از دو ساقه‌ی متساوی الطول است که بوسیله‌ی محوری بهم متصل اند، و هر یک به پاشنه‌ای نوک‌تین ختم میشود؛ بجای یکی از پاشنه‌ها میتوان نوک مداد یا قلم قرار داد. پرگار تحویل، که در آن جای محور را مهره‌ی متحرکی گرفته است، چهار

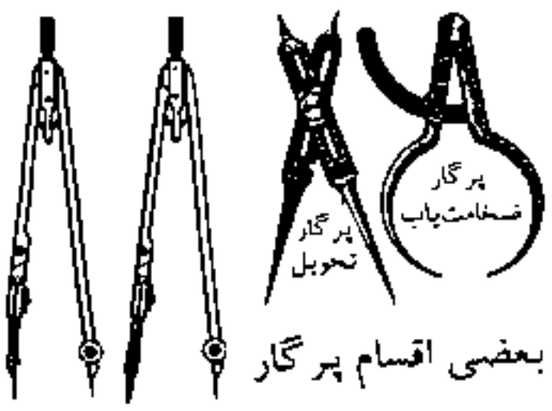

بعضی اقسام پرگار

پرگارهای معمولی

پاشنه‌ی نوک‌تیز دارد، و ساقه‌هایش مدرج است، و وضع مهره را بر ساقه‌ها میتوان بدلخواه تغییر داد. اگر محل مهره را در موضعی از ساقه‌ها بوسیله‌ی پیچی ثابت نگاه داریم، نسبت فواصل دو نوک واقع در یک طرف به فاصله‌ی دو نوک دیگر با تغییر فرجه‌ی پرگار تغییر نمیکند. بدین وسیله میتوان بسرعت طولهای مفروضی را بیک نسبت کوچک یا بزرگ کرد، و مثلا نقشه‌ای را به نسبت

(۱)Persephone (۲)Proserpina (۳)Purcell (۴)Percy (۵)Percier (۶)Pershing (۷)Pre-Cambrian (۸)Perekop (۹)Perga (10)compass

مفروضی بزرگ یا کوچک نمود. اقسام دیگر پرگار برای اندازه‌گیری ضخامت، رسم دایره بر کره، رسم بیضی، و غیره بکار میرود.

پرگاموس[1] (pergāmos) یا **پرگامون**[2] یا **پرگاموم**[3] (mum–)، شهر قدیم، موسیا، ل‌غ آسیای صغیر، در ترکیه‌ی حالیه، در دره‌ی حاصلخیز رود کایکوس، بفاصله‌ی ح ۲۴ کیلومتری از دریا. استقلال سیاسی آن در ح ۲۸۳ ق‌م، پس از تجزیه‌ی امپراطوری مقدونیه، آغاز گردید. مملکت پرگاموس که در اطراف آن تشکیل شد تا ۱۳۳ ق‌م‌ـکه آخرین فرمانفرمای آن، بنام آتالوس III، آنرا در وصیتنامه‌ی خود به رومیان سپرد‌ـدوام یافت.

درخشانترین دوره‌ی تاریخ پرگاموس دوره‌ی سلطنت (۱۹۷–۱۶۰؛ق‌م) ائومنس II (eumenese) بود، که پایتخت خود را با آثار عالی معماری و حجاری بیاراست. کتابخانه‌ی معروف وی دارای ۲۰۰٬۰۰۰ نسخه، و تالی کتابخانه‌ی اسکندریه بود (پارشمن از شهر پرگاموس نام گرفته است). پرگاموس از مراکز اولیه‌ی مسیحیت و یکی از "کلیسا‌های هفتگانه‌ی آسیا" بود. در دوره‌ی امپراطوری بیزانس رو بانحطاط گذاشت، ولی در واقع انحطاطش از زمانی آغاز شده بود که آنتونیوس کتابخانه‌ی آنرا به مصر منتقل و به کلئوپاترا هدیه نمود.

پرگل[4]**، فریتس** (frits pregl)، ۱۸۶۹–۱۹۳۰، عالم فیزیولوژی و شیمیدان اتریشی. بواسطه‌ی طریقه‌هایش در تجزیه‌ی کمّی ذره‌بینی مواد آلی جایزه‌ی ۱۹۲۳ نوبل را در شیمی برد.

پرگنه (pargana)، در شبه جزیره‌ی هند، یکی از تقسیمات ارضی، مشتمل بر چند قریه. از پیش از فتوحات اسلامی سابقه داشته، ولی اول بار در قرن ۱۴م رایج شد. وقتی که شیر شاه سلطنت هندوستان یافت، مملکت خود را به چند سرکار و هر سرکار را به چند پرگنه تقسیم کرد. اکبر شاه در سازمان امپراطوری خود مملکت را به چند صوبه (ایالت) و هر صوبه را به چند سرکار تقسیم کرد؛ کوچکترین واحد مالیاتی در زمان او پرگنه بود (مثلا صوبه‌ی اوده منقسم به ۵ سرکار و ۳۸ پرگنه بود). پرگنه هنوز هم در گرفتن عواید ارضی باقیست.

پرگولزی[5]**، جووانی** (jovānni pergolezi)، ۱۷۱۰–۳۶، آهنگساز ایتالیائی. اپرای وی، بنام لا سروا پادرونا (ناپل، ۱۷۳۳)، سرمشق اپرا بوفا گردید (← اپرا).

پرل، رود چین: ← کانتون، رود.

پرلود، در تئاتر: ← پیش‌پرده.

پرلود[6] (prelüd؛ فنس)، در موسیقی، هر آهنگی که بعنوان مقدمه برای آهنگ یا آهنگهای دیگر نواخته شود. لفظ پرلود گاهی بمعنی **اوورتور** (پیش‌درآمد یا درآمد) بکار میرود. گاه نیز بمعنی قطعه‌ی موسیقی مستقلی است که فرم مشخص و تعریف‌شده‌ای ندارد، مانند پرلودهای شوپن و پرلودهای دبوسی.

پرل هاربر[7] (pĕrl hārbər)، پایگاه مهم دریائی کشمت، ج جزیره‌ی اوآهو، که تأسیسات آن قریب ۲۵ کمم را فراگرفته. حمله‌ی ژاپونیها باین پایگاه (۷ دسامبر ۱۹۴۱) خسارات زیادی وارد کرد، و باعث داخل شدن کشمت در جج II شد. هرچند سهل‌انگاری فرماندهان پرل هاربر در این حادثه مدلل نشد، وزارت دفاع و نیروی دریائی امریکا مورد انتقاد شدید قرار گرفتند.

پرلیس[8] (perlis)، مملکت عضو فدراسیون مالایا، در ناحیه‌ی ل‌غ قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی مالی.

پرم (perm)، جمشسر: ← مولوتوف.

پرمایون (permāyun)، ضبط دیگر برمایون.

پرمایه (permāye)، ضبط دیگر برمایون.

پرمریبو[9] (paramaribo)، شهر (جم ۷۶٬۴۶۶)، پایتخت سورینام، بر رود سورینام. در ۱۶۵۰ بنا شد. صادرات عمده‌اش رم، قهوه، الوار، و بوکسیت است.

پرمنگنات[10] (permanganāt؛ از فنس)، ملح اسید پرمنگنیک ($HMnO_4$). معمولا این لفظ به پرمنگناتِ پوتاسیوم ($KMnO_4$) گفته میشود که ملحی متبلور و دارای رنگ بنفش سیر است؛ در آب حل میشود، و محلولی برنگ ارغوانی تولید میکند، که اکسنده‌ای قوی است. پرمنگنات پوتاسیوم برای ضد عفونی کردن و نیز در شیمی در تجزیه‌ی حجمی بکار میرود.

پرموده (parmude)، پهلوان تورانی، پسر ساوه شاه.

پرمیسل[11] (premisl)، چک **پشمیسل** (pŝemisəl)، نخستین سلسله‌ی سلطنتی بوهم، که در قرن ۸م بدست روستائی نیمه‌افسانه‌ای بنام پرمیسل تأسیس شد. پرمیسل را، لیبوسا، شاهزاده‌خانم بوهمی، بشوهری برگزید. معروفترین دوکهای اولیه‌ی بوهم از خاندان پرمیسل ← قدیس ونسلاوس است. عنوان شاهی در زمان **اوتوکار I** در این خاندان موروثی شد. جانشینان او **ونسلاوس I، اوتوکار II، ونسلاوس II**، و **ونسلاوس III** بودند. پس از مرگ (۱۳۰۶) ونسلاوس III سلطنت به یوهان لوکزامبورگی رسید.

پرمین[12]**، دوره‌ی** (permian؛ از فنس)، پنجمین و آخرین دوره از ← دوران پالئوزوئیک از زمان‌های زمینشناسی. سنگهای مربوط باین دوره در ایران زیاد نیستند، و غالباً دنباله‌ی رسوبات ← دوره‌ی کربونیفر میباشند. موجودات گیاهی و حیوانی این دوره حد واسط مابین دورانهای پالئوزوئیک و مزوزوئیک بوده است.

پرن[13]**، ژان باتیست** (jāN bātist peraN)، ۱۸۷۰–۱۹۴۲، فیزیکدان فرانسوی. بجهت تحقیقاتش در ساختمان انفصالی ماده و کشف چگونگی توزیع ذرات معلق در مایع جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۶ باو اعطا شد. تحقیقات مهمی در حرکت براونی نیز بعمل آورد.

پرن[13]**، فرانسیس (هانری)** (frāNsis hānri peraN)، ۱۹۰۱–، فیزیکدان فرانسوی؛ پسر ژ. ب. پرن. در ۱۹۳۳ در دانشگاه پاریس استاد فیزیک نظری شد. در ۱۹۴۵ که کمیسیون انرژی اتمی در فرانسه تأسیس شد وی مدیر آن گردید، و استاد فیزیک اتمی و هسته‌ای کولژ دو فرانس شد. از ۱۹۵۱ رئیس برنامه‌ی فرانسه برای تحقیقات اتمی است.

پرنامبوکو[14] (pernāmbuko)، ایالت (۹۷٬۰۱۰ کمم؛ جم ۳٬۴۳۰٬۶۳۰)، ل‌ش بر‌یل، که از درونبوم تا قطلا ممتد است؛ کرسیش رسیفه؛ منطقه‌ی فلاحتی و دامداری.

پرند (parand)، (*Pteropyrum aucheri*)، بوته‌ای از تیره‌ی اسفناجیان که در کویرها میروید.

پرندک[15] (parandak)، تپه‌ی کوچک.

پرنده یا مرغ، هر یک از جانوران خونگرم تخم‌گذار مهره‌دار (رده‌ی آوس Aves) پوشیده از پر، که دستهایشان به بال تحول یافته، و استخوان دُمشان کوتاه و کُنده‌مانند شده است. قلبشان مانند پستانداران چهار حفره دارد؛ دمای بدن ۲ تا ۱۴ درجه بیش از آنهاست؛ مغزشان نسبةً بزرگ، بینائی آنها قوی، شنوائی تیز، و حس بویائی ضعیف میباشد. چنین میپندارند که از تحول خزندگان پدید آمده‌اند. وزن بدنشان، بسبب تبدیل فکها به منقار شاخی و وجود کیسه‌های هوائی در داخل استخوانها، سبک و متناسب با پرواز شده است؛ قسمتهای سنگین تنه برای تعادل پرواز بکار میرود. **تولک** رفتن آنها پرها را تجدید میکند. آرایش پرهای نرها رنگینتر از ماده‌ها است، و در مهرورزی پرحرارت و آهنگ آوازشان نیکوتر است. بیشتر پرندگان برای تخمگذاری لانه میسازند، و از آن جهت که حشرات و دانه‌های گیاهان وحشی و لاشه‌ی جانوران را میخورند، مفید واقع میشوند. شکل منقار آنها متناسب با نوع تغذیه‌ی آنها می‌باشد. نیز ← مهاجرت حیوانات.

پرنده‌ی آبچر[16] (āb.car)، هر یک از پرندگان پابلندی که در جستجوی غذا در آب پا میزنند؛ مانند حواصیل.

پرنده‌ی بهشتی[17]، نام چندین پرنده از پرندگان گینه‌ی جدید و جزایر نزدیک بآن. نرهای آن دارای پرهای زیبا و رنگارنگ، دم دراز، و طوق زیبا در اطراف گردن میباشند.

پرنس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرنسس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پرنی، قبیله: ← پارت.

پرو[18] (peru)، جمهوری (۱٬۳۳۱٬۴۱۰ کمم؛ جم ۸٬۲۷۷٬۰۳۱)، غ امریکای جنوبی؛ پایتختش لیما. از ل به اکوادور و کولومبیا، از ش به برزیل و بولیوی، از انتهای جنوبی به شیلی، و از غ به قکب محدود است. از جنبه‌ی طبیعی بسه قسمت عمده تقسیم میشود: منطقه‌ی باریک بیحاصل ساحلی؛ کوهستانهای آند؛ و ناحیه‌ی جنگلی و استوائی مونتانیا در ش. ناحیه‌ی اخیر قسمتی از حوضه‌ی آمازون میباشد. قسمتی از دریاچه‌ی تیتیکاکا در پرو است (قسمت دیگرش در بولیوی)؛ دریاچه‌های دیگرش خونین و پاریناکوچا میباشد. شغل عمده کشاورزی است. محصولاتش پنبه، شکر، برنج، گندم، جو، قهوه، کاکائو، چای، توتون، زیتون، و گنه‌گنه است. پرورش گاو، گوسفند، لاما، اسب، قاطر، و الاغ معمول است، و محصول پشم آلپاکا و لاما اهمیت دارد. از جنگلهای ناحیه‌ی مونتانیا ماهوگانی، کائوچوی وحشی، عاج گیاهی، و گنه‌گنه

(۱)Pergamos (۲)Pergamon (۳)Pergamum (۴)Pregl (۵)Pergolesi (۶)prelude (۷)Pearl Harbor (۸)Perlis (۹)Paramaribo (۱۰)permanganate (۱۱)Premysl (۱۲)Permian (۱۳)Perrin (۱۴)Pernambuco (۱۵)hillock (۱۶)wading bird (۱۷)bird of paradise (۱۸)Peru

بدست میآید. استخراج نفت در لغ پرو بعمل میآید. نقره و وانادیوم و بیسموت و زغال استخراج میشود، و معادن مس سرو د پاسکو مشهور است. مصنوعاتش پنبه، ابریشم مصنوعی، پشم، توتون، و غیره میباشد. شاهراه پان-آمریکن از پرو میگذرد. از شهرهای عمده‌اش لیما، آرکیپا، کایائو، کوسکو، و تروخیو است. زبان رسمی اسپانیولی است.

تاریخ. پرو مقر تمدن اینکا بود که در اوایل قرن ۱۶م بمنتهای قدرت رسید. بسبب جنگ داخلی، کشورگشای اسپانیائی، ف. پیثارو (مقتول در ۱۵۴۱)، دولت اینکا را برانداخت، و آتالوالپا را مقتول کرد، و قسمت عمده‌ی پرو را گرفت، و این سرزمین تحت استیلای اسپانیا درآمد. انقلابهای ۱۷۸۰ و ۱۸۱۳ بر ضد استعمار اسپانیا بیحاصل ماند. سرانجام، در نتیجه‌ی مبارزات سان مارتین و س. بولیوار پرو استقلال یافت (۱۸۲۱). وقایع عمده‌ی تاریخ پرو در بقیه‌ی قرن ۱۹م عبارتست از اتحاد با بولیوی (۱۸۳۶-۳۹)؛ جنگ دریائی با اسپانیا (۱۸۶۴-۶۶)؛ ← جنگ پاسیفیک (۱۸۷۹-۸۴)، که منجر بشکست یافتن پرو از شیلی شد، و باعث کندی و تأخیر پیشرفت شیلی گردید. نفوذ و منافع دول خارجی در پرو سبب زیانهای اقتصادی این کشور بوده است. وقایع سیاسی عمده‌ی دولت پرو در قرن حاضر انقلابات داخلی و روی کار آمدن حکومتهای دیکتاتوری رئیس جمهور (۱۹۰۸-۱۲؛ ۱۹۱۹-۳۰) لگیا و رئیس جمهور (۱۹۳۳-۳۹) بناویدس بوده است. بعد از جنگ I حزب سیاسی آپرا برهبری آیا د لا توره تشکیل شد، که اگرچه هیچگاه موفق نشده است حکومت را بدست گیرد، در اوضاع سیاسی پرو نقش عمده‌ای داشته است.

پرو (parru) یا **پراو** (parrā)، رشته‌کوه، شهرستان کرمانشاه، غ ایران. جهتش لغ-ج‌ش است. ارتفاعش به ۳٬۳۰۰ متر میرسد. از لغ به رشته‌کوه شاهو متصل است؛ کوه بیستون انتهای شرقی آنست. رود گاماساب از طرف مشرق آنرا از رشته‌کوه هرسین جدا میکند. دارای یخچالهای طبیعی است.

پرو[1]، **شارل** (šārl pero)، ۱۶۲۸-۱۷۰۳، شاعر فرانسوی. نویسنده‌ی قصص یا داستانهای ایام گذشته (۱۶۹۷) است، که مشتمل بر قصه‌های ریش‌آبی، خاکسترنشین، و دیگر افسانه‌های پریان میباشد. وی مرکز منازعات ادبی شدیدی بود، که بر سر مقایسه‌ی نویسندگان قدیم و معاصر، در ۱۶۸۷ آغاز شد، و بوالو (مدافع متقدمین) و پرو تا ۱۶۹۴ به یکدیگر دشنام رد و بدل میکردند. این منازعات که به "منازعه‌ی متقدمین و متجددین" معروفست منادی نهضت روشنفکری قرن ۱۸م بشمار میرود. کلود پرو برادر شارل پرو بود.

پرو[1]، **کلود** (klod pero)، ۱۶۱۳-۸۸، معمار و طبیب فرانسوی، و یکی از بزرگترین فضلای فرانسوی زمان خود؛ برادر ش. پرو. در تشریح تحقیقاتی کرد. بزرگترین اثر معماری وی نمای شرقی موزه‌ی لوور است. رصدخانه‌ی پاریس را نیز ساخت (۱۶۶۷-۷۲).

پرواب، رود فارس: ← پلوار.

پرواز[2]، حرکت مداوم حیوان یا طیاره در هوا. در میان جانوران، از همه بیشتر ساختمان پرندگان و حشرات برای پرواز متناسب شده است. خفاش تنها پستانداری است که واقعاً پرواز میکند. کوششهای نخستین انسان برای پریدن با تهیه‌ی بال و تقلید از پرندگان صورت گرفته، ولی ماشینهای کارآمدی از این قبیل فراهم نشده است. در ناوهای هوائی و بالونها، توانائی بالا رفتن و ماندن در هوا ناشی از اینست که این دستگاهها با گازهائی سبکتر از هوا پر میشوند؛ در این صورت، بموجب ← قانون ارشمیدس، نیروی رانش بیش از وزن دستگاه خواهد بود، و دستگاه در هوا بالا میرود. در طیاره‌های سنگینتر از هوا، مانند هواپیما، اتوژیر، هلیکوپتر، و گلایدر، نیروهائی که از حرکت دستگاه ایجاد میشوند آن را در هوا نگاه میدارند. حرکت رو به پیش هواپیما در نتیجه‌ی آنست که بوسیله‌ی ملخ نیروی موتور هواپیما بصورت نیروی کشنده بطرف جلو تبدیل میشود. بالها و سایر هوابرهای طیاره چنان ساخته شده است که جریان هوا و اختلاف فشار ناشی از آن بر قسمتهای مختلف، هواپیما را در هوا نگاه میدارند. نیروی براور ناشی از نیروی وارد از هوا بر هوابر است. در علم آئرودینامیک از نیروهای براور و سایر اصول فیزیکی پرواز بحث میشود.

بسیاری از اصول آئرودینامیک، که انسان آنها را در ساختن هواپیما مورد استفاده قرار داده است، در پرواز پرندگان نیز جاری است. از پرهای بال، آنهائی که در پرواز اهمیت فراوان دارند عبارتند از پرهای اولیه (متصل به قسمتی از بال که نظیر دست در آدمی است)، پرهای ثانوی (متصل به استخوان زند)، و پرهای درجه‌ی سوم (متصل به ماهیچه‌های واقع بر روی استخوان بازو) (برای تصویر ← پر). بال مختصری تقعر دارد، و کنار قدامی آن تیز است، و پرهای آنجا کوچک و متصل بیکدیگر و چنان است که در برخورد با هوا یک سطح مناسب با استفاده‌ی کامل از نیروی هوا ایجاد میکنند. پرواز پرندگان سه شکل اساسی دارد: بال زدن، اوج گرفتن، و پیش رفتن. همه‌ی پرندگان از بال زدن استفاده میکنند، و بعضی هر سه شکل پرواز را بکار میبرند. با همه‌ی تحقیقاتی که در باره‌ی پرواز پرندگان شده، هنوز بسیار چیزها نامعلومست. در باره‌ی حداکثر سرعت پرواز پرندگان میان کارشناسان اختلاف هست. سریعترین پرندگان را نوعی پرستو میدانند، و سرعت آنرا هنگام تعقیب طعمه بیش از ۱۱۰ کم در ساعت و حتی بیش از ۱۷۰ کم در ساعت گفته‌اند. سرعت بیشتر مرغان محصور میان ۱۵ تا ۱۰۰ کم در ساعت است.

پروان (parvān)، معربش **فروان**، آبادیی بین غزنه و بامیان، افغانستان حالیه، نزدیک غزنین و سرچشمه‌ی رود لوگر. در یک فرسخی این محل جنگی بین جلال‌الدین منکبرنی و سپاه مغول روی داد، و منکبرنی مغولها را منهزم نمود (۶۱۸ هق). بعد از فتح پروان بین سران سپاه منکبرنی بر سر تقسیم غنائم نزاع پدید آمد، و این امر بنفع مغول تمام شد.

پروانش (pervānš؛ فنس) یا **تلگرافی**، گیاهی از نوع وینکا (*Vinca*) که اصلش از بت قدیم و دارای گلهای آبی و برگهای پیوسته‌سبز است. برای زینت حاشیه‌ها کاشته میشود. انواع خزنده و مستقیم دارد.

پروانه، نام هر یک از جانوران گروه بزرگی از حشرات، که در سراسر زمین یافت میشوند، و با بیدها راسته‌ی موسوم به پولک‌بالان [لت. لپیدوپترا *Lepidoptera*] را تشکیل میدهند. اعضای این راسته بالهائی پهن دارند که با فلسها (پولک) پوشیده شده است، که اگر انگشت بر بال آنها بگذارند مقداری از این فلسها بصورت گرد به انگشت میچسبد؛ فلسها دارای رنگیزه‌های سرخ، زرد، سیاه، و سفید میباشند؛ رنگهای آبی و سبز و فلزی، که (مخصوصاً در جنسهای مناطق حاره) قزحشان بچشم میخورد، در نتیجه‌ی انکسار نور است. پروانه‌ها از چند جهت با بیدها متفاوتند؛ شاخک پروانه‌ها انتهای نسبةً درشتی دارد، ولی شاخک بیدها تقریباً هیچگاه تکمه‌ای نیست؛ پروانه‌ها بیشتر روزپرواز اند، ولی بیدها بیشتر در شب پرواز میکنند؛ در حال استراحت، بیشتر پروانه‌ها بالهای خود را قائم ولی بیدها آنها را افقی نگاه میدارند؛ بدن پروانه معمولا باریکتر و نرمتر از بدن بید است. زندگی پروانه چهار مرحله دارد: تخم، نوزاد، شفیره، و بلوغ.

پروانه‌واران، تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ای جدا-گلبرگ که گلهای آنها تقریباً مانند پروانه‌ای است که بالها را گشاده باشد (مانند باقلا و لوبیا). از پراکنده‌ترین تیره‌های گیاهان است، و در آن گیاهان یکساله، بوته‌های چندساله، و درختان بزرگ یافت میشود. انواع آن در تمام نواحی سطح زمین مشاهده میشود. نیز رجوع کنید به جدول رده‌بندی رستنیها در مقاله‌ی رستنی.

پروانه‌ی روم: ← معین‌الدین پروانه.

پروانه‌ی فری (feri)، (*Zeuzera pyrina*)، حشره‌ی سفیدرنگ زیبائی که بالهای آن پوشیده از خالهای آبی‌رنگ مایل بسیاه میباشد. نوزاد این پروانه آفت درختان میوه مانند سیب و گلابی است. لارو پروانه‌ی فری، که رنگ آن سفید و روی بدنش خالهای متعدد سیاه‌رنگ دارد، داخل شاخه‌های جوان دالانهای طولی حفر میکند، و باعث خشک شدن آنها میگردد.

پروبوس[3] (probus)، فت ۲۸۲ بم، امپراطور (۲۷۶-۸۲) روم؛ جانشین کلاودیوس تاکیتوس. برای استقرار مجدد نظم در امپراطوری بسیار کوشید. بدست سربازانش کشته شد.

پروپاگاند: ← تبلیغات.

پروپانون: ← استون.

پروپولایوم[4] (propulāyum)، در معماری یونانی، دالان بزرگ و سقفداری که به محل مقدس یا عمارات متعددی منتهی شود. از نمونه‌های برجسته‌ی آن دالانهای معروف به **پروپولایا**[5] [= پروپولایومها] است، که بوسیله‌ی منسیکلس (mnesikles) در آکروپولیس آتن ساخته شد (۴۷۷-۴۳۲ قم).

پروپونتیس: ← مرمره، دریای.

پروت[6] (prut)، رودی بطول ۸۵۰ کم، تجشه و رومانی، که از جبال کارپات سرچشمه میگیرد و عموماً بجانب چ‌ش سرازیر شده (مرز مابین جشه مولداوی و رومانی را تشکیل میدهد) در گالاتس

(۱)Perrault (۲)flight (۳)Probus (۴)propylaeum (۵)Propylaea (۶)Pruth; Prut

به دانوب میریزد. بر طبق پیمان (۱۷۱۱) پروت، پطر کبیر آزوف را به ترکهای عثمانی بازگردانید.

پروتاکتینیوم[1] (protāktiniom؛ فنس)، عنصر کمیاب رادیوآکتیو (علامت شیمیائی Pa، نیز جدول عنصرها را ببینید). در ۱۹۱۷ بتوسط ا. هان و ل. مایتنر کشف شد. نصف عمرش ح ۲۰٬۰۰۰ سال است.

پروتاگوراس[2] (protāgorās)، ح ۴۸۱ قم–ح ۴۱۱ قم، فیلسوف سوفسطائی یونانی؛ متـ آبدرا. در آتن مورد توجه پریکلس قرار گرفت، و وی پروتاگوراس را مأمور تدوین قانون‌نامه‌ای برای اداره‌ی یکی از مهاجرنشینهای یونانی در ایتالیا نمود (۴۴۴ قم). از سیسیل نیز دیدار کرد، و در آنجا شهرت فراوان یافت. اولین فیلسوف یونانی بود که خود را سوفسطائی خواند، و برای تعلیم اجرت میگرفت. ثروت بسیار اندوخت، و بعنوان بزرگ‌ترین سوفسطائیان شهرت یافت. در مذهب از لاادریه بود، و بهمین جهت در ۴۱۱ قم متهم به انکار درک حقایق نخستین گردید، و به دادگاه آریوپاگوس جلب شد، و از آتن مطرود گردید، و در راه سفر به سیسیل در دریا هلاک شد. فلسفه‌ی وی در این گفته‌ی مشهور او خلاصه میشود که "انسان مقیاس همه‌ی امور است". از آثار متعددش فقط قطعاتی از کتاب در باب خدایان باقیست. نظریات وی در کتابهای پروتاگوراس و تئتتوس افلاطون مورد بحث واقع شده است. پروتاگوراس اولین کسی محسوب است که تحقیق در دستور زبان را تنظیم کرد، و نیز تقسیم اجزای سخن باو منسوب میباشد.

پروتئوس[3] (proteus)، در افسانه‌های یونان، پیر دریاها. بهر شکلی میتوانست درآید، ولی اگر کسی او را میگرفت آینده را خبر میداد.

پروتئینها[4] (protein.hā؛ از فنس)، دسته‌ای از ترکیبات آلی، با ساختمانی درهم‌پیچیده، که در هر سلول بافتهای گیاهی و حیوانی موجود و قسمت اساسی پروتوپلاسم است. وجود آنها در سلولها برای حیات ضروری است، زیرا اعمال حیاتی سلول (ایجاد نیرو و تولید مثل) بدون آنها انجام نمیگیرد. پروتئینها با ئیدراتهای کربون و چربیها مواد غذائی انسان را تشکیل میدهند. لفظ پروتئین از لفظ یونانی پروتیوس (proteyos) [= اولیه] گرفته شده، و اول بار خراردوس مولدر (xerārdus mulder)، شیمیدان هلندی، در ۱۸۳۹ آنرا بکار برده است. اغلب پروتئینها در آب نامحلولند؛ آنها که محلولند محلولهای کولوئیدی تشکیل میدهند.

از جنبه‌ی شیمیائی پروتئینها دارای کربون، ئیدروژن، اکسیژن، و نیتروژن، و گاهی عناصر دیگر (مانند گوگرد، فسفر، آهن، مس، منگنز، روی، و ید) هستند. مولکولهای پروتئینها بسیار درشت اند، و هر یک از آنها دارای یک ریشه‌ی زنجیری از مولکولهای آمینواسیدها است. هر مولکول یک آمینواسید دارای یک یا چند ریشه‌ی آمینی (NH_2—) و یک یا چند ریشه‌ی کربوکسیل (COOH—) است. این آمینواسیدها بوسیله‌ی بندهائی موسوم به بندهای پپتیدی (—CONH—) بهم متصل میشوند. اگر پروتئینی را با یک اسید یا یک ماده‌ی قلیائی حرارت دهیم، و نیز تحت تأثیر بعضی آنزیمها، پروتئین جزءً یا کلاً دستخوش ئیدرولیز میشود، و به آمینو-اسیدها منحل میگردد. اختلاف پروتئینها بسبب اختلاف عده و نوع و ترتیب آمینواسیدهائی است که مولکولهای آنها را میسازند. آنزیمها و بعضی هورمونها و ویروسها از پروتئینها هستند. هنوز معلوم نیست که چه چیز در مولکول یک پروتئین باعث میشود که پروتئین خاصیت آنزیمی یا هورمونی یا ویروسی پیدا کند. هر مولکول یک پروتئین از صدها هزار مولکول آمینواسید ساخته شده است، و بهمین جهت تحقیق در ساختمان پروتئینها بسیار دشوار است. تا کنون قریب ۱٬۰۰۰ پروتئین را جدا و تا حدی بررسی کرده‌اند. امروزه نحوه‌ی ترکیب بعضی از پروتئینها از آمینواسیدها معلوم شده است، و این پروتئینها را میتوان بطریق مصنوعی از آمینواسیدها ساخت.

پروتئینها را به ساده، مزدوج، و مشتق تقسیم میکنند. پروتئینهای ساده آنهائی هستند که از ئیدرولیز آنها فقط آمینواسیدها بدست میآید، مانند آلبومینها. پروتئینهای مزدوج مشتمل بر یک پروتئین ساده و یک ماده‌ی غیر پروتئینی (مانند ئیدراتهای کربون و چربیها) میباشند، ویروسها، کازئین شیر، و هموگلوبین خون ازین دسته اند. پروتئینهای مشتق بواسطه‌ی تغییرات مختصر ساختمان مولکولی پروتئینهای طبیعی یا ئیدرولیز جزئی آنها بدست میآید. طبقه‌بندی پروتئینهای مشتق مبنای شیمیائی ندارد، و بر اساس درشتی محصولات تجزیه است. مثلا در ئیدرولیز پروتئینها، مولکولهای مختلط آنها میشکافند، و مولکولهائی با اندازه‌های مختلف حاصل میشود، و اینها بنوبه‌ی خود به مولکولهای کوچکتر میشکافند، و هکذا، تا آنکه پپتیدها (–peptid) حاصل میشوند، که هر مولکول آنها ممکن است حتی فقط دارای دو مولکول آمینو-اسید باشد. اصطلاحات پروتئوز (proteoz) و پپتون (pepton) به مجموعه‌ی محصولات اولین شکافت اطلاق میشود (بزرگترها پروتئوز و کوچکترها پپتون).

ترکیبات آلی موجود در سلولهای گیاهی به وسیله‌ی فوتوسنتز ساخته میشود. پروتئینها از مواد غیر آلی که گیاه از خاک و هوا میگیرد ساخته میشوند. اما حیوانات پروتئینهای مخصوص خود را از مواد غیر آلی نمیسازند، بلکه آنها را از آمینو-اسیدهائی حاصل از هضم پروتئینهای مواد غذائی میسازند. حیوانات پروتئینها را در معده و روده بواسطه‌ی آنزیمها هضم میکنند، این آنزیمها پروتئینها را به واحدهای کوچک تحلیل میکنند، و این تحلیل ادامه میابد تا پروتئین به آمینو-اسیدها منحل گردد. مولکولهای آمینواسیدها از طریق خون در بدن گردش میکنند، و سلولهای مختلف آمینواسیدهائی را که برای ترمیم پروتئین خود لازم دارند از خون میگیرند، و بعد آنها را بنحو خاصی کنار هم قرار میدهند و پروتئین خاص خود را میسازند. اختصاصات پروتئینسازی هر سلول از لحظه‌ی اول حیات بوسیله‌ی اسید نوکلئیک موجود در آن معین میشود (برای نحوه‌ی پروتئین-سازی ← توارث).

ضرورت مصرف کردن غذاهای پروتئین‌دار از مدتها پیش معلوم شد، ولی علت برتری پروتئینی بر پروتئین دیگر تا پیش از کشف اینکه آمینو-اسیدها قطعات سازنده‌ی پروتئینها هستند معلوم نبود. سپس آشکار شد که عامل مهم در پروتئینها همانا آمینواسیدهای محتوی در آنهاست. ارزش نسبی پروتئینها در تغذیه مبنی بر دارا بودن آمینو-اسیدهائی است که در بدن حیوان ساخته نمیشوند یا بمقدار کافی ساخته نمیشوند. این آمینواسیدها را اساسی و سایرین را غیر اساسی خوانند. ولی نباید تصور کرد که آمینواسیدهای غیر اساسی برای بدن ضرورت ندارند، بلکه اینها نیز از لحاظ اهمیت همپایه‌ی آمینواسیدهای اساسی هستند، و غیر اساسی بودن آنها ازین جهت است که لازم نیست همراه غذا خورده شوند، بلکه بدن آنها را در هنگام ضرورت میسازد. برای تصویر صفحه‌ی ۵۳۶ را ببینید.

پروتسی[5]**، بالداساره** (bāldāssāre peruttsi)، ۱۴۸۱–۱۵۳۶، معمار ایتالیای عهد رنسانس. کاخ ماسیمو (ح ۱۵۳۰) در رم شاهکار اوست. برامانته را در ساختن طرح کلیسای سان پیترو یاری کرد.

پروتروزوئیک: ← پرکامبرین، دوران.

پروتستان[6] (protestān) [از فنس، = معترض]، نام عمومی همه‌ی فرقه‌های مسیحی غیر از کلیساهای کاتولیک رومی و ارتدوکس شرقی، و نیز عنوان اعضای این فرقه‌ها. عده‌ی پروتستانها اعم از اعضای رسمی کلیساهای پروتستان و کسانی که رسماً بستگی به فرقه‌ی خاصی ندارند به بیش از ۲۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ تن تخمین شده است. اصطلاح پروتستان در قرن ۱۷م به پیروان مذهب لوتری یا انگلیکانها اطلاق میشد، و شامل پیرایشگران و پیروان نظام پرسبیتری و سایر ناسازگاران، که بعدها تحت این عنوان درآمدند نبود. برای تاریخ و تفصیل مطلب ← پروتستان، نهضت.

پروتستان، اتحادیه‌ی. ۱– در تاریخ آلمان، اتحادیه‌ی کشورهای پروتستان آلمان که در ۱۶۰۸ بدست برگزیننده‌ی کاخنشین، فردریک IV، بمنظور دفاع از اراضی و اشخاص و حقوق هر یک از کشورهای عضو تأسیس شد. بنام اتحادیه‌ی انجیلی نیز خوانده میشود. علت تشکیل اتحادیه این بود که مهیندوک فردیناند (بعداً امپراطور فردیناند II) میخواست تجدید صلح دینی ۱۵۵۵ (← آوگسبورگ، صلح) را موقوف باجرای دقیق تمام مواد آن (از جمله بازگردانیدن تمام اراضی کلیسا که پس از ۱۵۵۲ بدست امرای پروتستان افتاده بود) بنماید. اتحادیه‌ی پروتستان از آغاز دوچار ضعف و سستی بود، و هیچگاه کاری از آن ساخته نشد، و در ۱۶۲۱ (سه سال پس از آغاز جنگ سی‌ساله) از میان رفت. **۲–** در تاریخ فرانسه، اتحادیه‌ی (۱۵۷۳–۷۴) شهرها و نواحی و نجبای هوگنو در جنگهای مذهبی.

پروتستان، کلیسای اسقفی: ← کلیسای اسقفی پروتستان.

پروتستان[7]**، نهضت،** عنوان نهضتی دینی در عالم مسیحیت، که در قرن ۱۶م با اصلاح دینی آغاز گردید. لفظ پروتستان بمعنی "معترض" است، و اول بار بآن چند تن از امرای امپراطوری

(۱)protactinium (۲)Protagoras (۳)Proteus (۴)proteins (۵)Peruzzi (۶)protestant (۷)Protestanism

مقدس روم اطلاق شد که، در مقابل تصمیم (۱۵۲۹) دیت (مجلس شور) شپایر دایر به منع هر گونه تجدد دینی جدیدی، رسماً اعتراضنامه‌ای صادر کردند. از آن زمان ببعد، لفظ پروتستان بمعانی مختلفی بکار رفته است، ولی تا سال ۱۷۸۳ـکه شعبه‌ی جامعه‌ی انگلیکان در امریکا عنوان کلیسای اسقفی پروتستان بخود داد ـ عنوان کلیسا یا فرقه‌ی بخصوصی نبود. اصلاح‌طلبان در آلمان خود را "انجیلی" و در سایر ممالک کلیساهای خود را "کلیسای اصلاح‌شده" میخواندند. در انگلستان (مخصوصاً پس از نهضت آکسفرد)، بسیاری از انگلیکانها از عنوان پروتستان تبری جسته‌اند، زیرا در اغلب مسائل اصولی با کلیسای کاتولیک رومی کمابیش توافق دارند، و فقط تفوق پاپ را قبول ندارند (← انگلستان، کلیسای؛ کلیسای اسقفی پروتستان؛ ایرلند، کلیسای). در همه‌ی ممالک، آیین پروتستان اصول آزادی فردی در امور دینی و دنیائی، قضاوت شخصی، و تساهل دینی را در مقابل اطاعت از سنن و مقامات رسمی دینی ـ در بر دارد، و بهمین جهت، بسیار کسان که دعوی مسیحی بودن ندارند هواخواه آنند. اساس آیین پروتستان اینست که فرد مسیحی فقط در مقابل خدا مسئول است، نه در برابر کلیسا؛ کتاب مقدس را بر همین اساس تفسیر میکنند، و نظریاتشان در باره‌ی اعمال و وظایف کلیسا و آیینهای مقدس ناشی از همین است. در ممالک پروتستان فرقه‌های مختلفی بوجود آمده است که بیشتر آنها خود را پروتستان میخوانند. و نیز بعضی فرقه‌های مقدم بر نهضت پروتستان را (مانند هوسیان، لالردها، و والدوسیان) جزء فرقه‌های پروتستان بشمار آورده‌اند. پروتستانها در دوره‌ی اصلاح دینی و نیز بعد از آن به فرقه‌های متعددی منقسم شدند، که بعضی از مهمترین آنها در مقالات جداگانه تحت عنوان کلیسا یا آیینشان یاد شده است. ← آدونتیستها؛ آزادی کلیساهای محلی، نظام؛ آناباتیستها؛ اونیتاریانیسم؛ باتیستها؛ بنیادپردازی؛ نظام پرسبیتری؛ پیرایشگری؛ کالونی، مذهب؛ لوتری، مذهب؛ متودیسم؛ مدرنیسم.

پروتوپلاسم[1] (protoplāsm؛ فنـ)، ماده‌ی اصلی که تمام موجودات زنده از آن ساخته شده‌اند. پروتوپلاسم، در واحدهائی بنام سلول یا یاخته، در تمام گیاهان و جانوران زنده وجود دارد، و ورقه‌ای نازک (بنام پوسته‌ی پلاسما) آنرا از هر طرف فراگرفته که وسیله‌ی تنظیم عبور مواد از داخل بخارج یا

(1)protoplasm

پروتئینها و آمینو ـ اسیدها

آمینو ـ اسیدها ترکیبات آلی ساده‌ای هستند مشتمل بر کربون (C)، ئیدروژن (H)، نیتروژن (N)، اکسیژن (O)، و گاهی گوگرد (S).

هر مولکول یك آمینو ـ اسید اقلاً یك مجموعه‌ی آمینی $\left[-N\begin{matrix}H\\H\end{matrix}\text{ یا }-NH_2\right]$

و اقلاً یك مجموعه‌ی کربوکسیل $\left[-C\begin{matrix}O\\OH\end{matrix}\text{ یا }-COOH\right]$ دارد.

در یك آمینو ـ اسید معمولاً یك اتم کربون میان دو مجموعه‌ی آمینو و کربوکسیل واقعست $\left[HOOC-\overset{\alpha}{\underset{1}{C}}-NH_2\right]$

تفاوت آمینو ـ اسیدهای مختلف در ماهیت اتمها یا در مجموعه‌هائی است که باین کربون میانی متصل‌اند.

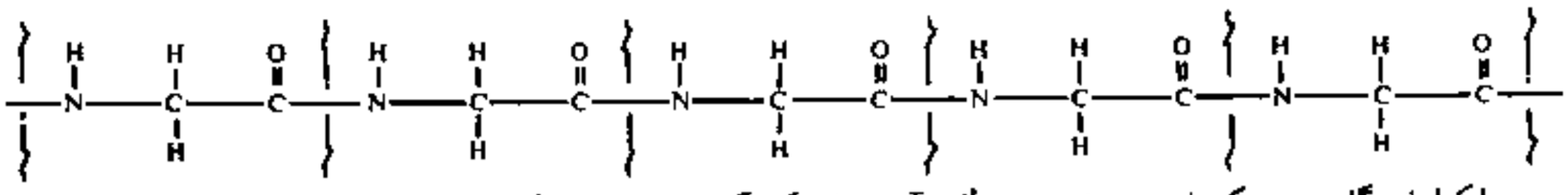

مولکولهای گلیسین ممکن است در نتیجه‌ی تاثیر آنزیمها بیکدیگر متصل شده تشکیل یك زنجیر ساده‌ی پولیپپتید بدهند. هر گلیسین، در فرایند پیوستن با گلیسین مجاور خود، یك یون ئیدروژن و یك یون ئیدروکسیل از دست میدهد. این فرایند بصورت معکوس نیز ممکن است صورت گیرد: بعضی از آنزیمها در مجاورت آب زنجیر پولیپپتید را میشکنند، و از آن مولکولهای گلیسین آزاد میسازند.

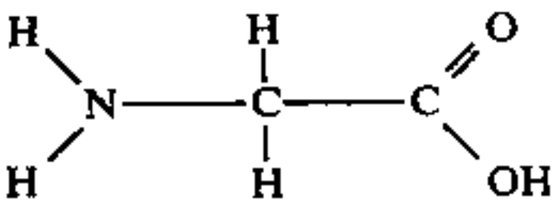

گلیسین ساده‌ترین آمینو ـ اسیدها است. دو اتم ئیدروژن به اتم کربون که میان مجموعه‌های آمینو و کربوکسیل قرار گرفته متصل است.

ساختمان اساسی آمینو ـ اسیدهای دیگر نیز مانند گلیسین است. اختلاف آنها با یکدیگر مربوط است به اتم یا مجموعه‌هائی که به کربون واقع میان مجموعه‌های آمینو و کربوکسیل متصل شده است. در شکلهای زیر این مجموعه‌های مشخص کننده سایه‌دار نموده شده است.

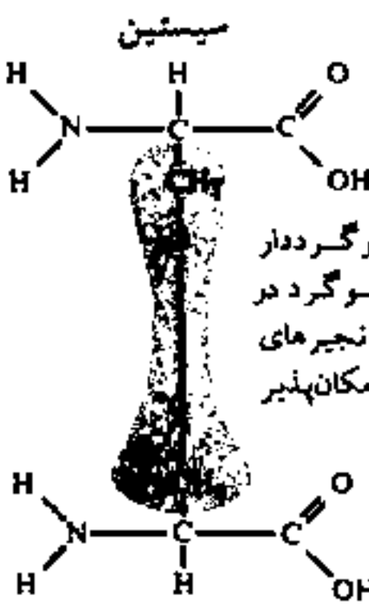

سیستین آمینو ـ اسیدی گوگرددار است. اتصال گوگرد ـ گوگرد در مولکول سیستین پیوستن زنجیرهای پروتئین را بیکدیگر امکانپذیر میسازد.

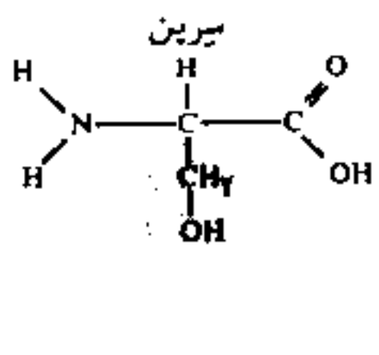

سرین

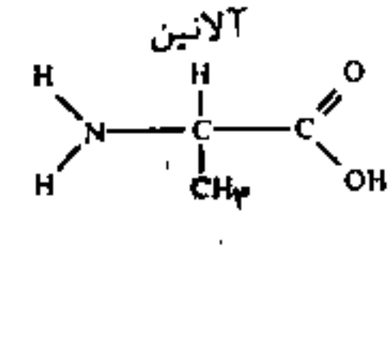

آلانین

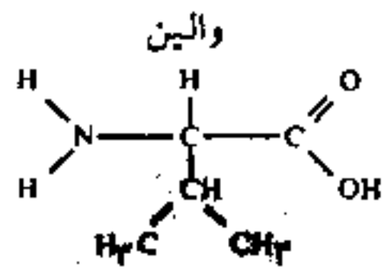

والین

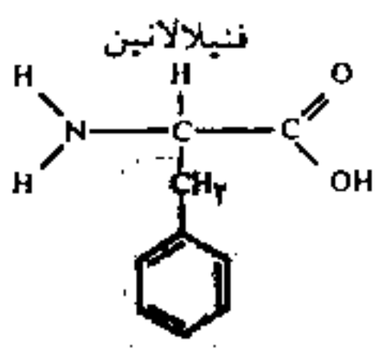

فنیلالانین

زنجیرهای پولیپپتیدها معمولاً از پیوستن آمینو ـ اسیدهای مختلف با یکدیگر تشکیل میشود.

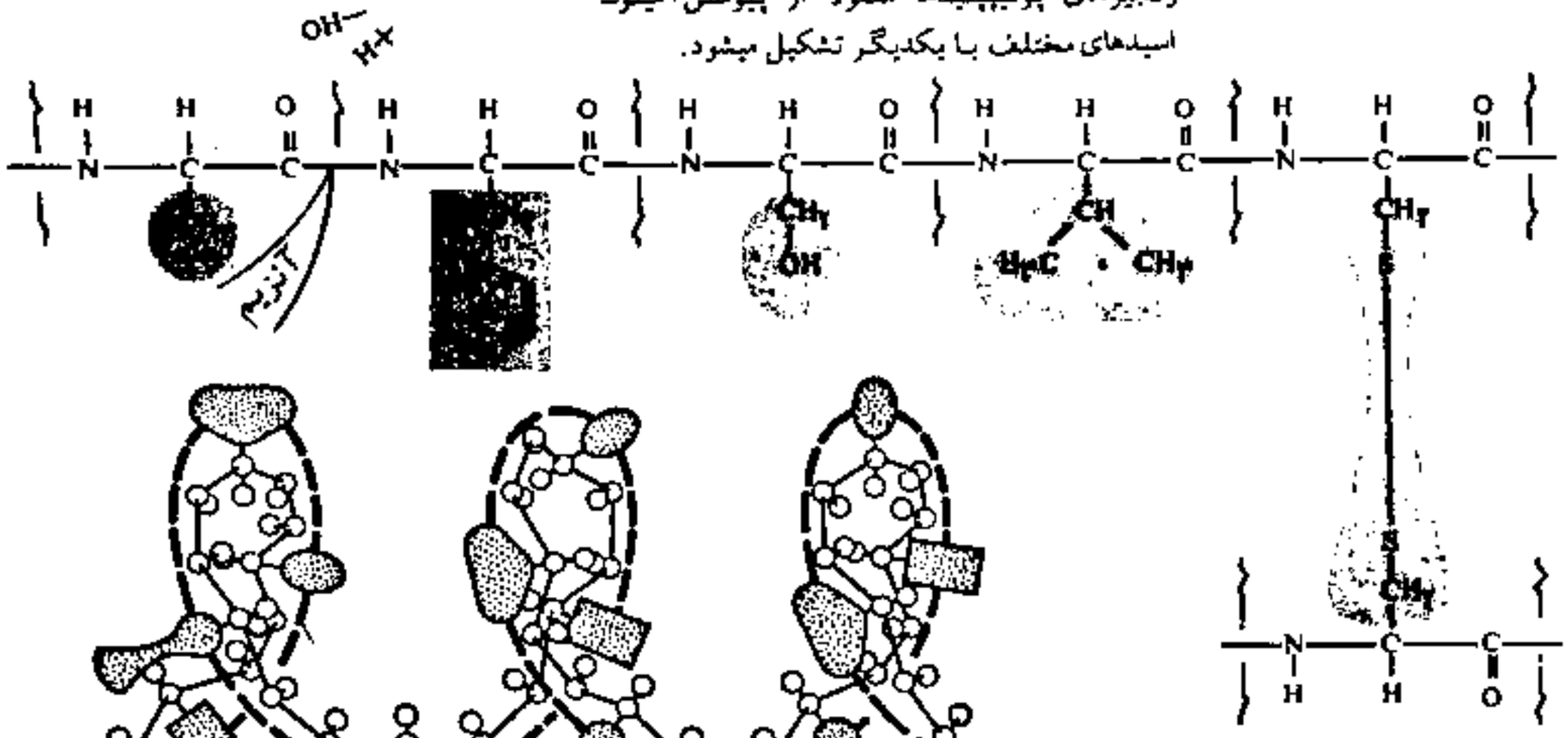

اگر زنجیر پولیپپتید باندازه‌ی کافی بزرگ باشد، ممکن است مارپیچ پروتئین ساده از آن ساخته شود. چنین میپندارند که از ترکیب اینها پروتئینهای گوناگون ساخته میشود که در اعمال حیاتی پستانداران نقش مهمی دارند.

از خارج بداخل آنست. پروتوپلاسم مرکب است از آب (۷۰٪ تا ۹۰٪ وزن)، پروتئین (۱۵٪) (← پروتئینها)، مواد چربی (۳٪)، ئیدراتهای کربون (۱٪)، نمکهای غیر آلی (۱٪)، عناصر شیمیائی کربون، اکسیژن، ئیدروژن، و ازت ۹۹ در صد پروتوپلاسم را تشکیل میدهند. گوگرد، فسفر، پتاسیوم، آهن، و منیزیوم نیز در آن موجود است. هم در سلولهای حیوانی و هم در گیاهی، پروتوپلاسم دارای قسمت غلیظتری است که هسته‌ی (گرد یا بیضوی) سلول را تشکیل میدهد، و قسمت رقیق‌تری موسوم به سیتوپلاسم (sitoplāsm) (این جزء که عمده‌ترین جزء سلول‌های حیوانی و گیاهی است معمولا بشکل طبقات نازک و لایه‌ها است). چون پروتوپلاسم ماده‌ای است زنده، منشأ بروز خواص و آثاری است که با زندگی بستگی دارند، از قبیل قدرت نشان دادن واکنش در برابر تأثیرات محیطی و قابلیت انجام دادن اعمال فیزیولوژیک. برای تصویر ← یاخته.

پروتوپوپوف[1]، **آلکساندر دمیتریویچ** (āleksāndr dmitrievic protopopof)، ۱۸۶۶–۱۹۱۸، ملاک و سیاستمدار روسی. از دوستان مورد اعتماد نیکولای II و ملکه و راسپوتین و بنهایت مرتجع بود. در ۱۹۱۶–۱۷ وزیر داخله بود، و گویند آشوبهای فوریه‌ی ۱۹۱۷ را در سن پطرزبورگ پنهانی برانگیخت تا دستاویزی برای سرکوبی قهری انقلابیون بدست آورد. پس از پیروزی انقلاب، دستگیر و بعداً اعدام شد.

پروتوزوئا، در حیوانشناسی: ← آغازیان.

پروتوکسید ازت: ← گاز خنده‌آور.

پروتوکل[2] (protokol؛ فنس). معنی تحت اللفظی این لفظ "پیش‌نویس چسبیده" است، و ناشی از اینست که در قدیم معمول بود که مندرجات طومار را بطور خلاصه در ورقه‌ای (موسوم به پروتوکل) بعنوان پیش‌نویس نوشته به طومار میچسباندند. در اصطلاح دیپلوماسی، لفظ پروتوکل بمعانی مختلف استعمال میشود. ۱- پیش‌نویس قرارداد یا صورت جلسه‌ی مذاکرات که بعدها بشکل پیمان درمیآید و امضا میشود. ۲- ثبت مذاکرات، که گواه بر موافقت بین طرفین باشد. ۳- رسوم و آیین تشریفات رسمی که بین دیپلوماتها معمول است. ۴- بعضی اوقات لفظ پروتوکل جایگزین پیمان هم میشود، مثلا پروتوکل ژنو، که در ۱۹۲۴ منعقد و از طرف جامعه‌ی ملل قبول شد، و تجاوز مسلحانه را بمنزله‌ی جنایت بین‌المللی شناخته بود.

پروتوگنس[3] (protogenes)، نق ح ۳۰۰ ق‌م، نقاش یونانی.

پروتون[4] (proton؛ از فنس)، یکی از ذرات سازای هسته‌ی اتم، دارای عدد جرمی ۱ و بار برقی مثبتی که از حیث عدد برابر بار الکترون است. جرمش در حال سکون $1,67 \times 10^{-24}$ گرم یا ۱٫۰۰۷۵ واحد اتمی جرم است. عده‌ی پروتونهای هسته‌ی هر اتم یک عنصر عدد اتمی آن عنصر میباشد. هسته‌ی اتم ئیدروژن دارای عدد جرمی ۱ را نیز پروتون نامند. برای پروتون منفی ← آنتیپروتون. نیز ← زنجیر پروتون-پروتون.

پروتون-پروتون، زنجیر: ← زنجیر پروتون-پروتون.

پروتون.

پروتون منفی: ← آنتیپروتون.

پروجا[5] (perujā)، شهر (جه ۵۸°۳۴۸)، کرسی اومبریا، ایتالیای مرکزی، بر تپه‌ای مشرف بر دره‌ی تیبر. از مراکز کشاورزی است؛ صناعت شکلای آن معروفست. پیش از آنکه در قرن سوم ق‌م بدست رومیان افتد، مسکن اومبریائیان و (در قرن ۴م ق‌م) اتروسکها بود. در قرن ۱۲م شهری آزاد گردید، و بر سایر شهرهای اومبریا استیلا یافت. در ۱۵۴۰ ضمیمه‌ی ایالات پاپی گردید. پروجا مرکز هنری اومبریا نیز بود، و مکتب نقاشی اومبریائی (قرون ۱۳م–۱۶م) در زمان پروجینو و پینتوریکیو باوج خود رسید. کامبیو [تالار مبادلات تجارتی] با فرسکوهای پروجینو مزین است. بناهای جالب دیگرش کلیسای جامع قرون ۱۴م–۱۵م، تالار شهرداری (قرن ۱۳م)، و کلیسای سانت آنجلو (قرن ۵م یا ۶م) میباشد. از آثار قدیمی آن باروهای شهر است که از دوره‌های اتروسکها و رومیان و قرون وسطی است. قدمت دانشگاه آن شاید بقرن ۱۳م برسد.

پروجینو[6] (perujino)، ح ۱۴۴۵–۱۵۲۳؟، نقاش ایتالیائی؛ مه نزدیک پروجا. نام حقیقی او پیترو دی کریستوفورو وانوتچی (pietro di kristofo-ro vannutci) بود. در فلورانس همدرس لئوناردو دا وینچی بود. در ۱۴۸۰ پاپ سیکستوس IV او را به رم فراخواند تا بر دیوارهای نمازخانه‌ی سیستین واتیکان نقاشی کند. از چهار نقاشی دیواری او یکی بجا مانده (اعطای مسیح کلیدها را به پطرس)؛ سه نقاشی دیگر از میان برده شد تا میکلانژ واپسین داوری را بر جای آنها نقاشی کند. از ۱۴۸۶ تا ۱۴۹۱ بیشتر اوقات در فلورانس بسر میبرد، و گاهگاهی به پروجا میرفت. یکبار نیز به رم رفت. مرحله‌ی آخر عمر را (ح ۱۴۹۶–۱۵۲۳)، که دورانی بارور بود، بیشتر در پروجا گذراند. در این شهر شاگردان بسیار داشت، که رافائل یکی از آنان بود.

پروجینو بعد از رافائل بزرگترین نقاش مکتب اومبریائی بود. یکی از نخستین نقاشان ایتالیائی بود که رنگ روغن را با موفقیت بکار بردند، و نیز علم مناظر و مرایا را پیشرفت داد. در آغاز از مکتب فلورانس متأثر شد، اما بتدریج سبک مستقلی برای خود بوجود آورد، که جنبه‌های اصلی آن عبارتند از ظرافت خطوط و ملایمت خاص مکتب اومبریائی در رنگ‌آمیزی.

پرودُون[7]، **پیر پول** (pier pol prüdoN)، ۱۷۵۸–۱۸۲۳ نقاش فرانسوی. سیزدهمین فرزند بنائی از مردم کلونی بود. بدست راهبان تربیت شد و سپس در دیژون و پاریس تحصیل کرد. در ۱۷۸۴ موفق بدریافت هزینه‌ی تحصیلی برای تحصیل در رم شد، و شش سال در آنجا ماند. پس از بازگشت به پاریس، چند سالی با تنگدستی دست بگریبان بود، تا آنکه در ۱۸۰۸، با ساختن تابلوی تعقیب حقیقت و عدل الاهی جنایت را (موزه‌ی لوور) سرشناس شد. در ۱۸۱۶ بعضویت آکادمی هنرهای زیبا انتخاب گردید. از خصایص برجسته‌ی نقاشیهای وی دقت و ظرافتی است که در سایه‌روشن‌های تند او دیده میشود. از میان نقاشان، کوردجو را میستاید، و کیفیت شاعرانه و لطیفی در کارهای او وجود دارد. این کیفیت در تصاویری مانند صورت ملکه‌ی ژوزفین و بردن زفوروس پسوخه را (هر دو در لوور) بشکلی زیبا جلوه‌گر است.

پرودون[8]، **پیر ژوزف** (pier jozef prudoN)، ۱۸۰۹–۶۵، یکی از متفکرین و صاحبنظران فرانسوی در مسائل سیاسی و اجتماعی. در خانواده‌ی فقیری متولد شد و در اوان طفولیت برای امرار معاش بکارهائی مانند گاوچرانی و غیره مشغول بود. در سن شانزده سالگی به دبیرستان وارد شد؛ خانواده‌ی او باندازه‌ای فقیر بودند که حتی قادر نبودند که پول کتاب او را فراهم سازند، و ناچار بود که کتاب از رفیقان خود وام گرفته دروس خود را رونویس کند. در سن نوزده سالگی حروفچین چاپخانه شد، و کمی بعد ترقی کرده مصحح گشت. در ۱۸۳۸ موفق شد که کومک خرج تحصیلی برای ادامه‌ی تحصیل خود در پاریس بمدت سه سال بدست آورد. در سال ۱۸۴۰ جزوه‌ای تحت عنوان مالکیت چیست؟ منتشر کرد که در آن استدلال کرده بود که "مالکیت یعنی دزدی"، و شهرت عمده‌ی پرودون مرهون این جزوه میباشد. در ۱۸۴۶ کتاب دیگری بنام سیستم تناقض اقتصادی یا فلسفه‌ی فقر و بیچارگی منتشر کرد. در انقلابهای ۱۸۴۸ از کسانی بود که با قلم خود بترویج انقلاب میکوشید. بواسطه‌ی تندی و جسارت نوشته‌هایش، سه سال بزندان رفت. در سال ۱۸۵۸ کتاب دیگری بر ضد کلیسا و مؤسسات دیگر نوشت، ولی از بیم حکومت به بروکسل فرار کرد و مدتی در آنجا اقامت نمود. پرودون در تمام عمر زندگی بسیار ساده داشت و بسیار پای‌بند باصول اخلاقی بود. ایمان محکمی به حیثیت و آزادی مردم داشت، و با هر فرضیه و نظری که شخصیت فرد را از میان ببرد و از پیشرفت آزادانه‌ی او و ابتکارش جلوگیری کند سخت مخالف بود. بواسطه‌ی این عقیده، با سن سیمون و فوریه که رهبران سوسیالیسم آن عهد بودند بمبارزه پرداخت، و عقاید آنها را تخطئه میکرد، و با کارل مارکس و عقاید او هم مخالف بود. پرودون معتقد بود که جامعه باید از اتحادیه‌های کوچکی تشکیل شود که با هم پیوستگی داشته باشند، و امور آنها باید طوری باشد که احتیاج به حکومت نداشته باشند. بمسئولیت اخلاقی افراد اهمیت بسیار میداد، و میگفت هر انضباطی که بمردم تحمیل گردد اشتباه است. اول کسی بود که لفظ آنارشی را بکار برد، ولی نه بمعنی انقلابی آن (← آنارشیسم)، بلکه بدین معنی که آنارشی کاملترین سازمان اجتماعی بشر میباشد، زیرا مدعی بود که حکومت هر فردی بر دیگری بهر شکل و طریق که باشد ظلم و ستمگری محسوب میگردد.

پرور (parvar)، ده (جه ۱°۵۵۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش دودانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۳۰ کیلومتری چ‌ش سعید آباد.

پروردن کائوچو[9] (parvardane kāucu)، عمل آوردن کائوچو بمنظور اینکه خواص مطلوبی (از قبیل استحکام، کشسانی، و مقاومت در مقابل

(۱)Protopopov (۲)protocol (۳)Protogenes (۴)proton (۵)Perugia (۶)Perugino (۷)Prud'hon (۸)Proudhon (۹)vulcanization

حلالها) بآن بدهند، و گرما و سرمای معتدل را در آن بی‌اثر سازند. پروردن کائوچو معمولا بطریقه‌ای که در ۱۸۳۹ بوسیله‌ی چارلز گودیر اختراع شد صورت میگیرد. کائوچو را با گوگرد (معمولا همراه با ماده‌ای آلی، مانند ترکیبات آنیلین، برای تسریع عمل یا کاستن حرارت لازم) مخلوط میکنند، و معمولا در قالبهائی میریزند، و تحت حرارت و فشار قرار میدهند. طریقه‌ی پروردن سرد در ۱۸۴۶ تکمیل شد، و در این طریقه کائوچو را با حمامی از بخارات یکی از ترکیبات گوگرد مورد عمل قرار میدهند. در اغلب موارد استعمال عادی کائوچو (اعم از طبیعی و مصنوعی)، کائوچوی پرورده بکار میرود.

پرورش افکار، سازمان، سازمانی که در دیماه ۱۳۱۷ هش برای تبلیغ در باب رژیم و حکومت وقت تأسیس، و در شهریور ۱۳۲۰ هش خودبخود منحل شد.

پرورش[1] **(حیوانات و گیاهان)**، طریقه‌ای برای اصلاح نژاد و اجناس و جورهای حیوانات و نباتات. پرورش احتمالا مقارن اهلی کردن حیوانات و نباتات در دوره‌ی نئولیتیک معمول شد. پس از انتشار یافتن قوانین گ. مندل در باب توارث، پرورش و اصلاح نژاد بر اساس علمی استوار گردید، و امروز این رشته یکی از رشته‌های علمی است.

برای اصلاح نژاد حیوان یا نبات دو راه وجود دارد. یکی از راه جفتگیری دو حیوان مختلف با یکدیگر است برای پیدا شدن حیوانی از قسم جدید، مانند قاطر که از جفتگیری خر نر و اسب ماده بدست میآید. حیوان تازه را دورگه، و این طریقه‌ی عمل را دورگه‌پروری نامند. راه دیگر انتخاب است، که در آن از میان گیاهان یا جانوران همجنس یا همجور آنها را که خصوصیات مورد نظر در آنها عالیتر است انتخاب میکنند، و به تکثیر آنها میپردازند. نیز ← توارث.

پروز، کنت دو لا: ← لا پروز.

پروژکتور[2] (projector؛ از فن). **۱-** چراغی که با آینه‌ی مقعر یا عدسی یا با هر دو نور را در امتداد معینی متوجه یا در محل معینی متمرکز میسازد. در این حالت پروژکتور بمعنی نورافکن است (مانند نورافکن اتومبیل یا چراغهای نورافکن بر مجسمه‌ها در میدانهای عمومی). **۲-** دستگاهی که بوسیله‌ی آن تصویر شیء مورد نظر بر روی پرده‌ای انداخته میشود. در این صورت، پروژکتور بمعنی تصویرافکن میباشد (مانند تصویرافکن سینما).

← فانوس سحری؛ استرلوپتیکون.

پروس[3] (prus)، آلمانی **پرویسن** (proysen)، کشور سابق (۲۹۳٬۷۳۰ کمه؛ در ۱۹۳۳ جه ـ ۳۹٬۹۳۴٬۰۱۱)، بزرگترین و مهمترین کشورهای آلمان؛ پایتختش برلین. از مرزهای هلند و بلژیک و لوکزامبورگ در غ تا مرزهای لیتوانی و لهستان در ش، و از دریای بالتیک و دانمارک و دریای شمال در ل تا رود راین و جنگل تورینگن و سودت در ج ممتد بود، و بیش از نیمی از تمام آلمان و قسمت اعظم آلمان شمالی را در بر داشت، و مشتمل بر بیش از دو ثلث جمعیت آلمان بود.

پروس بمعنی جدید در ۱۷۰۱ که برگزیننده‌ی براندنبورگ عنوان شاه پروس یافت بوجود آمد. پیش از آن، پروس ناحیه‌ای بود در کنار دریای بالتیک، بین رودهای نیمن و ویستول-یعنی ناحیه‌ای که بعدها به پروس شرقی معروف شد. در قرن ۱۳م. ← شهسواران توتونی سکنه‌ی بت‌پرست آنرا، که از گروه زبانهای بالتیک بودند، برانداختند، و پروس را قلمرو خود ساختند. در ۱۵۲۵، آلبرشت براندنبورگی که مهین‌سرور این شهسواران بود، بمذهب پروتستان گروید، و قلمرو خود را به دوکنشین موروثی تحت تبعیت لهستان تبدیل کرد. در ۱۶۱۸، دوکنشین پروس از طریق ارث به برگزیننده‌ی براندنبورگ رسید، و در ۱۶۶۰ (بموجب پیمان صلح اولیوا) از لهستان مستقل شد. در قرن ۱۷م، برگزیندگان براندنبورگ قلمرو خود را وسعت دادند. در ۱۷۰۱، فردریک III که از برگزیندگان بود بنام فردریک I بعنوان شاه پروس تاجگذاری کرد. در دوره‌ی جانشینان او-فردریک ویلهلم I و فردریک کبیر-پروس یکی از دول مقتدر اروپا شد، و استیلای اتریش را بر آلمان در معرض تهدید قرار داد. در ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰-۴۸)، پروس قسمت اعظم سیلزی را تصرف کرد؛ در جنگ هفتساله (۱۷۵۶-۶۳) اتحادیه‌ی بسیار نیرومند دشمنان خود را مغلوب نمود، و عمده‌ترین قدرت نظامی بر اروپا گردید؛ در تقسیم لهستان (۱۷۷۲، ۱۷۹۳، ۱۷۹۵) ایالت پروس غربی و قسمت غربی لهستان را متصرف شد.

در دوره‌ی فردریک ویلهلم II و فردریک ویلهلم III جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون I روی داد، که خللهائی در کار پروس وارد ساخت. بملت شکست یافتن از فرانسه، در ۱۷۹۵ از اولین اتحادیه‌ی ضد فرانسه خارج شد؛ در ۱۸۰۶ به سومین اتحادیه پیوست، ولی در ینا شکست خورد، و به پیمان سنگین تیلزیت (۱۸۰۷) گردن نهاد. در عین حال، یک رشته اصلاحات قاطع اجتماعی و فرهنگی و نظامی (برهبری کسانی چون فرایهر کارل فوم اوند تسوم شتاین، فورست ک. آ. فون هاردنبرگ، فرایهر و. فون هومبولت، و گ. فون شارنهورست) در امور پروس انجام گرفت که زمینه را برای احیای عظمت این کشور آماده ساخت. در ۱۸۱۳ پروس به متحدین پیوست، و نیروهای پروس تحت فرماندهی گ. ل. فون بلوشر در شکست ناپلئون نقش اساسی داشتند. کنگره‌ی وین (۱۸۱۴-۱۵) ← ایالت راین، وستفالی، نیمی از ساکس، پومرانی سوئد، پروس غربی، و لهستان غربی (مشتمل بر دانتزیک و پوزنان) را به پروس واگذار کرد.

در اتحاد مقدس، پروس از مترنیخ پیروی نمود، و در اتحادیه‌ی آلمانی تحت الشعاع اتریش قرار گرفت، و این امور آزادیخواهان آلمان را دلسرد کرد. در عین حال، پروس در ایجاد وحدت اقتصادی در آلمان (← تولفراین)، که مقدمه‌ی وحدت سیاسی بود نقش رهبری داشت. انقلاب مارس ۱۸۴۸ آزادیخواهان (← انقلابهای ۱۸۴۸) را فردریک ویلهلم IV قهراً فرونشانید، ولی طرح او برای تشکیل یک اتحادیه‌ی آلمان شمالی تحت رهبری پروس عملی نشد، و عهدنامه‌ی اولموتس (۱۸۵۰) پروس را تحت الشعاع اتریش قرار داد. در ۱۸۶۱ ویلهلم I بسلطنت رسید، و وی در ۱۸۶۲ حکومت را به بیسمارک سپرد، و او عظمت پروس را عملی ساخت، و دست اتریش را از کارهای آلمان کوتاه کرد، و کشورهای آلمان را تحت تفوق پروس متحد ساخت، و این کارها را با ایجاد سه جنگ عمدی انجام داد. جنگ اول (۱۸۶۴) متفقاً با اتریش بر ضد دانمارک بر سر مسئله‌ی شلویگ-هولشتاین درگرفت، و آن مقدمه‌ی جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) بود که در آن پروس بسرعت و بکلی اتریش را مغلوب نمود، و دست آن دولت را از کارهای آلمان کوتاه کرد، و شلویگ-هولشتاین، هانوور، هس، ناسو، و فرانکفورت را تصرف نمود، و ← اتحادیه‌ی آلمان شمالی را واقعیت داد. جنگ سوم ← جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰-۷۱) بود، که منجر به تشکیل (۱۸۷۱) امپراطوری آلمان گردید. از آن ببعد تاریخ پروس عمدةً جزء تاریخ آلمان است. قانون اساسی پروس که در ۱۸۴۸ طرحریزی شده بود، بمراتب کمتر از قانون اساسی امپراطوری آلمان جنبه‌ی آزادمنشی داشت. مجلس نمایندگان اختیارات کمی داشت و دولت در مقابل آن مسئول نبود، و مجلس اعیان عملا در دست محافظه‌کاران بود. این قانون اساسی تا سال ۱۹۱۸ که امپراطوری برافتاد و پروس جمهوری شد دوام یافت. در ۱۹۱۹ پروس به جمهوری وایمار پیوست. در نتیجه‌ی جنگ I، قسمت بیشتر پروس غربی و لهستان پروس و قسمتهائی از سیلزی از پروس منتزع شد و بتصرف لهستان درآمد (این نواحی موقتاً در ۱۹۳۹-۴۵ به پروس ضمیمه شد). پس از جنگ II پروس به چند کشور جدید تقسیم شد (← آلمان). در ۱۹۴۷ شورای نظارت متفقین کشور پروس را رسماً منحل کرد.

پروس، آبی: ← آبی پروس.

پروست[4]**، ژوزف لوئی** (jozef lui prust)، ۱۷۵۴-۱۸۲۶، شیمیدان فرانسوی. در اسپانیا استاد شیمی و از ۱۷۸۹ در مادرید رئیس آزمایشگاه کارلوس IV بود. در ح ۱۸۰۶ به فرانسه بازگشت. قند انگور را کشف کرد. قانون معروف به قانون نسبتهای مشخصه یا قانون پروست را وضع کرد؛ در یک ترکیب شیمیائی، عناصر ترکیب کننده دارای نسبت وزنی ثابت اند.

پروست[4]**، مارسل** (mārsel prust)، ۱۸۷۱-۱۹۲۲، داستان‌نویس فرانسوی. مادرش یهودی و پدرش طبیبی متمکن بود. پروست در جوانی خواهان مصاحبت جامعه‌ی روشنفکران و مردم باب روز بود، و در سالونهای آن دوره، خود و داستانهای عاشقانه‌ای که مینوشت رونق داشت. ولی پس از مرگ والدینش در ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵، بکلی انزوا گزید، و به نگارش داستان مسلسل موسوم به در جستجوی زمان ازدست‌رفته (۱۵ جلد، از ۱۹۱۳ ببعد) پرداخت. این کتابها، که تا حدی متضمن زندگینامه‌ی اوست، مشحون است از جزئیات و تفصیلات فراوان، و در طی آنها پروست زندگی گذشته‌ی خود را با تمام جزئیاتش احیا میکند، و زمان گذشته را میجوید، و دگر بار در آن زندگی میکند. در سال ۱۹۱۳ که جلد اول این سلسله‌ی طولانی انتشار یافت تحریر همه‌ی آن تقریباً تمام

(۱)breeding (۲)projector (۳)Prussia (۴)Proust

شده بود، و با انتشار جلد دوم نام پروست بلند شد، و در ۱۹۱۸ به دریافت جایزه‌ی گونکور نایل شد. پروست، مخصوصاً بعد از مرگش، تأثیری عظیم در نویسندگان داشته است. وی روشی تحلیلی در داستان‌نویسی وارد کرد که قابل مقایسه با روش فروید است.

پروستات: ← وزی، غده‌ی.

پروسرپینا: ← پرسفونه.

پروس شرقی[1] (pruse)، آلمانی **اوستپرویسن** (ostproysen)، ایالت سابق (۳۶٬۹۹۰ کمه؛ در ۱۹۳۹ جه ۲٬۳۳۳٬۳۰۱) پروس؛ پایتخت تاریخیش **کونیگسبرگ**. در نقشه‌های جغرافیائی ۱۹۳۸ بوسیله‌ی دالان لهستان و شهر آزاد دانتزیگ از بقیه‌ی آلمان جدا است، و محدود به لهستان، لیتوانی، مملّ، و دریای بالتیک میباشد. جنگلهای فراوان و دریاچه‌های متعدد (مثلا در مازورن) دارد، و بیشترش زراعتی است. در ← کنفرانس پوتسدام (۱۹۴۵)، پروس شرقی میان تجشه (که حـ ۱۵٬۸۰۰ کمه، از جمله کونیگسبرگ، را بدست آورد) و لهستان (بقیه‌ی پروس، و از جمله آلنشتاین، البینگ، و مارینبورگ) تقسیم شد. این تقسیم مشروط به تصویب در عهدنامه‌ی نهائی صلح با آلمان است. برای تاریخ قدیم آن ← پروس.

پروس غربی[2]، آلمانی **وستپرویسن** (vestproysen)، ایالت سابق پروس؛ شهر عمده‌اش دانتزیگ. پس از کنگره‌ی وین، از پومرلی سابق لهستان و قسمتی از دوکنشین اولیه‌ی پروس تشکیل یافت. معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹) قسمت اعظم پروس غربی را به تصرف لهستان داد (← دالان لهستان)، و دانتزیگ را شهر آزاد کرد. در ۱۹۳۹ آلمان آنرا مجدداً ضمیمه‌ی خود کرد؛ در ۱۹۴۵ تمام ناحیه تحت اداره‌ی لهستان گذاشته شد.

پروسیک، اسید: ← اسید سیانیدریک.

پروف[3]، **واسیلی گریگوریویچ** (vāsili grigorye-vic perof)، ۱۸۳۳–۸۲، نقاش روسی و پیشاهنگ مکتب رئالیسم روسیه، که صحنه‌های تاریخی، صحنه‌های عادی زندگی، و صورت میساخت. کار-های اولیه‌اش آمیخته به هزل و هجو بود؛ اما شهرت او بیشتر بسبب صحنه‌هائی است که از سر مهر و دلبستگی، از زندگانی دهقانان پرداخته است. از تصویرهای مشهورش تشییع جنازه در دهکده و ورود مدیره است. از صورتهائی که ساخته صورت تورگنیف و داستایفسکی است.

پروکروستس[4] (prokrustes)، در افسانه‌های یونانی، راهزنی که هر غریبی بدستش می‌افتاد او را بر تختی کوتاه یا بلند خوابانیده آنقدر میکشید یا پاهایش را قطع میکرد تا باندازه‌ی تخت گردد. تسئوس او را کشت.

پروکسید: ← اکسید.

پروکلوس[5] (proklus)، در مآخذ اسلامی **برقلس** (boroqlos)، ۴۱۰–۸۵، فیلسوف نوافلاطونی و از ریاضیون و منجمین. در بیزانس (قسطنطنیه) متولد شد، ولی در کسانتوس در لوکیا پرورش یافت؛ در اسکندریه و آتن تحصیل کرد. معتقد بود که انسان از طریق عشق و عمل به حقیقت و ایمان با خدا وحدت مییابد. شروح فراوان بر آثار هزیود، افلاطون، ارسطو، و بر کتاب اصول هندسه‌ی اقلیدس و کتاب الاربعه‌ی بطلمیوس نوشته است.

پروکنسول[6] (prokonsul)، در دولت روم، **۱–** مأموری که کنسول نبود ولی وظایف کنسول را انجام میداد. **۲–** والی یا فرمانده نظامی یک ایالت رومی. پروکنسولها معمولا از اشخاصی که قبلا کنسول بودند انتخاب میشدند.

پروکنه[7] (prokne)، خواهر فیلومالا.

پروکوپ: ← پروکوپیوس بزرگ.

پروکوپیوس[8] (prokopius)، فـ ۵۶۲؛ مورخ بیزانسی؛ مؤلف تاریخ زمان پروکوپیوس و تاریخ محرمانه‌ی پروکوپیوس.

پروکوپیوس[8] **بزرگ** (prokopiuse) یا **پروکوپ**[9] (prokop)، فـ ۱۴۳۴، رهبر هوسیان در ← جنگهای هوسی سرشناس شد. در حـ ۱۴۲۵ رئیس تابوریان گردید و در پیروزی مهم هوسیان بر ساکس در اوستی ناد لابسم فرماندهی داشت (۱۴۲۶). در طی چهار سال بعد هوسیان را در مجارستان، سیلزی، ساکس، و تورینگن پیروز گردانید، و در جنگ ضد هوسی سال ۱۴۳۱ به فرماندهی کل نیروهای چک انتخاب شد، و جهاد کنندگان را مغلوب کرد، و این امر منجر به مذاکرات صلح بین هوسیان و نمایندگان شورای بال گردید. پروکوپیوس قراردادی را که اوتراکیان (جناح معتدل هوسیان) با آن موافقت کرده بودند رد کرد، و در نتیجه، اوتراکیان و کاتولیکهای بوهم بر ضد تابوریان متحد شدند، و اینان را در لیپانی درهم‌شکستند (۱۴۳۴)؛ پروکوپیوس در نبرد کشته شد. متحد او، **پروکوپیوس کوچک**، معروف به **پروکوپک**[10] (prokupek)، فـ ۱۴۳۴، رهبر "یتیمان" (گروهی نزدیک به تابوریان) بود، و نیز در نبرد کشته شد.

پروکوفیف[11]، **سرگی سرگیویچ** (sergey ser-geyevic prokofief)، ۱۸۹۱–۱۹۵۳، آهنگساز روسی. در کنسرواتوار سن پطرزبورگ نزد ریمسکی‌کورساکوف تحصیل کرد. سپس چند سالی در لندن، کشمت، و پاریس اقامت گزید، و در ۱۹۳۲ به مسکو بازگشت. در اغلب آهنگهای خود بدعتی تازه نهاده است، بدینمعنی که اصوات تند و خشن را با نغمات لطیف و موزون ترکیب کرده است، و همین تنافر اصوات موسیقی او را حالتی خاص میبخشد. بعضی از آثار او عبارتند از اپرا-های عشق به سه نارنج (۱۹۲۱) و جنگ و صلح (۱۹۴۱–۴۲)، باله‌ی رومئو و ژولیت (۱۹۳۵)، سمفونی کلاسیک، چند کنسرتو برای ویولن و پیانو، و موسیقی برای دو فیلم آلکساندر نفسکی و ایوان مخوف از ساخته‌های س. م. آیزنشتاین.

پرولتاریا[12] (proletāriā) یا **زحمتکشان**، در نظامهای سوسیالیسم و مخصوصاً در مارکسیسم، طبقه‌ی استثمارشده‌ی کارگران که برای ادامه‌ی زندگی و تأمین معیشت فقط متکی به کار و دسترنج خود میباشند و عایدی دیگری ندارند. در روم قدیم پرولتاریا به کسانی میگفتند که فاقد هر گونه سرمایه بودند و هیچگونه درآمد مسلمی غیر از مزد روزانه نداشتند. کارل مارکس معتقد بود که باید طبقه‌ی پرولتاریا قدرت را از دست طبقه‌ی سرمایه‌دار بگیرد تا بدینطریق جامعه‌ای تشکیل شود که در آن تقسیمات طبقاتی وجود نداشته باشد.

پرومتئوس[13] (prometeus)، در دین یونان، یکی از تیتانها. به روایتی انسان را از گل خلق کرد و، علی رغم زئوس، شراره‌ای از آتش آسمان (یا از کوره‌ی هفایستوس) ربود و به زمین آورد و انسانرا صنعت آموخت. زئوس، بعنوان تنبیه، او را بر صخره‌ی منفردی در قفقاز زنجیر کرد، و در آنجا عقابی روزها جگر او را میخورد، و شبها جگرش از نو میروئید. این شکنجه مدت مدیدی ادامه یافت، تا آنکه هرکول او را نجات داد. نیز ← پاندورا.

پرومتئوم[14] (prometeom؛ فنس) عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Pm؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از فلزات خاکهای کمیاب است. وجودش در آغاز قرن ۲۰م پیش‌بینی شد. کشف آن در ۱۹۲۶ بعمل آمد، ولی شناسائی قطعی آن در ۱۹۴۵ صورت گرفت. سابقاً ایلینیوم[15] (ilinium) نامیده میشد.

پرون[16] (peron)، شهر (جه ۴٬۱۰۵)، ولایت سوم، ل فرانسه، کنار رود سوم. ملاقات تاریخی میان لوئی xi فرانسه و شارل دلیر (دوک بورگونی) بسال ۱۴۶۸ در اینجا صورت گرفت.

پرون، اوا: ← پرون، خوان دومینگو.

پرون[17]، **خوان دومینگو** (xuān domingo peron)، ۱۸۹۵–، رئیس جمهور (۱۹۴۶–۵۵) آرژانتین. پس از سقوط (۱۹۴۳) دولت رامون کاستیو برآمد. در ریاست جمهور (۱۹۴۴–۱۹۴۶) فارل به وزارت رسید، و معاون رئیس جمهور شد. پیروان فراوان از کارگران و ملاکین و صنعتداران بدور او گرد آمدند. در کودتای ۱۹۴۵ موقتاً سقوط کرد، ولی با اعتباری بیش از پیش بازگشت. در انتخابات ۱۹۴۶، کشمت تشریه‌ای بر ضد او صادر کرد، ولی این مداخله در امور آرژانتین موقعیت او را مستحکم‌تر ساخت، و با اکثریت عظیمی به ریاست جمهور انتخاب شد. بلافاصله برنامه‌ای مبتی بر اقتصاد ملی بموقع اجرا گذاشت. زوجه‌ی زیبایش، **اوا پرون** (evā)، قبلا از ستارگان سینما و نامش اوا دوارته (duārte) بود، و تا ۱۹۵۲ که وفات یافت نقش عمده‌ای در حکومت داشت. پرون تا ۱۹۵۵ با قدرت حکومت کرد، ولی کلیسای کاتولیک رومی و بعضی از سازمانهای کارگری و نظامی با او بمخالفت برخاستند، و در نتیجه‌ی کودتای نظامی دولتش برافتاد، و به پاراگه گریخت، و سپس به پاناما و بعد به جمهوری دومینیک رفت.

پرونتروت، شهر سویس؛ ← پورانتروئی.

پرونتوزیل: ← سولفامیدها.

پرونی[18]، **گاسپار دو** (gāspār dë proni)، ملقب به **بارون دو پرونی** (bāron*)، ۱۷۵۵–۱۸۳۹، مهندس فرانسوی. از اختراعاتش اسباب موسوم به **ترمز پرونی** است که برای اندازه‌گیری قدرت مؤثر موتورها بکار میرود.

---

(۱)East Prussia (۲)West Prussia (۳)Perov (۴)Procrustes (۵)Proclus (۶)proconsul (۷)Procne (۸)Procopius (۹)Prokop (۱۰)Prokupek (۱۱)Prokofiev (۱۲)proletariat (۱۳)Prometheus (۱۴)promethium (۱۵)illinium (۱۶)Péronne (۱۷)Peron (۱۸)Prony

پروو، آبه: ← پروو د/اگزیل.
پروو[1]**، مارسل** (mārsel prevo)، ۱۸۶۲–۱۹۴۱، داستان‌نویس فرانسوی. داستانهایش بیشتر در باب روانشناسی زن است، و در آنها به ضعف اخلاقی زنان عصر خود سخت میتازد. از آثارش نامه‌هائی به فرانسواز و رفیقه‌اش و من (۱۹۲۵) است.
پرووانس[2] (provāNs)، ایالت سابق، ج‌ش فرانسه، مطابق ولایات کنونی باسزالپ و بوش‌دورون، و قسمتی از ولایات دروم، وار، و وکلوز، شهرهای عمده‌اش عبارتند از مارسی، نیس، تولون، آوینیون، اکس‌آن‌پرووانس، و آرل. این ناحیه از ج به مدیترانه (← ریویرا)، از غ به رود رون، و از ش به ایتالیا محدود است. در دره‌ی رود رون و دامنه‌های جنوبی آلپ ماریتیم شراب، ابریشم، میوه، زیتون، گل، و سبزیجات بعمل میآید. پرورش گاو در کامارگ معمول است. داخل آن کوهستانی و قسمت عمده‌اش بی‌حاصل است. همه ساله عده‌ی زیادی سیاح به سواحل آن میروند.
در حدود ۶۰۰ ق‌م، یونانیان و فنیقیها در سواحل آن سکنی گزیدند. رومیها در قرن دوم ق‌م در آنجا مهاجرنشین تأسیس کردند، و این ناحیه را اولین ایالت رومی آنطرف آلپ ساختند. پرووانس در قرن ۵م بم بدست ویزیگوتها و در قرن ۶م بدست فرانکها افتاد، و مدت کوتاهی نیز در قرن ۸م در دست اعراب بود. در ۸۷۹ یکی از کنتهای آرل مملکت پرووانس را تأسیس کرد، و آن در ۹۳۳ با بورگونی ترانسژوران متحد شد، و ← مملکت آرل بوجود آمد. کنت‌نشین پرووانس، که بعدها تأسیس شد، تیول امپراطوری مقدس روم بود، و بواسطه‌ی وصلت، از خاندان آراگون به سلسله‌ی آنژون تاپل منتقل گردید (۱۲۴۶). در قرون ۱۲م و ۱۳م شعر و آیین شهسواری تروبادور در آنجا رونق و شکوه فراوان یافت، ولی، از طرف دیگر، پرووانس گرفتار بدعتهای دینی شد. پس از جهاد آلبیگائی (← آلبیگالیان)، فرهنگ پرووانسی انحطاط یافت، ولی در قرن ۱۵م در دوره‌ی رنه د/آنژو (پادشاه ناپل)، دگرباره اوج گرفت. پرووانس در ۱۴۸۶ ضمیمه‌ی فرانسه شد. در اواسط قرن ۱۹م، کوششی از طرف ف. میترال برای تجدید زبان و ادبیات پرووانسی بعمل آمد.
پروو د/اگزیل[3]**، آنتوان فرانسوا** (āNtuān frāNsuā prevo degzil)، معروف به **آبه پروو** (ābe)، ۱۶۹۷–۱۷۶۳، داستان‌نویس و روزنامه‌نگار و کشیش فرانسوی. جوانی را به بطالت گذرانید. در ۱۷۲۰ به فرقه‌ی بندیکتیان پیوست؛ از قیود و انضباط آنان خسته شد، و در ۱۷۲۷ به انگلستان گریخت. پس از زندگی پرماجرائی در انگلستان، هلند، و آلمان، به فرانسه بازگشت، و مجدداً در آن فرقه پذیرفته شد، و پاپ او را به ریاست راهبخانه‌ای منصوب کرد (۱۷۵۴). آثار بسیار فراوان دارد، ولی شاهکارش داستان مانون لسکو است.
پروونسال[4] (provaNsāl)، یکی از ← زبانهای رومیائی، مشتق از زبان لاتینی، که در ج‌ش فرانسه رواج گرفت. این زبان توسط تروبادورهای (← تروبادور) ایالت پرووانس توسعه یافت، و در قرون وسطی، زبان ادبی جنوب فرانسه بشمار میرفت. در اواسط قرن ۱۹م کوششی برای تجدید حیات آن بعنوان زبان ادبی بکار رفت. و از جمله هفت شاعر پرونسال سعی در رواج آن کردند، اما زبان رسمی و رایج کشور همچنان ← زبان فرانسه است.
پرووو[5] (provo)، شهر (جه ۲۸°۹۳۷)، ل قسمت مرکزی ایالت یوتا، کشمة، بر رود پرووو نزدیک دریاچه‌ی یوتا. در ۱۸۴۹ بوسیله‌ی مورمونها دایر شد. دانشگاه بریگم یانگ آنجاست.
پرویتوس، در افسانه‌های یونانی: ← بلروفون.
پرویزنی، استخوان: ← سر.
پروی علیا: ← چارکاس.
پروین، در نجوم: ← ثریا.
پروین اعتصامی، متخلص به **پروین،** ۱۲۸۵ هش–۱۳۲۰ هش، شاعره‌ی ایرانی؛ دختر یوسف اعتصامی؛ مت تهران. با قریحه‌ای سرشار و طبعی بلند شعر میسرود. از سبکهای متقدمین و بخصوص اسلوب ناصر خسرو پیروی میکرد؛ در شیوه‌ی مناظرات شعری سبک عراقی را برگزید. مضامین اشعارش عرفان و اخلاق و پند و موعظت و طرفداری از محرومان و ستمدیدگان بود؛ اندیشه‌های نو و مضامین ابتکاری خویش را به شیوه‌ای استادانه در قالبهای کهن میریخت. دیوانش بطبع رسیده است.
پره (pera)، محله: ← استانبول.
پره‌سر (pare.sar)، دهستان (جه ح ۱۵°۰۰۰)، بخش طالش دولاب، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)؛ بر طرفین راه شوسه‌ی بندرپهلوی به آستارا؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی.
پرهیز، در پزشکی، خودداری از خوردن بعضی خوراکیها، و مصرف کردن بعضی دیگر در موقع بیماری. بعضی از بیماریها، مانند بیماری قند و بیماریهای قلب، پرهیزهای خاصی دارند.
پری (pari)، ده (جه ۱°۲۶۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان اورباد، بخش ماه‌نشان، شهرستان زنجان، استان یکم، ۳۶ کیلومتری ل‌غ ماه‌نشان.
پری، هر یک از زنان افسانه‌ای و اساطیری، بسیار زیبا و روحانی و لطیف، که در بعضی اساطیر از جن شمرده شده‌اند، و بعضی نیز برای آنان مانند ملائکه بال و پر قائل بودند. پریان از عالم نامرئی هستند، و با لطف و جمال خود انسان را میفریبند.

در اوستا پری جنس مؤنث "جادو" محسوب شده است، که از طرف اهریمن گماشته شده تا پیروان مزدیسنا را از راه راست منحرف سازد. پریان، بشکل ستاره‌ی دنباله‌دار، با تشتر (فرشته‌ی باران) در ستیزه‌اند تا وی را از فرستادن باران بازدارند و زمین را از خشکی ویران سازند.

در اساطیر یونانی، پری یا نومفه (numfe) به الاهگان فرعی گفته میشد که مظاهر بعضی از آثار طبیعی یا قبایل و دولتها و در خدمت خدایان اصلی بودند. آنانرا بصورت زنان جوان بسیار زیبا مجسم میکردند. دوستدار موسیقی و رقص، دارای عمر دراز ولی غیر جاوداتی، و صاحب بعضی خصوصیات خدایان (مانند غیبگوئی) بودند. عمده‌ترین آنها عبارتند از پریان وابسته بآب، شامل اوکئانیدها، نرئیس‌ها، و نایاس‌ها؛ پریان کوهها یا اوریاس‌ها (oreyās.hā)؛ پریان درختها یا درواده‌ها (druād-hā).

پری (pari) یا **پیری** یا **پیریه** یا **قلعه‌ی پری،** ده (جه ۱°۳۱۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کمازان، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۳۰ کیلومتری ج ملایر در کنار راه شوسه‌ی ملایر به اراک. طایفه‌ی زند در اواخر عهد صفویه در این قریه سکونت داشته‌اند، و چون مقارن استیلای افغان امنیت آن حدود را مختل کردند، نادر شاه آنها را به خراسان برده در حدود درگز مسکن داد. بعد از قتل نادر شاه، رؤسای طایفه‌ی زند دیگر بار به قلعه‌ی پری آمده مساکن سابق را تصرف کردند.
پری[6]**، جزایر،** مجمع‌الجزایری نزدیک ساحل شمالی کانادا، در قشم، که جزء ناحیه‌ی فرانکلین از سرزمینهای شمال غرب است. در ۱۸۱۹–۲۰ بتوسط سر و. ا. پری کشف شد.
پری[7]**، رلف بارتن** (ralf bārtən peri)، ۱۸۷۶–۱۹۵۷، فیلسوف امریکائی. استاد دانشگاه هاروارد بود. از آثارش افکار و خصایل ویلیام جیمز (۱۹۳۵) و کتاب مذهب واقعپردازی جدید است (۱۹۱۲).
پری، قلعه‌ی: ← پری یا پیری.
پری[7]**، مشیو کلبریث** (maţiu kalbreyţ peri)، ۱۷۹۴–۱۸۵۸، افسر نیروی دریائی کشمت. در ۱۸۵۳–۵۴ در ژاپن بود، و با دولت ژاپن پیمانی ضامن باز نگاهداشتن بندرهای شیمودا و هاکوداته بروی کشتیهای تجارتی کشمت منعقد ساخت.
پری[6]**،** سر **ویلیام ادوارد** (sər wilyām ed-ward pari)، ۱۷۹۰–۱۸۵۵، پوینده‌ی بریتانیائی شمالگان و افسر نیروی دریائی. در چند هیئت اعزامی برای یافتن گذرگاه شمال غرب شرکت یا فرماندهی داشت. به نتیجه‌ای نرسید ولی اطلاعاتی بدست آورد.
پری[8]**، یاکوپو** (yākopo peri)، ۱۵۶۱–ح ۱۶۳۳، آهنگساز و خواننده‌ی ایتالیائی که نامش با طلوع اپرا در اروپا همراه است. در دربار خاندان مدیچی در فلورانس مدیر موسیقی بود. در تألیف اولین اپرای واقعی، بنام دافنه، که در ۱۵۹۴ تنظیم و در ۱۵۹۷ اجرا شد، شرکت داشت؛ موسیقی این اپرا در دست نیست. اپرای اثوریدیچه، که قدیمترین اپرای کامل موجود است، با شرکت پری برای عروسی ماری دو مدیسی با هانری IV فرانسه ساخته شد، و در ۱۶۰۰ اجرا گردید.


پریاپوس

پریاپاتیوس، نام یونانی فریباپت، شاهنشاه اشکانی.
پریاپوس[9] (priāpos)، در دین یونان، خدای حاصلخیزی باغها و گله‌ها، که پرستش آن از آسیای صغیر وارد یونان شد. در مجسمه‌هایش، که اغلب در باغها یا در مدخل خانه‌ها می‌گذاشتند، بصورت موجودی بسیار زشت و با علامت رجولیت نمایش داده میشد. آداب پرستش وی توأم با عیاشی و میگساری بود. با پرستش

(۱)Prévost (۲)Provence (۳)Prévost d'Exiles (۴)Provencal (۵)Provo (۶)Parry (۷)Perry (۸)Peri (۹)Priapus

آلت رجولیت بستگی دارد.

پریاموس[1] (priāmos)، در افسانه‌های یونان، پادشاه تروا؛ شوهر هکابه و پدر هکتور، پاریس، ترویلوس، کاساندرا، و غیره. در جنگ تروا بدست نئوپتولموس کشته شد.

پریان، داستانهای[2] یا **داستانهای جن و پری،** اصطلاحی برای داستانهائی که در آنها موجودات و قوای فوق طبیعی و سحر و جادو دخیل است. این اصطلاح در این اواخر که ترجمه‌ی داستانهای خارجی بزبان فارسی برای اطفال رواج یافته از زبانهای اروپائی اقتباس شده است. داستانهای جن و پری اصلا بسیار قدیمی است، ولی اقتباس داستانهای کهن و تحریر آنها برای استفاده‌ی اطفال و نوجوانان در واقع فنی تازه است، و اینگونه داستانها جزء مهمی از ادبیات اطفال و نوجوانان محسوب است.

پریاندروس[3] (periāndros)، فت ۵۸۵ قم، از رجال یونانی، دومین جبار (۶۲۵–۵۸۵ قم) کورنت، و یکی از حکمای سبعه. در دوره‌ی فرمان‌روائی وی کورنت باوج رونق و قدرت رسید؛ حِرَف و صنایع و تجارت و هنر بشکفت. مهاجرنشینهای چندی دایر کرد.

پریبیلوف[4]، **جزایر** (pribilof)، مجموعه‌ی چهار جزیره‌ی واقع در نزدیک ساحل جنوبی آلاسکا، در دریای برینگ و ل جزایر آلئوسین. در ۱۷۸۶ توسط گراسیم پریبیلوف، دریانورد روسی، کشف شد. ساکنان آن آلئوتها و چند تن مأموران کشمت هستند.

پریپت[5] (pripet)، رودی بطول ۸۰۰ کم، روسیه‌ی سفید، که از ش وارد دنیپر میشود. **مانداباهای پریپت** (۸۶٬۸۰۰ کمم) اراضی باطلاقی جنگلی است که از پریپت و شعبه‌های آن بجانب جنوب ممتد است. این باطلاقها، که یک سد دفاعی طبیعی است، از میدانهای جنگ جهانی I بود، و آلمانها در ۱۹۴۱ از آن گذشتند.

پریتونیت[6] (peritonit؛ فنس)، التهاب صفاق (پرده‌ای که فضای داخلی شکم و روی اعضای درون آن را میپوشاند). علت آن سوراخ شدن معده یا امعا، گسیختن آپاندیس چرکی، جراحی شکم، ورود جسم خارجی بشکم، سقط، و عفونت ابتدائی صفاق است. عامل بیماری معمولا باکتریها هستند.

پریچرد[7]، **جیمز بنت** (jeymz benət pricərd)، ۱۹۰۹–، باستانشناس امریکائی، استاد (۱۹۵۴–) ادبیات کتاب عهد قدیم. در جبعون (فلسطین) کاوشهائی کرده است. از آثارش متون قدیمی شرق نزدیک و کتاب مصور شرق نزدیک قدیم است.

پریخان (pari.xān)، ده (جم ۱٬۷۵۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان مشکین باختری، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۵ کیلومتری غ مشکین‌شهر.

پریخان خانم، از شاهزاده‌خانمهای مقتدر و بانفوذ دربار صفوی؛ دختر شاه طهماسب I. در وفات (۹۸۴ هق) پدر، یک چند زمام امور را در دست گرفت تا برادرش اسماعیل به قزوین آمد، و بر اریکه‌ی سلطنت جلوس نمود. بعد از اسماعیل II نیز تا ورود سلطان محمد صفوی، باز در امور سلطنت دخالت تمام داشت. عاقبت بعد از جلوس (۹۸۵ هق) سلطان محمد، بامر وی پریخان خانم را هلاک نمودند.

پریرا[8]، **نون/آلورس** (nunālvares pereyrā)، ۱۳۶۰–۱۴۳۱، قهرمان پرتغالی، مشهور به شهریار بزرگ. دوست، رایزن، و سردار ژان I بود، و ژان پیروزی آلژوبروتا (۱۳۸۵) و سلطنت خود را مدیون او بود. از وصلت دختر وی با پسر نامشروع ژان I خاندان براگانزا پدید آمد.

پریزاد، مدرسه‌ی، بنائی (← مدرسه) از عهد تیموری (قرن ۹م هق) در مشهد، مجاور حرم حضرت رضا و مسجد گوهرشاد؛ دارای تزیینات کاشیکاری و گچبری. بنام پریزاد، پیشکار گوهرشاد (بانی مسجد گوهرشاد) است. مخصوصاً در ۱۰۹۱ هق تعمیر و تغییر یافته.

پریس، مثیو: ← مثیو پریس.

پریستلی[9]، **جان بوینتن** (jān boyntən pristli)، ۱۸۹۴–، داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس و منتقد انگلیسی. داستان معاصبین خوب (۱۹۲۹) سبب شهرتش گردید. سپس داستانهای دیگری (از جمله جاده‌ی فرشته، ۱۹۳۰) منتشر کرد. اولین نمایشنامه‌اش، گوشه‌ی خطرناک، در ۱۹۳۲ بر صحنه آمد. از نمایشنامه‌های دیگرش درخت لیندن (۱۹۴۷) است.

پریستلی[9]، **جوزف** (jözəf pristli)، ۱۷۳۳–۱۸۰۴، دانشمند و الاهی‌دان انگلیسی؛ مت لیدز. در ۱۷۵۵ کشیش شد. در ح ۱۷۷۴ اکسیژن را تولید کرد، ولی متوجه اهمیت کشف خود نشد؛ در ۱۷۶۶ بعضویت انجمن سلطنتی انتخاب گردید. بسبب همدردیش با انقلاب فرانسه، در ۱۷۹۱ نمازخانه و خانه‌اش تاراج شد؛ در ۱۷۹۴ به امریکا مهاجرت کرد. در کتاب تاریخ برقشناسی (۱۷۶۷) خود حلقه‌های معروف به حلقه‌های پریستلی را که در نتیجه‌ی تخلیه‌ی برق بر سطوح فلزی تشکیل میشود توجیه کرد.

پریسکوپ[10] (periskop؛ فنس)، دستگاهی برای رؤیت اشیائی که در خط رؤیت شخص نیست یا مانعی در راه رؤیت مستقیم آنها است. اساساً مرکبست از یک لوله، آینه‌ها، منشورها، عدسی‌ها، و دستگاه دیدگر. نور وارد از شیء به پریسکوپ، در نتیجه‌ی انعکاس و انکسار، تغییر امتداد داده بوسیله‌ی دیدگر بچشم ناظر میرسد. پریسکوپ در سلاحهای جنگی (مانند تانک و زیردریائی) اهمیت دارد؛ پریسکوپهائی که در زیردریائیها بکار میروند چنانند که با گردانیدن آنها میتوان تمام افق را رؤیت کرد. استفاده از پریسکوپ منحصر به سلاحهای جنگی نیست، بلکه مثلا در مشاهده‌ی جریان فعل و انفعالات هسته‌ای نیز از این دستگاه استفاده میشود.

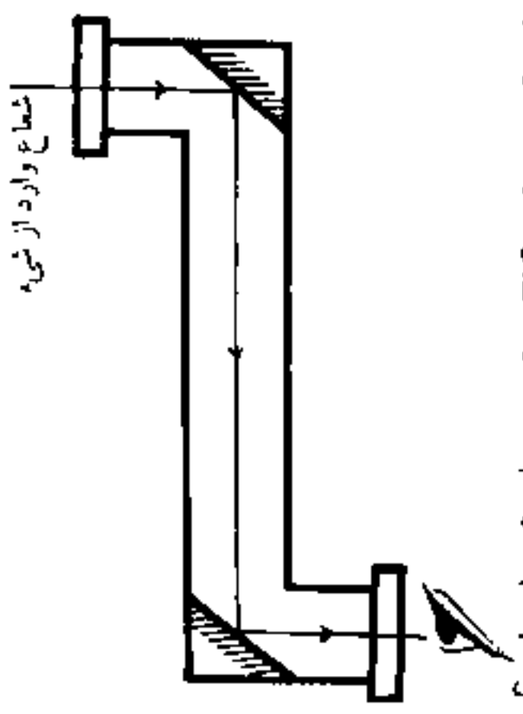

پریسکوپ ساده
(با دو آینه)

پریسکیانوس[11] (priskiānus)، نحوی رومی که در ح ۵۱۲ در قسطنطنیه رونق داشت؛ مت قیصریه (در مورتانیا). کتابی که در دستور زبان لاتینی نوشت یکی از رایجترین کتابهای درسی قرون وسطی بود.

پریشان (parišān)، کتابی ادبی و تقریباً اخلاقی، بفارسی، از قاآنی، که بتقلید گلستان نوشته شده است، و ۱۱۳ حکایت در بر دارد، و در خاتمه‌ی آن ۳۳ نصیحت‌گونه شبیه به هزل دور از اخلاق و تربیت است. نثر آن نسبةً روان است، و در ضمن آن اشعار آمده، و تمام نثر و نظم آن بغیر از چند بیت از خود نویسنده است. بضمیمه‌ی دیوان قاآنی و به تنهائی در تهران و هند مکرر بطبع رسیده.

پریشان، دریاچه‌ی یا دریاچه‌ی فامور (fāmur)، دریاچه‌ای بطول ۸ کم و بعرض ۳ کم، فارس، بین دهستانهای فامور و کازرون. بواسطه‌ی آبهای چشمه‌های فامور و پل آبگینه تشکیل شده است. آبش شیرین ولی ناگوار است. ماهی فراوان دارد.

پریکلس[12] (perikles)، ح ۴۹۵–۴۲۹ قم، از رجال بزرگ آتن، که عصر وی (معروف به عصر پریکلس) درخشانترین ادوار علم و هنر یونانی بود. از خاندان معروف آلکمایونیدای، و پدرش کسانتیپوس (ksāntippos) از دریاسالاران جنگهای ایران و یونان (جنگهای مدی) بود. پریکلس در آتن متولد شد، و نزد استادان بزرگی چون زنون الئائی و آناکساگوراس تحصیل کرد، و گویند متانت و وقار و استقلال فکر و فصاحتی را که از خصایص و مزایای وی بود از آناکساگوراس کسب کرد.

پریکلس بوسیله‌ی بیان و شخصیت و سیاستش از ح ۴۶۰ قم بر آتن استیلا داشت. رهبری سیاسی وی ناشی از جلب حمایت مردم بود. آزادی را بسط داد، و ادارات و مشاغل دولتی را بروی شارمندان بگشود. هدفش عظمت آتن بود، و اگرچه اسپارت زیر بار طرح اتحادیه‌ای تحت استیلای آتن نرفت، ← اتحادیه‌ی دلوسی تحت رهبری پریکلس وسیله‌ی مؤثری برای بسط امپریالیسم استبدادی آتن گردید. پریکلس زیبائی را ارج مینهاد، و کمال مطلوبش این بود که آتن را از حیث شکوه و جلال بیرقیب سازد، و باین جهات، از حامیان بزرگ هنر گردید؛ موسیقی و درام را تشویق کرد، و بامر وی بناهائی (مانند پارتنون) برپا شد، که آتن را شهره ساخت.

پس از مرگ کیمون، که بزرگترین رقیب پریکلس و بیشتر اوقات را سرگرم جنگ با ایران بود، ایران و یونان صلح کردند (۴۴۸ قم). در ۴۴۵ قم پیمان صلح موقت سی‌ساله بین اسپارت و آتن منعقد شد. ولی در ۴۳۱ قم ← جنگ پلوپونزی آغاز گردید، که پریکلس از مسببین آن بود، و کارهائی را که وی انجام داده بود خنثی و آتن را ویران کرد. دشمنانش از جریان نامساعد جنگ استفاده کردند و او را مورد حمله قرار دادند. در پایان سال اول جنگ، خطابه‌ی مشهور معروف به خطابه‌ی رثائیه را بیادبود کشته‌شدگان

---

(۱)Priam (۲)fairy tales (۳)Periander (۴)Pribilof (۵)Pripet (۶)Peritonitis (۷)Pritchard (۸)Pereira (۹)Priestley (۱۰)periscope (۱۱)Priscian(us) (۱۲)Pericles

آتنی ایراد کرد، و به غرور و میهنپرستی مردم توسل جست. طاعون سال ۴۳۰ ق‌م مزید بر علت شد، و پریکلس در همان سال خلع گردید. بعداً دگر بار به خدمت برقرار شد، ولی سال بعد درگذشت. باحترام پریکلس، در سال آخر حیات وی، به پسر نامشروع او از محبوبه‌اش آسپاسیا شارمندی اعطا شد، و این پسر که نیز پریکلس نام داشت بعد از نبرد آرگینوسای اعدام گردید. آلکیبیادس از دست‌پروردگان پریکلس بود.

پریگو[1] (perigē)، شهر (جم ۳۷'۱۶۸)، کرسی ولایت دوردونی، جغ فرانسه. پایتخت تاریخی پریگور بود. کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد.

پریگور[2] (perigor)، ناحیه و کنت‌نشین سابق، جغ فرانسه؛ پایتخت تاریخی آن پریگو. فلات کماب آهکی است که دره‌های حاصلخیزی آن را قطع میکند. کنت‌نشین پریگور در قرن نهم تأسیس شد؛ در ۱۳۷۰ از حکومت انگلستان منتزع شد، و به خاندان بوربون منتقل گردید، و از ۱۵۸۹ جزو املاک سلطنتی شد.

پریم، جزیره، عدن: ← بریم.

پریم[3]، **خوان** (xuān prim)، ۱۸۱۴–۷۰، ژنرال و سیاستمدار اسپانیائی. به پشتیبانی از ایزابل II بر ضد کارلوسیان اقدام کرد. در مراکش (۱۸۵۹–۶۰) و در مکزیک (۱۸۶۱–۶۲) جنگید. در زمان ایزابل مناصب عالی داشت، ولی چندین بار بواسطه‌ی رقیبانش تبعید شد. در برانداختن (۱۸۶۸) ایزابل نقش عمده‌ای داشت. سرانجام بقتل رسید.

پریمروز[4]، **آرچیبالد فیلیپ**: ← روزبری، ارل آو.

پریمو د ریورا[5]، **میگل** (migel primo de rivera)، ۱۸۷۰–۱۹۳۰، ژنرال اسپانیائی و دیکتاتور (۱۹۲۳–۳۰) اسپانیا. پس از خدمات نظامی درخشان در کوبا، فیلیپین، و مراکش، حاکم قادس شد (۱۹۱۵). در سپتامبر ۱۹۲۳ از کاتالونیا کودتا کرد، و با موافقت کامل آلفونسوی XIII حکومت دیکتاتوری نظامی برقرار نمود، و قانون اساسی ۱۸۷۶ و آزادیهای مدنی را ملغی کرد. در ۱۹۲۵ دیکتاتوری نظامی به دیکتاتوری غیر نظامی تبدیل شد، ولی پریمو کماکان یگانه دیکتاتور اسپانیا بود. سرانجام در ژانویه‌ی ۱۹۳۰ که قسمتی از ارتش به مخالفین او پیوستند ناگزیر استعفا داد. در پاریس درگذشت. پسرش خوسه آنتونیو، مؤسس گروه فاشیستی فالانژ، پس از آغاز جنگ داخلی اسپانیا اعدام شد (نوامبر ۱۹۳۶).

پرین[6]، **ویلیام** (wilyām prin)، ۱۶۰۰–۶۹، پیرایشگر افراطی انگلیسی، نویسنده و مرد سیاسی. کتابش بنام هیستریوماستیکس (۱۶۳۳) موهن به شاه و ملکه تعبیر شد؛ تالار ستاره او را به جریمه‌ی نقدی و بریدن گوشهایش و بستن او به پیلوری و حبس در برج لندن محکوم کرد. در زندان هم از رساله‌نویسی دست برنداشت، و در ۱۶۳۷ دگر بار جریمه و بحبس ابد محکوم شد، و دو گونه‌اش را داغ نهادند. در ۱۶۴۰ پارلمنت طویل وی را آزاد کرد. در نوشته‌های خود سخت از پارلمنت طرفداری میکرد، و در تعقیب و محکومیت دشمن قدیمش، اسقف اعظم و. لاد، جنبه‌ی انتقامجوئی داشت. با بعضی فرقه‌های مذهبی و نیز با ج. میلتن درافتاد. در ۱۶۴۸ وارد پارلمنت شد، و با ارتش و اعدام چارلز I مخالفت کرد، و در ← تصفیه‌ی پراید از پارلمنت اخراج گردید. با **حکومت مشترک المنافع** در رسالات متعدد خود بشدت مخالفت کرد، و بزندان افتاد (۱۶۵۰–۵۳)؛ با **حکومت سرپرستی** نیز ضدیت داشت، و برای بازگشت خاندان استوارت کار کرد. پس از بازگشت خاندان استوارت، سمت خازن مدارک برج لندن را یافت.

پرینتس، لقب: ← **القاب و عناوین اشرافی اروپائی**.

پرینتسین، لقب: ← **القاب و عناوین اشرافی اروپائی**.

پرینتیپسا، لقب: ← **القاب و عناوین اشرافی اروپائی**.

پرینتیپه، لقب: ← **القاب و عناوین اشرافی اروپائی**.

پرینچیپسا، لقب: ← **القاب و عناوین اشرافی اروپائی**.

پرینچیپه، لقب: ← **القاب و عناوین اشرافی اروپائی**.

پرینس، لقب: ← **القاب و عناوین اشرافی اروپائی**.

پرینس ادوارد، جزیره‌ی، کانادا: ← پرینس ادوارد آیلند.

پرینس ادوارد آیلند[7] (prins edwārd āy-land)، یا **جزیره‌ی پرینس ادوارد**، ایالت جزیره‌ای (۵'۶۵۶ کمه، بطول ۲۳۳ کم و بعرض ۵–۵۶ کم؛ جم ۹۹'۲۸۵)، ش کانادا، در خلیج سنت لارنس؛ کرسی آن شارلتتاون. از ایالات کرانه‌ای است، و اگرچه جمعیت نسبی آن از سایر ایالات کانادا بیشتر است، فقط یک شهر دیگر (سامرساید) دارد. صنایع عمده‌ی آن ماهیگیری و لبنیات‌سازی است. پرورش روباه نقره‌ای نیز اهمیت دارد. ژ. کارتیه آنرا کشف کرد (۱۵۳۴)، و اول بار مردم آکادیا در آنجا مهاجرنشین تأسیس کردند. در ۱۷۶۳ فرانسویها آنرا به انگلیسها واگذار کردند. در ۱۷۹۸ بنام پرینس ادوارد (بعداً پدر ملکه‌ی ویکتوریا) نامیده شد. در ۱۸۷۳ به اتحادیه‌ی کانادائی پیوست.

پرینس البرت[8] (prins albart)، شهر (جم ۲۰'۳۶۶)، قسمت مرکزی ایالت ساسکچوان، کانادا، بر رود ساسکچوان شمالی. تجارت عمده‌ی پوست و الوار.

پرینس البرت، همسر ملکه‌ی ویکتوریا: ← البرت.

پرینس آو ویلز[9]، **جزیره‌ی** (prins āv weylz)، جزیره (۵'۷۷۸ کمه)، نزدیک ساحل جش آلاسکا. بزرگترین جزیره‌ی ← مجمع‌الجزایر الگزاندر و مستور از جنگلی انبوه است.

پرینس آو ویلز[9]، **جزیره‌ی**، جزیره (۳۵'۵۷۵ کمه)، ناحیه‌ی فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، در قشم. موضع قطب شمال مغناطیسی زمین در ۱۹۴۸ درین جزیره تعیین شد.

پرینس آو ویلز[9]، **دماغه‌ی**، غربی‌ترین نقطه‌ی امریکای شمالی، لغ آلاسکا، کنار باب برینگ، روبروی دماغه‌ی دژنیوف در سیبریه.

پرینستن[10] (prinstən)، شهر (جم ۱۲'۲۳۰)، غ ایالت نیو جرزی، کشمة، لش ترنتن. در ۱۶۹۶ ماندگاه شد. منطقه‌ای مسکونی است، و دایر کردن کارگاههای صنعتی در داخل آن ممنوع میباشد. شهر پرینستن از جنبه‌ی تاریخی و فرهنگی اهمیتی بسزا دارد. در انقلاب امریکا، واشینگتن در ژانویه‌ی ۱۷۷۷ انگلیسها را در اینجا شکست داد؛ تالار نسو (جزء دانشگاه پرینستن) سربازخانه‌ی نیروهای انگلیس و مهاجرنشینان بود، و در ژوئن–نوامبر ۱۷۸۳ کنگره‌ی مهاجرین در آن برپا میشد. دانشگاه پرینستن، **مؤسسه‌ی مطالعات عالیه**، و بنگاه تحقیقات طبی راکفلر درین شهر است.

پرینس ویلیام[11]، **خلیج** (prins wilyām)، شاخابه‌ی بزرگ و نامنظم خلیج آلاسکا، ج آلاسکا. بندرگاههای مساعد آن با راه آهن و شاهراه بداخل آلاسکا مربوط است.

پرینسیپه، افریقا: ← سائو تومه و پرینسیپه.

پریه[12]، **کازیمیر پیر** (kāzimir pier perie)، ۱۷۷۷–۱۸۳۲، بانکدار و سیاستمدار فرانسوی. در برانداختن شارل X سهم مؤثری داشت، و در دوره‌ی لوئی فیلیپ نخست‌وزیر بود (۱۸۳۱–۳۲). حکومت او محافظه‌کار بود، و میکوشید که نهضت جمهوریخواهی را درهم‌بشکند و سلطنت مشروطه را استوار سازد. از کومک به انقلابیون لهستانی امتناع کرد، ولی بلژیک را در تحصیل استقلال یاری نمود. اعقاب او نام کازیمیر-پریه بخود دادند.

پزارو[13] (pezāro)، شهر (جم ۳۹'۲۹۲)، مارکه، ایتالیای مرکزی؛ بندر مدیترانه. از شهرهای پنتاپولیس بود، و در قرون ۱۳م–۱۷م تحت استیلای خاندانهای مالاتستا، سفورتسا، و دِلا روورِه بود، و در ۱۶۳۱ ضمیمه‌ی ایالات پاپی شد. مجموعه‌ی گرانبهائی از سفالینه دارد که از قرن ۱۵م ببعد در اینجا ساخته شده. روسینی در پزارو متولد شد.

پزشکی (pezeški) یا **طب** (tebb)، علم و فن شناختن بیماریها، درمان آنها، و جلوگیری از بروز آنها. در ایام قدیم که علت بیماریها بکلی بر انسان مجهول بود، آنها را ناشی از عوامل فوق طبیعی میدانستند، و برای معالجه به سحر و جادو و خرافات دیگر متوسل میشدند، و از همان اوایل از بعضی گیاهان نیز استفاده میشد، و هر گاه روش‌های "طب عامیانه" (دعا، طلسم، گیاهان، و غیره) کارگر نمی‌افتاد، به طبیبی جادوگر مراجعه میکردند. عناصر طب عامیانه هنوز هم نزد بعضی از مردم و ملل بکار بسته میشود. هنوز نمیدانیم که از چه زمانی طبابت وارد مرحله‌ی علمی شد. از کاوشهای باستانشناسی معلوم میشود که چندین هزار سال قبل از میلاد حرفه‌ی پزشکی نزد سومریان و مقارن همین زمان نزد بابلیها وجود داشته است، و در قوانین حمورابی مقرراتی در این باب آمده است. در ادوار تمدنهای قدیم چین، هند، مصر، و ایران پیشرفتهائی در طب و در تشریح بعمل آمد.

یونانیان، با استفاده از اطلاعات بابلیها و دیگران، فن طبابت را به مدارج بلندی رسانیدند. در مدارس **آسکلپیادس بیتینیالی و بقراط** و در نتیجه‌ی تحقیقات فلاسفه‌ی یونانی و مخصوصاً ارسطو، فن طب پیشرفت کرد. جالینوس تشریح را ترویج و کارهای تجربی را معمول کرد. در ایران

(۱)Périgueux (۲)Périgord (۳)Prim (۴)Primrose (۵)Primo de Rivera (۶)Prynne (۷)Prince Edward Island (۸)Prince Albert (۹)Prince of Wales (۱۰)Princeton (۱۱)Prince William (۱۲)Périer (۱۳)Pesaro

باستان در ادوار قدیم طب آمیخته به دین بود، و در دوره‌های متأخر و مخصوصاً از عهد ساسانیان از تأثیر علوم یونانی بهره‌مند شد و تا حدی جنبه‌ی علمی یافت. شاهان هخامنشی اطبای یونانی داشتند (مثلا ← دموکدس؛ کتسیاس)، و سلاطین ساسانی، با وجود نهی دینی، به اطبای یونانی و سریانی و مسیحی مراجعه میکردند. در قرن ۵م، نسطوری‌هائی که از خاک روم تبعید شدند و به ایران روی آوردند مدارسی تأسیس کردند، که در آنها طب یونانی تدریس میشد، و مشهورترین آنها مدرسه‌ی جندیشاپور بود که در دوره‌ی اسلامی نیز دوام داشت.

پس از ظهور اسلام، طب از اولین علومی بود که مورد توجه مسلمانان واقع شد، و مخصوصاً در دوره‌ی نهضت علمی اسلامی که از اوایل خلافت عباسی آغاز گردید، کتابهای طبی از یونانی و سریانی به عربی ترجمه شد، و طب هندی نیز در میان مسلمانان راه یافت. دانشمندان مترجم عالی‌مقامی مانند حنین ابن اسحاق و پسرش اسحاق ابن حنین، کندی، و ثابت ابن قره بترجمه‌ی آثار علمی پرداختند، و اطبای بزرگ و داروشناسان مشهوری ظهور کردند، که آثار بعضی از آنان قرنها در اروپا کتاب درسی بود. از بزرگان این دوره میتوان اینان را نام برد: خاندان بختیشوع؛ علی ابن سهل طبری؛ زکریای رازی؛ علی ابن عباس مجوسی، معروف به اهوازی؛ ابوعلی سینا؛ ابوالقاسم زهراوی؛ ابن جلجل؛ ابن البیطار؛ خاندان ابن زهر؛ ابن جزله؛ ابن الجزار؛ ابن بطلان؛ موسی ابن میمون. چون دانشمندان دوره‌ی اسلامی تألیفات خود را اغلب بزبان عربی که زبان علمی آن عصر بود مینوشتند، در مغرب‌زمین آنها را تحت عنوان اطبای عرب میآورند، و حال آنکه عده‌ای از آنان ایرانی یا از ملل دیگر بوده‌اند. از کتابهای طبی که بفارسی نوشته شده میتوان الابنیه عن حقایق الادویه (ظاهراً قدیمترین کتاب طبی فارسی) از ابومنصور موفق هروی و کتاب ذخیره‌ی خوارزمشاهی از اسماعیل جرجانی را نام برد.

در اروپای قرون وسطی، اولین مدرسه‌ی معروف طب مدرسه‌ی سالرنو است، که در قرن ۹م تأسیس گردید. کارهای لئوناردو دا وینچی و آ. وسالیوس در پیشرفت تشریح مؤثر بود. از دیگر کسانی که در پیشرفت بعدی طب مؤثر بودند میتوان و. هاروی، ا. جنر، و چ. هانتر را نام برد. از موانع پیشرفت طب امتیاز اطبا بر جراحان بود. در آن زمان کار دستی را پست و حقیر میشمردند، و لهذا، اطبا از جراحی امتناع داشتند، و جراح بدستور آنها عمل میکرد. در قرن ۱۴م این ترتیب منسوخ شد. با برآمدن طبقه‌ی متوسط، استفاده از طبیب و درمان، که مختص اشراف و سلاطین بود، تا حدی جنبه‌ی اختصاصی را از دست داد. بتدریج تعلیم و کارآموزی پزشکی رواج یافت. یکی از طریقه‌های درمان که از ایام قدیم تا قرن ۱۹م (و در ایران تا این اواخر) رواج کامل داشت فصد و زالو انداختن بود، تا آنکه سرانجام در اواخر قرن ۱۸م نفرتی نسبت بآن پدید آمد. در اوایل قرن ۱۹م طریقه‌ی هومئوپاتی در کار آمد که افراط در درمان و خورانیدن مقادیر زیاد دارو را به بیمار، که معمول اطبا بود، تا حدی تخفیف داد.

در قرن ۱۹م ل. پاستور مدلل کرد که بیماریها ناشی از میکروبها هستند، و لیستر طریقه‌هائی برای پلشت‌بری معمول ساخت، و در نتیجه مفاهیم عفونت و بیماری بر پایه‌ی علمی استوار شد، و تعداد تلفات و مرگ و میر تقلیل یافت. کارهای ر. کوخ و دیگران در باکتریشناسی راه تشخیص عامل بیماریها را باز کرد، و منجر به تهیه‌ی موادی که در مقابل بعضی بیماریها ایمنی میدهند گردید. کشفیات طبی و پیشرفتهای علم طب در قرون ۱۹م و ۲۰م از حساب بیرون است. اصلاح طرق مامائی و رعایت بهداشت مربوط بآن تلفات نوزادان و مادران را، و تکمیل واکسنها و پازهرها و وسایل دیگر متوقف کردن بیماریها تلفات مردم را باندازه‌ای فاحش تقلیل داد. کشف انسولین و هورمونهای دیگر، رادیوم، سولفامیدها، و آنتی‌بیوتیک‌ها در قرن بیستم اهمیتی زایدالوصف دارد. ترقیات عظیم طب در این قرن منجر به رشته‌های تخصصی گردیده و کارآموزی خاص در هر یک از رشته‌های تخصصی را ضروری ساخته است. نیز ← بیحسی؛ روانپزشکی؛ جراحی؛ طب مناطق حاره؛ مامائی؛ بهداشت (و مقالاتی که در ردیف لفظ بهداشت آمده است).

پزوه (pazve)، ده (جه ۲°۶۲۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۶ کیلومتری ش اصفهان.

پژواک[1] (pajvāk)، تکرار یک صوت بسبب انعکاس امواج صوتی؛ و نیز صوتی که بدین طریق مکرر و از صوت اصلی متمایز باشد. برای فهم پدیده‌ی پژواک باید دانست که سرعت صوت در هوا ۳۴۰ متر در ثانیه است، و ثبات تأثرات سمعی در گوش ۱/۱۰ ثانیه، و در این مدت، صوت ۳۴ متر راه طی میکند. پس، اگر انسان در مقابل مانعی (مثل دیواری قائم یا کوه) صوت کوتاهی تولید کند، اگر فاصله‌ی او از مانع اقلا ۱۷ متر باشد، صوت منعکسی که از برخورد امواج صوتی به مانع تولید میشود، متمایز از صوت اصلی به گوش او میرسد (پژواک)، و اگر فاصله از ۱۷ متر کمتر باشد، صوت منعکس فقط صوت اصلی را ممتد میکند. در بعضی شرایط وجود چند مانع باعث میشود که یک صوت چند بار مکرر شود (البته انعکاسهای متوالی باعث ضعف اصوات مکرر میشود). اینگونه پژواکها اغلب در نواحی کوهستانی شنیده میشود، و از جالبترین نمونه‌های آن پژواکهای شهر سیمونیتا (نزدیک میلان، ایتالیا) است، که چون تپانچه‌ای در شهر خالی شود، صدایش قریب چهل بار تکرار میشود. اخو مظهر پژواک است.

پژوهش یا استیناف، شکایت از رأی یا قرار صادره از دادگاه بدوی بدادگاه بالاتر. در مورد شکایت از احکام دادگاههای بخش به دادگاه شهرستان، و در مورد شکایت از احکام دادگاههای شهرستان به دادگاه استان پژوهشخواهی میشود. شاکی را پژوهشخواه و خوانده را پژوهشخوانده نامند. شکایت از احکام دادگاه استان را فرجام‌خواهی گویند.

پژوهشخوانده: ← پژوهش.

پژوهشخواه: ← پژوهش.

پسابش (pasābēš): ← پسابیدن.

پسابندر (pasābandar)، ناحیه و دهستان جزء دهستان باهوکلات، استان بلوچستان و سیستان.

پسابه[2] (pasābe)، مایعی که پس از تخمیر و تقطیر چندبار باقی میماند. از منابع تهیه‌ی کربونات پوتاسیوم است.

پسابیدن (pasābidan)، در اصطلاح شیمی، گرفتن آب از چیزی (مقایسه کنید با آبیدن). این مصدر در این کتاب بجای *dehydrate* انگلیسی و *déshyd-rater* فرانسوی بکار رفته است. اسم مصدرش پسابش[3] و اسم مفعولش پسابیده[4] است.

پسابیده: ← پسابیدن.

پساکوه (pasākuh)، دهستان (جه ح ۴°۵۴۵؛)، بخش کلات، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)، کنار مرز شوروی؛ دارای ۳۷ (؟) آبادی. مرکزش، چهچهه (جه ۲۶۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۸۵ کیلومتری ج‌ش کلات واقعست.

پسالتریون[5] (psālterion؛ از فنس)، از سازهای زهی قدیم، دارای تخته‌طنینی که سیمهائی (بتعداد متغیر) روی آن کشیده شده است. اصلا از شرق نزدیک است، و ذکرش در تورات آمده. در اروپا در قرن ۱۲م پدید آمد، و تا اواخر قرون وسطی رواج داشت. سیتار[6] مانند پسالتریون است، و از ۳۰ تا ۴۵ سیم دارد، که چهار یا پنج از آنها تخصیص به آهنگ دارد و بقیه برای همراهی است.


پسالتریون

پسامتیک[7] (psāmtik) [پسامتیک I]، فت ۶۰۹ قم، شاه (۶۶۳–۶۰۹ قم) مصر قدیم، مؤسس سلسله‌ی ۲۶م؛ پسر نکو. پدرش فرمانروای سائیس بود، و پس از کشته شدن (۶۶۳ قم) نکو، پسامتیک نزد آسوربانی‌پال گریخت، و وی او را نایب‌السلطنه‌ی مصر سفلی ساخت و در سائیس مستقر نمود. هنگامی که آسوربانی‌پال در بابل و جاهای دیگر سرگرم بود، پسامتیک طوق اطاعت را بدور افکند، و همه‌ی مصر را گرفت. در دوره‌ی سلطنت دراز و پررونقش، سربازان و سوداگران یونانی را به ماندگار شدن در مصر تشویق کرد.

پست (post؛ از فنس)، سازمان دولتی برای رساندن نامه‌ها، بسته‌ها، و مطبوعات از جائی به جای دیگر. سازمان پست از اول تاریخ معمول و متداول بوده است. هرودوت در کتاب تاریخ خود سازمان پست را در ایران هخامنشی ستوده و میگوید "نه برف و نه باران، نه گرما و نه تاریکی شب چاپارهای سریع السیر را از انجام دادن خدمتی که بآنها محول شده است بازنمیدارد". این جمله امروز در سرلوحه‌ی بسیاری از پستخانه‌های جهان نوشته شده است. خدمات پستی اول بار برای پادشاهان ایجاد شد که میخواستند اوامرشان هر چه زودتر بنقاط مختلف کشور ابلاغ شود. مأمورین پست یا چاپارها گاهی نامه و پیغام هم از طرف درباریان برای

(۱)echo (۲)vinasse (۳)dehydration; déshydratation (فنس) (۴)dehydrated; déshydraté (فنس) (۵)psaltery (۶)zither (۷)Psametik

دیگران میبردند، و بتدریج برای توانگران و بازرگانان هم همین کار را میکردند. با توسعه‌ی بازرگانی، پست اهمیت یافت، و طولی نکشید که طبقات دیگر مردم هم از آن استفاده کردند. در سال ۱۶۵۷ پست دولتی در انگلستان برقرار گردید، و در اوایل قرن ۱۹م پست دولتی در تمام کشورهای جهان متداول شد. اولین مهر پستی که بکار برده شد برای این نبود که جای تمبر را گرفته شاهد بر پرداخت حق الزحمه‌ی پست باشد، بلکه فقط تاریخ ورود نامه را به پستخانه نشان میداد تا نظارتی در مدت رساندن نامه برقرار گردد. در اوایل، پست فقط حامل نامه بود و مراجعه‌کنندگان باید به پستخانه رفته نامه را تحویل گیرند. در سال ۱۶۵۳ دستگاه پستی مخصوصی برای جمع‌آوری و رساندن نامه‌ها در شهر پاریس برقرار شد. این دستگاه پوشش‌هائی برای نامه‌ها تعبیه کرده بود که مردم آنرا میخریدند، و پرداخت قیمت آن شامل حق الزحمه‌ی رساندن نامه هم بود. این پوشش‌ها مقدمه‌ی تمبر پست بود که بعد معمول گردید. در ابتدای امر حق الزحمه‌ی رساندن نامه با طول مسافت تغییر میکرد، ولی بعدها معلوم گردید که نرخ ثابت بصرفه نزدیکتر است. اولین اتحادیه‌ی پستی جهانی در سال ۱۸۷۵ تشکیل شد تا امور مربوط به مبادله‌ی پست را بین کشورها تنظیم کند. نیز ← پست هوائی.

در ایران، پست بمعنی جدید آن در قرن ۱۹م تأسیس شد. در سال ۱۲۶۷ هق (۱۸۵۱ ب‌م)، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر، چاپارخانه رسماً در ایران تأسیس، و از ۱۷ جمادی الاولی (۳۵ اسفند ۱۲۲۹ هش) همان سال عملی گردید. امیر کبیر، برای جلوگیری از سوء استفاده‌ی احتمالی متصدیان، شفیع خان نامی را از اول محرم ۱۲۶۸ بعنوان چاپارچی‌باشی مأمور چاپارخانه نمود، و بموجب آگهی مندرج در شماره‌ی مورخ ۴ محرم ۱۲۶۸ روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه "از عالیجاه شفیع خان چاپارچی‌باشی التزام گرفتند که در رساندن نوشتجات عمومی اگر چاپاران ولایات مسامحه نمایند دیوانیان عظام از آنها مؤاخذه کنند، و قرار دادند که عموم ناس از تجار و غیره یک کاغذ سربسته را پنج شاهی رایج و پاکتی را که محتوی پنج کاغذ یا بالاتر باشد یکهزار دینار حق القدم به چاپار بدهند که کاغذ را درست و بی‌عیب برسانند، و چاپار دیگر جواب از چاپارخانه‌ی آن ولایت بخواهند ...".

گرچه باین ترتیب چاپارخانه رسماً در ایران بوجود آمد، تشکیلات رسمی پست ایران را به معنای امروزی باید از سال ۱۲۹۲ هق (۱۲۵۴ هش، مطابق ۱۸۷۵ ب‌م) در نتیجه‌ی یکی از سفرهای ناصرالدین شاه قاجار به اروپا دانست. وی در چهاردهم ربیع الاول ۱۲۹۰ هق (۱۲ مه‌ی ۱۸۷۳) از انزلی (پهلوی فعلی) برای بازدید اروپا بسوی بادکوبه حرکت کرد، و بر اثر مشاهده‌ی انتظامات پستی خارجه، تصمیم گرفت که در قلمرو حکومت خویش تشکیلاتی مشابه آن بوجود آورد. پس از ورود (۲ جمادی الآخر ۱۲۹۰ هق، مطابق ۲۷ ژوئیه‌ی ۱۸۷۳) به اتریش، از فرانسوا ژوزف، امپراطور اتریش، درخواست کرد تا جمعی از متخصصین اتریشی را برای تعلیم و راهنمائی در قسمتهای مختلف و از جمله امور پستی به ایران اعزام نماید. از جمله، گوستاو فون ریدرر (gustāv fon riderer) در نوامبر ۱۸۷۴ برای اداره‌ی پست انتخاب شد و به ایران حرکت کرد. ریدرر در ۴شنبه‌ی ۱۷ محرم (۱۲۹۲ ایت ئیل، برابر ۲۴ فوریه‌ی ۱۸۷۵) به ایران وارد شد، و بلافاصله برای ایجاد پست نوین دست به اقدامات اساسی زد؛ از جمله کلیه‌ی موجودی تمبرهای ایران را از اجاره‌داران پستخانه تحویل گرفت؛ یک کلاس کارآموزی به مدت ۶ هفته در تهران تأسیس کرد؛ لباس متحد الشکل برای چاپارها (نامه‌رسانها) تهیه نمود؛ و تمبرهای جدید بچاپ رسانید. ضمناً نظامنامه‌ی پستی تازه‌ای بفارسی منتشر کرد که در روزنامه‌ی ایران (شماره‌ی ۲۷۳، مورخ سه‌شنبه ۶ ذیحجه‌ی ۱۲۹۲، مطابق ۴ ژانویه‌ی ۱۸۷۶) بچاپ رسید. رفته‌رفته سرویس‌های پستی از مرکز به نقاط مختلف کشور دایر گردید. اولین پست شمیران در تابستان ۱۲۹۲ هق (اوت ۱۸۷۵) دایر شد. این سرویس همه‌روزه صبحگاه بوسیله‌ی یکنفر قاصد سواره انجام میگرفت. مقصد وی دربار سلطنتی در سلطنت‌آباد بود، و بعداً مراسلات شمیران و سایر نقاط واقع در مسیر خود را توزیع نموده نامه‌ها را تحویل میگرفت، و پس از دو ساعت توقف و استراحت در جعفرآباد (محل سکونت تابستانی ریدرر)، از همان مسیری که آمده بود مراجعت میکرد. اجرت پست برای هر نامه بین تهران و شمیران ۵ شاهی بود، و در تابستان سال بعد به ۲ شاهی تقلیل یافت.

اولین پست تهران به تبریز در روز ۱۷ محرم ۱۲۹۳ هق ساعت ۶ بعد از ظهر از تهران حرکت کرد، و مسیر آن تهران، قزوین، زنجان و تبریز تعیین گردید. این پیک، که اولین پست تهران به قزوین و تهران به زنجان نیز محسوب میگردد، روز ۲۱ محرم به تبریز رسید. اولین پست تبریز به تهران در ۱۵ محرم ۱۲۹۳ هق از تبریز حرکت کرد، و در ۱۹ محرم به تهران رسید. اولین پست تهران به رشت در ۱۷ محرم ۱۲۹۳ هق از تهران حرکت کرد، و روز بعد به قزوین وارد شد؛ در ۱۹ محرم از قزوین حرکت کرد، و در ۲۰ محرم به رشت وارد گردید. اولین پست تبریز به جلفا در ۲۱ محرم ۱۲۹۳ هق از تبریز حرکت کرد، و در ۲۲ محرم به جلفا رسید. اولین پست تهران به شیراز در اواسط ذیقعده‌ی ۱۲۹۳ هق (اوایل دسامبر ۱۸۷۶) از تهران بطرف شیراز حرکت کرد. دو یا سه هفته بعد سرویس پستی شیراز به بوشهر نیز دایر گردید.

در باب پستهای خارجه، قبل از آنکه ایران در اول سپتامبر ۱۸۷۷ (۲۲ شعبان ۱۲۹۴ هق، مطابق 10 شهریور ۱۲۵۶ هش) وارد اتحادیه‌ی پستی جهانی شود، مراسلات به مقصد اروپا از طریق جلفا ارسال میگردید، بدین طریق که از ایران با تمبر ایرانی، و از مرز روسیه با تمبر روسی حرکت میکرد. اجرت پستی نامه به خارجه ۵ شاهی بود؛ و کلیه‌ی ادارات پست مقداری تمبر روسی هم داشتند که برای پاکات بمقصد خارجه مصرف میکردند. پس از الحاق ایران به اتحادیه‌ی پستی جهانی این روش منسوخ گردید. نیز ← پست هوائی.

پست (pest)، مجارستان: ← بوداپست.

پستاب[1] (pastāb)، درخشندگی که گاه بگاه در نواحی کوهستانی پس از غروب آفتاب در آسمان دیده میشود، شروع آن از هنگامی است که خورشید ۳ یا ۴ درجه زیر افق باشد.

پستالوزی[2] یا **پستالزی** (هر دو pestālozi)، شهرت فارسی **یوهان هاینریش پستالوتسی** (yohān hāynrīš pestālotsi)، ۱۷۴۶–۱۸۲۷، مصلح سویسی تعلیم و تربیت، که تعلیمات ابتدائی نوین بر نظریات او بنا شده است. در زوریخ متولد شد. نخست الاهیات و سپس حقوق خواند، ولی تحت تأثیر کتابهای امیل و قرارداد اجتماعی روسو قرار گرفت، و به تعلیم و تربیت پرداخت. فعالیت‌های سیاسی نیز داشت، ولی مجبور شد از آنها کناره‌گیری کند. در صدد راهنمائی مردم از راه کشاورزی برآمد، و در ۱۷۶۹ نزدیک شهر زوریخ قطعه زمین بایری را برگزید و آنرا نویهوف (noyhof) [آلمانی، = قلعه‌ی نو] نامید، و در آن بکار پرداخت، ولی چون با کشاورزی آشنا نبود، پس از ۵ سال آنرا رها کرد. سپس مدرسه‌ای برای تربیت اطفال مستمند دایر نمود، و تا ۱۷۹۸ مشغول اداره کردن آن بود. از ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۴ در بورگدورف مدیر و معلم مدرسه بود، و از ۱۸۰۵ تا ۱۸۲۵ مدرسه‌ی نمونه‌ی ایوردون (iverdoN) (ح ۲۹ کیلومتری ل لوزان) را بن طبق نظریات خود اداره کرد. این مدرسه با وجود شهرتی که کسب کرده بود، بعلت اینکه پستالوزی در مدیریت دستی نداشت و پیر هم شده بود، سرانجام در ۱۸۲۵ تعطیل شد، و پستالوزی در "نویهوف" انزوا جست و دو سال بعد درگذشت. در ۱۸۴۶ مردم سویس آرامگاه مجللی برای او در شهر بیر برپا کردند. آثارش عبارتند از خانه‌ی یک گوشه‌نشین (۱۷۸۰)؛ لینهارت و گرترود (۱۷۸۱–۸۷)، که داستانی در باب اصلاح جامعه از طریق تعلیم و تربیت است؛ چگونه گرترود اطفال خود را تعلیم میدهد (۱۸۰۱)؛ کتاب مادر (۱۸۰۳)؛ و غیره.

پستالوزی معتقد است که مشاهده و بکار بردن باید اساس آموزش قرار گیرد، و آموزش باید از روی رشد کودک تنظیم شود؛ معلم باید شخصیت شاگرد را محترم بشمارد، و رابطه‌ی شاگرد و معلم باید بر اساس مهر و محبت استوار باشد. معتقد است که هدف عمده‌ی تعلیمات ابتدائی توسعه دادن نیروی فکری طفل است، نه آموختن علم و هنر به او. نظریات وی در اروپا و امریکا تأثیری بسیار عمیق و اساسی داشته است.

پست‌امپرسیونیسم[3] (post.ampresionism، از فنس)، اصطلاحی که در مورد کار بعضی از نقاشان فرانسوی در اواخر قرن ۱۹م بکار برده میشد. این نقاشان بدلایل متفاوت، از جنبه‌ی عینی و جلوه‌های خلق الساعه‌ی امپرسیونیسم ناراضی بودند، و میخواستند تجاربی را که ازین مکتب بدست آمده بود، برای ایجاد هنری که جنبه‌ی ذهنی و ارادی

(۱)after-glow (۲)Pestalozzi (۳)postimpressionism

آن بیشتر باشد، بکار اندازند. سزان، وان گوگ، گوگن، سورا، سینیاک، و رنوار (در مراحل آخرینش) اغلب پست‌امپرسیونیست خوانده می‌شوند. در ۱۹۰۵ **فوویسم** بدنبال پست‌امپرسیونیسم آمد.

پستانداران [لتـ *Mammalia*]، بالاترین مهره‌داران. حیوانات پستاندار خونگرم هستند. ماده‌ی آنها دارای غده‌هائی است که برای تغذیه‌ی بچه‌ها شیر ترشح میکند. سطح بدن بیشتر پستانداران پوشیده از مو است. قلب آنان چهار خانه دارد، و دیافراگم قسمت داخلی شکم را از سینه جدا می‌سازد. بچه‌های پستانداران عالیتر قبل از تولد بتوسط جفت تغذیه میکنند، و زنده بدنیا میآیند، مگر جانوران راسته‌ی مونوترم (monotrem) (یکر مخرج)، که تخم میگذارند. گوشتخواران، پستانداران دریائی (مثلاً بال)، جوندگان، سمداران، پنجه داران، و آدم‌نمایان از راسته‌های پستانداران اند.

پستانک، درخت؛ ← سنجد.

پستنک (pestanak)، درختچه‌ای از تیره‌ی گل سرخیان از نوع سوربوس (*Sorbus*) که میوه‌های قرمز کوچک دارد. (← تیس؛ نیز ← زغال اخته).

پسته، (*Pistacia vera*)، درختی که اصلش از کشورهای خاور میانه و نواحی مدیترانه و مغز دانه‌هایش سبز است. دانه‌های آن (پسته) بوداده و نمک‌زده یا در شیرینیها خورده میشود. اقسام دیگرش: پسته‌ی چینی (*P. chinensis*) که فقط برای زینت در امریکا کاشته میشود؛ بنه (*P. lentiscus*) که صمغ آن را مصطکی میگویند، و در نواحی گرم ایران زیاد است؛ چاتلانقوش (*P. mutica*) که دارای دانه‌های ریز و شبیه بعدس درشت است و با آن ترشی میسازند. نیز ← بنه.

پست هوائی (poste)، سازمان پستی (← پست، سازمان) برای فرستادن پاکت و بسته و بار بوسیله‌ی هواپیما. اولین پست هوائی در ۱۹۱۱ در امریکا و انگستان حمل گردید، ولی پست هوائی تا پس از جنگ I رواجی نداشت. در ابتدای کار کرایه‌ی حمل با هواپیما بسیار گران بود، ولی بتدریج که سرویس‌های هوائی توسعه یافت ارزان شد، و اکنون میتوان بارهای نسبةً سنگین را هم با هواپیما حمل کرد.

در ایران اولین سرویس هوائی پستی در تاریخ ۱۸ بهمن ماه ۱۳۰۵ هش (۷ فوریه‌ی ۱۹۲۷) از تهران به قزوین حرکت کرد. پس از آنکه فرودگاه رشت آماده گردید، اولین سرویس پستی هوائی به رشت در ۱۱ مهر ماه ۱۳۰۶ هش (۳ اکتبر ۱۹۲۷) ارسال شد. اولین پست هوائی تهران به مشهد در ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۰۸ هش (۹ مه‌ی ۱۹۲۹) و اولین پست هوائی تهران به بوشهر در روز جمعه‌ی ۳۱ فروردین ۱۳۰۷ هش (۲۰ آوریل ۱۹۲۸) حرکت کرد. اولین سرویس مخصوص هوائی بین بوشهر و لندن در شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۰۸ هش (۲۸ آوریل ۱۹۲۹) بکار افتاد.

پسته‌ی زمینی، (*Arachis hypogaea*)، گیاه یکساله از تیره‌ی پروانه‌واران، که دانه‌های دوتائی آن در یک نیام قرار گرفته و خوراکی است. اصلش از امریکای جنوبی است، ولی در نقاط معتدل و مرطوب بعمل میآید. نیامهای آن در زیر خاک درشت شده و دانه‌ها میرسند؛ دانه‌ها را بو داده یا در روغن سرخ کرده میخورند، و نیز از آنها روغن خوراکی میگیرند. خود گیاه برای علوفه بکار میرود. نامهای دیگرش پسته‌ی کوهی، بادام زمینی، و پسته‌ی شامی است.

پسته‌ی شامی: ← پسته‌ی زمینی.

پسته‌ی کوهی: ← پسته‌ی زمینی.

پسدم[1] (pas.dam)، مخلوط سمی گازها، مشتمل بر اکسید کربون، که بسبب انفجار گاز متان در معادن زغال سنگ تشکیل میشود.

پسرخواندگی عیسی[2] یا **تبنی** (tabanni)، بدعتی در دین مسیح در اسپانیا در قرون ۸م و ۹م، دایر بر عقیده‌ی قدیم باینکه عیسی انسانی است که خداوند او را بوسیله‌ی تعمید به فرزندی خوانده است.

پسر علمدار (pesare alamdār)، سرهنگ و رئیس عیاران سمرقند در اواخر عهد سامانیان. هنگامی که امیر منتصر سامانی در سنه‌ی ۳۹۳ هق بحدود بخارا رفت، پسر علمدار با ۳٬۰۰۰ کس از یاران و عیاران خویش باو پیوست، و منتصر با این عده، و تعداد اندکی که از یاران خودش هنوز با وی بود، ایلک خان را یک بار شکست داد (۳۹۴ هق). نام اصلی پسر علمدار را حارث نوشته‌اند.

پس‌سری، استخوان: ← سر.

پس‌قلعه (pas.qal'e)، ده (جمع ۱۹۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، در قسمت علیای تنگ دربند، ۴ کیلومتری ل تجریش. در بالای آن چند آبشار وجود دارد. از گردشگاههای تابستانی پایتخت و محل رفت و آمد کوهنوردانی است که به قله‌ی توچال و اطراف آن میروند. امامزاده‌اش زیارتگاه است.

پسکادورس[3] (peskādores)، چینی **پنگهو**[4] (penghu)، ژاپنی **هوکو شوتو**[5] (hoko šoto) یا **هوکو گونتو**[6] (gunto)، مجموعه‌ی ۶۴ جزیره (۱۳۷ کمه؛ جمع ۶۶٬۸۴۳)، در تنگه‌ی فرمز بین جزیره‌ی فرمز و زمینلاد چین. در قرن ۱۶م پرتغالیها آنرا نامگذاری کردند. در ۱۸۹۵ به ژاپن واگذار شد؛ در ۱۹۴۵ به چین بازگردانیده شد. در اوایل سال ۱۹۶۰ در دست چین ملی بود.

پسکرانه[7] (pas.karāne)، زمین واقع در پس یک دریابندر، که مخزن مال التجاره‌ی صادر از آن بندر و مرکز توزیع واردات بدان است.

پسکوف[8] (pskof)، شهر (جمع ۵۹٬۸۹۸)، غ قسمت اروپائی جمشسر، نزدیک انتهای جنوبی دریاچه‌ی پسکوف (اغلب قسمت جنوبی دریاچه‌ی پیپوس شمرده میشود). فراورنده‌ی ماشین‌آلات و پارچه‌های کتانی است. یکی از قدیمترین شهرهای روسیه است (از قرن ۱۰م شناخته شده)؛ در قرن ۱۴م کشورشهری دارای حکومت دموکراسی و از مراکز پررونق بازرگانی گردید. در ۱۵۱۰ ضمیمه‌ی مسکو شد. استعفای (۱۹۱۷) نیکولای II در آنجا واقع شد. در جمع II آسیب دید. بناهای قدیمی و کرملین معروف (قرون ۱۲م–۱۶م) دارد.

پسکوه (pas.kuh)، دهستان (جمع ح ۱۶٬۰۰۰)، بخش سیب و سوران، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، واقع در بین ارتفاعات بیرگ و پسکوه؛ دارای ۹ (؟) آبادی. مرکزش، **پسکوه** (جمع ۶۱۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری ل‌غ سوران است.

پسکوه (pas.kuh)، دهستان (جمع ح ۱۴٬۱۵۰؟)، بخش قائنات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۷ (؟) آبادی. معدن سنگ مرمر دارد.

پسمکوئودی[9]، **خلیج** (pasəməkuodi)، شاخابه‌ی ج‌غ خلیج فاندی، ج‌غ ایالت برونسویک جدید، کانادا، بین آن ایالت و ایالت مین (کشمة).

پسوخه[10] (psuxe) [یند، = نفس، روح]، فنس پسینه (psiše)، در اساطیر یونان، دوشیزه‌ای چنان زیبا که آفرودیته باو رشک برد، و کوپیدو را مأمور کرد که عشق پست‌ترین مردان را در دل وی جای دهد. کوپیدو خود عاشق پسوخه شد، و او را در کاخی جای داد، و فقط در تاریکی ازو دیدار میکرد، و وی را از اینکه در صدد دیدن او برآید نهی کرد. پسوخه در اثر حسادت خواهرهایش به کوپیدو نظر افکند و فریفته‌ی جمال او شد، ولی کوپیدو از نافرمانی وی خشمگین شد، و او را رها نمود. پسوخه بدنبال محبوب براه افتاد، و پس از مدتها سرگردانی و انجام دادن اعمال شاقه‌ای که آفرودیته به وی تحمیل کرد، به معشوق پیوست، و عمر جاودانی یافت. این داستان تمثیلی از نفس انسانی است، که چون با تحمل رنج و اندوه پاک شود قرین عین سعادت میگردد.



پسوخه

پسودی (pasudi)، در شاهنامه، ← نسودی.

پسیتاکوز[11] (psitākoz؛ فنس) یا **تب طوطی**[12]، بیماری واگیردار بعضی از طیور (مخصوصاً نوع طوطی)، که احتمالاً ناشی از ویروس است. قابل سرایت بانسان میباشد.

پسیخان (pasixān)، ده (جمع ۸۹۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۷ کیلومتری غ رشت.

پسیشه: ← پسوخه.

پسیکاستنی[13] (psikāsteni؛ فنس)، نوعی از اختلال اعصاب که نشانه‌اش نگرانی شدید و پافشاری در رأی است (← ژانه، پیر).

پسیکانالیز[14] (psikānāliz؛ از فنس)، نامی که ز. فروید به یکی از روشهای تشخیص و معالجه‌ی امراض روحی داده است. فروید متوجه شد که ذهن لاعن‌شعور همواره فعال و در کار است، و در افعال و افکار آدمی تأثیر و نفوذ دارد. این ذهن لاعن‌شعور مشحون از موادی است که تکبیت شده، و در برابر بخاطر آمدن مقاومت میکنند. بنا بر این،

(۱)after-damp (۲)adoptionism (۳)Pescadores (۴)Penghu (۵)Hoko Shoto (۶)Hoko Gunto (۷)hinterland (۸)Pskov (۹)Passamaquoddy (۱۰)Psyche (۱۱)psittacosis (۱۲)parrot fever (۱۳)psychastenia (۱۴)psychoanalysis

فروید، از طریق پسیکانالیز، سعی کرد که صحنه‌های فراموش‌شده‌ی زندگانی، از روی شعور، بخاطر بیمار آیند، و در این راه از تداعی آزاد (← تداعی معانی) و تعبیر رؤیا استفاده کرد. انتقال عواطف نیز در این باره بی‌تأثیر نیست. فروید و پیروانش نظریه‌های بسیاری عرضه داشته‌اند، و در این میان دو غریزه مورد تأکید و اهمیت بسیار قرار گرفته که عبارتند از غریزه‌ی مخرب (یا مهاجم یا متخاصم) مرگ و غریزه‌ی مولد جنسی. حالت مطلوب آنست که جلوه‌های این غرائز در حال تعادل باشند. ممانعت از فعالیت نیروهای غریزی از جمله‌ی عوامل امراض روحی محسوب میگردد. فروید را عقیده بر این بود که، در مردمی که از لحاظ عاطفی بالغ و کامل هستند، قسمت اعظم نیروی جنسی ممکن است، در عوض هدفهای جنسی، بسوی هدفهای عالیتری که از لحاظ اجتماعی مفید و مناسب است متوجه گردد. پسیکانالیست‌ها معتقدند که خویشتن آدمی، علاوه بر تعالی و تکبیت، وسایل دیگری نیز برای دفاع در برابر تقاضاهای اید در اختیار دارد (← دفاع، سازوکار). از سال ۱۹۰۶ به بعد، فروید اصحاب و اعوانی یافت که در آن میان ک. گ. یونگ و آ. آدلر معروف هستند. این دو نفر بعداً از سلک پیروان فروید خارج شدند. در سالهای ۱۹۲۰–۱۹۳۰ پسیکاتالیز فرویدی مورد حمله و انتقاد ا. رانک و دیگران، و در سالهای ۱۹۳۰–۱۹۴۰ مورد انتقاد ک. هورنای، اریش فروم (eriš from)، و ه. س. سالیون قرار گرفت. گروه اخیر عوامل فرهنگی و اجتماعی را در بروز بیماری اختلال مشاعر اهمیت میدهند، و در معالجه‌ی امراض روحی ارتباط شخصی بین مریض و طبیب را مهم میشمارند.

پسیکوز یا اختلال مشاعر: ← اختلال مشاعر.

پسیکوسوماتیک: ← روانپزشکی.

پسیل (psil؛ فنس)، نام حشرات کوچکی از راسته‌ی هوموپترا (*Homoptera*) و تیره‌ی پسولیدای (*Psyllidae*). چند گونه از این حشرات کوچک جزو آفات مهم درختان محسوب میشوند، که مهمترین آنها پسیل درخت گلابی، پسیل درخت پسته، و پسیل درخت زبان گنجشک است. پسیلها مانند شته‌ها با خرطوم خود از شیره‌ی گیاهان تغذیه میکنند، و بیشتر آنها مایعی چسبناک و غلیظ از خود ترشح میکنند. روی درختان پسته و گلابی این ترشحات باندازه‌ای فراوان است که خاک زیر درختان آلوده سیاه‌رنگ میشود.

پسیک[1] (paseyik)، شهر (جم ۵۷٬۷۰۲)، ل‌ش ایالت نیو جرزی، کشمت، بر رود پسیک؛ تأسیس ۱۶۷۸.

پشاپویه: ← فشافویه.

پشاور، پاکستان، ← پیشاور.

پشت‌آب (poštāb)، دهستان، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۱۱۲ (؟) آبادی. از ل به افغانستان محدود است. از آب هیرمند مشروب میشود. محصولش گندم، جو، و پنبه است. مرکزش ده بنجار میباشد. در ده قاسم‌آباد از این دهستان مناره‌ی معروف به میل قاسم‌آباد (← میل) قرار دارد. در ش ده ادیره (adire) خرابه‌هائی بنام تپه‌بارانی، و در غ آن آثار مخروبه‌ای بنام تپه‌جمشید موجود است. ویرانه‌های شهر قدیم زرنج نزدیک دهکده‌ی زاهدان ("زاهدان خرابه") قرار دارد.

پشت‌آب و شیب‌آب (poštābo šibāb)، بخش، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، مرکب از دو دهستان پشت‌آب و شیب‌آب؛ مرکزش سکوهه. بخش در آبان ماه ۱۳۲۶ هش تشکیل گردید.

پشت‌آربابا (poštārbābā)، دهستان (جم ح ۴٬۰۰۰؟)، شهرستان بانه، استان کردستان؛ کنار مرز عراق. دارای ۴۶ (؟) آبادی. چون تقریباً پشت کوه آربابا (بارتفاع ۲٬۱۵۷ متر) واقعست باین نام خوانده شده. پست‌ترین نقطه‌ی آن آبادی دونیز (duniz) (جم ۳۴ سنه ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۲۲۰ متر) است که در ۲۸ کیلومتری جغ بانه و ۳ کیلومتری مرز ایران و عراق واقعست. رودهای سلیمان بیگ و بوین (buyen) که در دهستان پهلوی‌دژ سرچشمه میگیرند در این دهستان بهم ملحق شده رود نیروان (nirvān) را تشکیل میدهند که در حدود آبادی دونیز از دهستان خارج میشود، و در ل دهستان رود بانه بآن ملحق میگردد. کوهستان‌هایش مستور از درختهای جنگلی است.

پشت‌بسطام (pošt.bastām)، دهستان (جم ح ۲۲٬۰۰۰؟)، ل‌ش شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی شاهرود به گرگان تقریباً از وسط آن میگذرد. از دهات معروفش بسطام است. مرکزش، قلعه‌نو مشهور به قلعه‌نو خرقان (جم ۲٬۲۶۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۳ کیلومتری ل‌ش شاهرود واقعست.

پشت بغل، قسمتی از سطح خارجی نمای عمارت که در فاصله‌ی بین دهانه‌ی منحنی طاق و خط افقی بالای آن واقع است. در ابنیه‌ی قدیم غالباً مزین به کاشیکاری بوده. هر پشت بغل مشتمل بر دو لچکی است.

پشت‌بند، نام تکیه‌گاههائی که، برای استحکام قسمتی از بنا و جلوگیری از کج شدن و ریختن آن، بصورت پایه یا لنگه‌طاق سازند. بنام هو (hu) [در کاشان هووقه (havuqe)] نیز خوانده میشود.

پشت‌رود (pošt.rud)، دهستان (جم ح ۳٬۳۰۰؟)، بخش فهرج، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. محصولش حنا است.

پشتسنترژبت[2] (peštsenterjebet)، شهر صنعتی (جم ۷۶٬۸۷۶)، ل قسمت مرکزی مجارستان، نزدیک بوداپست. پالایشگاه نفت و کارخانه‌های آهن و فولادسازی دارد.

پشتکوه (poštekuh)، بخش، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس).

پشتکوه، دهستان (جم ح ۱۶٬۵۸۰؟)، بخش اردل، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۶۰ (؟) آبادی. کوهستانی است. رود کوهرنگ در نزدیکی ده شاه عبدالعظیم وارد دهستان میشود، و در جنوب تنگ درکش ورکش به رود بهشت‌آباد ملحق میشود. قسمت جنوبی دهستان مستور از جنگل است. مرکز دهستان و بخش ده اردل است.

پشتکوه، دهستان (جم ح ۱۵٬۵۰۰؟)، ج بخش دو دانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، دارای ۱۲ (؟) آبادی. رود تجن از چشمه‌سارهای آن سرچشمه میگیرد.

پشتکوه، دهستان (جم ح ۱۶٬۳۰۰؟)، جغ شهرستان گلپایگان، دارای ۹ (؟) آبادی.

پشتکوه (poštekuh)، دهستان، ← نور، بخش شهرستان یزد.

پشتکوه، شهرستان، ← ایلام.

پشتکوه، ناحیه‌ای کوهستانی در قسمت غربی ایران، کمابیش مطابق شهرستان ایلام حالیه، کنار مرز عراق. ناحیه‌ی پشتکوه قسمت غربی لرستان است، و بواسطه‌ی کبیرکوه از قسمت دیگر (پیشکوه) جدا میشود، و چون در "آن طرف کوه" (یعنی در غ کبیرکوه) واقعست باین نام خوانده شده است. سکنه‌ی آن از طوایف کرد (بیشتر در قسمت شمالی) و لر (بیشتر در قسمت جنوبی) هستند. برای تفصیل بیشتر ← لرستان. رشته‌کوههای غربی ایران را که در امتداد لغ به جش در کنار مرز عراق ممتد است نیز پشتکوه خوانند. این کوهها سرچشمه‌ی رود کرخه است.

پشتکوه باشت و بابوئی (poštekuhe bāšto bābu'i)، دهستان (جم ح ۹٬۰۰۰؟)، بخش گچ‌ساران، شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. ساکنینش اغلب از طایفه‌ی باشت و بابوئی هستند.

پشتکوه سورتیجی (poštekuhe surtiji)، دهستان (جم ۸٬۵۰۰؟)، ش بخش چهاردانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۴ (؟) آبادی. از ش به سلسله‌ی اصلی البرز محدود است. کوهستانی است. سرچشمه‌ی رود گرمابرود ازین دهستان است.

پشت گدار (pošte godār)، دهستان، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران). از دهاتش کهک و خورهه است.

پشت مسار (pošte masār)، ده (جم ۱٬۰۶۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ۶ کیلومتری لغ صومعه‌سرا.

پشتو (pošto یا paštu) یا **پختو** (poxtu یا paxtu؛ تلفظ "خ" نزدیک به شین است)، یکی از زبانهای ایرانی شرقی که بیشتر در غ و ج افغانستان و لغ پاکستان رواج دارد، و دارای اشعار و تصانیف و ادبیات است، و از چندی پیش باهتمام دولت افغانستان رواج و توسعه‌ی بیشتری یافته و زبان رسمی افغانستان قرار داده شده است (زبان افغانی). خوشحال خان مشهورترین شاعر این زبان بشمار میرود. نیز ← زبان، جدول.

پشتوانه‌ی اسکناس (poštvāneye)، مقدار طلا و نقره یا ارز خارجی که بانک ناشر اسکناس باید در موقع صدور اسکناس بصورت اندوخته یا ذخیره داشته باشد. نسبت بین پشتوانه و اسکناسی که منتشر میشود اغلب بوسیله‌ی قانون معین میگردد، و گاهی نیز هیئت مدیره‌ی بانک ناشر اسکناس این حق را داراست. امروز در اغلب کشورها تبدیل اسکناس به طلا یا نقره میسر نیست، و فقط در موقع معامله با خارجه ممکن است بانکها مجبور باشند از فلزات قیمتی برای تأدیه‌ی دین استفاده کنند.

پشتونستان (poštunestān, paš–) یا **پختونستان**، ناحیه‌ای کنار مرز پاکستان و افغانستان، در ایالت مرز شمال غرب. این ناحیه مسکن قبیله‌ی افریدی (afridi) از قبایل بزرگ و نیرومند پتهان است، و در دوره‌ی حکومت بریتانیا در هند تا حدی

(۱) Passaic (۲) Pestszenterzsebet

خودمختاری داشت. در ۱۹۴۹، در تقسیم شبه جزیره‌ی هندوستان به هند و پاکستان، بین پاکستان و افغانستان بر سر حق حاکمیت پشتونستان اختلاف سخت پدید آمد، که منجر به قطع رابطه‌ی افغانستان (طرفدار تشکیل یک مملکت پشتو) و پاکستان گردید. در ۱۹۵۷ دگر بار رابطه‌ی دو کشور تجدید شد.

پشتیر (poštir)، ده (جم ۱٬۶۲۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ۱ کیلومتری جغ صومعه‌سرا.

پشتیگبان (poštigbān)، نگهبانان شاهی در عهد ساسانیان. رئیس آنان را پشتیگبان‌سالار میگفتند.

پشک (pešk)، در اصطلاح کشاورزی، قرعه‌ای که در اول فصل زراعت برای تعیین زمینی که هر زارع باید بکارد میکشند.

پشم[1] (pašm)، پوشش نرم و مجعد گوسفند اهلی و بعضی حیوانات دیگر. بالاخص، پشم گوسفند بعد از پنبه مهمترین مواد اولیه‌ی پارچه است. هر یک از الیاف پشم گوسفند دارای سه طبقه‌ی مختلف است: جلد روئی، لایه‌ی درونی، و مغز. وقتی که این الیاف خیس بشوند، لایه‌ی درونی و مغز منقبض میشوند، و در نتیجه، الیاف "جمع" میشوند، و بهمین جهت اگر به طریقه‌های مخصوص آموده نشوند، پارچه‌ای که از آنها فراهم گردد در اثر آب "چوروک" میشود. بسبب کشسانی ناشی از ساختمان مولکولی پشم، پارچه‌های پشمی در مقابل تا برداشتن مقاومت دارند. پشم خوب باندازه‌ی ثلث طول خود کِش میآید. الیاف پشم عایق حرارت اند، و چینهای آنها هوا را در خود حبس میکنند، و علت گرم بودن منسوجات پشمی همین است. پشم بسیار جاذب الرطوبه است، و رطوبت را بکندی از دست میدهد. مقاومتش در مقابل کشش یک چهارم بیش از پنبه است. قابل نمد کردن میباشد. از نظر شیمیائی پروتئینی دارای ساختمان مختلط است، و بهمین جهت در سود سوزآور داغ حل میشود.

هیچیک از حیوانات وحشی شناخته شده پشم ندارند. اجداد فرضی گوسفند اهلی دارای موهای بلند و زیرپوشی نرم بوده‌اند، و در نتیجه‌ی اهلی شدن، موها بتدریج ریخته و زیرپوش تبدیل به پشم شده است، و در این تحول پرورش و تغذیه و اقلیم مؤثر بوده است. پشم احتمالا اولین الیافی بوده که بشر بوسیله‌ی بافتن آنرا به پارچه تبدیل کرده است. در قبرها و ویرانه‌های مصر و نینوا و بابل قطعات منسوجات پشمی بدست آمده است.

پشم را بر حسب ظرافت، طول، و تجعد الیاف، و سن حیوان طبقه‌بندی میکنند. برای آمودن پشم، ابتدا پشم حیوان را بوسیله‌ی قیچیهای مخصوص یا ماشینهای پشمچینی میچینند. بعد از خاکگیری و تمیز کردن و برطرف کردن لانولین میتوان آنرا سفید یا رنگ کرد (بصورت پشم یا نخ یا پارچه)، و نیز میتوان آنرا روغن زد تا نسبت به عملیاتی که برای آمودن آن بکار میرود مقاوم شود. معمولا انواع پشم را مخلوط میکنند.

منسوجات پشمی از نخهائی دارای الیاف کوتاه و شانه‌زده بافته میشوند، که بصورت رشته‌های نرمی مناسب با قصاری و خوابدارکردن درآورده شده‌اند. منسوجات پشمی معروف به وورستد[2] (wursted) (بنام شهری باین نام در انگلستان)، مانند گاباردین و سرژ، بافتی سخت و هموار دارند، و سابقاً از الیاف بلند تهیه میشدند. در اصطلاح صنعتی الیاف حاصل از شتر و مرغوز و ویکونیا را پشم میشمارند.

پشم زرین[3] (paśme zarrin)، در اساطیر یونانی، پشم سحرآسای قوچی که فریکسوس به آیتس، پادشاه کولخیس، داد. یاسون و آرگونوتها بدنبال آن به کولخیس رفتند، و پس از انجام اعمالی که آیتس معین کرده بود آنرا بچنگ آوردند.

پشمیسل (pšemisəl)، ← پرمیسل.

پشمیش[4] (pšemiš)، روسی پرمیشل (peremišl)، شهر (جم ۴۷٬۹۵۸)، چش لهستان، بر رود سان نزدیک مرز اوکرائین. شهری مستحکم و دارای اهمیت سوق الجیشی است. در قرون ۱۱م–۱۳م مقر امرای اوکرائین بود. در جج I از مواضع مستحکم اتریشیها بود؛ در ۱۹۱۴–۱۵ تحت محاصره‌ی روسها قرار داشت؛ در اولین محاصره (۲۴ سپتامبر ۱۹۱۴–۱۱ اکتبر ۱۹۱۴)، روسها کاری از پیش نبردند؛ در دومین محاصره (۶ نوامبر ۱۹۱۴–۲۲ مارس ۱۹۱۵) آنرا گرفتند، ولی کمی بعد (در ماه ژوئن) ناچار به تخلیه‌ی آن شدند؛ یگانه دژ زمینی بود که در مقابل محاصره‌ی ممتد مقاومت کرد.

پشن (paśan)، اشخاص داستانی: ← پشنگ.

پشن، در داستانهای ملی، نام موضعی که در آنجا میان ییران ویسه و طوس نوذر جنگ افتاد، و تورانیان پیروز شدند. بیشتر پسران گودرز در این جنگ کشته شدند. این جنگ را جنگ پشن گویند. نیز ← لادن.

پشنگ (paśang) یا **پشن**، در افسانه‌های ملی. **۱–** پدر منوچهر. **۲–** شاه توران، فرزند زادشم و نواده‌ی فریدون و پدر افراسیاب.

پشنگ ابن سلغر شاه: ← پشنگ لر.

پشنگ لر (paśange lor) [پشنگ ابن سلغر شاه]، فرمانروای لر بزرگ و سیزدهمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی از جانب امیر مبارزالدین محمد، بعد از اتابک نورالورد، بامارت نشست (۷۵۶ هق)، و تا سنه‌ی ۷۹۲ سلطنت کرد. در زمان وی، شاه منصور آل مظفر، که حکومت شوشتر داشت، با او بمنازعه برخاست، و شاه شجاع به کومک و یاری اتابک پشنگ شتافت.

پشوتن (paśutan)، در روایات زردشتی، پسر گشتاسب، که زردشت از اهورمزدا خواست که او را فناناپذیر کند. از یاران جاودانی سوشیانت است، و با دیگر یاوران جاودانی وی در روز واپسین برخاسته سوشیانت را در کار نوساختن جهان یاری خواهند کرد.

پشه (paše)، حشره‌ی کوچکی از تیره‌ی مگسها که تقریباً در تمام سطح زمین پراکنده است. ماده‌ی آن پوست را سوراخ کرده آب دهان را در آن تزریق میکند، و خون انسان و حیوانات را میمکد. عموماً در آب راکد تخم میگذارد. بعضی از پشه‌ها تب زرد، مالاریا، و بیماریهای دیگر را بوسیله‌ی گزش از یکی بدیگری منتقل میسازند. پشه از مهلکترین دشمنان انسان و حیوانات اهلی است. انقراض بعضی از تمدنهای قدیم اطراف مدیترانه بسبب پشه‌های ناشر بیماری بوده است. اقسام شناخته‌شده‌ی پشه قریب ۲٬۰۰۰ است، که دانشمندان آنها را به طبقاتی تقسیم کرده‌اند. از آن جمله است پشه‌ی آنوفل (ānofel)، مشتمل بر ۲۰۰ قسم، که قریب ۴۰ قسم آن ناشر مالاریا است، و پشه‌ی آئدس (āedes) که ناقل تب زرد میباشد.

پشیبیشفسکی[5]**، ستانیسلاوس** (stānislăs pšibi-šefski)، ۱۸۶۸–۱۹۲۷، نویسنده‌ی لهستانی. آثارش به زبانهای لهستانی و آلمانی است. از نظر فلسفی، پیرو الهام و اشراق است، و کشف و شهود را میستاید، و استدلال را طرد میکند. از آثارش درام در راه خوشبختی (۱۹۱۲) و داستان و رمان هومو ساپینس [= انسان دانا] (۱۸۹۸) است.

پشیز (paśiz)، خردترین سکه در عهد ساسانی.

پطر (petr)، اسم: ← پتروس، اسم.

پطر I (روسیه)، ← پطر کبیر.

پطر[6] **II** (روسیه) (petre)، ۱۷۱۵–۳۰، امپراطور و تزار (۱۷۲۷–۳۰) روسیه؛ نوه‌ی پطر I و جانشین کاترین I. در نتیجه‌ی تحریکات درباریان، که وی آلتی در دست آنان بود، آ. د. منشیکوف برکنار شد، و اشراف ارتجاعی قدرت خود را بازیافتند. در روز عروسی بمرض آبله درگذشت، و آنا ایوانوونا جانشینش شد.

پطر[6] **III** (روسیه)، ۱۷۲۸–۶۲، امپراطور و تزار (۱۷۶۲) روسیه. پدرش کارل فریدریش، دوک مخلوع هولشتاین‌گوتورپ، و مادرش آنا پتروونا، دختر پطر کبیر، بود. پس از وفات ملکه‌ی الیزابت پتروونا بتخت نشست، و اولین اقدامش خارج کردن روسیه از جنگ هفتساله و عقد اتحاد با فردریک II پروس بود. بدین طریق، پروس را از شکست قطعی رهانید، و فتوحات روسیه را از دست داد. پطر در ۱۷۴۴ با سوفیا، از شعبه‌ای از خاندان آنهالت، که بعداً بنام کاترین II امپراطور روسیه شد، ازدواج کرده بود. وی مردی عیاش و فاقد توازن عقلی و از جهت قوای دماغی عقب‌افتاده بود، و توجهی به زوجه‌ی خود نداشت، و سوفیا هم عشاق فراوان یافت. در تابستان ۱۷۶۲، توطئه‌ای برهبری گریگوری آرلوف (از معشوقهای کاترین) و برادرش آلکسی برپا شد، و پطر ناچار استعفا داد، و کاترین به فرمانروائی نشست. پطر چند روز بعد بصورت مرموزی درگذشت. ادعای وی بر شلسویگ‌هولشتاین به پسرش پاول منتقل گردید، که کاترین بنام او آنرا در مقابل اولدنبورگ به دانمارک داد (۱۷۷۳).

پطر[6] **I** (صربستان) (petre) یا **پطر کاراژرژویچ** (petr kārāĵorĵevic)، ۱۸۴۴–۱۹۲۱، شاه (۱۹۰۳–۲۱) صربستان؛ پسر آلکساندر کاراژرژویچ. جوانی خود را در تبعید بسر برد. پس از اینکه آلکساندر اوبرنوویچ بقتل رسید، ارتش او را شاه اعلام کرد (۱۹۰۳). پادشاهی لایق بود؛ ن. پاشیچ شخصیت متنفذ دوره‌ی سلطنت او بود. در اوایل سال ۱۹۱۴ بعلت بیماری از فعالیت در امور ملک کناره‌گیری کرد، و پسرش آلکساندر (بعداً آلکساندر I یوگوسلاوی) نایب‌السلطنه‌ی وی گردید. در ۱۹۱۸ پطر به سلطنت مملکت صربها و کروآتها و سلوونیائیها (که بعداً مملکت یوگوسلاوی خوانده شد) انتخاب گردید (پطر I در سلسله‌ی سلاطین یوگوسلاوی هموست)، و تا ۱۹۲۱ سلطنت کرد، و

(۱) wool (۲) worsted (۳) Golden Fleece (۴) Przemyśl (۵) Przybyszewski (۶) Peter

آلکساندر کماکان نایب‌السلطنه‌ی او بود.
پطر II (صربستان): ← پطر II، (یوگوسلاوی).
پطر I (یوگوسلاوی): ← پطر I (صربستان).
پطر[1] II (یوگوسلاوی) (petre) یا **پطر کاراژرژویچ** (petr kārājorjevic)، ۱۹۲۳–، شاه (۱۹۳۴–۴۵) یوگوسلاوی؛ پسر و جانشین آلکساندر I (شاه یوگوسلاوی). پس از هجوم آلمانها به یوگوسلاوی به انگلستان رفت (۱۹۴۱)؛ در آنجا ریاست دولت یوگوسلاوی را در دست گرفت. در ۱۹۴۵ که مجلس مؤسسان یوگوسلاوی حکومت جمهوری اعلام کرد خلع گردید. پطر II در سلسله‌ی سلاطین صربستان هموست.
پطرزبورغ یا **پطرزبورگ**: ← لنینگراد.
پطرس، اسم: ← پتروس، اسم.
پطرس (petros) یا **پطرس حواری** یا **پطرس (حواری)**، انگلسنت پیتر[2] (sent pitər)، فرانسن پیر[3] (saN pier) [← پتروس، اسم؛ نیز ← سنت، لفظ]، ف ۶۷؟ ب‌م، از شاگردان و حواریون عیسی مسیح. از مردم بیت صیدا و نامش شمعون بود، و بعداً عیسی او را سِفاس [آرامی، = سنگ] لقب داد، و پتروس ترجمه‌ی یونانی آن است. هنگامی که عیسی پطرس را به پیروی دعوت کرد او و برادرش آندرئاس پیشه‌ی ماهیگیری داشتند. پطرس بخدمت عیسی درآمد و از حواریون مقرب گردید. هنگامی که دشمنان عیسی، بواسطه‌ی خیانت یهودای اسخریوطی، بدستگیری او آمدند، پطرس برای دفاع شمشیر کشید، ولی همان شب منکر شناسائی عیسی و پیروی از وی گردید. پس از قیام عیسی، پطرس محبت خود را باو اقرار کرد، و مسیح وی را مأمور "شبانی گوسفندان" خود، یعنی هدایت مسیحیان فرمود. در قسمت اول اعمال رسولان، پطرس در نقش رهبری دیده میشود. بر طبق منابع قرن ۲م، از انطاکیه به رم رفت، و اداره‌ی کلیسای محلی را بدست گرفت. گویند در زمان نرون بشهادت رسید، و بنقل روایات، در روز شهادت بولس، سر بپایین مصلوب شد. از ایام قدیم تپه‌ی واتیکان را مقتل او دانسته‌اند، و کلیسای پطرس که بر آن بنا شده یکی از زیارتگاههای بزرگ کاتولیکها است.

بر طبق روایات قدیم، پطرس در نگارش انجیل مرقس مددکار بوده است. بعلاوه، دو نامه در عهد هست که به پطرس منسوب است، ولی بسیاری از منتقدین این انتساب را صحیح نمیدانند. کاتولیک‌های رومی معتقدند که چون اسقف رم (یعنی پاپ) جانشین پطرس است، پاپ عالیترین مقام دینی است، و این نظریه به نظریه‌ی تفوق پطرسی معروف است. مسیحیان پطرس را دربان "آسمان" (یعنی بهشت) میشمارند. ذکران او و بولس روز ۲۹م ماه ژوئن است.
پطرس، رسائل یا نامه‌های پطرس، نام دو رساله در کتاب عهد جدید، که به رساله‌ی اول پطرس و رساله‌ی دوم پطرس معروفست، و آنها را به پطرس حواری نسبت داده‌اند. هر دو خطاب به کلیساهای آسیای صغیر است. رساله‌ی اول از قدیم قانونی شناخته شده، و در آن از وظایف مسیحیان بحث میشود، و کسانی را که شکنجه و آزار میبینند تشویق میکند. رساله‌ی دوم یکی از آخرین اجزای عهد است که قانونی شناخته شده، و در آن مسیحیان را از بدعت گذاردن در دین بر حذر میدارد، و با وعده‌ی ظهور مجدد عیسی ختم میشود.
پطر[4] کبیر (petre) یا **پطر I**، ۱۶۷۲–۱۷۲۵، امپراطور (۱۷۲۱–۲۵) و تزار (۱۶۸۲–۱۷۲۵) روسیه، مؤسس روسیه‌ی جدید؛ جوانترین فرزند آلکسی میخایلوویچ از زوجه‌ی دومش (آلکسی از زوجه‌ی اول خود سه فرزند داشت: فیودور III، سوفیا آلکسیونا، و ایوان). پس از مرگ (۱۶۸۲) فیودور، بین دو زوجه‌ی آلکسی کشمکش درگرفت، و در اغتشاشات خونینی که روی داد یکی از طرفداران بزرگ پطر در جلوی چشم وی که بیش از ده سال نداشت بدست مخالفین قطعه‌قطعه شد (گویند این واقعه جراحت روحی دائمی در پطر ایجاد کرد، و حملات تشنج‌آمیزی را که بدان مبتلی بود ناشی از همین دانسته‌اند). سرانجام قرار شد که ایوان (بنام **ایوان آلکسیویچ**) و پطر مشترکاً تزار باشند، و **سوفیا آلکسیونا** نایب السلطنه‌ی آنها باشد. اما عملا پطر در محلی نزدیک مسکو در "تبعید" بسر میبرد، و در آنجا با اروپائیان محشور شد، و بسبب شوقی که از همان آغاز به امور نظامی داشت، غالباً از خردسالان همسن خود دسته‌های کوچک سپاهی تشکیل میداد، و با آنها جنگهای تفننی میکرد، و گاهی هم کار جدی میشد، و از همین مرحله لیاقت پطر در رهبری آشکار گردید. مربیان هلندی و سویسی وی توجه او را به ساختن نیروی دریائی و تجدید سازمان ارتش جلب کردند. در ۱۶۸۹ اطلاع یافت که سوفیا قصد جانش را دارد. پس، بکومک عده‌ای از سپاهیان طرفدار خود، نیابت سلطنت را برانداخت، و حکومت را بدست گرفت، و دست ایوان V را از حکومت کوتاه کرد.

پس از مرگ (۱۶۹۶) ایوان، پطر یگانه تزار شد، ولی تجربیات خود را در کشتیسازی ادامه داد. خوب واقف بود که تبدیل روسیه به یک قدرت تجارتی و دریائی مستلزم دست یافتن به راههای دریائی است، و توجه خود را به سواحل دریای بالتیک و دریای سیاه معطوف کرد، که در آن زمان اولی تحت استیلای سوئد و دومی تحت استیلای دولت عثمانی بود. دست یافتن به این نواحی هدف اساسی سیاست خارجی پطر گردید. لشکرکشی (۱۶۹۵) اولش برای تصرف آزوف با شکستی سخت مواجه شد؛ در دومین لشکرکشی (۱۶۹۶) توفیق یافت. سپس به اروپای غربی (بیشتر بطور ناشناس) سفر کرد (۱۶۹۷–۹۸). مساعی وی برای یافتن متحدینی بر ضد دولت عثمانی بی‌نتیجه ماند، ولی در این مسافرتها با حِرَف و صنایع اروپا آشنائی یافت، و چندی نیز در هلند در یک کارخانه‌ی کشتیسازی کار کرد. بسبب شورشی که سوفیا برپا کرده بود به روسیه خوانده شد، و از دشمنان خود با منتهای شدت و بیرحمی انتقام کشید، و برنامه‌ی اصلاحات و غربیسازی روسیه را آغاز کرد، و حتی شخصاً ریش اشراف بزرگ را قطع نمود. پس از منعقد کردن (۱۶۹۹) پیمانی با دولت عثمانی، متحداً با دانمارک و لهستان **جنگ شمالی** (۱۷۰۰–۲۱) را بر ضد **کارل XII** سوئد آغاز کرد، و اگرچه در آغاز دوچار شکستی مهلک گردید، کارل را در پولتاوا مغلوب نمود (۱۷۰۹)، و تا ۱۷۱۰ کارلیا و اینگرمانلند و لیوونیا را تحت استیلای خود درآورد. بموجب پیمان نوستاد (۱۷۲۱) بیشتر فتوحاتش در تصرف وی ماند. از جنگهای خود در جنوب نتایج دائمی تحصیل نکرد؛ آزوف در ۱۷۱۱ به عثمانی بازگشت، و دربند و باکو و سواحل جنوبی دریای خزر را که در جنگهای ۱۷۲۱–۲۴ از ایران گرفته بود از دست داد.

پطر با استفاده از جنگهای خارجی خود، اصلاحات داخلی را تسریع کرد. در اراضیی که در سواحل بالتیک فتح کرده بود پطرزبورگ (← لنینگراد) را بنا نهاد، و پایتخت را از مسکو بدانجا منتقل کرد. مالیات عمومی را برقرار کرد؛ پول را متحد الشکل ساخت؛ زنان را از نقش بندگی رهانید؛ امر به ساختن خانه‌های سنگی کرد، و آتشنشانی را تأسیس نمود؛ آیین درباری بیزانسی را لغو کرد؛ الفبا را ساده کرد؛ تقویم را اصلاح نمود؛ نخستین بیمارستانهای جدید و مدارس طب دایر نمود؛ صنایع خصوصی و بسط داد و ستد را تشویق کرد؛ لباس اروپائی را بجای جامه‌ی روسی مقرر فرمود. علاوه بر پرداختن به جزئیات، املاک دیرها را تحت حکومت دولت قرار داد، و بطرکنشینی مسکو را ملغی نمود، و حاکمیت عالی امور دینی روسیه را به شورائی (سینود مقدس) تحت ریاست تزار محول کرد. برای اینکه جامعه را مطیع صرف دولت سازد، دستگاه اداری را از ریشه تجدید سازمان داد، و طبقه‌ی اشرافی جدید از کارمندان دولت و نظامیها تأسیس نمود، و با دقت مراقب اشراف‌زادگان بود. پطر برای محدود کردن سرفی (← سرف) هیچگونه اقدامی نکرد، و حتی نظام سرفی در عهد او بیش از پیش استقرار یافت. توسعه‌طلبی امپریالیستی پطر محرک وی در تأمین مخارج اولین مسافرت و. برینگ بود. با تمام سختیی که در اجرای برنامه‌های اصلاحی داشت، موفق به قطع ریشه‌ی فساد از بین کارمندان دولت و تحمیل راه و رسم زندگی غربی به دهقانان نگردید، و اصلاحاتش، که اغلب غریب و بوالهوسانه و حتی خلاف مذهب مینمود، مخالفینی برانگیخت. روحانیون محافظه‌کار او را ضد مسیح میشمردند؛ و پسرش آلکسی به مخالفین پیوست. آلکسی بجرم خیانت محاکمه شد، و بر اثر شکنجه درگذشت (۱۷۱۸).

پطر در ۱۷۲۱ خود را "امپراطور کل روسیه" اعلام کرد. در ۱۷۲۲ جانشینی تسلی را لغو کرد، و انتخاب جانشین را تابع اراده‌ی امپراطور قرار داد (این فرمان تا زمان پاول I اجرا میشد). در ۱۷۲۴ زوجه‌ی دوم خود **کاترین I** را شریک خویش در امپراطوری و جانشین خود تعیین نمود.

اگرچه بسیاری از اصلاحات و نوسازیهای پطر بقدری عجولانه و خودسرانه صورت گرفت که طبعاً نمیتوانست موفقیت‌آمیز باشد، دوره‌ی فرمانروائی او را از حیث انقلابی که در روسیه پدید آورد فقط میتوان با انقلاب بالشویکی ۱۹۱۷ مقایسه کرد. پیش از روی کار آمدن او، روسیه نسبت به اروپا مملکت آسیائی دورافتاده‌ای بیش نبود، ولی بعد از

(۱)Peter (۲)Saint Peter (۳)Saint Pierre (۴)Peter

مرگ او یکی از ممالک مقتدر اروپا گردید.
از جنبه‌ی خصوصیات شخصی، تمام جنبه‌ها، از بیرحمی سبعانه و فساد تا منتهای از خودگذشتگی در راه انجام وظیفه در پطر دیده میشود. در هر حال و هر زمان، اعتبار و عظمت روسیه را مافوق هر چیز دیگر قرار میداد. فرمان او در پولتاوا به سربازانش این بود، "بیاد داشته باشید که برای پطر نمیجنگید، بلکه برای روسیه میجنگید". پطر مردی عظیم الجثه و بسیار نیرومند و دلاور بود. در شرب خمر چنان افراط میکرد که از خود بیخود میشد و به انواع ملاهی دست میزد، ولی، در عین حال، بیک اشاره، مشاعر خود را بازمییافت، و بتمام مشقات بدنی که از رعایای خود انتظار داشت تن درمیداد. جان و آزادی و شخصیت افراد در نظر او هیچگونه ارزشی نداشت، و فقط اعتلای مملکت را قیمت مینهاد، و بهمین جهت اصلاحاتش با کمال سرعت و با منتهای بیرحمی انجام می‌گرفت. در قرن ۱۸م بعنوان پیشرو "مستبدین روشنفکر" مورد تحسین بود.

پفالتسگراف، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پفالتسگرفین، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

پفایفر[1]**، رابرت هنری** (rābərt henri pfāyfər)، ۱۸۹۲–۱۹۵۸، مستشرق امریکائی؛ متولد بولونیا (ایتالیا). در بولونیا، ژنو، برلین، توبینگن، و دانشگاه هاروارد تحصیل کرد. در عراق کار کرد. سه اثر مهم وی در باب خطوط میخی و عبارتند از آرشیوهای شیلوانشوب (۱۹۳۲)، نامه‌های دولتی آشور (۱۹۳۵)، و سه متن گزیده‌ی جدید نوزی (۱۹۳۷). بیشتر بتحقیقات در باره‌ی کتاب مقدس علاقه‌مند بود، و دو کتاب مدخل عهد عتیق (۱۹۴۱) و تاریخ ازمنه‌ی عهد جدید (۱۹۴۹) او، که اطلاعات فراوانی از هر نوع دارد، تا مدتها پس از این نیز از مراجع مهم خواهد بود.

پفک (pofak)، شیرینی سفید و سبکی که از قند و سفیده‌ی تخم مرغ تهیه میشود.

پفلوگر[2]**، ادوارد** (eduārd pflüger)، ۱۸۲۹–۱۹۱۰، عالم آلمانی فیزیولوژی تجربی. ثابت کرد که تنفس در نسجها واقع میشود نه در ریه یا خون.

پکالونگان[3] (pekālongān)، شهر (جم ۸۶٬۰۰۰)، ل جاوه، اندونزی، کنار دریای جاوه؛ صادراتش شکر، کائوچو، و چای.

پکان[4] (pekān؛ لتی) یا **جوز امریکائی،** (*Carya pecan*)، درختی مخصوص نواحی مرکزی امریکا که دانه‌های آن در خوراک و شیرینی مصرف میشود.

پکتین[5] (pektin؛ فنس)، از ترکیبات بی‌شکل ئیدراتهای کربون که در میوه‌های رسیده و بعضی رستنیها یافت میشود. در تهیه‌ی مربا و خوشاب، هر گاه میوه‌هائی را که میجوشانند ترشی و شیرینی متناسب داشته باشند، پکتین موجب پیدایش ژله (لعاب) میشود. بمیوه‌هائی که پکتین کافی ندارند پکتین تجارتی اضافه مینمایند. از مصارف پکتین در پزشکی مواردی است که بخواهند جذب دارو بتدریج و بآهستگی صورت گیرد (مثلا دارو را با پکتین مخلوط کرده بصورت قرص درمیآورند).

پکن (pekan) یا **پکینگ** (peking) یا **پیپینگ** (peyping)، شهر (جم ۲٬۷۶۸٬۱۴۹)، ل ایالت هپی، لش چین؛ پایتخت جمهوری خلق چین. مرکز فرهنگی و دارای چند دانشگاه و کتابخانه‌ی ملی است. مرکب از دو قسمت است، شهر درونی یا شهر تاتار (در ل) که تقریباً بشکل مربع است، و شهر بیرونی یا شهر چینی (در ج) که بشکل مستطیل میباشد. مساحت کل دو قسمت ۶۵ کمم است، و هر دو با دیوارهای مرتفعی محصورند که در سلطنت (۱۴۰۳–۲۴) امپراطور یونگ لو از سلسله‌ی مینگ ساخته شده، و دیوار مشترک سه دروازه دارد. شهر درونی مشتمل بر "شهر ممنوع" (منزل سابق سلاطین) و باغها و "کاخ ارغوانی ممنوع"، سفارتخانه‌های قدیم، دانشگاه پکن، معابد لامائی و کنفوسیوسی، و ابنیه‌ی عمومی است. شهر چوکوتین که استخوانهای انسان پکن در آنجا کشف شد نزدیک پکن واقعست.

تاریخ. قدیمترین شهری که در این محل موجود بوده شهر چی (یا ین) در دوره‌ی (۱۱۲۲ ق‌م–۲۵۶ ق‌م) سلسله‌ی چو بوده. در قرن ۱۳م قوبلای قاآن پایتخت خود را در این محل قرار داد، و آنرا خانبالق نامید. شهر پکینگ از قرن ۱۵م تا ۱۹۲۸، جز فاصله‌ی کوتاهی در اوایل عهد سلسله‌ی مینگ، پایتخت چین بود. در ۱۹۲۸ ملیون پایتخت را به نانکینگ منتقل کردند، و نام پکن از پکینگ [= پایتخت شمالی] به پیپینگ [= صلح شمالی] تغییر یافت. در ۱۹۳۷–۴۵ در دست ژاپن بود. در ۱۹۴۹ پایتخت چین کمونیست شد، و همان نام تاریخی پکینگ را بازیافت.

پکینگ، شهر چین: ← پکن.

پگاز، در اساطیر یونانی: ← پگاسوس.

پگاسوس[6] (pegāsos)، فنس پگاز (pegāz)، در اساطیر یونان، اسب بالدار جاودانی، فرزند پوسیدون و مدوسا. مصاحب با وفای بلروفون بود. گویند چشمه‌ی هیپوکرنه (hippo-krene) بر کوه هلیکون در بئوسی، که بر موزها مقدس بود، از جائی که بر آن لگد زد برخاست. صورت فلکی فرس اعظم از آن نام گرفته است. برای تصویر نیز ← بلروفون.


پگاسوس و بلروفون

پگان[7] (pagān)، شهر ویرانه‌ای در برمه‌ی علیا، کنار رود ایراوادی. از قرن ۱۱م تا ۱۲۸۷ پایتخت یکی از سلسله‌های سلاطین برمه بود. دارای خرابه‌های معابد باشکوه است.

پگو[8] (pegu)، شهر (جم ۲۱٬۷۱۲)، برمه‌ی سفلی، بر رود پگو و بر راه آهن رانگون‌ـمندله. پاگودای بسیار معروفی (ببلندی ۹۸ متر) دارد. در قرن ۶م بعنوان اولین پایتخت مونها بنا شد. سپس پایتخت سلاطین سلسله‌ی تونگو در مملکت پگو گردید و رونق یافت. در دومین جنگ برمه و بریتانیا بریتانیائیها آنرا تصرف کردند (۱۸۵۲). در جنگ II در ۱۹۴۲ ژاپنیها آنرا گرفتند؛ در ۱۹۴۴ بریتانیائیها آنرا بازستاندند.

پگی[9]**، شارل** (šārl pegi)، ۱۸۷۳–۱۹۱۴، نویسنده‌ی فرانسوی. در اوایل سوسیالیست بود، ولی بعداً از این حزب ببرید. سخت مذهبی بود، و اگرچه معمولا با کلیسای کاتولیک رومی کشمکش داشت، بین نویسندگان متأخر کاتولیک در ردیف اول جا دارد. در سراسر حیات خود با کمال حرارت در راه عدالت و حقیقت و خیر و صلاح مردم عادی کوشید. در قضیه‌ی دریفوس به حمایت از وی رسالات آتشینی نوشت و به بیعدالتیهای اجتماع حمله کرد. یکی از بزرگترین اشعارش ستر رحمت زادارک (۱۹۱۰) است.

پل (pol)، در اصطلاح درودگری، چوب بلندی که در وسط تخت یا اثاث دیگر قرار دارد، و تخته‌ها و چوبها بر آن متکی است.

پل[10]، ساختمانی که بر روی قسمت فروافتاده‌ای از سطح زمین یا بر فراز مانعی (مثلا روی رودخانه یا دره، بر فراز جاده یا راه آهن، و غیره) بعنوان معبر برپا میشود. در ازمنه‌ی باستانی (و نیز هم‌اکنون در میان اقوام بدوی) برای گذشتن از نهری، تنه‌ی درختی بر آن میانداختند، یا دو رشته طناب از روی آن عبور میدادند که رشته‌ی فوقانی برای دست گرفتن و رشته‌ی زیرین برای پا گذاشتن بر آن بود. بعدها ساختمانهای قوسی آجری یا سنگی پیدایش یافت، و آثاری از چنین پلها مربوط به ۴۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال ق‌م در فلسطین بدست آمده است. رومیان پلهای قوسی عریض ساخته بودند که بعضی هنوز پابرجاست. بتدریج پلسازی تکامل یافت، و در اواسط قرن ۱۹م پلهای چدنی و آهنی ساخته شد. عیب پلهای چدنی شکنندگی آنهاست. کشف طریقه‌ی بسمر برای تبدیل چدن به فولاد انقلابی در پلسازی بوجود آورد. استفاده از خرپاهای فلزی به اشکال گوناگون در پلسازی رواج یافت، و منجر به ساختمانهای عظیم ازمنه‌ی جدید گردید. در بسیاری از پلهای جدید، بتون مسلح جانشین سنگ و آجر شده، و پلهای بتونی بموازات پلهای فولادی رواج یافته است.

تا زمانی که انسان نیازی به گذشتن از رودهای پهناور و حمل بارهای سنگین نداشت پلهای ساده‌ای که از الوار ساخته میشد رفع احتیاج او را میکرد، ولی بعدها نیازمند پلهای عریضی گردید که در اثر حمل بارهای سنگین وسطش فرو نیفتد. برای تأمین این دو منظور ساختن میانپایه (miān-pāye) معمول شد. میانپایه پایه‌ای است که در بستر رودخانه نصب میشود، و مانع فروافتادن وسط پل در نتیجه‌ی وزن آن میگردد. با نصب میانپایه‌های متعدد میتوان بر فراز پهنه‌های عریض آب پل ساخت، بشرط اینکه عمق آب زیاد نباشد. اما بسیاری از بسترها سِنی و نامساعد برای پی‌ریزی هستند، و عمق بعضی از رودها بقدری است که استفاده از میانپایه را غیر ممکن میسازد، و بالاخره در مواردی سرعت جریان آب بحدی است که میانپایه‌ها را متلاشی میکند. در این موارد میتوان از خرپا استفاده کرد. پلهای روم قدیم قوسی بود،

(۱)Pfeiffer (۲)Pfluger (۳)Pekalongan (۴)pecan (۵)pectin (۶)Pegasus (۷)Pagan (۸)Pegu (۹)Peguy (۱۰)bridge

انواع پلها

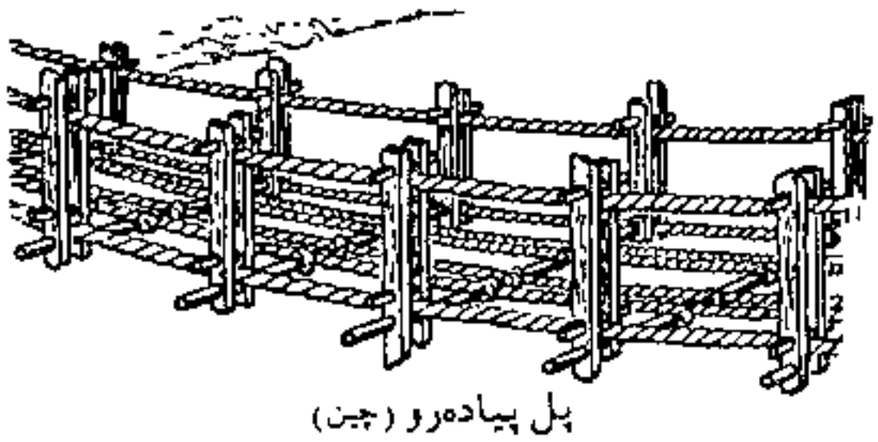
پل پیاده‌رو (چین)

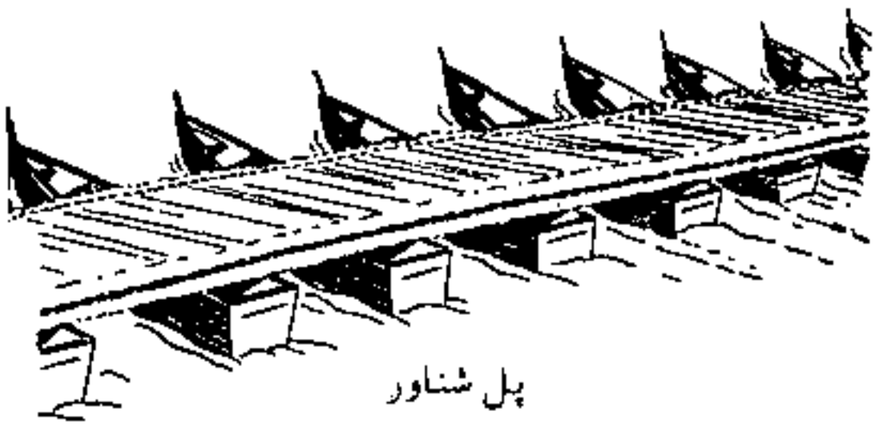
پل شناور

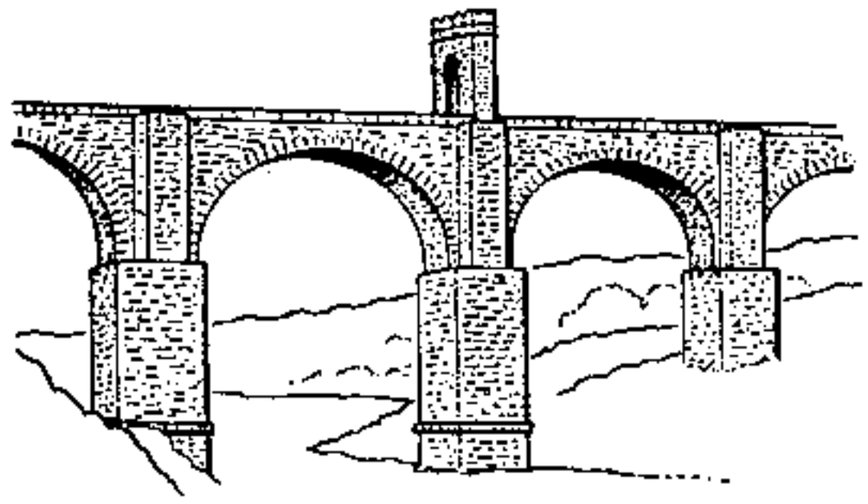
پل قوسی رومی
(اسپانیا، ۹۸ ب‌م)

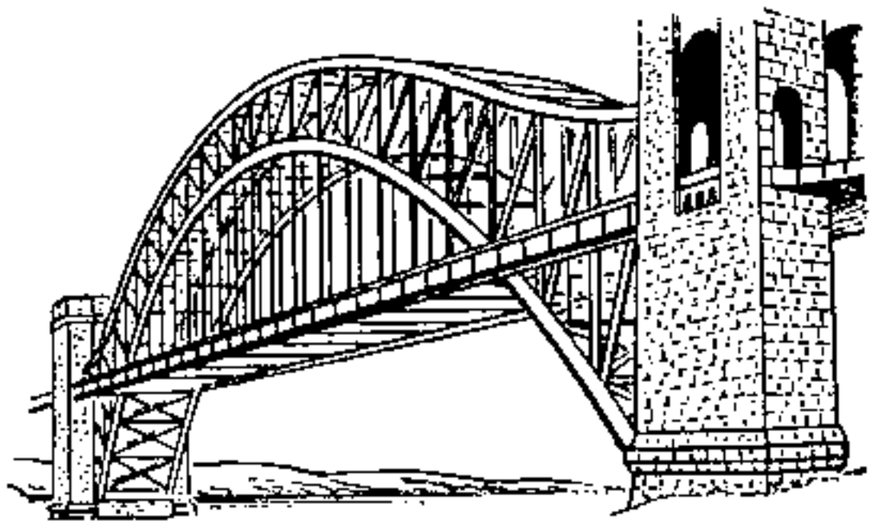
پل قوسی فولادی

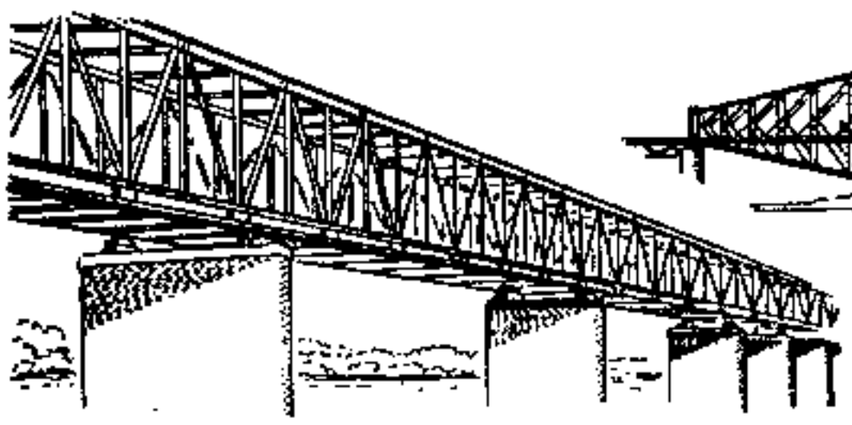
پل داربستی


پل بازودار

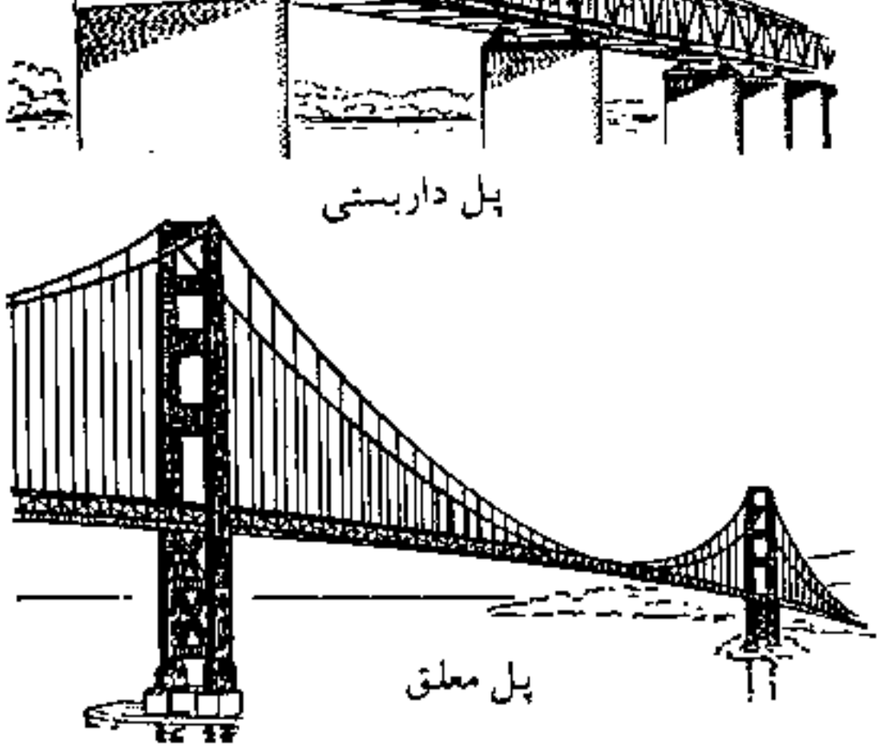
پل معلق

پل میانگرد

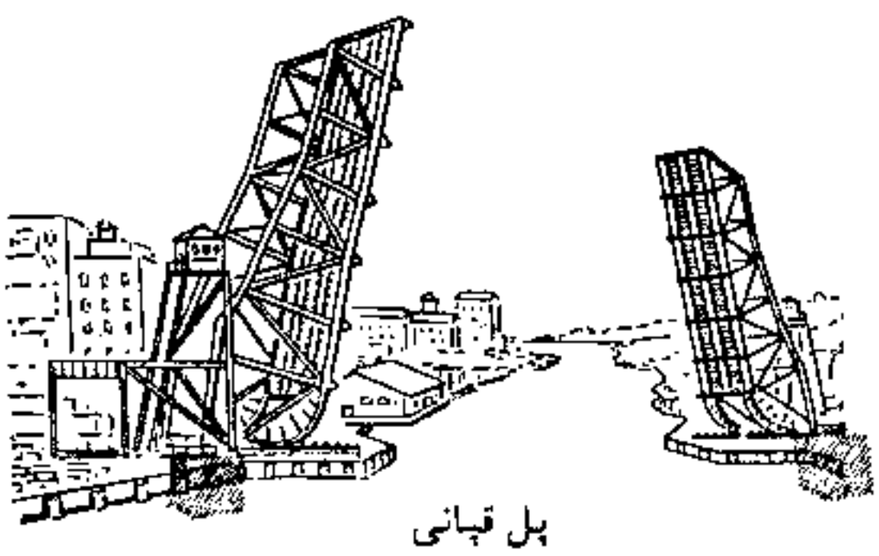
پل قپانی

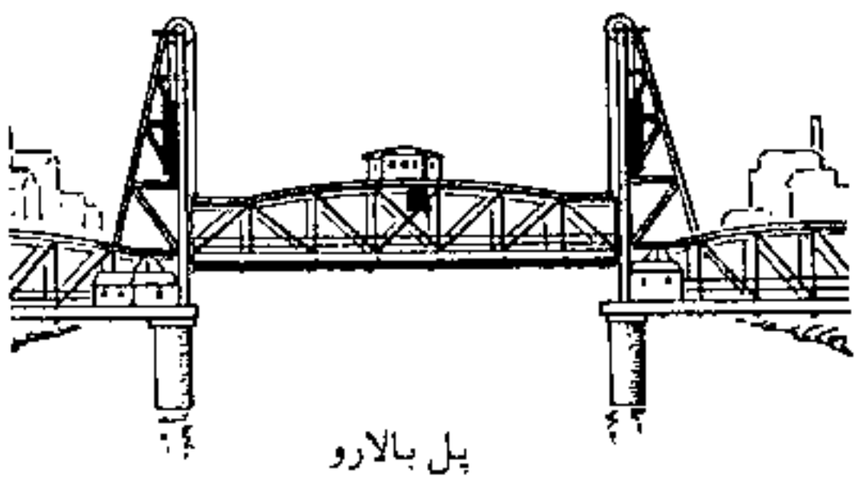
پل بالارو

پل یا پول، اسم اروپائی: ← پاولوس.

پلاتا، ریو د لا، امریکای جنوبی: ← ریو د لا پلاتا.

پلاتن[۶]، آوگوست (ägust plāten)، ملقب به گراف فون پلاتن‌ـهالرموند (gräf fon plā-ten-hälermund)*، ۱۷۹۶–۱۸۳۵، شاعر آلمانی. وی را آریستوفانس آلمانی‌زبان خوانده‌اند. اشعارش بس حسب موازین کلاسیک در سرحد کمال است؛ از آن جمله است ترانه‌هائی در باب ونیز (۱۸۲۵).

پلاتنزه، دریاچه، مجارستان، ← بالاتون.

پلاتو تیبورتینوس[۷] (plāto tiburtinus)، صورت لاتینی نام پلاتوی تیوولیائی[۸] (plātoye tivo-

---

پل

و از سنگ ساخته میشد. در اینگونه پلها فشار از هر قطعهٔ به قطعهٔ مجاور و سرانجام به پایه‌های طرفین منتقل میگردد. ساختن اینگونه پلها مستلزم طراحی و محاسبات فنی دقیق است. رومیان پلهای قوسی با دهنه‌ی بعرض حد ۳۰ متر ساخته بودند، ولی امروزه ساختن پلهای قوسی سنگی بعرض سه برابر این رقم میسر است. با استفاده از بتون میتوان پلهای قوسی عریضتر ساخت؛ عرض دهنه‌ی پلی که در پلاوئن (آلمان) ساخته شده ۹۰ متر است؛ پلی که بر فراز رود انگرمان (سوئد) ساخته شده عرض دهنه‌اش ۲۶۴ متر است، و این پل در نوع خود ظاهراً عریضترین پل میباشد.

بکاربردن میانپایه و خرپا و شکل قوسی اساس پلسازی کنونی است. پلهای فولادی جدید بر چند قسم اند. از آن جمله است **پل بازودار**[۱] که دارای دو بازو است که از کرانه‌های متقابل بطرف وسط رودخانه امتداد دارند، و هر یک بر میانپایه‌ای استوار است. پلهای بازودار عریض گاهی با سه قسمت ساخته میشوند، که قسمت میانی متکی بر دو انتهای بازوهای کرانه‌ای است. از مزایای پلهای بازودار یکی استحکام آنها است، و دیگر اینکه در ساختن آنها برپا کردن میانپایه‌های موقت ضرورت ندارد. اولین پل بازودار جدید در سال ۱۸۶۷ در آلمان بر رود ماین ساخته شد. **پل معلق**[۲] (mo'allaq) بر کابلهائی آویخته است که از دو طرف به دو برج فولادی بسته شده‌اند. از مزایای آنها یکی اینست که نسبت به سایر اقسام پلهای عریض ارزانتر تمام میشوند، و دیگر اینکه اگر ذوق و مهارت در ساختمان آنها بکار رود از زیبائی خاصی برخوردار میشوند. از معایب آنها اینست که با وزش باد حرکت میکنند.

پلهائی که مذکور شد پلهای ثابت اند. پل متحرک نیز چند قسم است. از آن جمله است **پل میانگرد**[۳] (miān-gard)، که بر میانپایه‌ای که در وسط آب بنا شده سوار است، و بوسایل مکانیکی میتوان آنرا گرداند تا راه برای عبور کشتیها باز شود. از معایب آن اینست که میانپایه‌ی مرکزی از عرض معبر میکاهد. دیگر **پل بالارو**[۴] (bālā.rō) است که شبیه آسانسور میباشد، و عند اللزوم میتوان آنرا بالا کشید. دیگر **پل قپانی**[۵] است که شبیه است به تیرهائی که هنگام عبور قطار راه آهن راه را بر مردم و بر وسایط نقلیه میبندند. هر دو نوع بالارو و قپانی وزنه‌های حجیمی دارند که به بالا یا پایین حرکت میکنند. نیز ← پل

---

(۱)cantilever bridge (۲)suspension bridge (۳)center swing bridge (۴)vertical-lift bridge (۵)bascule bridge
(۶)Platen (۷)Plato Tiburtinus (۸)Plato of Tivoli

lāʿi)، ریاضیدان و منجم ایتالیائی و مترجم از عربی و عبری به لاتینی، که در نیمه‌ی اول قرن ۱۲م رونق داشت. در حدود سالهای ۱۱۳۴–۱۱۴۵ در بارسلون میزیست. بعضی از آثار بتانی، ابن الصفار، و دیگران را ترجمه کرد.

پلاتوی تیوولیائی: ← پلاتو تیبورتینوس.

پلاته[1] (plāte)، یا پلاتایا (plātāyā)، شهر قدیم، ج بئوسی، یونان. بعلت اینکه آتنی‌ها را در نبرد ماراتون یاری کرد (۴۹۰ ق‌م)، خشیارشا آنرا ویران نمود (۴۸۰ ق‌م). در ۴۷۹ ق‌م یونانیان بسرکردگی پاوسانیاس ایرانیان را در آنجا شکست دادند. در جنگ پلوپونزی اسپارتی‌ها آنرا محاصره کردند (۴۲۹–۴۲۷ ق‌م) و تاراجش نمودند.

پلاتین، عنصر فلزی: ← طلای سفید.

پلاتینیت، آلیاژ: ← گیوم، شارل ادوار.

پلاخور (palāxor)، (*Viburnum lantana*)، بوته‌ای از تیره‌ی بداغها.

پلاژ: ← دریاکنار.

پلاس[2] (plās)، لفظ فرانسوی بمعنی میدان، که در جزء بعضی از اعلام امکنه میآید. مانند پلاس دو لا باستی؛ پلاس دو لا کنکورد؛ و پلاس دو لا گرو.

پلاستیکها[3] (plāstik.hā) [از ریشه‌ی یونانی، بمعنی شکلپذیر]، نام مواد آلی گوناگون مشتق از رزین، سلولوز، و پروتئین، که بوسیله‌ی حرارت یا فشار یا هر دو میتوان آنها را به شکلهای دلخواه درآورد. در ۱۸۲۸ شیمیدانهای فرانسوی بعضی از پلاستیکها را کشف کردند. نخستین پلاستیک ترکیبی مهم، یعنی سلولوئید، در ح ۱۸۶۹ توسط ج. و. هایت کشف و در ۱۸۷۲ توسط او ساخته شد، ولی پلاستیکها بعد از ۱۹۰۷ که باکلیت ساخته شد در صنعت جدید وارد شدند.

پلاستیکها به دو دسته تقسیم میشوند: بعضی (مانند سلولوئید) در دماهای زیاد متزایداً نرم میشوند؛ و برخی (مانند باکلیت) هر گاه یک بار تحت تأثیر حرارت یا فشار قرار گیرند، در مقابل حرارت برای تغییر شکل مجدد مقاومت میکنند. پلاستیکها را بر حسب منشأ پیدایش آنها به پلاستیکهای فنولی (fenoli)، اوره‌ای (ureʿi)، سلولوزی، آکریلیک (ākrilik)، پولیستیرنی (polistireni)، و وینیلی (vinili) تقسیم میکنند.

عملا هر نوع خاصیتی را از رنگ، شکل، سختی، دوام، و کشسانی، و مقاومت در مقابل سرما یا گرما یا اسیدها میتوان برای پلاستیکها فراهم آورد. امروزه کالاها و محصولات پلاستیک بیشمار تهیه میشود، که بسیاری از آنها نتیجه‌ی توسعه‌ی صنعتی حاصل در دوره‌ی جج II است. از آن جمله است عدسیها، چشم مصنوعی، دندان پلاستیک، شیشه‌های بیخطر، اسبابهای برقی، پارچه (ریون)، ظرف، جعبه‌ی رادیو، اقسام سازها و صفحات موسیقی، مبل، قسمتهائی از اتومبیل، و جواهرات بدلی، و غیره.

پلاس دو لا باستی[4] (plās dë lā bāstiyy) یا **میدان باستیل** (bāstil)، میدانی در شهر پاریس، فرانسه، در محل باستیل، در انتهای کوچه‌ی سنت‌آنتوان (saNtāNtuān). پس از انقلاب ۱۸۳۰ ستونی به یادبود سه روز پرحادثه‌ی ماه ژوییه‌ی آن سال (← انقلاب ژوییه) در آنجا برپا شد. در انقلابات ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ از استحکامات شورشیان و انقلابیون بود.

پلاس دو لا کنکورد[5] (plās dë lā koNkord) یا **میدان کنکورد،** میدانی در پاریس، فرانسه، ل رود سن و غ تویلری. در انقلاب فرانسه میدان گیوتین نام داشت. در ۱۷۹۲ مجسمه‌ی لوئی XV را که در مرکز میدان بود برانداختند و مجسمه‌ی آزادی را، نزدیک گیوتین، بجایش گذاشتند. لوئی XVI و ماری آنتوانت و بسیاری از اشراف در آنجا با گیوتین اعدام شدند. نام کنونی آن از ۱۷۹۵ است.

پلاس دو لا گرو[6] (plās dë lā grev) یا **میدان گرو،** میدان اعدام پاریس قدیم، فرانسه. بعداً عمارت اوتل دو ویل (otel dë vil) در آنجا ساخته شد. از ۱۸۰۶ میدان اوتل دو ویل نام دارد.

پلاسگیها[7] (pelāsgi.hā)، یا پلاسگوی (pelāsgoy)، بومیان اصلی غیر یونانی یونان. احتمالا مؤسسین تمدن میسنی بودند.

پلاسما[8] (plāsmā؛ از فنس)، مایعی کاهی‌رنگ که معادل نصف مقدار خون را تشکیل میدهد، و محتوی آب، املاح، پروتئینها، و بعضی مواد دیگر است. اگر گویچه‌های سرخ و سفید خون را برداریم پلاسما باقی میماند. پلاسما مواد غذائی قابل جذب را به قسمتهای مختلف بدن حمل میکند، و فضولات را به اعضای دفع میرساند.

پلاسی[9] (plāsi)، دهکده، ج بنگال غربی، هند. در ۱۷۵۷ نواب بنگاله در اینجا از رابرت کلایو شکست خورد، و این امر در استیلای بریتانیا بر ل‌ش هند مؤثر بود.

پلاکت[10] (plāket؛ از فنس)، ذرات خردی که در خون همه‌ی پستانداران و بسیاری از جانوران دیگر وجود دارند، و بوسیله‌ی سلولهای خاصی بنام مگاکاریوسیت (megākāriosit) در مغز استخوان ساخته میشوند. تعداد آنها در خون انسان در حدود ۲۵۰٬۰۰۰ در میلیمتر مکعب است. پلاکتها در بستن خون دخالت دارند، و کم شدن آنها نوعی خونروی بوجود میآورد.

پلاکیدیا، ملکه‌ی روم: ← گالا پلاکیدیا.

پلاگر[11] (pelāgr؛ از فنس)، بیماری ناشی از نقصان اجزای سازای ویتامین ب درهم (مخصوصاً نیاسین) در خوراک. بروزش بصورت سرخی و مجروح شدن پوست قسمتهائی از بدن (مخصوصاً دستها و پاها) و اختلالات معدی و روده‌ای و عصبی است.

پلاگیوسیان (pelāgiusiān)، پیروان بدعتی در دین مسیح در قرن ۵م، که از راهب و الاهیدانی بنام پلاگیوس[12] (ح ۳۵۵–ح ۴۲۵) نام گرفته‌اند. پلاگیوس تعالیم قدیس آوگوستینوس را در باب تقدیر و فیض الاهی رد میکرد. در مواعظ خود در ل افریقا و در فلسطین تعلیم میداد که کودکان معصوم بدنیا میآیند (خلاف نظریه‌ی "گناه نخستین")، و لهذا نیازی به تعمید ندارند. میگفت که فیض خدا عبارت از خصائصی است که انسان را بخدا رهبری میکند، و حتی بت‌پرستان ممکن است به بهشت راه یابند. این نظریه اساس کلیسا و آیینهای مقدس را متزلزل کرد. قدیس آوگوستینوس و قدیس هیرونوموس با آیین پلاگیوس سخت مبارزه کردند، و این آیین در شورای افسوس (۴۳۱) محکوم گشت. صورت معتدلی از آن تا قرن ۶م در فرانسه و جزایر بریتانیا دوام یافت، و آن نیز در شورای اورانژ (۵۲۹) محکوم گردید.

پلانتاریوم[13] (plānetāriom؛ از لتی) یا **آسمان‌نما،** نامی که هم به نمونه‌ها و اسبابهای تصویرافکنی که اجرام آسمانی را مجسم میکنند اطلاق میشود، و هم به نمایشگاههائی دارای سقف گنبدی که، بوسیله‌ی آلات تصویرافکن، حرکات سماوی را مجسم میکنند. تعبیه‌ی پلانتاریوم از زایس است (۱۹۱۳)، و از قدیمترین آنها آنست که بر پشت بام کارخانه‌ی زایس در ینا برپا شد (۱۹۲۴). امروزه در بسیاری شهرهای بزرگ عالم آسمان‌نما‌ها ساخته‌اند.

پلانتاژنه[14] (plāNtājene)، انگلا پلنتجنت (planta-jenet)، عنوان معمولی خاندان سلطنتی انگلستان که در ۱۱۵۴–۱۳۹۹ فرمانروائی داشتند. این عنوان اصلا شهرت ژوفروا پلانتاژنه از خانمان آنژون بود که گویند معمولاً شاخه‌ای از یکی از انواع جارو (طاووسی)[لتی پلانتا گنیستا (plāntā genistā)] بر کلاه خود داشت. پسرش هنری II، که در ۱۱۵۴ به سلطنت جلوس کرد، اولین شاه انگلستان از سلسله‌ی پلانتاژنه است. پس از او پسرانش ریچارد I و جان و سپس اعقاب آنان سلطنت کردند، تا اینکه با پایان یافتن سلطنت ریچارد II در ۱۳۹۹ این سلسله منقرض گردید. پیش از مرگ ریچارد II سلطنت بدست سلسله‌ی لنکستر افتاد. عنوان پلانتاژنه را در ح ۱۴۵۰ ریچارد، از خاندان یورک، که بعداً بعنوان ریچارد III بسلطنت نشست، تجدید کرد تا از این راه ادعای خود را به سلطنت در مقابل ادعای هنری VI تأکید کند.

پلانک[15]**، ثابت** (sābete plānk) [بنام م. پلانک]، مقدار ثابت عمومی (علامتش h) که بسامد یک تشعشع را با کوانتوم انرژی آن مرتبط میسازد (انرژی بر حسب ارگ مساوی حاصلضرب h است در بسامد تشعشع بر حسب سیکل در ثانیه). در سلسله‌ی سگث مقدار h برابر $6,624 \times 10^{-27}$ ارگ در ثانیه است.

پلانک[15]**، ماکس** [نام کاملش ماکس کارل ارنست لودویگ پلانک (māks kārl ernst ludvig plānk)]، ۱۸۵۸–۱۹۴۷، فیزیکدان آلمانی. در ۱۸۸۵ استاد فیزیک در دانشگاه کیل شد؛ در ۱۸۸۹–۱۹۲۸ استاد دانشگاه برلین بود. واضع (۱۹۰۰) نظریه‌ی کوانتوم و بهمین جهت معروفست، و بسبب کارهایش در این نظریه جایزه‌ی ۱۹۱۸ نوبل را در فیزیک برد. تحقیقات مهمی در ترمودینامیک، فیزیک نظری، حرارت، تشعشع، و نور دارد. از آثارش مدخل فیزیک نظری (۵ جلد، ۱۹۳۲–۳۳)، فلسفه‌ی فیزیک (۱۹۳۶)، کتاب ترمودینامیک (سومین چاپ، ۱۹۴۵)، و غیره است.

پلانکتون: ← دروازی.

---

(۱)Plataea (۲)place (فنس) (۳)plastics (۴)Place de la Bastille (۵)Place de la Concorde (۶)Place de la Grève (۷)Pelasgians (۸)plasma (۹)Plassey (۱۰)(blood) platelet (۱۱)pellagra (۱۲)Pelagius (۱۳)planetarium (۱۴)Plantagenet (۱۵)Planck

پلاوئن[1] (plăen)، شهر (جم ۷۷۸'۸۴)، ساکس، ش آلمان، بر دامنه‌ی لغ ارتسگبیرگه. از قرن ۱۵م از مراکز صنایع بافندگی بوده؛ ماشینسازی، صنایع برقی، و چرمسازی دارد. از بناهای قدیم آن قلعه‌ای از شهسواران توتونی (۱۲۲۴) است.

پلاوتوس[2] (plătus)، ح ۲۵۴–۱۸۴ ق‌م، شاعر کمدی‌نویس رومی؛ مت اومبریا. نمایشنامه‌هایش مقتبس از کمدی جدید یونان، و تصویر دقیقی از زندگی طبقات متوسط و پایین اجتماع است، و حاکی از قدرت مصنف در ایجاد وضع دراماتیک میباشد. نفوذش در ادبیات اروپا در قرنهای بعد زیاد بوده است.

پلئوس[3] (peleus)، در اساطیر یونان، پادشاه مورمیدونها؛ پدر اخیلس از تتیس. از همراهان



پلئوس و تتیس
(از یک ظرف نقاشی شده)

شکار گراز کالودون و آرگونوتها بود. در عروسی او همه‌ی خدایان جز اریس، که سیب نفاق را بمجلس عروسی انداخت، دعوت شده بودند.

پل آهها[4] (pole āh.hā)، ایتالیائی **پونته دی سوسپیری** (ponte dey sospiri)، پل سنگی سرپوشیده در شهر ونیز، ایتالیا، که در قرن ۱۶م ساخته شد تا کاخ مقر دوکِ شهر را با زندان دولتی مرتبط سازد. متهمین در کاخ محاکمه و از آنجا از روی این پل مستقیماً به زندان اعزام میشدند.

پلئیاد[5] (pleiād)، عنوان گروهی از شاعران فرانسوی که این نام را از گروه پلیاد اسکندرانی اقتباس کردند (ح ۱۵۵۳). هدف آنها تشویق فرانسه‌نویسی (در مقابل زبان لاتینی) بود، تا از این راه زبان فرانسوی را تصفیه و غنی کنند، و ادبیات فرانسه را بپایه‌ی ادبیات کشورهای دیگر برسانند. صورتهای شعری کلاسیک و ایتالیائی، مخصوصاً "غزل"، را پرورش دادند و ترویج کردند. هفت نفری که معمولا تحت این عنوان میآیند عبارتند از رونسار، دو بله، بلو، ژودل، تیار، بائیف، و دورا.

پلئیستوسن، دوران (pleistosen؛ از فنس)، آخرین دوران تقسیمات ازمنه‌ی زمینشناسی؛ ← دوران چهارم.

پلبها، در روم قدیم، ← پلبینها.

پلبینها[6] (plebian.hā) یا **پلبها** (pleb.hā) [هر دو از لفظ لاتینی پلبس[7] (plebs)، = مردم] یا (در بعضی کتابهای فارسی) عوام الناس (avāmo 'n.nās)، قسمتی از سکنه‌ی رم قدیم که در ازمنه‌ی تاریخی آنها را اعقاب لاتینهائی که تولوس هوستیلیوس و آنکوس مارتیوس در سرزمین روم سکنی داد میشمردند. در آغاز پلبینها مجبور بودند که در ارتش خدمت کنند، ولی از کلیه‌ی حقوق و مزایای سیاسی محروم بودند. این وضع، در نتیجه‌ی افزایش عده‌ی افراد این طبقه بسبب فتوحات دولت روم، منجر به مبارزات شدیدی بین پلبینها و پاتریسینها گردید، که سرانجام اختلافات طبقاتی را از بین برد. تاریخ این مبارزات قسمتی طولانی و پیچیده از تاریخ روم قدیم را تشکیل میدهد. لهذا فقط از بعضی از مراحل آن نام میبریم. در ۴۹۱ ق‌م تریبون مردم برقرار شد؛ در ۴۴۵ ق‌م پلبها حق ازدواج با پاتریسینها را یافتند؛ راه رسیدن به مقاماتی که مختص پاتریسینها بود برای آنان باز شد: کنسولی در ۳۶۶ ق‌م؛ سنسوری در ۳۵۱ ق‌م؛ پرایتوری در ۳۳۸ ق‌م؛ و سرانجام، مقامات عالی دینی در ۳۰۰ ق‌م. این پیروزیها با قانون (۲۸۶ ق‌م) معروف به لکس هورتنسیا [= قانون هورتنسیوس] که آراء عمومی را قوت قانونی داد بساوج رسید، و میتوان گفت که ازین ببعد دو طبقه متساوی الحقوق شدند. ولی لفظ پلبس بمعنی عوام الناس در مقابل طبقه‌ی اشرافی باقی ماند.

پلت[8] (plat)، رود کشمت، که در ج قسمت مرکزی ایالت نبراسکا از التحاق رودهای پلت شمالی و پلت جنوبی تشکیل یافته پس از طی ۴۹۹ کم برود میسوری میریزد. برای آبیاری و تولید نیرو از آن استفاده میشود.

پلت جنوبی[9] (plate)، انگلساون پلت (săţ plat)، رود کشمت، بطول ح ۷۲۰ کم، که در کوههای روشوز در قسمت مرکزی ایالت کولورادو تشکیل میشود. در ایالت نبراسکا به پلت شمالی ملحق شده رود پلت را تشکیل میدهد.

پلت شمالی[10] (plate)، انگلساون نورت پلت (nort plat)، رود کشمت بطول ۱'۱۰۰ کم که در ل ایالت کولورادو سرچشمه گرفته پس از عبور از وایومینگ در نبراسکا برود پلت جنوبی ملحق شده رود پلت را تشکیل میدهد.

پلتیه، اثر (peltie)، ← گرمابرق.

پلتیه[11]**، پیر ژوزف** (pier jozef peletie)، ۱۷۸۸–۱۸۴۲، شیمیدان فرانسوی. در کشف کینین، استریکنین، بروسین، و آلکالوئیدهای دیگر شرکت داشته است.

پلتیه[12]**، ژان شارل آتاناز** (jāN šārl ātānāz pel-tie)، ۱۷۸۵–۱۸۴۵، عالم فرانسوی. اسبابهای فیزیکی متعددی اختراع کرد. پدیده‌ی معروف به اثر پلتیه را کشف نمود (← گرمابرق).

پل خاب: ← پل خواب.

پل خاتون (pole xātun)، ده (جم ۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان جنت‌آباد، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)، ۳۶ کیلومتری لش صالح‌آباد، کنار مرز ایران و شوروی. کشفرود و هریرود در نزدیکی آن تلاقی میکنند.

پلخانوف[13]**، گیورگی والنتینوویچ** (giorgi vā-lentinovic plexānof)، ۱۸۵۷–۱۹۱۸، انقلابگر روسی و فیلسوف و متفکر اجتماعی مکتب مارکسیسم. در سالهای بین ۱۸۸۲ تا ۱۹۱۷ در خارج از روسیه زندگی میکرد. تا ۱۹۰۳ با لنین همکاری داشت. پلخانوف عقیده داشت که چون روسیه دوره‌ی سرمایه‌داری و صنعتی شدن را نگذرانیده، آماده برای قبول سوسیالیسم مارکس نیست، و منشویکها از این عقیده‌ی پلخانوف طرفداری کردند. کتابهائی نیز در رابطه‌ی هنر و اقتصاد تألیف کرد.

پل خواب یا **پل خاب** (هر دو pole xāb)، ده (جم ۱۱۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ارنگه، شهرستان کرج، استان تهران، در ۳۴ کیلومتری ل‌ش کرج، کنار رود کرج. قسمتی از اراضی آن در دریاچه‌ی سد کرج غرق شده است.

پل خواجو، پل زیبای قدیمی بر روی زاینده‌رود، اصفهان، که شالوده‌ی آن منسوب بعهد تیموری، و از شاهکارهای معماری دوران صفویه است. در ضمن تعمیراتی که در عهد ناصرالدین شاه قاجار در شالوده‌ی آن صورت گرفت، ترتیبی دادند که موقع زیادی آب بتوانند بوسیله‌ی الوارها سد موقت احداث و برکه‌ی مصنوعی ایجاد کنند.

پل دختر (pole doxtar)، پل آجری، بین میانه و تبریز، که ساختمان اصلی آن منسوب بقرن ۶م هق است. در زمان شاه عباس I ویران شد؛ بر طبق کتیبه، در ۱۰۴۲ هق تعمیر گردید.

پل دختر، بقایای پل معظم سنگی عهد شاپور I ساسانی، در لرستان، نزدیک ده **پل دختر**. یک دهانه‌ی آن باقی است.

پل دختر، ده (جم ۷۱۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بالاگریوه، بخش ملاوی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، ۹ کیلومتری چغ ملاوی. ساکنین آن از طایفه‌ی جودکی میباشند. نزدیک ده آثار پل دختر باقیست.

پلدشت (poldašt)، بخش (جم ح ۱۲۰'۹۴۰؟)، ش شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۱۱۹ (؟) آبادی. از ش به خاک شوروی و از ل به ترکیه محدود است. رودهای ارس، زنگمار، قره‌سو مشروبش میکنند. محصولش پنبه و توتون است. از دهاتش **پلدشت** (جم ۱'۲۴۴ سش ۱۳۳۵ هش) است، در ۵۵ کیلومتری ش ماکو، که تا ۱۳۱۶ هش عرب نام داشت.

پل دلاک (dallāk)، پلی بر سر راه قدیم قم به تهران، که بر اثر تغییر جاده و افزایش آب، داخل دریاچه‌ی حوض سلطان افتاد.

پلرودبار (polrudbār)، دهستان (جم ح ۱۹'۰۰۰)، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)، دارای ۳۴ (؟) آبادی. رود پلرودبار مشروبش میکند. مرکزش، کلاچای (kalācāy) (جم ۱'۱۵۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری چش رودسر سر راه شوسه‌ی رودسر به شهسوار واقعست.

پلزیوزور[14] (pleziozor؛ فنس)، خزنده‌ی دریائی که در دوران مزوزوئیک میزیسته، و دارای سری

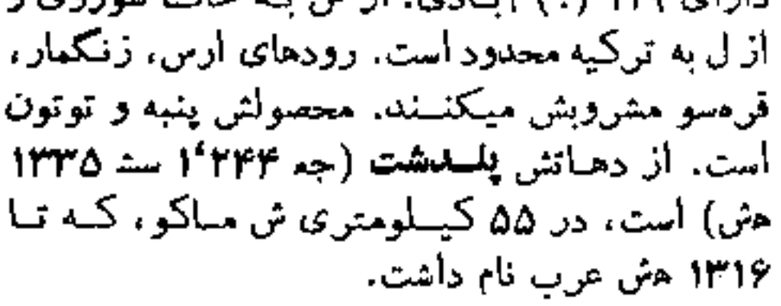

پلزیوزور

کوچک، گردنی دراز، تنه‌ای بزرگ، و پاهای شناوری بوده است، و طولش از ۳ تا ۲۰ متر تغییر میکرده.

---

(1)Plauen (2)Plautus (3)Peleus (4)Bridge of Sighs (5)Pléiade (6)plebeians (7)plebs (8)Platte (9)South Platte (10)North Platte (11)Pelletier (12)Peltier (13)Plekhanov (14)plesiosaurus

پل سفید (pole sefid)، ده (جه ۲٬۱۱۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان راستوپی، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۴۷ کیلومتری ج شاهی. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد.

پل سنگین: ← وخشاب.

پلشت (palašt)، ده (جه ۷۴۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهنام پازکی، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی، در ۱۸ کیلومتری ل ورامین و ۳۰ کیلومتری تهران. پلشت نزدیک قریه‌ی مامازن واقعست که مرکز عملیات بنگاه خاور نزدیک بوده است. آموزشگاه بهسازی آن در ۱۳۳۱ هش بتوسط بنگاه مذکور با همکاری دولت ایران، بمنظور تربیت مأمورین بهداشتی، دایر شد. بر طبق گزارش سال ۱۹۵۸ بنگاه، "این آموزشگاه در سراسر شرق وسطی و شرق دور شهرت یافته است." عده‌ای بهساز افغانی نیز در این آموزشگاه تحصیل کرده‌اند.

پلشت‌بری (palašt.bari)، متوقف ساختن رشد میکروبها یا نابود کردن آنها بوسیله‌ی مواد پلشت‌بر[1] [فنس آنتی‌سپتیک (āNtiseptik)]. بعد از آنکه پاستور نظریه‌ی ناشی بودن عفونتها (بیماریهای عفونی و چرکین شدن زخمها و جراحتها) را از میکروبها مدلل کرد، اول بار لیستر، جراح انگلیسی، مواد پلشت‌بر را در جراحی بکار برد. پلشت‌برها نباید وارد نسجهای بدن انسان شوند، بلکه فقط از خارج استعمال میشوند؛ و معمولا برای پلشت‌بری اطاق و اسبابهای جراحی و جای عمل بکار میروند. روش کنونی جلوگیری از عفونتِ جایِ عملِ مبتنی بر آسپسی[2] (āsepsi)، یعنی جلوگیری از ورود باکتریهای بیماریزا است.

پل شناور[3] (šenāvar)، پلی معمولا موقت، که بوسیله‌ی قایقها یا سایر واحدهای شناور (مانند چلیک، صندوق شناور، و غیره) ساخته میشود (← پل). قطعات شناور را بهم وصل و مهار می‌کنند، و پل را روی آنها قرار میدهند. بیشتر مورد استعمال آن برای ساختن پلهای موقت نظامی در هنگام جنگ و نیز برای بیرون آوردن کشتیهای غرق شده است. داریوش I در جنگ با سکاها پل شناوری بر بوسفور و دانوب ساخت. پسرش خشیارشای I در جنگ با یونانیان پل شناوری بر هلسپونت بوسیله‌ی قایقها ساخت که در تاریخ مشهور است. در جه II، از واحدهای شناور لاستیکی و صندوقهای مجوف فولادی برای پلسازی و پیاده کردن افراد در سواحل استفاده شد. برای بالا آوردن کشتی غرق شده، صندوقهائی مملو از آب را به بدنه‌ی آن مهار میکنند؛ چون آب داخل صندوقها را با هوای فشرده خارج کنند کشتی بالا میآید.

پل صراط (pole serāt)، در معتقدات عامه‌ی مسلمانان، پلی مابین بهشت و دوزخ، باریکتر از مو و سوزنده‌تر از آتش و برنده‌تر از شمشیر، که در آخرت همه‌ی بندگان خدا ناچار از گذر کردن بر آنند. نیکوکاران بآسانی از آن میگذرند و ببهشت درمیآیند، و گناهکاران چون پا بر آن مینهند یکباره در دوزخ فرو می‌افتند. پل صراط دین زردشتی چینوت است. لفظ صراط عربی و بمعنی راه میباشد، و در قرآن بیش از ۴۰ بار و غالباً همراه کلمه‌ی مستقیم [= راست] آمده است، که مقصود از آن راه حق و راه خداست.

پلک (pelk)؛ ← چشم.

پلم[4]**، هنری** (henri pelәm)، ح ۱۶۹۵–۱۷۵۴، سیاستمدار انگلیسی، نخست‌وزیر (۱۷۴۳–۵۴)؛ برادر کوچک تامس پلم‌هولز (ملقب به اولین دیوک آو نیوکاسل).

پلمایرا[5] (palmāyrā)، آتول، شامل ۵۵ جزیره‌ی کوچک، ح ۱٬۷۸۰ کیلومتری هونولولو، قکه مرکزی. در ۱۸۰۲ کشف شد. از مستملکات کشمت است.

پلمایرا[5]، در قکه: ← لاین، جزایر.

پل متحرک[6]، پلی (← پل) که تمام یا قسمتی از آنرا برای باز کردن یا بستن راه میتوان حرکت داد. این گونه پلها معمولا در مواضعی ساخته میشود که ساختن پل ثابت بارتفاع کافی از سطح آب بنحوی که عبور وسایط نقلیه تأمین شود ممکن نباشد. از اقسام آن پل میانگرد، پل بالا-رو، و پل قپانی است (برای توضیح و تصویر ← پل). در عراق بر شط العرب پلی غیر عادی و جالب ساخته شده است که در هنگام عبور کشتیها در آب پایین میرود، و کشتیها از روی آن میگذرند. سابقاً (و حتی در مواردی تا اواخر قرن ۱۹م) روی خندقهای اطراف دژهای مستحکم پل متحرک میگذاشتند.



پل متحرک

پل مل[7] (pel mel یا pal mal)، خیابان معروفی در غ لندن، که اصلا چارلز II آنرا برای بازیی بهمین نام ساخت. کاخ سنت جیمز، مارلبره هاوس، و چندین باشگاه در آنجا است.

پلن[8] (plen) [فنس، = دشت]، در تاریخ فرانسه، عنوان اعضای مستقل کنوانسیون ملی در انقلاب فرانسه، که چون در مجلس بر نیمکتهای پایین مجلس مینشستند باین نام معروف شدند. گروه پلن در مجلس اکثریتی را تشکیل میدادند، ولی چون رهبری نداشتند بآسانی تحت نفوذ مونتانیارها قرار گرفتند.

پلنتجنت: ← پلانتاژنه.

پلنگ (palang)، پستاندار بزرگ خالدار از تیره‌ی گربه‌ها. پلنگ معمولی (*Felis pardus*) در سراسر

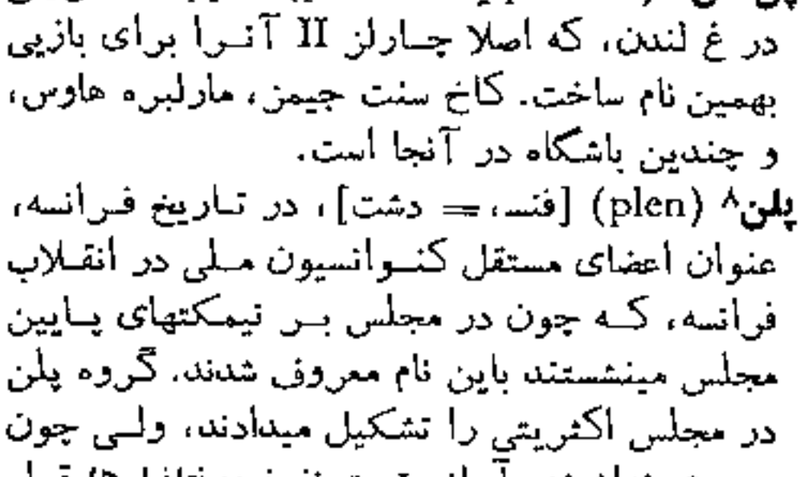

پلنگ

افریقا جز صحرای افریقا و در تمام قسمتی از آسیا در زیر مدار ۵۰° و ش قفقاز و آسیای صغیر یافت میشود. اگرچه شباهت تام بین پلنگ و زاگوار موجود است، این دو جنس در طبیعت هیچگاه با هم دیده نمیشوند. طول نر بالغ آن بندرت از ۱٫۵ متر تجاوز میکند، ولی طول دمش از نصف این مقدار میگذرد. مویش فشرده و برنگ زرد یا خاکستری و دارای خالهای سیاه است، ولی پلنگ سیاه یکدست هم وجود دارد. پلنگ سفید در ارتفاعات زیاد در تبت و هیمالایا زندگی میکند. غذای پلنگها میمون، سگ، پستانداران دیگر، و پرنده‌ها و خزندگان است. چیتا را پلنگ شکاری گویند. نیز ← پوما.

پلو (polō)، غذائی که جزء اصلی آن برنج است، و گوشت، سبزی، یا چیزهای دیگر نیز دارد. اگر با حبوبات پخته شود، اسم دانه را در اولش می‌آورند (مانند عدس‌پلو). شیرین‌پلو با خلال پوست مرکبات و پسته یا بادام و شکر طبخ، و خاصه در عروسیها صرف میشود. مرصع‌پلو مانند شیرین‌پلو است، ولی ورقه‌ی نازکی از طلا روی هر قاب آن نثار میکنند.

پلوار (polvār) یا **پرواب** (porvāb) یا **فرواب** (forvāb) یا **سیوند** (sivand)، رودی در قسمت شمالی فارس. از ارتفاعات جنوبی آباده سرچشمه گرفته از دهستانهای مشهد مرغاب، کمین، و مرودشت میگذرد، و در چغ خرابه‌های شهر استخر نزدیک پل خان به رود کر میریزد. بنامهای مرغاب، کمین، و مرودشت نیز خوانده میشود. شهر استخر در دره‌ی پلوار و پرسپولیس (← تخت جمشید) نزدیک ملتقای پلوار و کر است؛ نقش رجب بر دیوار سنگی ساحل جنوبی پلوار، و صفه‌ی سنگی معروف به تخت رستم بفاصله‌ی ح ۴۵۰ متری غ نقش رجب قرار دارد.

پلوئستی[9] (ploesti)، رومانی **پلویشتی** (ployeš-ti)، شهر (جه ۱۱۴٬۵۶۰)، ج رومانی مرکزی، در والاکیا. مهمترین مرکز صنعت نفت رومانی و ناحیه‌ی مهم نفتی پلوئستی.

پلوپس[10] (pelops)، در اساطیر یونان، پسر تانتالوس. پدرش او را ذبح کرده به خدایان خورانید. زئوس دوباره او را جان داد. خواست تا هیپودامیا (hippodāmeyā)، دختر اوینومائوس (oyno-māos)، را بزنی بگیرد. اوینومائوس، که شنیده بود که بدست داماد خویش کشته میشود، با خواستگاران بر سر ارابه‌رانی شرط میبست، و شرط را برده آنانرا میکشت. پلوپس، با رشوه دادن به راننده‌ی وی، شرط را برد و دختر را گرفت، ولی ارابه‌ران را بجای پاداش دادن غرق کرد، و او پلوپس و اولاد او را نفرین نمود. پلوپونز بنام اوست.

پلوپونز (peloponez) یا **مورئا**[11] (morea)، ینه **پلوپونسوس**[12] (peloponnesos)، شبه جزیره‌ای که قسمت جنوبی زمینلاد یونان را تشکیل میدهد. از قرن ۱۲م تا این اواخر اغلب مورئا خوانده میشد، و سپس نام قدیم آنرا احیا کردند. شبه جزیره‌ای است کوهستانی میان دریاهای یونیائی و اژه، و از برزخ کورنت بطرف جنوب بطول ۲۲۵ کم تا دماغه‌ی ماتاپان امتداد دارد. شهرها و بنادر عمده‌اش عبارتند از پاتراس، کورنت، کالاماتا،

---

(۱)antiseptic (۲)asepsis (۳)pontoon bridge (۴)Pelham (۵)Palmyra (۶)drawbridge; movable bridge (۷)Pall Mall (۸)(the) Plain (۹)Ploesti (۱۰)Pelops (۱۱)Morea (۱۲)Peloponnesus

و نوپلیا. محصولش انگور و توتون و زیتون است، پرورش گوسفند و بز و کرم ابریشم و ماهیگیری دارد. از جنبه‌ی صنعتی کم پیش رفته است.

در ایام باستانی تقسیمات سیاسی عمده‌ی آن چنین بود: الیس، آخایا، آرگولیس، و کورنت؛ آرکادیا در مرکز؛ و لاکدایمون (مشتمل بر مسنیا و لاکونیا) در ج. از شهرهای عمده‌اش اسپارت، کورنت، آرگوس، و مگالوپولیس بود. همه‌ی آن، جز آخایا و آرگوس، مدتها تحت استیلای اسپارت بود؛ در قرن ۴م ق‌م، تب و مقدونیه قدرت اسپارت را درهم‌شکستند. پلوپونز در ۱۴۶ ق‌م بتصرف رومیان درآمد، و از ایالات رومی و بعدها از ایالات بیزانس گردید. در ۱۲۰۴ که رهبران چهارمین جنگ صلیبی امپراطوری لاتینی قسطنطنیه را تأسیس کردند، تمام پلوپونز، جز چند بندر که بتصرف ونیز درآمد، به خاندان فرانسوی ویلاردوئن رسید، و بعد از ۱۲۷۸ خاندان‌های مختلف خارجی بر آن حکومت کردند. در ۱۴۳۲ بکلی تحت حکومت دولت بیزانس بود، ولی در ۱۴۶۰ سلطان محمد II آنرا به امپراطوری عثمانی ضمیمه کرد. در چند دوره بین قرن ۱۵م و سنه‌ی ۱۷۱۸ (انعقاد پیمان پاساروویتس) قسمتهائی از مورئا در تصرف ونیز بود. پلوپونز در دوره‌ی استیلای عثمانیها چنان انحطاط یافت که دیگر کمر راست نکرد.

پلوپونزی، اتحادیه‌ی: ← اسپارت.

پلوپونزی، جنگ (peloponezi)، ۴۳۱–۴۰۴ ق‌م، جنگی در یونان قدیم بین آتن و اسپارت، که از ۴۳۱ ق‌م تا ۴۰۴ ق‌م طول کشید، و آتن را ویران کرد. آتن و اسپارت از دیرزمانی با یکدیگر رقابت داشتند. آتن ملکه‌ی دریائی و دارای بحریه‌ای نیرومند، و اسپارت کشوری زمینی و مرکزش پلوپونز بود، اما چون کورنت و تب با اسپارت متحد بودند، اسپارت بر قسمت وسیعی از یونان استیلا داشت. شروع جنگ بر اثر اختلافی بود که بین کورنت و آتن بر سر اراضی تابعه پیش آمد. جنگهای پلوپونزی را به چند دوره تقسیم میکنند.

I – در ۴۳۱ ق‌م اسپارتیها به آتیک هجوم بردند ولی آتن و بندرگاه آن که مستحکم بودند پایداری کردند. بحریه‌ی آتن به متحدین اسپارت حمله کرده در حوالی ناوپاکتوس پیروز شد. اگرچه طاعون ربع آتنیها را کشت، و پریکلس درگذشت، آتن بر سر پا ایستاد و پیشنهاد صلح اسپارت را رد کرد. پیروزی (۴۲۴ ق‌م) درخشان و قاطع براسیداس اسپارتی در آمفیپولیس ورق را برگرداند. نیکیاس، رهبر آتنیها، صلحی منعقد کرد (۴۲۱ ق‌م).

II – اندکی بعد، سردار آتنی، آلکیبیادس، به شورانیدن متحدین اسپارت و اردوکشی به سیسیل دست زد، ولی به اتهام توهین به مقدسات دینی از سیسیل احضار شد، اما او به اسپارت گریخت. نقشه‌ی آلکیبیادس برهبری نیکیاس اجرا شد، ولی بشکست مهلک آتنیها ختم گردید (۴۱۳ ق‌م).

III – آلکیبیادس بتأسیس نیروی دریائی اسپارت و تحریک دشمنان آتن (از جمله دولت ایران، بعلت جنگهای مدی) اقدام کرد، ولی سرانجام بین او و اسپارت اختلاف افتاد، و دوباره بخدمت آتن درآمد، و اگرچه در جنگ با اسپارت پیروزیهائی نصیبش شد (خاصه در کوزیکوس، در ۴۱۰ ق‌م)، با برآمدن لوساندروس برهبری اسپارتیها، زمینه‌ی پایان جنگ فراهم گردید، و با وجود پیروزی آتنیها در نبرد آرگینوسای، لوساندروس ناوگان آتن را که بفرماندهی کونون میجنگید در آیگوس پوتاموس نابود کرد (۴۰۵ ق‌م) و آتن را با حملات زمینی و دریائی گرفته جنگ را بپایان رسانید. از ۴۰۴ ق‌م که آتن تسلیم شد دیگر جلال گذشته‌ی خود را بازنیافت. رهبری یونان برای مدت کوتاهی بدست اسپارت افتاد.

پلوپیداس[1] (pelopidās)، فد ۳۶۴ ق‌م، سردار تبی. اسپارتیها را از تب بیرون راند (۳۷۹ ق‌م) و بعداً چند بار بر اسپارت پیروز شد (مثلا در لئوکترا، ۳۷۱ ق‌م). باتفاق اپامینونداس در لشکرکشی (۳۷۰–۳۶۹ ق‌م) به پلوپونز پیروز گردید. در لشکرکشی (۳۶۸ ق‌م) به مقدونیه دستگیر شد، ولی اپامینونداس او را نجات داد.

پلوتارک[2] (plutārk)، پد **پلوتارخوس** (plutār-xos)، در مآخذ اسلامی فلوطرخس (falutarxos)، ۴۶؟ ب‌م–ح ۱۲۰ ب‌م، نویسنده و زندگینامه‌نویس یونانی. از مردم بئوسی بود، و به مصر و ایتالیا سفر کرد، و در رم فلسفه تدریس نمود، و از آتن دیدار کرد، و سرانجام به بئوسی بازگشت، و کاهن معبد دلفی گردید. اثر بزرگش کتاب زندگیهای مقایسه‌شده است، که مشتمل بر ۴۶ زندگینامه است که به زوجها مرتب شده، و در هر زوج احوال یکی از رجال یونان با یکی از رجال روم مقایسه شده است، و بعلاوه، چهار زندگینامه‌ی منفرد نیز در بر دارد. اگرچه مباهات پلوتارک به فرهنگ یونانی و عظمت رجال یونان در این کتاب آشکار است، در مورد رومیان نیز از جاده‌ی صداقت و انصاف دور نمیشود. خصائل و صفات و اخلاق و عادات اشخاص را در ضمن داستانهای کوتاه تشریح میکند. لحن وی موقر و داستانهایش جذاب و همواره توأم با قضاوت در اخلاقیات است، و بهمین جهت کتابش رواج و مقبولیت فراوان داشته است. منتخباتی از این کتاب بنام گلچینی از کتاب پلوتارخ بفارسی ترجمه و در ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ هش در تهران، و تمام کتاب بعنوان حیات مردان نامی بفارسی ترجمه و در چهار جلد در ۱۳۳۶–۱۳۳۸ هش نیز در تهران بطبع رسیده است. اثر دیگر پلوتارک مورالیا است، که مشتمل بر مکالمات و مقالاتی راجع به موضوعهای اخلاقی و ادبی و تاریخی است، و اگرچه شهرت اولی را ندارد جالب و جذاب میباشد.

پلوتاش[3] (pelotās)، شهر (جه ۷۹°۶۴۹)، ج ایالت ریو گرانده دو سول، جش برزیل؛ از مراکز عمده‌ی آمودن گوشت.

پلوتسک[4] (plotsk)، شهر (جه ۲۸°۵۰۸)، لهستان مرکزی، بر رود ویستول. از مراکز داد و ستد محصولات کشاورزی و دارای صنایع فلزی و برقی است. در قرون وسطی مقر دوکهای ماسوویا بوده؛ در ۱۷۹۳ به پروس، در ۱۸۱۵ به روسیه، و در ۱۹۲۱ به لهستان منتقل شد.

پلوتون[5] (pluton؛ از فنس)، در نجوم، نهمین سیاره (از لحاظ فاصله از خورشید) در منظومه‌ی شمسی (← سیارات، جدول مشخصات). بیرونیترین اعضای منظومه‌ی شمسی است. خروج از مرکز مدارش از خروج از مرکز سیارات بیشتر است. قمر شناخته شده ندارد.

مسائلی که منجر به کشف آن گردید مانند آنهائی است که منجر به کشف (۱۸۴۶) نپتون شد. منجمین دریافتند که جاذبه‌ی گرانشی نپتون بر اورانوس همه‌ی بینظمیهای مدار اورانوس را توجیه نمیکند، و از اینجا وجود سیاره‌ای دورتر از نپتون را محتمل شمردند، و ظاهراً قدیمترین مدرک کتبی حاکی از این امر از ک. فلاماریون فرانسوی است، که در ۱۸۷۹ امکان وجود سیاره‌ای را در ماوراء نپتون ذکر کرده است. پرسیوال لوول در رصدخانه‌ی خود برنامه‌ی وسیعی برای محاسبه و جستجوی این سیاره‌ی احتمالی بموقع اجرا گذاشت، و ۱۴ سال بعد از مرگ او، در فوریه‌ی ۱۹۳۰، یکی از دستیاران رصدخانه‌ی لوول بنام ک. و. تامبا این سیاره را کشف کرد. مقارن تحقیقات لوول، و. ه. پیکرینگ در ژامائیک نیز در جستجوی سیاره‌ی احتمالی بود، و او و لوول، مستقل از یکدیگر، بوسیله‌ی محاسبات ریاضی مدار سیاره‌ی مورد جستجو را پیشگوئی کردند، و کشف این سیاره مؤید صحت محاسبات آنها بود.

پلوتون، در دین یونان، ← هادس.

پلوتونیوم[6] (plutoniom؛ از فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Pu؛ نیز جدول عنصرها را ببینید)، دارای خواص رادیوآکتیو (← رادیو-آکتیویته). در ۱۹۴۰ از شکافت اورانیوم در سیکلوترون بدست آمد. عنصری است شکافتپذیر، و میتوان آنرا بعنوان سوخت هسته‌ای در پیل اتمی بکار برد. یکی از سه بمب اتمی جنگ II از پلوتونیوم ساخته شده بود.

پلوتینوس، فیلسوف: ← فلوطین.

پلورزی، بیماری: ← ذات الجنب.

پلوکر[7]**، یولیوس** (yulius plüker)، ۱۸۰۱–۶۸، فیزیکدان و ریاضیدان آلمانی. بجهت تحقیقاتی که در هندسه‌ی تحلیلی، خواص مغناطیسی، و طیف کرده معروفست (اول کسی بود که خطوط طیف هر عنصر را از خصوصیات آن عنصر شمرد).

پلومار[8]**، کوه** (palōmār)، کوهی بارتفاع ۱٬۸۶۷ متر، ج ایالت کالیفرنیا، کشمت. رصدخانه‌ی کوه پلومار، دارای تلسکوپ انعکاسی معروف ۲۰۰ اینچی، در آنجاست.

پلومبیر[9] (ploMbier)، دهکده‌ای در ولایت وژ، ش فرانسه، در کوههای وژ. چشمه‌های رادیوآکتیو دارد. در کنفرانسی که در ۱۸۵۸ در اینجا بین ناپلئون III و کاوور منعقد شد، توافق بعمل آمد که فرانسه بمملکت ساردنی بر ضد اتریش کومک نظامی کند، و در مقابل، نیس و ساووا به فرانسه واگذار شود.

پلون، بلغارستان: ← پلونا.

پلونا[10] (plevnā)، یا **پلونه** (plevna)، بلغاری **پلون** (pleven)، شهر (جه ۵۷°۷۵۸)، ل

(۱)Pelopidas (۲)Plutarch (۳)Pelotas (۴)Plock (۵)Pluto (۶)plutonium (۷)Plücker (۸)Palomar (۹)Plombières (۱۰)Plevna

بلغارستان. از مراکز کشاورزی، و دارای صنایع بافندگی، مواد غذائی، و ماشین‌آلات است. در جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷–۷۸)، ترکهای عثمانی با سرسختی از آن دفاع کردند، و بدین سبب مشهور است؛ در ۱۸۷۷ ساقط شد، و ترکان در اوایل سال ۱۸۷۸ درخواست متارکه‌ی جنگ کردند.

پلونه، بلغارستان، ← پلونا.

پلووديف[1] (plovdif)، شهر (جم ۱۶۲٬۵۱۸)، بلغارستان مرکزی، بر رود ماریتسا. از مراکز تجارتی و دارای مصنوعات مختلف است. فیلیپ II مقدونی آنرا بنام فیلیپوپولیس بنا نهاد (۳۴۱ ق‌م)؛ در زمان رومیان پایتخت تراس و در قرن ۱۹م پایتخت روملیای شرقی بود.

پل و ویرژینی[2] (polo virjini)، اثر معروف برناردن دو سن‌پیر، که در آن داستان دلبستگی دو دلداده‌یکی پل و دیگر ویرژینی‌در محیطی دور-افتاده و در آغوش طبیعت، با بیانی شاعرانه ولی بسیار طبیعی و ساده، شرح داده شده است. سبک نگارش و طرز بیان، که در عین فریبندگی عاری از هر گونه تکلف و تصنع است، سبب شهرت فوق العاده‌ی نویسنده‌ی آن گردید. این کتاب متضمن اطلاعات جغرافیائی در باب منطقه‌ی استوائی (صحنه‌ی داستان) نیز میباشد. کتاب در ۱۷۸۷ نوشته شده است، و ترجمه‌ی فارسی آن یک بار بنام پل و ویرژینی (۱۳۲۴ هق، تهران، بدون ذکر نام مترجم) و دگر بار بنام عشق و فضیلت (چاپ سوم، تهران، ۱۳۲۹ هش) و بار سوم بنام پل و ویرژینی (تهران، ۱۳۳۵ هش) منتشر شده است.

پلوه[3]**، ویاچسلاو کنستانتینوویچ** (viāceslāv konstāntinovic pleve)، ۱۸۶۴–۱۹۰۴، سیاستمدار بسیار مرتجع روس. از ۱۸۸۱ نیروی پلیس را در دست داشت؛ در ۱۹۰۲–۴ وزیر کشور بود. سعی داشت نارضایتی عمومی را با کشتار دسته‌جمعی یهودیها (← پاگروم) و جنگ روس و ژاپن منحرف سازد. بوسیله‌ی یکی از انقلابیون بقتل رسید.

پلویشتی (ployešti)، رومانی: ← پلوستی.

پله[4] (pele)، کوه آتشفشان (بلندی ۱٬۳۵۰ متر)، ل مارتینیک، هند غربی فرانسه. در ۱۷۹۲، ۱۸۵۱، و ۱۹۰۲ آتشفشانی کرد، و در آخرین آنها ح ۴۰٬۰۰۰ تن کشته شدند.

پلیاد[5] (pleyād)، گروهی مرکب از هفت شاعر تراژدی‌سرای اسکندریه، که در دوره‌ی بطلمیوس II رونق داشتند (ح ۲۸۰ ق‌م). بعدها دسته‌ای از شعرای فرانسوی نام پلئیاد را که صورت فرانسوی عنوان فوق است بر خود نهادند.

پلیادها[6] (pleyād.hā)، یا پلیادس (es–)، در اساطیر یونان، عنوان هفت دختر اطلس و یکی از پریان بنام پلیونه (pleyone). ملازمان آرتمیس بودند. بر طبق یکی از روایات، اوریون در تعقیب آنان بود؛ خدایان آنها را در میان ستارگان مقام دادند (← ثریا یا پروین).

پلیاس، عموی یاسون.

پلیپ، جانور: ← پولیپ.

پلیس: ← پاسبان.

پلیس[7]**، فرانسیس** (frānsis pleys)، ۱۷۷۱–۱۸۵۴، اصلاح‌طلب انگلیسی، که اولین مدیر مبارزات انتخاباتی در انگلستان محسوب است. شاگرد جرمی بنتم بود، و در نهضت اتحادیه‌ی اصناف فعالیت بسیار داشت. در آغاز کارگری ساده بود. در کسب و پخش اطلاعات و سازمان دادن به تشنجات مهارتی تمام یافت، و کارش بجائی رسید که کمیته‌های پارلمانی را تحت نفوذ داشت، و اداره میکرد. در نتیجه‌ی اقدامات او، "قوانین ترکیبی" (که بعضی اتحادیه‌ها را ممنوع میکرد) لغو شد (۱۸۲۴). در نهضت اصلاحی چارتیزم سهمی بسزا داشت.

پلیس جنوب (polise)، تشکیلات نظامی مستقل شامل قریب ۶٬۰۰۰ نفر سرباز ایرانی که، در اواسط جنگ I در سنه‌ی ۱۹۱۶ ب‌م (= ۱۳۳۴ هق)، بوسیله‌ی انگلیسها و تحت نظارت و تعلیم و فرماندهی صاحب‌منصبان انگلیسی در جنوب ایران در ولایات فارس و کرمان و یزد و اصفهان جهت عنوان حفظ امنیت راههای جنوب ایران" و با مخارج دولت انگلستان و هندوستان بوجود آمد. این تشکیلات بدون اجازه‌ی رسمی و قطعی و فقط باتکاء موافقتنامه‌ی (شوال ۱۳۳۴) غیر قطعی کابینه‌ی سپهدار تنکابنی و موافقت محدود مشروط کابینه‌ی بعد از او که عبارت باشد از وثوق‌الدوله روی کار آمد، و ژنرال س پرسی سایکس و یک عده از صاحب‌منصبان انگلیسی قشون هندوستان مربیان و فرماندهان آن بودند. اما بعد از کابینه‌ی وثوق‌الدوله، هیچ یک از دولتها این اقدام انگلیس-ها را رسمی و مجاز نشمردند، و جراید و احزاب و عامه مکرر بتشیکل این نیرو اعتراض کردند، و آن را بمنزله‌ی تجاوز جابرانه بحق حاکمیت ایران و بمثابه‌ی مقدمه‌ی تصرف نظامی ایران تلقی نمودند، و حتی در میدان توپخانه یک بار میتینگ عامی ترتیب دادند (۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶) و دولت مستوفی‌الممالک در یادداشتی آن را یک قوه‌ی متجاوز خارجی خواند (جمادی الاخر ۱۳۳۶). و در شیراز دموکراتها اعلامیه‌ای منتشر نمودند و اهالی را از فروختن آذوقه بآنها ممنوع کردند (رجب ۱۳۳۶). مع هذا، بعد از پایان جنگ I نیز پلیس جنوب همچنان باقی بود، و دولتهای ایران نیز آن را برسمیت نمیشناختند. عاقبت سید ضیاءالدین طباطبائی در باب انحلال آن با انگلیسها بمذاکراتی پرداخت (۱۳۳۹ هق) که حاصل آن فقط تقلیل تعداد صاحب‌منصبان انگلیسی پلیس جنوب بود. پس از سقوط کابینه‌ی او، چندی بعد، بالاخره بسبب عدم احتیاج انگلیسها بآن تشکیلات و یأس آنها از امکان تحمیل آن بر دولت ایران، بکلی آن را منحل نمودند، و تمام وسایل و تجهیزات و حتی دواب آنرا نیز نابود کردند (۱۳۴۰ هق).

پلیس مخفی به کلیه‌ی کسانی اطلاق میشود که در عملیات شخص مظنونی، بدون اطلاع خود او، مخفیانه تحقیق و تفحص میکنند. در کشورهای متمدن اجرای قوانین ایجاب میکند که برای کشف جرائم و پرده برداشتن از جنایات، تحقیقات و تفحصات مخفی و پنهانی بعمل آید، و این کار بتوسط پلیس مخفی، از جمله کارآگاهان، انجام میگیرد. بنا بر این وجود کارآگاه از لوازم اجرای قوانین است. پلیس مخفی حتی قبل از تشکیل پلیسهای معمولی یا پاسبانان متحد الشکل بوجود آمده است، و از زمانهای بسیار قدیم برای مبارزه با خرابکاران داخلی و خارجی از پلیسهای مخفی استفاده میشده است. در کشورهای دموکراسی وظیفه‌ی کارآگاهان با خاتمه پیدا کردن تحقیقات از شخص مظنون خاتمه پیدا میکند. محدود ساختن اختیارات کارآگاهان، و دادن حق به شخص متهم برای حضور در محاکمه‌ی علنی و دفاع از خود، ضامن آزادی فردی در کشورهای دموکراسی است. اگر وظایف پلیس مخفی محدود باین حدود نباشد، دستگاه اجرائی از آن سوء استفاده خواهد کرد، و ممکن است کارآگاهان، علاوه بر تفتیش و تحقیق، به قضاوت نسبت باشخاص نیز دست بزنند، و خود را فقط در مقابل قوه‌ی اجرائیه مسئول بدانند، و توجهی به قوه‌ی قضائیه نداشته باشند. این نوع پلیس مخفی، علاوه بر تهدید آزادی افراد، ممکن است گاهی هم موجب برانداختن دولتهای قانونی بشود. بطور کلی در کشورهائی که دولت از هوا-خواهی عموم مردم برخوردار است، و حکومتهای دموکراسی حقیقی موجود میباشد، وظیفه‌ی کار-آگاهان محدود به تحقیق و بررسی خطاکاریها و جنایات است، ولی در کشورهائی که عده‌ی محدودی حکومت را بدست گرفته و بر خلاف میل اکثریت حکمفرمائی میکنند حدود اختیارات کارآگاهان وسیع‌تر و فعالیت آنها دامنه‌دارتر میباشد. تاریخ میگوید که در کشور اسپارت پلیس مخفی داشته‌اند و در روم قدیم کسانی استخدام میشدند که بطور پنهانی خبر بیاورند. در جمهوری ونیز دستگاه پلیس مخفی بکار برده میشد. پس از انقلاب ۱۸۲۵ در روسیه دستگاه پلیس مخفی ایجاد شد که نه تنها مراقب فعالیتهای خرابکارانه بود، بلکه عقاید مردم را نیز تحت نظارت درمیآورد. پس از انقلاب روسیه در ۱۹۱۷، دولت شوروی دستگاه وسیعی از پلیسهای مخفی ایجاد کرد که معروف به چکا (ceka) بود و بعدها مشهور به گپئو (gepeu) شد. در سال ۱۹۳۴ اداره‌ی پلیس مخفی جزو وزارت کشور دولت شوروی گردید و نام آن "مود" شد، و در اواخر سال ۱۹۵۹ این سازمان هم منحل گردید. در آلمان هیتلری پلیس مخفی سازمان وسیعی داشت بنام گشتاپو (geštāpo) که نفوذ بسیاری در تمام دستگاه‌های دولت پیدا کرده بود، و در واقع دولتی در دولت ایجاد نموده بود. در ایتالیای موسولینی هم قدرت پلیس مخفی بسیار وسیع بود.

پلیکان[8] (pelikān)، مرغ بزرگ نواحی گرم، که دسته‌جمعی زندگی می‌کند. نوک فوقانی آن برگشته، و نوک زیرین دارای کیسه‌ای است که ماهی را در آن نگاه میدارد. پاهایش پرده‌دار است. طول پلیکانهای سفید امریکای شمالی به ۱٫۵ متر میرسد.



پلیکان

پلیکو[9]**، سیلویو** (silvio pelliko)، ۱۷۸۹–۱۸۵۴، شاعر درام‌نویس ایتالیائی.

(۱)Plovdiv (۲)Paul et Virginie (۳)Plehve (۴)Pelée (۵)Pleiad (۶)Pleiades (۷)Place (۸)pelican (۹)Pellico

درام عمده‌اش فرانچسکا دا ریمینی (۱۸۱۵) است. کتاب زندانهای من (۱۸۳۲) خاطرات زندگی او در زندان اتریشیها است.

پلیم (palyem)، [بر طبق کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، نشریه‌ی اداره‌ی کل آمار و ثبت احوال، ۱۳۲۹ هش] دهستان، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴ (؟) آبادی- پلیم، دره‌دان، دوپیران، و مال قاید-که جملگی در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۶، ۱۳۳۰ هش) جزء دهستان رستم‌آباد محسوب شده است.

پلیمث[1] (plimət̲). برای اعلام انگلیسی که به این صورت میشناسید به صورت فارسی‌شده‌ی آن "پلیموت" رجوع کنید.

پلیمسل[2]، **سمیوئل** (samyuəl plimsəl)، ۱۸۲۴-۹۸، اصلاح‌طلب انگلیسی. چون برای تصویب قوانین محدود کردن بارگیری کشتیها کوشش فراوان کرد، حدودی که در قوانین دریائی برای محدود کردن بارگیری کشتیها در نظر گرفته میشود معروف به حد پلیمسل شده است.

پلیموت[1] (plimut)، انگلا **پلیمث** (plimət̲)، شهر (جه ۲۰۸٬۹۸۵)، دونشر، انگلستان، کنار خلیج پلیموت؛ بندر و پایگاه دریائی. تجارت مواد معدنی، گرانیت، مرمر، و ماهی آن مهم است. محل تجمع ناوگان انگلیسی علیه حمله‌ی ناوگان اسپانیائی آرمادا بود. دریک، هاکینز، و رالی از این بندر به جهانگردی پرداختند. آخرین بندر انگلیسی است که کشتی میفلاور پیش از عزیمت به امریکا در آن لنگر انداخت. از اماکن قابل توجه آن آزمایشگاه زیستشناسی دریائی، نمایشگاه ماهی و جانوران دریائی (آکواریوم)، موزه‌ی شهرداری، قرائتخانه، چند کلیسای قدیمی و کلیسای جامع کاتولیکها است. قسمتهائی از شهر در بمباران ۱۹۴۱ ویران شد.

پلیموت[1]، انگلا **پلیمث**، شهر، (جه ۱۳٬۶۰۸)، ج‌ش ایالت ماساچوست، کشمت، کنار خلیج پلیموت و ج‌ش بستن. محل نخستین مهاجرنشین دایم اروپائی در انگلستان جدید بود (← آوارگان، و مهاجرنشین پلیموت). صخره‌ی پلیموت که، بنقل روایات، آوارگان در ۱۶۲۰ از کشتی میفلاور بر آن پیاده شدند زیارتگاه ملی محسوب میشود.

پلیموت[1]، **خلیج**، انگلا **پلیمث**، شاخابه‌ی دریای مانش، بعرض ح ۴٬۸۰۰ متر بین دونشر و کورنوال، انگلستان. گذرگاه کشتی است.

پلیموت[1]، **مهاجرنشین**، مهاجرنشینی که در ۱۶۲۰ توسط آوارگان (سرنشینان کشتی میفلاور) در ساحل ماساچوست، کشمت، تأسیس شد. شالوده‌ی اداره‌ی مهاجرنشین همان پیمانی بود که آوارگان در کشتی بستند (← میفلاور). مهاجرنشین، پس از نخستین زمستان دشوار، مخصوصاً تحت حکومت ویلیام بردفرد (bradfərd)، بسط یافت، و در ۱۶۴۳ به ← ائتلافیه‌ی انگلستان جدید پیوست. در ۱۶۹۱ با مهاجرنشین خلیج ماساچوست متحد شد.

پلیسنی[3] (plini)، لتی پلینیوس (plinius)، نام دو تن از مردان مشهور روم قدیم. **پلینی مهین** یا **پلینی اکبر** [نام کاملش کایوس پلینیوس سکوندوس (kāyus – sekundus)]، در مآخذ اسلامی **بلیناس** (balinās)، ۲۳ ب‌م-۷۹ ب‌م، طبیعیدان و از مردم گل بود، و نزدیک کوه وزوو، که برای بررسی آتشفشانی بآنجا رفته بود، خفه شد. اثر عمده‌اش کتاب تاریخ طبیعی است در ۳۷ مقاله، که دایرة‌المعارفی از اطلاعات دست دوم است. کتابی بنام فی التأثیر الروحانیات هست که اصلش ظاهراً از بلیناس و ترجمه‌اش به حنین ابن اسحاق منسوب است. **پلینی کهین** یا **پلینی اصغر** [نام کاملش کایوس پلینیوس کایکیلیوس سکوندوس (kāyki-lius)]، ۶۲؛ ب‌م-ح ۱۱۳ ب‌م، خطیب و سیاست‌مدار و پسر خواهر پلینی مهین و دست‌پرورده‌ی او بود. در سال ۱۰۰ مقام کنسولی داشت. شهرتش بسبب مراسلات اوست که زندگی روم قدیم را منعکس میکند.

پلینیوس: ← پلینی.

پلیو[4]، **پول** (pol pelio)، ۱۸۷۸-۱۹۴۵، مستشرق و پوینده‌ی فرانسوی که در زبانهای چینی و مغولی دست داشت. وی در ۱۹۰۸ بریاست هیئتی به ترکستان و چین رفت و بکشف آثار مهمی از مانویان و غیر آنها موفق گردید. استاد دانشگاه سوربون و کولژ دو فرانس بود. از تألیفاتش دوره‌ی آثار زبان سغدی است.

پلیوسن[5]، **دوره‌ی** (pliosen؛ فنس)، پنجمین دوره از دوران سوم از ازمنه‌ی زمینشناسی، و چهارمین دوره اگر پالئوسن دوره‌ی جداگانه محسوب نشود (← الوسن، دوره‌ی). درین دوره دریا از نواحی مختلف ایران برای آخرین دفعه پَسْرَوی کرده، و رسوبهائی از نوع جوشسنگ باقی گذاشته است، که در ج‌غ ایران ضخامت آن بسیار زیاد و به طبقات بختیاری موسوم است. حرکات کوهزائی که ارتفاعات عمده‌ی ایران را باعث شده‌اند درین دوره شدیداً ادامه داشته است. آتشفشانهائی مانند دماوند، سهند، تفتان، و راین درین دوره فوران داشته‌اند.

پلیون[6] (pelion)، کوهی بارتفاع ۱٬۶۰۰ متر، ل یونان، در ش تسالی، نزدیک ساحل اژه. بر طبق افسانه‌های قدیم، عفریتهائی قصد کردند که کوههای اوسا و پلیون را بر کوه اولمپ گذاشته بجانب آسمان رفته دستگاه خدایان را براندازند. آپولون آنانرا کشت. خیرون در غاری نزدیک قله‌ی پلیون مسکن داشت.

پلیونه[7] (pleyone)، در دین یونان، مادر پلیادها.

پمبا[8] (pembā)، جزیره (۹۸۴ کمم؛ جه ح ۱۲۵٬۰۰۰)، نزدیک ساحل شرقی افریقا، در قهنا؛ جزء تحت الحمایه‌ی زنگبار. سابقاً از مراکز تجارت برده بود. اینک تجارت عمده‌ی میخک دارد.

پمبروک، ولایت ویلز: ← پمبروک‌شر.

پمبروک[9]، اولین **ارل آو** (ërl āv pembruk*)، لقب **ویلیام مارشال** (wilyām mārŝāl)، فت ۱۲۱۹، از اشراف انگلیسی. نایب‌السلطنه‌ی هنری III بود، و حمله‌ی لوئی VIII فرانسه را دفع کرد.

پمبروک[9]، دومین **ارل آو**، لقب **ریچارد د کلر** (ricārd də kler)، فت ۱۱۷۶، از اشراف انگلیسی، معروف به ریچارد سترانگبو (strāngbŏ). در ۱۱۷۰ به ایرلند رفت. قسمتهای زیادی را از ایرلند شرقی مطیع ساخت.

پمبروک[9]، سومین **ارل آو** (ërl āv pembruk*)، لقب **ویلیام هربرت** (wilyām hërbərt)، ۱۵۸۰-۱۶۳۰، از رجال انگلستان که بعنوان حامی ادب مشهور است. کالج پمبروک از دانشگاه آکسفرد بنام اوست. مادرش **مری هربرت** (meri)، ملقب به **کاونتس آو پمبروک** (kăntes*)، ۱۵۶۱-۱۶۲۱، خواهر سر فیلیپ سیدنی و از حامیان شعرا (از جمله جانسن و سپنسر) بود.

پمبروک‌شر (pembrukŝer) یا **پمبروک**[9]، ولایت ساحلی (۱٬۵۹۰ کمم؛ جه ۹۰٬۸۹۶)، ج‌غ ویلز؛ مرکزش شهر پمبروک. بیشتر آن زراعتی و پست و بلند و دارای دره‌های حاصلخیز است. نهشتهای فلزی دارد.

پمپئی، شهر باستانی، ایتالیا: ← پومپئی.

پمفیلیه: ← پامفولیا.

پمونا[10] (pəmŏnā) یا **مینلند**[11] (meynlənd)، جزیره (ح ۴۹۰ کمم؛ جه ۱۳٬۳۵۲)، ل اسکاتلند، بزرگترین جزایر اورکنی. مرکز جزایر، شهر کرکوال[12] (kërkwål) در آنست. سواحلش نامنظم، و داخل آن دارای تپه‌ها، دریاچه‌ها، و دره‌های حاصلخیز میباشد.

پن[13]، سر **ویلیام** (sər wilyām pen*)، ۱۶۲۱-۷۰، دریاسالار انگلیسی. در جنگهای هلند شرکت داشت، و ژامائیک را گرفت. پسرش **ویلیام پن**، ۱۶۴۴-۱۷۱۸، از فرقه‌ی کویکرز (← انجمن دوستان) بود. در ۱۶۸۱، پادشاه انگلستان، برای تسویه‌ی قرضی که بپدرش داشت، مقداری اراضی امریکا را باو واگذار کرد. وی مهاجرنشین پنسیلوانیا را تأسیس کرد. نقشه‌ی فیلادلفی را طرح نمود (۱۶۸۲). در اداره‌ی مهاجرنشین روش دموکراسی پیش گرفت.

پنابسکات[14] (penābskāt)، رود کشمت، بطول ۵۶۳ کم، که در قسمت مرکزی ایالت مین تشکیل یافته از بنگور گذشته به خلیج پنابسکات (شاخابه‌ای از قطلا) میریزد.

پناتس[15] (penātes)، در دین روم، گروهی از خدایان خانگی که رومیان قدیم آنها را بعنوان محافظ آذوقه (مخصوصاً انبار آذوقه و آشپزخانه) پرستش میکردند، و باتفاق لارس، حامیان خانه شمرده میشدند. لفظ پناتس جمع است، و از این خدایان همیشه بصورت جمع نام برده شده است. این خدایان نام خاص نداشتند، ولی هر خانواده پناتس مخصوص داشت، و بافتخار آنها شعله‌ای را پیوسته در اجاق خانوادگی فروزان نگاه میداشت. بین مؤمنین معمول بود که از هر خوراک مقداری را بشکرانه‌ی نعمت و حمایت پناتس در آتش می‌سوزاندند. علاوه بر پناتس اختصاصی، قائل به پناتس دولتی، که حامیان دولت روم بشمار میآمدند، نیز بودند. بروایت ویرژیل، این خدایان را انه از تروا به ایتالیا آورد. پرستش پناتس با پرستش یوپیتر و یونو، که آنها نیز حامیان خانواده محسوب میشدند، و نیز با پرستش وستا، که نماد وحدت خانوادگی بود، ارتباط داشت. نیز ← لارس.

پنانگ[16] (penāng)، ناحیه (۱٬۰۴۰ کمم؛ جه ۵۷۱٬۹۲۳)، ل‌غ مالایا، کنار تنگه‌ی مالاکا؛ کرسی

(1)Plymouth (2)Plimsoll (3)Pliny (4)Pelliot (5)Pliocene (6)Pelion (7)Pleione (8)Pemba (9)Pembroke (10)Pomona (11)Mainland (12)Kirkwall (13)Penn (14)Penobscot (15)Penates (16)Penang

آن جورج تاون (jorj tān). مرکبست از جزیره‌ی پنانگ (۲۸۵ کمم) و باریکه‌ای از شبه جزیره‌ی مالی واقع در مقابل جزیره و موسوم به پراوینس ولزلی[1] (prāvins welzli) [= ایالت ولزلی]. محصول عمده‌اش کائوچو و قلع است. اکثریت سکنه‌ی آن چینی هستند. جزیره از ۱۷۸۶ و ایالت ولزلی از ۱۷۹۱ در دست بریتانیا بود. ناحیه در ۱۸۲۶–۱۹۴۶ جزء ماندگاههای تنگه‌ها بود.

پناهگاههای وحوش، جاهائی واجد شرایط مساعد برای زندگی وحوش و محفوظ از گزند شکارچیان، که بمنظور جلوگیری از نابودی وحوش بآنها تخصیص داده میشود. تخصیص جاهائی بدین منظور برای حفظ وحوش ضروری است، زیرا عوامل مختلفی، از قبیل خشکانیدن باطلاقها، انهدام جنگلها، خشکسالی، کشتار حیوانات برای استفاده از گوشت یا پوست یا پر آنها یا بعنوان ورزش، و غیره، وحوش را تهدید بنابودی میکند. تأمین پناهگاههائی برای وحوش در انگلستان از قدیم الایام معمول بوده است. آنچه در ایران میشود ممنوع ساختن شکار بهنگام بهار است.

پناین، سلسله‌ی[2] (penāyn)، رشته‌کوه طویلی معروف به "ستون فقرات انگلستان"، که از تپه‌های چویت (بر مرز انگلستان و اسکاتلند) تا ناحیه‌ی پیک در چ‌غ داربی‌شر ممتد است. مرکب است از رشته‌ای از اراضی مرتفع که دره‌های رودخانه‌ها آنها را از هم جدا میسازد. بلندترین قلل آن کراس فل (krās fel) (۸۹۳ متر) میباشد.

پنبه، گیاه یکساله از نوع گوسوپیوم (*Gossypium*) و از تیره‌ی پنیرکیان، که الیاف آن (موسوم به پنبه) مهمترین الیاف نباتی و از ایام ماقبل تاریخ در بسیاری نقاط مورد استفاده بوده است. میوه‌ی آن غوزه‌ای گرد یا بیضی‌شکل است که در داخل آن تخمها و دور آنها تارهای سفید یا زردرنگ پنبه قرار دارد. طول تارها یا الیاف نسبت بنوع پنبه از ۲۲ میلیمتر (پنبه‌ی بومی) تا ۴۲ میلیمتر و بیشتر (مصری) تغییر میکند. در نواحی معتدل زراعت پنبه‌ی تارمتوسط امریکائی متداول است؛ پنبه‌های تاربلند و مصری مخصوص نواحی گرمسیر است؛ در کشورهای آسیائی پنبه‌ی معروف به بومی (*G. herbaceum*) نیز کاشته میشود، که غوزه‌ی آن کاملا باز نمیشود، و تارهایش ریز و کوتاه است. کشورهای عمده‌ی تولید کننده‌ی پنبه عبارتند از کشمت، تجشس، هند، چین، و مکزیک.

یکی از اشکالات عمده‌ی پنبه‌کاری جمع‌آوری محصول است که تا سالهای اخیر با دست انجام میگرفت؛ اخیراً ماشینهای مخصوص پنبه‌چینی اختراع شده است. قبل از جمع‌آوری پنبه، بوسیله‌ی مواد شیمیائی، برگهای بوته را از بین میبرند. پنبه دوچار آفات زیادی میشود: در امریکا، هندوستان، و مکزیک کرم سرخ؛ در ایران کرم خاردار، کنه، و غیره. صنایع پنبه (مخصوصاً در انگلستان، امریکا، ژاپن، شوروی، هندوستان) بسیار مهم و دارای چندین مرحله است (پنبه‌پاک‌کنی، ریسندگی، بافندگی، روغن‌کشی). علاوه بر نساجی، از پنبه استفاده‌های دیگر نیز میشود. از کرکها یا تارهای کوتاهی که دور تخم پنبه چسبیده‌اند سلولوز میگیرند؛ تخم پنبه دارای ۲۰٪ روغن است که بمصرف تغذیه‌ی انسان و ساختن کره، روغن نباتی، و صابون میرسد؛ کنجاله برای تغذیه‌ی دامها و کود مصرف میشود.

کشت پنبه‌ی بومی در ایران از زمان قدیم متداول بوده؛ در سالهای اخیر کشت پنبه‌ی امریکائی توسعه‌ی زیاد پیدا کرده است. نواحی عمده‌ی زراعت پنبه در ایران مازندران، گرگان، خراسان، فارس، و اصفهان است. در نواحی گرمسیر (مخصوصاً خوزستان) کشت پنبه در نتیجه‌ی وجود کرم خاردار پیشرفت نکرده است؛ اکنون با استعمال سمهای جدید زراعت توسعه مییابد. از تصفیه‌ی وش رویهم‌رفته یک ثلث پنبه‌ی محلوج و دو ثلث تخم پنبه حاصل میشود. در ایران تقریباً کلیه‌ی تخم پنبه (جز مقدار قلیلی که صادر میشود یا برای بذرکاری یا تغذیه‌ی دامها مورد احتیاج است) در کارخانه‌های روغن‌کشی مصرف میشود، و از آن روغن پنبه‌ی معمولی (مایع)، روغن نباتی، و صابون میسازند. کارخانه‌های روغن‌کشی بیشتر در خراسان، مازندران، و تهران است.

پنبه‌دوزی[3]، از کارهای دستی. دو قطعه پارچه را رویهم گذاشته میان آنها پنبه (یا پارچه‌ی نرمی) قرار میدهند، و طبق نقشه، با دست یا چرخ دو پارچه را بهم میدوزند، بطوریکه برجستگی و فرورفتگی پیدا کند. پنبه‌دوزی مدتهای مدید در ل آسیا و اروپا برای تهیه‌ی لباس گرم معمول بوده است. در ایران طرز ظریف آن شب‌کلاه‌دوزی بود، که پس از دوختن دور نقشه، تخ ضخیمی را با سوزن از میان آنها میگذراندند، و نقشه را برجسته میکردند.

پنبه‌ی باروتی[4]، ماده‌ی منفجره‌ای که از تأثیر جوهر شوره و جوهر گوگرد سرد بر پنبه بدست میآید. هر گاه آنرا آتش زنند میسوزد؛ بوسیله‌ی تراکه منفجر میشود. در اژدرها، برای ترکاندن تخته‌سنگها (مخلوط با نیتروگلیسرین)، در مینها، و در ساختن باروت بیدود استعمال میشود.

پنبه‌ی کوهی[5]، فنس آسبست (āsbest)، نام تجارتی هر یک از اقسام مختلف سیلیکاتهای معدنی منیزیوم، که ساختمانی الیافی، و در مقابل اسیدها و آتش کمابیش مقاومت دارد. معمولا بشکل رگه‌هائی در سنگهای دیگر یافت میشود. احتمالا از دگرگونی (متامورفیسم) نتیجه شده است. در ایران (کرمان)، افریقای جنوبی، و کشمت یافت میشود. در ساختن ورقها و لوله‌های سیمانی و پارچه‌های ضد آتش و ترمز اتومبیل و روپوش عایق کابلهای برق و عایقکاری دستگاههای حرارتی بکار میرود. ایرانیت (irānit) که از مخلوط کردن سیمان و پنبه‌ی کوهی در ایران ساخته میشود، بشکل ورقهای کنگره‌دار برای پوشش سقف و بشکل لوله برای انتقال آب و گاز و غیره مورد استعمال دارد.

پنتاپولیس[6] (pentāpolis) [یو.، = پنج شهر]، اسمی که در ایام قدیم به چند دسته‌ی مرکب از ۵ شهر اطلاق شده است. از آن جمله است پنج شهر عمده‌ی سیرنائیک (ل افریقا)ـ آپولونیا، آرسینوئه، برنیکه، کورنه، و پتولمائیسـ که از قرن ۴م ق‌م تا قرن ۷م ب‌م باین نام معروف بودند. دیگر پنتاپولیس شهرهای سواحل ایتالیائی دریای آدریاتیک بود (ریمینی، آنکونا، فانو، پزارو، و سنیگالیا) که در قرن ۵م ب‌م در دوره‌ی استیلای دولت بیزانس باین نام خوانده شد، و تا قرن ۱۱م بهمین اسم معروف بود. پنتاپولیسهای دیگر در آسیای صغیر و فلسطین وجود داشت.

پنتاگون[7] (pentāgon) [از انگل، = پنج‌ضلعی، مخمس]، نام بنای عظیم وزارت دفاع کشمت (نیرو‌های زمینی و دریائی و هوائی)، واقع در ایالت ویرجینیا، بر ساحل غربی رود پوتومک، درست مقابل شهر واشینگتن (پایتخت کشمت)، که به مناسبت شکلش باین نام خوانده شده است. ظاهراً بزرگترین بنائی است که تا کنون در جهان برای یک اداره‌ی دولتی ساخته شده است. ساختمانش در سپتامبر ۱۹۴۱ آغاز و پس از ۱۶ ماه، با صرف قریب ۸۳ میلیون دلار، در ژانویه‌ی ۱۹۴۳ پایان یافت. نام پنتاگون مجازاً بعنوان نماد قدرت نظامی و جنگی کشمت بکار میرود.

پنتسیلیا[8] (pentesileyā)، در اساطیر یونان، ملکه‌ی آمازونها. در جنگ تروا به مردم تروا پیوست، و بدست اخیلس کشته شد.

پنج (panj) یا **آب پنج** (ābe)، مسیر علیای آمو دریا (تا جای ریختن رود وخشاب بآن)، بطول ح ۸۵۰ کم، بر مرز تجشس (جشس تاجیکستان) و افغانستان.

پنجاب[9] (panjāb) [= (سرزمین) پنج رود]، ناحیه‌ای در قسمت ل‌غ هند و در پاکستان غربی، که از غ قسمتی به رود سند و از ش قسمتی به رود جمنا محدود است. پنج رود جهلم، چناب، راوی، بئاس، و ساتلج مشروبش میکنند. جز در قسمت کوهستانی شمالی، پنجاب دشت آبرفتی همواری است. شهرهای عمده‌اش لاهور، آمریتسار، ملتان، راولپیندی، و سیالکوت است.

معابر کوهستانی مرز شمال غربی به دشت پنجاب منتهی میشود، و این امر در تاریخ پنجاب تأثیری بسزا داشته است، و مهاجمین و کشورگشایان مختلف (ایرانیان، یونانیها، افاغنه، و سپاهیان محمود غزنوی، امیر تیمور، بابر، نادر شاه، احمد شاه درانی) ازین معابر وارد پنجاب شدند. کاوش‌هائی که بعمل آمده حاکی از تمدنی است که در ح ۳۰۰۰ ق‌م در دره‌ی سند رونق داشته، و شبیه تمدنهای عیلام و بین النهرین بوده است. ظاهراً در ایام ماقبل تاریخ قومی آریائی‌زبان به دشت پنجاب مهاجرت کردند. در ۳۲۶ ق‌م اسکندر مقدونی آنرا اشغال کرد. در قرن ۳م ق‌م جزء امپراطوری آشوکا بود. با تصرف (۷۱۳ ب‌م) ملتان بدست محمد ابن قاسم، قدرت مسلمانان در سند علیا و پنجاب سفلی بسط یافت. استیلای قرامطه بر ملتان و نواحی مجاور دستاویز لشکرکشی محمود غزنوی به پنجاب شد، و وی این ناحیه را به مملکت وسیع خود ملحق کرد، و اعقاب او که بعدها بوسیله‌ی غوریان از غزنه رانده شدند باینجا پناه میبردند. سلطان معزالدین محمد سام پنجاب را گرفت، و پس از وفات (۶۰۲ هق، مطابق ۱۲۰۶ ب‌م) وی تا ۱۵۲۶، که ابراهیم لودی در پانیپت مغلوب بابر شد، پنجاب

(۱)Wellesley (۲)Pennine Chain (۳)quilting (۴)guncotton (۵)asbestos (۶)Pentapolis (۷)Pentagon
(۸)Penthesilea (۹)Punjab

جزء قلمرو سلاطین دهلی بود. پنجاب در تحت حکومت تیموریان هند باوج عظمت فرهنگی خود رسید. در دوره‌ی اعقاب اکبر شاه، سیخها در پنجاب بتدریج قدرت یافتند. در نتیجه‌ی ضعف سلاطین متأخر تیموری هند و بلادفاع بودن ایالات مرزی، هندوستان در معرض مهاجمات نادر شاه افشار و احمد شاه درانی قرار گرفت. در نبرد ۱۷۶۱ در پانیپت، مراتبه‌ها مقهور احمد شاه درانی شدند، و وی به سیخها نیز شکست مهلکی وارد ساخت. اما سیخها دگر بار قدرت یافتند، و پس از شکست یافتن (۱۸۰۳) مراتبه‌ها از ج. لیک (leyk)، مملکت مقتدری بدست رنجیت سینگه در پنجاب تأسیس نمودند. توسعه‌طلبی سیخها سبب جنگهای آنها با بریتانیا گردید (۱۸۴۶ و ۱۸۴۹؛ ← سیخ، جنگهای)، و در ۱۸۴۹ بیشتر پنجاب بدست بریتانیائیها افتاد، که ایالت پنجاب را تشکیل دادند. در ۱۹۰۱ ایالت **مرز شمال غرب** تأسیس شد، و در ۱۹۱۱ دهلی ایالتی جداگانه گردید. در ماه اوت ۱۹۴۷ که مملکت پاکستان بوجود آمد، پنجاب در امتداد حد فاصل بین سکنه‌ی مسلمان و هندی تجزیه شد. قسمت متعلق به پاکستان، بنام **ایالت پنجاب غربی** یا (از ۱۹۵۰) **پنجاب** (کرسیش لاهور)، بعداً بین بخشهای ملتان و راولپیندی و لاهور منقسم گردید. قسمت متعلق به هند کشور **پنجاب شرقی** (کرسیش چلندهی) نام داشت، و در ۱۹۵۶ کشور موسوم به "پاتیالا و اتحادیه‌ی ممالک پنجاب شرقی" (ل‌غ هند)، که در ۱۹۴۸ از یکی کردن چند مملکت نواب‌نشین سابق بوجود آمده بود، جزء آن گردید و کشور کنونی **پنجاب** (۱۲۲٬۹۱۰ کم؛ جع ـ ۱۶٬۱۳۴٬۸۹۰) بوجود آمد، که کرسیش چندیگره (candigarh) است.

پنجابی، از زبانهای هندواروپائی هندوستان. ← زبان، جدول.

پنجاه و چهار و چهل یا جنگ[1]، در تاریخ کشمکش، عبارتی که در کشمکش کشمکش با بریتانیای کبیر بر سر اورگون بین امریکائیهای افراطی رواج داشت. اینان معتقد بودند که حقوق کشمکش در تمام سرزمین ممتد تا مدار ۴۰′ ۵۴° عا (مرز شناخته‌شده‌ی امریکای روسیه) برقرار است. در ۱۸۴۶ مرز مورد اختلاف در ۴۹° عا تثبیت گردید.

پنجاهه[2]، **عید** (panjāhe) یا **عید خمسین** (-xam-sin)، نام دو عید بزرگ، یکی از یهود و دیگری از نصارا. نام آنها را در مآخذ اسلامی بنطیقسطی (bentiqosti) و پنطیقسطی ضبط کرده‌اند، که از لفظ یونانی پنتیکوستی (pentikosti) [= روز پنجاهم] گرفته شده است؛ در بعضی از کتابهای جدید ضبط پنطی‌کاست نیز دیده شده است. **۱-** بحساب تقویم یهود، چون ۴۹ روز یا هفت هفته از عید فطیر (فصح یهود) بگذرد، روز پنجاهم بمناسبت نزول احکام دهگانه عید است، و در چنین روزی خرمن‌برداری در فلسطین بپایان میرسد. در عهة این عید به سه اسم مختلف ـ عید هفته‌ها و عید حصاد و عید نوبرینه ـ نامیده شده، و بزبان عبری هم آنرا شابوعوت (= هفته‌ها) میخوانند، اما در میان یهودیان ایران بیشتر بنام عید گل یا گلریزان معروف است. (خروج ۱۶.۲۳، ۱۸.۳۴–۲۶؛ لاویان ۱۵.۲۳–۲۲؛ اعداد ۲۶.۲۸؛ تثنیه ۹.۱۶–۱۲؛ دوم تواریخ ۱۳.۸). **۲-** در تقویم دینی مسیحیان، عید پنجاهه مصادف با هفتمین یکشنبه‌ی بعد از عید فصح میباشد. در اولین عید پنجاهه‌ی بعد از قیام حضرت عیسی، یعنی ۵۰ روز بعد از عید فصح که تاریخ مصلوب شدن او بود، طبق گزارش فصل دوم اعمال رسولان روح القدس بر پیروان وی نازل گشت، و این روز را مسیحیان بیادگار نزول روح القدس و همچنین بیادبود بنیادگذاری کلیسای مسیح عید میگیرند، و حرمت بسیار برای آن قائلند. در روزگار قدیم غسل تعمید کسانی که کیش نصارا را قبول میکردند به روز عید پنجاهه موکول میگردید، و چون اشخاص نوآیین لباس سفید در بر میکردند، آن روز را "یکشنبه‌ی سفید" مینامند.

پنج برگ، گیاهی از نوع فراوان پوتنتیلا (*Poten-tilla*)، با گلهای زرد و برگهای پنج‌برگچه‌ای. بعضی اقسام آنرا در باغهای سنگستانی و برخی را در پزشکی بکار میبرند، و آنها را ذو خمسة اوراق، یا پای غاز، یا رجل الاوز (rejlo ʾl.ʿev-vaz) گویند.

پنج‌پیکر (panj.peykar)، نام سابقش **بش‌یوسقه** (beš.yusqe)، ده (جع ۱٬۰۶۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جعفربای، بخش گمیشان، شهرستان دشت گرگان، استان دوم (مازندران)، ۱۴ کیلومتری ل‌ش گمیشان.

پنج تن آل عبا: ← آل عبا.

پنجده (panj.deh)، ده، جشن ترکمنستان، تجشن، در آسیای مرکزی، بر ساحل شرقی رود کوشک نزدیک ملتقای آن با مرغاب. در اینجا بسبب اختلافات مرزی تصادمی بین قوای روس و افغان روی داد (۳۰ مارس ۱۸۸۵) که منتهی به تلفات سنگین افغانها گردید؛ اختلافات مرزی در ۱۸ ژوئن سال بعد تصفیه شد، ولی چیزی نمانده بود که حادثه‌ی پنجده منجر به جنگ بین روسیه و انگلستان شود.

پنج قلوی دیان (یا **دیون**)، ← دیان، پنج قلوی.

پنجک رستاق (panjak rostāq)، دهستان (جع ح ۵٬۶۰۰؟)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، دارای ۲۱ (؟) آبادی. در قسمت شرقی رود چالوس، و آبادیهای آن در دره‌های کوهستانی صعب العبور واقعست.

پنج کوت: ← عوامل پنجگانه.

پنج گنج: ← خمسه‌ی نظامی.

پنجه، در اصطلاح معماری و بنائی، قسمت اضافی شالوده که، برای استحکام دیوار، بیش از اندازه‌ی اصلی دیوار پی‌ریزی میشود.

پنجهزاره (panj.hezāre)، دهستان (جع ح ـ ۱۳٬۵۰۰؟)، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران). در طرفین راه آهن سرتاسری ایران.

پنجه‌شاه [پنجه‌ی شاه]، زیارتگاه معروف شهر کاشان، که مدفن منسوب به هارون فرزند امام هفتم و سلطان محمد پسرش میباشد. از نظر اجتماعی بقعه‌ی جالب توجهی است. جای پنجه‌ای از سنگ مرمر بر دیوار نصب میباشد، و همچنین مجسمه‌ی دست مرمری، که ظاهراً مرحوم صنیع‌الملک از فرنگستان آورده است، در محفظه‌ای قرار دارد، و بآن دعا و قفل و غیره آویخته‌اند.

پنجه‌غاز (panje.qāz)، (*Chenopodium album*)، علف خودروی یکساله‌ی اروپائی. گلهای کوچک سبزرنگ و برگهای نقره‌ای دارد.

پنجه‌کلاغ، (*Lamium amplexicaula*)، گیاهی از تیره‌ی نعناعیان که برگهای چرخی و بریده شبیه به پنجه‌ی مرغان دارد.

پنجه‌گرگ (panje.gorg) یا **رجل الذئب** (rejlo ʾz.ze'b)، گیاهان پیوسته‌سبز بی‌گل کوتاه از نوع لوکوپودیوم (*Lycopodium*) یا سلاگینلا (*Selaginella*)، نزدیک به سرخسها ولی با برگهای پولکی یا سوزنی. انواع لوکوپودیومها، که اروپائیان و امریکائیان آنها را کاج زمینی یا سرو زمینی میگویند، در رطوبت و سایه میرویند. هاگهای زرد سرو خاکی (*L. clavatum*) بنام گرد لوکوپودیوم یا گوگرد گیاهی در پزشکی برای خشک کردن زخمها بکار میرود. اگرچه بسیاری از سلاگینلاها مخصوص نواحی گرمسیر است، بعضی از آنها را در نواحی معتدل برای زینت در گلدانها و گرم‌خانه‌ها میکارند.

پنجه‌ی آبرفتی[3] (ābrofti)، نهشت تهنهشتها که جریانهای سریع بهنگام ورود در یک دشت یا دره برجا میگذارند. تسمیه ناشی از شکل آنست.

پنجه‌ی شاه، کاشان: ← پنجه‌شاه.

پنجه‌ی غاز، گیاه: ← قازاياغی.

پنجیم، هند: ← گوآ.

پنچتنترا (pancatantrā) [سانسکریت، = پنج باب، پنج کتاب]، عنوان کتابی به زبان سانسکریت، در پند و اندرز و داستان از زبان حیوانات، که در ح ۵۷۰ ب‌م در زمان انوشروان به پهلوی ترجمه شده است و اصل قسمت عمده‌ای از **کلیله و دمنه** میباشد، و پنج باب الاسد و الثور، العمامة المطوقة، البوم و الغربان، القرد و الغیلم، و السنامک و ابن عرس را، که از ابواب مهم کلیله و دمنه‌ی فعلی میباشند، در بر دارد. ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ما للهند از این کتاب نام میبرد، و میگوید "نزد ما به کلیله و دمنه معروف است"، و از سخنش چنین برمیآید که به ترجمه‌ی عربی ابن المقفع که از پهلوی صورت گرفته است اعتماد ندارد، و گوید کاشکی میتوانستم آنرا ترجمه کنم. هرتل گوید این کتاب از برهمن وِشنو است و در ۳۰۰ ب‌م تألیف شده. مکرر بطبع رسیده است، و به بسیاری از زبانهای فرنگی ترجمه گردیده.

پندا[4] (pendā)، فت ۶۵۵، شاه (۶۳۲–۵۵) مرشا. جنگجوی بزرگی بود، و وسکس و انگلیای شرقی را تحت استیلای خود درآورد. در جنگ با آزوی (شاه نورثامبریا) کشته شد.

پندنامه: ← اندرزنامه.

پندنامه (pand.nāme) [پندنامه‌ی شیخ عطار]، مثنوی حکمی و اخلاقی، منسوب به شیخ فریدالدین عطار، مشتمل بر بیش از ۸۰۰ بیت در پند و اندرز و حکمت و مسائل اخلاقی. این مثنوی در ۹۶۴ هق بوسیله‌ی آمری بنام سلطان بایزید بنظم ترکی ترجمه گردیده است، و این ترجمه با متن فارسی در ۱۲۸۰ هق در استانبول بطبع رسیده، و بوسیله‌ی شمعی (بعنوان سعادت‌نامه) و اسماعیل حقی نیز بترکی ترجمه شده. سیلوستر دو ساسی آنرا

(۱)Fifty-four forty or fight (۲)Pentecost (۳)alluvial fan (یا cone) (۴)Penda

بفرانسوی ترجمه کرده، و این ترجمه با متن فارسی و حواشی و تعلیقات در ۱۸۱۹ در پاریس و نیز در ۱۸۱۹ در لندن چاپ شده. پندنامه در قاهره (۱۲۴۳ هق) و کلکته و لاهور و تهران مکرر انتشار یافته، و در ۱۲۵۵ هق بنظم عربی ترجمه شده است، و در ۱۲۹۱ هق با متن فارسی در مصر منتشر گردیده.

پندنامه‌ی انوشیروان، منظومه‌ای اخلاقی، بفارسی، از محمد ابن محمود بدایعی بلخی. ظاهراً اصل آن بزبان پهلوی بوده است، و رساله‌ی ظفرنامه (منسوب به ابن سینا) را ترجمه ازین متن پهلوی گفته‌اند. پندنامه در ۱۳۱۲ هش در تهران طبع شده.

پندنامه‌ی بزرگمهر: ← بزرگمهر.

پندنامه‌ی مارکوس (mārkus)، کتابی اخلاقی، بفارسی، که بوسیله‌ی عبدالرحیم طالبوف ظاهراً از روسی ترجمه شده است. اصل آن ظاهراً کتاب اندیشه‌های مارکوس آورلیوس است که به بیشتر زبانها ترجمه گردیده. پندنامه در ۱۳۱۰ هق در استانبول و سپس در تهران بطبع رسیده.

پندیات جوانمردی (pandiyyāte)، عنوان کتابی مذهبی و اخلاقی، بفارسی، که مطالب آن بر اساس عقاید اسماعیلیه است، و آنها را المستنصر بالله II اسماعیلی در مجالس و محافل اسماعیلیان بعنوان وعظ و پند و اندرز ایراد کرده است، و شخصی آنها را تحریر نموده. دارای سه قسمت است: پندیات بزرگ، پندیات کوچک، و دوازده جوانمردی. با ترجمه‌ی انگلیسی و حواشی بوسیله‌ی ایوانوف در ۱۹۵۰ در بمبئی بطبع رسیده است.

پنزا[1] (penzā)، شهر (جه ۲۳۱٬۰۰۰)، ش جمشر مرکزی، بر رود سورا، در ناحیه‌ی حاصلخیز سیاخاک. تهیه‌ی ماشین‌آلات و مواد غذائی.

پنسکولا[2] (pensəkölā)، شهر (جه ۵۰٬۹۵۴)، انتهای لغ ایالت فلوریدا، کشمة، کنار خلیج پنسکولا. از مراکز کشتیرانی و ماهیگیری و آمودن چوب است، و در نزدیکی آن کارخانه‌های الیاف شیمیائی وجود دارد. یکی از پایگاههای مهم هوائی نیروی دریائی کشمة است. در ۱۵۵۹–۶۱ مهاجرنشین اسپانیائی بود. در ۱۸۲۱ رسماً جزء کشمة شد.

پنسیلوانیا[3] (pensilvāniā)، انگلا **پنسیلوینیا** (veyniā–)، ایالت (۱۱۷٬۴۱۰ کمة؛ جه ۱۰٬۴۹۸٬۰۱۲)، لش کشمة؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن هریسبرگ و شهرهای عمده‌اش فیلادلفی، پیتسبرگ، ایری، النتاون، سکرنتن، و ردینگ است. از ش برود دلاور محدود میباشد. جز در جلگه‌ی کنار دریاچه‌ی ایری، سرزمینی کوهستانی است. رودهای دلاور، اوهایو، و ساسکویهنا آنرا زهکشی میکنند. دارای معادن زغال و نفت است. از جهت تهیه‌ی فولاد عمده‌ترین ایالات کشمة میباشد، و صنایع نساجی و تهیه‌ی مواد نفتی نیز دارد. محصولات فلاحتی آن لبنیات، غلات، توتون، و میوه است. ویلیام پن امتیاز مالکیت آن را در ۱۶۸۱ تحصیل کرد (قبلا گروهی از سوئدیها و هلندیها در آن مسکن گزیده بودند)، و او با هندیشمردگان پیمان حسن نیت منعقد ساخت. پنسیلوانیا در انقلاب امریکا نقش مؤثری ایفا کرد. فیلادلفی از مراکز عمده‌ی فعالیت میهن‌پرستان بود؛ اولین و دومین کنگره‌ی مهاجرین در این شهر برپا شد، و اعلامیه‌ی استقلال در آن بامضا رسید. در جنگ داخلی امریکا جزء اتحادیه ماند.

پنطس، مملکت قدیم، ← پونتوس.

پنطی (penti)، طبقات غیر لوطی، ← لوطی.

پنطیقسطی: ← پنجاهه، عید.

پنطی‌کاست: ← پنجاهه، عید.

پنک[4]، **آلبرشت** (älbreŝt penk)، ۱۸۵۸–۱۹۴۵، جغرافیادان و زمینشناس آلمانی. از ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۶ استاد جغرافیای طبیعی در دانشگاه وین، و از آن ببعد تا ۱۹۲۶ که بازنشسته شد استاد دانشگاه برلین و مدیر مؤسسه‌ی اقیانوسشناسی و مؤسسه‌ی جغرافیائی بود. بواسطه‌ی تحقیقاتش در باب عصر یخ و تشکیل یخچالها و تکمیل جغرافیای ناحیه‌ای جدید معروفست.

پنکهرست[5]، **املین گولدن** (eməlin guldən pankhërst)، ۱۸۵۷–۱۹۲۸، بانوی انگلیسی طرفدار حق رأی دادن زنان. چون از کومک احزاب رسمی مأیوس شد در ۱۹۰۳ اتحادیه‌ی اجتماعی و سیاسی زنان را تشکیل داد، و در ۱۹۰۶ سیاست محاربه را پیش گرفت و برای اقناع مخالفان بزور و تهدید و آتش‌زنی متوسل میشد. چند بار بزندان افتاد و پس از اعتصاب غذا آزاد گردید. پس از شروع جنگ I از شدت عمل دست برداشت. در اقدامات خود از فعالیت دخترانش **کریستبل پنکهرست** (kristəbel) (۱۸۸۰–۱۹۵۸) و **سیلویا پنکهرست** (silviā) (۱۸۸۲–۱۹۶۰) برخوردار بود. سیلویا در جنگ حبشه و ایتالیا از طرفداران جدی حبشه بود. در آدیس آبابا درگذشت.

پنگان: ← فنجان.

پنگوین[6] (penguin؛ از انگلا)، مرغ بی‌پرواز شناگر، با پاهای پره‌دار، که در نیمکره‌ی جنوبی از ناحیه‌ی جنوبگان تا جزایر گالاپاگوس یافت میشود. سینه‌اش سفید و پشتش خاکستری یا آبی خاکستری است. ارتفاع قامتش از یک متر (شاه پنگوین) تا ۳۰ سم (پنگوین استرالیائی) تغییر میکند. در خشکی معمولا راست راه میرود، ولی بعضی از پنگوینها با استفاده از بالها و پاهای خود، بر یخ و برف با شکم خود سریعتر حرکت میکنند.



پنگوینهای پاسیاه

پنگهو، جزایر چین، ← پکادورس.

پنلوپه[7] (penelope)، در افسانه‌های یونان، همسر باوفای اودوسئوس. بروایت اودیه، در غیاب اودوسئوس خواستگاران زیادی خواستار او بودند، ولی وی، بعنوان بهانه، جواب را موکول به بعد از تمام کردن کفنی برای لائرتس کرد، و هر شب آنچه را در روز بافته بود باز میکرد. چون حیله‌ی او مکشوف شد قرار گذاشت همسر آن کس شود که بتواند کمان اودوسئوس را خم کند. اودوسئوس که با لباس گدایان بوطن بازگشته بود شرط را برد،



پنلوپه (موزه‌ی بریتانیائی)

با پنلوپه زندگی از سر گرفت، و خواستگاران را کشت.

پنلوه[8]، **پول** (pol paNlëve)، ۱۸۶۳–۱۹۳۳، سیاستمدار و ریاضیدان فرانسوی. در ۱۹۱۷ مدت کوتاهی نخست‌وزیر شد، و در ۱۹۲۴، باشتراک اریو، بعنوان رهبر گروه اعتدالی معروف به "کارتل چپ" سر برآورد. در ۱۹۲۵ بار دیگر نخست‌وزیر شد، و بعداً چند بار به وزارت رسید. شهرتش بیشتر بسبب تحقیقات علمی و خاصه ریاضی (مخصوصاً در معادلات دیفرانسیل) اوست. از آثارش (دروس انتگرالگیری معادلات دیفرانسیل (۱۸۹۵)، دروس در باب اصطکاک (۱۸۹۵)، دروس در باب نظریه‌ی تحلیلی معادلات دیفرانسیل (۱۸۹۷)، مکانیک هوانوردی (۱۹۰۹–۱۰)، و هوانوردی (۱۹۱۶) است.

پنومپن[9] (pnompen)، شهر (جه ۴۰۰٬۰۰۰)، پایتخت کامبوج، کنار رود تونله ساپ بر ملتقای آن با مکونگ. در قرن ۱۴م بنا شد، و در قرن ۱۵م بجای آنگکور پایتخت امپراطوری خمر گردید. از ۱۸۶۷ پایتخت دائمی کامبوج بوده است.

پنومونی: ← ذات الریه.

پنیر، غذائی که از روزگاران کهن سابقه دارد، و عبارتست از شیر بسته که از مایعی که پس از انعقاد شیر میماند جدا شده است. یونانیان قدیم پنیر مادیان و بز، و مصریان در ادوار باستانی پنیر شتر تهیه میکردند. پنیر بز و گوسفند هنوز در آسیا و اروپا رواج دارد؛ در نیمکره‌ی غربی پنیر گاو رایجتر است. شیری که برای ساختن پنیر بکار میرود ممکن است خام یا پاستوریزه، شیرین یا ترش، چربی‌گرفته یا چربی‌افزوده یا با چربی طبیعی باشد. برای پنیرسازی، ماده‌ی پروتئینی اصلی شیر یعنی **کازئین** را در تحت اثر تخمیری پنیرمایه یا پپسین، یا اسید لاکتیک، یا اثر مشترک هر دو منعقد میسازند. خارج شدن مایع باقی مانده را میتوان با گرم کردن و خرد کردن و فشردنِ شیر بسته تسریع کرد. از هر 100 کیلوگرم شیر بر حسب سفتی و نرمی پنیر از ۸ تا ح ۲۰ کیلوگرم پنیر بدست میآید.

پنیرهای گوناگون خارجی (که غالباً از محل تولید نام گرفته‌اند) ح ۱۸ نوع، و اختلاف آنها

---

(۱)Penza (۲)Pensacola (۳)Pennsylvania (۴)Penck (۵)Pankhurst (۶)penguin (۷)Penelope (۸)Painlevé (۹)Pnompenh; Pnom-Penh; Phnom Penh

از نوع شیر مصرف شده و روش مایه‌زنی است. همه‌ی آنها را به دسته‌های سخت و نیمسخت و نرم تقسیم میکنند. پنیرهای سخت آب کمتر دارند و مدتها میمانند، ولی پنیرهای نرم یا تازه بلافاصله مصرف میشوند. از پنیرهای سخت معروف گرویر (gruyer) (سویس)، از پنیرهای نیمسخت روکفور (rokfor) (فرانسه) و گورگونزولا (gorgonzolā) (بنام دهکده‌ای نزدیک میلان)، و از پنیرهای نرم کامامبر (kāmāMber) (بنام دهکده‌ای در لغ فرانسه) است. موجودات ذره‌بینی، که در ضمن عمل رسیدن پنیر بصورت طبیعی یا مصنوعی بآن اضافه میشود، عطر مخصوصی بانواع پنیر میدهد. در ایران از آب پنیر کشک و از بازمانده‌ی آن قره قوروت میگیرند. پنیر غذائی پرارزش و منبع پروتئین، چربی، مواد معدنی (کلسیوم، فسفر، گوگرد، و آهن)، و (اگر از شیر چربی‌نگرفته تهیه شود) ویتامین آ است.

پنیرک هندی: ← برگ مخملی.

پنیرکیان، تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ی جداگلبرگ که میوه‌ی آنها گاهی بشکل چنبره و گاهی مانند غوزه است. پنبه یکی از انواع پنیرکیان و غوزه‌ی آن دارای تخمهائی است که رشته‌های سلولوزی پنبه بآنها چسبیده است. نیز ← رستنی، جدول رده‌بندی.

پنیرمایه[1] (panir.māye)، ماده‌ای محتوی مخمر یا آنزیمی بنام رنین[2] (renin) که سبب انعقاد شیر میشود. از معده‌ی پستانداران جوان که هنوز شیر میخورند گرفته میشود. برای ساختن پنیر بکار میرود. امروزه آنرا بطریق مصنوعی نیز میسازند. گرما خواص آنرا از بین میبرد.

پنی‌سیلین[3] (penisilin)، آنتی‌بیوتیکی (← آنتی‌بیوتیک) که از قارچ مخصوصی (*Penicillium nota-tum*) (← پنی‌سیلیوم) بعمل میآید، و در درمان بیماریهای عفونی بکار میرود. در سال ۱۹۲۸ بتوسط سر ا. فلمینگ کشف شد. در ۱۹۴۰ سر ه. و. فلوری و ا. ب. چین و دیگران زهرناک نبودن آنرا برای انسان ثابت کردند. مقدار آن بر حسب "آحاد آکسفرد" بیان میشود؛ هر 100'000 واحد تقریباً دارای ۶۰ میلیگرم پنی‌سیلین است. پنی‌سیلین از مواد باکتری‌کش است، ولی در طی ده سال اخیر بسیاری از باکتریها نسبت بآن مقاوم شده‌اند.

پنی‌سیلیوم (penisilliom؛ فنس)، قارچهائی از گروه آسکومیست‌ها و از نوع پنی‌کیلیوم (*Peni-cillium*) که هاگهای آنها شبیه به قلم مو است. از جنس (*P. notatum*) پنی‌سیلین استخراج میشود.

پنین، آلپهای[4] (ālphāye penin)، قسمت مهمی از کوههای آلپ مرکزی، که از گردنه‌ی سن برنار بزرگ بجانب ش تا گردنه‌ی سمپلون ممتد است. دره‌ی رون حد شمالی آنست. دارای یخچالها و قله‌های مرتفع میباشد.

پنیوس[5] (peneyos)، رودی بطول ح ۲۱۵ کم، ل یونان، در تسالی. از کوه پیندوس سرچشمه می‌گیرد، و بجانب ش جاری شده از لاریسا میگذرد، و از طریق دره‌ی تمپه به دریای اژه میریزد.

پو[6] (po)، نام باستانی آن **پادوس** (pādus) و در اساطیر **اریدانوس** (eridānus)، رودی بطول ۶۵۰ کم، در ایتالیای شمالی؛ طویلترین رود ایتالیا. از دامنه‌های کوه ویزو (در پیمون، ایتالیا) از کوه‌های آلپ سرچشمه گرفته، عموماً در جهت ش روان شده از تورن میگذرد، و با دلتائی به دریای آدریاتیک میریزد. دره‌ی آن عریضترین و حاصلخیزترین دره‌های ایتالیا است. شاخابه‌های عمده‌ی آن از آلپ سرچشمه میگیرند. تا کازاله قابل کشتیرانی است.

پو[7]، شهر (حه ۴۱°۷۳۰)، مرکز ولایت باس‌پیرنه، جغ فرانسه. در دامنه‌ی پیرنه واقع و از مراکز جهانگردی است. پایتخت بئارن و مقر شاهان ناوار بود. زادگاه هانری IV.

پو[8]، **ادگر الن** (edgər alən pŏ)، ۱۸۰۹–۴۹، نویسنده و شاعر امریکائی. در ۱۸۱۱ یتیم شد، و زن و شوهری بنام الن او را بزرگ کردند، و از ۱۸۲۴ اسم آن خانواده را اسم وسط خود قرار داد. سه سال در ارتش خدمت کرد (۱۸۲۷–۳۱)، و سپس کوشید از طریق نویسندگی امرار معاش کند، ولی فقر مستمر، اعتیادش به الکل، و مرگ (۱۸۴۷) زوجه‌اش ظاهراً مشاعر وی را مختل کرد. اشعارش از زیبائی غنائی و حزن‌انگیز برخوردار است، و مکتب سمبولیسم فرانسه از آنها متأثر گردید. شهرتش بیشتر بسبب داستانهای کوتاهش میباشد. از ۱۸۴۰ بنوشتن داستانهای اسرارآمیز شروع کرد، که در بعضی محیطی وحشت‌انگیز بوجود میآورد، و بعضی دیگر آمیخته با استنتاجات نافذ است، و پو با این داستانها رمانهای پلیسی جدید را بنیان گذاشته است. اولین کتابش، بنام تیمور لنگ و اشعار دیگر در ۱۸۲۷ منتشر شد. دیوان کلاغ سیاه و اشعار دیگر (۱۸۴۵) در کشمت و در خارجه سبب شهرت او به شاعری گردید. بعضی از داستان‌های کوتاهش به فارسی ترجمه و تحت عنوان افسانه‌های راز و خیال منتشر شده است (تهران، ۱۳۳۴ هش).

پوئبلا[9] (puebla)، ایالت (۳۳°۹۹۶ کمه؛ جه ۱°۵۹۵°۹۲۰)، ش مکزیک مرکزی. بسیار کوهستانی است؛ کوههای سیرا مادره‌ی شرقی در ل آن واقعست؛ کمربندی آتشفشانی از قسمت مرکزی آن میگذرد؛ قله‌های پوپوکاتپتل و ایتاسیواتل، که از مرتفعترین قلل مکزیک اند، بر مرزهای آن واقعند. کرسی آن، **پوئبلا** (جه ۱۳۸°۴۹۱)، در ۱۵۳۵ بنا شد، و مرکز تجارتی ایالت است.

پوئبلو[10] (pueblo)، شهر (جه ۶۳°۶۸۵)، ج قسمت مرکزی ایالت کولورادو، کشمت، بر رود آرکانساس. دومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز صنعتی و کشتیرانی، و دارای صنایع فلزی و تصفیه‌ی نفت است.

پوئبلو[11] [اسپانیولی، = دهکده]، نامی که اسپانیولیها به هندیشمردگان نواحی جغ امریکای شمالی، که در دهکده‌هائی با خانه‌های سنگی یا گلی میزیستند، داده بودند. اجداد هندیشمردگان پوئبلوی کنونی در ح ۵۰۰ قم باین نواحی مهاجرت کردند. در زمان کشورگشائی اسپانیا در مکزیک، تمدنی نسبةً عالی داشتند. نفوذ اسپانیائیها در ۱۵۴۰ آغاز شد، و اگرچه در ۱۶۸۰ پوئبلوها قیام کرده آنانرا از سرزمین خود بیرون راندند، در ۱۶۹۲ اسپانیائیها دگر بار آن اراضی را فتح و بسیاری از شهرهای پوئبلوها را ویران کردند، ولی از آن ببعد زندگی پوئبلوها قرین صلح و آرامش بوده است. پوئبلوها در سفالگری و سبدسازی و پارچه‌بافی مهارت دارند، و تشریفات اجرای مراسم عمومی دینی آنان جالب سیاحان است.

پواتو[12] (puātu)، ناحیه و ایالت سابق، غ فرانسه، کنار قطا، در ولایات وانده، دوسور، و وین حالیه؛ پایتخت تاریخیش پواتیه. ولایت وانده بیشتر مرتع است؛ پواتوی علیا برای کشاورزی بسیار مستعد میباشد. کُنتهای پواتو در قرن ۹م لقب دوکِ آکیتن یافتند. در ۱۱۵۲ پواتو و آکیتن بتصرف انگلستان درآمد؛ در ۱۲۰۴ فیلیپ II فرانسه آنرا پس گرفت؛ در ۱۳۶۰ به انگلستان واگذار شد؛ و بالاخره، در ح ۱۳۷۰، دو گکلن آنرا برای فرانسه بازگرفت.

پواتیه[13] (puātie)، شهر (جه ۴۵°۸۰۵)، کرسی ولایت وین، غ فرانسه؛ مرکز تاریخی پواتو. پیش از دوره‌ی رومیان وجود داشته، و از اسقف‌نشینهای اولیه و (تا ۵۰۷ که بتصرف کلوویس I درآمد) اقامتگاه پادشاهان ویزیگوت بود. در ۷۳۲ (۱۱۴ هق) شارل مارتل اعراب را میان پواتیه و تور شکست داد (← بلاط الشهداء)؛ در ۱۳۵۶ ژان II در پواتیه از ادوارد امیر سیاه شکست خورد و اسیر شد. بسیاری وقایع تاریخی دیگر در پواتیه روی داده. از بناهای جالب آن یک آمفی‌تئاتر رومی و چند کاخ و کلیسای باشکوه (از قرن ۴م تا دوره‌ی رنسانس) است. دانشگاه آن در ۱۴۳۲ تأسیس شد.

پواتیه، دیان دو: ← دیان دو پواتیه.

پوئرتو[14] (puerto)، لفظ اسپانیولی، بمعنی بندر، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

پوئرتو ریکو، جزیره: ← پورتو ریکو.

پوئرتو مونت[15] (puerto mont)، شهر (جه ۴۱°۲۸۰ ۹۴۴)، ج شیلی مرکزی، بندر کنار قکه؛ بنای ۱۸۵۳.

پواره، امانوئل: ← کاران د/آش.

پواسون[16]، **سیمئون دنی** (simeoN dëni puā-soN)، ۱۷۸۱–۱۸۴۰، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی. در بسیاری از مباحث (خاصه مبحث انتگرالهای معین) تحقیقات عمده‌ای کرده است، ولی بیشتر توجهش معطوف به استعمال ریاضیات در فیزیک (مخصوصاً در ایستانبرق و مغناطیس) بود. بیش از ۳۰۰ مقاله در ریاضیات و فیزیک و نجوم نوشت، و کتاب دوره‌ی مکانیک (۱۸۱۱) وی مدتها از مراجع عمده بود.

پوئم سمفونیک[17] (poem samfonik، از فنس)، قطعه‌ی موسیقی توصیفی که برای ارکستر ساخته میشود، و مرکب از یک یا چند حرکت است. فرانتس لیست، در مواجهه با محدودیتهای موجود در قالب کلاسیک سمفونی، این فرم را ابداع کرد، و برای آهنگسازان بعد از خود این امکان را

---

(۱)rennet (۲)rennin (۳)penicillin (۴)Pennine Alps (۵)Peneus (۶)Po (۷)Pau (۸)Poe (۹)Puebla (۱۰)Pueblo (۱۱)Pueblo (Indians) (۱۲)Poitou (۱۳)Poitiers (۱۴)puerto (۱۵)Puerto Montt (۱۶)Poisson (۱۷)symphonic poem; tone poem

بوجود آورد که بتوانند در صورت لـزوم پا را از حدود قالب سمفونی فـراتـر نهاده، بـرای توصیف تأثرات خود، شرح یک منظره، و حتی بیان یک سرگذشت، از قـالبی آزاد استفاده نمایند. برلیوز، آهنگساز رمانتیک فـرانسوی، بـا ساختن سمفونی فانتاشتیک، این فرم را توسعه بخشید، و آهنگسازان امپرسیونیست (نظیـر دبوسی) از آن استـفادهٔ فراوان بردند.

پوانسیانا (puānsiānā؛ فـنس)، (*Delonix regia*)، درخت پروانـه‌وار استوائی کـه آنـرا چشم خروس میگویند، و بسبب گلهای ارغوانی زیبـا در نواحی گرم کاشته میشود. میوه‌هـای آن بشکل نیامهـای دراز بـطول ۱۵–۶۰ سم است. بـاسم دو پـوانسی (dë puāNsi)، حاکم هند غربـی فرانسه در قـرن ۱۷م، نامیده شده.

پوانکاره[1]**، رمون** (remoN puāNkāre)، ۱۸۶۰–۱۹۳۴، سیـاستـمـدار فـرانـسوی، رئیس جـمهور (۱۹۱۳–۲۰) و نـخست‌وزیـر (۱۹۱۲، ۱۹۲۲–۲۴، ۱۹۲۶–۲۹) فرانسه؛ پسر عموی هانری پوانکاره. محافظه‌کـار و میهنپرستی پـرشور بود. قبل از جنگ I سیاستی ضد آلمان تعقیب کـرد، و پس از جنگ خواهـان تنبیه شدیـد آلـمـان بود، و چون پیمـان ورسای را ملایـم میدانـست از ریاست جمهور اسـتعفا داد. در ۱۹۲۲ نخست‌وزیـر و وزیـر امور خـارجه شد، و بـلافـاصلـه سیـاست سابـق خـود را از سر گـرفت، و در ۱۹۲۳ امـر بـه اشغـال رور داد. در ۱۹۲۶ که دگر بار بر سر کار آمد، فرانـه دوچار بحران مالی شدیدی بود؛ پوانکاره اقدامـات سخت بر ضد تورم نمود، بودجه را تعدیل کرد، و فرانک را تثبیت نـمود (۱۹۲۸). بـعـضی معتقـدنـد کـه پوانکاره مردی دوراندیش و هـدفش جلوگیری از تجـدیـد تهـدیـد نـظـامی آلمان بود، و برخی نیز سیاست او را مسئول شرایطی میدانند کـه میلیونها از مردم آلمان را بدامن هیتلر افکند.

پوانکاره، ژول هانری: ← پوانکاره، هانری.

پوانکاره[1]**، هانری** [ژول هـانری پوانـکـاره (jül hānri puāNkāre)]، ۱۸۵۴–۱۹۱۲، ریـاضیدان و فیزیکدان و نویسنده‌ی دانشمند فرانسوی و یکی از بزرگترین ریـاضیون عصر خود؛ مـتـانـی. در مـدرسه‌ی پولیتکنیک پـاریس تـحصـیـل کـرد و مدرسه‌ی عالی معادن را بپایان رسانید؛ در ۱۸۷۹ درجه‌ی دکتری در علوم گرفت، و در پاریس اقامت گـزیـد، و در آنجـا در دانشگـاه شاخص شد. در ۱۸۸۶ استاد فیـزیک ریـاضـی و حساب احتمالات شد، و ده سال بـعـد جـانشیـن تیسران در کـرسی مکانیک سماوی گردید. آکادمـی علوم در ۱۸۸۷ و آکادمی فـرانسه در ۱۹۰۸ او را بعضویت انتخاب کردند. بجهت تحقیقاتش جایزه‌های فراوان گرفت، که از آن جمله است جـایزه‌ای کـه پـادشاه سوئـد بـمنـاسبت حل (۱۸۸۹) مسئلـه‌ی سه جسم بـه وی اعطا نمود.

تحقیقات عمیق وی در تـظـریـه‌ی توابـع و در فیزیک معـروفست؛ توابع اوتومورف (otomorf) و فوکسی و آبـلـی را در ریـاضـیـات وارد نـمود؛ تحقیقات عمـده در معـادلات دیفـرانسیل و مدارات اجرام سماوی بعمل آورد. بعضی از آثـار عمده‌اش عبارتند از: در نظریه‌ی توابع فوکسی (۱۸۸۱)، دروس در نظریـه‌ی ریاضی نور (۲ جلد، ۱۸۸۹–۹۲)، برق و نور (۲ جلد، ۱۸۹۰–۹۱)، ترمودینامیک (۱۸۹۲)، دروس در نظریه‌ی کشـانی (۱۸۹۲)، طرق جدید مکانیک سمـاوی (۳ جلد، ۱۸۹۲–۹۹)، نظریـه‌ی توریئون‌هـا (۱۸۹۳)، توسانـات بـرقـی (۱۸۹۴)، موئـیـنـگـی (۱۸۹۵)، نظریه‌ی تحلیلـی انتشار حـرارت (۱۸۹۵)، حساب احتمالات (۱۸۹۶)، نظریـه‌ی پتـانسیل نیـوتونی (۱۸۹۹)، علم و فرض (۱۹۰۲)، ارزش علم (۱۹۰۵)، علم و روش، و غیره.

پوئوپو[2] (poopo)، دریاچه‌ی شور (۲°۵۱۰ کمء عمق ح ۲٫۵ متر؛ فرازا ۳°۶۹۰ متر)، ش بولیوی.

پوئی، لو، فرانسه: ← لو پولی.

پوئی-دو-دوم[3] (püi-dë-dom)، ولایت (۸°۰۱۶ کمء؛ جم ۴۸۱°۳۸۰)، ج فـرانسه‌ی مـرکـزی، در اوورنی؛ کـرسی آن کلرمون‌فـران. از آتشفشان خـاموش **پوئی-دو-دوم**، نـزدیک کلـرمون و بـه ارتفاع ۱°۴۶۴ متر، نام گرفته. در اینجا در ۱۶۴۸ فلورانس پریه، طبق تعلیمات بلز پاسکال، تجربه‌ای تـاریخی اجـرا نمـود که نظریـه‌ی توریچلی را در باره‌ی فشار هوا ثابت کرد.

پوئی دو سانسی، فرانسه: ← مون-دور.

پوپ[4]**، آرثر آپم** (ārtər āpəm pŏp)، ۱۸۸۱–، مستشرق امریکائی و کارشناس معروف هنر ایرانی. تحصیلات خود را در دانشگاه براون بپایان رسانید (۱۹۰۵)، و بعداً در آنجا و در دانشگاه کالیفرنیا تدریس نمود. از ۱۹۲۵ ببعد سرپرستی بیست هیئت اعزامی پویشی در ایران را بعهده داشته، و در این مـدت در مراحل مختـلف هنـر ایـرانی تحقیقـات فراوان کرده است. از ۱۹۲۵ مشاور هنری افتخاری دولت ایـران بـوده؛ در ۱۹۲۸ بسمت مشاور هنـر ایرانی موزه‌ی پنسیلوانیـا انتخاب شد؛ در ۱۹۲۵–۳۵ مشاور مؤسسه‌ی هنـر اسلامـی شیکـاگـو بـود. مدیر یـا سازمان‌دهنـده‌ی سه نمـایشگاه بین‌المللی هنر ایـران بود (فیلادلفیا، ۱۹۲۶؛ لندن، ۱۹۳۱؛ لنینگراد، ۱۹۳۵). از ۱۹۳۶ استاد افتخاری تاریخ هنـر ایرانی دانشگاه تهران است. مدیر انستیتوی ایـرانی شهر نیـو یـورک است، و در ۱۹۴۷–۵۳ رئیس انستیتوی آسیائی بود. از طرف دولت ایران نشان تاج و نشان علمی درجه‌ی اول بـاو اعطا شد. از آثار اوست: قالیهـای قدیم شرقی، مقدمه‌ای بر هنر ایران (۱۹۳۰)، نظری به هنر ایران از زمانهای مـاقبل تاریخ تا کنـون (۶ جلـد، ۱۹۳۸–۳۹)، زندگینـامه‌ی مـاکسیم لیتوینوف (۱۹۴۳)، و شاهکارهـای هنر ایران (۱۹۴۵؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۷ هش).

پوپ[4]**، الگـزانـدر** (alegzāndər pŏp)، ۱۶۸۸–۱۷۴۴، شاعر انگلیسی. پسر پارچه‌فروش ثروتمندی بود. از اوایـل عمر بـه تحصیل شعر و نقـد ادبـی پرداخت. در ۱۷۱۱ منظومه‌ی مقاله‌ای در نقد ادبی را در موازین و عقاید سخن‌سنجی در آن زمان منتشر کرد. در ۱۷۱۳ منظومـه‌ی جنگل وینزر و در ۱۷۱۴ منظومـه‌ی هجائی دست‌درازی بحلقه‌ی گیسو را منتشر نمود. در ۱۷۱۷ دیوانـی از او انتشار یـافت. ایلیاد را در ۱۷۲۰ و اودیـه را بـا همکاری دو تن دیگـر در ۱۷۲۵–۲۶ ترجمه کرد، و فایده‌ی سرشار ادبی و مـادی از آن بـرد. در ۱۷۱۸ بـه ملک معروف خود در تویکـنـم نقـل مکـان نمـود، و در ۱۷۲۵ آثار شکسپیر را چاپ کرد، که مورد انتقـاد سخت لویس ثیـوبالد، از منتقدین آن عصر واقـع شد، و پوپ در مقـابل ثیـوبـالد را قهرمـان کتـاب دانسید (dānsiad) (۱۷۲۸)، کـه در هجو کج‌ذوقـی ادبی آن عصر است، قرار داد. آثار دیگرش منظومـه‌ی مقاله‌ای در باب انسان (در دفـاع از خـداشنـاسـی) و مقالات اخلاقی (۱۷۳۱–۳۵) است.

پوپ[4]**، جـان الگزاندر** (jān alegzāndər pŏp)، ۱۹۰۶–، مستشرق امریکائی، معاون گالری هنری فریر. در دانشگاه کولومبیـا معلم هنـر چینی بود (۱۹۴۱–۴۳)؛ در ۱۹۴۳ بخـدمت گالـری هنـری فریر درآمد. در ۱۹۵۰ بـرای مطـالعـات هنری و باستانشناسی به تهران و استـانبول، و در ۱۹۵۶ به شرق اقصی و چش آسیـا سفر کرد. قسمت هنـری مجله‌ی سه‌ماهانه‌ی شرق اقصی زیر نظر اوست.

پوپایا سابینـا[5] (poppāyā sābinā)، ف ۶۵ ب‌م، رفیقـه و بعـداً زن نرون (شوهـر سوم او). اعمـال زشت نرون را ناشی از تأثیر او میدانند. بعداً بامر نرون کشته شد.

پوپلزای، از افاغنه: ← ابدالی.

پوپوکاتپتل[6] (popokātepetl) [آزتک، = کوه دودخیز]، کوه آتشفشان (بلنـدی ۵°۴۵۲ متـر)، قسمت مرکزی مکزیک، بر مرز بین ایالات پوئبلا و مکـزیکو. قلهاش همواره از برف پوشیده است، و دهانه‌ی وسیع آن نهشتهای گوگرد تقریباً خالص دارد کـه جزءً استخراج میشود. از ۱۷۰۲ خـاموش بوده است.

پوت[7] یـا **پوط** (هـر دو put)، روسی بود، واحـد قـدیم وزن در روسیه، برابر ۴۰ فـونت، و معـادل ۱۶٫۳۸ کیلوگرم.

پوتئـاس[8] (puteās)، نة ح ۳۳۰ قم، دریـانورد و منجم یونانی؛ اهل مـاسیلیـا (مـارسی). بریتانیا و شاید تـا مدار شمالگان را سیـاحت کرد. مختصری که از آثار وی در دست است مشتمل بر قدیمترین اطلاعات مستقیم از اروپای شمال غربی میباشد.

پوتاس[9] یـا **پتـاس** (هر دو potās؛ از فنس)، نـام بعضی از ترکیبـات پوتـاسیـوم، بخصوص کربونـاتِ پوتاسیوم و پوتاس سوزآور. کربونـات پوتـاسیوم یا کربونات پوتاس (K_2CO_3) وقتی که خـالص باشد متبلور و سفید است. در ابتدا از خاکستر چوب یا بقایائی که از سوزاندن نباتات در ظروف بجا میماند بدست میـآمد؛ اکنون معمولا از کلرور پوتـاسیـوم تهیه میشود. برای ساختن ترکیبات دیگر پوتاسیوم، شیشه‌های سخت، و صابون، و نیز بعنوان کود بکار میرود. پوتـاس سوزآور نام ئیدروکسیدِ پوتـاسیوم (KOH) و از قلیائیهای قوی است.

پوتـاسیوم[10] یـا **پتاسیوم** (هر دو potāsiom؛ از فنس)، عنصر فلزی نرم و نقره‌فام (علامت شیمیائی K؛ نیز جـدول عنصرهـا را ببینید). میـل ترکیبی آن با اکسیژن بقدری شدید است که آنـرا در نفت نگاه میـدارنـد تـا از اکسیژن هوا محفوظ بمـاند. ارزش تجـارتی نـدارد، ولی تـرکیبـات آن مـوارد استعمـال بسیار دارد. بـا آب بشدت تـرکیب شده ئیدروکسید میدهد (← پوتاس سوزآور). با بسیاری از عنـاصر غیر فلـزی تـرکیب میشود. در طبیعت

(۱)Poincaré (۲)Poopó (۳)Puy-de-Dôme (۴)Pope (۵)Poppaea Sabina (۶)Popocatepetl (۷)pood; poud (۸)Pytheas (۹)potash (۱۰)potassium

بحالت آزاد یافت نمیشود، ولی ترکیبات آن فراوان است. برای حیات ضروری است؛ در همه‌ی مواد زنده یافت میشود. املاحش بعنوان کود بکار میرود. نیز ← پوتاس.
پوتاسیوم، پرمنگنات: ← پرمنگنات.
پوتاسیوم، کربونات: ← پوتاس.
پوتاسیوم، نیترات: ← شوره.
پوتئولی[1] (puteoli)، شهر قدیم کامپانیا، ایتالیا، که یونانیان ح ۵۲۰ ق‌م بنایش کرده بودند. در زمان رومیها بندر ثروتمندی بود؛ در قرن ۵م بدست ژرمنها ویران شد.
پوتنسو دی بورگو[2]**، کارلو آندرئا** (kārlo ānd-rea pottso di borgo)، ۱۷۶۴–۱۸۴۲، سیاستمدار روسی؛ مت کرس. پشتیبان اشغال (۱۷۹۴) جزیره‌ی کرس بوسیله‌ی بریتانیا بود؛ بعد از پائولی بقدرت رسید. در ۱۷۹۶ که فرانسویان دگر بار کرس را فتح کردند، مدتی در ایتالیا، انگلستان، و اتریش میزیست. در ۱۸۰۴ بخدمت روسیه درآمد. از دشمنان انعطاف‌ناپذیر ناپلئون I و در مخالفت روسیه با وی مؤثر بود.
پوتچینی[3]**، جاکومو** (jākomo putcini)، ۱۸۵۸–۱۹۲۴، آهنگساز اپرائی ایتالیائی. در کنسرواتوار میلان تحصیل کرد. اپراهای معروفش مانون لسکو (۱۸۹۳)، لا بوهم (۱۸۹۶)، لا توسکا (1900)، و مادام باترفلای (۱۹۰۴) است. از پیروان مکتب وریسم بود، و موسیقی او که اساساً رمانتیک است اغلب ابتکاری است. در فارسی نامش را پوچینی نیز ضبط کرده‌اند.
پوتسدام[4] (potsdām)، شهر (جمع ۱۱۳٬۵۶۸)، کرسی ایالت سابق براندنبورگ، ش آلمان، بر رود هافل، نزدیک برلین. قسمت عمده‌ی آن مسکونی است. صنعت فیلمبرداری و رصدخانه‌ی فیزیک نجومی دارد؛ رصدخانه‌ی دانشگاه برلین در اینجاست. در ح ۱۳۰۰ تأسیس شد؛ اول بار در دوره‌ی فردریک ویلهلم (برگزیننده‌ی بزرگ) اهمیت یافت، و بعدها مقر سلطنت شد. فردریک II (شاه پروس) کاخ شهر را مرمت کرد و سان سوسی را بنا نهاد. کلیسائی که در ۱۷۳۱–۳۵ ساخته شده بود در جنگ II ویران شد. در ۱۹۴۵ کنفرانس پوتسدام در آنجا منعقد گردید.
پوتسدام[4]**، کنفرانس،** کنفرانس سران سه دولت متفق جنگ II (کشمت، تجشم، و بریتانیای کبیر)، از ۱۷ ژوییه تا ۲ اوت ۱۹۴۵ در پوتسدام، بمنظور تکمیل و روشن کردن و اجرای موافقتهای حاصل در ← کنفرانس یالتا. در کنفرانس پوتسدام ترومن رئیس جمهور امریکا، ستالین نخست‌وزیر شوروی، و چرچیل نخست‌وزیر بریتانیای کبیر (بعداً اتلی جانشین وی شد) حضور داشتند، و وزرای خارجه‌ی کشورهای مذکور هم شرکت داشتند. قرارداد موسوم به موافقتنامه‌ی پوتسدام، که در کنفراتس پوتسدام منعقد گردید، اختیاراتی به شورای نظارت متفقین، که از نمایندگان چهار دولت تشکیل میشد، و همچنین بفرماندهان نظامی امریکا، شوروی، بریتانیا، و فرانسه داد که مناطق اشغالی (← آلمان) خود را اداره کنند. این قرارداد قدرتهای سیاسی و نظامی سابق آلمان را لغو کرد، تنبیه جنایتکاران جنگ را مقرر نمود، نظارت در تعلیم و تربیت عمومی را بمنظور آماده ساختن مردم برای قبول کمال مطلوبهای دموکراسی بدست گرفت، و اقتصاد و تولید آلمان را تحت نظارت آورد. درین کنفرانس متفقین موافقت کردند که آن قسمت از خاک آلمان که در مشرق رودخانه‌های نایسه و اودر میباشد تا هنگام عقد صلح با آلمان به لهستان و روسیه واگذار شود تا آنرا اداره کنند. اختلافاتی که بعداً بین روسیه‌ی شوروی و دول غربی پیش آمد مانع اجرای کامل این قرارداد گردید.
پوتنتسا[5] (potentsā)، شهر (جمع ۲۲٬۳۷۱)، کرسی بازیلیکاتا، ج ایتالیا، در آپنن.
پوتوسی[6] (potosi)، شهر (جمع ۴۳٬۷۰۰)، ج بولیوی. در ح ۱۵۴۵ در دامنه‌ی کوهی که یکی از سرشارترین منابع معدنی جهان است بنا شد. فرازای آن ۴٬۲۰۰ متر است، و از بلندترین شهرهای جهان میباشد. معادن قلع و نقره‌ی آن مشهورست.
پوتومایو[7] (putumāyo)، رود لغ امریکای جنوبی، بطول ح ۱٬۶۰۰ کم، که در ج‌غ جمهوری کولومبیا تشکیل یافته، در امتداد ج‌ش جاری شده، به آمازون میریزد. قسمتی از مرز کولومبیا را با اکوادور و پرو تشکیل میدهد. در برزیل ایسا نام دارد. از ناحیه‌ای کائوچوخیز میگذرد.
پوتومک[8] (potŏmək)، رود کشمت، که در ج‌ش شهر کامبرلند در ایالت مریلند تشکیل یافته پس از طی ۴۵۸ کم به خلیج چسپیک میریزد. قسمتی از مرز ایالات مریلند–ویرجینیای غربی، مریلند–ویرجینیا، و ویرجینیا–بخش کولومبیا را تشکیل میدهد. تا شهر واشینگتن برای کشتیهای بزرگ قابل کشتیرانی است. در هارپرز فری رود شننداوا بآن میریزد. بجهت زیبائی و خاطرات تاریخی قابل توجه است.
پوتون[9] (puton)، فس پیتون (pitoN)، در افسانه‌های یونانی، افعی معروفی که از گِلی که پس از طوفان دئوکالیون بر زمین ماند تولید شد. در غار‌های کوه پارناسوس میزیست، ولی آپولون آنرا بقتل رسانید، و بیادبود این پیروزی بازیهای پوتیائی را تأسیس نمود (← پوتیا)، و لقب پوتونی یافت (← آپولون پوتونی).
پوتیا[10] (putiā)، در دین یونان، کاهنه‌ی وحی در دلفی. بازیهای پوتیائی که هر ۴ سال یک بار بافتخار آپولون (که پوتون را کشته بود) در دلفی برگزار میشد متضمن مسابقات موسیقی، ادبی، و ورزشی بود.
پوتیاس[11] (putiās)، ← دامون و پوتیاس.
پوتیدایا[12] (potidāyā)، شهر قدیم، ل‌ش یونان، در خالکیدیکه. بکومک کورنت بمخالفت با آتن برخاست - و از اتحادیه‌ی دلوسی جدا شد (۴۳۲ ق‌م)، و از اینراه باعث مستقیم جنگ پلوپونزی گردید. گویند فیلیپ II آنرا ویران کرد. بعداً کاساندروس شهر کاساندریا را بجایش بنا نمود.
پوتیومکین[13]**، گریگوری آلکساندروویچ** (gri-gori āleksāndrovic potiomkin)، ۱۷۳۹–۹۱، فیلد مارشال روسی و معشوق کاترین II. تلفظ روسی نام وی پاتیومکین است. در توطئه‌ی ۱۷۶۲ که کاترین را به امپراطوری رسانید سهیم بود، و مورد توجه وی واقع شد. در اولین جنگ روس و عثمانی ابراز لیاقت کرد، و لقب کنت یافت (۱۷۷۴)، و معشوق کاترین گردید، و حتی پس از آنکه دیگران جای او را در دل ملکه گرفتند مخصوصاً در سیاست خارجی از مشاورین معتبر وی بود، و بزعم بعضی مخفیانه با او ازدواج کرده بود. در جنگ ۱۷۸۷–۹۲ روس و عثمانی فرمانده کل قوای روسیه بود. در الحاق (۱۷۸۳) کریمه به روسیه نقش بزرگی داشت، و به لقب "پرنس" ملقب شد، و بازدید (۱۷۸۷) داستانی کاترین را از ایالت جدید کریمه ترتیب داد.
پوتیه[14]**، ژان پیر گیوم** (jāN pier giyyom po-tie)، ۱۸۰۱–۷۳، چینشناس فرانسوی. تألیفات متعدد در باره‌ی چین و زبان چینی دارد. از آثارش تاریخ روابط سیاسی چین با دولتهای غربی (۱۸۵۹) و لغتنامه‌ی چینی و آنامی و لاتینی و فرانسوی با ریشه‌ی لغات (۱۸۶۷ ببعد) است.
پوچفسترووم[15] (pocefstrum)، شهر (جمع ۳۲٬۰۵۸)، ج‌غ ترانسوال، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی. در ۱۸۳۸ بنا شد. اولین پایتخت ترانسوال بود (۱۸۳۸–۶۰). مرکز بزرگترین چراگاههای افریقای جنوبی است.
پوچکان: ← تربت جام.
پو چو–ئی[16] (po cui)، ۷۷۲–۸۴۶، شاعر چینی در دوره‌ی سلسله‌ی تانگ. از کارمندان مهم دولت بود. قریب ۳٬۰۰۰ شعر سرود. بعضی از آنها در شرح درد دوری از دوستان بسبب تغییرات متناوب محل خدمت مأمورین دولت است.
پوچینی، جاکومو: ← پوتچینی، جاکومو.
پود (pud)، رشته‌های افقی در بافت فرش و پارچه. نیز ← تار.
پودجو براتچولینی[17] (podjo brātcolini)، ۱۳۸۰–۱۴۵۹، اومانیست ایتالیائی. شهرتش بواسطه‌ی فاسیتیا (۱۴۷۴) (مجموعه‌ای از داستانها که بعضی از آنها آمیخته با وقاحت است) است. مشاجراتش با فضلای معاصر هیجان‌انگیز بود.
پودکارپاتسکا روس: ← روتنیا.
پودگوریتسا، یوگوسلاوی: ← تیتوگراد.
پودنا[18] (pudnā)، شهر قدیم، ج مقدونیه؛ نزدیک خلیج سالونیک. در آنجا آیمیلیوس پاولوس رومی پرسئوس، پادشاه مقدونیه، را شکست داد (۱۶۸ ق‌م).
پودوفیلوم (podofilom؛ فس)، (*Podophyllum peltatum*)، درختچه‌ای از تیره‌ی زرشکها، با برگهای کنگره‌ای و گلهای سفید منفرد بهاری که ساقه‌ی خوراکی کوچکی میدهد. ریشه‌ی آن مصرف داروئی دارد، و در بیماریهای کودکان، مخصوصاً در بیماریهای معدی شیرخوارگان، بکار میرود.
پوده (pude)، ده (جمع ۱٬۹۷۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۲۸ کیلومتری ل‌غ شهرضا.
پوده‌رست[19] (pude.rost)، گیاهی که از مواد آلی

(۱)Puteoli (۲)Pozzo di Borgo (۳)Puccini (۴)Potsdam (۵)Potenza (۶)Potosí (۷)Putumayo (۸)Potomac (۹)Python (۱۰)Pythia (۱۱)Pythias (۱۲)Potidaea (۱۳)Potemkin (۱۴)Pauthier (۱۵)Potchefstroom (۱۶)Po Chü-i (۱۷)Poggio Bracciolini (۱۸)Pydna (۱۹)saprophyte

در حال پوسیدگی زندگی میکند. ← انگل.
پوده‌گل[1] (pude.gel)، گل و لجنی که از بقایای حیوانات یا گیاهان ریز دریا تشکیل شده و مواد قیری بوجود میآورد.
پور[2] (por)، لفظ فرانسوی، بمعنی بندر، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.
پورا[3] (purā)، نام یونانی پایتخت گدروسیا. احتمال داده‌اند که مطابق بمپور یا فهرج بوده است.
پورامو‌س[4] **و تیسبه**[5] (purāmos, tisbe) **یا پیرام و تیسبه** (pirām، از فنی)، در افسانه‌های کلاسیک، پسر و دختری از اهالی بابل. چون آنانرا از دیدن یکدیگر منع کرده بودند، از شکافی در دیوار باغ با هم صحبت میکردند. سرانجام قرار گذاشتند که در کنار قبری یکدیگر را ملاقات کنند. تیسبه که اول به میعادگاه رسید، از ترس شیری با دهان خون‌آلود، جامه‌ی خود را انداخت و بگریخت. پوراموس که چند دقیقه بعد رسید جامه‌ای خون‌آلود در دهان شیر دید، و بگمان اینکه تیسبه کشته شده است، خود را کشت. تیسبه، که پس از بازگشتن، محبوب خود را کشته دید، انتحار کرد.
پورانترولی[6] (porāNtrüi)، آلمانی **پرونترو**[7] (pruntrut)، شهر (جم ۶٬۵۲۳)، ایالت برن، سویس، در ژورای برنی. صنعت ساعتسازی آن قدیم است. از ۱۵۲۸ تا ۱۷۹۲ مقر امرای بال بود که اسقف نیز بودند؛ در ۱۸۱۵ اراضی آنها بتصرف برن درآمد. بیشتر سکنه فرانسوی‌زبانند.
پوران‌دخت (purān.doxt)، ضبط دیگر نام بوران‌دخت. **۱-** ملکه‌ی ساسانی، ← بوران‌دخت. **۲-** در شاهنامه، دختر خسرو پرویز و ملکه‌ی ایران پس از قتل شهریار و پیش از آزرمیدخت. مدت ۱۸ ماه سلطنت کرد.
پور بهاء جامی (pur bahā'e jāmi)، فنه (بعد از؟) ۶۹۹ هق، شاعر خراسانی. خاندان پدری او در ولایت جام منصب قضا داشتند. وی پس از چندی به تبریز رفت، و در دستگاه خواجه شمس‌الدین جوینی داخل شد، و از مداحان او گردید.
پورت[8] یا **پرت** (هر دو port)، لفظ انگلیسی بمعنی بندر، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید (مانند پرت سعید و پورت آرتور). در این کتاب معمولا بصورت پورت ضبط شده است.
پورت[8] (port) یا **پورتو** (porto) [بنام اوپورتو که پورتو صورت پرتغالی آنست]، شراب تقویت شده‌ی معروفی که در پرتغال از انگورهای دره‌ی دوئرو تهیه میشود. انواع گوناگون آن (تازه، یاقوتی، گندم‌گون، کهنه، سفید) بسته به ترکیب و طول و طریق نگاهداری آنست.
پورتا[9]، **جاکومو دلا** (jākomo della portā)، ح ۱۵۴۰–۱۶۰۲، معمار ایتالیائی. بعضی از کارهای ویتیولا و میکلانژ را بپایان رسانید (مانند گنبد کلیسای سان پیترو، و کاخ فارنزه).
پورت آپرا، گوام، ← آپرا هاربر.
پورت آدلائید[10] (port ādelāid)، شهر (جم ۳۸٬۳۷۷)، ایالت استرالیای جنوبی؛ بندر عمده‌ی ایالت و از مراکز داد و ستد پشم.
پورت آرتور[11] (port ārtur)، ژاپنی **ریوجون**[12] (riojun)، چینی **لوشون**[13] (lüšun) یا **لوشونکو** (kŏ–)، شهر، چین، در شبه جزیره‌ی لیائوتونگ؛ پایگاه دریائی کنار دریای زرد. در ۱۸۹۸–۱۹۴۵ جزء سرزمین اجاری کوانتونگ بود. در ۱۹۴۵ پایگاه دریائی مشترک چین و شوروی و مرکز بخش اداری پورت آرتور–دایرن شد. در ۱۹۵۲ تحت نظارت چین قرار گرفت. از ۱۹۵۰ با دایرن جمعاً شهر لوتا (lü-tā) را تشکیل میدهند.
پورت آرثر[11] (port ārţər)، شهر (جم ۳۸٬۱۳۶)، غ ایالت اونتاریو، کانادا، بر ساحل لغ دریاچه‌ی سوپریور. ← فورت ویلیام، کانادا.
پورت آرثر[11]، شهر (جم ۵۷٬۵۳۰)، چ‌ش ایالت تکزاس، کشمت، کنار دریاچه‌ی سابین. در ۱۹۰۱ در سپیندلتاپ (spindəltāp) که نزدیک آنست نفت کشف شد. پالایشگاه و کارخانه‌ی کشتیسازی دارد.
پورت الیزابت[14] (port elizābet)، شهر (جم ۲۳۹٬۶۰۰)، چ ایالت کاپ، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ بندر عمده‌ای کنار خلیج آلگوآ (ālgoā). در ۱۸۲۰ ماندگاران بریتانیائی آنرا بنا کردند. مرکز صنعتی بزرگی است. میوه، پشم، و مواد معدنی صادر میکند.
پورت آو سپین[15] (port āv speyn)، شهر (جم ۱۲۰٬۰۰۰)، بر جزیره‌ی ترینیداد، کرسی مستعمره‌ی ترینیداد و توباگو، بر بندرگاه خلیج پاریا.
پورت جکسن[16] (port jaksən) یا **سیدنی هاربر** (sidni hārbər) [انگلیسی = بندرگاه سیدنی]، شاخابه‌ی فکب در ش ایالت ویلز جدید جنوبی، استرالیا، که یکی از بهترین بندرگاههای طبیعی جهان است. شهر سیدنی بر ساحل جنوبی و حومه‌ی آن بر ساحل شمالی است.
پورتر[17]، **کاترین ان** (kātrin an portər)، ۱۸۹۴–، بانوی نویسنده‌ی امریکائی. از لحاظ پختگی سبک در شمار پیشروترین نویسندگان امریکا است. نخستین مجموعه‌ی داستانهای کوتاهش بنام بهودای شکوفا (۱۹۳۰) تحسین شایان یافت. سایر مجموعه‌هایش عبارتند از شراب ظهر (۱۹۳۷)، اسب رنگ‌پریده، سوار رنگ‌پریده (۱۹۳۹)، برج کج (۱۹۴۴)، و مجموعه‌ی مقالات انتقادی او بنام ایام پیشین (۱۹۵۲). اولین رمان او تحت عنوان کشتی ابلهان در ۱۹۶۲ منتشر شد.
پورتر[17]، **کول** (kŏl portər)، ۱۸۹۳–، آهنگساز امریکائی کمدی‌موزیکال. در دانشگاه هاروارد و سپس در پاریس در موسیقی تحصیل و مطالعه کرد. از آثارش شب و روز (۱۹۳۲؛ مشهورترین تصنیف وی)، قلبم از آنِ پدرم است (۱۹۳۸)، این چیست که عشق نام دارد؟، عشق فروشی، و دور دنیا است.
پورتر[17]، **نوآ** (noā portər)، ۱۸۱۱–۹۲، مربی و فیلسوف امریکائی، رئیس (۱۸۷۱–۸۶) دانشگاه ییل. لغتنامه‌ی وبستر را با تجدید نظر منتشر کرد (۱۸۶۴ و ۱۸۹۰).
پورت رادیوم[18] (port rādiom) یا **الدورادو ماینز**[19] (eldorādo māynz)، دهکده‌ای در ناحیه‌ی شمالگان، بخش مکنزی، سرزمین شمال غرب، کانادا، کنار دریاچه‌ی گریت بر. از مراکز استخراج پچبلند و اورانیوم است.
پورت سعید، مصر، ← پرت سعید.
پورتسمث[20] (portsmaţ)، شهر (جم ۲۳۳٬۴۶۴)، بر جزیره‌ی پورتسی (portsi)، همپشر، انگلستان. از پایگاههای دریائی عمده‌ی انگلستان است. کلیسای جامع تامس اِ بکت از قرن ۱۲م میباشد.
پورتسمث[20]، نام چند شهر در کشمت. **۱-** شهر (جم ۶٬۵۷۸)، ل جزیره‌ی رود، ایالت رود آیلند. در ۱۶۳۸ بنا شد. نیرد رود آیلند در اینجا واقع شد (۱۷۷۸). **۲-** شهر (جم ۱۸٬۸۳۰)، چ‌ش ایالت نیو همپشر، مرکز تجارتی و تنها دریابندر ایالت. در ۱۶۵۳ عنوان شهر یافت. **۳-** شهر (جم ۳۰٬۰۳۹)، چ‌ش ایالت ویرجینیا، بر رود الیزابت، از بنادر همپتن رودز. در انقلاب امریکا پایگاه پیاده شدن سربازان انگلیسی بود.
پورتسمث[20]، **پیمان**، پیمان صلح بین روسیه و ژاپن که، بوساطت ث. روزولت، در ۵ سپتامبر ۱۹۰۵ در پایگاه دریائی پورتسمث (نیو همپشر، کشمت) به امضا رسید، و جنگ روسیه و ژاپن را پایان داد. بر طبق مواد این پیمان، روسیه منچوری جنوبی را تخلیه کرد، منافع ژاپن را در کره شناخت، و نیمه‌ی جنوبی جزیره‌ی ساخالین و نیز اجاره‌ی شبه جزیره‌ی لیائوتونگ را به ژاپن واگذار نمود.
پورتسمث[20]، **پیمان**، پیمانی که در ۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۴۸ در پورتسمث (انگلستان) بامضای وزرای خارجه‌ی انگلستان (بوین) و عراق رسید، وبا خاتمه دادن به توقف سربازان و هواپیماهای انگلستان در عراق، و لغو هیئت نظامی بریتانیا در آن کشور–حق حاکمیت بیشتری برای عراق شناخت. بموجب این پیمان هیئت مشترک دفاعی تأسیس شد، عراق وعده داد که هنگام بروز جنگ تسهیلاتی برای انگلستان فراهم آورد، و انگلستان تعهد کرد که به عراق کومک اقتصادی کند.
پورتسمث[20]، **دوشس دو** (düšes dë ports-maţ)*، لقب **لوئیز رنه دو کروال** (luiz rëne dë keruāl)، ۱۶۴۹–۱۷۳۴، معشوقه‌ی فرانسوی چارلز II انگلستان. پس از ۱۶۷۱ نفوذ بسیاری بنفع فرانسه اعمال نمود. در انگلستان منفور بود، و پس از مرگ چارلز بیشتر در فرانسه زندگی میکرد.
پورت سودان[21] (port sudān)، شهر (جم ۴۷٬۵۶۲)، ل‌ش سودان، کنار بحر احمر. بندرگاه جدید و راه آهن ارتباطی آن با داخله‌ی کشور در ۱۹۰۶ ساخته شد. از صادراتش پنبه و صمغ عربی است.
پورت فیلیپ[22]، **خلیج** (port filip)، شاخابه‌ی بزرگ تنگه‌ی باس، ج ایالت ویکتوریا، استرالیا. بندر ملبورن بر شاخه‌ی شمالی آن واقعست.
پورتلند[23] (portland)، شهر (جم ۱۱٬۳۲۴)،

(۱)sapropel (۲)port (۳)Pura (۴)Pyramus (۵)Thisbe (۶)Porrentruy (۷)Pruntrut (۸)port (۹)Porta (10)Port Adelaide (11)Port Arthur (12)Ryojun (13)Lüshun (14)Port Elizabeth (15)Port of Spain (16)Port Jackson; Sydney Harbour (17)Porter (18)Port Radium (19)Eldorado Mines (20)Portsmouth (21)Port Sudan (22)Port Phillip (23)Portland

دورست‌شر، انگلستان. در شبه جزیره‌ی سنگلاخی معروف به "جزیره"ی پورتلند قرار دارد که سنگ آهک آن مدتها است که مورد استفاده‌ی ساختمانی بوده است. در ۱۵۲۰ هنری VIII قلعه‌ای در آنجا بنا نهاد. سیمان پورتلند از آنجا نام گرفته است.

پورتلند[1] (portland)، نام چند شهر کشمة. **۱-** شهر (جه ۳۷۳٬۶۲۸)، لغ ایالت اورگون، بر رود ویلَمِت. بزرگترین شهر ایالت و بندر عمده برای کشتیهای اقیانوس‌پیما است. مقر دانشگاه پورتلند میباشد. محصولش کاغذ و مواد غذائی و پشم است. **۲-** شهر (جه ۷۷٬۶۳۴)، چغ ایالت مین، کنار خلیج کسکو (kasko). در ۱۶۳۲ مسکون شد. در ۱۷۷۵ بدست انگلیسها، و در ۱۸۶۶ بر اثر آتشسوزی تقریباً ویران شد. بزرگترین شهر و مرکز بازرگانی ایالت مین میباشد. محصولات صنعتی آن کاغذ، سلولوز، کفش، اشیاء چوبی، فولاد، و مواد محترقه است. در جه II از پایگاه‌های مهم نیروی دریائی کشمة بود.

پورتلند، ارل آو: ← بنتینک، ویلیام.

پورت مورزبی[2] (port morzbi)، بندرشهر (جه ح ۱۷٬۵۰۰)، چش گینه‌ی جدید؛ کرسی ← سرزمین پاپوا. در جه II از پایگاههای دریائی عمده‌ی متفقین بود.

پورتو[3] (porto)، لفظ ایتالیائی و پرتغالی، بمعنی بندر، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

پورتو، پرتغال: ← اوپورتو.

پورتو، شراب: ← پورت یا پورتو.

پورتو الگره[4] (portu alegre)، شهر (جه ـ۳۸۱٬۹۶۴)، کرسی ایالت ریو گرانده دو سول، چش برزیل؛ بندر حمل محصولات کشاورزی.

پورتوپرنس[5] (portopraNs)، شهر (جه ـ۱۹۵٬۶۷۲)، چ هائیتی، پایتخت جمهوری هائیتی، بر خلیج گونائیو (gonāiv). در ۱۷۴۹ بتوسط نیشکرکاران فرانسوی تأسیس شد. نیمی از صادرات هائیتی از آنجا حمل میشود.

پورتو ریکو[6] (porto riko) یا **پوئرتو ریکو** (puerto rikŏ)، جزیره (۸٬۸۷۰ کمة؛ جه ـ۲٬۲۱۰٬۷۰۳)، کوچکترین و شرقی‌ترین جزایر آنتیلهای بزرگتر، در هند غربی. کرسی و بزرگ‌ترین شهرش سان خوان است. رشته‌کوهها و رودهای کوتاه از آن میگذرد. آب و هوایش حاره‌ای معتدل است، و زمین حاصلخیز آن آذوقه‌ی جمعیت متراکم جزیره را تأمین میکند. محصول عمده‌اش شکر و صنعت عمده تصفیه‌ی شکر است. ساکنانش از اعقاب مهاجرنشینان اسپانیائی میباشند. زبان رایج اسپانیولی و مذهب غالب کاتولیک رومی است. در ۱۴۹۳ کریستوف کلمب از جزیره دیدن کرد. اول بار در ۱۵۰۸ مهاجرنشین در آن تأسیس شد. بتدریج بومیان منقرض شدند، و بردگانی که از خارج حمل میشدند جای آنانرا گرفتند (برده‌داری در ۱۸۷۳ در این جزیره ملغی شد). در ۱۸۹۸، مقارن جنگ اسپانیا و امریکا، کشمة جزیره را اشغال کرد، و پیمان پاریس آنرا به کشمة واگذار نمود. در ۱۹۵۲ عنوان "کشور مشترک المنافع آزاد" یافت، و اینک در امور محلی خودمختاری دارد، ولی روابط بین‌المللی و امور دفاعی آن بتوسط کشمة اداره میشود، و اهالی آن شارمند کشمة میباشند.

پورتوس آلبوس، اسپانیا: ← آلخثیراس.

پورتوس کانه، پرتغال: ← اوپورتو.

پورتوفرایو[7] (portoferrāyo)، دریابندر (جه ۶٬۹۷۵)، جزیره‌ی الب، ایتالیا. محل صدور آهن. ناپلئون I هنگامی که حاکم الب بود در اینجا زندگی میکرد (۱۸۱۴–۱۵).

پورتولا، گاسپار د[8] (gāspār de portolā)، نة ۱۷۳۴–۸۴، پوینده‌ی اسپانیائی در امریکا. استیلای اسپانیا را در امریکا وسعت داد.

پور-رویال[9] (por-ruāyyāl)، دیر سابق زنان، ۲۷ کیلومتری غ پاریس، که در ۱۲۰۴ تأسیس شد. در آغاز متعلق به بندیکتیان بود، و سپس به سیسترسیان تعلق یافت. در ۱۶۰۸، رئیسه‌ی آن، ز. م. آرنو، با مشورت قدیس فرانسوای سالی، دست باصلاحاتی در امور دیر زد. راهبه‌های دیر به زهد و تقوی شهرت یافتند، و در سراسر فرانسه از آنها برای اصلاح دیرها استمداد میشد. در ۱۶۲۶ محل دیر به پاریس انتقال یافت؛ دیر سابق به پور-رویال د شان (de šāN ـ) و دیر جدید به پور-رویال دو پاری (dē pāri ـ) [= پور-رویال پاریس] موسوم گردید. دومی تحت نفوذ دوورژیه دو اوران مرکز عمده‌ی پیروان آیین یانسن شد. پور-رویال-دشان محل گوشه‌گیری مردان گردید، و بعضی از آنان در آنجا کلاسهای پسرانه دایر کردند (۱۶۳۸). بسیاری از فضلای فرانسوی در این مدرسه‌ی کوچک تعلیم و تربیت یافتند، و کتابهای درسی آن مشهور گردید. بسبب جنبه‌ی دینی تعلیمات آن، که متمایل به آیین یانسن و احساسات ضد پاپی بود، سرنوشتش همان سرنوشت پیروان آیین یانسن گردید، و در اواخر قرن ۱۷م که آزار دینی شدت یافت، مدرسه بموجب توقیع ۱۷۰۴ پاپ تعطیل شد، و ساختمانهایش در ۱۷۱۰ منهدم گردید. راهبه‌ها از پور-رویال دو پاری بیرون رانده شدند.

پور رویال، کانادا، ← آناپولیس رویال.

پورسنا، لارس: ← لارس پورسنا.

پورفوریوس: ← فرفوریوس.

پورککالا[10] (porkkālā)، شبه جزیره‌ی کوچکی در خلیج فنلاند. در ۱۹۴۷ فنلاند آنرا بعنوان پایگاه دریائی برای ۵۰ سال به روسیه اجاره داد؛ روسیه آنرا در ۱۹۵۶ پس داد.

پورکینیه[11]**، یوهانس اوانگلیستا** (yohānes evāngelistā purkinie)، ۱۷۸۷–۱۸۶۹، فیزیولوژیدان چک. در برسلاو و پراگ استاد دانشگاه بود. در فعالیتهای میهنپرستان چک شرکت داشت. فن دیدن با میکروسکوپ و مطالعه‌ی بافتها و رویانشناسی را پیش برد. شعر هم میسرود، و اشعار شیلر و گوته را بزبان چک ترجمه کرد.

پور ملخ یا **پوره‌ی ملخ،** تخم ملخ: ← ملخ.

پورناک (purnāk)، ده (جه ۹۰۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان چای‌باسار، بخش پلدشت، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۳ کیلومتری جغ پلدشت.

پوروچیست (purucist)، در روایات زردشتی، دختر زردشت و زن جاماسب.

پوروس[12] (purus)، رودی بطول ح ۳٬۳۸۰ کم، امریکای جنوبی. در ش پرو سرچشمه میگیرد، و عموماً در امتداد لش در برزیل جریان یافته به آمازون میریزد.

پوروس[13] (porus)، فت ح ۳۱۸ ق‌م، پادشاه دلاور سرزمین پنجاب. اسکندر مقدونی او را مغلوب و اسیر کرد، ولی پوروس اظهار عجز ننمود، و اسکندر مملکتش را بوی بازگردانید. پس از فوت اسکندر، ائودموس، از سرداران مقدونی، او را بخدعه بقتل رسانید.

پوروشسپ (purušasp) یا **پوروشسب،** در روایات زردشتی، پدر زردشت.

پورها[14]، در اساطیر یونان، ← دلوکالیون.

پورهوس[15] (purhos)، فنس پیروس (piriis)، ح ۳۱۸–۲۷۲ ق‌م، پادشاه (۲۹۵–۲۷۲ ق‌م) اپیروس. بکومک بطلمیوس I بسلطنت رسید. به مقدونیه تاخت ولی لوسیماخوس بیرونش راند (۲۸۳ ق‌م). با قوای زیاد و چند فیل به ایتالیا تاخته رومیان را در هراکلیا مغلوب کرد (۲۸۰ ق‌م). مجدداً در آسکولینوس آنانرا شکست داد (۲۷۹ ق‌م)، ولی در این جنگ چنان تلفاتی داد که گفت "با یک پیروزی دیگر از این قبیل کارم ساخته است" ("پیروزی پیروسی" در زبانهای اروپائی ضرب المثل است). در ۲۷۵ ق‌م از رومیان شکست خورد، ولی پیروزیش (۲۷۳ ق‌م) بر آنتیگونوس II مقدونی اعتبارش را بازگردانید. در آرگوس تصادفاً سنگی بسرش افتاد و کشته شد.

پورهون[16] (purhon)، فنس بیرون (piroN)، ح ۳۶۰–۲۷۰ ق‌م، فیلسوف یونانی که در الیس و آتن بسیار معزز بود. او را پدر مذهب شک لقب داده‌اند.

پوره‌ی ملخ یا **پور ملخ،** تخم ملخ: ← ملخ.

پوری[17] (puri) [سانسکریت، = شهر] یا **جاگانات پوری** (jāgānnāt)، شهر (جه ۴۱٬۰۵۵)، ش اریسه، هند، کنار خلیج بنگال. مرکز پرستش جاگانات و یکی از مشهورترین امکنه‌ی زیارتی هند است، معبد جاگانات و جشنهای مذهبی سالیانه‌ی آن معروف میباشد.

پوریم[18] (purim) یا **فوریم،** [عبری، = قرعه‌ها]، از اعیاد یهود، که مصادف با روزهای ۱۴م و ۱۵م آذار (ماه ششم تقویم دینی یهود) است و با شادی تمام برگزار میشود. بروایت کتاب استر، این عید به یادبود رهائی یهودیان ایران از قتل عام است، ولی ممکن است ناشی از جشنهای بت‌پرستان بمناسبت آمدن بهار باشد.

پوریوس[19] (poryus)، آبشاری بارتفاع ح ۵۲ متر، در رود ستورا لوله (sturā lule)، ل سوئد. دومین کارخانه‌ی بزرگ نیروی برقابی سوئد را بکار میاندازد (راه آهن لاپلاند، معادن آهن کیرونا، و کارخانه‌های ذوب آهن و برقاشیمی از این کارخانه نیرو میگیرند).

پوزن، لهستان: ← پوزنان.

---

(۱)Portland (۲)Port Moresby (۳)porto (۴)Pôrto Alegre (۵)Port-au-Prince (۶)Puerto Rico (۷)Portoferraio (۸)Portolá (۹)Port-Royal (۱۰)Porkkala (۱۱)Purkinje (۱۲)Purus (۱۳)Porus (۱۴)Pyrrha (۱۵)Pyrrhus (۱۶)Pyrrho (۱۷)Puri (۱۸)Purim (۱۹)Porjus

پوزنان[1] (poznān)، آلمانی **پوزن**[2] (pozen)، شهر (جم ۲۶۷٬۹۷۸)، غ لهستان، بر رود وارتا. مرکز بازرگانی و از ۱۸۲۱ مقر نخست‌کشیش کاتولیک لهستان است (پیش از آن مقر او در گنیزنو بود). (اولین) اسقف‌نشین لهستان شد (قرن ۱۰م)، و هسته‌ی کشور لهستان گردید. در تقسیم دوم لهستان (۱۷۹۳) به پروس منتقل شد؛ در ۱۸۰۷ جزء دوکنشین ورشو گردید؛ در ۱۸۱۵ به پروس و در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت. در جم II سخت بمباران شد. دانشگاه پوزنان در ۱۹۱۹ تأسیس گردید. ایالت کنونی پوزنان شامل قسمتهائی از براندنبورگ، پومرانی، و سیلزی سفلی است، و در ۱۹۴۵ تحت حکومت لهستان گذارده شد.

پوزیترون[3] (pozitron؛ از فنـ)، ذره‌ای دارای بار برقی مثبت و هم‌جرم الکترون، که بار آن مساوی مقدار مطلق بار الکترون است. در ۱۹۳۲ بتوسط ک. د. اندرسن کشف شد. بوسیله‌ی بمباران بریلیوم، منیزیوم، یا آلومینیوم با ذرات آلفا میتوان آنرا تولید نمود. عمرش بسیار کوتاه است.

پوزیتیف[4] (pozitif) [فنـ، = مثبت]، در عکاسی، فیلم یا تصویری که سایه و روشن آن عین شیئی باشد که از آن عکس‌برداری شده (در مقابل نگاتیف. ← نگاتیف).

پوزیتیویسم: ← تحققی، مذهب.

پوژارواتس، صربستان، ← پاساروویتس.

پوژونی، چکوسلواکی، ← براتیسلاوا.

پوساداس[5]، **خوسه گوادالوپه** (xose guādālupe posādā)، ۱۸۵۲–۱۹۱۳، نقاش مکزیکی، دهقان‌زاده بود، و یکی از بزرگترین هنرمندان محبوب مردم مکزیک شد، و نسل اوروسکو و ریورا را سخت تحت تأثیر قرار داد. تخیلات پرتلاطم خود را، با درهم ریختن اشکال، ساختن کاریکاتور، و بکار بردن خطوط جاندار و سایه‌روشنهای تند بیان میکرد. بیشتر به چاپ سنگی، چوبتراشی، و قلمزنی میپرداخت. بوسیله‌ی چاپ سنگی هزاران نسخه از نقاشیهای خود فراهم کرد، و بهای ارزان در اختیار عامه‌ی مردم گذاشت. با دیکتاتوری زمان خود مبارزه میکرد، و با کارگران و دهقانانی که در ۱۹۱۰ دست بانقلاب زدند همراه بود. بسیاری از ترانه‌های معمول مردم را مصور کرد.

پوساداس[6] (posādās)، شهر (جم ۳۷٬۵۸۸)، ل‌ش آرژانتین، بر مسیر علیای رود پارانا.

پوسان[7] (pusān)، شهر (جم ۱٬۰۴۵٬۱۸۳)، کره‌ی جنوبی، کنار تنگه‌ی کره؛ بزرگترین بندر کره.

پوست[8]، پوشش ساقه و ریشه‌ی رستنیها، که در گیاهان چوبی بیشتر نمو میکند. مرکبست از یک قسمت خارجی، که در درختها لایه‌ی چوب‌پنبه‌ای خوانده میشود، و یک قسمت داخلی موسوم به آبکش. پوست بتوسط کامبیوم از چوب جدا میشود. از پوست بعضی درختان (مانند بلوط و اقاقیا) مازو بدست میآید، که در دباغی بکار میرود. لاتکس، که از منابع کائوچو و گوتا پرکا است، شیرابه‌ای است که از نسج زنده‌ی پوست ترشح میشود. از پوست چوب‌پنبه، الیاف نساجی، رنگها، دارچین، و بعضی داروها بدست میآید.

پوست[9]، پوشش موئین پستانداران، مخصوصاً در صورتی که نرم و در مجاورت پوست بدن انبوه باشد (در مقابل مو بمعنی معمولی آن، که زبرتر و انبوهیش کمتر و طولش بیشتر است)، و همچنین در صورتی که بشکل جامه درآمده یا برای این منظور آموده شده باشد (بمعنی اخیر، پشم گوسفند و بره را نیز پوست گویند). پوست معمولا مرکب از دو قسمت موئین است؛ یکی موهای نرم کوتاه مجعد، و دیگری موهای محافظ، که درازتر و هموارتر و سفت‌تر و حافظ قسمت اول است، و از میان موهای آن میروید.

از زمانهای ماقبل تاریخ آدمی پوست جانوران را برای پوشش بکار برده است. پوست سمور و خز و سنجاب و چینچیلا و نیز قراکل از جمله‌ی پوستهای قیمتی هستند. تجارت پوست در سرزمین‌های وحشی آسیا و امریکای شمالی از قرن ۱۷م تا قرن ۱۹م باوج خود رسید، و مخصوصاً در گشودن سرزمینهای وحشی کانادا تأثیر فراوان داشت. از شرکتهای عمده‌ی تجارت پوست میتوان ← شرکت خلیج هودسن، ← شرکت شمال غرب، و شرکت امریکائی پوست را نام برد. مسئله‌ی حمایت از نسل جانوران دارای پوست قیمتی منجر به کشمکش معروف "کشمکش پوست سیل دریای برینگ" شد (← برینگ، دریای). با این احوال تهیه و خرید و فروش پوستهای قیمتی از کارهای بسیار مهم است.

پوست[10]، در حیوانشناسی، پوشش سطح بدن انسان و بعضی دیگر از حیوانات. مرکب از دو لایه‌ی متمایز است: یکی بشره[11] (bašare) و دیگری ادمه[12] (adame) که در کتابهای اخیر فارسی آنرا جلد (jeld) نامیده‌اند. بشره لایه‌ی خارجی پوست و از بافت پوششی ساخته شده، و خود مرکب از چند لایه است. سلولهای سطحی بشره مرده و شاخی شده‌اند، و بمرور میریزند، و سلولهای زیرین که بتدریج شاخی میشوند و میمیرند جانشین آنها میشوند. پوست حقیقی ادمه یا جلد است، که زیر

مقطع طولی پوست

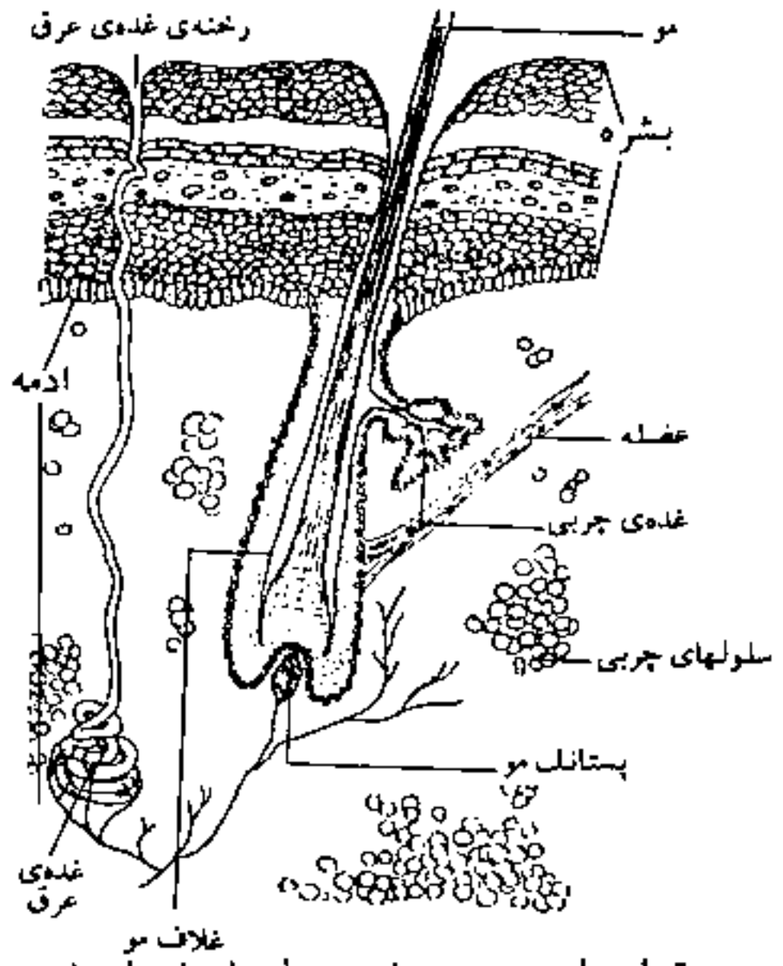

بشره قرار دارد، و مشتمل بر انتهاهای اعصاب، مویرگها، غدد عرق، غلاف مو، و غدد چربی است. رنگ پوست ناشی از رنگیزه‌های بشره و خون جاری در مویرگهای ادمه است. اعمال عمومی پوست حفاظت، تنظیم حرارت، ترشح، دفع، و حس (حس لامسه) است. پوست در معرض آسیبهای گوناگون (سوختگی، بریدگی، گزیدگی، و غیره) قرار میگیرد. گاهی بر آن تغییرات و جوشهائی غیر طبیعی دیده میشود که بعضی نماینده‌ی عفونت کلی بدن است، و بعضی نماینده‌ی بیماری خود پوست.

پوست، وسیله‌ی نوشتن: ← پارشمن.

پوست[13]، **امیلی (پرایس)** (emili prāys pōst)، ۱۸۷۳–، بانوی امریکائی، که به آداب‌دانی معروفست. اثر معروفش کتاب اتیکت (۱۹۲۲) است، در آداب معاشرت، که چندین بار بطبع رسیده. اثر دیگرش، کتاب شخصیت یک خانه (۱۹۳۵)، در باب تزیینات داخلی خانه است.

پوست[13]، **ویلی** (wili pōst)، ۱۹۰۰–۱۹۳۵، هوانورد امریکائی. پروازهای دوردنیائی انجام داد (۱۹۳۱؛ ۱۹۳۳، بتنهائی). در آلاسکا در سانحه‌ی هوائی کشته شد.

پوستا[14] (pustā)، مراتع وسیعی که زمانی قسمت اعظم دشت مجارستان را تشکیل میداد، و برای پرورش گاو مورد استفاده بود. در اثر آبیاری و زهکشی، پوستا (باستثنای منطقه‌ی کوچکی نزدیک دبرتسن) از بین رفته است.

پوست آنگوستورا[15] (āngosturā) [بنام شهر آنگوستورا، ونزوئلا]، پوست درخت امریکای جنوبی از نوع کوسپاریا (*Cusparia*) که برای معطر ساختن مشروبات الکلی بکار میرود. مقوی و ضد تب است.

پوستخواران، سوسکهای کوچکی از تیره‌ی سکولوتیدای (*Scolytidae*) که به درختان مختلف حمله میکنند، و از کامبریوم (قسمت نرم بین پوست و چوب) تغذیه مینمایند، و باعث خشک شدن درختان میشوند. مهمترین پوستخواران زیان‌آور عبارتند از پوستخوار نارون، پوستخوار درخت پسته، پوستخوار گوجه و آلو، پوستخوار درخت انجیر، و پوستخواران درخت جنگلی. درازی این حشرات بطور معمول از ۳ تا ۵ میلیمتر است، و بیشتر درختان ضعیف را مورد حمله قرار میدهند.

پوستومیا، یوگوسلاوی، ← پوستوینا.

پوستوینا[16] (postoynā)، ایتالیائی **پوستومیا**[17] (postumiā)، آلمانی **آدلسبرگ**[18] (ādelsberg)، شهر (جم ۳٬۶۵۱)، سلوونیا، ل یوگوسلاوی، در کارست. تفرجگاه است. غارهای استالاکتیت‌دار آن (بزرگترین چنین غارها در اروپا) معروفست. در ۱۹۴۷ ایتالیا آنرا به یوگوسلاوی واگذار کرد.

پوسن[19]، **گاسپار** (gāspār pusaN)، ۱۶۱۳–۷۵، نقاش دورنماساز فرانسوی؛ مت رم. در کارگاه شوهر خواهر خود نیکولا پوسن کار میکرد، و نفوذ نیکولا در دورنماهائی که از روستاهای ایتالیا ساخته مشهود است. در مجسم ساختن طوفان چیره‌دست بود.

پوسن[19]، **نیکولا** (nikolā pusaN)، ۱۵۹۴–۱۶۶۵، نقاش کلاسیک فرانسوی. در نورماندی از پدر و

(۱)Poznan (۲)Posen (۳)positron (۴)positive (۵)Posada (۶)Posadas (۷)Pusan (۸)bark (۹)fur (۱۰)skin (۱۱)epidermis (۱۲)dermis (۱۳)Post (۱۴)Puszta (۱۵)angostura bark (۱۶)Postojna (۱۷)Postumia (۱۸)Adelsberg (۱۹)Poussin

مادری فقیر زاده شد. در ۱۶۲۴ به رم رفت، ۱۶ سال در آنجا ماند، و سرانجام شهرت یافت. در ۱۶۴۰ لوئی XIII او را به پاریس خواند، و در آنجا برای شاه و ریشلیو کار میکرد، اما از حسادتها و سعایتهای نقاشان رسمی و درباری سخت آزرده‌خاطر بود. آخرین کار او در پاریس، که امروزه در موزه‌ی لوور محفوظ است، موسوم است به حقیقتی که زمان آنرا احیا میکند و از حسادت و افترا محفوظ میدارد. در ۱۶۴۳ به رم بازگشت و تا پایان عمر در آنجا ماند، و نقاشیهای مشهور بسیار بوجود آورد، و روز بروز بر شهرتش افزوده شد.

پوسن نقاشی کلاسیک بود. نظم و دقتی را که در ترکیب نقاشیهای او دیده میشود با نظم و دقت ترکیب نوشته‌های کورنی مقایسه کرده‌اند. در نقاشیهای او، شکلها با حالاتی مجسمه‌وار برپا و در کنار هم قرار گرفته‌اند. تعقل و آرامشی که در ترکیبهای او گنجانده شده در نوع خود بیمانند است. تأثیر او در نقاشان بعدی عمیق و پایدار بوده. نقاشانی مانند کلود لورن (معاصر او) و پول سزان (که ۱۷۴ سال بعد از مرگ او پا بجهان گذاشت) به نفوذ او معترف بودند. تابلوهای رؤیای سن پول، زانیه، خاندان مقدس، دیوژن، و طوفان نوح (همه در موزه‌ی لوور) از جمله‌ی تصویرهای فراوانی است که از او بجا مانده است.

پوسیدون[1] (poseydon)، در دین یونان، از خدایان دریا، حامی همه‌ی آبها؛ پسر کرونوس و رئا، شوهر آمفیتریته، و پدر پگاسوس، اوریون، پولوفموس، و غولها و عفریتهای دیگر. اسب را او به انسان ارزانی داشت. حامل تریدنس بود و به وسیله‌ی آن باعث طوفان میشد. مطابق نپتونوس رومیان است.



پوسیدون

پوشسنگ[2] (puš.sang)، سنگ نفوذناپذیری که روی لایه‌ی نفوذپذیر نفت‌دار یا گازدار را پوشانده باشد.

پوشکار[3] (puškār)، دریاچه‌ای بفاصله‌ی ۱۱ کیلومتری غ اجمیر، ل‌غ هند مرکزی. یکی از مقدس‌ترین پهنه‌های آب در هند است.

پوشکره: ← ستراتوسفر.

پوشکین[4] (puškin)، شهر (جه در ۱۹۴۸ تخمیناً ۵۰٬۰۰۰)، جمشسر، ج لنینگراد. در زمان پطر کبیر بنام تسارسکویه سلو (tsārskoye selo) بنا شد؛ بعد از انقلاب ۱۹۱۷ نامش به دتسکویه سلو (detskoye) [= شهر اطفال] و در ۱۹۳۷ بافتخار پوشکین به پوشکین تغییر یافت. تا ۱۹۱۷ مقر تزارهای روسیه بود. در ۱۹۱۷ نیکولای II و خانواده‌اش چند ماهی در اینجا محبوس بودند. کاخهای عالی از قرن ۱۸م دارد که در زمان حکومت شوروی به موزه مبدل گردید. از کاخهای عمده‌ی آن کاخ تابستانی کاترین II و کاخ تابستانی آلکساندر I است که قسمتی از آنها در جه II خراب و پس از آن تعمیر شد. اولین راه آهن روسیه، که در ۱۸۳۷–۳۸ ساخته شد، آنرا با پطرزبورگ مرتبط ساخت.

پوشکین[5]، **آلکساندر سرگیویچ** (aleksändr ser-geyevic puškin)، ۱۷۹۹–۱۸۳۷، نویسنده و بزرگترین شاعر روسی؛ مت مسکو. از خاندانی قدیمی و پدر جدش، هانیبال، سردار سیاهپوست پطر کبیر بود. پوشکین از زمانی که در مدرسه‌ی متوسطه‌ی تسارسکویه سلو (← پوشکین، شهر) تحصیل میکرد استعداد خود را در شعر بمنصه‌ی بروز رسانید. در ۱۸۲۰ بجهت اشعار انقلابیش به روسیه‌ی جنوبی تبعید شد. در همان سال داستان عشقی روسلان و لودمیلا را نوشت، که نماینده‌ی نفوذ فراوان ادبیات فرانسوی در اوست، و گلینکا آنرا بصورت اپرا درآورد. در روسیه‌ی جنوبی تحت تأثیر لرد بایرون و زیبائی طبیعی کریمه و قفقاز قرار گرفت، که اثرش در منظومه‌های زندانی قفقاز (۱۸۲۱)، فواره‌ی باغچه‌سرا (۱۸۲۲)، و گولیها (۱۸۲۳–۲۴) دیده میشود. مواد داستانهای خود را غالباً از تاریخ روسیه اقتباس میکرد، چنانکه در منظومه‌های تاریخی پولتاوا (۱۸۲۸)، سوار مفرغی (۱۸۳۳؛ ترجمه‌ی فارسی بنام مسین‌سوار، مسکو، ۱۳۲۶ هش)، باریس گادونوف (۱۸۳۱)، دختر سروان (۱۸۳۷؛ ترجمه‌ی فارسی)، و تاریخ شورش پوگاچوف (۱۸۳۴) دیده میشود. شاهکارش منظومه‌ی یوژنی آنگین (۱۸۳۱) است، که مشتمل بر یکی از زیباترین اشعار عاشقانه‌ی ادبیات روسی است. از آثار دیگرش خروسک طلائی (۱۸۳۳)، ملکه‌ی گوزنها (۱۸۳۴)، و بی‌بی پیک (۱۸۳۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۲۷ هش) است. بعضی دیگر از آثار پوشکین نیز بفارسی ترجمه شده است، که از آن جمله است دوبروفسکی (۱۸۳۵) و مجموعه‌ای از قطعات و حکایات منظوم او، شامل ماهیگیر و ماهی و موسارت و سالیری (چاپ مسکو، ۱۳۲۶ هش) پوشکین در دفاع از حیثیت زوجه‌اش در دوئل کشته شد.

پوشنگ، شهر قدیم، ← بوشنج.

پوط، واحد وزن، ← پوت یا پوط.

پوفندورف[5]، فرایهر **زاموئل فون** (frāyher zāmuel fon pufendorf)*، ۱۶۳۲–۹۴، قاضی و مورخ معروف آلمانی و نویسنده‌ی کتابهای فراوان راجع به قوانین بین‌المللی. معتقد بود که قانون ملتها جزئی از حقوق طبیعی آنها است. پوفندورف کتاب تاریخ مفصلی هم راجع به امپراطوری مقدس روم تدوین کرد.

پوک[6]، **جیمز ناکس** (jeymz nāks pök)، ۱۷۹۵–۱۸۴۹، ۱۱مین رئیس جمهور (۱۸۴۵–۴۹) کشمة. نماینده (۱۸۲۵–۳۹) و سخنگوی مجلس نمایندگان (۱۸۳۵–۳۹)، و از اعضای برجسته‌ی حزب دموکرات جکسنی بود. در دوره‌ی ریاست جمهور من جنگ مکزیک را با شایستگی اداره کرد. کالیفرنیا در عهد وی به کشمة منضم شد. وی از جهت انجام هدفها و برنامه‌هائی که قبلا اعلام میکرد و نیز از جهت پرکاری در بین رؤسای جمهور کشمة کم‌نظیر است.

پوکاک[7]، **ادوارد** (edwārd pökāk)، ۱۶۰۴–۹۱، مستشرق انگلیسی و مفسر کتاب مقدس. در ۱۶۳۰ در حلب پیشنماز کلیسا شد؛ در ۱۶۳۶ باستادی زبان عربی و در ۱۶۴۸ باستادی زبان عبری در دانشگاه آکسفرد منصوب گردید. متن عربی تاریخ مختصر الدول ابن عبری را با ترجمه‌ی لاتینی و رساله‌ی حی ابن یقظان را نیز با ترجمه‌ی لاتینی منتشر کرد.

پوکر[8] (poker)، نوعی بازی ورق، که ظاهراً نخستین بار در کشمة در قایقهای بخاری روی رودخانه‌ی میسی‌سیپی بازی شده است. در امریکای قرن ۱۹م از قمارهای آدمکشها بود. و در قرن ۲۰م رواج فراوان و جنبه‌ی بین‌المللی یافت. شباهت فراوان به بازی آس دارد.

پوکسینیا (puksiniā، فنس)، قارچهائی از گروه اوردینای (*Uredinae*) که زنگ گندم (*Puccinia graminis*) یکی از جنسهای آن است.

پوکهانتس[9] (pokəhāntəs)، ح ۱۵۹۵–۱۶۱۷، دختر سرکرده‌ی یکی از قبایل هندیشمردگان امریکا. گویند ج. سمیث را از مرگ نجات داد، ولی این موضوع محل اختلاف است. بعداً ج. رالف عاشق وی شد، و ازدواج آنان سبب صلح بین انگلیسها و هندیشمردگان گردید.

پوگاچوف[10]، **یملیان ایوانوویچ** (yemelyān ivā-novic pugācof)، ح ۱۷۴۲–۱۷۷۵، رهبر شورش ۷۵–۱۷۷۳ روستائیان روسیه. از قزاقهای دون و مردی عامی بود. از عقیده‌ی رایج باینکه پطر III بقتل نرسیده استفاده کرد، و مدعی شد (۱۷۷۳) که پطر III و تزار واقعی هموست. در رأس نهضت انقلابی عظیم و ارتشی از طبقات پست که در دو قرن گذشته حقوق و آزادی آنان بیش از پیش پایمال شده بود قرار گرفت، و قسمتی از ج روسیه را تصرف و سرفداری را منسوخ اعلام کرد، و سلطنت کاترین II را به مخاطره انداخت. سرانجام سپاهیانش شکست خوردند، و خودش در نتیجه‌ی خیانت اطرافیانش گرفتار شد. او را در قفسی آهنین به مسکو بردند، و در آنجا اعدام شد. نتیجه‌ی مستقیم شورش اصلاحات اداری (۱۷۷۵) کاترین II بود، که سرفداری را استوارتر ساخت. کتاب تاریخ شورش پوگاچوف (۱۸۳۴)، از آثار پوشکین، مبتنی بر سرگذشت اوست.

پوگمالیون[11] (pugmālion)، فنس پیگمالیون، در اساطیر یونان، پادشاه قبرس. مجسمه‌ای از گالاتیا از مرمر ساخت که چنان زیبا بود که خود عاشق آن گردید. دست دعا به درگاه آفرودیته برداشت تا زوجه‌ای مانند آن مجسمه نصیبش کند. آفرودیته دعایش را اجابت کرد؛ مجسمه به زنی مبدل شد، و پوگمالیون با وی ازدواج نمود.

پول، اسم اروپائی، ← پاولوس.

پول[12] (pōl)، خاندان اشرافی انگلستان. اغلب اعضای خاندان لقب ارل آو سافک[13] (ërl āv sāfək) یا دیوک آو سافک (diuk*) داشتند. اولین عضو معتبر خاندان، **مایکل د لا پول** (māykəl də lā)، ملقب به (اولین) **ارل آو سافک**، ف ۱۳۸۹، در جنگ صدساله در خدمت ادوارد امیر سیاه در فرانسه جنگید. مشاور مورد اعتماد ریچارد II گردید، ولی دشمنانش باعث طرد

(۱)Poseidon (۲)cap rock (۳)Pushkar (۴)Pushkin (۵)Pufendorf (۶)Polk (۷)Pococke (۸)poker (۹)Pocahontas (10)Pugachev (۱۱)Pygmalion (۱۲)Pole (۱۳)Suffolk

و حبس او شدند. مایکل گریخت و در پاریس وفات یافت. توماش، **ویلیام د لا پول** (wilyām)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو سافک** و (اولین) **دیوک آو سافک**، ۱۳۹۶–۱۴۵۰، در جنگ صد ساله فعالیت و مدتی فرماندهی داشت. ازدواج هنری VI و مارگریت آو انجو را ترتیب داد، و در سلطنت هنری قدرت بسیار داشت. کوشش فراوان برای برقرار کردن صلح با فرانسه نمود، دشمنانش او را بخیانت متهم کردند، و سرانجام گردنش را زدند. پسرش **جان د لا پول**، ملقب به (دومین) **دیوک آو سافک**، ۱۴۴۲–۹۱، خواهر ادوارد IV، نامش الیزابت، را بزنی گرفت، و در سلطنت ادوارد سر کار بود. بعداً از ریچارد III طرفداری کرد؛ معدلک، مورد توجه هنری VII بود. پسر ارشدش، **جان د لا پول**، ملقب به **ارل آو لینکن** (linkən)، ح ۱۴۶۴–۱۴۸۷، مدعی سلطنت بود، و بقتل رسید. برادر ارل آو لینکن، **ادمند د لا پول** (edmənd)، ملقب به **ارل آو سافک**، ح ۱۴۷۲–۱۵۱۳، نیز مدعی سلطنت بود، ولی اسیر شد و مدتها در زندان هنری VII ماند، و سرانجام بوسیله‌ی هنری VIII اعدام شد.

پول (pul)، ده (جمع ۱٬۵۵۷ نف ۱۳۳۵ هش)، دهستان زانوس رستاق، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، ۳۶ کیلومتری ج نوشهر.

پول دارای دو مفهوم است، یکی واحد ارزش و دیگری وسیله‌ی پرداخت. در بسیاری از اجتماعات قدیم، گاو و گوسفند را واحد ارزش قرار میدادند، و اشیاء کوچکتر را، که قابل داد و ستد بودند، وسیله‌ی پرداخت قرار میدادند. در قانون حمورابی مذکور است که در آن زمان نقره برای هر دو منظور بکار برده میشده است. اقوام و ملل مختلف از انواع و اقسام اشیاء بجای پول برای داد و ستد استفاده میکرده‌اند (مثل ماهی خشک‌شده، تنباکو، صدف، و غیره). فلزات قیمتی، مخصوصاً طلا و نقره، بواسطه‌ی استحکام و دوام و قابلیت حمل و نقل و ارزش ذاتی، بتدریج جانشین سایر اشیاء گردیدند. فلزی که وسیله‌ی داد و ستد قرار می‌گیرد، و حکم پول را پیدا میکند، کم‌کم اهمیت ارزش ذاتی خود را از دست میدهد، و ارزش اسمی آن اهمیت پیدا میکند. اولین سکه‌ی دولتی در قرن ۷م ق‌م در سرزمین لیدی ضرب شد؛ ارزش پولی این سکه‌ها بیش از ارزش واقعی و ذاتی آنها بود، و دولت از این تفاوت ارزش برای مخارج عمومی استفاده میکرد. پول کاغذی، که از سیصد سال قبل در دنیا متداول شده است، اغلب دارای پشتوانه‌ای از فلزات قیمتی است. پول کاغذی اصولا باید عند المطالبه قابل تبدیل به طلا و یا نقره باشد، ولی امروز این اصل در هیچ کشوری عملا رعایت نمیشود. در بعضی از کشورها به پشتوانه‌ی فلزی اهمیتی داده نمیشود، و همینقدر که دولت قیمت سکه‌ای را تضمین کرد، برای مردم آن سرزمین قابل داد و ستد است.

پول[1] I (pole)، ۱۹۰۱–، شاه (۱۹۴۷–) یونان؛ برادر و جانشین ژرژ II.

پول، ادمند د لا: ← پول، خاندان.

پول، جان د لا: ← پول، خاندان.

پول[2]**، رجینلد** (rejinəld pōl)، ۱۵۰۰–۱۵۵۸، کشیش انگلیسی، اسقف اعظم (۱۵۵۶–۵۸) کنتربری. پس از قطع رابطه‌ی هنری VIII با پاپ، به آیین کاتولیک باقی ماند و بیشتر اوقات را در رم گذرانید. پس از اینکه ماری استوارت بسلطنت رسید، بعنوان نماینده‌ی پاپ به انگلستان آمد، ولی موفق به بازگردانیدن مذهب کاتولیک به انگلستان نگردید.

پول، ژان: ← ریشتر، یوهان پاول فریدریش.

پول، مایکل د لا: ← پول، خاندان.

پول، ویلیام د لا: ← پول، خاندان.

پولا[3] (polā)، شهر (جمع ۲۸٬۵۸۹)، کروآسی، لغ یوگوسلاوی؛ بندر دریای آدریاتیک نزدیک رأس جنوبی ایستریا. از ۱۱۴۸ در تصرف ونیز بود؛ در ۱۷۹۷ بتصرف اتریش درآمد، و از پایگاههای عمده‌ی دریائی گردید. در ۱۹۱۹ به ایتالیا و در ۱۹۴۷ به یوگوسلاوی منتقل شد. آمفی‌تئاتر و طاق نصرت و معبد رومی آن خوب محفوظ مانده است.

پولاد یا **پولاد غندی** (pulāde qondi)، در شاهنامه، دیوی که در دوران پهلوانی رستم در مازندران میزیست.

پولاریزاسیون: ← قطبش.

پولاریزه: ← قطبیده.

پولاریسکوپ: ← قطبنما.

پولاریمتر: ← قطبسنج.

پولاک، ادوارد یاکوب (edvārd yākob po-lāk)، اولین معلمی که برای تدریس طب در دارالفنون از اطریش استخدام شد. پس از فوت (۱۲۷۲) دکتر **کلوکه** طبیب شاه نیز گردید. برای اینکه بتواند بشاگردان بهتر بهره رساند، زبان فارسی آموخت و باین زبان درس میگفت. کتاب تشریح او که بکومک یکی از شاگردانش، میرزا محمد حسین افشار، بفارسی ترجمه شد، در آن زمان که اطلاعات تشریحی منحصر بعقاید قدیمی بود با اهمیت تلقی شد؛ این کتاب منشأ بسیاری از اصطلاحات کتب تشریح فارسی است. از آثار دیگرش کتابی در جراحی، کتاب مشروحی در جراحی چشم، و یک راهنمای طب نظامی است. در ۱۲۷۴ هق (۱۸۵۸ ب‌م) به اروپا بازگشت. کتابی بنام ایران و ساکنین آن نوشت.

پولایوئولو[4] (pollāyuolo)، خاندان هنرمندان فلورانسی. **یاکوپو پولایوئولو** (yākopo) از زرگران مشهور قرن ۱۵م بود. پسر و شاگردش **آنتونیو پولایوئولو** (āntonio) (۱۴۲۹؟–۱۴۹۸) بود، که گویند نخستین نقاشی است که از طریق کالبدشکافی بمطالعه‌ی تشریح پرداخت. نقاشیهای او (از قبیل رنجهای هرکولس، در موزه‌ی اوفیتسی) بسبب هیکلهای عضلانی و پرحرکت معروفیت دارند. آرامگاه مفرغی پاپ سیکستوس IV را در رم ساخت (۱۴۸۴)، و بهمکاری برادرش، **پیرو پولایوئولو** (piero) (۱۴۴۳–۹۶)، بنای یادبود پاپ اینوکنتیوس VIII را در کلیسای سان پیترو بنا نهاد. پیرو در بسیاری از نقاشیهای او نیز با وی همکاری داشت. برادرزاده‌ی آنها، **سیمونه دل پولایوئولو** (simone del) (۱۴۵۷–۱۵۰۸)، معمار بود، و بیشتر عمر خود را در فلورانس گذرانید.

پولتاوا[5] (poltāvā)، شهر (جمع ۱۳۰٬۳۰۵)، ش اوکرائین مرکزی. از مراکز فلاحتی است. نزدیک آنجا پطر کبیر در ۱۷۰۹ کارل XII سوئد را شکست داد.

پولچی[6]**، لویجی** (luiji pulci)، ۱۴۳۲–۸۴، شاعر ایتالیائی. مورد حمایت لورنتسو دِ مدیچی بود. معروفترین اثرش منظومه‌ی مورگانته مادجوره (۱۴۶۰–۷۰) است.

پولس (pulos)، اسم، ← پاولوس، اسم. برای پولس حواری ← پولس حواری.

پولکا[7] (polkā)، رقصی حلقه‌ای با ضرب ۲/۴، که اصلا بوهمی یا لهستانی است. نام این رقص بقولی از نام یک زن لهستانی گرفته شده، و بعضی نیز معتقدند که دختری دهاتی در سال ۱۸۳۰ آنرا در دهکده‌ی اِلبشتاینیتز (نزدیک پراگ) اختراع کرد. این رقص بسرعت در تمام اروپا رایج شد، و امروز در بسیاری از ممالک معمول است.

پولک‌بالان: ← پروانه.

پولمن[8] (pulmən)، شهر سابق کشمت، که از ۱۸۸۹ جزء شیکاگو است. در ۱۸۸۰، بوسیله‌ی جورج پولمن (۱۸۳۱–۹۷)، صنعتدار امریکائی، بعنوان جامعه‌ی نمونه برای کارگران شرکت حمل و نقلی که وی تأسیس کرده بود، بنا شد. در ۱۸۹۴ بسبب کم کردن دستمزدها اعتصابی در آنجا روی داد که رئیس جمهور کلیولند بوسیله‌ی ارتش آنرا فرونشاند، و این امر منجر به کشمکشهائی بین او و حاکم ایالت ایلینوا گردید.

پولنک[9]**، فرانسیس** (frāNsis pulaNk)، ۱۸۹۹–، آهنگساز و پیانونواز فرانسوی. از جمله‌ی آثار متعددش چندین کنسرتو و قطعات کوتاه پیانوئی، موسیقی مجلسی، باله‌ها، اپراها، و قطعات آوازی است.

پولو، مارکو، سیاح، ← مارکو پولو.

پولوبیوس[10] (polubius)، ۲۰۳؟ ق‌م–ح ۱۲۰ ق‌م، مورخ یونانی. در رم، تحت حمایت خانواده‌ی سکیپیو، تاریخ عمومی مفصلی در ۴۰ مقاله شامل کشورهای اطراف مدیترانه در دوره‌ی ۲۲۰–۱۴۶ ق‌م نوشت (۵ مقاله و قسمتهای زیادی از سایرین باقی است).

پولودکتس: ← پرسئوس.

پولودوروس، حجار یونانی؛ ← لائوکوئون.

پولوس[11] (pulos)، لنگرگاه مسنیای قدیم (← مسنیا)، یونان، از مراکز ← تمدن میسنی (قرن ۱۳م ق‌م). سابقاً شهری بنام ناوارینو بود، ولی حالیه پولوس نامیده میشود و بر ساحل خلیج پولوس واقعست. در خلیج پولوس، آتنی‌ها اسپارتی‌ها را مغلوب کردند (۴۲۵ ق‌م)، و کشتیهای بریتانیا و فرانسه و روس مصریان را در نبرد ناوارینو از جنگ استقلال یونان شکست دادند (۱۸۲۷).

پولوفموس[12] (polufemus)، فنس پولیفم (poli-fem)، در اساطیر یونان، یکی از سیکلوپها. چوپان و پسر پوسیدون بود. بروایت اودیسه، اودوسئوس و رفقایش را دستگیر کرد، ولی وی او را کور نموده

---

(۱)Paul (۲)Pole (۳)Pola (۴)Pollaiuolo (۵)Poltava (۶)Pulci (۷)polka (۸)Pullman (۹)Poulenc (۱۰)Polybius (۱۱)Pylos (۱۲)Polyphemus

با دوستانش بگریخت. داستان عشق او به گالاتیا



پولونموس

در افسانه‌های متأخر آمده است.

پولوکارپوس[1]**، قدیس** (qeddis polukārpos)، ح ۷۰ ب‌م–۱۵۶؟، اسقف یونانی ازمیر، از آباء کلیسا. اثری بنام نامه به فیلیپیان به وی منسوب است. گویند در رم شهید شد.

پولوکس: ← کاستور و پولوکس.

پولوکلیتوس[2] (polukleytos)، نام دو تن پیکرتراش یونانی از مکتب آرگوس. **پولوکلیتوس اکبر** (نق ح ۴۵۰–ح ۴۲۰ ق‌م) معاصر فیدیاس بود. شهرتش بواسطه‌ی ساختن مجسمه‌ی نیزه‌دار است که کمال مطلوب وی در کمال جسمانی در آن بچشم میآید. شبیه این مجسمه در موزه‌ی ناپل محفوظ است، هیچیک از کارهای اصلی او بجا نمانده است. **پولوکلیتوس اصغر** در قرن ۴م ق‌م میزیست، و از ورزشکاران مجسمه میساخت.

پولومنیا، موز شعر مذهبی: ← موزها.

پولونارو[3] (polonāruā)، شهر ویران باستانی، ش قسمت مرکزی سیلان. در قرن ۸م پایتخت سیلان بود. معابد بودائی جالبی دارد.

پولونز[4] (polonez) [فنـ، = لهستانی]. ۱ـ از رقصهای ملی لهستان، با حرکت ملایم و ضرب ۳/۴. ۲ـ قطعه‌ی موسیقی سازی که مبنی بر ریتم این رقص نوشته میشود، و نمونه‌های آن را در آثار شوپن، شوبرت، لیست، و بتهوون میتوان یافت.

پولونیکس[5] (poluneykes)، در افسانه‌های یونان، از سران مخالفان هفتگانه‌ی تب. پس از آنکه اودیپ ندانسته با مادر خود یوکاسته که خواهر کرئون بود ازدواج کرد، دو پسر–اتئوکلس و پولونیکس–و دو دختر–آنتیگونه و ایسمنه–از آنها بوجود آمد. پس از خلع اودیپ، دو برادر بسلطنت نشستند، و قرار گذاشتند که متناوباً یک سال یکی و سال بعد دیگری سلطنت کند، اما اتئوکلس که ابتدا بسلطنت نشست، در پایان سال، از تسلیم تاج و تخت به پولونیکس امتناع نمود. پولونیکس یک سالی را که از تب بدور بود در دربار آدراستوس در آرگوس گذرانید، و دختر او را بزنی گرفت. آدراستوس سپاهی گرد آورد، که مخالفان هفتگانه‌ی تب در رأس آن قرار داشتند، و بطرفداری از داماد خود به جنگ تب رفت؛ در این جنگ پولونیکس و اتئوکلس یکدیگر را بقتل رسانیدند.

پولونیوم[6] (poloniom؛ فنس)، عنصری شبیه رادیوم (علامت شیمیائی Po؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). خواص رادیوآکتیو دارد (← رادیو–آکتیویته). در ۱۸۹۸ بتوسط پیر کوری و مادام کوری در پچبلند کشف شد، و بنام لهستان [فنس پولونی polony] (مولد مادام کوری) نامیده شد.

پولووتسی[7] (polovtsi)، نام روسی کومانها. نیز ← قپچاق.

پولیپ[8] یا **پلیپ** (هر دو polip، از فنس)، نام هر یک از حیوانات کیسه‌تن (← کیسه‌تنان) که بحالت چسبیده به ته نهر یا دریا زندگی میکنند. هیدر آب شیرین و شقایق دریائی پولیپ ساده، و مرجان پولیپ مرکب است. بیشتر پولیپها شکل استوانه‌ی مجوفی دارند. کنار آزاد این استوانه دهان است، و اطراف آن را بازوهائی مخصوص صید خوراک دایره‌وار احاطه کرده است. تولید مثل آنها بیشتر از راه جوانه‌هائی صورت میگیرد که بر بدن حیوان میروید، و سپس از آن جدا میشود. تولید مثل از راه دو نیم شدن و از راه تخم نیز صورت میگیرد. بعضی از کیسه‌تنان از دو مرحله‌ی زندگی میکنند؛ در یک مرحله بصورت پولیپ هستند، و از این مرحله بصورت مدوز شناور درمیآیند، که دوباره پولیپ تولید میکند.

پولیتسر، جایزه‌ی: ← پولیتسر، جوزف.

پولیتسر[9]**، جوزف** (jōzəf pulitsər)، ۱۸۴۷–۱۹۱۱، روزنامه‌دار امریکائی. در مجارستان متولد شد، و در ۱۸۶۴ به کشمت مهاجرت کرد. در ۱۸۸۳ روزنامه‌ی جهان (نیو یورک) را خرید. در ۱۹۰۳ مدرسه‌ی روزنامه‌نگاری دانشگاه کولومبیا را تأسیس نمود، که از ۱۹۱۷ سالیانه **جایزه‌ی پولیتسر** را در امریکا در ادبیات و روزنامه‌نگاری، از محل وجوهی که وی در وصیتنامه‌ی خود باین کار تخصیص داد، اعطا میکند.

پولیتکنیک، مدرسه‌ی[10] (politeknik) [فنس، = دارالفنون]، فنس اکول پولیتکنیک (ekol)، مدرسه‌ی معروفی در پاریس، فرانسه، که در ۱۱ مارس ۱۷۹۴ بموجب فرمان کنوانسیون تأسیس گردید. از همان آغاز هدفش پرورش علمی و فنی (اعم از فنون نظامی و جز آن) بوده است. تأسیس مدرسه از ابتکارات مونژ و کارنو بود. در ۱۸۰۴ ناپلئون روش شبانروزی و انضباط نظامی را در آنجا برقرار کرد.

پولیتیانوس[11]**، آنگلوس** (āngelus politiānus)، صورت لاتینی نام **آنجلو پولیتسیانو** (ānjelo politsiāno)، نام اولیه‌اش **آنجلو آمبروجینی** (āmbrojini)، ۱۴۵۴–۹۴، شاعر و اومانیست ایتالیائی. مدرس ادبیات یونان و روم در دانشگاه فلورانس و از شعرای معتبر دوره‌ی رنسانس ایتالیا بود. یکی از نمایشنامه‌هایش، بنام اورفئو (۱۴۷۱)، نماینده‌ی مرحله‌ی تحول درام از جنبه‌ی مذهبی به جنبه‌ی غیر مذهبی بود. بعضی شاهکارهای غنائی وی دست کم از آثار آریوستو و تاسو ندارد.

پولیفم، در اساطیر یونان، ← پولوفموس.

پولیفونی[12] (polifoni) [از ریشه‌ی یو، = چند صدائی]، موسیقیی که از ترکیب و درهم‌پیچیدن چند ملودی کما بیش مستقل پدید آید. اصطلاح پولیفونی عملا مترادف با کنترپوان است. اصطلاح مقابل آن هوموفونی[13] (homofoni) است. در موسیقی پولیفونی هیچیک از آهنگهای مختلفی که یک قطعه‌ی موسیقی از آنها تشکیل یافته بر دیگری برتری ندارد، و هر یک از آنها جزئی از کل آن قطعه است. اما در هوموفونی یکی از اجزا بر دیگران تسلط دارد، و سایرین فقط نقش همراهی این جزء و افزودن جلوه‌ی آنرا دارند. موسیقی پولیفونی در قرن ۱۶م رونق فراوان یافت. با مقبولیت یافتن تدریجی تونالیته، پولیفونی به سبکی بیش از پیش وابسته به آرمونی درآمد، و سرانجام بصورت موسیقی هوموفونیائی قرن ۱۹م تکامل یافت. بعضی از موسیقیهای قرن ۲۰م یادآور پولیفونی قرون وسطائی و دوره‌ی رنسانس است.

پولیگالا (poligālā؛ از لئی)، (*Polygala senega*)، گیاه دائمی با گلهای سفید. ریشه‌های آنرا در هندوستان بر ضد سم مار بکار میبرند.

پولیمر یا **بسپار:** ← بسپاری.

پولیمریزاسیون: ← بسپاری.

پولینزی[14] (polinezi)، یکی از سه قسمت عمده‌ی اقیانوسیه، در قسمتهای مرکزی و جنوبی قکب. مشتمل است بر جزایر هاوائی، ساموآ، تونگا، جزایر پولینزی فرانسه، و (از جنبه‌ی نژادی) زلند جدید. زبانهای رایج از زبانهای مالزی–پولینزیائی است (← زبان، جدول).

پولینزیائی، زبانهای (polineziā'i) یا **زبانهای مالزی–پولینزیائی** (–mālezi)، گروهی از زبانهای چش آسیا. ← زبان، جدول.

پولینزی فرانسه، سرزمین ماوراء بحار فرانسه (مساحت سرزمین ۴۰۲۵ کمه؛ جمـ ح ۷۷۰۰۰)، در قکب، مشتمل بر جزایر تاهیتی، سوسیته، مارکیز، توبوای، تواموتو، و گامبیه. مرکز حکومت آن پاپئته در جزیره‌ی تاهیتی است. معمولا اقیانوسیه‌ی فرانسه خوانده میشود.

پولینیاک[15]**، ژول آرمان دو** (jül ārmāN dë polinyāk)، ملقب به **پرنس دو پولینیاک** (praNs dë*)، ۱۷۸۰–۱۸۴۷، نخست‌وزیر (۱۸۲۹–۳۰) فرانسه، سلطنت‌طلب افراطی و مرتجع. در مارس ۱۸۳۰ مجلس نمایندگان خواستار برکناری او شد. شارل X، بجای این کار مجلس را منحل کرد. در انتخابات جدید نیز آزادیخواهان اکثریت یافتند، ولی پولینیاک فرمانهای ژوییه را صادر کرد، که مجلس جدید را حتی پیش از آنکه منعقد شود منحل نمود، و قانون جدیدی برای انتخابات برقرار کرد، و به آزادی مطبوعات پایان داد. این کار انقلاب ژوییه را تسریع نمود. پولینیاک در ۱۸۳۰ بازداشت و در ۱۸۳۶ بخشوده شد، و به انگلستان رفت.

پولیو، بیماری فلج اطفال، ← پولیومیلیت.

پولیورکتس[16] (poliorketes)، لفظ یونانی بمعنی محاصره‌کنند، که بعضی از سلاطین قدیم بدان ملقب بوده‌اند (مثلا ← دمتریوس I).

---

(۱)Polycarp (۲)Polycletus; Polyclitus (۳)Pollonarrua; Polonnaruwa (۴)polonaise (۵)Polynices (۶)polonium (۷)Polovtsi (۸)polyp (۹)Pulitzer (۱۰)(École) Polytechnique (۱۱)Politian (۱۲)polyphony (۱۳)homophony (۱۴)Polynesia (۱۵)Polignac (۱۶)Poliorcetes

پولیومیلیت[1] (poliomielit؛ فنـ) یـا (بـاختصار) **پولیو**[2] (polio) یا **فلج اطفال**[3]، التهـاب مـادهٔ خاکستری نخاع (شاخهای قـدامی نخاع)، نـاشی از ویروسی خـاص. در عدهٔ قلیلی از حـالات، فلج عصب محرک سبب لاغـری و خمود دستهٔ عضلات مـربوطه میشود. سرمـاخوردگی و خستگی مفرط استعـداد گـرفتن این بیمـاری را تقویت میکند. پولیو در سالهای اخیر بیش از پیش موجب تشویش خاطر مردم شده، و حال آنکـه تلفات آن بمراتب از آنچـه تصور میـرود کمتـر است، و مثلا تلفـات سیاهسرفه از جمـع تلفات فـلج اطفال و دیفتـری و مخمـلک و سرخک بیشتـر است. از اختصـاصات این بیمـاری یکـی اینست کـه در ممـالـک متمدن سختتـر و پردامنهتـر است. علت ایـن پدیده بـه اغـلب احتمـال وضع خـاص آب و هوا در ممالک نیمکرهٔ شمالی است، که بیشتر کشورهای متمدن در آن قرار دارند.

در این اواخـر، مطالعـات و تحقیقـات در باب پولیو پیشرفتهای قـابل توجهی کرده کـه مهمترین آنهـا تهیـهٔ واکسن بـتوسط دکتـر ج. ا. سالـک است، و ایـن واکسـن نـخستـیـن واکسن مـؤثـر پولیومیلیت میباشد. بعلاوه، بوسیلهٔ میکروسکوپ الکترونی، تصاویری از ویـروس پولیو گرفته شده است. و نیز معلوم شده کـه عدهای از مواردی که سابقـاً پـولیـومیـلیت تشخیص داده میشد یک قسم نـاخوشی ویروسی دیـگری است کـه آنـرا، بنـام دهکدهٔ کوکساکـی (kuksāki) در قسمت شرقی ایالت نیو یورک، کـه اول بار ویـروس بیماری در نـزد بیمـاران آنجـا کشف شد، بیمـاری کوکساکی میخوانند. مطالعه در بارهٔ همهگیری این بیماری نشان داده است که اکثریت قریب بـاتفاق مردم در طی دهـهٔ اول و دوم زنـدگی بـه نوع خفیـفی از عفونت با ویروس فلج اطفال دوچـار میشوند، امـا چون حالات خفیف بیماری بـا فلج همراه نیستند، مرض تشخیص داده نمیشود. ویـروس پـولیومیلیت در روده‌ی اکثر افـراد ساکن منـاطق آلوده وجود دارد، اما چون افراد همه در مقـابل ویروس مقاوم هستند، بیماری همهگیر نمیشود.

پولیو دو هنگام دارد، در هنگام اول، که چند روز طول میکشد، ویروس در خون است، و ممکن است که بتوسط یادتنهائی کـه در این هنگام ساخته میشود از بیـن برود، در هنگام دوم، ویـروس در بافت عصبی جـایگزین میشود، و اسباب فـلج می‌گردد. بهترین راه جلوگیری از بیماری فلج اطفال استفـاده از واکسنهـای خوراکی و تـزریقی پـولیو است، و این کار اگر طبق برنامـهٔ صحیحی انجام شود، بیماری را بکلی ریشهکن خواهد نمود. برای معالجهٔ بیمارانی کـه مبتلا بفلج شدهانـد، بعـد از گـذشتن دورهٔ حـاد و نقاهت بیمـاری، از مـاساژ استفاده میشود، و گاهی بکومک جـراحی عضلات و مفاصل، جبران نسبی قدرت عضلات مفلوج میسر میگردد.

پوما[4] (pumā) یـا **کوگار**[5] (kugār)، جهـارپای بزرگ بـز جدیـد از تیـرهٔ گربهها و از جنس *Felis concolor*، کـه آنـرا شیـر کوهی نیـز می‌خوانند. لفظ پوما از زبان اینکاهای پرو و ظاهراً رایجترین اسم این حیوان است. لفـظ کـوگـار از تلفظ نـادرست یک لفظ برزیلی نـاشی است. اقسام شمالی پوما سرخفام یا خاکستری‌قـام است، و طول



پوما

نر بالغ آن تا ۳ متر میـرسد. اقسام استوائـی آن کوچکتر و سرختر است.

پومبـال[6]، **مارکس د** (mārkes de pombāl*)، نامش **سباستیانـو** (sebāstiāo)، ۱۶۹۹–۱۷۸۲، سیاستمدار پـرتغالی. در دوران سلطنت ژوزه، ۲۶ سال در مقـام وزارت جنـگ و وزارت خـارجه بر پرتغـال فرمـانروائـی کرد (۱۷۵۰–۷۷). مـردی مستبد و ضد کشیشها بود، و هر گونـه مخالفتی را درهمپیشکست؛ یسوعیـان را اخراج کـرد، تفتیش افکار را مقهور نمود؛ مـدارس و ارتش را اصـلاح کرد؛ زراعت و صنعت را تقویت نمود؛ امور برزیل را رونق داد؛ و لیسبون را پس از زلزلـهٔ ۱۷۵۵ از نو ساخت. ماریای I او را برکنار و تبعید نمود.

پومپادور[7]، **مارکیز دو** (-mārkiz dë poMpā* dur)، لقب آنـتوانت پـواسون (-āNtuānet puā soN)، ۱۷۲۱–۶۴، معشوقهٔ لوئی XV فرانسه از ۱۷۴۵ تا ۱۷۶۴ که درگـذشت. از خانوادهای پست بود، ولی بعلت زیبـائی و هوش و جاهطلبی خود، فرمانروای واقعی فـرانسه شد. سیاست خـارجی او سبب اتحاد فرانسه و اتریش گردیـد، و ایـن امـر فرانسه را گرفتار جنگ هفتسالـه کرد. بیدریغ از هنرمنـدان و نـویسندگـان حمـایت و نـگهـداری مینمود.

پومپئی[8] یا **پمپئی** (هر دو pompei)، شهر باستانی ویران، ج ایتـالیـا، ۲۴ کیـلومتـری جش نـاپل، نزدیک دامنـهٔ کوه وزوو و نـزدیک **هرکولانوم**. در اوایل قرن ۶م یا اوایل قرن ۵م ق‌م بتوسط قوم اوسکان بنا شد (یونانیها بنای آنرا به هرکول نسبت میدادنـد)، در ۸۰ ق‌م در دست رومیـان بـود؛ در قرن اول بـم که از زلـزلـه آسیب دیـد (۶۳ ب‌م) بندری پررونق و تفرجگاهی مجلل بود، در آتش‌فشانـی ۷۹ بـم وزوو زیر مـواد خـروجی مـدفون گردید، ولی ویرانههای شهر در زیـر خاکسترهای آتشفشانی محفوظ ماند، و اول بار در ۱۷۴۸ کشف شد. از آن ببعـد کـاوشهای فـراوان در آن بعمل آمده است.

پومپونـاتسی[9]، **پیترو** (pietro pomponāttsi)، ۱۴۶۲–۱۵۲۵، فیلسوف اومـانیست ایتـالیائی. در پادوا و فرارا و بولونیا مدرس بود. از اولین کسانی بود که اصول عقاید فلسفهٔ مدرسی را مورد تردید قرار داد. نفس انسانی را فانی میدانست. از آثارش کتاب در بقای نفس (۱۵۱۶) است.

پومپیوس[10] (pompeyus) [پومپیـوس بـزرگ]، ۱۰۶ ق‌م–۴۸ ق‌م، سردار رومی. از هواخواهان سولا بود، و پس از پیروزی در سیسیل و افریقا، در ۷۶ ق‌م فتوحـات رومیـان را در اسپـانیـا پیش بـرد و آخرین شورش سپارتاکوس را بسختی درهـمشکست (۷۲ ق‌م). پس از احـراز مقـام کنسولی (۷۰ ق‌م) به پاک کـردن مدیتـرانـه از دریـازنـان پرداخت؛ مهرداد VI پونتوس را شکست داد (۶۵ ق‌م). پس از مراجعت بـه رم، چـون بـا مخـالفت سناتورهای افراطی مواجـه شد، بـا رقیب خود یولیوس قیصر، که دشمن سنا بود، متحد شد، و آن دو و کراسوس اولین تریومویراتوس را تشکیـل دادنـد (۶۰ ق‌م). ولی رقابت فـرونشست، و اگرچـه تـا یولیـا (زن پومپیوس و دختر قیصر) زنـده بود صلحی برقرار بود، بعـداً آن دو علنـاً از در دشمنی درآمـدند. پومپیوس بطرفـداری میلو علیـه کـلودیوس اقـدام کرد، و رو بـه سنا آورد و کنسول شد (۵۲ ق‌م). اقدامات بعدی سنا علیه قیصر و لـه پومپیوس منجر بعبور قیصر از روبیکو و جنگ داخـلی (۴۹ ق‌م) شد. پومپیـوس در فـارسالوس شکست خـورد (۴۸ ق‌م) و به مصر گریخت، و در آنجا بدست یکی از سربازانش کشته شد.

پومپیوس[11]، **سکستوس** (sekstus pompeyus)، ف ۳۵ ق‌م، فرمانده رومی؛ پسر پومپیوس بزرگ. پس از شکست پـدر، تـا ۴۴ ق‌م از اسپانیـا عـلیه قیصر جنگید. بعـداً کـه مهـدور الـدم اعلام شد، سیسیل را گرفت، و مانع از رفتن کشتیهای غلات به رم شد، و ایـن عمل را علیـه اوکتـاویـانـوس (آوگوستوس) تجدید کرد. با استفاده از طوفان در دو جنگ پیروز شد، ولی سرانجام شکست خورده دستگیر و مقتول شد.

پومرانی[12] (pomerāni) یـا **پومرانیا**، آلـمـانـی **پومرن** (pomern)، نـاحیـهٔ تـاریخـی در کنـار بالتیک، که از خطی در غ بندر شترالزونـد (ل‌ش آلمان) تا رود ویستول در لهستان ممتد بود. قسمت شرقی آن **پومرلی** است، کـه تـاریخش از ۱۳۰۸ از تاریخ بقیهٔ پومرانی جداست. از ۱۹۱۹ تـا ۱۹۳۹ پومرانی بین آلمـان و دانتزیگ و لهستـان منقسم بود. قسمت آلمانی ایالت پومرانی (۴۱۰۳۸ کمه، کرسی آن شتتین) از پروس و قسمت لهستانی ایالت پومرلی یا پوموژه (pomoje؛ لهستانی) از لهستان را تشکیـل میـداد. پومـرانـی جـزء دشت اروپای شمالی و ناحیهای پست و زراعتـی و دارای جنگلها و دریاچههاست.

ناحیهٔ پومرانی در قرن ۱۰م، که تاریخ مستند آن آغـاز میشود، مسکـن قبـایـل اسلاو بـود؛ در اوایل قرن ۱۱م دوکنشین مستقلی گردید؛ در قرن ۱۲م بتصرف لهستـان درآمـد، و مسیحیت بـدانجـا وارد شد؛ سپس بـه دو قسمـت شرقـی (**پومرلی**) و غربـی (پومـرانـی بمعنـی اخـص) تقسیم گـردیـد. پومرلی (مشتمل بر دانتزیگ) در ۱۴۶۶ به لهستان منتقل شد. دوکنشین پومرانی (غربـی) در ۱۱۸۱ از لهستـان بـریـد، و به امـپـراطوری مقدس روم پیـوست، و تـا ۱۶۳۷ کـه دوک آنـجـا، نـامش بـوگـیـسلاف XIV (bogislāfe)، درگـذشت،

(۱)poliomyelitis (۲)polio (۳)infantile paralysis (۴)puma (۵)cougar (۶)Pombal (۷)Pompadour (۸)Pompeii (۹)Pomponazzi (۱۰)Pompey (۱۱)Pompeius (۱۲)Pomerania

دوکنشین امپراطوری بود. در جنگ سی‌ساله، والنشتاین با موافقت بوگیسلاف آنرا اشغال کرد (۱۶۲۸)، ولی شترالزوند بکومک دانمارک مقاومت نمود، و این امر سبب مداخله‌ی سوئد شد. بموجب پیمان صلح وستفالی (۱۶۴۸)، دوکنشین پومرانی بدو قسمت شد، پومرانی نزدیک (قسمت غربی)، مشتمل بر شترالزوند وشتتین و جزیره‌ی روگن، به سوئد، و پومرانی دور (قسمت شرقی) به براندنبورگ (از ۱۷۰۱ جزء مملکت پروس) داده شد. سوئد در ۱۷۲۰ قسمت جنوبی پومرانی نزدیک و در ۱۸۱۵ بقیه‌ی آن (پومرانی سوئد، مشتمل بر جزیره‌ی روگن و اراضی مجاور) را به پروس واگذاشت. از ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۹ تمام پومرانی و پومرلی در دست پروس بود. پومرانی پیش ازین بکلی آلمانی شده بود، و در پومرلی برنامه‌ی آلمانیسازی بشدت اجرا شد. معذلک، اکثریت سکنه در ۱۹۱۹ که ایالت پوموزه تشکیل یافت لهستانی‌زبان بودند. بعلاوه مردم پومرانی پروتستان ولی مردم پومرلی بیشتر کاتولیک بودند.

پس از جنگ II، در کنفرانس پوتسدام (۱۹۴۵) قسمتی از پومرانی که در ش رود اودر بود (مشتمل بر شتتین) تا هنگام عقد پیمان صلح به لهستان سپرده شد، و پومرانی پروس (بجز شتتین) واقع در غ اودر جزء مکلنبورگ گردید.

پومرلن: ← پومرلی.

پومرلی[1] (pomereli) یا **پومرلیا**، آلمانی **پومرلن** (pomerelen)، ناحیه‌ی قدیم، کنار دریای بالتیک در غ رود ویستول. اصلا جزء پومرانی بود. در قرن ۱۲م که دوکنشین پومرانی غربی تشکیل شد، پومرلی (قسمت شرقی) از آن مجزا گردید. پومرلی در ۱۲۲۷ استقلال یافت، در ۱۲۹۵ ضمیمه‌ی لهستان شد، در ۱۳۰۸ به شهواران توتونی واگذار گردید، و به قلمرو آنان در پروس شرقی ضمیمه شد. پومرلی را، که مشتمل بر دانتزیگ بود، شهواران توتونی بموجب پیمان تورون (۱۴۶۶) به لهستان واگذار کردند، و تا اولین تجزیه‌ی (۱۷۷۲) لهستان جزء این کشور بود، و سپس به پروس منتقل گردید، و جزء ایالت پروس غربی شد. در ۱۹۱۹، دانتزیگ شهر آزاد شد، و قسمتی از پروس غربی به لهستان منتقل گردید، و بعنوان ایالت پومرلی [لهستانی پوموژه (pomoje)] سازمان یافت. در ۱۹۳۹ که جنگ II آغاز شد، آلمان پوموژه و دانتزیگ را ضمیمه‌ی خاک خود کرد، و در ۱۹۴۵ آنها را از دست داد، و این نواحی به لهستان بازگشت.

پومونا[2] (pomonā)، الاهه‌ی رومی، حامی درختان میوه.

پومیپون[3] (pumipon) [رامای IX از سلاطین سلسله‌ی چاکری]، ۱۹۲۷–، پادشاه (۱۹۴۶–) تایلند. پس از برادر بزرگتر خود آننده (ānan-da)، که در ۱۹۴۶ بطور مرموزی درگذشت، جانشین وی شد.

پونا، هند، ← پونه.

پوناپه[4] (ponāpe)، جزیره‌ی آتشفشانی (۳۳۰ کمه؛ جمه ۵٬۷۳۵)، قکم غربی، جزء جزایر کارولین. معادن بوکسیت و آهن دارد. محل پایگاه هوائی ژاپن در جج II.

پونتا آرناس[5] (puntā ārenās)، شهر (جه ـ۳۴° ۴۴۰)، کرسی ایالت ماگایانس، چ شیلی. جنوبی‌ترین شهرهای جهان و یگانه شهر واقع بر ← تنگه‌ی ماژلان است. در ۱۸۴۷ برای تثبیت ادعای شیلی بر تنگه بنا شد.

پونتوپیدان[6]**، هنریک** (henrik pontopidān)، ۱۸۵۷–۱۹۴۳، رمان‌نویس دانمارکی. در کتابهای خود، مانند ملکوت مرگ (۱۹۱۲–۱۶) و آسمان بشر (۱۹۲۷)، به مذهب مادی حمله کرده است. جایزه‌ی ادبی ۱۹۱۷ نوبل بین او و گلروپ تقسیم شد.

پونتوس[7] یا **پنطس** (هر دو pontos) [یو، = دریا]، مملکت قدیم، لش آسیای صغیر، کنار پونتوس ائوکسینوس (دریای سیاه)، بین ارمنستان و کولخیس و رود هالیس. اصلا جزء کاپادوکیا بود. در زمان اردشیر II هخامنشی، آریوبارزانس II که والی آنجا بود بر اردشیر طغیان کرد (۳۶۲ قم)، و پونتوس را مستقل ساخت، و تا ۳۳۷ قم بر آن فرمانروائی کرد. پسر و جانشینش مهرداد II در ۳۳۷–۳۰۲ قم سلطنت کرد، و او مؤسس واقعی مملکت پونتوس است. پسر و جانشینش مهرداد III (سلطنتش ۳۰۲–۲۶۶ قم) مملکت خود را وسعت داد. در سلطنت (حه ۱۵۶–۱۲۰ قم) مهرداد V فروگیا جزء پونتوس گردید. بزرگترین فرمانروای پونتوس مهرداد VI (سلطنتش حه ۱۳۲–۶۳ قم) است، که چند بار با رومیان جنگید و سرانجام مغلوب پومپیوس شد (۶۵ قم)؛ و در ۶۲ قم قسمت غربی پونتوس جزء امپراطوری روم گردید. پس از وی، پسرش فارناکس II از جنگ داخلی روم استفاده کرده در صدد بازگرفتن مملکت پدر از رومیان برآمد، ولی سرانجام در زیله از یولیوس قیصر شکست خورد (۴۷ قم). در قرن اول بم مسیحیت وارد پونتوس شد، و این سرزمین از ایالات رومی گردید.

پونتوس ائوکسینوس: ← دریای سیاه.

پونتیاک[8] (pontiāk)، انگل **پانتیک** (pāntiak)، شهر (جه ۷۳٬۶۸۱)، چ ش ایالت میشیگان، بر رود کلینتن. در ۱۸۱۸ بنا شد. صنعت معروف آن اتومبیلسازی و تهیه‌ی محصولات وابسته بآنست.

پونتیفکس[9] (pontifeks)، در روم قدیم، هر یک از رؤسای مذهبی که عده‌ی آنان ابتدا ۳ بود، و بعد به ۹ و سپس به ۱۵ رسید. رئیس کل آنان عنوان **پونتیفکس ماکسیموس**[10] (māksimus) [= پونتیفکس اعلی] داشت، و وی رئیس دینی رسمی و دارای قدرت سیاسی فراوان و تنظیم تقویم نیز تحت نظر او بود. یولیوس قیصر بعنوان پونتیفکس ماکسیموس تقویم را اصلاح کرد. بعد از دوره‌ی پادشاهی، بعضی اختیارات پادشاهان بدست پونتیفکس ماکسیموس افتاد؛ در دوره‌ی امپراطوری، امپراطور این مقام را داشت. بعد از تفوق مسیحیت، پاپها عنوان پونتیفکس ماکسیموس را بخود دادند، و نظر به سابقه‌ی مذکور بود که پاپ گرگوریوس XIII دست به اصلاح تقویم زد.

پونتیکوس، آکویلا: ← آکویلا پونتیکوس.

پونتین[11]**، ماندابهای** (māndābhāye pontin)، ناحیه‌ای پست، چ لاتیوم، ایتالیای مرکزی، میان دریای تیرنه و کوهپایه‌های آپنن. در ایام قدیم مسکون و حاصلخیز بود، ولی بعداً بعلت مالاریا متروک گردید. چند بار برای خشکانیدن باطلاقها اقدام شد، ولی فقط در دوره‌ی موسولینی این کار پایان پذیرفت.

پونتیوس پیلاتوس: ← پیلاطس.

پونثه د لئون[12]**، خوان** (xuān ponţe de leon)، ح ۱۴۶۰–۱۵۲۱، پوینده‌ی اسپانیائی. در حکومت (۱۵۰۹–۱۲) پورتو ریکو ثروت زیادی اندوخت. فلوریدا را کشف کرد (۱۵۱۳).

پوند[13] (pănd)، از آحاد جرم و وزن در بعضی ممالک انگلیسی‌زبان. پوند اوردپویز معادل ۴۵۳٫۵۹ و پوند تروی معادل ۳۷۳٫۲۴ گرم است. نیز جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید.

پوندال[14] (păndāl)، از آحاد نیرو در بعضی ممالک انگلیسی‌زبان، و آن نیروئی است که هر گاه بر جرمی مساوی یک پوند وارد شود شتابی برابر یک فوت در ثانیه در ثانیه بآن بدهد. نیز جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید.

پون دو گار[15] (poN dü gār)، آباره‌ی رومی، بطول ح ۲۷۵ متر و ارتفاع ح ۵۰ متر، که در ۱۹ قم بتوسط رومیان بر رود گار (نزدیک رمولن، چ فرانسه) فرانسه، بمنظور تأمین آب شهر نیم ساخته شد. کاملا محفوظ مانده است.

پوندیشری[16] (pondiŝeri) یا **پوندیچری**، سرزمین (۲۹۰ کمه؛ جه ۲۲۲٬۵۷۲)، کنار خلیج بنگال، مجاور ایالت مدرس، هند. سابقاً جزء هند فرانسه بود؛ در ۱۹۵۶ به هند واگذار گردید. شهر عمده‌ی آن **پوندیشری** یا **پوندیچری** (جه ۵۹٬۸۳۵) است که پایتخت هند فرانسه بود. دریابندری است کنار ساحل چ ش هند (کورومانڈل). سرزمین پوندیشری را فرانسه در ۱۶۷۲ خریداری کرد. هلندیها در ۱۶۹۳ آنرا گرفتند؛ بموجب پیمان ریسویک به فرانسه بازگشت (۱۶۹۷). در ۱۷۶۱ بتصرف بریتانیا درآمد، ولی دو سال بعد بموجب پیمان پاریس به فرانسه مسترد شد؛ در ۱۷۷۸–۸۳ و ۱۷۹۳–۱۸۰۲ و ۱۸۰۳–۱۶ نیز در تصرف بریتانیا بود.

پونزی[17] (pevenzi)، دهکده، ساسکس شرقی، انگلستان، نزدیک هیستینگز. در اینجا ویلیام I قدم بخاک انگلیس گذاشت. یکی از سینک پورتس بود.

پونسولـه[18]**، ژان ویکتور** (jāN viktor poN-sële)، ۱۷۸۸–۱۸۶۷، ریاضیدان فرانسوی و مهندس نظامی. از واضعین هندسه‌ی تصویری نوین است. از آثارش کتاب خواص تصویری اشکال (۱۸۲۲) می‌باشد.

پونسه[19] (ponse)، شهر (جه ۹۹٬۴۲۹)، چ پورتو ریکو، دومین شهر بزرگ جزیره.

پونل (punel)، ده (جه ۴۶۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان میانده، شهرستان طوالش، استان یکم، ۳۶ کیلومتری چ هشت‌پر و ۳۸ کیلومتری بندر پهلوی. متصل براه شوسه‌ی پهلوی به آستارا است.

---

(۱)Pomerelia (۲)Pomona (۳)Phumiphon (۴)Ponape (۵)Punta Arenas (۶)Pontoppidan (۷)Pontus (۸)Pontiac (۹)pontifex (۱۰)pontifex maximus (۱۱)Pontine (۱۲)Ponce de León (۱۳)pound (۱۴)poundal (۱۵)Pont du Guard (۱۶)Pondichery (۱۷)Pevensey (۱۸)Poncelet (۱۹)Ponce

پونه (pune)، (*Mentha pulegium*)، گیاه بز قدیم از تیره‌ی نعناییان، دارای گلهای کوچک خوشه‌ای آبی‌رنگ در بغل برگها، و اسانس معطر.

پونه[1] (puna) یا **پونا** (nā–)، شهر تجارتی (جم ۴۸۰٬۹۸۲)، مرکز ولایت پونه، بمبئی مرکزی، هند، بفاصله‌ی ح ۱۲۸ کیلومتری جنوب شهر بمبئی. از اواخر قرن ۱۳م هق، که مسلمانان به دکن لشکرکشی کردند، تا برآمدن مراتهه‌ها در نیمه‌ی دوم سلطنت اورنگ‌زیب تحت حکومت مسلمانان بود، و لهذا با آغاز تاریخ مراتهه بستگی دارد. در دوره‌ی پیشواها مرکز قدرت مراتهه گردید، تا آنکه در اوایل قرن ۱۹م بریتانیا آن را فتح کرد. اقلیمش مطبوع است، سابقاً از مناطق مسکونی مطلوب مأمورین بریتانیا بود. نخستین جلسه‌ی کنگره‌ی ملی هند در اینجا تشکیل شد (۱۸۸۵). از مراکز اداری و فرهنگی است.

پونی، جنگهای: ← کارتازی، جنگهای.

پونی، زبان (puni)، نام زبان مردم کارتاژ، متعلق به دسته‌ی کنعانی ← زبانهای سامی، که اکنون متروک است. ← زبان، جدول.

پونیاتوفسکی[2] (poniātofski)، خانواده‌ی اشرافی لهستانی. **ستانیسلاس آوگوستوس پونیاتوفسکی** شاه لهستان بود (← ستانیسلاس II). برادرزاده‌اش، پرنس **یوزف آنتون پونیاتوفسکی** (prans* yozef ānton)، ۱۷۶۳–۱۸۱۳، از ژنرالهای لهستانی بود، و تحت فرماندهی کوشچوشکو با روسها جنگید (۱۷۹۴). در زمان ناپلئون، فرماندهی نیروهای لهستان را در لشکرکشیهای ۱۸۰۹ و ۱۸۱۲ بر عهده داشت. پس از نبرد لایپزیگ خودکشی کرد.

پونیک، جنگهای: ← کارتازی، جنگهای.

پووی دو شاوان[3]، **پیر** (pier püvi dë šāvān)، ۱۸۲۴–۹۸، نقاش فرانسوی. بیشتر بر دیوار نقاشی کرده است. با آنکه با نقاشان رمانتیک تحصیل کرده بود، خود نقاشی کلاسیک بود. نقاشی را ترجمان اندیشه میدانست. تصویرهای او بیشتر نمودار خوانده‌ها و تعقلات اوست تا زندگانی عادی روزانه. خصیصه‌ی بارز کارهایش بی‌پیرایگی رنگها و هماهنگی ترکیبهای اوست. پووی بزرگترین نقاشان دیواری فرانسه از زمان دلاکروا ببعد محسوبست.

پو های، چین، ← چیلی، خلیج.

پویانگ[4] (poyāng)، دریاچه‌ی کم‌عمق، بمساحت ۲٬۷۷۰ کم۲، ل ایالت کیانگسی، چین. کانال هوکو آنرا به رود یانگتسه مرتبط میکند.

پویتینگر[5]، **کونراد** (konrād poytinger)، ۱۴۶۵–۱۵۴۷، اومانیست آلمانی و گردآورنده‌ی آثار عتیقه. نگاره‌ی معروف به جدول پوتینگر نگاره‌ای از جاده‌های نظامی امپراطوری روم است که از رم منشعب میشد، و احتمالا در قرن ۱۳م از نسخه‌ی اصلی قرن ۳م استنساخ شده بود.

پویس[6]، **جان کوپر** (jān kupər pŏis)، ۱۸۷۲–، نویسنده‌ی انگلیسی. آثارش مشتمل است بر داستانها، اشعار، مقالات و انتقادها (مانند التذاذ از ادبیات، ۱۹۳۸)، و زندگینامه‌ی خودش. برادرش **لوللین پویس** (luelin)، ۱۸۸۴–۱۹۳۹، نیز نویسنده بود. آثارش مشتمل است بر داستانها (مانند عشق و مرگ، ۱۹۳۹)، و زندگینامه‌ی خودش. ضبط دیگر نام آنها پاویس (pāis) است.

پویش[7] (puyeš)، عمل پوینده، ← پوییدن.

پوینت برو[8]، آلاسکا، ← برو، راس.

پوینت فور: ← اصل چهار.

پوینده[9] (puyande)، کسی که بپوید، ← پوییدن.

پوینستیا، بوته‌ی زینتی، ← بنت الفنل.

پوینینگز[10]، سر **ادوارد** (sər edwārd poy-* ningz)، ۱۴۵۹–۱۵۲۱، سیاستمدار انگلیسی. نایب السلطنه‌ی ایرلند بود (۱۴۹۴–۹۶). و **قانون پوینینگز** را گذراند (۱۴۹۴)، که بموجب آن انعقاد پارلمنت ایرلند و قوانینی که از آن میگذرد باید با موافقت شورای رایزنی شاه انگلستان باشد. این قانون در نتیجه‌ی مساعی هنری گرتن در ۱۷۸۲ لغو شد.

پو یی[11]، **هنری** (henri pu yi)، ۱۹۰۵–، آخرین امپراطور (۱۹۰۸–۱۲) چین. بنام شوان تونگ[12] (šuān tung) سلطنت کرد. با استعفای وی در ۱۹۱۲ سلسله‌ی چینگ منقرض شد. در ۱۹۳۴ امپراطور مملکت منچوکوئو گردید که دست‌نشانده‌ی ژاپن بود. در ۱۹۴۶ در محاکمات جنایتکاران جنگ بر ضد ژاپن شهادت داد، و اظهار داشت که کُرها آلت دست میلیتاریسم ژاپن بوده است.

پویدن[13] (puyidan)، جستجو کردن در ناحیه‌ای بقصد اکتشاف و کسب اطلاع. کسی که چنین کند پوینده، و عملش پویش است. نیز ← اکتشافات جغرافیائی.

پها[14] (pehā) [تلفظ آلمانی علامت pH] یا **پشاش** (peʿāš) [تلفظ فرانسوی همان] یا **پی‌اچ** (piʿec) [تلفظ انگلیسی همان]، عددی که اندازه‌ی اسید بودن یا قلیائی بودن یک محلول (یعنی غلظت یونهای ئیدروژن یا یونهای اکسیدریل را در آن) نمایش میدهد. درجه‌بندی پها از ۰ تا ۱۴ است؛ اگر پهای یک محلول ۷ باشد نشانه‌ی خنثی بودن آن، اگر کمتر از ۷ باشد علامت اسیدی، و اگر بیش از ۷ باشد نمایش قلیائی بودن آنست، صفر بودن پها علامت منتهای اسیدی است، اما عملا هیچ اسیدی با پهای صفر وجود ندارد. پهای آب خالص ۷، پهای خون انسان ۷٫۴، و پهای شیره‌ی معده بین ۱ و ۲٫۵ میباشد.

از جنبه‌ی نظری، پهای یک محلول عبارتست از لگاریتم اعشاری عکس غلظت یونهای ئیدروژن بر حسب اتم‌گرم در یک لیتر محلول.

پهام (pehām)، حکاکان آلمانی، ← بهام.

پهانگ[15] (pahāng)، یکی از ممالک عضو فدراسیون مالایا، کنار ساحل شرقی شبه جزیره‌ی مالی.

پهلو (pahlă)، پارت، ← پرثوه.

پهلوان[16] (pahlavān)، این لفظ اصلا بمعنی منسوب به پهلو [= پارت. ← پرثوه] است، و در لغت بمعنی مردم سخت و توانا و دلاور و قوی‌جثه و درشت‌اندام است. پهلوانهای داستانی از ارکان داستانهای ملی ملل هستند، که بعضی صرفاً جنبه‌ی داستانی دارند، و برخی نیز اصلا وجود تاریخی داشته‌اند، و بمرور ایام اعمال و افعال آنها را مردم بزرگ کرده بصورت افسانه‌ای درآورده‌اند. در داستانهای ملی ایران بعضی از پهلوانان (مانند رستم) عنوان جهان‌پهلوان داشته‌اند، که بمعنی پهلوان جهان و بزرگترین پهلوانان است. برای اشخاص تاریخی تاریخ ایران که به پهلوان مشهور بوده‌اند به جزء دیگر اسم رجوع کنید.

بالاخص، در دین یونان قدیم پهلوان به مرده‌ای گفته میشد که، بمناسبت اعمالش در دوره‌ی زندگی، برای او جنبه‌ی تا حدی الاهی قائل بودند، و او را ستایش میکردند. یونانیان معتقد بودند که پهلوانان، مانند اشباح، باین دنیا راه دارند، و باید بوسیله‌ی آدابی (مانند آدابی که برای خدایان زیر زمینی مرسوم بود)، دل آنها را بدست آورد. بعضی از پهلوانان نیاهای داستانی اقوام یونانی بودند که اصلا وجود خارجی نداشتند، و برخی نیز خدایانی بودند که به مرتبه‌ی انسانی تنزل رتبه یافته بودند.

پهلوان اسد: ← اسد، پهلوان.

پهلوان پنبه: ← پهلوان کچل.

پهلوان حسن دامغانی: ← حسن دامغانی.

پهلوان حیدر: ← حیدر سربداری.

پهلوان کچل (pahlavān kacal) یا **پهلوان پنبه** (panbe)، قهرمان نمایش خیمه‌شب‌بازی، که خود مردی لافزن ولی ترسو و متلون، و زوجه‌اش بی‌وفا و سلیطه است.

پهلوی (pahlavi)، از زبانهای متروک ایرانی، از ریشه‌ی هندواروپائی که دنباله‌ی فارسی باستان (فارسی هخامنشی) بشمار میرود، و فارسی کنونی نتیجه‌ی آنست. زبان پهلوی، که باصطلاح دقیق‌تر فارسی میانه نیز خوانده میشود، اصلا متعلق به فارس است. در زمان ساسانیان زبان رسمی ایران بود، و پس از استقرار اسلام در ایران بصورت فارسی کنونی درآمد. از زبان پهلوی بیش از همه‌ی ← زبانهای ایرانی میانه آثار بجا مانده است. این آثار از جمله شامل کتیبه‌های ساسانی، عبارات سکه‌ها و ظروف، ادبیات زردشتی، و آثار مانوی است. پهلوی زردشتی به خطی مقتبس از خط آرامی (← آرامی، زبان) نوشته شده و از تلفظ کهن‌تری حاکی است. آثار پهلوی مانوی به خطی مقتبس از خط سریانی نوشته شده و تلفظ جدیدتری را نشان میدهد، و بخلاف خط پهلوی زردشتی، خالی از هزوارش است. اصطلاح پهلوی را بعضی بمناسبت اشتقاقش از کلمه‌ی پرثوه [= پارت] بزبان پارتی اطلاق کرده و زبان پهلوی را پارسی نامیده‌اند، ولی این اصطلاح رواج چندانی نیافته است.

پهلوی، آخرین سلسله‌ی سلطنتی ایران که، با انقراض سلسله‌ی قاجاریه، در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ هش بوسیله‌ی رضا شاه تأسیس شد، و محمدرضاشاه پهلوی، شاه سابق ایران دومین و آخرین پادشاه آن است. از عواملی که در انقراض قاجاریه تأثیر داشت اوضاع آشفته‌ی ایران در طی جنگ I و بعد از آن بود (← جنگ جهانی I، قسمت ۸). بعد

(۱)Poona (۲)Poniatowski (۳)Puvis de Chavannes (۴)Poyang (۵)Peutinger (۶)Powys (۷)exploration (۸)Point Barrow (۹)explorer (۱۰)Poynings (۱۱)Pu Yi (۱۲)Hsüan T'ung (۱۳)(to) explore (۱۴)pH (۱۵)Pahang (۱۶)hero

از اینکه وثوق‌الدوله از تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ بر ملت ایران مأیوس شد، ناچار از کار کناره‌گیری کرد. دولتهائی که بعد از وی بر سر کار آمدند مواجه با بی‌پولی، ناامنی، خرابی اوضاع اقتصادی، قروض خارجی، و تحریکات بیگانگان بودند (مثلا ← کوچک جنگلی). در میان این اوضاع، در اول اسفند ماه ۱۲۹۹ هش، قوای قزاق تحت فرماندهی رضا خان میرپنج از قزوین به تهران حرکت کردند، و در کودتای سوم حوت (سوم اسفند ۱۲۹۹ هش) تهران را فتح و حکومت وقت را از میان برداشتند. رضا خان از طرف سلطان احمد شاه قاجار درجه‌ی سرداری و لقب سردار سپه یافت، و در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۰ (۱۵ شعبان ۱۳۳۹ ه‍ق) وزارت جنگ را نیز علاوه بر ریاست دیویزیون قزاق بدست گرفت. رضا خان سردار سپه از همان آغاز امر برای ایجاد قشون متحد الشکل کوشش داشت، و در انجام دادن این هدف توفیق یافت. در ۱۳۰۲ هش رئیس الوزرا شد. از اواخر سال ۱۳۰۲ هش، مقارن با افتتاح مجلس پنجم و بعد از مسافرت احمد شاه به خارجه، نقشه‌ای برای عزل احمد شاه و تغییر رژیم سلطنت به جمهوری و انتخاب سردار سپه به ریاست جمهور طرح شد (← جمهوری) که بی‌نتیجه ماند. اما سرانجام در روز ۹م آبان ۱۳۰۴ هش، مجلس شورای ملی طی ماده‌ی واحده‌ای انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام و حکومت موقت را "در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه‌ی مملکتی به شخص آقای رضا خان پهلوی" واگذار کرد، و "تعیین تکلیف حکومت قطعی" را موکول بنظر مجلس مؤسسان نمود. مجلس مؤسسان در روز یکشنبه‌ی ۵ آذر ۱۳۰۴ به وسیله‌ی رئیس حکومت موقت افتتاح شد، و آن در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ سلطنت را به رضا شاه پهلوی تفویض کرد. در روز پنجشنبه‌ی ۸ بهمن ۱۳۰۴ فرمان ولایتعهدی شاهپور محمد رضا پهلوی (بعداً محمد رضا شاه پهلوی) صادر گردید. مراسم تاجگذاری رضا شاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ انجام یافت.

در سلطنت ۱۶ ساله‌ی رضا شاه تغییرات در ایران راه یافت. در اوضاع داخلی به علت حکومت نظامیگرانه او میل به زندگی غربی در ایرانیان به وجود آمد و هر حرکت دینی و آزادیخواهی به شدت سرکوب می‌شد؛ بلوچستان در ۱۳۰۷ و فارس در ۱۳۰۸ هش امن گردید. اما اقدامات اساسی این دوره مشتمل است بر تأسیس عدلیه‌ی نوین و توسعه و تقویت ارتش، برقراری لباس متحدالشکل، الزام محصل بخارجه، ازدیاد بیسابقه‌ی مدارس، تأسیس دانشگاه تهران، توسعه‌ی طرق و شوارع و ساختمان راه آهن سرتاسری (← راه آهن ایران)، تأسیس نظام وظیفه‌ی عمومی، تأسیس بانک ملی، رفع حجاب، و اقدامات دیگر در راه غربیسازی ایران. بر اثر ورود جنگ II به ایران (جنگ جهانی II، قسمت ۹)، رضا شاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هش از سلطنت کناره‌گیری کرد، و شاهپور محمد رضا پهلوی، ولایتعهد، بنام محمد رضا شاه پهلوی سلطنت را بدست گرفت. در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۲۸ هش مجلس شورای ملی وقت رضا شاه پهلوی را به لقب کبیر ملقب ساخت (← رضا شاه کبیر).

آغاز سلطنت محمد رضا شاه پهلوی مصادف با مشکلات ناشی از جریان جنگ جهانی II و وقایع بعد از آن بود. پهلوی اقدامات پدر را در غربیسازی کشور و وارد کردن تمدن غربی تعقیب نموده‌اند. در دوره‌ی سلطنت او بناهای فرهنگی و مؤسسات تحصیلات عالیه براساس مبانی غربی توسعه یافته و دانشگاههائی در شهرستانها دایر شده، و اقدامات عمرانی بوسیله‌ی سازمان برنامه و جز آن بعمل آمده، و روابط ایران با کشورهای اروپایی و امریکا بسط یافته، و طرحهای اصلاحات مناطق روستائی و اصلاحات ارضی بمرحله‌ی اجرا گذاشته شده، و آشنائی ایرانیان بنا به پیشنهاد و فرمان آمریکائیان با علوم و صنایع مردم مغرب‌زمین و استفاده از آنها توسعه یافت. محمد رضا پهلوی در ۲۹ آبان ۱۳۳۸ هش با فرح پهلوی وصلت کرد، و فرزند ذکور او، شاهپور رضا پهلوی، در تاریخ ۹ آبان ۱۳۳۹ هش متولد شد.

پهلوی، از مسکوکات قانونی طلا در ایران. بر طبق قانون مصوب ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ هش مجلس شورای ملی در اصلاح قانون تعیین واحد و مقیاس پول قانونی ایران (مصوب ۲۷ اسفند ۱۳۰۸ هش)، پهلوی سکه‌ی طلای صد ریالی و دارای ۳۸۲ ۷,۳۲۲ گرم طلای خالص است. بر طبق قانون سال ۱۳۰۸ هش، مسکوکات قانونی ایران مدور است، مسکوکات طلا دارای عیار 0,900 است، و در یک طرف تمثال شاهنشاه ایران و در طرف دیگر نقش شیر و خورشید دارد. قطر پهلوی ۲۲ میلیمتر میباشد.

پهلوی، املاک و مستغلات: ← پهلوی، بنیاد.

پهلوی، بندر: ← بندر پهلوی. انزلی فعلی

پهلوی، بنیاد، سازمانی که در سال ۱۳۳۷ هش برای اداره‌ی املاک و مستغلات موقوفه‌ی محمد رضا شاه پهلوی تأسیس شد. وظایف و هدفهای آن، بر طبق متن وقفنامه، کومک به بهداشت عمومی، توسعه‌ی فرهنگ، مراقبت نسبت به امور اجتماعی، تهذیب اخلاق عمومی، و کومک به مستمندان است. یک نفر مدیر عامل (نایب التولیه) دارد که با فرمان شاه منصوب می‌شد. در سال ۱۳۲۷ هش، بموجب قانونی، املاک و مستغلاتی که قبلا از طرف محمد رضا شاه پهلوی به دولت واگذار شده بود به وی عودت داده شد، و در همان سال سازمانی بنام املاک و مستغلات پهلوی تشکیل گردید، تا املاک و مستغلات مذکور را اداره و درآمد آنها را صرف دستورهای شاه و دربار کند. در سال ۱۳۲۸ هش بر طبق فرمان شاه مقرر شد که املاک پهلوی به اقساط طویل المده به کشاورزان فروخته شود. برای اجرای این فرمان، سازمان اداره‌ی املاک و مستغلات پهلوی تغییر کرد، و قسمتی به تقسیم املاک و فروش اقساطی آنها تخصیص یافت. از ۱۳۳۷ هش، سازمان بنیاد پهلوی جانشین اداره‌ی املاک و مستغلات پهلوی شد، و ظاهراً شاه کلیه‌ی مایملک خود را از قبیل مهمانخانه‌ها و سهام کارخانه‌ها و غیره به بنیاد پهلوی واگذار نمودند.

پهلوی‌دژ (pahlavi.dej)، بخش (جم ح ۱۷٬۰۰۰؟)، شهرستان گرگان، استان دوم، در طرفین رود گرگان؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. محصولش پنبه و غلات است. مرکزش، **پهلوی‌دژ** (جم ۱٬۴۰۵ نسـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ل گرگان کنار رود گرگان واقعست. سابقاً آق قلعه نام داشت. پل آجری از دوره‌ی صفویه بر رود گرگان باقیست. پنجشنبه‌بازار دارد.

پهلوی‌دژ، دهستان (جم ح ۳٬۰۰۰؟)، بخش پهلوی‌دژ، شهرستان بانه، استان کردستان؛ کنار مرز ایران و عراق؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. کوهستانی و جنگلی است. رودهای سلیمان بیگ و بوین در این دهستان سرچشمه گرفته وارد دهستان پشت آربابا میشوند. مرکزش، **پهلوی‌دژ** (جم ۲۳۷ نسـ ۱۳۳۵ هش)، در ۲۱ کیلومتری جش بانه واقعست. سابقاً ننور (nanor) نام داشت.

پهمدان (pahmadān)، ده (جم ۱٬۸۰۷ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان دهشال، بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۱۱ کیلومتری ل‌ش آستانه.

پهناب[1] (pahnāb)، پاره‌ی پهنی از آب، که یا قسمتی از بستر رودخانه‌ی بطیء السیری را تشکیل میدهد، و یا هم‌مرز آن و نزدیک کنندان آن واقعست.

پهندشت[2] (pahn.dašt)، انگلا **گریت پلینز** (greyt pleynz)، نام گیاهستانهای مرتفع و پهناور غ قسمت مرکزی امریکای شمالی، که از غ ایالت تکزاس بجانب شمال تا جش ایالت آلبرتا در کانادا، در طول ح ۲۲٬۵۰۰ کم، ممتد است. عرض آن متغیر و بطور متوسط ح ۶۴۰ کم میباشد. ارتفاعش از ۱٬۸۳۰ متر (غ) بطور ملایم به ۶۱۰ متر (ش) تنزل میکند. رودهای پلت، کانزاس، آرکانساس، و غیره بجانب شرقی آن جریان دارند. عموماً منطقه‌ای نیمکماب و بی‌درخت و هموار است.

پهنرفت[3] (pahn.raft) [= رفتن در پهنه، گسترده شدن در سطح]، انتقال بوسیله‌ی حرکت افقی، خاصه انتقال حرارت بوسیله‌ی حرکت افقی هوا. ← همرفت.

پهنه‌کلا (pahne.kalā)، ده (جم ۱٬۰۱۱ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان کلیجان رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۱۳ کیلومتری جش ساری. رود تجن مشروبش میکند.

پهوکت[4] (phuket)، جزیره (ح ۵۲۰ کمم)، جغ تایلند، نزدیک ساحل غربی شبه جزیره‌ی مالی در دریای آندامان؛ متعلق به تایلند. شهر عمده‌ی آن، پهوکت (جم ۱۸٬۷۵۹)، مرکز عمده‌ی استخراج قلع در تایلند است. نام جزیره بزبان ماله اوجونگ سالانگ (ujong sālāng) است، و نخستین مسافرین اروپائی آنرا تحریف کرده جانکسیلان[5] (jānksilān) خواندند.

پەوندە (pehvande)، تپه‌ای حاوی سفالهای نقشدار ماقبل تاریخ، در قسمت قشلاق بختیاری. شرکت سابق نفت، در جزء محلهای مورد نظر برای جستجوی نفت، در سالهای پیش از ۱۳۲۹ هش آنرا علامت گذاشته بود.

(۱)broad (۲)Great Plains (۳)advection (۴)Phuket (۵)Junkceylon

پی[1] (pi)، نام یکی از حروف الفبای یونانی، که صورتهای اصلی آن π (کوچک) و Π (بزرگ) است. در ریاضیات نسبت ثابت بین محیط دایره به قطر آن به حرف π نمایش میدهند (مقصود از ثابت بودن نسبت مذکور اینست که این نسبت برای جمیع دوایر یکسان است). مقدار π را در محاسبات معمولی ۳٫۱۴ میگیرند، ولی باید دانست که π عددی اصم است. مقدار آن با بیست رقم اعشار اینست:

π = ۳٫۱۴۱ ۵۹۲ ۶۵۳ ۵۸۹ ۷۹۳ ۲۳۸ ۴۶ ...

π یکی از مهمترین اعدادی است که در ریاضیات و علوم و فنون مختلف در کار میآید، و با عدد e (مبنای لگاریتم نپری) رابطه‌ای شگفت دارد. محیط دایره مساوی حاصلضرب قطر آن در π، سطح دایره برابر حاصلضرب مربع شعاع آن در π، سطح بیضی حاصلضرب π در حاصلضرب دو نصف قطر آن، و دوره‌ی نوسانات آونگ برابر $2\pi\sqrt{l/g}$ (← آونگ) است. عدد π با مسئله‌ی تربیع دایره رابطه‌ی نزدیک دارد.

قدیمترین و مقدماتیترین طریق علمی محاسبه‌ی مقدار π مبنی بر اینست که در دایره‌ای کثیر الاضلاع منتظمی، مثلا مربع، محاط کنیم، و عدد اضلاع آنرا به تضاعیف زیاد کنیم (یعنی پس از مربع، ۸ ضلعی منتظم، و سپس ۱۶ ضلعی منتظم محاط کنیم، و هکذا)، و محیطهای این کثیر الاضلاعها را حساب نمائیم (این کار بوسیله‌ی هندسه‌ی مقدماتی بآسانی انجام میگیرد)، و نسبت هر محیط را به قطر دایره حساب کنیم. چون محیط کثیر الاضلاعهای مذکور متزایداً به محیط دایره نزدیک میشوند، نسبتهای مذکور نیز به نسبت محیط دایره به قطرش (یعنی به π) نزدیک میشوند، و از اینجا میتوان مقدار π را با تقریب کافی بدست آورد. بعدها که ریاضیات تکامل یافت، طریقه‌های دیگری مبنی بر جمع جمله‌های سلسله‌های نامتناهی برای محاسبه‌ی π کشف شد، که بوسیله‌ی آنها محاسبین مقدار π را تا بیش از ۷۰۰ رقم اعشار حساب کردند. با ماشینهای حسابگر کنونی اینگونه محاسبات، که کار یک عمر است، بسرعت انجام میگیرد، چنانکه در ۱۹۵۵ در نیو یورک یکی از این حسابگرهای الکترونی مقدار π را با ۳٬۰۸۹ رقم اعشار در ۱۵ دقیقه حساب کرد.

مقدار نسبت محیط دایره به قطر آن تاریخی بسیار طولانی دارد، و در واقع میتوان گفت که هر جا که مقدار قطر دایره‌ای و محیط آن توأماً ذکر شده مقداری برای π بدست داده شده است (مثلا در تورات، اول پادشاهان ۲۳.۷). ارشمیدس با محاط کردن کثیر الاضلاعهای منتظم (تا ۹۶ ضلعی) در دایره ثابت کرد که مقدار π بین ۲۲/۷ و ۲۲۳/۷۱ (یعنی بین ۳٫۱۴۲۰۰۰ و ۳٫۱۴۰۰۰) است، و این پیشرفت عمده‌ای بود. بطلمیوس مقداری برای π اتخاذ کرد که امروزه بصورت ۳٫۱۴۱۶ نوشته میشود. هندیها و چینیها نیز مقادیری کما‌بیش تقریبی برای π بکار میبردند. اول کسی که مقدار تقریبی π را با دقت جالب توجهی حساب کرده غیاث‌الدین جمشید کاشانی (فد در نیمه‌ی اول قرن ۹م هق) است که در رساله‌ی محیطیه عدد

۶٫۲۸۳ ۱۸۵ ۳۰۷ ۱۷۹ ۵۸۶ ۵

را برای نسبت محیط دایره به شعاع آن یافته است که همه‌ی ارقامش درست است. در اروپا، حتی ۱۵۰ سال بعد از کاشانی، تیکو براهه π را برابر ۳٫۱۴۰۹ گرفته است (ح ۱۵۸۰)، و ف. ویت در ح ۱۵۷۹ با محاط کردن کثیر الاضلاع ۳۹۳٬۲۱۶ ضلعی در دایره مقدار π را فقط تا ۹ رقم اعشار حساب کرده است. ریاضیدانی بنام وان سولن (vān sëlen) (۱۵۴۰–۱۶۱۰) از مردم فرویومان عمر خود را صرف محاسبه‌ی π کرد، و ۳۵ رقم اعشار آنرا بدست آورد، که بر قبرش در لیدن منقوش است. پس از کشف رابطه‌ی

$$\frac{\pi}{4}=1-\frac{1}{3}+\frac{1}{5}-\frac{1}{7}+\frac{1}{9}-\frac{1}{11}+\cdots$$

که بنام ج. **گرگوری** (۱۶۳۸–۷۵) به سلسله‌ی گرگوری معروفست، راه جدیدی برای محاسبه‌ی π بدست آمد، و بعداً سلسله‌های مناسبتری برای محاسبه کشف شد. بوسیله‌ی این سلسله‌ها، مقدار π در ۱۶۶۹ با ۷۱ رقم اعشار، در ۱۸۴۴ با ۲۰۰ رقم اعشار، در ۱۸۵۴ با ۵۰۰ رقم اعشار، و در ۱۸۷۳ با ۷۰۷ رقم اعشار محاسبه شد. اصم بودن π را اول بار ی. ه. لامبرت (۱۷۲۸–۷۷) ثابت کرد. در ۱۸۸۲ ک. ل. ف. لیندمان ثابت کرد که π از اعداد اعلی است، و بدین طریق امتناع حل مسئله‌ی تربیع دایره را با پرگار و ستاره ثابت نمود.

اولین استعمال قطعی علامت π برای نسبت محیط دایره به قطر از ویلیام جونز انگلیسی است (۱۷۰۶). اویلر این علامت را در ۱۷۳۷ اتخاذ کرد، و از آن ببعد استعمالش رواج یافت.

پی (pey)، ← عصب.

پیاتتسی[2]**، جوزپه** (juzeppe piāttsi)، ۱۷۴۶–۱۸۲۶، منجم ایتالیائی. سرپرست بنای رصدخانه‌ی دولتی پالرمو و اولین مدیر آن بود. در ۱۸۱۷ رصدخانه‌ی دولتی ناپل را تأسیس کرد. در اول ژانویه‌ی ۱۸۰۱ اولین سیارکی را که انسان دیده است کشف کرد، و آنرا سرس (seres) نامید. جدولی از ستارگان تنظیم کرد. در بعضی کتابهای فارسی نام او را پیازی ضبط کرده‌اند.

پیاتیگورسک[3] (piātigorsk)، شهر (جم ۶۲٬۸۷۵)، ج سرزمین ستاروروپول، جمشسر، در قفقاز شمالی. از مراکز عمده‌ی بهداشتی و دارای چشمه‌های آب گرم گوگردی و رادیوآکتیو و حمامهای گل و لای است.

پیاتیگورسکی[4]**، گرگور** (gregor piātigorski)، ۱۹۰۳–، ویولن‌نواز روسی امریکائی. در ۱۹۲۳ ویولن‌نواز فیلارمونیک برلین شد. در ۱۹۲۹ به کشمت رفت، و در ۱۹۴۲ شارمند کشمت گردید.

پی‌اچ: ← پها.

پیاچنتسا[5] (piācentsā)، شهر (جم ۶۴٬۳۱۹)، امیلیا‌رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، بر رود پو. مرکز کشاورزی. در ۱۵۴۵–۱۸۶۰ جزئی از دوکنشین پارما و پیاچنتسا بود. چندین کلیسای زیبا دارد.

پیاده، در شطرنج، ← شطرنج.

پیاز، (*Allium cepa*)، گیاه سوخدار دوساله از تیره‌ی سوسنیها، که اصلش از آسیا است، ولی بسبب سوخ خوراکی در همه جا کاشته میشود. پیازها برنگهای قرمز، زرد، یا سفید دیده میشوند. پیازهای اسپانیولی و پیازهای جزایر برمودا بزرگ و شیرین‌ترین نوع پیازها است. بهترین پیازهای ایران در طارم و ل ایران بعمل میآید. نیز ← پیازچه.

پیازچه، (*Allium schoenoprasum*)، گیاهی پیازدار، با خوشه‌گلهای کروی و برگهای باریک لوله‌ای، که خام خورده میشود.

پیاز دریائی یا شیر مرغ، (*Ornithogalum umbellatum*)، گیاه پیازدار نواحی مدیترانه، دارای برگهای باریک علفی و خوشه‌گلهای سفید ستاره‌ای.

پیاز عنصل: ← اسقیل.

پیازی، منجم، ← پیاتسی، جوزپه.

پیاست[6] (piāst)، اولین سلسله‌ی دوکها و شاهان لهستان. نخستین عضو معروف این خاندان میشکوی I (mieškoye) یا میچیسلاف I (miecislāfe)، ۹۲–۹۹۲–۱۹۲۱، است که در ۹۶۲–۹۲ دوک لهستان بود، و مسیحیت را باین سرزمین وارد کرد، و وحدت لهستان را آغاز نمود. پسرش، **بولسلاف I**، در ۱۰۲۵ بعنوان شاه تاجگذاری کرد. جانشینانش میشکوی II (در ۱۰۲۵–۳۴ فرمانروائی کرد)، کازیمیر I، بولسلاف II، لادیسلاوس هرمان، و بولسلاف III بودند. بولسلاف III در ۱۱۰۲–۳۸ سلطنت کرد، و چهار دوکنشین موروثی برای چهار فرزند خود مقرر نمود، و این قانون جانشینی موقتاً وحدت لهستان را بر هم زد، تا آنکه کازیمیر II و لادیسلاوس I قدرت مقام سلطنت را از نو برقرار کردند. آخرین پادشاه سلسله‌ی پیاست در لهستان کازیمیر III (فد ۱۳۷۰) است، و پس از آن سلسله‌ی یاگیلو در لهستان سلطنت کرد. امرای سلسله‌ی پیاست در سیلزی مدتی در چند امیرنشین (از ۱۳۳۵ تحت تبعیت بوهم) حکومت کردند، و در ۱۶۷۵ برافتادند.

پیاله پاشا (piāle pāšā)، فد ۱۵۷۸ (۹۸۵ هق)، دریاسالار بزرگ دولت عثمانی در سلطنت سلطان سلیمان قانونی (سلیمان I). جنگهای دریائی فراوان و فتوحات عمده کرد؛ بزرگترین پیروزی دریائی وی تصرف (۱۵۶۰) جربه است. پس از آن به قسطنطنیه بازگشت، و سلطان سلیمان، گوهر سلطان، دختر سلیم II، را به زنی باو داد (۱۵۶۲). در جنگی که برای تصرف مالت کرد (۱۵۶۵) کاری از پیش نبرد. در سلطنت سلطان سلیم II در فتح قبرس شرکت داشت.

پیاله‌داران، تیره‌ای از درختان جنگلهای نواحی معتدل که میوه‌های آنها در کاسه‌ای سبز بشکل پیاله قرار گرفته است (مانند بلوط و فندق). رجوع کنید به جدول رده‌بندی رستنیها در مقاله‌ی رستنی.

پیام[7] یا **علامت،** در اصطلاح مخابرات. **۱–** صدا یا حرکاتی که بمنظور آگاه کردن یا فرمان دادن تولید میشود. **۲–** اطلاع یا خبر، صدا، یا تصویری که بوسیله‌ی تلگراف، تلفن، رادار، رادیو، یا تلویزیون منتقل میشود. **۳–** کمیتی فیزیکی یا تغییرات ناگهانی فیزیکی و قابل آشکار کردن (مانند ولتاژ، شدت جریان، شدت حوزه‌ی مغناطیسی) که بوسیله‌ی آن میتوان اطلاع یا پیغامی را منتقل کرد.

پیانو[8] (piāno)، لفظ ایتالیائی، بمعنی آهسته و

(۱)pi (۲)Piazzi (۳)Pyatigorsk (۴)Piatigorsky (۵)Piacenza (۶)Piast (۷)signal (۸)piano

آرام، که در موسیقی علامت اختصاری آن p است، و چون در زیر نتی قرار گرفته باشد نشان میدهد که آنرا باید ضعیف اجرا کرد. **پیانیسیمو**[1] (piānissimo) بمعنی خیلی آهسته است، و علامت اختصاری آن pp میباشد.

پیانو[2] (piāno) [ایتالیائی، = آهسته] یا **پیانو-فورت** (fort–) [از ایتالیائی، = آهسته-قوی]، ساز زهی کوبی، که سیمهای فولادی آن بواسطه‌ی ضربات چکشهائی که با شستیهائی کار میکنند بصدا درمیآیند، و صدای آنرا از حیث کیفیت و کمیت بوسیله‌ی پدال‌هائی میتوان تغییر داد. پیانو متأخر-ترین ساز گروهی از سازها است که به خانواده‌ی پیانو معروفند. این خانواده مشتمل بر دولسیمر، کلاویکورد (klāvikord)، و کلاوسن میباشد.

پیانو را میتوان ناشی از تکامل سازی موسوم به تمپانون (taMpānoN) دانست، که کاملا شبیه به سنتور بود، و بوسیله‌ی مضرابهای چکش‌مانند نواخته میشد. در اواخر قرون وسطی صفحه‌ی شستی (کلاویه) به تمپانون افزودند تا از مضرابها بینیازی حاصل شود. سازی که باین قسم بدست آمد (قرن ۱۵م) به کلاویکورد موسوم شد. کلاویکورد عبارتست از جعبه‌ی مستطیل کوچکی دارای صفحه‌ی طنین و رشته‌ای از سیمها. اگر بر یکی از شستیهای کلاویکورد فشاری وارد آید، چکشی بکار افتاده بر سیمی که مورد نظر است فرود میآید، و تا زمانی که انگشت روی شستی باشد چکش با سیم مذکور در تماس میماند. بهمین جهت، کلاویکورد، بر خلاف کلاوسن، قابلیت ایجاد حالات مختلف و نیز شدت و ضعف دارد. کلاویکورد در قرن ۱۶م اهمیت یافت، و تا قرن ۱۸م رواج داشت. با وجود قدرت بیان کلاویکورد، صدای این ساز ضعیف است. از طرف دیگر، کلاوسن قابلیت ایجاد حالات و اصوات قوی [ایتالیائی فورته] و ضعیف [ایتالیائی پیانو] را ندارد، ولی در مقابل توانائی ایجاد طنینهای مختلف دارد.

اول بار در ۱۷۰۹ بارتولومئو کریستوفوری (bār-tolomeo kristofori)، کلاوسن‌ساز فلورانسی، موفق به ساختن سازی جامع مزایای کلاویکورد و کلاوسن گردید، و آنرا گراویچمبالو کول پیانو اِ فورته (سمبال بَم ضعیف و قوی) نامید، که نخستین پیانو محسوب است، و نام آن بصورت مخفف پیانو فورته و سپس پیانو درآمد. در سازی که کریستوفوری ساخت، صدا در نتیجه‌ی فرود آمدن چکشها بر سیمها تولید میشد، ولی چکش بلافاصله پس از برخورد با سیم از آن دور میگردید، و سیم میتوانست آزادانه ارتعاش کند. خلاصه اینکه، در پیانو، مانند کلاویکورد سیمها با چکش نواخته میشوند، ولی شکل ظاهری و سیم‌بندی آن مقتبس از کلاوسن است. پیانو بسبب قابلیتهای فراوانش (که مخصوصاً در قرن ۱۹م بیش از پیش تکمیل شد) جایگزین کلاویکورد و کلاوسن گردید، و بتدریج تکامل یافت تا بصورت پیانوی دُم‌دار یا پیانوی کنسرت کنونی درآمد. پیانوی دیواری در اواخر قرن ۱۸م در انگلستان ساخته شد، و اگرچه قدرت پیانوی دم‌دار را ندارد، چون حمل و نقلش آسانتر است رواج فراوان دارد. نخستین آهنگ-سازان بزرگ پیانو موتسارت و هایدن هستند؛ با کارهای بتهوون، شوپن، شومان، و لیست، پیانو مهمترین سازِ سولو گردید.

پیاوئی[3] (piāi)، ایالت (۲۵۱٬۹۰۰ کمه؛ جه ۱٬۰۶۴٬۴۳۸)، لش برزیل، کنار ساحل شرقی رود پارنائیبا، کرسیش ترزینا.

پیاوه[4] (piāve)، رودی بطول ۲۲۰ کم، که در ونسی (ل ایتالیا) جاری است، و به دریای آدریاتیک میریزد. در جج I، ایتالیائیها در کنار آن سنگر بستند، و از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۸ که اتریش از متفقین شکست خورد در برابر حملات اتریش مقاومت کردند.

پی ای مارگال[5]، **فرانثیسکو** (frānţisko pi i mārgāl)، ۱۸۲۴–۱۹۰۱، سیاستمدار، روزنامه-نگار، و نویسنده‌ی آزادیخواه اسپانیولی. رئیس نخستین جمهوری کوتاه اسپانیا بود (۱۸۷۳). بعد از تجدید سلطنت، نماینده‌ی کورتس (مجلس اسپانیا) بود؛ از تشکیل دولت فدرال در مقابل دولت متمرکز پشتیبانی میکرد. بسبب صداقت و ذکاوتش حتی مخالفینش باو بدیده‌ی احترام می-نگریستند.

پیبادی[6]، **الیزابت پامر** (elizābet pāmər pibā-di)، ۱۸۰۴–۹۴، مربی و مصلح امریکائی. از نخستین مؤسسین کودکستان در کشمة است. کتاب-فروشیش در بستن از مراکز ادبی بود، و بعضی رسائل انجمن ضد بردگی را منتشر کرد.

پیبادی[6]، **جورج** (jorj pibādi)، ۱۷۹۵–۱۸۶۹، سرمایه‌دار و بشردوست امریکائی که منشأ بسیاری کارهای خیریه (از جمله فرهنگی) بود.

پیبلزشر[7] (pibəlzšər) یا **پیبلز** یا **توییددیل**[8] (tuiddeyl)، ولایت (900 کمه؛ جه ۱۵٬۲۲۶)، ج اسکاتلند مرکزی، مرکزش شهر پیبلز. بیشترش کوهستانی و مرتع است؛ زمین زراعتی کمتر دارد.

پیبول سونگگرام[9]، **لوانگا** (luāngā pibul song-grām)، ۱۸۹۷–، سردار سیامی. در انقلاب ۱۹۳۲ در زمان **پراجادیپوک**، که منجر به اعطای مشروطیت شد، شرکت داشت. در ۱۹۳۸–۴۴ نخست‌وزیر و وزیر دفاع بود، و با قدرت نظامی خود جلو رشد حکومت دموکراسی را گرفت. در ۱۹۴۴ دستش از کار کوتاه شد، ولی در ۱۹۴۷ دگر بار قدرت را بدست گرفت، اما در ۱۹۵۱ باز دستش از کار کوتاه شد. دو بار (۱۹۳۹ و ۱۹۴۹) نام سیام را رسماً به تایلند تغییر داد.

پیپال: ← انجیر معبد.

پیپس[10]، **سمیوئل** (samyuəl pips)، ۱۶۳۳–۱۷۰۳، خاطره‌نگار انگلیسی. بعنوان کارمند وارد خدمت دریاداری انگلستان شد، و ترقی کرد؛ در ۱۶۶۸ از مهمترین کارمندان دریاداری و صاحب املاک وسیع بود. بعداً بعنوان خیانت بزندان افتاد، ولی آزاد شد، و در ۱۶۸۴ مقام خود را بازیافت و رئیس انجمن سلطنتی گردید. در بهبود ناوگان بریتانیا کوشید. پس از جلوس ویلیام III از کار کناره‌گیری کرد، و خاطرات.... بحریه‌ی سلطنتی (۱۶۹۰) را نوشت. خاطرات روزانه‌ی معروفش به رمز نوشته شده، و پس از اینکه کلید آن تا حدی کشف شد اول بار در ۱۸۲۵ و سپس تقریباً بطور کامل در ۱۸۹۳–۹۹ انتشار یافت، و مشتمل بر شرح زندگی خانوادگی و اجتماعی و سیاسی روزانه‌ی وی از ۱۶۶۰ تا ۱۶۶۹ میباشد، و در آن زندگی اجتماعی و آداب و اخلاقیات درباری دوره‌ی بازگشت خاندان استوارت بطریق گویائی مجسم شده است.

پیپوس[11]، **دریاچه‌ی** (peypus) یا **دریاچه‌ی پایپوس** (pāypus)، روسی **چودسکویه اوزرو** (cudskoye ozero)، دریاچه‌ای بوسعت ح ۳٬۶۰۰ کمه، لش اروپا، بین استونی و جمشر. آب آن از طریق رود ناروا به خلیج فنلاند میریزد. بوسیله‌ی تنگه‌ای بطول ۲۴ کم با دریاچه‌ی پسکوف مرتبط است.

پیپین[12] (pipin)، کاخبانان و شاهان فرانکی، ← **پپن د/اریستال؛ پپن دو لاند؛ پپن کوتاه.**

پیپینگ، شهر چین، ← پکن.

پیت[13]، **ویلیام** (wilyām pit)، ۱۷۵۹–۱۸۰۶، سیاستمدار و خطیب پارلمانی انگلیسی، پسر دوم ویلیام پیت (ارل آو چتم). بسیاری از مورخین او را بزرگترین نخست‌وزیران انگلستان میشمارند. در ۱۷۸۱ بنمایندگی پارلمنت انتخاب شد. در ۱۷۸۲، در ۲۳ سالگی وزیر دارائی و رهبر مجلس عوام گردید، و در ۱۷۸۳ جورج III او را به نخست‌وزیری منصوب کرد. در پارلمنت مواجه با مخالفتهای سخت شد، ولی از حمایت شاه و جمع کثیری از مردم برخوردار بود، و از استعفا دادن امتناع کرد، و در انتخابات عمومی ۱۷۸۴ اکثریت عظیمی بدست آورد، و تا ۱۸۰۱ در مقام نخست-وزیری باقی ماند. پیت توری آزادیخواهی بود، و در این دوره اصلاحات عمده‌ای در امور مالی و حقوق گمرکی و در اداره‌ی امور هندوستان (که آنرا از دست شرکت هند شرقی خارج کرد) بعمل آورد. محبوبیت او روزافزون بود، و وقتی که اختلال مشاعر شاه آشکار گردید، تمام کارها بدست پیت افتاد. ولی جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون سبب تغییر سیاست آزادیخواهانه‌ی او گردید. انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه در آغاز در انگلستان با حسن قبول تلقی شد، و حتی تا ۱۷۹۲ پیت خواهان روابط مسالمت‌آمیز با فرانسه بود، ولی در ۱۷۹۳ فرانسه اعلان جنگ به انگلستان داد، و پیت نتوانست مدت و وخامت جنگ را با دوراندیشی پیش‌بینی کند، و از ترس پیدایش فعالیتهای انقلابی در انگلستان دست باقدامات شدیدی زد، و از جمله هیبیس کورپس را چند بار نسخ کرد. در جریان جنگ، کومکهای مالی انگلستان به متحدینش موجب بحران مالی گردید. شورش ایرلند نیز به پیشرفت کارهای جنگی لطمه میزد، و پیت که حل مشکل ایرلند را در یکی‌شدن پارلمنت ایرلند با انگلستان و آزادی کاتولیکان میدید، با رشوه‌دادن علنی و دسته‌جمعی منظور اول را تأمین نمود (۱۸۰۰)، ولی شاه از موافقت با آزادی کاتولیکان امتناع کرد، و پیت استعفا داد (۱۸۰۱). وقتی که خطر حمله‌ی ناپلئون به انگلستان پیش آمد، دگر بار به نخست‌وزیری منصوب شد (۱۸۰۴)، و بخیال افتاد که با روسیه و اتریش اتحادیه‌ای بر ضد ناپلئون تشکیل دهد. خبر پیروزی

---

(۱)pianissimo (۲)piano (forte) (۳)Piauí (۴)Piave (۵)Pi y Margall (۶)Peabody (۷)Peeblesshire (۸)Tweeddale (۹)Pibul Songgram (۱۰)Pepys (۱۱)Peipus (۱۲)Pippin (۱۳)Pitt

(۱۸۰۵) ناپلئون در اوسترلیتز ضربه‌ی مرگ‌آوری بر آرزوهای پیت بود، و وی کمی بعد درگذشت.

پیت[۱]، ویلیام (wilyām pit)، ملقب به (اولین) **ارل آو چتم[۲]** (ërl āv catəm*)، ۱۷۰۸–۷۸، سیاستمدار و خطیب انگلیسی. در ۱۷۳۵ عضو پارلمنت شد؛ با سیاست خارجی ر. والپول بمخالفت برخاست. پس از سقوط (۱۷۴۲) والپول، با سیاست جانشینش در جنگ جانشینی اتریش مخالفت کرد، ولی در ۱۷۴۶ در دولت هنری پلم سمت مأمور پرداخت ارتش گرفت، و در دولت تامس پلم‌هالیس ملقب به (اولین) دیوک آو نیوکاسل همین منصب را داشت، ولی چون از ترقی در دولت نیوکاسل مأیوس شد و در سیاست خارجی با او اختلاف پیدا کرد، در ۱۷۵۵ به دولت حمله نمود، و از کار برکنار شد. اما بسبب شکستهای مهلکی که در آغاز جنگ هفتساله نصیب انگلستان شد، مردم خواستار بازگشت پیت شدند، و او در ۱۷۵۶ دولتی تشکیل داد، ولی در ۱۷۵۷ ناچار با نیوکاسل ائتلاف کرد. در رزم‌آرائی و انتخاب فرماندهان نظامی و دریائی چنان حسن تشخیص از خود بروز داد، که پیروزیهای درخشان و پی در پی نصیب انگلستان گردید، تا جائی که سال ۱۷۵۹ به سال پیروزی معروف شد. با دادن کومکهای مالی و نظامی به فردریک کبیر، فرانسه را در اروپا مشغول کرد، و بدین وسیله دریاها را تحت فرمان بریتانیا آورد، و فرانسه را از کانادا و هند بیرون راند. در ۱۷۶۱ جورج III او را وادار به استعفا کرد. صلح پاریس (۱۷۶۳) را مورد حمله قرار داد، و مدعی بود که سود انگلستان متناسب با مساعی آن نبوده است. در ۱۷۶۶ دولتی ائتلافی از همه‌ی احزاب تشکیل داد، و لقب ارل آو چتم را قبول کرد، ولی بعلت کسالت مزاج مدت دو سال نتوانست به کارها بپردازد، و در این مدت دولت متزایداً تحت نفوذ شاه درآمد، و در ۱۷۶۸ پیت استعفا داد. در سالهای آخر عمر از آزادی، اصلاحات پارلمانی، و حق مهاجرنشینهای امریکا در مقابل شاه دفاع کرد، ولی با شناختن استقلال امریکا مخالف بود. در طی آخرین نطقش در مجلس اعیان بر علیه احضار سپاهیان بریتانیا از امریکا از پا درآمد (۷ آوریل ۱۷۷۸)، و در ۱۱ مه درگذشت. قبرش در وستمینستر ابی است.

پیتاکوس[۳] (pittākos)، ح ۶۵۲–۵۶۹ ق‌م، یکی از حکمای سبعه‌ی یونان، که به جنگجوئی و کشوردار نیز معروف بود. اهل موتیلنه بود، و باتفاق برادران آلکایوس، جبار موتیلنه را برانداخت و بقتل رسانید (۶۱۲ ق‌م). بعدها مردم موتیلنه او را با اختیارات مطلق به فرمانروائی خود انتخاب کردند (۵۸۹ ق‌م)؛ پس از ده سال کناره‌گیری کرد، و بقیه‌ی عمر را با احترام تمام گذرانید.

پیتسی[۴]، ایتالو (itālo pittsi)، ۱۸۴۹–۱۹۲۵، مستشرق ایتالیائی، عضو آکادمی علم و ادب، استاد زبانهای هندوایرانی در دانشگاه تورن. آثار منتشر شده‌اش مشتمل بر تحقیقات وی در زبانهای فارسی و عربی و سانسکریت است. ازوست: منتخبات فارسی، بضمیمه‌ی دستور مختصر زبان و لغتنامه (۱۸۸۹)، اسلام (۱۹۰۳)، و ادبیات عرب (۱۹۰۳).

پیتر، اسم انگلیسی، ← پتروس، اسم.

پیتر[۵]، والتر هوریشیو (wāltər horeyšio pey-tər)، ۱۸۳۹–۹۴، نویسنده و منتقد انگلیسی. رهبر نهضتی بود که اهمیت اخلاق را در کمال هُنری تأکید میکرد. از آثارش تحقیقاتی در تاریخ رسالس (۱۸۷۳)، ماریوس اپیکوروسی (۱۸۸۵، شاهکار وی)، و تصویرهای خیالی (۱۸۸۷) است. آثارش از لحاظ دقت و روشنی عالی است.

پیتر د روش[۶] (pitər de roš)، فت ۱۲۳۸، روحانی و سیاستمدار انگلیسی. اسقف وینچستر و سرپرست هنری III بود (۱۲۱۶). بر سر بدست آوردن قدرت، کشمکش طولانی با هیوبرت د برگ داشت.

پیتربره[۷] (pitərbəre)، شهر (جه ۵۳°۴۱۲)، نورثمتن‌شر، انگلستان؛ مرکز ولایت اداری سوک آو پیتربره (sŏk āv). از مراکز راه آهن و مهندسی و داد و ستد محصولات کشاورزی و دارای مصنوعات مختلف است. دارای کلیسای جامعی جالب، کاخ اسقفی، و خرابه‌های یک دیر بندیکتی (بنای ۶۵۵) میباشد.

پیترزبرگ[۸] (pitərzbërg)، شهر (جه ۳۵°۵۵۴)، چش ایالت ویرجینیا، کشمت، کنار رود آپومتکس (āpomatəks). مرکز عمده‌ی کشتیرانی ناحیه‌ی فلاحتی اطراف است. در انقلاب امریکا بتصرف انگلیسها درآمد (۱۷۸۱)، و سپس کورنوالیس در آنجا پیکاری آغاز کرد که در یورکتاون بپایان رسید.

پیترمریتسبرگ[۹] (pitərmaritsbërg) یا **مریتسبرگ**، شهر (جه ۹۰°۵۰۰)، کرسی ایالت ناتال، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی. در ۱۸۳۸ بتوسط بوئرها تاسیس شد. دانشگاه ناتال آنجاست.

پیترو، اسم ایتالیائی، ← پتروس، اسم.

پیترو د/آبانو[۱۰] (pietro dābāno)، ۱۲۵۰؟–۱۳۱۶؟، طبیب و فیلسوف ایتالیائی، عالم احکام نجوم، و مترجم از یونانی و فرانسوی به لاتینی. در آبانو (نزدیک پادوا) متولد شد. بسیار مسافرت کرد، و در پاریس تحصیل نمود، و سپس به پادوا بازگشت، و در دانشگاه آنجا بتدریس طب پرداخت. کوشید که بین نظریات یونانیان و اعراب و یهود توفیق دهد. دو بار باتهام جادوگری گرفتار دستگاه تفتیش افکار شد، و بار دوم در ضمن محاکمه درگذشت.

پیترو دامیانی: ← دامیانی، قدیس پیترو.

پیترو مارتیره د/آنگیرا: ← آنگیرا، پیترو مارتیره د/.

پیترهد[۱۱] (pitərhed)، شهر (جه ۱۲°۷۶۵)، ابردین‌شر، اسکاتلند؛ از مراکز ماهیگیری. جیمز ادوارد استوارت در ۱۷۱۵ پنهانی اینجا پیاده شد.

پیتری[۱۲]، سر ویلیام مشیو فلیندرز (sər wilyām matiu flindërz pitri)، ۱۸۵۳–۱۹۴۲، باستان‌شناس انگلیسی و مصرشناس معروف. در ۱۸۷۵–۸۰ در بریتانیا، در ۱۸۸۰–۱۹۲۴ در مصر، و در ۱۹۲۷–۳۸ در فلسطین مشغول کاوش بود و اکتشافات مهم بعمل آورد. در ۱۸۹۲–۱۹۳۳ در دانشگاه لندن استاد مصرشناسی بود. از اکتشافات عمده‌اش قبور اولین سلسله‌ی سلاطین مصر قدیم در آبیدوس است. از آثار عمده‌اش روشها و هدفهای باستانشناسی (۱۹۰۴) و هفتاد سال در باستانشناسی (۱۹۳۱) است. کتاب تاریخ مصر (چاپ تجدیدنظر-شده، ۶ جلد، ۱۹۲۳–۲۷) را منتشر کرد (سه جلد اول را خودش نوشت).

پیتسبرگ[۱۳] (pitsbërg)، شهر (جه ۸۰۶'۶۷۶)، چغ ایالت پنسیلوانیا، کشمت، بر رود اوهایو. از مهمترین شهرهای صنعتی کشمت است، و در ناحیه‌ای واقع شده که دارای منابع سرشار زغال سنگ و گاز و نفت میباشد؛ قسمت اعظم آهن و فولاد کشمت را تولید میکند. از بندر مجهز و راه آهن‌های آن انواع کالاها (آلومینیوم، مواد نفتی، و ادوات برقی) صادر میشود. اصلا پاسگاهی برای تجارت پوست بود (قرن ۱۷م). در ۱۷۵۵ دهکده‌ای در آن محل دایر شد، که بسبب نزدیکی با منابع زغال و آهن و واقع بودن بر راههای حمل و نقل بین شرق و غرب کشمت بسرعت توسعه یافت. از ابنیه و مؤسسات آن موزه‌ی کارنگی، کتابخانه‌ی کارنگی، دانشگاه دوکین (dukeyn)، آزمایشگاه تحقیقات اتمی، دانشگاه پیتسبرگ، و انستیتوی تکنولوژی کارنگی است.

پیتسیکاتو[۱۴] (pitsikāto، ایتالیائی)، در اصطلاح موسیقی، بمعنی با سر انگشت بصدا درآوردن تارهای یک ساز زهی (مانند ویولن) است که معمولا با آرشه نواخته میشود. این تکنیک در قرن ۱۷م پیدایش یافت. پاگانینی پیتسیکاتو با انگشتان دست چپ را ابداع کرد، و این امکان را بوجود آورد که صداهای حاصل از آرشه‌ی ویولن و سر انگشت همزمان با هم یا بتناوب شنیده شود.

پیتکانتروپوس: ← انسان اولیه.

پیتکرن[۱۵]، جزیره‌ی (pitkern)، جزیره‌ی آتش‌فشانی (۵ کمه، جه ۱۲۶)، قکب جنوبی، متعلق به بریتانیای کبیر. دریاسالار فیلیپ کارترت آنرا در ۱۷۶۷ کشف کرد. بومیانش از اعقاب شورشیان کشتی باونتی و زنان تاهیتیائی آنها هستند که در ۱۷۹۰ در آنجا مقیم شدند. بعلت زیادی جمعیت عده‌ای از سکنه به ← جزیره‌ی نورفک نقل مکان کردند.

پیتمن[۱۶]، سر آیزک (sər āyzək pitmən*)، ۱۸۱۳–۹۷، مخترع انگلیسی روشی در تند-نویسی، که بنام او معروفست، و امروزه رواج فراوان دارد. روش وی مبتنی بر فونتیک است نه بر املا.

پیتون، افعی افسانه‌ای: ← پوتون.

پیتون[۱۷] (piton؛ از فنس)، بزبان سودانی **اصله** (asala)، مار بی‌زهری که بیشتر در افریقای استوائی، آسیا، امریکای مرکزی، و استرالیا یافت میشود. بچابکی میخزد و شنا میکند. اغلب پیتون‌ها تخم میگذارند. شکار خود را بوسیله‌ی پیچیدن بدور آن و فشار عضلات قوی میکشند.

پیتیسم، نهضت دینی: ← تورع.

پیشارو[۱۸]، ارناندو (ernāndo piṯāro)، نه ۱۵۳۰–۶۰، کشورگشای اسپانیائی. نابرادری ف. پیشارو بود، و در فتح پرو او را یاری کرد. با آلماگرو

(۱)Pitt (۲)Chatham (۳)Pittacus (۴)Pizzi (۵)Pater (۶)Peter des Roches (۷)Peterborough (۸)Petersburg (۹)Pietermaritzburg (۱۰)Pietro d'Abano (۱۱)Peterhead (۱۲)Petrie (۱۳)Pittsburgh (۱۴)pizzicato (۱۵)Pitcairn (۱۶)Pitman (۱۷)python (۱۸)Pizarro

جنگید و او را مغلوب کرد.

پیثارو[1]، **فرانثیسکو** (frānţisko piţāro)، ح ۱۴۷۶–۱۵۴۱، فاتح اسپانیائی پرو. در کشف فکبِ از همراهان و. ن. دِ بالبوآ بود. در ۱۵۲۶–۲۷ ساحل لِغ امریکای جنوبی را پویید، و در ۱۵۳۰، بسرکردگی ۱۸۰ نفر، پرو را گرفت، و با آتاثوالپا از در دوستی درآمد و او را گرفته بقتل رسانید. پس از تصرف پرو ماندگاههای تازه (از جمله لیما را در ۱۵۳۵) تأسیس کرد، و اراضی و مردم بومی را بین طرفداران خود تقسیم نمود. د. دِ آلماگرو را که از شرکایش بود و پیثارو چند بار او را فریب داده بود به تسخیر شیلی فرستاد، و چون دست خالی بازآمد او را بقتل رسانید. سرانجام خودش کشته شد. گ. پیثارو برادرش بود.

پیثارو[1]، **گونثالو** (gonţālo piţāro)، ح ۱۵۰۶–۱۵۴۸، کشورگشای اسپانیائی. در فتح پرو از دستیاران برادرش ف. پیثارو بود. در ۱۵۴۱–۴۲ ناحیه‌ی ش کیتو را پوییدند. در ۱۵۴۴ خود را حاکم پرو خواند، ولی دستگیر شد و بقتل رسید.

پیجو[2] (pey.ju)، ماده‌ای خارجی که آنرا با ماده‌ی معینی مخلوط یا بآن متصل میکنند تا توزیع بعدی یا محل بعدی این ماده را تعیین کنند (این ماده‌ی خارجی در حکم نشانی است که به مقصود رهبری میکنند). مثلا آبشناسان برای بررسی مسیر زیرزمینی جریانهای آب مقداری ماده‌ی رنگین در آن میریزند، و محل ظهور مجدد آب رنگین را تعیین و از این رو مثلا ارتباط دو رودخانه را تحقیق میکنند. همچنین، تعیین مسیر حرکات پرندگان و ماهیها بوسیله‌ی نشانگذاری تازگی ندارد. محققین همیشه آرزو داشته‌اند که بتوانند اتمها را نیز نشانگذاری کنند، زیرا اغلب آثار و پدیده‌های طبیعی و اعمالی که در آزمایشگاهها و کارخانه‌ها صورت میگیرد (جریان آب، حرکت هوا، رشد نباتات، جذب غذا، انفجار دینامیت، و غیره) در واقع حرکات اتمها و مولکولها است، که در طی این اعمال جابجا میشوند و ترکیبات و مواد شیمیائی تازه بوجود میآورند، و بررسی کامل این آثار و پدیده‌ها مستلزم مشاهده‌ی این حرکات است. کشف رادیوآکتیو-های مصنوعی (← رادیوآکتیویته) این آرزو را عملی ساخته است. اتمهای این عناصر نشاندار هستند، زیرا تشعشعاتی صادر میکنند که در حکم پیامهائی است که از آنها (بوسیله‌ی شمارگر گایگر یا بوسیله‌ی عکاسی) میتوان به محل اتمهای صادر کننده‌ی این تشعشعات پی برد (مانند پیامهای رادیوئی صادر از کشتیی که در دریا بخطر افتاده است، که بوسیله‌ی آنها میتوان موضع کشتی را تعیین کرد). از طرف دیگر، هر دو همجای یک جسم بسیط از جنبه‌ی شیمیائی متماثل اند. پس اگر مثلا بخواهیم سرنوشت عنصری مثلا فسفر را در فعل و انفعالی تعیین کنیم کافی است مقدار قلیلی از فسفر رادیوآکتیو (که در اینجا نقش پیجو دارد) بآن فسفر بیفزائیم. این امر تغییری در فعل و انفعال مورد نظر نمیدهد، و سرنوشت دو فسفر در این فعل و انفعال یکسان است، و لهذا، هر جا تشعشعات رادیوآکتیو کشف شود (مثلا بوسیله‌ی شمارگر گایگر) در آنجا فسفر موجود است.

موارد استعمال اتمهای نشاندار برای پیجوئی در طب، زیستشناسی، هواشناسی، صنعت، و غیره فراوان و مهم است. فسفر رادیوآکتیو (فسفر ۳۲) در جراحی برای تعیین موضع تورم مغز بکار میرود. اتمهای نشاندار پرده از سرنوشت عناصر شیمیائی در بدن موجودات حیه برداشته، و فوتو-سنتز را روشن ساخته است. از همجاهائی که بعنوان پیجو بکار میروند کربون ۱۴، نیتروژن ۱۵، فسفر ۳۲، و گوگرد ۳۵ است.

پیچ، طرح هنری که در آن کاشیهائی (عموماً برنگ آبی فیروزه‌ای) بصورت منحنی مطبق در نبش ایوانها و سردر بعضی مساجد قرار میدادند. زینتی هنرمندانه و جالب بشمار میرود.

پیچ[3] (pic)، ماشین ساده‌ای که عموماً بشکل استوانه‌ای است که شیاری یکنواخت بر امتداد یک منحنی پیچ (← پیچ یا منحنی پیچ) بر آن حفر شده باشد. بر حسب شکل ابزاری که برای حفر شیار بکار میرود، نیمرخ دنده-های پیچ (قسمتهای برجسته) سه‌گوش یا چهارگوش میباشد.

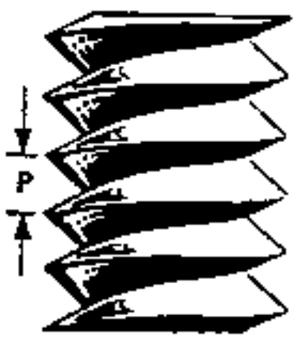

پیچ و پا

پای پیچ (در شکل p) فاصله‌ی دو دنده‌ی متوالی است بموازات محور استوانه. مهره (mohre) استوانه‌ای است مجوف که در جدار داخلی آن شیاری بشرح مذکور حفر شده باشد. مهره در واقع قالب پیچ است. آهنگران بوسیله‌ی حدیده و قلاویز استوانه‌ی پر یا لوله را بشکل پیچ یا مهره درمیآورند.

عمل پیچ در حقیقت عمل سطح موربی است که بر استوانه‌ای پیچیده شده باشد (← سطح مورب). پیچ و مهره موارد استعمال فراوان دارد. مثلا اگر مهره ثابت باشد، چون پیچ را (مثلا بوسیله‌ی دسته‌ای) بگردانیم، پیچ در امتداد طول خود حرکت میکند. بازاء هر یک دور گردش، پیچ بطول یک پا حرکت میکند. اساس جک (jak؛ انگلا)، که برای بلند کردن اتومبیل و بناها و اشیاء سنگین دیگر بکار میرود همین است. بهره‌ی مکانیکی نظری جک نسبت محیط دایره‌ای است که انتهای دسته‌ی آن طی میکند به پای پیچ (یعنی برابر $2\pi r/p$). اما نظر باینکه در عملِ پیچ اصطکاک زیاد در کار است، مقدار کاری که صرف این ماشین میشود بمراتب زیادتر از کاری است که ماشین انجام می-دهد. معذلک، نیروئی که دسته را می-گرداند نسبت به بار عظیمی که جک میتواند بالا ببرد اندک است، و بهمین جهت جک ارزش فراوان دارد. در تنظیم ابزارها و ماشینهای دقیق نیز از پیچ استفاده‌ی فراوان میشود.

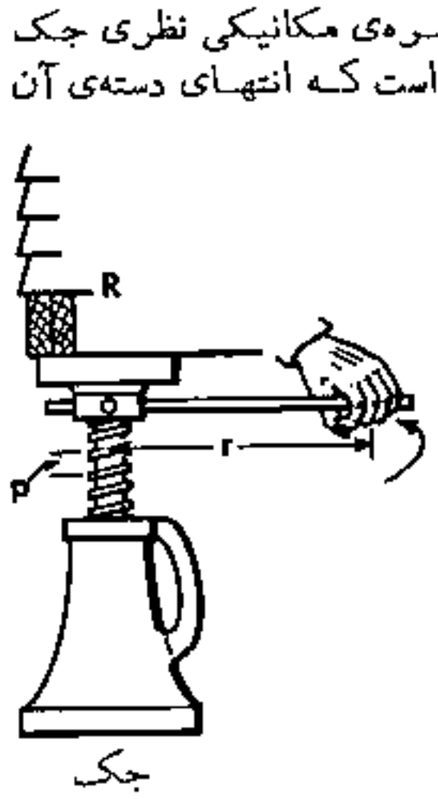

جک

پیچ[4] (pic) یا **منحنی پیچ** (monhanie)، هر منحنی معوج واقع بر سطح یک استوانه که مولد-های استوانه را به زاویه‌ی ثابتی قطع کند. در گسترش استوانه، منحنی پیچ به خط مستقیم بدل میشود. ساده‌ترین و مهمترین انواع پیچ آنست که بر استوانه‌ی قائم دوار رسم شود، و آنرا پیچ مستدیر (یا مختصراً، پیچ) خوانند. تولید هندسی ساده‌ی پیچ باین طریق است که مستطیلی را بوسیله‌ی خطوط موازی با دو قاعده به چند مستطیل متساوی تقسیم کنیم، و یک رشته از اقطار متوازی این مستطیلها را متوالیاً بکشیم (رجوع شود به شکل). حال اگر مستطیل را چنان بپیچیم که بصورت استوانه‌ی قائم مستدیر القاعده‌ای درآید که AB به محیط قاعده‌ی آن تبدیل شود، و AC مولدش باشد، اقطار مذکور منحنی پیوسته‌ای بر سطح استوانه تشکیل میدهند که همان منحنی پیچ است. هر یک از قطرها یک حلقه‌ی پیچ را تشکیل میدهند؛ ارتفاع نظیر هر حلقه را پای پیچ خوانند. منحنی پیچ را نباید با مارپیچ اشتباه کرد. نوعی منحنی پیچ نیز هست که بر مخروط رسم میشود.

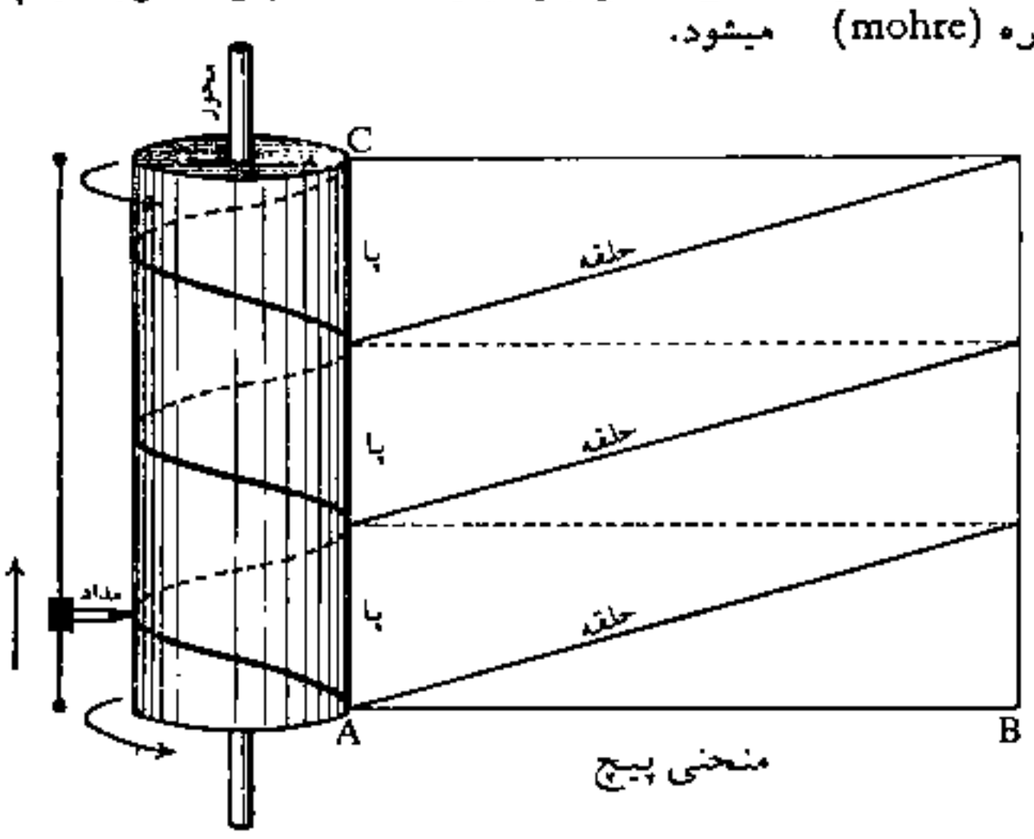

منحنی پیچ

منحنی پیچ در مکانیک در ترکیب حرکات و همچنین در ماشین ساده‌ی موسوم به پیچ در کار میآید. مسیر حرکت نقطه‌ای که دور محوری حرکت دورانی متشابه دارد و در عین حال بموازات این محور حرکت انتقالی متشابه میکند (← حرکت) منحنی پیچ است. اگر استوانه‌ی قائم مستدیری حول محور خود دوران متشابه کند، و نوک مدادی که متکی بر سطح استوانه است بموازات محور استوانه حرکت متشابه نماید، نوک مداد پیچی بر استوانه رسم میکند. نیز ← پیچ، ماشین.

پیچ امریکائی، (*Parthenocissus quinquefolia*)، پیچک دائمی که برای پوشش دیوارها بکار میرود. برگش در پائیز سرخ میشود.

پیچ امین‌الدوله، گیاهی پیچنده از تیره‌ی بداغها و از نوع کاپریفولیا (*Caprifolia*) که گلهای سفید یا بنفش معطر دارد.

پیچرانلو (picarānlu)، دهستان (جم ح ۴۲٬۷۶۰)، بخش باجیگران، شهرستان قوچان، استان نهم

(۱)Pizarro (۲)tracer (۳)screw (۴)helix

(خراسان)، کنار مرز ایران و شوروی. مرکزش، قلعه‌حسن (جه ۴۰۰ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری جغ باجگیران است.

پیچش[1] (picet)، در اصطلاح فیزیک، تغییر شکل یک سیم یا جسمی استوانه‌ای بسبب نیروهائی که میخواهند یک انتها یا یک قسمت از آن سیم یا جسم را در حول یک محور طولی بپیچانند، در حالی که دیگری ثابت است یا در جهت مخالف پیچانیده میشود. چون محورهای فلزی که در قسمتهای دوار ماشینها بکار میروند باید در مقابل این قبیل پیچشها مقاومت کنند، مواد اولیه‌ای که در ساختن آنها بکار میرود نخست مورد آزمایش قرار میگیرد تا معلوم شود که این مواد تا چه حد در مقابل پیچش مقاومت میکنند، بدون اینکه بشکنند یا دستخوش تغییر شکل دائمی بشوند (← **مقاومت مصالح**). **ترازوی پیچشی** دستگاهی است که برای اندازه‌گیری نیروهای کوچک جاذبه یا دافعه (مثلا نیروهای کوچک برقی یا مغناطیسی یا گرانشی) بکار میرود. ترازوی پیچشی مبنی بر این خاصیت است که اگر یک سیم فلزی تحت تأثیر یک زوج نیرو (← زوج، در فیزیک) که با آن هم‌محور باشد قرار گیرد، اندازه‌ی زاویه‌ی پیچش آن بسته به مقدار زوج تغییر میکند. ترازوی پیچشی اساساً عبارتست از سیمی که یک انتهایش بنقطه‌ی ثابتی بسته شده، و نیروی وارد بر انتهای آزاد سبب پیچش آن میگردد. مقدار نیروی وارد از روی مقدار پیچیدگی تعیین میشود. از مخترعین اولیه‌ی ترازوی پیچشی **کولن** است (حـ ۱۷۷۷)، و این ترازو در اثبات قانون کولن و اندازه‌گیری مقدار ثابت گرانش نقش عمده‌ای داشته است.

پیچک یا **عشقه** (ašaqe) یا **لبلاب** (lablāb)، گیاهانی که ساقه‌های آنها بدور گیاهان یا پایه‌هائی پیچیده یا بوسیله‌ی چنگکها خود را متصل می‌سازند. بنامهای بلو (balu)، پاپیتال (pāpitāl)، و دواله (davāle) نیز خوانده میشود.

پیچک بستن (boston) [باسم شهر بستن، کشمت] یا **پیچک ژاپونی**، گیاه پیچنده‌ی چوبی (از نوع *Parthenocissus*)، که اصلا از مشرق‌زمین است، و برای پوشش دیوارها بکار میرود. برگهای سه‌قسمتی آن در پائیز قرمز میشود.

پیچک زمینی، گیاه دائمی خزنده از نوع گلکوما (*Glecoma*)، دارای برگهای گرد و گلهای ارغوانی کوچک.

پیچک ژاپونی: ← پیچک بستن.

پیچک سمی یا سماق سمی، (*Rhus radicans* یا *Toxicodendron radicans* یا *R. toxicodendron*) پیچک یا بوته‌ای از اقسام سماق که اصلش از امریکای شمالی است. گلهای سبزرنگ و میوه‌های ستاره‌ای و برگهای مرکب ساده یا دندانه‌دار دارد. در تمام قسمتهای آن ماده‌ی سمی توکسیکوداندرول یافت میشود که موجب خارش و تاول میگردد.

پیچک شیرین یا **لبلاب کبیر** (lablābe)، (*Ipomoea batatas*)، گیاه استوائی پیچنده که برای استفاده از ریشه‌های خوراکیش کاشته میشود.

پیچه[2] (pice)، سیمی هادی برق که یک یا چند دور بصورت مارپیچ پیچیده شده باشد و واحد مشخصی از یک مدار برق را تشکیل دهد. مبدل واحدی است مشتمل بر چند پیچه که انرژی برق را بوسیله‌ی القای مغناطیسی منتقل میکند. پیچه‌ها از قسمتهای اساسی ماشینهای برقی هستند.

پیچی لیل: ← سالهای خطا و ایفور.

پیچیدگی برگ هلو، برگهای درخت هلو در نتیجه‌ی دو علت مختلف بهم میپیچد و پس از مدتی خشک شده میریزد. یکی بسبب حشره‌ای بنام علمی *Myzodes persicae* است، و اگر برگها را باز کنند جانوران بسیار کوچکی لابلای پیچیدگیها مشاهده میشود؛ با سمپاشی محلول پاراتیون با آن مبارزه میکنند. علت دیگر مربوط بیک بیماری قارچی است که نام علمی آن *Taphrina deformans* میباشد؛ برگهای آلوده نخست متورم و سفیدرنگ شده سپس برنگ قرمز درمیآید، و بهمین جهت آنرا "بیماری لبشتری هلو" هم میگویند؛ برای دفع آن در آخر زمستان و اوایل بهار دو مرتبه با محلولهای مسی (مخلوط بوردو) سمپاشی میکنند.

پیچینی[3]**، نیکولو** (nikkolo picini)، ۱۷۲۸–۱۸۰۰، آهنگسار ایتالیائی که بیش از 100 اپرا ساخته است. آثار اولیه‌اش در ایتالیا مقبولیت فراوان یافت، و اپرا بوفای (← اپرا) او بنام لا بوئونا فیگلیوئولا (رم، ۱۷۶۰)، سبب شهرتش در اروپا گردید. در ۱۷۷۶ به پاریس رفت، و مخالفین گلوک او را بر خلاف میلش رهبر خود ساختند.

پیدازا، در گیاهشناسی، ← روشنزا.

پیداگر[4] (peydā.gar)، فنس دتکتور (detektër)، اسبابی که حضور چیزی را که مورد توجه است آشکار سازد. بالاخص در اصطلاح مخابرات بیسیم، هر یک از اسبابهای گوناگونی که حضور امواج برقاطیسی را آشکار میسازند پیداگر هستند. اختراع اینگونه اسبابها بود که تلگراف بیسیم و رادیو را ممکن ساخت. اسبابهای راستگر جریانهای پربسامد را نیز پیداگر میخوانند، از جمله‌ی آنها پیداگرهای بلوری است، که مبتنی بر عدم تقارن بعضی از بلورها از جهت هدایت برق است (← **پیداگر گالنی**)، و لوله‌های خلأ (← **لوله‌ی خلأ**).

جریانهای متناوب کم‌بسامد را بآسانی میتوان آشکار ساخت، کافی است در مدار جریان یک دستگاه تلفون قرار دهیم؛ اگر جریان وارد مدار شود، صفحه‌ی تلفون مرتعش میگردد، و تولید صوتی میکند، و آن حاکی از وجود جریان است. در اینجا تلفون نقش پیداگری دارد. اما این پیداگر در مورد جریانهای پربسامد کارگر نیست، زیرا در این صورت، جبر صفحه‌ی تلفون مانع از مرتعش شدن آن میشود، و لهذا، بوسیله‌ی تلفون نمیتوان بر وجود یا عدم جریان آگاهی یافت. از طرف دیگر، پیداگر امواج برقاطیسی جزء ضروری هر دستگاه گیرنده‌ی رادیوئی است. اسباب معروف به **همنوای هرتس** نوعی پیداگر امواج برقاطیسی است، ولی حساسیت آن بسیار ضعیف است. اولین پیداگر عملی، که فقط از جنبه‌ی تاریخی نامش باقیست، **کوهرور** میباشد. اختراع لوله‌های خلأ نقش بسیار مهمی در تکامل مخابرات بیسیم داشت. نیز ← **رفع تحمیل**.

پیداگر گالنی (peydāgare gāleni)، یکی از پیداگرهای بلوری قدیمی، که اساساً مرکبست از بلوری از گالن (سولفور طبیعی سرب) که در منگنه‌ی کوچکی تحت فشار است، و سیمی فلزی، بصورت پیچ، که نوکش بر بلور گالن تکیه دارد. این دستگاه از جهت عبور برق نامتقارن است، یعنی از یک طرف برق را از خود عبور میدهد، ولی از طرف دیگر آنرا متوقف میسازد. پس اگر در مسیر یک جریان متناوب برق قرار گیرد آنرا به جریانی یکطرفی تبدیل میکند. بنا بر این، پیداگر گالنی نقش راستگری دارد.

پیداوسی (peydāvasi)، درمی که در زمان پادشاهی کیان رواج داشته و، بروایت فردوسی، هر یک پنج دینار خرج میشده است.

پیدایش[5]**، سفر** (sefre) یا **سفر تکوین** (takvin)، نخستین کتاب عهد قدیم، و نخستین کتاب اسفار خمسه (تورات)، که بنا بر روایت منسوب به موسی است (نیز ← سفر). سفر پیدایش شرحی دینی در باره‌ی آفرینش جهان و خلق آدم و گناه نخستین وی و طوفان بزرگ است. داستان پیغمبرانی چون نوح، ابراهیم، اسحاق، و یعقوب در آن آمده است، و با داستان یوسف و مهاجرت خاندان یعقوب به مصر پایان میپذیرد. این سفر در افکار یهودیان و مسیحیان تأثیر فراوان داشته است.

پیدایش خط و خطاطان، کتابی تاریخی، بفارسی، از عبدالمحمد علی‌زاده‌ی ایرانی (فت ۱۳۱۴ هش)، مشتمل بر تاریخ خط و زندگینامه‌ی خطاطان. چاپ قاهره، ۱۳۴۵ هق.

پیر[6] (pir)، شهر (جه ۵°۷۱۵)، کرسی ایالت داکوتای جنوبی، کشمت، بر رود میسوری. در ۱۸۸۰ بنا شد.

پیر[7] **I** (برتانی) (piere)، معروف به **پیر موکلر**[8] (pier mokler)، فت ۱۲۵۰؛ دوک (۱۲۱۳–۳۷) برتانی. نوه‌ی لوئی VI فرانسه بود، و از راه ازدواج با کنستانس (خواهر و وارث آرتور I برتانی) دوک شد. بسبب منازعاتش با کشیشها تکفیر شد (۱۲۱۷)، و شهرت بدکیش یافت. بسیاری از شورشهای اشراف را بر ضد نیابت سلطنت بلانش دو کاستی رهبری کرد. پس از اینکه مغلوب شد، برتانی را به پسرش واگذار کرد، و بعنوان کفاره‌ی گناهانش همراه لوئی IX بجنگ صلیبی به مصر رفت (۱۲۴۸)، و در مراجعت درگذشت.

پیر، بقعه‌ی، در تاکستان، بنای آجری متناسب کوچکی از عهد سلجوقی (قرن ۵م هق) که در سالهای اخیر بوسیله‌ی اداره‌ی فرهنگ قزوین صحیحاً تعمیر شده است.

پیر احمد لر (pir ahmade lor) [پیر احمد ابن پشنگ]، فرمانروای لر بزرگ و چهاردهمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ؛ پسر پشنگ لر. وی بعد از پدر بامارت رسید (۷۹۲ هق) و در آغاز امارت، با مخالفت برادر خویش ملک هوشنگ مواجه شد، و او را کشت. چندی بعد، شاه منصور آل مظفر پیر احمد را مغلوب و متواری کرد، و ملک اویس نامی را بجای او نشاند. اما وی در رامهرمز و سپس در شیراز بخدمت امیر تیمور رسید و او وی را بنواخت، و ملک لر بزرگ را دیگر بار بدو داد (۷۹۵ هق)، و در سنه‌ی ۷۹۸، برادران او را بعنوان گروگان با خود به سمرقند برد. بعد از وفات تیمور، میرزا پیر محمد تیموری او را حبس نمود، و او چندی بعد دوباره آزاد

---

(1)torsion (2)coil (3)Piccin(n)i (4)detector (5)Genesis (6)Pierre (7)Peter (8)Pierre Mauclerc (فنـ)

گشت، و بملک خویش بازآمد (۸۱۱ هق). اما چندی بعد در آشوبی بقتل رسید. بعد از او پسرش ابوسعید بر بامارت رسید.
پیرام و تیسبه: ← پوراموس و تیسبه.
پیران (pirān)، دهستان (جه ح 100°14؛)، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار مرز عراق؛ دارای ۳۲ (؛) آبادی. مرکزش شین‌آباد است.
پیران (pirān) یا **پیران ویسه** (pirāne vise)، در داستان‌های ملی، پهلوان مشهور و باتدبیر توران، سپهسالار لشکر افراسیاب؛ پسر ویسه. هنگامی که سیاوش از پدر آزرده‌خاطر شد، و به توران پناهید، پیران مقدمش را گرامی داشت، و دختر خود جریره (jarire) را بدو داد، و از این وصلت فرود بدنیا آمد. سپس پیران ازدواج سیاوش را با فرنگیس، دختر افراسیاب، فراهم کرد. پس از کشته شدن سیاوش به فرمان افراسیاب، به حفظ فرنگیس و تربیت پسرش کیخسرو همت گماشت. سرانجام در جنگ ایران و توران در زمان کیخسرو، بدست گودرز کشته شد.
پیراندلو[1]**، لویجی** (luiji pirāndello)، ۱۸۶۷–۱۹۳۶، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس ایتالیائی. آثارش مشتمل بر ۳۰۰ داستان کوتاه، ۶ رمان، و ح ۵۰ نمایشنامه است؛ از آن جمله است نمایشنامه‌های معروف شش هنرپیشه در جستجوی یک نویسنده (۱۹۲۱)، حق با شماست اگر اینطور فکر میکنید (۱۹۱۷)، و همانطور که مرا میخواهید (۱۹۳۰). جایزه‌ی ادبی ۱۹۳۴ نوبل را برد. از آثارش بیش از بیست داستان کوتاه به فارسی ترجمه و در ۱۳۳۵ در تهران چاپ شده است.
پیران ویسه: ← پیران.
پیراهن‌سیاهان[2]، عنوان اعضای حزب فاشیست ایتالیا که پیراهن سیاهی بعنوان علامت حزبی می‌پوشیدند.
پیرایشگر، انقلاب: ← انقلاب پیرایشگر.
پیرایشگری[3] (pirāyešgari)، عنوان ترکیبی از عقاید اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، و دینی که در میان پروتستانهای انگلستان و امریکا رواج دارد. نهضت پیرایشگری در سلطنت الیزابت I بعنوان نهضتی اصلاحی بمنظور رهانیدن کلیسا از مراسم دینی و تسلط روحانیون شروع شد. در آغاز پیرایشگران در اصول عقاید اختلافی با هم نداشتند، و نقشه‌ای هم برای جدا شدن از کلیسای انگلستان در کار نبود، ولی از ۱۵۶۷ بتدریج تمایلات تجزیه‌طلبی در آنان پدید آمد، و پس از پیروزی در انقلاب پیرایشگر بین خودشان اختلاف افتاد. بازگشت خاندان استوارت تسلط موقت پیرایشگران را پایان داد، و در آخر قرن ۱۷م پیرایشگری بعنوان نهضتی متشکل از بین رفت. پیرایشگری از انگلستان به کشمة سرایت کرد، و مدتها در انگلستان جدید دوام یافت. پیرایشگران کمال جامعه را در استقرار سلطنت الاهی میدانستند، و طرفدار نظارت مطلق در اعمال فردی بودند. خانواده را دژ دینداری میشمردند، و معتقد به اطاعت کامل از قوانین الاهی با تفصیلی که در کتاب مقدس آمده است بودند.

پیربازار (pir.bāzār)، ده (جه ۷۹۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۷ کیلومتری ل رشت، کنار رود پیربازار. قبل از رونق یافتن بندر پهلوی پیش‌بندر شهر رشت و با راه آهن بآن مرتبط بود، ولی احداث راه شوسه‌ی رشت به بندر پهلوی و ساختن اسکله و بارانداز در غازیان و عقب نشستن مرداب انزلی پیربازار را از اهمیت انداخت. راه آهن آن هنگام کشیدن راه آهن سرتاسری ایران برچیده شد.
پیربست (pir.bast)، ده (جه ۱°047 سث ۱۳۳۵ هش)، بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۵ کیلومتری ش کوچصفهان.
پیر بکران (pire bakrān)، بقعه‌ای در مرکز ناحیه‌ی لنجان، ۳۰ کیلومتری جغ اصفهان؛ دارای ایوان مرتفعی شبیه طاق کسری و مدرس و مزار محمد ابن بکران. ساختمان آن در ۷۰۳ هق شروع شد و در ۷۱۲ هق پایان یافت. بگفته‌ی هرتسفلد قبلا زیارتگاه یهودیان بوده. عقیده بصعود الیاس پیغمبر ازین محل بآسمان هنوز باقی است. قبرستان عمومی کلیمیان اصفهان بنام سارا (استر) خاتون در ج قریه‌ی پیر بکران است.
پیربلوط (pir.balut)، ده (جه ۱°211 سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۱۵ کیلومتری لغ شهرکرد.
پیر بوداق (pir budāq)، امیر ترکمان، از طایفه‌ی قرا قوینلو؛ فرزند جهانشاه قرا قوینلو. در بغداد از جانب پدر حکومت داشت، و بر پدر شورید (۸۶۹ هق). جهانشاه بدفع او پرداخته یکسال تمام بغداد را محاصره کرد. عاقبت بر او دست یافته او را بکشت. بین جهانشاه و پیر بوداق مکاتبات منظومی جریان یافته که در تذکره‌ی دولتشاه آمده است.
پیر پینه‌دوز، مسجد: ← درب جوباره، مسجد.
پیرتاج (pir.tāj)، دهستان (جه ۱۲°000؛)، ش شهرستان بیجار، استان کردستان، دارای ۴۰ (؛) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. رود تلوار از آن میگذرد. محصولش غلات است. مرکزش، **پیرتاج** (جه ۱°010 سث ۱۳۳۵ هش)، در ۶۶ کیلومتری ش بیجار است.
پیرتر (pirctr؛ فنـ)، (*Chrysanthemum cocci-neum*)، گیاه دائمی چوبی که آنرا مخلصه (moxallase) و عاقرقرحا (āqarqarhā) می‌گویند. دارای برگهای بریده و گلهای مرکب قرمز یا ارغوانی یا سفید در آخر بهار و اوایل تابستان است. از یکی از اقسامش ماده‌ی حشره‌کش گرفته میشود.
پیرجل (pir.jel)، ده (جه ح ۷۷۰؛)، دهستان حومه‌ی بخش شهربابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)، ۳ کیلومتری لغ شهربابک.
پیر جمالی: ← جمالی اردستانی.
پیرچشمی: ← دوربینی.
پیر داود، بقعه‌ی، بقعه‌ی کوچکی از عهد صفویه، قمصر، کاشان.
پیرس[4]**، پتریک هنری** (patrik henri pirs)، ۱۸۷۹–۱۹۱۶، مربی و میهن‌پرست ایرلندی. در شورش ۱۹۱۶ فرمانده نیروهای ایرلندی بود. پس از تسلیم تیرباران شد.
پیرس[5]**، چارلز ساندرز** (cārlz sāndərz pirs)، ۱۸۳۹–۱۹۱۴، فیزیکدان و ریاضیدان و منطقی امریکائی. میگفت معنی هر فکر و تصوری از بررسی نتایج آن بدست میآید. ویلیام جیمز اصطلاح پراگماتیسم (← اصالت عمل، مذهب) را از او اقتباس کرد. نفوذ عقاید او در آثار جوسایا رویس و جان دیوئی آشکار است.
پیرس[6]**، فرانکلین** (frānklin pirs)، ۱۸۰۴–۶۹، ۱۴مین رئیس جمهور (۱۸۵۳–۵۷) کشمت. نماینده‌ی مجلس (۱۸۳۳–۳۷) و سناتور (۱۸۳۷–۴۲) بود. زمامداری او مقارن سالهای دشواری بود. سیاست خارجی او در موارد بسیاری به ناکامی انجامید. ← معامله‌ی گندزدن در دوره‌ی او انجام گرفت.
پیرسن[7]**، کارل** (kārl pirsən)، ۱۸۵۷–۱۹۳۶، ریاضیدان و زیستشناس انگلیسی. توجه خاص به تحقیق آماری مشاهدات زیستشناسی داشت، و آنرا بیومتری (← زیستسنجی) نامید. از آثار معروفش کتاب دستور زبان علم (۱۸۹۲) است در باب دامنه و مفاهیم علم جدید، که رواج و نفوذ فراوان داشته است.
پیر شد: ← جوانمردان.
پیر علمدار، برج آجری زیبا، در دامغان، دارای کتیبه‌ی کوفی بسیار عالی مورخ به ۴۱۷ هق. نزدیک آن بقایای مسجدی از زمان الجایتو موجود است.
پیرکندی (pir.kandi)، ده (جه ۱°119 سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان او اوغلی، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۲۳ کیلومتری ل‌ش خوی.
پیرکوه (pir.kuh)، قسمتی از دهستان عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)؛ مشتمل بر ۱۶ (؛) آبادی. از آبادیهایش **پیرکوه** (جه ۵۲۹ سث ۱۳۳۵ هش) است، که در جش رودبار قرار دارد.
پیر محمد جهانگیر (pir mohammade)، فت ح ۸۱۰ هق، پادشاه سلسله‌ی تیموریان؛ پسر میرزا **جهانگیر گورکانی.** بعد از مرگ تیمور، بوصیت او بسلطنت نشست. اما پسرعمویش، خلیل سلطان تیموری، مدعی او شد، و امرا را جلب نمود. عاقبت پیر محمد بدست وزیر خود کشته شد.
پیر محمد جهانگیر، فت ۸۰۹ هق، پادشاه معروف سلسله‌ی گورکانی؛ پسر عمر شیخ. بعد از وفات امیر تیمور در فارس و عراق عجم بپادشاهی نشست (۸۰۷ هق)، اما دو سال بعد بقتل رسیده برادرش میرزا اسکندر گورکانی بجای او نشست.
پیر منزوی[8] (piere)، ح ۱۰۵۰–۱۱۱۵، واعظ فرانسوی. مبلغ جنگ صلیبی اول بود، و رهبری دسته‌ای از جنگجویان صلیبی را بعهده داشت، و در ۱۰۹۶ به قسطنطنیه رسید. پس از تصرف اورشلیم به اروپا بازگشت. در باره‌ی اهمیت او بسیار مبالغه شده است.
پیر موکلر: ← پیر I (برتانی).
پیرمونت[9] (pirmont) یا **باد پیرمونت** (bād)،

---

(۱)Pirandello (۲)Black Shirts (۳)puritanism (۴)Pearse (۵)Peirce (۶)Pierce (۷)Pearson (۸)Peter the Hermit (۹)(Bad) Pyrmont

شهر (جه ۱۹۲°۱۴)، ساکس سفلی، آلمان غربی. چشمه‌های آب معدنی معروف دارد. در قرن ۱۷م والدک با پیرمونت متحد شد.

پیرنه[1] (pirene)، سلسله‌جبالی در قسمت جغ اروپا، که شبه جزیره‌ی ایبری را از زمینلاد اروپا و فرانسه را از اسپانیا جدا میسازد. بطول ح ۷۳۰ کم از خلیج بیسکی (غ) تا مدیترانه (ش) ممتد است، و ارتفاعش در قله‌ی پیکو دِ آنتو (اسپانیا) به ۳°۴۰۴ متر میرسد. شیبش در طرف فرانسه بمراتب بیشتر از طرف اسپانیا است، و دامنه‌های آن در فرانسه تفرجگاههای بسیار (مانند پو و تارب) و مناظر معروف (مانند **سیرک دو گاوارنی**) دارد. کوههای پیرنه دارای جنگلهای بسیار، مراتع، و کارخانه‌های نیروی برقابی است. شغل عمده‌ی مردم آن دامداری و زراعت است. سکنه‌ی قسمت غربی اغلب از نژاد باسک میباشند. گردنه‌های مرتفع و صعب العبور دارد، که معروفترین آنها گردنه‌ی رونسو است. خطوط عمده‌ی راه آهن از غ و ش پیرنه میگذرد. جمهوری آندورا در پیرنه‌ی شرقی میان فرانسه و اسپانیا قرار گرفته.

پیرنه[1]**، صلح، ۱۶۵۹**، پیمان صلح میان فرانسه و اسپانیا، که پس از صلح وستفالی (۱۶۴۸) هنوز در حال جنگ باقی مانده بودند. مرز فرانسه و اسپانیا در پیرنه تثبیت شد؛ اسپانیا روسیون و قسمتهائی از فلاندر را به فرانسه واگذار کرد؛ قرار شد که لوئی XIV ماری ترز (دختر فیلیپ IV، پادشاه اسپانیا) را بزنی بگیرد.

پیرنه[2]**، هانری کنستان گابریل** (hānri koNs-tāN gābriel pierne)، ۱۸۶۳–۱۹۳۷، ارگ‌نواز، رهبر موسیقی، و آهنگساز فرانسوی. اوراتوریوی جنگ صلیبی اطفال احتمالا معروفترین آثار جدی اوست. از کارهای کوتاهترش مارش سربازان کوچک ثربی است که مقبولیت فراوان دارد.

پیرنه‌زوریانتال[3] (pirenezoriāNtāl)، ولایت (۴°۱۴۴ کمه؛ جه ۲۳۰°۲۸۵)، ج فرانسه، تقریباً مطابق روسیون؛ کرسی آن پرپینیان.

پیرنه‌ی سفلی، ولایت فرانسه، ← باس‌پیرنه.

پیرنه‌ی علیا، ولایت فرانسه، ← اوت‌پیرنه.

پیرنیا، مشیرالدوله: ← مشیرالدوله، میرزا حسن خان.

پیرو (piru)، ← سرو کوهی.

پیرو[4] (piero) [فنه، = پیر کوچک piere]، از اشخاص پانتومیم فرانسوی، که دلقکی است با بالاپوشی گشاد، و صورتی با رنگ سفیدشده.

پیروالکتریسیته: ← تفبرق.

پیرود[5] (peyrud)، رودخانه‌ای که در زمین بالا آمده‌ای بستر خود را حفر کرده و امتدادش مطابق با شیب طبیعی زمین است (مانند رود هراز). برای تصویر ← میانرود.

پیرو دلا فرانچسکا[6] (piero dellā frānceskā)، ح ۱۴۱۶–۱۴۹۲، نقاش اومبریائی، که بنام پیرو دِ فرانچسکی نیز خوانده میشود. در فلورانس نقاشی آموخت. بسبب بدعتهایش در طرحهای تزیینی و مناظر و مرایا، و قدرتش در پرداختن نور به حالات گوناگون، و ایجاد فضاهای مختلف، تأثیری عظیم در هنرهای ایتالیای مرکزی بجا گذاشت. شاهکارش نقاشیهای دیواری کلیسای سان فرانچسکو در آرتتسو است، که داستان صلیب حقیقی نام دارد. وی یکی از نخستین نقاشانی است که اطلاعات علمی ریاضی و علم مناظر و تشریح را در نقاشی بکار برده‌اند؛ در نقاشیهای او اصول علمی با استعداد جوشان رنگشناسی توأم شده است. پیرو تحقیقات خود را در هندسه و علم مناظر در دو کتاب گرد آورده که تأثیر فراوان داشته است. منتقدین هنر بالاتفاق او را یکی از بزرگترین نوابغ دوره‌ی رنسانس میشمارند.

پیرو دی کوزیمو[7] (piero di kozimo)، ۱۴۶۲–۱۵۲۱، نقاش فلورانسی. نام اصلیش پیرو دی لورنتسو (lorentso) بود، اما نام استادش کوزیمو روسلی را اختیار کرد، و در کار تزیین نمازخانه‌ی سیستین با او همکاری داشت. شهرت او بسبب دورنماهائی است که زمینه‌ی تصویرهای مذهبی و اساطیری خود قرار داده. در سالهای آخر عمر سخت از لئوناردو دا وینچی متأثر بود.

پیروز I یا فیروز I، ف ۴۸۴، شاهنشاه (۴۵۹–۴۸۴) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پس یزدگرد II. پس از یزدگرد پسرش هرمز III بتخت نشست. پیروز بکومک هفتالیان به هرمز که در ری اقامت داشت حمله برد. در مدت جنگ دو شاهزاده، مادرشان، دینگ (dinag)، در تیسفون سلطنت میکرد. سرانجام، رهام (rohhām)، از خاندان مهران، که سرپرست پیروز و از مقتدرترین صاحب‌منصبان بود، بجنگ هرمز شتافت. هرمز اسیر و بروایتی کشته شد، و پیروز بتخت نشست. سلطنت پیروز چندان بآسایش نگذشت. دفاع از سرحدهای شمالی و مشرق مستلزم اعمال نظامی بود. از سوی دیگر، خشکسالی عظیمی روی داد که چند سال دوام یافت، ولی پیروز با تدابیری (تخفیف در مالیاتها، وارد کردن خواربار، و غیره) مانع از تلفات گردید. با هفتالیان، که از ایالت کانسوی چین بنواحی طخارستان هجوم آورده بودند، جنگید و مغلوب و اسیر شد. ناچار شهر طالقان را، که شهر مستحکمی بود، تسلیم کرد، و متعهد شد که از آنجا تجاوز نکند، و نیز مجبور گردید که غرامت جنگ را بپردازد و آزادی خود را بخرد. بار دیگر با هفتالیان وارد جنگ شد. سپاه ایران مغلوب و معدوم شد، و پیروز بقتل رسید (۴۸۴). در روایات ایرانی از احساسات دینی و معلومات پیروز راجع بدیانت مزداپرستی بتفصیل سخن رفته است.

پیروز II یا فیروز II، پادشاه ساسانی؛ برادر خسرو IV. وی مدت کوتاهی در سال ۶۳۱ سلطنت کرد.

پیروز III یا فیروز III، شاهزاده‌ی ساسانی، پسر یزدگرد III. پس از کشته شدن (۶۵۲) پدر، خود را شاه ایران خواند، و فنفور چین او را بشاهی شناخت. در کوههای طخارستان اقامت گزید، و بجمع‌آوری قشون برای جنگ با اعراب پرداخت، و از چین هم یاری خواست. چینیان در ترکستان دولتی تشکیل دادند، و پادشاهی آنرا به پیروز دادند. پس از چندی، پیروز بر اثر حمله‌ی مسلمانان فرار کرده به چین رفت. فنفور او را بخوبی پذیرفت (۶۸۴)، و اجازه‌ی تأسیس آتشکده در چان کان داد. پیروز پس از اندکی درگذشت.

پیروز شاپور: ← انبار، خرابه.

پیروس، پادشاه اپیروس: ← پورهوس.

پیروکسن[8] (piroksen؛ فنه)، نام گروهی از سنگهای معدنی فراوان، که از سیلیکاتهای طبیعی منیزیوم، آهن، و کلسیوم تشکیل یافته‌اند. اغلب آلومینیوم، سودیوم، منگنز، لیتیوم، یا روی نیز همراه دارند.

پیروکسیلین[9] (piroksilin؛ فنه)، ماده‌ی پنبه‌مانند بسیار قابل اشتعال که از عمل اسید نیتریک بر سلولوز بدست میآید. در ساختن سلولوئید، کولودیون، و رنگها بکار میرود.

پیروگالول[10] (pirogāllol؛ فنه) یا **اسید پیروگالیک**[11] (asid pirogāllik)، فنول بی‌رنگ متبلور و تلخ‌مزه. در عکاسی بعنوان دوای ظهور و در تهیه‌ی مرهمها بکار میرود.

پیروگالیک، اسید: ← پیروگالول.

پیرولینیو، اسید: ← اسید پیرولینیو.

پیرومتر: ← تفنج.

پیرون، فیلسوف یونانی: ← پورهون.

پیره (pire)، بند **پیرایئوس**[12] (peyrāyeus)، شهر (جه ۱۸۶°۰۱۴)، ش یونان مرکزی، بر خلیج سارونیک، پیش‌بندر آتن و بزرگترین بندر یونان. ح ۴۵۰ ق‌م ساخته شد، و راهی بطول ۸ کم میان دو دیوار موازی آن را به آتن مرتبط میکرد (این راه در ۴۶۱–۴۵۶ ق‌م ساخته و در ۴۰۴ ق‌م بدست اسپارتیان خراب و در ۳۹۳ ق‌م از نو ساخته شد). سولا زرادخانه و استحکامات آن را در ۸۶ ق‌م خراب کرد، و از آن ببعد تا قرن ۱۹م اهمیتی نداشت. در جنگ II سخت بمباران شد.

پیری[13]**، ارض** (piri)، شبه جزیره‌ی حاصلخیز کوهستانی خالی از یخچاله‌ی درونبومی، ل گروئنلند، در اقیانوس شمالگان. به دماغه‌ی ماریس جسپ[14] (māris jesəp) منتهی میشود که شمالی‌ترین نقطه‌ی خشکی است که در سراسر ناحیه‌ی شمالگان شناخته شده (عا آن ´۳۹ °۸۳) است. ارض پیری از ر. ا. پیری نام گرفته است، که در ۱۸۹۱–۹۲ و بعداً آنرا پویید.

پیری[13]**، رابرت ادوین** (rābərt edwin piri)، ۱۸۵۶–۱۹۲۰، پوینده‌ی امریکائی در ناحیه‌ی شمالگان و کاشف (۶ آوریل ۱۹۰۹) قطب شمال. رهبری چند هیئت پوینده‌ی گروئنلند را داشت. پس از کوششهای فراوان به قطب شمال رسید، و اگرچه ف. ا. کوک پیش از وی مدعی رسیدن به قطب بود، کشف پیری برسمیت شناخته شد. در ۱۸۹۱–۹۲ و نیز بعداً ← ارض پیری را پویید.

پیری یا پیریه، قله، ← پری یا پیری.

پیریا[15] (pieriā)، ناحیه‌ای در مقدونیه‌ی قدیم، شامل کوه اولمپ، کوه پیروس (pieros) (از عبادتگاههای اورفئوس و موزها)، و چشمه‌ی پیریائی که بقول افسانه‌ها آب دانش و هنر از آن میجوشید.

---

(۱)Pyrenees (۲)Pierné (۳)Pyrénées-Orientales (۴)Pierrot (۵) consequent river (۶)Piero della Francesca (۷)Piero di Cosimo (۸)pyroxene (۹)pyroxylin (۱۰)pyrogallol (۱۱)pyrogallic acid (۱۲)Piraeus (۱۳)Peary (۱۴)Morris Jesup (۱۵)Pieria

پیریت[1] (pirit؛ فنس)، نام سولفورهای طبیعی بعضی از فلزات. پیریت آهن (FeS_2) از سنگهای معدنی فراوان و برنگ زرد برنجی است (گاهی آنرا "طلای شیفیان" میخوانند). اغلب محتوی طلا است. در ساختن اسید سولفوریک (جوهر گوگرد) بعنوان منبع گوگرد بکار میرود. پیریت مس به کالکوپیریت معروفست.

پیری‌تکین (piri.takin) یا **پیری‌تگین** (tegin–)، فرمانروای مستقل ولایت غزنه و از امرای دولت غزنویان در دوره‌ی قبل از سلطنت آل ناصر. وی بعد از بلکاتکین بامارت غزنه نشست (۳۶۴ هق)، و چندی بعد، سبکتکین با امرای دیگر همدست شده او را معزول کرد، و خود بامارت غزنه نشست (شعبان ۳۶۶–۳۶۷ هق). پیری‌تکین ظاهراً از امرای محلی هند بوده، و یا لااقل با لاوک ارتباط و نسبتی داشته است. همچنین در نام او شاید بتوان احتمال داد که تصحیف اسم ترکی بوری‌تکین باشد.

پیریت مس: ← کالکوپیریت.

پیریدین[2] (piridin؛ فنس)، مایع بی‌رنگ متعفن. مرکب از کربون و ئیدروژن و نیتروژن است (فرمول شیمیائی آن C_5H_5N میباشد). از جنبه‌ی شیمیائی باثبات و ساختمانش کمی شبیه بنزن است. بعنوان حلال و پلشت‌بر و نیز برای نامطبوع ساختن بوی الکل تقلیبی بکار میرود.

پیز[3] (piez؛ فنس)، واحد فشار در سلسله‌ی متث، و آن فشار یکنواختی است که نیروی یک ستن بر سطحی بوسعت یک متر مربع وارد میآورد. پیز معادل 10‘000 باری، و تقریباً مساوی ۷٫۵ میلیمتر جیوه یا 0/00987 آتموسفر است.

پیز[4] (piz) یا **پیزا**، ایتالیائی **پیسا**، شهر (جمع ۷۲‘۳۸۰)، توسکان، ایتالیای مرکزی، بر رود آرنو و نزدیک دریای تیرنه. پیز یکی از ۱۲ شهر اتحادیه‌ی اتروسکها بود؛ در ۱۸۰ ق‌م مهاجرنشین رومی شد؛ در قرون ۹م و 10م رونق یافت. در 1052 ساردنی و کرس را فتح کرد؛ در اواخر قرن ۱۱م جمهوری دریائی مقتدری بود؛ در مبارزه‌ی گوئلفها و گیبلینها جانب گیبلینها را گرفت؛ در مبارزه‌ی طولانی خود با جنووا سرانجام مغلوب شد (۱۲۸۴)؛ در ۱۳۲۵ مطیع دولت آراگون گردید، در ۱۴۰۶ به فلورانس فروخته شد؛ در ۱۴۹۴–۱۵۰۹ بر ضد استیلای فلورانس مجاهدت کرد؛ در ۱۸۶۰ جزء مملکت ایتالیا شد. پیز در قرون ۱۳م–۱۴م مرکز مکتب معماری نیکولا پیزانو بود. گالیله در اینجا متولد شد، و در دانشگاه آن (تأسیس قرن ۱۴م) تحصیل و بعداً تدریس کرد. بسیاری از ذخایر معماری آن در جنگ II آسیب دید، ولی کلیسای جامع قدیمی و برج مایل معروف آن (بارتفاع ۵۵ متر و دارای ۴٫۲ متر انحراف از خط قائم) چندان آسیبی ندید.

پیز[5]**، شورای**، شورای کلیسای کاتولیک رومی که برای پایان دادن به شقاق کبیر منعقد گردید (۱۴۰۹). طرفداران گرگوریوس XII و بندیکتوس XIII (← لونا، پدرو د) توافق کردند که این دو تن را بعنوان بدعتگذار و شقاقطلب خلع کنند. پس پاپ جدیدی انتخاب کردند، و در نتیجه عده‌ی مدعیان پاپی از ۲ به ۳ رسید. در شورای پیز نظریه‌ی برتری شورا بر پاپ مطرح گردید، و همین مطلب دگر بار در شوراهای کنستانس و بال نیز طرح شد.

پیزا یا پیسا، ایتالیا، ← پیز.

پیزان[5]**، کریستین دو** (kristin dë pizāN)، مت ۱۳۶۴، شاعره‌ی فرانسوی. در ایتالیا متولد شد. از نخستین زنان نویسنده‌ی حرفه‌ای است. اشعار غنائیش (بیشتر در باب عشق و شهسواری) مورد توجه است. بین ۱۴۲۹ و ۱۴۳۱ درگذشت.

پیزانلو[6] (pizānello)، ح ۱۳۹۵–۱۴۵۵؟، مدال‌ساز، نقاش، و طراح ایتالیائی در اوایل عصر رنسانس. نام دیگرش ویتوره پیزانو (vittore pizāno) و نام حقیقیش آنتونیو پیزانو (āntonio) بود. نقاشیهای دیواری، صورتها، و تصاویری که از حیوانات کشید شهرت بسیار داشت، و در هنر ونیزی سخت مؤثر افتاد. اما امروزه بیشتر بعنوان مدالساز از او یاد میشود. مدالهای او نه تنها از لحاظ هنری ارزش بسیار دارند، بلکه بعنوان یادبودهائی از دوران رنسانس نیز دارای اهمیت بسیارند. بیشتر نقاشیهای او از میان رفته است.

پیزانو[7]**، آندرئا** (āndreā pizāno)، ح ۱۲۷۰–ح ۱۳۴۸، پیکرتراش ایتالیائی. نام دیگرش آندرئا دا پونتدرا (pontederā) بود. پایه‌گذار مکتب پیکرتراشی فلورانسی بشمار میرود. سخت از جوتو متأثر شد، و پس از جوتو اداره‌ی ساختمان کلیسای جامع فلورانس باو واگذار گردید.

پیزانو[7]**، جووانی** (jovānni pizāno)، مت ۱۲۴۵، معمار و پیکرتراش ایتالیائی، فرزند نیکولا پیزانو. پدر را در برخی از کارهایش یاری میکرد. شاهکارش منبری است که برای کلیسای شهر پیستویا ساخته است. وفاتش بعد از ۱۳۱۴ اتفاق افتاد.

پیزانو[7]**، نیکولا** (nikolā pizāno)، مت ح ۱۲۲۰، پیکرتراش و معمار ایتالیائی. از آمیختن عناصر کلاسیک و گوتیک، سبک تازه‌ای در پیکرتراشی بوجود آورد. منبر مرمرین تعمیدگاه کلیسای پیزا را ساخت (ح ۱۲۶۰). منبر کلیسای جامع سینا و نیز حوض و فواره‌ی بزرگ پروجا را با همکاری پسرش جووانی پیزانو بوجود آورد. بین سالهای ۱۲۷۸ و ۱۲۸۷ درگذشت.

پیزوالکتریسیته: ← بارابرق.

پیس (pies)، ← نمایشنامه.

پیس[8] (pis)، رودی بطول ۱‘۷۱۰ کم، غ کانادا، که در ایالت کولومبیای بریتانیا تشکیل و در ایالت آلبرتا جریان میابد، و به دریاچه‌ی ائبسکا می‌ریزد.

پیسا یا پیزا، ایتالیا، ← پیز.

پیساررو[9]**، کامی** (kāmiyy pisāro)، ۱۸۳۰–۱۹۰۳، نقاش فرانسوی. در یکی از جزایر ورجین متولد شد. در پاریس تحصیل کرد، و در ۱۸۵۵ به آموختن نقاشی پرداخت، و تحت تأثیر کورو و مکتب باربیزون قرار گرفت. بعدها با مونه، سیسلی، و رنوار و دیگر نقاشان امپرسیونیست همگام شد، و در شمار پیروان شیوه‌ی امپرسیونیسم درآمد. بیشتر عمر با مشکلات مالی دست بگریبان بود. کارهایش در ح ۱۸۹۰ قبول عام یافت. شهرتش بیشتر بسبب حالات لطیف و روشی است که با بکار بردن رنگهای شکسته در نقاشیهای خود بوجود آورده است. موضوع نقاشیهای او بیشتر صحنه‌های عادی خیابانهای پاریس و لندن و لو هاور است. در مجموعه‌های نقاشیهای امپرسیونیستی کارهای او مقام مهمی دارند.

پیستون (piston؛ فنس)، دستگاهی که میتواند در داخل یک استوانه پس و پیش برود. پیستون در بسیاری از ماشینها (تلمبه، ماشین بخار، موتور با احتراق داخلی، کومپرسور) نقش اساسی دارد. در ماشین بخار، پیستون بر اثر فشار بخاری که از دیگ وارد استوانه میشود حرکت میکند؛ در اغلب ماشینها با تأثیر دو طرفی کار میکند (یعنی پس رفتن و هم پیش رفتن آن بر اثر فشار بخار است)؛ در بعضی ماشینها که استوانه‌ی آنها قائم است، پیستون با تأثیر یکطرفی کار میکند،یعنی بالا آمدنش بر اثر فشار بخار است، ولی پایین آمدنش بوسیله‌ی وزن آن انجام میگیرد. حرکت متناوب (رفت و آمد) پیستون را بآسانی میتوان به حرکت مستدیر تبدیل کرد؛ دسته‌ی پیستون را به میله‌ی

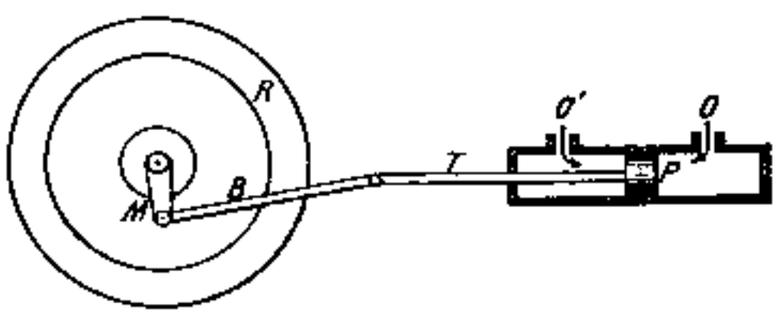

اگر بخار متناوباً از مجاریO وOوارد استوانه شود، پیستون (P) و دسته‌ی آن (T) بحرکت متناوب در میآیند، و این حرکت بواسطه‌ی بیل (B) و مانیول (M) بحرکت مستدیر مبدل میگردد، و مثلاً چرخ R را میگرداند.

نسبةً طویلی موسوم به بیل (biel؛ فنس) وصل می‌کنند؛ بیل با میله‌ی کوتاهتری بنام مانیول (mānivel؛ فنس) اتصال مفصلی دارد، و مانیول به محوری متصل است. رفت و آمد پیستون، بوسیله‌ی بیل، تبدیل به حرکت دورانی مانیول و محور میگردد. نیز ← ماشین بخار؛ موتور با احتراق داخلی.

پیستویا[10] (pistoyā)، شهر (جمع ۴۲‘۱۶۷)، توسکان، ایتالیای مرکزی، بر دامنه‌ی آپنن. در قرون ۱۲م و ۱۳م شهر آزاد بود، و در قرن ۱۴م تحت فرمان فلورانس درآمد. چند کلیسای زیبا دارد. طپانچه نخستین بار در قرن ۱۶م در اینجا ساخته شد، و نام اروپائی آن، پیستول (pistol) یا پیستوله، از نام این شهر گرفته شده است.

پیسیدیا[11] (pisidiā)، مملکت قدیم، ج آسیای صغیر، که بواسطه‌ی پامفولیا از مدیترانه جدا می‌شد. هیچیک از دولتهای ایران، مقدونیه، و روم نتوانستند مردمش را کاملا مطیع سازند.

پیسیستراتوس[12] (pisistrātos)، ح ۶۰۵–۵۲۷ ق‌م، جبار آتن. ظاهراً بوسیله‌ی قوانین اعتدالی توجه مردم را جلب کرد. نفوذ آتن را در شهرهای یونیا قوت داد. اگرچه خانواده‌ی آلکمایونیدای و اشراف دو بار او را تبعید کردند، کشور مقتدری برای فرزندان خود، هیپیاس و هیپارخوس، بجا گذاشت.

---

(۱)pyrite (۲)pyridine (۳)pieze (۴)Pisa (۵)Pisan (۶)Pisanello (۷)Pisano (۸)Peace (۹)Pissarro (۱۰)Pistoia (۱۱)Pisidia (۱۲)Pisistratus

پیشاب (pišāb) یا **ادرار** (edrār) یا **زهراب** (zahrāb)، در انسان و بعضی دیگر از مهره‌داران، مایعی که در کلیه‌ها ترشح میشود، و در مثانه انباشته میشود، و از طریق پیشابراه یا ماسوره دفع میشود. شامل مواد دفعی است که با گردش خون از انساج گرفته شده است، و مرکب است از آب (۹۵ در صد)، املاح، اوره، اسید اوریک، مواد ملونه، و موکوس.

پیشاب‌راه: ← مثانه.

پیش‌ازرافائلیان[1] (pišaz.rāfāeliān)، عنوان گروهی از نقاشان و شاعران انگلیسی که در ۱۸۴۸، برای مبارزه با وضع موجود هنر در انگلستان، گرد هم آمدند. از پایه‌گذاران اصلی این گروه د. گ. روستی بود. علت انتخاب نام "پیش‌ازرافائلیان" این بود که اینان کار نقاشان ایتالیائی پیش از رافائل را برای خود سرچشمه‌ی الهام میافتند. جان راسکین از مدافعین این نهضت بود، و برن‌جونز و ویلیام ماریس پیرو آن بودند. پیش از پایان قرن ۱۹م این نهضت از بین رفت.

پیشانی، در اصطلاح معماری، جبهه‌ی بالای دیوار و عمارت.

پیشانی: ← سر.

پیشاور (pišāvar) یا **پشاور** (pešāvar)، شهر (جم ۱۵۱٬۴۳۵)، ولایت پیشاور، پاکستان غربی، نزدیک ساحل چپ رود بارا، ح ۲۰ کیلومتری ش گردنه‌ی خیبر؛ از مراکز داد و ستد. نام ناحیه‌ی پیشاور در ادبیات اوایل سانسکریت و نیز در آثار استرابون و آریانوس و بطلمیوس آمده است؛ زمانی از مراکز بودائی بود، و هنوز آثاری از آن دوره مشهود است؛ بعضی از بهترین نمونه‌های حجاری سبک مختلط یونانی و بودائی در این ناحیه کشف شده است، و یکی از منشورهای سنگی آشوکا نزدیک آبادی شاهبازگڑه است. در دوره‌ی انحطاط تیموریان هند، ناحیه بدست احمد شاه درانی افتاد، و در قرن ۱۹م سیخهای پنجاب آنرا گرفتند. در جنگهای افغانها بتصرف بریتانیا درآمد (۱۸۴۹)، و تا تأسیس (۱۹۰۱) ایالت مرز شمال غرب جزء پنجاب بود.

پیشاهنگی (pišāhangi)، سازمانی غیر نظامی که در همه‌ی ممالک دایر است، و هدفش بهبود قوای جسمی و روانی نوجوانان میباشد. **پیشاهنگی پسران**[2] مخصوص پسرهای مسن‌تر از ۱۱ سال است. نخست بوسیله‌ی سر رابرت بیدن-پاول در انگلستان بوجود آمد (۱۹۰۸)، و از آن کشور بسایر ممالک وارد گردید. هدفش بهبود قوای جسمی، فکری، و اخلاقی جوانان، و زیاد کردن اطلاعات ایشان، و تحکیم مبانی وطن‌پرستی است. **پیشاهنگی دختران**[3] در ۱۹۱۰ تأسیس شد. شبیه پیشاهنگی پسران و هدفش تربیت دختران بین سنین ۷ و ۱۷ و آشنا کردن آنان به وظایف اجتماعی آنها است.

پیشاهنگی در ایران در سال ۱۳۰۴ هش بکوشش احمد امین تأسیس شد، و از سال ۱۳۱۳ هش که مورد توجه رضا شاه کبیر قرار گرفت رواج یافت، و در همان سال تامس گیبسن (tāməs gibsən) از امریکا برای اداره‌ی آن استخدام گردید، و دوران جدیدی در پیشاهنگی ایران تحت ریاست عالیه‌ی شاهپور محمد رضا ولیعهد (اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی) آغاز شد، و پیشاهنگی دختران نیز تحت ریاست عالیه‌ی والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی شروع به فعالیت کرد. بسبب وقایع جم II، فعالیت پیشاهنگی در ایران از ۱۳۲۰ هش متوقف گردید، و تا ۱۳۳۲ هش حال بدین منوال بود، و در این سال دگر بار تجدید حیات کرد.

پیشبک، شهر، قرقیزستان: ← فرونزه.

پیش‌پرده، بیان یا اجرای یک مطلب فکاهی هنگام تنفس یا فاصله‌ی بین دو پرده‌ی نمایش جدی در جلو پرده‌ی نمایش بتوسط یک یا دو نفر هنرپیشه. در قدیم این نوع نمایش را پرلود (prelud) مینامیدند، و احتمالا کلمه‌ی پیش‌پرده در این اواخر عیناً از زبانهای اروپائی ترجمه شده.

پیشخان (piš.xān)، ده (جم ۱٬۱۷۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ۳ کیلومتری ل صومعه‌سرا.

پیشخوانی (piš.xāni)، در اصطلاح تعزیه، نوحه‌خوانی بترتیبی مخصوص قبل از آغاز تعزیه. ترتیب آن اینست که، پیش از شروع تعزیه، همه‌ی بازیکنهای دستگاه در روی سکو می‌آیند؛ دو نفر بچه‌خوان بس عالیترین نقطه‌ی تکیه می‌ایستند، و بقیه در وسط سکو دایره‌ای تشکیل میدهند؛ بچه‌خوانها نوحه‌ای را در لحنی زیبا دَم میدهند، و بقیه آنرا تکرار میکنند. گاهی این نوحه بصورت سؤال و جواب خوانده میشود، و بسیار مؤثر و زیباست.

پیش‌خور (piš.xor)، دهستان (جم ۱۴٬۰۰۰)، بخش بخش رزن، شهرستان همدان، دارای ۲۸ (؟) آبادی. از ج به رود قره‌چای محدود است. قسمت شمالی آن کوهستانی است.

پیشداد: ← پیشدادیان.

پیشدادیان (pišdādiān)، در داستانهای ملی، اولین سلسله‌ی پادشاهان ایران. این سلسله منسوب به پیشداد است که صورت اوستائی آن پرداته (paraδāta) [= نخستین قانونگذار] بوده، که لقب اوستائی هوشنگ است. بر طبق بعضی روایات، هوشنگ سلسله‌ی پیشدادی را تأسیس کرد، و پس از وی طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، و منوچهر سلطنت کردند. در روایات دیگر (از جمله در شاهنامه)، سلسله را کیومرث تأسیس نمود؛ پس از وی بترتیب هوشنگ، طهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، منوچهر، نوذر، افراسیاب، زو، و گرشاسب سلطنت کردند.

بعد از هوشنگ سلطنت به طهمورث، و سپس به جمشید رسید، که از معروفترین پادشاهان سلسله است، و دولتش بدست ضحاک برافتاد. سرانجام مردم به رهبری کاوه بر ضحاک شوریدند، و سلطنت به فریدون رسید، که مدتها به عدل و داد سلطنت کرد، و در آخر عمر ممالک خود را بین سه پسرش ایرج، سلم، و تور قسمت کرد؛ ایران را به ایرج، توران را به تور، و شام را به سلم داد. سلم و تور بر ایرج حسد بردند، و برادر را بقتل رسانیدند. منوچهر، بخونخواهی پدرش ایرج برخاست و سلم و تور را کشت، و این امر باعث جنگهای ایرانیان و تورانیان شد. این جنگها قسمت مهمی از داستانهای ملی ایران را تشکیل میدهد. سام از سرداران قابل منوچهر و پدر زال و جد رستم بود. بعد از منوچهر پسرش نوذر بسلطنت رسید، و در زمان وی افراسیاب بر تاج و تخت ایران مسلط شد. بزرگان ایران برای دفع تورانیان به زال و رستم متوسل شدند، و زال زو یا زاب را که از شاهزادگان پیشدادی بود بسلطنت برداشته عازم جنگ با افراسیاب شد، ولی زاب بعد از ۵ سال درگذشت، و پسرش گرشاسب به سلطنت رسید. گرشاسب بعد از ۹ سال درگذشت، و چون ایران دیگر سرپرستی نداشت، افراسیاب بازآمد، و سلطنت پیشدادیان منقرض شد. پس از پیشدادیان سلسله‌ی کیانیان بسلطنت رسیدند. مدت سلطنت پیشدادیان را در بعضی داستانها متجاوز از ۲٬۴۰۰ سال نوشته‌اند.

داستان پادشاهان پیشدادی بین هندیان و ایرانیان مشترکست، و اسامی بعضی از ناموران این سلسله همانطور که در اوستا و شاهنامه ذکر شده در ودا و مهابهاراتا نیز موجود است، و اعمال بعضی از آنان در کتاب هر دو دسته‌ی آریائی با هم شبیه میباشد. اما داستان سلسله‌ی کیانیان که بعد از پیشدادیان سلطنت کردند دارای جنبه‌ی ملی است و اختصاص به ایرانیان دارد.

پیشرانه[4] (pišrāne)، نیروئی که هواپیما را در هوا بطرف جلو میراند. اثر پیشرانه با اثر وارانه متقابل است؛ در پرواز افقی و با سرعت ثابت، پیشرانه و وارانه مساوی ولی مختلف الجهت اند.

پیشرو، حزب[5]، نام سه سازمان سیاسی در تاریخ کشمت. ۱- در ۱۹۱۲، که حزب جمهوریخواه مجدداً و. ه. تفت را نامزد ریاست جمهور کرد، بتوسط ث. روزولت تشکیل شد. در ۱۹۱۶ اکثریت اعضای حزب به حزب جمهوریخواه بازگشتند. ۲- در ۱۹۲۴ بتوسط ر. م. له فالت تأسیس و با مرگ وی از رونق افتاد، و در ۱۹۴۶ منحل شد. ۳- در ۱۹۴۸ بتوسط بعضی از دموکراتها در مقابل ← حزب دموکرات تأسیس شد، و ه. ا. والاس را نامزد ریاست جمهور کرد (انتخابات ۱۹۴۸). کمونیستها تا حدی از آن طرفداری میکردند. والاس و جمعی دیگر، که از مخالفت با جنگ کره و قبول پشتیبانی کمونیستها امتناع داشتند، از آن جدا شدند (۱۹۵۲).

پیش‌قلعه (piš.qal'e)، ده (جم ۱٬۵۶۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان و بخش مانه، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، ۲۵ کیلومتری ل‌غ بجنورد.

پیشکار (piš.kār)، در عهد قاجاریه، عنوان نایب الایاله‌ی آذربایجان که، بسبب اقامت ولیعهد در آنجا، عنوان والی و حاکم نداشته ولیکن در واقع وی حاکم و فرمانروای حقیقی آن ولایت بوده است. رئیس و متصدی امور مالیه‌ی هر ایالت و ولایت بزرگ را نیز در آن زمان پیشکار می‌خواندند. کلمه‌ی پیشکار، بمعنی نایب و معاون و قائم مقام، در قدیم نیز شایع بوده است.

پیشکش‌نویس: ← ایشیک‌آقاسی‌باشی.

پیشکوه (pišekuh)، ناحیه‌ای کوهستانی در قسمت غربی ایران، کمابیش مطابق شهرستان خرم‌آباد حالیه. ناحیه‌ی پیشکوه قسمت شرقی لرستان است، و بوسیله‌ی کبیرکوه از قسمت دیگر (پشتکوه) جدا میشود، و چون در "این طرف کوه" (یعنی در

(۱)Pre-Raphaelites (۲)Boy Scouts (۳)Girl Scouts (۴)thrust (۵)Progressive Party

ش کبیرکوه) واقعست باین نام خوانده شده است، سکنه‌ی آن از طوایف کرد و لر هستند. برای تفصیل بیشتر ← لرستان؛ خرم‌آباد.

پیشکوه، دهستان: ← تفت، بخش شهرستان یزد.

پیشگفتار: ← مقدمه.

پیشوا (pišvā)، عنوان صدر اعظم دولت مراتهه در هند. این سمت در ۱۷۱۸ در زمان بالاجی ویسوناته (bālāji visvanāth) موروثی شد، و اگرچه پیش از وی ۶ تن سمت پیشوائی داشتند، وی مؤسس سلسله‌ی پیشواها است، که پایتختشان در پونه بود، و فرمانروایان واقعی دولت مراتهه بودند. هفتمین و آخرین پیشوا (۱۷۹۶–۱۸۱۸) باجی رائوی II (bāji rāoye) (فت ۱۸۵۱) بود، که برای حفظ قدرت خود را بدامن انگلستان انداخت، و بعداً بر آن دولت شورید و مغلوب شد، و پیشوائی ملغی گردید. نانا صاحب پسرخوانده‌ی وی بود.

پیشوا، ده: ← امامزاده جعفر، ورامین.

پیشین (pišin)، ده (جم ۱٬۶۶۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان پیشین، بخش راسک و فیروزآباد، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، ۴۲ کیلومتری جش راسک. دهستان **پیشین** کنار مرز پاکستان واقعست.

پیشینرود[1] (pišin.rud)، رودخانه‌ای که بستر خود را در زمینی که در حال بالا آمدن است حفر می‌کند، و وضع مسیرش ثابت میماند. وجه تسمیه اینست که چنین رودی قبل از تشکیل پستی و بلندی فعلی زمین بهمان حال وجود داشته است.

پیغمبر، در اصطلاح دینی، هر شخصی که خداوند بی‌واسطه‌ی بشری او را خبر دهد، اعم از اینکه خبر دادن به الهام باشد یا به وحی، در خواب باشد یا در بیداری، و با رؤیت فرشته باشد یا نه؛ و بالاخص چنین کسی که خدا او را برای هدایت خلق به راه راست مبعوث کند (یعنی برانگیزد). پیغمبر ممکن است پیغمبر نفس خود باشد، یعنی مبعوث بر دیگری نباشد، بلکه فقط به امور مربوط به شخص خودش خبر داده شود، و چنین پیغمبری ممکن است تابع پیغمبر دیگر یا شریعت او باشد (مانند لوط نسبت به ابراهیم). پیغمبری که مبعوث بر دیگران (خواه کم باشند یا بسیار) است ممکن است تابع شریعت پیغمبر دیگر باشد (مانند یونس که تابع شریعت موسی بود). یا آنکه امام باشد (مراد از امام در این جا اینست که تابع دیگری نباشد و دیگران تابع او باشند).

لفظ پیغمبر مترادف با اصطلاحات عربی نبی (nabi) و رسول (rasul) گرفته میشود. و اگرچه بعضی معتقدند که تفاوتی بین نبی و رسول نیست (زیرا خداوند محمد ص را به هر دو لفظ خطاب کرده است)، معمولا نبی در مورد کسی گفته می‌شود که خداوند بی‌واسطه‌ی بشری او را خبر دهد، خواه برای هدایت دیگران مبعوث شده باشد یا نه؛ و رسول آنست که مبعوث بر دیگران باشد، خواه تابع پیغمبر دیگر باشد یا نه، و اگر تابع دیگری نباشد، او را پیغمبر اولوا العزم (olo 'l.'azm) خوانند. پیغمبران اولوا العزم پنج تن هستند نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد ص که خاتم النبیین یعنی آخرین پیغمبران است. بر طبق روایات شیعه‌ی امامیه عده‌ی انبیا ۱۲۴٬۰۰۰ است. نام عده‌ای از پیغمبران در قرآن آمده است: آدم، نوح، هود، صالح، ابراهیم، اسماعیل، لوط، یعقوب، شعیب، موسی، و غیره.

در کتاب عهد قدیم نام پیغمبران فراوان آمده است، که، اگر از عده‌ی معدودی پیغمبران عمده بگذریم، سایرین اغلب پیشگویان حرفه‌ای یا "پیغمبران" حرفه‌ای بودند، چنانکه بعضی از شاهان اسرائیل جمعی از این گونه پیغمبران در خدمت داشته‌اند، و انبیاء بزرگ اسرائیل همواره از اینکه جزء پیشگویان بشمار آیند احتراز داشته‌اند. نیز ← معجزه.

پیغمبریه، بقعه‌ی: ← بقعه‌ی پیغمبریه.

پیک[2] (pik)، ناحیه‌ای مرتفع، بطول ح ۴۸ کم و عرض ۳۵ کم، داربی‌ش، انگلستان، که انتهای جنوبی ← سلسله‌ی پنین را تشکیل میدهد.

پیکادلی[3] (pikādeli)، خیابان معروفی در غ لندن، ممتد از میدان پیکادلی تا "گوشه"ی هاید پارک، که مرکز مغازه‌ها، میهمانخانه‌ها، و باشگاههای لندن است.

پیکار[4]**، اوگوست** (ogüst pikār)، ۱۸۸۴–، فیزیکدان بلژیکی. برای تحقیق در اشعه‌ی کیهانی با بالون بطبقات ستراتوسفر صعود کرد. در ۱۹۳۲ تا ارتفاع ح ۱۷٬۰۰۰ متر بالا رفت. بعد از ۱۹۳۸ به پویش اعماق دریا پرداخت.

پیکار[4]**، ژان** (jāN pikār)، ۱۸۸۴–، شیمیدان و مهندس هوانوردی امریکائی؛ برادر همزاد ا. پیکار. مکرر با بالون بطبقات ستراتوسفر صعود کرده است. از ۱۹۳۱ تبعه‌ی امریکا است.

پیکار[5]**، ژان،** ۱۶۲۰–۸۲، منجم فرانسوی. معمولا نخستین کسی شمرده میشود که طول قوس یک درجه‌ی نصف النهار زمین را بدقت اندازه گرفت.

پیکار[6]**، ژرژ** (jorj pikār)، ۱۸۵۴–۱۹۱۴، افسر فرانسوی. رئیس اطلاعات بود، و در ۱۸۹۵ مدارکی کشف کرد که سرانجام سبب تبرئه‌ی دریفوس شد (← دریفوس، قضیه‌ی). بسزای افشای این مدارک برکنار شد، ولی بعداً موقعیت پیشین خود را باز یافت، و وزیر جنگ شد.

پیکار[7]**، شارل امیل** (šārl emil pikār)، ۱۸۵۶–۱۹۴۱، ریاضیدان فرانسوی. در ۱۸۸۶ به استادی دانشگاه پاریس منصوب شد. در ۱۸۸۹ به عضویت آکادمی علوم انتخاب گردید، و در ۱۹۱۷ منشی دائمی آن شد. در ۱۹۲۴ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب گردید. تحقیقات مهم در آنالیز ریاضی و مخصوصاً در نظریه‌ی توابع و معادلات دیفرانسیل دارد. آثار عمده‌اش عبارتند از دوره‌ی آنالیز (۱۸۹۱–۹۶)؛ نظریه‌ی توابع جبری دو متغیر مطلق (با همکاری سیمار؛ ۱۸۹۷–۱۹۰۶)؛ معادلات فونکسیونل (۱۹۲۹)؛ و بعضی از موارد استعمال تحلیلی نظریه‌ی منحنیات و سطوح جبری (۱۹۳۱).

پیکاردی[8] (pikārdi)، ناحیه و ایالت سابق، ل فرانسه، در ولایت سوم و اواز و پادوکاله، و کنار دریای مانش و بلژیک؛ پایتخت تاریخی آن آمین؛ شهرهای دیگرش آبویل، کاله، و بولونی‌سورمر است. کشاورزی و صنایع نساجی دارد. نام پیکاردی اول بار در قرن ۱۳م بکار رفته است. پیکاردی طبق پیمان آراس در ۱۴۳۵ به بورگونی پیوست؛ در ۱۴۷۷ از ایالات فرانسه گردید. در هر دو جنگ جهانی میدان جنگهای خونین بود.

پیکارسک[9] (pikāresk) [از لفظ اسپانیولی پیکارو (pikāro)، = دغل، شیاد]، نوعی داستان هجائی که اصلا از اسپانیای قرن ۱۶م است، و قهرمان آن شخصی عیار یا ولگرد و شوخ میباشد. داستانهای پیکارسک حاوی یک رشته حکایتها است که از حیث توالی زمانی با یکدیگر مرتبط اند، ولی با طرح و نقشه با هم ترکیب نشده‌اند. قدیمترین نمونه‌ی داستان پیکارسک احتمالا از دیگو د مندوتا (diego de mendoṭā) (۱۵۰۳–۷۵) است. یکی دیگر از داستانهای اسپانیائی معروف پیکارسک کتاب زندگی و کارهای گوئمان دِ آلفاراچه از ماتئو آلمان میباشد. داستان زیل بلاس (از لو ساژ) از مشهورترین رمانهای پیکارسک است.

پیکاسو[10]**، پابلو رویث ای** (pāblo ruiṭ i pikāso)، ۱۸۸۱–، نقاش اسپانیائی؛ مت مالاگا. در بارسلون و سپس در پاریس نقاشی آموخت. در ۱۹۰۰ در پاریس سکنی گزید، و با درن، براک، و ماتیس ارتباط یافت. کارهای تولوز-لوترک و انگر در او مؤثر افتاد. با شیوه‌ی خالص کلاسیک کار خود را آغاز کرد. دوران کلاسیک (۱۹۰۱–۶) او به دوره‌های "آبی" و "گلی" تقسیم شده است، و این از آن جهت است که درین دوره‌ها رنگهای آبی و گلی رنگهای اصلی کارهای او بود. آنگاه، در حالیکه هنرهای افریقائی، مجسمه‌های ایبریائی، و کارهای سزان سخت در او مؤثر افتاده بود، در سال ۱۹۰۶ به ترکیب سطوح شکسته پرداخت، و تصاویری چون دختران آوینیون و صورت گرترود ستاین را بوجود آورد. تشریح و تجزیه‌ی اشکال بدست پیکاسو بسال ۱۹۰۹ منجر به پیدایش شیوه‌ی کوبیسم شد. پیکاسو در کوبیسم خالص برنگهای متین گرایش یافت، و ازین لحاظ به ژ. براک نزدیک شد. پس ازین مرحله، نقاشیهای دیواری پمپئی، که حاوی آدمهای بیرنگ بود، در او مؤثر افتاد. سپس به هیولاهائی با رنگهای یکدست و ناهماهنگ روی آورد، که خطوط سیاه و ضخیمی، مانند رشته‌های آهنی در پنجره‌های رنگی، آنها را بقطعات بسیار تقسیم میکرد. تلاش و جستجوی پیکاسو در زمینه‌های گوناگون همچنان ادامه یافت، و در سال ۱۹۳۷، مقارن جنگهای داخلی اسپانیا، بر اثر بمباران دهکده‌ی گرنیکا (gerni-kā) از طرف هواپیماهای آلمانی و ایتالیائی و فالانژیستها، بساختن شاهکار مشهور او بنام گرنیکا منجر شد. این تابلو نمودار خشم عظیمی است که رنجهای ناشی از جنگهای داخلی اسپانیا و جنایاتی که در طی آن روی داد، در درون پیکاسو شعله‌ور ساخته بود. پیکاسو، ضمن آفریدن چنین آثاری، صورتگر کتابهای ساده و شادی‌انگیز و تصویرهای پر از خنده و طنزآمیز نیز بوده است. گاه در یک زمان به سبکهای گوناگون تصویر و مجسمه ساخته است. در ۱۹۴۹، بمناسبت گرد آمدن کنگره‌ی هواداران صلح، نقش کبوتر سفیدی ساخت، که بعنوان مظهر صلح شهرت جهانی یافته است. بسیاری از ساخته‌های سالهای اخیرش ظروف

---

(۱)antecedent river (۲)(the) Peak (۳)Piccadilly (۴)Piccard (۵)Picard (۶)Picquart (۷)Picard (۸)Picardy; Picardie (فنـ) (۹)picaresque (۱۰)Picasso

سفالین بوده است، و معلوم نیست که گرایش بعدی او بسوی چه باشد. کسان بسیاری تضادی را که در کارها و شیوه‌های گوناگون او دیده میشود تحمل نمیتوانند کرد. بسیاری از ناقدان و هنرمندان با او دشمنی میورزند. اما در میان آنها کسی نیست که لااقل قسمتی از کار او را نستاید، و از استادی و چیره‌دستی او بحیرت نیفتد. باید باین نکته توجه کرد که پیکاسو بیش از هر چیز مردی بتمام معنی اسپانیائی است. خشم و شوخی و حس شگفت‌اندیشی و احاطه بر فنون کار، همه در او جمع است. دوست دارد که به سنت اسپانیائی، با طنزی سهمگین پیروان خود را ببازی بگیرد و سرگردانشان کند؛ و از آنجا که پیروانش بهر حال مصمم به پیروی هستند، کار او چندان دشوار نیست. کاوش در باره‌ی شکلها و شیوه‌های گوناگون، از هر جا و در هر زمان که باشد، برای او الهامبخش و بارآور است. از همه‌ی شیوه‌ها توشه گرفته، و بهیچیک پابند نبوده است. و نیز هیچیک از شیوه‌های خود را قانونی پایدار ندانسته است. یافتن رشته‌ی ناپیدائی که جنبه‌های متضاد پیکاسو را بهم پیوند میدهد برای همه کس ممکن نیست. قطع نظر از عقاید دوستان و دشمنانش، باید باین نکته توجه داشت که پیکاسو بعنوان یک پدیده‌ی انسانی مدتهای دراز پایدار خواهد ماند، زیرا شناخت زمان وی، بدون شناختن خود او کامل نیست.

پیکاک[1]**، تامس لاو** (tāməs lāv pikāk)، ۱۷۸۵–۱۸۶۶، شاعر و داستان‌نویس انگلیسی. وی بنحو غریبی طنز و هجا را با ماجراهای عاشقانه‌ی پرسوز و گداز در هم آمیخته، رنگ غنائی خاصی بدان میبخشد. آثارش مشتمل است بر **هِدلانگ هال** (۱۸۱۶)، **ملینکورت** (۱۸۱۷)، **دیر کابوس** (۱۸۱۸)، **قلعه‌ی کراچت** (۱۸۳۱)، و **مزرعه‌ی گریل** (۱۸۶۰).

پیکان (peykān)، ده (جمع ۲٬۹۸۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان جرقویه، استان دهم (اصفهان)، ۴۲ کیلومتری ل‌ش شهرضا.

پیکتها[2] (pikt.hā)، ساکنین قدیم اسکاتلند شمالی و مرکزی و ایرلند شمالی. آنهائی که در اسکاتلند بودند در ازمنه‌ی قبل از سلتها (شاید در ح 1000 ق‌م) از بتر اروپا آمده بودند، و احتمالا در قرن ۲م ب‌م به ایرلند مهاجرت کردند.

پیک دو میدی[3] (pik dü midi)، دو قله از کوههای پیرنه، ج فرانسه‌**پیک دو میدی دو بیگور** (dë bigor)، بارتفاع ۲٬۸۷۷ متر، در پیرنه‌ی مرکزی؛ **پیک دو میدی د/اوسو** (doso)، بارتفاع ۲٬۸۸۵ متر، در پیرنه‌ی غربی.

پیکریک، اسید: ← اسید پیکریک.

پیکرینگ[4]**، ادوارد چارلز** (edwārd cārlz pikəring)، ۱۸۴۶–۱۹۱۹، منجم و فیزیکدان امریکائی، از پیشقدمان استعمال عکاسی در نورسنجی و طیف‌نگاری. برادرش **ویلیام هنری پیکرینگ** (wilyām henri)، ۱۸۵۸–۱۹۳۸، نیز منجم بود. اکتشاف و محل سیاره‌ی پلوتون را پیشبینی نمود؛ نهمین قمر زحل را کشف کرد؛ اطلاعات تازه‌ای از مریخ، ماه و سیارات دیگر بدست آورد.

پیکس[5] (peykas)، رودی بطول ۱٬۴۹۰ کم که در ل ایالت نیو مکسیکو، کشمة، سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از تکزاس، در مرز مکزیک برود ریو گرانده میریزد.

پیک سعادت، مجله، ← رفع حجاب.

پیک سعادت نسوان: ← رفع حجاب.

پیکسی (piksi؛ انگلا) یا **خزه‌ی گلدار،** گیاه پیوسته‌سبز امریکائی از نوع پوکسیدانترا (*Pyxi-danthera*)، با گلهای سفید یا قرمز بهاری.

پیکو[6] (اسپانیائی piko؛ پرتغالی piku)، لفظ اسپانیولی و پرتغالی بمعنی کوه یا قله. برای اعلامی که با این لفظ شروع میشود به جزء اصلی بعد رجوع کنید (مثلا برای پیکو دِ آنتو ← آنتو، پیکو د).

پیکو دلا میراندولا[7]**،** کنته **جووانی** (konte* jovānni piko dellā mirāndolā)، ۱۴۶۳–۹۴، اومانیست ایتالیائی که بسبب طراوت جوانی، فضل و دانش، و زهد و تقوایش معروف بود. علاوه بر علوم، به سحر و جادو نیز توجه داشت.

پیکولو (pikolo)، از سازهای بادی، ← فلوت.

پیکولومینی[8]**، اوکتاویو** (oktāvio pikkolomini)، ۱۵۹۹–۱۶۵۶، ژنرال ایتالیائی سپاهیان امپراطوری در جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸). از توطئه‌ی ضد والنشتاین پشتیبانی کرد.

پیگرم[9]**، جورج برکستن** (jorj brakstən pigrəm)، ۱۸۷۶–۱۹۵۸، فیزیکدان امریکائی. در ۱۹۳۶ تبدل عناصر را (سودیوم به منیزیوم) بوسیله‌ی شکافتن اتم با نوترونهای بطیء السیر باثبات رسانید.

پیگمالیون، در اساطیر یونان، ← پوگمالیون.

پیگمان: ← رنگیزه.

پیگمه[10] (pigme؛ فنس)، هر یک از مردمان مختلف کوتاه‌قدی که از افریقا تا گینه‌ی جدید پراکنده‌اند. قد پیگمه‌های افریقا، که اغلب نگریلو (negrilo) خوانده میشوند، بطور متوسط کمتر از ۱٫۵ متر است، رنگشان از رنگ سیاهواران، که پیگمه‌ها بین آنان زندگی و بزبان آنها تکلم میکنند، روشنتر میباشد. پیگمه‌های شرق دور، که گاهی نگریتوها یا سیاهکان خوانده میشوند، مشتمل بر پیگمه‌های فیلیپین و شبه جزیره‌ی مالی و گروههای کوچک دیگر میباشند که از جزایر آندامان بسمت مشرق پراکنده اند. در میان ساکنین مالاکا و ملانزی نیز اختلاط پیگمه‌ها مشهود است. پیگمه‌های این نواحی دارای قامتی بطور متوسط ح ۱٫۵ متر، لبهای ستبر، پوست خیلی تیره، بدن بسیار کم‌مو، و سر پر‌موی پشم‌مانند هستند.

پیل[11] (peyl؛ انگلا)، سرزمین یا ناحیه‌ای که تابع مقررات خاصی باشد. بالاخص **پیل** یا **پیل انگلیسی،** در تاریخ ایرلند، به سرزمین اطراف دوبلن گفته میشد، که تحت حکومت انگلستان بود. این اصطلاح اول بار در قرن ۱۴م بکار رفت. پیلهای دیگر انگلستان یکی ناحیه‌ی اطراف کاله بود (تا ۱۵۵۸)، و دیگری در اسکاتلند در اواسط قرن ۱۶م. حدود پیلها بطور کلی تابع قدرت دولت انگلستان بود. در روسیه **پیل** به نواحیی گفته میشد که یهودیان مجاز بودند در آنها سکنی گزینند. پس از اولین تجزیه‌ی لهستان پیلی بنام پیل یهود تشکیل گردید، و بیشتر تضییقات ناشی از آن تا انقلاب ۱۹۱۷ باقی ماند.

پیل (pil؛ فنس)، یکی از منابع جریان برق، که بر اثر فعل و انفعالات شیمیائی تولید جریان می‌کند. اساساً مرکب است از دو **الکترود** و ماده‌ای (**الکترولیت**) که تأثیر شیمیائی بر یکی از الکترودها دارد. ساده‌ترین نوعش ظرفی است شیشه‌ای، محتوی محلول اسید سولفوریک در آب و دو صفحه (الکترودها) یکی از مس، و دیگری از روی. اگر الکترودها را از خارج بوسیله‌ی یک جسم هادی (مانند سیم) بهم مرتبط سازیم جریان برق از این سیم میگذرد. اگر الکترودها را (مثلا بوسیله‌ی **الکتروسکوپ**) آزمایش کنیم معلوم میشود که صفحه‌ی روی بار برقی منفی (یعنی الکترونهای اضافی) و صفحه‌ی مس بار برقی مثبت دارد؛ باین جهت، صفحه‌ی مس را قطب مثبت پیل و صفحه‌ی روی را قطب منفی پیل گویند. پیش از کشف الکترونها جهت جریان برق را از قطب مثبت (صفحه‌ی مس) بجانب قطب منفی (صفحه‌ی روی) میدانستند، ولی امروزه، که جریان برق را همان جریان الکترونها میدانند، جهت جریان در سیم خارجی از قطب منفی یا الکترود منفی (یعنی الکترودی که الکترونهای اضافی دارد) به قطب مثبت یا الکترود مثبت محسوب میشود.

پیلهائی که بوسیله‌ی آ. ولتا و گالوانی ساخته شد امروزه فقط اهمیت تاریخی دارد. انواع دیگر پیل پیلهای بونزن، دانیل، و لکلانشه است. برقرانی پیل بستگی به نوع فعالیت مواد شیمیائی دارد. پیل خشک معمولی مرکبست از استوانه‌ای از روی که یک سرش بسته و داخلش با ماده‌ی جاذبی آستر شده؛ میله‌ای از زغال در وسط استوانه؛ و خمیری از دانه‌های زغال و بی‌اکسید منگنز اشباع‌شده با محلول نشادر، که کار الکترولیت میکند. برای پیل اتمی ← رآکتور. نیز ← مدار برق.

پیل[12]**، سر رابرت** (sər rābərt pil*)، ۱۷۸۸–۱۸۵۰، سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی از حزب توری، نخست‌وزیر (۱۸۳۴–۳۵، ۱۸۴۱–۴۶) انگلستان. در ۱۸۰۹ نماینده‌ی پارلمنت شد. در ۱۸۲۲–۲۷ و ۱۸۲۸–۳۰ که وزیر کشور بود شهربانی را بصورت جدیدش درآورد، و در ۱۸۲۹ لایحه‌ای برای آزادی کاتولیکان گذرانید. پس از اینکه لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی)، علی رغم مخالفت او، بتصویب رسید، حزب توری را با عنوان "محافظه‌کار" تجدید سازمان داد تا آنرا با اصلاحات عمومی مساعد سازد. در ۱۸۴۶ قوانین غله را لغو کرد، و این امر باعث سقوط دولت او و انشعاب در حزب شد. سپس، وی و پیروانش حزب ثالثی که حد وسط بین احزاب لیبرال و محافظه‌کار بود تشکیل دادند، اکثریت طرفداران پیل، از جمله گلادستون، به حزب لیبرال پیوستند.

پیلاتر دو روزیه: ← بالون.

پیل اتمی یا **پیل هسته‌ای:** ← رآکتور.

پیلاطس[13] (pilātos) یا **پونتیوس پیلاتوس** (pontius)، نه ۲۶ ب‌م، والی (ح ۲۶ ب‌م–ح ۳۶؛

(۱)Peacock (۲)Picts (۳)Pic du Midi (de Bigorre, d'Ossau) (۴)Pickering (۵)Pecos (۶)Pico (۷)Pico della Mirandola (۸)Piccolomini (۹)Pegram (۱۰)Pygmy; Pigmy (۱۱)Pale (۱۲)Peel (۱۳)Pontius Pilate

ب‌م) یهودا از طرف دولت روم. بسبب اصرار مردم عیسی را تسلیم یهودیان کرد تا مصلوبش کنند (متی ۲۷؛ یوحنا ۲۸.۱۸–۴۲.۱۹). بنقل روایات خودکشی کرد. اعمال پیلاطس یکی از عهدین غیر قانونی است.

پیل ترموالکتریک: ← پیل گرمابرقی.

پیلسم (pilsam)، از پهلوانان توران، فرزند ویسه و برادر پیران. در جنگهای افراسیاب با ایران، در نبرد با رستم کشته شد.

پیلسن[1] (pilsen)، شهر (جه ۱۰۳°۷۶۷)، لغ بوهم، چکوسلواکی. آب جو آن معروف است. کارخانه‌های عظیم لوکوموتیوسازی، اتومبیلسازی، اسلحه‌سازی اشکودا در اینجاست. در جنگهای هوسی از مراکز کاتولیکها بود، و در مقابل چندین محاصره پایداری کرد (قرن ۱۵م).

پیلسودسکی[2]، **یوسف** (yosef pilsudski)، ۱۸۶۷–۱۹۳۵، مارشال و سیاستمدار لهستانی. در آغاز سوسیالیست بود، و مقامات روسی مکرر او را حبس و تبعید کردند. بعداً هم خود را صرف تجدید استقلال لهستان کرد، و دسته‌های نظامی ضدروسی تشکیل داد، و مخصوصاً بعد از درگرفتن جه I لژیونهای لهستانی تشکیل داد، و فرماندهی آنها را زیر نظر اتریش بر عهده داشت. چون مشاهده کرد که دول مرکزی بوعده‌های خود در باب تجدید استقلال لهستان وفا نمیکنند، بآنها اعتراض کرد؛ لژیونهای لهستانی منحل و پیلسودسکی در ماگدبورگ محبوس شد. در نوامبر ۱۹۱۸ آزاد شد، و به ورشو بازگشت و فرماندهی ارتش لهستان را بدست گرفت، و این کشور را جمهوری مستقل اعلام کرد، و خود در رأس آن قرار گرفت. بمنظور تجدید مرزهای شرقی ۱۷۷۲، با روسیه جنگید، و اگرچه کاملا بمقصود نرسید، سه پیمان ریگا (۱۹۲۱) جنگ را بنفع لهستان پایان داد. در ۱۹۲۲ کناره‌گیری کرد، ولی در ۱۹۲۶ با کودتا دولت را برانداخت، و اگرچه مقام ریاست جمهور را قبول نکرد، با سمت وزیر جنگ تا آخر عمر دیکتاتور واقعی لهستان بود. در ۱۹۲۶–۲۸ و در ۱۹۳۰ نخست‌وزیر نیز بود.

پینکومایو[3] (pilkomāyo)، رودی بطول حه ۱°۶۰۰ کم، ج قسمت مرکزی امریکای جنوبی، که در کوههای آند در غ بولیوی مرکزی سرچشمه گرفته، پس از عبور از ناحیه‌ی **چاکو**، نزدیک آسونسیون برود پاراگه میریزد. در چاکو مرز بین آرژانتین و پاراگه است.

پیل گرمابرقی[4] (pile garmābarqi)، فنس ترموپیل (termopil) یا پیل ترموالکتریک (pil termo-elektrik)، اسبابی (مبتنی بر گرمابرق) برای آشکار ساختن و اندازه‌گیری تشعشعات حرارتی. اساساً مرکب است از تیغه‌هائی از آنتیموان و بیسموت که متناوباً بهم لحیم شده‌اند. هر تغییری که در دمای مواضع لحیم روی دهد تولید یک جریان گرمابرقی میکند، که میتوان آنرا بوسیله‌ی یک گالوانومتر حساس آشکار ساخت، و شدتش را اندازه گرفت. پیل گرمابرقی نسبت به تغییرات دما فوق العاده حساس است، و مثلا اگر توأماً با دوربین بکار رود، حرارت یک شمع را از فاصله‌ی ۸۰ کیلومتری آشکار میسازد (دوربین اشعه‌ی شمع را بر پیل متمرکز میکند). باین وسیله منجمین

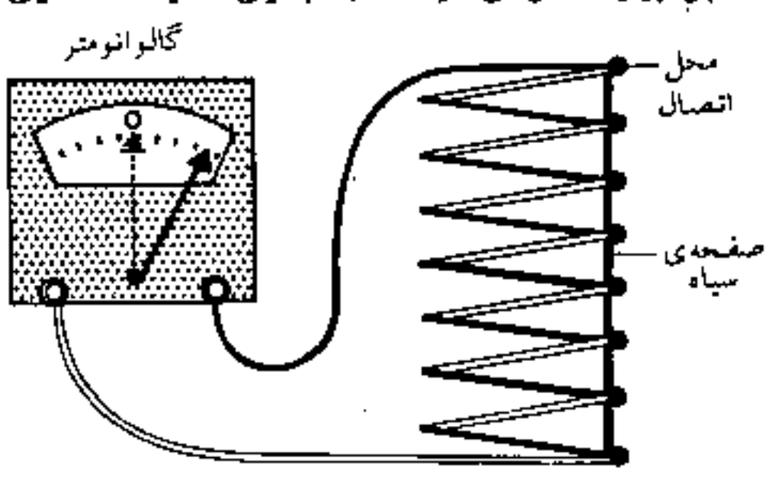

پیل گرمابرقی

دمای سیارات را اندازه‌گیری کرده‌اند (در این صورت، پیل را با صفحه‌ای سیاه مجهز میکنند تا تشعشعات را بهتر جذب کند).

پیلنیاک[5]، **باریس** (bāris pilniāk)، اسم مستعار **باریس آندریویچ وگاو** (āndreyevic vogā)، ۱۸۹۴–۱۹۳۷؟، نویسنده‌ی روسی. از آثارش سال برهنه (۱۹۲۲)، درخت ماهوگانی (۱۹۲۷)، و ولگا به بحر خزر میریزد (۱۹۳۰) است، که در باب روسیه در دوران انقلاب و بعد از آن میباشد. در ۱۹۳۱ سفری به کشمة کرد، و خاطرات این مسافرت را در کتاب اوکه (۱۹۳۲) نوشت. مخالف اصول شهرنشینی و جامعه‌های مکانیکی بود، و بهمین سبب مورد سوء ظن کمونیستها قرار گرفت.

پیلنیتس[6] (pilnits)، دهکده، ساکس، ش آلمان، بر رود الب نزدیک درسدن. قلعه‌ی آن سابقاً مقر سلاطین بود. **اعلامیه‌ی پیلنیتس** در ماه اوت ۱۷۹۱ از طرف امپراطور لئوپولد II و فردریک ویلهلم II (شاه پروس)، که بمنظور بحث در مسائل ناشی از انقلاب فرانسه در اینجا ملاقات کردند، صادر شد. در این اعلامیه، از دولتهای اروپا دعوت شده بود که اقتدار تام لوئی XVI را بعنوان پادشاه فرانسه تثبیت کنند. این دعوت در بروز جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه مؤثر بود.

پیلوری[7] (pilori؛ از فنس)، دستگاهی برای مجازات گناهکاران در ملأ عام، که تا اواخر نیمه‌ی اول قرن ۱۹م در اروپا و کشمة رایج بود. پیلوری تخته‌ای قابل حرکت و دارای سوراخ‌هائی برای سر و دست مقصر بود. کسی که به پیلوری بسته میشد اغلب دستخوش سوء رفتار عابرین قرار میگرفت. اجازه‌ی نطق و دفاع از خود و حمله به دشمنان خویش را داشت.


پیلوری

پیل ولتا: ← ولتا، آلساندرو.

پیله‌رود (pile.rud)، ده (جه حه ۳۸°۴۵۰؛ ۲)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۷ کیلومتری ل اردبیل. از ۱۳ آبادی کوچک پهلوی هم تشکیل یافته است.

پیلی[8]، **ویلیام** (wilyām peyli)، ۱۷۴۳–۱۸۰۵، متأله انگلیسی. از آثارش اصول اخلاق و فلسفه‌ی سیاسی (۱۷۸۵) در مذهب سودخواهی، و نظری در دلایل صحت دین مسیح (۱۷۹۴) است.

پیم[9]، **جان** (jān pim)، ۱۵۸۳؟–۱۶۴۳، رهبر انگلیسی پیرایشگران در پارلمنت. هم در پارلمنت کوتاه و هم در پارلمنت طویل رهبری داشت، و با حزب سلطنت‌طلب دوره‌ی چارلز I مخالفت کرد. یکی از پنج تن اعضای مجلس عوام بود که چارلز در صدد بازداشت آنان برآمد. کمی پیش از مرگش اتحاد پارلمنت را با اسکاتلندیها ترتیب داد.

پیمان ضد کمینترن[10] (komintern)، پیمانی که در ۲۵ نوامبر ۱۹۳۶ بین آلمان و ژاپن منعقد گردید. این پیمان بر ضد کمونیسم بین‌المللی بود، و دولت‌های امضا کننده را متعهد میکرد که اقدامات مشترکی بر ضد فعالیتهای مخرب آن بنمایند. در این پیمان الحاق دولتهای دیگر بآن پیشبینی شده بود، و ممالکی که بعداً بآن پیوستند عبارت بودند از ایتالیا (در ۱۹۳۷)، اسپانیا و مجارستان (در ۱۹۳۹)، و دولت نانکینگ (در ۱۹۴۱) که در چین دست‌نشانده‌ی ژاپونیها بود. نیز ← کمینترن؛ محور.

پیمانگران[11] (peymāngarān)، در تاریخ اسکاتلند، گروههائی که برای دفاع از نظام پرسبیتری هم‌قسم شده بودند. پیمان ۱۵۸۱ هدفش مبارزه با کاتولیکها بود. پیمان ۱۶۳۸ برای مخالفت با بدعتهای اسقف اعظم و. لاد و اقدام چارلز I برای وارد کردن آداب نماز معمول انگلستان در اسکاتلند بود. پیمانگران در برابر سپاهیان شاهی در جنگ اسقفها (۱۶۳۹–۴۰) مقاومت کردند، و در ۱۶۴۳ پیمانی معروف به "پیمان و اتحاد مجلل" با پارلمنت منعقد نمودند. در این پیمان تأسیس کلیسای دولتی پرسبیتری در انگلستان و ایرلند تعهد شده بود، و در مقابل، پیمانگران وعده‌ی کومک نظامی به پارلمنت دادند، و در انقلاب پیرایشگر بیاری پارلمنت آمدند. کرامول، پس از پیروزی ۱۶۵۰ در اسکاتلند، قدرت پیمانگران را درهم‌شکست. پس از بازگشت خاندان استوارت، چارلز II نظام اسقفی را در اسکاتلند برقرار کرد، و پیمانگران تحت فشار و آزار قرار گرفتند. انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ باین اختلافات پایان داد و مذهب پرسبیتری مذهب ملی اسکاتلند شناخته شد.

پیمان نه‌دولت: ← کنفرانسهای دریائی.

پیمون[12] (piemoN)، ایتالیائی **پیمونته** (piemonte)، ناحیه (۲۵°۴۲۵ کمه؛ جه ۳°۵۱۸°۱۷۷)، لغ ایتالیا، همرز فرانسه و سویس؛ مرکزش تورن. تقریباً بالتمام محاط در کوهها است؛ مراتع کوهستانی آن به دره‌ی حاصلخیز (غلات، زیتون، شراب، بلوط) مسیر علیای رود پو منتهی میشود. صنایع اتومبیلسازی و نساجی و کارخانه‌های نیروی برقابی دارد. در قدیم جزء گل ترانسپادان بود؛ در قرن ۱۱م خاندان ساووا آنرا در دست داشتند، و این خاندان در قرن ۱۵م مقتدرترین خاندانهای پیمون بود، و از ۱۷۲۰ بر مملکت ساردنی فرمانروائی داشت. در ۱۷۹۸ فرانسه آنرا ضمیمه‌ی خود کرد؛ در ۱۸۱۴ به ساردنی بازگشت. قسمتهائی از آن بموجب پیمان 10 فوریه‌ی ۱۹۴۷ به فرانسه منتقل شد.

پین[13]، **تامس** (tāmas peyn)، ۱۷۳۷–۱۸۰۹،

(۱)Pilsen (۲)Pilsudski (۳)Pilcomayo (۴)thermopile (۵)Pilnyak (۶)Pillnitz (۷)pillory (۸)Paley (۹)Pym (10)Anti-Comintern Pact (11)Covenanters (12)Piedmont (13)Paine

نویسنده‌ی امریکائی و صاحبنظر در مسائل سیاسی. در انگلستان متولد شد، در ۱۷۷۴ به امریکا آمد. اثر معروفش کامن سنس [= عقل سلیم] (ژانویه‌ی ۱۷۷۶) طرح اعلامیه‌ی استقلال را تسریع کرد، و رشته‌ی رسالاتی که تحت عنوان بحران امریکا منتشر نمود سبب قوت قلب وطنپرستان امریکائی در انقلاب امریکا گردید. در ۱۷۸۷ به لندن رفت، و در کتاب حقوق بشر (۲ قسمت، ۱۷۹۱ و ۱۷۹۲) به دفاع از انقلاب فرانسه پرداخت. بسبب حملاتش بر سازمانهای انگلستان، تحت تعقیب واقع شد، و به پاریس گریخت (۱۷۹۲)، و در آنجا از اعضای کنوانسیون بود، و در ۱۷۹۳ بسبب عملیاتش بر ضد ژاکوبنها به زندان افتاد، و پس از چندی در اثر اعمال نفوذ امریکا آزاد شد. در کتاب عصر عقل (۲ جزء، ۱۷۹۴ و ۱۷۹۵) به کتاب مقدس حمله و از مذهب خداپرستان دفاع کرد، و جمع کثیری ازو رنجیده‌خاطر شدند. اثر زهرآگینش، بنام نامه‌ای به واشینگتن (۱۷۹۶)، دوستان واشینگتن را ازو بیزار کرد. در ۱۸۰۲ که به کشمة بازگشت عملا بکلی مطرود جامعه بود.

پینثون[۱]**، مارتین آلونسو** (mārtin ālonso pinton)، ف ۱۴۹۳، دریانورد اسپانیائی. در اولین سفر کریستوف کلمب به قاره‌ی جدید فرمانده کشتی پینتا (pintā) بود (۱۴۹۲). کمی بعد از مراجعت به اسپانیا درگذشت. وی برادر و. ی. پینثون بود.

پینثون[۱]**، ویسنته یانیث** (vitente yānieţ pinton)، ف ۱۴۹۲–۱۵۰۹، دریانورد اسپانیائی؛ برادر م. آ. پینثون. در سفر (۱۴۹۲) کریستوف کلمب به قاره‌ی جدید فرمانده کشتی نینیا (ninyā) بود. به قاره‌ی جدید بازگشت (۱۵۰۰)، و مصب رود آمازون را کشف کرد. باتفاق سولیس سواحل یوکاتان، هندوراس، و ونزوئلا را پویید (۱۵۰۸–۹).

پیندار[۲]**وس** (pindāros)، ۵۱۸؟–ح ۴۳۸ ق‌م، بزرگترین شاعر غنائی یونان. آثارش اغلب ترانه‌هائی است برای آوازهای دسته‌جمعی. چکامه‌های پهلوانی را بسط داد. ۴۴ قصیده‌ی کامل و مقدار زیادی قطعات ناقص از او موجود است. سبک وی با حسن انتخاب کلمات و تنظیم درهم‌پیچیده‌ی آنها و لحن مذهبی ممتاز است. در قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م در انگلستان صورتی در شعر پیدایش یافت، که به **چکامه‌ی پینداروسی** معروف شد، و ناشی از بد فهمیدن بحر و وزن اشعار پیندار بود. این صورت را کاولی ابتکار کرد (۱۶۵۶)، و درایدن و پوپ و سویفت آنرا بکار بستند، و از مشخصات آن بی‌نظمی، انحراف از قواعد وزن شعر، و تلفیق پرآب و تاب الفاظ بود.

پیندوس[۳] (pindos)، سلسله‌جبالی بطول ح ۱۶۰ ک‌م، لغ و غ یونان مرکزی، کنار مرز تسالی و اپیروس. ارتفاعش به ۲٬۶۳۷ متر میرسد.

پینسک[۴] (pinsk)، شهر (جم ۳۱٬۹۱۳)، غ روسیه‌ی سفید، در مانداب‌های پریپیت. دارای صنایع گوناگون. در ۱۹۴۵ لهستان آنرا به روسیه واگذاشت. تا ۲ج II اکثریت سکنه‌ی آن کلیمی بودند؛ در دوره‌ی اشغال آلمانها تقریباً بکلی نابود شدند.

پینکرتن[۵]**، الن** (alən pinkərtən)، ۱۸۱۹–۸۴، کارآگاه امریکائی، موسس "سازمان ملی کارآگاهی پینکرتن". این سازمان در جنگ داخلی امریکا بنفع اتحادیه جاسوسی میکرد. شیوه‌ی کار سازمان، بویژه استفاده از کارگران برای جاسوسی، مورد حمله‌ی شدید اتحادیه‌های کارگری بوده است.

پینکی[۶] (pinki)، نبردگاهی در ش ادنبورگ، اسکاتلند. صحنه‌ی پیروزی (۱۵۴۷) انگلیسها بر سپاهیان اسکاتلندی.

پینگ پنگ[۷] (ping-pong) یا **تنیس روی میز**[۸] (tenise)، نام نوعی تنیس. محل بازی میزی است بابعاد ۹ پا در ۵ پا و بارتفاع ۲٫۵ پا. احتمالا در قرن ۱۹م پیدایش یافت، و نخست در انگلستان شایع شد. در ایران جزء ورزشهای رسمی انجمن تربیت بدنی است، و در مدارس نیز رواج دارد.

پینگیوان[۹] (pingyüān)، ایالت سابق (۱۹۴۹–۱۹۵۲؟)، ل چین مرکزی. از قسمتهائی از ایالات هنان، هبی، و شانتونگ تأسیس شد. در دشت هموار واقعست که رودهای هوانگ هو، تسین، و وِی آنرا زهکشی میکنند. معادن زغال سنگ دارد.

پینل[۱۰]**، فیلیپ** (filip pinel)، ۱۷۴۵–۱۸۲۶، طبیب فرانسوی. طرفدار رفتار انسانی با دیوانگان بود. بسبب اصلاحاتی که بعمل آورد، و اهمیتی که برای نقش عواطف در بیماریهای روانی قائل بود، و رواج دادن تنظیم و حفظ مدارک صحیح در باب بیماران روحی، روانپزشکی را ترقی داد.

پینیرو[۱۱]**، سر آرثر وینگ** (sər ārţər wing pinirō)*، ۱۸۵۵–۱۹۳۴، نمایشنامه‌نویس انگلیسی یهودی‌الاصل. نخست هنرپیشه شد، و در ۱۸۷۷ نمایشنامه‌نویسی را آغاز کرد. کمدی اسطوخدوس خوشبو (۱۸۸۸) رونق فراوان یافت. مشهورترین نمایشنامه‌هایش خانم ترانکوئری دوم (۱۸۹۳) است که بزعم عده‌ای نخستین نمایشنامه‌ی نوین رئالیستی انگلستان میباشد.

پیوپین[۱۲]**، مایکل** (māykəl piupin)، ۱۸۵۸–۱۹۳۵، فیزیکدان و مخترع امریکائی. اهل یوگوسلاوی حالیه بود، و در ۱۸۷۴ به کشمة مهاجرت کرد. تحقیقاتی در اشعه‌ی ایکس و اختراعاتی مفید در تلگراف و تلفون دارد. شرح حالی از خود، بنام از مهاجر تا مخترع (۱۹۲۳)، نوشت که برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر گردید.

پیوت (peyot؛ از اسپانیائی)، (*Lophophora wil-liamsii*)، گیاهی از گروه کاکتوسهای بیخار سرخ‌پوستان امریکای مرکزی از آن داروئی بنام پیوت یا پیوتل (peyotl) میگیرند. جوانه‌های گیاه را، که بشکل قارچ است، خام یا در شربت میخورند، و اگرچه موجب قی و سرگیجه میشود، نشئه‌آور است.

پیوتر، اسم روسی، ← پتروس، اسم.

پیوتل (peyotl)، ← پیوت، گیاه.

پیوجت[۱۳]**، خلیج** (piujet)، شاخابه‌ی فکب که در قسمت غربی ایالت واشینگتن، کشمة، بطرف ج ممتد است. جورج ونکوور آنرا در ۱۷۹۲ پویید.

پیوجین[۱۴]**، اوگاستس چارلز** (ogāstəs cārlz piujin)، ۱۷۶۲–۱۸۳۲، نویسنده‌ی انگلیسی در باب معماری قرون وسطائی؛ مة فرانسه. وی و پسرش، **اوگاستس ولبی نورثمور پیوجین** (welbi nortmor)، ۱۸۱۲–۵۲، که معماری معروف بود، در احیاء سبک گوتیک سهمی بسزا داشتند.

پیوره[۱۵] (piore؛ فنس)، اصطلاحی که معمولا برای آماس چرکین لثه‌ها و لبه‌ی حفره‌ی استخوانی جایگاه دندان بکار برده میشود. در امریکا بیماری ریگز (rigz) (باسم جان ریگز امریکائی که آنرا وصف کرده است) و در فرانسه بیماری فوشار (بنام پ. فوشار) نامیده میشود.

پیوریا[۱۶] (pioriā)، شهر (جه ۱۱۱٬۸۵۶)، قسمت مرکزی ایالت ایلینوا، کشمة، بر رود ایلینوا. دومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز بازرگانی و کشتیرانی و دارای صنعت پالایش نفت است.

پیوریتن، انقلاب: ← انقلاب پیرایشگر.

پیوزی[۱۷]**، ادوارد بووری** (edwārd buvəri piu-zi)، کشیش انگلیسی، از رهبران ← نهضت آکسفرد.

پیوس[۱۸] **I** (piuse)، ف ۱۵۵، پاپ (۱۴۰–۱۵۵)؛ از قدیسین.

پیوس[۱۸] **II**، ۱۴۰۵–۶۴، پاپ (۱۴۵۸–۶۴) نزدیک سینا در ایتالیا متولد شد. نام اصلی او انئا سیلویو پیکولومینی (eneā silvio pikkolomini) بود. در ۱۴۳۱ دبیر اسقف فرمو شد، و همراه او به ← شورای بال رفت، و در صف مخالفین پاپ اوژن‌ گنیوس IV درآمد، و در ۱۴۳۹ از بزرگان دربار ناپاپ فلیکس V (← آمادئوس VIII) بود. اومانیست بود، و در نویسندگی شهرت داشت، و در دربار امپراطور فردریک III ملک‌الشعرا شد، و منصب یافت. در ۱۴۴۵ خط مشی خود را در زندگی تغییر داد، و در سلک روحانیون درآمد، و در ۱۴۵۶ به مقام کاردینالی رسید. در دوره‌ی پاپی، کوشید که اروپا را بر ضد ترکان عثمانی متحد کند، ولی موفق نشد. با لوئی XI فرانسه کشمکشها داشت.

پیوس[۱۸] **III**، ۱۴۳۹–۱۵۰۳، پاپ (چهار هفته، در سپتامبر و اکتبر ۱۵۰۳)؛ ایتالیائی.

پیوس[۱۸] **IV**، ۱۴۹۹–۱۵۶۵، پاپ (۱۵۵۹–۶۵)؛ مت میلان. انتسابش به خاندان مدیچی مورد تردید است. آخرین و مهمترین جلسه‌ی شورای ترانت بدعوت او تشکیل یافت (۱۵۶۲–۶۳). از طرفداران اصلاحات کاتولیکی بود.

پیوس[۱۸] **V** [قدیس پیوس V]، پاپ (۱۵۰۴–۷۲)، (۱۵۶۶–۷۲). ایتالیائی و نامش میکله گیزلیری (mikele gizlieri) بود. در جوانی به دومینیکیان پیوست، و بسبب سختگیریش شهرت یافت، و از مفتشین افکار شد (← تفتیش افکار)، و وظایف ننگین خود را با چنان حرارتی انجام داد که پاپ پاولوس IV او را کاردینال (۱۵۵۷) و مفتش کل کرد. در تحت رهبری او تفتیش افکار در رم شدتی بیسابقه پیدا کرد. در مقام پاپی تصمیمات شورای ترانت را جداً بموقع اجرا گذاشت، و تفتیش افکار را نیروئی تازه بخشید. روزی نبود که در رم "بدعتگذاران" در دین را نمیسوزانیدند یا با انواع شکنجه‌های دیگر نمی‌کشتند. فرمانروایان اروپا را با فرستادن نامه‌ها و نمایندگان و تشویق و تهدید تحریک به کشتار‌های فجیع میکرد. در کشتار روز سن بارتلمی دست در کار بود، و بقول بعضی مآخذ، پس از کشته شدن گ. دو کولینیی سرش را نزد وی فرستادند. همو بود که ملکه‌ی الیزابت I را مخلوع اعلام کرد

(۱)Pinzon (۲)Pindar (۳)Pindus (۴)Pinsk (۵)Pinkerton (۶)Pinkie (۷)ping-pong (۸)table tennis (۹)Ping-yuan (۱۰)Pinel (۱۱)Pinero (۱۲)Pupin (۱۳)Puget (۱۴)Pugin (۱۵)pyorrhea (۱۶)Peoria (۱۷)Pusey (۱۸)Pius

(۱۵۷۰). با اسپانیا و دولت ونیز بر ضد ترکهای عثمانی همدست شد، و این امر در پیروزی خوان اتریشی در لپانتو مؤثر بود. پیوس از رهبران عمده‌ی اصلاحات کاتولیکی بود. وی آخرین پاپی است که رتبه‌ی قدیس یافته است.

پیوس[1] VI (piuse)، ۱۷۱۷–۹۹، پاپ (۱۷۷۵–۹۹)، ایتالیائی. در آغاز دوره‌ی پاپی خود، بیهوده تلاش کرد که از استیلای امپراطور یوزف II بر کلیسا جلوگیری کند. در دوره‌ی انقلاب فرانسه، پس از اینکه مقرر شد (۱۷۹۰) که کشیشها در اداره‌ی مخصوصی سوگند یاد کنند، پیوس مدتی تأمل کرد، ولی در ۱۷۹۱ آنان را ازین عمل ممنوع ساخت. بعداً جانب مخالفین فرانسه را گرفت. ناپلئون به ایالات پاپی حمله کرد. پیوس در ۱۷۹۷ بموجب پیمانی (۱۷۹۷) آوینیون، ونسن، فرارا، بولونیا، و رومانیا را به فرانسه واگذاشت، و خسارت هنگفتی نیز پرداخت. در ۱۷۹۸ که یک سردار فرانسوی در رم بقتل رسید، فرانسویان دولت جمهوری در آنجا تأسیس کردند. پاپ را به سینا و از آنجا به فلورانس و سرانجام به والانس در فرانسه بردند، و وی در همانجا درگذشت. بعد ازو پیوس VII به پاپی رسید.

پیوس[1] VII، ۱۷۴۰–۱۸۲۳، پاپ (۱۸۰۰–۲۳)، ایتالیائی. پس از دوران آشفته‌ی پیوس VI به پاپی رسید. او و ناپلئون کنکوردای ۱۸۰۱ را امضا کردند. در ۱۸۰۴ ناپلئون را در پاریس بعنوان امپراطور تبرک کرد. سرانجام بین او و ناپلئون اختلاف افتاد. فرانسویان در ۱۸۰۸ رم و در ۱۸۰۹ ایالات پاپی را گرفتند، و پاپ را ابتدا در ایتالیا و سپس در فرانسه محبوس کردند (۱۸۰۹–۱۴). پس از سقوط ناپلئون، پیوس به رم بازگشت، و ایالات پاپی را دگر بار بدست آورد. بقیه‌ی دوره‌ی پاپی خود را صرف تجدید استقرار کلیسا در اروپا نمود. خونسردی و بردباری پیوس VI و پیوس VII در برابر خفتهائی که بر آنها روا داشتند آغاز تجدید محبوبیت پاپها گردید. پیوس VII، پس از زوال دولت ناپلئون، خانواده‌ی او را در رم پناه داد، و نزد بریتانیا از وی شفاعت کرد، و بدین سبب مورد تحسین اروپائیان واقع شد. وی از حامیان بزرگ هنر بود.

پیوس[1] VIII، ۱۷۶۱–۱۸۳۰، پاپ (۱۸۲۹–۳۰)، ایتالیائی. فقط بیست ماه پاپ بود.

پیوس[1] IX، ۱۷۹۲–۱۸۷۸، پاپ (۱۸۴۶–۷۸)، ایتالیائی. در آغاز هدف عمده‌اش این بود که ممالک ایتالیا را تحت تفوق پاپ متحد سازد. برای این منظور، دست به اقدامات اصلاحی زد، عفو عمومی مقصرین سیاسی را صادر نمود، و ایالات پاپی را قانون اساسی اعطا کرد. اما از تقاضاهای روزافزون مردم متوحش شد، و در ۱۸۴۸ از رم به گائتا گریخت. در ۱۸۵۰ بکومک سربازان فرانسوی ناپلئون III به رم بازگشت، و از آن ببعد در صف مخالفین ملیون ایتالیائی قرار گرفت. در ۱۸۷۰ که ایتالیائیها وارد رم شدند، پیوس در واتیکان انزوا گزید و از شناسائی مملکت جدید امتناع نمود (این وضع غیر عادی، که به مسئله‌ی رم معروف شد، سرانجام بوسیله‌ی پیمان لاتران حل و فصل گردید). روابط پیوس با سایر ملل نیز نیکانجام نبود، و در آلمان در مسئله‌ی کولتور-کامپف مواجه با مشکلاتی گردید.

پیوس در ۱۸۵۴ اعتقاد به آبستنی معصومانه‌ی مریم را از اصول ایمان مسیحی اعلام کرد. در ۱۸۶۴ توقیع پاپی معروف به کوانتا کورا را به ضمیمه‌ی فهرستی بعنوان رئوس مطالب [لتیـ سولابوس (sullābus)]، که در آن به ۸۰ عقیده از عقاید اصحاب عقل و سوسیالیستها و کمونیستها و غیره حمله کرده بود صادر نمود. در ۱۸۶۹ شورای واتیکان را منعقد کرد، که کار عمده‌ی آن اعلام عصمت پاپ بود. دوره‌ی پاپی وی تا کنون درازترین ادوار پاپی بوده است.

پیوس[1] X (piuse)، ۱۸۳۵–۱۹۱۴، پاپ (۱۹۰۳–۱۴)، ایتالیائی. در مقابل قوانین ضد "آخوندی" فرانسه سخت مخالفت کرد، و همه‌ی کاتولیکهای فرانسه ازو پشتیبانی کردند. تجددخواهی در دین را رسماً محکوم نمود.

پیوس[1] XI، ۱۸۵۷–۱۹۳۹، پاپ (۱۹۲۲–۳۹)، ایتالیائی. پیش از پاپ شدن، نماینده‌ی سیاسی پاپ در لهستان و اسقف اعظم میلان بود. در مقام پاپی برای ایجاد روابط حسنه با همه‌ی ممالک کوشید. پیمان لاتران به اختلاف دولت و کلیسا در ایتالیا پایان داد (۱۹۲۹)، ولی کمی بعد بین او و فاشیستها اختلاف پدید آمد، و سرانجام وی فتوای شدید-اللحنی صادر کرد (۱۹۳۱) در اثبات اینکه کاتولیک بودن با فاشیست بودن مانعة الجمع است. در ۱۹۳۳ کنکوردائی با دولت آلمان منعقد نمود، ولی آلمان نازی آنرا نقض کرد، و پاپ اصول عقاید ناسیونال سوسیالیسم را تقبیح کرد. در بیانیه‌ی کمونیسم منکر خدا، کمونیسم را از نظر مذهب کاتولیک تحلیل کرد. پیوس با ناسیونالیسم، نظریه‌ی برتری نژادی، و دشمنی با نژاد سامی مخالف بود. در توقیع سال ۱۹۳۱ از سرمایه‌داری لجام‌گسیخته انتقاد و از اصلاحات اجتماعی پشتیبانی کرد. کاتولیکهای غربی را دعوت به حسن تفاهم با کاتولیکهای شرقی و کلیسای ارتدوکس و سایر کلیساهای قدیم شرقی کرد. دستیاران عمده‌ی وی یکی کاردینال پیترو گاسپاری و دیگری اثوجنیو پاچلی (بعداً پیوس XII) بودند.

پیوس[1] XII، ۱۸۷۶–۱۹۵۸، پاپ (۱۹۳۹–۵۸). ایتالیائی و نامش اثوجنیو پاچلی (eujenio pācelli) بود. در دوره‌ی پیوس XI در امور سیاسی تجربه‌ی فراوان اندوخت. در ۱۹۲۹ کاردینال شد، و در ۱۹۳۰ در واتیکان وزارت یافت. در دوره‌ی پاپی، قسمت عمده‌ای از وقت خود را صرف امور بین‌المللی کرد. در جنگ II و در سالهای قبل و بعد از آن در باب برکتهای صلح موعظه‌ها کرد، و برای تخفیف آلام اسیران جنگ و، سپس، آوارگان بکوشید. از آغاز با استفاده از انرژی اتمی در جنگ مخالفت کرد و برای عقد یک توافق بین-المللی در این باب مجاهدت نمود. مبارزه‌ی پیوس XI را با سرمایه‌داری لجام‌گسیخته ادامه داد. کاتولیکها را به مبارزه با کمونیسم دعوت کرد، ولی حاضر نشد که باین مبارزه عنوان "جهاد" بدهد. در ۱۹۴۶ و ۱۹۵۳ بر عده‌ی کاردینالها افزود. سال ۱۹۵۰ را یک سال مقدس، و در آن سال صعود مریم عذرا را جزئی از عقاید اصولی کاتولیک اعلام نمود.

پیوک، کرم، ← رشته.

پیومبو، سباستیانو دل: ← سباستیانو دل پیومبو.

پیوند زدن، یکی از طرق تکثیر گیاهان و عبارتست از برداشتن جوانه‌ای از درختی و قرار دادن آن بر ساقه‌ی درخت دیگری از همان جنس. جوانه‌ی برداشته را پیوند، و ساقه‌ای را که پیوند بر آن نهاده میشود پایه گویند. پیوند تمام صفات خاص خود را نگاه میدارد. عموماً پایه‌ها را از جنسهائی با ریشه‌ی قوی و پیوند را از جنسی که میوه‌ی بهتر دارد انتخاب میکنند. ساقه‌هائی که از پیوند میروید میوه‌های بهتر خواهد داد. پیوند زدن بهترین وسیله‌ی بهتر ساختن جنس گلها و میوه‌های درختی و مرکبات است. اقسام پیوند (کناری، شکافی، لوله‌ای) در پرورش میوه معمول است. تیره‌ی مرکبات را بدان جهت چنین مینامند که بیشتر آنها را پیوند میکنند، و قدما این عمل پیوند کردن را "مرکب کردن" مینامیدند.

پیوندی، زبان، نام دسته‌ای از زبانها که تغییری که در صرف کلمات آنها پیدا میشود چنان نیست که ریشه یا پایه‌ی کلمات را دگرگون کند (بخلاف زبانهای صرفی مانند ← زبانهای سامی، و هندو-اروپائی)، بلکه غالباً صرف کلمات با افزودن جزئی به پایه‌ی آنها حاصل میشود، و تشخیص این جزء اضافی آسان است. زبانهای ترکی و عیلامی قدیم ازین دسته اند. اما امروز این تفاوت را مهم نمیشمارند و تقسیم زبانها به پیوندی و صرفی چندان رایج نیست.

پیونگیانگ[2] (piongyāng) یا **هیجو**[3] (heyjo)، شهر صنعتی (جه ۳۴۲٬۵۵۱)، ل کره؛ پایتخت جمهوری خلق کره. بنقل روایات، در ۱۱۲۲ ق‌م بتوسط یکی از حکمای چین بنا شد. در ۱۵۹۲، ۱۸۹۴، و ۱۹۰۴ ژاپنیها بآن تاختند. پس از جنگ II مرکز ناحیه‌ی اشغالی روسها بود.

پیوان (pivuān؛ فنس) یا **گل صدتومانی**، گیاه دائمی زینتی از نوع پایونیا (*Paeonia*)، دارای گل-های بهاری زیبا. پیوانهای علفی دارای گلهای کم‌پر یا پرپر معطر برنگهای سفید و قرمز و ارغوانی هستند. پیوانهای درختی که ساقه‌های چوبی دارند کمتر کاشته میشوند. انواع درختی و علفی آن در آسیا و اروپا فراوان است، و در چین و ژاپون مقدس شمرده میشود.

پیوه‌ژن (pivejan)، دهستان (جه ح ۱۲٬۴۰۰؟)، بخش احمدآباد، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، دارای ۳۷ آبادی. مرکزش، **پیوه‌ژن** (جه ۱٬۴۳۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۶۵ کیلومتری لغ فریمان است.

پیه[4] (pih)، چربی جامدی که از بافتها و چربیهای حیوانات استخراج میشود. خالص آن سفید و بی‌بو و بی‌طعم است. برای ساختن صابون و شمع و روغنهای شیمیائی خوراکی مصرف میشود.

پیه ماهی[5] (pihe)، موم مایعی که از چربی و روغن کاسه‌ی سر کاشالوت بدست میآید. رنگش زرد کمرنگ یا خرمائی روشن است. سابقاً برای سوخت چراغ بکار میرفت؛ فعلا برای روغنکاری قطعات متحرک ماشینها و در تهیه‌ی چرم و صابون مصرف میشود.

---

(۱)Pius (۲)Pyongyang (۳)Heijo (۴)tallow (۵)sperm oil

ت

ت ت ت ت ت ت

T t τ ת ᵽ ᵽ Ⲧ m ত ᵽ ᴛ

تا، درخت، ← دغدغان.

تائال[1]، **دریاچه‌ی** (tāāl)، دریاچه‌ای بمساحت ۲۴۳ کمم، جغ لوزون، فیلی‌پین، ج مانیل. آتشفشان زنده‌ی تائال (بلندی ۳۰۰ متر) در جزیره‌ی واقع در آنست.

تئاتر: ← تماشاخانه.

تئاتر فرانسز: ← کمدی فرانسز.

تائو، مذهب[2] (tāo)، مذهب فلسفی چین، که عمدةً از کتاب تائو-ته-کینگ منسوب به لائو-تسه ناشی شده، و چوانگ-تسه در روشن کردن اصول آن سهیم بوده است. تائو در معنی وسیع خود عبارتست از راهی که امور طبیعی با خلاقیت خودبخود و توالی منظم بر آن جریان دارند (مانند روز و شب). هر کس پیرو تائو باشد باید از کوشش و تلاش دست بردارد؛ هدف عالی وی آنست که، با مشاهدات عرفانی، از وهم و غرورِ آرزوی نفس بگریزد. این مذهب که از قرن ۵م بصورت دینی در چین توسعه پیدا کرد، خدایان متعدد پذیرفت، و طریقتهای رهبانی از آن پدید آمد. بعدها پیروان این مذهب برای کیمیاسازی و جستجوی اکسیر حیات ابد اهمیت قائل شدند. ظاهر این مذهب نسبت بمذهب رقیب آن یعنی مذهب کونفوسیوسی مهیج‌تر است.

تائورمینا[3] (tāorminā)، شهر (جه ۵٬۶۷۰)، ش سیسیل، ایتالیا؛ تفرجگاه زمستانی نزدیک دریای یونیائی در دامنه‌ی کوه اتنا. بقایای یک تئاتر بزرگ یونانی دارد.

تائیتی، جزیره: ← تاهیتی.

تائیس[4] (tāis)، رمان ادبی، از آناتول فرانس (در ۱۸۹۰ نوشته شده؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۰ هش). منظور اصلی نویسنده در این کتاب نشان دادن خرافات و "بت‌پرستی"های مردم است، و اینکه جامعه پیوسته بتهائی بوجود میآورد، و مدتها با احترامی زاید الوصف آنها را پرستش میکند؛ آنگاه آنها را میشکند، و به پرستش بتهای دیگری که بجای آنها خلق کرده است میپردازد. کتاب بنام یکی از قهرمانان آن، تائیس، که زنی زیبا و افسونگر ولی اسیر در دام معاصی است، نامیده شده. تائیس سرانجام به هدایت زاهدی بنام پافنوس (pafnüs)، که خود دوران جوانی را در گمراهی گذرانیده و سپس ترک دنیا گفته، در صومعه‌ای گوشه‌گیری گزیده به عبادت میپردازد. هنگامی که تائیس در بستر مرگ است، پافنوس به عشق خود نسبت به وی و به اینکه جز حیات زمینی و عشق به موجودات حقیقتی وجود ندارد اعتراف میکند.

تائیس، زن آتنی: ← طالیس.

تائیه‌ی ابن فارض (tāʿiyye.ye ebne fārez)، عنوان هر یک از دو قصیده‌ی عربی ابن فارض (۵۷۶-۶۳۲ هق)، شاعر و عارف مشهور مصری، که قافیه‌ی آنها به حرف تاء ختم میشود، و وجه تسمیه‌ی آنها به تائیه همین است. این دو تائیه‌ی ابن فارض، یکی بنام تائیه‌ی کبری (kobrā) مشهور است، و دیگری به تائیه‌ی صغری (soqrā). هر دو قصیده نیز، مثل سایر اشعار ابن فارض در تصوف است؛ نهایت، تائیه‌ی کبری شامل ۷۶۲ بیت، یعنی تقریباً به تنهائی بقدر نیمی از تمام دیوان شاعر است، در صورتی که تائیه‌ی صغری ۴۵ بیت بیش نیست. تائیه‌ی کبری مشهور است به نظم السلوک، و گویند غالب آن را شاعر تحت تأثیر جذبه و در نوعی حالت بیخودی گفته است. باری، نظم السلوک-که نام آن نخست انفاس الجنان و سپس لوائح الجنان بوده است (و نام نظم السلوک را بموجب ادعای شاعر در خواب پیغمبر بدان نهاده است)- قصیده‌ای است طولانی، شامل قواعد عشق و عرفان، و حاوی نتایج کشف و وجدان شخصی شاعر، و بسبب اشتمال بر معانی لطیف و تعبیرات بدیع، از همان اوان عهد شاعر شهرت تمام یافته است، چنانکه گویند ابن عربی، که معاصر شاعر بود، از او اجازت خواست تا آن را شرح کند، و ابن فارض گفت فتوحات مکیه‌ی تو شرح آنست. بهر حال، تائیه‌ی ابن فارض نزد صوفیه زیاده مقبول و مشهور واقع شده است، چنانکه کسانی مثل شیخ صدرالدین قونیوی و شیخ شمس‌الدین ایکی به نشر و تدریس آن اهتمام کرده‌اند، و شرحهائی نیز بر آن نوشته شده، که از آنجمله است دو شرح از سعید فَرغانی، یکی بفارسی و دیگری بعربی، که شرح فارسی آن مَشارق الدّراری نام دارد، و غالب مطالب آن را از افادات شیخ صدرالدین قونیوی گرفته است؛ همچنین، عزالدین محمود کاشانی و رکن‌الدین شیرازی و چند تن دیگر نیز تائیه‌ی کبری را شرح کرده‌اند. هامر-پورگشتال، خاورشناس اتریشی، نیز آن را به شعر آلمانی ترجمه کرده، و آن را با متن عربی بچاپ رسانیده است (وین، ۱۸۵۴).

تاب، رود، خوزستان، ← طاب.

تاباسکو[5] (tābāsko)، ایالت (۲۵٬۳۴۰ کمم، جه ۳۵۱٬۱۰۶)، جش مکزیک، کنار خلیج کامپچه؛ کرسیش ویاارموسا. قسمت عمده‌ی آنرا دشتی جنگلی فراگرفته. شغل عمده زراعت محصولات استوائی است.

تابش[6] (tābeš)، در اصطلاح فیزیک، برخورد نور یا، بطور کلی، امواج برقاطیسی و انرژی تشعشعی یا پرتابه‌ها (مثلا الکترونها) با یک سطح مادی. **زاویه‌ی تابش** زاویه‌ی بین امتداد حرکت شیء برخوردکننده است با خط عمود بر سطح در نقطه‌ی برخورد (برای تصویر ← انعکاس؛ انکسار).

تابشسنج[7] (tābeš.sanj)، فنس بولومتر (bolometr)، اسباب برقی بسیار حساسی برای اندازه‌گیری مقادیر خُرد تشعشعات حرارتی. نوعی از آن مرکب است از دو نوار بسیار نازک از طلای سفید، که آنها را سیاه میکنند تا حرارت را بهتر جذب کنند. این دو نوار را، که بر تکیه‌گاه بسیار نازکی قرار گرفته‌اند، دو بازوی مدار یک ← پل ویتستون قرار میدهند. تشعشعات حرارتی وارد بر یکی از دو نوار باعث ازدیاد مقاومت آن و تولید جریانی میگردد که میتوان آنرا بوسیله‌ی گالوانومتر حساسی که در قطر مدار قرار دارد اندازه گرفت. تابشسنج را س. پ. لنگلی اختراع کرد. حساسیت متوسط آن به 2×10^{-5} درجه‌ی صدبخشی میرسد. تابشسنج برای آشکار ساختن حرارت ستاره‌ها و بررسی ناحیه‌ی تحت قرمز طیف بکار میرود. نیز ← ترمیستور.

تأبط شراً (taʿabbata šarran) [عربی، = شرّ را زیر بغلش نهاد]، شهرت **ثابت ابن جابر** (sābete 'bne jāber)، فت ۵۳۰ بم، شاعر جاهلی و از دلاوران عرب، که گویند در بدی مَثل بوده است. بعضی از اشعارش به لاتینی و انگلیسی و آلمانی ترجمه شده است؛ منظومه‌ای که در باب کشته شدن یکی از خویشان خود در میدان قتال سروده بود الهام‌بخش گوته در یکی از اشعار وی بوده است.

تابع[8] (tābeʿ)، در اصطلاح ریاضیات، کمیتی که بازاء مقادیر کمیتی دیگر (موسوم به متبوع یا "متغیر" مطلق)، بر طبق قاعده‌ی معینی، مقادیری بآن تعلق گیرد. در این صورت، کمیت اول تابع کمیت دوم (یعنی متغیر مطلق) میباشد؛ و بعبارت روشنتر، y را تابع x خوانند اگر بازاء هر مقدار

(۱)Taal (۲)Taoism (۳)Taormina (۴)Thaïs (۵)Tabasco (۶)incidence (۷)bolometer (۸)function

از x (یا هر مقدار از مجموعه‌ی معینی از مقادیر x) مقدار یا مقادیری به y تعلق گیرد. مثلا سطح دایره تابع شعاع آنست، زیرا بازاء هر مقدار از شعاع مقداری، به سطح دایره تعلق میگیرد (باعتبار دیگر، میتوان گفت که شعاع دایره تابع سطح آنست)؛ قیمت پارچه تابع طول آنست (یا بالعکس)؛ اگر بین دو کمیت y و x رابطه‌ی $y=2x$ (y دو برابر x است) برقرار باشد، y تابع x (یا، باعتبار دیگر، x تابع y) است؛ بالاخره، اگر y را بمعنی جزء صحیح عدد x بگیریم، بازاء هر مقدار از x مقداری به y تعلق میگیرد (اگر x مقادیر از 0 تا 1 را بگیرد، y همواره صفر است؛ اگر x مساوی 1 شود، y ناگهان مساوی 1 میشود؛ اگر x مقادیر از 1 تا 2 را بگیرد، y همواره مساوی 1 است؛ و الی آخر)، و لهذا y تابع x میباشد. ممکن است بازاء هر مقدارِ متبوع چند مقدار به تابع تعلق گیرد، ولی معمولا و در هر حال در این مقاله، هر جا لفظ تابع گفته میشود مقصود تابع متشابه است، یعنی تابعی که بازاء هر مقدارِ متبوع درست یک مقدار بآن تعلق میگیرد. بطور کلی اگر بخواهند نشان دهند که کمیت y تابع x است مینویسند $y=f(x)$ [بخوانید "y مساوی است با اف ایکس (efe iks)"]، که در آن f حرف اول کلمه‌ی *fonction* (فنسیون = تابع) یا کلمات شبیه آن در سایر زبانهای اروپائی میباشد؛ گاهی نیز بجای f بعضی از حروف دیگر را بکار میبرند.

مفهوم تابع یکی از مهمترین مفاهیم ریاضی و (در صورتی که بر طبق موازین منطقی تعریف شود) منطقی است. بحث در خواص ریاضی توابع موضوع علم آنالیزِ ریاضی (یا تحلیل ریاضی) است، که نه فقط از جنبه‌ی نظری اهمیت فوق العاده دارد، بلکه فوایدِ آن در علوم فیزیک و مکانیک و نجوم و غیره از حساب بیرون است. احتمالا اولین ریاضیدانی که تعریف نسبةً دقیقی (البته بمقتضای زمان خود) برای تابع آورد اویلر بود. مفهوم نوین تابع از ریمان و کوشی است. با بسط منطق ریاضی از اواخر قرن ۱۹م ببعد، تعریف تابع نیز تنقیح شد، و بصورت منطقی درآمد. بدون اینکه بخواهیم در تعریف تابع موشکافی کنیم، توجه خواننده را به دو مطلب جلب میکنیم. اول اینکه اگرچه بسیاری از توابع عادی متغیرهائی هستند که بر حسب متغیر دیگر ("متغیر" مطلق) تغییر میکنند (و بهمین جهت متأسفانه هنوز هم در بسیاریَ از کتابها تابع را "متغیری که بر حسب متغیر دیگر تغییر کند" تعریف مینمایند)، ضرورتی نیست که هر تابع متغیر باشد، چنانکه در آخرین مثال سابق ("جزء صحیح x") ملاحظه شد. دوم اینکه، از جنبه‌ی منطقی، تابع تناظری است (← تناظر) بین اعضای دو مجموعه یکی موسوم به مجموعه‌ی مقادیر متبوع و دیگری موسوم به مجموعه‌ی مقادیر تابع بطوری که هر عضو مجموعه‌ی اول درست یک نظیر در مجموعه‌ی دوم داشته باشد.

تغییرات یا، بعبارت اصح، نحوه‌ی بستگی یک تابع را به متبوع میتوان بوسیله‌ی محورهای مختصات بصورت هندسی نمایش داد، مقدار متبوع ("متغیر" مطلق) را بوسیله‌ی قطعه‌ی OP از محور طول و مقدار نظیر آنرا از تابع بوسیله‌ی قطعه‌ی PM که از P در جهت مناسب بر محور طول عمود میشود نمایش میدهند؛ نقطه‌ی M نشان میدهد که وقتی متبوع مقدار OP را داشته باشد تابع مقدار

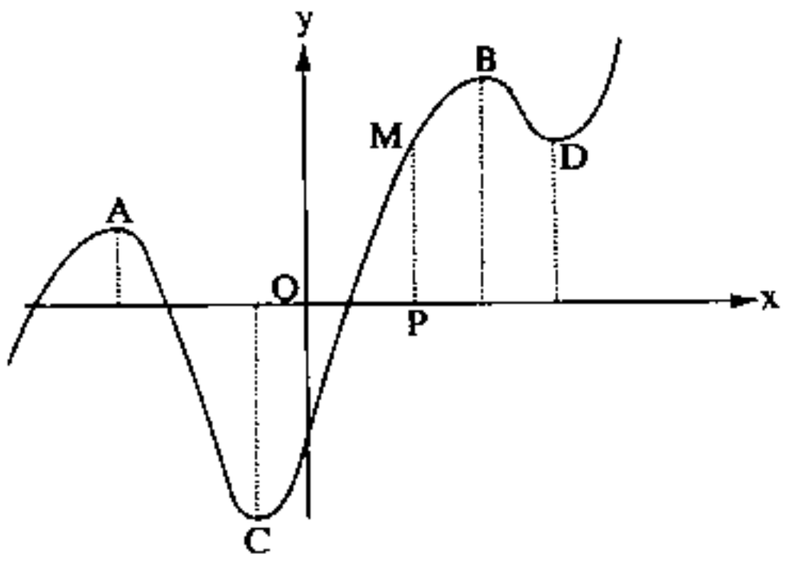

PM را دارد. از هر مقدار متبوع یک نقطه مانند M بدست میآید، و چون جمیع نقاطی را که بازاء مقادیر مختلف متبوع حاصل میشود بهم وصل کنیم منحنیی حاصل میشود که آنرا منحنی نمایش تابع مورد بحث میخوانند. اگر این منحنی پیوسته باشد گویند تابع متصل است، و اگر در نقطه‌ای بگسلد گویند تابع در آن نقطه منفصل است. وقتی که منحنی بالا رود گویند تابع صعودی است، و در نواحیی که فرود آید گویند تابع نزولی است. تابع ممکن است بیشینه یا کمینه داشته باشد. نقطه‌ای از منحنی که نظیر بیشینه‌ی تابع است از نقاط مجاورش بالاتر است (مانند نقاط A و B در شکل) و عکس این مطلب در نقاط نظیر کمینه واقع میشود (نقاط C و D). یک بیشینه ممکن است برای سراسر منحنی بیشینه نباشد، بلکه فقط برای قسمتی از منحنی بیشینه باشد، و هکذا در مورد کمینه. بالاخره ممکن است منحنی یا بعضی از شاخه‌های آن تا بینهایت ممتد شوند (← مجانب).

از ساده‌ترین اقسام تابع **تابع خطی** (tābe'e xatti) است، که نمایش آن خط مستقیم است. بعبارت دیگر، تابع خطی در حالت کلی چنان تغییر میکند که میزان تغییرش (یعنی نسبت تغییر تابع به تغییر نظیر آن از متبوع) ثابت است (بعبارت ریاضی، y را تابع خطی x گویند اگر رابطه‌ی آن با متبوع بصورت $ax+by+c=0$ باشد). بسیاری از مقادیر فیزیکی بطور خطی تغییر میکنند. مثلا اگر متحرکی حرکت متشابه داشته باشد، مسافت مطویه تابع خطی زمان است. و نیز، طول یک سیم تقریباً تابع خطی دما است. دیگر از اقسام مهم تابع **تابع متناوب** (motanāveb) (یا **تابع دوره‌ای**) است، و آن تابعی است که بازاء آنْ مقدار ثابت مشخصی (موسوم به دوره‌ی تناوب) موجود است که اگر خود یا ۲ یا ۳ ... برابر آن به متبوع اضافه شود یا از آن کم شود تغییری بر مقدار تابع عارض نمیشود. پدیده‌های فیزیکی که بفواصل زمانی معین تکرار میشوند (مانند حرکت آونگ، حرکت توافقی ساده، جریانهای متناوب برق، و غیره) بوسیله‌ی این توابع بیان میشوند. ساده‌ترین اقسام این توابع توابع مثلثاتی است (← مثلثات).

ممکن است یک کمیت تابع چند متبوع باشد، مانند سطح مستطیل، که تابع طول و عرض آنست، و حجم مکعب مستطیل که تابع طول و عرض و ارتفاع آنست، و فشار گاز که تابع حجم و دمای آن میباشد. نیز ← تغییر؛ متغیر؛ نمودار؛ تناظر.

تابع خطی: ← تابع.

تابع متناوب: ← تابع.

تابعین (tābe'in)، در اصطلاح اهل حدیث، عنوان طبقه‌ای از مسلمین که عهد پیغمبر را درک نکرده‌اند، ولیکن صحبت و عهد یک یا چند تن از صحابه‌ی او را درک کرده‌اند، مانند حسن بصری و مالک اشتر و فقهای سبعه. اصطلاحاً کسانی را که خود عهد صحابه را درک نکرده‌اند و فقط عهد تابعین را درک کرده‌اند تابعو التابعین [= تابعین تابعین] میخوانند.

تابناکی[1] (tābnāki)، صدور نور از یک جسم در نتیجه‌ی هر علتی جز رسانیدن آن به درجات عالی حرارت. مثلا کرم شب‌تاب تابناکی دارد (تابناکی زیستی)؛ بعضی فعل و انفعالات شیمیائی همراه با صدور نور هستند (تابناکی شیمیائی)؛ بعضی اجسام (مخصوصاً قند) اگر بشدت سائیده شوند تابناک میگردند (تابناکی مالشی). بسیاری از مواد اگر بوسیله‌ی تشعشعات مناسب "تحریک" شوند تابناک میگردند. **فوسفورسانی و فلوئورسانی** از اقسام تابناکی است. نظریات متعددی برای توجیه تابناکی پیشنهاد شده است، و بیشتر آنها در این امر اتفاق دارند که تابناکی ناشی از اینست که در اثر انرژیِ اشعه‌ی تحریک کننده الکترونهائی از مولکولهای جسم جابجا میشوند، و هنگام بازگشت بجای خود، تمام یا قسمتی از آن انرژی را صادر میکنند. در سنوات اخیر نظریه‌ی کوانتوم بعضی از وجهه‌های پدیده‌ی تابناکی را روشن ساخته است.

تابندگی[2] (tābandegi)، خاصیت صادر کردن نور. از جنبه‌ی کمّی، مفهوم تابندگی متضمن اندازه‌ی انرژی تشعشعی از لحاظ تحریک اعصاب باصره است، و بوسیله‌ی نسبت شارِ نوری (مقدار نوری که در واحد زمان روان میشود) به شارِ انرژی تشعشعی (مقدار انرژی تشعشعی در واحد زمان) سنجیده و بر حسب **لومن** بر وات بیان میشود. این نسبت را بازده تابندگی نیز میخوانند. در اصطلاح نجوم، **تابندگی ستاره** درخشندگی ذاتی آنست بر حسب درخشندگی خورشید که واحد گرفته میشود. در این صورت، اگر ستاره‌ای با تابندگی 100 جایگزین خورشید شود، نوری که از آن بزمین میرسد 100 برابر نوری که فعلا از خورشید بزمین میرسد خواهد بود، و این ستاره 100 بار درخشنده‌تر از خورشید بنظر میآید.

تابو[3] (tābu). لفظ پولینزیائی، که اصلا بمعنی مقدس یا نجس یا ممنوع است، و اصطلاحاً دلالت دارد بر شخص یا شیء و یا عملی خطرناک، که چون مقدس یا نجس و یا منهی و حرام است، باید از آن اجتناب کرد. نقض حرمت تابو را معمولا قوای فوق طبیعی کیفر میدهند، و کسی که چنین کند دوچار مرگ یا بیماری یا بدبختیهای دیگر میگردد. در بعضی موارد نیز جامعه آن را کیفر میدهد، چنانکه سابقاً در هاوائی کیفر نقض حرمت تابو مرگ بود. "تابو کردن" یا "تحت تابو قرار دادن" هنوز نزد بعضی قبایل آسیای مرکزی، هند،

(۱) luminescence (۲) luminosity (۳) taboo

افریقا، و امریکا، و نیز در بعضی شعائر مذهبی رایج است.

نظام تابوئی در بین ساکنین جزایر قکه جنوبی رواج فراوان داشت. قبایل پولینزی برای سرکردگان خود چنان قدرت مافوق طبیعی قائل بودند که تماس مردم عادی را با شخص او و با اشیاء متعلق به وی خطرناک میدانستند. بنا بر این، سرکرده‌ی قبیله تابو بود، و در بعضی جزایر یک "رئیس سخنگو" رابط وی با مردم بود. بعضی امکنه نیز تابو بود، در زلاند جدید، جنگلها را تابو می‌دانستند، ولی بر حسب احتیاج به چوب و شکار، با شعائر خاصی موقتاً از آنها رفع تابو میکردند.

در اواخر قرن ۱۹م محققین به بررسی ماهیت تابو پرداختند، و تابوهای اقوام دیگر را نیز مورد مطالعه قرار دادند. ویلیام رابرتسن سمیث در کتاب دین سامیها (۱۸۸۹) توجه خاص به تابوهای یهودیان مبذول کرد، و سر ج. فریزر یکی از مجلدات کتاب معروف شاخه‌ی زرین (۱۹۱۱–۱۵) را به تابو-های قبایل بدوی و ملل قدیم تخصیص داد، و آثار آنان توجه روانشناسان را جلب نمود. ویلهلم وونت منشأ تابوها را ترس از قوای موذی میشمرد، و معتقد بود که این ترس با رشد و تکامل اجتماعی، به احساسات دوجانبی تقدیس و وحشت منقسم گردید. زیگموند فروید، با استفاده از کارهای وونت و فریزر، در کتاب خود بنام توتم و تابو (۱۹۱۳) در صدد برآمد که تابوهای بدوی را با اختلالات عصبی دوره‌ی معاصر مرتبط سازد. فروید بالاخص توجه به وصلت با محارم، که تابوی تقریباً همه‌ی جهانیان است، مبذول کرد، و بر اساس نظریه‌ی وونت، قائل به مفهوم آمبیوالانس گردید، و آن عبارتست از احساسات عاطفی یا روانی متناقض، مخصوصاً نسبت به شخص یا شیء معین، که اغلب یکی از آنها مانع بروز سایرین میشود. بعقیده‌ی فروید، تابوهای بدوی و هم بیمهای عصر کنونی ناشی از نفرت از اشخاص یا اشیاء یا اعمالی است که انسانْ ناخودآگاه خواهان آنهاست یا آنها را میستاید. مفهوم آمبیوالانس در بسط پسیکانالیز تأثیری مهم داشته است. نیز ← توتم.

تابوت سکینه: ← تابوت عهد.

تابوت عهد[1] یا **صندوق عهد**، صندوقی که موسی، بامر خدا، آنرا از چوب شطیم ساخت، و بیرون و درون آن را با طلا پوشانید، و دو لوح محتوی احکام عشره و عصای هارون و حقّه‌ی منّ و تورات را در آن قرار داد. تابوت عهد نماینده‌ی خدا در میان قوم اسرائیل بود، و در جنگها آن را پیشاپیش خود حرکت میدادند، و وسیله‌ی پیروزی میدانستند. دست زدن بآن گناه بود؛ برای حرکت دادن آن چوبی از حلقه‌های زرین دو طرف آن میگذرانیدند، و چوبها را بدست گرفته حرکت میکردند. فلسطیان آنرا گرفتند، و این امر سبب بدبختی ایشان شد، و ناچار آن را بزمین اسرائیل پس فرستادند. داود آن را به اورشلیم آورد، و سلیمان آن را در معبد گذاشت. از آن زمان از دیده‌ها پنهان شد. (خروج ۱۰.۲۵–۲۱؛ اعداد ۳۳.۱۰–۳۶؛ تثنیه ۱.۱۰–۵؛ یوشع ۳–۶؛ اول سموئیل ۴–۷؛ دوم سموئیل ۶؛ ۱۵.۲۴،۲۹؛ اول پادشاهان ۸.۳،۹؛ اول تواریخ ۱۳؛۱۵–۱۶.۶؛ دوم تواریخ ۵؛ ارمیا ۳.۱۶؛ عبرانیان ۹.۴).

در قرآن در این باب تنها این آمده است (بقره ۲۴۹) که چون پس از موسی کار بنی اسرائیل به نابسامانی کشید، از یکی از پیغمبران خود درخواست کردند که پادشاهی بر ایشان برگزیند، و او طالوت را از جانب خدا باین پادشاهی مبعوث کرد، و در جواب اعتراض ایشان که وی مالی ندارد، گفت که تابوتی بر وی خواهد آمد که در آن سکینه [= آرامش] است، و مفسران این را همان تابوت عهد دانسته‌اند که دوباره بتصرف بنی اسرائیل درآمد، و بنام تابوت سکینه خوانده‌اند، و در باره‌ی اصل و محتویات آن و تفسیر کلمه‌ی سکینه سخن دراز کرده‌اند، و بیشتر این سخنان از اسرائیلیات است.

تابور[2] (tābor)، شهر (جه ۱۷°۵۹۶)، ج بوهم، چکوسلواکی. بوسیله‌ی یان زیزکا تأسیس گردید (۱۴۲۰)، و باحترام کوه تابور (طور) فلسطین باین نام نامیده شد؛ بعداً سنگر تابوریان شد. تالار شهرداریش (قرن ۱۶م) دارای مجموعه‌ای از آثار هوسیان است.

تابور[2] (tabur) [عبری، = تل بلند]، نام کنونی آن **طور** (tur) یا **جبل الطور** (jabalo 't.tur)، کوه، ل فلسطین، ح 10 کیلومتری ش ناصره، باراق لشکر خود را برای جنگ با سیسرا در دامنه‌های آن جمع کرد. در دوره‌ی جنگهای صلیبی دژی بر قله‌ی آن بود که صلاح‌الدین ایوبی آنرا تصرف کرد؛ بیبرس در حملات خود به عکا آنرا پایگاه عملیات قرار داد (۶۶۱ هق). این طور را نباید با کوه طور معروف (← طور سینا) اشتباه کرد.

تابوریان[3] (tāborian)، دسته‌ای از هوسیان، که از شهر تابور در بوهم، که سنگر آنان بود، نام گرفته‌اند. از اوتراکیان تندروتر بودند؛ حضور واقعی مسیح را در آیین عشای ربانی قبول نداشتند، و آداب و مناسک را به یکسو نهادند. برهبری زیزکا و پروکوپیوس بزرگ، سالها در جنگهای هوسی پیروزی یافتند، ولی پس از امتناع از قبول توافق سال ۱۴۳۴ که در شورای بال بعمل آمد، کاتولیکها و اوتراکیان آنان را در لیپانی مغلوب کردند. کلیسای موراوی دنباله‌ی نهضت تابوری تلقی میشود.

تابه[4] (tābe)، در اصطلاح فیزیک، رَوانه‌ی یک-طرفی متشکل از تشعشعات برقاطیسی یا ذرات. مثلا تابه‌ی نور دسته‌ای از اشعه‌ی نور است که از یک نقطه میتابند یا متوجه یک نقطه اند. تابه‌ی الکترونی روانه‌ای از الکترونها است که در یک جهت و کمابیش با یک سرعت حرکت میکنند.

تابیدگی[5] (tābidegi) **۱–** در نورشناخت (علم نور)، یکی از کجنمائیهای هندسی دستگاههای بصری دارای سطوح کروی، که ناشی از تغییر بزرگنمائی دستگاه با فاصله‌ی نقاط مختلف شیء از محور دستگاه است. بر حسب نوع دگرگونی تصویر، آنرا تابیدگی بالشتکی یا تابیدگی چلیکی میخوانند. **۲–** دگرگونی نامطلوب شکل موج صوتی یا برقاطیسی. این دگرگونی یکی از عوامل عمده‌ای است که مانع از آن میشود که دستگاههای مخابراتی پیامی را که از فرستنده صادر میشود عیناً در گیرنده باز دهند.



تاپاژوس[6] (tāpājos)، رودی که در مرز ایالات ماتو گروسو، پرا، و آمازوناس، در برزیل شمالی، تشکیل میشود، و ح 800 کم بطرف ل‌ل‌ش جاری شده در سانتارم به رود آمازون میریزد.

تاپسوس[7] (tāpsos)، شهر قدیم، ل افریقا، بر ساحل شرقی تونس حالیه و ح ۳۵ کیلومتری جنش شهر سوس. در اینجا در ۴۶ قم یولیوس قیصر سپاه عظیمی از پومپیوس را که ک. ک. م. پ. سکیپیو فرماندهی آنها را داشت مغلوب کرد، و مرحله‌ی افریقائی اولین جنگ داخلی روم را پایان داد.

تاپیر[8] (tāpir؛ از فنس)، پستاندار علفخوار ناخُندار شبگرد از نوع تاپیروس *Tapirus*، که در امریکای جنوبی و مرکزی و جنوب شرقی آسیا زندگی میکند.

تاپیوکا[9] (tāpiokā؛ فنس)، ماده‌ی غذائی نشاسته‌ای که از خشک کردن و نرم کردن ریشه‌ی مانیوک بدست میآید. بصورت آرد یا رشته فروخته میشود.

تات، لفظ ترکی، بمعنی "عناصر خارجی ساکن سرزمین ترکان". این لفظ در کتیبه‌های اورخون (قرن ۸م) آمده است، و تاریخی طولانی و پیچیده دارد، و تغییراتی در معنی آن راه یافته، و مثلا به ملل تحت استیلای ترکان، و بالاخص (در دوره‌ی استیلای ترکان بر ایران) به ایرانیان اطلاق شده است. بالاخره لفظ تات به گروههائی از مردم ایرانی‌نژاد ساکن ایران و قفقاز اطلاق شده است که به لهجه‌ی تالی تکلم میکنند.

تاتائو یا **طاطائو** (هر دو tātāu) یا **سیمین‌رود** (simin.rud)، رودی در کردستان و آذربایجان غربی، که از کوههای سقز و بانه سرچشمه گرفته، پس از گذشتن از ساوجبلاغ مکری (مهاباد)، از جانب ج به دریاچه‌ی رضائیه میریزد. نامش را در مهر ماه ۱۳۱۶ هش فرهنگستان ایران به سیمین-رود تبدیل کرد، و گاهی هم سیمینه‌رود ضبط شده است.

تاتار یا **تتر** (tatār) یا **تتر** (tatar)، نامی که به بعضی قبایل آسیای مرکزی اطلاق شده، و شمول آن در طول تاریخ تغییر کرده است. اصلا تاتار نام قبیله‌ای از مغول بوده که بعد از قرن ۵م بم در مغولستان شرقی و منچوری غربی مستقر شدند. این قبیله جزء قبایلی بود که در اوایل قرن ۱۳م به سرکردگی چنگیز خان به آسیای غربی و اروپای شرقی تاختند، و در شرح کشورگشائیهای مغول در قرن ۱۳م (۷م هق)، مهاجمین فاتح را همه جا (اعم از چین، عالم اسلام، روسیه، و اروپای غربی) بنام تاتار میخواندند. بعد از زمان چنگیز، در مغولستان و آسیای مرکزی عنوان مغول جانشین عنوان تاتار

(۱)Ark of the Covenant (۲)Tabor (۳)Taborites (۴)beam (۵)distortion (۶)Tapajos (۷)Thapsus (۸)tapir (۹)tapioca

گردید، ولی مردمی که پس از تجزیه‌ی امپراطوری چنگیز خان اردوی زرین را تشکیل دادند بنام تاتار خوانده میشدند، و بعدها نیز در روسیه و اروپای غربی اغلب به همه‌ی مردم ترک‌نژاد غیر از ترکهای عثمانی عنوان تاتار اطلاق شده است.

امپراطوری اردوی زرین، در همسایگی روسیه که در حال برآمدن بود، در قرن ۱۵م به خانات تاتاری سیبیر، قازان، آستراخان، و کریمه تجزیه شد. سه خانات اول در قرن ۱۶م بتصرف روسیه درآمد، ولی کریمه ۳۰۰ سال تحت حکومت ترک‌های عثمانی بود، و سرانجام در ۱۷۸۳ بدست روسیه افتاد. پس از انقلاب بالشویکی ۱۹۱۷، دولت شوروی تاتارها را بعنوان یکی از ملتهای اتحاد شوروی شناخت. در سال ۱۹۳۹ عده‌ی تاتارها بالغ بر ۴٬۳۰۰٬۰۰۰ بود، که عمده‌ترین آنها تاتارهای ولگا در ناحیه‌ی قازان و سپس تاتارهای کریمه بود، و بعضی طوایف تاتار نیز در سیبریه‌ی غربی سکنی داشتند (بیشتر تاتارهای آستراخان در ضمن فتوحات روسیه متفرق شده بودند). اغلب تاتارهای ولگا در جخشه **تاتارستان** سکنی داده شدند. تاتارهای کریمه که عده‌ی آنها در ۱۹۳۹ بالغ بر ۲۰۰٬۰۰۰ نفر بود پایه‌ی جخشه کریمه را تشکیل میدادند، که در ۱۹۲۱ تأسیس شد. در جج II، تاتارهای کریمه ظاهراً با قوای اشغالگر آلمان همکاری کردند. بکیفر این عمل، در ۱۹۴۵ جخشه کریمه منحل گردید، و سکنه‌ی تاتار آن به ازبکستان کوچانده شدند. در ۱۹۵۴ کریمه جزء جخشه اوکرائین شد. در ۱۹۵۶ تاتارهائی که به ازبکستان منتقل شده بودند حقوق مدنی خود را بازیافتند، ولی به کریمه بازنگشتند.

تاتارستان، نام رسمی آن **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی تاتار**، بخش اداری (۶۷٬۶۰۰ کمª، جم ۲٬۷۸۴٬۰۰۰)، ش قسمت مرکزی جمشن اروپائی، در دره‌های ولگای وسطی و کامای سفلی؛ کرسی آن قازان. عمدةً زراعتی است؛ چوب فراوان دارد. دارای صنعت نفت و ماشین‌سازی است. از سکنه‌ی آن ح ۴۹٪ ترکهای تاتاری (مسلمان) و ح ۴۳٪ روس هستند. در قرون ۸م-۱۳م تحت استیلای بلغارهای شرقی بود، و در ۱۲۳۶ اردوی زرین آنرا تصرف کرد. خان‌نشین قازان مقتدرترین ممالک تاتارها بود که از امپراطوری اردوی زرین برخاست؛ در ۱۵۵۲ ایوان IV آنرا فتح کرد.

تآتر: ← تماشاخانه.

تاترا[1] (tātrā)، بلندترین دسته از کوههای کارپات، در امتداد مرز لهستان-چکوسلواکی. قله‌ی ستالین (stālin) (بارتفاع ۲٬۶۶۳ متر) از آن سابقاً فرانتس یوزف شپیتسه (frānts yozef špitse) و گرلاخوفکا (gerlăxofkā) نام داشت. تاترا دارای چند تفرجگاه کوه‌پیمائی و ورزشهای زمستانی است.

تاتوره (tāture)، (*Datura stramonium*)، گیاه یکساله‌ی خودروی گرمسیری که در نقاط معتدل نیز بومی شده است. برگش دارای بوی نامطبوع، گلهایش شیپوری سفید یا ارغوانی، و میوه‌ی آن خاردار است. دارای ماده‌ای سمی (موسوم به داتورین) شبیه به ماده‌ی سمی بلادن میباشد.

تاتی (tāti)، نام عمومی دسته‌ای از لهجه‌های مرکزی ایران که با سمنانی از یکطرف و با طالشی از طرف دیگر مرتبط است. ازین جمله میتوان تاتی بلوک رامند و زهرا و دشتابی (از تاکستان تا اشتهارد)، تاتی خلخال، و تاتی هرزنْد و کرینگان را نام برد. تاتی قفقاز متعلق باین دسته نیست، بلکه صورت تحول‌یافته‌ای از زبان فارسی است.

تاتیانوس[2] (tātiānus)، قرن ۲م بم، از مدافعین مسیحیت؛ احتمالاً اهل سوریه. بمسیحیت گروید، و نزد قدیس پوستینوس شهید تعلیم یافت. بعد از مرگ استاد، از مسیحیت برگشت، و در سلک دسته‌ای از گنوسیان که بطور کلی ماده را شر و ناپاک میدانستند وارد شد. در زمانی که مسیحی بود کتابهای خطابه به یونانیان (۱۵۲–۵۵) (در دفاع از مسیحیت و حمله به هنر و بنیانهای یونانی) و دیاسرون را نوشت.

تاج‌آباد (tājābād)، ده (جم ۱٬۰۹۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان هرات مروست، بخش شهربابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ ۸۰ کیلومتری لغ شهربابک.

تاج‌آباد: ← مرودشت.

تاج الاسلام (tājo 'l.'eslām) [تاج الاسلام احمد ابن عبدالعزیز ابن مازه (māza)]، از رؤسای حنفیه‌ی ماوراء النهر و از رجال مشهور خاندان آل برهان. بعد از جنگ قطوان، که گور خان قراختائی برادر وی امام حسام‌الدین را کشت (۵۳۶ هق)، بخارا را به البتکین نامی داد، و تاج الاسلام را، بنا بر روایت نظامی عروضی، ناظر و مشاور او کرد، تا هر کاری که البتکین کند باشارت و رأی وی باشد. از احوال این تاج الاسلام چیز درستی معلوم نیست.

تاج التراجم (tājo 't.tarājem)، ترجمه‌ی ساده‌ای بفارسی از قرآن، که در اصفهان بوسیله‌ی آقا جمال خونساری (فت ۱۱۲۵ هق) صورت گرفته است. بعد از ۱۸۶۷ میلادی در بمبئی منتشر گردیده.

تاج‌الدین امیر ابوالفضل: ← ملک نیمروز.

تاج‌الدین جمشید ابن اسماعیل، از امرای شبانکاره.

تاج‌الدین شاه لر (lor)، فت ۶۷۷ هق، فرمانروای لر کوچک و هفتمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. بعد از وفات برادرش بدرالدین مسعود لر، از جانب اباقا خان بامارت و شحنگی لر کوچک منصوب شد (۶۵۸ هق). وی بعدالت‌پروری و خوش‌ذوقی موصوف بود، و خطی خوش نیز داشت. تاج‌الدین شاه بامر اباقا خان کشته شد، و اباقا خان مملکت او را بین دو پسر بدرالدین مسعود لر، که عبارت از فلک‌الدین حسن لر و عزالدین حسین لر بودند، تقسیم نمود.

تاج‌الدین یلدز (yoldoz)، فت ح ۶۱۲ هق، از امرای ترک سلاطین آل شنب در ولایت غزنین. وی غلام سلطان معزالدین محمد سام بود، و بعد از او، بحکم سلطان غیاث‌الدین محمود غوری در ولایت غزنین بامارت نشست، و غالباً با قطب‌الدین ایبک و بعضی امرای دیگر منازعه داشت. عاقبت بعد از ۹ سال فرمانروائی، از سلطان محمد خوارزمشاه شکست خورده به هند گریخت، و چندی بعد در آنجا کشته شد. بسبب انتساب بسلطان معزالدین محمد سام، او را تاج‌الدین یلدز معزی گویند.

تاج الرسائل و منهاج الوسائل (tājo 'r.rasā'el va menhājo 'l.vasā'el)، مجموعه‌ای از رسائل عرفانی، بعربی، از ابن العربی، مشتمل بر هشت نامه یا رساله که مؤلف در شرح مکاشفات خود در سال ۶۰۶ هق در مکه بدوستانش نوشته. در ۱۳۲۸ هق در ضمن مجموعه‌ای بنام مجموعة الرسائل در مصر بطبع رسیده.

تاج العروس (tājo 'l.'arus) [تاج العروس من شرح جواهر القاموس]، یکی از لغتنامه‌های معتبر عربی بعربی، از مرتضی زبیدی (فت ۱۲۰۵ هق) مشهور به سید مرتضی. شرحی است مفصل و مفید بر قاموس المحیط فیروزآبادی (۷۲۹–۸۱۷ هق)، و زبیدی آنچه را از فیروزآبادی فوت گردیده است ذکر کرده. ظاهراً اول بار در ۱۲۸۶–۸۷ هق پنج مجلد آن (تا آخر حرف عین) و سپس در ۱۳۰۶–۷ هق تمام آن در ده مجلد در مصر بطبع رسیده است، و اکنون نیز در بیروت در دست طبع میباشد.

تاج المآثر (tājo 'l.ma'āser)، کتابی تاریخی، به فارسی، از تاج‌الدین حسن نظامی نیشابوری دهلوی، مشتمل بر تاریخ سلاطین دهلی از ۵۸۷ تا ۶۱۴ هق. از منابع مهم قسمتی از تاریخ هند محسوب میشود، و ظاهراً نخستین کتابی است که در تاریخ دهلی نوشته شده، و مستشرقینی که تاریخ هند نوشته‌اند غالباً باین کتاب نظر داشته و حتی قسمتهائی از آنرا ترجمه کرده‌اند. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده.

تاج المصادر (tājo 'l.masāder)، کتابی لغوی، مشتمل بر مصدرهای لغت عرب با ترجمه‌ی فارسی آنها، از احمد ابن علی بیهقی (ح ۴۷۰–۵۴۴ هق). نخستین کسی که از مصادر عربی با ترجمه‌ی فارسی آنها لغتنامه‌ای پرداخت ابوعبدالله حسین ابن احمد زوزنی (فت ۴۸۶ هق) است. بیهقی مصادر زوزنی را اساس کار خود قرار داده است، و مطالب بسیاری بر آن افزوده، و آنرا تاج المصادر نامیده، و از زوزنی نامی نبرده. تاج المصادر تقریباً دو برابر مصادر زوزنی است. این دو کتاب از جهت حفظ بسیاری از لغات کهن فارسی اهمیت بسزا دارند. تاج المصادر ظاهراً اول بار در ۱۳۰۱ هق و سپس در ۱۳۳۱ هق در هند بطبع رسیده است.

تاج‌الملک شیرازی (tājo'l.molke) [تاج الملک ابوالغنائم مرزبان ابن خسرو فیروز]، معروف به **ابن دارست** (ebne dārest)، فت ۴۸۶ هق، از رجال و وزرای عهد سلاجقه. بعد از خواجه نظام‌الملک طوسی از جانب ملکشاه سلجوقی به وزارت انتخاب شد، اما وزارت او بیش از چند ماه طول نکشید، و در محرم سنه‌ی ۴۸۶ هق بدست غلامان خواجه نظام‌الملک کشته شد.

تاج خروس (tāj xorus)، نام دو گیاه زینتی یکساله. ۱- از نوع آمارانتوس (*Amaranthus*)، دارای ساقه‌ی سخت، ساقه‌گلهای ارغوانی بهم‌فشرده، و دانه‌های سیاه براق. خودروی آن بشکل دم روباه و پرورش‌یافته‌ی آن چین‌خورده و بشکل تاج خروس است. وحشی آن آفت باغ و زراعت میباشد. ۲- از جنس (*Celosia cristata*)، دارای گلهای قرمز یا نارنجی بشکل ساقه‌های چین‌خورده، و دانه‌های ریز سیاه براق. آنرا بستان‌افروز نیز میگویند.

---

(۱) Tatra(s) (۲) Tatian

تاج خروس گرد (tāj xoruse gerd)، (*Gom-phrena globosa*)، گیاه زینتی یکساله. گلهای بهم‌فشرده‌ی کروی برنگهای گوناگون دارد که پس از خشک شدن شکل خود را نگاه میدارند و می‌توان آنها را برای زینت دسته‌گل بکار برد.

تاج خورشید[1]، لفافی نورانی، بیرون رنگینکره، که بر خورشید محیط است. دانشمندان تقریباً بالاتفاق معتقدند که مرکب از ذرات خرد ماده است، و تابندگی آن قسمتی در نتیجه‌ی انعکاس نور خورشید بوسیله‌ی این ذرات و قسمتی ناشی از نور خود آنست. قسمت داخلی آن زرد کمرنگ است، و قسمت خارجی، چون هاله‌ی سفید مرواریدی، قسمت داخلی را احاطه میکند. به هنگام کسوف کلی قابل رؤیت است. بوسیله‌ی دستگاه تاجنگار میتوان آن را در روز روشن بررسی و از آن عکسبرداری کرد.

تاجریزی (tājrizi)، گیاهانی از نوع سولانوم (*Solanum*)، با گلهای ستاره‌ای‌شکل و ته‌های رنگین. بعضی سمی هستند، و آب برگهای آنها دارای زهری کشنده است، مانند تاجریزی سیاه (*S. nigrum*). تاجریزی فلسطینی (*S. pseudo-capsicum*) دارای ته‌های درشت قرمز است، و برای زینت در گلدان کاشته میشود. سیب زمینی، گوجه فرنگی، فلفل قرمز، و بادنجان نیز از نوع سولانوم هستند.

تاجگذاری، آیین و رسومی که هنگام روی کار آمدن پادشاه جدید انجام میگیرد. در ایام بسیار قدیم که پادشاه از طرف مردم انتخاب میشد، رسم بر این بود که، پس از انتخاب، او را روی سپری نشانده سپر را روی دوش رؤسا و سرکردگان قوم قرار میدادند تا او را باطراق برده بمردم معرفی نمایند؛ سپس نیزه‌ای بدست او داده پارچه‌ی ابریشمی بپیشانی او میبستند، و این را آیین تاجگذاری میدانستند. بعدها که پادشاهان بتوارث مقام سلطنت را احراز کردند، آیین تاجگذاری توسعه یافت، و مجلل‌تر گشت، و طبقات مختلف مردم جشنهائی برپا کرده هدایائی بپادشاه می‌دادند. پس از رواج مسیحیت در اروپا، تاجگذاری سلاطین در کلیسا انجام میگرفت، و آیین تاجگذاری جنبه‌ی سیاسی و دینی هر دو را پیدا کرد، و در موقع تاجگذاری موی سر پادشاه را با روغن چرب میکردند، که این خود یکی از مراسم دینی بود. در شرق، سلاطین عرب و ترک خلافت و پادشاهی را منضم بیکدیگر میشناختند. درین ایام تاجگذاری عبارت ازین است که در روز معینی پادشاه در حضور نمایندگان مردم و سران قوم و رؤسای عالیرتبه‌ی کشور و نمایندگان مخصوصی که از کشورهای دیگر دعوت میشوند تاج بر سر میگذارد، و سپس مدعوین در پذیرائیها و جشنها شرکت میکنند، و هدایائی نیز از طرف طبقات مختلف و پادشاهان و رؤسای جمهور کشورهای دیگر بپادشاه داده میشود.

تاجماه (tāj.māh)، از جواهرات سلطنتی ایران، بوزن $112\frac{2}{16}$ قیراط. این الماس و الماس معروف به دریای نور از جواهراتی است که نادر شاه از هند به ایران آورد. برای تاریخ هر دو ← دریای نور.

تاج محل (tāj mahall)، بنای بزرگ و مجللی در شهر آگرا، هند، که مزار شاه جهان و زوجه‌ی محبوبش ممتاز محل، و یکی از زیباترین بناهای جهان و نیز عالیترین نمونه‌ی معماری اسلامی در هندوستان است. بنای آن، پس از وفات (۱۶۳۱) ممتاز محل، بامر شاه جهان آغاز گردید؛ شورائی از بهترین معماران امپراطوری تشکیل گردید، و سرانجام طرح استاد عیسی شیرازی انتخاب شد. اتمام ساختمان و بناهای وابسته بآن بیش از ۲۲ سال طول کشید، و در این مدت ۲۰٬۰۰۰ کارگر در خدمت بودند.

تاج محل در باغی بنا شده، که فواره‌ها و خیابانهای مرمرپوش آنرا زینت داده‌اند. درختان سرو از سه جانب عمارت را در میان گرفته‌اند، و تصویر بنا در استخری مستطیل‌شکل می‌افتد. رویه‌ی مرمرین بنا با سنگهای نیمه‌قیمتی تزیین شده است. گنبد پیازی‌شکل آن به میله‌ای منتهی میشود که هلالی بر فراز آن نصب شده. ارتفاع گنبد ۲۴٫۵ متر و قطر آن بیش از ۱۵ متر است. دو مناره در دو طرف بنا قرار دارد. آرامگاه شاه جهان و ممتاز محل در اطاق هشت‌گوشه‌ای در مرکز بنا قرار دارد؛ نور ملایمی از میان صفحه‌های دوگانه‌ی مرمرین و مزینی در بالای دیوارها عبور میکند، و اطاق را روشن میسازد. مدفن ممتاز محل مورخ به ۱۰۴۰ (هق) و مدفن شاه جهان مورخ به ۱۰۷۶ (هق) میباشد؛ امضای امانت خان شیرازی و تاریخ ۱۰۴۸ (هق) در پایان کتیبه‌ی داخل حرم مرقوم است.

تاج‌نامه، رساله‌ای عرفانی، بفارسی، از شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (قرن ۹م هق). بضمیمه‌ی دیگر رسائل او در ۱۳۱۱ هش در تهران بطبع رسیده است.

تاجه، رود، ← تاگوس.

تاجیک (tājik)، قوم ایرانی ساکن جنب تاجیکستان و افغانستان و ل ایران. تاجیکها از قرن ۱۳م ببعد پیوسته تحت حکومت خارجیها بوده‌اند (مغول، ازبکان، و از ۱۸۶۶ ببعد روسها).

لفظ تاجیک، که صورتهای قدیمتر آن تازیک یا تازیک است، بقولی اصلا از نام قبیله‌ی طی از قبایل عرب گرفته شده، و در آغاز معنی عرب داشته است (بعدها، بصورت تازی، بهمین معنی باقی ماند)، و ظاهراً اقوام ایرانی آسیای مرکزی کشورگشایان مسلمان را بدین عنوان میخواندند، و چون در آن زمان عقیده‌ی رایج این بود که یک فرد ایرانی اگر به دین اسلام بگرود "عرب" میشود، و از طرف دیگر بیشتر مسلمانانی که ترکان از آنان خبر داشتند ایرانی بودند، لفظ تاجیک در نزد ترکان معنی ایرانی (در مقابل ترک) یافت، و در دوره‌ی استیلای سلسله‌های ترک بر اقوام ایرانی، ایرانیان خود را تاجیک (در مقابل فرمانروایان ترک) میخواندند. قول دیگر در باب این لفظ اینست که لفظ تاجیک از ریشه‌ی ترکی است، و اصل آن بمعنی "تبعه‌ی ترک" بوده است.

تاجیکستان (tājikestān)، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیک**، جمهوری (۱۴۲٬۴۵۰ کمه؛ جه ۱٬۸۰۰٬۰۰۰) جزء تجشه، در آسیای مرکزی؛ کرسی آن ستالین‌آباد. مشتمل است بر قسمتی از کوههای پامیر (شامل ← قله‌ی ستالین)؛ فلات مرتفع کمابی در چ‌ش؛ و دره‌ی حاصلخیز فرغانه در ل؛ شرقیترین قسمت آن گورنو-بدخشان میباشد. بوسیله‌ی رودهای آمو دریا و سیر دریا آبیاری میشود؛ از رودهای دیگرش وخش و زرافشان است. محصولات عمده‌اش پنبه، برنج، گندم، میوه، و ابریشم، و از معادنش قلع، نقره، روی، اورانیوم، طلا، نفت (در نفت‌آباد)، و زغال سنگ (در شوراب و جلگه‌ی زرافشان) میباشد. قریب ۷۸٪ سکنه‌ی آن را قوم ایرانی و مسلمان معروف به **تاجیک** تشکیل میدهد؛ بقیه ازبک، قرقیز، و روس هستند. تاجیکها احتمالا از اعقاب ساکنین سغد قدیم هستند، که بر اثر فشار مهاجمین و کشورگشایان به تاجیکستان مهاجرت کردند. تاجیکستان (جز گورنو-بدخشان، که در اواخر قرن ۱۹م بتصرف روسیه درآمد) از قرن ۱۶م تا انقلاب ۱۹۱۷ تابع خانات بخارا بود، در ۱۹۲۹ از جمهوریهای جزء تجشه گردید.

تاخو، نام اسپانیائی رود **تاگوس**.

تادهانتر[2]، **آیزک** (āyzək tādhāntər)، ۱۸۲۰–۸۴، ریاضیدان انگلیسی. کتابهای درسی فراوان نوشت، ولی شهرتش بجهت کتابهائی است که در تاریخ ریاضیات و علوم وابسته بدان تألیف کرده است، از قبیل تاریخ پیشرفت حساب تغییرات در قرن ۱۹م (۱۸۶۱)، تاریخ نظریه‌های ریاضی جاذبه و شکل زمین (۱۸۷۳)، تاریخ نظریه‌ی کشسانی و مقاومت مصالح (۱۸۸۶)، و غیره.

تار، رشته‌های قائم در بافت فرش و پارچه. نیز ← پود.

تار، رودی در استان مرکزی، که به جاجرود می‌ریزد. از دریاچه‌ی مومه یا مومج (mumaj) در ارتفاع ۲٬۹۰۰ متری در شهرستان دماوند سرچشمه میگیرد، و پس از ملحق شدن مشا (mošā) و چشمه اعلی به آن، از دماوند و گیلیارد و حصار میگذرد، و در ده یورد شاه (yurde) به جاجرود میریزد.

تار، ساز زهی پرده‌دار مضرابی، از مشتقات تنبور، که در ایران و افغانستان و قفقاز رواج دارد، ولی در هر کشور شکلی خاص بخود گرفته است. تار ایرانی دارای کاسه‌ایست مرکب از دو قسمت، که بزرگتر را کاسه و کوچکتر را نقاره مینامند، و هر یک دهانه‌ای دارد بشکل گلابی که نوک آنها بطرف یکدیگر است، و روی دهانه‌ها پوست نازک بزه کشیده شده. دسته‌ی تار متصل به نقاره است، و از طرف دیگر منتهی به پنجه میشود، که دارای شش گوشی (محل اتصال سیمها) است. سیمهای تار از روی خرک، که تقریباً در ثلث انتهائی پوست کاسه قرار دارد، میگذرد. تا زمان درویش خان، استاد موسیقی، تار پنج سیم داشت. وی یک سیم به آن افزود. علینقی وزیری، موسیقیدان معاصر، روکش دسته‌ی تار را تا روی نقاره امتداد داد. در ایران، تار را روی ران چپ قرار میدهند، و با مضراب مینوازند.

صدای تار تا حدی بپیشباهت بصدای پیانو نیست، ولی چون سیمها در زیر انگشتان حرکت دارند، صدای تار گرمتر و پخته‌تر است. نغمات کشش‌دار که بوسیله‌ی مضرابهای سریع مسلسل بهم متصل شوند، گاهی از دور تأثیر کشیدن آرشه را دارد. در موسیقی ایرانی، تار برای همراهی با آواز بهترین سازهاست. سازهای اروپائی،

(1)corona (2)Todhunter

باستثنای سازهای آرشه‌ای، بواسطه‌ی مناسب نبودن

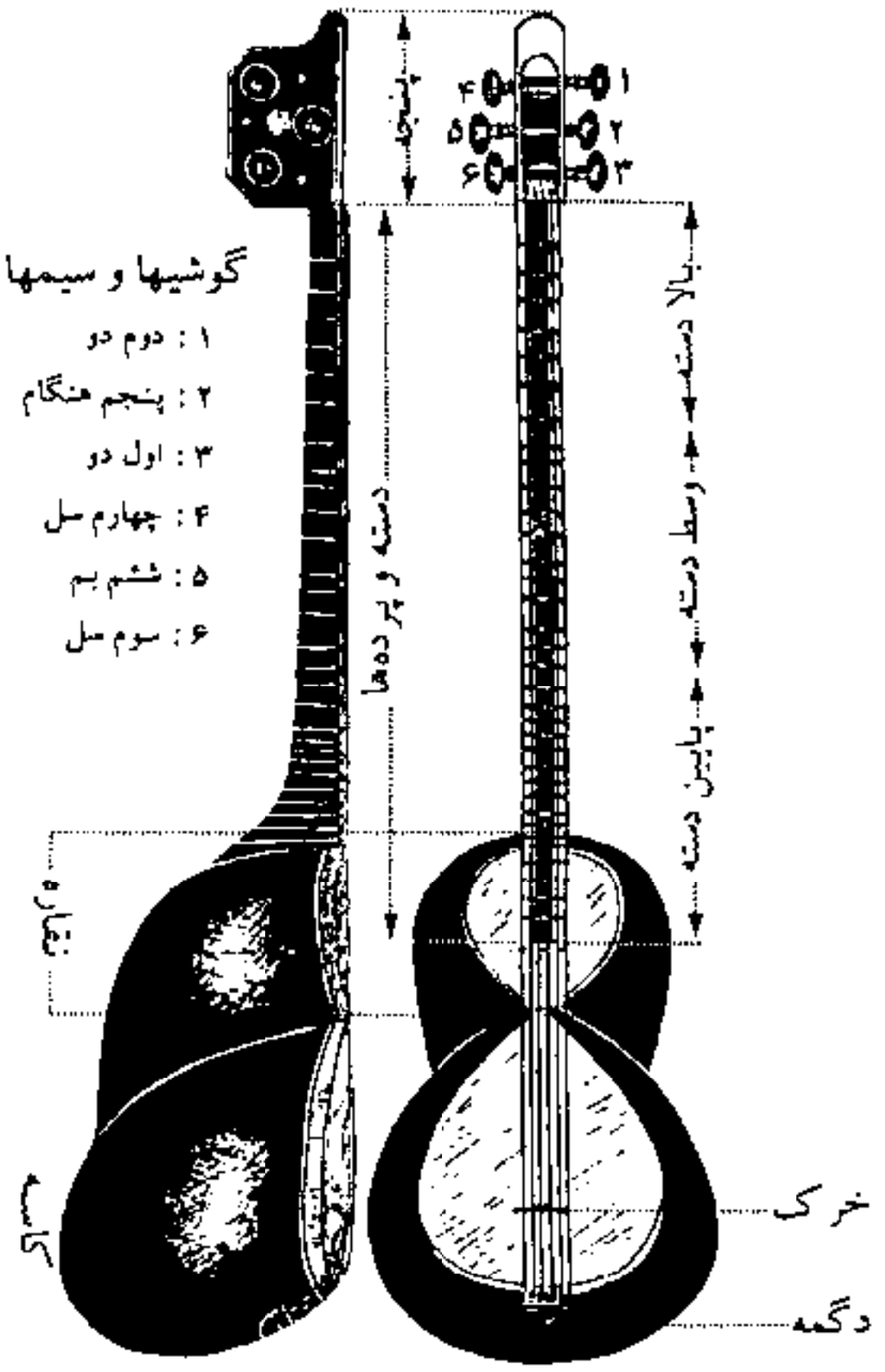

آنها از لحاظ فواصل مخصوص ایرانی، جواب خوانندگان را نمیدهند.

تاراسکون[1] (tārāskoN)، شهر (جه ۵°۳۶۸)، ولایت بوش‌دو‌رون، ج‌ش فرانسه، بر رود رون. نامش بوسیله‌ی کتاب تارتارَن دو تاراسکون (از آلفونس دوده) مشهور شده. قلعه‌ی قرون وسطائیش اقامتگاه رنه د/ آنژو بود.

تاراگونا[2] (tārrāgonā)، عربی **طراکونه** (tarrā-kuna)، شهر (جه ۳۸°۸۴۱)، مرکز ایالت تاراگونا، ل‌ش اسپانیا، در کاتالونیا؛ بندر دریای مدیترانه. مقر اسقف اعظم. محصولش شراب است. رومیان آنرا در ۲۱۸ ق‌م تصرف کردند؛ بعداً پایتخت ایالت تاراکونسیس (tārrākonensis) گردید. در ۴۷۵ ب‌م ویزیگوتها آنرا گرفتند؛ در ۷۱۳–۱۰۸۹ تحت فرمان مورها (اعراب) بود، و در ۱۰۸۹ از آنان گرفته شد؛ در ۱۷۰۵ انگلیسها آنرا گرفتند؛ در ۱۸۱۱ فرانسویها تاراجش کردند. بقایائی از باروهای دوره‌ی روم و ماقبل روم دارد. آباره‌های رومی آن هنوز محفوظ است. کلیسای جامع آن شامل یکی از بهترین صومعه‌های (قرن ۱۳م) اسپانیا است.

تارانت[3] (tārānt)، ایتالیائی **تارانتو** (tārānto)، لتی **تارنتوم** (tārentum)، شهر (جه ۴۰°۸۹۶ ۱۷)، آپولیا، ج ایتالیا، بر خلیج تارانت (شاخابه‌ی دریای یونیائی). پایگاه عمده‌ی دریائی؛ مرکز زراعتی، تجارتی، و ماهیگیری. از شهرهای پر‌رونق یونان بزرگ بود؛ تا ۲۷۲ ق‌م در برابر رومیان مقاومت کرد. در تحت حکومت مملکت ناپل سخت مستحکم شد. کلیسای جامع آن اصلا از قرن ۱۱م است؛ قلعه‌ای از دوره‌ی بیزانس دارد.

تاراوا، جزیره (آتول)؛ ← **گیلبرت، جزایر**.

تارب[4] (tārb)، شهر (جه ۳۷°۰۱۸)، کرسی ولایت اوت‌پیرنه، ج‌غ فرانسه، بر رود آدور. کلیسای جامع (قرون ۱۱م–۱۳م) سبک رومانسک دارد. از مراکز تفرج سیاحان است.

تاربست[5] (tārbast)، مجموعه‌ای از دو تار بسیار نازک یا بیشتر، که آنرا در صفحه‌ی کانونی نقشگیر دوربین نجومی قرار میدهند. تارهای تاربست معمولا از بُرِش تار عنکبوت یا الیاف بسیار نازک دیگر ساخته میشود. ساده‌ترین شکل تاربست آنست که از دو تار عمود بر یکدیگر تشکیل میابد؛ محور نوری دوربین خطی است که مرکز نوری نقشگیر را به محل تلاقی تارها وصل کند. در نجوم و فیزیک، دوربینهای تار‌بستدار برای اندازه‌گیری دقیق زوایا بکار میرود. برای تسهیل اندازه‌گیری زوایای کوچک، فاصله‌ی تارهای متوالی را چنان تنظیم میکنند که فاصله‌ی زاویه‌ای دو نقطه از یک شیء واقع در فاصله‌ی دور، که تصاویر آنها بر دو تار متوالی می‌افتد، مقدار معینی (مثلا "10 یا "1) باشد.

تارپان[6] (tārpān؛ از فنس) یا **اسب پرژوالسکی** (pərjevālski) [بنام ن. م. پرژوالسکی، پوینده‌ی روسی]، اسب وحشی آسیای مرکزی، که یگانه اسب وحشی موجودی است که از نژاد اسبهای رام‌شده‌ی فعلی نمیباشد. کوچکتر از اسبهای معمولی است؛ رنگش تیره و یال (کوتاه و راست) و دمش خرمائی است؛ سر بزرگ و پیشانی برآمده دارد.

تارپون[7] (tārpon؛ از فنس)، ماهی صید بزرگی از نوع تارپون (*Tarpon*). در آبهای ممتد از لانگ آیلند تا برزیل و تا ساحل غربی افریقا دیده می‌شود. گاهی داخل رودها میشود. فلسهای آن نقره‌ای است؛ طولش به ۲٫۵ متر میرسد.

تارپیا[8] (tārpeyā)، در افسانه‌های رومی، زنی که بخاطر دستبندهای طلای سابینها یکی از دروازه‌های شهر رم را بروی آنان گشود. آنان پس از ورود بشهر او را کشتند. **سنگ تارپیائی**، در رم، که محکومین را از آنجا بزمین میافکندند، بنام او است.

تارتاروس[9] (tārtāros)، بروایت هومر و اساطیر اولیه‌ی یونان، ژرفنائی عمیق و تاریک در زیر هادس. زئوس تیتانها را در آنجا محبوس کرد. لفظ تارتاروس گاهی مترادف با هادس استعمال شده است.

تارتاگلیا[10] (tārtāglīā)، ایتالیائی تارتالیا (tārtālyā) [= الکن]، شهرت **نیکولا فونتانا** (nikolā fontānā)، ح ۱۵۰۰–۱۵۵۷، ریاضیدان ایتالیائی، کاشف واقعی طریق حل عددی معادلات درجه‌ی سوم. در مناظرات و مجادلات مکرر با تواناترین ریاضیدانهای عصر خود، بر آنان پیروز شد، زیرا همه‌ی مسائلی را که ایشان طرح میکردند حل میکرد، ولی آنها از عهده‌ی حل مسائل وی برنمیآمدند. در ۱۵۳۹ و ۱۵۴۰ کاردان، با تعهد نگاهداری سِر تارتاگلیا، به کشف وی دست یافت، ولی بعداً پیمان بشکست، و آنرا در کتاب خود بنام آرس ماگنا منتشر کرد. این امر منجر به کشمکشهای شدید و مناظره‌ی علنی عمومی گردید، که در آن کاردان مغلوب شد، ولی همشهریهای وی بکومک رجاله آشوبی برپا کردند، و مانع ادامه‌ی مناظره گردیدند. دستور حل معادله‌ی درجه‌ی سوم هنوز به نام کاردان معروفست. تار‌تاگلیا اولین مترجم اصول هندسه‌ی اقلیدس بزبان ایتالیائی است، و آثار دیگری هم در ریاضیات و غیره دارد.

تارتر (tārtr)، ← درد.

تارترات[11] (tārtrāt؛ فنس)، ملح ← اسید تارتریک.

تارتریک، اسید[12] (asid tārtrik؛ فنس)، اسید آلی، با فرمول شیمیائی $C_4H_6O_6$. در ۱۷۶۹ بوسیله‌ی و. شله کشف شد. اسید تارتریک معمولی (معروف به اسید تارتریکِ راست) از درد (← درد یا آرگول) استخراج میشود، و جسمی متبلور و سفید و در آب محلول است. خود و املاحش در بسیاری از نباتات و میوه‌ها یافت میشود.

تارتو[13] (tārtu)، آلمانی و سوئدی **دورپات**[14] (dorpāt)، شهر (جه ح ۵۸°۴۰۰ ۷)، ش استونی. بواسطه‌ی دانشگاه معروفش (تأسیس ۱۶۳۲ بتوسط گوستاو II، شاه سوئد) مرکز فرهنگی استونی است. تارتو در ۱۰۳۰ بتوسط یکی از امرای کیف بنا شد؛ در ۱۲۲۴ بتصرف شهواران لیوونیائی درآمد؛ در قرن ۱۴م به اتحادیه‌ی هانسائی پیوست؛ پس از ۱۵۶۱ بین روسیه، سوئد، و لهستان متنازع فیه بود؛ در ۱۷۰۴ پطر کبیر آنرا گرفت. قلعه‌ی قدیمی و کلیسای جامع (قرن ۱۳م) دارد.

تارتوف[15] (tārtüf)، نمایشنامه‌ی کمدی در ۵ پرده، بزبان فرانسوی، اثر **مولیر**. اول بار در ۱۶۶۴ در ورسای بمعرض نمایش گذاشته شد، و شاه (لوئی XIV) را از آن بغایت خوش آمد، ولی ملکه و اسقف اعظم پاریس رنجیده‌خاطر شدند، و شاه را واداشتند که نمایش آنرا قدغن کند. منظور اصلی مولیر این بوده است که "با صحنه‌های مضحک مفاسد عصر را" نشان دهد؛ و "چون مسلماً ریا یکی از رایجترین و خطرناکترین" آنها است. لهذا در این نمایشنامه ریاکاران و ظاهرسازیهای آنان نمایش داده میشود. تارتوف، که مردی ریاکار و مقدس‌نما است، اعتماد کامل اورگون را جلب میکند، بطوریکه اورگون زن و فرزند خود را به وی وامیگذارد، و اموالش را نیز به او صلح میکند. سپس، تارتوف با دسیسه و نیرنگ در صدد برمی‌آید که با دختر اورگون عروسی کند، و در عین حال از عشق زنش نیز برخوردار گردد. ولی سرانجام پرده از کارش برگرفته میشود. ترجمه و اقتباسی از تارتوف بوسیله‌ی محمد علی فروغی (ذکاءالملک) با عنوان میرزا کمال‌الدین یا مقدس ریائی تهیه شده است.

تارتینی[16]، **جوزپه** (juzeppe tārtini)، ۱۶۹۲–۱۷۷۰، ویولن‌نواز ایتالیائی، که بزرگترین استاد

(۱)Tarascon (۲)Tarragona (۳)Taranto (۴)Tarbes (۵)reticle (۶)tarpan (۷)tarpon (۸)Tarpeia (۹)Tartarus (۱۰)Tartaglia (۱۱)tartrate (۱۲)tartaric acid (۱۳)Tartu (۱۴)Dorpat (۱۵)Tartuffe (۱۶)Tartini

زمان خود بود. شکل آرشه را تغییر داد. آهنگهای بسیار برای ویولن ساخت که معروفترین آنها تحریر ابلیس است که گویند ابلیس آنرا در رؤیائی برای وی نواخت.

تارد[1]، گابریل دو (gābriel dĕ tārd)، ۱۸۴۳–۱۹۰۴، جامعه‌شناس فرانسوی و متخصص جرم‌شناسی. شهرتش بیشتر بواسطه‌ی انتشار فرضیه‌ای اجتماعی است که در آن افراد جامعه را بدو دسته‌ی مشخص تقسیم و نقش هر دسته را در اجتماع تشریح میکند، یک دسته افراد مبتکر، که با قدرت ابتکار خود موجب پیدایش افکار جدید میشوند، و دسته‌ی دیگر افراد مقلد.

تاردیو[2]، آندره (āNdre tārdiĕ)، ۱۸۷۶–۱۹۴۵، سیاستمدار محافظه‌کار و ناسیونالیست فرانسوی. در تنظیم پیمان ورسای معاضدت کرد. در ۱۹۲۹–۳۰ و ۱۹۳۲ نخست‌وزیر بود. اصرار او در تأمین امنیت فرانسه کنفرانس خلع سلاح ۱۹۳۲ را بی‌اثر ساخت.

تار عصبی[3] (tāre asabi)، زائده‌ی طویل یک نورون بانضمام غلافهای مخصوصی که ممکن است بر آن محیط باشند. بسیاری از تارهای عصبی مهره‌داران با غلافی از ماده‌ی سفیدرنگ موسوم به میلین (mielin) و، بر روی آن، غلافی موسوم به غلاف شوان (šuān) پوشیده است. غلاف میلین یکپارچه نیست، بلکه در فواصل منظمی موسوم به فرورفتگی‌های رانویه (rānvie) قطع میشود. قطر تارهای عصبی در مهره‌داران از یک تا ۲۰ میکرون تغییر میکند، و در بعضی از بیمهرگان به یک میلیمتر میرسد؛ طول تارهای عصبی از چند میکرون تا چند متر میرسد. از اجتماع چند تار عصبی محصور در غلافی از بافت پیوندی، عصب تشکیل میگردد. تارهائی که پیامهای عصبی را از یکی از اعضای حس به نخاع یا مغز منتقل میکنند تارهای حسی یا درآینده، و آنهائی که پیامهای عصبی را از مراکز عصبی به اعضا میرسانند تارهای محرک یا درشونده نامیده میشوند.

تارکوینیوس[4] (tārkuinius)، خانواده‌ی افسانه‌ای از نژاد اتروسک که در اوایل در روم پادشاهی کردند. **لوکیوس تارکوینیوس پریسکوس** (lukius – priskus)، بنقل روایات، بر حسب توصیه‌ی زنش که پیغمبر بود، به رم آمده شاه شد (۶۱۶ ق‌م). پسرش، **لوکیوس تارکوینیوس سوپربوس** (superbus)، پدر زن خود، سرویوس تولیوس، را کشته بتخت نشست، و بظلم و استبداد حکومت کرد. پسرش، **سکستوس تارکوینیوس** (sekstus)، به لوکرتیا، زن یکی از اقربایش موسوم به **تارکوینیوس کولاتینوس** (kollā-tinus)، دست‌درازی کرد، و این امر منجر بخلع (۵۱۰ ق‌م) سوپربوس و برقرار شدن حکومت جمهوری گردید. لارس پورسنا خانواده را بتخت برگردانید (ح ۵۰۰؟ ق‌م)، ولی دولتشان دیر نپایید.

تارگوویشته[5] (tārgoviŝte)، شهر (جه ۲۶°۰۳۸)، ج رومانی مرکزی، در والاکی. مرکز تجارتی. در ۱۳۸۳–۱۶۹۸ پایتخت والاکی بود. کلیسای جامع جالبی از قرن ۱۶م دارد.

تارم، برای امکنه‌ای در ایران که باین نام ممکن است بشناسید به طارم رجوع کنید.

تارن[6] (tārn)، ولایت (۵°۷۸۰ کم؛ جه ۴°۰۳۸ – ۱۹۷)، ج فرانسه، در لانگدوک؛ کرسی آن آلبی. رود **تارن**، بطول ۳۷۵ کم، در سون سرچشمه گرفته در جهت جغ از آلبی و مونتوبان گذشته برود گارون میریزد.

تارن‌اگارون[7] (tārn-e-gāron)، ولایت (۴°۰۳۰ – ۷۳۰ کم؛ جه ۱°۳۷۹ – ۱۷۲)، جغ فرانسه، در گویین و لانگدوک؛ کرسی آن مونتوبان.

تارنز[8]، دریاچه‌ی (tārənz)، دریاچه‌ی شور کم‌عمق، بطول ۱۹۳ کم و عرض ۶۴ کم، ج قسمت مرکزی استرالیای جنوبی.

تارنوپول[9] (tārnopol)، روسی **ترنوپول** (–ter)، شهر (در ۱۹۳۱ جه ۳۵°۸۳۱)، غ اوکرائین، بر رود سرت (seret). از مراکز فلاحتی. زمانی قلعه‌ی نظامی مهمی بود؛ در ۱۷۷۲ از لهستان به اتریش منتقل شد؛ در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت؛ در ۱۹۴۵ به تجشس واگذار شد. در جه I، روسها در ۱۹۱۵ در اینجا در برابر اتریشیها مقاومت کردند.

تارنوف[10] (tārnuf)، شهر (جه ۳۳°۱۰۸)، ج لهستان. مرکز داد و ستد. بناهای جالبی از قرون وسطی (مخصوصاً کلیسای جامع ح ۱۴۰۰) دارد. در ۱۷۷۲–۱۹۱۸ تحت حکومت اتریش بود.

تارو (tārŏ؛ انگل)، نام چندین قسم علف دائمی از نوع کولوکاسیا (*Colocasia*). ریشه‌های ضخیم آنها نشاسته‌ی فراوان دارد، و غذای عمده‌ی ساکنین بسیاری از مناطق استوائی و گرمسیری است. تاروی معمولی (*C. antiquorum*) از چش آسیا بنواحی گرم افریقا و امریکا برده شده. تاروی خوراکی (*C. esculenta*) ریشه‌ی ضخیم گوشتی دارد که دارای مواد قندی و نشاسته‌ای و پروتئین است. بعضی اقسام تارو را بعلت برگهای پهن و بزرگ و لوله‌شده‌ی زینتی گوش فیل، فیلگوش، آذان الفیل، پای گاو، رجل البقر (rejlo 'l.ba-qar)، و گل شیپوری گویند. نیز ← قلقاس.

تارهای مرتعش، عنوان فصلی در صوتشناخت (علم صوت) که از ارتعاشات زه‌ها و قوانین آنها بحث میکند. ← زه.

تاریخ. این لفظ علاوه بر استعمالش در مورد علم تاریخ، و بمعنی زمان وقوع یک امر یا حادثه نسبت به مبدأ معین (مبدأ تاریخ)، بمعنی آنچه امروز در نزد ما تقویم خوانده میشود و هم بمعنی گاهشماری بکار میرفته است. در معنی اول ← تقویم، و در معنی اخیر ← گاهشماری. نیز ← تبدیل تاریخ.

تاریخ ابن خلدون [عنوان اصلی آن العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من السلطان الاکبر]، کتابی تاریخی، بعربی، از ابن خلدون، مرتب بر حسب سنوات. از تواریخ معروف اسلامی و بعضی قسمتهای آن از مراجع معتبر میباشد. تمام آن اول بار در ۱۸۲۴ هق در ۷ جلد در بولاق مصر و اخیراً در بیروت بطبع رسیده است. مقدمه‌ی این کتاب، که مشتمل بر فلسفه‌ی تاریخ و مطالب اجتماعی است، خود از کتابهای مهم اسلامی میباشد، و مؤلف در ۷۷۹ هق از تألیف آن فراغت یافته، و بعنوان مقدمه‌ی ابن خلدون مکرر بطبع رسیده است، و بزبانهای مختلف ترجمه گردیده. قسمتی از مقدمه‌ی ابن خلدون که در باره‌ی اخبار دولت بنو الاغلب در افریقیه و صقلیه و دیگر اخبار صقلیه تا استیلای فرنگیها بر آن است با ترجمه‌ی فرانسوی در ۱۸۴۱ در پاریس، و قسمت مربوط به تاریخ دول اسلامی در مغرب باهتمام دسلان در دو مجلد بزرگ در ۱۸۴۷–۵۱ و ۱۸۵۲–۵۶ در الجزایر، و قسمت مربوط به آمدن فرنگیها به کشورهای اسلامی با ترجمه‌ی لاتینی بوسیله‌ی تورنبرگ در ۱۸۴۰ در اوپسالا بطبع رسیده است.

تاریخ ابوالفداء: ← المختصر فی اخبار البشر.

تاریخ ادبیات فارسی، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی از م. اته در تاریخ ادبیات فارسی. اصل کتاب بزبان آلمانی است؛ ترجمه‌ی فارسی آن در ۱۳۳۷ هش در تهران بطبع رسیده.

تاریخ ادبی ایران، ترجمه‌ی عنوان کتابی بزبان انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران، از ا. براون. اصل کتاب در چهار جلد است، و بر حسب زمان تقسیم شده. جلد اول در تاریخ ادب ایران است از قبل از اسلام تا زمان فردوسی، و ترجمه‌ی فارسی آن بعنوان تاریخ ادبی ایران بطبع رسیده (تهران، ۱۳۳۵ هش). جلد دوم از فردوسی تا سعدی است، و هنوز بفارسی ترجمه نشده، و بعنوان تاریخ الادب فی ایران من الفردوسی الی السعدی بعربی ترجمه شده. جلد سوم بعنوان از سعدی تا جامی (تهران، ۱۳۲۷ هش) و جلد چهارم بعنوان تاریخ ادبیات ایران از آغاز صفویه تا زمان حاضر (تهران، ۱۳۱۶ هش) بفارسی ترجمه شده است.

تاریخ ارمنستان، عنوان فارسی کتاب تاریخی مورخ ارمنی، موسی خورنی (قرن ۵م). این کتاب مختصر، که بعضی از مطالب آن افسانه‌گونه میباشد، مشتمل است بر قسمتی از تاریخ ارمنستان، و در ضمن آن مطالبی در باره‌ی سلسله‌ی هخامنشی و اشکانی در بر دارد. از زبان ارمنی ترجمه شده است، و در ۱۳۳۱ هش در اراک بطبع رسیده.

تاریخ افضل: ← بدایع الازمان.

تاریخ افغانستان، کتابی در تاریخ افغانستان، بفارسی، از اعتضادالسلطنه (علیقلی میرزا). چاپ تهران، ۱۲۷۳ هق.

تاریخ الاشراف: ← انساب الاشراف.

تاریخ الامم و الملوک: ← تاریخ طبری.

تاریخ الحکماء (tārixo 'l.hokamā')، کتابی تاریخی، بعربی، از ابن القفطی (۵۶۸–۶۴۶ هق)، مشتمل بر زندگینامه‌ی فلاسفه و ریاضیون و اطبای یونانی و اسلامی، از عرب و عربی‌نویس، از قدیم الایام تا زمان مؤلف. بعد از ۶۲۴ هق تألیف شده است، و بدبختانه اصل آن، که ظاهراً کتاب اخبار العلماء باخبار الحکماء (ketābo exbāre 'l.'olamā') نام داشته، از میان رفته، و مختصری از آن در دست است که شخصی بنام محمد ابن علی ابن محمد خطیبی زوزنی در ۶۴۷ هق درستش کرده، و آنرا المنتخبات الملتقطات من کتاب تاریخ الحکماء (al. montaxabāto 'l.mol-be axbāre 'l.hokamā') نام داشته، از میان

(۱)Tarde (۲)Tardieu (۳)nerve-fibre (۴)Tarquin (۵)Targoviste (۶)Tarn (۷)Tarn-et-Garonne (۸)Torrens (۹)Tarnopol (۱۰)Tarnow

taqatāt) نامیده، و معمولا آنرا بر سبیل اختصار تاریخ الحکماء گویند. این مختصر ۴۱۴ زندگینامه را در بر دارد، و نامها بر حسب حروف هجا مرتب است، و در هر حرف، تقدم اشخاص بر حسب تقدم زمانی آنها در نظر گرفته شده. مطالبی در بر دارد که در جای دیگر یافت نمیشود، و ظاهراً مآخذی در دست داشته است که امروز از میان رفته.

آوگوست مولر بتحقیق و تصحیح این کتاب پرداخت ولی عمرش وفا نکرد، و یولیوس لیپرت دنبال کار او را گرفت، و کتاب را در سال ۱۹۰۳ در لایپزیگ بطبع رسانید، و دخویه و سوتر ملاحظات مهمی بر آن چاپ نوشته‌اند. از روی چاپ لیپرت طبع بدون تحقیقی از آن در ۱۹۰۸ در مصر انتشار یافته است. میرزا محمد ابراهیم، مستوفی زمان شاه سلیمان صفوی، این کتاب را بفارسی ترجمه کرده است.

تاریخ الخلفاء، از ابن قتیبه، ← الامامة و السیاسه.

تاریخ الخلفاء (tārixo 'l.xolafā')، کتابی تاریخی، بعربی، از جلال‌الدین سیوطی (فت ۹۱۱ هق). مختصری است مفید، و از مراجع مهم، و تاریخ خلفا و دانشمندان و بزرگانی که در عصر آنها بوده‌اند از زمان ابوبکر تا انقراض (۶۵۶ هق) خلافت در بغداد بدست هلاکو را نسبةً مفصل، و حوادث عالم اسلامی را پس از آن بطور بسیار خلاصه تا زمان مؤلف در بر دارد. ظاهراً اول بار در ۱۸۵۶ در کلکته و سپس در لاهور و دهلی و مصر مکرر بطبع رسیده است.

تاریخ آل سلجوق در آناطولی، کتابی تاریخی، بفارسی، که مؤلف آن ظاهراً معلوم نیست. مشتمل است بر اصل و نسب سلاجقه و سلاطین این سلسله در آناطولی از آغاز تا زمان علاءالدین کیقباد ابن سلیمان شاه (فت ۷۶۵ هق). متن فارسی با ترجمه‌ی ترکی در ۱۹۵۲ در انقره بطبع رسیده.

تاریخ الفی (alfi)، کتابی تاریخی، بفارسی، مشتمل بر حوادث دوران هزارساله‌ی بعد از رحلت محمد ص (از این جهت آنرا الفی گفته‌اند). در ۹۹۳ هق عده‌ای از فضلای دربار اکبر شاه بامر وی دست بتألیف آن زدند، و ملا احمد ابن نصرالله دیبلی تتوی (daybolie tatavi) (فت ۹۹۶ هق)، که در واقع مؤلف اصلی کتاب است، مأمور ادامه‌ی آن شد. در سنه‌ی 1000 هق عبدالقادر بداؤنی در دو جلد اول تجدید نظر اساسی کرد، و سپس آصف خان (فت ۱۰۲۱ هق) همین تجدید نظر را در جلد سوم نمود. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده است. احمد ابن ابوالفتح شریف اصفهانی آنرا بنام احسن القصص و دافع الغصص تلخیص کرده است (۱۲۴۸ هق)، که نیز ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده. قسمتهای مختصری از تاریخ الفی به انگلیسی ترجمه شده است.

تاریخ آل مظفر، کتابی تاریخی، بفارسی، از محمود کتبی، مشتمل بر تاریخ ۷۷ساله‌ی سلسله‌ی آل مظفر (قرن ۸م هق). یکی از مراجع معدود تاریخ این سلسله می‌باشد، و ملخص کتاب مواهب الهیه است، باضافه‌ی اطلاعات و مشاهدات و تحقیقات و مسموعات مؤلف که آنها را بر کتاب افزوده. تألیف آن ظاهراً در ح ۸۲۳ هق صورت گرفته است. در ۱۳۳۴ هش در تهران بطبع رسیده.

تاریخ النحاة: ← انباه الرواة علی انباه النحاة.

تاریخ انقلاب مشروطیت، کتابی در تاریخ مشروطیت ایران، بفارسی، از مهدی ملک‌زاده (فت ۱۳۳۵ هش) در هفت جلد. چاپ تهران، ۱۳۲۸-۳۵ هش.

تاری‌خانه (tāri) [ترکی، = خانه‌ی خدا]، بقایای مسجدی از قرن ۲م هق، در دامغان، که معماری ایرانی عهد ساسانی در بنای بدوی آن که بسبک عربی بوده بکار رفته. نزدیک آن گویا قبلا مناره‌ای خشتی بوده و منهدم شده؛ اکنون مناره‌ی آجری مربوط بقرن ۵م هق موجود است.

تاریخ ایران، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی تاریخی از سر پرسی سایکس، مشتمل بر تاریخ ایران از قبل از اسلام تا سال ۱۹۳۰. این کتاب در دو جلد است، جلد اول تاریخ ایران را از قدیم الایام تا سال ۷۸۵ در بر دارد (اول بار در ۱۳۲۳ هش و پس از آن نیز در تهران بچاپ رسیده)، در جلد دوم، تاریخ ایران از سال ۷۸۶ (۱۷۰ هق) تا ۱۹۳۰ مورد بحث است (چاپ تهران، ۱۳۳۳ هش).

تاریخ ایران یا تاریخ سر جان ملکم، عنوان کتابی تاریخی، بفارسی، که میرزا اسماعیل ابن محمد علی تهرانی معروف به میرزا حیرت (فت ۱۳۱۶ هق) از تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم ترجمه کرده است. در دو مجلد است و دارای ۲۶ باب، و مشتمل است بر تاریخ ایران از دوره‌ی پیشدادیان تا زمان فتحعلی شاه قاجار، و مطالبی در باره‌ی آیین ایرانیان، عقاید صوفیه، و بیان وضع مملکت ایران، طرز حکومت و قواعد لشکری و آب و هوای آن، و علوم و صنایع، عادات و رسوم، و طرز زندگی و معاشرت مردم آن، و وضع سلطنت و سلاطین و ایلات آن را در بر دارد. ظاهراً اول بار در ۱۸۷۲-۷۳ در بمبئی و سپس در هند مکرر و در ایران بطبع رسیده است. شیخ محمد اصفهانی در ترجمه‌ی میرزا حیرت تجدید نظر کرده است (طبع بمبئی، ۱۳۲۳ هق). میرزا حیرت مطالب مربوط به نادر شاه را از ترجمه‌ی خود بیرون آورده است، و آنرا حالات نادر شاه نامیده که در ۱۹۲۹ در الله‌آباد چاپ شده.

تاریخ ایرانیان، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی تاریخی، از کنت دو گوبینو. اصل کتاب در ۱۸۶۹ تألیف شده است، و مشتمل بر تاریخ ایران قبل از اسلام است، و چون هنگام تألیف آن کاوشهای علمی که با تاریخ قدیم رابطه‌ی مستقیم دارد نشده بود، و کتیبه‌ها را نخوانده بودند، مؤلف در کار خود دوچار اشتباهاتی گردیده است. این کتاب را ابوتراب خواجه‌نوریان (نظم‌الدوله) بفارسی ترجمه کرده است، و جلد اول آن در ۱۳۳۶ هش در تهران بطبع رسیده.

تاریخ ایلچی نظام شاه (ilcie nezām sāh)، کتابی تاریخی، بفارسی، از خور شاه ابن قباد حسینی (فت ۹۷۲ هق). مؤلف در ۹۵۲ هق از طرف نظام شاه بهمنی به سفارت به دربار شاه طهماسب صفوی آمده است، و تا ۹۷۱ هق در آنجا بوده، و کتاب خود را در مدت مزبور و دربار مذکور تألیف کرده. این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه (در بیان خلقت آدم و ذکر اولادش تا سام ابن نوح و دیگر انبیاء گذشته) و هفت مقاله (اول در تاریخ ایران قبل از اسلام، یمن، و غیره؛ دوم در تاریخ پیغمبر، خلفای راشدین، بنی امیه، بنی عباس، و ائمه‌ی اثنی عشر؛ سوم در ذکر سلسله‌ی پادشاهانی که در عهد عباسیان بودند؛ چهارم در تاریخ سلطنت چنگیزخانی؛ پنجم در سلطنت تیموریان؛ ششم در سلطنت شاه اسماعیل صفوی؛ هفتم در تاریخ سلاطین دهلی، بنگاله، گجرات، و دکن). قسمتی از مقاله‌ی ششم، که در ذکر نسب حکام طبرستان، مازندران، رستمدار، و هزار جریب‌ـکه معاصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب بوده‌اندـو وقایع آن زمان است در ضمن منتخبات فارسی شفر (پاریس، ۱۸۸۵) با ترجمه‌ی فرانسوی بطبع رسیده است، و بقیه‌ی آن ظاهراً تا کنون بچاپ نرسیده.

تاریخ بخارا یا (بقولی) **اخبار بخارا**، کتابی تاریخی، بفارسی، مشتمل بر تاریخ بخارا از قدیم الایام تا فتح این شهر بدست چنگیز خان. این کتاب در موضوع خود معتبر و خالی از تملق و گزافه‌گوئی میباشد، و بیشتر مطالب آن را در کتابهای تاریخی دیگر نمیتوان یافت. اصل کتاب مزبور بعربی بوده است، که در ۳۳۲ هق بوسیله‌ی ابوبکر محمد نرشخی بنام نوح I سامانی تألیف شده و اکنون در دست نیست. ابونصر احمد ابن نصر قُباوی (منسوب به قباء، شهری در فرغانه) بخواهش بعضی از دوستان خود در ۵۲۲ هق آنرا بفارسی ترجمه کرده است، و مقداری از مطالب را که بنظرش مفید نمینموده است انداخته، و اطلاعات و اخبار مفیدی بر آن افزوده. و محمد ابن زفر ابن عمر (zofare 'bne omar) در سال ۵۷۴ هق ترجمه‌ی قباوی را تلخیص کرده است، و آنرا بنام صدر الصدور صدر جهان برهان‌الدین عبدالعزیز ابن مازه، مفتی بخارا، موشح نموده. و بعد از محمد ابن زفر ظاهراً دیگری در این کتاب دست برده است، و حوادث زمان را تا غلبه‌ی مغول و تسخیر بخارا بدست چنگیز خان بر آن علاوه نموده، و همین کتاب است که امروز در دست میباشد. ظاهراً اول بار خلاصه‌ای از این کتاب را شفر در منتخبات فارسی خود در ۱۸۸۳، و سپس همو تمام آنرا، با چند قسمت دیگر در تاریخ سامانیان، و ترجمه‌ی فرانسوی، در ۱۸۹۲ در پاریس منتشر کرده است. ترجمه‌ی روسی کتاب در ۱۸۹۷ در تاشکند، و متن کتاب در ۱۳۲۲ هق در بخارا و در ۱۳۱۷ هش در تهران چاپ شده است.

تاریخ بختیاری یا **خلاصة الاعصار فی تاریخ بختیار** (xolāsato 'l.'a'sār)، کتابی تاریخی و جغرافیائی، بفارسی، از سپهر (لسان‌السلطنه عبدالحسین، متخلص به ادیب، فت ۱۳۱۲ هق)، مشتمل بر تاریخ سالهای ۱۰۰۴-۱۲۹۹ هق و قسمتی از جغرافیای بختیاری. بدستور سردار اسعد بختیاری در ۱۳۲۷ و ۱۳۳۳ هق در تهران منتشر گردیده است.

تاریخ برامکه (barāmeke) یا **اخبار برامکه**، کتابی در تاریخ برامکه، بفارسی، که مؤلف آن تا کنون معلوم نشده است. ضیاءالدین برنی، در کتاب خود در باره‌ی برامکه بنام اکرام الناس، از شخصی بنام محمد ابن حسین ابن عمر هروی نام میبرد، و میگوید وی اول کسی است که تاریخ برامکه را از عربی بفارسی ترجمه کرده است، و شاید این کار در زمان سامانیان صورت گرفته باشد، و شاید بود که *تاریخ برامکه‌ی عنوان این* مقاله همان ترجمه‌ی محمد هروی باشد. این کتاب مختصر مفید از متنهای خوب زبان فارسی است. در ۱۳۱۲ هق در تهران منتشر شده.

تاریخ بغداد، کتابی تاریخی و جغرافیائی، بعربی، از خطیب بغدادی. از کتابهای عظیم اسلامی است، و مشتمل بر تاریخ بغداد از زمان بنای آن (۱۴۵–۱۴۶ هق) تا سال وفات مؤلف (۴۶۳ هق)، و ـ۷٬۸۳۱ زندگینامه (۷٬۷۹۹ زندگینامه از مردان، و ۳۲ از زنان) است. مقدمه‌ی آن، که در باره‌ی اصل بغداد و نام آن و تاریخ بنای این شهر و غیره است، با ترجمه‌ی فرانسوی در ۱۹۰۴ در پاریس، و جلد ششم آن در ۱۹۰۸ با چاپ سنگی در لایپزیگ، و همه‌ی کتاب در ۱۹۳۱ در ۱۴ مجلد بزرگ در مصر منتشر شده است.

تاریخ بناکتی (banāketi)، شهرت **روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر و الانساب** (răzato ole 'l.'albāb fi tavārixe 'l.'akābere va 'l_ ansāb')، کتابی در تاریخ عمومی عالم، بفارسی، از فخر بناکتی. تاریخ از خلقت آدم تا جلوس ابوسعید خان را در بر دارد، و تألیف آن در ۸۱۷ هق انجام یافته است، و بقول مؤلف از جامع التواریخ رشیدی تلخیص گردیده، و خود مطالبی بر آن افزوده. بر خلاف تواریخ دیگر اسلامی، مطالب نسبةً دقیقی از احوال ملل غیر مسلمان از قبیل یهود و عیسویان و هندیان و چینیها و مغول را شامل است. از مراجع معتبر عهد مغول محسوب میشود. ظاهراً تا کنون بطبع نرسیده.

تاریخ بیداری ایرانیان، کتابی تاریخی، بفارسی، از ناظم‌الاسلام کرمانی، مشتمل بر قسمتی از تاریخ مشروطه‌ی ایران. ظاهراً کتابی ناتمام است، و آنچه که بطبع رسیده عبارتست از مقدمه‌ای مفصل و دو جلد. اول بار در ۱۳۲۸–۳۰ هق با چاپ سنگی جزوه‌جزوه، و سپس در ۱۳۲۴–۳۲ هش در ۳ جلد در تهران منتشر گردیده است.

تاریخ بیهق، کتابی تاریخی، بفارسی، از ابوالحسن بیهقی (فت ۵۶۵ هق). موضوعش تاریخ بیهق است و زندگینامه‌ی بزرگانی که بدانجا منسوبند، و انساب خانواده‌های مشهور که از قدیم در آنجا توطن داشته‌اند و یا از جاهای دیگر باین ناحیه هجرت نموده، و نیز تا اندازه‌ای از جغرافیای این ناحیه. در سال ۵۶۳ هق تألیف شده است. نثر آن ساده و یکی از آثار بسیار خوب نثر فارسی است که از قرن ۴م هق تا قرن ۷م هق در دست داریم. یکی از خصایص این کتاب اینست که مؤلف سالهای وقایع را بعربی نوشته، و در انساب طوایف و اشخاص نیز غالباً برای اختصار یا احتراز از تکرار بعبارت عربی متوسل گردیده. در ۱۳۱۷ هش باهتمام احمد بهمنیار در تهران بطبع رسیده.

تاریخ بیهقی یا **تاریخ مسعودی،** کتابی تاریخی، بفارسی، از ابوالفضل بیهقی (۳۸۵–۴۷۰ هق). از جلد پنجم تا دهم کتاب بزرگی است بنام جامع التواریخ یا جامع فی تاریخ آل سبکتکین یا تاریخ آل محمود و یا تاریخ آل سبکتکین، و موضوع اصلی آن تاریخ سلطنت مسعود پسر محمود غزنوی است، و در ضمن آن مطالبی مفید در تاریخ غزنویان قبل از مسعود و سامانیان و صفاریان و سلجوقیان و جز آنها دیده میشود، و همچنین اطلاعاتی مربوط به تاریخ ادب ایران در بر دارد که در باب خود مرجع منحصر محسوب میشود؛ و محتوی اطلاعات جغرافیائی مهم نیز میباشد. از جهت دقت در ذکر تفاصیل و جزئیات وقایع در زبان فارسی بی‌نظیر است، و از جهت تاریخ اجتماعی آن زمان اهمیت دارد، و یکی از آثار بسیار مهم نثر فارسی است. اول بار در ۱۸۶۲ در کلکته، و سپس در ۱۳۰۵–۷ هق (با تصحیحات و حواشی ادیب پیشاوری) و در ۱۳۱۹–۳۲ هش و در ۱۳۲۴ هش در تهران بطبع رسیده است.

تاریخ پانصدساله‌ی خوزستان، کتابی تاریخی، بفارسی، از سید احمد کسروی. مشتمل است بر پانصد سال تاریخ خوزستان، و اطلاعات ارجمندی را در بر دارد، و بخصوص مطالب آن در باره‌ی مشعشعیان و کمبیان کم‌نظیر است. اول بار در ۱۳۱۲ هش و پس از آن نیز در تهران بطبع رسیده است..

تاریخ جدید یزد، کتابی در تاریخ شهر یزد، بفارسی، از احمد ابن حسین ابن علی کاتب (متوفی در نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق)، که در حدود ۸۶۲ هق بنام پیر بوداق پسر جهان شاه قرا قوینلو تألیف شده است. اطلاعات سودمندی در باره‌ی عمارات، مزارات، مساجد، مدارس، و زندگینامه‌ی بزرگان و فضلای یزد در بر دارد. اساس این کتاب بر تاریخ یزد جعفری نهاده شده است، و در مقدمه‌ی آن از جعفری نام میبرد. چاپ یزد، ۱۳۱۷ هش.

تاریخ جرجان یا **کتاب معرفة علماء اهل جرجان،** کتابی تاریخی، بعربی، از ابوالقاسم حمزة ابن یوسف ابن ابراهیم سَهمی (فت ۴۲۷ هق). مشتمل است بر زندگینامه‌ی ۱٬۱۹۴ تن از راویان و راویات حدیث از مردم جرجان و نواحی آن، و کسانی که از خارج بدین سرزمین آمده‌اند و در آن سکنی گزیده، و یا جرجانیهائی که بخارج از جرجان رفته‌اند و در آنجا بدرود زندگانی گفته. مرتب بر حسب حروف تهجی میباشد. در مقدمه مطالبی در باب فتح جرجان بدست مسلمانان، و خلفای بنی عباس که به جرجان آمده‌اند، و عمال بنی امیه و بنی عباس در این سرزمین را در بر دارد. در موضوع خود معتبر و مطالبی در آن موجود است که در جای دیگر نمیتوان آنها را یافت. در ۱۹۵۰ با چند زندگینامه‌ی دیگر از دانشمندان اسلامی که از سهمی نیست در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است.

تاریخ جهان‌آرا یا **جهان‌آرا** یا **نسخ جهان‌آرا** (nosaxe)، کتابی تاریخی، بفارسی، از قاضی احمد ابن محمد غفاری قزوینی (۹۰۰–۹۷۵ هق). در ۹۷۴ هق بنام شاه طهماسب صفوی تألیف شده. تاریخی است عمومی که حوادث را تا ۹۷۲ هق در بر دارد، و به قسمت تقسیم گردیده (در تاریخ پیغمبر و دوازده امام؛ در تاریخ قبل و بعد از اسلام ایران؛ در سلسله‌ی صفویه). خلاصه‌ی متن و ترجمه‌ی انگلیسی فصلهای مربوط به پیشدادیان، کیانیان، ملوک الطوائف، و ساسانیان این کتاب بوسیله‌ی و. اوزلی در لندن چاپ شده (۱۷۹۹)؛ و تمام آن اکنون در تهران در دست طبع است.

تاریخ جهانگشای، کتابی در تاریخ مغول، بفارسی، از عطا ملک جوینی (فت ۶۸۱ هق)، که در ح ۶۵۰ (یا ۶۵۱)–۶۵۸ هق تألیف شده است. بر حسب تقسیم مؤلف در ۳ مجلد است؛ جلد اول مشتمل بر عادات و رسوم مغول، یاسای چنگیزی، خروج چنگیز خان و فتوحات او، تاریخ اقوام اویغور و عقاید و رسوم آنها، و سلطنت اوگتای، گیوک، توشی، و جغتای است؛ جلد دوم در تاریخ خوارزمشاهیان و بخصوص سلاطین اخیر ایشان، و قراختائیان، گورخانیان، ایلک‌خانیان، و آل خاقان و غیرهم؛ جلد سوم در تاریخ منکو قاآن و تفصیل حمله‌ی (۶۵۳ هق) هلاکو به ایران و قلع و قمع اسماعیلیان و تاریخ و شرح مذهب آنها و از آغاز ظهور انقراضشان (۶۵۵ هق) بدست هلاکو.

تاریخ جهانگشای نثری منشیانه و متین دارد، و در موضوع خود از مراجع معتبر میباشد، و مطالبی در آن آمده است که در هیچ کتاب دیگر بدست نمیآید. این کتاب از زمان تألیف اشتهار داشته است، و مورخین بزرگی مانند وصاف الحضرة، رشیدالدین فضل‌الله، ابن العبری، ابن الطقطقی، و شهاب‌الدین احمد ابن یحیی کاتب دمشقی، و مؤلفین تاریخ گزیده، تاریخ بناکتی، روضة الصفا، حبیب السیر، و غیرهم از آن ترجمه و نقل و اقتباس نموده‌اند.

تمام آن اول بار باهتمام محمد قزوینی در لیدن (سه جلد، ۱۹۱۲، ۱۹۱۶، و ۱۹۳۷)، و ترجمه‌ی انگلیسی آن در منچستر (دو جلد، ۱۹۵۸) بچاپ رسیده؛ در تهران دو چاپ، که هر دو ممسوخ طبع قزوینی است، در ۱۳۱۲ و ۱۳۱۴ و ۱۳۴۰ هش منتشر گردیده. مستشرقین از قرن ۱۹م بدان توجه داشته‌اند، و قسمتهائی از آن نقل و بزبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه و طبع کرده‌اند.

تاریخ جهانگیری: ← تاریخ نو.

تاریخ حزین (hazin)، کتابی تاریخی، بفارسی، از محمد علی ابن ابی طالب متخلص به حزین (۱۱۰۳–۱۱۸۰ یا ۱۱۸۱ هق). مشتمل است بر تاریخ اواخر صفویه، فتنه‌ی افغان، و سلطنت نادر شاه، و احوال جمعی از بزرگان آن دوران؛ و چون مؤلف قسمتی از حوادث را که در زمان خود او روی داده است بدون کم و کاست نقل میکند، دارای اهمیت خاص میباشد. نشر کتاب در آن زمان بی‌نظیر است. در هند مکرر، و در لندن با ترجمه‌ی انگلیسی، و در تهران در ۱۳۳۲ هش بطبع رسیده است.

تاریخ حکماء الاسلام: ← تتمه‌ی صوان الحکمه.

تاریخ خانی، کتابی تاریخی، بفارسی، از علی ابن شمس‌الدین ابن حاجی حسین لاهیجی، مشتمل بر تاریخ گیلان از ۸۸۰ هق تا ۹۲۰ هق. در ۹۲۲ هق تألیف شده؛ در ۱۸۵۷ بوسیله‌ی دورن در پطرزبورگ بطبع رسیده.

تاریخ دولة آل سلجوق (tārixo dŏlate āle sal_ juq) یا **زبدة النصره و نخبة العصره** (zobdato 'n.nosra va noxbato 'l.'osra)، کتابی تاریخی، بعربی، در تاریخ سلاجقه‌ی عراق، از بنداری (۵۸۶–۶۴۳ هق). بنداری این کتاب را از نصرة الفَتره و عصرة الفِطره، در اخبار سلاجقه و وزرای آنها، تألیف عمادالدین محمد اصفهانی، تلخیص کرده است، و عمادالدین تاریخ خود را ظاهراً بر اساس کتاب تاریخ سلاجقه‌ای که انوشروان ابن خالد، وزیر سلطان محمود ابن محمد ابن ملکشاه سلجوقی، بنام فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور بزبان فارسی نوشته است و مشتمل بر تاریخ سلاجقه از اواسط زمان نظام‌الملک تا آخر عهد طغرل میباشد نهاده؛ یعنی کتاب مزبور را ترجمه کرده است، و مطالب بسیاری بر آن افزوده. ظاهراً اول بار در ۱۸۸۹ در لیدن و سپس در ۱۹۰۰ در مصر بطبع رسیده است.

تاریخ رویان (ruyān)، کتابی تاریخی، بفارسی،

از مولانا اولیاءالله آملی (قرن هشتم هق)، مشتمل بر یک مقدمه و هشت باب در تاریخ رویان از قدیم الایام تا زمان تألیف کتاب (۷۶۴ هق). این کتاب بنام فخرالدوله شاه غازی ابن زیار، از اسپهبدان گاوباره که در ۷۶۱–۷۸۰ هق در رستمدار حکمرانی کرده است، تألیف شده. مؤلف قسمتی عمده از **تاریخ طبرستان** ابن اسفندیار را در کتاب خود آورده، و از ابن اسفندیار و کتاب او یادی نکرده است. در ۱۳۱۳ هش، بدون تحقیق و دقت و فهرست، در تهران بطبع رسیده.

تاریخ زندیه: ← تاریخ گیتی‌گشا.

تاریخ سر جان ملکم: ← تاریخ ایران.

تاریخ سلاطین ساسانی، عنوان کتابی در تاریخ ساسانیان، بفارسی، که بوسیله‌ی محمد حسین ذکاء الملک فروغی و محمد علی فروغی از کتاب انگلیسی راولینسن ترجمه شده است، و باهتمام اعتمادالسلطنه در ۱۳۱۳–۱۶ هق در تهران منتشر گردیده.

تاریخ سند (send) یا **تاریخ معصومی،** کتابی تاریخی، بفارسی، از سید محمد معصوم بکری (bakkari) (فد 1019 هق). در ح 1009 هق تألیف شده است، و مشتمل میباشد بر چهار جزء در تاریخ سند، از فتح این سرزمین بدست مسلمانان در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک تا تاریخ تألیف کتاب. در ۱۹۳۸ در بمبئی بطبع رسیده است.

تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء (tārixo seni moluke 'l.'arze va 'l.'anbiā')، کتابی تاریخی، بعربی، از حمزه‌ی اصفهانی، که ظاهراً در ۳۵۰ هق تألیف شده است. مشتمل است بر ده باب و هر باب دارای چند فصل، در تاریخ پادشاهان ایران، روم، یونان، قبطیها، اسرائیلیها، لخمیها، غسانیها، و قریش (عربهای مسلمان). این کتاب از تواریخ معتبر است، و بخصوص از جهت تاریخ ایران–باب اول از جهت تاریخ ایران قبل از اسلام، و باب دهم از جهت قسمتی از تاریخ ایران بعد از اسلام (طاهریان، صفاریان، سامانیان، ولاة طبرستان، و غیره)–اهمیت خاص دارد. اول بار در ۱۸۴۴–۴۸ با ترجمه‌ی لاتینی در دو جلد (جلد اول متن عربی است و در ۱۸۴۴ طبع شده) بوسیله‌ی گوتوالد در لایپزیگ، و در ۱۸۶۶ (بعنوان تاریخ ملوک الارض) در کلکته، و در ۱۳۴۰ هق در برلین، و در ۱۹۶۱ در بیروت منتشر شده است.

تاریخ سیستان، کتابی تاریخی، بفارسی، که مؤلف آن معلوم نیست، و مشتمل است بر تاریخ سیستان از قدیم الایام، با نقائصی، تا سال ۷۲۵ هق، و مطالب تاریخی و ادبی دیگر. از یکدست نبودن انشاء این کتاب و قرائن دیگری که از متن آن برمیآید، آنرا یک شخص ننوشته است، و قسمتی از آن حد اکثر در حدود اواخر نیمه‌ی اول قرن ۵م هق تألیف گردیده است، و سپس مطالب تا تاریخ مذکور بوسیله‌ی یک یا چند نفر بر آن افزوده شده، و قسمتی از عبارات بخش قدیمی آن حتی از زین الاخبار گردیزی و تاریخ بیهقی قدیمتر مینماید. علاوه بر اهمیت تاریخی آن، از متون کم‌نظیر و مهم زبان فارسی است، و با پیدایش آن گوشه‌هائی از تاریخ و تاریخ ادب ایران روشن گردیده. بعضی گفته‌اند که شاید این کتاب از عربی ترجمه شده باشد، ولی دلائل قطعی در این باب در دست نیست. اول بار در ۱۲۹۹–۱۳۰۲ هق در پاورقی روزنامه‌ی ایران، و سپس باهتمام ملک‌الشعرای بهار در ۱۳۱۴ هش و اخیراً نیز در تهران منتشر گردیده است.

تاریخ شاهی: ← عبدالله مروارید.

تاریخ طبرستان، کتابی تاریخی، بفارسی، از ابن اسفندیار. در حدود ۶۱۳ هق تألیف شده است، و مشتمل بر تاریخ طبرستان از قدیم الایام میباشد. در موضوع خود معتبر است، و مطالبی در بر دارد که در جای دیگر نمیتوان یافت (یکی از محتویات پرقیمت آن اشعاری است که بزبان طبری گفته شده). تمام نسخه‌هائی که از این کتاب در دست است وقایع را تا سال ۷۶۰ هق شامل است، و تقریباً حوادث ۱۵۰ سال، لاحقه‌مانند، بر کتاب ابن اسفندیار افزوده شده، و احمد کسروی نخستین کسی است که دریافته که این لاحقه از مولانا اولیاء الله آملی است. تاریخ طبرستان در ۱۳۲۰ هش باهتمام عباس اقبال در دو جلد در تهران بچاپ رسیده. تمام کتاب با کمی اختصار و تصرف و اشتباهاتی بوسیله‌ی ادوارد براون به انگلیسی ترجمه شده (طبع لیدن و لندن، ۱۹۰۵). نامه‌ی کنر در این کتاب مندرج است.

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، کتابی تاریخی، بفارسی، از سید ظهیرالدین مرعشی (مت ح ۸۱۵ هق، فد بعد از ۸۹۴ هق). مشتمل است بر تاریخ طبرستان و رویان و مازندران از قدیم الایام تا زمان تألیف (۸۸۱ هق) کتاب، که بنام کارکیا میرزا علی لاهیجانی صورت گرفته، و چنانکه مؤلف در مقدمه تصریح میکند، کتاب او مطالب تاریخ طبرستان از علی ابن جمال‌الدین رویانی (نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق) و تاریخ رویان تألیف مولانا اولیاءالله آملی را در بر دارد، و خود دو فصل، یکی در ذکر حکمرانی ملک کیومرث رستمداری و فرزندان او، و دیگری در بیان خروج سید قوام‌الدین مرعشی و استیلای اخلاف او، بر آن افزوده است. قسمت عمده‌ی مطالب این کتاب عین مطالب **تاریخ طبرستان** ابن اسفندیار است، در حالی که اسمی از ابن اسفندیار در آن نیست. در ۱۸۵۰ در پطرزبورگ و در ۱۳۲۳ هش در تهران منتشر شده است.

تاریخ طبری (tabari) یا **تاریخ الامم و الملوک** (tārixo 'l.'omame va 'l.moluk) یا **کتاب اخبار الرسل و الملوک** (ketābo axbāre 'r.ro-sole)، کتابی تاریخی، بعربی، از محمد ابن جریر طبری، مشتمل بر تاریخ از آغاز آفرینش تا سال ۳۰۲ هق (از هجرت ببعد بر حسب سنوات منظم گردیده). ذیلهای بسیاری بر این کتاب نوشته‌اند، که از آن جمله است ذیل عریب قرطبی (oraybe qortobi)، که وقایع را تا ۳۲۰ هق در بر دارد. ثابت ابن سنان در تعقیب ذیل مزبور حوادث را تا ۳۶۰ هق نوشته است؛ هلال ابن محسن صابی (helāle 'bne mohassene) (۳۵۹–۴۴۸ هق)، در دنبال آن، حوادث را تا ۴۴۸ هق ذکر کرده؛ و پسرش، محمد ابن هلال، دنبال کار پدر را گرفته است، و کتابی بعنوان عیون التواریخ نوشته، که مشتمل بر حوادث تا ۴۷۹ هق میباشد؛ و پس از او محمد ابن عبدالملک همذانی (فد ۵۲۱ هق) کار او را دنبال کرده است، و کتابی که حوادث را تا سال ۴۸۷ هق شامل میباشد تألیف نموده.

تاریخ طبری نخستین تاریخ کاملی است که بزبان عربی نوشته شده، و از تواریخ معتبر محسوب میشود. از جهت تاریخ ایران، و بخصوص ایران پیش از اسلام، اهمیت خاص دارد. در ۱۸۷۶–۱۹۰۱ باهتمام دخویه و عده‌ای دیگر از مستشرقین در لیدن، در ۱۵ مجلد، و در مصر مکرر منتشر گردیده، و مجلدات ۱–۳ و ۵ با ترجمه‌ی لاتینی در ۱۸۳۱–۵۳ بطبع رسیده. نولدکه قسمت مربوط به تاریخ ایران و عرب در زمان ساسانیان را به آلمانی ترجمه کرده است (چاپ لیدن، ۱۸۷۹)، و گویدی مختصری از آن را که در باره‌ی سالهای ۶۵–۹۹ هق است در ۱۹۲۵ در رم بچاپ رسانیده.

تاریخ طبری با تلخیص و اختصار بوسیله ابوعلی محمد بلعمی در ۳۵۲ هق بفارسی ترجمه گردیده است، و این ترجمه در هند مکرر، و قسمت مربوط به ایران در ۱۳۳۷ هش در تهران منتشر شده است. همین ترجمه‌ی فارسی به فرانسوی (طبع پاریس، ۱۸۶۷–۷۴، باهتمام زوتنبرگ)، عربی، ترکی، و ترکی جغتائی ترجمه شده است.

تاریخ طبیعی[1]، اصطلاحی که بمعنای وسیع خود به قسمتی از دانش بشری مشتمل بر حیوانشناسی، گیاهشناسی، شیمی، فیزیک، زمینشناسی، پالئوتولوژی، و معدنشناسی اطلاق میشود، ولی امروزه معمولا بعنوان اسم جمع برای حیوانشناسی و گیاهشناسی، و یا برای این دو علم باضافه‌ی زمین‌شناسی، معدنشناسی، و پالئونتولوژی بکار میرود، و شامل فیزیک و شیمی نیست. از کتابهای معروفی که بنام تاریخ طبیعی نوشته شده کتاب معروف پلینی، کتابی از ر. بیکن، و کتابی از بوفون است.

تاریخ عالم‌آرای عباسی (ālamārāye abbāsi) یا **عالم‌آرای عباسی،** کتابی تاریخی بفارسی از اسکندر بیک منشی، در تاریخ سلسله‌ی صفویه از آغاز تا پایان سلطنت شاه عباس I صفوی (فد ۱۰۳۸ هق). بنا بگفته‌ی مؤلف در مقدمه، مشتمل بر یک مقدمه، دو صحیفه، و یک خاتمه است، که رویهم در سه مجلد تنظیم شده است، و ظاهراً مؤلف بنوشتن خاتمه توفیق نیافته. تألیف این کتاب در ۱۰۲۵ هق شروع شده است، و مطالبی اجتماعی و زندگینامه‌ی بسیاری از بزرگان آن عصر را (از وزرا، مستوفیان، دانشمندان، شعرا، ادبا، خوشنویسان، و غیرهم) در بر دارد، و در موضوع خود از مراجع معتبر میباشد.

ظاهراً اول بار مطالب راجع به مازندران این کتاب را دورن در کتاب خود در باره‌ی سواحل جنوبی بحر خزر که در ۱۸۵۰–۵۸ در پطرزبورگ منتشر شده است بطبع رسانیده، و تمام آن اول بار در ۱۳۱۳ هق و سپس در ۱۳۳۴–۳۵ هش در تهران منتشر گردیده. اسکندر بیگ بر این کتاب ذیلی نوشته است که حوادث پنج سال اول سلطنت شاه صفی را (۱۰۳۸–۴۳ هق) در بر دارد، و در ۱۳۱۷ هش بعنوان ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، با قسمتی از تاریخ خلد برین، در تهران بطبع رسیده.

تاریخ عتبی: ← تاریخ یمینی.

تاریخ عضدی (azodi)، کتابی تاریخی، بفارسی، از عضدالدوله (احمد میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار و پدر عین‌الدوله). مشتمل است بر شرح احوال زنها، دخترها، پسرها، نوه‌ها، و نتیجه‌های فتحعلی شاه، و دوره‌ی سلطنت ۳۸ساله‌ی پادشاه مزبور، و

(1) natural history

نکاتی در باره‌ی آقا محمد خان نیز در بر دارد. در ۱۳۰۴ هق بدستور اعتمادالسلطنه تألیف شده است. اول بار در ۱۳۰۶ هق در بمبئی، و سپس در ۱۳۲۸ هش در تهران منتشر گردیده.

تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی، کتابی تاریخی، بفارسی، از محمد قاسم ابن غلامعلی هندو شاه استرابادی، مشهور به فرشته. تاریخ عمومی و مفصل هند است، و در موضوع خود معتبر. گویند مؤلف آنرا نخست بنام مرتضی نظام شاه تألیف نموده، و سپس بعد از مرگ (۹۹۶ هق) وی، بر حسب دعوت دلاور خان، وزیر ابراهیم عادل شاه ثانی، به کانپور رفته، و کتاب را بنام ابراهیم عادل شاه، گلشن ابراهیمی نامیده، و ظاهراً کار تألیف آنرا در 1015 هق بپایان رسانده. ظاهراً اول بار در ۱۸۳۱–۳۲ هق در بمبئی و سپس مکرر در هند بطبع رسیده است. به انگلیسی ترجمه شده است (طبع لندن، ۱۸۲۹، و کلکته، ۱۹۰۸–10). تحریر دیگری از این کتاب با کمی تفاوت در دست است که بعنوان تاریخ نورس‌نامه است، و تاریخ تألیفش 1018 هق میباشد.

تاریخ فیروزشاهی (firuz.šāhi)، کتاب تاریخی، بفارسی، از ← ضیاءالدین برنی، مشتمل بر تاریخ سلاطین دهلی از سال جلوس (۶۶۲ یا ۶۶۴ هق) غیاث‌الدین بلبن (balban) تا سال ۷۵۸ هق که سال ششم سلطنت فیروز شاه است. مؤلف آنرا بعنوان ذیل طبقات ناصری (که در ۶۵۸ هق تألیف شده) در ۷۵۸ هق در ۷۴ سالگی نوشته است. در ۱۸۶۰–۶۲ در کلکته بطبع رسیده است. یکی از مراجع معتبر قسمتی از تاریخ هند محسوب میشود. قسمتهائی از آن بوسیله‌ی بعضی از مستشرقین که تاریخ هند نوشته‌اند به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است.

تاریخ قم یا کتاب قم یا قم‌نامه، عنوان کتابی تاریخی، بفارسی، که اصل آن بعربی بوده است و بوسیله‌ی حسن ابن محمد ابن حسن قمی در ۳۷۸ هق بنام صاحب ابن عباد تألیف گردیده. متن عربی ظاهراً از میان رفته، و در ۸۰۶ هق و بقولی در ۸۲۵ هق، حسن ابن علی ابن حسن ابن عبدالملک قمی آنرا بفارسی ترجمه کرده است. در مقدمه‌ی متن فارسی موجود آمده است که اصل عربی در ۲۰ باب و ۵۰ فصل بوده، و فهرست بابها با موضوعات آنها ذکر شده، ولی آنچه از این کتاب مفید، که بسیاری از مطالب آن را در جای دیگر نمیتوان یافت، و از متون ارجمند زبان فارسی محسوب میشود، امروز در دست میباشد پنج باب است، که در ۱۳۱۳ هش در تهران منتشر گردیده.

تاریخ کرمان، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی مشتمل بر تاریخ کرمان از قدیم الایام تا سال ۱۳۲۲ هق. اصل این کتاب بسیار مختصر بوسیله‌ی پ. سایکس به انگلیسی نوشته شده است، و ابوتراب ابن موسی قاجار کرمانی (مستعان‌الملک) بدستیاری نصرالله خان نواب شیرازی و تصحیح افضل‌الملک کرمانی در ۱۳۳۲ هق آنرا بفارسی درآورده است (چاپ کرمان، ۱۳۳۲ هق). مطالب آن در کتاب دیگر سایکس بنام ده هزار میل در ایران نیز مندرج است.

تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته (rādio-āktivite). ۱– طریقه‌ای برای تعیین تاریخ تشکیل یافتن بقایای آلی محتوی کربون، که آنرا تاریخ‌گذاری بوسیله‌ی کربون رادیوآکتیو (کربونِ ۱۴) نیز مینامند. اشعه‌ی کیهانی در برخورد با نیتروژن (ازت) موجود در جو مقداری کربون ۱۴ تولید میکنند، که به گاز کربونیک رادیوآکتیو تبدیل میشود. کربون ۱۴، مانند سایر مواد رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته)، متلاشی میشود، و این تلاشی همراه با صدور شعاعهائی است (نصف عمر کربون رادیوآکتیو ح 6‘000 سال است). گیاهان (از طریق جذب گاز کربونیک هوا) و حیوانات (از راه تغذیه) مقداری کربون ۱۴ در بدن خود دارند، که متدرجاً در نسجهای بدنشان متلاشی میشود، ولی تا موقعی که موجودی زنده است، کربون رادیو-آکتیوی که از هوا یا از راه تغذیه میگیرد کربون متلاشی‌شده را جبران میکند، بطوری که میزان نسبی کربون ۱۴ در نسجهای بدنش مقدار ثابت و مشخصی است. مثلا یک گرم کربون نسجهای هر گیاه در هر جا همواره تخمیناً 50‘000‘000‘000 اتم کربون ۱۴ دارد (در فاصله‌ی دو دقیقه فقط ۲۱ عدد از آنها متلاشی میشود). پس از مرگ، تلاشی اتمهای کربون ۱۴ ادامه مییابد، ولی جبران اتمهای متلاشی‌شده منقطع میگردد، و بقایای موجود زنده متدرجاً اتمهای کربون ۱۴ خود را بر طبق قانون تلاشی از دست میدهد: در انقضای 6‘000 سال، مقدار کربون ۱۴ اولیه به نصف تقلیل مییابد؛ و پس از 12‘000 سال، ربع آن باقی میماند؛ و بعد از 18‘000 سال، یک هشتم آن و هکذا. پس، عیار کربون رادیوآکتیو در بقایای ماقبل تاریخی در حکم ساعتی است که با مرگ موجود زنده بکار میافتد، و بوسیله‌ی آن میتوان زمان مرگ را تعیین کرد. در عمل نمونه‌ای (بهترین نمونه‌ها چوب و سایر بقایای نباتی است) را که میخواهند عمر آنرا تعیین نمایند میسوزانند، و تصفیه می‌کنند، و کربون خالص آنرا استخراج مینمایند، و بوسیله‌ی شمارگر گایگر عده‌ی اتمهای کربون رادیوآکتیو موجود در یک گرم از آن کربون خالص را تعیین میکنند. با این اطلاعات، بوسیله‌ی محاسبه میتوان عمر نمونه‌ی مورد نظر را برآورد کرد. مثلا یک گرم کربون حاصل از نسجهای درختی که تازه قطع شده، بعلت وجود کربون ۱۴ در آن، در ← شمارگر گایگر باعث ۴۲۰ تکان در ۴۰ دقیقه میگردد. اما یک گرم کربون حاصل از درختی که 12‘000 سال یا 6‘000 سال پیش قطع شده است در همان مدت بترتیب سبب ۱۰۵ یا ۲۱۰ تکان میگردد. باین طریق، با اندازه‌گیری تعداد تکانها، میتوان عمر یک قطعه چوب را (که مثلا متعلق به تابوت فلان فرعون مصر است) تخمین کرد. این طریقه در باستانشناسی و در زمینشناسی بسیار مفید است، ولی دامنه‌ی استعمال آن محدود میباشد، زیرا مثلا در بقایای 60‘000ساله مانده‌ی کربون رادیوآکتیو بقدری قلیل است که اندازه‌گیری آن عملا ممکن نیست. ۲– طریقه‌ای، متفاوت با طریقه‌ی تاریخگذاری بوسیله‌ی کربون رادیوآکتیو، برای تعیین عمر بعضی از سنگها و سایر مواد غیر آلی. در این طریقه نسبت مقادیر اورانیوم و سرب (محصول نهائی تلاشی اورانیوم) در کانه‌های اورانیوم‌دار حکم ساعت زمینشناسی را دارد. کانه‌ی اورانیوم مشتمل بر ۹۹,۲۷٪ اورانیوم ۲۳۸ و ۰,۷۲٪ اورانیوم ۲۳۵ است. اما این نسبت همیشه بر این منوال نبوده است، زیرا U۲۳۵ و U۲۳۸ به یک میزان متلاشی نمیشوند (در طی 2‘000‘000‘000 سال، یک قطعه اورانیوم ۲۳۵ برابر ۴,۶۵ دفعه و یک قطعه اورانیوم ۲۳۸ فقط ۱,۳۶ دفعه تقلیل مییابد). تشکیل یافتن سرب از اورانیوم، بسبب درازی عمر اورانیومهای ۲۳۸ و ۲۳۵ بسیار بطیء است. بمحاسبه معلوم میشود که یک گرم از مخلوط همجاهای اورانیوم بصورتی که طبیعیه در طبیعت موجود است، پس از انقضای یک میلیون سال 0,000137 گرم سرب، و پس از انقضای 10 میلیون سال 1,00136 گرم سرب میدهد. بالعکس میتوان عکس این مسئله را حل کرد، یعنی از روی عیار نسبی اورانیوم و سرب در یک کانه‌ی اورانیوم‌دار زمانی را که از مبدأ این کانه گذشته است تعیین نمود (در تمام این ملاحظات فرض اینست که تمام سربی که در سنگ‌های معدنی وجود دارد از منشأ اورانیوم است). باین وسیله سنّ قشر زمین را ح ۴ میلیارد سال تخمین کرده‌اند. سرب یگانه وسیله‌ی تخمین ازمنه‌ی زمینشناسی نیست. در ضمن تبدل اورانیوم که منجر به تولید سرب میشود، ۸ ذره‌ی آلفا (یعنی ۸ اتم هلیوم) صادر میگردد. یک گرم اورانیوم سالیانه $1,1 \times 10^{-7}$ سانتیمتر مکعب هلیوم تولید میکند، که در سنگهای معدنی جمع میشود، و میتوان آنرا از آنها استخراج کرد. پس از تعیین عیار هلیوم در کانه‌ی اورانیوم سن آنرا بمحاسبه میتوان بدست آورد. البته اطلاعاتی که بدین طریق حاصل میشود بدقت آنچه از روی سرب بدست میآید نیست، زیرا مقداری از هلیوم گازی از سنگها خارج میشود.

تاریخ گزیده (gozide)، کتابی تاریخی، بفارسی، از حمدالله مستوفی قزوینی. تاریخ عمومی عالم است، در یک مقدمه و شش باب، از بدو خلقت تا ایام وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله، که در ۷۳۰ هق بنام وزیر مزبور تألیف گردیده، و در حقیقت چنین مینماید که منتخبی از جامع التواریخ رشیدی باشد، و حمدالله دو فصل‌یکی در تاریخ علما و ائمه و فضلا و شعرای عرب و عجم، و دیگری در تاریخ و جغرافیا و بزرگان شهر قزوین‌بر آن افزوده، که از مهمترین ابواب کتاب است، ولی مؤلف در مقدمه‌ی کتاب ۲۳ تألیف بعنوان مراجع خود ذکر مینماید. نثر این کتاب از تواریخی که در عهد مغول نوشته شده، حتی از جامع التواریخ، روانتر است، و بعضی مطالب مخصوص بخود دارد که در جای دیگر یافت نمیشود.

تمام این تألیف مفید اول بار باهتمام ادوارد براون با چاپ عکسی در 1910 در لندن، و ترجمه‌ی انگلیسی خلاصه‌ی آن با فهارس کتاب در ۱۹۱۳ در لیدن، و تمام کتاب در ۱۹۳۶–۳۹ هش در تهران منتشر شده است. باب چهارم (در تاریخ سلاطین اسلامی ایران) با ترجمه‌ی فرانسوی در ۱۹۰۳ در پاریس، و ترجمه‌ی فرانسوی باب ششم (باستثنای فصل اول آن) بوسیله‌ی باربیه دو منار در ۱۸۵۷ در پاریس، و ترجمه‌ی انگلیسی فصل ششم باب شعرای ایران بوسیله‌ی ادوارد براون در اکتبر 1900 و ژانویه‌ی 1901 در روزنامه‌ی انجمن سلطنتی آسیائی بطبع رسیده است.

تاریخ گیتی‌گشا (giti.gošā) یا **تاریخ زندیه**، کتابی تاریخی، بفارسی، از میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی (متخلص به نامی) (فد ۱۲۵۴ هق). مشتمل است بر تاریخ سلسله‌ی زندیه از آغاز تا

سال ۱۲۰۰ هق، و در موضوع خود معتبر میباشد. از جهت نثر فارسی قدری مغلق و پراستعاره و کنایه است. محمد اسماعیل وکیل‌الملک نوری (فت ۱۲۸۶ هق)، حکمران کرمان، در جوانی خود (پیش از سال ۱۲۷۵ هق که نایب‌الایاله‌ی کرمان بوده است) این کتاب را تهذیب کرده است، و عبارت‌پردازیهای آن را از میان برده، و لب مطالب را در کتاب کوچکی جمع‌آوری نموده.

بر تاریخ گیتی‌گشا دو ذیل نوشته شده است، یکی بوسیله‌ی عبدالکریم ابن علی رضا الشریف شیرازی، که شاگرد محمد صادق نامی بوده، و حوادث دوره‌ی زندیه را تا اواسط پادشاهی لطفعلی خان در بر دارد، و دیگری بوسیله‌ی میرزا محمد رضای شیرازی، که ظاهراً پس از ۱۲۱۹ هق نوشته شده، و مشتمل است بر تاریخ زندیه از اواخر سلطنت لطفعلی خان تا انقراض این خاندان بدست قاجارها. عنوان "گیتی‌گشا" در هیچ جای کتاب نیامده است، و ظاهراً میرزا عبدالکریم آنرا بر کتاب استاد خود نهاده، چونکه در دیباچه‌ی ذیل او دیده میشود. گیتی‌گشا و دو ذیل آن در سال ۱۳۱۷ هش در تهران منتشر شده است.

تاریخ گیلان، کتابی تاریخی، بفارسی، از عبدالفتاح فومنی (فت نیمه‌ی اول قرن ۱۱م هق). مشتمل است بر دو فصل و چهار مقاله، در تاریخ گیلان (گسکر، آستارا، لنکران، و غیره) در سالهای ۹۲۳–۱۰۳۸ هق از دوره‌ی صفویه. ظاهراً اول بار در ۱۸۵۸ باهتمام ب. دورن در پطرزبورگ و سپس در ۱۳۱۵ هش در رشت منتشر گردیده است.

تاریخ گیلان و دیلمستان، کتابی تاریخی، بفارسی، از سید ظهیرالدین مرعشی (مت ح ۸۱۵ هق، فت بعد از ۸۹۴ هق). در سنه‌ی ۸۸۱ هق بامر کارکیا میرزا علی لاهیجانی تألیف شده است، و بقول مؤلف در مقدمه، مشتمل است بر یک مقدمه و شش باب، و سپس مؤلف باب هفتمی در حوادث مابین سالهای ۸۸۱ و ۸۹۴ هق بر آن افزوده است. در موضوع خود که تاریخ قسمتی از قرون ۸م و ۹م هق گیلان و دیلمستان است مهم میباشد. در ۱۳۳۰ هق باهتمام رابینو، با مکاتیب خان احمد خان گیلانی، در رشت بطبع رسیده.

تاریخ مختصر الدول (tārixo moxtasare 'd.do-val) یا **مختصر تاریخ الدول،** کتابی تاریخی، بعربی، از ابن العبری. مشتمل است بر تاریخ از آغاز آفرینش تا زمان مؤلف در ده قسمت (بقول مؤلف ده "دولت")، و مطالب مهمی در تاریخ ایران باستان، اسماعیلیان، خوارزمشاهیان، و مغول در بر دارد. این کتاب را مؤلف از کتاب مفصل خود که به سریانی نوشته بوده است ترجمه و تلخیص کرده، و مطالب مهمی بر آن افزوده، و اطلاعات درباره‌ی اسماعیلیان و خوارزمشاهیان و مغول را از تاریخ جهانگشای جوینی اقتباس کرده است، و خود قسمتهائی بر آن علاوه نموده. اول بار در ۱۶۶۳ باهتمام ا. پوکاک با ترجمه‌ی لاتینی در آکسفرد منتشر گردیده. متن عربی آن در ۱۸۹۰ و در ۱۹۵۸ در بیروت و ترجمه‌ی آلمانی آن در ۱۷۸۳ منتشر شده است.

تاریخ مختصر ایران، کتابی تاریخی، بفارسی، که اصل آنرا پ. هورن به آلمانی تألیف کرده است، و از طرف کمیسیون معارف بفارسی ترجمه شده، و در ۱۳۱۴ هش در تهران منتشر گردیده. این کتاب مختصری است در تاریخ ایران از اول اسلام تا انقراض سلسله‌ی زندیه (اصل کتاب تا اوایل سلطنت مظفرالدین شاه را در بر داشته، و بقول مترجم کتاب، چون تاریخ سلسله‌ی قاجاریه ناقص بوده است، مطالب مربوط باین سلسله بدستور کمیسیون معارف ترجمه نشده). مراجع شرقی و غربی متعددی که در آخر هر فصل کتاب ذکر گردیده است برای کسانی که بخواهند در تاریخ ایران بعد از اسلام مطالعه و تحقیق کنند راهنمای مفیدی میباشد.

تاریخ مدینة دمشق (tārixo madinate de-mesq)، کتابی در تاریخ و جغرافیا و تمدن شام، بعربی، از ابن عساکر. در ۸۰ مجلد است، و بزرگ‌ترین کتابی است که در باب یک شهر نوشته شده. مطالب مفیدی در باره‌ی جغرافیا و بناهای شام در مقدمه‌ی کتاب مذکور است؛ و سپس برای هر کس از بزرگانی که از پیش از اسلام تا قرن ۶م هق در دمشق و دیگر شهرهای شام بوده‌اند و یا بدانجا آمده‌اند زندگینامه نوشته است. این کتاب عظیم را ذیلها نوشته‌اند، و خلاصه‌ها کرده. عبدالقادر بدران (فت ۱۹۳۷) تهذیبی از آن بوجود آورده، که ۷ جلد آن در ۱۳۲۹–۳۲ هق در دمشق بطبع رسیده، و طبع کامل آن از ۱۹۵۱ در دمشق آغاز گردیده است.

تاریخ مسعودی: ← تاریخ بیهقی.

تاریخ مشروطه‌ی ایران، کتابی تاریخی، بفارسی، از احمد کسروی، مشتمل بر تاریخ پیشامدهای مشروطه‌ی ایران از آغاز (زمان ناصرالدین شاه) تا هنگام درآمدن سپاهیان روس به آذربایجان. قسمتی از کتابی است که در موضوع مذکور نخست بعنوان تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان در مجله‌ی پیمان منتشر میشده است، و سپس در ۶ مجلد بطبع رسیده (از ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ هش)، و مؤلف آنرا از این جهت تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان نامیده که در ابتدای کار میخواسته است تنها پیشامدهای آذربایجان را از آغاز جنبش مشروطه‌خواهی تا ۱۸ سال بنویسد، و سپس مصمم گردیده است که کتابی در تاریخ مشروطیت بطور کلی تألیف نماید. از این رو، دو جلد اول و دوم تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان را، با تجدید نظر و اضافات بسیار، بنام تاریخ مشروطه‌ی ایران اول بار در ۱۳۱۹–۲۲ هش در سه بخش منتشر کرد (سپس مکرر بطبع رسیده است). چهار مجلد دیگر، بعنوان تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان، مکرر در تهران بطبع رسیده است، و در آن از وقایع مشروطیت و پیشامدهای ایران در زمان جج I و اوضاع ایران پس از جنگ مزبور گفتگو شده است.

تاریخ معاصر یا **حیات یحیی،** کتابی تاریخی، بفارسی، از یحیی دولت‌آبادی (فت ۱۳۱۸ هش). در چهار مجلد است، که جلد اول مشتمل بر قسمتی از تاریخ دوران شباب و تحصیل نویسنده و ایجاد فرهنگ نوین ایران، و جلدهای دوم و سوم آن در تاریخ مشروطیت ایران، و جلد چهارم در باره‌ی مهاجرت ملیون در اوایل جج I و انقراض سلطنت قاجاریه و دوران سلطنت رضا شاه پهلوی میباشد، و رویهمرفته یک دوره تاریخ سیاسی ایران را در نیم قرن اخیر شامل است. چاپ تهران (از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۶ هش).

تاریخ معجم (mo'jam) یا **المعجم فی آثار ملوک العجم** (al.mo'jam fi āsāre moluke 'l-'ajam) یا **المعجم فی تاریخ ملوک العجم،** کتابی تاریخی، بفارسی، از شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی (۶۶۰–۷۴۰ هق)، که بنام نصرت الدین احمد لر (از اتابکان لر بزرگ) نوشته شده است. مشتمل بر تاریخ ایران پیش از اسلام از نخستین پادشاه پیشدادی تا زمان انوشروان میباشد. بعضی آنرا از عزالدین فضل‌الله ابن عبدالله شیرازی، پدر وصاف الحضره، دانسته‌اند که درست نمینماید، و ظاهراً عزالدین فضل‌الله و شرف‌الدین فضل‌الله را با یکدیگر نسبتی نمیباشد؛ و بدیگری نیز نسبتش داده‌اند. نثر این کتاب مصنوع و متکلف و مطالب آن بی‌اعتبار است. کمال بَرغَمَوی بامر محمود پاشا وزیر سلطان محمد خان عثمانی آنرا بترکی ترجمه کرده و بلاغت‌نامه یا ترجمان البلاغه نامیده. ظاهراً اول بار در ۱۲۵۹ هق در تبریز، و در ۱۲۸۷ هق در تهران، و سپس در لاهور (۱۸۸۴)، تبریز، تهران، و اصفهان مکرر بطبع رسیده است.

تاریخ معصومی: ← تاریخ سند.

تاریخ مغول، کتابی تاریخی، بفارسی، از عباس اقبال آشتیانی، مشتمل بر تاریخ ایران از ابتدای استیلای چنگیز خان تا تأسیس دولت تیموری، و سلسله‌های جزئی که در فاصله‌ی این دو قرن و نیم بر بعضی قسمتهای این مملکت حکومت کرده‌اند. این کتاب جلد اول تاریخی است که بنا بوده مؤلف از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت تألیف کند. در ۱۳۱۲ هق و ۱۳۴۰ هق در تهران بطبع رسیده است.

تاریخ ملازاده (mollā.zāde)، کتابی تاریخی، بفارسی، از احمد ابن محمود معروف به معین الفقراء و ملازاده‌ی بخاری، از مردم قرن ۸م و ۹م هق. مؤلف گورهای ۱۶۰ تن از بزرگانی را که در بخارا مدفونند میشمارد، و بزندگینامه‌ی آنها میپردازد، و مشتمل بر مقدمه‌گونه‌ای در اهمیت بخارا است. در ۱۳۲۲ هق در بخارا و در ۱۳۳۹ هش در تهران بطبع رسیده است.

تاریخ ملوک الارض: ← تاریخ سنی ملوک الارض.

تاریخ ملوک کرت: ← تاریخ‌نامه‌ی هرات.

تاریخ ملوک هرات: ← تاریخ‌نامه‌ی هرات.

تاریخ نادر شاه، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی تاریخی بزبان انگلیسی، از جیمز فریزر (jeymz freyzar)، که خود معاصر نادر شاه بوده. مشتمل بر قسمتی از تاریخ ایران در قرن ۱۲م هق (یعنی تاریخ نادر شاه) و خلاصه‌ی تاریخ سلاطین مغول که در هندوستان سلطنت کرده‌اند (این قسمت از کتاب را نویسنده از امیر تیمور شروع کرده است). کتاب فریزر بامر ناصرالدین شاه بوسیله‌ی ابوالقاسم ناصرالملک، والی کردستان، بفارسی ترجمه شده است، و در ۱۳۲۱ هق بوسیله‌ی علی محمد مجیر الدوله، با مختصر تصرفی در عبارات مترجم، در تهران بطبع رسیده، و در روزنامه‌ی ایران در همان زمان منتشر گردیده.

تاریخ‌نامه‌ی هرات (tārix.nāmeye harāt)، کتابی تاریخی، بفارسی، از سیف ابن محمد ابن یعقوب (متخلص به سیفی) (۶۸۱–فت بعد از ۷۲۱ هق). مشتمل است بر تاریخ هرات، از هجوم (۶۱۸) چنگیز خان به این شهر تا ۱۶مین (؟) سال سلطنت ملک غیاث‌الدین کرت. بامر غیاث‌الدین در ح

۷۱۸–۲۱ هق (و بقولی در بین سنوات ۷۲۱ و ۷۲۹ هق) تألیف گردیده، و اساس کار مؤلف بر سلطنت سلاطین کرت در هرات است، و از این رو بعضی این کتاب را تاریخ ملوک کرت گفته‌اند، و آنرا تاریخ ملوک هرات و تاریخ هرات نیز نامیده‌اند. چون بیشتر مندرجات آن راجع بحوادث زمان مؤلف است، از مراجع معتبر، و همچنین از آثار مهم زبان فارسی محسوب میشود، و زندگینامه‌ی بعضی از اولیا و دانشمندان و شعرا، و همچنین، قطعاتی از اشعار شعرای ایرانی و عرب را در بر دارد. قسمتی از آن که در دست است در ۱۹۴۳ در کلکته بطبع رسیده.

تاریخ نگارستان، کتابی تاریخی، بفارسی، از قاضی احمد ابن محمد غفاری قزوینی (۹۰۰–۹۷۵ هق). در ۹۵۹ هق بنام شاه طهماسب صفوی تألیف شده. مشتمل است بر ۳۳۰ حکایت تاریخی از قرن اول هجرت تا زمان تألیف، در حالات پیغمبر و امامان شیعه و نوادر حالات خلفا و پادشاهان اسلام و غیرهم، با نثر ممزوج به نظم. ظاهراً اول بار در ۱۸۲۹ و سپس در ۱۸۵۹ در بمبئی، و در ۱۳۴۰ هش (با تصرفات در عبارات مؤلف) در تهران منتشر گردیده. بعضی از مستشرقین مطالبی از این کتاب ترجمه و در تألیفات خود طبع کرده‌اند، و تمام آن بترجمه‌ی ترکی درآمده.

تاریخ نو، کتابی تاریخی، بفارسی، از جهانگیر میرزا. مؤلف پسر سوم عباس میرزا نایب‌السلطنه است، و بعد از ۱۲۲۲ هق متولد شده و در ۱۲۶۹ هق درگذشته است. تاریخ نو مشتمل است بر حوادث ۲۶ سال و کسری از سلطنت قاجاریه (از ۱۲۴۰ تا اوایل ۱۲۶۷ هق، یعنی ده سال از سلطنت فتحعلی شاه، تمام ۱۴ سال سلطنت محمد شاه، و دو سال و اندکی از سلطنت ناصرالدین شاه)، و در حقیقت ذیل تاریخ قاجاریه‌ی عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی موسوم به مآثر سلطانی میباشد که در ۱۲۴۰ هق ختم شده. مؤلف خود آنرا تاریخ نو نامیده است (تا اینکه از جهت حروف بحساب جمل با سال ۱۲۶۷ هق که سال تألیف کتاب است درست درآید)، ولی بعضی بمناسبت نام نویسنده آنرا تاریخ جهانگیری نیز خوانده‌اند. در باره‌ی موضوع مذکور هیچ مأخذی بتفصیل و اهمیت این کتاب در دست نیست، و بخصوص مطالب بسیار مهمی را در خصوص جنگهای دوم ایران و روس، احوال حاجی میرزا آقاسی و محمد خان امیر نظام و شاهزادگان قاجار، بدایت حال میرزا تقی خان امیر کبیر، ظهور باب، و غیره در بر دارد، که در هیچ مأخذ دیگر نیست. در سال ۱۳۲۷ هش باهتمام عباس اقبال در تهران منتشر شده است.

تاریخ و جغرافیای دار السلطنه‌ی تبریز یا **جغرافیای مظفری،** کتابی تاریخی و جغرافیائی، بفارسی، از نادر میرزا (فت ۱۳۰۵ هق) پسر بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار، و تحریر هدایت‌الله سپهر (لسان‌الملک). مشتمل است بر تاریخ و جغرافیای تبریز و زندگینامه‌ی بزرگان شهر مزبور و کسانی که با آن ارتباطی داشته‌اند، با مقدمه‌ی سپهر مذکور. در ۱۳۲۳ هق در تهران منتشر گردید.

تاریخ وصاف (vassāf) یا **تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار** (tajziato 'l.'amsār va tazjiato 'l.'a'sār)، کتابی تاریخی، بفارسی، از وصاف (یا وصاف الحضره)، مشتمل بر پنج جلد در تاریخ مغول. این کتاب، بتصریح مصنف در دیباچه، ذیل تاریخ جهانگشای جوینی است و وقایع سالهای ۶۵۶–۷۲۸ هق را در بر دارد. در سنه‌ی ۷۰۳ هق، که غازان خان به شام لشکر کشید، رشیدالدین فضل‌الله وصاف الحضره را، که سه جلد از کتاب خود را تألیف کرده بود، در عانه بحضور غازان آورد، و کتاب او را از نظر پادشاه بگذرانید، و همو در سال ۷۱۲ هق وصاف و تاریخش را، که در آن وقت چهار جلد از آن تألیف شده بود، در سلطانیه به الجایتو معرفی کرده است.

این کتاب را نثری است مصنوع، و پیوسته در آن رعایت جانب لفظ و اهمال جانب معنی گردیده، تا آنجا که کار به اطناب ممل کشیده، ولی در موضوع خود بسیار معتبر و مهم میباشد، چونکه مصنف در بیشتر وقایعی که در کتاب خود آورده است یا خود حاضر و شاهد بوده، و یا بی‌واسطه از بزرگان دولت شنیده. تمام آن اول بار در ۱۲۶۹ هق در بمبئی، و از روی آن بطور افست در ۱۳۴۰ هش در تهران، و جلد اول آن با ترجمه‌ی آلمانی (بوسیله‌ی هامر-پورگشتال) در ۱۸۵۶ در وین، و همین جلد اول در تبریز مکرر و در تهران و لاهور منتشر گردیده. حسین افندی بغدادی معروف به نظمی‌زاده (فت ۱۱۳۰ هق) شرحی به ترکی بنام شرح وصاف بر آن نوشته است، و لغت‌نامه‌هائی به ترکی و فارسی برای آن ترتیب داده اند. قسمتهائی از آن بزبانهای انگلیسی و آلمانی ترجمه شده است.

تاریخ هرات: ← تاریخ‌نامه‌ی هرات.

تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان: ← تاریخ مشروطه‌ی ایران.

تاریخ یزد، کتابی در تاریخ یزد، بفارسی، از جعفر ابن محمد ابن حسن جعفری (قرن ۹م هق). ظاهراً بین سالهای ۸۴۵ هق و ۸۵۰ هق تألیف گردیده است، و مشتمل است بر ده قسم، از قبل از اسلام تا زمان مؤلف. اطلاعات مفیدی در باره‌ی تاریخ و جغرافیای این شهر در بر دارد، و شاید نخستین کتابی باشد که در تاریخ یزد نوشته شده است. چاپ تهران، ۱۳۳۸ هش. نیز ← تاریخ جدید یزد.

تاریخ یمینی (yamini) یا **تاریخ عتبی** (otbi) یا **سیرة صاحب غزنه** (sirato sāhebe qazna)، کتابی تاریخی، بعربی، از ابونصر محمد عتبی. در ۴۱۲ هق تألیف شده. از مراجع معتبر قسمتی از دوره‌ی غزنویان است، و تاریخ سبکتکین و سلطان محمود را تا سال ۴۰۹ هق در بر دارد. ظاهراً اول بار در ۱۸۴۷ در دهلی، و سپس در بولاق مصر (۱۲۹۰ هق) و در لاهور (۱۳۰۰ هق) بطبع رسیده.

این کتاب از دیرزمانی مورد توجه بوده است، و بر آن شرحها نوشته‌اند، که از آن جمله است شرح قاسم ابن حسین خوارزمی (فت ۵۵۵ هق)؛ و شرح حمیدالدین ابوعبدالله ابن عمر نجاتی نیشابوری، بنام بساتین الفضلاء و ریاحین النقلاء که در ۷۰۹ هق در تبریز تألیف شده؛ و شرح معروف احمد ابن علی مَنینی (۱۰۸۹–۱۱۷۲ هق)، بنام الفتح الوَهْبی علی تاریخ ابی نصر العتبی (چاپ مصر، ۱۲۸۶ هق)، که چون تاریخ غزنویان را از ۴۰۹ هق ببعد بر متن افزوده است اهمیت خاص دارد.

تاریخ یمینی، بعد از ۶۰۲ هق، بوسیله‌ی ابو الشرف ناصح ابن ظفر ابن سعد منشی جربادقانی (= گلپایگانی) بفارسی منشیانه‌ای ترجمه شده است که به ترجمه‌ی یمینی و ترجمه‌ی تاریخ یمینی معروف است، و اول بار در ۱۲۷۲ هق و نیز اخیراً در تهران بطبع رسیده، و این ترجمه به انگلیسی غیر دقیقی ترجمه گردیده (لندن، ۱۸۵۸). قسمتی از متن فارسی که مربوط به سامانیان است بوسیله‌ی شفر در ۱۸۹۲ بضمیمه‌ی تاریخ بخارا بچاپ رسیده. مولوی محمد فضل امام خیرآبادی (صدر الصدور دهلی) نیز در حدود ۱۵۰ سال قبل تاریخ عتبی را بفارسی ترجمه کرده است، و در همان زمان، کرامتعلی ابن حیاتعلی دهلوی هم آنرا بنام ترجمه‌ی امینی (منسوب به امین‌الله، که لقب دیگر سلطان محمود بوده) بفارسی درآورده.

تاری دوسی، حشره، ← آخوندک.

تاریفا[1] (tārifā)، عربی **جزیرة طریف** (jazirato tarif)، شهر (جه ۱۸°۰۹۸)، ج اسپانیا، در اندلس؛ دریابندر مستحکمی بر تنگه‌ی جبل طارق. از طریف، سرکرده‌ی اولین دسته‌ی سپاهیان مسلمان که در ۹۱ هق (۷۱۰ بم) در اسپانیا پیاده شدند، نام گرفته است. در ۱۲۹۲، سانچوی IV، شاه کاستیل، آنرا از مسلمانان گرفت. جنوبیترین شهر بر اروپا است.

تاریم[2] (tārim)، رود عمده‌ی ایالت سینکیانگ، غ چین، بطول حـ 2°100 کم. از التحاق رودهای یارکند و ختن در غ سینکیانگ تشکیل یافته بجانب ش در طول لبه‌ی شمالی بیابان **تاکلاماکان** جاری شده سپس بطرف چ‌ش روان میشود و به ماندابهای اطراف دریاچه‌ی لوب نور میریزد. حوضه‌ی تاریم، بمساحت حـ 905°000 کم، واقع بین کوههای تین شان و پامیر و کوههای کونلون، از رود تاریم نام گرفته است، و این حوضه مشتمل بر دریاچه‌ی لوب نور و اراضی پست تورفان میباشد.

تارینگتن، وایکاونت: ← بینگ، جورج.

تازه‌شهر (tāze.šahr) یا **کهنه‌شهر،** ده (جه ۲°۶۲۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۷ کیلومتری چ‌غ شاهپور.

تازه‌قلعه (tāze.qal'e)، ده (جه ۱°۱۳۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۴ کیلومتری چ‌غ مراغه.

تازی، عرب: ← تاجیک.

تازیانه‌زنان[3]، گروهی از مسیحیان که بعلامت توبه خویشتن را در ملأ عام تازیانه میزدند. در قرن ۱۲م بصورت جنبشی در ل ایتالیا پدید آمد، و با کمال سرعت در آلمان و بوهم و حتی لهستان رواج یافت. بر اثر مخالفت مقامات عرفی و دینی از میان رفت، ولی پیروان آن گاه‌بگاه سر بلند میکردند. پس از اصلاح دینی این رسم مدت کوتاهی احیا شد.

تازیک: ← تاجیک.

تاژ، لو، رود، ← تاگوس.

تاژیک: ← تاجیک.

تاستیگ[4] (tāstig)، فت 1066، ارل نورثامبریا.

(۱)Tarifa (۲)Tarim (۳)flagellants (۴)Tostig

مردم نورثامبریا بر او شوریدند (۱۰۵۵)، و او را خلع کردند. تاستیگ و هارولد III نروژ که با او متحد بود در نبرد ستمفرد بریج بیست برادر تاستیگ کشته شدند.

تاسمان[1]، آبل یانسون (ābel yānsōn tāsmān)، ۱۶۰۳؟–۱۶۵۹، دریانورد هلندی. در ح ۱۶۳۲–۵۳ مسافرتهای پویشی و تجارتی در فکب و قهذ کرد. تاسمانی و زلند جدید را کشف کرد. استرالیا را با کشتی دور زد.

تاسمان[1]، دریای (tāsmān)، شاخه‌ی فکب جنوبی که ج‌ش استرالیا و تاسمانی در غ و زلند جدید در ش آنست.

تاسمانی[2] (tāsmāni)، انگلا **تزمینیا** (tazmey-niā)، نام سابق آن **ارض وان دیمن** (arze vān dimen)، جزیره (ح ۶۳°۳۳۰ کمم)، ج استرالیا، بین قهذ و دریای تاسمان. تنگه‌ی باس آنرا از ایالت ویکتوریا جدا میکند. از نظر زمینشناسی دنباله‌ی قاره‌ی استرالیا است. کوهستانی و بعضی نواحی آن جنگلی است. صادراتش پشم، کنسرو میوه، و فلزات (مس، روی، قلع، سرب، طلا، و نقره) میباشد. از حیواناتش مارسوپیال (معروف به ببر تاسمانی) است. در ۱۶۴۲ تاسمان آنرا کشف کرده، بنام آ. و. دیمن، ارض وان دیمن نامید. در ۱۷۷۷ جیمز کوک از آن دیدن کرد. در ۱۸۰۳ تحت استیلای بریتانیا قرار گرفت، و مانندگاهی برای مجرمین در آن تأسیس شد. ایالت **تاسمانی** (۱۴۶°۵۷'–۱۴۸°۱۵' ش؛ ۴۰°۴۳'–۴۳°۶۰' ج؛ ۶۷'۸۹۵ کمم؛ جم ۳۰۸°۷۵۲)ـمرکب از جزیره‌ی تاسمانی، ← جزایر فورنو، جزیره‌ی بُرونی، جزیره‌ی کینگ، و غیرمجزء ملل مشترک المنافع استرالیا و کرسی آن هوبارت است. تا ۱۸۲۵ وابسته به ویلز جدید جنوبی بود، و در ۱۹۰۱ بعنوان ایالت به ملل مشترک المنافع پیوست.

تاس ماهی: ← سگ ماهی.

تاسو[3]، تورکواتو (torkuāto tāsso)، ۱۵۴۴–۹۵، شاعر حماسی ایتالیائی؛ مت سورنتو. شاهکارش منظومه‌ی حماسی رهائی اورشلیم (۱۵۷۵) است، که بافتخار اولین جنگ صلیبی سروده. تاسو بدون تردید از شعرای درجه‌ی اول ایتالیا است، ولی امروزه بعضی از منتقدین آریوستو را برتر از وی میشمارند.

تاسوس[4] (tāsos)، جزیره (۴۴۰ کمم؛ جم ۱۳°۸۲۹)، یونان، در دریای اژه، ج تراکیه. محصولاتش روغن زیتون، شراب، الوار، و سنگ‌های معدنی سرب و روی است. بر طبق افسانه‌ها، تاسوس، پسر پوسیدون، کوچ‌نشینان اولیه را بآنجا برد. فنیقیهای قدیم معادن طلای معروفش را استخراج کردند. در ۷۰۸ ق‌م مستعمره‌ی پاروسی‌ها شد. بعداً تحت سلطه‌ی ایران و آتن درآمد. در قرون ۱۴م–۱۵م در دست مردم جنووا و ونیز بود.

تاسوعا (tāsu'ā)، روز نهم ماه محرم. فاجعه‌ی کربلا روز بعد از آن اتفاق افتاد، و از اینجهت در اجرای نمایشهای مذهبی ایران و تعزیه کمال اهمیت را داشته است. در این روز وقایع روز پیش از قتل را نمایش میدادند.

تاسوعات: ← فلوطین.

تاسیت[5] (tāsit) یا (لتی) **تاکیتوس** (tākitus)، ح ۵۵ ب‌م–ح ۱۱۷، مورخ رومی. آثار موجودش حاکی از مبانی عالی اخلاقی او و مشتمل بر انتقادات شدید از روم میباشد. مهمترین آنها عبارتند از **گرمانیا** (germāniā)، که شرح دقیقی از قبایل ژرمن است؛ تواریخ، که از آن چهار مقاله و جزئی، مربوط بدوره‌ی گالبا تا اوایل زمان وسپاسیانوس، باقی است؛ و سالنامه‌ها، که ۱۲ مقاله‌ی آن، مشتمل بر دوره‌ی تیبریوس و قسمتی از زمان کلاودیوس و نرون، باقی است.

تأسیس (ta'sis) [عربی، = بنیاد گذاردن]، در علم قافیه، اَلِفی که بفاصله‌ی یک حرف متحرک پیش از روی درآید، مانند الف در واژه‌های کامل و عاقل. رعایت این حرف در قوافی واجب نیست، چنانکه عاقل را با دل قافیه میتوان کرد.

تأسیس التقدیس، از امام فخر رازی: ← اساس التقدیس.

تاش، حسام‌الدوله: ← حسام‌الدوله تاش.

تاش خاتون: ← تاشی خاتون.

تاشفین (tāšfin) [تاشفین ابن علی]، فد ۵۳۹ یا ۵۴۰ یا ۵۴۱ هق، آخرین فرمانروای واقعی سلسله‌ی مرابطون و سومین کس از این سلسله که عنوان امیر المسلمین داشت. پسر علی ابن یوسف و نوه‌ی یوسف ابن تاشفین بود، و بعد از مرگ (۵۳۷ هق) پدر بحکومت نشست. امارت او مقارن رونق کار عبدالمؤمن ابن علی در مراکش بود، و سلطنت کوتاه وی به جنگ با موحدون گذشت. کمی پس از او، عبدالمؤمن شهر مراکش را گرفت (۵۴۱ هق)، و اسحاق ابن علی ابن یوسف را که آخرین شاه مرابطی از خاندان یوسف ابن تاشفین بود بقتل رسانید. اندکی بعد، موحدون، بیاری مسلمانان اندلس که از حکومت ظالمانه‌ی مرابطون بتنگ آمده بودند، اسپانیا را فتح کردند، و با مرگ (۵۴۳ هق) یحیی ابن غانیه، که از طرف مرابطون در اسپانیا حکومت میکرد، حکومت این سلسله در اسپانیا نیز برافتاد.

تاشقرغان (tāšqorqān)، شهر، ترکستان افغانستان، ۴۸ کیلومتری ش مزار شریف. در ح ۱۷۵۰ بنا شد، و مرکز عمده‌ی تجارت بین بخارا و هند گردید. ویرانه‌های شهر باستانی خلم در ح ۵ کیلومتری ل آنست.

تاشکند (tāškand)، شهر (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۷۷۸°۰۰۰)، کرسی جشم ازبکستان و بخش تاشکند، بر یکی از ریزابه‌های شرقی سیر دریا و بر راه آهن ماوراء خزر؛ بزرگترین شهر آسیای مرکزی شوروی. واحه‌ای که تاشکند در آن واقعست میوه و محصولات زراعتی فراوان دارد. عمده‌ترین صنعت شهر نساجی (مخصوصاً منسوجات پنبه‌ای) است؛ صنایع دیگر نیز دارد. محل دانشگاه موسوم به دانشگاه دولتی آسیای مرکزی (تأسیس ۱۹۲۵) و آکادمی علوم جشم ازبکستان و موزه و مؤسسات فنی و فرهنگی دیگر است.

تاشکند از قدیمترین شهرهای آسیای مرکزی است. منشأ نام آن بطور قطع معلوم نیست. ظاهراً ناحیه‌ی تاشکند مطابق ناحیه‌ی چاچ قدیم است، که مدتها جزء قلمرو سامانیان و مرکز آن، بنکث، تقریباً مطابق شهر تاشکند بود. نام تاشکند بر روی سکه‌ها اول بار در دوره‌ی مغول دیده میشود. تاشکند مدتی در دست مغول و سپس جزء امپرا- طوری تیمور لنگ و تیموریان بود، و از ۱۵۰۳ ببعد جزء مملکت ازبکان گردید. در ۱۷۲۳ کلموکها آنرا فتح کردند. سپس تحت فرمان خانهای خوقند درآمد. در ۱۸۶۵ روسها آنرا گرفتند، و کرسی فرمانداری کل ترکستان روس شد، و رونق بسیار یافت. در کنار شهر کهن شهر جدیدی بنا شد، و بناهای ادارات دولتی و مدارس و مؤسسات علمی در آن دایر گردید. از ۱۹۳۵ کرسی جشم ازبکستان بوده است.

تاشکوه (tāškuh)، نام دو ده از دهستان کالج، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران). **تاشکوه بالا** (جم ۷۸۳ سث ۱۳۳۵ هش) در ۱٫۵ کیلومتری ج المده، **تاشکوه پایین** (جم ۳۴۵ سث ۱۳۳۵ هش) در ۱ کیلومتری ج المده.

تاشی خاتون (tāši xātun) یا **تاش خاتون** (tāš)، زوجه‌ی امیر محمود شاه اینجو و مادر شاه شیخ ابواسحاق اینجو. از زنان نامدار عصر خویش بود، و گویند بطاعات و خیرات علاقه‌ی بسیار داشت. از اعمال خیر او قبه و زاویه و مدرسه‌ای است که در شیراز بر سر قبر امیر سید احمد ابن موسی، معروف به شاه چراغ، برآورد (۷۴۴ هق) (← شاه چراغ)، و در ۷۴۵ هق و ۷۴۶ هق سی جزء قرآن مُذَهب کم‌نظیر خط یحیی صوفی را وقف آن نمود. و در جنب آن بنا مقبره‌ای نیز برای خود بنا کرد (۷۵۰ هق). با اینهمه، وقتی متهم شد باینکه بین او و امیر علی ابن امیر غیاث‌الدین یزدی، که وزیر پسرش بود، روابط نامشروع هست، و شاه ابواسحاق بدین اتهام آن وزیر را هلاک کرد (۷۴۶ هق).

تاشیلومپو یا تشیلومپو، دیر: ← شیگاتسه.

تاغ یا سکساول (saksāvol) یا **آق خزک** (āq xazak)، (*Haloxylon ammodendron*)، بوته‌هائی که در نواحی خشک میروید.

تاغیادیان، مسروپ (mesrop tāqyādiān)، مت ۱۸۰۳، نویسنده و مورخ ارمنی. در ایروان تولد یافت، و در جوانی به هندوستان رفته در کلکته تحصیل کرد، و غیر از ارمنی و فارسی، بزبانهای هندی، انگلیسی، و لاتین نیز آشنا شد. سپس در جلفای اصفهان به معلمی پرداخت. بعد در دربار عباس میرزا نایب‌السلطنه در تبریز به ملک قاسم میرزا پسر عباس میرزا درس انگلیسی داد. بعد از چندین مسافرت به اسلامبول و حلب، دوباره به هندوستان بازگشت، و در آنجا مدرسه‌ای برای ارامنه تأسیس کرد، و بانتشار روزنامه‌ای بزبان ارمنی پرداخت، و کتابی راجع بتاریخ ایران بزبان ارمنی نوشت. پس از سالها فعالیت ادبی، دوباره در ۱۸۵۸ به ایران بازگشت، ولی در بین راه در شیراز وفات یافت.

تافتونی، رستنی، ← کاکتوس.

تافلبرگ[6] (tāfelberg)، کوهی بارتفاع ۱°۰۸۰ متر، غ ایالت کاپ، افریقای جنوبی، مشرف بر شهر کیپ‌تاون.

تافه[7]، گراف ادوارد فون (*grāf eduārd fon tāfe)*، ۱۸۳۳–۹۵، سیاستمدار اتریشی، اصلا ایرلندی. در ۱۸۶۸–۶۹ و ۱۸۷۹–۹۳ نخست‌وزیر بود.

تافیلالت (tāfilālat)، بزرگترین واحه‌های صحرای

(۱)Tasman (۲)Tasmania (۳)Tasso (۴)Thasos (۵)Tacitus (۶)Table Mountain (۷)Taaffe

افریقا، چ‌ش مراکش. مساحتش ح ۱٬۳۷۰ کمه، و جمعیتش ۱۰۰٬۰۰۰ تن است. پایتخت تاریخی آن، سجلماسه، اکنون ویران است. ناحیه‌ی تافیلالت مهد سلسله‌ی شریفهای علوی مراکش است، که آنها را شریفهای فیلالی [= منسوب به تافیلالت] نیز میخوانند، و سلسله‌ی سلطنتی کنونی مراکش از آن خاندان است.

تاقدیس[1] (tāqdis)، طبقه‌ای از سنگ که بصورت یک طاق چین‌خورده باشد. برای تصویر ← چین.

تاقدیس شکنجی[2] (šekanji) تاقدیس بزرگی است که پهلوهای آن مرکب از تاقدیسها و ناودیسها (← ناودیس) باشد.

تاکامینه[3]، **جوکیچی** (jukici tākāmine)، ۱۸۵۳–۱۹۲۲، شیمیدان ژاپونی، کاشف آدرنالین. از ۱۸۸۴ در کشمهٔ میزیست.

تاکستان (tākestān)، سابقاً (ظاهراً تا ۱۳۱۷ هش) **سیادهن** (siādohon)، ده (جمه ۱۰٬۵۳۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دودانگه، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی، ۳۴ کیلومتری ش ضیاءآباد. راه آهن تهران به تبریز از آن می‌گذرد. در شهریور ماه ۱۳۴۱ بر اثر زلزله بسختی آسیب دید. از آثار تاریخی آن ← بقعه‌ی پیر است.

تاکسی، در هواپیمائی: ← فرودگاه.

تاکلاماکان[4] (tāklāmākān)، بیابان شنی، بوسعت ح ۳۲۴٬۰۰۰ کمه، ایالت سینکیانگ، چین. قسمت عظیمی از حوضه‌ی تاریم را تشکیل میدهد. خاکش حاصلخیز است.

تاکلوبان[5] (tāklobān)، شهر (جمه ۴۵٬۴۲۱)، ل‌ش لیته، جزایر فیلیپین. بندر حمل برنج و شکر. در جنگ II ژاپن آنرا تصرف کرد (۱۹۴۲). در اکتبر ۱۹۴۴ بازگرفته و پایتخت موقت فیلیپین شد.

تاکیتوس، مورخ رومی: ← تاسیت.

تاکید الذم بما یشبه المدح: ← ذم شبیه بمدح.

تاکید المدح بما یشبه الذم: ← مدح شبیه بذم.

تاگال، فیلیپین: ← تاگالوگ.

تاگالوگ[6] (tāgālog) یا **تاگال**، یکی از اقوام مهم جزایر فیلیپین، که از حیث عدد رتبه‌ی دوم را بین اقوام ساکن این جزایر حائزند، و بیشتر در جزیره‌ی لوزون سکنی دارند. زبان آنها (تاگالوگ) متعلق به شعبه‌ی مالزی‌ـپولینزیائی (← زبان، جدول)، و از ۱۹۴۰ زبان رسمی جمهوری فیلیپین است.

تاگانروگ[7] (tāgānrog)، شهر (جمه ۱۸۸٬۸۰۸)، ش جمشر اروپائی؛ بندری کنار خلیجی در دریای آزوف. دارای کارخانه‌های فلزگری و تهیه‌ی ماشین‌آلات و صنایع چرمی است. در ۱۶۹۸ بعنوان قلعه‌ی نظامی بنا شد؛ بعداً بتصرف ترکهای عثمانی درآمد، اما بالاخره در ۱۷۷۴ به روسیه واگذار شد. در جنگ داخلی ۱۹۱۹ مرکز فرماندهی دنیکین بود. در جنگ II آلمانها آنرا دو بار اشغال کردند (۱۹۴۱ و ۱۹۴۲–۴۳). زادگاه آنتون چخوف.

تاگوا[8] (tāguā؛ انگل)، میوه‌ی نخلی (*Phytelephas macrocarpa*) که در امریکای مرکزی و جنوبی میروید. در غلاف خارجی میوه‌ی آن قریب ۴۰ یا بیشتر جوز سخت بقطر ح ۵ سم جا دارد، و آنها را عاج درختی یا گیاهی گویند. این جوزهای سخت را به اروپا و کشمهٔ برده برای ساختن تکمه و چیزهای کوچک دیگر بکار میبرند. اگر این عاج را با اسید سولفوریک غلیظ بیالایند رنگش قرمز میشود، در صورتیکه رنگ عاج حیوانی تغییر نمیکند.

تاگور[9]، سر **رابیندرانات** (sər rābindrānāt tāgor)، ۱۸۶۱–۱۹۴۱، نویسنده و شاعر هندی؛ مت کلکته. خاندانش از بنگالیان ثروتمند بودند. در ۱۸۷۷ برای تحصیل حقوق به انگلستان رفت. ولی کمی بعد این رشته را رها کرد، و به هند بازآمد، و مدتی به اداره‌ی املاک پدرش پرداخت، و به نهضت ملی هند پیوست، و اشعار و سرودهای تبلیغاتی سرود. متدرجاً کارهای پرحرارت ایام جوانی را رها کرد، و راه نویسندگی خاص خود را، که در آن توصیفهای لطیف طبیعی را با تفکرات مذهبی و فلسفی در هم آمیخته است، پیش گرفت. معذلک، همواره به سیاست سخت علاقه‌مند بود. تاگور از همه‌ی آثار ادبی قدیم هند، مخصوصاً ادبیات قدیم سانسکریت و نوشته‌های کالیداس، استفاده و اقتباس کرده است. آثار بسیار فراوان نوشته است، که از آن جمله قریب ۵۰ نمایشنامه، 100 دیوان شعر (برای بسیاری از این اشعار آهنگ ساخت)، ۴۰ جلد رمان و داستان کوتاه، و رساله‌ها و کتابهای فلسفی است. آثارش در سراسر هند نزد خاص و عام رواج داشت. تاگور بزبان بنگالی مینوشت، ولی بسیاری از آثار خود را به انگلیسی ترجمه کرد. آثار وی در مغرب‌زمین نیز جلب توجه کرد، و جایزه‌ی ادبی ۱۹۱۳ نوبل (مخصوصاً برای شعر گیتانجالی که در ۱۹۱۲ سروده بود) بوی اعطا گردید. در ۱۹۱۵ به لقب سر ملقب شد. به بسیاری از ممالک (اروپا، ایران در ۱۳۱۱ هش، چین، ژاپن، روسیه‌ی شوروی، کانادا، امریکای جنوبی، و کشمهٔ) مسافرت کرد، و خطابه‌ها ایراد نمود. استعداد مغرب‌زمین در انجام دادن هدفهای مادی در او مؤثر افتاد، ولی مغرب‌زمین را از جنبه‌ی معنوی خالی میدانست، و از این جهت آنرا کوچک میشمرد. تاگور در 1901 مدرسه‌ای بنام شانتی‌نیکتان [= مقام صلح] در نزدیکی کلکته تأسیس نمود، و در آنجا به ارشاد و تعلیم شاگردان مشغول شد. این مدرسه در ۱۹۲۲ به دانشگاهی تبدیل گردید.

از آثار وی اینها را میتوان نام برد: باغبان (۱۹۱۳)، ماه نو (۱۹۱۳)، گردش بهار (۱۹۱۷). از نمایشنامه‌هایش پستخانه (۱۹۱۴؛ ترجمه‌ی فارسی، همراه با چهار نمایشنامه‌ی دیگر از او، تهران، ۱۳۴۰ هش)، چیترا (۱۹۱۷؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش)، و خرزهره‌ی سرخ (۱۹۲۴) است. از آثار فلسفیش شخصیت (۱۹۱۷)، ناسیونالیسم (۱۹۱۷)، وطن و جهان (۱۹۱۹)، مذهب انسان (۱۹۳۱)، و انسان (۱۹۳۲) است. تعداد زیادی از اشعار او نیز بفارسی ترجمه شده.

تاگوس[10] (tāgus)، اسپانیائی **تاخو**[11] (tāxo)، پرتغالی **تژو**[12] (teju)، فنس **لو تاژ**[13] (lë tāj)، عربی **تاجه** یا **وادی تاجه** (vādi tājoh)، طویل‌ترین رود شبه جزیره‌ی ایبری، بطول ح ۱٬۰۰۰ کم. در ش قسمت مرکزی اسپانیا سرچشمه گرفته، در جهت غ و چ‌غ از قسمتی از مرز اسپانیا–پرتغال و سپس از پرتغال گذشته در لیسبون به قطا می‌ریزد.

تاگها[14] (tāg.hā)، اعضای سازمان دینی سابق دزدان و آدمکشان در هند، که بنام فانسیگارها نیز نامیده میشدند. کالی (همسر شیوا) را می‌پرستیدند، و قتل را بعنوان قربانی کردن در راه او تلقی میکردند. در بیشتر ایام سال بکارهای متعارفی میپرداختند، ولی در پائیز دسته دسته با لباس مبدل سوداگران و درویشان براه می‌افتادند، و هر جا فرصت مناسب مییافتند، مسافرین ثروتمند را بوسیله‌ی شال گردن خفه میکردند، و اموال آنها را تصاحب مینمودند. از کشتن زنان و مردمان بعضی از طبقات پست خودداری میورزیدند. تا حدی که اطلاع داریم فعالیت تاگها از قرن ۱۳م سابقه دارد، و چون سهمی از غنائم به مأمورین محلی میدادند، از تعقیب و مجازات معاف میماندند. در اوایل حکومت بریتانیا در هند تصمیم به قلع و قمع آنان گرفته شد. این امر بوسیله‌ی لرد ویلیام کوندیش بنتینک انجام یافت (۱۸۲۹–۳۶)، که ۱٬۰۰۰ تن از تاگها را دستگیر و از جمله ۳۰۰ تن را اعدام کرد.

تالاب[15]، پهنه‌ی کم‌عمق آب راکد محصور در خشکی.

تالار، رودی بطول ح ۱۵۰ کم، مازندران، که از کوههای شهمیرزاد و سوادکوه از شعب البرز سرچشمه گرفته پس از مشروب کردن دهستانهای شاهی (علی‌آباد) و بابل به دریای خزر میریزد. این رود از جهت صید ماهی خاویار اهمیت دارد.

پل تالار در دو راهی کیاکلا و بابل بر رود تالار ساخته شده است. طولش ۵۰ متر، عرضش ۶ متر، و ارتفاعش نیز ۶ متر است.

تالار اشرف، کاخ مجللی در اصفهان، از دوران شاه عباس II صفوی؛ دارای سقف مقرنس گچی، و نقاشی و تذهیب کم‌نظیر. شاه سلیمان I صفوی در آن تاجگذاری کرد (۱۰۸۸ هق). سالیان دراز متروک و ویران ماند. در ۱۳۰۶ هش تحویل اداره‌ی فرهنگ اصفهان گردید، و پس از تعمیرات لازم محل اداره‌ی فرهنگ شد.

تالار آشوکا، دهلی: ← تالار کاخ رئیس جمهور.

تالار ایران، دهلی، ← تالار کاخ رئیس جمهور.

تالارپی (tālār.pey)، دهستان (جمه ح ۴٬۵۵۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، در طول رود تالار؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی.

تالار ستاره[16]، انگل ستار چیمبر (stār ceymbər)، عمارتی در کاخ وستمینستر، لندن، که محل انعقاد مجلس رایزنان شاه بود، و بمناسبت ستاره‌هائی که روی سقف آن نقش شده بود باین نام خوانده شده است. در دوره‌ی سلسله‌ی تودور این مجلس جنبه‌ی

(۱)anticline (۲)anticlinorium (۳)Takamine (۴)Taklamakan (۵)Tacloban (۶)Tagal(og) (۷)Taganrog (۸)tagua (۹)Tagore (۱۰)Tagus (۱۱)Tajo (۱۲)Tejo (۱۳) (le) Tage (۱۴)Thugs (۱۵)étang (فنس) (۱۶)Star Chamber

دادگاه جنائی یافت، و با اختیارات بیحسابی که داشت، در آغاز برای سرکوبی اشراف مقتدر از آن استفاده میشد. در زمان جیمز I و چارلز I، بقدری از قدرت آن سوء استفاده شد که پارلمنت طویل آنرا منحل کرد (۱۶۴۱).

تالار عاج، تهران، ← کاخ گلستان.

تالار کاخ رئیس جمهور یا **تالار آشوکا** (āšokā)، تالار بزرگ کاخ معظم ریاست جمهوری هند در شهر دهلی، ل هند، که محل پذیرائی و ملاقات رئیس جمهور با رؤسای ممالک و مهمانهای عالیقدر است. سقف تالار مزین بمجالس نقاشی و مینیاتورهای ایرانی میباشد. صحنه‌ی شکار فتحعلی شاه در وسط و مجالس مربوط به کتاب خمسه‌ی نظامی و اشعاری از آن کتاب در اطراف سقف نقاشی شده است. هنگام حکومت انگلیس بر هند که کاخ ساخته شد تالار مزبور را پرشن هال (peršən hāl) یا تالار ایران نامیدند، و اخیراً مقامات دولت جمهوری هند نام آنرا تالار آشوکا (بنام امپراطور آشوکا) گذارده‌اند.

تالبت[1]، **چارلز** (cārlz tālbət)، ملقب به **دیوک آو شروزبری**[2] (diuk āv šruzbəri*)، ۱۶۶۰–۱۷۱۸، سیاستمدار انگلیسی. یکی از هفت تن امضا کنندگان دعوت (۱۶۸۸) ویلیام III بسلطنت انگلستان بود. از ویگهای مقتدر و سخت مورد اعتماد ویلیام بود، و ویلیام او را وزیر اعظم خود میشمرد. در ۱۷۰۶ رابرت هارلی او را بطرفداری از توریها کشانید.

تالبت، ریچارد: ← ترکانل، دیوک آو.

تالران[3] (tālerāN) یا **تالران-پریگور** (peri-gor)، شهرت **شارل موریس دو تالران** (šārl moris dë)، ۱۷۵۴–۱۸۳۸، سیاستمدار فرانسوی، از یک خانواده‌ی قدیمی اشرافی. بر اثر پیشامدی در کودکی شَل شد و خانواده‌اش خواستند در کلیسا خدمت کند. با اینکه به زشتی اخلاق شهرت داشت، اسقف اوتون شد (۱۷۸۸)؛ در اتا ژنروی (مجلس عمومی طبقاتی) ۱۷۸۹ نماینده‌ی روحانیان بود؛ در انقلاب فرانسه جانب انقلابیون را گرفت؛ پاپ او را تکفیر کرد (۱۷۹۱)؛ پس از برافتادن سلطنت به انگلستان گریخت و سپس به کشمت رفت؛ در ۱۷۹۵ به فرانسه بازگشت؛ در دوره‌ی دیرکتوار (۱۷۹۷–۹۹) و در ۱۷۹۹–۱۸۰۷ در زمان ناپلئون وزیر خارجه بود. ناپلئون به نصایح احتیاط‌آمیز او اعتنائی نکرد، و اگرچه تالران پس از کناره‌گیری از وزارت خارجه نیز مأموریت‌های سیاسی داشت، پنهانی بیشتر بنفع اتریش کار میکرد تا بنفع ناپلئون. در ۱۸۱۴ که متحدین وارد پاریس شدند، تالران آنها را بر آن داشت که سلطنت بوربونها را از نو برقرار کنند، و شرایط معتدلی برای صلح بدست آورد (← پاریس، معاهده‌ی، ۱۸۱۴). زمانی که وزیر خارجه‌ی لوئی XVIII بود بزرگترین پیروزی سیاسی خود را در کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) بدست آورد، و همچنین دخالت او بود که مانع سقوط کنگره شد. پس از معاهده‌ی پاریس ۱۸۱۵ از وزارت کناره‌گیری کرد. در زمان لوئی فیلیپ در لندن سفیر کبیر بود (۱۸۳۰–۳۴). در ۱۸۰۲ باب حکم تکفیرش را نقض کرد. تالران مردی زشتکار و فاسد، بدگمان و بدبین، و زیرک و تیزفهم بود، ولی همواره در راه صلح و ثبات اروپا میکوشید. از خاطرات خود تذکره‌هائی نوشته است.

تالسا[4] (tālsā)، شهر (جه ۱۸۲°۷۴۰)، لش ایالت اوکلاهوما، کشمت، بر رود آرکانساس. بعلت داشتن پالایشگاههای عظیم و ادارات مرکزی شرکتهای نفت به "پایتخت جهانی نفت" معروفست. محصولات صنعتی دیگرش هواپیما، شیشه، و مواد شیمیائی است. مقر دانشگاه تالسا.

تالستوف[5]، **سرگی پاولوویچ** (sergey pāvlovic tālstof)، ۱۹۰۷–، مورخ و نژادشناس و باستان‌شناس روسی، و متخصص در تاریخ و جغرافیای قدیم ناحیه‌ی خوارزم. کتاب خوارزم قدیم (۱۹۴۸) وی جایزه‌ی ستالین را برد. در فارسی نامش را تولستوف نیز ضبط کرده‌اند.

تالش: ← طالش.

تالک: ← تلق یا طلق.

تالکا[6] (tālkā)، شهر (جه ۵۵°۰۵۹)، ج شیلی مرکزی، یکی از مهمترین شهرهای دره‌ی مرکزی شیلی. در ۱۶۹۲ بنا شد. استقلال شیلی در اینجا اعلام شد (۱۸۱۸).

تالما[7]، **فرانسوا ژوزف** (frāNsuā jozef tālmā)، ۱۷۶۳–۱۸۲۶، هنرپیشه‌ی بزرگ فرانسوی؛ بزرگترین هنرپیشه‌ی تراژدی زمان خود. در قسمت لباس و سایر فنون تئاتر اصلاحات مهمی بعمل آورد.

تالیا: ← موزها؛ الاهگان رحمت.

تالیران، ضبط نام تالران در بعضی مآخذ فارسی.

تألیف (ta'lif) [عربی، = بهم پیوستن]. **۱–** پرداختن کتابی از مطالبی که دیگران پیشتر نوشته یا گفته‌اند، با غرضی تازه و شیوه و ترتیبی متناسب آن. **۲–** کتابی که بدینگونه پدید آمده است. ← تصنیف.

تالین، شهر چین، ← دایرن.

تالین[8] (tālin)، آلمانی **رووال**[9] (revāl)، شهر (جه ح ۲۵۷°۰۰۰)، پایتخت استونی؛ از بنادر عمده‌ی دریای بالتیک بر کرانه‌ی جنوبی خلیج فنلاند. مصنوعاتش پارچه، ماشین‌آلات، پلاستیک، و تخته‌ی سه‌لائی است. در ۱۲۱۹ بتوسط والدمار II دانمارک تأسیس شد؛ در ۱۲۸۵ به اتحادیه‌ی هانسائی پیوست؛ در ۱۳۴۶ دانمارک آنرا به شهواران لیوونیائی فروخت؛ در ۱۵۶۱ بدست سوئد افتاد؛ پطر کبیر آنرا در ۱۷۱۰ تصرف کرد. در جج II طی اشغال (۱۹۴۱–۴۴) آلمانها بسیار خسارت دید. قسمت جالب پایین شهر، که از دوره‌ی هانسائی باقی مانده، بوسیله‌ی دیوارهائی از قرون وسطی محصور است.

تالین[10]، **ترزا** (terezā tāliaN)، ۱۷۷۳–۱۸۳۵، زوجه‌ی ژ. ل. تالین. اصلا اسپانیولی بود، و در سیاستهای شوهرش سخت نفوذ داشت. مردم ترزا را لقب نوتر دام دو سپتامبر (notr dām dë) و نوتر دام دو ترمیدور دادند. شخصیت اجتماعی برجسته‌ای بود، و تجدید آداب و سنن یونانی در دوره‌ی دیرکتوار از ابتکارات اوست. در ۱۸۰۵ از تالین طلاق گرفت، و با کارامان بانکدار، که بعداً لقب پرنس دو شیمه گرفت، وصلت کرد، و لقب پرنس دو شیمه[11] (praNses dë šime*) یافت.

تالین[10]، **ژان لامبر** (jāN lāMber tāliaN)، ۱۷۶۷–۱۸۲۰، انقلابگر فرانسوی. دبیر کمون پاریس و عضو کنوانسیون بود، و در قتل عام سپتامبر ۱۷۹۲ و در دوره‌ی وحشت نقش مؤثری داشت. در ۱۷۹۴ در کودتای ترمیدور و در بر-انداختن روبسپیر نقش رهبری داشت. ت. تالین زوجه‌اش بود.

تالیوم[12] (tālliom؛ از فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Tl. نیز جدول عنصرها را ببینید). در ۱۸۶۱ بوسیله‌ی سر ویلیام کروکس کشف شد. نرم و قابل مفتول شدن است. املاحش سمی اند. تالیوم فلزی در آلیاژها با سرب و سایر فلزات، و نیز در ساختن شیشه‌های بصری بکار میرود.

تالیونی[13]، **فیلیپو** (filippo tālioni)، ۱۷۷۷–۱۸۷۱، آهنگساز و استاد ایتالیائی باله. دخترش **ماریا تالیونی** (māriā)، ۱۸۰۴–۸۴، دست-پرورده‌ی او، و بزرگترین رقاصه‌های عصر خود بود. در ۱۸۳۲ در بالت لا سیلفید (از پدرش) در اپرای پاریس رقص کرد، و مورد تحسین و ستایش مردم قرار گرفت.

تام[14]، **ایگور یوگنیویچ** (igor yevgenievic tām)، ۱۸۹۵–، فیزیکدان روسی. در دانشگاه مسکو تحصیل کرد. تحقیقاتش در تشعشع، اشعه‌ی کیهانی، و نیروهای بین‌هسته‌ای اتم معروف است. بسبب تحقیقاتش در اثر شرنکوف، در جایزه‌ی ۱۹۵۸ نوبل در فیزیک با پ. آ. شرنکوف و ا. م. فرانک سهیم شد.

تامار[15] (tāmār) [عبری، = درخت خرما]. **۱–** عروس یهودا. زوجه‌ی یکی از پسران یهودا بود، و پس از مرگ شوهرش به زوجیت پسر دیگر وی درآمد. بعد از وفات شوهر دوم، یهودا وعده داد که اگر پسر سومش بحد بلوغ برسد تامار را باو تزویج نماید. چون به وعده‌ی خود وفا نکرد، تامار بحیله بهمخوابگی خود یهودا درآمد (پیدایش ۳۸؛ روت ۱۲.۴؛ اول تواریخ ۴.۲؛ متی ۳.۱). **۲–** دختر داود، خواهر ابشالوم. قربانی هوای نفس برادرش امنون شد (دوم سموئیل ۱۳).

تامان[16] (tāmān)، شبه جزیره‌ای بطول ح ۳۲ کم و بعرض ح ۱۳ کم، سرزمین کراسنودار، ج‌ش جمشیر اروپائی، که بطرف غ بین دریای آزوف و دریای سیاه پیش میرود. بواسطه‌ی ← تنگه‌ی کرچ از کریمه جدا میشود. منابع نفت دارد.

تاماولیپاس[17] (tāmālipās)، ایالت (۷۹°۶۰۰ کم؛ جه ۷۱۶°۰۲۹)، لش مکزیک، کنار خلیج مکزیک؛ کرسیش ویکتوریا. بندر عمده‌ی تامپیکو در آن واقعست. از محصولات عمده‌اش فراورده‌های فلاحتی و نفت است.

تامبا[18]، **کلاید ویلیام** (klāyd wilyām tāmbâ)، ۱۹۰۶–، منجم امریکائی. سیاره‌ی پلوتون را کشف کرد (۱۹۳۰).

---

(۱)Talbot (۲)Shrewsbury (۳)Talleyrand (۴)Tulsa (۵)Tolstov (۶)Talca (۷)Talma (۸)Tallinn (۹)Reval (۱۰)Tallien (۱۱)Chimay (۱۲)thallium (۱۳)Taglioni (۱۴)Tamm (۱۵)Tamar (۱۶)Taman (۱۷)Tamaulipas (۱۸)Tombaugh

تامبور: ← طبل.

تامپره[1] (tāmpere)، بسوئدی **تامرفورس**[2] (tāmerfors)، شهر (جه ۱۰۲٬۹۱۰)، ج‌غ فنلاند. آبشار نزدیکش نیروی برق کارخانه‌های آنرا (نساجی، کفاشی، کاغذسازی، ذوب آهن، لوکوموتیوسازی) تأمین میکند.

تامپیکو[3] (tāmpiko)، شهر (جه ۸۲٬۴۷۵)، ایالت تاماولیپاس، ل‌ش مکزیک. دریابندر مکزیک (از جهت اهمیت بندری فقط وراکروز رقیب آنست). در ح ۱۵۵۴ بر رود پانوکو بفاصله‌ی کمی از خلیج مکزیک بنا شد. پس از کشف (ح ۱۹۰۰) نفت بسرعت توسعه یافت. قبل از مصادره‌ی (۱۹۳۸) اموال خارجیها بتوسط دولت مکزیک، قریب یک سوم مالکین اراضی آن سرمایه‌داران کشمة بودند.

تامرفورس، فنلاند: ← تامپره.

تامس، اسم: ← توماس، اسم.

تامس[4]**، ثیودور** (ţiodor tāməs)، ۱۸۳۵–۱۹۰۵، رهبر موسیقی امریکائی. در آلمان متولد شد؛ در ۱۸۴۵ به کشمة رفت. آثار بزرگ برامس، واگنر، و ریشار شتراوس را به امریکا وارد نمود، و علاقه به موسیقی را در میان امریکائیان ایجاد کرد.

تامس[4]**، دیلن مارله** (dilən märle tāməs)، ۱۹۱۴–۵۳، شاعر بریتانیائی؛ مة ویلز. بهنگام مرگ در شمار مشهورترین شعرای قرن حاضر بود. شیفتگی او به زنگ و صوت هیجان‌انگیز الفاظ تا بدانجا بود که در بعضی از اشعار نخستینش جز لفظ چیزی نمیتوان یافت. اشعار اولیه‌اش حاکی از خویشتن‌بینی اوست، ولی در اشعار متأخرش توجه فراوان به نوع بشر دیده میشود. اشعارش از غامضترین اشعاری است که در قرن حاضر سروده شده؛ جوشش تند احساسات و بیان غنائی از خصوصیات آنهاست. مجموعه‌ی اشعاری که بین سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۵۲ سروده بود یک سال پیش از مرگش انتشار یافت.

تامس[4]**، مارتا کری** (imārţā keri tāməs)، ۱۸۵۷–۱۹۳۵، بانوی مربی امریکائی، طرفدار حقوق زنان.

تامس ا بکت[5]**، قدیس** (qeddis tāməs ə bekət) یا **قدیس تامس بکت،** ۱۱۱۷–۷۰، روحانی شهید انگلیسی، اسقف اعظم کنتربری؛ مة لندن. از خانواده‌ای اصیل بود، و بخدمت تیوبالد (ţio-bāld)، اسقف اعظم کنتربری، پیوست (ح ۱۱۴۲). در دانشگاه پاریس و در بولونی تحصیل کرد. و پس از جلوس هنری II بصدارت عظمی منصوب شد (۱۱۵۵). در این مقام، دوست نزدیک و رایزن شاه و دومین مرد مقتدر مملکت گردید. تامس با اکراه و باصرار هنری اسقف اعظم کنتربری شد (۱۱۶۲). در این مقام، راه و رسم درباریان را ترک گفت و همّ خود را مصروف امور کلیسا کرد، و چون مصالح کلیسا و دولت اغلب ناسازگار بود، بین او و هنری کشمکشها پدید آمد. در ۱۱۶۴ کار اختلاف بر سر سه قوانین کلرندن بالا گرفت، و تامس در آغاز از قبول آنها امتناع نمود، ولی باصرار پاپ آلکساندر III از در تمکین درآمد، اما در مقابل قوانینی طرح کرد که محاکمه‌ی مقامات دینی را ولو در مورد تخلفات غیر دینی در صلاحیت کلیسا قرار میداد. هنری بآزار تامس پرداخت، و وی به اروپا گریخت (۱۱۶۴)، و پاپ را وادار به لغو قوانین کلرندن نمود. در غیاب او، هنری II پسر خویش هنری (فة ۱۱۸۳) را بدست اسقف اعظم یورک تاجگذاری کرد. در ۱۱۷۰ صلحی ترتیب داده شد، و تامس به انگلستان بازگشت، ولی نامه‌ی پاپ را دایر بتعلیق اسقفهائی که در مراسم تاجگذاری هنری شرکت کرده بودند منتشر کرد. این امر روابط شاه و تامس را بیش از پیش تیره ساخت. در ۲۹ دسامبر ۱۱۷۰ دسته‌ای از مردان مسلح به کلیسای جامع ریختند و همانجا تامس را بقتل رساندند (عموماً معتقدند که هنری مستقیماً در این واقعه دست نداشت). قتل تامس خشم عالم مسیحیت را برانگیخت، و مقبره‌ی او در کنتربری بلافاصله زیارتگاه شد. در ۱۱۷۳ در عداد قدیسان قرار داده شد، و در ۱۱۷۴ هنری بر اثر افکار عمومی ناچار بر سر آرامگاه تامس از گناهان خود توبه کرد.

تامس بکت: ← تامس ا بکت.

تامس مور، قدیس: ← مور، سر تامس.

تامسن، اثر (tāmsən)، ← گرمابرق.

تامسن[6]**، سر جورج پجت** (sər jorj pajət tām-sən)*، ۱۸۹۲–، فیزیکدان انگلیسی؛ پسر سر ج. ج. تامسن. بجهت کشف پدیده‌ی پراش در الکترون سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۷ در فیزیک باو اعطا شد.

تامسن[6]**، جوزف** (jōzəf tāmsən)، ۱۸۵۸–۹۵، پوینده‌ی اسکاتلندی در افریقا. دریاچه‌های دره‌ی نشتی بزرگ را پویید (۱۸۷۹). سودان را پوییده (۱۸۸۵)، و بنام بریتانیا با بومیان پیمانهائی بست، و بدین طریق بر آلمانها که باین ناحیه نظر داشتند سبقت گرفت. در ۱۸۹۰ رود زامبزی را پویید.

تامسن[6]**، سر جوزف جان** (sər jōzəf jān tām-sən)*، ۱۸۵۶–۱۹۴۰، فیزیکدان و ریاضیدان انگلیسی. در نتیجه‌ی تجربیاتی که در تخلیه‌ی برق در گازهای رقیق کرد بکشف الکترون نایل آمد. اولین طرح اتمی (← اتم) از اوست (۱۹۰۳). اتم تامسن بصورت کره‌ای مملو از ماده و دارای بار برقی مثبت بود که الکترونهائی در آن مواج بودند، و عده‌ی این الکترونها چنان بود که ، بر روی هم، اتم خنثی بود. حرکت الکترونها در اتم ممکن بود منشأ صدور امواج برقاطیسی شود، و بدین ترتیب، تشعشعات اتمی توجیه میشد. تامسن در پرتابشناسی (پالیستیک) و رادیوآکتیویته و سایر مباحث فیزیک نیز تحقیقات مهمی بعمل آورد. در ۱۹۰۶ جایزه‌ی نوبل فیزیک را برد. ج. پ. تامسن پسر او است.

تامسن[6]**، جیمز** (jeymz tāmsən)، ۱۷۰۰–۴۸، شاعر بریتانیائی؛ مة اسکاتلند. معروفترین اثرش دیوانی است به "شعر سفید"، بنام فصول (۱۷۲۶–۳۰). نمایشنامه‌هائی هم نوشت (مانند کوریولانوس، که در ۱۷۴۹ به صحنه آمد). تصنیف میهنی معروف انگلیسی، بعنوان "بریتانیا، فرمانروائی کن!" ازوست. اشعار وی، که طلیعه‌ی مبارزه با مکتب کلاسیسیسم قرن ۱۸م است، در شعرای بعد مؤثر بوده است.

تامسن[6]**، جیمز** (jeymz tāmsən)، ۱۸۳۴–۸۲، شاعر و نویسنده‌ی بریتانیائی. دستخوش حملات متناوب جنون خمری بود، و فقر و بیخوابی و تنهائی بر وخامت وضعش می‌افزود. در میان این احوال بزرگترین اثر شعری خود، شهر شب مخوف (۱۸۷۴)، را نوشت، که اثری آکنده از بدبینی ظلمت‌آلود، و بیان درخشان یأس مطلق شاعر است. مقالات انتقادی نیز نوشته است. امضای مستعارش بی. وی. (bi vi) یا بیش ونولیس[7] (biš vanōlis) بود.

تامسن[8]**، فرانسیس** (frānsis tāmsən)، ۱۸۵۹–۱۹۰۷، شاعر کاتولیک انگلیسی. از شغل طبابت دست کشید، و در لندن در تنگدستی و با بیماری و اعتیاد به تریاک زیست. در ۱۸۸۸ نسخه‌ای خطی از اشعار خود را برای ویلفرید مینل (wilfrid meynel) فرستاد، و او و زوجه‌اش، الیس مینل (alis)، متوجه نبوغ تامسن شدند، و ازو پرستاری کردند، و در ۱۸۹۳ دیوان اشعارش را (مشتمل بر قطعه‌ی معروف یوز خدا) بطبع رسانیدند. در اشعار خود زندگی را با نظری صوفیانه تلقی میکند.

تامسن، ویلیام: ← کلوین، لرد.

تاملینسن[9]**، هنری میجر** (henri meyjər tām-linsən)، ۱۸۷۳–۱۹۵۸، روزنامه‌نگار و داستان‌نویس انگلیسی. از آثارش دریا و جنگل (۱۹۱۲)، روشنی سپیدگاهی (۱۹۴۶)، و آبهای مالایا است.

تامیز، نام فرانسوی رود تمز، انگلستان.

تامیل[10] (tāmil)، یکی از ← زبانهای دراویدی هندوستان. ← زبان، جدول.

تأمین اجتماعی[11]، برنامه‌ی جامع بیمه‌ی اجتماعی، که بوسیله‌ی دولتها و طبق قانون بموقع اجرا گذارده میشود. هدف اصلی آن اینست که دستمزدبگیران و حقوق‌بگیران و عائله‌ی آنها را در مقابل حوادث عمده و بحرانهای اقتصادی محافظت کند. باین معنی که اگر مثلا کارگری به عللی برای مدتی بیکار شد، عائله‌ی او دوچار سختی زیاد نگردد، و دولت ماهیانه مبلغی که مخارج زندگی آنها را تأمین کند، تا موقع پیدا شدن کار، بآنها بپردازد. این نوع تأمین اجتماعی بین سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ در آلمان اجرا شد تا برنامه‌ی سوسیالیستها را خنثی کند. در انگلستان نیز موقعی که قانون بیمه‌ی ملی (۱۹۱۱) بتصویب رسید، مقرراتی وضع شد که در قبال ناخوشی و بیکاری و پیری، کارگران بیمه میشدند. در کشمة در سال ۱۹۳۵ برنامه‌ی تأمین اجتماعی جزء برنامه‌ی اصلاحات فرانکلین روزولت قرار گرفت. امروز در کشمة بیش از ۷۵٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر دارای بیمه‌ی تأمین اجتماعی هستند که تا اندازه‌ای کومک به بیکاران میکند، ولی شامل بیمه‌ی بیماری نیست. پس از جنگ II قانون جامع و کاملی در انگلستان وضع گردید که عموم مردم در موقع بیکاری و بیماری و پیری از آن بهره‌مند میشوند، و همه میتوانند بطور رایگان از پزشک و دارو استفاده کنند، و در موقع بیکاری حقوقی دریافت دارند، و در ایام کهولت حقوق بازنشستگی بگیرند. قانون مزبور امروز نمونه‌ای شده است برای کشورهائی که درین راه قدم برمیدارند. در ایران تأمین

(۱)Tampere (۲)Tammerfors (۳)Tampico (۴)Thomas (۵)Thomas a Becket (۶)Thomson (۷)Bysshe Vanolis (۸)Thompson (۹)Tomlinson (۱۰)Tamil (۱۱)social security

اجتماعی هنوز بموقع اجرا گذارده نشده است، ولی قسمتی از کارگران کشور از بیمه‌های اجتماعی کارگران استفاده میکنند. در سال ۱۹۶۰ تعداد ۷۷ کشور نوعی تأمین اجتماعی داشتند.

تانا[1] یا **تسانا**[2] (tsānā)، دریاچه‌ای بمساحت ح ۳٬۶۰۰ کمم، ل‌ش حبشه، بزرگترین دریاچه‌ی حبشه. سرچشمه‌ی نیل ازرق است.

تاناکا[3]، بارون **گیتیچی** (bāron giici tānākā*)، ۱۸۶۳–۱۹۲۹، سردار ژاپنی. تذکره‌ی تاناکا (۱۹۲۷)، مشتمل بر نقشه‌های کشورگشائی ژاپن، به وی منسوب است. در ۱۹۲۷–۲۹ نخست‌وزیر بود.

تاناگرا[4] (tānāgrā)، شهر قدیم، ش بئوسی، یونان. در اینجا اسپارت آتن را شکست داد (۴۵۷ ق‌م). بجهت مجسمه‌های ظریفی که در دوره‌ی هلنیستی در آنجا ساخته میشد معروف است.

تاناناریو[5] (tānānāriv)، شهر (جه ۱۸۱٬۲۰۵)، پایتخت جمهوری مالاگاسی (ماداگاسکار)؛ مرکز تهیه‌ی مصنوعات و تجارت.

تانتال[6] (tāntāl؛ از فنـ)، عنصر فلزی کمیاب براق نقره‌فام (علامت شیمیائی Ta، نیز جدول عنصرها را ببینید). قابلیت مفتول شدن و تورق آن و نیز مقاومتش در مقابل اسیدها و خوردگی زیاد است. برای ساختن لوازم آزمایشگاه و آلات جراحی بکار میرود.

تانتالوس[7] (tāntālos)، در افسانه‌های یونانی، پادشاه لیدیا، پسر زئوس و پدر پلوپس. بعلت جسارتی که بخدایان کرده بود (بقولی پلوپس را ذبح کرده در ضیافتی بآنان خورانید)، زئوس او را بجهنم سرنگون کرد، و در آنجا همواره در رود عظیمی مغروق است و از بالای سرش میوه‌ها آویزان، ولی با عطش شدید و گرسنگی زیاد، آب از او میگریزد و دستش بمیوه‌ها نمیرسد.

تانتن[8] (tântən)، شهر (جه ۳۳٬۶۱۳)، مرکز ولایت سامرست، انگلستان؛ مرکز داد و ستد. لرد جورج جفریز در ۱۶۸۵ "دادگاه خونین" را در اینجا تشکیل داد.

تانجور[9] (tānjor)، شهر (جه ۱۰۰٬۶۸۰)، ایالت مدرس، هند، در دلتای رود کاوری. معبد دراویدی آن (از قرن ۱۱م) یکی از شاهکارهای هنر هندی است. از مراکز فرهنگی و از جهت ادبیات سانسکریت معروفست. از مصنوعاتش ابریشم، موسلین، منسوجات پنبه‌ای، فرش، و جواهرات است.

تاند، ج‌ش فرانسه، ← بریگ و تاند.

تاندو: ← تندو خاتون.

تانژانت یا ظل: ← ظل یا تانژانت؛ مثلثات.

تانک[10] (tānk؛ از انگلـ)، وسیله‌ی موتوری جنگی مجهز به توپ و مسلسل. اول بار انگلیسها در جه I در نبرد سوم (som؛ ۱۹۱۶) آنرا بکار بردند. تانک در جه II (بخصوص در نبردهای افریقا) اهمیت بسزائی یافت.

تانکرد[11] (tānkred)، فت ۱۱۹۴، شاه (۱۱۹۰–۹۴) سیسیل؛ پسر نامشروع روژه (دوک آپولیا) و نوه‌ی روژه‌ی II. سلطنت سیسیل را از ملکه‌ی کنستانس غصب کرد.

تانکرد صلیبی[11] (tānkrede salibi)، فت ۱۱۱۲، از جنگجویان جنگهای صلیبی، و از خویشان بوهموند I. در تسخیر انطاکیه و اورشلیم شرکت کرد. در ۱۱۰۰–۱۱۰۳ و پس از ۱۱۰۸ از طرف بوهموند نایب‌السلطنه‌ی انطاکیه بود. بوهموند در ۱۱۰۸ به آلکسیوس I تسلیم شد، ولی تانکرد باطاعت وی گردن ننهاد.

تانگ[12] (tāng)، سلسله‌ای از پادشاهان چین که در ۶۱۸–۹۰۶، پس از سلسله‌ی سوئی در آن مملکت سلطنت کردند. درین دوره چین در منتهای وسعت خود مشتمل بر کره و ترکستان بود. حجاری و شعر تکامل یافت. اصلاحات اداری بر اساس تعالیم کنفوسیوس بعمل آمد. از قرن نهم سلسله رو به انحطاط گذاشت. بعد از انقراض سلسله‌ی تانگ دوره‌ی هرج و مرج معروف به دوره‌ی سلسله‌های پنجگانه پیش آمد، و سپس سلسله‌ی سونگ به سلطنت رسید.

تانگانیکا[13] (tāngānikā)، کشور (۹۳۷٬۰۶۰ کمم؛ جه ۹٬۳۲۸٬۰۰۰) عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، ش افریقا، کنار قهنـ؛ کرسی آن دارالسلام. دریاچه‌های ویکتوریا نیانزا، تانگانیکا، و نیاسا قسمتی از مرزهای آنرا تشکیل میدهند. مشتمل است بر اراضی پست ساحلی، و فلات مرکزی بلندی که شامل کوه کیلیمانجارو (بلندی ۵٬۹۶۳ متر) میباشد. الماس و طلا و قلع استخراج میشود. محصولاتش کتان سیسال، پنبه، توتون، قهوه، و پسته‌ی زمینی است. بیشتر بومیان بانتو هستند.

سواحل این ناحیه را، که قبلا تحت حکومت زنگبار بود، پرتغالیها در ح ۱۵۰۰ پوییدند. استیلای پرتغال تا قرن ۱۷م، که تانگانیکا تحت حکومت سلطان مسقط قرار گرفت، دوام یافت. در تحت حکومت اعراب، تجارت عاج و برده‌ی آن رونق داشت. در ۱۸۸۵ جزء افریقای شرقی آلمان شد. در ۱۹۲۰ بصورت سرزمین قیمومی جامعه‌ی ملل درآمد، و اداره‌ی آن به بریتانیا واگذار شد. در ۱۹۴۵ از سرزمینهای قیمومی سازمان ملل شد. در ۱۹۶۱ استقلال یافت، و بعضویت ملل مشترک المنافع بریتانیا پذیرفته شد، و قرار شد در سال بعد بصورت یک کشور جمهوری درآید.

تانگانیکا[13]**، دریاچه‌ی**، دریاچه‌ای بوسعت ۳۲٬۹۰۰ کمم، ش قسمت مرکزی افریقا. مرز کنگوی بلژیک و تانگانیکا را تشکیل میدهد. طولش ح ۷۲۰ کم و عرضش ۲۵–۸۰ کم است. عمقش ح ۱٬۴۳۰ متر است، و بعد از دریاچه‌ی بایکال عمیقترین دریاچه‌های شیرین‌آب جهان میباشد. در ۱۸۵۸ بتوسط ج. سپیک و سر ر. ف. برتن کشف شد. در دهه‌ی ۱۸۷۰–۷۹ د. لیوینگستن و ه. ستنلی آنرا پوییدند.

تانگو[14] (tāngo)، رقص سنکینی که اصلا مکزیکی یا آرژانتینی است، و در اواخر قرن ۱۹م پیدایش و از ۱۹۲۰ ببعد در بیشتر جاها رواج یافت. ضرب آن شبیه هابانرا است، ولی تانگو تُندتر است.

تانبرگ[15] (tānenberg)، دهکده‌ای نزدیک آلنشتاین، پروس شرقی سابق. از ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان است. در ۱۴۱۰ لهستانیها و لیتوانیائیها، برهبری لادیسلاوس II، شهواران توتونی را، بین تانبرگ و گرونوالد که نزدیک آنست، شکست دادند، و بدین طریق، توسعه‌طلبی آنها را از طرف شرق متوقف ساختند. در جه I، آلمانها (بفرماندهی هیندنبورگ و لودندورف) در تانبرگ لشکر روسیه (تحت فرماندهی سامسونوف) را شکست فاحشی داده، بیش از ۱۰۰٬۰۰۰ اسیر گرفتند (۲۶–۳۰ اوت ۱۹۱۴). سامسونوف در اثر این شکست خودکشی کرد. بلافاصله پس از آن نیز، یک لشکر دیگر روسی در نبرد ← دریاچه‌های مازورنی مغلوب شد.

تانو تووا، جمشس: ← تووا.

تانی[16]**، ریچارد هنری** (ricārd henri tāni)، ۱۸۸۰–، اقتصاددان انگلیسی، و مؤلف کتاب مذهب و پیدایش سرمایه‌داری (۱۹۲۶).

تانیس[17] (tānis)، شهر قدیم، ل‌ش مصر، پایتخت سلسله‌ی XXI شاهان مصر قدیم. از مراکز مهم سوق الجیشی و تجارتی بود، ولی بعد از قرن ۶م بم متروک شد. از ۱۹۴۰ کاوشهائی در محل آن بعمل آمده و مجسمه‌ها و کتیبه‌هائی بدست آمده است. تانیس مطابق صوعن (su'an) مذکور در تورات است (اعداد ۱۳.۲۲). نیز ← صان.

تانیک، اسید: ← مازو.

تاوئر[18]**، فلیکس** (feliks täer)، ۱۸۹۳–، مستشرق چک. در پراگ تحصیل کرد، و در طلب علم به استانبول، وین، برلین، و پاریس سفر کرد. از ۱۹۴۵ استاد تاریخ سیاسی و فرهنگی و ادب ممالک اسلامی شرق نزدیک در دانشگاه پراگ است. آثارش مشتمل است بر تاریخ پیکار سلطان سلیمان I (۱۹۲۴)، یادداشتهائی در باب بعضی از نسخه‌های خطی عربی کتابخانه‌های استانبول (۱۹۳۰)، نسخه‌های خطی تاریخی فارسی کتابخانه‌های استانبول (۱۹۳۱–۳۲)، و نظام‌الدین: تاریخ فتوحات تیمور لنگ (ناشر، ۱۹۳۷).

تاوپو[19]**، دریاچه‌ی** (täpo)، بزرگترین دریاچه‌ی زلند جدید، بمساحت ۶۱۵ کمم، در قسمت مرکزی جزیره‌ی شمالی.

تاوتن[20] (tätən)، محلی در رایدینگ غربی، یورکشر، ل انگلستان. در اینجا در جنگ گلها، ادوارد IV لنکستریها را مغلوب کرد (۲۹ مارس ۱۴۶۱).

تئوتی‌اواکان[21] (teoti'uākān)، ویرانه‌های یکی از مراکز دینی تولتک در قرون ح ۶م–۱۱م بم، مکزیک مرکزی، ح ۴۸ کیلومتری ل‌ش شهر مکزیک. اهرامی بنام خورشید و ماه، چندین هرم کوچکتر، و معبد کتالکوآتل هنوز برجاست.

تئودور، اسم، ← تئودوروس، اسم.

تئودور[22] (teodor). برای فرمانروایان روسیه که ممکن است باین نام بشناسید به ردیف فیودور رجوع کنید.

تئودورا[23] (teodorā)، فت ۵۴۸، ملکه‌ی بیزانس. یوستی‌نیانوس I وی را بزنی گرفت (۵۲۳)، و پس از جلوس (۵۲۷) او را شریک خود در امپراطوری ساخت. شورش سال ۵۳۲ (معروف به شورش نیکا) را فرونشاند. خط مشی سیاست مذهبی شوهرش را

(۱)Tana (۲)Tsana (۳)Tanaka (۴)Tanagra (۵)Tananarive (۶)tantalum (۷)Tantalus (۸)Taunton (۹)Tanjore (۱۰)tank (۱۱)Tancred (۱۲)T'ang (۱۳)Tanganyika (۱۴)tango (۱۵)Tannenberg (۱۶)Tawney (۱۷)Tanis (۱۸)Tauer (۱۹)Taupo (۲۰)Towton (۲۱)Teotihuacán (۲۲)Theodore (۲۳)Theodora

در اغلب موارد او تعیین میکرد. شرح اصل و نسب و رقاصه بودن و بازی کردنش در سیرک در اوایل زندگی، که در تاریخ محرّمانه‌ی پروکوپیوس آمده، احتمالا خالی از غرض نیست.

تئودورو، اسم؛ ← تئوذوروس، اسم.

تئودوروس، اسم؛ ← تئوذوروس، اسم.

تئودوروس[1] (teodoros) یا **تئودوسیوس**[2] (teodosios)، طبیب یونانی مسیحی شاپور II ساسانی (سلطنتش ۳۱۰-۳۷۹ بم). کتابی طبی بزبان پهلوی نوشت، که بعدها به عربی ترجمه شد.

تئودوروس ستودیومی[3]، **قدیس** (qeddis teodoruse studiumi)، ۷۵۹-۸۲۶، راهب یونانی و مصلح رهبانیت. اصلاحات وی در صومعه‌ی ستودیوم در تاریخ باسیلیان نقش عمده‌ای داشت.

تئودوروس موپسوئستیائی[4] (teodoruse mopsuestiāʿi)، ح ۳۵۰-۴۲۸، متألّه اهل سوریه، که از ۳۹۲ اسقف موپسوئستیا بود. با دوست خود، یوحنای زرین‌دهن، در انطاکیه تحصیل کرد. تفسیرهای تاریخی و استدلالی در باره‌ی کتاب مقدس نوشته است. در برخی از آثار او نفوذ مونارکیانیسم مشهود است. نسطوریوس شاگرد او بود.

تئودوریک[5] I (teodorike) یا **تیری**[6] I (tierie)، فت ۵۳۴، پادشاه فرانکی اوستراسیا در ۵۱۱-۳۴؛ پسر کلوویس I. مملکت اورلئان را، که متعلق ببرادرش کلودومر بود، با برادران دیگر خود، شیلدبر I و کلوتر I، تقسیم کرد. بکومک کلوتر، تورینگنیها را مطیع ساخت.

تئودوریک کبیر[7]، ح ۴۵۴-۵۲۶، پادشاه (ح ۴۷۴-۵۲۶) اوستروگوتها. در دوره‌ی امپراطور زنو، در ۴۸۳ به فرماندهی سربازان گماشته شد، و در ۴۸۴ کنسول شد، و در ۴۸۸ برای جنگیدن با اودوآکر به ایتالیا اعزام گردید. چند بار اودوآکر را شکست داد، راونا را گرفت (۴۹۳)، اودوآکر را پس از تسلیم بقتل رسانید، و عنوان "حاکم رومیان" یافت. فرمانروائی او در ایتالیا بحال این کشور مفید بود، و تئودوریک آداب و رسوم و سازمانهای رومی را محترم داشت. طرفداری تئودوریک از آریانیسم و اعدام بوئتیوس و سوماخوس باعث نزاع او و پاپ گردید، و سالهای آخر عمرش را آشفته ساخت. مقبره‌ی او یکی از ابنیه‌ی زیبای راونا است.

تئودوسیا، اوکرائین؛ ← فئودوسیا.

تئودوسیوس[8] (teodosios)، در مآخذ اسلامی ثاوذوسیوس (saʿuzusius)، ریاضیدان و منجم یونانی، از مردم بیتینیا، که در حدود اوایل قرن اول قم یا شاید اواخر قرن ۲م قم رونق داشت. آثارش عبارتند از کتاب الاکر (← اکر) در هندسه‌ی کروی (ترجمه‌ی ناقص بعربی از قسطا ابن لوقا؛ ترجمه‌ی مصحح و مکمل از ثابت ابن قره؛ تحریر خواجه نصیرالدین طوسی)؛ کتاب المساکن (ترجمه بعربی از قسطا ابن لوقا، تحریر خواجه نصیر الدین)؛ کتاب الایام و اللیالی یا کتاب اللیل و النهار (ترجمه‌ی قسطا ابن لوقا). ضبطهای ثاودوسیوس و ثیودورس از نام وی که در بعضی مآخذ دیده میشود نادرست است.

تئودوسیوس، طبیب شاپور II؛ ← تئودوروس.

تئودوسیوس[8] I (teodosiuse) یا **تئودوسیوس کبیر**، ۳۴۶؛-۳۹۵، امپراطور روم شرقی (در ۳۷۹-۹۵) و روم غربی (در ۳۹۲-۹۵). پدرش، تئودوسیوس (فت ۳۷۶ بم)، از سرداران والنتی‌نیانوس I بود. امپراطور گراتیانوس او را در امپراطوری شریک کرد، و امپراطوری شرق را باو سپرد (۳۷۹). صلح نافعی با ویزیگوتها منعقد کرد. در ۳۸۷ که ماکسیموس (قاتل گراتیانوس) والنتی‌نیانوس II را، که جانشین قانونی گراتیانوس در امپراطوری روم غربی بود، خلع کرد، تئودوسیوس به اروپا حمله برده والنتی‌نیانوس را مستقر گردانید (۳۸۸). پس از کشته شدن والنتی‌نیانوس (احتمالا بامر آربوگاست) دگر بار به ایتالیا تاخت، و آربوگاست و امپراطور دست‌نشانده‌ی او، ائوگنیوس، را در یک جنگ دوروزه مغلوب کرد (۳۹۴). تئودوسیوس، که قبلا پسر خود آرکادیوس را شریک خود در شرق کرده بود، پسر جوانتر خود هونوریوس را شریک خود در غرب اعلام نمود. با مرگ او در سال بعد، امپراطوری روم تا آخر حیات خود منقسم به دو امپراطوری شرقی و غربی باقی ماند.

دوره‌ی امپراطوری تئودوسیوس I در تاریخ مسیحیت اهمیتی بسزا دارد. وی در ۳۸۰ تعمید یافت، و کمی بعد در طی منشوری آریانیسم را محکوم نمود. اولین شورای قسطنطنیه، برهبری وی، اعتقادنامه‌ی نیقیه را عملا بصورت کنونی آن درآورد. برجسته‌ترین شخصیت دینی زمان او قدیس آمبروسیوس بود.

تئودوسیوس[8] II، ۴۰۱-۵۰، امپراطور (۴۰۸-۵۰) روم شرقی؛ پسر و جانشین آرکادیوس. مطالعه در الاهیات و نجوم را به مملکتداری ترجیح میداد، و امور ملک را به خواهرش سپرد. از حوادث سیاسی عمده‌ی زمان او برقراری (۴۲۵) والنتی‌نیانوس III به امپراطوری روم غربی و حملات هونها به سرکردگی آتیلا به امپراطوری روم بود. در ۴۳۱ شورای افسوس را فراخواند، و این شورا نسطوریت را محکوم کرد. مجموعه‌ی قوانین تئودوسیوسی را صادر نمود (۴۳۸).

تئودوسیوس کبیر: ← تئودوسیوس I.

تئودوسیوسی[9]، **مجموعه‌ی قوانین** (teodosiusi)، مجموعه‌ی قوانین رومی که در سال ۴۳۸ بم بوسیله‌ی تئودوسیوس II، امپراطور روم شرقی، صادر شد. بلافاصله بعد از صدور، والنتی‌نیانوس III، امپراطور روم غربی، نیز آنرا اتخاذ نمود. در تدوین کورپوس یوریس کیویلیس از آن استفاده شد.

تئودولیت[10] (teodolit؛ فنـ)، اسبابی برای اندازه‌گیری زوایای قائم و افقی در نقشه‌برداری و در نجوم (اندازه‌گیری مختصات افقی). اساساً مرکبست از یک دایره‌ی مدرج افقی (دایره‌ی سمت)؛ یک دایره‌ی مدرج قائم که میتواند بر گرد محور قائمی مارّ بر مرکز دایره‌ی افقی دوران کند؛ و دوربینی واقع بر دایره‌ی قائم، که با این دایره، و نیز در سطح آن بر گرد محوری افقی، قابل دوران است. با دوران مناسب صفحه‌ی قائم و دوربین، میتوان

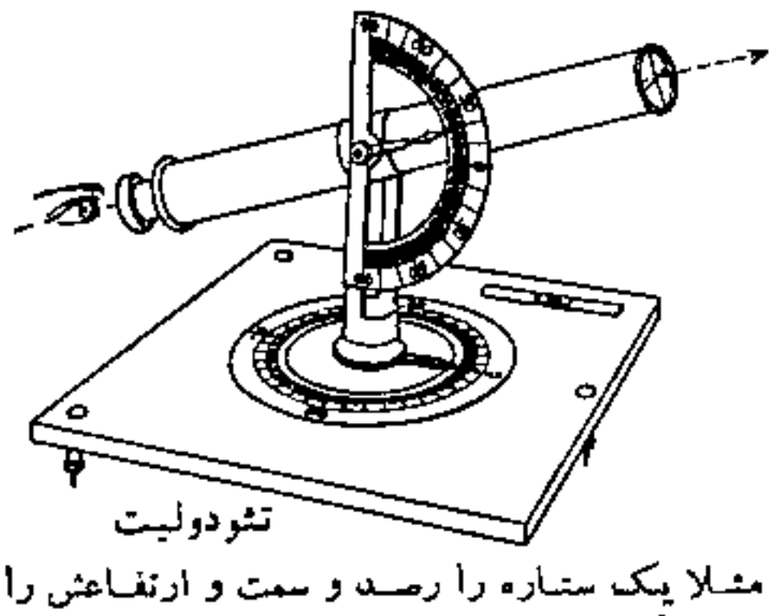

تئودولیت

مثلا یک ستاره را رصد و سمت و ارتفاعش را تعیین کرد.

تئوذورو، اسم؛ ← تئوذوروس، اسم.

تاوراگه[11] (tărāge)، آلمانی **تاوروگن**[12] (tăro-gen)، شهر (جه ۵۶۱'۱۰)، جغ لیتوانی. ← یورک فون وارتنبورگ.

تاور آو لاندن[13] (tāwər āv lāndən) [= برج لندن]، قلعه‌ی مستحکم و کاخ سلطنتی قدیم در لندن، بر کرانه‌ی شمالی تمز، بمساحت ح ۵ هکتار. اینک بیشترش بصورت اسلحه‌خانه درآمده، ولی قرنها زندان شخصیتهای برجسته بود. اطرافش را خندقی احاطه کرده و در مرکزش وایت تاور (wāyt) یا برج سفید (بنای ۱۰۷۸) قرار دارد. دیگر از برجهای آن برج ویکفیلد (weykfild) است که مخزن جواهرات سلطنتی میباشد. از قسمتهای دیگرش "دروازه‌ی خائنین" و "برج خونین" است که با بسیاری از وقایع تاریخی وابستگی دارند. بسیاری اشخاص را در اینجا گردن زدند. نگهبانان برج (← گوساله‌خواران) هنوز لباس دوره‌ی تودورها را دارند. حصار شمالی آن در بمبارانهای جج II ویران شد.

تئورل[14]، **آکسل هوگو تئودور** (āksel hugo teodor teorel)، ۱۹۰۳-، عالم سوئدی زیست‌شیمی. بسبب تحقیقاتش در اکسایش آنزیمها، جایزه‌ی ۱۹۵۵ نوبل در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

تاوروس، سلسله‌کوه، ترکیه؛ ← توروس

تاوروگن، لیتوانی؛ ← تاوراگه.

تئوری[15] (teori؛ فنـ). معانی مختلف این لفظ در زبان فارسی بعضی با لفظ فرضیه و بعضی با لفظ نظریه بیان میشود.

تئوزوفی[16] (teozofi؛ از فنـ)، هر مذهب فلسفی ناشی از این اعتقاد عرفانی که نیروی ذاتی سرمدی (خدا) در سراسر جهان ساری است، و شرّ نتیجه‌ی پرداختن آدمی بهدفهای محدود است. بالاخص، تئوزوفی به نهضتی گفته میشود که در اواخر قرن ۱۹م بوسیله ه. پ. بلاواتسکی براه افتاد، و بیشتر مبتنی بر فلسفه‌ی هندی است، و در آن به نیروی نهفته‌ی روحانی آدمی اهمیت فراوان داده میشود، و پیروان این فلسفه معتقدند که نفس با حلول در بدنهای مختلف تصفیه میشود، و از راه علم غیب روشنفکری حاصل میکند. انی وود بسنت در باره‌ی تئوزوفی کتابهای فراوان نوشته است.

---

(۱)Theodorus (۲)Theodosius (۳)Theodore of Studium (۴)Theodore of Mopsuestia (۵)Theodoric (۶)Thierry (۷)Theodoric the Great (۸)Theodosius (۹)Theodosian (۱۰)theodolite (۱۱)Taurage (۱۲)Tauroggen (۱۳)Tower of London (۱۴)Theorell (۱۵)theory (۱۶)theosophy

تئوس[1] (teos)، لفظ یونانی، بمعنی خداوندگار، که لقب بعضی از فرمانروایان قدیم بوده است (مثلا آنتیوخوس II).

تئوفراستوس[2] (teofrāstos)، در مآخذ اسلامی ثاوفرسطس (sa'uferastes)، ح ۳۷۲–ح ۲۸۸ ق‌م، فیلسوف و دانشمند یونانی، شاگرد افلاطون و ارسطو، و جانشین ارسطو در ریاست (۳۲۳–ح ۲۸۸ ق‌م) لوکیون. وی را میتوان مؤسس علم گیاهشناسی شمرد. کتابهای چندی در فلسفه و طبیعیات نوشت. کتاب شمائل وی، که وصف اصناف مختلف مردم است، مورد تقلید نویسندگان بعدی (از جمله لا بروییر) گردید.

تئوکریتوس[3] (teokritos)، نق ح ۲۷۰ ق‌م، شاعر یونانی اسکندرانی، که اشعار شبانی با وی آغاز می‌شود. صورتهای شعری وی پرداخت‌شده و استادانه است. مقلدین فراوان داشته است.

تاولر[4]، **یوهانس** (yohānes tāler)، ح ۱۳۰۰–۱۳۶۱. عارف آلمانی، از سلسله‌ی دومینیکیان؛ شاگرد مایستر اکهارت. واعظی برجسته بود، و با نهضت موسوم به دوستداران خدا همکاری داشت.

تئون[5] (teon)، در مآخذ اسلامی ثاون (sa'un) یا ثاون اسکندرانی (sa'une eskandarāni)، ریاضی‌دان و منجم یونانی حوزه‌ی علمی اسکندریه در قرن ۴م ب‌م؛ پدر هیپاتیا. اصول هندسه‌ی اقلیدس را تحریر کرد. عمده‌ترین اثرش شروح و حواشی ناتمام وی بر مجسطی است.

تاونزند[6]، **چارلز** (cārlz tānzand)، ۱۷۲۵–۶۷، سیاستمدار انگلیسی. در ۱۷۶۶–۶۷ وزیر دارائی بود. وی مسبب قوانین معروف به ← قوانین تاونزند است که منجر بوقایع مقدماتی انقلاب امریکا گردید.

تاونزند[6]، **چارلز**، ملقب به (دومین) **وایکاونت تاونزند** (tāykānt*)، ۱۶۷۴–۱۷۳۸، از رجال انگلستان. در آغاز از حزب توری بود، ولی کمی پس از ورود (۱۶۹۷) به مجلس اعیان به حزب ویگ گرایید. در سلطنت جورج I بوزارت رسید (۱۷۱۴) و تا ۱۷۱۶ در این مقام بود، و در ۱۷۱۵ شورش جکوبایتها را سرکوبی کرد. پس از زوال دولت جیمز ستنپ، ر. والپول و تاونزند (برادر زن والپول) دگر بار بقدرت رسیدند، و در ۱۷۲۱ تاونزند وزارت یافت، اما بین آن دو اختلاف پدید آمد، و تاونزند استعفا داد (۱۷۳۰)، و بقیه‌ی عمر را به آزمایشهای فلاحتی پرداخت.

تاونزند[7]، **فرانسیس اورت** (frānsis evərət tān-zənd)، ۱۸۶۷–، مصلح امریکائی، طراح طرح معروف به طرح تاونزند (۱۹۳۳) برای حقوق بازنشستگی ایام پیری، و رهبر نهضتی که برای اجرای آن براه افتاد. پس از اینکه اثرات تامین اجتماعی در کشمکش محسوس شد این نهضت رو به انحطاط گذاشت.

تاونزند[8]، **قوانین** (tānzənd)، قوانینی که ← تاونزند مبتکر آنها بود، و کمی بعد از لغو قانون تمبر بتصویب پارلمنت انگلستان رسید (۱۷۶۷). هدف قوانین مذکور این بود که، از طریق وضع حقوق گمرکی بر اجناس وارد به مهاجرنشینهای امریکا، عوایدی از مهاجرنشینان برای انگلستان حاصل شود. این قوانین سرانجام منجر به وقایع معروف به قتل عام بستن و واقعه‌ی چای بستن گردید (← انقلاب امریکا).

تاونزویل[9] (tānzvil)، شهر (جه ۴۵٬۴۸۵)، ایالت کوینزلند، استرالیا، دومین بندر بزرگ ایالت بر شاخابه‌ای از فکب. در ۱۸۶۸ بنا شد. پشم و شکر صادر میکند.

تاهرت (tāhert)، شهر قرون وسطائی الجزایر، ش ولایت وهران (اوران) حالیه. ظاهراً دو شهر بزرگ باین نام وجود داشته: یکی تاهرت قدیم، که اصلا از پاسگاههای رومیان بود، و شهر تیاره بر محل آن ساخته شد، و دیگری تاهرت نو، که در ۹ کیلومتری غ‌ج‌غ تیاره واقع است، و چیزی از عظمت گذشته‌ی آن بجا نمانده. تاهرت نو بوسیله‌ی عبدالرحمان ابن رستم بنا شد (۱۴۴ هق)، و قریب ۱۴۷ سال پایتخت سلسله‌ی بنی رستم بود، که از اباضیه بودند، و زمانی بر قسمت اعظم الجزایر کنونی فرمانروائی داشتند. این سلسله در ۲۹۶ هق بدست فاطمیان منقرض شد. رونق اقتصادی آن به تیاره انتقال یافت.

تاهیتی[10] (tāhiti)، فنـ **تائیتی** (tāiti)، جزیره (۱٬۰۴۰ کمه؛ جه ۳۶٬۳۲۶)، فکب جنوبی، در دسته‌ی جزایر بادگیر از جزایر سوسیته. کرسی آن پاپئته است که کرسی پولینزی فرانسه نیز میباشد. جزیره‌ای کوهستانی و زیبا است.

در ۱۷۶۷ بتوسط بریتانیائیها کشف شد؛ کشتی معروف باونتی از آن دیدن کرد (۱۷۸۸). مبلغین فرانسوی و انگلیسی در اواخر قرن ۱۸م بدانجا آمدند. در ۱۸۴۳ تحت الحمایه‌ی فرانسه شد، و در ۱۸۸۰ بآن دولت واگذار گردید. گوگن مشهورترین آثار خود را در تاهیتی ساخته است.

تای[11] (tāy)، دریاچه‌ای بطول ح ۶۴ کم و عرض ۵۶ کم، چین، بر مرز کیانگسو و چکیانگ.

تای، از زبانهای هندوچینی؛ ← سیامی، زبان؛ تای یا تایها.

تای یا تای شان[12]، قله‌ی مقدس، به ارتفاع ۱٬۵۴۵ متر، غ قسمت مرکزی ایالت شانتونگ، چین.

تای[13] (tāy) یا **تایها** (-tāy)، نام مردمی که در قسمت چش قاره‌ی آسیا همه جا پراکنده‌اند، و زبانهای مشابه دارند، و در فرهنگ اساسی نیز مشترک اند. تایها اصلا در چین در ج رود یانگتسه سکنی داشتند، و تمدنی دره‌ای بر اساس زراعت برنج بوسیله‌ی شخم و آبیاری بعمل آورده بودند، و در اوایل قرن اول مسیحی بواسطه‌ی فشار چینیها بجانب غ و ج متفرق شدند. در طرف غ، در قرن هفتم عده‌ی زیادی از شانها به ل برمه رسیدند؛ در ۱۲۲۹ گروهی از آنان بنام آهوم (āhom) مملکتی در آسام تشکیل دادند. در جانب ج، تایها (نیای سیامیان) در قرن ۱۳م بر ل تایلند (سیام) مستولی شدند، و از آنجا، علی رغم ← امپراطوری خمر، بطرف جنوب پیش رفتند، و در اواخر قرن ۱۳م به دریا دست یافتند. کمی بعد، دسته‌ی دیگری از تایها که بستگی نزدیک با سیامیان داشتند قسمت مرکزی دره‌ی مکونگ را اشغال کردند؛ اعقاب آنها همان لائو یا لائوسیان حالیه هستند. خانواده‌ی زبانی مشتمل بر السنه‌ی دسته‌های مختلف تایها نیز تای نامیده میشود.

تایباد، خراسان؛ ← طیبات.

تایبرن[14] (tāybērn)، رود زیرزمینی لندن، انگلستان. چوبه‌های دار تایبرن، که از قرن ۱۲م تا ۱۷۸۳ در انتهای غربی خیابان آکسفرد لندن برپا بود، از اینجا نام گرفته. پس از ۱۷۸۳ اعدام در زندان نیوگیت بعمل میآید.

تایپه[15] (tāype)، ژاپنی **تایهوکو** (tāyhoku)، شهر صنعتی (جه در ۱۹۵۷ تخمیناً ۷۴۸٬۵۱۰)، پایتخت فرمز. در ۱۹۴۹ مقر دولت چین ملی گردید.

تایپینگ[16]، **شورش** (tāyping)، شورشی در ۱۸۵۰–۶۵ بر ضد سلسله‌ی چینگ از سلاطین چین. رهبر شورش مرد فاضلی بود بنام هونگ شیوچوان، که ادعا داشت که از جانب خداوند مأمور برانداختن سلسله‌ی چینگ و تأسیس سلسله‌ای بنام تایپینگ [= آرامش بزرگ] است. نانکینگ را گرفت (۱۸۵۳)، و آنرا پایتخت قرار داد. چون سلسله‌ی چینگ به مخاطره افتاد، دولتهای خارجی به یاری آن آمدند؛ به کومک سپاهیانی که ← ج. گوردن فرماندهی آنانرا داشت شورش درهم شکسته شد.

تایتنیک[17] (tāytanik)، کشتی امریکائی که شب ۱۴–۱۵ آوریل ۱۹۱۲، پس از برخورد به کوه یخ، در قطا شمالی غرق شد، و از ۲٬۰۰۰ مسافر آن ۱٬۵۱۷ نفر تلف شدند. از علل اصلی این حادثه سرعت زیاد، کمی تعداد قایقهای نجات، و ناآزمودگی کارکنان آنها بود. این واقعه سبب شد که مقررات سختی برای نجات و گشت دیدبانی کوههای یخ بوجود آید.

تایجو یا **طایجو** (هر دو tāyju)، سردار مغول، از قبیله‌ی اویرات. وی در لشکر مغول منصب امیر هزاری داشته است، و پسرش، امیر ارغون، از جانب منکو قاآن در خراسان و ولایات غربی جیحون امارت یافت (۶۵۰ یا ۶۵۱). این تایجو (پدر امیر ارغون) غیر از تایجو نام امیر دیگریست که در عهد امیر ارغون در آذربایجان امارت داشته است. لفظ تایجو در بعضی مآخذ و تواریخ مغول بصورت بایجو و نظایر آن تصحیف شده است.

تایر[18] (tāyer؛ از انگلا)، پوشش یا حلقه‌ی خارجی که دور حلقه‌ی چرخ وسایط نقلیه قرار داده میشود، و برخوردگاه چرخ را با زمین یا با خط آهن تشکیل میدهد. سابقاً برای حفظ اتصال چرخهای ارابه‌ها و نگاهداری آنها تایرهای آهنی یا فولادی بکار میرفت. معمولا تایر را حرارت میدادند، و سپس بر روی چرخ سوار کرده بوسیله‌ی آب آنرا خنک میکردند تا بر روی چرخ جایگزین شود. هنوز هم در مواردی تایرهای فولادی سخت بکار میرود. تایرهای لاستیکی به دو نوع عمده تقسیم میشود، تایرهای "توپر"، که در آنها ضربه‌خوری کائوچو ارتعاشات را تقلیل میدهد، و تایرهای هوادار که در آنها کائوچو و هوای محتوی در آن تکان را تقلیل میدهند. استعمال تایرهای پر تا پیش از ۱۸۵۰ محدود بود،

---

(۱)*Theos* (۲)Theophrastos (۳)Theocritus (۴)Tauler (۵)Theon (۶)Townshend (۷)Townsend (۸)Townshend (۹)Townsville (۱۰)Tahiti (۱۱)Tai (۱۲)Tai Shan (۱۳)Thai; Tai (۱۴)Tyburn (۱۵)Taipei; Taipeh (۱۶)Taiping (۱۷)Titanic (۱۸)tire

و حالیه در بعضی بارکشهای سنگین از آنها استفاده میشود. تایر هوادار بمیزان تجارتی اول بار برای دوچرخه در ح ۱۸۸۹ بوسیله‌ی جان بوید دنلپ در بلفاست ساخته شد. بسط صنعت اتومبیلسازی تأثیر فراوان در ساختن و تکمیل تایر داشت، و ضمناً تایر در طیاره و تراکتور نیز بکار رفت. تایرهای هوادار که امروز معمولا استعمال میشود دارای یک تویی یا تیوب (tiub) [انگل. = لوله] در داخل است که دریچه‌ای برای ورود هوا دارد، و یک رویی در خارج. معمولا لاستیک تویی نازکتر است، و لاستیک رویی مجهز با رشته‌های محکم طناب و طبقات کائوچو میباشد، و روی آن شیار-هائی بمنظور جلوگیری از لغزش تعبیه میشود. آخرین تکامل در صنعت تایرسازی تعبیه‌ی تایر-های بی‌تویی است، که از ۱۹۵۵ رواج یافت. اغلب تایرهای بی‌تویی ضد پنچر اند، بدین معنی که اگر شیئی که سبب پنچری شده است برطرف شود، تایر رخنه‌ای را که بواسطه‌ی آن تولید شده خود بخود میگیرد.

تایس[1] (täys)، مجارستانی **تیسا**[2] (tisā)، رودی بطول ح ۱٬۲۹۰ کم، که از کوههای کارپات سرچشمه میگیرد، و بجانب ج از مجارستان گذشته، در بالای بلگراد (یوگوسلاوی) برود دانوب می-پیوندد. قسمتی از آن قابل کشتیرانی است.

تای شان، قله، چین، ← تای یا تای شان.

تایکاندروگا[3] (täykändərogā)، دهکده (جه ۳٬۵۱۷)، ل‌ش ایالت نیو یورک، کشمکش بین دریاچه‌های جورج و شامپلن، که میدان نبردهائی از جنگهای فرانسه و هندیشمردگان و جنگهای انقلاب امریکا بود، و بهمین جهت معروفست.

تایلر[4]، سر **ادوارد برنت** (sər edwārd bërnət* täylər)، ۱۸۳۲–۱۹۱۷، مردمشناس انگلیسی. تحقیقات فراوان در این علم کرد. در ۱۸۹۶–۱۹۰۹ استاد مردمشناسی دانشگاه آکسفرد بود. از آثارش فرهنگ بدوی (۱۸۷۱) است.

تایلر[5]، **جان** (jān täylər)، ۱۷۹۰–۱۸۶۲، دهمین رئیس جمهور کشمکش. فرماندار ویرجینیا (۱۸۲۵–۲۷) و سناتور (۱۸۲۷–۳۶) بود. از حزب دموکرات و طرفدار اعتدالی حقوق ایالات بود، ولی بعلت بیزاری از قانون زور و سیاست مالی رئیس جمهور جکسن، از سنا استعفا داده به ← حزب ویگ پیوست، و در ۱۸۴۰ بمعاونت ریاست جمهور انتخاب شد، و پس از مرگ (آوریل ۱۸۴۱) و. ه. هریسن، رئیس جمهور شد. در این مقام، بعلت طرفداری از بعضی اقدامات دموکراتها (از قبیل پیمان وبستر-اشبرتن و الحاق تکزاس) با حزب ویگ اختلاف پیدا کرد، و چون از هیچیک از دو حزب ویگ و دموکرات آراء کافی بدست نیاورد، در ۱۸۴۵ کناره گرفت. در جنگ داخلی امریکا طرفدار ائتلافیه بود.

تایلر[5]، **وات** (wät täylər)، فت ۱۳۸۱، رهبر شورش ۱۳۸۱ دهقانان در انگلستان. چون در مرگ سیاه ۱۳۴۸–۴۹ بسیاری از مردم انگلستان هلاک شده بودند، بمنظور جلوگیری از بالا رفتن دستمزد-ها، قانونی بنام قانون کارگران وضع شد (۱۳۵۱) که نرخ مزد را محدود میکرد. محدودیتهای ناشی ازین قانون و آزادی‌طلبی مردم و افزایش مالیاتها سرانجام آتش شورش را شعله‌ور ساخت. در ۱۳۸۱ تایلر برهبری شورشیان کنتربری را گرفت، و با دهقانان لندن را اشغال نمود. ریچارد II بملاقات او آمد، و وعده داد که سرفداری، خدمتهای فئودال، و انحصارهای بازرگانی را لغو کند. در دومین ملاقات تایلر با شاه، تایلر بدست شهردار لندن کشته شد. وعده‌ها فراموش گشت، و شورش قهراً سرکوبی و خاموش شد.

تایلند[6] (täyland) یا **سیام**[7] (siām)، مملکت (۵۱۰٬۸۰۰ کمª، جه ۲۰٬۶۸۶٬۰۰۰)، چش آسیا، پایتختش **بانکوک**. مملکت تایلند یا سیام مرکبست از سیام بمعنی اخص (محدود به برمه از غ و لغ، لائوس از لش، لائوس و کامبوج از غ، و خلیج سیام از چ) و باریکه‌ای ممتد بطرف ج در قسمت مرکزی شبه جزیره‌ی مالایا (که از ش به خلیج سیام، از چ به فدراسیون مالایا، و از غ به دریای آندامان محدود است). قسمت لغ آن کوهستانی و دارای جنگلهای تیک است. قسمت مرکزی دشتی است که در آن برنج فراوان بعمل میآید. باریکه‌ی شبه جزیره بیشتر جنگل است، و از محصولاتش قلع و تنگستن و کائوچو میباشد. ماهیگیری در سواحل آن اهمیت دارد. سکنه‌ی آن اغلب بودائی هستند، و بیشتر آنان از مردم موسوم به تای (یا سیامی) میباشند؛ قسمتی از سکنه را چینیها، مالها، آنامیها، کامبوجیها، مونها و سیاهکان تشکیل میدهند.

تاریخ. در ایام قدیم جزء امپراطوری مون-خمر بود، و تا ح قرن ۱۲م بم تاریخ مستقلی نداشت. در ۱۳۵۰ قوم تای مملکت مستقلی تشکیل دادند که پایتخش آیوتهایا بود. در قرون ۱۵م و ۱۶م مکرر مورد تاخت و تاز برمه‌ایها واقع شد، و آیوتهایا در ۱۷۶۷ ویران گردید. در قرون ۱۶م و ۱۷م پای اروپائیها (پرتغالیها و هلندیها) بآنجا باز شد، و بعداً در قرن ۱۸م بریتانیائیها و فرانسویان آمدند، و قسمتهائی از سرزمین سیام را گرفتند، و در قرن ۱۹م استقلال آنرا مورد تهدید قرار دادند، و اگرچه سیامیها با استخدام مشاورین خارجی دهان استعمارگران فرانسوی و بریتانیائی را بستند و آزادی خود را حفظ کردند، در ۱۸۶۳ سیام از ادعای خود بر کامبوج دست برداشت، و سرزمین ش رود مکونگ را در ۱۸۹۳ به فرانسه واگذار کرد، و نیز در ۱۹۰۹ حقوق خود را بر ممالک غیر متحد مالی به انگلستان واگذار نمود. از ۱۷۸۲ تا کنون سلسله‌ی چاکری بر سیام سلطنت کرده است، و اگرچه بعضی شاهان این سلسله دست به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی زدند، از جنبه‌ی سیاسی تا سال ۱۹۳۲ حکومت سیام استبدادی بود، تا در این سال پراجادیپوک در نتیجه‌ی کودتائی به اعطای مشروطیت تن در داد. ولی در ۱۹۳۸ ژنرال لوانکا پیبول سونگکرام با قدرت نظامی خود جلو رشد دموکراسی را گرفت. در دسامبر ۱۹۴۱ ژاپنیها تایلند را اشغال کردند، و تایلند در جه II با ژاپن متحد بود. در ۱۹۵۰ بومیبون به سلطنت نشست.

تایمیر[8]، **شبه جزیره‌ی** (täymir)، شمالی‌ترین پیشرفتگی سیبریه، جمشسر، بین دریاهای کارا و لاپتف، که از ل بمعاغه‌ی چلیوسکین منتهی میشود. مساحت آن ح ۴۰۰٬۰۰۰ کمم است. مردم آن از طوایف چادرنشین ننتسی (nenetsi) (سابقاً موسوم به ساموییدها) و دولگان (dolgān) هستند که از تربیت گوزن، شکار، و صید ماهی امرار معاش میکنند.

تاین[9] (täyn)، رود نورثامبرلند، انگلستان، که از ملحق شدن تاین شمالی و تاین جنوبی تشکیل میگردد، و بجانب ش جاری شده به دریای شمال میریزد. طولش ۵۶ کم و بضمیمه‌ی تاین شمالی ۱۲۹ کم است.

تئین (tein)، ← کافئین.

تاینان[10] (täynān)، شهر (جه ۲۸۷٬۷۹۷)، فرمز، چین، کنار تنگه‌ی فرمز. در ۱۶۶۲–۱۸۸۵ پایتخت فرمز بود.

تاینماوث[11] (täynmäţ) یا **تینمث** (tinməţ)، شهر (جه ۶۶٬۵۴۴)، نورثامبرلند، ل انگلستان، کنار دریای شمال بر مصب رود تاین. دریابندر و از مراکز حمل و نقل دریائی است؛ کشتیسازی دارد. در منطقه‌ی استخراج زغال سنگ و فلزات واقع و مرکز توزیع محصولات این منطقه است.

تایوان[12] (täywān)، نام چینی جزیره‌ی فرمز.

تأیید[13] (ta'yid)، از مناسک مسیحیان که مکمل تعمید محسوب میشود. کلیساهای کاتولیک رومی و ارتدوکس آنرا از آیینهای مقدس میشمارند، و وسیله‌ی تقویت ایمان میدانند. اجرای آن بوسیله‌ی مسح یا دستگذاری و تدهین (روغن‌مالی) با روغن مخصوصی است. پروتستانها تدهین را موقوف کرده‌اند. تأیید مبنی بر مندرجات کتاب اعمال رسولان است (۸:۱۴–۱۷؛ ۱۹).

تای‌یوان[14] (täyyüän)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۵۰۰٬۰۰۰)، کرسی ایالت شانسی، چین. مرکز زراعتی و صنعتی. سابقاً یانگکو (yängkü) نام داشت.

تب[15] (teb)، شهر عمده‌ی بئوسی در یونان قدیم. بر طبق روایات، کادموس آنرا بنا نهاد. نامش در افسانه‌های یونانی زیاد میآید (مثلا ← اودیپ؛ اپیگونها؛ مخالفان هفتگانه‌ی تب؛ سفینکس). تب در تاریخ یونان نیز نقش عمده‌ای داشت. بئوسیائیان پیش از 1000 قم در آنجا مسکون شدند، و تب بسرعت شهر عمده‌ی آنان گردید. در اواخر قرن ۶م قم مخالفت با آتن و مبارزه برای حفظ موقعیت خود در بئوسی و یونان را آغاز کرد. تبیها در جنگهای مدی بین ایران و یونان طرف ایران، و در جنگ پلوپونزی طرف اسپارت را گرفتند. بعداً که از قدرت اسپارت بیمناک شدند، به اتحادیه‌ی مخالفین اسپارت پیوستند، و برهبری پلوپیداس استقلال یافتند (۳۷۹ قم)، و این استقلال با پیروزی (۳۷۱ قم) اپامینونداس در لئوکترا تحکیم شد. تب بر ضد فیلیپ II مقدونی با آتن متفق شد، و هر دو در خایرونیا از او شکست خوردند (۳۳۸ قم). شورش تبیها بر ضد اسکندر مقدونی منجر به ویرانی تب گردید (۳۳۶ قم). کاساندروس در ۳۱۵ قم آنرا از نو بنا کرد، ولی هیچگاه رونق گذشته‌ی خود را بازنیافت.

(۱)Theiss (۲)Tisza (۳)Ticonderoga (۴)Tylor (۵)Tyler (۶)Thailand (۷)Siam (۸)Taimyr (۹)Tyne (۱۰)Tainan (۱۱)Tynemouth (۱۲)Taiwan (۱۳)confirmation (۱۴)Taiyüan (۱۵)Thebes

تب، مص، ← طیوه.
تب، درمان با: ← درمان با تب.
تبابعه: ← تبع.
تبادکان (tabādkān)، دهستان (جه ۵۷'۷۰۰؛)، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۷۶ (؛) آبادی. مرکزش، **تبادکان** (جه ۱°۱۰۳ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۴ کیلومتری لش مشهد است.
تباشیر: ← طباشیر.
تباله (tabāla)، موضعی در قسمت غربی یمن شمالی، در داخل عسیر در ج‌ش مکه. حاصلخیزی آن بین اعراب معروف بود. در دوره‌ی جاهلیت، سنگ سفیدی را که در آنجا واقع بود بنام ذو الخلصه (zo 'l.xalasa) میپرستیدند. محمد ص آنرا از میان برداشت. تباله از نخستین شهرهائی بود که دین اسلام را پذیرفتند.
تبانی (tabbāni)، ← تبانیان.
تبانیان (tabbāniān)، نام خاندان مشهوری در نیشابور، از علما و فقهای حنفی در خراسان، که رجال آن بفضل و تقوی شهرت داشته‌اند. از قدمای این خاندان ابوالعباس تبانی در فقه متبحر و صاحب نظر بوده، و ابوصالح تبانی (فت ۴۰۰ هق) را سلطان محمود غزنوی بسال ۳۸۵ هق از نیشابور به غزنین فرستاده است تا در آنجا امام حنفیه باشد. و ابوبشر تبانی در نزد سامانیان نفوذ و حرمت تمام داشته، و ابوطاهر تبانی (فت ۴۲۴ هق) را سلطان محمود اکرام تمام میکرده است، و برسالت نزد قدر خان فرستاد. و امام ابوصادق تبانی از فقهای بزرگ عصر خویش بوده و روزی صد فتوی را جواب مینوشته است. در تاریخ بیهقی اطلاعاتی از احوال رجال و بزرگان این خاندان بدست میاید.
تباهی[1] (tabāhi)، تنزل از حیث مقدار، حجم، فعالیت، یا نیرو؛ و بالاخص (۱) تنزل خود بخودِ عده‌ی اتمهای رادیوآکتیو در یک ماده‌ی رادیو-آکتیو (مثلا کانه‌ی اورانیوم) (← رادیوآکتیویته)، و (۲) تلاشی خود بخود یک اتم یا هسته‌ی اتمی و غیره.
تباین، در حساب، ← نسبتهای چهارگانه بین دو عدد.
تب‌بر (tab.bor)، (*Chrysanthemum parthenium*)، گیاه دائمی مرکب با بوی تند و گلهای کوچک.
تب برفکی (barfaki)، مرضی مسری که گاو، گوسفند، بز، خوک، و حتی خوکهای وحشی را مبتلی میسازد. علائم آن پیدایش تاولهائی در دهان و روی پستانها و در ناحیه‌ی چنگالها است. در نتیجه‌ی پاره شدن تاولها جراحت تولید و حیوان از خوردن و حرکت عاجز میشود. انسان و اسب بندرت باین مرض دوچار میشوند.
تبت[2] (tabbat)، چینی **سیتسانگ** (sitsāng)، سرزمینی (۱°۴۵۰°۰۰۰ کمه؛ جه ۳°۰۰۰°۰۰۰) در آسیای مرکزی، که از ۱۹۵۱ ایالت خودمختار چین است؛ کرسی آن **لهاسا**. از ل و ش به چین بمعنی اخص و از ج به هند محدود است. یکی از مرتفعترین نواحی جهان است (فرازای متوسط آن ۴°۵۷۰ متر)، و بیشتر آن از فلات پهناوری واقع در کوههای کونلون (در ل) و هیمالایا (در ج) تشکیل یافته است. زراعت فقط در دره‌های رودهای تسانگپو (tsāngpo) (مسیر علیای براهماپوترا) و سند و ساتلج ممکن است. نهشتهای معدنی عمده‌ی آن طلا، پیریت آهن، نمک، نمک قلیا، و بوراکس است. مردم تبت لامائی‌مذهب هستند که ناشی از دین بودائی است. فرمانروای افتخاری تبت دالائی لاما است، و پس از او مقام پانچن لاما از همه مهمتر است.

دین بودائی در قرن ۸م میلادی از هند وارد تبت شد، و از آن ببعد تبت عملا درهای خود را بروی همه‌ی جهانیان بست، و تا اواخر قرن ۱۹م حال بهمین منوال بود. نفوذ چین در تبت در ۱۷۲۰ در دوره‌ی سلسله‌ی منچو آغاز شد، و سپس چینیها مدعی ولایت بر تبت شدند، ولی تبت، بتشویق بریتانیای کبیر، در ۱۹۱۳ استقلال خود را اعلام کرد. در ۱۹۵۰ چین کمونیست به تبت تاخت، و بر آن استیلا یافت. بموجب موافقتنامه‌ی ۱۹۵۱ چین و تبت، قرار شد که چین عهده‌دار امور دفاعی و سیاست خارجی تبت باشد، ولی تبتیها در امور داخلی خودمختار باشند. ولی موضوع خودمختاری به تأخیر افتاد، و در ماه مارس ۱۹۵۹ شورشی پردامنه بر ضد حکومت چین کمونیست در تبت برپا شد، که چین آنرا فرونشانید، ولی دالائی لاما به هند گریخت، و حکومت تبت اسماً به پانچن لاما واگذار گردید.
تبت، سوره‌ی (tabbat) [= بریده باد]، سوره‌ی ۱۱۱م قرآن، مکی، ۵ آیه، مشتمل بر لعن بر ابولهب و زنش که سخت پیغمبر اسلام را آزردند. نام دیگرش سوره‌ی ابی‌لهب (ابولهب) است.
تبتی، زبان (tabbati)، زبانی از گروه زبانهای چین و تبتی، رایج در تبت و صاحب ادبیات مهم مذهبی. ← زبان، جدول.
تبتی، هنر. مراحل گوناگون هنرهای تبت نمودار نفوذ شیوه‌های هندی، چینی، و ایرانی است. کهنترین آثار هنری این سرزمین تصویرهائی است که بر صخره‌ها نقش شده، و علامت صلیب شکسته، که در تصاویر باستانی ایران فراوان بچشم میخورد، از جمله‌ی نقشهائی است که در آنها مکرر آمده است. پیش از آنکه هنر و فرهنگ هندی، همراه با آیین بودائی، وارد تبت شود، مجسمه‌هائی که در آن سرزمین ساخته میشد حالات چینی داشت. در قرن ۸م، آیین بودائی به تبت رسید، و تبتیان مجسمه‌ها و نقاشیهائی را که همراه آن آمده و مبین اصول و تعلیمات آن مذهب بود پذیرفتند، و بتقلید از آنها پرداختند. برخی از صنعتگران هوشمند تبتی کوشیدند تا در ضمن پیروی از شیوه-ها و شکلها و اندیشه‌های هندی چیزی از اندیشه-های بومی تبت نیز بکار خود بیفزایند، اما پیشرفتشان اندک بود، و از میان ایشان هنرمندان مستقلی که شیوه‌ها و افقهای تازه بیافرینند بر-نخاست. بهر حال، گاه مجسمه‌های کوچکی از قدیسان و اولیا میساختند، اما ساختن اشکال غریب و غیر عادی دیوان و شیاطین معمولتر بود. مجسمه‌های عظیم مفرغی چندسر نمودار چیره‌دستی فلزکاران تبتی است، و گاه در برخی از آنها حرکات دستها بشیوه‌ای کاملا تبتی، که در مجسمه-های بودائی کشورهای دیگر مانند آن دیده نشده است، مجسم شده. در نقاشی، معمولا بجای روغن، موادی مانند سفیده‌ی تخم مرغ بکار برده شده، و زمینه‌ی تصویر اغلب پرچمهای ابریشمی یا پنبه‌ای معابد بوده است. درین نقاشیها، رنگهای تند و خام بخصوص قرمز و سبز روشن و آبی بکار رفته است. لاماهای تبت همواره در کار انتخاب موضوع نقاشیها نظارت داشته‌اند؛ و بهمین سبب تنوع در آنها دیده نمیشود. از اینجاست که گاهی نقاشیهای اخیر تبتی را نمیتوان از نقاشیهای قرن 10م باز-شناخت. شیوه‌ی معماری تبت، گرچه معلول شرایط محلی است، اما از شیوه‌های چینی و هندی سخت متأثر است. بامها و قرنیزهای رو ببالای چینی و گنبدهای پیازی‌شکل هندی در تبت فراوان است.
تب خرگوشی: ← تولارمی.
تبخیر[3]، تغییر حالت یک جسم مایع یا جامد بحالت گازی. اقسام آن عبارتند از **تبخیر سطحی**، که تبدیل از حالت مایع است بحالت بخار، و از سطح مایع صورت میگیرد؛ **غلیان**، که شبیه تبخیر سطحی است، ولی در تمام جرم مایع صورت میگیرد؛ و **تصعید**، که تبدیل از حالت جامد است بحالت بخار مستقیماً و بدون گذشتن از مرحله‌ی مایع.
تبخیر سطحی[4]، تغییر حالت از مایع به بخار که بر سطح مایع و بدون جوشیدن صورت گیرد (قـ غلیان). تبخیر سطحی از اقسام تبخیر است، و در هر دمائی روی میدهد، و آنقدر ادامه مییابد تا فضای بالای مایع با بخارْ اشباع شود. تبخیر سطحی ناشی از اینست که بعضی از مولکولهای مایع، در تلاطم حرارتی خود، سرعت کافی یافته بر **کشش سطحی** مایع فائق میآیند، و از سطح آن خارج می-گردند. بهمین جهت است که هر قدر دما بالاتر باشد سرعت تبخیر سطحی زیادتر است، و مایعاتی که کشش سطحی آنها کم است نسبةً فرار میباشند. بالاخره، چون تبخیر سطحی از سطح مایع صورت میگیرد، هر قدر سطح مایع بیشتر باشد تبخیر سطحی سریعتر انجام میگیرد (بهمین جهت است که پارچه‌ی تر را "پهن" میکنند تا زودتر خشک شود). چون مولکولهای سریع السیر هستند که از مایع خارج میشوند، در نتیجه‌ی تبخیر سطحی، دمای مایع پایین میآید. بهمین سبب است که آب در ظرفی که خلل و فرج دارد خنک میشود؛ و اگر با بدن عرقدار نزدیک بادزَن بنشینیم، تبخیر سطحی عرق تسریع و بدن خنک میشود. **پدیده‌ی تفسیدن** از آثار جالب تبخیر سطحی است. برای تبخیر سطحی در فضای محدود ← **بخار اشباع‌شده**. اصطلاح تبخیر سطحی در مورد جامدات نیز استعمال میشود.
تبدل عناصر[5] (tabaddole) یا **تبدیل عناصر**، دگرگون کردن یک عنصر شیمیائی به عنصر دیگر. تبدل فلزات پست و کم‌بها (مانند مس) به طلا بوسیله‌ی حجر الفلاسفه یکی از دو هدف علمای کیمیا بود (هدف دیگر دست یافتن به اکسیر بود). بسیاری از کیمیادانان محقق در این راه خالصانه میکوشیدند، و البته گاهگاه شیادانی برای جلب منافع مادی بوسیله‌ی فریب دادن دیگران مدعی کشف حجر الفلاسفه و اکسیر میشدند. بتدریج علمای شیمی معتقد شدند که تبدل عناصر امری محال است. اما پس از کشف (۱۸۹۸) رادیوم بوسیله‌ی پیر کوری و ماری کوری، معلوم شد که این عنصر خود بخود تبدل میپذیرد، و سرانجام به

(۱)decay (۲)Tibet (۳)vaporization (۴)evaporation (۵)transmutation of elements

سرب مبدل میگردد. این اولین مورد تبدل واقعی بود که انسان بر آن آگاهی یافت. این تبدلِ خود بخود منحصر به رادیوم نیست، بلکه همه‌ی عناصر رادیو-آکتیو دستخوش آن هستند (← رادیو-آکتیویته).

در **۱۹۱۹**، ا. **راذرفرد** نخستین تبدلی را که بدست انسان بعمل آمد انجام داد، بدین طریق که، بوسیله‌ی بمباران کردن اتم نیتروژن (ازت) با ذرات آلفا، اتم نیتروژن را به اتم اکسیژن تبدیل کرد. سیزده سال بعد، ا. ا. **لارنس**، به کومک **سیکلوترون** که تازه آنرا اختراع کرده بود، بسیاری از عناصر را، بمقادیر بسیار خُرد، تبدیل به عناصر دیگر کرد. در **۱۹۳۲**، سر ج. د. **کاککرافت** و ا. ت. س. **والتن** طریقه‌ی بمباران با پروتونها را ابداع کردند. با کشف (**۱۹۳۲**) نوترون بوسیله‌ی سر ج. **چدویک**، بسیاری از مشکلاتی که در بمباران هسته‌ی اتم موجود بود برطرف گردید. در اوایل سال **۱۹۳۴**، ایرن کوری و شوهرش، **ژولیو-کوری**، **رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی** را کشف کردند، و از آن زمان ببعد علمای فیزیک تقریباً همه‌ی عناصر معلوم را با الکترونها، پروتونها، نوترونها، دوترونها، و ذرات آلفا بمباران کرده‌اند، و تقریباً برای همه‌ی عناصر معلوم یک همجای رادیوآکتیو بدست آورده‌اند.

کیمیای نوین، که در نتیجه‌ی تحقیقات مربوط به اتم‌شکنی پیدایش یافت، با تحقیقاتی که در باب انرژی اتمی بعمل آمد، از **۱۹۴۵** ببعد بصورت علمی پردامنه درآمد. این علم کیمیای جدید پا را فراتر نهاد؛ دانشمندان عناصر جدیدی ساختند، و رؤیای تبدل عناصر تحقق یافت. رؤیای دیگر، یعنی افزودن طول حیات، نیز با کشف داروها، ویتامین-ها، هورمونها، و آنتی‌بیوتیکها تا حدی تحقق یافته است.

تبدیل[1]، در اصطلاح هندسه، تغییر دادن وضع نقاط یک ناحیه یا یک شکل را بر طبق قانونی معین. وضع جدید هر نقطه یا هر شکل را مبدل (-mo baddal.e) وضع اصلی خوانند. تبدیل در واقع تناظری است بین نقاط ناحیه‌ی مفروض و ناحیه‌ی جدیدی که بوسیله‌ی تبدیل بدست میآید، و از این نظر، مبدل هر نقطه نظیر یا متناظر آن میباشد. حرکت انتقالی کشوی میز و حرکت دورانی در حول لولای آن از اقسام تبدیل است؛ تقارن نیز از اقسام تبدیل میباشد. بعضی تبدیلها اندازه-های شکل را حفظ میکنند، ولی بعضی دیگر (مانند بزرگ کردن عکس بوسایل عکاسی) آنها را تغییر میدهند. نیز ← همسانی.

در اصطلاح ریاضیات تغییر دادن صورت یک عبارت و نیز تغییر دادن متغیرهای یک مسئله را هم تبدیل گویند.

تبدیل تاریخ، تعیین تاریخی (مثلا روز و ماه و سال یک واقعه) که در یک تقویم معلومست در تقویم دیگر. این مسئله در تحقیقات تاریخی و گاهشماری اهمیت فراوان دارد، و مثلا در قسمت عمده‌ای از تاریخ اسلام و ممالک اسلامی به تبدیل تقویمهای هجری قمری و میلادی نیازمندیم. طریق تقریبی این تبدیل اخیر بر طبق فرمولهای ذیل است، که در آنها H تاریخ هجری قمری و C تاریخ میلادی نظیر آنست:

$$H=\frac{۳۳}{۳۲}(C-۶۲۲). \qquad C=\frac{۳۲}{۳۳}H+۶۲۲;$$

برای محاسبات دقیقتر باید به جداول تطبیقی مخصوص مراجعه کرد، که متأسفانه دست یافتن بآنها بسیار دشوار است. نظر باهمیت تبدیل دقیق تواریخ، در دنباله‌ی این مقاله طریقه‌ای که محقق معاصر، تقی ریاحی، در رساله‌ی شرح تقویمهای مختلف و مسئله‌ی کبیسه‌های جلالی (تهران، ۱۳۳۵ هش) آورده است ذکر میشود، که نتایج را با یک و گاه با دو روز تقریب بدست میدهد، ولی در آن رساله راه تحصیل نتایج دقیق نیز بدست داده شده است. شماره‌ی ترتیب هر روز سال "ردیف" آن روز خوانده میشود. جدول I برای تسهیل تعیین ردیف روزهای سال مفید است (در تقویم مسیحی، که کبیسه در ماه فوریه عمل میشود، کبیسه در ردیف روز مؤثر است). ردیف هر روز ماه مساوی است با حاصلجمع عددی که در جدول در مقابل آن ماه نوشته شده باضافه‌ی عدد روز ماه؛ مثلا ردیف روز ۴ خرداد برابر ۴+۶۲، یعنی ۶۶، و ردیف روز ۲۱ مارس ۱۹۶۴ (سال کبیسه) مساوی ۲۱+۶۰، یعنی ۸۱ است. **تبدیل تاریخ مسیحی** (ب‌م) به **هجری شمسی** (هش) و **بالعکس**. هر دو تقویم شمسی اند، و فقط در کبیسه‌ها اختلاف دارند.

جدول I، ردیف روز

هق	هش	ب‌م عادی	ب‌م کبیسه	
محرم	۰	فروردین	۰	۰	ژانویه	۰
صفر	۳۰	اردیبهشت	۳۱	۳۱	فوریه	۳۱
ربیع۱	۵۹	خرداد	۶۲	۵۹	مارس	۶۰
ربیع۲	۸۹	تیر	۹۳	۹۰	آوریل	۹۱
جمادی۱	۱۱۸	مرداد	۱۲۴	۱۲۰	مه	۱۲۱
جمادی۲	۱۴۸	شهریور	۱۵۵	۱۵۱	ژوئن	۱۵۲
رجب	۱۷۷	مهر	۱۸۶	۱۸۱	ژوئیه	۱۸۲
شعبان	۲۰۷	آبان	۲۱۶	۲۱۲	اوت	۲۱۳
رمضان	۲۳۶	آذر	۲۴۶	۲۴۳	سپتامبر	۲۴۴
شوال	۲۶۶	دی	۲۷۶	۲۷۳	اکتبر	۲۷۴
ذوالقعده	۲۹۵	بهمن	۳۰۶	۳۰۴	نوامبر	۳۰۵
ذوالحجه	۳۲۵	اسفند	۳۳۶	۳۳۴	دسامبر	۳۳۵

تفاوت سال تقویم هش و تقویم مسیحی در فاصله‌ی بین اول ژانویه (۱۱ دی ماه با یک روز تقریب) و ۲۱ مارس (اول فروردین) برابر ۶۲۲، و از ۲۱ مارس تا ۳۱ دسامبر برابر ۶۲۱ است. تبدیل تاریخها با رعایت سالهای کبیسه بوسیله‌ی تعیین ردیف روز سهل است، منتها باید در نظر داشت که اگر سال مسیحی بعد از ۱۵۸۲ (تاریخ تغییر تقویم از تقویم یولیانی به تقویم گرگوری) یعنی بعد از ۹۶۱ هش باشد، روز اول فروردین مطابق ۲۱ مارس است؛ برای سالهای قبل از ۱۵۸۲، روزی از مارس که با اول فروردین مطابق است از روی جدول II تعیین میشود (مثلا در جدول II دیده میشود که بین ۱۲۷۰ و ۱۳۹۰ مسیحی، اول فروردین هش مطابق ۱۲ مارس بوده است). مثلا برای تبدیل ۱۲ اکتبر ۱۴۹۲ (تاریخ کشف امریکا بوسیله‌ی کریستوف کلمب) بتاریخ هش، ملاحظه میکنیم که ۸۷۱=۶۲۱−۱۴۹۲. پس با توجه به جدول، معلوم میشود که ۱۱ مارس ۱۴۹۲ ب‌م برابر اول فروردین ۸۷۱ هش بوده است. چون از ۱۱ مارس تا ۱۲ اکتبر ۲۱۶ روز است، و روز ۲۱۶م سال ۳۰ مهر است، تاریخ مذکور مطابق ۳۰ مهر ماه ۸۷۱ هش است. **تبدیل تاریخ هجری قمری** (هق) به **تاریخ مسیحی** (ب‌م) یا **هجری شمسی** (هش) و **بالعکس**. در اینجا یکی از دو تقویم شمسی و دیگری قمری است. طریق عمل در همه‌ی حالات یکی است، ولی ضرایبی که در کار میآید متفاوت میباشد. این اعداد و ضرایب در جدول III مندرج است. طریق عمومی عمل اینست: (۱) ردیف روز تاریخ معلوم را تعیین میکنیم (عدد r)؛ (۲) از سال تقویم معلوم عدد a را کاسته حاصل را در ضریب b ضرب میکنیم، و حاصلضرب را با عدد c جمع میکنیم، و جزء صحیح خارج قسمت را جداگانه یادداشت میکنیم؛ (۳) جزء اعشاری نتیجه‌ی عمل (۲) را در d ضرب و حاصل را با r جمع و نتیجه را گرد میکنیم؛ اگر حاصل عمل (۳) کمتر از d باشد، همین حاصل عدد ردیف روز و عدد صحیح سابق الذکر عدد سال در تقویم جدید است، و اگر حاصل عمل (۳) بیش از d باشد، زیادتی آن بر d ردیف روز و عدد صحیح مذکور بعلاوه‌ی ۱ عدد سال در تقویم جدید میباشد.

جدول II

سال هش	۱ فروردین مطابقست با	سال ب‌م
۱		۶۲۲
	۱۷ مارس	
۱۵۵		۷۷۵
	۱۶ »	
۲۸۵		۹۰۰
	۱۵ »	
۴۰۰		۱۰۲۵
	۱۴ »	
۵۲۵		۱۱۴۵
	۱۳ »	
۶۵۵		۱۲۷۵
	۱۲ »	
۷۷۵		۱۳۹۵
	۱۱ »	
۹۰۵		۱۵۲۵
	۱۰ »	
۹۶۱		۱۵۸۲

(1)transformation

جدول III، ضرایب*

	تبدیل از	به	a	b	c	d
۱	هق	هش	۵	۵,۹۷۵۲۲۵	۵,۳۵۵۶	۳۶۵
۲	هش	هق	۵	۱,۵۳۵۶۸۹	−۵,۳۶۶۵	۳۵۴
۳	هق** پیش از ۹۹۵	ب‌م	۵	۵,۹۷۵۲۵۴	۶۲۱,۵۶۵۸	۳۶۵
۴	بعد از ۹۹۵		۱۰۵۵	۵,۹۷۵۲۲۴	۱۵۹۱,۷۹۸۵	۳۶۵
۵	ب‌م** قبل از ۱۵۸۲	هق	۷۰۵	۱,۵۳۵۷۱۱	۸۵,۸۴۴۲	۳۵۴
۶	بعد از ۱۵۸۲		۱۶۰۵	۱,۵۳۵۶۹۵	۱۵۵۸,۴۵۴۷	۳۵۴

* برای معانی اعداد مندرج در این جدول باید به رساله‌ی سابق الذکر رجوع کرد.
** باید توجه داشت که تقویم مسیحی در سال ۱۵۸۲ ب‌م مطابق با ۹۹۵ هق از یولیانی به گرگوری تبدیل شد.

برای توضیح چند مثال ذکر میشود. (I) ۱۶ ذو القعده‌ی ۱۳۳۵ هق در تاریخ هش. تبدیل از هق به هش است، و اعداد سطر اول جدول III بکار میرود.

x = ۲۹۵+۱۶ = ۳۱۱

۲۲۱ = ۰,۶۰۶۰×۳۶۵ ۱۳۳۵×۰,۹۷۵۲۲۵ = ۱۲۹۵,۲۵۰۴

۳۱۱ ۰,۳۵۵۶

۵۳۲ ۱۲۹۵,۶۰۶۰

۱۶۷ = ۳۶۵ − ۵۳۲

بر طبق جدول 1، عدد ۱۶۷ ردیف روز ۱۲ شهریور است. پس تاریخ مذکور مطابق ۱۲ شهریور ۱۲۹۶ هش است. (II) ۲۱ مارس ۱۹۵۷ بر حسب تاریخ قمری. اعداد سطر ۶ جدول بکار میرود.

۳۵۷ = ۱۶۰۵ − ۱۹۵۷

x = ۵۹+۲۱ = ۸۵

۳۵۷×b = ۳۶۷,۹۵۶۳

۰,۴۱۱۵×d = ۱۴۵,۵

۸۵

+c

۱۳۷۶,۴۱۱۵

۲۲۶ عدد روز ۱۹ شعبان، و تاریخ مذکور مطابق ۱۹ شعبان ۱۳۷۶ هق است.

تبدیل عناصر: ← تبدل عناصر.

تبر (tabar). تبر یکی از قدیمترین ابزارها است، و از ادوار ماقبل تاریخ برای انداختن درخت، شکافتن چوب، مهیا ساختن زمین، و بعنوان سلاح بکار رفته است. تبرهای اولیه بوسیله‌ی "پراندن" و صیقلی کردن سنگ ساخته میشد؛ پس از اینکه انسان فلزگری را آموخت تبرهای فلزی در کار آمد. از ابزار و سلاحهای نزدیک بآن تیشه، چکش، و تبرزین است.

تبرائیان (tabarrā'iān) یا **اهل تبری** (tabarrā)، طبقه‌ای از شیعه که بسبب اعتقاد به وجوب ولایت علی ابن ابی طالب و اولاد او، و یا بجهت قول بتخصیص ولایت و خلافت به علی و اولاد او، نسبت بسایر خلفا و صحابه اظهار تبری و بیزاری میکنند، و آنها را بعنوان غاصبین حق آل پیغمبر طعن و لعن مینمایند. وجوب برائت از مخالفین و معاندین پیغمبر و اهل بیت در کتب شیعه باخبار و آثار ائمه مستند است، چنانکه از امام جعفر صادق روایت شده است، و همچنین در نامه‌ای، که گویند امام رضا به خلیفه مأمون عباسی نوشته است وجوب "برائت از آنان که بر آل محمد ظلم کردند" تصریح شده است. این رسم تبری در بین شیعه سابقه‌ی زیاد داشته، و در عراق، مخصوصاً در دوران حکومت زیاد ابن ابیه و حجاج ابن یوسف، مکرر از قدمای شیعه نقل شده است، و بموجب قول طبری، متوکل عباسی عیسی ابن جعفر را بهمین سبب کشت، و جسد او را نیز به دجله افکند. اما بعدها، به پیروی از اصل تقیه و مصلحت صیانت نفس، از اظهار آن تا حدی خودداری شده است. مع ذلک، در عهد آل بویه گاه باظهار تبری میپرداخته‌اند، و گویند بعضی از آل بویه غاصبین حق علی را لعن میکرده‌اند. در عهد سلاجقه هم شیعه گاه علناً اظهار تبری میکرده‌اند، چنانکه مظفرالدین الب ارغو، حاکم قزوین، وقتی پیری را از شیعه، نامش حنیفه، بسبب اتهام به شتم و لعن صحابه دار زد، و دختر ملکشاه سلجوقی مناقب‌خوانی را بجهت ناسزاگوئی به صحابه فرمود تا زبان ببریدند. این رسم تبری و اظهار برائت از خلفا و غاصبین و ظالمین، مخصوصاً در مواردی که زیاده بیم خطر از جانب اهل سنت نبوده است بافراط می‌انجامیده است. در زیارت‌نامه‌ها و ادعیه‌ی مأثوره‌ی شیعه نیز بعبارات مختلف اظهار تبری هست، چنانکه در زیارت صدیقه علناً اظهار برائت از اشخاصی که مورد برائت وی فرض میشوند شده است. حتی قبل از صفویه نیز در بلاد شیعه‌نشین رسم تبری بصورتهای مختلف وجود داشته، چنانکه مکروه شمردن اسم ابوبکر در سبزوار و منفور شمردن نام عمر در کاشان از آثار تبری است، که در دوره‌ی صفویه این گونه اسمها بکلی از بین اعلام رایج در ایران از بین رفت. رسم عمرکشان، که در نزد شیعه تا حدی بمثابه‌ی جشن و عید مفصلی درآمد، نیز از رسوم تبرائیان است.

مقارن عهد صفویه، خاصه در عهد **شاه اسماعیل I صفوی** و پسرش **شاه طهماسب I صفوی**، تبرائیان در مسجد و کوچه و بازار علناً به تبری از خلفا و لعن به غاصبین حق اهل بیت اقدام میکرده‌اند، و حتی بعضی از فقها نیز در این امر غلوی تمام میداشته‌اند، و عامه حتی بر در و دیوار مساجد و مدارس و حمامها اشعار و عبارات در اظهار تولی نسبت به آل علی و در ابراز تبری و طعن و لعن نسبت بخلفا مینوشته‌اند، و گویند **شاه اسماعیل II صفوی** که اهل افراط نبود "با طبقه‌ی تبرائی که لعن را سرمایه‌ی معاش ساخته" بودند صفائی نداشت، و بفرمود تا آنگونه عبارات لعن‌آمیز را که تبرائیان بر دیوار و سردر مساجد و حمامها و مدارس نوشتند محو کنند، و "حکم کرد که رسم تبری در کوچه‌ها و محلات مسلوب بوده من بعد تبرائیان ترک آن امر نمایند". **شاه عباس I صفوی** و مخصوصاً نادر شاه افشار نیز تبرائیان را از این افراطکاریها تا حدی منع کردند. مع ذلک، در عهد زندیه و قاجاریه نیز این رسم همچنان جاری بود، و حتی در عهد ناصرالدین شاه قاجار، با وجود منع ظاهری که گاهی از این کار میکرد، رسم عمرکشان و شیوه‌ی تبرائیان همچنان رایج بود، و از اسباب عمده‌ی نفاق و نقار بین شیعه و اهل سنت در داخل و خارج ایران بشمار میرفت، و با آنکه در عهد ناصرالدین شاه در بعضی سالها از طرف دولت جارچی در شهر راه می‌افتاد و اینگونه تظاهرات را خاصه در مورد عمرکشان منع مینمود، این کار همچنان در بین عامه رواج و تداول داشت.

تبرد این[1] (tabard in) [انگلـ= مسافرخانه‌ی تبرد]، مسافرخانه‌ای در لندن قدیم که، بر طبق روایات، محل اجتماع زائرین عازم کنتربری بود. کمی بعد از **۱۸۶۶** خرابش کردند.

تبرشکن، درخت: ← **کبراکو**.

تبرک (tabarak)، ← **طبرک**.

تبری، اهل: ← تبرائیان.

تبریز (tabriz)، شهر (جه ۲۸۹°۹۹۶ سش **۱۳۳۵** هش)، مرکز شهرستان تبریز و مرکز استان سوم (آذربایجان شرقی)، در دره‌ی رود آجی‌چای؛ دومین شهر بزرگ ایران. فاصله‌اش از تهران با راه شوسه **۶۲۸** کم و با راه آهن **۷۴۲** کم است؛ بوسیله‌ی راه آهن به جلفا (مرز ایران و شوروی) مرتبط میباشد. تبریز با فرازای **۱°۳۴۵** متر در دره‌ی حاصلخیز و مطبوعی در میان باغها واقعست، ولی در منطقه‌ی زلزله قرار دارد، و دستخوش تکانهای شدید میباشد؛ از مخرب‌ترین زلزله‌هائی که در آن روی داده زلزله‌های سالهای ۲۴۴ هق (۸۵۸)، ۴۳۴ هق (۱۰۴۲)، ۱۶۴۱، ۱۷۲۷، ۱۷۸۰، **۲۲-۲۳** سپتامبر **۱۸۵۴**، و **۳۰** اکتبر **۱۸۵۶** بوده است. اقلیمش بری با تابستانهای خشک گرم و زمستانهای سرد است؛ در زمستان برفهای سنگین دارد؛ طبق آمار هواشناسی، در سال **۱۹۵۶** (دیماه **۱۳۳۴**-آذر ماه **۱۳۳۵** هش)، بیشینه‌ی مطلق دما **۳۹°,۴** صدبخشی و کمینه‌ی آن **۱۶°,۲**− بوده است.

صنعت عمده‌ی تبریز قالیبافی است، که صادرات عمده‌ی آنرا تشکیل میدهد. صنایع دیگرش چرم‌سازی و کفاشی است. خشکه‌بار و صابونسازی و کبریتسازی نیز قابل ذکر است.

شهر جدید دارای ساختمانهای نوین میباشد، که از آن جمله است ساختمان ← دانشگاه تبریز، ایستگاه راه آهن، و ساختمانهای ادارات دولتی. از مراکز فرهنگی دیگرش ← موزه‌ی تبریز است. باغ ملی معروف به باغ گلستان در وسط شهر واقعست. بفاصله‌ی ج **۶,۵** کیلومتری جش شهر استخر مصنوعی شاه گلی واقعست که از تفرجگاه‌های تابستانی مردم تبریز میباشد.

از آثار تاریخی یا هنری میتوان **ارگ علیشاه**، **مسجد کبود**، و **مسجد جمعه‌ی تبریز** را نام برد. نیز ← ربع رشیدی؛ شنب غازان.

تاریخ. تاریخ بنای تبریز معلوم نیست؛ بعضی

(1) Tabard Inn

آنرا از زمان ساسانیان گفته‌اند، و برخی بنای آنرا به زبیده، زوجه‌ی هارون‌الرشید، نسبت داده‌اند. در فتح آذربایجان بدست اعراب در ح ۲۲ هق ظاهراً قریه‌ای بیش نبود، و آبادی و رونق آن بعدها آغاز گردید. در دوره‌ی سلاجقه‌ی بزرگ نامش کمتر در تاریخ دیده میشود، ولی در عهد سلاجقه‌ی عراق و اتابکان آذربایجان که در ح ۵۳۱–۶۲۲ هق در آذربایجان فرمانروائی کردند، آذربایجان و تبریز اهمیت یافت، و در زمان اتابک قزل ارسلان (فد ۵۸۷ هق) تبریز پایتخت آذربایجان گردید. در دوره‌ی مظفرالدین ازبک از اتابکان آذربایجان، این سرزمین دستخوش تاخت و تاز مغول شد، و در ۶۱۷ هق مغولان در پیش باروی تبریز پدید آمدند، و مظفرالدین با پرداخت مال فراوان دفع شر آنها را کرد، اما سرانجام در ۶۲۲ هق پایتخت وی بدست جلال‌الدین منکبرنی افتاد، و او ۶ سال در تبریز فرمانروائی کرد، اما در ۶۲۸ هق ناچار آنجا را ترک گفت، و آذربایجان و تبریز بتصرف مغول درآمد.

در دوره‌ی ایلخانیان مغول تبریز رونق یافت، اباقا خان تبریز را رسماً پایتخت خود قرار داد، و این شهر تا زمان الجایتو پایتخت ایلخانیان بود. شورش سال ۶۹۳ هق بر سر نشر چاو در تبریز روی داد. در سلطنت غازان خان تبریز به حد اعلای شکوه خود رسید؛ در ۶۹۹ هق که وی از جنگ شام بازگشت به برافراشتن بناهائی اقدام نمود. در شنب غازان، مسجد، مدارس، بیمارستان، رصدخانه‌ای مانند رصدخانه‌ی مراغه، کتابخانه، دیوانخانه، حمامها، و کاروانسراها بنا نهاد. شهر تبریز را وسعت داد، و باروی جدیدی برای شهر ساخت. جانشین غازان خان، الجایتو، پایتخت خود را به سلطانیه منتقل کرد (۷۰۴ هق)؛ تبریز با تاریخ دوره‌ی آل جلایر و چوپانیان نیز بستگی دارد.

در ۷۸۸ هق امیر تیمور سلطان احمد ایلکانی (از آل جلایر) را از تبریز بیرون راند. در ۸۰۹ دگر بار شهر به سلطان احمد واگذار گردید. با وجود مصائبی که بر تبریز وارد شده بود، کلاویخو که بین سالهای ۸۰۶ و ۸۰۸ هق بدفعات ایامی را در این شهر گذرانیده خیابانها و بازارها و ساختمانهای آنرا میستاید.

تبریز مرکز لشکرکشیهای قرا یوسف (فد ۸۲۳ هق) قرا قوینلو بود. شاهرخ تیموری، پس از لشکرکشی به آذربایجان و جنگ با اسکندر قرا قوینلو، تابستان ۸۳۹ هق را در تبریز گذرانید، و در اوایل زمستان مملکت اسکندر را به برادر وی جهانشاه قرا قوینلو داد. در سلطنت جهانشاه، تبریز پایتخت مملکتی گردید که از آسیای صغیر تا خلیج فارس و هرات ممتد بود. وی در ۸۷۲ هق بدست اوزون حسن از امرای آق قوینلو مقتول شد، و وی تبریز را گرفت (۸۷۳ هق) و پایتخت خود قرار داد. در ۹۰۷ هق شاه اسماعیل I صفوی الوند بیگ آق قوینلو را مغلوب کرد، و تبریز را گرفت.

در دوره‌ی صفویه، در زمان شاه اسماعیل I صفوی، ترکان عثمانی پس از پیروزی در نبرد چالدران (۹۲۰ هق)، تبریز را گرفتند، و ذخایر و همچنین هزار تن از هنرمندان آنجا را به قسطنطنیه منتقل کردند. بعداً نیز ترکان چند بار تبریز را اشغال یا تصرف کردند، از جمله در ۹۴۱ هق، ۹۵۵ هق، ۹۹۳–۱۰۱۲ هق (شاه عباس I صفوی آنرا بازگرفت)، ۱۰۲۷ هق، و ۱۰۴۵ هق. در هرج و مرجی که از استیلای افاغنه بر ایران پدید آمد، اشرف افغان بموجب پیمان ۱۱۴۰ هق لغ ایران را به دولت عثمانی داد، ولی دو سال بعد طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه افشار) ترکان عثمانی را نزدیک تبریز شکست داد، و در ۸ محرم ۱۱۴۲ وارد شهر گردید، اما در جنگ طهماسب II صفوی با عثمانیها، دگر بار شهر بدست ترکان افتاد (زمستان ۱۱۴۴ هق. نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت II). سرانجام بسبب فتوحات نادر شاه، بموجب پیمان ۱۱۴۹ هق تبریز به ایران بازگشت.

در دوره‌ی قاجاریه، آقا محمد خان تبریز را به قلمرو خود ملحق کرد. فتحعلی شاه قاجار جعفر قلی خان دنبلی را بحکومت تبریز منصوب نمود، و خاندان دنبلی مدتی بر شهر حکومت کردند. پس از اینکه روسیه گرجستان را به خاک خود ملحق کرد، تبریز مرکز اصلی فعالیت ایرانیان گردید. عباس میرزا ولیعهد در آنجا مستقر شد، و برنامه‌ی غربیسازی ارتش ایران را آغاز کرد، و فرستادگان سیاسی روسیه و انگلستان به دربار وی آمدند. عباس میرزا جباخانه و کارخانه‌ی توپ‌ریزی در آنجا دایر نمود. از زمان او، تبریز مقر ولیعهد ایران گردید. در جنگهای ایران و روس، در سوم ربیع الثانی ۱۲۴۳ هق سربازان روس وارد تبریز شدند، و پس از انعقاد عهدنامه‌ی ترکمن چای در همان سال آنرا تخلیه کردند. پس از استقرار قدرت قاجاریه، تبریز دگر بار برآمد، و با وجود وبا و طاعون ۱۸۳۰–۳۱ میلادی، جمعیت آن را در ۱۸۴۲ بین 100'000 و 120'000 گفته اند. تجارت تبریز نیز رونق یافت. از وقایع دیگر این دوره اعدام (۱۲۶۶ هق) باب را در جباخانه‌ی تبریز میتوان ذکر کرد.

مردم تبریز در تاریخ ایران در قرن ۲۰م و مخصوصاً در تاریخ مشروطیت ایران نقش عمده‌ای داشته‌اند. در وقایع انقلاب آذربایجان، قشون روس تبریز را اشغال کردند، و تا سال ۱۹۱۴ که جنگ I آغاز گردید در آنجا ماندند. بین ۱۷ دسامبر ۱۹۱۴ و ۶ ژانویه‌ی ۱۹۱۵ سربازان روسی و بیشتر مسیحیان محلی از تبریز خارج شدند، ولی در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۱۵ (۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۳ هق) ناگهان روسها تبریز را مجدداً اشغال نمودند. پس از انقلاب ۱۹۱۷، روسها آذربایجان را تخلیه کردند، ولی ترکهای عثمانی موقع را مغتنم شمرده دست به تجاوز زدند، و در ۱۸ ژوئن ۱۹۱۸ (۹ رمضان ۱۳۳۶ هق) سربازان ترک وارد تبریز شدند، و این نابسامانیها تا سال بعد که سپهسالار، والی جدید، وارد شد ادامه یافت، ولی نظم واقعی از زمان روی کار آمدن رضا خان سردار سپه (بعداً رضا شاه کبیر) استقرار یافت.

در وقایع جنگ II، در سوم شهریور ۱۳۲۰ هش، تبریز را سپاهیان شوروی اشغال کردند. در ۱۳۲۴ هش، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، که غوغای خودمختاری آذربایجان را بپا کردند، تبریز را پایتخت آن قرار دادند. در ۱۳۲۵ هش آن فرقه برافتاد، و وضع سابق استقرار یافت.

تبریز (tabriz)، شهرستان، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در ش دریاچه‌ی رضائیه؛ مرکزش (و مرکز استان) شهر تبریز. مشتمل است بر ۶ بخش حومه، بستان‌آباد، شبستر، اسکو، آذرشهر (← دهخوارقان)، و هریس. اقلیمش سردسیری است. ارتفاعاتش رشته‌کوه سهند است، که در ج شهرستان، میان نواحی تبریز و مراغه، از کنار دریاچه‌ی رضائیه تا ش بستان‌آباد کشیده شده است. رود عمده‌اش آجی‌چای میباشد. گردنه‌ی شبلی در بخش بستان‌آباد قرار دارد. معادن مس، زرنیخ، گل سرشوی، و گوگرد دارد.

تبریز، دانشگاه، دانشگاهی در شهر تبریز، آذربایجان. مشتمل است بر دانشکده‌های پزشکی و ادبیات و دانشسرای عالی (هر سه تأسیس ۱۳۲۶ هش)، و دانشکده‌های داروسازی (تأسیس ۱۳۲۸ هش)، مامائی (تأسیس ۱۳۳۰ هش)، کشاورزی (تأسیس ۱۳۳۵ هش)، و فنی (تأسیس ۱۳۳۷ هش). دانشکده‌ی شبانه برای ادبیات نیز دارد (تأسیس ۱۳۳۷ هش).

تبریز، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

تبریز، موزه‌ی، موزه‌ای در تبریز، ضمیمه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، مشتمل بر اشیاء ماقبل تاریخ آذربایجان و مجموعه‌ی سکه‌های ایران و نمونه‌هائی از کاشیهای عهد قاجاریه که تماماً در سال ۱۳۲۷ هش از طرف موزه‌ی ایران باستان باختیار دانشکده‌ی مذکور گذاشته شد. در ۱۳۳۶ هش نیز، با کومک مردم، اساس موزه‌ی بزرگتری، بنام موزه‌ی آذربایجان، در مجاورت مسجد کبود تبریز ریخته شد. اشیاء ماقبل تاریخ نقاط مختلف و ظروف اسلامی و مجموعه‌ای از سکه‌ها بوسیله‌ی اداره‌ی کل باستانشناسی باختیار اداره‌ی فرهنگ محل گذاشته شده تا در آن موزه جای داده شود.

تبریزی (tabrizi)، درخت بلند برگریز از نوع پوپولوس (*Populus*) که اقسام مختلف آن در ایران بنام صنوبر نیز نامیده میشود. از اجناس مختلف آن در ایران: سفیدار (*P. alba*)، که کبوده نیز خوانده میشود؛ پده (pade) (*P. diversifolia*)؛ شالک (šālak) (*P. nigra*)، که اشنک (ašanak) نیز نامیده میشود؛ اشنک (*P. tremula*)، که برگهایش دمبرگ باریک دارند و باندک نسیمی حرکت میکنند.

تبریزی، خطیب: ← خطیب تبریزی.

تبریزی، محمد حسین: ← برهان.

تب زرد[1]، بیماری عفونی تبدار ناشی از ویروس مخصوص. در مرحله‌ی بحرانی، با استفراغهای سیاه همراه است. یک مرتبه ابتلای بآن ایمنی میدهد. مایه‌ی آن برای ایجاد ایمنی ساخته شده است. کمیسیونی که، در ۱۹۰۰، بریاست ← والتر رید، در هاوان تشکیل گردید، ثابت کرد که بیماری بواسطه‌ی گزش پشه سرایت میکند. تحقیقاتی که در منطقه‌ی کانال پاناما بعمل آمده نشان داده است که با برانداختن پشه‌ها میتوان از آن جلوگیری کرد.

تبسه[2] (tebessa)، باستانی **توسته**[3] (teveste)،

(۱)yellow fever (۲)Tebessa (۳)Theveste

شهر (جه ۱۱°۵۰۰)، ش ولایت قسنطینه، ل‌ش الجزایر، نزدیک مرز تونس. در قرن اول ب‌م بنا شد، و از مواضع سوق الجیشی ولایت افریقای روم بود. در ۵۹۷ بربرها و در ۶۸۲ (۴۵ هق) اعراب آنرا گرفتند. آثاری از دوره‌ی رومیان دارد.

تبصرة العوام (tabserato 'l.'avām)، کتابی در ملل و نحل، بفارسی، که ظاهراً در اواخر قرن ۶م و یا اوایل قرن ۷م هق تألیف شده است، و تألیف آن را باشخاص مختلفی نسبت داده‌اند (از جمله شخصی بنام و لقب سید مرتضی علم الهدی، که در نیمه‌ی اول قرن ۷م هق و ظاهراً در خراسان میزیسته و زندگینامه‌ی او تا کنون بدست نیامده). بنا بآنچه از کتاب برمیآید، مؤلف آن شیعه‌ی اثنی عشری و از علمای حدیث و رواة اخبار بوده، و از این جهت، در شرح احوال و نقل حکایات ملل غیر امامیه و رد مقالات ایشان از تعصب برکنار نمیباشد، و از طعن و قدح شدید مخالفین خودداری نمیکند. اهمیت این کتاب در اینست که قدیمترین نسخه‌ی موجودی است که علمای امامیه در ملل و نحل بزبان فارسی نوشته‌اند. ظاهراً اول بار در ۱۲۹۶ هق در لاهور، و سپس در ۱۳۰۹ و ۱۳۱۳ هق در تهران (هر دو مرتبه بضمیمه‌ی کتاب قصص العلماء، تألیف میرزا محمد تنکابنی)، و در ۱۳۱۳ هش بتصحیح عباس اقبال نیز در تهران منتشر شده است.

تب طوطی: ← پیتاکوز.

تبع (tobba')، جمعش تبابعه (tabābe'a)، لقب عده‌ای از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرون ۴م و ۵م میلادی. ذکر آن در قرآن آمده است (سوره‌ی دخان ۳۶). اخبار تبابعه‌ی یمن آشفته است، و بعضی از آنها، مثل شمر یحرعش (šammar yohar'eš) و ابو کرب اسعد (abu kareb as'ad)، به قهرمانان افسانه‌ها بیشتر شباهت دارند.

تب لازم: ← سل.

تبلور[1] (tabalvor)، فرایند درآمدن یک ماده بصورت بلورها (نیز ← بلورشناسی). مواد قابل تبلور اگر بکُندی بحالت جامد درآیند متبلور میشوند، و این امر از طریق ذوب، تصعید، و انحلال صورت میگیرد. مثلا تهیه‌ی گوگرد متبلور (بشکل منشور) از طریق ذوب کردن آن و خنک کردن ماده‌ی مذاب بعمل میآید.

تبلیغات[2] یا **پروپاگاند** (propāgānd) [از فنا، از ریشه‌ی لاتینی، بمعنی ترویج ایمان]، ایجاد نظر خوب یا بد نسبت به شخص یا سازمان یا مذهب یا عقیده‌ای یا چیزی از طریق تحت تأثیر قرار دادن افکار و عقاید مردم. تبلیغات ممکن است برای منظورهای دینی، اجتماعی، فرهنگی، و یا سیاسی باشد. برای تبلیغات از هر نوع وسیله‌ی ارتباط و حتی هنر استفاده میشود. کشورهائی که وارد در جنگ میشوند اداره یا قسمتی برای عملیات تبلیغاتی یا پروپاگاند تأسیس میکنند. در جه II اغلب اینگونه ادارات را اداره‌ی اطلاعات نامگذاری میکردند. آلمانهای نازی قبل از جه II و در زمان جنگ دارای دستگاه تبلیغاتی بسیار نیرومندی بودند. کمونیستها نیز به تبلیغات اهمیت بسیار میدهند.

تب مالت (mālt) یا **بروسلوز** (bruselloz) یا **تب متموج** (motamavvej)، بیماری ناشی از درگرفتن باکتریهائی از نوع بروکلا (*Brucella*، بنام سر دیوید بروس). چون اول بار در سواحل مدیترانه شناخته شد، بنام تب مالت و تب مدیترانه معروف گردید. انتقال آن بانسان بتوسط اغذیه یا مایعات آلوده (از قبیل شیر) یا تماس با حیوان مریض است، و بواسطه‌ی تبهائی که بفواصل منظم بانسان دست میدهد ممکن است سبب ناکاری طولانی شود. در چارپایان آنرا کوله انداختن مسری یا بیماری بانگ [بنام فردریک بانگ (frederik bāng)، ۱۸۴۸–۱۹۳۲، دامپزشک دانمارکی] خوانند، و توسط آبها یا مراتع آلوده انتشار میابد.

تب متموج: ← تب مالت.

تب نفاسی[3] یا **حمای نفاسی** (hommāye nefāsi)، التهاب حاد دستگاه تناسلی زن، در اثر عفونات حاصله از زایمان، بواسطه‌ی مسامحه در ضد عفونی لازم. از جمله‌ی اولین کسانی که نظافت و ضد عفونی کردن لوازم زایمان را برای جلوگیری از این بیماری تأکید کرده‌اند می‌توان ا. ف. زملوایس و آ. و. هومز را نام برد.

تبنی (tabanni)، ← پرخواندگی عیسی.

تبوک (tabuk)، محلی بین وادی القُریٰ و شام، که در قدیم از منازل حج بشمار بوده است، و امروز راه آهن بین دمشق و حجاز از آن می‌گذرد. بموجب قول یاقوت، بین تبوک تا مدینه ۱۲ منزل فاصله بوده است. در عهد حیات محمد ص، این محل در مرز شمالی جزیرة العرب واقع بوده است، و پس از آن، خاک روم آغاز میشد. شهرت آن بسبب **غزوه‌ی تبوک** (qazveye) است، که پیغمبر اسلام در سال ۹ هق بدان دست زد، و پیروز گردید.

تبهگن[4] (tabah.gen)، تنزل‌یافته به مرتبه یا طبقه یا نوعی پایینتر، یا به وضعی پست‌تر از وضع عادی یک گروه یا چیز. تبهگنی[5] عمل یا فرایند تبهگن شدن یا حالت تبهگن بودن است. مثلا در ریاضیات، حالت معادله‌ای (یا منحنی نظیر آن) را که به عواملی از درجه‌ی پایینتر تجزیه شود تبهگنی نامند. فی المثل، معادله‌ی $x^2-y^2=a^2$ وقتی a غیر از صفر باشد معادله‌ی یک هذلولی است. اما اگر a صفر شود، این معادله به دو معادله‌ی درجه اول $x+y=0$ و $x-y=0$ تجزیه میشود، که هریک نمایش یک خط مستقیم است. مجموعه‌ی این دو خط هذلولی تبهگن است.

تبهگنی: ← تبهگن.

تبیلیسی، گرجستان، ← تفلیس.

تبیین، در علم بدیع، ← تفسیر.

تپه حصار (tappe hesār)، تپه‌ی وسیعی در یک کیلومتری ج شهر دامغان، بر مسیر خط آهن، مشتمل بر آثار پیش از تاریخ. در سالهای ۱۳۱۰–۱۳۱۳ هش هیئت علمی مشترک موزه‌های فیلادلفی و بستن در آنجا کاوش علمی کرد، و علاوه بر قبور و آثار مختلف پیش از تاریخ، بقایائی از عهد ساسانی بدست آورد.

تپه میل (tappe mil)، تپه‌ی بزرگی نزدیک ده خیر، کنار جاده‌ی تهران به ورامین، که قسمتهائی از بنای معظمی از عهد ساسانی بر فراز آن باقی است. آنرا آسیابادی و قصر افراسیاب هم می‌خوانند. اداره‌ی باستانشناسی ایران در چند سال اخیر دست بکار مرمت آثار موجود و کاوش علمی آن زده است.

تپه‌ی گیان: ← گیان.

تپه‌ی مرتضی‌گرد: ← مرتضی‌گرد.

تپیک[6] (tepik)، شهر (جه ۱۷°۵۴۷)، کرسی ایالت نایاریت، غ مکزیک، بر رود تپیک.

تتانوس: ← کزاز.

تترستاق (tatrostāq)، دهستان (جه ح ۸۷۰)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳ (؟) آبادی. ناحیه‌ای ییلاقی واقع در طول دره‌ی رود بلده است.

تتروده: ← لوله‌ی خلأ.

تتسل[7]، **یوهان** (yohān tetsel)، ۱۴۶۵–۱۵۱۹، کشیش آلمانی از فرقه‌ی دومینیکیان، و مفتش افکار. در مجسم کردن مجازات کسانی که آمرزش‌نامه از کلیسا نخریدند ید طولائی داشت، و از این راه پول فراوان اندوخت. در ۱۵۱۷ رسماً به فروش آمرزشنامه پرداخت، و این امر خشم م. لوتر را برانگیخت، و چون حتی کاتولیکهای مؤمن حاضر به پشتیبانی از تتسل نشدند، کارش به رسوائی کشید و در دیری در لایپزیگ انزوا جست.

تتش (totoš) [تاج‌الدوله ابوسعید تتش ابن الب ارسلان]، ۴۵۸–۱۷ صفر ۴۸۸ هق، اولین پادشاه از سلسله‌ی سلاجقه‌ی شام؛ پسر الب ارسلان سلجوقی. در زمان سلطنت ملکشاه سلجوقی ایالت شام یافت (۴۷۰ هق)، و دمشق را از عامل سلطان مصر بستد (۴۷۱). بعد از وفات ملکشاه حلب را گرفت (۴۸۷)، و در شام مستقلا بامارت نشست. بعد از آن از طریق آذربایجان به همدان و اصفهان تاخت، و با برادرزاده‌ی خود برکیارق جنگ کرد؛ و سرانجام در حدود ری بقتل رسید. بعد از او، پسرانش **دقاق ابن تتش** و **رضوان ابن تتش** بترتیب در دمشق و حلب حکومت یافتند.

تتمة المختصر: ← المختصر فی اخبار البشر.

تتمة الیتیمه: ← یتیمة الدهر.

تتمه‌ی صوان الحکمه (tatemmeye sevāno 'l.hekma) یا **تاریخ حکماء الاسلام**، کتابی در زندگینامه‌ی حکمای اسلام، از ابوالحسن علی ابن زید بیهقی (فت ۵۶۵ هق). این کتاب تتمه و ذیلی است بر صوان الحکمه (از ابوسلیمان سجستانی)، و غرض اصلی مؤلف از تألیف آن جمع اقوال حکما بوده است، و معلومات تاریخی آن بسیار کم است. با ترجمه‌ی فارسی (احتمالا از ۷۳۰ هق) باهتمام محمد شفیع در ۱۹۳۵ در لاهور، و متن عربی آن بعنوان تاریخ حکماء الاسلام در ۱۹۴۶ در دمشق بطبع رسیده است.

تتوس[8] (tetus)، در دین یونانی، یکی از ماده تیتانها، دختر گایا و اورانوس، زوجه‌ی اوکئانوس، و مادر اوکئانیدها.

تتوی، احمد ابن نصرالله: ← تاریخ الفی.

تتیس[9] (tetis)، در افسانه‌های یونان، یکی از

(۱)crystallization (۲)propaganda (۳)puerperal fever (۴)degenerate (۵)degenerescence; degeneracy
(۶)Tepic (۷)Tetzel; Tezel (۸)Tethys (۹)Thetis

نرئیدها، مادر اخیلس. زئوس و پوسیدون عاشق وی بودند، ولی چون پیشگوئی شده بود که پسرش بزرگتر از پدر خواهد شد، او را به پلئوس که موجودی میرا بود دادند. در مجلس جشن عروسی وی، همه‌ی خدایان هدایائی آوردند، مگر اریس که سیب نفاق را فرستاد.

تثبیت قیمت محصولات کشاورزی، سیاست اقتصادیی که بعضی کشورها برای حفظ کشاورزان در مقابل تغییرات و نوسانات شدید قیمت محصول‌های فلاحتی اتخاذ میکنند. مخصوصاً دولت مساحت کشت بعضی انواع محصولات کشاورزی و حد اقل قیمت را تعیین مینماید، و اگر نرخ از آن میزان تنزل کند، محصول را خریداری و انبار میکند. در ایران تثبیت قیمت گندم در زمان وزارت دارائی علی اکبر داور کومک مؤثری بکشاورزان کرد. قیمت پنبه، چای، کنف، و چغندر قند، و در بعضی سالها برنج، بوسیله‌ی تعیین نرخ دولتی تثبیت شده است.

تثبیت مشاغل، قانون[1]، در تاریخ کشمت، قانونی که کنگره‌ی کشمت، علی رغم وتوی رئیس جمهور ا. جانسن، تصویب کرد (مارس ۱۸۶۷)، و حق عزل هر یک از صاحبان مشاغل را که "بوسیله‌ی مجلس سنا و با نظر و تصویب آن" بمقامی منصوب شده و همچنین حق برکنار کردن اعضای کابینه را در دوره‌ی ریاست جمهور از رئیس جمهور سلب میکرد. هدف جمهوریخواهان ازین قانون این بود که ا. م. ستانتن، وزیر جنگ کابینه‌ی جانسن، را بر سر کار بدارند تا فتوری در برنامه‌ی ترمیم آنان پیش نیاید. نقض قانون از طرف جانسن منجر باعلام جرم علیه او گردید. در ۱۹۲۶ دیوان کشور کشمت قانون را بر خلاف قانون اساسی تشخیص داد.

تثلیث، در نجوم: ← نظر.

تثلیث[2] (taslis) یا **ثالوث** (sālus)، در مسیحیت، سه‌گانگی خدا از جهت شخصیت، در عین اینکه طبیعت او واحد است. این سه شخصیت عبارتند از پدر، پسر (که در عیسی تجسد یافت)، و روح القدس، و آنها را اقانیم ثلاثه (aqānime salāse) یا اقنوم[3]های سه‌گانه (-aq, -oqnum) خوانند. وضع اصل تثلیث برای این بود که اعتقاد به خدائی کامل عیسی و روح القدس (که در عهدین آمده) از جنبه‌ی دینی درست شود، و از شرک احتراز بعمل آید. مسئله‌ی منزلت سه اقنوم سبب کشمکشهای طولانی گردید، و شوراهای نیقیه (سال ۳۲۵) و قسطنطنیه (۳۸۱) در این باب آرائی صادر نمودند. اغلب علمای مسیحیت معتقدند که تثلیث از اسرار است، یعنی معرفت کیفیت آن از قوه‌ی بشر خارج میباشد.

تثلیث[4] زاویه (taslise)، تقسیم کردن یک زاویه به سه قسمت متساوی. یکی از مسائل سه‌گانه‌ی هندسی، و حل آن با پرگار و ستاره در حالت کلی ممتنع است. ریاضیون یونان باستان، از جمله نیکومدس (ح ۱۸۰ ق‌م)، کوششهای فراوان در حل آن کردند، و آنرا بوسیله‌ی منحنیاتی جز دایره و خط مستقیم حل نمودند. از ریاضیون دوره‌ی اسلامی که در این مسئله تحقیقاتی دارند عبدالجلیل سجزی (قرن ۴م هق) را میتوان نام برد.

تثنیه، سفر (sefre tasnie)، اسم پنجمین کتاب عهد عتیق. بنقل روایات، مصنف آن موسی بوده است. دارای سه قسمت یا سه خطابه است، که موسی در سرزمین موآب در ماه ۱۱م سال ۴۰م خروج از مصر بر بنی اسرائیل خطاب کرده، و شرایع و احکام را توضیح نموده، و آنان را به حفظ و اجرای آنها ترغیب کرده است. کتاب با مرگ موسی پایان میپذیرد.

تجارب الامم [تجارب الامم و تعاقب الهمم (tajārebo 'l.'omam va ta'āqobo 'l.hemam)]، تاریخ عمومی و اسلام، به عربی، تألیف ابوعلی مسکویه (فت ۴۲۱ هق)، و مبتنی بر ملاحظات اخلاقی و اجتماعی، که در تألیف آن نویسنده از وقایع تاریخ ایران و اسلام فقط آنچه را بنظر وی متضمن عبرت و حکمت اخلاقی بوده است ذکر کرده، و از آنچه رنگ افسانه داشته یا مبتنی بر معجزه و خرق عادت و خلاف طبع مینموده است صرف نظر نموده است. مؤلف درین کتاب حوادث را تا سنه‌ی ۳۶۹ هق آورده است، و با آنکه تا مدتها بعد از آن تاریخ نیز حیات داشته است، ذکر حوادث بعد از این تاریخ در کتاب او نیست. بعضی از اجزای تجارب الامم بصورت عکسی بوسیله‌ی کائتانی در سلسله‌ی اوقاف گیب منتشر شده است، چنانکه قسمتی نیز باهتمام آمدروز انتشار یافته است. تجارب الامم بسبب اشتمال بر فواید تجربی و اخلاقی برای فهم طرز سیاست امرا و عقلای وقت خالی از اهمیت نیست، و مخصوصاً از جهت تاریخ دیالمه و آل بویه فواید عمده دارد. ذیلهائی هم بر آن نوشته‌اند، از آنجمله است ذیل ابوشجاع محمد ابن حسین، وزیر المستظهر، و ذیل محمد ابن عبدالملک همدانی؛ لیکن درین ذیلها آن ذوق فلسفی و آن بیطرفی نسبی در قضایا که هر دو از مختصات کتاب مسکویه است ظاهراً مشهود نیست.

تجارب السلف: ← الفخری.

تجارت، مدرسه‌ی، مدرسه‌ای متوسطه که در اواخر ۱۳۰۴ هش، که علی اکبر داور وزیر فواید عامه بود، در تهران تأسیس شد، و در ۱۳۰۶ هش به وزارت معارف منتقل گردید.

تجارت آزاد[5] یا بازرگانی آزاد، داد و ستدی که بدون هر گونه محدودیت انجام شود. بازرگانی داخلی کشورها معمولا آزاد اجرا میشود، اما بازرگانی بین‌المللی اغلب بواسطه‌ی وضع عوارض گمرکی و تحمیل مالیات و اجرای پاره‌ای مقررات مرزی دوچار محدودیتهائی میگردد. نظریه‌ی تجارت آزاد مبتنی بر این اصل است که اگر مقررات سیاسی و غیر طبیعی داد و ستد بین مناطق مختلف جهان را محدود نکند، هر منطقه یا ناحیه‌ای در تهیه‌ی آن کالائی تخصص پیدا میکند که میتواند آنرا ارزانتر و بهتر از سایر مناطق تهیه کند. باین ترتیب، یک نوع تقسیم و یا انتخاب طبیعی مناطق تولید بوجود میآید، و در نتیجه، مصرف‌کنندگان میتوانند کالاهای مورد نیاز خود را ارزانتر و بهتر بدست بیاورند. کشور فرانسه و اغلب کشورهای دیگر اروپا از سیاست ضد تجارت آزاد پیروی کرده‌اند. کشمت هم اصولا پیرو سیاست تعرفه‌ی گمرکی گزاف برای جلوگیری از ورود اجناس ساخت سایر کشورها بوده است. در انگلستان، پس از آنکه ← آدم سمیث فرضیه‌ی معروف تجارت آزاد خود را اعلام کرد، عده‌ی زیادی باو گرویدند، لغو عوارض گمرکی مربوط بورود غلات طرفداران تجارت آزاد را در عقیده‌ی خود راسخ‌تر گردانید، تا اینکه در ۱۸۶۹، گلادستون، نخستوزیر انگلستان، رسماً سیاست آزادی تجارت را در انگلستان اعلام کرد. بعد از جنگ I انگلستان مجدداً یک نظام محدودیت بازرگانی، بمنظور اینکه کالاهای ساخت امپراطوری انگلستان رجحانی بر کالاهای سایر کشورها داشته باشد، برقرار کرد. امروز دستگاههای وابسته به سازمان ملل متحد میکوشند که حتی الامکان پیشرفت و توسعه‌ی تجارت آزاد بین کشورها را تشویق کنند، زیرا وجود موانع و محدودیتهای بازرگانی موجب توسعه‌ی اختلافات بین‌المللی می‌گردد. کسانیکه با سیاست تجارت آزاد مخالفت میکنند معتقدند که حمایت از مصنوعات داخلی در مقابل مصنوعات خارجی، مخصوصاً برای کشورهائی که مراحل اولیه‌ی ترقیات صنعتی را طی میکنند، لازم و ضروری است. ← **گمرک؛ حمایت.**

تجاهل العارف (tajāholo 'l.'āref)، در علم بدیع، از چیزی آشکار و شناخته چنان سخن گفتن و پرسیدن که گوئی آن را ندانسته و نشناخته‌اند. قصد از آن مبالغه در تشبیه، شگفتی، سرزنش، خوار شمردن، و جز اینهاست؛ مانند (سعدی):

یا رب آن روی است یا برگ سمن
یا رب آن موی است یا مشک ختن.

تجدید حیات علم و ادب: ← رنسانس.

تجدید مطلع (tajdide matla')، در قصیده‌ای واحد بسبب ناتمام ماندن مقصود، و گاه تنگی قافیه مطلعی دیگر آغاز کردن، و به تبع آن، قافیه‌های گذشته را از نو آوردن. گاه ممکن است شاعری سه یا چهار بار تجدید مطلع کند.

تجربه، اصالت: ← اصالت تجربه، مذهب.

تجرید الکلام (tajrido 'l.kalām) یا **تجرید العقائد،** کتابی در علم کلام، بعربی، از خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب معروف مشتمل بر آراء خواجه در علم کلام است، و از زمان تألیف مورد توجه بوده و شرحها و حواشی بسیار بر آن نوشته‌اند. از آن جمله است شرح موسوم به کشف المراد از علامه‌ی حلی، که اولین شرح آنست؛ شرح شمس‌الدین محمود ابن عبدالرحمان اصفهانی (۶۷۴-۷۴۹؛ هق)، شرح معروف به "شرح جدید"، از ملا علی قوشجی (فت ۸۷۹ هق)؛ و شوارق الالهام، از عبدالرزاق لاهیجی (فت ۱۰۵۱ هق) شرح قوشجی و شوارق از کتب درسی معروف علم کلام بوده است.

تجرید المنطق (tajrido 'l.manteq)، کتابی در علم منطق، به عربی، از خواجه نصیرالدین طوسی. تألیفش در اواسط شعبان ۶۵۶ هق بپایان رسیده. علامه‌ی حلی آنرا بنام جوهر النضید شرح کرده است، و آن بطبع رسیده. شرح دیگری هم مولی محمود ابن محمد تبریزی بر این کتاب نوشته است (۹۱۳ هق).

تجریش (tajriš)، شهر (جم ۲۶٬۵۲۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ح ۱۲ کیلومتری ل تهران. از مهمترین

(۱)Tenure of Office Act (۲)Trinity (۳)Hypostasis (۴)trisection (۵)free trade

مراکز ییلاقی اطراف تهران، و بوسیله‌ی دو جاده به تهران متصل است. بنای ← امامزاده صالح آن از دوره‌ی قاجاریه است. کاخ سلطنتی سعدآباد در ل آن تا دربند ممتد است. از نقاط ییلاقی اطراف آن امامزاده قاسم، دزاشیب، دربند، و نیاوران میباشد. نیز ← شمیرانات.

تجزیة الامصار و ترجیة الاعصار: ← تاریخ وصاف.

تجزیه‌ی آبی: ← لیدرولیز.

تجزیه‌ی حاملها: ← حامل.

تجزیه‌ی طیفی، تعیین اجزای سازای یک جسم بوسیله‌ی مطالعه در اوضاع خطوط و نوارهای طیف آن. مشخصات طیف یک منبع نور بستگی به ماهیت منبع دارد، و وجود یک عنصر را در یک ماده میتوان با مطالعه‌ی طیف حاصل از بخار فروزان آن آشکار ساخت. مثلا اگر کلرور سودیوم را بوسیله‌ی شعله‌ی بیرنگ مشعل بونزن فروزان سازیم، و طیف آنرا مطالعه کنیم، خط زرد درخشانی در موضع معینی از طیف دیده می‌شود، و این خط مشخص وجود سودیوم است. عناصر دیگر نیز دارای طیفهائی با خطوط و رنگهای مشخص هستند، ولی وضع و رنگ این خطوط در هیچ دو عنصر یکسان نیست، و لهذا از روی خطوط طیف یک ماده میتوان به عناصر موجود در آن پی برد. از طیف جذبی نیز میتوان در تجزیه‌ی طیفی استفاده کرد. اگر نور سفید از ماده‌ای که بحالت گاز فروزان درآمده است عبور کند، در طیف نور، در مواضع نظیر خطوط درخشان طیف آن گاز، خطوط سیاهی پدیدار می‌گردد. مثلا در طیف خورشید خطوط تیره‌ای موسوم بخطوط فراونهوفر (بنام ی. فون فراونهوفر) دیده میشود. وجود این خطوط را کیرشهوف چنین توجیه کرد که در جو خورشید عناصری بحال فروزان هست، که چون نور خورشید از آنها بگذرد، هر یک شعاعهائی را که سازنده‌ی طیف آنست جذب میکند. چون خطوط تیره‌ی طیف شمسی را درست مطابق خطوط درخشان طیف بعضی عناصر یافت، چنین نتیجه گرفت که این عناصر در جو خورشید وجود دارند. بهمین قیاس، بوسیله‌ی تجزیه‌ی طیفی، میتوان مواد سازای ستارگان را تعیین کرد. بعلاوه، ثابت شده است که بواسطه‌ی بعضی عوامل فیزیکی (دما، فشار، میدان مغناطیسی، سرعت حرکت منبع نسبت بناظر، و غیره) خطوط طیف دستخوش تغییراتی میشوند (از قبیل جا بجا شدن، انقسام، پهن شدن، و غیره). بنا برین، با مطالعه‌ی طیف ثوابت دوردست، میتوان اطلاعات گرانبهائی از شرایط مستولی بر سطح آنها و نیز از حرکات ظاهری آنها بدست آورد.

تجزیه‌ی نور: ← طیف.

تجزیه‌ی نیروها: ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها.

تجسد[1] (tajassod)، تولید ماده از تشعشعات برقاطیسی، که معتقدند در فضای کیهانی صورت میگیرد، و در بعضی تجربیات نیز مشاهده شده است. در این تجربیات، اشعه‌ی گاما که دارای انرژیهای بیشتر از ۱٫۱ میلیون الکترون‌ولت (و معمولا بمراتب بیشتر) هستند تبدیل به جفت‌های الکترون-پوزیترون میکردند.

تجسم[2]، در روانشناسی: ← دفاع، ساز و کار.

تجشم[3]: ← اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

تجلی مسیح[4]، **عید** (tajallie)، یکی از اعیاد معتبر مسیحیان، که در ششم ژانویه جشن گرفته میشود، و روز دوازدهم و میلاد صغیر نیز خوانده میشود. شب آن را، بمناسبت اینکه ۱۲مین شب بعد از عید میلاد مسیح است شب دوازدهم خوانند. عید تجلی بیادبود سه واقعه است: تعمید یافتن عیسی (مرقس ۱)، دیدار کردن مجوسان شرق از بیت لحم (متی ۲)، و اولین معجزه‌ی عیسی، که در قانای جلیل آب را به شراب مبدل کرد (یوحنا ۲). عید تجلی از عید میلاد قدیمتر و اهمیتش از آن بیشتر است، و از این جهت بعد از عید فصح و عید پنجاهه قرار دارد.

تجن (tajan)، رودی بطول حد ۱۰۵ کم، مازندران. در حوالی رودبار هزارجریب سرچشمه گرفته از ش شهر ساری میگذرد، و نزدیک فرح‌آباد به بحر خزر میریزد. قسمتی از دهستانهای دودانگه، چهاردانگه، کلیجانرستاق، رودپی، اندرود، میاندرود، و شهرخواست را مشروب میکنند. بر رود تجن دو پل ساخته شده است. یکی پلی نسبةً قدیمی و آجری در کنار شهر ساری، که طولش ۱۶۰ متر، عرضش ۵ متر، و ارتفاعش ۶ متر است، و ۱۸ چشمه دارد. و دیگری پلی معلق و آهنی بفاصله‌ی ۱ کیلومتری پل آجری، که راه آهن از آن میگذرد. ساختمان این پل در ۱۳۱۵ هش خاتمه یافت. طولش 100 متر، عرضش ۶ متر و ارتفاعش ۶ متر است.

تجن (tejen) یا **تجند** (d-)، نام مسیر سفلای هری رود در ج ترکمنستان شوروی، آسیای مرکزی. واحه‌ای که نزدیک آن این رود در شنزارهای قرا قوم ناپدید میشود نیز بهمین نام موسومست.

تجند، رود: ← تجن یا تجند.

تجنیس، در علم بدیع: ← جناس.

تجنیس [عربی، = همجنس کردن]، در اصطلاح حساب، جمع کردن یک عدد صحیح با یک کسر. برای این منظور عدد صحیح را در مخرج کسر ضرب کرده حاصلضرب را با صورت کسر جمع میکنند، و مجموع را صورت قرار میدهند، و همان مخرج را زیر آن مینویسند. مثلا اگر بخواهیم ۳ را با ۲/۵ تجنیس کنیم چنین عمل میکنیم:

$$۳+\frac{۲}{۵}=\frac{۱۵+۲}{۵}=\frac{۱۷}{۵}$$

نظیر این قاعده را میتوان در مورد تفریق آورد؛ مثلا

$$۳-\frac{۲}{۵}=\frac{۱۵-۲}{۵}=\frac{۱۳}{۵}$$

نیز ← رفع.

تجوید (tajvid)، فن خواندن صحیح قرآن، و آن چنان است که هر حرف را آنگونه که باید، بی‌دشواری و بصورتی که اعراب فصیح تلفظ میکنند، ادا نمایند، و آنجاها که لازم است حروف را در یکدیگر ادغام کنند.

تجر: ← تخت جمشید.

تحت‌البحری: ← زیردریائی.

تحت الحمایه[5]، سرزمینی که بنحوی تحت نظارت کشور دیگر است، اما رسماً بآن ضمیمه نشده و کشور حمایت‌کننده حاکمیت مطلق در آنجا ندارد. انواع مختلف تحت الحمایگی تقریباً بتعداد تحت الحمایه‌های موجود است، و از این رو، تعریف دقیق و مشخصی از اصطلاح تحت الحمایه ممکن نیست، و عنوان تحت الحمایه بطور مطلق برای توصیف وضع سیاسی یک سرزمین کافی نمیباشد. مثلا ساکنین تحت الحمایه‌های بریتانیا در شمار شارمندان "مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند و مستعمرات" نیستند، و با اینکه وظیفه‌ای در مقابل تاج و تخت بریتانیا ندارند، در ازای حمایت آن دولت مجبور باطاعت بیحد و حصرند. بطور کلی، دولت حمایت‌کننده معمولا بسایر دول اجازه نمیدهد که با مردم تحت الحمایه‌ی او ارتباط برقرار کنند. اصطلاح تحت الحمایه گاهی با اصطلاحات مستعمره و کشور تحت الحمایه اشتباه میشود. **کشور تحت الحمایه**[6] سرزمینی است که از خود فرمانروا و در امور داخلی کمابیش استقلال دارد، ولی تحت حمایت کشور دیگری است، و معمولا روابط خارجی آن در دست این کشور است. کشور تحت الحمایه نوع خاصی از تحت الحمایه و از جهت دارا بودن مرکزیت و فرمانروای واحد با آن متمایز است.

تحت جلگه (tahte jolge)، دهستان (و بخش) (جه ۹۴۰'۱۲؛)، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، دارای ۵۷ (؟) آبادی. ساکنینش طوایف عرب قاضی و غضنفری هستند. در بهمن ماه ۱۳۲۶ هش تبدیل به بخش گردید.

تحریر (tahrir)، تهذیب و تنظیم انشا با داخل کردن اصلاحات و اضافه و نقصان. این لفظ در جزء عنوان بعضی کتابها آمده است، مانند سلسله‌ی "تحریر"های خواجه نصیرالدین طوسی از ترجمه‌های آثار ریاضی و نجومی یونانی که قبلا بوسیله‌ی ثابت ابن قره، قسطا ابن لوقا، و اسحاق ابن حنین بعمل آمده بود (مثلا ← اصول هندسه).

تحریر، در اصطلاح خط و تذهیب، رسم خطوط بسیار نازک در کنار خطوط طلائی درشت، و کنار ترنجها و طرحهای تذهیب.

تحریر اقلیدس: ← اصول هندسه.

تحریم: ← بویکات.

تحریم، سوره‌ی (tahrim) [= حرام کردن]، سوره‌ی ۶۶م قرآن، مدنی، ۱۲ آیه، مشتمل بر اینکه بیجهت با سوگند چیزی را حرام مکنید (اشاره بداستان پیغمبر اسلام با یکی از زنانش)، و نیز ذکر نام چند زن بد (همچون زن نوح و زن لوط) و چند زن نیک (همچون زن فرعون و مریم دختر عمران).

تحریم دخانیات، در تاریخ ایران، ← رژی، کمپانی.

تحریم مشروبات الکلی: ← منع مکرات، قانون.

تحسین (tahsin)، شهرت و تخلص **میر محمد حسین عطا خان** معروف به **مرصع رقم** (-moras sa' raqam)، فد ۱۲۰۰؟ هق، نویسنده‌ی هندی. از آثارش نوطرز مرصع (ترجمه‌ی هندوستانی قصه‌ی چهار درویش)، تواریخ قاسمی، و ضوابط انگریزی (گرامر انگلیسی به فارسی) است.

تحصیلات آزادگان[7]، لتـ آرتس لیبرالس (artes liberales)، اصطلاحی که اصلا بمعنی تحصیلات شایسته‌ی انسان آزاد بود. در قرون وسطی مشتمل

(۱)materialization (۲)projection (۳)USSR (۴)Epiphany (۵)protectorate (۶)protected state (۷)liberal arts

بود بر تریویوم (trivium) یا مواد سه‌گانه (صرف و نحو، منطق، بلاغت) و کوادریویوم (kuādrivi-um) یا مواد چهارگانه (حساب، هندسه، نجوم، موسیقی). امروزه اطلاق میشود بتحصیلات عمومی که بالاصاله شامل السنه، علوم، فلسفه، تاریخ و غیره است (در مقابل تحصیلات علمی و حرفه‌ای تخصصی).

تحفة الاحرار (tohfato 'l.'ahrār)، نام یکی از مثنویهای هفتگانه‌ی معروف به هفت اورنگ، از نورالدین عبدالرحمان جامی، که به وزن و به تقلید اسلوب مخزن الاسرار نظامی و مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی سروده شده، و در ۸۸۶ هق بپایان رسیده است. منظومه‌ای است اخلاقی و مبتنی بر افکار عرفانی، که سراینده آن را بعنوان تحفه‌ای به خواجه‌ی احرار (← جامی، نورالدین عبدالرحمان) اهدا کرده است

تحفة الاخیار (tohfato 'l.'axyār)، کتابی در عقاید صوفیه و رد آنها، بفارسی، از محمد طاهر ابن محمد حسین قمی (فد ۱۰۹۸ هق). مطالب آن بیشتر بر اساس تعصب نهاده شده است. چاپ تهران، ۱۳۳۶ هش.

تحفة العباسیه: ← تحفه‌ی عباسی.

تحفة العراقین (tohfato 'l.'eraqayn)، مثنویی در بحر هزج مسدس مقصور (یا محذوف)، از خاقانی (قرن ۶م هق). شاعر این کتاب را در شرح مسافرت خود به عراق عرب و عراق عجم و مکه‌ی معظمه سروده است، و مانند دیگر شعرهای او مشکل و محتاج تفسیر و شرح میباشد.

تحفة الملوک (tohfato 'l.moluk)، کتابی در آداب، بفارسی، که مؤلف آن تا کنون شناخته نشده. مشتمل است بر ۱۵ باب (در خرد، دانش، نادانی، سخن گفتن، حکمت و امثال، دوست، دشمن، نصیحت فرزند، پادشاهی، استخدام پادشاه، صبر و شتاب، نیکی و بدی، خوی نیک و خوی بد، کتمان راز، و دنیا و حرص و آز). تاریخ تألیف این کتاب فصیح و مفید نیز معلوم نیست، و چون در باب ۱۵م به تسخیر دربند بدست مغول، که در حدود سنه‌ی ۶۱۸ هق روی داده است، اشارت رفته، و تاریخ تحریر یکی از نسخه‌های آن ۷۶۱ هق است، باید گفت در بین دو تاریخ مذکور نوشته شده است. یکی از آثار بسیار خوب اخلاقی قرن ۷م و یا ۸م هق است. نثر آن فصیح و در خلال آن اشعار فارسی بسیار و کمی اشعار عربی، آیات قرآن، احادیث، امثال، و کلمات بزرگان آمده است. در ۱۳۱۷ هش در تهران منتشر گردیده.

تحفة المؤمنین: ← تحفه‌ی حکیم مؤمن.

تحفة الوزراء (tohfato 'l.vozarā') یا **اندرزنامه،** کتابی *اخلاقی*، بفارسی، در پند و اندرزهائی که بقول نویسنده "حکما از کتب قدما اختیار کرده اند". مؤلف آن معلوم نیست. مشتمل است بر چهل باب و هر باب دارای چهار نصیحت. نسخه‌ای از آن که در ۱۱۴۲ هق بوسیله‌ی عماد الحسنی نوشته شده است در ۱۳۱۴ هش در تهران گراور و طبع گردیده.

تحفه‌ی حکیم مؤمن (tohfeye hakim mo'men) یا **تحفة المؤمنین،** کتابی در طب قدیم و ادویه، بفارسی، از محمد مؤمن ابن محمد زمان تنکابنی، معروف به حکیم‌مؤمن، طبیب مخصوص شاه سلیمان صفوی (سلطنتش ۱۰۷۸–۱۱۰۵ هق)، که برای این پادشاه تألیف شده است. مکرر چاپ سنگی شده است (تهران، بدون تاریخ؛ دهلی، ۱۲۶۶ هق؛ تهران ۱۲۷۷ هق، و افست از این چاپ در ۱۳۷۸ هق، اصفهان ۱۲۷۴ هق). این کتاب قریب ۳ قرن کتاب مطالعه‌ای اطبا بوده است.

تحفه‌ی سامی (tohfeye sāmi)، تذکره‌ای مشتمل بر احوال و نمونه‌ای از آثار قریب ۷۰۰ کس از شعرای نامدار و گمنام اوایل دوره‌ی صفویه، از سام میرزا، فرزند شاه اسماعیل I صفوی. تألیفش در ۹۵۷ هق بپایان رسیده است. تذکره‌نویسان متأخر، از قبیل علیقلی خان واله داغستانی (مؤلف ریاض الشعراء)، آذر بیگدلی (مؤلف آتشکده)، و رضا قلی خان هدایت (مؤلف مجمع الفصحاء) از این کتاب استفاده و اقتباس کرده‌اند.

تحفه‌ی سلیمانی: ← ارشاد.

تحفه‌ی عباسی یا **تحفة العباسیه** (tohfato 'l.'abbāsiyya)، کتابی عرفانی بر اساس مذهب شیعه، بفارسی، از شیخ محمد علی سبزواری خراسانی معروف به مؤذن (قرن ۱۱م هق). مؤلف معاصر شاه عباس II صفوی بوده است، و کتاب را بنام او تألیف کرده. مشتمل است بر مقدمه‌ای (در بیان اعتقادات صوفیه در توحید و نبوت و امامت و معاد)، و ۱۲ باب، و خاتمه‌ای در ذکر اقاویل صوفیه در هر باب. در ۱۳۲۶ هق، و نیز در حاشیه‌ی سبع المثانی (شیراز، ۱۳۴۲ هق) بطبع رسیده.

تحقیق[1]، مذهب (tahaqqoqi) یا **پوزیتیویسم** (pozitivism؛ فر)، هر گونه مذهب فلسفی که مابعد الطبیعه را رد میکند، و علم بشری را منحصراً مبتنی بر تجارب حسی و علوم تحقیقی میداند. این اصطلاح بالاخص به تعالیم اوگوست کنت اطلاق میشود.

تحقیق ما للهند (tahqiq mā le 'l.hend) [تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذوله]، کتابی در تمدن و فرهنگ و زبان و ادبیات هند، بعربی، از ابوریحان بیرونی (۳۶۲–۴۴۰ هق). این کتاب بالاخص مشتمل بر عقاید و آراء هندیان در فلسفه و نجوم و هیئت و عقاید و قوانین دینی و اجتماعی آنانست. اگرچه پیش از بیرونی بعضی از یونانیان و زوار چینی گزارشهائی در باب هند برشته‌ی تحریر درآورده‌اند، بقول یکی از علمای بزرگ زبان سانسکریت، نوشته‌ها و یادداشتهائی که از آنان بما رسیده در مقابل کتاب بیرونی مانند یادداشتهای مردمی عامی و خرافی است. بیرونی، چنانکه روش ثابت اوست، با فکر نکته‌سنج و نقاد خود، مبرا از تعصب و خرافات، در موضوعهای مورد بحث تحقیق و موشکافی میکند، و بسبب همین روش عالمانه و محققانه‌ای که در تألیف کتاب تحقیق ما للهند بکار برده، این کتاب یکی از معتبرترین مآخذ تاریخی محسوب است.

تألیف کتاب در ۴۲۱ هق (۱۰۳۰ ب‌م) یا ۴۲۳ هق (۱۰۳۱ ب‌م)، کمی بعد از مرگ محمود غزنوی، در غزنه بپایان رسید. در مغربزمین، اول بار در سال ۱۸۳۹ نسخه‌ای از این کتاب، که در سال ۱۸۱۶ وارد کتابخانه‌ی ملی پاریس شده بود، توجه ژ. ت. رنو را جلب نمود. از آن پس اهمیت کتاب بر محققین آشکار شد، و جمعی از فضلا مانند ژ. مونک، ی. فون مول، ف. وپکه، و دسلان بمطالعه‌ی آن پرداختند. سرانجام زاخاو آنرا در ۱۸۸۷ در لندن بطبع رسانید، و سپس همو ترجمه‌ی انگلیسی کتاب را با مقدمه و حواشی در ۱۸۸۸ در دو جلد نیز در لندن منتشر کرد (تجدید چاپ در ۱۹۱۰).

تحمیل[2] (tahmil)، فنی مدولاسیون (modülā-sioN)، تغییر دادن بعضی از مشخصات یک موج بر حسب موج دیگر. در اصطلاح مخابرات بیسیم، موجی که دستخوش این تغییر میشود موج حامل و دیگری تحمیلگر نامیده میشود. توسعاً، لفظ تحمیل به هر طریقه‌ای که سبب تغییر مشخصات حامل گردد اطلاق میشود. بعلاوه اصطلاح تحمیل در مورد تلفون و تلگراف باسیم نیز بکار میرود. شاید ساده‌ترین نوع تحمیل همان احداث خط و نقطه بر طبق رمز تلگرافی بوسیله‌ی تغییر دادن مدت وصل جریان باشد. در نقل صحبت بوسیله‌ی تلفون، امواج صوتی را که میخواهند منتقل کنند بر جریان مستقیم برق تحمیل مینمایند. همچنین، در انتقال پیامهای تلگرافی یا تلفونی بوسیله‌ی امواج برقاطیسی، مشخصات این پیامها باید بر امواج تحمیل و بوسیله‌ی آنها به دستگاه گیرنده حمل شود.

در دستگاه فرستنده‌ی رادیو، میکروفون امواج صوتی را به جریان متغیر برق تبدیل میکند (این جریان در شکل با عنوان "جریان صوت" مشخص شده است). این جریان با جریان پربسامد رادیوئی (جریان حامل) درهم میآمیزد، و بدین طریق، موج تحمیل‌یافته تشکیل میگردد. این طریقه‌ی تحمیل را تحمیل دامنه‌ای[3] (علامت اختصاری، AM) میخوانند، زیرا در این طریقه دامنه‌ی موج حامل تغییر میکند، و بسامد آن ثابت میماند. تصویر در صفحه‌ی ۶۱۶.

برای اینکه در دستگاه گیرنده بتوان پیامی را که بر حامل تحمیل شده است گرفت، باید از موج **تحمیل یافته رفع تحمیل** کرد، و این عمل را پیداگری (← پیداگر) میخوانند. اصول آن اینست که امواج تحمیل‌یافته در آنتن دستگاه گیرنده تولید جریان متناوبی میکنند، که اگر آنرا مستقیماً به یک دستگاه گیرنده‌ی تلفون بفرستیم هیچ صوتی تولید نمیشود، ولی اگر در سر راه جریان مثلا یک **پیداگر گالنی** قرار دهیم جریان پربسامد برق به جریان یکجهتی تبدیل میشود، که صفحه‌ی تلفون را مرتعش میسازد، و صوت اولیه که بر حامل تحمیل شده بود احداث میگردد.

نوع دیگر تحمیل تحمیل بَسامدی[4] (علامت اختصاری، FM) است، که در این اواخر بوسیله‌ی ا. ه. آرمسترانگ تکمیل شده و جای طریقه‌ی قدیمتر تحمیل دامنه‌ای را گرفته است. در تحمیل بسامدی موج تحمیلگر بسامد حامل را تغییر میدهد، ولی در دامنه‌ی آن تأثیر ندارد. از مزایای این طریقه اینست که تأثیر امواج طفیلی (پارازیت) در آن کمتر از تأثیر آنها در طریقه‌ی تحمیل دامنه‌ای است.

(۱)positivism (۲)modulation (۳)amplitude modulation (۴)frequency modulation

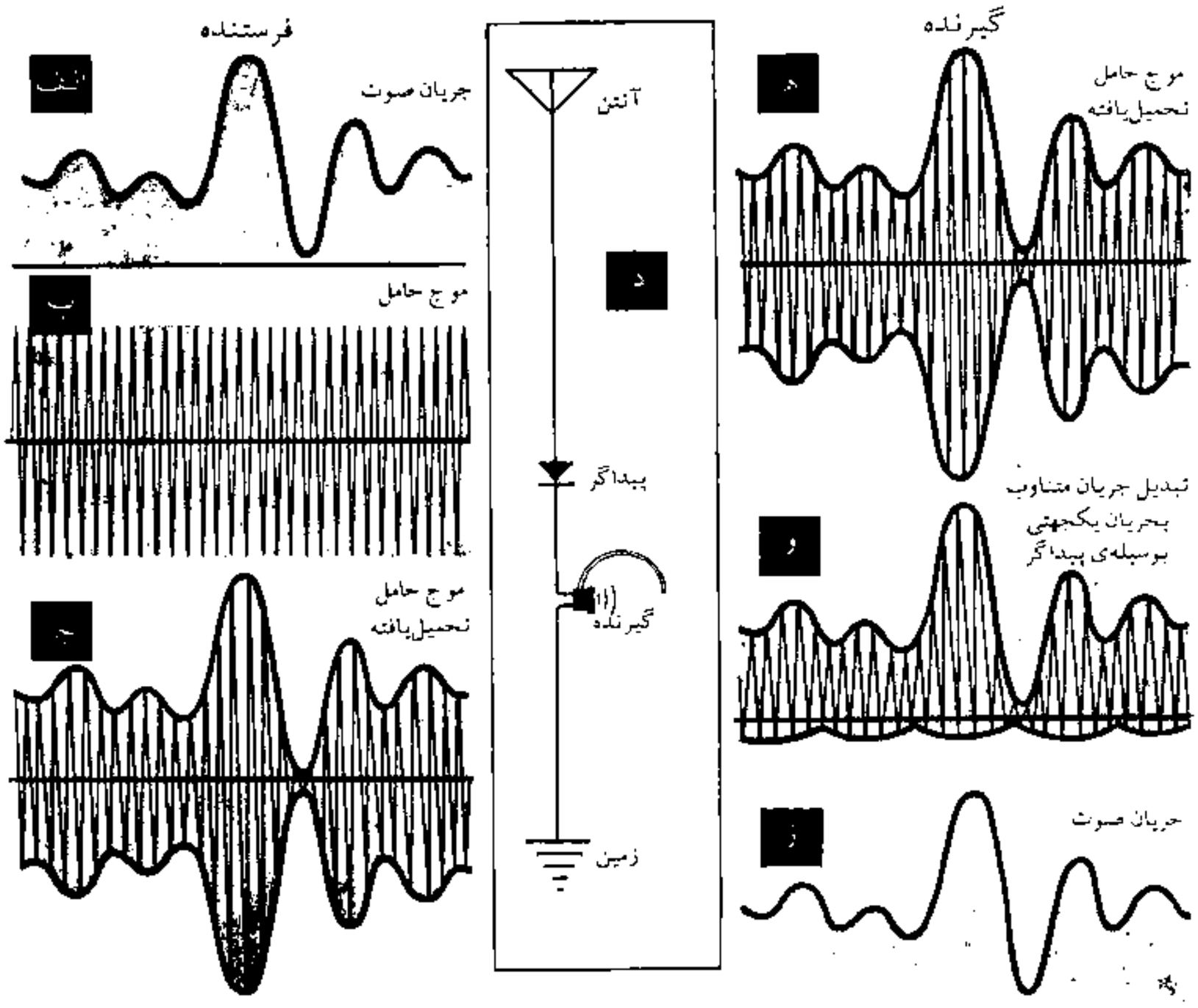

در این شکل تغییرات اساسی که در جریان صوت (الف) و جریان حامل (ب) در مخابرات بیسیم روی میدهد مشاهده میشود. قسمت (ج) جریان مخلوط از آنها (جریان حامل تحمیل‌یافته) را نشان میدهد که بصورت موج رادیوئی منتقل میگردد. گیرنده این موج را میگیرد (ه)، تبدیل به جریان میکند، و از آن رفع تحمیل نموده (و) صوت اولیه را احداث میکند (ز).

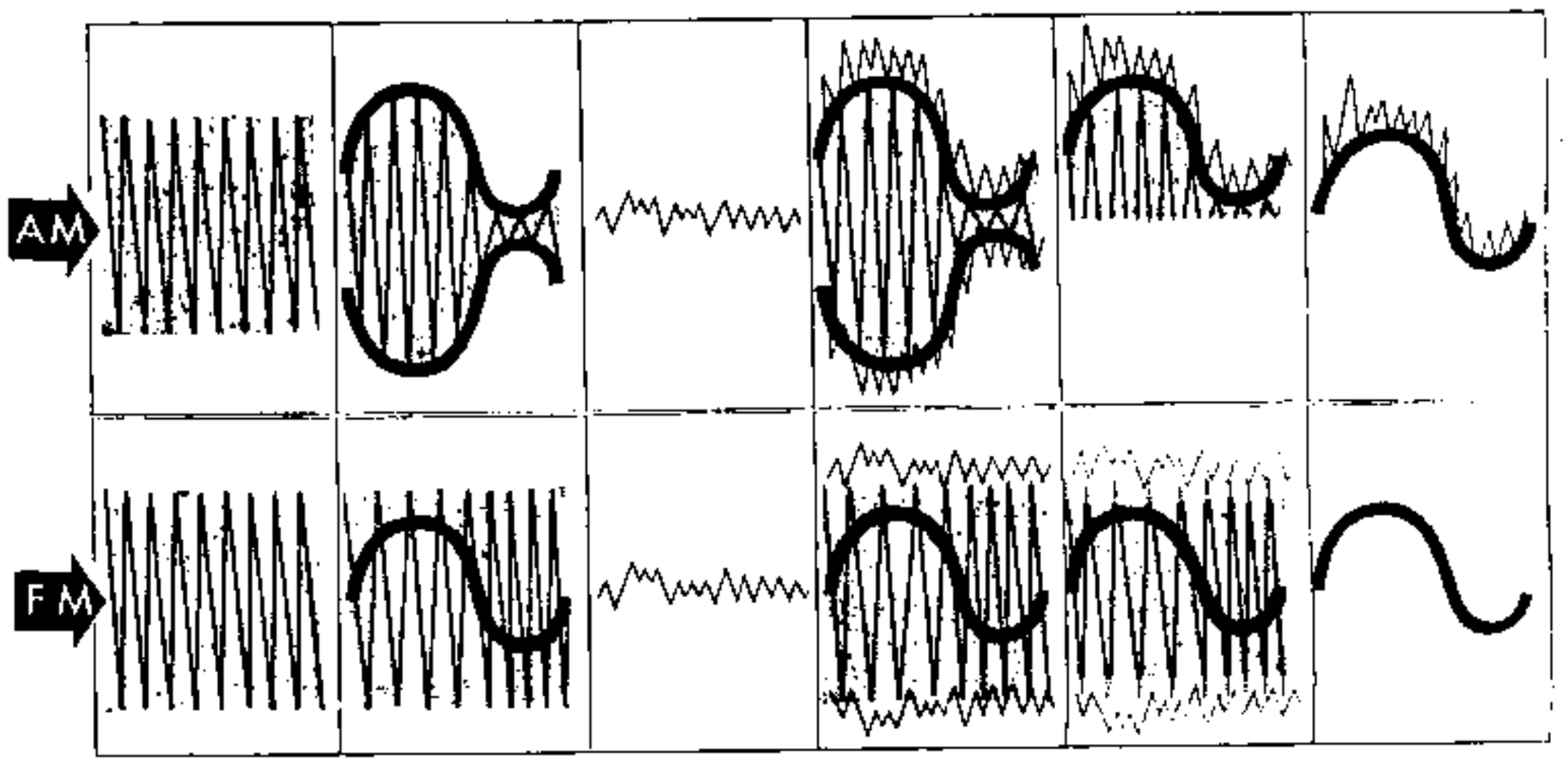

تحمیل بطریقه‌ی FM (تحمیل بسامدی) کمتر از طریقه‌ی AM دوچار پارازیت است، زیرا ارتعاشات صوتی فقط بسامد موج حامل را تغییر میدهند. در تحمیل دامنه‌ای، امواج صوتی، و همچنین امواج پارازیت، دامنه‌ی حامل را تغییر میدهند.

تحمیلگر، در فیزیک، ← **تحمیل**.

تحوت[1] (thot)، در دین مصر قدیم، منشی و بایگان خدایان. اصلا از خدایان وابسته به ماه بود. او را مخترع عدد و خدای حکمت و سحر و جادو میشمردند. تحوت را با هرمس یونانیان و مخصوصاً هرمس تریسمگیستوس مطابق شمرده‌اند. در مصر ایبیس و بابون بر او مقدس بودند، و اغلب آنرا بشکل یکی از این دو جانور یا بصورت انسانی دارای سیماهائی از آنها مجسم میکردند.

تحوتمس، شاهان مصر قدیم، ← **تحوطمس**.

تحوطمس[2] یا **تحوتمس** (هر دو thotmos)، نام چهار پادشاه (فرعون) مصر قدیم، از سلسله‌ی XVIII. **تحوطمس I**، ته ۱۵۴۰ ق‌م، سومین شاه سلسله و جانشین آمنحوتپ I بود. در آسیا تا حدود فرات پیروزمندانه لشکر کشید. بناهای مجلل مخصوصاً در کرنک و آبیدوس برافراشت. پسرش **تحوطمس II**، فرمانروائی نالایق بود، و بنا بر بعضی مآخذ باتفاق پدر سلطنت کرد. **تحوطمس III**، ته ۱۴۴۷ ق‌م، پسر دیگر تحوطمس، مؤسس واقعی امپراطوری مصر در سوریه و فلسطین بود. نخست تحت الشعاع خواهر (؟) و زوجه‌ی خود حتشپسوت بود. اما پس از مرگ (ح ۱۴۸۱ ق‌م) حتشپسوت، بتنهائی زمام امور را بدست گرفت. به سوریه حمله کرد (۱۴۷۹ ق‌م)؛ طی ۱۷ لشکرکشی، سرزمینهای وابسته به فنیقیه و سایر کشورهای آسیای غربی را فتح کرد، و پادشاهان آسور و میتانی را وادار بپرداخت باج نمود. معابد بسیار و چندین مسلّه برافراشت. مومیائی او در قاهره است. پس از او پسرش آمنحوتپ II بسلطنت رسید. **تحوطمس IV** در ح ۱۴۲۰–۱۴۱۱ ق‌م سلطنت کرد. پسر و جانشین آمنحوتپ II بود، و مانند پدر به آسیا و نوبه حمله کرد. با دولتهای بابل و میتانی متحد شد. پس از او پسرش **آمنحوتپ III** بسلطنت رسید.

تحول، در زیستشناسی، ← **تکامل**.

تحول صدوری: ← **انگزاندر، سمیوئل**.

تحویل[3] (tahvil)، در اصطلاح ریاضیات، لفظی که در بعضی موارد به تغییر دادن شکل یک (یا چند) عبارت بدون تغییر مقدار آن اطلاق میشود. مثلا درآوردن یک کسر را به ساده‌ترین صورت آن تحویل گویند (مانند "تحویل" کسر ۱۵/۱۸ به کسر ۵/۶، که مساوی کسر اولیه ولی از آن ساده‌تر است)، و همچنین است در مورد تحویل چند کسر به یک مخرج (یعنی تبدیل آنها به کسرهائی مساوی با آنها ولی دارای یک مخرج، مانند تحویل کسور ۳/۱۰ و ۱/۴ به صورتهای ۶/۲۰ و ۵/۲۰).

تبدیل کردن اندازه‌ی یک مقدار را که بر حسب آحادی بیان شده است به اندازه‌ی جدیدی بر حسب آحاد دیگر نیز تحویل[4] گویند. مثلا اگر سرعت اتومبیلی ۵۴ کیلومتر در ساعت باشد، چون آنرا به سلسله‌ی سگت تحویل کنیم، مقدار ۱۵۰۰ سم در ثانیه بدست میآید که سرعت آن اتومبیل است در سلسله‌ی سگت.

تحویل، در علم بدیع، ← زشت و زیبا.

تحویل (tahvil) یا **حلول** (holul)، در نجوم، انتقال نقطه‌ای (مثلا مرکز سیاره، نقطه‌ی اوج) از موضعی بموضع دیگر، خاصه از آخر برجی باول برج بعد. **تحویل السنه** (tahvilo 's.sane) (عبور خورشید از اعتدال ربیعی) و **تحویل سنی الموالید** (tahvilo sene 'l.mavālid) (لحظاتی در سنوات بعد از ولادت که در آنها خورشید بهمان نقطه از دایرة البروج وارد میشود که بهنگام ولادت وارد شده) در علم احکام نجوم اهمیت تمام داشته است.

(۱)Thoth (۲)Thutmose; Thothmes (۳)reduction (۴)conversion

تخارستان، سرزمین، ← طخارستان.
تخاقوی ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.
تـخـت (taxt)، ده (جـه ۱°۳۱۲ سـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان شمیل، بخش حومه‌ی شهرستان بندر عباس، فرمـانداری کـل بـنـادر و جـزایر بحـر عمان، ۵۵ کیلومتری لش بندر عباس.
تختان[1] (taxtān)، در اصطلاح زمینشناسی، زمین مسطحی در کنـار دریا، دریاچه، یـا رودخانه، کـه از یک طرف به سراشیبی منتهی میشود، و از طرف دیگر بالا میرود. **تختانک**[2] (ak–) تختان کوچکی است کـه غـالباً در دامنه‌هـای پـرشیب و علفـدار، احتمالا بعلت زمینلغزه‌های خفیف، تشکیل میشود.
تختپالی[3] (taxtpā'i)، وضعـی در پـای انسان کـه در آن تمام کف پا بر زمین میخوابد. این شکل پا نـاشی از بهـم خوردن وضع و تـرتیـب استخوانهای درازی است که از پاشنه تا انگشتان پا قرار دارند، و در پـای متعـارفـی، تشکیـل قوسی میدهنـد کـه برجستگی آن ببالا است.
تخت جمشیـد (taxte jamšid)، نـام مجـموعـه‌ی کاخهای باستانی دوران هخامنشی که از معظمترین آثـار تـاریخـی ایـران و از شاهکـارهـای بزرگ معمـاری دنیـای قـدیم است، و بـاقیمانـده‌ی شهـر بـاسـتانـی پـارسه (pārsa) (همنام ناحیه‌ی پارس)، واقع در ح ۶۴ کیلومتری لش شیراز در کـرانه‌ی شرقـی دشت مرودشت، میباشد که در مآخذ یونانی بـنـام پرسپولیس (persepolis) آمـده است. از زمان ← پیترو دلا واله مسلم است کـه ایـن محـل محـل همـان شهـر موسوم به پرسپولیس است کـه اسکندر مقدونی آنرا تصرف کرد و قسمتی از آنرا ویران نمود.

ساختمان پرسپولیس ظاهراً در زمان داریوش I هخامنشی آغاز شد، و احتمالا از زمـان او پرسپو- لیس پـایتخت پارس گـردید. معذلک، بسبب دور- افتـادگی پرسپولیس، پـایتخت واقعـی امپـراطوری هخـامنشی شوش، بـابل، و اکبـاتـان بود، و بسبب همین دورافتادگی پرسپولیس بود کـه یونانیان تـا پیش از تصرف و تـاراج این شهـر بدست اسکنـدر مقدونی باحوال آن آشنائی نداشتند، و نام پرسپولیس نخست در آثـار کلیتـارخوس دیـده میشود کـه از نخستین وقایع‌نگاران فتوحات اسکندر بوده است. امـروز محققین متفق القول اند که کاخهـائی کـه اسـکندر سوزانید همانهاست که ویرانه‌ی آنهـا بنـام تخت جمشید باقیست. اما در ۳۱۶ قم هنوز پرسپو- لیس پـایتخت ایـالت پـارس از امپراطوری مقدونی بود. پـرسپولـیس بتـدریج انحطـاط یـافت، ولـی ویرانه‌هـای آن گواه بـر عظمت بـاسـتانـی آن در دوران هخامنشی است. چنین بنظر میرسد که شهر عمـده‌ی پـارس قـدیم همواره در بخشی کـه تخت جمشیـد در آن واقـعست قـرار داشتـه (← پارس؛ نیز ← استخر؛ پازارگاد).

بقایای شهر پرسپولیس مرکبست از خود ضفه‌ی تخت جمشید، و بقـایای شهر، کـه محیط بر صفـه بوده. سطـح صفه بشکل مربـع مستطیلـی بطول ح ۴۵۰ متر و عرض ح ۳۰۰ متـر است، و ارتفـاعش از ۸ تا ۱۸ متر تغییر میکند، و این تغییر ارتفاع ناشی از وضع طبیعی کوهستانی محل است. صفه از طـرف مشرق پشت به دامنـه‌ی کوه رحمت داده، و قسمت عمده‌ی ضلع غربـی آن مشرف بر جلگـه‌ی مرودشت است. پـاره‌ای از سه جهت صفـه در خود کوه تراشیده شده، ولـی قسمت اعظم آن سنگهـای جسیـمـی است کـه از سنـگستـان روی خود صفـه استخراج کرده و بیکـدیگـر پیونـد داده‌اند. خود صفه، چنـانکه از کتیبه‌ی روی جبهه‌ی جنوبی بر- میآید، کار داریوش I است. در قدیم الایام سور و باروئی محیط بر صفه بوده کـه بقایـای آنهـا هنوز بخوبی پدیدار است.

بالای صفه کاخهای متعدد بـا پلکانهـا و نقوش برجسته، ستونها، آستانه‌ها، طاقچه‌هـا، پنجره‌های سنگی، و کتیبه‌های بسیار احداث شده است. مهم- ترین ابنیه‌ی آن-یعنی کاخهای ایدانه (apadāna) یا آپـادانا و صدستون، کـاخ مرکـزی، کـاخ تچر (tacara)، کاخ جنوبی، و اندرون و قسمت خزانه از زمـان داریوش I و پسرش خشیارشا است. بعضی از قسمتهای الحاقی یا ناتمام از آثار اردشیر دراز- دست (سلطنتش ۴۶۴-۴۲۴؛ قم) یـا اردشیـر III (سلـطـنـتش ۳۵۹-۳۳۸ قم) است. دخـمـه‌هـای اردشیر II و اردشیـر III در کـوهسار مشرف بـه تخت جمشیـد و دخـمـه‌ی نـاتـمـام داریوش III در پیشامـدگی محوطه‌ی مجـاور آثـار مزبور است. از سال ۱۳۰۹ هش تا ۱۳۱۸ هش هیئت علمی مؤسسه‌ی شرقی دانشگاه شیکاگو خـاکبرداری و بررسیهـای فنی تخت جمشیـد را انجـام داد. از آن پس، امور آن به اداره‌ی کـل باستـانشناسی بوسیلـه‌ی بنگـاه علمی تخت جمشید محول شد.

توصیفی کـه نویسندگـان عربـی‌نویس از شهـر پرسپولیس کرده‌اند ناقص و بـا داستانهـای خیالـی آمیخته است. مورخیـن ایـرانـی اواخـر قـرون وسطی، بالخـاصه حمدالله مستوفـی و حـافظ ابـرو، اطلاعاتی بدست میدهند که خـالی از فـایده نیست. بگفته‌ی این دو، ستـونهـای تخت جمشیـد بـرای بدست آوردن توتیا (اکسید روی) جهت استعمالات طبـی مورد استفـاده قـرار میگرفته است. گوینـد منصور خلیفه‌ی عباسی قصد داشت که از سنگهـای تخت جمشید نیز مانند مصالح مداین برای ساختن بغـداد استفـاده کنـد، ولی وزیر او خـالد برمکی بعنوان اینکه حضرت علی در آنجا نمـاز گـزارده است وی را از این عمل بازداشت. سلاطین و حکام چندی که از تخت جمشیـد دیدن کرده‌اند، بـا نقر کردن نوشته‌هائی بر دیوارهای سنگی، یادگارهائی از خود بـر جـای گذاشته‌انـد. سه کتیبـه‌ی عربـی (بخط کوفی) از آل بویه، و سه کتیبه‌ی دیگر (دو تا بفـارسی و یکی بعربـی) از ابوالفتـح ابراهیـم، نواده‌ی تیمور گورکانـی (قرن ۹م هق)، و نیز سه کتیبه (دو تـا بعربی و یکی بفـارسی) از علـی ابن خلیل نواده‌ی اوزون حسن (قرن ۹م هق) در تخت جمشید دیـده میشود. اشعـار مختلـف منقوش بـر ویرانه‌هـای تخت جمشید گواه بر عظمت مقـام آن در نزد ایرانیان در همه‌ی اعصار است.

تخت خورشید: ← تخت طاووس.
تخت رستم، آثار صفه‌ی سنگی و آتشکـده‌ی عهـد ساسانی بر فـراز کوهستان وسط جلگـه‌ی شهریـار تهـران. بر فـراز کوه کوچکتـری بمسافت چنـد کیلومتری چغ آن آثار مختصر دیگری شبیه آن، بنام تخت کیکاوس، موجود است.

تخت سلیمان، از آثـار تاریخی بسیار مهـم ایران، نزدیک ده نصرت‌آباد از دهستان احمدآباد سفلی، شهرستان میانـدوآب، ج آذربـایجان، بمسافت ۴۹ کیلومتری لش تکـاب؛ ظاهراً مطـابق شیز قـدیم. مشتمل بر بقایای ابنیه‌ی مهمی از دوران ماد تا عهد مغول است. محل آتشکـده‌ی مخصوص شاهنشاهـی و لشکریان عهد ساسانی بود؛ شاهان ساسانی هنگام نیل به پـادشاهی از پـایتخت خود، تیسفون، پیـاده بدانجا میرفتند، و در مواقـع حساس و خطیر نـذر و هدیه‌ی فراوان بآنجا نیـاز میکردند. دریـاچه‌ی بیضی‌شکلـی هسته‌ی مـرکـزی ایـن اثـر تـاریخی شگرف را تشکیـل میدهـد. این دریاچه دهانه‌ی آتشفشان خاموشی است، ۱۲۰ متر طول و ۸۰ متر عرض و از ۴۵ تـا 100 متـر عمق دارد، و آب از کف آن میجوشد، و در هر ثانیـه ۴۴ لیتر آب از آن بیرون میرود. محوطه‌ی اطراف دریاچه، بطول شمالی جنوبی ۴۰۰ متر و عرض شرقی غربـی ۳۱۰ متر، بوسیله‌ی برج و باروهای سنگی عهد اشکانی (مجموعاً ۳۷ برج) محصور است؛ و دو در دروازه‌ی همان عهـد از جـانب شمـال و جنـوب راه ورود و خروج آن بوده است. در عهد مغول، بجانب قبله، باروی سنگی را منهدم کرده راه تازه‌ای گشودند. بقـایـای دیوارهـای خشتـی عهـد مـاد و ابنـیـه‌ی آتشکده‌ی عهد ساسانی از سنگ و قسمتی از ایوان مرتفـع آجری عهـد مغول نـزدیک استخر باقـی است. نزدیک آن محل شگفت‌انگیزی بنام زندان سلیمان قـرار دارد، کـه مشتمل است بـر بقایـای معبدی از دوران ماقبل تاریخ و عهد ماد در اطراف قله‌ی آتشفشان خاموشی به بلندی ۱۰۵ متر و قطر دایره‌ی ۱۵۰ متر. نیز ← شیز.

تخت سلیمان، قله‌ای بـارتفاع ۴۶۵۰ متر، از قلل البـرز، ج‌ش شهـرستـان شهـسوار (کمـابیش مطابق تنکابن سابق)، مازندران. اول بـار در ۱۳۱۵ هش کوهنوردان آلمانی از آن صعود کردند. سابقاً بر فراز قلـه اطـاقکی چوبـی وجود داشتـه. در بـاب تسمیه‌ی این قله در مرآت البلدان آمده است که "در قلـه‌ی کوه بطور شیـروانـی از چوب عمارتـی است کـه جـای دو نفـر میشود. مشهـور است کـه حضرت سلیمان... بالای این کوه آمده است. در زیر شیروانی مسطور از سنگ شکلی است شبیه به مـار. سکنـه گوینـد این مـار را حضـرت سلیمـان سنگ کرده است".

تخت شیرین، ویرانه‌هـای قصری، احتمـالا از عهـد ساسانیان، نزدیک بیستون.

تخت ضرابی (zarrābi)، بنای ساده‌ای بر فراز کوه شمـال شیـراز. لوحـه‌ی سنگی مورخ بـه ۶۶۹ هق حکایت از بنای اولی آن بوسیلـه‌ی یحیی نامی از دودمان قاضی القضاة فارس میکند.

تخت طاقدیس: ← طاقدیس.

تخت طاووس، تخت زرین و جواهرنشان معـروف دربار سلطنتـی ایـران، در کـاخ گلستان. بنـا بـر معروف این تخت همـان تخت شاه جهانی یـا تخت طاووس شاه جهان ابن جهـانگیر، امپراطور مغول هند، است، کـه نادر شاه افشار پس از فتح (۱۱۵۲ هق) دهلی آنـرا بـا خود به ایـران آورد، و نیز نوشته‌انـد کـه نـادر در بـازگشت بـه ایران دستور ساختن تخت دیگـری (تخت نـادری) فـرمود. اما

(۱)terrace (۲)terracette; sheep-track (۳)flat foot

ظاهراً این روایت صحت ندارد، و تخت طاووس کنونی، که در آغاز تخت خورشید نام داشته، به امر فتحعلی شاه قاجار در اصفهان ساخته شد، و قبل از نوروز ۱۲۱۶ هق به تهران حمل گردید، و این تخت بعدها بنام طاووس خانم، زوجه‌ی محبوب فتحعلی شاه، تخت طاووس نامیده شد. سرنوشت تخت طاووس شاه جهان معلوم نیست؛ بروایتی پس از کشته شدن نادر، تخت طاووس و تخت نادری بدست کردان خراسان قطعه قطعه شد، و بروایت دیگر، چون حمل آن دشوار بود بامر نادر قطعه قطعه شد، و به مصرف مخارج جنگهای وی رسید. تخت معروف به تخت نادری تختی است کوچک، و در ۱۳۳۹ هش از تالار گلستان به خزانه‌ی بانک ملی ایران منتقل گردید.

تخت فولاد (taxte fulād)، ده (جه 600°۲؛)، دهستان برزرود، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۳ کیلومتری ج اصفهان. فرودگاه اصفهان و قبرستان معروف تخت فولاد نزدیک این آبادی است.

تخت کیکاوس: ← تخت رستم.

تخت مرمر: ← کاخ گلستان.

تخت مرمر، عمارت، قدیمترین بنای سلطنتی قاجاریه در تهران، واقع در ارگ تهران. بوسیله‌ی آقا محمد خان و فتحعلی شاه احداث گردید؛ تزیینات بعداً تغییر یافت یا تکمیل شد. دو ستون سنگی نفیس بلند یک‌پارچه از ابنیه‌ی کریم خان زند در شیراز در آنجا نصب شده است.

تخت نادری: ← تخت طاووس.

تختشائی: ← قورخانه.

تختی‌کوی (taxti.kuy)، سابقاً (تا اسفند ۱۳۱۷ هش) **تختی‌محله،** ده (جه ۱۹۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سدن‌رستاق، شهرستان گرگان، ۱۲ کیلومتری غ گرگان.

تخلص (taxallos)، در شعر. **۱-** نامی جز کنیه و لقب و اسم شخصی که شاعر خویشتن را بدان مشتهر سازد، و در پایان شعر، خاصه نوع غزل، بیاورد؛ مانند حافظ، که تخلص شمس‌الدین محمد ابن بهاءالدین شیرازی است. **۲-** گزین زدن در بیتی از قصیده، از تغزل و تشبیب بنام ممدوح و ستایش وی. ← حسن تخلص.

تخلیص[1] (taxlis)، طریقه‌ای برای جدا کردن یکی از اجزای مخلوطی از جامدات که از دیگران زودگدازتر است بوسیله‌ی حرارت دادن، تا آنکه این جزء ذوب و از دیگران جدا شود. از همین راه است که بعضی از فلزات را از هرزه‌سنگ یا از فلز دیگری که با آنها همراه است جدا میکنند (مثلا جدا کردن نقره از سرب در سربهای نقره‌دار).

تخلیه‌ی برقی[2]. این اصطلاح به چند معنی بکار میرود؛ از جمله (۱) خنثی شدن یک جسم دارای بار برقی، یا از دست رفتن قسمتی از بار آن، بعلت تماس یا نزدیک شدن با جسم دیگر؛ (۲) رها شدن انرژی ذخیره‌شده در خازن در یک مدار خارجی؛ (۳) تبدیل انرژی شیمیائی انباره به انرژی برقی؛ (۴) عبور جریان برق از یک گاز.

تخلیه در گازها اهمیت فراوان دارد. قابلیت هدایت برق در سیالات ناشی از وجود یونها در آنها است (← یون). گازی که بکلی عاری از یون باشد عایق برق است. اما گازها بسبب عوامل گوناگون دستخوش یونش میشوند (← گازهای یونیده)، و مثلا هر نمونه‌ای از هوا که بگیریم دارای یونهائی میباشد. در گازهای یونیده، برقرار کردن اختلاف پتانسیل کافی بین دو الکترود که بفاصله‌ی مناسبی از یکدیگر واقع باشند، سبب تخلیه میشود، و آن همراه با پدیده‌های گوناگونی است که تابش آرام چراغهای مهتابی از یک طرف، و پدیده‌ی برق آسمانی از طرف دیگر، نمونه‌های آن هستند. در فشار متعارفی، اگر ولتاژ بین دو الکترود را در هوای آزاد متدرجاً زیاد کنیم، الکترودها را نوری فرامیگیرد؛ سپس این نور در الکترودها (ابتدا در الکترود منفی) بصورت جاروب درمیآید؛ پس از آن جرقه میزند. در تحت شرایط دیگر ممکن است قوس برقی تولید شود. برای مشاهده‌ی تخلیه در گازهای رقیق کافی است دو الکترود را در لوله‌ی شیشه‌ای مسدودی وارد کنیم، و گاز داخل لوله را بوسیله‌ی تلمبه‌ای متدرجاً خارج نمائیم. بدین ترتیب، فشار گاز بتدریج کم میشود، و اگر اختلاف پتانسیل کافی بین الکترودها برقرار باشد، موقعی میرسد که روشنائی زیبائی در لوله پدیدار میگردد. وقتی فشار در داخل لوله به حدود 0,001 ملم جیوه برسد **اشعه‌ی کاتودی** ظاهر میشود.

توجیه اجمالی پدیده‌ی تخلیه‌ی برقی در گازها اینست که با برقراری اختلاف پتانسیل بین الکترودها، الکترونها و یونهای قلیل موجود در گاز بجانب الکترودهای مناسب بشدت بحرکت درمیآیند، و در برخورد با یک مولکول هوا ممکن است الکترونی از آن جدا ساخته آنرا به یون تازه‌ای تبدیل نمایند؛ الکترونها و یونهای حاصل از برخورد نیز به راه می‌افتند. هجوم الکترونها و یونها بجانب الکترودها تشکیل جریان برق یا تخلیه را میدهد. منتها، در فشار متعارفی، مثلا در هوای آزاد، تصادمات مکرر یونها با مولکولهای هوا مانع میشود که یونها شتاب کافی برای تبدیل مولکولها به یونها پیدا کنند، و لهذا ایجاد تخلیه مستلزم برقرار کردن اختلاف سطح معتنابهی بین الکترودها است، و همچنین است در صورتی که گاز فوق العاده رقیق باشد؛ و اگر لوله‌ای تقریباً بکلی از گاز خالی شود، برخوردی صورت نمی‌گیرد، و ایجاد تخلیه عملا غیر ممکن میگردد.

اول بار ه. **گایسلر**، بوسیله‌ی تلمبه‌ای که برای ایجاد خلأ ساخته بود، در ح **۱۸۵۰** تخلیه در گازها را در فشار ح ۵ ملم جیوه مورد مطالعه قرار داد، و هنوز هم بعضی از لوله‌هائی که برای نمایش دادن تخلیه در گازهای رقیق بکار میرود لوله‌ی گایسلر خوانده میشود. لوله‌هائی را که گاز در آنها بسیار رقیق است لوله‌های کروکس (بنام سر و. **کروکس**) و آنهائی را که در سرحد عملی خلأ است لوله‌های هیتورف (بنام ی. و. **هیتورف**) میخوانند. تحقیق در تخلیه‌ی برق در گازهای رقیق اهمیت علمی و عملی فراوان داشته است. از نتایج عمده‌ی آن می‌توان کشف الکترون و عناصر همجا را نام برد. چراغهای نئون از موارد استعمال عادی لوله‌های گایسلر میباشند. در چراغهای فلوئورسان تخلیه در بخار جیوه بعمل میآید.

تخم[3]، در زیستشناسی، یاخته‌ی جنسی ماده که در تخمدان بعمل میآید. در حیوانات عالی، تخم ماده، بواسطه‌ی وجود ذخیره‌ی غذائی در آن، بزرگتر از یاخته یا تخم نر (نطفه) است، و نیز بی‌حرکت میباشد. تخم قبل از گشنگیری میرسد، یعنی تغییراتی در داخل آن روی میدهد، از قبیل کم شدن عده‌ی کروموزومها بنصف آنچه معمولا در سلول موجود است (← میتوز). از آمیزش تخم رسیده با نطفه‌ی نر (گشنگیری)، یاخته‌ی واحدی دارای عده‌ی کامل کروموزومها بعمل میآید، و تقسیمات و نمو پی در پی آن منتهی به پیدایش فرد جدیدی میشود. یاخته‌های تناسلی نباتات نیز همین مراحل را طی میکنند. اصطلاح تخم معمولا به ساختمانهای مفصلتری، مانند تخم پرندگان، اطلاق میشود، که زرده‌ی آن در واقع تخم آکنده از مواد غذائی است، و بقیه در مجرای تخمدان ترشح و ساخته میشود. نمو بدون گشنگیری تخم را پارتنوژنز گویند.

تخم بالنگو (toxme bālangu)، دانه‌ی گیاهی از تیره‌ی نعناع از نوع دراکوکفالوم (*Dracocephalum*) که برای درمان اسهال مفید است.

تخم پنج‌انگشت یا **دل‌آشوب** یا **فلفل بری،** دانه‌های گیاهی (*Agnus castus*) که سابقاً بعنوان ضد محرک بکار میرفته است.

تخمدان[4] (toxm.dān)، عضو غده‌ای حیوان ماده، که تخم در آن ساخته میشود. انسان و مهره‌داران طبقات بالا دو تخمدان دارند، که در دو طرف زهدان قرار دارد. تخمدانها، علاوه بر ساختن تخم، هورمونهائی ترشح میکنند که در تنظیم حیض و نمو پستانها و خصوصیات دیگر جنسی تأثیر دارند. نزد زن، از هنگام بلوغ تا یائسگی (← یاس)، هر ۲۸ روز تخمی در یکی از تخم‌دانها بعمل میآید.

تخم شربتی یا **بادروج:** ← ریحان.

تخمیر (taxmir)، در اصطلاح کاشیکاری، عبارت از آنست که قطعات کاشی را برای معرق تراشیده از پشت پهلوی هم میچینند و، با ریختن گچ، آنها را بصورت یک‌پارچه درمیآورند. ممکن است قطعات آجر یا مرمر هم در میان کاشیها بکار برد.

تخمیر[5]، تغییر شیمیائی حادث در مواد آلی بسبب موجودات زنده (مانند مخمر یا مایه، باکتریها، و غیره) به وساطت یک آنزیم. تخمیر ترکیب شیمیائی ماده و نیز طعم و بو و شکل آنرا تغییر میدهد. از اقسام تخمیر تخمیر شیری (ترش شدن شیر)، تخمیر سرکه‌ای، و تخمیر الکلی است. ترش شدن شیر در نتیجه‌ی تولید اسید لاکتیک از لاکتوز شیر است بوسیله‌ی باکتری اسید لاکتیک. تخمیر سرکه‌ای تبدیل الکل اتیلیک است به سرکه بواسطه‌ی تأثیر باکتری مخصوصی (← سرکه). تخمیر الکلی متضمن تولید الکل و گاز کربونیک از قندهای ساده (گلوکوز و فروکتوز) میباشد. تخمیر الکلی از جنبه‌ی تجارتی عمده‌ترین انواع تخمیر و منبع تولید صنعتی الکل اتیلیک و مشروبات الکلی (آب جو، برندی، جین، لیکور، ویسکی، و شراب) میباشد. پاستور، در ضمن تحقیق در تخمیر محلول قند برای تولید شراب، ثابت

(۱)liquation (۲)discharge (۳)ovum (۴)ovary (۵)fermentation

کرد که تخمیر الکلی بوسیله‌ی یاخته‌های مخمر (که در هوا و بر پوست میوه‌ها موجود است) انجام میگیرد، و سبب آن موادی که خود بخود بوجود آیند نیست؛ بعداً معلوم شد که موادی مستخرج از آنزیمهای یاخته‌های زنده نیز وسیله‌ی تخمیر است (← زیماز). از جنبه‌ی بهداشت انسانی میتوان تولید مواد آنتی‌بیوتیک را بوسیله‌ی قارچها و باکتریها عمده‌ترین نوع تبدیلات ناشی از موجودات زنده دانست.

از تخمیرهای سودمند عمل خمیر مایه بر خمیر نان است. مخمر موجود در خمیر مایه نشاسته‌ی آرد را به قند مبدل میکند، و سپس این قند را به الکل و گاز انیدرید کربونیک تجزیه مینماید. همین گاز حبابهائی در خمیر بوجود میآورد، و سبب برآمدن آن میشود. تخمیر به هضم غذا نیز کومک میکند (← معده)، و معمولا اگر باکتری زیان‌آوری وارد معده شود، اسید موجود در شیره‌ی معده آن را از بین میبرد. اما، اگر بدلیلی اسید شیره‌ی معده ضعیف باشد، باکتریها سبب تخمیر و ترش شدن غذا و اختلالات گوارشی میشوند. تخمیر در نمو گیاهان نیز مؤثر است. گیاهان همه‌ی غذای خود را از زمین و هوا میگیرند. هر وقت که گیاه یا حیوانی بمیرد، باکتریها در آن اثر می‌کنند، و سبب پوسیدن آن میشوند، و در نتیجه، مواد شیمیائی موجود در گیاه و حیوان تجزیه و وارد خاک و هوا میشود. سپس، گیاهان زنده بار دیگر این مواد را بمصرف میرسانند، و نمو می‌کنند. متلاشی شدن مواد مرده گاهی سبب پیدا شدن بوهای بد و مواد سمی میشود. این شکل از تخمیر را گندیدگی مینامند. بوسیله‌ی سرد نگاه داشتن یا دود دادن یا سایر طرق آمودن مواد غذائی میتوان از تأثیر باکتریهای سبب گندیدگی بر آنها جلوگیری کرد.

تخوار (toxār)، در افسانه‌های ملی، پادشاه دهستان و از مبارزان و پهلوانان آزموده‌ی لشکر کیخسرو. ظاهراً ضبط صحیح آن نخوار است.

تداخل[1] (tadāxol)، فنی انترفرانس (aNter-feràNs)، در اصطلاح فیزیک، تأثیر متقابل دو دستگاه موج بر یکدیگر در برخورد آنها با هم، که سبب تغییر دامنه‌ی آنها میگردد. استعمال رایج این اصطلاح در مورد امواجی است که دارای یک بسامد یا تقریباً دارای یک بسامد باشند. وقتی که دو موج در یک امتداد انتشار یابند، اگر در نقطه‌ای فرازهای آنها بر هم افتند، در این نقطه موج منتجه قویتر از هر یک از آنها خواهد بود، و اگر فراز یکی بر فرود دیگری افتد، موج منتجه ضعیفتر از هر یک خواهد بود. در حالت اخیر، بالاخص اگر دو موج دارای یک دامنه باشند، در هر نقطه که فرود یکی بر فراز دیگری افتد دو موج یکدیگر را خنثی میکنند. پدیده‌ی ضربان (zarabān) ناشی از تداخل امواج است، وقتی که دو موج صوتی که وفورشان اندک اختلافی داشته باشد تداخل کنند، متناوباً قوت و ضعف حادث میشود، و گوش احساس ضربان میکند. در شکل منتجه‌ی ارتعاشات دو دیاپازون، یکی با **۲۷** ارتعاش در ثانیه و دیگری با **۳۰** ارتعاش در ثانیه، نمایش داده شده است. اگر تراکمهای ناشی از ارتعاشات با هم بگوش برسند صوت قوی خواهد بود؛ اما اگر تراکم یکی با رقت ناشی از دیگری تداخل کند صوتی ضعیف بگوش میرسد، یا خاموشی تولید میشود.

ضربان

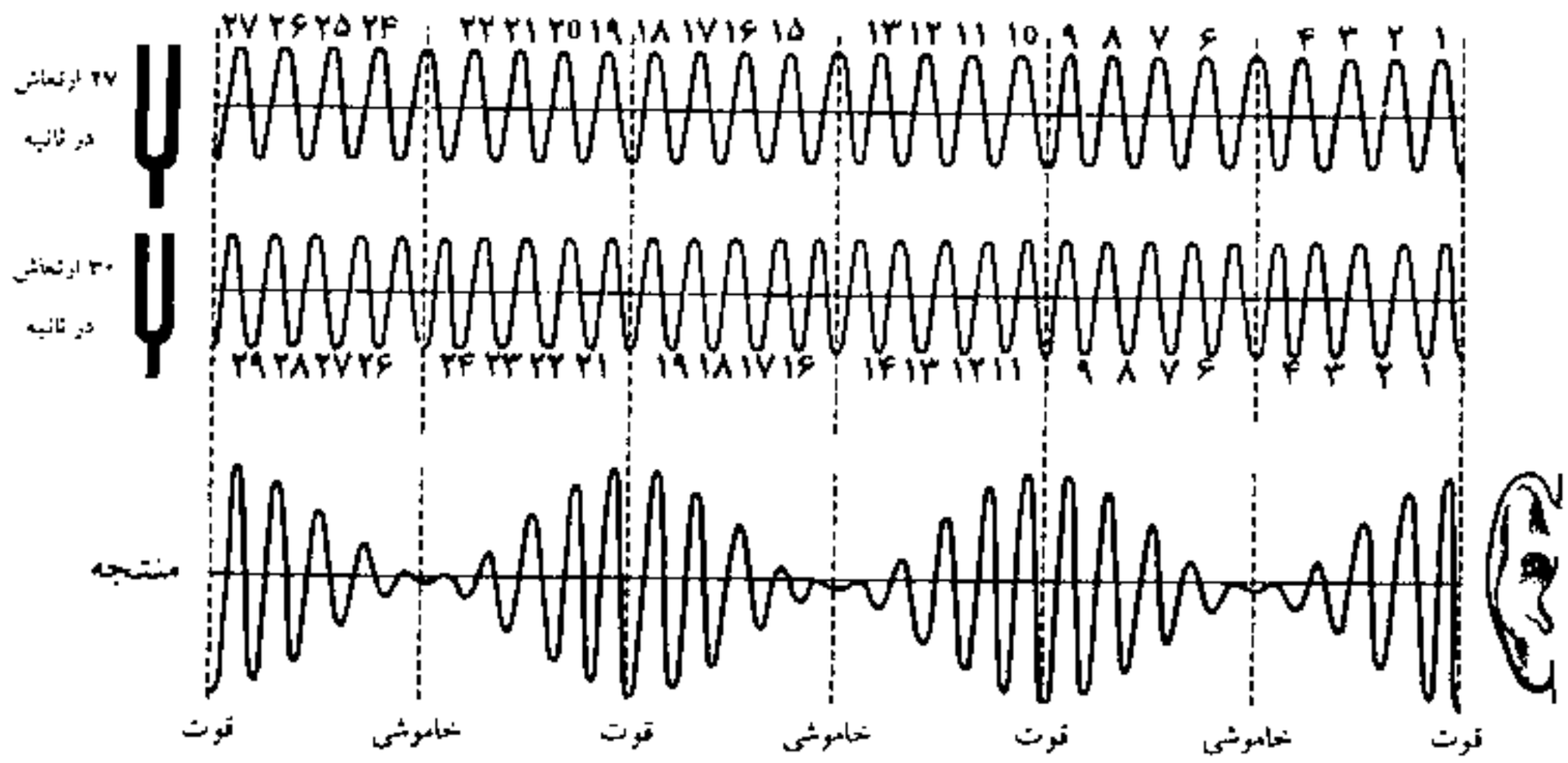

تداخل در امواج نور نیز روی میدهد. مثلا اگر دو موج نور همرنگ و دارای یک دامنه و یک بسامد تداخل کنند، یک رشته خطوط روشن (حاصل از تقویت) و یک رشته خطوط تاریک (ناشی از خنثی شدن) تشکیل میشود، که آنها را نوارهای تداخل گویند. آزمایشهای تامس یانگ برای اول بار تداخل را آشکار ساخت، و جان تازه به نظریه‌ی موجی نور بخشید (← نور). تجربیات فرنل نشان داد که پدیده‌های تداخلی را فقط بر اساس نظریه‌ی موجی میتوان بوجه مقنعی توجیه کرد. طریقه‌ی مایکلسن برای تعیین سرعت نور مبتنی بر تداخل است. بعضی پدیده‌های طبیعی (مانند الوان حباب صابون و قزحسانی صدف) ناشی از تداخل میباشد. پدیده‌های تداخلی در سایر امواج برقاطیسی (مانند امواج رادیوئی و اشعه‌ی ایکس) نیز روی میدهد. **تداخلسنج**[2] (tadāxol-sanj) یا انترفرومتر (aNterferometr؛ فنی) اسبابی است که اشعه‌ی تابش را بوسیله‌ی انعکاس بدو قسمت کرده آنها را از مسیرهای مختلف عبور داده مجدداً برهم میاندازد، بدین ترتیب تارهای تداخل تشکیل میگردد. تداخلسنج برای تعیین دقیق طول موج و ضخامت غشاءهای نازک، و نوعی از آن برای تعیین قطر ستارگان بسیار بزرگ بکار میرود.

تداخل، در حساب، ← نسبتهای چهارگانه بین دو عدد.

تداخلسنج: ← تداخل.

تدارکانه: ← خانواری.

تداعی آزاد: ← تداعی معانی.

تداعی معانی[3] (tadāʿie maʿāni)، میل به مرتبط ساختن کلمات و معانی از روی شعور یا بنحو لاعن شعور. آنرا تسلسل خواطر نیز گفته‌اند. در تداعی آزاد، که از روشهای پسیکانالیز بشمار میرود، بیمار افکار خود را، گرچه بظاهر کم‌اهمیت و نامربوط باشد، بصدای بلند بازگو میکند، و بدین ترتیب موارد اشکال، ناکامیها، و حوادث دردناک را آشکار میسازد؛ پسیکانالیست محتویات کلام و حرکات بدنی همراه آن را که حاکی از تکبیت ارادی امیال و اهواء است مطالعه میکند.

تداوس (taddāvos): ← یهودای حواری.

تدبیر منزل: ← خانه‌داری.

تدر[4]، **آرثر ویلیام** (ārṯər wilyām tedər)، ملقب به (اولین) **بارون تدر** (bāron*)، ۱۸۹۰–، مارشال هوائی انگلیسی. در کوتاه کردن دست آلمانها از لیبی در سالهای **۱۹۴۱–۴۳** جع II مؤثر بود. در **۱۹۴۴** معاون فرماندهی عالی متفقین در اروپای غربی بود، و ریاست عالی عملیات هوائی متفقین را در اروپای غربی نیز داشت. در **۱۹۴۶–۵۰** رئیس ستاد نیروی هوائی بریتانیا بود.

تدلیس (tadallis) یا **دلیس**[5] (delis)، شهر (جه **۵°۲۶۹**)، ولایت الجزایر، الجزایر، کنار مدیترانه بفاصله‌ی **۸۰** کیلومتری ش‌ش الجزایر. در محل یک شهر رومی قرار دارد. در **۱۸۴۴** فرانسویها اشغالش کردند.

تدمر (tadmor) یا **پالمورا**[6] (pālmurā؛ ینی) یا **پالمیرا**[6] (از ینی)، شهر قدیم سوریه، که اکنون ویرانه‌های آن در ح **۲۲۵** کیلومتری ل‌ش دمشق باقیست. این شهر را سلیمان پیغمبر در قرن 10م قم بنا کرد یا وسعت داد. از پایگاههای عمده‌ی جاده‌ی کاروانی بین شرق و غرب (مخصوصاً جاده‌ی فرات به دمشق) بود. چون در مرز امپراطوریهای ایران و روم قرار داشت، در جنگ‌های بین دو دولت، بمقتضای وقت، بیکی از آنها متمایل میشد. تدمر مخصوصاً در دست خاندان اذینه رونق بسیار یافت، و سپتیمیوس اذینه (اودناتوس مآخذ رومی) بواسطه‌ی کومکی که در شکست ایرانیان به رومیان کرده بود معتبر شد، و مملکت وسیعی مشتمل بر سوریه و بین النهرین و قسمتی از ارمنستان تشکیل داد. پس از مرگ وی، زوجه‌اش زباء مصر و بیشتر آسیای صغیر را با تصویب آورلیانوس گشود. بعداً تدمر بر ضد رومیان قیام کرد، ولی زباء مغلوب و اسیر شد. دگر بار تدمریها شوریدند، و آورلیانوس شهر را گرفت و ویران کرد (۲۷۳ بم). بعداً باجازه‌ی آورلیانوس، مردم شهر را از نو ساختند، ولی هیچگاه رونق گذشته‌ی خود را باز نیافت. در صدر اسلام خالد ابن ولید آنرا گرفت. آثار باستانی باشکوهی دارد.

(۱)interference (۲)interferometer (۳)association (۴)Tedder (۵)Dellys (۶)Palmyra

تدویر، در علم بدیع، بیتی یا مصراعی را چنان پرداختن که اگر الفاظ (برابر افاعیل یا پایه‌های عروضی) آنرا دایره‌وار نویسند، از هر لفظی بتوان بیت یا مصراع را آغاز کرد. بیت یا مصراعی چنین را مدوّر خوانند. تدویر دو گونه است. (۱) متفق البحر که از هر لفظ آغاز کنند، در بحر شعر دگرگونی پدید نیاید؛ مانند (سعدی) "شفیع، مطاع، نبی، کریم". (۲) مختلف البحر که از هر لفظ آغاز

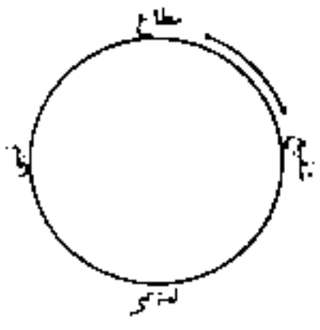

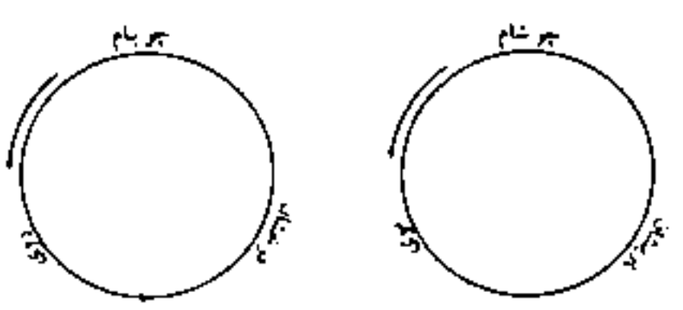

کنند، وزن و بحری جداگانه پدید آید؛ مانند "چو شام ـ موی ـ پریشان؛ چو بام ـ روی ـ درخشان".

تدویر، فلک: ← افلاک.

تدهین نهائی[1] (tadhine nahāʾi)، یکی از آیینهای مقدس کلیسای کاتولیک رومی، که در مورد اشخاصی که مشرف بموت هستند اجرا می‌شود، و عبارتست از مالیدن روغن مخصوصی به بعضی از اعضا. بوسیله‌ی کشیش اجرا میشود.

تذرو: ← قرقاول.

تذکره (tazkere) [عربی، = یاد کردن]، کتابی که در ترجمه‌ی حال و ذکر آثار کسی، یا کسانی از یک گروه‌بمثل، شاعران، نویسندگان، دانشمندان، صوفیان و جز اینها‌پردازند؛ مانند لباب الالباب عوفی که تذکره‌ی شعرای ایران تا اوایل قرن هفتم هجری است.

تذکرة الاولیاء (tazkerato ʾl.ōliāʾ)، کتابی عرفانی و تاریخی، بفارسی، از شیخ فریدالدین عطار (فت ۶۲۷ هق). مشتمل است بر زندگینامه‌ی ۷۲ تن از بزرگان اولیا و مشایخ صوفیه، و مقامات و مناقب و مکارم اخلاق آنها، و شرح احوال و چگونگی اوضاع ایشان در زهد و ورع و ریاضت و مجاهدت، و نقل سخنان حکمت‌آمیز و نصایح و مواعظ ایشان (و از این جهت اهمیت بسیار دارد، و یکی از صوفیه کلمات مشایخ این کتاب را علیحده جمع کرده است). انشاء این کتاب در کمال سادگی و شیرینی است تا بحدی که میشود گفت در زبان فارسی کمتر کتابی بدین درجه جامع این دو صفت میباشد، ولی در اوایل زندگینامه‌ها نویسنده ملتزم شده است که چند سطر عبارت مسجع بیاورد. در بسیاری از موارد در ضبط وقایع و صحت مطالب خالی از مسامحه نیست، و مطالب ضعیف و مشکوک دارد.

این کتاب به عربی و سوئدی (طبع استکهلم، ۱۹۳۱–۳۲)، و خلاصه‌هائی از آن (در زندگینامه‌ی بعضی از بزرگان) بزبانهای مختلف ترجمه شده است. ظاهراً اول بار در ۱۸۵۲ در دهلی، و سپس در لاهور (۱۸۸۹ و ۱۸۹۱)، لکنهو (۱۸۹۱)، بمبئی (بدون تاریخ)، و طبع محققانه‌ای با مقدمه‌ی محمد قزوینی، باهتمام نیکلسن (دو جلد، لیدن، ۱۹۰۵–۱۹۰۷)، و در ۱۳۲۱ و ۱۳۳۶ هش، از روی طبع نیکلسن در تهران منتشر شده است.

تذکرة الخطاطین (tazkerato ʾl.xattātin)، کتابی در شرح حال خطاطان، اثر میرزا سنگلاخ بجنوردی. از تألیفات دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار و فاقد اسناد تاریخی است، و در آن غالباً بذکر نام خوشنویسان و قطعات ایشان اکتفا شده است.

تذکرة الشعراء (tazkerato ʾš.šoʿarāʾ)، معروف به **تذکره‌ی دولتشاه،** کتابی تاریخی و ادبی، بفارسی، از امیر دولتشاه ابن علاءالدوله‌ی سمرقندی، که بنام امیر علیشیر نوائی در ۸۹۲ هق تألیف شده است. مشتمل است بر دیباچه‌ای، بنظم و نثر، در منقبت خلفا، ذکر محامد پادشاه (سلطان حسین بایقرا)، بیان فصاحت و بلاغت، شرح حال مؤلف، و سبب تحریر کتاب؛ و مقدمه‌ای در زندگی‌نامه‌ی ده تن از شعرای عربی‌زبان؛ و زندگینامه‌ی ۱۳۵ تن از مشاهیر شعرای متقدم و متوسط ایران، در هفت طبقه؛ و خاتمه‌ای در ذکر احوال شش تن از معاصران مؤلف که در حین تألیف کتاب در قید حیات بوده‌اند (از جمله جامی و امیر علیشیر نوائی)، و اطلاعات مفید بسیاری از تاریخ سلاطین و دول گذشته. ظاهراً، بعد از لباب الالباب، در نوع خود قدیمترین تذکره‌ای است که بزبان فارسی در دست میباشد. ظاهراً اول بار در ۱۳۰۵ هق در بمبئی، و سپس در ۱۹۰۱ باهتمام ادوارد براون در لیدن، و در ۱۹۲۴ در لاهور، و دو چاپ در تهران، و طبقات ۱–۵ در ۱۹۲۱ در الله‌آباد منتشر شده است. زندگینامه‌ی بسیاری از شعرا از این کتاب نقل گردیده است، و در مقدمه‌ی بعضی از کتابها مذکور میباشد، و برخی از آنها بزبانهای مختلف ترجمه و طبع شده.

خلاصه‌ای از تذکرة الشعراء توسط فهیم سلیمان افندی در ۱۲۳۳ بنام سفینة الشعراء بترکی ترجمه شده است، و در ۱۲۵۹ هق در استانبول چاپ گردیده. طبقات ۱–۳ این کتاب به انگلیسی (طبع بمبئی، ۱۹۰۹) و خلاصه‌ی کتاب نیز به انگلیسی (طبع وین، ۱۸۱۸) ترجمه گردیده است.

تذکرة الکحالین (tazkerato ʾl.kahhālin)، کتاب معروف علی ابن عیسی (نه نیمه‌ی اول قرن ۵م هق) در کحالی (چشم پزشکی)، که یگانه اثر عربی در این موضوع است که تماماً باقی مانده است، و از لحاظ تاریخ طب اهمیت بسیار دارد. این کتاب مفصل و جامع در ۳ مقاله است: (۱) تشریح و فیزیولوژی چشم؛ (۲) بیماریهای چشم که از بیرون مرئی است، و درمان آنها؛ (۳) بیماریهای درونی چشم و درمان آنها. جمعاً ۱۳۱ بیماری در این کتاب توصیف و ۱۴۱ دارو و تأثیر آنها مخصوصاً در چشم بیان شده است. تذکره قسمتی مبتنی بر کارهای پیشینیان و قسمتی مبتنی بر تحقیقات و کارهای شخصی مؤلف است. کحالان عرب حتی تا زمان حاضر از قسمتهای عملی و هم از قسمتهای نظری آن استفاده‌ی فراوان برده‌اند.

شهرت و رواج تذکره بحدی بود که در قرون وسطی به عبری و دو بار به لاتینی (ونیز، ۱۴۹۷، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰)، و بعداً قسمت اول آن به لاتینی ترجمه گردید (درسدن، ۱۸۴۵)، و تحریر اصلاح‌شده‌ای از ترجمه‌های سابق فراهم شد (پاریس، ۱۹۰۳). به آلمانی (۱۹۰۴) و قسمتهائی از آن به فرانسوی نیز ترجمه شده است.

تذکره‌ی انجمن ناصری: ← انجمن ناصری، تذکره‌ی.

تذکره‌ی دولتشاه: ← تذکرة الشعراء.

تذکره‌ی شاه طهماسب (tazkere.ye)، کتابی تاریخی، بفارسی، از شاه طهماسب I صفوی، مشتمل بر زندگینامه‌ی نویسنده از آغاز سلطنت (۹۳۰ هق) تا واقعه‌ی تسلیم بایزید، شاهزاده‌ی عثمانی، که بدربار او پناهنده شده بود (۹۶۹ هق). ظاهراً اول بار بوسیله‌ی اعتمادالسلطنه در ضمن جلد دوم مطلع الشمس در ۱۳۰۱–۳ هق در تهران، و در ۱۸۹۰–۹۱ بوسیله‌ی پ. هورن در آلمان، در ۱۹۱۲ در کلکته، و در ۱۳۴۳ هق در برلین بطبع رسیده است. بوسیله‌ی پ. هورن به آلمانی ترجمه شده است (چاپ ستراسبورگ، ۱۸۹۱).

تذهیب (tazhib)، هنر تزیین صفحات کتابهای خطی. همراه با اعتلای فرهنگ اسلامی در ایران، کتابهای خطی بسیار نوشته شد؛ کتابخوانی و کتاب‌دوستی رواجی عظیم یافت؛ دانشوران، و نیز بزرگان، کتابخانه‌ها برپا داشتند؛ هنر کتابسازی اوج فراوان یافت، و بهمراه آن، هنر تذهیب پیشرفت بسیار کرد. صفحات قرآنها و کتابهای نفیس را با رنگهای گوناگون و طلا تزیین می‌کردند، و برای اینکار از "گل و بته‌ها" و طرح‌های گوناگون استیل ایرانی استفاده مینمودند. سرلوحه‌ی کتاب را، که چون مدخلی میبایست خواننده را بسوی متن کتاب راهبر شود، با تفصیل و دقت بیشتری میآراستند. حالات و روحیات هر دوره‌ای را میتوان در هنر تذهیب آن دوره مجسم دید؛ تذهیب‌کاریهای قرن چهارم هق ساده و بی‌پیرایه، قرون ۵م و ۶م هق متین و منسجم، قرن ۸م پرشکوه و نیرومند، و قرون ۹م و 10م هق ظریف و تزیینی و تجملی است. در بسیاری از کتابهای تذهیب‌شده، تاریخ کتابت آنها آمده است، و این امر تحقیق در باره‌ی تسلسل تاریخی این هنر را آسان میسازد. باین ترتیب، هنر تذهیب را میتوان نموداری از تحولات هنر تزیینی ایران دانست. امروزه، همراه با رواج صنعت چاپ، هنر تذهیب کتاب منسوخ شده است. تنها مینیاتورسازان تهران و اصفهان گاه حاشیه‌ی تصاویر خود را با استفاده ازین هنر، آرایش میدهند.

شیوه‌ی کار. معمولا اگر تصویر بر کاغذ نخودی‌رنگ نقش شود، متن آنرا بهمان رنگ باقی میگذارند؛ اما اگر برای تذهیب کاغذ سفید بکار رود، متن آنرا با لاجورد باصطلاح "بوم" میکنند. گاه نیز متن تذهیب را یکپارچه طلا میکشند (قلم مو را به محلول طلا میآلایند و بر کاغذ می‌کشند)، و سپس آنرا با "مهره" صیقل میزنند، و بر سطح صاف و براق آن، "گل و بته‌ی" ختائی و اسلیمی و جز اینها رسم میکنند. متن اصلی هر چه باشد، طرح اشکال را با قلم نازک و مرکب بر آن "قلمگیری" میکنند؛ سپس با آبرنگ‌ها و لاجورد "جسمی" متن اشکال را "بوم" میکنند. آنگاه لبه‌ی گلها را بظرافت تمام، با سفیداب "جسمی" روشن میسازند، و در بن هر گلبرگی رنگی پرمایه‌تر از رنگ زمینه‌ی آن قرار میدهند.

هنر تذهیب کتاب در چین و ژاپن و برخی دیگر از کشورهای مشرق سوابقی باستانی دارد. و نیز کتابها و گاهنامه‌های تذهیب‌شده‌ی بسیار از اروپای قرون وسطی بجا مانده است.

ترا[2] (terā)، جزیره‌ی آتشفشانی (۸۰ کمم؛ جه

(۱)extreme unction (۲)Thera

۹°۷۰۴)، یونان، در دریای اژه، یکی از جزایر سیکلاد. بر طبق روایات، اول بار فنیقیها در آنجا ماندگار شدند. مهاجرنشینان ساکن ترا در ۶۳۱ ق‌م کورنه را در لیبی تاسیس کردند. از کاوشهای آن آثار ماقبل تاریخ و دوره‌ی کلاسیک بدست آمده است. از قرون وسطی تا ایام اخیر سانتورین (säntorin) نام داشت.

ترا[1] (tarā)، دهکده‌ای در ولایت میث، ایرلند. تپه‌ی ترا تا قرن ۶م مقر سلاطین والای ایرلند بود. قدیس پاتریکیوس در آنجا موعظه میکرد.

ترااطلسی[2] (tarā'atlasi)، عبورکننده از (یا بر فراز) سراسر اقیانوس اطلس یا ممتد بر سراسر آن (مانند کشتیهای ترااطلسی؛ پرواز ترااطلسی؛ کابلهای ترااطلسی).

تراپانی[3] (trāpāni)، در قدیم **درپانوم**[4] (drepā-num)، شهر (جم ۶۴°۹۴۵)، غ سیسیل، ایتالیا. از پایگاههای دریائی کارتاژیها بود و در ۲۴۱ ق‌م بدست رومیان افتاد.

تراپیان[5] (trāpiān) یا **تراپیستها** (trāpist.hā)، فرقه‌ای از راهبان کاتولیک رومی. در ح ۱۶۶۰ در دیر لا تراپ (lā trāp) (ولایت اورن، ل فرانسه)، در نتیجه‌ی اصلاحاتی در فرقه‌ی سیسترسیان، تأسیس شد. تراپیان عمر خود را با ریاضت، عبادت، کار، و مطالعه میگذرانند؛ تفریح در برنامه‌ی آنها نیست. از خوردن گوشت اجتناب میکنند، و جز در شرایط غیر عادی سکوت پیشه دارند.

تراخم[6] (tarāxom؛ از فس)، بیماری مسری مزمن، که عبارت از التهاب دانه‌دار ملتحمه‌ی پلک و چشم است. احتمالا ناشی از ویروسی است. در ایران و مصر و فلسطین زیاد است، و در ممالک دیگر نیز دیده میشود. مسامحه در معالجه‌ی آن غالباً سبب کوری میگردد.

تراز[7] (tarāz)، ارتفاع یک نقطه در بالای صفحه‌ی افقی مأخذ. نیز ← خطوط تراز.

تراز، اسبابی برای تشخیص افقی بودن یک سطح. در **تراز هوائی** وضع حبابی در لوله‌ای محتوی الکل یا اتر یا مخلوط آنها افقی بودن اسباب را

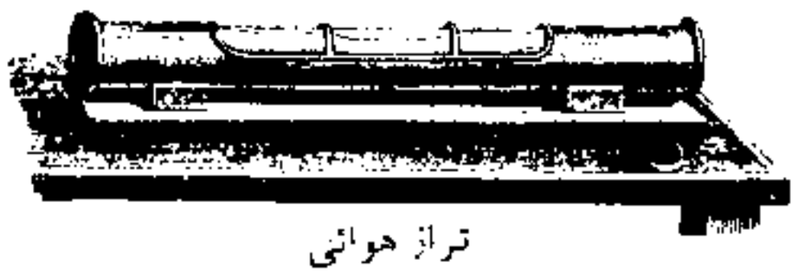

تراز هوائی

نشان میدهد. تراز هوائی را نجارها، بناها، و ماشین‌سازان بکار میبرند، و نیز بر بسیاری آلات فیزیکی و مهندسی نصب میشود. در **تراز آبی** سطح آزاد آب در دو لوله‌ی مرتبط امتداد افقی را



تراز آبی

مشخص میسازد. در نقشه‌برداری برای تعیین اختلاف ارتفاع دو نقطه بکار میرود.

تراز انرژی[8] (taräze enerji)، هر یک از حالات پایدار یک دستگاه فیزیکی، که نظیر مقدار ثابتی از انرژی است؛ هر یک از مقادیر مُجازِ انرژیِ دستگاهی از ذرات. بر طبق نظریه‌ی کوانتا، اتم فقط در رشته‌ای از حالات موجود تواند بود، و انرژیهای آن در این حالات رشته‌ی منفصلی تشکیل میدهند، و این مَدارجِ انرژیْ همان تراز-های انرژی هستند. در حالت عادی، اتم تشعشع صادر نمیکند، و فقط وقتی که از ترازی به تراز دیگر "بِجَهَد" تشعشع طادر یا جذب مینماید. ← اتم بور.

ترازو[9]، اسباب اندازه‌گیری جرم یا وزن. ساده‌ترین نوع آن ترازوی شاهین‌دار است که دو بازوی متساوی دارد، و بر اساس اهرم کار میکند (اختراع این نوع ترازو بوسیله‌ی مصریان قدیم و احتمالا درح ۵°۰۰۰ سال پیش از این صورت گرفته است). شاهین میله‌ای است که خط الرأس تیغه‌ای متصل به وسط آن بر پایه‌ای متکی است. دو کفه‌ی

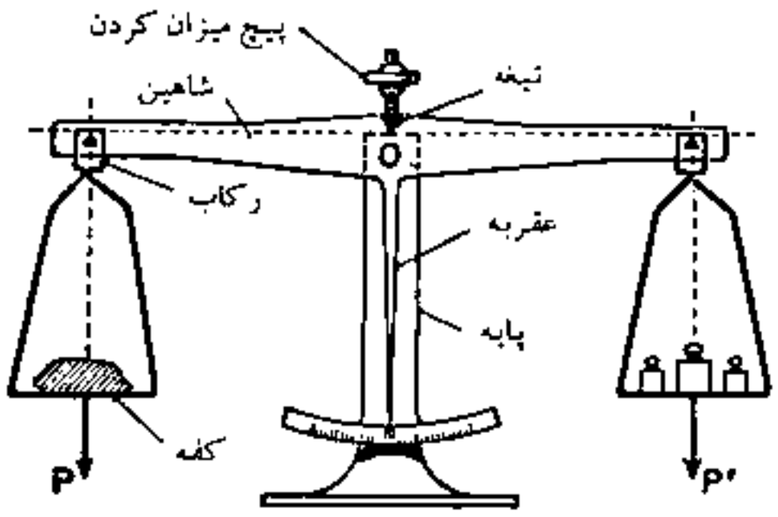

طرح ترازوی معمولی

هموزن، بفواصل متساوی از تیغه، بدو انتهای شاهین آویخته است. وقتی که شاهین در تعادل باشد، عقربه‌ای که بآن متصل است، و در مقابل قوس مدرجی حرکت میتواند کرد، در مقابل صفر می‌ایستد. برای توزین، جسم را در یک کفه و وزنه‌هائی در کفه‌ی دیگر میگذارند تا تعادل حاصل شود. نوع بسیار دقیقی از آن، موسوم به ترازوی تحلیلی، اوزان را تا 1/10°000 گرم اندازه می-گیرد، و آنرا در محفظه‌ای شیشه‌ای نگاه میدارند تا از غبار و رطوبت و جریانهای هوا محفوظ بماند. از اقسام رایج ترازو ترازوی روبروال (بنام مخترعش، ژ. پ. روبروال) میباشد. ترازوی فنری

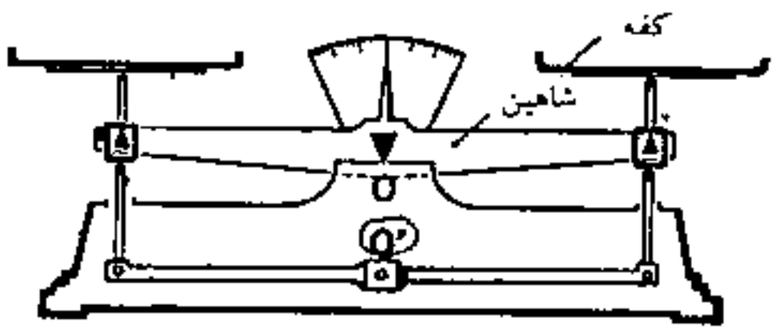

طرح ترازوی روبروال

(که جسم را بآن میآویزند) نیروی ثقل را در نقطه‌ای از سطح زمین اندازه میگیرد. نیز ← پیچش؛ قپان.

ترازوژمونتش[10] (trāzuĵmoNteš)، ایالت سابق، ل‌ش پرتغال، ل رود دوئرو، مرکز تاریخیش براگانزا. پرورش گوسفند معمولست. در دره‌ی دوئرو تاکستانها دارد. این ناحیه اکنون جزء ایالت ترازوژمونتش-آلتودورو (e āltu dōru) (ـ۱۱

۸۳۰ ک‌م؛ جم ۶۳۶°۳۲۲) است، که مرکزش ویلا رئال (vilā reāl) میباشد.

ترازوی پیچشی: ← پیچش.

ترازوی کهسنج[11] (keh.sanj)، اسبابی که برای توزین مقادیر بسیار خُرد ماده (مثلا از مرتبه‌ی ۳-10 تا ۶-10 گرم) بکار میرود. بالنتیجه، به ترازوهای فوق العاده حساس اطلاق میشود.

ترازهای انرژی: ← تراز انرژی.

تراز هوائی: ← تراز.

ترازیابی: ← نقشه‌برداری.

ترازیمنو[12] (trāzimeno)، دریاچه‌ای بمساحت ۱۳۰ ک‌م، اومبریا، ایتالیای مرکزی. محل پیروزی بزرگ (۲۱۷ ق‌م) هانیبال بر فلامینیوس، سردار رومی.

تراژان: ← ترایانوس.

تراژدی[13] (trājedi؛ از فس)، نوعی نمایشنامه که قهرمان یا قهرمانان آن در پایان دوچار مرگی دلخراش شوند. اما این تعریف ساده و مرسوم، آنچنانکه باید رساننده‌ی معنای تراژدی نیست، زیرا هر داستانی که، بصرف تصادف یا اسبابچینی، با "مرگ دلخراش" قهرمانانش پایان بیابد، تراژدی بشمار نمیرود. مرگی که در پایان تراژدی اتفاق می‌افتد باید نتیجه‌ی مستقیم و اجتناب‌ناپذیر تضاد-ها و تلاشهائی باشد که حادثات و حالات قهرمانان و سیر داستان را از آغاز تا انجام بوجود میآورند. و نیز شکست و مرگ قهرمان یک تراژدی، علی رغم ظاهر دلخراش و غم‌انگیزش، نمودار فتحی معنوی و درونی است که در تماشاگر، علاوه بر غم، شور و افراختگی برمی‌انگیزد. از اینجاست که ارسطو، در بوطیقا (فن شعر) خود، تراژدی را تقلید عمل دردناکی میداند که غالبا به مرگ منجر میشود، و از راه برانگیختن ترس و ترحم، سبب تطهیر عواطف انسانی میگردد. دیگر اینکه امروزه "مرگ دلخراش قهرمان در آخر داستان" شرط بوجود آمدن یک تراژدی نیست. ممکن است همه‌ی آدمهای یک نمایشنامه زنده بمانند، و باز آن اثر تراژدی نامیده شود؛ و این در حالی است که تضادها و تلاشهای درونی و بیرونی قهرمان یا قهرمانان، بصورتی چاره‌ناپذیر، برای آنان زندگی یا سرنوشتی دردناک و غم‌انگیز ببار آورد. بنا بر این تعریف ساده‌ی مذکور در اول مقاله‌ی حاضر متعلق بشکل ظاهری تراژدی بمفهوم کلاسیک آنست.

تراژدی مانند کمدی در اصل چیزی مستقل نبود، و شکل ابتدائی آن بخشی از مراسم مذهبی یونانیان باستان (بخصوص در مراسم دیونوسیا یا جشنهای سالیانه‌ی دیونوسوس) بود. یک بخش مهم از شعائر مربوط به دیونوسوس این بود که بزی یا بزغاله‌ای را بعنوان مظهر او بند از بند جدا می-کردند، و در مرگش ماتم میگرفتند. با در نظر گرفتن این نکته که ریشه‌ی یونانی کلمه‌ی تراژدی، لفظ تراگودیا (trāgudiā)، بمعنای ترانه‌ی بز است (ابوعلی سینا کلمه‌ی طراغودیا را بجای تراژدی بکار برده است)، و نیز اینکه ترانه‌ی بز گویا هنگام ادای مراسم قربانی دیونوسوس یا در ماتم مرگ او خوانده میشد، میتوان چنین نتیجه گرفت که "مرگ

(۱)Tara (۲)transatlantic (۳)Trapani (۴)Drepanum (۵)Trappists (۶)trachoma (۷)level (۸)energy level (۹)balance (۱۰)Trás-os-Montes (۱۱)microbalance (۱۲)Trasimeno (۱۳)tragedy

دلخراش خدای زندگی"، و مرثیه‌ای که احیاناً در ماتم او میخواندند، سرچشمه‌های سنت و لغت تراژدی هستند. برخی از عوامل دیگر که در ساختمان تراژدی تأثیر داشته‌اند از این قرارند: مراسم کشتن شاه پیر (که مظهر سال کهنه است) بدست شاه جوان (که مظهر سال نو است) بیاری مادرش، مراسم قربانی دختران باکره بقصد فرونشاندن خشم خدایان، و نیز افسانه‌های حماسی یونان باستان. بعدها در تراژدیهائی که برای اجرا در مراسم دیونوسیا نوشته میشد، بز جای خود را به مخلوقات انسانی داد: اسبها بند از بند لوکورگوس و هیپولوتوس جدا میکردند؛ دیرکه را گاوها قطعه قطعه میکردند، و غیره.

در تراژدیهای اولیه بازیگری که نقش قهرمانی را بازی کند وجود ندارد. اشخاص نمایش گروههای هماوازان (خوانندگان دسته‌جمعی) هستند که هر یک رهبری دارند. وقایع داستان را رهبران نقل میکنند، و هماوازان با آنها همراهی مینمایند و "دَم میگیرند". رقص و آواز بخش مهمی از این تراژدیها را تشکیل میدهد. بتدریج گفتگو (دیالوگ) به گفتارها و آوازهای هماوازان افزوده شد، و در سال ۵۳۵ ق‌م یک بازیگر وارد تراژدی شد (گفته‌اند که نخستین بازیگر تسپیس نام داشت). با پیدایش اشیل، تراژدی‌نویس بزرگ یونانی (که دومین بازیگر را وارد تراژدی کرد)، تراژدی‌نویسی بصورت یکی از شاخه‌های مهم ادبیات یونان قدیم درآمد. سوفوکلس (که سومین بازیگر را وارد تراژدی کرد) و اوریپیدس بدنبال اشیل آمدند.

در تراژدیهائی که از یونان باستان بجا مانده، چند نمایشنامه (از قبیل اِدونی، نوشته‌ی اشیل) شامل مراسم کامل دیونوسوس اند. این مراسم در سایر تراژدیها نیز تأثیر داشته است. در بیشتر آنها "مرگی دلخراش" گریبان قهرمان داستان را میگیرد، و مزار او جایگاه پرستش میشود. ارسطو در بوطیقا سنّت تراژدی‌نویسی را تحلیل و تثبیت کرد. رومیان اصول تراژدی‌نویسی یونانیان را اقتباس کردند، و تراژدیهای سنکا درام‌نویس رومی، بعدها در دوران رنسانس سرمشق تراژدی‌نویسان اروپائی شد.

اصول فنی یک تراژدی کلاسیک از این قرار است: وحدت زمان، وحدت مکان، وحدت داستان (مراد از این "سه وحدت کلاسیک" آنست که داستانی که دارای یک موضوع واحد است، باید در مکان واحد و زمان واحد و مداوم اتفاق بیفتد). اصول اصلی دیگر عبارتند از طرز بیان موزون و سنگین، و پرداختن به موضوعهائی که جزء عادیات روزانه‌ی زندگی نیستند (مانند سرنوشت، آرمانهای اخلاقی و اجتماعی، و ارزشها و معیارهای ابدی).

در دست تراژدی‌نویسان زمان رنسانس، تراژدی جنبه و خاصیت مذهبی خود را (که عبارت بود از کوشش در برانگیختن رحمت خدایان و دوام بخشیدن به حیات جامعه) بکلی از دست داد. کاوش احوال و روحیات قهرمانان و مسائل و مشکلات شخصی آنان موضوع اصلی تراژدیها شد. در قرن ۱۷م، در فرانسه ژ. راسین و پ. کورنی با مراعات "وحدتهای سه‌گانه" تراژدی نوشتند، اما پیش از آنها در انگلستان کسانی چون ک. مارلو و شکسپیر تراژدیهای خود را بدون مراعات این اصول نوشته بودند. شکسپیر حتی شخصیتها و نکات خنده‌آور نیز وارد تراژدیهای خود کرده بود. ایتالیا و اسپانیای زمان رنسانس نیز هر یک مکتبهای تراژدی‌نویسی خود را داشتند. در قرن ۱۸م، مهم‌ترین تراژدی‌نویسان آلمانی گوته و ف. ف. شیلر بودند. در قرن ۱۹م، در نروژ ایبسن، با انقلابی که در کار درام‌نویسی پدید آورد، به تراژدی شکل و معنای تازه‌ای داد. در روسیه چخوف و در سوئد سترینبرگ نیز هر یک بنوبه‌ی خود موجب تحولات تازه‌ای در این زمینه شدند. چند تن از درام‌نویسان مهم قرن ۲۰م که نمایشنامه‌هایشان مایه‌ی تراژدی دارند عبارتند از ج. م. سینگ و او'کیسی در ایرلند؛ یوجین او'نیل امریکائی؛ ت. س. الیت انگلیسی؛ و ژ. پ. سارتر فرانسوی. ← درام؛ کمدی.

تراس (trās)، ناحیه، اروپا؛ ← تراکیا.

تراست[1] (trāst؛ انگل)، در اصطلاح مالی و اقتصادی، هر نوع سازمانی که سیاست بازرگانی چندین مؤسسه‌ی مستقل را تحت نظارت خود در آورد، و مخصوصاً بهای کالاهائی را که مؤسسات مذکور تولید میکنند در بازارهای مختلف یک‌نواخت کرده رقابت را از بین بردارد. لازمه‌ی پیشرفت و توسعه‌ی رژیم سرمایه‌داری اینست که تولید کالا بمقادیر زیاد و بوسیله‌ی با صرفه‌ترین ماشینها و به ارزانترین قیمت انجام گیرد، تا سود سرمایه‌داران افزایش یابد. تراست یکی از مظاهر رژیم سرمایه‌داری است که بوسیله‌ی آن سرمایه‌داران کوچک از بین برده میشوند، و واحدهای کوچک صنعتی تحلیل میروند، و صرفه‌جوئیهای زیادی در هزینه‌ی تولید بعمل میآید. در تراست تمرکز فنی و اقتصادی بطور کامل ایجاد میگردد، و اصل تقسیم کار و روشهای علمی تولید قابل اجرا میشود. در نتیجه‌ی اجرای اصول علمی و تعطیل واحدهای زاید و بکار بردن وسایل جدید، تولید افزایش مییابد، و سیر تکاملی رژیم سرمایه‌داری تأمین میگردد. ایجادکنندگان تراست بوسایل مختلف مشروع و غیر مشروع متوسل میشوند تا واحدهای تولیدی ضعیفتر را از میان ببرند، و آنها را در سازمان خود مستهلک سازند. اینگونه وسایل عبارتست از اعمال نفوذ در دستگاههای اقتصادی بزرگ (مانند بانکها)، فروش موقتی کالا بضرر برای ورشکست کردن واحدهای کوچک صنعتی، بند و بست با بنگاههای حمل و نقل و تحصیل نرخهای مناسبتر برای حمل کالا، بدست آوردن اطلاعات از طرز کار و سیاست رقبای خود، و غیره.

تردیدی نیست که ایجاد تراست از لحاظ تولید سودمند میباشد، ولی نظر به آنکه علت اصلی پیدایش تراست بدست آوردن انحصار و نظارت در بازار فروش است، و همینکه این منظور حاصل شد، قیمتها بالا میرود و سود بسیاری عاید تراستها میگردد، تراست بزیان مصرف‌کننده میباشد. در برخی از کشورها قوانینی برای جلوگیری از ایجاد تراست وضع کرده‌اند. در اولین کشوری که تراست بوجود آمد، یعنی کشمکش، قانونی بنام ← قانون ضد تراست شرمن در سال ۱۸۹۰، و قانون دیگری بنام ← قانون ضد تراست کلیتن در ۱۹۱۴ وضع شد، که تشکیل هر نوع سازمان و اتحادی را بین بنگاههای مختلف، که بمنظور منع رقابت و ایجاد تضییقات برای جلوگیری از جریان تجارت آزاد باشد، اکیداً منع میکرد. مواد ۴۱۹ و ۴۲۰ قانون کیفر همگانی فرانسه هم بهمین منظور وضع شد، و در کشورهای دیگر هم قوانینی برای جلوگیری از انحصار کردن کالا وضع گردیده است. ولی باید گفت که اینگونه قوانین در عمل تأثیر بسیاری نداشته، و تراستها با تغییر شکل حقوقی خود از زیر بار قوانین مزبور شانه خالی کرده‌اند. تراست با کارتل این تفاوت را دارد که در کارتل بنگاه‌هائی که کالای مشابه را تهیه میکنند استقلال و شخصیت حقوقی خود را حفظ میکنند، و با توافق یکدیگر، بهای کالا را ثابت نگاه میدارند، ولی در تراست واحدهای جزء در سازمان تراست مستهلک میگردد.

تراسوبولوس[2] (trāsubulos)، ف‍ت ح ۳۸۹ ق‌م، رهبر آتنی. پس از شکست آتن در جنگ پلوپونزی، کومک تب را جلب کرده با دیگر تبعید شدگان بازگشت، و جباران سی‌گانه را که اسپارت در آتن نشانده بود برانداخت (۴۰۳ ق‌م).

تراسیا (terāsiā)، اسم لاتینی برای زن. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط درین کتاب
اسپانیولی	Teresa	ترسا (teresā)
آلمانی	Therese	ترزه (tereze)
انگلیسی	Theresa	تریزا (tərizā)
انگلیسی	Theresa	تریسا (tərisā)
ایتالیائی	Teresa	ترزا (terezā)
پرتغالی	Theresa	ترزا (terezā)
فرانسوی	Therese	ترز (terez)

ترافالگار[3]**، دماغه‌ی** (trāfālgār)، دماغه‌ای در کرانه‌ی جنوب غربی اسپانیا، نزدیک ساحل لغ جبل طارق. در **نبرد ترافالگار** (۲۱ اکتبر ۱۸۰۵)، انگلیسها (بفرماندهی نلسن) ناوگانهای فرانسه و اسپانیا را (بفرماندهی ویلنوو) شکست دادند، و بی آنکه چیزی از کشتیهای خود را از دست بدهند، ۲۰ کشتی از دشمن گرفتند. عملیات نلسن در این پیروزی از درخشانترین عملیات تاریخ جنگ دریائی است. در آغاز نبرد، کشتی مقر فرماندهی او، بنام ویکتوری [= پیروزی]، این کلمات مشهور را علامت داد: "انگلستان چشم دارد که هر مرد وظیفه‌ی خود را انجام دهد". نلسن در این نبرد زخمی مهلک برداشت.

ترافیم[4] (terāfim) [عبری، = بتها]، بتهای خانگی قدیم قوم یهود که برای غیبگوئی و تفأل از آنها استفاده میکردند. محتملا مشابه با پناتس و لارس رومیان بوده‌اند.

تراق[5] (tarāq)، ترکیدن یا شکاف خوردن بلورهای بعضی از مواد در تحت تأثیر حرارت، که معمولا در نتیجه‌ی انبساط آب داخل بلور حادث میشود.

تراقاره‌ای[6] (tarāqārre'i)، ممتد بر (یا گذرنده از) سراسر یک قاره.

تراک[7] (tarāk)، انفجار بسیار سریع و شدید. ←

(۱)trust (۲)Thrasybulus (۳)Trafalgar (۴)teraphim (۵)decrepitation (۶)transcontinental (۷)detonation

تراکیدن.
تراکت[1] (trākt)، لفظ انگلیسی‌الاصل، بمعنی رساله یا ورقه‌ای که یک دسته‌ی سیاسی یا دینی بمنظور تبلیغات منتشر سازد. توسعاً بمعنی مقاله و رساله نیز بکار میرود.
تراکت‌نویسان: ← آکسفرد، نهضت.
تراکتور[2] (trāktor؛ از فنس)، ماشینی که معمولا با گازولین کار میکند، و برای کشیدن ماشینهای فلاحتی (مثلا گاوآهن و ماشین درو) و تهیه‌ی نیرو جهت ماشینهای داخل مزرعه (مثل اره و آسیاب) و غیره بکار میرود. انواع عمده‌ی آن تراکتور چرخی و تراکتور زنجیری است (تانکهای نظامی از تراکتور زنجیری تقلید شده). چرخ تراکتور سابقاً آهنی بود، ولی اکنون چرخهای سبک لاستیکی بکار میرود.
تراکم[3] (tarākom). **۱-** در اصطلاح عادی، تقلیل حجم در اثر فشار. مثال معروف آن تراکم گاز محبوس در یک استوانه است بوسیله‌ی حرکت دادن پیستون در استوانه (نیز ← گاز). **۲-** در اصطلاح مقاومت مصالح، اثر وارد بر جسم جامدی که یک وجهش ثابت میباشد، و وجه دیگری از آن که موازی اولی است تحت تأثیر نیروئی عمودی و متوجه بطرف داخل جسم قرار دارد. **۳-** چگالش را نیز تراکم میگویند.
تراکمه (tarākeme)، دهستان (جه ۲۰۰'۷؛)، ج شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴۸ (؟) آبادی.
تراکمه، ترکمنها: ← ترکمن.
تراکم یون ئیدروژن[4] (tarākome yone idro-jen)، عده‌ی یونگرمهای ئیدروژن [+H] در هر لیتر از یک محلول. هر چه خاصیت اسیدی محلولی بیشتر باشد، تراکم یون ئیدروژن آن زیادتر است. تراکم یون ئیدروژن را با **pH** نمایش میدهند.
تراکه[5] (tarāke)، ماده (موسوم به چاشنی) یا اسبابی که برای تراکیدن یا منفجر کردن ماده‌ی دیگر بکار رود.
تراکیا[6] (tarākiā) یا **تراکیه** (tarākiyye)، فنس **تراس** (trās)، ناحیه‌ای در چ‌ش اروپا، که گوشه‌ی چ‌ش شبه جزیره‌ی بالکان را فراگرفته، و مشتمل بر ل‌ش یونان، چ بلغارستان، و قسمت اروپائی ترکیه است. مرزهایش در ادوار مختلف متفاوت بود. جبال رودوپی یونان را از تراکیای بلغارستان و رود ماریتسا یونان را از تراکیای ترکیه جدا می‌کند. شهرهای عمده‌اش عبارتند از استانبول، ادرنه (آندرینوپل)، و گالیپولی، که حالیه همه در ترکیه اند. در آغاز تاریخ، سرزمین مسکن تراکیائیان از طرف غ تا دریای آدریاتیک ممتد بود، ایلیریائیان در ح ۱۳۰۰ ق‌م و مقدونیها در قرن ۵ م ق‌م آنها را بسوی شرق راندند. اگرچه یونانیان از ایام قدیم مهاجرنشینهائی (مانند بوزانتیون) در تراکیا داشتند، مردم این سرزمین تمدن یونانی را اخذ نکردند. تراکیا در ح ۵۱۲ ق‌م ۴۷۹ ق‌م مطیع ایران بود، در ۳۴۲ ق‌م، فیلیپ II مقدونی تراکیای جنوبی را مقهور کرد، و بعد از ۳۲۳ ق‌م قسمت اعظم تراکیا در دست لوسیماخوس بود؛ در اواخر قرن اول ق‌م بتصرف رومیان درآمد، و امپراطور کلاودیوس ایالت تراکیا را تشکیل داد (۴۶ ب‌م). در دوره‌ی رومیان رونق یافت، ولی از زمان هجوم قبایل وحشی در قرن سوم ب‌م تا کنون تقریباً پیوسته میدان جنگ بوده است. در قرن ۷م تراکیای شمالی بتصرف بلغارها درآمد. پس از سقوط (۱۴۵۳) قسطنطنیه، ترکان عثمانی بر تمام ناحیه استیلا یافتند. در ۱۸۸۵ بلغارستان رومیلیای شرقی را بقلمرو خود ملحق کرد، و از آن ببعد تراکیا به قسمت جنوبی ناحیه که در دست ترکان مانده بود اطلاق شد. پس از ← جنگهای بالکان (۱۹۱۲-۱۳)، تراکیای شرقی در دست عثمانی و تراکیای غربی در تصرف بلغارستان ماند. در جه I یونان قسمتی از تراکیای بلغارستان و بیشتر تراکیای شرقی را گرفت، ولی بعداً ناچار تراکیای شرقی را به ترکیه بازگردانید (۱۹۲۳). در جه II، بلغارستان تراکیای یونان را تحت اشغال داشت (۱۹۴۱-۴۴)، ولی پس از جنگ مرزهای سابق از نو برقرار گردید.
تراکیدن[7] (tarākidan)، منفجر شدن یا منفجر کردن، خاصه با صدای زیاد یا بطور ناگهانی یا بشدت. ← تراک؛ تراکه.
تراکیه، ناحیه: ← تراکیا.
تراگذار[8] (tarā.gozār)، نام هر اسبابی که با انرژی دستگاه یا محیطی بکار میافتد، و انرژیی (بهمان شکل یا بشکل دیگر) به دستگاه دیگر میدهد. مثلا گیرنده‌ی تلفون تراگذار است (با انرژی برق بکار میافتد، و انرژی صوتی به هوای مجاور میدهد).
ترالپ[9]، **انتونی** (antoni trālәp)، ۱۸۱۵-۸۲، داستان‌نویس انگلیسی. قهرمانان داستانهای او غالباً از طبقه‌ی متوسط و از مردم کوچه و بازار اند. پدرش، تامس انتونی ترالپ (tāmәs)، حقوقدان، و مادرش، فرانسیس ترالپ (frānsis)، نویسنده بود. تحصیلاتش، عمدةً بسبب فقر خانواده، با توفیقی قرین نگشت؛ در ۱۸۳۴ مستخدم اداره‌ی پست شد. در ۱۸۴۱ بسمت ممیزی اداره‌ی پست به ایرلند رفت، و ۱۰ سال در آنجا بماند. اولین داستانش که سبب شهرت او شد داستان سرپرست (۱۸۵۵) بود، که نخستین کتاب از یک سلسله داستانهائی است که صحنه‌ی آنها ولایت خیالی بارستشر (bārsәtšәr) میباشد. از ۱۸۵۸ چند مأموریت پستی به کشورهای مختلف یافت، و از این طریق مصر، مالت، جبل طارق، اسپانیا، و هند غربی را دیدار کرد، و چند سفرنامه نگاشت. سپس بنوشتن یک سلسله داستانهای سیاسی پرداخت (از قبیل نخست‌وزیر، ۱۸۷۶؛ فرزندان دوک، ۱۸۸۰). زندگینامه‌ی خود را نیز نوشت.
ترالی[10]، مرکز ولایت کری، ایرلند.
ترانت[11] (trānt)، ایتالیائی **ترنتو** (trento)، لتی **تریدنتوم** (tridentum)، شهر (جه ۵۱°۶۰۳)، کرسی ترنتینو-آلتو آدیجه، ل ایتالیا، بر رود آدیجه. احتمال میرود که در قرن ۴م ق‌م بتوسط سلتها تأسیس شده باشد. در قرن ۱۱م امیرنشین شد، و امارت آن در دست اسقفها بود، و این وضع تا ۱۸۰۲ که امارت مذهبی آن ملغی و ترانت ضمیمه‌ی تیرول گردید ادامه داشت. چون از لحاظ زبان و فرهنگ ایتالیائی است، در ۱۹۱۹ به ایتالیا واگذار شد. از ابنیه و آثار جالب آن کلیسای جامع سبک رومانسک و مجسمه‌ی دانته است. شورای ترانت در قرن ۱۶م در اینجا منعقد شد.
ترانت، شورای (trānt)، ۱۹مین شورای دینی کلیسای کاتولیک رومی، که در شهر ترانت، ایتالیا، تشکیل گردید (۱۵۴۵-۴۷، ۱۵۵۱-۵۲، ۱۵۶۲-۶۳)، و وسیله‌ی عمده‌ی اصلاحات کاتولیکی بود. شورای ترانت، پس از تأخیرهای طولانی، بوسیله‌ی پاپ پاولوس III دعوت شد، و در زمان پولیوس III و پیوس IV ادامه یافت. شورا اصول عقاید کاتولیکی را روشن ساخت، و تصریفات واضحی صادر کرد. اقدامات اصلاحی شورا شامل همه‌ی جنبه‌های زندگی دینی بود، و زمینه‌ی اساسی کلیسای کاتولیک گردید. کارهای شورا با توقیع پاپی ۱۵۶۴ پیوس IV و صدور کاتشیسم شورای ترانت (۱۵۶۶) تأیید گردید.
ترانزیستور[12] (trānzistor) [لفظ ساخته‌شده از اجزای دو کلمه‌ی (*trans*fer) (بمعنی انتقال دادن) و (re*sistor*) (بمعنی مقاومت)، بمناسبت اینکه پیامهای برقی را از یک مقاومت میگذراند]، عمده‌ترین اسباب الکترونی جامد، مبتنی بر خواص مواد نیمهادی، که برای فزونسازی پیامهای برقی بکار میرود، و بسیاری از کارهای دیگر لوله‌ی خلأ نیز از آن برمیآید. حجم و وزن ترانزیستور ح 1/100 حجم و وزن لوله‌های خلأ (مثلا لامپ رادیو) است، و بهمین جهت، ترانزیستور ساختن رادیوهای جیبی و سمعکهائی را که به قاب عینک نصب میشوند ممکن ساخته است. بعلاوه، ترانزیستور با انرژیی بمراتب کمتر از آنچه برای لوله‌های خلأ لازم است کار میکند، و تقریباً بهیچوجه حرارت تولید نمینماید؛ بر خلاف لوله‌های خلأ، که مدتی وقت صرف گرم کردن آنها میشود، ترانزیستور بمحض وصل کردن جریان بکار میافتد؛ دوام ترانزیستور و مقاومتش در مقابل ضربه و ارتعاش زیاد است. بسبب اینهمه مزایا، ترانزیستور در رادیو، تلویزیون، تلفون، و غیره، موارد استعمال فراوان یافته است.
ترانزیستور در سال ۱۹۴۸ بوسیله‌ی جان باردین (jān bārdin) (۱۹۰۸-) و والتر هاوسر براتن (wāltәr hāsәr bratәn) (۱۹۰۲-)، که در آزمایشگاههای تلفون بل در کشمة تحت سرپرستی ویلیام شاکلی (wilyām šākli) (۱۹۱۰-) کار میکردند، اختراع شد، و این سه تن بجهت تحقیقات خود مشترکاً جایزه‌ی ۱۹۵۶ نوبل را در فیزیک بردند.
اولین نوع ترانزیستور "ترانزیستور با اتصال نقطه‌ای" نام داشت، و آن اساساً بلوری از ژرمانیوم بود که دو سیم نازک (دو الکترود) بفاصله‌ی چند هزارم سم از یکدیگر بر سطح آن تکیه داشت. این دستگاه، با اتصال مناسب، عمل فزونسازی ممتنابهی انجام میدهد. نوع تازه‌تر ترانزیستور "ترانزیستور با برزخ نیپن" است (← نیمهادی)، که بعنوان فزونساز بکار میرود. اساساً مرکبست از میله‌ی نازکی از ژرمانیوم یا سیلیسیوم، که دو

(۱)tract (۲)tractor (۳)compression (۴)hydrogen-ion concentration (۵)detonator (۶)Thrace (۷)(to) detonate (۸)transducer (۹)Trollope (10)Tralee (11)Trent (12)transistor

انتهایش-یکی موسوم به صادرکننده و دیگری بنام گِردآور-از نوع ن است، و در میان آنها لایه‌ی نازکی از نوع پ بضخامت ح ۱/۵۰۰ سم قرار دارد. صادرکننده در حکم کاتود و گِردآور در حکم آنود لوله‌ی خلأ است؛ اولی منبع تولید الکترون میباشد، و دومی الکترونها را جذب میکند. لایه‌ی میانی (نوع پ)، بوسیله‌ی جریانی مناسب، جریان الکترونها را بین دو قسمت طرفین (از نوع ن) تنظیم میکند، و از این لحاظ نقش توری لوله‌های خلأ را دارد.

ترانس-آلای[1] (trāns'ālāy)، رشته‌کوهی جزء شبکه‌ی پامیر، آسیای مرکزی. از مرز تجشت و چین بطول ح ۲۰۰ کم بجانب غ در خاک تجشت ممتد است. بلندترین قله‌ی آن قله‌ی لنین (۷'۱۳۴ متر) است.

ترانساندانتالیسم: ← وجود برتر، مذهب.

ترانسپادان[2]، **جمهوری** (trāNspādān)، جمهوری موقت (۱۷۹۶-۹۷) که بوسیله‌ی ناپلئون I در لومباردی (ایتالیای شمالی)، از اراضی شمالی رود پو در اطراف میلان، برگامو، برشا، و کرمونا، تشکیل گردید. در ۱۷۹۷ جزء جمهوری سیسپادان گردید. لفظ ترانسپادان از لفظ پادوس (pādus) (نام لاتینی رود پو) ساخته شده، و بمعنی "در آن طرف پو" (معمولا نسبت به رم) میباشد (قس سیسپادان).

ترانسفورماتور: ← مبدل.

ترانسکاین[3]، **سرزمینهای** (trānskāyan)، سکنی-گاه بومیان (۴۲'۸۷۵ کمه؛ جمه ۱'۳۰۰'۰۰۰)، ت ایالت کاپ، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ کرسی آن اوئتاتا. سابقاً بخشی از آن ایالت بود. بر طبق برنامه‌ی آپارتهید حزب ملی، در ۱۹۵۹ نوعی حکومت خودمختار بومی تحت سرپرستی سفیدپوستان در آنجا تأسیس شد.

ترانسوال[4] (trānsvāl)، ایالت (۲۸۶'۰۶۰ کمه؛ جمه ۴'۸۱۲'۸۳۸)، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی؛ کرسی آن پرتوریا. از ج رود وال آنرا از کشور آزاد اورانژ جدا میکند. قسمت عمده‌ی آن در اراضی موسوم به ولد و برای گله‌داری مناسب است. عده‌ی سکنه‌ی اروپائی آن نسبةً زیاد می‌باشد. پشم و پوست صادر میکند. غلات و مرکبات بعمل میآید. ولی ثروت عمده‌ی آن از منابع معدنی پهناور (مخصوصاً ویتواترزرند) آنست که مشتمل بر طلا، الماس، زغال، و طلای سفید است.

بوئرها در این ناحیه مهاجرنشینهائی داشتند. در ۱۸۳۷ دست قوم مالابله ازین سرزمین بکلی کوتاه شده بود، و برهبری آ. و. ی. پرتوریوس دولت بوئری مقتدری در ترانسوال تشکیل یافت. این دولت را بریتانیا در ۱۸۵۲ شناخت، و آن عنوان جمهوری افریقای جنوبی یافت؛ رهبر عمده‌ی جمهوری پ. کروگر بود. در ۱۸۷۷ بریتانیا جمهوری افریقای جنوبی را به متصرفات خود ملحق کرد، ولی در ۱۸۸۱ استقلال آنرا باز-گردانید. کشف طلا در ۱۸۸۶ منجر به هجوم بریتانیائیها باین سرزمین شد که به ← جنگ بوئرها انجامید. پس از شکست بوئرها، ترانسوال مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا شد (۱۹۰۲). در ۱۹۰۷ خودمختاری یافت، و در ۱۹۱۰ به اتحادیه‌ی افریقای جنوبی پیوست.

ترانسیلوانی[5] (trānsilvāni)، بآلمانی **زیبنبورگن**[6] (zibenburgen)، مجار **اردی**[7] (erdey)، ناحیه‌ی تاریخی، رومانی، شهرهای عمده‌اش کلوژ، براشوو، سیبیو. فلاتی است مرتفع (۳۰۰ تا ۴۹۰ متر) که در ش و ج بکوههای کارپات منتهی میشود. قسمت جنوبی کوههای کارپات، که به آلپهای ترانسیلوانی معروفست، در قله‌ی نگویول بارتفاع ۲'۵۴۸ متر میرسد. ناحیه‌ای زراعتی و دارای تاکستانها، مراتع، و باغات میوه است، و از لحاظ منابع طبیعی (الوار، لیگنیت، متان، آهن، منگنز، سرب، گوگرد) نیز ثروتمند است. صنایع فلز-گری، شیمیائی، و نساجی دارد. اقلیتهای بزرگ مجار و آلمانی‌زبان ترانسیلوانی غالباً شهرنشین و پیرو مذهب پروتستان میباشند.

ترانسیلوانی حالیه جزئی از ایالت باستانی داکیا از امپراطوری روم بود. بین قرون ۳م و 10م مورد هجوم ویزیگوتها، هونها، آوارها، و غیره قرار گرفت، و در قرون 10م و ۱۱م بین پچنگها و مجارها متنازع فیه بود، و سرانجام به مجارستان ملحق شد (قرن ۱۱م). گروه نژادی سکی[8] (-se key)، که ساکن ترانسیلوانی و نواحی مجاور هستند، ظاهراً اصلا ترک‌نژاد بودند، و پیش از مجارها یا مقارن آنها به مجارستان آمدند، و زبان مجار را اتخاذ کردند، و اعقاب اغلب سکنه‌ی مجارزبان ترانسیلوانیائی میباشند. در قرون ۱۲م و ۱۳م، شاهان مجارستان جمعی مهاجرنشین آلمانی در ترانسیلوانی سکنی دادند، و این مهاجرنشینان را ساکسونها میخواندند (و هنوز هم بدین نام خوانده میشوند). در قرن ۱۳م، ورود رومانیائیان، موسوم به والاکها یا والاکیائیان، آغاز گردید، که بیشتر چوپان و چادرنشین بودند، ولی پس از چندی بزراعت پرداختند. اداره‌ی ترانسیلوانی بدست حکامی بود، بنام ویوود[9] (voyvod)، که از طرف شاه مجارستان تعیین میشد، و در اواسط قرن ۱۳م هر هفت ولایت ترانسیلوانی تحت فرمان یک ویوود بود. جامعه‌ی مجار منقسم به سه "ملت" مجار، سکی، و ساکسون بود، و بیشتر سرفها از والاکها بودند، ولی بعضی از والاکها در طبقه‌ی اشراف وارد شده بودند. در ۱۵۲۶، حاکم ترانسیلوانی، بنام یانوش زاپولیا، مدعی سلطنت مجارستان شد، و بنام یانوش I بسلطنت مجارستان نشست، و او از کومک سلطان سلیمان I عثمانی برخوردار بود. در تقسیم مجارستان به سه منطقه، ترانسیلوانی امیرنشینی نیمه‌مستقل گردید، و قریب دو قرن میدان تفوق‌جوئی دولتهای عثمانی و اتریش بود، و فرمانروایان مجار ترانسیلوانی برای حفظ استقلال خود گاهی باین و زمانی بآن اظهار وفاداری می‌کردند. از امرای معروف ترانسیلوانی در قرون ۱۶م-۱۷م خاندان باتوری، ا. بوچکای، گ. بتلن، ا. توکولی، و خاندان راکوتسی را میتوان نام برد. کوشش امرای ترانسیلوانی برای حفظ استقلال بجائی نرسید، و در ۱۷۱۱ مجارستان و ترانسیلوانی تحت استیلای اتریش درآمد. پس از تأسیس (۱۸۶۷) اتریش-هنگری، ترانسیلوانی جزء مجارستان شد، و رومانیائیها که قبلا مزایائی یافته بودند دگر بار تحت سلطه‌ی مجارها درآمدند. بعد از جج I، رومانی ترانسیلوانی را گرفت، و بموجب پیمان تریانون (۱۹۲۰)، مجارستان رسماً آنرا واگذار کرد. اموال فراوان سرمایه‌داران مجار ضبط و بین دهقانان تقسیم شد. در جج II بسیاری از آلمانیهای ترانسیلوانی پیش از رسیدن ارتش شوروی به آلمان گریختند.

ترانه (tarāne) [= جوان خوشروی و تر و تازه].

۱- شعرهائی بوزن هجائی (← وزن: هجا) شور-انگیز و ضربی و سبک، از ۵ تا ۱۳ هجائی، ویژه‌ی جوانان و کودکان، که بیشتر مردمان عامه میخوانده و مینواخته‌اند؛ مانند این ترانه،

دیشب که بارون اومد
بارم لب بون اومد
رفتم لبش ببوسم
نازک بود و خون اومد

که مصراعهای آن هفت‌هجائی است و چنین تقطیع میشود،

– –U– –U– –/– – –UU– –/– –U–U– –/
– – –U– – –

این گونه شعر، پیش از رواج شعر عروضی در ایران معمول بوده است، و هنوز نیز در میان مردمان عامه در شهرستانها و روستاهای ایران دیده میشود. **۲-** آنچه امروزه بنام تصنیف خوانده و نواخته میشود. رباعی و خاصه دوبیتی را نیز گاه ترانه میخوانند.

ترانه، بحر (bahre tarāne) یا **وزن رباعی** (vazne robā'i)، در علم عروض، وزنی سیزده-هجائی (مرکب از هفت هجای دراز و شش هجای کوتاه. ← هجا) از وزنهای ویژه‌ی پارسی که دگرگونیهای بسیار میپذیرد، بی‌آنکه در کمیت آن تغییری پدید آید. عروضیان قدیم این وزن را از مزاحفات (← زحاف) بحر هزج شمرده بر مفعول مفاعلن مفاعیلن فع یا لا حول و لا قوة الا بالله تقطیع میکردند. یکی از دانشمندان ایران، امام ابوعلی حسن ابن علی ابن قطان مروزی، ۲۴ شکل مختلف این وزن را در دو شجره بنام اخرب و اخرم-بنا بر آنکه با پایه‌ی مفعول (– – U) یا مفعولن (– – –) آغاز گردد-باز نموده است. اخیراً دکتر پروین خانلری هجاهای این بحر را در پنج پایه معادل ده هجای دراز بدین صورت

– –/– –/U – U/– –/– –

تنظیم کرده و تغییرات آنرا، که فقط در پایه‌های دوم و سوم و پنجم پدید میآید، بترتیب بصورتهای UU – و – UU یا – – و UU – بدست داده است. اما ساده‌ترین بیانی که تغییرات وزن رباعی را بوجهی روشن بازمینماید، از مسعود فرزاد است، بدین شرح: وزن رباعی دارای دو شکل است؛ یکی اصلی (–/– UU –/– UU –/– UU –) و دیگری فرعی (–/– UU –/U – U/– UU –/– UU –) که در هجاهای ششم و هفتم با وزن اصلی اختلاف دارد، اما در کمیت با آن برابر است. وزن اصلی پاره‌ای سیزده‌هجائی است، جداشده از وزنی شانزده‌هجائی که عروضیان آنرا بر چهار مفتعلن (–UU–/– UU–/–UU–/–UU–) تقطیع میکنند، بدین

(۱)Trans-Alai (۲)Transpadane (۳)Transkeian (۴)Transvaal (۵)Transylvania (۶)Siebenbürgen (۷)Erdély (۸)Szekely (۹)voivode

معنی که اگر سه هجا از آغاز این وزن بیندازیم، سیزده هجای باقیمانده وزن اصلی رباعی را تشکیل میدهد. (خود این وزن شانزده‌هجائی جداشده از سلسله‌ای است که در آن دو هجای کوتاه در پی دو هجای دراز بتناوب تکرار شده است.) وزن اصلی را بر حسب نام عروضی پایه‌ها چنین باید خواند:

لن/مفتعلن/مفتعلن/مفتعلن
– UU – /– UU – /– UU –

(هر چند قدما، بجای هجای دراز یا سبب خفیف، فع میگذاشتند). وزن دوم بحسب نام پایه‌ها چنین خوانده میشود:

لن/مفتعلن/مفاعلن/مفتعلن
– UU – /– U – U/– UU –

چون در وزن شعر فارسی، کمیت یک هجای دراز برابر دو هجای کوتاه است، میتوان بجای دو هجای کوتاه متوالی در هر پایه، یک هجای دراز نشاند، و بدینگونه شکل اصلی به هشت و شکل دوم به چهار صورت مختلف درخواهدآمد. اکنون اگر بجای هجای دراز آخر هر شکل، هجای درازتر بنشانیم، دوازده شکل دیگر، و بر روی هم بیست و چهار شکل (چنانکه امام حسن قطان بازنموده است) از وزن رباعی پدید می‌آید. کمتر رباعیی میتوان یافت که همه‌ی مصراعهای آن بر شکلی واحد از وزن رباعی باشد. درین رباعی مشهور خیام:

وقت سحر است خیز ای مایه‌ی ناز
نرمک نرمک باده ده و چنگ نواز
کاینها که بجایند نیایند بسی
و آنها که شدند کس نمی‌آید باز

هر مصراع بر شکلی خاص از وزن رباعی است، اینچنین:

– UU – /– U – U/– UU – .
– – – /– UU – /– UU – .
– UU – /– UU – /– UU –
– – – /– U – U/– UU – .

ترانی[1] (trāni)، شهر (جه ۴۱°۲۰۴′۳۳)، آپولیا، ج ایتالیا؛ بندر دریای آدریاتیک. شرابش معروف است. در دوره‌ی جنگهای صلیبی رونق داشت. آیین دریانوردی که بسال ۱۰۶۳ در اینجا وضع شد، احتمالا نخستین قانون‌نامه‌ی دریانوردی است. کلیسای جامع آن (سبک رومانسک) جالب است.

تراوانکور[2] (trāvānkor)، ناحیه و کشور سابق، ج‌غ هند، کنار دریای عربستان، که بطول ۲۴۰ کم کنار ساحل مالابار تا دماغه‌ی کومورن ممتد است. در قرن ۱۸م، یکی از اعقاب سلسله‌ی چرا از سلاطین قدیم هند (مقارن اوایل مسیحیت) آنرا تحت لوای واحد درآورد. در ۱۷۸۸ به اتحاد با بریتانیا تن درداد، و بر ضد حیدر علی و تیپو سلطان جنگید. تراوانکور بسبب حکومت مترقی، میزان نسبهٔ زیاد باسوادان (ح ۵۰٪)، و کوششهائی که برای ریشه‌کن ساختن فکر نجس شمردن طبقه‌ای از مردم (← طبقه) بعمل آورد شهرت یافت. در ۱۹۴۹ با کوشن وحدت یافت، و ایالت تراوانکور-کوشن تشکیل شد، و آن در ۱۹۵۶ با ایالت کرالا وحدت یافت.

ترئوس[3] (tereus)، پادشاه تراکیا، ← فیلومِلا.

تراویح (tarāvih)، نمازهای دورکعتی مستحبّی که در شبهای رمضان پس از نماز عشاء میخوانند. چون پس از هر چند رکعت استراحت میکنند، باین نام نامیده شده است. این نمازها در فقه شیعه وارد نیست.

ترایانوس[4] (trāyānus)، فلس ترازان، ح ۵۳–۱۱۷، امپراطور (۹۸–۱۱۷) روم، مت اسپانیا؛ معاصر خسرو اشکانی. پسرخوانده و جانشین نروا بود. داکیا را مطیع روم کرد. در جنگ با اشکانیان، ابتدا ارمنستان را گرفت، و سپس بین النهرین و تیسفون (پایتخت دولت اشکانی) را مسخر کرده یکی از شاهزادگان اشکانی را در آنجا بپادشاهی نشانید. ساختمانهای زیادی در رم کرده که میدان ترایانوس از آن جمله است. جانشینش هادریانوس.

ترب (torob)، (*Raphanus sativus*)، گیاه یکساله یا دوساله از تیره‌ی چلیپائیان، دارای ریشه‌های ضخیم که در بهار یا زمستان از آنها استفاده‌ی خوراکی میشود. انواع مختلف آن دارای ریشه‌های کروی کوچک سرخ یا سفید، یا ریشه‌های بزرگ سفید یا سیاه هستند، و بعضی از آنها مخروطی و دارای طعم تند میباشند.

تربانتین[5] (terebāntin؛ از فنس)، ماده‌ی رزینی نیمسیال، برنگ زرد کمرنگ تا خرمائی، که از قسمت نرم زیر پوست درختان مخروطی (مانند سرو و کاج) تراوش میکند. از جنبه‌ی شیمیائی مخلوطی است از یک روغن (روغن تربانتین) و کولوفان. روغن تربانتین خالص مایعی روغنی، بیرنگ، شفاف، و دارای بوی تند و طعم مخصوصی است. بعنوان حلال و خشکساز در نقاشی و برای جلا بکار میرود. بسیارخالص آن در پزشکی استعمال میشود. نیز ← بنه یا درخت سقز.

تربت جام (torbate jām)، شهرستان، ش استان نهم (خراسان)، کنار مرز ایران و افغانستان؛ مرکزش شهر تربت جام. مرکب از سه بخش تربت جام (بخش حومه)، باخرز (تایباد)، و جنت‌آباد است. هریرود در کناره‌ی شرقی آن جاری است؛ رود جام به هریرود میریزد. کوه بیزک (دنباله‌ی بینالود) در غ آن واقعست. بخش **تربت جام** از سه دهستان بالاجام، میان‌جام، و پایین‌جام تشکیل شده است.

تربت جام یا **تربت شیخ جام**، شهر (جه ۶°۷۵۶′ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)، نزدیک مرز افغانستان، کنار ریزابه‌ای از هریرود. نام قرون وسطائی آن بوزجان (buzjān) یا پوچکان، و بوزجان کرسی ناحیه‌ی جام یا زام (ل‌ش قهستان) بوده است. **ابوالوفای بوزجانی** منسوب به بوزجان است. نام کنونی شهر بمناسبت مقبره‌ی **شیخ جام** است که به **تربت شیخ جام** معروفست، و از زیارتگاههای عمده‌ی مردم خراسان و افغانستان میباشد.

تربت حیدریه (torbate heydariyye) یا **تربت حیدری**، شهر (جه ۱۹°۸۳۰′ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان تربت حیدریه، خراسان (استان نهم). در ج شهر مشهد در دشت زاوه واقعست. سابقا زاوه (zāva) نام داشت. در زمان مقدسی ناحیه‌ای روستائی بود، و شهریت نداشت؛ بعدها شهری زیبا در آنجا تأسیس گردید. نام کنونی آن بمناسبت مقبره‌ی شیخ قطب‌الدین حیدر است (در ۶۱۷ هق زنده بود). مقبره‌ی مذکور، موسوم به **تربت حیدریه** از بناهای عهد تیموری است. مسجد مجاور آنرا شاه صفی صفوی ساخته است.

تربت حیدریه (torbate heydariyye) یا **تربت حیدری**، شهرستان، استان نهم (خراسان)؛ مرکزش شهر تربت حیدریه. مشتمل است بر ۵ بخش حومه، کدکن، فیض‌آباد، خواف، و رشخوار. از چش به افغانستان محدود است. معادن گل سفید، کرومیت، زاج، و سنگ مرمر دارد.

تربت شیخ جام (torbate šeyxe jām)، مقبره‌ی شیخ جام (ف ۵۳۶ هق)، در شهر تربت جام، خراسان، که شهر از آن نام گرفته است. از زیارتگاههای عمده‌ی مردم خراسان و افغانستان میباشد. گنبد اصلی مورخ ۷۶۳ هق، در ورودی مورخ ۷۳۳ هق، و تزیینات صحن از ۸۴۴ هق است. بر پیشانی ایوان بلند آن کاشیکاری عهد شاه عباس کبیر، و درون بقعه قرآنهای خطی و نمونه‌های هنری بافندگی موجود است. قرآن نفیسی (۴ جلد، شامل تفسیر فارسی سورآبادی، مورخ ۵۸۴ هق، رقم محمد ابن عیسی ابن محمد ابن علی نیشابوری لیثی) که برای غیاث‌الدین محمد ابن سام، امیر غور، نوشته شده، و در ۶۵۴ هق وقف تربت شیخ جام گردیده در موزه‌ی ایران باستان محفوظ است.

تربت شامی، (*Armoracia lapathifolia*) گیاه دائمی که اصلش از اروپای جنوبی و مرکزی بوده و بنقاط دیگر برده شده است. ریشه‌های رنده‌کرده‌ی آنرا با سرکه مخلوط میکنند و چاشنی بسیار تندی میسازند.

تربورخ[6]**، خرارد** (xerārd terborx)، ۱۶۱۷–۸۱، نقاش هلندی. در تصویر زندگانی و عادات طبقات توانگر شهری مهارت داشت.

تربیا[7] (trebbiā)، رودی بطول ۱۱۳ کم، ل ایتالیا، که در لیگوریا سرچشمه گرفته بجانب ل‌ش جریان یافته، به رود پو میریزد. در ۲۱۸ ق‌م هانیبال پیروزی بزرگی کنار تربیا نزدیک پیاچنتسا بدست آورد.

تربیت معلم، قانون، قانونی که در اسفند ۱۳۱۲ هش به تصویب مجلس شورای ملی ایران رسید، و دولت را مکلف میکرد که، برای تهیه‌ی آموزگاران و دبیران، ۲۵ دانشسرای مقدماتی در سراسر کشور و یک دانشسرای عالی دختران در تهران تأسیس، و دانشسرای عالی پسران را تکمیل کند. بعد از رفع حجاب (۱۳۱۴ هش) دختران در دانشسرای عالی پسران پذیرفته شدند. بموجب تبصره‌ی همین قانون، مدرسه‌ی ابتدائی دبستان و معلم آن آموزگار، مدرسه‌ی متوسطه دبیرستان و معلم آن دبیر، مدرسه‌ی صنعتی هنرستان و معلم آن هنرآموز، مدرسه‌ی عالی دانشکده و معلم آن استاد، و مجموع مدارس عالی بنام دانشگاه خوانده میشود. لفظ مدرسه بیشتر اطلاق میشود به مدارس قدیمه، که از راه موقوفات اداره میشود، و بسیاری از آنها مختص علوم دینی است.

تربیع، در علم بدیع، چهار مصراع یا چهار بیت را چنان پرداختن که توان آنها را چهار پاره ساخت و از درازا و پهنا یکسان خواند. شعری چنین را مربع خوانند. مانند

(۱)Trani (۲)Travancore (۳)Tereus (۴)Trajan (۵)turpentine (۶)Ter Borch; Terburg (۷)Trebbia

از چهره‌ی افروخته گل را مشکن
افروخته رخ مرو تو دیگر بچمن
گل را دیگر خجل مکن ای مه من
مشکن بچمن ای مه من قدر سمن.

تربیع، در نجوم: ← ماه؛ نظر.

تربیع دایره[1] (tarbi'e)، یافتن مربعی که مساحتش مساوی مساحت دایره‌ی مفروضی باشد. این مسئله یکی از مسائل سه‌گانه‌ی هندسی و حل آن با پرگار و ستاره ممتنع است. اگر بتوان خط مستقیمی یافت که طولش مساوی محیط دایره‌ی مفروض باشد، حل مسئله‌ی تربیع دایره بسهولت انجام می‌گیرد. حل هر دو مسئله به رسم خطی بطول پی بر میگردد. پس از اثبات (۱۸۸۲) اعلی بودن پی بوسیله‌ی لیندمان، امتناع تربیع دایره با پرگار و ستاره مدلل گشت، و بحث در این مسئله که قرنها عارف و عامی را بخود مشغول داشته بود متروک شد.

تربیوم[2] (terbiom؛ فنـ)، عنصر فلزی بسیار نادر (علامت شیمیائی Tb؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). از عناصر خاکهای کمیاب است. در ۱۸۴۳ بوسیله‌ی کارل گوستاو موزاندر (kārl gustāv mozānder) کشف شد. تا کنون نتوانسته‌اند آنرا بصورت فلزی جدا سازند.

ترپسیخوره: ← موزها.

ترتولیانوس[3] (tertulliānus)، ح ۱۵۰–ح ۲۳۰ ب‌م، متأله رومی؛ مت کارتاژ. پیش از ۱۹۷ به مسیحیت گروید. با حرارت تمام از مسیحیت در مقابل بت‌پرستی دفاع کرد. بعداً علناً به مونتانو-سیان پیوست، و با همان حرارت به کلیسای رسمی حمله کرد. اما طبع سرکش او مانع ازین بود که باین فرقه پایند بماند، و رهبر فرقه‌ای گردید که بنام وی ترتولیانوسیان خوانده شده است. وی از بزرگترین نوابغ مسیحیت و موجد ادبیات مسیحی لاتینی است. کتابهای بسیار در الاهیات نوشته است.

ترتیب[4] (tartib)، در اصطلاح علم جبر، هر یک از دسته‌های متمایز (خواه بجهت اختلاف در ترتیب اعضا یا بجهت تفاوت در لااقل یکی از اعضا. قـ ترکیب) متساوی العده و دارای اعضای متمایز که میتوان از عده‌ی معینی از اشیاء متمایز تشکیل داد. مثلا اگر حروف a و b و c اشیاء مفروض باشند، کلیه‌ی دسته‌های دوحرفی و واجد شرایط مذکور که از آنها میتوان ساخت عبارتند از

ab, ac, ba, bc, ca, cb,

و اینها کلیه‌ی ترتیبهای دو به دوی سه حرف a و b و c هستند. در نام بردن از ترتیبها، عده‌ی اشیاء و همچنین عده‌ی اعضای دسته‌ها را ذکر می‌کنند؛ مانند "ترتیبهای سه حرف دو به دو" (مثال فوق)؛ یا "ترتیبهای 10 شیء ۶ به ۶" (یعنی کلیه‌ی دسته‌های مرکب از ۶ شیء از آن 10 شیء با شرایط مذکور در تعریف ترتیب)؛ یا بطور کلی "ترتیبهای n شیء r به r"

در بسیاری از مسائل احتیاج به تعیین عده‌ی کلیه‌ی ترتیبهای n شیء r به r پیدا میشود. دستور العمل حل مسئله اینست که عده‌ی اعضای یک دسته را از عده‌ی کلیه‌ی اشیاء کم کرده یکی بر حاصل بیفزائیم، و سپس از این عدد شروع کرده اعداد طبیعی را متوالیاً تا عده‌ی کلیه‌ی اشیاء در هم ضرب کنیم؛ بعبارت ریاضی، عده‌ی ترتیبهای n شیء r به r مساوی است با

$$n(n-1)\dots(n-r+1).$$

مثلا اگر ۴ نفر وارد اطاقی که ۶ صندلی در آنست شوند، و بخواهیم بدانیم که به چند طریق بر صندلیها میتوانند بنشینند، با ملاحظه‌ی اینکه عده‌ی این طرق مساوی عده‌ی کلیه‌ی ترتیبهای ۶ شیء است ۴ به ۴، اعداد طبیعی را از ۱+۴-۶ (یعنی ۳) تا ۶ در هم ضرب میکنیم. عده‌ی طریقه‌ها چنین خواهد بود:

$$۶\times۵\times۴\times۳=۳۶۰.$$

اگر عده‌ی اعضای دسته‌ها را مساوی عده‌ی کل اشیاء مفروض بگیریم، ترتیب را **جایگشت** گویند. عده‌ی ترتیبها را در صورت تجویز تکرار بعضی اعضا در دسته‌ها نیز میتوان حساب کرد.

ترجمان، مجدالدین محمد (tarjomān)، فت ۶۷۰ هق، از بزرگان دستگاه سلاجقه‌ی روم؛ شوهر بی‌بی منجمه و پدر ابن بی‌بی. از سادات گرگان بود. پس از استیصال جلال‌الدین منکبرنی، با زوجه‌اش بخدمت علاءالدین کیقباد سلجوقی درآمد، و مجد الدین از امرای معتبر سلجوقیان روم شد.

ترجمان البلاغه (tarjomāno 'l.balāqa)، کتابی در علم بدیع و بلاغت، از محمد ابن عمر رادویانی. ادبای ایرانی مدتها این کتاب را بر اثر یک اشتباه رشید وطواط (که در کتاب خود، **حدائق السحر**، آن را به فرخی سیستانی نسبت داده بود) از فرخی میپنداشتند، و گمان میبردند که کتاب مزبور از میان رفته است. اما اخیراً نسخه‌ای بسیار کهنسال ازین کتاب، که در آغاز قرن ۶م هق نوشته شده، بخط ابوالهیجا اردشیر ابن دیلمسپار نجمی قطبی شاعر (یعنی کسی که اسدی طوسی فرهنگ معروف خویش را بنام و خواهش او نوشته) در ترکیه بدست آمد، و انتشار یافت. ترجمان البلاغه قدیمترین کتاب بدیع و بلاغت است که تا کنون بدست آمده، و بسیاری از شعرهای شاعران قدیم، که مؤلف آنها را بعنوان شاهد آورده، در آن محفوظ مانده است، و با آنکه وطواط از آن بنیکی یاد نکرده است، معلوم شد که بسیاری از مطالب کتاب حدائق السحر را از آن برداشته است. نثر ترجمان البلاغه ساده و فصیح است، و از لحاظ حفظ نام و اثر عده‌ای از شاعران زبان فارسی اهمیت فراوان دارد.

ترجمان البلاغه: ← تاریخ معجم.

ترجمان القرآن (tarjomāno 'l.qor'ān) [الترجمان فی لغات القرآن]، کتابی لغوی، از میر سید شریف جرجانی، مشتمل بر لغات قرآن و معانی فارسی آنها. این کتاب را مؤلف بر حسب ترتیب سوره‌های قرآن مرتب کرده است، و سپس عادل ابن علی ابن عادل نامی (از مردم قرن ۹م هق) آنرا بر حسب حروف تهجی ترتیب داده. ظاهراً اول بار در ۱۳۱۳ هق با پنج سوره از قرآن (یس، الفتح، الرحمن، الجمعه، و الملک) و دعای صباح و مناجات منسوب به علی ابن الحسین ع در تبریز، و سپس در ۱۳۳۳ هق با فهرست معانی فارسی لغات عربی کتاب در تهران منتشر گردیده.

ترجمه (tarjome؛ عربی tarjama) [= گرداندن]، در علم بدیع، گرداندن معنی عبارتی است از زبانی دیگر بنظم پارسی، مانند این شعر از سعدی،

پیش که برآورم ز دستت فریاد
هم پیش تو از دست تو میخواهم داد.

که ترجمه‌ی این شعر متنبی است،

یا اعدل الناس الا فی معاملتی
فیک الخصام و انت الخصم و الحکم.

ترجمه‌ی امینی: ← تاریخ یمینی.

ترجمه‌ی تاریخ یمینی: ← تاریخ یمینی.

ترجمه‌ی قطبشاهی: ← اربعین، از شیخ بهائی.

ترجمه‌ی هفتادی[5] یا **ترجمه‌ی هفتاد**، کهنترین ترجمه‌ی یونانی کتاب عهد قدیم، که آنرا ترجمه‌ی اسکندرانی نیز میخوانند. داستان منشأ آن اینست که بطلمیوس II فیلادلفوس، پادشاه (۲۸۵–۲۴۶ ق‌م) مصر، از کاهن بزرگ اورشلیم خواست که ۷۰ (یا ۷۲، یعنی ۶ تن از هر یک از قبایل ۱۲ گانه‌ی یهود) نفر را برای ترجمه‌ی کتاب شریعت یهود بزبان یونانی به اسکندریه بفرستد. کار ترجمه با سرعت و دقتی معجزه‌آسا صورت گرفت. جریان تاریخی امر، که منشأ این داستان است، ظاهراً چنین بوده که ترجمه در اسکندریه در زمان بطلمیوس II، و برای استفاده‌ی یهودیان فراوان ساکن اسکندریه و ناآشنا بزبان عبری، آغاز گردید. نخستین قسمتی که بنا بود ترجمه شود اسفار خمسه بود، و پس از آن کتابهای انبیا، و در آخر کار مکتوبات (یعنی باقی نوشته‌های عهق). آخرین قسمتها ظاهراً در قرن اول ق‌م ترجمه شد، و بعضی از قسمتها که درکتب دینی رسمی فلسطینی یا عبری یافت نمیشود (← آپوکریف)، مانند حکمت سلیمان، بعدها (شاید در آغاز تاریخ مسیحی) الحاق شد. در هر حال، اختلاف سبک نشان میدهد که چند نفر در کار ترجمه بوده‌اند، گو اینکه تشخیص عده‌ی آنان ممکن نیست. ترجمه‌ی هفتادی منشأ اغلب ترجمه‌های قدیمی عهق است. این ترجمه کتاب مقدس قدیمترین کلیساهای یونانی‌زبان بود، و بعد ها متن یونانی عهد جدید بر آن افزوده شد، و از آن زمان ببعد عنوان متن رسمی برای کلیسای یونانی ارتدوکس داشته است. پس از آنکه مسیحیان ترجمه‌ی هفتادی را پذیرفتند، و مورد تفسیر قرار دادند، یهودیان آن را رها کردند، و در مقابل، ترجمه‌های تحت‌اللفظی‌تر تهیه کردند، ولی از این ترجمه‌ها نیز بزودی دست برداشتند؛ در معابد یهود تا زمان حاضر همان متن عبری عهق خوانده میشود. ترجمه‌ی هفتادی برای نقادی متن اصلی ارزش فراوان دارد.

ترجمه‌ی یمینی: ← تاریخ یمینی.

ترجیع[6] (tarji')، در روانشناسی: ← دفاع، ساز و کار.

ترجیع یا **برگردان** (bargardān)، بیتی (← بیت) در ترجیع‌بند که پس از هر بند بلفظ و معنی واحد تکرار گردد.

ترجیعات (tarji'āt) [جمع عربی ترجیع]. **۱–** ترجیعها (← ترجیع). **۲–** مجموع ترجیع‌بندهائی (← ترجیع‌بند) که شاعری سروده است.

---

(۱)quadrature (squaring) of the circle (۲)terbium (۳)Tertullian (۴)permutation; arrangement (فنـ) (۵)Septuagint (۶)regression

ترجیع‌بند (tarji‘.band)، شعری (و در حقیقت قصیده‌ای) مرکب از چند بند همه بر یک وزن و با هم در شکل برابر (بنا بر آنکه قافیه‌ی هر بند را همچون غزل آورند یا چون مسمط در همه‌ی مصراعها نگاه دارند)، هر بند از ۵ تا ۲۰ بیت (و گاه کمتر یا بیشتر) و بر قافیه‌ای ویژه، که در پایان هر یک، بیتی بقافیتی جداگانه و لفظ و معنی واحد تکرار گردد. این بیت را ترجیع یا برگردان مینامند مانند (هاتف اصفهانی):

ای فدای تو هم دل و هم جان
وی نثار رهت هم این و هم آن
. . . . . .
مست افتادم و در آن مستی
بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن می‌شنیدم از اعضا
همه حتی الورید و الشریان
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو
از تو ای دوست نگسلم پیوند
ور به تیغم برند بند از بند
. . . . . .
ما در این گفتگو که از یک سو
شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

معروفترین ترجیع‌بندها از هاتف اصفهانی و سعدی است.

ترخان، در دوره‌ی مغول: ← آغاجی.

ترخوران: ← طرخوران.

ترخون (tarxun)، (*Artemisia dracunculus*)، سبزی دائمی نرم بز قدیم که نزدیک به آذربو است. از سبزیهای خوراکی است؛ برای چاشنی ترشیها نیز بکار میرود. معمولا بوسیله‌ی قلمه زدن آنرا زیاد میکنند.

ترز، اسم فرانسوی: ← تراسیا، اسم.

ترز، قدیسه: ← ترسای آویلائی، قدیسه.

ترزا، اسم: ← تراسیا، اسم.

ترز دو لیزیو[1]**، قدیسه** (qeddise terez dë lizië)، ۱۸۷۳–۹۷، راهبه‌ی فرانسوی. با خواهرانش (که سه تن از آنان راهبه شدند)، در لیزیو تعلیم و تربیت یافت، و در ۱۸۸۸ وارد دیر کرملیان شد. یکی از محبوبترین قدیسین فرانسه و معروف به "فرزند عیسی" و "گل کوچک عیسی" است. زندگینامه‌اش (بقلم خود وی) نمودار سیرت نیک و عشق الاهی اوست. در تصاویرش با آغوش پر از گل ترسیم میشود (بجهت گفته‌ی مرموز وی: "پس از مرگم میگذارم گل ببارد").

ترزه، اسم آلمانی: ← تراسیا، اسم.

ترزینا[2] (terezinā)، شهر (جم ۵۳٬۴۲۵)، کرسی ایالت پیاوئی، لئ برزیل، بر رود پارنائیبا.

ترس، در روانشناسی، رفتاری عاطفی از جمله‌ی سه عاطفه‌ی ابتدائی (دو عاطفه‌ی دیگر محبت و خشم)، که همراه با حالت فرار و انزجار است (← عاطفه).

ترسا، اسم اسپانیولی: ← تراسیا، اسم.

ترساز[3] (tar.sāz)، ماده‌ای که در یک مایع یا در ماده‌ی دیگری داخل میکنند تا در خاصیت گسترش و تر کردن و خواص مشابه آن تأثیر کند (این تأثیر عموماً افزایش آن خواص است). بیشتر پاکسازها ترساز اند.

ترساندروس[4] (tersāndros)، در افسانه‌های یونان، پسر پولونیکس. اپیگونها او را پادشاه تب کردند.

ترسای آویلائی[5]**، قدیسه** (qeddise teresāye āvilā‘i) یا **قدیسه ترز** (terez)، ۱۵۱۵–۸۲، راهبه و نویسنده‌ی اسپانیائی؛ مت آویلا. در ۱۵۳۴ به فرقه‌ی کرملی پیوست. در ۱۵۶۲ به اصلاح کلیسای کرملی پرداخت. نوشته‌های ساده‌ی او از برجسته‌ترین آثار ادبیات عرفانی مسیحیت است. از آثارش راه کمال و کاخ روح است، که در ۱۵۸۷ انتشار یافت.

ترس ماریاس[6] (tres mārias)، مجمع‌الجزایر، ل مکزیک، در قکب. یکی از جزایر زندان دولتی است.

ترسل (tarassol) [عربی، = نامه‌نگاری]، نامه‌نگاری، خاصه نامه‌نگاری دیوانی. **علم ترسل** علمی است که در آن از آداب نامه‌نگاری و مراعات قواعدی بمقتضای حال نویسنده و مخاطب بحث میشود.

ترسیم در آسمان[7]، تنظیم خروج دود غلیظ از هواپیمائی که در پرواز است بمنظور نوشتن پیامی که از پایین قابل دید باشد. برای این منظور روغن پارافین را، بوسیله‌ی حرارت موتور و فشار، به دود سفیدی تبدیل مینمایند که ذراتش بوسیله‌ی روغن مخصوصی متراکم میگردد. در انگلستان اختراع شد (۱۹۲۲).

ترشح[8]، در زیستشناسی، ماده‌ای که بتوسط یاخته‌های منفرد یا غده‌ها یا عضوی در حیوان یا نباتات بعمل می‌آید، و عمل مخصوصی دارد یا بعنوان فضولات دفع میشود. ترشحات انسان عبارتست از خارجی و داخلی (← غده) و تلیین‌کننده (مانند مایع مفصلی مفاصل و اشک). از جمله‌ی فضولات ادرار و عرق است.

ترشک (toršak). **۱–** گیاهی کوتاه از نوع اوکسالیس (*Oxalis*) که در همه جا فراوان است. بعضی اقسامش دارای برگهائی شبیه به شبدر و ریشه‌های ضخیم است که در امریکای جنوبی از آن استفاده‌ی غذائی میشود. ترشک اروپائی (*O. acetosella*) دارای برگهای سه‌تائی برنگ سبز مخلوط با ارغوانی است؛ بعضی اقسامش برای زینت کاشته میشود. نیز ← شبدر ترشک. **۲–** گیاه خودرو از نوع رومکس (*Rumex*). گلهای کوچک و میوه‌های بالدار دارد. اقسام مختلفش دارای برگهای پهن خوراکی است، و بنام اسفناج وحشی خورده میشود. بعضی از آنها دارای برگهای نیزه‌ای و باریک است، و در چمنزارهای مرطوب میروید.

ترشی[9] (torši)، نام عمومی میوه‌ها و سبزیهائی که در سرکه، اغلب با ادویه یا شیرینی یا هر دو، نگاهداری شده باشد. میوه‌ها و سبزیها را در آب نمک هم نگاه میدارند (مثل خیار شور). نگاهداری میوه‌ها (از قبیل آلبالو و لیمو) در مشروبات الکلی نیز معمول است. چتنی (catni؛ هندی) به میوه‌های له‌کرده‌ی مخلوط با ادویه و سرکه میگویند. گاهی بآن شیرینی هم میزنند. ترشی ارزش غذائی چندانی ندارد، و بعنوان اشتهاآور بکار میرود.

ترشیز، خراسان: ← کاشمر.

ترصیع (tarsi‘) [عربی، = گوهر درنشاندن]، در علم بدیع، همه یا بیشتر الفاظ بیتی یا مصراعی یا پاره‌ای از نثر را با قرینه‌ی خود در روی و وزن برابر آوردن؛ مانند (سعدی) "قدمی در راه خدا ننهند و درمی بی من و اذی ندهند." و (وطواط)

هوا شد تیره و گریان بسان دیده‌ی وامق،
زمین شد تازه و خندان بسان چهره‌ی عذرا.

ترصیع، صنعت فلزکوبی روی فلز. شیء ترصیع شده را مرصع (morassa‘) گویند. صنعت ترصیع پیش از دوره‌ی صفویه وجود داشته، و در زمان صفویه به اوج خود رسیده، و در زمان قاجاریه نیز معمول بوده است. درین دوره‌ها، رکاب و دهنه‌ی اسب و قاچ زین را طلاکوبی میکرده‌اند. سپرها و شمشیرهای مرصع نیز از زمان صفویه بجا مانده.

شیوه‌ی کار. با قلم مخصوص، خطوط و اشکال مورد نظر را بر سطح فلز نقش میکنند، و سپس سیمها یا قطعه‌های طلا یا برنج و یا فلزی دیگر را در جاهای گودشده میگذارند، با چکش میکوبند، و سطح آنرا صاف میکنند.

گاه در قلمزنی نیز ازین صنعت استفاده می‌کرده‌اند. تزیین نسخه‌های خطی را با الوانی نظیر شنگرف و لاجورد و زنگار نیز ترصیع گویند. در جواهرسازی نصب جواهر را بر شیء فلزی ترصیع و شیء ترصیع‌شده را مرصع خوانند.

ترعه (tor‘e)، نهر یا آبراهه‌ی عمیق مصنوعی که بین دو نهر یا دو دریا یا هر دو پهنه از آب احداث شود؛ مانند ترعه‌ی سوئز یا کانال سوئز. نیز ← کانال.

ترفیل (tarfil) [عربی، = دامن دراز کردن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن افزودن سببی (← سبب) خفیف یا هجائی دراز (← هجا) است بر وتد مجموع آخر پایه در ضرب و عروض. پایه‌ای چنین تغییریافته را مرفل (moraffal) خوانند. این زحاف خاصه در مستفعلن (– – ∪ –) بکار میرود، و عروضیان، بجای مستفعلن مرفل (مستفعلن‌تن – – ∪ ا – –)، مستفعلاتن میگذارند.

ترقوه، از استخوانهای اطراف: ← استخوان‌بندی.

ترک (tark)، بخش سابق شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، مشتمل بر دو دهستان گرم و کندوان.

ترک، ده (جم ۲٬۵۴۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کندوان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۳ کیلومتری ل میانه.

ترک (tork)، دهستان (جم ح ۳۲٬۰۰۰؟)، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۵۵ (؟) آبادی. آبادیهایش بیشتر در دره‌های شرقی الوند قرار گرفته. راه شوسه‌ی ملایر به همدان از وسط آن میگذرد.

ترک[10] (terek)، رودی بطول ح ۶۰۰ کم، تجشه، که از یخچالهای جبال قفقاز نزدیک کوه کازبک سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از تنگه‌ی داریال

(۱)Therese de Lisieux (۲)Teresina (۳)surface-active agent (۴)Thersander (۵)Theresa; Teresa de Avila
(۶)(Las) Tres Marías (۷)skywriting (۸)secretion (۹)pickle (۱۰)Terek

و شهر دزائوجیکائو به دریای خزر میریزد. دلتای وسیع آن پهنای ۹۶ کم است. از قسمت سفلای آن برای آبیاری استفاده میشود. در دوره‌ی تزار- ها، قزاقهای دره‌ی ترک جامعه‌های خودمختاری تشکیل داده بودند.

ترک[1] (trek)، مهاجرت متشکل. این لفظ هلندی و در افریقای جنوبی باین معنی رایج است. در ترک بزرگ (۱۸۳۵-۳۶)، کشاورزان بوئر از دماغه‌ی امیدنیک بجانب شمال مهاجرت کردند تا از استیلای بریتانیا رهائی یابند. ← بوئرها.

ترک، مردم، ← ترکها.

ترکالکی (tarkālaki)، ده (جه ۱°۲۹' سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان عقیلی، شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)، ۶ کیلومتری لغ شمالی. سکنه بختیاری هستند.

ترکان خاتون (tarkān) [ترکی جغتائی، = ملکه]، فت رمضان ۴۸۷ هق، دختر طفغاج خان (پادشاه سمرقند)، و زوجه‌ی ملکشاه سلجوقی. تحریکات و اسبابچینی‌های او جهت ولیعهدی پسر خردسالش محمود ابن ملکشاه، سبب مخالفت خواجه نظام‌الملک طوسی و بروز کدورت بین ملکشاه و وزیر گشت. وی، بعد از وفات (۴۸۵ هق) ملکشاه، خلیفه را واداشت تا محمود، پسر خردسال او، را بجانشینی ملکشاه برگزینند، و سپس امیری را، بنام امیر کربوغا (kerbuqā)، از بغداد روانه‌ی اصفهان کرد بطلب برکیارق. غلامان نظامیه، که طرفدار برکیارق بودند، او را از اصفهان بیرون برده، به ساوه و ری بردند. ترکان خاتون از بغداد بازآمد، و در اصفهان نشست، و برکیارق یک چند اصفهان را حصار داد، و عاقبت بصلح بازگشت. اما ترکان خاتون کس بتعاقب او فرستاد، و در کرج (بین بروجرد و اراک فعلی) بین فریقین جنگ افتاد، و لشکر ترکان منهزم گشت (ذی حجه‌ی ۴۸۵ هق).

ترکان خاتون [ترکی جغتائی، = ملکه]، دختر ارسلان خان سمرقند، و زوجه‌ی سلطان سنجر. در جنگ (۵۳۶ هق) قطوان بدست گور خان افتاد، و پس از سالی آزاد شد. سپس، در حادثه‌ی غز اسیر شد، و در حبس آنها وفات یافت، و پس از وفات او، سلطان سنجر از دست غز بگریخت (۵۵۱ هق).

ترکان خاتون (tarkān) [ترکی جغتائی، = ملکه]، ملقب به **خداوند جهان و الغ ترکان** (oloq)، مادر سلطان محمد خوارزمشاه، و ملکه‌ی خوارزم؛ زوجه‌ی علاءالدین تکش (فت ۵۹۶ هق) و جده‌ی سلطان جلال‌الدین منکبرنی. وی دختر یکی از خانان ترک بود، و باستظهار قبیله‌اش، که در جلوس سلطان محمد خدماتی کرده بودند، در امور تسلط کلی بهمرسانید، چنانکه وزرای سلطان نیز بمیل او انتخاب میشد، و این امر، و اطاعت و تبعیت رجال و وزرای سلطان نسبت باو، موجب بروز کدورت بین وی و سلطان گشت. ترکان خاتون، بسبب مخالفت با آی جیجک (ay jey-jak)، مادر جلال‌الدین منکبرنی، سعی بسیار کرد تا قطب‌الدین اوزلاغ شاه، برادر او را ولیعهد کند و موفق نشد، و همین امر باعث مزید کدورت بین او و نواده‌اش سلطان جلال‌الدین بود. بهنگام استیلای مغول در خوارزم، دوازده تن از شاه- زادگان را که در آن ولایت بودند کشته، از بیم گرفتاری، با خزائن و حرم سلطان از خوارزم بیرون آمد، و سرانجام به مغول تسلیم شد. او را به مغولستان گسیل کردند، و در اسارت و مذلت وفات یافت.

ترکان خاتون (tarkān) [ترکی جغتائی، = ملکه]، دختر قطب‌الدین محمود شاه (از اتابکان یزد) و زوجه‌ی اتابک سعد ابن ابوبکر (از اتابکان فارس). بعد از وفات اتابک سعد، اکثر امور سلطنت در دست او ماند، و با آنکه نام اتابکی بر او نبود، رأی او در اکثر امور و شؤون معتبر بشمار میآمد. شیخ سعدی در چند مورد قصایدی در ستایش او گفته است. ترکان خاتون سرانجام در حدود سال ۶۶۱ هق و یا اندکی بعد از آن، بامر سلجوقشاه، کشته شد.

ترکانل[2] (tërkānəl)، مملکت قدیم (قرون ۵م-۱۱م) در لغ ایرلند، در ولایت کنونی دانیگال.

ترکانل[2]، ارل آو (ërl āv tërkānəl*)، لقب **روری او'دانل** (rŏri odānəl)، ۱۵۷۵-۱۶۰۸، سرکرده‌ی ایرلندی. پس از شورش برادرش به لندن رفت (۱۶۰۳) و به جیمز I اظهار اطاعت نمود، و لقب و در ایرلند منصب یافت. بعداً ظاهراً با اسپانیا توطئه کرد که حکومت را بدست گیرد، و شورش عمومی برپا کند. توطئه کشف شد و او با هیو او'نیل بگریخت، و در رم درگذشت. فرار این دو تن پایان قدرت سیاسی سرکردگان قبایل در ایرلند است.

ترکانل[2]، ارل آو، نامش ریچارد تالبت: ← ترکانل، دیوک آو.

ترکانل[2]، دیوک آو (dĭuk āv tërkānəl*)، لقب **ریچارد تالبت** (ricārd tālbət)، ۱۶۳۰-۹۱، سلطنت‌طلب ایرلندی. بعلت اقدامات تنبیهی (۱۶۴۹) کرامول در ایرلند، از آنجا گریخت، و به دستگاه جیمز (بعداً جیمز II) پیوست، و در تحریکاتی که برای بازگرداندن حکومت سلطنتی بعمل میآمد شرکت داشت. چون جیمز بسلطنت رسید او را لقب ارل آو ترکانل (ërl āv*) داد (۱۶۸۵)، و به فرماندهی کل قوا در ایرلند منصوب کرد. تالبت در این مقام و در مقام نیابت سلطنت (۱۶۸۷-۸۸) در بسیاری از مقامات حساس کاتولیکها را جایگزین پروتستانها نمود. بعد از انقلاب باشکوه ۱۶۸۸، جیمز او را لقب دوک داد.

ترکستان (torkestān) [= سرزمین ترکها]، ناحیه‌ای جزء تجزیه مشتمل بر جمهوری‌های ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، و قسمت جنوبی جمهوری قزاقستان. این ناحیه را گاهی ترکستان غربی یا ترکستان روس میخوانند تا با ترکستان شرقی یا ترکستان چین (فعلا جزء ایالت سینکیانگ، چین) اشتباه نشود. جزء اعظم قسمت غربی ترکستان روس را دو بیابان قرا قوم و قزل قوم فراگرفته است. قسمت شرقی آن ناهموار است، و رفته رفته ارتفاعش زیاد میشود، و مشتمل بر قسمتهای کوهستانی پامیر و تین شان میباشد. دره‌ی فرغانه در این قسمت ممتد، و یکی از حاصلخیزترین نواحی آسیا است. تقریباً همه‌ی سکنه‌ی ترکستان ترک‌زبان اند.

از جنبه‌ی تاریخی، ترکستان پلی رابط بین شرق و غرب، و معبر بسیاری از کشورگشایان و اقوام مهاجر بوده است. بعلاوه، چون کانون داد و ستد بین آسیا و اروپا بود، ثروت فراوان و شهر- های معتبر (مانند بخارا، سمرقند، و مرو) داشت، که مطمح نظر کشورگشایان آزمند بود. احتمالا نخستین دولتی که تمام ترکستان را در زیر فرمان واحد درآورد امپراطوری ایران بود، که در ۵۰۰ ق‌م دست امپراطوری لیدیا را از ناحیه‌ی اطراف دریای خزر کوتاه کرد. اسکندر مقدونی دولت ایران را برانداخت، و پس از مرگ وی، ترکستان جزء سهم سلوکوس I گردید، اما در نیمه‌ی قرن ۲م ق‌م، این ناحیه بین دولتین پارت و باکتریا منقسم بود. پارتیان بتدریج، با تسخیر متصرفات دولت باکتریا، بطرف شرق پیش رفتند. در ح ۱۳۰ ق‌م، باکتریا از طرف مشرق هم‌مرز چین بود، و دولت اخیر بیشتر اراضی ممتد از دریاچه‌ی بالخاش بطرف ج تا هندوکش را در تصرف داشت. در اواخر قرن اول ب‌م، متصرفات باکتریا به دولت کوشان انتقال یافت، و هونها بر سر اراضی مجاور دریاچه‌ی بالخاش با چین در کشمکش بودند. با سقوط (۲۲۰ ب‌م) سلسله‌ی هان، دست چین از ترکستان شرقی کوتاه شد.

برای ایرانیان مرز جنوبی ترکستان، که طبعاً تابع اوضاع سیاسی بوده اهمیت داشته است. در قرن ۶م، که ترکها برای نخستین بار در آسیای مرکزی ظاهر شدند، تا آمو دریا پیش رفتند، و در نتیجه، در دوره‌ی ساسانیان، ترکستان بلافاصله از آمو دریا بجانب شمال شروع میشده (در داستانهای ملی ایران، مرز بین سرزمین ایران و سرزمین ترکان با تیری که آرش انداخت تعیین شد. ← توران). کشورگشایان عرب، ترکها را از آمو دریا بجانب شمال راندند، و بهمین جهت است که در اصطلاح جغرافیدانان مسلمان قرون ۳م و ۴م هق، ترکستان از ل ماوراء النهر آغاز میشده است. با فتوحات مسلمانان، دین زردشتی از این ناحیه رخت بر- بست، و اسلام جایگزین آن گردید، و آن هنوز دین اکثریت مردم این سرزمین است. در اواسط قرن ۹م، که دستگاه خلافت عباسی ضعیف بود، و چین هم متصرفات شرقی خود را از دست داده بود، دولتهای چندی از جمله خوارزمشاهیان و مملکت خوارزم قسمتهائی از ترکستان را متصرف شدند. تمام ترکستان در اواخر قرن ۱۳م مسخر مغولان شد، و بیشتر آن به جغتای تعلق یافت. امیر تیمور در اواخر قرن ۱۴م ترکستان را تسخیر کرد، و پس از مرگ (۱۴۰۵ ب‌م، مطابق ۸۰۷ هق) وی، تیموریان تا مدت یک قرن بر بیشتر اراضی ترکستان تسلط داشتند. با فتوحات ازبکان در قرن ۱۶م، ترکستان در ج آمو دریا نیز بسط یافت. تاریخ داخلی متأخرتر ترکستان بیشتر مربوط است به کشمکشهای طولانی میان خانات خیوه، بخارا، و خوقند، و اقوام بیابانگرد این ناحیه (مخصوصاً قرقیزها، قزاقها، و ترکمن‌ها).

از لحاظ بین‌المللی، مبارزاتی میان روسیه و چین بر سر تسلط بر این سرزمین صورت گرفته است. در اواخر قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م سلسله‌ی مقتدر چینی چینگ بر شرق ترکستان تسلط داشت، ولی رفته رفته اراضی بیشتری از تصرف چین خارج و ضمیمه‌ی متصرفات روس شد، و در ۱۸۵۸ روسها تقریباً تمام متصرفات امروزی را در اختیار داشتند (مرزهای نهائی در ۱۹۱۲ استقرار یافت). تسلط روسها بر خان‌نشینها در

(۱) trek (۲) Tyrconnel

۱۸۶۸، که روسها پیمان صلحی با بخارا منعقد کردند، کامل شد. سال پیش از آن، روسها فرمانداری کل ترکستان را تأسیس و تاشکند را کرسی آن مقرر کرده بودند. پس از انقلاب روسیه، "جمهوری ترکستان" تشکیل یافت، ولی پس از چندی، بر طبق "اصل ملیتها"، این نام عمومی متروک شد، و تقسیماتی بر اساس ملل مختلف دولت شوروی برقرار گردید.

ترکستان، خانان: ← ایلک خانیان.

ترکستان اغلی: ← صفی قلی خان دیوانه.

ترکستان افغانستان، ناحیه‌ای جزء ترکستان، ل‌ش افغانستان، تقریباً منطبق بر ناحیه‌ی اطراف مزار شریف. بعضی ناحیه‌ی بدخشان را نیز جزء آن میشمارند. ترکستان افغانستان مدتها تحت نفوذ ازبکان و مورد ادعای روسها بود. بموجب معاهده‌ی ۱۸۵۹ روسیه و انگلستان، به افغانستان تعلق یافت.

ترکستان چین: ← سینکیانگ.

ترکستان‌سیبریه، راه آهن یا (باختصار) **ترکسیب**[1]، راه آهن مهمی در چغ تجشم آسیائی، که کوتاهترین راه ارتباطی بین سیبریه و آسیای مرکزی است. در ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ ساخته شد. راه آهن ماوراء سیبریه را (از نووسیبیرسک) به راه آهن ماوراء خزر در ل تاشکند مرتبط میسازد. اهمیت اقتصادی آن عظیم است.

ترکستانی، سبک: ← سبک، در ادبیات.

ترکس[2] **و کایکوس**[3]**، جزایر** (tërks, kāykos)، جزایر (۴۳۰ کمه؛ جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۶٬۶۰۰)، هند غربی. از نظر جغرافیائی امتداد چش باهاما است، ولی بتوسط ژامائیک اداره میشود. از محصولاتش نمک و اسفنج میباشد.

ترکسیب: ← ترکستان‌سیبریه، راه آهن.

ترکمان (torkamān)، ضبط دیگر لفظ ترکمن. ← ترکمن.

ترکمان، برخوردار: ← برخوردار ترکمان.

ترکمان چای: ← ترکمن چای.

ترکمن (torkaman) یا **ترکمان** (torkamān)، بخش سابق شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، مشتمل بر دهستانهای تیرچائی، بروانان، و اوچ‌تپه. دهکده‌ی ترکمن چای از دهات دهستان بروانان است.

ترکمن یا ترکمان، نام مردمی ترک (← ترکها) و مسلمان (سنی)، ساکن آسیای مرکزی. ترکمنها مستطیل الرأس (دارای تر کشیده) هستند، و باین جهت به آسانی شناخته میشوند (درازی سر آنها تا حدی در گهواره بعمل میآید). جمعیت آنها را ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ برآورد کرده‌اند. ترکمنها قریب ۷۲٪ جمعیت ترکمنستان را تشکیل میدهند. در ایران تمرکز آنان بیشتر در گرگان (ترکمن صحرا) است. از قبایل متعدد آنها یموت و گوکلان میباشد. در خانه‌های استوانه‌مانند معروف به ابه (obe) زندگی میکنند. عده‌ی کثیری از آنها زندگی چادرنشینی دارند، و جمعی نیز به کشاورزی پرداخته‌اند. قالیچه‌های ترکمنی و اسبهای اصیل ترکمن مشهور است.

نام ترکمان را از قرن ۵م هق (۱۱م میلادی) مورخین ایرانی (مانند گردیزی و ابوالفضل بیهقی) بهمان معنی اغوز در ترکی و غز در عربی و فارسی بکار برده‌اند. از سلسله‌های ترکمان که سابقاً در ایران حکومت کرده‌اند قرا قوینلو (۷۷۱–۸۷۳ هق) و آق قوینلو (۸۰۰–۹۰۸ هق) میباشند. ترکمنها از جمله‌ی ترکان آسیای مرکزی بودند که پس از حمله‌ی مغول خصائص نژادی خود را حفظ کردند. چون خود نتوانستند مملکتی تشکیل دهند، در کشورهای مختلف (ایران، خوارزم، بخارا، و در قرن ۱۸م در افغانستان) میزیستند، ولی تا حدی استقلال خود را حفظ میکردند، و بکرات قشونهائی را که برای سرکوبی آنان فرستاده شد مقهور کردند. قبایل ترکمن با یک دیگر نیز اغلب در جنگ بودند، و فقط از جنبه‌ی ادبیات منظوم وحدتی داشتند، بدین معنی که جملگی مَخْتوم قُلی (نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م و نیمه‌ی اول قرن ۱۹م) را شاعر ملی خود میشمردند. با فتوحات روسیه در آسیای مرکزی، ترکمنها مقهور شدند. سرزمینهای آنها در سالهای بعد از ۱۸۸۵ بین روسیه، ایران، و افغانستان تقسیم شد.

ترکمن چای (torkaman-cāy) یا **ترکمان چای** (-torkamān)، ده (جه ۳٬۲۷۸ نسه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ بر رود ترکمن چای، ۳۳ کیلومتری لغ میانه و ۱۰۰ کیلومتری تبریز. بسبب ← عهدنامه‌ی ترکمن چای بین ایران و روس معروفست.

ترکمن چای، عهدنامه‌ی یا عهدنامه‌ی ترکمان چای، معاهده‌ای که، بعد از یک سلسله جنگهای سخت در قفقاز و آذربایجان بین سپاهیان ایران و روس، در پنجم شعبان ۱۲۴۳ هق (فوریه‌ی ۱۸۲۸) در ده ترکمن چای، بین دولتین ایران و روس امضا شد (← ایران و روس، جنگهای، II). این عهدنامه مشتمل بر دو قسمت است. (۱) عهدنامه‌ی سیاسی، که جایگزین ← عهدنامه‌ی گلستان گردید، و بموجب آن، دولت ایران نخجوان و ایروان را به روسیه واگذاشت، و نیز قبول کرد که "ده کرور تومان رایج یا بیست ملیون [= میلیون] مناط نقره" خسارت به روسیه بپردازد. مطابق فصل هفتم عهدنامه، امپراطور روس متعهد شد که حق سلطنت ایران را جهت عباس میرزا نایب‌السلطنه و اخلاف او تصدیق نماید. (۲) عهدنامه‌ی تجارتی، که در آن بالاخص ترتیب محاکمه‌ی اتباع روس معین شده است، باین نحو که "در صورتی که تبعه‌ی روس بشخصه منسوب به مجرمیت شده باشد، محاکمات مملکتی بدون حضور مأموری از طرف سفارت یا قنسول روس نباید به مسئله‌ی جنایت رسیدگی کرده و حکم بدهند". در اختلافات بین اتباع ایران و روس نیز رسیدگی و صدور حکم باید در حضور نمایندگان قنسولگری روسیه بعمل آید. این عهدنامه مبدأ تاریخی کاپیتولاسیون در ایران است، و بعداً سایر دول اروپائی بر طبق اصل کاملة الوداد حقوق مشابه بدست آوردند. کاپیتولاسیون در سلطنت رضا شاه کبیر لغو شد. نیز ← قرارداد ۱۹۲۱.

ترکمنستان (torkamanestān)، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکمن**، جمهوری (۴۸۴٬۸۰۰ کمه؛ جه ح ۱٬۴۰۰٬۰۰۰) جزء تجشم، در آسیای مرکزی. از ج به ایران و افغانستان، از ش و ل‌ش به جشمهای ازبکستان و قزاقستان، و از غ به دریای خزر محدود است. کرسی آن عشق‌آباد و از شهرهای عمده‌اش ماری (← مرو) و کراسنووودسک میباشد. بیابان قرا قوم ۹۰٪ آنرا اشغال کرده است، و در آنجا پرورش شتر و گوسفند قراکل رایج است. در واحه‌های پرآب و دره‌های رودهای مرغاب و آمو دریا پنبه، ابریشم، شراب، و میوه بعمل میآید. صید ماهی در دریای خزر معمول است. از منابع معدنی آن نفت، یود، زغال، باریت، سولفاتها، و املاح دیگر است. از سکنه‌ی آن ۷۲٪ ترکمن و بقیه بیشتر ازبک و روس هستند.

قسمت مسکون ترکمنستان جزء ایالت مرغیانای ایران قدیم بود (← مرو). در قرون ۸م و ۹م ابتدا تحت سلطه‌ی اعراب بود، و سپس بدست سلسله‌های ایرانی افتاد، و بعداً به ترکان سلجوقی که فرمانروائی مملکت مقتدر خوارزم را داشتند منتقل گردید. چنگیز خان در قرن ۱۳م و امیر تیمور در قرن ۱۴م این ناحیه را فتح کردند. پس از تجزیه‌ی امپراطوری تیموریان در اواخر قرن ۱۵م، ترکمنها تحت استیلای ازبکان درآمدند، و در ح ۱۸۰۰ مطیع خان خیوه شدند. در ۱۸۶۹–۹۵ روسها ترکمنستان را فتح کردند. برجسته‌ترین وقایع این لشکرکشیها تصرف گوک تپه بود. روسها ترکمنستان را به ترکستان روسیه ملحق کردند؛ در ۱۹۲۴ یکی از جمهوریهای سازای تجشم گردید.

ترکمن صحرا (torkaman sahrā) یا **صحرای ترکمن**، دشت رسوبی هموار، ل ایران، کنار مرز ایران و شوروی، که از ل به رود اترک، و از غ به بحر خزر، از ش به کوههای قوچان، و از ج به رود گرگان محدود است. طوایف ترکمن در آن زندگی میکنند. شهرستان دشت گرگان در این دشت قرار دارد.

ترکها (tork.hā)، نامی که به اقوام مختلف ترک‌زبان اطلاق میشود. اصطلاح ترک فقط جنبه‌ی زبانی دارد، و از هر گونه معنای نژادی عاری است، و اصطلاح "ترک‌نژاد" را باید صرفاً از جنبه‌ی مجازی تلقی کرد. ترکها را به دو دسته‌ی غربی (مشتمل بر ترکهای سرزمین مملکت سابق عثمانی) و شرقی (مشتمل بر بسیاری از مردم ترکستان و آسیای مرکزی، تا رود لنا) تقسیم میکنند. ترکها در کریمه، قفقاز، و در کنار سواحل ولگا نیز سکونت دارند. ترکهای شرقی مشتمل است بر (۱) ترکهای ترکستان و استپهای خزر، که از جنبه‌ی فرهنگی در اقوام ایرانی مستهلک شده‌اند، و می‌توان آنها را ترکهای ایرانی نامید، و (۲) ترک‌های تورانی، که بسیاری از آنها تاتار خوانده می‌شوند. ترکهای ایرانی مشتمل است بر ترکمنها، ازبکها، و قراقالپاقها. ترکهای تورانی مشتمل بر قرقیزها، کاکوتها، و تاتارهای سیبریه میباشند. ترکهای غربی مسلمان اند، ولی در میان ترکهای شرقی و شمالی، علی رغم فتوحات اسلام و تبلیغات نسطوریان، مذاهب قدیم مبنی بر آنیمیسم و شمن‌پرستی (← شمنیه) قوت دارد. از زبان که بگذریم، ترکها از هیچیک از جنبه‌های فرهنگی، مذهبی، و حتی شکل ظاهر وحدتی ندارند، و لهذا نمیتوان در باره‌ی آنها حکمی عمومی کرد.

تاریخ

لفظ توکیوئه (tu-kiue) یا ترک اول بار در قرن ۶م ب‌م به قومی صحراگرد اطلاق شده است،

---

(۱) Turk-Sib (۲) Turks (۳) Caicos

که در این قرن امپراطوری وسیعی ممتد از مغولستان و مرزهای شمالی چین تا دریای سیاه تشکیل دادند. دوره‌ی ۵۴۶-۵۸۲ اولین دوره‌ی درخشان تاریخ ترکها است. در ح ۵۸۲ ترکان به دو دسته تقسیم شدند، و از آن ببعد تا مدت یک قرن و نیم نام دو خان‌نشین دیده میشود: یکی متعلق به ترکهای شمالی (یا شرقی)، ساکن نزدیک دریاچه‌ی بایکال و ریزابه‌های جنوبی ینیسی، و دیگری متعلق به ترکهای غربی، که ظاهراً دو مرکز (یکی در اورومچی و دیگری در ل تاشکند) داشتند. ترکان شمالی در ح ۶۳۰ و ترکان غربی در ۶۵۹ تحت استیلای سلسله‌ی تانگ از سلاطین چین درآمدند. ترکهای شمالی در ۶۸۲ استقلال و قدرت گذشته‌ی خود را باز یافتند، و دولت آنان تا ۷۴۴ دوام یافت (کتیبه‌های اورخون از این دوره است). از عمده‌ترین قبایل ترکان غربی قبیله‌ی تورگش (türgeš) بود، که دولتش در ۷۳۹ (۱۲۱ هق) بدست نصر ابن سیار برافتاد. خان‌نشین ترکان شرقی هم در ۷۴۴ بدست کرلوکها، اویغور-ها، و بسملها، که خود ظاهراً از ترکان بودند برافتاد. از آن ببعد تا ۲۰۰ سال ترکان در تاریخ آسیای مرکزی نقشی نداشتند، و تاریخ این ناحیه بیشتر همان تاریخ فتوحات اعراب و سلسله‌های ایرانی است (مثلا سامانیان). در قرن 10م، حادثه‌جویان ترک سلسله‌ی غزنویان را، و اویغورها نیز در جانب مشرق مملکتی شامل کاشغر و ختن تشکیل دادند. سپس نوبت سلاجقه از قبایل غز رسید، که در تاریخ عمومی اهمیتی بسزا دارند. الب ارسلان از این سلسله امپراطور بیزانس را در ۱۰۷۱ (۴۶۳ هق) مغلوب کرد، و زمینه‌ی فتوحات ترکان عثمانی را فراهم نمود. از دیگر سلسله‌های ترک‌نژاد خوارزمشاهیان و گورخانیان را میتوان نام برد. دولتهای گوناگون نواحی آسیای مرکزی بدست چنگیز خان برافتاد. بعد از چندی حمله‌ی امیر تیمور آغاز شد. نیاکان تیمور از ترکان بودند، و پس از وی اعقابش در نواحی مختلف آسیا (از جمله تیموریان در ایران) سلطنت کردند. سلسله‌ی تیموریان بدست ازبکان (← ازبک) منقرض شد.

ترکان عثمانی از خراسان به آسیای صغیر مهاجرت کردند، و بورسه را مرکز خود قرار دادند. جز حمله‌ی تیمور، از حملات سایر ترکان آسیبی ندیدند، و همین امر بآنان فرصت داد تا قوای خود را برای تصرف امپراطوری متزلزل بیزانس متمرکز کنند. ← عثمانی، امپراطوری.

در نیمه‌ی اول قرن ۱۶م، همه‌ی سرزمین ممتد از شبه جزیره‌ی بالکان و ساحل شمالی دریای سیاه تا مرز چین تحت حکومت ترکان مسلمان بود. وضع اقتصادی این سرزمینها در این دوره در انحطاط بود، و زندگی چادرنشینی در مقابل کشاورزی و شهرنشینی رواج یافته بود. پیدایش راههای جدیدی برای داد و ستد نیز مزید بر این علتها بود. در تحت این شرایط، ترکان نه از جنبه‌ی مادی و نه از لحاظ معنوی قادر به مقابله با قدرت طالع روسها نبودند. در نتیجه‌ی تصرف سرزمین ولگا (قازان در ۱۵۵۲، حاجی طرخان در ۱۵۵۴) بدست روسها، ارتباط بین ترکان آسیای مرکزی با ترکان غربی قطع شد. روسها حتی در قرن ۱۷م اعلام کردند که همه‌ی اراضی آسیای شمالی بایستی بین روسیه و چین تقسیم شود، و این نظر با پیمان سن پطرزبورگ (فوریه‌ی ۱۸۸۱) عملی شد. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ارجاعات مذکور در این مقاله و به اسامی قبایل و طوایف ترک که نامشان در مقاله‌ی حاضر ذکر شده است، و نیز به زبان ترکی.

ترکها، مسجد، تهران، ← شیخ عبدالحسین، مسجد و مدرسه‌ی.

ترکه‌دز (tarke.dez)، دهستان (جم ح ۱۷۰۰؟)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. ساکنین بختیاری هستند.

ترکی. ۱- دسته‌ای از ← زبانهای اورال‌وآلتائی که از جمله شامل آلتائی شمالی، اویغور، قرقیزی، بشکیری، کاشغری، یارکندی، ازبک، ترکمنی، ترکی عثمانی، ترکی آذربایجانی، و قشقائی میشود. ← زبان، جدول. **۲-** شعبه‌ای از زبانهای ترکی غربی، شامل ترکی عثمانی و ترکی قفقاز، و بخصوص لهجه‌های ترکی رایج در ایران. لهجه‌های ترکی ایران اصولا با ترکی قفقاز پیوسته است، اما در نقاط مختلف تحولات جداگانه یافته. ترکی، گذشته از ناحیه‌ی لغ ایران (آذربایجان)، خمسه، قزوین، و اطراف همدان، طهران، قم، و ساوه، در بسیاری نقاط دیگر ایران نیز رایج است. بعضی از قبایل مرکزی و جنوبی ایران، از جمله قبایل قشقائی، ترک‌زبان اند. ترکی از زبانهای اصلی ایران نیست، و با تسلط اقوام غز (اغوز) و تاتار و حکومت خاندانهای ترک‌زبان در ایران رواج گرفته. اما با وجود رواج فراوانش از حیث عده‌ی متکلمان، در برابر فرهنگ و ادبیات زبان فارسی نیروئی نداشته است.

ترکی ابن عبدالله (torkie 'bne) [ترکی ابن عبدالله ابن محمد ابن سعود]، فد ۱۲۴۹ هق، اولین فرمانروای (۱۲۳۵-۴۹ هق) دولت دوم آل سعود. پس از فوت مشاری ابن سعود، در ریاض مستقر شد، و از زمان او ریاض پایتخت دولت وهابی آل سعود گردید. سرانجام مقتول شد، و مشاری ابن عبدالرحمان ابن مشاری ابن حسن ابن مشاری ابن سعود بجایش نشست، ولی وی چهل روز بعد بدست فیصل ابن ترکی کشته شد، و فیصل بجای پدر نشست.

ترکیب[1] (tarkib)، در اصطلاح علم جبر، هر یک از دسته‌های متمایز (بجهت تفاوت در لااقل یکی از اعضا. قس ترتیب) متساوی العده و دارای اعضای متمایز که میتوان از عده‌ی معینی از اشیاء متمایز تشکیل داد (نام بردن از ترکیبها مانند آنست که در ترتیب گفته شده است). مثلا اگر سه حرف a و b و c مفروض باشند، کلیه‌ی دسته‌های دوتائی که میتوان از آنها ساخت عبارتند از

ab, ac, ba, bc, ca, cb.

اما در مسئله‌ی ترکیب (بر خلاف مسئله‌ی ترتیب) ab و ba غیر متمایز محسوب میشوند، و لهذا فقط یکی از آنها جزء رشته‌ی ترکیبهای دو تائی سه حرف a و b و c ملحوظ میشود، و هکذا در مورد ac و ca، و bc و cb. پس کلیه‌ی ترکیبهای سه حرف a و b و c دو به دو منحصر است به ab و bc و ca. عده‌ی ترکیبهای n شیء r به r چنین بدست میآید که عده‌ی ترتیبهای آنها را حساب کنیم، و سپس اعداد طبیعی را از ۱ تا r در هم ضرب کنیم، و حاصل اول را بر این حاصل اخیر تقسیم نمائیم (و نیز ممکن است n عامله را بر حاصلضرب r عامله در n — r عامله تقسیم کنیم). مثلا اگر بخواهیم بدانیم که به چند طریق میتوان ۱۱ نفر از بین ۱۴ نفر انتخاب کرد، عده‌ی طریقه‌های مطلوب برابر عده‌ی ترکیبهای ۱۴ شیء است ۱۱ به ۱۱. پس عده‌ی ترتیبهای ۱۴ شیء را ۱۱ به ۱۱، که مساوی

$$14\times13\times12\times11\times\ldots\times5\times4$$

است، بر

$$1\times2\times3\times4\times\ldots\times10\times11$$

قسمت میکنیم، ۳۶۴ بدست میآید، که عده‌ی طریقه‌های مطلوب است.

ترکیب[2]، در اصطلاح شیمی، **۱-** فعل و انفعالی که در آن دو یا چند جسم با هم ترکیب شده جسم یا اجسام دیگری تشکیل میدهند. در ترکیب شیمیائی، مقدار (از لحاظ وزن و اغلب حجم) هر یک از اجسامی که برای تشکیل مقدار معینی از جسم مرکب لازم است کاملا مشخص و ثابت میباشد. امروزه بسیاری از مواد آلی و غیر آلی عمده را میتوان بطریق ترکیبی (مصنوعی) ساخت، زیرا بوسیله‌ی تجزیه‌ی شیمیائی مواد سازای آنها و ترکیب وزنی آنها، و نیز شرایط لازم برای ترکیب شدن این مواد سازا معلوم شده است. **۲-** ← جسم مرکب.

ترکیب‌بند (tarkib.band)، شعری همچون ترجیع‌بند، با این فرق که در آن بیت مستقلی (برگردان) پس از هر بند نمیآید، بلکه فقط قافیه‌ی دو مصراع آخر هر بند تغییر میپذیرد، و همین بیت بندها را از یکدیگر جدا میسازد. مانند (وحشی بافقی)،

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
قصه‌ی بی سر و سامانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید
گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی.
روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم
تابع خوی بت عربده‌جوئی بودیم
عقل و دین باخته دیوانه‌ی روئی بودیم
بسته‌ی سلسله‌ی سلسله موئی بودیم
کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یک گرفتار ازین جمله که هستند نبود.

ترکیب حاملها: ← حامل.

ترکیب حرکات، یکی از مسائل مکانیک، که موضوعش تعیین حرکت واقعی جسمی است که در آن واحد دستخوش چند حرکت است. هر یک از این حرکات را حرکت مؤلفه (mo'allefe)، و حرکت واقعی جسم را حرکت منتجه (montaje)، و مسیر و سرعت آنرا بترتیب مسیر منتجه و سرعت منتجه نامند. اجسامی که نسبت به زمین متحرکند، یا بنظر ما ثابت میآیند، در آن واحد در حرکت وضعی زمین، حرکت انتقالی آن بدور خورشید، و حرکت منظومه‌ی شمسی بطرف صورت فلکی شلیاق شرکت دارند. در حرکت قایق موتوری بر رودخانه، قایق دستخوش دو حرکت است: یکی حرکت خود قایق که موتور بآن می‌دهد، و دیگری حرکت آن به تبع جریان آب. در ترکیب حرکات، سرعت منتجه منتجه‌ی

(1)combination (2)synthesis

سرعتهای حرکات مؤلفه است (← حامل)؛ این قانون معروف به قانون ترکیب سرعتها است. مثلا اگر نقطه‌ی A (مثلا قایق) دارای دو حرکت متشابه، یکی (حرکتی که جریان آب بآن میدهد) بر امتداد Ax و دیگری (حرکتی که موتور بآن میدهد) بر امتداد Ay، و AB سرعت اولی و AC سرعت دومی باشد، منتجه‌ی این دو، یعنی AV، سرعت واقعی نقطه‌ی A (سرعت منتجه) خواهد بود، که در این حالت ثابت است، و لهذا حرکت واقعی نقطه‌ی A (حرکت منتجه) حرکتی است متشابه بر امتداد AV. بعد از مدت معین دلخواهی، حرکت اول بتنهائی متحرک را از A به نقطه‌ای مانند M_1 و حرکت دوم بتنهائی آنرا به نقطه‌ای مانند M_2 منتقل میکند؛ وضع واقعی متحرک نقطه‌ی M است، که انتهای AM (منتجه‌ی AM_1 و AM_2) میباشد؛ بعبارت دیگر، جریان امر مانند اینست که حرکات مذکور یکی بعد از دیگری نقطه‌ی متحرک را جا بجا کند.

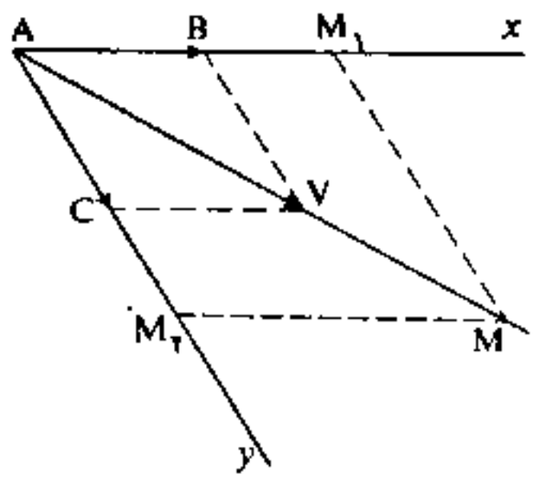

مسئله‌ی ترکیب حرکات وابسته به مسئله‌ی مهم دیگری است، و آن مسئله‌ی تغییر دستگاه مأخذ حرکت است، که موضوعش تعیین حرکت یک جسم است نسبت به یک دستگاه مأخذ جدید. در این مسئله، حرکت شیء را نسبت به دو مأخذ اولیه و جدید بترتیب حرکت نسبی و حرکت مطلق، و حرکت دستگاه مأخذ اولیه را نسبت به دستگاه جدید حرکت کششی میخوانند. مثلا اگر شیئی را از دریچه‌ی قطار راه آهنی که در حال حرکت است رها کنیم، بنظر شخصی که در قطار است، شیء بخط مستقیم حرکت میکند (حرکت نسبی)، اما بنظر شخصی که از خارج قطار بنگرد، حرکت شیء (حرکت مطلق) بر خطی منحنی صورت می‌گیرد؛ حرکت کششی حرکت قطار است نسبت بزمین (در این مثال، شیء ساقط نسبت به زمین در آن واحد دارای دو حرکت است؛ یکی سقوط مستقیم الخط آن و دیگری حرکتش به تبع حرکت قطار).

مسئله‌ی ترکیب حرکات در مکانیک علمی و عملی اهمیت فراوان دارد. نیز ← پرتابشناسی؛ تداخل؛ کجنمائی نور.

قانون ترکیب سرعتها که در قسمت اول این مقاله ذکر شد در نظریه‌ی نسبیت برقرار نیست. اگر قطار راه آهنی با سرعت ثابت v حرکت کند، و شخصی در جهت حرکت قطار در امتداد طول قطار با سرعت w حرکت کند، بموجب قانون سابق الذکر، سرعت حرکت این شخص نسبت به جاده v+w است، ولی بر طبق نظریه‌ی نسبیت، سرعت او $(v+w)/(1+vw/c^2)$ میباشد، که در آن c سرعت نور است. در حرکات عادی، v و w نسبت به c (300'000 کم در ثانیه) خیلی کوچک اند، و اختلاف معتنابهی بین دو نتیجه نیست؛ اما برای سرعتهائی در حدود سرعت سیر نور، سرعت منتجه بمقدار معتنابهی از v+w کمتر است، و بالاخص اگر یکی از دو سرعت برابر c باشد سرعت منتجه هم c خواهد بود. ← نسبیت.

ترکیب سرعتها، قانون: ← ترکیب حرکات.

ترکیب نیروها: ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها.

ترکیب و تجزیه‌ی نیروها. هر گاه چند نیرو در آنِ واحد بر نقطه‌ای از جسمی وارد شوند، میتوان نیروئی یافت که چون بر آن نقطه وارد شود تأثیر مجموعه‌ی آن نیروها را داشته باشد. این نیرو را منتجه‌ی (-montaje) آن نیروها و هر یک از آنها را مؤلفه‌ی (-mo'allefe) این نیرو خوانند. ترکیب نیروها بوسیله‌ی ترکیب حاملهای (← حامل) نمایش آنها صورت میگیرد. مثلا منتجه‌ی دو نیروی وارد بر یک نقطه قطر متوازی الاضلاعی ("متوازی الاضلاع نیروها") است که این دو نیرو اضلاع مجاور آن باشند. نیز ← زوج.

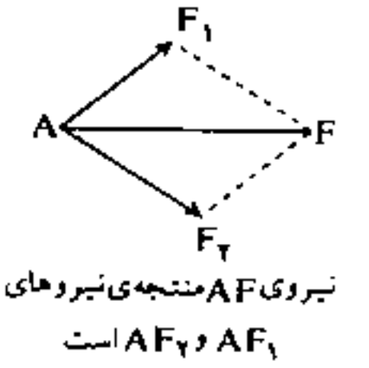

نیروی AF منتجه‌ی نیروهای AF_1 و AF_2 است

بالعکس، برای تعیین اثر یک نیرو در امتدادهای مختلف، آنرا به مؤلفه‌هائی درین امتدادها تجزیه میکنند (← حامل). مثلا در حرکت دادن چرخ چمن‌زنی بر زمین افقی، نیروی دست (OA) که در امتداد دسته وارد میشود چرخ را از طرفی

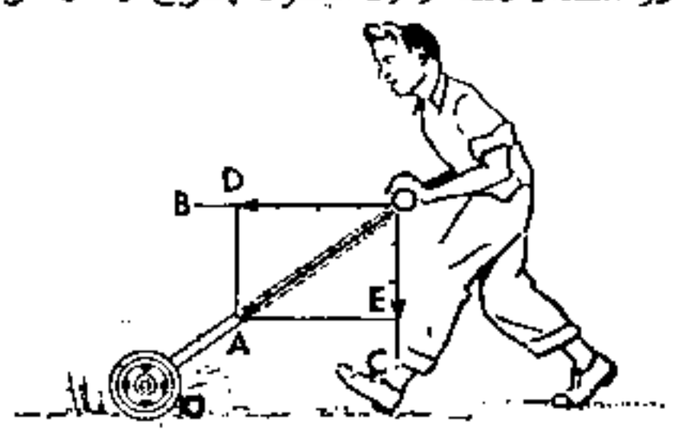

تجزیه‌ی یک نیرو

بر امتداد افقی میراند، و از طرف دیگر عموداً بر زمین میفشارد؛ بوسیله‌ی تجزیه‌ی نیروی دست بدو مؤلفه‌ی افقی (OD) و قائم (OE)، میتوان تأثیر آنرا در راندن و در فشار دادن تفکیک و تعیین کرد.

ترکیه (torkiyye)، جمهوری (120'767'778'121'24 کمم؛ جه ۲۴'۱۲۱'۷۷۸)، آسیای صغیر و جش اروپا؛ پایتخت آن آنکارا. ترکیه‌ی آسیائی یا آناطولی، که ۹۷٪ تمام خاک ترکیه را اشغال کرده است، از ل به دریای سیاه، بوسفور، دریای مرمره، و داردانل؛ از غ به دریای اژه (قسمتی از مدیترانه)؛ از ج به مدیترانه‌ی شرقی و سوریه و عراق؛ از ش به ایران؛ و از لش به جشمهای ارمنستان و گرجستان محدود است. ترکیه‌ی اروپائی مشتمل است بر تراکیای شرقی، و محدود است از لش به دریای سیاه، از ل به بلغارستان، و از غ به یونان و دریای اژه. در ج، بوسفور و دریای مرمره و داردانل ترکیه‌ی اروپائی را از ترکیه‌ی آسیائی جدا میکنند. تقریباً همه‌ی جزایر مجاور سواحل بسیارمضرس آسیای صغیر متعلق به یونان است. ترکیه از لحاظ اداری به ولایاتی تقسیم شده است، که هر کدام بنام شهر اصلی آن خوانده میشود، ولی بعضی از نواحی نامهای قدیمی خود را دارند، مانند ارمنستان در لش و گردستان در جش ترکیه‌ی آسیائی. ترکیه‌ی اروپائی سرزمینی زراعتی است (← تراکیا)، و از شهرهای معروفش استانبول، ادرنه (آدریانوپل) است. کناره‌های ساحلی ترکیه‌ی آسیائی حاصلخیز است؛ قسمت مرکزی آنرا فلات وسیع نیمکعاب آناطولی (بارتفاع ۴۵۵–۵۸۰ متر) اشغال میکند، و این فلات را حاشیه‌ای از تپه‌ها و کوهها احاطه کرده است. مرتفعترین این کوهها سلسله‌ی توروس و دنباله‌های آن در ج شبه جزیره‌ی آناطولی، و کوههای ماوراء قفقاز در لش است، که بلندترین قله‌ی آن، آرارات، در مرز شوروی قرار دارد. ترکیه چند دریاچه‌ی بزرگ دارد (مخصوصاً دریاچه‌ی وان، در ش). از رودهای متعدد ترکیه هیچیک قابل کشتیرانی نیست. جش ترکیه با قسمت علیای رودهای دجله و فرات، ترکیه‌ی مرکزی با قزل ایرماق و سیحان، و ترکیه‌ی غربی با میاندر زهکشی میشود. وسایل ارتباطی عمده عبارتست از جاده‌های شوسه، کشتی‌رانی ساحلی، و شبکه‌ی ناقص خطوط آهن، که از زمان تأسیس ← راه آهن بغداد سابقه دارد. بندرهای مهم آن عبارتست از استانبول (که بزرگترین شهر نیز هست)، ازمیر، طرابزون، سینوپ، و مرسین. شهرهای مهم دیگر: آنکارا، بورسه، ادنه، قونیه، قیصریه، و انطاکیه. آب و هوای ترکیه عموماً معتدل است، جز در ش که اقلیم بری دارد.

ترکیه عمدةً سرزمینی زراعتی و مساعد با دامداری است. بیش از نیمی از آن مراتعی است که برای پرورش گاو و گوسفند و بز و گاومیش از آنها استفاده میشود. از زمینهای زراعتی (ح ۲۰٪) گندم، جو، زرت، توتون، پنبه، کنف، و تریاک (مخصوصاً در اطراف افیون قره حصار) بدست می‌آید. انگور، زیتون، انجیر، سیب، فندق و گردو فراوان دارد. فقط ۱۴٪ اراضی ترکیه جنگلی است. جز در مورد سیگار، فرش، سفالگری، پشم مرغز، و ظرفهای مسی و برنجی، باقی صنایع ترکیه تازه و در مرحله‌ی ابتدائی است. مهمترین صناعت آن استخراج معادن است؛ مخصوصاً زغال سنگ (لغ آسیائی)، لیگنیت و کروم (در جغ)، و مس (در ش). ترکیه یکی از بزرگترین صادر‌کنندگان جهانی کروم و منیزیت (مستخرج از ناحیه‌ی اسکی‌شهر) میباشد.

در نتیجه‌ی قتل عامها و مهاجرتهای عظیم ارامنه (← ارامنه، کشتار. نیز ← ارامنه، مسئله‌ی) در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، و مهاجرت‌های اجباری یونانیان و بلغارستانیها پس از ۱۹۲۳، اکنون ۸۶٪ سکنه‌ی ترکیه بزبان ترکی تکلم می‌کنند. در ترکیه حکومت و دین کاملا از یکدیگر تفکیک شده است؛ اکثریت ترکان مسلمان سنّی هستند. کردها بزرگترین اقلیت نژادی را تشکیل میدهند؛ یهودیان و مسیحیان یونانی ارتدوکس و ارمنی مهمترین اقلیتهای مذهبی بشمار میروند. ترکها، با آنکه عثمانیان را نیاکان خود میدانند، نژادی بسیار مختلط و مقدار کمی "خون عثمانی" دارند.

تاریخ

با آنکه آناطولی از کهنترین سرزمینهای مسکونی جهان است، تاریخ ترکیه بعنوان دولتی ملی با افول امپراطوری عثمانی در ۱۹۱۸ آغاز میشود. برای تاریخ قدیمتر سرزمینی که اکنون ترکیه را تشکیل میدهد، در مورد ادوار قدیم ← آسیای صغیر؛ یونیا؛ پونتوس؛ تراکیا؛ بیزانس؛ و در مورد قرون وسطی ← بیزانس، امپراطوری؛

ارمنستان؛ قونیه؛ امپراطوری نیقیه؛ امپراطوری طرابزون؛ و در مورد قرون جدید پیش از ۱۹۱۸ ← عثمانی، امپراطوری؛ مسئله‌ی شرق.

امپراطوری عثمانی که از ۱۷۷۴ در حال نزع بود، با ضربه‌ی جج I از دنیا رفت. با ← پیمان سور (۱۹۲۰)، متفقین امپراطوری عثمانی را، که زمانی یکی از مقتدرترین دولتهای جهان بود، بصورت دولت کوچکی درآوردند مشتمل بر نیمه‌ی شمالی شبه جزیره‌ی آناطولی و منطقه‌ی بیطرف بغازها (داردانل و بوسفور) (این منطقه تحت اشغال متفقین بود). سلطان محمد VI شرایط پیمان را پذیرفت، ولی عناصر ملی تحت پیشوائی مصطفی کمال پاشا (بعداً آتاتورک) نیروهای خود را متحد کردند، و مقاومت ورزیدند. در آوریل ۱۹۲۰، حتی پیش از امضای پیمان سور، حکومت و مجلس ملی در آنکارا تشکیل شد. ملیون از شناسائی قدرت سلطان سر باز زدند، و در آناطولی به متفقین حمله کردند، و با دولت شوروی پیمانی بستند (۱۹۲۱)، که بموجب آن نواحی قارص و اردهان به ترکیه مسترد، و باطوم به روسها داده شد. در این اثنا، یونانیان، بتحریک متفقین، از پایگاه خود در ازمیر به ملیون حمله بردند، ولی از ترکان شکست خوردند، و ازمیر بتصرف اینان درآمد (سپتامبر ۱۹۲۲). در اول نوامبر ۱۹۲۲ حکومت آنکارا سلطان را خلع کرد، ولی برادر او، عبدالمجید، را خلیفه‌ی روحانی جانشین او شناخت. کمی پس از آن، در کنفرانس لوزان برای تجدید نظر در پیمان سور تشکیل شد. معاهده‌ی لوزان (۱۹۲۳) حدود فعلی ترکیه را، جز در مورد منطقه‌ی متنازع فیه اسکندرون (← اسکندرون، سنجاق)، که در ۱۹۳۹ بتصرف ترکها درآمد، برسمیت شناخت. ترکیه در تمام اراضی خود جز در منطقه‌ی بغازها، که مقرر بود غیر نظامی شود، حاکمیت مطلق یافت؛ این محدودیت نیز در ۱۹۳۶ از میان رفت.

در اکتبر ۱۹۲۳ حکومت جمهوری بریاست مصطفی کمال پاشا رسماً اعلام شد. خلافت در ۱۹۲۴ لغو گردید، و قانون اساسی جدیدی صادر شد. این قانون پارلمانی بنام مجلس کبیر ملی، که اعضایش از طریق آراء عمومی مردان انتخاب می‌شوند (به زنان در ۱۹۳۴ حق رأی داده شد)، و هیئت دولتی مسئول در مقابل این مجلس مقرر میکرد، ولی آتاتورک عملا بعنوان دیکتاتور حکومت کرد و حزب خلق (خلق فرقه‌سی) او تنها حزب قانونی بود. در مدت ۱۴ سال حکومت وی، تغییرات انقلابی عظیمی در ترکیه حادث شد (← آتاتورک)، و آتاتورک شالوده‌های دینی و اجتماعی و فرهنگی و نیز ساختمان اقتصادی و سیاسی ترکیه را یکباره عوض کرد. در ۱۹۲۵، پس از فرونشاندن انقلابی دینی در کردستان، دولت سیاست ضد دینی خود را شدیدتر کرد، و مناصب دینی را از میان برد، و تعدد زوجات و بر سر گذاشتن فینه را ممنوع ساخت. در ۱۹۲۶ قانون مدنی سویس، قانون جزای ایتالیا، و قانون بازرگانی آلمان، بدون تغییر، در ترکیه مورد عمل قرار گرفت. در ۱۹۲۸ رسمیت دین اسلام لغو شد، و الفبای لاتینی بجای الفبای عربی پذیرفته شد، و همه‌ی ترکان کمتر از ۴۰ساله را اجباراً برای آموختن خط جدید به مدارس روانه کردند. در ۱۹۳۰ نام قسطنطنیه به استانبول تغییر یافت. در ۱۹۳۴ زنان حق رأی و آزادی یافتند. هنگام مرگ (۱۹۳۸) آتاتورک، ترکیه دیگر عنوان یک کشور شرقی نداشت، و در راه غربی شدن قدمهای مؤثری برداشته بود.

سیاست اقتصادی ترکیه‌ی زمان آتاتورک بر آن بود که ترکیه از سرمایه‌های خارجی بینیاز شود، و بر سر پای خود بایستد، و چنین هم شد. پیش از آن، بسبب وامهای خارجی فراوانی که سلاطین عثمانی گرفته بودند، سرمایه‌های خارجی بر مالیه‌ی کشور مستولی بود، و یکی از گرفتاریهای جمهوری ترکیه پرداخت همین وامها بود. بسبب اشکالات تأسیس صنایع سنگین بدون کومک سرمایه‌های خارجی و با نبودن سرمایه‌های داخلی، دولت نظارت کامل بر این صنایع را بدست گرفت، و در نتیجه، این صنایع دولتی گردید. در ۱۹۳۴ یک برنامه‌ی پنجساله طرح‌ریزی شد. بسبب مبادله‌ی اجباری سکنه میان ترکیه و کشورهای یونان و بلغارستان، دو مشکل اقتصادی اساسی پیش آمد. از یک طرف خروج بازرگانان مجرب یونانی از ترکیه ضربه‌ای شدید بر اقتصادیات این کشور وارد آورد، و از طرف دیگر دولت ترکیه ناچار از آن بود که ترکان مهاجر را که بیشتر آنها زارع بودند در سازمان اقتصادی خود جای دهد.

در سیاست خارجی، ترکیه راه دوستی با همسایگان را در پیش گرفت. در ۱۹۳۲ وارد جامعه‌ی ملل شد؛ در ۱۹۳۴ به اتحادیه‌ی دولتهای شبه جزیره‌ی بالکان پیوست، و باین طریق مرزهای اروپائی خود را تثبیت کرد؛ در ۸ ژوییه‌ی ۱۹۳۷ (۱۷ تیر ماه ۱۳۱۶ هش) پیمان سعدآباد را با عراق و ایران و افغانستان امضا کرد. با آنکه در داخل ترکیه با کمونیسم سخت مبارزه میشد، تا پیش از جج II روابط ترکیه با روسیه‌ی شوروی بسیار دوستانه بود. در نتیجه‌ی افزایش حیثیت دولت ترکیه، ← قرارداد مونترو (۱۹۳۶) در وضع بغازها تجدید نظر کرد، و نزاع بر سر اسکندرون در ۱۹۳۹ بنفع ترکیه پایان پذیرفت. عصمت اینونو که در ۱۹۳۸ بعنوان رئیس جمهوری جانشین آتاتورک شد، سیاست بیطرفی کامل را در پنج سال اول جج II حفظ کرد (با اینکه از ۱۹۴۱ ببعد کومکهائی از طریق قانون وام و اجاره از کشمة دریافت نمود). تورم ناشی از برنامه‌ی تسلیحاتی ترکیه سبب وضع مالیاتهائی شد، که مخصوصاً بر اقلیتهای مسیحی و یهودی گران افتاد. با وجود فشار شدید متفقین، ترکیه فقط در ژانویه‌ی ۱۹۴۵ به آلمان و ژاپن اعلان جنگ داد، و در فوریه‌ی ۱۹۴۵ به ملل متحد پیوست. در ۱۹۴۵ روسیه‌ی شوروی پیمان دوستی خود را با ترکیه لغو کرد، و خواستار تجدید نظر کامل در قرارداد مونترو و شرکت در نظارت بر بغازها گردید، و روابط دو کشور سخت تیره شد. در ۱۹۴۷ ترکیه از کومکهای مندرج در برنامه‌ی ترومن برخوردار شد.

در انتخابات ۱۹۵۰، اینونو شکست خورد، و جلال بایار (رهبر حزب دموکرات) به ریاست جمهور رسید. عدنان مندرس، نخست‌وزیر، سرمایه‌گذاری خارجی را تشویق کرد، و در ۱۹۵۴ صنعت نفت را از صورت ملی خارج نمود. در ۱۹۵۱ ترکیه به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی پیوست. در ۱۹۵۴ پیمان تدافعی نظامی با یوگوسلاوی و یونان منعقد نمود. در انعقاد پیمان بغداد (۱۹۵۵) نقش عمده‌ای داشت.

در نوامبر ۱۹۵۷ جلال بایار برای سومین بار بریاست جمهور رسید، و عدنان مندرس به نخست‌وزیری انتخاب شد. استبداد و فساد حکومت آنان در ۱۹۶۰ به اوج رسید؛ بنام حفظ وحدت ملی، آزادی مطبوعات، استقلال قضات، آزادی اجتماعات، و آزادی بیان عملا از بین رفت. سه بار بجان عصمت اینونو، رهبر حزب خلق، سوء قصد شد؛ اعضای حزب از قبول رشوه‌های مندرس امتناع کردند. در ۲۸ آوریل ۱۹۶۰ تظاهرات محصلین بر ضد رژیم خودکامی مندرس در استانبول و آنکارا آغاز گردید. دولت حکومت نظامی اعلان کرد، و بوسیله‌ی نیروهای مسلح تظاهرات را درهم شکست. ژنرال جمال گورسل، فرمانده نیروهای زمینی، پس از تقاضای اصلاحات سیاسی از دولت، در ۵ ماه مه‌ی ۱۹۶۰ از ارتش استعفا داد. تظاهرات محصلین ادامه یافت، و در ۲۱ مه دانشجویان دانشکده‌ی جنگ و بعضی از افسران ارتش بر ضد دولت دست به تظاهر زدند. در ۲۷ مه، مندرس و سایران ارکان دولت (از جمله چند تن از فرماندهان عالیرتبه‌ی ارتش) با یک کودتای نظامی، که از طرف مجمع جدید التأسیس موسوم به کمیته‌ی وحدت ملی، تحت رهبری گورسل، برپا شد توقیف شدند. کمیته اختیارات را بدست گرفت، و در ۲۸ مه ژنرال گورسل جایگزین رئیس جمهور و نخست‌وزیر گردید. اعضای دموکرات مجلس کبیر ملی و عده‌ای از عمال عالیمقام دولت و فرماندهان نظامی دستگیر و در جزیره‌ی یاسی‌آدا در دریای مرمره بازداشت شدند. از نخستین اقدامات دولت جدید دعوت عده‌ای از اساتید دانشگاه برای تهیه‌ی قانون اساسی جدیدی بود. محاکمات دستگیرشدگان در اکتبر ۱۹۶۰ آغاز گردید؛ در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۱، ۱۵ حکم اعدام صادر شد، ولی مجازات ۱۲ تن از محکومین (از جمله جلال بایار) به حبس ابد تخفیف یافت؛ در ۱۷ سپتامبر مندرس اعدام شد. در ۲۶ اکتبر ۱۹۶۱ گورسل به ریاست جمهور انتخاب شد، و در ۱۰ نوامبر ۱۹۶۱ اینونو نخست‌وزیر گردید.

ترگور (targavar)، دهستان (جمعیت ۱۳٬۴۷۰)، بخش سلوانا، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۱ (۱) آبادی. کنار مرز ایران و ترکیه قرار دارد. رود نازلوچای از قسمت شمالی آن میگذرد. محصولش غلات، توتون، و فراورده‌های دامی است. در ده انبی (anbi) (جمعیت ۳۸۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، واقع در ۱۴٫۵ کیلومتری لغ سلوانا، صومعه‌ای است که به مدفن زردشت پیغمبر مشهور است.

ترگول‌مورش[1] (targul-mureš) یا **ترگو-مورش**، مجارستانی **ماروش‌واشارهلی**[2] (māroš vāšārhey)، شهر (جمعیت ۶۵٬۱۸۸)، رومانی مرکزی،

(۱)Targul-Mures (۲)Maros Vásárhely

در ترانسیلوانی، بر رود مورش. پالایشگاه نفت دارد، و از مراکز داد و ستد (مخصوصاً الوار، نفت، غلات، شراب، و توتون) است. از قرن ۱۲م وجود داشته و یکی از مراکز قدیمی فرهنگی است. در کتابخانه‌ی آن (قرن ۱۳م) نسخ خطی گرانبها موجود است. بنای نوین و عظیم موسوم به "کاخ فرهنگ" شامل گالری هنری، موزه‌ی مردم‌شناسی، کتابخانه، و کنسرواتوار موسیقی میباشد. در ۱۹۴۰-۴۵ در تصرف مجارستان بود.

ترگوم[1] (targum) [آرامی، = ترجمه]، ترجمه‌ی آرامی کتاب عهد عتیق. منشأ آن از زمانی است که زبان آرامی نزد عامه‌ی یهودیان جایگزین زبان عبری گردید. پس از مقهور شدن یهود بدست ایرانیان، مترجمینی تورات را برای مردم میخواندند و بزبان آرامی بیان و تفسیر می‌کردند. این توضیحات شفاهی بعدها نوشته و جمع‌آوری شد، و نام ترگوم یافت. چند ترگوم موجود است.

ترما، مقدونیه: ← سالونیک.

ترمذ (termez)، شهر (جـ ۵٬۰۲۵)، جش جشـ ازبکستان، تجشـ، بر آمو دریا و بر مرز افغانستان. در زمان کشورگشائی اعراب مسلمان، مذهب غالب آنجا بودائی بود، و فرمانروای آن ترمذ شاه نام داشت. بعدها ترمذ در سرنوشت خراسان و ماوراء النهر سهیم شد. سلطان سنجر در ۵۵۱ هق بدانجا پناهید. در پائیز ۱۲۲۰ بم مغولان آنرا تصرف و بکلی ویران کردند. بعداً در نزدیک محل اولیه از نو بنا شد، و در زمان ابن بطوطه شهری آباد بود. در کاوشهائی که به سرپرستی موزه‌ی مسکو بعمل آمده آثار جالبی (از جمله اشیائی از دوره‌ی غلبه‌ی مذهب بودائی) بدست آمده است.

ترمذی (termezi)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن علی**، معروف به **حکیم ترمذی**، فـ ۲۸۵ هق، محدث معروف سنّی و عارف خراسانی. وی مقام ولایت را بر مقام نبوت ترجیح میداد، و بدین سبب جمعی از متعصبین تکفیرش کرده از ترمذ اخراجش نمودند. از حیث اعتقاد به اهمیت مقام ولایت و از بعضی جهات دیگر، ترمذی تا حدی پیشرو ابن العربی است، و ابن العربی به آثار و آراء او توجه تمام داشته است. از آثارش نوادر الاصول و ختم الولایه است.

ترمذی، شهرت **ابوعیسی محمد ابن عیسی ترمذی**، ۲۰۹-۲۷۹ هق، حافظ و محدث معروف خراسان در قرن سوم هجری. در طلب حدیث در خراسان و عراق و حجاز مدتها سفر کرد و از بسیاری مشایخ سماع حدیث نمود. در آخر عمر نابینا شد. در ترمذ یا یکی از دهات آن بنام بوغ وفات یافت. از آثارش جامع ترمذی است که از صحاح سته‌ی اهل سنت میباشد.

ترمذی، شهرت **سید برهان‌الدین محقق** (mohaq-qeq)، از مشایخ صوفیه. از سادات حسینی ترمذ بود. در بلخ به حلقه‌ی مریدان بهاءالدین ولد پیوست. بعد از مهاجرت بهاءالدین به روم (آسیای صغیر)، ترمذی عازم آن سرزمین شد، و ظاهراً یک سال بعد از وفات (۶۲۸ هق) بهاءالدین به روم رسید. در قونیه، تربیت مولوی را بعهده گرفت، و گویند مولوی مدت ۹ سال در خدمت او بود. سپس ترمذی به قیصریه رفت، و هنگامی که مغولان این شهر را گرفتند و قتل عام کردند وی در آنجا بود. ترمذی، علاوه بر کمال اخلاقی و سیر و سلوک صوفیان و طی مقامات معنوی، دانشمندی کامل و فاضلی مطلع بود. سرانجام در قیصریه درگذشت. مجموعه‌ی بعضی از سخنان او در کتاب معارف برهان محقق آمده است.

ترمز[2] (tormoz؛ روسی)، دستگاه متوقف کردن ماشین یا کم کردن سرعت آن. برای این منظور عموماً از اصطکاک استفاده میشود، که با حرکت مقاومت میکند، و انرژی سینتیک دستگاه متحرک را به انرژی حرارتی تبدیل مینماید. انواع ساده‌ی آن، قطعه‌ی چوبی (کفشک ترمز) که بواسطه‌ی چند اهرم تحت فشار به دوره‌ی چرخ تکیه میکند؛ طنابی که دور محوری پیچیده شده، و در موقع مطلوب آنرا میکشند؛ نوارهای فلزی که روی طبلکی متصل بمحور و قابل تنظیم بوسیله‌ی اهرم‌های مناسب جا داده شده‌اند.

ترمس (termes) یا **باقلای قبطی** (qebti)، گیاه یکساله یا دائمی از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع لوپینوس (*Lupinus*)، که گاهی آنرا برای علوفه و یا برای پوشش زمین بصورت چمن میکارند. اقسام ترمسهای دائمی (*L. perennis*) دارای خوشه‌های دراز گلهای رنگین و غنچه‌های کروی است. ترمسهای درختی (*L. arborescens*) دارای نیامهای بزرگ میباشند که در اروپای مرکزی برای خوراک حیوانات بکار میرود.

ترمن[3]، **لویس مدیسن** (luis madisən tërmən)، ۱۸۷۷-۱۹۵۶، روانشناس امریکائی که استفاده از تستهای روانشناسی را در مدارس رایج ساخت. اثر معروفش تجدید نظرهائی است که در تست هوش‌سنجی معروف به بینه‌سیمون (← بینه، آلفرد) بعمل آورده است. مطالعاتش در غالب شعب روان‌شناسی، مخصوصاً تحقیق در احوال کودکان نابغه، حائز اهمیت میباشد.

ترموالکتریسیته: ← گرمابرق.

ترموپیل[4] (termopil)، یـ **ترموپولای** (termo-pulāy)، گردنه‌ی معروفی در تسالی، یونان، بین کوه اویته (oyte) (ج تسالی) و خلیج مالیک. در آنجا در ۴۸۰ قم لئونیداس و همدستانش تا آخرین نفر با ایرانیان جنگیدند (← مدی، جنگهای). درین گردنه بود که یونانیان در ۲۷۹ قم مدتها از پیشرفت مهاجمین گل (بسرکردگی برنوس) جلوگیری کردند، و رومیها در ۱۹۱ قم آنتیوخوس III را شکست دادند.

ترموپیل: ← پیل گرمابرقی.

ترمودینامیک[5] (termodināmik؛ فنـ)، قسمتی از علم فیزیک که از رابطه‌ی انرژیهای حرارتی و مکانیکی (← انرژی) و تبدیل یکی بدیگری بحث میکند. ترمودینامیک مبتنی بر دو اصل است که یکی بستگی حرارت و کاری را که در ضمن تغییرات یک دستگاه در کار میآید تعیین میکند، و دیگری شرایط امکان این تغییرات را معین می‌نماید. در ترمودینامیک مقصود از دستگاه (یا سیستم) مجموعه‌ی معینی از اجسام است که دستخوش تغییرات دما، فشار، حالت فیزیکی، و غیره میگردند؛ کلیه‌ی اجسام خارج دستگاه را محیط خارجی گویند، و همواره فرض میکنند که مبادلات بین دستگاه مورد بحث و محیط خارجی منحصر به مبادلات کار و حرارت است. حالت دستگاه با مقادیر کمیاتی که دستگاه را مشخص می‌کنند معین میشود. دستگاهی که دستخوش تغییراتی شود یک حالت اولیه و یک حالت آخری دارد، و اگر حالت آخری عیناً مطابق حالت اولیه باشد (یعنی مقادیر مشخصات دستگاه در دو حالت یکسان باشند) تغییر دستگاه را تغییر بسته یا سیکل (sikl؛ فنـ) گویند. **اصل اول ترمودینامیک** یا **اصل برابری کار و حرارت** اینست که هر گاه دستگاهی دستخوش تغییرات بسته‌ای شود، اگر کار بگیرد حرارت میدهد، و اگر حرارت بگیرد کار میدهد؛ و در تبدیل کار و حرارت، هر **کالری** حرارت معادل **۴٫۱۸۵ ژول** کار است (عدد اخیر را هم‌ارزی مکانیکی حرارت گویند). **اصل دوم ترمودینامیک** یا **اصل کارنو** (kārno) [بنام ن. ل. س. کارنو] اینست که ماشینهای حرارتی (ماشین‌هائی که انرژی حرارتی را به انرژی مکانیکی تبدیل میکنند؛ مثل ماشین بخار و موتورهای انفجاری) فقط در صورتی کار میدهند که از منبع گرمی (مثلا دیگ ماشین بخار) حرارت گرفته قسمتی از آنرا به منبع سردی (کندانساتور) پس بدهند. بموجب این اصل مهم، تبدیل بالتمام حرارت بکار ممتنع است، و بازده ماشینهای حرارتی همواره از ۱ کمتر میباشد.

ترموس[6] (termos؛ از فنـ)، بطری یا ظرفی که برای گرم یا سرد نگاه داشتن مایعات تا حدود ۲۴ ساعت بکار میرود. چنان ساخته شده است که حتی الامکان از مبادله‌ی حرارت (از هر یک از سه طریق هدایت، همرفت، و تشعشع) میان داخل و خارج ظرف جلوگیری میکند. ظرفی که مایع در آن ریخته میشود شیشه‌ای و دارای دو جدار است؛ هوای میان دو جدار را خالی میکنند. شیشه مانع انتقال هدایتی و خلأ مانع انتقال همرفتی حرارت میشود. برای از بین بردن انتقال تشعشعی، سطح خارجی جدار داخلی و سطح داخلی جدار خارجی شیشه را آینه میکنند، تا حرارت را منعکس سازد.

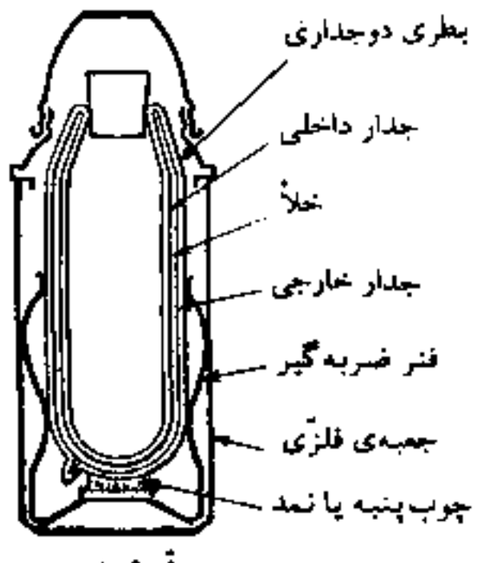

ترموس

در بطری، و نیز تکیه‌گاههای بطری بر غلاف فلزی آن، از چوب‌پنبه است (که هدایت حرارتی آن کم است). غلاف خارجی را با فلز یا پلاستیک میسازند، و طوقه‌ای لاستیکی دهانه‌ی بطری را در میان غلاف محکم میکند. فنری اثر ضربه را خنثی میکند، و مانع شکستن بطری میشود. نخستین بطری از این نوع بطری دیوئر است، که آنرا سر ج. دیوئر در ۱۸۸۵ برای محفوظ داشتن گازهای مایع که با آنها تجربه میکرد اختراع نمود. وی این بطریها را بنام ترموس میفروخت. ترموس

(۱)Targum (۲)brake (۳)Terman (۴)Thermopylae (۵)thermodynamics (۶)thermos

موارد استعمال فراوان دارد؛ هیئتهای علمی اکتشافی آنها را زیاد بکار میبرند؛ برای نگاه‌داری بعضی از داروها و مواد شیمیائی و نیز در آزمایشهای علمی مورد استعمال دارد.
ترموستا: ← دماپای.
ترموسفر: ← دماگره.
ترموکوپل: ← گرمابرق.
ترمومتر: ← دماسنج.
ترمه (terme)، نوعی پارچه جهت لباسهای فاخر، که از پشم لطیف با طرحهای تزیینی گوناگون (بته‌خرقه‌ای، بته‌جقه، راهراه، شاخ‌گوزنی درهم، امیری) میبافتند. نوع معروف و ممتاز آن در کشمیر تهیه میشد. در کرمان هم نوع متوسط آنرا میبافتند.
ترمی[1] (termi؛ فنس)، واحد عملی مقدار حرارت، برابر 1'000 کیلوکالری یا یک میلیون **کالری**.
ترمیدور[2] (termidor)، ماه یازدهم تقویم انقلابی فرانسه. کودتای نهم ترمیدور (۲۷ ژوییه‌ی ۱۷۹۴) نشانه‌ی سقوط روبسپیر و پایان دوره‌ی وحشت بود. شرکت‌کنندگان در این کودتا و طرفداران آن به ترمیدوریها معروفند. اگرچه ترمیدوریها مانند پیشینیان خود ضد سلطنت و حتی بیش از آنها ضد مذهب بودند، دست به انتقام گرفتن از مسئولین دوره‌ی وحشت زدند، و با ضد انقلابیهای وانده موقتاً صلح کردند، و تا حدی آزادی مذهبی برقرار کردند. دوره‌ی ترمیدوری با برقرار شدن دیرکتوار در ۱۷۹۵ پایان یافت. از معاریف ترمیدوریان ویکنت پ. ف. دو باراس، ژ. ژ. دو کامباسرس، ا. ژ. سیس، و ژ. ل. تالین را میتوان نام برد.
ترمیستور[3] (termistor؛ فنس)، نام ورقه‌ی بسیار نازکی از یک جسم نیمهادی، که مقاومت برقی آن با ازدیاد دما بسرعت تنزل میکند (مثلا در 20° صدبخشی در حدود 100'000 اهم، ولی در 100° فقط 10 اهم مقاومت دارد). برای اندازه‌گیری دقیق دما یا افزودن حساسیت بعضی اسبابهای اندازه‌گیری (مانند تابشسنج) بکار میرود.
ترمیم[4] (tarmim)، عنوان دوره‌ای (۱۸۶۵–۷۷) در تاریخ کشمکش از پایان **جنگ داخلی امریکا** تا استقرار مجدد خودمختاری در امور داخلی در ایالات جزء ائتلافیه‌ی **ایالات امریکا**، که در طی آن سیاست عمومی کشور در دست جمهوریخواهان افراطی بود که بر کنگره مسلط بودند. در طی جنگ داخلی، لینکلن برنامه‌ای اعتدالی برای بازگردانیدن وضع عادی در سرزمینهائی که بتصرف سپاهیان اتحاد می‌افتاد طرح کرد (۱۸۶۳)، ولی این برنامه، و نیز روش جانشین او ا. جانسن در باب اداره‌ی ایالات ائتلافیه‌ی سابق، چون حقوق سیاهان را تأمین نمیکرد، مواجه با مخالفت اعضای افراطی کنگره، که از الفاگران پرحرارت بودند، گردید، و اینان برهبری ث. ستیونز و چارلز سامنر بازگردانیدن وضع عادی را در ایالات شورشی موقوف به اعطای حقوق مدنی به سیاهان کردند، و درین امر به آراء سیاهپوستان نیز نظر داشتند، تا تفوق جمهوریخواهان را در ناحیه‌ی جنوبخوانده مستقر کنند. در ۱۸۶۷ کنگره "قانون ترمیم" را وضع کرد، که توأم با قوانینی که بعداً بتصویب رسید، جنوبخوانده را (جز تنسی) به ۵ منطقه‌ی نظامی تقسیم میکرد، و هر قسمت را تحت فرمان مطلق یک حاکم نظامی قرار میداد. کشمکشهای بین کنگره بر س ← **قانون تثبیت مشاغل** و رئیس جمهور ا. جانسن منجر به اعلام جرم علیه او گردید (۱۸۶۸). حادثه‌جویانی که از ایالات شمالی برای کسب ثروت و نفوذ سیاسی به جنوبخوانده آمده بودند و مردم جنوبخوانده آنانرا "خورجین-بکولها" میخواندند بکومک **اداره‌ی بردگان آزاد**-شده در جنوبخوانده نفوذ یافتند. اینهمه موجب انحطاط جنوبخوانده و استیلای هرج و مرج در بعضی مناطق گردید، و نهضتی که در ایالات جنوبی بر ضد سیاست ترمیم آغاز شده بود (مثلا ← **کو کلوکس کلان**)، شدت یافت، و فساد اجرای برنامه‌ی ترمیم نیز به اضمحلال آن کومک کرد، بطوری که در ۱۸۷۶ فقط ایالات فلوریدا و کارولینای جنوبی و لویزیانا تحت استیلای جمهوریخواهان مانده بود. بعد از انتخابات مختلف فیه ۱۸۷۶، رئیس جمهور، ر. ب. هیز سپاهیان دولت فدرال را از جنوبخوانده فراخواند، و ایالات جنوبخوانده استقلال داخلی یافتند، و تفوق سفیدپوستان دگر-باره درین ایالات مستقر گردید.
ترمینوس[5] (terminus) [لتی، = مرز]، در سنن رومی، هر یک از سنگهای مرزی بین دو ملک. نیز نام یوپیتر بعنوان خدای مرزها.
ترمیون[6] (termion؛ از فنس)، الکترون یا یونی (← یون) که بر اثر حرارت از اجسام صادر شود. صدور این ذرات دارای بار برقی را صدور ترمیونی و این ذرات را صادرات ترمیونی نیز میخوانند. در ۱۷۲۵ کشف شد که هوا در مجاورت اجسام فروزان هادی برق میشود؛ در 1901 سر ا. و. ریچاردسن ثابت کرد که این امر ناشی از صدور ذرات دارای بار منفی (الکترونها) است. اولین آزمایش عمده در باب ترمیونی را ت. ادیسن بعمل آورد (۱۸۸۳)، بدین طریق که در حبابی خالی از هوا یک افروزه (بعنوان یک الکترود) و یک الکترود دیگر قرار داد (برای تصویر ← **لوله‌ی خلأ**)، و مشاهده کرد که هر گاه افروزه بقدر کافی حرارت ببیند، اگر الکترود نسبت به افروزه مثبت باشد، جریانی برقرار میگردد، و در صورت عکس جریانی در کار نخواهد بود. در پرتو اطلاعات امروزی، توجیه این پدیده اینست که، بر اثر حرارت، الکترونهائی از افروزه خارج و بجانب الکترود کشیده میشوند. فرار الکترونها از سطح فلزات از بسیاری جهات قابل مقایسه با تبخیر سطحی مایعات است. وقتی که فلز حرارت ببیند، بر انرژی سینتیک الکترونها افزوده می-شود، و بعضی از آنها توانائی خروج از سطح فلز را پیدا میکنند. بازاء هر فلز حد اقل مشخصی انرژی برای خروج یک الکترون از آن لازم است، که آنرا کارگیری[7] (kār.giri–) فلز خوانند. صدور ترمیونی متداولترین طرق تهیه‌ی الکترونها است، و اساس بسیاری از لامپهای الکترونی (**لوله‌ی خلأ**) میباشد. نیز ← **الکترونیک**.
ترمیونی، منسوب به ترمیون؛ ← **ترمیون**.
ترن[8] (tern؛ از انگلا)، پرنده‌ی دریائی بزرگ قدیم و جدید، شبیه نورس. از جنبه‌ی علمی، ترنها تیره‌ی جزء سترینای (*Sterninae*) از تیره‌ی لاریدای (*Laridae*) را تشکیل میدهند، و بیشتر آنها از نوع سترنا (*Sterna*) میباشند. بعضی از ترنها را، بمناسبت بالهای دراز و نوک‌تیز و پرواز دل-انگیزشان، پرستوی دریائی میخوانند. از اقسام بزرگ آنها ترن خزر است، که پرنده‌ای زیبا بطول حد 0,5 متر میباشد. ترنهای شمالگانی از نواحی شمالگان به نواحی جنوبگان مهاجرت می-کنند.
ترناته[9] (ternāte)، جزیره‌ی آتشفشانی (106 کمه؛ جه ۱۳°۰۲۲)، ش اندونزی، در دریای مولوکا، غ هالماهرا. در قرن ۱۵م مرکز دولت اسلامی مقتدری بود. پرتغالیها در ۱۵۲۲ و هلندی-ها در ۱۶۰۷ در آنجا دژهائی ساختند.
ترناوا[10] (tərnāvā)، مجارستانی **نادی‌سومبات**[11] (nādysombāt)، آلمانی **تورناو**[12] (türnă)، شهر (جه ۲۴°۲۲۶)، چغ سلوواکی، چکوسلواکی. از مراکز زراعتی. در قرون وسطی مرکز مذهبی سلوواکی بود، و بعلت کلیساهای متعددش به رُم سلوواکی معروف بود. دانشگاهش (تأسیس ۱۶۳۵) در ۱۷۷۷ به بوداپست منتقل گردید.
ترنپایک: ← جاده‌ی باجگیر.
ترنت[13] (trent)، رود انگلستان، بطول ۲۷۰ کمه (از حیث طول سومین رود انگلستان است). در ستفردشر سرچشمه میگیرد، و در غ هال به رود اوز ملحق شده رود هامبر را تشکیل میدهد.
ترنتن[14] (trentən)، شهر (جه ۱۲۸°۰۰۹)، غ ایالت نیو جرزی، کشمه، بر رود دلاور؛ کرسی ایالت. در ۱۶۷۹ مسکون شد. مصنوعاتش کابل و کالاهای فلزی است. در جنگهای انقلاب امریکا از مواضع حساس بود. در شب عید میلاد سال ۱۷۷۶، در یکی از لحظات تاریک و یأس‌آور انقلاب، واشینگتن تصمیم به یک حمله‌ی ناگهانی گرفت، و نزدیک ترنتن از رود دلاور گذشته پادگان آلمانی و انگلیسی شهر را اسیر کرد، و این واقعه، که به **نبرد ترنتن** معروفست، تأثیر زیادی در روحیه‌ی سربازان افسرده‌ی او و بالا بردن اعتبار وی داشت، و این پیروزی و پیروزی او در پرینستن صفحه‌ی نیو جرزی را از وجود انگلیسها پاک کرد.
ترنتو، شهر، ایتالیا؛ ← **ترانت**.
ترنتینو-آلتو آدیجه[15] (trentino-ālto ădije)، ناحیه‌ی خودمختار (13°600 کمه؛ جه ۷۲۸°۶۰۴)، ل ایتالیا، هم‌مرز سویس و اتریش؛ مرکزش ترانت (بایتالیائی ترنتو). از ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۷ ونتسیا تریدنتینا (venetsiă tridentină) نام داشت. آلپهای تیرولی واقع در ج گردنه‌ی برنر و قسمتی از دولومیتی در آنست. دارای جنگلهای وسیع، مراتع، تاکستانها، باغهای میوه، تفرجگاهها، و کارخانه‌های نیروی برقابی است. به دو ایالت منقسم است، (۱) ایالت ترنتو (trento)، که

(۱)thermie (فنس) (۲)Thermidor (۳)thermistor (۴)Reconstruction (۵)Terminus (۶)thermion (۷)work function (۸)tern (۹)Ternate (۱۰)Trnava (۱۱)Nagyszombat (۱۲)Tyrnau (۱۳)Trent (۱۴)Trenton (۱۵)Trentino-Alto Adige

تقریباً مطابق ناحیه‌ی ترنتینو است، و مردمش اغلب ایتالیائی‌زبانند؛ (۲) ایالت بولتسانو، که مطابق بخش سابق آلتو آدیجه میباشد، و مردم آن بیشتر آلمانی‌زبان هستند. بیشتر این ناحیه از قرن ۱۱م تا ۱۸۰۲–۳ جزء امیرنشینهای اسقفی ترانت و برسانونه بود؛ در ۱۸۱۵ جزء تیرول گردید. در ۱۹۱۹، بموجب پیمان سن‌ژرمن، نواحی ترنتینو و آلتو آدیجه به ایتالیا واگذار شد. در ۱۹۴۷ تمام ناحیه خودمختاری یافت، و هر دو زبان آلمانی و ایتالیائی رسمی شناخته شد.

ترنتیوس[1] [پوبلیوس ترنتیوس آفر (publius terentius āfer)]، انگلا ترنس (terəns)، ح ۱۸۵ یا ح ۱۹۵ ق‌م–ح ۱۵۹ ق‌م، کمدی‌نویس رومی. شش کمدی از آثار او موجود است: آندریا [زن اندروس]، هکورا [زن‌پدر]، هشاوتونتیمورومنوس (heăutontimorumenos) [عذاب‌دهنده‌ی به خود]، اِئونوکوس [= خواجه]، فورمیو، و آدِلفی. جملگی مقتبس از نمایشنامه‌های یونانی مناندروس و دیگران میباشد.

ترنج (toranj)، از اجزای مهم طرحهای اسلیمی ایرانی، که معمولاً در وسط نقشها بشکل مستقلی قرار دارد، و از ترکیب گل و برگ و طرحهای اسلیمی ساخته میشود، و گاه به قندیلهای قلمزده میمانند. گاهی بر دو سر ترنج دو طرح قرینه‌ی

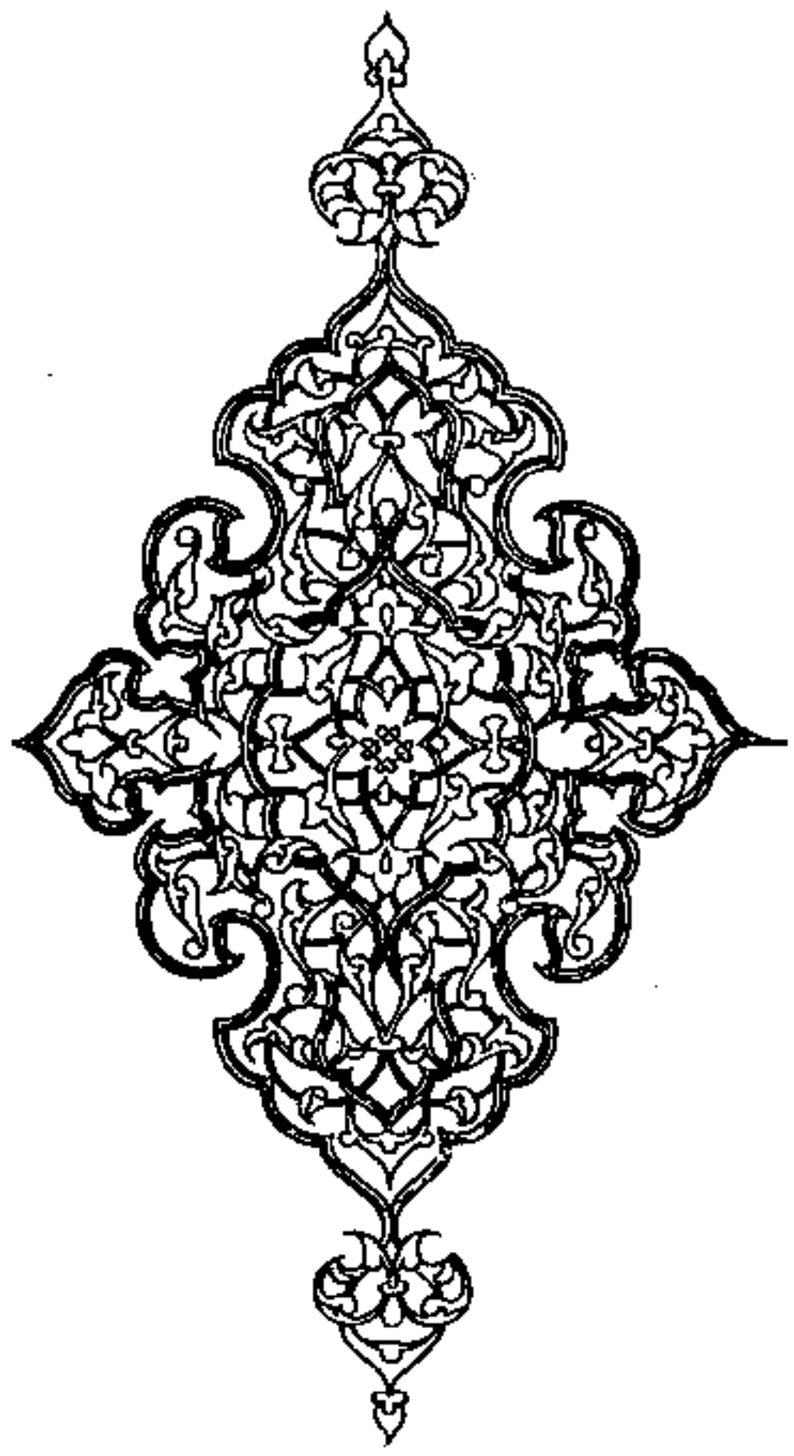

نقش ترنج، از اواسط قرن نهم هق.
(بر پشت جلد کتابی مخزون در کتابخانه‌ی ملی وین)

کوچکتر بنام "سر ترنج" می‌افزایند. در طرحهای ترنجی پرده‌های قلمکار و کاشی و قالی دیواری، گاهی دو طرح سر ترنج غیر متقارن است؛ درین صورت، طرح کوچک بالا را "سر ترنج" و طرح کوچک پایین را "ته ترنج" مینامند. گاهی نیز در گوشه‌ی اینگونه نقشه‌ها طرحهای کوچکی بشکل مثلث و بنام لچکی (lacaki) دیده میشود. طرح‌های ترنجی بیشتر در قالیبافی و تذهیب بکار میرود:

در تزیین نسخ خطی، نقش ترنج در پشت صفحه‌ی اول نسخه رسم میشد، و آنرا مرصع و مذهب میکردند، و در میان آن نام کتاب یا نام کسی که کتاب برای او نوشته میشد و یا فهرست کتاب را مینوشتند.

ترنج: ← بادرنج.

ترنجبین: ← خار شتر.

ترنر[2]، **جوزف ملرد ویلیام** (jōzəf malərd wilyām tĕrnər)، ۱۷۷۵–۱۸۵۱، نقاش انگلیسی. خواندن را نزد پدرش، که در لندن دکان سلمانی داشت، آموخت. سرمشق نخستین ساخته‌های او چند گراوور بود. این ساخته‌ها در دکان پدرش بنمایش گذاشته شد، و دوستدارانی یافت. پدرش، بپاس این توفیق، او را گذاشت تا بهوای دل خود کار کند. در ۱۴ سالگی به آکادمی سلطنتی نقاشی رفت، و در آنجا چند بار کارهای خود را بنمایش گذاشت. روز بروز شایستگی درخشان او نمایانتر میشد. خوئی تند و سرکش داشت. ترنر، پس از آنکه شهرت و قبول یافته بود، با ج. راسکین برخورد کرد. راسکین با شوق بسیار او را میستود، و نخستین دورنماساز انگلیسی خطابش میکرد. ترنر به مطالعه‌ی اساطیر یونان پرداخت. آثار هومر و کتاب مقدس را بارها خواند. در ۱۸۱۹ به ایتالیا سفر کرد، و کارهای هنرمندان ونیز سخت در او مؤثر افتاد. در ۱۸۲۶ از سفر بازگشت، اما دوباره در همان سال به ایتالیا رفت. در سالهای آخر زندگی گویا دستخوش جنون شد. ترنر آخرین نقاش رمانتیک انگلیسی است، او را "شکسپیر جهان نقاشی" میخوانند. در کارهایش خیال و پندار با واقعبینی در ستیز است. ساخته‌های وی پیش‌درآمدی بر جنبش امپرسیونیسم میباشد.

ترنس، کمدی‌نویس رومی، ← ترنتیوس.

ترنگ، پرنده، ← قرقاول.

ترنگانو[3] (trengānu)، یکی از ممالک فدراسیون مالایا، ش قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی مالی.

ترنگ تپه: ← تورنگ تپه.

ترنوپول (ternopol)، اوکرائین، ← تارنوپول.

تر نوو (ter nĕv)، کانادا، ← نیوفندلند.

ترنووو[4] (ternovo)، شهر (جه ۱۸۲°۱۶)، ل بلغارستان مرکزی. در دوره‌ی ایوان II (قرن ۱۳م) پایتخت بلغارستان بود. در ۱۳۹۳ بتصرف عثمانیان درآمد.

ترنی[5] (terni)، شهر (جه ۵۹۶°۶۵)، اومبریا، ایتالیای مرکزی، بر رود نِرا. از مراکز تولید اسلحه، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی؛ دارای کارخانه‌های آهن و فولاد. نیروی کارخانه‌های آن از آبشارهای مجاور تأمین میشود.

ترو (trev)، آلمان، ← تریر.

تروا[6] (truā)، شهر (جه ۵۸۹°۵۷)، مرکز ولایت اوب، لش فرانسه، بر رود سن. از شهرهای رومی بود، در قرن ۴م اسقف‌نشین و در قرن ۱۱م پایتخت شامپانی شد. تا قرن ۱۴م دو بازار مکاره‌ی سالیانه‌اش مهمترین بازارهای مکاره‌ی اروپای غربی بود، مقیاسات وزن تروا جنبه‌ی بین‌المللی یافت، و هنوز باقیست (← تروی، اوزان). چندین بنا بسبک گوتیک دارد (از جمله کلیسای جامع سن پیر، از قرون ۱۳م–۱۶م). موزه‌ی آن دارای مجموعه‌های بسیار زیبا است. مکتب مجسمه‌سازی شامپانی در دوره‌ی رنسانس در این شهر رونق داشت.

تروا[7] (truā)، یو **تروییا** (trɔyā)، شهر قدیم، که بسبب ← جنگ تروا معروفست. نامهای دیگرش ایلیون (ilion) و (به لتی) ایلیوم (ilium) می‌باشد. در نتیجه‌ی کاوشهای (۱۸۷۱–۸۲) هاینریش شلیمان، محققین تقریباً متفق القول اند که محلش مطابق با تپه‌ی حصارلیق کنونی در ترکیه‌ی آسیائی در ح ۶٫۵ کیلومتری دهنه‌ی داردانل بوده است. در این محل متوالیاً ۹ شهر یا دهکده ساخته شده که قدیمترین آنها از عصر حجر جدید میباشد، و ظاهراً هفتمین آنها شهر معروف تروای مذکور در اشعار هومر بوده است. شهر تروای موضوع جنگ تروا از بلاد فریگیا و مرکز ناحیه‌ی تروآس بود.

تروا، اسب: ← تروا، جنگ؛ لائوکوئون.

تروا[8]، **پیمان** (truā)، پیمانی که در ۱۴۲۰ بین هنری V انگلستان، شارل VI فرانسه، و فیلیپ نیکوی بورگونی منعقد گردید، تا مسائل ناشی از جنگ صدساله را فیصله دهد. دوفن (بعداً شارل VII) از وراثت سلطنت فرانسه محروم شد، هنری نایب‌السلطنه‌ی فرانسه گردید، و کاترین والوائی (دختر شارل VI) را بزنی گرفت، و وارث شارل VI شد، و برای این شارل از سلطنت جز عنوان نماند.

تروا، جنگ[9]، در اساطیر یونان، جنگ بین یونانیان و مردم شهر قدیم تروا. صحنه‌ی وقایع ایلیاد و زمینه‌ی اودیسه است. جنگ وقتی آغاز شد که پاریس پسر پریاموس، پس از قضیه‌ی سیب نفاق، با هلنه، زوجه‌ی منلائوس، فرار کرد. یونانیان، به سرکردگی آگاممنون، ده سال تروا را محاصره نمودند. شهر تروا بسیار مستحکم بود، و بالاخره هم یونانیان بحیله آنرا گرفتند، بدین ترتیب که اسبی از چوب ساختند (اسب تروا)، و عده‌ای از جنگجویان یونانی را در آن جا داده، تظاهر به بازگشت و انصراف از گرفتن شهر کردند، و فقط اسب را بر جا گذاشتند. مردم تروا تحذیر لائوکوئون و کاساندرا را بهیچ شمرده اسب را بداخل شهر بردند تا به آتنه اهدا کنند. جنگجویانی که درون اسب بودند دروازه‌های شهر را بروی یونانیان گشودند، و آنان شهر را تاراج کردند. از پهلوانان یونانی جنگ تروا اخیلس، پاتروکلوس، اودوسئوس، و نستور، و از پهلوانان تروائی پاریس، انه، ممنون، و پنتسیلیا بودند، و هکتور سرکرده‌ی سپاهیان تروا بود. بعضی از خدایان نیز جانب یکی از دو طرف را میگرفتند. جنگ واقعی تروا احتمالاً در ح ۱۲۰۰ ق‌م بر سر نظارت بر داد و ستد در تنگه‌ی داردانل واقع شد.

تروآده: ← تروآس.

تروا ریویر[10] (truā rivier)، انگلا تری ریورز

(۱)Terence (۲)Turner (۳)Trengganu (۴)Trnovo (۵)Terni (۶)Troyes (۷)Troy (۸)Troyes (۹)Trojan War (۴)Trois Rivières

(tri rivərz)، شهر (جه ۵۰'۴۸۳)، ج ایالت کبک، کانادا، بر رود سنت لارنس. در ۱۶۳۴ شامپلن آنرا بنا کرد. دارای صنایع کاغذسازی و ذوب فلزات است.

تروآس[1] (troās) یا **تروآده**[2] (troāde)، ناحیه‌ای در اطراف شهر قدیم تروا بر ساحل لغ آسیای صغیر. کوه ایدا و شاخه‌هایش از آن می‌گذشت. صحنه‌ی وقایع **ایلیاد** و از مراکز تمدن اژه‌ای بود، و آثار گرانبهای باستانشناسی از کاوش آن بدست آمده است.

تروئل[3] (teruel)، شهر (جه ۱۸'۷۴۵)، کرسی ایالت تروئل، ش اسپانیای مرکزی، در آراگون، بر رود گواذالاویار. ناحیه‌ای زراعتی و از مراکز دام و ستد است. در جنگ داخلی ۱۹۳۶–۳۹ سه بار دست بدست گشت، و بکلی ویران گردید؛ بعداً از نو ساخته شد. کلیسای جامع از دوره‌ی رنسانس و کلیسائی بسبک گوتیک دارد.

تروالو و کرسیدا: ← **ترویلوس و کرسیدا**.

تروبادور[4] (trubādur)، عنوان هر یک از شعرای قرون وسطائی جنوب فرانسه، که به لهجه‌ی محلی معروف به زبان اوک (ok) شعر میسرودند. همقطاران آنان در شمال فرانسه تروور خوانده می‌شدند، که اشعارشان به زبان اوئیل (oil) بود. این الفاظ اوک و اوئیل هر دو بمعنی اوئی (ui) [فنـ، = بلی، آری] است، که بجای آن در جنوب اوک و در شمال اوئیل میگفتند، و لهذا، لهجه‌های شمالی و جنوبی بترتیب بنامهای مذکور خوانده شده است. تروبادورها اغلب از طبقه‌ی اشراف بودند (ریشار شیردل، آلفونسوی II آراگون، و بسیاری از اشراف معروف و شهسواران جنگهای صلیبی در بین آنان دیده میشود). اشعارشان نیز اصولا اشرافی و از نظر موزونی و هنرمندی ممتاز و مشخص، و موضوع عمده‌ی آنها عشق رمانتیک بود. مرسوم چنین بود که شاعر تروبادور رامشگر هم باشد، و بتواند ۶ یا ۷ آلت موسیقی بنوازد. عمده‌ترین مرکز تروبادورها، پریگور و لیموزن بود. در بین سالهای ۱۰۹۰ و ۱۲۹۲ میلادی در حدود ۴۰۰ شاعر تروبادور وجود داشته است، که از معروف‌ترین آنها میتوان پر ویدال و برتران دو بورن را نام برد. تروبادورها، که بسیاری از آنان در جهاد آلبیگائی شرکت داشتند، بعد از ۱۲۱۶ انحطاط یافتند. بعد از متفرق شدن تروبادورها در پروانس، جمعی از آنان به ایتالیا و اسپانیا رفتند، و در آنجا تأثیر مهمی در رشد شعر در قرن ۱۳م داشتند.

تروبریاند[5]، **جزایر** (trobriānd)، دسته‌ی کوچکی از جزایر آتشفشانی، نزدیک ساحل ج‌ش گینه‌ی جدید و جزء سرزمین پاپوا.

تروپاو[6] (tropă)، چک **اوپاوا**[7] (opāvă)، شهر (جه ۲۰'۴۴۱)، ل چکوسلواکی؛ کرسی سابق سیلزی اتریش. در ناحیه‌ی حاصلخیزی واقع است. صنایع نساجی و آمودن مواد غذائی دارد. کنگره‌ی تروپاو در اینجا منعقد شد (۱۸۲۰).

تروپاو[6]، **کنگره‌ی** (kongreye tropă)، عنوان کنفرانس بین‌المللی که مترنیخ، بر طبق مقررات اتحاد چهارگانه، در سال ۱۸۲۰ فراخواند تا در باره‌ی وسایل فرونشاندن شورشهای آزادیخواهانه در سیسیلهای دوگانه بر ضد فردیناند I و در اسپانیا بر ضد فردیناند VII مطالعه کند. کنگره در شهر تروپاو منعقد شد؛ امپراطوران روسیه و اتریش شخصاً بنمایندگی کشورهای خود در آن شرکت نمودند، و پروس و انگلستان و فرانسه نیز نمایندگانی اعزام کردند. در باب مسائل مورد بحث تصمیمی گرفته نشد، بلکه آنها را به کنفرانسهای دیگر محول نمودند (← لایباخ، کنگره‌ی؛ ورونا، کنگره‌ی)، ولی باصرار تزار آلکساندر I، که پیروی بلاشرط خود را از اصول ارتجاعی مترنیخ اعلام کرد، اتریش و روسیه و پروس پروتوکلی امضا کردند که بموجب آن هر مملکتی که حکومت آن با انقلاب تغییر کند از جامعه‌ی اروپائی طرد میشود، و اگر چنین تغییری اعضای اتحادیه‌ی اروپائی را تهدید کند، این سه دولت ملتزم اند که، عند اللزوم با توسل بقوه‌ی نظامی، آن مملکت را به اتحاد مقدس بازگردانند. انگلستان باین پروتوکل نپیوست، و فرانسه با شرایطی بآن پیوست.

تروپوپوز: ← گشتکره.

تروپوسفر: ← گشتکره.

تروپیسم[8] (tropism؛ فنـ)، گرایش تمام یا قسمتی از اندامهای گیاهی بطرف مشخصی (تروپیسم مثبت) یا دور شدن آنها از آن جهت (تروپیسم منفی) بعلت تأثیر عوامل خارجی. عواملی که در تروپیسم دخالت دارند عبارتند از گرما، نور، رطوبت، نیروی ثقل، برق، و عوامل شیمیائی. گرایش بطرف نور را نورگرائی (nur.gerā'i) یا فوتوتروپیسم (-foto)، بطرف زمین را زمینگرائی یا ژئوتروپیسم (-jeo)، و بطرف آفتاب را خورشیدگرائی یا هلیوتروپیسم (-helio) میگویند.

تروتسکی[9]، **لئون** (leon trotski)، ۱۸۷۹–۱۹۴۰، انقلابگر روسی، و یکی از ارکان تأسیس تجشـ. از پدر و مادری یهودی در روسیه‌ی جنوبی متولد شد. از همان اوایل به مارکسیسم گرایید، و در ۱۸۹۶ به نهضت انقلابی پیوست. در ۱۸۹۸ برای اولین بار، و پس از آن نیز مکرر، توقیف شد. در ۱۹۰۰ به سیبریه تبعید شد، ولی در ۱۹۰۲ گریخت، و مدتها بعنوان مبلغ، آشوبگر، و روزنامه‌نگار در خارجه بسر برد. در مارس ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت، و به جناح بولشویک پیوست، و با لنین در شورش زوییه‌ی ۱۹۱۷ شرکت داشت. یکی از سازماندهندگان عمده‌ی انقلاب بولشویکی اکتبر بود. در زمان لنین کمیسر امور خارجه شد (نوامبر ۱۹۱۷). در انعقاد معاهده‌ی برست لیتوفسک (۱۹۱۸) سهم عمده‌ای داشت. عمده‌ترین خدمت او به پیشرفت بولشویکها این بود که در جنگهای داخلی بعد از انقلاب ارتش سرخ را سازمان داد. بعد از ۱۹۱۹ اختلافاتی بین او و لنین پیدا شد. بعد از مرگ (۱۹۲۴) لنین، جناح چپ مخالفین را علیه ستالین رهبری کرد، ولی از حزب اخراج شد (۱۹۲۷)، به آلما آتا تبعید گردید، و در ۱۹۲۹ محکوم به خارج شدن از تجشـ شد. بیشتر کشورها از پذیرفتن وی امتناع کردند، اما ترکیه او را پناه داد، و تا ۱۹۳۳ در ترکیه ماند، و سپس در فرانسه (تا ۱۹۳۵) و در نروژ (تا ۱۹۳۷) اقامت گزید. در محاکمات سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸، متهم به رهبری توطئه‌ی ضد حکومت ستالین گردید، و دولت شوروی اخراج او را از دولت نروژ خواستار شد. تروتسکی اتهامات وارده را منکر شد، و ستالین را متهم به جعل مدارک برای مستقر کردن حکومت استبدادی نمود. در ۱۹۳۷ نزدیک شهر مکزیکو سکونت اختیار کرد. بمنظور ایجاد کمونیسم خالص، بین‌الملل چهارم را با کومک اقلیتی از روشنفکران، که طرفدار برنامه‌ی انقلاب جهانی تروتسکی بودند، تشکیل داد. در اوت ۱۹۴۰ مقتول شد. قاتل وی مردی بود بلژیکی، که در ایران متولد شده، و نامش وان دن درشد (vān den dreŝd) بود، و چندین ماه پیش از اینکه تروتسکی را (با تبر) بقتل برساند اعتماد او را جلب کرده بود. ادعای اینکه قاتل از عمال ستالین بوده است در محاکمات وی به ثبوت نرسید. درشد در ۱۹۴۳ به ۲۰ سال حبس محکوم گردید. تروتسکی کتابها و رساله‌ها و مقالات جدلی فراوان نوشته است، که جملگی حاکی از ذکاوت فوق العاده‌ی اوست، تا حدی که دشمنانش هم باین امر اعتراف دارند.

تروجن (torujen)، ده (جه ۱'۱۸۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان قره‌طقان، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)، ۵ کیلومتری غ بهشهر.

تروخیو[10] (truxiyyo)، شهر (جه ۳۸'۹۶۱)، لغ پرو؛ بنای ۱۵۳۴. واحه‌ایست در بیابان ساحلی پرو، و مرکز تجارتی پررونقی میباشد.

تروخیو[10]، شهر (جه ۱۸۱'۵۳۳)، ج جمهوری دومینیک؛ پایتخت و بزرگترین شهر و بندر عمده‌ی جمهوری. در ۱۴۹۶ بنام سانتو دومینگو تأسیس شد. قدیمترین کلیسای جامع دنیای جدید در آنجاست.

تروخیو مولینا[11]، **رافائل لئونیداس** (rāfāel leonidās truxiyyo molinā)، ۱۸۹۱–۱۹۶۱، سیاستمدار و سپاهی دومینیکی، رئیس جمهور (۱۹۳۰–۳۸، ۱۹۴۲–۵۲) جمهوری دومینیک. در ۱۹۳۰ بوسیله‌ی کودتا حکومت را بدست گرفت، و در زمانی هم که مقام ریاست جمهور نداشت دیکتاتور دومینیک بود. حکومت او فاسد بود، ولی باعث ترقی مادی کشور گردید. برادر و جانشینش، **اکتور بینونیدو تروخیو مولینا** (ektor bienvenido)، ۱۹۰۸–، از ۱۹۳۶ رئیس ستاد ارتش بود. در ۱۹۴۲ فرماندهی ارتش و وزارت جنگ و دریاداری داشت، و در ۱۹۵۲ که برادرش کناره گرفت بجای او منصوب گردید.

ترور[12] (terror؛ از فنـ)، لفظ اروپائی، بمعنی ترس و وحشت فوق العاده؛ یا کسی یا چیزی که باعث آن شود. اصطلاحاً به حالت وحشت فوق العاده‌ای اطلاق میشود که ناشی از توسل یک فرقه یا حزب است به اعمال شدید (قتل و خونریزی، حبس، مصادره‌ی اموال، و غیره) برای اینکه قدرت را بدست آورد یا آنرا حفظ کند، مانند دوره‌ی ترور در فرانسه در ۱۷۹۳–۹۴ (← دوره‌ی وحشت). حزب یا نهضتی را که باعث حالت ترور است نیز ترور میخوانند. **تروریسم** (terrorism)

---

(۱)Troas (۲)Troad (۳)Teruel (۴)troubadour (۵)Trobriand (۶)Troppau (۷)Opava (۸)tropism (۹)Trotsky (۱۰)Trujillo (۱۱)Trujillo Molina (۱۲)terror

نظام حکومت ترور است. **تروریست** (terrorist) به کسی گفته میشود که برای پیش بردن هدفهای سیاسی خود (معمولا متضمن برانداختن رژیم موجود) متوسل به اِعمال شدت و ایجاد وحشت و هراس میشود. در فارسی عبارت "ترور کردن" بمعنی "غافلگیر کشتن" است، و تروریست بمعنی کسی که چنین کند. "ترور کردن" باین معنی مطابق اصطلاح فتک (fatk) در زبان عربی است، که بمعنی غافلگیر کردن و کشتن یا روباروی زخم زدن است.

تروریست: ← ترور.

تروریسم: ← ترور.

تروک[1] (truk)، مجموعه‌ی ح ۵۵ جزیره‌ی آتش‌فشانی (100 کمه؛ جه 9°510)، قلب غربی، جزء جزایر کارولین. در جه II پایگاه دریائی ژاپن بود.

تروگیر[2] (trogir)، بندر و تفرجگاه کوچک، کروآسی، غ یوگوسلاوی، بر جزیره‌ای در دریای آدریاتیک در غ سپلیت. در قرون وسطی بین ونیز و مجارستان متنازع فیه بود؛ تا **۱۷۹۷** در دست ونیز ماند. کلیسای جامع باشکوه از قرن ۱۳م و چند قلعه از دوران قرون وسطی و رنسانس دارد.

ترولهتان[3] (trolhetān)، شهر (جه 24°264)، جغ سوئد، بر رود گوتا و نزدیک دریاچه‌ی ونرن. سقوط آب رودخانه‌ی مزبور در اینجا ۳۳ متر است، و قدرت آن برای بکار انداختن بزرگترین کارخانه‌ی برقابی سوئد بکار میرود.

ترولین[4]، سر **جورج آتو** (sər jorj ätŏ trəvel-yən)*، ۱۸۳۸–۱۹۲۸، مورخ و سیاستمدار لیبرال انگلیسی. در ۱۸۶۵–۹۷ نماینده‌ی پارلمنت بود. در دستگاههای دولتی انگلستان مقامات عالی داشت. زندگینامه‌ی ت. ب. **مکالی** را که از بستگانش بود نوشت (۱۸۷۶). از آثار دیگرش انقلاب امریکا (۴ جلد، ۱۸۹۹–۱۹۰۷) است. وی پدر ج. م. ترولین است.

ترولین[4]، **جورج مکالی** (jorj makâli trəvel-yən)، ۱۸۷۶–، مورخ انگلیسی؛ سومین پسر سر ج. آ. ترولین. استاد تاریخ در دانشگاه کیمبریج بود (۱۹۲۷–۴۰). از آثار معروفش تاریخ انگلستان (۱۹۲۶) و تاریخ اجتماعی انگلستان (۱۹۴۴) است.

ترومبوز[5] (tromboz؛ فتس)، تشکیل لخته در قلب یا یکی از رگها و بسته شدن راه خون. اگر جریان خون در قلب بند آید مرگ آنی است. در انسداد تاجی (انسداد یکی از شاخه‌های سرخرگهای تاجی قلب که خون بعضله‌ی قلب میبرند) درد سخت و ناگهانی حس میشود.

ترومبون[6] (trombon) [ایتالیائی، = ترومپت بزرگ]، ساز مسی بادی و پرطنینی شبیه به



ترومبون

ترومپت. بر بدنه‌ی آن اسبابی بنام کولیس قرار دارد که نوازنده، با حرکت دادن آن، طول ستون هوا و در نتیجه زیر و بمی اصوات را تغییر میدهد. در قرن ۱۶م از این ساز در کلیسا استفاده میشد؛ در قرن ۱۸م به اپرا راه یافت؛ بتهوون در سمفونی پنجم (۱۸۰۵–۷) خود از آن استفاده کرد. با گسترش رنگ‌آمیزی ارکستر بوسیله‌ی واگنر و برلیوز، ترومبون از سازهای مهم و معمول در ارکستر سمفونیک شد. امروزه در ارکسترهای جاز و رقصهای جدید نیز بکار میرود.

ترومپ، کورنلیس: ← ترومپ، مارتن هارپرتسون.

ترومپ[7]، **مارتن هارپرتسون** (märten härpert-sŏn tromp)، ۱۵۹۷–۱۶۵۳، دریاسالار هلندی. در ۱۶۳۹ ناوگان اسپانیا را، در لنگرگاه طبیعی موسوم به داونز (dănz) در کرانه‌ی چ‌ش کنت (انگلستان) در دریای مانش، شکست داد. این شکست نشانه‌ی زوال قدرت دریائی اسپانیا بود. در اولین جنگ هلند (← هلند، جنگهای) انگلیسها را در دماغه‌ی دانجنس (dānjnəs) (ساحل چ‌ش انگلستان) مغلوب کرد (۱۶۵۲)، و بر دریای مانش استیلا یافت، ولی بعداً ناچار عقب‌نشینی کرد، اما سرانجام محاصره‌ی دریائی ساحل هلند را درهم شکست. ترومپ در جنگ بقتل رسید. پسرش **کورنلیس ترومپ** (kornelis)، ۱۶۲۹–۹۱، در دومین و سومین جنگ هلند دریاسالار بود.

ترومپت[8] (trompet)، ساز بادی دهانه‌دار، که معمولا از برنج و گاه از نقره ساخته میشود، و از ایام باستانی در بین اغلب اقوام رواج داشته، و بتدریج تکامل یافته است. طنین نافذ و پرقدرتی که از این ساز برمیخیزد آن را مناسب ارکسترهای نظامی ساخته است، و از این رو در قدیم بیشتر برای تهییج سربازان و بیان حالت فتح و پیروزی بکار میرفته است. اما از قرن ۱۷م ببعد مورد

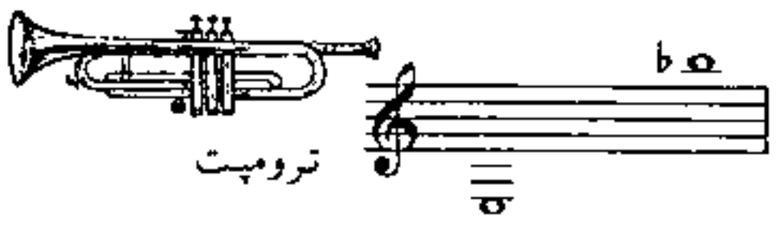

ترومپت

استفاده‌ی آهنگسازان نیز قرار گرفت، و آهنگسازانی چون لولی، هندل، و باخ در آثار خود آنرا بکار گرفتند. در قرن ۱۹م با وضع اسبابی بنام "سوردین" یا "خفه‌کن" در دهانه‌ی قیفی‌شکل ترومپت و تعبیه‌ی سه پیستون بر بدنه‌ی آن، این امکان برای نوازنده بوجود آمد که با فشار دادن پیستونها طول ستون هوا را کوتاه و بلند سازد، و با ایجاد اصوات زیر یا بم نغمه‌های مهیج، لطیف و ملایم، غم‌انگیز، و شادیبخش را بدلخواه اجرا کند. امروزه این ساز در ارکسترهای جاز رواج عام دارد.

ترومسو[9] (tromsë)، شهر (جه 10°990)، ل نروژ؛ شهر عمده و بندر قسمت شمالگانی نروژ. صادراتش ماهی، محصولات ماهی، و پوست است.

ترومن[10]، **هری اس.** (hary es truman) [هری سونومیش ترومن (suənŏmiš)]، ۱۸۸۴–، ۳۲مین یا ۳۳مین رئیس جمهور (۱۹۴۵–۵۲) کشمت. در ۱۹۳۵–۴۵ سناتور بود؛ در جه II ریاست کمیته‌ی رسیدگی به مخارج دولتی را داشت. در ۱۹۴۵ معاون رئیس جمهور بود، و پس از مرگ (آوریل ۱۹۴۵) ف. د. روزولت به ریاست جمهور رسید. در ژوییه‌ی ۱۹۴۵ در ← کنفرانس پوتسدام حضور یافت. کشتار مردم غیر نظامی هیروشیما و ناگاساکی با بمب اتمی بامر او صورت گرفت. پس از پایان (اوت ۱۹۴۵) مخاصمات، روابط کشمت و تجشس تیره شد، و این امر مشکلاتی برای حکومت ترومن ایجاد کرد. در مارس ۱۹۴۷ برنامه‌ی معروف به ← نظریه‌ی ترومن را برای کومک به کشورهائی که در معرض نفوذ کمونیسم بودند اعلام کرد. برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا بموقع اجرا گذاشته شد. برنامه‌ی داخلی او، که در ژانویه‌ی ۱۹۴۹ اعلام و به "معامله‌ی منصفانه" معروف شد، بسبب مخالفت اکثریت اعضای کنگره که از حزب جمهوریخواه بودند عقیم ماند. در ۱۹۴۹ پیمان آتلانتیک شمالی را منعقد ساخت. در ۱۹۵۰ بجانش سوء قصد شد، ولی آسیبی ندید. دو روز بعد از آغاز (ژوئن ۱۹۵۰) جنگ کره، در حینی که موضوع در سازمان ملل مطرح بود، سپاهیان و نیروهای هوائی و دریائی کشمت را به صحنه‌ی جنگ روانه کرد. در بهار ۱۹۵۱، ژنرال مکارثر را که از روش وی در امور سیاسی انتقاد کرده بود از فرماندهی معزول نمود، و ژنرال ریجوی را بجای او منصوب کرد. در انتخابات سال ۱۹۵۲، آیزنهاور که کاندیدای حزب جمهوریخواه بود بریاست جمهور انتخاب گردید. نیز ← اصل چهار.

ترومن[10]، **نظریه‌ی** (truman) یا **دکترین ترومن** (doktrin.e) [از انگل.، = رأی، عقیده]، عنوان نظریه‌ای سیاسی که هری اس. ترومن، رئیس جمهور کشمت، در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ در ضمن نطق خود در کنگره‌ی کشمت اعلام کرد. ترومن، برای جلوگیری از گسترش نفوذ کمونیسم در آسیا و اروپا، چنین اظهار نظر و پیشنهاد کرد که کشمت "باید از ملل آزادی که در مقابل عملیات تجاوزآمیز اقلیتهای مسلح یا فشار خارجی مقاومت می‌نمایند پشتیبانی کند"، و از کنگره خواست که ۴۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار برای کومک به کشورهای یونان و ترکیه، که در معرض تهدید کمونیسم بودند، تخصیص دهد. بفاصله‌ی کمی پس از این نطق، برنامه‌ی مارشال (← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد) تهیه شد.

ترونهیم[11] (tronheym) یا **نیداروس** (nidāros)، شهر (جه 57°128)، نروژ مرکزی؛ دربابندر مستحکم کنار آبدره‌ی ترونهیم. کارخانه‌های نیروی برقابی و کشتیسازی دارد. ماهی، الوار، کاغذ مس، و خمیر کاغذ صادر میکند. مقر اسقف اعظم مذهب لوتری است. در ۹۹۷ بنام نیداروس بنا شد، و در قرون وسطی پایتخت سیاسی و مذهبی نروژ بود. از ۱۱۵۲ اسقف‌اعظم‌نشین بود، تا آنکه اصلاح دینی قهراً در آن وارد شد (۱۵۳۷)، و در همان زمان نام شهر تغییر یافت. بمقتضای نقش تاریخی آن، هاکون VII در کلیسای جامع مجلل آن (اصلا از قرون ۱۲م و ۱۳م) تاجگذاری کرد (۱۹۰۶). در جه II پایگاه مهم دریائی آلمان بود،

---

(1)Truk (2)Trogir (3)Trollhättan (4)Trevelyan (5)thrombosis (6)trombone (7)Tromp (8)trumpet (9)Tromso (10)Truman (11)Trondheim

و بشدت بمباران شد.

ترونهیم[1]، **آبدره‌ی** (ābdareye tronheym)، شاخابه‌ی دریای نروژ در قسمت سفلای ساحل مرکزی غربی نروژ. بطول ح ۱۳۰ کم در خاک نروژ پیش رفته، و مرز طبیعی بین نروژ شمالی و نروژ جنوبی محسوب میشود. (← آبدره).

تروور[2] (truver)، عنوان هر یک از شعرا و خوانندگان قرون وسطائی فرانسه‌ی شمالی و مرکزی، که در اواخر قرن ۱۲م و در قرن ۱۳م بازارشان گرم بود. اشعارشان به زبان اوئیل بود، و حال آنکه همقطاران جنوبی آنان، یعنی تروبادور-ها به زبان اوک شعر میگفتند. اشعار تروورها آراستگی بیشتری دارد، و جنبه‌ی طبیعی آنها کمتر است، و مشتمل بر اشعار معروف به شانسون دو ژست میباشد. از معروفترین شعرای تروور می-توان آدام دو لا آل را نام برد.

تروی[3] (troy)، شهر (جه ۷۲°۳۱۱)، ش ایالت نیو یورک، کشمت، بر ساحل شرقی رود هودسن؛ بندر و از مراکز صنعتی.

تروی[4]، **اوزان**، سلسله‌ای از آحاد وزن، که در انگلستان و کشمت برای توزین طلا و نقره و غیره رایج است. از شهر تروا در فرانسه نام گرفته است. در این سلسله یک پوند برابر ۱۲ اونس یا ۳۷۳,۲۴۱۸ گرم میباشد. ← **سلسله‌ی آحاد**، جدول.

تروپا، شهر قدیم؛ ← تروا.

ترویثیک[5]، **ریچارد** (ricārd treviţik)، ۱۷۷۱–۱۸۳۳، مهندس و مخترع انگلیسی. نوعی ماشین بخار با فشار زیاد اختراع کرد (۱۸۰۰)، و لوکو-موتیوی ساخت و بکار انداخت (۱۸۰۱)، و در ۱۸۰۲ آنرا بثبت رسانید. نیز تصویر تحول اتومبیل را در صفحه‌ی ۵۵ ببینید.

تروئیلوس و کرسیدا[6] (troylos, kressidā)، فنس تروالو و کرسیدا (truālu, kresidā)، داستان عشقی قرون وسطائی که بستگی دوری با یک افسانه‌ی یونانی دارد. تروئیلوس، از شاهزادگان تروا (پسر پریاموس و هکابه)، عاشق کرسیدا میشود، ولی کرسیدا نسبت به وی بیوفائی میکند. تروئیلوس بدست اخیلس بقتل میرسد. این افسانه ابتدا در آثار بنوا دو سنت‌مور دیده میشود، و بوکاتچو (بوکاس) از وی اقتباس کرده است. چاسر و شکسپیر آثاری در همین زمینه دارند.

تروبه، روز (tarvie) [عربی، = آب برداشتن]، نام روز ۸م ماه ذو الحجه. در این روز حج آغاز میگردد؛ زائرین خانه‌ی خدا از مکه به عرفات میروند. ← حج.

تره یا **گندنا** (gandanā)، (*Allium porrum*)، گیاه پیازدار، دارای برگهای باریک و دراز که از سوخ بیرون میآید، و بوئی نزدیک پیاز دارد. جنس اروپائی آنرا که معمولا درشت‌تر است با پیاز و بیخ‌برگهای سفیدشده در خوراک بکار میبرند. در ایران از برگهای باریک نوع معمولی آن استفاده میشود. پیازش چند سال در خاک باقی میماند.

تره‌تیزک یا **شاهی**، سبزی خوراکی معمولی از نوع لپیدیوم (*Lepidium*) که برگهای تند آن در فصول سرد مصرف میشود.

تره هوت[7] (terə hŏt)، شهر (جه ۶۴°۲۱۴)، غ ایالت ایندیانا، کشمت، بر رود وابش. از مراکز تجارتی و بانکداری ناحیه‌ی روستائی و معدنی اطراف است.

تری[8]، **دیم الن** (deym elən teri)، ۱۸۴۸–۱۹۲۸، بانوی هنرپیشه‌ی انگلیسی، از خاندانی از مشاهیر امور تئاتر، زنی جذاب و زیبا و در نقشهای آثار شکسپیر بیرقیب بود.

تری[9]، سر **هربرت بیربوم** (sər hërbərt biər-bŏm tri)، ۱۸۵۳–۱۹۱۷، هنرپیشه‌ی انگلیسی و مدیر تماشاخانه. نام اصلی وی هربرت بیربوم، و نابرادری سر م. بیربوم بود. در ۱۸۸۷–۹۷ در تماشاخانه‌ی هیمارکت، و نیز در "تماشاخانه‌ی علیا حضرت" (که در ۱۸۹۷ ساخت)، نمایشنامه‌های شکسپیر، ایبسن، وایلد، و مترلینک را کار-گردانی و بازی کرد.

تریاسیک[10]، **دوره‌ی** (triāsik، فنس)، اولین دوره از ← دوران مزوزوئیک از ازمنه‌ی زمینشناسی. درین دوره در بعضی نواحی ایران رسوبهای آهکی تشکیل یافته است که عموماً با دگرشیبی روی سنگهای ← دوره‌ی کربونیفر یا ← دوره‌ی پرمین قرار گرفته‌اند. بعلت اختلاف نوع فسیلهای این دوره در قسمتهای مختلف، احتمال میرود که در ایران و نواحی مجاور دریای تریاسیک بچند واحد مجزی تقسیم شده بوده است. درین دوره خزنده‌ها در خشکیها و دریاها فراوان و اقسام دینوزورها در همه جا وجود داشته‌اند. قسمت عمده‌ی نباتات را درختان مخروطی تشکیل میدادند. دسته‌ی جدیدی بنام سیکا (واسطه‌ی مابین خرماها و سرخس‌ها) نیز پیدایش یافته.

تریاک، شیرابه‌ی تلخ خشک‌شده‌ی گرزهای شکافته‌ی خشخاش (کوکنار). دارای آلکالوئید-هائی از قبیل مرفین (که هروئین از مشتقات آن است) و کودئین است، که هر چند داروهائی مفید هستند، مواد مخدر اعتیادآور میباشند. **لودانوم** نیز تنتوری از تریاک است. اعتیاد به تریاک یکی از مصائب عمده‌ی انسان خصوصاً در کشور-های مشرقزمین بوده است. در ایران **قانون منع کشت خشخاش و استعمال تریاک** در مهر ماه ۱۳۳۴ هش بتصویب مجلس شورای ملی رسید، و بموجب آن کشت خشخاش، و تهیه و ورود مواد افیونی (تریاک و شیره و سایر مشتقات آن)، و استفاده از اماکن عمومی برای استعمال این مواد، و ساختن و وارد کردن آلات و ادوات مربوط در سراسر کشور ایران ممنوع گردید.

تریاک، جنگ: ← جنگ تریاک.

تریانون[11] (triānoN)، دو قصر کوچک در باغ ورسای، فرانسه. گران تریانون (grāN) [تریانون بزرگ] را ژ. آ. مانسار، معمار فرانسوی، در ۱۶۸۷ ساخت. پتی تریانون (pëti) [تریانون کوچک] مقر دلخواه ماری آنتوانت بود، و ژ. آ. گابریل ساختمان آنرا باتمام رسانید. **پیمان تریانون (۱۹۲۰)** پس از جنگ I بین مجارستان و متفقین (جز کشمت و تجشت) در گران تریانون بامضا رسید. این پیمان قسمتی از مجارستان را از دست آن خارج کرد، و آن را از دسترسی به دریا محروم ساخت؛ ترانسیلوانی و قسمت شرقی بانات و بعضی نواحی دیگر را به رومانی واگذاشت؛ سلوواکی و روتنیا را به چکوسلواکی، کروآسی، و اسلاوونیا و بانات غربی را به یوگوسلاوی، و بورگنلاند را به اتریش واگذاشت. کوششهای مجارستان برای تجدید نظر در این پیمان مورد پشتیبانی ۳°۰۰۰°۰۰۰ مجار ساکن این سرزمینها بود.

تریبون[12] (tribun، از فنس)، لتیـ تریبونوس (tribu-nus)، عنوان بعضی از صاحبمنصبان در روم قدیم که دارای اختیارات کشوری یا لشکری یا هر دو بودند. تاریخ منصب تریبونی رابطه‌ی نزدیک با کشمکشهای پلبینها و پاتریسین‌ها دارد. تریبونهای نظامی یا لشکری شش دسته بودند، و مهمترین آنها تریبونهای افسران ارشد **لژیون‌ها** بودند. طی دوران بحرانی ۴۴۴–۳۶۷ قم، منصب تریبون نظامی با اختیارات کنسولی تأسیس شد.

معروفترین تریبونهای غیر نظامی تریبونهای پلبینها بود، که تأسیسش از پیروزیهای بادوام پلبینها محسوب است. در ۴۹۴ قم، در نتیجه‌ی مبارزات سیاسی این طبقه با طبقه‌ی پاتریسین، حق انتخاب دو تریبون به پلبینها اعطا شد، که وظیفه‌ی خاص آنها حمایت از پلبینها و رفع مزاحمت مأمورین دولت از آنان بود. بعداً عده‌ی آنان افزایش یافت، و در ۴۴۹ قم به 10 رسیده بود. این تریبونها، یا نمایندگان پلبینها، سالیانه بوسیله‌ی پلبینها انتخاب میشدند. بعداً بر اختیارات آنها افزوده شد، و در ۲۸۷ قم حق وتوی قوانین و پیشنهاد قوانین را یافتند.

با ورود پلبینها به کارهای دولتی، مقام تریبونی این عنوان را که مدافع طبقه‌ای باشد از دست داد. رونق تازه‌ای که برادران **گراکوس** در اواخر قرن ۲م قم باین منصب دادند باعث نگرانی طبقه‌ی حاکمه گردید، و **سولا** کوشید که از نقش تریبونها در دولت بکاهد. پومپیوس قدرت تریبونهای پلبینها را اعاده کرد. در دوره‌ی امپراطوری، بعد از ۲۷ قم، منصب تریبونی پلبینها استقلال خود را از دست داد، و تقریباً تمام وظایف آن، بمناسبت اختیارات تریبونی که به امپراطور داده شده بود، به امپراطور محول گردید.

تریبونیانوس[13] (triboniānus)، فت ۵۴۵؛ حقوقدان رومی، که بامر یوستی‌نیانوس I تدوین **کورپوس یوریس کیویلیس (مجموعه‌ی حقوق مدنی)** را اداره کرد.

تریپتولموس[14] (triptolemos)، در دین یونان، یکی از اشخاص عمده‌ی اسرار الئوسی. اختراع گاوآهن و کشاورزی بوی منسوب است.

تریپس (trips؛ از لتیـ)، نام حشرات کوچکی که طول آنها بین ۱ و ۲ ملم است، و چندین گونه‌ی آن در ایران بگیاهان زراعتی خسارت میرسانند. مهمترین آنها تریپس توتون (*Thrips tabaci*) میباشد، که به توتون، خربزه، خیار، و گیاهان زینتی مختلف حمله میکند.

تریپورا[15] (tripurā)، سرزمین (10°۴۸۰ کم؛ جه ۶۴۹°۹۳۰)، هند، هم‌مرز با بنگال شرقی

(۱)Trondheim (۲)trouvère (۳)Troy (۴)troy (۵)Trevithick (۶)Troilus, Cressida (۷)Terre Haute (۸)Terry (۹)Tree (۱۰)Triassic (۱۱)Trianon (۱۲)tribune (۱۳)Tribonian (۱۴)Triptolemus (۱۵)Tripura

(پاکستان) از ل و غ و چ، و با آسام از ش. در ۱۹۴۹ جزء جمهوری هند شد. کوهستانی و مستور از جنگلهای انبوه است. فیل و ببر فراوان دارد. محصول عمده‌اش برنج، ژوت، پنبه، چای، و میوه است.

تریتون[1] (triton)، در اساطیر یونان، آدم دریائی، پسر پوسیدون و آمفیتریته. نیمه‌ی پایین بدنش مانند ماهی بود، و با پدر و مادر در اعماق دریا



تریتون

زندگی میکرد. در ادبیات متأخر ذکر تریتونهائی آمده است که سوار بر اسب بر دریا میراندند، و بفرمان پوسیدون، صدفهای شرناگونه‌ای، بمنظور خیزاندن امواج یا فرونشاندن خشم آنها، بصدا درمیآوردند.

تریتون، هسته‌ی اتم تریتیوم.

تریتیوم[2] (tritiom؛ از فنس)، عنصر همجای (← همجا) لیدروژن، با وزن اتمی ۳,۰۲۲۱ و عدد جرمی ۳. تریتیوم رادیوآکتیو است، و الکترون صادر میکند؛ نصف عمر آن ۱۲,۴ سال میباشد. هسته‌ی اتم آن را تریتون (triton، از فنس) گویند.

تریچلی، دانشمند ایتالیائی، ← توریچلی.

تریچیناپالی[3] (tricināpāli)، شهر (جه ۲۱۸°۹۲۱)، ج مدرس، هند، کنار رود کاوری. در اینجا تخته‌سنگ بزرگی است که بر آن یک معبد دراویدی ساخته شده. در قرون ۱۵م–۱۶م پایتخت مملکت چولا (colā) بود.

تریدنتوم، ایتالیا، ← ترانت.

تریدنس[4] (tridens)، در اساطیر یونان، نیزه‌ی سه‌شاخه‌ی پوسیدون.

تریر[5] (trir)، انگلا **تریوز**[6] (trivz)، فنس **تروو**[7] (trev)، شهر (جه ۸۵°۲۵۶)، راینلاندپفالتس، غ آلمان، بر رود موزل. مرکز ناحیه‌ی موزل است، که شراب فراوان دارد، دارای صنایع نساجی و فولادسازی است. بنام آوگوستا تروروروم (ăgustā treverorum) توسط آوگوستوس بنا شد؛ از شهرهای معمور رومی گردید (جه ح ۵۰°۰۰۰)، و از ح ۲۹۵ تا اوایل قرن ۵م که بتصرف فرانکها درآمد، از مقرهای امپراطوران روم غربی بود. بعدها، اسقفهای اعظم تریر، که امیر و برگزیننده‌ی امپراطوری مقدس روم بودند، بر نواحی وسیعی در دو طرف رود راین حکومت می‌کردند. در دوره‌ی آنها تریر رونق یافت، و در ۱۴۷۳–۱۷۹۷ دانشگاه داشت. در ۱۷۹۷ بتصرف فرانسه درآمد؛ حکومت مذهبی آن منحل شد. در ۱۸۱۵ کنگره‌ی وین نواحی اسقف‌اعظم‌نشین سابق واقع در غ راین (شامل تریر) را به پروس و بقیه را به ناسو داد. در ۱۸۲۱ مقر اسقفی کاتولیک گردید. در جه II آسیب فراوان دید. بناهای دوره‌ی رومیان‌ـاز جمله دروازه‌ی مستحکم موسوم به پورتا نیگرا (portā nigrā)، آمفی‌تئاتر، و حمامهای سلطنتی‌ـاز خرابی مصون ماند، ولی کلیسای لیبفراوئن‌کیرشه (libfrăen.kirše) (قرن ۱۳م) و کلیسای جامع سبک رومانسک (قسمتی از آن متعلق بقرن ۴م) و کاخ برگزینندگان صدمه‌ی شدید دید. در کلیسای جامع آن "لباده‌ی مقدس" موجود است که آن را جامه‌ی بدون درز عیسی مسیح میپندارند.

تریرم[8] (trirem؛ از لت) [= سه‌پاروئی]، کشتی جنگی ایام قدیم که با پاروزنی کار میکرد، ولی بادبان هم داشت. معمولا گویند که پاروزنان تریرم در سه ردیف یکی بالای دیگری قرار میگرفتند، ولی این مطلب مورد بحث است. تریرمهای سبک، بطول ح ۳۸ متر، از بعد از قرن ۶م قم نزد یونانیان، مصریها، کارتاژیها، و رومیان در جنگ رایج بود.

تریزا، اسم انگلیسی، ← تراسیا، اسم.

تریسا، اسم انگلیسی، ← تراسیا، اسم.

تریست[9] (triest)، ایتالیائی **تریسته** (trieste)، شهر (جه ۲۷۰°۱۶۴)، ل ایتالیا، دریابندری بر رأس آدریاتیک. کارخانه‌های کشتیسازی و آهن‌کاری و پالایشگاه نفت دارد. از قرن ۱۲م شهر آزاد بود، در ۱۳۸۲ خود را تحت فرمان دوکهای اتریش قرار داد، ولی استقلال اداری خود را تا قرن ۱۸م حفظ کرد. در ۱۷۱۹ بصورت بندر آزاد درآمد، و بعلت اینکه دروازه‌ی اروپای مرکزی و تنها بندر اتریش بود، رونق یافت. تریست زبان و فرهنگ ایتالیائی را محفوظ داشت، و بهمین جهت از مراکز ← نهضت نارستگاری گردید، و سرانجام به ایتالیا ملحق شد (۱۹۱۹). از بناهای جالبش کلیسای جامع سان گوستو (قسمتی از قرن ۶م) و کاخ میرامار (برای مهین‌دوک ماکسیمیلیان اتریش ساخته شد) میباشد. در ۱۹۴۷، از شهر تریست و قسمتی از باریکه‌ی ساحلی ایستریا، کشور آزادی بنام **سرزمین آزاد تریست** تحت حمایت شورای امنیت سازمان ملل تشکیل گردید تا به ادعاهای متضاد ایتالیا و یوگوسلاوی خاتمه داده شود. در ۱۹۵۴ شهر و اطراف آن به ایتالیا و باریکه‌ی ساحلی به یوگوسلاوی واگذار شد. حق استفاده‌ی آزاد از بندر برای یوگوسلاوی محفوظ ماند.

تریستان: ← تریسترم و ایزالده.

تریستان دا کونیا[10] (tristān dā kunyā)، جزیره‌ای (جه ۲۳۰) در قطا جنوبی، عمده‌ترین جزایر گروه دورافتاده‌ای از جزایر آتشفشانی بنام جزایر تریستان دا کونیا. پایگاه رادیوئی و هواشناسی مهمی دارد. در ۱۵۰۶ بتوسط پرتغالیها کشف شد. در ۱۸۱۶ بریتانیا آنرا تصرف کرد؛ در ۱۹۳۸ جزء مستعمره‌ی بریتانیائی سنت هلن قرار داده شد.

تریستان ل/ارمیت[11]، **لولی** (lui tristāN lermit)، فد ح ۱۴۷۷، صاحبمنصب فرانسوی در زمان شارل VII و لوئی XI. عامل شاه در مجازات کردن مخالفین قدرت سلطنت، و به ستمگری و بیرحمی مشهور بود.

تریسترم و ایزالده[12] (tristrəm, izālde)، از داستانهای قرون وسطائی، که یکی از دلکشترین داستانهای عشقی است که تا کنون نوشته شده. این داستان تاریخچه‌ای طولانی دارد. قهرمانان عمده‌ی داستان تریسترم و ایزالده هستند، که نامهایشان بصورتهای تریستان (tristān) و تریستران (tristrān)، و ایزو (izë) و ایسولد (isold) و ایسولت، و غیره نیز نقل شده است. قدیمترین روایت موجود (و ناقص) از این داستان از ح ۱۱۸۵ و به شعر فرانسوی قدیم نورمانهای انگلستان است. در ح ۱۲۱۰، **گوتفرید فون شتراسبورگ** روایتی بسیار عالی و مبتنی بر روایت سابق الذکر به شعر آلمانی سرود، که واگنر بر اساس آن اپرائی ساخت. بعدها داستان تریسترم و ایزالده با ← افسانه‌ی آرثر آمیخته شد.

داستان تریسترم و ایزالده ظاهراً اصلا ایرلندی است. تریسترم مأمور میشود که ایزالده، شاهزاده‌خانم ایرلندی، را برای مارک، شاه کورنوال، خواستگاری کند، ولی در ایرلند تریسترم و ایزالده شربتی سحرآمیز مینوشند و بعشق یک دیگر گرفتار میشوند، و سرانجام این عشق سوزان منتهی به مرگ آنان میگردد. داستان تحت عنوان تریستان و ایزوت به فارسی ترجمه شده است (تهران، ۱۳۳۶ هش).

تریشین، کرم، ← تریکینوز.

تریشینوز، بیماری، ← تریکینوز.

تریکین، کرم، ← تریکینوز.

تریکینوز[13] (trikinoz، فنس) یا **تریشینوز** (فنس)، بیماری خطرناک ناشی از کرم ریز موسوم به تریکین (یا تریشین) مارپیچی. این انگل در روده تولید مثل میکند؛ نوزادها بداخل نسجها مهاجرت میکنند، و در آنجا جا میگیرند. انسان با خوردن گوشت خوک بیمار که بحد کافی پخته نشده باشد بدان مبتلا میشود.

تریگلاو[14] (triglāv)، بلندترین قله‌ی یوگوسلاوی، بارتفاع ح ۲°۸۶۳ متر در لغ یوگوسلاوی، نزدیک مرز ایتالیا. از قله‌های رشته‌ای از آلپ‌های شرقی است.

تریگوه لی[15] (trigve li)، شهرت فارسی **تروگوه (هالودان) لی** (trügve hālvdān)، ۱۸۹۶–، سیاستمدار نروژی. از ۱۹۴۱ وزیر امور خارجه‌ی نروژ بود. در ۱۹۴۶ بعنوان اولین دبیر کل سازمان ملل متحد انتخاب شد، و سیاست معتدل و مدارا‌کنی را تعقیب کرد. در ۱۹۵۳ از این سمت استعفا کرد. داگ هامرشولد بجانشینی وی انتخاب گردید.

تریلوبیت[16] (trilobit، فنس)، جانور بندپای اولیه (← بندپائیان) که تنه‌ی آن به سه قسمت تقسیم میشود (سر، سینه، شکم). تریلوبیتها فراوانترین و عمده‌ترین ساکنین دریاهای دوران پالئوزوئیک بوده، و در دوره‌ی پرمین زوال یافته‌اند.

---

(۱)Triton (۲)tritium (۳)Trichinopoly (۴)trident (۵)Trier (۶)Treves (۷)Trèves (۸)trireme (۹)Trieste (۱۰)Tristan da Cunha (۱۱)Tristan l'Hermite (۱۲)Tristram, Isolde (۱۳)trichinosis (۱۴)Triglav (۱۵)Trygve Lie (۱۶)trilobite

تریلیون[1] (trilyon، از فنـ)، یک میلیارد میلیارد، یعنی 000 000 000 000 000 000 1 (یا 10^{18}). سابقاً در فرانسه بمعنی 10^{12} بود. نهمین شورای عمومی اوزان و مقیاسها بممالک اروپائی توصیه کرد که آنرا بمعنی 10^{18} بکار برند.

ترینکومالی[2] (trinkomāli)، شهر (جم ۲۹٬۱۴۶) و بندر، ساحل ل‌ش سیلان، کنار قهنـ. در ایام باستانی بتوسط تامیلها مسکون شد، و آنان "معبد هزارستون" را در آنجا برای شیوا ساختند. پرتغالیها، که در اوایل قرن ۱۷م آنرا اشغال کردند، معبد را ویران نمودند. مدتها از مراکز نیروی دریائی بریتانیا بود، و در جنگ II، بعد از سقوط سنگاپور، اهمیت فراوان داشت. پایگاه دریائی آن در ۱۹۵۷ به دولت سیلان مسترد شد.

تری‌نیتروتولوئن[3] (tri.nitro.toluen؛ از فنـ)، علامت اختصاری آن **ت. ن. ت.** یا **تنت**، ماده‌ی منفجره‌ای که ترکیب متبلور زردرنگ کربون، ئیدروژن، و اکسیژن است، و بوسیله‌ی تولوئن تهیه میشود. باثبات است، و فقط بوسیله‌ی تراکه می‌توان منفجرش کرد. تنها یا بصورت مخلوط بکار میرود.

ترینیتی[4] (triniti)، رود کشمت، بطول حـ ۸۲۰ کم، که در ل تکزاس تشکیل میشود، و بخلیج ترینیتی میریزد.

ترینیتی[4]**، خلیج**، شاخابه‌ی قطا، بطول حـ ۱۳۰ کم، ج‌ش نیوفندلند، کانادا، بین شبه جزیره‌ی اولان (avəlān) و زمینلاد کانادا. بندر ترینیتی، واقع بر ساحل غربی، محل نصب (۱۸۶۶) اولین کابل ترااطلسی دائمی است.

ترینیداد[5] (trinidād)، شهر (جم ۱۲٬۲۰۴)، ج ایالت کولورادو، کشمت، ش کوههای سنگری دی کریستو.

ترینیداد و توباگو[6] (trinidād, tobāgo)، دو جزیره (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۷۴۲٬۵۰۰)، هند غربی؛ کرسی آنها پورت آو سپین. ترینیداد (۱۰°۴ ۸۳۰ کمم) در ل مصب رود اورینوکو در ونزوئلا واقع و دارای دریاچه‌ی طبیعی قیر (دریاچه‌ی قیری) است. در ۱۴۹۸ بتوسط کریستوف کلمب کشف شد. در ۱۸۰۲ اسپانیا آنرا به انگلستان واگذار کرد. در ۱۹۵۸ مرکز دولت فدرال هند غربی گردید. توباگو (۳۰۰ کمم) در ل ترینیداد واقع و دارای جنگلهای انبوه است.

تریود: ← لوله‌ی خلأ.

تریوز (trivz)، آلمان: ← تریر.

تریوم‌ویراتوس[7] (triumvirātus)، در روم قدیم، هیئت حاکمه‌ی سه‌نفری. اهم آنها تریوم‌ویراتوس اول (یولیوس قیصر، پومپیوس، و کراسوس) و تریوم‌ویراتوس دوم (آوگوستوس، آنتونیوس، و لپیدوس) بود، که اولی در ۶۰ قم، و دومی در ۴۳ قم تشکیل یافت.

تریوندروم[8] (trivandrum)، شهر (جم ۱۸۶٬۹۳۱)، کرسی ایالت کرالا، هند. صناعت بافندگی دارد.

تریویوم: ← تحصیلات آزادگان.

تزار[9] (tzār)، عنوان امپراطوران سابق روسیه. این لفظ را مدتهای مدید مشتق از عنوان رومی قیصر میدانستند، ولی امروزه تقریباً مسلّم است که از یک لفظ زبان اسلاوونی کهن، که بمعنی شاه یا امپراطور و از ریشه‌ی تاتاری و از بقایای استیلای مهاجمین آسیائی بر روسیه است، مشتق شده است؛ و گواه بر این امر اینست که گرجستان و بعضی خان‌نشینهای دیگر "تزار" داشته‌اند.

در اوایل قرن 10م، سیمئون I، فرمانروای بلغارستان، عنوان تزار بر خود نهاد، و از آن ببعد فرمانروایان بلغارستان عنوان تزار داشتند. در ۱۳۴۶، ستفان دوشان، پادشاه صربستان، این عنوان را اقتباس کرد. روسها امپراطورهای بیزانس، و نیز خانهای مغول را که در روسیه فرمانروائی کردند، بدین عنوان میخواندند. ایوان III دارای این عنوان بود، و در ۱۵۴۷ ایوان IV بعنوان تزار تاجگذاری کرد. پس از فتح روسیه‌ی صغیر و سمولنسک، فرمانروایان روسیه عنوان تزار کل روسیه بخود دادند. در ۱۷۲۱ سنا و روحانیون، بنام ملت، پطر کبیر را عنوان "امپراطور روسیه" اعطا کردند. معذلک، عنوان تزار برای امپراطور روسیه رواج داشت. آخرین تزار روسیه نیکولای II بود، که در ۱۹۱۸ اعدام شد.

تزاو (tazāv)؛ ← تژاو.

تزریق[10] (tazriq)، فنـ انژکسیون (aNjeksioN)، داخل کردن مایعی در بدن. از جمله‌ی اقسام آن تزریق زیر جلدی (داخل انساج زیر پوست)، داخل عضله‌ای، داخل وریدی (که درون رگ زده میشود)، و داخل نخاعی (درون پرده‌ی پوششی نخاع) است. معمولا بتوسط سرنگ و سوزن مجوفی عملی میشود. سوزن زدن اصطلاح دیگر آنست.

تزنگ (tezang)، ده (جم ۱٬۲۳۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۲ کیلومتری ج‌ش سروستان.

تزوکات: ← امیر تیمور.

تزویر: ← جعل و تزویر.

تژاو (tajāv) یا **تزاو**، داماد افراسیاب، که گیو، داماد رستم، او را زنده دستگیر کرد و بکشت.

تژو، نام پرتغالی رود تاگوس.

تسارسکویه سلو، جمشر؛ ← پوشکین، شهر.

تساریتسین، جمشر؛ ← ستالینگراد.

تسالونیکه یا **تسالونیکی**، مقدونیه؛ ← سالونیک.

تسالونیکیان[11] (tassālunikiān) [= مردم تسالونیکه، یعنی سالونیک] یا **رساله‌ی پولس به تسالونیکیان**، عنوان دو رساله از رسالات عهدجـ، موسوم به تسالونیکیان اول و تسالونیکیان دوم، که پولس حواری به کلیسای سالونیک نوشته است. در اولی کلیسا را بجهت نیروی ایمانش میستاید، و شبهاتی را در باب آمدن مجدد مسیح برطرف میکند. در دومی این شبهات را بشدت محکوم میکند.

تسالی[12] (tesāli)، یز **تسالیا** (tessāliā)، ناحیه‌ای در قسمت شمالی یونان. در ازمنه‌ی قدیم در دشت‌های آن غلات و اسب و گاو پرورش میافت. در ۳۴۴ قم بتصرف فیلیپ II مقدونی درآمد؛ در اواخر امپراطوری روم یکی از ایالات امپراطوری بود؛ در ۱۲۰۴ به ونیز، در ۱۳۵۵ به ترکان عثمانی، و در ۱۸۸۱ به یونان جدید منتقل شد.

تسانا، دریاچه، حبشه، ← تانا.

تسانگپو، رود، تبت؛ ← براهماپوترا.

تسئوس[13] (teseus)، در اساطیر یونان، پهلوان آتنی؛ پسر آیگئوس، پادشاه آتن. زندگیش پر از حوادث بود، از جمله کشتن نره‌گاوی وحشی که صحاری ماراتون را خراب میکرد، و کشتن مینوتاوروس (بکومک آریادنه). پس از پدر پادشاه آتن شد. در شکار گراز کالودون شرکت داشت. در لشکرکشی هرکول بر ضد آمازونها شرکت



تسئوس و مینوتاوروس

داشت، و بپاداش شجاعتی که نشان داد، آنتیوپه، خواهر ملکه‌ی آمازونها، بزنی بوی داده شد؛ فرزند آنها هیپولوتوس بود. پس از مرگ آنتیوپه، فائدرا را بزنی گرفت، و وی باعث مرگ هیپولوتوس گردید. تسئوس در صدد برآمد که پرسفونه را از جهنم نجات دهد، ولی خود در دوزخ گرفتار شد تا آنکه هرکول او را نجات داد.

تسبیغ (tasbiq) یا **اسباغ** (esbāq) [عربی، = کامل کردن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن افزودن الفی است در میان سبب خفیف آخر پایه در ضرب و عروض؛ بعبارت دیگر، تبدیل هجای دراز (← هجا) است به هجای درازتر در آخر مصراع. مانند مفاعیلن (U – – –) که تبدیل به مفاعیلان (U – – – ـ) شود. پایه‌ای را که تغییری چنین یافته است، مسبغ (mosabbaq) خوانند.

تسپیس[14] (tespis)، نق حـ ۵۳۴ قم، شاعر تیمه‌افسانه‌ای یونانی، که او را مخترع تراژدی شمرده اند. گویند به دسته‌ی هماوازان یک بازیگر افزود (← تراژدی).

تست[15] (test)، لفظ انگلیسی، بمعنی آزمایش و امتحان. اصطلاحاً به رشته‌ای از سؤالات یا تمرینها یا سایر وسایل اندازه‌گیری مهارت، اطلاعات، هوش، ظرفیت، یا استعداد یک فرد یا یک دسته گفته میشود. ← تستهای روانشناسی. برای تستهای هوشی ← هوش.

تستر، نام عربی شهر شوشتر، خوزستان.

تستری، سهل (sahle' tostari) [ابومحمد سهل ابن عبدالله تستری]، ۲۰۰ یا ۲۰۱–۲۷۳ یا ۲۸۳ هق، از بزرگان صوفیه. مدتی در بصره و زمانی در عبادان (آبادان) اقامت نمود، و در بصره وفات

---

(۱)trillion (۲)Trincomalee (۳)trinitrotoluene (۴)Trinity (۵)Trinidad (۶)Trinidad, Tobago (۷)Triumvirate (۸)Trivandrum (۹)Czar; Tsar (۱۰)injection (۱۱)Thessalonians (۱۲)Thessaly (۱۳)Theseus (۱۴)Thespis (۱۵)test

یافت. با ذوالنون مصری ملاقات کرد. کراماتی به وی منسوب است. کتاب تفسیر قرآن العظیم ازوست. فرقه‌ی سهلیه (sahliyye) از صوفیه به وی منسوبند. تستری و پیروانش مجاهدت و ریاضت و خلاف نفس کردن را راه نجات سالک میدانستند.

تستکین[1]، کلارا (klārā tsetkin)، ۱۸۵۷–۱۹۳۳، بانوی آلمانی، از رهبران کمونیستهای آلمان؛ عضو رایشستاگ در ۱۹۱۹–۳۲.

تستهای ابرازی[2]: ← تستهای روانشناسی.

تستهای روانشناسی[3] (test.hāye)، تستهای (← تست) استانده‌ای که برای مطالعه‌ی خصوصیات روانشناسی، استعدادها، معلومات، رغبت‌ها، و خصوصیات خلقی بکار میرود. تستهای روانشناسی در مدارس برای اندازه‌گیری استعدادها و معلومات مورد استفاده واقع میشود. در مؤسسات اداری و تجاری و صنعتی، تستهای روانشناسی برای انتخاب و انتصاب و ترفیع کارمندان و تعیین ارزش برنامه‌های مختلف بکار برده میشود. پسیکانالیز موجد تستهائی گردید که به تستهای "ابرازی" موسومند، و اساس آنها تمایل انسان به ابراز احوال مکنون و راز درون بصورت اظهارات مبهم و غامض یا رمزی است. هرمان رورشاخ (hermān roršāx) ده نوع لکه‌جوهر را انتخاب کرد که بیماران باو بگویند در آن لکه‌ها چه میبینند (تست رورشاخ). هنری ا. ماری تست دیگری (تست استدراک موضوعی) شامل تصاویر معمولی درست کرده است که در باره‌ی هر تصویر باید داستانی گفته شود. لیپوت زوندی عکس ۴۸ نفر را که یا دوچار اختلالات روحی و یا انحرافات جنسی بودند بکار میبرد، که از آنها باید تعداد معینی که مقبول یا مورد نفرت هستند انتخاب شود. انواع دیگر تست‌های ابرازی تست تداعی لغات، نقاشی با انگشت، و کشیدن تصویر آدمی است. نیز ← هوش.

تستهای هوشی: ← هوش.

تستینیه[4] (tsetinie)، شهر کوچک، مونتنگرو، یوگوسلاوی، نزدیک آدریاتیک. در اواخر قرن ۱۵م بنا شد؛ چند بار ترکان عثمانی آنرا تاراج کردند و سوختند. تا ۱۹۱۶ پایتخت مونتنگرو بود.

تسجیع، در علم بدیع: ← سجع.

تسدیس، در نجوم: ← نظر.

تسرس (tsres)، یوگوسلاوی: ← کرسو.

تسرینگن[5] (tseringen)، خاندان اشرافی آلمانی. تا ۱۲۱۸ زمینهای وسیعی در بادن و سویس غربی تیول آنان بود. شاخه‌ی اصلی این خاندان در ۱۲۱۸، که دوک بارتولد V (bārtold)، درگذشت، از میان رفت. بارتولد از مقتدرترین اشراف آن زمان بود، و شهرهای بسیار (مخصوصاً برن) بنا نهاد. بیشتر قلمرو بارتولد بین دو خاندان کیبورگ و هاپسبورگ تقسیم شد، ولی شاخه‌ی جوانتری از این خاندان در بادن شمالی باقی ماند. این شاخه در قرن ۱۶م به دو شاخه‌ی بادن‌بادن و بادن‌دورلاخ تقسیم شد، و در ۱۷۷۱ از نو متحد گردید و بر دوکنشین بزرگ بادن فرمانروائی کرد (۱۸۰۶–۱۹۱۸).

تسمیس[6] (tsesis)، آلمانی **وندن[7]** (venden)، شهر (جه ۸°۷۴۸)، ل لتونی. از مراکز کشاورزی است؛ کاغذسازی دارد. مقر سابق شهسواران لیوونیائی بود، و قلعه‌ی آن را همانها ساختند.

تسطیح کره، نمایش کره بر سطح مستوی: ← نقشه‌ی جغرافیائی.

تسکوکو[8]، دریاچه‌ی (teskoko)، دریاچه‌ای در ۵ کیلومتری ش شهر مکزیکو، مکزیک. در دوره‌ی آزتکها بمراتب وسیعتر از آنچه هست بود. شهر تنوچتیتلان، پایتخت و شهر مستحکم آزتکها، بر قسمت غربی آن ساخته شده بود.

تسلا[9]، نیکولا (nikolā teslā)، ۱۸۵۶–۱۹۴۳، برقگر و مخترع امریکائی، متکردآسی (در آن زمان جزء اتریش‌هنگری). در ۱۸۸۴ به کشمت مهاجرت نمود. مدت کوتاهی با ادیسن کار کرد. در رشته‌ی برق با ولتاژ زیاد از پیشقدمان بود. در تکمیل مخابرات بیسیم اختراعات و اکتشافات متعدد و پرارزش دارد.

تسل آم زه[10] (tsel ām ze)، تفرجگاه کوهستانی (جه ۶°۳۲۵)، سالزبورگ، غ اتریش مرکزی، کنار تسلرزه (tselerze) یا دریاچه‌ی تسلر.

تسلسل خواطر: ← تداعی معانی.

تسلسل رسولان مسیح[11]، در نزد بعضی فرقه‌های مسیحی، عقیده به اینکه مقام رسولان مسیح نسلا بعد نسل بصورت سلسله‌ی پیوسته‌ای انتقال یافته است، بطوری که اسقفهای کنونی وارثین واقعی قدرت رسولان مسیح هستند. کلیساهائی که قائل به نظام اسقفی نیستند بکلی منکر این نظریه هستند. نظریه‌ی تسلسل رسولان را نباید با نظریه‌ی تفوق پاپی اشتباه کرد (← پاپ).

تسله[12] (tsele)، شهر (جه ۵۷°۱۹۶)، ساکس سفلی، ل آلمان، بر رود آلر. پالایشگاه نفت و صابون‌سازی و ماشینسازی دارد. تا ۱۷۰۵ مقر دوکهای برونسویک‌لونبورگ بود.

تسلیم، در علم بدیع، نخست با چیزی همداستانی کردن، آنگاه بر رد آن دلیل آوردن؛ مانند (سعدی):

فارون گرفتست که شدی در توانگری
سگ نیز با قلاده‌ی زرین همان سگ است.

تسلیم و ترک نفس[13]، جنبه‌ی افراطی طریقه‌ی رازوری، که میگل د مولینوس، و بنحو معتدلتری، فنلون و خانم گویون (مادام گویون) ترویج کردند. اساس آن اینست که، برای وصول به حق و اتحاد با او، نفس باید حالت منفعله بخود گیرد، و در انتظار کشش او، کوشش را پاک رها کند، و استدلال و عواطف و شعائر دینی و حتی عبادت را ترک گوید. اساس این فکر در بسیاری از ادیان شرقی دیده میشود.

تسمیط (tasmit) [عربی، = به رشته کشیدن]، در علم بدیع، بیت را بچهار بخش کردن و سه بخش نخستین را به سجعی خلاف قافیه آوردن، مانند (سعدی):

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود.

شعری چنین را مسمط (mosammat) گویند.

تسن، ایالت، سویس: ← تیچینو.

تسنکر[14]، یولیوس تئودور (yulius teodor tsenker)، ۱۸۱۱–۸۴، مستشرق آلمانی. از آثارش کتابخانه‌ی شرقی (۱۸۴۰)، کتاب مختصر کتابشناسی شرقی (۱۸۴۵)، و لغتنامه‌ی مختصر عربی و ترکی و فارسی (۱۸۶۲–۷۶) است. نامش را در فارسی زنکر نیز خوانده‌اند.

تسنیم (tasnim)، نام چشمه‌ای در بهشت که، بنا بگفته‌ی قرآن (سوره‌ی مطففین ۲۷)، مقربان و نزدیکان بخدا از آن مینوشند.

تسوایبروکن[15] (tsvāybrüken)، فنس **دوپون[16]** (dëpoN)، شهر (جه ۳۱°۱۴۷)، راینلاند پفالتس، غ آلمان، در پالاتینای راین. کارخانه‌های فلزکاری و چرمسازی و نساجی دارد. در جه II ۸۰٪ آن ویران شد. پس از ۱۴۱۰ مقر شاخه‌ای از سلسله‌ی ویتلسباخ بود، که ابتدا عنوان کنت کاخ‌نشین و بعداً عنوان دوک کاخنشین داشتند. کارل X که در ۱۶۵۴ بسلطنت سوئد رسید ازین شاخه بود، و تا ۱۷۴۱ سلطنت سوئد در دست این شاخه ماند. تسوایبروکن در ۱۷۹۷–۱۸۱۴ ضمیمه‌ی فرانسه بود؛ در کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) به باواریا بازگشت، و از آن ببعد تاریخش همان تاریخ پالاتینای راین است.

تسوایگ[17]، آرنولد (ārnold tsvāyg)، ۱۸۸۷–، رمان‌نویس اتریشی. اثر معروفش داستان بزرگ جنگی قضیه‌ی گروهبان گریشا (۱۹۲۷) است.

تسوایگ[17]، شتفان (štefān tsvāyg)، ۱۸۸۱–۱۹۴۲، نویسنده‌ی بزرگ اطریشی، که مخصوصاً بسبب زندگینامه‌هائی که نوشته معروفست. در وین در خاندان یهود مرفه الحالی بدنیا آمد. بعدها، بعد از برآمدن نازیها، به غربت رفت، و سرانجام در برزیل انتحار نمود. آثارش حاکی از تسلط وی بر مسائل روانی و تاریخی است. زندگینامه‌هائی که نوشته، از نظر قوه‌ی تحقیق و قدرت قلم وی در تجزیه و تحلیل شخصیتها، هر یک شاهکاری بشمار میرود؛ از جمله‌ی آنهائی که به فارسی ترجمه شده زندگینامه‌های ماری آنتوانت، ژوزف فوشه، ماژلان، فروید، کازانووا، تولستوی، بالزاک، دیکنس، داستایفسکی، و مری بیکر است. از داستانهائی که بنام او به فارسی ترجمه شده میتوان اینها را نام برد، آموک؛ دنیای دیروز؛ مشعل مدفون؛ عشق و نومیدی؛ و غیره.

تسوج یا طسوج (هر دو tasuj یا tassuj)، ۱/۲۴ بعضی مقادیر، معادل ربع دانگ. ظاهراً واحد جغرافیائی طسوج در اصطلاح جغرافیدانان اسلامی از این اندازه نام گرفته است.

تسوج یا طسوج (هر دو tasuj)، ده (جه ۱°۵۸۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوار، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۹۵ کیلومتری غ سروستان.

تسوج یا طسوج، دهستان (جه ح ۴۸۰°۱۳؛)، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، کنار دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۱۴ (؛) آبادی. مرکزش **تسوج یا طسوج** (جه ۳°۲۶۶ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳ کیلومتری لغ شبستر

(۱)Zetkin (۲)projective tests (۳)mental tests (۴)Cetinje (۵)Zähringen (۶)Cesis; Tsesis (۷)Wenden (۸)Texcoco (۹)Tesla (۱۰)Zell am See (۱۱)apostolic succession (۱۲)Celle (۱۳)quietism (۱۴)Zenker (۱۵)Zweibrücken (۱۶)Deux-Ponts (۱۷)Zweig

واقعست.

تسو شی[1] (tsu ši)، ۱۸۳۴–۱۹۰۸، ملکه‌ی چین، همسر محبوب امپراطور شین فینگ (šien fing) (فت ۱۸۶۱). در ۱۸۶۱–۷۵ نیابت سلطنت پسرشان، تونگ چی (فت ۱۸۷۵)، را بعهده داشت. پس از مرگ تونگ، خواهرزاده‌ی خود **کوانگ شو** را به امپراطوری منصوب کرد، و چون وی در صدد اصلاحاتی در امور سیاسی و اجتماعی چین برآمد، ملکه او را وادار به استعفا کرد (۱۸۹۸)، و شخصاً به سلطنت پرداخت. در مقابل دست‌اندازی خارجیها به چین مقاومت و شورش بوکسرها را تشویق کرد، ولی پس از شکست شورشیان بگریخت. در ۱۹۰۲ به پکن بازگشت، و در سالهای آخر فرمانروائی خود با بعضی اقدامات اصلاحی (تأسیس مدارس، ساختن راه آهن، منع کشت خشخاش، و غیره) موافقت کرد. آخرین اقدام رسمی وی انتصاب پو یی به امپراطوری بود.

تسوشیما[2] (tsušimā)، جزیره (۷۰۰ کمه؛ جه ۶۷٬۰۰۰)، در تنگه‌ی کره؛ متعلق به ژاپن. در جنگ روس و ژاپن، در نبرد دریائی که نزدیک این جزیره واقع شد (مه‌ی ۱۹۰۵) ژاپن پیروزی قطعی یافت.

تسوگ[3] (tsug)، ایالت (= کانتون) (۲۴۰ کمه؛ جه ۴۲٬۲۳۹)، سویس مرکزی. کوهستانی و دارای مراتع و جنگلها و مرغزارها است. زبان مردم آلمانی است. در ۱۲۷۳ بخاندان هاپسبورگ رسید؛ در ۱۳۵۲ به کنفدراسیون سویس پیوست. در ۱۸۴۵ ۴۷– عضو زوندربوند بود. کرسی آن، شهر **تسوگ** (جه ۱۴٬۴۸۸)، کنار دریاچه‌ی تسوگ واقعست، و آثار معماری سبک گوتیک دارد.

تسوگارو[4]، **تنگه‌ی** (tsugāru)، تنگه‌ای بین جزایر هونشو و هوکایدو، ژاپن.

تسوگشپیتسه[5] (tsugšpitse)، کوهی بارتفاع ۲٬۹۶۲ متر در آلپهای باواریا و بر مرز باواریا و اتریش؛ بلندترین قله‌ی باواریا و آلمان. یک راه آهن از گارمیش-پارتنکیرشن به قله‌ی آن میرود.

تسولفراین[6] (tsolferāyn) [آلمانی، = اتحادیه‌ی گمرکی]، اتحادیه‌ی گمرکی میان کشورهای آلمان قرن ۱۹م. تأمین وحدت سیاسی آلمان در ۱۸۷۱ مسبوق بتأمین وحدتهای اقتصادی و معاهدات گمرکی بود. اول بار فریدریش لیست فکر لغو کردن سدهای گمرکی را که مانع داد و ستد بین کشورهای اتحادیه‌ی ژرمنی بود رواج داد. نخست پروس موانع گمرکی داخلی را رفع کرد (۱۸۱۸)، و یک تسولفراین برای آلمان شمالی تشکیل داد (۱۸۱۸–۲۸)، و آن در ۱۸۳۴ با دو اتحادیه‌ی مشابه که در ۱۸۲۸ در آلمان جنوبی و آلمان مرکزی تشکیل شده بود درهم آمیخت، و تسولفراین آلمان تشکیل یافت. پس از جنگ (۱۸۶۶) اتریش و پروس، اعضای اتحادیه‌ی گمرکی موافقتنامه‌ی جدیدی منعقد کردند. اتحادیه‌ی آلمان شمالی که تازه تشکیل شده بود به تسولفراین پیوست، و سایر کشورهای آلمان نیز پیمانهای گمرکی با پروس که فاتح جنگ بود منعقد نمودند. در ۱۸۷۱ قوانین و مقررات تسولفراین جزء قوانین امپراطوری آلمان گردید. آخرین شهرهائی که به تسولفراین امپراطوری پیوستند (۱۸۸۸) هامبورگ و برمن (هر دو از شهرهای اتحادیه‌ی هانائی) بودند.

تسولنر[7]، **یوهان کارل فریدریش** (yohān kārl fridriš tsëlner)، ۱۸۳۴–۸۲، فیزیکدان و منجم آلمانی. تحقیقات جالبی در فیزیک نجومی کرد. اسبابی برای اندازه‌گیری نور و رنگ ستارگان اختراع نمود. در اواخر عمر به مسائل روحی پرداخت، و در صدد برآمد که پدیده‌های روانی را بوسیله‌ی تصور بعد چهارمی برای فضا توجیه کند.

تسونتاکا[8] (tsunetākā)، نقاش ژاپونی در قرن ۱۳م. تصویرهای سیاهقلم نیز کشیده است. شهرت او بیشتر بسبب دورنماهائی است که با خطوط مشخص و قوی بوجود آورده است. بعدها نام خود را به توسا تسونتاکا (tosā) تبدیل کرد، و نام توسا بر یک مکتب نقاشی اطلاق شد.

تسویکاو[9] (tsvikā)، شهر (جه ۱۲۲٬۸۶۲)، ساکس، ش آلمان. در ناحیه‌ای دارای معادن مهم زغال سنگ واقع و از مراکز صنعتی عمده است (پارچه، ماشین‌آلات، اتومبیل، مواد شیمیائی، وسایل استخراج، پیانو، کاغذ). در ۱۲۹۰–۱۳۲۳ از شهرهای آزاد امپراطوری بود. در ۱۵۲۰–۲۳ مرکز نهضت آناباتیستی ت. مونتسر بود. در جنگ سی‌ساله مکرر غارت شد. روبرت شومان در اینجا بدنیا آمد.

تسویکی[10]، **فریتس** (frits tsviki)، ۱۸۹۸–، عالم سویسی-امریکائی فیزیک نجومی، صاحبنظر در نواختران و ابرنواختران. تحقیقاتش در باب جت، اشعه‌ی کیهانی، و الکترونها و یونهای بطیء السیر در گازها نیز معروفست.

تسوینگلی[11]، **اولریش** (ulriš tsvingli)، ۱۴۸۴–۱۵۳۱، مصلح پروتستان سویسی. اومانیستی دانا و کشیش بود. معتقد بود که دین باید مستقیماً از کتاب مقدس استخراج شود، و وظیفه‌ی دینی خود میدانست که جامعه‌ی مسیحیت را در مسائل سیاسی راهنمائی کند، و امور اخلاقی تعلیم دهد. در زوریخ ترویج آداب پروتستان را آغاز کرد، و سپس به نشر عقاید خود پرداخت. با اجرای آیین‌های مذهبی، استعمال شمایل در کلیسا، منع ازدواج کشیشها، دستگاه پاپی، و رهبانیت مخالف بود، و سخت طرفدار این نظریه بود که هر کس مسئول ایمان خویش است. مقامات کشوری زوریخ از او پشتیبانی کردند، و وی در آلمان جنوبی و در بسیاری از نواحی سویس از رهبران پروتستانها گردید. تسوینگلی معتقد بود که عشای ربانی ذکرانی بیش نیست، و از این جهت با لوتر اختلاف عقیده داشت، و مذاکرات (۱۵۲۹) این دو در ماربورگ بجائی نرسید. سرانجام تسوینگلی در نبرد کاپل بقتل رسید، و نیروهای وی در جنگ بین کانتونهای کاتولیک و پروتستان سویس مغلوب شدند. اگرچه تعالیم او در مقابل مذهب کالونی بر جای نماند، الاهیات کالونی تا حدی بر زمینه‌ی کارهای وی استوار گردید.

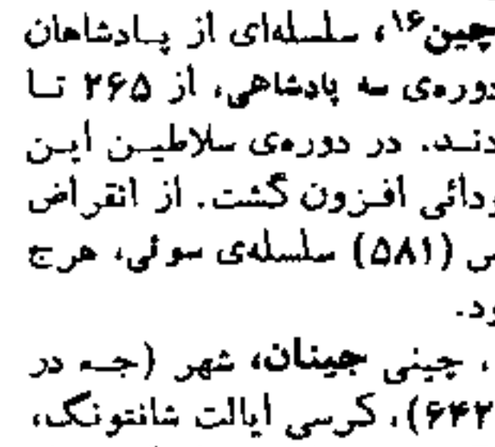

تسه‌تسه
(دوبار بزرگ شده)

تسه‌تسه[12] (tsetse)، حشره‌ی افریقائی از نوع گلوسینا (*Glossina*)، کمی درشت‌تر از مگس معمولی، که خون میمکد، و بعضی از جنسهای آن موجب انتقال بیماری خواب افریقائی است.

تسهیم، در علم بدیع، = ارصاد.

تسیتن[13]، **هانس یوآخیم فون** (hāns yoāxim fon tsiten)، ۱۶۹۹–۱۷۸۶، ژنرال سواره‌نظام پروسی در زمان فردریک II.

تسیترسدورف[14] (tsistersdorf)، شهر (جه ۳٬۰۴۴)، اتریش سفلی، لالش وین. حوزه‌ی وسیع نفتی دارد (بیشتر آن در جه II بکار افتاد).

تسین، ایالت، سویس؛ ← تیچینو.

تسین[15] (tsin) یا **چین**[16]، سلسله‌ای از پادشاهان چین که، پس از دوره‌ی سه پادشاهی، از ۲۶۵ تا ۴۲۰ سلطنت کردند. در دوره‌ی سلاطین این سلسله رواج دین بودائی افزون گشت. از انقراض این سلسله تا تأسیس (۵۸۱) سلسله‌ی سوئی، هرج و مرج حکمفرما بود.

تسینان[17] (tsinān)، چینی **جینان**، شهر (جه در ۱۹۴۸ تخمیناً ۶۴۲٬۲۷۵)، کرسی ایالت شانتونگ، ش چین. از صنایع آن نساجی است. دانشگاه چلو آنجاست.

تسینتسندورف[18]، گراف **نیکولاوس لودویگ فون** (graf nikolās ludvig fon tsintsen-dorf)*، ۱۷۰۰–۶۰، اسقف کلیسای موراوی. به علت فعالیتهای دینیش ناچار شد که ساکس را (که املاکش در آنجا بود) ترک گوید (۱۷۳۶). از آن ببعد، چندین سال را به مسافرت گذرانید، و بترویج عقاید کلیسای موراوی که تجدید سازمان یافته بود پرداخت.

تشابه الاطراف (tašābohoʾl.ʿatrāf)، در علم بدیع، آخرین لفظ یا الفاظ مصراع یا بیتی را در آغاز مصراع یا بیت دیگر دوباره آوردن، مانند (فرصت شیرازی)؛

دوباره باد بهار بباغ شد پی سپار
بباغ شد پی سپار نسیمی از هر کنار.

تشان (tašān)، ده (جه ۱٬۵۷۸ نسه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، ۲۸ کیلومتری ل‌غ بهبهان.

تشبیب (tašbib)، ← تغزل و تشبیب.

تشبیه (tašbih)، در علم بیان، مانند کردن دو چیز در صفتی بیکدیگر، مانند (اسدی)؛

عذاری چو گل خاطرافروز دید

تشبیه دارای چهار رکن است، (۱) مشبه (mošab-bah) (مانندشده، عذار)؛ (۲) مشبه به (mošab-bahon beh) (آنچه مشبه را بدان مانند کرده اند، گل)؛ (۳) ادات تشبیه (چو)؛ (۴) وجه شبه

(1)Tz'u Hsi; Tsu Hsi (2)Tsushima (3)Zug (4)Tsugaru (5)Zugspitze (6)Zollverein (7)Zöllner (8)Tsunetaka (9)Zwickau (10)Zwicky (11)Zwingli (12)tsetse fly (13)Zieten (14)Zistersdorf (15)Tsin (16)Chin (17)Tsinan (18)Zinzendorf

(vajhe šabah) (صفت مشترک میان مشبه و مشبه به، خاطرافروزی). مشبه و مشبه به را طرفین تشبیه نیز خوانند. شرط لازم در تشبیهٔ قویتر بودن مشبه به است در وجه شبه از مشبه. تشبیه یکی از طرق وصف است، و بر چند گونه است (شرح هر یک، بترتیب الفبائی، جداگانه آمده است).

تشبیه اضمار: ← تشبیه مضمر.

تشبیه تسویه (tasvie) [= برابر کردن]، تشبیهی (← تشبیه) که در آن چند چیز را بیک چیز مانند کنند، چون (عمعق)،

نقش خورنق است همه باغ و بوستان
فرش ستبرق است همه دشت و کوهسار.

تشبیه تفضیل (tafzil) [= برتری نهادن]، تشبیهی (← تشبیه) که در آن مشبه را بر مشبه به برتری نهند و قویتر نشان دهند، مانند

یکی دختری داشت خاقان چو ماه،
کجا ماه دارد دو زلف سیاه؟

تشبیه تمثیل (tamsil)، تشبیهی (← تشبیه) که در آن وجه شبه مرکب یعنی منتزع از چیزهای چند باشد، مانند (ناصر خسرو)،

بنگر بستاره که بتازد ز پس دیو
چون زر گدازیده که بر قیر چکانیش.

تشبیه جمع، تشبیهی (← تشبیه) که در آن یک چیز را بچند چیز مانند کنند، چون

من همچو خار و خاکم و تو آفتاب و ابر
گلها و لاله‌ها دهم ار تربیت کنی.

تشبیه صریح: ← تشبیه مرسل.

تشبیه کنایت: ← تشبیه مؤکد.

تشبیه مجمل (mojmal)، تشبیهی (← تشبیه) که در آن وجه شبه ذکر نگردد، مانند (ازرقی)،

پیچیدن افعی بکمندت ماند؛
آتش بسنان دیوبندت ماند؛
اندیشه برفتن سمندت ماند؛
خورشید بهمت بلندت ماند.

تشبیه مرسل (morsal) یا **تشبیه صریح**، تشبیهی (← تشبیه) که در آن ادات تشبیه را بیاورند.

تشبیه مشروط: ← تشبیه مقید.

تشبیه مضمر (mozmar) [= پنهان] یا **تشبیه اضمار** (ezmār)، چیزی را بچیز دیگر چنان مانند کردن که ظاهر سخن به تشبیه نماند، مانند (معزی)،

گر نور مه و روشنی شمع تراست،
این کاهش و سوزش من از بهر چراست؟
گر شمع تویی، مرا چرا باید سوخت؟
ور ماه تویی، مرا چرا باید کاست؟

تشبیه مطلق، تشبیهی (← تشبیه) بی‌قید و شرط، مانند

دست او همچون سحاب و خلق او همچون گلاب.

تشبیه معکوس یا **تشبیه مقلوب**، مانند کردن دو چیز دو بار بیکدیگر چنانکه هر یک یک بار مشبه و بار دیگر مشبه به گردد (← تشبیه)؛ چون (ازرقی)،

پشت زمین چو روی فلک گشته از سلاح
روی فلک چو پشت زمین گشته از غبار.

تشبیه مفروق، آوردن چند مشبه و مشبه به، هر مشبه با مشبه به خود (← تشبیه)؛ مانند (ازرقی)،

از بس بنفشه، چون کف نیل است جویبار
وز بس شکوفه، چون تل سیم است آبدان.

تشبیه مفصل، تشبیهی (← تشبیه) که در آن وجه شبه را در سخن بیاورند، مانند

ای بحسن و بلطافت چو گل یاسمنا!

تشبیه مقلوب: ← تشبیه معکوس.

تشبیه مقید یا **تشبیه مشروط**، تشبیهی (← تشبیه) که در آن قید و شرطی برای یکی از طرفین آورند، مانند

روی او ماه است اگر بر ماه مشک افشان شود.

تشبیه ملفوف (malfuf) [= بهم‌پیچیده]، آوردن چند مشبه نخست و چند مشبه به جداگانه پس از آن (← تشبیه)؛ مانند (ازرقی)،

از گل و ابر آسمان و زمین
پر طاووس گشت و پشت پلنگ.

تشبیه مؤکد (moʿakkad) یا **تشبیه کنایت** (kenāyat)، تشبیهی (← تشبیه) که در آن ادات تشبیه آورده نشود؛ مانند (فرخی)،

بشب در باغ گویی گل چراغ باغبانستی.

تشتر (teštar)؛ ← تیر، در آیین زردشتی.

تشری[1] (tešri)، نام یکی از ماههای تقویم یهود، که ماه اول سال عرفی و ماه هفتم سال دینی است، و مطابق با قسمتی از سپتامبر و اکتبر فرنگی می‌باشد. جشن سال نو در روزهای اول و دوم تشری برگزار میشود؛ یوم کیپور در روز دهم؛ و عید میوه‌بندان از ۱۵م تا ۲۲م. در ایام قدیم ایثانیم (aysānim) نام داشت (اول پادشاهان ۲.۸).

تشریح[2] (tašrih) یا **کالبدشناسی** (kālbod-šenāsi)، فن آناتومی (ānātomi)، علمی که موضوعش ساختمان و شکل اعضای مختلف بدن و وضع آنها نسبت بیکدیگر است. بحث در ساختمان و شکل اعضا در سلسله‌ی حیوانات تشریح مقایسه‌ای، بحث در ساختمان بافتها و چگونگی تشکیلات ریزبینی آنها نسجشناسی یا بافتشناشی، و بحث در چگونگی ساختمان تخم از ابتدای تولید و نمو آن جنینشناسی یا رویانشناسی نامیده میشود. این مباحث شعب تشریح محسوب میشوند.

شکافتن جسد آدمی از ایام قدیم مذموم بود، و در اسلام حرام شمرده میشد. بهمین جهت، در قدیم پیشرفت چندانی در تشریح عملی یا کالبدشکافی[3] حاصل نشد، الا در اسکندریه، که جالینوس تا حدی که ممکن بود باین کار پرداخت، ولی او هم بیشتر میمون را تشریح میکرد. علمای مسلمان نیز از هر موقعیتی برای کسب اطلاع مستقیم از ساختمان داخلی بدن انسان استفاده می‌کردند، چنانکه عبداللطیف بغدادی، وقتی که شنید که در نقطه‌ای از مصر تلی از بقایای انسانی وجود دارد، بآنجا سفر کرد، و مشاهدات خود را از استخوانهای مردگان یادداشت نمود. مترجمین عرب بعضی از مصنفات جالینوس را در تشریح از یونانی بعربی ترجمه کردند. کتاب المنصوری، از محمد ابن زکریای رازی (فت ۳۲۰ هق)، الکامل فی الصناعات الطبیه، تألیف علی ابن عباس مجوسی (فت ۳۸۴ هق)، و قانون، از ابوعلی سینا (فت ۴۲۸ هق)، از نخستین کتابهای طب اسلامی است که در آنها بتفصیل از تشریح اعضای بدن آدمی بحث شده است. ترتیب مطالب در آنها روشن و منطقی و تقریباً یکسان است. از استخوانشناسی آغاز می‌شود، و پس از بحث در کلیات، یکیک استخوانها از فرق سر تا نوک پا مورد بحث قرار میگیرد. سپس عضله‌شناسی میآید، و پس از آن عصبشناسی و شریانشناسی، و در آخر کار، از اعضای ظاهری و باطنی (همچون چشم، بینی، گوش، زبان، حنجره، ریه، معده، جگر، مثانه، اعضای تناسلی، و غیره) بحث میشود. کتابهای عربی تشریح بسیار پیشرفته بود، و در ضمن بیان تشریح هر عضو، وظیفه‌ی آن نیز مورد بحث قرار میگرفت. بر خلاف کتابهای طب و گیاهشناسی، در کتابهای تشریح الفاظ یونانی یا فارسی بکار نرفته، و بر خلاف کتابهای نجوم و ریاضی، اصطلاح فنی در آن کم است. ابوالقاسم زهراوی (فت ح ۴۰۴ هق) و ابن زهر (فت ۵۵۷ هق) از بزرگترین نمایندگان علم و عمل در میان مسلمانانند. زهراوی مؤلف کتاب التصریف لمن عجز عن التألیف است که قسمت تشریح و جراحی آن عمدةً از کتاب پاولوس آیگینائی گرفته شده است. ابن زهر تا حد زیادی از تسلط جالینوس خارج شد، و تجربه را جانشین علم کتابی ساخت. اروپائیان از ترجمه‌های لاتینی آثار این دانشمندان استفاده‌ی فراوان برده‌اند.

از پیشروان علم تشریح در اروپا میتوان وسالیوس، ویلیام هاروی، و جان هانتر را نام برد. کارهای لئوناردو دا وینچی مشتمل بر تصاویر متعدد از تشریح بدن انسان است. نیز ← پزشکی.

در کنفرانسی که در سال ۱۸۹۵ در شهر بال (سویس) منعقد شد، یک سلسله اصطلاحات تشریحی بین‌المللی برقرار گردید.

تشریح الافلاک (tašriho 'l.ʿaflāk)، رساله‌ی مختصری در هیئت قدیم، بعربی، از شیخ بهائی. مکرر در تهران بطبع رسیده است.

تشریق[4] (tašriq)، در اصطلاح هیئت قدیم، اولین طلوع مجدد سالیانه‌ی یک ستاره در مشرق درست پیش از طلوع آفتاب پس از دوره‌ای که ستاره، بسبب نزدیکی به خورشید، ناپدید بوده است. در مقابل آن تغریب[5] (taqrib) است، که اولین طلوع مغربی ستاره میباشد.

تشریق، روزهای، نام سه روز آخر حج، یعنی ۱۱م–۱۳م ذو الحجه، که در طی آنها زائرین خانه‌ی خدا در منی میمانند، و روزانه رمی جمره را انجام میدهند. ← حج.

تشرین (tešrin) [از عبری متأخر، از آرامی، از صورت آشوری و بابلی تشریتو (tašritu)]، نام دو ماه، بین ایلول و کانون اول، در تقویم شمسی بعضی ممالک عربی. تشرین اول ماه ۱۰م و مشتمل بر ۳۱ روز و نام دیگرش اکتبر است. تشرین ثانی ماه ۱۱م و مشتمل بر ۳۰ روز و نام دیگرش نوامبر میباشد.

تشطیر (taštir) [عربی، = دونیم کردن]، در علم بدیع، مصراعهای بیتی را دو لخت کردن و در هر لخت قافیه نگاهداشتن، چنانکه قافیه‌های یک مصراع مخالف قافیه‌های مصراع دیگر باشد؛ مانند (سعدی)،

مده ای رفیق پندم، که نظر بر او فکندم؛
تو میان ما ندانی، که چه میرود نهانی.

تشعشع[6] (tašaʿšoʿ)، صدور و انتشار انرژی در فضا

(۱)tishri (۲)anatomy (۳)dissection (۴)heliacal rising (۵)heliacal setting (۶)radiation

یا در یک محیط مادی بصورت موج؛ و نیز انرژیی که بصورت موج در فضا یا در یک محیط مادی منتشر میشود. مثلا صدور و انتشار **امواج برقاطیسی** یا امواج صوتی، و نیز انرژیی که به این اشکال انتشار یابد تشعشع است. اما اصطلاح تشعشع یا انرژی تشعشعی هر جا بدون قیدی ذکر شود بمعنی تشعشع برقاطیسی است. خورشید معروفترین منبع انرژی تشعشعی، و نور خورشید بارزترین شکل آنست. صدور ذراتی مانند ذرات آلفا و بتا را نیز تشعشع خوانند. **تشعشع حرارتی** بآن دسته از امواج برقاطیسی گفته میشود، که طول موج آنها بین طول موج نور قرمز مرئی و امواج کوتاه رادیوئی است، و آثار حرارتی آنها را میتوان بوسیلهی پیل گرمابرقی یا تابشسنج آشکار ساخت. **تشعشع شیمیائی** یا **تشعشع آکتینیک** (āktinik؛ فنـ) تشعشعی است که باعث تغییرات شیمیائی باشد (مانند تشعشعات ناحیهی فوق بنفش طیف). با تکامل فیلمهای عکاسی، حالیه تمام تشعشعات قسمت مرئی طیف و ناحیهی فوق بنفش و حتی قسمتی از ناحیهی زیر قرمز را میتوان شیمیائی شمرد. تشعشع شیمیائی را بغلط شعاع شیمیائی (یا آکتینیک) نیز میگویند. برای **تشعشع نابودی** ← نابودی.

تشعیر (taš'ir)، نقوش حیوانات و طلاکاری که عموماً در حواشی کتب خطی رسم میکنند.

تشعیرسازی، (-taš'ir) یا **تشعیراندازی**، نوعی تزیین نسخ خطی که در حاشیهی نسخ یا مرقعات و معمولا با طلا میشود. نقوش تشعیرسازی خطوط غیر منظم است که گاه تصاویر جانوران و بیشتر طیور نیز در آنها هست.

تشن[1] (tešen)، شهر و امیرنشین سابق (ح ۲۰۰ ۲ کمم)، که اینک میان لهستان و چکوسلواکی تقسیم شده. در ۱۵۲۶–۱۹۱۸ جزئی از سیلزی و در دست اتریش بود. دارای معادن مهم زغال سنگ و نهشتهای آهن است، و بهمین جهت بین لهستان و چکوسلواکی متنازع فیه بود. کنفرانس سفیران آنرا تقسیم کرد (۱۹۲۰)، و بخش غربی را (مشتمل بر حوضهی زغالخیز) به چکوسلواکی و قسمت فلاحتی شرقی را به لهستان داد. شهر تشن نیز بدو قسمت منقسم گردید، یکی، بنام چشین[2] (cešin) (جم ۱۶٬۵۳۶)، به لهستان، و دیگری، بنام چسکی تشین[3] (ceski tešin) (جم ۹٬۹۸۶)، به چکوسلواکی واگذار گردید. در اکتبر ۱۹۳۸ لهستان بخش غربی را تصرف کرد، ولی در ۱۹۴۵ وضع ۱۹۲۰ بازگشت.

تشنج[4]، انقباض غیر ارادی و قسری عضلات. ممکن است از مسمومیت بیماریهای عفونی یا اختلال اعصاب ناشی شود. در خردسالان، کمبود آهک در بدن و تبهای سخت مسبب آن میشود. چگونگی تأثیر سبب درست روشن نیست.

تشنر[5]، **فرانتس گوستاو** (frānts gustāv tešner)، ۱۸۸۸–، مستشرق آلمانی؛ از مردم باواریا. در دانشگاههای بن، برلین، مونیخ، ارلانگن، و کیل تحصیل کرد؛ از ۱۹۲۲ بتدریس در دانشگاه مونستر مشغول شد. مسافرتهائی به ترکیه و مصر و ایران کرد. از آثارش شبکهی راههای آناتولی از روی مآخذ عثمانی (۲ جلد، ۱۹۲۴–۲۶) و تاریخ عالم عرب (۱۹۴۴) است.

تشنیز (tešniz)، ده (جم ۱٬۰۶۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کیار، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۵ کیلومتری لغ بروجن.

تشویه (tašvie)، در شیمی: ← تکلیس.

تشهد (tašahhod)، دعائی که هنگام نشستن پس از رکعت دوم و همچنین رکعت آخر نماز خوانده میشود، و در آن به یگانگی خدا و پیغمبری محمد ص شهادت میدهند، و بر پیغمبر اسلام و دودمان او درود میفرستند.

تشیلومپو یا **تاشیلومپو**، دیر: ← شیگاتسه.

تصاعد[6] (tasā'od)، در ریاضیات، رشتهی مرتبی از اعداد که همواره تفاضل هر جمله با جملهی ماقبل یا همواره خارج قسمت هر جمله بر جملهی ماقبل مقدار ثابتی (موسوم به قدر نسبت) باشد. در صورت اول تصاعد را عددی و در حالت دوم آنرا هندسی گویند. از رشتههای ذیل

۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ...

۸, $\frac{۱۵}{۲}$, ۷, $\frac{۱۳}{۲}$, ۶, ...

۱, ۲, ۴, ۸, ۱۶, ...

۱, $\frac{۱}{۲}$, $\frac{۱}{۴}$, $\frac{۱}{۸}$, $\frac{۱}{۱۶}$, ...

اولی و دومی تصاعد عددی و سومی و چهارمی تصاعد هندسی هستند، و قدر نسبتها بترتیب ۱، $-\frac{۱}{۲}$، ۲، و $\frac{۱}{۲}$ است. اگر قدر نسبت یک تصاعد هندسی بیش از ۱ باشد، جملههای آن بسرعت ترقی میکنند ("ترقی تصاعدی")، و اگر عدهی جملهها بینهایت زیاد شود، مجموع جملههای تصاعد از هر حدی میگذرد. مسئلهی عدهی گندمهای قراردادهشده در خانههای شطرنج ناشی از همین خاصیت است.

تصاویر متحرک[7]، نوعی فیلم سینما، که عبارتست از رشتهای از تصاویر مجزا که با دست کشیده شده، و در آنها وضع یا حالت موضوعی که میخواهند متحرک نشان دهند از تصویری به تصویر دیگر اندکی متفاوت است، بطوری که وقتی از رشتهی تصاویر فیلمبرداری شود، و تصاویر را یکی بعد از دیگری بسرعت بر پرده بیندازند بیننده در آنها احساس حرکت کند. مخترع تصاویر متحرک امیل کول فرانسوی است، که در ۱۹۰۷ برای اولین بار فیلمهائی که در آنها تصاویر متحرک بکار رفته بود بمعرض نمایش گذاشت. معروفترین سازندگان تصاویر متحرک و. دیزنی است، که سلسلهی فیلمهای "میکی ماوس" او شهرت جهانی دارد.

تصحیف (tashif) [عربی، = در خواندن صورت کلمهای خطا کردن]، در علم بدیع، الفاظی بقصد اخفای مقصود در سخن آوردن که با تغییر نقطههای حروف آنها، معنی آنها تغییر یابد. مانند توته و پونه که بتصحیف بوسه و بوینه گردد. دو واژهای چنین را نسبت بیکدیگر مصحف (-mosah haf) خوانند.

تصدیر، در علم بدیع: ← رد العجز علی الصدر.

تصریع [عربی، = بزمین افکندن]، در علم بدیع، در مصراع اول بیتی یا بیتهائی پس از مطلع (در قصیده و غزل) نیز قافیه نگاهداشتن؛ مانند (سعدی)،

صبر کن ای دل که صبر شیوهی اهل صفاست،
چارهی عشق احتمال، شرط محبت وفاست،
مالک رد و قبول هر چه کند پادشاست،
گر بکشد حاکم است، ور بنوازد رواست،
گر چه بخواند، هنوز دست جزع بر دعاست،
ور چه براند، هنوز روی امید از قفاست.

بیتی چنین را، که هر دو مصراع آن دارای قافیه باشد، مصرع (mosarra') خوانند.

تصعید[9] (tas'id)، عبور مستقیم جسمی از حالت جامد بحالت بخار (بدون مایع شدن). جسمی که تصعید میشود با سرد شدن آنی بحال جامد برمیگردد. مثلا اگر **یود** را گرم کنیم، از حالت جامد تیرهرنگ بحالت بخار ارغوانی درمیآید، و هنگامی که بسطح سردی برخورد کند بصورت جامد متراکم میشود.

تصفیه[10] یا **پالایش** (pālāyeš)، عمل یا طریقهی جدا کردن مواد خارجی از یک مادهی خام یا آمیخته با این مواد خارجی. این اصطلاح معمولا در مورد استخراج بعضی از فلزات، تجزیهی نفت خام به مشتقات تجارتی آن، و صاف کردن شیرهی چغندر و نیشکر و مواد دیگر بکار میرود. کیفیت عمل تصفیه به نوع مادهی تصفیه کردنی، ارزش محصول نهائی، و درجهی خلوص مطلوب بستگی دارد. در تصفیهی فلزات از اختلاف فلز و مواد خارجی از لحاظ بعضی از خواص فیزیکی یا شیمیائی (مانند وزن مخصوص، نقطهی ذوب، خواص مغناطیسی، و فعل و انفعالات با مواد شیمیائی) استفاده میشود. بسیاری از فلزات را بوسیلهی **الکترولیز** تصفیه میکنند. **کورهی بلند** و **کورهی انعکاسی** مخصوصاً در تصفیهی مس و آهن اهمیت دارد. ملغمه کردن و طریقهی سیانور از وسایل شیمیائی تصفیه اند. افزودن آهک و صاف کردن و تبخیر کردن و تبلور در تصفیهی قند اهمیت دارد.

تصفیهی آب: ← آب.

تصلب شرایین[11] (tasallobe šarāyin)، سفت و ضخیم شدن دیوارهی سرخرگها (مخصوصاً ریزها)، و تنگ شدن مجرای آنها. ممکن است سبب بالا رفتن فشار خون بشود.

تصلب قطعاتی[12] (tasallobe qāta'āti)، بیماریی که در اثر آن غلاف شحمی اعصاب مختلف تباه میشود، و در نتیجه، عمل اعصاب مختل میگردد. ممکن است خود عصب هم کاملا تباه شود. علائم بیماری بر حسب عصب تباهشده متفاوت، و عبارتست از دوبینی، رعشه، فتور، اختلال باصره، اشکال حفظ تعادل، اختلال رفتن و تکلم. این بیماری معمولا قبل از ۴۵ سالگی عارض میشود. اسبابش معلوم نیست، ولی معلوم شده است که مقدار سیانور در خون مبتلایان خیلی بیشتر از مقدار عادی است، و باین جهت است که برای تقلیل سیانور خون تیوسولفاتها را بکار میبرند. معالجات دیگری

(۱)Teschen (۲)Cieszyn (۳)Český Těšín (۴)convulsion (۵)Taeschner (۶)progression (۷)animated cartoons (۹)sublimation (۱۰)refining (۱۱)arteriosclerosis (۱۲)multiple sclerosis

هم معمول است، از جمله تمرین و ورزش دادن اندام و عصب آسیب‌دیده.

تصنیف [عربی، = گونه گونه ساختن]، اثری ادبی یا هنری که بابتکار ساخته و پرداخته شده باشد، مانند گلستان سعدی. (← تالیف).

تصنیف [عربی، = گونه گونه ساختن]، سخنانی شعرمانند، مرکب از پاره‌های مساوی یا نامساوی اغلب دارای قافیه، و دارای وزن عروضی یا هجائی و گاه بدون آن، که معمولا همراه موسیقی خوانده میشود. امروز این گونه سخنان را ترانه نیز میخوانند.

تصور، مذهب اصالت: ← اصالت تصور، مذهب.

تصوف (tasavvof) [عربی، = پشمینه‌پوشی]، طریقه‌ای در معرفت و در تربیت، رایج در بین مسلمین، که پیروان آن پشمینه‌پوشی را بعنوان نشانه‌ی ترک ما سوی الله (mā seva 'l.lāh) [آنچه غیر از خدا است] شعار خویش کرده بودند، و بهمین سبب بنام صوفیه (sufiyye) [مفردش صوفی] و متصوفه (motasavvefe) [مفردش متصوف] خوانده میشده‌اند. این طریقه در بین مسلمین از قرن ۲م هق بیش و کم ظاهر شد، اما در این قرن، که آغاز ظهور مذهب تصوف است، از عناصر واقعی تصوف و اصطلاحات و افکاری مانند عشق الاهی، وحدت وجود، فنا و بقا و غیره، که بعدها مدار تصوف گردید هنوز خبری نبود، و اگر بود بصورت پخته‌ی قرنهای بعد نبود، ولی در این قرن، خاصه از زمان رابعه‌ی عدویه ببعد زمینه‌ی غالب این مطالب فراهم گردید. در قرون ۳م و ۴م تصوف رونق تمام یافت، و تدریجاً، علاوه بر سازمان یافتن جنبه‌ی عملی آن، مخصوصاً در قرون تالی (۷م و ۸م هق)، بصورت یک منظومه‌ی (سیستم) نظری عرفانی و آمیخته با فلسفه و کلام و تا حدی مبتنی بر فکر اتحاد و وحدت وجود و عشق به خدا و امکان اتصال مستقیم به وی درآمد.

در باب اشتقاق لفظ صوفی ـ که بعدها توسعاً بر تارکان دنیا و زهادی که حتی قبل از پیدایش اصطلاح تصوف در بین مسلمین میزیسته‌اند نیز اطلاق شد ـ اقوال مختلف است (از جمله انتساب صوفیه به اهل صفه)، ولی ظاهراً صحیح اینست که صوفی منسوب است به صوف [عربی، = پشم]، و نسبت این طبقه به صوف بمناسبت جامه‌ی پشمی خشنی است که بر تن میکرده‌اند، و در واقع صوفی مطابق پشمینه‌پوش فارسی است. الفاظ عارف [جمعش عُرَفا] و اهل کشف نیز به صوفیه اطلاق میشود، و متصوفه خودشان خود را اهل حق هم میخوانند.

تصوف بیش از هزار سال است که در مشرق‌زمین در ممالک اسلامی و بالاخص در ایران رواج زیاد داشته است، و بسیاری از حکما و شعرا و ادبای ایران با این طریقه آشنائی داشته‌اند، و مخصوصاً تاریخ ادبی ایران از قرن ۵م هق با تصوف آمیختگی خاصی پیدا کرده است، و از آن ببعد کلام خیلی از شعرای ایران ـ خواه آنها که عملا در سلک صوفیه وارد بوده‌اند، و خواه آنها که اصطلاحات تصوف را در شعر و ادب بکار می‌برده‌اند ـ کمابیش رنگی از تصوف داشته است.

در باب منشأ تصوف و منابع آن آراء مختلف است، و ظاهراً حقیقت اینست که تصوف در آغاز جنبه‌ی اسلامی داشت، و بعداً عناصر خارجی از منابع مختلف وارد آن گردید، اگرچه به زعم صوفیه، تصوف منبعی جز صفای قلب و کشف و شهود و مواهب الاهی نداشته است. در هر حال ظاهراً تحت تأثیر آیات مکی و سوره‌هائی که متضمن وعید (va'id) [= تهدید] و انذار (enzār) [= تنبیه] و تخویف (taxvif) [= ترسانیدن] بوده است، در بین مسلمین فکر خشیت (xašyat) [= ترس] پدید آمده و آنها را بسمت ترک دنیا و اختیار زهد کشانیده است، که پیغمبر آنان را از افراط در این کار منع میکرد؛ ولیکن بعداً ـ مخصوصاً پس از آنکه غنائم و افیاء (← فیء)، که از توسعه‌ی فتوح اسلام در خارج از جزیرة العرب حاصل میشد به مدینه آمد، و در توزیع ثروت و مکنت عرب اختلاف و تفاوت بوجود آورد ـ عده‌ای از زهاد مسلمین توجه به زهد و تقشف (taqašŠof) [= به مقدار اندک از خوراک و پوشاک اکتفا کردن] را بعنوان اعتراض بر وضع اجتماعی آن زمان اظهار کردند. در قرون بعد، وجود بعضی آیات و احادیث (مثلا: بقره ۱۰۹؛ ق ۱۵) نیز مورد استناد صوفیه، که مبادی خود را بر تعالیم قرآن و سیرت پیغمبر متکی میشمردند، واقع شد، و بدین گونه، در بین مآخذ اصلی تصوف اسلامی قرآن و حدیث و سیرت پیغمبر را نادیده نمیتوان گرفت.

اما منابع خارجی تصوف اسلامی، که تدریجاً و در طی قرون ـ بسبب ورود اتباع مذاهب و ادیان و فرقه‌های مختلف اهل کتاب و غیر اهل کتاب، و نفوذ بقایائی از عقاید آنها ـ در محافل صوفیه وارد و مقبول شده است عبارتند از دیانت مسیحی و اعمال رهبانان، افکار ایرانی و هندی و بودائی و گنوسیان و مانویان، و فلسفه‌ی نوافلاطونی. اشتغال دائم به سیاحت، اختیار پشمینه‌پوشی، و ترک تأهل ظاهراً تا حدی بتقلید از رفتار بعضی از راهبان، که در عراق و شام تعداد نسبةً زیادی از آنها در آن ازمنه وجود داشت، در بین متصوفه رایج گشته است. زندگی در خانقاه نیز تا اندازه‌ای تقلید از مسیحیان و راهبان میباشد. در قرون اول اسلامی، بلخ (که مدتهای مدید از مراکز مهم دین بودائی بود) و اطراف آن از مراکز مهم تصوف گردید، و صوفیان خراسان در تهور فکری و آزادمنشی پیشرو سایر صوفیان بشمار میرفته‌اند، و عقیده‌ی فناء فی الله که تا اندازه‌ای شبیه به افکار مذاهب هندی است (← نیروانا) تا حدی بدست صوفیان خراسانی از قبیل بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر و امثال آنها ترویج میشده است، و حتی گفته شده است که سرگذشت ابراهیم ادهم را صوفیان قرن ۲م هق مطابق آنچه از شرح حال بودا شنیده بودند ساخته و پرداخته‌اند. از جمله‌ی شباهتهای نزدیک بین بودائیان و متصوفه ترتیب مقامات است. انتشار فلسفه‌ی نوافلاطونی نیز در بین مسلمانان در تحول تصوف و پیدایش و بسط نظری آن تأثیر فراوان داشت.

تصوف اسلامی غالباً در سه صورت در طی تاریخ تجلی میکند، (۱) تَمَسُّک به شریعت و اجتناب از ترک ضروریات شرعی؛ (۲) عدم تقید به حدود و قیود شریعت و اتکاء به ذوق و شهود قلبی و روحانی؛ (۳) جمع بین این دو صورت، و رعایت اعتدال در پیروی از شریعت و جستجوی حقیقت. بین مشاهیر صوفیه‌ای که به صورت اول از تصوف منسوبند حارث محاسبی، ابوالقاسم قشیری، عبدالقادر جیلانی، خواجه عبدالله انصاری، و شهاب‌الدین سهروردی (صاحب عوارف المعارف) هستند؛ از کسانی که به صورت دوم انتساب دارند بایزید بسطامی، منصور حلاج، محیی‌الدین ابن العربی، و صوفیه‌ی فرقه‌ی ملامتیه؛ و از پیروان صورت سوم ابوسعید ابوالخیر، عطار، و جلال‌الدین رومی را میتوان نام برد. هر یک از طبقات مذکور، بر حسب امری که آنرا مدار تربیت خویش کردند، شیوه‌ای بیش و کم خاص در امر تربیت پیش گرفتند (← طریقت)، ولیکن در باب ضرورت پیروی مرید از مراد همه‌ی طبقات صوفیه، با وجود اختلاف در آداب جزئی، همواره اتفاق نظر داشته‌اند.

در ایران، از اوایل عهد سلاجقه صوفیه مورد توجه عامه و بزرگان واقع شده‌اند، و مخصوصاً ظهور محمد غزالی از اسباب مزید توجه عامه به مشایخ صوفیه شد. از مشاهیر صوفیه در قرون ۵م و ۶م سلمی، امام ابوالقاسم قشیری، ابوسعید ابوالخیر، شیخ احمد جامی، احمد غزالی، عین القضاة همدانی، و مجدالدین بغدادی را میتوان نام برد. در عهد مغول و دوره‌ی بلافاصله قبل از آن، از مشاهیر صوفیه‌ی ایران نام نجم‌الدین کبری، نجم‌الدین دایه، و قطب‌الدین حیدر را میتوان نام برد. در عهد تیموریان نیز بعضی از مشایخ صوفیه مشهور و مورد توجه بوده‌اند، و از آن جمله اند علاءالدوله‌ی سمنانی، عبدالرزاق کاشانی، و شاه نعمت‌الله ولی. از اکثر صوفیه‌ی ایران آثار منظوم و منثور باقی مانده است، و ادب صوفیه در تاریخ ادبیات ایران رنگ و شکل خاصی دارد.

مقارن قرن ۷م تصوف در آسیای صغیر نشر و بسط یافت، و کسانی مانند صدرالدین قونیوی و جلال‌الدین رومی و امثال آنها این طریقه را در آنجا رواج دادند، و بعدها بکتاشیه، مانند مولویه، در آسیای صغیر شهرت و نفوذ تمام کسب کردند؛ چنانکه در هند نیز مقارن همین ادوار کسانی مانند نظام‌الدین اولیاء و بهاءالدین زکریا میزیسته‌اند.

از عهد صفویه تصوف در ایران رو به انحطاط گذاشت (← صوفی)، و با رواج مذهب شیعه و قوت فقها و علمای این مذهب، مشایخ صوفیه نفوذ و قدرت خود را از دست دادند، و علمای شیعه در طعن و قدح مشایخ صوفیه کتب و فتواها نوشتند. در اواخر عهد صفویه تا اوایل قاجاریه، بعضی از مشایخ صوفیه که احیاناً از هند به ایران میآمدند مورد طعن و نفرت شدید عامه و قدح و تکفیر خاصه واقع میشدند، و از آن جمله سید معصومعلی‌شاه دکنی و نور علیشاه اصفهانی را میتوان ذکر کرد، که اولی به فتوی و تحریک آقا محمد علی کرمانشاهی، معروف به وحید بهبهانی و مشهور به صوفی‌کُش، بقتل رسید. در دوره‌ی محمد شاه قاجار، مخصوصاً بعلت نفوذ حاج میرزا آقاسی که خود صوفی و مرید مولا فخرالدین عبدالصمد همدانی (فت ۱۲۱۵ هق) بود، دوباره بساط تصوف در ایران رونقی یافت، و در دوره‌ی ناصرالدین شاه از مشایخ صوفیه نام حاج میرزا حسن صفی علیشاه مخصوصاً شهرت تمام یافت، که خانقاه صفی علیشاه بوسیله‌ی وی در تهران تأسیس شد، و بعد از وفات او انجمن اخوت از آن منشعب گردید.

از بزرگان و مشایخ صوفیه، علاوه بر آنهائی که قبلا نامشان گذشت، اینان را میتوان نام برد، ابن فارض؛ ابوالحسن خرقانی؛ ابونصر سراج؛ ابونعیم؛

بشر حافی؛ برهان‌الدین ترمذی؛ عین القضاة همدانی؛ احمد غزالی؛ مالک دینار؛ معروف کرخی؛ هجویری؛ نیز ← صوفی.

تصویر[1] (tasvir)، در اصطلاح فیزیک، مجموعه‌ی نقاطی (اعم از حقیقی یا مجازی) که شعاعهای نور صادر از نقاط مختلف یک شیء، پس از عبور از یک دستگاه نوری، بجانب آنها متقارب میشوند (شکلهای مقالات آینه و عدسی را ببینید). تصویر حقیقی از نقاطی تشکیل میشود که اشعه‌ی وارد به چشم ناظر واقعاً از آنها میگذرند. چنین تصویری را میتوان روی پرده انداخت (مثلا شکل پایین صفحه‌ی ۳۵۱). تصویر مجازی بوسیله‌ی امتداد اشعه (نه خود آنها) تشکیل میگردد (مانند تصویر یک شیء واقعی در آینه‌ی مسطح). چنین تصویری را نمیتوان روی پرده انداخت، زیرا در واقع اشعه‌ی نور از آن صادر نمیشوند. تصویر ممکن است نسبت به شیء مستقیم یا معکوس باشد.

تصویر[2]، در هندسه. **۱-** تصویر قائم یک نقطه (M) بر یک خط (D) یا یک صفحه (P) عبارتست از موقع (M′) عمود وارد از آن نقطه بر این خط یا صفحه (در هندسه، هر جا لفظ تصویر بطور مطلق

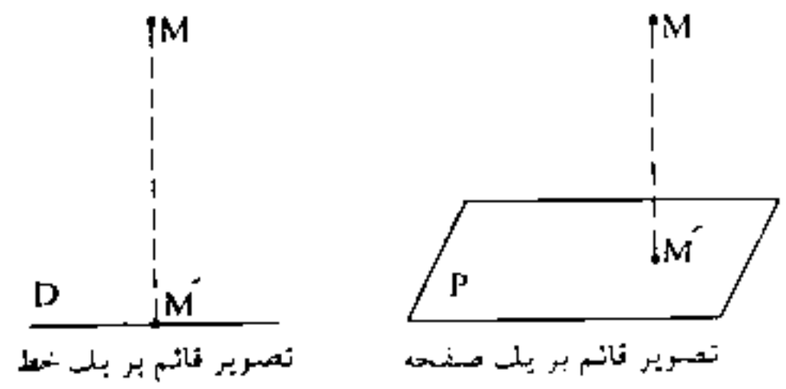

تصویر قائم بر یک خط — تصویر قائم بر یک صفحه

گفته شود، مقصود تصویر قائم است). **۲-** تصویر مرکزی یا منظر یک نقطه (M) نسبت بیک نقطه‌ی نظر (محل چشم ناظر؛ در شکل O) بر صفحه‌ی مفروضی (موسوم به صفحه‌ی پرده؛ P) محل (M′) تلاقی خط واصل بین آن نقطه و نقطه‌ی نظر است با صفحه‌ی پرده.

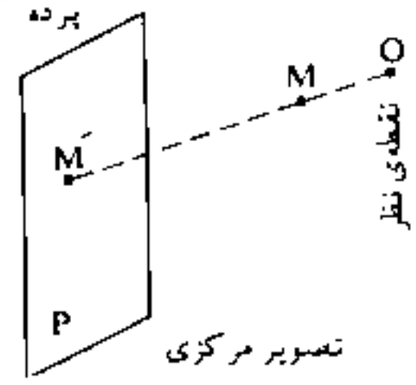

تصویر مرکزی

بحث در تصویر منظری یا مرکزی موضوع هندسه‌ی تصویری است. **۳-** تصویر جسمنما تصویر مرکزی کره است از یکی از نقاط آن بر صفحه‌ای عمود بر قطری که از این نقطه میگذرد.

در هر حال، تصویر یک شکل مجموعه‌ی تصاویر نقاط آنست. تصویر یک شکل، جز در اوضاع خاص، از حیث ابعاد و زوایا و حتی شکل، با شکل اصلی متفاوت است. تصاویر در علم هندسه اهمیت فراوان دارند. فایده‌ی عملی مهم آنها نمایش دادن اجسام است (← هندسه‌ی ترسیمی؛ منظرشناخت). برای تصویر جسمنما و اقسام دیگر تصویر ← نقشه‌ی جغرافیائی.

تصویرافکن: ← پروژکتور.

تضاد (tazādd) یا **طباق** (tebāq) یا **مطابقه** (motābeqe) یا **تطبیق** یا **تکافؤ** (takāfo')، در علم بدیع، آوردن الفاظی در سخن که معنی آنها ضد یکدیگر باشد، مانند هشیار و مست، و بریدن و پیوستن. دو لفظ چنین را نسبت بیکدیگر متضاد خوانند.

تضعیف، در اصطلاح ریاضیات، دو برابر کردن. نیز ← تضعیف مکعب.

تضعیف مکعب[3] (taz'ife moka''ab) یا **مسئله‌ی دلوسی**[4] (delosi)، تعیین مکعبی که حجمش دو برابر حجم مکعب مفروض باشد. این مسئله از مسائل سه‌گانه‌ی هندسی و حل آن با پرگار و ستاره ممتنع است. مسئله‌ی تضعیف مکعب از زمان یونانیان قدیم معروف بوده، و افسانه‌هائی در باب آن آمده بدین مضمون که در زمان افلاطون مردم آتن دوچار وبائی سخت شدند که اطبا از علاجش عاجز ماندند. ناچار به عابدی که در معبد دلوس مقام داشت مراجعه کردند، و وی سروش داد که راه علاج وبا تضعیف میز آپولون است. اجرای این امر بنظر مردم خیلی آسان آمد. پس میزی ساختند که ابعادش مضاعف ابعاد آن میز بود، ولی بلا سخت‌تر گردید، و خداوند مردم را آگاهی داد که منظورش میزی است که حجم آن دو برابر حجم میز آپولون باشد. مردم وقتی خود را عاجز ازین کار دیدند از افلاطون استمداد جستند، و وی آنان را به علمای هندسه حوالت کرد (یا، بروایت مآخذ اسلامی، بآنان گفت که "چون شما را نفرت از هندسه بوده حق تعالی شما را باین صورت تنبیه فرمود").

تضمین (tazmin) [عربی، = گنجاندن]، در علم بدیع، مصراع یا بیتی یا چند بیت از شاعری دیگر را (با یاد کردن نام وی اگر شعر مشهور نباشد) در شعر خویش آوردن؛ مانند (مسعود سعد)؛

جز این نگویم شاها که رودکی گوید
خدای چشم بد از ملک تو بگرداناد.

تطابق[5] (tatāboq)، در رؤیت، تغییر دادن چشم شعاعهای انحنای جلیدیه را (خاصه در قسمت جلو) بر حسب فاصله‌ی شیء از چشم، بمنظور رؤیت واضح. چون از طرفی شرط رؤیت واضح تشکیل تصویر بر شبکیه است، و از طرف دیگر محل تصویر در یک دستگاه بصری (از جمله چشم) با محل شیء تغییر میکند، اگر خاصیت تطابق نبود، چشم هر کس فقط اشیاء واقع در فاصله‌ی معینی را واضح میدید و بس؛ ولی بوسیله‌ی تطابق، چشم مشخصات خود را بر حسب دوری و نزدیکی شیء تا حدودی "میزان" میکند. دورترین فاصله‌ای (از چشم) که چشم در استراحت و بدون تطابق می‌تواند اشیاء واقع در آن فاصله را واضح ببیند بیشترین فاصله‌ی دید واضح، و کمترین فاصله‌ای که بیاری تطابق میتواند ببیند کمترین فاصله‌ی دید واضح، و تفاوت دو فاصله میدان دید واضح نام دارد. چشم طبیعی [فاقد امتروپ (emetrop)] آنست که بیشترین و کمترین فواصل دید واضح برای آن بترتیب بینهایت و (بر حسب سن و غیره) ۱۲-۲۵ سم باشد. چنین چشمی عملا فواصل بسیار دور تا چند متری را بدون تطابق واضحاً میتواند دید، و اشیاء بالنسبه نزدیک را بوسیله‌ی تطابق واضحاً میبیند. تطابق بواسطه‌ی فشار ماهیچه‌های مخصوص چشم بر جلیدیه بعمل میآید، و چشم را خسته می‌کند. بهمین جهت در کارهای چشمی طولانی باید تا میشود آنرا تقلیل داد (در خواندن و نوشتن بهتر آنست که فاصله‌ی صفحه از چشم ≥ ۳۰ سم باشد). ← دوربینی؛ نزدیک‌بینی.

تطاوین[6] (tettāvin) یا **تطوان** (tetvān)، شهر (جم ۸۰°۷۳۲)، مراکش، نزدیک مدیترانه؛ کرسی سابق مراکش اسپانیا. از مراکز صنعتی و زراعتی است. بندرگاهش ریو مارتین (rio mār-tin) است، و بوسیله‌ی راه آهن با سبته (≥ ۳۴ کیلومتری ل تطاوین) مرتبط میباشد. مدرسه‌ی هنرهای محلی، موزه‌ی باستانشناسی، و مسجد دارد. در محل یک شهر قدیم رومی ساخته شده است؛ در ۱۲۸۶ (۶۸۵ هق)، یامر ابویعقوب یوسف ابن یعقوب، سلطان فاس، در این محل قلعه‌ی مهمی ساخته شد، و جانشینش ابوثابت عامر در ۱۳۰۸ (۷۰۸ هق) امر به بنای شهر فرمود. بعداً بدست اسپانیائیها ویران شد. در ۱۴۹۲ یهودیان آواره‌ی پرتغالی آنرا از نو ساختند، و بکوشش آنان اهمیت تجارتی یافت. در ۱۸۶۰ سپاهیان اسپانیا آنرا گرفتند، در ۱۹۱۵ اسپانیا آنرا بطور دائم اشغال کرد.

تطبیق، در علم بدیع: ← تضاد.

تطوان، مراکش: ← تطاوین.

تطور (tatavvor): ← موتاسیون.

تطهیر عذراء[7]، **عید** (tathire azrā')، از اعیاد مسیحیان پیرو کلیساهای کاتولیک و انگلیکان، که در روز ۲م فوریه، بیادبود تطهیر مریم بعد از تولد عیسی، برگزار میشود. در کلیسای شرقی، این عید را "عید حضور عیسی در هیکل" مینامند.

تطیله، شهر: ← تودلا.

تعادل[8] (ta'ādol)، حالت یک جسم یا یک دستگاه، که در آن، در مقابل نیروهائی که در کار هستند، نیروهائی هست که آنها را خنثی میکنند یا با آنها موازنه دارند. قسمتی از علم **مکانیک** را که، از جنبه‌ی ریاضی و فیزیکی، در تعادل قوی بحث میکند، تعادلشناسی[9] یا ستاتیک (stātik، فن) خوانند. **تعادل پایدار** تعادل جسم ساکنی است که اگر کمی از وضع تعادل دور و رها شود، گرایش به بازگشتن بوضع تعادل داشته باشد. **تعادل ناپایدار** تعادل جسم ساکنی است که اگر کمی از



اقسام سه‌گانه‌ی تعادل

وضع تعادل دور و رها شود، گرایش به دور شدن از وضع تعادل داشته باشد. **تعادل بیتفاوت** (bi-tafāvot) آنست که اگر جسم از وضع تعادل دور و رها شود، در وضع جدید نیز در حال تعادل بماند. نیز ← اصل کمترین انرژی.

هر جسم وزین تحت تأثیر نیروی قائمی است (نیروی ثقل) که از مرکز ثقل آن میگذرد، و جهتش بطرف پایین است. شرط لازم و کافی برای تعادل چنین جسمی اینست که نیروی مذکور بوسیله‌ی مقاومتی خنثی شود. وضع تعادل پایدار

(۱)image (۲)projection (۳)duplication of cube (۴)Delian problem (۵)accomodation (۶)Tetuán (۷)Candlemas (۸)equilibrum (۹)statics

جسم وضعی است که در آن مرکز ثقل پایینترین وضع ممکن را داشته باشد. مثلا اگر چرخی متحرک در حول محوری افقی در نظر گرفته شود، شرط تعادل اینست که خط قائم مرکز ثقل محور را تلاقی کند (زیرا در این صورت نیروی ثقل با مقاومت محور خنثی میشود). اگر مرکز ثقل بر محور واقع باشد (شکل ۱) تعادل بیتفاوت، اگر

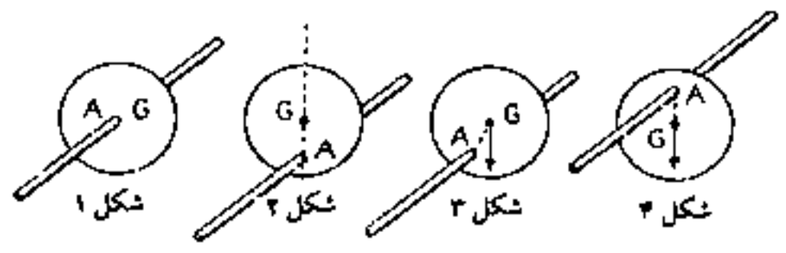

اقسام تعادل چرخ متجانس با محور افقی
(A نقطه‌ی عبور محور از چرخ و G مرکز ثقل چرخ است)

بالای آن باشد (شکل ۲) ناپایدار، و اگر زیر آن باشد (شکل ۴) پایدار است؛ در حالت دوم، اگر چرخ را کمی از وضع تعادل دور و رها کنیم (شکل ۳)، بسبب نیروی ثقل از وضع تعادل دورتر می‌شود. اگر جسمی از نقطه‌ی ثابتی آویخته باشد، یا با یک نقطه بر سطحی متکی باشد، شرط تعادل آنست که خط قائم مرکز ثقل از نقطه‌ی مذکور بگذرد. اگر جسمی با چند نقطه بر صفحه‌ی ثابتی متکی باشد، شرط تعادل اینست که خط قائم مرکز ثقل از داخل کثیر الاضلاع اتکاء (یعنی بزرگ‌ترین کثیر الاضلاع محدبی که همه‌ی رؤسش از نقاط اتکاء باشند) عبور کند (در این صورت، نیروی ثقل با عکس العمل‌های نقاط اتکاء خنثی می‌شود. شکل ۴). انسان هر قدر پاهای خود را گشادتر بر زمین بگذارد، کثیر الاضلاع اتکاء وسیعتری تشکیل میدهد، و تعادلش پایدارتر است، و میتواند حرکات پردامنه‌ای بکند بدون اینکه تعادل خود را از دست بدهد؛ اگر فقط بر یک پا بایستد، از پایداری تعادلش میکاهد، و اگر بر نوک پا بایستد، کوچکترین تکانی کافیست که مرکز ثقل را از خط قائم نقطه‌ی اتکاء خارج کند، و تعادل وی را مختل سازد. نیز

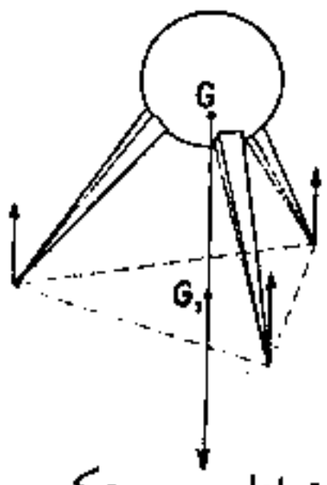

تعادل جسم متکی بر صفحه‌ی افقی
مثلث نقطه‌چین کثیر الاضلاع اتکاء است. وزن جسم با منتجه‌ی رد عمل‌های نقاط اتکاء (سه سهم متوجه به بالا) خنثی میشود.

← مرکز ثقل.

تعادل بیتفاوت: ← تعادل.

تعادل پایدار: ← تعادل.

تعادلشناسی: ← تعادل؛ ستاتیک.

تعادل ناپایدار: ← تعادل.

تعارض قوانین[1]، در اصطلاح حقوقی، به وضعی اطلاق میشود که موقع رسیدگی به یک مسئله‌ی حقوقی و قضائی بتوان به قوانین بیش از یک سرزمین استناد کرد، و یا آنکه آیینهای دادرسی مختلف شامل آن گردد. در اروپا غالباً شعبه‌ای از علم حقوق را که موضوعش اصطکاک قوانین است حقوق بین‌المللی خصوصی مینامند. در کشمکش، چون هر یک از ۵۰ ایالت دارای قانون جداگانه و مستقلی هستند، این اصطکاک قوانین خیلی فراوان اتفاق میافتد. بنا بر این، در قانون اساسی کشمکش یک نوع محدودیتی برای آزادی ایالات در اخذ تصمیمات قضائی قائل شده‌اند، باین معنی که هر ایالتی باید نسبت به تصمیمات قضائی ایالت دیگری که صلاحیت رسیدگی به مسئله‌ی قضائی را داشته است احترام بگذارد و آنرا معتبر بشمارد.

تعالی[2]، در روانشناسی، ← دفاع، سازوکار.

تعاون[3] (ta'āvon). لفظ تعاون بمعنی مصطلح آن، که همدستی و یاری بین افراد بشر باشد، امروز دو جنبه پیدا کرده است. یکی جنبه‌ی محدود آن که عبارتست از همکاری داوطلبانه‌ی افراد برای خرید کالا بطور دسته‌جمعی و بمنظور صرفه‌جوئی در بها یا فروش کالا بشکل دسته‌جمعی و بقصد انتفاع بیشتر. دیگری جنبه‌ی وسیع آن که عقیده و ایمانی است مبنی بر اینکه زندگی بشر نباید متکی برقابت بین افراد باشد و هر کس بسود خود یا خانواده‌ی خویش عمل کند، بلکه تعاون و همکاری باید بین افراد بشر حکمفرما و اصل اخلاقی "هر کس برای همه و همه برای هر کس" سرمشق زندگانی بشر باشد. پیشوایان نهضتهای سوسیالیستی در قرن اخیر همه هواخواه اجرای جنبه‌ی وسیع تعاون و همکاری بوده‌اند، و نوشته‌های آنها ازین اصل سرچشمه گرفته است. نیز ← شرکت تعاونی.

تعجب یا معجب (mo'jeb)، در علم بدیع، چیزی را بصفتی شگفت‌انگیز بیان کردن و از آن شگفتی نمودن؛ مانند (مولوی):

عاشقم بر قهر و بر لطفش بجد
ای عجب من عاشق این هر دو ضد.

تعدید، در علم بدیع؛ ← سیاقة الاعداد.

تعدیل، در اصطلاح موسیقی؛ ← گام.

تعدیل زمان: ← زمان، قسمت ۷.

تعرف، کتاب معروفی در تصوف؛ ← التعرف.

تعرق[4] (ta'arroq)، در گیاهشناسی، خارج شدن آب بوسیله‌ی تبخیر سطحی از منافذ و روزنه‌های برگ. تعرق معمولا بستگی دارد با خشکی هوای مجاور و همچنین باز و بسته شدن روزنه‌ها، که موجب جلوگیری از خارج شدن آب بمقدار زیاد میشود. پژمردن گیاه بسبب آن است که مقدار آب تبخیرشده بیش از اندازه‌ای است که بوسیله‌ی ریشه‌ها جذب شده است. بعضی گیاهان مانند کاکتوس‌ها ساختمانی دارند که موجب تقلیل تبخیر و تعرق میشود.

تعریض (ta'riz)، در علم بدیع، سربسته سخن گفتن و گوشه زدن؛ مانند (حافظ):

اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
شکر ایزد که نه در پرده‌ی پندار بماند.

تعریفات جرجانی (ta'rifāte jorjāni)، رساله‌ای بعربی، از میر سید شریف جرجانی، شامل شرح و تعریف مقداری از اصطلاحات متداول در علوم اسلامی از فقه و حدیث، کلام و حکمت و عرفان، و صرف و نحو و علوم بلاغت، که مؤلف آنها را بر حسب ترتیب الفبائی و بشکل لغتنامه‌ها تدوین کرده است. این کتاب اول بار باهتمام گوستاو فلوگل در لایپزیگ بطبع رسید (۱۸۴۵)، و سپس در مصر و قسطنطنیه و غیره نیز انتشار یافت.

تعز (ta'ezz)، شهر (جم ح ۵'۰۰۰)، ج یمن، ۵۱ کیلومتری ش مخا، بر دامنه‌ی شمالی جَبَلِ صبر.

مساجد زیبائی از دوره‌ی رسولیان دارد. بر طبق روایات محلی، تعز در دوره‌ی پیش از اسلام بنا شده است. جبل ضربت علی، واقع در ل شهر را، که دو قله دارد، با علی ابن ابی طالب مرتبط ساخته‌اند. گویند این کوه زمانی یک‌پارچه بود؛ وقتی که علی در فتح یمن به تعز رسید، و مردم شهر را دعوت به قبول اسلام کرد، آنان دعوتش را نشنیدند، و فرستادگان او را مورد ضرب و شتم قرار دادند، و آن حضرت خشمگین شد، و با شمشیر معروف خود چنان ضربتی بر قله‌ی کوه وارد کرد که کوه را بشکافت، و خانه‌های شهر را ویران نمود. بعضی نیز صحنه‌ی داستان اصحاب کهف را در یکی از غارهای جبل صبر شمرده‌اند.

تعزیه (ta'zie) یا **تعزیه‌خوانی** (–xāni) یا **شبیه‌خوانی** (–šabih)، نمایشهای مذهبی ایران. تاریخ پیدایش آن مسلم نیست، ولی در زمان ناصرالدین شاه قاجار برای ترویج آن کوشش فراوان شد. وقعه‌ی کربلا، با رعایت تسلسل وقایع و تشریفات مفصل و جلال و شکوه زیاد، هر سال در دو ماهه‌ی محرم و صفر اجرا میگردید، و هنوز هم در شهرهای کوچک و دهات اجرا میشود. این تعزیه‌ها همه جنبه‌ی عزاداری ندارد، و موضوعهای تفریحی نیز در این مراسم داخل گردیده، از جمله تعزیه‌های درة الصدف و امیر تیمور و حضرت یوسف، عروسی دختر قریش، عاق والدین، و غیره. شبیه‌خوانها مطالب خود را بشعر و بآواز خوش، و اغلب از روی نسخه، میخواندند. آوازهائی که خوانده میشد مناسب با موقع و مقام و روحیه‌ی شبیه بود؛ مثلا حضرت عباس عموماً چهارگاه، حر عراق، عبدالله پسر امام حسن راک (بهمین جهت راک عبدالله شهرت یافت)، و زینب گبری می‌خواند، و اذان بلحن کرد بیات گفته میشد. مخالف‌خوان‌ها (از قبیل شمر و یزید) بدون تحریر و با پرخاش اشعار خود را میخواندند. در تعزیه، چهره‌آرائی نبود، ولی صورت اشخاص با نقشی که بعهده داشتند متناسب بود (← شبیه). بهترین و معروف‌ترین دسته‌ی شبیه‌خوانها در زمان ناصرالدین شاه دسته‌ی شاهی بود که اعضای آن از بین تواناترین خوانندگان مشهور انتخاب میشدند (مثلا اقبال السلطان از جمله‌ی علی‌اکبرخوانهای معروف بود)؛ اشخاص خوش‌صدا و بااستعداد را بتهدید و تطمیع از اطراف مملکت برای این کار به تهران می‌آوردند. شبیه‌خوانهای خوب عموماً از اصفهان و کاشان میآمدند. دسته‌ی کاشیها نیز بعد از دسته‌ی شاهی شهرت داشت.

تعزیه‌گردان (ta'zie.gardān) یا **شبیه‌گردان** (–šabih)، عنوان مردی که تعزیه بدستور و تحت نظر او برگزار میشود. نسخه‌های تعزیه را تنظیم و تنقیح و لباس اشخاص مختلف بازی را تعیین میکند؛ تنظیم صحنه و توزیع نقشها و نسخه‌ها با اوست، وظایف هر شبیه را او تعیین میکند؛ دستگاه‌ها را از بر دارد، و گاهی نقشی را خود بازی می‌کند. هنگام نمایش تعزیه نیز، با اشاره‌ی دست و عصا، دستورهای لازم را به شبیه‌ها و به دسته‌ی موسیقی میدهد. معروفترین تعزیه‌گردانها در دوره‌ی قاجاریه میرزا محمد تقی معروف به تعزیه‌گردان و ملقب به معین البکاء، سید احمد خان،

(۱)conflict of laws (۲)sublimation (۳)cooperation (۴)transpiration

سیدعبدالباقی بختیاری، حاج سید مصطفی میرعزا، و آقا سید کاظم میرغم بوده‌اند، که در سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه شهرت زیاد داشته‌اند. بالاخص، میرزا محمد تقی تعزیه‌گردان تعزیه‌نامه‌های قدیم را از لحن عوامانه درآورد، و بآنها جنبه‌ی اعیانیت داد.

تعزیه‌نامه (ta'zie.nāme)، نسخه‌ی اشعار تعزیه. توسط تعزیه‌گردان نوشته یا جمع‌آوری میشد، و قبل از شروع تعزیه، بین شبیه‌خوانها توزیع میگردید. نیز ← نسخه.

تعزیه‌ی دوره [معمولا تعزیه‌دوره]، نمایش دادن چندین دستگاه تعزیه در آن واحد توسط چندین گروه تعزیه‌خوان در محلهای مختلف بطوری که از لحاظ ترتیب زمان با تاریخ وقوع حوادث مطابقت داشته باشد. ترتیب آن اینست که گروه اول، پس از تمام کردن کار خود در محل اول، به محل دوم میرود و در آنجا همان دستگاه را تکرار میکند، و دسته‌ی دوم جای آنرا میگیرد و دستگاه دیگری را بنمایش درمی‌آورد؛ گروه اول، پس از تمام کردن کار خود در محل دوم، به محل سوم میرود، و گروه دوم، که کار خود را در محل اول تمام کرده، جای گروه اول را در محل دوم میگیرد، و گروه سوم جای گروه دوم را در محل اول می‌گیرد، و باین ترتیب چندین دستگاه تعزیه بنمایش درمیآید.

تعقل، مذهب اصالت: ← اصالت تعقل، مذهب.

تعقید (ta'qid) [عربی، = بسیار گره زدن]، در علوم معانی و بیان، سرراست نبودن و پیچیدگی معنی بسبب پس و پیش افتادن الفاظ از جای خود در جمله (تعقید لفظی)، یا کنایات و اشارات دور از ذهن آوردن (تعقید معنوی). تعقید از عیوب فصاحت کلام است. تعقید لفظی مانند

من مستم و چشم تو مقابل
هشیار ز باده کی شود مست؟
(بجای: کی مست از باده هشیار شود؟).

تعقید معنوی مانند (صائب تبریزی):

دل آسوده‌ای داری چه می‌پرسی ز آرامم
نگین را در فلاخن می‌نهد بی‌تابی نامم

(یعنی بی‌آرامی من بدان حد است که اگر نام من بر نگین کنده شود، آن نگین چون سنگ در فلاخن به گردش درمی‌آید.)

تعقید لفظی، در علوم معانی و بیان: ← تعقید.

تعقید معنوی، در علوم معانی و بیان: ← تعقید.

تعلیق، در شیمی: ← دروا.

تعلیق: ← خط فارسی.

تعلیقات (ta'liqāt؛ عربی) مفرد آن تعلیقه (ta'liqe) [از تعلیق، = آویختن]، آنچه در شرح و توضیح یا تتمیم مطالب کتاب، در حواشی یا پایان آن نویسند.

تعلیقه: ← تعلیقات.

تعلیمات اجباری، بموجب ماده‌ی سوم قانون اساسی معارف (۱۳۲۹ هق)، تعلیمات ابتدائی برای عموم ایرانیان اجباری است، و والدین مکلف اند اطفال خود را از ۷ سالگی بتعلیمات ابتدائی وادارند. بمنظور اجرای این امر، در ۱۳۰۶ هش، مجلس شورای ملی بودجه‌ی وزارت فرهنگ را افزود؛ در مهر ماه همان سال وزارت مالیه را مکلف کرد که اعتبارات لازم را در هر سال از محل عایدات عمومی بپردازد. در ۱۳۲۲ هش مجدداً قانونی برای اجرای برنامه‌ی تعلیمات اجباری از مجلس گذشت. قانون تعلیمات اجباری تا کنون کاملا اجرا نشده است.

تعلیمات اکابر[1]، تعلیم و کارآموزی کسانی که سن آنان از رفتن بمدرسه گذشته است. صورت معمولی آن بوسیله‌ی سخنرانی، قرائت، و مباحثه‌ی دسته‌جمعی است. اقدام رسمی برای سازمان دادن به تعلیمات اکابر در قرن ۱۹م در اروپا بعمل آمد. در سویس و آلمان مدارسی برای اکابر، و در دانمارک مدارس مردم بوجود آمد. تعلیمات اکابر در قرن ۲۰م در همه‌ی ممالک متمدن رواج فراوان یافت. سازمانهای سیاسی و کارگری، تعلیمات اکابر را که متضمن آموزش حرفه‌ای نیز بود ترقی داد. در کشمت، تجشس، و ممالک دیگر، نقشه‌ی تعلیمات اکابر در مبارزه با بیسوادی موفقیت شایانی یافته است.

در ایران، تعلیمات اکابر با توسعه و ازدیاد مدارس ملی و تأسیس انجمن معارف شروع شد. انجمنهای مختلف زنان آزادیخواه نیز بتأسیس کلاسهای اکابر همت گماشتند. در ۱۳۱۵ هش، اداره‌ی آموزش سالمندان رسماً تأسیس شد، و وزارت فرهنگ کلاسهای عصرانه و شبانه در دبستانها برای سالمندان دایر کرد. در دوره‌ی چهارم و مدتی بعد از آن، این کار متوقف شد. سپس مجدداً اداره‌ی آموزش سالمندان بنام تعلیمات اکابر تأسیس گردید (۱۳۳۲ هش). از سال تحصیلی ۱۳۳۵ هش ببعد، بوسیله‌ی نهضت مبارزه با بیسوادی تعلیمات اکابر پیشرفت کرد. نیز ← آموزش بصری؛ تعلیمات کشاورزی.

تعلیمات حرفه‌ای: ← آموزش حرفه‌ای.

تعلیمات کشاورزی. در ایران، تعلیمات کشاورزی در دبستانهای روستائی، دانشسراهای کشاورزی، و دانشکده‌های کشاورزی داده میشود. اولین مدرسه‌ی فلاحت در سال ۱۳۱۹ هق، در سلطنت مظفرالدین شاه قاجار، در نزدیکی تهران در قریه‌ی بهشتی بریاست داشر بلژیکی دائر شد، و در سال ۱۳۲۳ هق به نگارستان ـ که بعداً محل مدرسه‌ی نقاشی کمال‌الملک بود، و امروز محل اداره‌ی هنرهای زیبا است ـ انتقال یافت، و بعدها منحل گردید. در سال ۱۲۹۷ هش، مدرسه‌ی عملی فلاحت در کرج افتتاح شد (دبستان برزگران). در اواخر سال ۱۳۰۰ هش، این دبستان تحت نظر وزارت مالیه (اداره‌ی خالصه) قرار گرفت، و به قریه‌ی چهاردانگه منتقل گردید، و پس از چند ماه منحل شد. پس از آن، در ۱۳۰۱ هش، مدرسه‌ی ابتدائی فلاحت در پارک امین‌الملک در جنوب تهران بریاست محمود فاتح تأسیس شد، و پس از چندی تبدیل به مدرسه‌ی متوسطه‌ی فلاحتی گردید، که دوره‌ی آن سه سال بود. محصلین دو سال در تهران و یکسال تحصیلی در کرج به عملیات فلاحتی میپرداختند. این مدرسه بعداً به کرج منتقل شد، و در ۱۳۰۶ هش، مدرسه‌ی عالی فلاحت به ریاست احمد حسین عدل دائر گشت، که در ۱۳۰۹ هش بنام دانشکده‌ی کشاورزی خوانده شد. بعدها در بعضی شهرهای دیگر (تبریز، مشهد، شیراز، اهواز) مؤسساتی بنام "دانشکده‌ی کشاورزی" دایر گردید. علاوه بر مدارس کشاورزی، وزارت کشاورزی نیز برنامه‌هائی برای تعلیمات کشاورزی اجرا میکند. نیز ← کرج، دانشکده‌ی کشاورزی.

تعلیم و تربیت توأم[2]، تعلیم و تربیت پسر و دختر در کلاسهای مشترک. نمونه‌های متفرقی از آن در قرن ۱۷م در اسکاتلند و در مهاجرنشینهای امریکا موجود بوده است، ولی در قرن ۱۹م، با توسعه‌ی فراوان تعلیم و تربیت، مورد توجه خاص قرار گرفت، و بعداً مسائل اقتصادی و شرکت زنان در فعالیتهای مختلف به ترویج آن کومک کرد، و امروزه در مدارس بعضی از ممالک معمول است.

در ایران از ۱۳۱۴ هش دبستانهای مختلط تشکیل شد، و تعلیم و تربیت توأم در دبستانها برقرار شد. پسران تا ۱۰ سالگی با دختران در یک مدرسه و کلاس درس میخواندند. در ۱۷ دی ماه همان سال تعلیم و تربیت توأم در مدارس عالی (دانشسرای عالی، دانشکده‌ی علوم، دانشکده‌ی ادبیات) نیز برقرار گردید، ولی هیچوقت به دبیرستانها راه نیافت. دبستانهای مختلط نیز از ۱۳۲۸ هش رسماً تفکیک شد.

تعلیم و تربیت مترقی[3]، نهضتی در تعلیم و تربیت جدید، مبتنی بر اصل آموختن از راه عمل کردن. در اروپا بوسیله‌ی فروبل، پستالوزی، و مونتسوری، و در کشمت بوسیله‌ی ف. و. پارکر و ج. دیولی بعمل آمد. بعقیده‌ی پیروان این روش، مدرسه باید از راه عمل یاد بدهد، و شاگرد باید از راه عمل یاد بگیرد؛ عمل و کار و فعالیت باید اساس برنامه را تشکیل دهد؛ آموزگار باید محیط مساعد برای ظهور ذوق طفل از راه اشتغال وی بکار و عمل فراهم آورد، تا خود طفل شخصاً چیزهائی را که بآنها علاقه دارد فراگیرد. در بسیاری از مدارس کنونی ممالک مترقی فعالیتهائی خارج از برنامه‌های رسمی در زمینه‌ی پیشنهادات تعلیم و تربیت مترقی دایر است.

تعلیم و تربیت والدین[4]، نهضتی که هدفش کومک کردن به والدین است تا مسائل مربوط به زندگی و احتیاجات طفل را در خانه و مدرسه بهتر درک کنند. یکی از طرق تأمین این هدف تعلیمات اکابر است. نیز ← انجمن همکاری خانه با مدرسه.

تعلیمیه، عنوان دیگر اسماعیلیه.

تعمید[5] (ta'mid)، یکی از آیینهای مقدس مسیحیان، که عبارتست از مراسم فرو بردن کسی که به دین مسیحی درمیآید در آب یا پاشیدن یا ریختن آب بر او، همراه با کلمات مخصوص (از قبیل اینکه "من تو را بنام پدر و پسر و روح القدس تعمید میدهم"). مسیحیان نخستین تعمید را با فرو بردن در آب انجام میدادند. یوحنای معمدان عیسی را تعمید داد، و او به پیروان خود دستور داد که "پس بروید و همه‌ی ملتها را تعلیم دهید، و بنام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید" (متی ۱۹.۲۸). در باب تعمید بین مسیحیان اختلاف است. بعضی برآنند که بدن شخص را باید در آب فرو برد (بقولی یک و بقولی ۳ مرتبه)؛ جمعی گویند تعمید اطفال جایز نیست، بلکه باید شخص مؤمنی که توانائی اقرار به گناهان خود را دارد تعمید یابد، ولی بسیاری از مسیحیان معتقدند که

(۱) adult education (۲) coeducation (۳) progressive education (۴) parent education (۵) baptism

تعمید اطفال مسیحیان واجب و مانند عهدی در بین آنان و خداوند است؛ بالاخره، جماعتی هم معتقدند که ریختن یا پاشیدن آب بر سر کفایت میکند. فرورفتن در آب یا پاشیدن آب بعنوان مراسم دینی در ایام باستانی و نیز نزد اقوام اولیه معمول بوده است؛ در بعضی ادیان سری، خون را بجای آب بکار میبردند. نیز ← باتیستها؛ آناباتیستها؛ منونیتها.

تعویذ (ta'viz)، دعاها و آیات قرآن که برای دفع بلا و چشم زخم یا حصول مقصودی بر بازو میبندند یا به گردن میآویزند (مثلا ← جل بسم‌الله). نیز ← عزائم.

تغابن، سوره‌ی (taqābon) [= بیکدیگر زیان رسانیدن]، سوره‌ی ۶۴م قرآن، مکی (بقولی مدنی)، ۱۸ آیه، در ستایش خدا و اینکه وی آدمی را به نیکوترین صورت آفریده، و اشاره به داستان گذشتگان که کافر شدند و بهلاکت رسیدند و جزایشان دوزخ است.

تغاتیمور: ← طغاتیمور خان.

تغار بیگ (toqār beyg)، شهرت **محمد ابن سلیمان کاشغری**، از بازرگانان و توانگران ترکستان. در دستگاه سلطان سنجر (فت ۵۵۲ هق) مقام وزارت یافت، اما از فهم و تدبیر بی‌بهره بود، و چنانکه مورخین نقل کرده‌اند، مقام وزارت را با تقدیم رشوه و هدیه و با صرف پول بدست آورده بود. سرانجام به امر سنجر اموالش مصادره شد و چندی بعد نیز وفات یافت.

تغذیه، اصطلاحی که کلیه‌ی اعمال مختلف صرف و هضم مواد غذائی و استفاده از آنها را در بدن شامل میشود. نباتاتی که دارای ماده‌ی سبز موسوم به کلوروفیل هستند میتوانند مواد مصرفی خود را بوسیله‌ی فوتوسنتز بسازند. تغذیه‌ی انگلی (← انگل) از خصوصیات بعضی نباتات و حیوانات است. تحقیقات علمی مربوط بتغذیه در سالهای اخیر پیشرفتهای بزرگی کرده است. اهمیت تغذیه در زندگی فردی و اجتماعی، و اهمیت خوراک روزانه در حفظ سلامت جسم و روان، و نیز تأثیر ویتامینها در پیشگیری بیماریهای ناشی از تغذیه‌ی ناقص مسلم شده است. خوبی وضع تغذیه منوط است به عمل صحیح جهازهای هضم و گردش خون و دفع و سایر دستگاههای بدن، و مستلزم اینست که غذاهای مصرفی شامل مواد مغذی اصلی (ویتامین‌ها، پروتئین‌ها، ئیدراتهای کربون، چربیها، و مواد معدنی) باشد، و میزان کالری حاصل از آنها متناسب با فعالیت و انرژی مصرف‌شده‌ی شخص باشد. صرف غذاهای پرکالری سبب افزایش وزن و گاهی نیز سمن مفرط است، که مانند لاغری زیاد، نماینده‌ی سوء تغذیه میباشد. معمولا نسبت قد شخص به وزن او، بر خلاف آنچه معمولا می‌پندارند، نماینده‌ی خوبی یا بدی تغذیه نیست، و در تعیین کیفیت تغذیه باید عوامل دیگری از قبیل حال پوست، چشمها، مو، چربی زیر پوست، و ساختمان استخوان‌بندی (از جمله استخوانها، دندانها، و مفاصل) نیز ملحوظ شود. بالاخره، توانائی کار کردن و نیز لذت بردن از زندگی بستگی بسیار نزدیکی با تغذیه‌ی صحیح دارد.

تغریب، در هیئت قدیم، ← تشریق.

تغزل و تشبیب (taqazzol va tašbib) [عربی؛ تغزل، = سخن گفتن با زنان و عشقبازی با ایشان؛ تشبیب، = سخن از روزگار جوانی و عشقبازی با زنان گفتن] یا **نسیب و تشبیب** (nasib) [عربی؛ نسیب، = سخن از زیبائی معشوق و احوال عاشق با وی گفتن]، شعرهائی در وصف بهار و خزان یا برآمدن و فرودن خورشید (تشبیب) یا وصف معشوق و عشقبازی با وی و کامروائی یا ناکامی عاشق (تغزل)، که در آغاز قصیده برای برانگیختن طبع ممدوح بشنیدن مدیحه آورند، و پایان آنرا بشیوه‌ای دلکش بستایش وی پیوندند (← تخلص).

تغلب (taqleb) [تغلب ابن وائل]، قبیله‌ای از اعراب، که با قبیله‌ی بکر ابن وائل مهمترین شاخه‌های ربیعه را تشکیل میدادند. مسکن قدیم ربیعه در نجد و تهامه بود، و در آنجا بود که بین دو شاخه‌ی بکر و تغلب جنگ بسوس (basus) روی داد، و چندی بعد از آن، قبیله‌ی تغلب از بکر ابن وائل جدا شدند، و به جانب اراضی شمال عراق حوالی سنجار و نصیبین، که به دیار ربیعه موسوم شد، آمدند، و البته این مهاجرت آنها بکندی صورت گرفت، و تا عهد اسلام دوام داشت. شاپور II ساسانی به سرزمین بکر و تغلب، که در واقع بین امپراطوری ایران و مرز دولت روم در شام بود، حمله برد، و جماعتی از آنان را به بحرین و کرمان و اهواز کوچانید. بسبب همسایگی تغلب با مسیحیان، کمی پیش از اسلام مسیحیت بین آنان راه یافت، و تا اوایل دوره‌ی عباسیان مسیحی ماندند. در جنگهای امویان ایشان را یاری میکردند، و در جنگ صفین در لشکر معاویه بودند. در حمله‌ی مغول به شام، تغلب با آنان در حمص فاتحانه جنگیدند (۶۸۱ هق). از قرن ۹م هق ببعد نامی از آنان در تاریخ دیده نمیشود. از شعرای معروفی که ازین قبیله برخاستند مهلهل، عمرو ابن کلثوم، و اخطل را میتوان نام برد.

تغلق: ← تغلقیه.

تغلق شاه: ← تغلقیه.

تغلقیه (toqloqiyye; taqla–)، نام سلسله‌ای از سلاطین دهلی که از ۷۲۰ هق تا ۸۱۴ هق فرمانروائی کردند. مؤسس سلسله، **غیاث‌الدین تغلق** یا **تغلق شاه I** در ۷۲۰–۷۲۵ هق سلطنت کرد، و این سلسله ازو نام گرفته است. وی از پدری ترک و مادری هندو بدنیا آمد، و در آغاز غلامی بیش نبود، ولی در دستگاه سلاطین خلجی ترقی کرد، و بسبب پیروزیهایش در مقابل مغولان، لقب غازی ملک یافت. پس از کشته شدن آخرین فرمانروای سلسله‌ی خلجی، به دهلی لشکر کشید، و آنجا را گرفت، و بتخت نشست (۷۲۰ هق). شهر تغلق‌آباد را نزدیک دهلی بنا کرد، و آنرا پایتخت قرار داد. پس از وی، پسرش **محمد ابن تغلق** سلطنت کرد (۷۲۵–۵۲ هق). وی یکی از بزرگترین سلاطین مسلمان هند محسوب است. تقریباً تمام هند را تحت استیلای خود آورد، ولی رفتارش باعث عدم رضایت بود. سرانجام بنگاله و دکن و سند از دستش خارج شد (سلسله‌ی بهمنیه در دکن در زمان او تأسیس گردید). بعد از وی، پسر عمویش **فیروز تغلق** یا **فیروز شاه** (فیروز شاه III در سلسله‌ی سلاطین دهلی) سلطنت کرد (۷۵۲–۹۰ هق). وی سند را بازگرفت، ولی از عهده‌ی گرفتن بنگاله برنیامد، و متعرض دکن، که مملکتی مستقل و مقتدر شده بود، نگردید. قسمت بیشتر سلطنت خود را صرف ساختن شهرها، کاخها، مقبره‌ها، کارهای آبیاری، و مساجد و مدارس کرد، و در سایر امور ملک اهمال نمود. محبوب مردم بود، ولی در آخر سلطنتش مملکت دستخوش بی‌نظمی بود. بعد از وی، نوه‌اش **غیاث‌الدین تغلق II** در رمضان ۷۹۰ هق بسلطنت رسید، ولی در صفر ۷۹۱ هق مقتول شد، و پسر عمویش **ابوبکر شاه** پادشاهی یافت، و او نیز در محرم ۷۹۲ هق معزول گردید، و عمویش **محمد شاه** (فت ۷۹۵ هق) بتخت نشست. پسرش، همایون خان، بعنوان **سکندر شاه**، جانشین او شد، و وی کمتر از دو ماه بعد درگذشت، و رجال مملکت برادرش **محمود تغلق** یا **محمود شاه** (فت ۸۱۵ هق) را بسلطنت نشاندند (۷۹۵ هق). وی بکلی تحت نفوذ پسر عمویش اقبال خان ابن ظفر قرار گرفت؛ در ۷۹۷ هق، دسته‌ای از رجال **نصرت شاه**، پسر عموی دیگر محمود را در فیروزآباد (پایتخت جدیدی که فیروز شاه ساخته بود) بتخت نشاندند. و بدین ترتیب، دو دسته از رجال، بنام دو سلطان، در دهلی و اطرافش حکم میراندند. وضع بدین منوال بود که امیر تیمور به هند لشکر کشید، ولی پیش از اینکه به دهلی برسد، نصرت شاه از دهلی بیرون رانده شد. محمود تغلق و اقبال خان از تیمور شکست خوردند (۸۰۱ هق) و اولی به گجرات و دومی به بَرَن گریخت، ولی بعد از عزیمت تیمور بازگشتند. اما برای محمود از سلطنت جز نامی باقی نماند، و امور ملک ابتدا بدست اقبال خان، و پس از چندی بدست دولت خان لودی (dölat xāne lödi) افتاد. با وفات (۸۱۵ هق) محمود، سلسله‌ی تغلقیه منقرض شد، و ۱۶ ماه بعد خضر خان دولت لودیه را نیز برانداخت (۸۱۷ هق).

تغییر[1]، در ریاضیات و علوم کمّی، پذیرفتن مقادیر مختلف. کمیتی را که تغییر کند متغیر خوانند (در مقابل ثابت). کمیتی که بر حسب کمیت دیگر ("متغیر مطلق") تغییر کند تابع آنست. در فیزیک و مکانیک و غیره، برای بعضی از انحاء عمده‌ی تغییر یک متغیر بر حسب متغیر دیگر اصطلاحاتی رایج است که دانستن آنها برای فهم قوانین این علوم ضروری است. **تغییر بنسبت مستقیم** آنست که بهر نسبت که متغیر مطلق بزرگ یا کوچک شود تابع نیز بهمان نسبت بزرگ یا کوچک شود، و بعبارت اصح، نسبت بین مقدار تابع و مقدار نظیر آن از متغیر همواره یکسان (یعنی مقدار ثابتی) باشد. این نسبت ثابت را ضریب تناسب گویند. در این صورت، مقدار تابع همواره مساوی حاصلضرب ضریب تناسب است در مقدار نظیر آن از متغیر مطلق. قیمت پارچه بنسبت مستقیم طول آن تغییر میکند؛ اگر متحرکی حرکت متشابه داشته باشد (مانند اتومبیلی که بر جاده‌ای مستقیم با سرعت ثابت حرکت کند)، راهی که طی میکند بنسبت مستقیم مدت حرکت تغییر میکند. **تغییر بنسبت عکس** آنست که تابع بنسبت مستقیم عکس متغیر مطلق تغییر کند، یعنی به هر نسبت که متغیر بزرگ یا کوچک شود تابع به همان نسبت کوچک یا بزرگ شود. مثلا مقاومت یک سیم بنسبت معکوس سطح مقطع آن تغییر میکند؛ در دمای ثابت، فشار گاز بنسبت عکس

(1) variation

حجم آن تغییر میکند. در تغییس بنسبت عکس، حاصلضرب مقادیر متناظر تابع و متغیر مطلق مقداریست ثابت (ضریب تناسب). **تغییر بنسبت عکس مجذور** آنست که تابع بنسبت مستقیم عکس مجذور متغیر مطلق تغییر کند. در این صورت اگر متغیر مثلا ۲ یا ۳ یا ۴ مرتبه بزرگ یا کوچک شود، تابع $۲^۲$ (۴) یا $۳^۲$ (۹) یا $۴^۲$ (۱۶) مرتبه کوچک یا بزرگ میشود. این نحوه‌ی تغییر در بعضی از اهم قوانین فیزیک دیده میشود؛ مثلا نیروی گرانش بین دو جرم بنسبت عکس مجذور فاصله‌ی آنها تغییر میکند، و همچنین نیروی جاذبه و دافعه‌ی برقی و مغناطیسی، و نیز شدت نور بنسبت عکس مجذور فاصله از منبع نور تغییر مینماید.

ممکن است متغیری تابع چند متغیر مطلق (مستقل از یکدیگر) باشد، و بنسبت مستقیم بعضی، و عکس بعضی، و عکس مجذور برخی تغییر کند، و غیره. مثلا نیروی گرانش بین دو جرم بنسبت مستقیم جرمهای آنها (یعنی بنسبت مستقیم حاصلضرب جرمها) و بنسبت عکس مجذور فاصله‌ی آنها تغییر میکند. نیز ← نسبت؛ تناسب.

تغییرات شیمیائی، تغییراتی در یک ماده که سبب تغییر ترکیب شیمیائی آن گردد. این تغییر ناشی از کم شدن یا زیاد شدن اتمهای موجود در مولکول ماده یا تغییر ترتیب تنظیم آنها است.

تغییرات فیزیکی، تغییراتی در یک جسم یا در یک ماده که ترکیب شیمیائی آنرا تغییر نمیدهد. ← تغییرات شیمیائی.

تغییر بنسبت عکس: ← تغییر.

تغییر بنسبت مستقیم: ← تغییر.

تغییر حالت[1]، در اصطلاح فیزیک، گشتن یک ماده از یکی از حالات سه‌گانه (جامد، مایع، گاز) به یکی دیگر از آنها. از اقسام آن انجماد، تبخیر، تصعید، ذوبان، غلیان، و میعان است.

تغییر مقام، در موسیقی: ← مدولاسیون.

تفاحی: ← یحیی سیبک.

تفاضل: ← تفریق، از اعمال ریاضی.

تفاوت عمل (tafāvote amal)، نوعی مالیات اضافی که بر مؤدیان تحمیل میشد. از زمانهای قدیم املاک مزروعی ممیزی میشد، و بر حسب وسعت اراضی و میزان آب و تعداد اشجار بارآور و سایر مشخصات، بر اساس نرخ دهیک، مالیات معینی برای هر یک از دهات پیشبینی و در دفاتر جزو جمع ثبت میگردید. ممیزیهای مذکور در صورتی ممکن بود ملاک عمل قرار گیرد که هر چند سال یکبار تجدید گردد. ولی این کار انجام نمیشد، و بسیاری از دهات بمرور ایام بر اثر حوادث خراب میگردید، و یا دهات جدیدی آباد میگشت. فرمانداران و متصدیان مالیات نمیدانستند از روی چه مأخذی مالیات ابوابجمعی خود را وصول نمایند. بعلاوه، بواسطه‌ی کاهشی که در ارزش پول نقره‌ی که رایج کشور بود رخ میداد، بهای کالا ترقی میکرد، و عواید مالکانه از حیث ارزش پولی آن افزایش مییافت. متصدیان ازینگونه فرصتها استفاده کرده، اضافه بر مالیات جزو جمعی، تحمیلات جدیدی بمؤدیان میکردند، که در زمان قاجاریه تفاوت عمل خوانده میشد. بالنتیجه، وصولی متصدیان مالیات افزایش مییافت، و شاه همان معامله‌ای را که حکام با مؤدیان مالیاتی میکردند با خود آنها معمول میداشت، و مبلغی بعنوان تفاوت عمل از آنها میگرفت. این تفاوت عمل تنها در مورد املاک مزروعی نبود، بلکه در مورد سایر مالیاتها هم معمول و مجری بود.

تفبرق[2] (tafbarq)، فنس پیروالکتریسیته (piro-elektrisite)، برقی که در بعضی از بلورها (مانند تورمالین)، بر اثر بالا رفتن دما، بر وجهای مقابل آنها پدید میآید.

تفت (taft)، بخش (جه ح ۲۷۰°۱۲۱؛)، شهرستان یزد، استان دهم. این بخش منطبق با دهستان پیشکوه، و دارای ۲۳ (؟) آبادی است. از طرف ش کوه فخرآباد آنرا از بخش مهریز جدا می‌کند. آبشاری به ارتفاع حدود 100 متر دارد. محصولش انار و صنعت دستی نساجی است. مرکزش، **تفت** (جه ۶°۴۵۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در چاغ یزد واقعست.

تفت[3]**، رابرت الفانسو** (rābərt alfānsō taft)، ۱۸۸۹–، سیاستمدار امریکائی؛ پسر و. ه. تفت. سناتور (۱۹۳۹–) جمهوریخواه و از کارشناسان امور مالی است. چند بار نامزد ریاست جمهور بوده. در تهیه‌ی قانون تفت‌هارتلی دست داشت.

تفت[3]**، ویلیام هاوارد** (wilyām hāward taft)، ۱۸۵۷–۱۹۳۰، ۲۶مین رئیس جمهور (۱۹۰۹–۱۳) کشمت. سیاست ضد ترا ست ث. روزولت را تعقیب کرد، ولی روش او محافظه‌کارانه‌تر از روزولت بود، و بهمین جهت مورد انتقاد قرار گرفت. سرانجام مورد عدم رضایت جمهوریخواهان پیشرو واقع شد، و در انتخابات رئیس جمهوری در ۱۹۱۲ شکست خورد.

تفتازانی (taftāzāni)، شهرت **سعدالدین مسعود ابن عمر** (omar)، معروف به **ملا سعد تفتازانی** (mollā)، ۷۲۲–۹۲ هق، عالم و ادیب خراسانی عربی‌نویس؛ مت تفتازان (دهی نزدیک نسا). در فنون ادبی، منطق، کلام، و فقه و اصول متبحر بود، و در بسیاری از دیگر علوم زمان خود دست داشت. بامر امیر تیمور به سمرقند رفت، و در آنجا مورد عنایت وی بود. پس از اینکه تیمور شیراز را گرفت، سید شریف جرجانی به سمرقند آمد، و بین آنها نفاق افتاد، و جرجانی در بعضی تألیفات خود به رد و طعن عقاید تفتازانی پرداخت. تفتازانی در سمرقند درگذشت؛ در تاریخ وفاتش اختلاف هست.

تفتازانی صاحب تألیفات عدیده در رشته‌های مختلف میباشد، که بعضی از آنها هنوز از کتب درسی طلاب است. از آن جمله است شرح التصریف (۷۳۸ هق) در صرف، و الارشاد در نحو؛ کتاب معروف مطول و کتاب مختصر المعانی، در علوم فصاحت و بلاغت؛ شرح شمسیه در منطق، و تهذیب المنطق و الکلام در منطق و کلام؛ کتاب معروف مقاصد در حکمت و کلام؛ شرح کشاف، کشف الاسرار و عدة الابرار (تفسیر قرآن بفارسی)، و غیره.

تفتان (taftān) یا **چهل تن** (cehel tan)، کوهی منفرد در بلوچستان ایران، میان بخشهای میرجاوه و خاش؛ از مرتفعترین کوههای چش ایران. دارای دو قله است؛ قله‌ی شمالی، بارتفاع ۴°۰۴۲ متر، معروف به زیارت کوه و اندکی مرتفعتر از دیگری است؛ قله‌ی جنوبی موسوم به مادر کوه و آتشفشانی میباشد. دامنه‌های تفتان مصفا و چشم‌اندازهایش از مناظر زیبای ایران است.

تفت‌هارتلی[4]**، قانون** (taft-hārtli)، معروف به **قانون رابطه‌ی کارگر و کارفرما**، مصوب ۱۹۴۷ کنگره‌ی کشمت، بتوسط سناتور ر. ا. تفت و ف. ا. هارتلی، عضو مجلس نمایندگان کشمت تهیه شد، و در آن، برای حل اختلاف کارگران و کارفرمایان، اصول تازه‌ای در نظر گرفته شده، و مقررات قبلی مربوط به اقدامات دسته‌جمعی کارگران تأیید گردیده است. طبق مقررات این قانون، بدولت اختیار داده شده است که از هر اعتصابی که امنیت و رفاه ملی را بمخاطره بیندازد تا هشتاد روز جلوگیری کند تا توافقی بین کارگران و کارفرمایان حاصل شود، و اگر چنین توافقی بدست نیامد، کارگران میتوانند اعتصاب را شروع نمایند. و نیز مقرر میدارد که رهبران اتحادیه‌های کارگری سوگندنامه‌ای امضا کنند که کمونیست نیستند. این قانون، با وجود مخالفت ترومن رئیس جمهور وقت کشمت، از تصویب کنگره گذشت و بموقع اجرا گذارده شد. این قانون هدف انتقادات شدید کارگران امریکا می‌باشد.

تفتیش افکار[5]، عنوان سازمانی در کلیسای کاتولیک رومی که بعنوان برافکندن فساد عقیده و بدعت در دین مسیح تأسیس گردید. سازمانهای چندی باین عنوان تشکیل گردیده است، و نباید آنها را با هم اشتباه کرد. **۱–** تفتیش افکار قرون وسطائی در ح ۱۲۳۳، که پاپ عده‌ای از دومینیکیان را مأمور تحقیق در آداب سری مذهب آلبیگائیان در ج فرانسه کرد، آغاز شد. دامنه‌ی عمل آن در ل ایتالیا، آلمان، و ایالات پاپی توسعه یافت. طولی نکشید که شکنجه‌ی متهمین و شهود رایج گردید. در تفتیش افکار قرون وسطائی، محکومین کمتر سوزانیده میشدند، و مجازات آنان بیشتر حبس بود. بعلاوه، اموالشان مصادره میشد. این امر منجر به سوء استفاده‌های فراوان و اخاذی گردید. این سازمان در ایالات پاپی تا قرن ۱۹م دوام کرد. **۲–** دستگاه تفتیش افکار در اسپانیا از تفتیش افکار قرون وسطائی مستقل بود، و در ۱۴۷۸ بوسیله‌ی فردیناند ۷ و ایزابل با تصویب پاپ سیکستوس IV دایر گردید، و اولین رئیس آن توماس دِ تورکماذا بود. از آغاز بکلی تحت نظر شاهان اسپانیا قرار داشت، و مداخله‌ی پاپ منحصر به انتصاب "مفتش کل" بود. اما پاپها هیچگاه باین سازمان نظر خوشی نداشتند، و تأسیس آنرا طغیانی در مقابل قدرت پاپ میشمردند. شدت عمل این دستگاه و آزادی آن در صدور حکم اعدام بیش از تفتیش افکار قرون وسطائی، و سازمانش مجهزتر بود. این سازمان در آغاز برای جاسوسی در میان مسلمانان و یهودیانی که تازه به مسیحیت گرویده بودند تأسیس شد، ولی بزودی کارش بجائی رسید که هیچ اسپانیائی از آن در امان نبود، و حتی کسانی چون قدیس ایگناتیوس لویولائی و قدیسه ترسای آویلائی را بعنوان بدعت در دین "تفتیش" کرد، و در کار سانبور نشریات کارش

(۱)change of state (۲)pyroelectricity (۳)Taft (۴)Taft-Hartley (۵)Inquisition

بجائی رسید که گاهی کتبی را که بتصویب پاپ رسیده بود محکوم میکرد. دولت اسپانیا کوشید که تفتیش افکار را در همه‌ی متصرفات خود برقرار کند، اما در هلند اسپانیا، مأمورین محلی از همکاری امتناع کردند، و در ناپل مفتشین اخراج شدند (ظاهراً با همدستی پاپ، ۱۵۱۰). ناپلئون I آنرا منحل کرد (۱۸۰۸)، ولی فردیناند VII آنرا بازگردانید (۱۸۱۴)، اما مجدداً در ۱۸۳۴ منحل شد. ■ در ۱۵۴۲ پاپ پاولوس III تفتیش افکار قرون وسطائی را به اداره‌ی موسوم به "مجمع تفتیش افکار" یا "اداره‌ی مقدس" محول کرد. امروزه در کلیسای کاتولیک رومی دستگاهی بنام تفتیش افکار وجود ندارد، اما "مجمع دربار مقدس" (دربار پاپ) در باره‌ی مسائل ایمانی و اخلاقی، بدعت، و بعضی از امور مربوط به ازدواج تصمیم میگیرد، و کتابها را سانسور میکند.

تفرش (tafreš)، دهستان (جمع ح 21'000)، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی. از ل به رود قره‌چای و از ج به کوهستان خلجستان محدود است. مردم تفرش به داشتن سواد و حسن خط معروف بوده‌اند. از مواضع معروفش طرخوران (مرکز شهرستان تفرش)، طاد، و قم است.

تفرش، شهرستان، جغ استان مرکزی (تهران)، بین اراک و ساوه؛ مرکزش طرخوران. مشتمل بر ۴ بخش حومه، خلجستان، فراهان و آشتیان است. شهرستان تفرش در اسفند ماه ۱۳۳۶ هش از بخش تفرش (مشتمل بر دهستان تفرش) و قسمتی از بخش فراهان (بنام فراهان بالا) از توابع شهرستان اراک، و همچنین قسمتی (مشتمل بر دهستانهای دستجرد، راهجرد، و وزوا) از بخش خلجستان از توابع شهرستان قم تشکیل گردید. در شهریور ماه ۱۳۳۷ هش دهستان آشتیان بخش تابع شهرستان تفرش شد.

تفرق (tafarroq)، در فیزیک، اصطلاح دیگری برای پخش. ← پخش؛ پخش نور.

تفریجان (tafrijān)، ده (جمع 1'388 نسه 1335 هش)، دهستان چهار بلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۶ کیلومتری جش همدان.

تفریق (tafriq)، در علم بدیع، جدائی افکندن میان دو چیز که از نوع یا همانند یکدیگر باشند بقصد مدح یا ذم، بی آنکه از آغاز آنها را جمع کرده باشند؛ مانند

سرو را با قد تو نسبت نیست
زانکه چوبی است ناتراشیده.

تفریق[1]، یکی از چهار عمل اصلی حساب که بر دو عدد یکی موسوم به مفروق و دیگری موسوم به مفروق منه انجام میگیرد، و منظور از آن یافتن عددی (موسوم به تفاضل) است که چون با مفروق جمع شود مفروق منه حاصل گردد (ازین جهت است که عمل تفریق عکس عمل جمع محسوب می‌شود). علامت تفریق "−" است (در باب تاریخ آن ← علامات اعمال)؛ اگر a مفروق منه و b مفروق باشد، تفاضل را به a−b نمایش میدهند (مثلا ۴=۳−۷ و ۰=۵−۵). در حساب مقدماتی، که فقط با اعداد مثبت (← عدد) سر و کار دارد، شرط امکان تفریق اینست که مفروق منه بزرگتر از مفروق باشد، و عبارتی مانند ۷−۳ بی‌معنی است؛ اما در دستگاه اعداد حقیقی هر دو عدد را میتوان از یکدیگر تفریق کرد (۴=۳−۷ و ۴−=۷−۳).

عمل تفریق منحصر به حساب نیست، بلکه در بعضی از دستگاههای ریاضی که دارای عمل جمع هستند میتوان عمل تفریق را نیز تعریف کرد (مثلا در جبر و در باب حاملها).

تفریق[2] (tafriq)، در حقوق، توافق داوطلبانه‌ی زن و شوهر برای جدا زندگی کردن از یکدیگر. این امر ممکن است بر اثر حکم دادگاه هم صورت گیرد. در قانون ایران ذکری از تفریق نشده است؛ فقط در مواردی که سکونت زن در یک منزل با شوهر متضمن خوف یا ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی باشد، زن میتواند مسکن علیحده انتخاب کند. در تفریق عقد نکاح باطل نمیشود. تفریق بیشتر در کشورهائی صورت میگیرد که طلاق مشکل باشد.

تفریق و تقسیم، در علم بدیع، نخست میان دو چیز جدائی افکندن، آنگاه در باره‌ی هر یک حکمی کردن؛ مانند (وطواط):

من نگویم به ابر مانندی،
که نکو ناید از خردمندی.
او همی گریه و همی بارد،
تو همی بخشی و همی خندی.

تفسنج[3] (tafsanj)، فنه پیرومتر (pirometr)، اسبابی برای اندازه‌گیری درجات عالی حرارت. در تفسنج مقاومتی از خاصیت ازدیاد مقاومت سیمی از طلای سفید با زیاد شدن دما استفاده میشود. تفسنج گرمابرقی مبتنی بر اصل جفت گرمابرقی (← گرمابرق) است. تفسنج نوری دما را بوسیله‌ی درخشندگی جسم اندازه میگیرد. تفسنج تشعشعی مبتنی بر رابطه‌ی شدت تشعشعات حرارتی صادر از یک جسم با دمای سطح جسم است.

تفسیدن[4] (tafsidan)، از آثار تبخیر سطحی، که از ریختن قطرات یک مایع بر صفحه‌ای بسیارداغ پدید میآید. اگر قطره‌ای از آب را بر یک صفحه‌ی فلزی که حرارت سرخ دارد بریزیم، قطره بر صفحه پهن نمیشود، بلکه به اجزای گِردی منقسم میشود که بر صفحه میغلطند، و پس از چند دقیقه، بی آنکه بجوش آیند، بخار میشوند. مایعی که دستخوش چنین حالتی میشود با صفحه تماس ندارد بلکه بر پرده‌ی نازکی از بخار خود "شناور" است. بملت همین پدیده است که میتوان با دست تر میله‌ای از آهن را که بر اثر حرارت سرخ شده است لمس کرد.

تفسیر (tafsir) [عربی، = آشکار کردن]، شرحی که بر تألیفات علمی و فلسفی نوشته میشود. بالاخص در اسلام تفسیر قرآن را گویند که رشته‌ی خاصی از علم حدیث است. کتاب تفسیر طبری از تفاسیر معتبر اهل سنّت، و کتاب تفسیر مجمع البیان از جمله‌ی تفاسیر معتبر شیعه است.

تفسیر (tafsir) یا **تبیین** (tabyin)، در علم بدیع، نخست معنیی را پوشیده و در الفاظی فشرده گفتن، آنگاه بشرح و باز نمودن آن پرداختن. تفسیر دو گونه است: (۱) **تفسیر جلی** (jaliyy) یا ظاهر، که هر یک از معانی پوشیده را جداگانه شرح کنند، مانند (سعدی):

تا چه خواهد کردن آیا دور گیتی زین دو کار
دست او در گردنم یا خون من در گردنش.

(۲) **تفسیر خفی** (xafiyy)، که تصریح نکنند که هر تفسیر یکدامیک از معانی پوشیده‌ی نخستین بازمیگردد، مانند

بکردار دل و میش و سرشک و جسم من داری
دهن تنگ و سخن تلخ و لبان لعل و میان لاغر.

تفسیر آیات الاحکام: ← آیات الاحکام.

تفسیر بیضاوی: ← انوار التنزیل.

تفسیر جلالین (jalālayn)، کتابی در تفسیر قرآن، بعربی. این تفسیر را جلال‌الدین محمد **محلی** (ف ۸۶۴ هق) آغاز کرد، و تا سوره‌ی کهف رسانید، و پس از وفات وی، شاگردش جلال‌الدین **سیوطی** آنرا در مدت ۴۰ روز بپایان رسانید (۸۷۰ هق). وجه تسمیه‌ی آن همین است که بوسیله‌ی دو جلال الدین صورت پذیرفته است. در بمبئی (۱۸۶۹)، لکهنؤ، کلکته، دهلی، قاهره (مکرر)، و ایران به چاپ رسیده است.

تفسیر جلی، در علم بدیع، ← تفسیر یا تبیین.

تفسیر حسینی، کتاب، ← کاشفی.

تفسیر خفی، در علم بدیع، ← تفسیر یا تبیین.

تفسیر زمخشری: ← کشاف.

تفسیر شاهی: ← آیات الاحکام.

تفعیل، در علم عروض، ← پایه.

تفلیس (teflis)، گرجی تبیلیسی (tbilisi) [= چشمه‌های آب گرم]، شهر (جمع در ۱۹۵۶ تخمیناً 635'000)، کرسی جشه گرجستان، بر رود کورا، محصور بین شاخه‌های کوههای قفقاز. مرکز فرهنگی و اقتصادی سراسر قفقاز است؛ دانشگاه (تأسیس[1] ۱۹۱۸)، دارالفنون، مدارس طب، اپرا، و مؤسسات فرهنگی دیگر دارد؛ محصولاتش ماشین‌آلات، پنبه، ابریشم، توتون، و شراب است. چشمه‌های آب گوگردی دارد که در قسمت قدیمی شهر (دارای خیابانها و بازارهای دیدنی) واقع است.

کرسی قدیم گرجستان متخت بود؛ بر طبق مآخذ گرجی، بانی تفلیس ایرانی بود. تفلیس در قرن ۵م پایتخت گرجستان شد؛ بعد از ۵۲۳ مرزبان ایرانی داشت. در قرن ۷م خراجگزار اعراب مسلمان گردید. بسبب موقعیتش بر جاده‌ی طبیعی بین دریای خزر و دریای سیاه، از قدیم الایام اهمیت تجارتی داشت، و در عین حال در معرض حمله‌ی مهاجمین بود (خزرها، ایرانیان، ترکان سلجوقی، مغول، و تیموریان). در قرون ۱۲م−۱۳م، در اوج اعتلای گرجستان، رونق داشت. در نیمه‌ی اول قرن ۱۶م تحت تسلط صفویه و در ۱۵۷۸−۱۶۰۳ تحت استیلای ترکان عثمانی بود؛ شاه عباس I، پس از کشتار گرجیان، آنرا گرفت (۱۶۱۶، مطابق ۱۰۲۵ هق)؛ در ۱۷۲۳−۳۴ دگر بار در دست ترکان عثمانی بود؛ در ۱۷۳۴ (۱۱۴۷ هق) نادر شاه بر آن مستولی شد؛ پس از مرگ نادر کار گرجستان مدتی رونق گرفت، تا آنکه آقا محمد خان قاجار در لشکرکشی خود به گرجستان تفلیس را بباد تاراج داد (۱۷۹۵)؛ در جنگهای ایران و روس در زمان فتحعلی شاه، بموجب ← عهدنامه‌ی گلستان، دولت ایران آنرا به روسیه واگذار کرد. در ۱۹۱۸

(1)substraction (2)separation (3)pyrometer (4)calefaction (فنه)

انجمنی ملی از گرجیان در اینجا استقلال گرجستان را اعلام کردند؛ و در ۱۹۲۱، در تفلیس، جشن گرجستان برقرار گردید. تفلیس در طی حملات کشورگشایان چندین بار دستخوش تاراج و ویرانی گردید؛ قسمت اعظم آن نسبةً جدید البنا است. از آثار قدیمی آن دو کلیسای جامع از قرن ۶م و ۷م میلادی است. کوه داود گردشگاهی جالب و مشرف بر شهر است. در تفلیس بود که ستالین الاهیات تحصیل کرد و به نهضت انقلابی پیوست.

تفنگ[1] (tofang)، سلاح آتشی انفرادی که هنگام تخلیه آنرا بر شانه تکیه میدهند، و در داخل لوله‌ی آن شیارهای مارپیچی بنام خان تعبیه شده است تا بُرد و دقت گلوله زیاد شود. تفنگ احتمالا در اوایل قرن ۱۶م در آلمان اختراع شد، ولی استعمالش از قرن ۱۸م رواج یافت. تفنگهای اولیه

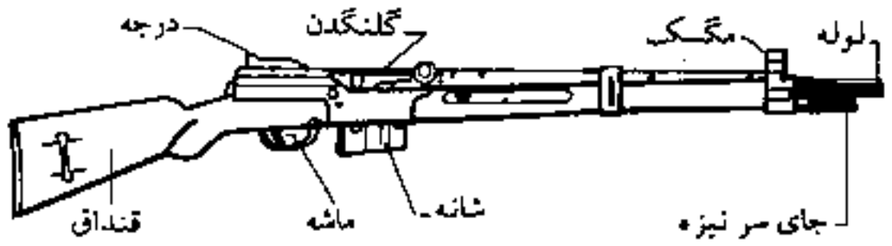

تفنگ

از دهانه پر میشد ("تفنگ دهن‌پُر"). بعداً، با اختراع فشنگ، تفنگ ته‌پر در کار آمد. در جنگ II بیشتر تفنگهای نیمه‌خودکار بکار رفت، که در آنها نیروی گاز باروت عمل پر کردن و آتش کردن و پراندن پوکه را انجام میدهد. در تفنگهای شکاری، بجای گلوله، ساچمه پرتاب میگردد.

تفویض (tafviz). **۱-** در اصطلاح متکلمین، اعتقاد باینکه انسان در افعال خویش هیچ گونه جبر و اضطراری ندارد، و مختار و آزاد است. اهل تفویض بعنوان قدریه نیز مشهورند، که در مقابل آنها جبریه یا مجبره قرار دارند، و آنها معتقدند باینکه انسان در افعال خویش هیچ گونه اختیاری ندارد و فاعل حقیقی افعال وی خداست. ← جبر و قدر. **۲-** نزد فرق شیعه، تفویض غیر از معنی منکور در فوق عبارتست از اعتقاد بعضی از غلاة، که معتقدند ائمه اگر چند مخلوق و حادثند، لیکن رازق و خالق مردم همانها هستند، و خداوند خودْ آنها را خلق کرده است، و سپس کار خلق کردن عالم و رزق دادن به جمیع اهل عالم را به آنها تفویض کرده است.

تفیلین[2] (tefillin)، دو جعبه‌ی کوچک چرمی که یهودیان پیرو سنت از سن ۱۳ سالگی ببعد، هنگام نماز، یکی را بر پیشانی و دیگری را بر بازوی چپ میبندند. در داخل هر یک از این جعبه‌ها قطعات باریکی از پوست حیوان حلال‌گوشت جا داده‌اند که آیات خاصی از کتاب مقدس بر آنها نوشته شده است. تفیلین در نمازهای سبت (شنبه) و سایر ایام مقدسه بکار برده نمیشود.

تقارب[3] (taqārob)، در اصطلاح هندسه، خاصیت نزدیک شدن به یکدیگر در خطوط مستقیم، و (بالاخص) گذشتن از یک نقطه. نیز ← سلسله، در ریاضیات.

تقارب[3] یا **قدرت**، در اصطلاح فیزیک، عکس فاصله‌ی کانونی یک عدسی یا، بطور کلی، یک دستگاه نوری. اگر فاصله‌ی کانونی بر حسب متر بیان شود تقارب بر حسب دیوپتری خواهد بود.

تقارن[4] (taqāron)، در اصطلاح هندسه، یکی از تبدیل‌های هندسی، که با یک نقطه‌ی ثابت (مرکز تقارن؛ در شکل، O) یا یک خط ثابت (محور تقارن؛ D) یا یک صفحه‌ی ثابت (صفحه‌ی تقارن؛ P) مشخص میشود، و هر نقطه مانند M را به

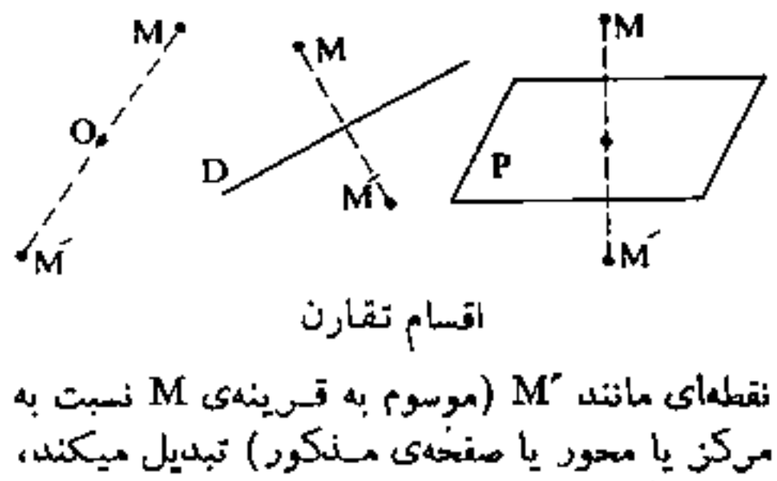

اقسام تقارن

نقطه‌ای مانند M′ (موسوم به قرینه‌ی M نسبت به مرکز یا محور یا صفحه‌ی منکور) تبدیل میکند، بطوری که خط MM′ بوسیله‌ی مرکز تقارن یا عموداً بوسیله‌ی محور یا صفحه‌ی تقارن نصف میشود. قرینه‌ی یک شکل با آن شکل مساوی است. وقتی بر صفحه‌ی دفتر چیزی مینویسیم، و پیش از خشک شدن آن، دفتر را میبندیم، نقشی که بر صفحه‌ی مقابل می‌افتد قرینه‌ی محوریِ نوشته‌ی ماست (محور تقارن خطی است که دفتر در امتداد آن بسته میشود). از عادیترین امثله‌ی تقارن صفحه‌ای تصویر یک شکل است در آینه‌ی مسطح (برای تصویر ← آینه).

تقارن

بعضی از اشکال چنان هستند که نقاط آنها دو به دو نسبت به نقطه‌ی ثابت یا محور ثابت یا صفحه‌ی ثابتی متقارنند. چنین نقطه یا محور یا صفحه را مرکز تقارن یا محور تقارن یا صفحه‌ی تقارن شکل خوانند. مثلا در دایره، مرکز دایره مرکز تقارن، و هر یک از قطرها محور تقارن شکل اند. در بیضی هر یک از دو قطر اطول و اقصر منحنی محور تقارن آن و محل تلاقی آنها (مرکز بیضی) مرکز تقارن آنست؛ و همچنین است در مربع. بالاخره، محل تلاقی اقطار مکعب مرکز تقارن آن میباشد.

تقاضا، در اقتصاد، مقادیر کالائی که مصرف‌کنندگان احتمالی احتیاج بدان دارند و حاضر برای خرید آن میباشند. مقدار تقاضا با قیمت کالا بستگی دارد. در شرایط معین، هر قدر قیمت یک کالا کمتر شود، تقاضای خرید آن بیشتر میگردد. تقاضا و عرضه دو رکن اساسی اقتصاد سرمایه‌داری هستند، و در تعیین قیمت کالا نقش مؤثری دارند.

تقدیم اعتدالین[5] (taqdime e'tedāleyn)، حرکت از مشرق به مغرب اعتدالین بر دایرة البروج، ناشی از تغییر تدریجی امتداد محور حرکت وضعی زمین. بموجب قوانین حرکت تقدیمی، اگر بر جسمی که با سرعت ثابتی در حول محوری دوران میکند گشتاور ثابتی مایل به تغییر دادن محور حرکت جسم وارد شود، عموماً این محور به کُندی بر مخروطی حرکت میکند، و حرکت آن در هر لحظه عمود بر امتداد گشتاور است. مثلا در حرکت فرفره، اگر محور آن درست قائم نباشد، نیروی ثقل گشتاوری بر فرفره وارد میکند که مایل است فرفره را بیندازد، ولی فرفره نمی‌افتد، بلکه در حول خط قائم نقطه‌ی اتکا "تلوتلو میخورد" و محورش در حول این خط مخروطی طی میکند.

محور حرکت وضعی زمین با صفحه‌ی دایرة البروج ۶۶°٫۵ زاویه دارد. نیروهای گرانش خورشید و ماه گرایش دارند که برجستگیهای استوائی زمین را (در شکل P و P′) بطرف صفحه‌ی دایرة البروج بکشند (زاویه‌ی صفحه‌ی مدار ماه با صفحه‌ی دایرة البروج فقط ′۸ °۵ است، و لهذا میتوان هر دو قوه را مایل به آوردن برجستگیها به صفحه‌ی دایرة البروج دانست). در شکل نیروی وارد بر A بیش از نیروی وارد بر B است، و لهذا، A گرایش دارد که در امتداد قوس AT حرکت کند. در مقایسه با فرفره‌ی سابق الذکر، صفحه‌ی دایرة البروج در حکم "صفحه‌ی افقی"، و محور آن (که ح ۲۳°٫۵ نسبت به محور معدل النهار مایل است) بجای "خط قائم" است، و محور زمین در حول محور منطقة البروج مخروطی با نصف زاویه‌ی رأس ۲۳°٫۵ طی میکند. این حرکت بسیار بطیء است؛ دوره‌ی آن ح ۲۵٬۸۰۰ سال و مقدار سالیانه‌اش ح ۵۰″٫۲ است. در نتیجه‌ی این حرکت، اولا هر یک از دو قطب فلکی محور زمین در هر ۲۵٬۸۰۰ سال یکبار دایره‌ای بشعاع ۲۳°٫۵ طی میکند (نیز ← ستاره‌ی قطبی)، و ثانیاً هر یک از اعتدالین، بسبب تغییر صفحه‌ی معدل النهار، در هر ۲۵٬۸۰۰ سال یک دور تمام از مشرق به مغرب بر دایرة البروج حرکت میکنند.

از نتایج تقدیم اعتدالین تغییر محل صور فلکی منطقة البروج است نسبت به برجها (← برج). در زمان ابرخس (کاشف تقدیم اعتدالین)، هر یک از صورتهای فلکی منطقة البروج در برج همنام خود واقع و اعتدال ربیعی مطابق اول برج حمل بود،

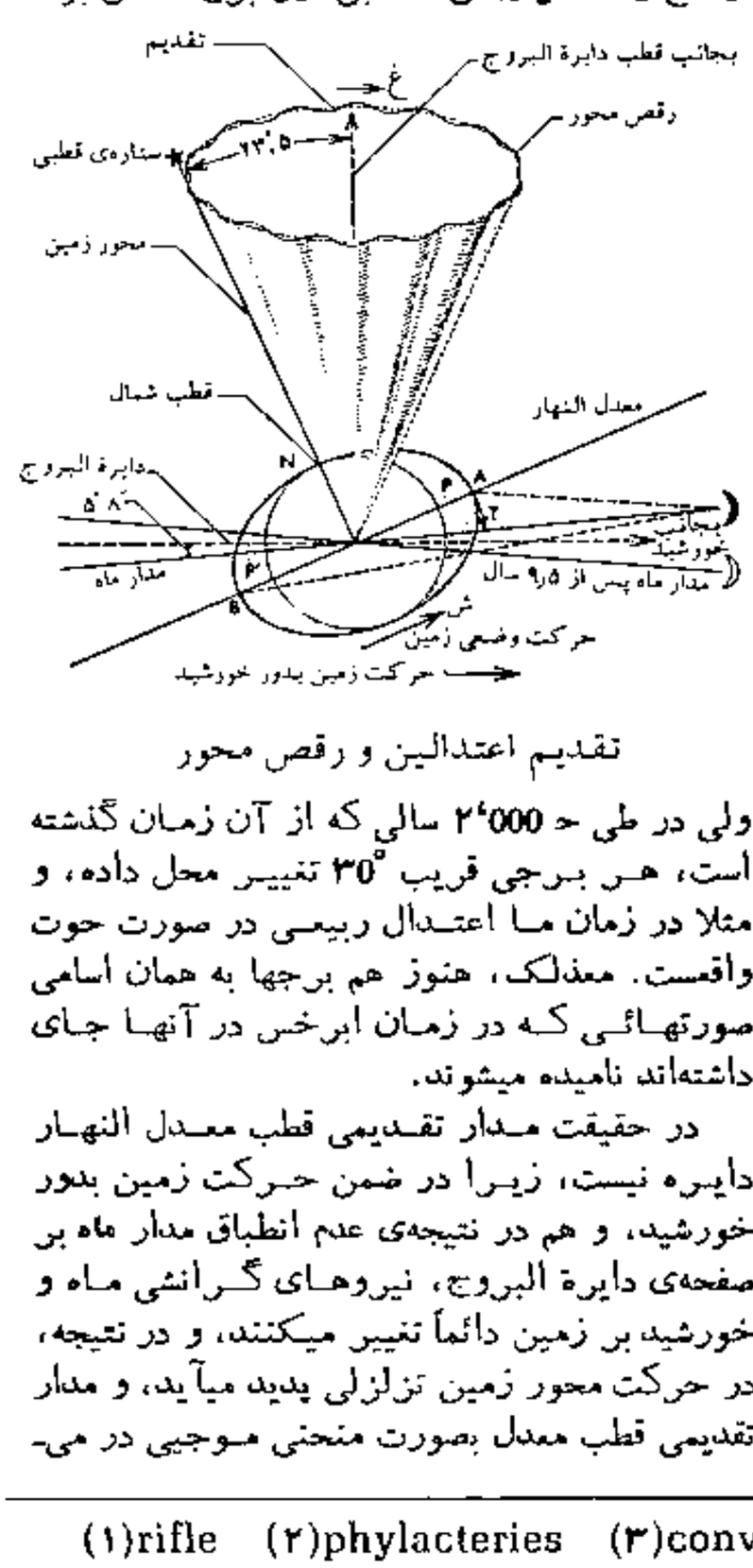

تقدیم اعتدالین و رقص محور

ولی در طی ح ۲٬۰۰۰ سالی که از آن زمان گذشته است، هر برجی قریب °۳۰ تغییر محل داده، و مثلا در زمان ما اعتدال ربیعی در صورت حوت واقعست. معذلک، هنوز هم برجها به همان اسامی صورتهائی که در زمان ابرخس در آنها جای داشته‌اند نامیده میشوند.

در حقیقت مدار تقدیمی قطب معدل النهار دایره نیست، زیرا در ضمن حرکت زمین بدور خورشید، و هم در نتیجه‌ی عدم انطباق مدار ماه بر صفحه‌ی دایرة البروج، نیروهای گرانشی ماه و خورشید بر زمین دائماً تغییر میکنند، و در نتیجه، در حرکت محور زمین تزلزلی پدید میآید، و مدار تقدیمی قطب معدل بصورت منحنی موجیی در می-

(۱)rifle (۲)phylacteries (۳)convergence (۴)symmetry (۵)precession of the equinoxes

آید، و این حرکت محور زمین را رقص محور[1] خوانند. رقص ناشی از تأثیر ماه دامنه‌اش ح ۹″,۲۱ و دوره‌اش ح ۱۸,۶ سال، و رقص ناشی از تأثیر خورشید ح ۱″,۲ و دوره‌اش یک سال است.

تقریب الامثال بالاخبار (یا **بالایات**) (taqrib 'l-'amsāle be 'l-'axbār, 'l-'āyāt)، در علم بدیع، آوردن مثلهائی در سخن که در معنی نزدیک به اخبار یا آیات قرآن باشد؛ مانند آهن را بآهن برند، که نزدیک است بمعنی این آیه، "و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون".

تقسیم، در علم بدیع، نخست چند چیز را یاد کردن، آنگاه در باره‌ی هر یک آنچه در خور آن است گفتن؛ مانند

تو فارغ و شهری بخیال تو در آشوب
از آرزوی وصل تو یا بیم جدائی؛
جمعی بتزلزل که مبادا روی از بزم،
خلقی بسر راه که از خانه درآئی.

تقسیم[2]، یکی از چهار عمل اصلی حساب که بر دو عدد ـ یکی موسوم به مقسوم و دیگری موسوم به مقسوم علیه ـ انجام میگیرد، و منظور از آن یافتن عددی (موسوم به خارج قسمت) است که چون در مقسوم علیه ضرب شود مقسوم حاصل گردد (از این جهت است که تقسیم عکس عمل ضرب محسوب می‌شود). مثلا در تقسیم ۱۵ بر ۳ خارج قسمت ۵ است (۱۵=۳×۵). در مبحث اعداد صحیح، تقسیم بمعنای فوق الذکر فقط وقتی ممکن است که مقسوم بر مقسوم علیه قابل قسمت باشد (← قابلیت تقسیم)، و مثلا تقسیم ۱۵ بر ۶ ممکن نیست. اما در دستگاه اعداد حقیقی، تقسیم هر دو عدد بر یکدیگر ممکن است مگر وقتی که مقسوم علیه صفر باشد (نیز ← بینهایت). در **تقسیم با باقیمانده** منظور یافتن دو عدد است ـ یکی خارج قسمت و دیگری باقیمانده ـ بطوری که چون خارج قسمت در مقسوم علیه ضرب و این حاصلضرب با باقیمانده جمع شود مقسوم حاصل گردد. مثلا در تقسیم ۲۶ بر ۷، خارج قسمت ۳ و باقیمانده ۵ است:

۲۶=۳×۷+۵.

علامت تقسیم در نزد ما ":" است که با ورود علوم جدید به ایران از طریق ترجمه‌ی کتابهای فرانسوی معمول گردید. این علامت را لایبنیتز در ۱۶۸۴ بعنوان علامت عمل تقسیم بکار برده است، ولی در انگلستان و بعضی ممالک دیگر علامتِ ÷ نسبت میباشد. علامت تقسیم در انگلستان و امریکا "÷" است، و آن از بتر اروپا به انگلستان وارد شد، و در اواخر قرن ۱۵م تجار لومباردی آنرا بعلامت تنصیف بکار میبردند (مانند ÷۴، بمعنی نصف ۴). علامت "/" نیز برای نمایش دادن تقسیم بکار میرود (نیز ← علامات اعمال).

عمل تقسیم منحصر به حساب نیست، بلکه مثلا در جبر نیز از اعمال مهم میباشد.

تقسیمات کشور (ایران). بر طبق "قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستور العمل حکام" مصوب ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۵ هق (دوره‌ی اول مجلس شورای ملی)، "مملکت محروسه‌ی ایران برای تسهیل امور سیاسی به ایالات و ولایات منقسم میشود" (ماده‌ی اول)؛ "ایالت قسمتی از مملکت است که دارای حکومت مرکزی و ولایات و حاکم‌نشین جزء است، و فعلا منحصر به چهار ایالت است، آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس، و خراسان" (ماده‌ی دوم)؛ "ولایت قسمتی از مملکت است که دارای یک شهر حاکم‌نشین و توابع باشد، اعم از اینکه حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی باشد" (ماده‌ی سوم). ضمناً، بموجب اصل سوم متمم قانون اساسی (مورخ ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۴ هق)، "حدود مملکت ایران و ایالات و ولایات و بلوکات آن تغییرپذیر نیست مگر بحکم قانون".

بعدها بر عده‌ی ایالات افزوده شد، و مثلا در سال ۱۳۴۱ هق، مملکت ایران به ۸ ایالت بزرگ و کوچک و چندین ولایت منقسم بود. هر ولایت مشتمل بر چند بلوک، و هر بلوک مشتمل بر چند محال بود. ایالات مذکور عبارت بوده است از (۱) آذربایجان؛ (۲) گیلان؛ (۳) مازندران؛ (۴) استراباد؛ (۵) خراسان، که ولایات شرقی قاینات، قهستان، و سیستان از توابع آن بود؛ (۶) ایالت کرمان، که بلوچستان، مکران، و بنادر بحر عمان از مضافات آن بود؛ (۷) فارس، که لارستان، کوه گیلویه، و بنادر و جزایر خلیج فارس از توابع آن بود؛ (۸) خوزستان. ولایات دیگر مشتمل بر ولایات غربی لرستان، کرمانشاهان، و کردستان؛ و ولایات مرکزی (که ناحیه‌ی وسیع عراق عجم را تشکیل میدادند) بود.

قانون معروف به **قانون تقسیمات کشور** (علامت اختصاری در این کتاب، **قستک ۱۳۱۶**)، مصوب ۱۶ آبان ماه ۱۳۱۶ هش، مملکت را به ده استان و ۴۹ شهرستان منقسم ساخت (جدول I را ببینید)؛ هر استان مرکب از چند شهرستان، هر شهرستان مرکب از چند بخش، هر بخش مرکب از چند دهستان، و هر دهستان مرکب از چند قصبه یا ده بود. از زمان تصویب این قانون، که اختیار تغییر تقسیمات داخلی کشور را بدست تصویبنامه‌ی هیئت وزرا واگذار کرده است، تقسیمات کشور دستخوش تغییر مداوم بوده است، بحدی که، از ده گذشته، هیچ واحد ثابتی در مملکت باقی نمانده، و حتی به دهستانها هم ابقا نشده است، و علاوه بر غلطهای فاحش در اسامی، گاه به فاصله‌ی یکی دو ماه چند بار وضع اداری یک محل با صدور تصویبنامه تغییر کرده است. جدول II مبتنی بر "فهرست تقسیمات کشور شاهنشاهی ایران تا خرداد ۱۳۴۰" (صادر از وزارت

(۱) nutation (۲) division

تقسیمات کشور (ایران)

تقسیمات کشور ایران

جدول I

(قانون تقسیمات کشور، مصوب ۱۶ آبان ماه ۱۳۱۶)

استان	شهرستانها
استان یکم	زنجان، قزوین، ساوه، سلطان‌آباد، رشت، شهسوار.
استان دوم	قم، کاشان، تهران، سمنان، ساری، گرگان.
استان سوم	تبریز، اردبیل.
استان چهارم	خوی، رضائیه، مهاباد، مراغه، بیجار.
استان پنجم	ایلام، شاه‌آباد، کرمانشاه، سنندج، ملایر، همدان.
استان ششم	خرم‌آباد، گلپایگان، اهواز، خرمشهر.
استان هفتم	بهبهان، شیراز، بوشهر، فسا، آباده، لار.
استان هشتم	کرمان، بم، بندر عباس، خاش، زابل.
استان نهم	سبزوار، بیرجند، تربت حیدریه، مشهد، قوچان، بجنورد، گناباد.
استان دهم	اصفهان، یزد.

جدول II

مستخرج از "فهرست تقسیمات کشور شاهنشاهی ایران تا خرداد ۱۳۴۵ هش"، صادر از وزارت کشور، که بر طبق آن مملکت ایران به ۱۳ استان، ۵ فرمانداری کل، ۱۳۶ فرمانداری (شهرستان)، و ۳۸۹ بخشداری منقسم بوده است. به تغییراتی که بموجب "فهرست" دیگری در فاصله‌ی خرداد ـ اسفند ۱۳۴۵ در تقسیمات عمده داده شده است نیز اشاره شده است (بر طبق این فهرست، کشور منقسم به ۱۳ استان، ۶ فرمانداری کل، ۱۳۸ فرمانداری، و ۴۴۷ بخشداری بوده است)؛ علامت "+" نشانه‌ی الحاق و علامت "—" نشانه‌ی جداشدگی است.

تقسیمات اصلی	شهرستانها (فرمانداریها)
(۱) استان مرکزی، ۱۲ فرمانداری، ۳۳ بخشداری؛ مرکزش تهران	تهران، کرج، قزوین، دماوند، محلات، ساوه، قم، تفرش، شهر ری، شمیرانات، گرمسار، خمین، + اراک، + کاشان.
(۲) استان یکم (گیلان)، ۱۲ فرمانداری، ۲۲ بخشداری؛ مرکزش رشت	رشت، بندر پهلوی، لاهیجان، رودسر، طوالش، فومن، زنجان، آستارا، لنگرود، رودبار، سومعه‌سرا، — اراک.
(۳) استان دوم (مازندران)، ۱۲ فرمانداری، ۳۲ بخشداری؛ مرکزش ساری	ساری، بهشهر، شاهی، شهسوار، نوشهر، بابل، آمل، نور، گرگان، دشت گرگان، — کاشان، — قمطنز.
(۴) استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۵ فرمانداری، ۲۴ بخشداری؛ مرکزش تبریز	تبریز، مرند، خلخال، اردبیل، میانه، سراب، مشکین‌شهر، ارسباران، مراغه، هشترود.
(۵) استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۷ فرمانداری، ۱۴ بخشداری؛ مرکزش رضائیه	رضائیه، نقده، ماکو، خوی، مهاباد، شاهپور، میاندوآب.
(۶) استان پنجم (کرمانشاهان)، ۵۰ فرمانداری، ۲۵ بخشداری؛ مرکزش کرمانشاه	کرمانشاه، قصر شیرین، ایلام، شاه‌آباد، پاوه.
(۷) استان ششم (خوزستان)، ۱۲ فرمانداری، ۳۵ بخشداری؛ مرکزش اهواز	اهواز، آبادان، بندر معشور، مسجد سلیمان، خرمشهر، دشت میشان، دزفول، شوشتر، بهبهان، کهکیلویه، رامهرمز، — گلپایگان.
(۸) استان هفتم (فارس)، ۱۲ فرمانداری، ۳۶ بخشداری؛ مرکزش شیراز	شیراز، آباده، کازرون، فیروزآباد، جهرم، فیریز، فسا، اصطهبانات، داراب، لار، — بوشهر، — دشتی و دشتستان، + ممسنی.

بقیه‌ی جدول II

تقسیمات اصلی	شهرستانها (فرمانداریها)
(۹) استان هشتم (کرمان)، ۵ فرمانداری، ۱۴ بخشداری؛ مرکزش کرمان	کرمان، رفسنجان، جیرفت، سیرجان، بم، + بافت.
(10) استان نهم (خراسان)، ۱۵ فرمانداری، ۱۵ بخشداری؛ مرکزش مشهد	مشهد، تربت جام، گناباد، بیرجند، کاشمر، قوچان، شیروان، سبزوار، تربت حیدریه، نیشابور، درگز، اسفراین، فردوس، طبس، بجنورد.
(11) استان دهم (اصفهان)، ۷ فرمانداری، ۱۹ بخشداری؛ مرکزش اصفهان	اصفهان، فریدن، شهرضا، اردستان، نائین، نجف‌آباد، یزد، + گلپایگان، + نطنز.
(۱۲) استان بلوچستان و سیستان، ۵ فرمانداری، ۱۶ بخشداری؛ مرکزش زاهدان	زاهدان، ایرانشهر، چاه بهار، زابل، سراوان.
(۱۳) استان کردستان، ۶ فرمانداری، ۱۵ بخشداری؛ مرکزش سنندج	سنندج، مریوان، سقز، بانه، قروه، بیجار.
(۱۴) فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۲ فرمانداری، ۱۴ بخشداری؛ مرکزش بندر عباس	بندر عباس، میناب، بندر لنگه.
(۱۵) فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۳ فرمانداری، ۱۱ بخشداری؛ مرکزش شهر کرد	شهر کرد، ایذه، بروجن.
(۱۶) فرمانداری کل سمنان، ۳ فرمانداری، ۸ بخشداری؛ مرکزش سمنان	سمنان، شاهرود، دامغان.
(۱۷) فرمانداری کل همدان، ۴ فرمانداری، ۸ بخشداری؛ مرکزش همدان	همدان، ملایر، نهاوند، تویسرکان.
(۱۸) فرمانداری کل لرستان، ۲ فرمانداری، ۱۷ بخشداری؛ مرکزش خرم‌آباد	خرم‌آباد، بروجرد، الیگودرز.
+ (۱۹) فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، ۲ فرمانداری، ۱۵ بخشداری؛ مرکزش بوشهر	بوشهر، دشتی و دشتستان.

کشور) است، ولی از آن ببعد نیز تغییرات در جریان بوده است. این امر تعیین قطعی وضع یک محل را از لحاظ تقسیمات اداری غیر ممکن ساخته است، و در مقالات جغرافیای ایران در کتاب حاضر همواره باید مخصوصاً آنچه را مربوط به تقسیمات اداری از بخش ببالا است بکلی با قید احتیاط تلقی کرد.

تقسیم اراضی، قوانین[1]، در روم قدیم، قوانینی برای تنظیم استفاده از اراضی خالصه. در روم قدیم رسم بود که قسمتی از اراضی بلاد و ممالک مفتوحه را مصادره و به اراضی خالصه تبدیل میکردند، و کسانی که در این اراضی ساکن بودند مال الاجاره به دولت میپرداختند. از همان ادوار اولیه، پاتریسین‌ها، بعنوان اسمی مستأجر دولت، اراضی وسیعی را اشغال و تصرف کرده بودند. در نتیجه‌ی مساعی طبقات فقیر، که از زمین بی‌بهره بودند، از اوایل قرن ۵م قوم قوانینی در باب استفاده از اراضی خالصه برقرار گردید، ولی بآنها عمل نمیشد. معروفترین قوانین تنظیم استفاده از اراضی قوانین لیکینیوسی (۳۶۷ ق‌م؛ منسوب به لیکینیوس **کالووس ستولو**) است، که مقدار زمینی را که هر شارمند میتوانست در تصرف داشته باشد سخت محدود میکرد. اجرای این قوانین منسوخ شد. نخستین قدم جدی که بعداً برای حل مشکل اراضی برداشته شد قانون سمپرونیوسی (۱۳۳ ق‌م؛ منسوب به ت. سمپرونیوس **گراکوس**) بود، که علاوه بر آنچه در قوانین لیکینیوسی آمده بود، مقرر میداشت که اراضی در حدود قانون بین حد اکثر افراد تقسیم و مازاد آنها به فقرا واگذار شود، و بعلاوه مالکیت زمین به مستأجر یا متصرف تعلق گیرد. سنا عملا اجرای این قانون را متوقف ساخت. در ۱۲۳ ق‌م، کایوس گراکوس در قانون سمپرونیوسی اصلاحاتی بعمل آورد، ولی این بار سنا، مالکین جدید را در فروش اراضی خود مجاز شناخت، و باین ترتیب تیشه بر ریشه‌ی توزیع عادلانه‌ی اراضی زد، زیرا طبقات فقیر ناچار اراضی خود را به ثروتمندان میفروختند. در قرن اول ب‌م، دومیتیانوس بموجب فرمانی مالکیت اراضی عمومی را در ایتالیا به متصرفین آنها واگذاشت، و باین ترتیب نتایج آزادی‌بخش حاصل از کوششهائی را که در راه گذرانیدن قوانین تقسیم اراضی بدست آمده بود بر باد داد. در نتیجه، طبقات فقیر تحت تبعیت توانگران درآمدند، و این مقدمه‌ی نظام فئودالیته بود، که این تبعیت را کاملتر کرد.

تقسیم توافقی[2] (tavāfoqi)، در اصطلاح هندسه، تقسیم کردن یک قطعه خط (مانند AB) بر یک نسبت بوسیله‌ی یک جفت نقطه، یکی بر روی آن و دیگری در خارج ولی بر امتداد آن، و بعبارت

اصح، یافتن دو نقطه، مانند C و D بر این خط و بر امتدادش، بطوریکه دو نسبت CA/CB و DA/DB از حیث مقدار متساوی باشند. تعداد چنین جفتها بیشمار است. دو نقطه‌ی C و D را نسبت به دو نقطه‌ی A و B مزدوج توافقی[3] (-moz-davaje) خوانند، و گویند نقاط C و D قطعه‌ی AB را به نسبت توافقی تقسیم میکنند، یا آنکه C و D با A و B یک تقسیم توافقی تشکیل میدهند.

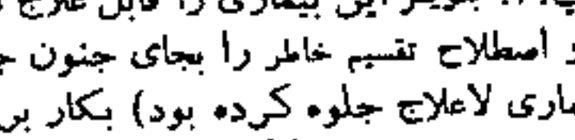

از موارد عملی چنین تقسیم در آینه‌های کروی یا گشادگی کم پیش میآید، یک نقطه‌ی نورانی واقع بر محور اصلی آینه وتصویرش نسبت به مرکز و (عملا) رأس آینه مزدوج توافقی اند.

تقسیم خاطر[4]، فنی سکیزوفرنی (skizofreni)، اختلال مشاعری که وجه تشخیصش رفتار نامناسب با وضع، خطا و اشتباه در جریانات ذهنی، در خود فرورفتن و به دنیای درون پرداختن، و گاهی توهمات (← **توهم**) است. در ۱۸۹۶ ا. کرپلین بسیاری از بیماریهای روانی را "جنون جوانی" نام نهاد و آنرا به چهار گروه فرعی تقسیم کرد. در ۱۹۱۱ پ. ا. بلویلر این بیماری را قابل علاج اعلان کرد، و اصطلاح تقسیم خاطر را بجای جنون جوانی (که بیماری لاعلاج جلوه کرده بود) بکار برد (تا جنبه‌ی تشتت و تقسیمی را که در ذهن روی میدهد مورد تأکید قرار داده باشد). مبتلایان باین بیماری معمولا در بیمارستان بستری میگردند، و به طرق مختلف از قبیل درمان با شوک، جراحی روحی، و درمان روحی مورد معالجه قرار میگیرند.

تقسیم خط به نسبت ذات وسط و طرفین (be nesbate zāte vasat va tarafeyn)، تقسیم کردن یک قطعه خط به دو قسمت بطوری که یکی از آنها واسطه‌ی هندسی بین قطعه‌ی دیگر و تمام خط باشد (یعنی مربع یک قطعه مساوی حاصلضرب قطعه‌ی دیگر در تمام خط باشد). این تقسیم، که در کتابهای فرنگی به تقسیم زرّین یا برش زرین معروفست، از مسائل هندسه‌ی مقدماتی است، و بوسیله‌ی پرگار و ستاره بآسانی صورت میگیرد.

تقسیم زرین: ← تقسیم خط به نسبت ذات وسط و طرفین.

تقصیر (taqsir)، یکی از اعمال حج، و آن گرفتن ناخن یا مقداری از مو است، که بوسیله‌ی آن مُحرم از حالت احرام خارج شده و مُحل میگردد.

تقطیر[5] (taqtir)، طریقه‌ای برای تصفیه‌ی ماده، جدا کردن مواد از یکدیگر، یا تفکیک اجزای یک جسم مخلوط، که متضمن تغییر حالت (مثلا از مایع به گاز، و چگالش یا میعانی که بدنبال آن تولید میشود) است. مثلا برای تصفیه‌ی تقطیری آب، آب ناخالص را بنقطه‌ی غلیان حرارت داده بخار را روانه‌ی دستگاه سردساز میکنند، پس از سرد شدن و چگالش، آب مقطر بدست میآید. مواد خارجیی که نقطه‌ی غلیان آنها نسبت به آب بیشتر است در ظرف اولیه میمانند. محصولی را که از دو یا چند بار تقطیر بدست آید "دوآتشه" یا "چندآتشه" میخوانند. بسیاری از مشروبات الکلی بوسیله‌ی تقطیر بدست میآید. در **تقطیر با بخار**،

(۱) agrarian laws (۲) harmonic division (۳) harmonic conjugates (۴) schizophrenia (۵) distillation

بوسیله‌ی بخار آب بسیارگرم، مواد فرار را جدا میکنند. **تقطیر تخریبی** (taxribi) تجزیه کردن یک ماده (مانند چوب، زغال سنگ، روغنهای سنگین، استخوان، و غیره) است بر اثر حرارت دادن، و گرفتن مواد حاصل از تجزیه. بدین طریق، از چوب اسید استیک، الکل متیلیک یا الکل چوب، زغال، و بعضی از ئیدروکربورها گرفته میشود؛ و از تقطیر زغال سنگ گاز چراغ، گودرون، کوک، و امونیاک بدست میآید. **تقطیر تدریجی** یک مایع، که مخلوطی از چند مایع با نقاط غلیان متفاوت است، آنست که مایع را مکرراً و در دماهای مختلف تقطیر میکنند؛ ماده‌ی حاصل از هر تقطیر جداگانه گرفته میشود. این طریقه در تصفیه‌ی نفت بکار میرود، و بوسیله‌ی آن گازولین، بنزین، نفت چراغ، نفت سیاه، روغنهای ماشین، و پارافین بدست میآید.

تقطیر از ایام بسیارقدیم معمول بوده است؛ یونانیان آنرا میشناختند، و در استخراج عرقهای معطر بدان متوسل میشدند. ظاهراً اول کسی از یونانیان که دستگاه تقطیر را توصیف کرده است طبیب مشهور، دیوسکوریدس (قرن اول ب‌م) است (← انبیق). قدیمترین دستگاههای تقطیر را زوسیموس (قرن ۳م یا ۴م) شرح میدهد، و مدعی است که آنها را در یکی از معابد قدیم ممفیس در مصر دیده است. ماریای یهودی، که ظاهراً معاصر زوسیموس بوده، چند دستگاه را نام میبرد. یک نوع از این دستگاهها را در میان دیگی مملو از ریگ یا خاکستر گذاشته حرارت میدادند، و این دیگ در علم کیمیا به حمام ماریه [فنـ بَنـ‌ماری] معروف شده است.

تقطیع[1] (taqti') ، در اصطلاح تلویزیون و رشته‌های مشابه، طریقه‌ی تحلیل یا ترکیب متناوب "سایه روشن" اجزای یک تصویر، که بترتیب معینی صورت میگیرد. برای توضیح بیشتر ← تلویزیون. نیز ← تلفوتو.

تقطیع [عربی، = پاره پاره کردن]، در علم عروض قدیم، واژه‌های بیتی را حرف بحرف با اجزاء افاعیل (← پایه) بحری (← بحر) که بیت بدان وزن است سنجیدن و برابر کردن‌چنانکه متحرک برابر متحرک و ساکن برابر ساکن افتد- تا موزونی یا ناموزونی آن آشکار شود. بمثل، مصراع "شرط عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن"، از بحر رمل محذوف ضرب و عروض، چنین تقطیع میشود، شرطعاشق (فاعلاتن) نیستبایک (فاعلاتن) دِلدُ دلبر (فاعلاتن) داشتنْ (فاعلن). اما تقطیع در حقیقت سنجیدن و برابر کردن هجاهای بیت و بحر است با یکدیگر در شماره و کمیت و نظم آنها. مصراع مذکور ازین نظر چنین تقطیع میشود،

شر/ ط/ عا/ شق/ نی/ ش/ با/
– / U/ –/ – / –/ U/ –/
یک/ دل/ د/ دل/ بر/ دا /ش/ تن
–/ –/U/ – / –/ –/U/ –

و مینماید که بیت بوزن پانزده‌هجائی است؛ نسبت هجاهای کوتاه به دراز در آن ۴/۱۱، و نظم آنها در آمدن یک هجای کوتاه است در پی سه هجای دراز بتناوب، بعبارت دیگر، وزنی است فرعی از بحر رمل شانزده‌هجائی که با حذف یک هجای دراز از آخر آن پدید آمده است. اگر افاعیل عروضی این بیت را با هجاهای کوتاه و دراز وزن بسنجیم چنین میشود:

فا ع لا تن/ فا ع لا تن/
– U – –/ – U – –/
فا ع لا تن/ فا ع لن
– U – –/ – U –

تقلب در مواد غذائی، این موضوع از اواسط قرن ۱۹م، که وسیله‌ی تجزیه برای تعیین ترکیب مواد غذائی پیدا شد، مورد توجه قرار گرفت. اولین قانون برای حمایت مصرف‌کنندگان در انگلستان در ۱۸۶۰ وضع شد. در ایران هنوز قانون خاص و طریقه‌ای مؤثر برای جلوگیری از تقلب در مواد غذائی وضع نشده است، فقط در "قانون مجازات پیشه‌وران و فروشندگانی که کالای خود را مخفی یا گران میفروشند" (مصوب شهریور ماه ۱۳۲۲ هش)، و نیز در "قانون مربوط به مقررات امور پزشکی و داروئی و مواد خوردنی و آشامیدنی" (اصلا از لوایح دکتر محمد مصدق، مصوب خرداد ماه ۱۳۳۴ هش در کمیسیونهای مشترک مجلس شورای ملی و مجلس سنا) مجازاتهائی برای تقلب- کنندگان در مواد غذائی ذکر شده است.

تقلیب[2] (taqlib)، در روانشناسی، ← دفاع، سازوکار.

تقلید، در دین، پذیرفتن گفته‌های دیگری در مسائل دینی بدون دلیل در هر یک از آن مسائل. این تقلید بحکم فطرت، که رجوع جاهل است به عالم، انجام میگیرد. پیروان را مقلدین و پیشوایان را مراجع تقلید گویند. نیز ← اجتهاد؛ مجتهد؛ مقلد.

تقلید: ← مقلد یا بازیگر.

تقوز اغوز: ← غز.

تقوع[3] (taqu') [عبری، = خیمه افراشتن؛]، شهر قدیم یهودا، ج بیت لحم، در ابتدای بیابان تقوع. این بیابان مسکن عاموس نبی بود.

تقویم[4] (taqvim)، نام هر دستگاه تقسیم زمان به سال، ماه، هفته، و روز، و نیز دفتر یا جدولی مشتمل بر این تقسیمات یا تقسیماتی مشابه آنها (نیز ← تاریخ). همه‌ی دستگاههای قراردادی حساب زمان در تحلیل نهائی مبتنی بر امور متناوب طبیعی و دوره‌های گردش طبیعی است، از قبیل حرکت وضعی زمین بدور محورش، گردش ماه بدور زمین، و گردش زمین بدور خورشید. در دنباله‌ی این مقاله کلیاتی راجع به تقویم و مبانی تقویمهای قمری (مبتنی بر گردش ماه)، قمری- شمسی (مبتنی بر گردش ماه و گردش ظاهری خورشید بدور زمین)، و شمسی (مبتنی بر گردش ظاهری خورشید بدور زمین) میآید. برای تقاویم مخصوص مقالات جداگانه را که در همین ردیف آمده است ببینید. نیز ← گاهشماری و مقالات سال؛ شبانروز؛ ماه؛ هفته.

مردم بدوی که زندگی را از طریق شکار بسر میبردند متوجه بازگشت موسمی بعضی از امور عادی طبیعی، که از سالی به سال دیگر بترتیب ثابتی تکرار میشود گردیدند. این امر منشأ تشخیص "فصل"ها یا موسمها گردید (مانند موسم یخگشاد، موسم شکوفه، موسم جفتگیری پرندگان، و غیره در نزد بعضی اقوام بدوی). ابتدائیترین نوع تقویم سالیانه مرکب از دوره‌هائی از چنین موسمها است. اما در واقع باید گفت که تاریخ تقویم از زمانی شروع میشود که انسان بحال ماندگاری به زراعت پرداخت، و نتیجةً متوجه شد که موسم بذرافشانی به فواصل منظم همه‌ساله باز- میگردد. سپس به شمردن عده‌ی ایام بین دو موسم متوالی بذرافشانی پرداخت.

ماههای قمری. از نخستین پیشرفتهائی که در حساب زمان حاصل شد اتخاذ دوره‌ی گردش قمر بود (برای احتراز از اشتباه و تکرار، در این مقاله لفظ "قمر" بمعنی قمر زمین، و لفظ "ماه" بمعنی "شهر" یعنی دوره‌ی گردش ماه بکار رفته است). منجمین به دو نوع ماه قائلند، ماه نجومی، که فاصله‌ی زمانی بین دو عبور متوالی قمر است از مقابل یک ستاره‌ی ثابت؛ و ماه هلالی، که فاصله‌ی زمانی بین دو مقارنه‌ی قمر و خورشید است. ماهی که در ایام بدوی برای حساب زمان بکار میرفت ماه هلالی بود. امروزه با استفاده از رصدهای قرون متمادی، میدانیم که ماه هلالی از ۲۹,۲۶ تا ۲۹,۸۰ شبانروز تغییر میکند. ماه هلالی متوسط ۲۹,۵۳۰۵۸۸ شبانروز، یعنی کمی بیشتر از ۲۹,۵ شبانروز است. اما بنای کار راصدین اولیه بر محاسبه نبود، بلکه بر آنچه بود که عملا مشاهده میکردند؛ بعضی بدر و برخی هلال قمر را مبنای شمردن ماهها قرار میدادند، اما چون هلال قمر، که پس از یک دوره‌ی اختفا، بهنگام غروب آفتاب در آسمان غربی ظاهر میگردد، برای مشاهده‌ی دقیق مساعدتر از بدر است، اغلب آنرا مبنای کار قرار میدادند. در ادوار نخستین، برای رفع احتیاجات کافی بود بدانند که فاصله‌ی دو هلال متوالی گاهی ۲۹ شبانروز و گاهی ۳۰ شبانروز است. راصدین کوششهائی برای بدست آوردن ادوار منظم برای توالی ماههای ۲۹روزه و ۳۰ روزه بعمل آوردند، ولی مساعی آنان عقیم ماند، زیرا ماههای ۲۹روزه گاه ۲ و حتی ۳ بار بتوالی میآیند، و ماههای ۳۰روزه گاه ۲ یا ۳ و حتی ۴ بار. پس از آنکه استعمال ماههای قمری بر استعمال فصول در تقسیم سال طبیعی غلبه پیدا کرد، ماهها را بر حسب فصلی که در آن می‌افتادند نامگذاری کردند، و بعضی از اقوام فقط ماههائی را که موسم کشت و زرع بود نام نهادند، و برخی هم کار را آسان کرده اعداد ترتیبی یا الفاظی مقتبس از آنها را در تسمیه‌ی همه یا بعضی از ماهها بکار بردند. نمونه‌ی نوع اول در تقویم عربی دو ماه ربیع [= بهار] و در تقویم فرنگی ماه فوریه [ماه تَبْها] و نمونه‌ی نوع اخیر ماههای سپتامبر، اکتبر، نوامبر، و دسامبر [از الفاظ لاتینی برای ۷، ۸، ۹، 10] است.

اتخاذ ماههای قمری بعنوان مبنای حساب زمان مواجه با مشکلی گردید. توضیح آنکه برای اینکه حساب زمان بر حسب ماه وافی به مقصود باشد، باید پدیده‌های طبیعی که ماهها بمناسبت آنها نامگذاری شده همواره در همان ماه پیش آیند. اما این امر ممکن نیست، زیرا ماه هلالی متوسط چنانکه گفته شد ۲۹,۵۳۰۵۸۸ شبانروز است، و ۱۲ ماه هلالی متوسط ۳۵۴,۳۶۷۰ شبانروز میشود،

(1)scanning (2)conversion (3)Tekoa(h) (4)calendar

و حال آنکه سال شمسی ۳۶۵,۲۴۲۲ شبانروز است. البته راصدین نخستین وسیله‌ای برای محاسبه‌ی طول دقیق سال شمسی نداشتند، ولی عده‌ای از آنان با شمردن تعداد ایام بین دو انقلاب متوالی یا دو اعتدال متوالی و حساب متوسط ارقام حاصل در طی چندین سال، طول سال شمسی را قریب ۳۶۵ شبانروز بدست آورده بودند. حتی عده‌ای از مردم بدوی، مستقل از یکدیگر، متوسل به رصد تشریق بعضی ستارگان جالب (مانند شِعرای یمانی، رجل الجبار، قلب العقرب، و ثریا) شدند، که نتایج دقیقتری میدهد.

چنانکه فوقاً ملاحظه شد، سال شمسی قریب ۱۱ شبانروز درازتر از ۱۲ ماه هلالی است (انتخاب رقم ۱۲ بدین مناسبت است که ۱۲ برابر ماه هلالی نزدیکترین مضرب ماه هلالی به سال شمسی است). اگر یک راصد بدوی میخواست تناظر ماهها را با فصول طبیعی تا حدی محفوظ نگاه دارد چاره جز این نبود که اختلافی را که از جمع شدن تفاوت ۱۱ روز در هر سال حاصل میشد و پس از سه سال به بیش از یک ماه بالغ میگردید تصحیح کند. راه ساده‌ی این مسئله کبس (kabs)، یعنی الحاق یک ماه قمری اضافی بود. در چنین دستگاهی بعضی سالها ۱۲ماهه و بعضی ۱۳ماهه میگردید. بسیاری از اقوام بدوی کبس را از طریق مشاهده انجام می‌دادند، بدین معنی که هر وقت که پس از پایان ماه ۱۲م حواس آنها حکم میکرد که آغاز سال فرا نرسیده است قائل به یک ماه اضافی میشدند. در مناطقی که شرایط اقلیمی موجب تعطیل فعالیت در زمستان بود، فقط حساب ماههائی را که موسم کار بود بدقت نگاه میداشتند، (مثلا از یخگشاد بهار تا هنگام درو خرمن، که در بعضی نواحی ۵ ماه و در برخی به ۱۰ ماه میرسید)، و بقیه‌ی سال، خواه از لحاظ مدت و خواه از لحاظ افزودن یک ماه بر آن، چندان اهمیتی نداشت.

ادوار قمریشمسی. با پیشرفت تمدن، کوشش بیشتری در تنظیم رابطه‌ی ماه قمری با سال شمسی بعمل آمد. این امر از یک طرف برای آن بود که اولا بتوانند حساب ماهها را منظماً نگاه دارند، و ثانیاً از پیش بتوانند تشخیص دهند که فلان سال قمری ۱۲ماهه است یا ۱۳ماهه. بعضی اقوام در صدد تعیین ادواری برآمدند که در آنها سالهای ۱۲ماهه و ۱۳ماهه بترتیب ثابتی واقع شوند، تا از این راه در مورد هر سالی بتوان از پیش دانست که ۱۲ماهه است یا ۱۳ماهه. مثلا در یک دوره‌ی ۸ ساله، ۵ سال ۱۲ماهه و ۳ سال ۱۳ماهه است. این روش مسئله‌ی توفیق دادن سالهای شمسی و قمری را با تقریب معتنابهی حل میکند، زیرا

۹۹ماه۲۹,۵۳۰۵۸۸روزه = ۲۹۲۳,۵۲۸۲ شبانروز
۸ سال ۳۶۵,۲۴۲۲روزه = ۲۹۲۱,۹۳۷۶ شبانروز
اختلاف ۱,۵۹۰۶ شبانروز

بدین ترتیب، پس از یک دوره‌ی ۸ساله، وضع با اختلاف یکی دو روز بحال اول این دوره باز می‌گردد، و این اختلاف کوتاه در کارهای روزمره‌ی داد و ستد و کشاورزی شاید خالی از تأثیر باشد، و بطوری که نقل شده است در یونان در قرن ۵م قدم اتخاذ دوره‌ی ۸ساله بمرحله‌ی آزمایش درآمد.

بابلیها با استفاده از رصدهائی که در طی سه قرن یا بیشتر انجام شده بود توافق دقیقتری بین ۲۳۵ ماه قمری و ۱۹ سال شمسی یافتند،

۲۳۵ماه۲۹,۵۳۰۵۸۸روزه = ۶۹۳۹,۶۸۸۲شبانروز
۱۹ سال ۳۶۵,۲۴۲۲روزه = ۶۹۳۹,۶۰۱۸شبانروز
اختلاف ۰,۰۸۶۴ شبانروز

بدین ترتیب، پس از ۱۹ سال بازگشت به وضع اولیه با اختلاف دو ساعت بعمل میآید، و بیش از دو قرن طول میکشد تا اختلاف جمع‌شده بالغ به یک شبانروز گردد. تنها چیزی که میماند توافق در طرحی برای کبس است بطوری که ۱۲ سال ۱۲ماهه و ۷ سال دیگر ۱۳ماهه باشد. دوره‌ی ثابت ۱۹ ساله که باین ترتیب بدست آمد از ۳۶۷ ق‌م یا پیشتر عملی گردید، و در طی ادوار قدیم معمول بود، و مردم دیگر نیز آنرا اقتباس کردند، و هنوز هم در بعضی از نقاط زمین معمول است.

در دوره‌ی ۱۹ساله‌ی بابلی، بقیاس آنچه بین بسیاری از اقوام قدیمتر متداول بود، سال از اولین هلال بعد از اعتدال ربیعی آغاز میشد. پس از تجزیه‌ی امپراطوری آسیائی اسکندر مقدونی، در ۳۱۲ ق‌م این دوره‌ی ۱۹ساله مبنای تقویم رسمی در امپراطوری سلوکیان در بین النهرین و سوریه گردید، با این تفاوت که بر اساس سابقه‌ی امر در تقویم قدیم مقدونی، اول سال در نخستین هلال بعد از اعتدال خریفی قرار داده شد. شواهدی حاکی است از اینکه در قرن ۳م ق‌م همین دوره‌ی ۱۹ ساله در مملکت اشکانی معمول شد، و بعداً، در زمان سلسله‌ی هان، از ایران به چین وارد و در آنجا رایج گردید. در فلسطین، یهودیان دوره‌ی ۱۹ساله را برای تقویم دینی خود اختیار کردند، و هنوز نزد بعضی از آنان معمول است (← تقویم یهود). دوره‌ی ۱۹ساله از یهود به مسیحیان رسید، که از آن زمان تا کنون آنرا در تعیین تاریخ ← عید فصح بکار میبرند.

گوینده یکی از دانشمندان آتن بنام متون (meton) در ۴۳۲ ق‌م دوره‌ای ۱۹ساله مطابق شرح فوق طرح کرد، و بهمین جهت است که دوره‌ی ۱۹ساله را دوره‌ی متونی خوانده‌اند، ولی صحت انتساب این دوره به وی مدلل نشده است.

سال شمسی. برای مصریان قدیم، بمناسبت نقش حیاتی طغیانهای سالیانه‌ی رود نیل در اقتصاد زراعتی آنان، و ترتیب نسبةً منظم وقوع این طغیانها، سال شمسی اهمیتی بیش از سال قمری داشت. بهمین جهت، از ازمنه‌ی بسیارقدیم (شاید در ۲۷۷۳ ق‌م)، تقویم شمسی خالص جایگزین تقویم قمری بدوی گردید. سال شمسی به ۳ فصل ۴ماهه تقسیم میشد. هر ماه ۳۰ شبانروز بود، و پس از ۱۲ ماه ۵ روز اضافی درج میشد، و بدین ترتیب، سال درست مرکب از ۳۶۵ شبانروز بود. در سالی که این تقویم اختیار شد، اولین روز اولین ماه مقارن رصد تشریق شعرای یمانی آغاز گردید، و انتخاب آن مسلماً بدین سبب بود که تقریباً مقارن آغاز طغیان نیل و انقلاب صیفی بود. چون سال ۳۶۵شبانروزی تقریباً ربع شبانروز از سال شمسی کوتاهتر است، سال مصریان هر چهار سال یک شبانروز از حرکت خورشید جلو می‌افتاد، و بدین ترتیب، پس از پایان ۱۴۶۰ سال شمسی، بوضع اول بازگشت، یعنی آغاز اولین ماه مطابق تشریق شعرای یمانی گردید. این دوره‌ی ۱۴۶۰ساله را دوره‌ی سوتیسی میگویند که منسوب به سوتیس (sotis)، یعنی نام مصری شعرای یمانی، است.

استعمال این تقویم قریب ۳۰۰۰ سال نزد مصریان رایج بود. ظاهراً پس از افتادن مصر بدست ایرانیان در سلطنت (۵۲۹–۵۲۲ ق‌م) کبوجیه، ایرانیها آنرا اقتباس کردند (← تقویم اوستائی)، و از این گذشته، تا حدی که اطلاع داریم، تا پیش از زمان یولیوس قیصر، هیچیک از اقوام دیگر را به تقویم شمسی مصری عنایتی نبود، و وی در ۴۶ ق‌م آنرا برای اصلاح تقویم آشفته‌ی رم اقتباس کرد (← تقویم یولیانی). از تقویمهای اصلاح‌شده‌ی دیگر میتوان **تقویم جلالی** و **تقویم گرگوری** را نام برد. در این عصر پیشنهادهای متعدد و کوششهائی برای اصلاح تقویم گرگوری، که تقویم معمول بیشتر ممالک متمدن است، مبذول شده و میشود. نیز ← تبدیل تاریخ.

تقویم الابدان (taqvimo 'l.'abdān) [تقویم الابدان فی تدبیر الانسان]، کتابی طبی، بعربی، از ابن جزله (فت ۴۹۳ هق). مؤلف در این کتاب ۳۵۲ بیماری، و توصیف و اسباب و درمان هر یک را، در جداولی شبیه جداول نجومی، تنظیم کرده، و بدین مناسبت نام "تقویم" بآن داده است. ترجمه‌ی لاتینی آن با ترجمه‌ی لاتینی تقویم ابن بطلان در ۱۵۳۲ و ترجمه‌ی آلمانی آن دو در ۱۵۳۳، هر دو در ستراسبورگ، بطبع رسیده است.

تقویم البلدان (taqvimo 'l.boldān)، نام کتابی در جغرافیا، بعربی، از ابوالفدا (۶۷۲–۷۳۲ هق). این کتاب معروف مشتمل است بر یک مقدمه (در کلیات جغرافیا)، و ۲۸ قسمت، که هر یک به سرزمینی (از جمله خوزستان، فارس، کرمان، سجستان، طبرستان و مازندران و قومس، خراسان، و غیره) تخصیص دارد. در هر قسمت، پس از توصیف عمومی سرزمین مورد بحث (مرزها، خصوصیات طبیعی، تقسیمات سیاسی و نژادی، آداب و رسوم، ابنیه، جاده‌های عمده، و غیره)، جداولی مشتمل بر مختصات جغرافیائی شهرها و اطلاعات مفید دیگر میآید.

تألیف کتاب در ۷۲۱ هق بپایان رسید، و این کتاب جایگزین آثار پیشینیان گردید. قلقشندی از آن بسیار نقل میکند؛ بعداً ملخصهائی از آن فراهم شد. قسمتهائی از آن را فضلای اروپائی از قرن ۱۷م ببعد ترجمه و طبع کردند. اولین طبع کامل متن عربی بکوشش ژ. ت. رنو و دسلان صورت گرفت (پاریس، ۱۸۴۰). ترجمه‌ی فرانسوی آن بوسیله‌ی رنو (پاریس، ۱۸۴۸) و س. گیار (پاریس، ۱۸۸۳) انجام یافت.

تقویم انقلابی فرانسه یا **تقویم جمهوری**، تقویم رسمی فرانسه از ۲۴ نوامبر ۱۷۹۳ تا ۳۱ دسامبر ۱۸۰۵، که بموجب فرمان ۵ اکتبر ۱۷۹۳ کنوانسیون مقرر گردید، ولی مبدأ آن ۲۲ سپتامبر ۱۷۹۲ (روز اعتدال خریفی و روز پس از اعلام جمهوریت) قرار داده شد. سال منقسم به ۱۲ ماه ۳۰روزه گردید؛ ۵ روز اضافی عید بود، و سانکولوتید (sāN-külotid) خوانده میشد. در سالهای کبیسه (سالهای III، VII، و XI) روز اضافی را در آخر سال قرار میدادند، و آنرا "روز انقلاب" میخواندند. اولین روز سال (اول واندمیر) در سالهای I، II، III، V، VI، و VII مطابق ۲۲ سپتامبر سال میلادی افتاد، و در سالهای IV، VIII، IX، X، XI، XIII، و XIV مطابق ۲۳ سپتامبر؛ و در سال XII با ۲۴ سپتامبر. ماه، بجای هفته، به سه دَهِه تقسیم میشد، و هر دهمین

روز تعطیل بود. در ذکر تواریخ روز و ماه و سال ذکر میشد (مثلا "۱۸ برومر سال VIII"، که مطابق ۹ نوامبر ۱۷۹۹ بود). این تقویم ۱۳ سال معمول بود، و سپس از اول ژانویه‌ی ۱۸۰۶ تقویم گرگوری جای آنرا گرفت. برای وقایع مهمی که بنام ماههای انقلابی معروفست ← برومر؛ ترمیدور؛ فروکتیدور؛ واندمیر. اسامی ماههای تقویم انقلابی و معنی آنها در جدول ذیل آمده است. این اسامی شاعرانه را فابر د/اگلانتین ابتکار کرد.

ماههای تقویم انقلابی فرانسه

پائیز

وانمیر (vāNdemier) [منسوب به انگورچینی]
برومر (brümer) [منسوب به مه]
فریمر (frimer) [منسوب به مه سرد و غلیظ]

زمستان

نیوز (nivoz) [منسوب به ابر]
پلوویوز (plüvioz) [منسوب به باران]
وانتوز (vāNtoz) [منسوب به باد]

بهار

ژرمینال (jerminal) [منسوب به جوانه زدن]
فلورئال (floreal) [منسوب به گل]
پرریال (prerial) [منسوب به چمن]

تابستان

مسیدور (mesidor) [منسوب به درو]
ترمیدور (termidor) [منسوب به گرما]
فروکتیدور (fruktidor) [منسوب به میوه]

تقویم اوستائی (جدید)، تقویمی که در ایران قبل از اسلام و اقلا در عهد ساسانیان در ایران معمول بود، و در آن، سال دارای ۳۶۵ شبانروز و مرکب از ۱۲ ماه ۳۰روزه و ۵ شبانروز اضافی در آخر سال (← خمسه‌ی مسترقه) محسوب میشد. چون سال شمسی حقیقی ۳۶۵,۲۴۲۲ شبانروز است، سال تقویم اوستائی در هر ۴ سال یک شبانروز و یا بطور دقیقتر در هر ۱۲۸ سال ۳۱ شبانروز از سال شمسی حقیقی عقب می‌افتد، و در نتیجه، مثلا نوروز در طول سال تغییر میکند، چنانکه در سال جلوس (۶۳۲ ب‌م) یزدگرد III ساسانی، نوروز (یعنی اول فروردین) در روز ۹۱م از اول بهار واقع بوده است. علاوه بر این سال سیار، از سال ثابتی نیز خبر داریم، که ثابت نگاه داشتن آن بوسیله‌ی کبیسه‌ای از قرار یک ماه در ۱۲۰ سال بعمل می‌آمد، ولی این سال ثابت استعمال رایج نداشته و فقط موبدان (و شاید دوایر مالیاتی هم) بآن توجهی داشتند. سالی را که کبیسه در آن واقع میشده (هر ۱۲۰ سال یکبار) وهیزک (vahizak) میگفتند. اجرای این کبیسه ظاهراً بواسطه‌ی طول مدت بین دو کبیسه و نیز بروز انقلابها و گرفتاریها ظاهراً دستخوش بی‌ترتیبی بوده است؛ کبیسه‌ی ۹م که ظاهراً بایستی در عهد خسرو پرویز در سنه‌ی ۵۹۵ ب‌م بعمل آید اجرا نشد، و بعداً هم استیلای عرب بر ایران اجرای کبیسه را موقوف ساخت. ضمناً چون در ایران مبدأ ثابتی برای تاریخ نبود، و با هر فرمانروائی مبدأ جدیدی اتخاذ میشد، و چون یزدگرد III، آخرین شاه سلسله‌ی ساسانی، در ۱۶ ژوئن ۶۳۲ ب‌م جلوس کرد، حساب سالها از این مبدأ ادامه یافت (تاریخ یا تقویم یزدگردی)، ولی کبیسه‌ای اجرا نشد تا آنکه ملکشاه سلجوقی دست باصلاح تقویم زد (← تقویم جلالی).

در باب تنظیم زمان در ایران باستان اطلاعات قطعی در دست نیست. احتمالا در بدو امر سال قمری (نظیر سال هجری قمری) ایجاد شده، ولی ظاهراً در بین مردم زراعت‌پیشه و گله‌دار، که اساس کارهایشان بر فصول طبیعی است، باید بزودی ترتیب کبیسه‌ای داده شده باشد. اولین شکل تقویم که از آن در نزد اقوام ایرانی خبر داریم تقویم اوستائی قدیم است که قمریشمسی و آغازش اساساً انقلاب صیفی بوده است. بعید نیست که در نتیجه‌ی مهاجرت اقوام ایرانی از ل‌ش بنواحی مغربی و جنوبیتر، باقتضای آب و هوا یا مخصوصاً بواسطه‌ی مرابطه با تمدن بابلی و آشوری، مبدأ سال به اعتدال خریفی تبدیل شده باشد. نشانی این "تقویم پارسی قدیم" در کتیبه‌های داریوش و آثار بیش از آن پیدا است. محتملا پس از افتادن مصر بدست ایرانیها در سلطنت (۵۲۹-۵۲۲ ق‌م) کمبوجیه، و آشنا شدن آنان با اصول تمدن عالی مصر و مخصوصاً پس از اصلاحات داریوش بزرگ (سلطنتش ۵۲۱-۴۸۶ ق‌م)، تقویم ساده و منظم مصری را ایرانیان اقتباس کردند (تقویم اوستائی جدید).

در هر حال، تقویم اوستائی در تمام کیفیات و جزئیات با تقویم مصری مطابق است؛ و هم ممکن است بعضی خصائص آن مقتبس از تقویم بابلی و آشوری بوده باشد؛ و در هر صورت، علاوه بر آنچه مقتبس از دیگران است، دارای خصائص و رنگ نمایان مذهب مزدیسنی میباشد، و مخصوصاً ماهها و اعیاد مربوط به خدا و فرشتگان زردشتی و ایزدان و امشاسپندان است. هر روز ماه، چنانکه در مصر معمول بود، به یک فرشته‌ی موکل منسوب و باسم او موسوم است (برای اسامی ماهها و روزهای هر ماه جدول را ببینید). در هر ماه، روز همنام با آن ماه را جشن میگرفتند. پنج روز اضافی آخر سال، یعنی خمسه‌ی مسترقه یا اندرگاه، هر یک بنام یکی از فصول گاتها خوانده میشد.

اسامی ماهها و روزها در تقویم اوستائی
(ضبط معمول بعد از اسلام)

(I) ماهها

فروردین	تیر	مهر	دی
اردیبهشت	امرداد	آبان	بهمن
خرداد	شهریور	آذر	اِسفندارمَذ

(II) اسامی روزهای ماه

۱– هرمز	۱۱– خور	۲۱– رام	
۲– بهمن	۱۲– ماه	۲۲– باد	
۳– اردیبهشت	۱۳– تیر	۲۳– دی‌بدین	
۴– شهریور	۱۴– جوش	۲۴– دین	
۵– اسفندارمذ	۱۵– دی‌بمهر	۲۵– ارد	
۶– خرداد	۱۶– مهر	۲۶– اشتاد	
۷– مرداد	۱۷– سروش	۲۷– اسمان	
۸– دی‌بآذر	۱۸– رشن	۲۸– زامیاد	
۹– آذر	۱۹– فروردین	۲۹– ماراسفند	
۱۰– آبان	۲۰– بهرام	۳۰– انیران	

تقویم اوستائی در تمام کیفیات و جزئیات با تقویم مصری مطابق است؛ و هم ممکن است بعضی خصائص آن مقتبس از تقویم بابلی و آشوری بوده باشد؛ و در هر صورت، علاوه بر آنچه مقتبس از دیگران است، دارای خصائص و رنگ نمایان مذهب مزدیسنی میباشد، و مخصوصاً ماهها و اعیاد مربوط به خدا و فرشتگان زردشتی و ایزدان و امشاسپندان است. هر روز ماه، چنانکه در مصر معمول بود، به یک فرشته‌ی موکل منسوب و باسم او موسوم است (برای اسامی ماهها و روزهای هر ماه جدول را ببینید). در هر ماه، روز همنام با آن ماه را جشن میگرفتند. پنج روز اضافی آخر سال، یعنی خمسه‌ی مسترقه یا اندرگاه، هر یک بنام یکی از فصول گاتها خوانده میشد.

تقویم اوستائی، چون با کیش زردشتی مربوط بود، در بین اقوامی که دارای این مذهب بودند رواج داشت، و بعد از انقراض ساسانیان بدست اعراب منسوخ نشد؛ در خود ایران نه فقط نوروز، بلکه سایر اعیاد قدیم نیز قرنها معمول و باقی ماند، و بعضی از آنها تا امروز باسامی مختلف در نواحی ایران جاری است (مانند شب چله‌ی کوچک، که در واقع همان شب جشن سده است)؛ بعلاوه اعیاد ایرانی در میان مسلمین کاملا معروف بود، و اعراب نیز نوروز و مهرگان را (ظاهراً بواسطه‌ی اینکه موعد ادای خراج رعایا و باج باجگزاران دولت ایران بود) میشناختند. نیز ← گاهشماری.

تقویم ایران. برای تقویم قدیم ← تقویم اوستائی. بعد از استیلای عرب تا سال ۴۷۱ هق (۱۰۷۹ ب‌م)، تقویم متداول در ایران تقویم هجری قمری بود، و از آن سال ببعد تقویم جلالی نیز معمول گردید، تا در سال ۱۳۴۳ هق (۱۹۲۵ ب‌م)، که بر طبق قانونی، تقویم هجری شمسی، که بر پایه‌ی تقویم جلالی و مبدأش هجرت محمد ص از مکه به مدینه است، تقویم رسمی کشور ایران گردید (← تقویم رسمی ایران).

تقویم جلالی (jalāli) یا **تقویم ملکی** (maleki)، تقویمی شمسی که در زمان جلال‌الدوله ملکشاه سلجوقی (سلطنتش ۴۶۵-۸۵ هق) تأسیس گردید، و در قسمت اعظم ایران رواج یافت، و تقویم شمسی فعلی ایران بر همان اساس است. مبدأ این تقویم روز جمعه‌ی ۹ رمضان ۴۷۱ هق (مطابق ۱۵ مارس ۱۰۷۹ ب‌م و اول فروردین ۴۵۸ هش بر حسب تقویم کنونی ایران) است. سال جلالی از اول بهار ("نوروز سلطانی") آغاز میشود، و مرکب از ۱۲ ماه ۳۰روزه و ۵ (در سالهای کبیسه ۶) روز اضافی بدنبال ماه ۱۲م است. نام ماهها همان نامهای قدیم ایران است (← تقویم اوستائی). کبیسه معمولا هر ۴ سال یک بار اجرا میشود (کبیسه‌ی رباعی)، ولی در هر ۳۳ و یا ۲۹ سال یک بار، کبیسه پس از ۵ سال اجرا میگردد (کبیسه‌ی خماسی).

بعد از استیلای عرب بر ایران، ترتیبی که در اواخر عهد ساسانی کمابیش منظماً برای اجرای کبیسه معمول بود منسوخ شد، و تقویم هجری قمری رایج گردید که، بمناسبت عدم تطبیق با فصول، در امور کشت و زرع و وصول مالیات اشکالات فراوانی ایجاد نمود. در سال ۴۶۷ هق، ملکشاه تصمیم به اصلاح تقویم گرفت، و جمعی از منجمین را مأمور سر و صورت دادن به امر تقویم کرد، که از آن جمله عمر خیام، ابوالعباس لوکری، میمون ابن نجیب واسطی، ابوالمظفر اسفزاری، و چند تن دیگر را برشمرده‌اند (بعضی از محققین شرکت خیام را در این کار بعید دانسته‌اند). محل کار رصدخانه‌ی جدید البنای ملکشاه بود، که محل آن باختلاف در اصفهان، ری، و نیشابور ذکر شده است. ملکشاه تقویم پیشنهادی این علما را بنام تقویم جلالی تا حدی در ایران رایج کرد. در باب دقت تقویم جلالی بحثهای گوناگون بعمل آمده و عقاید مختلف ابراز شده است. در دنباله‌ی این مقاله خلاصه‌ی تحقیقات تقی ریاحی، محقق معاصر، میآید؛ برای تفصیل بیشتر ممکن است به رساله‌ی وی، مذکور در مقاله‌ی تبدیل تاریخ، رجوع کرد.

روز اول سال جلالی روزی است که خورشید بین ظهر روز قبل و ظهر آن روز وارد برج حمل (اعتدال ربیعی) شود. با این قرارداد، سال جلالی- بعکس سال مسیحی (تقویم یولیانی و بعداً تقویم

گرگوری) که در هر 10'000 سال قریب سه روز با سال شمسی اختلاف پیدا میکند ـ همیشه مطابقت با سال شمسی دارد، و آنرا میتوان دقیقترین تقویم جهان دانست. ولی سالهای کبیسه در تقویم جلالی (مانند تقویم شمسی متداول کنونی ایران) ثابت نیستند، و کبیسه کردن موقوف به نتایج رصد هر سال است. دلیل این امر اینست که طول متوسط سال شمسی، که طبق نظر منجمین معاصر ۳۶۵ شبانروز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵٫۹۷۵ ثانیه است (زیج سنجری طول سال شمسی را ۳۶۵ شبانروز و ۵ ساعت و ۴۵ دقیقه و ۴۴ ثانیه تعیین نموده است)، تا ۲۰ دقیقه کم و زیاد میشود (مثلا طول سال ۱۳۰۶ هش ۳۶۵ شبانروز و ۵ ساعت و ۵۸ دقیقه و طول سال ۱۳۱۰ هش ۳۶۵ شبانروز و ۵ ساعت و ۳۶ دقیقه بوده است). اما قدما که از این تغییرات اطلاعی نداشتند، بر حسب طول سال شمسی که رصد میکردند، کبیسه‌ها را تعیین مینمودند. مثلا خواجه نصیرالدین طوسی کبیسه‌های خماسی را در ۴۰۰ سال اول تقویم جلالی چنین دانسته است (ارقام ریز همان سنوات جلالی است بر حسب تاریخ هجری شمسی):

۳۱ (۴۸۸)	۱۶۳ [۶۲۵]	۲۹۱ [۷۴۸]	
۶۴ (۵۲۱)	۱۹۲ (۶۴۹)	۳۲۰ (۷۷۷)	
۹۷ (۵۵۴)	۲۲۵ (۶۸۲)	۳۵۳ (۸۱۵)	
۱۳۰ (۵۸۷)	۲۵۸ (۷۱۵)	۳۸۶ (۸۴۳)	
		۴۱۹ (۸۷۶)	

(فاصله‌ی کبیسه‌های خماسی عموماً ۳۳ سال و در دو جا، که با علامت "[]" ممتاز شده، ۲۹ سال است). البته با در نظر گرفتن طول متوسط سال شمسی (که خود هر 1'000 سال ۵ ثانیه کوتاهتر میشود) میتوان کبیسه‌های جلالی را تثبیت و این تنها عیب تقویم جلالی را نیز اصلاح کرد، و مثلا کبیسه‌های خماسی بین سنوات 1000 و 1500 هش ممکن است چنین انتخاب شوند: ۹۸۳، 1016، 1049، 1082، 1115، 1148، [1181]، 1210، 1243، 1276، 1309، 1342، 1375، 1408، 1441، 1474. نیز ← تقویم رسمی ایران.

تقویم جمهوری: ← تقویم انقلابی فرانسه.

تقویم رسمی ایران. تقویم رسمی ایران هجری شمسی و بر پایه‌ی تقویم جلالی است، و بموجب قانون مورخ ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ هش (۱۳۴۳ هق، ۱۹۲۵ بم) برقرار گردید. بر طبق این قانون، سال شمسی حقیقی، اول سال "روز اول بهار"، و مبدأ تاریخ هجرت محمد ص از مکه به مدینه است. اسامی ماهها متخذ از اسامی قدیم ایرانی (← تقویم اوستائی) و عبارتست از (۱) فروردین، (۲) اردیبهشت، (۳) خرداد، (۴) تیر، (۵) مرداد، (۶) شهریور، (۷) مهر، (۸) آبان، (۹) آذر، (10) دی، (۱۱) بهمن، (۱۲) اسفند. شش ماه اول سال هر یک ۳۱ شبانروز، ۵ ماه بعد هر یک ۳۰ شبانروز، و اسفند در سالهای عادی ۲۹ و در سال‌های کبیسه ۳۰ شبانروز است. ضمناً بموجب ماده‌ی دوم این قانون، "سالهای خطا و ایقور، که در تقویم‌های سابق معمول بوده از تاریخ تصویب این قانون منسوخ خواهد بود". در این تقویم، سال مبتنی بر حساب نجومی است، و روز اول سال یا نوروز، مانند سال جلالی، روزی است که خورشید بین ظهر روز قبل و ظهر آن روز از نقطه‌ی اعتدال ربیعی میگذرد.

تقویم قیصری: ← تقویم یولیانی.

تقویم گرگوری[1] (gregori)، تقویمی که امروز در بیشتر ممالک متمدن رایج است، و پاپ گرگوریوس XIII در ۱۵۸۲ آنرا معمول ساخت. تقویم گرگوری از اصلاح تقویم یولیانی حاصل شده است، که در آن سال ۳۶۵ شبانروز محسوب میشد، مگر هر چهار سال یکبار که آنرا ۳۶۶ شبانروز حساب میکردند؛ یعنی کسر سال را، بجای ۰٫۲۴۲۲، برابر ۰٫۲۵ شبانروز (یعنی ۶ ساعت) میشمردند. خطائی که باین ترتیب از استعمال تقویم قیصری گرد میآید در قرن ۱۶م به 10 شبانروز بالغ شده بود، و اعتدال ربیعی، که در سال ۳۲۵ بم (تاریخ اولین شورای نیقیه) در ۲۱ مارس بود، به ۱۱ مارس انتقال یافته بود. گرگوریوس 10 شبانروز از سال ۱۵۸۲ اسقاط نمود (یعنی روز بعد از ۴ اکتبر را ۱۵ اکتبر قرار داد) و مقرر کرد که از آن سال ببعد سالهائی که شماره‌ی آنها به دو صفر منتهی میشود کبیسه محسوب نشود مگر اینکه این شماره به ۴۰۰ قابل قسمت باشد (مثلا سالهای ۱۷۰۰، ۱۸۰۰، و ۱۹۰۰ دارای ۳۶۵ شبانروز ولی سال ۱۶۰۰ کبیسه شمرده شد). جمع کسوری که از اختلاف سال گرگوری با سال شمسی حاصل میشود یک شبانروز در حدود ۳'۳۰۰ سال است. از سایر جهات، تقویم گرگوری مطابق تقویم یولیانی است. اختلاف دو تقویم در سالهای از ۱۵۸۲ تا ۱۷۰۰ برابر 10 شبانروز، از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ برابر ۱۱ شبانروز، از ۱۸۰۰ تا ۱۹۰۰ مساوی ۱۲ شبانروز، و از ۱۹۰۰ مساوی ۱۳ شبانروز است. این دو طریق حساب زمان را بترتیب "سبک قدیم" (قیصری) و "سبک جدید" (گرگوری) میخوانند. سال در سبک جدید در اول ژانویه آغاز میشود، و در سبک قدیم معمولا در ۲۵ مارس شروع میشد. بنا بر این، مثلا ۲۲ فوریه‌ی ۱۷۳۲ به سبک جدید مطابق ۱۱ فوریه‌ی ۱۷۳۱ سبک قدیم است، زیرا شروع سال ۱۷۳۲ به سبک قدیم در ۲۵ مارس بوده است. برای ارائه‌ی یک تاریخ به هر دو سبک معمولا چنین مینویسند ۱۷۳۱/۳۲ یا ۱۷۳۱/۲.

اصلاح گرگوریوس در بیشتر ممالک پیرو کیش کاتولیک رومی بلافاصله پذیرفته شد، ولی در ممالک پروتستان این کار بتدریج صورت گرفت. در سال ۱۷۵۲، که تقویم انگلستان ۱۱ شبانروز با تقویم بتر اروپا اختلاف پیدا کرده بود، تقویم گرگوری در بریتانیای کبیر و مستعمرات امریکائی آن پذیرفته شد. در روسیه تا ۱۹۱۸ سبک قدیم معمول بود، و در آن سال سبک جدید پذیرفته شد.

اسامی ماهها در تقویم گرگوری مقتبس از اسامی آنها در تقویم یولیانی، و ضبط فارسی رایج و عده‌ی ایام آنها بشرح ذیل است (برای اطلاع بیشتر مقالات مربوط به ماهها را ببینید):

۱– ژانویه	۳۱	۷ – ژوییه	۳۱
۲– فوریه	۲۸ یا ۲۹	۸ – اوت	۳۱
۳– مارس	۳۱	۹ – سپتامبر	۳۰
۴– آوریل	۳۰	۱۰– اکتبر	۳۱
۵– مه	۳۱	۱۱– نوامبر	۳۰
۶– ژوئن	۳۰	۱۲– دسامبر	۳۱

تقویم ملکی: ← تقویم جلالی.

تقویم هجری شمسی، تقویم رسمی ایران، که تقویمی شمسی است (← تقویم)، و مبدأش تاریخ هجرت محمد ص از مکه به مدینه است.

تقویم هجری قمری، تقویم دینی ممالک اسلامی، که یگانه تقویم بکلی قمری است که نزد جمعیت معتنابهی رواج دارد. مبدأ تاریخ هجری اول محرم سالی است که حضرت محمد ص از مکه به مدینه هجرت فرمود، و مطابق با جمعه‌ی ۱۶ زویه‌ی ۶۲۲ بم است. اسامی ماههای قمری از این قرار است:

۱– محرم	۷ – رجب
۲– صفر	۸ – شعبان
۳– ربیع الاول	۹ – رمضان
۴– ربیع الثانی	10– شوال
۵– جمادی الاولی	۱۱– ذو القعده
۶– جمادی الاخری	۱۲– ذو الحجه

تاریخ هجری مبتنی بر دوره‌ی حرکت قمر به دور زمین میباشد. سال قمری مرکب از ۱۲ ماه قمری است، و ۳۵۴ یا ۳۵۵ شبانروز دارد. بالنتیجه ماههای قمری با فصول ارتباطی ندارند. اهل شرع هر ماه را از رؤیت هلال به رؤیت هلال دیگر می‌گیرند، و آن هرگز از ۳۰ شبانروز تجاوز نمی‌کند، و از ۲۹ شبانروز کمتر نمیشود، و تا ۴ ماه متوالی ممکن است ۳۰روزه باشد، و تا سه ماه متوالی ۲۹روزه. اما منجمین تقویم قمری متوسط را اعتبار میکنند که در آن طول ماهها ثابت و از محرم ببعد متناوباً ۳۰ و ۲۹ شبانروز است. چون طول سال قمری متوسط ۳۵۴٫۳۶۷ شبانروز است، ۰٫۳۶۷ شبانروز اضافی سالیانه در طی ۳۰ سال بالغ بر ۱۱ شبانروز میشود، و در هر دوره‌ی سی‌ساله، ۱۱ روز را بترتیب در سالهای ۲، ۵، ۷، 10، ۱۳، ۱۵ (یا ۱۶)، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۹، کبیسه میکنند، بدین ترتیب که در هر یک از این سالها یک شبانروز به ذو الحجه اضافه میکنند تا ۳۰ شبانروز شود. سالی را که روز کبیسه در آن واقع شده سال کبیسه خوانند؛ مثلا سال ۱۳۸۸ هق، که سال ۸م از دوره‌ی ۴۷م است (زیرا ۱۳۸۸/۳۰ = ۸/۳۰ + ۴۶) عادی، ولی سال ۱۳۹۰ هق کبیسه است. نیز ← تبدیل تاریخ.

دلایلی هست حاکی از اینکه تقویم اعراب قبل از اسلام جنبه‌ی قمریشمسی داشته است، و نام قدیم ماههای عرب [ربیع، = بهار؛ رمضان، = سوزان، و غیره] مؤید این موضوع است. اسامی ماهها، جز ماه محرم، در قسمت متأخر جاهلیت، بهمان صورت که در دوره‌ی اسلامی مشاهده میشود، تثبیت شده بود. پیش از انتخاب هجرت بعنوان مبدأ تاریخ، مبدأ ثابتی معمول نبود، بلکه حوادث مهم را مبدأ تاریخ میگرفتند. تقویم قمری صرف بعد از اسلام (ظاهراً پس از 10 هق) معمول شد. انتخاب هجرت بعنوان تاریخ در دوره‌ی خلافت عمر خطاب صورت گرفت. مسلمانان، علاوه بر تاریخ هجری قمری، از تاریخهای دیگری نیز نام میبرند، که از آن جمله است تاریخ العالم (تاریخ خلقت عالم)، تاریخ طوفان، تاریخ بختنصر، تاریخ سلوکی، و غیره. ← گاهشماری.

تقویم یولیانی[2] (yuliāni) یا **تقویم قیصری،** تقویمی (← تقویم) که در سال ۴۶ قم در رم بوسیله‌ی یولیوس قیصر مقرر گردید، و مدت سال را در ۳۶۵ شبانروز، و هر چهار سال یکبار در

(1)Gregorian Calendar (2)Julian Calendar

۳۶۶ شبانروز (سال کبیسه)، تثبیت میکرد، و در آن نام و ترتیب و عده‌ی روزهای ۱۲ ماه سال کمابیش مطابق بود با آنچه اکنون در اروپا معمول است.

در قدیمترین تقویم رومیان که از آن خبر داریم، و بنقل روایات آنرا رومولوس، اولین فرمانفرمای رم، در ۷۳۸ قم وضع کرد، سال ۳۰۴ شبانروز و منقسم به 10 ماه بود، و ظاهراً رومیها به ۶۰ شبانروز اضافی که در وسط زمستان می‌افتاد اعتنائی نداشتند، و یا گاهی قائل به ماههای اضافی میشدند. بعدها دو ماه دیگر (یانواریوس و فبرواریوس) به آخر سال اضافه شد. اسامی ۱۲ ماه از این قرار بود،

۱ – مارتیوس (mārtius)
۲ – آپریلیس (āprilis)
۳ – مایوس (māyus)
۴ – یونیوس (yunius)
۵ – کوینتیلیس (kuintilis)
۶ – سکستیلیس (sekstilis)
۷ – سپتمبر (september)
۸ – اکتبر (oktober)
۹ – نومبر (november)
۱۰– دکمبر (dekember)
۱۱– یانواریوس (yānuārius)
۱۲– فبرواریوس (februārius)

(نام ماههای ۵م–10م از الفاظ لاتینی برای ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، و 10 گرفته شده است). بعدها تصرفات دیگری در این تقویم بعمل آمد. این تقویم، علاوه بر بینظمیهای انواع تقویم قمریشمسی، مخصوصاً کمی بعد از سال ۲۰۰ قم که پونتیفکس ماکسیموس اختیار تنظیم تقویم را یافت، دستخوش بینظمیهای دیگر نیز گردید، بدین معنی که از اضافه یا کسر کردن ایام سال برای کوتاه کردن یا دراز کردن مدت تصدی مشاغل استفاده میشد. در نتیجه، در زمان یولیوس قیصر، تقویم رومیان قریب سه ماه با ترتیب فصول اختلاف پیدا کرده بود، و یانواریوس در پائیز می‌افتاد. در این زمان، یکی از منجمین اسکندرانی بنام سوسیگنس تقویم شمسی مصری (← تقویم) را به قیصر عرضه داشت، و وی با استفاده از اختیاراتی که بعنوان پونتیفکس ماکسیموس داشت، آنرا تقویم رسمی رم قرار داد (۴۶ قم)، و برای جبران خطاهائی که در گذشته گرد آمده بود، مقرر کرد که سالی که ما ۴۶ قم میدانیم دارای ۴۴۵ شبانروز باشد. رومیان، بافتخار قیصر، پنجمین ماه سال را، که وی در آن متولد شده بود، بنام او یولیوس نامگذاری کردند، و نام ژوییه و امثال آن برای ماه پنجم سال در زبانهای اروپائی از این لفظ گرفته شده است.

بعدها آوگوستوس ماه ششم سال را بنام خود نامید و یک روز از ماه ۱۲م کاست، و بر این ماه افزود، تا عده‌ی ایامش مساوی عده‌ی ایام ماه یولیوس گردد.

تقویم قیصری بیش از ۱۵۰۰ سال رواج فراوان داشت. در این تقویم سال بطور متوسط ۳۶۵٫۲۵ شبانروز حساب میشود، و حال آنکه سال شمسی ۳۶۵٫۲۴۲۲ است. اختلال ناشی از جمع آمدن اختلاف این دو عدد در تقویم گرگوری اصلاح شد.

تقویم یهود، تقویمی قمریشمسی (← تقویم) که بین یهود معمول و مبدأش مطابق سال ۳۷۶۱ قم (تاریخ روایتی خلقت عالم) است. صورت کنونی آن از سال ۳۶۰ بم میباشد. اسامی کنونی ماهها از اصل بابلی و آشوری است، و در دوره‌ی اسارت بابلی جایگزین اسامی قدیمتر شد. هر ۱۹ سال یک دوره‌ی قمری تشکیل میدهد که از آن سال‌های ۳م، ۶م، ۸م، ۱۱م، ۱۴م، ۱۷م، و ۱۹م کبیسه است. سال ۵۶۸۲ (۱۹۲۱–۲۲ بم) اولین سال ۳۰۰مین دوره‌ی قمری است. سالهای معمولی را بر حسب اینکه ۳۵۳، ۳۵۴، یا ۳۵۵ شبانروز داشته باشد، ناقص، معتدل، و تمام خوانند. سال‌های کبیسه یک ماه اضافی دارد، و مشتمل بر ۳۸۳ (ناقص)، ۳۸۴ (معتدل)، یا ۳۸۵ (تمام) شبانروز است. تقویم یهود بسبب قواعد گوناگونی که برای تنظیم اعیاد دینی دارند پیچیده است. سال دینی از اول نیسان و سال عرفی از اول تشری آغاز میشود. برای اسامی ماهها جدول ذیل و مقالات مربوط به هر یک را ببینید.

ماههای تقویم یهود

(م= معتدل، ن= ناقص، ت= تمام)

(۱)	تشری	(tešri)	۳۰
(۲)	حشوان	(hešvān)	۲۹ (م و ن) یا ۳۰ (ت)
(۳)	کسلو	(keslev)	۲۹ (ن) یا ۳۰ (م و ت)
(۴)	طوت	(tevvet)	۲۹
(۵)	شباط	(šebāt)	۳۰
(۶)	آذار	(āzār)	۲۹
			۳۰ (سالهای کبیسه)
	واذار	(vāzār)	۲۹ (این ماه فقط در سالهای کبیسه میآید)
(۷)	نیسان	(nisān)	۳۰
(۸)	ایار	(ayyār)	۲۹
(۹)	سیوان	(sivān)	۳۰
(۱۰)	تموز	(tammuz)	۲۹
(۱۱)	آب	(āb)	۳۰
(۱۲)	ایلول	(ilul)	۲۹

تقی، لقب امام ۹م، ← امام محمد تقی ع.

تقی‌الدین کاشی [تقی‌الدین محمد ابن شرف‌الدین حسینی کاشانی]، فت 1016 هق، شاعر و تذکره‌نویس ایرانی. از مردم کاشان و معاصر شاه عباس کبیر بود. اثر عمده‌اش خلاصة الاشعار و زبدة الافکار (۹۸۵ هق) است در باره‌ی شاعران معاصر وی، که مخصوصاً بسبب اشتمال بر مقدار قابل ملاحظه‌ای از اشعار شاعرانی که احوال و آثار آنها در مآخذ دیگر نیست اهمیت تمام دارد.

تقی‌الدین محمد کاشی: ← تقی‌الدین کاشی.

تقی خان امیر نظام (یا امیر کبیر)، میرزا: ← امیر کبیر.

تقیه (taqiyye)، در اصطلاح متکلمین، پوشاندن و اظهار نکردن عقیده‌ی دینی، و حتی ترک فرائض آن، در آن هنگام که از آشکار کردن آن خطری متوجه شخص شود. در بین مسلمانان، شیعه تقیه را جایز و در بعضی موارد فرض میشمارند. طرفداران تقیه معتقدند که عمل تقیه برای شخص پیغمبر، بسبب آنکه مؤسس دین و مبین احکام است، جایز نیست، ولی پیشوایان دین اگر در انجام یکی از تکالیف مواجه با خطر شدند، برای رعایت مصلحت فرد یا جماعت، تقیه برای آنها جایز خواهد بود. فِرَق شیعه در موارد جواز تقیه شروط مختلف دارند، و بعضی از فرق خوارج نیز، مثل نجدات و اباضیه، آنرا تجویز کرده‌اند.

تک[1] (tek؛ فنس)، (*Tectona grandis*)، درختی بزرگ و برگریز که در چین و برمه و سیام می‌روید. برگهای بزرگ آن از ۲۵ تا ۵۰ سم است. چوبش (در نور تیره میشود) محکم است، و برای کشتیسازی و لوازم کشاورزی و کفسازی بکار میرود.

تکاب (takāb)، دهستان (جم ۱۴٬۲۷۰؛)، بخش تکاب، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۹ (؛) آبادی. بخش **تکاب** که نامش ذکر شد نمونه‌ای از تغییرات متوالی "تقسیمات کشور" است. این بخش در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ هش از شهرستان مراغه مجزا و ضمیمه‌ی شهرستان سنندج گردید؛ در خرداد ۱۳۲۶ هش دگر بار ضمیمه‌ی شهرستان مراغه شد؛ در دی ماه ۱۳۳۹ هش از مراغه منتزع و جزء شهرستان جدید التأسیس میاندوآب گردید. مرکز دهستان و بخش، ده **تکاب** (جم ۴٬۹۴۶ نسث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵۹ کیلومتری چ‌ش مراغه و دارای اهمیت نظامی است. نامش را فرهنگستان ایران در ۱۹ مهر ماه ۱۳۱۶ هش از تیکان‌تپه به تکاب تبدیل کرد.

تکاب، دهستان (جم ۶٬۵۱۰؛)، بخش ریوش، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۸ (؛) آبادی. در ج کوه سرخ واقعست.

تکاب، دهستان (جم ۴٬۰۴۰؛)، بخش نوخندان، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۳ (؛) آبادی.

تکابه[2] (takābe)، بازی (← باز، در شیمی) که هر مولکول آن فقط یک گروه اکسیدریل دارد. مثلا سود و پوتاس بازهای تکابه هستند.

تکاثر، سوره‌ی (takāsor) [= مباهات به فزونی]، سوره‌ی ۱۰۲م قرآن، مکی، ۸ آیه. کبرفروشان، خودنمایان، و گمشدگان از راه را بیم میدهد که چون بگور درآیند خواهند دانست که نصیب آنان دوزخ است.

تکافؤ، در علم بدیع، ← تضاد.

تکامل[3] یا **تحول**، فنس اورلوسیون (evoliüsioN)، نظریه‌ای که بر حسب آن حیوانات و نباتات با تغییرات و تبدیلات تدریجی و مستمر از صورت اولیه بصورت کنونی درآمده‌اند. نیز بر حسب این نظریه، که تحول آلی نام دارد (در مقابل تحول غیر آلی که مربوط بمبدأ مادی جهان است)، حیات از توده‌ی پروتوپلاسمی ساده‌ای، محتملا در دریا، آغاز شده است. مفهوم تکامل در یونان قدیم سابقه داشته، و در طول پانزده قرن اول مسیحیت، در اثر فشار و سلطه‌ی کلیسا مسکوت مانده، و در اواسط قرن شانزدهم کمابیش عنوان شده است. اختراع میکروسکوپ و تحقیقات علمی در طبقه‌بندی موجودات زنده به پیشرفت آن کومک کرد. چارلز داروین، پس از بیست سال ممارست و جمع‌آوری شواهد، نظریه‌ی تکاملی خود را، که بعداً به داروینیسم معروف شد، تدوین کرد، و در ۱۸۵۹، در کتاب معروف خود بنام بنیاد انواع، عرضه داشت. تأثیر این نظریه در دانشمندان و

(۱)teak (۲)monohydric (۳)evolution

فلاسفه در حساب نمیگنجد. در نتیجه‌ی بسط علم ژنتیک بر اساس قوانین وراثت مندل و کارهای ت. ه. مورگن و ه. ج. مالر و دیگران، نظریه‌ی تکامل متدرجاً تکمیل شده و بسط یافته است.

تکانه[1] (takāne)، بطور کلی، قوه‌ی محرک آنی، و نیز حرکت ناشی از آن؛ و بالاخص، در اصطلاح علمی، عمل یا نیروی کوتاه‌مدت مکانیکی یا برقی که دستگاهی را بکار اندازد یا ناگهان سبب حرکت شود. ۱- تکانه‌ی برقی را میتوان تغییر ناگهانی ولتاژ یک دستگاه تعریف کرد؛ اعمال قطع یا وصل جریان برق در یک دستگاه تولید تکانه‌ای در دستگاه میکند. تکانه‌های جریان برق، از قبیل آنهائی که از پدیده‌ی آسمانی برق یا بواسطه‌ی قطع یا وصل جریان تولید میشود، ممکن است در مدارهای القائی ولتاژهای زیاد تولید کرده مقاومت مواد عایق را درهم شکنند. باین جهت است که اغلب ماشینها و وسایل برقی (مانند مبدل) را از لحاظ مقاومت آنها در مقابل اثرات اینگونه تکانه‌ها قبلا آزمایش میکنند. بعلاوه، در اغلب دستگاه‌های برقی، اسبابهای مخصوصی (مانند برقگیر) بکار میبرند، که این قبیل تکانه‌ها را پیش از اینکه به دستگاه اصلی وارد شود منحرف ساخته وارد زمین میکند. ۲- در اصطلاح مکانیک، تکانه تأثیر نیروئی است که در مدت بسیار کوتاهی اثر کند. از جنبه‌ی کمی، تکانه‌ی یک نیروی ثابت حاصلضرب مقدار نیرو در مدت تأثیر تعریف میشود، که مساوی تغییر مقدار حرکت است.

تکبیت[2] (takbit)، در پسیکانالیز فرویدی، جریانی ذهنی که از تنازع بین اصل لذت و اصل واقعیت حاصل میشود، یعنی، وقتی که کششها (← کشش) و تمایلات انسان با رسوم و آداب معمول مغایرت دارد، و در نتیجه، آن کششها به قسمت لاعن‌شعور ذهن رانده میشوند، اما از فعالیت بازنمیمانند و در رفتار آدمی بصورت اختلال اعصاب بروز میکنند. تکبیت در رؤیا و در سایر احوال روانی بطور غیر مستقیم مؤثر میافتد.

تک بیت: ← مفرد.

تکبیرة الاحرام (takbirato 'l-ehrām) یا **تکبیرة الافتتاح** (takbirato 'l-eftetāh)، گفتن الله اکبر، که نمازگزار هنگامی که وارد نماز میشود باید بگوید. در اصطلاح فقها، از ارکان نماز است که زیاده و نقصان آن در نماز، چه از روی سهو و غفلت باشد و چه از روی عمد، موجب بطلان نماز میشود. پس از تکبیرة الاحرام تا هنگام سلام گفتن بسیاری از امور، که نام آنها "منافیات نماز" است، بر شخص نمازگزار حرام است. نیز ← احرام.

تکتم، نام مادر امام رضا ع.

تکثیر یا تولید مثل[3]، از اعمال اساسی موجود زنده، که عبارتست از بعمل آمدن فرد یا افرادی بتوسط افراد دیگر. این عمل از لحاظ طریقه و چگونگی بسیار متفاوت است. دو قسم عمده‌ی آن یکی ناجنسی (عمل آمدن تخم از یک فرد) و دیگری جنسی (تخم حاصل از دو فرد) است. تکثیر ناجنسی در نباتات و حیوانات خیلی پست معمول است. ساده‌ترین شکل آن تقسیم یاخته و تجدید سازمان مواد موجود در هر یک از دو حصه‌ی حاصل از تقسیم است. تکثیر جنسی عبارتست از بهم پیوستن دو یاخته برای تشکیل یاخته‌ای که قابل رشد و تبدیل به فرد دیگری باشد. بهم پیوستن دو یاخته از یک نوع را الحاق[4] یا آمیزش[4] و بهم پیوستن دو هسته‌ی مختلف النوع را لقاح یا گشنگیری خوانند. یاخته‌های جنسی در حیوانات یا نباتات عالیه تخم (ماده) و نطفه (نر) نامیده میشود.

تکثیر گیاهان معمولا بوسیله‌ی دانه یا هاگ است. تکثیر رویشی عبارتست از جدا کردن عضو زنده‌ای از یک رستنی و قرار دادن آن در محلی با شرایط مساعد که بتواند رویش خود را ادامه داده رستنی دیگری بسازد. طرق تکثیر رویشی که در کشاورزی و باغبانی معمول است عبارتست از قلمه زدن، خواباندن، پیوند زدن، و جدا کردن تکمه‌های زیرزمینی و ریشه‌های ضخیم.

تکرار یا مکرر، در علم بدیع، لفظی را در سخن بقصد تأکید یا تعظیم یا غرضی دیگر دو یا چند بار آوردن، مانند (مولوی)،

چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

و نیز (شاهی سبزواری)،

از ما سخنی بشنو و با ما سخنی گوی
کز بهر تو بسیار شنیدیم سخنها.

تکروند: ← ایزوتروپ.

تکریت (takrit)، شهر، ل عراق مرکزی، بر ساحل غربی دجله، ل سامرا و بر دامنه‌ی جبل حمرین. شهری بسیار قدیمی است. از قرن ۴م ب‌م تا ۱۱۵۵ مقر اسقف یعاقبه بود. نویسندگان عرب بنای آنرا به شاپور پسر اردشیر ساسانی نسبت داده‌اند. اول بار ظاهراً در ۱۶ هق بتصرف مسلمانان درآمد. صلاح‌الدین ایوبی در اینجا متولد شد. هرتسفلد در آنجا سفالینه‌های جالبی از دوره‌ی ساسانی و قرون اولای اسلامی کشف کرد.

تکریر[5] (takrir)، در اصطلاح شیمی، تصفیه‌ی یک مایع بوسیله‌ی تقطیر (مخصوصاً تقطیر مکرر یا تدریجی).

تکزاس[6] (tekzās)، انگلا تکسس (teksəs)، ۲۸مین ایالت (۶۹۲٬۴۰۵ کم‌، جم ۷٬۷۱۱٬۱۹۴)، ج‌غ کشمة. بزرگترین و جنوبی‌ترین ایالات کشمة است. کرسی آن اوستین، و شهرهای دیگرش عبارتند از هیوستن، دلس، سن انتونیو، فورت ورث، ال پسو، کورپس کریستی، و گلوستن. از ل به اوکلاهوما، از ش به آرکانساس و لویزیانا، از جش و ج به خلیج مکزیک و کشور مکزیک، و از جغ و غ به مکزیک و نیو مکسیکو محدود است. رود سرخ و ریو گرانده مرزهای لش و جغ آنرا تشکیل می‌دهند. سایر رودهای عمده‌اش عبارتند از برزس، کولورادو، و ترینیتی. محصول عمده‌ی آن پنبه است، و از جهت پنبه و احشام و محصولات نفتی از ایالات درجه‌ی اول کشمة میباشد. کشت زرت و جو و گندم نیز معمول است. پالایشگاههای نفت و کارگاههای آمودن گوشت و تهیه‌ی آرد و الوار دارد. از منابع معدنی آن نفت؛ گاز طبیعی، و گوگرد است.

اسپانیولیها در ۱۵۲۸ ناحیه‌ی تکزاس را پوییدند، و اول بار در ۱۶۸۱ یا ۱۶۸۲ در آنجا مهاجرنشین تأسیس کردند. ولی اشغال ناحیه از طرف آنان در ۱۷۱۵ آغاز شد. در ۱۸۰۳، که کشمة لویزیانا را خرید، بر اساس ادعای قبلی فرانسویان که تکزاس را جزء لویزیانا میدانستند، مدعی مالکیت تکزاس گردید، ولی بر طبق پیمان ۱۸۱۹ با اسپانیا از ادعای خود صرف نظر کرد. در ۱۸۳۶ تکزاس استقلال خود را از مکزیک اعلام نمود، و جمهوری تکزاس تشکیل گردید، که در ۱۸۴۵ بعنوان ایالت (برده‌دار) پذیرفته شد، و این امر باعث ← جنگ مکزیک گردید. در جنگ داخلی به ائتلافیه‌ی ایالات امریکا ملحق شد (۱۸۶۱)، و پس از جنگ دوباره جزء اتحادیه پذیرفته شد (۱۸۷۰).

تکسل[7] (teksel)، جزیره (۱۶۵ کم‌، جم ۴۷۵٬۱۰)، ایالت نورد هولاند، ل‌غ هلند، در دریای شمال. بزرگترین و جنوبیترین جزیره از جزایر فریزیائی غربی.

تکسنگ[8] (tak.sang)، سنگ بزرگ یکپارچه، خاصه وقتی در معماری یا حجاری بکار رود؛ و نیز مسله، ستون، مجسمه، و جز آنها که از سنگ یک‌پارچه ساخته شده باشد.

تکسیله[9] (taksila)، ویرانه‌های شهری باستانی، پنجاب غربی، پاکستان، جغ راولپندی. جزء امپراطوری ایران بود، و در ۳۲۶ قم اسکندر مقدونی بدانجا آمد. بعدها از مراکز عمده‌ی بودائی گردید.

تکش، علاءالدین: ← علاءالدین تکش.

تکش خوارزمشاه: ← علاءالدین تکش.

تکفام[10] (tak.fām)، تشعشع یا نوری که مرکب از ارتعاشات دارای یک بسامد یا تقریباً دارای یک بسامد باشد؛ تشعشعات نوری یک رنگ.

تکفیر[11] (takfir)، کسی را به کفر نسبت دادن و رسماً از یک جامعه‌ی دینی بیرون کردن. سابق بر این که توجه مردم به مسائل دینی بیشتر بود، تکفیر در واقع سبب قطع رابطه با اجتماع بود. از تکفیر سوء استفاده‌های فراوان شده است؛ و چه بسا اشخاص بیگناه که از این راه بقتل رسیده‌اند. غالباً تکفیرهای سیاسی در زیر پرده‌ی تکفیر دینی صورت میگرفته است.

تکقندها[12] (tak.qand.hā) یا **قندهای ساده**، دسته‌ای از ئیدراتهای کربون که، بر خلاف چند قنده‌ها، نمیتوان بوسیله‌ی ئیدرولیز آنها را به قند‌های ساده‌تر تبدیل کرد. فروکتوز و گلوکوز ازین جمله اند.

تکگانی[13] (tak.gāni)، دارا بودن یک زن یا یک شوهر (مقابل دوگانی و چندگانی). ← زناشولی.

تک‌لپه (tak.lappe)، گیاهی که دانه‌های آن دارای یک لپه است، مانند گندم و خرما.

تکلم، عیبهای: ← عیبهای تکلم.

تکلو یا تکه‌لو (هر دو tekelu)، طایفه‌ای از قزلباش. اصل آنها از ولایت تکه یا تکه‌ایلی واقع در جنوب آسیای صغیر بود. یکی از بزرگان این طایفه، نامش حسن خلیفه، وقتی در حلقه‌ی مریدان شیخ حیدر درآمد، و بامر او بین طایفه‌ی خود

---

(۱)impulse (۲)repression (۳)reproduction (۴)conjugation (۵)rectification · (۶)Texas (۷)Texel (۸)monolith (۹)Taxila (۱۰)monochromatic (۱۱)excommunication (۱۲)monosaccharides (۱۳)monogamy

رفت، و بترویج مذهب شیعه پرداخت. پسرش بنام شاه قلی بابای تکلو بسال ۹۱۷ هق، با ۱۵٬۰۰۰ کس از صوفیان آسیای صغیر، عازم ایران شد، و در راه، بعضی از ولایات عثمانی را نیز غارت کرد، و حتی علی پاشا وزیر اعظم عثمانی را هم مغلوب نمود، و در شهریار تهران بخدمت شاه اسماعیل I صفوی پیوست، و در جمع قزلباش درآمد.

تکلهٔ ابن زنگی (toklate 'bne zangi) [اتابک مظفرالدین تکلهٔ ابن زنگی]، فت ۵۹۱ هق، سومین اتابک (۵۷۱–۵۹۱ هق) از سلسلهٔ اتابکان فارس. پسر و ولیعهد و جانشین اتابک زنگی ابن مودود بود، و سعدی در بوستان دوران حکومت او را بامنیت و عدالت ستوده است. مدت فرمانروائی او ۲۰ سال بود. وزارت او را خواجه امین‌الدین کازرونی داشت.

تکلهٔ ابن هزاراسپ (toklate 'bne hezārasp)، معروف به **مظفرالدین تکله**، فت ۶۵۶ هق، فرمانروای لر بزرگ و (مطابق تاریخ گزیده) پنجمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ. وی بعد از اتابک نصرت‌الدین کلجه بامارت نشست (۶۴۹ هق)، و او ۴ بار با اتابک سعد زنگی، که بقصد تسخیر لر بزرگ لشکر کشید، جنگ کرد، و ظفر یافت. در واقعهٔ فتح بغداد برکاب هولاکو پیوست، اما بسبب تأثر از سقوط خلافت بغداد، بدون اطلاع هولاکو، به لرستان بازگشت، و از بیم هولاکو در قلعه‌ای متحصن گشت. لیکن هولاکو او را امان داده با خود به تبریز برد، و در آنجا او را هلاک کرد (ذی قعدهٔ ۶۵۶ هق). بعد از او برادرش الب ارغو بامارت رسید.

تکلیس[1] (taklis) [عربی، = آهک کردن]، در شیمی، قرار دادن ماده‌ای در تحت تأثیر دمای زیاد (ولی کمتر از نقطهٔ ذوب آن). ماده‌ای که تحت عمل تکلیس قرار گیرد ممکن است (۱) رطوبت خود را از دست بدهد، (۲) مادهٔ فرّاری از آن خارج شود (مثلا در سنگ آهک، یعنی کربونات کلسیوم، که انیدرید کربونیک از آن خارج میشود، و آهک زنده، یعنی اکسید کلسیوم، بر جای میماند)؛ (۳) دستخوش اکسایش یا احیا گردد (← اکسایش و احیا)، مانند حرارت دادن پیریت (سولفور آهن) در هوا، که از آن انیدرید سولفورو متصاعد میشود، و اکسید آهن بدست می‌آید. در آنجا که، مانند مثال اخیر، تکلیس با اکسیدن همراه باشد، آن را تشویه[2] (tašvie) [عربی، = بریان کردن] مینامند.

تکلیف، حکم به پرداختن به کاری که دشواری دارد. در دین به اموری میگویند که بر مکلف (کسی که بحد بلوغ رسیده باشد) واجب میشود، مانند نماز خواندن، زکات دادن، امر بمعروف کردن، و نظایر آنها. در اصطلاح اصول فقه حکم تکلیفی به حکمی گفته میشود که مستقیماً بفعل مکلفین تعلق میگیرد، و حکم وضعی چیزهائی از قبیل ملکیت و زوجیت و امثال آنها است که مستقیماً بافعال اشخاص تعلق ندارد.

تکمران (takmarān)، دهستان (جه ح ۱۵۰٬۹؟)، ل شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)؛ ۱۱ (؟) آبادی. ساکنین آن از طایفهٔ توپکانلو هستند.

تکملهٔ اکبرنامه: ← آیین اکبری.

تکمه[3] (tokme)، در گیاهشناسی، ساقهٔ زیر خاکی ضخیم‌شدهٔ گیاهان، مانند قسمت خوراکی زیر

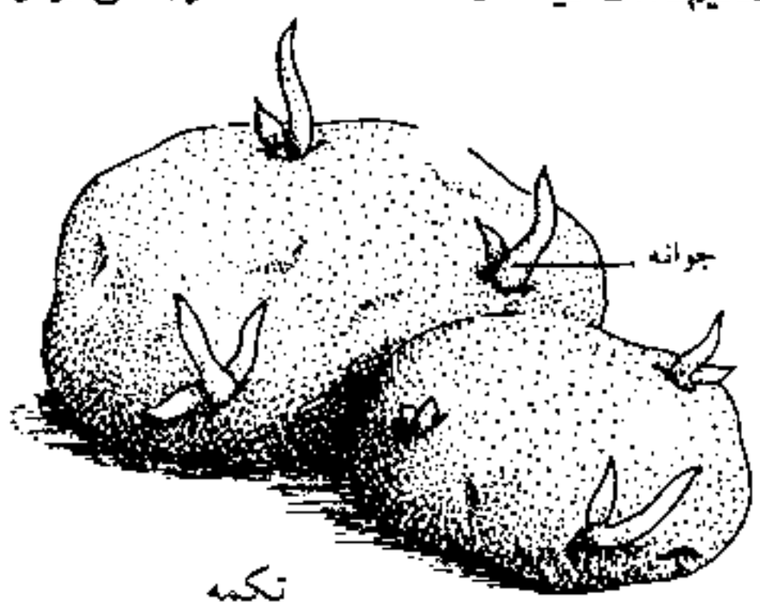

تکمه

زمینی سیب زمینی. تکمه‌ها معمولا محل اندوخته‌های غذائی مخصوصاً نشاسته میباشند.

تکمه، در طب، ← بواسیر.

تکمه (tokme) یا **دگمه**، ضمیمه‌ای بر ملبوس برای زینت یا بستن. از قدیم الایام معمول بود. یونانیها بیش از ۴٬۰۰۰ سال پیش از این قرصهای طلا را بعنوان دگمه بکار میبردند. اما اول بار در قرن ۱۰م، که لباسهای باندازه‌ی اندام بجای لباس‌های گشاد و لباده‌مانند معمول شد، رواج و اهمیت یافت. حالیه تولید دگمه در سال بیش از ۱۵٬۰۰۰٬۰۰۰ عدد است، که متجاوز از ۸۰٪ آن در کشمت تهیه میشود.

تکنتیوم[4] (teknetiom؛ از فنس)، عنصر فلزی نقره‌فام (علامت شیمیائی، Tc. نیز جدول عنصرها را ببینید). از لحاظ خواص فیزیکی و شیمیائی شبیه رنیوم است. وجودش در ۱۹۲۵ کشف شد، و در آن هنگام نام مازوریوم (māzuriom) برای آن پیشنهاد گردید. در ۱۹۴۹ نام تکنتیوم را اتحادیهٔ بین‌المللی شیمی پذیرفت.

تکنیک[5] (teknik؛ از انگلا)، روش و سلیقه‌ی خاص در اجرای جزئیات یک امر، مخصوصاً در هنرهای ایجادی، مانند "تکنیک یک استاد ویولن‌نواز" یا "تکنیک یک نقاش".

تکودار خان (tekudār)، معروف به **سلطان احمد تکودار**، فت ۶۸۳ هق، سومین پادشاه (۶۸۰–۶۸۳ هق) سلسلهٔ ایلخانیان؛ پسر هولاکو خان مغول. وی بعد از وفات برادرش اباقا خان به ایلخانی نشست. تکودار خان، که ظاهراً قبل از سلطنت غسل تعمید مسیحی کرده و نام خود را نیکولاس گذاشته بود، پس از جلوس بسلطنت اسلام آورد و بنام سلطان احمد تکودار موسوم شد. پس از آن، اسلام آوردن خود را بعلمای بغداد و سلطان مصر خبر داد، و این خبر موجب خشنودی مسلمین گشت. ارغون خان، پسر اباقا خان، که مدعی سلطنت بود، بر تکودار شورید، اما گرفتار و محبوس گشت. چندی بعد عده‌ای از امرای مغول که از اسلام آوردن تکودار خان ناراضی بودند ارغون خان را از بند برآوردند و به ایلخانی برداشتند. تکودار خان فرار کرد اما گرفتار و کشته شد. مدت حکمرانی او دو سال و سه ماه بود.

تکوما[6] (takŏmā)، شهر (جه ۱۴۳٬۶۷۳)، غ ایالت واشینگتن، کشمت؛ بندر عمده‌ای بر خلیج پیوجت. در ۱۸۵۲ ماندگاه شد. ایستگاه نهائی راه آهن و شهری صنعتی است.

تکویر، سوره‌ی (takvir) [= درهم پیچیده شدن]، سوره‌ی ۸۱م قرآن، مکی، ۲۹ آیه، در بیان روز قیامت و تغییراتی که در آن روز در آسمان و زمین حاصل میشود.

تکوین، سفر: ← پیدایش، سفر.

تکه‌لو، طایفه‌ای از قزلباش، ← تکلو.

تکیه (takye)، محلی که در آن شرح مصائب حضرت امام حسین ع بصورت تعزیه یا روضه بیان شود. عبارت از فضای محصوری است که در وسط آن سکوئی گرد یا چهارگوش ساخته شده که کار صحنه‌ی نمایش را میکند، و در اطرافش غرفه‌ها و طاقنماهائی است که یا آیین میبندند و یا رجال کشور برای تماشای تعزیه از آنها استفاده میکنند. بزرگترین و مجلل‌ترین تکیه‌ها در ایران تکیه‌ی دولت (چغ عمارت معروف به شمس العماره، تهران) بود که بامر ناصرالدین شاه قاجار بنا شد، ولی متأسفانه در ۱۳۳۰ هش برای ساختن بنای جدیدی خرابش کردند. باحتمال نزدیک بیقین، پیدایش صحنه‌ی گرد در اروپا نتیجه‌ی مشاهده‌ی تکیه و تعزیه توسط اروپائیان در اواخر قرن ۱۹م بوده است. تکیه را حسینیه نیز مینامند. لفظ تکیه به خانقاه دراویش نیز اطلاق میشود.

تکیه، در زبانشناسی، ← آکسان.

تکیه‌ی دولت: ← تکیه.

تگرگ[7] (tagarg)، دانه‌های سخت یخ که در آغاز طوفان تندری در هوای گرم میبارد. شکل آنها گوناگون و بیشتر گِرد و درشتی آنها معمولا از دانه‌ی نخود تا فندق تغییر میکند؛ قطر دانه‌ها بندرت به ۵ سم و حتی به ۸ سم میرسد (دانه‌ی تگرگ با دوره‌ی ح ۴۰ سم دیده شده است). تگرگ‌های درشت‌دانه آفتی برای محصول و دام و انسان بشمار میروند، و حتی گاهی به هواپیما هم آسیب میرسانند.

ساختمان دانه‌های تگرگ شبیه پیاز است؛ اگر یک دانه‌ی تگرگ را بشکنیم، پوسته‌های متوالی، که متناوباً از یخ شفاف و کدر تشکیل شده است، دیده میشود. اینکه تگرگ منحصراً در طوفانهای تندری سخت حادث میشود، دلیل آنست که باد نقش اساسی در ساختن آن دارد. ظاهراً منشأ تگرگ گردبادهائی است که توده‌های هوای ابر-آلود در داخل آنها بسرعت بطرف بالا هجوم میبرند، و سپس فرود آمده دگر بار به بالا رانده میشوند. قسمت پایین چنین ابری ممکن است مشتمل بر دانه‌های باران و قسمت بالای آن مشتمل بر بلورهای برف باشد. دانه‌های باران که با حرکت گردباد بطرف بالا به ناحیه‌ی سردتر رانده میشوند منجمد میگردند، و قشری از دانه‌های برف روی آنها مینشیند؛ سپس پایین میآیند و آب بیشتری روی آنها یخ میبندد، و بار دیگر که بالا روند، ورقه‌ی تازه‌ای از برف روی آنها کشیده میشود. این عمل آنقدر ادامه پیدا میکند تا سنگینی دانه چنان شود که دیگر بالا نرود و سقوط کند.

تگوسیگالپا[8] (tegusigālpā)، شهر (جه ۵۵٬۷۵۵)، ج هندوراس مرکزی، پایتخت و بزرگترین شهر جمهوری هندوراس. اواخر قرن ۱۶م بنا شد،

(۱) calcination (۲) roasting (۳) tuber (۴) technetium (۵) technique (۶) Tacoma (۷) hail (۸) Tegucigalpa

و در دوران استعمار اسپانیا از مراکز استخراج معدن بود.

تل (tall؛ عربی)، ناحیه‌ای در قسمت ل‌ش الجزایر و ل تونس، که از دشت ساحلی مدیترانه بعرض ح ۸۰ کم تا ح ۱۹۰ کم در داخل خاک افریقا ممتد است. رشته‌ی ساحلی جبال اطلس در این ناحیه قرار دارد. این سرزمین حاصلخیز در طی تاریخ تحت استیلای رومیها، واندالها، دولت بیزانس، اعراب، و دولت عثمانی درآمده است. صادراتش حبوبات، شراب، روغن زیتون، اقسام میوه و سبزی، توتون، و چوب‌پنبه است.

تل[1]، گیوم (giyyom tel)، انگلیسی **ویلیام تل** (wilyām)، قهرمان افسانه‌ای سویس. سرگذشت وی نماینده‌ی نهضت سویسیها برای استقلال از سلاطین هاپسبورگ اتریش است، و باحتمال قریب به یقین افسانه‌ی تل تحریفی از وقایع تاریخی سال ۱۲۹۱ میباشد (← سویس). بر طبق یکی از روایات، تل اهل دهکده‌ی بورگلن از ایالت اوری بود، و از اطاعت گسلر (gesler)، که از عمال اتریش بود، سر باز زد، و به کیفر این عمل مقرر شد که سیبی روی سر پسرش بگذارد، و آن را با تیر بزند. بعداً تل از کمینگاهی تیری به قلب گسلر زد، و این امر آتش انقلاب سویسیها را برافروخت، و در اول ژانویه‌ی ۱۳۰۸ عمال اتریش اخراج شدند. داستان گیوم تل با داستان سوگند روتلی بی‌ارتباط نیست. داستان تل پایه‌ی درام ویلهلم تل (از شیلر) و اپرای ویلیام تل (از روسینی) است.

تلاسکالا[2] (tlāskālā)، ایالت (۴٬۰۲۷ کم۲؛ ج‍ ۲۸۲٬۴۹۵)، ش مکزیک مرکزی؛ کرسی آن **تلاسکالا** (ج‍ ۳٬۲۶۱). کوچکترین ایالات مکزیک و تقریباً در ایالت پوئبلا محصور است.

تلاش[3] (talāš)، در مقاومت مصالح، بیان کمّی حالتی که در درون یک ماده‌ی کشسان (← کشانی) در نتیجه‌ی تغییر شکل یا دگروشی ناشی از تأثیر نیروهای خارجی یا اختلاف دما یا عوامل دیگر پدید میآید. بوسیله‌ی مقدار نیروهای داخلی مؤثر بر واحد سطح که "تلاش میکنند" که جسم را به شکل اولیه بازگردانند سنجیده میشود. ← کشانی.

تلاش مسیحی[4]، انجمن بین‌المللی و بین الفرق جوانان پروتستان برای تشویق زندگی روحانی و فعالیتهای مسیحی. در ۱۸۸۱ توسط دکتر ف. ا. کلارک تأسیس شد.

تلاشی[5] (talāši)، تغییر یافتن ترکیب یک هسته‌ی اتمی، اعم از اینکه خود بخود صورت گیرد (مانند صدور ذرات در رادیوآکتیویته) یا در نتیجه‌ی بمباران با نوترونها یا پروتونها یا ذرات دیگر. تبدیل یک ذره را به ذرات دیگر (مثلا تبدیل نوترون به پروتون و الکترون) نیز تلاشی گویند. نیز ← تباهی.

تل العمارنه (tallo 'l.ʿamārena)، محلی نزدیک رود نیل، ل اسیوط، مصر. پایتخت اخناتون بود، و در آنجا در ۱۸۸۷–۸۸ الواحی با کتیبه‌هائی از آمنحوتپ III و اخناتون کشف شد.

تل الکبیر (tallo 'l.kabir)، دهکده (در ۱۹۳۷ ج‍ ۲٬۱۶۱)، ل‌ش مصر، ح ۲۹ کیلومتری چ‌ش زقازیق. در نبرد (سپتامبر ۱۸۸۲) که در اینجا بین نیروهای بریتانیا و عرابی پاشا (سرکرده‌ی مصریان) روی داد، مصریها بکلی مقهور شدند.

تل المقیر: ← اور.

تل اویو (tel aviv)، شهر (ج‍ ۳۶۳٬۵۰۰) و دریابندر، قسمت مرکزی مملکت اسرائیل، ۵ کیلومتری ل یافا، کنار مدیترانه. بزرگترین شهر اسرائیل و مرکز مالی آنست. در ۱۹۰۹ بعنوان سکنی‌گاه یهودیان تأسیس شد. پس از ج‍ I به شهر بزرگ و مُدرنی تبدیل گردید، و سکنه‌اش همه یهودی بودند. بعد از ج‍ II نبردهائی بین مردم این شهر و مردم یافا (که در آن هنگام بیشتر سکنه‌اش عرب بودند) روی میداد. در ۱۴ ماه مه‌ی ۱۹۴۸ تشکیل مملکت اسرائیل در اینجا اعلام گردید.

تل باکون (talle bakun)، نام دو تپه‌ی ماقبل تاریخ، بمسافت دو کیلومتری چ‌غ تخت جمشید، که از ۱۳۱۰ هش ببعد کاوشهای علمی در آنها انجام گرفته است. ظروف سفالی و بقایای دهکده‌های هزاره‌ی ۴م ق‌م در آنجا پیدا شده است.

تل‌بزان (tal.bozān)، دهستان (ج‍ ح ۱۳٬۸۰۰)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۸ (۱) آبادی. بیشتر ساکنین بختیاری هستند.

تل بیضا (tale beyzā)، ده (ج‍ ۶۰۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بیضا، ل‌غ شهرستان شیراز، ۶۳ کیلومتری چ‌ش اردکان. ظاهراً در محل شهر قدیم بیضا است.

تلبیه (talbia) [از لبیک (labbayk)، = ایستاده‌ام بفرمان تو]، لبیک گفتن. در اعمال حج میآید. **تلبیات چهارگانه** عبارت است از لبیک اللهم لبیک لبیک ان الحمد و النعمة و الملک لک لا شریک لک لبیک.

تلپاتی[6] (telepāti؛ فنـ) یا **انتقال حسیات**، مخابره‌ی تأثرات از ذهن یک آدم زنده به ذهن آدم زنده‌ی دیگر، بدون توسل به مجاری جسمانی (مربوط به حواس). این اصطلاح را ف. و. ه. مایرز در ۱۸۶۲ بمعنی مذکور وضع کرد. نیز ← روحشناسی.

تلتایپ[7] (teletāyp) [مخفف لفظ انگلیسی تلتایپ‌رایتر (rāyter–)؛ از تل (= دور) و تایپرایتر (= ماشین تحریر)]، اسباب برقی و مکانیکی برای مخابره از دور، که در دستگاه فرستنده و گیرنده ماشین تحریر دارد. چون ماشین‌نویس بر یکی از کلیدهای ماشین تحریر دستگاه فرستنده فشار وارد آورد، تغییراتی در جریان برق پدید میآید، که بوسیله‌ی سیمی به دستگاه گیرنده منتقل میشود، و در آنجا بازوی نظیر همان کلید را بکار میاندازد. ماشینهای تلتایپ را معمولا بطریق سلسله‌ای بهم مرتبط میکنند، و در نتیجه، یک دستگاه فرستنده میتواند گیرنده‌های بسیار را در نقاط مختلف زمین بکار اندازد. بهمین وسیله است که خبرگزاریها اخبار را در سراسر جهان پخش و در روزنامه‌ها منتشر میکنند. "دستگاه حروفچینی از دور"[8] تا حدی شباهت به تلتایپ دارد.

تل حلف، سوریه، ← راس العین.

تلخاب[9] (talxāb)، مانده‌ی آب دریا پس از متبلور شدن نمک طعام (NaCl) آن. منبع ترکیبات منیزیوم، بروم، و یود است.

تلخ‌آب، ده (ج‍ ۱٬۰۲۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان فراهان علیا، بخش فراهان، شهرستان تفرش، ۲۱ کیلومتری ل فرمهین.

تل خسروی (tale xosrovi)، بخش غ شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ مرکزش **تل خسروی** (ج‍ ۳۹ سث ۱۳۳۵ هش). در ۱۳۳۸ هش از شهرستان کهگیلویه منتزع و ضمیمه‌ی شیراز شد.

تلخیص اعمال الحساب یا **تلخیص فی اعمال الحساب**، کتابی در علم حساب، بعربی، از **ابن البناء مراکشی** (ف‍ ۷۲۱ یا ۷۲۳ هق). این کتاب جالب، که بقول بعضی تلخیصی از کتاب محمد ابن عبدالله الخضار است، رواج فراوان داشت، و شروح بسیار بر آن نوشته شده است. ترجمه‌ی فرانسوی آن دو بار در رم منتشر شد (۱۸۶۴، ۱۸۶۵). ف. **ویکه**، نیز خلاصه‌هائی از قسمتهائی از شروح کتاب را بزبان فرانسوی ترجمه کرده است. از سیماهای جالب کتاب اصلاحاتی در محاسبه‌ی کسور، استعمال منظم ارقام هندی، محاسبه‌ی مجموع بعضی از سلسله‌ها، و غیره را میتوان نام برد.

تلخیص المفتاح (talxiso 'l.meftāh)، کتابی در علوم معانی و بیان و بدیع، بعربی، از خطیب دمشقی (ف‍ ۷۳۹ هق). این کتاب ملخص بخش سوم مفتاح العلوم سکاکی است، و چون از مفتاح بهتر و مرتب‌تر است، در قدیم مورد توجه فراوان علما بوده، و جمع کثیری بر آن شرح و حاشیه نوشته اند، که از آن جمله است ایضاح المعانی، از خود خطیب دمشقی، و مطول، از تفتازانی. تلخیص المفتاح در ۱۸۱۵ در کلکته، و نیز در استانبول، بیروت، و مصر (مکرر) بچاپ رسیده است.

تلخیص المفتاح: ← مفتاح الحساب.

تلسکوپ[10] (teleskop)، اسباب بصری برای رؤیت واضحتر اشیاء دور، و نیز تسهیل تأثیر آنها بر صفحه‌ی عکاسی یا تحلیل بوسیله‌ی آلات دیگر. در بعضی مآخذ فرنگی و کتابهای سطحی شرقی مقتبس از آنها، گویند یک نفر عدسیتراش هلندی بنام هانس لیپرشای (hāns liperšāy) (ف‍ ح ۱۶۱۹) تصادفاً اصول درشت کردن اشیاء دور را بوسیله‌ی روی هم گذاشتن عدسیها کشف کرد، ولی حقیقت اینست که ابن هیثم (ف‍ ۴۳۰ هق، مطابق ۱۰۳۹ بم) نتایج تجربیات با آینه‌های کروی و سهمی‌شکل و اصول درشتنمائی عدسیها و سایر پدیده‌های نوری را در کتاب المناظر خود آورده است. این کتاب در ۱۵۷۲ بزبان لاتینی ترجمه شد، و کپلر در مطالعات خود در نورشناخت استفاده‌ی فراوان از آن برد.

ظاهراً اولین تلسکوپ را لیپرشای ساخت (ح ۱۶۰۸)، ولی در هلند از ثبت اختراع بنام وی امتناع شد. اما خبر اختراع لیپرشای بسرعت به سایر ممالک رسید، و در ۱۶۰۹ گالیله تلسکوپی مرکب از دو عدسی واقع بر طرفین یک لوله ساخت، و بوسیله‌ی آن اکتشافات نجومی مهمی (کوههای قمر، اهله‌ی زهره، و غیره) انجام داد.

---

(۱)Tell (۲)Tlaxcala (۳)stress (۴)Christian Endeavor (۵)disintegration (۶)telepathy (۷)teletype (writer) (۸)teletypesetter (۹)bittern (۱۰)telescope

از آن ببعد منجمین در صدد ساختن تلسکوپهای بزرگتر برآمدند، که از آن جمله میتوان ک. هویگنس را نام برد. بتدریج طول لوله‌ی تلسکوپ به ۱۸۰ متر رسید؛ کار کردن با این تلسکوپها دشوار بود، و از طرف دیگر، چون تراشیدن عدسیها تکمیل نشده بود، پیشرفت معتنابهی حاصل نمیشد. در ۱۶۶۳، جیمز **گرگوری** طرحی برای ساختن "تلسکوپ انعکاسی" ریخت، و اول بار نیوتن در ۱۶۶۸ چنین تلسکوپی ساخت، و بدین طریق قدم مهمی در تکمیل تلسکوپ برداشت. هنوز هم تلسکوپها به دو نوع **تلسکوپ انکساری** یا **دوربین نجومی** و **تلسکوپ انعکاسی** تقسیم میشود. هر دو نوع یک عینیه یا دیدگر دارد، که دستگاهی از عدسیها است، و چشم مقابل آن قرار میگیرد؛ و یک شیئیه یا نقشگیر، که در تلسکوپ انعکاسی آینه‌ی مقعر و در تلسکوپ انکساری عدسی است، و در هر حال، شعاعهای نور واصل از شیء (مثلا ستاره) را یکجا گرد آورده تصویری میسازد؛ دیدگر این تصویر را بزرگ میکند. تلسکوپ انکساری لوله‌ای است بسته که در یک طرفش عدسیهای نقشگیر و در طرف دیگرش دیدگر قرار دارد. در تلسکوپ انعکاسی، لوله اسکلتی بیش نیست، و دهانه‌ی بالای آن باز است، و در انتهای تحتانی آن آینه‌ی مقعری (نقشگیر) قرار دارد. شعاعهای وارد از شیء بر این آینه منعکس میشوند، و سپس بر آینه‌ی کوچکتر یا منشوری میتابند، و از آنجا وارد دیدگر که در بدنه‌ی لوله است میشوند. علاوه بر لوله و عدسی یا آینه، پایه‌ی عدسی نیز اهمیت بسیار دارد، زیرا بوسیله‌ی آنست که میتوان لوله را در وضع مطلوب آورد و متوجه شیء کرد.

تلسکوپهای انکساری بیشتر برای رصد دقیق اجرام نسبةً نزدیک و تلسکوپهای انعکاسی برای رصد اجرام دورتر بکار میروند. مزایای تلسکوپ یکی اینست که اشعه‌ی واصل از شیء را جمع و متمرکز میکند، و از این راه بر درخشندگی ظاهری آن می‌افزاید؛ و دیگر اینکه بر اندازه‌ی ظاهری تصویر می‌افزاید، و بالاخره تصاویر دو شیء نزدیک بهم را، تا حدودی، تفکیک میکند. این خصوصیات از جنبه‌ی کمّی مربوط به خصوصیات اجزای تلسکوپ میباشد.

تلسکوپها بر حسب قطر دهنه‌ی نقشگیر طبقه‌بندی میشوند. از تلسکوپهای انعکاسی بزرگ تلسکوپ 100 اینچی رصدخانه‌ی ماونت ویلسن است. بزرگترین تلسکوپ انعکاسی عالم تلسکوپ ۲۰۰ اینچی رصدخانه‌ی ــ کوه پلومار است، که آینه‌ی آن ۱۵ تن وزن دارد، و بوسیله‌ی آن میتوان ستارگان را تا فاصله‌ی دو بیلیون (۲٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰) سال نور رصد کرد. نظراً ساختن تلسکوپ‌های انعکاسی قویتر ممکن است. بزرگترین تلسکوپ انکساری عالم تلسکوپ رصدخانه‌ی یرکیز (yerkiz) (در دهکده‌ی ویلیامز بی، ج ایالت ویسکانسین، کشمکش) است، که قطر عدسی آن ۴۰ اینچ و طول لوله‌اش ۶۲ فوت میباشد، و احتمالا این اندازه حد عملی بزرگی تلسکوپهای انکساری است.

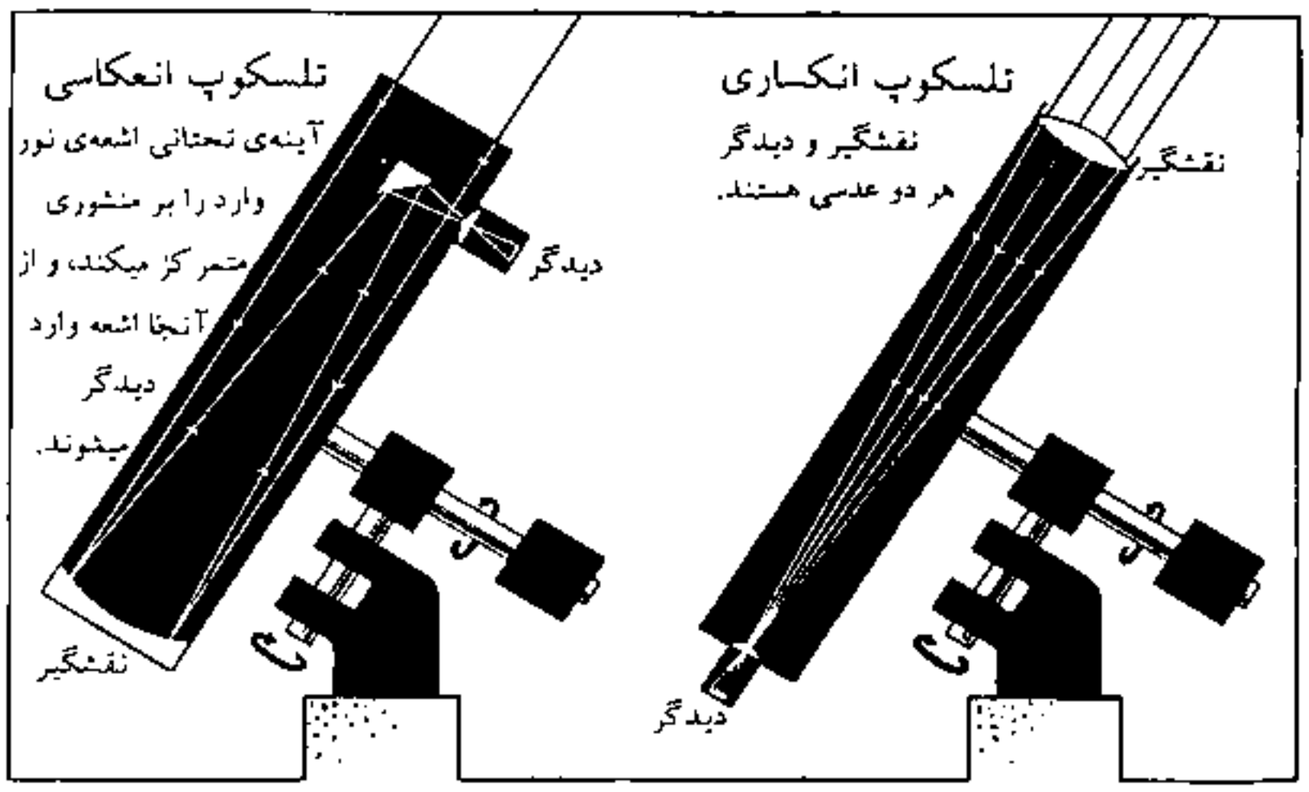

بزرگترین تلسکوپ انعکاسی عالم تلسکوپ ۲۰۰ اینچی رصدخانه‌ی ــ کوه پلومار است، که آینه‌ی آن ۱۵ تن وزن دارد، و بوسیله‌ی آن میتوان ستارگان را تا فاصله‌ی دو بیلیون (۲٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰) سال نور رصد کرد. نظراً ساختن تلسکوپ‌های انعکاسی قویتر ممکن است. بزرگترین تلسکوپ انکساری عالم تلسکوپ رصدخانه‌ی یرکیز (yerkiz) (در دهکده‌ی ویلیامز بی، ج ایالت ویسکانسین، کشمکش) است، که قطر عدسی آن ۴۰ اینچ و طول لوله‌اش ۶۲ فوت میباشد، و احتمالا این اندازه حد عملی بزرگی تلسکوپهای انکساری است.

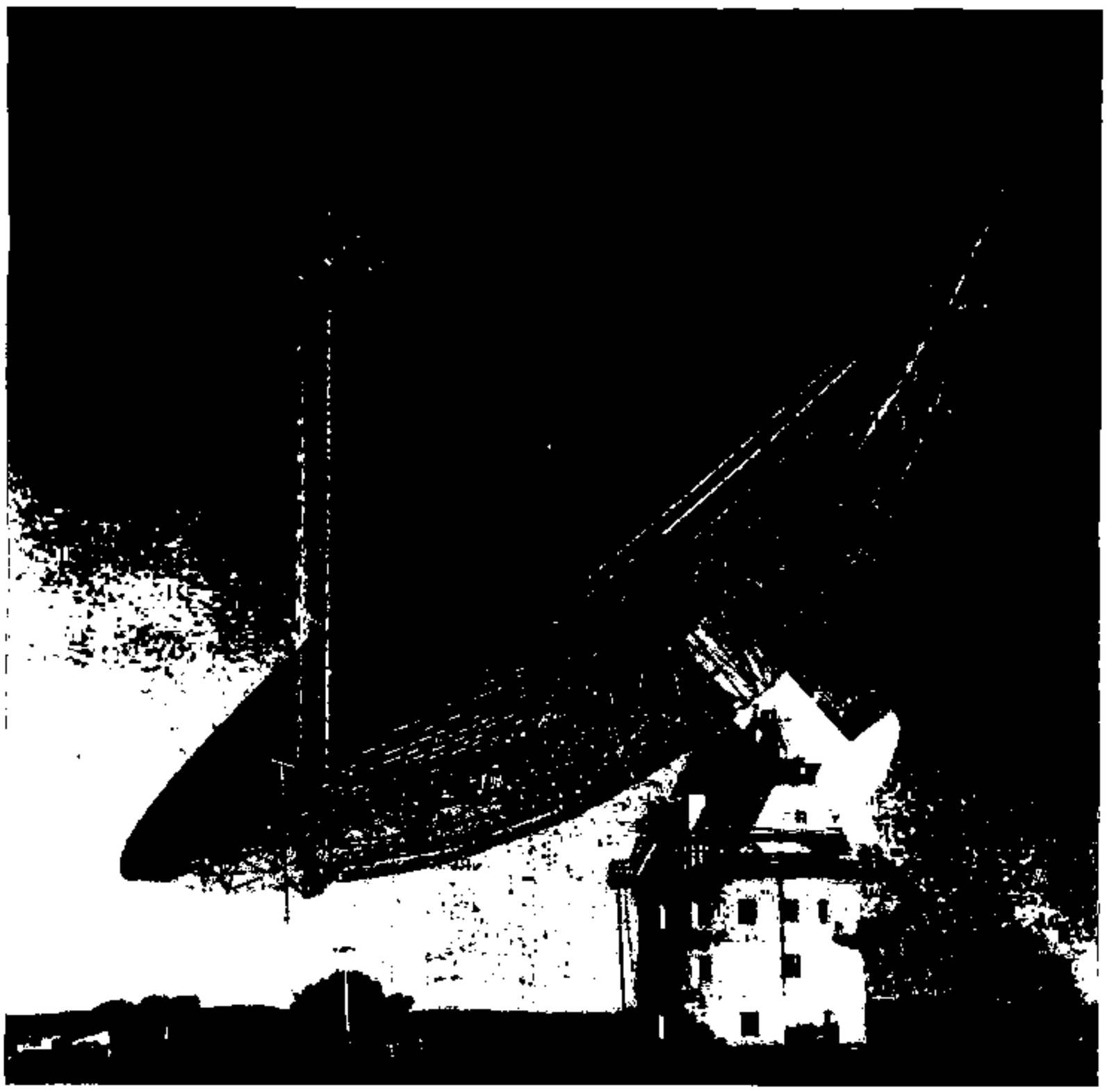

تلسکوپ رادیوئی (رادیو تلسکوپ)

در ۱۹۳۱، یکی از سازندگان آلمانی آلات بصری، بنام برنهارت شمیت (bernhārt šmit)، تلسکوپی انعکاسی و انکساری اختراع کرد که، بر خلاف تلسکوپهای معمولی، که پهنه‌های کوچکی از آسمان را میتوان با آنها رصد کرد، میتواند از پهنه‌های وسیع آسمان عکسبرداری بکند. بزرگترین تلسکوپ شمیت در رصدخانه‌ی کوه پلومار است، قطر دهنه‌ی عدسی آن ۴۸ اینچ و قطر آینه‌اش ۷۲ اینچ میباشد. در همین زمینه، د. د. ماکسوتوف (māksutof) در ۱۹۴۱ در مسکو اختراع جالبی کرده است.

در سالهای اخیر از وسایل الکترونی در تلسکوپ استفاده شده، و تلسکوپهای الکترونی ساخته شده است. با استفاده از اسبابهای الکترونی میتوان قدرت تلسکوپ ۲۰۰ اینچی را صد بار بیشتر از قدرت یک تلسکوپ ۲٬۰۰۰ اینچی (که ساختنش عملی نیست) ساخت. آنچه گفته شد راجع به تلسکوپهای نوری بود. **تلسکوپ رادیولی**، که بعد از جنگ جهانی II بعمل آمد، در حکم "گوش" عظیمی است که، با گرفتن امواج برقاطیسی که علی الدوام از اجرام آسمانی صادر میشود، میتواند فضای کیهانی را بپوید.

تلسکوپ رادیوئی[1] (teleskope rādio‹i) یا **رادیو تلسکوپ** (rādio teleskop؛ از انگلیسی)، اسبابی برای گردآوردن و بررسی امواج رادیوئی که از فضا میآیند. همه‌ی تلسکوپها امواج برقاطیسی را گرد میآورند، ولی هر نوع تلسکوپ مخصوص دسته‌ای از امواج است: **تلسکوپهای نوری** تشعشعات واقع در ناحیه‌ی مرئی طیف برقاطیسی (← امواج برقاطیسی) را متمرکز میکنند، ولی تلسکوپهای

(1)radio telescope

رادیوئی امواج رادیولی را. در سال ۱۹۳۱، یکی از کارمندان آزمایشگاههای تلفن بل، در هنگام آزمایش با آنتن متوجه، کشف کرد که وقتی آنتن میزان و بطرف ناحیه‌ی معینی از کهکشان متوجه شود، صدای صوت‌مانند پارازیت رادیوئی شنیده میشود. بعداً اینگونه پیامهای صادر از خارج جوّ زمین، با طول موجهای مختلف، از بسیاری از نواحی آسمان کشف شد، و نیز معلوم شده است که این قبیل امواج از خورشید، ماه، مشتری، زهره، و مریخ نیز صادر میشود (← نجوم رادیولی).

تلسکوپ رادیوئی این گونه پیامهای رادیوئی کیهانی را میگیرد و تحلیل میکند. تلسکوپ رادیوئی از بسیاری جهات به تلسکوپ نوری شباهت دارد، ولی در تلسکوپ رادیوئی، بجای آینه‌ای که در تلسکوپ انعکاسی امواج نورانی را در کانون متمرکز میسازد، گرفتن و متمرکز کردن امواج بر عهده‌ی آنتن است. آنتن معمولا شکل سهمیوار (شبیه جام) دارد، و این آنتن امواج رادیوئی را بر آنتن دیگری متمرکز می‌سازد که از آن، بصورت تحریکات برقی وارد یک گیرنده‌ی رادیوئی میشود. این گیرنده دستگاهی نمایش‌دهنده‌ی امواج را بکار می‌اندازد، که ممکن است برقی باشد، و قلمی را بکار اندازد، و تحریکات برقی بوسیله‌ی این قلم بر صفحه‌ی متحرکی ثبت شود؛ یا سمعی باشد (مانند بلندگو)؛ و یا حتی بصری باشد (مثلا لوله‌ی شعاع کاتودی). تلسکوپ رادیوئی در پیشرفت تحقیقات کیهانی اهمیت بسیار داشته و دارد. نیز ← رادار.

یکی از بزرگترین تلسکوپهای رادیوئی تلسکوپ ایستگاه آزمایشی جادرل بنک (jādrəl bank) [در ولایت چشر (انگلستان)، وابسته به دانشگاه منچستر] است، که در ۱۹۵۲–۵۵ ساخته شد؛ قطر آنتن آن ۲۵۰ فوت (۷۶,۲ متر) میباشد.

تلفوتو[1] (telefoto) [از انگلا؛ مرکب از دو جزء تلا (= دور) و فوتو (= عکس)]، طریقه‌ای برای فرستادن تصاویر بفواصل دور، بوسیله‌ی سیم و جریان برق یا بوسیله‌ی امواج رادیوئی؛ و نیز عکسی که باین طریق فرستاده میشود. اساس آن اینست که در دستگاه فرستنده، دسته‌ای از اشعه‌ی نورانیِ تصویر مورد نظر را تقطیع میکنند (یعنی بر روی تصویر بترتیب معینی پس و پیش میروند. ← تلویزیون). نور منعکس‌شده از تصویر در یک پیل نورابرقی (یا چشم الکترونی) به جریان برق تبدیل میشود. در دستگاه گیرنده، جریان برق دوباره بشکل نور درمیآید، و این نور متناسب با شدت و ضعف جریان، که خود متناسب با "سایه روشن" تصویر اصلی است، بر فیلم یا کاغذ عکاسی تأثیر میکند، و تصویری مشابه با تصویر اصلی می‌سازد. برای فرستادن تصویر ۲۴×۱۸ سانتیمتری فقط ۷ دقیقه وقت لازم است. اختلاف تلفوتو با فاکسیمیل در آنست که در فاکسیمیل جریان برق را از کاغذی که با مواد شیمیائی آموده شده است میگذرانند. اولین شبکه‌ی تلفوتو در ۱۹۳۵ بوسیله‌ی خبرگزاری آسوشیتد پرس دایر گردید.

تلفون[2] یا **تلفن** (هر دو telefon؛ فنـ)، اسبابی برای انتقال اصوات بوسیله‌ی سیم. انواع اولیه‌ی آنرا الکزاندر گراهام بل اختراع کرد (ثبت اختراع در ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷). فرستنده‌ی تلفن بل اساساً مرکب بود از صفحه‌ی آهنی نازکی واقع در مقابل یک میله‌ی مغناطیسی که یکی از دو قسمت انتهائی آن در پیچه‌ای جا داشت. دو سر سیم پیچه بوسیله‌ی دو سیم (سیمهای تلفنی) بدستگاه گیرنده (عین دستگاه فرستنده) متصل میشد. اگر در مقابل صفحه‌ی گیرنده صحبت کنیم، صفحه نسبت به مغناطیس پس و پیش میرود، و این امر باعث تغییر میدان مغناطیسی میله و تولید جریان القائی در پیچه میگردد. این جریان، بوسیله‌ی سیمهای تلفنی به گیرنده منتقل شده باعث تغییر میدان مغناطیسی میله‌ی مغناطیسی آن دستگاه، و بالنتیجه، مرتعش شدن صفحه‌ی آن و تولید صوت میگردد. نخستین دستگاه بل هم گیرنده و هم فرستنده بود. اولین اصلاح مهمی که در تلفون بعمل آمد جدا کردن این دو دستگاه بود. در ۱۸۷۷ ت. ادیسن فرستنده‌ی کربونی را اختراع کرد. فرستنده‌ی کربونی کنونی اساساً مرکب از غشائی است که قرصی از کربون را بر دانه‌های کربون که در جعبه‌ای فلزی قرار دارند فشار می‌دهد. یک سیم به جعبه و سیم دیگر به غشاء مرتبط است. امواج صوتی وارد بر غشاء آنرا مرتعش می‌سازند، و بدین طریق، فشار آنرا بر دانه‌های کربون تغییر میدهند، و این تغییر فشار سبب تغییر مقاومت دانه‌ها و تغییر شدت جریان برق میگردد. این جریان متغیر به دستگاه گیرنده منتقل میشود، و در غشاء این دستگاه ارتعاشاتی مانند ارتعاشات اولیه تولید میکند، که صوت اولیه را باز میدهند. (نیز ← میکروفون.)

از اقسام خطوط تلفنی خطوط باز هوائی و کابلهای زیر زمینی است که با سرب غلاف می‌شود. انتقال گفتار و موسیقی بدون سیم و بفواصل زیاد بوسیله‌ی رادیوتلفون یا تلفون بیسیم بعمل میآید، که در آن، صوت بوسیله‌ی امواج برقاطیسی

تلفون

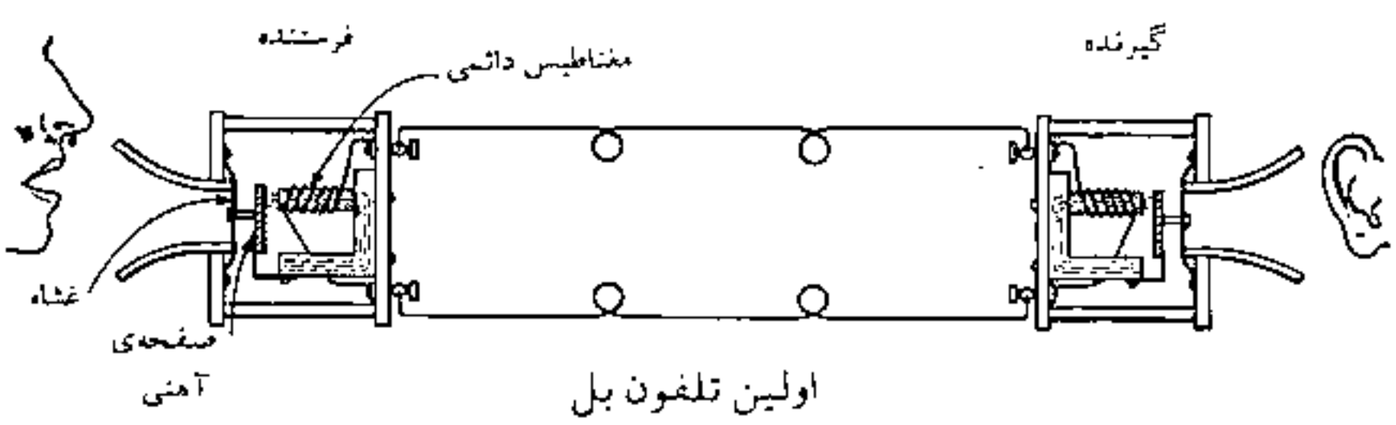

اولین تلفون بل

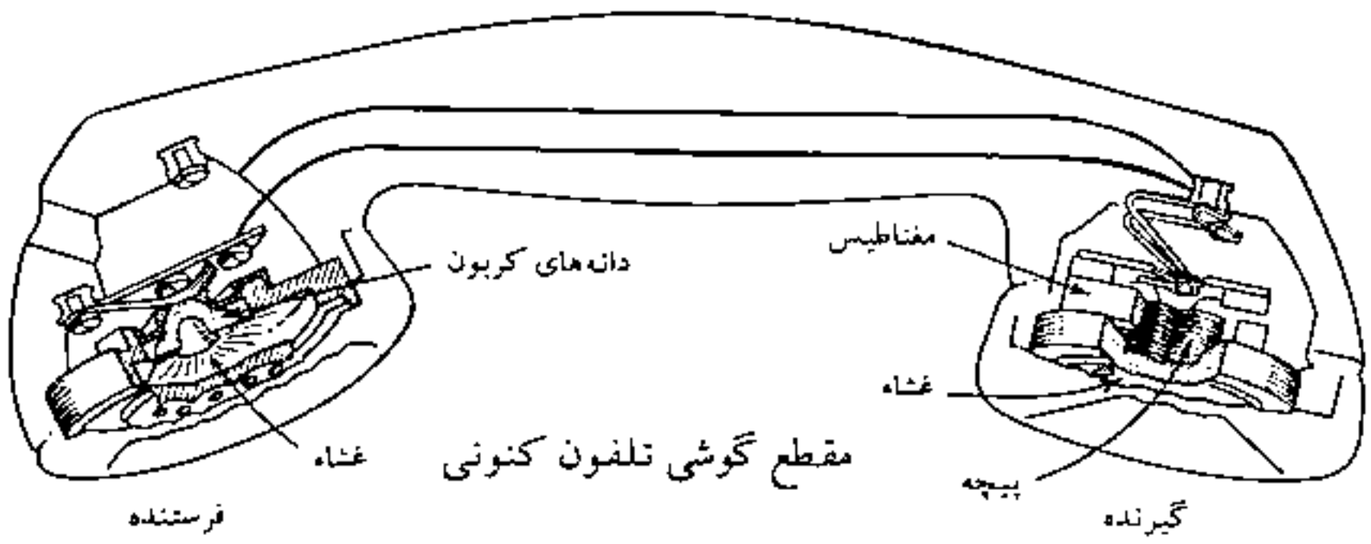

مقطع گوشی تلفون کنونی

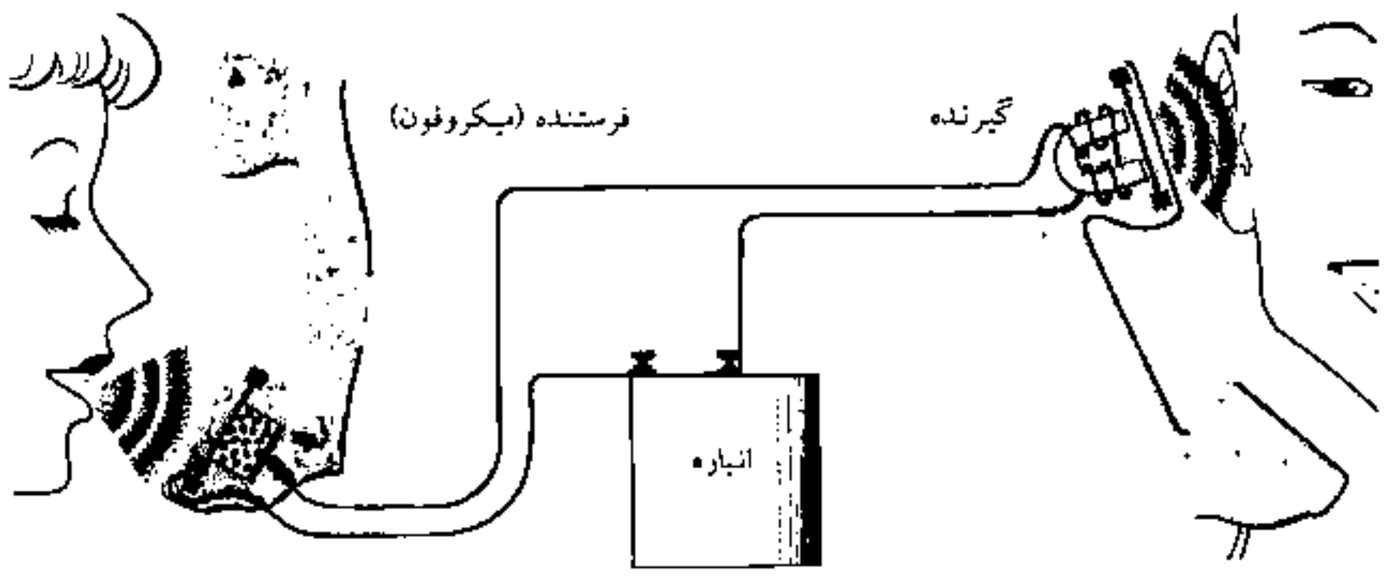

انتقال صوت بوسیله‌ی تلفون

در ایران صاحب امتیاز واگن اسبی تهران و راه آهن حضرت عبدالعظیم نخستین بار از تلفون برای ارتباط مراکز واگنها و قطار راه آهن استفاده کرد. در سال ۱۳۲۱ هق دوستعلی خان معیرالممالک امتیاز دایر کردن تلفن در تهران را از مظفرالدین شاه قاجار گرفت (نخستین امتیاز دو سال قبل برای شهر تبریز داده شده بود). تلفن تهران در آن زمان منحصر به دو رشته سیم بود که یکی به دربار و دیگری به منزل صدر اعظم اتصال داشت. پس از چندی معیرالممالک با چند نفر شرکتی بنام شرکت سهامی کل تلفن ایران محدود تشکیل داد. در سال ۱۳۱۵ هش، تلفن به نوع خودکار تبدیل شد. بموجب قانون ملی شدن ارتباط

(۱)telephoto (۲)telephone

تلفنی در سراسر کشور (آذر ماه ۱۳۳۱ هش)، کلیه‌ی امور مربوط به تلفن ملی شد، و امور آن به شرکتی بنام شرکت سهامی تلفن ایران محول گردید.

تلفون بیسیم یا **رادیوتلفون**[1] (radio.telefon)، دستگاه مشتمل بر فرستنده و گیرنده‌ی رادیوئی برای انتقال صوت. ← رادیو.

تلق[2] یا **طلق** (هر دو talq)، فنـ تالک (tālk)، سنگی بسیار نرم که لمس آن مانند صابون یا چربی است. ترکیب شیمیائی آن سیلیکاتِ منیزیومِ ئیدراته و عموماً دارای مقدار کمی نیکل و آهن و آلومینیوم است. برنگهای گوناگون سفید، خاکستری، سبز، سرخ، و خرمائی دیده میشود. این سنگ بسیار فراوان و پراکنده و معمولا مخلوط با سنگهای دگرگون است. موارد استعمالش در کاغذسازی، رنگهای نقاشی، لوازم آرایش، صابون، لیزکننده‌ها، لینولئوم (مشمع فرش)، عایقهای برقی، و سفالگری است. در اصطلاح معمولی میکا را نیز طلق گویند.

تلقیح[3] (talqih)، داخل کردن ویروس یا میکروب تخفیف‌یافته ببدن از طریق خراش پوست، برای تولید بیماری خفیف بمنظور ایجاد ایمنی، یا بقصد تولید بیماری تجربی. از ایام قدیم بصورتهای گوناگون در چین و هند و ایران معمول بود. در انگلستان، ادوارد جنر آنرا برای جلوگیری از آبله بکار برد. نیز ← مایه‌کوبی.

تلقین[4] (talqin)، در روانشناسی، جریان ذهنی که نتیجه‌اش قبول بدون استدلال عقاید و افکاری است که بوسیله‌ی دیگری القا میگردد، یا در تحت شرائط خاصی محصول ذهن خود فرد است. تحقق بخشیدن بآن عقاید و افکار در عالم عقیده یا عمل. هر گاه سرچشمه‌ی تلقین خود فرد باشد آنرا تلقین بنفس[5] نامند.

تلقین بنفس: ← تلقین، در روانشناسی.

تلک (talek)، ← زبان گنجشک.

تلکی[6]، کنت **پال** (kont pāl teleki*)، ۱۸۷۹–۱۹۴۱، سیاستمدار و از فضلای مجار؛ جغرافیدان و نویسنده‌ی سیاسی. در ۱۹۲۰–۲۱ و ۱۹۳۹–۴۱ نخست‌وزیر بود. پیمان برلین را امضا کرد (۱۹۴۰؛ ← محور)، و پیمان کومک متقابل با یوگوسلاوی منعقد نمود. در اوایل ۱۹۴۱ که آشکار شد که مجارستان وادار به حمله به یوگوسلاوی میشود خودکشی کرد.

تلگراف[7] (telegrāf؛ فنـ). این لفظ سابقاً اطلاق میشد به اسبابهای انتقال پیام بفواصل دورتر از صدارس بوسیله‌ی صدا یا پیامهای بصری، ولی امروز منحصراً به آلاتی گفته میشود که پیام را به کومک تغییرات برقی بوسیله‌ی سیم منتقل می‌کنند، و آن مبتنی بر اختراع س. ف. ب. مورس میباشد.

اجزای اصلی دستگاه تلگراف عبارتند از فرستنده، گیرنده، و سیم تلگراف. فرستنده شامل یک مولد برق (پیلها یا انباره‌ها) و دستگاه کلید مانندی است (در شکل، K) که بوسیله‌ی آن می‌توان جریان را قطع یا وصل کرد. دستگاه گیرنده اساساً مرکبست از یک آهنربای برقی (E) که می‌تواند جوشن آهنی I را بخود بکشد. قطب مثبت پیل بوسیله‌ی سیمی (سیم تلگراف) به دستگاه فرستنده متصل است. در آغاز سیم دیگری ("سیم بازگشت") برای بازگردانیدن جریان به قطب منفی پیل بکار میرفت، اما مدتها است که این طریقه منسوخ شده، و برای حفظ ارتباط، بجای سیم بازگشت، از زمین استفاده می‌شود. توضیح عمل دستگاه اینست که اگر بوسیله‌ی کلید، مدار برق را ببندیم، جریان برقرار و E مغناطیس میشود، و جوشن را بخود میکشد، و از برخورد آنها صدای "تق" تولید میشود؛ و چون جریان را قطع کنیم، E خاصیت مغناطیسی خود را از دست میدهد، و فنری جوشن را به بالا میکشد، و از برخورد جوشن با مانعی که برای متوقف ساختن حرکت آن در دستگاه نصب شده است نیز صدای "تق" تولید میشود. این دو "تق" سریع تشکیل "نقطه" را می‌دهند. برای مخابره‌ی "خط" کافیست که فرستنده کلید را مدت بیشتری در حال متصل کردن جریان نگاه دارد. مخابره بوسیله‌ی این نقطه‌ها و خطها (مثلا بر طبق ← الفبای مورس) انجام میگیرد. اگر نوک قلمی دارای مرکب بر انتهای جوشن قرار دهیم میتوان پیام را بر نواری، که بوسیله‌ی دستگاهی مانند چرخهای ساعت، بر استوانه‌ای حرکت میکند ثبت کرد.

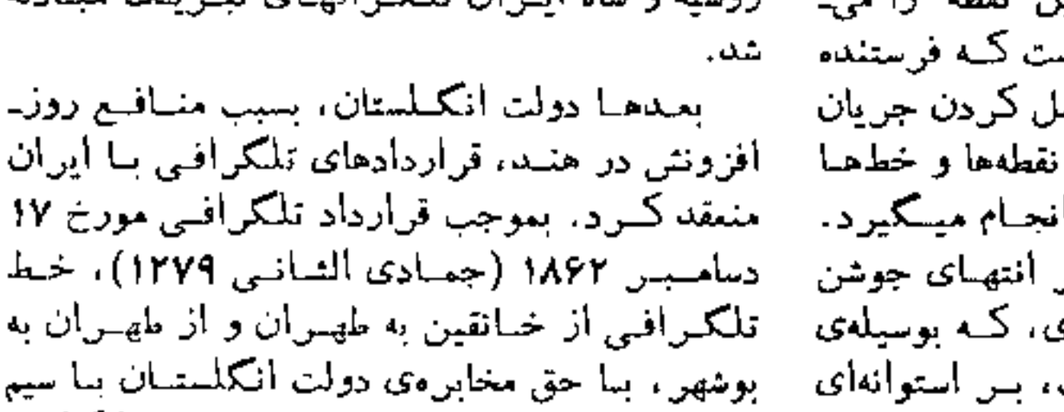

اساس تلگراف

از جنبه‌ی تاریخی، پس از کشف (۱۸۱۹) خاصیت مغناطیسی جریان برق بوسیله‌ی اورستد، تجربیاتی برای استفاده از این خاصیت برای مخابره بعمل آمد، که معروفترین آنها کارهای س ج. ویتستون است، و دستگاه تلگرافی وی تا ۱۸۷۰ در انگلستان برای ارسال پیامهای تجارتی معمول بود. در ۱۸۳۵، مورس دستگاهی را که هنوز بنام وی موسوم است—و هنوز به صورتهای گوناگون در قسمتهائی از کره‌ی زمین رواج کامل دارد—اختراع کرد. اولین کابل تلگرافی موفقیت‌آمیز تراتلسی در ۱۸۶۶ گذاشته شد. دستگاه دوپلکس (dupleks) [لتـ، = دوجانبی]، که بوسیله‌ی آن میتوان دو پیام را در یک زمان و بوسیله‌ی یک دستگاه در دو جهت متقابل فرستاد، در ۱۸۷۲ عملی گردید. دستگاه کوادروپلکس (kuādrupleks) [لتـ، = چهارجانبی]، برای چهار پیام، بوسیله‌ی ت. ادیسن اختراع شد (۱۸۷۴). از دستگاههائی که بعداً اختراع شد تلتایپ و تلوتوگراف است.

تلگراف در ایران

در ایران، تلگراف اول بار در سال ۱۲۷۵ هق (۱۸۵۸–۹ بم) بین تهران و کاخ سلطنتی سلطانیه دایر شد. جریان امر چنین بود که در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، میرزا آقا خان نوری، صدر اعظم وقت، در ضمن گزارش روزانه، خبر اختراع جدیدی (تلگراف) را بعرض شاه رسانید، و وی مقرر کرد که این اختراع در ایران مورد استفاده قرار گیرد. پس از آزمایشهای اولیه، که در مدرسه‌ی دارالفنون و بین باغ سلطانی ارگ و باغ لاله‌زار بعمل آمد، دستور داده شد که بین باغ سلطانیه (باغ ییلاقی شاه) و تهران سیم تلگراف کشیده شود. سیمکشی در سال ۱۲۷۴ هق آغاز شد، و در ۱۲۷۵ خاتمه یافت، و اولین مخابره‌ی تلگراف بوسیله‌ی ناصرالدین شاه و عده‌ای از رجال و امرا انجام گرفت. از آن ببعد مقرر شد که سیمکشی بنقاط دیگر، مخصوصاً تبریز (مقر ولیعهد) شروع شود. پس از اتمام سیمکشی به تبریز، خطوط تلگرافی به ماکو و سپس به جلفا امتداد یافت، و بین امپراطور روسیه و شاه ایران تلگرافهای تبریک مبادله شد.

بعدها دولت انگلستان، بسبب منافع روزافزونش در هند، قراردادهای تلگرافی با ایران منعقد کرد. بموجب قرارداد تلگرافی مورخ ۱۷ دسامبر ۱۸۶۲ (جمادی الثانی ۱۲۷۹)، خط تلگرافی از خانقین به طهران و از طهران به بوشهر، با حق مخابره‌ی دولت انگلستان با سیم مزبور، تحت نظارت یک نفر صاحبمنصب انگلیسی دایر شد. بعداً قرارداد تلگرافی در باب مخابرات بین اروپا و هندوستان منعقد گردید (۲۳ نوامبر ۱۸۶۵، مطابق ۴ رجب ۱۲۷۲ هق)، و اسناد آن در اول ماه مه‌ی ۱۸۶۶ مبادله گردید. بعداً قراردادهای دیگر برای توسعه‌ی خطوط تلگرافی منعقد گردید، و سرانجام قسمت عمده‌ی خطوط ارتباطی تلگرافی کشور بدست شرکت هند و اروپا افتاد، و این وضع تا سال ۱۳۰۹ هش ادامه داشت. در اوایل سلطنت رضا شاه کبیر، ضمن قراردادی با شرکت مذکور، خطوط تلگرافی با جمیع وسایل آن به دولت ایران واگذار گردید.

تلگراف بیسیم[8]، دستگاه مخابره‌ی پیامها به ← الفبای مورس بوسیله‌ی امواج رادیوئی. اصول آن مانند تلفون بیسیم است. ← رادیو.

تلگرافی، گیاه، ← پروانش.

تلگرد: ← جرام، دهستان.

تلماخوس[9] (telemāxos)، فنـ تلماک (tele-māk)، در افسانه‌های یونانی، پسر پنلوپه و اودوسئوس. پس از بازگشت پدر از جنگ تروا او را در کشتن خواستگاران مادرش یاری کرد.

تلمارک[10] (telemārk)، ایالت نروژ جنوبی، میان سکاژراک و فلات هاردانگر؛ مرکزش شین (šien). بجهت دریاچه‌ها و مناظر کوهستانی و کارهای دستی (منبت‌کاری، کنده‌کاری چوب، نقره‌کاری، و بافندگی) معروفست. اسکی (بعنوان ورزش) در قرن ۱۹م از اینجا برخاست.

تلماسه[11] (tal.māse) یا **ریگ روان** (rige ra-vān)، تپه‌ها یا پشته‌هائی که از ماسه‌های بادآورد در کناره‌های دریا و دریاچه‌ها و نواحی نیمکماب و

(۱)radiotelephone (۲)talc (۳)inoculation (۴)suggestion (۵)auto-suggestion (۶)Teleki (۷)telegraph (۸)radiotelegraph (۹)Telemachus (۱۰)Telemark (۱۱)dune

مخصوصاً بیابانها تشکیل میشود، و نیز ممکن است در هر ناحیه‌ی خشک و ماسه‌ای و نسبةً مرطوب که رویش گیاهی کم است پیدا شود. شکل آن بیضی‌مانند یا هلالی است، و ارتفاعش ممکن است به ۳۰ متر و بیشتر برسد. شیب طرفی که رو به باد است ملایم و شیب طرف دیگر تند است، و در تلماسه‌های هلالی برجستگی هلال مواجه با طرفی است که باد میوزد. با وزیدن باد، ذرات ماسه از شیب ملایم بالا میرود، و به سر تپه که رسید، در آن طرف فرومی‌افتد، و باین ترتیب تلماسه بکندی حرکت میکند و جابجا میشود. "ریگ روان" بمعنی اعم همیشه متحرک نیست، و باین جهت استعمال اصطلاح تلماسه بر ریگ روان مرجح است.

تلماسه‌ها، نبرد: ← دون، نبرد.

تلماک، در افسانه‌های یونان، ← تلماخوس.

تلمبه[1] (tolombe)، اسبابی برای بالا بردن یک سیال یا تغییر دادن فشار آن. یکی از انواع قدیمی آن که هنوز هم رایج است **تلمبه‌ی بالابر**[2] یا **تلمبه‌ی مکشی**[3] (makeši) (← مکش) است، که دارای استوانه‌ای است که به قسمت زیرین آن لوله‌ای نصب شده است که در منبع آب فرو میرود. بوسیله‌ی دسته‌ی تلمبه میتوان پیستونی (← پیستون) را در داخل استوانه بالا و پایین برد. دریچه‌هائی که در شکل به ۱ و ۲ نمایش داده شده هر دو فقط بطرف خارج باز توانند شد، و اولی بر پیستون و دومی بر محل اتصال لوله به استوانه نصب شده است. وقتی که پیستون را بالا ببریم (این منظور بوسیله‌ی پایین بردن دسته‌ی تلمبه حاصل میشود) ۱ بسته و ۲ باز میشود، و فشار در استوانه و لوله‌ی زیر آن تنزل میکند. در نتیجه، بسبب فشار جوّ که بر سطح آب در قسمت تحتانی وارد میشود، آب در لوله بالا میآید. اما اگر پیستون را پایین ببریم، ۲ بسته میشود، و آبی که در قسمت زیر پیستون محبوس است، بوسیله‌ی دریچه‌ی ۱ وارد قسمت فوقانی استوانه میگردد؛ و دگر بار که پیستون را بالا ببریم، آبی که در بالای پیستون قرار دارد از مجرائی که در قسمت فوقانی استوانه تعبیه شده خارج میشود، و به منبع (در شکل U) میریزد، و در ضمن از دریچه‌ی ۲ آب وارد استوانه میگردد. اساس عمل **تلمبه‌ی جبری**[4] (که آب را جبراً از دریچه‌ی ۱ میگنراند) نیز شبیه همانست که گفته شد. در بالا کشیدن آب باین وسایل، ارتفاع دریچه‌ی ۲ از سطح آب نباید از ۱۰ متر تجاوز کند، زیرا فشار جو تحمل ستونی از آب را که از این حد مرتفعتر باشد ندارد. در **تلمبه‌ی مرکزگریز**[5]، مایع از مرکز چرخی وارد میشود، و در آنجا مواجه با یک رشته پره‌های گردان میشود، و به دوران میآید، و درنتیجه‌ی نیروی مرکزگریز وارد مجرای خروجی میگردد.

تلمبه اقسام دیگر نیز دارد، که از آن جمله تلمبه‌های هوائی[6] است، که بعضی برای تخلیه‌ی هوا و برخی (مانند تلمبه‌ی دوچرخه و اتومبیل) بعنوان کومپرسور (kompresor، از فنس) برای متراکم ساختن هوا در یک محفظه بکار میروند. اولین تلمبه‌ی تخلیه‌ی هوا را ا. فون گریکه اختراع کرد (۱۶۵۰). تلمبه‌ی وی تفاوت اساسی با تلمبه‌های آبی مکشی نداشت، و میتوانست بوسیله‌ی تخلیه‌ی هوای یک محفظه فشار هوا را به یک میلیمتر جیوه تقلیل دهد. این نوع تلمبه‌ها مدت دو قرن رواج داشت تا آنکه گایسلر وسیله‌ای عملی برای استفاده از اصل توریچلی، که موردی از آن در خلأ بارومتری (← بارومتر) مشاهده میشود، ابداع کرد. تلمبه‌های تخلیه‌ی کنونی میتوانند یک محفظه را بحد عالی از هوا یا گاز موجود در آنها خالی کنند، و مثلا بوسیله‌ی تلمبه‌های جیوه‌ای میتوان فشار گاز داخل یک محفظه را به حدود 10^{-6} میلیمتر جیوه تقلیل داد. این تلمبه‌ها مخصوصاً در ساختن بعضی لوله‌های خلأ بکار میروند.

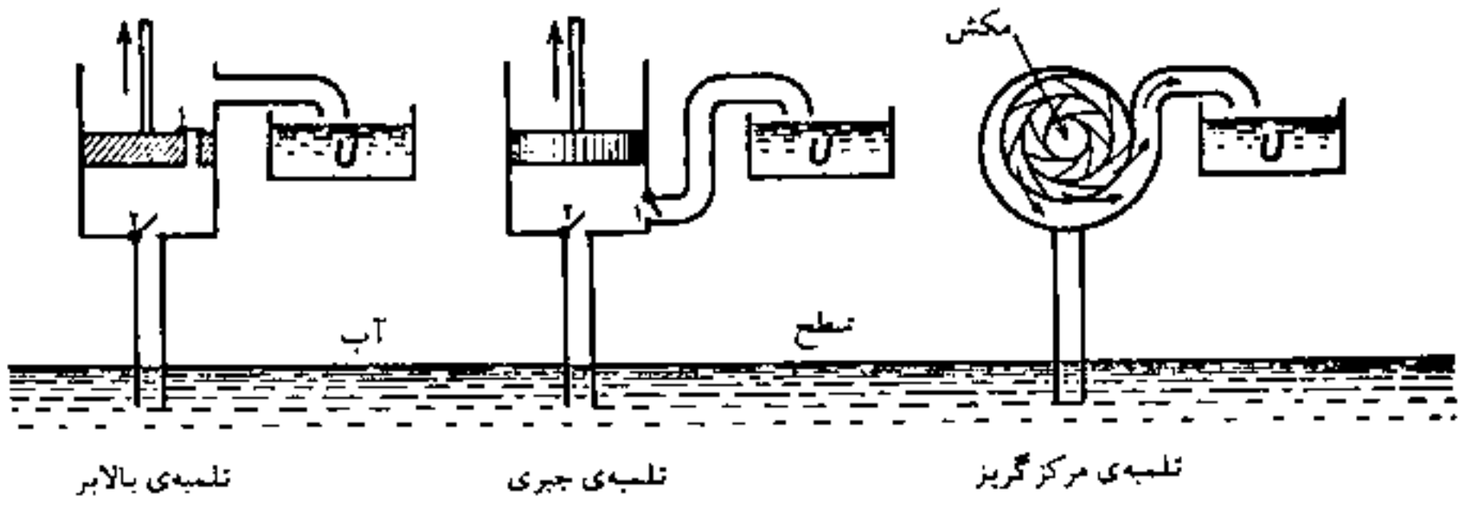

انواع تلمبه‌های مایعات

تلمتر (telemetr)، ← دورسنج.

تلمسان (telemsān) [از ریشه‌ی بربر یِلْماس، = چشمه، چاه آب]، شهر (جه ۷۳°۴۴۵)، لغ الجزایر، در فلات تل، نزدیک مرز مراکش. محل آن، بسبب موقعیتش، از ایام بسیارقدیم مسکن انسان بوده، و بقایای ماقبل تاریخ در آنجا بدست آمده است. از تاریخ آن بین دوره‌ی رومیان و استیلای مسلمانان اطلاعی نداریم. مذهب اسلام در قرون ۷م–۸م در اینجا استقرار یافت. تلمسان جدید یا تاگرارت (tāgrārt) در اواخر قرن ۱۱م بوسیله‌ی یوسف ابن تاشفین بنا شد، و توسعه‌ی فراوان یافت. در دوره‌ی مرابطون از مراکز علمی بود (۱۰۸۱–۱۱۴۴)، و در ۱۱۴۴–۱۲۳۶ جزء قلمرو موحدون بود. سپس پایتخت یک مملکت بربر اسلامی گردید، و بر رونقش افزود. در قرن ۱۶م تحت حکومت ترکان عثمانی بود، در ۱۸۳۷–۴۲ مرکز عبدالقادر جزایری بود، در ۱۸۴۲ بدست فرانسویان افتاد. بناهای گرانبهای جالب از دوره‌ی شکوه و جلال شهر باقیست.

تلمسانی، عفیف‌الدین (afifo'd.dine telemsāni) [عفیف‌الدین سلیمان ابن علی]، ۶۱۶–۶۹۰ هق، صوفی و شاعر تلمسانی. بیشتر عمر را در سوریه گذرانید، و به مشاغل دیوانی اشتغال داشت. در دمشق درگذشت. از آثارش، علاوه بر دیوان شعر، رسالة فی علم العروض است. از آثار منسوب به وی شرح اسماء الحسنی و شرح فصوص الحکم است.

تلمود[7] (talmud) [آرامی مشتق از عبری، = تعلیم]، مجموعه‌ی مدوّن شریعت شفاهی یهود بضمیمه‌ی تفاسیر خاخامها، در مقابل شریعت مکتوب. یهودیان مؤمن همه جا آن را معتبر می‌دانند. مشتمل بر دو قسمت است، مشنا (mešnā)، که متن شریعت شفاهی و به عبری است، و گمارا (gemārā)، بزبان آرامی، که نوعی تفسیر و ذیل بر مشنا بشمار میرود. مشنا شش باب و ۶۳ فصل دارد، که تنها بر ۳۶,۵ فصل آن گمارا نوشته شده. تألیف مشنای کنونی عملا کار یهودای I (۱۳۵؟–۲۲۰؟) بوده است. گرچه منظور اصلی گمارا توضیح متن مشنا بوده است، مقدار فراوانی اطلاعات در موضوعات مختلف دارد. قسمتهای حقوقی گمارا را هلاخا و قسمت ادبی آن را هگادا مینامند. تلمود فلسطینی، که بوسیله‌ی فضلای فلسطین فراهم گردید، در ح اوایل قرن ۵م پایان یافت. تلمود بابلی در اوایل قرن ۶م فراهم شد، و چون متن تلمود فلسطینی کاملا محفوظ نمانده بود، مرجع معتبر گردید. گاهی تلمود بمعنی گمارا بکار میرود.

تلمیح (talmih) [سبک نگریستن]، در علم بدیع، برای اثبات سخن خویش بداستانی مشهور یا آیه‌ای یا حدیثی یا مثلی معروف اشارت کردن، یا اصطلاحات برخی از علوم را آوردن؛ مانند (سعدی)،

سحر سخنم در همه آفاق برفته است
لیکن چه کند با ید بیضا که تو داری.

تلو (talu)، ← تمشک.

تلوتوگراف[8] (telotograf) [از انگل، مرکب از تل (= دور) و اوتوگراف (= خط دستی)]، نوعی تلگراف برای انتقال فوری خط دستی شخص یا ترسیماتی که در دستگاه فرستنده نقش میشود، بهمان صورت که هست. اساساً عبارتست از مدادی متصل به دو اسباب برقی بنام پُتانسیل‌سنج، که نسبت بیکدیگر بزاویه‌ی قائمه قرار گرفته‌اند. اهرمهائی حرکت مداد یا قلم را باین اسبابها منتقل میکند؛ هر حرکت مداد به یک تکانه‌ی برقی متناسب با آن تبدیل میشود. در دستگاه گیرنده، پتانسیل‌سنجهای مشابهی این تکانه‌ها را به حرکت مکانیکی تبدیل میکنند، و با این حرکت، مداد دستگاه گیرنده بکار می‌افتد، و خطوطی مشابه با خطوط دستگاه فرستنده نوشته میشود. تلوتوگراف در ارتباطات ایستگاههای راه آهن و فروشگاههای بزرگ، و در مواردی که ابلاغ سریع دستورهای امضادار ضروری است رایج است. تلوتوگراف را ا. گری اختراع کرد.

تلور[9] (tellur؛ از فنس)، عنصر شیمیائی نقره‌فام (علامت شیمیائی Te؛ نیز جدول عنصرها را

---

(۱)pump (۲)lift pump (۳)suction pump (۴)force pump (۵)centrifugal pump (۶)air pumps (۷)Talmud (۸)telautograph (۹)tellurium

ببینید). بشکل بلورهای سفید و گرد سیاه دیده میشود. خواصش شبیه گوگرد است. در ۱۷۸۲ کشف و در ۱۷۹۸ نامگذاری شد.

تلوگو[1] (telugu)، از ← زبانهای دراویدی هندوستان. ← زبان، جدول.

تلویزیون[2] (televizion؛ از فنس)، انتقال صحنه‌های ساکن یا متحرک بوسیله‌ی برق، و معمولا بوسیله‌ی امواج برقاطیسی، بمنظور رؤیت آنی آنها نه ضبط دائمی. در پخش رادیوئی اصوات، موسیقی یا گفتاری که منظور انتقال آنست رشته‌ای است از امواج که فقط نظم زمانی دارند، اما در انتقال صحنه‌ها، نظم زمانی و فضائی هر دو باید رعایت شود. انتقال این نظم و ترتیب بوسیله‌ی تقطیع (taqti[3]) بعمل میآید: تصویر صحنه را بقطعات کوچکی تقسیم میکنند، و این قطعات را یکی بعد از دیگری منتقل مینمایند؛ دستگاه گیرنده آنها را بهمان ترتیب میگیرد، و بهمان صورت مجتمع میسازد. در این باب و برای تسهیل فهم مطالبی که در دنباله‌ی این مقاله میآید دو مطلب را باید در خاطر داشت. یکی اینکه وقتی که ما شیء یا صحنه‌ای را مینگریم، چشم ما نوری را که از آن منعکس میشود دریافت میکند، و مواضع تاریک، جاهای درخشان، و جاهای سایه‌دار میبیند. در واقع آنچه که ما میبینیم، طرحی از این "سایه روشن"ها است. هر دستگاه رؤیت از دوز طرح سایه روشنهای شیء را منتقل میکند، و بچشم ما میرساند. این انتقال بدین وسیله صورت میگیرد، که در دستگاه فرستنده، سایه روشنهای شیء یا صحنه را تبدیل به تکانه‌های برقی میکنند، و این تکانه‌ها را به دستگاه گیرنده میفرستند، و در این دستگاه دگر بار آنها را به سایه‌روشنها تبدیل میکنند. در نتیجه، اگر این سایه روشنها با وفور کافی به چشم برسند، آنچه چشم در مواجهه با شیء اصلی میبیند در مواجهه با این سایه روشنهای منتقل‌شده نیز میبیند. مطلب دوم خاصیت ثبات تأثرات نوری در چشم است، که بمقتضای آن، هر گاه تصاویر متوالی با وفور کافی (اقلا ۱۶ دفعه در ثانیه) بچشم وارد شوند، چشم صورتی متصل می بیند، وَ همین خاصیت است که سینما را ممکن ساخته است.

رشته‌ی اکتشافاتی که منجر به تلویزیون کنونی گردید با کشف (۱۸۱۷) عنصر سلنیوم بوسیله‌ی برزلیوس آغاز شد، ولی این عنصر وقتی اهمیت یافت که معلوم شد (۱۸۷۳) که اگر نور بر آن بتابد برق را بهتر هدایت میکند. در تلویزیونهای اولیه از سلنیوم استفاده میشد. اولین طریقه‌ی عملی برای رؤیت از دور طریقه‌ای بود که در ۱۸۸۴ پ. گ. نیپکو در آلمان به ثبت رسانید. این طریقه مبتنی بر استعمال "قُرص تقطیع"[3] است، که صفحه‌ایست مدور که سوراخهائی مارپیچی بر آن تعبیه شده بود، یعنی اولین سوراخ نزدیک مرکز قرص بود، و سایرین متدرجاً بر امتداد یک خط مارپیچی به محیط قرص نزدیک میشد. طریق عمل دستگاه این بود که در دستگاه فرستنده یک قرص تقطیع بین شیئی که میخواستند تصویر آنرا منتقل کنند و صفحه‌ای که بوسیله‌ی سلنیوم نسبت به نور حساس کرده شده و در مدار جریان برق واقع بود قرار میدادند. قرص را بوسایل مکانیکی بگردانند؛ در نتیجه، قطعاتی از شیء با صفحه‌ی حساس مواجه میشد. جریانی که بوسیله‌ی صفحه‌ی حساس انتقال مییافت متناسب با مقدار نوری بود که از شیء از طریق هر سوراخ باین صفحه می‌تابید. این جریان را بوسیله‌ی سیم به نوعی لامپ برق در دستگاه گیرنده منتقل میکردند. تغییرات جریان واصل از طریق صفحه‌ی حساس درخشندگی لامپ را تغییر میداد. قرص تقطیع دیگری را، که بین لامپ و بیننده قرار میگرفت، با همان سرعت قرص دستگاه فرستنده میگردانیدند. در نتیجه، بیننده از سوراخهای قرص یک رشته قطعات روشن میدید که درخشندگی آنها بر حسب سایه و روشن شیء اصلی تغییر میکرد، و لهذا (بنا بر آنچه مقدمةً گفته شد) بیننده تصویری از شیء اصلی می‌دید. بدین طریق، اختراع نیپکو تلویزیون را عملی ساخت، و اگرچه بعلت عدم حساسیت کافی سلنیوم نسبت به نور، این دستگاه نواقص عمده‌ای داشت، اصولی که در آن بکار برده شده بود اساس کارهای بعدی قرار گرفت. پیشرفتهای حاصل در نورابرق و اختراع چشم الکترونی در تکمیل تلویزیون تأثیری بسزا داشت. در دهه‌ی ۱۹۲۰–۳۰، دانشمندان و مخترعین اسباب نیپکو، و کار‌های ه. هرتس، ج. فلمینگ، ت. ادیسن، و لی دِ فارست را، که اکتشافات آنان خدمات گرانبهائی به تکمیل رادیو کرده بود، در راه عملی ساختن تلویزیون بکار بستند. در ۱۹۲۶، در انگلستان و کشمت تلویزیونهائی بر اساس تقطیع مکانیکی نیپکو بمعرض نمایش گذاشته شد؛ ولی در ۱۹۲۸ زووریکین تلویزیونی بر اساس تقطیع الکترونی به ثبت رسانید که طریق تقطیع مکانیکی را منسوخ کرد. در دهه‌ی ۱۹۳۰–۴۰ وسایل تلویزیون در آزمایشگاهها تکمیل شد، و در ۱۹۴۵ تلویزیون به بازار آمد، و قریب ۵ سال بعد، تعداد گیرنده‌های تلویزیون در دنیا به ۵ میلیون بالغ گردید، و البته امروز رواج بمراتب بیشتری دارد، و علاوه بر جنبه‌های تفریحی، برای دادن تعلیمات و در صنعت نیز از آن استفاده میشود.

طرز کار تلویزیون

جعبه‌ی عکاسی. عمده‌ترین قسمت هر دستگاه فرستنده‌ی تلویزیون "جعبه‌ی عکاسی" است، که در آن تغییرات شدت نور به نبضش برقی تبدیل می‌شود. جعبه‌هائی که در فرستنده‌های کنونی بکار میرود بسیار درهم‌پیچیده است، ولی اساس کار همه یکسان میباشد. اولین جعبه‌ی الکترونی که استعمالش رواج یافت دستگاه موسوم به ایکونوسکوپ[4] (ikonoskop) است، که زووریکین اختراع کرد، و آن مرکبست از یک "جعبه‌ی عکاسی"، یک پیل نورابرقی، و یک لوله‌ی شعاع کاتودی. عدسیهای عکاسی تصویری از شیء یا صحنه بر صفحه‌ای حساس به نور، که اصطلاحاً آنرا موزائیک[5] (mozāik) میخوانند می‌اندازند. موزائیک ورقه‌ی نازکی است از میکای خالص، که با چندین میلیون گوی خُرد نقره‌ای، که با یک دیگر ارتباط برقی ندارند، پوشیده شده است. هر گوی با لایه‌ی نازکی از اکسیدِ سزیوم اندوده شده است، تا نسبت به نور حساس شود، یعنی در نتیجه‌ی تابش نور، الکترون رها کند. چون عده‌ی الکترونهائی که از هر گوی رها میشود متناسب با شدت نوری است که بر آن میتابد، موزائیک توزیع نوری را که بر آن وارد شود به توزیع متناظرِ بارهای برقی تبدیل میکند. پشت موزائیک با لایه‌ی نازکی از گرافیتِ هادی برق پوشیده شده، و "صفحه‌ی پیام" را تشکیل میدهد. لوله‌ی شعاع کاتودیِ ایکونوسکوپ مشتمل بر طپانچه‌ی الکترونی و صفحه‌ها یا پیچه‌های منحرف‌ساز است. بوسیله‌ی مدارهای مخصوصی که به پیچه‌ها ارتباط دارند، میتوان تابه‌ی الکترونی را که بوسیله‌ی طپانچه تولید میشود وادار کرد که موزائیک را تقطیع کند. از برخورد الکترونهای سریع السیرِ تابه با گویهای موزائیک، از این گویها الکترونهائی (الکترونهای ثانوی) صادر می‌گردد. عده‌ی الکترونهای ثانوی که از هر گویی صادر میشود متناسب با بار آن گوی است، و چون باردار شدن گویها نتیجه‌ی عمل نوری است که بر آنها میتابد، عده‌ی الکترونهای ثانوی صادر از هر گوی تابع نوری است که بر آن میتابد (در ناحیه‌ی تاریکی از موزائیک، که گویها عده‌ی قلیلی الکترون صادر کرده‌اند، این گویها تقریباً حالت خنثی دارند، و لهذا در نتیجه‌ی برخورد تابه‌ی الکترونی با این گویها، عده‌ی معتنابهی الکترون از آنها رها میشود. بر عکس، در نواحی درخشان موزائیک، که گویها در نتیجه‌ی تابش نور الکترونهای چندی از دست داده و نتیجةً دارای بار مثبت شده‌اند، بسختی الکترونهائی از آنها رها میشود). الکترونهای ثانوی را حلقه‌ای فلزی موسوم به آنود گردآور گرد میآورد. آنود گردآور از داخل با لایه‌ای هادی بر سطح داخلی "جعبه‌ی عکاسی" و از خارج بوسیله‌ی مقاومتی با صفحه‌ی پیام اتصال دارد، و دارای پتانسیل مثبت زیادی میباشد. هجوم الکترونهای ثانوی‌ـکه در نتیجه‌ی تقطیع موزائیک بوسیله‌ی تابه‌ی الکترونی تولید شده و بوسیله‌ی آنود گردآور مجتمع شده‌اند‌ـ ولتاژهای متغیری در مقاومت مذکور تولید میکند. این ولتاژها را، که نظیر تغییرات شدت نور وارد بر موزائیک هستند، پیامهای بصری میخوانند.

تقطیع. پیش از اینکه بتوان صحنه‌ای را منتقل کرد، باید آنرا به رشته‌ی منظمی از پیامها تبدیل نمود. این منظور بوسیله‌ی تقطیع الکترونی انجام میگیرد، که یکی از جالبترین و پیچیده‌ترین کارهائی است که تا کنون با تابه‌ی الکترونی صورت گرفته است. تقطیع الکترونی موزائیک مانند خواندن خط لاتینی بوسیله‌ی چشم است. در خواندن، از گوشه‌ی بالا و طرف چپ شروع می‌کنیم، و حروف و کلمات را بطرف راست بر خط افقی "تقطیع" میکنیم، و چون به آخر سطر رسیدیم، چشم را بسرعت بر خط قائم بطرف چپ بر سر سطر متوجه میسازیم. اما تقطیع الکترونی، که بوسیله‌ی تابه‌ی الکترونی صورت میگیرد، از دو جهت اساسی با تقطیع بوسیله‌ی چشم تفاوت دارد. اول آنکه تقطیع در تلویزیون جناغی است، و مانند اینست که ابتدا سطور مراتب فرد را خوانده سپس بسطور مراتب زوج بپردازیم. تفصیل مطلب اینکه تابه‌ی الکترونی سطر اول را

(۱)Telugu (۲)tèlevision (۳)scanning disk (۴)iconoscope (۵)mosaic

موزباً بطرف پایین "مرور" میکند، و چون بآخر سطر رسید، موزباً بطرف پایین به اول سطر سوم متوجه میشود، و هکذا تا بآخر صفحه برسد. سطور مراتب فرد میدان شماره‌ی ۱ را تشکیل می‌دهند. پس از طی این میدان، پرتو ببالای صفحه بازمیگردد، و مرور سطور زوج (میدان شماره‌ی ۲) شروع میشود، و هکذا. تفاوت فاحش دوم در سرعت تقطیع الکترونی است. تابه‌ی الکترونی تمام تصویر را، که معمولا به ۵۲۵ سطر منقسم میشود، هر ثانیه ۳۰ مرتبه مرور میکند. تنظیم شروع و ختم در مرور سطور، و درنگ بهنگام تغییر سطر، بوسیله‌ی مولّد میزانکننده بعمل میآید.

دستگاه موسوم به اورتیکون[1] (ortikon)، که بعداً ساخته شد، صد بار حساستر از ایکونوسکوپ ولی از آن حجیمتر و پرخرج‌تر بود. دستگاه وَیدیکون[2] (vidikon) کوچکتر و کم‌خرج‌تر از اورتیکون است. در هر حال، چنانکه اشاره شد، اساس عمل این دستگاهها یکسان است، و اختلاف آنها در جزئیات میباشد.

فرستان پیامها. پیامهای بصری را، پس از تقویت، بوسیله‌ی تحمیل دامنه‌ای بر امواج حامل رادیوئی تحمیل میکنند (علاوه بر پیامهای بصری، نبضشهای مولد میزانکننده نیز بر این امواج تحمیل میشود). امواج تحمیل‌یافته، بوسیله‌ی آنتن مناسبی، در فضا منتشر میگردند. فرستنده‌ی دیگر پیامهای سمعی را میفرستد.

گیرنده. عکس مراحل مذکور در دستگاه گیرنده طی میشود. امواج حامل سمعی و بصری تحمیل‌یافته، در برخورد با آنتن گیرنده، تولید ولتاژ القائی درین آنتن میکنند که، پس از تقویت، به امواج سمعی و بصری تفکیک میشوند. امواج سمعی را وارد بلندگو میکنند. امواج بصری وارد لوله‌ی شعاع کاتودی بزرگی، موسوم به کینسکوپ[3] (kineskop)، میشوند. کینسکوپ شبیه به ایکونوسکوپ است، الا اینکه موزائیک و آنود گردآور ندارد، بلکه دارای صفحه‌ای تابناک موسوم به فوسفور (fosfor) است، که هر گاه تابه‌ی الکترونی بآن برخورد کند نور صادر مینماید. عمل کینسکوپ اینست که پیامهای بصری وارد طپانچه‌ی الکترونی این دستگاه میشوند، و شدت تابه‌ی الکترونی صادر از طپانچه را تغییر میدهند، و در نتیجه، نوری که بر صفحه‌ی تابناک تولید میشود تغییر میکند.

امواج تلویزیونی. امواج تلویزیونی بسیار کوتاهند، و بهمین جهت، بیشینه‌ی فاصله‌ای که در آن فاصله میتوان از یک فرستنده بخوبی استفاده کرد محدود است. این بیشینه در حدود فاصله‌ی ناظری است که بر رأس آنتن فرستنده قرار گیرد از افق او. دامنه‌ی عمل فرستنده‌ها بر حسب قدرت آنها و طرح آنتن‌هایشان معمولا از ۱۲۰ تا ۲۴۰ کیلومتر است. در ۱۹۵۷ معلوم شد که گشتکره بعضی از امواج تلویزیونی را منعکس میکند، و این مطلب فرستادن تا فاصله‌ی ۸۰۰ کیلومتر را بوسیله‌ی دستگاههای مخصوص ممکن ساخت. برای اینکه حد اکثر مردم بتوانند از برنامه‌های تلویزیون استفاده کنند کابل هممحور و رله‌های مخصوص بکار میرود.

تلویزیون رنگی. تلویزیون رنگی اول بار در ۱۹۲۹ به نمایش گذاشته شد، ولی در کشمت اولین اقدام جدی برای تولید تجارتی آن در سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ صورت گرفت، و پخش تصاویر رنگی در ۱۹۵۳ آغاز گردید.

"جعبه‌ی عکاسی" تلویزیون رنگی صحنه را به سه تصویر دارای رنگهای اساسی (← رنگ) تجزیه میکند، و این تصاویر را جداگانه میفرستد. دستگاه گیرنده سه تصویر را ترکیب میکند، و تصویری واحد با رنگ صحنه‌ی اصلی پدیدار می‌گردد.

تله‌زنگ (tale.zang)، سابقاً (تا مهر ماه ۱۳۱۶ هش) **تله‌زنج**، ده (جـ ۳۰۰؟)، دهستان قیلاب، بخش اندیمشک، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، ۸۷ کیلومتری لش اندیمشک. از ایستگاههای راه آهن سرتاسری است.

تلهسی[4] (taləhasi)، شهر (جـ ۳۸٬۱۰۰)، لغ ایالت فلوریدا، کشمت؛ کرسی ایالت. دِ سوتو در ۱۵۳۹ به این ناحیه آمد. پس از آن ماندگاه اسپانیائیها گردید. شهر فعلی در ۱۸۲۴ بنا شد.

تلیث، گابریل: ← تیرسو د مولینا.

تلیسین[5] (taliesin)، شاعر رامشگر ویلزی که بر طبق روایات در قرن ۶م میزیست. کتاب معروف به کتاب تلیسین (قرن ۱۴م) مجموعه‌ای از اشعار سرایندگان مختلف و از ادوار مختلف است.

تم[6] (tem، از فنـ) [= موضوع]، در اصطلاح موسیقی، موضوع یا ملودی مقدم یک آهنگ. در بخشهای مختلف یک فوگ، تم متوالیاً تکرار می‌شود.

تمات (tomāt؛ فنـ)، (*Lycopersicon esculentum*)، گیاهی از تیره‌ی تاجریزیها که اصلش از امریکای جنوبی است، و برای استفاده از میوه‌ی کروی قرمز یا زردرنگ در همه جا کاشته میشود. ابتدا در اغلب کشورها میوه‌های آنرا "سیب عشق" می‌

اساس تلویزیون

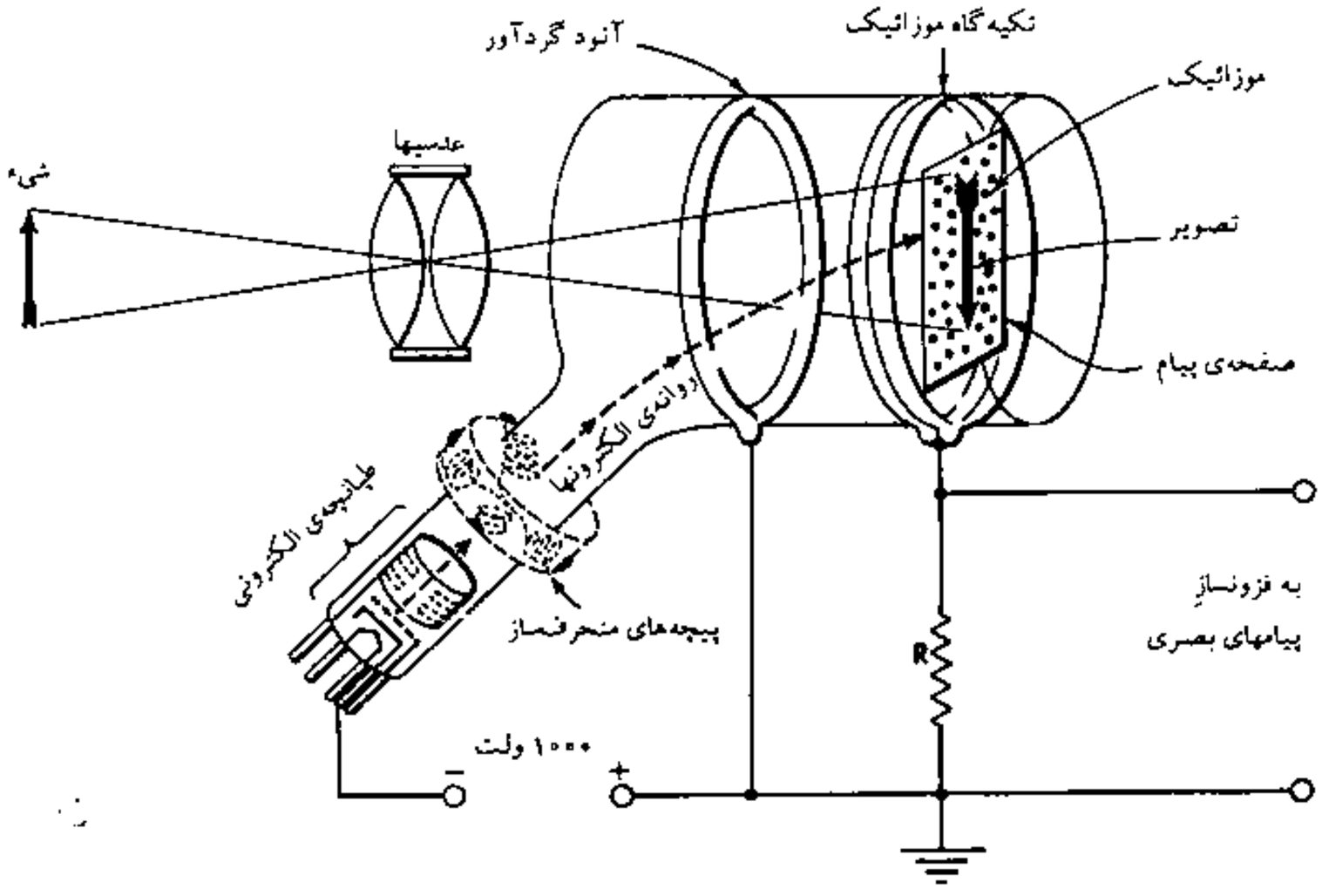

ایکونوسکوپ

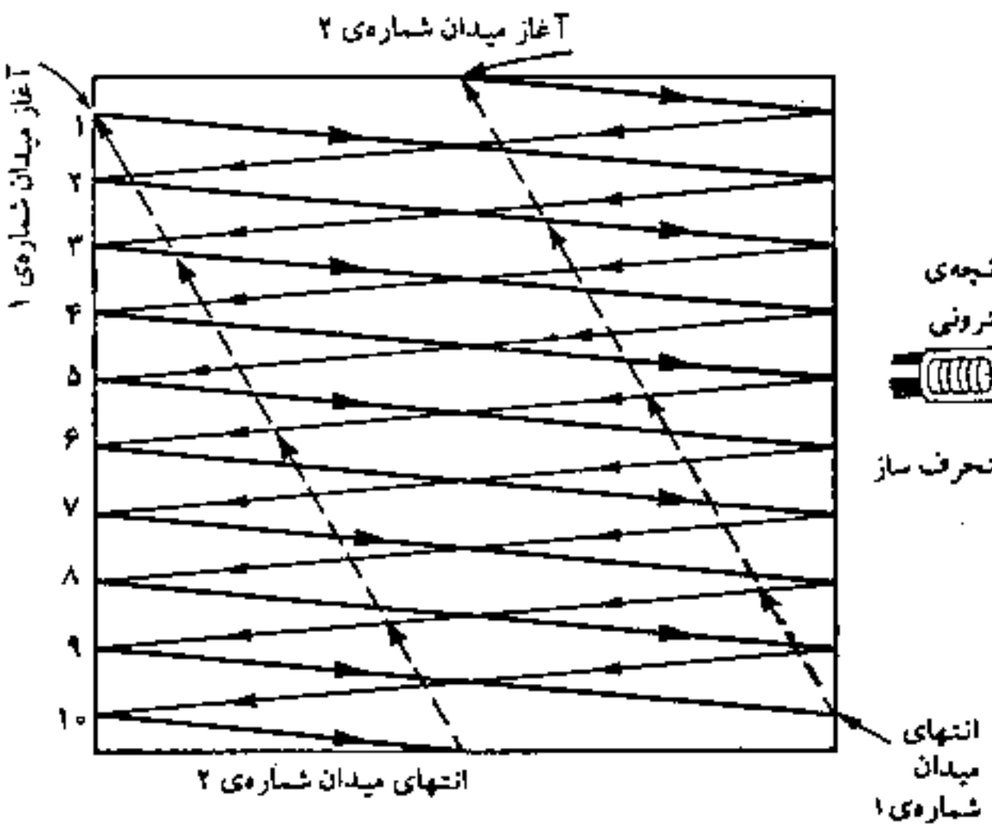

تقطیع جناغی

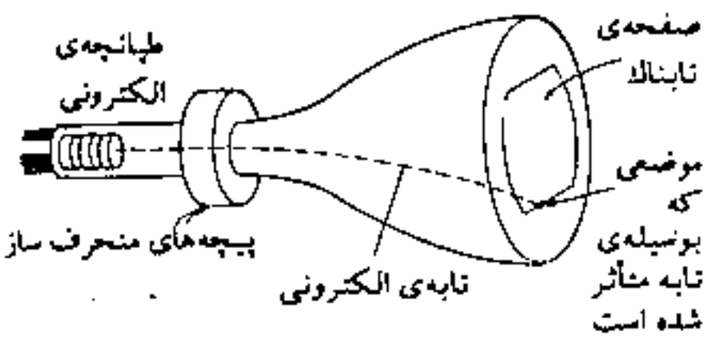

کینسکوپ

(۱)orthicon (۲)vidicon (۳)kinescope (۴)Tallahassee (۵)Taliesin (۶)theme

نامیدند، و هنوز هم گاهی چنین نامیده میشود (فنـ، پوم د/آمور؛ روسی، یامادور). در ایران آنرا گوجه فرنگی میگویند. دارای ویتامین فراوان است، و خام یا پخته در غذاهای گوناگون خورده میشود.

تماثل، در حساب: ← نسبتهای چهارگانه بین دو عدد.

تماس (tamāss)، در هندسه: ← مماس.

تماشاخانه، فنـ تئاتر (teātr)، محلی که در آن آثار درامی را بمعرض نمایش میگذارند. این اصطلاح از زمان ناصرالدین شاه قاجار برای چنین محلی معمول گردیده است. نخستین تالار تماشاخانه بامر شاه مزبور و توسط مزین‌الدوله‌ی نقاشباشی در محل دارالفنون فعلی بنا گردید. اولین نمایشنامه‌ای که در اینجا نمایش داده شد دشمن پسر (از مولیر) بود. از جمله بناهای بزرگی که در ابتدای ظهور تئاتر اروپا در ایران بمنظور تماشاخانه بکار می‌رفت پارک اتابک (محل سفارت شوروی) و پارک ظل‌السلطان (محل وزارت فرهنگ) و پارک امین الدوله بوده است.

تماهید: ← تمهیدات.

تمب، جزیره، خلیج فارس؛ ← تنب یا تمب.

تمباکو یا **تنباکو:** ← توتون.

تمبال[1] (tambāl؛ از فنـ) [از لفظ عربی طبل]، ساز کوبی، بشکل نیمکره‌ی مجوف فلزی با روکشی از پوست گوساله. با دو کوبه (معمولا چوبی) نواخته میشود، و فقط قابلیت ایجاد یک صوت واحد را دارد. اما با کم و زیاد کردن میزان کشیدگی پوست بکومک پیچها و رکاب مخصوص، میتوان کوک این ساز را تغییر داد، و اصوات زیر و بم را اجرا نمود. اصل تمبال از مشرق‌زمین است، و ظاهراً در دوره‌ی جنگهای صلیبی به اروپا برده شد. در آغاز در دسته‌های موزیک نظامی بکار میرفت، و بتدریج در آثار موسیقیدانانی نظیر بتهوون و برلیوز راه یافت. پلوتارک چنین گزارش میدهد که پارتیان، برای ترساندن دشمنان خود در جنگ، از ظرف مجوفی که پوششی از پوست داشت، و با نواختن آن صدای ترس‌آوری تولید میشد، استفاده میکردند.

تمب بزرگ، جزیره، ← تنب یا تمب.

تمبر[2] (tambr؛ از فنـ)، علامتی رسمی و معمولا کاغذی، که در مقابل پرداخت مالیات یا عوارض یا مخارج حمل نامه یا محمولات پستی، بعنوان اعلام وصول وجه دریافت‌شده، بر اسناد یا اشیاء مربوط چسبانیده میشود. تمبر از اوراق بهادار است، و از مهمترین انواع آن تمبر پست میباشد. تمبرهای مالیاتی از زمان یوستی‌نیانوس سابقه دارد.

تمبر پست (tambre post)، تمبر دولتی که به پاکتها یا بسته‌ها الصاق میکنند تا معلوم شود که مخارج حمل آن پرداخت شده است. در این مقاله هر جا لفظ تمبر ذکر شود مقصود تمبر پست است. اولین تمبر پست در ۱۸۴۰ در انگلستان انتشار یافت، و از آن پس سایر کشورها نیز به چاپ تمبر پرداختند بطوریکه در ۱۸۶۰ تمبر در بسیاری از کشورها متداول بود. امروزه، علاوه بر تمبرهای پست عادی، برای پست هوائی و بسته‌ها و امانات پستی نیز تمبرهای مخصوصی تهیه میشود. بسبب تنوع تمبرهای کشورهای مختلف، جمع‌آوری تمبر به صورت یکی از سرگرمیهای آموزنده و در عین حال تجارتی درآمده است. گرانبهاترین تمبر موجود تمبر یک پنسی سیاه گویان انگلیس است که منحصر به فرد است، و بهای آن در حدود ۴٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال میباشد. نیز ← پست.

در ایران با آنکه در سال ۱۲۶۷ هق (۱۸۵۱ بم)، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر، چاپارخانه رسماً تأسیس، و از ۱۷ جمادی الاولی (۳۰ اسفند ۱۲۲۹ هش) همان سال عملی گردید، و حتی نرخ پستی هم تعیین شد، هنوز تمبر پست وجود نداشت. در سال ۱۲۸۲ هق (مطابق ۱۲۴۴ هش و ۱۸۶۵ بم) هیئتی از تهران رهسپار پاریس شد تا برای مطالعه و سفارش تمبر با وزارت پست و تلگراف فرانسه وارد مذاکره شود. در این شهر ریستر (rister) نامی که از ورود هیئت نمایندگان ایران و منظور آنان اطلاع حاصل کرده بود، نمونه‌های تمبری تهیه و به هیئت نمایندگان ایران تسلیم کرد. این تمبرها که جزو تمبرهای نمونه به شمار میرود، مورد مصرف پستی قرار نگرفت. شکل تمبر عبارت از شیری است خوابیده که خورشید از پشت آن میتابد. نقش شیر و خورشید در قسمتی بیضی‌شکل در وسط تمبر دیده میشود، و اطراف آن را اشکال تزیینی فراگرفته است. در قسمت پایین تمبر فاصله‌ی سفیدی گذاشته شده تا بتوان بعداً قیمت را در آن چاپ کرد. این "پری نمونه" ظاهراً شامل ۱۲ عدد تمبر بود که برنگهای مختلف، روی کاغذ سفید یا الوان، بدون دندانه چاپ شده بود، و در همان ایام در پاریس به معرض نمایش گذاشته شد. پس از ۶ ماه که ریستر جوابی از هیئت نمایندگی ایران نشنید، مستقیماً با تهران وارد مذاکره شد و مجدداً نمونه‌ای از تمبرها را به تهران ارسال داشت، ولی به وی اطلاع داده شد که دولت نمونه‌ی دیگری انتخاب کرده است. این نمونه را، که شخصی بنام بار تهیه کرده بود، دولت ایران برای چاپ قطعی تمبرهای ایران انتخاب کرد. نمونه‌هائی که بار به هیئت نمایندگی ایران در پاریس تسلیم کرده بود شامل ۴ نوع (۱ شاهی، ۲ شاهی، ۴ شاهی، و ۸ شاهی) بود. در این نمونه‌ها، شیر و خورشید در وسط تمبر قرار دارد، و در ۴ گوشه‌ی آن بهای تمبر با عدد نوشته شده است. این سری نیز جزو تمبرهای نمونه محسوب است.

اولین سری تمبر ایران که رسماً در پست مورد استفاده قرار گرفت ممروف به سری باقری است، که در ۱۲۸۵ هق (۱۲۴۷ هش، ۱۸۶۸ بم) انتشار یافت، ولی از ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ هق استعمال تمبر در مرسولات پستی تابع قاعده و قرار صحیحی نبود. در ۱۲۸۸ هق (۱۲۵۱ هش، ۱۸۷۲ بم) میرزا علی خان منشی حضور (بعداً ملقب به امین‌الملک و امین‌الدوله) به ریاست چاپارخانه منصوب شد. وی اداره‌ی چاپارخانه را سر و سامانی داد؛ برای معرفی چاپاران لباس و نشان مخصوص تهیه کرد، و راهها و چاپارخانه‌ها را مرمت نمود. از همه مهمتر، تمبر پست را بصورت منظم رایج ساخت، و مراتب طی آگهی منتشره در شماره‌ی ۶۹ روزنامه‌ی ایران، مورخ ۱۷ ذیقعده‌ی ۱۲۸۸ هق (۲۸ ژانویه‌ی ۱۸۷۲) به اطلاع عامه رسید: "برای تجدید و تعیین اجرت چاپارخانه در حمل نوشتجات و مکاتیب و نظم قبول مرسولات و امانات که به چاپارخانه داده میشود، بطوریکه در هر مملکت رسم و متداول است، مهر مخصوص به نشان شیر و خورشید وضع و برقرار شده، و با اجازه و امضای اولیای دولت علیه، اداره‌ی چاپارخانه بهر ولایت و هر نقطه مهر مزبور را انفاذ و منتشر کرده است که من بعد فوائد مترتبه‌ی این امر موجب تسهیل و انتظام کلی در وصول نوشتجات و مرسولات شده راه بعضی معایب که در این ماده الی حال شایع بوده مسدود گردد. باین معنی که صاحبان نوشتجات و امانات که چاپارخانه را وسیله‌ی ابلاغ آن قرار میدهند تکلیف خود را در ادای اجرت حقیقی آن دانسته از طمع و توقعات چاپاران آسوده و به صحت وصول و ابلاغ مرسولات خود مطمئن باشند. ... برای صیانت این قانون، مهر دولتی برنگ و نشان مشروحه‌ی ذیل طبع و درین تاریخ در کلیه‌ی چاپارخانه‌ها مهر بنفش که عدد یک هندسی دارد بجای یک شاهی قبول میشود؛ مهر سبز که عدد دو دارد به دو شاهی رایج است؛ مهر کبود که عدد چهار دارد یک عباسی رواج دارد؛ و مهر سرخ که عدد هشت دارد بجای هشت شاهی که دو عباسی است قبول خواهد شد." وجه تسمیه‌ی این تمبرها به باقری معلوم نیست. این تمبرها از روی نمونه‌ی بار در تهران چاپ شده است؛ تمبرها را به صورت "بلوک" ۴تائی چاپ میکردند، و بعد آنها را جدا کرده و هر صد عدد آن را در پاکتی گذاشته یک تمبر هم روی پاکت میچسباندند و روی آن با دست عبارت یکصد عدد مینوشتند. از این تمبر بصورت بلوک تنها دو بلوک ۱ شاهی موجود است. تعداد تمبرهای باقری ۳٬۰۰۰ عدد ۱ شاهی بنفش، ۵٬۰۰۰ عدد ۲ شاهی سبز، ۸٬۰۰۰ عدد ۴ شاهی آبی، و ۹٬۰۰۰ عدد ۸ شاهی سرخ بوده است. رنگ کاغذ، ضخامت یا نازکی آن، و سایه روشن‌های رنگ، موجب پیدایش "واریته"هائی در این سری شده است.

سری باقری و تمبرهای موسوم به کاردی که در ۱۸۷۵ توسط ریدرر (← پست) به چاپ رسید، جزو تمبرهای اولیه‌ی ایران محسوب است، و کلا تمبرهای شیر و خورشیدی نام دارند، و نفیسترین تمبرهای ایران بشمار میروند.

در ۱۲۹۳ هق (۱۲۵۵ هش، ۱۸۷۶ بم) اولین سری تمبر ایرانی با عکس ناصرالدین شاه در وین چاپ شد. این سری مشتمل بر چهار تمبر (۱، ۲، ۵، و ۱۰ شاهی) بود. سپس سری دیگری با تصویر شاه مشتمل بر ۶ تمبر (۱، ۲، ۵، و ۱۰ شاهی، و ۱ و ۵ قران) در ۱۲۹۶ هق (۱۲۵۷ هش، ۱۸۷۹ بم) بچاپ رسید. این سری به سری دور الوان موسوم است. از آن پس تمبرهای عادی ایران معمولا دارای تمثال پادشاه وقت میباشد. اولین سری تمبر هوائی ایران در بهمن ماه ۱۳۰۵ (فوریه‌ی ۱۹۲۷) در سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر انتشار یافت. از تمبرهای نفیس ایران، پس از "تمبرهای شیر و خورشیدی"، میتوان سری مشهد و مخصوص پست هوائی را نام برد.

تمبک (tombak)، ده (جم ۱٬۵۶۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ثلاث، بخش کنگان، شهرستان

(۱)kettledrum; timbale (فنـ) (۲)stamp; timbre (فنـ)

بوشهر؛ ۱۸ کیلومتری جش کنگان.
تمب کوچک، جزیره، ← تنب یا تمب.
تمب مار: ← ابوموسی یا بوموسی.
تمبوکتو[1] (tombuktu)، شهر (جه ۷°۳۶۸)، جمهوری سودانی، واقع بر پیچ بزرگ رود نیجر بر مرز جنوبی صحرای افریقا؛ از مراکز جاده‌ی کاروان‌رو تجارتی بین شهرهای کنار صحرا با الجزایر و مراکش است. کاوشهائی که در آنجا بعمل آمده حاکی از اینست که از ادوار پیش از تاریخ سابقه داشته است. شهر جدید در اواخر قرن ۱۱م دایر شد، و از مراکز پررونق فرهنگ اسلامی گردید. شهرت طلا و بازار برده‌فروشی آن به اروپا رسید. در ۱۵۹۰ (۹۹۹ هق) سلطان مراکش آنرا تصاحب کرد.
تمپا[2] (tampā)، شهر (جه ۱۲۴°۶۸۱)، غ ایالت فلوریدا، کشمة، کنار خلیج تمپا. از مراکز عمده‌ی ساختن سیگار در کشمة، و نیز صادرکننده‌ی مرکبات است. محل دانشگاه تمپا (۱۹۳۱).
تمپل[3] (tempəl) [انگل. = پرستشگاه، معبد]، نام یک دسته ساختمان در قسمت جنوبی فلیت ستریت، لندن، که در ۱۱۸۵–۱۳۱۲ مرکز فرماندهی شهسواران پرستشگاه در انگلستان بود. کلیسای آن که در ۱۱۸۵ بتوسط پرستشگاهیان ساخته شد در جنگ II سخت آسیب دید (۱۹۴۱).
تمپل بار[4] نام دروازه‌ی غربی شهر لندن، بین فلیت ستریت و سترند، بود، و در ۱۶۷۲ سر ک. رن آنرا از نو ساخت. در ۱۸۷۸ آنرا بجای دیگر منتقل کردند. سابقاً سرهای خائنین را بر این دروازه می‌آویختند، و بمعرض تماشا میگذاشتند.
تمپل[5]، **ویلیام** (wilyām tempəl)، ۱۸۸۱–۱۹۴۴، اسقف (۱۹۲۱–۲۹) منچستر، اسقف اعظم (۱۹۲۹ –۴۲) یورک، و اسقف اعظم (۱۹۴۲–۴۴) کنتربری. از رهبران نهضت تشکیل یک شورای جهانی کلیساها بود. آثار متعدد دارد.
تمپل[5]، **سر ویلیام** (sər wilyām tempəl*)، ۱۶۲۸–۹۹، سیاستمدار و نویسنده‌ی انگلیسی. در ۱۶۵۵ با د. آربورن ازدواج کرد. اتحاد سه‌گانه‌ای با هلند و سوئد بر ضد فرانسه منعقد کرد (۱۶۶۸)، که بعلت توافق محرمانه‌ی (۱۶۷۰) چارلز II با لوئی XIV خنثی شد. بعداً سفیر کبیر انگلستان در لاهه شد؛ در ۱۶۷۷ ازدواج شاهزاده‌خانم مری (دختر جیمز II) و ویلیام (بعداً ویلیام III انگلستان) را ترتیب داد. بعلت عدم موافقت با سیاست چارلز II، در ۱۶۸۱ از کارهای دولتی کناره‌گیری کرد، و بقیه‌ی عمر را در ایرلند و ساری بسر برد. چ. سویفت منشی او بود. در انقلابی که ویلیام و مری را بسلطنت انگلستان رسانید شرکت نکرد.
تمپل بار، لندن، ← تمپل.
تمپلهوف[6] (tempelhof)، بخش (جه ۱۱۹°۸۲۵)، چ برلین مرکزی، آلمان. از ۱۹۴۵ در منطقه‌ی اشغالی کشمة است. کوی مسکونی کارگران می‌باشد. فرودگاه عمده‌ی برلین در آنجاست.
تمپو[7] (tempo، ایتالیائی)، میزان سرعتی که یک قطعه‌ی موسیقی باید با آن سرعت خوانده یا نواخته شود. تمپو را با ذکر الفاظی مانند آداجو، آلگرو، آندانته، و غیره در اول قطعه یا حرکت معین میکنند.
تمپه[8] (tempe)، دره، لش تسالی، یونان، میان کوههای اولمپ و اوسا. رود پنیوس از آن می‌گذرد. دره‌ی تمپه بعنوان بستگی به آپولون مقدس بود؛ شعرای باستانی زیبائیش را ستوده‌اند.
تمثال‌شکنی[9] (temsāl.šekani)، در تاریخ مسیحیت، ضدیت با استعمال دینی تمثال و مجسمه. بزرگداشت تمثالها و مجسمه‌هائی که نمودار شخصیتهای مقدس و وقایع کتاب مقدس بود، از سیماهای نخستین عبادت در نزد مسیحیان بود. بعد از قرن ۵م، مراسم خرافی که در این باب معمول شده بود، بحد افراط رسید، و نظر کسانی که میگفتند ستایش تمثالها و مجسمه‌ها ممکن است به بت‌پرستی بکشد تأیید شد. بازار تمثال‌شکنی در آسیای صغیر، که مرکز پیروان مذهب وحدت طبیعت بود، گرم شد، و احتمالا تعالیم اسلامی و یهودی و مانوی در این نهضت مؤثر بود، و بیاله باعث تقویت آن بودند. از امپراطورهای بزرگ روم که تمثال‌شکنی را تقویت کردند میتوان لئوی III، قسطنطین V، لئوی IV، و لئوی V را نام برد، ایرنه از مخالفین تمثال‌شکنی بود. تمثال‌شکنی در دومین شورای نیقیه طرد شد. کشمکش‌هائی که بر سر مسئله‌ی تمثال‌شکنی روی داد در متمایل ساختن هنر بیزانسی به جنبه‌ی مذهبی مؤثر بود (← بیزانسی، معماری و هنر).
تمثل[10]، در روانشناسی، ← دفاع، سازوکار.
تمجد[11] (temjad)، باستانی **تاموگادی** (tāmu-gādi)، شهر ویران، ولایت قسنطینه، الجزایر، کنار حاشیه‌ی شمالی صحرای افریقا. در سال 100 بامر امپراطور ترایانوس ساخته شد، و چند قرنی رونق داشت. بربرها آنرا سوزاندند (۵۳۴). دگر بار ساخته شد؛ در هجوم اعراب، حاکم مسیحی آنجا مغلوب و مقتول شد (۱۶۴۷). سپس متروک گردید، و در زیر شن مدفون شد. کاوش آنرا فرانسویها در ۱۸۸۱ آغاز کردند؛ آثار جالبی از دوره‌ی رومیان کشف گردید.
تمجروت (tamjarut) یا **تمگروت** (tamgrut)، شهر، وادی دَرعَه، ج مراکش. زاویه‌ی تمجروت در ۹۸۳ هق تأسیس شد؛ اهمیتش از اینست که شیخ محمد ابن ناصر (۱۰۱۵–۸۵ هق) فرقه‌ی ناصریه از صوفیه را بر اساس طریقت شاذلیه در آنجا تأسیس کرد.
تمجروتی (tamjaruti)، شهرت **ابوالحسن علی ابن محمد**، ف ۱۰۰۳ هق، نویسنده‌ی مراکشی، مت تمجروت. به سفارت به دربار سلطان مراد III عثمانی رفت. شرح مسافرت خود را در کتاب النفحة المسکیه فی السفارة الترکیه نوشت.
تمر (tamr) [تمر هندی]، (*Tamarindus indica*)، درخت گرمسیری زینتی از تیره‌ی پروانه‌واران. میوه‌های آن بصورت نیامهای خرمائی‌رنگ و دارای ترشی مخصوص است که در تهیه‌ی کاری و چتنی و در پزشکی و برای نگاهداشتن انواع ماهی‌ها مصرف میشود.
تمر هندی، درخت، ← تمر.
تمز[12] (temz)، رودی بطول ۲۱۷ کم، جش ایالت اونتاریو، کانادا، که بعلت یکی از نبردهای (نبرد تمز، پائیز ۱۸۱۳) جنگ سال ۱۸۱۲ معروفست؛ درین نبرد، که در محلی نزدیک ساحل رود تمز روی داد، انگلیسها و هندیشمردگان که با هم متحد بودند مغلوب شدند، و تیکامسی، سرکرده‌ی هندیشمردگان، مقتول گردید.
تمز[12] (temz)، باستانی **تامیس** (tāmesis)، فنس **تامیز** (tāmiz)، رود عمده‌ی انگلستان، بطول ح ۳۴۰ کم. در گلاسترشر از چهار شعبه بنامهای تمز یا آیسیس (āysis)، چرن (cērn)، کولن (köln)، و لیچ (lic)ـتشکیل یافته، بجانب ش از قسمت جنوبی انگلستان مرکزی میگذرد، و با کشندان عظیمی در نور به دریای شمال میریزد. شهرهای عمده‌ی واقع بر مسیر آن عبارتند از آکسفرد، ردینگ، ویندزر، ایتن، کینگستن‌ـآن‌ـتمز، ریچمند، برنتفرد، لندن، و گریوزند. در بالای لندن از بعضی از حاصلخیزترین اراضی زراعتی انگلستان میگذرد؛ در پایین لندن یکی از بزرگترین راههای کشتیرانی در جهان است. تا لاندن بریج (lādən brij) [پل لندن] قابل کشتیرانی برای کشتیهای اقیانوس‌پیما است. عرض آن در پل لندن ۲۷۵ متر و در گریوزند بیش از ۸۰۰ متر میباشد. قسمتی از آن که نزدیک پل لندن است پول (pul) نام دارد. اسکله‌ها و کشندان تمز را سازمان مخصوصی بنام سازمان بندرگاه لندن اداره میکند.
تمز، نبرد: ← تمز، رود کانادا.
تمساح، خزنده‌ی گوشتخوار، ← نهنگ.
تمساح (temsah)، دریاچه‌ی شور، لش مصر، در قسمت شرقی دلتای نیل و بر میانه‌ی کانال سوئز. شهر اسماعیلیه بر ساحل شمالی آنست. بقول بعضی، بنی اسرائیل در خروج از مصر از کنار آن گذشتند.
تمشک (tameśk)، بوته‌ی خزنده‌ی برگریز خاردار از نوع روبوس (*Rubus*)، که تمیش (tamiš) و تلو (talu) نیز نامیده میشود، و اقسام بسیار دارد. میوه‌های آن صورتی و سرخ و سیاه است. بهترین جنس آن (*R. idaeus*) که در نقاط معتدل میروید دارای برگهای مرکب بزرگ و ساقه‌های خزنده‌ی کم‌خار است. از دورگه شدن انواع اروپائی و امریکائی اقسام جدیدی بدست آورده‌اند که میوه‌های درشت معطر دارند.
تمغا (tamqā) یا **تمغای شوارع** (tamqāye šavāre')، در اصطلاح دیوانیان و مستوفیان قدیم، عنوان مالیات راهداری و عوارضی که در معابر، دروازه‌ها، و بنادر از کالاهای بازرگانی میگرفته اند، نظیر مکس، گمرک، و نواقل و عوارض شهری. این عنوان از دوره‌ی ایلخانیان مغول تداول یافته، و در عهد صفویه و بعد از آن نیز رایج بوده است. در بین اصلاحاتی که غازان خان مغول در امر مالیات بعمل آورد، مقرر داشت که در هر ولایت تمغا را بقرار معین بر لوح نویسند، و از روی آن وصول کنند، و زیاده از آن چیزی نستانند. در عهد شاه طهماسب I صفوی، ازین بابت مبلغ ممتنابهی عاید خزانه‌ی دولت میشده است؛

(۱)Timbuktu; Tombouctou (فنس) (۲)Tampa (۳)(the) Temple (۴)Temple Bar (۵)Temple (۶)Tempelhof (۷)tempo (۸)Tempe (۹)iconoclasm (۱۰)identification (۱۱)Timgad (۱۲)Thames

معذلک، شاه طهماسب تحت تأثیر خوابی که دید رسم تمغا را برانداخت (۹۷۲ هق)، لیکن این رسم باز همچنان متداول شد، و **تمغاچی‌ها**، که کارشان اخذ این عوارض بود، در دوره‌ی فترت بعد از صفویه، بنام راهدار، این مالیات را از مال و کالای تجار متمول میگرفتند، و درین کار نیز اجحاف بسیار میکردند.

اصل لفظ تمغا در ترکی جغتائی بمعنی علامت و نشان و آلتی است که بدان چیزها را مهر و نشان کنند، و دواب را داغ نمایند، و بهمین سبب، چنانکه در سنگلاخ آمده است، "مهر و نشان فرامین پادشاهان ترک را" نیز تمغا گویند، و از آنجمله، "آنچه به آبِ زَر باشد التون تمغا، و آنچه به سرخی باشد آلْ تمغا، و آنچه به سیاهی باشد قرا تمغا گویند". در هر حال، اطلاق تمغا بر مالیات و عوارض راهداری بسبب آن بود که تمغاچی، بنشان وصول این باج، همواره بار و بسته‌ی جنسی را که بازرگان وارد شهری میکرد یا از آن بیرون میبرد مهر میزد، و برای این کار غالباً مهری از چوب داشت که بر اجناس میزد.

غیر از این موارد، تمغا (و گاه تمقا) عبارت بود از داغی که بر دواب ـ مخصوصاً دواب سلطانی ـ میزده‌اند، و معمولاً سالی یک مرتبه وضع این دواب را رسیدگی میکرده‌اند، و داغ و تمغای دواب تلف شده را تحویل ناظر میداده‌اند، و وی آنچه را تمغای آن تحویل نمیشده است جزء مال تلف‌شده قبول نمیکرده است.

تمغاچی: ← تمغا؛ مهردار.

تمغای شوارع: ← تمغا.

تمقا: ← تمغا.

تمگروت، مراکش، ← تمجروت.

تمل (tamal)، ده (جه ۱٬۰۶۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان خشکبیجار، بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۶ کیلومتری خمام.

تمنع (temna')، شهر قدیم جزیرة العرب، ← قتبان.

تمنی هال[1] (tamənī hāl)، شهرت انجمنی (تأسیس ح ۱۷۸۶)، که از سازمانهای حزب دموکرات در نیو یورک (کشمکش) میباشد، و تنها باقیمانده‌ی انجمنهائی است که پس از انقلاب امریکا باین نام در شهرهای امریکا تأسیس گشت. در آغاز فعالیت‌های آن اغلب اجتماعی بود، ولی بتدریج نفوذ سیاسی یافت، و از ۱۸۵۴ بر شهر نیو یورک مسلط گردید، و رسوائیهائی ببار آورد (مثلا ← توید، ویلیام مارسی). تمنی هال بواسطه‌ی فساد و اعمال گانگستری خود شهرت دارد، و پس از شکستی که در انتخابات ۱۹۳۲ نصیبش شد نتوانست قدرت و نفوذ گذشته را بازیابد.

تموچین، نام چنگیز خان مغول.

تمورث[2] (tamwërṭ)، شهر (جه ۱۲٬۸۸۹)، ستفرد ـ شر، انگلستان. در قرن ۹م نورسها آنرا سوزاندند؛ در قرن ۱۰م اثلفلیدا آنرا دوباره ساخت. کلیسائی از قرن ۸م دارد.

تموز[3] (tammuz)، یکی از خدایان بابلی، که یهودیان، در آن هنگام که به بت‌پرستی رو کردند، به پرستش آن پرداختند (حزقیال نبی ۱۴.۸). بقول بعضی از محققین، تموز اصلا خدای خورشید بود، و از همان ایام قدیم پرستش آن از بابل به جانب مغرب راه یافت. بزبان سومری دوموزی (پسر زندگی) خوانده میشد. در کنعان عنوان آدونای (پروردگار من) داشت، و **آدونیس** یونانیان از آن اقتباس شد، و چون تموز اصلا با ایشتار (← عشتر) مرتبط و محبوب او بود، آدونیس یونانی نیز با آفرودیته مرتبط شد.

تموز (tamuz, tammuz). **۱ـ** نام ماه هفتم سال شمسی در بعضی از ممالک عربی، بین حزیران و آب، و مشتمل بر ۳۱ روز؛ مطابق ماه ژویه‌ی فرنگی. **۲ـ** نام ماه چهارم در تقویم دینی و ماه دهم در تقویم عرفی یهود.

تمهیدات (tamhidāt) یا **تماهید** (tamāhid)، کتاب منثور عرفانی، بفارسی، از عین القضاة همدانی. شامل مجموعه‌ی مقالات در باب اقسام معرفت، شرط سلوک، ارکان دین، حقیقت عشق و روح و دل، اسرار قرآن، حقیقت کفر و ایمان، و مسائل مختلف عرفان است، و عین القضاة در حدود سنه‌ی ۵۲۱ هق آنرا تصنیف کرده است. این کتاب با نثر لطیف و شیرین شاعرانه‌ای نوشته شده است، و جای جای در آن آیات قرآنی و اشعار فارسی و عربی آمده است. مؤلف کتاب را بر ده تمهید نهاده است، و در هر تمهید مطالب راجع بموضوع آن را با شیوه‌ای بدیع تبیین کرده است. نام کتاب در مقدمه‌ی آن زبدة الحقایق فی کشف الدقایق آمده است. تمهیدات بزبان ترکی هم ترجمه شده است، و سید محمد گیسودراز (ف ۸۲۵ هق) نیز آن را بفارسی شرح کرده است. رساله‌ی تمهیدات با شرح گیسودراز و نیز بطور جداگانه مکرر چاپ شده است، و در ۱۳۴۱ هش نیز در جزو انتشارات دانشگاه تهران با چند رساله‌ی دیگر از عین القضاة منتشر شده است.

تمیز خواستن: ← فرجامخواهی.

تمیس[4] (temis)، از ماده تیتانها، الاهه‌ی نظم و قانون، مادر هورای و الاهگان سرنوشت از زئوس.

تمیستوکلس[5] (temistokles)، ح ۵۲۵ـح ۴۶۰ قم، سیاستمدار آتنی. در ← جنگهای مدی آتنیها را وادار بتأسیس نیروی دریائی کرد. اگرچه نتوانست از افتادن آتن بدست ایرانیان جلوگیری کند، کاردانی جنگی او باعث پیروزی (۴۸۰ قم) آتنیها در نبرد دریائی سالامیس شد، و دوراندیشی وی قدرت آتن را بنا نهاد. در حدود ۴۷۲ قم بعلت اختلافاتی که بین او و کیمون پیش آمد تبعید شد. در ۴۶۴ قم که اردشیر درازدست بسلطنت رسید، تمیستوکلس باو پناه برد. در ماگنسیا درگذشت.

تمیستیوس[6] (temistios)، در مآخذ اسلامی ثامسطیوس (sāmestius)، فیلسوف یونانی قرن ۴م ب‌م؛ مت پافلاگونیا. رونقش بیشتر در قسطنطنیه بود. مربی آرکادیوس بود که بعداً امپراطور روم شرقی شد. بعضی از حواشی و شروح وی بر آثار ارسطو در دوره‌ی نهضت علمی اسلامی بعربی ترجمه شد. خطابه‌های رسمی وی بجهت تساهل دینی بسیار قابل توجه است.

تمیش (tamiš)، بوته، ← تمشک.

تمیم [تمیم ابن مر (tamime 'bne morr)]، قبیله‌ی بزرگی از اعراب عدنانی، منسوب به تمیم ابن مر، که بین اعراب مُضَری رتبه‌ی اول را حائز، و دارای بطون (← انساب) بسیار بودند. اطلاع ما در باب این قوم بیشتر مربوط به قرن ۶م ب‌م ببعد است. در آن زمان، تمیم قبیله‌ی عظیمی بود، که سرزمین پهناورشان قسمت اعظم جانب شرقی عربستان را اشغال میکرد، و مشتمل بر تقریباً تمام نجد، قسمتی از بحرین، و قسمتی از یمامه بود. از طرف ج تا دشتهای دهناء و از طرف ل‌ش تا کناره‌های فرات پیش میرفتند. تمیم اساساً چادرنشین و بت‌پرست بودند، و با وجود همسایگی با قبایل مسیحی‌شده‌ی بکر ابن وائل و تغلب، مسیحیت در بین آنان رواجی نیافت.

قبیله‌ی تمیم هم در دوره‌ی جاهلیت و هم بعد از اسلام به جنگجوئی مشهور بود، و شرح وقایع و ایام (← ایام العرب) پیش از اسلام آنها در اشعار شعرای بزرگی که از این قبیله برخاستند آمده است. پس از پیشرفت اسلام در عربستان مرکزی، در سال ۸ هق هیئتی به سفارت به مدینه نزد محمد ص فرستادند، و به مسلمانان پیوستند. بعد از وفات پیغمبر ردّه در بین آنان شیوع یافت، و حتی سجاح خود ادعای پیغمبری کرد (۱۱ هق)، و به مسیلمه‌ی کذاب که او هم مدعی پیغمبری بود پیوست، و با وی ازدواج نمود. در نتیجه‌ی پیکارهای شدید خالد ابن ولید با اهل رده، تمیم به اسلام بازگشت، و بعداً جنگجویان تمیم در لشکر اسلام مخصوصاً در توابع کوفه و بصره خدمت کردند، و تا دوره‌ی عباسیان اکثریت سکنه‌ی عرب خراسان را تشکیل میدادند، و در همه‌ی نهضتهای شورشی دوره‌ی بنی امیه شرکت داشتند. سرسخت‌ترین خوارج، مانند قطری ابن الفجاءه و بیشتر هواخواهانش، و همچنین عده‌ای از دعاة بنی عباس در خراسان از تمیمیها بودند. در ادوار متأخر، ابراهیم ابن اغلب که از شاخه‌ای از این قبیله بود سلسله‌ی اغالبه را در افریقای شمالی تأسیس کرد.

از شعرای معروف و بزرگ عرب که از این قبیله برخاستند میتوان اوس ابن حجر، سلامة ابن جندل، عدی ابن زید، متمم ابن نویره، مخلب، جریر، فرزدق، و عجاج را نام برد.

تمیمی (tamimi)، دهستان (جه ح ۱٬۶۰۰؛)، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، کنار خلیج فارس. ده نای‌بند (nāy.band) (جه ۷۲ سث ۱۳۳۵ هش) از این دهستان در ساحل خلیج فارس قرار دارد.

تمیمی [ابوعبدالله محمد ابن احمد ابن سعید تمیمی مقدسی]، طبیب و داروشناس مسلمان فلسطینی در قرن ۴م هق؛ مت اورشلیم (و بهمین جهت ملقب به مقدسی). معاصر عضدالدوله‌ی دیلمی و علی ابن عیسی مجوسی بود. در ح ۳۶۰ هق به مصر مهاجرت کرد، و در ۳۷۰ هق حیات داشت. تجربیات داروئی بسیار کرد، و کتابهای چندی در طب و ادویه نوشت. اثر عمده‌اش کتاب المرشد الی جواهر الافذیة و قوی المفردات است، که اطلاعات گرانبهائی در باب گیاهان و معدنیات و غیره در بر دارد.

تمین (temin)، دهستان (جه ح ۱۵٬۰۰۰)، بخش میرجاوه، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان، کنار مرز پاکستان، دارای ۵۰ (؛) آبادی. از غ به کوه تفتان محدود است. مرکزش،

(۱)Tammany Hall (۲)Tamworth (۳)Tammuz (۴)Themis (۵)Themistocles (۶)Themistius

تمیـن (جه ۴۳۶ سـ ۱۳۳۵ هش)، در ۵۳ کیـلو-متری جغ میرجاوه است.

تن[1] (ton؛ فنس)، واحد جرم و یکی از آحاد اصلی سلسله‌ی متث، برابر ۱‘۰۰۰ گیلوگرم. این واحـد را نباید بـا مقیـاس وزن و ظرفیت رایج در بعضی ممالک انگلیسی‌زبان (خـاصه انگلستان و کشمت)، که نـزد مـا بهمیـن صورت تلـفظ میشود، اشتبـاه کـرد. **تن بـزرگ**[2] وزن ۲‘۲۴۰ پونـد اوردپویز (۱‘۰۱۶,۰۶۶ کـگ) است. **تـن کـوچـک**[3] وزن ۲‘۰۰۰ پوند (۹۰۷,۲۰ کگ) میباشد. برای احتراز از اشتباه تن موضوع تعریف اول این مقـاله را تنِ مِتْـری میگویند.

تـن[4]، **ایپـولـیت آدولـف** (ipolit ādolf ten)، ۱۸۲۸–۹۳، منـقـد و فـیـلسوف و ادیب و مـورخ فرانسوی. انتشار رساله‌ی دکتـریش، بنـام رساله در بـاب فـابلهـای لافونتن (۱۸۵۳)، سـبـب شهـرت وی گردید. در ۱۸۶۴ به اسـتـادی زیباشناسی و تـاریخ هنـر در مـدرسه‌ی بوزار منصوب شد، و تـا ۱۸۸۴ باین کار اشتغال داشت. در ۱۸۷۸ بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

در فلسفه به کوندیـاک و اسپینوزا و هگل نظر داشت، ولـی بر حسب طبیعت زمـان، تکـیه‌اش به علوم بود، و فلسفه‌ی تحقـقی را میپسـنـدیـد، و در نقد ادبی، روانشناسی، و زیبـاشنـاسی نیـز شیوه‌ی علوم را بکـار میبرد. در ۱۸۷۰، بزرگتـرین اثـر فلسفی او، بنام در باب عقل انتشار یافت، و نظریات دترمینیستی (← دترمینیسم) او را آشکار ساخت. این کتاب او را در جمع کسانی قرار میدهـد که به تـأسیـس علم روانشنـاسی بشیوه‌ی تحقیقـی خـدمت کرده‌انـد. تن معتقـد بود که انسان محصول توارث و محیط است، و نظریات او اساس نحله‌های ناتورا-لیستی اواخـر قرن ۱۹م و قرن ۲۰م قرار گـرفت. آثار تاریخی وی نظریه‌ی ارتباط تاریخ را با زندگی اجتماعی ملل ترویج کرد.

از آثـار دیگـرش اینـهـاست: مقالاتی در نقد و تاریخ (۱۸۵۵)؛ مطالعاتی در باب فلاسفه‌ی فرانسوی قرن ۱۹م (۱۸۵۷)؛ فلسفه‌ی هنر (۱۸۶۵)؛ کمال مطلوب در هنر (۱۸۶۷)؛ تـاریخ ادبیات انگلیس (۱۸۶۴)؛ ریشه-های (مملکت) فرانسه‌ی معاصر (۶ جلد، ۱۸۷۶–۹۳).

تنازع بقا: ← انتخاب یا انتخاب طبیعی.

تناسب[5]، در ریاضیات، مساوی بودن دو نسبت. مثـلا تساوی ۵:۱۰ = ۴:۸ تنـاسب است، زیـرا نسبت ۸ به ۴ بـا نسبت 10 به ۵ مساوی است (هر دو نسبت مساوی ۲ است). بطور کلـی اگـر a و b و c و d چهـار مقدار بـاشند، و نسبت a به b مـساوی نسبت c به d باشد، گویند این چهـار مقدار تشکیل یک تناسب میدهند، و آن تناسب اینست،

a:b=c:d.

اصطـلاحـاً a و d را طـرفیـن و b و c را وسطین تنـاسب میخواننـد (صورت فوق وجه این تسمیه را آشکـار میسازد). در تنـاسب فـوق، d را چهـارم جزءِ تناسب a و b و c میخوانند. در هر تنـاسب، حاصلضرب طرفین مساوی حاصلضرب وسطین است (مثلا در مثال اول ۱۰ × ۴ = ۵ × ۸). اگر وسطین یک تناسب بـا هم مساوی باشند، وسط را واسطه‌ی هنـدسی دو طـرف نـامند؛ مثـلا، بموجب تنـاسب ۶:۴ = ۹:۶، عـدد ۶ واسطه‌ی هندسی ۹ و ۴ می-باشد. بطور کلی، اگـر a واسطه‌ی هنـدسی b و c باشد، $a=\sqrt{bc}$.

تناسب، در علم بدیع؛ ← مراعات نظیر.

تناسخ[6] (tanāsox)، اعتقـاد بـاینکه روح، بمجرد جدا شدن از بدن انسان، به بـدن انسان یـا حیوان یـا گیاه یا جماد منتقـل میشود. این اعتقـاد در مذاهب هند و نیز در بعضی از فـرقه‌هـای اسلامـی شایع است. تناسخ بشکل ابتدائی آن جزء معتقدات بسیـاری از اقوام اولیـه بوده است. در اقوامـی که فرهنگ برتری داشته‌اند، صورت کاملتری یافته و جنبه‌های اخـلاقی و معنوی بـآن افـزوده شده، از قبـیل اینکه رفت و آمد مکرر روح را به قالبهای مختلف وسیله‌ی تصفـیه‌ی آن شمرده‌انـد، و قـالب روح را در هر مـرحله متناسب بـا کـردار آن در زندگی‌هـای گـذشته‌اش دانسته‌اند. تنـاسخ از مبانی غالب مذاهب هندی است. اگرچه پیروان ← آیین بودا اعتقاد به روح و تناسخ بمعنای مذکور ندارند، ولـی در ← آییـن هندو تنـاسخ از اصول عمده‌ی مذهبی است. عقـاید تنـاسخی یونـانیـان قـدیم، بر خلاف آنچه سابقاً میپنداشتند، مقتبس از مصریـان نبوده، بلـکه سـاخته و پـرداخته‌ی خود آنان بوده است، و در ← اسرار اورفئوسی مشهود میـباشد، ولی اولین طرفدار معروف آن فیثاغورس است، که پیـروانش هـم مـذهب تنـاسخ داشتـند. نظـریـات افلاطون در این بـاب مبتنی بر اسرار اورفئوسی و نظریات فیثـاغورس است. پیروان مـانی معتقـد به نوعی تناسخ بوده‌اند، و مخصوصاً سَمـاعین، باستناد این اعتقاد، گمان میکرده‌اند در حیات بعدبشرط بجـاآوردن وظـایف دینـی خـاص طبقه‌ی خویش-ممکن است در شمار صِدّیقین درآیند.

در اصطـلاح حـکمـای اسلامـی، انتـقـال روح انسانی را به بدن انسان غالباً نسخ (nasx)، به بدن حیواناتی مانند بهائم و سباع و طیور مسخ (masx) و به بـدن حـیوانـات پست‌تـر (مـانـنـد حشرات و گزندگان) فسخ (fasx)، و به اشجار و نباتات رسخ (rasx) گوینـد. در بین فرق اسلامی که اعتقـاد به تنـاسخ دارند در جـزئیـات این نظریه اختلافـاتـی هست. فـرقه‌ی حـائِطیـه از معتـزله معتقـدنـد که خـداونـد ابتـدا انسان را در بهشت‌گـونه‌ای خـلق کرد؛ سپس کسانی را که همه‌ی اوامر او را اطاعت نکردند بصورت انسان یا حیوان باین دنیا فرستاد، و اینان بـا صورتهـای مختلف در این دنیـا اینقدر میآیند و میروند تا پیرامون گناه نگردند. نصیریه ۷ مرتبه برای تناسخ قـائلنـد. بعضی از غلاة نیـز معتقد به تناسخ و حلول بوده‌اند.

تناسریم[7] (tenāserim)، بخش (۸۱‘۸۱۰ کمه؛ جه ۱‘۶۳۵‘۵۶۲)، برمه‌ی سفلی. مـدتها بین بـرمه و تایلند متنازع فیه بود. پس از اولین جنگ (۱۸۲۴ –۲۶) برمه و بریتـانیـا بتصرف بریتـانیـا درآمد. معادن عمده‌ی تنگستن و قلع برمه در آنست.

تناظر[8] (tanāzor)، در اصطلاح ریـاضیات، قـاعده یا قانونی که بموجب آن به هـر عضو از مجموعه‌ی مفروضی از اشیـاء یک یـا چند عضو از مجموعه‌ی معینی تعلق گیرد (این یک یـا چند عضو را نظیر یا نظایر آن عضو خوانند). مثلا هر یک از نسبت-های پدری و فرزندی تناظری بین مجموعه‌ی انسان-ها و همین مجموعه برقرار میکند؛ در تناظر اول، نظیر هر عضو پدر اوست، و در تنـاظر دوم، نظیر هر عضو فرزنـد یـا فـرزندان او هستند. همچنین، اگـر دو مجموعه‌ی اعداد زوج (۲، ۴، ۶، ...) و اعداد طبیعی (۱، ۲، ۳، ...) را در نظر بگیریم، و نصف هـر عضو اولی را نظیـر آن عضو بشماریم، تنـاظری بیـن مـجـموعه‌ی اول بـا مجـموعه‌ی دوم برقـرار میشود، که در آن هـر عضو اولـی درست یک نظیر دارد، و بـالعکس هر عضو دومی درست نظیر یـک عـضو اولـی است. تابع یـکـی از اقسام خاص تناظر است (تناظری که در آن به هـر عضو مجموعه‌ی اول درست یـک عضو از مجموعه‌ی دوم تعلق میگـیرد نه بیش). از مهمترین اقسام تنـاظر **تناظر یکبـیک** (yek.be.yek) بیـن اعـضای دو مجموعه است، که در آن هـر عضو مجـموعه‌ی اول درست یک نظیـر در مجموعـه‌ی دوم دارد، و هـر عضو مجموعـه‌ی دوم درست نظیـر یـک عـضو از مجـموعه‌ی اول است. تناظـری که بین مـجموعه‌ی اعـداد زوج و مجموعه‌ی اعـداد طبیـعی گفته شد

۲ ۴ ۶ ۸ . . .
↕ ↕ ↕ ↕
۱ ۲ ۳ ۴ . . .

یکبیک است. همچنین اگر دو قطعه خط مانند AB مثلا بطول ۱ سم و CD مثلا بطول ۱ کم بوضعی که

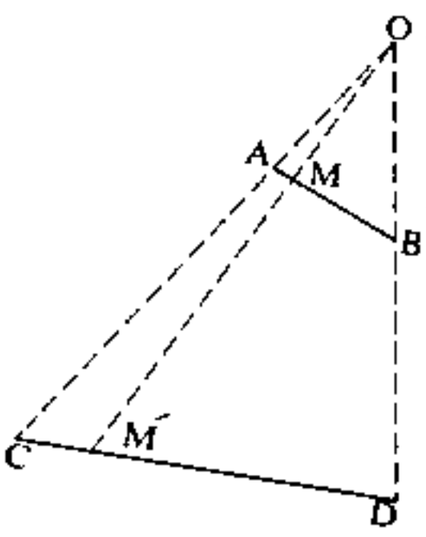

در شکـل دیـده مـیشود اختـیار کنیـم، و CA و DB را بکشیم تـا یک دیگـر را در O تـلاقـی کنند و نظیـر هـر نقطه مـانـنـد M از AB را نقطـه‌ی M´ از CD کـه بر خط OM است قـرار دهیـم، تناظـر یکبیکی بین نقاط دو خط برقرار میشود. اهـمیت عمده‌ی تنـاظر یکبیک در اینست کـه بوسیله‌ی آن، بـدون تـوسل به مفهـوم عـدد، میتوان هم‌عده بودن دو مجموعه (یعنی مساوی بودن عده‌ی اعضای آنهـا) را تعـریف کـرد: دو مجموعه وقتی هم‌عده اند که بتوان تناظر یکبیکی بین آنها برقرار کرد. مثـلا از مثالهـای سابق معلوم میشود که عده‌ی اعداد زوج ـ اگـرچه ممکن است "نصف" عـده‌ی اعـداد طبیعی بنظـر آیـد ـ با عـده‌ی اعـداد طبیعی مساوی است، و عـده‌ی نقاط خـط AB بـا عده‌ی نقـاط خط CD مساوی است. این نکته، که اساساً از نتایج فکر بلند گ. **کـانتور** است، مبنای مقایسه‌ی عده‌ی اعضای مجموعه‌های نامتناهی است. نیز ← تبدیل.

تنافر حروف (tanāfore horuf)، در علوم معانی و بیان، دشوار بزبان آمدن واژه‌ای بسبب گریزان بودن حرفهای آن از یکدیگر، مانند خجج (xajc) [= آماس گلو]. تنـافر حـروف از عیوب فصاحت کلمه است.

تنـافر کلمـات، در علوم معـانی و بیـان، گریزان بودن واژه‌هـای سخن از یکـدیگر و دشوار بزبان آمدن آنها بسبب تکرار یک یا چند حـرف مشابه

---

(۱)tonne (فنس) (۲)long ton (۳) short ton (۴)Taine (۵)proportion (۶)transmigration of the soul; metempsychosis (۷)Tenasserim (۸)correspondence

یا قریب المخرج در هر یک (اگرچه هر کدام خود بتنهائی فصیح باشد)؛ مانند خواجه تو چه تجارت میکنی؛ تنافر کلمات از عیوب فصاحت کلام است.
تناوب، قانون: ← قانون تناوب.
تناول عشای ربانی[1]**:** ← قربانی مقدس، آیین.
تنب (tonb) یا **تمب**، نام دو جزیره در خلیج فارس که از جنبه‌ی اداری جزء بخش قشم از شهرستان بندر عباس است. **تنب بزرگ** در ۲۷ کیلومتری ج قشم و دارای فانوس دریائی است. منتهای فرازای آن ۵۲ متر است. **تنب کوچک** یا **نبیو** (nabiu) در ۱۴٫۲ کیلومتری غ تنب بزرگ و ظاهراً غیر مسکون است. منتهای فرازای آن ۳۷ متر میباشد.
تنباکو یا **تمباکو:** ← توتون.
تنبان (tonbān)، لباس زنان عهد ناصرالدین شاه، که نمونه‌ی آنرا شاه از فرنگستان آورده بود. مانند دامن باله، کوتاه و پرچین و آهاردار بود. زیر آن شلوار کش نازک میپوشیدند، و با آن گالش یا کفش چرمی براق بنام قندره (qondore) بپا میکردند. پیراهنی که با آن میپوشیدند کوتاه و تا روی شکم بود.
تنب بزرگ، جزیره: ← تنب یا تمب.
تن بزرگ: ← تن، واحد.
تنب کوچک، جزیره، ← تنب یا تمب.
تنبور: ← طنبور.
تنبیهات المنجمین (tanbihāto 'l.monajjemin)، معروف به **تنبیهات ملا مظفر،** کتابی در احکام نجوم، بفارسی، از ملا مظفر گنابادی. وی کتاب را برای شاه عباس I صفوی نوشت. تألیف آن در ۱۰۳۱ هق آغاز گردید. در تهران چاپ شده است. منتخب التنبیهات ملخصی از تنبیهات است که بوسیله‌ی ملا مظفر فراهم گردیده است.
ت. ن. ت. یا ت.ن.ت: ← تری‌نیتروتولوئن.
تنتور[2] (tantur، از فنس)، در داروسازی، محلول ماده یا موادی داروئی در الکل یا در مخلوط الکل و اتر. از اقسام معروف آن تنتور یود (محلول یود در الکل) است، که برای پلشت‌بری و بعنوان "کومک نخستین" در درمان بریدگی بکار میرود.
تنجیم، علم: ← احکام نجوم، علم.
تنداء، ج‌ش فرانسه: ← بریگ و تاند.
تنداب[3] (tondāb)، قسمتی از رودخانه که در آن سرعت جریان بیش از حد متعارفی آن است. علت آن ممکن است ازدیاد ناگهانی شیب بستر یا اختلافات مقاومت قشرهائی باشد که رودخانه متوالیاً از میان آنها میگذرد. غالباً سبب آن برونزدهای سخت از میان بستر است. در این برونزدها فرسایش کمتر از فرسایش سنگهای نرم‌تر است، و بهمین جهت، برونزدها سبب تولید تندابها یا آبشارها میشوند.
تندان[4] (tondān)، بدنه‌ی بلند و پرشیب (نزدیک به قائم) یک توده‌ی سنگی، خواه در خشکی و خواه در کنار دریا.
تندباد[5] (tond.bād)، باد تند، ← باد.
تندنویسی[6] (tond.nevisi)، نام هر یک از روش‌های منظم نوشتن سریع بکومک علامات اختصاری، مخصوصاً برای ضبط گفتار. یونانیها و رومیها روشهائی برای نوشتن به اختصار داشتند. روشهای کنونی از ۱۵۵۸ آغاز شد، که تیموذی برایت (timoḏi brāyt) نمادهائی را که برای کلمات وضع کرده بود منتشر ساخت. روشهای فونتیک، که بکلی مبتنی بر صدای کلمات است، در قرن ۱۸م پیدایش یافت، و آ. پیتمن آنها را تکمیل کرد. در ۱۸۸۸ جان گرگ (jān greg) روش دیگری منتشر ساخت، که در آن علاماتی شبیه خط تحریری جایگزین اشکال هندسی روش پیتمن گردید. هر دو طریق رواج دارد، و بوسیله‌ی هر دو، با ممارست، میتوان تا ۲۸۰ کلمه را در دقیقه ضبط کرد.

روش پیتمن

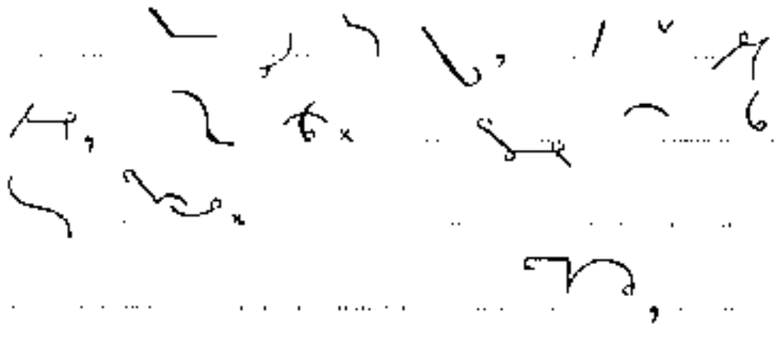

روش گرگ

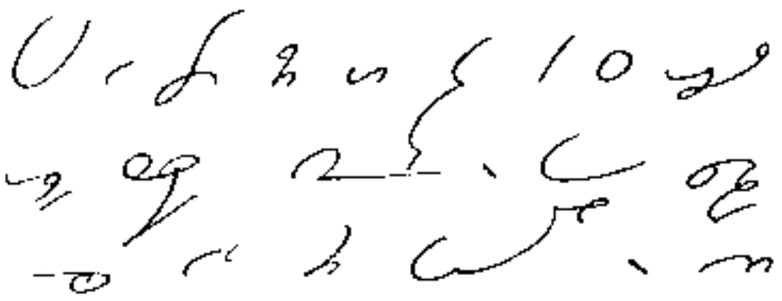

تندو خاتون (tandu)، فت ۸۲۲ هق، ملکه‌ی مشهور سلسله‌ی سلاطین ایلکانی مشهور به آل جلایر؛ دختر سلطان حسین ایلکانی. وی زوجه‌ی شاه ولد ایلکانی و مادر سلطان اویس ایلکانی و سلطان محمد ایلکانی بود. تندو خاتون با عم خود سلطان احمد ایلکانی به مصر رفته، و یک چند در عقد سلطان برقوق از سلاطین مصر درآمد. اما بعد، از او جدا شد، و سلطان احمد او را با برادرزاده‌ی خود شاه ولد تزویج نمود. تندو هنگام قتل سلطان احمد، که در تبریز اتفاق افتاد، در بغداد بود، و چون از کشته شدن سلطان احمد آگاه شد، آن خبر را پنهان داشت، و بغداد را در مقابل محاصره‌ی قرا یوسف حفظ کرد، و آوازه درانداخت که سلطان احمد زنده است، و به بغداد باز خواهد آمد. اما عاقبت از مقاومت در مقابل ترکمانان عاجز شد؛ شبانه فرزندان و اموال خویش برگرفت، و از طریق دجله به واسط و از آنجا به شوشتر رفت (محرم ۸۱۴)، و تا سنه‌ی ۸۲۲ که وفات یافت، امارت واقعی با او بود، و محمود ایلکانی و اویس ایلکانی، پسران شاه ولد، از امارت جز اسمی نداشتند. نام او را تاندو و دندی نیز ضبط کرده‌اند.
تندوس[7] (tenedos)، ترکی **بوزجه آده** (یا **آطه**) (bozja āda)، جزیره (۳۸٫۵ کمم؛ جم ۱٬۷۶۵)، ترکیه، در دریای اژه نزدیک ساحل لغ آسیای صغیر. در جنگ تروا پایگاه نیروی دریائی یونان بود. در قرن ۵م قم خشیارشا از آن بعنوان پایگاه دریائی برای ناوگان ایران استفاده کرد.
تند و کند (tondo kond)، اصطلاحی مربوط به طرحهای هندسی معروف به **گره‌سازی**، که در کاشی‌کاری، درودگری، گچبری، و آینه‌کاری بکار میرود. طرحها را بر حسب زمین یا درشت بودن نقوش آنها تند (زمین و درهم) یا کند میخوانند.
تنریفه[8] (tenerife)، نام باستانی آن **پینتواریا** (pintuāriā)، جزیره (۲٬۰۲۵ کمم)، بزرگترین ← جزایر **کاناری** و جزء ایالت سانتاکروز دِ تنریفه از مملکت اسپانیا.
تنزیل[9] (tanzil)، کم کردن مبلغی‌ـموسوم به نزول (nozul) یا تنزیل‌ـاز سند وعده‌داری برای پرداختن وجه آن سند قبل از رسیدن موعد پرداخت آن. تنزیل از معاملات مهم بانکی است. مبلغی که در سند معین شده است مبلغ اسمی، و مبلغی که پس از وضع تنزیل به صاحب سند داده میشود مبلغ فعلی است. **تنزیل تجارتی (یا خارجی)** برابر منفعت مبلغ اسمی به نرخ تنزیل است در مدتی که به موعد سند مانده است (← مرابحه). **تنزیل اعتدالی (یا داخلی)** برابر منفعت مبلغ فعلی است با همان نرخ و در همان مدت، بنحوی که مجموع این منفعت و مبلغ فعلی برابر مبلغ اسمی گردد. اگر N مبلغ اسمی، r نرخ، و t مدتی باشد که به موعد تنزیل مانده است بر حسب سال، در تنزیل خارجی مبلغ تنزیل $\frac{Nrt}{100}$ و مبلغ فعلی $N-\frac{Nrt}{100}$ و در تنزیل داخلی مبلغ فعلی $\frac{100\,N}{100+rt}$ و مبلغ تنزیل $\frac{Nrt}{100+rt}$ خواهد بود. مثلا اگر مبلغ اسمی براتی ۱٬۰۰۰ ریال و نرخ تنزیل ۵٪ باشد، و یک سال به موعد برات مانده باشد، تنزیل خارجی برات ۵۰ ریال و تنزیل داخلی آن ۴۷٫۶۲ ریال خواهد بود.
تنزیل: ← وحی.
تنسر: ← نامه‌ی تنسر.
تنسی[10] (tenesi)، ۱۶مین ایالت (۱۰۹٬۴۱۰ کمم؛ جم ۳٬۲۹۱٬۷۱۸)، ج کشمة مرکزی. کرسی آن نشویل، و شهرهای دیگرش ممفیس، چتنوگا، و ناکسویل است. از غ برود میسی‌سیپی محدود است. رودهای دیگرش تنسی و کامبرلند میباشد. کوه‌های بزرگ سموکی و ← فلات کامبرلند در قسمت شرقی آن واقعند؛ قسمت غربی دشتی دارای پستی و بلندیهای ملایم است. محصولات صنعتی آن منسوجات، مواد شیمیائی، و مواد غذائی است. کشت پنبه و توتون و استخراج معادن (پیریت، روی، باریت، زغال) نیز رایج است. ناحیه‌ی **اوک ریج** تأسیسات انرژی اتمی دارد.
دِ سوتو در ۱۵۴۰ ناحیه را دیدن کرد. فرانسوی‌ها مدعی مالکیت آن بودند، ولی در ۱۷۶۳ آنرا به انگلستان واگذار کردند. در ۱۷۹۶ عنوان ایالت (برده‌دار) یافت. در ۱۸۶۱ از اتحادیه جدا شد، و بعد از ویرجینیا وسیعترین میدانهای جنگ داخلی بود. **کو کلوکس کلان** در ۱۸۶۵ در اینجا تأسیس گردید. اقدامات ← سازمان دره‌ی تنسی در عمران ایالت نقشی بسزا داشته است. از ۱۹۴۵ رفع تبعیضات نژادی به کندی و با اعمال شدت از طرف

(1)communion (2)tincture (3)rapids (4)cliff (5)gale (6)shorthand (7)Tenedos (8)Tenerife (9)discount (10)Tennessee

دولت مرکزی تا حدی انجام گرفته است.

تنسی[1] (tenesi)، رود کشمه، بطول ۱٬۰۴۵ کم، که نزدیک شهر ناکسویل در ایالت تنسی تشکیل یافته از ایالات تنسی، آلاباما، و کنتوکی گذشته برود اوهایو میریزد. عمده‌ترین ریزابه‌ی رود اوهایو میباشد.

تنسی، سازمان دره‌ی[2] [علامت اختصاری، TVA]، سازمان مستقل عمرانی دولت مرکزی کشمه در چش آن کشور، که در سنوات اخیر نامش در ایران بسبب طرح و اجرای برنامه‌های عمرانی تا حدی بعنوان سازمانی نمونه کمابیش شهرت یافته است. طرح سازمان را ف. د. روزولت، یکماه پس از اینکه بریاست جمهور رسید، به کنگره پیشنهاد کرد (آوریل ۱۹۳۳). فعالیتهای این سازمان متنوع است (سدسازی، کانال‌سازی، تهیه‌ی نیروی برقابی). مثلا طی سالیان متمادی آبی که در دامنه‌های کوههای بزرگ سموکی جمع شده برود تنسی میریخت بصورت سیلاب هدر میرفت، و حال آنکه ۹۸٪ مساکن این ناحیه از برق محروم بود. سازمان مذکور، با ساختن سدهائی بر رود تنسی و ریزابه‌های عمده‌ی آن، جلو سیل را گرفته و قسمتی از رود را قابل کشتیرانی ساخته و مقدار معتنابهی برق برای مصارف صنعتی و مایحتاج منازل تأمین کرده است. اگرچه آیزنهاور سازمان را نمونه‌ای از "نفوذ تدریجی سوسیالیسم" خواند، موفقیتهائی که نصیب این سازمان شده آنرا سرمشق طرحهای عمرانی دیگر ساخته است. سازمان سد کرج در ایران بر اساس طرح سازمان دره‌ی تنسی تأسیس گردید.

تنسیق الصفات (tansiqo 's.sefât) [تنسیق (عربی)، = مرتب ساختن] یا **حسن نسق** (hosne nasaq) [نسق (عربی)، = نظم و ترتیب]، در علم بدیع، چند صفت پیاپی یکدیگر برای موصوفی آوردن. مانند (سعدی)،

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر
که کریم است و رحیم است و غفور است و ودود.

تنشبره[3] (taNšebre)، شهر (جم ۳٬۰۰۰)، لغ ولایت اورن، لغ فرانسه، در نورماندی. در اینجا هنری I انگلستان برادر خود روبر II نورماندی را شکست داد (۱۱۰۶).

تنصیف (tansif)، نصف کردن. ← **منصف الزاویه؛ عمود منصف.**

تنظیمات (tanzimāt) یا **تنظیمات خیریه** (xeyriyye)، عنوان اصلاحاتی که در سلطنت سلطان عبدالمجید با صدور فرمان معروف به خط شریف گلخانه در شعبان ۱۲۵۵ هق (نوامبر ۱۸۳۹) در حکومت و اداره‌ی امور امپراطوری عثمانی آغاز گردید، و در حدود ۱۸۸۰، با آغاز خود-مختاری سلطان عبدالحمید II، پایان یافت. تنظیمات دنباله‌ی اقداماتی بود که سلطان سلیم III و سلطان محمود II، برای نجات امپراطوری عثمانی از ضعف داخلی و خارجی، بآنها دست زده بودند. در خط شریف گلخانه سلطان مقرر میداشت که از آن ببعد مال و ناموس اتباعش در امان خواهد بود، و جملگی اتباع وی، از هر مذهب و ملت که باشند، در مقابل قانون مساوی خواهند بود. اجرای برنامه‌ی تنظیمات در عمل مواجه با مشکلاتی گردید، زیرا مسلمانان و خاصه روحانیون از آن ناراضی بودند، و دولتهای خارجی هم آنرا سدی در سر راه مداخلات خود در امور عثمانی بعنوان حمایت از اتباع غیر مسلمان میدیدند. باین جهات، اجرای تنظیمات در محیطی بسیار آشفته صورت گرفت. دولتهای خارجی گاه گاه بر شدت مداخلات خود می‌افزودند، چنانکه در مذاکرات مقدماتی کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶)، متحدین عثمانی خواستار شدند که این دولت تعهد بین‌المللی در اجرای اصلاحات بنماید. در نتیجه، سلطان فرمان معروف به خط همایون را صادر کرد (جمادی الثانی ۱۲۷۲ هق، مطابق فوریه‌ی ۱۸۵۶)، که تأیید تفصیلی وعده‌های مندرج در خط شریف در باب تساوی حقوق اتباع غیر مسلمان با مسلمانان است. اما، اروپائیان دست از مداخله برنداشتند، ولی بعد از ۱۸۷۰ مداخلات آنان بسبب وقایع اروپا (جنگ فرانسه و پروس) تخفیف یافت. معذلک، بدنبال شورش ۱۸۷۵ ایالات اسلاونشین تابع عثمانی، جنگ روسیه و عثمانی درگرفت، که در نتیجه‌ی آن رومانی و صربستان از امپراطوری عثمانی منتزع گردید، و بلغارستان تقریباً مستقل بوجود آمد (پیمان برلین، ۱۸۷۹).

در دوره‌ی تنظیمات اصلاحاتی در امور عدلیه بعمل آمد و قوانین تجارت و جزا و جز آنها فراهم گردید. معذلک، کوششهائی که در کنگره‌ی پاریس برای الغای کاپیتولاسیون آغاز شده بود بی‌نتیجه ماند. مجلس معارف برای اصلاحات فرهنگی و یک دانشگاه تأسیس شد. اقدامات اقتصادی دوره‌ی تنظیمات ناچیز بود. در همین دوره عناصر روشنفکر مسلمان از فعالیت فرو-ننشستند، و فرهنگ نوین عثمانی را پایه‌گذاری کردند، و زبان ترکی ادبی جدیدی فراهم ساختند. صدر اعظمهای عثمانی، که برنامه‌های تنظیمات بدست آنان جامه‌ی عمل پوشید مصطفی رشید پاشا (فت ۱۸۵۸)، علی پاشا (فت ۱۸۷۱)، فؤاد پاشا (فت ۱۸۶۹)، و مدحت پاشا (فت ۱۸۸۳) بودند.

تنفس، یکی از اعمال حیاتی، که در نتیجه‌ی آن هوا داخل بدن حیوان یا نبات میشود، و اکسیژن جذب یاخته‌های بدن میگردد، و گاز کربونیک و

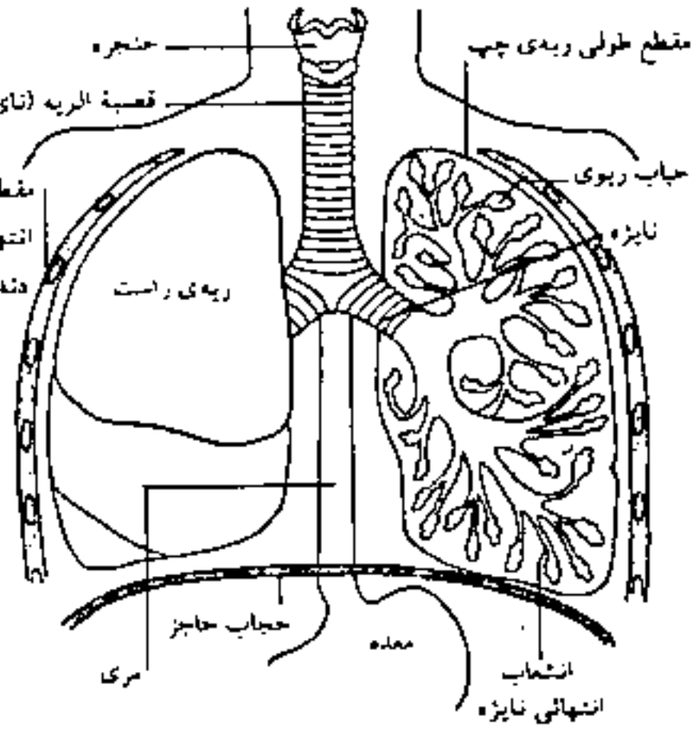

جهاز تنفس در قفسه‌ی صدری

آب دفع میشوند. ماهیها بواسطه‌ی برانشی تنفس میکنند. در انسان و بسیاری از سایر مهره‌داران، این عمل بوسیله‌ی ریه‌ها و با حرکات منظمی موسوم به دم (dam) یا شهیق (šahiq) (ورود هوا بداخل ریه‌ها) و بازدم (-baz) یا زفیر (zafir) (خروج هوا از ریه‌ها) انجام میگیرد. عده‌ی متوسط این حرکات تنفسی در شخص بالغ در حال استراحت ۱۸ بار در دقیقه است. جهاز تنفس تشکیل میشود از ریتین (← ریه) و مجراهائی که بوسیله‌ی آنها هوا وارد ریه‌ها میشود. این مجاری عبارتست از منخرین، حلق، حنجره، نای یا قصبة الریه، دو نایژه و انشعابات انتهائی آنها. این انشعابات با حبابهای ریوی در بافت ریتین مرتبطند.

وقتی که انسان نفس میکشد، هوا وارد حباب-های ریوی میشود. این حبابها را مویرگهای فراوان فراگرفته است، که خون در آنها جاری است. اکسیژن هوا از جدار بسیار نازک حبابها وارد مویرگها میشود. در عین حال، فضولاتی (گاز کربونیک و آب) که باید از بدن خارج شود، از طریق همین مویرگها وارد حبابهای ریوی میگردد، و بهنگام زفیر از بدن خارج میشود. خون اکسیژنی را که گرفته است به قلب میرساند، و از آنجا در تمام بدن توزیع میشود. در نتیجه‌ی رسیدن اکسیژن به یاخته‌های بافتهای بدن از راه گردش خون، عمل اکسایش در این یاخته‌ها صورت میگیرد، و از این عمل فضولاتی (از جمله گاز کربونیک و آب) تولید میشود. مویرگهائی که اکسیژن را به یاخته‌ها میآورند، در عین حال این فضولات را میگیرند، و آنها را به حبابهای ریوی حمل میکنند. نیز ← **تنفس مصنوعی.**

تنفس مصنوعی، مجموع حرکات دستی که، بجای تنفس طبیعی، بسینه‌ی کسی، که نفسش بواسطه‌ی غرق شدن یا آویخته شدن و غیره قطع شده است، داده میشود، تا هوا به ریتین او وارد و از آنها خارج شود، و نفس کشیدن را از سر گیرد. طریقه‌ی شفر (šefer) اینست که مفروق را روی شکم خوابانده، با کف دستها دو طرف قفسه‌ی صدری را از پشت بفشارند، تا ریه‌ها خالی شود، و سپس رها کنند تا بحال اول برگردد؛ این حرکات دقیقه‌ای ۱۵–۲۰ دفعه تکرار میشود. اسبابهائی هم هست (مانند ریه‌ی مصنوعی) که تنفس مصنوعی با آنها خیلی خوب عملی میشود.

در سال ۱۹۵۷، صلیب سرخ روش قدیمی "دهان بدهان" را برای تنفس مصنوعی بصورت جدیدی اتخاذ کرد، که مخصوصاً در مورد اطفال مؤثر است. شخص نجات‌دهنده هوا را از دهان خود بدهان طفل میدمد تا ریتین او متسع شود. سپس دهان خود را کنار میکشد، و سینه‌ی طفل را بآرامی میفشارد تا هوا خارج شود. این عمل بایستی ۲۰ دفعه در دقیقه تکرار شود.

تنقیح المناظر: ← **کمال‌الدین فارسی.**

تنکابن: ← **شهسوار، شهرستان.**

تنکابنی، میرزا طاهر (tonokāboni)، ۱۲۸۰–۱۳۶۰ هق (۱۳۲۰ هش)، از اساتید حکمت و فلسفه‌ی قدیم؛ متکلاردشت. از شاگردان میرزا ابوالحسن جلوه بود. چند دوره در مجلس شورای ملی نمایندگی یافت، و با حزب دموکرات و جماعت ملیون غالباً همکاری مینمود. یک چند نیز بخدمت عدلیه پیوست، و مستشار دیوان تمیز گشت. مدتها نیز در مدرسه‌ی سپهسالار جدید

(۱)Tennessee (۲)Tennessee Valley Authority (۳)Tinchebray

تدریس میکرد. در اواخر عمر مدتی مغضوب و زندانی یا تحت نظر بود. وی بتألیف و تصنیف اهتمام نکرد، اما مجلس درس او متضمن فواید بسیار بود. در تهران وفات یافت، و بی حسب وصیت خود، در جوار مدفن جلوه در ابن بابویه مدفون شد.

تنکار[1] (tankār)، فنس تنکال (taNkāl)، بوره‌ی ناخالص. ← بوره. لفظ تنکال از صورت فارسی این کلمه گرفته شده است.

تنکال: ← تنکار؛ بوره.

تن کوچک: ← تن، واحد.

تنکه (tonoke)، قسمتهائی از وسط قابسازیهای در و پنجره که با تخته ساخته شده باشد.

تنگ[2] (tang)، دره‌ای عمیق و تنگ که دیوارهای آن پرشیب اند.

تنگ پاطاق: ← پاطاق یا تنگ پاطاق.

تنگرس (tangars)، درختچه، ← ارژن.

تنگستان (tangestān)، ناحیه، ش دشتستان، فارس، کنار خلیج فارس، بین دشتی (ش)، برازجان (ل)، و بوشهر. کمابیش مطابق است با دهستان و بخش **تنگستان** که حالیه جزء شهرستان بوشهر و مرکزش اهرم میباشد. در باب دلاوری تنگستانیها در جنگ I، مخصوصاً وقتی که انگلیسها قصد حمله به شیراز را داشتند، داستانها گفته‌اند.

تنگستن[3] (tangsten؛ از فنس) [اصلا از سوئدی، = سنگ سنگین] یا **ولفرام**[4] (volfrām؛ از آلمانی)، عنصر فلزی سفید بسیارسخت (علامت شیمیائی: W؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). قابلیت مفتول شدن دارد، و سیمهائی که از آن ساخته شوند در مقابل کشش مقاومت بسیار دارند. از بین عناصر شناخته‌شده، نقطه‌ی ذوبش از سایرین بیشتر است، و بهمین جهت در ساختن اشیائی که باید متحمل دماهای عالی شوند بکار میرود. مورد استعمال عمده‌اش در ساختن افروزه‌ی چراغهای فروزان است. آلیاژهای آن، بسبب سختی و استحکام، در صنعت اهمیت دارند. کاته‌های آن در آسیا، اروپا، و امریکا یافت میشود.

تنگ سروک: ← سولک، تنگ.

تنگ سولک: ← سولک، تنگ.

تنگ‌گزی (tang.gazi)، دهستان (جه ح ـ۴؛ ۲۳۰)، بخش شوراب، شهرستان شهر کرد، فرماندهاری کل بختیاری و چهار محال، دارای ۲۶(؟) آبادی. سه رشته‌کوه بموازات هم از شمال بجنوب دهستان کشیده شده است؛ زاینده‌رود آنها را در امتداد غ‌ـش قطع میکند.

تنگوئیه (؟)، بر طبق مآخذ اداره‌ی آمار، دهستان، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۷۷ (؟) آبادی.

تنگوز ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

تنگه یا باب: ← باب یا تنگه.

تنگه‌ی خزر: ← دروازه‌ی خزر.

تنگه‌ی شمال[5]، تنگه‌ای بین ایرلند شمالی و اسکاتلند که دریای ایرلند را با قطلا متصل میکند.

تن متری: ← تن، واحد.

تنوچتیتلان[6] (tenoctitlān)، شهر قدیم، مکزیک مرکزی؛ پایتخت دولت آزتک. در ح ۱۳۲۵ بر جزیره‌ای ماندابی بنا شد. کورتز آنرا پس از سه ماه محاصره گرفت (۱۵۲۱). شهر کنونی مکزیکو بر ویرانه‌های آن بنا شده.

تنوخ (tanux)، مجموعه‌ای واحد از چند قبیله‌ی هم‌پیمان عرب، که چون از قدیم سلسله‌ی نسب مشترکی اتخاذ کرده‌اند معمولا یک قبیله بشمار آمده‌اند. نسب آنها بین علمای انساب مختلف فیه است، و در باب اصل و منشأ آنها نیز آنچه در روایات قدیم عرب آمده است افسانه‌آمیز مینماید. بهر حال، تنوخ از اعراب جنوب (یمانی) بوده‌اند، و در دوره‌ی نامعلومی به عربستان مرکزی حرکت کرده‌اند، و سپس (شاید از اوایل قرن ۴م ب‌م) طی هجومهای متوالی به عراق، و مخصوصاً بنواحی وسطی و سفلای فرات رفته‌اند. بیشتر آنها مسیحی بوده‌اند، و از ارکان عمده‌ی دولت ملوک لخم بشمار میآمده‌اند. بعدها دسته‌هائی از آنها به حدود شام مهاجرت کرده‌اند، و تحت فرمان امرای غسانی درآمده‌اند.

در اوایل اسلام در لشکرکشی‌های خالد ابن ولید در عراق، مثل بعضی قبایل نصرانی دیگر، با وی جنگیده‌اند (۱۲ هق). بعدها بعضی از شعبه‌های آنها، نیز جزء قشون عمرو عاص، در فتوحات عرب در مصر شرکت جسته‌اند، و در ۲۱ هق در اطراف فسطاط سکنی گزیده‌اند. در واقعه‌ی صفین (۳۷ هق)، مانند دیگر قبایل مسیحی، در لشکر معاویه بودند. بعدها بیشتر آنها به جانب حمص و حلب کوچ کردند، و سرانجام در دوره‌ی خلافت (۱۵۸–۱۶۹ هق) مهدی عباسی، ناچار به اسلام گرویدند. جماعتی از تنوخ نیز در جبل لبنان سکنی گزیده‌اند، و امرای تنوخی در بعضی نواحی لبنان در قرون وسطی نقش عمده‌ای داشتند.

تنوخی (tanuxi)، شهرت **ابوعلی محسن** (mohas-sen)، ۳۲۷–۸۴ هق، ادیب و نویسنده و شاعر عرب. پدرش علی ابن محمد تنوخی از قضات دانشمند بصره بود. ابوعلی نزد صولی و ابوالفرج اصفهانی و دیگران تلمذ کرد. در بغداد و سپس در اهواز منصب قضا داشت. سپس مغضوب و اموالش مصادره شد، و به مصر سفر کرد. دگر بار شغل خود را باز یافت، ولی مغضوب عضدالدوله‌ی دیلمی گردید. سرانجام در بغداد درگذشت. آثار عمده‌ی او، غیر از دیوانش که در دست نیست، عبارتست از کتاب نِشْوار المحاضره، المُستَجاد مِن فَتَلات الأجواد، و (معروفترین اثرش) کتاب الفرج بعد الشده.

تنور[7] (tenor؛ از فنس)، زیرترین صدای مرد (قس سوپرانو). نیز ← باریتون؛ باس.

تنوره‌ی دیو[8] (tanureye div)، انبوه چرخنده‌ی گرد و غبار، که قطرش معمولا از چند متر تجاوز نمیکند، و در آن ذرات گرداگرد مرکز چرخانیده و بارتفاع زیاد (گاهی تا ۵۰۰ الی ۹۰۰ متر بالای سطح زمین) بالا برده میشوند.

تنوره‌ی یخچالی[9] (tanureye yaxcāli)، چاه تقریباً قائم در داخل یک یخچال، که روانه‌ی آبی در آن سرازیر میشود.

تنوریگ (tanurig)، در عهد ساسانیان، ← ارتشتاران.

تنوس[10] (tenos)، جزیره (190 کمم؛ جه ـ۱۱؛ ۳۸۰)، یونان، در دریای اژه؛ یکی از جزایر سیکلاد. محصولش شراب، انجیر، گندم، ابریشم، و مرمر است. از ۱۳۹۰ مستعمره‌ی ونیز بود؛ در ۱۷۱۵ بدست ترکان عثمانی افتاد.

تنیا: ← کرم کدو.

تنیرس[11]، **داوید** (dāvid tenirs)، ۱۵۸۲–۱۶۴۹، نقاش فلاندری. صحنه‌های کوچکی که از زندگانی روستائی کشیده گاه با کارهای اولیه‌ی پسر و شاگرد مشهورش، **داوید تنیرس** (1610–90)، اشتباه شده است. در کارهای بعدی و پخته‌ی پسر مایه‌های نقره‌فام و رنگهای پرورده فراوان است.

تنیس[12] (tenis؛ انگل)، از بازیهائی که، در سالن یا در هوای آزاد، بوسیله‌ی دو یا چهار نفر در زمینی مسطح، آسفالت‌شده یا چمن‌پوش، و بشکل مستطیل انجام میگیرد. لفظ تنیس احتمالا از طریق زبان فرانسوی از نام شهر قرون وسطائی تنیس (tennis) در مصر سفلی گرفته شده است، که منسوجاتش معروف بود، و این بازی بمناسبت جنس نخستین توپهای تنیس باین نام خوانده شد. اندازه‌ی زمین تنیس برای بازی دونفری ۷۸ پا (= فوت) در ۲۷ پا، و برای بازی چهارنفری ۷۸ پا در ۳۶ پا است. وسائل بازی عبارتند از تور، راکت، و توپ. تور را در نیمه‌ی زمین و به موازات عرض آن کار میگذارند؛ ارتفاع وسط تور از زمین ۳ پا است. کیفیت بازی چنین است که یکی از بازیکنان توپ را با راکت خود، طبق قوانین معین، از روی تور به زمین حریف میزند، و حریف نیز با راکت خود توپ را برمیگرداند، و این رفت و برگشت توپ آنقدر ادامه مییابد تا یکی از طرفین بازی موفق به بازگرداندن توپ به زمین حریف نشود. هر طرف که امتیازاتش زودتر بحد نصاب معین برسد برنده است.

منشأ اغلب بازیهای با راکت بازیی است که بزبان انگلیسی آنرا کورت تنیس[13] (kort) مینامند، و در حوالی قرن ۱۴م احتمالا بوسیله‌ی فرانسویها اختراع شد، و پس از 1500 مورد توجه دربارهای فرانسه و انگلستان واقع شد، و اغلب تنیس سلطنتی[14] خوانده میشود. بازی تنیس بصورت فعلی بوسیله‌ی والتر وینگفیلد (waltər wingfild) در انگلستان ابتکار شد (۱۸۷۳). اولین مسابقه‌ی تنیس در سال ۱۸۷۷ در ویمبلدن (انگلستان) انجام گرفت. تنیس جزء ورزشهای رسمی انجمن ملی تربیت بدنی ایران است. برای جام دیویس در مسابقات جهانی تنیس ← دیویس، دوایت فیلی.

تنیس روی میز: ← پینگ پنگ.

تنیسن[15]، **الفرد** (alfrəd tenisən)، ملقب به اولین **بارون تنیسن** (bāron*)، ۱۸۰۹–۹۲، شاعر انگلیسی، که از ۱۸۵۰ ببعد بجای وردزورث شاعر دربار بریتانیا ("ملک الشعرا") بود. طفولیت را نزد پدر و در محیطی که پر از شعر و موسیقی بود گذرانید، و بسیار جوان بود که به شعر گفتن پرداخت. در ۱۸۲۷ بعضی از اشعار نخستین خود را که باتفاق برادرش سروده بود در مجموعه‌ی

---

(۱)tincal (۲)gorge (۳)tungsten (۴)wolfram (۵)North Channel (۶)Tenochtitlán (۷)tenor (۸)dust devil (۹)glacier mill; moulin (فنس) (۱۰)Tenos (۱۱)Teniers (۱۲)tennis (۱۳)court tennis (۱۴)tennis royal (۱۵)Tennyson

اشاری از دو برادر منتشر کرد. در ضمن تحصیل در کیمبریج، با آرثر هنری هلم (ārṯər henri haləm)، شاعر انگلیسی، آشنا شد. در همانجا مجموعه‌ی اشعار، عمدةً غنائی را منتشر کرد (۱۸۳۰). مرگ (۱۸۳۳) ناگهانی هلم او را سخت متأثر و اندوهناک کرد و در عزای او مراثی کتاب بیادِ آ. ه. ه. را سرود (انتشار: ۱۸۵۰)، که از بهترین و محبوبترین آثار تنیسن و از بزرگ‌ترین مراثی ادبیات انگلیسی است، و بیان امید‌های بی‌انتها و آرزوهای روح انسانی است که سرانجامش دره‌ی سیاه مرگ است. دیوان اشعار (دو جلد، ۱۸۴۲) مشتمل بر بعضی از آثار قبلی و تجدیدنظرشده و نیز تعدادی از آبدارترین اشعار جدید اوست. آثار دیگرش منظومه‌ی داستانی شاهزاده‌خانم (۱۸۴۷) و سلسله‌ی داستانهای حماسی منظوم چکامه‌های شاه (۱۸۵۹–۷۲؛ شامل ۱۲ افسانه از افسانه‌های قدیمی کینگ آرثر، و بزرگترین و از جهتی مهمترین اثر تنیسن) است.

شعر تنیسن خصوصیات ممتاز فراوان دارد، و کار او بخصوص در تلفیق الفاظ نرم و آهنگ‌دار درخشان است، و خواننده، نه تنها در اوزان و بحور شعر او، بلکه در الفاظ نیز احساس موسیقی میکند.

تنیل[1]، سر **جان** (sər jān tenyəl*)، ۱۸۲۰–۱۹۱۴، صورتگر کتاب و کاریکاتورساز انگلیسی. شهرتش بیشتر بسبب تصویرهائی است که برای کتاب معروف آلیس در سرزمین عجایب کشیده است. در ۱۸۵۱–1901 ساختن کاریکاتورهای سیاسی مجله‌ی پانچ (pānc) را بر عهده داشت.

تنین[2] (tennin) [عربی، = ازدها]، صورت فلکی در نیمکره‌ی شمالی که قسمتی از آن بین **دب اکبر** و دب اصغر قرار دارد. قریب ۵٬000 سال قبل، ستاره‌ی آلفای تنین ستاره‌ی قطبی بود.

توابع (tavābe') یا **توابع ارسنجان** (tavābe'e arsanjān)، دهستان (جم ح ۱۱٬۶۰۰؟)، لش بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۵۰ (؟) آبادی؛ مرکزش ارسنجان. در ارتفاعات لش دهستان تیره‌هائی از ایل عرب ییلاق میکنند.

توابع کجور (tavābe'e kojur)، دهستان (جم ح ۴٬۲۰۰؟)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۴(؟) آبادی.

توابه (tavāba)، از پهلوانان داستانی ایران و پدر برته، که جزء دلاوران جنگ یازده‌رخ است.

توابین (tavvābin) یا **توبه‌کاران**، عده‌ای از شیعه‌ی کوفه که چند سالی بعد از واقعه‌ی کربلا از قصور و تقصیری که در یاری امام حسین ع کرده بودند تائب و پشیمان گشتند، و خود را توابین نام نهادند. این عده بریاست سلیمان ابن صرد خزاعی (فت ۶۵ هق) و مسیب ابن نجبه‌ی فزاری (فت ۶۵ هق) در محلی بنام عین الورده جمع شدند، و بخونخواهی امام حسین برخاستند (رمضان ۶۴ هق)، اما کاری از پیش نبردند و بدست عبیدالله ابن زیاد مغلوب و منکوب شدند، و بقایای آنها چندی بعد به مختار ثقفی پیوستند.

توارث[3] (tavāros)، علم چگونگی بارث رسیدن اختصاصات جسمی (و خلقی) انواع[4] از یک نسل به نسل دیگر. قوانین اصلی توارث بوسیله‌ی گ. ی. مندل (۱۸۲۲–۸۴) کشف شده است. دانشمند نامبرده، با تزویج نمونه‌های مختلف گیاهان، مشاهده نمود که اگر دو نمونه از یک نوع که از حیث یک صفت خاص متفاوت هستند با هم تزویج کنند، نمونه‌های همانندی بوجود میآورند که از نظر آن صفتِ خاصّ همه حد واسط بین پدر و مادر و یا همه شبیه بیکی از آن دو هستند. از تزویج دو نمونه‌ی نسل دوم با یکدیگر موجوداتی پدید می‌آیند که بعضی به پدر و گروهی به مادر شبیه هستند، و یا، مانند نسل دوم، حد واسط بین این دو میباشند. مثلا اگر یک گل میمون سفید و یک گل میمون قرمز تزویج کنند، گل میمونهای نسل حاصل همه صورتی، یا همه سفید، و یا همه قرمز هستند، و از تزویج این نمونه‌های همانند، گل میمون سفید، قرمز، و صورتی بوجود می‌آید، و نسبت وفور این سه نوع گل در نسل سوم همیشه ثابت است. تجربیات مندل، که بنام قوانین اصلی توارث یا قوانین مندل معروف هستند، در صد سال اخیر تأیید و توجیه شده‌اند. عوامل مؤثر در توارث رشته‌های کوچکی بنام کروموزوم (kromo-zom) هستند، که در داخل هسته‌ی پراکنده و در پایین بعد از منظم شدن دیده میشوند



شکل ۱. کروموزومهای یك سلول مؤنث (انسان). زوجهای کروموزومی در بالا بطور قاعده مستثنی میباشند.

سلول قرار دارند، و تعدادشان در هر نوع ثابت است. بر روی رشته‌ی کروموزوم، توده‌های کوچکی از اسید نوکلئیک، بنام ژن (jen)، وجود دارند، که واحد توارث بشمار میروند، و هر یک از آنها عهده‌دار بارث رساندن مشخصات ظاهری و عملی قسمت خاصی از بدن است. تعداد کروموزوم‌ها در انسان ۴۶ است، و این ۴۶ کروموزوم بصورت ۲۳ زوج کروموزومی در هسته‌ی همه‌ی سلولها یافت میشوند (شکل۱). نیمی از زوج‌های کروموزومی هر موجود از مادر و نیمی از پدر بارث برده میشوند. برای ثابت ماندن تعداد کروموزومها در هر نوع، سلولهای جنسی (تخمک و نطفه) نیمی از هر زوج کروموزومی خود را در تقسیم نهائی سلول از دست میدهند، و بدین ترتیب، هر یک فقط دارای نیمی از کروموزومهای نوع خود هستند. دو کروموزومی که یک زوج کروموزومی را تشکیل میدهند از هر حیث بهم شبیه هستند، و فقط کروموزومهای جنسی مرد از این

بر روی هر قسمت خاص از دو کروموزومی که یک زوج کروموزومی را بوجود میآورند، ژنهائی قرار دارند که دارای وظیفه‌ی مشترک میباشند، و مثلا هر دو در بوجود آمدن رنگیزه‌های پوست و یا پیدایش آنزیم خاصی در یک بافت دخالت دارند. اگر این دو ژن کاملا همانند باشند، اثر مشترکشان ظاهر میشود، اما اگر اثر متضاد داشته باشند، دو حالت مختلف پیش میآید، اگر ژنها هم‌قدرت باشند، اثرشان حد واسط بین دو اثر اولیه است، و اگر یکی از این دو ژن قدرت بیشتری

(۱)Tenniel (۲)Draco (۳)genetics (۴)species

داشته باشد، اثر ژن دیگر را از بین میبرد، و منحصراً وظیفه‌ی خود را بانجام میرساند. ژنهای قوی حکمران[1] (hokm.rān) و ژنهای ضعیف رسیو[2] (resesiv) نامیده میشوند.

یکی از نمونه‌های اثر ژن حکمران در انسان در بوجود آمدن جنس دیده میشود؛ زن و مرد هر یک دو کروموزوم جنسی دارند، که بترتیب XX و XY نام گرفته‌اند. کروموزوم Y، که

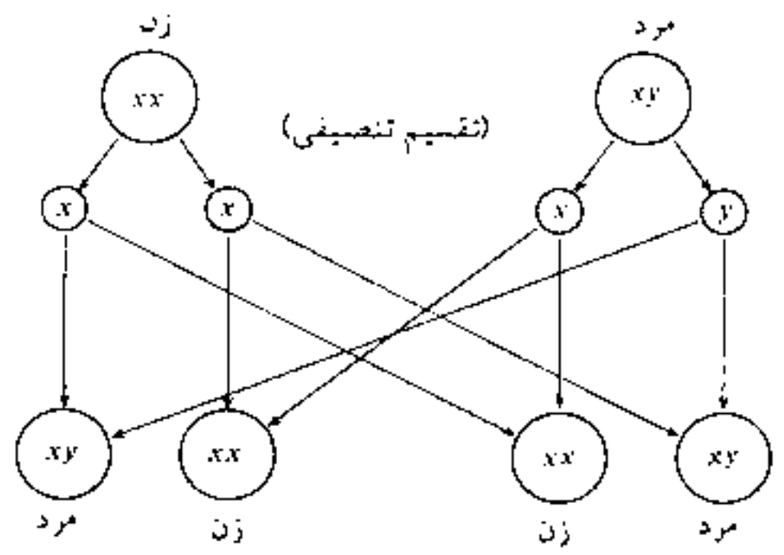

شکل ۲. نحوه‌ی بوجود آمدن جنس در انسان

بوجودآورنده‌ی جنس مذکر است، بر کروموزوم X غلبه دارد، و بهمین سبب، هر وقت نطفه‌ای که کروموزوم Y دارد با تخمک ترکیب شود جنین مذکر بوجود میآورد، و در غیر این صورت، جنین مؤنث است (شکل ۲).

در سالهای اخیر، با مطالعه در ساختمان شیمیائی ژنها، معلوم شده است که اسید نوکلئیک موجود در ژنها قالبِ ساخته شدن پروتئینها بوسیله‌ی سلولها است، بدین ترتیب که نحوه‌ی قرار گرفتن آمینو-اسیدها در اسید نوکلئیک مُدِل خاصی را بر دستگاه پروتئین‌سازی سلولها تحمیل میکند، و همین یکنواختی در پروتئین‌سازی موجب ثبات اختصاصات جسمی انواع جانداران میگردد. نظم پروتئین‌سازی سلولها فقط در اثر تغییر ساختمان ژنها (← موتاسیون) تغییر پیدا میکند.

ژنها، علاوه بر اختصاصات طبیعی، بعضی از تغییرات مرضی را نیز از یک نسل بنسل دیگر منتقل میکنند. عامل بوجودآورنده‌ی دسته‌ای از بیماریهای ارثی به کروموزومهای جنسی وابسته است، و بهمین سبب فقط مردها و یا زنها بیماری را بارث میبرند. یکی از نمونه‌های بیماری ارثی وابسته بجنس هموفیلی (خونریزی شدید در نتیجه‌ی اختلال انعقاد خون) است، که فقط در مردان دیده میشود. اگر عامل بوجودآورنده‌ی بیماری ارثی جزء ژنهای ضعیف باشد، بیماری هنگامی ظاهر میشود که یک ژن بیماریزا از مادر و یکی از پدر به موجودی برسد. بدین ترتیب، بسیاری از مردم دارای یک ژن ضعیف بیماریزا هستند، و بدون اینکه خود بیمار باشند، ناقل بیماری بحساب میآیند.

تواریخ ایام[3]**، کتاب**، نام دو کتاب تاریخی عهد (← عهد قدیم)، که به اول و دوم تواریخ ایام موسوم است. کتاب اول مشتمل است بر نسب‌نامه‌ها و سلطنت داود. کتاب دوم تاریخ مملکت یهودا را از ابتدای سلطنت سلیمان در بر دارد. مواد تاریخی آنها موازی (و مکمل) قسمتهائی از کتابهای سموئیل و پادشاهان است.

تواریخ شاه جهان: ← پادشاه‌نامه ۶.

توئستس[4] (tuestes)، در افسانه‌های یونان، پسر پلوپس، برادر آتروس، و پدر آیگیستوس.

توافق، در حساب: ← نسبتهای چهارگانه بین دو عدد.

توأمان، صورت فلکی: ← جوزا.

تواموتو[5] (tuāmotu) یا **پائوموتو**[6] (pāumotu) یا **مجمع‌الجزایر پست**[7] (past)، دسته‌ای از جزایر مرجانی، بمساحت ح ۸۵۰ کمه، فکبه جنوبی، جزء پولینزی فرانسه. شامل ۸۰ آتول است که در رشته‌ای بطول ۲٬100 کم پراکنده‌اند. جزیره‌ی فوسفاتی ماکاتِئا جزءِ آنست. بتوسط اسپانیائیها کشف شد (۱۶۰۶)؛ در ۱۸۸۱ فرانسویان آنرا تصرف کردند.

تواین[8]**، مارک** (märk tueyn)، نام مستعار **سمیوئل لنگهورن کلمنز** (samyuəl langhorn klemənz)، ۱۸۳۵–۱۹۱۰، نویسنده‌ی امریکائی. پیش از اینکه مشغول نویسندگی شود، به کار چاپ، ملاحی، و جستجوی طلا پرداخت. اول بار در ۱۸۵۹ اسم مستعار مارک تواین را بکار برد. داستان قورباغه‌ی معروف ایالت کالاوِراس (۱۸۶۵) سبب شهرتش گردید. پس از مسافرتی به اروپا، داستان فکاهی ساده‌دلان در سفر کشتی (۱۸۶۹) را نوشت، که شهرتش را بعنوان فکاهی‌نویس تثبیت کرد. از آثار فکاهی وی در ادبیات اطفال و نوجوانان تام سایر (۱۸۷۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۶) و ماجراهای هاکل‌بری فین (۱۸۸۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۹) است. از دیگر آثارش شاهزاده و گدا (۱۸۸۰؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳) و یَنکی از مردم کونکتیکت در دربار کینگ آرثر (۱۸۸۹) میباشد. در اواخر عمر گرفتار قرضهای فراوان شد. سالهای آخر عمر را بسبب مرگ دو دختر و بیماری ممتد و فوت (۱۹۰۴) زوجه‌اش در غم و اندوه گذرانید.

توبا[9] (tubā)، بزرگترین و بمترین ساز مسی از خانواده‌ی سازهای بادی. دارای ۳، ۴، یا ۶ پیستون است، و نواختن آن، بسبب زیادی طول لوله‌ی

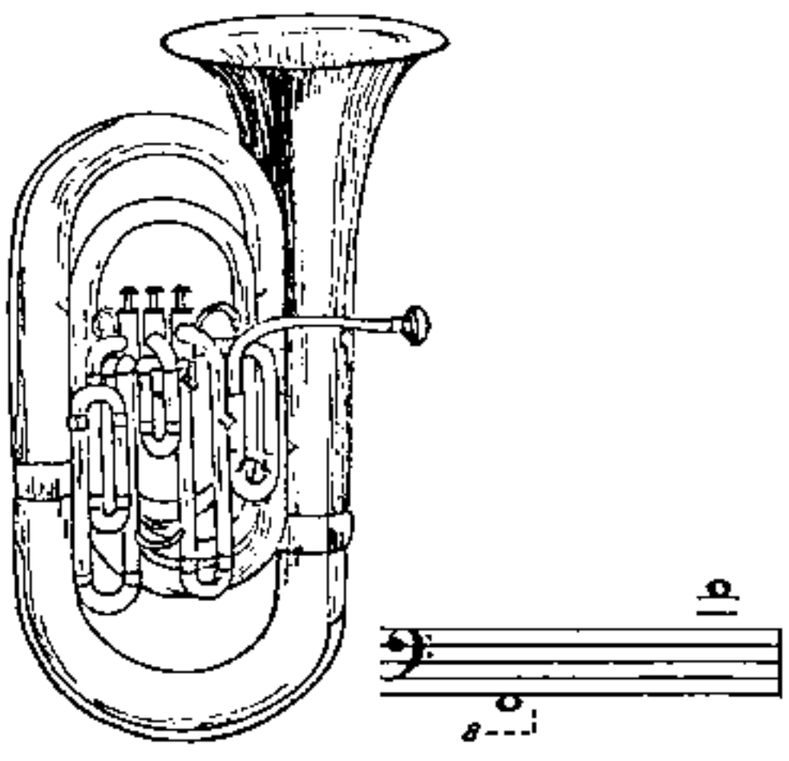

توبا

پرپیچ و خمش، مستلزم داشتن نفسی قوی است. توبا، از نظر طول و قطر لوله، دارای انواع مختلف و نامهای گوناگون است. نوع تنور آن در ارکستر-های نظامی استعمال دارد. توبا در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م در آلمان تکمیل شد، و در ارکستر بکار رفت.

توباگو: ← ترینیداد و توباگو.

توبال قایین[10] (tubāl qāyin) [عبری، = ضرب چکش]، در کتاب مقدس، نخستین سازنده‌ی آلات مفرغی و آهنی (پیدایش ۴:۲۲).

توبوای[11]**، جزایر** یا **جزایر اوسترال**[12] (ostrāl)، دسته‌جزیره‌ی آتشفشانی، فکبه جنوبی، ج جزایر سوسیته؛ جزء پولینزی فرانسه. بزرگ-ترین آنها، نامش توبوای، در ۱۷۷۷ بوسیله‌ی جیمز کوک کشف شد؛ در ۱۸۸۰ فرانسه آنرا تصرف کرد. محصولاتش قهوه، اروروت، و کوپرا است.

توبول[13] (tobol)، رودی بطول ح ۱٬۶۳۰ کم، غ سیبریه، که از تپه‌های موگوجار در جنب قزاقستان سرچشمه میگیرد و وارد جمشس شده در توبولسک برود ایرتیش میریزد. در قسمت سفلی قابل کشتی-رانی است.

توبولسک[14] (tobolsk)، شهر (جم ۳۲٬۲۰۰)، جمشس، در غ سیبریه، بر رودهای ایرتیش و توبول. از مراکز داد و ستد پوست و ماهی، و دارای کارخانه‌های کشتیسازی و چوب‌بری است. در ۱۵۸۷ روسها آنرا نزدیک پایتخت سابق تاتار-های سیبیر بنا کردند، و تا ۱۸۲۴ (که اومسک جای آنرا گرفت) مرکز اداری سیبریه‌ی غربی بود. نیکولای II و خانواده‌اش در ۱۹۱۷–۱۸ در اینجا در تبعید بسر بردند. مندلیف در اینجا متولد شد.

توبه (tōbe) [عربی، = بازگشتن]، در شرع اسلام، پشیمانی گناهکار از گناهی که مرتکب شده از آن جهت که گناه است (نه مثلا پشیمانی از نوشیدن شراب از جهت سردرد تاشی از آن) با عزم باینکه در صورت توانائی بدان گناه باز-نگردد. توبه را به توبه‌ی انابت (enābat) و توبه‌ی استجابت (estejābat) تقسیم میکنند (اولی از ترس خدا است، و دومی از شرم از خدا بسبب نزدیک بودن او به بندگانش). نزد صوفیه توبه بیداری روح است از غفلت و بیخبری، چنانکه ذوالنون گوید توبه‌ی عوام از گناه و توبه‌ی خواص از غفلت است، زیرا غفلت از خدا برای خواص بزرگترین گناهان کبیره است. در هر حال قبول توبه بعقیده‌ی عامه‌ی مسلمین بر خلاف رأی معتزله بر خداوند واجب نیست، بلکه موکول به رحمت و مشیت او است.

در نزد مسیحیان، توبه[15] خفت یا ریاضت یا زهدی است که شخص برای ابراز ندامت بجهت گناهی که مرتکب شده است بر خود روا میدارد. در کلیسای کاتولیک رومی، توبه یکی از آیینهای مقدس است. توبه‌کار به گناهانی که پس از توبه‌ی قبلی یا بعد از تعمید یافتن مرتکب شده نزد شافی[16] یا توبه‌شنو[16] اعتراف[17] میکند، و توسط او از مکافاتی که به گناهان وی تعلق میگیرد معاف میشود. شافی اسقف یا کشیش است. توبه‌کار باید

(۱)dominant (۲)recessive (۳)Chronicles (۴)Thyestes (۵)Tuamotu (۶)Paumotu (۷)Low Archipelago (۸)Twain (۹)tuba (۱۰)Tubal-cain (۱۱)Tubuai (۱۲)Austral (۱۳)Tobol (۱۴)Tobolsk (۱۵)penance (۱۶)confessor (۱۷)confession

واقعاً از گناه خویش نادم و به اصلاح آینده‌ی خود مصمم باشد. شافی معمولاً مجازاتی برای توبه‌کار معین میکند (غالباً به صورت خواندن دعا یا نماز خاص)، و توبه‌کار باید هر زیانی را که در گذشته بدیگران رسانیده جبران کند. بعقیده‌ی کاتولیک‌ها، شافی بعنوان آلتی در دست خدا ادای وظیفه میکند نه با قدرت شخصی، و حق ندارد اعترافات توبه‌کار را فاش سازد. هر کاتولیک رومی باید اقلا سالی یک بار آیین توبه را بجا آورد.

توبه، سوره‌ی (tōbe) یا **سوره‌ی براءة** (barā'at)، سوره‌ی نهم قرآن، مدنی، ۱۳۰ آیه؛ آخرین سوره‌ای که بر پیغمبر نازل شد. دستور قطعی برای قطع ارتباط با مشرکان و منافقان است؛ آنها را نجس میخواند، و در ضمن در توبه را برای آنان باز میگذارد. بمؤمنان دستور میرسد که اگر خویشان مشرکی دارند از خویشی چشم بپوشند، و به پیغمبر فرمان میرسد که برای آنان طلب آمرزش نکند، همان گونه که ابراهیم، چون دانست که پدرش بر راه راست نیست، از او تبری جست. اشاره برؤسای دینی یهود و نصاری که کتاب خدا را برای خاطر مال دنیا تحریف میکنند. بکسانی که سیم و زر را ذخیره میکنند وعده میدهد که در قیامت با آنها پیشانی صاحبانشان را داغ خواهند کرد. اشاره بمسجد ضرار که منافقان و جاسوسان کفار سنگری برای خود ساخته بودند، و میخواستند پیغمبر را بآنجا برای نماز بکشند، و پیغمبر بحکم خدا آنجا را خراب کرد، و گفت مسجدی است که بر تقوی بنا نشده.

توبه‌کاران: ← توابین.

توبه‌گران[1] (tōbe.garān)، فرقه‌ای سری از مسیحیان جغ کشمت، که از یکی از فرق فرانسیسیان مشتق شده است. پیروان آن در هفته‌ی مقدس خود را تازیانه میزنند. در ۱۸۸۹ کلیسای کاتولیک رومی فرقه را محکوم کرد، ولی هنوز در گوشه و کنار پیروانی دارد.

توبینگن[2] (tübingen)، شهر (جم ۴۵٬۰۹۳)، بادن‌وورتمبرگ، آلمان، بر رود نکار. مصنوعاتش منسوجات، ماشین‌آلات، و اسبابهای دقیق است. دانشگاهش در ۱۴۷۷ تأسیس شد، دانشکده‌ی منعبی آن در قرن ۱۹م مشهور بود. مرکز شهر، که جنبه‌ی قرون وسطائی خود را حفظ کرده، کلیسائی بسبک متأخر گوتیک دارد.

توپ، سلاحی که بوسیله‌ی آن گلوله‌ی منفجرشونده بطرف دشمن پرتاب میشود. توپ بعد از قرون وسطی، با استفاده از باروت که چینیها اختراع کرده بودند، پیدا شد، و در ابتدا لوله‌ای مفرغی بود که ته آن بسته بود و از دهان پر میشد ("توپ دهن‌پر")، و گلوله‌ی گردی از سنگ یا آهن پرتاب می‌نمود. در قرن ۱۹م تحول سریع در ساختمان توپ بوجود آمد. در توپهای امروزی، عموماً فشنگ (شامل پوکه، باروت، و گلوله) را از تهِ لوله، در قسمت موسوم به اطاق خرج، داخل می‌کنند. عقب توپ بوسیله‌ی دستگاه موسوم به کولاس

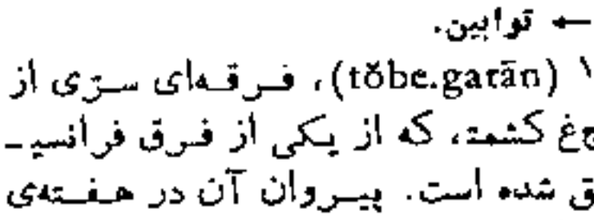

توپ قرن هفدهم

(kulās؛ از فنس) بسته میشود، تا تمام نیروی باروت بمصرف پرتاب گلوله برسد. در بعضی توپ‌های سنگین، باروت در کیسه‌ای بنام خرج است، و پوکه وجود ندارد. تعبیه‌ی شیار و برجستگیهای مارپیچی موسوم به خان در داخل لوله، و سوار

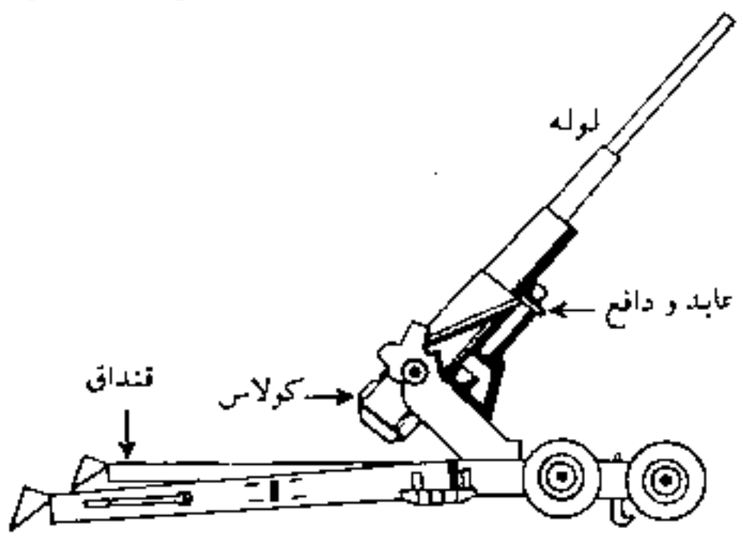

توپ ۱۵۵ بلند با برد ۲۰ کیلومتر

کردن لوله در روی دستگاه ارتجاعی موسوم به عایق و دافع (که از ضربه در موقع پرتاب گلوله جلوگیری میکند، و توپ را بجای خود بر میگرداند)، بُردِ توپها را میزان قابل توجهی زیاد کرده است.

توپها بر حسب مورد استعمال به توپهای کومک مستقیم (بدون عقب‌نشینی)، توپهای صحرائی (کالیبر ۷۵ تا ۱۵۵ میلیمتر)، توپهای ضد هوائی، توپهای ساحلی، توپهای دریائی، و توپهای سنگین روی راه آهن (که بعضی از آنها اتمی میباشند) تقسیم میشوند. توپ برتای جمج I ۱۲۰ کم بُردْ داشت.

توپ‌آغاج (topāqāj)، ده (جم ۱٬۲۴۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سیلتان، شهرستان بیجار، استان کردستان، ۳۶ کیلومتری چش حسن‌آباد سوگند.

توپال عثمان پاشا یا (بصورت صحیح) **طوپال عثمان پاشا** (topāl osmān pāšā)، ۱۱۰۴-۴۶ هق، صدر اعظم و سردار عثمانی. در ۱۱۴۴ هق، پس از ابراهیم پاشا داماد، وی صدر اعظم گردید، ولی پس از ۶ ماه خلع شد. بعداً والی ارزروم و تفلیس گردید، تا آنکه در جنگ دولت عثمانی با نادر قلی افشار (← نادر شاه)، فرمانده کل سپاهیان اعزامی عثمانی شد. در نبرد دجله، ایرانیان را مغلوب و منهزم ساخت (صفر ۱۱۴۶)، ولی سه ماه بعد در نبرد دیگری در چش کرکوک بسختی از نادر شکست خورد و کشته شد (جمادی الاولی ۱۱۴۶). جسدش را بامر نادر به بغداد حمل و در آنجا دفن کردند. عثمان پاشا مردی خشن و خُرافی ولی توانا بود. شرح جنگهای وی با نادر در رساله‌ای بنام غزوات طوپال عثمان پاشا که یک نفر مسیحی نوشته است آمده است.

توپخانه[3] (tup.xāne)، در اصطلاح نظامی، نام بعضی از سلاحهای آتشی سنگین، و نیز نام واحد هائی که آنها را بکار میبرند. توپخانه پس از کشف باروت پیدایش یافت. گویند در نبرد کرسی (۱۳۴۶) از توپهای کوچک استفاده شد، و نیز ترکان در محاصره‌ی (۱۴۵۳) قسطنطنیه توپهای برنجی که گلوله‌های سنگی پرتاب میکردند بکار بردند. نخستین استفاده‌ی عمده از توپخانه برای ویران کردن استحکامات بود، و بدین طریق، دژها و قلعه‌های قرون وسطائی از اعتبار افتاد. استفاده‌ی وسیع از توپخانه نخست در جنگ سی‌ساله بود، که گوستاو II (گوستاو آدولف) به قابلیت تحرک و سرعت عمل آن افزود. تا اختراع هواپیما در قرن ۲۰م، توپخانه در جنگ اهمیت متزاید داشت. توپخانه ممکن است ثابت (مثل توپهای ساحلی و بسیاری از توپهای ضد هوائی) و یا بدرجات مختلف متحرک باشد؛ و ممکن است سنگین (توپ) یا سبک (هاویتسر) باشد. امروزه توپخانه تقریباً بکلی موتوریزه است، یعنی با تراکتور کشیده میشود یا خود موتور دارد.

توپولوژی[4] (topoloji؛ از فنس)، رشته‌ای از ریاضیات که موضوعش خواصی از اشکال و هیئت‌های هندسی است که در نتیجه‌ی همانی تغییر نمیکنند. برای آشنا شدن با مبانی توپولوژی، اشکال مورد بحث را لاستیکی تصور میکنند، و در این صورت، ساده‌ترین نمونه‌ی همانی در اشکال ساده‌ی هندسی "کشیدن و جمع کردن بدون پاره کردن و بر هم انداختن" است، و هر شکلی که در نتیجه‌ی چنین تبدیلی از یک شکل بدست آید با آن همسان، و از نظر توپولوژی با آن معادل است (← همانی). بنا بر این ملاحظات است، که در کتابهائی که از توپولوژی برای غیر اهل فن صحبت میکنند، توپولوژی را "هندسه‌ی اشکال لاستیکی" میخوانند. مثلا همه‌ی دوایر با هم و با هر مثلث، بیضی، مربع، مستطیل، و متوازی الاضلاع همسان میباشند. اما محیط دایره با خط مستقیم همسان نیست. همچنین، کره با مکعب همسان است، اما با چنبر (که وسطش سوراخ است) همسان نمیباشد.

از مسائل توپولوژی مسئله‌ی رویه‌های سطوح است. سطوح معمولی دو رویه دارند، که میتوان آنها را با دو رنگ مختلف رنگ کرد تا از هم متمایز شوند. اما در مورد سطح معروف به نوار موبیوس (بنام آ. ف. موبیوس)، که

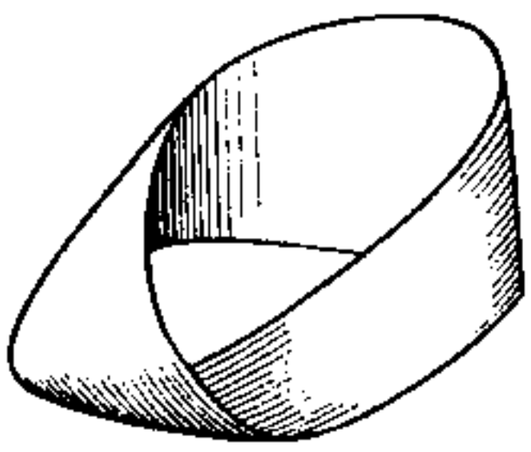

نوار موبیوس

میتوان آنرا بطریق ساده‌ای بوسیله‌ی یک نوار کاغذ بشکل مستطیل ساخت، این عمل ممکن نیست، و این سطح بیش از یک رویه ندارد.

مسئله‌ی دیگر اینست که همه‌ی منحنیات ساده‌ی بسته‌ی مستوی، قطع نظر از شکل آنها (دایره، بیضی، کشیر الاضلاع، و غیره)، صفحه را به دو ناحیه تقسیم میکنند، بطوری که رفتن از هر نقطه‌ی یک ناحیه به نقطه‌ی دیگری از همان ناحیه بدون عبور از خط منحنی ممکن است، ولی رفتن از نقطه‌ی یکی از نواحی به نقطه‌ای از ناحیه‌ی دیگر بدون عبور از منحنی ممکن نیست. این خاصیت یک خاصیت توپولوژیائی است، و اگرچه بدیهی بنظر میرسد، اثباتش دشوار است.

مثال دیگری که نوع مسائل توپولوژی را روشن میکند مسئله‌ی رنگ کردن نقشه‌ی جغرافیائی است، که به قضیه‌ی چهاررنگ معروف است، و کیلی آنرا به دِ مورگن نسبت داده است (۱۸۷۸).

(۱)Penitentes (۲)Tübingen (۳)artillery (۴)topology

بموجب این قضیه، برای رنگ کردن یک نقشه‌ی جغرافیائی بطوری که هر دو مملکت که خط مرزی مشترک دارند دارای رنگهای مختلف باشند، عده‌ی ممالک هر چه باشد، ۴ رنگ کافی است. این قضیه هنوز ثابت نشده است، ولی ثابت شده است که برای این منظور ۵ رنگ کافی است، و ۳ رنگ کافی نیست (قسمت اخیر از روی شکل مقابل، مشتمل بر ۴ ناحیه‌ی A و B و C و D، مشهود است).

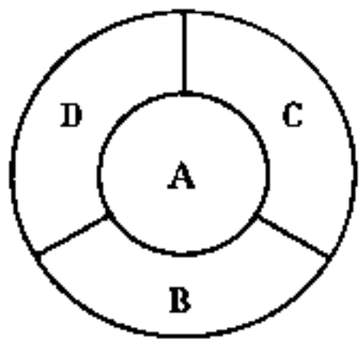

مسئله‌ی دیگر مسئله‌ی اتصال نقاط است، که موضوع آن تعیین بیشینه‌ی تعداد نقاطی از یک سطح است که بتوان آنها را دو بدو بوسیله‌ی منحنیاتی که هیچیک از دیگری عبور نکنند بهم وصل کرد. چنانکه در شکل دیده میشود، در صفحه نمیتوان ۵ نقطه را با شرایط مذکور بهم متصل کرد (ثابت شده است که بیشینه‌ی مذکور در مورد صفحه ۴ است).

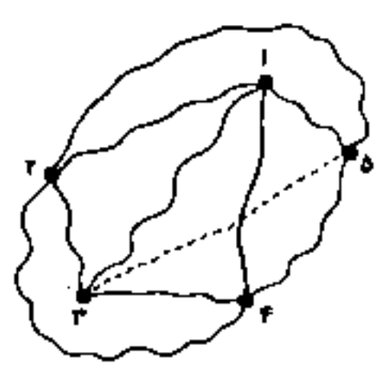

توپولوژی از رشته‌های نسبةً جدید ریاضیات است. در زمان گاوس اطلاعات مربوط باین موضوع ناچیز بود. بسط اولیه‌ی آن ناشی از تحقیقات (۱۸۴۷) گ. ر. کیرشهوف در باب شبکه‌های برق بود. گئورگ ف. ب. ریمان در تحقیقات عمیق خود در رابطه‌ی سطوح و توابع اول بار اصول توپولوژی را در ریاضیات بکار برد (۱۸۵۱). اما ترقی عمده‌ی این علم بدست ه. پوانکاره صورت گرفت. کارهای گ. کانتور نیز در تکامل توپولوژی تأثیر فراوان داشت. اخیراً این علم بسط فراوان یافته است، و امروز از وسایل ضروری ریاضیات علمی و فنی است. سابقاً توپولوژی را آنالیسیس سیتوس[1] [لتی، = تحلیل جا] میخواندند، ولی اکنون اصطلاح توپولوژی رواج دارد.

توپیکا[2] (topikā)، شهر (جه ۷۸°۷۹۱)، ل‌ش ایالت کانزاس، کشمت، بر رود کانزاس؛ کرسی ایالت. مرکز بازرگانی و صنعتی ناحیه‌ی ثروتمند فلاحتی اطراف.

توت، درخت برگریز نیمکره‌ی شمالی از نوع موروس (*Morus*) با میوه‌های (توت) سیاه یا سفید رنگ مرکب. توت سفید (*M. alba*) را در چین از ایام قدیم میشناختند، و برگش را برای پرورش کرم ابریشم بکار میبردند. اکنون در کشورهای معتدل آنرا پرورش داده بمصرف تغذیه‌ی کرم ابریشم میرسانند. در ایران، در نواحی شمالی خشک، درخت آن بزرگ و میوه‌ی آن شیرین و خوراکی میشود. بهترین انواعش، معروف به هراتی، میوه‌های بزرگتر دارد. انواع قرمزرنگش چندان مطلوب نیست ولی برای خشک کردن بکار میرود. نوع سیاه آن که شاه‌توت نامیده میشود ترش است.

توت‌عنخ‌آمون[3] (tutʿanxʿāmon) [مصری، = تصویر زنده‌ی آمون]، نق ح ۱۳۵۵ ق‌م، شاه مصر قدیم، از سلسله‌ی XVIII. داماد اخناتون بود، و کمی پس از وی به پادشاهی نشست. مخالفت روحانیون با پرستش آتون (← اخناتون) در عهد وی به ثمر رسید، و شاه نام خود را از توت‌عنخ‌آتون به توت‌عنخ‌آمون تغییر داد، و اخناتون (تل العمارنه) را که پایتخت اخناتون بود ترک گفته طیوه را، که مرکز پرستش آمون بود، پایتخت قرار داد. از سرداران بزرگ دوره‌ی وی حارمحب بود که بعدها سلسله‌ی XIX را تأسیس کرد. مقبره‌ی توت‌عنخ‌آمون در کاوشهای سال ۱۹۲۲ در دره‌ای نزدیک الاقصر کشف شد، و منشأ اطلاعات تازه در باب حجاری و زندگی دوره‌ی سلسله‌ی XVIII گردید.

توت فرنگی: ← چیالک؛ چیالک درختی.

توتلا، شهر: ← تودلا.

توتم[4] (totem) [از ریشه‌ی الگانکین]، در مذهب آنیمیسم، شیئی مادی (معمولا حیوان) که شخص با احترام فوق العاده بآن مینگرد، و رابطه‌ی نزدیک و خاصی بین خود و آن قائل است، و نیز شیئی که نماد توتم شمرده میشود. مردمشناسان توتمها را به انواعی تقسیم میکنند. متداولترین این انواع توتمهای قبیله‌ای است، که همه‌ی افراد یک قبیله به یک طریق خود را بآن منسوب می‌دانند. بعضی قبایل "توتمهای جنسی" دارند، یعنی افراد ذکور همه یک توتم و افراد اناث نیز جملگی دارای یک توتم هستند. در توتم‌پرستی قبیله‌ای، نام توتم از برجسته‌ترین مشخصات آنست. هر فرد از چنین قبیله‌ای دارای اسم توتمی است، و باید با فردی خارج از گروه توتمی خود ازدواج کند (← برونگانی). افراد یک قبیله‌ی توتمی خود را از نسل توتم میدانند، و نباید توتم را بکشند، یا بخورند، یا آنرا لمس کنند، یا از آن بنام واقعیش اسم ببرند. بعضی قبایل توتم را حامی و نگهبان خود میدانند. توتم‌پرستی عمدةً از خصوصیات استرالیا، ملانزی، و امریکای شمالی است. در باب منشأ توتم‌پرستی عقاید مختلفی اظهار شده است، ولی هیچیک مقبولیت عمومی نیافته است. نیز ← تابو.

توتوئیلا[5] (tutuilā)، جزیره (۱۰۴ کمه، جه ۱۵°۵۵۶)، بزرگترین جزایر ساموآی امریکا. پاگوپاگو بندرگاه آنست.

توتون (tutun) [ترکی، = دود]، گیاهی از نوع نیکوتیانا (*Nicotiana*) و محصولی که از برگ آن ساخته و در سیگار، چپق، قلیان، و غیره بکار میرود. در نواحیی که دمای متوسط لااقل ح ۵° صدبخشی است، و در زمینهای بارآور و دارای زهکشی کافی خوب بعمل میآید. عمده‌ترین جنس تجارتی آن نیکوتیانا تاباکوم (*N. tabacum*) است، که گیاهی است یکساله، بومی امریکا، و معمولا بوسیله‌ی تخم بعمل میآید. جنس نیکوتیانا روستیکا (*N. rustica*) اصلا از ویرجینیا (کشمت) است، و حالیه عمدةً در ترکیه و سواحل شرقی مدیترانه زراعت میشود. جنس نیکوتیانا پرسیکا (*N. persica*) [= "نیکوتیانای ایرانی"] همان تمباکو (tambā-ku) یا تنباکو است، که در مشرقزمین بعمل می‌آید. برگهای توتون را خشک و تخمیر و سپس کهنه میکنند، و برای استعمال آماده مینمایند. توتون ل و غ و تنباکوی نواحی مرکزی ایران شهرت جهانی دارد.

توتون قبل از کشف بت جدید بتوسط کریستوف کلمب در امریکا کاشته میشد. در ۱۵۶۰، ژان نیکو، سفیر فرانسه در پرتغال، تخم آنرا برای کاترین دو مدیسی فرستاد، و گیاه و جوهر آن باسم او خوانده شد. در ۱۵۶۵ به آلمان، و در ۱۵۸۴ بتوسط سر والتر رالی و بقولی در ۱۵۸۶ بتوسط سر فرانسیس دریک به انگلستان وارد شد. تخمش بتوسط پرتغالیها به ایران رسید، و در ۱۰۳۸ هق در گیلان کشت میشده. نامش در زبانهای اروپائی (فنسِ تابا؛ انگلا توباکو) ظاهراً مشتق از نام ابزار توتون‌کشی هندیشمردگان (← سیگار) است، و بصورت تنباکو یا تمباکو به ایران رسیده.

استعمال توتون برای "دود کشیدن" در بین هندیشمردگان امریکا از ایام قدیم سابقه داشته است. در اروپا توتون در آغاز از جنبه‌ی داروئی مورد توجه بود، و استعمال آن برای دود کشیدن در انگلستان ظاهراً بوسیله‌ی سر و. رالی سابق الذکر آغاز گردید، و سپس به سایر ممالک اروپا راه یافت، و در قرن ۱۷م در اروپا رایج بود، و سختگیری دولتها در این امر و حبس و آزار استعمال‌کنندگان دخانیات و تکفیر آنها از طرف کشیشان نتوانست از ازدیاد رواج آن جلوگیری کند. در قرن ۱۷م، استعمال دخانیات از اروپا وارد خاک عثمانی شد (نیز ← چپق)، و اگرچه مدتی سعی در جلوگیری از آن بعمل آمد، و بعضی از سلاطین عثمانی مخصوصاً بتحریک آخوندها جمع کثیری از مردم را باین عنوان بقتل رسانیدند، سرانجام کار بجائی رسید که شاهان و بزرگان و ملاها و حتی زنان در حرمخانه‌ها چپق میکشیدند. استعمال دخانیات در ایران در دوره‌ی صفویه معمول شد، و بقولی از خاک عثمانی به ایران رسید، و در هر حال ظاهراً در آغاز در این امر گرفت و گیری نبود، اما در دوره‌ی شاه صفی هر چند یکبار شاه و آخوندها و مأمورینشان دست به شکنجه و آزار و حتی قتل استعمال‌کنندگان دخانیات زدند، ولی این کار دوامی نیافت، و چپق و قلیان رواج تمام یافت.

توتونها: ← ژرمنها.

توتونی، دین: ← ژرمنی، دین.

توتونی، شهسواران[6] (totoni) یا **فرقه‌ی توتونی** یا **فرقه‌ی آلمانی شهسواران**، عنوان یک سازمان مذهبی و نظامی ژرمنی که در ۱۱۹۰–۹۱ در طی محاصره‌ی عکا در سومین جنگ صلیبی، از روی سازمان شهسواران پرستشگاه و شهسواران مهمان‌نواز، تشکیل یافت. اعضای آن از اشراف بودند، و سوگند یاد میکردند که فقر و عفاف و اطاعت را شعار خود قرار دهند. لباس آنها جامه‌ای سفید بود که صلیبی سیاه بر آن زردوزی شده بود. در اوایل قرن ۱۳م، فرقه به اروپای شرقی منتقل شد، و معروف گردید. در ۱۲۲۶ بجنگ با پروس که در آن زمان بت‌پرست بود خوانده شد، و امپراطور فردریک II امتیازات بسیار بآن اعطا کرد. در ۱۲۳۴، رئیس فرقه اراضی متصرفی خود را تحت حکومت عالیه‌ی پاپ قرار داد، و در صدد برآمد که از آنها مملکتی تشکیل دهد. لهستان مدتها

(۱)Analysis Situs (۲)Topeka (۳)Tut-ankh-amen (۴)totem (۵)Tutuila (۶)Teutonic knights

ادعا داشت که شهسواران توتونی باید از آن اطاعت کنند، ولی کاری از پیش نبرد. شهسواران توتونی در طی ۵۰ سال جنگ پروس را مطیع ساختند، و شهرها و دژهای بسیار بنا کردند. مقارن این ایام، فرقه‌ی ← شهسواران لیوونیائی در طرف مشرق مشغول کشورگشائی بود، و دو فرقه در ۱۲۳۷–۱۵۲۵ متحد بودند. فرقه‌ی توتونی در قرن ۱۳م پروسیها را، که سر بشورش برداشته بودند، نابود نمود، و مهاجرین آلمانی و لهستانی را جایگزین آنها ساخت. مقر فرمانروائی فرقه مارینبورگ بود. در ۱۲۶۳ پاپ آنانرا اجازه‌ی داد و ستد داد، و شهسواران از این اجازه بمنتهی درجه سوء استفاده کردند. استیلای شهسواران توتونی بر پومرلی سبب جنگهائی با لهستان گردید، و سرانجام در ۱۴۱۰ شهسواران مغلوب شدند، و بموجب دومین پیمان صلح تورون (۱۴۶۶)، پروس غربی و پومرلی را به لهستان واگذار کردند، و فقط در پروس شرقی بعنوان دست‌نشانده‌ی لهستان حکمرانی یافتند، و پایتخت فرقه به **کونیگسبرگ** منتقل گردید. لطمه‌ی مهلکی که باین فرقه وارد آمد در ۱۵۲۵ بود، که مهین‌سرور آنان، آلبرشت براندنبورگی، اصلاح دینی را پذیرفت، و پروس را دوکنشین و فارغ از حکومت دینی اعلام کرد، و سیگیسموند I لهستان او را عنوان دوک داد. باین ترتیب، فرقه بکلی از اهمیت افتاد، ولی تا ۱۸۰۵ در آلمان (کاتولیک‌مذهب) دوام داشت. بعدها در اتریش حیات تازه یافت، ولی صرفاً یک سازمان افتخاری بود.

توتونی، فرقه‌ی: ← توتونی، شهسواران.

توتیا (tutiā)، داروی چشم که از رسوب دود یا بخارهای سنگ سرب در موقع گداختن آن در کوره بدست میآمده است. برای تهیه‌ی آن قلمهائی از خاک سرخ ساخته و در قسمت فوقانی کوره‌ی ذوب سرب میگذاشته‌اند، تا در ضمن گداز سرب، دود در آنها پیچیده و رسوب کند، سپس آن رسوب را بدقت از قلمها جدا کرده میکوبیدند. بهترین آن نوع کرمانی است. توتیا در بسیاری از اورام چشم مفید بوده و نیز بعنوان قاطع نزف الدم و نفث الدم بکار میرفته است.

توتیا یا بلوط دریائی، جانور دریائی که، مانند ستاره‌ی دریائی، از خاریوستان است. بدن آن تقریباً کروی و دارای اسکلت خارجی آهکی است، که آنرا محافظت میکند، و خارهای نامنظمی از آن بیرون آمده است. حرکتش بواسطه‌ی پاهای لوله‌مانند و به کومک خارهاست. بیشتر توتیاها قسمت مفصلی موسوم به فانوس ارسطو دارند، که مجهز به ۵ دندان تیز است، و در ناحیه‌ی دهان در سطح تحتانی حیوان قرار دارد. اغلب آنها از جلبکها و سایر گیاهان و بعضی هم از حیوانات تغذیه میکنند.

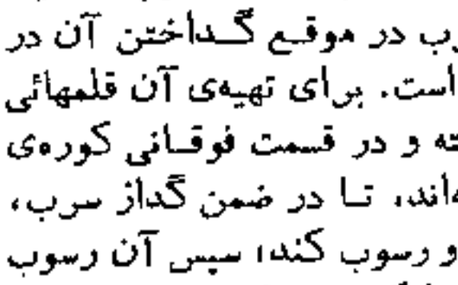
توتیا (منظره‌ی جانبی)

توتی‌کورین[1] (tutikorin)، شهر (جم ۹۸٬۸۶۶)، ج مدرس، هند، بندری بر خلیج بنگال. در ح ۱۵۴۰ بتوسط پرتغالیان ساخته شد؛ هلندیها در ۱۶۵۸ آنرا تصرف کردند، و در ۱۸۲۵ به بریتانیا واگذار نمودند. صادراتش قهوه، پنبه، و چای است.

توتیلا[2] (totilā) یا **بادویلا**[3] (bāduilā)، فت ۵۵۲، آخرین شاه (۵۴۱–۵۵۲) اوستروگوتها. ناپل را در ۵۴۳ و رم را در ۵۴۶ از دولت بیزانس گرفت، و بر قسمتهای مرکزی و جنوبی ایتالیا استیلا یافت. در ۵۵۲، یوستی‌نیانوس I لشکری به سرکردگی نارسس بجنگ او فرستاد. توتیلا مغلوب و در جنگ کشته شد، و این واقعه استیلای دولت بیزانس را بر ایتالیا موقتاً برقرار نمود.

توج (tavvaj) یا **توز** (tavvaz)، شهر قدیم، اردشیر خره، فارس، بر رود شاپور که بهمین مناسبت توج نیز خوانده شده است. مسلمانان در خلافت عمر خطاب آنرا فتح کردند (۱۸ یا ۱۹ هق). شهر تجارتی مهمی بود، و منسوجاتش (معروف به توزیه) شهرت داشت. در قرن ۶م هق در حال انحطاط، و در قرن ۸م بکلی ویران بود. محلش به درستی معلوم نیست، ولی بعضی آنرا مطابق ده کهنه‌ی کنونی در بخش شبانکاره شمرده اند.

توجو[4]**، هیدکی** (hideki tojo)، ۱۸۸۴–۱۹۴۸، سردار ژاپنی. حزب نظامی طرفدار جنگ با متفقین جج II، با رسیدن او به نخست‌وزیری در اکتبر ۱۹۴۱، پیروزی قطعی یافت. در ژوییه‌ی ۱۹۴۴ که جزایر ماریاناس از دست ژاپن رفت استعفا کرد. پس از جنگ بعنوان یکی از مجرمین جنگ اعدام شد.

توجیه (tŏjih) [عربی، = کسی را روی بسوئی گردانیدن]. **۱–** در علم بدیع، ← **محتمل الضدین**. **۲–** در علم قافیه، حرکت حرف پیش از روی ساکن؛ مانند فتحه‌ی س و د در پسر و پدر، و ضمه‌ی گ و م در گل و مل. اختلاف توجیه، جز در وقتی که حرف وصل به روی پیوندد (مانند شاعری و توانگری)، جایز نیست.

توجیه، در روانشناسی، ← دفاع، سازوکار.

توچال (tŏcāl)، قله‌ای بارتفاع ۳٬۹۶۷ متر، از قلل ← کوههای شمیران از رشته‌ی جنوبی سلسله‌ی البرز، ح ۱۵ کیلومتری ل تجریش، در شهرستان شمیرانات، استان تهران. از تفرجگاههای کوه‌نوردان است. راهی که کوهنوردان بیشتر از آن استفاده میکنند راه جبهه‌ی جنوبی است که مشرف بر آبادی پس‌قلعه و معروف به راه آبشار دوقلو است، و در همه‌ی فصلها مورد استفاده میباشد. یکی از قدیمترین صعودهای مستند به قله‌ی توچال صعود فتحعلی شاه قاجار است، که شرح آن در کتاب مرآة البلدان آمده است.

توچاه (tucāh)، ده (جم ۱٬۵۷۰ نسم ۱۳۳۵ هش)، بخش لشت نشا، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان).

توچقاز (tuceqāz)، ده (جم ۱٬۴۷۸ نسم ۱۳۳۵ هش)، دهستان سامن، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان؛ ۱۲ کیلومتری غ ملایر.

توحید (tŏhid)، اعتقاد به وَحدانیت [= یگانگی] خداوند (← شرک؛ ثنویت). قائل به توحید موحد (movahhed) [= یکی‌گوی] خوانده میشود. در نزد عامه‌ی متکلمین، توحید یکی از اصول دین است. در اصطلاح عام حکمای اسلامی، غالباً مراد از توحید مُجَرَّد دانستن ذات الاهی است از هر آنچه آن را به شائبه‌ی تَعَدُّد و کَثرت و شبیه و شریک میآلاید، و در حقیقت حکما برای توحید سه مرحله قائل شده‌اند: (۱) معرفت به ربوبیت پروردگار؛ (۲) اقرار به وحدانیت او؛ (۳) نفی هر چه مثل و شبیه او فرض میشود.

در اعتقاد عرفا و صوفیه، توحید مرادف است با اعتقاد بآنکه "حق"، یعنی وجود واقعی و حقیقی، فقط ذات خدا است، و وجود ماسِوای حق در واقع "بود" نیست، بلکه "نمود" است، و به مثابه‌ی سایه‌ی حق و تَبَعِ اوست. توحید در نزد صوفیه و عرفا نیز دارای سه مرحله است: (۱) توحید افعال، که همه‌ی افعال را به حق منسوب دارند، و جز او کسی را فاعل نشمرند؛ (۲) توحید صفات، که تمام صفات را مخصوص او دانند، و صفت را از همه‌ی ماسِوی نفی کنند؛ (۳) توحید ذات، که ذات و وجود واقعی را مخصوص حق دانند، و وجود هر ذات دیگر را نفی کنند. صوفیه وصول بمرحله‌ی توحید را بدو طریق علمی و عینی ممکن می‌شمارند، و بعقیده‌ی آنها، توحید علمی از طریق تعقل و استدلال دست میدهد، اما توحید عینی امری وجدانی است، و از راه کَشف و شُهود حاصل میشود.

نزد متکلمین عامه، علم توحید و صفات عنوان علم کلام است؛ اما معتزله، که صفات را نفی می‌کنند، قید "صفات" را درین مورد لازم نمیشمرند، و کلام را علم توحید میخوانند، بسبب همین قول آنها در نفی صفات، که باعتقاد آنها قول بدان منجر به قبول تشبیه در حق خدای تعالی است، معتزله خود را اصحاب توحید میخوانده‌اند.

توحید، سوره‌ی: ← اخلاص، سوره‌ی.

توحید الاهی: ← اکبر شاه.

توخ، درخت، ← دغدغان.

توخه[5] (tuxe)، در دین یونان، مظهر نیکبختی، مطابق فورتونا در دین رومیان.

تودئوس[6] (tudeus)، پهلوان افسانه‌ای یونانی، برادر ملئاگروس و یکی از مخالفان هفتگانه‌ی تب.

تودری (tudari)، ← قدومه.

تودلا[7] (tudelā)، اسپانیولی **توذلا**[7]، باستانی **توتلا**[8]، در مآخذ اسلامی **تطیله** (tatila)، شهر (جم ۱۳٬۱۳۴)، ایالت ناوار، ل اسپانیا، بر رود ابرو، ۸۴ کیلومتری ج پامپلونا. در ۷۱۶ به تصرف مسلمانان درآمد، آلفونسوی I آراگون آنرا تصرف کرد (۱۱۱۵). در ۱۷۸۳ اسقف‌نشین شد؛ در ۱۸۰۸–۱۳ در دست فرانسویان بود. کلیسائی بسبک رومانسک از قرن ۱۲م دارد.

تودلی، بره‌ی: ← گوشت.

تودور[9] (tudor)، انگلیسی تیودر (tiudər)، نام خاندانی که در ۱۴۸۵–۱۶۰۳ بر انگلستان فرمانروائی کرد. مؤسس خاندان، اوون تیودر (owən) (فت ۱۴۶۱)، از یکی از خاندانهای قدیمی ویلز و از درباریان هنری VI بود، و با کاترین والوالی (بیوه‌ی هنری V) ازدواج کرد (۱۴۲۹؟)، و از او صاحب پنج فرزند شد. اوون از طرفداران خاندان لنکستر بود، و در جنگ گلها کشته شد. ارشد اولاد ذکور وی ادمند نام داشت، که در ۱۴۵۳ لقب ارل آو ریچمند یافت، و با مارگریت بوفورت، نوه‌ی جان آو گانت، ازدواج کرد، و از او صاحب

(۱)Tuticorin (۲)Totila (۳)Baduila (۴)Tojo (۵)Tyche (۶)Tydeus (۷)Tudela (۸)Tutela (۹)Tudor

یک پسر بنام هنری شد، که پس از مغلوب کردن (۱۴۸۵) ریچارد III و پایان دادن به جنگ گلها، بعنوان هنری VII بسلطنت نشست. وی از طریق وصلت با دختر ادوارد IV دو خاندان لنکستر و یورک را متحد ساخت. فرزندانش مارگریت تودور، ماری دو فرانس، و هنری VIII بودند. مارگریت با جیمز IV اسکاتلند و ماری دو فرانس با لوئی XII فرانسه وصلت کرد. و هنری VIII بعد از پدر بسلطنت رسید. هر سه فرزند هنری VII ـ ادوارد VI، ماری تودور، و الیزابت I ـ در انگلستان سلطنت کردند. پس از مرگ (۱۶۰۳) الیزابت، سلسله‌ی تودور منقرض شد، و سلسله‌ی استوارت، که از طریق مارگریت تودور مدعی سلطنت انگلستان بود، فرمانروائی یافت.

در عهد تودورها نظام فئودالیته در انگلستان پایان پذیرفت، قدرت سلطنت افزایش بسیار یافت، و انگلستان به یک قدرت دریائی تبدیل شد، و نتیجةً بر غرور ملی افزوده شد، و تجارت توسعه یافت. در همین دوره کشمکشهای سخت مذهبی روی داد. فضل و ادب رونق بسیار داشت.

تودور[1]، سبک (tudor)، اصطلاحی برای معماری و تزیینات نیمه‌ی اول قرن ۱۶م در انگلستان در سلطنتهای (۱۴۸۵–۱۵۵۸) هنری VII، هنری VIII، ادوارد VI، و ماری تودور. خصیصه‌ی اصلی سبک تودور این بود که در خانه‌های بزرگ بیشتر بساختن اطاقهای متعدد و خصوصی توجه داشتند. باین ترتیب از اهمیت تالارهای بزرگ، که پیش از ظهور این سبک مرسوم بود، کاسته شد. دیوار اطاقها معمولا از چوب بلوط پوشیده میشد، سقفها و بالای دیوارها با گچبریهای مفصل تزیین میشد؛ بکار بردن اثاثه‌ی گوناگون در اطاقها بیش از پیش معمول شد. برخی از خصوصیات بیرونی بناهای تودور عبارت بود از دودکشهای تزیینی متعدد، شیروانیهای بلند، و نیز آشکار بودن آجر و الواری که در ساختمان بنا بکار میرفت.

توده‌ی هوا[2]، در اصطلاح هواشناسی، قسمت بسیار عظیمی از هوا، با طول و عرض ۸۰۰–۸٬۰۰۰ کم و عمق از چند صد متر تا چند کم، که در سراسر آن دما و رطوبت تقریباً یکسان است. توده‌های هوا بر فراز پهنه‌های وسیع و یکنواخت بری یا بحری، که هوا در آنها مدت کافی راکد میماند تا اینکه مشخصات پهنه را بگیرد، تشکیل میشود. مشخصات توده‌های هوا در ضمن حرکت آنها، بر حسب ناحیه‌ای که از فراز آن میگذرند، تغییر میکند، و این تغییر آنقدر ادامه مییابد تا توده‌ی هوا هویت خود را در حرکت عمومی جو از دست بدهد.

توده‌های هوا در هواشناسی اهمیتی بسزا دارند، و دانستن وضع آنها اساس پیشگوئیهای جوی است. از برخورد دو توده‌ی هوا ممکن است انقلابات شدید جوی تولید شود (← جبهه).

تور (tur)، در داستانهای ملی ایران، پسر فریدون، که پدرش، در تقسیم مملکت خود، توران و چین را بدو داد. تور، که از سهم خود ناراضی بود، با برادر بزرگتر (سلم) همدست شد، و بحیله برادر کوچک خود ایرج را کشتند. منوچهر تور را بکشت، و این امر باعث جنگهای ایرانیان و تورانیان شد، که بخش مهمی از داستانهای ملی ایران را تشکیل میدهد.

تور[3] (tor)، در دین ژرمنی، خدای رعد و قدرت و جنگ در نزد نورسها. کوچکترین پسر اودن (← ودن) بود. گرزی سحرآمیز داشت که پس از پرتاب بازمیگشت. دشمن دیوها بود. از چرخهای ارابه‌اش رعد برمیخاست. او را با یوپیتر رومیها یکی دانسته‌اند.

تور(tür)، رب النوع جنگ؛ ← تیو.

تور[4] (tur)، شهر (جم ۸۰٬۲۶۱)، کرسی ولایت اندر ـ اِ ـ لوار، غ فرانسه‌ی مرکزی؛ بر رود لوار؛ پایتخت تاریخی تورن. صنایع متعدد (مخصوصاً شراب و ابریشم) دارد. شهری قدیم از دوره‌ی گلها و رومیان است، و پس از مرگ (۳۹۷؟) ← قدیس مارتن، که اسقف آنجا بود، بسرعت توسعه یافت. در قرون وسطی از مراکز تمدن مسیحی بود؛ شارل مارتل در جنگ بزرگی میان تور و پوآتیه اعراب را شکست داد (۷۳۲. ← بلاط الشهداء). گرگوری توری (قرن ۶م) و آلکوین (قرن ۹م) شهر تور را بصورت مرکزی پرفروغ از علم و دانش قرون وسطی درآوردند. تاریخ سیاسی تور همان تاریخ تورن است. لوئی XI اقامت در تور را دوست میداشت، و چند مجلس عمومی طبقاتی در آنجا منعقد کرد، و صنعت ابریشم را بدانجا وارد نمود، و سرانجام در کاخی نزدیک تور درگذشت. تور در ۱۸۷۰–۷۱ (جنگ فرانسه و پروس) و در ۱۹۴۰ (جج II) پایتخت موقت فرانسه شد. با اینکه در جج II آسیب دید، یکی از زیباترین شهرهای فرانسه و از مراکز جالب سیاحان است. بالزاک در تور بدنیا آمد.

تور (tver)، شهر، جمشسر؛ ← کالینین.

تورات (tōrāt؛ از عبری)، نام پنج کتاب اول عهد، معروف به شریعت موسی یا اسفار خمسه، که به اعتقاد یهودیان در کوه سینا بر موسی نازل شده است. دستورات اصلی مربوط به راه و رسم زندگی اخلاقی و جسمانی در آن آمده است. تورات با وصف ابتدای آفرینش آغاز میشود، و با بیان مرگ حضرت موسی، درست پیش از تسخیر کنعان بتوسط بنی اسرائیل، پایان میپذیرد.

توران[5] (turān)، بیابانی پست در قسمت مرکزی تجشم آسیائی، ج و ش دریای آرال. بواسطه‌ی آمو دریا و سیر دریا، به بیابانهای قرا قوم در ج، قزل قوم در مرکز، و قرا قوم آرال در ل تقسیم میشود. ریزش در آنجا خیلی کم است، و جز در واحه‌های حاصلخیز کنار آمو دریا و سیر دریا، سکنه‌ی چندانی ندارد. در این واحه‌ها پنبه و میوه و برنج بعمل میآید. از قسمتی از سرزمین توران برای گوسفندچرانی استفاده میشود.

توران، در داستانهای ملی ایران، نام قسمتی از مملکت فریدون، که وی به پسر میانی خود تور واگذار کرد، و بنام او توران خوانده شد. بروایت شاهنامه، توران سرزمین ترکان و چینیان بود، و بواسطه‌ی جیحون از ایران جدا میشد. جنگهای ایرانیان و تورانیان، که بسبب کشته شدن تور بدست منوچهر آغاز شد، قسمت مهمی از داستانهای ملی ایران را تشکیل میدهد.

در باب اصل لفظ توران و چگونگی استعمال متأخر آن بمعنی مملکت ترکان، و نیز در باب نژاد تورانیان، آراء و فرضیات مختلفی پیشنهاد شده است. از جمله اینکه بعضی آن قوم را با طوایف هون تطبیق کرده‌اند، و این قول امروز دیگر چندان مقبول نیست، چنانکه احتمال آنکه تورانیان عبارت از ترکان بوده‌اند نیز مردود است. از اوستا و کتب پهلوی چنین برمیآید که تورانیان با ایرانیان از یک نژاد بوده‌اند. بموجب بعضی تحقیقات، لفظ توران از نام قوم توره (tura) گرفته شده است که با ایرانیان رقابت و دشمنی داشتند. این قوم همان ماساگتهای آریائی بیابانگرد چادرنشین شمرده شده‌اند، که در آغاز در ش جیحون و دریای آرال میزیستند، و با ایرانیان شهرنشین ـ که وطنشان ایران وئجه (خوارزم؟) بود، و بمناسبت فرهنگ برتر خود عنوان "آریائی" (← آریائیها) را به خود تخصیص داده بودند ـ غالباً در جنگ بودند. جنگهای داستانی ایرانیان و تورانیان ظاهراً انعکاس همین جنگهای بین دو قوم آریائی ایرانی و تورانی بوده است. با اینکه مهاجرتهای بعدی سازمان نژادی آسیا را تغییر داد اصطلاح تورانی به دشمنان دیگر ایرانیان (از قبیل طخارها، کوشانها، هفتالیان، و ترکها) اطلاق گردید.

استعمال لفظ توران بعنوان یک اصطلاح جغرافیائی در نزد مورخین مسلمان، اعم از ایرانی و عرب و ترک، یکنواخت نبوده است، و این لفظ به ماوراء النهر و سرزمین بین سیحون و جیحون اطلاق میشده، و حتی رود ولگا را نهر توران خوانده‌اند.

تورانشاه (turānšāh) [شمس‌الدوله فخرالدین تورانشاه I ابن ایوب]، ملقب به **ملک معظم** [الملک المعظم]، فت ۵۷۶ هق، مؤسس دولت ایوبیان در یمن؛ برادر صلاح‌الدین ایوبی. در سال سال ۵۶۹ صلاح‌الدین او را به تسخیر یمن فرستاد، در همان سال زبید و عدن را گرفت، و سال بعد امیر صنعاء را بیرون راند. تورانشاه اقامت در یمن را دوست نمیداشت، و بدرخواست خودش صلاح‌الدین او را حکومت شام داد (۵۷۱ هق)، و پس از سه سال حکومت شام. حکومت اسکندریه باو واگذار شد. پس از بازگشت تورانشاه از یمن، شورشهائی در آنجا روی داد. صلاح‌الدین یکی از برادران دیگر خود، سیف‌الاسلام طغتکین (toq-takin) (فت ۵۹۳ هق)، را به یمن فرستاد (۵۷۸ هق)، و او حکومت ایوبیان را تا حدی مستقر کرد. بعد از او پسرانش معزالدین اسماعیل و ایوب ابن طغتکین (ملقب به الملک الناصر) اولی در ۵۹۳–۵۹۸ هق و دومی در ۵۹۸–۶۱۱ هق حکومت کردند، و هر دو مقتول شدند. کمی بعد فرمانروائی یمن بدست رسولیان، که همراه توراـ شاه به یمن آمده و در آن سرزمین نفوذ و قدرت یافته بودند، افتاد (۶۲۶ هق). حکومت ایوبیان در یمن بیش از نیم قرن دوام یافت.

تورانشاه I (turānšāhe) [تورانشاه ابن قاورد]، ملقب به **عمادالدوله**، فت ۴۸۹ یا ۴۹۰ هق، ۴مین پادشاه از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان، پسر قاورد. بعد از برادرش سلطانشاه (فت ۴۷۶)، به امارت کرمان نشست. گویند پادشاهی دیندار بود. بعد از

(۱)Tudor (۲)air mass (۳)Thor (۴)Tours (۵)Turan

او پسرش ایرانشاه سلجوقی سلطنت یافت.

تورانشاه II (turānšāhe) [تورانشاه ابن طغرل‌شاه]، فت ۵۷۹ هق، ۱۱مین پادشاه (۵۷۲–۷۹ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر **طغرلشاه**. بعد از پدر، برای آنکه با بهرامشاه معارضه نکند، به فارس رفت، اما چندی بعد بازآمد، و منازع برادر خود ارسلانشاه II گشت، و در جنگی نزدیک جیرفت او را کشت (۵۷۲ هق). بسبب انهماک در شرب خمر، کفایت اداره‌ی امور را نداشت، و عاقبت بدست یکی از امیران خود کشته شد.

تورانشاه، خواجه جلال‌الدین (turānšāh)، فت رجب ۷۸۷ هق، از رجال و وزرای معروف فارس در عهد سلطنت شاه شجاع. وی وزارت شاه شجاع داشت، و بسبب خدماتی که بدو کرد، مورد توجه و عنایت او گشت. بعد از شاه شجاع، چون نوبت سلطنت به سلطان زین‌العابدین رسید، او را از وزارت معزول کرد، و وزیر تازه او را فروگرفت، و شکنجه کرد تا مرد. حافظ شیرازی در اشعار خود مکرر از او یاد کرده و او را به حق‌بینی و حق‌گوئی ستوده و بنام "تورانشاه عادل" و "تورانشه خجسته" و "جلال ملک و دین" ستایش کرده است.

تورانشاه ابن طغرلشاه: ← تورانشاه II.

تورانشاه ابن قاورد: ← تورانشاه I.

تورانی، شاعر، ← اهلی ترشیزی.

تورانیان، مردم توران. ← توران.

تورب[1] (turb) یا **زغال نارس** (nāras)، بقایای زغال‌شده‌ی متراکم گیاهان که در باطلاقهای مناطق معتدل انباشته میشود. تورب از رسوب تدریجی و ملایم گیاهان آبی (مانند جلبکها، جگنها، خزه‌ها) که اولین مراحل تبدیل زغال را طی میکنند ساخته میشود. توربهای کنونی با شرایط معینی از خزه‌هائی بنام **اسفاگنوم** در آبهای شیرین تشکیل می‌شود، و میتوان آنها را برای سوخت بکار برد.

توربکه[2]**، هاینریش** (hāynriš torbeke)، ۱۸۳۷–۹۰، مستشرق آلمانی، استاد عربی در دانشگاه‌های هایدلبرگ و هاله. درة الغواص (۱۸۷۱) حریری، کتاب الملاحن (۱۸۸۲) ابن درید، جزء اول مفضلیات، و الرسالة العامه فی کلام العامه (۱۸۸۶) از صتاغ را منتشر کرد.

توربین[3] (turbin؛ از فنس)، ماشینی که نیروی یک سیال (آب، بخار آب، یا گاز) متحرک را به انرژی قابل کار تبدیل میکند. توربین اساساً چرخی است که با نیروی چنین سیالی میگردد. انواع آن عبارتند از توربین آبی، توربین بخار، و توربین گازی (توربینهائی که با نیروی باد کار میکنند فقط در مناطق معدودی که دارای بادهای نسبةً منظم اند قابل استفاده اند، و امروزه بیشتر نیروی برق بواسطه‌ی سه نوع مذکور تولید می‌شود). **توربینهای آبی** در سدها و آبشارها برای بکار انداختن مولدهای برق بکار میروند. در اطراف چرخ توربین، پره‌ها یا قاشقکهائی است که آبی که از سد یا از آبشار میریزد بآنها میخورد، و در نتیجه، چرخ و محورش بحرکت درمیآیند، حرکت محور به مولد برق منتقل میشود. توربین‌های آبی مزیت عمده‌ای بر توربینهای بخار و توربینهای گازی دارند، و آن اینکه نیاز به سوخت برای تولید گاز یا بخار ندارند. توربینهای آبی جریان ثابتی را اقتضا میکنند؛ تنظیم آبی که از توربین میگذرد بوسیله‌ی دریچه‌ها و پره‌های تنظیم بعمل میآید. در بسیاری از سدها و آبشارها، جریان آب با فصل و هوا تغییر میکند، و در مواقع کم‌آبی ممکن است بکلی متوقف شود. قدرت توربین آبی به دو عامل بستگی دارد، یکی مقدار آب جاری در واحد زمان، و دیگری ارتفاع سقوط، یعنی فاصله‌ای که آب باید سقوط کند تا به توربین برسد. این ارتفاع ممکن است فقط ح ۲٫۵–۳ متر (در سدهای روی رودخانه) یا بیش از ۳۰۰ متر (در نواحی کوهستانی) باشد. در حالت اول معمولا معبرهائی که در داخل سد ساخته میشود آب را به توربین میرساند. در ارتفاعات زیاد، لوله‌های طویلی موسوم به بارناو[4] (bār.nāv) آب را به توربین میبرند. توربینهای آبی به دو نوع عمده‌ـ تکانه‌ای و واکنشی‌ـمنقسم اند. توربینهای تکانه‌ای دارای قاشقک هستند، و محور آنها ممکن است افقی یا قائم باشد؛ آب از یک تا ۶ دهنه با فشار به قاشقکها میخورد، و تکانه‌ی حاصل از این برخورد چرخ را میگرداند. این توربینها معمولا در جاهائی که مقدار آب کم ولی ارتفاع سقوط زیاد است بکار میروند. توربینهای واکنشی محور قائم دارند، و تماماً زیر آبند، و پره‌های آنها در نتیجه‌ی فشار آب و نیز سرعت جریان آن بحرکت میآیند. بهترین مورد کار آنها وقتی است که مقدار آب زیاد و ارتفاع سقوط کم باشد. تنظیم جریان آب بوسیله‌ی دریچه‌ی تنظیم و پره‌های هادی بعمل میآید. **توربینهای بخار** در اواخر قرن ۱۹م اختراع شد، و بحدی رواج یافت که امروزه بیشتر مولدهای برق با توربینهای بخار کار میکنند، و این توربینها در کشتیها و نیز در بسیاری از ماشینها استعمال میشوند. سوختی که برای تهیه‌ی بخار آب مصرف میشود بیشتر زغال سنگ و نفت است. اساس عمل توربین بخار مانند توربین آبی است: بخار از یک طرف با فشار وارد توربین میشود، و در آنجا منبسط میگردد؛ بوسیله‌ی پره‌های ثابت، بخار را متوجه چرخهای پره‌دار توربین میکنند. بخاری که از توربین خارج میشود، بوسیله‌ی دستگاه خنکساز تبدیل به آب میگردد، و خلائی که در نتیجه‌ی این کار در توربین پدید میآید به درون‌کشیده‌شدن بخار کومک میکند. عمل **توربینهای گازی** مانند توربینهای بخار است، الا اینکه در آنها، بجای بخار، گازهای داغ بکار میرود. اجزای اصلی یک توربین گازی عبارتست از **کومپرسور**، اطاق احتراق، و یک یا چند چرخ. کومپرسور هوا را میکشد، و متراکم میکند. این هوای متراکم در اطاق احتراق با سوخت مخلوط میشود و میسوزد. گازهای حاصل از احتراق بسیار منبسط میشوند، و در عبور از توربین، چرخ آنرا بحرکت میآورند. گازهائی که از مخرج توربین خارج میشوند در حکم نیروی تلفشده هستند، مگر در طیاره‌ی جت.

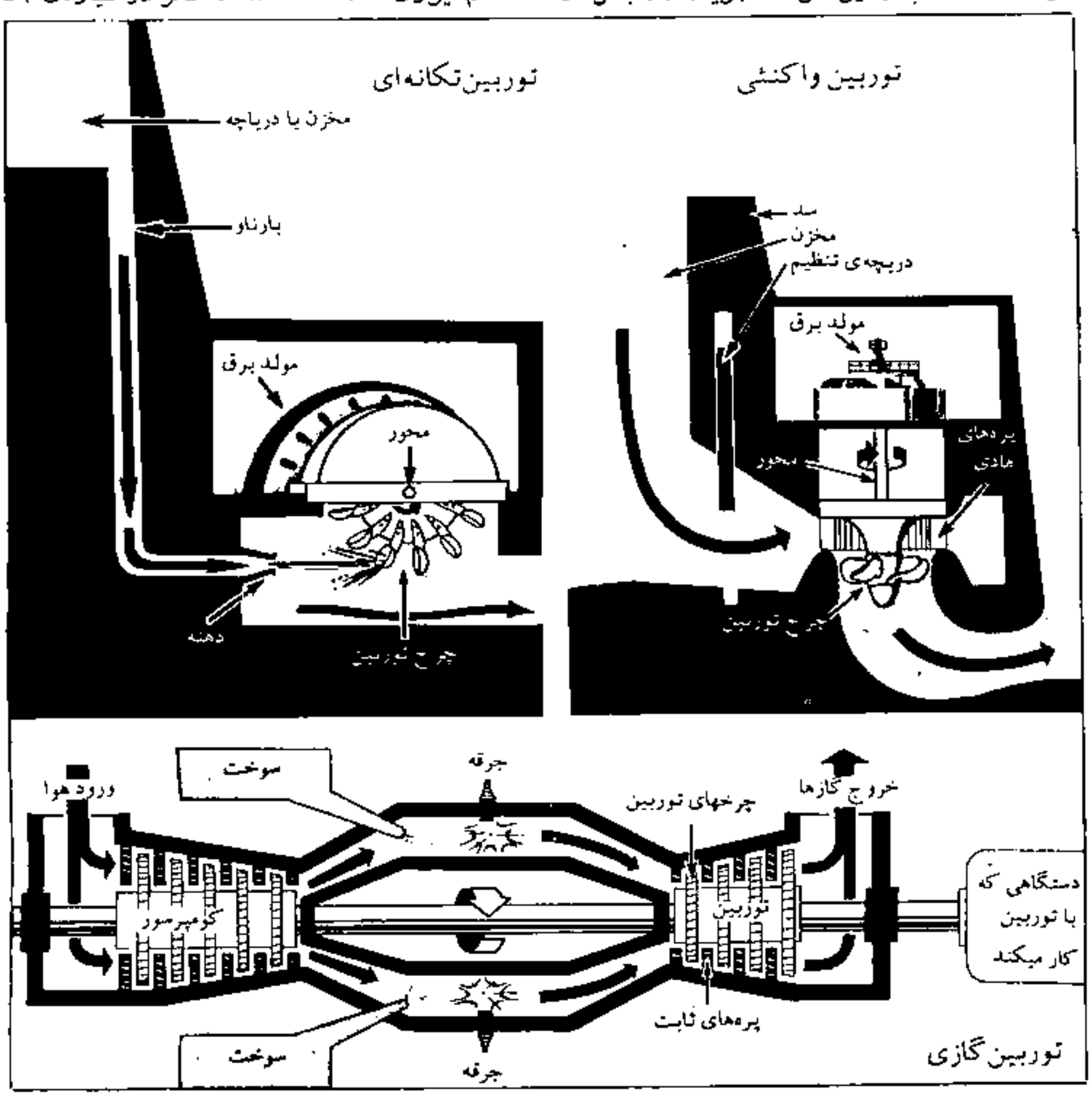

از جنبه‌ی تاریخی، استفاده از قدرت آب برای حرکت دادن چرخها بسیار قدیمی است. اول کسی که نخستین توربین بخار را توصیف کرده است (قرن دوم قم) **هرون اسکندرانی** است. در ۱۸۳۲

(۱)peat (۲)Thorbeche (۳)turbine (۴)penstock

بنوا فورنرون[1] (benuā furneroN)، مهندس فرانسوی، نخستین توربین بخار محفظه‌دار موفقیت‌آمیز را ساخت. نخستین توربین بخار تکانه‌ای را کارل گوستاف د لاوال[2] (kārl gustāf de lāvāl)، مهندس سوئدی ساخت (۱۸۸۷). دو سال بعد، چارلز پارسنز[3] (cārlz pārsənz) نوعی توربین بخار واکنشی در انگلستان بعمل آورد. توربینهای گازی در طی جنگ II تکمیل گردید.

تورتوسا[4] (tortosā)، عربی **طرطوشه** (tor-tuša)، شهر (جم ۴۵°۶۷۲)، ل‌ش اسپانیا، در کاتالونیا، بر رود ابرو. در ۲۱۸ ق‌م بتصرف رومیان درآمد، در دوره‌ی گوتها اسقف‌نشین شد. در ۷۱۳ بتصرف مورها (اعراب) درآمد، در ۸۰۹ (۱۹۳ هق) لولی بی‌آزار (پسر شارلمانی) آنرا محاصره کرد، ولی از سپاهیان الحاکم I شکست خورد، پس از تجزیه‌ی خلافت امویان اسپانیا و بوجود آمدن حکومت ملوک الطوایفی، طرطوشه پایتخت امیرنشین کوچکی گردید؛ سرانجام رمون برنگار IV آنرا تصرف نمود (دسامبر ۱۱۴۸، شعبان ۵۴۳ هق). آثاری از دوره‌ی رومیها و کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد. طرطوشی بمعنی منسوب به طرطوشه است، و عده‌ای از فضلا این عنوان را داشته‌اند، و این امر حاکی از اینست که در دوره‌ی حکومت اسلامی طرطوشه از مراکز فضل و ادب بوده است.

تورجان (turjān)، دهستان (جم ۴۷°۵۵۰)، بخش بوکان، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی. کوهستانی و هوایش معتدل است. سیمین‌رود مشروبش میکند. محصولش توتون و فراورده‌های دامی است. مرکزش، **تورجان** (جم ۶۶۶ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳ کیلومتری جنوب بوکان است.

تورذسیلیاس[5] (tordesiliās)، شهر (جم ۵°۰۲۹)، ل اسپانیای مرکزی، در لئون. در اینجا در سال ۱۴۹۴، اسپانیا و پرتغال پیمانی برای تقسیم جهان غیر مسیحی به دو منطقه‌ی نفوذ امضا کردند. این پیمان در تعقیب توقیع ۱۴۹۳ پاپ آلکساندر VI بود، که بموجب آن بتر جدید سهم اسپانیا و افریقا و هند سهم پرتغال میشد. تغییری که بپیمان تورذسیلیاس در خط فاصل دو منطقه‌ی نفوذ مقرر کرد سبب ادعای پرتغال بر برزیل گردید. قلعه‌ی تورذسیلیاس در ۱۵۱۶–۵۵ مقر خوانای دیوانه (ملکه‌ی کاستیل) بود.

تورستنسون[6]، **لنارت** (lenärt torstenson)، ۱۶۰۳–۵۱، ژنرال سوئدی در جنگ سی‌ساله. از فرماندهان زبردست توپخانه بود، و در ۱۶۴۱ بجای ی. بانر، فرمانده کل شد. فاتحانه در ساکس، بوهم، موراوی، و سیلزی جنگید. در ۱۶۴۳–۴۴ به دانمارک و در ۱۶۴۵ به اتریش لشکر کشید. در ۱۶۴۶ بعلت بیماری استعفا داد.

تورس ودراس[7] (torres vedrās)، شهر (جم ۴°۷۶۲)، غ پرتغال، در استرمادورا. در قرون وسطی دژی مهم و اقامتگاه سلطنتی بود. در جنگ شبه جزیره موضع حساس خط دفاعی ولینگتن بود.

تورع[8] (tavarro<) یا **پیتیسم** (pietism)، نهضتی دینی در کلیساهای لوتری آلمان که در اواخر قرن ۱۷م علم شد. مؤسس آن ف. ی. شپنر بود، که از ۱۶۷۰ مجالس خصوصی از اشخاصی که صمیمانه متمایل به نظریات او بودند تشکیل میداد که در آنها کتاب مقدس فقط بمنظور و از جهت پیش بردن زهد و ورع باطنی، بجای تلقین آمرانه‌ی اصول دین، تفسیر میشد. هدف این نهضت پیرایش‌گری نبود، بلکه میخواست زندگی بر طبق اصول مسیحیت را مافوق ظاهر اصول عقاید مسیحی قرار دهد. نظریات تورعیان چنین تعبیر شد که، بر خلاف عقاید لوتر، انسان با انجام دادن کارهای نیک از گناه پاک میشود. تورعیان مواجه با مخالفتهای سخت شدند، و سرانجام در اواسط قرن ۱۸م تورع بعنوان یک نهضت متشکل از بین رفت.

تورفان[9] (turfān) یا **طرفان** (torfān)، ماندارن **تولوفن** (tulufan)، شهر (جم در ۱۹۴۰ ظاهراً ۶۰°۰۰۰)، ل قسمت شرقی ایالت سینکیانگ، چین، در سرزمین فروافتاده‌ی تورفان (ح ۱۳°۰۰۰ کمم). سرزمین تورفان در ناحیه‌ی تاریم قرار دارد، و پایینترین نقطه‌ی آن ظاهراً ح ۱۳۰ متر زیر سطح دریا است.

آبادی تورفان، با وجود کمی آب، واحه‌ای حاصلخیز است، و محل آن از زمانهای قدیم، هم از جهت اینکه واسطه‌ی داد و ستد بین چین و مغرب بود، و هم از لحاظ سیاسی، اهمیت داشت. در قرن ۲م قم ناحیه‌ی تورفان امیرنشین بود، و در ۶۰ قم، چینیها این امیرنشین را برانداختند. در هزاره‌ی اول میلادی ناحیه‌ی تورفان مرکز تمدن پررونقی بود که عناصر هندی و ایرانی در آن درهم آمیخته بود. در مآخذ چینی نام تورفان (بصورت تولوفن) اول بار در سال ۱۳۷۷، و در مآخذ فارسی اول بار ظاهراً در حدود العالم (اما بصورت تصحیف‌شده‌ی طفقان) و نیز بعدها در جامع التواریخ رشیدی ذکر شده است.

اروپائیان نخستین بار در ۱۸۷۹ از تورفان دیدار کردند. آثار شهرهای متعدد در این ناحیه باقیست. در کاوشهای باستانشناسی، آثار فراوان از ادبیات نسطوری و قسمت اعظم آثار موجود مانویان از خرابه‌های تورفان بدست آمده است.

تورکماذا[10]، **توماس د** (tomās de torkemā-da)، ۱۴۲۰–۹۸، مأمور اسپانیائی تفتیش افکار. از دومینیکیان بود، و به سمت شافی (← توبه) فردیناند و ایزابل منصوب شد. در ۱۴۸۲ پاپ او را مأموریتی برای تفتیش افکار داد، و در ۱۴۸۳ بسمت مفتش کل کاستیل و آراگون منصوب شد، و مأمور متمرکز کردن دستگاه تفتیش افکار در اسپانیا گردید. اخراج یهودیان عمدةً بوسیله‌ی او ترتیب داده شد (۱۴۹۲). شهرتش بیشتر بسبب قوانین بیرحمانه‌ای است که برای تفتیش افکار وضع کرد، و بسبب پافشاریی که در اجرای آنها داشت. سابقاً عدد کسانی که در دوره‌ی تصدی او اعدام شدند به ۸°۸۰۰ تخمین میشد، ولی امروز این عدد را کمتر از ۲°۰۰۰ تخمین کرده‌اند.

تورکماذا[10]، **خوان د** (xuān de torkemāda)، ۱۳۸۸–۱۴۶۸، کاردینال اسپانیائی، عالم الاهیات، و از راهبان دومینیکی. در شوراهای کنستانس و بال از اختیارات عالی پاپ سخت طرفداری کرد. از بستگان توماس د تورکماذا بود.

تورکو[11] (turku)، سوئدی **ابو**[12] (obu)، شهر (جم ۱۰۳°۸۹۹)، ج‌غ فنلاند؛ از بنادر بدون یخ بالتیک. از مراکز تجارتی و صنعتی (کشتیسازی، چوب‌بری، نساجی) است. تا ۱۸۱۲ پایتخت فنلاند بود. دانشگاه ملی فنلاند (تأسیس ۱۶۴۰) تا ۱۸۲۸، که به هلسینکی منتقل شد، در تورکو بود. دانشگاه فعلی سوئدی آن در ۱۹۱۸ و دانشگاه فنلاندی در ۱۹۲۲ تأسیس شده. تورکو به "مهد فرهنگ فنلاند" معروفست. کلیسای جامعی از قرن ۱۳م دارد.

تورکوئن[13] (turkuaN)، شهر (جم ۸۲°۴۵۳)، ولایت نور، ل فرانسه؛ از مراکز نساجی.

تورکی[14] (torki)، شهر (جم ۵۳°۲۱۶)، دونش، انگلستان، تفرجگاه ساحلی و از مراکز قایقرانی.

تورگاو[15] (turgă)، ایالت (= کانتون) (۱°۰۰۵ کمم؛ جم ۱۴۹°۷۳۸)، ل‌ش سویس، کنار دریاچه‌ی کنستانس، کرسی آن فراوئنفلد. زراعتی و حاصلخیز است، و رود تور آنرا مشروب میسازد. در ۱۴۶۰ کانتونهای سویس آنرا از خاندان هابسبورگ گرفتند، و تا ۱۷۹۸ مشترکاً آنرا اداره میکردند. در ۱۸۰۳ کانتون شد. اکثر اهالی آن آلمانی‌زبان و پروتستان هستند.

تورگاو[16] (torgă)، شهر (جم ۱۸°۴۵۵)، ایالت سابق ساکس از پروس، بر رود الب. از مصنوعاتش مواد شیمیائی، شیشه، ظروف سفالی، و ماشین‌آلات است. در ۱۵۲۶، امرای پروتستان اتحادیه‌ی تورگاو را در اینجا تشکیل دادند. فردریک II پروس نزدیک اینجا در ۱۷۶۰ اتریشیها را شکست داد. در جنگ II، قوای کشت و شوروی برای اولین بار در اینجا با یکدیگر تلاقی کردند (۲۷ آوریل ۱۹۴۵).

تورگنف، نویسنده‌ی روسی؛ ← تورگنیف.

تورگنیف[17]، **ایوان سرگیویچ** (ivān sergeyevic turgenief)، ۱۸۱۸–۸۳، نویسنده‌ی روسی. در فارسی نامش را تورگنیف نیز ضبط کرده‌اند. در دانشگاههای مسکو، سن پطرزبورگ و برلین تحصیل کرد. در رمانهایش بیشتر از مسائل اجتماعی بحث میکند. کتاب سرگذشتهای یکنفر شکارچی (۱۸۵۲) ضربه‌ی سختی به سرف‌داری وارد کرد. پس از صدور ← منشور آزادی، از اولین ملاکینی بود که با بردگان خود توافق کردند. بارآورترین دوره‌ی زندگی وی سالهای ۱۸۵۰–۶۱ بود، که نیمه‌ی دوم آنرا در اروپای غربی گذرانید. در همین دوره بود که بهترین رمانهای وی پدید آمد، و رودین (۱۸۵۵؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان رودن، ۱۳۳۶ هش) و آشیانه‌ی نجبا (۱۸۵۰) از آن جمله است. شاهکارش کتاب پدران و پسران (۱۸۶۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) است. این کتاب در ۱۸۶۲ در دوران آشفتگی عمیق اوضاع سیاسی روسیه که پس از آزادی سرفها پدید آمد انتشار یافت، و منشأ مشاجرات سخت در جراید روسیه گردید. در این کتاب، کشمکش پایان‌ناپذیر پیران و جوانان، که هر یک سخت در آنچه که

---

(۱)Fourneyron (۲)Laval (۳)Parsons (۴)Tortosa (۵)Tordesillas (۶)Torstensson (۷)Tôrres Vedras (۸)Pietism (۹)Turfan (۱۰)Torquemada (۱۱)Turku (۱۲)Åbo (۱۳)Tourcoing (۱۴)Torquay (۱۵)Thurgau (۱۶)Torgau (۱۷)Turgenev; Turgenief

بزعم ایشان حقیقت است تعصب دارند، تشریح شده است. انتشار این کتاب پیروان اصولی تورگنیف را از وی دور کرد. در ۱۸۶۳ خانه‌ی مجللی در بادن‌بادن خرید، و تا ۱۸۷۰ در آنجا زندگی کرد. پس از جنگ فرانسه و پروس بیشتر اوقات را در پاریس در جوار محبوبه‌اش مادام ویاردو بسر برد. سرانجام به سرطان ستون فقرات درگذشت.

از آثار دیگرش اینهاست، دود (۱۸۶۷)؛ زمین بکر (۱۸۷۶)؛ آدم زیادی (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۷ هش)؛ و نیز داستانهای آبهای بهاری (۱۸۷۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)؛ عشق نخستین (ترجمه‌ی فارسی)؛ فاوست (۱۸۵۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)؛ مرداب آرام (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۵ هش)؛ مومو (۱۸۲۵؛ ترجمه‌ی فارسی همراه با سه داستان دیگر از او با عناوین سه تصویر، ساعت، و رؤیا، تهران، ۱۳۳۱ هش).

تورگو[1]**، آن روبر ژاک** (ān rober jāk türgo)، ۱۷۲۷–۸۱، رجل اقتصادی و سیاسی فرانسوی. در ۱۷۶۱–۷۴ که سمت مباشر لیموژ داشت، و در ۱۷۷۴–۷۶ که وزیر دارائی بود، کوشش کرد که افکار و عقاید اقتصادی خود را، که از فیزیوکراتها الهام گرفته بود، بموقع عمل بگذارد. از عقاید مهم تورگو آزادی تجارت، کشاورزی با روش علمی، و اصلاحات مالیاتی بود. بعلت ابراز تمایل باجرای این اصلاحات، دشمنان فراوانی پیدا کرد. عاقبت از کار برکنار شد، و نتوانست بافکار خود جامه‌ی عمل بپوشاند. نوشته‌های تورگو و مقالاتی که در دایرةالمعارف فرانسه نوشته است نشان میدهد که یکی از متفکرین بزرگ اقتصادی قرن خود بوده است.

تورم[2] (tavarrom)، فنـ انفلاسیون (aNflāsioN)، افزایش بی‌تناسب مقدار پول رایج در یک کشور (خصوصاً از طریق انتشار پول کاغذی غیر قابل تبدیل به مسکوک)، یا افزایش بی‌تناسب اعتبارات، نسبت به احتیاجات اقتصادی. نتیجه‌ی این افزایش اینست که ارزش پول پایین میآید، و مردم می‌کوشند که پول خود را به کالا تبدیل کنند، و این اقدام قیمتها را بالا میبرد.

تورمالین[3] (turmālin؛ فنـ)، سنگ نیمه‌قیمتی، که ترکیب شیمیائی آن بوروسیلیکات است، و باشکال سه تا شش یا نه پهلو متبلور میشود. رنگش بر حسب مواد خارجی متغیر است (صورتی، قرمز، کبود، زرد، بنفش مایل بقرمز). معادنش در برمه، سیبریه، برزیل، و کشمة دیده میشود.

تورمش، قرا محمد: ← قرا محمد تورمش.

تورن (torn)، شهر، لهستان، ← تورون.

تورن[4] (turan)، ایتالیائی **تورینو**[5] (torino)، شهر (جه ۴۶°۰۴۵′ شم ۷۱°۳۱′)، کرسی پیمون، لغ ایتالیا، بر رود پو. عمده‌ترین شهر ایتالیا از جهت تولید اتومبیل، پارچه، کالاهای چرمی، و ورموت است. در دوره‌ی آوگوستوس مهاجرنشین رومی شد؛ در ۵۹۰–۶۳۶ دوکنشین لومباردها بود، و سپس از ولایات فرانکها شد؛ با وجود ادعای خاندان ساووا، در قرون ۱۲م و ۱۳م آزادی خود را حفظ کرد؛ در ح ۱۲۸۰ به خاندان ساووا منتقل گردید؛ در ۱۵۳۶–۶۲ تحت اشغال فرانسه بود، و سپس به دوکهای ساووا بازگشت، و کرسی آنها شد؛ در ۱۷۲۰–۹۸ و ۱۸۱۴–۱۶ پایتخت مملکت ساردنی و در ۱۸۶۱–۶۴ پایتخت ایتالیا بود. در جج II از بمبارانهای هوائی سخت آسیب دید. تورن نمونه‌ی زیبائی از شهرسازی است، و بیشتر قسمت نوین آن در قرون ۱۷م–۱۹م ساخته شده. از بناهای جالب آن کاخ سلطنتی و کلیسای جامعی از دوره‌ی رنسانس "کفنی در آنست که آنرا کفن عیسی می‌شمارند" است. دانشگاه تورن در ۱۴۰۴ تأسیس شد.

تورن[6] (turen)، ناحیه و ایالت سابق، غ فرانسه‌ی مرکزی، در ولایت اندرولوار؛ کرسی تاریخی آن تور. رود لوار از آن میگذرد. این ناحیه‌ی حاصلخیز بواسطه‌ی باغات و تاکستانهای فراوان لقب "باغ فرانسه" دارد. کاخهای تاریخی متعدد آن، از قبیل شینون (šinoN) و آمبواز (āMbuāz)، معروف و جالب سیاحان جهان است. دکارت و رابله و بالزاک در تورن متولد شدند. تورن اصلا قلمرو کنتهای تور بود؛ در قرن 10م به کنتهای بلوا و در قرن 11م به کنتهای آنژو رسید؛ در ۱۱۵۲ تحت استیلای انگلستان درآمد. فیلیپ II فرانسه آنرا در ۱۲۰۴ پس گرفته ضمیمه‌ی اراضی سلطنتی کرد.

تورن[7]**، ویکنت دو** (vikont dë türen)، لقب **هانری دو لا تور د/اوورنی** (hānri dë lā tur doverny)، ۱۶۱۱–۷۵، مارشال فرانسه، پسر دوک دو بویون. بآیین پروتستان پرورش یافت، ولی در اواخر زندگی کاتولیک شد. در سالهای آخر جنگ سی‌ساله پیروزیهای بسیار برای فرانسه کسب کرد. در واقعه‌ی **فروند**، دوشس دو لونگویل مدت کوتاهی او را بطرف دسته‌ی مخالف مازارن جلب کرد، ولی بزودی جانب دربار را گرفت، و فرمانده نیروهای دولتی شد، و کنده را در ۱۶۵۲ در آبادی سن‌آنتوان و در ۱۶۵۸ در نبرد دون شکست سخت داد. در جنگ انتقال (۱۶۶۷) و در سومین جنگ هلند فرمانده سپاهیان فرانسه بود، و در زمستان ۱۶۷۵ آلزاس را گرفت، و بر اثر اصابت گلوله کشته شد. تورن یکی از بزرگترین سران نظامی فرانسه است، و به دلاوری و صداقت و جدیت مشهور میباشد.

تورناو، چکوسلواکی، ← ترناوا.

تورنبرگ[8]**، کارل یوهانس** (kārl yohānes tornberg)، ۱۸۰۷–۷۷، مستشرق سوئدی. در دانشگاه اوپسالا تحصیل کرد (۱۸۲۶–۳۵). فهرست نسخ خطی شرقی کتابخانه‌های اوپسالا (۱۸۴۹) و لوند (۱۸۵۰–۵۳) را تألیف کرد. جریدة المجائب و کامل ابن اثیر را تصحیح نمود. تألیفاتی هم در سکه‌شناسی اسلامی دارد.

تورنژ، آلمان، ← تورینگن.

تورنسل[9] (turnosol؛ از فنـ)، ماده‌ی رنگی آلی، که در مجاورت اسیدها سرخ و در مجاورت قلیائیها آبی میشود، و بهمین جهت معمولا در آزمایشگاهها بعنوان معرف بکار میرود. بیشتر از کاغذ آلوده بآن (کاغذ تورنسل) استفاده میکنند. تورنسل عمدةً در هلند از نوعی گلسنگ تهیه میشود، و آنرا بشکل قرصهای آبی تیره‌رنگ بفروش می‌رسانند.

تورنفرایین[10] (turnferāyn)، انجمن طرفدار ژیمناستیک و فعالیتهای اجتماعی و میهنی در آلمان. مؤسس آن ف. ل. یان (۱۷۷۸–۱۸۵۲) بود، و از آن برای سازمان دادن به مقاومت آلمانها در مقابل ناپلئون استفاده شد. بعداً دولت آلمان تورنفراینها را منبع اشاعه‌ی افکار آزادیخواهانه تشخیص داد، و بآن نظر خوشی نداشت. تورنفراین منشأ انجمنهای ورزشی مشابه گردید.

تورنفور[11]**، ژوزف پیتون دو** (jozef pitoN dë turnfor)، ۱۶۵۶–۱۷۰۸، گیاهشناس فرانسوی که روش رده‌بندی او تا قبل از معمول شدن روش لینه معمول بود. گیاهان را بر حسب شباهت گلها و میوه‌ها بدسته‌های علفی، بوته‌ای، و درختی تقسیم کرده بود.

تورنگ تپه (turang tappe) یا **ترنگ تپه** (– torang)، ده (جه ۴۱۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان استراباد رستاق، شهرستان گرگان، استان دوم، ح ۲۰ کیلومتری ل‌ش گرگان (استراباد سابق). در ۱۳۱۰ هش کاوشهائی بوسیله‌ی دانشگاه کانزاس سیتی در این ناحیه بعمل آمد. آثار زیادی از عصر سنگ تراشیده و مفرغ و نیز آثاری از دوره‌ی ساسانیان کشف شده است.

تورنوسورین[12] (turnu-severin)، شهر (جه ۴۴°۳۸۵′)، چغ رومانی، در والاکی، کنار رود دانوب، پایین گردنه‌ی دروازه‌ی آهنین.

تورنه[13] (torne)، فنلاندی **تورنیو**[14] (tornio)، رودی بطول ۴۰۰ کم، که از ل سوئد سرچشمه می‌گیرد، و در جهت چغ جاری شده در بندر تورنیو (فنلاند) بخلیج بوتنی میریزد. زیر محل تلاقی خود با رود موئونیو (muonio) مرز سوئد و فنلاند را تشکیل میدهد.

تورنه[15] (turne)، فلاندری **دورنیک**[16] (dor-nik)، شهر (جه ۳۳°۳۴۲′)، ایالت انو، غ بلژیک، بر رود سکلت. از مراکز نساجی است. از دوره‌ی رومیان وجود داشته. دارای کلیسای جامعی از قرن ۱۱م و تالار پارچه‌فروشان از قرن ۱۷م است.

تورنیو، رود اروپای شمالی، ← تورنه.

توروالسن[17]**، آلبرت برتل** (albert bertel tor-vālsen)، ۱۷۷۰–۱۸۴۴، پیکرتراش دانمارکی، و از رهبران نئوکلاسیسیم. مجسمه‌های خود را بیشتر در رم و کپنهاگ ساخته است. در موزه‌ی توروالسن، که بنام او در کپنهاگ برپا شد، بسیاری از کارهای وی محفوظ است.

تووروس[18] یا **طوروس** (هر دو toros یا tăros) یا **تاوروس** (tărus)، سلسله‌کوهی در ترکیه‌ی جنوبی، که تقریباً بموازات ساحل جنوبی آسیای صغیر (کنار مدیترانه) ممتد است. امتداد ل‌ش آن آنتی‌تووروس نام دارد. مرتفعترین قله‌ی تووروس بمعنی اخص الاداغ است (ارتفاعش ۳°۷۳۴′ متر)، که در انتهای شرقی آن قرار دارد. اما کوه ارجیاس داغ (erjiās) [مطابق آرگایوس (ărgă-yos) باستانی]، بارتفاع ۳°۹۱۵′ متر، واقع در

(۱)Turgot (۲)inflation (۳)tourmaline (۴)Turin (۵)Torino (۶)Touraine (۷)Turenne (۸)Tornberg (۹)litmus (۱۰)Turnverein (۱۱)Tournefort (۱۲)Turnu-Severin (۱۳)Torne (۱۴)Tornio (۱۵)Tournai (۱۶)Doornik (۱۷)Thorvaldsen (۱۸)Taurus

آناطولی مرکزی را، اگرچه متعلق به شعبه‌ای از توروس است، گاهی جزء توروس بمعنی اخص شمرده‌اند. دربند کیلیکیا یا **گولک** بغاز در ل طرسوس از توروس میگذرد. سلسله‌ی توروس نهشتهای مهم کروم و نیز منابع معدنی دیگر (مخصوصاً مس، نقره، لیگنیت، روی، آهن، و ارسنیک) دارد.

تورون[1] (torun)، آلمانی **تورن**[2] (torn)، شهر (جم ۶۸°۰۸۵)، لغ لهستان، بر رود ویستول. از مراکز تجارتی. اصلا قلعه‌ای بود که بدست شهسواران توتونی بنا شد (۱۲۳۱). اولین پیمان صلح تورون (۱۴۱۱) میان لهستان و شهسواران توتونی دیری نپایید؛ با دومین پیمان صلح تورون (۱۴۶۶)، لهستان بدریای بالتیک راه یافت، و بر اراضی شهسواران توتونی مسلط شد. تورون در ۱۷۹۳ به پروس منتقل شد؛ در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت. کوپرنیک در اینجا متولد شد.

تورونتو[3] (toronto)، شهر (جم ۶۶۷°۷۰۶)، ج ایالت اونتاریو، کانادا، بر ساحل شمالی دریاچه‌ی اونتاریو، کرسی ایالت. از بزرگترین شهرهای کانادا است. بندری عمده و دارای صنایع پالایش نفت، آهن و فولاد، اتوموبیل و هواپیما، تهیه‌ی الوار، آمودن گوشت، منسوجات، و تهیه‌ی آرد میباشد. و نیز از مراکز بزرگ تجارتی و بانکداری و مطبوعاتی است. دانشگاه تورونتو (تأسیس ۱۸۲۷) در اینجاست. در محل تورونتوی کنونی فرانسویان در ۱۷۴۹ دژی ساختند. شهر را وفاداران به امپراطوری متحد بنام یورک تأسیس کردند (۱۷۹۳). نامش در ۱۸۳۴ به تورونتو تغییر یافت. اولین شهردار آن و. ل. مکنزی بود.

توره‌ی چنگیزی: ← یاسا.

توری: ← لوله‌ی خلأ.

توری[4] (tori)، از احزاب سیاسی انگلستان. لفظ توری اصلا ببعضی گردنکشان کاتولیک ایرلندی که از اطاعت انگلستان سرپیچی میکردند و با آن کشور میجنگیدند اطلاق میشد. در ۱۶۸۰ که جمعی از اشراف انگلستان برای محروم کردن دیوک آو یورک (که مذهب کاتولیک داشت، و بعداً بعنوان جیمز II بسلطنت رسید) از سلطنت اقدام کردند، سلطنت‌طلبان طرفدار دیوک آو یورک را بعنوان تخفیف توری خواندند (دسته‌ی مخالف ویگ نام داشت). بعداً توری عنوان حزب قائل به موروثی بودن حق سلطنت گردید. پس از انقلاب باشکوه (۱۶۸۸)، توریها طرفدار اشراف ملاک و محدود کردن حقوق پیروان مذاهب غیر انگلیکان و مخالف وارد شدن در مشکلات ممالک خارجی گردیدند. حزب توری، برهبری ر. هارلی (ارل آو آکسفرد) و ه. سین جن (وایکاونت بالینگبروک)، در دوره‌ی آن استوارت باوج اقتدار رسید، ولی در زمان جورج I، بسبب تمایل به جکوبایتها، بکلی از اعتبار افتاد، و در ۱۷۱۴–۶۰ دستش از کار کوتاه بود، و قریب ۵۰ سال حزب ویگ حکومت کرد. در دوره‌ی جورج III، ویلیام پیت (۱۷۵۹–۱۸۰۶)، حزب توری را جانی تازه بخشید، و این حزب مظهر "حکومت مردم" گردید، ولی در نتیجه‌ی وقایع انقلاب فرانسه جنبه‌ی ارتجاعی یافت، و با تصویب لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی) قدرت آن در مجلس عوام از بین رفت. حزبی که از بقایای حزب توری تشکیل شد عنوان **حزب محافظه‌کار** یافت، ولی هنوز هم محافظه‌کاران افراطی را (و در سنوات اخیر محافظه‌کاران را بطور کلی) توری می‌خوانند.

توریچلی[5]**، اوانجلیستا** (evānjelistā torricelli)، ۱۶۰۸–۴۷، فیزیکدان و ریاضیدان ایتالیائی. منشی گالیله بود (۱۶۴۱–۴۲)، و پس از وی در استادی فلسفه و ریاضیات در فلورانس جانشین او شد. بارومتر جیوه‌ای (معروف به لوله‌ی توریچلی) را اختراع کرد (۱۶۴۳). نوعی میکروسکوپ نیز اختراع نمود، و تلسکوپ را اصلاح کرد. ضبط دیگر نامش تریچلی است.

تورینگن[6] (türingen)، فنـ **تورنژ** (türaNj)، کشور (۱۵°۵۹۷ کمـ، جم ۲°۹۲۷°۴۹۷)، آلمان مرکزی، کرسی آن ارفورت. رشته‌کوه جنگلی معروف به جنگل تورینگن از آن میگذرد، و این رشته از طرف شمال تا دامنه‌ی کوههای هارتس ممتد است، و ارتفاعش به ۹۸۲ متر میرسد. اراضی آن زراعتی و حاصلخیز است. صنایعش (منسوجات، آلات بصری و آلات دقیق، ماشین‌آلات، شیشه) در ینا، گوتا، گرا، ارفورت، و مولهاوزن متمرکز میباشد.

تورینگنیهای قدیم از اقوام ژرمن بودند، و بین قرون ۶م و ۸م مغلوب فرانکها شدند، و قدیس بونیفاکیوس آنان را بدین مسیح درآورد. تورینگن در قرن 10م به دوکهای ساکس منتقل شد. در قرن ۱۱م، لاندگرافهای تورینگن، که در وارتبورگ مقر داشتند، امرای امپراطوری مقدس روم شدند، و قلمرو آنها تقریباً مطابق تورینگن حالیه بود. پس از ۱۲۴۷ حکومت تورینگن مدتی متنازع فیه بود، و سرانجام قسمت عمده‌ی این سرزمین بدست خاندان وتین افتاد. در ۱۴۸۵ اراضی این خاندان تقسیم شد، و بیشتر تورینگن به یکی از شاخه‌های خاندان منتقل گردید، و در دوره‌ی حکومت این شاخه بچند دوکنشین تجزیه شد (← ساکس-آلتنبورگ؛ ساکس-کوبورگ؛ ساکس-کوبورگ-گوتا؛ ساکس-گوتا؛ ساکس-ماینینگن؛ ساکس-وایمار؛ ساکس-وایمار-آیزناخ). تورینگن در قرن ۱۶م از مراکز اصلاح مذهبی لوتر بود. دوکنشینهای تورینگن در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوستند. در ۱۹۱۸ دست فرمانروایان آنها کوتاه شد، و در ۱۹۲۰ کشور تورینگن در جزء جمهوری وایمار تشکیل گردید. بعد از جم II روسیه‌ی شوروی آنرا اشغال کرد، در ۱۹۵۲ کشور تورینگن به سه بخش اداری انحلال یافت.

تورینو، ایتالیا، ← تورن.

توریوم[7] (toriom؛ فنـ)، عنصر فلزی رادیوآکتیو و خاکستری‌رنگ (علامت شیمیائی، Th؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). دستخوش تلاشی میشود، و محصول نهائی تلاشی آن یکی از همجاهای سرب است. در بعضی سنگهای معدنی وجود دارد. یکی از منابع انرژی اتمی است. بعضی از املاحش در طب بکار میرود. نیز ← رادیواکتیو.

توریه، در علم بدیع، ← ایهام.

توز (tavvaz)، شهر قدیم، فارس، ← **توج**.

توزلو (tozlu)، ده (جم ۱°۰۸۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بزینه‌رود، شهرستان زنجان، استان یکم، ۵۷ کیلومتری ج قیدار.

توزون (tuzun)، فت ۳۳۴ هق، امیر ترک، و بقولی دیلم، در عهد خلفا و امیر الامراء بغداد در دوره‌ی خلیفه متقی عباسی. وی بعد از قتل ابن رائق بکومک ترکها مقام امیرالامرائی یافت. اما خلیفه از او وحشت یافت، و با کسان خویش از بغداد گریخته به موصل رفت. اما توزون با پیغام و سوگند خلیفه را ایمن گردانید، و چون از موصل به بغداد آمد او را بگرفت و خلع کرده پسرش را بنام مستکفی بالله بجای او بخلافت برداشت. لیکن دولت توزون نیز طولی نکشید و سال بعد به بیماری فلج وفات یافت.

توزیع (tōzi')، در علم بدیع، پراکندن حرفی در چند کلمه یا کلمه‌ای در چند مصراع، مانند (سعدی):

در چشم منی و عایب از چشم
زان چشم همی کنم بهر سو.

توس (tus)، در گیاهشناسی. ۱ـ درخت جنگلهای نیمکره‌ی شمالی از نوع آلنوس (*Alnus*)، دارای میوه‌ی مخروطی. پوست نوع سیاه آن در رنگرزی و دباغی، و چوب نوع قرمز آن در مبل‌سازی بکار میرود. در ایران کم است. ۲ـ درخت و درختچه‌های نقاط معتدل نیمکره‌ی شمالی از نوع بتولا (*Betula*)، که سندر (sandar) نیز نامیده میشود. اقسام مختلف دارد، مانند توس کاغذی (*B. papyrifera*) و توس خاکستری (*B. populifolia*). چوب آن برای ساختن تخته‌های نازک بکار میرود. در ایران کم و نزدیک به **توسکا** است.

توسان[8] (tusān)، شهر (جم ۴۵°۴۵۴)، ج‌ش ایالت اریزونا، کشت. در اواخر قرن ۱۷م بتوسط اسپانیائیها معمور شد، و در جزء معامله‌ی گدزدن به کشت تعلق یافت. شهری صنعتی و مسکونی، و تفرجگاه زمستانی و بهداشتی است. دانشگاه اریزونا آنجاست.

توستلا[9] (tustlā)، شهر (جم ۱۵°۸۸۳)، کرسی ایالت چیاپاس، ج مکزیک. کارخانه‌ی تهیه‌ی سیگار برگ.

توسته، الجزایر، ← تبه.

توستی[10]**، سر فرانچسکو** (sər frāncesko tosti)*، ۱۸۴۶–۱۹۱۶، آهنگساز ایتالیائی. در ۱۸۷۵ به لندن رفت؛ معلم آواز خاندان سلطنتی شد (۱۸۸۰)، و استاد آکادمی سلطنتی موسیقی گردید (۱۸۹۴). از قطعات معروفش خدا حافظ است.

توسعه‌ی بنادر ایران: ← بندر.

توسکا (tuskā)، درخت جنگلهای نیمکره‌ی شمالی از نوع آلنوس (*Alnus*). بعضی اقسامش را توسه (tuse) مینامند. نیز ← توس.

توسکارورا[11]**، ژرفنای** (jarfnāye tuskārorā)، ژرفنائی بعمق ۹°۹۵۰ متر در فکه غربی، نزدیک ساحل ج‌ش جزیره‌ی هونشو، ژاپن. یکی از عمیق‌ترین بسترهای دریائی جهان است.

توسکان[12] (toskān)، ایتالیائی **توسکانا**، ناحیه

---

(۱)Torun (۲)Thorn (۳)Toronto (۴)Tory (۵)Torricelli (۶)Thuringia (۷)thorium (۸)Tucson (۹)Tuxtla (۱۰)Tosti (۱۱)Tuscarora (۱۲)Tuscany

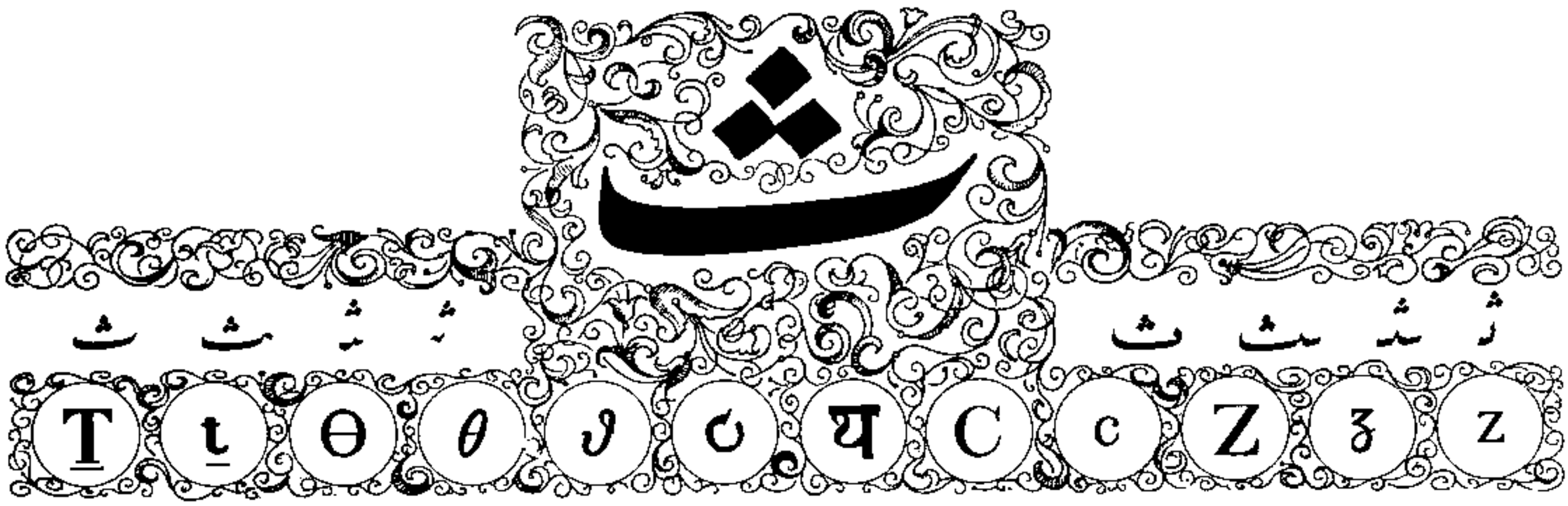

ثابت[1] (sābet)، در ریاضیات، عدد یا کمیتی که تغییر نمیکند، یعنی همیشه دارای یک مقدار است. مثلا نسبت محیط هر دایره به قطرش مقدار ثابت پی است. ثابت بمعنی مذکور ثابت مطلق است، اما بسیار اتفاق می‌افتد که در مسئله‌ای مقداری را موقتاً لایتغیر یعنی ثابت میگیرند. در فیزیک بعضی ضرایب لایتغیر را ثابت میخوانند، مانند ← ثابت پلانک و ثابت گرانش عمومی.

ثابت، ستاره‌ی: ← ثوابت.

ثابت ابن قره (sābete 'bne qorra) [ابوالحسن ثابت ابن قرة ابن مروان الحرانی]، ۲۲۱–۲۸۸ هق، طبیب، ریاضیدان، و منجم حوزه‌ی علمی بغداد، و یکی از بزرگترین مترجمین از سریانی و یونانی به عربی؛ متحران. از بزرگترین دانشمندان زمان خود بود، و نزد معتضد خلیفه تقرب داشت. دار الترجمه‌ای تأسیس کرد، که بسیاری از خویشانش در آن کار میکردند. بسیاری از آثار یونانیان (آپولونیوس، اقلیدس، ارشمیدس، تئودوسیوس، بطلمیوس، جالینوس، اوتوکیوس) بوسیله‌ی او یا تحت سرپرستی وی به عربی ترجمه شد، و بعضی از ترجمه‌های دیگران را اصلاح کرد. آثار بسیار (حد ۱۳۰ کتاب و رساله) در ریاضیات، نجوم، و طب به وی منسوب است (بیشتر به عربی و بعضی به سریانی)، که بعضی بزبان لاتینی ترجمه گردیده. دستور محاسبه‌ی اعداد متحابه باو منسوب است. طریقه‌ی وی در تعیین مساحت سهمی و حجم سهمیوار بسیار جالب میباشد. سنان ابن ثابت پسر و ابراهیم ابن سنان نوه‌ی او بود.

ثاراگوثا، شهر اسپانیا، ← ساراگوسا.

ثالثه، از اجزای واحد زاویه، برابر ۱/۶۰ ثانیه. علامتش ‴ است، که آنرا بالای ارقام ثوالث و کمی بطرف راست میگذارند، مانند ‴۱۸ (۱۸ ثالثه).

ثالس ملطی: ← طالس.

ثالوث: ← تثلیث یا ثالوث.

ثامسطیوس: ← تمیستیوس.

ثامورا، شهر اسپانیا: ← زامورا.

ثانیه[2]، از اجزای واحد زاویه، برابر ۱/۶۰ دقیقه یا ۱/۳۶۰۰ درجه. علامت آن ″ است، که آنرا بالای ارقام ثوانی و کمی بطرف راست میگذارند، مانند ″۳۸٫۵ (۳۸ ثانیه و نیم).

ثانیه[2]، واحد زمان، برابر ۱/۸۶۴۰۰ شبانروز شمسی متوسط.

ثئودوروس (teodoros)، نام یونانی برای مرد. بعضی اعلام مشتق از آن،

زبان	ضبط اصلی	ضبط درین کتاب
اسپانیولی	Teodoro	تئوذورو (teodoro)
آلمانی	Theodor	تئودور (teodor)
انگلیسی	Theodore	ثیودور (ţiodor)
ایتالیائی	Teodoro	تئودورو (teodoro)
روسی	[Feodor]	فیودور (fiodor)
فرانسوی	Theodore	تئودور (teodor)
لاتینی	Theodorus	تئودوروس (teodorus)
لهستانی	Feodor	فیودور (fiodor)

ثاوذوسیوس، ریاضیدان و منجم، ← تئودوسیوس.

ثاوفرسطس: ← تئوفراستوس.

ثاون یا ثاون اسکندرانی: ← تئون.

ثئی‌گرچی (ţaigarci؛ پارسی باستان)، نام ماهی در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی سیمنو و مه و ژوئن فرنگی.

ثایلر[3]، **مکس** (maks ţayler)، ۱۸۹۹–، طبیب محقق امریکائی، متد افریقای جنوبی. بجهت تکمیل نخستین واکسن مؤثر بر ضد تب زرد، جایزه‌ی ۱۹۵۱ نوبل در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

ثبات تأثرات نوری[4]، دوام کوتاه احساس نور پس از خاموش شدن منبع آن. بتجربه معلوم میشود که تأثر شبکیه (← چشم؛ رؤیت) از نوری که بر آن میتابد، حد ۱/۱۰ ثانیه پس از قطع نور تابنده ادامه مییابد. این خاصیت باعث واضح نبودن رؤیت اشیائی است که حرکت بالنسبه سریعی دارند (تصاویر اوضاع مختلف شیء بر شبکیه بر هم می‌افتند). از طرف دیگر، بموجب این خاصیت، اگر حرکتی سرعت کافی داشته باشد، چشم احساس پیوستگی میکند (مانند متصل دیده شدن قطرات باران تند). همین امر است که سینما را ممکن ساخته است، تصاویری را که از صحنه‌ای تهیه شده است متوالیاً و بسرعت (۲۴ تصویر در ثانیه در سینمای ناطق) بر پرده‌ای می‌اندازند.

ثبوت[5] (sobut)، در **عکاسی**، زایل کردن حساسیت سطوح حساس (فیلم یا کاغذ) نسبت به نور بوسیله‌ی برطرف کردن مواد حساسی (املاح نقره) که پس از ظهور باقی مانده است. ماده‌ای که معمولا برای این منظور بکار میرود مشتمل بر تیوسولفاتِ سودیوم است، که به هیپوسولفیت یا دوای ثبوت معروف است. از فعل و انفعال این ماده با املاح نقره، ملح مضاعفی تشکیل میشود، که در آب محلول است، و با شستشوی نسبةً طولانی میتوان آنرا زدود.

ثخذ (saxxez)؛ ← ابجد.

ثروت، مدرسه‌ی، از نخستین مدارس پسرانه‌ی تهران. در ۱۲۷۷ هش دایر شد؛ مؤسس آن میرزا محمد خان مهندس بود. در ۱۳۱۴ هش نامش به ایرانشهر و سپس در ۱۳۲۶ هش، بسپاس خدمات عبدالعظیم قریب، به دبیرستان قریب تبدیل گردید.

ثریا[6] (sorayyā) یا **پروین**، دسته‌ی معروفی از ۶ ستاره‌ی درخشان در صورت فلکی ثور، که علامت سومین منزل از منازل قمر است. از جنبه‌ی نجومی، ثریا خوشه‌ای گشاده است (← خوشه‌ها)، و اعضای آن با هم در فضا حرکت میکنند، احتمالا از چند صد ستاره تشکیل شده است، ولی چشم طبیعی فقط شش ستاره‌ی آنرا میتواند دید، و یکی دیگر از ستارگان آن همواره ضعیف یا ناپیدا است. فاصله‌ی ثریا را از زمین 100 پارسک تخمین کرده‌اند.

کمتر دسته‌ای از ستارگان باندازه‌ی ثریا در ادبیات و اساطیر مورد توجه بوده است. عربها معتقد بودند که بارانی که هنگام طلوع ثریا ببارد نشانه‌ی ارزانی و سبب کثرت گیاه است، و احتمالا وجه تسمیه‌ی آن به ثریا بهمین مناسبت است. نیز عربها آنرا النجم (an.najm) میخواندند. درخشانترین ستاره‌ی آن ستاره‌ی إتای ثور (← صورت فلکی) است، و وسط الثریا (vasato 's-sorayyā)، جوز الثریا (jāzo 's.-)، یا نیر الثریا (nayyero 's.-) نام دارد. بر طبق اساطیر یونانی، زئوس هفت دختر اطلس، یعنی پلیادها را در آسمان جای داد. از آن جمله بود آلکوئونه[7] (ālkuone)، که نام یونانی وسط الثریا است، و نام این ستاره در زبانهای اروپائی از آن مأخوذ است. در باب "پلیاد مفقود" (هفتمین ستاره‌ی ضعیف یا نامرئی ثریا) نیز داستانها گفته‌اند، و وی را الکترا شمرده‌اند که برای تروا عزا گرفته است، یا مروپه که از شرم وصلت با یک انسان فانی خود را پنهان ساخته است.

ثریا، محمد، فت ۱۳۲۶ هق، زندگینامه‌نویس ترک، متد استانبول. شهرتش بسبب کتاب سجل عثمانی (sejelle) (چاپ استانبول، در چهار جلد، ۱۳۰۸–۱۵ هق) است، که زندگینامه‌ی رجال عثمانی است.

---

(۱) constant (۲) second (۳) Theiler (۴) persistence of vision (۵) (photographic) fixing (۶) Pleiades (۷) Alcyone

اثر دیگرش کتاب نخبة الوقایع است.
ثریتی (θriti)، در روایات زردشتی، دختر وسطی زردشت.
ثری ریورز (θri rivərz)، کانادا، ← تروا ریویر.
ثعالبه (sa'āleba)، دسته‌ای از خوارج، منسوب به ثعلبة ابن مشکان (یا عامر) (sa'labate 'bne moškān, āmer). ثعلبه نخست از عجارده بود، و بعد از آنها جدا شد، و پیروان او نیز چندین دسته بودند.
ثعالبی (sa'ālebi) [ثعالبی مرغنی]، شهرت **ابومنصور حسین ابن محمد مرغنی** (marqani)، مورخ عربی‌نویس معاصر نصر ابن سبکتکین (فت ۴۱۲ هق) (برادر محمود غزنوی). از مردم مرغن (ناحیه‌ی غور، افغانستان) بود. کتاب غرر السیر یا غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، که به ابومنصور عبدالملک ثعالبی منسوب شده است، ظاهراً از این ثعالبی است. این کتاب را مؤلف به نصر، سپهسالار خراسان، اهدا کرده است. این کتاب مشتمل بر تاریخ از خلقت عالم تا زمان محمود غزنوی است. قسمتی از جزء اول آنرا که مربوط به ایران است زوتنبرگ در 1900 در پاریس منتشر کرده، و آنرا به ابومنصور عبدالملک ثعالبی نسبت داده است. این قسمت کتاب مخصوصاً از این جهت اهمیت دارد که در بسیاری موارد خیلی بیش از طبری به مآخذ قدیم شاهنامه نزدیک است.
ثعالبی، شهرت **ابومنصور عبدالملک ابن محمد ابن اسماعیل**، ۳۵۰–۴۲۹ هق، ادیب عربی‌نویس مشهور ایرانی، مت نیشابور. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. نسبت وی به ثعلب [عربی، = روباه] است، و گویند چون شغلش پوستین‌دوزی از پوست روباه بود به ثعالبی معروف شد. مهمترین و مشهورترین اثرش کتاب یتیمة الدهر است، که بعداً ذیلی بنام تتمة الیتیمه بر آن نوشت. کتاب لغوی مشهور وی فقه اللغه است. از آثار دیگرش اینها است: کتاب لطائف المعارف؛ ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب؛ کتاب الفرائد و القلائد؛ کتاب التمثل و المحاضره. انتساب کتاب غرر اخبار ملوک الفرس باو مورد تردید است (← ثعالبی، ابومنصور حسین).
ثعلب (sa'lab)، شهرت **ابوالعباس احمد ابن یحیی**، ۲۰۰–۲۹۱ هق، نحوی و لغوی عرب. بیشتر عمر را در بغداد گذرانید. از ۱۶ سالگی بتحصیل زبان عربی پرداخت، و به مقامی شامخ رسید، و پیشوای کوفیین در نحو و لغت گردید. مدت ۱۳ سال تعلیم دادن به پسر محمد ابن عبدالله ابن طاهر، حاکم بغداد، را بعهده داشت. ابن الانباری I از شاگردان او بود. از آثارش کتاب الفصیح و قواعد الشعر است.
ثعلب (sa'lab) یا **خصی الثعلب** (xosa 's.sa'lab)، گیاه گلدار از تیره‌ی اورکیدای (*Orchidae*)، که بیش از پانصد جنس (بیشتر در نواحی گرمسیر) دارد. بسیاری از آنها دارای گلهای زیبا و به اشکال غریب است. ثعلبها ممکن است گیاهان پیچنده و بالارونده یا زمینی باشند. ریشه‌ی ثعلب معمولی (*Orchis*) دارای ماده‌ی لعابی است. نیز ← گل چارق.
ثعلبة ابن مشکان: ← ثعالبه.
ثعلبی (sa'labi)، شهرت **ابواسحاق احمد ابن محمد نیشابوری**، فت ۴۲۷ و بقولی ۴۳۷ هق، فقیه و محدث و مفسر معروف قرآن. معروفترین آثارش الکشف و البیان عن تفسیر القرآن و العرائس فی قصص الانبیاء است.
ثغور (soqur) [جمع لفظ عربی ثغر (saqr, sa-qar)، = حد و مرز، سرحد ملک کفار] یا **ثغور رومیه** (soqure rumiyye)، در نزد مورخین و جغرافیانویسان اسلامی، عنوان نواحی مرزی ل بین النهرین با قلمرو امپراطوری بیزانس، که شامل استحکامات و قلعه‌هائی در امتداد خط ممتد بین طرسوس و ملطیه بوده است، و در واقع بلاد عواصم را از تجاوز روم حفظ و حمایت میکرده است. نام این استحکامات، که مجموعاً بعضی از آنها ثغور جزیره و بعضی ثغور شامیه خوانده می‌شده‌اند، در کتب جغرافیانویسان اسلامی (مثل اصطخری و دمشقی) آمده است.
ثقفی (saqafi)، شهرت **دکتر خلیل خان**، ملقب به **اعلم‌الدوله**، فت ۱۳۲۳ هش، از اطبای معروف دوره‌ی قاجاریه. مردی فاضل و اهل تتبع بود، و انشائی سلیس و روان و شیرین داشت. از آثار چاپ‌شده‌اش هزار و یک حکایت، سد و پنجاه مقاله یادگار عصر جدید، خردنامه‌ی جاودان، و مقالات گوناگون (مشتمل بر حکایات و حوادث و وقایع تاریخی از عهد قاجاریه و مخصوصاً دوره‌ی مظفرالدین شاه) است. در اواخر عمر جداً سرگرم "تسخیر ارواح" شد، و هفتاد و یک مقاله‌ی معرفت الروح را منتشر کرد.
ثقل: ← نیروی ثقل؛ مرکز ثقل؛ شتاب ثقل.
ثقة‌الاسلام تبریزی، شهرت **آقا میرزا علی**، فت ۱۳۳۰ هق، از علمای مشهور و از رؤسای شیخیه در آذربایجان. ثقة‌الاسلام در ادب و علوم شرعی تبحر تمام داشت، و در مشروطیت و انقلاب آذربایجان نیز از عوامل و اشخاص مؤثر بود. هنگامی که روسها بمناسبت اولتیماتوم راجع به م. شوستر بنای مداخله در امور را گذاشتند، ثقة‌الاسلام را که مانع اجرای خیالات خویش میدیدند با چند تن دیگر دستگیر نمودند، و در دهم محرم ۱۳۳۰، ظاهراً بی هیچ گناهی، در میدان مشق تبریز او را بدار زدند.
ثقة امیرالمؤمنین، لقب، ← امیرالمؤمنین.
ثقیف (saqif)، قبیله‌ی عرب که در ناحیه‌ی بین طائف و مکه میزیستند، و از جنبه‌ی انساب از بطون هوازن بشمار آمده‌اند. پیش از اسلام لات را میپرستیدند، و در طائف برای آن معبدی ساخته بودند. در غزوه‌ی هوازن جمعی از ایشان بقتل رسیدند، و سرانجام به اسلام گرویدند. در ۱۸۰۳ از طائف در مقابل وهابیان دفاع کردند.
ثکری[1]، **ویلیام میکپیس** (wilyām meykpis θakəri)، ۱۸۱۱–۶۳، داستان‌نویس انگلیسی، مت کلکته. در ۱۸۱۷ به انگلستان رفت. پس از چندی سیاحت در اروپا، بتحصیل حقوق پرداخت. در ۱۸۳۶ ازدواج کرد، و چون میراث پدری را از دست داد، نویسنده‌ی مزدور شد. دیوانگی (۱۸۴۱) زوجه‌اش او را سخت پریشان‌خاطر ساخت. در ۱۸۴۸، کتاب هجائی کتاب خودنماها و رمان بازار خودفروشی (۱۸۴۷–۴۸؛ شاهکار وی) او را شهره ساخت. رمانهای دیگری که منتشر ساخت بر شهرتش افزود. در ۱۸۵۱ و ۱۸۵۲–۵۳ در انگلستان و کشمکش، در باب ظرفای انگلیسی قرن هجدهم سخنرانیهائی کرد. ثکری نقاد ادب و هجانویس بود، و بر علیه احساسات رمانتیک هجویه‌ها و انتقادات بسیار نوشت، و در آنها از بیهودگی و بیحاصلی زندگی بشر سخن گفته است.
ثلاث (salās)، دهستان (جه ح ۱۱۰°۵۰۰)، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، کنار خلیج فارس؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی؛ مرکزش بندر کنگان. ظاهراً بمناسبت اینکه سه بندر کنگان، طاهری، و عسلویه در آن واقعند بنام ثلاث خوانده شده است.
ثلاث یا (؟) **باباجانی**، بخش (جه ح ۱۲۰°۱۰۰)، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز ایران و عراق؛ دارای ۱۰۸ (؟) آبادی. بقول فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۵، تهران، ۱۳۳۱ هش)، مشتمل بر دهستانهای قبادی، ولدبیگی، باباجانی، سرقلعه، جیگران، و ازگله است. ظاهراً بمناسبت اینکه سه طایفه‌ی باباجانی، ولدبیگی، و قبادی در آن زندگی میکنند بنام ثلاث خوانده شده است.
ثلاث، ولایات، یکی از تقسیمات اداری سابق، مرکب از ملایر، تویسرکان، و نهاوند.
ثلث، از اقلام ششگانه، ← خط فارسی.
ثلم (salm) [عربی، = رخنه در دیوار پدید آوردن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن انداختن "ف" است از فعولن؛ بعبارت دیگر انداختن هجای کوتاه است از آغاز این پایه. عروضیان، بجای دو هجای دراز باقیمانده (عولن)، فعلن (fa'lon) میگذارند، و آنرا اثلم (aslam) میخوانند.
ثمامة ابن اشرس (somāmate 'bne aśras)، فت ۲۱۳ هق، متکلم اسلامی در اوایل عهد عباسی و مؤسس مکتب ثمامیه از فِرَق معتزله. وی معاصر هارون و مأمون عباسی بود، و گویند مأمون تحت تأثیر مناظرات او به طریقه‌ی معتزله گرایید. ثمامه شاگرد بشر ابن معتمر، و مثل او به الحاد متهم بود. وی نکته‌سنج و نادره‌گوی بود، و در فن مجادله و مناظره در عصر خود شهرت تمام داشت. بسبب سخنانی که برخلاف عقاید مقبول در نزد عامه می‌گفت، و مخصوصاً بجهت آنکه در رعایت آداب و ظواهر چندان مقید نبود، نزد عامه حسن شهرت نداشت. در باره‌ی عقاید و تمالیم منسوب باو آنچه در بعضی کتب مثل ملل و نحل شهرستانی، کتاب الفرق بین الفرق بغدادی، و تبصرة العوام آمده است، از مآخذی گرفته شده است که مخالفان وی نوشته‌اند، و بهمین جهت از طعن و ملامت در حق وی خالی نیست، و از آثار خود او ظاهراً چیزی باقی نمانده است.
ثمرین (samarin)، ده (جه ۳°۶۰۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیجویجین، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی).
ثمود (samud)، یکی از اقوام قدیم عرب که، مانند قوم عاد، مدتها پیش از ظهور اسلام نابود شده بود. مدارک قدیمی چندی حاکی از جنبه‌ی تاریخی نام و وجود قوم ثمود است، که از آن جمله است کتیبه‌ی سارگن (مربوط به ۷۱۵ ق‌م) و آثار کلاودیوس بطلمیوس و پلینی. مرکز آنان ظاهراً دومة الجندل و حِجر بود، ولی در تمام قسمت لغ جزیرة العرب و مملکت نبطیان تا حوالی العلا منتشر بودند. نیز ← لحیان.

(1) Thackeray

در قرآن، نام ثمود با نام عاد همراه است. بر طبق روایات اسلامی، ثمود نصیحت پیغمبر خود، صالح، را نشنیده، شتر درشت هیکلی را، که خدا چون آیتی برای ایشان قرار داده بود، پی کردند، و با زمین‌لرزه و صاعقه از میان رفتند. (اعراف ۷۱؛ توبه ۷۱؛ هود ۶۴، ۷۱، ۹۸؛ ابراهیم ۹؛ اسراء ۶۱؛ حج ۴۳؛ فرقان ۴۰؛ شعراء ۱۴۱؛ نمل ۴۶؛ عنکبوت ۳۷؛ ص ۱۲؛ مؤمن ۳۲؛ فصلت ۱۲، ۱۶؛ ذاریات ۴۳؛ نجم ۵۲؛ قمر ۲۳؛ حاقه ۴، ۵؛ بروج ۱۸؛ فجر ۸؛ شمس ۱۱).

ثنائی، شمار: ← شمار ثنائی.

ثنائی مشهدی (sanā'ie)، شهرت **خواجه حسین ابن غیاث‌الدین محمد**، فت ۹۹۶ هق و بقولی ۱۰۰۷ هق، شاعر ایرانی، مت مشهد. در عصر اکبر شاه به هند رفت، و آنجا اقامت کرد. بعد از وفات، جنازه‌اش را به مشهد آوردند. دیوانش مشتمل بر قصائد، غزلیات، رباعیات، و ساقی‌نامه است. یک مثنوی نیز از نوع **اسکندرنامه** بنام اکبر ساخته است، و آن را سد اسکندر و باغ ارم نام داده است.

ثنت[1]، جزیره‌ی (ṯanət)، جزیره‌ای که قسمت ل‌ش ولایت کنت، انگلستان، را تشکیل میدهد.

ثنویت[2] (sanaviyyat)، نزد حکما و متکلمین اسلامی، عنوان کلی اعتقاد ثنویه (sanaviyye) یا اصحاب اثنین (ashābe esnayn)، که معتقد بوده‌اند بر اینکه صانع عالم دوتا است ـ فاعل خیر نور است، و فاعل شر ظلمت، و هر دو نیز قدیم و ابدی هستند؛ و بعبارت دیگر، ثنویت عبارتست از اعتقاد باینکه اصل شر نیز مثل اصل خیر قدیم و ازلی و ابدی و مختار و مرید و مستقل است، و تابع و مخلوق اصل خیر نیست. این اعتقاد را متکلمین و نویسندگان کتب ملل و نحل مخصوصاً به سه طایفه‌ی دیصانیه، مانویه، و مزدکیه نسبت داده‌اند، چنانکه بعضی از فرق نصاری مانند مرقیونیه، آریوسیه (پیروان آریانیسم)، ماروئیه، و بیالقه، و همچنین بعضی مذاهب دیگر مثل ماریین، دَشتیین، ماهانیه، حَرانیه، و کَینَویه، و حتی سمنیه نیز در نزد برخی متکلمین اسلامی گاه بعنوان ثنویه و در ردیف آنها یاد شده‌اند. در بین مسلمین، عنوان ثنوی و ثنویه لقب طعنه‌آمیزی است که بعضی از فرق مخالفان خود را بدان عنوان خوانده‌اند؛ مخصوصاً فرقه‌هائی که تمایلات جبری داشته‌اند، کسانی را که تا حدی به اختیار قائل بوده‌اند و در مقابل قدرت مطلقه‌ی خداوند از قدرت و اختیار انسان نیز سخن میگفته‌اند قائل به ثنویت شمرده‌اند (← جبر و قدر). بهمین جهت است که پیروان نظام و سایر معتزله و همچنین هشامیه از غلاة شیعه و همچنین زنادقه نیز منتسب به ثنویه گشته‌اند.

متکلمین اسلام غالباً مجوس را که اعم از زرتشتی و زروانی است، باین اعتبار که آنها را قائل به حدوث ظلمت میدانستند، جزء ثنویه‌ی واقعی نمیشمرده‌اند. در حقیقت، در ثنویت زرتشت بین طرفین آن تعادل نیست ـ یک طرف اهورمزدا است، که سپنتا مینو در کنار اوست، و در طرف دیگر جز انگره مئینیوه کسی نیست؛ البته انگره مئینیوه در برابر سپنتا مینو است، و درین صورت چیزی در مقابل اهورمزدا نیست. اما این بی‌تعادلی که در هر ثنویت دینی نه (فلسفی) هست لازمه‌ی کار هر پیغمبری است که دین خود را بر اساس ثنویت مینهد، چون در غیر این صورت مردم بچه امید گرد وی جمع شوند، و با شری که امید به شکست آن ندارند مبارزه کنند. در تعلیم مانی هم که معمولا آن را نمونه‌ی ثنویت کامل میشمارند دو طرف ثنویت تعادل و موازنه‌ای ندارند؛ چنانکه آنجا نیز در مقابل "سلطان ظلمت"، که منشأ شر و تاریکی است، "آدم اول" قرار دارد، در صورتیکه "پدر عظمت"، که مصدر نخستین همو است، در قلمرو شر چیزی در مقابل خود ندارد. در هر حال، ثنویت بآن گونه که نزد زرتشت و حتی بردیصان و مرقیون ـ بر حسب تحلیلی که شهرستانی از مقالات آنها کرده است ـ وجود دارد، مبتنی برین نکته است که علاوه بر دو اصل نور و ظلمت، یک اصل سوم نیز که معدّل و جامع و سبب امتزاج نور و ظلمت است نیز وجود دارد. این اصل جامع و معدل را مانی و مزدک رد کرده‌اند، اما مزدک گفته است فعل نور بقصد و اختیار است، در صورتیکه فعل ظلمت کورکورانه است و بر حسب اتفاق. باری، ثنویت زرتشت ـ که با وجود عدم موازنه‌ی طرفین آن باز بهر حال ثنویت است ـ با ثنویتی که نزد مانی و بعضی فرق گنوسی نصاری هست (← گنوسیسیسم) تفاوتش این است که ثنویت زرتشت ثنویت بین دو روح ـ روح خیر و روح شر ـ است، در صورتیکه ثنویت مانوی ثنویت بین ماده و روح است، و از همین روست که ثنویت زرتشت، بر خلاف ثنویت مانی، بهیچوجه منشأ زهد و عزلت و ریاضت نشده است، سهلست سعی و عمل را نیز ـ بسبب قبول اصل اختیار ـ تشویق و تأیید میکرده است.

این ثنویت بین روح و جسم بوجهی دیگر، و در معنای فلسفی آن، در بیان بعضی حکمای قدیم یونان و در نزد دکارت و ولف (volf) نیز آمده است، و باین معنی ثنویت عبارتست از اعتقاد فلاسفه‌ای که قائلند به دوگانگی جوهر جسم و جوهر روح، در مقابل کسانی که معتقد بوده‌اند بر اینکه جسم و روح هر دو از یک جوهرند، خواه آن جوهر واحد ماده باشد و خواه روح.

متکلمین اسلام، در مقام اثبات توحید و نیز در مناقشات راجع به ذات و صفات و جبر و اختیار، به ردّ عقاید ثنویه پرداخته‌اند، و کندی، فیلسوف عرب، کتابی بنام رسالة فی الرد علی الثنویه در ابطال آراء آنها تألیف کرده است، چنانکه آراء فرق اسلامی منسوب به ثنویه نیز بوسیله‌ی متکلمین مکرر رد شده است. از کسانی که در بین مسلمین بنام و نشان، و هر یک به بهانه‌ای دیگر، منسوب به ثنویت شده‌اند نام عبدالله ابن مقفع، ابوحَفْص حَداد، ابن دَرّ صیرفی، ابوعیسی وَرّاق، ابوشاکر دیصانی، ابراهیم نظام، و ابن راوندی را میتوان ذکر کرد، که نیز به عنوان زندیق شهرت دارند.

در ایران در سالهای اخیر لفظ فرانسوی دوالیسم (düālism) را ثنویت ترجمه کرده‌اند. لفظ دوالیسم اول بار در یکی از آثار تامس هاید، مستشرق انگلیسی، دیده میشود که آنرا در مورد اعتقاد دینی به دو اصل خیر و شر بکار برده است، و نیز پ. بل فرانسوی در فرهنگ خود در مقاله‌ی زردشت، و نیز لایبنیتز آنرا استعمال کرده‌اند. امروزه دوالیسم بمعنی اعم به هر نوع عقیده‌ی فلسفی که عالم را مرکب از دو اصل متمایز و منحصر (مانند ماده و صورت، ماده و عقل، وجود و عدم) بداند اطلاق میشود.

ثنویه، قائلین به ثنویت؛ ← ثنویت.

ثوابت (savābet) یا **ستارگان ثابت،** اجرام آسمانی عظیم و به حالت گازی، که با نور خود میدرخشند. تقسیم ستارگان به ثابت (ستارگانی که وضع نسبی آنها تغییر نمیکند) و سرگردان یا سیار، و نیز مشخص کردن ستارگان ثابت بوسیله‌ی شکلهای خیالی (← صورت فلکی) بسیار قدیمی است. عده‌ای از ستارگان ثابت از قدیم الایام به اسامی خاصی معروف شده‌اند، که بعضی از آنها در جداول مقاله‌ی صورت فلکی و موضع آنها در نقشه‌ی آسمان (مربوط به همان مقاله) آمده است.

باید دانست که، اگرچه ستارگان ثابت با چشم غیر مسلح دارای وضع ثابتی بنظر میرسند، مدتها است که بوسیله‌ی تلسکوپ ثابت شده است که این اجرام در حرکت اند. ثوابت از جنبه‌ی تابندگی (← قدر)، حجم، جرم مخصوص، و دمای سطحی متفاوتند. فواصل آنها از یکدیگر، جز در مورد ستارگان مزدوج، بقدری زیاد است که معمولا با سال نور یا پارسک بیان میشود. توزیع ستارگان ثابت در فضا یکنواخت نیست، و چنین بنظر می‌رسد که این اجرام در دستگاههای عظیمی بنام کهکشانها متمرکز اند، که کهکشان ما (احتمالا مشتمل بر 100 تا 200 بیلیون ستاره) یکی از آنهاست. نزدیکترین ثوابت به زمین خورشید است، که نور آن در ۸ دقیقه و ۲۰ ثانیه بزمین میرسد. پس از آن، نزدیکترین ثوابت به ما رجل قنطورس است، که بفاصله‌ی ۴٫۳ سال نور از زمین قرار دارد. امروزه ستارگان را بر حسب طبقات طیفی طبقه‌بندی میکنند. نیز ← غول‌پیکران؛ کوتوله‌ها؛ خوشه‌ها؛ ستارگان متغیر؛ حرکت یومی؛ جهان؛ نجوم.

بطوری که تخمین شده است، بیلیونها سال است که انرژی بصورت نور و حرارت از ستارگان صادر میشود. مقدار این انرژی شگرف است. مثلا از هر سانتیمتر مربع سطح خورشید در هر دقیقه انرژی تشعشعی معادل $۶٫۲۵ \times 10^{۱۰}$ ارگ صادر میگردد. نظریه‌های چندی برای توجیه این انرژی پیشنهاد شده است، که اولین آنها نظریه‌ی جاذبه‌ی گرانشی هلمهولتس بود، که بموجب آن، جرم گازی ستارگان بر اثر جاذبه‌ی مرکزی آنها منقبض میشود، و تراکم گاز سبب بالا رفتن دما میگردد. این نظریه، و نیز نسبت دادن انرژیهای مذکور به فعل و انفعالات شیمیائی برای توجیه این انرژیهای شگرف کافی نیست. در سنوات اخیر نظریاتی بر اساس فعل و انفعالات هسته‌ای و تبدیل جرم به انرژی پیشنهاد شده است. ← حلقه‌ی کربون؛ زنجیر پروتون-پروتون. نیز ← خورشید.

ثوامر (savāmer)، ده (جم ۱٬۲۴۰ نف ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهمنشیر، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، ۴ کیلومتری جش آبادان.

ثور[3] (sör) [عربی، = گاو نر]، دومین صورت فلکی در منطقة البروج، و دومین برج. دبران ستاره‌ی آلفای آنست. خوشه‌های ثریا و هوادس در آنند.

---

(۱) Thanet (۲) dualism (۳) Taurus

ثورباران[1]، فرانثیسکو د (frānţisko de ţurbā-rān)، ۱۵۹۸–۱۶۶۲، نقاش اسپانیائی، وابسته به مکتب سویل. در کارهایش رئالیسم شدید و جانداری بچشم میخورد، و نیز رنگهای رقیقی که با مهارت و ظرافت بکار برده (بخصوص در صحنه‌هائی که از زندگانی راهبان ساخته) سبب شهرت او شده است.

ثورفین[2]، کارلسونی (kārlsevni ţorfin)، دریانورد ایسلندی که در اوایل قرن یازدهم رونق داشت، و ظاهراً از امریکای شمالی دیدن کرد. در جستجوی وینلند بود. تواریخ مسافرتهای او و امکنه‌ای که از آنها دیدن کرده مختلف فیه است.

ثورو[3]، هنری دیوید (henri deyvid ţorō)، ۱۸۱۷–۶۲، شاعر و نویسنده‌ی امریکائی. از پیروان مذهب وجود برترین و از دوستان نزدیک امرسن بود. منتقد اجتماعی توانائی بود، و مقاله‌ی "نافرمانی غیر نظامی" او الهام‌بخش کسانی چون گاندی گردید. معروفترین اثرش والدن (۱۸۵۴) است.

ثوره‌واهره (ţuravāhara؛ پارسی باستان)، نام ماهی در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی ایارو و آوریل و مه‌ی فرنگی.

ثوری، سفیان: ← سفیان ثوری.

ثوفیل ابن توما (sufile 'bne tumā) یا **ثوفیل رهاوی** (rohāvi)، فت ۱۶۹ هق، منجم نصرانی و مترجم از یونانی به سریانی؛ از مردم الرها (ادسا). رئیس منجمین مهدی خلیفه‌ی عباسی بود. ترجمه‌ی نامرغوبی از یکی از آثار جالینوس فراهم کرد، که بعداً حنین ابن اسحاق در آن تجدید نظر نمود. قسمتی از آثار هومر را نیز ترجمه کرد. نامش را ثیوفیل (siufil) نیز ضبط کرده‌اند.

ثوفیل رهاوی: ← ثوفیل ابن توما.

ثومارااگا[4]، خوان د (xuān de ţumārāgā)، ۱۴۶۸–۱۵۴۸، کشیش اسپانیائی، اولین اسقف مکزیک.

ثیرو[5]، خوان د لا (xuān de lā ţiervā)، ۱۸۹۵–۱۹۳۶، مهندس هواپیمائی اسپانیائی؛ مخترع اتوژیر (اولین پرواز در ۱۹۲۳).

ثیسلوود[6]، آرثر (ārţər ţisəlwud)، ۱۷۷۰–۱۸۲۰، توطئه‌گر انگلیسی. توطئه‌ای برای کشتن اعضای دولت ترتیب داد. محل اسلحه در خیابان کیتو (keytō) کشف شد (فوریه‌ی ۱۸۲۰). ثیسلوود اعدام گردید. این توطئه بنام توطئه‌ی کیتو ستریت (strit) یا توطئه‌ی خیابان کیتو معروفست.

ثیسنروس، فرانثیسکو خیمنث د: ← خیمنث د ثیسنروس، فرانثیسکو.

ثیودور، اسم: ← تئودوروس، اسم.

ثیودورس: ← تئودوسیوس.

ثیوفیل ابن توما: ← ثوفیل ابن توما.

ثیوفیل رهاوی: ← ثوفیل ابن توما.

---

(۱)Zurbarán (۲)Thorfinn (۳)Thoreau (۴)Zumárraga (۵)Cierva (۶)Thistlewood

ج

ج ـجـ ـجـ ج

G g ɡ ɢ ɣ ʒ ज J ɟ

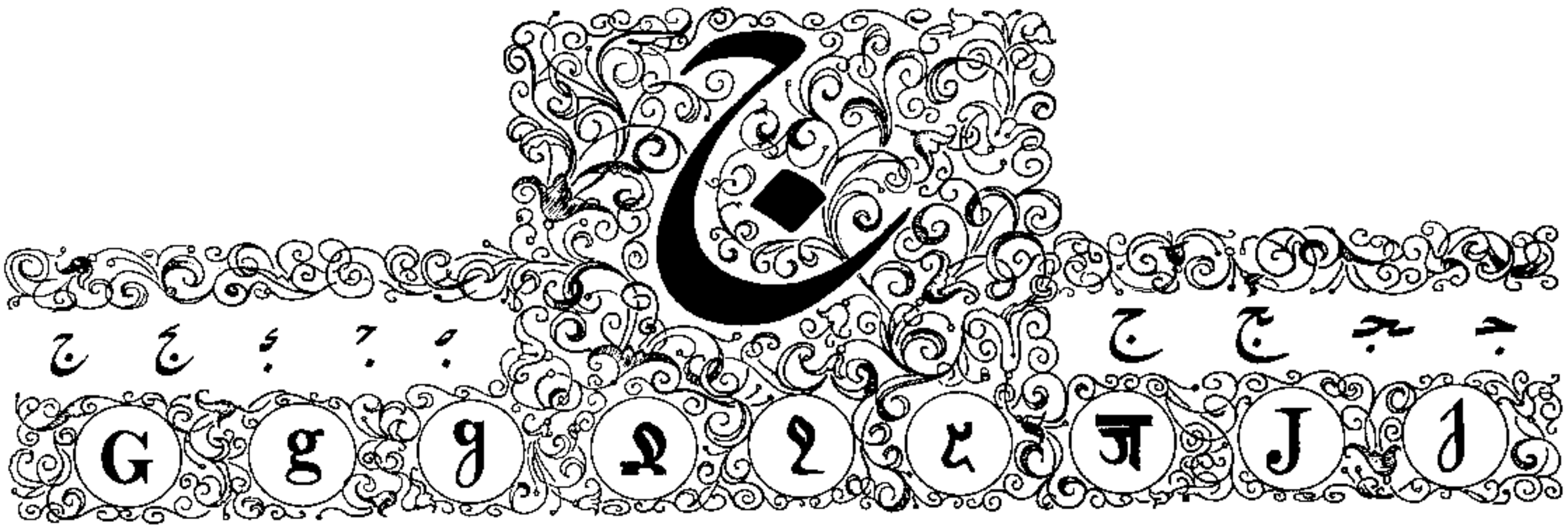

ج، علامت اختصاری جنوب در این کتاب. نیز ← جهات اصلی.

جابر ابن افلح، ابومحمد (jābere 'bne aflah)، لتی گبر (geber)، منجم و ریاضیدان مسلمان اسپانیائی. از مردم سویل بود. تاریخ تولد و وفاتش در دست نیست، ولی ظاهراً در اواسط قرن ۱۲م بم درگذشته است. وی صاحب کتاب الهیئه یا اصلاح المجسطی است، که در آن از نظریه‌ی بطلمیوس در باب سیارات سخت انتقاد کرده است. مهمترین قسمت این کتاب فصل مخصوصی در مثلثات است، که در بخش مثلثات مسطحه سیر قهقرائی کرده، و بجای جیب (سینوس) وتر را بکار میبرد، ولی در بخش مثلثات کروی، برای نخستین بار، یکی از دستورات اساسی مثلثات کروی قائم الزاویه (دستور $\cos A = \cos a.\sin B$) دیده میشود. کتاب مذکور را گراردوس کرموننسیس به لاتینی ترجمه کرد، و این ترجمه در ۱۵۳۴ در نورنبرگ بچاپ رسید. و نیز در ۱۲۷۴ و بعداً هم به عبری ترجمه شد.

جابر ابن حیان (jabere 'bne hayyān) [ابو موسی (یا ابوعبدالله) جابر ابن حیان ابن عبدالله الکوفی الصوفی]، لتی گبر (geber)، نق نیمه‌ی دوم قرن دوم هق، بزرگترین کیمیادان عرب. او را از شاگردان خالد ابن یزید (فت ۸۵ هق)، و گاهی از اصحاب امام جعفر صادق (فت ۱۴۸ هق)، و حتی از خواص جعفر ابن یحیی برمکی (فت ۱۸۷ هق) شمرده‌اند، و بعضی هم اصلا وجود وی را منکر شده‌اند، ولی این رأی مقبول نیست. تألیفات بسیار به جابر نسبت داده شده است، که تقریباً مشتمل بر همه‌ی علومی است که به مسلمانان منتقل شده است، و تحریر آنها بوسیله‌ی یک فرد یا در نیمه‌ی ۲م قرن ۲م هق ممکن بنظر نمیرسد. از بسیاری کتب منسوب به جابر اصل عربی در دست نیست، و فقط ترجمه‌های لاتینی موجود است. موضوع این کتابها بیشتر علم کیمیا است، و در آنها نظریات جالبی دیده میشود. درستی روشهای او در تحقیقات شیمیائی بسیار جالب است، و نظریاتی در تشکیل یافتن فلزات از نظر زمین‌شناسی و نیز طرقی برای تهیه و تصفیه‌ی بعضی مواد آورده است. از آثار طبع‌شده‌اش اسرار الکیمیاء است.

جابر ابن عبدالله انصاری (ansāri)، فت ۷۸ هق، از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر اسلام. در بسیاری از غزوات شرکت داشت، و در اواخر عمر در مسجد پیغمبر در مدینه حلقه‌ای داشت و مردم حدیث او میشنیدند.

جابراندی (jāborāndi، از انگل)، بوته‌ی امریکای گرمسیر از نوع پیلوکارپوس (*Pilocarpus*). دارای سم معروف جابراندی است که محتوی ماده‌ی سمی پیلوکارپین (در پزشکی بکار میرود) میباشد.

جابر جعفی (jābere jo'fi) [ابوعبدالله جابر ابن یزید ابن الحارث]، فت ۱۲۸ هق (یا چند سالی بعد از آن)، از فقهای تابعین و از اهل کوفه. روایات بسیار از او نقل کرده‌اند، و در روایت او جای سخن هست. جابر از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق بوده، و بعضی او را از اصحاب اسرار امام صادق نیز دانسته‌اند.

جابرسا، شهر افسانه‌ای، ← جابلسا.

جابلسا (jābolsā) یا **جابرسا**، و گاه **جابلص** (jābols)، شهر افسانه‌ای در جانب یا در سرحد "مغرب"، که بر حسب روایات افسانه‌ها 1'000 دروازه دارد، و در هر دروازه 1'000 تن پاسبانی میکنند. این نام گاه در مصطلحات صوفیه بطور کنایه برای منزل آخر سلوک بکار میرود، که با منزل اول بقدر مسافت بین مشرق و مغرب فاصله دارد. بعضی از متألهین و صوفیه این شهر را ـ مثل جابلقا ـ متعلق به عالم مثال دانسته‌اند، و اکثر اخبار راجع بآن را بدینگونه تأویل کرده‌اند.

جابلص، شهر افسانه‌ای، ← جابلسا.

جابلق: ← جاپلق.

جابلقا (jābolqā)، شهر افسانه‌ای در جانب یا در سرحد "مشرق"، که بموجب روایات افسانه‌ها ـ مانند جابلسا ـ 1'000 دروازه دارد و در هر دروازه 1'000 نفر پاسبانی میکنند. این نام در اصطلاحات صوفیه گاه بطور کنایه برای منزل اول سلوک بکار می‌رود، که با منزل آخر بقدر مسافت بین مشرق و مغرب فاصله دارد. بعضی از صوفیه و متألهین این شهر افسانه‌ای را متعلق به عالم مثال دانسته‌اند، و اخبار راجع بآن را بدینگونه تأویل کرده‌اند.

جابیه (jābia)، قریه‌ای در سوریه‌ی کنونی، ح ۸۰ کیلومتری ج دمشق، که تا دمشق یک روز راه بوده است، و پس از ناپدید شدن آن، نامش بر دروازه‌ی جغ دمشق (باب الجابیه) باقی مانده است. آب و هوائی سالم داشته است، و در دوره‌ی پیش از اسلام اقامتگاه عمده‌ی امرای غسّان بوده است، و بهمین جهت آن را جابیة الملوک، میخوانده‌اند. بعد از واقعه‌ی یرموک (رجب ۱۵ هق)، اعراب درآنجا به تقسیم غنائم پرداختند، و در نتیجه‌ی همین امر بود که در سال ۱۷ هق، عمر خطاب با جمعی از صحابه، برای گفتگو و تبادل نظر در باب فتوحات اسلامی، به جابیه رفت؛ در روز اجتماع آنان، که به یوم الجابیه (yămo 'l.-) معروفست، عمر خطبه‌ی معروف به خطبة الجابیه را ایراد کرد، و احتمالا بنیاد دیوان درآنجا گذاشته شد. جابیه در دوره‌ی فتوحات اسلامی کسب اهمیت کرد، و در عهد اموی مدتها مرکز جند دمشق بود. انتخاب مروان ابن حکم بخلافت، و همچنین تعیین دو پسر خلیفه عبدالملک برای خلافت، در جابیه اتفاق افتاد. جابیه از عهد سلیمان ابن عبدالملک تدریجاً از اهمیت افتاد، و مخصوصاً در عهد عباسیان، که در محو آثار منسوب به امویان اهتمام خاص داشتند، جابیه تقریباً بکلی فراموش گشت.

جاپلق (jāpalaq)، معربش **جابلق**، دهستان، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۱۵۳ (؟) آبادی. بخش جاپلق منطبق با آنست. مرکز بخش، ده مامون (māmun) (جع ۷۷۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری غ الیگودرز واقعست.

جاتکه[1] (jātka)، مجموعه‌ای از ۵۴۷ داستان، بزبان پالی، مربوط به ولادتهای پیشین بودا، که آنرا قدیمترین فولکلور جهانی میدانند. این داستانها و داستانهای مقتبس از آنها، در قرون و نواحی مختلف، الهام‌بخش حجاریها و نقاشیهای فراوان بوده است، و بهترین این نقاشیها در غارهای آجانتا محفوظ میباشد.

جاثلیق[2] (jāsaliq)، ینـ کاتولیکوس (kātolikos)، عنوان رئیس مذهبی در بعضی کلیساهای شرقی، و بالاخص عنوان رؤسای مذهبی ارمنستان، حبشه، و گرجستان. بقول بعضی مآخذ اسلامی، مقامات روحانی پایینتر از جاثلیق بترتیب بطرک، مطران، اسقف، قسیس (کشیش)، و شماس بوده است.

جاثی علی رکبتیه[3] (jāsi alā rekbatayh) [عربی، = نشسته به دو زانو]، صورت فلکی در نیمکره‌ی شمالی بین شلیاق و اکلیل شمالی. نواختری (← نواختران) که در اواخر سال ۱۹۳۴ در این صورت پدید آمد آنرا سخت مورد توجه

(۱)Jataka (۲)catholicos; katholicos (۳)Hercules

قرار داد. جالبترین آنچه در صورت جائی وجود دارد خوشهای است (← خوشهها) که اول بار هالی بدان توجه یافت (۱۷۱۴). اگرچه این خوشه را با تلسکوپهای کوچک هم میتوان تمیز داد، مشاهدهی زیبائی و عظمت آن موقوف به استعمال تلسکوپهای قویتر است. ستارهی آلفای صورت جائی، که ستارهای مزدوج و متنیر و از قدر سوم و واقع در سر جائی است، رأس الجائی[1] (ra'so l.jāsi) نام دارد.

جائیه، سورهی (jāsia) [← بزانودرآمده]، سورهی ۴۵م قرآن، مکی، ۳۶ آیه. سرزنش بکسانی که آیات خدا را ریشخند میکنند؛ دستور به پیغمبر که بر راه حق رود و ملاحظهی کسی نکند.

جاجرم (jājarm)، دهستان (جه ح ۵۹۰°۹؛)، بخش جاجرم، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۴ (؛) آبادی. مرکزش، **جاجرم** (جه ۳°۶۴۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۹۰ کیلومتری جش بجنورد واقعست. در قسمت غربی آن قلعهای سنگی بر فراز تپهای قرار دارد. در وسط آبادی نیز بقایای ابنیهی قدیمی بر فراز تپهای موجود است. بدرالدین جاجرمی منسوب باینجا است.

جاجرمی، بدرالدین، شاعر؛ ← بدر جاجرمی.

جاجرود (jājrud)، رودی در ایران شمالی، که از دامنههای جنوبی البرز سرچشمه میگیرد، و بطرف جش و ج روان شده، بالاخره به دریاچهی قم میریزد. شاخهی اصلی آن، که از نواحی رودبار قصران و لواسانات میگذرد، دارای انشعابات متعدد در پهنهای بوسعت ۸۶۰ کم است، و مواضع معروفی مانند شمشک، فشم، میگون، اوشان، لتیان، لواسان، رودهن، و دماوند کنار آن قرار دارند. شاخهی فرعی آن، بنام دماوند یا تار، در پورد شاه به شاخهی اصلی متصل میشود. سپس جاجرود از دهات پارچین و سرخ حصار گذشته به کبود گنبد میرسد، و در این محل قسمتی از آن بوسیلهی نهرهائی صرف آبیاری دشت ورامین میشود، ولی قسمت مهم آب آن از طریق جریانهای سطحی و زیر زمینی وارد دریاچهی قم میگردد. جاجرود از جهت تأمین آب مشروب و زراعتی حائز اهمیت است، و طرح ← سد لتیان بهمین منظور است.

جاحظ (jāhez) [عربی، = مرد چشمبرآمده]، شهرت **ابوعثمان عمرو ابن بحر** (amre 'bne bahr)، ح ۱۶۰–۲۵۵ هق، ادیب و نویسندهی بزرگ عرب، متکلم معتزلی و مؤسس فرقهی جاحظیه؛ مت بصره. عشق و شور فراوان به تحصیل علم داشت. نزد اصمعی، ابوعبیده، و ابوزید انصاری فنون ادب را آموخت. به محافل معتزله راه یافت، و نزد اساتید بزرگ عصر تحصیل کرد، و مخصوصاً نظام و ثمامة ابن اشرس تأثیر فراوان در او داشتند. با دیدهی تیزبین و مطالعهی فراوان بر وسعت اطلاعات خویش بیفزود. کتابهائی که در باب امامت نوشته بود مورد توجه مأمون خلیفه و راه یافتن جاحظ به دربار خلیفه شد، و از آن ببعد بیشتر اوقات را در بغداد میزیست. ارتباط وی با ابن الزیات سبب رونق کارش شد، و بعد از افول ستارهی ابن الزیات در زمان متوکل، لطف ابن ابی دواد را جلب کرد. متوکل میخواست تعلیم فرزندان خود را باو بسپارد، ولی بسبب کراهت منظرش منصرف شد. در همین ایام نهضتی مخالف با معتزله در دربار خلافت پدید آمد، ولی این امر ظاهراً در گرمی بازار جاحظ تأثیری نداشت. در اواخر عمر نیمی از بدنش فلج شد، و به مولد خود بازگشت، و در همانجا وفات یافت. در بارهی کراهت منظر او داستانها ساختهاند.

جاحظ در درجهی اول مردی ادیب است؛ وی نثر عربی را به کاملترین صورت آن درآورد؛ نثر عادی او مانند شعر موزون است. در مقابل نوشتههای ملال‌انگیز بسیاری از معاصرینش، عمداً، حتی در موضوعهای جدی، از نقل قصص و حکایات و لطایف خودداری نمیکند. به علوم طبیعی و مردمشناسی توجه خاص داشت. آثارش مشتمل بر تخمهای نظریاتی است که بعدها پیدایش یافت (تحول و تکامل، انطباق با محیط، روانشناسی حیوانی). بر روی هم، جاحظ در ادبیات عرب و رشد فکری در عالم اسلام تأثیر فراوان داشته است. مبرد (شاگردش) از مقلدین اوست، و اخوان الصفا در رسائل خود و نیز قزوینی و دمیری و دیگران از کارهایش استفادهی فراوان بردهاند. از ۲۰۰ اثر منسوب به او ح ۳۰ تماماً و ح ۵۰ بصورت ناقص باقیست. از آثار معروفش اینها را میتوان نام برد، **البخلاء؛ البیان و التبیین؛ التاج فی اخلاق الملوک** (منسوب به وی)؛ **التبصر بالتجاره؛ الحیوان؛ العثمانیه؛ المحاسن و الاضداد.**

جاد[2] [عبری، = خوش‌طالع]، پسر یعقوب و جد یکی از اسباط ۱۲گانهی بنی اسرائیل، که در جلعاد ساکن شدند (پیدایش ۱۱.۳۰؛ ۲۶.۳۵؛ ۱۹.۴۹؛ اعداد ۱۴.۲؛ ۱۵.۱۳؛ ۱.۳۲، ۲، ۳۴؛ تثنیه ۱۲.۳؛ ۲۰.۳۳؛ یوشع ۲۴.۱۳؛ اول تواریخ ۱۸.۵، ۲۶؛ ۸.۱۲، ۱۴).

جادو (jādu) یا **سحر** (sehr)، "فن" تسخیر قوای طبیعی و فوق طبیعی بوسیلهی افسون و اعمال مخصوص دیگر با تشریفات خاص. جادو از لحاظ غایت به غایت علم نزدیک است (مهار کردن قوای طبیعی و تغییر دادن آنها موافق دلخواه). جادو رابطهی نزدیک با دین داشته است، ولی بین این دو تفاوت هست، زیرا دین متوجه تعظیم و پرستش موجودات فوق طبیعی است، ولی هدف جادو مهار کردن قوای طبیعی و فوق طبیعی و تغییر دادن مسیر آنهاست بر وفق مراد. بنیاد جادو اینست که همه چیز در اختیار نفوس غیر طبیعی است. بوسیلهی اوراد، طلسم، تعویذ، یا تقلید بعضی اعمال (مانند پاشیدن آب با تشریفات خاص بمنظور تولید باران، یا پاره کردن تصویر دشمن برای پیروزی بر او) میتوان بر این نفوس مستولی شد. مسائلی که با جادو به سراغ آنها میرفتند، و در بعضی جامعهها هنوز هم میروند، فراوان است، طولانی کردن عمر، بارور ساختن مزارع یا زنان عقیم، مقهور کردن دشمنان، معالجهی امراض، تولید باران، توفیق در عشق، استخبار از گذشته و آینده، و غیره.

جادوگری تقریباً در همهی جوامع قدیم رواج داشت، و نزد کلدانیها، مصریها، یونانیان، و رومیها معمول بود. از آغاز مسیحیت، کلیسا برای جلوگیری از جادوگری به مبارزه برخاست، و چه بسا کسان که به اتهام جادوگری بدست اولیای دین مسیح دوچار زجر و شکنجه و قتل شدند.

در آغاز ظهور اسلام، مردم جزیرة العرب، قطع نظر از تأثیر دین یهود و مسیحیت، معتقد به دو عالم ماده و روح بودند، و کهنه، ساحران، رمالان، شاعران، و مجانین رابط بین انسان و عالم روح بشمار میآمدند. پس از انتشار اسلام، معتقدات خرافی و فنون ساحری همهی اقوام و ممالک مفتوحه با معتقدات اعراب درآمیخت، و در نتیجه، خرافات و مصطلحات اعراب بر عجمها و حتی بر اقوام غیر سامی تحمیل گردید، و در عین حال، اصول اساسی اسلامی نیز متقابلا از معتقدات غیر عرب متأثر شد.

اعتقاد به سحر و جادو هنوز نه فقط در میان اقوام بدوی بلکه در محافل متمدن موجود است.

نیز ← سحر؛ بلوح؛ رمل؛ جفر؛ جن.

جادوگری: ← جادو.

جاده: ← راه.

جادهی ابریشم، جادهی قدیم، که مدیترانه را به چین شرقی مرتبط میکرد، و از ری و گوشهی جش دریای خزر و دیوار چین میگذشت، و به شانگهای منتهی میشد. بعضی امتعهی نفیس مشرقزمین (سنگهای قیمتی، ادویه، ابریشم) از این راه به مغرب حمل میشد؛ اما تسمیهی آن بمناسبت اینست که ابریشم بالاخص و بیشتر از اجناس دیگر خواستار داشت، و حتی، بنقل روایات، باعث حملهی اسکندر مقدونی به ایران این بود که از طرفی مردم قلمرو او سخت طالب ابریشم بودند، و از طرف دیگر، ایرانیها ابریشم چین را بمقدار کم و به قیمت گزاف به مردم مغرب میفروختند. جادهی ابریشم، بعلت جنگهای دائمی و سکونت اقوام جنگجو در سر راه، همیشه دایر نمیماند، و مثلا اشکانیان، که با رومیان رقابت سیاسی داشتند، تجار رومی را به آسانی اجازهی عبور نمیدادند. در اواسط قرن ۲م بم تجارت ابریشم از این راه بکلی موقوف شد، و کشتیهای چینی از راه دریا ابریشم را به مالاکا و سیلان و ساحل شرقی هندوستان میآوردند، و تجار یونانی و رومی آنرا در آن نقاط از آنان میخریدند. با برآمدن ساسانیان، سواحل خلیج فارس و عربستان و بحر احمر هم تحت نفوذ آنان واقع شد، و در قرن ۶م تجارت کلی ابریشم مشرق در دست تجار ایرانی قرار گرفت، که ابریشم چین را در ل ایران و هم در سواحل شرقی هند از چینیها میخریدند، و به مردم روم شرقی میفروختند. یوستینیانوس، امپراطور روم، در صدد برآمد که، بوسیلهی امیر مسیحی حبشه، تجارت ابریشم را از دست ایرانیان خارج کند، ولی موفق نشد. اما دو نفر راهب ایرانی که مدتها در چین اقامت کرده و فن و اسرار تربیت کرم ابریشم را آموخته بودند به قسطنطنیه آمدند، و آنرا به امپراطور آموختند، و سپس بتشویق و تحریص امپراطور به چین بازگشتند، و بالاخره مقداری تخم نوغان در عصای مجوف خود پنهان کردند، و به قسطنطنیه بردند (ح ۵۵۰)، و تربیت کرم ابریشم از آن تاریخ در اروپا معمول گردید. معذلک، تا استیلای عرب، تجارت عمدهی ابریشم در مشرقزمین در دست تجار ایرانی باقی ماند.

---

(۱)Ras-al-gethi (۲)Gad

جاده‌ی باجگیر[1] (bājgir)، انگلا ترنپایک (törn-pāyk)، جاده‌ای دارای دروازه‌های باجگیری، که استفاده‌کنندگان از آن مبلغ معینی بعنوان باج راه میپردازند، که از بابت هزینه‌ی ساختمان جاده یا بودجه‌ی تعمیر و نگهداری آن منظور میشود. ظاهراً اولین جاده‌ی باجگیر که تاریخ نشان میدهد جاده‌ی نظامی ایران از بابل به سوریه بود (ح ۲۰۰۰ ق‌م). در اغلب کشورها این قبیل راهها توسط دولت ساخته میشود، و بودجه‌ی آن از محل باج راه تأمین میگردد. اما در بعضی از ممالک ساختمان این راهها به افراد یا شرکتهای خصوصی واگذار میگردد که، طبق قراردادی که با دولت منعقد میکنند، راه را میسازند و تا مدتی که در قرارداد تعیین شده است از وسائط نقلیه عوارض یا باج راه دریافت میکنند. در ایران تا قبل از تشکیل وزارت راه باج راه متداول و مرسوم بود، و هنوز هم در بعضی جاده‌ها مرسوم است.

جاده‌ی بخور (boxur)، یکی از قدیمترین جاده‌های کاروانی، که ادویه و مر و کندر ج جزیرة العرب، و نیز کالاهای هند و چین و افریقا که به بنادر این ناحیه میرسید، از آن راه از ج به ل جزیرة العرب حمل میشد، و به شام و فلسطین و بین النهرین و مصر و نواحی دیگر اطراف مدیترانه انتقال مییافت. این راه از بندری در حضرموت، مجاور جنگلهای درخت بخور، آغاز میشد، و پس از عبور از شهر شبوه و سرزمین قتبان، به مأرب و معین میرسید، و از آنجا بموازات بحر احمر از مکه و پترا (پایتخت نبطیان) میگذشت، و به سه شعبه تقسیم میشد: یکی به فلسطین و بنادر فنیقی صور و صیدا و دمشق، یکی از بین النهرین به نینوا، و یکی از شبه جزیره‌ی سینا به مصر. ظاهراً شریان حیاتی این جاده در حضرموت و یمن بود، که قلمرو ملوک معین و سبا و جانشینان ایشان ملوک حمیر بود، که تولید و داد و ستد بخور را تحت نظارت داشتند. در سراسر این جاده پاسگاهها و استحکامات ساخته بودند، و باج راه میگرفتند. با رواج کشتیرانی در بحر احمر، جاده‌ی بخور اهمیت خود را از دست داد.

جاذبه[2] (jāzebe)، در اصطلاح فیزیک، کشیدن دو جرم مادی یا دو جرم مغناطیسی یا دو بار برقی یکدیگر را ← برای جاذبه‌ی برقی ← ایستانبرق؛ برای جاذبه‌ی مغناطیسی ← مغناطیس؛ برای جاذبه‌ی گرانشی ← گرانش.

جار، بوته؛ ← خرزهره.

جارالله: ← زمخشری.

جاربردی (jārbardi)، شهرت **فخرالدین احمد** (یا **محمد**)، ف ۷۴۲ یا ۷۴۶ هق، ادیب و فاضل شافعی؛ از شاگردان بیضاوی. نسبت او به جاربرد است که ظاهراً از مضافات اران بوده است. جاربردی در تبریز ساکن بود، و در همانجا وفات یافت. از آثارش شرح شافیه‌ی ابن حاجب، تعلیقات بر کشاف، و کتاب السِّراج الوَهّاج (شرح کتاب منهاج بیضاوی) است.

جارچی، مسجد (jārci)، مسجدی در شهر اصفهان؛ تاریخ کتیبه‌ی سر در ۱۰۱۹ هق.

جارو، نام رستنیهائی که ساقه‌های باریک و نزدیک بهم دارند. معمولا دو نوع از پروانه‌واران باین اسم نامیده میشوند: یکی نوع کوتیسوس (*Cytisus*)، دارای گلهای سفید یا زرد؛ دیگری نوع گنیستا (*Genista*)، که انواع زینتی دارد، و نوع زرد آن که ساقه‌های سبز باریک و گل زرد دارد طاووسی نامیده میشود. خاندان پلانتارنه از نوع اخیر نام گرفته است.

جارودیه (jārudiyya)، فرقه‌ای از زیدیه، منسوب به ابوالجارود (abo'l.jārud) از غلاة شیعه. این فرقه معتقد بوده‌اند که پیغمبر، بی آنکه نام علی ابن ابی طالب را بر زبان براند، در وصفی که از جانشین خود کرد علی را به امامت برگزید، و از این رو کسانی که بعد از پیغمبر بلافاصله با علی بیعت نکردند کافر شدند. بعقیده‌ی جارودیه، بعد از امام حسین هر کس که از فرزندان پرهیزکار امام حسن یا امام حسین شمشیر برکشد، و بدعوی امامت برخیزد، امام است، و امامت زید ابن علی را ازین مقوله میدانسته‌اند. در باره‌ی مهدی بین آنها اختلاف است.

جارویس[3]، **جان** (jān jārvis)، ملقب به **ارل آو سنت وینسنت** (ërl āv sənt vinsənt*)، ۱۷۳۵–۱۸۲۳، دریاسالار انگلیسی. بزرگترین اقدامش شکست دادن (۱۷۹۷) ۲۷ کشتی اسپانیا با ۱۵ کشتی بود، که نزدیک دماغه‌ی سنت وینسنت بوقوع پیوست. این پیروزی عمدةً ناشی از حمله‌ی خود-سرانه‌ی نلسن بود.

جارویس[4]، **جزیره‌ی** (jārvis)، جزیره‌ای بوسعت ۲٫۵ کمم، قکب مرکزی، نزدیک استوا، ش جزیره‌ی هاولند؛ در تصرف کشمت.

جارویس[5]، **خلیج**، شاخابه‌ی قکب، ش ویلز جدید جنوبی، استرالیا.

جاز[6] (jāz؛ از انگلا)، نوعی موسیقی که اصلا بوسیله‌ی سیاهان کشمت (خصوصاً در بندر نیو ارلئان واقع در ایالت لویزیانا، که در ۱۸۰۳ از فرانسویها خریداری شد) در اواخر قرن ۱۹م بنیان گرفت، و بتدریج در سراسر کشمت و اغلب کشورهای اروپائی راه یافت. پایه‌ی موسیقی جاز نواهائی است که سیاهان امریکا، معمولا برای بیان غم غربت و احساسات تند خویش، با سازهای بادی و کوبی اجرا میکردند. در فرمهای اولیه‌ی جاز، یعنی راگتایم[7] (rāgtāym) و بلوز[8] (bluz)، احساسات تند با اجرای ملودیهای مهیج و دارای وزنهای منقطع، و غم غربت با آوازهای غم‌آلوده‌ای که بردگان سیاه بهنگام کار در مزارع سر می‌دادند، نموده میشد. سیر موسیقی جاز در کشمت چندان مشخص نیست، و اینقدر میدانیم که از ۱۹۲۵ نوازندگان جاز در شیکاگو تجمع کردند، و این شهر بعنوان پایتخت جاز شناخته شد. تا این زمان "بدیهه‌نوازی" و "بدیهه‌سرائی" دو صفت بارز موسیقی جاز بود، و نوازندگان، بی آنکه از قواعد مدون و مشخصی پیروی کنند، باقتضای غم یا شادی خود، بالبداهه نواهای دلخواه را از ساز خود بیرون میآوردند. از این پس که تعداد نوازندگان جاز، اعم از سفید و سیاه، زیاد شد، آهنگسازان جاز کوشیدند که سلسله‌قواعد مشخصی برای این نوع موسیقی تدوین نمایند، و جورج گرشوین سعی کرد تا موسیقی جاز را به پایه‌ی موسیقی کلاسیک برسانند، و بدین ترتیب، سبکی بوجود آورد که به "جاز کلاسیک" مشهور است. با اینهمه، هنوز هم بدیهه‌نوازی از خصوصیات عمده‌ی آهنگهای جاز است، و بعضی فقط اینگونه آثار را "جاز خالص" میدانند. در ارکستر جاز، سازهای بادی (نظیر ترومپت و ساکسوفون) نقش اصلی دارند، و از سازهای زهی، ویولنسل مورد استفاده‌ی فراوان است. از جمله‌ی کسانی که در تاریخ موسیقی جاز شهرت دارند، و برای رشد این نوع موسیقی کوشیده‌اند لوئی آرمسترانگ، ترومپت‌نواز سیاهپوست، دوک الینگتون، پیانیست سیاهپوست، و ب. گودمن، و جورج گرشوین را میتوان نام برد.

جازان، بندر، عربستان سعودی؛ ← جیزان.

جازر[9] (jāzar)، دژ طبیعی، فلسطین، واقع بر تپه‌هائی مشرف بر راه میان بیت المقدس و یافا. در تورات، در جنگهای یوشع و داود و مکابیان اهمیت دارد. چندین بار در جنگهای صلیبی صحنه‌ی کارزار بود.

جاسب(؟)، دهستان، شهرستان محلات، استان تهران؛ دارای ۷ (؟) آبادی کوهستانی. این دهستان در جغ قم واقعست، و تا مهر ماه ۱۳۳۵ هش جزء شهرستان قم بود.

جاسک (jāsk)، بخش (جه ح ۱۱°۴۵۰؛)، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار بحر عمان؛ دارای ۵۳ (؟) آبادی؛ مرکزش بندر **جاسک**. قسمت شمالی بخش کوهستانی و قسمت جنوبی و غربی شنزار است. رود جگین (jagin) از آن میگذرد؛ این رود از کوههای بشاگرد سرچشمه میگیرد، و در رأس جگین به دریای عمان میریزد. بخش جاسک مرکب از دو دهستان حومه‌ی جاسک (جه ح ۸°۵۰۰؛ دارای ۳۲ آبادی) و دهستان گابریک است.

جاسک [جاسک‌نو]، بندر و ده (جه ۱°۰۷۸ ش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش جاسک، شهرستان بندر عباس، در کرانه‌ی مکران بفاصله‌ی ۲۲۵ کیلومتری جش بندر عباس بر ساحل غربی دماغه‌ی جاسک. **دماغه‌ی جاسک** دماغه‌ای است شنی که بطرف جغ پیچ خورده، در غ **خلیج جاسک** را و در ش **خلیج شرقی جاسک** را تشکیل میدهد، و از جانب ل بوسیله‌ی آبنای باطلاقی (خور جاسک) از دشت ساحلی جدا میشود؛ در هر دو طرف دماغه لنگرگاه موجود است، که از همه‌ی بادها جز باد جنوب محفوظ است؛ انتهای دماغه فانوس دریائی دارد. دهکده‌ی **جاسک کهنه** (جه ۱°۰۱۹ ش ۱۳۳۵ هش) در ح ۱۱ کیلومتری ل بندر جاسک، بین تلماسه‌ها، بر رأس خلیج جاسک قرار دارد. جاسک کهنه زمانی دهکده‌ی مهمی بود. اولین تجارتخانه‌ی شرکت هند شرقی بریتانیا در ایران در اینجا تأسیس گردید (۱۶۱۹). جریان امر این بود که چون شرکت از فروش منسوجات پشمی خود در هند مأیوس شد، شعبه‌ی شرکت در سورات بتشویق و تحریک یک نفر انگلیسی بنام ریچارد ستیل[10]

---

(۱)turnpike (road) (۲)attraction (۳)Jervis (۴)Jarvis (۵)Jervis (۶)jazz (۷)ragtime (۸)blues (۹)Gezer (۱۰)Steele

(ricārd stil)، که در سال ۱۶۱۴ بدنبال یکی از بدهکاران خود به ایران رفته بودستیل و یکی از مأمورین خود بنام جان کراوذر[1] (jān krāḏər) را به دربار شاه عباس I صفوی به اصفهان فرستاد، و وی فرمان مخصوصی برای تسهیل کار تجار و مسافرین انگلیسی صادر کرد، و آنان پس از بررسی بعضی از بنادر، بندر جاسک را، که از جزیره‌ی هرمز (که در آن زمان در دست پرتغالیها بود) نسبةً دور بود، بعنوان بندر تجارتی انتخاب کردند. اولین محمولات انگلیسی در سال ۱۶۱۶ با کشتی جیمز (jeymz) از سورات به جاسک آمد. بدنبال این امر، شرکت در ۱۶۱۷ تجارتخانه‌ای در شیراز و بعداً در اصفهان دایر کرد، و سرانجام در ۱۶۱۸ شاه عباس انحصار صدور ابریشم ایران را به شرکت واگذار نمود. در ۱۶۲۰ چهار کشتی تجارتی انگلیسی دسته‌ای از کشتیهای پرتغالی را نزدیک جاسک شکست دادند. بعد از تأسیس بندر عباس، شرکت مرکز خود را بدانجا منتقل نمود. در ۱۸۷۹-۸۶، بریتانیای کبیر، تحت عنوان جلوگیری از دریازنی و برده‌فروشی، در جاسک پادگان و پایگاه دریائی داشت. نیز ← خلیج فارس.

جاسک، خلیج: ← جاسک، بندر.

جاسک، دماغه‌ی: ← جاسک، بندر.

جاسک کهنه: ← جاسک، بندر.

جاسک نو: ← جاسک، بندر.

جاط (jāt) یا **جت** (هر دو jatt)، طایفه‌ای ساکن هند و پاکستان، مخصوصاً پنجاب، سند، راجستان، و اوتار پرادش غربی. مردمی بلند-قامت، خوش‌هیکل، تنومند، تیره‌رنگ، و متهور هستند؛ نژاد آنها بدرستی معلوم نیست. بیشتر به کارهای کشاورزی اشتغال دارند. مذهب آنها اسلام و آیین هندو است؛ بسیاری از جاطهای پنجاب هند پیرو آیین سیخ هستند. جاطهای غیر مسلمان که سابقاً در پاکستان کنونی میزیستند اکنون در هند سکنی دارند.

در آغاز هجوم اعراب مسلمان به هند، جاطها چندی با آنان جنگیدند، و سپس مدتی در آرامش زیستند. ظاهراً مقارن فتوحات اسلام در سند یا کمی بعد از آن، جاطهای هند به اسلام گرویدند (برای جاطهای سرزمینهای شرق وسطی ← زطها). جاطها نقش عمده‌ای در سقوط امپراطوری مغول هند داشتند. طغیان آنها در سلطنت شاه جهان آغاز گردید (۱۰۴۷ هق)، و ادامه یافت، و جاطها مرتکب قتل و غارت و فجایع بسیار گردیدند. احمد شاه درانی، که کمر به استیصال آنها بسته بود، نتوانست آنان را بکلی مقهور کند، اما پیروزی (۱۱۷۵ هق = ۱۷۶۱ ب‌م) او بر مراتهه‌ها در پانیپت عملا کمر جاطها را شکست. سرانجام، پس از استیلای بریتانیا بر هند، جاطها مقهور شدند. در آشفتگیهای سال ۱۹۴۷ در بهرتپور و غیره به فعالیت پرداختند، و در ناامنی و کشتارها و تاراجهائی که بدنبال تقسیم هند روی داد سهمی عمده داشتند. هنوز هم در پنجاب هند و اوتار پرادش فعالیت سیاسی دارند. نیز ← زطها.

جاعل: ← جعاله.

جاغرق (jāqarq)، ده (جم ۱٬۵۹۶ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۷ کیلومتری جغ طرقبه.

جاف، قبیله‌ای بزرگ و معروف از کردهای ج کردستان عراق و ناحیه‌ی سنندج از کردستان ایران. این قبیله در اوایل قرن ۱۱م هق در جوانرود متمرکز بود، و اول بار در جنگهای بین ایران و عثمانی در زمان سلطان مراد IV ذکر آن میرود. در ح ۱۱۱۲ هق، رابطه‌ی آنها با رؤسای خاندان اردلان تیره شد، و قسمت اعظم (بتخمین 10'000 خانوار) قبیله به خاک عثمانی مهاجرت کردند، و در ناحیه‌ی مرزی ایران و عثمانی سکنی گزیدند. این قبیله‌ی چادرنشین و سرکش با قبایل و آبادیهای مجاور همواره در کشمکش بودند، و بسبب ییلاق و قشلاق در طرفین مرز، در طی قریب یک قرن در روابط سیاسی ایران و عثمانی نقش عمده‌ای داشتند.

جاکارتا[2] (jākārtā)، سابقاً **باتاویا**[3] (bātāviā)، شهر (جم ۱٬۹۹۳٬000)، پایتخت اندونزی، بر لغ جزیره‌ی جاوه، کنار خلیج باتاویا بر مصب رود چیلیوونگ (ciliwong). مشتمل است بر سه قسمت: شهر قدیم، بر دو طرف رود، که کانالها و کوچه‌هائی مانند شهرهای هلند دارد؛ شهر جدید، که سابقاً هلندی‌نشین و اروپائی‌نشین بود؛ تانجونگپریوک (tānjongpriok)، که بندرگاه جاکارتا است. جاکارتا بزرگترین شهر و عمده‌ترین بندر اندونزی است. دانشگاه دارد. محصولاتش منسوجات، کالاهای کائوچوئی، ماشین‌آلات، و مواد شیمیائی است. صادراتش کائوچو، چای، ادویه، و غیره است. شهر در محلی بهمین نام بتوسط هلندیها ساخته شد (۱۶۱۹) و به باتاویا موسوم گردید. بعداً مرکز عملیات شرکت هند شرقی هلند شد. در ۱۹۴۲ بتصرف ژاپن درآمد.

جاکوبه، اسم ایتالیائی: ← یعقوب، اسم.

جاکوزا[4]**، جوزپه** (juzeppe jākozā)، ۱۸۴۷-۱۹۰۶، شاعر و درام‌نویس ایتالیائی. از نمایشنامه‌هایش عشق مغموم (۱۸۸۸) و مادام دو شالان (۱۸۹۱) است. با همکاری لویجی ایلیکا لیبرتوهائی برای لا بوهم، لا توسکا، و مادام باترفلای (جملگی از پوتچینی) تصنیف کرد.

جاکومو، اسم ایتالیائی: ← یعقوب، اسم.

جاکی (jāki)، از ایلات کوه گیلویه، مرکب از دو طایفه‌ی بزرگ لیراوی و چهار بنیچه، که هر یک به تیره‌های چندی تقسیم میشوند. بویر احمدی از این ایل است.

جاگانات[5] (jāgānnāt) یا **جاگرنات**[6] (jāger-nāt) [سانسکریت، = خداوند جهان]، در آیین هندو، صورت خاصی از ویشنو یا کریشنا، که محل تمثال عمده و نیز پرستش او شهر پوری هند است. بر طبق افسانه‌های هندوئی در بادیه‌های هند بتی بود از سنگ آبی، که مردی آنرا عبادت میکرد. پادشاه مالوا، برهمنان را به جستجوی آن بت فرستاد؛ بت را یافتند، و به پوری انتقال دادند و **معبد جاگانات** را به افتخار آن ساختند. ساختمان معبد در ۱۱۷۴ آغاز گردید، و ۱۴ سال بعد پایان یافت. معبد بشکل هرم و ارتفاعش ح 60 متر است. مهمترین تمثالهای آن، که در چوب کنده شده، تمثالهای ویشنو و برادر و خواهر اوست. بیادبود انتقال تمثال ویشنو باین محل، هر سال هزاران زاهد ارابه‌ی ویشنو را در زیر باران و با رنج فراوان به زادگاه او (ح ۱٫۵ کیلومتری پوری) میکشند. در طی این مراسم، بر اثر تصادف تعدادی از زائرین کشته میشوند، و گاه زائری شوریده‌حال خود را به زیر چرخهای ارابه می‌افکند.

جاگانات پوری: ← پوری، هند.

جاگاه[7] [= جا+گاه]، فضای چهاربعدی که مختصات زمانی و مکانی وقایع را مشخص میکند. اهمیت مفهوم جاگاه در فیزیک نوین ناشی از ارتباط نزدیک زمان و مکان با یکدیگر است. فیزیک قبل از نظریه‌ی نسبیت مبتنی بر زمان مطلق و فضای مطلق نیوتن بود. بقول وی "زمان مطلق، یعنی زمان واقعی و ریاضی، بخودی خود و بمقتضای ماهیتش و بدون ارتباط با هر شیء خارجی بطور یکنواخت روان است" و "فضای مطلق بمقتضای ماهیتش و بدون ارتباط با هر گونه شیء خارجی پیوسته بر یک حال و بیحرکت است". بنا بر این، بزعم نیوتن، زمان مطلق مانند رودخانه‌ای بطور یکنواخت جریان دارد، اعم از اینکه واقعه‌ای در آن رخ دهد یا نه، و فضای مطلق مانند محفظه‌ای خالی است، و اگر هم هیچ چیز در آن موجود نباشد موجود است. مدتها پیش از اینشتین و مینکوفسکی، بعضی از علمای فیزیک و برخی از فلاسفه نظر نیوتن را مورد انتقاد قرار دادند، و آنرا بیرون از حد واقعیات شمردند. اگر همه‌ی اجرام عالم در حال سکون باشند و هیچ حرکتی انجام نگیرد، و هیچ واقعه‌ای روی ندهد، آیا باز هم زمان وجود دارد؟ و اگر هیچ شیئی موجود نباشد آیا باز هم فضائی وجود خواهد داشت؟ خلاصه اینکه زمان مطلق و فضای مطلق نیوتن، آنطور که در بادی امر ممکن است بنظر آید خالی از اشکال نیست. تحقیقات ه. آ. لورنتس متضمن بستگی زمان و مکان بود، و نظریه‌ی نسبیت خاص اینشتین-که عالم را متصله‌ای چهاربعدی میشمارد، که در آن وقایع با سه مختص مکانی و یک مختص زمانی مشخص میشوند-تا حدی مبتنی بر کارهای لورنتس بود. بر اساس این نظریه، ه. مینکوفسکی قائل شد باینکه مختصات چهارگانه‌ی وقایع نه مستقل اند و نه مطلق، بلکه چهار بعدِ مفهوم واحدی هستند که در عین حال فضا و زمان را دربر دارد، و این مطلب را در آغاز نطق معروف خود در کنگره‌ی علمای طبیعی و فیزیک در ۱۹۰۸ در شهر کولونی چنین بیان کرد که "از این لحظه دیگر فضا و زمان جدا از هم وجودی جز وجود سایه‌وار ندارند، و فقط نوعی اتحاد بین آنهاست که صاحب موجودیتی مستقل خواهد بود". مینکوفسکی این شیء واحد را، که فضا و زمان ابعاد آنند، و وی آنرا عالَم خوانده است، از جنبه‌ی ریاضی مورد بحث قرار داد. نیز ← نسبیت.

جاگرنات: ← جاگانات.

جاگیر (jāgir) یا **جای‌گیر** (jāygir) [= گیرنده‌ی جا]، در عهد سلاطین مغول هند، پاره‌زمینی که سلاطین بعنوان مستمری یا پاداش خدمت به امرا

(۱)Crowther (۲)Jakarta; Djakarta (۳)Batavia (۴)Giacosa (۵)Jagannath (۶)Juggernaut (۷)space time

و منصبداران و اشخاص واگذار میکرده‌اند تا محصول آن را بردارند. دارنده‌ی جاگیر را جاگیردار (dār–) میگفتند. در اصطلاح اهل دفاتر، این جاگیر بعنوان **تیول** و **اقطاع** مشهور بوده است. در دوره‌ی متأخر امپراطوری تیموریان در هند، بعد از دوره‌ی اورنگ‌زیب، جاگیرداری، بسبب عدم ثباتی که در اوضاع حکمفرما بود، دیگر سودی نداشت، و بعلاوه جاگیرداران اغلب مجبور بودند که سایر مدعیان عواید جاگیر را بقوه‌ی قهریه دفع کنند؛ و بسبب این مشکلات، جاگیرداری مطلوب نبود.

جاگیردار، در هند: ← جاگیر.

جالق (jālq)، بخش (جمع ح ۵۰۰ ۷؛)، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، کنار مرز ایران و پاکستان، دارای ۲۰ (؟) آبادی. بیشتر قسمت شمالی کویر است. ج و غ آنرا کوهستان فراگرفته است. در معرض بادهای گرم تابستانی است.

جالندر، هند: ← جلندهر.

جالوت[1] (jālut)، صورت قرآنی نام **جلیات** (jolyāt)، پهلوان تنومند فلسطینی که بدست داود کشته شد (اول سموئیل ۱۷؛۱۹.۲۱؛۱۰.۲۲، دوم سموئیل ۱۹.۲۱. قرآن، بقره ۲۵۰–۲۵۲). در روایات اسلامی داستان جالوت و داود را بسیار بسط داده‌اند (نیز ← طالوت). محل نبرد داود و جالوت را در غور یا دره‌ی سفلای اردن شمرده‌اند (← عین الجالوت).

جالینوس[2] (jālinus)، ینـ گالنوس (gālenos)، ۱۲۹–۱۹۹ بم، طبیب، عالم تشریح، فیلسوف، و بزرگترین اطبای ایام قدیم پس از بقراط؛ متـ پرگاموس. در پرگاموس و سپس در سمورنه (ازمیر)، کورنت، و اسکندریه تحصیل طب کرد. پس از بازگشت (۱۵۷) به مولدش، طبیب مدرسه‌ی گلادیاتورها شد. در ۱۶۲ به رم رفت، و تا ۱۶۶ در آنجا ماند، و شهرت فراوان یافت. در ۱۶۹ به رم خوانده شد، و در رم اقامت گزید، و در اواخر عمر در خدمت امپراطور سوروس بود. در تاریخ تولد و مرگش اختلاف هست.

اهمیت جالینوس در تدوین و تنظیم اطلاعات علمی و عملی یونانیان در طب، و کوشش در استوار کردن این علم بر مبانی تجربی است. اجساد متعددی از حیوانات و معدودی جسد آدمی را تشریح کرد؛ در رشته‌های تشریح، فیزیولوژی، جنینشناسی، آسیبشناسی، درمان‌شناسی، و داروشناسی اطلاعات تازه بدست آورد. آزمایشهای گوناگون در تعیین سازوکار تنفس و نبض و عمل کلیه‌ها و مغز و نخاع بعمل آورد. در دوران خون تحقیقاتی کرد.

جالینوس عالمی بسیارنویس و تیزبین بود. بسبب وسعت اطلاعات، هوش سرشار، و بیان ساده‌اش، آثار وی در اروپا تا قرن ۱۶م از حیث اعتبار بی‌رقیب بود. کتب و رسالات بسیار نوشت، که از آنها ۸۳ عدد باقیست. در دوره‌ی اسلامی بسیاری از تألیفات وی بوسیله‌ی حنین ابن اسحاق و دیگر مترجمین به عربی ترجمه شد. اطبای ایران بعد از اسلام تا قرن اخیر پیرو او بودند.

جام، رودی بطول ح ۱۷۰ کم، خراسان، ایران. در ل دهستان بالاجام سرچشمه گرفته پس از مشروب کردن دشت جام از ل تربت جام گذشته به هری رود میریزد.

جام[3]، در گیاهشناسی، قسمتی از گل که عموماً رنگین و پیوسته به کاسه است. مرکب از قطعاتی است موسوم به گلبرگ که گاهی پیوسته (مانند اطلسی) و گاهی جدا (مانند شقایق) هستند. برای تصویر ← گل.

جام، ناحیه، خراسان، ← تربت جام.

جام، شیخ: ← شیخ جام.

جاماسب (jāmāsb) یا **جاماسپ**، پادشاه ساسانی؛ ← قباد ۱.

جاماسب یا **جاماسپ**، در روایات زردشتی، حکیم ایرانی، که پوروچیست، دختر زردشت، را بزنی گرفت. وی و برادرش، فرشوشتر، وزارت کی گشتاسب را بر عهده داشتند. پیشگوئیهائی به جاماسب نسبت داده‌اند که ذکر آنها در شاهنامه در بیان پادشاهی گشتاسب، و نیز در **ایاتکار زریران**، **گشتاسبنامه‌ی دقیقی**، و **جاماسپ‌نامه** آمده است.

جاماسپ‌نامه (jāmāsb.nāme)، رساله‌ای بفارسی، از آثار منسوب به مزدیسنان، و مشتمل بر سؤال و جوابی چند که بین گشتاسپ شاه و جاماسب حکیم رد و بدل شده است. در طی این سؤال و جوابها، مسائل گوناگون دینی و اخلاقی مورد بحث واقع شده است، و مخصوصاً در آخر آن پیشگوئیهائی راجع به سرنوشت ایران‌زمین و ظهور موعودهای زرتشتی (← سوشیانت) بیان میشود. جاماسب، که در داستانهای دینی و ملی قدیم ایران وزیر گشتاسب و داماد زرتشت معرفی شده است، در اساطیر پهلوی حکیم روشنبینی بشمار است، و هموست که در جنگ گشتاسب با ارجاسب (← **ایاتکار زریران**) پیشگوئی میکند که پسر و ۲۲ برادر گشتاسب درین جنگ کشته خواهند شد. در هر حال، جاماسب در اساطیر و سنن مزدیسنان وزیر خردمند و از بعضی جهات شبیه بزرگمهر است در دوره‌های بعد. داستان جاماسب‌نامه بصورت حاضر، بر خلاف دعوی بعضی از اهل تحقیق، ظاهراً در ادوار بعد از اسلام نوشته شده است. مع هذا، اصل پهلوی نیز دارد که بنام ایاتکار جاماسپیک (= یادگار جاماسب) باهتمام مسینا با شرح و ترجمه‌ی ایتالیائی منتشر شده است (رم، ۱۹۳۹).

جاماسپ، ضبط دیگر جاماسب.

جام جم: ← جام کیخسرو؛ جمشید.

جام جم (jāme jam)، مثنوی اخلاقی و عرفانی، از **اوحدی مراغه‌ای**، که در سنه‌ی ۷۳۳ هق شاعر آنرا بنام غیاث‌الدین محمد وزیر، پسر رشیدالدین فضل‌الله، که وزارت ابوسعید ایلخان مغول را داشته است سروده است. منظومه‌ای است بسبک و وزن **حدیقة الحقیقه‌ی سنائی**، اما مختصرتر از آن، و مانند آن مشتمل است بر مطالب اخلاقی و تربیتی و اجتماعی، و مخصوصاً در قسمت آخر کتاب، شاعر به مسائل راجع به عرفان و تصوف توجه تمام کرده است. در تهران چاپ شده است (۱۳۰۷ هش).

جام جهان‌نما: ← جام کیخسرو؛ جمشید.

جام‌خانه (jām.xāne)، ده (جمع ۱٬۹۸۱ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان میاندرود، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۱۶ کیلومتری جنوب ساری.

جامد[4] (jāmed)، یکی از حالات سه‌گانه‌ی ماده، که در آن حجم ماده ثابت و شکل آن هم تا موقعی که قوای خارجی وارد بر آن زیاد شدید نباشند لایتغیر است. جامدات در خاصیت دارا بودن حجم ثابت با مایعات شریکند، و از جهت دارا بودن شکل ثابت با مایعات و گازها اختلاف دارند. بنا بر نظریه‌ی حرکتی مولکولی ماده، مولکولهای ماده در حالت جامد از دو حالت دیگر به یکدیگر نزدیکترند؛ همچسبی مولکولها بیکدیگر بیشتر است؛ و حرکت آنها کندتر میباشد (یعنی انرژی سینتیک و لذا انرژی حرارتی کمتری دارند).

وقتی که دمای ماده‌ی جامد تا نقطه‌ی ذوب آن بالا برود، ماده ذوب میشود. بعضی از مواد، بی آنکه بحال مایع درآیند، یکسره از حالت جامد بحالت گازی درمیآیند (← تصعید)، ولی عموماً جسم جامد با زیاد شدن حرارت، اول مایع میشود، و سپس بحالت گازی درمیآید.

جامدات انواع گوناگون دارند. فلزات، آلیاژهای فلزی، بعضی از نافلزها، و بسیاری از ترکیبات شیمیائی متبلور هستند. از جمله‌ی جامداتی که متبلور نیستند، بلکه ساختمان سلولی دارند، چوب، پنبه، ابریشم و عاج، و بسیاری از دیگر جامداتی است که منشأ حیوانی یا نباتی دارند. بعضی دیگر (مانند گل رس و سفیدگل) ساختمان منظمی ندارند، و آنها را بیشکل مینامند. موادی چون قیر و رزین را نیم‌جامد میگویند، این گونه مواد در حقیقت مایعات بسیار لزج هستند، ولی روانی یا تغییر شکل آنها در دمای متعارفی باندازه‌ای کم است که با چشم احساس نمی‌شود. خواصی که مایه‌ی اختلاف جامدات گوناگون با یکدیگر میشود عبارتست از جرم مخصوص، سختی، چکشخواری، قابلیت مفتول شدن، کشانی، شکنندگی، و مقاومت در مقابل کشش.

جامع، در علم بیان: ← استعاره.

جامع (jāme') یا **مسجد جامع**، مسجد بزرگ شهر، که در آن نماز جمعه خوانده میشود. در ایران بجای آن معمولا مسجد جمعه گویند. برای مساجد جامع معروف ایران ← مسجد جامع.

جامع الازهر: ← الازهر.

جامع التواریخ (jāme'o 't.tavārix) یا **تاریخ رشیدی** (tārixe rašidi)، تاریخ عمومی جامع و مفصل فارسی، متعلق به حدود ۷۱۰ هق، و از تألیفات خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۶۴۵–۷۱۸ هق)، وزیر همدانی. این کتاب جامع شامل اخبار ملوک و انبیاء سلف و تاریخ خلفا و سلاطین اسلام تا عهد الجایتو، و همچنین متضمن تاریخ اقوام ترک و چین و هند و مغول و یهود و فرنگ است، و در تدوین آن مؤلف از مآخذ مختلف استفاده کرده، و مندرجات بعضی از تواریخ سابق را تلخیص و نقل کرده است؛ چنانکه در تألیف اجزاء راجع به تاریخ اقوام چین و مغول آن نیز از دانشمندان و دبیران چینی و مغولی استفاده کرده، یا تألیفات چینی و مغولی را به کومک آنها بفارسی ترجمه و تلخیص کرده است. در هر حال، جامع التواریخ، چنانکه کاترمر (مصحح و مترجم یک قسمت از

(۱)Goliath (۲)Galen (۳)corolla (۴)solid

کتاب) میگوید، اولین تاریخ عمومی فارسی است که در تاریخ احوال مردم آسیا نوشته شده است. غیر از کاترمر، که قسمت راجع به هولاکو خان را از جامع التواریخ چاپ کرده است، برزین، بلوشه، و کارل یان نیز هر یک اجزائی از آن کتاب را تصحیح و طبع کرده‌اند. در تهران و ترکیه و نیز در اتحاد شوروی هم قسمتهائی از جامع التواریخ طبع یا تجدید طبع شده است.

جامع الحکمتین (jāme'o 'l.hekmatayn)، رساله‌ی منثور فلسفی ناصر خسرو، بفارسی، در بیان عقاید اسماعیلیه راجع به مسائل حکمت دینی و حکمت فلسفی. مؤلف آن را بسال ۴۶۲ هق بخواهش عین‌الدوله ابوالمعالی علی ابن اسد ابن حارث، امیر بدخشان، در شرح و جواب یک قصیده‌ی فلسفی فارسی، اثر خواجه ابوالهیثم جرجانی (یا بوزجانی؟) (abo'l.haysam–) تصنیف کرده است، و در طی آن سؤالهای مندرج در قصیده‌ی ابوالهیثم را، بیت به بیت، بشرح جواب گفته است. قصیده‌ی ابوالهیثم در واقع متضمن سؤالهائی در باره‌ی اصول عقاید اسماعیلیه است، که خود ابوالهیثم نیز از اهل آن مذهب بوده است، و شارح در جواب آن پرسشها، تحقیقات و تأویلات کلامی و فلسفی آورده است. این کتاب، قطع نظر از اصطلاحات مفید کلامی و فلسفی فارسی که دارد، از جهت اشتمال بر مفردات و ترکیبات فارسی نیز درخور توجه است. جامع الحکمتین در تهران از طرف قسمت ایرانشناسی انستیتوی ایران و فرانسه منتشر شده است (۱۳۲۲ هش).

جامع الصغیر (jāme'o 's.saqir)، کتابی در حدیث، بعربی، از جلال‌الدین سیوطی (فت ۹۱۱ هق). بیش از 10'000 حدیث دارد، و بترتیب حروف الفبا مرتب شده است. چاپ مصر.

جامع اموی (jāme'e omavi, amavi) یا **جامع دمشق**، مسجد جامع معروف دمشق. اولین و یکی از جالبترین شاهکارهای معماری اسلامی. اصلا دیری بنام قدیس یوحنای معمدان بود. ولید ابن عبدالملک، خلیفه‌ی (۸۶–۹۶ هق) اموی، بمنظور وسعت دادن به مسجد شهر آنرا از مسیحیان مصادره کرد، ولی در ازاء آن کلیساهای دیگری را که متروک شده بود بآنان واگذار نمود. در ۸۶ هق دیر یوحنا و نمازخانه‌ی آن بامر ولید ویران گردید. آغاز بنای جامع اموی ۸۷ یا ۸۸ هق بود، و ساختمان آن ۶ سال طول کشید. بعضی از مورخین اسلامی آنرا یکی از عجایب دنیا شمرده اند. جامع دمشق در کشمکشهای بین بربرها و مردم دمشق، در سال ۴۶۱ هق دوچار حریق گردید، و سخت آسیب دید.

جامع ترمذی (jāme'e termezi) یا **صحاح ترمذی** (sehāhe) یا **جامع صحیح**، مجموعه‌ی حدیث نبوی و از کتب صحاح سته در نزد اهل تسنن، بعربی، از ابوعیسی محمد ترمذی (فت ۲۷۹ هق). جامع ترمذی گاه نیز بعنوان سنن ترمذی (sonane) خوانده میشود، و شروح و اختصارات متعدد دارد. در هند و مصر و استانبول بچاپ رسیده است.

جامع دمشق: ← جامع اموی.

جامع صحیح: ← جامع ترمذی؛ صحیح بخاری؛ صحیح مسلم.

جامع عباسی (jāme'e abbāsi)، کتابی در فقه عملی، بفارسی، از شیخ بهائی (فت ح ۱۰۳۰ هق). مؤلف طرح این کتاب را در ۲۰ باب ریخت، و آنرا بنام شاه عباس I صفوی نامید، ولی بعد از اتمام باب ۵م (حج) وفات یافت، و شاگردش، نظام‌الدین محمد ساوجی، بامر شاه عباس، ۱۵ باب دیگر را به اسلوب ۵ باب اول به پایان رسانید. مکرر در ایران چاپ شده است.

جامعه (jāme'a)، در ممالک عربی، اتحادیه (مثلا ← اتحادیه‌ی عرب)، دانشگاه. استعمال این لفظ بمعنی دانشگاه از اواسط قرن ۱۹م است، و امروزه در مورد دانشگاههای جدید بکار میرود.

جامعه[1]، سفر (sefre jāme'e)، کتابی از عهد. تاریخ آن معلوم نیست؛ در قدیم نویسنده‌ی آن را سلیمان پیغمبر میدانستند؛ بعضی آنرا از ۲۰۰ ق‌م میشمارند. گفتاری فلسفی است که تا حدی رنگ عقاید فلاسفه‌ی کلبی را دارد. بنای سخن بر اینست که همه چیز باطل است (۲.۱)، و لهذا باید زندگی را بخوشی گذرانید (۱–۱.۷). با آنکه در آن قطعاتی در ستایش حکمت و بخشایش هست، کتاب لبریز از نومیدی است؛ همه‌ی کارهائی که زیر آسمان کرده میشود بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است (۱۴.۱)؛ در کثرت حکمت کثرت غم است (۱۸.۱)؛ روز ممات از روز ولادت بهتر است (۱.۷)؛ رفتن به خانه‌ی ماتم از رفتن به خانه‌ی ضیافت بهتر است (۱.۷)؛ حزن از خنده بهتر است (۳.۷)؛ و غیره. این کتاب نمونه‌ای از ادبیات حکمت‌آمیز است (← حکمت سلیمان).

جامعة العربیه، الـ : ← اتحادیه‌ی عرب.

جامعه‌شناسی[2] یا علم الاجتماع، شناخت پیدایش و پیشرفت گروههای بشری، و مطالعه در تأسیسات و فعالیتهای اجتماعی مردم. موضوعهای مهمی که مورد بررسی علمای این علم قرار میگیرد شامل جامعه، فرهنگ، تأسیسات اجتماعی، و طرز رفتار جامعه و گروه و واکنشهائی است که در جامعه پدید میآید. جامعه‌شناسی از قدیم جزء علوم فلسفی بود، و اول بار در سال ۱۸۳۸ توسط ← اوگوست کنت بصورت یک مبحث منظم و مستقل درآمد. ← هربرت سپنسر هم در پایه‌گذاری اصول جامعه‌شناسی سهم بسزائی دارد.

جامعه‌های اشتراکی[3]، جوامعی که در آنها اشتراک مالکیت حکمفرما است. در چنین جامعه‌ای املاک و کالاها مالک معین ندارند، و همه چیز متعلق به همه‌ی افراد جامعه است. این نوع جامعه‌ها در زمان قدیم و در قرون وسطی فراوان بودند، و بعداً هم در قرن ۱۹م در کشمکش رونقی پیدا کردند. بعضی از این جامعه‌های اشتراکی مذهبی بودند و بعضی دیگر غیر مذهبی.

جامعه‌ی اروپائی انرژی اتمی: ← اروپا، جامعه‌ی انرژی اتمی.

جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد: ← اروپا، جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد.

جامعه‌ی اقتصادی اروپائی: ← اروپا، جامعه‌ی اقتصادی.

جامعه‌ی دفاعی اروپا: ← اروپا، جامعه‌ی دفاعی.

جامعه‌ی فرانسه: ← فرانسه، جامعه‌ی.

جامعه‌ی ملل[4]، سازمان بین‌المللی سابق که بعد از جنگ I تشکیل گردید، و در واقع سلف سازمان ملل متحد بود که پس از جنگ II بوجود آمد. هدف این جامعه حفظ صلح، داوری در مورد اختلاف بین کشورها، و ترویج همکاری بین‌المللی بود. این جامعه که محصول جنگ I بود، در اثر مجاهدات اشخاصی از قبیل ی. ک. **سمائس**، ل. **بورژوا**، و ا. ا. ر. **سیل** بوجود آمد. وودرو ویلسن، رئیس جمهور کشمة، پیشنهاد تشکیل جامعه‌ی مزبور را در **اصول چهارده‌گانه‌ی** خود گنجانید، و در کنفرانس صلح پاریس، منعقد در ۱۹۱۹، که جامعه‌ی ملل بوجود آمد، ویلسن بنیانگذار اصلی آن بود. اساس تشکیل این جامعه میثاقی بود که در ← معاهده‌ی ورسای گنجانیده شده بود. مرکز جامعه‌ی ملل در ژنو قرار داشت. جامعه‌ی ملل مرکب بود از مجمع عمومی، که با شرکت کلیه‌ی دولتهای عضو تشکیل میشد؛ شورای جامعه، که از دول بزرگ (انگلستان، فرانسه، ایتالیا، ژاپون، و بعداً نیز آلمان و تجشم) و چند عضو غیر دائم تشکیل میگردید؛ و چند سازمان دیگر، از قبیل **دادگاه جهانی و سازمان بین‌المللی کار**. میثاق جامعه‌ی ملل دارای ۲۶ ماده بود، که در باره‌ی لزوم خلع سلاح، تضمین وضع موجود مرزهای کشورها در مقابل تجاوز، فراهم ساختن وسایل داوری و سازش، و اجرای مجازاتها نسبت به متجاوزین بحث میکرد. بعلاوه، مواد مزبور مقرراتی هم برای عقد عهدنامه‌ها و برقراری رژیم قیمومیت برای اداره کردن مستعمرات و همکاری بین‌المللی در روابط کارگری و موارد بشردوستی دربر داشت.

امتناع دولت کشمة از قبول عضویت جامعه لطمه‌ی بزرگی به این مؤسسه‌ی بین‌المللی وارد آورد، و اصرار دولتهای عضو به حفظ حاکمیت ملی خود از مؤثر واقع شدن تصمیمات جامعه‌ی ملل تا حد زیادی جلوگیری میکرد. جامعه‌ی ملل یک کنفرانس عمومی برای خلع سلاح تشکیل داد (← **خلع سلاح، کنفرانس**)، ولی نتیجه‌ای از آن گرفته نشد. عدم توفیق جامعه‌ی ملل بدین سبب بود که نمیتوانست دولتهای بزرگ را مجبور به سازش با یکدیگر یا اطاعت از تصمیمات جامعه بنماید. با وجود این موانع، جامعه‌ی ملل توانست پاره‌ای از اختلافات بین‌المللی را حل و فصل کند، مثل اختلاف سوئد و فنلاند بر سر ← جزایر آلند در ۱۹۲۰، و روشن کردن وضع **شلویگ** شمالی و سیلزی علیا از طریق مراجعه بآراء عمومی (۱۹۲۰ و ۱۹۲۱)، و مبادله‌ی اقلیتهای کشورهای یونان و ترکیه و بلغارستان پس از امضای معاهده‌ی لوزان (۱۹۲۳)، و رفع اختلاف بین مجارستان و یوگوسلاوی پس از قتل (۱۹۳۴) **آلکساندر I** پادشاه یوگوسلاوی. جامعه‌ی ملل کومک فراوانی به آوارگان (مخصوصاً آوارگان ارمنی) کرد، و برای جلوگیری از فحشاء و قاچاق تریاک اقدامات مؤثری نمود. در مورد بررسی بهداشت عمومی ابتکارهائی نشان داد، و به کشورهائی مانند اطریش، که احتیاج بمساعدت داشتند، کومکهائی نمود، و در بسیاری موارد، همکاری بین‌المللی را تشویق و ترویج کرد.

---

(۱)Ecclesiastes (۲)sociology (۳)communistic settlements (۴)League of Nations

در زمره‌ی اولین شکستهای جامعه‌ی ملل، یکی امتناع دولت لهستان از قبول تصمیم جامعه در مورد اختلاف راجع به ویلنا، و یکی هم موقوف الاجرا گذاردن پروتوکل ژنو بواسطه‌ی مخالفت انگلیسها، و دیگری اختلاف نظر بین فرانسه و متحدین آن از یکطرف (← اتفاق صغیر) و انگلستان از طرف دیگر، قابل ذکر است. اما در حقیقت انحطاط جامعه‌ی ملل از سال ۱۹۳۱، که دومین جنگ چین و ژاپن شروع شد، و ژاپون از عضویت جامعه کناره گرفت، آشکار گردید. جامعه‌ی ملل نتوانست از اشتعال نائره‌ی جنگ بین بولیوی و پاراگه بر سر مسئله‌ی چاکو (۱۹۳۲–۳۵) جلوگیری کند. در سال ۱۹۳۳، هیتلر شروع بتجدید تسلیحات کرد، و آلمان را از عضویت جامعه برکنار نمود؛ در سال ۱۹۳۶، ناحیه‌ی غیر نظامی راین را نظامی کرد، و در ۱۹۳۸ اطریش را تصرف نمود. در سال ۱۹۳۵ ایتالیا، برهبری موسولینی، به حبشه حمله کرد، و اهمیتی برای مجازاتهای اقتصادی جامعه‌ی ملل قائل نشد، و در ۱۹۳۷ از عضویت جامعه خارج گردید. در ۱۹۳۷ ژاپون جنگ با چین را از سر گرفت. سیاست مدارائی که دولتهای بزرگ جامعه‌ی ملل، یعنی انگلستان و فرانسه، پیش گرفته بودند، و تن بتسلیم در مقابل متجاوز میدادند، منتهی بعقد ← پیمان مونیخ شد (۱۹۳۸)، که در حقیقت موجب سقوط اعتبار جامعه‌ی ملل گردید، و اهمیت آنرا بعنوان یک سازمان بین‌المللی از میان برد. در آوریل سال ۱۹۴۶ جامعه‌ی ملل انحلال خود را اعلام داشت، و کلیه‌ی ادارات و اموال آن به سازمان ملل متحد انتقال یافت.

جام کیخسرو، نام کتابی در شرح مکاشفات آذر کیوان، تصنیف خداجوی ابن نامدار (فت ۱۰۴۰ هق در کشمیر). خداجوی از مردم هرات و از پیروان آذر کیوان بود، و در فارسی و عربی دست داشت. کتاب وی به چهار "گشسب" (gošasb) (بترتیب در باره‌ی رؤیا، حالت غیب، حالت محو، و خلع قالب) قسمت میشود، و در آن یکی از آثار آذر کیوان را شرح کرده است. این کتاب در ۱۸۴۸ بم بچاپ رسیده، و به زبان گجراتی هم ترجمه شده است.

جام کیخسرو یا **جام جهان‌نما**، جامی متعلق به کیخسرو، از شاهان سلسله‌ی کیانیان، که احوال و حوادث گیتی را نشان میداد. فردوسی در داستان بیژن و منیژه، پس از شرح زندانی شدن بیژن به امر افراسیاب در چاه، و جستجوی گیو پدر وی، و مأیوس شدن او، گوید کیخسرو در جام جهان‌نما نگریست، و زندان بیژن را بدید. غیر از جام جهان نمای منسوب به کیخسرو، در ادب فارسی از جام جم یا جام جمشید نیز سخن در میان آمده است، و در بیان شاعران، جام کیخسرو یادآور جام گیتی‌نما و آیینه‌ی گیتی‌نما است.

جام گیتی‌نما: ← جام کیخسرو.

جام مقدس[1]، در بعضی افسانه‌های اروپائی قرون وسطائی، جام یا ظرف غذاخوری، همراه با نیزه‌ای که از آن خون در جام یا ظرف میچکد. بعضی از مسیحیان آنرا ظرفی میدانند که عیسی در عشای ربانی از آن تناول کرد، و برخی جامی که از آن شراب نوشید، و نیزه را نیزه‌ای میشمارند که او را، پس از مصلوب شدن، با آن مجروح کردند. گویند قدیس یوسف رامه‌ای آنرا به بریتانیا برد، و مدتها در آنجا محفوظ بود، تا آنکه نگهبانان آن ناپاک شدند، و جام ناپدید گردید، و هدف جستجوهای شهسواران شد. جستجوی آن در داستانهای گوناگون به روایات مختلف آمده است. فقط کسانی میتوانستند باین کار اقدام کنند که اندیشه و گفتار و کردارشان پاک باشد. در ← افسانه‌ی آرثر طاهرترین شهسواران گاه سر گلهد و گاه پارسیفال است.

جامی، نورالدین عبدالرحمان (jāmi)، ۸۱۷–۹۸ هق، شاعر و ادیب و عارف ایرانی، که مشهورترین شاعر پارسی‌گوی در قرن ۹م هق محسوب است؛ مت خرجرد (xarjerd)، ناحیه‌ی جام، هرات، خراسان (قدیم). پدرش از دَشت (حوالی اصفهان) به هرات مهاجرت کرد. عبدالرحمان مدتی دشتی تخلص میکرد، و سپس بمناسبت مولد خود و بسبب ارادتی که به شیخ جام داشت، تخلص جامی را برگزید. در هرات و سمرقند علوم رسمی را تحصیل کرد، و در آغاز جوانی با بزرگان فرقه‌ی نقشبندیه آشنا شد، و دست ارادت به دامان سعد الدین محمد کاشغری (فت ۸۶۰ هق)، و سپس، ناصرالدین عبیدالله (فت ۸۹۵ هق) معروف به خواجه‌ی احرار (ahrār) زد، و در طریق تصوف سیر و سلوک کرد، و از بزرگان فرقه‌ی مذکور گردید. جامی قسمتی از زمان شاهرخ، تمام دوره‌ی ابوالقاسم بابر و ابوسعید گورکان، و قسمت اعظم سلطنت سلطان حسین بایقرا را درک کرد. با امیر علیشیر نوائی معاصر بود، و پس از وفات جامی، وی کتاب خَمسة المتحیّرین را بیادگار او ساخت. جز چند سفر کوتاه (حجاز، بغداد، دمشق، تبریز، و غیره) بقیه‌ی عمر را در هرات گذرانید، و نزد سلاطین و بزرگان معاصر بسیار محترم بود. سلطان محمد II (فاتح) کوشید که او را به قسطنطنیه بکشد، و دو نامه از سلطان بایزید II به جامی و جوابهای وی در دست است. جامی داماد سعدالدین کاشغری بود. سه تن از فرزندانش در طفولیت، و چهارمی، نامش ضیاءالدین یوسف (مت ۸۳۲)، در آغاز شباب درگذشت. جامی خود در هرات وفات یافت، و بایقرا مراسم تشییع و سوگواری را در باره‌ی او بکمال رعایت داشت.

جامی آثار متعدد منثور و منظوم دارد. وی نزد شیعه غالباً منسوب به تسنن بود. بهمین جهت سلاطین صفویه با او سخت دشمنی داشتند (گویند شاه اسماعیل I صفوی، پس از تسخیر هرات، دستور داد که هر جا نام جامی در کتابی دیده شود، آنرا به خامی تبدیل کنند). باین جهات، آثار وی بیش از ۳ قرن شهرت و رواجی که باید حاصل نکرد. اما تأثیر افکار و اشعارش در هندوستان و ماوراء النهر و در ادبیات و افکار عثمانی بسیار بود. دیوانش مشتمل بر قصاید، مثنویات، غزلیات، مقطعات، و رباعیات است، و در اواخر عمر، بتقلید امیر خسرو دهلوی، آنرا با نظمی جدید در سه قسمت مدون کرد (۸۹۶ هق)–فاتحة الشباب، واسطة العِقد، و خاتمة الحیوة–که بترتیب مشتمل بر اشعار اوان جوانی، اواسط زندگی، و اواخر حیات اوست. اثر منظوم دیگر وی هفت مثنوی معروف به هفت اورنگ است. از آثار منثورش اشعة اللمعات، بهارستان، نفحات الانس، شواهد النبوه، لوایح، و لوامع است. کتاب معروف شرح جامی نیز ازوست.

جان (jānn)، ← جن.

جان، اسم انگلیسی، ← یوحنا، اسم.

جان، شاه انگلستان، ← جان لکلند.

جان آو سالزبری[2] (jān āv sālzbəri)، حد ۱۱۱۵–۸۰، حکیم مدرسی انگلیسی. در پاریس تحصیل علم کرد، و بمسافرت پرداخت. چندی کاتب قدیس تامس اِ بکت بود، و سپس اسقف شارتر شد (۱۱۷۶–۸۰). در کتاب مابعد منطق علوم مدرسی زمان خود را خلاصه نموده، و در کتاب تعدد اولی الامر تفکیک کلیسا و دولت را تصریح و تأیید کرده است.

جان اوسپار (jān avspār)، پهلوی جبان اوسپار (jiān)، در عهد ساسانی، فوجی خاصه از سپاه را میگفتند.

جان آو گانت[3] (jān āv gānt)، ملقب به **دیوک آو لنکستر** (diuk āv lankəstər*)، ۱۳۴۰–۹۹، دوک لنکستر، چهارمین پسر ادوارد III انگلستان. از طریق وصلت با ← خاندان لنکستر، در ۱۳۶۱ ارل و در ۱۳۶۲ دوک لنکستر شد، و ثروتمندترین و یکی از متنفذترین اشراف انگلستان گردید. در جنگ صدساله در خدمت برادرش، ادوارد امیر سیاه، خدمت کرد، و بیاری پدروی ستمگر (شاه کاستیل) شتافت. در ۱۳۶۹ دختر پدرو را بزنی گرفت، و این امر منشأ ادعای او بر سلطنت کاستیل بود. پس از مراجعت به انگلستان نایب‌السلطنه‌ی ادوارد III که مردی سالخورده بود گردید، مدتی فرمانروای واقعی انگلستان بود. اگرچه مردم ازو بسیار ناراضی بودند، در دوره‌ای که ریچارد II بسن قانونی نرسیده بود، حکومت را تا ۱۳۸۶ در دست داشت. در همان سال، برای بدست آوردن سلطنت کاستیل، با ژان I پرتغال بر ضد خوان I کاستیل متحد شد، ولی در ۱۳۸۸ صلح کرد. در ۱۳۸۹ به انگلستان بازگشت، و کوشید که بین ریچارد II و بارونها صلح و صفا برقرار کند. پس ارشد وی که بعداً باسم هنری IV شاه شد، اولین شاه انگلستان از خاندان لنکستر است. خاندان سلطنتی تودور نیز از اعقاب جان آو گانت میباشد. وی حامی چاسر، شاعر معروف، بود.

جان آو لنکستر[4] (jān āv lankəstər)، ملقب به **دیوک آو بدفرد** (diuk āv bedfərd*)، ۱۳۸۹–۱۴۳۵، دوک بدفرد؛ پسر هنری IV (شاه انگلستان) و برادر هنری V. پس از مرگ (۱۴۲۲) برادر، سرپرست هنری VI شد، کوشش خود را صرف امور انگلستان در فرانسه نمود. قتل ژاندارک در زمان او واقع شد.



جان بول

جانبلاط: ← جنبلاط.

جان بول[5] (jān bul)، نام شخصی وهمی که مشخّص ملت انگلستان یا فرد انگلیسی است. این اسم را جان آربانتت (jān ārbāṭnət) (۱۶۶۷–۱۷۳۵)، طبیب و ادیب

(۱)Holy Grail (۲)John of Salisbury (۳)John of Gaunt (۴)John of Lancaster (۵)John Bull

انگلیسی، در کتاب هجاآمیز خود بنام تاریخ جان بول (۱۷۱۲)، به یکی از اشخاص داستان که از حیث خصوصیات اخلاقی نماد ملت انگلیس قلمداد شده است داد، و این امر سبب رواج آن گردید.

جانبی[1] (jānebi)، مربوط به طرف یا پهلو. مثلا سطح جانبی یک استوانه سطح اطراف آنست باستثنای سطح دو قاعده.

جان بی‌زمین: ← جان لکلند.

جانزتاون[2] (jānztān)، شهر (جم ۹۲۳'۱۰)، ش قسمت مرکزی ایالت نیو یورک. در ۱۷۶۲ بوسیله‌ی سر ویلیام جانسن بنا شد. آخرین نبرد جنگ انقلاب امریکا در ایالت نیو یورک نزدیک این شهر روی داد (اکتبر ۱۷۸۱).

جانستن[3]، **جوزف اگلستن** (jōzəf egəlstən jānstən)، ۱۸۰۷–۱۹۰۱، ژنرال معروف ائتلافیه در جنگ داخلی امریکا. در جنگ تدافعی قرین ر. ا. لی محسوبست.

جان سکوتس: ← دانز سکوتس.

جانسن[4]، **اندرو** (andru jānsən)، ۱۸۰۸–۷۵، ۱۷مین رئیس جمهور (۱۸۶۵–۶۹) کشمت. ابتدا پیشه‌ی خیاطی داشت، و بعد بنمایندگی مجلس و حکومت ایالت تنسی رسید. در ۱۸۵۷–۶۲ سناتور بود. از لینکلن سخت پشتیبانی میکرد. در ۱۸۶۵ معاون رئیس جمهور بود، و پس از کشته شدن لینکلن بریاست جمهور رسید. اگرچه جانسن از برده‌داران سابق ایالات جنوبی دل خوشی نداشت، از برآمدن سرمایه‌داران و صنعتداران ایالات شمالی بیمناک بود، و برای مبارزه با این دسته، تسلیم نظریات دسته‌ی اول شد، و در ترمیم سیاست معتدلی پیش گرفت که حقوق مدنی سیاهان را تأمین نمی‌کرد، و در نتیجه، برده‌داران سابق دگرباره قدرت را در ایالات جنوبی بدست گرفتند. این سیاست باعث حملات سخت جمهوریخواهان به وی گردید. سرانجام کار مناقشات بین او و کنگره بالا گرفت تا آنجا که مجلس نمایندگان، بعنوان نقض قانون تثبیت مشاغل، اعلام جرم علیه او را تصویب کرد، و در مجلس سنا فقط با اختلاف یک رأی این امر رد شد. در هر حال، از آن پس اعتباری برای وی باقی نماند. خرید آلاسکا در زمان او بعمل آمد.

جانسن[5]، **بن (یا بنجمین)** (ben, benjamin jānsən)، ۱۵۷۲–۱۶۳۷، نمایشنامه‌نویس، شاعر، منتقد، و بازیگر انگلیسی. زندگی و آثار او مانند پلی است که عصر الیزابت را به دوره‌ی جیمز I (سلطنتش ۱۶۰۳–۲۵) میپیوندد. در ۱۵۹۷ بعنوان بازیگر و نمایشنامه‌نویس وارد تئاتر شد، و سال بعد با نوشتن کمدی هر کی بحال خود شهرت یافت. گرچه دو تراژدی وی بنامهای سیانوس (۱۶۰۳) و کاتیلین مورد ستایش فراوان بود، اما شهرتش بیشتر بسبب کمدیهائی است که معروفترین آنها والپونی (۱۶۰۶)، کیمیاگر (۱۶۱۰)، و بازار مکاره‌ی بارتالومیو (۱۶۱۴) میباشد، و هنوز هم بعضی از آنها بعنوان نمونه‌های عالی هنر کمدی‌نویسی در دانشگاهها تدریس میشود. جانسن با ادبای بزرگ عصر خویش، از جمله شکسپیر، محشور بود، و در شاعران جوان همزمان خود نفوذ بسیار داشت، چنانکه آنان را "تبار بن" نامیده‌اند. از اشعار او، که مانند نمایشنامه‌هایش جنبه‌ی "کلاسیک جدید" دارد، کمتر باقی مانده است، و از آنچه در دست است، غزل نغمه‌ای برای سلیا شهرت بسیار دارد. بر گور او در وستمینستر ابی، نوشته‌اند "ای بن جانسن بیمانند"

جانسن[6]، **جیمز ولدن** (jeymz weldən jānsən)، ۱۸۷۱–۱۹۳۸، نویسنده‌ی امریکائی، مؤسس "انجمن ملی برای پیشرفت مردم ناسفید". از آثارش داستان زندگینامه‌ی مردی که بیشتر ناسفید بود بقلم خودش (۱۹۱۲) است.

جانسن[6]، **سمیوئل** (samyuəl jānsən)، ۱۷۰۹–۸۴، لغوی، نویسنده، و منتقد انگلیسی؛ متولد لیچفیلد. فرزند کتابفروش فقیری بود، اما با نفوذترین ادیب نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م در انگلستان و یکی از مشهورترین شخصیتهای عصر خود شد. در ۱۷۲۸ برای تحصیل به آکسفرد رفت، اما بسبب عدم بضاعت مالی نتوانست بیش از دو سال در آنجا بماند. در ۱۷۳۵ با بیوه‌ای که خیلی مسن‌تر از او بود ازدواج کرد، و بکومک وی یک مدرسه‌ی خصوصی دایر نمود، ولی در این کار توفیقی نیافت، و با شاگرد خود د. گریک به لندن رفت تا با نویسندگی زندگی خود را تأمین کند. در آنجا نیز سالهائی را در شکست و محرومیت بس برد تا آنکه تدریجاً مشهور شد. در ۱۷۳۸ نخستین شعر هجوآمیز او بنام لندن و در ۱۷۴۹ بیهودگی امیال انسانی و تراژدی ایرنه انتشار یافت. سلسله‌مقالات او تحت عنوان چرند و پرند و بیکاره بترتیب در ۱۷۵۰–۵۲ و ۱۷۵۸–۶۰ منتشر گردید. آنچه او را بشهرت رسانید فرهنگ زبان انگلیسی (۱۷۵۵) اوست. تعریفات جالب و پرقوتی که جانسن در این فرهنگ از لغات بدست داده منعکس‌کننده‌ی خلق و خوی وی میباشد (نیز ← چسترفیلد، ارل آو). در ۱۷۵۹ داستان فلسفی رایلاس را نوشت. در ۱۷۶۲ مستمری در باره‌ی وی برقرار شد، و در ۱۷۶۳ نخستین ملاقات بین او و ج. بازول روی داد، و در ۱۷۶۴ باشگاه معروف به باشگاه ادبی را تشکیل داد، که رنلدز، برک، گولدسمیث، و گریک از اعضای آن بودند. آثار دیگرش عبارتند از تحریر نمایشنامه‌های شکسپیر (۱۷۶۵)، همراه با مقدمه و حواشی باارزشی که هنوز هم اعتبار دارد؛ سفری به جزایر غربی اسکاتلند (۱۷۷۵)؛ و زندگی شاعران (10 جلد، ۱۷۷۹–۸۱) که شامل انتقادات وی از ۵۲ شاعر مشهور انگلیسی است.

جانسن نثری سنگین و مطنطن دارد، و شیوه‌ی انتقاد او بیشتر آمیخته با اغراض شخصی است، ولی صراحت و بی‌پروائی دلپسندی در آنست. بنا بر زندگینامه‌اش که بوسیله‌ی بازول نوشته شده، جانسن مردی بدلباس، گستاخ، و خشن بود.

جانسن[6]، **سر ویلیام** (sər wilyām jānsən*)، ۱۷۱۵–۷۴، استعمارگر انگلیسی در امریکا؛ متولد ایرلند. بسبب نفوذی که در بومیان داشت در جنگهای فرانسه و هندیشمردگان نقش مؤثری ایفا کرد. شهر جانزتاون را بنا نمود (۱۷۶۲).

جانشینی[7] یا **استخلاف** (estexlāf)، فعل و انفعال شیمیائی که در ضمن آن در یک مولکول، یک اتم یا یک رادیکال جایگزین اتم یا رادیکال دیگر شود. ماده‌ای را که در نتیجه‌ی جانشینی بدست می‌آید محصول جانشینی (یا استخلاف) خوانند.

جانشینی اتریش، جنگ: ← اتریش، جنگ جانشینی.

جانشینی اسپانیا، جنگ: ← اسپانیا، جنگ جانشینی.

جانشینی لهستان، جنگ: ← لهستان، جنگ جانشینی.

جانکسیلان: ← پهپوکت.

جانکی (jānaki). ناحیه، چغ قسمت مرکزی ایران، در دامنه‌ی غربی کوههای منگشت، بین خاک بهمئی، بختیاری، مکوند، و رامهرمز؛ و نیز نام عشایری که در این ناحیه زندگی میکنند. هوایش، جز در ناحیه‌ی **ابوالعباس** که در قسمتی از دامنه‌های منگشت واقع شده، بسیار گرم است، و بهمین سبب به جانکی گرمسیری معروفت (← **باغ ملک**). رودهای عمده‌اش آب اعلی (ریزابه‌ی جیبور) و رود ابوالعباس است.

بعضی احتمال داده‌اند که جانکیها کردنژاد بوده و در حدود اوایل قرن ۷م هق از شام به سرزمین لر بزرگ آمده‌اند، و از این جانکیهای اصلی امروزه بیش از ح ۱۹۰ خانوار باقی نیست. در هر حال، ایل جانکی (یعنی عشایر ساکن ناحیه‌ی جانکی) را ح ۲'۵۰۰ خانوار تخمین کرده‌اند، و این ایل منقسم به ۸ طایفه است، که **ابوالعباسی** و جانکی (۱۹۰ خانوار مذکور) از آن جمله اند. در مجله‌ی یادگار (سال ۱۳۲۵ هش، شماره‌ی سوم ببعد) تحقیقاتی در باب سوابق ایل جانکی آمده است.

نیز ← چهارلنگ.

جانکی یا **جانکی سردسیری** (jānakic sardsiri)، دهستان (جم ح ۱۲'۹۰۰؟)، بخش لردگان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۵۴ (؟) آبادی. بین رشته‌کوههائی محصور است؛ ارتفاع کوه ریگ، واقع در جش دهستان، به ۳'۲۷۰ متر میرسد. از رودهایش خرسان (از شعب کارون و مرز جنوبی دهستان) و دره گرم است.

جانکی یا **جانکی گرمسیری:** ← باغ ملک.

جان لکلند[8] (jān lakland) [= جان بی‌زمین (قلمرو)] یا **جان**، ۱۱۶۷؟–۱۲۱۶، شاه (۱۱۹۹–۱۲۱۶) انگلستان، پسر هنری II و الئونور د/آکیتن. چون جوانترین پسران شاه بود، در تقسیم قلمرو سلطنتی بی‌نصیب ماند، و بهمین جهت به لکلند معروف شد. در ۱۱۸۹ پدرش را که در بستر مرگ بود رها کرد، و بطرفداری ریچارد I بر ضد پدر اقدام نمود. ریچارد در همان سال بسلطنت رسید، و جان را املاک و القاب اعطا کرد. زمانی که ریچارد به جنگ صلیبی سوم رفته بود، جان خود را وارث تاج و تخت اعلام نمود، و با فیلیپ II فرانسه توطئه کرد تا ریچارد را در اسارت نگاه دارد. ریچارد در ۱۱۹۴ بازگشت و برادر خود جان را عفو کرد. پس از مرگ ریچارد، جان بسلطنت نشست، و آرتور I را که برادرزاده‌اش بود محروم

---

(۱)lateral (۲)Johnstown (۳)Johnston (۴)Johnson (۵)Jonson (۶)Johnson (۷)substitution (۸)John (Lackland)

نمود. طرفداران آرتور با کومک فیلیپ II فرانسه شوریدند و جان سرانجام ناگزیر بیشتر متصرفات خود را در فرانسه تسلیم کرد. سوء رفتار جان سبب نفاق بین او با کلیسا و بارونها گردید، و عاقبت پاپ اینوکنتیوس III وی را تکفیر و خلع نمود، و او ناچار انگلستان را به پاپ تسلیم کرد، و دوباره بعنوان سپرده از پاپ بازیافت (۱۲۱۳). بارونها که سخت با جان مخالف بودند متحد گشتند، و او را واداشتند که ماگنا کارتا را امضا کند (۱۲۱۵). جان مردی ستمگر، خیانت‌پیشه، و بیرحم بود، و موضوع یکی از نمایشنامه‌های تاریخی شکسپیر است.

جانمازی: ← قطع.

جانور[1] (jānvar؛ معمولا jānevar) یا **حیوان** (heyvān)، هر یک از افراد گروهی از موجودات زنده که، بر خلاف رستنیها، قادر به حرکت خود بخود هستند، و در مقابل محرکهای داخلی یا خارجی پاسخ سریع حرکتی از خود نشان میدهند. بتعبیر علمی، جانور سازواره‌ی زنده‌ای است که، ولو سطحی هم که باشد، حرکت کمابیش ارادی دارد، و خوراک جامد را (که مشتمل بر مواد پروتئینی مشتق از حیوانات دیگر یا از گیاهان است)، پیش از آنکه جذب بدنش شود، میبلعد و هضم میکند، و فاقد کلوروفیل و وسیله‌ی فوتوسنتز است. چون بعضی از خصوصیات مذکور ممکن است در جانوری موجود نباشد یا در گیاهی وجود داشته باشد، در طبقه‌بندی موجود زنده باید همه‌ی این خصوصیات در نظر گرفته شود؛ و مخصوصاً در موجودات زنده‌ی پست تشخیص جانور یا گیاه بودن آنها قطعیت ندارد. بطور کلی جانوران در برابر محرکات خارجی تحریکپذیری شدیدتری نشان میدهند، و بیشتر جانورهای چندسلولی سلسله‌ی اعصاب کمابیش مشخصی دارند؛ انواع عالیتر حیوانات احساس و شعور دارند، که در گیاه وجود ندارد. سطح خارجی یاخته‌ی حیوانی، برخلاف یاخته‌ی گیاهی، از خود سلولوز ترشح نمیکند. اختلاف دیگر گیاهان با حیوانات در اینست که حدود ابعاد و شکل جانوران در ضمن رشد آنها نسبةً معین و مشخص است. نیز ← جانورشناسی.

جانورشناسی[2] یا **حیوانشناسی**، رشته‌ای از زیست‌شناسی که موضوعش تحقیق در زندگی جانوران است (← جانور). این علم با نخستین مشاهدات آدمی در حیوانات و کوششی که برای طبقه‌بندی آنها از روی شکل ظاهریشان کرده بود آغاز شد. اولین رده‌بندی جانوران بتوسط ارسطو تدوین شد؛ اساس اغلب رده‌بندیهای قدیم شباهتهای ظاهری یا شباهتهای محیط زندگی حیوانات با یکدیگر بود. طریقه‌ی نامگذاری دوتائی، که اول مرتبه بتوسط لینه معمول و بتوسط جان ری تکمیل گردید، بر این اساس است که هر گیاه یا هر حیوان را بوسیله‌ی دو کلمه‌ی لاتینی که نماینده‌ی نوع و جنس آن هستند مشخص میکنند (← رده‌بندی). بتدریج دامنه‌ی جانورشناسی توسعه یافت. مطالعات در رویانشناسی و ریختشناسی درونی به فهم حقیقت نمو و بستگیهای واقعی جانوران بیکدیگر کومک کرده است. فیزیولوژی نخست عنوان شاخه‌ای از جانورشناسی داشت، ولی فهم دقیق فرایندهای فیزیولوژیائی همراه با ترقی علوم فیزیک و شیمی صورت گرفت، و با استعمال روزافزون میکروسکوپ و روشهای تجربی، این علم شاخه‌های فراوانی پیدا کرده است. از کسانی که به پیشرفت جانورشناسی تجربی کومک فراوان کرده‌اند، آندرئاس وسالیوس، ز. کوویه، و ک. برنار را میتوان نام برد. نظریه‌های لامارک و چارلز داروین نیز در ترقی این علم مؤثر بوده است. از خصوصیات جانورشناسی جدید پیشرفتهای عظیمی است که در رشته‌های وراثت، بافتشناسی، فیزیولوژی، و زیستشیمی حاصل شده است.

در باب رده‌بندی جانوران هنوز میان علمای جانورشناسی توافق کامل حاصل نشده است. معمولا مملکت جانوران را به دو مملکت جزء، که از حیث وسعت اختلاف فاحش دارند، تقسیم میکنند: یکی سلسله‌ی آغازیان، که مشتمل بر کلیه‌ی حیوانات یک سلولی است؛ و دیگری مملکت جزء متازوآ (*Metazoa*)، که شامل سایر حیوانات می‌باشد، و به سلسله‌های چندی (از قبیل کاواکان؛ کرمهای پهن، کرمهای گرد، حلقه‌داران، بند-پائیان، نرم‌تنان، خارپوستان، و تیره‌داران) تقسیم میشود. سلسله‌ی تیره‌داران خود به چند سلسله‌ی جزء منقسم میشود، که مهره‌داران (مشتمل بر رده‌های ماهیها، دوزیستان، خزندگان، پرندگان، و پستانداران) از آن جمله است. گاهی همه‌ی حیوانات را، جز مهره‌داران، تحت عنوان بیمهرگان میآورند.

جانوسار: ← جانوسیار.

جانوسپار: ← جانوسیار.

جانوسیار (jānusyār) یا **جانوسپار** (jānuspār) یا **جانوسار**، در داستانهای ملی، نام مردی که همراه و ملازم دارا، شاه ایران، بود، و شاه را به منظور تقرب به اسکندر بکشت، و اسکندر نیز او را به جرم کشتن شاه به قتل آورد.

جانی، حاجی میرزا: ← حاجی میرزا جانی.

جانی بیگ (jāni beyg)، فد ۷۵۸ هق، هشتمین پادشاه از سلاطین ازبک در دشت قبچاق؛ پسر ازبک خان و نواده‌ی جوجی خان ابن چنگیز. بنا بر مشهور، پادشاهی عادل و متدین و متعصب در مذهب اهل سنت بود. گویند یکی از قضاة و علمای آذربایجان در مجلس او از جور و تعدی ملک اشرف چوپانی بنالید، و چنان مؤثر سخن گفت که جانی بیگ و حاضران مجلس او بگریه درآمدند، و آن قاضی به جانی بیگ گفت که چون مردم از دفع ملک اشرف عاجزند، اگر او بدفع وی برنخیزد، در قیامت مسئول خواهد بود. جانی بیگ جهت دفع شر ملک اشرف چوپانی به آذربایجان لشکر کشید. ملک اشرف منهزم و مقتول شد، و جانی بیگ به تبریز درآمد، و حکومت آذربایجان را به پسر خویش واگذاشت، و خود اندکی بعد از مراجعت به دشت قبچاق وفات یافت. سعدالدین تفتازانی کتاب مختصر المعانی را بنام او تألیف کرده است.

جانیه (jāniyye) یا **هشترخانیه** (haštar-xāniyye)، نام سلسله‌ای که از ۱۰۰۷ تا ۱۱۹۹ هق در بخارا فرمانروائی کردند. این سلسله منسوب به جان محمد (یا جانی محمد) ابن یار محمد است، که از خانزادگان حاجی طرخان (هشترخان) بود، و از مقابل روسهای مهاجم به بخارا گریخت (ح ۹۶۳ هق). جانی زهرا خانم شیبانی، یکی از خواهران عبدالله ابن اسکندر شیبانی، را بزنی گرفت. پس از وفات (۱۰۰۶ هق) عبدالله، مملکت او رو بزوال گذاشت، و باقی محمد، پسر جانی، بر بخارا مستولی شد (۱۰۰۷ هق). معتبرترین امرای جانیه عبدالعزیز (فد ۱۰۹۱ هق) بود، که مفتی بزرگی نیز بود، و پس از وفات او اقتدار سلسله‌ی جانیه رو بزوال گذاشت، و سرکردگان محلی تقریباً استقلال یافتند، و دره‌ی فرغانه بعنوان خانات خوقند از قلمرو جانیه خارج شد. از ۱۱۶۷ هق قدرت واقعی بدست امرای منغیتیه بود، و امارت (۱۱۷۱–۹۹ هق) ابوالغازی، آخرین امیر جانی، اسمی بیش نبود، و پس از وی امارت نصیب سلسله‌ی منغیتیه گردید. در دوره‌ی سلسله‌ی جانیه بخارا از مراکز مذهب تسنن بود، و امرای این سلسله در جلوگیری از توسعه‌طلبی دولت شیعه‌ی ایران نقش عمده‌ای داشتند.

جاوان (jāvān)، ده (جه ۱°۸۹۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۷ کیلومتری چ‌ش سده (همایونشهر).

جاودان کبیر (jāvdāne kabir) یا **جاودان‌نامه** (jāvdān.nāme)، تفسیرگونه‌ای بر قرآن مطابق مشرب و ذوق حروفیه، از فضل‌الله استرابادی، بزبان فارسی آمیخته به لهجه‌ی استرابادی. این کتاب، که ظاهراً در حدود ۷۸۸ هق بر مؤلف الهام شده است، مشتمل است بر ذکر اسرار حروف، و در آن دعاوی راجع به کشف رموز تجلیات الاهی و وحدت اسم و مسمّی و امثال اینگونه افکار آمده است. انشاء کتاب غالباً ساده است، لیکن غیر از وجود عبارات و ترکیبات خاص محلی، وفور افکار و معانی منسجع عرفانی یا عرفان‌مآبی فهم آن را در بعضی موارد مشکل کرده است. مع هذا، مطالعه‌ی آن در فهم اقوال و آراء فرقه‌ی حروفیه اهمیت و لزوم دارد؛ مخصوصاً که خلفا و شاگردان فضل‌الله استرابادی نیز بعدها رساله‌هائی بنام جاودان‌نامه در همین زمینه و بهمین سبک تصنیف کرده‌اند.

جاودان‌نامه: ← جاودان کبیر.

جاویدنامه (jāvdān.nāme) یا **جاویدنامه** (jāvid.nāme)، رساله‌ای فلسفی، بفارسی، از بابا افضل کاشانی. مؤلف درین کتاب از مسائل علم اخلاق و معرفت مبدأ و معاد سخن رانده است. کتاب دارای چهار بابست (در اقسام علوم؛ در شناختن خود و طریق آن؛ در شناختن آغاز کار؛ در شناختن انجام کار)، و مؤلف با رعایت اختصار مسائل اخلاق و روانشناسی و عقاید کلام را بهم آمیخته است، و کتاب او گذشته از فواید فلسفی و عرفانی، از جهت اشتمال بر اصطلاحات و تعبیرات فلسفی فارسی که در آن هست متضمن فواید است. این کتاب ضمیمه‌ی مجموعه‌ی مصنفات بابا افضل، که جمعاً شامل ۷ رساله است، در جزء انتشارات دانشگاه تهران طبع شده است (۱۳۳۱ هش)، و بطور جداگانه نیز چاپی از آن باهتمام کتابخانه‌ی تهران منتشر شده است (۱۳۱۱ هش)، که از حیث عبارت ملخص‌تر و موجزتر از چاپ دانشگاه است، و لغات عربی در آن بیشتر است.

جاورسیان (jāversiān)، ده (جه ۱°۳۹۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان شراء، بخش وفس، شهرستان اراک.

جاوشیر (jāvšir)، گیاهی از تیره‌ی چتریان از نوع اوپوپوناکس (*Opoponax*) که برگهای آن مانند

(۱) animal (۲) zoology

رازیانه و معطر است.

جاولی (jāveli) یا **چاولی**، معروف به **چاولی طغرلی** (cāvelie toqroli) و **اتابک جاولی** (atābak)، فت جمادی الاولی ۵۴۱ هق، از امرای مشهور ترک در عهد سلاجقه‌ی عراق. وی نزد سلطان مسعود سلجوقی تقرب تمام داشت، و خاص بکه ابن بلنکری را، ظاهراً جهت خشنودی سلطان مزبور، بنواخت و بفرزندی پذیرفت. چاولی در اران و قسمتی از آذربایجان فرمانروائی داشت، و مع ذلک، غالباً در خدمت سلطان بسر میبرد. سلطان مسعود پسر خویش، ملکشاه ابن مسعود، را به جاولی سپرد، و او را اتابک لقب داد. چاولی در زنجان ناگهان وفات یافت. گویند کمانی بکشید، و از قوت آن خون از بینی وی برآمد و از رعاف درگذشت. قول دیگر آنست که، پس از فصد، تیز انداخت، رگش بگسست، و بمرد.

جاوه[1] (jāve)، جزیره (۱۲۶°۵۰۰ کمه؛ جه با جزایر نزدیک ساحل ح ۵۶°۰۰۰°۰۰۰)، اندونزی، جش سوماترا و ج بورنئو (از آن بوسیله‌ی دریای جاوه جدا میشود). مرکز سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی اندونزی است. سلسله‌کوههای آتشفشانی آن بارتفاع ۳°۶۷۵ متر میرسد. محصولاتش شکر، کائوچو، کویرا، قهوه، چای، گنه‌گنه، و چوبهای استوائی است. از مصنوعاتش سیگار و سیگار برگ و کاغذ و منسوجات است. در لش منابع نفت دارد. بزرگترین شهر جاوه **جاکارتا** (پایتخت اندونزی) و از دیگر شهرهایش **جوگجاکارتا** و **سولو** است.

جاوه مسکن انسان اولیه بوده؛ بقایای انسان جاوه یا پیتکانتروپوس ارکتوس (pitekāntropus erektus) در ۱۸۹۱ در آنجا پیدا شد. مذهب غالب اسلام است، ولی آیینهای هندو و بودا در فرهنگ بومی اثر زیاد گذاشته است. جاوه از مهمترین مراکز هنری اندونزی است، و مخصوصاً از لحاظ موسیقی و هنرهای نمایشی اهمیت بسیار دارد. سازهای کوبی و سازهای بادی خیزرانی که معمول ارکسترهای جاوه است به موسیقی این جزیره رنگ و امتیازی خاص میبخشد. از انواع هنرهای نمایشی جاوه وایانگ (vāyāng) یا سایه‌بازی است، و آن چنین است که چند عروسک را در برابر نور ببازی میگیرند، و حرکت سایه‌ی آنها را با موسیقی همراه میسازند، و بدین ترتیب نمایشی را اجرا میکنند.

هندیان در قرن ۷م در قسمت مرکزی و شرقی جاوه مهاجرنشین‌هائی تأسیس کردند. در دوره‌ی سلسله‌ی هندی ماجاپاهیت (تأسیس ۱۲۹۳) جاوه به اوج ترقی رسید، و بر قسمت زیادی از اندونزی و شبه جزیره‌ی مالی فرمانروائی یافت. در قرن ۱۳م دین اسلام وارد شد، و دولت اسلامی ماتارام تشکیل گردید. هلندیها بدنبال پرتغالیها در ۱۵۹۶ وارد شدند؛ از ۱۶۱۹ ببعد شرکت هند شرقی هلند بتدریج بقایای امپراطوری جاوه را تصرف کرد. در اوایل جج II، پس از شکست (فوریه‌ی ۱۹۴۲) متفقین در نبرد دریای جاوه، جاوه در معرض هجوم ژاپن واقع شد. ← اندونزی.

جاوی: ← بنژوان.

جاوید (jāvid)، دهستان (جه ح ۱۱°۰۰۰)، بخش ممسنی، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)، دارای ۶۹ (؟) آبادی. رود شش پیر یا دشمن‌زیاری در وسط آن جاری است.

جاویدان خرد (jāvidān xerad) یا **آداب العرب و الفرس** (ādābo 'l.ʿarabe va 'l.fors)، مجموعه‌ای بزبان عربی از گزیده‌ی اندرزنامه‌های منسوب به حکما و خردمندان قدیم ایران، یونان، روم، هند، و عرب، که ابوعلی مسکویه تدوین کرده است. اصل کتاب، بموجب ادعای مؤلف، منسوب به هوشنگ پیشدادی، پادشاه افسانه‌ای قدیم، بوده است، که بعدها آن را از زبان قدیم ایران بفارسی (ظاهراً پهلوی) نقل کرده بوده‌اند، و در زمان مأمون خلیفه، که توجه خاصی بنقل و ترجمه‌ی کتب قدما بعربی میشده است، حسن ابن سهل آن را بعربی ترجمه کرده بوده است. ابوعلی مسکویه این کتاب کهن راکه ظاهراً از بقایای آثار ادب شعوبیه است‌بصورت تازه‌ای مرتب و منتخب کرده است، که باقی و متضمن سخنان حکمت‌آمیز است. تقی‌الدین محمد ارجانی شوشتری در زمان سلطنت جهانگیر، پادشاه مغول هند، آنرا بفارسی نقل کرده است، و بعدها محمد حسین حکیم نیز ترجمه‌ی دیگری از آن بفارسی کرده است. متن عربی کتاب باهتمام عبدالرحمان بدوی و بنام الحکمة الخالده در مصر چاپ شده است (قاهره ۱۹۵۲)؛ ترجمه‌ی فارسی محمد حسین نیز در تهران (۱۲۹۳ هق) و بمبئی (۱۲۹۴ هق) بطبع رسیده است.

جاویدنامه: ← جاودان‌نامه.

جاهلی، منسوب به جاهلیت. ← جاهلیت.

جاهلیت (jāheliyyat)، اصطلاح دوره‌ی اسلامی برای وضع معیشت و سلوک اعراب حجاز، خاصه اهل مکه، در دوره‌ی پیش از ظهور اسلام، و بالاخص برای دوره‌ی فترت بین عیسی و محمد ص، که در آن پیغمبری ظهور نکرده است. باری، جاهلیت مطلق نزد غالب مفسرین اطلاق میشود بر دوره‌ی بلافاصله قبل از بعثت پیغمبر، چنانکه "جاهلیت اولی" اشاره است به دوره‌ای که بعد از یک عهد فترت منتهی به ظهور پیغمبران سلف میشده است، یعنی عهد بلافاصله پیش از نوح یا پیش از ابراهیم.

جاهلی بمعنی "منسوب به جاهلیت" است، و به آنچه که مربوط به اعراب پیش از اسلام است، و بالاخص به شعرائی که قبل از ظهور اسلام و در فاصله‌ی ۵۰۰–۶۲۲ ب‌م وفات یافته‌اند اطلاق می‌شود، و آنان را که هر دو دوره‌ی جاهلیت و اسلام را درک کرده‌اند مخضرم (moxazrem) نامند. اشعار شعرای جاهلی در تاریخ لغت و شعر و ادب عرب اهمیت فراوان دارد. این "اشعار جاهلی" اگرچه در صحت بعضی یا تمام آنها شک و تردید اظهار شده است، لیکن بهر حال مظهر واقعی حیات و شعور و زبان عرب آن دوره است، و مروت جاهلی، که مایه‌ی عمده‌ی غالب این اشعار و اساس اخلاق و سلوک عرب بدوی درین دوره بوده است، عبارتست از اهتمام در حفظ عرض و ناموس، سعی در دفاع از مهمان و پناهنده، حمایت از قبیله و خویشاوند، و تهور و دلاوری در گرفتن انتقام از دشمن؛ و این رسوم و قواعد از اسباب وجود جنگ و نزاع دائم بین قبایل عرب بوده است.

در دوره‌ی جاهلیت بستگی قبیله‌ای در بین اعراب بدوی و حتی اهل شهر قوت تمام داشته است، و بدوی جامعه را در واقع بر وحدت قبیله‌ای استوار میدانسته است. بستگی قبیله‌ای بحدی قوی بوده است که اسلام نتوانسته است آثار آنرا از میان بردارد، و حتی در عهد اسلامی دشمنی در میان قبایل، اگرچه نسبت به گذشته کاهش یافته است، همچنان دوام یافته است، و حتی در زمان حاضر نیز وجود دارد. عربهای جاهلی برای اینکه بتوانند به داد و ستد و زیارت امکنه‌ی مقدس و شرکت در بازارهای مکاره بپردازند، در چهار ماه از سال جنگ را حرام میشمردند. مهمترین امکنه‌ی زیارتی مکه، و معروفترین بازارهای مکاره بازار عکاظ بود. نیز ← عرب؛ عربی، ادبیات؛ عربستان.

جایروپلین: ← اتوژیر.

جایزان (jāyezān)، دهستان (جه ح ۱°۱۰۰؟)، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)، دارای 10 (؟) آبادی؛ در حوزه‌ی نفتخیز. رود مارون مشروبش میکند. سکنه از تیره‌ی بهمئی هستند. مرکزش، ده **جایزان** (جه ۷۲۶ سث ۱۳۳۵ هش)، در 50 کیلومتری جش رامهرمز است.

جایزه[2]، در اصطلاح اقتصادی. ۱– پولی که دولتها برای تشویق تهیه و یا صدور بعضی از محصولات میپردازند. این نوع تشویق اغلب بجای حمایت گمرکی اجرا میگردد. در قدیم یک نوع جایزه‌ی نقدی برای تشویق افراد به دخول در خدمت نظام یا برای از بین بردن حیوانات موذی پرداخت میگردید. ۲– **جایزه**[3] یا **اعانه**[3] کومک مالی است که از طرف دولت به مؤسسه‌ای یا کارخانه‌ای یا شرکتی داده میشود که عملیات آن کومک به رفع یکی از حوائج عمومی کشور بنماید، یا بطور کلی تشخیص داده شود که فعالیت چنین مؤسسه‌ای برای دولت یا مردم کشور منافعی دربر دارد. مثلا دولت برای آنکه کشتیرانی را تشویق کند، به شرکتهای کشتیرانی کومک نقدی میکند؛ یا برای آنکه کشاورزان محصول معین را کشت کنند، به آنها کومکهای نقدی میدهد، و یا با وسایل دیگری آنها را به ادامه‌ی کار تشویق میکنند. در بسیاری از کشورها که احتیاج زیادی به تهیه‌ی ارز خارجی دارند، دولتها برای تولید کالاهای صادراتی جایزه‌های نقدی میپردازند.

جایگشت[4] (jāygašt)، هر یک از ترتیبهای عده‌ی معینی از اشیاء متمایز که همه‌ی این اشیاء در هر دسته بیایند. مثلا جایگشتهای سه حرف a و b و c عبارتند از کلیه‌ی ترتیبهای این حروف ۳ به ۳، یعنی

abc, acb, bca, bac, cab, cba.

بنا بر قاعده‌ی محاسبه‌ی عده‌ی ترتیبها، برای تعیین عده‌ی جایگشتهای n حرف (یعنی عده‌ی ترتیبهای آنها n به n) باید اعداد طبیعی را از ۱ تا n در هم ضرب کرد (این حاصلضرب همان n عامله یا n! است). مثلا اگر بخواهیم بدانیم که به چند طریق ۱۲ نفر میتوانند دور میزی بنشینند، گوئیم عده‌ی طریقه‌ها مساوی عده‌ی جایگشتهای

(۱)Java (۲)bounty (۳)subsidy (۴)permutation

۱۲ شیء است، و لهذا مساوی
۱×۲×۳×۴×۵×۶×۷×۸×۹×۱۰×۱۱×۱۲
یا ۴۷۹٬۰۰۱٬۶۰۰ میباشد (اگر هر جایگشت در یک دقیقه اجرا شود، و اشخاص مذکور شبانروزی ۱۲ ساعت و سالی ۳۶۰ روز باین کار بپردازند، ۱۸۴۸ سال طول میکشد تا بجمیع اقسام ممکنه بنشینند). جایگشت در ریاضیات اهمیت فراوان دارد.

جایلولو، اندونزی، ← هالماهرا.

جاینتز کوزوی[1] (jāyəntz kozwey)، دماغه‌ای در ساحل شمالی ولایت انتریم، ایرلند شمالی. هزاران ستون بازالتی دارد. بر طبق روایات معبر غولها به اسکاتلند بود.

جب (jabb) [عربی، = کندن، بریدن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف) و آن انداختن دو سبب خفیف یا دو هجای دراز (← هجا) آخر مفاعیلن (U – – –) است تا از آن مفا (U –) بماند. عروضیان، بجای مفا، فعل (fa'al) میگذارند و آنرا مجبوب (majbub) میخوانند.

جب[2]، سر **ریچارد** (sər ricārd jeb*)، ۱۸۴۱–۱۹۰۵، عالم انگلیسی ادبیات کلاسیک. ترجمه‌هایش از آثار نویسندگان یونانی معتبر و کتابش بنام رشد و نفوذ شعر یونانی (۱۸۹۳) معروفست.

جبائی، ابوعلی (jobbā'i) [ابوعلی محمد ابن عبدالوهاب]، ف ۳۰۳ هق، از بزرگان و صاحب‌نظران معتزله؛ مت جبا (در خوزستان). در بصره تحصیل کرد، و از شیوخ معروف معتزله‌ی بصره گشت. در رد ابن راوندی و نظام رسالات تألیف کرد. ابوالحسن اشعری از شاگردان او بود، و عاقبت از وی جدا شد، و در رد وی و سایر معتزله کتابها نوشت. جبائی در ۶۸ سالگی در بغداد درگذشت. جبائی در پاره‌ای از عقاید با دیگر معتزله اختلاف داشت، و شرح عقاید او در کتابهای ملل و نحل آمده است. فرقه‌ی جبائیه از فرق معتزله به وی منسوبست. پسرش ابوهاشم جبائی نیز، که هم نزد پدر تربیت یافت، خود از مشاهیر معتزله‌ی بصره بشمار میآمد.

جبائی، ابوهاشم [ابوهاشم عبدالسلام ابن محمد]، ف ۳۲۱ هق، از بزرگان و صاحبنظران معتزله؛ پسر ← ابوعلی جبائی. فرقه‌ی بهشمیه (bahšā-miyye) [صورت عربی نسبت به ابوهاشم] از معتزله بدو منسوبست. با پدرش در بعضی مسائل اختلاف نظر داشت. مع هذا، وی در عهد خود در نزد معتزله احترام تمام داشت، و شیخ معتزله بشمار میآمد. صاحب ابن عباد، وزیر معروف سلاطین آل بویه، از اتباع وی بود.

جباخانه (jabbā.xāne) یا **جبه‌خانه** (jabba)، اداره‌ی اسلحه‌سازی در دوره‌ی صفویه (← قورخانه). تصدی اداره‌ی جباخانه، که شغل جبه‌دارباشی بود، در اوایل عهد صفویه فقط به مقربان قزلباش تفویض میشد. بعدها که صفویه مثل سابق دیگر چندان با سلاطین و ممالک مجاور دائم جنگ نمیکردند، جباخانه نیز تدریجاً از اهمیت افتاد، و جبه‌دارباشی‌گری به خواجه‌های سفید نیز واگذار شد. قورخانه یا جباخانه‌ی اصفهان در عهد صفویه ظاهراً در قلعه‌ی تبرک (طبرک) (tabarak)، نزدیک شهر، واقع بوده است. در بعضی مواقع جباخانه‌های ولایات نیز در ساختن اسلحه فعالیت قابل توجه میکرده‌اند، چنانکه در مواقع جنگ با عثمانی جباخانه‌ی ایروان اهمیت داشته است.

جبار[3] (jabbār)، در نجوم، صورت فلکی، نزدیک صورت ثور، که بوسیله‌ی معدل النهار به دو جزء تقریباً مساوی منقسم میشود، و آنرا بصورت مردی چماق بدست و دارای حمایل و شمشیر تصویر کرده‌اند. زیباترین صور فلکی است.



اعراب قبل از آشنائی با نجوم یونانی آنرا جوزاء (jəzā') [فارسی جوزا (jōzā)] میخواندند. دسته‌ای از ستارگان آن تشکیل چهارضلعی کشیده‌ای می‌دهند که دو ستاره‌ی **ید الجوزاء** و **رجل الجوزاء** بر دو رأس مقابل آن واقع است. در وسط چهارضلعی، بر خط مستقیمی که امتدادش از یک طرف از

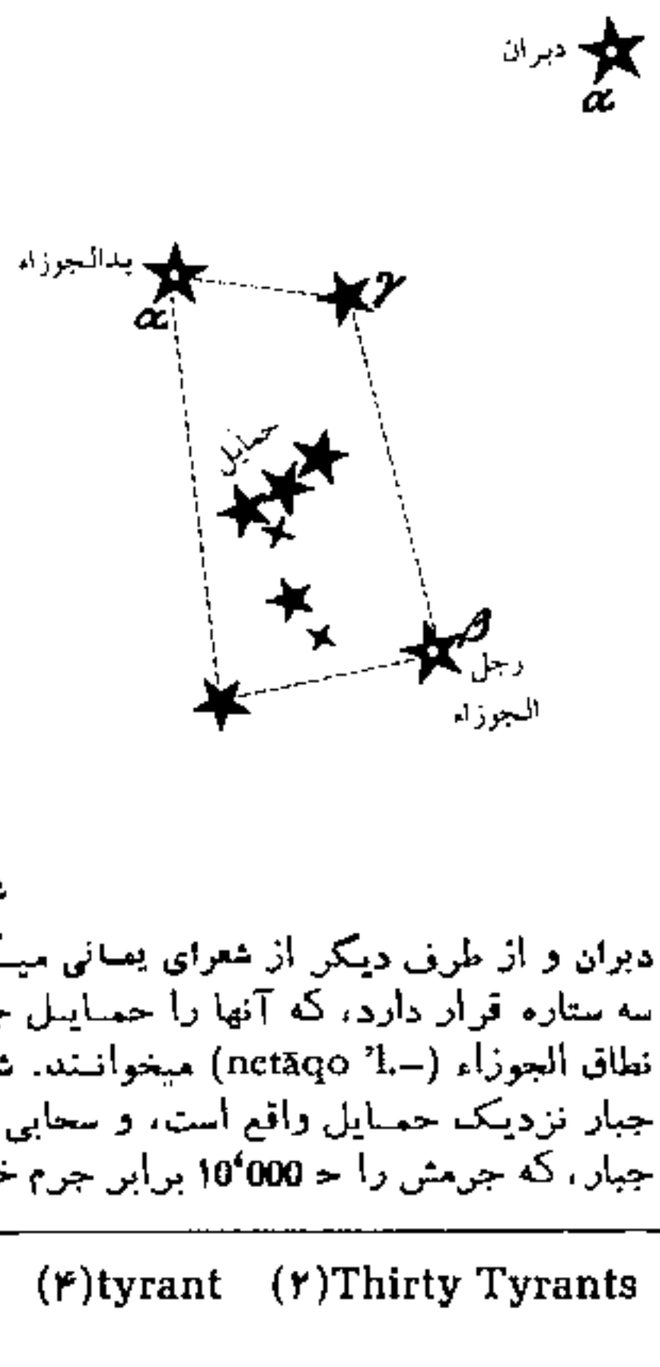

دبران و از طرف دیگر از **شعرای یمانی** میگذرد، سه ستاره قرار دارد، که آنها را حمایل جوزا یا نطاق الجوزاء (netāqo 'l-) میخوانند. شمشیر جبار نزدیک حمایل واقع است، و سحابی بزرگ جبار، که جرمش را ۵ 10'000 برابر جرم خورشید و فاصله‌اش را از زمین 1'200 سال نور تخمین کرده‌اند، نزدیک ستاره‌ی میان شمشیر است.

ذکر جوزا و حمایل و شمشیر آن در ادبیات قدیم و جدید مکرر آمده است. بر طبق یکی از اساطیر یونانی، اوریون مدت ۵ سال بدنبال پلیادها بود تا آنکه زئوس آنها و اوریون را به ستارگان نزدیک بهم‌یعنی جبار و ثریا مبدل کرد؛ و نیز گفته‌اند که اوریون پس از مرگ به صورت جبار مبدل شد. نام جبار در زبانهای اروپائی مأخوذ از نام اوریون است.

جبار[4] (jabbār)، در تاریخ یونان، لفظی که در فارسی بجای لفظ یونانی تورانوس (turānnos) و القاظ اروپائی معادل آن بکار میرود. لفظ تورانوس اصلا بمعنی فرمانروای دارای قدرت مطلقه بود، ولی چون، باستثنای موارد بسیار نادر، قدرت مطلق در دست یک فرد یا یک هیئت منجر به زیاده‌روی و فساد میشود، سرانجام لفظ تورانوس مخصوصاً بوسیله‌ی آزادیخواهان افراطی قرن ۴م قم در آتن، که دموکراسی دوره‌ی پریکلس را عالیترین نوع حکومت میدانستند معنی ستمگر سوءاستفاده‌کننده از قدرت یافت، و مخصوصاً در مورد هیئت حاکمه‌ی کشور استعمال میشد، اگرچه بسیاری از جباران بنفع رعایا حکومت رانده‌اند. در تاریخ یونان، قرون ۶م و ۷م قم را عصر جباران میخوانند، ولی حکومت جباران منحصر به دوره‌ی واحدی نیست، و مثلا حکومتی که لوساندروس در پایان جنگ پلوپونزی در آتن برقرار کرد به حکومت **جباران سی‌گانه** معروفست.

پیدایش جباران یونانی نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی بود که از میان مردم برآمده بودند با حکومت اشراف و توانگران، و طریقه‌ی عادی آن این بود که رهبری حمایت مردم را جلب میکرد، دولت موجود را برمی‌انداخت، و قدرت را بدست می‌گرفت، و ظاهراً عنوان تورانوس ناظر باین نحوه‌ی رسیدن آنها بقدرت بود، چنانکه شاهان مستبد ایران را "جبار" نمیخواندند. ظاهراً نخستین جباران از یونیا (ناحیه‌ی یونانی آسیای صغیر) برخاستند. در قرن ۷م قم پریاندروس در کورنت و تئاگنس (teāgenes) در مگارا، و در قرن ۶م قم کلیستنس در سیکیون برآمدند. در قرن ۶م قم، پیسیستراتوس و پس از وی پسرانش هیپارخوس و هیپیاس در آتن جباری کردند، و آتن از حکومت آنان سود فراوان برد. پیدایش جباران در سیسیل نیز کمابیش به همان علتی بود که در باب یونان گفته شد، الا اینکه دوره‌ی حکومت جباری، بعلت خطر حمله‌ی دولت کارتاژ، طولانیتر شد. از جمله‌ی جباران سیسیل **گلون، هیرون I، هیرون II، دیونوسیوس مهین**، و **دیونوسیوس کهین** بودند، که دربار‌های مجللی داشتند، و حامی ادب و فرهنگ بودند.

جباران سی‌گانه[5] (jabbārāne)، در تاریخ یونان قدیم، هیئت سی‌نفری از اشراف آتن که در پایان (۴۰۴ قم) جنگ پلوپونزی، تحت حمایت اسپارت،

(1)Giant's Causeway (2)Jebb (3)Orion (4)tyrant (5)Thirty Tyrants

حکومت آتن را بدست گرفتند. در اوایل جنگ پلوپونزی عده‌ای از اشراف آتن همواره با اسپارتیها اسباب‌چینی میکردند که حکومت آتن را سرنگون کرده خود حکومت را بدست گیرند، ولو کشورشان بدست دشمن افتد. پس از فتح (۴۰۴ ق‌م) لوساندروس، جباران سی‌گانه، بکومک و بریاست او، حکومت را بدست گرفتند، و با تخویف و جنایت و آدم‌کشی و ضبط حقوق و اموال مردم حکومت راندند، و حتی برای مزید اطمینان خود، از قشون اسپارت ساخلوی در آکروپولیس نشانیدند. سرانجام دولتشان بدست تراسوبولوس برافتاد، و دگر بار حکومت دموکراسی مستقر گردید.

جباره، طایفه‌ی (jabbāre)، شعبه‌ای از ایل عرب از ایلات خمسه‌ی فارس، مشتمل بر ح ۳٬۴۱۵ خانوار. قشلاق آنان در دامنه‌ی کوهستانهای داراب، و اطراف ایزدخواست، فسا، جویم، و ارسنجان است، و ییلاقشان در حوالی ده بید، بوانات، و کربال میباشد.

جبال (jebāl)، لفظ عربی، بمعنی کوهها: ← جبل.

جبال یا **بلاد الجبل** (belādo 'l.jabal) یا **قوهستان** (quhestān) [معرب کوهستان]، در اصطلاح جغرافیانویسان قدیم اسلامی، عنوان ناحیه‌ای کوهستانی در ایران، که بعد بعنوان "عراق" و "عراق عجم" مشهور شده است. این ناحیه از ش به کویر خراسان و فارس، از غ به آذربایجان، از ل به کوههای البرز، و از ج به عراق عرب و خوزستان محدود بود. ناحیه‌ی جبال، غیر از دشت ممتد از همدان تا ری و بجانب قم، کوهستانی است، و وجه تسمیه‌ی آن به جبال نیز همین است. ولایت جبال شامل ماهین (māhayn) [ماه کوفه و ماه بصره] بوده است، و در واقع تمام بلاد واقع در ایالت قدیم ماد را که در عهد فتوح اسلامی بوسیله‌ی اعراب بصره و کوفه فتح شده است دربر داشته است. نام عراق عجم را ایرانیها ظاهراً در قرن ۶م هق در دوره‌ی سلاجقه باین ناحیه دادند، و پس از حمله‌ی مغول عنوان جبال متروک گردید. در بعضی موارد، ولایات کوهستانی خراسان واقع بین هرات و نیشابور هم جزو جبال بشمار میآمده است؛ چنانکه ولایت طبرستان (= مازندران) نیز گاه باین نام جبال خوانده میشده است، و امرای محلی آن سرزمین را ملوک جبال میخوانده‌اند. نیز ← عراق، ولایت.

جبال بارز (jebāle bārez)، بخش (جمع ح ۱۰٬۰۰۰)، ش شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۳۷ (؛) آبادی. مشتمل بر سه دهستان **امجز، گاوکان، و مسکون** است. کوهستانی است، و از کوههای بارز یا جبال بارز نام گرفته؛ رودهای آن از همین کوهها سرچشمه میگیرند. مرکز بخش در تابستانها آبادی مسکون (maskun) (جمع ۱۵۸ سنه ۱۳۳۵ هش) و در زمستانها میجان (mi-jān) (جمع ۱۶۶ سنه ۱۳۳۵ هش) است.

جبال بارز، کوه، ← بارز یا جبال بارز.

جبت (jebt)، در قرآن، باطلی (بت و نظایر آن) که بجای خدا بآن ایمان آورند (نساء ۵۴). و نیز گفته شده که جبت کلمه‌ای است که با اصنام و ساحر و کاهن تطبیق میشود.

جبر[1] (jabr) [اصلا جبر و مقابله (jabro moqā-bele)]، رشته‌ی وسیع و بسیار مهمی از ریاضیات، که موضوعش (در مراحل مقدماتی) تعمیم خواص اعمال حساب بر اعداد و تحقیق در روابط عمومی اعداد است بوسیله‌ی استعمال حروف بجای اعداد و بوسیله‌ی استعمال علامات (مثلا ← علامات اعمال)، و از فواید عمده‌ی آن تعیین مقادیر مجهول است بوسیله‌ی حل معادلات (← معادله). تسمیه‌ی این علم به جبر، و نیز نام آن در زبانهای اروپائی، بمناسبت کتابی است بنام حساب الجبر و المقابله، از محمد ابن موسی خوارزمی (فت ح ۲۳۲ هق)، که تا حدی که میدانیم، نخستین کتابی است که باسم "جبر و مقابله" خوانده شده است. اما نامی که خوارزمی بر کتاب خود نهاده بمناسبت دو عملی است که در حل معادلات معمول بوده، و ظاهراً اول بار خوارزمی آنها را تنقیح و تدوین کرده و از این راه کومک شایانی به وارد کردن جبر به مرحله‌ی علمی نموده است. این دو عمل یکی عمل "جبر" است، و دیگری عمل "مقابله"، که بر طبق اصطلاحات کنونی، اولی نقل یک جمله‌ی منفی و دومی نقل یک جمله‌ی مثبت است از یک طرف معادله بطرف دیگر آن با تغییر دادن علامت جمله‌ای که نقل میشود.

اول قدمی که در جبر در راه تعمیم برداشته میشود استعمال اعداد جبری (مثبت یا منفی یا صفر) است (← عدد). قدم بسیار مهم دیگر، چنانکه گفته شد، بکار بردن حروف است، که نمایش اعداد دلخواه میباشند. اگر a و b دو عدد دلخواه باشند، a+b مجموع، a—b تفاضل، a.b یا ab (و بندرت a×b) حاصلضرب، و $\frac{a}{b}$ یا a/b یا a:b خارج قسمت آنها است؛ قوه و ریشه نیز در جبر فراوان بکار میرود. مثلا 2a بمعنی حاصلضرب ۲ در a، و $\frac{3}{2}bc^2$ — بمعنی حاصلضرب $\frac{3}{2}$ — در b در c^2 (قوه‌ی دوم c) است؛ در این گونه عبارات، عامل عددی را (مثلا ۲ و $\frac{3}{2}$ —) ضَریب میخوانند. بطور کلی، عبارت جبری هر عبارتی است که از اجرای اعمال مذکور بر اعداد و حروف حاصل شود؛ مثلا 3b—2a عبارت جبری است. علم جبر قواعدی برای اجرای اعمال بر عبارات جبری دارد. مهمترین مباحث جبر مبحث معادلات جبری است، که وسیله‌ی حل مسائل بیشماری است، و در واقع تا قرن ۱۹م علم جبر همان مبحث معادلات و مقدمات آن بود. پس از پیدایش روش استعمال حروف و علامات و آشکار شدن توانائی این روش در حل مسائل گوناگون، استعمال روش جبر در سایر رشته‌های ریاضیات و هم در علوم دیگر رواج فراوان یافت، بحدی که استعمال حروف و علامات جنبه‌ی تخصیص داشتن به علم جبر را از دست داد. **جبر نوین** عمدةً در طی قرن ۲۰م بسط یافته است، و در آن، نه فقط اعداد، بلکه اعمال را نیز تعمیم میدهند، و از این راه، دستگاههای ریاضی مختلف را تحت نظام واحد میآورند، و در نتیجه، حل هر مسئله‌ی جبر نوین، جواب مسائل نظیر آنرا در دستگاههای مختلفی بدست میدهد. نتایج جبر نوین، نه فقط بسبب کلیت فوق العاده، بلکه بسبب زیبائی آنها هم بسیار جالب است.

تاریخچه‌ی جبر

در صحبت از تاریخ جبر باید قبلا دانست که مقصود از جبر چیست، و بمراحل مختلف بسط این علم توجه داشت، و بین "جبر لفظی"—یعنی آنکه در آن طرح و حل مسائل صرفاً بوسیله‌ی الفاظ زبانهای عرفی و بکلی عاری از استعمال علامات است (مانند کارهای جبری ریاضیون دوره‌ی اسلامی)—و جبر بمعنای کنونی آن تمیز گذاشت. اگر هر مسئله‌ای که امروز بوسایل جبری حل میشود—قطع نظر از طریق حل آن، که ممکن است صِرفِ حدس و امتحان کمابیش علمی باشد—جزء جبر بشمار آید، باید گفت که جبر در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد و شاید پیش از آن پیدایش یافته است؛ اگر حل هندسی مسائلی را که از نظر جبری به حل معادلات باز میگردد جزء جبر بشماریم، این رشته در زمان فیثاغوریان موجود بوده است، و شاید در حوزه‌ی علمی فیثاغورس (فت ۴۹۷ یا ۴۹۶ ق‌م) پیدایش یافته است؛ اگر نوعی استعمال علامات را ملاک قرار دهیم، پیدایش جبر را میتوان در قرن ۳م ب‌م در زمان دیوفانتوس یونانی شمرد؛ بالاخره اگر جبر را بمعنائی که حالیه در ذهن آشنایان با علوم ریاضی است، و استعمال منظم حروف و علامات جزء لاینفک آنست، بگیریم، باید تاریخ پیدایش آنرا قرن ۱۷م شمرد. ضمناً باید دانست که، در ایام قدیم، جبر بعنوان رشته‌ای مستقل مورد نظر نبوده است، بلکه وسیله‌ای برای جوابگوئی به معماهای عددی یا آلتی برای حل مسائل عملی شمرده میشده است، و حتی (تا زمان خوارزمی) اسم خاصی نداشته است.

پاپیروس احمس (ح ۱۵۵۰ یا ۱۶۵۰ ق‌م) قدیم‌ترین اثری است در جبر که به ما رسیده، و علاوه بر آن، پاپیروسهای دیگری حاکی از اطلاعات ریاضی مصریان قدیم بدست آمده که متضمن مسائلی است که به معادلات درجات اول و دوم باز میگردد. چینیها نیز ظاهراً در هزار سال ق‌م نوعی جبر لفظی (بدون استعمال علامات و حروف) داشته‌اند. ظاهراً اولین کتابی که صرفاً به جبر پرداخته از دیوفانتوس سابق الذکر است. بر طبق آثار هندی، ریاضیون هندی در اوایل قرن ۷م ب‌م در تحلیل جبری مسائل مهارتی بهم رسانیده بودند، و از حل معادلات درجه‌ی دوم باخبر بودند. از ریاضیون معروف هندی میتوان آریبهط، برهمگپت، مهاویر، و بهاسکر را نام برد.

در دوره‌ی اسلامی، جبر از جهاتی پیشرفت کرد، و از جهتی انحطاط یافت. انحطاط یافتن آن بسبب اکتفا کردن ریاضیون این دوره به جبر لفظی و بلکه عقب رفتن باین مرحله است. از طرف دیگر، ریاضیون اسلامی جبر را بعنوان مبحثی مستقل مورد توجه قرار دادند، و آنرا وارد مرحله‌ی علمی کردند، و علاوه بر محمد ابن موسی خوارزمی سابق الذکر، کسانی مانند ماهانی، ابوکامل، ابوالوفای بوزجانی، خجندی، ابوسهل کوهی، ابن هیثم، کرخی، ابوالجود، و عمر خیام (← جبر خیام) کوششهای فراوان در حل معادلات نمودند، که متأسفانه بعلت بیخبری آنها از اعداد جبری، و مخصوصاً بسبب اکتفا کردن به مرحله‌ی لفظی، که عملا بسط این علم را جز در مراحل

(1) algebra

بسیار مقدماتی غیر ممکن میسازد، از مساعی آنان تحول مهمی در این علم حاصل نگردید.

علم جبر از طریق ترجمه‌ی آثار ریاضی عربی از قرن ۱۲م ببعد به اروپا راه یافت. از متقدمین اروپائی در این رشته فیبوناتچی، تارتاگلیا، کاردان، و فراری را میتوان نام برد. استعمال منظم حروف از زمان ف. ویت آغاز میگردد، که او را میتوان بانی علم جبر بمعنی جدید آن دانست. دکارت با استعمال جبر در هندسه‌ی تحلیلی قدم عمده‌ای در بسط علم جبر برداشت، و از این زمان ببعد جبر همراه با هندسه‌ی تحلیلی و حساب دیفرانسیل و انتگرال توسعه یافت. از دانشمندان فراوانی که در این پیشرفت سهیم بوده‌اند نیوتن، لایبنیتز، فرما، اویلر، و گاوس را میتوان نام برد.

آغاز جبر نوین را میتوان از زمان پ. روفینی و ن. ه. آبل، و سپس، ا. گالوا دانست. دیگر از کسانی که در تهیه‌ی مقدمات این رشته سهیم بوده‌اند عبارتند از و. ر. همیلتن، ک. ت. وایرشتراس، ک. گ. ی. یاکوبی، ج. بول، و غیره، که تحقیقات آنان منجر به تکامل جبر نوین در قرن ۲۰م گردید. از علمای متأخر جبر نوین م. نوتر و دخترش ا. نوتر و ب. ل. وان در واردن را باید نام برد.

جبر، در کلام، ← جبر و قدر.

جبر[1] (jabr) یا **لختی** (laxti)، فنس اینرسی (inersi)، در فیزیک و مکانیک، خاصیتی عمومی از ماده که سبب مقاومت آنست در مقابل تغییر حالت حرکت آن. مقاومت جسم ساکن در مقابل عاملی که میخواهد آنرا بحرکت درآورد، و مقاومت جسم متحرک در مقابل عاملی که میخواهد کمیت یا امتداد یا جهت سرعت آنرا تغییر دهد ناشی از جبر ماده است. جرم جسم میزان کمّی جبر آنست. برای فایق آمدن بر جبر جسم باید نیرو بکار برده شود. **اصل جبر** که از قوانین حرکت است اینست: جسمی که از تأثیر نیروی خارجی برکنار باشد ساکن است یا حرکت مستقیم الخط متشابه دارد (حرکتی که بر خط مستقیم و بدون تغییر سرعت انجام میگیرد).

جبرائیل[2] (jebrā'il) یا **جبرئیل** (jebra'il) یا **جبریل** (jebril) [از عبری، = مرد خدا]، یکی از فرشتگان مقرب، رابط میان خدا و پیغمبران. بروایت کتاب مقدس، بر دانیال، زکریا، و مریم عذراء ظاهر شد (دانیال ۸.۱۶؛ ۹.۲۱؛ لوقا ۱.۱۹، ۲۶، ۲۷). روایات مسیحی جبرئیل را دمنده‌ی در صور هنگام قیامت میدانند (در روایات اسلامی اسرافیل). در قرآن سه جا نام وی بصورت جبریل آمده (بقره ۹۱، ۹۲؛ تحریم۴)، و بسیاری جاها بعنوان روح و روح القدس و رسول ذکر شده است. قرآن را جبرئیل بر پیغمبر نازل میکرده است. روح الامین از القاب دیگر اوست.

جبران خلیل جبران (jabrān xalil jabrān)، شهرت **جبران ابن خلیل، ۱۸۸۳–۱۹۳۱**، شاعر، نویسنده، و نقاش لبنانی. در ۱۸۹۵ با مادر و دو خواهر و برادر اتمی خود به کشمة مهاجرت نمود. در ۱۹۰۸–10 در پاریس اقامت داشت، ولی اینکه گفته شده است که در آنجا نزد رودن کار کرد صحت ندارد. در ۱۹۲۰ انجمن ادبی الرابطة القلمیه را تأسیس نمود. تأثیر نیچه، بلیک، کتاب مقدس، رودن، رمانتیسم غربی، و خاطراتی از روح صوفیانه‌ی شرقی نفوذ عمیق در آثار ادبی و هنری او داشته است. آثار فراوان بزبانهای انگلیسی و عربی نوشته است، که از آن جمله بالهای شکسته بفارسی ترجمه شده است.

جبرئیل: ← جبرائیل.

جبرتی (jabarti)، شهرت **عبدالرحمان ابن حسن، ۱۱۶۷–۱۲۳۷** هق، مورخ مصری؛ مت قاهره. نسبت وی به جبرت از نواحی حبشه است. مدرس جامع الازهر بود. شاهد اشغال مصر بدست فرانسویان بود، و در دیوانی که ناپلئون از اشراف مصر تأسیس کرده بود عضویت داشت. سرانجام (ظاهراً بامر محمد علی پاشا) بقتل رسید. آثار عمده‌اش عبارتند از کتابهای تاریخی عجایب الآثار فی التراجم و الاخبار، معروف به تاریخ جبرتی، و مشتمل بر وقایع سالهای 1100–۱۲۳۶ هق، که در آن ضمناً از محمد علی و حکومت وی سخت انتقاد کرده است؛ و مظهر التقدیس بذهاب دولة الفرنسیس، در وقایع چند سالی که مصر تحت اشغال فرانسویان بود.

جبر خیام، شهرت فارسی رساله‌ای در جبر و مقابله (← جبر، رشته‌ی ریاضیات)، بزبان عربی، از عمر خیام. خیام اول کسی است که به تحقیق منظم علمی در معادلات درجات اول و دوم و سوم پرداخته است، و آنها را طبقه‌بندی نموده، و همه‌ی صور معادلات درجه‌ی سوم را منظماً مورد تحقیق قرار داده، و آنها را بطریق هندسی (ولی در اغلب موارد ناقص) حل کرده است، و نتایج کارهای خود را در این باب در رساله‌ی خود گردآورده. محققین تاریخ علوم این رساله را معرف فکر منظم علمی او و یکی از برجسته‌ترین آثار قرون وسطائی در علم جبر شمرده‌اند. این رساله نخست در ۱۷۴۲ در شهر لیدن (هلند) کشف شد، و سپس مورد توجه ریاضیون قرار گرفت، و سرانجام ف. ویکه متن آنرا با ترجمه‌ی فرانسوی و حواشی و ملحقات بچاپ رسانید (پاریس، ۱۸۵۱). ترجمه‌ی انگلیسی آن در ۱۹۳۱ در نیو یورک و ترجمه‌ی روسی در ۱۹۵۳ در مسکو منتشر شد. متن عربی و ترجمه‌ی فارسی مختصری از آن با حواشی و ضمایمی تحت عنوان جبر و مقابله‌ی خیام در ۱۳۱۷ هش در تهران، و نیز متن عربی آن با متن عربی رساله‌ی دیگری از خیام در این موضوع با ترجمه‌ی فارسی کامل هر دو و حواشی و توضیحات مبسوط، تحت عنوان حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر، در تهران در ۱۳۳۹ هش بچاپ رسیده است.

جبر و اختیار: ← جبر و قدر.

جبر و تفویض: ← جبر و قدر.

جبر و قدر (jabr, qadar) یا **جبر و اختیار** یا **جبر و تفویض** (← تفویض)، در اصطلاح علم کلام، عنوان مسئله‌ی معروف فلسفی در باب حدود قدرت و اختیار انسان. جبر عبارتست از اسناد دادن فعل بنده به خدا؛ در مقابل قدر، که اسناد دادن فعل بنده است به خود او. پیروان مذهب جبر، یعنی جبریه (jabriyye) یا مجبره (mojbere)، در مقابل قدریه یا اهل تفویض قرار دارند. پیروان افراطی مذهب جبر معتقدند که بنده در افعال خود هیچگونه اراده و اختیاری ندارد، و او را با جماد برابر میدانند. بر خلاف، قدریه بنده را در کلیه‌ی افعالش آزاد و مختار و خالق بالاستقلال میشمارند. هر دو مذهب متضمن مشکلاتی است؛ اگر بنده در اعمال خود اراده و اختیاری نداشته باشد، تکلیف بر او و فرستادن پیغمبران عملی لغو خواهد بود، و موضوع ثواب و عقاب که اساس دیانات است از بین میرود؛ از طرف دیگر، چون خدا پیش از وجود بندگان بر اعمال آنها علم داشته است، ممکن نیست که از بنده عملی بر خلاف علم خدا صادر شود، و لهذا، بنده را در اعمال خود اختیاری نیست.

مسئله‌ی جبر و قدر بمناسبت بعضی از آیات قرآن که دلالت بر جبر دارد، و بعضی دیگر که حاکی از اختیار است از اسباب اختلاف بین متفکرین و فرق اسلامی، و تحت عناوین مختلف (از قبیل جبر و اختیار و غیره) مورد بحث بوده است. اصطلاح قدریه، اگرچه پیش از پیدایش معتزله وجود داشته است، و بهر حال، از غیلان دمشقی و معبد جُهَنی نقل شده است، معمولا در اصطلاح اشاعره باین فرقه اطلاق میشود، در صورتی که معتزله، برای آنکه باستناد حدیث القدریة مجوس هذه الامه مشمول عنوان مجوس امت نشوند، از قبول این عنوان تحاشی دارند. از نخستین پیروان و ناشرین مذهب جبر محض جهم ابن صفوان است، که اتباعش به جهمیه معروف اند. معتزله فرقه‌ی اشاعره را که با عقیده‌ی آنها به قدر مخالفت می‌ورزیدند مجبره میخواندند، ولی اشاعره جبری محض نبودند، بلکه برای رهائی از مشکلات جبر مطلق، متوسل به نظریه‌ی کسب (kasb) شدند، بدین معنی که میگویند وقتی که بنده عزم خود را بر فعلی مصمم کند، خدا آن فعل را خلق میکند، و بنا بر این، اراده‌ی فعل از انسان است، اما خلق و تنفیذ از آن خدا است، و این مقارنه‌ی فعل را با اراده‌ی انسان کسب مینامند.

باید دانست که بسیاری از فرق شیعه، برای رهائی از مشکلات جبر و قدر، متوسل به نظریه‌ی امر بین الامرین (amron bayna 'l-'amrayn)، یعنی حد وسطی بین جبر و اختیار، گردیدند، که بموجب آن، فعل بنده مخلوق بنده است بیواسطه، و مخلوق خدا است با واسطه. نیز ← دترمینیسم.

جبر و مقابله: ← جبر، رشته‌ی ریاضیات.

جبریل: ← جبرائیل.

جبریل ابن بختیشوع: ← بختیشوع.

جبریه، در تاریخ فرق اسلامی، پیروان مذهب جبر. ← جبر و قدر.

جبسل (jabal)، ده (جمعه ← ۱۲'۲۲۶)، دهستان حومه‌ی بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۶ کیلومتری ل کوهپایه.

جبل (jabal) [جمعش جبال (jebāl)]، لفظ عربی، بمعنی کوه و تپه، که در افریقای شمالی و چغ آسیا در جزء بعضی اعلام جغرافیائی میآید. در این کتاب، کوههائی که نامشان با این لفظ شروع می‌شود معمولا تحت عنوان جزء دیگر اسم آمده است. نیز مقالات آتیه را ببینید.

جبل الثلج: ← حرمون، جبل.

جبل الحارث: ← آرارات.

جبل الحویرث: ← آرارات.

جبل الدروز: ← سویداء.

جبل الرحمه: ← عرفات.

---

(1) inertia (2) Gabriel

جبل الشرقی[1] (jabalo 'š.šarqi)، لتـ **آنتیلیبانوس** (āntilibānus)، رشته‌کوهی میان سوریه و لبنان. بلندترین قله‌اش جزء ← جبل حرمون است.
جبل الشیخ: ← حرمون، جبل.
جبل الطور، فلسطین، ← تابور.
جبل القمر، افریقا، ← رووزوری.
جبل النور، ل‌ش مکه، ← حراء.
جبلپور (jabbalpur)، شهر (جه ۲۵۶٬۹۹۸)، ل مدهیا پرادش، هند. از مراکز عمده‌ی تجارتی و محل تلاقی چند راه آهن است.
جبل سعیر: ← ادوم.
جبل شمر (jabale šammar)، ولایت (جه ح ۲۲۰٬۰۰۰)، ل نجد، عربستان سعودی؛ کرسی آن حائل. بیشترش بیابان است، ولی چند واحه‌ی حاصلخیز دارد. تا ۱۹۲۱ در دست خاندان آل رشید بود، و سپس بدست آل سعود افتاد. نیز ← شمر.
جبل طارق[2] (jabale tāreq)، شهر (جم با پادگان نظامی ۲۸٬۴۶۰)، مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا، بر انتهای لغ صخره‌ی جبل طارق (طولش ۴٫۶ کم، منتهای عرض ۱٫۲ کم؛ مساحت ۴٫۹ کمم؛ بلندترین نقطه ۴۲۵ متر). صخره‌ی جبل طارق شبه جزیره‌ای در انتهای جنوبی اسپانیا بر انتهای شرقی تنگه‌ی جبل طارق تشکیل میدهد، و مطابق یکی از سه ستونهای هرکول است، و ستون مقابل آن در افریقا مطابق شهر کنونی سبته است. تنگه‌ی جبل طارق (بعرض ۱۳٫۵–۳۷ کم) دریای مدیترانه را با قطلا مرتبط میکند. در غ شبه جزیره، خلیج جبل طارق (شاخابه‌ی تنگه) واقعست، که بندرگاه محفوظی دارد. انتهای جنوبی صخره موسوم به "نوک اروپا" است. در غارهای صخره آثار باستانی گرانبها بدست آمده است.

جبل طارق از طارق ابن زیاد که در ۷۱۱ (۹۲ هق) باینجا پیاده شد نام گرفته است. عبدالمؤمن موحدی پسر خود یوسف را مأمور ساختن شهری در اینجا کرد تا آنرا پایگاه کشورگشائی خود قرار دهد. عبدالمؤمن در ۱۱۶۰ (۵۵۵ هق) با شکوه و جلال تمام به جبل طارق آمد، و شهر را مدینة الفتح [← شهر پیروزی] نامید. در ۱۳۰۹ (۷۰۹ هق) بتصرف فردیناند IV کاستیل درآمد؛ در ۱۳۳۳ (۷۳۳ هق) بدست فرمانروای مراکش افتاد؛ ولی سرانجام در ۱۴۶۲ (۸۶۶ هق) بتصرف هانری IV کاستیل درآمد. در ۱۵۴۰ (۹۴۷ هق) خیرالدین باربروسا تاراجش کرد؛ شارل کن آنرا سخت مستحکم نمود (۱۵۵۲)؛ در ۱۶۱۰ (۱۰۱۹ هق) اسپانیائیها مورهائی را که از اسپانیا اخراج شده بودند در اینجا با کشتی روانه‌ی افریقا کردند.

در جنگ جانشینی اسپانیا، جبل طارق بدست بریتانیا افتاد (۱۷۰۴)، و تا کنون در تصرف آن دولت است. (در ۱۷۰۴ اسپانیا و فرانسه، در ۱۷۲۶ اسپانیا، و سپس از ۱۷۷۹ تا ۸۳ فرانسه و اسپانیا آنرا محاصره کردند، اما موفقیتی کسب نکردند.) شهر جبل طارق بندر آزاد است، اما چون پایگاه نظامی است، تعداد جمعیت غیر نظامی آن را اندک نگاه میدارند. از شهر بعنوان بندر و ایستگاه سوختگیری و بارگیری و تا حدی ترانزیت استفاده میشود. در جه I پایگاه دریائی بود. در جه II بسبب ورود ایتالیا در جنگ و سقوط فرانسه اهمیتش افزون گشت، استحکامات آن تقویت شد، و شبکه‌ای از تونلهای زیر زمینی در آن ساخته شد. در ۱۹۴۰–۴۱ مورد حملات هوائی بود، اما آسیب مهمی ندید.

جبل عامل (jabale āmel) یا **جبل عامله** (-āme-la)، ناحیه‌ای حاصلخیز در لبنان جنوبی، که از رود لیطانی بطرف جنوب تا حدود فلسطین ممتد است. این ناحیه از مراکز عمده‌ی تشیع بوده و هست، و عده‌ای از علمای شیعه به عاملی شهرت دارند (مانند بهاءالدین عاملی، معروف به شیخ بهائی). جبل عامل از قبیله‌ی قدیمی عامله از اعراب لغ عربستان نام گرفته است، که در هنگام کشورگشائی مسلمانان در ج و ش بحر المیت سکنی داشتند، و کمی بعد در جلیل علیا مستقر شدند، و بعد از قرن ۵م هق ظاهراً در ج لبنان منتشر گردیدند.

جبله (jabala)، کوهی منفرد در نجد، عربستان مرکزی، که از میان دشتهای شنی برافراشته شده است. سه وادی عمده از دامنه‌های آن جاری است که جملگی به وادی الرشاء (vāde 'r.reša') میریزند. نبرد **یوم جبله** (yăme) پیش از ظهور اسلام بین عده‌ی کثیری از قبایل عرب در یکی از وادیهای جبله درگرفت، و اعراب آنرا از بزرگ‌ترین ایام العرب میشمارند. در این نبرد، تمیم و متحدینش بکلی مقهور عامر ابن صعصعه شدند، و این شکست بقایای قدرت کنده را از عربستان مرکزی زائل کرد. تاریخ وقوع این جنگ را بعضی ۱۷ یا ۱۹ سال پیش از تولد پیغمبر و برخی در سال ولادت او دانسته‌اند.

جبله، لتـ **گابالا،** فتـ **ژیبل** (jibel) یا **زیبل،** شهر و بندر، سوریه، ۳۰ کیلومتری ج لاذقیه. در زمان فنیقیها از مراکز تجارتی عمده بود؛ در دوره‌ی رومیان رونق داشت. در ۱۷ هق بتصرف مسلمانان درآمد. در جنگهای مسلمانان با دولت بیزانس و نیز در جنگهای صلیبی چند بار دست بدست گشت.
جبلة ابن الایهم (jabalate 'bne 'l.ʿayham)، فة ۲۰ هق، آخرین امیر غسانی شام. بیاری دولت بیزانس با مسلمانان جنگید، ولی دو بار، در **دومة الجندل** و **یرموک**، مغلوب شد. گویند در عهد عمر خطاب اسلام آورد، و بعد مرتد شد، و به قسطنطنیه پناهید، و به مسیحیت بازگشت.
جبلیه، گنبد، کرمان: ← گنبد.
جبه‌خانه: ← جباخانه؛ قورخانه.
جبه‌دارباشی: ← جباخانه.
جبهه، دهمین منزل از منازل قمر.
جبهه[3] (jebhe)، در اصطلاح هواشناسی، سطح مرزی (و بعبارت اصح، منطقه‌ی تحولی) بین دو توده‌ی هوای متفاوت (خاصه دارای اختلاف فاحش دما)، که آنرا سطح جبهی هم میخوانند؛ و نیز فصل مشترک آن با سطح زمین، که در نگاره‌های هواشناسی با خط نازکی نمایش داده میشود. توده‌های متفاوت هوا که، در نتیجه‌ی حرکت عمومی هوا، تلاقی میکنند، بآسانی با هم مخلوط نمیشوند، بلکه منطقه‌ای تحولی (جبهه) تشکیل میدهند، که در آن تغییر سریع در دما روی میدهد. هوای سرد بشکل توده‌ای شیب‌دار و گاوه‌مانند زیر هوای گرم قرار میگیرد. عبور جبهه از یک محل همراه با تغییرات عمده‌ی اوضاع جوی است؛ بارش و انواع ابر ناشی از عبور جبهه بستگی به رطوبت هوا و عوامل جوی دیگر دارد. **جبهه‌ی گرم**[4] مرز بین توده‌ی گرمی است که بجانب هوای سرد پیش میرود، و ناچار از روی آن به کندی بالا میرود

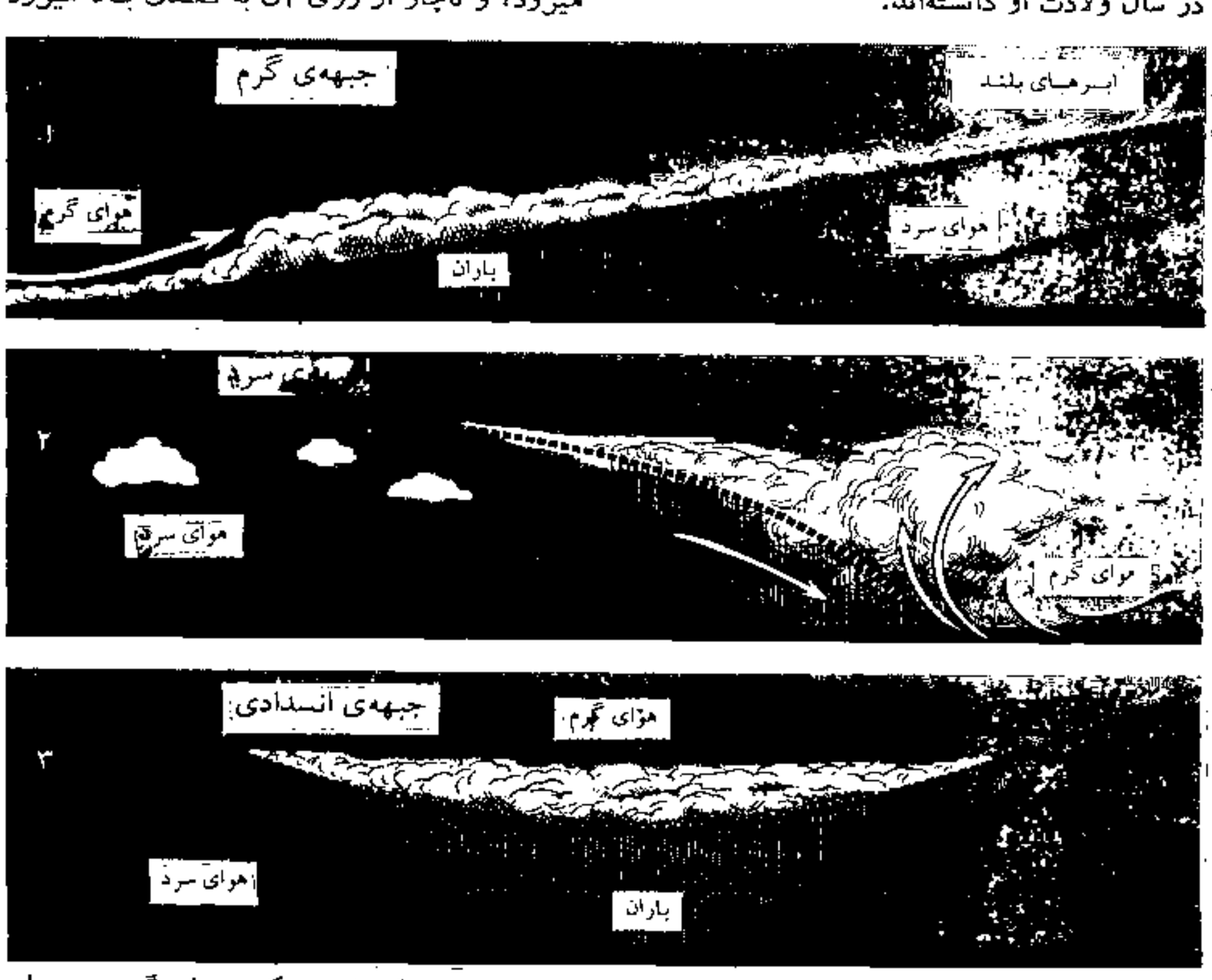

(قسمت ۱ در شکل). حرکت هوای گرم بر هوای سرد منجر به تشکیل ابرهای فراوان میشود، و معمولا در جلو جبهه ریزش میبارد. عبور جبهه‌ی گرم از یک محل معمولا همراه با باران

(۱)Anti-Lebanon (۲)Gibraltar (۳)front (۴)warm front

خفیف، ابرآلودگی، و افزایش دما است. جبهه‌ی گرم معمولا در عرضهای بالا، مخصوصاً هنگام زمستان، پیش میآید. **جبهه‌ی سرد**[1] مرز بین توده‌ی سردی است که بجانب توده‌ی گرمی پیش میرود، و از زیر مانند گاوه بآن فشار آورده جایش را میگیرد (قسمت ۲). شیب جبهه‌ی سرد از شیب جبهه‌ی گرم بیشتر است. عبور جبهه‌ی سرد از یک محل معمولا همراه با ازدیاد فشار جو، سقوط دما، ازدیاد قوت باد، و تغییر جهت آنست، و پس از آن هوا صاف میشود. اساساً هر جبهه گرم یا سرد است. گاهی جبهه‌ی معروف به **جبهه‌ی انسدادی**[2] (ensedādi) تشکیل میگردد، باین طریق که توده‌ای از هوای سرد به توده‌ی سرد دیگری فرامیرسد، و هوای گرم بین آنها محصور میشود، و چون سبکتر است بالا میرود. هوای گرم خنک میشود، و میچگالد، و بصورت باران سرد فرومیریزد. وجه تسمیه‌ی این جبهه اینست که دو جبهه‌ی متلاقی ارتباط توده‌ی گرم را با زمین سد میکنند (قسمت ۳). جبهه‌ی انسدادی بستگی با امواج چرخه‌ای دارد (← چرخه). نیز ← جبهه‌ی قطبی.

جبهه، عظم: ← سر.

جبهه‌ی انسدادی: ← جبهه.

جبهه‌ی سرد: ← جبهه.

جبهه‌ی قطبی[3] (jebheye qotbi)، در اصطلاح هواشناسی، سطح فاصل بین بادهای شرق‌وزانِ سردِ قطبیِ و بادهای غالبِ غرب‌وزانِ گرمترِ عرضهایِ پایین. وضع آن از ح ۶۰° عا در تابستان تا حد ۳۰° عا در زمستان تغییر میکند، و دستخوش تغییرات یومی نیز هست. منشأ طوفانهای عادی مناطق معتدله را امواج جبهه‌ی قطبی میدانند.

جبهه‌ی گرم: ← جبهه.

جبهه‌ی مردم[4] (jebheye mardom)، نهضت سیاسی در فرانسه که از ۱۹۳۴ ببعد در سالهای آخر جمهوری سوم فعالیت داشت. این نهضت در مقابل بلوای (۶ فوریه‌ی ۱۹۳۴) دست راستیها بر ضد دولت بسبب کشف قضیه‌ی ستاویسکی برپا شد، و دست راستیها دولت رادیکال سوسیالیست را متهم کردند که در اختلاس مزبور دست داشته است، و آنرا وادار به استعفا نمودند. حزب سوسیالیست در ۷ فوریه خواستار یک اتحاد ضد فاشیست شد، و در ۱۲ فوریه میتینگ عمومی بسیار بزرگی تشکیل گردید، که در آن رهبران سوسیالیست و کمونیست و اتحادیه‌های سیاسی کارگری حضور داشتند. بعضی از رهبران رادیکال سوسیالیست نیز باین نهضت پیوستند، و نهضت در انتخابات آوریل‌مه‌ی ۱۹۳۶ اکثریت را در مجلس نمایندگان بدست آورد. در دوره‌ی حکومت جبهه‌ی مردم با نخست‌وزیری لئون بلوم، بعضی اصلاحات اجتماعی (مانند ۴۰ ساعت کار در هفته، استفاده از مرخصی با حقوق، و قراردادهای دسته‌جمعی کار) صورت قانونی یافت. نهضت بر اثر اختلاف نظر کمونیستها با سایر عناصر در امور سیاست داخلی و خارجی متلاشی شد (۱۹۳۸–۳۹).

جبیر ابن مطعم (jobayre 'bne mot'em)، ف ۵۹ هق، از بزرگان قریش و از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر.

جبیل (jobayl)، لبنان، ← بوبلوس.

جت[5] (jatt)، شهر قدیم فلسطین، بر سرحد یهودا، که بهمین جهت در جنگهای فلسطینیان و یهود اهمیت بسیار داشت. پس از فتوحات یوشع، بعضی از بنو عناق در آنجا باقی ماندند (یوشع ۲۲.۱۱)، و ظاهراً نسل آنان بر جای ماند، زیرا جالوت در جت متولد شد. محل آن درست معلوم نیست، ولی بعضی آنرا در فراز تپه‌ی تل الصافیه (tallo 's.sāfia') در حدود میان فاصله‌ی بین عقرون و اشدود دانسته‌اند.

جت[6] (jet؛ انگلا)، هجوم یا جهش ناگهانی یک مایع یا گاز از یک مخرج یا دهانه‌ی تنگ، مانند جهش آب از لوله یا شعله از یک مخرج. اصطلاح "پیشراندن با جت"[7] بمعنی جلو راندن بوسیله‌ی جت است، و اصطلاح "پیشراندن بوسیله‌ی عکس العمل" مناسبتر از آنست، زیرا در واقع عکس العملی که نسبت به جت پدید میآید باعث حرکت است، چنانکه در طیاره‌ی جت، عکس العمل ناشی از خروج بافشارِ گاز از دهانه‌ی رو به عقبِ است که طیاره را به جلو میراند. استفاده از عکس العمل مذکور برای تولید حرکت اقلا از زمان هرون اسکندرانی (قرن اول قم) سابقه دارد، و طرح ماشین وی که، بوسیله‌ی نیروی عکس العمل "جت" (جهش) بخار آب، کره‌ای را به گردش میآورد، در شکل دیده میشود (نیز ← عمل و عکس العمل). چینیها از قرنها پیش در موشکهائی که برای آتشبازی یا بعنوان اسلحه بکار میبردند از جت استفاده میکردند. در اروپا از قرن ۱۷م ببعد کارهائی برای استفاده از جت در وسایط نقلیه بعمل آمد، تا چند سال پیش از جنگ II نتیجه‌ی معتنابهی حاصل نشد. از کسانی که در این راه کارهای مهمی کردند، خلبانی بود انگلیسی بنام ویتل (← ویتل، سر فرنک)، که در نتیجه‌ی کارهای او نخستین توربین گازی (← توربین) برای پیشراندن با جت در آوریل ۱۹۳۷ با موفقیت از امتحان درآمد. در آلمان، اقدام در این امر در ۱۹۳۶ آغاز گردید؛ در اوت ۱۹۳۹، برای نخستین بار در جهان، پرواز بوسیله‌ی جت انجام پذیرفت (نخستین پرواز بوسیله‌ی طیاره‌ی جت با سرنشین نیز در آلمان، در سپتامبر ۱۹۲۹، انجام پذیرفت). بعدها انواع مختلف هواپیمای جت ساخته شد، و اسبابهای

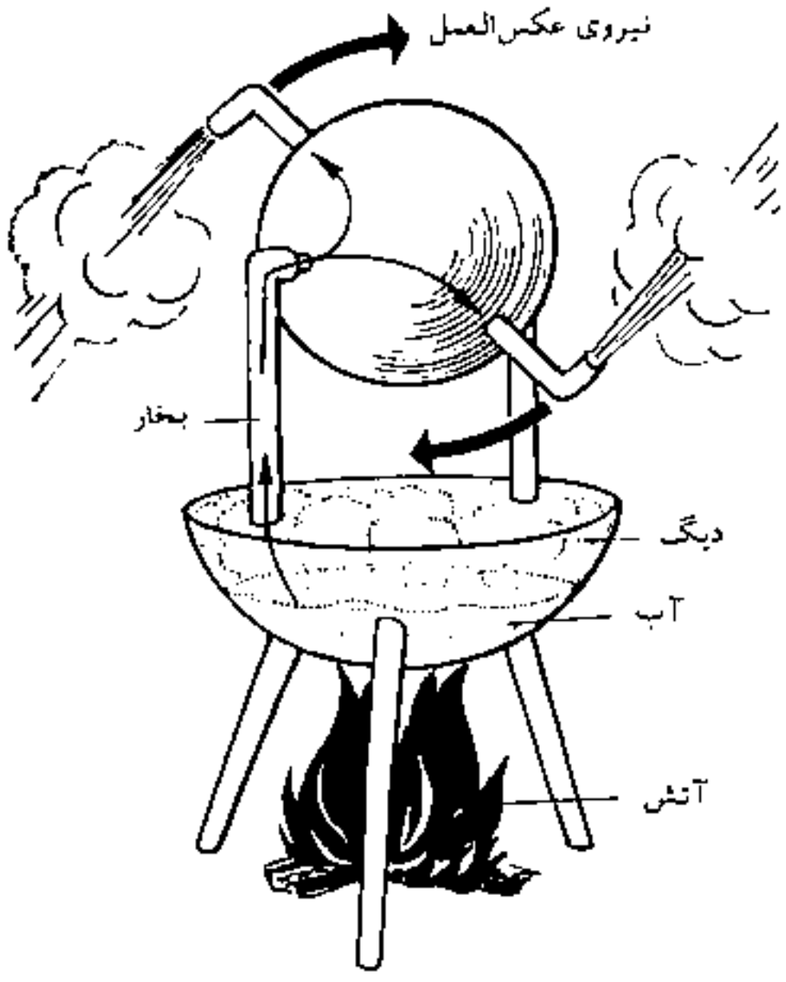

ماشین جت هرون

گوناگون به آنها منضم گردید، و سرعت حرکت آنها از سرعت صوت هم تجاوز کرد. هواپیماهای جت نظامی در اواخر جنگ II بکار افتاد. هواپیمای جت در اردیبهشت ۱۳۳۵ هش به ایران وارد شد.

از رایجترین موتورهای جت توربوجت[8] (turbo.jet) است، که سه قسمت اساسی دارد، کومپرسور؛ اطاق احتراق؛ و یک توربین گازی (← توربین). هوائی که به داخل کشیده میشود، بوسیله‌ی کومپرسور متراکم شده جبراً به اطاق احتراق رانده میشود. سوخت قابل انفجاری (مانند کروزن) در این اطاق وارد میکنند. گازهای داغ حاصل از احتراق مخلوط هوای فشرده و سوخت از یک توربین میگذرند، و با سرعت از دهانه‌ی رو به عقب بیرون رانده میشوند. عکس العمل ناشی از خروج این گازها طیاره را به جلو میراند.

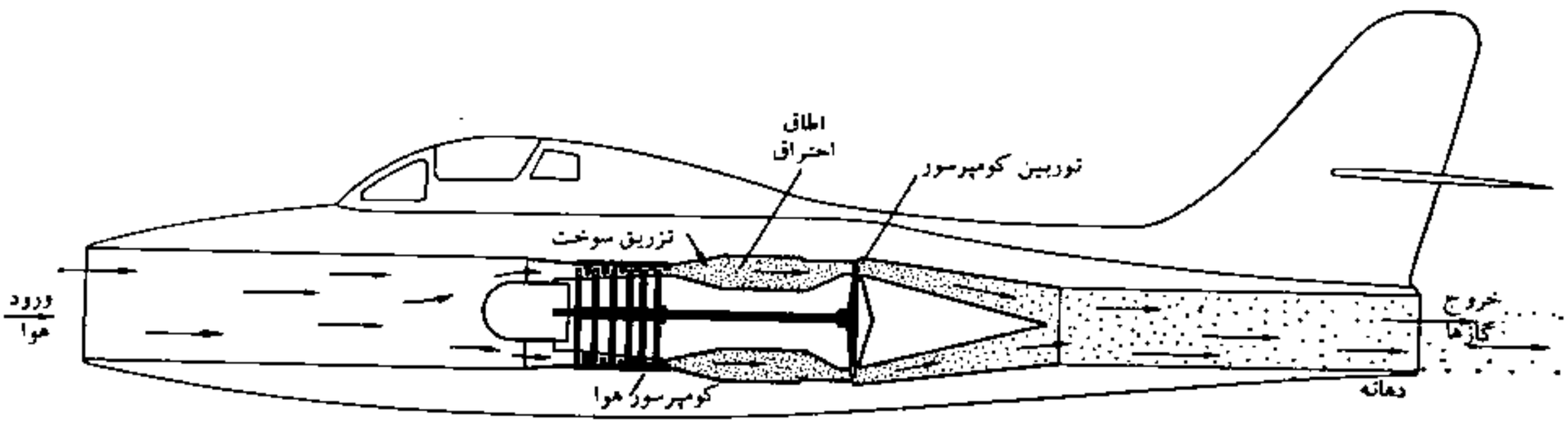

توربوجت

اختلاف عمده‌ی موتور موشک با موتور جت در اینست که جت اکسیژن لازم برای احتراق را از جو میگیرد، ولی موشک حامل مخزن اکسیژن است، و لهذا بر فراز جو زمین هم میتواند سوخت

(۱)cold front (۲)occluded front (۳)polar front (۴)Front Populaire (فنس) (۵)Gath (۶)jet (۷)jet propulsion (۸)turbojet

را محترق سازد.
جت یا جط: ← جاط.
جتسیمانی: ← جثسیمانی.
جثسیمانی[1] (jassaymāni) یا **جتسیمانی**، زیتونـ ـ ثانی نزدیک دامنه‌ی جبل زیتون، ش اورشلیم؛ محل دستگیر شدن عیسی (مرقس ۱۴.۳۲؛ متی ۲۶.۳۶ و مابعد).
جج I، علامت اختصاری جنگ جهانی I در این کتاب.
جج II، علامت اختصاری جنگ جهانی II در این کتاب.
ججش، علامت اختصاری جنوب جنوب شرقی در این کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.
ججغ، علامت اختصاری جنوب جنوب غربی در این کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.
جحی (johi یا johā)، ← جوحی.
جخشـ[2]، در کتاب حاضر، علامت اختصاری "جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی"، که یکی از تقسیمات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است.
جدبره[3] (jedbərə)، شهر (جه ۴'۰۸۳)، مرکز ولایت راکسبرش، اسکاتلند. شهر مرزی است؛ در جنگهای انگلستان و اسکاتلند آسیب دید (عبارت "قضاوت جدبره‌ای"، بمعنی اول دار زدن و بعد محاکمه کردن، ضرب المثل بود).
جدعون[4] (jed'un)، از داوران بنی اسرائیل. خداوند او را بوسیله‌ی فرشته‌ای مأمور کرد که بنی اسرائیل را از ظلم مدیانیان خلاص کند، و وی بطور معجزآسائی با ۳۰۰ مرد جنگی پیروز شد (داوران ۶–۸؛ عبرانیان ۱۱.۳۲). بنام یربعل (yarobba'al) (داوران ۶.۳۰–۳۲؛ ۷.۱) و یربوشت (yarobbušat) (دوم سموئیل ۱۱.۲۱) نیز ذکر شده است.
جدغل، رشته‌کوه، ← جنکل.
جدلیا[5] (jadalya)، شخصی که بختنصر، پس از فتح فلسطین، او را بحکومت آنجا نشانید. بخیانت بقتل رسید. روز مرگش یکی از روزهای مذهبی یهودیان است (ارمیا ۴۰–۴۱).
جدول[6] (jadval)، در ریاضیات، فیزیک، شیمی، و غیره، مجموعه‌ی نتایج محاسبات یا مشاهدات که، بمنظور تسهیل استفاده، با نظم خاصی مرتب شده است؛ مانند جدول ضرب و جداول لگاریتم.
جدول تناوب: ← قانون تناوب.
جدول‌سازی، محصور کردن نوشته‌ی نسخ خطی با خطوط الوان.
جده (jadde)، شهر (جه ۱۶۰'۰۰۰)، حجاز، عربستان سعودی، کنار بحر احمر بفاصله‌ی ۷۲ کیلومتری مکه و ۴۱۹ کیلومتری مدینه؛ بندر ورودی مکه. ظاهراً پیش از اسلام وجود داشته است. اهمیت آن در دوره‌ی اسلامی از سال ۲۶ هق آغاز میگردد که عثمان خلیفه آنرا بندر مکه قرار داد. بعدها از مراکز جهانی تجارت و میعاد کشتیهای مصری و هندی و افریقای شرقی گردید. پس از حفر ترعه‌ی سوئز، جنبه‌ی بین‌المللی خود را از دست داد. زوار امکنه‌ی مقدس (مخصوصاً افریقائی) از منابع عایدات آن بوده‌اند. از جج II ببعد بر رونق تجارتی و وسعت شهر و تجهیزات بندری آن افزوده شده است. جده فرودگاه هوائی و بندرگاه رسمی زائرین مکه است؛ در ۱۳۸۱ هق (۱۹۶۱ ب‌م) بیش از ۱۴۷'۰۰۰ زائر در آنجا پیاده شدند.
جده، مدرسه‌ی (jadde)، دو مدرسه‌ی مجاور یکدیگر در محله‌ی بازار، اصفهان، که دلارام خانم، جده‌ی شاه عباس II صفوی، در ۱۰۵۱–۵۹ هق ساخته است. دارای کتیبه‌های کاشی و لوحه‌ی سنگی نوشته است.
جدی[7] (jady) [عربی، = بز]، در نجوم، دهمین صورت فلکی در منطقة البروج، و دهمین برج. ستاره‌ی آلفای آن یکی از جالبترین ستارگان است، زیرا ۶ مؤلفه دارد.
جدی[8] (jodayy؛ عربی jady)، ستاره‌ی آلفا (قدر ۲٫۱) از صورت فلکی دب اصغر که فعلا ستاره‌ی قطبی است، و بر امتداد خط واصل بین ستارگان آلفا و بتای دب اکبر قرار دارد. در طول تاریخ برای جهات‌یابی بکار میرفته است. حـ ۱۹´ ۱° از قطب و ۴۰۰ سال نور از زمین فاصله دارد. ارتفاع آن در فوق افق هر نقطه‌ی زمین تقریباً مساوی عرض جغرافیائی آن نقطه است.
جدید، بحر یا **بحر غریب**، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار دو بار فعلاتن فعلاتن مفاعلن (از اصل فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن به زحاف خبن) پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند

ملکا تیغ تو مر بد سگال را
بخورد همچو غضنفر شکال را.
– U – U/– – U U/– – U U

جدیده (jadida) [الجدیده] یا **مازاگان**[9] (-māzā gān)، شهر (جه ۴۰'۳۱۸)، کنار ساحل غربی مراکش. در ۱۵۰۲–۱۷۶۹ مستملکه‌ی پرتغال بود.
جدیس (jadis)، قبیله‌ای از عرب عاربه‌ی بائده، یعنی از عربهای نخستین که نه تفصیل اخبار آنها باقی مانده است و نه کسی از نسل آنان. دیار جدیس یمامه و بحرین و در مجاورت دیار طسم بود. در نتیجه‌ی کشمکشهای بین طسم و جدیس، که بر حسب روایات سبب آن تعدی و تجاوز طسم به جدیس بود، هر دو قبیله برافتادند. ذکر نام جدیس در کتاب جغرافیای بطلیموس نشان میدهد که این قبیله در حدود سنوات ۱۲۵–۱۳۰ ب‌م هنوز وجود داشته‌اند. انقراض این دو قبیله را بعضی محققان در حدود سال ۲۵۰ ب‌م دانسته‌اند.
جذام[10] (jozām)، بیماری عفونی ناشی از باسیلی شبیه باسیل سل. شکل جلدی آن بصورت دانه‌های سفتی است که در پوست و غشاء مخاطی حلق و بینی و چشم برمی‌آید. در شکل عصبی، باسیلها بیشتر در اعصاب انباشته میشوند، و سبب زایل شدن قسمت عمده‌ی حس میگردند. بیماری بواسطه‌ی تماس نزدیک و مداوم در ظرف ماهها یا سالها با جذامی سرایت میکند. دوره‌ی کمون معمولا از ۵ تا ۲۰ سال طول میکشد. بیشتر در مناطق حاره و مجاور آن بروز میکند. در ایران در سواحل غربی دریای خزر، خمسه، آذربایجان، کردستان، و نیز خراسان زیاد است. در بعضی ممالک قوانین خاصی برای دور کردن و جدا کردن جذامیها هست، و مبتلایان را در جذامی‌خانه‌ها (در ایران در خراسان و آذربایجان) نگهداری و معالجه میکنند. جذام از بیماریهای قدیمی است، و قوانین مربوط به جدا کردن جذامیها از ح قرن ۷م ب‌م سابقه دارد.
جذام ابن عدی (jozāme 'bne adiyy)، قبیله‌ی عرب قحطانی از بطن کهلان (kahlān). منزلگاههای این قبیله بیابانهای میان حجاز و شام و مصر بود، و از راه عبور دادن قافله‌های تجارتی میان جزیرة العرب و شام و مصر گذران میکردند. قبیله‌ی بنی نضیر ساکن مدینه را از ایشان میدانند، که بدین یهود درآمده بودند. جذام مشتری را می‌پرستیدند، و بتی بنام اقیصر (oqayser) در حوالی شام داشتند که هر سال بزیارت آن میرفتند. در سالهای اول هجرت با دولت روم شرقی متحد بودند، ولی پس از فتوحات اسلامی مسلمان شدند، و در فتح شام اعراب را یاری کردند. همراه عمرو عاص برای فتح مصر به آنجا رفتند، و اولین قبیله‌ی عرب که در مصر سکونت گزید جذامیها بودند، که تا قرن ۹م هق در اطراف اسکندریه سکونت داشتند. بمرور ایام، نام جذام از میان رفت و نامهای تازه‌ی دیگر جایگزین آن شد.
جذب[11] (jazb). **۱–** فرایندی که بوسیله‌ی آن ماده‌ای ماده‌ی دیگر را به جرم خود وارد میکند بطوریکه دومی از جنبه‌ی فیزیکی ناپدید میشود (مانند حل شدن قند یا گازها در آب، نیز جذب گازها بواسطه‌ی جامدات، و جذب غذا در بدن پس از انجام عمل هضم). **۲–** فرایندی که بوسیله آن تمام یا جزئی از انرژی امواج صوتی یا تشعشات برقاطیسی که بر ماده‌ای میتابند یا از آن میگذرند بآن ماده منتقل میشود. نیز ← جذب سطحی.
جذب سطحی[12] (jazbe)، پدیده‌ای که در آن مولکولهای یک ماده به سطح ماده‌ی دیگر کشیده و بآن ملصق میشوند بدون اینکه تغییری شیمیائی صورت گیرد. بعضی از جامدات حجم زیادی از گازها را بسطح خود جذب میکنند. مثلا زغال، که بعلت خلل و فرج زیادش سطح نسبةً وسیعی دارد، حجم زیادی از گازها (از جمله گازهای سمی) را جذب سطحی میکند، و بهمین جهت در ماسکهای ضد گاز بکار میرود. جذب سطحی در محلولات نیز انجام میگیرد. در یک محلول کولوئید، ذرات کولوئیدی ممکنست مقدار زیادی از مایع حلال را بسطح خود جذب کنند. جذب سطحی در بیرنگ کردن محلولها، در عکاسی، در لیدرو-ژندهی روغنها، و در تجزیه‌ی گازها بکار میرود.
جذبه (jazbe)، در اصطلاح صوفیه، کشش غیبی که بسبب عنایت خاص حق بر بنده میرسد، و او را بی واسطه و بدون طی مراحل مجاهده به معرفت و مشاهده‌ی حق میرساند. نزد محققان صوفیه، با آنکه مجاهده و کوشش برای وصول به حق لازم است، کافی نیست، و بی جذبه و عنایت الاهی ثمری از آن حاصل نمیشود. بعقیده‌ی این جماعت، چون کوشش و جهد انسان در وصول به حق مؤثر نیست، و کشش غیبی نیز لازم است، در این صورت مانعی ندارد که خداوند کسانی را، بدون طی مراحل سیر و از همان آغاز راه، به عنایت

(۱)Gethsemane (۲)ASSR (۳)Jedburgh (۴)Gideon; Gedeon (۵)Gedaliah (۶)table (۷)Capricorn(us) (۸)Polaris (۹)Mazagan (۱۰)leprosy (۱۱)absorption (۱۲)adsorption

خویش مخصوص بدارد، و چنین کسان را صوفیه مجذوب (majzub) خوانند، در مقابل سالک، که برای وصول به حق طی مراحل مجاهدت میکند، و سلسله‌ی مراتب را طی مینماید. طریق سالک را صوفیه ترقی میخوانند، چون در آن، از مراتب مادون به مراتب مافوق میرود؛ اما طریق مجذوب را تدلی (tadalli) [= آویخته شدن] میگویند از آن رو که سالک، بی آنکه مراتب پایین را بتدریج درنوردد، خویشتن را به شجره‌ی بلند معرفت میآویزد، و به حق نزدیک میشود. بدین گونه، سالک به دلالت آثار، اسماء، و صفات به ذات حق معرفت حاصل میکند، در صورتیکه مجذوب از آغاز کار بسبب کشفی که از عنایت حق به وی میرسد ذات حق را ادراک میکند، و پس از آن از معرفت ذات بشهود صفات و معرفت اسماء و آثار هدایت میشاید، و بدین ترتیب، پایان راهِ سالکْ آغاز راه مجذوب است، و آغازِ کارِ سالکْ پایان سیر مجذوب. در هر حال، اتکاء بر مجاهده و سلوکْ طریقه‌ی کسانی از صوفیه است که وصول به حق را قدم آخر طریقت میدانند. اما کسانی که آن را قدم اول میشمارند بنای کارشان بر جذبه است، و این جماعت اخیر معرفت اهل جذبه را، که کشف و شهود است، بر معرفت اهل سلوک، که تحقیق و طلب است، ترجیح میدهند. بهر صورت، کسانی که سلوک را اصل قرار داده‌اند (مثل قشیری، سلمی، غزالی) غالباً معتقدند که بدون مجاهدتْ کشف حاصل نمیشود، در صورتیکه شاذلی و ابن عطاءالله اسکندرانی و بعضی دیگر از محققان صوفیه عقیده دارند که آنچه سبب وصول به حق است عنایت اوست، و کوشش و مجاهده‌ی سالک درین مورد تأثیری ندارد. باری، آنکه سلوک وی منتهی میشود به وصول و به معرفت و شهود بلاواسطه نزد صوفیه **سالک مجذوب** (sāleke) خوانده میشود، و آنکس که بسبب عنایت الاهی در اول قدم به حق میرسد، اما پس از وصول به حق باز بر طریق سلسله‌ی مراتب باز- میگردد تا آن راه را که بی‌مجاهده طی کرده است بازشناسد، **مجذوب سالک** گفته میشود، و در واقع راهی را که سالک مجذوب از خلق به حق پیموده است (سیر از خلق به حق)، مجذوب سالک از حق به خلق طی میکند (سیر از حق به خلق). بعقیده‌ی محققان صوفیه، آنکه شایسته‌ی ارشاد و شیخی و رهبری است مجذوب سالک است، که هم به عنایت الاهی اختصاص دارد، و هم از رسم و راه منزلها با خبر است، اما بعضی نیز معتقدند که سالک مجذوب نیز صلاحیت شیخی و رهبری دارد.

جذر[1] (jazr) یا **ریشه‌ی دوم** یک عدد عددی است که چون در خود ضرب شود عدد نخستین حاصل گردد. مثلا عدد ۵ جذر ۲۵ است، زیرا

$$۵ \times ۵ = ۲۵.$$

بعضی جذرها اسم است (مانند جذر ۲). معمولا جذر عدد a را بعلامت $\sqrt{a}$ نمایش میدهند، مثلا $\sqrt{۲۵}$ بمعنی جذر ۲۵، $\sqrt{۴}$ بمعنی جذر ۲، و $\sqrt{۴/۹}$ بمعنی جذر ۴/۹ است.

در علم جبر، اعداد مثبت دو جذر مساوی و مختلف العلامه دارند، مثلا جذرهای ۲۵ یکی ۵+ و دیگری ۵− است. اعداد منفی جذر ندارند، و یا، باصطلاح جبری، جذر آنها موهومی است؛ مثلا $\sqrt{-۱}$ و $\sqrt{-۲۵}$ اعداد موهومی هستند. نیز ← ریشه؛ علامات اعمال.

جذوار (jazvār)، (*Curcuma zedoaria*)، گیاهی که مانند زرچوبه ولی معطر است.

جذیمة الابرش (jazimato 'l.'abraš) یا **جذیمة الوضاح** (jazimato 'l.vazzāh —)، در اساطیر عربی، از امرای جاهلی عرب از قبیله‌ی تنوخ و مربوط به قرن ۳م ق‌م. بنا بر روایات عرب، قبل از استقرار لخمیان در حیره، وی در آن حدود امارتی تأسیس کرده بود، و حیره و انبار جزو قلمرو او بشمار میآمد. روایات مربوط به وی فراوان است (از جمله ازدواج او با زباء و کشته شدنش بدست وی). کتیبه‌هائی که در سوریه کشف شده وجود تاریخی او و سلطنتش را در بین تنوخ مسلم ساخته است. الفاظ ابرش [= ابرص] و وضاح در جزء نام او بمعنی بَرَصدار است.

جر (jarr)، در کلمات عربی، ← رفع و نصب و جر.

جر اثقال یا جر ثقیل: ← جر ثقیل.

جر اثقال، علم (jarre asqāl)، نام قدیمی شاخه‌ای از مکانیک عملی که در آن بحث میشود از آلاتی که بوسیله‌ی آنها با استعمال قوه‌ی کم میتوان چیزهای سنگین را جا بجا کرد. نیز ← حیل، علم.

جراجمه (jarājema) [مفردش جرجمانی (jor-jomāni)]، نام مردمی که در نواحی کوهستانی جبال لکام و توروس، فاصل بین سوریه و کیلیکیا، و نیز در نواحی باطلاقی انطاکیه میزیستند. شهر آنها جرجومه (jorjuma) در جبال لکام واقع بود. جراجمه، که در مآخذ رومی مردائیها[2] (mardāi.hā) یا مردائیان خوانده شده‌اند، مسیحی و ظاهراً از پیروان مذهب وحدت مشیت یا مذهب وحدت طبیعت بودند، و تحت حکومت دولت بیزانس نیمه‌استقلالی داشتند. پس از ظهور اسلام، در جنگهای بین دولتین اسلامی و بیزانس نقش مهمی داشتند، و هر چند گاه به تحریک یک طرف علیه طرف دیگر به جنگ برمیخاستند. پس از فتح انطاکیه بدست عربها، بخدمت آنان درآمدند، ولی از خیانت نسبت به عربها دریغ نداشتند، و اغلب مزاحم خلفا بودند. عاقبت در سال ۸۹ هق مسلمة ابن عبدالملک بجنگ آنان رفت، و جرجومه را گرفت و ویران کرد، و عملا به مزاحمت آنها پایان داد. معذلک با جراجمه به ملایمت رفتار شد، و آنان اجازه یافتند که با باقی ماندن به مذهب مسیحی لباس مسلمانان بپوشند، و جزیه نپردازند، و در لشکرکشیهای مسلمانان شرکت کنند، و از غنائم جنگی بهره‌مند شوند؛ و این جمله حاکی از اینست که مسلمانان از جدا شدن آنان بیمناک بودند. لفظ جراجمه به بومیان شام نیز اطلاق شده است، و بمعنی شامیهای ایرانی الاصل (مانند ابناء در یمن) نیز بکار رفته است.

جراح ابن عبدالله حکمی (jarrāhe 'bne, haka-mi)، مکنی به **ابوعقبه** (abu.oqba)، ملقب به **بطل الاسلام** (batalo 'l.'eslām) [= قهرمان اسلام] و **فارس اهل الشام** (fāreso ahle 'š.šām) [= شهسوار مردم شام]، ف ۱۱۲ هق، از حکام و شجاعان عرب. در خلافت عمر ابن عبدالعزیز حکومت خراسان و سجستان داشت (۹۹–100 هق)، ولی بسبب خشونت نسبت به تازه‌مسلمانان خراسان معزول شد. در ۱۰۴ هق به حکومت ارمنستان منصوب و مأمور جنگ با خزرها گردید؛ از برذعه پیش رفته باب الابواب را گرفت، و نزدیک آنجا شکستی سخت بر خزرها وارد کرد، و شهرهای آنانرا گرفت. چندی بعد احضار شد، ولی در ۱۱۱ هق دگر بار بهمان سمت منصوب گردید. سال بعد با قشونی از شامیها و سپاهیانی که در دشت اردبیل گرد آورده بود با خزرها مواجه شد؛ مسلمانان مقهور شدند، و جراح بقتل رسید. خزرها موقتاً آذربایجان را اشغال کردند. مرگ جراح مخصوصاً در بین سربازان او باعث غم و اندوه فراوان گردید.

جراحی (jarrāhi)، دهستان (جمع ح ۱۲٬۰۰۰؟)، خوزستان، ج‌غ ایران؛ دارای ۸۸ (؟) یا ۱۱۱ (؟) آبادی. رود جراحی از آن میگذرد. مرکزش، خلف‌آباد (xalafābād) (جمع ۲٬۴۸۴ سث ۱۳۳۵ هش)، کنار رود جراحی است. در تغییراتی که باستناد قانون تقسیمات کشور ایران و همراه با خلط اسامی نواحی با مراکز آنها بعمل آمده است، ظاهراً این دهستان بنام "دهستان خلف‌آباد" تبدیل به بخش خلف‌آباد از شهرستان رامهرمز گردید (دی ماه ۱۳۳۷ هش).

جراحی، رود خوزستان، ج‌غ ایران. از التحاق رودهای جیبور و مارون در زیر آبادی قلعه‌ی شیخ یا کلات شیخ (ج رامهرمز) تشکیل میگردد، و بجانب ج‌غ و سپس غ روان شده از خلف‌آباد (مرکز دهستان جراحی) میگذرد، و در حوالی شادگان (فلاحیه) به شاخه‌هائی منشعب میشود، و به باطلاقها منتهی میگردد. شهر قدیم دورق در دلتای جراحی قرار داشت، و بوسیله‌ی کانالی قابل قایقرانی با شط الاعمی (از شعب کارون) مرتبط بود.

جراحی[3]، شعبه‌ای از علم پزشکی مشتمل بر تشخیص حالاتی که مستلزم عمل است، و دستور عمل. چنانکه از بعضی آثار برمیآید، عملهائی از قبیل بریدن عضوی یا سوراخ کردن جمجمه و مخصوصاً شکافتن دمل از زمانهای ماقبل تاریخ معمول بوده است. بعضی از پزشکان یونانی، مانند بقراط و اراسیستراتوس و هروفیلوس، و همچنین بعضی از متقدمین پزشکان ایرانی قبل از اسلام و پزشکان دوره‌ی اسلامی، جراحان مجربی نیز بودند. لکن در طول قرون وسطی در اروپا پزشکان از جراحی استنکاف میکردند، و باین جهت، جراحی بدست دلاکهای بی اطلاع و نادان افتاد، تا در قرن ۱۸م مجدداً مورد توجه پزشکان قرار گرفت، و جزو تحقیقات پزشکی درآمد، و شعبه‌ای از طب محسوب شد. از جراحان قبل از قرن ۱۸م عده‌ای، بواسطه‌ی دانستن تشریح، تجربه و بصیرتی در اصول عملیات جراحی بهم رسانده بودند که از مشاهیر آنها ← گی دو شولیاک و آ. پاره را میتوان اسم برد. سابقاً عفونت و چرکین شدن جای عمل در اغلب موارد سبب هلاک بیمار یا التیام‌ناپذیری زخم میشد، و باین جهت غالباً

(۱)square root (۲)Mardaites (۳)surgery

عمل در مواردی که امید بهبودی با درمان طبی نبود اجرا میگردید. لیکن معمول شدن طرق پلشت‌بری ج. لیستر و توسعه و تکمیل بیحسی جراحی را بسیار سهل کرد، و بالخصوص تکمیل و اختراع لوازم و اسبابهای دقیق و مبتنی بر اصول فنی و علمی، استفاده از اشعه‌ی ایکس، رواج خون دادن، رادیوسکوپی، داروهای ضد عفونی بی آزار مانند سولفامیدها و اقسام آنتی‌بیوتیک‌ها، و نیز داروهای مانع بستن خون و سیلان آن، تقریباً مخاطرات را برطرف کرده است، و اجرای عمل جراحی را در تمام اعضاء و در تمام موارد ممکن ساخته است.

جراحی درخت[1]، فن ترمیم و اصلاح درختهای قطع‌شده یا آسیب‌دیده بمنظور حفظ ظاهر آنها و جلوگیری از امراض. ابتدا قسمتهای آسیب‌دیده یا بیمار درخت را میبرند، و سطح آن را گندزدائی میکنند، و حتی حفره‌ها را با سیمان یا کائوچو پر مینمایند تا رطوبت وارد آنها نشود، و ظاهر زخم درخت که بعدها پوست بر آن میروید خوشنما باشد. زخمهای تازه را با لاک مخصوص میپوشانند. برای اصلاحات دامنه‌دار باید از جراحان درخت استفاده کرد.

جراکسه: ← چراکسه.

جرب[2] (jarab)، بیماری مسری که از نفوذ حشره‌ای ریزبینی در پوست ناشی میشود، و سبب خارش میگردد. در پاها، دستها، لای انگشتان، زیر بغل، اطراف نشین، و کشاله‌ها میگیرد.

جرباذقان: ← گلبابگان.

جربه (jarba, jerba)، باستانی **منینکس** (-me ninks)، جزیره (۵۱۴ کمه؛ جه ح ۶۳°۲۰۰)، در مدیترانه‌ی مرکزی، نزدیک ساحل چش تونس، در طرف جنوبی مدخل خلیج قابس. خاکش بسیار حاصلخیز است. فنیقیها در آنجا مهاجرنشینهای تجارتی داشتند؛ بعداً تحت استیلای کارتاژیها و سپس رومیان درآمد. مسلمانان در ۶۶۵ (۴۳ هق) آنرا گرفتند. در قرن ۱۶م، در کشمکشهای اسپانیائیها و ترکان عثمانی بر سر سیادت بر مدیترانه، مطمح نظر طرفین بود. در اواسط قرن ۱۷م تحت استیلای تونس درآمد. نیز ← پیاله پاشا.

جر ثقیل[3] (jarre saqil) یا **جر اثقال**[3] (asqāl)، ماشینی برای بلند کردن و جابجا کردن بارهای سنگین. اساساً عبارتست از تیری که یک انتهایش ثابت و انتهای دیگرش، که بار بآن آویخته می‌شود، آزاد است. از ایام قدیم مورد استفاده بوده است، و با نیروی انسان یا حیوان کار میکرده. جر ثقیلهای کنونی بوسیله‌ی بخار، برق، موتور دیزل، نیروی آب، و یا با نیروی دست کار می‌کنند. امروزه جر ثقیل در صنایعی که با مصالح و بارهای سنگین سر و کار دارند از وسایل ضروری است؛ نوع و ابعاد آن بر حسب مورد استعمالش متفاوت است. یکی از انواع آن جر ثقیل دریک (derik) است، که از دریک[4] نام‌که در ح ۱۶۰۰ در تیلبری (انگلستان) شغلش کشیدن طناب دار بود‌نام گرفته است. دریک پایه‌ی قائمی موسوم به دگل دارد، که بوسیله‌ی سیمها یا طنابهائی مهار شده است، و با تیری (موسوم به "برج" جر ثقیل) که بآن اتصال مفصلی دارد، میتواند بوسیله‌ی چرخی در حول محور خود بگردد. دو انتهای فوقانی برج و دگل بوسیله‌ی قرقره‌ها و سیمها یا طنابهائی بهم مرتبط اند، و بوسیله‌ی آنها میتوان زاویه‌ی برج را با دگل تغییر داد، و جسم سنگین را از زمین بلند کرد، و با گردانیدن چرخ و بار

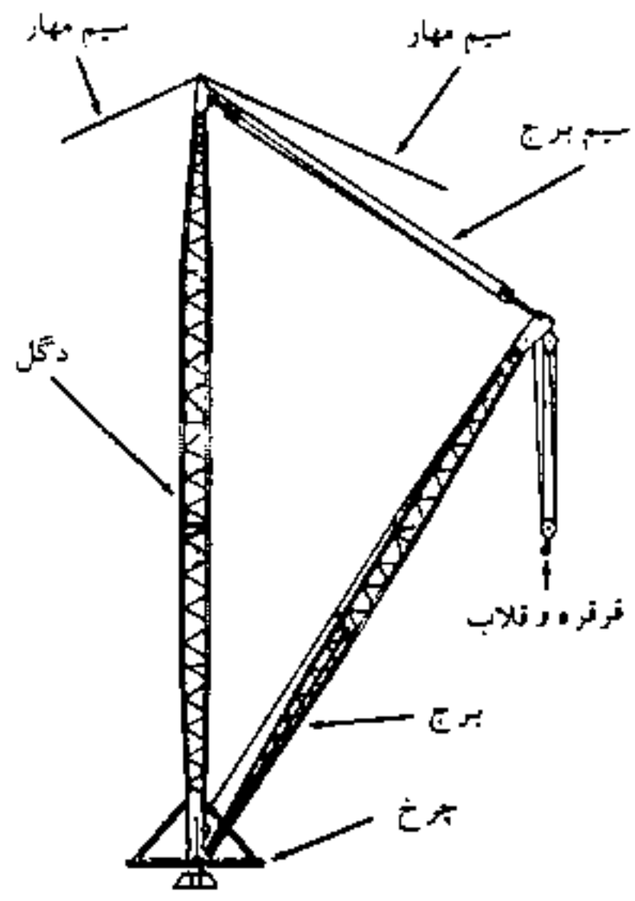

دریک

دیگر تغییردادن زاویه‌ی برج، آنرا در جای دیگر (مثلا بر زمین) نهاد. جر اثقال دریک در مصادن و در پل‌سازی و ساختمانهای دیگر بکار میرود. از انواع جر ثقیل "خزنده"، که میتوان آنها را جابجا کرد، آنهائی است که بر تراکتور سوار اند. جر ثقیلهائی که در کارخانه‌ها بکار میروند میتوانند بر پلی که در بالای اطاق در امتداد عرض آن کشیده شده است حرکت کنند، و این پل خود میتواند بوسیله‌ی خطوط آهن در امتداد طول اطاق حرکت کند.

جرثومه[5] (jorsume)، فنـ زرم (jerm)، اصطلاحی که بتمام موجودات ریز مولد بیماری (از قبیل باکتریها، ویروسها، آغازیان، و کفک یا کیک) اطلاق میشود. نظریه‌ی دایر باینکه بیماریها ناشی از نفوذ جرثومه‌ها در موجودات زنده است، بعد از تجارب پاستور و اثبات اینکه استعمال ضد عفونیها برای جلوگیری از آلودگیها مؤثر است، مورد قبول واقع شد. نیز ← زرمیسید.

جرجان (jorjān) صورت عربی‌شده‌ی **گرگان** (gorgān)، نام باستانی آن **هورکانیا** (hurkā-nia؛ یو) یا (بصورت فارسی مقتبس از اروپائی) **هیرکانی** (hirkāni) یا **هیرکانیا**، ناحیه و ولایت قدیم ایران در گوشه‌ی جش دریای خزر، مطابق ولایت استراباد. در تقسیمات دوره‌ی هخامنشی جزء ایالت پارت بود. در دوره‌ی سلوکیان ایالت مجزائی بود. در زمان اردوان II اشکانی (سلطنتش ح ۱۲۸-۱۲۴ قم) هیرکانی و کارمانیا (کرمان) در تصرف خاندان گودرز بود، از ۵۸ بم ببعد سلطنتی مستقل (ظاهراً در زیر حکم اخلاف گودرز) بود که تا نیمه‌ی دوم قرن ۲م بم دوام یافت. اردشیر بابکان آنرا گرفت. در دوره‌ی ساسانیان، این ناحیه‌ی مرزی از لحاظ جلوگیری از مهاجمین شمالی اهمیت فراوان داشت. نه فقط در سراسر خط سرحدی دیوار محکمی برای جلوگیری از هجوم این طوایف شمالی در این حدود بنا کرده بودند، بلکه در همین حدود در شهر پیروز و شهرستان یزدگرد استحکاماتی برای جلوگیری ازین مهاجمات نیز بوجود آمده بود، و بهر حال، در

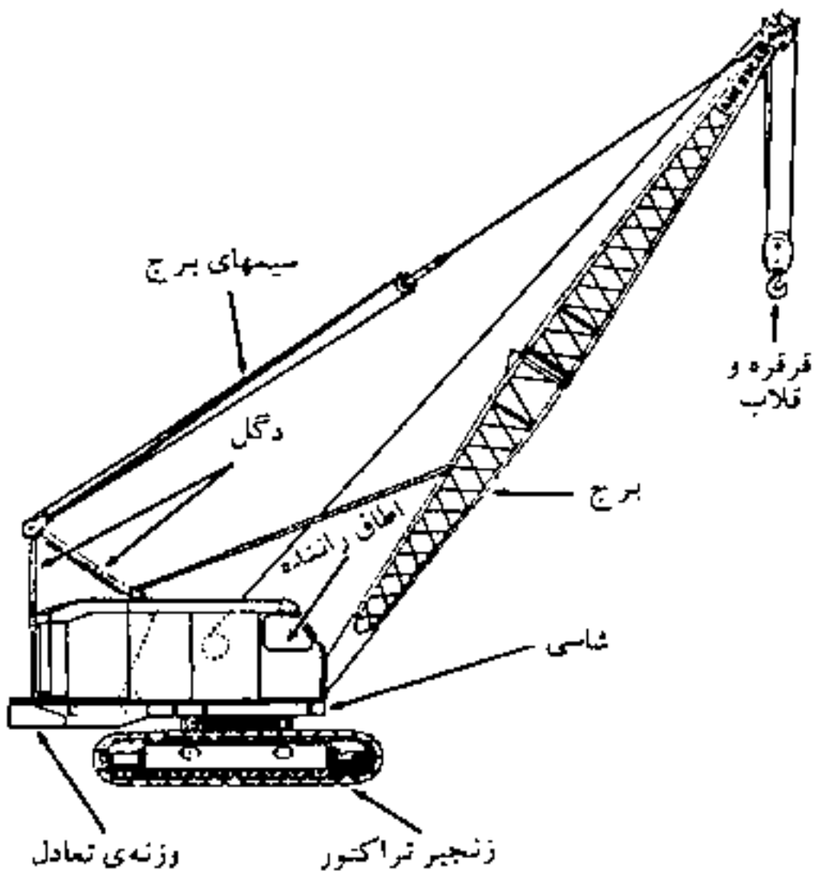

جر ثقیل سوار بر تراکتور

جنگهای ساسانیان و هفتالیان این ولایت مرکز اردوکشی ایران بود.

بعد از ظهور اسلام، در سال ۳۰ هق خراجگزار اعراب شد، بعدها یزید ابن مهلب، در عهد سلیمان ابن عبدالملک، ولایت گرگان را فتح کرد (۹۸ هق)، و شهر **جرجان** یا **گرگان** را در کنار رود گرگان بنا نهاد، که از آن پس کرسی ولایت جرجان شد. شهر در قرون ۳م و ۴م هق ظاهراً بسیار آباد بود. در عهد اولین سلاطین مستقل ایران بعد از اسلام، در دست سامانیان بود، و بعدها گاهی بدست آل بویه و گاه به دست سامانیان می‌افتاد، تا سرانجام آل زیار در آنجا سلطنتی برپا کردند، که از اوایل قرن ۴م هق تا اواسط قرن ۵م هق دوام یافت. بنای مقبره‌ی قابوس وشمگیر (فد ۴۰۳ هق) از سلاطین این سلسله هنوز نزدیک ویرانه‌های شهر قدیم جرجان موجود است (← گنبد قابوس). ظاهراً شهر جرجان در هجوم مغول ویران گردید. باید توجه داشت که شهر گرگان کنونی (استراباد سابق) هیچ ربطی به جرجان سابق ندارد، و نباید این دو را با هم اشتباه کرد.

جرجان، تاریخ: ← تاریخ جرجان.

جرجانی، اسماعیل (jorjāni) [ابوابراهیم (یا ابوالفضائل) اسماعیل ابن الحسین]، فد ۵۳۱ هق، از مشاهیر اطبای ایرانی. چندی در خدمت قطب‌الدین محمد ابن انوشتکین و پسرش اتسز بود، و عاقبت به مرو رفت، و بخدمت سلطان سنجر پیوست. در مرو وفات یافت. اهمیت وی برای ما مخصوصاً بجهت کتاب ذخیره‌ی خوارزمشاهی است، که ظاهراً نخستین کتابی است در طب که به فارسی نوشته شده است. آثار دیگرش اغراض الطب، یادگار، و التذکره الاشرفیه فی الصناعة الطبیه است.

جرجانی، شمس‌الدین محمد، فد ۸۳۸ هق، ادیب

(۱)tree surgery (۲)scabies; itch (۳)crane (۴)Derrick (۵)germ

و نحوی و متکلم ایرانی؛ پسر میر سید شریف **جرجانی**. از آثارش کتاب الدُرّه فی المنطق و کتاب الدّره است، که بترتیب ترجمه‌ی عربی دو کتاب معروف صغری و کبری است، که آن هر دو را پدرش بفارسی تألیف کرده بود. همچنین شرح ارشاد تفتازانی در نحو نیز از آثار اوست. شمس الدین محمد در شیراز درگذشت، و گویند بر خلاف پدر مذهب شیعه داشته است.

جرجانی، عبدالقاهر (abdo'l.qāhere jorjāni) [ابوبکر عبدالقاهر ابن عبدالرحمان]، فت ۴۷۱ یا ۴۷۴ هق، ادیب و نحوی عرب ایرانی و از پایه‌گذاران علوم موسوم به معانی و بیان. از آثار عمده‌اش دلائل الاعجاز، اسرار البلاغه، اعجاز القرآن، و العوامل المائه ("عوامل صدگانه") است. از وی اشعاری مختصر اما لطیف نیز بزبان عربی باقی مانده است.

جرجانی یا **شریف جرجانی** (šarife jorjāni) یا **میر سید شریف جرجانی**، شهرت **سید علی ابن محمد**، ۷۴۰–۸۱۶ هق، متکلم و فیلسوف ایرانی حنفی‌مذهب. وی با تفتازانی معاصر بود، و بمعرفی تفتازانی، شاه شجاع آل مظفر او را در شیراز به تدریس مشغول ساخت (۷۷۹ هق). در ۷۹۰ هق امیر تیمور او را از شیراز به سمرقند فرستاد. پس از مرگ (۸۰۷ هق) تیمور، به شیراز بازگشت، و در همانجا وفات یافت. جرجانی، بنا بر مشهور، در اواخر عمر در خط سلوک و عرفان افتاد، و بطریقه‌ی نقشبندیه انتساب یافت.

جرجانی رسالات فلسفی فراوان به عربی و فارسی دارد، و نیز بر بعضی کتابهای معروف فقه و فلسفه و نجوم حواشی نوشته است. از جمله‌ی آثارش علاوه بر شروح یا حواشی که بر کشاف زمخشری، مفتاح العلوم سکاکی، حکمة العین نجم الدین دبیران قزوینی (کاتبی قزوینی)، مطول تفتازانی، مواقف ایجی، الملخص فی الهیئة چغمینی، و غیره داردسمیتوان کتاب التعریفات (معروف به تعریفات جرجانی)، ترجمان القرآن، امثله، صرف میر، صغری، و کبری را نام برد.

جرجانیه، شهر قدیم خوارزم، ← گرگانج.

جرجمانی: ← جراجمه.

جرجومه، شهر، ← جراجمه.

جرجی زیدان: ← زیدان، جرجی.

جرجیس، اسم عربی، ← گئورگیوس، اسم.

جرجیس، قدیس، ← جورج، قدیس.

جرجیس ابن جبریل ابن بختیشوع: ← بختیشوع.

جرح: ← ضرب و جرح.

جرح و تعدیل: ← رجال، علم.

جردن، دکتر: ← جوردن، دکتر.

جرزی سیتی[1] (jërzi siti)، شهر (جه ۲۹۹٬۰۱۷)، ل‌ش ایالت نیو جرزی، کشمکش، مقابل مانهاتن سفلی. شهری صنعتی و تجارتی، و قسمتی از بندر نیو یورک، و دومین شهر بزرگ ایالت میباشد. از محصولاتش نفت و مصنوعات فلزی و مواد شیمیائی است.

جرزیم[2] (jerezzim)، کوهی در فلسطین مرکزی. سامریان معبد خود را، برقابت اورشلیم، بر این کوه ساخته بودند، و فقط آنجا را شایسته‌ی عبادت میدانستند. این معبد ۳۰۰ساله بدست مکابیان منهدم گشت (ح ۱۳۰ ق‌م).

جرسی (jersi). برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین صورت بشناسید به ردیف جرزی رجوع کنید.

جرش[3] (jaraš)، باستانی **گراسا** (gerāsā)، شهر، ل اردن، بر دامنه‌ی قسمت چ‌ش کوه عجلون (ajlun) بفاصله‌ی ح ۳۲ کیلومتری ل عمان. از شهرهای دکاپولیس بود، و در دوره‌ی رومیان در قرون ۲م و ۳م رونق یافت. آثار ویرانه‌های قدیمی دارد.

جرقویه (jarquye) [معرب گرکویه]، دهستان (جه ح ۳۰٬۳۰۰؟)، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. پنج رشته‌کوه در آن ممتد است. باطلاق گاوخونی در ل‌ش آنست. محصولش پنبه و غلات است. دهستان جرقویه به جرقویه‌ی علیا و جرقویه‌ی سفلی منقسم میشود، که مرکز اولی حسن‌آباد (جه ۲٬۱۱۶ نسش ۱۳۳۵ هش) و مرکز دومی محمدآباد (جه ۱٬۶۹۸ نسش ۱۳۳۵ هش) است.

جرقه[4] (jeraqqe). ۱– ذره‌ای افروخته که از تصادم دو جسم سخت بیکدیگر یا از جسمی که در حال سوختن است بیرون جهد. ۲– در برق: جرقه یا جرقه‌ی برق، عبارتست از درهم شکستن ناگهانی مقاومت ماده‌ی عایق (مانند هوا و جز آن) بین دو الکترود بسبب یک میدان برقی شدید، همراه با تابش نور. بر خلاف قوس برقی و تخلیه‌ی جاروبی (← تخلیه‌ی برقی)، مدت آن بسیار کوتاه است. جرقه ممکن است نوسانی باشد، یعنی چندین تخلیه‌ی برقی بتوالی و بسرعت صورت گیرد.

جرگلان (jargalān)، دهستان (جه ۱۱٬۳۱۰؟) و بخش، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، کنار مرز ایران و شوروی، دارای ۵۶ (؟) آبادی. ساکنین ترکمن هستند. مرکزش حصارچه (جه ۴۱۰ نسش ۱۳۳۵ هش).

جرم[5] (jerm)، اندازه‌ی فیزیکی جبر یک جسم (← جبر یا لختی)، یعنی مقاومت آن در مقابل تغییر حرکت. از آحاد عمده‌ی سنجش آن گرم و کیلوگرم است (نیز ← پوند). هر قدر جرم جسمی بیشتر باشد، بهمان نسبت در مقابل قوای محرّک و شتاب‌دهنده (← شتاب) بیشتر مقاومت میکند. بین نیروی وارد بر یک ذره‌ی مادی و شتابی که این نیرو به آن ذره میدهد، رابطه‌ی

نیرو = جرم × شتاب

برقرار است، که از عمده‌ترین معادلات مکانیک میباشد. اغلب جرم را با وزن اشتباه میکنند، و اشتراک لفظی آحاد جرم و وزن (مثلا "گرم جرم" و "گرم نیرو") ممد این اشتباه است. اگر وزن جسمی را در یک نقطه بر شتاب ثقل در آن نقطه تقسیم کنیم جرم جسم بدست میآید. در یک محل، نسبت اوزان دو جسم برابر نسبت اجرام آنهاست. بنا بر این، ترازو، در عین اینکه جرم یک جسم را (در واقع نسبت جرم آن را به جرم وزنه‌ای که جرمش واحد جرم گرفته شده است) تعیین میکند، وزن آنرا نیز اندازه میگیرد. در فیزیک پیش از نظریه‌ی نسبیت، مقدار جرم یک جسم را مستقل از حالت فیزیکی، محیط اطراف، و حرکت آن می‌دانستند. قانون معروف به **قانون (یا اصل) بقای جرم (یا ماده)**، که قانون لاوازیه نیز نامیده می‌شود، اینست که ماده نه موجود و نه معدوم میشود، بعبارت دیگر، اگر دستگاهی دستخوش تغییراتی شود، ممکن است شکل یا توزیع مواد آن تغییر پذیرد، ولی جرم کل آن ثابت میماند. از طرف دیگر، قائل به بقای انرژی نیز بودند. بر طبق نظریه‌ی نسبیت، جرم جسم مربوط به سرعت حرکت آن است، و اگر m_0 جرم جسم در حالت سکون، و m جرم آن در حالی که سرعت v دارد باشد، این رابطه برقرار است:

$$m = m_0 / \sqrt{1 - v^2/c^2}$$

(c سرعت نور است). برای سرعتهای نسبةً کوچک، اختلاف m و m_0 نامحسوس است، اما در سرعتهای زیاد (مثلا در مورد الکترون) این اختلاف معتنابه میشود؛ مثلا اگر جسمی با سرعت ۲۵۷٬۵۰۰ کم در ثانیه حرکت کند، جرم آن دو برابر جرمش در حال سکون خواهد بود. بعلاوه محقق شده است که جرم و انرژی بر طبق ← معادله‌ی اینشتین بیکدیگر قابل تبدیل اند. بنا بر این هیچیک از قوانین بقای جرم و بقای انرژی اعتبار ندارد، بلکه آنچه معتبر است **قانون بقای جرم و انرژی** است: در هر دستگاه مفروض، مجموع انرژی و انرژیِ معادلِ جرمِ دستگاه (یعنی حاصلضرب جرم در مجذور سرعت نور) ثابت است.

جرم[6] (jorm)، بطور کلی، بمعنی مطلق گناه است، و کسی را که مرتکب آن میشود مجرم (mojrem) و مجازاتی را که بر وی تحمیل و وارد میشود جریمه (jarime) خوانند. از لحاظ جامعه‌شناسی، جرم عبارتست از فعل یا ترک فعلی که اکثریت افراد یک جامعه در زمان معینی آن فعل یا ترک را خلاف مصالح عمومی شمرده مرتکب آنرا مستوجب کیفر بدانند.

در اصطلاح حقوق جزا، جرم یا بزه (bazah) در هر کشور فعل یا ترک فعلی است که در قوانین آن کشور برای مرتکب آن مجازاتی تعیین شده باشد. مجازات کردن مجرم (بزهکار) بوسیله‌ی دولت صورت میگیرد. علل ارتکاب جرم مختلف و مختلط است. سابقاً معتقد بودند که جرم ارثی و تابع مشخصات جسمی است، ولی امروزه این نظریه عموماً مطرود است، و توجه محققین بیشتر به عوامل محیطی و روانی (مثل فقر، شرایط خانوادگی، و اختلالات عاطفی) معطوف میباشد. با توسعه و درهم‌پیچیدگی متزاید اجتماعات صنعتی، بر عده‌ی قوانین جزائی و هم بر تعداد و انواع جرائم افزوده شده است. از بعد از نهضت انسان‌دوستی اواخر قرن ۱۸م، طرز تفکر در مسئله‌ی جرم و مجرم عموماً تغییر کرده است، و امروزه توجه بیشتر به جلوگیری از جرم و اصلاح مجرم معطوف است.

در قانون جزای ایران (فصل دوم از باب اول)، جرم از حیث شدت و ضعف و مجازاتها به ۴ نوع تقسیم شده است، جنایت (jenāyat)، جنحه‌ی مهم (jonhe.ye)، جنحه‌ی کوچک، و خلاف (xelāf). هر یک از این انواع مجازاتهای معین دارد، که مثلا در مورد جنایت عبارتست از اعدام، حبس مؤبد با اعمال شاقه، حبس موقت با اعمال شاقه،

(۱)Jersey City (۲)Gerizim (۳)Gerasa (۴)spark (۵)mass (۶)crime

حبس مجرد، تبعید، محرومیت از حقوق اجتماعی؛ و در مورد خلاف ممکن است پرداخت غرامت تا ۲۰۰ ریال باشد. انطباق هر جرم با یکی از انواع مذکور بوسیله‌ی مجازات مقرر برای آن جرم تشخیص داده میشود. نیز ← مجازات؛ سیاست.

جرم، بقای: ← جرم، اندازه‌ی فیزیکی.

جرم حجمی: ← جرم مخصوص.

جرم سکون[1] (jerme sokun)، جرم یک جسم وقتی که نسبت به ناظر در حال سکون باشد. ← جرم، اندازه‌ی فیزیکی.

جرم مخصوص[2] (jerme) یا **جرم حجمی**[3]، جرم واحد حجم یک ماده‌ی متجانس (← جرم، اندازه‌ی فیزیکی). جرم مخصوص یک ماده‌ی متجانس از تقسیم کردن جرم مقداری از آن ماده بر حجم آن بدست میآید، و معمولا بر حسب گرم در سانتیمتر مکعب، گرم در لیتر، یا کیلوگرم در متر مکعب بیان میشود. چون تراکمپذیری مایعات قابل اغماض است، عملا جرم مخصوص آنها با تغییر فشار تغییر نمیکند. قطع نظر از اختلافات جزئی ناشی از تغییر دما، جرم مخصوص آب یک گرم در سانتیمتر مکعب است، یعنی یک سانتیمتر مکعب آب یک گرم جرم دارد. در مهندسی، اغلب بجای جرم مخصوص وزن مخصوص بکار میرود. جرم مخصوص گازها با فشار و دما تغییر میکند. نظر باهمیت خاص هوا، جرم مخصوص آنرا با دقت بسیار تعیین کرده‌اند، و آن در شرایط متعارفی (دمای ۰° صدبخشی و فشار ۷۶ سم جیوه) برابر ۱٫۲۹۳ کیلوگرم در متر مکعب است. نیز ← چگالی.

جرم مغناطیسی: ← مغناطیس.

جرمنتاون[4] (jërməntän)، محله‌ی مسکونی شهر فیلادلفی، ایالت پنسیلوانیا، کشمت، که ح ۱۶۸۳ بتوسط آلمانها دایر شد. از مراکز اولیه‌ی چاپ و انتشارات در کشمت بود. در انقلاب امریکا، واشینگتن در آنجا شکست خورد (۱۷۷۷).

جرم و انرژی، بقای: ← جرم، اندازه‌ی فیزیکی.

جرو[5] (jarŏ)، شهر (جم ۲۸°۵۴۱)، دارم، انگلستان، بر کشندان رود تاین. از صنایعش ذوب آهن و کشتیسازی است.

جروق (jaruq)، دهستان (جم ح ۲۰۰°۴۲)، بخش کوهمره نودان، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس).

جروکان (jervekān)، ده (جم ۱°۱۵۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۶ کیلومتری ش سده (همایونشهر). زاینده‌رود مشروبش میکند.

جروم[6]**، جروم ک.** (jərŏm ke jərŏm)، ۱۸۵۹ –۱۹۲۷، نویسنده و نمایشنامه‌نویس انگلیسی؛ متولد لندن. آثارش بنام افکار بیهوده‌ی یک شخص بیهوده و سه مرد در یک قایق (۱۸۸۹) سبب شهرت او در فکاهی‌نویسی گردید. نمایشنامه‌ی اطاقی در عقب طبقه‌ی سوم (۱۹۰۷) او جنبه‌ی اخلاقی و احساساتی دارد. کتاب سه مرد در یک قایق به بسیاری از زبانها (از جمله بفارسی، تحت عنوان تفریحات قایقرانی، تهران ۱۳۲۴ هش) ترجمه شده است.

جروم (jorum)، ← گرمسیر.

جروم، قدیس: ← هیرونوموس.

جرون: ← بندر عباس؛ هرمز.

جره (jere)، اصلا **گره**، دهستان (جم ح ۴°۳۰۰؟)، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. رود جره از آن میگذرد. مرکزش، **جره** (جم ۵۳۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در چ‌ش کازرون است. جره از محلهای قدیمی است. ← جره، آتشکده‌ی.

جره، آتشکده‌ی، آتشکده‌ی عهد ساسانی از آثار مهر نرسی، وزیر بهرام V (بهرام گور)، بمسافت ح ۵۰ کیلومتری چ‌ش کازرون.

جرهم (jorhom)، قبیله‌ی قدیم عرب که، بنقل روایات، از یمن به مکه مهاجرت کرده در آنجا سکنی گرفته بودند. ظاهراً در ایام بسیار قدیم نابود شدند، و بهمین جهت، علمای متأخر انساب عرب آنها را در ردیف **عمالقه و عاد و ثمود شمرده** اند. از سرگذشت و تاریخ این قبیله در دوره‌ای که در یمن میزیسته‌اند اطلاع قابل اعتمادی در دست نیست، اما از بعضی قرائن برمیآید که در بنای کعبه دخالت داشته‌اند، و بعد از آنها مکه در حکم قریش شده است.

جری (jcri)، تپه، ← مرودشت.

جریاب، نهر: ← آمو دریا.

جریان اقیانوس اطلس شمالی: ← آتلانتیک شمالی، جریان.

جریان القائی: ← القا، ۲.

جریان برق، بمعنی اعم، جاری شدن بار برقی (← ایستانبرق)، و بالاخص (در این مقاله) عبور بار برقی از یک سیم یا جسم هادی دیگر. اگر بین دو سر یک سیم هادی **اختلاف پتانسیل** (این اختلاف نظیر اختلاف سطح است در مایعات) موجود باشد، در سیم تولید جریان برق میشود. برای اینکه جریان ادامه یابد، باید بوسیله‌ی یک منبع برق (مثلا ماشین الکتروستاتیک، پیل، انباره) اختلاف سطح را محفوظ داشت؛ مجموعه‌ی سیم و منبع تشکیل مدار برق میدهد. هر یک از این منابع دو انتها دارد (موسوم به دو قطب)، و در سیم خارجی، برق را همواره از یک انتها (موسوم به قطب مثبت) به انتهای دیگر (قطب منفی) حرکت می‌دهد. جریانی که همواره در یک جهت صورت گیرد جریان مستقیم نامیده میشود. معمولا جهت جریان برق را در سیم خارجی جهت از قطب مثبت به قطب منفی میشمارند. اما بر طبق نظریات جدید، جریان برق عبارتست از حرکت الکترون‌ها، که دارای بار منفی هستند، و لهذا، در مدار خارجی بطرف قطب مثبت حرکت میکنند؛ پس، جهت واقعی جریان، یعنی جهت حرکت الکترون‌ها، خلاف جهت قراردادی آنست.

سایر اصطلاحات عمده‌ی مبحث جریان برق عبارتند از شدت، مقاومت، و برقرانی. شدت جریان برق (علامت ، I) مقدار بار برقی است که در یک ثانیه از مقطع سیم میگذرد، و بر حسب آمپر سنجیده میشود. هر جسم هادی در مقابل عبور الکترونها از آن مقاومت میکند، و این مقاومت نظیر نیروی اصطکاک است؛ مقاومت (علامت ، R) را با اهم میسنجند. در نتیجه‌ی این مقاومت، عبور جریان برق از یک جسم هادی سبب گرم شدن جسم میگردد. بین اختلاف پتانسیل (E) میان دو سر یک سیم و شدت جریانی که از سیم میگذرد، و مقاومت آن، رابطه‌ی

$$E = IR$$ (قانون اهم)

(مقاومت × شدت = اختلاف سطح)

برقرار است (E با **ولت** سنجیده میشود).

جریان برق دارای آثار شیمیائی (← **الکترولیز**)، آثار حرارتی (← **مقاومت**)، و آثار مغناطیسی (← **برقاطیس**) است. جریان برق از راههای شیمیائی (← **پیل؛ انباره**)، القای برقاطیسی (← **القا، ۲**)، اختلاف دما (← **گرمابرق**)، تغییر شکل مکانیکی (← **بارابرق**)، و نور (← **نورابرق**) تولید میشود. بعلاوه، بوسیله‌ی مالش نیز میتوان ولتاژهای قوی تولید کرد، و ولتاژهای بسیار زیاد که در اتم‌شکنی مورد حاجت است گاهی ازین طریق فراهم میشود (مثلا ← **وان د گراف، مولد**).

نیز ← مدار برق؛ ولتاژ؛ جریان متناوب.

جریان خلیج[7]، انگلا **گلف استریم** (golf strim)، معروفترین جریانهای دریائی. در ۱۵۱۳ بوسیله‌ی پونسه د لئون کشف شد. منشأ آن در خلیج مکزیک است، و از تنگه‌ی فلوریدا میگذرد، و سپس بجانب ل‌ش بموازات ساحل کشمت روان میشود، و نوار باریکی از آب سرد (معروف به "دیوار سرد") آن را از ساحل جدا میکند. سرعت متوسط آن در ساعت ح ۶٫۵ کم است. دمای جریان خلیج در منشأ ح ۲۶° صدبخشی است، اما هرچه بطرف شمال میرود از دمایش میکاهد. در همین حال از سرعت آن هم کاسته میشود، و جریان پخش و سرانجام در جریان **آتلانتیک شمالی** مستهلک میگردد. در ۴۰° عا و ۶۰° طه، جریان خلیج از سایر جریانهای اقیانوسی قابل تشخیص نیست. معمولا جریان خلیج را با جریان آتلانتیک شمالی اشتباه میکنند، و گرمی هوای اروپای غربی را بآن نسبت میدهند. جریان خلیج نتیجه‌ی گردش قائم اقیانوس است، که در آن آبهای سرد شمالی پایین میرود، و آبهای گرم نواحی استوائی بالا میآید و بر فراز جریان سرد بطرف شمال روان میشود.

جریان دریائی: ← جریانهای دریائی.

جریان سیاه: ← کوروشیو.

جریان فوکو: ← فوکو، جریان.

جریان متناوب[8] (motanāveb)، **جریان برق که** جهتش متناوباً تغییر کند. تولید آن بر طبق اصول القای برقاطیسی و جریان القائی (← **القا، ۲**)، و در مقاله‌ی **مولد برق** بالاجمال مذکور است. جریان متناوب ساده شبیه است بآنچه که در مقاله‌ی **امواج برقاطیسی** ذکرش رفته است، در لحظه‌ای شدت جریان صفر است (یعنی جریانی نیست)؛ از آن ببعد متدرجاً شدت در جهتی زیاد میشود تا به منتها مقدار خود برسد؛ سپس بتدریج کم میشود، تا بصفر میرسد؛ بعد جریان تغییر جهت داده شدتش زیاد میشود، تا به منتها میرسد؛ و سپس بتدریج کم میشود تا صفر میگردد. این توسان را، که عبارتست از یک دوره‌ی کامل تغییر جریان، سیکل جریان خوانند. بسامد جریان عده‌ی سیکلها

(۱)rest mass (۲)density; masse spécifique (فنـ) (۳)masse volumique (فنـ) (۴)Germantown (۵)Jarrow (۶)Jerome (۷)Gulf Stream (۸)alternating current

است در ثانیه. مثلا بسامد جریان برق معمولی خانه‌ها در تهران ۵۰ سیکل در ثانیه است. چون شدت جریان متناوب متغیر است، مقدار متوسطی بنام شدت مؤثر برای آن تعریف میکنند، که عبارتست از شدت جریان مستقیمی که از جهت تولید حرارت معادل جریان متناوب مورد بحث باشد. شدت مؤثر مساوی ۰٫۷۰۷ (بدقت $1/\sqrt{2}$) برابر منتهای شدت جریان است. شدتی که در صحبت از جریان متناوب ذکر میشود شدت مؤثر است؛ مثلا "جریان متناوب ۱۰ آمپری" یعنی جریانی که شدت مؤثرش ۱۰ آمپر، و لهذا منتهای شدتش $10\sqrt{2}$ برابر ۱۰، یا قریب ۱۴٫۱ آمپر است. ولتاژ جریان متناوب نیز متناوب است، و ولتاژ مؤثر مانند شدت مؤثر تعریف میشود. اگر در مدار جریان متناوب (← مدار برق) جز مقاومت چیزی نباشد، شدت و ولتاژ مراحل متناظر سیکلهای خود را همزمان طی میکنند (مثلا با هم صفر می‌شوند، با هم به منتها میرسند، و غیره)؛ در این صورت گویند شدت و ولتاژ هم‌فاز (← فاز) هستند. در غیر این صورت ممکن است اختلاف فاز داشته باشند، یعنی یکی نسبت به دیگری تأخیر داشته باشد.

جریان مستقیم[1]، جریان برقی که جهتش تغییر نمیکند (بر خلاف جریان متناوب).

جریان نبضنده[2] (nabzande)، جریان برقی که شدتش کمابیش منظماً تغییر کند. این اصطلاح معمولا در مورد جریان مستقیم بکار میرود. برای تصویر و توضیح بیشتر ← راستگر؛ نبض.

جریانهای دریائی[3]، حرکات آب سطحی اقیانوسها. از بین علل مختلف جریانهای دریائی، مهمتر از همه بادهای غالب و اختلاف چگالی ناشی از تغییر دما یا شورا است؛ حرکت وضعی زمین نیز سبب تغییری در جهت جریانهای دریائی میشود. جریانهای ناشی از بادهای غالب را رانه (rāne) میخوانند، و مشهورترین آنها جریان خلیج است. گردش جریانهای دریائی عمده میان نواحی استوائی و معتدله در نیمکره‌ی شمالی موافق جهت حرکت عقربه‌های ساعت است، و در نیمکره‌ی جنوبی مخالف آن. مثلا در قطا، جریانهائی که بوسیله‌ی بادهای بسامان شمال شرقی و جنوب شرقی بوجود میآیند، در نزدیکی خط استوا با یکدیگر ترکیب شده جریان استوائی متحرک بطرف غرب را تولید میکنند. این جریان در نزدیکی ساحل برزیل به دو قسمت منقسم میشود؛ شاخه‌ی شمالی آن جریان خلیج را تشکیل میدهد، که در امتداد ساحل شرقی کشمة حرکت میکند، و در نزدیکی نیوفندلند با جریان سرد لابرادور تلاقی میکند، و عمدةً با باد غالب غرب‌وزان بطرف اروپا ادامه مییابد؛ پس از آن باز تقسیم میشود، و شاخه‌ی شمالی آن بصورت جریان گرمی بسواحل لغ اروپا میرسد، و از آنجا وارد قشم میشود، و شاخه‌ی جنوبی آن بصورت جریان سردی بساحل لغ افریقا میرسد (تعبیر "گرم" و "سرد" برای جریان باعتبار دمای نسبی آن است به هوای مجاور آن). جریانهای قطا جنوبی شباهت تام به جریانهای شمالی دارد، جز اینکه جهت حرکت آنها خلاف حرکت عقربه‌های ساعت است. جریانهای قکب نیز مشابه جریانهای قطا است، و جریان گرم نظیر جریان خلیج در قکب **کوروشیو** نامیده میشود. جریانهای دریائی تأثیر قابل ملاحظه‌ای در اقلیم دارند؛ مثلا ← جریان آتلانتیک شمالی سبب عمده‌ی ملایمت هوای زمستانهای لغ اروپا است، و تلاقی جریان خلیج با جریان سرد لابرادور باعث مه‌های غلیظ نیوفندلند است.

جریانهائی را که از تغییر دما تولید میشوند جریانهای همرفتی (← همرفت) مینامند. آبهای گرم نواحی استوائی بطرف نواحی قطب جریان پیدا میکنند، و در آنجا سرد میشوند، و پایین میروند، و در امتداد بستر اقیانوس، بصورت جریان عمقی، بطرف استوا باز میگردند؛ در اینجا دوباره بطرف سطح بالا میآیند.

از جریانهای وابسته باختلاف شورا جریان سطحیی است که از قطا به مدیترانه داخل میشود. چون ریزش در مدیترانه کم و شدت تبخیر در آن زیاد است، و رودهای کمی بآن میریزند، شورای آب مدیترانه از شورای قطا بیشتر است، و بهمین جهت، جریان سطحی نسبةً شیرینی از قطا به مدیترانه، و جریان نسبةً شوری در جهت عکس از مدیترانه به قطا برقرار میگردد. نیز ← کشند.

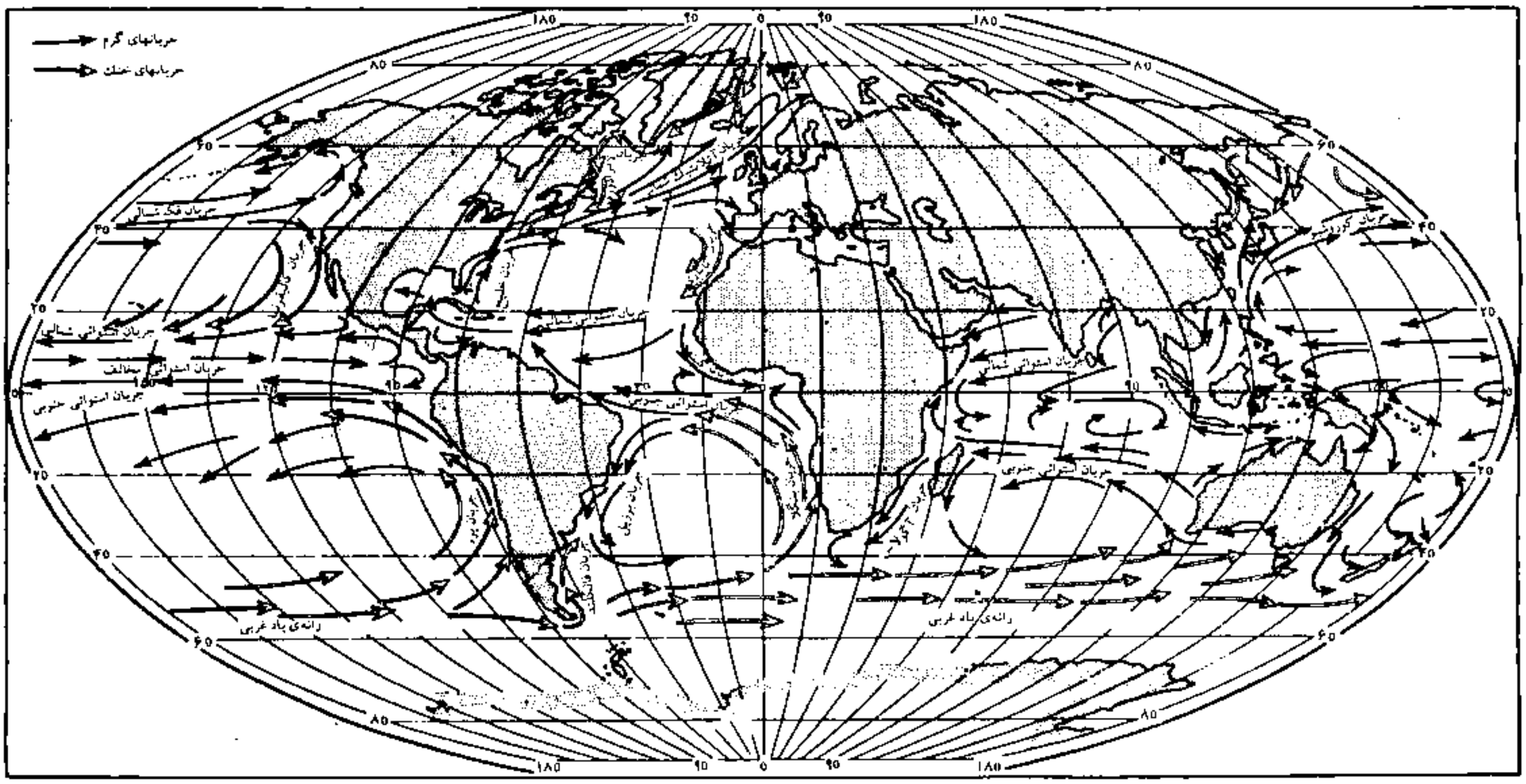

جریانهای سطحی دریائی

جریان همرفتی: ← همرفت.

جریب (jarib)، در ایران، واحد مساحت زمین در اصطلاح کشاورزی، که در تهران از ۱٬۲۰۰ تا ۳٬۶۰۰ متر مربع، و در گیلان و اصفهان ۱٬۰۰۰ متر مربع است. در کتابهای حساب سابق (پیش از تغییر مقیاسها در ایران) مقدارش ۱۵ × ۴۵ یعنی ۶۷۵ ذرع مربع ضبط شده است.

جریب اصلا واحدی برای حجم غلات و مقدارش در اماکن مختلف متفاوت بوده است، و بعداً بعنوان اندازه‌ی وسعت زمینی که یک جریب غله از آن فراهم شود بکار رفته است.

جریبانه (jaribāne)، در اصطلاح کشاورزی، مبلغی که مالک، بجای عین جنس، از درآمد

(1)direct current (۲)pulsating current (۳)ocean currents

ملک بابت سهم خود دریافت میدارد. جریبانه بیشتر از باغات گرفته میشود.

جرید[1] یا **شط الجرید** (šatto 'l.jarid)، باستانی **پالوس تریتونیس** (pālus tritonis)، دریاچه‌ی شور، بطول ح ۱۹۰ کم، جغ قسمت مرکزی تونس، افریقای شمالی. در اساطیر یونان، بعضی آنرا مولد آتنه شمرده‌اند. نیز ← شط.

جریر [جریر ابن عطیه (jarire 'bne atiyya)] ، فت ۱۱۰ یا ۱۱۴ هق، بزرگترین شاعر هجاگوی عرب در دوره‌ی بنی امیه. بسبب اختلافات قبیله‌ای، بین او و فرزدق کشمکش درگرفت (ظاهراً از سال ۶۴ هق)، و نزاع آنها تا آخر عمر جریر دوام یافت. پس از اینکه حجاج به حکومت عراق رسید، جریر را به دربار خلیفه عبدالملک ابن مروان معرفی کرد، و در آنجا بین او و اخطل رقابت افتاد. بیشتر اشعار جریر در مدح عبدالملک است، و سایر خلفای اموی را نیز مدح گفته.

جریره (jarire)، دختر پیران، زوجه‌ی سیاوش، و مادر فرود.

جز (jaz)، ده (جه ۷°۳۳۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم، ۱۸ کیلومتری ل اصفهان.

جز، بندر: ← بندر گز.

جزء لایتجزی (joz'e lā yatajazzā) [= جزء تجزیه‌ناپذیر. ترجمه‌ی عربی کلمه‌ی یونانی آتوموس (ātomos)، بهمین معنی، که لفظ اتم از آن گرفته شده است]، در اصطلاح فلسفه و کلام، هر یک از اجزای تجزیه‌ناپذیر، بتعداد متناهی یا نامتناهی، که ماده را مرکب از آنها و یا قابل تقسیم به آنها میدانستند. ذیمقراطیس (ح ۴۶۰–ح ۳۷۰ قم)، که فرضیه‌ی جزء لایتجزی را اساس فلسفه‌ی خویش قرار داد، معتقد بود که همه‌ی اجسام مرکبند از ذرات کوچک بیشمار و دارای ابعاد ولی تجزیه‌ناپذیر، که همه یک جنس اند، و تنوع اجسام ناشی از اختلاف شکل و اندازه و وضع این اجزای لایتجزی نسبت بیکدیگر است. نیز میگفت که وجود این ذرات ابدی است، و دارای حرکت مستدیر ذاتی هستند. ارسطو منکر جزء لایتجزی بود، و فلاسفه‌ی اسلام نظر او را به ارث بردند، در صورتی که بعضی از متکلمین اسلامی به وجود آن قائل بودند، و آنرا اثبات میکردند.

مفهوم جزء لایتجزی ظاهراً پیش از ذیمقراطیس وجود داشته است. بقول ارسطو (۳۸۴–۳۲۲ قم)، لئوکیپوس واضع نظریه‌ی جزء لایتجزی بوده است، اگرچه اپیکوروس (۳۴۱–۲۷۰ قم)، که خود او نیز به وجود جزء لایتجزی قائل بود، منکر وجود تاریخی لئوکیپوس است. بهر حال، در عهد امپدوکلس و آناکساگوراس و زنون، این فکر ظاهراً در نزد فلاسفه‌ی ملطی یونان وجود داشته است. نظریه‌ی ترکیب اجسام از اجزای لایتجزی، با اشکال گوناگون آن در نزد یونانیان و سپس رومیان (← لوکرتیوس)، و بعدها در نزد بعضی از متکلمین (که از آن به جوهر فرد تعبیر می‌کردند)، نظریه‌ای فلسفی بیش نبود، و جنبه‌ی علمی نداشت. بسط این نظریه بصورت علمی در قرن ۱۹م بوسیله‌ی جان دالتن صورت گرفت (← اتمی، نظریه‌ی). نیز ← اتم.

جزایر. برای اعلامی که با این لفظ شروع میشود، و آنها را در این ردیف نمییابید، به جزء دیگر اسم رجوع کنید (مثلا برای جزایر سلیمان ← سلیمان، جزایر).

جزایر آتشفشان[2]، ژاپنی **کازان رتو**[3] (kāzān retto) و نیز **ایوو رتو**[4] (iwo). انگلا (جزایر) **والکینو**[2] (vālkeyno)، دسته‌جزیره (۲۸ کمه؛ جه ۱°۱۵۴)، قکب غربی. عمده‌ترین آنها ایوو جیما است. در ۱۸۸۷ ژاپن آنرا تصرف کرد. بعد از جج II بدست کشمة افتاد. گوگرد استخراج میشود.

جزایر ادویه[5] (advie)، فنس (جزایر) **مولوک**[6] (molük)، انگلا **مولاکاز**[7] (molākāz)، هلندی **مولوکن**[8] (moluken)، دسته‌جزیره (ح ۸۳°۶۶۰ کمه؛ جه ۵۶۰°000)، اندونزی، بین سلب و گینه‌ی جدید؛ جزء مجمع‌الجزایر مالزی. مشتمل است بر هالماهرا، سرام، آمبون، و ترناته. اوایل قرن ۱۶م پرتغالیها آنرا کشف کردند؛ در قرن ۱۷م بتصرف هلند درآمد که تجارت میخک را انحصار کرد.

جزایر الشرقیه: ← بالئار، جزایر.

جزایر الشرقیه، الـ : ← بالئار، جزایر.

جزایر بادپناه[9] (bād.panāh)، فنس **ایل سو لو وان**[10] (il su lë vāN)، دسته‌ی غربی ← جزایر سوسیته، در قکب جنوبی. از جزایر عمده‌ی آن رایاتئا (rāyātea) است.

جزایر بادپناه یا **جزایر لیوارد**[11] (liwārd؛ انگلا)، عنوان دسته‌ی شمالی آنتیلهای کوچکتر در هند غربی، که از پورتو ریکو، در امتداد ج‌ش، تا جزایر بادگیر ممتد است. جزایر عمده‌ی آن عبارتند از ← جزایر ورجین، گوادلوپ (فرانسه)، سن مارتن (فرانسه و هلند)، انتیگوا، سنت کیتس، و مونتسرات (جزء ← فدراسیون هند غربی)، و غیره. جزایر بادپناه را کریستوف کلمب کشف کرد (۱۴۹۳). مدتها میان بریتانیا، فرانسه، و اسپانیا متنازع فیه بود.

جزایر بادگیر[12] (bād.gir)، فنس **ایل دو وان**[13] (il dü vāN)، دسته‌ی شرقی ← جزایر سوسیته، در قکب جنوبی. تاهیتی از عمده‌ترین آنها است.

جزایر بادگیر[14] (bād.gir) یا **جزایر ویندوارد** (windwārd؛ انگلا)، دسته‌ی جنوبی آنتیلهای کوچکتر در هند غربی که عموماً، بر خطی منحنی بطرف ج، از جزایر بادپناه بجانب لش ونزوئلا ممتد است. مشتمل است بر مارتینیک، سه جزیره از هند غربی هلند، و دومینیکا، سنت لوشا، سنت وینسنت، و گرنیدا (← هند غربی، فدراسیون). اگرچه جزایر بادگیر را کریستوف کلمب کشف کرد، ولی این جزایر تحت استعمار اسپانیا درنیامد. در قرن ۱۷م بین فرانسه و انگلستان متنازع فیه بود، تقسیم فعلی مورد تأیید کنگره‌ی وین قرار گرفت (۱۸۱۵).

جزایر دریائی[15]، انگلا **سی آیلندز** (si āyləndz)، رشته‌ای از جزایر پست در کنار ساحل کارولینای جنوبی، جورجیا، و فلوریدای شمالی. قبلا در دست اسپانیا بود، و سپس به انگلستان واگذار شد. از بزرگترین آنها جزیره‌ی سنت هلنا (sent helənā) است، که در اوایل قرن ۱۶م بوسیله‌ی اسپانیائیها کشف شد.

جزایر دریای جنوب: ← دریای جنوب.

جزایر سعادت: ← خالدات، جزایر.

جزایر غربی، غرب اسکاتلند، ← هبریدیز.

جزایر ملاحان، در قکب: ← ساموآ.

جزایری، سید نعمت‌الله (jazāyeri)، معروف به **سید جزایری،** فت ۱۱۱۲ هق، از محدثین و علمای بزرگ شیعه‌ی امامیه. از شاگردان مجلسی و ملا محسن فیض کاشانی بود. مسلک اخباری داشت. از تألیفات متعددش انی الوحید، انوار نعمانی، البحور الزاخره فی شرح کلام عترة الطاهره، الجواهر النوالی فی شرح عوالی اللئالی، زهر الربیع، شرح عیون اخبار الرضا، و غیره است. نوه‌ی او، **سید عبدالله جزایری،** فت ۱۱۷۳ هق، نیز از علمای اخباری و منکر طریقه‌ی اجتهاد بود. از آثارش الاجازة الکبیره (۱۱۶۸ هق)، تاریخ شوشتر، شرح مفاتیح ملا محسن فیض، و غیره است.

جزر یا فروکشند: ← کشند.

جزری (jazari)، شهرت **ابوالعز اسماعیل ابن رزاز** (abo'l.'ezz, razzāz)، ملقب به **بدیع الزمان،** مکانیکدان بزرگ عرب که در قرن ۶م و اوایل قرن ۷م هق در دوره‌ی سلاطین ارتقی دیاربکر میزیست. وی صاحب کتاب فی معرفة الحیل الهندسیه است در مکانیک عملی (← حیل، علم)، که آنرا بنام ناصرالدین محمود ارتقی در آمد بانجام رسانید (احتمالا ح ۶۰۲ هق). این کتاب بهترین کتب اسلامی در مکانیک عملی است، و کاری را که بنو موسی شروع کرده بودند به اوج میرساند. جزری کتاب خود را بر ۶ "نوع" تقسیم کرده است، که مهمترین آنها نوع مربوط به اقسام ساعت آبی است. بزبان آلمانی ترجمه و با شرح چاپ شده است.

جزری، شمس‌الدین ابوالخیر محمد ابن محمد (abo'l.xayr)، فت ۸۳۳ یا ۸۳۴ هق، عالم معروف قرائت. شافعی‌مذهب بود. در ۷۹۳ در دمشق منصب قضا یافت. در سمرقند با سید شریف جرجانی ملاقات کرد. چندی در شیراز منصب قضا داشت. در همین شهر درگذشت. از آثارش التمهید فی التجوید و المقدمة الجزریه (در تجوید) است.

جزموریان (jaz.murīān)، هامون، غ بلوچستان ایران، ج کوه شاهسواران. طولش از غ به ش ح ۳۰۰ کم و عرضش از ل به ج ح ۱۰۰ کم است. هلیل‌رود از غ و رود بمپور از ش بآن میریزد. اراضی اطرافش لجنزار و باطلاقی، و تا حدود چندین کیلومتر (مخصوصاً اطراف رود بمپور) سبزه‌زار و خارزار است.

جزن (jazan)، ده (جه ۱°۱۷۰ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان دامغان، ۴ کیلومتری ل‌ش دامغان.

جزنیک (jaznik)، ده (جه ۱°۲۳۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان شهرکی، بخش پشت‌آب و شیب‌آب،

---

(۱)Djerid (۲)Volcano Islands (۳)Kazan Retto (۴)Iwo Retto (۵)Spice Islands (۶)Moluques (۷)Moluccas (۸)Molukken (۹)Leeward Islands (۱۰)Îles sous le Vent (۱۱)Leeward Islands (۱۲)Windward Islands (۱۳)Îles du Vent (۱۴)Windward Islands (۱۵)Sea Islands

شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۱۵ کیلومتری ل‌ش سکوهه.

جزولی، ابوعبدالله محمد (jazuli)، فت ۸۶۹ یا ۸۷۰ یا ۸۷۲ یا ۸۷۵ هق، صوفی و فقیه و عالم از طوایف بربر مراکشی، مؤسس فرقه‌ی جزولیه از شاذلیه. به فاس، طنجه، مکه، مدینه، و بیت المقدس سفر کرد. به فرقه‌ی شاذلیه پیوست، و خلوت گزید، و ۱۴ سال عبادت کرد، و سپس در اسفی (asfi) (شهر و بندر مراکش، کنار قطا) اقامت گزید، و پیروان بسیار بر او گردآمدند، بحدی که حاکم شهر متوحش شد، و او را از شهر بیرون راند، و شاید مسموم نمود. جنازه‌ی او بدست یکی از پیروانش بنام عمرو ابن سلیمان شیظمی و معروف به سیاف (šayzami, sayyāf)، که بعداً دعوی پیغمبری نیز کرد، افتاد، و او به بهانه‌ی آنکه انتقام جزولی را بستاند، جنازه‌ی او را در تابوتی نهاد، و علم طغیان برافراشت، و هر جا که میرفت تابوت را با خود میبرد، و هر شب آنرا در محلی که بنام رباط میخواند میگذاشت، و تا صبح پاسداران بر آن میگماشت، و آنرا در تمام شب با فتیله‌ای باندازه‌ی اندام انسان روشن میداشت. باین بهانه، سیاف مدت ۲۰ سال سرزمین سوس را غارت کرد و بسوخت، و سرانجام در ۸۹۰ هق بقتل رسید. بعدها جنازه‌ی جزولی را در مراکش بخاک سپردند. از آثار فراوان جزولی دلائل الخیرات، حزب الفلاح، و حزب الجزولی است ("حزب" عنوان اوراد و ادعیه‌ی شاذلیه است).

جزولی، ابوموسی عیسی، فت ۶۰۶ یا ۶۰۷ یا ۶۱۰ یا ۶۱۶ هق، عالم نحو عرب، از مردم مراکش. نسبتش به قبیله‌ی جزوله از قبایل بربر است. در مراکش و قاهره تحصیل نمود، و به مکه و مدینه سفر کرد. اثر معروفش کتاب کوچکی است در نحو بنام قانون یا المقدمة الجزولیه، که شرحهای بسیار بر آن نوشته شده. ابن معطی از معروفترین شاگردان او بود.

جزیره (بعنوان اسم خاص)، ← الجزیره؛ جزیرة ابن عمر.

جزیره[1] (jazire)، خشکی بالنسبه کوچکی که آب از اطراف بر آن احاطه دارد (در اصطلاح جغرافیون عرب لفظ جزیره به آنچه که شبه جزیره میگوئیم نیز اطلاق میشود). چون آبهای اقیانوسها بهم پیوسته اند، قاره‌ها نیز حکم جزیره دارند. بزرگترین جزیره‌ها بترتیب بزرگی گروئنلند، گینه‌ی جدید، بورنئو، ماداگاسکار، جزیره‌ی بافن، سوماترا، هونشو، و بریتانیای کبیر است. جزایر را بر حسب منشأ آنها به انواعی تقسیم میکنند. جزیره‌ای که از غرق شدن مرتفعات ساحلی بنحوی که تنها قله‌ی این مرتفعات بیرون آب باشد تشکیل شده، یا از پیش رفتن دریا در برزخ یا شبه جزیره‌ای پیدا شده باشد، جزیره‌ی قاره‌ای[2] نامیده میشود. جزایر اقیانوسی آنها است که از بالا آمدن کف اقیانوس بر اثر آتشفشان یا سایر حرکات کف اقیانوسها یا بوسیله‌ی رشد مرجانها (← آتول) تشکیل شده باشد. نمونه‌های جزایر قاره‌ای بریتانیای کبیر، سیسیل، و مجمع‌الجزایر ژاپن است؛ سکوهای ساحلی زیر آب نشان میدهد که هر یک از آنها سابقاً به خشکی اتصال داشته است. پیدایش جزایر در نتیجه‌ی فعالیت آتشفشانی حتی در ادوار تاریخی بوقوع پیوسته است (متأخرترین مورد آن در ۱۹۴۶ در ح ۳۲۰ کیلومتری ج توکیو واقع شد). ندرتاً ممکن است که جزیره‌ی ساحلی دگر بار به زمینلاد بپیوندد. جزیره‌ی درونبومی[3] اغلب در رودخانه‌ها و دریاچه‌ها در نتیجه‌ی جمع آمدن توده‌های خاک بسبب جریان آب تشکیل میشود. جزیره‌ی زمینبند[4] (zamin-band) آنست که بسبب بندابهای ناشی از جریان‌های ساحلی به زمینلاد متصل است.

جزیرة ابن عمر[5] (jazirato 'bne omar) [= جزیره‌ی ابن عمر]، یا باختصار **جزیره**، شهر (جم ۵'۲۸۳)، ج‌ش ولایت ماردین، ج‌ش ترکیه‌ی آسیائی، بر ساحل غربی دجله، کنار مرز سوریه. بقول نویسندگان عرب، بوسیله‌ی شخصی بنام حسن ابن عمر ابن خطاب (فت ح ۲۵۰ هق) تأسیس شد. در قرن ۴م هق رونق تمام داشت. در زمان ابن بطوطه قسمت اعظم آن ویران بود. امیر تیمور آنرا ویرانتر کرد. اوزون حسن (سلطنتش ۸۵۷–۸۸۲ هق) چندی آنرا از دست سلسله‌ی امرای کرد که سابقاً بر آن فرمانروائی داشتند خارج ساخت، ولی این سلسله دگر بار بازگشت، و در زمان سلطان سلیم I تسلیم دولت عثمانی شد تا از تعرض صفویه مصون بماند. خاندان معروف ابن اثیر از مردم جزیرة ابن عمر بودند.

جزیرة الاندلس: ← اندلس.

جزیرة الخضر: ← آبادان، جزیره.

جزیرة الخضراء، ال، اسپانیا، ← آلخثیراس.

جزیرة العرب: ← عربستان.

جزیرة المصطکی، یونان، ← کیوس.

جزیرة شریک (jazirato šarik)، نام عربی شبه جزیره‌ای که از ساحل شرقی کشور تونس، بین خلیج تونس و خلیج حمامات، در مدیترانه پیش رفته است. منتهای پیشرفتگی آن ← رأس بون است، که نزدیکترین نقطه‌ی افریقا به سیسیل می‌باشد. این شبه جزیره جزء ولایت قرنبالیه (qoronbālia) از کشور تونس میباشد، و از شریک المبسی (šariko 'l-'absi) نام گرفته است، که از افسران سپاهیان عرب فاتح (۲۷–۲۸ هق) افریقیه بود.

جزیرة شقر، اسپانیا، ← آلثیرا.

جزیرة طریف، اسپانیا، ← تاریفا.

جزیره‌ی، برای اعلامی که با این لفظ شروع می‌شود، و آنها را در ردیف این لفظ نمییابید، به جزء دیگر اسم رجوع کنید (مثلا برای جزیره‌ی قشم ← قشم).

جزیره‌ی اقیانوس[6]، انگلا (جزیره‌ی) **اوشن** (ōšən)، جزیره (۵ کمم؛ جم ۲'۴۴۶)، قطب مرکزی. سابقاً کرسی مستعمره‌ی بریتانیائی جزایر گیلبرت و الیس بود. در ۱۸۰۴ بتوسط بریتانیائیها کشف شد. در ۱۹۴۲–۴۵ تحت اشغال ژاپن بود.

جزیره‌ی پرینس ادوارد، ایالت کانادا، ← پرینس ادوارد آیلند.

جزیره‌ی جنوبی، انگلا **ساوث آیلند**[7] (sāt ay-land)، جزیره (۱۵۰'۴۶۰ کمم، جم ۶۷۶'۱۹۵)، زلند جدید، بزرگترین دو جزیره‌ی اصلی دومینیون زلند جدید. سیمای طبیعی عمده‌ی آن آلپهای جنوبی است. محصولات عمده‌اش حبوبات، الوار، و گوسفند است. در غ زغال و طلا تا حدی استخراج میشود. شهرهای عمده‌اش دانیدین و کرایستچرچ است.

جزیره‌ی خرس: ← سپیتزبرگ.

جزیره‌ی شمالی، انگلا **نورث آیلند**[8] (nort āyland)، جزیره (۱۱۴'۶۹۰ کمم؛ جم ۱'۴۹۷'۳۶۴)، زلند جدید. تنگه‌ی کوک آنرا از جزیره‌ی جنوبی جدا میکند. شهرهای عمده‌اش ولینگتن (پایتخت زلند جدید) و اوکلند است. شکلش نامنظم است، و در لغ شبه جزیره‌ی درازی دارد. دارای قلل آتشفشانی و چندین چشمه‌ی آب گرم است.

جزیره‌ی کیش، بخش؛ ← کیش، جزیره‌ی.

جزیره‌ی مقدس، انگلستان، ← لیندیسفارن.

جزین (jazin)، ده (جم ۷۴۹ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان میان‌تکاب، بخش بجستان، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)، ۲۵ کیلومتری ج‌غ بجستان.

جزیه (jezye)، مالیات سرانه که مسلمین بموجب حکم قرآن (سوره‌ی توبه ۲۹) هر ساله از کسانی از اهل کتاب که در ممالک مفتوحه‌ی اسلامی بوده‌اند و اهل ذمه بشمار میآمده‌اند میگرفته‌اند، در مقابل خراج، که عبارت بوده است از مالیات ارضی که از زمینهای خراجی اهل ذمه میگرفته اند. قول بعضی مستشرقین، که مدعی شده‌اند جزیه تا سال ۱۲۱ هق در نزد مسلمین با خراج تفاوت نداشته، و مسلمین در آغاز فتوح بین مالیات ارضی و مالیات سرانه تفاوتی نمینهاده‌اند امروز دیگر طرفدار ندارد. اصل لغت جزیه ظاهراً ریشه‌ی آرامی دارد، و در فارسی از قدیم بشکل گزیت (gazit) یا سرگزیت (-sar) در نظم و نثر متداول بوده است.

در هر حال، جزیه، یعنی مالیات سرانه، قبل از اسلام نیز در دوره‌ی ساسانیان از طبقات پست گرفته میشده است، و در اسلام نیز، بموجب حکم قرآن، هنگام اخذ و دریافت آن سعی میکرده‌اند که ذقنی آن را با فروتنی و خاکساری بپردازد، چنانکه دست گیرنده‌ی جزیه به بالای دست دهنده‌ی آن باشد. البته مسلمین جزیه را فقط از مردان بالغ آزاد مکلف و مستطیع میگرفته، و زنها و کودکان و بندگان و پیران و عاجزان و بطور کلی فقرا از پرداخت آن معاف بوده‌اند. گذشته از آن، قبول اسلام آنها را از پرداخت جزیه معاف میکرد.

میزان جزیه در آغاز امر یک دینار بوده است؛ بعدها افزایش یافته از اشخاص توانگر (مثل تاجر، صراف، بزاز، طبیب، و امثال آنها) تا میزان ۴ دینار در سال اخذ میشد. غالباً بعد از ادای جزیه، مهری از سرب، بنام براءت (barā'at)، بگردن ذمی انداخته میشد، تا از مطالبه‌ی مجدد مصون بماند. جزیه و خراج فیء مسلمین را تشکیل میداد، و در بیت المال جمع میشد. در استعمال بعضی فقها و مورخین، گاه لفظ خراج و

---

(۱)island (۲)continental island (۳)inland island (۴)land-tied island (۵)Cizre (۶)Ocean Island (۷)South Island (۸)North Island

جزیه بطور مترادف یا نزدیک بهم بکار رفته است، و درین موارد جزیه و خراج غالباً بمعنی مطلق باج و مالیاتی که از اهل ذمه دریافت میشده است بکار رفته است.

جستان ابن ابراهیم: ← آل مسافر.

جستان ابن مرزبان: ← آل مسافر.

جستان ابن وهسودان: ← جستانیان.

جستانیان (jostāniān)، سلاله‌ای از امرای دیلم که، قبل از روزگار آل بویه، در قرن ۲م و ۳م تا اوایل قرن ۴م هق، در نواحی کوهستانی رودبار الموت و طالقان و کناره‌های سفیدرود و شاهرود حکومت و فرمانروائی داشته‌اند، و گاه باستقلال حکومت میرانده‌اند. مرکز حکومت آنها شهرک رودبار بوده، که از اعمال رودبار الموت بوده است نه رودبار گیلان، چنانکه بعضی از خاورشناسان بخطا چنین پنداشته‌اند. باری، آغاز دولت و حکومت جستانیان بدرستی معلوم نیست، الا اینکه در سنه‌ی ۱۸۹ هق، در عهد خلافت (۱۷۰–۱۹۳ هق) هارون‌الرشید نام **مرزبان ابن جستان** (marzo-bāne 'bne jostān)، فرمانروای دیلم، برای اولین بار ذکر شده. دیگر از نام‌آوران این سلسله **وهسودان ابن جستان** (vahsudān) است، که در حدود سنه‌ی ۲۵۹ هق میزیسته و ظاهراً نواده‌ی مرزبان ابن جستان سابق الذکر بوده، و با علویان طبرستان پیوستگی و همداستانی داشته. دیگر **جستان ابن وهسودان**، پسر اوست، که او نیز مانند پدر از یاران علویان طبرستان بوده و در بین سالهای ۳۰۱ تا ۳۰۴ هق بدست برادر خود کشته شد، و این برادر که **علی ابن وهسودان** نام داشت بر خلاف سایر جستانیان، با خلفای عباسی ارتباط داشت، و حتی یک چند داعی صغیر را محبوس داشت، و خود نیز در حدود سال ۳۰۷ هق بدست خال خود محمد ابن مسافر دیلمی کشته شد. پس از وی، برادرزاده‌اش **خسرو فیروز** فرمانروائی یافت، اما او نیز بدست محمد ابن مسافر مغلوب و مقتول شد، و پسرش **مهدی** هم کاری از پیش نبرد و حکومت جستانیان بدست آل مسافر منقرض شد (در حدود ۳۱۶ هق یا اندکی پیش از آن).

جسددزدی (jasad.dozdi)، سرقت میت از گور. پیش از اینکه جسد برای تحقیقات طبی در دسترس اهل فن قرار گیرد، داد و ستد اجساد مسروقه حرفه‌ی پرمنفعتی بود، و بازار این کار از اوایل قرن ۱۸م تا اوایل قرن ۱۹م رواج داشت. آتش مخالفت افکار عمومی با تشریح پس از کشف فعالیت جسددزدان مشتعل و در اروپا و امریکا سبب اعمال شدت گردید، بخصوص که معلوم شد بعضی از جسددزدان مرتکب قتل میشوند تا جسد مقتول را به طالبین بفروشند. در ۱۸۳۲ در بریتانیای کبیر قانون تشریح بتصویب رسید، که بموجب آن به مدارس طب اجازه‌ی استفاده از جسدهای بیصاحب داده شد. با تأمین نعش برای مدارس طب بوسایل قانونی بازار جسددزدی بسته شد. نیز ← نبش قبر.

جسر (jesr)، ← جسر، جنگ.

جسر، جنگ (jesr) [عربی، = پل] یا **یوم الجسر** (yămo 'l.jesr)، در تاریخ فتوح اسلام، عنوان جنگی که در سال ۱۳ هجری بین ابوعبید ثقفی، سردار عرب، و بهمن جادویه، سردار ایرانی، در محلی بنام قس الناطف (qosso 'n.nātef)، نزدیک کوفه و در کنار شرقی فرات، روی داد. درین جنگ ابوعبید در زیر پای فیلی کشته شد، و ایرانیها جسری را که بر روی فرات بود قطع کرده عده‌ی زیادی از اعراب را کشتند. اعراب عاقبت جسر را درست کرده برهیدند.

کلمه‌ی جسر ظاهراً اصل آرامی دارد، و غالباً بمعنی پلی است که با کشتی برای عبور از آب بسازند، در مقابل قنطره (qantara) که اطلاق بر پلی میشود که با سنگ درست کنند.

جسر جواد: ← ارس، رود.

جسم[1] (jesm)، در اصطلاح هندسه، قسمتی از فضا که از همه طرف محدود باشد (مانند کره و مکعب). در تقسیم اشکال هندسی به نقطه، خط، سطح، و جسم، لفظ حجم را نیز باین معنی استعمال کرده‌اند.

جسم صلب[2] (jesme solb)، در اصطلاح مکانیک، جسمی که در تحت تأثیر قوای وارده، از لحاظ شکل و ابعاد، مطلقاً لایتغیر باشد. اگرچه در واقع هیچ جسمی صلب نیست، عملا بسیاری از اجسام را میتوان صلب دانست. قسمتی از دینامیک را که از حرکات اجسام صلب بحث میکند دینامیک اجسام صلب خوانند.

جسم مرکب[3] (morakkab)، در اصطلاح شیمی، ماده‌ای مرکب از دو یا چند عنصر که ترکیب وزنی مشخصی دارد. جسم مرکب باین معنی را در زبان فارسی معمولا ترکیب خوانند. جسم مرکب متجانس است، یعنی همه‌ی مولکولهای آن یکسانند. مثلا آب ترکیبی است از اکسیژن و ئیدروژن؛ هر مولکول آن دارای دو اتم ئیدروژن و یک اتم اکسیژن است، که با یکدیگر ترکیب شیمیائی شده‌اند. هر جسم مرکب خواصی مخصوص بخود دارد، که از خواص عناصر سازای آن متمایز است. اجسام مرکب را میتوان بوسیله‌ی حرارت یا فعل و انفعال شیمیائی تجزیه کرد. تفاوت ترکیب (جسم مرکب) با مخلوط آنست که عناصر سازای یک مخلوط بحالت ترکیب شیمیائی نیستند، و لهذا میتوان بوسایل مکانیکی آنها را از هم جدا کرد. بعلاوه، عناصر سازای یک مخلوط خواص خود را حفظ میکنند، و نسبت وزنی آنها در مخلوط مشخص نیست. در شیمی، هر جسم مرکب را بوسیله‌ی یک **فورمول** نمایش میدهند.

جسور (jassăr)، شهر (در ۱۹۴۱ جه ۱۸°۴۱۰)، کرسی و مرکز صنعتی بخش جسور، پاکستان شرقی. بخش جسور در بنگال شرقی در دلتای رود گنگ واقعست. از بناهای عمده‌ی شهر مقبره‌ی خان جهان (فت ۸۶۳ هق)، معروف به خانجا علی، است، که این ناحیه را برای سلطان ناصرالدین محمود II، پادشاه بنگال، فتح کرد. خانجا علی در نشر اسلام در این ناحیه کوشید، و مقبره‌اش زیارتگاه است.

جش، علامت اختصاری جنوب شرقی در این کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.

جشم[4]، علامت اختصاری "جمهوری شوروی سوسیالیستی" در این کتاب. ← اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

جط یا جت: ← جاط.

جع، علامت اختصاری "جمعیت" در این کتاب.

جعاله (ja'āle)، التزام شخص به تأدیه‌ی اجرت معلوم در مقابل عمل یا خدمتی، اعم از اینکه عامل معین باشد یا غیر معین. جعاله از نوع عقود جایز است؛ مادام که باتمام نرسیده، هر یک از طرفین میتوانند رجوع کنند. در جعاله، ملتزم را جاعل (jā'el)، طرف را عامل، و اجرت را جعل (ja'l) گویند.

جعبر (ja'bar) یا **قلعة جعبر** (qal'ato –)، قلعه‌ی ویران بر ساحل چپ فرات وسطی، تقریباً مقابل صفین. باسم قلعة دوسر (dăsar) (مقتبس از نام آن در پیش از اسلام و اوایل اسلام) نیز خوانده میشود. اسم کنونی آن از نام جعبر، که در دوره‌ی سلاجقه آنرا گرفت، و سپس ناچار به ملکشاه سلجوقی تسلیم کرد، گرفته شده است.

جعد ابن درهم (ja'de 'bne derham)، فت ح ۱۱۸ هق، از مشاهیر موالی در اواخر عهد اموی، و صاحب رأی و اعتقاد خاص در بعضی مسائل راجع به عقاید. وی در شمال بین النهرین در جزیره‌ی فراتیه میزیست، و مروان ابن محمد معروف به مروان حمار، که در هنگام خلافت هشام ابن عبدالملک والی جزیره بود، با او آشنا شد، و تحت تأثیر عقاید او واقع گشت. مروان را باین جهت مخالفانش از روی طعنه مروان جعدی می‌خواندند. جعد ابن درهم معتقد به قدر و همچنین قائل به مخلوق بودن قرآن بود، و متهم به زندقه شد. ازین رو هشام، خلیفه‌ی اموی، او را گرفته به عراق فرستاد، و خالد قسری او را در روز عید اضحی کشت.

جعفر، امامزاده، نام چند بنا در ایران (← امامزاده). **۱–** کنار خیابان هاتف، اصفهان؛ مدفن امامزاده جعفر، از اعقاب امام ۴م؛ دارای برج ۸ضلعی زیبای آجری با تزیینات کاشی و مقرنس و کتیبه‌های نفیس مورخ ۷۲۵ هق. **۲–** در آبادی امامزاده جعفر یا پیشوا، ۶ کیلومتری ش ورامین. بقعه‌ی مرتفع از عهد صفویه، دارای گنبد کاشی و صحن بزرگ با دو درخت کهن. **۳–** ل شهر دامغان، بنای عهد سلجوقی. داخل صحن بنای کوچکی است با کتیبه‌ای بنام شاهرخ بهادر.

جعفر، میر، نواب بنگال: ← میر جعفر.

جعفرآباد (ja'farābād)، دهستان، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران). در شهریور ماه ۱۳۲۶ هش تبدیل به بخش جعفرآباد گردید. مرکزش جعفرآباد است.

جعفرآباد، دهستان (جه ۴۶°۰۳۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، سر راه شوسه‌ی قوچان به مشهد؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. مرکزش، **جعفرآباد** (جه ۱°۰۲۰؟)، در 10 کیلومتری چ‌ش قوچان است.

جعفرآباد فاروج (ja'farābāde fāruj)، دهستان (جه ح ۱۰°۳۴۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۷(؟) آبادی. مرکزش، **جعفرآباد** (جه ۱°۲۹۰؟)، در ۲۶ کیلومتری لغ قوچان است.

جعفر ابن ابی طالب، برادر علی ع، ← جعفر طیار.

---

(۱)solid (۲)rigid body (۳)compound (۴)SSR

جعفر ابن محمد ع: ← امام جعفر صادق.
جعفر ابن یحیی برمکی: ← جعفر برمکی.
جعفربای (jaʿfar.bāy)، دهستان، بخش گمیشان، شهرستان گرگان، استان دوم؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. همچنین، نام تیره‌ای از ترکمانان که در آن نواحی ساکن میباشند.
جعفر بایسنقری (bāysonqori) یا **میرزا جعفر تبریزی بایسنقری**، فت ح ۸۶۰ هق، از استادان مشهور خط نستعلیق که در جمله‌ی خطوط متداول زمان خود استاد بوده است. در خطوط ششگانه (← خط فارسی) شاگرد شمس‌الدین مشرقی، و در خط نستعلیق، با واسطه‌ی میر عبدالله فرزند میر علی تبریزی، شاگرد او بوده است. وی در خدمت بایسنقر بود. از مهمترین آثار خط نستعلیق و مهمترین اثر هنری او شاهنامه‌ی بایسنقری معروف است، بخط نستعلیق شیوا و مزین بمجالس تصویر و تذهیبهای عالی، که تاریخ تکمیل آن سال ۸۳۳ هق میباشد، و اکنون در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران موجود است. از نمونه‌ی سایر خطوط میرزا جعفر در کتابخانه‌های مختلف خارجی موجود است، که جامعترین آنها مرقعی است در کتابخانه‌ی دانشگاه توبینگن آلمان، که بهترین نمونه‌ی خطوط ثلث، ریحان، نسخ، رقاع، نستعلیق، و تعلیق عصر را در آن بدست داده است.
جعفر برمکی (barmaki) [ابوالفضل جعفر ابن یحیی برمکی]، فت ۱۸۷ هق، وزیر و ندیم مشهور خلیفه هارون‌الرشید، از خاندان برامکه. در رادی و بزرگواری و سخندانی شهرت و آوازه داشت، و در درگاه خلیفه قربت و قدرت و نفوذ تمام یافت. بموجب خبری افسانه‌مانند، با عباسه یا میمونه خواهر خلیفه سری و سرّی داشت، و خواهر خلیفه از او فرزندی آورد، و همین معنی سبب خشم هارون شد، و در صدد هلاک و نکال برامکه برآمد. در صحت این خبر اهل تحقیق شک دارند، اما در هر صورت، بامر هارون، جعفر برمکی مقتول و بر جسر بغداد مصلوب شد، و پدر و برادران و کسانش مورد آزار و شکنجه شدند.
جعفر تبریزی بایسنقری: ← جعفر بایسنقری.
جعفر خان زند (zand)، فت ۱۲۰۳ هق، پادشاه (۱۱۹۹–۱۲۰۳ هق) سلسله‌ی زندیه؛ پسر صادق خان زند، برادر مادری علیمراد خان زند، و خواهرزاده‌ی زکی خان زند. وی در اختلاف صادق خان و علیمراد خان نخست به هواداری پدر به اصفهان تاخت، اما چندی بعد بسبب رنجشی که از پدر داشت از وی کناره جست، و با علیمراد خان همدست شد. در ربیع الاول ۱۱۹۹ هق در اصفهان بسلطنت نشست، و سپس در جمادی الثانی به شیراز رفت، و آنجا را پایتخت خویش ساخت. سلطنت وی با جهانجوئی آقا محمد خان قاجار مواجه گشت. آقا محمد خان بجد در صدد دفع جعفر خان برآمد، و تا سال ۱۲۰۲ دو بار اصفهان را گرفت، و تا نزدیک شیراز رفت، اما نتوانست آنجا را مسخر سازد. در ۱۲۰۰ هق جعفر خان مجدداً متوجه اصفهان شد، و باقر خان خراسکانی را، که در غیاب وی با آقا محمد خان قاجار ساخته بود، محصور و مقتول نمود. وی، پس از ۴ سال فرمانروائی، در ۲۵ جمادی الاولی ۱۲۰۳ بدست عده‌ای از خوانین زند که در حبس وی بودند بقتل رسید، و قاتلان سرش را از دروازه‌ی ارگ شیراز بزیر انداختند. جعفر خان بزور بازو و قوت سرپنجه ممتاز بود، اما تدبیر و کفایت نداشت.
جعفر خان مشیرالدوله یا **میرزا جعفر مهندس** [میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله، پسر میرزا محمد تقی وزیر]، فت جمادی الآخر ۱۲۷۹ هق، از رجال معروف عهد قاجاریه و از اولین تحصیل کردگان ایرانی در اروپا. در ۱۲۳۰ عباس میرزا ولیعهد او را با چهار تن محصل دیگر به اروپا فرستاد، و او پس از مدتی اقامت در انگلستان و تحصیل توپخانه و صنایع نظام در ۱۲۳۵ به تبریز بازگشت، و عباس میرزا او را مهندس‌باشی لقب داده باو محبت و اکرام کرد. در ۱۲۵۲ محمد شاه قاجار او را بسفارت دربار عثمانی فرستاد، و او، پس از آن، در ۱۲۵۹ هق مأمور مذاکرات سرحدی با عثمانی شد، و بواسطه‌ی بیماری، در آن مذاکرات شرکت نکرد. در ۱۲۶۵ هق میرزا تقی خان امیر کبیر او را مجدداً مأمور تحدید حدود ایران و عثمانی نمود، و این مذاکرات، که در کتاب رساله‌ی تحقیقات سرحدیه‌ی او تفصیلش هست، با وجود پنج سال ادامه، به نتیجه‌ی قطعی نرسید. در ۱۲۷۱ هق مراجعت نمود، و در ۱۲۷۵ هق، بعد از عزل میرزا آقاخان نوری، ریاست شورای وزرا را ناصرالدین شاه باو داد. در ۱۲۷۷ هق بسفارت فوق العاده‌ی لندن رفت. در ۱۲۷۸ هق متولی‌باشی آستانه‌ی رضوی شد، و در همانجا وفات یافت.
جعفر طیار (tayyār)، شهرت **جعفر ابن ابی طالب**، ملقب به **ذوالجناحین** (-zo ʾl.janā hayn)، فت ۸ هق، برادر مهتر امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب و از مشاهیر و بزرگان صحابه. بامر پیغمبر به حبشه مهاجرت کرد، و در آنجا بود تا پیغمبر به مدینه رفت، و جعفر چندی بعد به مدینه نزد او بازگشت. در غزوه‌ی مؤته دلاوری بسیار از خود نشان داد و بشهادت رسید. در این جنگ دستهای وی قطع شد، و پیغمبر جهت خوشدلی بازماندگان، او را ذو الجناحین [= صاحب دو بال] خواند، و فرمود که خداوند، بجای آن دو دست که از وی در جنگ قطع کردند، دو بال بدو داد که بدانها در بهشت پرواز میکند، و او را از همین روی جعفر طیار نیز خواندند. مقبره‌اش در مؤته مورد احترام مسلمانان و مسیحیان است. نیز ← جناحیه.
جعفر علی خان: ← میر جعفر.
جعفر قلی خان قاجار، فت ۱۲۰۴ هق، از سرکردگان قاجاریه؛ پسر محمد حسن خان قاجار و برادر آقا محمد خان. مادرش از طایفه‌ی قاجار عضدالدین‌لو بود. وی از آغاز فرار آقا محمد خان از شیراز، همواره با او همراه بود (۱۱۹۳ هق)، و در جنگ با مرتضی قلی خان، و علیمراد خان و جعفر خان زند نیز از خود لیاقت و رشادت نشان داد، و یک بار نیز لطفعلی خان زند را در حدود مسجد بردی شیراز شکست داد (۱۲۰۳ هق). چندی بعد حکومت اصفهان را از آقا محمد خان درخواست، و او درین باب تأمل کرد. جعفر قلی خان آزرده شد، و یک چند در خدمت برادر نیامد. آقا محمد خان، از بیم آنکه او نیز مانند دیگر برادران در صدد طغیان برنیاید، او را به تهران خواند، و بوسیله‌ی مادرش او را مطمئن ساخت که یکشب بیش وی را در تهران نگاه نخواهد داشت. جعفر قلی خان گول خورده به تهران رفت، و آقا محمد خان بفرمود تا او را بکشتند، و روز بعد، برای آنکه بوعده و سوگند خود وفا کرده باشد، فرمان داد تا جسد او را بخارج از تهران بردند (۱۲۰۴ هق).
جعفر مهندس، میرزا: ← جعفر خان مشیرالدوله.
جعفری (jaʿfari)، در اصطلاح درودگری، طرحی که در آن آلتهای (← آلت) چوبی عمود بر یکدیگر را با فاصله‌ی کم ترکیب کرده فواصل بین آنها را بصورت مربع یا لوزی درمیآورند. بدین ترتیب در و پنجره‌ی مشبک برای مساجد و زیرزمینها میساختند.
جعفری، (*Petroselinum crispum*)، گیاه خوردنی معطر که در بن قدیم میروید. برگهای بریده یا مجعدش در غذاهای مختلف یا برای زینت خوراکها بکار میرود. جنس خودروی آن در کتب قدیمی ما فطراسالیون (fatarāsāliun) نامیده شده است.
جعفری، مذهب، مذهب فقهی مورد قبول در نزد شیعیان اثنی‌عشری (دوازده‌امامی)، که چون اصول و مبادی ایشان به امام جعفر صادق ع منسوبست مذهب آنها باین نام موسوم شده است. مذهب جعفری که، گذشته از جهت تفقه و فتوی، از لحاظ کلام و عقاید با مذاهب اربعه‌ی اهل سنت و عقاید متکلمین عامه تفاوت دارد، از عهد صفویه بنام "طریقه‌ی حقه‌ی جعفریه" در ایران رواج دارد، و در حال حاضر نیز بموجب قانون اساسی مذهب رسمی ایران است. نیز ← امامیه.
جعفی، جابر: ← جابر جعفی.
جعل (joʿal)، نام بعضی از سوسکهای تیره‌ی وسیع سکارابایدای (*Scarabaeidae*)، و مخصوصاً سرگین‌غلطان (*Scarabaeus sacer*) سرزمینهای اطراف مدیترانه. این سرگین‌غلطان یا بعضی جنسهای وابسته بآن را مصریان قدیم نماد تجدید حیات و فناناپذیری میشمردند، و مجسمه‌های آنرا با سنگ یا گِل لعابدار میساختند، بعنوان طلسم و زیور و مهر نامه‌ها بکار میبردند.
جعل: ← جعل و تزویر؛ جعاله.
جعل و تزویر (jaʿlo tazvir)، ساختن نوشته یا سند یا چیز دیگر بر خلاف حقیقت، یا ساختن مهر یا امضای اشخاص طبیعی یا حقوقی، یا بقصد تقلب خراشیدن یا تراشیدن یا قلم بردن یا الحاق یا اثبات یا سیاه کردن، یا تقدیم یا تأخیر سند نسبت بتاریخ حقیقی، یا الصاق متقلبانه‌ی نوشته به نوشته‌ی دیگری، یا بکار بردن مهر دیگری بدون اجازه‌ی صاحب آن، و نظایر آن.
جغ، علامت اختصاری جنوب غربی در این کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.
جغبوب (jaqbub)، واحه‌ای کوچک، ۲۰۰ کیلومتری سیرنائیک، لیبی. بوسیله‌ی محمد ابن علی سنوسی، مؤسس فرقه‌ی سنوسیه، که در ۱۸۵۵ با خاندان و پیروانش از قاهره بدینجا آمد، تأسیس گردید. مقبره‌ی او در مسجد جغبوب زیارتگاه پیروان فرقه است.
جغتائی: ← جغتای.
جغتای (jaqatāy)، بخش (جم ح ۱۷۰؛۱۳۴)، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۹۷ (؟) آبادی. از ج به کوههای جغتای و اندقان (andeqān) محدود است. مشتمل بر دهستانهای

نقاب، آزادوار، خسروشیر، کهنه، و براکوه است. برای اطلاعات تاریخی ← جوین، ولایت. مرکز بخش، **جغتای** (جه ۱°۷۱۰ سث ۱۳۳۵ هش)، در دامنه‌ی جنوبی کوه جغتای و مرکز دهستان کهنه نیز هست.

جغتای (jaqatāy) یا **چغتای**، فت ح ۶۳۹ یا ۶۴۰ هق، از شاهزادگان معروف و مهم مغول؛ پسر دوم چنگیز خان. وی در زمان حیات پدر، علاوه بر سرداری قسمتی از لشکر مغول، مأمور اجرای یاسا و نظارت در امور کیفری بود. چنگیز خان بلاد ماوراء النهر و کاشغر و بلخ و غزنین را بدو واگذاشت. بعد از مرگ پدر نیز، بعنوان ارشد اولاد زنده‌ی چنگیز، اعتبار و احترام تمام داشت. پس از جغتای، اعقاب وی در قسمتی از ماوراء النهر و



جغد برفی (یا شمالگانی)
(بطول ح ۶۰ سم)

حدود کاشغر و تورفان امارت کردند، و قلمرو آنان به **خانات جغتای** (xānāte) معروفست. خانهای این سلسله کمابیش تابع خانهای بزرگ مغول بودند، و تا ح ۷۷۲ هق امارت داشتند. در زمان تیمور، فرمانروایان این ناحیه از خاندان اوگتای قاآن انتخاب میشدند، اما در همین زمان و در عهد جانشینان تیمور، سکنه‌ی چادرنشین و جنگجوی ماوراء النهر مانند گذشته جغتائی خوانده میشدند. خانات جغتای در ۹۷۸ هق از بین رفت. **ترکان جغتائی** و زبان **ترکی جغتائی** (ترکی ادبی شرقی) بهمین خانات جغتای منسوبند.

جغتو (jaqatu) یا **جغتوچای** (-cāy) یا **زرینه‌رود** (zarrine.rud)، رودی بطول ح ۲۴۰ کم، در کردستان ایران و آذربایجان جنوبی، که از کوههای چهل چشمه سرچشمه میگیرد، و بطرف ل جاری شده به دریاچه‌ی ارومیه (رضائیه) میریزد. ریزابه‌های عمده‌ی آن از ج به ل عبارت از سقز (ریزابه‌ی چپ)، خورخوره (اولین ریزابه‌ی مهم راست)، ساروق (راست) و لیلان است. جغتو صاین قلعه (شاهین دژ) و میاندوآب را مشروب میکند، و در ج دریاچه‌ی ارومیه بآن میریزد. گفته‌اند که این رود پیش از دوره‌ی مغول زرینه‌رود نام داشته است.

جفجفه (jeqjeqe)، میوه‌ی گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع پروسوپیس (*Prosopis*) که خار بسیار دارد، و پس از خشک شدن عنابی‌رنگ می‌شود، و دانه‌های آن در هنگام حرکت صدا می‌کنند. نیز ← **کهور**.

جغد (joqd) یا **بوم** (bum)، پرنده‌ای عمدةً شب‌پر و گوشتخوار که تقریباً در همه‌ی نقاط زمین یافت میشود. جغدها پاهای بزرگ و قوی، منقار خمیده، و پنجه‌های بلند تیز دارند. چشمهایشان، که متوجه به جلو است، و توده‌ای از پر حلقه‌وار آنها را احاطه میکند، برای دیدن در تاریکی مساعد است. بیشتر آنها روز را در غارها و ویرانه‌ها یا سایر نقاط دورافتاده میخوابند. پر و بال آنها بقدری نرم است که پروازشان تقریباً بیصدا است. جغد موش صحرائی و حشرات آفت گیاهان را شکار میکند.

پرواز اسرارآمیز شبانه‌ی جغد و صوت دلخراش



جغد شاخ‌بزرگ
(بطول ح ۵۰ ـ ۶۰ سم)

و جیغ‌وار و شیون‌آسای آن از قدیم الایام بین همه‌ی مردم منشأ خرافاتی بوده است، و این پرنده‌ی مفید را نامیمون و وحشت‌انگیز و نامش را قرین ویرانه ساخته است. از طرف دیگر، آنرا نماد خِرَد نیز دانسته‌اند.

جغرافیا (joqrāfiā) یا **جغرافی**[1]، علمی که موضوعش شرح سطح زمین (سیماهای طبیعی آن، اقلیم، محصولات، مردم، و غیره، و توزیع آنها) است. علم جغرافیا دارای چندین شاخه است، که بعضی از آنها را میتوان علم جداگانه‌ای محسوب کرد. از جمله‌ی آنهاست جغرافیای ریاضی، جغرافیای طبیعی، جغرافیای زیستی، جغرافیای انسانی، جغرافیای اقتصادی، جغرافیای سیاسی، جغرافیای گیاهی، جغرافیای حیوانی، جغرافیای دیرین، جغرافیای نظامی، اقیانوسشناسی، اقلیم‌شناسی، و هواشناسی. در **جغرافیای ریاضی** از شکل و حرکت زمین، فصول، کشندها، و اندازه‌گیری ابعاد زمین و نمایش آن بوسیله‌ی نقشه‌های جغرافیائی بحث میشود. **جغرافیای طبیعی** از سیماهای طبیعی خارجی سطح زمین، توزیع خشکیها و دریاها و تغییرات آن، اقلیم، و غیره بحث میکند. موضوع **جغرافیای زیستی** رابطه‌ی موجودات زنده با محیط طبیعی آنها است، و به سه شعبه‌ی گیاهی، حیوانی، و انسانی تقسیم میشود. **جغرافیای گیاهی** تحقیق در توزیع گیاهان بر سطح زمین و رابطه‌ی آنها با محیطشان است، و **جغرافیای حیوانی** همین امور را در مورد حیوانات تحقیق میکند؛ این دو مبحث و بعضی دیگر از مباحث جغرافیا با **بومشناسی** رابطه‌ی نزدیک دارند. **جغرافیای انسانی** از ارتباط انسان با محیط و فعالیتهای وی در منطبق ساختن خود با محیط و در تغییر دادن محیط بمقتضای احتیاجات خود بحث میکند، و دارای شاخه‌های چندی است از قبیل جغرافیای اقتصادی، جغرافیای گیاهی، و **جغرافیای سیاسی** که از زمین از لحاظ حکومت انسان بر آن و از توزیع جوامع بشری بحث می‌کند، و رشته‌ی **ژئوپولیتیک** در قرن ۲۰م از آن منشعب شده است.

تاریخ. علم جغرافیا از احتیاج انسان به شناختن راهها و مواقع شهرها و نواحی مجاور و احوال همسایگان پیدایش یافته است، و اطلاعاتی که مسافرین از سفرهای خود تدوین کرده‌اند در حکم اولین معلوماتی است که بعنوان جغرافیا فراهم آمده. از نظر قدمت تاریخی چینیها را باید واضع جغرافیا دانست، اما تحقیق منظم در این رشته بدست یونانیان صورت گرفت. احتمالا طالس ملطی معتقد به کرویت زمین بود، ولی اول بار ارسطو این موضوع را ثابت کرد، و حدود قسمتهای مسکون آنرا مشخص نمود. احتمالا اولین عالم واقعی جغرافیا اراتستن بوده است. از کسانی که در دوره‌ی رومیها به جغرافیا توجه داشته‌اند سنکا، پلینی مهین، و مخصوصاً استرابون است، که مسئله‌ی ارتباط زندگی انسان را با محیط طبیعی وی مورد توجه قرار داد، و دامنه‌ی این علم را که قبلا محدود به جغرافیای ریاضی بود فراتر برد. با کلاودیوس بطلمیوس تحقیقات جغرافیائی یونانیان باوج خود رسید. پس از طلوع نهضت علمی اسلامی در عهد عباسیان، آثار یونانی به عربی ترجمه و شرح شد، و سیاحتنامه‌های فراوان و کتابهائی با عنوان **المسالک و الممالک** و جز آن فراهم آمد (نیز ← **اکتشافات جغرافیائی**)، اما در جغرافیای علمی چندان پیشرفتی حاصل نشد.

مسافرتهای **مارکو پولو** و توسعه‌ی تجارت با مشرق‌زمین و مسافرتهای پویشی (← **اکتشافات جغرافیائی**)، که منجر به کشف قاره‌ی امریکا گردید، اطلاعات جغرافیائی را وسعت داد. در قرون ۱۶م و ۱۷م کتابها و نقشه‌هائی بر اساس نظری صحیح فراهم آمد (مثلا ← **مرکاتور**). دوره‌ی جدید در علم جغرافیا در اواخر قرن ۱۸م با کارهای آ. فون **هومبولت** و ک. **ریتر** آغاز گردید. از آن ببعد جغرافیا از دو جنبه‌ی عمومی و ناحیه‌ای مورد توجه واقع شد. جغرافیای عمومی با توسعه‌ی سریع علوم طبیعی و اجتماعی بسط یافت، و جغرافیای ناحیه‌ای نیز، که نتایج عمومی را بر نواحی و پهنه‌های خاصی منطبق میکند، بسبب کشف نواحی جدید و اشتیاق انسان به تنظیم اطلاعات مربوط به منابع سرزمینهای نویافته توسعه یافت.

جغرافیای مظفری: ← تاریخ و جغرافیای دار السلطنه‌ی تبریز.

جغری بیگ: ← جغری بیگ.

جغمینی: ← جغمینی.

جغین (jaqin)، ده (جه ۱°۵۹۳ سث ۱۳۳۵ هش)،

---

(1)geography

دهستان منوجان، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان).
جفار (jafār)، ده (جه ح ۲'۲۳۰؛)، دهستان ام الصخر، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، ۱۳ کیلومتری ل‌ش شادگان. رود جراحی مشروبش میکند.
جفت (jaft)، کاسه‌ی میوه‌ی بلوط.
جفت[1] (joft)، جسم قرص‌مانند ضخیم نرم اسفنجی که از بافت جنین بعمل آمده، از طرفی بسطح درونی رحم، و از طرف داخل، بتوسط بند ناف، به ناف جنین متصل میشود. از طریق آن مواد لازم برای تغذیه‌ی جنین از خون مادر جذب میشود بدون آنکه خون مادر با خون جنین ارتباط مستقیم داشته باشد. بعد از زایمان از رحم کنده شده دفع میشود.
جفت یا زوج: ← زوج.
جفت‌گاو (joft.gāv)، در اصطلاح کشاورزی، دو رأس گاو که به گاوآهن بسته میشود. در بعضی نقاط نق‌بندی زراعت از روی تعداد جفت‌گاو بعمل میآید.
جفر (jafr) [عربی، = بزغاله] یا **جفر جامع** (e jāme'–) یا **جفر و جامعه**، از علوم غریبه‌ی متداول در نزد مسلمین، و نیز عنوان عمومی کتابهائی که در آنها از روی دلالت فرضی حروف و اجزای آنها (که خود نیز حروف است) در باب حوادث رویدادنی در عالم بحث میکنند (نیز ← سیمیا). بموجب روایات مشهور، جفر و جامعه اصلا نام دو کتاب بوده است از علی ابن ابی طالب، که در آنها حوادث تا انقراض عالم بطریقه‌ی علم حروف مذکور بوده است، و بعد از علی بطور ارث به ائمه‌ی شیعه‌ـکه اولاد علی بودندـرسیده است، و آنها نیز از روی آن کتابها حوادث آینده و مخصوصاً آنچه را برای خاندان پیغمبر اتفاق خواهد افتاد پیش‌بینی میکرده‌اند. کتاب جفر که بموجب روایات شیعه نزد امام جعفر صادق بوده است، بموجب بعضی اقوال، مأخوذ از آنچه نزد مسلمین الواح موسی خوانده میشود بوده است، و گویند پیغمبر آن را بدست آورده است، و به علی سپرده. بر حسب اقوال دیگر، پیغمبر مندرجات آن را املا کرده است، و علی آن را نوشته. گویند چون آن را بر پوست یک جفر [= بزغاله]، که در احد بدست آمد و بامر پیغمبر ذبح شد، نوشتند، آن را کتاب جفر خواندند. کتاب جفر که جامع حوادث رویدادنی در عالم بود، نیز در تصور عامه شامل بود بر تفسیر قرآن و معانی غریب مستفاد از باطن آن، و همین تصور عامه از اسباب توجه عده‌ای به اهمیت حروف و پیدایش عقاید و مذاهب در باب مظهریت حروف (← حروفیه و نقطویه) گشت، و بعضی از مشایخ صوفیه، نه فقط کتابها و رساله‌هائی در باب جفر و جفر صادق و رموز حروف تألیف کردند، بلکه احیاناً پیشگوئی‌هائی هم کردند، و آنهمه را منسوب به جفر یا مأخوذ از آن فرانمودند. کتابهائی که در باب جفر و بنام جفر و جامعه تألیف شده است بسیار است که در فهرستهای عام آمده است، و بعضی از آنها نیز چاپ شده است. ظاهراً افسانه‌ی کتاب جفر برای امیدوار ساختن پیروان آل علی، که در دوران خلفا و مخصوصاً در عهد متوکل سخت مورد آزار بودند، و هم برای ترسانیدن خلفا، ساخته شده بود، و بعدها از معنی اصلی خود منحرف گردید، و چنانکه گفته شد وسیله‌ای برای پیشگوئی حوادث شد.
جفر جامع: ← جفر.
جفرسن[2] (jefərsən)، رودی بطول ۳۳۳ کم، کشمت، که در چغ ایالت مونتانا تشکیل میگردد. از التحاق آن به رودهای مدیسن و گلِتین رود میسوری تشکیل میشود.
جفرسن[2]**، تامس** (tāməs jefərsən)، ۱۷۴۳–۱۸۲۶، نویسنده‌ی اعلامیه‌ی استقلال، سومین رئیس جمهور (۱۸۰۱–۹) کشمت. عضو مجلس مقننه‌ی ویرجینیا بود، و قانون اساسی آن ایالت را، که بالاخص مشتمل بر تضمین آزادی مذهب و جدا ساختن دین و حکومت است، تدوین کرد. در ۱۷۸۵–۸۹ سفیر کشمت در فرانسه بود. دعوت ج. واشینگتن را برای شرکت در دولت او پذیرفت، و در ۱۷۹۰–۹۳ وزیر خارجه‌ی کشمت بود. درین دولت الگزاندر همیلتن وزیر دارائی بود، و صاحبان دو مرام متقابل بگرد این دو متمرکز شدند، و بدین ترتیب احزاب دموکرات و فدرالیست تشکل یافت، که احزاب دموکرات و جمهوریخواه کنونی ناشی از آنهاست. چون کار اختلاف جفرسن و همیلتن بالا گرفت، جفرسن استعفا داد (۱۷۹۳). در ۱۷۹۷–۱۸۰۱ معاون رئیس جمهور بود. در انتخابات ۱۸۰۰ ریاست جمهور، چون آراء جفرسن و ا. بر مساوی درآمد، بر طبق مقررات قانون اساسی، موضوع به مجلس نمایندگان ارجاع شد، و کار مدتی بطول انجامید، تا سرانجام همیلتن، که بر را حریفی خطرناک‌تر میدانست، به فدرالیستها توصیه کرد که به جفرسن رأی دهند، و بدین ترتیب وی بریاست جمهور رسید. حکومت او بسادگی و صرفه‌جوئی ممتاز است، اگرچه خرید لویزیانا در زمان او انجام گرفت. وی اولین رئیس جمهوری است که شهر واشینگتن را پایتخت قرار داد. در ۱۸۰۴ دگربباره بریاست جمهور انتخاب شد، و درین دوره مواجه با مشکلات ناشی از جنگهای ناپلئونی بود. پس از پایان دوره‌ی ریاست جمهور، همّ خود را صرف تأسیس دانشگاه ویرجینیا و فعالیتهای گوناگون (علمی، فلسفی، معماری، موسیقی، و غیره) کرد.
جفرسن سیتی[3] (jefərsən siti)، شهر (جه ـ۲۵' ۰۹۹)، قسمت مرکزی ایالت میسوری، کشمت، بر رود میسوری؛ کرسی ایالت. مرکز داد و ستد پهنه‌ی فلاحتی اطراف است.
جفر و جامعه: ← جفر.
جفری[4] **آو مانمث** (jefri āv mānməţ)، ح 1100 –۱۱۵۴، نویسنده و اسقف انگلیسی. کتابی بنام تاریخ شاهان بریتانیا نوشته است، که بیشتر جنبه‌ی افسانه دارد، و یکی از منابع ← افسانه‌ی آرثر است.
جفری پلنتجنت: ← ژوفروا پلانتاژنه.
جفریز[5]**، جورج** (jorj jefriz)، ملقب به (اولین) **بارون جفریز آو وم** (bāron jefriz āv wem*)، ۱۶۴۸–۸۹، لرد چانسلر انگلستان. قاضی بسیار بیرحم بود. در ۱۶۸۵ لقب بارون یافت، و مأمور تنبیه همدستان شورش دیوک آو مانمث شد. در دادگاههای خونین، باعث اعدام ح ۳۰۰ تن گردید، و بعلاوه ح ۸۰۰ تن از منازل خود آواره شدند، و جمع کثیری بحبس افتادند، و تازیانه خوردند. پس از فرار جیمز II، جفریز محبوس شد، و در برج لندن درگذشت.
جفنه[6] (jafna)، شبه جزیره، شمالیترین قسمت سیلان، که بوسیله‌ی تنگه‌ی پالک از هند جدا می‌شود. شهر عمده‌اش جفنه است. جمعیت نسبی آن زیاد و بیشتر سکنه‌اش تامیل‌زبان اند. بقایای فرهنگ باستانی و ویرانه‌هائی از دوره‌ی اشغالش بدست پرتغالیها و هلندیها دارد.
جک، اسم انگلیسی: ← یعقوب، اسم.
جک: ← پیچ.
جکسن[7] (jaksən)، نام چند محل کشمت. **۱–** شهر (جه ۹۸'۲۷۱)، غ قسمت مرکزی ایالت میسی‌سیپی، بر رود پرل (përl)؛ کرسی و بزرگترین شهر ایالت و از مراکز راه آهن و کشتیرانی. **۲–** شهر (جه ۵۱'۰۸۸)، ج ایالت میشیگان، بر رود گرند (grand). مرکز صنعتی و تجارتی منطقه‌ی فلاحتی اطراف.
جکسن[7]**، اندرو** (andru jaksən)، ۱۷۶۷–۱۸۴۵، هفتمین رئیس جمهور (۱۸۲۹–۳۷) کشمت. پیروزی نهائی کشمت بر بریتانیا در نبرد نیو اورلئان، که بفرماندهی او صورت گرفت، سبب شهرت وی بعنوان قهرمان جنگ سال ۱۸۱۲ گردید. معتقد بود که دولت باید منافع رنجبران و ارباب کم‌بضاعت صنایع و حرفه‌ها و زارعین دورافتاده را مد نظر قرار دهد، و این نظریه بعدها به دموکراسی جکسنی معروف شد. در انتخابات ۱۸۲۸ بریاست جمهور انتخاب شد، و کابینه‌ی آشپزخانه را برقرار کرد، و طریقه‌ی معروف به "تاراج مشاغل"ـیعنی اعطای مشاغل انتصابی به اعضای وفادار حزبی که بر سر کار استـرا پیش گرفت، و این رسم بتدریج مفاسد زیادی ببار آورد. وضع اجتماعی م. او'نیل در کابینه نفاق انداخت، و استعفای ج. ک. کلهون از معاونت ریاست جمهور و نظر او در باب الغای قوانین فدرال این نفاق را تشدید کرد. پیروان جکسن بانک کشورهای متحد را آلتی در دست سرمایه‌داران میدانستند، و مبارزه‌ی جکسن با بانک سبب پیروزی او در انتخابات ۱۸۳۲ بر رقیبش م. کلی گردید، و مبارزه‌ی خود را بر ضد نیروی پول و سرمایه ادامه داد. جکسن سهم عمده‌ای در سازمان دادن به حزب دموکرات دارد.
جکسن[7]**، ابیرهم ولنتاین ویلیامز** (eybrəham valəntāyn wilyāmz jaksən)، ۱۸۶۲–۱۹۳۷، مستشرق امریکائی؛ استاد (۱۸۹۵–۱۹۳۵) زبانهای هندوایرانی در دانشگاه کولومبیا. تخصص وی در امور مربوط به ایران، دین زردشتی، و پارسیان بود، و در اواخر عمر به آیین مانی نیز پرداخت. بعد از راولینسن نخستین کس بود که برای مطالعه‌ی کتیبه‌ی داریوش از کوه بیستون بالا رفت. دانشگاه تهران درجه‌ی دکتری افتخاری به وی اعطا کرد. از آثارش سرودی از زردشت، بسنای ۳۱م (۱۸۸۸)، دستور زبان اوستائی با مقایسه با سانسکریت (۱۸۹۲)، کتاب قرائتی زبان اوستائی (۱۸۹۳)، زردشت، پیغمبر ایران باستان (۱۸۹۹)، ایران در گذشته

(۱)placenta (۲)Jefferson (۳)Jefferson City (۴)Geoffrey (۵)Jeffreys (۶)Jaffna (۷)Jackson

و حال (۱۹۰۶)، و از قسطنطنیه تا وطن عمر خیام (۱۹۱۱) است. در تهیه‌ی فهرست توصیفی (۱۹۱۴) مجموعه‌ی نسخه‌های خطی فارسی و غیره که بوسیله‌ی ا. س. کاکرن به کتابخانه‌ی موزه‌ی هنری متروپلیتن (شهر نیو یورک) اعطا شد، و نیز در ترجمه‌ی تحقیقاتی در مانویت (۱۹۳۲) شرکت داشت.

جکسن[1]، **تامس جانثن** (tāməs jānəṯən jaksən)، معروف به **ستونوال جکسن** (stönwål، = دیوار سنگی)، ۱۸۲۴–۶۳، ژنرال معروف ائتلافیه‌ی ایالات امریکا. در اولین نبرد بول ران، بمناسبت پایداری سخت، به "دیوار سنگی" ملقب شد. در دومین نبرد بول ران نیز شرکت داشت. در نبرد چانسلرزویل زخم مهلکی برداشت. پس از ر. ا. لی بزرگترین سرداران ائتلافیه بود.

جکسنویل[2] (jaksənvil)، شهر (جم ۲۰۴٬۵۱۷)، ل‌ش ایالت فلوریدا، کشمت؛ دومین شهر بزرگ ایالت و بندری بر رود سنت جانز (sent jānz) نزدیک مصب آن در قطا. یکی از عمده‌ترین مراکز تجارتی ساحلی ایالات جنوبی و از مراکز حمل و نقل زمینی و هوائی است. صنایع آمودن چوب و فلز و ماهیگیری دارد.

جکوبایتها[3] (jakobāyt.hā)، عنوان طرفداران شاخه‌ی خاندان استوارت که پس از انقلاب ۱۶۸۸ تبعید شدند. عنوان آنها از تلفظ انگلیسی لفظ لاتینی یاکوبوس (yākobus) گرفته شده، که صورت لاتینی نام انگلیسی جیمز است، و چون جکوبایتها در صدد بازگرداندن جیمز II بسلطنت انگلستان بودند بدین نام شهرت یافتند. پس از مرگ جیمز، جکوبایتها از ادعای پسرش جیمز فرانسیس ادوارد استوارت و سپس از ادعای نوه‌ی او چارلز ادوارد استوارت، و بعداً از ادعای اخلاف او پشتیبانی کردند، تا آنکه در ۱۸۰۷ شاخه‌ی مستقیم خاندان استوارت منقرض شد. جکوبایتها شامل جمع کثیری از کاتولیکها، پیروان آیین انگلیکان، توریهای افراطی، و نانجورها بودند، و مخصوصاً بین سنوات ۱۶۸۹ و ۱۷۴۵ اهمیت سیاسی داشتند.

در ۱۶۸۹ جیمز II در صدد برآمد که در ایرلند که در آنجا طرفداران فراوان داشت مستقر شود، ولی در نبرد بوین مغلوب شد (۱۶۹۰)، و به فرانسه گریخت. شورشهای عمده‌ی جکوبایتها در قرن ۱۸م دو شورش ۱۷۱۵ و ۱۷۴۵ بود، که به شورشهای "۱۵" و "۴۵" معروفست. شورش ۱۷۱۵ پس از مرگ (۱۷۱۴) آن استوارت و بمنظور رسانیدن چ. ف. ا. استوارت به سلطنت روی داد، و ه. سین جن و جان ارسکین (ملقب به ← ارل آو مار) از سرکردگان عمده‌ی آن بودند، ولی شورشیان در پرستن مغلوب شدند (۱۷۱۵). در ۱۷۴۵، چ. ا. استوارت بطرفداری ادعای پدرش شورشی برپا کرد، ولی شورشیان در کلادن مور شکست خوردند (۱۷۴۶)، و این پایان قدرت سیاسی جکوبایتها بود.

جگر غاز[4]، خوراکی که، با شراب و دنبلان نباتی و ادویه، از جگر غاز که بهمین منظور چاق کرده باشند، میسازند.

جگرلو (jegarlu)، دهستان (جم ح ۱۹۰۰)، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان). دارای ۷ (؟) آبادی است، که کنار ساحل شمالی رود حلوان قرار دارند. ظاهراً بر طبق اصول محلی آبادیهای آن بنام کدخداهای محلی نامیده میشود، و پس از مرگ یا تغییر آنان نام آبادیها هم تغییر میکند.

جگن (jagan) یا **گجن** (gajan)، گیاه باطلاقی نواحی معتدل و گرمسیر از تیره‌ی جگنها (*Cyperaceae*). بعضی جگنها الیاف محکم دارند که میتوان با آنها حصیر و پارچه‌های ضخیم بافت.

جلا[5] (jelā)، شهر (جم ۴۳٬۲۳۵)، چ‌غ سیسیل، ایتالیا، کنار دریای مدیترانه. در ح ۶۹۰ ق‌م بوسیله‌ی مهاجرین یونانی تأسیس شد. در دوره‌ی حکومت گلون و هیپوکراتس (قرن ۵م ق‌م) باوج ترقی رسید. جلای نو را، که تا ۱۹۲۷ ترانووا دی سیچیلیا (terrānovā di sicilyā) خوانده میشد، امپراطور فردریک II در ۱۲۳۰ بنا نهاد. اشیل از مردم جلا بود.

جلاء العیون (jalā'o 'l.'oyun)، کتابی مذهبی، به فارسی، از محمد باقر مجلسی، در تاریخ حیات و مصائب و معجزات ۱۴ معصوم. مکرر در ایران چاپ شده است.

جلاب (jollāb)، از جمله‌ی اشربه، که آنرا جهت تقویت و رفع خفقان و توحش ترتیب میدهند. برای تهیه‌ی آن، نبات سفید (یا شکر سفید) و گلاب و زعفران را در آب یا یکی از عرقهای مناسب حل میکنند، و تخم شربتی یا فرنجمشک بدان می‌افزایند.

جلال‌آباد، شهر (جم ح ۲۰٬۰۰۰)، ش افغانستان، بر رود کابل، نزدیک تنگ خیبر. از جلال‌الدین محمد اکبر، که آنرا ظاهراً در ۱۵۶۰ بنا نهاد، نام گرفته است. در اولین جنگ افغان در دست بریتانیا بود (۱۸۳۹–۴۲).

جلال ازرک (jalāl azrak)، دهستان (جم ح ۱۴٬۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. شعب رود هراز مشروبش میکند.

جلال‌الدوله‌ی دیلمی، شهرت **جلال‌الدوله ابو طاهر**، فت ۴۳۵ ق، پادشاه (۴۱۶–۴۳۵ ق) سلسله‌ی آل بویه در بغداد؛ پسر بهاءالدوله‌ی دیلمی. وی بعد از برادرش مشرف‌الدوله‌ی دیلمی در بغداد بسلطنت نشست (۴۱۶)، و مکرر با ترکان بغداد اختلاف و ستیز داشت. وزارت او با ابوعلی ابن ماکولا بود.

جلال‌الدین بلخی: ← جلال‌الدین رومی.

جلال‌الدین حسن نومسلمان: ← جلال‌الدین نومسلمان.

جلال‌الدین حسینی: ← مؤیدالاسلام.

جلال‌الدین خوارزمشاه: ← منکبرنی.

جلال‌الدین دوانی: ← دوانی.

جلال‌الدین رومی، عنوان مشهور **جلال‌الدین بلخی**، ملقب به **خداوندگار**، و مشهور به **مولوی، مولانا**، و **مولانای روم**، ۶۰۴–۶۷۲ ق، شاعر و عارف و حکیم ایرانی مقیم آسیای صغیر (و بهمین سبب معروف به رومی)، که همه‌ی آثارش بزبان فارسی است، و طریقه‌ی مولویه را که دنباله‌ی آن هنوز در ترکیه‌ی امروز موجود است تأسیس کرده است.

زندگینامه. مولوی در بلخ بدنیا آمد. پدرش بهاءالدین ولد، که در آن شهر مسند تدریس و فتوی داشت، بسبب رنجش خاطر سلطان محمد خوارزمشاه، هنگامی که جلال‌الدین کودک بود، از بلخ بیرون آمد، و سرانجام رخت به قونیه کشید، و آنجا ماند تا وفات یافت (۶۲۸ ق). هنگام وفات پدر، جلال‌الدین ۲۴ساله بود، و بر جای پدر به وعظ و فتوی پرداخت. چندی بعد برهان محقق ترمذی از خراسان به قونیه آمد، و جلال‌الدین جوان را تحت ارشاد و تربیت خویش گرفت، و او را یک چند به حلب و دمشق فرستاد، و تدریجاً با معارف صوفیه آشنائی تمام داد. تا چند سالی بعد از وفات (۶۳۸ ق) برهان محقق، جلال‌الدین همچنان در مسند تدریس مستقر بود تا آنکه شمس تبریزی به وی پیوست (۶۴۲ ق)، و از صحبت شمس انقلابی روحانی در وجود او پدید آمد که ترک مسند تدریس و فتوی گفت، و این امر سبب نارضائی و خشم مریدان مولانا شده مرید و مراد را سرزنشها کردند، و عاقبت شمس تحت فشار مریدان مولانا، بعد از آنکه به دمشق سفر کرد (۶۴۳ ق)، کوشید یکچند خود را از مولانا دور نگهدارد، و ممکن نشد، و عاقبت به قونیه بازگشت (۶۴۴ ق)، اما چندی بعد بناگاه ناپدید شد (۶۴۵ ق)، و افسانه‌ای شایع گشت که بدست مریدان مولانا کشته شده است. این شایعه، بی شک، در عهد حیات مولوی وجود نداشته است، و بعدها بوجود آمده؛ زیرا بعد از غیبت شمس، چندین بار مولوی بجستجوی او به دمشق سفر کرد، اما از آن گمشده نشانی نیافت. بعد از آن، مولانا مسند تدریس و فتوی را ترک گفته به تربیت صوفیه و مراقبت باطن پرداخت. ارتباط و اتصال او با شیخ صلاح‌الدین فریدون زرکوب و سپس تعلق و ارتباط با حسام‌الدین چلبی در این دوره از عمر (۶۴۷–۶۷۲ ق) یکچند او را سخت مشغول داشت، و در واقع مقداری از غزلیات دیوان شمس بنام همین صلاح‌الدین زرکوب گفته شده، و مثنوی هم که مهمترین اثر عرفانی ادب فارسی است بخواهش و تشویق حسام‌الدین چلبی بوجود آمده است.

وفات مولانا در جمادی الاخر سال ۶۷۲ ق در قونیه و در پایان بیماریی که ظاهراً تب محرقه بوده است روی داد. شیخ صدرالدین قونیوی بر جنازه‌ی وی نماز خواند، و جسد او را در نزد تربت پدرش که موسوم به باغ سلطان یا ارم باغچه بود دفن کردند، و بنائی هم بنام قبه‌ی خضرا، به نفقه‌ی بزرگان عصر و مریدان، بر تربت او پدید آوردند، که آنجا مدفن خانوادگی احفاد وی شد، و تا کنون قریب ۵۰ تن از احفاد وی در آنجا دفن شده‌اند، و آنجا هم اکنون در شهر قونیه دایر و مزار و مطاف دوستداران عرفان و آثار مولاناست.

آثار. آثار مولوی شامل نظم و نثر است، و در آنها تعداد اندکی ابیات عربی و ترکی و یونانی نیز هست، اما عموماً آثار وی بزبان فارسی است. آثار منظومش عبارتند از (۱) مثنوی مشهور به مثنوی مولوی و مثنوی معنوی؛ (۲) دیوان غزلیات معروف به دیوان کبیر یا کلیات شمس؛ (۳) مجموعه‌ی رباعیات منسوب به مولانا (چاپ اسلامبول، ۱۳۱۲ ق)، شامل ۱٬۶۵۹ رباعی، که بعضی از آنها بظن

---

(۱) Jackson (۲) Jacksonville (۳) Jacobites (۴) foie gras (فـ) (۵) Gela

قوی از او نیست. آثار منثورش عبارتند از فیه ما فیه؛ مجالس سبعه؛ و مکتوبات.

عقاید و آراء. تعلیم جلال‌الدین، که در مثنوی از زبان نی بیان میشود، در حوصله‌ی تلخیص نمیگنجد. باعتقاد وی انسان مبدأ و اصلی دارد که، در این جهانِ کثرت و اختلاف، از آن اصل، که منشأ وحدت و اتحاد است، دور افتاده و جدا مانده است، و هدف تمام مساعی و مجاهدات وی آن است که بار دیگر به "اصل" خویش راجع شود. این طلب "وصل"، که جز طلب "اصل" نیست، راه نیل بدان تمسک به شریعت و گذر از طریقت است، تا نیل به حقیقت، که هدف وصل همان است، حاصل آید. ازین رو، مولوی به شریعت، که وسیله‌ی تهذیب و ریاضت نفس است، اهمیت خاص میدهد؛ نه ترک شریعت و تسلیم به شطحیات صوفیه را توصیه میکند، و نه گرایش به فقر و عزلت و رهبانیت را تبلیغ مینماید. مرد کامل را کسی میداند که جامع صورت و معنی باشد، بلکه وجود زن و فرزند را نیز حجاب راه نمیشناسد، و درست مثل یک متکلم، اما به کومک قیاسات تمثیلی و تشبیهات شاعرانه، در تأیید و اثبات عقاید و مبانی قرآن و اهل شریعت اهتمام میورزد، و قضایائی مانند حقیقت توحید، واقعیت روح، کیفیت حشر و نشر، و حدود جبر و اختیار را موافق مذاق اهل شریعت تبیین میکند. با اینهمه، لب و مغز شریعت را عبارت از عشق میداند، و محبت را، که سبب تزکیه و تربیت دل است، مؤثرترین عامل در تهذیب نفس میشمرد، و مهمترین وسیله برای نیل به معراج روح، که وصول بدان غایت سیر اهل طریقت و مؤدّی به کشف و اخذ حقیقت است، میخواند؛ اما این عشق را زاده‌ی کشش معشوق میداند، و جذبه‌ی حق را برای این راه شرط اصلی میشناسد. با اینهمه، عشق را، خواه "این سَری" (یعنی مبنی بر مجاهده) باشد و خواه "آن سری" (یعنی مبنی بر جذبه)، رهبر و مؤدی به حقیقت، که در آن رنگ و دورنگی و نزاع و اختلاف لفظی را گنجا نیست، میشمارد، و این معانی را به کومک حکایات و تمثیلات در مثنوی با بیانی قوی روشن میکند.

در باب اخلاق و تربیت نیز نکته‌سنجیهای بدیع دارد. سرچشمه‌ی خوشیها را جان میشمارد، و لذات معنوی را، که قابل سلب و انتزاع نیست، بر لذات جسمانی، که فانی است، ترجیح میدهد، و در طریقت، ریا و خودپرستی را بمثابه‌ی بند و زنجیر آهنین میشناسد، که مانع سیر روح در مدارج کمال میشود، و حتی علم و دانش را، اگر سبب مزید عُجب و پندار شود، فضیلت نمیشمارد، و حجاب راه میداند. بنا برین، اخلاص و پاکی نیت را، هم در علم و هم در عمل، لازم میداند، و تأکید میکند که انسان باید در اعمال خود جز به خدا نظر نداشته باشد، و معتقد است تا وقتی نظر انسان از غبار هوی و شهوات نفسانی زدوده نشود، به حقیقت، که در واقع روشن و آشکار است، نایل نخواهد شد. بدینگونه، اخلاق نیز در تعلیم مولوی وسیله‌ای است برای تهذیب صوفیانه، و وی بدین ترتیب شریعت و اخلاق و طریقت را برای نیل به حقیقت که غایت مطلوب و اصل و مبدأ وجود است بمنزله‌ی وسیله میشمارد.

جلال‌الدین طبیب، شاعر و طبیب ایرانی در اوایل عهد صفوی. وی از اهل اصفهان بود و بسبک هندی شعر میگفت. طب را از محضر صدرالدین علی شیرازی (ف ۹۲۶ هق) بیاموخت. سپس به دربار شاه اسماعیل I صفوی شتافت، و در زمره‌ی پزشکان دربار وی درآمد. ذکر او در تحفه‌ی سامی آمده است.

جلال‌الدین طیب شاه، امیر (ح ۶۶۴ هق) شبانکاره.

جلال‌الدین عضد: ← جلال عضد.

جلال‌الدین علی غوری (quri)، ف ۶۰۹ هق، از امرا و سلاطین آل شنب در ولایت طخارستان؛ پسر بهاءالدین سام II. بعد از وفات پدر، سلطنت طخارستان و بامیان باو رسید، و سلطنت غزنین به برادرش علاءالدین محمد ابن سام واگذار شد (شعبان ۶۰۲ هق). اما او یکبار لشکر به غزنین برد، و گرفتار گشته سپس آزاد شد، و به بامیان بازگشت. در مدت غیبت جلال‌الدین، عمش علاء الدین مسعود غوری بامیان را بدست گرفت، اما او ناگهان بر سر وی لشکر آورده، او را بکشت، و باز بسلطنت نشست. مدت سلطنت او ۷ سال طول کشید. عاقبت سلطان محمد خوارزمشاه لشکر به بامیان برده او را بگرفت و بکشت. مؤلف طبقات ناصری او را به زورمندی و دلاوری و دادگری ستوده است.

جلال‌الدین کاشانی: ← مؤیدالاسلام.

جلال‌الدین محمد اکبر، پادشاه هند، ← اکبر شاه.

جلال‌الدین مخلص سمنانی، معروف به **جلال مخلص** (jalāle moxles)، از وزرا و مستوفیان معروف عهد ایلخانیان مغول. اجداد وی از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بودند، و او در خراسان به ارغون خان، ایلخان مغول، پیوست، و بعد از قتل (۶۸۳ هق) شمس‌الدین جوینی بوزارت ارغون رسید. اما چندی بعد متهم به همکاری با مخالفان ایلخان گشت، و معزول شد، و بسعی سعدالدوله‌ی یهودی بقتل رسید.

جلال‌الدین منکبرنی: ← منکبرنی.

جلال‌الدین نومسلمان (nō.mosalmān)، شهرت **جلال‌الدین حسن، ۵۶۲–۶۱۸** هق، داعی و رئیس (۶۰۷–۶۱۸ هق) اسماعیلیه‌ی الموت؛ پسر و جانشین محمد ابن حسن. گویند در زمان حیات پدر منکر طریقه‌ی پدر بود، و ازین رو، بین آنها مخالفتی بود، و همواره بین پدر و پسر وحشت و کدورت در میان بود. در سنه‌ی ۶۰۷، بعد از وفات پدر، به امارت نشست، و ظاهراً بسبب معاندت با پدر، اظهار مسلمانی کرد، و با ناصر، خلیفه‌ی عباسی، و سلطان محمد خوارزمشاه روابط یافت، و به جلال‌الدین نومسلمان معروف شد، و فقها و قضاة سنّی را به الموت دعوت کرد، و بعضی از کتب حسن صباح و آثار جد خویش حسن ابن محمد را بسوخت، و مادر خویش را در سنه‌ی ۶۰۹ هق به حج فرستاد، و در بغداد، خلیفه نسبت به آن زن تکریم تمام نمود، و گویند عَلَم جلال‌الدین را بر رایت سلطان محمد خوارزمشاه مقدم داشت، و این نکته از اسباب کدورت خوارزمشاه نسبت به خلیفه ناصر شد. باری جلال‌الدین، دو سال بعد، به کومک اتابک مظفرالدین ازبک، لشکر به آذربایجان برد، و به اتفاق او با ناصرالدین منکلی، امیر عراق، جنگ کرد (۶۱۱ هق)، و ابهر و زنجان را بقلمرو خویش افزود. در هنگام لشکرکشی مغول به ایران نیز جلال‌الدین با چنگیز از در دوستی و اطاعت درآمد، اما اعقاب او بعدها از طاعت مغول سر فروپیچیدند. جلال‌الدین نومسلمان به بیماری اسهال وفات یافت و گویند مسموم شد (رمضان ۶۱۸ هق). بعد از او پسرش علاءالدین محمد به امارت الموت نشست.

جلال الممالک: ← ایرج یا ایرج میرزا.

جلالزاده مصطفی چلبی (jalālzāde mostafā calabi)، معروف به **قوجه نشانجی** (qoja nešān-ji)، ح ۸۹۶–۹۷۵ هق، مورخ ترک. در سلطنت سلطان سلیم I وارد خدمت دولت شد، و ترقی کرد، و منصب رئیس‌الکُتّاب یافت. در ۹۴۱، که سلطان سلیمان I برای بار دوم بجانب ایران لشکر کشید، جلالزاده همراه او بود، و پس از تصرف (۹۴۱ هق) بغداد بدست عثمانیها به منصب نشانجی (مهردار) ارتقا یافت. طرحی برای کتابی بنام طبقات الممالک و درجات المسالک در باب امپراطوری عثمانی و حکومت آن در ۳۰ مجلد ریخت، که ظاهراً فقط آخرین مجلد آن در باب تاریخ سلطنت سلطان سلیمان تا سال ۹۶۲ هق موجود است. از آثار دیگرش دلائل نبوت محمدی (ترجمه‌ی ترکی کتاب فارسی معارج النبوه، از ملا مسکین) است.

جلال شیرازی: ← جلال طبیب.

جلال طبیب یا جلال شیرازی، معروف به **حکیم جلال،** ف ح ۷۹۵؟ هق، شاعر و طبیب ایرانی، بموجب روایت دولتشاه، وی به دربار سلاطین آل مظفر انتساب داشته است، و برای شاه شجاع، غیر از قصاید مدحی، داروی مفرح نیز میساخته است. منظومه‌ی گل و نوروز را بر حسب روایت دولتشاه در سال ۷۳۴ هق بنام غیاث‌الدین کیخسرو برادر شاه ابواسحاق اینجو بنظم آورده است، و این منظومه بکلی غیر از گل و نوروز خواجوی کرمانی است که در سال ۷۴۲ هق بنام یکی از وزرای آل مظفر نظم شده است. جلال طبیب غزلیات نیز میسروده است، و ظاهراً ذو اللسانین هم بوده است.

جلال عضد (jalāle azod) [جلال‌الدین ابن سید عضد]، شاعر ایرانی در قرن ۸م هق؛ مه یزد. پدرش، عضدالدین محمد یزدی، در اواخر عهد ابوسعید بهادر خان یک چند شحنگی فارس داشت. جلال عضد نیز در کودکی بسبب ذکاوت و هوش سرشار خویش مورد عنایت سلطان (۷۱۸–۷۶۵ هق) محمد مظفر واقع شد، و در ظل توجه او تربیت یافت، چنانکه بمقام وزارت رسید. جلال عضد دیوان شعر داشت، و در حسن خط معروف بود.

جلال مخلص: ← جلال‌الدین مخلص سمنانی.

جلالوند (jalāl.vand)، دهستان (جم ح ۶٬۵۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۳۸ (؟) آبادی.

جلایر (jalāyer)، طایفه‌ای مهم و مشهور از طوایف مغول که قیدو خان، جد چنگیز، آنها را بانقیاد خویش درآورد. طایفه‌ی جلایر در زمان قدیم کویانک لقب داشته‌اند، که گویند بمعنی خان بزرگ بوده است. این طوایف در زمان تجزیه‌ی دولت چنگیز در ماوراء النهر، خاصه ولایت خجند، گاه امرای مستقل میداشته‌اند. در ظهور امیر تیمور، امرای این طایفه طاعت آن جهانجوی را گردن نهادند، و حتی بهرام جلایر، از امرای این طایفه، در دفع یاغیان مغول به امیر تیمور کومک نمود. تیره‌هائی ازین طایفه در عهد صفویه در حدود خراسان و کلات میزیسته‌اند، و با قزلباش

همراه بوده‌اند، و طایفه‌ی قاجار نیز بر حسب مندرجات تواریخ آن عصر بآنها منسوب بوده‌اند. نیز ← آل جلایر.

جلایریان، سلسله، ← آل جلایر.

جلبک[1] (jolbak)، فنه آلگ (ālg)، رستنیهای ابتدائی، که فاقد ریشه و ساقه و برگ و گل واقعی هستند، ولی کلوروفیل دارند. در آبهای شور دریا یا آبهای شیرین میرویند. طول آنها از اندازه‌ی ذره‌بینی تا ح ۳۰ متر میرسد. بیشتر جلبکها حرکت نمیکنند، ولی بعضی از اقسام ذره‌بینی آنها تارهای حرکتی دارند. اقسام مختلف آنها دارای ترکیبات متفاوت رنگیزه‌ها هستند؛ چهار دسته‌ی عمده‌ی جلبکها عبارتند از آبی و سبز، سبز (بیشتر جلبکهای آبهای شیرین از این دو دسته اند)، خرمائی، و سرخ (بیشتر جلبکهای آبهای شور از این دو دسته اند). جلبکها از منابع عمده‌ی غذای ماهیها هستند. نیز ← دیاتومه.

جلبوع[2] (jelbuʿ)، رشته‌کوهی در غ دشت اردن و ج‌ش یزرعیل. در آنجا شاؤل در جنگ مغلوب و مقتول شد (اول سموئیل ۴.۲۸، ۳۱؛ دوم سموئیل ۱.۲۱).

جلجتا[3] (joljotā) یا **گلگتا** [عبری، = جمجمه]، محلی در خارج حصار بیت المقدس که گویند عیسی در آنجا مصلوب شد (متی ۲۷.۳۳؛ مرقس ۱۵.۲۲؛ لوقا ۲۳.۳۳؛ یوحنا ۱۹.۱۷–۲۰). کلیسای قیامت در این محل ساخته شده است.

جلد (jeld). ۱– پوششی که اوراق کتاب در میان آن شیرازه‌بندی و حفظ میشود. جلد را امروزه معمولا از مقوا میسازند، و روی آنرا با کاغذ یا انواع پارچه یا چرم میپوشانند. سابقاً جلدهای چوبی و فلزی نیز مرسوم بوده است. در صنعت جلدسازی در ایران انواع سوخت، ضربی، و روغنی، واجد اهمیت است. در ساختن جلدها از تیماج و میشن و ساغری استفاده میکردند. ۲– مجموعه‌ی اوراق مرقوم یا مطبوع یا منقوش که با هم صحافی و تجلید شود، خواه اثری مستقل باشد یا اجزای یک اثر.

جلدکی (jeldaki)، شهرت **عزالدین علی،** فت ۷۶۲؛ هق، کیمیادان مسلمان. نسبتش به قریه‌ی جلدک (در ۲ فرسخی مشهد) است. به دمشق و قاهره مهاجرت کرد، در قاهره وفات یافت. قریب ۲۰ کتاب در کیمیا و علوم غریبه نوشته است؛ از آن جمله است البدر المنیر فی خواص الاکسیر، زراعة الذهب، نتایج الفکر فی علم الحجر (۷۴۲ هق).

جلعاد[4] (jelʿād)، سرزمین کوهستانی حاصلخیز، ل‌ش بحر المیت. ادویه و بلسان و مُر آن معروف بود.

جلعید[5] (jalʿid) یا **مصفه**[6] (mesfa)، توده‌سنگی که یعقوب و لابان بیادگار پیمان خود برافراشتند. (پیدایش ۳۱.۴۴–۵۵).

جلفا (jolfā)، بخش (جم ۲۹۰ʻ۳۳؛)، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، کنار رود ارس بر مرز ایران و شوروی؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی. مشتمل است بر دهستان علمدار گرگر. مرکزش، **جلفا** (جم ۵۹۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۶۷ کیلومتری ل مرند بر انتهای راه آهن تبریز به جلفا قرار دارد، و با جلفای روسیه بوسیله‌ی پلی مرتبط است. قسمتی از حمل و نقل بین ایران و شوروی از طریق همین پل صورت میگیرد.

جلفا (jolfā)، شهر، جخش نخجوان، آذربایجان شوروی، بر ساحل شمالی رود ارس بفاصله‌ی ۴۰ کیلومتری ج‌ش نخجوان. بوسیله‌ی پلی، که از زمان رومیها سابقه دارد، با جلفای ایران (مرکز بخش جلفا) مرتبط است. شهر قدیمی جلفا در تاریخ ارمنستان اهمیت داشته است. شاه عباس I صفوی در ۱۰۱۳ هق (۱۶۰۵ بم) همه‌ی سکنه‌ی این شهر را، که در جنگهای ایران و عثمانی جلب محبت او را کرده بودند، به ایران و مخصوصاً اصفهان کوچانید (← جلفا، محله‌ی اصفهان)، و این امر سبب ویرانی شهر گردید.

جلفا، محله‌ی ارمنی‌نشین، ج شهر اصفهان، کنار جنوبی زاینده‌رود. آبادی جلفا را ارامنه‌ی جلفای روسیه، که شاه عباس I صفوی آنان را به ایران کوچانید (۱۰۱۳ هق)، تأسیس کردند. این جلفای نو در نتیجه‌ی پشتکار ارامنه بصورت حومه‌ی مهمی از شهر اصفهان درآمد، و تجارت و صنعت در آن رونق بسیار یافت. ارامنه در آنجا از آزادی کامل برخوردار بودند، و ۲۴ کلیسای عالی در آن ساختند، که عده‌ای از آنها هنوز باقی است. در حمله‌ی افاغنه، پس از مقاومت ارمنیها، جلفا بدست افغانان افتاد، و سخت ویران گردید.

جلگاه (jolgāh)، دهستان (جم ح ۳ʻ۰۰۰؛)، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی.

جلگه (jolge)، دهستان (جم ح ۱۶ʻ۵۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، دارای ۱۸ (؟) آبادی.

جلگه: ← دشت.

جلگه‌افشار (jolge.afšār)، دهستان (جم ح ۳۵ʻ–۰۰۰)، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۶۸ (؟) آبادی. رود شهاب (از ریزابه‌های گاماساب) از وسط آن میگذرد.

جلگه‌زوزن (jolge.zuzan)، دهستان (جم ح ۷ʻ–۳۰۰)، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. مرکزش زوزن (جم ۶۶۰ سش ۱۳۳۵ هش).

جلندهر[7] (jalandhar) یا **جالندر**[8] (jālandar)، شهر (جم ۱۶۸ʻ۸۱۶)، پنجاب مرکزی، هند. از مراکز داد و ستد است، و پارچه‌های ابریشمی دارد. ناحیه‌ی جلندهر در ایام قدیم تحت حکومت خاندانی از راجپوتها بود. در دوره‌ی حکومت مسلمانان عموماً جزء حکومت لاهور محسوب می‌شد. در ۱۷۶۶ سیخها شهر را گرفتند. در ۱۸۱۱ رنجیت سینگه آنرا به قلمرو خود ملحق کرد. بریتانیا در پایان اولین جنگهای سیخ (۱۸۴۶) آنرا تصرف کرد.

جلوخان (jelō.xān)، محوطه‌ی گشاده‌ی مقابل سردر خانه، مسجد، کاروانسرا، و غیره.

جلوگیری از آبستنی: ← نظارت بر ولادت.

جلولاء (jalulāʿ)، شهر قدیم ایرانی، در سرزمین عراق کنونی. این شهر از منازل عمده‌ی راه بین عراق و خراسان بوده است، و بیک فاصله (۴۵ کم) از دستجرد و خانقین قرار داشته. نزدیک این شهر، در اواخر سال ۱۶ هق، عربها شکست سختی بر سپاهیان ساسانی وارد کردند. محل آن ظاهراً مطابق با قزل‌رباط (qezel.robāt) (واقع در ʻ۱۰ °۳۴ عا و °۴۵ طش) بوده است، که امروز سعدیه (ظاهراً بنام سعد ابن ابی وقاص، سردار فاتح معروف عرب) خوانده میشود.

جلوه (jelve)، تخلص و شهرت **سید ابوالحسن،** معروف به **میرزای جلوه،** ۱۲۳۸–۱۳۱۴ هق، فیلسوف ایرانی؛ مت احمدآباد (گجرات). پدرش، سید محمد طباطبائی زَواره‌ای نائینی (فت ۱۲۵۴ هق)، متخلص به مظهر، ادیب و شاعر بود، و کتابی بنام احوال السلاطین الصفویه تألیف کرد. جلوه در اصفهان تحصیل کرد، و سپس در تهران سکنی گزید، و ح ۴۱ سال در مدرسه‌ی دار الشفا علوم معقول تدریس کرد (ناصرالدین شاه قاجار در همانجا ازو دیدار میکرد). مقبره‌اش در ابن بابویه است. از آثارش، علاوه بر دیوان شعر، که بطبع رسیده، اثبات الحرکة الجوهریه و ربط الحادث بالقدیم است، که هر دو در حاشیه‌ی شرح هدایه‌ی ملا صدرا در تهران چاپ شده است (۱۳۱۳ هق). جلوه در شاعری غالباً به شیوه‌ی ناصر خسرو نظر دارد.

جلیات: ← جالوت.

جلیان‌والا باغ: ← آمریتسار، کشتار.

جلیدیه (jalidiyye)، ← چشم.

جلیق (jelliq)، محلی در سوریه که از روی نشانی‌هائی که در مآخذ قدیم آمده است آنرا باحتمال با جلین کنونی در حوران جنوبی تطبیق کرده‌اند. جلیق از اقامتگاههای امرای غسانی بود، و در آنجا از لخمیان شکست خوردند. در اوایل فتوحات اسلام از پایگاههای موقت دولت روم شرقی بود. امویان پس از اینکه از سوریه رانده شدند، نام جلیق را در اسپانیا به محلی نزدیک ساراگوسا (سرقسطه) دادند.

جلیقیه، ناحیه، اسپانیا، ← گالیشیا.

جلیکو[9]**، جان راشورث** (jān rāšwērţ jelikō)، ملقب به (اولین) **ارل جلیکو** (ërl*)، ۱۸۵۹–۱۹۳۵، دریاسالار انگلیسی. در جج I فرمانده کل "ناوگان بزرگ" بود (۱۹۱۴–۱۶). یگانه جنگی که بفرماندهی او روی داد نبرد ژوتلند بود. مبارزه با زیردریائیهای آلمان را سازمان داد. در ۱۹۲۰–۲۴ فرماندار کل زلند جدید بود.

جلیل[10] (jalil)، ناحیه‌ی زراعتی، ل فلسطین، تقریباً مطابق نیمه‌ی شمالی دشت یزرعیل؛ مرکز اصلی رسالت عیسی. یکی از ثروتمندترین مناطق فلسطین بود. نام دریای جلیل (← طبریه، دریاچه‌ی) و شهرهای آن (قانا، کفرناحوم، طبریه، ناصره) در انجیلها مکرر آمده است. حضرت عیسی را جلیلی میخوانند، و پطرس هم به جلیلی معروف بود (یوشع ۲۰.۷؛ ۲۱.۳۲؛ اول پادشاهان ۹.۱۱؛ دوم پادشاهان ۱۵.۲۹؛ اشعیا ۹.۱؛ متی ۲۶.۶۹–۷۵؛ یوحنا ۷.۵۲).

جلیل، دریای: ← طبریه، دریاچه‌ی.

جم (jam)، دهستان (جم ح ۷۰۰ʻ۱۴؛)، بخش کنگان، شهرستان بوشهر؛ دارای ۲۲(؟) آبادی. مرکزش، **جم** (جم ۳۹۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۶

(1)algae (2)Gilboa (3)Calvary; Golgotha (4)Gilead (5)Galeed (6)Mizpah (7)Jalandhar (8)Jullundur (9)Jellicoe (10)Galilee

کیلومتری ش کنگان است.

جم (jam)، ۸۶۴–۹۰۰ هق، شاهزاده‌ی عثمانی؛ پسر سلطان محمد فاتح و برادر بایزید II. پس از وفات پدرش مدعی سلطنت شد، ولی مغلوب برادر شد، و گریخت (۸۸۶ هق)، و سرانجام به رودس نزد پ. د'اوبوسون رفت، و وی او را تحت نظر روانه‌ی فرانسه نمود. دشمنان اروپائی دولت عثمانی او را وسیله‌ی پیشرفت مقاصد خود قرار دادند، و عاقبت شارل VIII با موافقت اوبوسون او را تسلیم پاپ اینوکنتیوس VIII، که نقشه‌ی جنگ با عثمانی داشت، نمود. جم با شکوه فراوان وارد شهر رم شد (۱۴۸۹)، و تحت نظر قرار گرفت. در اواخر سال ۱۴۹۴ که شارل VIII اقدام به جنگ با دولت ناپل نمود، جم را از پاپ بازگرفت، و وی در خدمت شارل در جنگ با ناپل شرکت کرد، اما کمی بعد بیمار شد، و در ناپل درگذشت (۱۴۹۵)؛ و گویند پاپ آلکساندر VI او را مسموم نمود.

جم: ← جمشید.

جمادی (jomādā؛ فارسی jamādi)، نام دو ماه متوالی در تقویم هجری قمری. یکی **جمادی الاولی** (jomāde 'l.'ulā)، که ماه پنجم است، و در تداول عامه‌ی فارسی جمادی الاول (jamādio 'l-'avval') گفته میشود، و دیگری **جمادی الآخره** (jomāde 'l.'āxera)، که ماه ششم است، و در فارسی جمادی الآخر (jamādio 'l.'āxer) یا جمادی الثانی (jamādio 's.sāni' –) گفته میشود.

جماعت[1]، در روانشناسی، گروهی از مردم که بشدت دستخوش اعمال و افعال یکدیگرند، و رفتارشان تحت سلطه‌ی تلقین و احساسات است نه عقل و خرد. گروههائی از مردم که تا این حد دستخوش احساسات نیستند ممکن است در موارد خطر و شدت بصورت جماعت درآیند. رهبران باحمیت یا پرهیجان میتوانند اجتماعات را بمرحله‌ی جماعت قهرمان‌جو یا خونخوار سوق دهند. در جماعت، افراد در نهایت درجه‌ی تلقین‌پذیری و در حالتی شبیه به هیپنوتیسم هستند، و معمولا اراده‌ی شخصی را از دست میدهند. ← روانشناسی اجتماعی.

جماعت‌نامه (jamā'at.nāme) [= نامه‌ی دسته جمعی]، در قدیم، نامه‌ای که اهالی محلی درباره‌ی مطلبی‌شکر یا شکایت یا تقاضابه سلطان یا وزیر یا والی مینوشتند.

جمال: ← جمالشناسی.

جمال‌آباد، ده (جمعیت ۱۸۰ نفر سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان آلان براغوش، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی).

جمال الحسینی: ← جمال حسینی.

جمال‌الدین اسدآبادی، سید: ← جمال‌الدین افغانی.

جمال‌الدین افغانی، شهرت **سید جمال‌الدین محمد اسدآبادی**، ح ۱۲۵۴–۱۳۱۵ هق، حکیم و فیلسوف ترقی‌طلب و آزادیخواه معروف شرق. در اسدآباد همدان و بقولی در اسعدآباد کابل بدنیا آمد. سفری به هند کرد، و بتحصیل علوم عقلی و ریاضی پرداخت. سپس به حج رفت (۱۲۷۳ هق)، و به کابل بازگشت، و بخدمت امیر دوست محمد خان پیوست. سپس به قسطنطنیه رفت (۱۲۸۷ هق)، و پس از ۶ ماه بعضویت انجمن دانش انتخاب شد، ولی چندی بعد از آنجا تبعید گردید، و به قاهره رفت، و بترویج عقاید و افکار تازه پرداخت، و محمد عبده در مصر بدو پیوست، و نزد او بکسب کمال پرداخت. مدتی بعد حکومت مصر او را تبعید نمود، و او به پاریس رفت و بیاری و همکاری شاگرد و رفیق خود محمد عبده هفتگی‌نامه‌ی عربی العروة الوثقی (al.'orvato 'l.vosqā) را تأسیس نمود، که اولین شماره‌ی آن در ۱۵ جمادی الاول ۱۳۰۱ هق و ۱۸مین و آخرین شماره‌اش در ۲۶ ذو الحجه‌ی ۱۳۰۱ هق انتشار یافت. چندی بعد بدعوت ناصرالدین شاه به تهران آمد (ظاهراً در حدود ربیع الثانی یا جمادی الاول ۱۳۰۴ هق)، اما با شاه نتوانست الفت بیابد، و چندان در تهران نماند؛ به مازندران رفت، و از آنجا آهنگ روسیه نمود، و مورد احترام واقع شد. ناصرالدین شاه در مراجعت از سفر فرنگستان دیگر بار او را به تهران دعوت نمود، و درین سفر افکار آزادی‌طلبانه‌ی او در بین عده‌ای از مستعدان نشر یافت، و باز موجب نگرانی شاه شد. ازین رو او را گرفتند (حدود جمادی الآخر یا رجب ۱۳۰۸ هق)، و با بیحرمتی تحت الحفظ به عراق فرستادند، و او از بغداد به بصره و سپس به لندن رفت، و آخر بدعوت سلطان عثمانی به استانبول رفت (اواخر ۱۳۰۹ یا اوایل ۱۳۱۰ هق)، و در آنجا بود تا وفات یافت.

سید جمال‌الدین از هوشمندان و دانایان روزگار خویش بود، و مسافرتهای عدیده بممالک اسلامی کرد، و سلاطین و بزرگان ممالک اسلامی را باتحاد اسلامی دعوت میکرد، و تحصیل آزادی و تأمین وحدت و اتحاد مسلمین را جهت ترقی عالم اسلام ضروری میشمرد، و دربار عثمانی، بسبب آنکه داعیه‌ی قیادت عالم اسلام را داشت، در بعضی مواقع بتأیید و حمایت او اهتمام نمود. سید، غیر از زبان فارسی و عربی، به ترکی و فرانسوی و انگلیسی و روسی آشنائی داشت، و از علوم و معارف قدیم و جدید بهره‌مند بود. بیان گرم و گیرا داشت، و سخنان او در بین شاگردان و یارانش تأثیر و نفوذ تمام مینمود. غیر از مقالات و رسالات، کتاب نیچریه را در رد فلسفه‌ی مادی و طبیعی در حیدرآباد دکن بفارسی نوشت (۱۲۹۷ هق)، و آن را بعربی و فرانسوی نیز ترجمه کرده‌اند.

جمال‌الدین اینجو (یا انجو) (inju, enju) [میر جمال‌الدین حسین ابن فخرالدین شیرازی]، ملقب به **عضدالدوله**، ادیب و لغت‌نویس شیرازی‌الاصل و از رجال هندوستان در قرون ۱۱م و ۱۲م هق. در دربار اکبر شاه و پسرش جهانگیر تقرب داشت. اثر معروفش کتاب لغت موسوم به فرهنگ جهانگیری است.

جمال‌الدین دستجردانی (dastjerdāni)، ف ۶۹۵ هق، وزیر بایدو خان و غازان خان مغول. اصل وی از روستای طبس گیلک بود، و بواسطه‌ی وقوف و تبحری که در کتابت و استیفاء داشت، از جوانی در دیوان بغداد منشأ خدمات شد، و حتی یک چند صاحب دیوانی بغداد یافت. بایدو خان او را بوزارت برگزید، و بعد از او غازان خان نیز یک چند وزارت بدو داد. اما این وزارت او طولی نکشید، و بعد از دو ماه بامر غازان کشته شد.

جمال‌الدین ساوجی: ← قلندریه.

جمال‌الدین شروانی (šervāni) [امیر جمال‌الدین شروانی]، از وزرا و مستوفیان اواخر عهد ایلخانیان. پدرش تاج‌الدین علی در دیار عرب یک چند حکومت کرده بود، و او خود از جانب امیر علی پادشاه بوزارت موسی خان مغول، نواده‌ی بایدو خان، منصوب گشت (شوال ۷۳۶ هق)، و بعد از خاتمه‌ی دولت کوتاه موسی خان و امیر علی پادشاه از کار برکنار شد (ذی حجه‌ی ۷۳۶ هق).

جمال‌الدین عبدالرزاق [جمال‌الدین محمد ابن عبدالرزاق اصفهانی]، ف ۵۸۸ هق، شاعر ایرانی، از قصیده‌گویان و غزلسرایان معروف عراق؛ مت اصفهان. وی در آغاز حال پیشه‌ی زرگری داشته است، و گذشته از آن، ظاهراً به نقاشی نیز مشهور بوده است. پس از چندی از دکان رخت به مدرسه کشیده به شاعری و دانش‌اندوزی پرداخت. وی علاوه بر مدح برخی از سلاجقه‌ی عراق (چون ارسلان ابن طغرل سلجوقی و پسرش طغرل)، محمد ابن ایلدگز (دومین اتابک آذربایجان) و بعضی از امرای آل باوند مازندران و برخی از رؤسای آل خجند و آل صاعد اصفهان را مدح کرد. با بعضی از شاعران عصر خویش (مثل خاقانی، انوری، وطواط) مشاعره و مکاتبه داشت. **کمال‌الدین اسماعیل**، شاعر معروف، پسر او بود. ترکیب‌بندها و قطعه‌های شیرینی ازو باقی است. دیوانش مکرر بطبع رسیده است.

جمال‌الدین عطاءالله: ← جمال حسینی.

جمال‌الدین قفطی: ← ابن القفطی.

جمال‌الدین کرمانی [جمال‌الدین محمد ابن غلامرضا]، ح ۱۲۹۲–۱۳۵۱ یا ۱۳۵۲ هق، مؤلف کتاب اسس الاصول، در علم اصول.

جمال‌الدین محمد ابن عبدالغنی اردبیلی، ف ۶۴۷ هق، ادیب و نحوی. شرح انموذج وی (شرح الانموذج زمخشری) در نحو از کتب معروف درسی طلاب بوده است، و مکرر بطبع رسیده.

جمال‌الدین محمد ابن عمر قرشی: ← جمال قرشی.

جمال‌الدین محمد ابن مکرم: ← ابن منظور.

جمال‌الدین محمد اسدآبادی: ← جمال‌الدین افغانی.

جمال‌الدین موصلی، شهرت **جمال‌الدین ابوجعفر محمد ابن علی اصفهانی**، معروف به **جواد اصفهانی**، ف ۵۵۹ یا ۵۷۵ هق، از رجال و وزرا و معاریف عهد سلاجقه که چون یک چند وزارت اتابک عمادالدین زنگی صاحب موصل و پسر او سیف‌الدین غازی I را داشت به موصلی معروف شد. جمال‌الدین موصلی پیش از آن ملازمت درگاه سلطان محمود سلجوقی (محمود ابن محمد ابن ملکشاه) را داشت، و چند سالی با او بسر برد. وی از کریمان روزگار خویش بود، و گویند یکی از سالها، خانه‌ی کعبه را جامه پوشید، و در آن سال خرج تمام اهل حاج را از مال خویش بداد. خاقانی هم در تحفة العراقین و هم در یک دو قصیده‌ی جداگانه وی را ستایش بسیار کرده و معمار کعبه خوانده است، و در مرثیه‌ی او نیز شعر سروده است.

جمال بارز: ← بارز یا جمال بارز.

جمال حسینی (jamāle hoseyni) یا **جمال**

---

(1) mob

الحسینی (jamālo 'l.hosayni)، شهرت **جمال الدین عطاءالله ابن فضل‌الله شیرازی**، معروف به **صاحب روضة الاحباب** (sāhebe rŏzato 'l-ahbāb)، فت ۹۱۷ یا ۹۲۶ هق، محدث و مورخ ایرانی. در مدرسه‌ی سلطانیه‌ی هرات تدریس می‌کرد. از آثارش روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب است، بفارسی، در سه جلد، در تاریخ محمد ص و خاندان و اصحاب وی، که آنرا بنام امیر علیشیر نوائی تألیف کرد. آثار دیگرش احوال اولاد امیرالمؤمنین، تحفة الاحباء، الاربعون حدیثا، و تکمیل الصناعه فی القوافی است. جمال حسینی عموزاده‌ی غیاث‌الدین منصور بود. بعضی وی را شیعه خوانده‌اند.

جمال خونساری، آقا (xonsāri)، شهرت **جمال الدین محمد**، فت ۱۱۲۱ یا ۱۱۲۵ هق، متکلم و فقیه اصولی؛ پسر آقا حسین خونساری. از آثارش شرح غرر الحکم آمدی، تاج التراجم، اختیارات الایام، و اصول الدین فی الامامه است. کتاب کلثوم ننه یا عقاید النساء نیز، که شامل مجموعه‌ای از خرافات رایج در نزد زنان آن عهد است، بقلم اوست، و لحن انتقادی مؤلف در آن کتاب مشهودست.

جمالشناسی[1] (jamāl.šenāsi) [= شناخت زیبائی] یا **علم الجمال** (elmo 'l.jamāl)، فلسفه‌ی زیبائی و هنر. در ماهیت جمال و قواعد حاکم بر تجلی آن در هنرهای زیبا، و نیز در اصول نقد هنری بحث میکند. بعضی حکما حقیقت جمال را دارای اصالت عینی میدانند، و برخی مدعی هستند که ذهنی محض است. از جمله‌ی نظریات جالب در باب جمال نظریات افلاطون، ارسطو، سومین ارل آو شافتسبری، هگل، بوزنکت، فشنر، و (در ادوار متأخر) کروچه و سانتایانا است.

جمال قدم: ← بهاءالله.

جمال قرشی (qarši) [جمال‌الدین ابوالفضل محمد ابن عمر قرشی]، قرن ۷م هق، از علمای لغت، مقیم کاشغر. نسبت وی به قرش از بلاد ماوراء النهر است. کتاب صحاح اسماعیل جوهری را بفارسی ترجمه و تلخیص کرد (۶۸۱)، و آنرا الظراح من الصحاح نام نهاد. سپس ذیلی بنام ملحقات سراح بر آن نوشت، که در آن از بعضی سلاطین آسیای مرکزی و بزرگان شهر بلاساغون ذکر کرده و مطالب تاریخی بسیار بدست داده، و بهمین جهت ملحقات سراح به فهم تاریخ مغول در کاشغر و آسیای مرکزی کومک بسیار میکند.

جمال مبارک: ← بهاءالله.

جمالو (jamālu)، ده (جم ۱٬۵۰۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۳۳ کیلومتری ج داران.

جمال واعظ یا **سید جمال واعظ**، ح ۱۲۷۹-۱۳۲۶ هق، واعظ و خطیب آزادیخواه و معروف در اوایل انقلاب مشروطیت؛ پسر آقا سید عیسی عاملی. وی در همدان متولد شد و چون در اصفهان توطن و شهرت یافت به اصفهانی معروف شد. وی در اواخر عهد مظفرالدین شاه در بلاد مختلف، از شیراز و اصفهان و تبریز و مشهد و تهران و حتی کربلا و نجف، بوعظ میپرداخت، و در هنگام ظهور فکر مشروطیت، به آزادی‌طلبان پیوست، و در منابر و مجالس بی‌پروا غالباً از منافع آزادی و از مضار استبداد سخن میراند، و بواسطه‌ی قدرت بیان و طلاقت لسان، سخن او در عامه تأثیر و نفوذی تمام داشت. علاوه بر آن، مقالاتی نیز با امضای مستعار در روزنامه‌ی حبل المتین و روزنامه‌ی مظفری مینوشت، و یک چند نیز مواعظ و خطابه‌های او بصورت روزنامه، بنام جمالیه منتشر میگشت. و بهر حال، سخنان او در بیداری عامه و در مبارزه با مظالم استبداد تأثیر و نفوذی تمام داشت. وی کتاب رؤیای صادقه را در بیان مظالم ظل‌السلطان و علمای اصفهان بکومک ملکه المتکلمین و دو تن دیگر نوشت، و کتابی نیز بنام لباس التقوی در فواید ترویج پارچه‌های وطنی تألیف نمود. سید جمال در تهران همواره به مبارزه با استبداد و تقویت مشروطه‌خواهان اشتغال داشت، تا آنکه در سنه‌ی ۱۳۲۶ هق که محمد علی شاه مجلس را بتوپ بست، و بساط استبداد را از نو زنده کرد، و یک عده از آزادیخواهان را بزنجیر کشید، وی مخفیانه از تهران بقصد همدان بیرون آمد، اما در راه دستگیر شد و او را به بروجرد بردند و آنجا به امر امیر افخم همدانی مقتول شد و قبرش در آنجا هنوز باقی است.

جمالی اردستانی [جمال‌الدین محمد]، معروف به **پیر جمالی** (pir jamāli)، فت ۸۷۹ هق، عارف و شاعر ایرانی. وی به اردستان اصفهان منسوب است. در دوران شاهرخ پسر امیر تیمور میزیسته است. سلسله‌ی پیر جمالی از سلاسل صوفیان معروفیه (منسوب به معروف کرخی) بدو منسوب است. دیوانش مشتمل بر رسالات مختلف نظم و نثر و شامل قصاید و غزلیات و مثنویات است، که روی هم رفته بیش از ۵۰٬۰۰۰ بیت است. از جمله‌ی آثار وی کشف الارواح، مصباح الارواح، شرح الواسلین، روح القدس، فتح الابواب، تنبیه العارفین، مهرافروز، ناظر و منظور، شرح الکنوز، و استقامت‌نامه را میتوان نام برد.

جمالی دهلوی (dehlavi)، شهرت **حامد ابن فضل‌الله**، فت ۹۴۲ هق، صوفی و شاعر پارسی‌گوی، از مردم دهلی. وی در تمام اقطار اسلامی به سیاحت پرداخت، از آسیای مرکزی به افریقای شمالی و از آسیای صغیر به یمن رفت، و با جمعی از بزرگان صوفیه (از جمله با جامی در هرات) ملاقات کرد. جمالی، مانند دیگر صوفیان فرقه‌ی سهروردیه، با سلاطین دهلی روابط دوستانه داشت، و مخصوصاً نزد سکندر لودی مقرب بود. پس از برافتادن سلسله‌ی لودی بدست مغول، با بابر و همایون پادشاه طرح دوستی ریخت. دیوانی بزرگ دارد، و مثنوی مرآت المعانی ازوست، ولی شهرتش بسبب کتاب سِیَرُ العارفین و تذکره‌ای در مقامات و احوال مشایخ فرق چشتیه و سهروردیه‌ی هند است.

جمالیه، روزنامه، ← جمال واعظ.

جمبلاط: ← جنبلاط.

جمبوری[2] (jamburi؛ مأخوذ از انگلیسی) [مجهول الاصل]، اجتماع بین‌المللی پیشاهنگان یا اجتماع پیشاهنگان یک مملکت یا چند ناحیه.

جمجمه یا **کاسه‌ی سر:** ← سر.

جمرات: ← جمره.

جمره (jamre) [عربی، = توده و پشته‌ی سنگ‌ریزه]، نام هر یک از سه توده‌ی سنگ که در وادی منی، نزدیک مکه، قرار دارد، و حاجیان در هنگام بجا آوردن مناسک حج با ترتیب مخصوص به هر یک از آنها هفت سنگریزه (هر یک تقریباً بقدر هسته‌ی خرما) می‌اندازند، و این عمل را در مناسک حج رمی جمرات (ramye jamarāt) می‌خوانند. سه جمره‌ی منی که آنها را جمار (jemār) یا جمرات المناسک (jamarāto 'l.manāsek) میخوانند عبارتند از: جمرة الاولی (jamrato 'l.'ulā) یا جمرة الدنیا ('d.donyā –)، نزدیک مسجد خیف؛ جمرة الوسطی ('l.vostā –)، و جمرة العقبه ('l.'aqaba –). فاصله‌ی هر یک از این جمرات با دیگری بقدر یک تیر پرتاب است.

گویند آدم در محل جمرات شیطان را، که بدنبال او آمده بود، با سنگ‌ریزه از نزد خود راند. بموجب قول دیگر، در هنگام تصمیم و اقدام ابراهیم به قربان کردن اسماعیل، شیطان درین مواضع سعی کرد ابراهیم، هاجر، و اسماعیل را یک یک وسوسه کند، و ازین کار باز دارد؛ و آنها بترتیب هر یک در یکی ازین سه موضع شیطان را با سنگ‌ریزه "رمی" (ramy) کردند، و از خود راندند. در مناسک حج مسلمین، این رمی جمرات بمنزله‌ی طرد و نفی شیطان تلقی می‌شود. ذکر رمی جمرات و آداب آن در قرآن صریحاً نیامده است، اما احادیث و اخبار راجع بآن فراوان است، و وجوب آن مورد اتفاق فقها است.

جمره (jamre) [عربی، = پاره‌ی اخگر]، نام عربی سه روز در هفته‌های آخر زمستان، که بر حسب قول بیرونی، بترتیب مطابق با ۷م، ۱۴م و ۲۱م ماه شباط تقویم "رومی" (= سلوکی) بوده است. این سه روز را جمار (jemār) و جمرات ثلاث (jamarāte salās)، و سومین جمره را جمره‌ی کبری (kobrā) میخوانده‌اند. ظاهراً رومیها معتقد بوده‌اند که در این سه روز سه "جمره" از جانب بالا به جانب پایین ساقط میشود ("سقوط جمرات")؛ جمره‌ی اول آب را گرم میکند، جمره‌ی دوم زمین را، و جمره‌ی سوم در اشجار اثر میکند، و قوه‌ی نمای آنها بحرکت میآید. و معتقد بودند که باین جمره‌ها شکم زمین گرم می‌شود، و از آن بخار برمیآید. عربها اثرهای مذکور را به "سقوط" (= غروب) بعضی از منازل قمر در این ایام نسبت میدادند، و جمعی نیز آنها را، بسته به زاویه‌ی تابش اشعه‌ی خورشید می‌دانستند. جمره بمعنی مذکور در ادبیات فارسی و سخنان شعرا مکرر آمده است.

جمشیر[3]، علامت اختصاری **جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی** در کتاب حاضر.

جمشید (jamšid)، مخفف آن **جم** (jam)، در داستانهای ملی ایران، یکی از بزرگترین پادشاهان سلسله‌ی پیشدادیان، جانشین طهمورث؛ مخترع آلات جنگی و شراب، بانی شهر استخر، و واضع جشن نوروز. بر حسب این اساطیر، وی ۶۵۰ سال سلطنت کرد، مدت ۳۰۰ سال در پادشاهی او بیماری و مرگ نبود تا او گمراه و مغرور شد، و بظلم و ستم پرداخت. مردم بکومک ضحاک او را برانداختند. پس از اینکه 100 سال متواری بود، نزدیک دریای چین او را یافته با اره بدو نیمش

(1)aesthetics (2)jamboree (3)RSFSR

کردند.

پس از حمله‌ی عرب و استقرار اسلام در ایران، که داستانهای ملی ایران با قصص سامیان آمیخته شد، جمشید را با سلیمان مشتبه ساختند، زیرا این دو پادشاه در بعض اعمال و احوال (استخدام دیوان، طاعت جن و انس از ایشان، سفر کردن در هوا، و غیره) شبیه بودند. از اینرو، در قرون اسلامی، این دو تن یکی بشمار آمدند؛ فارس را، که بر طبق روایات ایرانی مرکز جمشید داستانی بود، "تختگاه سلیمان" و پادشاهان فارس را "قائم مقام سلیمان" و "وارث ملک سلیمان"، و حتی آرامگاه کوروش بزرگ را "مشهد مادر سلیمان" نامیدند. جام کیخسرو یا جام جهان‌نما را، که ظاهراً بسبب مزید شهرت جمشید جام جم خوانده شده، در ادبیات فارسی گاه به سلیمان نسبت داده‌اند، و انگشتری مشهور سلیمان را به جم.

جمشید ابن اسماعیل، تاج‌الدین، از امرای شبانکاره.

جمشید ابن سلطان قلی: ← قطب‌شاهیه.

جمشیدپور (jamšidpur)، شهر (جه ۱۶۲'۲۱۸)، جش ایالت بهار، هند. در اواخر قرن ۱۹م بعنوان مرکز شرکت آهن و فولاد تاتا (افتتاحش ۱۹۰۷)، که بزرگترین کارخانه‌های این نوع در هند است، تاسیس گردید، و بنام جمشیدجی تاتا، از صنعت‌داران پارسی هند که اول بار در صدد بهره‌برداری از منابع آهن و زغال این ناحیه برآمد، جمشیدجی تاتا خوانده شد. جمشیدپور مرکز صنعت آهن و فولاد هند است.

جمشیدزائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

جمشید و خورشید، مثنوی عاشقانه، از سلمان ساوجی (قرن ۸م هق)، که به پیروی از خسرو و شیرین نظامی، در حکایت عشق شاهزاده جمشید، پسر خاقان چین، با شاهزاده خورشید، دختر قیصر روم، در سنه‌ی ۷۶۳ هق بنظم درآمده است.

جمشیدیان، تجارتخانه‌ی، مؤسسه‌ی صرافی و بانکی که در ح ۱۲۶۵ هش بوسیله‌ی ارباب جمشید زردشتی ایرانی تأسیس و در ۱۲۹۴ هش متوقف گردید. ارباب جمشید، که کار خود را در یزد با بزازی و قندک‌فروشی آغاز کرده بود، پس از زحماتی موفق شد که دکانی برای فروش منسوجات تأسیس کند، و چون گشایشی در کارش حاصل شد، و درستی و امانت او سبب جلب اعتماد مردم گردید، از حدود سال ۱۲۶۵ هش، با سرمایه‌ای مادی و معنوی، پا ببازار صرافی گذاشت، و در اندک زمانی پیشرفت بسیاری نصیبش شد، و با اعطای اعتبارات کوتاه‌مدت و طویل‌مدت تسهیلاتی در کار مشتریان خود فراهم میساخت. در ۱۲۷۰–۹۰ هش کارش رونقی بسزا داشت، و شعبی در یزد، شیراز، و کرمان دایر کرد، و نمایندگیهائی نیز در بغداد، بمبئی، کلکته، و پاریس بوجود آمد. ضمناً چون در آن زمان کار ملکداری مقرون بصرفه بود، ارباب جمشید املاک زیادی در نقاط مختلف ایران، مخصوصاً در تهران و خراسان و فارس، خریداری کرد، و باتکای قدرت مالی و اعتبار خود، اعتبار هنگفتی از بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی تحصیل کرد، و بحریان انداخت، تا آنکه دیون وی از این بابت به ح ۱۵ میلیون قران (ح ۱۳ میلیون به بانک استقراضی و ۲ میلیون به بانک شاهنشاهی) بالغ گردید، و مؤسسات مزبور یکباره از تمدید مدت استنکاف ورزیدند، و تقاضای تصفیه‌ی محاسبات را نمودند، و در نتیجه، تجارتخانه‌ی جمشیدیان با تمام قدرتش بزانو درآمد. در ۱۲۹۴ هش، دولت توقف تجارتخانه را اعلام کرد، و بمنظور جلوگیری از تعلق املاک آن به مؤسسات خارجی، بموجب قرار مورخ ۲۵ خرداد ۱۲۹۵ هش، که بامضای ارباب جمشید رسید، پرداخت تمامی دیون را در قبال این مؤسسات تعهد نمود، و جانشین تجارتخانه‌ی ارباب جمشید شد، و سپس در سال ۱۲۹۹، محکمه‌ی تجارت تهران، رسماً توقف مؤسسه را از سال ۱۲۹۴ تأیید و اعلام داشت.

جمع (jam')، در علم بدیع، آوردن دو یا چند چیز در سخن که مشمول یک حکم واقع شوند؛ مانند (سعدی)،

مردمان جمله بخفتند و شب از نیمه گذشت؛
آنکه در خواب نشد چشم من و پروین است.

جمع، یکی از چهار عمل اصلی حساب، که بوسیله‌ی آن، هر گاه عدد اعضای دو مجموعه‌ی متناهی و بدون عضو مشترک در دست باشد، می‌توان عده‌ی اعضای مجموعه‌ای را که فقط مشتمل بر همه‌ی اعضای آن دو مجموعه باشد تعیین کرد (نیز ← مجموعه). عمل جمع را میتوان در مورد چند عدد صحیح و نیز در مورد کسرها تعمیم داد. تعمیم کاملتر آن در علم جبر صورت میگیرد. عمل تفریق "عکس" عمل جمع است. عدد حاصل از اجرای عمل جمع را بر چند عدد حاصلِ جمع یا مجموع آنها میخوانند. علامت عمل جمع "+" است؛ مثلا ۵+۳ بمعنی حاصل جمع ۳ و ۵، و ۱/۳+۲,۵+۴ بمعنی حاصل جمع ۴ و ۲,۵ و ۱/۳ است. برای تاریخچه‌ی علامت جمع ← علامات اعمال. نیز ← عمل، در ریاضیات.

جمع، در اصطلاح صوفیه، ← جمع و تفرقه.

جمع‌آبرود (jam'ābrud) یا **جمارود** (jamā-rud)، دهستان، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، دارای ۱۴ (؟) آبادی.

جمع الجمع، در اصطلاح صوفیه، ← جمع و تفرقه.

جمع و تفرقه (jam'o tafreqe) یا **جمع و فرق** (farq)، در اصطلاح صوفیه، دو مقام مختلف و متباین از جمله‌ی مقامات اهل معرفت، جمع عبارتست از آنکه عارف مظاهر آفرینش را همه در انوار ذات حق مستهلک بیند، و وجود خلق را در مقام غلبه و ظهور حق در نظر نیاورد؛ تفرقه آنست که مظاهر آفرینش را از ذات حق جدا بیند، و در مقام توجه به خلق، از اشتغال به عالم غیب و حصر توجه به ذات حق بازماند. البته این تفرقه که برای کاملان اهل معرفت دست میدهد، نزد صوفیه، با آن تفرقه که مخصوص محجوبان است، و آنها را از توجه به حق بازمیدارد، جداست، و تفرقه‌ی مشایخ از لوازم تعلق به حواس جسمانی است، چنانکه جمع آنها از لوازم تجرد روح.

انفراد و اختصاص به هر یک از دو مقام جمع و تفرقه نزد کسانی از صوفیه که معتدل شناخته میشوند مردود است، و بیشتر مشایخ جمع و تلفیق بین هر دو مقام را توصیه میکنند، و کسانی از مشایخ را که بین هر دو مقام جمع کرده‌اند، و بر موجب لوازم هر یک بر حسب اقتضا عمل کرده اند، ذو العینین (zo 'l-'aynayn) میخوانند، و پیران طریقت، که مربی و مرشد و صاحب سلسله (← طریقت) و خانقاه بشمارند، غالباً ازین طبقه بوده‌اند، و انسان کامل نیز جامع بین جمع و تفرقه و، باصطلاح، ذو العینین است. محققان صوفیه جمع بی تفرقه را زندقه و تفرقه‌ی بی جمع را تعطیل (← معطله) میشناسند، و معتقدند آنکه از تفرقه دور باشد عبودیت او نادرست است، و آنکه از مقام جمع برکنار باشد معرفت او درست نیست.

بالاتر از مقام جمع نیز مقام دیگریست که آن را **جمع الجمع** (jam'o 'l-jam') میخوانند، و گویند آن مقام عبارتست از استهلاک تام در حق، و این مقام فنا است، و نزد صاحب این مقام نه جمع توجه را از خلق باز میدارد، نه تفرقهٔ او را از استغراق در حق مانع میآید. تمکّن در این مقام را جمعیت و صاحب این مقام را مجموع میخوانند. قول به استغراق در جمع و ادعای اجتناب دائم از تفرقه گاه در نزد هواداران جبر (← جبر و قدر) منتهی به قبول بعضی از لوازم فاسدِ مترتب بر عقاید جبریه، مثل سقوط تکلیف و ترک حدود، شده است. از این جهت، بعضی از محققان صوفیه‌مثل سهل تستری، ابونصر سراج، و شهاب الدین سهروردی‌در دفع این توهم و در لزوم اجتناب از افراط درین باب سخن گفته‌اند.

جمع و تفریق، در علم بدیع، نخست دو یا چند چیز را مشمول حکمی واحد ساختن، آنگاه میان آنها بصفات متمایز جدائی افکندن؛ مانند (سعدی):

منم امروز و تو انگشت نمای زن و مرد،
من بشیرین سخنی و تو بخوبی مشهور.

جمع و تفریق و تقسیم، در علم بدیع، سه صنعت جمع، تفریق، و تقسیم را با هم در سخنی جمع کردن؛ مانند (سعدی)،

دو کس چه کنند از پس خاص و عام،
یکی لیک محضر، دگر زشت نام؛
یکی تا کند تشنه را تازه حلق،
یکی تا بگردن درافتند خلق.

جمع و تقسیم، در علم بدیع، نخست چند چیز را مشمول حکمی واحد ساختن، آنگاه آنها را تقسیم و تفسیر کردن؛ مانند

بی تو چو شمع گریه‌ام گریه و خنده کار خود،
گریه بروز دل کنم خنده بروزگار خود.

جمع و فرق، در اصطلاح صوفیه، ← جمع و تفرقه.

جمعه (jom'e؛ عربی jom'a, jomo'a; joma'a)، نام روز ۷م از ایام هفته در تقویم مسلمین. در قرآن سوره‌ای باین نام هست (← جمعه، سوره‌ی)، و در فضیلت و اهمیت جمعه احادیث و اخبار بسیار از طریق عامه‌ی مسلمین و فرق شیعه روایت شده است. ازین جهت، غیر از نماز جمعه، که در باب شروط انعقاد آن بین فقها اختلاف است، عبادات و اعمال و آداب مخصوص (از قبیل غسل جمعه، تلاوت قرآن، و غیره) نیز به روز جمعه و شب آن اختصاص دارد.

روز جمعه، بعنوان روز اجتماع و تجمع مسلمین و روز مخصوص شکرگزاری و عبادت، ظاهراً در مقابل یوم سبت (= شنبه‌ی) یهود-به وجه ظن قریب به یقین در همان بدو ورود پیغمبر به مدینه در بدو هجرت، و ظاهراً باصرار انصار، که می‌خواسته‌اند مسلمین در هیچ چیز از یهود کم

نباشند تأسیس شده است، و گویند پیغمبر در همان اول ورود به مدینه نماز و خطبه‌ی جمعه را در مدینه برپای کرد. روزی که نزد مسلمین یوم جمعه خوانده شد نزد اعراب جاهلیت یوم العروبه (yăm(o) 'l-ʿaruba) نام داشت، و در حقیقت آن روز نزد قریش مکه نیز خالی از اهمیت نبود، و در دار الندوه درین روز اجتماع میکردند، اما اینکه قبل از اسلام یوم العروبه جمعه خوانده شده باشد مشکوک است.

جمعه، سوره‌ی، سوره‌ی ۶۲م قرآن، مدنی، (و بقولی مکی)، ۱۱ آیه. اشاره به بعثت پیغمبر، و ذکر اینکه صاحبان تورات که بآن عمل نمیکنند همچون خرانی هستند که بار کتاب میکشند.

جمعه‌بازار: ← بازار مکاره.

جمعه‌ی سیاه[1]، در اصطلاح بعضی از ممالک مغرب‌زمین، جمعه‌ای که در آن بلا یا مصیبت عمومی یا حادثه‌ای سوء بر مردم وارد شود. مثلا در تاریخ انگلستان، ۶ دسامبر ۱۷۴۵ (بمناسبت اینکه خبر پیاده شدن مدعی جوان در آن روز به لندن رسید)، و نیز ۱۱ ماه مه‌ی ۱۸۶۶ (آغاز هراس مالی)، و در تاریخ کشمة ۱۹ سپتامبر ۱۸۷۳ (آغاز هراس مالی که در آن هزاران تن به خاک سیاه نشستند) جمعه‌ی سیاه محسوب است.

جمعیت[2]. این لفظ در مورد هر گروهی از جانداران، و در اصطلاح علم آمار به هر گروهی از اشخاص یا اشیاء یا اقلام که از آنها نمونه‌گیری میشود، بکار میرود. در این مقاله مقصود از جمعیت سکنه‌ی انسانی کره‌ی زمین است. جمعیت کنونی زمین را ح ۳٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ تن تخمین کرده‌اند، که بیش از نیمی از آن در آسیا، ۱/۴ در اروپا، و ۱/۸ در امریکا سکنی دارند. افزایش سالیانه‌ی جمعیت زمین ح ۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ است. ضریب ازدیاد سالیانه‌ی جمعیت در امریکای جنوبی ۲٫۴٪، در اقیانوسیه ۲٫۲٪، در آسیا ۱٫۸٪، در افریقا ۱٫۸٪، در امریکای شمالی ۱٫۷٪، در اروپا ۰٫۷٪، و در سراسر زمین ۱٫۶٪ است. پرجمعیتترین نقاط زمین بترتیب عبارتند از آسیا، اروپا، امریکای شمالی، افریقا، امریکای جنوبی، و اقیانوسیه. پرجمعیتترین کشورها بترتیب چین، هند، تجشه، و کشمة است. در چند صد سال اخیر، بسبب مهاجرت، تغییرات مهمی در توزیع جمعیت زمین روی داده است. مهمترین این مهاجرتها عبارتند از مهاجرت اروپائیان به قاره‌های نویافته‌ی امریکا و اقیانوسیه؛ حرکت روسها در سیبریه بطرف قکب، و حرکت چینیها بطرف منچوری. جدول ضمیمه تا حدی تغییر جمعیت زمین را از سال ۱۶۵۰ ببعد آشکار میسازد.

از جنبه‌ی تاریخی، از ح سال ۱۷۰۰ جمعیت کره‌ی زمین رشد ظاهراً بیسابقه‌ای یافته است (البته این تاریخ در قسمتهای مختلف زمین متفاوت است). در ملل اروپائی، رشد جمعیت در قاره‌ی اروپا و نشر آنها در خارج این قاره بستگی نزدیک داشته است با گشودن سرزمینهای جدید و با توسعه‌ی قوه‌ی تولید انسان که ناشی از پیشرفت علوم و فنون و بکار انداختن آنها بوده است. اگرچه معمولا این دوره‌ی توسعه‌ی قوه‌ی تولید را تحت عنوان انقلاب صنعتی میآورند، مدتی پیش از آغاز انقلاب صنعتی بمعنی اخص، نوعی انقلاب کشاورزی در کار بود، و در هر حال، هر دو انقلاب از منبع مشترکی، یعنی پیشرفت علوم و استفاده از آنها در مسائل روزمره‌ی زندگی، ناشی بود. این رشد بیسابقه‌ی جمعیت سبب پیدایش نظریه‌ی مالتوس گردید. در نتیجه‌ی عوامل گوناگون اجتماعی و اقتصادی و خاصه نظارت بر ولادت و شهریسازی (که بالطبع سبب محدودیتهائی از لحاظ مسکن است)، از اوایل قرن ۲۰م تنزلی در "نرخ (یا ضریب) موالید" بوقوع پیوسته است، و در نتیجه‌ی این عوامل، جمعیت اروپا رو به تثبیت است. اما در ممالکی از اروپا که توسعه‌ی صنعتی نیافته‌اند، و در آسیا (باستثنای ژاپن)، نرخ موالید بسرعت رو به ترقی است. مسئله‌ی کثرت و تکثیر جمعیت یکی از خطرات بزرگی است که بسیاری از ممالک مخصوصاً در آسیا با آن مواجه اند.

از بررسیهائی که بعمل آمده معلوم شده است که تا ایام اخیر بیشتر اقوام نظارتی بر رشد جمعیت اعمال میکرده‌اند، و گاهی این امر را تشویق ولی اغلب از آن جلوگیری مینموده‌اند، و گاهی هم نظارت از لحاظ اصلاح جمعیت از حیث کیفیت بوده است، اما علی الظاهر عادات و رسوم ملل مختلف در باب جمعیت ناشی از تمایل به جلوگیری از خطر ازدیاد بی‌حد و حساب جمعیت بوده است، و موارد خلاف آن ظاهراً غیر عادی بوده است. گواه بر این امر تابوهای جنسی ملل مختلف، رواج سقط جنین، منع ازدواج با محارم، عدم توجه به اطفال و مخصوصاً دختران و یا کشتن آنها (که در یونان قدیم و هند و بعضی ممالک دیگر معمول بوده)، کشتن پیران و اشخاص از کارافتاده، و غیره است. نیز ← دموگرافی.

در پایان این مقاله اطلاعاتی راجع به **جمعیت ایران** ذکر میشود. احتمالا اطلاع از تعداد نفوس و شاید از ترکیب و طبقات مختلف آن از ایام قدیم از جهاتی و تا حدودی مورد توجه بوده است. رواج نوعی نظام اجباری در عهد ساسانیان، که بر حسب روایات شاهنامه در ذکر پادشاهی اردشیر بابکان، منتهی به ثبت نام تمام جوانان در دیوان سپاه میشد، اقدامات بعضی از شاهنشاهان ساسانی در تجدید مساحت اراضی و در اصلاح و تقویم مالیاتها، و همچنین پرداخت مالیات سرانه یا سرگزیت (← جزیه) که از عامه‌ی مردم، بجز طبقات ممتاز، وصول میشد، جمله مستلزم فرض وجود دفاتر ثبت و اطلاع از تعداد و احصاء سربازان و مؤدیان مالیات است، و ظاهراً وجود همین دفاتر و سوابق است که در اوایل عهد اسلام در دست دهقانان ملاک عمل در اخذ خراج بوده است. در عهد استیلای مغول، غازان خان مقرر کرد بیتکچیان (← بیتکچی) به ولایات روند، و صورتی از اموال همه‌ی دهات بردارند، و این اقدام نیز حاکی از توجه به احصاء جمعیت است. روایات بعضی سیاحان، مثل بنیامین تودلائی، شاردن، و دیگران، که راجع به تعداد بعضی طبقات از تجار، کسبه، یهود، و ارامنه ارقام و اعدادی بدست داده‌اند، نشان میدهد که در آن دوره بعضی دفاتر ضبط و ثبت وجود داشته است.

در عهد ناصرالدین شاه قاجار، گاه بعضی شهرها سرشماری شده است. مثلا بموجب یک سرشماری قم، که در ۱۲۸۴ هق صورت گرفت، جمعیت آن شهر ۲۵٬۳۸۲ نفر بود، و در ۱۲۹۱ هق، مطابق یک سرشماری دیگر، بالغ بر ۱۴٬۰۰۰ شد. همچنین، حاج میرزا عبدالغفار ملقب به حاج نجم الملک، بفرمان ناصرالدین شاه، با ۸ تن از شاگردان خود، شهر تهران را در مدت دو ماه سرشماری کرد، و بر طبق این سرشماری، سکنه‌ی

جمعیت تخمینی زمین و توزیع آن در قاره‌ها در ۱۶۵۰–۱۹۴۷

قاره	جمعیت (میلیون نفر)						
	۱۶۵۰	۱۷۵۰	۱۸۵۰	۱۸۵۰	۱۹۰۰	۱۹۳۵	۱۹۴۷
آسیا	۲۶۰	۴۴۱	۶۰۰	-۶۶۴	۸۷۹	۱٬۵۴۵	۱٬۲۵۳
اروپا	۱۰۰	۱۴۰	۱۸۸	۲۶۶	۴۰۱	۵۲۸	۵۵۷
افریقا	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۴۱	۱۴۸	۱۸۵
امریکای شمالی	۱	۶	۱۵	۳۹	۱۰۶	۱۷۸	۲۰۶
امریکای لاتین	۷	۵	۱۴	۲۵	۳۸	۸۶	۱۵۴
اقیانوسیه	۲	۲	۲	۲	۶	۱۵	۱۲
جمع	۴۷۵	۶۹۴	۹۱۹	۱٬۵۹۱	۱٬۵۷۱	۱٬۹۹۵	۲٬۳۱۷
در صد توزیع جمعیت							
آسیا	۵۵٫۳	۶۳٫۵	۶۵٫۳	۶۰٫۹	۵۶٫۰	۵۲٫۴	۵۴٫۱
اروپا	۲۱٫۳	۲۰٫۲	۲۰٫۵	۲۴٫۴	۲۵٫۵	۲۶٫۵	۲۴٫۰
افریقا	۲۱٫۳	۱۴٫۴	۱۰٫۹	۹٫۱	۹٫۰	۷٫۴	۸٫۰
امریکای شمالی	۰٫۲	۰٫۹	۱٫۶	۲٫۶	۶٫۷	۸٫۹	۸٫۹
امریکای لاتین	۱٫۵	۰٫۷	۱٫۵	۱٫۸	۲٫۴	۴٫۳	۴٫۵
اقیانوسیه	۰٫۴	۰٫۳	۰٫۲	۰٫۲	۰٫۴	۰٫۵	۰٫۵
جمع	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰	۱۰۰٫۰

(1)Black Friday (2)population

تهران باستثنای سکنه‌ی عمارات خاصه‌ی سلطنتی ۱۵۵٬۷۳۶ تن بوده است (در باب تاریخ این سرشماری به حواشی نجم‌الملک بر نقشه‌ی تهران، صص ۷۰۰–۷۰۱ کتاب حاضر، رجوع شود). در این سرشماری، سکنه‌ی هر محله (با تفکیک اجاره‌نشین از صاحبان منازل شخصی) جداگانه تعیین شده‌اند، و سکنه‌ی تهران از حیث جنس، سن، مذهب، و غیره‌در مواردی حتی به طبقه‌بندی تفاضلی (مانند تفکیک زنان بزرگسال به زنان محترم، زنان تجار و کسبه، کنیز سیاه، دایه، و خدمتکار)ـطبقه‌بندی شده‌اند، وعدد خانه‌ها و بعضی ابنیه و تأسیسات تفکیکاً تعیین شده است. از گزارشهای متفرق متعلق به عهد ناصری اطلاعات مفید راجع به تعداد خانوارهای دهات ولایات مختلفه بدست میآید. معذلک، ارقامی که در گذشته راجع به جمعیت کشور ذکر شده است مبتنی بر حدس و قرائن بوده است. شاردن جمعیت ایران زمان صفویه را قریب ۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر تخمین کرده است. در سالنامه‌ی ایران (۱۲۹۰ هق، گردآورده‌ی محمد حسن صنیع‌الدوله)، جمعیت ایران در عهد ناصری ۲۳ کرور و ۶۰ هزار نفر تخمین شده است. در صفحه‌ی ۱۰۷ کتابی بنام کتاب جغرافیا (چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۳ هق)، در باب جمعیت ایران مینویسد، "جمعیت ایران را باختلاف از ۱۵ تا ۲۴ کرور نوشته‌اند، لیکن بواسطه‌ی معمول نبودن تعداد نفوس در ایران و مجهول بودن حقیقت مطلب، میتوان علی‌الجاله محض تشفی قلب قدر متیقن را ۲۰ کرور دانست، که چندین کرور آن احشام و چادرنشین هستند"!

با مقرر شدن تنظیم سند سجلی در سال ۱۲۹۷ هق و مخصوصاً پس از تصویب (۱۳۰۴ هش) قانون سجل احوال مرحله‌ی جدیدی در مسائل مربوط به جمعیت آغاز گردید. در جج II، تعیین جمعیت ایران بیش از پیش مورد توجه واقع شد. در ۱۳۱۸ هش، در بعضی از شهرهای ایران سرشماری با رعایت اصول فنی جدید انجام گرفت. اولین سرشماری عمومی در آبان ماه ۱۳۳۵ هش بعمل آمد، که بر طبق آن جمعیت ایران در آن تاریخ ۱۸٬۹۵۴٬۷۰۴ بوده است. چگالی جمعیت ایران ح ۱۲ نفر در کمه و در بعضی مناطق کشور بشرح ذیل بوده است:

استان تهران	ح ۴۴ نفر در کمه
سواحل خزر	۲۵–۳۵ نفر در کمه
آذربایجان	۲۶ نفر در کمه
سیستان و بلوچستان	۲–۲٫۴ نفر در کمه
کویرهای مرکزی	ح ۵ نفر در کمه
شهر تهران	۲۵۳٫۲ نفر در کمه
« آبادان	۱۷۵٫۵ نفر در کمه
« تبریز	۵۱٫۶ نفر در کمه
« کاشان	۹٫۷ نفر در کمه
« کرمان	۴٫۲ نفر در کمه

توزیع جمعیت تابع عوامل طبیعی، عوامل اقتصادی، صنعتی شدن کشور، و عوامل مذهبی است.

سرشماری ۱۳۳۵ هش حاکی از اینست که جمعیت ایران در ۵۷٬۹۵۸ محل اقامت داشته‌اند، که ۱۱۹ محل از آن جمله شهرهای مراکز سرشماری بوده است، و ۹۱ محل هر یک بیشتر از ۵٬۰۰۰، و بقیه‌ی آبادیها هر یک کمتر از ۵٬۰۰۰ جمعیت داشته است. بتخمین میتوان گفت که در هنگام سرشماری، ۶۹٫۹٪ جمعیت در محلهای دسته‌ی سوم سکنی داشته‌اند، و بقیه (۳۰٫۱ در صد، یا ۵٬۷۱۱٬۸۵۶ نفر) "شهرنشین" بوده‌اند. شهرها را از لحاظ توزیع جمعیت چنین طبقه‌بندی میتوان کرد:

جمعیت	تعداد شهر
بیش از ۲۰۰٬۰۰۰	۵ (تهران، تبریز، اصفهان، مشهد، آبادان)
از ۲۵۰ تا ۱۰۰ هزار	۴
از ۱۰۰ تا ۵۰ هزار	۹
از ۵۰ تا ۱۰ هزار	۵۷
کمتر از ۱۰ هزار	سایر شهرها

از سرشماری عمومی ایران ۱۳۳۵ هش چنین استنتاج شده است که در کل جمعیت ایران، تعداد مردان ۳۳۵٬۱۸۴ نفر بیشتر از تعداد زنان بوده است، و به عبارت دیگر، در برابر هر 100 نفر زن ۱۰۳٫۶ نفر مرد وجود داشته است. باستثنای گروههای میان ۱۵ تا ۳۴ سالگی، تقریباً در کلیه‌ی سنین، عده‌ی مردها بیشتر از زنها بوده است. توزیع جنسی جمعیت تا ۳۵ سالگی تقریباً طبیعی است، اما از ۳۵ سالگی ببعد، بر خلاف قاعده‌ی کلی، در آمار جمعیت ایران عده‌ی مردها بیشتر است. از جهت سن، نیمی از جمعیت ایران کمتر از ۲۰٫۲ سال، و نیم دیگر بیش از آن، ۳۲٫۵٪ جمعیت کمتر از ۱۰سال، و ۴۹٫۶٪ کمتر از ۲۰ سال داشته‌اند.

پس از سرشماری سال ۱۳۳۵ هش، آمارگیری و استنتاجات آماری چندی انجام گرفته است. بر طبق استنباطاتی که از اطلاعات موجود شده است، جمعیت ایران از سال ۱۳۱۸ هش ببعد مرتباً افزایش یافته است، و در فاصله‌ی سرشماری عمومی تا نیمه‌ی دوم سال ۱۳۳۹ هش، ضریب ازدیاد جمعیت ۲٫۵ تا ۲٫۶ در صد تخمین شده است. نرخ موالید بین ۴۰ تا ۵۱ در هزار، و نرخ متوفیات بین ۱۵ تا ۲۱ در هزار تخمین شده است. در شهرهائی که بیش از ۵۰٬۰۰۰ نفر جمعیت دارند و از وسائل بهداشتی و طبی برخوردارند، امید به زندگی در حدود ۴۵ تا ۵۰ سال، و در شهرهائی که جمعیت آنها میان ۵٬۰۰۰ تا ۵۰٬۰۰۰ نفر است، این میزان در حدود ۴۲ سال میباشد. بر طبق محاسباتی که بر اساس دو فرض مختلف شده است، احتمال داده‌اند که جمعیت ایران در سال ۱۹۷۰ و سال ۱۹۸۰ بر اساس فرض اول بترتیب به ۳۱٫۳ میلیون و ۴۳ میلیون نفر، و بر اساس فرض دوم بترتیب به ۳۰٫۵ میلیون و ۴۰٫۵ میلیون نفر برسد.

جمکیم: ← تیمور قاآن.

جمل، جنگ: ← جمل، واقعه‌ی.

جمل، حساب (jommal)، ← ابجد.

جمل، واقعه‌ی (jamal) [عربی، = شتر] یا **جنگ جمل**، جنگ معروفی که در ماه جمادی الثانی سال ۳۶ هق، نزدیک بصره، بین امیرالمؤمنین علی ع از یک طرف، و عایشه و طلحة ابن عبیدالله و زبیر ابن العوام از طرف دیگر روی داد، و به پیروزی علی انجامید. عایشه در مکه مشغول عمره بود که از قتل عثمان خلیفه خبر یافت، و چون با علی دشمنی دیرین داشت، و نمیتوانست او را بر مسند خلافت ببیند، بعنوان خونخواهی عثمان بتحریک مردم پرداخت، و چندی بعد طلحه و زبیر نیز باو پیوستند، و بامید تحصیل پول و سپاه عازم بصره شدند. علی که از نقشه‌ی آنها مطلع گردید نیز عازم بصره شد. روز 10م جمادی الثانی جنگ درگرفت، و از صبح تا شام طول کشید. طلحه زخمی مهلک برداشت، و زبیر هم که از عاقبت جنگ بیمناک بود، پس از اینکه علی عهد پیغمبر را باو یادآوری کرد، خود را از معرکه بیرون کشید، و در خارج از میدان جنگ مقتول شد. در طی جنگ، عایشه در هودجی بر شتر سوار بود، و جنگجویان را تحریص میکرد، و مدافعین اطراف شتر را گرفته بودند. عاقبت مالک اشتر خود را به شتر رسانید، و آنرا بزانو آورد، و هودج بزمین آمد. در پایان جنگ، هودج غرق در تیر شده بود، ولی چون پوشش محکمی داشت آسیبی به عایشه نرسید. علی ع عایشه را، بوسیله‌ی برادرش محمد ابن ابوبکر، با احترام به بصره فرستاد، و از آنجا روانه‌ی مدینه نمود؛ دشمنان را امان داد، و فاتحین را از اسیر کردن زنان و کودکان و تصرف اموال مغلوبین منع فرمود. در نتیجه‌ی پیروزی در جنگ جمل، عراق بتصرف علی درآمد.

جمنا[1] (jamnā)، سانسکریت **یمونا** (yamunā)، رودی بطول ح ۱٬۳۷۰ کم، ل هند مرکزی، که در ایالت تهری در هیمالیا سرچشمه میگیرد، و در الله‌آباد به رود گنگ میریزد. از ش دهلی و از آگرا میگذرد. بیشتر مسیرش قابل کشتیرانی است، و پیش از کشیدن خط آهن از راههای عمده‌ی حمل و نقل بود. این امر، و نیز صفای آب آن، سبب عمده‌ی تأسیس شهرهائی در کنار آن بوده است. ساختن کانال غربی آن را فیروز شاه تغلق آغاز کرد (۷۵۷ هق).

جمونا، رود، پاکستان شرقی، ← براهماپوترا.

جمو و کشمیر: ← کشمیر.

جمهور (jomhur) یا **امور جمهور** (omure) یا **جمهوریت** (jomhuriyyat) یا **کتاب السیاسه** (ketābo 's.siāsa)، عناوین مشهور کتاب پولیتیا[2] (politeyā؛ یو)، از افلاطون، که مهمترین آثار قدیم در فلسفه‌ی سیاسی است، و سرمشق مدینه‌های فاضله و یوتوپیاهای ادوار مابعد بوده است (← مدینه‌ی فاضله؛ یوتوپیا). این کتاب بصورت دیالوگ است، و در آن، مانند دیگر رسالات افلاطون، سخنگوی اصلی سقراط است. محور اصلی کتاب مسئله‌ی عدالت است، که بحث در آن به "کشور-شهر کامل" میرسد، که بقول سقراط از سه طبقه‌ی زمامداران، سپاهیان، و پیشه‌وران تشکیل یافته است، که اولی قوه‌ی عاقله‌ی مُلک است، دومی حافظ و نگهبان آن، و سومی وسیله‌ی رفع حوائج مادی آن. هر سه طبقه باید از اعتدال و خویشتن-داری برخوردار باشند، و عدالت عبارت از رعایت حدود است، باین معنی که این طبقات هر یک به وظیفه‌ی مخصوص خود عمل کند، و از تجاوز به حدود دیگران بپرهیزد. عدالت را در فرد، بقیاس عدالت در جامعه، هماهنگی سه جنبه‌ی نفس آدمی-عقل، عواطف و اراده و شجاعت، وشهوات-میشمارد. سپس بحث از کشورشهر کامل ادامه مییابد، و لزوم اشتراک در مال و زن و فرزند استنتاج میشود، و مدلل میگردد که تنها حکما

(۱)Jumna (۲)Politeia

شایسته‌ی زمامداری هستند، زیرا فقط حکما علم به عدالت مطلق و حقایق ثابته دارند (← آریستوکراسی). موضوعهای دیگری که در این کتاب مورد بحث است عبارتند از تحصیلات عالیه‌ی زمامداران و برنامه‌ی تعلیم و تربیت، تساوی زن و مرد، ناسازگاری حکمت و شعر، بقای روح، بسط نظریه‌ی مثل، و غیره.

کتاب پولیتیا بوسیله‌ی حنین ابن اسحاق (۱۹۴–۲۶۰ هق) بعنوان کتاب السیاسه بعربی، و با عناوین جمهوریت افلاطون (تهران، ۱۳۳۴ هش) و جمهور (تهران، ۱۳۳۵ هش) بفارسی ترجمه شده است.

بر روی هم، کتاب جمهور مخلوطی است از افکار بلند و نظریات و توهمات عجیب، که آریستوفانس در رساله‌ی انجمن زنان به هجو آنها پرداخته است. ظاهراً افلاطون خود به غیر عملی بودن آرزوهای خود پی برده است، چنانکه در آخر عمر رساله‌ی دیگری بعنوان نوموی (nomoy) نوشته است، که آخرین اثر اوست، و ناتمام مانده، و در آن به عمل نزدیکتر شده است، و از طریقه‌ی اشتراک عدول کرده، و قائل شده است باینکه قوانین و نظامات باید تابع اوضاع و احوال اقتصادی و جغرافیائی باشد، و وظیفه‌ی اصلی دولت را تربیت و تعلیم ملت دانسته است. کتاب نوموی را حنین ابن اسحاق و یحیی ابن عدی بعنوان نوامیس (navāmis) [= قوانین] بعربی ترجمه کرده‌اند، ولی این ترجمه ظاهراً از بین رفته است. علاوه بر این کتاب، در مآخذ اسلامی کتاب یونانی‌الاصل دیگری بعنوان نوامیس [= حیله‌ها] به افلاطون نسبت داده شده است، که موضوعش خرافات و غیبگوئی است، و ظاهراً بوسیله‌ی حنین بعربی ترجمه شده است.

جمهور ابن مرار (jomhure 'bne marrār)، فت ۱۳۸ هق، از سرداران عرب در دستگاه منصور خلیفه‌ی عباسی. در واقعه‌ی شورش سنباد، خلیفه او را بجنگ وی فرستاد، و جمهور در محلی بین همدان و ری سنباد را شکست داد، و اموال او را بغنیمت گرفت، اما در ری بماند و آنچه را به غنیمت گرفته بود جهت خلیفه نفرستاد. خلیفه از او مطالبه کرد، و او از دادن غنائم خودداری نمود، و عده‌ای را با خود همدست نمود، و سر بشورش برآورد. سرانجام خلیفه محمد ابن اشعث را بجنگ وی فرستاد، و در بین ری و اصفهان میان آنها جنگ واقع شد، و ابن اشعث ظفر یافت. جمهور بگریخت و عده‌ای از یارانش او را کشتند، و سرش را نزد منصور فرستادند.

جمهوری[1] (jomhuri) یا **جمهوریت** (-jomhu riyyat)، در اصطلاح معمول امروز، حکومت یا مملکتی دموکراسی که رئیس آن انتخابی است، و سلطان یا پادشاهی در رأس حکومت قرار نگرفته است که بر حسب توارث آن مقام را حائز گردد. لکن حکومت جمهوری بمفهوم تاریخی و وسیع آن آنچنان حکومتی را گویند که قدرت و حق حاکمیت آن ناشی از میل و اراده‌ی کسانی باشد که آنرا انتخاب کرده‌اند. در جمهوری روم حکومت بدست برگزیدگان طبقه‌ی اعیان و اشراف بود، و در جمهوریهای قدیم یونان طبقه‌ی مخصوصی حق این را داشت که بوسیله‌ی رأی خود مأمورین دولت را انتخاب کنند. در جمهوریهای کنونی حق حاکمیت با برگزیدگان قاطبه‌ی مردم است، و قدرت آنها ناشی از اراده‌ی عموم میباشد، که آنها را انتخاب میکنند، و حکومت را بآنها میسپارند. در کشمکش حکومت جمهوری فدرال برقرار است که قدرت حکومت مرکزی آن حدود معینی دارد؛ ولی بعکس، در فرانسه حکومت مرکزی اختیارات وسیعتری دارد. نیز ← رئیس جمهور.

اصطلاح جمهوریت را ترکهای عثمانی در اواخر قرن ۱۸م از لغت عربی جمهور [= همه‌ی مردم، عامه‌ی مردم] ساختند، و اول بار در مورد نخستین جمهوری فرانسه و جمهوریهای همسایه‌ی دولت عثمانی که بتقلید از جمهوری فرانسه تأسیس شد بکار رفت. سپس این اصطلاح مانند بسیاری اصطلاحات دیگر، از خاک عثمانی در میان اعراب و در ایران و هند راه و رواج یافت. در میان مسلمانان، نخستین کشور جمهوری (بمعنی کنونی کلمه) جمهوری آذربایجان (در خاک شوروی کنونی) بود، که در ماه مه‌ی ۱۹۱۸ تأسیس شد، و در آوریل ۱۹۲۰ بتصرف ارتش سرخ درآمد، و به یک جمهوری شوروی مبدل گردید. باشقیرها و سایر اقوام ترک امپراطوری روسیه دست به اقدام مشابهی زدند، و سرنوشت مشابهی یافتند. اولین جمهوری اسلامی در خارج خاک روسیه جمهوریی بود که در ۱۹۱۸ در خاک طرابلس غرب اعلام شد (نوامبر ۱۹۱۸)، و بعداً جزء لیبی گردید. بعضی دیگر کشورهای اسلامی که حکومت جمهوری دارند، با تاریخ اعلام جمهوریت، بشرح ذیل است،

ترکیه	۲۹ اکتبر	۱۹۲۳
لبنان	۲۳ مه‌ی	۱۹۲۶
سوریه	۲۲ مه‌ی	۱۹۳۰
اندونزی	اوت	۱۹۴۵
مصر	ژوئن	۱۹۵۳
پاکستان	نوامبر	۱۹۵۳
سودان	ژانویه‌ی	۱۹۵۶
عراق	ژوییه‌ی	۱۹۵۸
تونس	مه‌ی	۱۹۵۹

"الجمهوریة العربیة المتحده" (جمهوری متحد عرب)، که از اتحاد مصر و سوریه تشکیل شد (فوریه‌ی ۱۹۵۸)، در سپتامبر ۱۹۶۱ منحل گردید، اگرچه دولت مصر عنوان آنرا محفوظ داشته است. در یمن در سپتامبر ۱۹۶۲ نهضتی بر ضد رژیم سلطنتی برپا شد. در حال حاضر بیشتر ممالک اسلامی عنوان "جمهوری" بخود میدهند، ولی میزان انطباق این عنوان با واقعیت رژیم حکومتی آنها متفاوت است.

جمهوری یا غوغای جمهوری، در تاریخ ایران، عنوان نقشه‌ای جنجال‌آمیز و پرسر و صدا، که در اواخر سنه‌ی ۱۳۰۲ هش، مقارن با افتتاح مجلس پنجم و بعد از مسافرت و عزیمت احمد شاه قاجار بخارجه، در بعضی جراید و محافل متمایل و منسوب به سردار سپه (← رضا شاه کبیر) تهیه و طرح شد، و هدف آن تدارک مقدمات عزل احمد شاه، و تغییر رژیم سلطنت بجمهوری، و انتخاب سردار سپه بریاست جمهوری ایران بود. مقارن شروع این نقشه، در جراید دولتی و طرفدار سردار سپه تلگرافها و نامه‌هائی حاکی از اظهار نفرت مردم ولایات نسبت بسلطنت قاجاریه و ابراز تمایل باستقرار رژیم جمهوری منتشر میشد، و حتی در تهران نیز عده‌ای با بیرقها و جامه‌های سرخ بیرون آمده اظهار جمهوری‌خواهی میکردند، و چون اکثریت اعضای مجلس پنجم نیز طرفدار سردار سپه بودند، زمینه‌ی اجرای این خیال جهت اول نوروز ۱۳۰۳ هش فراهم بود. لیکن بواسطه‌ی مخالفتی که سید حسن مدرس و یاران او با اعتبارنامه‌های عده‌ای از وکلا نمودند، و ایستادگی بازار تهران در مقابل این فکر، مقارن آن تاریخ اکثریت موفق نشد لایحه‌ی تغییر سلطنت و اعلام جمهوری را، که قبلا تهیه شده بود، تقدیم و تصویب کند، و آخر در بعد از ظهر روز دوم فروردین ۱۳۰۳ هش نیز، بتحریک مدرس و علمای تهران، عده‌ای بمخالفت با جمهوری و طرفداری از احمد شاه در جلو مجلس تظاهرات نمودند، و سردار سپه بمجلس آمد، و مورد اهانت مخالفان واقع شد، و او هم سربازان را واداشت که مردم را بزنند و متفرق کنند. عاقبت بواسطه‌ی مقاومت رئیس مجلس وقت (مؤتمن‌الملک) و مخالفت عامه، سردار سپه از تعقیب فکر جمهوری منصرف شد، و در طی بیانیه‌ای از "هموطنان" درخواست که "عنوان جمهوری" را موقوف بدارند، و غوغای جمهوری خاتمه یافت.

جمهوری اول، در تاریخ فرانسه، جمهوریی که در ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲ بوسیله‌ی کنوانسیون تأسیس گردید (← انقلاب فرانسه)، و تا تأسیس (ماه مه‌ی ۱۸۰۴) امپراطوری اول بوسیله‌ی ناپلئون I دوام یافت. این جمهوری مشتمل بر دوره‌های کنوانسیون، دیرکتوار، و کنسولا بود.

جمهوری پنجم، در تاریخ فرانسه، عنوان دوره‌ای از حکومت جمهوری فرانسه که، پس از سقوط (۵ اکتبر ۱۹۴۸) جمهوری چهارم، بوسیله‌ی شارل دوگل آغاز شد. قانون اساسی آن با مراجعه به آراء عمومی ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸ در فرانسه و سرزمینهای ماوراء بحار آن تصویب گردید، و بموجب آن بر اختیارات رئیس جمهور افزوده شد، و ضعف قوه‌ی مجریه نسبت به قوه‌ی مقننه، که موجب سقوط جمهوری چهارم شد، در آن جبران گردید.

جمهوری چهارم، در تاریخ فرانسه، عنوان دوره‌ای از حکومت جمهوری فرانسه از ۱۹۴۴ (سقوط حکومت ویشی و نجات فرانسه از اشغال آلمان) تا ۵ اکتبر ۱۹۴۸. قانون اساسی آن در سپتامبر ۱۹۴۶ تصویب شد.

جمهوریخواه، حزب[2]، یکی از دو حزب بزرگ کشمکش، که حزب صاحبان صنایع بزرگ محسوب است، و در ۱۸۵۴ از ائتلاف همه‌ی احزاب مخالف بسط برده‌داری تشکیل گردید (← دموکرات، حزب). در انتخابات سال ۱۸۶۰ برای اولین بار نامزد جمهوریخواهان، آ. لینکلن، بریاست جمهور رسید، و در سالهای ۱۸۶۱–۱۹۳۳، جز در فواصل ۱۸۸۵–۸۹ و ۱۸۹۳–۹۷ و ۱۹۱۳–۲۱، حکومت در دست جمهوریخواهان بود. انتخاب لینکلن باعث خارج شدن ایالات جنوبی از جامعه‌ی ایالات متحده گردید (← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا). جمهوری‌خواهان تندرو با برنامه‌ی ترمیم ا. جانسن مخالفت کردند، و زیاده‌رویهای آنان در دوره‌ی ریاست جمهور گرانت و رسوائیهای ناشی از آن باعث انشعاب و تشکیل حزبی بنام حزب جمهوریخواه لیبرال گردید (۱۸۷۲) که خواستار اصلاحات

(1) republic (2) Republican party

اجتماعی بود. حزب جمهوریخواه مخالف عضویت کشمت در جامعه‌ی ملل بود، و عقیم ماندن برنامه‌ی صلح و. ویلسن تا حد زیادی ناشی از مخالفت همین حزب است، که آنرا مسئول بحران اقتصادی شدید دوره‌ی ه. هوور نیز میدانند.

در انتخابات سال ۱۹۳۲ ف. د. روزولت، نامزد حزب دموکرات، بریاست جمهور رسید، و از آن پس تا مدت بیست سال حکومت در دست دموکراتها بود تا آنکه در انتخابات سال ۱۹۵۲ آیزنهاور، نامزد حزب جمهوریخواه، بریاست جمهور رسید، و این حزب دگرباره روی کار آمد. حزب جمهوریخواه تا ۱۹۴۱ طرفدار کناره‌گیری کشمت از کارهای اروپا بود، و پس از جنگ II، برهبری آ. ه. وندنبرگ، در اداره‌ی سیاست خارجی کشمت با دولت دموکرات همکاری داشت. در انتخابات سال ۱۹۶۰، ج. ف. کندی، نامزد حزب دموکرات، بریاست جمهور انتخاب شد، و حزب جمهوریخواه کنار رفت.

جمهوریخواه لیبرال، حزب، در تاریخ کشمت: ← جمهوریخواه، حزب.

جمهوری دوم، در تاریخ فرانسه، جمهوریی که پس از استعفای لوئی فیلیپ در ۲۵ فوریه‌ی ۱۸۴۸ بوجود آمد، و تا تأسیس (دسامبر ۱۸۵۲) امپراطوری دوم بوسیله‌ی ناپلئون III دوام یافت.

جمهوری سوم، در تاریخ فرانسه، عنوان دوره‌ای از حکومت جمهوری فرانسه از سپتامبر ۱۸۷۰ (پایان امپراطوری دوم) تا ژوئن ۱۹۴۰ (اشغال فرانسه بوسیله‌ی آلمان در جنگ II). قانون اساسی جمهوری سوم در ۱۸۷۵ تدوین شد.

جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی[1]، علامت اختصاری در این کتاب **جمشر**، عمده‌ترین جمهوری (۱۷٬۰۷۵٬۴۰۰ کمه؛ در ۱۹۵۹ جمع ۱۱۷٬۴۹۴٬۰۰۰) جزء تجشس؛ پایتختش مسکو. در امتداد غرش از دریای بالتیک تا قفقاز و در لرج از اقیانوس شمالگان تا دریاهای سیاه و خزر و کوههای قفقاز و آلتای و سایان امتداد دارد. شامل ۷۶٪ اراضی و ۵۸٪ جمعیت تجشس است. قسمت آسیائی جمشر (۱۲٬۷۵۰٬۰۰۰ کمه؛ جع باستثنای اورال ح ۱۹٬۵۰۰٬۰۰۰) معمولا بنام سیبریه خوانده میشود. جمعیت آن ۷۴٪ روس و سایرین گروه‌هائی از نژاد غیر اسلاو هستند، که ۱۵ گروه از آنها ۱۵ جمهوری خودمختار تشکیل میدهند: آستیای شمالی؛ اودمورت؛ باشقیرستان؛ بوریات؛ تاتارستان؛ چچن-اینگوش؛ چووائش؛ داغستان؛ کاباردین-بالکار؛ کارلو-فنلاند؛ کلموکستان؛ کومی؛ ماری؛ موردوویا؛ یاکوت. سایر قسمتهای اداری بزرگ آن عبارتند از سرزمینهای خاباروفسک، آلتای، کراسنویارسک، سرزمین کرانه‌ای، و ستاوروپول. جمشر شامل قسمت عمده‌ی صنایع و معادن اتحاد شوروی است و تأثیر و نفوذ زیادی در زندگی مردم شوروی دارد. در باب تاریخ و جغرافی و اقتصادیات آن ← روسیه؛ سیبریه؛ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

جمهوری متحد عرب[2]، عربی **الجمهورية العربية المتحدة،** کشوری جمهوری که از اتحاد دو مملکت مستقل مصر و سوریه بوجود آمد (اول فوریه‌ی ۱۹۵۸)، و با کودتای نظامی ۲۹ سپتامبر ۱۹۶۱ تجزیه شد. در ۲۱ فوریه‌ی ۱۹۵۸، با مراجعه به آراء عمومی، از طرف مردم دو کشور تصویب و جمال عبدالناصر بسمت رئیس جمهور جمهوری متحد عرب انتخاب شد. عبدالناصر در ۷ اکتبر ۱۹۵۸ هیئت وزیران جمهوری را (مرکب از دو معاون رئیس جمهور، ۱۴ وزیر مصری، ۷ وزیر سوریه‌ای) معرفی کرد. یمن در ۹ مارس ۱۹۵۸ به جمهوری پیوست، و نام آن به "کشورهای متحد عرب" تبدیل گردید. پس از تجزیه‌ی جمهوری، مصر عنوان آن را همچنان حفظ کرده است.

جمیل‌آباد، دهستان (جمع ح ۲٬۳۰۰)، غ بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۱(؟) آبادی. مرکزش، **جمیل‌آباد** (جع ۳۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری غ بافت است.

جمیله (jamile)، بانوی خواننده‌ی معروف مدینه در اوایل خلافت اموی. بنقل روایات، مقدمات موسیقی و آوازخوانی را نزد خود و از طریق گوش دادن به آواز سائب خاثر (sā'ebe xāser) (فت ۶۳ هق)، که همسایه‌ی وی بود، آموخت، و باوج شهرت رسید، چنانکه جمعی در مکتب وی تلمذ کردند، و جمعی از شعرا به محفل وی رفت و آمد داشتند. تاریخ وفاتش معلوم نیست.

جمینیانی[3]**، فرانچسکو** (frāncesko jeminiāni)، فت ۱۷۶۲، ویولن‌نواز ایتالیائی و آهنگساز برای سازهای زهی. آثاری در روش نواختن سازهای زهی دارد، از قبیل فن نواختن ویولن.

جن (jenn) یا **جان** (jānn)، اجسام هوائی (= بُخاری) که میتوانند به اشکال مختلف درآیند، دارای عقل و فهم هستند، و قدرت انجام دادن کارهای سخت دارند. مفرد آن جنی (jenni) است. جنیان از شعله‌ای بیدود خلق شده‌اند (قرآن، الرحمن ۱۴)، و حال آنکه انسان از گل و فرشتگان از نور خلق شده‌اند. جنیان بر سه نوع اند: بعضی مانند مار و عقربند، برخی مثل پرندگان در هوا میپرند، و بعضی مانند بنی آدم هستند. مسلمانان معتقدند که محمد ص بر جن و اِنس مبعوث است. جن در افسانه‌های اسلامی نقش مهمی داشته است، و قصه‌ها از جنیانی که عاشق بنی‌آدم شده‌اند پرداخته‌اند، و نه فقط در قصه‌های قدیمی (مانند الف لیلة و لیله)، بلکه در داستانهای جن و پری (← ادبیات اطفال و نوجوانان) ذکر آنها و کارهای خارق العاده‌ی ایشان فراوان میآید. غول و عفریت از اقسام جن هستند. نیز ← پری.

جن، سوره‌ی، سوره‌ی ۷۲م قرآن، مکی، ۲۸ آیه، در اینکه بعضی از گروه جن قرآن را شنیده و بآن ایمان آورده‌اند، و نیز این دستور صریح که پرستش مخصوص خدا است، و هیچ کس را نباید با او شریک گیرند.

جنابت (janābat) [عربی، = دور شدن] یا **حدث اکبر** (hadase akbar)، در فقه، حالت ناشی از انزال منی (بهر نحو که باشد)، که در آن شخص از ادای بعضی عبادات ممنوع میشود. شخصی را که در این حالت باشد جنب (jonob) گویند، و این حالت با شست و شوی خاص (غسل جنابت) یا تیمم برطرف میشود. در حال جنابت، انجام نماز، مَس خط قرآن، رفتن به مسجد الحرام و مسجد پیغمبر در مدینه، توقف در مساجد و حرم ائمه، و خواندن سوره‌هائی از قرآن که سجده‌ی واجب دارد حرام است. نیز ← حدث.

جنابد (jonābed)، صورت معرب **گناباد.** نسبت بآن جنابدی است.

جنابه (jannābe)، شهر قدیم فارس: ← گناوه.

جنابی (jannābi:, janābi:)، شهرت **ابومحمد مصطفی،** فت ۹۹۹ هق، مورخ عربی‌نویس. در بلاد روم در عهد سلطان مراد III رونق یافت، و چندی قاضی حلب گردید. وی مؤلف کتاب المَنْهَل الزاخِر فی احوال الاوائل و الاواخر، معروف به تاریخ جنابی، در تاریخ ۸۲ سلسله از سلاطین مسلمان است، که خود آنرا به ترکی نیز ترجمه نمود.

جنابی قرمطی (jannābie qermeti)، شهرت ابو سعید حسن ابن بهرام جنابی، فت ۳۰۱ هق، امیر قرامطه و مؤسس نهضت و دولت آنها در بحرین. در جنابه‌ی فارس بدنیا آمد، و یک چند در بصره و در بلاد مجاور بعنوان داعی قرامطه مشغول فعالیت بود. سپس به بحرین رفت، و بدعوت مردم و تبلیغ عقاید قرمطی پرداخت. اندک اندک کارش بالا گرفت، و بر قطیف و احساء و دیگر شهرهای بحرین دست یافت، و لشکر معتضد خلیفه را شکست داد، و بعد هجر و یمامه را تسخیر کرد، و به تهدید بصره پرداخت. مقتدر خلیفه‌ی عباسی ناچار با او از در دوستی درآمد. وی مردی زیرک و گستاخ و دلاور بود، و یارانش او را "سید" می‌خواندند. در هجر یکی از غلامانش او را در حمام بکشت.

جناح (jonāh)، ده (جع ۲٬۴۴۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۳۰ کیلومتری ج بستک.

جناح، محمد علی (jenāh)، معروف به **قائد اعظم،** ۱۸۷۶–۱۹۴۸، مؤسس پاکستان، مت کراچی. در انگلستان تحصیل حقوق کرد. در ابتدا طرفدار کنگره‌ی ملی هند و وحدت هندو و مسلمان بود. در ۱۹۱۶ و در ۱۹۲۰ بریاست مسلم لیگ انتخاب شد، ولی تا ۱۹۳۰ در عضویت کنگره باقی ماند. از ۱۹۳۴ تا هنگام مرگ رهبر مسلم لیگ بود، و در راه تأسیس مملکتی از نواحی مسلمان‌نشین هند فعالیت کرد. در جنگ II از بریتانیا پشتیبانی کرد. تبلیغاتش بحدی مؤثر واقع شد که در انتخابات ۱۹۴۶ مجلس مؤسسان هند، تمام کرسیهائی که به مسلمانان تخصیص داده شده بود نصیب مسلم لیگ گردید. سیاست آشتی‌ناپذیر و تهدیدهای او بالاخره کارگر افتاد، و کنگره ناچار تأسیس پاکستان را پذیرفت، و در اوت ۱۹۴۷ هندوستان تجزیه شد. جناح بسمت نخستین فرماندار کل دومینیون پاکستان منصوب و به ریاست مجلس مؤسسان آن انتخاب شد.

جناح چپ[4] (janāhe) یا **دست چپیها،** اصطلاح سیاسی، که به گروهها و احزاب رادیکال، سوسیالیست، آنارشیست، و کمونیست اطلاق میشود. این اصطلاح مأخوذ از رسم نشستن در پارلمانهای اروپائی است که در آنها نمایندگان احزاب چپ در طرف چپ و نمایندگان احزاب راست در طرف راست قرار میگیرند. دست چپیها خواستار ایجاد

(۱)Russian Soviet Federated Socialist Republic (۲)United Arab Republic (۳)Geminiani (۴)left wing

تحول بنفع توده‌ی مردم، و مخالف طبقات ممتاز هستند، ولی در میان آنها تمایلات مختلفی، از اصلاح‌طلبی معتدل (رادیکال‌ها) تا انقلابی افراطی (کمونیستها و آنارشیستها)، وجود دارد. در احزاب چپ، جناح چپ به گروهی اطلاق میشود که در قید به اصول نظری حزبی و سیاسی خود افراطیتر است. نیز ← جناح راست.

جناح راست[1] یا **دست راستیها**، اصطلاح سیاسی، که به گروهها و احزاب محافظه‌کار، ارتجاعی، هوادار قدرت مطلقه، و فاشیست اطلاق میشود. این اصطلاح مأخوذ از رسم نشستن در پارلمانهای اروپائی است که در آنها نمایندگان احزاب چپ در طرف چپ و نمایندگان احزاب راست در طرف راست قرار میگیرند. دست راستیها هوادار تثبیت وضع موجود و حفظ امتیازات طبقات حاکمه، و مخالف اصلاحات و تحولات شدید هستند، ولی در میان آنها تمایلات مختلفی، از طرفداری از دموکراسی و اصلاحات معتدل (محافظه‌کاران) تا طرفداری از حکومت مطلقه (فاشیستها)، وجود دارد. در احزاب چپ، جناح معتدل و میانه‌رو را جناح راست میگویند. نیز ← جناح چپ.

جناحیه (janāhiyye)، فرقه‌ای از غلاة که عبدالله ابن معاویه ابن عبدالله ابن جعفر طیار را امام و مهدی قائم و بلکه خدا میشمرده‌اند، و چون جد این عبدالله، که جعفر طیار باشد، لقب ذو الجناحین داشته است پیروان او به جناحیه مشهور شده‌اند. عبدالله بنا بر مشهور در اصفهان بدست لشکر ابومسلم خراسانی مقتول شده است، ولیکن یاران او کشته شدنش را باور نکردند، و گویند وی زنده و جاویدان است. در باره‌ی عقاید آنها گویند که عبادات را واجب نمیدانسته و آن را کنایه از دوستی خاندان علی میدانسته‌اند. نیز گویند آنها به حلول روح خداوند در اجساد انبیا و ائمه قائل بوده‌اند، و به تناسخ نیز اعتقاد میورزیده‌اند، و معتقد بوده‌اند که علم در قلب عبدالله مانند قارچ و علف در صحرا میروید، و میگویند روح خداوند از انبیا و ائمه به عبدالله رسیده، و او مهدی و بلکه خداست.

جناس (jenās) یا **تجنیس** (tajnis)، در علم بدیع، همسان بودن دو یا چند لفظ مختلف المعنی در همه یا برخی از حروف، حرکات، خط، لفظ، و بساطت و ترکب. دو لفظ همسان را نسبت بیکدیگر متجانس و نسبت به جناس ارکان (arkān) خوانند. جناس چند گونه است، و شرح و مثال هر یک در مقالات آتیه آمده است.

جناس تام (jenāse tāmm)، در علم بدیع، یگانگی دو کلمه در حروف و حرکات و خط و بسیط یا مرکب بودن (← جناس). جناس تام دو گونه است، (۱) مماثل (momāsel) [= همانند]، که دو کلمه از یک نوع دستوری باشند، مانند کام [= دهان] و کام [= مقصود]، که هر دو اسم اند؛ (۲) مستوفی (mostŏfā)، که در نوع دستوری مختلف باشند، مانند باد در این شعر مولوی، که در مصراع نخستین اسم و در مصراع دیگر فعل است:

حمله‌مان بیدا و نابیداست باد
جان فدای آنچه ناپیداست باد.

جناس خط (jenāse xatt)، در علم بدیع، همسان بودن دو کلمه در خط و اختلاف آنها در نقطه، مانند تاخت و باخت (← جناس).

جناس یا جنیسره، دریاچه؛ ← طبریه، دریاچه‌ی.

جناس زائد (jenāse zā'ed)، جناسی (← جناس) که در آن یکی از دو متجانس حرفی افزون از دیگری در آغاز یا میان یا انجام داشته باشد؛ مانند شکوه و کوه؛ حصن و حصین؛ و موی و مویه. نوع آخر را مذیل (mozayyal) نیز خوانند.

جناس لاحق (jenāse lāheq)، در علم بدیع، همسان بودن دو کلمه در همه‌ی حروف جز یک حرف در آغاز یا میان آنها، مانند درد و گرد، یا درد و دزد (← جناس).

جناس لفظ (jenāse lafz)، در علم بدیع، همسان بودن دو کلمه در تلفظ و اختلاف آنها در خط، مانند خوار و خار (← جناس).

جناس متشابه: ← جناس مرکب.

جناس محرف: ← جناس ناقص.

جناس مذیل: ← جناس زائد.

جناس مردد: ← جناس مزدوج.

جناس مرفو: ← جناس مرکب.

جناس مرکب (jenāse morakkab)، جناسی (← جناس) که در آن یکی از دو رکن بسیط و دیگری مرکب باشد. جناس مرکب سه گونه است: (۱) مرفو (marfovv) [عربی، = پیوسته]، که رکن مرکبِ از یک لفظ و پاره‌ای از لفظ دیگر تشکیل یابد، مانند "ل جام" و "لجام" درین شعر:

از چه گاه غم نداری میل جام؛
توسن غم را ز جامی کن لجام.

(۲) متشابه یا مقرون، که رکن مرکب از دو کلمه‌ی مستقل اما همانند رکن بسیط در خط تشکیل شده باشد، مانند (مولوی):

هر که درمان کرد مر جان مرا
برد گنج در و مرجان مرا.

(۳) مفروق (mafruq)، که رکن مرکب با دیگری در تلفظ یکسان و در نوشتن مختلف باشد، مانند دل برداشتن و دلبر داشتن.

جناس مزدوج (jenāse mozdavaj) یا **جناس مکرر** (mokarrar) یا **جناس مردد** (morad-dad)، جناسی (← جناس) که در آن یکی از دو رکن بی‌فاصله پیش از قافیه یا سجع، همانند تمام یا پاره‌ای از قافیه یا سجع، و گاه با یک یا چند حرف افزون بر آن، آورده شود؛ مانند عیار و یار درین شعر (منوچهری):

با رخت ای دلبر عیار یار
نیست مرا نیز دگر بار بار.

جناس مستوفی: ← جناس تام.

جناس مضارع (jenāse mozāre')، در علم بدیع، همسانی دو کلمه که فقط در یک حرف قریب المخرج با یکدیگر اختلاف داشته باشند، مانند حال و خال (← جناس).

جناس مطرف (jenāse motarraf)، در علم بدیع، همسانی دو کلمه در همه‌ی حروف جز حرف آخر، مانند پور و پود، و شرار و شراب (← جناس).

جناس مفروق: ← جناس مرکب.

جناس مقرون: ← جناس مرکب.

جناس مکرر: ← جناس مزدوج.

جناس ملفق (jenāse molaffaq) [ملفق (عربی) = بهم‌پیوسته]، جناسی (← جناس) که در آن هر دو رکن از دو کلمه تشکیل شده باشند؛ مانند (سعدی):

گرم تو در نگشائی کجا توانم رفت
براستان که بمیرم بر آستان ای دوست.

جناس مماثل: ← جناس تام.

جناس ناقص (jenāse nāqes) یا **جناس محرف** (moharraf)، یگانه بودن دو کلمه در حروف و دوگانه بودن آنها در حرکات؛ مانند گل (gel) و گل (gol)، و درد (dard) و درد (dord). ← جناس.

جناغ (jenāq) یا **عظم قص** (azme qass)، استخوان پهنی که در جلو سینه قرار دارد، و انتهای تحتانی آن منتهی به نوکی میشود، و دو استخوان ترقوه بقسمت فوقانی آن متصل میشوند. هفت زوج اولی دنده‌ها مستقیماً و سه زوج دیگر آنها با واسطه‌ی دنده‌ی هفتم به جناغ متصل می‌باشند (دو زوج آخری دنده‌ها در جلو بکلی آزاد هستند).

جناقرد (jenāqerd)، ده (جمع ۱٬۳۵۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیجویجین، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۳ کیلومتری غ اردبیل.

جناقی (jenāqi)، طرح مرکب از خطوط منکسر و دندانه‌دار یا متقاطع در کاشیکاری، نقوش روی پارچه، و غیره.

جنایات جنگ. در جمع II دولتهای متفق تصمیم گرفتند جنایتکاران مغلوب جنگ و کسانی را که در کشورهای محور آتش جنگ را شعله‌ور کرده بودند تنبیه کنند. جنایات جنگ عبارت بود از هر گونه عمل جنگجویانه و تجاوزکارانه، و همچنین ستمگری بیرحمانه بر علیه افراد غیر نظامی، منجمله کشتار و از بین بردن آنها. از طرف سازمان ملل متحد کمیسیونی برای تحقیق در باب جنایات جنگ تشکیل شد تا فهرستی از اسامی اشخاص مظنون تهیه و آنها را طبقه‌بندی کند. در ماه اوت ۱۹۴۵، کشمت و دولت شوروی و بریتانیای کبیر در تنظیم اصول و مقرراتی برای محاکمه‌ی سران نازی توافق کردند. در نوامبر ۱۹۴۵ دادگاه نورمبرگ تشکیل شد و شروع به محاکمه‌ی متهمین کرد. پس از جمع‌آوری مدارک و شواهد بسیار و اجرای محاکمه، گروهی در سال ۱۹۴۶ محکوم باعدام شدند، که عبارت بودند از گورینگ، ی. فون ریبنتروپ، و ی. شرایشر؛ ← ی. شاخت و ف. فون پاپن تبرئه شدند. همچنین ۲۸ نفر از جنایتکاران جنگ ژاپن نیز توسط دادگاهی، مرکب از نمایندگان ۱۱ کشور، که در توکیو تشکیل شد (۱۹۴۶–۴۷) محاکمه شدند. عده‌ی دیگری نیز در دادگاههای عادی به جرم ارتکاب جنایت در زمان جنگ محاکمه گردیدند.

جنایت، در حقوق جزا، ← جرم.

جنایت و مکافات، عنوان ترجمه‌ی فارسی رمانی از ف. داستایفسکی، نویسنده‌ی بزرگ روسی، که در ۱۸۶۶ نوشته شده است. شرح حال دانشجوی فقیری است که پیرزنی رباخوار را بقتل میرساند، و مقداری از جواهرات وی را میرباید، اما بی آنکه مورد سوء ظن قرار گیرد، وجدانش او را معذب میدارد، تا سرانجام به دختری بنام سونیا دل می‌دهد، و جنایت خود را نزد وی اعتراف میکند. بالاخره جنایت کشف میشود، و او اعتراف میکند،

---

(1) right wing

و به ۸ سال زندان با اعمال شاقه در سیبری محکوم میگردد. سونیا نیز باتفاق وی به سیبری میرود، و با فداکاریهای بی‌دریغ خود او را امید میبخشد. این رمان، مانند قسمت عمده‌ای از سایر آثار داستایفسکی، از لحاظ تحلیل روانی ممتاز است.

جنب (jonob)، ← جنابت.

جنب، پرده‌ی (janb)، غشائی که هر یک از ریه‌ها را فرامیگیرد. جنب شامل دو لایه است که یکی بسطح خارجی ریه و دیگری بقسمت داخلی دیواره‌ی قفسه‌ی صدری و دیافراگم چسبیده است. ← ذات الجنب.

جنبلاط (janbolāt) یا **جمبلاط** (jomblāt) یا **جانبلاط** (jānbolāt) [کردی، = پولادین‌جان]، خاندان معروفی از رجال کردنژاد دروز در لبنان. در نیمه‌ی ۲م قرن 10م هق در کلس (kelles) (نزدیک حلب) پدید آمدند، و بر طبق روایات لبنانی منسوب با ایوبیان بودند. یکی از آنان **علی جنبلاط** (فد 1020 هق) در حلب بر دولت عثمانی شورش کرد، و بر سوریه استیلا یافت، و به فخرالدین معن (ma'n)، امیر لبنان پیوست، و دعوی استقلال نمود، و خطبه بنام خود خواند، اما مغلوب دولت عثمانی گردید. در نتیجه‌ی کشمکش با پاشاهای حلب، خاندان جنبلاط به لبنان مهاجرت کرد (1040 هق، مطابق 1630 بم). **علی جنبلاط** (فد 1124 هق) دختر قبلان (qablān)، سرکرده‌ی مقتدر دروزها را بزنی گرفت، و ثروت هنگفت و نفوذ او را بارث برد. دامادش، **علی جنبلاط** (فد 1192 هق) قصر مختاره (در بخش شوف) را بنا نهاد، و قدرت خاندان را مستقر کرد. **شیخ بشیر جنبلاط** (bašīre) (فد 1240 هق)، معاصر امیر بشیر شهاب II بود، و او را در رسیدن به حکومت (1202 هق) یاری نمود، اما بعد روابط آنها تیره شد، و بشیر شهاب وی را در مختاره مغلوب کرد، و بفرمود تا خفه‌اش کردند. هسته‌ی مرکزی دنباله‌ی تاریخ خاندان جنبلاط مبارزات این خاندان با خاندان شهابیون لبنان است.

جنت (jannat)، تخلص **فصل بهار خانم**، ملقب به **ایران‌الدوله، ۱۲۹۵–۱۳۵۹ هق**، بانوی هنرمند و شاعره‌ی ایرانی؛ دختر شاهزاده‌ی نیرالدوله و نوه‌ی فتحعلی شاه قاجار. وی همسر حاجب‌الدوله (مصطفی قلی خان) بوده، و گذشته از نقاشی و گلدوزی، در نواختن تار و پیانو دست داشته است. جنت در نقاشی شاگرد کمال‌الملک بوده است.

جنت‌آباد (jannatābād)، سابقاً (تا بهمن ماه 1319 هش) **زورآباد** (zurābād)، بخش (جم ح ـ۱۳°۶۷۰)، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)، دارای ۹۳ (؟) آبادی. از ش به هری رود (مرز ایران و شوروی و ایران و افغانستان) محدود است. مشتمل بر سه دهستان صالح‌آباد، جنت‌آباد، و قلعه حمام میباشد. مرکز بخش، صالح‌آباد (جم ۳۷۲ سش 1335 هش)، در ۱۲ کیلومتری مرز ایران و افغانستان است.

جنت‌آباد، ده (جم ۱°۲۹۲ سش 1335 هش)، دهستان جلگه افشار، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۷ کیلومتری جغ اسدآباد.

جنت البقیع [جنة البقیع]، ← بقیع الغرقد.

جنت رودبار (jannate rudbār)، دهستان (جم ح ۲°۴۵۰؟)، بخش رامسر، شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. مرکزش، **جنت رودبار** (جم ۳۲۱ سش 1335 هش)، در ۴۳ کیلومتری جغ رامسر است.

جنتیانا یا **جنطیانا** (هر دو jontiānā)، گیاه یک‌ساله یا چندساله از نوع گنتیانا (*Gentiana*)، با گلهای آبی‌رنگ پائیزی. اقسام آن در قسمتهای معتدل بسیار پراکنده است، و بعضی از آنها (مانند *G. saponaria, G. crinita*) برای زینت حاشیه‌ها کاشته میشود. مصرف داروئی دارد.

جنتیلسکی[1]، **اورانسیو** (orātsio jentileski)، ح ۱۵۶۲–۱۶۴۷، نقاش فلورانسی. در صورتسازی و نقاشیهای دیواری مهارت داشت. در 1626 بدعوت چارلز I به انگلستان رفت، و در آنجا ساکن شد. دخترش **آرتمیزیا جنتیلسکی** (ārtemiziā)، ۱۵۹۰–ح ۱۶۴۲، نیز نقاش بود، و در صورتسازی شهرت بسیار داشت.

جنتیله دا فابریانو[2] (jentile dā fābriāno)، ح ۱۳۷۰–۱۴۲۷؟، نقاش ایتالیائی، نخستین نقاش بزرگ مکتب اومبریائی و از برجسته‌ترین نقاشان ابتدائی ایتالیا. ظاهراً در ح 1411 در ونیز مقیم بود، و نقاشان این شهر را سخت تحت تأثیر قرار داد. در 1421 شاهکار خود، ستایش مجوسان، را بوجود آورد، که اینک در اوفیتسی است. رنگهای تند و درخشان و تزیینات طلائی، که از اختصاصات نقاشان اولیه‌ی اومبریائی است، در کارهای جنتیله بچشم میخورد. مهارت فنی وی از اغلب معاصرینش بمراتب بیشتر بود.

جنحه، در حقوق جزا: ← جرم.

جند (jond) [لفظ عربی مأخوذ از آرامی، = لشکر]، در تاریخ فتوحات اسلامی، عنوان هر یک از پنج منطقه‌ی نظامی که مسلمانان پس از فتح شام و در دوره‌ی اموی، بتقلید سازمانهای رومی، در آنجا تأسیس کردند. این جندها، یا اجناد الشام (ajnādo 'š.šām)، در اول عبارت از فلسطین، اردن، دمشق، و حمص بود، و در هر یک از این اجناد، لشکریان آن حدود مقرری و عطای خویش را دریافت میکردند. یزید ابن معاویه قنسرین را نیز که تا آن زمان جزء جند حمص بود جدا کرد، و از آن بانضمام انطاکیه و منبج جند جدیدی بنام جند قنسرین تأسیس کرد. بعدها عبدالملک ابن مروان بین النهرین را نیز که جزء جند قنسرین بود جدا نمود، و آن را جندی خاص کرد. هارون الرشید قنسرین را از سایر اجناد شام جدا کرد، و جند العواصم (← عواصم) را تشکیل داد. نیز ← گند.

جند العواصم: ← جند.

جندق (jandaq)، ده (جم ۱°۳۶۱ سش 1335 هش)، دهستان جندق و بیابانک، بخش خور و بیابانک، شهرستان نائین، استان دهم، ۶۵ کیلومتری ش خور.

جندق و بیابانک، دهستان، ← خور و بیابانک، بخش.

جندیشاپور (jondi.šāpur) یا **جندیسابور** (jon-day.sābur)، معرب **گندیشاپور** (gondi.šāpur) [فارسی و ظاهراً مأخوذ از صورت پهلوی وندیوشاپور (vandiv-)]، شهر قدیم خوزستان، در محل ویرانه‌های شاه‌آباد کنونی، ۸ فرسخی لغ شوشتر بر جاده‌ی شوشتر به دزفول. شاپور I ساسانی آنرا بنا کرد، و اسیران رومی را در آن منزل داد. انوشیرد نزدیک آن بود. پس از قتل مانی در زمان بهرام I ساسانی، پوست او را پر از کاه کردند، و بر یکی از دروازه‌های جندیشاپور آویختند، و از آن پس این دروازه به دروازه‌ی مانی معروف شد. در زمان عمر خطاب، ابوموسی اشعری آنرا تصرف کرد (۱۷ هق). مدرسه‌ی طبی که خسرو I انوشیروان در این شهر تأسیس کرده بود، و در آن علوم یونانی بزبان آرامی تدریس میشد، مشهور بود. شهر و مدرسه‌ی آن تا دوره‌ی عباسیان رونق داشت؛ خاندان بختیشوع از مردم این شهر بودند. یعقوب لیث صفاری جندیشاپور را پایتخت خود قرار داد، و هم در آنجا درگذشت (۲۶۵ هق). بقعه‌ی **شاه ابوالقاسم** را قبر او گفته‌اند. در زمان یاقوت حموی، از جندیشاپور جز بعضی آثار مخروبه نشانی نبوده است.

جنر[3]، **ادوارد** (edwārd jenər)، ۱۷۹۴–۱۸۲۳، طبیب انگلیسی. شاگرد جان هانتر بود. بتجربه ثابت کرد که تلقیح با ویروس آبله‌ی گاوی سبب ایمنی در مقابل آبله است.

جنر[3]، سر **ویلیام** (sər wilyām jenər*)، ۱۸۱۵–۹۸، طبیب انگلیسی و عالم تشریح. بسبب تمیز تیفوس از تیفوئید معروفست.

جنزه، شهر، آذربایجان شوروی: ← گنجه.

جنس (jens)، در رده‌بندی: ← رده‌بندی.

جنس[4]، در زیستشناسی، اصطلاحی برای هر یک از دو گروه نر و ماده، و برای مشخصات تشریحی و فیزیولوژیائی نری یا مادگی. هر جنسی استعداد این را دارد که یاخته‌های مخصوص مولد را، که معروف به گامت (gāmet) است، بعمل آورد (← تکثیر). در حیوانات عالیه (مانند مهره‌داران)، جنسها، اعم از نر یا ماده، بواسطه‌ی وضع خاص اندام (از قبیل ساختمان اعضای تناسلی) یا خصوصیات جنسی ثانوی (از قبیل جلوه‌ی رنگ ماهیها و پرندگان نر، شاخ در گوزنها و قوچهای نر، و نمو ریش و کلفتی صدا در مرد) تشخیص داده میشود. گیاهان طبقات بالا آلات تناسلی نر و ماده دارند (← گل). اما در انواع ساده‌ی نبات یا حیوان، تمیز جنس مشکل است. بعضی حیوانات دوجنسه هستند، یعنی یک فرد هم یاخته‌های نطفه‌ی نر و هم تخمک تولید میکند. در نباتات و حیواناتی که گامت تولید میکنند، از اتحاد تخمک و نطفه‌ی نر (← گشنگیری) تخم بارور-شده‌ای حاصل میشود، که از آن فرد تازه‌ای بعمل میآید. جنس یک فرد ناشی از تأثیر عوامل مختلفی است که چگونگی آنها درست معلوم نیست. در انسان و جانداران دیگر، بعمل آمدن جنس تصادفی و مربوط به چگونگی ترکیب کروموزومها در موقع بهم‌آمیختن تخمک و نطفه است. ← توراث.

جنس[5]، یکی از خصوصیات دستوری، که دسته‌ای از کلمات زبان (معمولا اسم و ضمیر) بر حسب آن تقسیم میشوند، و کلمات هر دسته، بمناسبت آن

---

(۱)Gentileschi (۲)Gentile da Fabriano (۳)Jenner (۴)sex (۵)gender

خصوصیت، با یکدیگر از جهاتی مطابق اند. مثلا در عربی شمس [= آفتاب] و جاریه [= کنیز] متعلق بیک دسته اند، و هر دو "مؤنث" شمرده میشوند، و از این جهت با قمر [= ماه] و رَجُل [= مرد]، که مذکر شمرده میشوند، مختلف اند. در بعضی زبانها اسامی و ضمائر بر حسب "جنس" به سه دسته‌ی مذکر، مؤنث، و خنثی تقسیم میشوند (مثل آلمانی، روسی، لاتینی، اوستائی، و فارسی باستان). در بسیاری زبانهای دیگر فقط مذکر و مؤنث دیده میشود (مثل عربی و زبانهای الگانکین امریکا). در زبان فارسی تشخیص جنس از میان رفته است، ولی در بعضی لهجه‌های محلی ایران، مثل سمنانی و بعضی انواع تاتی، هنوز باقی مانده است.

جن‌شن (jenšen؛ چینی)، گیاه دائمی امریکای شمالی و آسیا از نوع پاناکس (*Panax*). جن‌شن آسیائی (*P. schinseng*) در چین اهمیت بسیار و طالب زیاد دارد، زیرا برای آن خواص داروئی مخصوصاً تجدید نیروی جوانی قائلند. بجهت کثرت تقاضا، در امریکا جن‌شن امریکائی (*P. quin-quefolium*) را بعمل آورده صادر میکنند.

جنطیانا، گیاه، ← جنتیانا.

جن‌قشلاقی (jen.qešlāqi)، ده (جمعاً ۱٬۰۱۲ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کورایم، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۸ کیلومتری ج اردبیل.

جنکینسن[1]، سر **انتونی** (sər antoni jenkin-sən)*، فت ۱۶۱۱، تاجر انگلیسی و نخستین فرستاده‌ی رسمی دولت انگلستان به دربار صفویه در ایران. وی یک چند در روسیه با عده‌ای از تجار انگلیسی در شرکتی تجارتی بنام شرکت **مسکووی** همکاری میکرد، و یک بار نیز با اجازه و از طرف ایوان مخوف سفری به بخارا رفته بود. در سنه‌ی ۹۶۹ هق از جانب ملکه‌ی الیزابت و ایوان مخوف بعنوان سفارت به ایران آمد، و در قزوین بخدمت شاه طهماسب I صفوی پیوست. چون شاه با سردی درخواست او را رد کرد، و او خود چون با آداب و رسوم ایرانی نیز آشنائی نداشت، کاری از پیش نبرد، و بدون اینکه بین ایران با روس و یا انگلیس معاهده‌ای تجارتی منعقد کرده باشد به مسکو بازگشت (۹۷۰ هق)، و هر چند در سال بعد نیز از مسکو به ایران آمد، اما باز بدون حصول نتیجه بازگشت.

جنگ (jong) [ظاهراً هندی، = کشتی بزرگ]، دفتر یا کتابی که در آن مطالب مختلف و اشعار پراکنده گرد آورده باشند.

جنگ اجتماعی[2] یا **جنگ مارسی**[3] (mārsi)، عنوان مبارزه‌ی (۹۰ قم–۸۸ قم) متحدین ایتالیائی روم برای بدست آوردن مزایای شارمندی روم که بموجب قوانین لیویوس دروسوس بآنان وعده داده شده بود، ولی سنای روم آنان را از این مزایا محروم میداشت. پس از کشته شدن دروسوس، ائتلافیه‌ای از متحدین، که عمده‌ترین آنها قوم مارسی بود، تشکیل یافت، که از ناامیدی سر به شورش برداشت، و به جنگ با روم دست زد، و طرحی برای یک فدراسیون ایتالیائی ریخت.

جنگ وقتی به پایان رسید که یولیوس قیصر قانونی گذرانید که به متحدینی که در جنگ شرکت نکرده بودند و کسانی که بلافاصله اسلحه را بزمین میگذاشتند شارمندی اعطا میکرد.

جنگ استقلال جنوب: ← جنگ داخلی امریکا.

جنگ اسقفها: ← اسقفها، جنگ.

جنگ انتقال[4] یا **جنگ میراث**، جنگ ۱۶۶۷–۶۸ که لوئی XIV فرانسه برای گرفتن هلند اسپانیا باستناد یکی از قوانین قدیم برابان بآن اقدام کرد. بموجب این قانون، هر گاه یکی از زوج یا زوجه وفات کند، دیگری فقط حق استفاده از اموال او را دارد، ولی مالکیت این اموال به فرزندان منتقل میشود. هنگامی که ماری ترز، دختر فیلیپ IV اسپانیا، بازدواج لوئی درآمد، وی قبول کرد که ماری در مقابل جهیزیه‌ی هنگفتی از حق خود بر سلطنت اسپانیا صرف نظر کند. پس از مرگ فیلیپ، لوئی عدم پرداخت جهیزیه را مستمسک کرد، و بنام ماری مدعی هلند اسپانیا که ملک شخصی خاندان سلطنتی اسپانیا بود گردید. سپاهیان فرانسه به هلند اسپانیا و فرانش‌کنته حمله بردند. ایالات متحده‌ی هلند که ازین موضوع نگران شده بودند اتحاد سه‌گانه ۱۶۶۸ را با انگلستان و سوئد منعقد نمودند. بموجب پیمان اکس‌لاشاپل صلح برقرار شد.

جنگ انفصال: ← جنگ داخلی امریکا.

جنگ ایالات: ← جنگ داخلی امریکا.

جنگ بارونها[5] (bāron.hā)، در تاریخ انگلستان، عنوان مرحله‌ای از کشمکشهای شاه و بارونها که بین سنوات ۱۲۶۳ و ۱۲۶۷ روی داد. هنری III در ۱۲۶۱ مقررات ← شروط آکسفرد (۱۲۵۸) و شروط وستمینستر (۱۲۵۹) را، که بموجب آنها به بارونها اختیارات و قدرت بسیار در اداره‌ی امور داده شده بود، طرد کرد. سرانجام بارونها، به سرکردگی سیمون دِ مانفرت، متوسل به اسلحه شدند (۱۲۶۳)، ولی کاری از پیش نبردند، و عاقبت تسلیم شدند. اگرچه جنگ بارونها نتوانست قدرت متزاید شاه را متوقف سازد، و تسلط اشراف را تأمین کند، از نفوذ اطرافیان خارجی شاه کاست، و راه را برای پیشرفتهای اصلاحی دوره‌ی ادوارد I باز کرد.

جنگ بزرگ: ← جنگ جهانی I.

جنگ بین الملل: ← جنگ جهانی I.

جنگ تریاک[6]، جنگ ۱۸۳۹–۴۲ بین بریتانیای کبیر و چین. بریتانیا مدتها از چین تقاضا داشت که به محدودیتهائی که برای تجارت خارجی وضع کرده بود پایان دهد. در ۱۸۳۹ که دولت چین ورود تریاک را منع و انبار تریاک بریتانیائیها را در کانتون منهدم کرد، بریتانیا مستمسکی برای شروع جنگ بدست آورد. مخاصمات بموجب پیمان نانکینگ (۱۸۴۲) بنفع بریتانیا پایان یافت، هونگ کونگ به بریتانیا واگذار و بنادر کانتون، شانگهای، آموی، فوچو، و نینگپو بروی تجارت بریتانیا گشوده شد. این امر بازارهای چین را بروی دول غربی باز کرد، و مقدمه‌ی دست‌اندازی آنان به خاک چین گردید.

جنگ جانشینی[7] معمولا به جنگی گفته میشود که بر سر جانشینی فرمانروائی که بدون وارث قانونی موردِ اتفاق درگذشته است درمیگیرد. معروف‌ترین جنگهای جانشینی در تاریخ اروپا ← جنگ جانشینی اسپانیا (۱۷۰۱–۱۴) و ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) است.

جنگجوی بورگزه: ← آگاسیاس.

جنگ جهانی I[8] یا **جنگ بین الملل** یا **جنگ بزرگ**[9]، علامت اختصاری در این کتاب **جج I**، جنگ ۱۹۱۴–۱۸ بین متفقین (امپراطوری بریتانیا، فرانسه، روسیه، ایتالیا، کشمة، ژاپن، بلژیک، صربستان، مونتنگرو، یونان، پرتغال، رومانی) و دُوَلِ مرکزی (آلمان، اتریش‌هنگری، عثمانی، بلغارستان). در پائیز ۱۹۱۴، دولتهای انگلستان، فرانسه، روسیه، بلژیک، صربستان، مونتنگرو، و ژاپن از یک طرف، با دولتهای آلمان، اتریش‌هنگری، و عثمانی از طرف دیگر، در جنگ بودند. ایتالیا در ۱۹۱۵، پرتغال و رومانی در ۱۹۱۶، و یونان و کشمة در ۱۹۱۷ به متفقین پیوستند، و بلغارستان در ۱۹۱۵ به صف دول مرکزی ملحق شد.

تعداد کشتگان این جنگ به ۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ و تعداد مجروحین به ۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ تخمین شده است. بدبختیهای حاصل از این جنگ نفرت مردم را از جنگ در سراسر جهان برانگیخت، و بسیار کسان دیده‌ی امید به جامعه‌ی ملل دوختند. جنگ بین الملل از حیث طول جبهه‌ها و مدت و تلفات و خسارات بیسابقه بود، و فن جنگ را دگرگون ساخت، و پیمانهای صلحی که بعد از آن منعقد شد تغییرات فاحش و اساسی در نقشه‌ی اروپا پدید آورد.

در دنباله‌ی این مقاله اسباب و وقایع عمده‌ی جج I در ضمن چند قسمت بالاجمال ذکر میشود. قسمت اخیر متضمن بعضی از مشکلاتی است که جج I در کار ایران (با وجود بیطرفی آن) پیش آورد.

۱– دوره‌ی از ۱۸۷۱ (پایان جنگ فرانسه و پروس بموجب ← معاهده‌ی ورسای، ۱۸۷۱) تا ۱۹۱۴ (آغاز جج I) در تاریخ به دوره‌ی صلح مسلح معروفست، زیرا اگرچه در این دوره جنگی بین دولتهای بزرگ اروپا روی نداد، کشورهای بزرگ مشغول تکمیل و تعویض سلاحهای جنگی بودند، و همواره عده‌ی زیادی را تحت سلاح داشتند، و مردم بار زحمات و تحمیلات ایام جنگ را بدوش داشتند. روابط ممالک اروپا و رقابتها و دشمنیهای بعضی با بعضی دیگر باعث صف‌آرائی‌های دول اروپا گردید (← اتحاد مثلث؛ اتفاق مثلث)، که سرانجام منجر به جنگ بین الملل شد. اسباب عمده‌ی جنگ عبارتست از (۱) دشمنی فرانسه با آلمان بر سر نواحی آلزاس و لورن که در ۱۸۷۱ از دست داده بود؛ (۲) کشمکش روسیه و آلمان بر سر ناحیه‌ی بالکان، که روسیه برای دست یافتن به دریای مدیترانه و آلمان برای تسلط اقتصادی به شرق نزدیک بآن نظر داشتند؛ (۳) رقابت شدید مستعمراتی و بحری آلمان و انگلستان.

بهانه‌ای که آتش جنگ را مشتعل ساخت

---

(۱)Jenkinson (۲)Social War (۳)Marsic War (۴)War of Devolution (۵)Barons' War (۶)Opium War
(۷)war of succession (۸)World War I (۹)Great War

قتل (۲۸ ژوئن ۱۹۱۴) فرانتس فردیناند، ولیعهد اتریش، در سارایوو (کرسی بوسنی) بود بدست یکی از اهالی صربستان. در ۲۸ ژوییه‌ی ۱۹۱۴ (رمضان ۱۳۳۲ هق) اتریش به صربستان اعلان جنگ داد. پس از شروع جنگ، که روسیه ارتش خود را بسیج کرد، آلمان به روسیه و فرانسه اعلان جنگ داد، و به بلژیک هجوم برد، و آنگاه در ۴م ماه اوت بریتانیا به آلمان اعلان جنگ داد.

۲ـ [سال ۱۹۱۴]. آلمانها، علیرغم مقاومت استحکامات بلژیک، بسرعت در این سرزمین پیش رفتند، و نیروهای فرانسه و نیروهای اعزامی بریتانیا را که در مونس موضع گرفته بودند عقب راندند. در ۶ سپتامبر ۱۹۱۴، که آلمانها به چند کیلومتری پاریس رسیده بودند، متفقین در مارن دست به حمله‌ی متقابل زدند، و آلمانها را به ولایت اِن (اِش فرانسه) عقب راندند، و پاریس از خطر نجات یافت. ارتش بلژیک که به آنورس عقب رانده شده بود، بیاری ارتش بریتانیا، آن شهر را در ۹ اکتبر تخلیه کرد، و در طول ساحل بلژیک بطرف جنوب عقب نشست، تا به سپاهیان متفقین ملحق شود. در ۱۹ اکتبر خطوط نیروهای متخاصم تا نیوپور گسترش یافت، و کشمکش طرفین منحصر به جنگهای خندقی گردید، و مساعی آلمانها برای نفوذ در آراس و ایپر در این وضع تغییری نداد.

روسها بلافاصله پس از اعلان جنگ به پروس شرقی حمله بردند، و آلمانها ناچار قسمتی از سربازان خود را از جبهه‌ی غرب باین جبهه منتقل کردند، و این وضع همچنان باقی بود تا آنکه هیندنبورگ و لودندورف و ماکنزن روسها را در تانبرگ و ــ دریاچه‌های مازورنی مغلوب کردند.

از همان اوایل کار، انگلیسها بواسطه‌ی تفوق نیروی دریائی خود کشتیهای جنگی آلمان را از آبهای زمین راندند. ناوگان آلمان به پایگاههای خود عقب رفتند، و فعالیتهای آنها به جنگهای زیردریائی و مین‌گذاری منحصر شد. در ۲۲ اوت ۱۹۱۴ ژاپن به متحدین اعلان جنگ داد، نیروهای استرالیا، زلند جدید، و ژاپن بلافاصله متصرفات آلمان را در قکب اشغال کردند. آن قسمت از ناوگان آلمان که در قکب بود به قطا گریخت، و در اول نوامبر بخشی از ناوگان بریتانیا را نزدیک دریابندر کورونل (koronel) (چ شیلی مرکزی) شکست داد، اما خود در ۸ دسامبر نزدیک جزایر فالکلند منهدم شد. چون آلمان راهی به خارج نداشت، مستعمرات افریقائی آن بتدریج (و تا سپتامبر ۱۹۱۶ همه‌ی آنها) بتصرف متفقین درآمد.

دولت عثمانی در نوامبر ۱۹۱۴ بکومک آلمان و اتریش وارد جنگ شد، و این امر دامنه‌ی جنگ را به آسیای غربی و حدود ایران بسط داد.

۳ـ [سال ۱۹۱۵]. در سال ۱۹۱۵ در جبهه‌ی غرب جنگها صورت جنگ خندقی داشت. در سراسر این سال، طرفین سعی بسیار در شکستن خطوط دفاعی یکدیگر کردند، ولی از حملات خود نتیجه‌ای نگرفتند. از جمله‌ی این حملات حمله‌ی آلمانها بود در ایپر (ماه آوریل)، و در این حملات نخستین بار گاز سمی استعمال شد. در جبهه‌ی شرق، با حملات تعرضی ماکنزن در جنوب و هیندنبورگ در شمال، آلمانها تمامی سرزمینهائی را که از دست داده بودند بازگرفتند، و روسها را از لهستان بیرون راندند.

در فوریه‌ی ۱۹۱۵ آلمانها اعلان کردند که هر جا کشتیهای بازرگانی را در آبهای بریتانیا بیابند با زیردریائی غرق خواهند کرد. انگلیسها در برابر این اعلان کالاهائی را که بمقصد آلمان بود ضبط کردند. غرق (۷ مه‌ی ۱۹۱۵) کشتی بریتانیائی لوزیتانیا که عده‌ای از مسافرینش امریکائی بودند سبب رنجش شدید مردم کشمت گردید.

در شرق نزدیک، سپاهیان عثمانی از راه فلسطین به کانال سوئز حمله کردند، ولی توفیقی نیافتند. سپاهیان بریتانیا به بین النهرین هجوم بردند، و کوت العماره را اشغال کردند، و بغداد در معرض تهدید آنان واقع شد. متفقین برای ایجاد ارتباط با روسها از راه دریا به گالیپولی لشکر کشیدند (آوریل)، ولی کاری از پیش نبردند.

ایتالیا، بامید تسلط یافتن بر دریای آدریاتیک، در ماه مه‌ی ۱۹۱۵ به اتریش اعلان جنگ داد، ولی یونان و بلغارستان و رومانی هنوز مردد بودند. بر اثر فتوحات آلمان در جبهه‌ی شرق و شکست متفقین در گالیپولی، بلغارستان تحریص و بکومک متحدین وارد جنگ شد، و در حمله‌ی آلمان و اتریش به صربستان شرکت کرد. ارتش صربستان بطرف آدریاتیک عقب نشست، و در سالونیک به نیروهای متفقین که قبلا بدعوت ونیزلوس در سالونیک پیاده شده بودند پیوست.

۴ـ [سال ۱۹۱۶]. در این سال تغییر عمده‌ای در جبهه‌ی غرب حاصل نشد. حمله‌ی آلمانها به وردن (فوریه‌ـژوئن) سبب تلفات سنگین شد، ولی نتوانست جبهه‌ی متفقین را بشکافد. متفقین متقابلا در سوم دست بحمله زدند، و برای نخستین بار تانک بمیدان آوردند، و بین ژوییه و نوامبر خط جبهه‌ی خود را ح ۱۱ کم پیش بردند.

در ماههای ژوئن و اوت روسها در گالیسی جنوبی دست به تعرض زدند. پیشرفت قابل ملاحظه‌ی روسها باعث قوت قلب رومانی گردید، و این دولت بر ضد متحدین وارد جنگ شد، و به ترانسیلوانی حمله برد. آلمانها از بلغارستان و از گنرگاههای آلپهای ترانسیلوانی به رومانی تاختند، و بخارست را اشغال کردند (دسامبر)، و رومانی را بزانو درآوردند.

در بین النهرین نیروهای بریتانیائی از دسامبر ۱۹۱۵ تا آوریل ۱۹۱۶ از کوت العماره در مقابل سپاهیان عثمانی دفاع کردند، ولی سرانجام تسلیم شدند. اعراب حجاز در ۱۹۱۶ بر علیه حکومت عثمانی شوریدند، و این شورش بکمک ت. ا. لارنس بسرعت تا دمشق گسترش یافت.

در نتیجه‌ی اصرار و اعتراض کشمت، آلمانها در آوریل ۱۹۱۶ جنگ زیردریائی را موقوف ساختند. در ۳۰ ماه مه، بریتانیا "ناوگان دریای آزاد" را وارد میدان کرد. روز بعد ــ نبرد ژوتلند روی داد، که اگرچه در طی آن به ناوگان بریتانیا تلفات سنگینتری وارد شد، ناوگان آلمان را برای باقی مدت جنگ مجبور بتوقف در پایگاه‌های آنها نمود.

۵ـ [سال ۱۹۱۷]. آلمانها در فوریه‌ی ۱۹۱۷ عملیات زیردریائی را از نو آغاز کردند، و این امر بهانه‌ی کشمت برای قطع رابطه با آلمان (فوریه) و ورود به جنگ (۶ آوریل) گردید. عملیات زیردریائیهای آلمان در آوریل ۱۹۱۷ باوج خود رسید، و در این ماه ۱۹۶ کشتی بریتانیا غرق شد. اجرای "روش بدرقه" باعث کاهش تلفات کشتیها گردید. ضمناً بوسیله‌ی مینگذاری نیز با زیردریائیهای آلمانی مبارزه بعمل آمد.

در مارس ۱۹۱۷، احساسات ضد جنگ در روسیه باعث برافتادن رژیم سلطنتی شد، اما حکومت لیبرال جدید که در صدد ادامه دادن بجنگ بود نیز محبوبیت خود را از دست داد، و در ۷ ماه نوامبر بولشویکها بقدرت رسیدند. برنامه‌ی بولشویکها صلح فوری بود. در ماه دسامبر جنگ در جبهه‌ی شرق خاتمه یافت، و خیال آلمان از این طرف راحت شد. در مارس ۱۹۱۸ قرارداد صلح در برست لیتوفسک منعقد شد. انقلاب روسیه در تقویت صلح‌طلبان آلمانی تأثیری بسزا داشت.

در اوایل سال ۱۹۱۷ آلمانها به خط دفاعی تازه‌ی خود در شمال سوم، موسوم به خط هیندنبورگ، عقب نشستند. متفقین با حمله‌ی تعرضی ماه آوریل ویمی ریج را گرفتند، اما تلفات فرانسویها چنان سنگین بود که عصیان بسیار پدید آمد. فرانسویها در طی ماههای اوت و اکتبر مقدار قابل ملاحظه‌ای از زمینهای مقدم وردن را بازگرفتند، و شومن د دام را تصرف کردند.

جنگ در جبهه‌ی ایتالیا تا اکتبر ۱۹۱۷ بطور کلی به نفع ایتالیائیها ادامه داشت. در ماههای اکتبر-دسامبر سپاهیان آلمان و اتریش ایتالیائیها را در کاپورتو مقهور کردند، و آنان را به پیاوه عقب راندند. نیروهای بریتانیائی و فرانسوی به جبهه‌ی ایتالیا اعزام شدند، و برای هماهنگ ساختن تدابیر جنگی شورائی بنام شورای متفقین تشکیل گردید.

در بین النهرین متفقین در فوریه‌ی ۱۹۱۷ کوت العماره و در مارس بغداد را گرفتند. ژنرال النبی اورشلیم را تصرف کرد (دسامبر).

۶ـ [سال ۱۹۱۸]. در ۲۱ مارس ۱۹۱۸ آلمانها تعرض نهائی خود را آغاز کردند، و دگر بار به مارن رسیدند. معهذا، در هیچیک از میدانها موفق به شکستن خطوط متفقین نشدند. در ماه آوریل، ژنرال فوش به فرماندهی عالی متفقین منصوب شد. سپاهیان اعزامی کشمت، که اولین دسته‌ی آنها در ژوئن ۱۹۱۷ به فرماندهی ژنرال پرشینگ در فرانسه پیاده شده بود، اول بار در نبرد شاتو-تیری (ژوئن ۱۹۱۸) وارد پیکار شدند.

در سپتامبر ۱۹۱۸ متفقین به بلغارستان حمله کردند، دولت بلغارستان از در صلح وارد شد، و متفقین اتریشیها را از صربستان بیرون راندند. حمله‌ی اتریشیها در ژوئن بر پیاوه بی‌نتیجه ماند، و در ماه اکتبر آخرین حمله‌ی متفقین در جبهه‌ی ایتالیا آغاز شد. در ۳ نوامبر دولت اتریش قرارداد متارکه‌ی جنگ را امضا کرد.

در فلسطین، النبی تقریباً همه‌ی ارتش عثمانی را در مجدون اسیر کرد (سپتامبر). سوریه اشغال شد، و دمشق و حلب و همچنین ارتش عثمانی در دجله تسلیم شدند، و قسطنطنیه به خطر افتاد. در ۳۰ اکتبر دولت عثمانی قرارداد متارکه‌ی جنگ را امضا کرد.

در ماه سپتامبر خط هیندنبورگ شکافته شد. در طی ماه اکتبر، خط ساحلی بلژیک اشغال گردید؛ سپاهیان بریتانیائی به سکلت رسیدند؛ فرانسویها از ان گذشتند؛ و امریکائیها در مسیر سفلای موز پیش رفتند.

در داخل آلمان احساسات انقلابی بالا میگرفت، و در ۲۹ اکتبر که به ناوگان کیل دستور آمادگی داده شد، سرنشینان شوریدند؛ در ظرف چند روز انقلاب در همه‌ی شهرهای بزرگ گسترش یافت. در ۶ نوامبر مذاکرات متارکه‌ی جنگ آغاز گردید. در ۹ نوامبر قیصر ویلهلم II کناره‌گیری کرد، و در ۱۱ نوامبر قرارداد متارکه‌ی جنگ در جنگل کومپینی بامضا رسید.

۷ـ [قراردادهای صلح]. قرارداد صلح با آلمان در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ در ورسای، با اتریش در سن‌ـ ژرمن (10 سپتامبر ۱۹۱۹)، با بلغارستان در نویی (۲۷ نوامبر ۱۹۱۹)، و با مجارستان در تریانون (۴ ژوئن ۱۹۲۰) امضا شد. اما با دولت عثمانی هیچگونه توافقی حاصل نشد تا سال ۱۹۲۳ که معاهده‌ی لوزان بامضا رسید. برای اطلاع بیشتر به مقالات مختص به هر یک از این قراردادها در کتاب حاضر رجوع کنید.

۸ـ [وقایع ایران]. جنگ بین الملل در ایران در دوره‌ی سلطنت احمد شاه قاجار روی داد (تاج‌ـ گذاری احمد شاه در ۲۲ ژوییه‌ی ۱۹۱۴ و اعلان جنگ اتریش به صربستان در ۲۸ ژوییه‌ی ۱۹۱۴ واقع شد). چون در این جنگها از همسایگان ایران بریتانیا و روسیه در یک طرف و عثمانی بیاری آلمان و اتریش در طرفی دیگر بود، در حدود لغ و چغ ایران بین قوای دو طرف جنگ درگرفت، و با اینکه رئیس الوزرای ایران، مستوفی‌الممالک، در ۱۳۳۳ هق رسماً بیطرفی ایران را اعلان نمود، معهذا صفحات شمال غرب و مغرب و جنوب غربی میدان جنگ ایشان شد. از طرف دیگر، عمال متحدین از صدماتی که در طی قرون گذشته مردم ایران از سیاست متجاوزانه‌ی روسیه و انگلستان دیده بودند استفاده کرده، مردم را به اتحاد اسلام و یاری عثمانی دعوت نمودند، و در این راه حتی بعضی از نمایندگان تندرو مجلس را هم با خود همدست ساختند. معذلک، مستوفی الممالک نگذاشت که دولت رسماً بطرفداری از یک جانب داخل جنگ شود، و بر اثر همین حسن سیاست بود که پس از خاتمه‌ی جنگ I ایران همچنان دست‌نخورده ماند، و فاتحین استقلال و تمامیت ارضی آن را محترم شمردند. طرفداران اتحاد اسلامی و وکلای تندرو که میخواستند ایران را بیاری آلمان و عثمانی بجنگ بکشانند، چون از همراه کردن دولت مأیوس شدند، از تهران به قم رفتند، و با تشکیل کمیته‌ی دفاع ملی، مردم ولایات را بجنگ و جهاد بر ضد روس و انگلیس خواندند، لیکن کاری از پیش نبردند.

در سال ۱۹۱۵ (۱۳۳۳ هق)، یعنی پس از آنکه روسها تا اصفهان پیش رانده و انگلیسها نیز در جنوب قوای امنیه و طرفداران وکلای مهاجر ایران و متحدین اروپای مرکزی را مغلوب ساخته بودند، دولتین انگلستان و روسیه قرارداد ۱۹۰۷ را در تقسیم ایران به سه منطقه‌ی نفوذ روس و نفوذ انگلیس و منطقه‌ی بیطرف از میان بردند، و بجای آن قرارداد معروف به قرارداد ۱۹۱۵ را منعقد کردند، و منطقه‌ی بیطرف را بکلی حذف نمودند، و ایران را به دو منطقه‌ی نفوذ بین خود منقسم ساختند، و قرار گذاشتند که روسها در شمال تا حدود 11'000 قوای قزاق تهیه کنند، و انگلیسها هم قوائی در جنوب بنام پلیس جنوب، و هیئت مختلطی مالیه‌ی ایران را تحت اداره‌ی خود بگیرد.

در اواخر سال ۱۹۱۷ (اوایل ۱۳۳۶ هق)، اوضاع روسیه بکلی زیر و رو شد، و دولت بولشویکی بجای دولت تزاری روی کار آمد. دولت جدید در تاریخ ۱۴ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ (اول ربیع الثانی ۱۳۳۶ هق) رسماً قرارداد ۱۹۱۵ را ملغی اعلان نمود، و چون پای یکطرف از میان رفت، اساس آن سست شد، و عملا لغو گردید. انگلیسها چون دیدند که شمال ایران آزاد شده و ممکن است که آلمانها از راه قفقاز و دریای سیاه باین قسمت دست بیندازند، و راهی بطرف هندوستان باز کنند، از یکطرف از راه بلوچستان قوائی به خراسان آوردند، و از طرف دیگر از طرف مغرب خود را به همدان و قزوین و رشت رساندند، و حتی تا باکو نیز پیش رفتند، و باین ترتیب، مقارن ایامی که جنگ I رو بآخر میرفت، تمام ایران تحت نفوذ بریتانیا قرار گرفت، و انگلیسها برای آنکه تمام ایران منطقه‌ی نفوذ ایشان باشد، در پذیرفتن نمایندگان ایران به انجمن صلح بین‌المللی اشکال‌تراشی کردند، تا بالاخره در ماه اوت ۱۹۱۹ (شوال ۱۳۳۷ هق) قرارداد ۱۹۱۹ را با وثوق‌الدوله منعقد ساختند، که اختیار کلیه‌ی امور نظامی و مالی و گمرکی ایران را منحصراً بدست مستشاران انگلیسی میداد، و آن را تحت حمایت دولت بریتانیا میگذاشت، ولی جامعه‌ی ملل، که تازه تشکیل شده بود، این قرارداد را به رسمیت نشناخت، و در ایران نیز جمعی از آزادیخواهان بر ضد آن قیام نمودند، و در فرانسه و کشمکش هم در باب عقد آن به انگلستان اعتراضها شد. وثوق‌الدوله، با حبس و تبعید مخالفین و فرستادن احمد شاه به اروپا و توقیف بعضی از جراید، باجرای مواد قرارداد مشغول شد، اما سرانجام مجبور به کناره‌گیری گردید، و دولت میرزا حسن خان مشیرالدوله که بر سر کار آمد (۱۳۳۸ هق) آنرا موقوف الاجرا گذاشت، تا آنکه رضا خان سردار سپه (← رضا شاه کبیر) رشته‌ی امور را بدست گرفت، و با تاسیس سلسله‌ی پهلوی مرحله‌ی جدیدی را در تاریخ ایران آغاز کرد.

جنگ جهانی[1] II، ۱۹۳۹–۴۵، علامت اختصاری در این کتاب **جنگ II**، جنگ بین ممالک متفق (بریتانیا، کشمکش، تجشم، فرانسه، و چین، و متفقین با آنها) از یک طرف، و ممالک عضو محور (آلمان، ایتالیا، و ژاپن) و متحدین آنها از طرف دیگر. وقایع سیاسی مهمی که سرانجام شعله‌ی جنگ را برافروخت عبارتند از فتح (۱۹۳۱) منچوری بدست ژاپن؛ فتح (۱۹۳۵–۳۶) حبشه بدست ایتالیا، مداخله‌ی آلمان و ایتالیا در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹)؛ حمله‌ی (۱۹۳۷) ژاپن به چین، الحاق کردن آلمان اتریش و سودت را در ۱۹۳۸ و چکوسلواکی را در ۱۹۳۹ بخاک خود؛ و فتح (۱۹۳۹) آلبانی بدست ایتالیا. فرانسه و انگلستان در مقابل این وقایع سیاست معروف به "سیاست مسالمت‌آمیز" را پیش گرفتند، که با انعقاد ← پیمان مونیخ (۱۹۳۸) باوج رسید، و پس از آن، این دو کشور شروع به تجدید تسلیحات کردند، و استقلال سایر قربانیهای احتمالی کشورگشائیهای دول عضو محور، مخصوصاً لهستان، را تضمین نمودند، و با تجشم بمنظور تشکیل دادن یک گروه حافظ صلح وارد مذاکره شدند، ولی این مذاکرات بجائی نرسید، و در ماه اوت ۱۹۳۹ تجشم یک پیمان عدم تعرض با آلمان منعقد نمود. هیتلر که خواهان دانتزیگ و دالان لهستان بود آزادی عمل یافت، و در اول سپتامبر ۱۹۳۹ به لهستان حمله کرد. دو روز بعد، فرانسه و انگلستان و تا 10 سپتامبر همه‌ی دومینیونهای بریتانیا (جز ایرلند) به آلمان اعلان جنگ دادند. سرانجام در سال ۱۹۴۵ متفقین پیروز شدند، و جنگ پایان یافت. تلفات مادی و انسانی این جنگ از حساب بیرون است. در نتیجه‌ی بمباران شهرها و کشتارهای دسته‌جمعی (← کشتار جمعی)، میلیونها مردم غیر نظامی از بین رفتند. پیمانهای صلح در ۱۹۴۷ با ایتالیا، رومانی، بلغارستان، مجارستان، و فنلاند، در ۱۹۵۱ با ژاپن، و در ۱۹۵۵ با اتریش بامضا رسید، ولی تا این تاریخ (شهریور ۱۳۴۲ هش، مطابق سپتامبر ۱۹۶۳ ب‌م) هنوز پیمان صلح با آلمان منعقد نشده است. تنها نتیجه‌ی مثبت جنگ II تشکیل یافتن سازمان ملل متحد بود. در دنباله‌ی این مقاله بعضی از وقایع مهم جنگ در چند قسمت ذکر میشود.

۱ـ فتح لهستان و غرب، ۱۹۳۹–۴۰

مقاومت لهستان در مقابل حملات برق‌آسای آلمان بسرعت درهم شکست. تجشم از موقعیت استفاده کرده اوکرائین غربی و روسیه‌ی سفید را که در ۱۹۲۰ ضمیمه‌ی لهستان شده بود اشغال کرد. در جبهه‌ی غرب، طرفین تا ماه مه‌ی ۱۹۴۰ بدون فعالیتی در عقب خطوط ماژینو و زیگفرید استقرار داشتند. در آوریل ۱۹۴۰، آلمان به دانمارک و نروژ لشکر کشید. دانمارک بدون مقاومت تسلیم شد. نیروهای فرانسوی و بریتانیائی که برای یاری نروژ در این کشور پیاده شدند، پس از حمله‌ی آلمان به فرانسه در ماه ژوئن، نروژ را ترک گفتند. بدنبال این وقایع دولت چیمبرلین سقوط کرد، و دولت ائتلافی چرچیل بر سر کار آمد (دهم مه).

در همان روز، آلمان به هلند و بلژیک لشکر کشید؛ هلند در ۱۵ مه تسلیم شد. لشکرهای زره‌ـ پوش آلمان خطوط دفاعی فرانسه را در سدان درهم شکستند، و بنادر دریای مانش را زیر پا گذاشتند، و بدین طریق، نیروهای متفقین را که وارد بلژیک شده بودند از نیروهای اصلی متفقین در فرانسه جدا ساختند. در ۲۸ مه، لئوپولد، شاه بلژیک تسلیم شد، و نیروهای بریتانیائی و فرانسوی از طریق دنکرک گریختند ("عقبنشینی مشمشمانه"). در 10 ژوئن ایتالیا وارد جنگ شد، و این امر وضع فرانسه را ترمیم‌ناپذیر ساخت. در ۲۲ ژوئن فرانسه تسلیم گردید، و آلمانها ل فرانسه و سواحل غربی آنرا اشغال کردند. ژنرال دوگل نهضت فرانسه‌ی آزاد را در لندن بنیان گذاشت.

از ۱۹۴۰ ببعد، زیردریائیها و کشتیهای حمله‌ی

(1)World War

آلمان سواحل اروپا را از نروژ تا فرانسه تحت استیلا داشتند، و کشتیهای تجارتی بریتانیا در قطا همواره مواجه با آنها بودند. تلفات کشتیهای بریتانیائی در سال ۱۹۴۲ باوج رسید، ولی پس از آنکه بر تعداد طیاره‌ها و کشتیهای مستحفظ افزوده شد، تلفات کاهش یافت. از ورود ایتالیا به جنگ تا سال ۱۹۴۳ وضع بریتانیا در مدیترانه وخیم بود.

۲- بریتانیا بتنهائی میجنگد، ۱۹۴۰-۴۱

پس از تسلیم شدن فرانسه، انگلستان، برهبری چرچیل، بتنهائی جنگ را ادامه داد، و آلمان کوشید تا از راه بمباران هوائی این کشور را وادار به تسلیم کند. جنگهای هوائیی که از 10 ژوییه تا ۳۱ اکتبر ۱۹۴۰ بر فراز انگلستان روی داد معروف به "نبرد بریتانیا" است. حملات هوائی در ماههای اوت-اکتبر در روز و شب با منتهای شدت بعمل آمد، ولی مردم بریتانیا پایداری کردند، و در ماه مه‌ی ۱۹۴۱ حملات فرونشست.

در اکتبر ۱۹۴۰ ایتالیا به یونان هجوم برد، ولی به آلبانی عقب رانده شد. آلمان، برای تکمیل استیلای خود بر بالکان، در آوریل ۱۹۴۱ به یونان و یوگوسلاوی حمله برد، و در ماه مه هر دو را در دست داشت؛ نیروهای بریتانیائی که بیاری یونان آمده بودند عقبنشینی کردند. یک ماه بعد چتربازان آلمانی جزیره‌ی کرت را گرفتند.

۳- ورود تجشم و کشمة بجنگ، ۱۹۴۱-۴۲

در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، آلمان متحداً با فنلاند و مجارستان و رومانی به تجشم حمله برد، و مرحله‌ی جدیدی از جنگ آغاز گردید. در دسامبر ۱۹۴۱، مهاجمین در خطی ممتد از دریاچه‌ی لادوگا تا مصب رود دون موضع گرفته بودند؛ از مسکو ۴۵ کم فاصله داشتند، و لنینگراد تحت محاصره‌ی آنان بود. حمله‌ی متقابل شوروی در دسامبر ۱۹۴۱-مارس ۱۹۴۲ آلمانها را وادار به عقبنشینی در تمام طول این جبهه کرد، ولی در ژوئن ۱۹۴۲، آلمانها برای دست یافتن به منافع نفت قفقاز دگر بار حمله کردند. سواستوپول را گرفتند، و در ماه اوت به قفقاز رسیده بودند، و ستالینگراد مورد حمله‌ی آنان بود.

از آغاز "نبرد بریتانیا"، در کشمة زمینه برای ورود این کشور بجنگ آماده میشد. سیاست روزولت این بود که کشمة را به "زرادخانه‌ی دموکراسی" تبدیل کند، و این نیت با تصویب (مارس ۱۹۴۱) قانون وام و اجاره جامه‌ی عمل پوشید. در ۷ دسامبر واقعه‌ی پرل هاربر روی داد، و ژاپن به بریتانیا و کشمة اعلان جنگ داد، و ۴ روز بعد آلمان و ایتالیا نیز به کشمة اعلان جنگ دادند. بدین ترتیب، جنگ چین و ژاپن که از ۱۹۳۷ در جریان بود مرحله‌ای از یک جنگ عالمگیر گردید.

۴- افریقا و شرق نزدیک، ۱۹۴۰-۴۳

پیکارهای طولانی شمال افریقا در سپتامبر ۱۹۴۰ که ایتالیا از لیبی به مصر تاخت آغاز شد (← **افریقای شمالی، پیکارهای**). سرانجام در مه‌ی ۱۹۴۳ نیروهای محور تسلیم متفقین شدند. امپراطوری ایتالیا در افریقای شرقی در مه‌ی ۱۹۴۱ در تصرف بریتانیا بود.

شرق نزدیک برای حفظ موقعیت بریتانیا در مدیترانه اهمیت حیاتی داشت، و چون بعضی از کشورهای این ناحیه برای رهائی از قید استعمار بریتانیا ظاهراً از آلمان هواخواهی میکردند، نیروهای بریتانیائی در آوریل ۱۹۴۱ عراق و در ژوئن سوریه را اشغال کردند. در ماه اوت سپاهیان بریتانیا و شوروی وارد خاک ایران شدند (قسمت ۹ همین مقاله را ببینید).

۵- ایتالیا در ۱۹۴۳-۴۵

در ماههای ژوییه-اوت ۱۹۴۳، نیروهای متفقین از ل افریقا سیسیل را زیر پا گذاشتند، و در ۳ سپتامبر به زمینلاد ایتالیا هجوم بردند. در ۲۵ ژوییه دولت موسولینی برافتاد، و دولت بادوگلیو که بر سر کار آمد، با متفقین پیمان صلح موقت امضا کرد (۸ سپتامبر)، و به آلمان اعلان جنگ داد (۱۳ اکتبر). نیروهای عظیمی از آلمان وارد ایتالیا شدند، و با کمال سرسختی در مقابل متفقین مقاومت کردند (← **کاسینو؛ آنتسیو**)، ولی سرانجام پس از تعرض نهائی نیروهای متفقین در آوریل ۱۹۴۵، تسلیم شدند (۲۹ آوریل).

۶- پیروزی در جبهه‌ی شرق، ۱۹۴۳-۴۵

عدم توفیق آلمانها در تسخیر ستالینگراد، توأم با خارج شدن افریقای شمالی از دست نیروهای محور، ورق جنگ را برگردانید. حمله‌ی نوامبر ۱۹۴۲-مارس ۱۹۴۳ سپاهیان شوروی قفقاز را از نیروهای آلمانی پاک کرد، و در ستالینگراد، ۳۳۰٬۰۰۰ تن از مهاجمین مقتول یا اسیر شدند. حمله‌ی جدید آلمانها در ماه ژوییه بفاصله‌ی یک هفته متوقف شد؛ سپس سپاهیان شوروی دست به حمله‌ی تعرضی زدند، و این حمله تا نوامبر ادامه یافت، و سپاهیان شوروی کیف و ژیتومیر را گرفتند. در ژانویه-آوریل ۱۹۴۴، اوکرائین را از وجود مهاجمین پاک کردند، و وارد رومانی شدند. حمله‌ی عمومی ماههای ژوئن-اکتبر مهاجمین را از خاک روسیه بیرون راند، و فنلاند و رومانی و بلغارستان را وادار به کناره‌گیری از جنگ کرد؛ سپاهیان شوروی وارد پروس شرقی و لهستان و یوگوسلاوی گردیدند. نیروهای بریتانیائی در اکتبر ۱۹۴۴ وارد یونان شدند. در آخر سال ۱۹۴۴، قسمت اعظم شبه جزیره‌ی بالکان از نیروهای آلمانی پاک شده بود. طرفداران تیتو و نهضتهای مقاومت مردم یونان و آلبانی در پیشرفت متفقین تأثیری بسزا داشتند. آخرین حمله‌ی تعرضی شوروی در ژانویه-مه‌ی ۱۹۴۵ بوقوع پیوست؛ سپاهیان شوروی لهستان و اتریش را از نیروهای دشمن رهانیدند، و وارد چکوسلواکی شدند، و به برلین رسیدند.

۷- پیروزی در جبهه‌ی غرب، ۱۹۴۴-۴۵

"جبهه‌ی دوم"، که مدتها کشمة و بریتانیا وعده‌ی آنرا میدادند، با حمله‌ی ۶ ژوئن ۱۹۴۴ به نورماندی تحت فرماندهی عالی ژنرال آیزنهاور افتتاح گردید. سر پلی در لغ فرانسه بین شربور و لو هاور برقرار شد، و پس از جنگهای سخت، امریکائیها در سن-لو و بریتانیائیها در کان خطوط آلمانها را شکافتند. در ۱۵ اوت، سپاهیان کشمة و فرانسه‌ی آزاد در سواحل مدیترانه پیاده شدند، و بسرعت بجانب شمال پیش راندند. مردم پاریس برپا خاستند، و آلمانها را وادار به تسلیم کردند (۲۵ اوت). در اواخر سپتامبر بیشتر خاک فرانسه از وجود دشمن پاک شده بود، و سپاهیان متفقین وارد بلژیک و هلند شدند، ولی عملیات هوائی آرنم مواجه با شکست شد، و در مرز آلمان نیز خط زیگفرید آنها را متوقف ساخت. حمله‌ی متقابل روندشتت در آردن در ماه دسامبر متفقین را وادار به عقبنشینی کرد، ولی در حمله‌ی تعرضی فوریه‌ی ۱۹۴۵، خط زیگفرید شکافته شد. در ماه مارس متفقین از رود راین گذشتند؛ کانادائیها در هلند، بریتانیائیها در آلمان شمالی، و امریکائیها و فرانسویها در آلمان مرکزی و جنوبی پیش رفتند. در ۲۴ آوریل سپاهیان شوروی وارد برلین شدند، و آن در ۲ مه تسلیم شد. آلمان در ۷ مه بلاشرط تسلیم گردید.

۸- شرق دور، ۱۹۴۱-۴۵

پس از واقعه‌ی پرل هاربر، که ناوگان کشمة را در قکبه از کار انداخت، ژاپنیها موقتاً در قکبه تفوق هوائی و دریائی یافتند. سپاهیان ژاپن از تایلند به مالایا حمله کردند، و در فوریه‌ی ۱۹۴۲ سنگاپور را گرفتند، و ۶۰٬۰۰۰ تن سرباز بریتانیائی را اسیر کردند (هونگ کونگ قبلا در ۲۵ دسامبر ۱۹۴۱ تسلیم شده بود). با سقوط کورگیدور در ۶ ماه مه‌ی ۱۹۴۲، فتح فیلیپین و (در 10 مارس) فتح هند شرقی هلند انجام گرفت. ژاپنیها از تایلند به برمه حمله بردند؛ در ماه مه مندله سقوط کرد، و سپاهیان بریتانیائی از آنجا به هند عقب نشستند. در ژانویه-مارس ۱۹۴۳، سپاهیان ژاپنی در بریتانیای جدید و جزایر سلیمان و گینه‌ی جدید پیاده شدند.

اولین موفقیت متفقین بر ضد ژاپن پیروزیهای آنان در دریای مرجان (۴-۷ ماه مه‌ی ۱۹۴۲) و نزدیک جزایر میدوی (۴-۷ ژوئن ۱۹۴۲) بود، که در طی آنها هواپیماهای کشمة خسارات سنگین به ناوگان ژاپن وارد کردند. پیروزی دیگر در ۲-۵ مارس ۱۹۴۳ در دریای بیزمارک حاصل شد. در مه-اوت ۱۹۴۳، ژاپنیها از بعضی از جزایر آلئوسین که در ژوئن ۱۹۴۲ گرفته بودند عقب نشستند. از ۱۹۴۳، فرماندهی نیروهای متفقین بر ضد ژاپن بین لرد ماونتبتن (در برمه)، دریاسالار نیمیتس (قکبه مرکزی)، و ژنرال مکارثر (چغ قکبه) منقسم بود. با سقوط رانگون در مه‌ی ۱۹۴۵، برمه عملا بکلی به متفقین بازگشت. در قکبه مرکزی جزایر گیلبرت، مارشال، و ماریاناس در ۱۹۴۳-۴۴ بتصرف متفقین درآمد. بازگرفتن فیلیپین در اکتبر ۱۹۴۴ آغاز شد، و در ژوییه‌ی ۱۹۴۵ بپایان رسید. در فوریه-مارس ۱۹۴۵ ایوجیما، و در آوریل-ژوئن اوکیناوا بتصرف متفقین درآمد، و بدین طریق، پایگاههای لازم برای حمله‌ی نهائی به ژاپن بدست آنان افتاد. پایان کار ناگهان فرارسید؛ بمبهای اتمی که در ۶ اوت بر هیروشیما و در ۹ اوت بر ناگاساکی افکنده شد ژاپن را بزانو درآورد. روسیه به ژاپن اعلان جنگ داد، و در ۸ اوت به منچوری هجوم برد. هیروهیتو در ۱۴ اوت شرایط متفقین را پذیرفت، و تسلیم رسمی در ۲ سپتامبر بامضا رسید.

۹- ایران در جج II

در سال ۱۹۴۱ که وضع متفقین یأس‌آور بود، و تنها راهی که برای رسانیدن کومک به شوروی بروی آنها باز بود راههای ایران بود، متفقین برای نقض بیطرفی ایران و استفاده‌ی مجانی از این راهها و سایر منابع ایران در صدد بهانه‌جوئی برآمدند، و در ۲۸ تیر ماه ۱۳۲۰ هش (۱۸ ژوییه‌ی

۱۹۴۱) هر یک از دولتین شوروی و انگلستان یادداشتی دایر به خطرات ستون پنجم و اخراج آلمانیهای مقیم ایران تسلیم وزارت خارجه‌ی ایران کردند، و سپس تبلیغات این دو کشور و ممالک دست‌نشانده‌ی آنها بر ضد ایران آغاز گردید. دومین یادداشت در همین باب در ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) تسلیم شد، و با اینکه دولت ایران بیطرفی خود را تأکید کرد، در ساعت ۴ بعد از نصف شب ۳ شهریور، در حالی که نمایندگان دولتین سومین یادداشت خود را تسلیم کردند، دولت شوروی به دستاویز قرارداد ۱۹۲۱ و بریتانیا بعنوان "دفاع از منافع خود و دوستان خویش" به ایران نیرو فرستادند. ناوگان بریتانیا کشتیهای ایران را در بندر شاهپور بمباران و عده‌ای از آنها را غرق و جمعی را مقتول کردند، و در بندر شاهپور و اهواز و آبادان نیرو پیاده نمودند. و از راه خانقین و قصر شیرین نیز شروع به تعرض در داخل ایران کردند. نیروهای شوروی نیز از راه جلفا و ماکو و سایر نقاط مرزی و سواحل دریای خزر بداخل ایران هجوم آوردند.

فهرست وقایع سریعی که روی داد ازین قرار است: در ۵ شهریور دولت منصور استعفا داد، و محمد علی فروغی به نخست‌وزیری منصوب گردید، و دولت جدید به نیروهای ایران دستور ترک مقاومت داد (۶ شهریور)؛ در ۲۵ شهریور رضا شاه از سلطنت استعفا داد، و اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی را بجانشینی خود تعیین نمود، و با خاندان سلطنتی عازم اصفهان گردید (← رضا شاه کبیر)؛ در ۲۶ شهریور، نیروهای متجاوز بر خلاف وعده‌ی قبلی (۸ شهریور) وارد تهران شدند. بعداً پیمان سه‌گانه‌ای بین ایران و انگلستان و دولت شوروی بتصویب مجلس شورای ملی رسید (۶ بهمن ۱۳۲۰، مطابق ۲۹ ژانویه‌ی ۱۹۴۲)، که در آن دولتین متجاوز تعهد کردند که تمامیت ارضی و حق حاکمیت ایران را محترم شمارند، و در طی ۶ ماه پس از پایان جنگ نیروهای خود را از ایران خارج کنند. در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ (۹ سپتامبر ۱۹۴۳) حالت جنگ بین ایران و آلمان و در ۹ اسفند ۱۳۲۲ حالت جنگ بین ایران و ژاپن اعلام گردید. ضمناً در ۱۷ شهریور ایران به اعلامیه‌ی ملل متحد پیوست. در آذر ماه ۱۳۲۲ ← کنفرانس تهران در شهر تهران منعقد شد.

کومکهای ایران به متفقین در سرنوشت جنگ تأثیر حیاتی داشت. راهها و راه آهن و سایر وسایل حمل و نقل و خطوط ارتباطی، نفت، اسلحه و مهمات، خواربار، مؤسسات نظامی و بندری، و نیروی انسانی در ایران بحد اعلی استثمار شد. معذلک، متفقین از هیچگونه تجاوزی بحقوق ایران و مردم آن کوتاهی نکردند، و حتی عده‌ای را توقیف نمودند، و وضع اقتصادی مملکت را مختل کردند. وجود نیروهای بیگانه در کشور منجر به کشمکشهای سیاسی شدید گردید، و دورانی آشفته پدید آورد، که بعد از پایان جنگ هم ادامه یافت. اگرچه ایران رسماً تحت اشغال نبود، مردم ایران تقسیم کشور را بین روسیه و انگلستان که سوابق تاریخی تلخ آن در اذهان بود بچشم دیدند. مواد غذائی بمصرف نیروهای متجاوز میرسید، و مردم عملا گرفتار قحطی شدند. بعلت قطع ورود کالا از خارجه، بعضی از وسایل زندگی نایاب شد. از طرف دیگر، پولهائی که متفقین در ایران خرج میکردند بس عایدات عده‌ای مخصوصاً طبقه‌ی متوسط و کارگر افزود. مجموعه‌ی این عوامل سبب تورم مخربی گردید که سربار مشکلات دیگر شد. قیمت بعضی از مایحتاج زندگی تا ده برابر قیمت قبل از جنگ آنها ترقی کرد. بتوصیه‌ی کشمة، دولت ایران عده‌ای مستشار امریکائی استخدام کرد؛ دکتر میلسپو با اختیارات فراوان امور مالی مملکت را بدست گرفت، و کار فساد او و همکارانش ضرب المثل گردید؛ سرهنگ نورمن شوارتزکیف برای اداره‌ی ژاندارمری استخدام شد. در میان این اوضاع، دولت شوروی در شهریور ۱۳۲۳ هش (سپتامبر ۱۹۴۴) تقاضای امتیاز نفت در شمال ایران کرد، و این امر بر کشمکشها و تشنجات داخلی افزود؛ سرانجام، به پیشنهاد دکتر محمد مصدق، قانون ممنوعیت دولت از مذاکره و عقد قرارداد راجع به امتیاز نفت با خارجیها بتصویب مجلس شورای ملی رسید (۱۱ آذر ۱۳۲۳).

اگرچه متفقین ایران را، بمناسبت نقش حیاتی آن در سرنوشت جنگ، پل پیروزی لقب دادند، این کشور از اتحاد با آنان گرفتار مصائب شدید اجتماعی و اقتصادی و سیاسی گردید، که حتی تمامیت ارضی آنرا بمخاطره انداخت. در مقابل فداکاریها و محرومیتهای مردم ایران، امریکائیها، بکومک دست‌نشانده‌های ایرانی، اشیاء اسقاط خود را در ایران به قیمت هنگفتی که حتی در امریکا باعث تعجب گردید به دولت فروختند، و دولت شوروی در اجرای تعهد خود در باب تخلیه‌ی ایران تعلل نمود (← آذربایجان).

جنگ خروس[1]، "ورزشی" که در آن خروسها را با هم به جنگ می‌اندازند. در ایران قدیم، یونان، و روم رواج داشته است. محل جنگ خروس معمولا صحنه‌ای است مدور و مرتفع. برای آغاز مسابقه، نوک دو خروس را نزدیک هم نگاهداشته سپس آنها را رها میکنند. هر وقت که یکی از خروسها از جنگ خودداری کند، یا قادر بادامه‌ی آن نباشد، بازی را باخته است.

جنگ داخلی[2]، در تاریخ روم، ← ماریوس و سولا؛ پومپیوس و قیصر، یولیوس.

جنگ داخلی امریکا، جنگ ۱۸۶۱–۶۵ بین ایالات شمالی کشورهای متحد امریکا (یا اتحادیه) با ایالات جنوبی (یا ائتلافیه) که از کشمة جدا شده بودند (← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا). این جنگ را جنگ ایالات، جنگ سرپیچی، جنگ انفصال، و جنگ استقلال جنوب نیز میخوانند. از علل آن مسئله‌ی برده‌داری و مبارزات الفاگران و نظریه‌ی حقوق ایالات بود. خروج چند ایالت از جامعه‌ی ایالات متحده و تشکیل ائتلافیه‌ی ایالات امریکا و انتخاب آ. لینکلن به ریاست جمهوری پیشامد جنگ را تسریع کرد. جنگ در بامداد ۱۲ آوریل ۱۸۶۱ بر سر دژ سامتر (← چارلزتن) شروع شد، و چهار سال طول کشید. از وقایع عمده‌ی این دوره صدور ← اعلامیه‌ی آزادی بردگان است. مؤتلفین در جنگ اول بول ران پیروز شدند (زویه‌ی ۱۸۶۱)، در نبرد شایلو (آوریل ۱۸۶۲) عقب نشستند، در دومین جنگ بول ران (اوت ۱۸۶۲) پیروز شدند، ولی در ۱۸۶۳ ر. ا. لی در گتیزبرگ سخت عقب رانده شد. بعد، ی. س. گرانت، فرمانده کل سپاهیان اتحادیه، به ایالات اطراف میسی‌سیپی هجوم برد، و و. ت. شرمن، سردار اتحادیه، از جورجیا گذشته به دریا دست یافت. سرانجام در ۹ آوریل ۱۸۶۵، لی در اپومتکس کورتهاوس تسلیم گرانت شد، و جنگ پایان یافت.

در طی جنگ، طرفین بین ۷۵۰٬۰۰۰ تا ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ تن کشته دادند. چند روز بعد از پایان جنگ، لینکلن کشته شد. ایالاتی که از کشمة جدا شده بودند در طی دوره‌ی ترمیم دگرباره جزء جامعه‌ی ایالات متحده پذیرفته شدند. در نتیجه‌ی جنگ داخلی، برده‌داری در کشمة تا حدی برافتاد. از امکنه‌ای که نبردهای عمده‌ی جنگ داخلی در آنها یا نزدیک آنها واقع شده، علاوه بر آنهائی که گذشت، میتوان اینها را نام برد: آتلانتا؛ انتیتم؛ چانسلرزویل؛ چتنوگا؛ ریچمند؛ شنندوآ؛ فایو فورکس؛ فردریکسبرگ؛ ویکسبرگ.

جنگ داخلی انگلستان، برای جنگ داخلی ۱۶۴۲–۴۶ بین طرفداران چارلز I و هواخواهان پارلمنت ← انقلاب پیرایشگر. برای جنگهای داخلی ناشی از کشمکش خاندانهای لنکستر و یورک بر سر سلطنت انگلستان ← جنگ گلها.

جنگ دوازده رخ: ← جنگ یازده رخ.

جنگ دهساله[3]، ۱۸۶۸–۷۸، جنگ کوبائیها با اسپانیا برای استخلاص کوبا از استعمار اسپانیا. علت آن مالیاتهای گزاف، محدودیتهای تجارتی، و ممانعت از شرکت کوبائیها در امور دولتی بود. اگرچه این جنگ خونین ظاهراً بیحاصل بود، زمینه‌ی جنگ (۱۸۹۵) استقلال کوبا و جنگ (۱۸۹۸) اسپانیا و امریکا را فراهم ساخت.

جنگ دهقانان[4]، ۱۵۲۴–۲۶، عنوان طغیان عمومی دهاقین نواحی مرکزی و جنوبی آلمان بر علیه اشراف و اجحافات مالکین، و بر ضد اجرای قانون روم که دهقانان را در ردیف بردگان قرار میداد. این شورش تا اندازه‌ای جنبه‌ی مذهبی نیز داشت، و ا. تومینگلی و ت. مونتسر از آن پشتیبانی میکردند، و بعضی اشراف ناراضی، چون گ. فون برلیشینگن، نیز آنرا رهبری مینمودند. معذلک اشراف و ← اتحادیه‌ی سوابیائی دهقانان را بشدت و با قساوت سرکوبی کردند. از عوامل عمده‌ی شکست شورشیان مخالفت شدید لوتر با آنان بود. شکست دهقانان درین جنگ آزادی آنان را در آلمان تا سیصد سال بعد بتأخیر انداخت.

جنگ سال ۱۸۱۲، در تاریخ کشمة، عنوان جنگ بین کشمة و بریتانیای کبیر در ۱۸۱۲–۱۵. در طی جنگهای ناپلئون، تجارت کشمة دستخوش مداخلات دول متخاصم بود. هر یک از دو کشور انگلستان و فرانسه کشورهای بیطرف (از جمله کشمة) را از تجارت با دیگری نهی میکرد، و هر یک مانع از رفت و آمد جهازات کشمة به بنادر دیگری میشد؛ منتهی، مزاحمت انگلستان که وسایل بیشتر داشت بیشتر بود. در ۱۸۰۷ کنگره‌ی کشمة قانون ناوبندان را گذرانید، ولی این قانون و مقررات بعدی هیچیک در برابر اقدامات فرانسه و

(۱)cockfighting (۲)civil war (۳)Ten Years War (۴)Peasants' War

انگلستان مؤثر نیفتاد. از طرف دیگر، چون جوانان انگلیسی، بعلت کمی مزد و رفتار بیرحمانه، حاضر بخدمت در کشتیهای انگلیسی نمیشدند، انگلستان که از حیث ملوان دوچار مضیقه شده بود دست به آدم‌دزدی دریائی زد، و کشتیهای جنگی انگلیسی هر جا به کشتیهای امریکائی برمیخوردند، ملوانان آنها را بعنوان اینکه انگلیسی هستند بزور میگرفتند. با وجود فشار مردم، تامس جفرسن از جنگ با انگلستان احتراز میکرد. پس از اینکه مدیسن رئیس جمهور شد، ایالات غربی و جنوبی کشمکش، که میخواستند اراضی و رودهائی را که در دست انگلیسها و هندیشمردگان بود تصرف کنند، تقاضای جنگ با انگلستان داشتند. در کنگره نیز ه. کلی و چ. ک. کلهون، معروف به "عقابان جنگی"، اکثریت را تابع عقیده‌ی خود کردند. مدیسن ناچار در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۲ به انگلستان اعلان جنگ داد. در همین سال سپاهیان کشمکش در کانادا شکست خوردند، ولی ناوگان کشمکش به پیروزیهائی نایل شدند. پس از پایان کار ناپلئون، انگلستان فارغ البال متوجه امریکا شد، و انگلیسها واشینگتن، پایتخت کشمکش، را گرفته سوزانیدند. رفته رفته شور جنگ از سر مردم کشمکش رفت، و بموجب عهدنامه‌ی گان جنگ پایان یافت (۲۴ دسامبر ۱۸۱۴)، ولی پایان واقعی جنگ پس از آن بود که ا. جکسن شکست قاطعی به نیروهای انگلستان وارد ساخت (۸ ژانویه‌ی ۱۸۱۵). جنگ ۱۸۱۲ از طرفی رشد ناسیونالیسم امریکائی را تسریع کرد، و از طرف دیگر کشمکش را وارد دوران کناره‌جوئی از کارهای اروپا گردانید.

جنگ سرپیچی: ← جنگ داخلی امریکا.

جنگ سی‌ساله[1]، ۱۶۱۸–۴۸، جنگ عمومی اروپا، که صحنه‌ی آن بیشتر در آلمان بود. این جنگ علل بسیار داشت؛ از جمله، اختلافات ارضی، اختلافات خاندانهای سلطنتی، و اختلافات دینی را میتوان ذکر کرد. در سراسر مدت جنگ، اتحادیه‌ها و پیمانهای صلح محلی پی در پی تغییر میکرد. این جنگ را میتوان مبارزه‌ی امرای آلمان و دولتهای خارجی (فرانسه، سوئد، دانمارک، و انگلستان) بر ضد وحدت امپراطوری مقدس روم و خاندان هابسبورگ دانست. خاندان اخیر در آن زمان بر اسپانیا، امپراطوری مقدس، اتریش، بوهم، مجارستان، بیشتر ایتالیا، و هلند جنوبی فرمانروائی داشتند. جنگ بسبب مقاومت اشراف پروتستان بوهم در مقابل فردیناند (بعداً امپراطور فردیناند II) آغاز گردید، و شورشیان مأموران شاهی را در **پراگ** از پنجره بیرون افکندند، و فردیناند را مخلوع و **فردریک پادشاه** زمستانی را شاه بوهم اعلام کردند. سپاهیان امپراطوری بفرماندهی کنت دو تیی و اتحادیه‌ی کاتولیک بفرماندهی دوک **ماکسمیلیان ۱** باویر در کوه سفید (نزدیک پراگ) بوهمیها را شکست دادند (۱۶۲۰)، و در پالاتینا نیز پیروز شدند (۱۶۲۲–۲۳)، ولی مداخله‌ی **کریستیان IV** (پادشاه دانمارک) بطرفداری پروتستانها جنگ را وارد مرحله‌ی تازه‌ای کرد. دانمارکیها از تیی و والنشتاین شکست خوردند، و طبق پیمان لوبک از جنگ خارج شدند (۱۶۲۹). در همین سال فردیناند II در صدد برآمد که صلح **آوگسبورگ** (۱۵۵۵) را اجرا کند، و سرزمینهائی را که پس از ۱۵۵۲ از دست کلیسا بیرون آمده بود ضبط کند، و این امر مشکلات تازه‌ای برانگیخت. **گوستاو II** (شاه سوئد)، با پشتیبانی فرانسه، با نیروی خود به آلمان درآمد، و سپاهیان امپراطوری را در ۱۶۳۱ در برایتنفلد و در ۱۶۳۲ کنار رودخانه‌ی لش و در لوتسن شکست داد، و اگرچه در آخرین پیروزی خود کشته شد، سوئدیها جنگ را ادامه دادند. در ۱۶۳۴، سپاهیان امپراطوری پیروزی بزرگی در نوردلینگن بدست آوردند، و بنظر میآمد که ورق برگشته است. کشورهای آلمان مصالحه‌ای در پراگ منعقد کردند (۱۶۳۵). سپس، فرانسه، برای جلوگیری از اینکه امپراطوری پیروز شود و سوئدیها را اخراج کند، آشکارا به سوئد پیوست، و جنگ به آخرین و خونین‌ترین مرحله‌ی خود رسید، و به فروبومان، ایتالیا، شبه جزیره‌ی ایبری، و اسکاندیناوی کشیده شد. **برنهارد ساکس‌وایماری**، ی. **بانر** و **تورستنسون** و ک. گ. **ورانگل** سوئدی، و فرانسویها (تحت فرماندهی لوئی II، ملقب به پرنس دو کنده، و ویکنت دو تورن)، با وجود شکستهای موقت، پیروز شدند. مذاکرات صلح در ۱۶۴۰ آغاز شد، ولی جنگ تا صلح وستفالی (۱۶۴۸) و (در مورد فرانسه و اسپانیا) تا صلح پیرنه (۱۶۵۹) ادامه داشت. در اثر این جنگها، آلمان ویران و خالی از سکنه و گرفتار قحطی شد؛ امپراطوری مقدس روم قالبی میان‌تهی گردید؛ انحطاط خاندان سلطنتی اتریش آغاز گشت؛ فرانسه مهمترین قدرت اروپائی گردید.

جنگ شبه جزیره[2]، ۱۸۰۸–۱۴، جنگ فرانسه در شبه جزیره‌ی ایبری بر ضد بریتانیا و نیروهای داوطلب اسپانیولی و پرتغالی. سببش این بود که اسپانیا که وابسته و متکی به ناپلئون I شده بود با اشغال (۱۸۰۷) پرتغال بدست فرانسویها موافقت کرد. در مارس ۱۸۰۸، انقلابی در کاخ سلطنتی روی داد، و انقلابیون **کارلوس IV** را که طرفدار فرانسه بود برکنار کردند، و پسرش **فردیناند VII** را بر تخت اسپانیا نشاندند. ناپلئون این امر را بهانه قرار داد، و مادرید و شهرهای دیگر اسپانیا را اشغال کرد. فرانسویها شورشی را که در مادرید روی داد با خونریزی بسیار فرونشاندند (دوم مه‌ی ۱۸۰۸)، ناپلئون کارلوس IV و فردیناند VII را به فرانسه کشانید، و مجبورشان کرد که از سلطنت کناره‌گیری کنند، و در ۱۵ ژوئن برادر خود ژوزف بوناپارت را بپادشاهی اسپانیا اعلام کرد. اسپانیولی‌ها و پرتغالیها بشورش برخاستند. شورشیان اسپانیولی فرانسویها را مجبور ساختند که مادرید را ترک گویند، و از محاصره‌ی **ساراگوسا** دست بردارند. در همین حال، نیروی اعزامی بریتانیا، بفرماندهی آرثر ولزلی (← ولینگتون)، در پرتغال پیاده شد و نیروهای فرانسوی تحت فرماندهی ژونو را در ویمیرو شکست داد (۲۱ اوت ۱۸۰۸). طبق قرارداد سینترا، ژونو لیسبون را، مشروط بر اینکه کشتیهای بریتانیا سربازان او را به میهنشان بازگردانند، تسلیم کرد. سپس بریتانیائیها بفرماندهی سر جان مور به اسپانیا لشکر کشیدند، و ناپلئون شخصاً با 200'000 سپاهی بمیدان آمد. باین ترتیب، منازعات بجنگی بزرگ مبدل شد. ناپلئون سخت به مادرید حمله برد؛ لان ساراگوسا را گرفت؛ سولت نیروهای مور را تا داخل گالیشیا تعقیب کرد. در آوریل ۱۸۰۹، ولینگتون به لیسبون رسید. وی فرانسویها را از پرتغال بیرون راند؛ به اسپانیا لشکر کشید، و بکومک سپاهیان اسپانیائی، فرانسویها را در تالاورا مغلوب کرد (۱۸۰۹)؛ از تلاقی سپاهیان سولت و ماسنا جلوگیری نمود (۱۸۱۱). سپس ولینگتون فرمانده کل سپاهیانی که در شبه جزیره‌ی ایبری بر ضد فرانسه متحد شده بودند گردید، و در ماه مه‌ی ۱۸۱۳ بجنگ تعرضی پرداخت، و در ژوئن ۱۸۱۳، ژوزف بوناپارت و ژ. ب. ژوردن را در ویتوریا بسختی شکست داد، و در اکتبر ۱۸۱۳ به فرانسه حمله کرد. جنگ با استعفای ناپلئون پایان یافت، و در این هنگام ولینگتون به تولوز رسیده بود (۱۸۱۴). جنگ شبه جزیره اعتبار نظامی بریتانیا را بسیار بالا برد، و نقش عمده‌ای در سقوط ناپلئون داشت.

جنگ شمالی[3]، ۱۷۰۰–۲۱، جنگ عمومی اروپائی که، مقارن جنگ جانشینی اسپانیا در غ و چ اروپا، در ل و ش اروپا روی داد. اسباب عمده‌ی آن تمایل همسایگان سوئد به درهم شکستن تسلط این کشور در نواحی بالتیک و رقابت **پطر کبیر** روسیه و **کارل XII** سوئد بود. اگرچه این جنگ با جنگ جانشینی اتریش رابطه‌ی مستقیم نداشت، سوئد از حمایت سیاسی فرانسه، و روسیه از پشتیبانی سیاسی انگلستان برخوردار بود. در ۱۶۹۹، پطر کبیر، **فردریک IV** دانمارک، و آوگوستوس II لهستان و ساکس، بر علیه کارل XII سوئد، متحد شدند. زد و خورد در ۱۷۰۰ آغاز شد. با وجود امتیازات بسیاری که حریفان داشتند، پادشاه جوان سوئد به زودی دانمارک را از میدان بیرون کرد و پطر را در ناروا شکست داد (۱۷۰۰)؛ ورشو و کراکو را گرفت (۱۷۰۲)؛ انتخاب **ستانیسلاس I** را بپادشاهی لهستان تأمین کرد (۱۷۰۴)؛ و بموجب پیمان (۱۷۰۶) آلترانشتت (āltrānštet) (دهکده‌ای در ۲۴ کیلومتری غ لایپزیگ)، آوگوستوس را مجبور کرد که اتحاد خود را با روسیه نقض کند، و ستانیسلاس را بپادشاهی بشناسد (۱۷۰۶). در ۱۷۰۷، کارل با کومک ا. س. مازپا به اوکرائین لشکرکشی کرد. در ۱۷۰۹، کارل در پولتاوا بکلی از پطر شکست خورد، و به دولت عثمانی پناهید، و سلطان عثمانی را بر آن داشت که به روسیه اعلان جنگ دهد (۱۷۱۰). در ۱۷۱۱ پطر ناچار بموجب پیمان پروت با عثمانی صلح کرد، و این امر موقعیت کارل را سخت خطرناک ساخت. با وجود این، کارل با سرسختی تا ۱۷۱۴ در خاک عثمانی ماند. در همان حال آوگوستوس لهستان را از نو تصرف کرد، پطر کبیر لیوونیا و اینگرمانلند و کارلیا را بکلی تسخیر نمود؛ و دانمارک با پروس و هانوور متحد شده جنگ را از سر گرفت. کارل با بیباکی به نروژ حمله کرد، ولی در ۱۷۱۸ تیر خورد و کشته شد. بموجب پیمانهای استکهلم و فردریکسبورگ (۱۷۱۹–۲۰)، سوئد با همه‌ی متحدین، بجز روسیه،

(۱)Thirty Years War (۲)Peninsular War (۳)Northern War

صلح کرد، و دوکنشینهای فردن (ferden) (در ایالت هانوور سابق) و برمن را به هانوور، و بخشی از پومرانی غربی را به پروس واگذار کرد. بموجب پیمان نوستاد (nüstād) (۱۷۲۱)، سوئد لیوونیا، اینگرمانلند، و بخشی از کارلیا را به روسیه واگذار نمود، و روسیه یکی از دولتهای مقتدر عمده‌ی اروپا گردید.

جنگ شیمیائی[1]، جنگی که در آن موادی شیمیائی غیر از مواد منفجره، از قبیل گازهای محترک یا سوزاننده یا خفه‌کننده، دود، و مخلوطهای آتشزا بکار رود. از نخستین نمونه‌های جنگ شیمیائی جنگ با آتش یونانی است. در جنگ I گاز متی بسیار بکار رفت. کلور را آلمانها برای اولین بار در ۲۲ آوریل ۱۹۱۵ بکار بردند. در جنگ II مقدمات استعمال وسایل شیمیائی مختلف بوسیله‌ی همه‌ی کشورهای بزرگ فراهم شده بود، ولی بعلت ترس متقابل چندان بکار نیفتاد. در هر حال علم شیمی بتهیه‌ی انواع جدید بمب هوائی آتشزا و شعله‌افکن و غیره کومک کرد.

جنگ صدساله[2]، عنوان جنگهای فرانسه و انگلستان در ۱۳۳۷–۱۴۵۳. علت اساسی آن کشمکشهائی بود که از زمان استیلای ویلیام فاتح بر انگلستان بر سر فرمانروائی اراضی دو طرف دریای مانش بوجود آمده بود. در قرن ۱۲م، اراضی متصرفی انگلستان در خاک فرانسه منحصر به دوکنشین گویین بود. پادشاهان انگلستان دوکِ گویین نیز بودند، و از این جنبه تابع و زیردست شاهان فرانسه بودند، و این امر و اعمال قدرت متزاید فرانسه در گویین آنانرا سخت ناخوشایند بود. علل دیگر جنگ عبارت بودند از ادعای ادوارد III نسبت بسلطنت فرانسه بعنوان نوه‌ی فیلیپ IV؛ اختلافات ارضی میان ادوارد و فیلیپ VI پادشاه فرانسه؛ رقابت انگلستان و فرانسه در فلاندر؛ پشتیبانی فیلیپ از اسکاتلند بر ضد انگلستان.

نخستین مرحله‌ی جنگ (۱۳۳۷–۶۰) زمانی آغاز شد که ادوارد خود را پادشاه فرانسه اعلام کرد. وی با فلاندریها (تحت فرماندهی ی. وان آرتولده) متحد شد، و ناوگان فرانسه را در سلویس (sloys) (چغ هلند) مغلوب کرد (۱۳۴۰)؛ در ۱۳۴۶ بار دیگر فرانسویها را در کرسی شکست سختی داد؛ کاله را گرفت (۱۳۴۷)؛ و ژان II، پادشاه فرانسه، را در پواتیه مغلوب و اسیر کرد (۱۳۵۶). بموجب ← پیمان برتینی (۱۳۶۰)، کاله و فرانسه‌ی غربی و جنوب غربی به انگلستان تعلق گرفت.

مرحله‌ی دوم جنگ (۱۳۶۹–۷۳) بعلت مالیاتهای ستمگرانه‌ی ادوارد امیر سیاه آغاز شد، و در نتیجه‌ی آن، بیشتر سرزمینهای ازدست‌رفته‌ی فرانسه را دو گکلن پس گرفت. بعد از یک دوره‌ی آرامش، هنری V انگلستان جنگ را در ۱۴۱۵ از سر گرفت. هنری در آزنکور پیروز گردید، و سپس با فیلیپ نیکو (دوک بورگونی و کنت فلاندر) متحد شد، و در ۱۴۲۰، طبق ← پیمان تروا، شارل VI هنری را بعنوان نایب‌السلطنه و ولیعهد فرانسه شناخت. پسر بزرگ شارل (که بعدها شارل VII شد) قبول نکرد که از جانشینی پدر محروم باشد، و پس از مرگ (۱۴۲۲) شارل VI، باز جنگ بطور نامنظم آغاز شد. در ۱۴۲۹ انگلیسها و دولت بورگونی تقریباً بر تمام فرانسه در ل رود لوار فرمانروائی داشتند، ولی در آن سال ژاندارک قیام کرد، اورلئان را که در محاصره بود آزاد ساخت، انگلیسها را در پاته شکست داد، و ناظر تاجگذاری شارل VII در رنس گردید. قتل فجیع ژاندارک توفیق فرانسویان را متوقف نساخت. در ۱۴۳۵، فرانسه، با اعطای امتیازات بسیار، اتحاد بورگونی را بموجب ← پیمان آراس جلب کرد، و آخرین مرحله‌ی جنگ آغاز گردید. فرانسویها پاریس را در ۱۴۳۶، نورماندی را در ۱۴۴۹–۵۰، تمام گویین را بجز بوردو در ۱۴۴۹–۵۱، و بوردو را در ۱۴۵۳ پس‌گرفتند، و فقط کاله در دست انگلیسها ماند. انگلستان که بر اثر جنگ گلها درمانده شده بود کوششی برای پس‌گرفتن این سرزمینها ننمود، و بجای گستردن نیروی خود در بر اروپا، توجه خود را به نیروی دریائی معطوف کرد. فرانسه بر اثر این جنگ ویران و دوچار هرج و مرج شده بود، ولی شارل VII و لوئی XI از نابودی طبقه‌ی فئودال استفاده کردند، و از نو سلطنتی متمرکز بوجود آوردند، و در نتیجه، وضع فرانسه بهبود یافت. جنگ صدساله مرحله‌ی تحول جنگ از نوع جنگهای قرون وسطائی به نوع جنگهای توپخانه‌ای جدید، و همچنین تحولی از فئودالیته به مراحل اولیه‌ی بیداری ملی بود.

جنگ صلیبی: ← جنگهای صلیبی.

جنگ گلها (gol.hā) یا **جنگهای گلها**[3]، عنوان جنگهائی متناوب برای تصاحب تاج و تخت انگلستان، که از ۱۴۵۵ تا ۱۴۸۵ بین دو خاندان اشرافی لنکستر، که نشان گل سرخ داشتند، و یورک، که نشان آنها گل سفید بود، بوقوع پیوست. از زمان خلع (۱۳۹۹) ریچارد II، سلطنت در دست هنری IV، هنری V، و هنری VI از خاندان لنکستر بود. هنری VI تحت نفوذ ملکه مارگریت آو انجو و ویلیام دِ لا پول (دیوک آو سافک) و ادمند بوفورت (دیوک آو سامرست) بود. در اواسط قرن ۱۵م، ریچارد ملقب به سومین دیوک آو یورک بعنوان رهبر مخالفین این گروه شاخص شد، و مردم هم که در نتیجه‌ی شکستهای انگلستان در فرانسه و مفاسد دربار ناراضی بودند ازو پشتیبانی کردند. در ۱۴۵۰ سافک بقتل رسید. در دوره‌ی ابتلای (۱۴۵۳–۵۴) شاه به جنون، اداره‌ی امور به ریچارد محول شد. پس از اینکه شاه بهبود یافت، ریچارد از شورای سلطنت طرد گردید، و متوسل به جنگ گردید. تلاقی فریقین در سنت آلبنز روی داد (۱۴۵۵)؛ دیوک آو سامرست بقتل رسید، و طرفداران خاندان یورک نیروهای سلطنتی را، که رهبری آنها بدست مارگریت افتاده بود، مغلوب کردند. معمولا اولین نبرد سنت آلبنز آغاز جنگ گلها شمرده میشود. دگر بار در دوره‌ی کوتاه دیوانگی شاه، اداره‌ی امور ملک به ریچارد سپرده شد.

در ۱۴۵۹ مجدداً جنگ بین طرفداران لنکستر و یورک درگرفت، و نیروهای سلطنتی سرکردگان طرفداران یورک را از انگلستان بیرون راندند. در ۱۴۶۰، طرفداران یورک، ارل آو واریک و ارل آو مارچ، بازگشتند، و در نبرد نورثمتن شاه را مغلوب و دستگیر کردند، و باین طریق سازش نمودند که ریچارد جانشین هنری VI شود. مارگریت، که پسر خود را محروم از سلطنت دید، لشکری در شمال گرد آورد، و طرفداران یورک را در ویکفیلد شکست داد (۱۴۶۰). ریچارد در این جنگ کشته شد، و ادعای او به پسرش ارل آو مارچ انتقال یافت، ولی ریچارد نویل ملقب به ارل آو واریک رهبر واقعی طرفداران خاندان یورک گردید. مارگریت که بجانب لندن مشغول پیشروی بود ریچارد نویل را در دومین نبرد سنت آلبنز شکست داد (۱۴۶۱)، و شاه را خلاص کرد. از طرف دیگر، ارل آو مارچ بدون اینکه با مقاومتی مواجه شود وارد لندن شد، و بنام ادوارد IV بسلطنت نشست. بیاری ریچارد نویل، لنکستریها را بطرف شمال راند، و نزدیک تاوتن مغلوب کرد (۱۴۶۱). هنری VI و مارگریت بیاری اسکاتلندیها به ایجاد مزاحمت ادامه دادند. اما سرانجام مارگریت به فرانسه گریخت، و هنری بزندان افتاد (۱۴۶۵). بین ادوارد و ریچارد نویل بر سر ازدواج (۱۴۶۴) ادوارد اختلاف افتاد، و نویل و جورج پلنتجنت ملقب به دیوک آو کلرنس توطئه کردند، و در ۱۴۷۰ به فرانسه گریختند. نویل با مارگریت آشتی کرد، و بیاری لوئی XI فرانسه به انگلستان بازگشت، و در غیاب ادوارد وارد لندن شد، و هنری VI را بتخت نشانید. ادوارد به هلند گریخت، و به کومک شارل دلیر، که دشمن لوئی XI بود، به انگلستان بازآمد (۱۴۷۱)، و با دیوک آو کلرنس آشتی کرد، و لندن را بازگرفت، و هنری را دستگیر نمود. ادوارد ابتدا ریچارد نویل و سپس مارگریت را مغلوب کرد. نویل و پسر هنری کشته شدند. مارگریت بحبس افتاد، و کمی بعد هنری درگذشت.

پس از ادوارد IV، پسر ۱۲ساله‌اش ادوارد V جانشینش شد (۱۴۸۳)، اما کمی بعد ریچارد ملقب به دیوک آو گلاستر بر اوضاع استیلای کامل یافت، و سپس بعنوان ریچارد III بسلطنت نشست، و ادوارد جوان بامر او مقتول شد. بیرحمیهای ریچارد سبب مخالفت با وی و وجهه یافتن هنری تودور ملقب به ارل آو ریچمند، که از خاندان لنکستر و مدعی سلطنت بود، گردید. هنری ستفرد، ملقب به دیوک آو باکینگم در ۱۴۸۳ سر بشورش برداشت، ولی کاری از پیش نبرد؛ در ۱۴۸۵، هنری تودور از فرانسه قدم بخاک انگلستان گذاشت، و ریچارد را در بازورث شکست داد (۱۴۸۵). ریچارد در نبرد مقتول شد، و هنری بعنوان هنری VII بتخت نشست، و از طریق ازدواج با دختر ادوارد IV دو خاندان را متحد ساخت.

جنگ گلها فئودالیته را در انگلستان پایان داد، زیرا در نتیجه‌ی این جنگها اشراف بحدی ضعیف شدند که رمق گردنکشی در مقابل سلاطین سلسله‌ی تودور برای آنها نمانده بود.

جنگل (jangal)، پهنه‌ی وسیعی از زمین که با درختها و درختچه‌ها پوشیده شده باشد، و نیز مجموعه‌ی این درختها و درختچه‌ها. جنگل در حفظ آب و خاک و وحوش، جلوگیری از فرسایش

(۱)chemical warfare (۲)Hundred Years War (۳)Wars of the Roses

و سیل، و نیز برای تهیه‌ی چوب اهمیت حیاتی دارد. در بسیاری از ممالک جنگلها تحت نظارت و حمایت دولت است. جنگلهای زمین را میتوان به سه نوع تقسیم کرد: جنگلهای استوائی، جنگل‌های برگریز، و جنگلهای مخروطی (دو نوع اخیر بیشتر در نواحی معتدل موجود است). **جنگلهای استوائی**، یا جنگلهای منطقه‌ی استوائی بارانی، عبارتند از جنگلهای بسیار گرم و مرطوب و پیوسته‌سبز نواحی استوائی، که در آنها بارش بسیار سنگین است، و فصل خشک وجود ندارد. بسبب حرارت شدید و رطوبت، این جنگلها انبوه و پربشت است، و بسیاری از درختان آنها، در تلاش برای استفاده از نور آفتاب، به ارتفاعات عظیم می‌رسند، و بعضی دیگر با پیچیدن به درختان دیگر از آفتاب بهره‌ور میشوند. گیاهان هوائی از قبیل ثعلبها فراوان است. جنسهای درختان این جنگلها متنوع است، و از جمله‌ی آنها سختچوبهای استوائی گرانبها مانند ماهوگانی و آبنوس میباشد؛ درخت کائوچوی وحشی نیز بومی جنگلهای استوائی است. از جنگلهای استوائی عمده، جنگلهای حوزه‌های آمازون و کنگو و بیشتر جزایر هند شرقی را میتوان نام برد. **جنگلهای برگریز** (barg.riz) مرکب از درختهائی است که در فصلی از فصول سال برگهایشان میریزد. در جنگلهای نواحی بادهای موسمی، مانند هند و برمه، درختها در فصل شدت گرما برگ میریزند تا خود را در مقابل تبخیر که سبب از دست رفتن شدید رطوبت است حفظ کنند. در جنگلهای برگریز نواحی خنک، مانند لغ اروپا، برگریزی در پائیز صورت میگیرد، و بدین وسیله درختها خود را از سرما و یخبندان زمستان حفظ میکنند. بسیاری از چوبهای بادوام گرانبهای تجارتی از جنگلهای برگریز بدست میآید؛ از جنگلهای نواحی بادهای موسمی چوبهای بسیار سختی مانند تِک، و از جنگلهای خنک چوب بلوط، نارون، و راش حاصل میشود. **جنگلهای مخروطی** مرکب از درختان پیوسته‌سبز مخروطی و دارای برگهای سوزنی هستند. نرمچوبهای تجارتی از این جنگلها بدست میآیند. عمده‌ترین و پهناورترین جنگلهای مخروطی زمین بشکل کمربند عظیمی در کانادای شمالی و قسمت شمالی اروپاسیا، و "زبانه‌هائی" از آن بطرف جنوب بر مرتفعات (مانند کوههای روشوز) و هم در کوهستانهای بسیار جنوبیتر (مانند آلپ) ممتد است. در نواحی استوائی، فقط در ارتفاعات زیاد (مثلا در قسمتهائی از افریقای شرقی) جنگلهای مخروطی دیده میشود. این جنگلهای مخروطی مسکن بسیاری از جانوران دارای پوست گرانبها است. **جنگلهای ایران** قریب 19'500'000 هکتار وسعت دارد، انواع عمده‌ی آن عبارتند از (I) جنگلهای انبوه کرانه‌های شمال (ح 3'600'000 هکتار)، که از آستارا تا بجنورد ممتد است؛ جنگلهای ارسباران جزء این دسته محسوب میشود. درختهای عمده عبارتند از بلوط، نارون، زبان گنجشک، مرس یا راش، آزاد، گردو، افرا، توسکا، نمدار، سفیدار، شمشاد، فندق. (II) جنگلهای بلوط (ح 11'300'000 هکتار)، که از کوههای سردشت واقع در آذربایجان غربی تا فارس گسترده است. در جنگلهای کردستان، کرمانشاه، لرستان، بختیاری، کهگیلویه، و کازرون درخت عمده بلوط است. بیشتر این جنگلها تُنُک هستند. درختان دیگری مانند افرا، پسته‌ی جنگلی، بادام وحشی، درختان میوه (گلابی، انجیر، سیب، و غیره)، نیز دیده میشود. (III) جنگلهای کوهستانهای آهکی خشک (ح 1'300'000 هکتار)، در خراسان و دامنه‌های جنوبی البرز. درخت عمده ارس است. (IV) جنگلهای پسته (ح 2'800'000 هکتار)، در بیابانها و کوهستانهای خشک ج و ش ایران. در قسمتهای شرقی فارس و غربی کرمان و سیاه‌کوه یزد فراوان است. (V) جنگلهای گرمسیری (ح 500'000 هکتار)، در کرانه‌های خلیج فارس و بحر عمان. این جنگلها بسیار تنک است. درختان عمده کهور، کنار، خرما، و لور میباشد؛ بوته‌هائی مانند پرخ (perrex) و استبرق فراوان است.

جنگل (jangal)، ده (جم 1'686 سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنگان، بخش رشخوار، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۵۳ کیلومتری جغ رشخوار.

جنگل، مالیات: ← مالیات جنگل.

جنگلبانی[1] (jangal.bāni)، علم و فن اداره و حفظ و تأسیس جنگلها بمنظور تأمین دوام فوایدی که انسان از جنگل میبرد. جنگلبانی رشته‌های گوناگون دارد، از قبیل تهیه‌ی چوب بعنوان محصول، حمایت جنگل (از حریق، حشرات، بیماریها، و سایر آفات)، اقتصاد جنگلی، حفظ حیوانات جنگلی، مهندسی جنگل، و غیره.

جنگل برشی[2] (jangale boreši)، درختزاری طبیعی یا مصنوعی که درختهای آنرا در دوره‌های معین قطع میکنند.

جنگل سیاه[3]، آلمانی **شوارتسوالد**[4] (švārtsvāld)، سلسله‌کوهی در بادن‌وورتمبرگ، جغ آلمان. مستور از جنگلهای کاج است. قله‌ی فلدبرگ (feldberg) از آن ۱'۴۹۴ متر ارتفاع دارد.

جنگلکاری[5] (jangal.kāri)، تبدیل یک پهنه به جنگل. معمولا در مورد پهنه‌ای گفته میشود که قبلا در آنجا درخت نروئیده باشد. ← احیاء جنگل.

جنگلی، میرزا کوچک خان: ← کوچک جنگلی.

جنگ مارسی: ← جنگ اجتماعی.

جنگ مختلط[6]، جنگ با استفاده از نیروهای زمینی و دریائی. جنگ مختلط باین معنی از عهد یونانیها معمول بود، و پس از اختراع طیاره، استفاده از نیروی هوائی نیز بدان اضافه گردید. در جنگ II ناوهای مخصوصی برای پیاده کردن تانک و تجهیزات و نفرات در ساحلهای مناسب ساخته شد. جنگ مختلط در پیکارهای اقیانوس کبیر و در حمله به اروپا بسیار بکار برده شد.

جنگ مکانیزه[7] (mekānize؛ فنـ) [← ماشینی شده]، بمعنی اعم، حمله و دفاع متحرک با وسایل ماشینی، خاصه آنهائی که با بنزین کار میکنند. وسایل اصلی آن تانک و زره‌پوش است، که بوسیله‌ی هواپیماهای کومک مستقیم و ستونهای "موتوریزه" (motorize) (یعنی واحدهائی که خود و اسلحه و تجهیزاتشان با وسایط نقلیه‌ی موتوری جا بجا میشود) حمایت میشود. استعمال تانک و اتومبیل در جنگ I طلیعه‌ی جنگهای مکانیزه بود، ولی امکانات و قدرت جنگ مکانیزه پس از حمله‌ی آلمان به لهستان در جنگ II آشکار گردید. فتوحات آلمانها ملل دیگر را بیدار ساخت، و متفقین برعت به تشکیل دادن واحدهای مکانیزه پرداختند، و تکنیک دفاعی کارآمدی مبتنی بر توپخانه و هواپیما در کار آوردند.

جنگ میراث: ← جنگ انتقال.

جنگ و صلح، عنوان فارسی مشهورترین رمان ل. تولستوی، که اول بار در ۱۸۶۵–۶۹ انتشار یافت (ترجمه‌ی فارسی: اصفهان، ۱۳۳۰ هش؛ تهران، ۱۳۳۴ هش). وقایع این داستان تاریخی مربوط به سالهای ۱۸۰۵–۱۸۱۳ است، و تولستوی در آن تصویری حماسی از هجوم ناپلئون به روسیه بدست میدهد، و آراء خود را در باب تاریخ بیان میکند. هدف تولستوی اثبات این مطلب است که پیوستگی حیات در تاریخ ابدی است؛ تاریخ ساخته‌ی قهرمانان نیست، بلکه هر فرد انسانی در تاریخ مؤثر است.

جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه[8]، ۱۷۹۲–۱۸۰۲، جنگ عمومی اروپائی که در نتیجه‌ی انقلاب فرانسه، بسبب وحشت سلاطین و اشراف و روحانیون ممالک اروپا از نشر افکار انقلابی بین طبقات پایین، درگرفت. پس از انتشار اعلامیه‌ی پیلنیتس (۱۷۹۱) از طرف فرمانروایان اتریش و پروس، لوئی XVI، بسبب اوضاع داخلی فرانسه، ناچار به اتریش اعلان جنگ داد (۲۰ آوریل ۱۷۹۲). در آغاز کار سپاهیان متحد اتریش و پروس با مقاومت اندکی مواجه شدند، و فرانسه را عرصه‌ی تاخت و تاز ساختند، ولی در والمی توپخانه‌ی فرانسه مهاجمین را دفع کرد (سپتامبر ۱۷۹۲)، و ورق برگشت. در اواخر سال ۱۷۹۲ فرانسویها هلندِ اتریش (بلژیک حالیه) را زیر پا گذاشتند، و از راین گذشتند و به آلمان درآمدند، و ساووا و نیس را نیز از ساردنی گرفتند. در اواخر همان سال، مجلس کنوانسیون تصمیم خود را دایر به وارد کردن انقلاب در سراسر اروپا اعلام داشت. این امر و اعدام لوئی XVI، منجر به تشکیل اولین اتحادیه (اتریش، پروس، بریتانیا، هولاند، و اسپانیا) بر ضد فرانسه گردید. در فوریه‌ی ۱۷۹۳، فرانسه به انگلستان و هولاند و سپس به اسپانیا اعلان جنگ داد، ولی دوچار شکستها و گرفتاریها شد. در این وضع بحرانی، اولین کمیته‌ی امنیت عمومی در فرانسه بوجود آمد (← دوره‌ی وحشت)، و فرمان سربازگیری عمومی صادر شد. کمیته، براهنمائی ل. کارنو، سپاهیان تازه‌ای گرد آورد، و عاقبت فرانسه را از نیروهای خارجی پاک کرد (۱۷۹۳). در ۱۷۹۴ فرانسویها هلند و بلژیک را گرفتند. هلند (که تبدیل به ← جمهوری باتاو شده بود) در ۱۷۹۵، و نیز پروس و اسپانیا در همان سال بموجب پیمانهای بال با فرانسه صلح کردند.

جنگ با اتریش و ساردنی در تحت حکومت دیرکتوار ادامه یافت. کارنو نقشه‌ای برای حمله‌ی

---

(۱)forestry (۲)copse; coppice (۳)Black Forest (۴)Schwarzwald (۵)afforestation (۶)amphibious warfare (۷)mechanized warfare (۸)French Revolutionary Wars

سه‌جانبی طرح کرد، بدین طریق که ژوردن از هلند و بلژیک بسوی جنوب شرقی پیش رود، و مورو به آلمان جنوبی بتازد، و ناپلئون بوناپارت پیمون و لومباردی را بگیرد، و از کوههای آلپ بگذرد و به ژوردن و مورو ملحق شود. فقط در جنگ ایتالیا فرانسویان پی در پی پیروز شدند (← ناپلئون I). ساردنی در ۱۷۹۶ تسلیم شد، و در ۱۷۹۷ ناپلئون پیمان مقدماتی صلح با اتریش را امضا کرد. صلحهای موقت در پیمان کامپو فورمیو (اکتبر ۱۷۹۷) تأیید شد. تنها انگلستان در جنگ باقی ماند. امید بوناپارت به پیروزی بر انگلستان از راه مصر و هند بکلی مبدل بیاس شد، و در نبرد ابوقیر ناوگان فرانسه نابود گردید (۱۷۹۸). مداخلات فرانسه در ایتالیا و سویس و مصر سبب تشکیل دومین اتحادیه (انگلستان، روسیه، اتریش، عثمانی، پرتغال، و ناپل) شد. اتریشیها و روسها سپاهیان فرانسه را از ایتالیای شمالی بیرون راندند، و در ۱۷۹۹ ژنرال سوورووف از آلپ گذشته وارد سویس گردید، ولی در نتیجه‌ی عدم هماهنگی بین اتریشیها و روسها، شکست مهلکی در سویس نصیب آنان شد، و سوورووف با مهارت تمام از آلپ عقبنشینی کرد و به روسیه بازگشت (سپتامبر-اکتبر ۱۷۹۹). در همین احوال، بوناپارت از مصر به فرانسه بازگشت و بوسیله‌ی کودتای ۱۸م برومر خود را کنسول اول کرد (نوامبر ۱۷۹۹). اتحادیه‌ی دوم ضد فرانسه بسبب خارج شدن روسیه از آن ضعیف شده بود، و از طرف دیگر ناپلئون مصمم بود که آنچه را که فرانسه در ایتالیا و سویس از دست داده بود بازگیرد. جنگهای سال ۱۸۰۰ قاطع بود، در ایتالیا، ناپلئون اتریشیها را در مارنگو درهم شکست؛ در آلمان، مورو از راین گذشت، و متحدین را مقهور نمود. بموجب پیمان صلح لونویل (که شرایط آن از شرایط پیمان کامپو فورمیو سخت‌تر بود)، اتریش ناچار از جنگ خارج شد (فوریه‌ی ۱۸۰۱). اما بریتانیا جنگ را ادامه داد، و مالت را گرفت (۱۸۰۰) و فرانسویها را در مصر وادار به تسلیم کرد (۱۸۰۱)، و ناوگان دانمارک را که بتشویق فرانسه در مقابل قدرت دریائی بریتانیا قد علم کرده بود در نبرد کپنهاگ نابود ساخت (۱۸۰۱). معذلک، بریتانیا که از جنگ خسته و ناتوان شده بود، پس از کناره‌گیری پیت، به پیمان صلح آمین (مارس ۱۸۰۲) تن درداد، و فتوحات خود را به فرانسه بازگردانید. همین پیمان مقرر میکرد که مالت به شهسواران مهمان‌نواز بازداده شود (امتناع بریتانیا از اجرای این ماده باعث آغاز مجدد مخاصمات در ۱۸۰۳ گردید). صلح با ناپل و پرتغال در ۱۸۰۱ انجام گرفت، و در ۱۸۰۲ فرانسه بموجب پیمانی مصر را به عثمانی واگذار کرد. نتایج عمده‌ی جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه پیروزی انقلاب فرانسه، پیدایش ارتشهای ملی، و برآمدن ناپلئون بود.

جنگهای بردگان[1] یا **جنگهای غلامان**، در تاریخ روم، عنوان سه شورش بردگان. بردگانی را که در کارهای کشاورزی خدمت میکردند، مالکین آنها با اختیارات فوق العاده‌ای که داشتند سخت استثمار میکردند. اولین جنگ بردگان از ۱۳۴ تا ۱۳۲ ق‌م (یا از ۱۳۵ تا ۱۳۳ ق‌م) در سیسیل روی داد. دومین جنگ، که شدیدتر بود، نیز در سیسیل واقع شد (۱۰۴-۱۰۱ ق‌م یا ۱۰۵-۱۰۲ ق‌م). سومین جنگ در کامپانیا روی داد، و سپارتاکوس رهبری آنرا داشت. وی و نفراتش در ۷۳ ق‌م بر بیشتر ایتالیای جنوبی استیلا یافتند، اما سرانجام کراسوس و پومپیوس با کمال بیرحمی آنها را مقهور کردند.

جنگهای صلیبی[2] (salibi)، نام یک رشته جنگ‌هائی که مسیحیان اروپا بین قرون ۱۱م و ۱۳م، بمنظور گرفتن اورشلیم (بیت المقدس) از مسلمین، با مسلمانان مشرق کردند. جنگجویان صلیبی در آغاز با سلاجقه‌ی روم، سپس با ایوبیان، و بالاخره با ممالیک مصر مواجه بودند. از جنگهای صلیبی، جنگ اول به پیروزی مسیحیان پایان یافت، و آن تنها جنگی از این جنگها است که نتیجه‌اش تا حدی پایدار بود، در این جنگ مسیحیان اورشلیم را گرفتند، و مملکت لاتینی اورشلیم را تأسیس کردند، که تا سال ۱۲۹۱ دوام یافت. هدف بیشتر لشکرکشیهای دیگر کومک رسانیدن به کسانی بود که در فلسطین جایگزین شده بودند، و در واقع بقیه‌ی جنگهای صلیبی دنباله‌ی جنگ اول است، و شماره‌گذاری آنها فقط برای تسهیل مراجعه می‌باشد. در دنباله‌ی این مقاله اسباب، مراحل مختلف، و نتایج عمده‌ی جنگهای صلیبی بالاجمال ذکر میشود.

اسباب جنگهای صلیبی

از قرن ۷م که اورشلیم بتصرف مسلمانان درآمد تا اوایل قرن ۱۱م برای رفت و آمد مسیحیان و زوار آنان باین شهر گرفت و گیری نبود. در اوایل قرن ۱۱م، حاکم، خلیفه‌ی فاطمی مصر، بآزار مسیحیان پرداخت، و اگرچه بعد از مرگ وی این وضع تخفیف یافت، از تیرگی روابط مسلمانان و مسیحیان نکاست، و برآمدن سلاجقه بر آن افزود. در ۱۰۷۰ (۴۶۳ ه‍ق) اتسز (atsez)، از سران ترکمنها، اورشلیم را گرفت، در ۱۰۷۱ (۴۶۳ ه‍ق) الب ارسلان در نبرد معروف ملازگرد رومانوس IV، امپراطور بیزانس، را مغلوب و اسیر کرد. سلاجقه پس از مستولی شدن بر اورشلیم راه زیارت را بر مسیحیان بستند، و بعلاوه، امپراطوری بیزانس در معرض تهدید آنان قرار گرفت. در اواخر قرن ۱۱م، امپراطور آلکسیوس I از مسیحیان مغربزمین در مقابل مسلمانان استمداد کرد. تأثیر استمداد وی را در اشتعال آتش جنگ و در خط سیر جنگجویان اولین جنگ صلیبی نمیتوان بدرستی معلوم کرد، و آنچه مسلماً جنگ را برانگیخت دعوت پاپ اوربانوس II از مسیحیان اروپا برای گرفتن اورشلیم از مسلمانان بود.

اگرچه علت عمده‌ی جنگهای صلیبی همان جلوگیری ترکان سلجوقی از زوار عیسوی و کوشش مسیحیان در استخلاص بیت المقدس بود، جسن قبول کامل دعوت پاپ علل دنیائی نیز داشت. اشراف و شهسواران اروپائی، که سودای توسعه‌ی اراضی و بسط اقتدار و ازدیاد ثروت خود را در سر میپختند، شرکت در جنگ را وسیله‌ای برای رسیدن به مطامع خود میدیدند. رعایا که از فشار اشراف و از تنگدستی بجان آمده بودند، برای نجات خود راه مشرق را پیش گرفتند. جماعتی را نیز شوق به سفر و ماجراجوئی جلب کرد. تعارض بین جهات دینی و فواید دنیوی، که از آغاز جنگ آشکار بود، بتدریج شدت یافت، و اغلب، منافع مادی هدف اصلی را تحت الشعاع قرار میداد.

اولین جنگ صلیبی
(۱۰۹۶-۹۹، مطابق ۴۸۹-۴۹۲ ه‍ق)

در نوامبر ۱۰۹۵، پاپ اوربانوس II در شورای دینی کلرمون (کلرمون‌فران حالیه) در طی نطقی، پس از شرح مظالم ترکان نسبت به مسیحیان، عالم مسیحیت را به جنگ با مسلمانان دعوت کرد، و وعده داد که عزیمت باین جنگ بجای توبه و کفاره‌ی گناهان مقبول خواهد بود. بمناسبت صلیبهائی که در این جلسه توزیع شد، شرکت‌کنندگان در جنگ به صلیبیون و جنگها به جنگهای صلیبی معروف شدند. مبلغین و واعظین، مخصوصاً پیر منزوی، براه افتادند، و نهضت از فرانسه به ممالک مجاور سرایت کرد. دعوت پاپ، چنانکه گفته شد، همه جا با کمال حسن قبول مواجه گردید.

پیش از اینکه سپاهیان منظم صلیبیون عازم مشرق شوند، در بهار سال ۱۰۹۶ چند دسته‌ی نامنظم از دهقانان فرانسوی و آلمانی به سرکردگی پیر منزوی و گوتیه‌ی بی‌پول براه افتادند، و در راه یهودیان را بقتل رسانیده اموالشان را بردند، و بلگراد را تاراج کردند. بلغارها و مجارها انتقام گرفتند، و در نتیجه، فقط دسته‌های متفرقی از این صلیبیها به قسطنطنیه رسیدند، که آلکسیوس I آنان را بسرعت روانه‌ی آسیای صغیر کرد، و در آنجا مغلوب سلجوقیان شدند.

سپاهیان منظم مسیحیان به سرکردگی گودفروا دو بویون (دوک لورن سفلی) و برادرش بودوئن (بعداً بودوئن I)، رمون IV (کنت تولوز)، بوهموند I (امیر تارانت)، تانکرد صلیبی (از بستگان بوهموند)، و غیره در اوایل سال ۱۰۹۷ به قسطنطنیه درآمدند. آلکسیوس، از ترس اینکه مبادا ثروت و شکوه قسطنطنیه آنان را بطمع اندازد، کوشید تا ایشان را وادار به بیعت کند، تا فتوحات خود را تحت فرمانروائی عالیه‌ی او بشمارند. جملگی سران بقبول این تعهد سوگند یاد کردند، مگر تانکرد و رمون که فقط عهد کردند که بر ضد دولت بیزانس وارد عملیات خصمانه نشوند. سپس آلکسیوس آنان را روانه‌ی آسیای صغیر کرد. صلیبیون نیقیه را گرفتند (۱۰۹۷)، و انطاکیه (۱۰۹۸) و عسقلان (اشقلون) (۱۰۹۹) را گشودند، و سرانجام در زوبه‌ی ۱۰۹۹ (شعبان ۴۹۲ ه‍ق) اورشلیم را گرفتند. سپس، پس از اختلافاتی، گودفروا دو بویون را بعنوان "مدافع قبر مسیح" انتخاب کردند، و این امر آغاز ← مملکت لاتینی اورشلیم بود. ضمناً کنت‌نشین‌های ادسا (بودوئن) و طرابلس (رمون) و امیرنشین انطاکیه (بوهموند) تأسیس شد، که اسماً تابع اورشلیم بود.

مسیحیان در آغاز با مسلمانان به وحشیگری تمام رفتار کردند، ولی بتدریج با آنان مخلوط و مأنوس شدند. شهرهای ساحلی سوریه را گرفتند، و قلعه‌هائی برای حفظ خود بنا کردند، و برای دفاع از مملکت اورشلیم سه دسته شهسوار مجهز کردند، شهسواران مهمان‌نواز؛ شهسواران پرستشگاه؛ و ← شهسواران توتونی.

---

(1)Servile Wars (۲)Crusades

دومین جنگ صلیبی
(۱۱۴۷-۴۹، مطابق ۵۴۲-۴۴ هق)

در دسامبر ۱۱۴۴ (جمادی الثانی ۵۳۹ هق) عمادالدین زنگی ادسا را تصرف کرد. این امر باعث دلشکستگی مسیحیان گردید، بخصوص که پس از تصرف شبانه‌ی آن (۱۱۴۶) بدست مسیحیان، نورالدین محمود زنگی بسرعت آنرا باز گرفت. قدیس برنار کلرووئی دست به تبلیغ جهاد زد. امپراطور کونراد III و لوئی VII فرانسه عازم جنگ شدند. سپاهیان آنان از بالکان گذشته سرزمین امپراطوری بیزانس را تاراج کردند. مانوئل کومننوس (مانوئل I)، امپراطور بیزانس، برای خلاصی از شر آنها وسیله‌ی عزیمتشان را به آسیای صغیر فراهم کرد. در آنجا از نورالدین شکست خوردند. کونراد در ۱۱۴۸ و لوئی در ۱۱۴۹ به مملکت خود بازگشتند، و جنگ دوم با شکست مواجه شد. کمی بعد صلاح‌الدین ایوبی وارد میدان شد، و متصرفات مسیحیان را تسخیر و بیت المقدس را تصرف کرد.

سومین جنگ صلیبی
(۱۱۸۹-۹۲، مطابق ۵۸۵-۵۸۸ هق)

این جنگ پس از تصرف (۱۱۸۷، مطابق ۵۸۳ هق) اورشلیم بدست صلاح‌الدین ایوبی و شکست گی دو لوزینیان و رمون (طرابلس) درگرفت. مبلغ جنگ پاپ گرگوریوس VIII بود، و ریچارد I انگلستان و فیلیپ II فرانسه و امپراطور فردریک I در آن شرکت کردند. فردریک پیش از دیگران عازم شد، ولی امپراطور اسحاق II که با صلاح‌الدین اتحادی منعقد کرده بود، کار فردریک را بتأخیر انداخت، و وی سرانجام جبراً به بوسفور درآمد، و آدریانوپل (ادرنه) را تاراجید، و خود را به آسیای صغیر رسانید، اما در ۱۱۹۰ در کیلیکیا درگذشت. ریچارد و فیلیپ در ۱۱۹۱ به عکا رسیدند. عکا که از ۱۱۸۹ در محاصره بود سقوط کرد (۱۱۹۱)؛ کمی بعد فیلیپ به فرانسه بازگشت. ریچارد پایگاه خود را به یافا منتقل کرد، و در ۱۱۹۲ پیمان صلح موقت با صلاح‌الدین منعقد نمود، که بموجب آن یافا با باریکه‌ای از ساحل (باقیمانده‌ی مملکت اورشلیم همین بود) و آزادی زیارت قبر مسیح برای مسیحیان محفوظ ماند. ریچارد در اکتبر ۱۱۹۲ از فلسطین بازگشت.

چهارمین جنگ صلیبی
(۱۲۰۲-۴، مطابق ۵۹۹-۶۰۱ هق)

این جنگ را اینوکنتیوس III که در ۱۱۹۸ به پاپی رسید برپا کرد، ولی جنگ بکلی از مسیر اصلی خود منحرف شد. صلیبیون که رهبرانشان بیشتر از اشراف فرانسه و فلاندر بودند در ۱۲۰۲ نزدیک ونیز گرد آمدند، و برای تأمین قسمتی از مخارج مسافرتشان به فلسطین، ا. داندولو را در گرفتن زارا از مجارستان یاری کردند. پاپ از خبر تاراج (۱۲۰۲) زارا برآشفت، و صلیبیون را ازین جهت و بجهت تأخیر در عزیمت به فلسطین توبیخ کرد، ولی آنان به طلب مغفرت و دفع الوقت گذرانیدند. از کسانی که در لشکرکشی به زارا شرکت داشتند آلکسیوس (بعداً آلکسیوس IV) بود، که پسر اسحاق II (امپراطور مخلوع بیزانس) و برادر زن فیلیپ سوابی بود. آلکسیوس سران صلیبیون را حاضر کرد که او را در خلع آلکسیوس III که امپراطوری را غصب کرده بود یاری کنند، و در عوض متقبل شد که آنان را در فتح مصر یاری کند. بدین ترتیب، آلکسیوس IV و پدرش اسحاق II مشترکاً به امپراطوری نشستند. در ۱۲۰۴ آلکسیوس V آن دو را برانداخت. صلیبیون باصرار ونیزیها به قسطنطنیه هجوم بردند، و آنجا را تاراج کردند، و ذخایر داستانی آنرا تقسیم نمودند، و امپراطوری لاتینی قسطنطنیه را تأسیس کردند. جریان و نتایج شرم‌آور این جنگ تا حدی سبب واقعه‌ی جانگداز معروف به جنگ صلیبی خردسالان گردید:

جنگ صلیبی خردسالان
در ۱۲۱۲ هزاران تن از خردسالان برهبری پسری خیالپرست از روستازادگان فرانسوی به مقصد فلسطین در مارسی به کشتی نشستند، باین امید که خیانت بزرگترها را به هدف جنگهای صلیبی جبران کنند. ولی ناخدایان بی‌وجدان آنانرا به بردگی فروختند. دسته‌ی دیگری از اطفال آلمانی از راه خشکی بطرف مشرق براه افتادند، ولی از گرسنگی و بیماری نابود شدند.

پنجمین جنگ صلیبی
(۱۲۱۷-۲۱، مطابق ۶۱۴-۶۱۸ هق)

این جنگ را پاپ اینوکنتیوس III برانگیخت، و هدفش مصر بود که در آن زمان مرکز قدرت عالم اسلامی بود. از سران صلیبیون اندراش II مجارستان، دوک لئوپولد VI اتریش، و ژان برینی بودند. صلیبیون دمیاط را گرفتند، ولی سرانجام به ملک کامل I بازگشت.

ششمین جنگ صلیبی
(۱۲۲۸-۲۹، مطابق ۶۲۶-۶۲۷ هق)

این "جنگ" در آغاز در واقع سفری بود صلحجویانه که امپراطور فردریک II برای رفع تکفیر پاپ از خود به مشرق کرد. در این سفر با مسلمانان از در صلح درآمد، و اجازه‌ی زیارت بیت المقدس را برای مسیحیان گرفت. اما در ۱۲۲۹ تیبوی IV، شاه ناوار، بدون اجازه‌ی پاپ جنگ را آغاز کرد، و ریچارد ملقب به ارل آو کورنوال آنرا ادامه داد. اما هیچیک از عهده‌ی رفع کشمکشهای شهسواران مهمان‌نواز و شهسواران پرستشگاه برنیامدند، و سرانجام در ۱۲۴۴ اورشلیم را از دست دادند، و رکن‌الدین بیبرس صلیبیون را در غزه مقهور نمود.

هفتمین جنگ صلیبی
(۱۲۴۸-۵۴، مطابق ۶۴۶-۶۵۲ هق)

این جنگ را لوئی IX فرانسه بدنبال شکست صلیبیون در غزه برپا کرد، و هدفش مصر بود. در ۱۲۴۹ (۶۴۷ هق) دمیاط را گرفت، ولی اسیر ملک معظم تورانشاه گردید، و پس از کشته شدن او با دادن مبلغ گزافی پول و رد کردن دمیاط به مسلمانان آزاد شد.

هشتمین جنگ صلیبی
(۱۲۷۰، مطابق ۶۶۹ هق)

پس از اینکه بیبرس یافا و انطاکیه را گرفت (۱۲۶۸، مطابق ۶۶۶ هق)، لوئی IX دگر بار عازم جنگ صلیبی شد، و به تونس حمله کرد، ولی دوچار طاعون شد، و درگذشت.

نهمین جنگ صلیبی
(۱۲۷۱-۷۲، مطابق ۶۶۹-۶۷۱ هق)

سرکرده‌ی این جنگ ادوارد (بعداً ادوارد I انگلستان) بود. وی در عکا پیاده شد، و پیمان ترک مخاصمه‌ای منعقد کرد و بازگشت. در ۱۲۹۱ (۶۹۰ هق) سلطان ملک اشرف عکا را، که آخرین دژ مسیحیان بود، تصرف کرد، و به حکومت مسیحیان در فلسطین پایان داد.

نتایج جنگهای صلیبی
پس از سقوط عکا، علی رغم کوششهائی که برای روشن کردن آتش جنگ در فلسطین بعمل آمد، جنگ صلیبی در این سرزمین روی نداد. اگرچه جنگهای صلیبی به هدفی که پاپها اسماً یا واقعاً از آنها در نظر داشتند نرسید، تأثیر این جنگها در تمدن مغرب‌زمین از حساب بیرون است، چه بوسیله‌ی آنها مردم آن زمان اروپا که نسبت به مردم مشرق زمین در جهل و توحش بسر می‌بردند با تمدن و شکوه و جلال شرق آشنا شدند، و اطلاعات جغرافیائی آنان وسعت یافت، و تجارتشان رونق گرفت. از طرف دیگر، معماری غربی اثری پایدار در مشرق‌زمین گذاشت. این جنگها از جنبه‌ی مادی بنفع ونیز و بنادر دیگر دریای مدیترانه، و از جنبه‌ی معنوی در عالم مسیحیت بنفع پاپها تمام شد که از آنها برای تثبیت مقام پاپی بعنوان رهبر عالم مسیحیت استفاده میکردند. تأثیر جنگهای صلیبی در ادبیات و هنر از حساب بیرون است؛ و موضوع شهسواری و آرمانهای آن در نتیجه‌ی این جنگها تکامل یافت (مثلا ← صلاح‌الدین ایوبی).

جنگهای گلها: ← جنگ گلها.

جنگهای مذهبی[1]، عنوان یک رشته جنگهای داخلی در فرانسه در سالهای ۱۵۶۲-۹۸. باعث مستقیم آنها کوشش پروتستانها (← هوگنوها) برای تحصیل آزادی مذهب بود، ولی در عین حال، زورآزمائی بین شاه و اشراف بس سر کسب قدرت، و نیز میان خود اشراف برای در دست داشتن شاه، در این جنگها نقش مهمی داشت. برجسته‌ترین رهبران پروتستانها بترتیب لوئی I ملقب به پرنس دو کنده، گاسپار دو کولینیی، و هانری دو ناوار (که پس از ۱۵۸۹، باسم هانری IV سلطنت فرانسه را داشت) بودند؛ رهبری کاتولیکها در دست خاندان گیز بود. دسته‌ی سومی نیز، معروف به پولیتیکها (politik.hā)، مرکب از کاتولیکهای میانه‌رو، طرف پروتستانها را گرفتند. کاترین دو مدیسی و پسرانش، شارل IX و هانری III و فرانسوا (دوک د/آنژو)، بمنظور برقرار کردن موازنه، گاه طرف کاتولیکها و گاه جانب هوگنوها را میگرفتند، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. از مشخصات این جنگها درنده‌خوئی تعصب‌آمیز دو طرف بود.

در دوره‌ی سلطنت فرانسوای II، دومین ← دوک دو گیز و برادرش ← شارل دو گیز کار را بر پروتستانها بسیار سخت گرفتند، و اگرچه ← توطئه‌ی آمبواز را درهم شکستند (۱۵۶۰)، قدرت پروتستانها ازین توطئه آشکار گردید. پس از مرگ (۱۵۶۰) فرانسوای II، کاترین دو مدیسی نایب‌السلطنه‌ی پسرش شارل IX شد، و برای حفظ شاه از گزند منازعات کاتولیکها و پروتستانها کوشید که بین آنها صلح و صفا برقرار کند، و سرانجام بموجب فرمان ۱۷ ژانویه‌ی ۱۵۶۲ به پروتستانها اجازه داد که در اطراف شهرها و در

(1) Wars of Religion

دهات بآزادی مراسم مذهبی خود را انجام دهند. این فرمان، که مقدمه‌ی تساهل دینی بود، مشکل را حل نکرد، و پس از کشتار واسی جنگهای مذهبی آغاز شد.

شماره‌ی جنگهای مذهبی هشت است، که چهار از آنها در سلطنت شارل IX و چهار دیگر در سلطنت هانری III و هانری IV روی داد. سه جنگ اول (۱۵۶۲–۶۳، ۱۵۶۷–۶۸، و ۱۵۶۸–۷۰) بنفع پروتستانها تمام شد؛ پیمان سن‌ژرمن (۱۵۷۰) بآنان آزادی بیشتری داد. کاترین دو مدیسی که از نفوذ کولینیی در شاه بیمناک شده بود، با همدستان خود (مثلا ← گیز، سومین دوک دو) واقعه‌ی معروف به کشتار سن‌بارتلمی را براه انداخت، که در طی آن پروتستانها در سراسر فرانسه قتل عام شدند، و چهارمین جنگ (۱۵۷۲–۷۳) آغاز گردید، که آنهم بنفع پروتستانها پایان یافت.

جنگهای دوره‌ی هانری III بیش از پیش درهم بود، زیرا پروتستانها بکار خود سازمان داده بودند، و کاتولیکها نیز دو دسته شده بودند، و جمعی که از کشتارها خشمگین بودند و جنگهای داخلی را مخرب مملکت میدانستند هواخواه تساهل مذهبی بودند. در پنجمین جنگ (۱۵۷۴–۷۶)، کاتولیکهای ناراضی (پولیتیکها) با هوگنوها متحد شدند؛ جنگ با پیمان معروف به صلح موسیو (mosië) [فنس = آقا]ـکه از عنوان فرانسوا د/آلانسون، که در آن زمان طرفدار پروتستانها بود، نام گرفته استـپایان یافت، و این پیمان، که منشور بولیو (bolië)، صادر (۱۵۷۶) از طرف هانری III، آنرا تأیید کرد، در سراسر فرانسه بجز پاریس آزادی مذهب را اعطا کرد. کاتولیکها در مقابل اتحادیه‌ی مقدس (۱۵۷۶) را تشکیل دادند، و هانری III را وادار کردند که منشور تساهل مذهبی صادر در سال ۱۵۷۷ را نسخ کند. در نتیجه هوگنوها شوریدند، و از ممالک پروتستان استمداد کردند. ششمین جنگ با پیمان صلح برژراک (berjerāk) (۱۵۷۷) پایان یافت، و مواد صلح موسیو تجدید شد، ولی هانری III آنرا اجرا نکرد. جنگ هفتم (۱۵۸۰) بی‌اهمیت بود، ولی در ۱۵۸۴ که هانری III هانری دو ناوار (پروتستان) را بجانشینی خود منصوب کرد، جنگ معروف به جنگ سه هانری (۱۵۸۵–۸۹؛ بمناسبت اینکه هانری III و هانری دو ناوار و هانری دو لورن ملقب به سومین دوک دو گیز در آن شرکت داشتند) آغاز گردید. پس از کشته شدن هانری دو لورن در ۱۵۸۸ و هانری III در ۱۵۸۹، اتحادیه‌ی مقدس، که ← دوک دو مایِن رهبری آنرا داشت، از اسپانیا بر ضد هانری IV (جانشین هانری III) استمداد نمود. هانری IV اتحادیه را شکست داد، در ۱۵۹۳ به مذهب کاتولیک گروید، و در ۱۵۹۴ به پاریس آمد. وی ← فرمان نانت را صادر کرد (۱۵۹۸) و ← پیمان ورون را با اسپانیا منعقد نمود (۱۵۹۸)، و بدین ترتیب، جنگهای مذهبی را (بنفع پروتستانها) پایان داد. در قرن ۱۷م وضع بکلی دگرگون شد؛ ریشلیو قدرت پروتستانها را درهم شکست، و لوئی XIV فرمان نانت را نقض کرد.

جنگ هفتساله[1]، ۱۷۵۶–۶۳، جنگ بین فرانسه و اتریش و روسیه و ساکس و سوئد و (از ۱۷۶۲ ببعد) اسپانیا از یک طرف، و پروس و بریتانیای کبیر و هانوور از طرف دیگر، که صحنه‌ی آن اروپا و امریکای شمالی و هندوستان بود. دو علت عمده‌ی آن یکی رقابت مستعراتی فرانسه و انگلستان در امریکا (← فرانسه و هندیشمردگان، جنگهای) و در هند (← ژ. ف. دوپلکس؛ ر. کلایو)، و دیگری کشمکشهای ماری ترز، ملکه‌ی اتریش، و فردریک II، پادشاه پروس، بر سر تسلط بر آلمان بود. ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) بزیان اتریش تمام شد. ماری ترز حتی پیش از پایان جنگ با الیزابت پتروونا، ملکه‌ی روسیه، متحد شده بود، در سالهای بعد از پیمان اکس‌لاـشاپل (۱۷۴۸)، برای نزدیک شدن با فرانسه اقدام کرد. در ۱۷۵۵ که مخاصمات در امریکای شمالی آغاز گردید، جورج II انگلستان با فردریک II پروس متحد شد، و این امر سبب اتحاد (۱۷۵۶) فرانسه و اتریش گردید. کمی بعد، فردریک II به ساکس حمله کرد، و جنگ آغاز گردید. مرحله‌ی اروپائی عمده‌ی جنگ با هجوم (اوایل ۱۷۵۷) پروس به بوهم شروع شد. فردریک در آغاز پیروز گردید، ولی در ژوئن ۱۷۵۷ در کولین از اتریش شکست سختی خورد، و ناچار بوهم را تخلیه کرد. اما در همان سال اتریشیها و فرانسویها را در دهکده‌ی روسباخ (rosbāx) (در ساکس) و لویتن و در ۱۷۵۸ روسها را (که به پروس هجوم برده بودند) در دهکده‌ی تسورندورف (tsorndorf) (در پروس) مغلوب کرد. ضمناً، با روی کار آمدن ویلیام پیت (ارل آو چتم)، انگلستان و هانوور بر فعالیت خود بر ضد فرانسه افزودند، و در کرفلد و مینden پیروزیهائی یافتند. معذلک، کمی بعد وضع فردریک سخت بحرانی شد، در ۱۷۵۹ در کونرس‌دورف از اتریشیها سخت شکست خورد. در اکتبر ۱۷۶۰ روسها وارد برلن شدند، اما فردریک بعد از چند روز آنها را بیرون راند، و اتریشیها را در تورگاو مغلوب کرد، ولی (مخصوصاً بعد از سقوط پیت در ۱۷۶۱، که کومک مالی بریتانیا به فردریک قطع شد) وضع او همچنان بحرانی ماند، تا آنکه الیزابت، ملکه‌ی روسیه، درگذشت (ژانویه‌ی ۱۷۶۲)، و پطر III که از هواداران فردریک بود بسلطنت جلوس کرد. وی بر طبق پیمان سن پطرزبورگ (۱۷۶۲) با فردریک صلح نمود، و اراضی متصرفی روسیه را مسترد کرد. در همان سال سوئد نیز صلح کرد. اتریشیها که در مشرق تنها مانده بودند در دهکده‌ی بورگرسدورف (burkersdorf) در سیلزی مغلوب شدند (۱۷۶۲). جنگ هفتساله به فرانسه نیز لطمات زیادی وارد آورد؛ در امریکا لویسبرگ (در ۱۷۵۸) و کبک (در ۱۷۵۹) و بعضی متصرفات هند غربی از دست آن مملکت رفت؛ فتوحات بریتانیا در پلاسی (۱۷۵۷) و پونه‌یشری (۱۷۶۱) قدرت فرانسه را در هند پایان داد. پس از مذاکرات طولانی، در فوریه‌ی ۱۷۶۳ بین پروس و اتریش و ساکس در هوبرتوسبورگ، و در همان سال بین انگلستان و فرانسه و اسپانیا در پاریس، پیمان صلح منعقد گردید (← پاریس، معاهده‌ی، ۱۷۶۳). در نتیجه‌ی جنگ هفتساله، بریتانیا امپراطوری مستعراتی جهان گردید، و پروس از دولتهای مقتدر اروپائی شد.

جنگ هفت‌هفته: ← اتریش و پروس، جنگ.

جنگ یازده رخ (jange yāzdah rox)، در داستانهای ملی ایران، نام یکی از جنگهای افسانه‌ای بین ایران و توران. این جنگ بموجب شاهنامه در دنباله‌ی شکستهائی روی داد که افراسیاب، پادشاه افسانه‌ای توران، از رستم خورد، و چون باز در صدد حمله‌ی به ایران برآمد، کیخسرو پادشاه ایران نیز گودرز کشواد (kašvād) را که قبلا در واقعه‌ی کوه هماون (hamāvan) هفتاد و چند پسر خویش را از دست داده بود، و از تورانیان دل خونین داشت، بجنگ آنها نامزد کرد. در فاصله‌ی بین دشت ریبد (reybad) و کوه کنابد (kanā-bad) که بر حسب آنچه از شاهنامه برمیآید در مرز بین مملکت توران و ایرانزمین واقع بود، تلاقی دو لشکر روی داد، که در آن، طی یک جنگ تن بتن، بیژن نواده‌ی گودرز توانست هومان، پهلوان توران، را هلاک کند. سرانجام، بعد از گفت و گوی پیران ویسه با گودرز، قرار چنان شد که از هر جانب چند تن پهلوان بیرون آیند، و نتیجه‌ی جنگ آنها شکست و پیروزی طرفین را معین کند. در دنبال این گفت و گو، ده تن پهلوان تورانی با ده تن حریف ایرانی یک یک جنگ میکنند. غیر از این ده تن، پیران ویسه هم از لشکر توران با گودرز کشواد بجنگ میپردازند، و البته فتح با ایرانیان میشود. بدینگونه، ۱۱ تن پهلوان توران بدست ۱۱ تن پهلوان ایران هلاک میشوند، و نام یازده رخ باین مناسبت باین جنگ داده میشود. درین جنگ، گروی (goruy)، قاتل سیاوش، بقتل میرسد، و قتل او مایه‌ی شادمانی کیخسرو میشود، در صورتی که شاه از کشته شدن پیران متأثر میشود. در افسانه‌های ملی ایران، جنگ یازده رخ از لحاظ نتایج آن اهمیت دارد، و ذکر وقایع آن در تاریخ طبری و فارسنامه همبدون ذکر عنوان یازده رخ‌ـ آمده است.

عنوان دوازده رخ که در شاهنامه‌های چاپی برای این جنگ ذکر کرده‌اند با تعداد پهلوانان دو طرف در طی جنگ سازگار نیست، مگر آنکه جنگ بیژن راـکه خود یکی از پهلوانان یازده رخ استـبا هومان ترک، که در واقع قدری پیش از شروع جنگ کشته میشود، نیز در جزو جنگ رخها (= پهلوانان) و یا دست کم مقدمه‌ی جنگ آنها بتوان شمرد.

جنوب[2] (jonub) [علامت اختصاری در این کتاب ج]، طرف دست راست ناظری که رو به مشرق ایستاده باشد، و بعبارت دیگر، آن یک از جهات اصلی که مستقیماً مقابل شمال است؛ و نیز موضع یا سرزمینی که در طرف جنوب موضع یا سرزمین دیگر واقع است.

جنوب جنوب شرقی[3] (jonube jonube šarqi) [علامت اختصاری در این کتاب **ججش**]، یکی از جهات ۱۶گانه (← جهات اصلی)؛ و نیز بمعنی واقع در یا متوجه بطرف نقطه‌ای بیک فاصله‌ی زاویه‌ای از جنوب و جنوب شرقی.

---

(1)Seven Years War (2)south (3)south-southeast

جنوب جنوب غربی[1] (jonube jonube qarbi)، [علامت اختصاری در این کتاب **ججغ**]، یکی از جهات ۱۶گانه (← جهات اصلی)، و نیز بمعنی واقع در یا متوجه بطرف نقطه‌ای بیک فاصله‌ی زاویه‌ای از جنوب و جنوب غربی.

جنوبخوانده[2] (jonub.xānde)، انگلا **ذ ساوث** (de sāt) [= جنوب (بعنوان اسم خاص)]، ناحیه‌ای از کشمت که همه‌ی چش و قسمتی از چغ این سرزمین را در بر دارد. این ناحیه حد اکثر شامل ۱۴ ایالت مریلند، ویرجینیا، کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، جورجیا، فلوریدا، کنتوکی، تنسی، آلاباما، میسی‌سیپی، آرکانساس، لویزیانا، اوکلاهوما، و تکزاس است. ولی بسیاری اصطلاح جنوبخوانده را بر ۱۱ ایالت عضو التلافیه‌ی ایالات امریکا اطلاق میکنند، و بعلاوه در جنگ داخلی امریکا، ایالت میسوری (از ایالات برده‌دار) نیز جزء جنوبخوانده محسوب میشد. مردم ناحیه‌ی جنوبخوانده طرفدار جدی حقوق ایالات بودند. جنگ داخلی امریکا و دوره‌ی ترمیم بعد از آن تغییرات عمیقی در جنوبخوانده پدید آورد.

جنوب شرقی[3] (jonube šarqi) [علامت اختصاری در این کتاب **جش**]، یکی از جهات ۱۶گانه (← جهات اصلی)، و آن نقطه‌ای است از افق بین جنوب و مشرق و بیک فاصله‌ی زاویه‌ای از آنها، و نیز موضع یا ناحیه‌ای در این طرف.

جنوب غربی[4] (jonube qarbi) [علامت اختصاری در این کتاب **جغ**]، یکی از جهات ۱۶گانه، و آن نقطه‌ای است از افق بین جنوب و مغرب و بیک فاصله‌ی زاویه‌ای از آنها، و نیز موضع یا ناحیه‌ای در این طرف. برای تصویر ← جهات اصلی.

جنوبگان[5] (jonub.gān) [= منسوب به جنوب]، منسوب به قطب جنوب زمین، مانند اقیانوس جنوبگان؛ مدار جنوبگان (= مدار قطب جنوب)؛ ← نواحی جنوبگان؛ و ← قاره‌ی جنوبگان.

جنوبگان[6]، **قاره‌ی** [← جنوبگان]، قاره‌ای بوسعت ۱۳٬۰۰۰٬۰۰۰–۱۵٬۵۰۰٬۰۰۰ کیمه در اطراف قطب جنوب زمین؛ جزء ← نواحی جنوبگان. آبهای مجاور آنرا گاهی اقیانوس جنوبگان میخوانند. این آبها بسبب بادهای سرد شدید، یخهای شناور، یخنوده‌ها، و کوههای عظیم یخ (← کوه یخ)، برای کشتیرانی خطرناک هستند. بهمین جهت، قاره‌ی جنوبگان تا ایام اخیر ناشناخته بود، و هنوز هم اطلاعاتی که از آن داریم ناقص است. دوره‌ی آن تقریباً مستدیر است، ولی ← دریای راس از طرف قکب و ← دریای ودل از جانب قطا مقدار زیادی در آن پیش میرود، و ← شبه جزیره‌ی پامر بجانب امریکای جنوبی تا حدود ۹۶۰ کیلومتری آن پیش میرود (امریکای جنوبی نزدیکترین خشکیها به قاره‌ی جنوبگان است). سواحل جنوبگان را یخنودهای عظیم، که عرض آنها گاه به صدها کیلومتر میرسد، احاطه کرده است که منتهی به تندانهای یخی میشود. فلات مرکزی قاره عبارتست از یخپنه‌ای از یخ دائمی، که رشته‌کوههای عظیم (دارای قلل بلندتر از ۴٬۵۰۰ متر) بر آن احاطه دارد.

دمای متوسط در بیشتر قاره در سراسر سال زیر صفر است. دمای سواحل در تابستان بین ۱۷°,۵– و 0° صدبخشی تغییر میکند. در ارتفاعات بیشتر در داخل قاره دمای تابستانی بندرت به ۱۷°– میرسد. در سواحل در زمستان دما از ۴۰°– تا قریب ۶۲°– صدبخشی میرسد. در قطب جنوب جغرافیائی دمای متوسط سالیانه ح ۵۸°– است، و گاهی به ۷۴°– میرسد. در ۱۹۵۸، پویندگان روسی دمای قطب جنوب مغناطیسی را ح ۸۶°– صدبخشی گزارش داده‌اند.

قاره‌ی جنوبگان را صیادان بال کشف کردند، و در قرن ۱۹م پویندگانی چون ن. ب. پامر، ودل، راس، و دیگران آنرا پوییدند. پس از پیشرفتهای فنی قرن ۲۰م، که تا حدی موانعی را که بر سر راه پویندگان بود برداشت، آموندسن، ر. ف. سکات، ر. ا. برد، و دیگران پویش این ناحیه را ادامه دادند. ادعاهای ارضی دولتهای مختلف منجر به کشمکشهائی گردید. در ۱۹۵۹، آرژانتین، استرالیا، افریقای جنوبی، بریتانیای کبیر، بلژیک، تچشه، زلند جدید، ژاپن، شیلی، فرانسه، کشمت، و نروژ عهدنامه‌ای امضا کردند، و توافق نمودند که قاره‌ی جنوبگان فقط برای مقاصد صلحجویانه مورد استفاده قرار گیرد، و به ادعاهای ارضی خاتمه دادند، و ادعاهای جدید را ممنوع کردند، در سال جهانی زمینفیزیکی تحقیقاتی در قاره‌ی جنوبگان بعمل آمد. نیز ← جنوبگان، نواحی.

جنوبگان[7]، **نواحی** (jonub.gān)، نام قسمتی از سطح زمین، مشتمل بر ← قاره‌ی جنوبگان و منتهای جنوبی آبهای قطا و قکب و قهذ تا حدود مدار 50° عج. اگرچه فاصله‌ی زاویه‌ای مدار جنوبگان از قطب جنوب، مانند فاصله‌ی زاویه‌ای مدار شمالگان از قطب شمال، ´30 °23 است، پهنه‌ای که در آن آب و هوای جنوبگانی غلبه دارد بسیار وسیعتر از پهنه‌ی آب و هوای شمالگانی است (← شمالگان، نواحی). بادهای فوق العاده شدید، که بیشتر از فلات ← قاره‌ی جنوبگان میوزند، بر سردی هوا می‌افزایند، و یخهای ساحلی و کوههای عظیم یخ را به دریاهای اطراف میرانند، و سرمای شدید را تا مدار 50° عج گسترش میدهند. رستنی‌های نواحی جنوبگان از قبیل خزه‌ها، قارچها، و جلبکها است. نواحی جنوبگان بکلی خالی از انسان است، و جز حشره‌ای بی‌بال و پر بطول ح ۱۲ میلیمتر و موجودات ذره‌بینی، حیوان زمینی که سراسر سال را در این نواحی بسر برد دیده نمیشود. حیوانات دیگر آن در دریا و در سواحل و از موجودات دریائی تغذیه میکنند. پرنده در این نواحی فراوان است، اما فقط پنگوین است که سراسر سال را در آنجا بسر میبرد. در فصل تابستان بال و سیل یافت میشود. بعضی از دانشمندان احتمال داده‌اند که میلیونها سال پیش از این نواحی جنوبگان آب و هوای گرم یا معتدل داشته است، و میلیونها سال بعد ممکن است دگر بار قابل سکنی شود.

جن و پری، داستانهای: ← پریان، داستانهای.

جنون جوانی: ← تقسیم خاطر.

جنون یأس و سودا[8] (sōdā)، اختلال روحی که مورث یأس یا جنون سودائی (← سودا) و یا حالت متغیری بین این دو میشود. بیمار سودائی طبعی متعالی دارد، افراطی و مسرف است، آشفته‌حال است، مایل است به قیود اخلاقی بی‌اعتنا باشد، و رفتارش ضد اجتماعی میشود. بیماری که دوچار جنون یأس است مرض مالیخولیا دارد، تصور می‌کند ارزشی ندارد، زندگانیش پر از معصیت است، بفکر انتحار میافتد. بهبود از این بیماری میس است، اما خطر عود بیماری باقی میماند. درمان با شوک دوره‌ی یأس این مرض را کوتاهتر میکند. آمادگی برای این نوع جنون ممکن است بارث منتقل شود.

جنووا[9] (jenovā)، فنـ **ژن** (jen)، شهر (جه ۶۶۸٬۵۷۹؛ با حومه ۶۸۸٬۴۴۷)، کرسی لیگوریا، لغ ایتالیا، کنار مدیترانه. موقعیت زیبائی در قسمت ایتالیائی ریویرا دارد. مهمترین دریابندر ایتالیا و از مراکز صنعتی (کشتیسازی، اتومبیل‌سازی، و هواپیماسازی) است.

جنووا از شهرهای قدیم لیگوریائیها بود؛ در دوره‌ی رومیها رونق یافت؛ با انحطاط روم غربی بدست لومباردها و سپس فرانکها افتاد؛ بعد از سقوط امپراطوری شارلمانی در قرن ۹م، تبدیل به جمهوری شد؛ بکومک پیز، اعراب را از کرس و ساردنی بیرون راند؛ تجارت دریائی آن پیوسته رو بتوسعه بود. جنگهای صلیبی جنووا را بسیار ثروتمند ساخت، و در همین دوره بود که جنووا بصورت یک قدرت دریائی و استعماری درآمد. توسعه‌طلبی جنووا باعث جنگهای طولانی با پیز و ونیز گردید؛ پیروزی جنووا بر پیز در ملوریا در ۱۲۸۴ و بر ونیز در کورچولا در ۱۲۹۸ تفوق جنووا را مسلم ساخت. در اوایل قرن ۱۴م، جنووا در تاحیه‌ی ممتد از اسپانیا تا کریمه دارای مستملکات و مزایای تجارتی بود. توسعه‌ی جنووا بیشتر با کومک مالی گروهی از سوداگران انجام گرفت، که در ۱۴۰۸ بانکی بنام بانکو سان جورجیو تأسیس کردند. از جنبه‌ی داخلی، شهر جنووا گرفتار کشمکشهای دائمی خاندانهای متنفذ بود، و این وضع تا سال ۱۳۳۹ ادامه یافت؛ از این زمان ببعد، دولت جنووا بدست دوجها (doj.hā) (رؤسائی که در آغاز مادام العمر باین سمت انتخاب میشدند) اداره میشد. اولین دوج در ۱۳۳۹ انتخاب شد، و موقتاً آرامش داخلی برقرار کرد، ولی این وضع دیری نپائید، و مستعمرات جنووا بتدریج از دست آن خارج شد، و فرقه‌هائی که رقیب یکدیگر بودند به دولتهای خارجی متوسل شدند، و دولت جنووا تحت استیلای دوکهای میلان و شاهان فرانسه درآمد. در ۱۵۲۸، دریاسالار آ. دوریا قدرت جنووا را موقتاً تجدید نمود، و قانون اساسی جدیدی صادر کرد. بعداً دوره‌ی استیلای اسپانیا و فرانسه و اتریش پیش آمد. اتریشیها را شورش مردم جنووا در ۱۷۴۶ بیرون راند، ولی در ۱۷۶۸ جنووا ناچار کرس را به فرانسه واگذار کرد. جنووا در ۱۸۰۵ ضمیمه‌ی فرانسه شد، کنگره‌ی وین (۱۸۱۵)، جنووا و لیگوریا را جزء مملکت ساردنی قرار داد، در ۱۸۶۰ ساردنی بضمیمه‌ی جنووا جزء مملکت ایتالیا گردید. جنووا در جه II از

(۱)south-southwest (۲)(The) South (۳)southeast (۴)southwest (۵)antarctic (۶)Antarctica (۷)Antarctic regions (۸)manic-depressive psychosis (۹)Genoa

حملات هوائی و دریائی متفقین سخت آسیب دید. از بناهای جالب آن کلیسای جامع سان لورنتسو (تجدید بنای آن در 1100) و کاخ دوجها است. بندرگاه آن بسیار جالب است. دانشگاه جنووا در ۱۸۱۲ تأسیس شد. کریستوف کلمب، ماتسینی، و پاگانینی در این شهر متولد شدند.

جنووا، کنفرانس: ← ژن، کنفرانس.

جنید، سلطان یا شیخ: ← سلطان جنید.

جنید بغدادی (jonayde baqdādi) [ابوالقاسم جنید ابن محمد ابن جنید]، ملقب به **سید الطائفه** (sayyedo 't.tā'efa)، ف ۲۹۷ یا ۲۹۸ هق، صوفی مشهور، مت بغداد. اصلش از نهاوند، و خواهرزاده‌ی سری سقطی بود. سی بار پیاده به حج رفت. در بغداد درگذشت. در کتابهای صوفیه حالات و سخنان جالب و مؤثر ازو نقل شده است.

جنیسره، دریاچه، ← طبریه، دریاچه‌ی.

جنین (janin) یا **رویان** (ruyān)، بچه‌ی حیوان زنده که در زهدان یا تخم است، و بعد از رسیدن به مرحله‌ی خاصی از تکوین، زائیده میشود یا از تخم خارج میگردد. نسبت تکامل جانوران در دوران جنینی یکسان نیست. در بعضی حیوانات نوزاد آنقدر تکامل یافته است که قادر به زندگی مستقل است، و در بعضی دیگر (مانند کیسه‌داران) رویان نارس زائیده میشود، و دوران تکوین را در کیسه‌ی مادر میگذراند. برای تصویر ← رویان.

جنینگز، سرا: ← مارلبره، اولین دیوک آو.

جو[1] (javv)، فنس آتموسفر (ātmosfer)، پوشش گازی محیط بر یک جرم فلکی. مشخصات عمومی جو هر جرم فلکی را از جنبه‌ی نظری میتوان بر اساس نظریه‌ی حرکتی (سینتیک) گازها، و جرم، قطر، و دمای سطحی آن جرم فلکی تعیین کرد. بر اساس این نظریه و اطلاعات فیزیکی مربوط به هر یک از اجرام فلکی، معلوم شده است که ثوابت و همه‌ی سیارات جز عطارد بایستی جو داشته باشند، و سیارکان و ماه زمین و اقمار سایر سیارات بایستی فاقد پوشش گازی معتنابهی باشند. نتایج حاصل از رصدهای مختلف با نتایج نظری مذکور تا حد زیادی مطابقت دارد. موضوع بقیه‌ی این مقاله **جو زمین** است، که گاهی آنرا هوا هم می‌گویند، اگرچه لفظ هوا بیشتر ناظر به ماده‌ی گازی جو زمین است، که مخلوطی است از ح **۷۸٪** نیتروژن، ح **۲۱٪** اکسیژن (0,000 001٪ اوزون)، و ح ۱٪ گازهای دیگر (آرگون، انیدرید کربونیک، ئیدروژن، بخار آب، و غیره. ← هوا). برای تسهیل مراجعه، بقیه‌ی این مقاله به چند قسمت منقسم میشود.

۱ ـ کلیات راجع به جو زمین و ارتفاع آن ـ جو زمین با ازدیاد ارتفاع رقیق میشود، یک متر مکعب هوا در سطح دریا بین ۱۲۷۰ تا ۱۳۰۰ گرم، در ارتفاع ۲۰ کیلومتری ح ۹۰ گرم، و در ارتفاع 100 کیلومتری کمتر از ۱ میلیگرم وزن دارد. تعیین ارتفاع جو، بسبب رقت بسیار زیاد آن در ارتفاعات زیاد، دشوار است، و بعلاوه، از جنبه‌ی نظری، جو زمین را میتوان تا فضای بین ستارگان ممتد شمرد، زیرا که بر اساس نظریه‌ی حرکتی گازها، ممکن است بعضی از مولکولهای هوا سرعت کافی برای خارج شدن از منظومه‌ی شمسی پیدا کنند. معذلک، از سه طریق میتوان اطلاعاتی در باب حدود گسترش جو بدست آورد. اول مدت نیمتاب، که حاکی از اینست که جو تا ارتفاعات بیش از ۶۰ کم غلظت کافی برای پخش کردن نور دارد. دوم شهابها، که نورانی شدن آنها تا ارتفاع ۳۰۰ کیلومتری مشاهده شده است. سوم ظهور **شفق شمالی و شفق جنوبی**، که حاشیه‌ی فوقانی آنها ممکن است تا ارتفاع 1100 کیلومتری گسترش یابد، و این امر حاکی از اینست که هوا بمقدار معتنابهی تا این ارتفاع ممتد است. از این ارتفاعات، آنچه که انسان شخصاً بررسی کرده است ح ۱۵ کم است، و آنچه که پیش از روی کار آمدن موشکها با کومک اسبابهای گوناگون کاوش کرده بود از ح ۵۰ کیلومتری تجاوز نمیکرد. از امواج صوتی، امواج رادیوئی، و پدیده‌های سابق الذکر نیز اطلاعاتی در باب ارتفاعات عالیه‌ی جو بدست آمده است. در سالهای اخیر، بوسیله‌ی موشکها و اقمار مصنوعی اطلاعات مهمی در این باب حاصل شده است.

۲ ـ فشار جو ـ جرم کل جو زمین قریب 1/1'000'000 جرم زمین، یعنی ح $5,6 \times 10^{15}$ تن است. این جرم فشاری بر سطح زمین وارد می‌آورد. فشار جو را با بارومتر میسنجند، و آن با ارتفاع تغییر میکند. فشار جو بر سطح زمین قریب 1,033 کگ قوه بر سمه است (نیز ← آتموسفر). بنا بر این، جو به هر یک از دو دست انسان ح 150 کگ نیرو وارد میسازد؛ معذلک، چون فشار از جمیع جهات وارد میشود، و بدن انسان مرکب از سلولهائی ممتلی از مواد مایع و نیز دارای حفره‌هائی است، فشار جو اثر محسوسی بر اعضای بدن انسان ندارد، ولی تغییر آن، وقتی از حدی تجاوز کند، اسباب ناراحتی و حتی خطر است (← هوازدگی).

۳ ـ لایه‌های جو ـ مشاهدات فراوان نشان میدهد که جو زمین از لایه‌های مختلف تشکیل شده است. از لحاظ دما، تقسیمات جو از سطح زمین ببالا بر حسب ارتفاع، و نواحی مرزی آنها بقرار ذیل است (کلمه‌ی مختوم به کره یا سفر اسم لایه، و کلمه‌ی مختوم به مرز یا پوز اسم ناحیه‌ی مرزی فوقانی آنست. ارتفاعات بر حسب عرض جغرافیائی یا فصل و غیره تغییر میکنند).

نام	ارتفاع
تروپوسفر[2] یا گشتکره	
تروپوپوز[3] یا گشتمرز	۷ تا ۱۸ کم
ستراتوسفر[4] یا پوشکره	
ستراتوپوز[5] یا پوشمرز	۳۵ تا ۵۰ کم
مزوسفر[6] (mezosfer) یا میانکره (miān.kore)	
مزوپوز[7] (mezopoz) یا میانمرز (miān.marz)	بین ۸۰ و ۹۰ کم
ترموسفر[8] (termosfer) یا دماکره (damā.–)	
اگزوسفر[9] (egzosfer) یا برونکره (borun.–)	قسمت خارجی دماکره، ارتفاع بیش از ۸۰۰ کم

(در باب تغییرات دما در این لایه‌ها قسمت ۴ همین مقاله را ببینید). از برونکره مولکولهای سبک (خاصه ئیدروژن و هلیوم) هوا، که از تأثیر قوه‌ی ثقل رهائی مییابند، وارد فضای بین سیارات می‌شوند.

لایه‌های خارجی جو دستخوش تأثیرات گوناگون تشعشعات خورشید و ستارگان هستند، که سبب یونش مولکولهای هوا میشوند. در نتیجه، چند لایه در جو بوجود میآید، که مشتمل بر مولکولهای یونیده، اتمهای گازهای جوی، و الکترونهای آزاد هستند، و این لایه‌ها را جمعاً یونوسفر یا یونکره میخوانند.

۴ ـ دمای جو ـ تغییرات دمای جو پیچیده است. در گشتکره، دما با ازدیاد ارتفاع بطور متوسط از قرار 0,5 تا 0,6 درجه‌ی صدبخشی بازاء هر 100 متر صعود کم میشود. در گشتمرز، دما به کمینه‌ای مساوی ح ۵۵° — میرسد. در پوشکره، دما تا ارتفاع قریب ۳۰ کیلومتری از سطح زمین تقریباً ثابت میماند، و سپس تقریباً متناسب با ازدیاد ارتفاع ترقی میکند، و در ارتفاع ۵۰ کیلومتری به بیشینه‌ای برابر ۷۷° میرسد. از آن ببعد تنزل میکند، و در ارتفاع ۸۰ کیلومتری به کمینه‌ای برابر ۳۳° — میرسد. از آن ببعد، در ترموسفر، دگر بار "قلب دما" روی میدهد، و دما با ارتفاع ترقی میکند، و در ارتفاع ۲۰۰ کیلومتری به چند صد درجه و در ارتفاع 1100 کیلومتری به قریب ۲'000° میرسد.

باید دانست که مفهوم این دماهای عالی در ترموسفر با آنچه که ما با آن مأنوس هستیم منطبق نیست، زیرا در آن طبقات عالیه، هوا بقدری رقیق است که انتقال حرارت بوسیله‌ی هدایت صفر است. جسمی که در ترموسفر قرار گیرد، هوای مجاور آنرا گرم نمیکند، زیرا که تعداد ذرات گاز که در برخورد با جسم انرژی خود را بآن منتقل سازند ناچیز است، و لهذا، اگر گیلاسی محتوی آب دارای دمای معمولی را ناگهان به ترموسفر منتقل و از رسیدن اشعه‌ی خورشید بآن جلوگیری کنیم، آب آناً منجمد میشود، زیرا که تمام انرژی حرارتی آب و گیلاس از طریق تشعشع مستقیم وارد فضا میشود.

۵ ـ تاریخچه‌ی تحقیقات جوی ـ آغاز تحقیق علمی در فشار جو را میتوان اختراع (۱۶۴۳) بارومتر بوسیله‌ی توریچلی شمرد. در مرحله‌ی نخستین، بررسی فشار و دمای جو و تغییرات آنها با ارتفاع بوسیله‌ی ارتفاعات طبیعی بعمل میآمد. سپس بالون باسرنشین، بالون بی‌سرنشین، وسایل رادیوئی، و بالاخره موشکها و اقمار مصنوعی در کار آمد.

اولین قدم در راه کشف قوانین تغییرات مشخصات جو با ارتفاع از طریق مشاهده در سال ۱۶۴۸ برداشته شد، که فلورانس پریه[10] (florāNs perie)، عالم تجربی فرانسوی، به تلقین بلز پاسکال، بارومتری به قله‌ی پوی‌دو-دوم برد، و پایین آمدن سطح جیوه را با ازدیاد ارتفاع مشاهده کرد. تحقیقات در این زمینه ادامه یافت. در ۱۷۴۹ یک نفر اسکاتلندی بنام الگزاندر ویلسن[11]

(1)atmosphere (2)troposphere (3)tropopause (4)stratosphere (5)stratopause (6)mesosphere (7)mesopause (8)thermosphere (9)exosphere (10)Périer (11)Wilson

(alegzāndər wilsən)، برای تعیین دما در ارتفاعات مختلف، یک دسته بادبادک، که به هر یک دماسنجی، بوسیله‌ی فتیله‌ی سوزانی، مرتبط بود، به هوا فرستاد. دستگاه طوری تنظیم شده بود که، در طی صعود آن، دماسنجها یکی بعد از دیگری با فواصل زمانی منظم از بادبادک جدا می‌شد، و به کندی بزمین می‌افتاد.

در قرون ۱۸م و ۱۹م از بالون‌های مجهز به وسایل هواشناسی استفاده شد. نخستین صعودهای علمی بوسیله‌ی بالون صعودهای (۳۰ نوامبر ۱۷۸۴ و ۷ ژانویه‌ی ۱۷۸۵) ژ. پ. بلانشار و جان جفریز (jān jefriz) (۱۷۴۴–۱۸۵۰) (فیزیکدان امریکائی) بود. در ۲۴ اوت ۱۸۰۴، ژ. ل. گیلوساک با ژ. ب. بیو با بالون به فرازای ۴٬۰۰۰ متر، و در ۱۶ سپتامبر ۱۸۰۴ بتنهائی به فرازای ۷٬۰۱۶ متر صعود کرد. این پروازها در اطاقک روباز آویخته به بالون صورت میگرفت، و سرنشینها فقط بوسیله‌ی لباسهای گرم میتوانستند خود را از عوارض جوی حفظ کنند، و اینکه جان سالم بدر برده‌اند خود شگفت‌آور است، زیرا در ارتفاع ۷٬۰۰۰ متری در اطاقک روباز دو خطر مرگ از سرما یا از فقدان اکسیژن در پیش است (ج. گلیشر، در ۵ سپتامبر ۱۸۶۲، با یک تن دیگر، بارتفاع تخمینی ۱۱٬۲۸۰ متر صعود نمود، ولی در ح ۸٬۸۴۰ متری هر دو بیهوش شدند). در ۳۱ ژویه‌ی ۱۹۰۱، آرتور برزون[1] (ārtur berzon) و راینهارد زورینگ[2] (rāynhārd züring)، از متصدیان مؤسسه‌ی سلطنتی هواشناسی برلین، به ارتفاع ۱۰٬۸۰۰ متری صعود کردند، و "رکورد" ارتفاع صعود را تا آن تاریخ شکستند، و این ارتفاع ظاهراً تا کنون حد اعلای صعود در اطاقک روباز بوده است.

در اواخر قرن ۱۹م اسبابهای ثبات (sabbāt) برای کارهای هواشناسی اختراع شد، و ضرورت وجود سرنشین در بالون مرتفع گردید. اینگونه اسبابها تغییرات عامل مورد نظر را (مثلا فشار و دما) خود بخود بر نوار یا استوانه‌ای ثبت میکنند، و سپس، پس از فرود آمدن آنها بزمین، میتوان نتایج ثبت‌شده را مورد بررسی قرار داد. این بالونهای بی‌سرنشین مجهز با آلاتِ ثبات به بالون سوند[3] (bāloN soNd) (بالون گمانه‌ای) معروف شد، و اولین آنها، که بوسیله‌ی گوستاو ارمیت[4] (güstāv ermit) و ژرژ بزانسون[5] (jorj bezāN-soN) در فرانسه ساخته شد، در ۲۱ مارس ۱۸۹۳ بارتفاع ۱۵ کیلومتری صعود کرد. دومین بالون سوند بوسیله‌ی ریشارد آسمان[6] (rišārd āsmān) و دستیارانش در آلمان ساخته شد، و در آوریل ۱۸۹۴ بارتفاع ح ۲۱ کیلومتری بالا رفت. بعدها بالونهای گمانه‌ای احیاناً تا ارتفاع ۳۰ کیلومتری به بالا فرستاده شده است. این بالونها در مقابل مزایائی که داشت دارای یک عیب عمده بود، و آن اینکه محل فرود آمدن آنها از اختیار انسان بیرون بود، و حتی در خشکی و زمین صاف و مساعدت سایر شرایط، احتمال دست یافتن بآنها پس از فرود آمدن از ۵۰ در صد تجاوز نمیکرد، و در نواحی کوهستانی و سواحل دریا این امر واقعه‌ای نادر بود.

در فاصله‌ی دو جنگ جهانی، با پیشرفت صنایع طیاره‌سازی و رادیوسازی و مخصوصاً در کار آمدن گمانه‌ی رادیوئی، پیشرفتی در پویش جو حاصل گردید، ولی حتی گمانه‌ی رادیوئی هم نمیتوانست از ارتفاع ح ۳۰ کیلومتر بالاتر رود، و ندرةً باین ارتفاع میرسید. ضمناً در ۱۹۳۱، ا. پیکار عمل بکری انجام داد، و آن صعود به پوشکره بود در اطاقک آلومینیومی مسدودی که زیر بالون ئیدروژنی عظیمی آویخته شده بود. صعودهای علمی پیشاهنگ پیکار را برادر و زن برادرش در کشمکش دنبال کردند، و به ارتفاع ۱۷٬۵۵۰ متری صعود کردند.

پس از جج II ابزار تحقیقی جدیدی در کار آمد، و آن موشکهای عظیم با سوخت مایع بود. موشکهای و–۲ آلمانی میتوانستند با یک تن آلات علمی تا ارتفاع بیش از ۱۶۰ کیلومتر صعود کنند (برای پیشرفتهای بعدی ← موشک؛ قمر مصنوعی). از پویش جو با موشکها و از تحقیقاتی که بوسیله‌ی رادیو و رادار، و هم از رصد بعضی شهابها، بعمل آمده است برخی از آراء سابق مربوط به جو تغییر پذیرفته است؛ از جمله اینکه، بر خلاف آنچه سابقاً میپنداشتند، قسمت تحتانی ستراتوسفر نه فقط آرام نیست، بلکه دارای بادهای بسیار شدید است، که یکی از آنها، معروف به "روانه‌ی جت"، ارتفاعش به حدی تنزل تواند کرد که در طراحی خطوط هوائی مسافربری با طیاره‌های جت عامل مهمی است.

بالاخره، در باب لایه‌های جو، ظاهراً اول بار ا. هاله (۱۶۵۶–۱۷۴۲) جو را به سه لایه منقسم شمرد. لئون فیلیپ تسران دو بور[7] (leoN filip teseraN dë bor) (۱۸۵۵–۱۹۱۳)، هواشناس فرانسوی و از پیشقدمان در بررسی پوشکره، دو اصطلاح تروپوسفر و ستراتوسفر را وضع کرد (برای یوتوسفر ← یونکره).

نیز ← هوا؛ هواشناسی؛ باد؛ سفر فضائی؛ وسایط فضاپیما؛ موشک؛ سال جهانی زمینفیزیکی.

جو (jŏ)، غله‌ای از نوع هوردئوم (*Hordeum*). یکی از قدیمترین غلات زودرس است که انسان کاشته؛ در نقاط مرتفع هم بعمل میآید. آردش برای نان و مالت و خوراک دام بکار میرود. تا قرن ۱۶م تنها غله‌ی عمده‌ی اروپا بوده است.

جوآباد (ju.ābād)، ده (جه ۱٬۲۵۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۳ کیلومتری غ سده.

جواد، لقب محمد ابن علی، ۹مین امام شیعه؛ ← امام محمد تقی.

جوادآباد (javādābād)، ده (جه ۲٬۴۶۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهنام عرب، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)، ۱۵ کیلومتری جش ورامین.

جواد اصفهانی، وزیر عهد سلاجقه، ← جمال‌الدین موصلی.

جواد خان سعدالدوله: ← سعدالدوله.

جواد کربلائی، حاجی سید، فت ح ۱۲۹۹ هق، از مشاهیر بابیه و از "حروف حی" باصطلاح ایشان، یعنی از آن ۱۸ نفری (بعدد حروف لفظ حی به حساب جمل) از خواص اتباع باب که قبل از همه کس باو ایمان آورده بودند. در سن قریب به ۱۰۰ سالگی وفات یافت.

جوالیقی (javāliqi) یا **ابن الجوالیقی** (ebno l.-')، شهرت **ابومنصور موهوب ابن احمد** (mǎhub-)، ۴۶۶–۵۳۹ هق، ادیب و لغوی عرب. نسبت وی بکلمه‌ی جوالیق است، که جمع جوالق است، و آن معرب جوال یا گوال فارسی است، و ظاهراً پدر یا اجداد او شغل جوالبافی یا جوال‌فروشی داشته‌اند. اهل بغداد بود، و در همانجا پرورش یافت، و شاگرد خطیب تبریزی بود، و بعدها جانشین وی در مدرسه‌ی نظامیه گردید. اثر معروفش کتاب المعرب است. از آثار دیگرش شرح ادب الکاتب ابن قتیبه و همچنین کتابی است بنام ما یلحن فیه العامه، که تکمله یا تتمه‌ی درة الغواص حریری بشمار است. در بغداد وفات یافت.

جوامع الحکایات (javāme'o 'l.hekāyāt) [جوامع الحکایات و لوامع الروایات]، از آثار معروف سدید الدین محمد عوفی، و آن مجموعه‌ای است از حکایات و روایات ادبی و تاریخی بفارسی، و مشتمل بر بیش از ۲٬۰۰۰ حکایت گونه‌گون در احوال شعرا و ادبا و طبقات مختلف مردم، و حکایات راجع به سلسله‌هائی که پیش از هجوم مغول در ایران سلطنت کردند. این کتاب یکی از متون مهم فارسی است، و چون مواد آنرا مؤلف از مآخذی که غالباً نادر است و یا اکنون از بین رفته است فراهم نموده است، اهمیت بسیار دارد، و دارای فوائد ادبی و تاریخی فراوانی است که در کتابهای دیگر بدست نمیآید. گزیده‌ای از آن بنام منتخب جوامع الحکایات باهتمام ملک‌الشعرای بهار در ۱۳۲۴ هش در تهران و بخشی از آن نیز بصورت عکسی در تهران بطبع رسیده است. دکتر محمد نظام‌الدین، رئیس کرسی فارسی دانشکده‌ی عثمانیه‌ی حیدرآباد دکن، کتابی بزبان انگلیسی ("مدخل جوامع الحکایات"، لندن، ۱۹۲۹) در نقد و تحلیل این کتاب نوشته است. از اول آن نیز بخشی مختصر جزو انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۳۵) چاپ شده است.

جوانرود (javānrud)، دهستان (جه ح ۱۲٬۰۰۰)، بخش جوانرود، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز ایران و عراق؛ دارای ۱۲۴ (؟) آبادی. کوهستانی و جنگلی است، جبال شاهو از آن میگذرد، و بلندترین قله‌ی آن در ش آبادی شمشیر از این دهستان واقع و ارتفاعش ح ۳٬۳۷۰ متر است. رود سیروان و بعضی از شعبه‌هایش از دهستان میگذرند. دره‌های آن آب فراوان دارد، و بسیار حاصلخیز است. محصولش توتون و فراورده‌های دامی است. طایفه‌ی کرد جوانرودی و نیز جافهای ایران ("جاف جوانرودی") در آن زندگی میکنند (← جاف). پاوه سابقاً از آبادیهای معتبر جوانرود محسوب بود. مرکزش **قلعه** یا **قلعه‌ی جوانرود** (جه ۸۰۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۴۷ کیلومتری جش پاوه و مقر خوانین طایفه‌ی جوانرودی است. امان‌الله خان بزرگ، والی کردستان، در ۱۲۲۴ هق قلعه‌ای در جوانرود بنا نهاد، که پس از چندی رو به انهدام گذاشت. بعداً قلعه‌ی دیگری نزدیک آن ساخته شد، که مرکز جوانرود گردید.

جوانمردان یا **فتیان** (fetyān) [جمع فتی (fatā)،

(۱)Berson (۲)Süring (۳)ballon sonde (۴)Hermite (۵)Besançon (۶)Assmann (۷)Teisserenc de Bort

= جوانمرد] یا **اهل اخوت** (ahle oxovvat) [بمناسبت نام اخی (axi) مذکور در همین مقاله] یا **اهل فتوت** (fotovvat)، طبقه‌ای خاص از عامه در ایران و سایر بلاد اسلامی، که بخشندگی و کارسازی و دستگیری از مردم را شعار خویش کرده، و با آداب و رسوم خاصی این آیین فتوت و جوانمردی را بکار میبسته‌اند. آیین جوانمردی، که در واقع عبارت از اعتقاد به تمام صفات یک جوان تمام‌عیار بوده است، در آغاز جنبه‌ی اخلاقی قوی داشته، و ظاهراً از تأثیر مروّت و فروسیّت عرب جاهلی خالی نبوده است. ابوریحان بیرونی فتوت را ایثار و گذشت و سعی در رفع تعدی بر مظلومان و سخاوت میداند، و اهل فتوت را با حاتم طائی مقایسه میکند، و مؤلف قابوسنامه برای هر یک از طبقات عیاران و صوفیان و سپاهیان شرایطی در جوانمردی نقل کرده است. در هر حال، وصول به درجه‌ی جوانمردی کمال مطلوب طبقه‌ی جوانان غالب اصناف، از پیشه‌وران، کارگران، صوفیان، و سپاهیان ولایات و شهرها، و شناخت حقیقت و ماهیت آن مورد توجه هر جوان حقیقت‌جوئی از این طبقات بوده است، و با آنکه بعضی از این اصناف (مثل قصاب، جراح، صیاد، دلاک، جولاه، و دلال)، بموجب سنن و آداب جوانمردان از ورود در جرگه‌ی جوانمردی ممنوع و محروم بوده‌اند، باتکاء بعضی قصه‌ها و افسانه‌ها، برای خود در طریقه‌ی جوانمردی قهرمانهائی تراشیده‌اند (مثل داستان انتساب صنف سلمانی به **سلمان فارسی**، و قصه‌ی معروف **جوانمرد قصاب**).

جوانمردان غالباً باستناد روایات و ظاهراً باتکاء کلام مشهور "لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار"، که به پیغمبر و یا بشخص مجهول و یا به "هاتف غیبی" منسوب شده است، علی ابن ابی طالب را بهترین نمونه و مثال کامل جوانمردی و فتوت می‌شمردند، و او را "شاه مردان" میخواندند. در هر حال، جوانمردی و فتوت در نزد صوفیه و طبقات عوام و مریدان آنها عنوان و اهمیت خاصی داشته است، و حتی مشایخ و مشاهیر صوفیه، مانند **سلمی** و **ابوالقاسم قشیری** و **ابن العربی**، در باب آن بحث کرده‌اند، و بعضی فتوت‌نامه‌ها نوشته شده است که باقی است. بعضی نیز اهل فتوت را با عیاران یکی شمرده‌اند، و در حقیقت عیاری بیک تعبیر دهلیز و مدخل جوانمردی شمرده میشده است، چنانکه **مطوعه** و مجاهدین هم جزو فتیان شمرده میشده‌اند، و رؤسای آنها در خراسان و ماوراء النهر "رئیس الفتیان" خوانده میشدند، و در سوریه نیز همین گونه فتیان با اسماعیلیه مبارزه کرده‌اند.

اهل فتوت غالباً لباس و شعار خاص و آداب و رسوم مخصوص داشته‌اند، و تشکیلات آنها با تشکیلات صوفیه و عیاران مناسبت و مشابهت داشته است، و طبقه‌ی معروف به داش و لوطی امروز ظاهراً باقی‌مانده‌ای از دوره‌ی انحطاط تشکیلات آنها باشد، و بنظر میآید که آیین جوانمردی ترکیبی از اصول عیاری و مبادی صوفیه بوده است. در هر حال، جوانمردان نیز مانند صوفیه آداب خاص و سلسله‌مراتب داشته‌اند، چنانکه تازه‌کاران را ابن (ebn) و سابقه‌داران را اب (ab) و جد (jadd) میخوانده‌اند، و نیز مانند صوفیه و عیاران، رئیس و مقدمی داشته‌اند که او را اخی میخوانده اند، و همچنین بجای خرقه که شعار صوفیان بوده، فتیان نیز سراویل (sarāvil) [= شلوار، زیرجامه] را شعار خویش کرده بودند، و هر یک کمربسته‌ی شخصی که او را پیر شد (pire šadd) [شد = کمر بستن] میخوانده‌اند بوده، و سَنَد سراویل خود را، مانند خرقه‌ی صوفیه، به علی ابن ابی طالب (شاه مردان) میرسانیدند. "طالب" ورود باین طریقه، چندی بعد از کمر بستن، به پوشیدن سراویل یا "لباس الفتوه" با تشریفات خاص و نوشیدن "کاس الفتوه" [= جام جوانمردی] که عبارت از آبی نمک‌آلود بوده است میپرداخته، و طالبانی که بدینگونه بکومک و ارشاد سابقه‌داری مطلوب در حلقه‌ی اهل فتوت درمیآمده‌اند رفیق سایرین محسوب میشده و در حفظ شرف و ناموس تعهدی سخت داشته‌اند، چنانکه مسامحه در امور مربوط به ناموس و شرف آنها را از جرگه‌ی اهل فتوت خارج میکرده است.

جوانمردان به ورزش‌های بدنی اهمیت تمام می‌دادند، و زورخانه‌کاران امروز بقایای آنها هستند. جوانمردان در کشتی گرفتن و تیراندازی و شمشیربازی تمرین میکرده‌اند، و هر یک غالباً موزه‌ای در پای و کارد یا خنجری بر کمر داشته و کلاه درازی که از نوک آن پارچه‌ای باریک آویخته میشد بر سر مینهاده‌اند. روزها به معاش میپرداخته، و در دفع ظلم عُمّال دولت از ضعفا و مستمندان و حمایت از یاران و اهل محل خویش اهتمام میورزیده‌اند، و شبها مداخل روزانه را در بیوت (boyut–) [= خانه‌ها و مجامع خاص] خویش و در مجالس مخصوصی که محل اخی و موضع تجمع شبانه‌ی فتیان بوده، و آن را لنگر میخوانده‌اند، میبرده و خرج میکرده‌اند. تهیه و اداره‌ی لنگر یا زاویه را با لوازم آن، از فرش و چراغ، اخی بر عهده داشته، و در آنجا جوانمردان پس از تناول غذا برقص و سماع مینشسته‌اند. خلیفه ناصر عباسی، که خود لباس فتوت پوشیده بود، در ترویج و اصلاح طریقه‌ی جوانمردی اهتمام بسیار کرد، و تیراندازی و کبوتربازی را در بین فتیان ترویج نمود، و بکومک آنها خلافت را رونقی داد، و بتقلید و تبعیت او، بعضی از سلاطین نیز لباس جوانمردی پوشیدند، چنانکه **کیکاوس I**، سلطان سلجوقی روم، و سلطان بیبرس، از ممالیک مصر، و عده‌ای دیگر، لباس فتوت پوشیدند، و بهمین سبب فتوت در بلاد روم چندان رواج یافت که در آن بلاد در عهد ابن بطوطه هیچ شهری از چندین فتوت‌خانه خالی نبود. مع هذا، اندک اندک فتوت‌خانه‌ها بسبب کثرت تردد و اقامت پسران جوان و بی‌بندوباری‌های رایج در بین اخی‌ها مرکز فساد شد، و تشکیلات آنها در ایران با ظهور صفویه و مزید قدرت قزلباش و صوفیه تقریباً از بین رفت.

جوانمرد قصاب (javānmarde qassāb)، شهرت یک قهرمان موهوم افسانه‌ای که پیر قصابان و از اولیاء عهد خویش محسوب میشده است، و بموجب بعضی روایات و قصه‌های افواهی، گویند در عهد خلافت امیرالمؤمنین علی میزیسته است. مقبره‌ای منسوب به او در جائی بهمین نام بین تهران و حضرت عبدالعظیم (شهر ری) هست، و ظاهراً مقبره‌ای دیگر نیز در حوالی قرن ۹م هق در حدود سرخس بهمین عنوان وجود داشته است. در بعضی روایات و حکایات، وی را اولین قصاب، و در عین حال، شیخ و پیشوای قصابان شناخته‌اند، و حمدالله مستوفی در نزهة القلوب از جمله‌ی کسانی که در ری مدفون بوده‌اند نام وی را ذکر کرده است. بر حسب حکایتی، رفتار جوانمردانه‌ای که امیرالمؤمنین نسبت باو در قضیه‌ی شفاعتی که گویند نسبت به کنیزی که خاتونش گوشتی را که ازین قصاب خریده بود نمیپسندید بجای آورد، سبب ندامت و تنبه این قصاب از بدرفتاری با مشتریان شد، و او را به توبه و خوش‌رفتاری و نیکوکاری کشانید. جوانمرد قصاب در قصه‌ها مظهر جوانمردی شناخته میشود، و چون در قدیم قصابان را بمناسبت حرفه‌ی آنها در جرگه‌ی اهل فتوت (= جوانمردان) نمیپذیرفته‌اند، این حکایت ظاهراً از خیلی قدیم ساخته شده است تا مجوزی باشد برای قبول آنها در جرگه‌ی جوانمردان. تعزیه‌خوانها و قصه‌خوانها تا چند سال قبل قصه‌ی جوانمرد قصاب را در معرکه‌های خویش نقل می‌کرده‌اند.

جوانه، برآمدگی کوچکی در گیاهان که عضو جدیدی از آن ساخته میشود. در دانه‌ها نقطه‌ای را گویند که آثار برگ و گل و ساقه در آن است، و پس از روئیدن قسمتهای مختلف گیاه را میسازد.

جواهر[1]، موادی اصلا معدنی یا آلی، که برای زینت بکار برده میشود. ارزش آنها بستگی به زیبائی و کمیابی و دوام دارد. زیبائی جواهرات بستگی بتأثیر نور در آنها دارد که سبب جلا و رنگ و برق آنهاست. دوام بستگی به سختی دارد. خواص دیگر جواهرات عبارتست از شکل بلور، ضریب انکسار، تراش، و نوع شکست آنها. سنگ‌های قیمتی عمده عبارتند از الماس، یاقوت، یاقوت کبود، زمرد، و مروارید. بعضی از سنگهای نیمه‌قیمتی عبارتند از زمرد کبود، آمتیست، تورمالین، زبرجد، فیروزه، حجر القمر، و یشم.

جواهر الاسرار (javāhero 'l.'asrār)، کتابی منثور در تصوف و اخلاق، بفارسی، از حمزة ابن علی طوسی (فت ۸۶۶ هق)، معروف به شیخ آذری طوسی. مؤلف این کتاب را از روی تألیف دیگر خویش موسوم به مَفاتیح الاسرار تلخیص کرده است.

جواهر الاسرار [جواهر الاسرار و زَواهر الانوار]، کتابی در شرح مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد رومی، بفارسی، اثر کمال‌الدین حسین ابن حسن خوارزمی (فت بین ۸۳۵ و ۸۴۰؟ هق). این کتاب ظاهراً قدیمترین شرح مهمی است که بر مثنوی نوشته شده، و مؤلف تمام مثنوی را شرح میکند. در هند به چاپ سنگی رسیده است. کمال‌الدین خوارزمی شرح مختصرتری نیز بنام کنز الحقایق (kanzo 'l.haqāyeq) قبلا بر مثنوی نوشته بوده است.

جواهر الذات: ← جوهر الذات.

جواهر الکلام (javāhero 'l.kalām) [جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام]، کتابی مشروح و مفصل در فقه، از شیخ محمد حسن ابن باقر اصفهانی (فت ۱۲۶۶ هق در نجف)، معروف به "صاحب جواهر" و ملقب به شیخ الفقها، از علمای بزرگ شیعه‌ی امامیه. در وصف این کتاب گفته‌اند که نسبت جواهر به فقه مثل نسبت بحار الانوار است به اخبار اهل بیت نبوت. مؤلف این کتاب را در ح ۲۵ سالگی

(1)gem

شروع کرد، و بیش از سی سال در تألیف آن صرف عمر نمود. کتاب جواهر در تبریز و تهران در ۶ جلد بچاپ رسیده است.

جواهر اللغه: ← بحر الجواهر.

جواهر المضیئه: ← حنفیه.

جواهر النظام فی معرفة الانفام: ← خطیب اربلی.

جوباره (jubāre) یا **جویباره** (juybāre)، نام محله‌ای در قسمت لش شهر اصفهان، که در اصل یکی از چهار دیه قدیمی بوده است که‌بموجب روایت حمدالله مستوفی‌اساس بنای شهر اصفهان بوده است. درب جوباره نیز مربوط بهمین محله است که یک مسجد متعلق به قرن 10م هق در آن هست (← درب جوباره، مسجد). در محله‌ی جوباره چندین مناره‌مثل منار ساربان (عهد سلاجقه)، چهل دختران (501 هجری)، و ته برنجی‌وجود دارد (← منار). از مساجد آن محله نیز ← مسجد مصری (قرن 11م هق) نام‌بردار است.

در اختلافات و شهرجنگهای قدیم، که بین اهالی محلات اصفهان روی میداده است، غالباً بین مردم جوباره با مردم محله‌ی دردشت (dardašt) نزاعهای خونین درمیگرفته است، و کمال‌الدین اسماعیل، شاعر مشهور اصفهان در قرن ۷م هق، از این کشش و کوشش بین دو محله، در یک قطعه‌ی معروف خویش با مطلع

"تا که دردشت هست و جوباره
نیست از کوشش و کشش چاره"

یاد کرده است. در عهد حمدالله مستوفی، این دو- هوائی هنوز در اصفهان وجود داشته است. یاقوت نام عده‌ای از مشاهیر علمای جوباره را ذکر میکند.

در عهد قاجاریه، محله‌ی جوباره خود مشتمل بر محلات متعدد بوده است چنانکه مؤلف کتاب نصف جهان هفت محله از محلات جوباره را بر- میشمرد، و از "جویباره‌ی خاص"، که در میان آنها واقع شده است ذکر میکند.

بنام جوباره یا جویبار قریه‌هائی نیز در نزدیک هرات، جرجان، و مرو وجود داشته است، که یاقوت لفظ جوبار یا جویبار را در تمام آنها بمعنی "مسیل نهر کوچک" میپندارد.

جوبرتی[1]، وینچنتسو (vincentso joberti)، ۱۸۰۱–۵۲، از رجال ایتالیا، کشیش و فیلسوف. در ۱۸۴۸–۴۹ نخست‌وزیر ساردنی بود. در آغاز طرفدار اتحادیه‌ای از ممالک ایتالیا در تحت حکمیت پاپ بود، و بعدها پشتیبان وحدت کامل ایتالیا تحت لوای سلطنت بر طبق قانون اساسی گردید.

جو برهنه یا **سلت** (solt, selt)، گیاه یکساله از تیره‌ی غلات و از نوع آونا (*Avena*) که برای دانه‌اش یا بعنوان علوفه کاشته میشود. در کشور- های آنگلوساکسون دانه‌های آن در غذا بسیار بکار میرود. برای خوراک اسب معمول و جنس معمولی آن آونا ساتیوا (*A. sativa*) است.

جوپار (jupār)، دهستان، بخش ماهان، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)، دارای ۸ (۴) آبادی واقع در دامنه‌ی شمالی کوههای جوپار. اغلب دهات آن قالیبافی دارد. مرکزش، **جوپار** (جه ۴'۱۸۷ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری ج کرمان است. زیارتگاه دارد.

جوتو[2] (jotto)، ح ۱۲۶۶–ح ۱۳۳۷، نقاش و معمار بزرگ فلورانسی. میتوان گفت که بیش از هر نقاش دیگری در تعیین مسیر هنر نقاشی اروپا مؤثر بوده است. گفته‌اند که چیمابوئه استاد او بود، اما این مطلب مسلم نیست. از اصول نقاشی ایتالیائی قرن ۱۳م، که در قالب قوانین هنر بیزانسی متحجر شده بود روی گرداند، و بمطالعه‌ی طبیعت پرداخت، و علی رغم محدود بودن معلومات و امکانات فنی آن زمان، جان تازه‌ای در هنر نقاشی ایتالیا دمید. در نقاشیهای خود بیش از هر چیز به "فرم" و "حرکت" کمال بخشید. شکلهای او از لطف و وقار و در عین حال سادگی فراوان برخوردار اند. صورتها و حرکات آنها گویا و طبیعی است. ایمان به خدا، مهر و فروتنی، و آرامش و اطمینان، بکارهایش جان دمیده است. احساس و استعدادی که ازین حالات و عواطف نیرو گرفته، همراه با چیره‌دستی و استادی او در کار، به نقوش بیحرکت بیزانس روح و حرکت بخشیده است. با آنکه از اصول مناظر و مرایا و سایه روشن اطلاع چندانی نداشت، تعادل و شکوهی که از ترکیبها و رنگها و مایه‌های تزیینی نقشهایش بچشم میآید بیمانند است. جوتو، در روی گرداندن از قیود و قوانین هنر بیزانس بیشک از نهضت "طبیعت‌سازی"، که در آن زمان در کار مجسمه‌سازی پدید آمده بود، متأثر شده است. از جوتو نقاشیها و فرسکوهای بسیار در کلیساهای ایتالیا و موزه‌های بزرگ جهان بجا مانده است. تحولات و بدعتهائی که وی در کار نقاشی پدید آورده بود، بدست شاگردان و پیروانش در سرتاسر ایتالیا بسط و ادامه یافت. از جوتو برخی نمونه‌های معماری نیز بجا مانده است، که معروفترین آنها برج جوتو در یکی از کلیساهای بزرگ فلورانس است. سالهای آخر عمرش بیشتر به معماری گذشت. شهرت و اهمیت وی بعنوان یک هنرمند بزرگ فلورانسی بدست کسانی مانند دانته، پترارک، بوکاچو، و دیگران در ادبیات منعکس شده است.

جوتها[3] (jut.hā) یا **ژوتها**، مردم قدیم ژرمنی‌زبان که در قرن ۵م به انگلستان هجوم بردند. بر طبق روایات، مردم بومی بریتانیا آنها را برای جلو- گیری از پیکتها به بریتانیا خواندند. جوتها پادشاهی کنت را تأسیس کردند، و در طول ساحل جنوبی رود تمز تا محل لندن حالیه و نیز در جزیره‌ی وایت سکنی گزیدند. بعضی محققین مسکن اصلی آنها را اطراف مصب رود راین می- دانند، ارتباط آنها با ژوتلند مختلف فیه است.

جوجوتسو[4] (jujutsu) یا **جوجیتسو[5]** (-jit-)، روش ژاپنی حمله و دفاع بدون اسلحه در مبارزه- های تن به تن. موفقیت در جوجوتسو عمدةً مربوط به مهارت در استفاده از نیرو و وزن حریف است برای آسیب رسانیدن به وی، و به مهارت در زدن ضربه‌هائی (مخصوصاً با کنار دست) به بعضی مواضع حساس بدن او تا موقتاً فلج شود یا تعادل خود را از دست بدهد. موفقیت در این امر مستلزم اطلاعات کافی در تشریح و تمرینهای سخت و دائمی است. ممکن است اصل آن از چین باشد. مدتها ورزش اختصاصی طبقه‌ی اعیان ژاپن بود. در ژاپن جدید در مدارس و به سپاهیان آموخته میشد. در قرن ۲۰م مورد توجه اروپائیها و امریکائیها واقع گردید. جودو[6] (judo) از متفرعات جوجوتسو است، و در اواخر قرن ۱۹م ابتکار شد، و هدفش وارد کردن ضربه‌ی مهلک به حریف است.

جوجه تیغی: ← خارپشت.

جوجه‌کشی، ماشین[7]، دستگاهی دارای گرمای مصنوعی، برای بیرون آوردن جوجه از تخم مرغ. در زمانهای قدیم اسبابهای ساده‌ای برای این منظور بکار میرفت؛ چینیان از مدتها پیش ازین زنبیل- هائی بکار میبردند که در آنها تخم مرغ در میان طبقات گندم قرار داده میشد. ماشینهای جدید بوسیله‌ی چراغ نفتی یا برق گرم میشود، و در تنظیم گرما، هوا، رطوبت، و زیر و رو کردن تخمها خودکار است. برای نگاهداری جوجه‌هائی که زودتر از موعد از تخم بیرون آیند اقسام کوچکتر آن بکار میرود.

جوجیتسو: ← جوجوتسو.

جوجی خان (juji)، ف ۶۲۴ هق، از شاهزادگان معروف مغول؛ پسر اول چنگیز خان. وی در زمان حیات پدر، گذشته از سرداری قسمتی از لشکر مغول، مأمور امر صید و ترتیب مجالس بزم بود، و پسران دیگر چنگیز در نسب جوجی خان طعن میکردند، و با او صفائی نداشتند. جوجی خان ۶ ماه قبل از مرگ پدر وفات یافت، و چنگیز ولایت خوارزم و دشت قبچاق را به فرزندان او واگذاشت.

جوحی (juhi) یا **جحی** (johā یا johi)، شهرت مرد ساده‌لوح احمقی که حکایات و نوادر بسیار در کتابهای ادب (مثل مثنوی مولوی، تألیفات عبید زاکانی، و غیره) بدو منسوبست. گویند وی دجین ابن ثابت (dojayne 'bne sābet) نام داشت، و کنیه‌ی او ابوالغصن (abo'l.qosn) بوده است. جوحی از قبیله‌ی عرب فزاره (fazāra) بوده، و در شهر کوفه میزیسته است. تاریخ ولادت و وفاتش معلوم نیست، و گویند در عهد خروج ابومسلم خراسانی حیات داشته است. برای نمونه‌ی حکایات او میتوان به مجمع الامثال میدانی رجوع کرد.

جوخواه (jŏxāh)، دهستان (جه ۱۱'۶۷۰)، شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)، دارای ۲۰ (۱) آبادی. مرکزش، **جوخواه** (جه ۲۸۰ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۲ کیلومتری لغ طبس است.

جود[8]، سیریل ادوین میچینسن (siril edwin micinsən jŏd)، ۱۸۹۱–۱۹۵۳، فیلسوف انگلیسی، از پیروان اصالت عقل. از آثارش بازگشت به فلسفه (۱۹۳۶) و (پس از بازگشت به مذهب) خیر و شر (۱۹۴۳) است.

جودانه (jŏdāne)، (*Salix zygostemon*)، بیدی (← بید، درخت) که چوب آن برای ساختن دسته‌ی بیل و غیره بکار میرود.

جودو: ← جوجوتسو.

جو دوسر (do.sar)، گیاهی از تیره‌ی گندمیان و از نوع سکاله (*Secale*) که تقریباً در تمام نقاط معتدل و در خاکهای کم‌قوت میروید. دانه‌هایش مانند گندم بکار میرود. نام دیگرش چاودار است (← چاودار).

جودهپور (jodhpur) یا **مارواز** (mārvār)،

(۱)Gioberti (۲)Giotto (۳)Jutes (۴)jujutsu (۵)jujitsu (۶)judo (۷)incubator (۸)Joad

کشور نواب‌نشین سابق که از ۱۹۴۹ جزء راجستان، هند، است. بقول راجپوتها، جودهپور را راجپوتهای راطهور، پس از شکستی که معزالدین محمد سام غوری در کنوج بر آنان وارد کرد (۵۹۰ هق)، تأسیس کردند، ولی دلیلی بر این ادعا موجود نیست. پس از شکست یافتن سلسله‌ی راطهور جودهپور از اکبر شاه، این سرزمین تحت استیلای سلاطین تیموری هند درآمد، و از طریق وصلت، با خاندان سلطنتی دهلی ارتباط نزدیک یافت، اما بسبب سیاست مذهبی اورنگزیب، جنگی بین دو کشور درگرفت؛ جودهپور تسخیر و تاراج شد. پس از ضعیف شدن تیموریان، مراتبه‌ها در جودهپور تاخت و تاز کردند. در ۱۸۱۸ جودهپور تحت الحمایه‌ی بریتانیا گردید. شهر **جودهپور** (جه ۷۱۷'۱۸۰)، کرسی سابق کشور جودهپور، از ۱۴۵۹ سابقه دارد. از مراکز تجارتی و دارای چند کاخ است.

جودی، عبدالجواد (judi)، فت ۱۳۰۲ هق، شاعر ایرانی. بیشتر اشعارش در مرثیه‌ی امام حسین ع و ائمه‌ی اطهار است. دیوانش بارها در ایران چاپ شده است.

جودی یا **جودی داغ**، گرانکوهی مرتفع، ولایت بُهتان، ترکیه‌ی آسیائی، ح ۴۰ کیلومتری ل‌ش جزیرة ابن عمر. ارتفاعش به ۴'۰۰۰ متر میرسد. شهرتش بسبب روایتی است که بموجب آن کشتی نوح در آنجا بزمین نشست (نه بر آرارات).

جودی داغ: ← جودی یا جودی داغ.

جور: ← فیروزآباد، فارس.

جوراب (jurāb)، ده (جه ۱'۰۷۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۱۱ کیلومتری ج شهر ملایر.

جورج، اسم انگلیسی، ← گئورگیوس، اسم.

جورج I[1] (jorje)، ۱۶۶۰–۱۷۲۷، شاه (۱۷۱۴–۲۷) بریتانیای کبیر و ایرلند. نبیره‌ی جیمز I و برگزیننده‌ی هانوور بود، و پس از آن استوارت، طبق قانون جانشینی بسلطنت بریتانیا رسید، و اولین شاه انگلستان از خاندان هانوور است. وی آداب آلمانی داشت، زبان انگلیسی نمیدانست، و معشوقه‌های آلمانی خود را القاب داد، و باین جهات، مردم ازو ناراضی بودند. بحکومت انگلستان علاقه‌ای نداشت، و کارها بدست وزیرانش افتاد، و اولین هیئت دولت واقعی در دوره‌ی او بوجود آمد، و نیز در عهد وی حزب ویگ قدرت یافت. در ۱۷۱۸، اتحاد چهارگانه (انگلستان، هلند، فرانسه، و اتریش) جانشینی خاندان هانوور را تضمین کرد. در اواخر سلطنت وی، ر. والپول بقدرت رسید، و دوره‌ی طولانی نخست‌وزیری وی آغاز گردید.

جورج II[1]، ۱۶۸۳–۱۷۶۰، شاه (۱۷۲۷–۶۰) بریتانیای کبیر و ایرلند؛ پسر و جانشین جورج I. بیش از پدر بامور انگلستان توجه داشت. در ۱۷۰۵ با کرولاین آنسباخی ازدواج کرد، و نفوذ کرولاین در وی نتایج نیکو داشت. کرولاین ر. والپول را تقویت کرد. در ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰ –۴۸)، جورج شخصاً فرماندهی سپاهیان خود را در نبرد (۱۷۴۳) دتینگن بعهده گرفت، و وی آخرین شاه انگلستان است که شخصاً در جنگ فرماندهی را بعهده گرفته است. در دوره‌ی او جنگ هفتساله آغاز شد، و و. پیت (ارل آو چتم) برآمد.

جورج III (jorje)، ۱۷۳۸–۱۸۲۰، شاه (۱۷۶۰–۱۸۲۰) بریتانیای کبیر و ایرلند؛ نوه و جانشین جورج II. از آغاز سلطنت در صدد مطیع ساختن پارلمان برآمد، و با رشوه دادن دسته‌جمعی گروهی معروف به "رفقای شاه" گرد آورد. وسایل کناره‌گیری و. پیت (ارل آو چتم) را فراهم کرد، و بدین طریق تسلط طولانی حزب ویگ را برانداخت. دولتها یکی پس از دیگری آمدند و رفتند، تا سرانجام ف. نورث (معروف به لرد نورث) مطابق دلخواه شاه درآمد. نورث در ۱۷۷۰ ـ۸۲ حکومت کرد؛ سیاست خشن جورج و دولت نورث منجر به انقلاب امریکا گردید. با روی کار آمدن ویلیام پیت، دوران استیلای شاه بر دولت پایان یافت. در دوره‌ی جورج تغییراتی ناشی از انقلاب صنعتی روی داد، و ادب و هنر رونق بسیار یافت. جورج که از ۱۷۸۰ دستخوش حملات جنون بود، در ۱۸۱۰ بکلی دیوانه شد، و پسرش (بعداً جورج IV) نیابت سلطنت یافت.

جورج IV[1]، ۱۷۶۲–۱۸۳۰، شاه (۱۸۲۰–۳۰) بریتانیای کبیر و ایرلند؛ پسر و جانشین جورج III. مردی بدکار بود. در ۱۷۸۵ با زن بیوه‌ی کاتولیکی پنهانی ازدواج کرد، ولی در ۱۷۹۵ با کرولاین برونسویکی نیز در ازای تسویه‌ی قروض خود وصلت نمود. در دوره‌ی دیوانگی پدرش نایب‌السلطنه بود (۱۸۱۱–۲۰). چون بسلطنت نشست، در صدد طلاق دادن کرولاین برآمد، ولی از ترس انقلاب منصرف شد. وی بسبب فساد و دنائت طبع و ولخرجیهایش منفور بود. جانشینش ویلیام IV.

جورج ۷[1]، ۱۸۶۵–۱۹۳۶، شاه (۱۹۱۰–۳۶) بریتانیای کبیر و ایرلند؛ پسر دوم ادوارد VII و جانشین او. در دوازده سالگی وارد بحریه شد؛ بسیاری از قسمتهای امپراطوری را دیدن کرد. بامور مملکت علاقه‌ی فراوان داشت. پس از تاج‌گذاری (۱۹۱۱)، از هند دیدن کرد. در ۱۹۱۶، در طی جنگ I، القاب آلمانی خود را رها کرد، و نام خاندان سلطنتی را از ساکس‌ـکوبورگ‌ـگوتا به وینزر تبدیل نمود. پس از مرگ وی پسر ارشدش ادوارد VIII بسلطنت رسید؛ بعد از استعفای او، پسر دومش، بنام جورج VI، بتخت نشست.

جورج VI[1]، ۱۸۹۵–۱۹۵۲، شاه (۱۹۳۶–۵۲) بریتانیای کبیر؛ پسر دوم جورج V و جانشین برادر خود ادوارد VIII (در ۱۹۳۶، که ادوارد استعفا داد، و جورج بسلطنت نشست، ایرلند مستقل بود). با همسرش، الیزابت، از فرانسه (۱۹۳۸)، کانادا و کشمت (۱۹۳۹)، و افریقای جنوبی (۱۹۴۷) دیدار کرد. در جنگ II از نواحی بمباران‌شده دیدن کرد. دختر ارشدش، الیزابت II، جانشین وی شد.

جورج[1]**، دریاچه‌ی** (jorj)، دریاچه‌ای بطول ۵۳ کم و عرض ۱٫۵–۵ کم، ل‌ش ایالت نیو یورک، کشمت، در دامنه‌ی کوههای ادیرانداک و ج دریاچه‌ی شامپلن. ایزاک ژوگ آنرا کشف کرد (۱۶۴۶).

جورج، دیوید لوید: ← لوید جورج، دیوید.

جورج[1]**، قدیس** (qeddis jorj)، در مآخذ اسلامی **جرجیس** (jerjis)، قرن ۴م ؟، قدیس حامی انگلستان و از شهدای مسیحی. احتمالا از سربازان امپراطوری روم بود، و در راه ایمان خود جان داد. بر طبق روایات اسلامی، در زمان دیوکلتیانوس در موصل شهید شد. وی در نزد مسلمانان محترم و یکی از بزرگترین قدیسین کلیسای شرقی است. در قدیم قدیس حامی سربازان محسوب بود، و در اواخر قرون وسطی و پیش از اصلاح دینی در انگلستان مقبولیت یافت. در نمایشنامه‌های قدیم و در هنر، وی کشنده‌ی اژدها است. ذکرانش ۲۳ آوریل است.

جورج[1]**، هنری** (henri jorj)، ۱۸۳۹–۹۷، اقتصاددان امریکائی، مؤسس نهضت موسوم به مالیات واحد. معتقد بود که یک نوع مالیات ارضی واحد تمام هزینه‌ی دولت را تأمین و حتی اضافه درآمدی عاید خزانه‌ی دولت میکند. کتاب ترقی و فقر (۱۸۷۹) او بمنزله‌ی کتاب مقدس این نهضت بود.

جورجتاون[2] (jorjtān)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۹۶'۰۰۰)، کرسی و بزرگترین شهر گویان بریتانیا؛ بندری کنار رود دمرارا (demerārā).

جورجتاون[2]، قسمتی از شهر واشینگتن (از ۱۸۹۵)، کشمت، بر رود پوتومک. در ح ۱۶۶۵ مسکون شد. از بناهای زیبای قدیمی آن دامبارتن اوکس میباشد. دانشگاه جورجتاون آنجاست.

جورجو، اسم ایتالیائی، ← گئورگیوس، اسم.

جورجونه[3] (jorjone)، ح ۱۴۷۸–۱۵۱۰، نقاش ونیزی، همشاگرد تیسین و شاگرد جوانی بلینی. ظاهراً در زندگانی و سیر هنری تیسین و چند تن دیگر از نقاشان معاصر او تأثیر فراوان داشته است. از زندگانی او اطلاعی در دست نیست، جز آنکه در ونیز کار میکرد، سفارشهای مهمی برای ساختن تابلوهای روغنی و فرسکو باو داده میشد، و در جوانی بمرض طاعون درگذشت. تأثیر او در نقاشی قرن ۱۶م ونیز چنان شدید است که بازشناختن کارهای واقعی او از کارهای مقلدینش گاه ناممکن بنظر میرسد. فرسکوهای او تقریباً همه از میان رفته است، و تعداد تابلوهائی که باو نسبت داده میشود بین ۴ تا ۷۰ است. جورجونه از لحاظ فنی، و نیز از نظر احساس و معنی، افقهای تازه‌ای در کار نقاشی گشود، میان انواع شکلها آمیختگی و تجانس بیشتری بوجود آورد، و رنگهای موضعی را تحت الشعاع یک رنگ یا مایه‌ی کلی قرار داد. در همان زمان لئوناردو دا وینچی نیز دست بچنین انقلابی زده بود، اما لئوناردو غالباً رنگها را بکومک سایه‌های کدر تخفیف میداد، در حالیکه رنگهای جورجونه گرم و درخشان بود. دیگر اینکه تنها بیان موضوع نقاشی هدف جورجونه نبود، بلکه موضوع بهانه‌ای برای بیان حالات شخصی او شده بود. جورجونه با لطافتی شاعرانه در بیان شادیها و زیبائیهای میل‌انگیز طبیعت می‌کوشد، و ازین لحاظ یکی از مهمترین مراحل نقاشی را بوجود آورده است.

جورجی، سبک (jorji) یا **سبک جورجین**[4] (jorjian) [منسوب به جورج]، سبکی در معماری انگلیسی و هنرهای وابسته بدان، متعلق به دوران (۱۷۱۴–۱۸۲۰) سلطنت جورج I و جورج II و جورج III. این سبک مبتنی بر اصول آ. پالادیو

(۱)George (۲)Georgetown (۳)Giorgione (۴)Georgian

است، که بوسیله‌ی اینیگو جونز و سر کریستوفر رن وارد انگلستان شد. دقت معماری کلاسیک در این سبک مورد نظر بود؛ از این رو، قرینه‌سازی از اجزای اصلی آن بشمار میرود. بناهای جورجی از آجر ساخته شده است، و سنگ و چوبی که در آنها بکار رفته بیشتر جنبه‌ی تزیینی دارد.

جورجیا[1] (jorjiā) یا **جورجا** (jorjā)، ایالت (۱۵۲٬۴۹۰ کم؛ جع ۳٬۴۴۴٬۵۷۸)، ج‌ش کشمت؛ کرسی آن آتلانتا و از شهرهای دیگرش سونا، اوگاستا، میکن. از رودهای عمده‌اش سونا است، که مرز ایالت را با کارولینای جنوبی تشکیل میدهد. محصولات عمده‌ی ایالت پنبه، زرت، توتون، شکر، و میوه‌جات است. صنایع نساجی و آمودن مواد غذائی دارد. دِ سوتو در ۱۵۴۰ از جورجیا عبور کرد؛ پس از مبارزاتی بین انگلستان و اسپانیا بتملک انگلستان درآمد. در جنگ داخلی جزء ائتلافیه بود، و آسیب دید. جورجیا یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه است.

جورجیا[1]، **تنگه‌ی**، تنگه‌ای بطول ح ۲۴۰ کم، بین زمینلاد کولومبیای بریتانیا و جزیره‌ی ونکوور، کانادا، که خلیج پیوجت را به تنگه‌ی کوین شارلت مرتبط میسازد.

جورجیا، خلیج[2]، شاخه‌ی (۱۹۳ کم طول، ۱۰۴ کم عرض) شمال شرقی دریاچه‌ی هورون، ج اونتاریو، کانادا.

جورجیای جدید، در قکب؛ ← سلیمان، جزایر.

جورجیای جنوبی[3] (jorjiāye)، جزیره (ح ۳٬۷۵۵ کم؛ جع در فصل صید بال ح ۷۰۰ و در سایر مواقع ح ۲۵۰)، ج قطل، ش دماغه‌ی هورن، از توابع مستعمره‌ی بریتانیائی جزایر فالکلند. ج. کوک بنام بریتانیا آنرا گرفت (۱۷۷۵). آرژانتین مدعی مالکیت آنست.

جورجیر، مسجد (jorjir)، در اصفهان؛ ← حکیم، مسجد.

جورجین، سبک: ← جورجی، سبک.

جوردانو[4]، **اومبرتو** (umberto jordāno)، ۱۸۶۷–۱۹۴۸، آهنگساز ایتالیائی اپرا. از آثار معروفش کمدی مادام سان‌زِن (۱۹۱۵) است.

جوردانو[4]، **لوکا** (lukā jordāno)، ۱۶۳۲–۱۷۰۵، نقاش ایتالیائی از مکتب ناپلی. سرعت کارش معروف بود. در ۱۶۹۲ بدعوت شارل II اسپانیا به مادرید رفت، و ۸ سال در آنجا ماند؛ با تابلوها و فرسکوهای متعددی که ساخت، شهرت و ثروت فراوان بدست آورد. بسیاری از کارهایش در موزه‌های مهم اروپا موجود است.

جوردن[5]، **دکتر** یا **دکتر جردن** (هر دو doktor jordan)، **سمیوئل مارتین جوردن** (samyuəl mārtin)، ۱۸۷۱–۱۹۵۲، مبلغ مسیحی و مربی امریکائی که ۴۳ سال از عمر خود را در ایران گذرانید، و در این کشور بسبب خدماتش در تعلیم و تربیت معروف است؛ مت ستیوئرتستاون (stiuərts-tăn) (ایالت پنسیلوانیا). در کالج لافایت و در دانشگاه پرینستن تحصیل کرد. قبل از آمدن به ایران، در کشمت به تدریس و وعظ و تبلیغ اشتغال داشت، و ورزشکار نیز بود. در دسامبر ۱۸۹۷ از هیئت مبلغین پرسبیتری تقاضای خدمت در خارجه کرد. در ۱۸۹۸ کشیش کلیسای پرسبیتری گردید، و در همان سال با مری وودز پارک (meri wudz pārk) (۱۸۶۷–۱۹۵۴) وصلت کرد. در مارس ۱۸۹۸ خود و زوجه‌اش برای تبلیغ به ایران مأمور شدند. جوردن در ۱۸۹۸–۹۹ عنوان مبلغ داشت، و در ۱۸۹۹–۱۹۲۵ رئیس مدرسه‌ی (متوسطه‌ی) امریکائی تهران بود. در ۱۹۲۵ که مدرسه‌ی امریکائی به کالج تبدیل شد (← البرز، دبیرستان)، وی به ریاست آن منصوب گردید، و تا سال ۱۹۴۰ که وزارت فرهنگ ایران اداره‌ی مدرسه را بدست گرفت رئیس آن بود، و در ۱۹۴۱ بازنشسته شد. در ۱۹۱۶، کالج لافایت درجه‌ی دکتری در الاهیات، و در ۱۹۳۵ کالج واشینگتن و جفرسن درجه‌ی دکتری در حقوق به وی اعطا کرد.

جوردن شخصیتی جذاب داشت، و با همکاری زوجه‌اش، در طی اقامت طولانی خود در ایران، خدمات مهم و عمیقی در پیشرفت تعلیم و مخصوصاً تربیت کرد، و بقول یکی از نویسندگان امریکائی، اگرچه اغلب امریکائیان نام او را هم نشنیده‌اند، در ایران هیچگاه فراموش نخواهد شد. وزارت فرهنگ بپاس خدماتش، در ۱۹۲۰ مدال و نشان علمی درجه‌ی دوم و در ۱۹۴۰ مدال و نشان علمی درجه‌ی اول به وی اعطا نمود. در سال ۱۹۴۴ که دگر بار به ایران آمد، یکی از تالارهای دبیرستان البرز بافتخار وی به تالار جوردن موسوم شد، و در ۲۸ آوریل ۱۹۵۲ مجسمه‌ای نیمتنه از وی در این تالار برپا کردند، که ظاهراً یگانه مجسمه‌ی یک مبلغ مسیحی است که در یک مملکت اسلامی برپا شده است. جوردن در ۲۱ ژوئن ۱۹۵۲ (خرداد ۱۳۳۱ هش) درگذشت، و زوجه‌اش در ۶ مارس ۱۹۵۴ (اسفند ۱۳۳۲ هش) بسن ۸۷ سالگی وفات یافت.

جوردن[5]، **داروئی** (dāroṯi jordən)، ۱۷۶۲–۱۸۱۶، هنرپیشه‌ی انگلیسی. زنی طناز و دلربا، و معشوقه‌ی دیوک آو کلرنس (بعدها ویلیام IV) بود، و از او چند فرزند آورد.

جورشر (jŏršar)، ده (جع ۱٬۸۰۷ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش لشت نشاء، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۲۴ کیلومتری ل‌ش رشت. شنبه‌بازار و سه‌شنبه‌بازار دارد.

جورقان (juraqān)، ده (جع ۳٬۷۹۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۰ کیلومتری ل همدان.

جوز (jŏz)، هر میوه‌ی خشک دارای یک دانه که پس از رسیدن هم شکافته نمیشود (مانند گردو، بلوط، فندق). معمولا این کلمه را برای دانه‌ها و میوه‌های دیگری که دارای پوست سخت و مغز خوراکی هستند نیز بکار میبرند، مانند نارگیل، پسته‌ی زمینی، شاه بلوط، جوز کابلی، جوز بویا، و پکان. نیز ← گردو.

جوزا[6] (jŏzā) یا **توأمان** (tŏʿamān) یا **دوپیکر** (do.peykar)، سومین صورت فلکی در منطقة البروج، و سومین برج. ستاره‌ی آلفای آن رأس التوأم مقدّم (raʿso 't.tŏʿame) (کاستور) و ستاره‌ی بتای آن رأس التوأم مؤخر (پولوکس) نام دارد. نیز ← کاستور و پولوکس؛ جبار.

جوز الثریا: ← ثریا.

جوز امریکائی، درخت؛ ← پکان.

جوزان (jŏzān)، ده (جع ۱٬۸۶۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۱۸ کیلومتری ش ملایر.

جوز برزیل (jŏze brezil)، دانه‌ی درختی بلند از نوع برتولتیا (*Bertholletia*) که در امریکای گرمسیری میروید. جوز برزیل پوستی سخت و خرمائی و مغزی سفید و شیرین دارد.

جوز بویا (jŏze buyā)، دانه‌ی معطر درخت پیوسته‌سبز *Myristica fragrans*، که بومی جزایر ادویه (مولوک) در اقیانوسیه است. دانه‌های آنرا درست یا خردکرده بفروش میرسانند. ادویه‌ی دیگری نیز از پوستی که برون دانه را میپوشاند میسازند. روغنی که از دانه‌ها و پوست آن بدست میآید در پزشکی و در تهیه‌ی لوازم آرایش بکار میرود.

جوزپه، اسم ایتالیائی؛ ← یوسف، اسم.

جوزپینا، اسم ایتالیائی؛ ← یوسف، اسم.

جوز جادو (jŏze)، (*Hamamelis virginiana*)، درختچه یا بوته‌ی برگریز امریکای شمالی. در اواخر پائیز یا زمستان گلهای زرد میدهد. از برگ و پوست آن ماده‌ای قابض میگیرند که در پزشکی بکار میرود.

جوزجان (juzjān) یا **جوزجانان** (juzjānān)، فارسی **گوزگان**، نام قدیمی منطقه‌ی غربی حدود بلخ، که راه مرو الرود به بلخ از آنجا میگذشته است. در ادوار قبل از مغول، این منطقه بسیار آباد بوده و شهرها و آبادیهای متعدد داشته است. مع هذا، حدود آن، بخصوص از جانب غرب، بدرستی مشخص نیست، اما مسلماً شامل شهرهای کنونی میمنه، اندخوی، شبرغان (شبورقان)، و سر پل بوده است. جوزجانان در حکم پلی بود که فلاتهای مرتفع ایران را به ماوراء النهر مرتبط میکرد، ولی بسبب مجاورت با طوایف و قبایل مختلف، از قدیم همواره معروض حوادث و تاخت و تاز میشد. این ناحیه در اوایل قرن اول هق جزء طخارستان بود؛ در ۳۳ هق بتصرف اعراب درآمد. از حوادث مهم که بعدها درین حدود اتفاق افتاد قیام و قتل یحیی ابن زید بود. در ح ۲۷۹–۴۰۱ هق جوزجان تحت سلطنت آل فریغون بود، و سپس بدست غزنویان افتاد. از شهرهائی که بعنوان مرکز جوزجان نامیده شده شبورقان و یهودیه (= میمنه) را میتوان نام برد.

جوزجانان: ← جوزجان.

جوزف، اسم انگلیسی؛ ← یوسف، اسم.

جوزفین، اسم انگلیسی؛ ← یوسف، اسم.

جوزق (jŏzaq) یا **جوزقه** (-e)، غوزه‌ی پنبه‌ی بومی که رسیده و پوست آن کاملا باز نشده است.

جوزقان (jŏzaqān)، ده (جع ۱٬۰۴۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان میان‌ولایت، بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان).

جوز کابلی (jŏze kāboli)، (*Anacardium occidentale*)، درخت گرمسیری امریکائی. دانه‌های قلوه‌ای‌شکل درشت آن در انتهای نیامی گوشتی قرار دارند، و در تجارت قرص کمر نامیده میشوند.

جوز کوئل (jŏze kosel)، دانه‌ی گیاهی (*Randia*

(۱)Georgia (۲)Georgian Bay (۳)South Georgia (۴)Giordano (۵)Jordan (۶)Gemini

dumetorum) از تیره‌ی روناسها که قی‌آور قوی است.

جوزم، ده، ← جوزم و دهج.

جوزم و دهج (javazmo dehaj)، دهستان (جه ح ۱۰٬۷۸۰؟)، ل بخش شهر بابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۷(؟) آبادی. کوهستانی است. مرکزش، **جوزم** (جه ۱٬۰۸۳ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۴٫۵ کیلومتری ل شهر بابک است. از دهات دیگرش دهج (جه ۲٬۰۷۶ سشه ۱۳۳۵ هش) است، در ۶۹ کیلومتری لغ شهر بابک.

جوزهر (jăzahar, –zahr)، هر یک از دو عقده‌ی مدار ماه، یعنی دو نقطه‌ی تلاقی مدار آن با دایره‌ی منطقة البروج. این لفظ ظاهراً معرب لفظ فارسی گوزهر (găzahr) است، و به هر یک از عقدتین مدار سیارات نیز اطلاق شده است.

جوستسو[1] (josetsu)، نق ۱۴۲۵، نقاش، معلم، و روحانی ژاپنی. در کیوتو کار میکرد. در کارهای او مایه‌هائی از نقاشی دوره‌ی مینگ دیده میشود؛ ازینرو ممکن است که اصل او چینی باشد.

جوستی[2]، **جوزپه** (juzeppe justi)، ۱۸۰۹–۵۰، شاعر هجاگو و وطنپرست ایتالیائی؛ مد توسکان. انتقادات وی متوجه جامعه‌ی عصر او و مخصوصاً اتریش (که در توسکان ستمگری میکرد) بود. اشعارش مملو از لغات توسکانی است، و بهمین سبب شهرت و مقبولیتی نیافته است. مشهورترین اشعار هجائی او منظومه‌ی قدیس آمبروسیوس است. جوستی در سالهای آخر عمر در انقلاب ۱۸۴۸ نقشی مؤثر داشت.

جوسیفا، اسم انگلیسی، ← یوسف، اسم.

جوش، در فیزیک، ← غلیان.

جوش، نقطه‌ی: ← غلیان.

جوش آتشفشانی[3] (juše)، توده‌ای از پاره‌های درشت سنگ یا گدازه، که از انفجارهای آتشفشانی تولید میشود. معمولا پاره‌های آن گوشه‌دار است.

جوش اکسیژن، دستگاه یا بوری (یا مشعل) اکسی‌استیلن[4] (burie, maš'ale, oksi-aseti-len)، دستگاهی برای جوشکاری که در آن از اکسیژن و استیلن استفاده میشود. استیلن با شعله‌ی درخشان و پرحرارتی میسوزد. با اکسیژن هوا ترکیب شده تولید گاز کربونیک و آب میکند، و در این فعل و انفعال حرارت زیادی تولید میشود. دستگاه جوش اکسیژن دستگاهی است که به شعله‌ی استیلن اکسیژن کافی برای احتراق کامل آن می‌رساند. بوسیله‌ی احتراق کامل استیلن دمائی در حدود ۳٬۵۰۰° صدبخشی میتوان بدست آورد. دستگاه جوش اکسیژن برای بریدن فولاد و در جوش دادن آهن و سایر فلزات بکار میرود.

جوشان (jošān)، دهستان (جه ح ۱٬۴۰۰؟) بخش شهداد، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۶(؟) آبادی. مرکزش، **جوشان** (جه ۸۱۷ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۶۵ کیلومتری جغ شهداد است.

جوش بیواسطه: ← جوشکاری.

جوش دادن: ← جوشکاری.

جوشسنگ[5] (juš.sang)، در اصطلاح زمینشناسی، سنگی مرکب از قلوه‌سنگهائی که بوسیله‌ی خمیره‌ای از مواد ریزتر بهم چسبیده‌اند.

جوش شیرین[6] (juše širin)، بیکربونات سودیوم ($NaHCO_3$). ملحی است سفید و قابل حل شدن در آب. در ساختن گرد نانپزی، و نیز در طب و در آزمایشگاهها برای خنثی کردن اسیدها بکار میرود.

جوشقان (jošaqān)، دهستان (جه ح ۷٬۰۰۰؟)، ل‌ش بخش میمه، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. مرکزش، **جوشقان** (جه ۲٬۷۸۳ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ل میمه، و بسبب قالی و قالیچه‌اش معروف به جوشقانِ قالی است.

جوشقان استرک (jošaqāne estark)، ده (جه ۱٬۳۴۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کاشان، ۲۴ کیلومتری غ کاشان.

جوشقان قالی، اصفهان، ← جوشقان.

جوشقانی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

جوشکاری[7] (juškāri) یا **جوش دادن** (juš dādan)، بهم چسبانیدن دو قطعه فلز همجنس بوسیله‌ی قوس برقی، دستگاه جوش اکسیژن، و غیره، با استعانت از یک فلز خارجی یا بدون آن. **جوش بیواسطه**[8] طریقه‌ای است برای جوش دادن دو سطح فلزی همجنس، بدون استعانت از فلز خارجی، بوسیله‌ی بالا بردن دما تا جائی که سطوح آن دو فلز ذوب شوند. نیز ← لحیم.

جوشن[9] (jušan)، زمینی در مصر که فرعون آنرا به یعقوب و اولاد وی واگذار کرد. امروزه عموماً معتقدند که این زمین بین مرز شرقی مصر و دلتای نیل واقع بوده است. اعقاب یعقوب تا زمان خروج در آنجا میزیستند (پیدایش ۱۰.۴۵؛ ۲۸.۴۶؛ ۶.۴۷؛ خروج ۲۲.۸؛ ۲۶.۹).

جوشن[10] (jošan)، قطعه‌ای از آهن نرم یا فولاد که بوسیله‌ی آن قطبهای یک آهنربا یا آهنرباهای مجاور را با هم مرتبط می‌سازند. از موارد استعمال جوشن یکی برای جلوگیری از کاهش شدت مغناطیسی است. در مخابرات، از جدا شدن و متصل شدن جوشن به آهنربای برقی برای ابلاغ پیام استفاده میشود (مثلا ← تلگراف؛ زنگ اخبار).

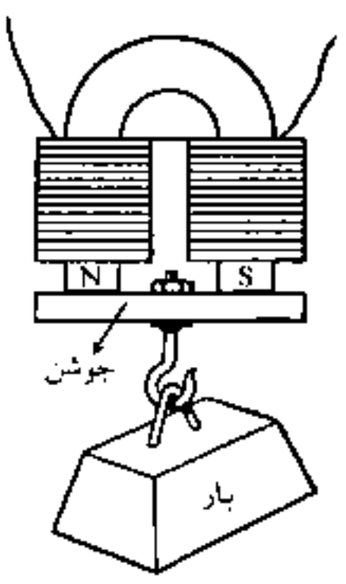

جوشن آهنربای برقی

بالاخره، در کارخانه‌ها برای حمل بار و برچیدن آهن قراضه و امثال آن بکار میرود.

جوف (jăf) یا **جوف ابن ناصر** (jăfe 'bne nāser)، ناحیه، لغ یمن، در عربستان. از ش به ربع الخالی محدود است. جوف ابن ناصر در لغ مارب واقع و دارای امکنه‌ی باستانی فراوان است.

جوف (jăf) یا **جوف السرحان** (jăfo 's.ser-hān)، بخش (ح ۳٬۸۵۰ کمه؛ جه تخمیناً ۲۵٬۰۰۰ ل عربستان سعودی، نزدیک انتهای جنوبی وادی سرحان. صحرای شنی نفود آنرا از نجد جدا میکند. آبادیهای عمده‌ی آن یکی سکاکه است، که اینک مرکز اداری بخش است، و دیگری **جوف** یا **جوف عامر** (jăfe āmer)، که سابقاً دومة الجندل نام داشته است، و با برآمدن سکاکه رو به انحطاط گذاشته.

جوقین (juqin)، ده (جه ۱٬۲۴۹ سشه ۱۳۳۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران).

جوک (jovak)، نام کاشیهای باریک که دو نبش آنها لعاب دارد، و در محل خطوط فاصل قطاربندی طاقهای کاشیکاری یا لبه‌ی خارجی دیوار یا کف درگاه و امثال آنها نصب میشود. نامهای دیگر آن چفت، رکن و دوال است.

جوکار (jokār)، ده (جه ۱٬۱۷۰ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان آورزمان، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۲۶ کیلومتری ل شهر ملایر.

جوکندان (jokandān)، ده (جه ۲٬۴۸۹ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرگانرود، شهرستان طوالش، استان یکم، ۸ کیلومتری ل هشتپر.

جوگجاکارتا[11] (jogjākārtā) یا **جوگیاکارتا** (–jogyā)، شهر (جه ۲۸۹٬۰۰۰)، ج جاوه، اندونزی، بر دامنه‌ی کوه مِرایی. مرکز فرهنگی و بجهت زندگی هنری و کارهای دستی معروف است. دانشگاه آن کتابخانه‌ی بزرگی از اسناد دولتی دارد. بعد از جنگ II پایتخت جمهوری اندونزی بود (۱۹۴۵–۵۰).

جوگیاکارتا: ← جوگجاکارتا.

جول، جیمز پرسکت: ← ژول.

جولامرگ، ترکیه، ← جوله‌مریک.

جولان[12] (julān)، شهر و ناحیه‌ای در باشان، که مختص نیمی از سبط منسی بود. شهر جولان یکی از شهرهای بست تعیین شده بود (تثنیه ۴۳.۴؛ یوشع ۸.۲۰؛ ۷.۲۱؛ اول تواریخ ۷۱.۶).

جوله‌مریک (julamerik) یا **جولامرگ** (julā-merg)، شهر (در ۱۹۵۰ جه ۲٬۶۶۴)، مرکز ولایت حکاری، در گوشه‌ی جش ترکیه، بفاصله‌ی ۳ کیلومتری زاب کبیر. کوههائی بلندتر از ۳٬۰۰۰ متر بر آن احاطه دارد. در جه I ویران گردید؛ در ۱۹۳۵ دگر بار بنا شد.

جولیت[13] (jŏliət)، شهر (جه ۶۰٬۵۲۹)، ل‌ش ایالت ایلینوا، کشمة، جغ شیکاگو.

جولیتی[14]، **جووانی** (jovānni jolitti)، ۱۸۴۲–۱۹۲۸، نخست‌وزیر (۱۸۹۲–۹۳، ۱۹۰۳–۵، ۱۹۰۶–۹، ۱۹۱۱–۱۴، ۱۹۲۰–۲۱) ایتالیا. دست چپی بود ولی سوسیالیست نبود، و از اتحادیه‌های کارگری طرفداری میکرد؛ اصلاحات اجتماعی را پیشرفت داد. با شرکت در جه I و نیز با فاشیسم مخالفت میکرد.

جولیو رومانو[15] (julio romāno)، ح ۱۴۹۲–۱۵۴۶، نقاش و معمار ایتالیائی. نام حقیقیش جولیو پیپی (pippi) بود. از شاگردان برجسته‌ی رافائل بود، و بعضی از فرسکوهای او را در واتیکان باتمام رسانید. در کار معماری کلیسای سَن پیر نیز

(۱)Josetsu (۲)Giusti (۳)agglomerate (۴)oxyacetylene blowpipe (torch) (۵)conglomerate (۶)bicarbonate of soda (۷)welding (۸)autogenous welding (۹)Goshen (۱۰)armature (۱۱)Jogjakarta (۱۲)Golan (۱۳)Joliet (۱۴)Giolitti (۱۵)Giulio Romano

دست داشته است. گاهی او را اولین "نقاش آکادمیک" محسوب داشته‌اند.

جوناگره (junāgarh)، کشور نواب‌نشین سابق، غ هند، در شبه جزیره‌ی کاتهیاوار، که از ۱۹۵۶ جزء ایالت بمبئی است. از غ و جغ به دریای عربستان محدود است. معابد متعدد و بسیار قدیمی جینی و هندو دارد، و در ادوار باستانی از مراکز آیین بودا بوده است. معبد سومنات، که محمود غزنوی ویرانش کرد (۴۱۶ هق) در اینجا بوده است. در ۷۵۱–۹۹۹ هق تابع گجرات بود، و سپس جزء قلمرو تیموریان هند گردید. در ۱۱۵۰ هق، حاکم آن، میر دوستعلی، از ضعف تیموریان استفاده کرده آنرا به نواب‌نشین مستقلی تبدیل کرد. شرکت هند شرقی بریتانیا اول بار در ۱۸۰۷ (۱۲۲۲ هق) با فرمانروای جوناگره رابطه برقرار کرد. در تقسیم شبه جزیره‌ی هند بین هند و پاکستان، کشور جوناگره به پاکستان پیوست، ولی سپاهیان هند آنرا اشغال کردند (۱۹۴۷)؛ نواب جوناگره به پاکستان پناهید، و در آنجا درگذشت (۱۹۶۰). موضوع جانشینی و مالکیت جوناگره تا کنون (۱۹۶۲) بین هند و پاکستان متنازع فیه و جزء دستور شورای امنیت سازمان ملل متحد است. مرکزش، شهر **جوناگره** (جه ۶۲°۷۳۰)، از لحاظ موقعیت یکی از جالبترین شهرهای هند است. در دامنه‌ی کوه مقدس گرنار (gernār) واقع، و دارای معابد و آثار دیگر از ادوار اولیه‌ی آیین هندو و دوره‌ی اسلامی است. قلعه‌ی آن، اوپرکوت (uparkot)، یکی از مستحکمترین قلاع کوهستانی هند و از مواضع مستحکم راجپوتها بود.

جونبول، مستشرقین هلندی: ← جوینبول.

جونپور (jănpur)، شهر (در ۱۹۵۱ جه ۵۲°۳۵۱)، کرسی بخش جونپور، ل هند. در اوتار پرادش، بر رود گومتی (gomti)، بفاصله‌ی ۵۶ کیلومتری لغ بنارس واقست. از مراکز معروف عطرسازی و ملتقای جاده‌ها و خطوط آهن است. در ۷۶۰ هق فیروز شاه تغلق آنرا بنا نهاد. در ۷۹۶–۸۸۱ هق مرکز سلطنت سلسله‌ی مسلمان مستقلی معروف به ملوک شرق بود، که بوسیله‌ی خواجه‌ی جهان، از خواجگان ناصرالدین محمود تغلق، تأسیس گردید که ناصرالدین او را با لقب سلطان الشرق به سرکوبی شورشیان هندی ایالات شرقی قلمرو خود فرستاد (۷۹۶ هق)، و او پس از تصرف کنوج، جونپور را اشغال کرد، و بسلطنت نشست، و قلمرو خود را از غ تا کویل (← علیگره) و از شرق در بهار بسط داد، و نواحی دیگری را نیز گرفت. آخرین پادشاه این سلسله، حسین شاه ابن محمود (فت ۹۰۵ هق)، در ۸۶۳–۸۸۱ هق سلطنت کرد، ولی از بهلول لودی شکست خورد، و سرانجام سکندر لودی قلمرو ملوک شرق را تصرف کرد، و حسین شاه به پادشاه بنگاله پناهید. در ۹۳۳ هق و سپس در ۹۴۳ هق، همایون جونپور را گرفت. اکبر شاه چندی در آنجا سکنی گزید. پس از تأسیس الله‌آباد، جونپور اهمیت خود را از دست داد. از اوایل قرن ۱۲م هق (۱۸م بم) در دست نوابهای اوده بود، و در ۱۷۷۵ بتصرف بریتانیا درآمد.

جونپور مدتها از مراکز فضل و دانش و به "شیراز هند" معروف بود. از آثار معروف آن مسجد اتلا (atalā) است، که فیروز شاه آنرا بجای یک معبد هندی تأسیس کرد، و در سلطنت (۸۰۳ –۸۴۴ هق) ابراهیم شاه شرقی، ساخته شد (۸۱۰ هق). مسجد خالص مخلص از همان زمان است. جامع مسجد در سلطنت حسین شاه بپایان رسید. مهمترین ابنیه‌ی دوره‌ی تیموریان هند پل بزرگ منعم خان (mon'em xān) است، که در ۹۷۲–۹۷۶ هق ساخته شد.

جوندگان[1] (javandegān)، یکی از راسته‌های پستانداران، که دارای دندانهائی مناسب با جویدن هستند. دندانهای ثنایای درشت فوقانی و تحتانی آنها در تمام مدت عمر رشد میکنند، و بهمین جهت پیوسته باید بکار باشند تا قسمت انتهائی آنها سائیده شود، و الا بسیار بلند شده از دهان بیرون میآیند. اندازه‌ی آنها از ح ۱۲ سم (موش خرمن) تا ح ۱٫۲ متر (کاپیبارا) متغیر است. از جمله‌ی جوندگان موش صحرائی، بیدستر، جوجه تیغی، کوبای، چینچیلا، و سنجاب است.

جونز، سر ادوارد برن: ← برن-جونز.

جونز[2]**، انسن** (ansən jŏnz)، ۱۷۹۸–۱۸۵۸، آخرین رئیس جمهور (۱۸۴۴–۴۶) جمهوری تکزاس.

جونز[2]**، اینیگو** (inigō jŏnz)، ۱۵۷۳–۱۶۵۲، از بزرگترین معماران اولیه‌ی انگلستان. در ایتالیا سفر کرد و بخصوص بمطالعه‌ی بناهای آ. پالادیو پرداخت. از پایه‌گذاران ← سبک جورجی در انگلستان بود.

جونز[2]**، سر ویلیام** (*sər wilyām jŏnz)، ۱۷۴۶ –۹۴، مستشرق و زبانشناس انگلیسی، مت لندن. زبانهای عربی، عبری، فارسی، چینی، و زبانهای گوناگون اروپائی را آموخت. در ۱۷۶۸، که کریستیان VII دانمارک، با نسخه‌ای از سرگذشت نادر شاه تألیف میرزا مهدی خان استرابادی، از انگلستان دیدار کرد، جونز مأمور ترجمه‌ی آن بزبان فرانسوی گردید، و این ترجمه در ۱۷۷۰ منتشر شد. جونز که بجهات مالی حقوق نیز تحصیل کرده بود، در ۱۷۸۳ با منصب قضا مأمور کلکته شد، و در هند به تحصیل زبان سانسکریت پرداخت. در ۱۷۸۴ انجمن آسیائی بنگال را تأسیس نمود، و تا آخر عمر رئیس آن بود. وی نخستین محقق انگلیسی است که به اهمیت زبان سانسکریت در فقه اللغه‌ی تطبیقی پی برد.

جونز برای زبان و ادبیات فارسی اهمیت بسیار قائل بود. از جمله‌ی آثارش اینهاست: مطالعه و تحقیق در ادبیات شرقی (بزبان فرانسوی، ۱۷۷۱)، در دفاع از فضلای آکسفرد در مقابل انتقادات آنکتیل دو پرون در مقدمه‌ی ترجمه‌ی زند و اوستای خود؛ شرح و تفسیر شعر آسیائی (۱۷۷۴)؛ کتاب در شعر شرقی (۱۷۷۰)؛ دستور زبان فارسی (۱۷۷۱)؛ اشعاری که عمدةً ترجمه از زبانهای آسیائی است (۱۷۷۲)؛ ترجمه‌ی معلقات سبع (۱۷۸۳)؛ ترجمه‌ی شکونتلا از کالیداسا (۱۷۸۹). آخرین اثر وی در زبان فارسی طبع مثنوی لیلی و مجنون هاتفی است (۱۷۸۸). بعلاوه، کتابهائی در بعضی مباحث فقه اسلامی و حقوق هندی نوشته است.

جونز[3]**، ویلیام ستنلی** (wilyām stanli jevənz)، ۱۸۳۵–۸۲، اقتصاددان انگلیسی که در علوم منطق و ریاضی نیز تبحر داشت. بکومک دستورهای ریاضی میخواست ثابت کند که ارزش هر شیء از طریق مطلوبیت نهائی آن تعیین میگردد. از کتابهای معروف او نظریه‌ی اقتصاد سیاسی (۱۸۷۱) و اصول علم (۱۸۷۴) است.

جونز[4]**، هنری آرثر** (henri ārţər jŏnz)، ۱۸۵۱ –۱۹۲۹ نمایشنامه‌نویس انگلیسی. نمایشنامه‌هایش، از قبیل ثروت (۱۸۸۹) و دروغگوها (۱۸۹۷)، در باب مسائل اجتماعی است.

جونقان (juneqān)، ده (جه ۵°۶۹۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) میزدج، شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۲۶ کیلومتری جغ شهر کرد.

جونو[5] (junŏ)، شهر (جه ۵°۹۵۶) و دریابندر، جش ایالت آلاسکا، کرسی ایالت. بر دامنه‌ی دو قله‌ی جونو و رابرتس (rābərts) واقست، و بوسیله‌ی پلی با شهر داگلس (dāgləs)، واقع در جزیره‌ی داگلس، مرتبط میباشد. پس از کشف (۱۸۸۰) طلا در این ناحیه تأسیس گردید (۱۸۸۱). استخراج طلا و صید ماهی معمول است. بندرگاهش خالی از یخ و پایگاه هوائی است. در ۱۹۰۰ کرسی سرزمین آلاسکا و در ۱۹۵۹ کرسی ایالتی گردید.

جووانی (jovānni)، اسم ایتالیائی: ← یوحنا، اسم.

جووانی پروچیدائی[6] (jovānnie procidā'i)، ح ۱۲۱۰–ح ۱۲۹۸، توطئه‌گر ایتالیائی. از گیبلینها بود. در شورش معروف به نماز شامگاهان سیسیل مؤثر بود (۱۲۸۲).

جووانی دا بولونیا: ← بولونیا، جووانی دا.

جووانی دی کاپیسترانو[7]**، قدیس** (qeddis jovānni di kāpistrāno)، ۱۳۸۵؟–۱۴۵۶، واعظ ایتالیائی، از فرقه‌ی فرانسیسیان. بر ضد هوسیان وعظ کرد (۱۴۵۱)، و در پیروزی بزرگ سال ۱۴۵۶ در بلگراد شرکت داشت.

جووت[8]**، بنجمین** (benjamin jowet)، ۱۸۱۷–۹۳، از فضلای انگلیسی در ادبیات یونانی و یکی از بزرگترین مربیان و فرهنگیان انگلستان. کشیشی از فرقه‌ی انگلیکان بود، و نایب رئیس دانشگاه آکسفرد گردید. ترجمه‌ی محاورات افلاطون که بوسیله‌ی وی بعمل آمد مشهور است.

جوهر (jŏhar) یا **گوهر**، در اصطلاح فلسفه، آنچه تحقق آن در خارج محتاج امر دیگری که موضوع آن باشد نباشد، مثل جسم در اصطلاح فلاسفه. در مقابل آن عرض است، که امری است که در مقام تحقق محتاج به امر دیگری است که آن را محل میخوانند؛ مثل رنگ و طعم، که تحقق آنها بدون وجود جسم، که محل آنهاست، ممکن نیست. جوهر و عرض هر دو از عوارض ماهیت و هر دو از اقسام ممکنات بشمارند. اقسام جوهر در نزد حکما پنج است: هیولی (= ماده)؛ صورت؛ جسم؛ نفس؛ و عقل. ازین پنج قسم، هیولی محل است، و صورت حال است، و جسم مرکب از حال و محل، و این سه قسم را جوهر غیر مجرد خوانند. اما نفس و عقل جوهر مجرد هستند، یعنی نه حال هستند، نه محل، و نه مرکب از حال

(۱)Rodentia (۲)Jones (۳)Jevons (۴)Jones (۵)Juneau (۶)John of Procida (۷)John Capistran (۸)Jowett

و محل؛ نهایت آنکه از این دو قسم، نفس در ذات مجرد است، اما در فعل محتاج به ماده و آلتی است، در صورتیکه عقل هم در ذات بکلی مجرد است، هم در فعل. در بیان تجرد عقل و نفس، حکما دلایل و مباحث مختلف دارند. جزء لایتجزی را، که نهایت حد فرضی جسم است، و در رد و اثبات آن بین حکما و متکلمین اسلام اختلاف است، متکلمین جوهر فرد (jŏhare fard) اصطلاح میکنند، و باین معنی است که در این شعر حافظ بکار رفته است:

بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد،
که دهان تو بر این نکته خوش استدلالی است.

اصطلاح جوهر را مترجمین قدیم سریانی و حکمای اسلامی در مقابل دو لفظ یونانی اوسیا (ăsiā) [= اصل، ذات، موضوع] و هوپوستاسیس (hupostāsis) [= اصل، اقنوم] نهاده‌اند، که لفظ لاتینی معادل هر دو *substantia* بوده است. ازین رو، هم در اصطلاح حکمای اسلامی و هم در نزد فلاسفه‌ی قدیم و جدید اروپا، اصطلاح معادل جوهر گاه مشتمل بر مفاهیم و معانی متعدد شده است. بهر حال، الفاظ اروپائی معادل لفظ لاتینی مذکور (مثلا *substance* در فرانسوی و انگلیسی) در فارسی امروز غالباً جوهر یا ذات ترجمه میشود. در فلسفه‌ی مدرسی (سکولاستیک)، آنچه *substantia* (جوهر) خوانده میشود عبارت بوده است از چیزی که قائم به خود و مستقل از موجود دیگر باشد. از حکمای اروپا، رنه دکارت قائل به سه اصل ثابت بدیهی شد، که آنها را قائم به ذات و جوهر خواند، (۱) ذات باری، که بعقیده‌ی وی جوهر مطلق نامحدود است، و صفت اصلی آن کمال؛ (۲) نفس، که جوهر نسبی محدود است، و صفت اصلی آن فکر؛ (۳) جسم، که نیز جوهر نسبی محدود است، و صفت اصلی آن بُعد. دکارت معتقد است که قائم به ذات حقیقی یکی بیش نیست، و آن ذات باری است. اسپینوزا، که فلسفه‌ی او بر اساس وحدت وجود مبتنی است، با توجه بهمین بیان دکارت، اعتقاد به تعدّد جوهر را کنار میگذارد، و در تعریف جوهر میگوید چیزیست که به خود موجود و به خود تعقل شود، یعنی تعقل او محتاج نباشد به تعقل چیز دیگری که او از آن چیز برآمده باشد. در نظر اسپینوزا، جوهر یکی است، و محدود هم نیست، اما صفات متعدد دارد؛ و در حقیقت، جوهر در اصطلاح اسپینوزا خدا است، که قائم به ذات و نامحدود است، بلکه غیر از او وجود جوهر دیگری را نمیتوان تعقل کرد. فلسفه‌ی وحدت وجود اسپینوزا از همین تعریف جوهر استخراج میشود. نزد کانت جوهر و عرض هر دو از مفاهیم ذهنی هستند، یعنی در خارج مصداق ندارند، و امور اعتباری بشمارند. بعضی از حکما وجود جوهر را انکار کرده‌اند، یا فرض وجود آن را غیر ضروری دانسته‌اند. از جمله هیوم، میگوید جوهر-خواه مجرد و خواه غیر مجرد-واقعیت ندارد، و چیزی نیست جز تعاقب و توالی مستمر صفات و اعراض، و در واقع نفس و جسم، که دو صورت جوهر اند، هر دو رشته‌هائی مسلسل از اعراض و صفات اند، و خود وجود واقعی ندارند. رنوویه جوهر را "بت" موهوم میخواند، و اصلا تصور وجود امری را که قائم به ذات باشد فرضی غیر لازم میشمارد.

در علم کنونی، مفهوم فلسفی جوهر اعتباری ندارد؛ معذلک، مشابهت جالبی بین مساعی طالس ملطی و آناکسیمنس در راه یافتن "مادة المواد"ی برای جهان از یک طرف، و تحقیقات کنونی در ذرات اساسی ساختمان اتمی وجود دارد، و گوئی این عقیده هنوز باقیست که تعقل تغییر فقط در مقایسه با زمینه‌ی ثابتی ممکن است. نیز ← عرض؛ مقولات.

جوهر، ابوالحسن (jăhar؛ فارسی -jŏ)، معروف به **جوهر صقلی** (jăhare seqelli) [منسوب به صقلیه. ← سیسیل] یا **جوهر رومی** (rumi) [= یونانی]، شهرت **ابوالحسن جوهر ابن عبدالله**، فت ۳۸۱ هق، از بانیان دولت فاطمیان در افریقای شمالی و مصر. از موالی معز عبیدی، صاحب افریقیه، بود. بعد از مرگ کافور اخشیدی، معز او را به تسخیر مصر فرستاد (۳۵۸ هق)، و جوهر آنجا را گرفت، و بحکومت نشست. قاهره را بنا نهاد، و سال بعد مسجد معروف الازهر را تأسیس کرد. در جنگ با قرامطه، حجاز را به قلمرو فاطمیان ملحق نمود. جوهر بیش از ۴ سال در مصر حکومت کرد؛ در محرم ۳۶۴ هق معز وارد قاهره شد، و کمی بعد جوهر را معزول کرد. جوهر مردی شجاع و سخی و مردم‌نواز بود، و در دوره‌ی چهارساله‌ی حکومت بر مصر، علاوه بر جلب محبت مردم، مالیه‌ی آن سرزمین را سر و سامان داد.

جوهر الذات (jŏharo 'z.zāt)، یا **جواهر الذات** (-javāher)، از مثنویهای مفصل عرفانی شیخ فریدالدین عطار. چون نام مصیبت‌نامه و اشترنامه در آن آمده است، باید بعد از آن دو کتاب نظم شده باشد. در صحت انتساب آن به عطار بعضی از اهل تحقیق تردید کرده‌اند، در صورتیکه مضامین و مطالب و سبک و شیوه‌ی بیان با آثار دیگر شیخ چندان تفاوت ندارد. حتی احتمال میرود که ۱۸ بیت آغاز دفتر اول مثنوی-که آن را اختصاصاً بی‌نامه میخوانند-تا حدی از یکی از حکایات این کتاب اخذ شده باشد. جوهر الذات در تهران چاپ شده است (۱۳۵۵ هق).

جوهر النضید: ← تجرید المنطق.
جوهر بوره: ← اسید بوریک.
جوهر حسن‌لبه: ← اسید بنزولیک.
جوهر خردل: ← خردل.
جوهر رومی: ← جوهر، ابوالحسن.
جوهر سرکه: ← اسید استیک.
جوهر شوره: ← اسید نیتریک.
جوهر صقلی: ← جوهر، ابوالحسن.
جوهر فرد: ← جزء لایتجزی؛ جوهر.
جوهر گوگرد: ← اسید سولفوریک.
جوهر لیمو: ← اسید سیتریک.
جوهر مورچه: ← اسید فورمیک.
جوهر نمک: ← اسید کلوریدریک.

جوهری (jŏhari؛ عربی -jă)، شهرت **ابوالحسن علی**، فت ۲۳۰ هق، محدث معروف بغدادی. از سفیان ثوری و مالک ابن انس و دیگران استماع حدیث کرد، بخاری و احمد ابن حنبل از وی روایت میکنند. معتقد به حدوث قرآن بود. بعضی او را متمایل به شیعه دانسته‌اند.

جوهری، شهرت **ابوالنصر اسماعیل**، فت ۳۹۸ یا ۴۰۰ هق، عالم معروف لغت عرب. در شهر (یا ولایت) فاراب متولد شد، و نزد دائی خود ابو ابراهیم اسحاق فارابی تحصیل کرد، و سپس در طلب علم به بغداد و شام و حجاز سفر نمود، و در مراجعت چندی در دامغان اقامت کرد، و در نیشابور اقامت گزید، و در همین شهر وفات یافت. در بغداد نزد ابوسعید سیرافی و ابوعلی فارسی تحصیل کرد. گویند در آخر عمر مبتلا به اختلال حواس شد، و بخیال پرواز افتاد، و دو لنگه در را زیر بغل گرفت، و از محل بلندی خود را پایین انداخت، و درگذشت. در تاریخ وفاتش اختلاف هست. جوهری اول کسی است که لغات عرب را بترتیب حروف هجا مرتب کرد. علاوه بر مقام شامخی که در لغت عرب دارد، علم عروض را تکمیل کرد، و شعر هم میگفت. خطی بسیار نیکو داشت، بحدی که تمیز خط او از خط ابن مقله ممکن نبود. معروفترین اثرش صحاح اللغه (معروف به صحاح و صحاح جوهری) است. از آثار دیگرش مقدمه در نحو و عروض الوَرَقه، در علم عروض است.

جوهری (jŏhari؛ عربی -jă)، شهرت **عباس ابن سعید**، ریاضیدان و منجم بغداد در دوره‌ی خلافت (۱۹۸-۲۱۸ هق) مأمون خلیفه‌ی عباسی و از مباشرین رصدهای مأمونی. آثارش کتاب الزیج، کتاب تفسیر کتاب اقلیدس، و کتاب الاشکال التی فی المقالة الاولی من کتاب اقلیدس است.

جوهری (jŏhari)، شهرت **میرزا ابراهیم** (یا **میرزا محمد باقر**)، فت حد ۱۲۴۰ هق، شاعر مرثیه‌گوی ایرانی. اصلش از هرات ولی ساکن قزوین بود. در باب نام وی و پدرش غالباً اشتباه میشود، و چنانکه از لوح قبر او برمیآید، نام او ابراهیم بوده است، و ظاهراً محمد باقر نام پدرش بوده است. شهرتش بسبب کتاب طوفان البکاء فی مقاتل الشهداء است، که در اواخر قرن اخیر در ایران مخصوصاً بین طبقه‌ی عوام بسیار معروف بوده و چندین مرتبه بچاپ رسیده است. در اصفهان وفات یافت، و در همانجا مدفون شد.

جوهور[1] (johor)، مملکت (۱۸°۹۶۰ کمه؛ جه ۹۲۵°۹۱۹) عضو فدراسیون مالایا، در انتهای جنوبی شبه جزیره‌ی مالایا، مقابل سنگاپور؛ کرسی آن جوهور باهرو. قسمت عمده‌ی آن جنگل است، و مزارع وسیع کائوچو دارد. آهن استخراج می‌شود. در ۱۹۱۴ تحت‌الحمایگی بریتانیا را پذیرفت. حکومت سلطنتی داشت، و در ۱۹۴۸ به فدراسیون پیوست.

جویا[2]، **ملکیوره** (melkiorre joyā)، ۱۷۶۷-۱۸۲۹، فیلسوف و اقتصاددان ایتالیائی و از نخستین هواخواهان وحدت ایتالیا. تحصیلات اولیه‌ی او در رشته‌ی علوم دینی بود، و بمقام کشیشی هم رسید، ولی در ۱۷۹۶ از دستگاه روحانیت کناره‌گیری کرد، و به اقتصاد پرداخت. هنگامی که ناپلئون I به ایتالیا آمد، جویا وارد امور سیاسی شد، و کتابچه‌ای منتشر کرد، و در آن لزوم وحدت ایتالیا و برقراری جمهوری تحت سرپرستی فرانسه را عنوان کرد. جویا در باره‌ی ارزش آمار و استنتاج از آن نوشته‌هائی دارد. بعقیده‌ی او فلسفه طبقه‌بندی و بررسی عقاید مختلف است، و منطق یک فن عملی است. در اقتصاد، جویا هواخواه مالکیتهای بزرگ و بهم

(۱)Johore (۲)Gioia; Gioja

پیوستن مؤسسات بازرگانی بود، و میگفت که بهترین طرز تولید آن است که واحدهای کوچک بیکدیگر پیوسته واحدهای بزرگ تشکیل دهند، و این واحدهای بزرگ بکار تولید بپردازند، زیرا این کار باصرفه‌تر و بهتر است. جویا یکی از مخالفین سرسخت ← ادم سمیث، اقتصاددان مشهور انگلیسی بود، و همواره در نوشته‌های خود وظایف اقتصادی دولت را گوشزد میکرد.

جویباره، محله‌ی اصفهان؛ ← جوباره.

جویریه (jovayria)، فـ ۵۶ هق، یکی از زنان پیغمبر ص؛ دختر حارث ابن ابی ضرار خزاعی (abi zoräre xozā'i). وفاتش در مدینه اتفاق افتاد.

جویس[1]، **جیمز** (jeymz joys)، ۱۸۸۲–۱۹۴۱، نویسنده‌ی ایرلندی؛ مت دوبلن. در پاریس طب تحصیل کرد، ولی بعد به تدریس السنه پرداخت. محیط فکری دوبلن او را دلگیر ساخت، و در ۱۹۰۲ ایرلند را ترک گفت، و بقیه‌ی عمر را در بز اروپا گذرانید، و مدتها با فقر و فاقه دست بگریبان بود. در ۱۹۰۷ دیوان موسیقی مجلسی و در ۱۹۱۴ داستانهای کوتاه واقعبینانه‌ی دوبلنیها را منتشر کرد. رمان تصویر هنرمند در جوانی (۱۹۱۶)، که تا حدی زندگینامه‌ی خود اوست، پیش‌درآمد دو اثر معروفی بود که او را در جهان ادب شهره ساخت: یکی یولیسیز (پاریس، ۱۹۲۲)، که بعنوان "وقاحت"، در انگلستان و در کشمة (تا ۱۹۳۳) تحریم شد، و دیگری بیداری فینیگانها (۱۹۳۹). یولیسیز یک روز زندگی در دوبلن را، با پرده برداشتن از جزئیات اعمال و پندارها، بوجه جالبی شرح میدهد. جویس، با سبک ادبی بغرنج و درهم پیچیده‌ی خود، مفاهیمی از مراتب مختلف وجدانی و ناخودآگاه را میپوید، و استعارات چند پهلو بکار میبرد. هر چند نویسندگان این عصر مستقیماً از وی تقلید نکرده‌اند، در آثار آنان تأثیری عظیم داشته است.

جویم، حومه‌ی شیراز؛ ← گویم.

جویم (juyom، سابقاً jovaym)، دهستان (جه ۲۰۰'۲؛)، بخش جویم، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. بخش **جویم** (جه ح ۱۵'۰۰۰) مشتمل بر ۴ دهستان جویم، بناروبه، بیدشهر، و هرم و کاریان است. مرکز بخش و دهستان، **جویم** (جه ۹۳۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۹۷ کیلومتری ل لار است. این جویم را، که جزء ولایت دارابجرد محسوب بود، جویم ابی احمد (jovayme abi ahmad) میخواندند تا با جویم ولایت اردشیر خره (← گویم) مشتبه نشود. بقول مقدسی، جویم ابی احمد کنار رود کوچکی در میان نخلستانها واقع و دارای مسجد زیبائی بوده است.

جویمند (juymand)، بخش (جه ح ۱۴۲'۹۵۰؛) حومه‌ی شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۳ (؟) آبادی. مشتمل بر ۴ دهستان جویمند یا مرکزی، زیبد، کاخک، و بیدخت است. دهستان **جویمند** (جه ح ۱۹'۲۹۰) دارای ۱۵ (؟) آبادی است.

جوین (jovayn)، معرب **گویان** (guyān)، ولایت و ناحیه‌ی قدیم در سرزمین نیشابور، خراسان، بین جاجرم و بیهق (سبزوار). مرکزش آزادوار بود، و بعدها به فریومد منتقل گردید. بر حسب آنچه یاقوت حموی از ابوالقاسم بیهقی نقل کرده است، جوین مشتمل بر ۱۸۹ قریه بود، که در نیمه‌ی شمالی آن ناحیه قرار داشت، و نیمه‌ی جنوبی آن غیر مسکون بود. خاندان جوینی باین ولایت منسوبست. دهستان کنونی جوین خود مرکب از سه دهستان نقاب، آزادوار، و کهنه، و جزء بخش جغتای است. دهکده‌ی جویم (حالیه **گویم**) حومه‌ی شیراز را نیز گاه جوین ضبط کرده‌اند. نیز ← جوین یا گوین.

جوین (jovayn) یا **گوین**، قریه، حکومت اعلای فراه، چغ افغانستان، بر فراه‌رود. قریه‌ی لاش بفاصله‌ی ۳ تا ۵ کیلومتری چغ جوین است. اهمیت این دو قریه هنوز هم از این جهت است که جاده‌های قندهار و هرات از طرف افغانستان و جاده‌های مشهد و یزد از طرف ایران در آنجا تلاقی میکنند. جوین در سر راه هرات و زرنج از قلاع مستحکم خوارج محسوب میشده است.

جوینبول[2] (juinbol) یا **جونبول** (junbol)، صورتهای عربی و فارسی نام هلندی **یوینبول** (yëynbol). سه تن مستشرق هلندی باین اسم موسوم بوده‌اند، و در بعضی مآخذ عربی (و در نتیجه فارسی) آثار این سه تن را با هم خلط کرده‌اند. **تئودور ویلم یان جوینبول** (teodor wilem yān giyyom jāN jüiNbol)]، ۱۸۰۲–۶۱، در روتردام متولد شد. در لیدن تحصیل الاهیات و ادبیات سامی کرد، و درجه‌ی دکتری در الاهیات گرفت (۱۸۲۸)، و در همان سال بمقام کشیشی رسید. در ۱۸۳۱ در فرانکر استاد ادبیات سامی شد؛ از ۱۸۴۱ در گرونینگن و سپس در دانشگاه لیدن تدریس کرد. در ۱۸۵۴ بعضویت آکادمی سلطنتی علوم آمستردام انتخاب شد. قسمت اعظم کارهای وی در باب تاریخ و ادبیات سامریون است. جوینبول اقدام به نشر مراصد الاطلاع و النجوم الزاهره نمود، اولی در ۴ مجلد انتشار یافت (۱۸۵۰–۶۴)، که جلد اول متن عربی، و سه جلد دیگر ترجمه و حواشی بود، و دو جلد از این سه جلد پس از وفات جوینبول منتشر شد؛ از دومی دو جلد منتشر گردید (۱۸۵۱–۶۱). کتاب الامکنة و الجبال و المیاه زمخشری نیز تحت سرپرستی وی انتشار یافت (لیدن، ۱۸۵۶). پسرش، **آبراهام ویلهلم تئودوروس جوینبول** (ābrāhām vilhelm teo-dorus)، ۱۸۳۳–۸۷، در فرانکر متولد شد. از ۱۸۵۳ در لیدن مشغول تحصیل گردید، و در ۱۸۶۳ به اخذ درجه‌ی دکتری در الاهیات نائل شد (عنوان رساله‌ی دکتری: یهودا و دولت آشور، لیدن، ۱۸۶۳). در ۱۸۶۱ قسمتی از کتاب البلدان یعقوبی را منتشر کرد. در ۱۸۶۵ در مؤسسه‌ی هند شرقی هلند در دلفت معلم شد، و زبان جاوه‌ای و سپس فقه اسلامی تدریس کرد، و از ۱۸۷۲ به مقام استادی رسید. علاوه بر مقالاتی که در باب فقه اسلامی نوشته است، کتاب التنبیه ابواسحاق شیرازی را در فقه شافعی منتشر کرد (لیدن، ۱۸۷۹). **تئودوروس ویلم جوینبول**، ۱۸۶۶–۱۹۴۸، در دلفت متولد شد، و در دانشگاه لیدن زبان و ادب سامی و حقوق تحصیل کرد، و در ۱۸۹۶–۹۹ در جاوه شغل قضائی داشت. در ۱۹۱۷–۳۶ در دانشگاه اوترشت استاد عبری و عربی و مسائل اسلامی بود، و پس از پایان دوره‌ی خدمت رسمی، عنوان استاد افتخاری عبری و عربی و تحقیقات اسلامی همان دانشگاه را داشت. در ۱۹۱۴ بعضویت آکادمی سلطنتی علوم انتخاب شد. رساله‌های دکتری خود را در فقه شافعی (۱۸۹۳) و جهیزیه در حقوق اسلامی (۱۸۹۴) نوشت. کتاب الخراج یحیی ابن آدم را منتشر کرد (۱۸۹۶). طبع متن صحیح بخاری را، که قسمتی از آن بوسیله‌ی لودولف کرل (ludolf krel) انجام یافته بود (لیدن، ۱۸۶۲–۶۸) ادامه داد. از آثار دیگرش کتابی در فقه شافعی (۱۹۰۳) است.

جوینی (jovayni)، شهرت خاندانی از رجال ایرانی، از دهکده‌ی آزادوار ولایت جوین. ← عطا ملک جوینی؛ شمس‌الدین جوینی؛ بهاءالدین جوینی.

جوینی، شهرت **عبدالله ابن یوسف**، فـ ۴۳۴ یا ۴۳۷ یا ۴۳۸ هق، فقیه شافعی. در جوین و بعد در نیشابور و مرو تحصیل کرد، و در ۴۰۷ هق در نیشابور سکنی گزید، و فوق العاده نزد عامه مقبول واقع شد. از آثارش کتاب الفرق و الجمع است. عبدالملک نیشابوری معروف به امام الحرمین پسر او بود.

جوینی، عبدالملک، همان عبدالملک نیشابوری معروف به امام الحرمین است.

جهات اربعه: ← جهات اصلی.

جهات اصلی (jahāte asli) یا **جهات اربعه** (arba'e) [= چهارگانه]، برای هر موضع کره‌ی زمین، چهار جهت مشرق، مغرب، شمال، و جنوب. دایره‌ی افق هر محل معدل النهار را در دو نقطه و دایره‌ی نصف النهار آن محل را نیز در دو نقطه قطع میکند، بطوری که خط واصل بین دو نقطه‌ی اول (خط مشرق و مغرب) بر خط واصل بین دو نقطه‌ی دوم (خط شمال و جنوب) عمود است. از دو نقطه‌ی اول، آنرا که در طرف طلوع خورشید است مشرق، و دیگری را مغرب گویند. از دو نقطه‌ی ثانی، آنرا که در طرف چپ شخصی قرار گیرد که رو به مشرق بایستد شمال، و دیگری را، که مقابل آنست، جنوب خوانند. برای مواضع نیمکره‌ی شمالی زمین، نقطه‌ی شمال در طرف قطب شمال قرار دارد، یعنی در طرفی که صورت دب اکبر در آنست. نیز ← شمال؛ جنوب؛ مشرق؛ مغرب.

نقشه‌های جغرافیائی را همواره بقسمی میسازند که شمال در بالا و جنوب در پایین باشد. در این صورت، طرف راست ناظر مشرق و طرف چپ او مغرب نقشه را نشان میدهد (در قدیم این ترتیب را رعایت نمیکردند).

چهار نقطه‌ی شمال، جنوب، مشرق، و مغرب هر محل دایره‌ی افق آنرا به چهار قسمت متساوی تقسیم میکنند. برای تعیین دقیقتر امتدادها در جغرافیا و دریانوردی و غیره، هر یک از زوایای قائمه‌ی بین جهات اصلی را به ۴ قسمت متساوی تقسیم میکنند. باین طریق ۱۶ نقطه و جهت حاصل میگردد، که زوایای آنها را نیز نصف میکنند. صفحه‌ی مستدیری که نقاط مشخص جهات بر آن نشانگذاری شده باشد گلباد (golbād) نام دارد. اسامی ۱۶ نقطه‌ی مذکور و علامات اختصاری آنها در این کتاب (مندرج در داخل پرانتز) از این قرار است:

---

(۱) Joyce (۲) Juynboll

شمال (ل)
شمال شمال شرقی (لل‌ش)
شمال شرقی (ل‌ش)
شرق شمال شرقی (ش‌ل‌ش)
شرق (ش)
شرق جنوب شرقی (ش‌ج‌ش)
جنوب شرقی (ج‌ش)
جنوب جنوب شرقی (ج‌ج‌ش)
جنوب (ج)
جنوب جنوب غربی (ج‌ج‌غ)
جنوب غربی (ج‌غ)
غرب جنوب غربی (غ‌ج‌غ)
غرب (غ)
غرب شمال غربی (غ‌ل‌غ)
شمال غربی (ل‌غ)
شمال شمال غربی (ل‌ل‌غ).

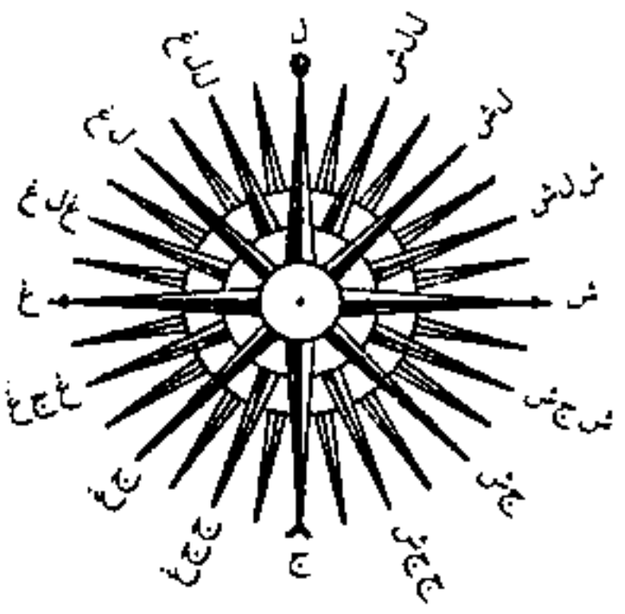

گلباد

جهاد (jehād)، در فقه، جنگ با کفار بمنظور نشر و ترویج اسلام. جهاد از واجبات هشتگانه‌ی فروع دین است، و نزد مسلمین آداب و مقدمات و شروط خاص دارد، که در کتب فقه آمده است. کسی که در جهاد فی سَبیل الله [= در راه خدا] کشته شود نزد مسلمین شهید محسوب است، و شهادت در قرون اولیه‌ی اسلام از آرمانهای مهم غالب زهاد و متشرعه بوده است.

جهاد با سه طایفه واجبست: کفار حربی در حال حضور امام، تا آنکه مسلمان شوند، اهل ذمه تا مسلمان شوند یا جزیه‌قبول کنند؛ کسانی که از امام روی‌گردان و یاغی شده باشند، تا آنکه به امام بگروند یا کشته شوند. مبادرت به جهاد وقتی واجب است که امام مسلمانان التزام بر آن نماید، و نیز واجب است که قبل از شروع جهاد کفار را به اسلام دعوت کنند. کشتن زنان کفار (ولو آنان را یاری کنند) و اطفال و دیوانه‌ها و پیرمردان آنان، بریدن گوش و بینی اسیران آنها، کشتن آنان بعد از آنکه امام ایشان را امان داده باشد، و جنگ با آنها بعد از صلح حرام است. امام هر گاه که مصلحت در صلح کردن با کفار ببیند میتواند با آنان صلح کند. جهاد در نزد شیعه در زمان غیبت امام واجب نیست، و فقط به عنوان دفاع در مورد هجوم کفار ضرورت دارد.

از صحابه، بعضی مثل علی، حمزه، جعفر، زبیر، طلحه، ابودُجانه، سعد ابن ابی وقاص، سعد ابن معاذ، و محمد ابن مسلمه، به کثرت جهاد موصوف بوده‌اند، در صورتی که ابوبکر و عمر هیچ یک از این لحاظ شهرت نداشته‌اند.

در تحریض به جهاد با کفار، غیر از آیات مدنی، اخبار و روایات سنی و شیعه نیز فراوان است. با اینهمه، نزد صوفیه و حکما این نوع جهاد را اصطلاحاً **جهاد اصغر** میخوانند، در مقابل **جهاد اکبر**، که عبارتست از مجاهده در تهذیب نفس.

جهاد اصغر: ← جهاد.

جهاد اکبر: ← جهاد.

جهازات شکست‌ناپذیر[1] (jahāzāte) یا **آرمادای اسپانیا** (ārmādāye) یا **آرمادای شکست‌ناپذیر**، عنوان ناوگانی که فیلیپ II اسپانیا در سال ۱۵۸۸ برای حمله به انگلستان ترتیب داد (لفظ آرمادا از اسپانیولی و بمعنی ناوگان مسلح است). این ناوگان تقریباً ۱۳۰ کشتی و حدود ۳۰٬۰۰۰ مرد جنگی داشت، و فرماندهی آن با دوکه دِ مدینا سیدونیا بود. نقشه‌ی اسپانیا این بود که آرمادا به فلاندر برود، و از آنجا سپاه آ. فارنزه را برای حمله به انگلستان ببرد، و سلطنت آنجا را برای فیلیپ بگیرد. آرمادا در ماه مه از لیسبون براه افتاد، و مدتی در لا کورونیا توقف نمود، و در ماه ژوییه در پلیموت با ناوگان انگلستان که تحت فرماندهی چارلز هاوارد (بعدها ارل آو ناتینگم) بود برخورد کرد. در دریای مانش آرمادا در چند نبرد آسیب دید، ولی با استفاده از باد مساعد بسوی شمال گریخت. فقط نیمی از جهازات بسلامت بمرکز خود بازگشت، باقی را طوفان در کرانه‌ی ایرلند پراکنده کرد، و ملوانان آن بدست ایرلندیها کشته یا اسیر شدند.

جهازی (چاق کردن) (jahāzi cāq kardan)، در اصطلاح بنائی. در زمینهای سست و خاک دستی، برای شالوده‌سازی دیوار، پایه‌هائی از عمق کافی روی طبقه‌ی محکم ساخته بین آنها طاق رومی در شکم خاک استوار میکنند (نام این کار جهازی چاق کردن است)، و روی طاقها دیوار میسازند.

جهان[2] (jahān) یا **عالم** (ālam)، مجموعه‌ی همه‌ی اشیاء و پدیده‌های موجود. بدین معنی وسیع، جهان موضوع علوم گوناگون‌ـنجوم، فیزیک، زیست‌شناسی، روانشناسی، و غیره‌میشود. در اصطلاح **کیهانشناخت** علمی (و در مقاله‌ی حاضر)، جهان بمعنی همه‌ی منظومه‌ی کیهانی است. کیهانشناخت علمی، در مساعی خود برای فهم خواص این منظومه‌ی پهناور بعنوان یک دستگاه فیزیکی حتی در ماوراء آنچه بیاری تلسکوپهای قوی پوییده شده است، از نظریات فیزیک ریاضی استمداد می‌کند، و در واقع، اگرچه آدمی از ایام دیرین در باب جهان تأمل کرده است، مبدأ تحقیق علمی در این موضوع را باید از زمانی دانست که ریاضیات و فیزیک نظری تکمیل شد، و بیاری آلات رصد و به تعبیر و بسط نتایج تجربی و رصدی حاصل از آنها پرداخت. هر یک از طرحهائی را که برای ساختمان جهان و خواص آن اندیشیده شده است یک "قالب جهان" یا "مدل جهان" (modele) می‌خوانند. اینگونه مدلها از یک طرف منجم را در جستجوی اطلاعات رصدی راهنمائی میکنند، و از طرف دیگر وسیله‌ای برای توجیه اطلاعات فراهم شده هستند. در هر زمان، آنچه که ماهیت جهان شمرده میشود‌ـیعنی اجرامی که آنرا تشکیل می‌دهند، خواص ممیزه‌ی آن، و نظامی که اجزای آنرا بهم پیوند میدهد‌ـحاکی است از بهترین اطلاعات رصدي گردآمده و مفاهیمی که منابع علم فیزیک فراهم آورده است. بنا بر این، از جنبه‌ی تاریخی معنی "جهان" در تغییر بوده است.

در حال حاضر، از جنبه‌ی رصدی، جهان عبارتست از **کهکشان** ما و **کهکشانه‌های** متعدد، که با فواصل متوسط ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ سال نور از یکدیگر در فضا پراکنده اند. بسیاری از سیماهای مهم کهکشانه‌ها بوسیله‌ی تلسکوپهای نیرومندی مانند تلسکوپ ۱۰۰ اینچی ماونت ویلسن و تلسکوپ ۲۰۰ اینچی کوه پلومار نمودار شده است، و در اعماقی که وسایل بصری کار نمیکند، بتازگی **تلسکوپ رادیویی** مددکار شده است. سیماهای عمومی همه‌ی دستگاه بعنوان یک منظومه موضوع تعبیر بوسیله‌ی مدل‌های مختلف است، که امروزه بیشتر مبتنی بر افکار ناشی از نظریه‌ی نسبیت هستند.

از جنبه‌ی تاریخی، کوششهای نخستین انسان برای فهم ساختمان جهان جنبه‌ی اساطیری داشت، و در واقع متوجه پیدایش جهان (← **کیهانزائی**) بود. یونانیان نخستین یا از نخستین مردمی بودند که از این مرحله تجاوز کردند، و در صدد توصیف علمی جهان برآمدند؛ قدمهای مهم در این راه در قرون ۶م و ۵م ق‌م برداشته شد. فلاسفه‌ای چون **آناکسیماندروس، لئوکیپوس، و ذیمقراطیس** (طرفداران **جزء لایتجزی**)، و **فیثاغورس** و پیروانش نظریاتی در باب جهان آوردند. عقیده‌ی رایج این بود که جهان متناهی است، و زمین در مرکز آن قرار دارد. در حل مسئله‌ی مهم توجیه حرکات اجرام سماوی، قائل به **افلاک متحد المرکز** شدند، که **ارسطو** پس از اصلاحاتی آنرا اتخاذ کرد، و ک. **بطلمیوس** آنرا باوج رسانید. از نظریه‌ی ریاضی حرکات اجرام سماوی که بگذریم، کیهانشناخت طبیعی یونانیان مبتنی بر طبیعیات ارسطو بود که تفاوت فاحشی بین اجسام زمینی و اجرام آسمانی قائل بود، بدین معنی که اجسام زمینی را مرکب از عناصر اربعه و فسادپذیر میدانست، ولی معتقد بود که اجرام آسمانی فسادناپذیر و لایتغیر و همواره در فلکهای مستدیر خود در حرکت اند. در قرون وسطی، کیهانشناخت یونانیان با الاهیات و کلام درآمیخت، و مرکزیت داشتن زمین و ساکن بودن آن جنبه‌ی کمابیش دینی یافت، و انکار این امور از اسباب تکفیر بود (مثلا ← **گالیله**).

نخستین ضربت مهمی که بر کیهانشناخت قدیم وارد آمد بدست **کوپرنیک** واقع شد. در منظومه‌ی کوپرنیک، خورشید در مرکز جهان است، و زمین مانند سایر سیارات بدور آن میگردد. اگرچه کوپرنیک از طبیعیات ارسطو و متناهی بودن جهان دست برنداشت، تکان دادن زمین از مرکز عالم سرانجام کار خود را کرد. قوانین **کپلر** جانشین افلاک مستدیر گردید، تمایز اجرام ارضی و سماوی از بین رفت، عالمِ متناهی و محدود به فلک الافلاک متروک شد، و بجای این مفاهیم کهنه، اصول فیزیکی واحدی که هر جسم متحرک ـاعم از اجسام زمینی و اجرام فلکی‌ـتابع آنها باشد مورد توجه قرار گرفت، و این نظر را **نیوتن** بوجه بسیار جالب و مفیدی در کتاب **اصول (۱۶۸۷)** خود تدوین نمود، و اگرچه بعدها نظریات دیگری جایگزین کار نیوتن شد، هنوز هم طرح واحدی برای فیزیک هدف محققین و پایه‌ی هر طرح کیهانشناختی است. از مسائل عمده‌ای که مورد

(1)Spanish Armada (2)universe

توجه محققین بود وسعت قلمرو ستارگان بود. در قرون ۱۸م و ۱۹م تحقیقات رصدی و نظری فراوانی در این باب بعمل آمد. ویلیام هرشل (۱۷۳۸–۱۸۲۲) اول بار بررسی ستارگان و سحابیها را بر اساس رصدی تفصیلی صحیحی استوار کرد، اختراع دوربین عکاسی و طیفنما بیاری تلسکوپ آمد. امکان وجود "جهانهای جزیره‌ای" (= کهکشانه‌ها) علاوه بر کهکشان ما، مورد بحث قرار گرفت؛ اما جواب قطعی این مسئله در سال ۱۹۲۴ بوسیله‌ی ا. پ. هابل در رصدخانه‌ی ماونت ویلسن فراهم شد.

بموازات پیشرفتهای رصدی، اجرای قوانین مکانیک نیوتن برای توجیه نتایج ارصاد مواجه با مشکلاتی گردید، و وضع بدین منوال بود که در قرن ۲۰م نظریه‌ی نسبیت طلوع کرد. اینشتین علم فیزیک را از فضای سه‌بعدی متوجه زمینه‌ی چهار-بعدی جاگاه کرد. کارهای (۱۹۱۷) وی در کیهان-شناخت محرک تحقیقات دیگر گردید. وی جهان را متناهی ولی نامحدود، و حجم کل جهان را متناهی و فضا را منحنی میشمرد. در ۱۹۱۷ هنوز پدیده‌ی حرکت بطرف قرمز کهکشانه‌ها کشف نشده بود، و جهانی که اینشتین تصویر میکرد "ساکن" بود؛ ماده بطور متشابه و متصل در همه‌ی فضای متناهی منتشر بود، بدون اینکه اجزای مختلف آن حرکتی معتنابه یا منظم داشته باشند. از نخستین مدلهای دیگر مبتنی بر نظریه‌ی نسبیت مدلی بود که و. دِ سیتر، منجم هلندی، کمی بعد از طرح اینشتین عرضه کرد، ولی آنهم غیر کافی از کار درآمد. در ۱۹۲۲، فریدمان (fridmān) دست به تحلیل دقیق امکانات کیهانشناخت بر اساس نظریه‌ی نسبیت زد، که نکته‌ی اساسی آن اینست که شعاع انحنای جهان را میتوان با زمان متغیر انگاشت. این فکر موضوع تحقیقات مهم سر آ. س. ادینگتن، ژ. ا. لمتر، و دیگران گردید، و از این تحقیقات مدلهائی برای "جهان انبساطی" پدید آمد. مثلا ادینگتن در سال ۱۹۳۰ ثابت کرد که مدل اینشتین برای یک جهان

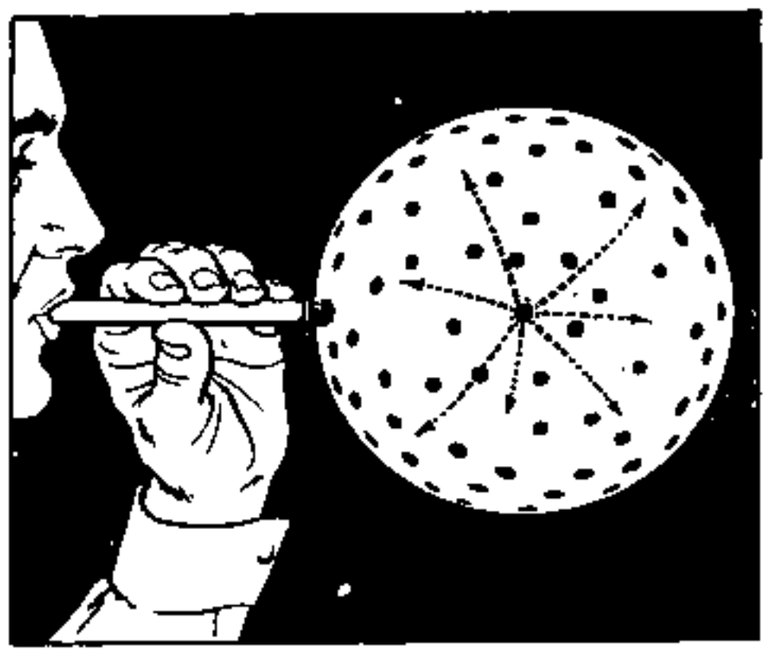

تصویر ساده‌ی نظریه‌ی انبساط جهان: لکه‌های مرسوم بر یک بالون لاستیکی با «باد کردن» بالون از یکدیگر دور میشوند. لکه‌ها را میتوان نمایش کهکشانه‌ها شمرد که، با انبساط جهان، از یکدیگر دور میشوند.

ساکن ناپایدار است، و جزئی اختلالی سبب انبساط یا انقباض آن میگردد. وی خود طرفدار انبساط جهان بود. علاوه بر تحلیل مدل جهان انبساطی، که کافی نبودن "جهان ساکن" را مدلل ساخت، توجه فراوان به حرکت بطرف قرمز مبذول گردید. بموجب نظریه‌ی انبساط جهان، سحابیها دارای حرکت عقبنشینی هستند، و نه فقط از منظومه‌ی شمسی دور میشوند، بلکه همه‌ی اعضای جهان از یکدیگر دور میشوند؛ یعنی جهان در حال انبساط است. اگرچه جمعی از دانشمندان سخت با این نظریه مخالف اند، بسیاری از آنان طرفدار آن هستند.

تصور جهان انبساطی این مسئله را پیش میآورد که آیا این انبساط آغازی داشته است؟ و اگر داشته است آیا میتوان عمر جهان را تعیین کرد؟ در این باب، دانشمندان اختلاف نظر دارند. بسیاری از پیروان نظریه‌ی "تحولی" معتقدند که تقریباً ۵٬۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال از عمر جهان گذشته است، در آغاز، جهان جرم بسیار متراکمی بوده است، و سپس دستخوش انفجار و تلاشی گردیده، و انبساط کنونی جهان را گواه این امر میدانند. اینکه آیا آغاز انبساط با "آفرینش" عالم منطبق است یا نه مورد تأمل است، اگرچه بعضی آنها را یکی شمرده‌اند. از رقبای عمده‌ی نظریه‌ی تحولی، نظریات "آفرینش مداوم" است، که بموجب آنها عالم آغاز نداشته است، و ماده بصورت اتمهای ئیدروژن دائماً خلق میشود، و در عین اینکه انبساط جهان سبب رقت فضای بین کهکشانه‌ها می-شود، کهکشانه‌ها و خوشه‌های کهکشانه‌ای تازه تشکیل مییابد که جای آنها را میگیرد. محققین در راه یافتن آزمونهای رصدی برای بررسی نظریات تحولی و آفرینش مداوم هستند.

جهان، شاعره، ← جهان قاجار.

جهان‌آباد (jahānābād)، ده، دهستان زهرا، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۶ کیلومتری ش بوئین. در زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش ویران گردید، و شرکت ملی نفت آبادی جدیدی بجای آن ساخت.

جهان‌آرا: ← تاریخ جهان‌آرا.

جهان‌آرا بگم (jahānārā bagom) ملقب به **فاطمة الزمان** (fātemato 'z.zamān)، ۱۰۲۳ –۹۲ هق، شاهزاده‌خانم معروف از سلسله‌ی تیموریان هند، دختر ارشد و اولین فرزند شاه جهان و ممتاز محل، و خواهر داراشکوه. در دوره‌ی سلطنت پدر اعتبار و نفوذ تمام داشت. بعد از وفات، بر حسب وصیت خودش در جنب مزار نظام اولیاء مدفون شد. جهان‌آرا به تصوف گرایید، و مرید ملا شاه قادری شد، و سپس با چشتیه بیعت کرد؛ از آثارش مونس الارواح و صاحبیه است. مسجد جامع آگرا از آثار اوست، و گنشته از مسجدی که اکبر در فتحپور سیکری بنا نهاد، اولین مسجد معتنابهی است که تیموریان هند بنا نهادند.

جهان پهلوان: ← پهلوان.

جهان پهلوان (jahān pahlavān)، شهرت **نصرة الدین ابوجعفر محمد**، فت ذی الحجه‌ی ۵۸۱ یا اوایل ۵۸۲ هق، دومین اتابک از سلسله‌ی امرای معروف به اتابکان آذربایجان، پسر اتابک **ایلدگز** و برادر مادری ملک ارسلان ابن طغرل. ملک ارسلان او را یک چند ولایت ری و مقام "امیر حاجب کبیر" داد. بعد از وفات ملک ارسلان، وی پسر او طغرل ابن ارسلان را بسلطنت نشاند، و در دفع مخالفان او اهتمام تمام بجای آورد، و مُلکِ طغرل، تا او زنده بود، از وحشت و فساد خالی و ایمن بود. اتابک جهان پهلوان در ری وفات یافت، و بعد از او برادرش قزل ارسلان اتابک آذربایجان شد.

جهان تیمور (jahān teymur)، از شاهزادگان معروف سلسله‌ی ایلخانیان؛ پسر آلافرنک. امیر شیخ حسن ایلکانی، بعد از آنکه طغاتیمور خان از ترس و تشویر او را فروگذاشت و به خراسان رفت، جهان تیمور را بسلطنت برداشت، و بغداد و دیار بکر را بتصرف درآورد. اما امیر شیخ حسن چوپانی، که سلیمان خان مغول را بسلطنت برداشته و سالی بک را بعقد او درآورده بود، با وی بجنگ برخاست (ذی حجه‌ی ۷۳۹ هق). امیر شیخ حسن ایلکانی شکست خورد و با جهان تیمور به بغداد گریخت. در آنجا جهان تیمور را از سلطنت معزول کرد، و خود باستقلال زمام امور را بدست گرفت.

جهان خاتون (jahān xātun)، شاعره‌ی ایرانی در قرن ۸م هق؛ زوجه‌ی خواجه امین‌الدین (وزیر شاه ابواسحاق اینجو). معاصر حافظ و عبید زاکانی بوده است، و عبید با او مطایبات داشته است.

جهاندار شاه، شهرت **معزالدین**، ۱۰۷۱–۱۱۲۵ هق، امپراطور (صفر ۱۱۲۴–محرم ۱۱۲۵ هق) تیموری هند، پسر ارشد شاه عالم بهادر شاه I. پس از وفات پدر بسلطنت نشست. مردی ضعیف النفس و عیاش و اسیر عشق رقاصه‌ای هندی بود. پسر عمویش فرخ سیر به دهلی لشکر کشید، و روز پیش از ورود فاتحانه‌ی او باین شهر، جهاندار بامر او بقتل رسید.

جهان زنان، مجله‌ی، مجله‌ای که در ۱۲۹۹ هش بوسیله‌ی بتول پارسای (ح ۱۲۷۰ هش–) ملقب به فخر آفاق، از پیشقدمان نهضت زنان ایران و معلم مدارس دخترانه‌ی مشهد و تهران، تأسیس گردید، و بعد در تهران انتشار یافت. شماره‌ی پنجم مجله در تهران توقیف و پارسای به قم تبعید شد (۱۳۰۰ هش)، و یکسال و نیم بسختی در تبعید بسر برد.

جهانسی[1] (jhānsi)، شهر (جم ۱۰۶٬۳۳۳)، ج اوتار پرادش، هند. در ۱۶۱۳ راجپوتها آنرا بنا کردند. از مراکز داد و ستد است. از مصنوعاتش ظروف برنجی و پارچه‌های ابریشمی است.

جهانشاه، ابوالمظفر: ← جهانشاه قرا قوینلو.

جهانشاه قرا قوینلو [ابوالمظفر جهانشاه]، فت ۸۷۲ هق، امیر (۸۳۹–۸۷۲ هق) ترکمان، از طایفه‌ی قرا قوینلو؛ پسر قرا یوسف و برادر اسکندر قرا قوینلو. در ۸۳۹ هق از جانب امیر شاهرخ تیموری بجای برادر نشست. پس از آن مملکت را وسعت داد. در ۸۵۶ هق اصفهان را قتل و غارت کرد، و فارس و کرمان را مسخر نمود. در ۸۶۲ هق خراسان را گرفت. در این وقت با طغیان پسرش حسنعلی قرا قوینلو در آذربایجان مواجه گشت، و بسرعت خود را به تبریز رساند. سپس پسر دیگرش پیر بوداق را که در بغداد عصیان کرده بود تنبیه نمود. در اواخر سال ۸۷۱ هق عازم جنگ با اوزون حسن بود که ناگهان در شکار غافلگیر شده بدست دشمن در ۷۰ سالگی بقتل رسید (ربیع الثانی ۸۷۲ هق). بعد از جهانشاه پسرش حسنعلی بجای پدر نشست. جهانشاه ذوق شاعری داشت و با تخلص "حقیقی" شعر فارسی میسرود.

جهان قاجار (jahāne qājār)، تخلص و نسبت

(1) Jhansi

زبیده خانم، فت بعد از ۱۳۰۴ هق، دختر فتحعلی شاه قاجار. وی شاعره بوده و با تخلص جهان دیوان شعر ترتیب داده است. همچنین به تصوف گراییده مرید حاجی میرزا علی نقی همدانی از مشایخ عهد ناصری بوده است. گویند بکارهای عام المنفعه و تعمیر و ساختن پلها و کاروانسراها رغبت داشته است، و درین زمینه آثار خیری بجای نهاده است.

جهانگشای، تاریخ: ← تاریخ جهانگشای.

جهانگیر یا **جهانگیر پادشاه** (jahāngir pādšāh)، ۹۷۷–۱۰۳۷ هق، امپراطور (۱۰۱۴–۱۰۳۷ هق) مغول هند؛ مت فتحپور سیکری. پسر ارشد اکبر شاه بود، و مادرش، مریم الزمان، از راجپوتها بود. پس از ولادت، او را سلطان سلیم نام نهادند. در ۱۰۰۸ هق بر پدر شورید، و در الله‌آباد دعوی سلطنت کرد. پس از وفات پدر، بتخت نشست، و خود را ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی خواند. در ۱۰۲۰ نور جهان را که بیوه‌ای ۳۴ ساله بود بزنی گرفت، و نور جهان بتدریج در امور ملک نفوذی تمام یافت. جهانگیر در شرب خمر و استعمال افیون افراط میکرد، و این امر سلامت مزاج او را مختل ساخت. در سلطنت وی مردم قرین صلح و رفاه بودند؛ صنعت و تجارت رونق یافت؛ معماری و نقاشی و ادب ترقی کرد. وی حامی ادب و هنر، و عدالتخواه بود، و بلافاصله پس از جلوس، بفرمود تا زنجیری از طلا، مجهز به زنگها، بر قصر سلطنتی آگرا نصب کردند، و هر متظلمی در هر لحظه از شب یا روز میتوانست بوسیله‌ی بصدا آوردن آنها دادخواهی کند. جهانگیر عاشق طبیعت و در نویسندگی چیره‌دست بود. خاطرات وی، بنام تُزوک جهانگیری، مشحون از وصف مناظر زیبای کشمیر و نقاط دیگر است. پس از وفات وی، نور جهان مقبره‌ی عظیمی بیرون شهر لاهور، کنار ساحل راست رود راوی، برای او برپا کرد. مقبره‌ی نور جهان نزدیک مقبره‌ی اوست.

جهانگیر ابن رستم، فت ۹۴۹ هق، فرمانروای لر کوچک و ۲۱مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. بعد از اغور شاه بامارت رسید، و در سنه‌ی ۹۴۹ بقتل رسید، و بعد از او پسرش رستم شاه لر بامارت نشست.

جهانگیر پادشاه، امپراطور هند؛ ← جهانگیر.

جهانگیر ترکمان، امیر (۸۴۸–۸۵۷ هق) سلسله‌ی ترکمانان آق قوینلو؛ پسر علی بیگ ترکمان. بعد از پدر بامارت نشست، اما برادرش حسن بیگ، معروف به اوزون حسن، بر او غلبه یافته بامارت نشست.

جهانگیر خان شیرازی، میرزا، فت ۱۳۲۶ هق، آزادیخواه و مشروطه‌طلب و روزنامه‌نویس معروف ایرانی؛ مؤسس و مدیر روزنامه‌ی صور اسرافیل. وی از مریدان حاج شیخ هادی نجم‌آبادی و از مشروطه‌خواهان جدی و باحرارت بود. روزنامه‌ی صور اسرافیل او که در اوائل مشروطیت میتوشت در بین عامه تأثیر و نفوذی تمام داشت، و مخصوصاً مقالات تندی که بر ضد محمد علی شاه در آن بود سبب مزید شهرت و رواج آن گردید. میرزا علی اکبر دهخدا و میرزا قاسم تبریزی در نشر این روزنامه با او یاری میکردند. در واقعه‌ی توپ بستن مجلس در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ هق، میرزا جهانگیر خان دستگیر شد، و فردای همان روز در باغشاه بقتل رسید.

جهانگیر گورکانی (gurkāni) [میرزا جهانگیر]، ملقب به **غیاث‌الدین،** فت ۷۷۷ هق، شاهزاده‌ی گورکانی و پسر ارشد امیر تیمور. وی در حیات پدر و نزدیک سی سال قبل از وفات او درگذشت.

جهانگیر میرزای قاجار: ← خسرو میرزای قاجار.

جهانگیرنامه، منظومه‌ی حماسی در بحر متقارب، از قاسم مادح، که در هرات میزیسته، و تاریخ درست عصر حیات او معلوم نیست، و ظاهراً از قرن ۹م هق جلوتر نیست. جهانگیر، قهرمان این منظومه، پسر رستم است، که با پدر جنگید و، بخلاف سهراب، شناخته شد، و از کشته شدن رست، اما سرانجام، دیوی او را از صخره‌ای بزرگ پرتاب کرد و بکشت. این داستان تقلید و تعدیلی است از داستان رستم و سهراب، مخصوصاً با این تفاوت که درین داستان، رستم موحدی است که با پرستش لات و عزی مبارزه میکند، و جهانگیر نیز مثل پدر با کفار جنگ میکند. درین منظومه تأثیر روایات اسلامی آشکارست. جهانگیرنامه در بمبئی چاپ شده است (۱۳۰۹ هق).

جهانگیری (jahāngiri)، دهستان (جم ۱۵٬۰۰۰)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)، دارای ۲۴ (۱) آبادی. یکی از شعب کارون از وسط دهستان میگذرد. سکنه بیشتر بختیاری هستند.

جهان‌نما، باغ زمان کریم خان زند، در شیراز، که عمارتی شبیه عمارت کلاه فرنگی ولی بدون تزیینات دارد.

جهانیان، تجارتخانه‌ی (jahāniān)، شرکتی که، برای کارهای تجارتی و صرافی، در سال ۱۲۷۴ هش (۱۸۹۵ بم) بوسیله‌ی خسرو شاه جهان و برادرانش در یزد تشکیل گردید. بتدریج کارش رونق گرفت، و در تهران، اصفهان، شیراز، کرمان، بندر عباس، و رفسنجان شعبی دایر کرد، و در بمبئی و لندن نیز نمایندگی داشت. از مؤسسین شرکت تلفن ایران بود. بسبب رقابتهای دیگر مؤسسات بانکی و مداخله‌ی تجارتخانه‌ی جهانیان در نهضتهای آزادیخواهانه، و کوشش در تشکیل بانک ملی، عناصر مخالف هم خود را صرف برانداختن این تجارتخانه کردند، و بالاخره خسرو شاه جهان به اروپا تبعید شد، و امور شرکت از هم پاشید، و در ۱۲۹۱ هش (۱۹۱۲) متوقف گردید.

جهت[1] (jahat)، فنس وروا (vuā)، انگل وویس (voys)، از خصوصیات دستوری که در افعال ملحوظ است، و بموجب آن، در بیان فعل، یا توجه به سر زدن آن از فاعل معطوف است ("جهت فاعلی" اعم از لازم یا متعدی)، و یا به اثر کردن آن به مفعول ("جهت مفعولی" یا "پذیرا"، که با فعل مجهول در دستور زبان عربی منطبق میشود). در بعضی زبانهای قدیم هندواروپائی، مانند سانسکریت، اوستائی، و یونانی، جهت میانه نیز ملحوظ میشود که بیشتر ناظر به عاید شدن نتیجه‌ی فعل به فاعل است (در افعالی مانند غنیمت گرفتن، خود را شستن، و نیاز خواستن). در اینگونه زبانها، جهت فعل اساس تقسیم کلّی در صرف افعال است.

جهت (jahat)، ترتیبی که یک نقطه‌ی متحرک رشته‌ای از نقاط را با آن ترتیب طی میکند. جهت حرکت را معمولا بوسیله‌ی سهم (مثلا علامت "→") مشخص میکنند. در ریاضیات، از دو جهت متقابل که میتوان برای حرکت بر یک خط تصور کرد، یکی را جهت مثبت (علامت: +) و دیگری را جهت منفی (علامت: −) قرار میدهند، و جهت مثبت را بوسیله‌ی یک سهم یا نوک آن مشخص میکنند. خطی را که جهت مثبتی بر آن مشخص شده باشد خط جهتدار (jahat.dār) میخوانند (نیز ← محور؛ حامل). در اندازه‌گیری جبری قوسهای

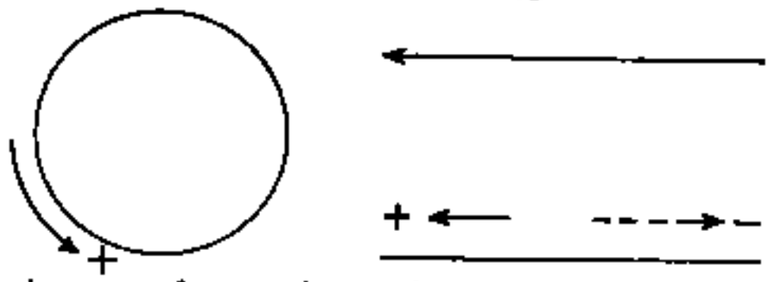

یک دایره (و نیز زوایای واقع در یک صفحه)، از دو جهت حرکتی که بر آن دایره میتوان تصور کرد، معمولا آنرا که خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت است جهت مثبت اختیار میکنند (مثلا ← زاویه؛ نیز ← مثلثات).

جهت حرکت را با امتداد آن نباید اشتباه کرد. در حرکت مستقیم الخط، امتدادِ حرکتْ همان خط مستقیمی است که متحرک بر آن حرکت میکند؛ اما یک خط مستقیم در دو جهت متقابل (مثلا بطرف راست یا بطرف چپ، بطرف بالا یا بطرف پایین، و غیره) ممکن است طی شود. در حرکت منحنی الخط نیز حال بر همین منوال است، الا اینکه در چنین حرکتی، امتداد حرکتْ در هر نقطه‌ی مسیرْ خط مستقیمی است که از این نقطه بر مسیر مماس شود.

معمولا از دو جهتی که برای دوران بر یک دایره یا در حول یک محور میتوان تصور کرد، یکی را جهت مستقیم و دیگری را جهت معکوس خوانند. **جهت مستقیم** بر یک دایره همان جهت مثبت سابق الذکر است، یعنی خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت. جهت مستقیم در دوران در حول یک محور جهت حرکت از راست به چپ و در جلو ناظری است که بر امتداد محور چنان قرار گیرد که سر او متوجه جهت مثبت محور باشد.

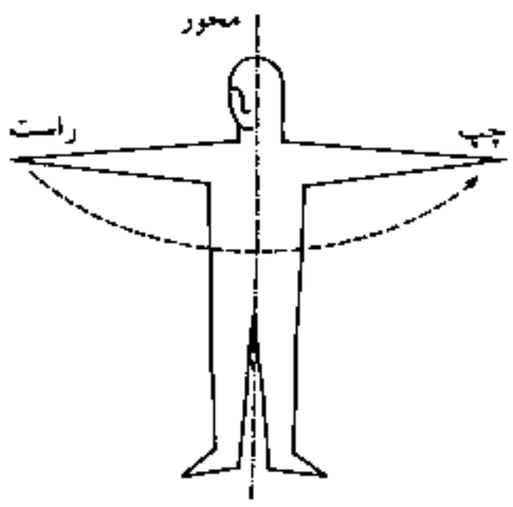

مثلا اگر جهت قطب شمال را جهت مثبت محور زمین بگیریم، در نیمکره‌ی شمالی، جهت حرکت وضعی زمین (از مغرب به مشرق) جهت مستقیم است، و بهمین جهت، در علم نجوم، جهت حرکت از مغرب به مشرق را جهت مستقیم خوانند.

جهت معکوس، در هر حال، جهت متقابل جهت مستقیم است؛ مانند جهت حرکت عقربه‌های ساعت در حرکت مستدیر، و جهت حرکت یومی (از مشرق به مغرب).

جهت جریان برق، جهت حرکت سیاله‌ی فرضی برق که جریان برق را ناشی از حرکت آن در یک جسم

(1) voice

هادی میدانستند. در مدار خارجی یک مولد برق، جهت جریان از قطب مثبت بطرف قطب منفی است. بر طبق نظریات کنونی، جریان برق ناشی از حرکت الکترون‌ها است، و حرکت آنها در مدار خارجی از قطب منفی بطرف قطب مثبت‌یعنی در خلاف جهت سابق الذکراست. نیز ← جریان مستقیم؛ جریان متناوب.

جهت مثبت: ← جهت، ترتیب.

جهت مستقیم: ← جهت، ترتیب.

جهت معکوس: ← جهت، ترتیب.

جهت منفی: ← جهت، ترتیب.

جهرم (jahrom)، شهرستان، قسمت مرکزی استان هفتم (فارس)، مشتمل بر بخشهای سیمکان، خفر، و کردیان. از ل به شهرستانهای فسا و شیراز و از غ به شهرستان فیروزآباد محدود است. کوههای البرز از ج شهر جهرم (مرکز شهرستان) می‌گذرد، و دارای غارهای مخوف و جنگلها است؛ کوههای سفیدار، در لغ شهرستان، بخشهای خفر و سیمکان را از هم جدا میکند. رودهای آن قره آغاج (qara āqāj) و سیمکان و رود شور است. محصولات عمده‌اش خرما، لیمو، و تنباکو است. مرکزش، شهر **جهرم** (جه ۲۹°۱۶۹ سش ۱۳۳۵ هش)، در ح ۲۰۰ کیلومتری شیراز و ۷۰ کیلومتری فسا است. نامش در شاهنامه آمده است، و ظاهراً سابقاً اهمیت داشته است، ولی جهرم قدیم گویا در ۱۸ کیلومتری شهر کنونی بوده است.

جهلم، رود: ← جهلوم.

جهلوم[1] یا **جهلم**[1] (هر دو jhelom)، نام باستانی آن **هوداسپس**[2] (hudāspes)، رودی بطول ح ۸۰۰ کم، در کشمیر و پاکستان غربی. در غ کشمیر مرکزی از کوههای هیمالایا سرچشمه میگیرد. غربیترین رودهای پنجگانه‌ی پنجاب است؛ در پنجاب غربی (پاکستان) به رود چناب ملحق میشود. منبع شبکه‌ی آبیاری پنجاب است. جز در مناطق کوهستانی قابل کشتیرانی است.

جهم ابن صفوان (jahme 'bne safvān)، مکنی به **ابومحرز** (abu.mohrez)، ف ۱۲۸ هق، از موالی بنی راسب در خراسان، و مؤسس مذهب جهمیه در اواخر عهد اموی. وی در قیام حارث ابن سریج، که در خراسان بر ضد بنی امیه طغیان کرد، به وی پیوست، و بعد از خاتمه‌ی قیام حارث و شکست او، سلم ابن احوز مازنی (salme 'bne ahvaze māzeni) او را کشت. وی در مسائل راجع به عقاید آراء خاص داشت، و پیروانش بنام جهمیه موسوم بوده‌اند.

جهمیه (jahmiyye)، پیروان جهم ابن صفوان، که در مسائل راجع به عقاید صاحب مقالات خاص بوده اند. این فرقه در اواخر عهد اموی در خراسان پدید آمدند، و بعد از کشته شدن (۱۲۸ هق) جهم، همچنان در حدود ترمذ باقی بودند تا آنکه مقارن قرن ۵م هق بسبب مزید غلبه‌ی اشاعره از بین رفتند. جهمیه قائل به جبر بوده‌اند (← جبر و قدر)؛ مع هذا مثل معتزله‌که بعد از جهمیه شهرت یافته‌اند‌صفات ازلی را نفی میکرده‌اند، و مثل مرجئه معتقد بوده‌اند که ایمان امری واحدست، و در آن تفاضل و تفاوت نیست، چنانکه ایمان امت از ایمان انبیا کمتر نیست. جهمیه نزد اکثر متکلمین مطعون واقع شده‌اند، و آنها را اهل تعطیل شمرده‌اند، و در رد آنها کتب و رسالات تألیف کرده‌اند.

جهنم (jahannam)، در قرآن و احادیث اسلامی و همچنین در عقاید راجع به نشأه‌ی عقبی که بین متکلمین و نیز عامه‌ی مسلمین رایج است، نام و عنوان موضع و محل شکنجه و عذابی که در قیامت و بعد از حساب آخرت کفار و گناهکاران بدان محکوم خواهند بود. لفظ جهنم در قرآن دخیل است، و از کلمه‌ی مرکب عبری گهنام (ge hen-nām) [= چاه عمیق یا دره‌ی عمیق] یا از گهنوم (ge hennom) [= دره‌ی هنوم] آمده است.

در قرآن و مخصوصاً سوره‌ها و آیات مکی، اوصاف مختلف و هول‌انگیز از جهنم و عذاب جهنم آمده است، چنانکه در احادیث و اخبار نیز راجع به جهنم اطلاعات بسیار ذکر شده است. بموجب آنچه از ظاهر آیات قرآن استنباط می‌شود، جهنم "موعد" گمراهان (حجر ۴۳) و منزل متکبران (زمر ۶۱) است، هفت دروازه دارد که هر یک خاص دسته‌ای است (حجر ۴۴). آنکه به جهنم گرفتار میشود، به "عذاب حریق" و "عذاب نار" محکوم میگردد (حج ۹، ۲۲؛ سجده ۱۹)؛ در آنجا طعام وی از زقوم است، که درختی است از بن دوزخ روئیده (صافات ۶۰-۶۲)، و میوه‌ی آن به سر شیاطین میماند (صافات ۶۳)؛ گنهکار که از آن زقوم میخورد آن غذا در شکم وی چون فلز تفته میجوشد (دخان ۴۵)، و نیز، بجای آب، مایعی گرم و عفن را، که حمیم و غَسّاق است، مینوشد (حَ ۵۷). این عذاب جهنم برای بت‌پرستان و مشرکان ابدی است (مؤمنون ۱۰۲؛ نساء ۱۱۵). مع هذا، خداوند ممکن است آنها را جاودانه درین عذاب نگاه ندارد، و درین باب خواست او طور دیگر باشد (هود 109)، و در واقع باستناد همین مواضع از قرآن است که اشاعره قول قدریه و معتزله را، که کفار را مُخَلَّد در نار میپنداشته‌اند، رد میکنند، و آن قول را مستلزم تعلیم یأس از رحمت خداوند میدانند. در اخبار و روایات نیز راجع به جهنم بعضی تفصیلات آمده است. بعضی از صوفیه و حکمای اسلام و همچنین فرق باطنیه آیات راجع به جهنم و عذاب نار و حریق مذکور در آنها را تأویل کرده‌اند، و برای آنها معانی دیگری سوای آنچه از ظاهر الفاظ و کلمات برمیآید استنباط کرده‌اند.

مفهوم جهنم[3] یا دوزخ (duzax) در ادیان دیگر نیز هست. در آیین زردشتی دوزخ جائی است در جهان دیگر، که در آنجا گناهکاران جزای کارهای خود را میبینند، و آن جائی است سخت عمیق، همچون چاهی بسیار تاریک، و سرما و دمه و تعفن در آنجا حکمفرماست؛ جانوران موذی، که کوچکترین آنها ببلندی کوه اند، به تنبیه روان بدکاران مشغولند. تشنگی، گرسنگی، نگونسار آویختن، میخ چوبین بر چشم فروکردن، پستان زن را بر تنور گرم چسباندن یا او را به پستان آویختن، و بریدن زبان از انواع شکنجه‌های دوزخ زردشتی است.

جهان زیرین در نزد یونانیان هادس نام داشت؛ رود ستوکس آنرا احاطه میکرد، و کربروس دربان آن بود. تارتاروس محل شکنجه‌ی کسانی بود که بسیار بدکار بودند.

تعلیمات عهة در باب مجازات گناه حاکی از اینست که عقیده باینکه خدا خانواده یا قبیله‌ی گناهکاران را مجازات میکند متدرجاً به عقیده به گرفتار شدن گناهکار به بلا در این زندگی و سرانجام به عقیده به تنبیه در دنیای دیگری تغییر یافته است. شئول یا توفت یهودیان قدیم جایگاه ارواح اموات بود، اما در آنجا عذاب و شکنجه‌ای در کار نبود، و این تصور بعدها پیدایش یافت. تعالیم عیسی در عهد قائل به عذاب ابدی برای گناهکاران در جهان دیگر است. دوزخ مسیحیان مسکن کسانی است که به لعنت خدا گرفتار و از دیدار وی برای همیشه محروم شده‌اند. فرمانروای آن شیطان است. بر طبق احادیث و افسانه‌های مسیحی، دوزخ جایگاه آتش و گوگرد است، و بدکاران در آن گرفتار شکنجه و عذاب جسمی هستند. دانته توصیف جالبی از آن را در کتاب دوزخ خود آورده است.

جهول[4] (jehol)، چینی **جهو** (jeho)، ایالت سابق (۱۰۳°۶۰۰ کمه)، ج غ منچوری. کرسی آن چنگته بود. بیشتر آن ناهموار و کوهستانی است. معادن وسیع زغال دارد. در دوره‌ی سلسله‌ی مینگ تحت استیلای چین درآمد. در ۱۹۵۶ ایالت منحل شد، و قسمتهائی از آن به ایالات هپی، لیائونینگ، و مغولستان داخلی منضم گردید.

جهیزیه[5] (jahiziyye)، اموالی که زن بخانه‌ی شوهر میآورد. از قدیم معمول بوده است که خانواده‌ی زن هدایائی برای داماد میفرستادند، و این امر بتدریج بصورت یک رسم اجتماعی درآمده، و در اغلب کشورها از قدیمترین ایام مرسوم بوده است. معمولا در موقع طلاق شوهر مکلف است که جهیزیه‌ی زن را مسترد دارد. در قانون مدنی ایران از جهیزیه‌ی زن ذکری نشده است، و زن در همه حال میتواند اموال خود را اداره کند.

جی (jey)، ده (جه ۲۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)، غ شهر تهران، و متصل بآن.

جی (jey یا jayy)، شهر عمده‌ی ناحیه‌ی قدیم اصفهان (← اصفهان، شهر)، که با شهر یهودیه بر ساحل شمالی زاینده‌رود قرار داشت. شهر جی، که بعدها بنام شهرستان یا شهرستانه معروف شد، بفاصله‌ی دو میلی غ یهودیه واقع بود، و باروئی با 100 برج داشت، و ابن رسته در اواخر قرن ۳م قم مساحت آنرا ۲٬۰۰۰ جریب (ح ۲۴۰ هکتار) شمرده است، و بنای قلعه‌مانند آنرا، بنام ساروق، از پیش از طوفان نوح محسوب داشته است. بقول مقدسی این شهر المدینه (al.madine) [عربی، = شهر] خوانده میشده است، که معادل عربی نام شهرستانه بوده است. در اوایل قرن ۷م هق، بقول یاقوت، جی و یهودیه در حال انحطاط بود، و نیز بر حسب قول یاقوت، در زمان وی، مدفن راشد (الراشد بالله)، خلیفه‌ی عباسی، در جی زیارتگاه بوده است. بعد از دوره‌ی مغول، شهرستان، که در محل قسمتی از جی قدیم قرار داشت، جزء حومه‌ی یهودیه بود، و از بعضی قرائن معلوم میشود که شهر اصفهان دوره‌ی شاه عباس I صفوی همان

(۱) Jhelum (۲) Hydaspes (۳) hell (۴) Jehol (۵) dowry

یهودیه بوده است.

مستوفی جی را یکی از هشت ناحیه‌ی ولایت اصفهان نام میبرد، که در آن زمان در حوالی شهر واقع و مشتمل بر ۷۵ آبادی بوده است. در دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار جی از بلوک معتبر اصفهان و دهاتش وصل به محلات کنار شهر بوده و ح ۱۳۵ قریه‌ی بزرگ و کوچک داشته، و جلفای اصفهان در آن واقع و از قراء معتبرش سیچان، خوراسکان، و شمس‌آباد بوده است، و اغلب قراء آن از زاینده‌رود مشروب میشده است. دهستان جی منکور در مآخذ کنونی جزء بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، مشتمل بر ۳۷ آبادی، و مرکزش خوراسکان است.

جی، پیمان: ← جی، جان.

جی[1]، جان (jān jey)، ۱۷۴۵–۱۸۲۹، سیاستمدار امریکائی، وزیر خارجه (۱۷۸۴–۸۹)، نخستین رئیس (۱۷۸۹–۹۵) دیوان کشور کشمکش. امضاکننده‌ی پیمان معروف به **پیمان جی** (۱۷۹۴) بین کشمکش و بریتانیا بود، که بمنظور رفع اختلافات زمینی و دریائی دو کشور، در انگلستان بامضا رسید، و مردم امریکا را بخشم آورد.

جیان (jiān)، ده (جمعیت ۲٬۰۱۰ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بوانات، بخش بوانات و سرچهان، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس).

جیان، شهر اسپانیا، ← خائن.

جیب (jeyb) یا **سینوس**[2] (sinus، لتین)، یکی از نسبتهای مثلثاتی و یکی از خطوط مثلثاتی (← مثلثات). جیب زاویه‌ی α یا قوس α را بعلامت sin α نمایش میدهند. بنا بر تعریف، در یک مثلث قائم الزاویه، جیب هر زاویه‌ی حاده عبارتست از نسبت ضلع مقابل آن زاویه به وتر، مثلا در شکل،

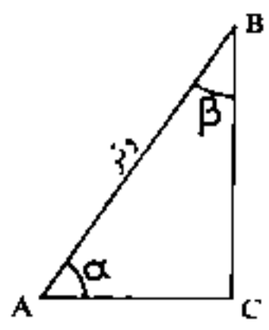

$$\sin \alpha = CB/AB,$$
$$\sin \beta = CA/AB.$$

نسبت اخیر را (یعنی نسبت ضلع مجاور زاویه‌ی α به وتر)ـبمناسبت اینکه زاویه‌ی β متمم (یا تمامِ) زاویه‌ی α استـاصطلاحاً جیبِ تمامِ α میخوانند، و آنرا بعلامت cos α نمایش میدهند. همچنین، اگر شعاع دایره‌ی O (شکل) واحد باشد، جیب زاویه‌ی حاده‌ی α (یا قوس مقابل آن) مساوی قطعه خط PM است، که نصف وتر M′M (یعنی وتر قوس M′M، که مضاعف قوس است) میباشد،

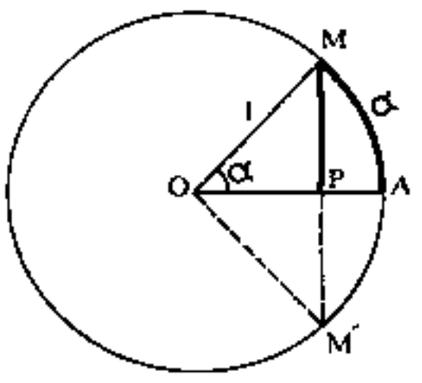

$$\sin \alpha = PM/OM = PM = M'M/2;$$

بعبارت دیگر، در دایره‌ی مذکور، جیب یک قوسِ حاده مساوی نصفِ وترِ مضاعفِ آن قوس است. برای خواص کلی جیب و جیب تمام ← مثلثات.

یونانیان از مزایای استعمال جیب بیخبر بودند، و در کارهای خود وتر را بکار میبردند، و استعمال جیب بجای وتر از خدمات بزرگ ریاضیون هندی است. ظاهراً اول کسی که نام مخصوصی برای آنچه ما امروز جیب میخوانیم وضع کرد آریبهط بود، که آنرا اردها جیا (ardhā jiā) [= نصف وتر] و جیا اردها، و بعد باختصار، جیا و جیو (jiva) [= وتر] نامید، و همین لفظ اخیر است که در نزد ریاضیون اسلامی به جیب تحریف شد. گراردوس کرمونتسیس (۱۱۱۴–۸۷)، مترجم معروف ایتالیائی، در ترجمه‌ی آثار عربی به لاتینی، لفظ سینوس را که کمابیش بمعنی لفظ عربی جیب [= گریبان و غیره] است، بجای آن اصطلاح کرد. پیش از اینکه وسایل ریاضیات جدید در کار آید، محاسبه‌ی جیب قوسها کاری پرزحمت بود. **ابوالوفای بوزجانی** طریقی برای محاسبه‌ی جیب زاویه‌ی ′۳۰ ابداع کرد که نتیجه‌ی آن تا ۸ رقم اعشار با مقدار واقعی جیب ′۳۰ مطابقت دارد.

جیب تمام (jeybe tamām) یا **کسینوس**[3] (kosi-nus)، یکی از نسبتهای مثلثاتی و یکی از خطوط مثلثاتی (← مثلثات). برای تسمیه ← جیب.

جیبنما یا **سینوسوئید،** منحنی نمایش تغییرات جیب، ← مثلثات.

جیبوتی[4] (jibuti)، شهر (جمعیت ′۳۱۰۰۰)، کرسی سومالی فرانسه، ش افریقا، بر ساحل جنوبی خلیج تجوره (شاخه‌ی خلیج عدن). بندرگاهی عمده و بر منتهای راه آهن آدیس‌آبابا واقع است. در ۱۸۸۸ فرانسویها آنرا بعنوان بندر بنا نهادند.

جیبور (jibur) یا **آب کردستان،** رودی در خوزستان، ایران، که در ج رامهرمز به رود مارون ملحق شده جراحی را تشکیل میدهد. ریزابه‌های آن عبارتند از آب گلال (ābe gelāl) یا آب زرد (در حوالی باغ ملک)؛ آب اعلی (یا آلا) که از کوه منگشت سرچشمه میگیرد؛ رود پوتنگ (putang)؛ و آب دره‌ی کول (kul). در مقابل رامهرمز، نهری از آن جدا شده اراضی رامهرمز را مشروب میکند. در بعضی مآخذ تمام رود را رود زرد و از محل انشعاب این نهر به پایین را جیبور ذکر کرده‌اند.

جیبی: ← قطع.

جیپور (jaypur)، ایالت نواب‌نشین سابق، ش راجپوتانا، لغ مملکت کنونی هند، که از ۱۹۴۹ جزء راجستان است. در قرن ۱۲م بوسیله‌ی قبیله‌ای از راجپوتها تأسیس شد. راجپوتهای جیپور از متحدین سلاطین تیموری هند بودند. معروفترین فرمانروایان جیپور جی سینگه II (jay singhe dovvom) (فت ۱۱۵۶ هق)، ملقب به سوائی، منجم و ریاضیدان بود، و رصدخانه‌هائی در دهلی، بنارس، اجین، و شهر جیپور تأسیس نمود. زیج محمدشاهی را بنام محمد شاه، سلطان تیموری معاصر خود، فراهم آورد. ایالت جیپور از شهر **جیپور** (جمعیت ۲۹۱٬۱۳۵) نام گرفته است، که اینک کرسی راجستان است. این شهر را جی سینگه سوائی بنا نهاد (۱۱۴۱ هق)، و کرسی خود را از شهر امبر (amber) (۵ کیلومتری ل شهر جیپور کنونی) بدانجا منتقل کرد. جواهرسازی و میناکاری و موسلین جیپور مشهور است. از بناهای جالب آن کاخ مهاراجه و رصدخانه‌ای جالب است. دانشگاه دارد. شهر ویران امبر آثار جالبی (کاخ راجپوتها و غیره) از گذشته‌ی پررونق خود دارد.

جیحان (jayhān) یا **پورامـوس** (purāmos)، رودی بطول ح ۴۷۰ کم، ش آسیای صغیر، که از کوههای آنتی‌توروس در امتداد ج و سپس جغ جاری شده از کیلیکیا میگذرد، و به خلیج اسکندرون (شاخابه‌ی شرقی مدیترانه در ساحل شرقی ترکیه‌ی آسیائی، نزدیک مرز سوریه) میریزد. جیحان یکی از دو رودی است که از کیلیکیا میگذرند، و دیگری، که غربیتر است، سیحان (ساروس باستانی) نام دارد، و ظاهراً اعراب این دو رود را، که قلمرو آنان را از قلمرو رومیان جدا میکردند، بقیاس سیحون (سیر دریا) و جیحون (آمو دریا)ـکه خاک آنان را از خاک ترکان جدا میکردندـبنامهای سیحان و جیحان خواندند. ناحیه‌ی مسیر سفلی و وسطای جیحان قسمتی از لغور را تشکیل میداد.

جیحون، رود، ← آمو دریا.

جیحون‌آباد (jeyhunābād)، ده (جمعیت ′۱۱۱۰ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان شراء، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان.

جیرجنتی، سیسیل، ← آگریجنتو.

جیرجیرک (jirjirak)، حشره‌ای از راسته‌ی راستبالان. دارای شاخکهای دراز و پاهای خلفی قوی است. بعضی از جیرجیرکها بالدار، و بیشتر آنها شبرو هستند. گیاهان را اغلب از میان میبرند، بعضی از آنها حشرات را نیز میخورند. نرهای آنها، بوسیله‌ی سائیدن دو بال قدامی خود، ارتعاش خاصی تولید میکنند، که ارتفاع و میزانش بستگی به کم و زیادی دما دارد.

جیرستان (jirestān)، دهستان (جمعیت ′۴۴۱۴؛)، بخش باجگیران، شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان). حدش آن مرز ایران و شوروی است. مرکزش، جورمه (curme) (جمعیت ۹۷ نسمه ۱۳۳۵ هش)، در ′۴۶ کیلومتری لغ قوچان است.

جیرفت (jiroft)، شهرستان، ج و ش استان هشتم (کرمان)؛ مرکزش سبزواران. از قسمت مرکزی استان تقریباً عموداً بطرف جنوب ممتد است، از ش قسمتی به بلوچستان محدود میباشد، و بخش جاسک آنرا از دریای عمان جدا میکند. شهرستان در شهریور ۱۳۲۵ هش تشکیل گردید، و فعلا مشتمل بر بخشهای جبال بارز، گهنوج، و ساردوئیه میباشد. دهستان سبزواران جزء شهرستان میباشد.

جیرفت، ناحیه‌ای مرتفع و حاصلخیز در کرمان، ج‌غ بم، که شهر جیرفت جزء آن بوده است. نام شهر اول بار بمناسبت تصرف آن بدست مجاشع ابن مسعود (– mojāše'e 'bne) در سال ۳۵ هق آمده است، و از آن ببعد مکرر ذکرش رفته است. خوارج در جیرفت فعالیت داشتند. مقدسی ناحیه‌ی جیرفت را توصیف کرده است، و حاصلخیزی و زیبائی آنرا ستوده است. گویند یعقوب لیث صفار و عمرو لیث صفار بناهائی در آن برافراشتند. جیرفت از اغتشاشهای دوره‌ی مغول و ایلخانیان آسیب فراوان دید، ولی در دوره‌ی تیموریان هم دایر بود، و از آن ببعد ناپدید گردید. شهرستان جیرفت از آن نام گرفته است. محل شهر قدیم جیرفت معلوم نیست، ولی ظاهراً نزدیک سبزواران حالیه و ویرانه‌های اطراف آن بوده است.

جیرکویه (jirkuye)، ده (جمعیت ′۱۵۳۹ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان خشکبیجار، بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۳ کیلومتری ل‌ش خمام.

---

(۱)Jay (۲)sinus (۳)cosinus (۴)Djibouti; Jibuti

جیرنده (jirandeh)، ده (جم ۱°۳۷۹ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)، ۳۶ کیلومتری لش پل لوشان.
جیریا (jiriā)، ده (جم ۱°۵۴۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان شراء، بخش وفس، شهرستان اراک.
جیزان (jayzān) یا **جازان** (jāzān)، ولایت، ج غ عربستان سعودی، کنار بحر احمر؛ مرکزش بندر جیزان. نام جیزان ظاهراً در اصل متعلق به وادیی (وادی جیزان) بوده است، که در بندر جیزان به بحر احمر میریزد. ولایت جیزان را گاهی تهامه‌ی عسیر هم میخوانند (← تهامه؛ عسیر).
جیزه[1] (jiza)، شهر (جم ۶۸°۵۲۰)، مصر، بر ساحل غربی نیل، ج غ قاهره و بفاصله‌ی ۱۱ کیلومتری مرکز قاهره‌ی کهن. دو شهر بوسیله‌ی پلی بر روی نیل بیکدیگر مرتبط اند. جیزه از بازارهای غلات است، و کارخانه‌ی سیگارسازی بزرگی دارد. بفاصله‌ی ۸ کیلومتری ج‌ش جیزه، سه هرم (← اهرام) خوفو، خفرع، و منکورع، و نیز معبد ابوالهول قرار دارد.
جیکب، اسم انگلیسی؛ ← یعقوب، اسم.
جیگران (jigerān)، دهستان (جم ۹۰۰؟)، غ بخش ثلاث، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۶ (؟) آبادی.
جیل (jil)، قریه‌ای در عراق، بین بغداد و واسط، که بقولی عبدالقادر جیلانی منسوب بآنجا است.
جیل یا گیل: ← گیلان.
جیلارد (jilārd) یا **گیلارد**، ده (جم ۱°۵۲۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بازرود، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران).
جیلان (jilān)، معرب گیلان، ← گیلان.
جیلانی: ← عبدالقادر جیلانی.
جیلونگ، شهر فرمز، ← کیلونگ.
جیمز، اسم انگلیسی؛ ← یعقوب، اسم.
جیمز[2] (jeymz)، رودهای کشمت. ۱- در قسمت مرکزی ایالت داکوتای شمالی سرچشمه گرفته پس از طی ۱°۱۴۳ کم به رود میسوری میریزد. ۲- در قسمت غربی ایالت ویرجینیا تشکیل یافته از همپتن رودز به خلیج چسپیک میریزد. طولش ح ۵۴۵ کم است.
جیمز[2] **I** (آراگون) (jeymze)، معروف به **جیمز فاتح**، ۱۲۰۸–۷۶، پادشاه آراگون و کنت بارسلون در ۱۲۱۳–۷۶؛ پسر و جانشین پدروی II. جزایر بالئار را در ۱۲۲۹–۳۵ و والانس را در ۱۲۳۸ از مسلمانان گرفت، و مورثیا را تحت تسلط کاستیل درآورد. بموجب پیمان کوربی (korbey) که با لوئی IX فرانسه منعقد کرد، جیمز از ادعاهای خود بر فرانسه‌ی جنوبی صرف‌نظر کرد، و پادشاه فرانسه نیز از حقوقی که بر کاتالونیا برای خود قائل بود چشم پوشید. جیمز تاریخ سلطنت خود را نوشت.
جیمز[2] **I** (اسکاتلند)، ۱۳۹۴–۱۴۳۷، پادشاه (۱۴۲۴–۳۷) اسکاتلند؛ پسر رابرت III. رابرت III که میترسید برادرش ر. استوارت (دیوک آو آلبنی) قصد جان جیمز کند، در ۱۴۰۶ جیمز را به فرانسه فرستاد، اما انگلیسها در راه او را گرفتند، و تا ۱۴۲۴ در حبس نگاهداشتند، و هنری IV و هنری V رفتاری در خور شاهزادگان با او کردند، و وی را خوب بارآوردند. جیمز در ۱۴۲۴ به اسکاتلند بازگشت، و کوشید که آرامش داخلی و قانون یکنواخت در این کشور برقرار کند. منظور اول را با نابود کردن بیرحمانه‌ی اشراف سرکش و هدف دوم را با فراخواندن سالیانه‌ی پارلمنت تأمین کرد. انتقامجوئی و تندخوئی و حرص و آز او از محبوبیتش کاست. سرانجام بدست عده‌ای از اشراف بقتل رسید. کتاب شاهنامه، در شرح اسارت و داستان عشق او با زوجه‌اش، بوی منسوبست؛ جانشینش جیمز II.
جیمز[2] **II** (اسکاتلند) (jeymze)، ۱۴۳۰–۶۰، شاه (۱۴۳۷–۶۰) اسکاتلند، پسر و جانشین جیمز I. پیش از اینکه بسن قانونی برسد، عده‌ای از اعضای خاندان داگلس نایب‌السلطنه‌ی او بودند. جیمز با ویلیام داگلس (هشتمین ارل آو داگلس) متحد شد، و قدرت‌طلبان را سرکوبی کرد، و از ۱۴۴۹ شخصاً به فرمانروائی پرداخت. در ۱۴۵۲ که داگلس را وارد در توطئه‌ای دید او را بقتل رسانید. در جنگ گلها از طرفداران خاندان لنکستر بود، و به انگلستان حمله کرد، و تصادفاً کشته شد. جانشینش جیمز III.
جیمز[2] **III** (اسکاتلند)، ۱۴۵۱–۸۸، شاه (۱۴۶۰–۸۸) اسکاتلند، پسر و جانشین جیمز II. پس از مرگ مادرش، خاندان بوید (boyd) او را دستگیر کردند (۱۴۶۶)، و تا ۱۴۶۹ در اسکاتلند فرمانروائی نمودند. در این سال جیمز با دختر شاه دانمارک ازدواج کرد، و سلطنت را بدست گرفت، ولی توانائی مواجهه با آشفتگیهای آن دوره را نداشت، و سرانجام بدست اشراف مقتول شد. جانشینش جیمز IV.
جیمز[2] **IV** (اسکاتلند)، ۱۴۷۳–۱۵۱۳، شاه (۱۴۸۸–۱۵۱۳) اسکاتلند؛ پسر و جانشین جیمز III. پادشاهی محبوب و دوران سلطنتش برای اسکاتلند نافع بود. در ۱۵۰۲ با مارگریت تودور، دختر هنری VII انگلستان، ازدواج کرد. چون هنری VIII بسلطنت انگلستان نشست، روابط دو کشور تیره شد. جیمز به انگلستان حمله برد (۱۵۱۳)، و در نبرد فلادن بقتل رسید، جانشینش جیمز V.
جیمز[2] **V** (اسکاتلند)، ۱۵۱۲–۴۲، شاه (۱۵۱۳–۴۲) اسکاتلند، پسر جیمز IV و مارگریت تودور. نیابت سلطنت تا ۱۵۱۴، که مادرش با آرچیبالد داگلس (ششمین ارل آو انگس) ازدواج کرد، با مادرش بود، و سپس به جان استوارت (چهارمین دیوک آو آلبنی) منتقل گردید. خاندانهای آلبنی و داگلس و ملکه‌ی مادر برای بدست آوردن قدرت در کشمکش بودند تا آنکه داگلس شاه را دستگیر کرد (۱۵۲۶). در ۱۵۲۸ جیمز از حبس گریخت، و داگلس به انگلستان فرار کرد. جیمز بر ضد هنری VIII انگلستان با فرانسه متحد شد، و در ۱۵۳۸ با مری آو گیز ازدواج کرد. در ۱۵۴۲ جنگ بین او و انگلستان درگرفت. کمی بعد جیمز درگذشت، و دختر خردسالش ماری استوارت بجایش نشست.
جیمز VI (اسکاتلند)، ← جیمز I (انگلستان).
جیمز VII (اسکاتلند)، ← جیمز II (انگلستان).
جیمز[2] **I** (انگلستان) [جیمز VI در سلسله‌ی شاهان اسکاتلند]، ۱۵۶۶–۱۶۲۵، شاه (۱۶۰۳–۲۵) انگلستان؛ پسر لرد دارنلی و ماری استوارت. پس از استعفای اجباری مادرش در ۱۵۶۷، بعنوان جیمز VI، پادشاه اسکاتلند شد. در دوره‌ی خردسالی او، اسکاتلند تحت فرمان نایب‌السلطنه‌ها و گرفتار کشمکشهای بین بقایای حزب کاتولیک ماری استوارت و فرقه‌ی پروتستان بود. کاتولیکها طرفدار اتحاد با فرانسه، و پروتستانها خواهان اتحاد با انگلستان بودند. در ۱۵۸۲ هواخواهان انگلستان جیمز را دستگیر کردند، ولی وی در ۱۵۸۳ گریخت، و شخصاً فرمانروائی را بدست گرفت؛ جیمز استوارت (ارل آو ارن) در او نفوذ داشت. جیمز در صدد بود که با فرانسه متحد شود، ولی در ۱۵۸۶، بطمع سلطنت انگلستان، با الیزابت I متحد شد، و به اعدام (۱۵۸۷) مادرش رضا داد. جیمز با اسلحه و بوسیله‌ی اعدام اشراف گردنکش اسکاتلند را مطیع ساخت، و قدرت سلطنت و تفوق دولت را بر کلیسا مستقر نمود. در ۱۵۸۹، بر خلاف میل الیزابت، با ان آو دنمارک ازدواج کرد.
در ۱۶۰۳، جیمز، که از اخلاف مارگریت تودور (دختر هنری VII انگلستان) بود، سلطنت انگلستان یافت. در آغاز ازو استقبال گرمی بعمل آمد، ولی بسبب عدم آشنائی با پارلمنت و اوضاع سیاسی و اجتماعی و دینی انگلستان، مواجه با مشکلاتی گردید. برای اینکه دل پیروان پیرایشگری را بدست آورد، در کنفرانس همتن کورت (۱۶۰۴) شرکت کرد، ولی نه فقط نتیجه‌ی مطلوب حاصل نشد، بلکه بدگمانی طرفین بیکدیگر افزون گردید (ترجمه‌ی معروف به ترجمه‌ی مجاز کتاب مقدس از همین کنفرانس ناشی شده است). سیاست بی‌ثبات او نسبت به کاتولیکهای انگلستان هم کاتولیکها و هم پروتستانها را خشمگین ساخت. توطئه‌ی باروت (۱۶۰۵) باعث اتخاذ سیاست خشنتری نسبت به کاتولیکها شد. معذلک، این گمان پیدا شد که جیمز، برای جلب نظر اسپانیا، با کاتولیکها مساعد است، و این امر باعث نارضائی پروتستانها و پارلمنت (که در آن پیرایشگران اکثریت داشتند) گردید. بعلاوه، سپردن کارها باشخاصی که مورد توجه وی بودند ولی لیاقت اداره‌ی امور را نداشتند (از قبیل ر. کار، ملقب به ارل آو سامرست؛ و ج. ویلیرز، ملقب به اولین ← دیوک آو باکینگم)، و ولخرجیهای وی نیز علت دیگری برای عدم رضایت بود. رابطه‌ی جیمز، که سلطنت را عطیه‌ی الاهی میدانست، با پارلمنت تیره شد. مجلس عوام نقطه‌ی اتکاء مخالفین دربار گردید. در ۱۶۱۱ جیمز پارلمنت را منحل کرد، و باستثنای پارلمنت ۱۶۱۴ (معروف به پارلمنت فاسد)، تا ۱۶۲۱ بدون پارلمنت سلطنت کرد. در ۱۶۲۴ جیمز به خواسته‌ی مجلس عوام دایر به جنگ با اسپانیا رضا داد. استعمار امریکای شمالی در دوره‌ی وی آغاز گردید. جیمز نویسنده نیز بود. جانشینش چارلز I.
جیمز[2] **II** (انگلستان) (jeymze) [جیمز VII در سلسله‌ی سلاطین اسکاتلند]، ۱۶۳۳–۱۷۰۱، شاه (۱۶۸۵–۸۸) انگلستان و اسکاتلند و ایرلند؛ پسر چارلز I و برادر و جانشین چارلز II. در انقلاب پیرایشگر به بر اروپا گریخت (۱۶۴۸)، و در ارتش فرانسه و اسپانیا خدمت کرد. پس از بازگشت خاندان استوارت به انگلستان بازگشت؛ در ۱۶۶۰ امور دریاداری باو سپرده شد؛ بسبب قانون

(۱) Gizeh; Giza (۲) James

آزمون کناره‌گیری کرد (۱۶۷۳). ازدواج (۱۶۷۳) او با مری آو مادینا بیش از پیش وی را به کاتولیکها و سیاست لوئی XIV فرانسه نزدیک ساخت، و بر نفرت حزب ویگ از او افزود. دخترش، مری (مری II)، با امیر پروتستان اورانژ (بعداً ویلیام III) وصلت کرد (۱۶۷۷). پس از کشف حقیقت توطئه‌ی پاپی ت. اوتس، جیمز تبعید گردید (۱۶۷۹)، ولی در ۱۶۸۰ بازخوانده شد. کوشش پارلمنت برای اینکه او را از جانشینی محروم کند بی‌نتیجه ماند، و مخصوصاً بعد از توطئه‌ی رای هاوس، طالعش تا حدی برآمد، و بعد از وفات چارلز II بسلطنت نشست.

سلطنت کوتاه او وقایع مهمی دربر داشت. دادگاههای خونین ج. جفریز (بارون جفریز آو وم) جیمز را بیش از پیش نامحبوب ساخت. به کاتولیکها مساعدت کرد، "اعلامیه‌ی اغماض" او، که رواداری دینی را در انگلستان برقرار میکرد، مواجه با مخالفت هفت تن از اسقفها گردید، و محاکمه‌ی (۱۶۸۸) آنان او را منفور کرد. ولادت پسرش (← استوارت، جیمز فرانسیس ادوارد) مردم را از اینکه سلطنت انگلستان نصیب پادشاهی کاتولیک شود هراسناک ساخت، و انقلاب احتراز‌ناپذیر گردید. مخالفین جیمز ویلیام (امیر اورانژ) را به انگلستان دعوت کردند. در نتیجه‌ی انقلاب باشکوه ۱۶۸۸، جیمز به فرانسه گریخت، و سلطنت انگلستان به ویلیام و زوجه‌اش مری رسید. بدین ترتیب، کشمکشهای طولانی بر سر تفوق شاه یا پارلمنت بنفع پارلمنت پایان یافت. جیمز در صدد برآمد سلطنت را بازیابد، و در ۱۶۸۹ در ایرلند پیاده شد، ولی در نبرد بوین (۱۶۹۰) شکست خورد. جیمز در غربت درگذشت، و بعدها جکوبایتها بطرفداری ادعای او و اعقابش برخاستند.

جیمز[۱]**، تامس** (tāməs jeymz)، ؟۱۵۹۳–۱۶۳۵؟، دریانورد و پوینده‌ی انگلیسی. در ۱۶۳۱، در جستجوی گذرگاه شمال غرب، خلیج جیمز را پویید.

جیمز[۱]**، خلیج** (jeymz)، شاخه‌ی جنوبی خلیج هودسن، ش قسمت مرکزی کانادا، بین اونتاریو و کبک. در ۱۶۱۰ ه. هودسن آنرا کشف کرد. از تامس جیمز که آنرا پویید (۱۶۳۱) نام گرفته است.

جیمز[۱]**، ویلیام** (wilyām jeymz)، ۱۸۴۲–۱۹۱۰، فیلسوف و روانشناس امریکائی، پسر هنری جیمز. معلم دانشگاه هاروارد بود (۱۸۷۲–۱۹۰۷)، و ابتدا فیزیولوژی و تشریح و بعد روانشناسی و فلسفه تدریس میکرد. خودآگاهی انسان را فعال و قاصد میدانست. معتقد بود که اراده و توجه اصالت دارند، و دانش آلی است. حقیقت "فقط وسیله‌ای در طریق تفکر" است. تصورات انسان فقط راه او را بعالم خارج باز میکنند. برای این نظریه‌ی اساسی در دانش، اصطلاح پراگماتیسم (← اصالت عمل، مذهب) را از پیرس اقتباس کرد. در نظریه‌ی "اصالت تجربی اساسی"، اصول متعالی و غیر تجربی را یکباره نفی کرد، و چنین استدلال کرد که تجارب بشری یک سلسله "نسبتهای رابط" است، که آنها نیز خود تجربه‌ی مستقیم اند. آثار او همه سلیس و از جهت شیوه‌ی ادبی مؤثر است، از جمله اصول روانشناسی (۱۸۹۰)، اراده به معتقد بودن (۱۸۹۷)، انواع سیر باطنی (۱۹۰۲)، و مذهب اصالت عمل (۱۹۰۷).

جیمز[۱]**، هنری** (henri jeymz)، ۱۸۱۱–۸۲، محقق امریکائی در امور دینی و اجتماعی. مذهب کالوئی را رد میکرد، و تحت نفوذ عقاید سودنبورگ قرار داشت. عضو محافل پیروان فوریه و با ادبا و نویسندگان محشور شد. بیشتر اوقات خود را در اروپا بسر میبرد، و بر طبق نظریه‌های مخصوص خویش در تعلیم و تربیت، پسرانش را نیز وادار میکرد که اوقات زیادی در اروپا بگذرانند. ویلیام جیمز و هنری جیمز (نویسنده) از پسرانش بودند.

جیمز[۱]**، هنری، ۱۸۴۳–۱۹۱۶**، یکی از معروفترین داستان‌نویسان امریکائی؛ متولد شهر نیو یورک. پسر هنری جیمز و برادر ویلیام جیمز بود. در کشمکش و اروپا تعلیم و تربیت یافت؛ بیشتر عمر را در انگلستان گذرانید، و در ۱۹۱۵ به تابعیت بریتانیا درآمد. موضوعی که در داستانهای وی مکرر آمده است تضاد میان امریکائیان ساده و بی‌آلایش و اروپائیان بافرهنگ و دارای تمدن کهنسال و پربار است. بعضی از داستانهای وی عبارتند از زائر مشتاق و داستانهای دیگر (۱۸۷۵)، دیزی میلر (۱۸۷۹)، میدان واشینگتن (۱۸۸۱)، مورت یک بانو (۱۸۸۱)، مردم بستن (۱۸۸۶)، ننگ امریکائی (۱۸۹۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۵ هش)، بالهای کبوتر (۱۹۰۲)، سفیرا (۱۹۰۳)، و جام زرین (۱۹۰۴). قدرت جیمز در تحلیلی است که از روحیه‌ی قهرمانانش بعمل میآورد. جیمز نمایشنامه، سفرنامه، و انتقادهای ادبی نیز نوشته است.

جیمزتاون[۲] (jeymztān) [= شهر جیمز]، دهکده‌ای ویران، ج‌ش ایالت ویرجینیا، کشمت، بر جزیره‌ای (سابقاً شبه جزیره) در رود جیمز، لغ نورفک. اولین مهاجرنشین دائمی بود که مستعمره‌جویان انگلیسی اعزامی از طرف ← شرکت لندن در قاره‌ی جدید تأسیس کردند (مه‌ی ۱۶۰۷)؛ بنام جیمز I، پادشاه انگلستان، نامیده شده. در اوایل امر مهاجرین تحمل مشقات فراوان کردند تا مهاجرین تازه با وسایل از انگلستان رسیدند، و در همین ایام بود که مهاجرین کشت توتون را معمول ساختند. جیمزتاون مدتی کرسی مهاجرنشین ویرجینیا بود، و اولین مجمع نمایندگان مهاجرین در آنجا تشکیل گردید (۱۶۱۹). با انتقال (۱۶۹۹) کرسی به شهر ویلیامزبرگ از رونق افتاد. بقایای آن امروز جنبه‌ی تاریخی دارد.

جیمزتاون[۲]، شهر (جم ۴۳٬۳۵۴)، غ ایالت نیو یورک، کشمت، کنار دریاچه‌ی شتوکوا (šətokuā).

جیمز فاتح: ← جیمز I، آراگون.

جیمسن[۳]، سر **لیندر ستار** (sər liandər stār)* (jeymsən)، ۱۸۵۳–۱۹۱۷، مأمور مستعمراتی و سیاستمدار بریتانیائی در افریقای جنوبی. در لندن به طبابت مشغول بود. بعداً در سلک دوستان س. ج. رودز درآمد. در ۱۸۹۵ ظاهراً بدون اجازه‌ی مقامات دولتی بریتانیا از رودزیا به ترانسوال تاخت (این واقعه به حمله‌ی جیمسن معروفست)، ولی بوئرها او را دستگیر و برای محاکمه به انگلستان فرستادند، و او محکوم به ۱۵ ماه حبس شد (۱۸۹۶)، ولی پس از چندی بعلت وضع مزاجیش آزاد گردید. دگر بار به افریقای جنوبی بازگشت. در ۱۹۰۴–۸ نخست‌وزیر مستعمره‌ی کاپ بود.

جین[۴] (jin؛ انگل) [مخفف نام انگلیسی شهر ژنو، یا مخفف صورت تحریف‌شده‌ی نام فرانسوی و هلندی ابهل]، نوشابه‌ی الکلی که از تقطیر دانه‌های تخمیرشده‌ی غلات بدست میآید، و بوسیله‌ی دانه‌های سرو کوهی یا ابهل (و نوعی از آن با آلوچه) معطر میشود. "جین خشک" از چند بار تقطیر بدست میآید.

جین[۵] [از لفظ انگلیسی اِنجین، = ماشین]، ماشینی که تخم پنبه را از الیاف آن جدا میکند.

جین، آیین[۶] (jayn)، یکی از مذاهب متعدد هندی، که ح ۱٬۵۰۰٬۰۰۰ تن پیرو (بیشتر در ناحیه‌ی لغ هند) دارد، و مانند آیین بودا، در قرن ۶م قم، بعنوان عکس العملی در مقابل ← آیین هندو طلوع کرد. این عکس العمل ناشی از این بود که اولا کشتریه (طبقه‌ی جنگیان) می‌خواستند از زیر استیلای براهمه بیرون آیند، و ثانیاً این طبقه خداهای ودائی را قبول نداشتند، و ثالثاً هندیان از کشتن حیوانات اکراه داشتند، و حال آنکه براهمه خواستار حیوانات برای قربانی‌های مذهبی بودند. جینیها نه فقط این رسم را مطرود شمردند، بلکه چنان مبالغه کرده‌اند که حتی کشتن جانوران موذی را هم روا نمیدارند، و این موضوع آسیب ترسانیدن به حیوانات یکی از مشخصات آیین جین است.

آیین جین ظاهراً بوسیله‌ی وردهمان (vradhamāna)، معروف به مهاویر (mhāvira) [= قهرمان بزرگ] و جینا (jinā) [= پیروز]، که در حیات بودا درگذشت، تأسیس گردید، ولی بر طبق روایات جینی، این مذهب را ۲۴ جینای متوالی بنیان گذاشتند، و مهاویر آخرین آنها بود. اصول عقاید جین بر این پایه استوار است که هر چیزی در عالم، حتی ماده، جاوید است. نَفْس، در طی تَجَسُّدهای متوالی، آگاهی بر هویت خود را حفظ میکند، و رفتارش در هر یک از این مراحل وجود در تجسد بعد مؤثر میباشد. یک جینی عادی پس از ۹ تجسد ممکن است به نیروانا (رهائی از قید تن و محدودیتهای مادی) واصل شود. در مورد یاتی‌ها (مرتاضین) ۱۲ سال ریاضت و کف نفس برای نیل به نیروانا کافیست. هر کس، برای رستگاری، باید سه گوهر معرفت، ایمان، تقوی را راهنمای خود قرار دهد. نیز ← پراکریت.

جینان، شهر، ش چین، ← تسینان.

جینز[۷]، سر **جیمز (هاپوود)** (sər jeymz hāpwud jinz)*، ۱۸۷۷–۱۹۴۶، منجم، ریاضیدان، و فیزیکدان انگلیسی. بکومک جفریز، نظریه‌ی کشندی منشأ زمین را طرح و تکمیل کرد. از آثارش نظریه‌ی دینامیک گازها (۱۹۰۴)، نظریه‌ی ریاضی برق و مغناطیس (۱۹۰۸)، جهان اطراف ما (۱۹۳۱)، فضا و زمان (۱۹۳۴)، علم و موسیقی (۱۹۳۷)، فیزیک و فلسفه (۱۹۴۲) است.

جینکو (jinko؛ از ژاپونی)، (*Ginkgo biloba*)، درختی بزرگ با برگهای بادبزنی زیبا. اصلش از چین است؛ برای سایه و زینت در نقاط دیگر کاشته

(۱)James (۲)Jamestown (۳)Jameson (۴)gin (۵)cotton gin (۶)Jainism (۷)Jeans

شده. یکی از بقایای درختان خاصی است که در دورانهای زمین‌شناسی بسیار زیاد بوده و فعلا نمونه‌های کمی از آنها باقی مانده است.

جیوک[1]، **ویلیام فرانسیس** (wilyām frānsis jiōk)، ۱۸۹۵–، شیمیدان امریکائی. بسبب تحقیقاتش در خواص مواد در دماهای بسیار پست جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۹ در شیمی باو اعطا شد. در کشف دومین و سومین همجای اکسیژن سهیم بود.

جیوه[2] (jive) یا **زیبق** (zeybaq) یا **سیماب** (simāb)، عنصر فلزی مایع نقره‌فام (علامت شیمیائی Hg؛ نیز جدول عنصرها را ببینید). با بیشتر فلزات دیگر (آهن و طلای سفید از استثناها است) آلیاژهائی موسوم به ملغمه تشکیل میدهد. شیشه را تر نمیکند، و در ظروف شیشه‌ای سطح محدبی تشکیل میدهد. ترکیبات مرکورو (merkü-rē) و مرکوریک (rik–) میدهد. در دمای متعارفی کمی فرار است. بسبب سنگینی بسیارش (هر سمک آن ۱۳٫۵۹ گرم وزن دارد) در بارومتر بکار میرود. از خواص جالب و مهمش اینست که با ازدیاد یا نقصان دما منظماً منبسط یا منقبض میشود، و بهمین جهت در دماسنج استعمال میشود. موارد استعمال دیگر خود و ترکیباتش فراوان است (از جمله برای ساختن ملغمه‌های دندانسازی و جز آن، و فولمینات، و در آینه‌سازی). ترکیباتش در طب بکار میرود. همه‌ی ترکیبات جیوه سمی هستند. در طبیعت بمقدار بسیار کم بحال آزاد یافت میشود. جیوه را چینیها و هندیهای قدیم میشناختند، و در مقبره‌های مصری ح ۱۵۰۰ ق‌م مشاهده شده است. کانه‌ی عمده‌ی آن شنجرف است؛ از معادن آلمادن (المعدن) بیش از ۲٬۵۰۰ سال است که بلا انقطاع شنجرف استخراج شده است.

قوس جیوه عبارتست از تخلیه‌ی برق در بخار جیوه‌ی محتوی در یک لوله‌ی خلأ، و از سرشارترین منابع تشعشعات فوق بنفش است. در عادی‌ترین شکل آن، یکی از الکترودها از جیوه است، و در محفظه‌ی مناسبی در انتهای یک لوله‌ی کوارتزی جا دارد. چون این لوله‌ها معمولا با ولتاژ معتدلی کار میکنند، باید قبلا روانه‌ی موقتی از جیوه از یک الکترود به الکترود دیگر وارد لوله کرد. در نتیجه‌ی این عمل، جیوه هادی برق و داغ میشود، و لوله را از بخار جیوه پر میکند. پس از آن روانه را قطع میکنند، و قوس برجا میماند. مورد استعمال عمده‌ی آن برای تبدیل جریان متناوب برق است به جریان مستقیم. برای ضد عفونی کردن آب و در عکاسی نیز بکار میرود.

جیهانی (jayhāni)، نسبت خانواده‌ای متعین و مشهور در بخارا در زمان سامانیان، که عده‌ای از مشاهیر آن در دستگاه امرای سامانی وزارت و حکومت داشته‌اند، و بعضی از آنها نیز به ادب و علم منسوب بوده‌اند. جیهانی منسوبست به جیهان، که ظاهراً نام جد یا یکی از اجداد این خاندان بوده است، و اینکه بعضی پنداشته‌اند نسبت این خانواده بنام شهر یا ناحیه‌ای بوده است که از آنجا برخاسته بوده‌اند گویا اصلی ندارد. خانواده‌ی جیهانی در دستگاه سامانیان قدرت و نفوذ تمام داشته‌اند. مشهورترین رجال این خاندان **ابو عبدالله (I) جیهانی** [ابوعبدالله محمد ابن احمد جیهانی] (فت ح ۳۰۶ هق) است. وی در دوره‌ای که امیر (۳۰۱–۳۳۳ هق) نصر ابن احمد سامانی هنوز بحد بلوغ نرسیده بوده است متکفل وزارت و هم متعهد تربیت و ولایت او بوده است. گویند چون بوزارت رسید بهمه جا نامه‌ها نوشت، و از همه‌ی ممالک قواعد و آیین ملکداری خواست، تا از آنهمه آنچه بهتر است برای دربار بخارا برگزینند. وی، بکومک حمویهٔ ابن علی، در دوره‌ی وزارت خویش دستگاه سامانیان را بنظام آورد. ابوعبدالله جیهانی کتابی در "مسالک و ممالک" داشته و به ثنویت و زندقه نیز متهم بوده است. برادرش، **عبیدالله ابن احمد جیهانی**، در زمان امیر نصر حاکم بست و رخج بوده است. پسر ابوعبدالله، **ابوعلی محمد ابن محمد جیهانی** (فت ۳۳۰ هق)، نیز بوزارت امیر نصر رسید (۳۲۶ هق). نواده‌ی ابوعبدالله، **ابوعبدالله (II) احمد ابن محمد جیهانی**، وزیر منصور ابن نوح و نیز وزیر نوح ابن منصور بوده است. آخرین وزیر مشهور سامانی که از این خاندان برخاسته است **ابوالفضل محمد ابن احمد جیهانی** بوده است، که وزارت امیر (۳۸۷–۸۹ هق) منصور ابن نوح داشته است، و وزارت سامانیان هم بدو ختم شده است.

(1)Giauque (2)mercury



چاپ[1]، بمعنی اعم، عمل و فن و صنعت تکثیر صورت نقوش دوبعدی (حروف، ارقام، خطوط، تصاویر، و غیره) بوسیله‌ی انداختن اثر این نقوش بر کاغذ یا پارچه یا مواد دیگر، و بالاخص چاپ مواد خواندنی، با تصویر یا بدون آن، بر روی کاغذ، که موضوع این مقاله است، و آنرا طبع (tab[ʿ]) نیز گویند. قدیمترین نمونه‌ی فن چاپ در چین دیده شده است. در اروپا تا اواسط قرن ۱۵م تنها کتابهائی که در دسترس بود نسخه‌های خطی بود، و چون اینگونه نسخه‌ها گران‌قیمت و تعدادش معدود بود، فقط عده‌ی قلیلی میتوانستند از آنها استفاده کنند. با پیدایش و بسط فن چاپ، کتابها در دسترس همه قرار گرفت، و این امر از عوامل عمده‌ی نهضت رنسانس بود.

در طی قرن ۱۵م "چاپ قالبی"[2] رواج پیدا کرد. مطالب را روی تکه‌چوبها میکندند، و از آنها بر کاغذ منتقل میکردند. چاپ قالبی ظاهراً در ابتدا برای تهیه‌ی ورق بازی و بعدها برای تکثیر شمایل قدیسین و نوشته‌ی زیر آنها مورد استفاده قرار گرفت، و سرانجام بعضی از کتابها بطور کامل بوسیله‌ی این نوع چاپ تکثیر شد. چاپ قالبی بر روی پارچه هنوز در قلمکارسازی (← قلمکار) معمول است.

اولین قدم بزرگ در پیشرفت فن چاپ اختراع "حروف قابل انتقال"[3] بود (← حروف چاپ). استعمال این نوع حروف بین سالهای ۱۰۵۱ و ۱۰۵۸ در چین آغاز گردید. در اروپا، ظاهراً اختراع حروف قابل انتقال بدون اطلاع از کار چینیها و بقول معروف بوسیله‌ی ی. گوتنبرگ (۱۴۰۰؟–۱۴۶۸؟) در شهر ماینتس آلمان صورت گرفت.

فن چاپ بسرعت در اروپا رواج پیدا کرد، و در ۱۴۸۷ تقریباً در همه‌ی ممالک اروپا چاپخانه‌هائی دایر بود، و مخصوصاً ایتالیا از جهت طرح حروف چاپ اعتبار تمام یافت، و در نیمه‌ی اول قرن ۱۶م این اعتبار به پاریس منتقل شد. در همین قرن فن چاپ از فن تهیه‌ی حروف چاپ تفکیک گردید. بسبب محدودیتهای ناشی از اصلاح دینی که در فرانسه در امر چاپ پدید آمد، عده‌ای از چاپگران کارگاههای خود را از فرانسه به هلند منتقل کردند، و این سرزمین عمده‌ترین مرکز صنعت چاپ شد، و حروف و مطبوعات به همه‌ی اروپا صادر میکرد. فن چاپ بوسیله‌ی و. ککستن وارد انگلستان شد (بقولی پیش از ۱۴۷۶)، و ظاهراً در ۱۵۳۹ در اسپانیای جدید (مکزیک) کتاب چاپ میشد.

گذشته از بعضی اصلاحات جزئی، تا سال ۱۸۰۰ فنون چاپ و حروفریزی عمدتاً بهمان صورت بود که گوتنبرگ بعمل آورده بود. چاپ بوسیله‌ی ماشین دستی بعمل میآمد؛ کاغذ هم بوسیله‌ی دست و ورق به ورق تهیه میشد. اختراعات عمده‌ای که از ح ۱۸۰۰ ببعد صورت گرفت بر سرعت کار افزود، و از هزینه‌ی آن کاست. از ۱۸۰۰ طریقه‌ی استرئوتایپ رواج یافت (نیز ← کاغذ)؛ در ۱۸۱۰، ف. کونیگ از نیروی بخار در ماشین چاپ استفاده کرد؛ در ۱۸۴۶–۴۷، ر. م. هو طرح یک ماشین چاپ "روتاری" (rotāri) [از انگل.= چرخنده] ریخت؛ در ۱۸۸۶ لاینوتایپ و در ۱۸۹۶ مونوتایپ اختراع شد، که خود عمل حروفچینی را انجام میدهند.

امروزه بطور کلی سه طریقه در فن چاپ معمول است: چاپ حروفی یا برآمده، چاپ همسطح، و چاپ گود یا گراووری. این تقسیم‌بندی بر حسب اینست که نقوشی که از روی آنها چاپ میکنند نسبت به "صفحه‌ی چاپ" (صفحه‌ی حامل نقوش) برآمده یا با آن همسطح یا در آن کنده شده باشد. **چاپ حروفی**[4] یا **چاپ سربی** (بمناسبت جنس حروف چاپ) یا **چاپ برآمده**[5] را در آغاز ورود فن چاپ به ایران، بنام اروپائی آن، تیپوگرافی[6] یا طیپوگرافی (tipogrāfi) نیز می‌گفتند (← چاپ و چاپخانه در ایران). در طریقه‌ی چاپ حروفی، نقوشی که اثر آنها باید بر صفحه‌ی کاغذ چاپ شود، بالاتر از زمینه‌ی صفحه‌ی چاپ قرار دارد، و مستقیماً با کاغذ تماس پیدا میکند. تا حدود ۱۹۰۵ تقریباً در همه‌ی کارهای چاپی از طریقه‌ی چاپ حروفی استفاده میشد، و امروز نیز این طریقه بیش از طرق دیگر معمول است. ← ماشینهای چاپ حروفی در قسمت آخر همین مقاله؛ نیز ← حروفچینی. در **چاپ همسطح**[7] یا **لیتوگرافی**[8] (litogrāfi) ("چاپ سنگی")، نقوش با زمینه‌ی صفحه‌ی چاپ همسطح است. از حدود ۱۹۰۵ ببعد طریقه‌ی چاپ همسطح، که قبلا فقط برای مقاصد خاصی (تکثیر تصویر و نقشه) بکار میرفت، بیش از پیش مورد توجه واقع شد، و چاپ افست از آن ناشی گردید (لیتوگرافی). در **چاپ گود**[9] یا **چاپ گراووری**، قسمتهائی که باید چاپ شود پایینتر از زمینه‌ی صفحه‌ی چاپ قرار دارند، و گود هستند. در چاپ گراووری، اول از کلمات و تصاویر عکسبرداری میشود، و بعد نقش نگاتیف آنها را بر یک استوانه‌ی مسی نقر میکنند، و باین ترتیب، گودیهای کوچکی بر سطح استوانه ایجاد میشود. محل نصب این استوانه در ماشین چاپ طوری است که، در موقع گردیدن استوانه، سطح آن از یک طرف همواره با حوضچه‌ای مملو از مرکب تماس دارد، و از طرف دیگر تیغه‌ای فولادی مرکب را از سطح استوانه "پاک میکند"، و در نتیجه، مرکب فقط در داخل گودیها (نقوشی که باید از روی آنها چاپ بعمل آید) باقی میماند. کاغذ، در حالی که با فشار از روی این استوانه عبور میکند، ذرات مرکب را بخود میکشد و اثر نقوش بر آن می‌افتد. عمق گودیها متفاوت است، و مقدار مرکبی که از آنها بر صفحه‌ی کاغذ منتقل میشود با عمق آنها تناسب دارد؛ به همین جهت، در چاپ گراووری، سایه روشنهای مختلف یک تصویر بهتر از چاپ حروفی یا افست بر صفحه‌ی کاغذ نقش میبندند، ولی در مقابل، دقت و ظرافت نقش حروف باندازه‌ی دقت و ظرافت آنها در چاپ حروفی یا چاپ افست نیست. چاپ گراووری را، اگر با ماشین روتاری انجام گیرد، روتاگراوور (rotāgrāvur) گویند. **ماشینهای چاپ حروفی** را به سه دسته‌ی عمده تقسیم می‌کنند: سطحی (یا مسطح)، استوانه‌ای، و روتاری. (۱) در ماشین سطحی[10]، یک صفحه‌ی مسطح و متحرک کاغذ را بر روی صفحه‌ی چاپ، که در محل خود ثابت است، فشار میدهد. اغلب ماشین‌های سطحی کوچک اند، و معمولا برای چاپ کردن بلیط، صورت حساب، و فورمهای اداری از آنها استفاده میشود. (۲) در ماشین استوانه‌ای[11]، یک استوانه‌ی فلزی کاغذ را بر روی صفحه‌ی چاپ فشار میدهد. کتابها و مجله‌هائی را که تیراژ کمی دارند، و بالاخص کتابهائی را که نفاست طبع آنها مورد نظر است، با این نوع ماشینها چاپ می‌کنند. (۳) در ماشین روتاری[12]، علاوه بر اینکه یک استوانه‌ی فلزی کاغذ را بر روی صفحه‌ی

(۱)printing (۲)block printing (۳)movable types (۴)letterpress (۵)relief printing (۶)typography (۷)planographic printing (۸)lithography (۹)intaglio printing (۱۰)platen press (۱۱)cylinder press (۱۲)rotary press

چاپ فشار میدهد، خود صفحه‌ی چاپ بصورت لوحه‌ای یکپارچه و نیمدایره است که بر استوانه‌ی دیگری بسته میشود. این لوحه را به طریقه‌ی سترلوتایپ تهیه میکنند. ماشین چاپ روتاری بزرگترین و سریعترین نوع ماشینهای چاپ کنونی است، و معمولا برای چاپ روزنامه‌های پرتیراژ از آنها استفادهٔ میشود. ماشین چاپ روتاری میتواند هر ساعت 60'000 نسخه روزنامه را چاپ کند، صفحات آنرا ببُرد، "تا بزند"، و تعداد نسخه‌های چاپشده را شمارهٔ کند.

چاپالا[1]، دریاچه‌ای بطول ح 80 کم و عرض ح 13 کم، غ مکزیک؛ بزرگترین دریاچه‌ی مکزیک.

چاپ حروفی: ← چاپ.

چاپ سربی: ← چاپ؛ چاپ و چاپخانه در ایران.

چاپ سنگی: ← لیتوگرافی؛ چاپ و چاپخانه در ایران.

چاپشلو (čāpešlu)، بخش (جم ح 19'210)، ج‌غ شهرستان درگز، استان تهم (خراسان)، در دامنه‌ی کوه هزار مسجد؛ دارای ۳۴ (۱) آبادی. از دو دهستان قره باشلو و میانکوه تشکیل یافته است. گردنه‌ی معروف الله اکبر در آن واقع است. مرکزش، **چاپشلو** (جم 1'957 سنه ۱۳۳۵ هش)، در 10 کیلومتری ج‌غ درگز است.

چاپ عکسی (čāpe aksi)، چاپ کردن هر نوع نوشته یا رسم یا پرده‌ی نقاشی و غیره بوسیله‌ی عکسبرداری از آن، خواه عکس را بطریقه‌ی **افست** چاپ کنند یا پس از تبدیل آن به **گراوور**. در کتابخانه‌های عمومی بزرگ، اصل کتابها و سایر مدارک نادر یا نفیس (مانند نسخه‌های خطی معتبر، نقشه‌های جغرافیائی، کتابهای چاپ قدیم، و جز آنها) را بندرت در دسترس اشخاص میگذارند، بلکه چاپ عکسی آنها را، که در عین حال مشخصات نسخه‌ی اصل (از قبیل املا، رسم الخط، و غیره) را نشان میدهد، در معرض استفاده قرار میدهند. همچنین، برای گرد آوردن نسخه‌های خطی قدیمی که صفحات آنها بطور پراکنده در کتابخانه‌ها یا موزه‌های مختلف مخزون است، از چاپ عکسی استفاده میشود..

اصطلاح فاکسیمیله[2] (fāk.simile، از لاتین) بطور اعم بمعنی ساختن مانند هر چیز (اعم از کتاب، پرده‌ی نقاشی، مجسمه، و غیره) است، ولی معمولا بالاخص بمعنی چاپ عکسی بکار میرود.

چاپک[3]، **کارل** (kārel čāpek)، ۱۸۹۰–۱۹۳۸، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس چک؛ برادر ی. **چاپک**. طی جنگ I به روزنامه‌نگاری پرداخت، و پس از جنگ از مماشران ممیمی ت. گ. ماساریک بود. انتشار اولین نمایشنامه‌اش، بنام رباتهای عمومی روسوم (۱۹۲۱)، سبب شهرت جهانی او شد (لفظ روبوت برساخته‌ی اوست). این نمایشنامه در هجو و انتقاد از تمدن ماشینی است، که بزعم وی میلیونها انسان را از کار برکنار خواهد ساخت. با برادرش ی. **چاپک**، نمایشنامه‌ی حشره (۱۹۲۱) را نوشت. از آثار دیگرش نمایشنامه‌ی راز ماکروپولوس (۱۹۲۳) و زندگینامه‌گونه‌ی مفصلی از ماساریک است. کارخانه‌ی مطلق‌سازی (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۶ هش) و داستانهای جن و پری (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۸ هش) نیز از اوست.

چاپک[3]، **یوسف** (yosef čāpek)، ۱۸۸۷–۱۹۴۵، نویسنده، منتقد هنری، و نقاش چک. در آغاز با برادرش، کارل **چاپک**، در نوشتن داستانهائی کوتاه و نیز در نوشتن نمایشنامه‌ی حشره (۱۹۲۱) (یا دنیائی که در آن زندگی میکنیم) شرکت کرد. در این نمایشنامه‌ی هجوآمیز، که قهرمانان آن حشرات اند، تمدن مادی عصر جدید مورد حمله است. از آثار خودش نمایشنامه‌ی سرزمینی که چندین اسم دارد (۱۹۲۳) است. طی جنگ II در زندان نازیها درگذشت. بعضی از کتابهای برادرش را مصور کرد.

چاپلین[4]، **چارلز سپنسر** (cārlz spensər čāplin)، معروف به **چارلی چاپلین** (cārli)، ۱۸۸۹–، هنرپیشه‌ی کمدی، تهیه‌کننده، و کارگردان بزرگ سینما، مت لندن. در پنجسالگی بر صحنه‌ی تئاتر ظاهر شد. در ۱۹۱۳ به کشمت رفت، استعداد وی در پانتومیم توجه مک سنت را جلب کرد، و وی با شلوار گشاد، نیمتنه‌ی تنگ، کفش بزرگ، عصا و کلاه مخصوص، و سبیل کوچکش بسرعت مشهور شد. از ۱۹۱۵ شروع به کارگردانی فیلمهائی کرد که سناریوی آنها را خود مینوشت، از ایسن میان ولگرد و بانک بیش از همه شهرت یافت. در ۱۹۱۸ استودیوئی برای خود در هالیوود تأسیس کرد، و تا ۱۹۲۲ چندین فیلم ساخت که زندگی یک سگ، دوش‌فنگ، و پسرک از آن جمله بود. در ۱۹۱۹ بکومک د. و. گریفیث و دوگلاس فربنکس شرکت "هنرپیشگان متحد" را تأسیس نمود. فیلمهای بعدی او عبارتند از جستجوی طلا (۱۹۲۵)، سیرک (۱۹۲۸)، روشنائیهای شهر (۱۹۳۱)، عصر جدید (۱۹۳۶)، و دیکتاتور بزرگ (۱۹۴۰) (نخستین فیلمی که در آن حرف زد). از آثار متأخر وی موسیو وردو (۱۹۴۷) و لایم لایت (۱۹۵۲) است. فیلمهای چارلی مشحون از هزل آمیخته با اندوه و انتقادات جسورانه و عشق به انسانیت است.

چارلی چاپلین که هیچگاه از شارمندی بریتانیا دست برنداشته بود، در ۱۹۵۲ عازم جهانگردی شد، و چون متهم به همدردی با دست چپیها بود، دادستان کل کشمت بازگشت او را به کشمت موقوف کرد باینکه از وی تحقیقاتی بعمل آید. فرانسه در همان سال نشان لژیون د/اونور به وی اعطا کرد. چارلی و زن چهارمش در ۱۹۵۳ در ژنو (سویس) سکنی گزیدند.

چاپ و چاپخانه در ایران. اگرچه تهیه‌ی چاو را میتوان نوعی طریقه‌ی چاپ دانست، اولین چاپخانه‌ی عربی و فارسی در ایران ظاهراً در اوایل قرن ۱۱م هق (شاید از ح 1020 هق تا 1030 هق) بوسیله‌ی کشیشان کرملی (← کرملیان) در دیر آنان در اصفهان دایر گردید، و به بصمه‌خانه معروف شده بود. لفظ بصمه (basme) یا باسمه، که بعد در ایران بصورت باسمه هم نوشته شد، و در نزد ترکان عثمانی و ترکان شرقی معمول بوده، از عهد مغول بکار رفته است، و مغولان تصویر پادشاهان مغول را بصمه میگفتند. در جلفای اصفهان، ظاهراً قریب ۳۰ سال بعد از اینکه شاه عباس I صفوی ارامنه را بآنجا کوچانید (1013 هق)، چاپخانه‌ی ارمنی دایر گردید، که اثری که در 1050 هق در آنجا چاپ شده باقیست. خود ایرانیها سالیان دراز توجهی به مطبعه نداشتند، و اگر هم گاهی صحبتی از آن میرفت (چنانکه شاردن در سیاحتنامه‌ی معروف خود گفته است)، از مرحله‌ی حرف تجاوز نمی‌کرد، تا آنکه ظاهراً در سلطنت فتحعلی شاه، اولین چاپخانه‌ی "طیپوگرافی" (چاپ سربی) تحت حمایت و تشویق عباس میرزا ولیعهد در تبریز دایر شد، و شخصی بنام آقا زین‌العابدین تبریزی رساله‌ی فتحنامه (از میرزا ابوالقاسم قائم مقام) را، که ظاهراً نخستین کتاب فارسی است که در ایران با حروف عربی طبع شده است، بچاپ رسانید (۱۲۳۳ هق). همچنین، عباس میرزا در ح 1240 هق میرزا جعفر تبریزی را به مسکو فرستاد، تا یک دستگاه چاپ سنگی بیاورد، و آن صنعت را نیز بیاموزد، و او دستگاهی به تبریز آورد و دایر نمود.

گویند فتحعلی شاه میرزا زین‌العابدین تبریزی را به تهران احضار کرد (ح 1240 هق) و او تحت توجه منوچهر خان گرجی (بعداً ملقب به معتمد الدوله) قرآن معروف به قرآن معتمدی را بچاپ رسانید، و از شاگردان او میر باقر نامی بود، که بعدها ناسخ التواریخ را به چاپ سنگی رسانید. بهر حال، در حدود 1240 هق در تبریز و تهران چاپخانه‌ی سربی دایر بوده است، چنانکه چاپخانه‌ی چاپ سنگی نیز در ح 1250 در تهران وجود داشته است. ظاهراً چاپ سربی در 1261 هق در تهران یک چند موقوف شده است.

در اصفهان نیز بین 1244 و 1248 هق چاپخانه‌ی سنگی وجود داشته است، و رساله‌ی حسینیه، که در این شهر طبع شده است، مربوط باین زمان است. قرآن چاپ سنگی شیراز نیز مربوط به همین سالها است. بعد از تبریز و تهران، و ظاهراً بعد از اصفهان و شیراز، اولین شهری که در آن چاپخانه دایر گردید ارومیه (رضائیه) بوده است، که از 1256 هق ببعد مبلغین مسیحی در آنجا یک مطبعه‌ی سربی عربی و سریانی و انگلیسی دایر داشتند. بعد از ارومیه ظاهراً بترتیب تاریخی آتیه در سایر شهرهای ایران مطبعه داخل شد: بوشهر، مشهد، انزلی، رشت، اردبیل، همدان، خوی، یزد، قزوین، کرمانشاه، کرمان، گروس، کاشان.

با اینکه اول بار چاپخانه‌ی سربی در ایران وارد شد، بعدها چاپ سربی مدتهای دراز منسوخ و چاپ سنگی دایر شد، تا آنکه در 1290 هق در حین مسافرت ناصرالدین شاه قاجار به اروپا، در اثنای توقف وی در استانبول، یک دستگاه چاپخانه با حروف عربی و فرنگی بقیمت 500 لیره‌ی عثمانی خریداری و به تهران فرستاده شد، ولی از آن استفاده بعمل نیامد، تا آنکه در سال 1292 هق بارون لوئی دو نورمن (*bāroN lui dē nor-maN) امتیاز روزنامه‌ای بنام پاتری [فنه، = وطن] تحصیل کرد، و مطبعه را تعمیر نمود و بکار انداخت. در تبریز نیز در ح 1317 هق باز یک دستگاه مطبعه‌ی سربی دایر شد. با ازدیاد مدارس و توسعه‌ی تعلیمات و افزایش عده‌ی باسوادان وسایل چاپ در ایران مخصوصاً در سنوات اخیر بسیار افزایش یافته است، و حتی بعضی از چاپخانه‌

(۱)Chapala (۲)facsimile (۳)Capek (۴)Chaplin

ها با وسایل بسیار نوین مجهز شده‌اند.

چاپولتپک[1] (čāpultepek) [آزتک، ← تپه‌ی ملخ]، پشته‌ی سنگی در قسمت جنوب غرب شهر مکزیکو. بنوبت در دست امپراطوران آزتک، نایب‌السلطنه‌های اسپانیا، و فرمانروایان مکزیک بود.

چات (čāt)، ده (جمعیت ۱۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان گنبد قابوس، استان دوم، نزدیک مرز ایران و شوروی (بفاصله‌ی ۲ کیلومتری چات ترکمنستان شوروی) و کنار ملتقای رود سومبار با اترک.

چاتگام، پاکستان شرقی، ← چیتاگنگ.

چاتلانقوش (čātlānquš)، ← پته.

چاچ، معرب آن **شاش**، ناحیه‌ی قدیم ماوراء النهر، در غرب فرغانه، بر ساحل شمالی سیر دریا، ظاهراً مطابق ناحیه‌ی تاشکند. کرسی آن شهر چاچ، مطابق تاشکند کهنه، در قرون وسطی بزرگترین شهرهای اسلامی در ماوراء سیر دریا بود، و در عهد سامانیان بنکث (benkas) نام داشت. ناحیه‌ی چاچ در عهد سامانیان جزء قلمرو آنان بود، و سپس بدست پادشاهان خوارزم افتاد. این ناحیه در فاصله‌ی قرن ۴م تا ۷م هق آبادی بسیار داشت. در پایان عهد خوارزمشاهیان، ظاهراً بسبب سوء تدبیر سلطان محمد خوارزمشاه، خراب شد. استیلای مغول بر خرابی آن افزود، مع هذا چندی بعد دوباره آبادی یافت و در زمان تیمور یک چند اردوگاه او بود. ازین تاریخ ببعد نام چاچ از راه تصحیف تاشکند شد و همین نام بر آن باقی ماند. خرابه‌های چاچ بنام تاشکند کهنه هنوز در مجاورت این شهر باقی است. شهرت چاچ در ادب فارسی بسبب کمانهائی بوده است که در آنجا از چوب خدنگ میساخته‌اند، و مردم آنحدود نیز بجنگ‌جوئی و تیراندازی مشهور بوده‌اند.

چاد[2] (čād) [جمهوری چاد]، جمهوری مستقل (تخمیناً ۱٬۲۸۴٬۰۰۰ کمم؛ جم ۲٬۶۳۰٬۰۰۰)، افریقای مرکزی، عضو ← جامعه‌ی فرانسه؛ پایتختش فورلامی (forlāmi). از ل به لیبی، از ش به سودان، از چ به جمهوری افریقای مرکزی (اوبانگی‌شاری سابق)، و از غ به کامرون، نیجریه، و نیجر محدود است. جز در چ عمدةً بیابانی است. صادراتش بادام زمینی، پنبه، و احشام است.

در اواخر قرن ۱۹م بوسیله‌ی پویندگان فرانسوی کشف شد؛ در ۱۹۱۰ مستعمره‌ی اوبانگی‌شاری‌چاد تشکیل گردید، که جزئی از افریقای استوائی فرانسه بود؛ در ۱۹۲۰ چاد مستعمره‌ی جداگانه‌ای گردید، و در ۱۹۴۶ از سرزمینهای ماوراء بحار ← ممالک متحده‌ی فرانسه شد. در ۱۹۵۸ یکی از جمهوریهای خودمختار جامعه‌ی فرانسه شد، در ژانویه‌ی ۱۹۵۹ به اتحادیه‌ی گمرکی جمهوریهای گابون، افریقای مرکزی، و کنگو پیوست. در ۱۱ اوت ۱۹۶۰ استقلال یافت، و در ۲۰ سپتامبر همان سال بعضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

چاد[2]**، دریاچه‌ی**، دریاچه‌ای در افریقای مرکزی، در محل تلاقی نیجریه، نیجر، و چاد. سرچشمه‌ی عمده‌ی آن رود شاری است؛ رودی از آن خارج نمیشود. سطحش (۱۲٬۹۵۰–۲۳٬۳۰۰ کمم) بر حسب فصول متغیر است.

چادر (čādor)، پوششی که بعضی زنان مسلمان، معمولا برای پوشانیدن خود از نامحرم، بر روی لباسهای دیگر بر میکنند، و سر و اندام آنان را فرامیگیرد. نوع ساده‌ی چادر زنان ایرانی چادر نماز است، که بشکل نیمدایره و گاه مربع است، و آنرا در خانه (مخصوصاً هنگام نماز گزاردن) و در بعضی نواحی در خارج از خانه نیز بسر می‌کنند. در دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار و پس از آن، چادر خارج از منزل برنگ سیاه یا بنفش بود، که آنرا روی چاقچور بسر میکردند، و صورت را با روبنده میپوشانیدند. اگرچه در نتیجه‌ی مسافرتهای ناصرالدین شاه به فرنگ تغییراتی در لباس زنان روی داد، چادر و چاقچور باقی ماند. زنان اعیان گاهی اطراف چادر سیاه را گلابتون و زری و حاشیه‌ی نقره یا نقره‌نما میدوختند، ولی بعدها این کار متروک شد، و حاشیه‌ی سرخود جای آنرا گرفت. روبنده نیز بین خانمهای خوش‌پوش جای خود را به پیچه داد. پس از رفع حجاب (۱۳۱۴ هش)، بسر کردن چادر در خارج از منزل بین زنان روشنفکر بکلی و در سایر موارد نیز بر حسب زمان و مکان و طبقات کمابیش منسوخ شد. برای تصویر بعضی از انواع چادر، صفحه‌ی ۷۸۸ را ببینید نیز ← **چادر کمری**.

سیاحان خارجی که در گذشته به ایران آمده‌اند در سیاحتنامه‌های خود چادر را با عبارات مختلف توصیف کرده‌اند. آدام اولشلگر (ādām olšleger) (۱۶۰۳–۷۱)، که بنام لاتینی اولئاریوس (olea-rius) معروفست، و در روسیه و در ۱۶۳۵–۳۹ در سلطنت شاه صفی به ایران مسافرت کرده است، در سیاحتنامه‌ی خود، بنام مسافرت در مسکو، تاتارستان و ایران، گوید، "زنان [ایرانی] هرگز در کوچه‌ها روگشاده نمیروند، بلکه در حجاب سفیدی مستورند که تا زانو پایین میآید، و فقط شکافی در مقابل چشمان خود باز میگذارند تا بتوانند پیش پای خود را ببینند". در سفرنامه‌ی ژ. دو تونو آمده است که، "هنگامی که آنان [زنان ایرانی] از خانه بیرون میروند، دارا و ندار، با حجاب یا کفن بزرگی از پارچه‌ی سفید بسیار نازکی پوشیده شده‌اند، که نیمی از آن پیشانی را تا چشمان میپوشاند، و از بالای سر میگذرد، و تا پاشنه‌ی پا میرسد، و نیم دیگر چهره را تا زیر چشمان میپوشاند، و با سنجاقی بطرف چپ سر متصل میشود، و دنباله‌ی آن تا روی کفشها میرسد، و دستان ایشان را، که با آنها دو طرف این پارچه را نگاه میدارند، میپوشاند، بطوری که جز چشمان، همه جای بدن ایشان پوشیده است". گ. آ. اولیویه (olivie) (۱۷۵۶–۱۸۱۴)، سیاح و طبیعیدان فرانسوی، در کتاب مسافرت در امپراطوری عثمانی، مصر و ایران (۱۸۰۱–۷) آورده است که، "هنگامی که یک زن [ایرانی] از خانه‌ی خود خارج میشود، با روپوش بزرگ ابریشمی یا از پارچه‌ی پنبه‌ای درشت‌تری خود را میپوشاند. زنان طبقه‌ی سوم پارچه‌ی پنبه‌ای رنگین بکار میبرند". گر پورتر در کتاب مسافرت در گرجستان، در ایران، در ارمنستان، و غیره (۱۸۲۱–۲۲) چنین نوشته است، "هنگامی که زنان [ایرانی] از خانه خارج میشوند، با قدمهای متزلزل، پوشیده در روپوش گشاد آسیائی بنام چادر راه میروند. ... هنگام رفتن به ارگ و عبور از بازار، زنانی چند را با وضع و حالهای متفاوت دیدم که در پناه چادر نفوذناپذیر برای هواخوری میرفتند، و در این حال بآسانی نمیشد دانست که در زیر چادر ثروت نهفته است یا فقر".

شرح چادر زنان در بغداد، سوریه، قسطنطنیه، مصر، و غیره نیز در سیاحتنامه‌ها آمده است. لفظ عربی شوذر (šāzar)، بمعنی چادر، از لفظ چادر گرفته شده است.

چادر کمری (čādore kamari)، پارچه‌ای برای بستن روی تنبانهای کوتاه زنان، که در عهد ناصرالدین شاه مرسوم شد. بشکل نیمدایره بود، و آنرا با دگمه و مادگی یا سنجاق به کمر میبستند، و تا پایین پا میرسید. چادر کمری بعدها تبدیل به دامن شد، و لباس اواخر دوره‌ی قاجاریه را پدید آورد. نیز ← چادر.

چادرنشینی[3] (čādor.nešini)، نوع زندگی گروه‌های انسانی که مسکن ثابتی ندارند، بلکه بر حسب وضع مواد غذائی و چراگاه و یا عوامل دیگر مسکن خود را همواره تغییر میدهند. هنوز در مناطق وسیعی از آسیا و امریکا رمه‌داران چادرنشین زندگی میکنند؛ قسمتهای پهناوری از افریقا مسکن قبایل چادرنشین است؛ قبایل شکارچی شمال اقصی (از جمله اسکیموها) زندگی چادرنشینی دارند؛ و علاوه بر رمه‌داران و شکارچیان و ماهی‌گیران، گروههای چادرنشین دیگری هستند که در پی گیاهان وحشی برای استفاده‌ی غذائی از آنها در فصول مختلف کوچ میکنند. مردمی که کوچ‌های فصلی دارند، ولی در قسمتی از سال مسکن ثابتی دارند نیمه‌چادرنشین هستند، و در سراسر تاریخ انواع گوناگون مردم نیمه‌چادرنشین وجود داشته‌اند. گروههای چادرنشین عموماً بصورت قبیله متشکل میشوند، و مردان بالغ، بصورت دسته‌های جنگی، همواره آماده‌ی پیکار کردن با قبایل رقیب و تاختن و دستبرد زدن به مناطق مسکونی هستند. نمونه‌های هجوم چادرنشینان به سرزمینهای متمدن از آغاز تاریخ مصر و بابل باستانی دیده میشود، و برجسته‌ترین نمونه‌های آن هجوم مغول به آسیای غربی و اروپای شرقی است در قرون ۱۳م و ۱۴م و اوایل قرن ۱۵م. نیز ← **کولیها**؛ **ایلات**.

چادگان (čādegān)، دهستان (جم ح ۳۶٬۸۷۰؛)، بخش چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۳۹ (؟) آبادی. مرکزش، **چادگان** (جم ۳٬۳۴۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۲ کیلومتری جش داران است.

چار (čār)، مخفف چهار. برای الفاظی که آغاز آنها را ممکن است با لفظ چار بدانید، و آنها را در این ردیف نمییابید، به ردیف چهار نیز رجوع کنید. مثلا برای چارباغ ← چهارباغ.

چار ایماق: ← ایماق.

چارباغ: ← چهارباغ.

چارتخمه (čār.toxme) یا **چهارتخمه** (čahār-)، نام تخمهای چهارگانه‌ی بارهنگ، سپستان، قدومه، و بهدانه، که جوشانده‌ی آنرا برای نرم کردن اخلاط سینه و رفع سینه‌درد هنوز هم میخورند.

چارتوریسکی[4]**، پرنس آدام یژی** (prans ādām* yeji čārtoriski)، ۱۷۷۰–۱۸۶۱، سیاستمدار لهستانی. پس از شورش بی‌نتیجه‌ی لهستانیها در

(۱)Chapultepec (۲)Chad (۳)nomadism (۴)Czartoryski

بعضی از انواع چادر
چادر، چاقچور، روبنده، و پیچه



چادر (عهد صفوی)
(از سیاحتنامه‌ی شاردن)



چادر (عهد صفوی)
(از سیاحتنامه‌ی شاردن)

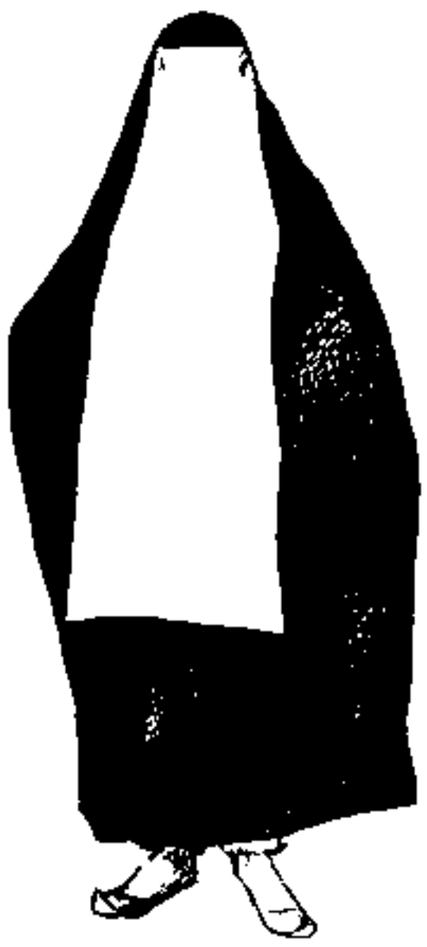

چادر و روبنده
(عهد ناصرالدین شاه قاجار)

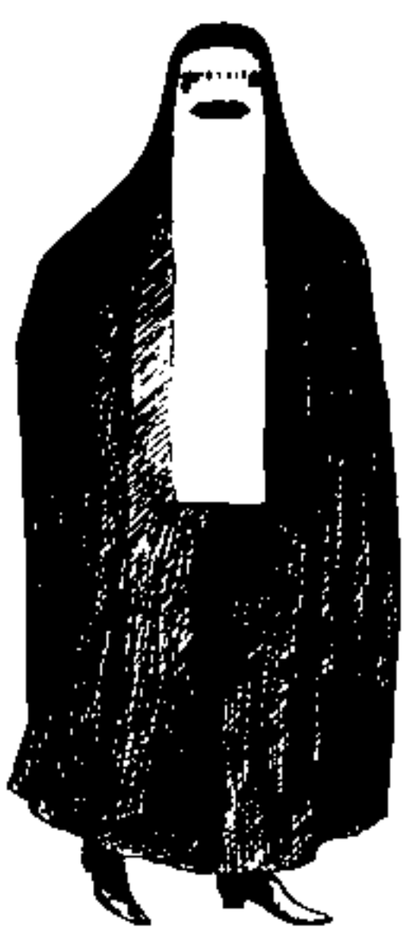

چادر و روبنده
(عهد محمد شاه قاجار)



چادر و روبنده
(عهد فتحعلی شاه قاجار)



چادر و روبنده
(عهد فتحعلی شاه قاجار)

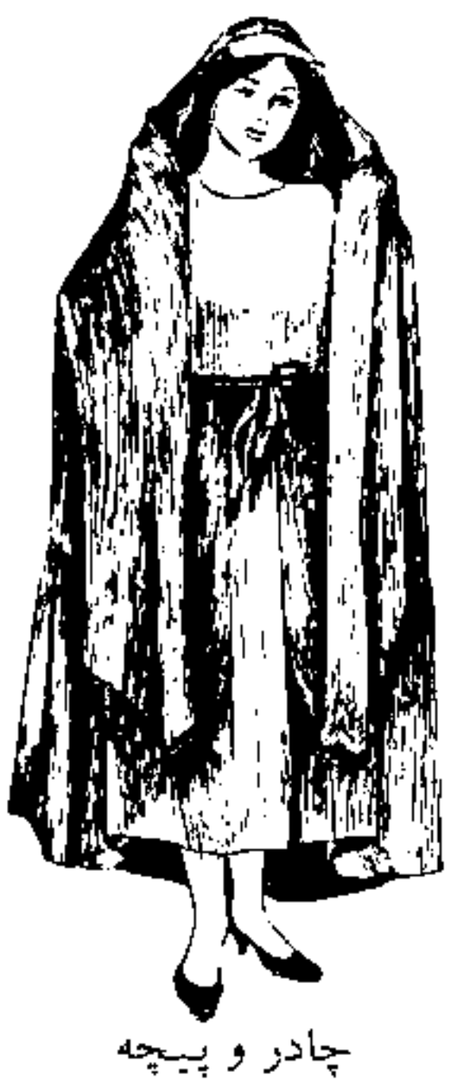

چادر و پیچه



چادر نماز



چادر حاشیه‌دار و روبنده



چادر و چاقچور

۱۷۹۴، بعنوان گروگان به دربار روسیه فرستاده شد، و در آنجا دوستی آلکساندر را، که بعد بعنوان آلکساندر I امپراطور شد، جلب کرد، و وی پس از جلوس او را به وزارت خارجه منصوب نمود (۱۸۰۳). در ۱۸۰۶ از این مقام کناره‌گیری کرد، ولی مانند گذشته مشاور نزدیک او بود، و آلکساندر را وادار به اعطای قانون اساسی ۱۸۱۵ لهستان کرد. بعدها با سیاست آلکساندر در لهستان مخالفت کرد، و در زمان نیکولای I در شورش ۱۸۳۰ شرکت جست، و در ۱۸۳۰–۳۱ رئیس دولت موقت لهستان بود. بعد از قیام ملی اوت ۱۸۳۱ در ورشو، به پاریس مهاجرت کرد؛ منزلش در پاریس مرکز اشراف مهاجر لهستانی بود.

چارتیزم[1] (cārtizəm)، نهضت اصلاح‌طلبانه‌ی کارگران در بریتانیای کبیر در ۱۸۳۸–۴۸. در "منشور خلق" (۱۸۳۷)، که توسط ویلیام لاوت (wilyām lāvət) و ف. پلیس تنظیم گردیده بود، کارگران انگلیسی خواسته‌های شگفت‌انگیز خود را بصورت اعلامیه‌ای باطلاع عموم رسانیدند. اهم تقاضای ایشان آزادی رأی عمومی برای مردان، برقراری رأی مخفی، و الغای شرط مالکیت برای نمایندگان پارلمان بود. اگرچه در نتیجه‌ی فعالیت‌های طرفداران چارتیزم بعضی اصلاحات پارلمانی بعمل آمد، نهضت در نتیجه‌ی شکافی که بین اعتدالیون و افراطیون روی داد، و هم در نتیجه‌ی رفاه عمومی متزاید، از بین رفت.

چارجو یا **چارجوی:** ← آمل، خراسان.

چارچار (cār.cār) [= چهارچهار]، نام چهار روز آخر چله بزرگ و چهار روز اول چله کوچک. ← چله.

چاردانگه. برای اعلامی که باین صورت میشناسید به ردیف چهاردانگه رجوع کنید.

چاردولی: ← چهاردولی.

چارده کلاته (cār.dehe kalāte)، یکی از بلوک سابق هزار جریب (ش مازندران، ل ایران). این بلوک مشتمل بر ۴ آبادی، واقع بین چشمه علی دامغان و شاه کوه، بوده است، که عبارت بوده‌اند از ورزن (varzan) (جم ۴۲۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری لغ دامغان؛ زردوان (zardovān) (جم ح ۱۹۷۰؟)، در ۴۸ کیلومتری لغ دامغان؛ قلمه (جم ۷۲۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری لغ دامغان؛ و خرابه ده. دهات ورزن، زردوان، و قلمه امروز جزء دهستان رودبار دامغان اند، و این دهستان دهی بنام کلاته (جم ۱٬۱۴۶ سث ۱۳۳۵ هش) نیز دارد. گندم چارده کلاته معروف بوده است، و بگفته‌ی مرآت البلدان (جلد ۴، ۱۲۹۶ هق)، "نان خاصه‌ی سفره‌ی سلاطین قاجار همیشه از گندم چارده کلاته بوده و هست". زکیخان زند در ۱۱۸۸ هق مردم چارده کلاته را بقتل رسانید.

چارسو (cār.su) [= چهارسو] یا **چارسوق** (cār.suq)، محلی که چهار بازار از آن منشعب شوند. چارسوهای معروف تهران عبارتند از **چارسو بزرگ** (bozorg)، در انتهای بازار مسگرها، که در ۱۲۲۲ هق در عهد سلطنت فتحعلی شاه قاجار ساخته شد؛ **چارسو کوچک**، واقع در انتهای بازار بزازها، نزدیک ← امامزاده زید، که در ۱۲۴۳ هق بنا شده است؛ و **چارسو چوبی** (cubi)، در کوچه‌ی ورزشگاه کنونی، از کوچه‌های غربی منشعب از خیابان شاهپور در ج میدان شاهپور (این چارسو در سال ۱۳۰۹ هق وجود داشته است. نقشه‌ی تهران را در صفحات ۷۰۰–۷۰۱ کتاب حاضر ملاحظه کنید).

چارسو بزرگ: ← چارسو.

چارسو چوبی: ← چارسو.

چارسوق: ← چارسو.

چارسوق امامزاده اسماعیل، اصفهان، ← شعیا، مسجد.

چارسو کوچک: ← چارسو.

چارقد (cārqad)، نوعی روسری زنان که در دوره‌ی قاجاریه معمول شد. پارچه‌ی خیلی نازکی بود که آن را "سه‌گوش" تا میکردند، و روی سر انداخته زیر گلو با سنجاق میبستند. اغلب آنرا قالب میکردند، یعنی بوسیله‌ی نشاسته، قسمت بالای سر را آهار میزدند، و (در صورت استطاعت) جواهر روی چارقد یا زیر گلو آویزان میکردند. بعضی دستمال ابریشمی بزرگی روی چارقد می‌بستند، که کلاغی نام داشت. چارقد و کلاغی هنوز در شهرها و دهات ایران معمول است.


چارقد

چارک (cārak)، بندر (جم ۴۵۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چارکی، بخش شیبکوه، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، در ساحل خلیج فارس، ۷۲ کیلومتری غ بندر لنگه مجاذی لش جزیره‌ی کیش.

چارک، یک چهارم (یک ربع). بالاخص، چارک در مقیاسات وزن برابر ۱/۴ من تبریز، یا 10 سیر، و در مقیاسات طول برابر ۱/۴ ذرع، یا ۴ گره، است. نیز ← چارکی.

چارکاس[2] (cārkās)، بخش مستعمراتی اسپانیا در امریکای جنوبی، تقریباً مطابق کشور بولیوی حالیه. در ۱۵۵۹ سازمان یافت و جزء قلمرو نایب‌السلطنه‌ی پرو گردید. در ۱۷۷۶ بقلمرو نایب‌السلطنه‌ی لا پلاتا منتقل شد. نامهای دیگرش پروی علیا و چوکیساکا (cukisākā) بود.

چارکی (cāraki)، در اصطلاح بنائی، پاره‌ی آجر یا خشت، بصورت چارگوش، و تقریباً ۱/۴ آجر یا خشت (← چارک، بمعنی یک چهارم).

چارکی، دهستان (جم ح ۵۰۰٬۷؟)، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، در ساحل خلیج فارس؛ دارای ۱۹(؟) آبادی.

چارلز[3] I (انگلستان) (cārlze)، ۱۶۰۰–۴۹، شاه (۱۶۲۵–۴۹) انگلستان و اسکاتلند و ایرلند؛ پسر دوم جیمز I و آن آو دنمارک و جانشین جیمز I. مذاکراتی که برای وصلت او با دختر شاه اسپانیا بعمل آمد در انگلستان نامقبول بود، و چارلز خود، پس از مسافرتی که به مادرید کرد (۱۶۲۳) تا شخصاً ترتیب این ازدواج را بدهد، از مخالفین اسپانیا گردید. از این گذشته، در دوره‌ی سلطنت پدرش در سیاست مداخله‌ای نداشت.

در ۱۶۲۵ بجای پدر بسلطنت نشست. وصلت او با هنریتا ماریا، خواهر لوئی XIII فرانسه، که کاتولیک بود، در انگلستان سخت نامقبول افتاد. بعلاوه مردم از (اولین) دیوک آو باکینگم (که طرف توجه چارلز بود)، و لشکرکشیها و اقدامات بی‌ثمر او در امور خارجه، و طرفداری وی از پروتستانهای فرانسه، سخت ناراضی بودند. بزودی کشمکشهای تلخ معروف به انقلاب پیرایشگر بین شاه و پارلمنت دامنه یافت. چارلز طرفدار نظام اسقفی بود، ولی پارلمنت طرفدار پیرایشگران بود، و از اختیار پول را نیز در دست داشت، و از تصویب لوایح مالی امتناع کرد، و این امر را موکول به معرفی وزرای معتمد نمود. چارلز پارلمنتهای ۱۶۲۵ و ۱۶۲۶ را منحل کرد، اما در ۱۶۲۸ مجبور شد پارلمنت را دعوت کند، و ناگزیر درخواست حق را که از مهمترین اسناد مشروطیت انگلستان است پذیرفت، ولی به گرفتن مالیاتهائی که مورد تصویب پارلمنت نبود ادامه داد. در ۱۶۲۹ پارلمنت را منحل نمود، و مدت ۱۱ سال (تا ۱۶۴۰) بدون پارلمنت فرمانروائی کرد. بر اثر نظارت شدید عُمّال دربار و تالار ستاره، از آزادیهای مدنی و مذهبی چیزی نماند، و جمع کثیری از کاتولیکها و پیرایشگران به امریکا مهاجرت کردند. چارلز در صدد تحمیل نظام اسقفی بر اسکاتلند برآمد، و مواجه با مقاومت سخت پیمانگران گردید، که منجر به اولین ← جنگ اسقفها شد. چارلز، برای تأمین هزینه‌ی جنگ، ناچار پارلمنت معروف به پارلمنت کوتاه را فراخواند (۱۶۴۰)، و چون پارلمنت اعطای پول را موقوف باین کرد که قبلا رفع شکایات بشود، شاه آنرا منحل نمود، و کوشید که بدون پارلمنت جنگ را ادامه دهد، ولی موفق نشد، و ناچار در همان سال چارلمنت معروف به پارلمنت طویل را دعوت کرد. پارلمنت طویل گرفتن مالیات را بدون تصویب پارلمنت غیر قانونی اعلام کرد، تالار ستاره را منحل نمود، و رأی داد که پارلمنت را بدون اینکه خود تصویب کند نمی‌توان منحل کرد. ویلیام لاد و سایر وزرا محبوس شدند، و ← ارل آو سترفرد محکوم به اعدام گردید. چارلز از در موافقت با پارلمنت درآمد، ولی ملکه با کومک ارتش مشغول توطئه برای برانداختن پارلمنت شد. در ۱۶۴۱ ایرلندیها در ایالت آلستر پروتستانها را قتل عام کردند، و چارلز به ناحق مورد سوء ظن واقع گردید. ترس از اینکه یک حکومت نظامی سلطنت‌طلب کاتولیک بر انگلستان مستولی شود سراسر انگلستان را فروگرفت. اقدام چارلز برای دستگیر کردن چند تن از نمایندگان مخالف وقوع جنگ داخلی را تسریع کرد. در اوت ۱۶۴۲ چارلز به پارلمنت اعلان جنگ داد؛ در ۱۶۴۴ در مارستن مور و در ۱۶۴۵ در نیزبی شکست خورد؛ چارلز تسلیم اسکاتلندیها شد، و سرانجام بدست سرکردگان ارتش انگلستان افتاد. چندی بعد فرار کرد و به جنگی تازه دست زد، ولی ارتش نیروی او را درهم شکست. دادگاهی که بوسیله‌ی پارلمنت دنباله تشکیل شد، و اعضایش از مقتدرترین دشمنان چارلز بودند، وی را بسبب جنگ بر ضد پارلمنت محکوم به خیانت کرد، و در ژانویه‌ی ۱۶۴۹

(۱)Chartism (۲)Charcas (۳)Charles

گردنش را زدند.

چارلز[1] II (انگلستان) (cārlze)، ۱۶۳۰–۸۵، شاه (۱۶۶۰–۸۵) انگلستان و اسکاتلند و ایرلند، پسر دوم چارلز I و هنریتا مریا. در ۱۶۴۶ به فرانسه گریخت. پس از اینکه پدرش اعدام شد (۱۶۴۹)، در اسکاتلند و در قسمتهائی از انگلستان و ایرلند بسلطنت اعلام شد. شرایط پیمانگران را پذیرفت، و به اسکاتلند رفت (۱۶۵۰)، و موافقت کرد که از نظام پرسبیتری در انگلستان و اسکاتلند پشتیبانی کند، و در ۱۶۵۱ تاجگذاری کرد، و عازم انگلستان شد (۱۶۵۱)، ولی از کرامول شکست خورد، و به اروپا گریخت، و مدت ۹ سال در آنجا نسبةً در تنگدستی گذرانید. جورج مانک اقداماتی برای بازگردانیدن وی بسلطنت کرد، و در ۴ آوریل ۱۶۶۰، چارلز ← اعلامیه‌ی بردا را صادر نمود، که مورد قبول پارلمنت واقع گردید، و در ۸ ماه مه‌ی ۱۶۶۰ چارلز بسلطنت اعلام شد. ادوارد هاید را که در غربت همراه او بود وزیر اعظم کرد. شاه‌کشها بر خلاف میل او بمجازات رسیدند. نظام اسقفی بازگشت، و ← مجموعه‌ی قوانین کلرندن فرقه‌های ناموافق را ضعیف کرد. تمایل چارلز به مذهب کاتولیک و به تساهل مذهبی مخالفینی سرسخت را برانگیخت، که بعدها حزب ویگ را تشکیل دادند. در ۱۶۶۲ با کاترین براگانزائی ازدواج کرد. در ۱۶۶۴ دومین ← جنگهای هلند آغاز شد، و متعاقب آن طاعون (۱۶۶۵) و حریق لندن (۱۶۶۶) روی داد. در ۱۶۶۷ ادوارد هاید معزول شد، و کبل بر سر کار آمد. چارلز با هولاند و سوئد یک اتحاد سه‌گانه تشکیل داد (۱۶۶۸)، ولی در ۱۶۷۰ با لوئی XIV فرانسه پیمان سرّی دوور را منعقد نمود، که بموجب آن چارلز تعهد میکرد که بمذهب کاتولیک درآید، و با هلندیها وارد جنگ شود. سومین جنگ هلند در ۱۶۷۲ آغاز شد. گرچه این جنگ موجب تفوق دریائی انگلستان گردید، در داخل کشور عدم رضایت مردم را برانگیخت. مقارن آن، چارلز اعلامیه‌ی معروف به اعلامیه‌ی اغماض را صادر نمود، که همه‌ی قوانین کیفری را که بر ضد کاتولیکها و ناسازگاران وضع شده بود معلق میکرد. پارلمنت در ۱۶۷۳ چارلز را مجبور کرد که این اعلامیه را پس بگیرد، و قانون آزمون را قبول کند، و در ۱۶۷۴ او را وادار نمود که جنگ با هلند را پایان دهد. در نتیجه، دولت کبل منحل شد، و ← ارل آو دنبی وزیر اعظم گردید. وی با رشوه دادن دسته‌جمعی، یک دسته‌ی طرفدار دربار در مجلس عوام تشکیل داد، و در ضمن، چارلز بواسطه‌ی کومکهای مالی که از لوئی XIV فرانسه میگرفت از پارلمنت مستغنی شده بود (بعداً در نتیجه‌ی ازدواج مری، دختر جیمز II، با ویلیام اورانژ، که بعنوان ویلیام III بسلطنت انگلستان رسید، اتحاد چارلز با لوئی قطع شد). چارلز در توطئه‌ی پاپی (← اوتس، تایتس)، پس از اینکه ملکه متهم شد، مداخله نمود. ضمناً ا. ا. کوپر ملقب به (اولین) ارل آو شافتسبری موضوع توطئه را مغتنم شمرده "لایحه‌ی طرد" را علم کرد، که جیمز (بعداً جیمز II) را که برادر چارلز و کاتولیک بود از جانشینی چارلز محروم میکرد، و جیمز سکات ملقب به ← دیوک آو مانت را که فرزند نامشروع چارلز بود بجانشینی تعیین مینمود. چارلز پارلمنت را منحل کرد (۱۶۸۱)، و حکومت استبدادی برقرار نمود. چارلز از معشوقه‌های خود چندین فرزند داشت، ولی فرزند مشروع نداشت، و بعد ازو برادرش جیمز II بسلطنت رسید. در دوره‌ی چارلز قدرت پارلمنت بتدریج افزایش یافت، احزاب بزرگ سیاسی برآمدند، استعمار و تجارت در هند و امریکا و جزایر هند شرقی پیشرفت کرد، و انگلستان بعنوان یک قدرت دریائی برآمد. چارلز شخصی عشرت‌طلب و در عین حال در سیاست عاقل و مدبر بود، و این دو جنبه‌ی متناقض شخصیت او جلوه‌ی مخصوصی به دوره‌ی مشمشع بازگشت خاندان استوارت بخشیده است.

چارلز ادوارد استوارت: ← استوارت، چارلز ادوارد.

چارلزتاون[2] (cārlztān)، بخشی از شهر بستن، ایالت ماساچوست، کشمت، بر رود چارلز، تأسیس ۱۶۲۹، نبرد بانکر هیل (bānkər hil) از جنگ‌های انقلاب امریکا در ژوئن ۱۷۷۵ در نزدیک آن روی داد، و اگرچه بریتانیائیها پیروز شدند، نتوانستند حلقه‌ی محاصره‌ی میهنپرستان را به گرد بستن درهم بشکنند.

چارلزتن[3] (cārlztən)، شهر (جه ۱۷۴°۷۰)، ج ش ایالت کارولینای جنوبی، کشمت، کنار قطا، بزرگ‌ترین و قدیمترین شهر ایالت (بنای ۱۶۷۰). از صنایعش تهیه‌ی کود شیمیائی، کاغذ، مواد شیمیائی، و فولاد است. سابقاً بوسیله‌ی دژهای مولتری (möltri) و سامتر (sāmtər) محافظت میشد. در جنگهای انقلاب امریکا در دست بریتانیائیها بود (۱۷۸۰–۸۲). در سال ۱۸۶۰، که ایالت کارولینای جنوبی از جرگه‌ی ایالات متحده خارج شد، خواستار املاک دولت مرکزی در آن ایالت خاصه دژهای مولتری و سامتر گردید، و چون فرمانده دژها از تسلیم آنها خودداری کرد مؤتلفین آنرا گلوله‌باران کردند، و بدنبال این واقعه جنگ داخلی امریکا آغاز گردید. پس از دو سال محاصره، چارلزتن دوباره بدست متحدین افتاد (۱۸۶۵).

چارلزتن[3]، شهر صنعتی (جه ۷۳°۵۰۱)، غ قسمت مرکزی ایالت ویرجینیای غربی، کرسی و دومین شهر ایالت. صنایع شیمیائی و پالایش نفت دارد.

چارلی چاپلین: ← چاپلین، چارلز سپنسر.

چار محال: ← چهار محال.

چاری (cāri)، ده (جه ۱°۱۸۵ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان مشهد گنبدافروز، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۹ کیلومتری ج بابل.

چاسر[4]، جفری (jefri cāsər)، ح ۱۳۴۰–۱۴۰۰، شاعر انگلیسی، مه لندن. مختصر اطلاعی که از زندگی وی داریم عمدةً مبتنی بر اسناد دولتی است. در ۱۳۵۷–۵۸ جزء گماشتگان خانه‌ی دیوک آو کلرنس (لایونل) بود. در جنگهای فرانسه اسیر شد (۱۳۵۹)، ولی فدیه داد، و آزاد گردید (۱۳۶۰). در ۱۳۶۶ ندیمه‌ی ملکه‌ی انگلستان را بزنی داشت. چاسر مشاغل گوناگون درباری و دولتی یافت، و چند بار به خارجه رفت، و از جمله چندی در ایتالیا گذرانید (۱۳۷۲–۷۳)، و احتمالا در آنجا با بوکاچو و پترارک ملاقات کرد. در ۱۳۷۷ از فرانسه و فلاندر و در ۱۳۷۸ دگر بار از ایتالیا دیدار کرد.

اولین اشعار مهم او عبارتست از کتاب دوشس (۱۳۶۹) و ترجمه‌ی قسمتی از داستان گل سرخ از مآخذ فرانسوی. تأثیر ادبیات ایتالیائی، خاصه دانته، در خانه‌ی شهرت و مجلس شورای مرغان دیده میشود. در اوج قدرت ادبی خود تروئیلوس و کرسیدا را نوشت (ح ۱۳۸۵–۸۶)، که اقتباسی از داستان منظوم فیلوستراتو (اثر بوکاتچو) است (← تروئیلوس و کرسیدا). اثر دیگر وی، بنام قصه‌های کنتربری (ح ۱۳۸۷)، گنجینه‌ای است از قصه‌های گوناگون، که از زبان زائرین مزار قدیس توماس بکت کنتربری، که با هم از لندن به کنتربری میروند نقل شده است. در این کتاب شخصیت زائرین بنحوی بسیار زنده و واقعی تجسم یافته است. چاسر در ادبیات انگلیسی ماقبل شکسپیر مقام اول را دارد. وی زبان انگلیسی ادبی را رونق بخشید، و شعر پنج‌هجائی را در ادبیات انگلیسی رواج داد. مقبره‌ی او در "گوشه‌ی شعرا" در وستمینستر ابی است.

چاشنی[5] (cāšni)، محفظه‌ی استوانه‌ای محتوی فولمینات جیوه یا ماده‌ی دیگری که بر اثر ضربه منفجر میشود، و انفجار ماده‌ی منفجره‌ی اصلی را سبب میگردد.

چاشنی‌گیر: ← شربت‌دار.

چاف (cāf)، ده (جه ۲°۵۶۷ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودبنه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۲۴ کیلومتری ل‌ش لاهیجان.

چاقچور (cāqcur)، شلوار گشاد و بلند لیفه‌دار، کفدار یا تا مچ پا، که زنان بر روی شلیته و لنبان میپوشیدند، و جزء لباس خارج از منزل آنان بود. وسط دو لنگه‌ی چاقچور را مثلثی باز می‌گذاشتند، و گاهی نیز دو لنگه را جدا از هم می‌دوختند. نیز ← چادر. برای تصویر چادر و چاقچور صفحه‌ی ۷۸۸ را ببینید.



چاقچور

چاکری[6] (cākri)، سلسله‌ی شاهان تایلند (سیام) که از ۱۷۸۲ تا کنون در آن کشور سلطنت کرده اند، و جملگی عنوان راما داشته‌اند. پادشاهان این سلسله و دوره‌ی سلطنت هر یک باین ترتیب است:

رامای I	۱۷۸۲–۱۸۰۹
رامای II	۰۹–۱۸۰۹
رامای III	۲۴–۱۸۲۴
رامای IV	۵۱–۱۸۵۱
رامای V	۶۸–۱۸۶۸
رامای VI	۱۹۱۰–۲۵
رامای VII	۲۵–۱۹۲۵
رامای VIII	۳۵–۱۹۳۵
رامای IX	۴۶–۱۹۴۶

مؤسس سلسله، رامای I، بانکوک را بنا کرد، و اصلاحات اداری و قضائی بعمل آورد. رامای II ورود تریاک را ممنوع ساخت. رامای IV معروف

(۱)Charles (۲)Charlestown (۳)Charleston (۴)Chaucer (۵)percussion cap (۶)Chak(k)ri

به مونکوت و رامای V مشهور به چولالونگکورن بود. در دوره‌ی رامای VI نوینسازی تایلند ادامه یافت، و تایلند در ۱۹۱۷، در جرگه‌ی متفقین وارد جنگ I شد. رامای VII معروف به پراجادیپوک بود، و پس از استعفای او، یکی از بستگانش (ظاهراً پسرش) که کودکی بیش نبود بعنوان رامای VIII، و معروف به آننده (ānanda)، جانشین وی شد. پس از مرگ (۱۹۴۶) مرموز آننده، برادرش رامای IX، معروف به پومیپون، بسلطنت اعلام شد.

چاک ریور[1] (čāk rivər)، مؤسسه‌ی تحقیقاتی دولت کانادا، ج اونتاریو، بر ساحل جنوبی رود اوتاوا، غ اوتاوا. بتوسط اداره‌ی نظارت انرژی اتمی اداره میشود. کوره‌ی اتمی بزرگ دارد.

چاکو[2] (čāko)، دشت پست بسیار کم‌جمعیت و پهناوری در قسمت مرکزی امریکای جنوبی، که از غ پاراگه تا ش بولیوی ممتد، و بین آرژانتین و پاراگه و بولیوی منقسم است. قسمت عمده‌ی آن کمابیش ناشناخته و مسکن قبایل وحشی هندیشمردگان میباشد. پس از جنگ (۱۹۳۲–۳۵) چاکو بین پاراگه و بولیوی، عهدنامه‌ای بامضا رسید (۱۹۳۸) که بموجب آن قسمت عمده‌ی چاکوی شمالی که مورد نزاع بود به پاراگه واگذار شد، و برای بولیوی، که در خشکی محصور بود، معبری به رود پاراگه منظور گردید.

چالاب[3] (čālāb)، سوراخ گِرد و نسبةً عمیقی که در داخل سنگ، در زیر یک آبشار، بوسیله‌ی گردش سنگ یا شن یا ماسه ایجاد میشود.

چالانچولان (čālān.čulān)، دهستان (جمع ج ۱۷٬۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. مرکزش، **چالانچولان** (جمع ۵۲۴ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۴ کیلومتری ج بروجرد است.

چال‌تلخان (čāl.talxān)، تپه‌ی بزرگی در جنوب ده خیر، نزدیک جاده‌ی تهران به ورامین، که آثار و ویرانه‌های کاخی بزرگ از عهد ساسانی در آن مدفونست. در ۱۳۱۵ هش، دکتر شمیت امریکائی کاوشهای علمی در آن انجام داد، و قسمتهائی از گچبریهای ساسانی را بدست آورد.

چالحصار (čāl.hesār)، یکی از محلات قدیم شهر تهران، در جغ چهار راه گلوبندک کنونی (محل تقاطع خیابانهای بوذرجمهری و خیام حالیه)، که از محلات جزء محله‌ی سنگلج محسوب بود. اصلا یکی از دو چاله‌ای بود (دیگری چالمیدان) که در موقع ساختن باروی تهران در سلطنت ۹۳۰–۸۴ هق) شاه طهماسب I صفوی احداث گردید (← تهران، II، ص ۶۹۹). تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار همه‌ساله روز عاشورا ازدحام غریبی از اهالی تهران در چالحصار میشد، و در ایام دیگر، مانند چالمیدان، از نقاط بسیار کثیف شهر بود، تا آنکه یوسف مستوفی‌الممالک، در زمانی که وزیر داخله بود، محوطه‌ی چالحصار را باغ عمومی کرد. یکی از کوچه‌های سنگلج نیز به چالحصار موسوم گردید.

چالدران (čālderān)، دهستان (جمع ح ۱۱۳٬۲۴۰)، بخش سیه چشمه، ج شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۸۴ (؟) آبادی. از غ به ترکیه محدود است. رودهای قزل چای و چالدران از آن میگذرند. جنگ معروف چالدران در ← دشت چالدران واقع شد.

چالدران، جنگ (čālderān)، جنگ خونینی بین شاه اسماعیل I صفوی وسلطان سلیم I عثمانی که در ۲ رجب ۹۲۰ هق (۲۳ اوت ۱۵۱۴) در ← دشت چالدران روی داد (← ایران و عثمانی، جنگهای، I). در طی این جنگ نزدیک ۳٬۰۰۰ عثمانی و ۲٬۰۰۰ ایرانی بقتل رسیدند، و با وجود شجاعتی که شاه اسماعیل و همراهانش نشان دادند، بسبب اینکه عثمانیها سلاح آتشین داشتند، شاه اسماعیل مغلوب و منهزم شد، و کمی بعد تبریز نیز بدست عثمانیها افتاد (۱۶ رجب ۹۲۰ هق). گویند عده‌ای از زنان ایرانی هم در لباس سربازی همراه شوهران خود به میدان جنگ آمده بودند، و بعضی از آنان اسیر سربازان سلطان سلیم شدند، و جسد بسیاری دیگر نیز در میدان جنگ پیدا شد، که بفرمان سلطان، آنها را با تشریفات مخصوص نظامی بخاک سپردند.

چالدران، دشت، دشتی بوسعت ح ۷۵۰ کمـ، در قسمت لغ آذربایجان ایران کنونی، که سابقاً از توابع ارمنستان بوده است. این دشت در لغ شهر خوی و در ۲۰ فرسنگی تبریز واقع است، و میل آن از لغ به جش است. شهرت آن بسبب ← جنگ چالدران بین ایران و عثمانی است.

چالشتر (čāl.šotor)، ده (جمع ۲٬۵۶۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار (رار)، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۸ کیلومتری لغ شهرکرد؛ حکومت‌نشین سابق چهار محال. قلعه‌ی قدیمی دارد. صنایع دستی قالی‌بافی و قفلسازی دارد.

چال کبود: ← اشتران کوه.

چالگاه[4] (čāl.gāh)، پس‌رفتگی گِرد یا نیمگردی در کوه، با دیواره‌های پرشیب، که معمولا بوسیله‌ی یخچال تشکیل شده است.

چالمرز[5]**، تامس** (tāməs čālmərz)، ۱۷۸۰–۱۸۴۷، عالم اسکاتلندی الاهیات مسیحی. در سازمان دادن به ← کلیسای آزاد اسکاتلند نقش رهبری داشت.

چالمیدان (čāl.meydān)، نام یکی از محلات قدیم شهر تهران، واقع در ج خیابان مولوی کنونی در طرفین خیابان ری حالیه (نقشه‌های صص ۶۹۶–۶۹۷ و صص ۷۰۰–۷۰۱ کتاب حاضر را ملاحظه کنید). در سلطنت (۹۳۰–۸۴ هق) شاه طهماسب I صفوی، مصالح ساختمان باروی تهران (← تهران، II، ص ۶۹۹) از این محل و محل دیگری برداشته شد، و در نتیجه، در آن دو محل دو چاله‌ی عمیق و وسیع احداث شد، که یکی به چالمیدان و دیگری به چالحصار موسوم گردید. چالمیدان (مانند چالحصار) از جاهای کثیف شهر و مزبله‌دان سکنه‌ی اطراف گردید، تا آنکه فرخ خان امین‌الدوله (فت ۱۲۸۸ هق. ← فرخ خان غفاری) مسجدی در آنجا بنا نهاد. امامزاده‌ی معروف به سید اسماعیل نزدیک چالمیدان است.

چالوس (čālus)، بخش (جمع ح ۱۱۵٬۰۰۰)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ساحل بحر خزر؛ دارای ۳۶ (؟) آبادی؛ مرکزش شهر **چالوس**. ← رود چالوس از آن میگذرد. محصولش مرکبات و برنج است.

چالوس (čālus)، شهر (جمع ۹٬۷۵۸ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش چالوس، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ساحل دریای خزر بفاصله‌ی ۸ کیلومتری نوشهر. محل تقاطع راه تهران–چالوس با راه بندر شاه–بندر پهلوی است. از تفرجگاهها و اقامتگاههای تابستانی است. ← رود چالوس از آن میگذرد، و بر روی آن پل بتونی با شبکه‌ی آهنی در شهر ساخته شده است. ذکر این شهر، باسم شالوس، در تواریخ دوره‌ی اسلامی آمده است. قسمت جدیدی که چالوس را بصورت شهر درآورد در سالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ هش تأسیس گردید، و میهمانخانه‌ی چالوس از همین سنوات است. اقامتگاه سلطنتی، ویلاهای زیبا، و کارخانه‌ی حریربافی دارد. نیز ← مازندران.

چالوس، رود، رودی بطول ح ۸۰ کمـ، ل ایران، در مازندران، که به دریای خزر میریزد. سرچشمه‌های آن از نواحی طالقان و کندوان، و جهت جریانش از ج به ل است. از ریزابه‌های آن رود‌های زانوس و میخ‌ساز است، که در محلی بنام پل کَرات یا پل زغالی (یا زغال)، واقع در لش مرزان‌آباد بر جاده‌ی شوسه‌ی تهران به چالوس، بآن میریزند. سپس رود چالوس از شهر چالوس میگذرد، و به دریای خزر میریزد. ماهی آزاد دارد. ناحیه‌ی کجور در ساحل راست و کلاردشت در ساحل چپ آن واقعست. جاده‌ی تهران به چالوس، که از گردنه‌ی هزار چم (لش ولی‌آباد، در کوههای البرز) میگذرد، در کنار رودخانه ممتد است، و دو طرف آن مناظر طبیعی بسیار زیبا دارد. **پل چالوس** پلی است بتونی با شبکه‌های آهنی، بطول 100 متر و عرض ۸ متر و ارتفاع ۶ متر، و در وسط شهر چالوس بر روی رود ساخته شده است.

چالوکیه: ← راجپوتها.

چان، چوئه سوم: ← سوم، چان چوئه.

چاندراگوپتا: ← ساندراکوتوس؛ گوپتا.

چاندراناگار[6] (čāndrānāgār)، فنـ شاندرناگور (šāndernāgor)، شهر (جمع ۴۹٬۹۰۹)، بنگال غربی، هند، بندر کنار رود هوگلی (hugli) و ل کلکته. از اواخر قرن ۱۷م تا ۱۹۵۰ متعلق به فرانسه بود.

چاندلر[7]**، ریمند** (reymənd čāndlər)، ۱۸۸۸–۱۹۵۹، نویسنده‌ی امریکائی رمانهای پلیسی. از آثارش خواب بزرگ (۱۹۳۹) و خدا حافظ، زیبای من (۱۹۴۰) است.

چانسلر: ← لرد چانسلر.

چانسلر، ویرجینیا، کشمـ، ← چانسلرزویل.

چانسلر[8]**، ریچارد** (ričārd čānsələr)، فت ۱۵۵۶، دریانورد انگلیسی. در هیئتی که با ۷ کشتی به فرماندهی (۱۵۵۳–۵۴) سر هیو ویلوبی[9] (sər hiu wilobi) برای جستجوی معبری از ل‌ش اروپا به هند عزیمت کرد، چانسلر سمت "راهنمای کل" داشت. ویلوبی و ۶۲ تن از همراهانش در ساحل

(1)Chalk River (2)Chaco (3)pot-hole; pothole (4)cirque; corrie (5)Chalmers (6)Chandernagor (7)Chandler (8)Chancellor (9)Willoughby

لاپلاند هلاک شدند (۱۵۵۴). اما کشتی که چانسلر ناخدای آن بود بسبب طوفان از دیگران جدا شد، و چانسلر به دریای سفید، که تا آن زمان ناپوییده بود وارد شد، و از محل آرخانگلسک بدعوت ایوان IV به مسکو رفت، و امتیازات تجارتی عمده‌ای بنفع انگلستان از دربار روسیه تحصیل نمود، که منجر به تأسیس ← شرکت مسکووی گردید. در ۱۵۵۴ به انگلستان بازگشت. سال بعد به مسکو عزیمت نمود؛ در مراجعت، کشتی وی نزدیک ساحل ابردین‌شر بشکست، و وی ناپدید شد.

چانسلرزویل[1] (cānsələrzvil)، حالیه **چانسلر**، محلی در ایالت ویرجینیا، کشمت، غ فردریکسبرگ، که بعلت نبردی (۲-۴ مه‌ی ۱۸۶۳) از جنگ داخلی امریکا که در آنجا واقع شد معروفست. درین نبرد سپاهیان ائتلافیه، بسرکردگی ر. ا. لی و ت. ج. جکسن، پیروز شدند، و این آخرین پیروزی عمده‌ی لی بود.

چانف (cānf)، دهستان (جه ح ۱۵٬۰۰۰)، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی. رود خواجه از آن میگذرد.

چانکیانگ[2] (cānkiāng)، بخش (۸۴۰ کمه؛ جه ۲۶۸٬۴۱۶)، چغ ایالت کوانگتونگ، چین. این سرزمین را در ۱۸۹۸ دولت فرانسه به اجاره‌ی ۹۹ساله از چین گرفته بود، و تا ۱۹۴۵، که به چین مسترد شد، کوانگچو (kuāngcŏ) یا کوانگچووان (-wān)، و به زبان فرانسوی کوانگ-چئوان (-ceu-) نام داشت.

چانگان، شهر چین، ← سیان.

چانگ تسو-لین[3] (cāng tso-lin)، ۱۸۷۳-۱۹۲۸، ژنرال چینی. در ۱۹۱۸ به سمت بازرس کل منچوری منصوب شد؛ برای بسط نفوذ خود در چین شمالی پیوسته در جنگ بود. هنگام عقب‌نشینی از جلو سپاهیان کوئومینتانگ، قطاری که حامل وی بود بمباران شد، و چانگ بقتل رسید. چانگ شوئه-لیانگ پسر او بود.

چانگچون[4] (cāngcun)، شهر صنعتی (جه ۸۵۵٬۲۰۰)، ل‌ش چین؛ کرسی ایالت کیرین، بر راه آهن منچوری جنوبی. سازنده‌ی ماشینهای سنگین است. بنام شینکینگ (šinking) پایتخت منچوکوئو بود.

چانگشا[5] (cāngšā)، شهر (جه ۶۵۰٬۰۰۰)، ج چین مرکزی؛ کرسی ایالت هونان، بر رود سیانگ. مرکز عمده‌ی تجارتی و صنعتی بر راه آهن پکن-کانتون است.

چانگ شوئه-لیانگ[6] (cāng šue-liāng)، ۱۸۹۸-، ژنرال چینی، معروف به مارشالِ جوان. پس از مرگ (۱۹۲۸) پدرش، چانگ تسو-لین، حکمفرمای نظامی منچوری شد. در ۱۹۳۱ ژاپنیها او را برکنار کردند. چیانگ کای‌شک او را مأمور جنگ با کمونیستها کرد، ولی وی چیانگ را در شهر سیان بربود (۱۹۳۶) تا مقاومت ملی بر ضد هجوم ژاپن را تقویت کند. بعدها چیانگ را آزاد کرد، ولی چیانگ او را دستگیر نمود، و از ۱۹۳۷ محبوس است.

چانگکیاکو[7] (cāngkiākŏ) یا **کالگان**[8] (kālgān)، سابقاً **وانچوان**[9] (wāncuān)، شهر (جه ۲۲۹٬۳۰۰)، ل چین؛ مرکز تجارتی عمده‌ی منولستان داخلی.

چاو (cāv)، پول کاغذی که در عهد سلطنت **گیخاتو خان** (فت ۶۹۴ هق) به پیشنهاد **عزالدین مظفر** و تصویب و تأیید **صدر جهان زنجانی**، بتقلید از چین، در ایران رایج شد. اسراف و تبذیر گیخاتو و تهی‌دستی وزیر و ضعف خزانه‌ی دولت عزالدین مظفر را باین فکر انداخت که بشیوه‌ی مملکت چین پول کاغذی را در ایران رایج نماید، و بجهت این مقصود، گیخاتو فرمان داد تا تداول و استعمال طلا و نقره محدود و ممنوع شود، و چاوخانه‌ها برای ساختن چاو در تمام شهرهای مهم دایر گردد، و احکام در بیان فواید و در طرز استعمال و خرج و معامله‌ی آن بولایات فرستاد. در ذی القعده‌ی ۶۹۳ هق حکم رواج چاو در تبریز صادر شد، و در فاصله‌ی سه روز بازارهای تبریز بسته شد، و معامله و تجارت بکلی معطل گشت. در شیراز و سایر بلاد نیز چاو مورد قبول واقع نشد، و گیخاتو ناچار، بصوابدید امرای مغول، آن را لغو نمود.

چاو عبارت از قطعه کاغذی بشکل مربع مستطیل بوده است که چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته بودند، و بر بالای آن از دو طرف لا اله الا الله، محمد رسول الله نوشته بود، و در پایین نام نویسنده یا رسام آن و در میان آن دایره‌ای تصویر شده بود که مبلغ بهای آن را (که از نیم درهم تا ده دینار بوده) قید کرده بودند، و در آن این عبارت نیز بود که "پادشاه جهان بتاریخ سنه‌ی ثلاث و تسعین و ستمائه (۶۹۳) این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید. تغییر و تبدیل‌کننده با زن و فرزند به یاسا رسانیده مال او را جهت دیوان بردارند."

چاودار (cāvdār) یا **دیوک** (divak)، (*Secale cereale*)، غله‌ای که مخصوصاً در نواحی مرطوب مرکز و شمال اروپا کاشته میشود. در زمینهای کم‌قوت که گندم در آنها بعمل نمیآید حاصل می‌دهد. از دانه‌های آن آرد و مشروبات الکلی مختلف مانند ویسکی و جین میسازند. نیز دانه‌ها بمصرف تغذیه‌ی حیوانات میرسد. قارچ ارگو بآن آسیب میرساند. نیز ← جو دوسر.

چاوس[10]، **کارلوس** (kārlos cāves)، ۱۸۹۹-، آهنگساز مکزیکی و رهبر ارکستر، مؤسس (۱۹۲۸) و رهبر ارکستر سمفونی مکزیکو. در باره‌ی موسیقی هندیشمردگان تحقیقات جامعی بعمل آورده است که بر آثار خود وی عمیقاً اثر گذاشته. آثار وی مشحون از رنگ و ریتم موسیقی بومیان و مشتمل است بر چند باله، چند سمفونی، کنسرتو برای پیانو، کنسرتو برای ویولن، و چند قطعه‌ی کُرال.

چاوش (cāvuš)، لغت ترکی، ظاهراً از ریشه‌ی چو (că) یا چاو (cāw) [= اعلان و خطاب]، و بمعنی نقیب لشکر و نگاهبان قافله. در تشکیلات ترکان عثمانی عنوان فتراش و فراش‌حضور بوده، و رئیس این چاوشان که چاوش‌باشی خوانده میشده بمنزله‌ی ایشیک‌آقاسی (← ایشیک‌آقاسی‌باشی) و رئیس تشریفات و تقریباً بمنزله‌ی نایب رئیس دیوان صدر اعظم بشمار میآمده است. از عهد اتابکان و ایلخانیان ببعد بسته‌ای فتراشان که لباس مخصوص داشته‌اند و متصدی تنظیم امور لشکر و اردو و مأمور منع لشکریان از تجاوز بمردم بوده‌اند اطلاق میشده، و "دورباش" چاوشان، در هنگام عبور موکب سلطان یا اردو، جهت منع عامه از تماس و ارتباط با اهل لشکر بوده است. این لفظ بصورت جاویش و شاویش بعربی نیز نقل شده است.

چاوش‌باشی: ← چاوش.

چاولی، امیر عهد سلاجقه؛ ← جاولی.

چاه[11]، سوراخی در زمین که از آن سیالی استخراج میشود. معروفترین چاهها چاههای آب است، و پس از آن چاههای نفت. آب باران که در زمین فرومیرود در مخازن زیر زمینی جمع میشود؛ سطح فوقانی چنین مخزنی سطح ایستابی (istābi) نام دارد، و آن سطحی است که آب چاه در موقعی که تلمبه عمل نمیکند در آن سطح می‌ایستد. در زمینهای مرطوب، این سطح ممکن است نزدیک سطح زمین باشد، و در این صورت بوسیله‌ی کندن میتوان بآسانی بآن دست یافت. در جاهای خشک، سطح ایستابی ممکن است در عمق زیادی واقع باشد، و در این صورت بوسیله‌ی مته‌های مخصوص حفر چاه میکنند. برای کشیدن آب از چاههای عمیق، معمولا تلمبه‌های برقی بکار میرود. در بعضی نواحی، آبهای زیر زمینی که از دامنه‌ها سرازیر میشوند ممکن است بین لایه‌های نفوذناپذیر محبوس شوند؛ در این صورت، اگر مته‌ی حفاری از لایه‌ی نفوذناپذیر بگذرد، و به این آب برسد، آب با فشار بالا میآید و در بعضی حالات فوران میکند (چاه آرتزین). در بسیاری از نقاط زمین، مخصوصاً در مناطق روستائی، آبیاری بوسیله‌ی حفر چاه صورت میگیرد. چون زمین خود صافی بسیار خوبی است، آبهای زیر زمینی که از چاههای عمیق خارج میشود غالباً آب پاک است. چاه آب باید چنان باشد که آبهای سطحی در آن نفوذ نکند و مایه‌ی آلودگی آن نشود.

اگرچه نفت و گازهای طبیعی از آب سبکترند، در زیر طبقات ضخیم سنگی محبوس میشوند، و برای آوردن آنها به سطح زمین باید چاه کند. امروزه حفر چاه نفت و گاز فنی بسیار توسعه‌یافته است، و در این کار تخصص و تجربه‌ی فراوان لازم است. تشخیص اینکه در نقطه‌ای آب یا نفت موجود است، و تعیین مقداری که بدون لطمه زدن به منابع طبیعی میتوان از زیر زمین استخراج کرد، کار زمینشناسان و مهندسین متخصص است. برای تعیین موضع منابع زیر زمینی از اسبابهای نوین از قبیل لرزه‌نگار استفاده میشود، اما سابقاً (و گاهی حتی در این عصر) بعضی مدعی بوده‌اند که با عصای پیشگوئی میتوانند موضع آب را تشخیص دهند.

چاهار[12]، ایالت سابق (۱۱۶٬۵۰۰ کمه)، ل چین، که در ۱۹۵۰ و ۱۹۵۲ بین سایر ایالات تقسیم شد (قسمت عمده‌ی آن جزء مغولستان داخلی). بیشتر آن بین دو قسمت از دیوار بزرگ چین قرار داشت، و کرسی آن کالگان بود. ناحیه‌ی چاهار

---

(۱)Chancellorsville (۲)Chankiang (۳)Chang Tso-lin (۴)Changchun (۵)Changsha (۶)Chang Hsueh-liang
(۷)Changkiakow (۸)Kalgan (۹)Wanchuan (۱۰)Chávez (۱۱)well (۱۲)Chahar

یکی از عمده‌ترین تولیدکنندگان کانه‌ی آهن در چین است.

چاه آرتزین (ārtezian؛ از فنـ) [منسوب به آرتسیوم (ārtesium)، نام لاتینی ناحیه‌ی قدیم آرتوا، ل فرانسه]، چاه یا چشمه‌ای که، بسبب اختلاف فشار (← ظروف مرتبطه، قانون)، بواسطه‌ی شکافی در لایه‌ای نفوذپذیر واقع بین دو لایه‌ی نفوذناپذیر، آب از آن برآید. در نقاطی که شیب لایه‌ها برای تولید فشار لازم مساعد است، بوسیله‌ی حفر چاهی که از لایه‌ی فوقانی نفوذناپذیر گذشته وارد لایه‌ی نفوذپذیر شود، میتوان چاه آرتزین

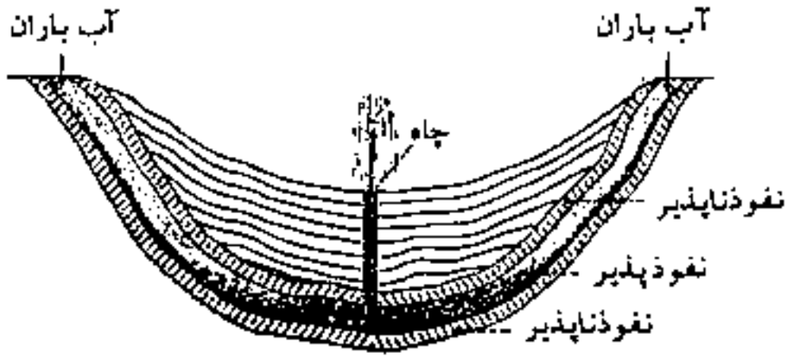

چاه آرتزین

احداث کرد. اگر اختلاف فشار برای بالا راندن آب کافی نباشد، گاهی به تلمبه متوسل میشوند، و در این صورت چاه را نمیتوان آرتزین بمعنای واقعی آن دانست. احداث چاه آرتزین از قدیم الایام معمول بوده است، ولی چون اول چاهی از این قبیل که در فرانسه مشاهده شد در آرتوا حفر شده بود (قرن ۱۲م)، این نوع چاهها "آرتزین" خوانده شد.

چاهان (cāhān)، ده (جه ۱°۱۸۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بنت، بخش نیکشهر، شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان، ۴۸ کیلومتری جغ نیکشهر.

چاه بهار (cāh bahār)، شهرستان، استان بلوچستان و سیستان، کنار دریای عمان، در گوشه‌ی جش ایران. از ش به مرز ایران و پاکستان محدود است. مشتمل بر بخشهای دشتیاری، نیکشهر، و قصر قند است. رود باهو یا باهوکلات (← باهوکلات) از آن میگذرد، و نزدیک گوادر به دریای عمان میریزد. مرکزش، شهر و بندر **چاه بهار** (جه ۱°۸۰۰ سث ۱۳۳۵ هش)، بر مدخل شرقی ← خلیج چاه بهار واقعست، و ظاهراً قبل از سال ۱۳۱۰ هش لنگرگاه کشتیهای تجارتی بوده و رونقی داشته است. آبادی نیز در ۸ کیلومتری ل شهر بوده است.

چاه بهار، خلیج، شاخابه‌ی دریای عمان در ساحل مکران، جش ایران، تقریباً بشکل نیمدایره‌ای که عرض دهنه‌اش ح ۱۶ کم است، و ح ۱۶ کم در خشکی پیش رفته است. بهترین بندرگاه سواحل مکران ایران است. رأس آن پست و باطلاقی است، ولی سواحل شرقی و غربی آن سنگی است. خلیج چاه بهار از بادهای موسمی تابستانی و از بادهای شمال در پناه است. شهر چاه بهار در مدخل شرقی خلیج است، و آبادی نیز در ل شهر بوده است.

چاه‌چسته: ← چیچست.

چاه‌کوتاه (cāh.kutāh)، دهستان (جه ح ۲°۵۰۰)، شهرستان دشتی و دشتستان، استان هفتم (فارس)، دارای ۶ (؟) آبادی. مرکزش، **چاه‌کوتاه** (جه ۱°۵۷۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری جغ برازجان است.

چاه‌گاوی (cāh.gāvi)، دهستان، بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۴ (؟) آبادی.

چای، نام درخت و درختچه‌ای، و برگ آنها، و نیز آشامیدنی که از آنها ساخته میشود. بوته‌ی اصلی چای (*Camellia thea* یا *Thea sinensis*) پیوسته‌سبز و اصلش از آسیای شرقی است، و ارتفاعش به 10 متر میرسد، ولی چون شاخ و برگهای آنرا میبرند معمولا بارتفاع ح ۱–۱٫۵متر دیده میشود. عمده‌ترین بعمل‌آورندگان آن چین، هندوستان، سیلان، اندونزی، ژاپون، و فرمز است، و از ۵۰ سال قبل در ل ایران هم بعمل میآید. بوته‌های آنرا بتوسط کاشتن دانه زیاد میکنند، از سه‌سالگی از آن بهره‌برداری میکنند، و تا ۵۰ سال قابل بهره دادن است. برگها را در هنگام شدت رویش با دست چیده، پلاسانده، لوله کرده خشک میکنند. برای تهیه‌ی چای سبز، خشک کردن بلافاصله پس از چیدن برگ انجام میگیرد؛ برای تهیه‌ی چای سیاه، برگها را ح ۲۴ ساعت قبل از خشک کردن تخمیر میکنند؛ در چای نیم‌رنگ تخمیر کمتر است. نمره‌بندی چایها به روش انگلیسی یا چینی، و نامگذاری بعضی از آنها از روی محل رویش است. عطر چای بسبب اسانسهای فرار آن، خاصیت محرکش بسبب تئین (← کافئین)، و گسی آن بواسطه‌ی مواد مازوئی است. در بسیاری از کشورهای جهان دم‌کرده‌ی چای پس از آب بیشترین مشروبی است که مصرف میشود.

چای آسویگو (āswigō؛ از انگلـ)، (*Monarda didyma*)، گیاه معطر دائمی از تیره‌ی نعناليان، با سنبله‌های گلهای سرخ. بومیان امریکائی و مهاجرنشینان از برگهای آن چای میساختند.

چای‌باسار (cāy.bāsār)، دهستان (جه ح ۵°۵۰۰)، غ بخش پلدشت، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. بتوسط رودهای ارس، زنگمار، و ساری‌سو مشروب میشود. مرکزش، شوط (šot) (جه ۲°۰۰۴ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۲٫۵ کیلومتری جغ پلدشت واقعست.

چای پاراگه، درخت، ← ماته.

چای‌پاره (cāy.pāre)، دهستان (جه ح ۱۱۶°۳۶۰)، بخش قره ضیاءالدین، شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۵۶ (؟) آبادی. رود آقچای مشروبش میکند. بخش قره ضیاءالدین ظاهراً منطبق با همین دهستان، و گویا همان بخش چای‌پاره است، که در بعضی مآخذ در جزء تقسیمات کشور آمده است. مرکز بخش قره ضیاءالدین، ده قره ضیاءالدین (qare) (جه ۲°۴۹۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری ل‌ش خوی است.

چایکوفسکی[1]، **پیوتر ایلیچ** (piotr ilyic cāykofski)، ۱۸۴۰–۹۳، آهنگساز بزرگ روسی. از کودکی بنواختن پیانو پرداخت، و در دهسالگی نخستین قدم را در راه آهنگسازی برداشت. در ۱۸۵۰–۵۹ در سن پطرزبورگ حقوق تحصیل کرد؛ فوت (۱۸۵۴) مادرش در روح او سخت مؤثر افتاد. پس از فراغت از تحصیل وارد خدمت عدلیه شد. از ۱۸۶۱ به تحصیل آرمونی پرداخت، و در ۱۸۶۳ شغل خود را رها کرد، و عمر خود را وقف موسیقی نمود. اولین اثر بزرگ وی اوورتوری است که برای نمایشنامه‌ی طوفان (از آ. ن. اوستروفسکی) ساخت (۱۸۶۴). از ۱۸۶۶ بدعوت ن. گ. روبینشتین در کنسرواتوار جدید مسکو بتدریس پرداخت، و رفته رفته بعنوان یک آهنگساز شهرت یافت. در ۱۸۷۶ از طریق مکاتبه، باب آشنائی را با بیوه‌ی ثروتمندی بنام مادام فون مک (fon mek) گشود و مدت ۱۴ سال (تا ۱۸۹۰ که دوستی آنها قطع شد) از کومک مالی او برخوردار بود، و توانست از معلمی کناره‌گیری کند (۱۸۷۸). پس از مسافرتهائی به اروپا و رهبری ارکستر در کشمت به روسیه بازگشت، و بمرض وبا درگذشت.

آثار چایکوفسکی مشحون از ملودیهای زیبا است، و رقت و شکفتگی احساسی که در آنها وجود دارد، او را در شمار بزرگترین آهنگسازان رمانتیک قرار داده است، و احتمالا ساخته‌های او بیش از آثار دیگر آهنگسازان اجرا میشود، و رواج دارد. از آثارش اینهاست: پوئم سمفونیک فرانچسکا دا ریمینی (۱۸۷۶)؛ باله‌ی دریاچه‌ی قو (۱۸۷۶؛ نخستین و مشهورترین باله‌ی او)؛ باله‌های زیبای خفته (۱۸۸۹) و فندق‌شکن؛ چند سمفونی، از جمله سمفونی پاتتیک (۱۸۹۳) که برهبری وی در سن پطرزبورگ اجرا شد؛ سه کنسرتو برای پیانو؛ اوورتورهای رومئو و ژولیت و ۱۸۱۲؛ دو اپرای یوژنی آنگین و ملکه‌ی گوزنها (بر اساس داستانهای منظوم پوشکین بهمین نامها)؛ و سه کوارتت زهی.

چایکوفسکی[2]، **میخال** (mixāl cāykofski)، ۱۸۰۴–۸۶، رمان‌نویس لهستانی. در شورش ۱۸۳۱ لهستان شرکت کرد؛ سپس به مملکت عثمانی رفت و در آنجا اسلام آورد. قزاقهای عثمانی را سازمان داد، و در جنگ کریمه علیه روسها جنگید. داستانهای متعددی در باره‌ی زندگی قزاقها و اسلاوهای جنوبی و تاریخ لهستان نوشته است.

چایکوفسکی[3]، **نیکولای واسیلیویچ** (nikolāy vāsilyevic cāykofski)، ۱۸۵۰–۱۹۲۶، انقلابگر روسی، از رهبران حزب سوسیالیست مردم. رئیس حکومتی ضد انقلابی در آرخانگلسک بود (۱۹۱۷–۱۹).

چایمان: ← سرماخوردگی.

چبوکساری، شهر، ← جوواش.

چپرچپی (capcapi)، ← زغال اخته.

چپق[4] (copoq)، اسبابی برای دود کشیدن، که اساساً مرکب از لوله‌ای است که از یک طرف به حقه‌ای متصل میشود. چپق را هندیشمردگان از ایام قدیم بکار میبردند، و پس از رواج استعمال توتون در اروپا، در این قاره نیز رواج یافت. ظاهراً چپقهای اروپائیان، کمابیش مانند چپقهای کنونی آنان، لوله‌ای نسبةً کوتاه داشت. پس از ورود توتون به مملکت عثمانی، لوله‌ی درازی برای این اسباب ساختند، و آنرا چوبوق نامیدند، که ظاهراً شکل ترکی لفظ چوبک (= چوب کوچک) است. نیز ← قلیان.

چپقک (copoqak)، گیاه، ← زراوند.

چپل[5] (cepel)، شهر (جه ۴۶°۱۷۱)، مجارستان

(۱)Tchaikovsky; Tschaikowsky (۲)Czajkowski (۳)Chaykovsky; Tschaikovsky (۴)pipe (۵)Csepel

مرکزی، بر جزیره‌ی چپل در رود دانوب، نزدیک بوداپست. کارخانه‌های ماشینسازی و اسلحه‌سازی دارد.

چپمن[1]**، جورج** (jorj capmən)، ۱۵۵۹؟–۱۶۳۴، شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی. بسبب ترجمه‌های منظومش از ایلیاد (۱۶۱۲) و اودیسه (۱۶۱۴–۱۵) مشهور است.

چپیه: ← کوفیه.

چترال[2] (cetrāl)، ایالت نواب‌نشین (ح ۱۱٬۶۵۰ کمه؛ جه ۱۰۵٬۰۰۰)، پاکستان غربی، بر دامنه‌ی جنوبی کوههای هندوکش. مجاور روسیه‌ی شوروی، افغانستان، و جمهوری خلق چین است. رود چترال از آن میگذرد. ایالت از کرسی آن، چترال، نام گرفته است، که نامهای قدیمترش قاشقار (qāšqār) و چترار است. ایالت چترال قریب ۳۰۰ سال سلطنت مستقل مسلمانی داشت؛ در ۱۸۹۵، بریتانیا از کشمکش بر سر سلطنت آنجا استفاده کرده اشغالش کرد. در ۱۹۴۷ جزء پاکستان شد.

چترال[2]، رودی بطول ح ۴۸۰ کمه، ل‌ش پاکستان غربی و چ‌ش افغانستان، که از ایالت چترال می‌گذرد، و در افغانستان، بنام کنر (konar)، نزدیک جلال‌آباد به رود کابل میریزد.

چترتن[3]**، تامس** (tāməs catərtən)، ۱۷۵۲–۷۰، شاعر انگلیسی. در کلیسائی به بعضی مآخذ قدیم دست یافت، و اشعاری سرود، و آنها را به تامس راولی (tāməs rāli) نامی که ادعا میکرد از راهبان قرن ۱۵م است نسبت داد، ولی سندسازی وی فاش شد. در ۱۷۷۰ به لندن رفت، ولی نتوانست اشعار خود را بفروشد، و دوچار تنگدستی شد، و با ارسنیک خودکشی کرد. چترتن دارای قریحه‌ای مبتکر بود، و در سندسازی دست داشت. اشعار سبک جدیدش از روانی و تنوع بهره‌ور است، اما قدرت طبع و نبوغ وی را باید در همان اشعاری جستجو کرد که بروش شاعران قرون وسطی سروده، و به شخصیتهای مجعول آن عهد نسبت داده است. وی در شاعران رمانتیک انگلستان تأثیر فراوان داشته است.

چتر نجات[4] (catre nejāt)، فنه پارانوت (pārā-šüt)، وسیله‌ای شبیه چتر معمولی که به شیء ساقط در هوا بسته میشود، و بسبب مقاومتش در مقابل هوا، آنرا از تأثیرات زیان‌بخش سقوط حفظ میکند. ژان پیر بلانشار مدعی اختراع آن شد (۱۷۸۵). اولین فرود آمدن موفقیت‌آمیز انسان با چتر نجات از ارتفاعی معتنابه فرود آمدن ژاک گارنرن[5] (jāk gārneraN) بود، که در سال ۱۷۹۷ از ارتفاع ۱٬۰۰۰ متری از بالون فرود آمد. با توسعه و تکامل هوانپیمائی و تجربیاتی که در آئرودینامیک بعمل آمده است، چتر نجات امروزه وسیله‌ی بسیار مؤثری برای پرش هوانوردان و پرتاب میباشد. اولین خلبان ایرانی که از چتر استفاده کرد رضا دربندی بود، که در ۱۳۱۵ هش، بعلت آتش گرفتن هواپیما، در حالی که قسمتی از چترش سوخته بود در یاخچی‌آباد (چ قلعه‌مرغی) فرود آمد. سرهنگ لوائی، بدون تمرین قبلی، با دو چتر از هواپیما در دوشان‌تپه پرید (۱۳۲۶ هش). واحد چترباز ایران در ۱۳۲۹ هش تشکیل یافت.


چتر نجات

چترود (catrud)، ده (جه ۲٬۲۰۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان زنگی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان کرمان، استان هشتم، ۵۴ کیلومتری ل کرمان.

چتریان (catriān)، تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ی جداگلبرگ که گلهایشان همیشه بشکل چتر و غالباً به صورت چتر مرکب است. چتریان در دستگاه رویشی خود آوندها و لوله‌های ترشحی دارند، که در آن اسانسها و صمغهای مختلف قرار گرفته است، و بعضی از آنها در داروسازی و عطرسازی بکار میروند. چتریان بیش از ۱٬۵۰۰ جنس مختلف دارند، و بیشتر در نیمکره‌ی شمالی می‌رویند. از رستنیهای معروف این تیره جعفری، هویج، شود، انیسون، گشنیز، گلپر، سنبل‌ختائی، شوکران، و خارخسک است. نیز ← رستنی، جدول رده‌بندی.

چتکل (catkal)، در مآخذ اسلامی **جدغل** (jedqel)، رشته‌کوه مرتفعی که بطول ح ۱۸۰ کمه در قرقیزستان و ازبکستان و قزاقستان شوروی ممتد است. دنباله‌ی غربی تین شان و مرز شمال غربی دره‌ی فرغانه است. ارتفاع متوسطش ۳٬۵۰۰ متر است، و بلندترین قله‌اش ۴٬۵۰۳ متر ارتفاع دارد.

چتکه[6] (cotke، از روسی) یا **چرتکه** (cortke)، اسباب ساده‌ای برای محاسبه، مرکب از مهره‌هائی که به سیمها یا میله‌هائی که در قابی جایگزین است کشیده شده، و هر دسته از مهره‌ها نماینده‌ی مرتبه‌ایست از اعداد. اشکالی از آن از قدیم در

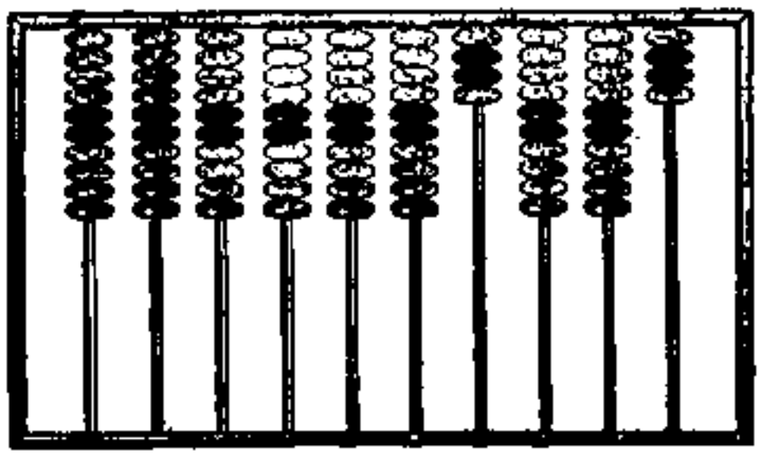
چتکه

نواحی مختلف بکار میرفته است، و هنوز هم در بعضی ممالک (چین، ژاپن، ایران، و غیره) بکار میرود. چتکه‌ای که بین ایرانیان، ارامنه، عربها، و ترکان رایج است شباهتی به چتکه‌ی چینی و چتکه‌هائی که در اروپای غربی رایج بود ندارد، و احتمالا بوسیله‌ی محاسبین ایرانی یا عرب اختراع شده است، و بعدها از ممالک اسلامی به روسیه وارد شده.

چتم[7] (catəm)، شهر (جه ۴۶٬۹۴۰)، کنت، انگلستان، بر رود مدوی، از پایگاههای عمده‌ی دریائی. اولین لنگرگاه آنرا الیزابت I تأسیس کرد (۱۵۸۸).

چتم، اول ارل آو: ← پیت، ویلیام.

چتنوگا[8] (catənugā)، شهر (جه ۱۳۱٬۰۴۱)، ش ایالت تنسی، کشمة، بر رود تنسی و نزدیک مرز جورجیا. اطرافش را کوهها فراگرفته. از مراکز صنعتی و حمل و نقل و دارای کارخانه‌های تهیه‌ی محصولات فلزی و نساجی و ماشین‌آلات کشاورزی است. چتنوگا در جنگ داخلی امریکا نقطه‌ی سوق الجیشی مهم و از هدفهای ایالات شمالی بود، و در نتیجه‌ی پیکار معروف چتنوگا (اوت‌نوامبر ۱۸۶۳) بدست آنان افتاد.

چتنی: ← لرشی.

چتور[9] (cettār)، شهر (جه ۶۴٬۰۷۶)، ایالت راجستان، ل‌غ هند. دژ قدیمی چتور بر بالای تپه‌ای قرار دارد، و در قدیم قلعه‌ی مستحکمی بود؛ در ۷۰۳ هق علاءالدین خلجی آنرا گرفت. یکی از روایاتی که در این باب گفته‌اند اینست که سبب حمله‌ی وی به قلعه‌ی چتور این بود که آوازه‌ی خوبروئی پدمینی (padmini)، زوجه‌ی راجه‌ی چتور، را شنیده بود، و خواستار دیدن وی شد، و چون صورت او را در آینه بدید خواستار وی گردید، و قلعه را محاصره کرد، و وقتی که عرصه بر مدافعین تنگ شد، پدمینی و سایر خوبرویان شهر خود را در آتش افکندند، و علاءالدین هنگامی به قلعه درآمد که جمله‌ی آنان خاکستر شده بودند.

چچن[10] (cecen)، نامی که روسها به قومی مسلمان، بومی دامنه‌های شمالی قسمت مرکزی قفقاز بزرگ (چ‌ش جمشسر اروپائی) اطلاق کرده‌اند. زبان آنها از زبانهای قفقازی شمالی است. از تاریخ آنها تا قرن ۱۸م چندان اطلاعی در دست نیست. مذهب حنفی از قرن ۱۷م از طریق داغستان و کریمه بین آنها نفوذ کرد، و در آخر آن قرن در نتیجه‌ی فعالیت نقشبندیه راسخ شد و در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م بین قوم اینگوش (inguš) (همسایگان غربی چچنها) راه یافت. اولین زد و خورد بین چچنها و روسها در ۱۷۳۲ روی داد. چچنها در مقابل پیشروی روسها با منتهای سرسختی مقاومت کردند. در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م سرزمین چچنها مرکز عمده‌ی قیام شیخ شامل بود. استیلای روسیه در ۱۸۵۹ استقرار یافت. در ۱۸۶۵ قریب ۴۰٬۰۰۰ چچن به خاک عثمانی مهاجرت کردند.

بعد از انقلاب اکتبر در روسیه، سرزمین چچن آخرین مرکز مقاومت بر ضد رژیم شوروی بود. در ژانویه‌ی ۱۹۳۴ ناحیه‌ی خودمختار چچن‌ـاینگوش از قسمتهائی از سرزمین چچنها و اینگوشها تشکیل گردید، که در ۱۹۳۶ به **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی چچن‌ـاینگوش** (حالیه ۱۹٬۳۰۰ کمه؛ در ۱۹۵۹ جه ۷۱۰٬۰۰۰) مبدل شد، که مرکزش گروزنی است. در جه II چچنها و اینگوشها با مهاجمین آلمانی همکاری کردند؛ در ۱۹۴۴، دولت شوروی جمشه چچن‌ـاینگوش را منحل و چچنها و اینگوشها را به آسیای مرکزی منتقل نمود؛ در ۱۹۵۷ جمشه دگر بار تأسیس شد، و

(۱)Chapman (۲)Chitral (۳)Chatterton (۴)parachute (۵)Garnerin (۶)abacus (۷)Chatham (۸)Chattanooga (۹)Chittor (۱۰)Chechen

بقایای چچنها و اینگوشها اجازه‌ی بازگشت یافتند، و فعلا اقلیتی در جخشه چچن-اینگوش هستند.

چچن-اینگوش، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی: ← چچن.

چخ[1]**، سواتوپلوک** (svātopluk cex)، ۱۸۴۶–۱۹۰۸، شاعر و داستان‌نویس چک. ترانه‌ها و نوشته‌های وی (مانند ترانه‌های یک اسلاو، ۱۸۹۷)، سخت جنبه‌ی ملی دارد، و از این جهت، و هم بسبب اشعار غنائی و هجاهای منشورش، در زمان خود محبوبیت تام داشت.

چخوف[2]**، آنتون پاولوویچ** (ānton pāvlovic cexof)، ۱۸۶۰–۱۹۰۴، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس روسی؛ متـ تاگانروک. در مسکو فارغ التحصیل طب شد (۱۸۸۴)، ولی فقط مدت کوتاهی به طبابت پرداخت. در ۱۹ سالگی شروع به نوشتن داستانهای کوتاه کرد، و چنان مورد استقبال واقع شد، که از طبابت دست کشید، و به ادبیات پرداخت. از آغاز متوجه جنبه‌های مبتذل زندگی روسی بود. در داستانهای خود، پستیهای طبع آدمی را سخت مورد انتقاد قرار میدهد. اشخاص این داستانها جملگی از مردم عادی روسیه هستند، و چخوف، مانند عکاسی چیره‌دست، سادگی آمیخته با دنائت و کوتاه‌فکری آنان را مجسم میکند، اندوه و یاسی که سراسر وجود آنها را فروگرفته است خواننده را تحت تأثیر قرار میدهد. چخوف و م. **گورکی** برجسته‌ترین نماینده‌های نویسندگان واقعبین روسی هستند که باین جنبه‌های طبع آدمی پرداخته‌اند. معذلک، چخوف، یکی از بزرگ‌ترین استادان داستانهای کوتاه نوین است. آثار درخشان و نافذ او از حیث انشاء فوق العاده روان، و حاکی از مهارت عجیب وی در برگردانیدن ناگهانی یک وضعیت مضحک به صحنه‌ای حزن‌انگیز و دردناک است.

نخستین اثر جدی چخوف داستان نماز میت (۱۸۸۶) بود. در ۱۸۸۷، نمایشنامه‌ی ایوانوف را نوشت، و پس از اینکه نمایشنامه‌ی مرغ دریائی وی در تئاتر هنری مسکو اجرا شد، بعنوان یک نمایشنامه‌نویس شهرت یافت. از نمایشنامه‌های معروف دیگرش عمو وانیا (۱۸۹۹)، سه خواهر (۱۹۰۱)، و شاهکار وی بنام باغ آلبالو (۱۹۰۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) است. بسیاری از آثار وی بزبانهای مختلف، از جمله فارسی، ترجمه شده است. کتاب منتخبی از داستانها و نمایشنامه‌های چخوف (از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ هش) مجموعه‌ای از ۷۷ داستان و نمایشنامه‌ی کوچک اوست.

چخی، نام بوهم بزبان چک.

چدن[3] (codan)، از انواع تجارتی آهن، که معمولا ۲ تا ۴٫۵ در صد کربون و ۱ تا ۴ در صد سیلیسیوم دارد، و آنرا بحال مذاب در قالب میریزند تا پس از انجماد بشکل مطلوب درآید. چدن سخت و شکننده است؛ چکشخوار نیست؛ و زودتر از فولاد ذوب میشود (نقطه‌ی ذوبش °۱۲۰۰ تا °۱۲۵۰ صد بخشی است). چگالی آن ۷ تا ۷٫۶ است. برای بدست آوردن آن آهن خام (اولین محصولی که از ذوب سنگ معدن آهن حاصل میشود) را که در کوره‌ی بلند بدست میآید دوباره ذوب میکنند، و در قالبهای مخصوص میریزند. چدن برای ساختن قطعات ماشین، فر آشپزخانه، بخاری، لوله‌ی آب، و رادیاتور بکار میرود.

چدویک[4]**، سر جیمز** (sar jeymz cadwik*)، ۱۸۹۱–، فیزیکدان انگلیسی. در منچستر تحصیل کرد، و سپس در آزمایشگاه ا. راذرفرد، و بعد در شارلوتنبورگ (آلمان) نزد هانس گایگر، به کار و تحقیق پرداخت. در آغاز جنگ I در آلمان تحت نظر قرار گرفت، و پس از جنگ در آزمایشگاه کوندیش در دانشگاه کیمبریج به راذرفرد پیوست. در ۱۹۳۲، بوسیله‌ی بمباران کردن بریلیوم با ذرات آلفا، نوترون را کشف کرد، و بهمین سبب جایزه‌ی ۱۹۳۵ نوبل در فیزیک به وی اعطا شد.

چراپونجی[5] (cerrāpunji)، دهکده، لغ ایالت آسام، هند. بارش سالیانه‌ی آن ۱۲٫۷ متر است، و آنرا بالاترین مقدار بارش در کره‌ی زمین شمرده اند.

چراغ (cerāq)، بمعنی ابتدائی، ظرفی دارای فتیله‌ی آغشته به ماده‌ای قابل اشتعال که بوسیله‌ی آن میتوان روشنائی مصنوعی تولید کرد؛ و امروزه بطور کلی، نام هر یک از اسبابهای گوناگونی که برای تولید روشنائی (و گاه حرارت) بکار می‌رود. در عصر حجر قدیم روغن را در سنگ و صدف و جز آنها مشتعل میکردند. در مصر و مشرق‌زمین از ایام بسیار قدیم چراغهای فتیله‌ای با روغندان سفالی معمول بود. در یونان، در قرن ۶م ق‌م، مشعلهائی با روغندان فلزی یا سفالی (برای گذرانیدن فتیله از آن) نیز بکار میرفت. بعضی از انواع ابتدائی چراغ از قرون وسطی تا قرن ۱۹م در اروپا بکار میرفت، و در قسمتهائی از مشرق‌زمین هنوز هم بکار میرود. چراغها معمولا دود میکرد، زیرا قسمت مرکزی فتیله‌های گِرد از هوای کافی برای احتراق کامل محروم بود. در اواخر قرن ۱۸م فتیله‌ی مسطح تهیه شد، که از دود چراغ کاست. در همین اوان ا. **آرگان** فتیله‌ی گرد میان‌تهی را اختراع کرد، و همو لوله‌ی چراغ را در کار آورد. از اواسط قرن ۱۹م چراغهای نفتسوز معمول شد، که هنوز هم در جاهائی که دسترس به گاز و برق نباشد، و نیز در بسیاری از چراغهای اطمینان و جز آن بکار میرود. برای چراغ برق ← روشنازی.

چراغ اطمینان[6] (cerāqe etminān)، چراغی برای کارگران معادن، که بمنظور احتراز از وقوع انفجار در هوای محتوی گازهای قابل انفجار تعبیه شده است. چراغهای اطمینانی که با شعله کار میکنند مبتنی بر یکی از اختراعات سر ه. دیوی هستند، که اولین چراغ اطمینان واقعی را در ۱۸۱۵ اختراع کرد. در این چراغها، یک توری سیمی با چشمه‌های بسیار کوچک، بر شعله احاطه دارد، و مانع از تجاوز شعله به بیرون میشود. مخلوط قابل انفجار متان و هوا، که در معادن زغال سنگ تولید میشود، و گریزو (grizu؛ فنـ) نام دارد، اگر بمقدار کافی تولید شود، از چشمه‌های توری وارد میشود و مانند کُلاهی بر روی شعله‌ی چراغ، با شعله‌ی آبی میسوزد. این خاصیت برای امتحان کردن وجود گریزو بکار میرود، و هم إخباری به کارگران داخل معدن است. امروزه چراغهای شعله‌دار کمتر بکار میرود، و در معادن بیشتر از روشنائی برق استفاده میشود.

چراغ برق: ← روشنازی.

چراغ دهلی (ceraqe dehli)، لقب و شهرت **شیخ نصیرالدین محمود ابن یحیی یزدی اودی** (avazi)، ف رمضان ۷۵۷ هق، خلیفه‌ی نظام‌الدین اولیاء و از مشایخ معروف صوفیه‌ی سلسله‌ی چشتیه در هند. وی بعد از کسب معارف رسمی متداول در عهد خویش، به ریاضت و تصوف گرایید، و در خدمت نظام‌الدین اولیاء به سیر مدارج سلوک پرداخت. در اواخر عمر نظام‌الدین، که خود او بسبب کثرت سن و فرط پیری از عهده‌ی اداره‌ی امور خانقاه برنمیآمد، وی بعنوان خلیفه و جانشین او در خانقاه چشتیه عنوان شیخی یافت، و بالغ بر ۳۲ سال باین کار اشتغال جست. طریقه‌ی وی، مثل طریقه‌ی سلفش نظام‌الدین، مبتنی بود بر رعایت دقیق آداب و مناسک شریعت، و بهمین جهت فقها و علمای عصر همواره از وی به نیکی یاد میکرده‌اند. از چراغ دهلی کتابی باقی نمانده است، ولیکن اقوال و کلمات او هم در زمان حیاتش در کتابی بنام خیر المجالس بوسیله‌ی یکی از مریدان جمع شده است، و همچنین وصایا و بعضی اخبار و حکایات منسوب بدو را در کتابی جداگانه جمع کرده‌اند.

چراکسه (carākese) [جمع چرکس]، ضبطهای دیگرش **شراکسه** و **جراکسه**، در عهد ممالیک مصر، عنوان دسته‌ای از سربازان چرکسی‌نژاد (← چرکسها)، که در لشکر سلاطین ممالیک، مخصوصاً ممالیک برجی، یک چند اهمیت و نفوذ بسیار داشته‌اند. سلطان برقوق، پادشاه (۷۸۴–۸۰۱ هق) مصر از سلسله‌ی ممالیک برجی، خود از همین چراکسه بوده است، و بعد از او، مزید نفوذ چراکسه گاه سبب تهدید ممالیک برجی میشده، و حتی بعدها اسباب انحطاط دولت ممالیک مزبور را فراهم آورده است. با آنکه بعضی سلاطین مملوک برای کاستن نفوذ آنها سعی کرده‌اند از ترکان قبچاق کسانی را بخدمت خویش درآوردند، نفوذ مستمر چراکسه همچنان تا پایان دوره‌ی ممالیک قطع نشده است. چراکسه‌ی مصر نسبـ نامه‌ی مجعولی هم برای خود ساخته بودند، و مدعی بودند که نسبشان به اعراب بنی‌غسان میرسد که همراه جبلة ابن الایهم به بلاد روم رفته‌اند.

چراگشت[7] (carā.gaŝt)، منتقل کردن فصلی دامها به کوهسار یا از کوهسار، که در نواحی کوهستانی بین روستائیان معمول است.

چرام (carām)، دهستان (جه ح ۱۷٬۰۰۰)، شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. بیشتر ساکنین از طایفه‌ی **چرام** هستند، که تیره‌ای از طایفه‌ی چهار بنیچه از ایل **جاکی** میباشند. مرکز دهستان و شهرستان **چرام یا تلگرد** (talgerd) (جه ۷۵۸ سث ۱۳۳۵ هش) است.

چربی: ← چربیها و روغنها.

چربیها[8] **و روغنها**[9]، موادی طبیعی که ترکیبات

(۱)Čech (۲)Chekhov (۳)cast iron (۴)Chadwick (۵)Cherrapunji (۶)safety lamp (۷)transhumance (۸)fats (۹)oils

گلیسرین با بعضی اسیدهای آلی (موسوم به اسید های چرب) هستند، و مرکب از عناصر کربون، ئیدروژن، و اکسیژن میباشند (تفاوت آنها با **ئیدراتهای کربون** در اینست که در مولکولهای خود اکسیژن کمتری دارند). از این مواد معمولا آنهائی را که در دمای اطاق مایع اند روغن و آنهائی را که جامد اند چربی مینامند. بعضی محصولات منطقه‌ی حاره در سرزمین منشأ خود مایع اند، ولی در نواحی معتدل بحالت جامد درمیآیند؛ در تجارت اغلب همان تمیزی را که در سرزمین مبدأ برای آنها قائل میشوند حفظ می‌کنند (مانند "روغن نارگیل" و "روغن نخل").

چربیها و روغنها تقریباً بی‌بو و بی‌طعم هستند. رنگشان سفید یا مایل به زردی است. در آب لاینحل اند، و در اتر و کلوروفورم و بنزن حل میشوند. مومهای طبیعی از جنبه‌ی شیمیائی نزدیک به چربیها و روغنها هستند. روغنهای معدنی و پارافین محصولات نفتی هستند، و از جنبه‌ی شیمیائی همانند روغنهای نباتی نیستند. از چربی‌های حیوانی عمده پیه، کره، و روغن ماهی است. از روغنهای نباتی مهم و مفید میتوان روغن نارگیل، نخل، کرچک، بادام، و زیتون را نام برد.

چربیهای حیوانی را بوسیله‌ی حرارت دادن نسجهای چرب تا 100° صدبخشی بدست میآورند. چربیهای نباتی را از میوه و دانه‌ی گیاه بوسیله‌ی فشردن با منگنه‌ی آبی، با دادن حرارت یا بدون آن، یا بوسیله‌ی حل کردن چربی در حلالی (مانند اتر نفت) بدست میآورند. چربیهای نباتی معمولا از سفت کردن روغنهای نباتی بوسیله‌ی **لیدروژندهی** حاصل میشوند.

چربیها و روغنها از منابع انرژی غذائی است، روغن ماهی محتوی ویتامین آ و ویتامین دِ است. صابون را در صنعت بوسیله‌ی حرارت دادن چربیها با سود یا پوتاس میسازند. نیز ← روغنها؛ نفت.

چرتکه: ← چتکه.

چرتوزا دی پاویا[1] (certozā di pāviā)، دیر سابق کارتوزیان در پاویا، ایتالیا، که از ۱۸۶۶ از بناهای ملی است. بین قرون ۱۴م و ۱۶م ساخته شده، و از شاهکارهای دوره‌ی رنسانس است. مرمر فراوان و تزیینات بسیار در ساختمانش بکار رفته.

چرچیل، جان: ← مارلبره، اولین دیوک آو.

چرچیل[2]**، رود** (cĕrcil)، ل ایالت سسکچوان و ل مانیتوبا، کانادا، که از دریاچه‌ی لا لوش سرچشمه گرفته، پس از طی ح 1'600 کم در امتدادهای ش و ش و ل‌ش، به خلیج هودسن میریزد. از بسیاری دریاچه‌ها میگذرد، و سابقاً از راههای معروف تجارت پوست بود. در ۱۶۱۹ کشف شد. بندر **چرچیل** بر مصب رود چرچیل در خلیج هودسن است.

چرچیل[3]**، لرد رندالف هنری سپنسر** (lord randālf henri spensər cĕrcil)، ۱۸۴۹–۹۵، سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی؛ پدر وینستن چرچیل. در مجلس عوام کوشید که حزب توری را به یک حزب دموکراتیک و خواستار اصلاحات اجتماعی و سیاسی تبدیل کند. در ۱۸۸۶ وزیر دارائی شد، ولی پس از ۶ ماه، بعلت عدم موافقت با هزینه‌های هنگفت وزارت جنگ و وزارت دریاداری کنارگیری کرد.

چرچیل[3]**، سر وینستن** (sər winstən cĕrcil*) [اسم کاملش **وینستن لنرد سپنسر چرچیل** (lenərd spensər)]، ۱۸۷۴–، از رجال و سیاستمداران و نویسندگان انگلستان، نخستوزیر (۱۹۴۰–۴۵ و ۱۹۵۱–۵۵) انگلستان، پسر ل. ر. ه. س. چرچیل. در هند و سودان و افریقای جنوبی جنگید. در ۱۹۰۰ به نمایندگی (محافظه‌کار) پارلمنت انتخاب شد. در ۱۹۱۱–۱۵ وزیر دریاداری بود. در ۱۹۱۱، که ه. ه. اسکویث او را باین سمت برگزید، وی را مأمور تجدید سازمان بحریه‌ی انگلستان کرد، بنحوی که در هر لحظه برای جنگ آماده باشد. در آغاز جنگ I، بدون اینکه منتظر اجازه‌ی هیئت دولت شود، دستور تجهیز ناوگان بریتانیا را صادر کرد. میداندار عملیات جنگی داردانل بود، و چون این عملیات با شکست مواجه گردید، ازو سلب اعتماد شد، و در دولت ائتلافی که در ۱۹۱۵ تشکیل گردید، او را کنار گذاشتند. در دولت لویید جورج وزیر تدارکات (۱۹۱۷) و وزیر جنگ و هواپیمائی (۱۹۱۸–۲۱) بود. در ۱۹۲۴–۲۹ وزارت دارائی داشت. بعلت مخالفت با سیاست محافظه‌کاران در هند و در تجدید تسلیحات و با سیاست مسالمت چیمبرلین، در ۱۹۲۹–۳۹ بر سر کار نبود.

در آغاز جنگ II وزیر دریاداری شد، و در مه‌ی ۱۹۴۰ نخستوزیر گردید، و دولتی ائتلافی تشکیل داد. در روزهای سخت جنگ نماد مقاومت انگلستان بود. از تصمیمات قاطع او اعلام اتحاد انگلستان و شوروی بود (۱۹۴۱). پیش از ورود کشمة در جنگ، منشور آتلانتیک را با روزولت منعقد کرد (اوت ۱۹۴۱). در یک رشته کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت داشت (کنفرانسهای **کازابلانکا؛ کبک؛ قاهره؛ یالتا؛ تهران؛ پوتسدام**). در ۲۳ مه‌ی ۱۹۴۵ دولت ائتلافی منحل شد، و چرچیل دولتی تشکیل داد که بیشتر اعضایش از محافظه‌کاران بودند، ولی در همان سال حزب کارگر در انتخابات عمومی پیروز شد، و حکومت را بدست گرفت، و چرچیل رهبر مخالفین دولت گردید. با پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات عمومی ۱۹۵۱، دگر بار نخستوزیر شد، ولی در آوریل ۱۹۵۵ استعفا داد.

چرچیل نویسنده‌ی زبردستی است؛ کتابهای تاریخی، زندگینامه‌ها، و خاطراتی نوشته است. از آثارش بحران جهانی (۴ جلد، ۱۹۲۳–۲۹) است، و سلسله‌ی کتابهائی که تحت عنوان عمومی جنگ جهانی دوم نوشته است، طوفان نزدیک میشود (۱۹۴۸)، بهترین لحظاتشان (۱۹۴۹)، اتحاد بزرگ و محور سرنوشت (هر دو ۱۹۵۰)، حلقه بسته میشود (۱۹۵۱)، و پیروزی و ترازدی (۱۹۵۳). این کتابها (ظاهراً همه) در ۱۳۳۴–۳۹ هش بفارسی ترجمه شده و در تهران بطبع رسیده است. در اکتبر ۱۹۵۳ جایزه‌ی نوبل در ادبیات به چرچیل اعطا شد.

چرخ[4] (carx)، قرص یا قاب مستدیری که میتواند در حول محوری دوران کند. در عصرهای حجر قدیم و حجر جدید، انسان از استفاده از چرخ بیخبر بود. در بت قدیم، در عصر مفرغ، که انسان گاو نر و اسب را برای بارکشی مورد استفاده قرار داد، چرخ و ارابه‌های چرخدار تعبیه شد. چرخ ارابه در آغاز قرصهای چوبی بود؛ چرخهای پره‌دار در ح 1800 ق‌م در کار آمد. چرخ سفال‌گری نیز در عصر مفرغ اختراع شد.

اجزای چرخ ارابه‌های عادی عبارتند از منتش[5] (mantaš)، کم[6] (kam)، پره[7]ها، و ناف[8]. منتش اصطلاح گاریسازهای ایران است، و آنان کم و ناف را بترتیب قاصناق (qāsnāq؛ ترکی) و توپی، و محور را میل گویند. کم حلقه‌ی خارجی چرخ، و ناف قسمت مرکزی آنست. ناف بوسیله‌ی پره‌هائی به کم متصل است (پره‌ها سبب استحکام کم میباشد)، و محور در آن جای میگیرد. در چرخ گاری، استوانه‌ی آهنی نازکی، که از دو سر

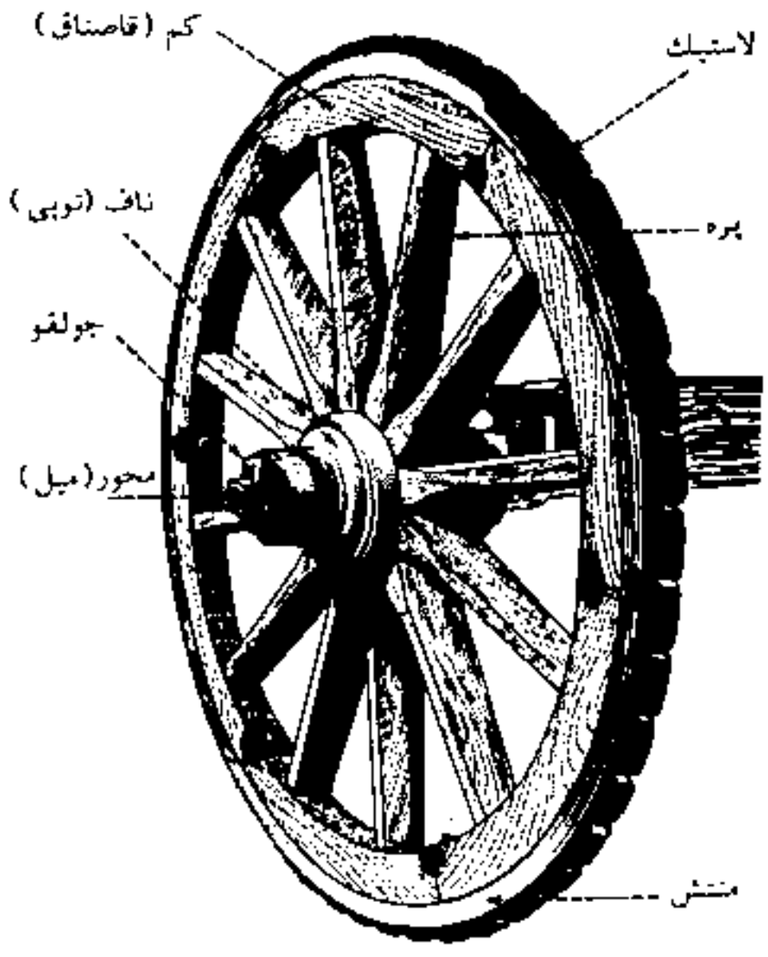

چرخ گاری

سوراخ است، در داخل توپی میگذارند بطوری که درست به جدار داخلی آن متصل شود؛ این استوانه را گاریسازها دولقو یا دلقو (هر دو dolqu) نامند، و محور از آن میگذرد. منتش در چرخ گاری طوقه‌ی آهنی ناودان‌مانندی است، که دور قاصناق میخکوبی میشود؛ لاستیک را در منتش می‌اندازند. بالاخره، میخی را که در محور فرو-میرود، و مانع بیرون افتادن چرخ است جولقو یا جلقو[9] (هر دو jolqu) مینامند.

نیز ← چرخ دندانه‌دار؛ چرخ لنگر؛ چرخ و محور. نیز مبحث "انتقال حرکت" را در مقاله‌ی **حرکت** ببینید.

چرخ (carx)، معربش صقر (saqr)، پرنده‌ی شکاری روزپرواز از تیره‌ی آکیپیتریدای (*Accipitridae*). این تیره ح 200 جنس دارد، که در سراسر زمین پراکنده اند. بعضی پرندگان شکاری شبیه چرخ را نیز چرخ میخوانند. چرخهای واقعی تیزپرواز و دارای بالهای گِرد کوتاه و دم بلند هستند.

---

(۱)Certosa di Pavia (۲)Churchill (۳)Churchill (۴)wheel (۵)strake (۶)felloe; felly (۷)spoke (۸)nave; hub (۹)linchpin

چرخ، مجازات[1] (carx)، مجازاتی توأم با شکنجه که فرانسوای I بموجب منشور مورخ ۴ فوریه‌ی ۱۵۳۴ آنرا صورت قانونی داد، و در انقلاب فرانسه ملغی گردید. مجازات چرخ در آغاز فقط در مورد قطاع الطریق اِعمال میشد. محکوم را بر دو قطعه



مجازات چرخ

چوب بشکل صلیب میبستند، و مأمور عذاب با ضربات میله‌ای آهنی دست و پا و سینه‌اش را خرد میکرد. سپس او را بر چرخی میبستند بطوری که پاهایش در هوا آویزان و صورتش رو به آسمان بود ("تا توبه کند")، و در این حال میماند تا بمیرد.

چرخان: ← چرخ دندانه‌دار. نیز ← حرکت، در فیزیک، III.

چرخ خیاطی[2]. اولین چرخ خیاطی را یک نفر انگلیسی بنام تامس سینت (tāməs seynt) در ۱۷۹۰ بثبت رسانید. در ۱۸۳۰ یک نفر فرانسوی بنام بارتلمی تیمونیه (bārtelemi timonie) (۱۷۹۳–۱۸۵۹) ماشینی برای دوختن لباس سربازان بثبت رسانید؛ چون این ماشین سبب بیکاری عده‌ای می‌شد، جماعتی از کارگران خشمگین ماشین او را از حیز انتفاع ساقط کردند، و چیزی نمانده بود که خودش هم کشته شود. در امریکا نیز در دهه‌ی ۱۸۳۰ ببعد نوعی چرخ خیاطی اختراع شد. اما نخستین چرخ خیاطی بمعنی امروزی ظاهراً بوسیله‌ی ا. هاو امریکائی اختراع شد، که نمونه‌ی آنرا در ۱۸۴۶ بثبت رسانید، و ماشین وی اولین چرخ خیاطی بود که در معرض فروش گذاشته شد. از مخترعینی که پس از هاو آمدند، باید از الن بنجمین ویلسن (alən benjamin wilsən) (۱۸۲۴–۸۸)، مخترع امریکائی، و مخصوصاً از آ. م. سینگر نام برد، که ماشین هاو را تکمیل کردند. امروزه ماشینهای مخصوص برای کارهای مختلف خیاطی و تزیینی، کفشدوزی، چتردوزی، و حتی فرشدوزی در کار است. اول بار در ۱۸۸۹ شرکت چرخ خیاطی سینگر ماشینی مجهز با موتور برقی تعبیه کرد، و امروزه در ممالک بزرگ بیشتر ماشینهای خیاطی با برق کار میکنند.

چرخ دنده: ← چرخ دندانه‌دار.

چرخ دندانه‌دار (carxe dandāne.dār) یا **چرخ مضرس** (mozarras)، چرخی که محیطش دارای برآمدگیهای (دندانه‌ها) منظم و متناوب باشد. در انتقال حرکت بوسیله‌ی چرخهای اصطکاکی (← حرکت)، در مواردی که نیروهای زیاد در کار باشند، لغزش پدید میآید. برای رفع این مشکل، چرخها را با دندانه‌هائی مجهز میکنند، بطوری که دندانه‌هائی از یکی در فواصل دندانه‌های دیگری افتد. در این صورت، حرکت مستدیر یکی از دو چرخ سبب حرکت دیگری میشود. چرخ بزرگتر را چرخ و چرخ دیگر را چرخان (carxān) می‌خوانیم، و مجموعه‌ی چرخ و چرخان را معمولاً چرخ و دنده ["چرخ دنده"] نامند. محیطهای چرخهای اولیه را دایره‌های اوّلیه نامند؛ ساختن دندانه‌ها متکی بر این دوایر است.

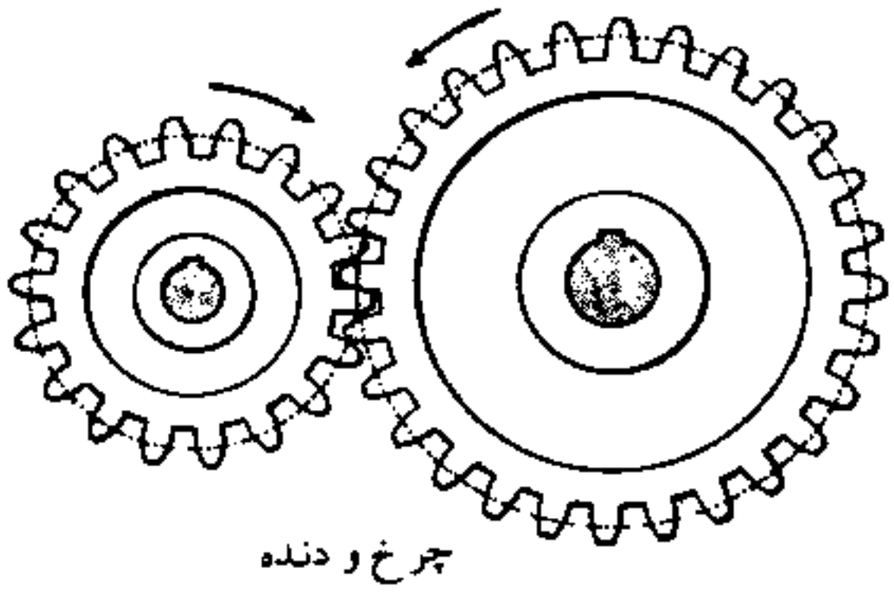

چرخ و دنده

(دایره‌های اولیه نقطه‌چین نمایش داده شده است)

از چرخهای دندانه‌دار برای انتقال حرکت یک محور به محوری غیر موازی با آن نیز میتوان استفاده کرد. وقتی که دو محور با هم زاویه‌ی قائمه داشته باشند، انتقال حرکت بوسیله‌ی "پیچ بی‌انتها" صورت میگیرد، که عبارتست از یک پیچ (← پیچ، ماشین ساده) که محورش یکی از دو محور است، و دندانه‌هایش در فواصل دندانه‌های چرخ مضرس

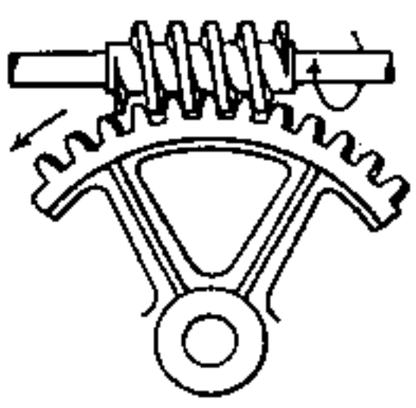

پیچ بی‌انتها

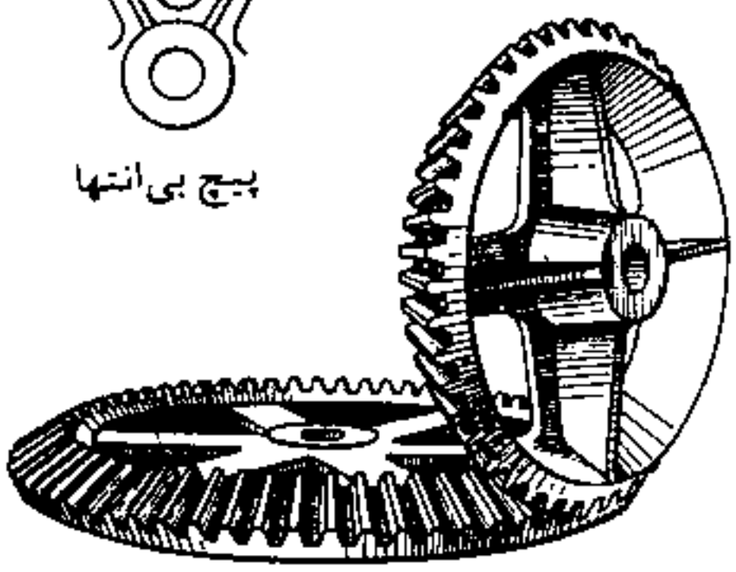

چرخ و دنده‌ی مخروطی

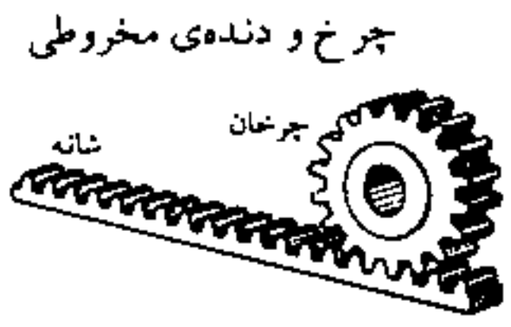

چرخان و شانه

مناسبی که بر محور دیگر سوار است می‌افتد. بوسیله‌ی چرخ دنده‌ی مخروطی نیز میتوان همین منظور را تأمین کرد. بالاخره، برای تبدیل حرکت مستدیر به حرکت متناوب میتوان از چرخان و شانه استفاده نمود. جک (← پیچ، ماشین ساده) مبتنی بر همین اساس میباشد. نیز ← خار و دنده.

چرخریسک (carx.risak)، نام هر یک از پرندگان کوچکی از نوع پاروس (*Parus*) و انواع وابسته بآن از تیره‌ی پاریدای (*Paridae*)، که تقریباً در همه‌ی زمین منتشر است. دم آن بلند و پرهایش نرم و کرک‌مانند و اغلب برنگهای خاکستری، سیاه، و سفید است. پرنده‌ای است درخت‌نشین و عمدةً حشره‌خوار، و از این جهت بسیار مفید میباشد.

چرخزاد[3] (carx.zād) یا **سیکلوئید** (sikloid؛ فنس)، منحنی حاصل از حرکت نقطه‌ای از یک دایره ("دایره‌ی مولد") که در صفحه‌ی خود، بدون لغزش، بر خط مستقیمی میغلطد. قوسی از چرخزاد را که به دو نقطه‌ی تقاطع متوالی منحنی با خط مستقیم متکور محدود است یک حلقه‌ی چرخزاد خوانند، چرخزاد مرکب از حلقه‌های بیشمار است، که با یکدیگر متساوی اند. چرخزاد یکی از مشهورترین منحنیات است. اول بار شارل دو بوئل[4] (یا بوول[5]) (šārl dë buel, buvel) (ح ۱۴۷۰–ح ۱۵۵۳)، ریاضیدان فرانسوی، در آن تحقیق کرد

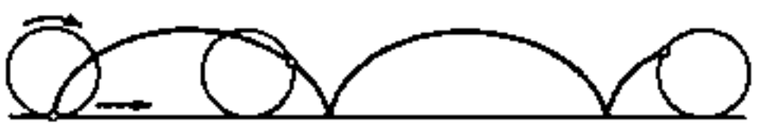

چرخزاد یا سیکلوئید

(۱۵۰۱). سپس این منحنی مورد توجه گالیله (در ۱۵۹۹)، مرسن (در ۱۶۲۸)، و روبروال (در ۱۶۳۴) قرار گرفت (نام سیکلوئید از گالیله است). بعداً پاسکال (در ۱۶۵۹)، ژان برنویی و ژاک برنویی، و هویگنس (در ۱۶۷۳) خواص جالبی از آن کشف کردند.

چرخزاد خواص هندسی جالب و خواص مکانیکی مهمی دارد. طول یک حلقه‌ی آن چهار برابر قطر دایره‌ی مولد و سطح بین این حلقه و قاعده‌ی آن سه برابر سطح دایره‌ی مولد است.

چرخ لنگر[6] (carxe langar) یا **چرخ طیار** (tayyār)، چرخ فلزی سنگینی که بیشتر وزنش در محیط آنست، و به محور گردش یک ماشین متصل میشود تا سرعت آنرا تنظیم کند. وقتی که نیروهای گرداننده‌ی محور ماشین بیش از حد لزوم زیاد شوند، چرخ لنگر مازاد انرژی را جذب میکند، و مانع ازدیاد سرعت حرکت محور می‌گردد. برعکس، در موقعی که سرعت محور از حد لزوم کمتر شود، جبس چرخ (← جبر یا لختی) مانع از تنزل سریع سرعت میگردد. چرخ طیار را جیمز وات در کارهای خود در ماشین بخار بعمل آورد.

چرخ و دنده: ← چرخ دندانه‌دار.

چرخ و محور[7] (carxo mehvar)، یکی از ماشین‌های ساده، که عبارتست از چرخی که بطور جدائی‌ناپذیر بر محوری سوار است، و محور هندسی هر دو یکی است. دستگاه چرخ و محور اساساً در حکم اهرم است (مرکز مشترک چرخ و محور نظیر نقطه‌ی اتکاء، و شعاعهای آنها نظیر بازوهای قدرت و مقاومت است). نیروی نسبةً کوچکی که بر چرخ وارد شود، با مقاومت بزرگتری وارد بر محور برابری میکند. بهره‌ی مکانیکی این ماشین مساوی نسبت شعاع چرخ است به شعاع محور.

---

(۱)supplice de la roue (فنس) (۲)sewing machine (۳)cycloid (۴)Bouelles (۵)Bouvelles (۶)flywheel (۷)wheel and axel

دستگاه چرخ و محور به کارآمدی اهرم نیست، زیرا مقداری نیرو صرف برطرف کردن مقاومت ناشی از اصطکاک میگردد. نمونه‌های مورد استعمال چرخ عبارتند از دستگیره‌های مدور، آسیای بادی، چرخ ساعت، و چرخ چاه.

چرخه[1] (carxe)، فنـ سیکلون (siklon)، ناحیه‌ای نسبةً کمفشار در جوّ که باد از همه جهت بطرف آن میوزد؛ بر خلاف واچرخه (vā.carxe)، که ناحیه‌ای نسبةً پرفشار است، و در آن، هوای خنکِ نازل، از همه طرف، بجانب خارج حرکت مارپیچی میکند. در هر حال، حالت جو را در ناحیه‌ی مورد بحث از لحاظ فشار، و بادهای ناشی از چنین حالت را بهمان نام میخوانند. در نتیجه‌ی

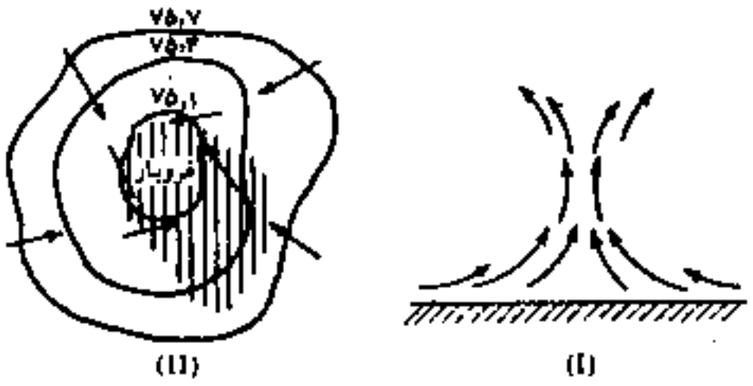

امتداد بادها در چرخه. (I): در نگاره‌ی هوائی؛ (II): منظره‌ی جانبی. منحنیات شکل (I) خطوط همفشار است، و فشارها برحسب میلیمتر جیوه بیان شده. پردازهای قائم نواحی را که در آنها احتمال‌ریزش باران یا برف بیشتر است نمایش میدهد.

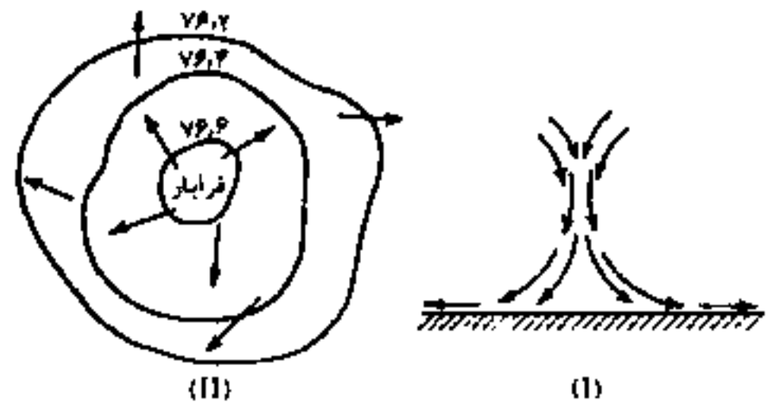

امتداد بادها در واچرخه. (I): در نگاره‌ی هوائی؛ (II): منظره‌ی جانبی.

حرکت وضعی زمین، بادهای چرخه در نیمکره‌ی شمالی در خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت، و در نیمکره‌ی جنوبی در جهت حرکت عقربه‌ها، به دور مرکز چرخه حرکت مارپیچی میکنند؛ در مرکز چرخه و نزدیک آن، حرکت هوا رو به بالا است. جهت گردش بادهای واچرخه عکس جهت گردش بادهای چرخه است. در نگاره‌های هوائی، مرکز چرخه را با لفظ "فروبار" و مرکز واچرخه را با لفظ "فرابار" معین میکنند. چرخه‌ها را به دو نوع تقسیم میکنند: برونحاره‌ای، و مدارگانی.

چرخه‌ی برونحاره‌ای[2] (borun.harreʿi) یا **فروبار**[3] (forubār) یا **چرخه‌ی موجی**[4] مختص عرضهای میانه است، و تقریباً همه‌ی طوفان‌های مناطق معتدله از این نوع اند. وسعت و سرعت اینگونه چرخه‌ها بسیار متفاوت است، و عرض آنها ممکن است از ح ۱۵۰ کم تا ح ۳٬۰۰۰ کم باشد، و ممکن است متوقف باشند یا با سرعت ح ۱٬۰۰۰ یا ۱٬۲۰۰ کم در شبانروز حرکت کنند. بر طبق نظریات جدید هواشناسی، فروبارها از تلاقی جبهه‌ی سرد قطبی و هوای گرم نواحی عرضهای میانه ناشی میشوند (← جبهه؛ جبهه‌ی قطبی). هوای متغیر از مشخصات فروبارها است؛ ریزش همراه آنها نتیجه‌ی بالا رفتن هوای گرم بر روی هوای سرد و تشکیل ابرهای پهناور است؛ و عمدةً از نواحی ج‌ش و مرکزی چرخه میبارد.

چرخه‌ی مدارگانی[5] (madārgāni) یا **طوفان چرخنده‌ی مدارگانی**[6] مختص نواحی مدارگان است، و این نوع چرخه‌ها مخصوصاً بر نیمه‌ی غربی قطا و قکب و بر قهن میوزند. این چرخه‌ها طوفان‌های چرخنده‌ای هستند، و قسمت مرکزی آنها (موسوم به "چشم طوفان")، بسبب سرعت چرخش، آرام است. وسعت آنها از چرخه‌های موجی کمتر است (قطر آنها از ح ۱۵۰ تا ح ۳۰۰ کم میباشد)، ولی بمراتب از چرخه‌های موجی شدیدترند، و سرعت بادهای آنها به سرعتهای مخرّب ۱۲۰ تا ۳۲۰ کم در ساعت میرسد. چرخه‌های مدارگانی همراه ابرهای غلیظ سیاه، بارانهای سیل‌آسا، و اغلب رعد و برق هستند. وقتی که به خشکی می‌رسند مستهلک میشوند، ولی درحین عبور از روی دریا به زمین، خودشان و امواج عظیمی که در دریا در نواحی ساحلی تولید میکنند (خاصه اگر این امواج مقارن مدّ باشند) اغلب خسارات بزرگ به نواحی ساحلی وارد میآورند، عمارات و مزارع و جاده‌ها و خطوط آهن را نابود، و درختها را ریشه‌کن میکنند، و در مواردی (مثلا در چین و برمه و هند) هزارها تن مردم را چرخه از بین برده است. این چرخه‌ها در بعضی مناطق اسامی خاصی دارند؛ چنانکه چرخه‌های دریاهای چین را تیفون (tifun) نامند (نیز ← توفند).

چرداول (cardāvol)، دهستان (جع ح ۶٬۵۰۰؟)، بخش شیروان و چرداول، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی؛ مرکزش شَباب (جع ۴۵۱ سث ۱۳۳۵ هش).

چرس (cars)؛ ← حشیش.

چرکس: ← چرکسها؛ چراکسه.

چرکستان[7] (carkasestān)، در مآخذ اروپائی **سیرکاسی** (sirkāsi) یا **سیرکاسیا**، نامی که سابقاً به سرزمین چرکسها، یعنی ناحیه‌ی بین دریای سیاه، رود کوبان، و جبال قفقاز اطلاق میشد، و امروزه در سرزمینهای کراسنودار و ستاوروپول است.

چرکسها (carkas.hā)، گروهی از قبایل مسلمان (حنفی‌مذهب) قفقاز شمالی که حالیه در ناحیه‌ی بین جبال قفقاز، رود کوبان، و دریای سیاه در جمشسر، و هم در خاک ترکیه زندگی میکنند. چرکسها خود را آدیغه (ādiqe) (روسی: آدیگه) میخوانند. روسها در قرن ۱۰م که در شبه جزیره‌ی تامان ماندگار شدند با چرکسها ارتباط یافتند. قبایل چرکس شرقی (کاباژدهای حالیه)، پس از سقوط دولت اردوی زرین در تاریخ قفقاز نقش عمده‌ای یافتند؛ در قرن ۱۶م با فرمانروایان مسکو روابط دوستانه داشتند (زوجه‌ی دوم ایوان مخوف از شاهزاده‌خانمهای چرکس بود)؛ در قرن ۱۷م رهبری ائتلافیه‌ی قبایل قفقاز را بدست گرفتند. از اوایل قرن ۱۸م که سرزمین چرکسها جداً در معرض خطر توسعه‌طلبی روسها واقع شد، چرکسها بیش از پیش با دولت عثمانی همکاری کردند، ولی سرانجام بر طبق ← پیمان آدریانوپل (۱۸۲۹)، دولت عثمانی حقوق خود را در چرکستان به روسیه واگذار کرد، اما چرکسها با منتهای سرسختی تا ۱۸۶۴ در مقابل هجوم روسها مقاومت کردند، و در ضمن جمع کثیری از آنها (احتمالا ح ۵۰۰٬۰۰۰ تن) به خاک عثمانی مهاجرت نمودند، و در آسیای صغیر، بلغارستان و صربستان سکنی گزیدند. پس از استقرار رژیم شوروی، چرکسهای خاک شوروی به سه واحد ارضی تقسیم شدند، یکی ← ناحیه‌ی خودمختار آدیگه، جزء سرزمین کراسنودار؛ دیگری سرزمینی جزء ستاوروپول که بعد از تغییراتی، در ۱۹۵۷ بصورت ناحیه‌ی خودمختار قره چای‌چرکس کنونی (۱۴٬۱۰۰ کم؛ در ۱۹۵۶ جع ۲۱۴٬۰۰۰، اکثریت آنها روس و اوکرائینی) درآمد؛ و سوم سرزمینی در قسمت مرکزی قفقاز که پس از تغییراتی بصورت ← جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی کاباردین‌بالکار درآمد (برای حکومت چرکسها در مصر ← چراکسه).

بین چرکسها تا نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م صورت خاصی از فئودالیته استقرار داشت؛ چرکسها به سه طبقه‌ی امرا، نجبا، و رعایا تقسیم میشدند. اسلام در قرن ۱۶م به کاباردها و در قرن ۱۷م به آدیغه‌های غربی رسید، ولی در اوایل قرن ۱۸م بود که، به کوشش خانهای کریمه و عمال دولت عثمانی، رواج تام یافت، و جایگزین مسیحیت و مذهب بت‌پرستی قدیم (که هنوز هم آثارش بین آدیغه‌های غربی باقی است) گردید. چرکسها آداب و رسوم خاص داشته‌اند. احترام بزرگتر را سخت رعایت میکردند. سنن بومی آنها تعدد زوجات را ممنوع میکرد. یکی از مراسم عروسی این بود که داماد بایستی با دوستان خود مسلح به خانه‌ی عروس بیاید، و او را جبراً از خانه‌ی پدرش ببرد. چرکسها به مهمان‌نوازی و هم به انتقامگیری ممتاز بوده‌اند. مردان و زنان چرکس به زیبائی شهره بودند، و هر پدری راغب بود که دختر خود را برای حرمسرای فرمانروایان عثمانی بفروشد، و این امر موهن تلقی نمیشد، و معمولا دختران خود باین کار راغب بودند.

چرکه[8] یا **چرک** (هر دو caraka)، طبیب هندی، از مردم کشمیر، که در دوره‌ی سلطنت (احتمالا ح ۱۲۰-۱۶۲) کانیشکا رونق داشت، و بقول مآخذ چینی طبیب دربار وی بود. وی مؤلف دایرة‌المعارف‌گونه‌ای است در طب، به نظم و نثر و بنام چرکه سمهیتا (samhitā). چرکه ظاهراً همان کس است که در منابع اسلامی بنامهای "شرک" و "خرکه" ذکرش رفته است، و از جمله‌ی اطبای هندی است که کتب آنها در عهد عباسیان به عربی ترجمه شده. در آثار محمد ابن زکریای رازی اقتباساتی از کتاب "شرک" وجود دارد.

چرکی[9] (cerəki)، بزرگترین و مهمترین قبایل هندیشمردگان در ج‌ش کشمت. در ۱۹۰۶ صورت قبیله‌ای منحل شد، و چرکیها شارمند کشمت شدند.

چرگر (cargar)، ده (جع ۱٬۴۴۳ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، ۳۴ کیلومتری لغ ابهر.

---

(۱)cyclone (۲)extra-tropical cyclone (۳)depression (۴)wave cyclone (۵)tropical cyclone (۶)tropical revolving storm (۷)Circassia (۸)Charaka; Caraka (۹)Cherokee

چرم[1] (carm)، پوست حیوانات (مشتمل بر خزندگان و پرندگان) که برای جلوگیری از تباهی و نیز افزایش قابلیت انعطاف و استحکام آن دباغی شده باشد. پس از کندن زواید پوست، آن را تحت عمل دباغی قرار میدهند، و با چربی قابلیت تا شدن آن را زیاد میکنند، و بوسیله‌ی اعمالی از قبیل صیقل دادن و رنگ کردن و لاک زدن و جز آن، آنرا بصورت مطلوب درمیآورند. سابقاً برای نازک کردن چرم آن را میتراشیدند، ولی از اوایل قرن ۱۸م ماشین مخصوصی برای این کار اختراع شد. چرم مصنوعی از ح ۱۸۵۰ پیدایش یافت، و آن معمولا از پارچه‌ی محکمی که با ترکیبی از کائوچو یا مواد ترکیبی مخصوص پوشیده شده است ساخته میشود.

چرماک‌سایسنگ[2]، **اریش** (eriš cermāk-sāy-zenek)، ۱۸۷۱–، گیاهشناس اتریشی. یکی از دانشمندانی است که در ۱۹۰۰ قوانین توراث گ. ی. مندل را همزمان با یکدیگر تأیید کردند.

چرمه (carme)، ده (جم ۱٬۳۷۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان نیمبلوک، بخش قائنات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، ۷۳ کیلومتری ل‌غ قائن.

چرمهین (carmahin)، ده (جم ۲٬۳۳۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان آیدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۲۹ کیلومتری ج‌غ فلاورجان.

چرمیس (ceremis)، ← ماری، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی.

چرند و پرند: ← دهخدا؛ صور اسرافیل.

چرنوفتسی[3] (cernoftsi)، آلمانی **چرنوویتس**[4] (cernovits)، شهر (در ۱۹۳۵ جم ۱۱۲٬۴۲۷)، غ اوکرائین، بر رود پروت؛ کرسی قدیم بوکووینا. تا بروز جج II بیشتر سکنه‌اش آلمانی و یهودی بودند.

چرنوویتس، اوکرائین، ← چرنوفتسی.

چرنیگوف[5] (cernigof)، شهر (جم ۶۷٬۳۵۶)، ل اوکرائین، بندری بر رود دسنا. از مراکز فلاحتی است. کلیسای جامع سپاسکی سوبور (spāski sobor) (از دوره‌ی بیزانس، بنای ۱۰۲۴)، که قدیمترین بناهای روسیه بود، در جج II ویران گردید.

چری (cari)، دهستان (جم ح ۱۵٬۹۶۰)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، دارای ۲۰(؟) آبادی. مرکزش، **چری** (جم ۱٬۵۳۸ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۶ کیلومتری ل‌غ قوچان است.

چریبون[6] (ceribon)، شهر (جم ۵۴٬۰۷۹)، ل جاوه، اندونزی، کنار دریای جاوه. صادراتش قند، کوپرا، و برنج است. طرح تشکیل ممالک متحده‌ی اندونزی تحت سلطنت هلند در دهکده‌ای نزدیک آن، بنام لینگ‌گاجاتی (linggājāti)، ریخته شد.

چریک (cerik)، دسته‌های قشون غیر منظم و مشق‌ندیده، که بطور داوطلب و مزدور در مواقع ضرورت وارد خدمت دولت میشده‌اند، و غالباً بعد از رفع ضرورت (مثلا خاتمه‌ی جنگ) مرخص می‌شده‌اند. این نوع دسته‌های جنگجو در دوره‌ی قبل از مغول حشر (hašar) خوانده میشد، و لفظ چریک در عهد مغول نیز غالباً بمعنی مطلق لشکر و گاه بمعنی عناصر و دسته‌های غیر مغولی بکار میرفت، که در لشکر مغول وارد خدمت میشدند. در عهد قاجاریه، چریک عبارت بوده است از دسته‌ها و افراد سربازان محلی که از شهرها و روستاها جمع میآورده‌اند، و ظاهراً در عهد صفویه هم در مواقع ضرورت از اینگونه جنگجویان استفاده میکرده‌اند.

چرینگ کراس[7] (cering krās)، فضای بازی در انتهای غربی سترند، لندن. یکی از صلیبهای النر (← النر آو کستیل) در اینجا نصب شد. ایستگاه راه آهن چرینگ کراس از ایستگاههای عمده‌ی لندن است.

چرینیولا[8] (ceriniolā)، شهر (جم ۴۶٬۹۹۷)، آپولیا، ج ایتالیا. میدان یکی از پیروزیهای عمده‌ی اسپانیولیها (۱۵۰۳) بر فرانسویها در ← جنگهای ایتالیا.

چزالپینو، آندرئا: ← کایسالپینوس، آندرئاس.

چزان (cazān)، ده (جم ۱٬۱۵۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان شراء، بخش وفس، شهرستان اراک، ۲۵ کیلومتری ج‌غ کمیجان.

چزلدن[9]، **ویلیام** (wilyām cezəldən)، ۱۶۸۸–۱۷۵۲، جراح انگلیسی. طریقه‌ی عمل جراحی سنگ کلیه را اصلاح کرد. کتابهائی در باب تشریح (۱۷۱۳) و استخوانشناسی (۱۷۳۳) نوشت.

چسب[10] (casb)، ماده‌ای که برای چسباندن سطوح به یکدیگر بکار میرود. چسبهای حیوانی، که از پوست، سُم، و استخوانها تهیه میشود، احتمالا از ازمنه‌ی ماقبل تاریخ معمول بوده است. در قرن ۱۹م چسبهای گیاهی فراوان (از قبیل رزین، لعاب، نشاسته) معمول گردید. چسبهای دیگری نیز از کازئین، کائوچو، سلولوز، و مواد ترکیبی ساخته میشود.

چسپیک[11]، **خلیج** (cesəpik)، شاخابه‌ی (بطول ح ۳۲۰ کم و عرض ح ۵–۵۰ کم) قطا در ایالات ویرجینیا و مریلند، کشمت. بالتیمور، نورفک، و همپتن رودز از بنادر عمده‌ی آنست.

چستر[12] (cestər)، شهر (جم ۴۸٬۲۲۹)، مرکز ولایت چشر (یا چستر)، انگلستان. یکی از اردوگاههای مهم رومیها در اینجا بود. آخرین موضعی در انگلستان بود که تسلیم ویلیام I (فاتح) شد (۱۰۷۰). چند بنای قرون وسطائی در آن باقی است.

چستر[13]، شهر (جم ۶۶٬۰۳۹)، ج‌ش ایالت پنسیلوانیا، کشمت، بر رود دلاور. کشتیسازی و صنایع فولاد و کاغذ و محصولات شیشه‌ای و مواد داروئی دارد.

چسترتن[14]، **گیلبرت کیث** (gilbərt kiţ cestər-tən)، ۱۸۷۴–۱۹۳۶، نویسنده، شاعر، و منتقد انگلیسی. کیش کاتولیک رومی را پذیرفت، و رسالات و کتابهائی در دفاع از این مذهب نوشت. از داستانهایش مردی که پنجشنبه بود (۱۹۰۸) است، رمان پلیسی نیز نوشته است. بعضی از آثارش متضمن انتقادات دامنه‌دار ادبی و اجتماعی و اخلاقی است. در نقاشی نیز دست داشت، و کتابهای ه. بلاک را مصور کرد.

چسترفیلد[14]، چهارمین **ارل آو** (ërl āv cestər-fild)، لقب و شهرت **فیلیپ دورمر ستنپ** (filip dormər stanəp)، ۱۶۹۴–۱۷۷۳، از رجال و سیاستمداران و خطبا و نویسندگان انگلستان. شهرت ادبی او بواسطه‌ی نامه‌هائی است مملو از لطائف و حکمتهای دنیوی، که به پسر نامشروعش نوشت، و تحت عنوان نامه‌هائی به پسرش چاپ شد (۱۷۷۴). شهرت دیگر چسترفیلد بمناسبت فرهنگ زبان انگلیسی س. جانسن است. جانسن "طرح" فرهنگ خود را به منظور استمداد از چسترفیلد برای وی فرستاد، ولی مورد عنایتی واقع نشد. پس از انتشار فرهنگ، چسترفیلد دو مقاله در تقریظ آن منتشر کرد، و جانسن نامه‌ی مشهور (فوریه‌ی ۱۷۵۵) خود را بعنوان وی نوشت که در ضمن آن گوید "اگر زودتر شده بود، مهربانی میبود؛ ولی آنقدر به تأخیر انداخته شد که برای من بی‌تفاوت است، و نمیتوانم از آن لذتی ببرم؛ که من منزوی شده‌ام، و نمیتوانم سهمی از آن ببرم؛ که من معروف شده‌ام، و خواستار آن نیستم".

چستوخووا[15] (cestoxovā)، شهر جم (۱۰۱٬۲۵۵)، ج لهستان، بر رود وارتا. صنایع بافندگی و شیمیائی و غذائی دارد. شهرت عمده‌ی آن به صومعه‌ای است که تصویری از مریم عذرا دارد، و زیارتگاه معتبری است. در ۱۶۵۵ مشتی سرباز در این صومعه مدت ۴۰ روز در مقابل محاصره‌ی سوئدیها مقاومت کردند، و سوئدیها عقب نشستند (گویند معجزه‌ای روی داد که باعث مقاومت لهستانیها در برابر مهاجمین گردید). از آن زمان، "مریم چستوخووا" را بعنوان "ملکه‌ی لهستان" تقدیس میکنند، و رمز بقای ملی میشمارند.

چسکه بودیوویتسه: ← بودوایس.

چسکی تشین، چکوسلواکی، ← تشن.

چسنی[16]، **فرانسیس راودن** (frānsis rādən cesni)، ۱۷۸۹–۱۸۷۲، ژنرال و مهندس ایرلندی. در ۱۸۳۰ برزخ سوئز را بررسی و عملی بودن تأسیس کانالی را در سراسر آن به اثبات رسانید (گزارش وی مبدأ کارهای فردینان دو لسپس بود). دره‌ی فرات و دجله را پویید (۱۸۳۵) و قابل کشتیرانی بودن آنها را ثابت کرد.

چشتی: ← چشتیه.

چشتیه (ceštiyye)، سلسله‌ای بسیار معروف از متصوفه‌ی هند، که منسوبند به چشت (قریه‌ای در نزدیک هرات)، که خواجه احمد ابدال چشتی (abdāle cešti) (ف ۳۵۵ هق) و بعضی خلفای وی از اهل آنجا بوده‌اند. سلسله‌ی ارادت این خواجه احمد، بنا بر مشهور، به ابراهیم ادهم میرسیده است، و خلفای وی که بترتیب عبارت از خواجه ابواحمد (ف ۴۱۱ هق)، خواجه ابویوسف (ف ۴۵۹ هق)، خواجه قطب‌الدین مودود (mōdud) (ف ۵۲۷ هق)، خواجه احمد ابن مودود (ف ۵۷۷ هق)، و چند تن دیگر بوده‌اند، در چشت خانقاه داشته اند، و خواجه عبدالله انصاری و شیخ جام (احمد ژنده‌پیل) با کسانی از مشایخ این سلسله که معاصر

---

(۱)leather (۲)Tschermak-Seysenegg (۳)Chernovtsy (۴)Czernowitz (۵)Chernigov (۶)Cheribon (۷)Charing Cross (۸)Cerignola (۹)Cheselden (۱۰)adhesive (۱۱)Chesapeake (۱۲)Chester (۱۳)Chesterton (۱۴)Chesterfield (۱۵)Czestochowa (۱۶)Chesney

بوده‌اند ارتباط داشته‌اند.

از تربیت‌یافتگان این سلسله خواجه معین‌الدین حسن سجزی (sejzi) (ح ۵۳۶–۶۳۳ هق)، از مردم سجستان است، که به خواجه معین‌الدین چشتی معروفست، و در اجمیر هند بساط ارشاد چید، و سلسله‌ی چشتیه‌ی هند بنام او منسوب شده‌اند. سلسله‌ی چشتیه که بسعی وی در هند تأسیس یافت، باهتمام اخلاف او در آنجا شهرت و اعتبار بسیار کسب کرد، و بعدها این سلسله در بین مسلمین هند زیاده مورد توجه واقع گشت. در بین مشایخ نامدار این سلسله که بعد از معین‌الدین سجزی می‌زیسته‌اند نام قطب‌الدین بختیار کاکی، شیخ فرید الدین دهلوی معروف به شکرگنج، و شیخ نظام الدین محمد دهلوی معروف به شاه نظام اولیاء را میتوان ذکر کرد. امیر خسرو دهلوی و امیر حسن دهلوی، دو شاعر بزرگ فارسی‌زبان هند، از تربیت‌یافتگان نظام اولیاء بوده‌اند. تربیت‌یافتگان نظام اولیاء طریقه‌ی چشتیه را در غالب قُری و بلاد مختلف هند نشر دادند، و سلسله‌ی صابریه و نظامیه را از آن سلسله پدید آوردند. نیز از مشاهیر چشتیه‌ی هند سراج‌الدین اخی سراج (فد ۷۵۹ هق)، چراغ دهلی (فد ۷۵۷ هق) و سید محمد گیسودراز (فد ۸۲۶ هق) را میتوان ذکر کرد.

طریقه‌ی چشتیه در آغاز مبتنی بر حفظ و مراعات آداب شریعت بوده، و توجه آنها به کتابهائی مانند کشف المحجوب هجویری و عوارف المعارف سهروردی، و سعی خاص آنها در ترویج اسلام بین هندوان ناشی ازین امر است. بعدها مشایخ این سلسله به تعلیم وحدت وجود پرداختند، و در خانقاههای چشتیه، بجای عوارف و کشف المحجوب، لمعات عراقی و فصوص الحکم ابن العربی مورد توجه آنها واقع گشت، و حتی قبول اسلام را شرط لازم و اصلی برای ورود در سلسله‌ی خویش نشمردند، و این امور از اسباب مخالفت بعضی فقها و حتی فرق دیگر صوفیه با آنها شد. ترک دنیا، قناعت و توکل، اجتناب از خشونت، و احتراز از صحبت اهل دنیا اساس طریقه‌ی آنهاست، و در طی مدارج سلوک خویش ذکر جهر، ذکر خفی، پاس انفاس، مراقبت باطن، و چله‌نشینی را معمول میدارند. ملفوظات، مکتوبات، و سیر و مقامات عده‌ی زیادی از مشایخ آنها باقی است، و اصول تعالیم و عقاید آنها را از مجموع این آثار میتوان استنباط کرد.

چشر[1] (ceśər) یا **چستر**[2] (cestər)، ولایت ساحلی (۲٬۶۳۰ کمه؛ جمه ۱٬۲۵۸٬۰۵۵)، غ انگلستان مرکزی؛ مرکزش شهر چستر. ناحیه‌ای پست، هموار، و حاصلخیز، و لبنیاتش فراوان است (پنیر چشر معروفیت دارد). رودهای عمده‌اش مرزی و دی میباشد. صنایع عمده‌اش استخراج نمک و زغال، کشتیسازی، نساجی، تهیه‌ی مواد شیمیائی، و واگونسازی است. از راههای ارتباطی آن کانال کشتیرانی منچستر میباشد.

چشم (caśm)، عضو دریافت‌کننده‌ی نور. اقسام بسیار زیادی از حیوانات نوعی چشم دارند، که ممکن است عضوی بسیار ساده (در بسیاری از بیمهرگان) باشد، یا دستگاه مفصل و درهم پیچیده‌ی چشم مهره‌داران و نرمتنان سرپا (نیز ← چشم مرکب). چشمهای دو دسته‌ی اخیر دارای مشابهت فوق العاده هستند. دنباله‌ی این مقاله در باب چشم انسان است، که عضو رویت و حس باصره است، ولی باید دانست که ساختمان چشم در همه‌ی پستانداران تقریباً یکسان و شبیه چشم آدمی است. اجزای اصلی چشم کره‌ای (کره‌ی چشم، یا بالاختصار، چشم) تشکیل میدهند، که در حفره‌ی استخوانی موسوم به کاسه‌ی چشم یا حَدَقه جا دارد. چشم مشتمل بر پرده‌ها و محیطهای شفاف منکسرکننده‌ی نور است، و اعضای ضمیمه‌ای نیز دارد، که آنرا حفظ میکنند یا حرکت میدهند. **I – اعضای ضمیمه‌ی چشم** عبارتند از پلکها (pelk.hā)، غدد اشکی، و عضلات حرکت‌دهنده‌ی کره‌ی چشم و پلکها. پلکها چین‌خوردگیهای پوست اند در جلو چشم، و کار آنها حفظ سطح خارجی چشم است، و پراکندن اشک در آن برای حفظ شفافیت آن. سطح داخلی پلکها از بافت پیوندی شفافی موسوم به ملتحمه[3] (moltaheme) پوشیده است. پلک به موهای کوتاهی موسوم به مژه منتهی می‌شود، که در قاعده‌ی آنها غده‌های مولد چربی قرار دارند. غدد اشکی[4] در قسمت فوقانی و خارجی هر حدقه، مجاور سطح قدامی کره‌ی چشم، جا دارند، و مایعی بنام اشک ترشح میکنند، که سطح مجاورت پلکها را با کره‌ی چشم همیشه مرطوب نگاه میدارد، و مازاد آن از راه دو لوله‌ی اشکی

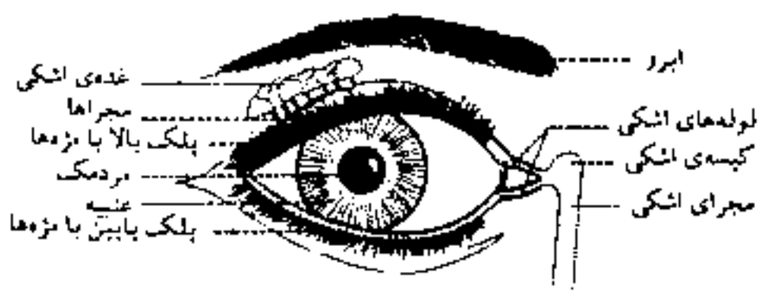

چشم

به درون کیسه‌ی اشکی میریزد، و از آنجا بتوسط مجرای اشکی به حفره‌های بینی میرود. حرکات چشم به بالا و پایین و غیره، و نیز بلند کردن پلک فوقانی بتوسط عضلات چشم صورت میگیرد. **II – پرده‌های چشم.** چشم سه پرده دارد. پرده‌ی خارجی مشتمل است بر صلبیه[5] (solbiyye) یا سفیده‌ی چشم، و قرنیه[6] (qarniyye). صلبیه پرده‌ای است سفید و حاجب ماوراء، که از الیاف بسیار محکم ساخته شده، و قسمت اعظم کره‌ی چشم را میپوشاند. قرنیه در قسمت جلو کره‌ی چشم واقعست، و شفاف است، و نسبت به باقی کره‌ی چشم انحنای بیشتری دارد. پرده‌ی میانی چشم مشیمیه[7] (mašimiyye) است، که از بافت پیوندی (ملتحمه) ساخته شده، و سطح داخلی صلبیه را میپوشاند، و دو سطح آن پوشیده از رنگیزه‌ی سیاهی است، که قسمت داخلی چشم را به یک اطاق تاریک تبدیل میکند. مشیمیه دارای عروق خونی بسیار است، و پرده‌ی غذادهنده‌ی چشم بشمار میرود. نزدیک جلیدیه، مشیمیه تورم پیدا میکند، و این قسمت متورم–که به جسم هدبی[8] (hodbi) [از هدب، = مژگان] یا جسم مژکی

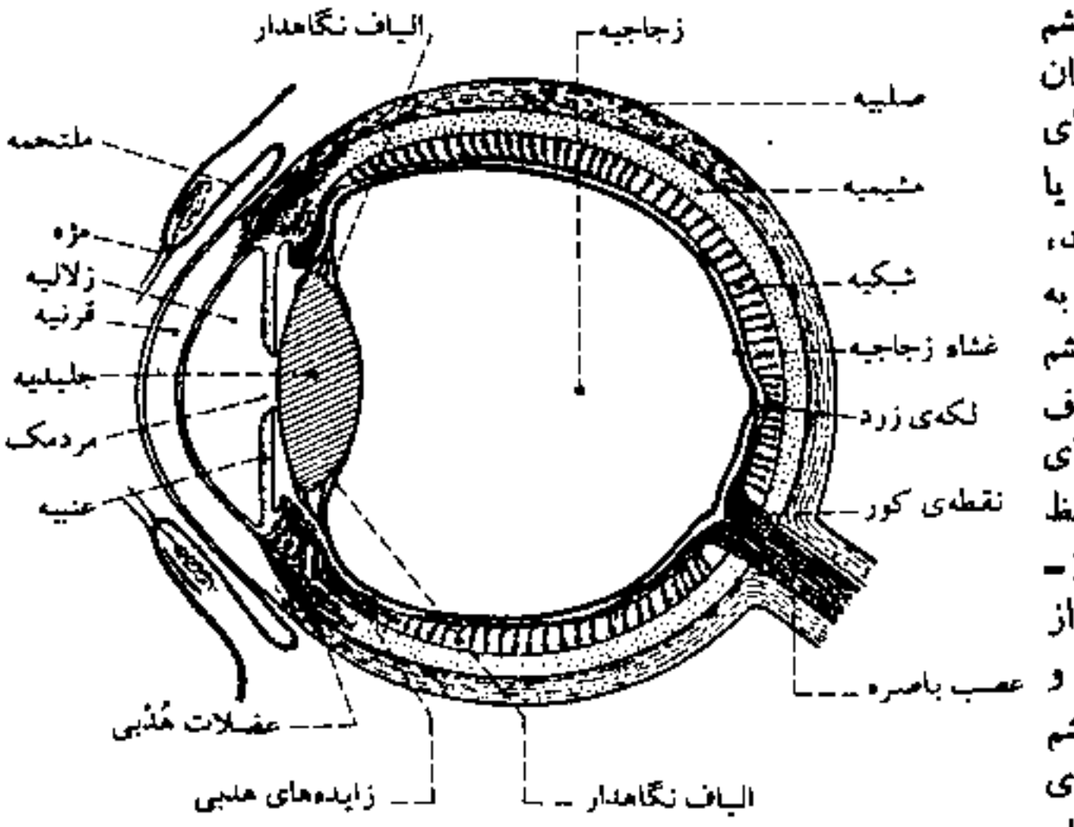

مقطع افقی چشم راست

(mojaki) موسوم است–مشتمل بر عضلات هدبی (مخصوص عمل تطابق) و زواید هدبی است. دنباله‌ی مشیمیه در جلو بصورت پرده‌ای تقریباً مستدیر و قائم، موسوم به عنبیه[9] (enabiyye) درمیآید، که رنگ آن در اشخاص متفاوت است. عنبیه حکم دیافراگم جعبه‌ی عکاسی را دارد، و در وسطش سوراخی است موسوم به مردمک[10] (mardomak)، که تحت تأثیر زیادی یا کمی نور، و نیز در عمل تطابق، بوسیله‌ی عضلات عنبیه تنگ و گشاد می‌شود. پرده‌ی داخلی چشم شبکیه[11] (šabakiyye) است، که مرکب از یاخته‌های مخروطی و استوانه‌ای است، و پرده‌ی حساس چشم میباشد، و مشیمیه را از داخل میپوشاند. رشته‌های عصبی که به یاخته‌های مذکور مربوط میشوند عصب باصره را تشکیل میدهند، که از قسمت خلفی کره‌ی چشم خارج میشود. محل خروج عصب از شبکیه، موسوم به **نقطه‌ی کور**[12]، نسبت به نور هیچ حساسیت ندارد. حساسترین قسمت شبکیه به لکه‌ی زرد[13] موسومست، و آن ناحیه‌ی کوچکی است بوسعت ح **۰٫۲۵** ملمه، در حدود محور اصلی چشم، که در آن یاخته‌های مخروطی فراوان است. نزدیکترین لایه‌ی شبکیه به مشیمیه شامل رنگیزه‌ای ارغوانی موسوم به رودوپسین[14] (rodopsin) یا ارغوان بصری[15] (arqavāne basari) است، و حساسیت چشم به روشنائی ناشی از آنست، و در مقابل نور تجزیه میشود، و ویتامین A برای تجدیدش ضروری است؛ از بین رفتن آن باعث شبکوری میشود. **III – محیطهای شفاف منکسرکننده‌ی چشم**، علاوه بر قرنیه، عبارتند از جلیدیه[16] (jalidiyye) یا عدسی چشم، زلالیه[17] (zolāliyye)، و زجاجیه[18] (zojā-jiyye). جلیدیه عدسی محدب الطرفینی است در عقب عنبیه، که انحنای سطوح قدامی و خلفی آن متفاوت است، و تطابق بوسیله‌ی آن بعمل میآید. زلالیه مایعی است که در فضای بین قرنیه و جلیدیه

(۱)Cheshire (۲)Chester (۳)conjunctiva (۴)lachrymal (lacrimal) glands (۵)sclera (۶)cornea (۷)choroid (۸)ciliary body (۹)iris (۱۰)pupil (۱۱)retina (۱۲)blind spot (۱۳)fovea centralis (۱۴)rhodopsin (۱۵)visual purple (۱۶)lens (۱۷)aqueous humor (۱۸)vitreous humor

قرار دارد، و بوسیله‌ی جسم هدبی ترشح میشود. زجاجیه ماده‌ای است ژلاتینی و شفاف، که حفره‌ی داخلی چشم را در عقب جلیدیه پر میکند.

IV ـ اندازه‌های تقریبی مربوط به چشم سالم عادی. قطر کره‌ی چشم در امتداد جلو به عقب ۲۴–۲۵ ملم و از پهلو به پهلو ۲۳–۲۴ ملم؛ شعاع انحنای قرنیه ۸ ملم؛ شعاع انحنای جلیدیه برای سطوح قدامی و خلفی (برای چشم در حال استراحت یا فارغ از تطابق) بترتیب 10 ملم و ۶ ملم، فاصله‌ی سطح قدامی جلیدیه از رأس قرنیه (بر محور چشم) ۳–۴ ملم، و ضخامت جلیدیه ۴ ملم؛ قطر مردمک در نیمه‌تاریکی ۸–10 ملم و در رؤیت اشیاء درخشان ۲–۳ ملم، و قطر متوسط آن ۴ ملم؛ ضرایب انکسار زلالیه و زجاجیه و جلیدیه نسبت به هوا بترتیب ۴/۳ و ۴/۳ و ۱,۴. **V ـ ارجاعات.** برای سیر نور در چشم ← رؤیت. برای بعضی از معایب چشم ← نزدیک‌بینی؛ دوربینی و پیرچشمی؛ آستیگماتیسم؛ و دالتونیسم. نیز ← رنگ؛ خطاهای باصره؛ ثبات تأثرات نوری.

چشم (češom) یا **حب السودان** (habbo 's.su-dān)، دانه‌ی گیاهی از نوع فلوس (*Cassia*)، که سابقاً گرد آن را در بیماریهای چشم بکار می‌بردند.

چشم برقی: ← نورابرق.

چشم خروس، درخت، ← پوانسیانا.

چشم خروس یا **عین الدیک** (ayno 'd.dik)، (*Abrus precatorius*)، گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران. دانه‌های سقی آنرا سابقاً در بیماریهای چشم بکار میبردند، و نیز آنها را با شیرینی و ترنجبین مخلوط کرده حبهای مقوی میساختند.

چشم‌زخم (caŝm.zaxm) [= چشم+زخم (= صدمه، آسیب)]، مخفف آن **چشزخم** (caš.zaxm) یا **چشزخ** (caš.zax)، در فرهنگ عامه، آزار و گزندی که گمان میرود از تأثیر نگاه کسی به انسان میرسد. نظر دشمن، نظر حسود، و نظر کسی که فاقد و طالب چیزی است، و گاه هر گونه نظر تحسین، در اعتقاد عامه ممکن است چنین تأثیری داشته باشد. کسی را که گمان میرود چشمش چنین تأثیری دارد بدچشم، شورچشم، چشم‌شور، و چشم‌رسان میخوانند، و نظر کردن او را به چشم زدن، چشم رساندن، نظر زدن، نظر رساندن، و امثال آنها تعبیر میکنند، و برای اجتناب از تأثیر چشم‌زخم، غیر از توسل به تعویذ و حرز دعا و امثال آن، غالباً حتی در موقع تعریف تحسین‌آمیز از چیزی، عبارتهائی از قبیل "چشم بد دور" بکار میبرند. از کارهائی که برای دفع چشم‌زخم نزد عامه متداول است اینها است، دود کردن اسفند، برای کسی که امتیازی یافته است (مثل داماد یا عروس، مسافر مکه، یا کسی که خانه‌ای تازه ساخته یا خریده)؛ شکستن تخم مرغ، با ترتیب مخصوص، برای کسی که ناگهان مریض شده است؛ آویختن مهره‌های سفید و سیاه و آبی، که چشم‌زُد خوانده میشده است؛ و آنچه نظرقربانی نام دارد؛ و همچنین، انداختن و ان یکاد و چل بسم‌الله به گردن و دوش کودکان.

اعتقاد به چشم‌زخم با این صورت مخصوص در ایران از تأثیر اسلام و اعراب وارد شده است. نزد اعراب جاهلی، این عقیده رواج بسیار داشته است، و حکایات بسیار در باب اصابت عین (esābate ayn) [= چشم رسیدن، چشم رساندن] در بین اعراب نقل میشده است. اعراب چشم‌رساننده را عاین (āyen) و چشم‌رسیده را معین (ma'in) و معیون (ma'yun) میخوانده‌اند، و کسی را که گمان میرفته است در چشم وی تأثیر زیاد هست، معیان (me'yān) و عیون (ayun) مینامیده‌اند. از اعراب قدیم، طایفه‌ی بنی اسد، به بدچشمی معروف بوده‌اند، و گویند کسانی از آنها سه روز چیزی نمیخورده‌اند، و سپس هر کس و هر چیز را که چشم میرسانیده‌اند در دم دچار آفت میشده است. در قرآن (قلم ۵۱) اشارتی به چشم زدن هست، و بعضی مفسرین مراد از آن را اصابت چشم‌زخم دانسته‌اند، اگرچه بعضی دیگر معنی مجازی لغوی آن را مراد دانسته‌اند. بهر حال، احادیث و اخبار در باب تأثیر چشم‌زخم فراوان است، و از جمله گویند اسماء بنت عمیس از پیغمبر پرسید که "فرزندان جعفر را چشم‌زخم میرسد. آیا رواست که برای آنها افسون طلب کنم؟" پیغمبر گفت رواست. در هر صورت، عامه‌ی مسلمین غالباً چشم‌زخم را از نوع سحر و کهانت جاهلیت میدانسته‌اند، اما تأثیر آن را انکار نمیکرده‌اند و معتقد بوده‌اند که توکل و توسل و دعا و تعویذ تأثیر آن را میکاهد یا زایل میکند. حتی بعضی از حکما و صاحبنظران در توجیه و تبیین آن میکوشیده‌اند، و آن را از تأثیرات نفس میشمرده‌اند، و در بعضی چشمها وجود این خاصیت را محقق میدانسته‌اند. مع هذا، بعضی از متکلمین ـ از جمله ابوعلی جبائی و ابوالقاسم بلخی از مشاهیر معتزله ـ وقوع چشم‌زخم را انکار میکرده‌اند، و آن را بی‌اساس می‌دانسته‌اند.

چشم زدن: ← چشم‌زخم.

چشم‌شور: ← چشم‌زخم.

چشمک‌زدن[1] (caŝmak.zadan). **۱ـ** در نجوم، تلألؤ متناوب ستارگان ثابت، که ناشی از اینست که نور آنها در عبور از جوّ زمین از بادها و انقلابات جوی و از تداخل اشعه‌ی نورانی متأثر میشود. ثوابت آنقدر از زمین دور هستند که حتی با تلسکوپهای قوی هم بصورت قرص نورانی دیده نمیشوند، و لهذا در حکم نقاط نورانی هستند. شعاعی که از آنها وارد جو زمین میشود تجزیه میشود (طیف)، و اشعه‌ی سازای آن بتفاوت انکسار پیدا میکنند، ولی با مسیرهای نزدیک بهم به زمین میرسند، و در نتیجه‌ی تداخل، بعضی از رنگها تقویت میشوند، و برخی از میان میروند. در نتیجه، شدت نور و رنگ ستارگان متناوباً تغییر میکند. سیاراتی که با چشم غیر مسلح مرئی هستند نسبةً بزمین نزدیکند، و در تلسکوپهای قوی بصورت قرص دیده میشوند؛ شعاعهای آنها از راههای مختلف بزمین میرسند، و تداخلهائی که در شعاعهای ستارگان ثابت زیاد بود در اینجا بسیار کم است؛ بهمین جهت، سیارات، جز هنگامی که نزدیک افق اند، چشمک نمیزنند، و نورشان از ثوابت یکنواختر است. **۲ـ** در فیزیک، خاصیتی از بعضی از مواد فلوئورسان، مخصوصاً سولفور غیر خالص روی، که چون در مقابل تشعشعات رادیو‌آکتیو قرار گیرند، برقهای ناگهانی نور صادر میکنند. با آنکه دوام این نورها ممکن است در حدود یک میلیونیم ثانیه باشد، اساس بسیاری از انواع چشمکشمار و پیداگرهای تشعشعات رادیوآکتیو همین چشمک‌زدن است.

چشمکشمار[2] (caŝmak.šomār)، اسبابی برای آشکار ساختن حضور انرژی رادیوآکتیو بوسیله‌ی بلور درشتی از سولفور روی، یُدورِ سودیوم، یا مواد دیگر حساس در مقابل تشعشعات، که چون ذرات رادیوآکتیو بآنها اصابت کند، برقهای کوچک نور از آنها میجهد. آزمایشگاههای تحقیق در ساختمان اتم با چشمکشمارهای عظیم مجهز اند. همچنین، چشمکشمار در پویش اورانیوم و نیز در تحقیقات طبی و زیستشناسی بوسیله‌ی پیجو بکار میرود.

چشم گربه[3] یا **عین الهر** (ayno 'l.herr)، نام چند نوع سنگ سبز که انعکاس نور در رشته‌های موازی آن موجب پیدایش یک خط روشن میشود. گرانترین آنها نوعی از کریزوبریل، و ارزانترین آنها نوعی از کوارتز است.

چشم مرکب[4] (caŝme morakkab)، نوعی چشم که در بسیاری از بندپائیان، خاصه حشرات و سخت‌پوستان، دیده میشود، و اساساً عبارتست از تعداد زیادی (گاهی هزارها) چشمهای ساده‌ی خُرد (موسوم به چشمک) که بسیار نزدیک به یکدیگر قرار دارند، ولی بوسیله‌ی رنگیزه‌ی تیره‌ای از یکدیگر جدا هستند. هر یک از چشمکها دارای یک قسمت داخلی حساس و یک قسمت خارجی منکسرکننده‌ی نور است. بر حسب ساختمان چشم و طرز توزیع رنگیزه در میان چشمکها، تصاویر اشیاء ممکن است "مجاورتی" یا "انطباقی" ساخته شود. در تصویر مجاورتی، هر چشمک تنها اشعه‌ی موازی با محور خود را میگیرد، و فقط تصویر قسمت کوچکی از میدان دید را میسازد؛ تصویر کل شیء از ترکیب این تصاویر جزئی حاصل می‌شود. در تصویر انطباقی، یاخته‌های حساس هر چشمک از قسمت وسیعی از میدان دید نور می‌گیرند، و در نتیجه، ممکن است قسمتهائی از تصاویر حاصل از چشمکهای مجاور بر هم اوفتند. تصویر انطباقی نسبت به تصویر مجاورتی روشنی بیشتر دارد، ولی وضوح آن کمتر است. حشرات روزگرد چشمهای مجاورتی دارند، و حشرات شبگرد چشمهای انطباقی، ولی حالات بین این دو حالت فراوان است؛ و گاه ممکن است، بوسیله‌ی حرکت رنگیزه در میان چشمکها، یکی از این دو نوع چشم موقتاً به نوع دیگر مبدل شود.

چشمه[5] (ceŝme)، محل خروج طبیعی آب از زمین؛ جریان طبیعی و دائم یا متناوب آب از زمین. منبع آب چشمه آبهای ذخیره‌شده در چینه‌های نفوذپذیر زیر زمین است. اگر ساختمان چینه‌ها چنان باشد که آب چشمه با فشار بخارج فوران کند، چشمه را چشمه یا چاه آرتزین نامند. آبفشان نوع دیگری از چشمه است. چشمه‌ی آب گرم وقتی تولید میشود که آب از اعماق زیاد بیرون آید، یا از مجاورت مواد آتشفشانی گرم بگذرد. چشمه‌های معدنی آنها هستند که آبشان در ضمن عبور از میان سنگهای زمین بعضی از

(۱)scintillation (۲)scinitllation counter (۳)cat's-eye (۴)compound eye (۵)spring

مواد معدنی را در خود حل کرده است (← آب معدنی).

چشمه اعلی (یا **اعلا**) (ceŝme aʿlā) یا **چشمه علا** (alā)، ده (جم ۷۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی دماوند، شهرستان دماوند، ۳ کیلومتری ل‌غ دماوند؛ گردشگاه معروف تابستانی مشجر و مصفا. نامش بمناسبت چشمه‌سار معروف به چشمه اعلی است، که از میان سنگ بیرون میآید. ده و چشمه‌سار بنام چشمه لا نیز خوانده شده است.

چشمه علا، دماوند، ← چشمه اعلی.

چشمه علی (ceŝme ali)، چشمه‌ی معروفی در ل شهر قدیم ری، ج تهران. آب آن بطرف ج جاری است. در ۱۲۴۸ هق، بامر فتحعلی شاه قاجار، صفه‌ای در بالای چشمه علی ساخته شد، و صورت وی و بعضی شاهزادگان را بر روی سنگ کندند. امروز فرش‌فروشها و مردم تهران قالیها و قالیچه‌های خود را در آب چشمه میشویند. **تپه‌ی چشمه علی** نزدیک آنست، و از حفاریهائی که در آنجا بعمل آمده آثار باستانی جالبی بدست آمده است، که آنها را منسوب به اواسط هزاره‌ی ۵م ق‌م دانسته‌اند.

چشمه علی، چشمه‌ای در ۲۵ کیلومتری ل شهر دامغان، ل ایران. آب آن در امتداد لـج جاری شده به آبهای دیگر ملحق میشود، و بطرف شهر دامغان میآید، و دهات چندی را در بین راه و حوالی دامغان آبیاری میکند. فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۷ هق در سمت غ چشمه عمارتی ساخت، که در زمان ناصرالدین شاه تعمیر شد، ولی اکنون رو به ویرانی است.

چشمه لا، دماوند، ← چشمه اعلی.

چشمه‌ی سبز (ceŝmeye sabz)، دریاچه‌ای در ناحیه‌ی گلمکان، ل‌غ مشهد، خراسان، در غ کوه‌های بین طوس و نیشابور و بفاصله‌ی ۷ فرسخی نیشابور. مساحتش ح ۱٫۵ کم است، و کوههای مرتفع از اطراف آنرا احاطه نموده، و نهرهائی که از این کوهها جاری است بآن میریزد. چشمه‌ی سبز در مجمل التواریخ و القصص با محلی که در آنجا یزدگرد I ساسانی بر اثر ضربت لگد اسب آبی کشته شده است مطابق پنداشته شده است، و در تاریخ گزیده و نزهة القلوب نیز این روایت آمده است (نیز ← شهد؛ چشمه‌ی گیلاس). چشمه‌ی سبز مقارن زمان مغول تفرجگاه اهل طوس و نیشابور بوده است. امیر چوپان بر لب آن چشمه قصری بنا کرده بوده است، که از بالای بام قصر میانه‌ی چشمه پیدا بوده است. در زمان مؤلف نزهة القلوب، یارسایان خراسان در کنار این چشمه شب‌زنده‌داریها میکرده‌اند. در عهد ناصری اطراف چشمه نی‌زار و چمن بوده است، و شکار فراوان وجود داشته.

چشمه‌ی طاق (ceŝmeye)، قسمتی از طاق آجری یا سنگی یا خشتی که فضای بین چهار رومی یا چهار لنگه‌طاق را میپوشاند، و بر آنها استوار است.

چشمه‌ی گل، خراسان، ← چشمه‌ی گیلاس.

چشمه‌ی گلس، خراسان، ← چشمه‌ی گیلاس.

چشمه‌ی گلسب، خراسان، ← چشمه‌ی گیلاس.

چشمه‌ی گیلاس (یا **گلسب**) (ceŝmeye gilās, golasb) یا **عین گلس** (? eyne)، چشمه‌ساری در ل قریه‌ای بهمین نام، بفاصله‌ی ۴۴ کیلومتری لغ مشهد (خراسان)، که از دامنه‌ی کوه سیاه از شعب جبال هزار مسجد جاری میشود، و از منابع کشفرود بشمار میرود. این چشمه را در ادوار قدیمتر "چشمه‌ی گل" و "چشمه‌ی گلس" می‌خوانده‌اند، و در دوره‌های جدیدتر آن را چشمه‌ی گلسب خوانده‌اند. ظاهراً افسانه‌ی مشهوری که بموجب آن، در نزدیک همین چشمه، یزدگرد I ساسانی از ضربت لگد یک اسب آبی کشته شده است (و مأخذ این روایت، که در برهان قاطع هم آمده است، روایات افواهی است) باید مربوط باین تسمیه‌ی اخیر و باحتمال قوی برای بیان نوعی وجه اشتقاق عامیانه باشد، که تا حکایت مزبور را، که اصل آن نیز خود قویاً مشکوک و بظن قوی مجعول است، با این محل منطبق کرده باشند.

در زمان مؤلف روضة الصفا (قرن ۹م هق)، این چشمه‌سار شامل سه چشمه‌ی متقارب بوده است، که آب آن غالباً نواحی اطراف طوس را مشروب می‌کرده، و ظاهراً از همان ایام که طوس بسبب خرابی رفته رفته متروک شده است، آب این چشمه را از مجرای طوس منحرف کرده‌اند، و بسمت مشهد که آبادانی آن شروع میشده است، آورده‌اند. این اقدام را، چنانکه دولتشاه سمرقندی گفته است، نخست امیر علیشیر نوائی شروع کرده است، اما دو قرن بعد، مؤلف تاریخ عالم‌آرا آن را به شاه عباس صفوی نسبت داده. بظن قوی، آوردن آب چشمه‌ی گلس به مشهد از اقدامات خیر امیر علیشیر بوده است، و ظاهراً بعدها شاه عباس I صفوی در هنگام طرح خیابان مشهد آن را در وسط خیابان مزبور جاری کرده و از صحن رضوی عبور داده است. نهری که بوسیله‌ی امیر علیشیر حفر و احداث شده است، بواسطه‌ی وجود موانع، طول و اعوجاج یافته، و نزدیک ده فرسخ شده است، و یک جا هم با بستر کشفرود تقاطع کرده است. در امتداد این نهر، که در مشهد به نهر خیابان نیز معروف شده است، مزارع و آسیاهای متعدد دایر شده است، و این آب در حدود مشهد نزدیک شصت جفت زراعت را آبیاری می‌کند. خود آب و غالب مزارع آن فعلا از موقوفات آستان قدس رضوی است. قریه‌ی چشمه‌ی گیلاس، هنوز هم مثل عهد دولتشاه سمرقندی، بیش و کم از تفرجگاه‌های مشهور است، و وجود بعضی آثار خرابه در مجاورت آن حاکی از قدمت و آبادی آن است.

چشین، لهستان، ← تشن.

چغاپور (caqāpur)، دهستان (جم ح ۸۵۰ سش ۱۳)، بخش دشتی، شهرستان بوشهر؛ دارای ۱۲ (۹) آبادی. مرکزش، **چغاپور** (جم ۲۲۹ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری ج خورموج است.

چغازنبیل (coqāzanbil)، تپه‌ای در خوزستان، ح ۳۰ کیلومتری (بخط مستقیم) جش شوش. محل آن مطابق شهر دور-اونتاشی (dur-untāši) است، که از بناهای اونتاش-هوبان (untāš-hubān) یا اونتاش-گال، پادشاه عیلام در اواسط قرن ۱۳م ق‌م، بوده است، و در ۶۴۰ ق‌م بدست آشوربانی‌پال ویران گردیده. بقایای زیگورات (معبد) عظیمی، که در وسط شهر بوده است، باقیست. این زیگورات اصلا ۵ طبقه و بارتفاع ۵۰ متر بوده، ارتفاع فعلی آن از کف اصلی میدان جلو معبد ح ۲۵ متر است. اول بار در سال ۱۳۱۳ هش توجه یکی از مأمورین شرکت سابق نفت، از اهل زلند جدید و بنام براون (brān)، باین تپه جلب شد. از سال ۱۳۱۴ هیئت فرانسوی حفاری شوش در آنجا مشغول کاوشهای علمی بوده است، و بقایائی از معبدها، کاخها، گورها در آنجا کشف شده. بقول گیرشمن (مقاله‌ی مورخ اکتبر ۱۹۵۴ وی در مجلد سوم گزارشهای باستانشناسی، تهران ۱۳۳۴ هش)، زیگورات چغازنبیل بزرگترین زیگوراتهائی است که شناخته شده است.

چغاسبز (ceqā.sabz)، ده (جم ۱°۵۱۶ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، ۱۵ کیلومتری جش دزفول.

چغاله (caqāle, co–)، میوه‌ی سبز نارس، مخصوصاً بادام سبز، که هنوز قسمت درونی آن سخت نشده و قابل خوردن است.

چغاله مشدی: ← لوطی.

چغان خداة، عنوان فرمانروایان محلی چغانیان. نیز ← آل محتاج.

چغان رود (caqān rud)، نام هفتمین و آخرین ریزابه‌ی راست آمو دریا. از چغانیان میگذرد، و در بالای ترمذ به آمو دریا میریزد. امروزه قسمت علیای آن قره طاق دریا (qara tāq) و از ده نو (شهر چغانیان) ببعد سرخان نام دارد.

چغانی، منسوب به چغانیان. نیز، ← آل محتاج.

چغانیان (caqāniān)، عربی **صغانیان**، ولایتی قدیم در اطراف دره‌ی چغان رود (شمالیترین ریزابه‌ی آمو دریا) واقع در ل ترمذ. مرکزش نیز چغانیان نام داشت که بقولی مطابق دنو (اصلا دِهِ نو) کنونی و بقولی مطابق آبادی تَر آسیا (بفاصله‌ی کمی در ل دنو) بوده است. در نسبت به این ناحیه و مرکزش چغانیانی، چغانی، و صغانی آورده‌اند. ولایت چغانیان در قرون ۵م و ۶م از مراکز عمده‌ی هفتالیان بود، و در ادوار قبل از اسلام از مراکز انتشار دیانت بودائی بوده و معابد بودائی بسیاری در آنجا وجود داشته است. در دوره‌ی ساسانیان تحت حکومت فرمانروایان محلی بود، که عنوان چغان خداة (caqān xodāt) داشتند. در ۳۱ هق، سپاهیان چغان خداة وقت در جنگ یزدگرد III با اعراب با مهاجمین عرب جنگید. چغانیان در سنه‌ی ۸۶ هق بدست قتیبة ابن مسلم فتح شد، و بعد از آن، چغان خداةها غالباً تابع عمال و ولاة خراسان بودند. امرای معروف به آل محتاج، که درین ولایت فرمانروائی داشته‌اند، احتمال میرود که از اعقاب همان امرای محلی قدیم موسوم به چغان خداة بوده‌اند. چغانیان بعدها بدست غزنویان و سپس (در ۴۵۱ هق) سلاجقه افتاد، و بعدها گاه در دست ایلک‌خانیان و گاه در دست غوریان میبود، و پس از آن در عهد مغول و تیموریان ظاهراً این ولایت بدست ازبکان افتاد.

چغری بیگ (caqri beyg) یا **جغری بیگ** [ابو سلیمان چغری بیگ داود ابن میکائیل]، فد رجب ۴۵۱ یا صفر ۴۵۲ هق، از امرا و مؤسسین دولت سلاجقه، برادر طغرل بیگ سلجوقی. در آغاز فتنه‌ی سلاجقه، که این ترکمانان در خراسان ناامنی پدید آوردند، مسعود I غزنوی ولایت دهستان را به وی و ولایت نسا را به برادرش طغرل بیگ واگذاشت، و هر دو را دلجوئی کرده لقب دهقان داد، اما آنها چون از سلطان ایمنی نداشتند،

همچنان سرکشی خود را ادامه دادند. بعد از غلبه‌ی سلاجقه بر بلاد خراسان، چغری بیگ امارت سرخس یافت (۴۲۹ هق)، و بعد از شکست (۴۳۱ هق) مسعود در دندانقان، قدرت وی افزود. در حکومت خراسان و در باب طرز اداره‌ی حکومت، مکرر بین او و برادرش طغرل اختلاف نظر پدید آمد. اما بسبب اشتغال طغرل به لشکرکشی و توسعه‌ی قلمرو خویش، چغری بیگ غالباً در خراسان بود. چغری بیگ پیش از طغرل وفات یافت، و پسرش الب ارسلان، که جانشین او گشت، بعد از وفات طغرل، وارث تمام مملکت سلاجقه شد.

چغمینی (caqmini) یا **جغمینی**، شهرت **محمود ابن محمد ابن عمر**، ف ۷۴۵؟ هق، منجم و طبیب خوارزمی، از مردم چغمین (شهر کوچکی در خوارزم). اثر معروفش المُلَخَّص فی الهیئه است، که شهرت تمام داشته، و شروحی بر آن نوشته شده است، که از آن جمله است شرح میر سید شریف جرجانی و مخصوصاً شرح قاضی‌زاده‌ی رومی، معروف به شرح چغمینی، که مکرر بچاپ رسیده است، و از کتب تعلیمی معروف هیئت قدیم بوده. از آثار دیگرش قانونچه است در طب، که تلخیص قانون ابوعلی سینا است.

چغندر (coqondar)، (*Beta vulgaris*)، گیاهی یکساله یا دوساله یا دائمی، از تیره‌ی اسفناجیان، که در ریشه‌های ضخیم آن مواد غذائی بسیار اندوخته میشود. چغندر را معمولا برای استفاده از ریشه‌هایش میکارند، ولی بعضی از اقسام آن برای استفاده از برگها کشت میشود. مهمترین قسم آن **چغندر قند** است، که بسبب قند موجود در ریشه‌هایش کاشته میشود، و در نواحیی که دما برای کشت نیشکر کافی نیست، عمده‌ترین منبع تهیه‌ی قند میباشد. زراعت چغندر نه فقط از لحاظ ماده‌ی غذائی که برای انسان تهیه میکند اهمیت دارد، بلکه سر و برگ و تفاله‌ی آن بعنوان غذای حیوانات بکار میرود، و لای آهکی که در ضمن ساختن قند در کارخانه‌های قندسازی بدست میآید کود مساعدی برای کلیه‌ی نباتات زراعتی است. نیز ← ملاس.

کشف اینکه از چغندر میتوان بعنوان منبع قند استفاده کرد در سال ۱۷۴۷ بوسیله‌ی آ. ز. **مارگراف**، عضو آکادمی سلطنتی علوم پروس صورت گرفت، و این کشف در زمانی بعمل آمد که انگلستان و فرانسه و ممالک دیگر بر سر داد و ستد در سرزمینهای مستعمره سخت کشمکش داشتند. کشف مارگراف را شاگرد وی فرانتس کارل آخارد[1] (frānts kārl āxārd) (۱۷۵۳–۱۸۲۱) تکمیل نمود، و او در واقع پدر صنعت استخراج قند از چغندر است.

کشت چغندر قند در ایران از ح سال ۱۳۱۰ هش، که فکر ایجاد کارخانه‌ی قندسازی در ایران تجدید شد (مثلا ← کهریزک)، بتدریج توسعه یافت. بموجب لایحه‌ی قانونی مورخ سال ۱۳۳۲ هش، "بنگاه تهیه‌ی بذر چغندر"، بمنظور تهیه‌ی بذر چغندر و اصلاح و ازدیاد و خرید و فروش و صدور آن، در وزارت کشاورزی تأسیس گردید. محصول چغندر ایران در سال ۱۳۴۱ هش ح ۱٬۳۵۰٬۰۰۰ تن بوده است.

چغوش (caquš)، ده (جم ۱٬۰۳۳ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان رازلیق، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳ کیلومتری ل سراب.

چفالو[2] (cefālu)، بندر (جم ۱۰٬۹۳۲)، ل سیسیل، ایتالیا. کلیسای جامع آن (از قرن ۱۲م) نمونه‌ی عالی معماری سبک مختلط نورمانی و سیسیلی است.

چفت (ceft)، نام دیگر کاشیهای جوک.

چقلوندی (caqalvandi)، بخش (جم ۱۷٬۵۰۴)، ل‌ش شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، دارای ۱۰۹ (؟) آبادی. از ۴ دهستان بابالی، مال‌امد، ورکوه، و آبسرده تشکیل یافته. مرکزش، **چقلوندی** (جم ۴۲۲ نسـ ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری ل‌ش خرم‌آباد است.

چقمق (caqmaq)، شهرت **الملک الظاهر سیف الدین** (al.maleko 'z.zāher)، ف ۸۵۴ هق، سلطان (۸۴۳–۸۵۴ هق) مصر از سلسله‌ی ممالیک برجی. از ممالیک سلطان برقوق بود، و بتدریج ترقی کرد، و در زمان سلطان برسبای منصب اتابکی یافت. برسبای، در هنگام مرگ، او را نایب‌السلطنه‌ی طفل خود الملک العزیز یوسف کرد. چقمق از کشمکشهای قدرت‌طلبان استفاده کرده یوسف را خلع نمود، و رشته‌ی امور را بدست گرفت، و در ۸۴۳ هق بر اوضاع مسلط شد. کوششهای وی برای فتح رودس بی‌نتیجه ماند، و سرانجام با شهسواران قدیس یوحنا صلح کرد. در سیاست خارجی، با ممالک مسلمان روابط دوستانه داشت، و شاهرخ، پسر امیر تیمور، را اجازه داد که کسوه‌ای به کعبه بفرستد (این کار مختص به سلطان مصر بود). آزار یهود و مسیحیان در دوره‌ی وی ادامه داشت، و از عهده‌ی جلوگیری از تجاوزات ممالیک برنیامد. شخصاً مردی بسیار ساده و پرهیزگار، و نسبت به اهل فضل سخاوتمند بود، و به کتابهای زیبا علاقه‌ی تام داشت. مقام اخلاقی او سبب اصلاح دربار شد. پس از مرگش، امرا و درباریان و جمع کثیری از مردم در سوگواری او شرکت کردند، و بر خلاف معمول، صمیمانه عزاداری نمودند.

چک (cek)، نوشته‌ای است که بموجب آن صادرکننده تمام یا قسمتی از وجوهی را که در نزد بانک دارد مسترد یا بدیگری واگذار میکند. چک در معاملات بانکی از اسناد فوق العاده مهم بشمار میرود. چک، بر خلاف برات و سفته، همیشه به رؤیت است، یعنی نمیتواند موعد داشته باشد، بلکه بمحض مطالبه باید پرداخت شود. نیز ← چک مسافری.

چک[3]، یکی از چکها. نیز ← چک، زبان.

چک[3]، **زبان**، یکی از زبانهای اسلاوی غربی، از ریشه‌ی هندواروپائی، رایج در چکوسلواکی. ← زبان، جدول.

چکا (cekā)، ← پلیس مخفی.

چکالوف[4] (ckālof)، حالیه **اورنبورگ**[5] (oren-burg)، شهر (جم ۲۶۰٬۰۰۰)، ش جمشس اروپائی بر رود اورال. ناحیه‌ای فلاحتی و دارای صنایع سبک است. در ۱۷۳۵ بعنوان قلعه‌ی نظامی بنا شد، در مقابل محاصره‌ی **پوگاچوف** مقاومت کرد (۱۷۷۳–۷۴). اصلا اورنبورگ نام داشت. در ۱۹۳۸–۵۷ بنام چکالوف، خلبان مشهور روسی، نامیده میشد.

چکاوک: ← همایون، دستگاه.

چکش[6] (cakoš, cakkoš). چکش یکی از نخستین ابزارهائی است که انسان ساخته است. تاریخش در عصر حجر جدید آغاز میشود. تحول آن از چماقی که قطعه سنگی بآن میبستند آغاز گردید. بعدها سنگ را بصورت مناسب تراشیدند، تا بتوانند اتصال آنرا با دسته محکمتر کنند. از تکامل چکش سنگی، تبر سنگی پدید آمد. چکش و تبر بعنوان اسلحه نیز بکار میرفتند. بعد از پیدایش چکشهای فلزی هم چکش سنگی منسوخ نگردید. چکش مکانیکی از ح ۱۸۴۰ در کار آمد.

چکشخوار: ← چکشخواری.

چکشخواری[7] (cakošxāri) یا **قابلیت تورق** (qābeliyyate tavarroq)، قابلیت شکل پذیرفتن یا پَهن و ورقه شدن در اثر ضربه‌ی چکش یا فشار. بیشتر فلزات قابلیت تورق دارند، یعنی چکش‌خوارند. چکشخواری با افزایش دما زیاد میشود؛ مثلا روی، که در حرارت معمولی چکشخوار نیست، در دمای ح ۱۵۰° صدبخشی چکشخوار می‌شود. طلا از همه‌ی فلزات چکشخوارتر است و میتوان با آن ورقه‌هائی بضخامت ۱/۲۰٬۰۰۰ ملم ساخت. پس از طلا، چکشخواری فلزات دیگر باین ترتیب است: نقره، مس، آلومینیوم، قلع، طلای سفید، سرب، آهن، نیکل، روی.

چک مسافری[8] (ceke mosāferi)، چکی (← چک) که بانکی، بنام شخص معینی، بعهده‌ی شعبه‌های خود یا طرفهای خود صادر میکند. در موقع صدور چک، شخصی که چک بنام اوست، روی قسمتی از چک، در حضور بانکدار امضا میکند. در موقع دریافت نیز، مجدداً گیرنده‌ی وجه، که همان امضاکننده‌ی اولی است، روی قسمت دیگری از چک امضا میکند تا با امضای قبلی مقایسه شود، و اطمینان حاصل گردد که گیرنده همان صاحب اصلی چک است. چون چک مسافری بنام شخص معین است بسهولت قابل انتقال بدیگری نمیباشد.

چکنه (cakane)، نام دو آبادی از دهستان سرولایت، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان). **چکنه‌ی علیا** (olyā) (جم ۶۷۹ نسـ ۱۳۳۵ هش) در ۹۰ کیلومتری لغ نیشابور، و **چکنه‌ی سفلی** (soflā) (جم ۱٬۲۴۹ نسـ ۱۳۳۵ هش) در ۴ کیلومتری ج چکنه‌ی علیا است.

چکوسلواکی[9] یا **چکوسلوواکی** (هر دو cekos-lovāki)، جمهوری (۱۲۷٬۸۰۰ کمم؛ جم ۱۲٬۱۹۶٬۷۰۰)، اروپای مرکزی، پایتختش **پراگ**. از ل به لهستان، از ش به تجشـ، از ج به مجارستان و اتریش، و از غ و ل به آلمان محدود است. مرزهای طبیعی آن عبارتست از ← کوههای کارپات و سودت در ل، کوههای ارتگبیرگه در لغ، ← جنگل بوهمی در غ، و دانوب در ج. شهرهای

(۱)Achard (۲)Cefalu (۳)Czech (۴)Chkalov (۵)Orenburg (۶)hammer (۷)malleability (۸)traveler's check (۹)Czechoslovakia

عمده‌اش عبارتند از **پراگ**، برنو، براتیسلاوا، و **مورافسکا اوسترآوا**. جمهوری چکوسلواکی در نتیجه‌ی تجزیه‌ی امپراطوری اتریش-هنگری تأسیس شد (۱۹۱۸)، و در ۱۹۴۹ به ایالات سازای **بوهم**، **موراوی**، **سیلزی** (هر سه چک‌نشین)، و **سلوواکی** تقسیم گردید. در ۱۹۴۵ روتنیای چکوسلواکی به جشم اوکرائین واگذار گردید. چکوسلواکی از لحاظ منابع معدنی و جنگلی و اراضی زراعتی کشوری ثروتمند است، و از جنبه‌ی صنعتی تکامل بسیار یافته است. برای اطلاع از تاریخ، جغرافیا، و اقتصاد چکوسلواکی پیش از ۱۹۱۸ به مقالات مربوط به ایالات سازای آن، که مذکور شد، رجوع کنید.

سکنه‌ی چکوسلواکی بیشتر از نژاد اسلاو هستند: ح ۸٬۱۰۰٬۰۰۰ چک (← چکها)؛ ۳٬۱۰۰٬۰۰۰ سلوواک؛ ۱۱۵٬۰۰۰ اوکرائینی. اقلیت آلمانی و مجار آن سابقاً مهم بود (پیش از جنگ II، ح ۳٬۲۰۰٬۰۰۰ آلمانی و ۷۰۰٬۰۰۰ مجار)، ولی اینک عده‌ی آنها به ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ نمیرسد. مذهب اکثریت مردم کاتولیک رومی است، اما عده‌ی زیادی هم پیرو مذهب پروتستان (مخصوصاً هوسی) و کلیسای ارتدوکس شرقی میباشند.

ایجاد کشور چکوسلواکی نتیجه‌ی مبارزات طولانی چکها با فرمانروایان اتریشی بود، و عمدةً بر اثر کوششهای اولین و دومین رئیس جمهور این کشور، ت. گ. **مازاریک** و ا. **بنش**، تحقق یافت. در جنگ I، سپاهیان چک دوش بدوش متفقین جنگیدند، و چنانکه گفته شد، در ۱۹۱۸ مملکت چکوسلواکی از تجزیه‌ی امپراطوری اتریش-هنگری بوجود آمد. از بین کشورهائی که از تجزیه‌ی این امپراطوری تأسیس شد، وضع اقتصادی چکوسلواکی از سایرین مساعدتر بود. علاوه بر منابع ثروت سابق الذکر و توسعه‌ی صنعتی، مردم این سرزمین ملتی پرکار و متهور و تعلیم و تربیت‌یافته تشکیل میدادند، که از قانون اساسی آزادی‌بخشی برخوردار بود، و رجال برجسته‌ای آنرا هدایت میکردند. تنها نقطه‌ی ضعف آن عدم رضایت اقلیتهای آلمانی و مجار، و نیز جدائی‌طلبی سلوواکی بود، که آلمان و مجارستان، بامید اینکه در مرزهای آنها تجدید نظر شود، آتش این جدائی‌طلبی را دامن میزدند. در برابر این تهدید، دولت چکوسلواکی به اتحاد با فرانسه و به اتفاق صغیر تکیه داشت. اما برآمدن هیتلر در آلمان، الحاق کردن آلمان اتریش را به خاک خود، احیاء فکر تجدیدنظر-طلبی در مجارستان و خودمختاری‌طلبی سلوواکی، و سرانجام، سیاست مدارا و مسالمت دولتهای غربی در برابر آلمان، چکوسلواکی را از سه طرف، در برابر دو دولت دشمن-یعنی آلمان و مجارستان-بی‌پناه گذاشت. اقلیت آلمانی چکوسلواکی، با پشتیبانی جدی هیتلر، خواستار اتحاد نواحی آلمانی‌نشین با آلمان شدند. کوششهای دولت چکوسلواکی برای مصالحه با اقلیت آلمانی بجائی نرسید؛ هیتلر تهدید به جنگ کرد؛ سرانجام، بموجب ← پیمان مونیخ (۱۹۳۸)، اراضی مرزی بوهم تحت اشغال آلمان درآمد (← سودت). لهستان و مجارستان نیز در این تاراج سهیم شدند، و باستناد ماده‌ای که در پیمان مونیخ برای دفاع از حقوق اقلیتها پیش‌بینی شده بود، بترتیب تشن و سلوواکی را تصرف کردند. باقیمانده‌ی خاک چکوسلواکی در نوامبر ۱۹۳۸ تجدید سازمان یافت، و مرکب از سه واحد خودمختار بوهم و موراوی، سلوواکی، و روتنیا بود. بنش از ریاست جمهور استعفا کرد؛ آلمان بر چکوسلواکی استیلا یافت (مارس ۱۹۳۹)، و بوهم و موراوی را تحت الحمایه‌ی خود ساخت، سلوواکی را استقلال اسمی داد، و روتنیا را به مجارستان بخشید.

پس از آنکه جنگ II درگیر شد، بنش یک دولت موقت چکوسلواکی در لندن تشکیل داد، و سپاهیان چک دوش بدوش متفقین جنگیدند. بجز ضایعات ناشی از اعمال آلمانها در اشغال خاک چکوسلواکی، که وقایع لیدیتسه نمونه‌ی کامل آن است، این کشور در جنگ II خسارت چندانی ندید. در آوریل ۱۹۴۴، نیروهای تجشس، بهمراهی یک دولت ائتلافی چک بریاست بنش، وارد چکوسلواکی شدند؛ نیروهای کشمت نیز از غرب فرارسیدند؛ و سقوط (۱۲ مه‌ی ۱۹۴۵) پراگ نشان پایان یافتن عملیات نظامی در اروپا بود. چکوسلواکی بوسیله‌ی نیروهای تجشس و کشمت آزاد شد، و بصورت قبل از امضای پیمان مونیخ درآمد-جز آنکه روتنیا به تجشس واگذار گردید. سپاهیان تجشس و کشمت در ۱۹۴۵ خاک چکوسلواکی را ترک کردند. در ← کنفرانس **پوتسدام**، اخراج ح ۳٬۰۰۰٬۰۰۰ آلمانی از چکوسلواکی و نیز مبادله‌ی اقلیتهای این کشور با مجارستان بتصویب رسید.

در انتخابات ۱۹۴۶، حزب کمونیست چکوسلواکی بصورت قویترین حزب واحد برآمد، و در دولت ائتلافی کلمنت گوتوالد (klement gotvāld)، که خود کمونیست بود، تفوق داشت. سیاست خارجی این دولت بطور روزافزون متمایل به تجشس گردید، و نهضت ملی کردن صنایع که در ۱۹۴۵ شروع شده بود ادامه یافت. حکومت ائتلافی تا ۱۹۴۸ بر سر کار بود، و در فوریه‌ی ۱۹۴۸، کمونیستها بوسیله‌ی کودتا حکومت را بدست گرفتند، و بنش ناچار با کابینه‌ی جدید گوتوالد، که بیشتر اعضای آن از حزب کمونیست بودند، موافقت کرد. در ۹ مه‌ی ۱۹۴۸، مجلس ملی مؤسسان قانون اساسی جدیدی بر اساس قانون اساسی تجشس تصویب نمود. بنش استعفا کرد (۷ ژوئن ۱۹۴۸)، و گوتوالد رئیس جمهور گردید. بموجب قانون اساسی ۱۹۴۸، بخشهای اداری جای ایالات سابق را گرفت، و جمهوری چکوسلواکی بعنوان یک کشور واحد و مرکب از دو ملت اسلاونژاد چک و سلوواک اعلام گردید، اما سلوواکی تا حدی خودمختاری یافت. قوه‌ی مقننه برنامه‌ی ۵ساله‌ی ۱۹۴۹-۵۴ را تصویب کرد، و تقریباً کلیه‌ی فعالیتهای اقتصادی کشور را ملی نمود. چکوسلواکی در ۱۹۴۵ بعضویت سازمان ملل متحد درآمد. در ۱۹۴۶ با یوگوسلاوی، در ۱۹۴۷ با لهستان، و در ۱۹۴۸ با مجارستان و رومانی پیمانهای اتحاد بست، و در ۱۹۵۵ به ← معاهده‌ی ورشو پیوست.

چکها[1] (cek.hā)، ساکنین قسمت غربی چکوسلواکی، مخصوصاً بوهم و موراوی، که عده‌ی آنها را ح ۶٬۰۰۰٬۰۰۰ تخمین کرده‌اند. چکها در طی تاریخ خود اغلب تحت استیلای اتریش بودند.

مذهب غالب آنها کاتولیک است. نیز ← چک، زبان.

چکه‌سنجی: ← کشش سطحی.

چکیانگ[2] (cekiāng)، ایالت (۱۰۳٬۶۰۰ کمه؛ جم ۲۲٬۸۶۵٬۷۴۷)، ش چین، کنار دریای چین شرقی؛ کرسی آن هانگجو. مشتمل بر جزایر بسیار (از جمله مجمع‌الجزایر چوسان) است. بارآورترین قسمت آن دلتای رود یانگتسه است، که در آن برنج، پنبه، و توتون بعمل میآید. محصولات دیگرش چای و ابریشم است.

چگال[3] (cagāl)، وصف چیزی که اجزای سازای آن درهم‌فشرده باشد (← چگالش؛ چگالی)؛ و نیز بمعنی سنگین. در اصطلاح ریاضیات، مجموعه‌ی مرتبی را چگال خوانند هر گاه بین هر دو عضو آن مجموعه عضو دیگری (و لهذا بینهایت عضو دیگر) از آن موجود باشد، مانند مجموعه‌ی اعداد حقیقی که بترتیب بزرگی مرتب شوند، بر خلاف مجموعه‌ی مرتب اعداد طبیعی، که بین دو عضو متوالی آن (مثلا ۵ و ۶) عضو دیگری واقع نیست.

چگالش[4] (cagāleš)، بطور کلی، ازدیاد چگالی؛ برگردانیدن چیزی به صورتی چگالتر (← چگال). مثلا تحویل یک بخار یا گاز به مایع را چگالش خوانیم (این تغییر حالت را میعان، و گاهی تراکم، نیز میخوانند)؛ اسباب آن کاستن دما، ازدیاد فشار، یا میل ترکیبی شیمیائی است. تحویل یک مایع را به جامد نیز چگالش گویند. نزولات جوی از چگالش بخار آب موجود در جو به حالت مایع یا جامد بوجود میآیند.

در اصطلاح شیمی، بطور کلی، چگالش به فعل و انفعالاتی-اغلب همراه با حذف آب یا محصول فرعی دیگر-گفته میشود که در آنها مولکولهائی بیکدیگر میپیوندند، و در نتیجه، مولکولهائی بزرگتر و دارای ساختمان مفصلتر بوجود میآید (بعضی از علمای شیمی، تعریف چگالش را مقید به قیود دیگر نیز کرده‌اند). بسیاری از فعل و انفعالات چگالشی است.

چگالی[5] (cagāli) [← چگال]، در فیزیک. چگالی یک ماده‌ی متجانس نسبت به ماده‌ای که مبنای مقایسه اختیار شده است عبارتست از نسبت جرم حجمی از این ماده به جرم همان حجم از ماده‌ی مبنای مقایسه. چگالی مساوی نسبت جرم مخصوص ماده‌ی مورد نظر است به جرم مخصوص ماده‌ای که مبنا گرفته شده، و بر خلاف جرم مخصوص، عدد مطلق میباشد، و نشان میدهد که ماده‌ی مفروض چقدر چگالتر (یعنی "فشرده‌تر" و "سنگینتر") از ماده‌ی مبنای مقایسه است. چگالی جامدات و مایعات را نسبت به آب میسنجند. پس اگر چگالی ماده‌ای ۵ باشد، یک سمک آن ۵ گرم جرم دارد. چون جرم مخصوص آب یک گرم در سمک است، در سلسله‌ی سگ چگالی و جرم مخصوص با یک عدد بیان میشوند، ولی نباید این دو را با هم اشتباه کرد. مثلا جرم مخصوص مس ۸٫۹ گرم در سمک است، یعنی هر سمک مس ۸٫۹ گرم جرم دارد؛ از طرف دیگر چگالی مس عدد ۸٫۹ است، یعنی حجم معینی از مس ۸٫۹ بار "سنگینتر" از همان حجم از آب است. چگالی گازها را معمولا نسبت به هوا یا ئیدروژن میسنجند.

(۱)Czechs (۲)Chekiang (۳)dense (۴)condensation (۵)specific gravity (densité فنـ

نیز ← چگالیسنج؛ وزن مخصوص.
چگالی جمعیت[1] (cagālic)، عده‌ی متوسط اشخاص در واحد سطح (معمولاً کمتر، و در ممالک انگلیسی‌زبان مایل مربع). نیز ← چگال.
چگالیسنج[2] (cagāli.sanj)، اسبابی برای تعیین چگالی و جرم مخصوص مایعات. اساساً عبارت است از لوله‌ی شیشه‌ای نازکی که دو سرش بسته است، و یک انتهایش بمخزنی منتهی میشود که محتوی جیوه یا ساچمه است، تا موقعی که اسباب در مایع مورد آزمایش شناور میشود، بطور قائم قرار گیرد. لوله را چنان درجه‌بندی میکنند که درجه‌ی محاذی سطح مایع چگالی مایع را نشان دهد. اسبابهای دیگری شبیه چگالیسنج هست که برای تعیین غلظت محلول یک اسید یا الکل با آب بکار میرود. اسباب موسوم به آرئومتر بومه (← بومه، آنتوان) برای تعیین غلظتِ اسیدی محلولی چگالتر از آب استعمال میشود. الکلسنج **گیلوساک** (alkolsanje gey-lüsāk) را چنان میسازند که لوله‌ی آن در آب خالص بکلی بیرون بماند و در الکل خالص تقریباً بتمامی فرورود؛ این نقاط تماس با آب یا الکل را 0 و 100 نشان میگذارند، و فاصله‌ی بین آنها را چنان مدرج میکنند که اگر الکلسنج را در محلول آب و الکل قرار دهند، نقطه‌ی تماس درجه‌ی الکل را نشان دهد.
چگل (cegel)، نام قبیله‌ای از ترکان خلخ، که در ترکستان در حدود کاشغر و رود ایلی میزیسته‌اند، و شهری هم بنام چگل در نزدیک طراز داشته‌اند، که بموجب بعضی روایات اصل آنها از آنجا بوده است. تمام این ناحیه نیز، با آنکه از اقوام دیگر هم خالی نبوده است، باسم آنها ناحیه‌ی چگل خوانده میشده است. حتی گاه طوایف غز، در مقام توسع، تمام قبایل ترک را که بین جیحون و چین میزیسته‌اند بنام چگل میخوانده‌اند. طوایف چگل غالباً زندگی بدوی داشته‌اند، و کمتر در شهرها زندگی میکرده‌اند. بعضی از آنها، حتی تا حدود قرن ۴م هق، هنوز مظاهر طبیعت، مخصوصاً آفتاب و ستارگان را میپرستیده‌اند. پادشاه آنها، چنانکه از مجمل التواریخ و القصص برمیآید، تکسین (= تکین؟) خوانده میشده است، و آنها در تیراندازی شهرت بسیار داشته‌اند. چون از آنجا بردگان خوبروی به ایران و بلاد اسلامی میآورده‌اند، این ناحیه، مثل طراز و بعضی دیگر از نواحی ترکستان، به حسن‌خیزی مشهور شده است، و در اشعار گویندگان فارسی‌زبان، خوبرویان چگلی مظهر زیبائی بشمار میرفته‌اند. در دوره‌ی قراخانیان، ترکان چگل قسمت عمده‌ی سپاه آنها را تشکیل میداده‌اند، و در عهد مغول، اردوی جغتای در قسمتی ازین ناحیت بوده است. طوایف چگل را مؤلف حدود العالم به خوش‌طبعی و مردم‌آمیزی و مهربانی ستوده است، و در قابوسنامه، غلامان چگلی در بین غلامان ترک از همه "سست‌تر" شمرده شده‌اند.
چگنی (cegeni)، ناحیه‌ای در پیشکوه لرستان، غ ایران، که از ل به کوه سفید و از چ به حوالی رود خرم‌آباد محدود است. این ناحیه از طایفه‌ی چگن نام گرفته است. ناحیه‌ای کوهستانی است. حدود آن در تقسیمات اداری کشور دستخوش تغییر بوده است، چنانکه بخش سابق چگنی از شهرستان خرم‌آباد مشتمل بر ۳ دهستان سراب دوره، سماق، و ناوه‌کش بوده است. بیشتر دهات منسوب به دهستان چگنی مذکور در بعضی از مآخذ اخیر جزء دهستانهای سماق، ناوه‌کش، سراب دوره، هویان، و ویسیان ذکر شده است.
چل (cel)، صورت مخفف چهل (۴۰)؛ مثلا ← چل بسم‌الله. برای ترکیباتی که در این ردیف میجوئید و نمییابید به ردیف چهل نیز رجوع کنید؛ مثلا برای چلستون ← چهلستون. نیز ← چله.
چلابی، کیاهای: ← افراسیابیان مازندران.
چلاو (calāv)، دهستان (جمعاً 2'100؟)، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی.
چل بسم‌الله (cel) [= چهل بسم‌الله]، تعویذی معمولا از مس یا برنج که بر آن بسم‌الله یا آیات قرآن و خطوط و علاماتی منقوش است، و آنرا برای دفع مضرت چشم بد بر گردن اطفال می‌آویزند. نیز ← چشم‌زخم.
چلبی (calabi)، عنوان احترام‌آمیز ترکی، مخصوص طبقات عالیه از ادبا و علما و شاهزادگان، که تا حدی نظیر میرزا است در فارسی. نیز این لفظ از عهد خلافت **حسام‌الدین چلبی** عنوان کلی و عمومی شیوخ فرقه‌ی مولویه بوده است. در باب مأخذ و ریشه‌ی این لفظ بین اهل تحقیق توافق نیست، و ریشه و اصل آن هر چه باشد، این لفظ در آناطولی از قرن ۷م هق تا قرن ۱۲م هق بهمین عنوان رواج و شیوع داشته است، و بعدها لفظ افندی‌ـجز در عنوان خاص شیوخ فرقه‌ی مولویه‌ـ جای آن را گرفته است.
چلبی اغلی، مقبره‌ی (calabi oqli)، بنای ۸ترک آجری بسیار زیبا و استوار از قرن ۸م هق، در سلطانیه (زنجان). خانقاه ویران مجاور آن سنگی و مورخ به ۷۳۳ هق است.
چلبی‌زاده (calabi.zāde)، شهرت **اسماعیل عاصم افندی** (āsem afandi)، فت ۱۱۷۳ هق، مورخ، شاعر، و (از ۱۱۷۲ هق) شیخ‌الاسلام عثمانی. آثارش، علاوه بر کتابی در تاریخ عثمانی (مربوط به دوره‌ی ۱۱۳۵–۴۱ هق) و منشآت (استانبول، ۱۲۶۸ هق)، ترجمه‌ی کتاب سفارتنامه‌ی چین غیاث‌الدین نقاش است از فارسی بترکی (بنام عجائب اللطائف، استانبول، ۱۳۳۱ هق). آثاری دیگر هم بدو منسوبست.
چلچله: ← پرستو.
چلر، درخت؛ ← راش.
چلسی[3] (celsi)، کوی (جمعاً 50'912)، غ لندن، انگلستان. از محلات ادبا و هنرمندان است. در حملات هوائی ۱۹۴۰–۴۱ خسارات بسیار دید.
چلنجر[4]، **هیئت اعزامی** (calenjar)، هیئت اعزامی علمی انگلیسی که در ۱۸۷۲–۷۶ بررسی‌های طبیعی و زیستشناسی در قطا و فکم بعمل آورد. نتایج پویشهای هیئت در ۵۰ مجلد گزارش (۱۸۸۰–۹۵) انتشار یافت.
چلندر (calandar)، دهستان (جمعاً 11'700)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ناحیه‌ی کجور، دارای ۹ (؟) آبادی. مرکزش، **چلندر** (جمعاً ۳۳۲ نسا ۱۳۳۵ هش)، در ۱۹ کیلو‌ـ متری ش نوشهر است.
چلو (cello)، ساز زهی، ← ویولنسل.
چلو (celŏ)، از غذاهای ایرانی، که (بر خلاف پلو) از برنج ساده با روغن طبخ، و با خورش یا کباب صرف میشود. معروفترین نوع آن **چلو‌ـ کباب** است، که با کباب و سماق و تخم مرغ خورده میشود، و معمولا دوغ و پیاز همراه آنست.
چلوکباب: ← چلو، غذا.
چله (celle) [مخفف چهله (منسوب به چهل)]، دوره‌ی چهل‌روزه که از یک واقعه‌ی معین بگذرد، و همچنین، روز چهلم از وقوع آن؛ مثل چله‌ی زن آبستن، چله‌ی کودک نوزاد، چله‌ی مرگ متوفی، و نظایر آنها، که هر کدام آداب و مراسم خاص دارد. نیز در اصطلاح عامه، چهل روز اول فصل تابستان را **چله‌ی تابستان** و چهل روز اول فصل زمستان را **چله‌ی زمستان** یا **چله بزرگ** [= چله‌ی بزرگ]، و دوره‌ی ۲۰روزه‌ی از ۱۰م بهمن تا آخر بهمن را توسعاً **چله کوچک** [= چله‌ی کوچک] خوانند. در اصطلاح صوفیه، **چله** مرادف اربعین و عبارتست از خلوت و عزلت چهل‌روزه که، با آداب معین و غالباً بدستور و نظارت شیخ، از طرف سالک انجام میابد. صوفیه چله‌های مکرر و متناوب میگیرند (← خلوت).
چله‌نشینی خلوت گزیدن درویشان و زهاد، و نیز مرتاضان و مدعیان تسخیرات است، بمدت ۴۰ روز، که در طی آن غالب اوقات خود را با آداب خاص به عبادت و ریاضت میگذرانند. مرتاضان و مدعیان تسخیرات چله‌نشینی را از مبادی ریاضت‌ـ های خویش میشمرند، و برای تسخیر جن و ساختن عزائم و طلسمات نیز به چله‌نشینی متوسل میشوند. در عقاید و خرافات عامه، **چله** مدتی است که از بدو شروع آن عزائم و تسخیرات مرتاضان و جن‌گیران در حق اشخاصی که عزائم و طلسمات بر ضد آنها باشد در طی آن مدت تأثیر میکند. ازین رو، در نزد عامه، بمنظور دفع سحر و بمثابه‌ی باطل السحر، غالباً دست به اقداماتی میزنند که **چله‌بری** (celle.bori) خوانده میشود، مثل جستن و پریدن از روی بعضی اشیاء و نظایر آنها؛ و ازین رو، زنهائی که گمان میکنند مخالفان و حسودانشان ممکن است برای آسیب رسانیدن آنها به چله نشسته باشند، و یا متوسل به مرتاضان چله‌نشین شده باشند، گاه و بیگاه از روی احتیاط چله‌بری میکنند.
چله، دهستان (جمعاً 5'000؟)، بخش گیلان غرب، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی.
چله‌بری: ← چله.
چله بزرگ: ← چله.
چله کوچک: ← چله.
چله‌نشینی: ← چله.
چله‌ی تابستان: ← چله.
چله‌ی زمستان: ← چله.
چلیابینسک[5] (celyābinsk)، شهر (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً 612'000)، جمشس، غ سیبریه، در دامنه‌ـ های اورال و بر راه آهن ماوراء سیبریه. از مراکز عمده‌ی صنایع فلزسازی تجشس است، از بعد از جج II، که بسیاری از صنایع عمده بآنجا منتقل

(۱)density of population (۲)hydrometer (۳)Chelsea (۴)Challenger (۵)Chelyabinsk

شد، جمعیت آن تقریباً دو برابر گردیده است.
چلیپائیان (calipāʿiān)، تیره‌ای از گیاهان دو-لپه‌ی جداگلبرگ که آنها را صلیبی و خاجی نیز میگویند، و چهار گلبرگ بشکل خاج دارند. نمونه‌ی کامل آنها شب‌بو است. نیز رجوع شود به جدول رده‌بندی رستنیها در مقاله‌ی رستنی.
چلیچف[1]، **پاول** (pāvel celicef)، ۱۸۹۸-۱۹۵۷، نقاش روسی تبعه‌ی کشمت. بین سالهای ۱۹۲۱-۲۳ در برلین و پاریس طراح باله بود (در پاریس با دیاگیلف کار میکرد). در ۱۹۲۶ سبک خاصی بوجود آورد که عبارت بود از ایجاد یک تابلوی واحد از ترکیب چند تصویر بر زمینه‌ی واحد. این سبک منجر به ایجاد تصویرهائی شد که در آن واحد دارای سه منظر بود. وی بعنوان نقاش صورتساز نیز شهرتی دارد.
چلیچه (colice)، ده (جه ۱°۴۵۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) میزدج، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۲۷ کیلومتری جغ شهرکرد.
چلیک[2] (celik؛ ترکی)، ظرفی مدور و میان-برآمده، که طولش بیش از عرض آنست، و معمولا با تخته‌هائی که حلقه‌های فلزی آنها را محکم در کنار یکدیگر نگاه میدارند ساخته میشود، و منتهی به دو قاعده‌ی مستدیر متساوی است. چلیک برای حمل مایعات (شراب، الکل، آب جو، و غیره) و مواد خشک یا نیمه‌مایع (سیمان، گچ، خمیر، میوه، کره، و غیره) بکار میرود.

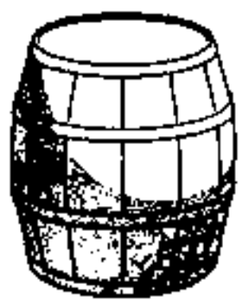
چلیک

چلیک بعنوان واحد ظرفیت عبارت از ظرفیت یک چلیک است، و مقدارش بر حسب نوع جسمی که در آن میریزند، و نیز در ممالک مختلف متفاوت میباشد. در کشمت، چلیک نفت برابر ۴۲ گالون یا ۱۵۸٫۹۸ لیتر است.
چلینی[3]، **بنونوتو** (benvenuto cellini)، ۱۵۰۰-۱۵۷۱، مجسمه‌ساز، فلزکار، و نویسنده‌ی فلورانسی. کتاب بسیار جالبی در زندگینامه‌ی خود نوشته است. استعداد و نیروی جسمی خارق العاده داشت، و علی رغم عمری پر از حوادث گوناگون و تبعید و آوارگی، تعداد بیشماری اشیاء و مجسمه‌های زیبا ساخته است. در ۱۵ سالگی بشاگردی زرگری درآمد. بعلت آنکه با کسی دوئل کرده بود، از فلورانس تبعید شد، و شهر بشهر نزد زرگرها شاگردی کرد، و در ۱۵۱۹ به رم رفت. تحت حمایت پاپ کلمنس VII، چیره‌دست‌ترین فلزکار عصر خود شد، و انواع مدالها، جواهرات، مجریها، گلدانها، شمعدانها، بشقابها، و زیورهای فلزی بی-مانند ساخت. بسبب اتهامی دروغ، مدتی در زندان بود، و پس از آزاد شدن به پاریس رفت، و در دربار فرانسوای I بکار پرداخت. در سال ۱۵۴۵ به فلورانس بازگشت، و تا آخر عمر آنجا ماند. ظرافت و زیبائی و جنبه‌ی تزیینی کارهای او شهرت بسیار دارد. متأسفانه بیشتر کارهایش از بین رفته است. نمکدان میناکاری و فنجانهای طلائی که برای فرانسوای I ساخته، شاید بهترین نمونه-هائی است که از کارهای او بجا مانده است. بیشتر مجسمه‌های خود را پس از بازگشت به فلورانس ساخت. چند مجسمه‌ی برنزی او (در موزه‌های لوور و فلورانس و بستن) شهرت بسیار دارد.
چلیوسکین[4]، **دماغه‌ی** (celyuskin)، شمالیترین نقطه‌ی قاره‌ی آسیا، بعرض جغرافیائی شمالی ۷۷° ۴۱، بر سه شبه جزیره‌ی تایمیر، جمشر. بنام کاشف آن، دریانورد روسی قرن ۱۸م، نام-گذاری شده. فرودگاه و مرکز مطالعات علمی دارد.
چم (cam)، لفظ فارسی، اصلا بمعنی پیچ و خم، که در جزء نام بعضی از اعلام جغرافیائی آمده است. از آن جمله است، نام بعضی راههای پرپیچ و خم، مانند "هزار چم" (در راه تهران به مازندران) از جاده‌ی کندوان، که از ل ولی‌آباد شروع و به دزده‌بند منتهی میشود. در بعضی نواحی (مثلا لنجان اصفهان) سر پیچ رودخانه را چم گویند، و آبادی واقع در یک چم را با اضافه‌ی لفظ چم به اسمی دیگر (مثلا اسم آبادکننده و جز آن) می-نامند. در ایران آبادیهای بسیاری نیز بنام چم هست که کنار رودخانه یا نزدیک بآن نیست.
چماچاه (camā.cāh)، ده (جه ۱°۵۴۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان شفت، شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۱۹ کیلومتری ش فومن.
چماز (camāz)، سرخس هرز از نوع پتریدیوم (*Pteridium*). در جنگلهای شمال ایران فراوان است.
چمازکتی (camāz.koti)، ده (جه ۱°۳۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان علی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۳ کیلو-متری ل شاهی.
چمبرلن. برای اعلام انگلیسی که ممکن است باین صورت بشناسید، ردیف چیمبرلین را ببینید.
چمپا، از اقسام برنج، ← برنج.
چمچمال (camcamāl)، دهستان (جه ح ۱۳°۷۰۰)، بخش صحنه، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۹۷ (؟) آبادی. دشتی است حاصلخیز. رود دینور از تنگ معروف به دینور میگذرد، و نزدیک بیستون به رود گاماساب میریزد؛ اراضی چمچمال را این دو رود و چشمه-سارهای متعدد مشروب میکنند. آبادی بیستون از این دهستان بسبب کتیبه‌ی مشهور بیستون معروفست. در زمان مؤلف مرآت البلدان، در ده نادرآباد (۲۲ کیلومتری غ صحنه) از این دهستان سنگری که نادر شاه افشار هنگام شکست از عثمانیها بسته بود باقی بوده است. در میان تنگ دینور و نیز در بعضی آبادیهای دیگر آن آثار و افسانه‌هائی در باب آنها وجود دارد (مثلا ← سمنگان).
چمخاله (camxāle)، ده (جه ۳۵۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لنگرود، گیلان، 10 کیلومتری ش لنگرود، کنار دریای خزر.
چم خلف عیسی (came xalafe isā)، دهستان (جه ح ۱۲°۲۰۰)، بخش هندیجان، شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)؛ دارای 10 (؟) آبادی. در ساحل غربی رود زهره قرار دارد. مرکزش **چم خلف عیسی** (جه ۱°۰۱۸ سش ۱۳۳۵ هش) است.
چم شعبان (came šaʿbān)، دهستان (جه ح ۱۱°۶۰۰)، بخش هندیجان، شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۷ (؟) آبادی.
چم گردان (came gordān)، ده (جه ۲°۵۵۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۱۹ کیلومتری جغ فلاورجان.
چمن[5] (caman)، زمین سبز و خرم، و بالاخص زمینی در باغها یا خانه‌ها که در آن رستنیهائی نیز موسوم به چمن، و معمولا از تیره‌ی **گندمیان**-کاشته شده باشد. چمن احتیاج به خاک خوب و آب‌پاشی فراوان دارد، و تر رستنیهای آنرا باید زد. نوع تخمی که در چمن کاشته میشود بستگی به آب و هوا دارد.
چمن ارزنی[6] (camane arzani)، (*Phleum pra-tens*)، گیاه چمنی که سنبله‌های آن شبیه به **لولی** است. برای علوفه کاشته میشود.
چمنستان[7] (camanestān)، نام دشتهای بی‌درخت همواری در کشمت، که اصلا علفزار بوده است، و از غ اوهایو در ایندیانا، ایلینوا، و آیووا تا ناحیه‌ی پهندشت ممتد است. این منطقه در ل میسوری، ج میشیگان، ویسکانسین، و مینسوتا، ش داکوتای شمالی و داکوتای جنوبی، و ج کانادا نیز امتداد دارد. خاکش بسیار پرمایه است، و بهمین جهت، این ناحیه یکی از حاصلخیزترین نواحی کشمت میباشد. نیز ← ایالات چمنی.
چمن سلطان (camane soltān)، ده (جه ۲°۳۵۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بربرود، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۲۷ کیلومتری جش الیگودرز.
چم هاشم (came hāšem)، دهستان، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)، دارای ۵ (؟) آبادی.
چناب، ده، ← دیکله.
چناب[8] (cenāb)، رودی بطول ح ۹۵۰ کم در هند و پاکستان غربی؛ یکی از رودهای پنجگانه‌ی پنجاب. در ل پنجاب شرقی در کوههای هیمالایا سرچشمه میگیرد؛ از کشمیر و غ قسمت مرکزی پنجاب غربی (پاکستان) میگذرد، و به **ساتلج** ملحق میشود. رود جهلوم نیز بآن میریزد. منبع شبکه‌ی مهم آبیاری است.
چنار (cenār)، درخت بزرگ برگریز نواحی معتدل از نوع پلاتانوس (*Platanus*). جدا شدن قطعات پوست ساقه‌ی آن رنگ خاصی میدهد. جنس امریکائی آن (*P. occidentalis*) را، بعلت شکل دانه‌های کروی درخت، تکمه میگویند. جنس ایرانی آن (*P. orientalis*) وضع شاخه‌هایش بسیار زیبا و دوامش بسیار است، چنانکه در آبادی-های قدیمی درختان چندصدساله‌ی آنرا میتوان یافت (مثلا سه **امامزاده جعفر**؛ **صالح**، **امامزاده**).
چنار، دهستان (جه ح ۱۲°۷۰۰)، ل‌ش بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)، دارای ۱۳ (؟) آبادی. مرکزش، **چنار** (جه ۵۷۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری جش آباده است.
چناران (cenārān)، بخش، ل‌غ شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان). این بخش ظاهراً تا شهریور ماه ۱۳۳۸ هش اردک (ardāk) نام داشت، و سپس نامش به چناران تبدیل و مرکزش رادکان قرار

(۱)Tchelitchew (۲)barrel (۳)Cellini (۴)Chelyuskin (۵)lawn (۶)timothy (۷)prairies (۸)Chenab

داده شد. دهستانهای چناران و رادکان جزء آنست.
چناران (cenārān)، ده (جه ۱°۴۳۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان نوده چناران، بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، ۲۴ کیلومتری جش بجنورد.
چناران، دهستان (جه ح ۷۹۰'۲۰؟)، بخش چناران، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱۱ (؟) آبادی. از ش و لش به کوه هزار مسجد محدود است. مرکزش، **چناران** (جه ۶۰۴ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۶۰ کیلومتری لغ مشهد است.
چنار شیخ (cenāre šeyx)، ده (جه ۱°۶۹۹ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۴ کیلومتری غ اسدآباد.
چنار عباسخان: ← چهاردولی، اسدآباد.
چنارود (cenārud)، دهستان (جه ح ۱۱°۵۵۰؟)، بخش آخوره، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، دارای ۴۴ (؟) آبادی. زاینده‌رود از حد جنوبی آن میگذرد. مراتعش مورد استفاده‌ی احشام ایلات اطراف است.
چناق قلعه: ← داردانل.
چنانه (canāne)، دهستان (جه ح ۹۶°۰۰۰)، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، دارای ۱۴ (؟) آبادی. ساکنین از طوایف عرب هستند. مرکزش، **چنانه محمد** (جه ح ۷۰۰؟)، در ۲۴ کیلومتری غ شوش است.
چنبر[1] (canbar)، در اصطلاح ریاضیات، سطح حادث از دوران یک دایره در حول محوری که

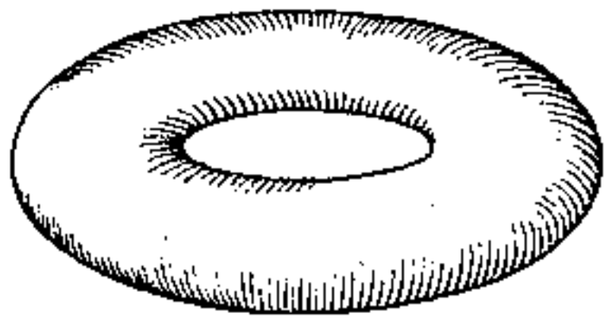

چنبر

در صفحه‌ی آن باشد، ولی در داخلش نفوذ نکند.
چندجمله‌ای: ← کثیر الجمله.
چندضلعی: ← کثیر الاضلاع.
چندفاز: ← فاز.
چندقنده‌ها[2] (cand.qande.hā)، دسته‌ی مهمی از گلوسیدهای طبیعی (← ئیدراتهای کربون)، که هر مولکول آنها از چگالش چند و گاهی عده‌ی بسیاری از قندهای ساده (یا تکقندها) تشکیل یافته است. سلولوز، نشاسته، دکسترین و گلیکوژن ازین جمله اند.
چندگانی[3] (cand.gāni)، دارا بودن چند زن یا چند شوهر در یک حال. ← زناشولی.
چندل: ← راجپوتها.
چندوجهی: ← کثیر الوجوه.
چنگ (ceng)، امپراطور چین از سلسله‌ی (۲۲۱ -۲۰۷ قم) چین.
چنگ[4] (cang)، از انواع عمده‌ی سازهای زهی، بشکل مثلث، که بوسیله‌ی چنگ زدن به زه‌های آن (معمولا با انگشتها) نواخته میشود. چنگ دارای سه قسمت متمایز (گردن، ستون، و جعبه‌ی طنین) است، زه‌ها از گردن ساز، بموازات ستون، ممتد و به جعبه‌ی طنین متصل میباشند، و حال آنکه در دیگر سازهای زهی، زه‌ها با فاصله‌ی کمی بر روی جعبه‌ی طنین کشیده شده‌اند.

انواع ابتدائی چنگ در آثار هنری سومریها و مصریها از هزاره‌ی ۳م قم مشاهده میشود. چنگ از شرق وسطی به شرق اقصی و به مغرب زمین راه یافت، و در قرون وسطی به شکلها و با



چنگ امروزی

اندازه‌های مختلف وجود داشت. چنگ مثلث‌شکل در اواخر قرون وسطی در اروپای غربی رایج بود. در ح ۱۷۲۰، در باواریا، پدال‌هائی در پایه‌ی چنگ تعبیه شد، و این امر بر قدرت فنی چنگ افزود. در ح ۱۸۱۰، سباستین ارار (sebāstiaN erār)، از مردم پاریس، این اختراع را تکمیل کرد، و نواختن همه‌ی گامهای بزرگ و کوچک را ممکن ساخت. از آن ببعد، چنگ در ارکستر معمول گردید، و مخصوصاً در موسیقی مجلسی بکار گرفته شد. چنگ جدید دارای ۴۷ سیم (زه) و ۷ پدال است. نیز ← لیر.
چنگانه: ← کولی.
چنگتو[5] (cengtu)، شهر تجارتی (جه ـ۸۵۶'۷۰۰)، کرسی ایالت سچوان، ج چین؛ بر رود مین. سه دانشگاه دارد.
چنگته[6] (cengte)، سابقاً **جهول**[7] (jehol)، شهر تجارتی (جه ۶۰'۰۰۰)، چغ منچوری. تجارت پشم و بافندگی دارد. پایتخت تابستانی سلسله‌ی چینگ (منچو) و کرسی ایالت سابق جهول بود.
چنگل (cangal)، درخت: ← سیاه تلو.
چنگیز خان، لقب **تموچین** (temucin)، ۲۰ ذیقعده‌ی ۵۴۹-۶۲۴ هق، فاتح معروف و مؤسس دولت مغول. وی در ۱۳ سالگی بجای پدرش یسوکای بهادر (yasukāy)، ریاست قبیله‌ی قیات (qiāt) از قبایل منول را یافت. چند سالی بدفع مدعیان خویش پرداخت، و در قهر و قمع آنها صلابت و شدت تمام از خود نشان داد. پس از آن، طوایف و قبایل مجاور را مطیع و منقاد ساخت، و بعد از غلبه بر دولت قرائیت (qarāit) و نایمان (nāymān)، در مجلس عالی معروف به قوریلتای، از جانب کاهن اعظم مغول لقب چنگیز خان [= خان اعظم و خان خانان] یافت (۶۰۲ هق). پس از آن، طوایف قرقیز را مطیع کرد (۶۰۳)، و دولت تاتاری اویغور را منقرض نمود، و در ضمن کوچلوک (یا کوشلوک) را برانداخته ختن و کاشغر را بگرفت، و با سلطان محمد خوارزمشاه مجاور شد، و در صدد ایجاد روابط دوستانه با او برآمد، و محمود یلواج را نزد او بسفارت فرستاد.

چندی بعد، قتل ۴۵۰ تن بازرگان مغول بدست غایر خان و بامر سلطان محمد در شهر اترار، و امتناع سلطان از تسلیم غایر خان باو، چنگیز را واداشت که با نهایت خشم و بقصد انتقام، با تمام پسران و کسان و لشکریان خویش، بمملکت خوارزمشاه حمله کند، و ضعف و وحشت و فرار خوارزمشاه لشکر او را گستاخ کرده بخیال ادامه‌ی هجوم و فکر جهانگشائی واداشت. بدین گونه چنگیز آهنگ بلاد خوارزمشاه کرد (۶۱۵ هق)، و در طی چند سال، قسمت عمده‌ی بلاد خوارزم و خراسان و عراق را فتح، و نفوس آن بلاد را قتل عام نمود، و اکثر شهرهای معمور و آبادی مانند اترار، جرجانیه (گرگانج خوارزم)، خجند، بناکت، بخارا، سمرقند، ترمذ، بلخ، مرو، هرات، نیشابور، ری، غزنه، و غیره را تسخیر و اغلب آنها را غارت کرد، و بعضی را با خاک یکسان نموده آب در آنها بست و یا آتش زد، و غالب مردم بیگناه آنها را عرضه‌ی تیغ نمود، و یا به بندگی گرفت، و در غالب این مهاجمات وحشیانه، آثار تمدن و معرفت بکلی زایل و ضایع میشد، و سلطان محمد خوارزمشاه و غالب سرداران او از پیش این "بلیه‌ی آسمانی" گریختند، و بسیاری از مردم از بلاد و مساکن خویش متواری و آواره شدند. مقاومت سلطان جلال‌الدین منکبرنی پسر سلطان محمد، نیز جز آنکه چنگیز و لشکریانش را در دنبال خود از شهری بشهر دیگر بکشاند، و هر دفعه شهر دیگری را عرضه‌ی قتل و غارت نماید، نتیجه‌ای نداشت. خلاصه، چنگیز بعد از چهار سال مهاجمات خونین مستمر در سنه‌ی ۶۱۹ هق آهنگ مراجعت به مغولستان نمود، و در ۶۲۱ بدانجا رسید و چند سال بعد در آنجا وفات یافت، و بعد از وی، بموجب وصیت خود او، پسر سومش اوگتای (← اوگتای قاآن) از طرف مجلس قوریلتای بمقام "قاآنی" و جانشینی انتخاب شد، و ممالک او بین فرزندانش تقسیم شد.

چنگیز خان زنان بسیار داشت، و گویند تعداد آنها از ۵۰۰ متجاوز بود. چهار فرزند او که از بین دیگر فرزندان ممتاز و محترم بودند عبارت بودند از جوجی خان، جغتای، اوگتای قاآن، و تولی خان. چنگیز خان به قساوت و شدت و بطش و شجاعت موصوف بود. خرابیهائی که او در بلاد معمور مشرق ببار آورد، قطعاً بمراتب از آنچه به آتیلا، فاتح اروپا، نسبت داده‌اند سخت‌تر و فزونتر بوده است. معهذا، قوت نفس و حلم و اغماض این فاتح کافر و وحشی از تیمور لنگ مسلمان متمدن بمراتب بیشتر بوده است، و او، با همه‌ی قساوت که داشت، هرگز خیال ایجاد آن کله‌مناره‌های وحشتناکی که تیمور لنگ ساخت بخاطرش نگذشت (← امیر تیمور).

---

(۱)torus; tore (۲)polysaccharides (۳)polygamy (۴)harp (۵)Chengtu; Ch'eng-tu (۶)Chengteh (۷)Jehol

چنگیزیان (cangiziān)، عنوان عمومی اخلاف چنگیز خان مغول، که از اعقاب چهار پسر او (جوجی خان، جغتای، اوگتای قاآن، و تولی خان)، و از مدعیان انتساب بدانها، بیش و کم تا شش قرن بعد از وی در قسمتی از متصرفات او، که جمعاً اولوس اربعه‌ی چنگیزی (olose arbaʿeye) خوانده میشد، حکومت کرده‌اند.

(I) از پسران جوجی خان دو تن، یکی باتو خان و دیگری اوردا یا اردا (هر دو ordā)، اولی دولت اردوی زرین را و دومی دولت اردوی سفید را تأسیس کرد. سلسله‌ی خانهای حاجی طرخان از اعقاب اوردا هستند و سلسله‌ی امرای جانیه‌ی بخارا نسبت به خانهای حاجی طرخان میرسانند.

پسر دیگر جوجی تقاتیمور (toqā-) است که دو تن از اخلاف وی‌الغ محمد (oloq) و حاجی گرای‌بترتیب خانات قازان و خانات کریمه را تأسیس کردند.

(II) اعقاب جغتای در قسمتی از ماوراء النهر و حدود کاشغر و تورفان امارت کرده‌اند.

(III) از نسل اوگتای قاآن، غیر از گیوک خان، قیدو خان، و پسرش چپر (capar) کسی شهرت و اعتباری نیافته است، و چپر هم در جنگ با جانشینان جغتای و قوبلای ناچار به دربار امپراطور مغول چین گریخت.

(IV) از اخلاف تولی خان، یکی هولاکو خان است، که سلسله‌ی ایلخانیان ایران را تأسیس کرد، و دیگر قوبلای قاآن، که مؤسس سلسله‌ی یوان در چین است.

چنل، جزایر[1] (canəl، انگلا) یا **جزایر نورماند**[2] (normānd؛ فنس)، مجمع‌الجزایر (۱۹۵ کمه؛ جه ۱۰۲°۷۷۰)، نزدیک ساحل نورماندی، فرانسه، در دریای مانش. عمده‌ترین آنها عبارتند از جرزی (jërzi)، گرنزی (gërnzi)، آلدرنی (āldərni)، و سارک (sārk). جملگی آنها، باستثنای قلیلی که متعلق به فرانسه است، از دوره‌ی پیروزی نورمانها متعلق به انگلستان بوده. از جنبه‌ی اداری بدو منطقه تقسیم میشود: جرزی، شامل نیمی از جمعیت جزایر، که مرکزش سنت هلیر است؛ و گرنزی که شامل سایر جزایر می‌باشد. زبان رسمی انگلیسی است. جزایر بیشتر زراعتی و چوپانی است و محصولات زیادی ببازارهای انگلستان میفرستد. در جنگ II از طرف آلمانها اشغال شد.

چنینی[3]، **چنینو** (cennino cennini)، ح ۱۳۶۵–۱۴۴۰، نقاش فلورانسی. نویسنده‌ی کتابی در نقاشی است، که در آن شیوه‌های فنی پیروان بلافاصله‌ی جوتو را بدقت شرح داده است.

چو (cu)، رودی بطول ۱°۰۹۰ کم در آسیای مرکزی، که مسیر علیای آن در جنب قرقیزستان و مسیر وسطی و سفلای آن در جنب قزاقستان است. از جبال ترسکی آلاتائو (terskey ālātāu) از کوههای تین شان سرچشمه میگیرد، و سپس بطرف ل‌ش تا ۶ کیلومتری گوشه‌ی غربی دریاچه‌ی ایسیک کول جاری میشود (شعبه‌ای از آن باین دریاچه که سابقاً رود چو بآن میریخت وارد می‌شود)؛ مسیرهای وسطی و سفلای آن از بیابانهای بی‌آب و علف میگذرد، و بفاصله‌ی ۱۱۰ کیلومتری ش آمو دریا به دریاچه‌ی کوچکی در بیابان می‌ریزد. نواحی علیای رود چو در ۱۷۰۰–۱۲۰۰ ق‌م مسکون بوده، و بعدها سکاها و وسونها در سواحل آن میزیستند. در قرون ۶م و ۷م سغدیها (← سغد) نیز بآنان ملحق شدند. بواسطه‌ی کاوشهای باستانشناسان روس بقایای باستانی این اقوام کشف شده است.

چو، سگ، ← چوچو.

چو[4] (cŏ)، سلسله‌ای از پادشاهان چین که بن طبق روایات از ۱۱۲۲ ق‌م تا ح ۲۵۶ ق‌م و بقول بعضی از محققین کنونی از ح ۱۰۲۷ ق‌م تا ۲۵۶ ق‌م سلطنت کردند. چوها شبانانی بودند، که در ح ۱۰۲۷ ق‌م از جانب لغ (شانسی و کانسوی حالیه) به دره‌ی رود وی وارد شدند. پایتخت آنان در آغاز نزدیک سیان کنونی بود، و سپس به نزدیک لویانگ حالیه منتقل گردید. دولت چو، در اوج وسعت خود، در امتداد شمالی‌جنوبی از چ منچوری تا قسمتهائی از دره‌ی رود یانگتسه، و در امتداد غربی‌شرقی از ش کانسو تا سواحل شرقی چین ممتد بود. در دوره‌ی سلسله‌ی چو، نظام ملوک الطوایفی برقرار شد، و خاک چین از نظر سیاسی به بخشهائی تقسیم گردید، و بر هر بخش امیری از جانب خاقان گماشته شد. این امرا در قلمرو امارت خود استقلال و اختیار فراوان داشتند، چنانکه رفته رفته اطاعت آنان از خاقان جنبه‌ی اسمی یافت، و سرانجام در ح ۸۰۰ ق‌م، مخصوصاً در ل و در ناحیه‌ی مصب رود یانگتسه در چ‌غ، کشورهائی تأسیس نمودند. از این کشورهای متعدد، آنها که قویتر بودند سایرین را با جنگ و سیاست در خود فروبردند. در اواسط قرن ۳م ق‌م، دولت چو منقرض شد، و سلسله‌ی چین، که زمانی فاقد اهمیت بود، بر نواحی ل‌غ استیلا یافت، و سایر کشورهای جزء در ش و در دره‌ی یانگتسه در مقابل توسعه‌طلبی آن با هم متحد شدند.

چینیها دوران سلسله‌ی چو را عصر کلاسیک خود میشمارند (چینی، ادبیات). **کنفوسیوس**، موتی (mo-ti)، یانگ چو (yāng cu)، **لائوتسه**، و **چوانگ‌تسه** در این عصر میزیستند. در همین عصر، ابزار آهنی از غ و از آسیای مرکزی وارد چین شد، و استفاده از بوفالوی آبی در شخم‌زنی معمول گردید. در پایان این دوره، سلسله‌ی چین کشورهای جزء را فتح کرد.

چوار (cavār)، بخش (جه ح ۴°۷۰۰ ؟)، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. از غ به مرز ایران و عراق محدود است. مرکزش، **چوار** (جه ۴۶۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ل‌غ ایلام است.

چوانگ‌تسه[5] (cuāng-tse)، نه قرن ۴م ق‌م، فیلسوف چینی. از پیروان لائوتسه بود، و حکمت استاد خود را با ابتکار و مهارت و لطف خاصی تفسیر کرده است. وی اهل اصالت تصور و رازوری بود، و با جنبه‌ی سودگری تعالیم کنفوسیوس مخالفت میورزید. کتابی نوشته است که فقط ۳۳ فصل از آن باقیست، که بعضی از آنها احتمالا مجعول میباشد. معذلک، کتاب وی در بین آثار قدیمی چین کم‌نظیر است. نیز ← تائو، مذهب.

چو ان‌لای[6] (cu en-lāy)، ۱۸۹۸–، از سران کردگان کمونیست چین. در دوره‌ی تحصیلش در فرانسه فعالیت کمونیستی داشت. در ۱۹۴۹ اولین نخست‌وزیر و وزیر خارجه‌ی جمهوری خلق چین گردید. در کنفرانس ۱۹۵۴ ژنو برای پایان دادن به جنگهای ویتنام، و نیز در کنفرانس ۱۹۵۵ ملل آسیائی و افریقائی در باندونگ نقش مهمی داشت (← باندونگ، کنفرانس).

چوب[7] (cub)، در گیاهشناسی، ماده‌ی سخت و الیاف‌دار (← لیف)، که بوسیله‌ی کامبیوم ساخته میشود، و بخش اعظم قسمت زیر پوست تنه و شاخه‌های درختها و درختچه‌ها را تشکیل میدهد، و تا حدی در گیاهان علفی نیز وجود دارد، و در بسیاری از گیاهان بوسیله‌ی شعاعهائی به قاچها تقسیم میشود. چوب مرکب از بافت موسوم به کسیلم[8] (ksilem) [از یو، = چوب] و الیاف وابسته بآن است. کسیلم بافتی است که دیواره‌های یاخته‌های آن، در ضمن رشد، بوسیله‌ی ماده‌ی سختی موسوم به لیگنین، ضخیم شده است. این بافت دارای آوندها و الیاف سخت‌شده و یاخته‌های زنبوری (بمناسبت مشابهت آنها به لانه‌ی زنبور) است، و عمل عمده‌ی آن هدایت شیره‌ی گیاهی و نگاهداشتن گیاه و اندوختن مواد است.

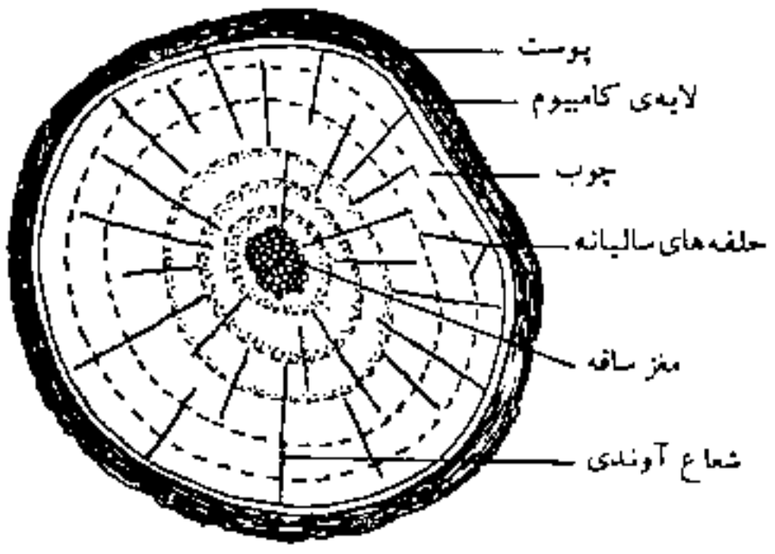

مقطع تنه‌ی درخت

تنه‌ی اصلی درخت دو قسمت دارد، یکی زنده‌چوب[9] (zende.cub)، که قسمت خارجی مجاور پوست است، و قسمت زنده و (از نظر فیزیولوژیائی) فعال چوب میباشد، و دیگری قسمت داخلی، که مرکب از سلولهای مرده است، و دلچوب[10] (del.cub) یا قلب الخشب (qalbo l.xašab') خوانده میشود، و از زنده‌چوب تیره‌تر و عموماً از آن سخت‌تر و بادوامتر است. هر چه بر بزرگی و سن درخت افزوده شود، دلچوب نیز بزرگتر میشود، تا جائی که قسمت اعظم تنه را تشکیل میدهد.

از نظر تجارتی چوبها را به نرمچوب[11] (narm-cub) و سخت‌چوب[12] (saxt-) تقسیم میکنند. سخت‌چوبها عموماً متعلق به درختان برگریز و دارای برگهای پهن هستند. باید دانست که این اصطلاحات بر حسب سختی نیست، زیرا بعضی از سخت‌چوبها (مثلا چوب تبریزی) بمراتب از بعضی نرمچوبها (چوبهای درختان مخروطی) نرم‌تر اند. نیز ← چوب جنگلی.

چوب در میان مصالح امتیازات عمده‌ای دارد،

(۱)Channel Islands (۲)Îles Normandes (فنس) (۳)Cennini (۴)Chou (۵)Chuang-tze (۶)Chou En-lai (۷)wood (۸)xylem (۹)sapwood (۱۰)heartwood (۱۱)softwood (۱۲)hardwood

(۱) بنسبت وزنش از سایر مصالح رایج (حتی فولاد) محکمتر است؛ (۲) درآوردن آن به ابعاد و اشکال و طرحهای مطلوب آسان است؛ (۳) حرارت را هدایت نمیکند؛ (۴) بسبب ساختمان ظاهریش میتوان طرحهای هنری با آن بعمل

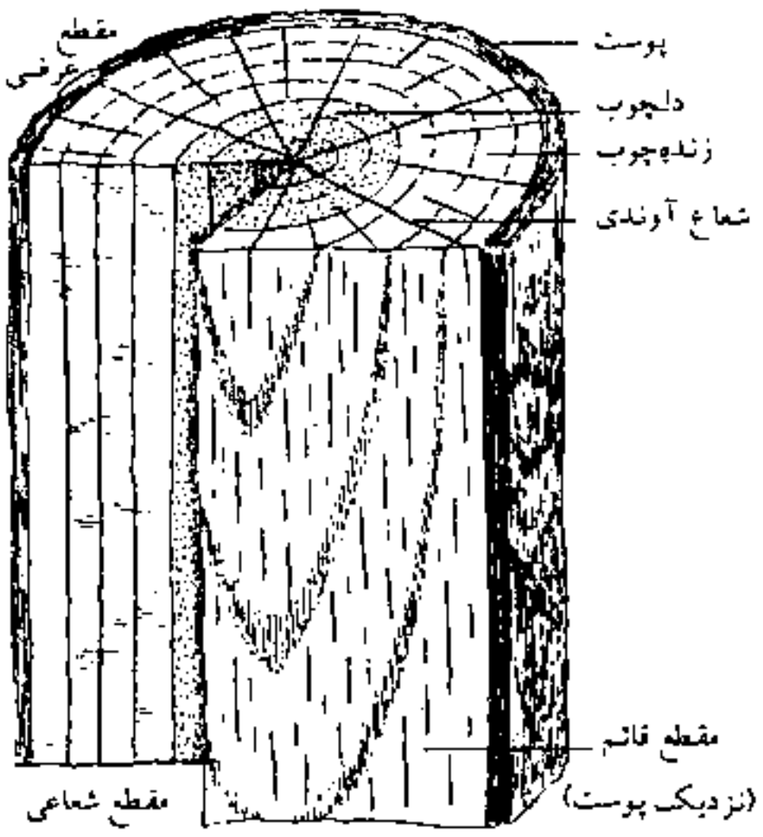

مقطع سه‌بعدی تنه‌ی درخت

آورد؛ (۵) نسبةً ارزان است؛ (۶) منبع آن مستعد تجدید حیات است؛ (۷) در مقابل پوسیدگی و عوامل شیمیائی، مقاومت نسبةً کافی دارد؛ و غیره. بعلاوه، پیشرفتهائی که در راه مقاوم ساختن چوب در مقابل حریق حاصل شده است (بوسیله‌ی آغشتن الیاف چوب به مواد مخصوص) بر فواید آن افزوده است. اگر چوب را، پس از بریدن، خوب خشک کنند سبکتر و محکمتر میشود، و هم از ترک خوردن و پیچیدن آن جلوگیری بعمل میآید. از احتراق ناقص چوب، زغال چوب، و از تقطیر چوب بوسایل علمی، الکل متیلیک، قطران، گاز چوب، و جز اینها بدست میآید.

چوب اطلس[1] (cube atlas)، چوب سخت بادوام صیقلی‌شونده، که در منبت‌کاری و نجاریهای ظریف بکار میرود. چوب اطلس هندی یا سیلانی از درختی از نوع *Chloroxylon* بدست میآید، و برای روکش مبل و نظایر آن بکار میرود. نوع امریکائی آنرا از درختی از نوع *Zanthoxylum* میگیرند (← کبابه‌ی شکافته) و آنرا چوب زرد نیز میگویند؛ جنس آن مرغوبتر است.

چوب برزیل[2] (cube brezil)، چوب سرخ‌رنگ درختان امریکای استوائی از نوع *Caesalpinia*. در منبت‌کاری و نیز برای ساختن آرشه‌ی ویولن بکار میرود.

چوب‌پنبه: ← بالسا؛ بلوط؛ بلوط چوب‌پنبه.

چوب پیغمبری: ← گایاک.

چوب جنگلی، نام تجارتی بعضی از چوبهای جنگلهای ایران. در ل ایران چوبهای جنگلی (بترتیب فراوانی) از درختهای راش، توسکا، انجیلی، و توس (یا غان) فراهم میشوند.

چوبر (cobar)، ده (جم ۲٬۶۳۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان شفت، شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۱۵ کیلومتری ش فومن.

چوبر (cubar)، ده (جم ۲٬۲۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرگانرود، شهرستان طوالش، استان یکم، ۳۷ کیلومتری ل هشتپر.

چوب عاج: ← ماهوگانی.

چوبک (cubak) یا **چوبه** (cube)، ریشه‌ی گیاهی (*Acanthophyllum squarrosum*) که دارای لعاب است، و برای شست و شوی لباس بکار میرود.

چوبه (cube)، ده (جم ۱٬۱۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان تولم، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ۱۱ کیلومتری ل فومن.

چوبه یا چوبک: ← چوبک.

چوپان، امیر (amir cupān)، معروف به **چوپان نویان** (cupān nuyān)، فت ۷۲۸ هق، از امرای بزرگ مغول در دوره‌ی سلطنت ایلخانیان در ایران؛ پسر ملک بهادر ابن تودان نویان. وی در فتح گیلان در روزگار سلطان محمد الجایتو خدمات نمایان کرد. در جلوس ابوسعید بهادر خان نیز سعی و اهتمام زیاد بجا آورد، و در آغاز سلطنت او در دربند و گرجستان با ازبکان که به آذربایجان تاخته بودند جنگهای دلاورانه نمود. پس از آن در دفع فتنه‌ی ایرنجین همت و شجاعت بسیار نشان داد، و سلطان بپاداش این خدمات خواهر خود ساتی بک را بحباله‌ی نکاح او درآورد (۷۲۱ هق). در سال بعد، امیر چوپان بدفع امیر تیمورتاش چوپانی، فرزند خود، که در آسیای صغیر دعوی مهدویت میکرد لشکر کشید، و او را اسیر کرد و بدرگاه سلطان ابوسعید آورد. قضیه‌ی املاک نارخاتونی، که در سال ۷۲۳ هق فیصله یافت تا حد زیادی باعتبار و حیثیت این امیر که آثار خیری هم از خود باقی گذاشته بود لطمه زد، و او را نزد عام و خاص منفور نمود. در سنه‌ی ۷۲۵ هق، بسبب ماجرای عشق ابوسعید بهادر خان نسبت به بغداد خاتون، بین سلطان و امیر چوپان اختلاف پدید آمد و رکن‌الدین صاین آتش این اختلاف را دامن زد. عاقبت امیر چوپان به خراسان رفت و رکن‌الدین صاین را نیز ببهانه‌ی ضبط آن ولایت همراه برد. درین بین، دمشق خواجه بامر ابوسعید بقتل رسید، و امیر چوپان رکن‌الدین صاین را که سبب آن اختلاف میشمرد کشت، و با لشکر خویش قصد سلطانیه کرد. در سمنان، علاءالدوله‌ی سمنانی را جهت میانجیگری نزد ابوسعید فرستاد و فایده‌ای نکرد. عاقبت لشکر امیر چوپان از دور او پراکنده شدند، و او به ساوه و از آنجا به طبس و هرات رفت. ملک غیاث‌الدین I کرت او را بغدر هلاک کرد و جسدش را بنا بوصیت خود او و اجازه‌ی ابوسعید به مدینه فرستاد (محرم ۷۲۸ هق).

چوپان نویان: ← چوپان، امیر.

چوپانیان (cupāniān) یا **آل چوپان** (āle)، سلسله‌ی امرای مغول، فرزندان ← امیر چوپان (فت ۷۲۸ هق)، که منسوبند به امیر تیمورتاش چوپانی (فت ۷۲۸ هق)، پسر امیر چوپان. امرای چوپانی دو نفر بودند؛ یکی امیر شیخ حسن چوپانی (فت ۷۴۴ هق)، معروف به امیر شیخ حسن کوچک، و دیگر ملک اشرف چوپانی (فت ۷۵۸ هق)، برادر او، که بعد از او در اران و آذربایجان حکومت کرد، و با قتل وی بدست جانی بیگ، امیر ازبک و پادشاه قبچاق، حکومت سلسله‌ی امرای چوپانی انقراض یافت.

چوپلو (coplu)، ده (جم ۱٬۰۳۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان گوی‌آغاج، بخش شاهیندژ، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۴۳ کیلومتری جش شاهیندژ.

چو ته[3] (cu te)، ۱۸۸۶؟–، از رهبران چینی کمونیسم. در آکادمی نظامی یوتان و در آلمان تعلیم یافت، در جنگ II، و سپس در جنگ داخلی، فرمانده کل قوای کمونیست چینی بود. در ۱۹۴۹ نایب‌رئیس کمیته‌ی نظامی و یکی از نایب‌رئیس‌های ششگانه‌ی شورای مرکزی جمهوری خلق چین گردید.

چوچو[4] (cŏ.cŏ؛ احتمالا از اصل چینی) یا **چو**، قسمی سگ که از قدیم الایام در مشرقزمین آن را برای شکار بکار میبردند. سر بزرگ، گردن طوقدار، پوزه‌ای پهن و کوتاه، و گوشهای کوچک نوک‌تیز دارد. زبان و داخل دهانش کبود است. پشمهای آن انبوه و معمولا برنگ خرمائی تیره یا سیاه‌رنگ است. چوچو و سگهای اسکیمو (eskimo) ظاهراً همنژادند. سگهای اسکیمو مدتهاست که در نواحی شمالگان برای کشیدن سورتمه بکار میروند. اقسام مختلف و رنگهای گوناگون دارند، و وزنشان به ۳۰ تا ۴۵ کیلوگرم میرسد. پشمهای آنها دو طبقه است، یک طبقه کرک انبوه زیرین، و یک طبقه موهای دراز و خشن. بیشتر سگهای این دسته دمهائی دارند که بر روی تنه چنبره میشود.

چودوسکویه اوزرو، لش اروپا؛ ← پیپوس، دریاچه‌ی.

چودی[5]، **گیلگ**، (gilg cudi)، ۱۵۰۵–۷۲ مورخ سویسی. کتاب وقایعنامه‌ی سویس او، که مدتها پس از مرگش انتشار یافت، پر از افسانه‌ها است، ولی بسبب مدارک قدیمی که در آن نقل شده ارزش دارد، همین کتاب افسانه‌ی ← گیوم تل را جاودانی ساخت.

چورس (cors)، ده (جم ۱٬۷۶۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) چای‌پاره، شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۷ کیلومتری جش قره ضیاءالدین.

چورکوچان (cavar.kucān)، ده (جم ۱٬۰۰۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۳ کیلومتری لش آستانه.

چوریگرا[6]، **خوسه** (xose currigerā)، ۱۶۵۰–۱۷۲۵، معمار و مجسمه‌ساز اسپانیائی، و مهمترین طراح اواخر دوره‌ی باروک اسپانیا. سردرها و نماهائی که برای کاخها و کلیساهای اواخر قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م در اسپانیا ساخته است شهرت بسیار دارد. معماران و طراحان این دوره از سبک او پیروی کرده‌اند؛ ازین رو، نام چوریگرسک (currigeresk) به معماری این دوره اطلاق میشود. مایه‌های رنسانس را بافراط در کارهای خود بکار برده، و آثار مجلل و متکلفی بوجود آورده است. شیوه‌ی او در ایجاد سبک ← معماری مستعمراتی اسپانیائی در مکزیک تأثیر بسیار داشته است.

چوریگرسک: ← چوریگرا.

چوکام (cŏkām)، ده (جم ۳٬۸۹۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش خمام، شهرستان

(۱)satinwood (۲)brazilwood (۳)Chu Teh (۴)chowchow (۵)Tschudi (۶)Churriguera

رشت، استان یکم (گیلان)، ۴ کیلومتری غ خمام.
چوکچی[1]**، شبه جزیره‌ی** (cukci)، شبه جزیره‌ی منتهای ل‌ش آسیا و سیبریه، جمشس، که به سه دماغه‌ی دژنیوف منتهی میشود. بیشتر سکنه‌ی آن چوکچیها هستند که با ماهیگیری و پرورش گوزن و شکار سنجاب امرار معاش میکنند. ناحیه‌ی ملی چوکچی (۷۱۱٬۰۰۰ کمه؛ جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۴۳٬۰۰۰) در ۱۹۳۰ تشکیل یافت.
چوکوتین[2] (cökötien)، دهکده، ایالت هپی، ل‌ش چین، ۶۰ کیلومتری جغ پکن. در اینجا در ۱۹۲۷ جمجمه و فکها و دندانهای انسان زوال‌یافته‌ی موسوم به انسان پکن یا سینانتروپوس پکینه‌نسیس (sinānthropus pekinensis) کشف شد (← انسان اولیه).
چوکیانگ، رود چین؛ ← کانتون.
چوکیساکا، امریکای جنوبی؛ ← چارکاس؛ سوکره.
چوگان[3] (cögān) [چوگان‌بازی]، بازیی که امروزه بوسیله‌ی دو تیم که هر یک دارای چهار سوارکار است در زمینی بابعاد ۲۵۰ تا ۳۵۰ متر انجام میشود. اصل این بازی از ایران است، و ظاهراً اول بار در رساله‌ی پهلوی کارنامه‌ی اردشیر بابکان ذکرش رفته است، چنانکه بموجب روایات طبری و شاهنامه، اردشیر بابکان و پرش شاهپور در بازی چوگان سرآمد بوده‌اند. بعدها در عهد اسلامی نیز بنام صولجان (sālajān) نزد اعراب و مسلمین رایج شده است. در عهد صفویه، چوگان‌بازی در ایران رواج داشته است، و بعضی سیاحان آن زمان‌ممثل شاردن و حتی آنتوتی شرلی‌آن را وصف کرده‌اند. چنانکه سر جان ملکم نیز که در اوایل قرن ۱۹م به ایران آمده است در تاریخ خود آن را توصیف نموده است. چوگان‌بازی گاهی نیز پیاده اجرا میشده است. این بازی در قرن ۱۹م در هندوستان رواج یافت، و مقبول افسران انگلیسی گردید، و سپس بنقاط دیگر رفت. در انگلستان از ۱۸۶۹ و در امریکا از ۱۸۷۶ آغاز شد.
در ادب فارسی ذکر این بازی مکرر آمده است، و استعمال الفاظ چوگان و صولجان و گوی، و رعایت مناسبات آنها، در تشبیهات شعرای فارسی و عربی وسیله‌ای برای هنرنمائیهای شاعرانه شده است. بازی چوگان در بعضی مینیاتورهای قدیم منشأ الهام هنرمندان نیز شده است.
چولاب، کیاهای: ← افراسیابیان مازندران.
چولالونگکورن[4] (culālongkorn) [رامای V در سلسله‌ی پادشاهان سیام]، ۱۸۵۳–۱۹۱۰، پنجمین پادشاه (۱۸۶۸–۱۹۱۰) از سلسله‌ی چاکری تایلند. بردگی را لغو کرد، و در بسط تعلیم و تربیت و توسعه‌ی امور اقتصادی کوشید. هنوز بعنوان مصلح اجتماعی مورد احترام است. ماننده پدرش، مونگکوت، تاجار قسمتی از سیام را به فرانسه واگذاشت.
چولک (culak)، ده (جه ۱٬۴۷۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، پایین‌دهستان، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان، ۹ کیلومتری ل‌غ نهاوند.
چولولا[5] (colulā)، شهر (جه ۸٬۴۲۴)، یوئبلا، ش قسمت مرکزی مکزیک. از شهرهای مقدس قبایل آزتک بود. ا. کورتز آنرا ویران کرد، و بر هرم آن کلیسائی بنا نمود. کلیساهای بسیار دارد، و از امکنه‌ی زیارتی است.
چون، نوعی خرمنکوب، ← خرمنکوب.
چونقرالوی یکان (conqrāluye yekān)، ده (جه ۱٬۲۵۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان نازلو، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۱ کیلومتری ل رضائیه.
چونگ‌کینگ[6] (cungking)، شهر تجارتی (جه ۱٬۷۷۲٬۵۰۰)، ایالت سچوان، جغ چین، بر ملتقای رودهای کیالینگ و یانگتسه. در ۱۸۹۱ بروی تجارت خارجی باز شد. در ۱۹۳۷–۴۶ پایتخت چین بود.
چونه، آندرئا دی: ← اورکانیا.
چوواش[7]**، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (cuvāš)، کشور خودمختار (۱۸٬۳۰۰ کمه؛ جه ۱٬۰۹۸٬۰۰۰)، ش جمشس اروپائی، در دره‌ی ولگای وسطی؛ کرسی آن چبوکساری (ceboksāri). سکنه‌ی آن قوم ترک‌زبان چوواش هستند، که قسمتی از آنها هم در نواحی مجاور (تاتارستان، باشقیرستان، و غیره) زندگی میکنند.
چوهان: ← راجپوتها.
چویت، تپه‌های (ceviət)، انگلا **چویت هیلز**[8] (hilz)، رشته‌مرتفعاتی بطول ح ۶۵ کم، که ح ۵۰ کم از مرز بین انگلستان و اسکاتلند را تشکیل میدهد. قرنها میدان زد و خورد انگلیسها و اسکاتلندیها بود.
چهار (cahār). برای کلماتی که در این ردیف میجوئید و نمییابید به ردیف چار (مخفف چهار) نیز رجوع کنید.
چهار اویماق (cahār oymāq)، دهستان (جه ح ۴۱٬۷۵۰؛)، بخش چهار اویماق، شهرستان هشترود، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۶۵(؛) آبادی. از آبادیهای آن بایزید است، در ۳۹ کیلومتری ل‌ش قره آغاج، که در ۲ کیلومتری آن ویرانه‌های جالب معروف به قلعه‌ی ضحاک قرار دارد، که احتمالا موضع مستحکمی در مقابل مهاجمین از ل‌غ بوده است. بخش **چهار اویماق** در آبان ماه ۱۳۲۶ هش از این دهستان و دهستان قوری چای تشکیل گردید، و تا شهریور ماه ۱۳۳۸ جزء شهرستان مراغه بود، و سپس تابع شهرستان هشترود شد. مرکز بخش، قره آغاج (qare āqāj)، در ۷۷ کیلومتری جش مراغه است، و این بخش را بنام مرکزش نیز خوانده‌اند.
چهار ایماق: ← ایماق.
چهارباغ، خیابان (cahār.bāq) یا **خیابان چهارباغ**، خیابان معروف عهد صفوی، در اصفهان. مشتمل است بر دو خیابان سواره‌رو، که در طرفین و وسط آن پیاده‌رو واقع است، و در دو طرف سی و سه پل امتداد دارد. در زمان رضا شاه کبیر، آنرا از دروازه‌ی دولت به شمال شهر امتداد دادند. در عهد فتحعلی شاه، حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی خیابانی نظیر آن نزدیک پل خواجو ساخت، که آنرا چهارباغ نو میخوانند.
چهارباغ، مدرسه‌ی، یا مدرسه‌ی چارباغ، بنای عظیم زیبائی در اصفهان، از زمان شاه سلطان حسین صفوی و مورخ به ۱۱۱۹–۱۱۲۲ هق. دارای عالیترین و شیواترین طرحهای گره‌کاری از کاشی است، که در آنها رنگ‌آمیزی بسیار متناسب بکار رفته. بعضی دانشمندان اروپائی آنرا مدرسه‌ی مادرشاه نیز خوانده‌اند.
چهاربخشی (cahār.baxši)، در اصطلاح معماری، طاقهای آجری که از چهار مثلث کروی ترکیب میشود.
چهاربرج (cahār.borj)، نام دو ده یکی چهاربرج قدیم (جه ۱٬۵۳۶ سنه ۱۳۳۵ هش) و دیگری چهاربرج جدید (جه ۴۵۷ سنه ۱۳۳۵ هش)–از دهستان مرحمت‌آباد، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، که در ل‌غ میاندوآب، بفاصله‌ی ۲٫۵ کم از یکدیگر، قرار دارند.
چهاربلوک (cahār.boluk)، دهستان (جه ۱۱۱٬۰۰۰؛)، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۱۱۸ (؛) آبادی. رشته‌کوه الوند در ج دهستان از ل‌غ به جش ممتد است. توسط رودهای کوچکی که از الوند سرازیر میشود مشروب میگردد. از آبادیهای مهم آن بهار، لالجین، شورین، و صالح‌آباد است.
چهاربنیچه (cahār.bonice)، طایفه‌ای از ایل جاکی از ایلات ناحیه‌ی کهگیلویه، که به چهار تیره‌ی بویر احمدی، چرام، دشمن زیاری، و نوئی تقسیم میشود.
چهارپادشاه، بقعه‌ی (cahār.pādšāh)، بنای عهد صفویه، لاهیجان، گیلان. زیارتگاهی معتبر، دارای درها و صندوقهای منبت عهد صفویه، و پرده‌های قلابدوزی مخصوص گیلان از زمان فتحعلی شاه است.
چهارتخمه: ← چارتخمه.
چهارچشمه (cahār.ceŝme)، ده (جه ۱٬۴۷۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جایلق، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۳۳ کیلومتری ل الیگودرز.
چهارحوض (cahār.hŏz)، نام یکی از کاخهای شاه عباس I صفوی در اصفهان، که در مجاورت عمارت تیموری واقع بود، و از یک طرف به باغ چهلستون و از طرف دیگر به میدانی (که بمناسبت همان کاخ بنام میدان چهارحوض خوانده میشد) ارتباط داشت.
چهاردانگه: ← شطیط.
چهاردانگه (cahār.dānge)، بخش (جه ح ۵۰٬۲۰۰)، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۹۵ (؛) آبادی؛ مرکزش کیاس. از سه دهستان هزار جریب، سورتیجی، و شهریاری تشکیل یافته. ناحیه‌ای کوهستانی و جنگلی، و هوایش مرطوب است. رودهای نکا (nekā)، زارم‌رود (zārem.rud)، و گرمابرود (garmāb.rud) در آن جریان دارند. محصول عمده‌اش برنج است.
چهاردانگه، دهستان (جه ح ۱۵٬۲۷۰؛)، ل بخش هوراند، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۸ (؛) آبادی. مرکزش، ارلان (arlān) یا ارنان (جه ۳۶۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۳ کیلومتری ل هوراند است.

(۱)Chukchi (۲)Chowkowtien; Choukoutien (۳)polo (۴)Chulalongkorn (۵)Cholula (۶)Chungking (۷)Chuvash (۸)Cheviot Hills

چهاردانگه (cahār.dānge) یا **سرحد چهاردانگه** (sarhadde) یا **چهار ناحیه**، بلوک سابق، ل فارس، در سردسیر فارس، که مشتمل بر چهار ناحیه‌ی دشت اوجان (ujān)، دشت خسرو شیرین، دشت خنگشت، و دشت کوشک زرد، و دارای ۳۱ آبادی بوده است. بلوک چهاردانگه از ش به بلوک قنقری، از ل به بلوک آباده‌ی اقلید، از غ به بلوک سرحد شش ناحیه و بلوک دزکرد، و از چ به بلوک مائین و بلوک کام فیروز محدود، و مرکزش آبادی آسپاس بوده است. دهستان کنونی چهاردانگه کمابیش با آن مطابقت دارد.

چهار درویش (cahār darviš)، داستان عامیانه‌ی مختصری بفارسی، که در آن سه درویش سرگذشت خود را برای امیر خراسان باز میگویند، و امیر خراسان نیز داستان زندگی خویش را برای آنان نقل میکند. داستان چهار درویش را بعضی از امیر خسرو دهلوی دانسته‌اند. میر محمد حسین تحسین آنرا بنام نوطرز مرصع به هندوستانی ترجمه کرد؛ ترجمه‌ی معروف دیگر آن، بنام باغ و بهار، بوسیله‌ی یکی از مردم دهلی صورت گرفت (۱۲۱۵ -۱۲۱۷ هق). چند بار نیز این داستان به نظم درآمده است. نظم و نثر آن مکرر در هند و در ایران بطبع رسیده است.

چهاردولی (cahārdōli) یا **چاردولی** (cār-)، دهستان (جم ح ۱۲٬۰۰۰؟)، شهرستان قروه، استان کردستان؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی.

چهاردولی یا چاردولی، دهستان (جم ح ۱۰٬۱۹۰؟) بخش بخش حومه‌ی شهرستان میاغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۵۱ (؟) آبادی. در بعضی دهات آن قلعه‌های خرابه وجود دارد. مرکزش، محمودجق (mahmud.jeq) (جم ۱٬۵۵۳ نسث ۱۳۳۵ هش)، در ۸٫۵ کیلومتری خ‌ش میاغه است.

چهاردولی یا چاردولی، معروف به **چهاردولی اسدآباد**، دهستان (جم ح ۸٬۰۰۰؟)، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. مرکزش، چنار عباسخان (جم ۱٬۰۱۶ نسث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری ل اسدآباد است.

چهارده (cahār.deh)، ده (جم ۱٬۳۲۹ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سدنرستاق، شهرستان گرگان، استان دوم، ۶ کیلومتری ش کردکوی.

چهارده، ده (جم ۳٬۳۷۳ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان لفمجان، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۱۸ کیلومتری غ لاهیجان. مرکب از چهار محله‌ی شیرکوه، کاجان، کاجرا، و لاتمحله است.

چهارده معصوم، محمد ص، دخترش فاطمه‌ی زهراء ع، و ۱۲ امام شیعه‌ی اثنی‌عشری.

چهارسو: ← چارسو.

چهارشنبه‌بازار: ← بازار مکاره.

چهارشنبه سوری (cahār.šanbe suri)، جشن معروف ایرانی که هر سال شمسی در شب آخرین چهارشنبه‌ی ماه اسفند (اسفندارمذ) میگیرند، و مطابق رسوم قدیم، درین جشن آتش می‌افروزند، و از آن میجهند. چنانکه از تاریخ بخارا برمیآید، در زمان سامانیان این جشن را بنام سوری میگرفته اند، و یک بار، بموجب همان کتاب، از "آتشی عظیم" که در این جشن افروخته بودند "پاره‌ای آتش بجست" و سرای پادشاه را بسوخت. در هنگام جستن از توده‌ی آتشی که بمناسبت چهارشنبه سوری بر می‌افروزند، غالباً این عبارت موزون را خطاب به آتش میخوانند،

سرخی تو از من زردی من از تو.

و رسوم و عقاید خاصی درین باب بین عامه هست.

چهارشنبه‌ی خاکستر: ← روزه‌ی بزرگ.

چهارصندوق (cahār.sanduq)، از نمایشهای بومی که، مانند خاله رورو، هنوز هم در دهات ایران توسط مطربان دوره‌گرد بازی میشود.

چهارضلعی: ← کثیر الاضلاع.

چهار عمل اصلی، در اصطلاح حساب مقدماتی، اعمال جمع، تفریق، ضرب، و تقسیم. نیز ← علامات اعمال.

چهار عنصر: ← عناصر اربعه.

چهارفریضه (cahār.farize)، دهستان (جم ح ۱۶٬۰۰۰؟)، شهرستان بندر پهلوی، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی.

چهار کانتون جنگلی[1] (kāntone)، آلمانی **فیر والدشتتر**[2] (fir vāldšteter)، نام چهار کانتون (= ایالت) سویس‌اوری، شویتس، اونتروالدن، و لوسرن‌که به دریاچه‌ی لوسرن احاطه دارند (← لوسرن). سه ایالت اول، که نخست در ۱۲۹۱ بر ضد خاندان هاپسبورگ متحد شدند، هسته‌ی مرکزی کنفدراسیون سویس را بنیاد نهادند.

چهارگاه (cahār.gāh)، یکی از دستگاه‌های موسیقی ایرانی که میتوان از نظر علمی آنرا مهمترین آوازها دانست. از متعلقات آن حصار، مخالف، و منصوری است، و بعضی از متعلقات سه‌گاه (مانند مغلوب و مخالف) هم در آن نواخته میشود. چهارگاه نمونه‌ی کاملی از تمام حالات و صفات موسیقی ایرانی است؛ مقدمه‌ی آن موقر و متین، مخالف آن شکایت‌آمیز، و مویه و منصوری آن حزن‌انگیز است.

چهارگنبد (cahār.gonbad)، دهستان، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان). این دهستان با دهستان بلورد ظاهراً یک واحد تشکیل میدهد، که مرکزش آبادی بلورد است.

چهارلنگ (cahār.lang)، یکی از دو ایل از ایلات بختیاری، که در ناحیه‌ی بختیاری چهارلنگ زندگی میکنند (ایل دیگر هفت‌لنگ است). در باب وجه تسمیه‌ی این دو ایل روایات افسانه‌آمیز متعدد هست. چهارلنگ به ۵ طایفه‌ی محمود صالح، کنورسی یا کنرسی (هر دو konorsi)، زلقی (zallaqi)، موگوئی (mogu'i)، و ممیموند (mamivand) تقسیم میشود، که هر یک مشتمل بر تیره‌های چندی است.

ایلات چهارلنگ و هفت‌لنگ در گذشته با یکدیگر همواره در جنگ و جدال بودند. ایل چهارلنگ در اواسط قرن ۱۳م به سرکردگی محمد تقی خان چهارلنگ اقتدار فراوان یافت، و وی بسیاری از تیره‌های هفت‌لنگ را هم مطیع ساخت، و قلمرو خود را تا شوشتر و رامهرمز بسط داد، ولی سرانجام از قوای دولتی شکست خورد، و به تهران اعزام گردید، و در آنجا درگذشت (۱۲۶۷ یا ۱۲۶۸ هق). حسینقلی خان ایلخانی، رئیس ایل هفت‌لنگ، که مدت ۳۲ سال ایلخانی بود، طایفه‌ی چهارلنگ را مطیع ساخت، و با خوانین چهارلنگ رابطه‌ی سببی برقرار کرد، و بدین طریق ظاهراً دو ایل با هم متحد شدند (حسینقلی خان در ۱۲۹۹ هق بواسطه‌ی ظل‌السلطان در تهران بقتل رسید). در سال ۱۳۰۸ هش، طوایف چهارلنگ و قسمتی از هفت‌لنگ، ظاهراً بتحریک اجانب، مسلحانه بر ضد حکومت مرکزی قیام کردند، ولی سرکوبی و تسلیم شدند.

چهارم جولای: ← روز استقلال.

چهار محال (cahār mahāl)، یا **چهار محال (-cār)**، معروف به **محال اربعه** (mahāle ar-ba'e)، ناحیه، غ قسمت مرکزی ایران، مشتمل بر لار، گیار، میزدج، و گندمان. سابقاً از بلوک اصفهان و مرکزش چالشتر بود؛ امروز جزء فرماندهاری کل بختیاری و چهار محال است. در این ناحیه کریم خان زند علیمراد خان زند را مغلوب کرد.

چهار مقاله، عنوان مشهور کتاب **مجمع النوادر** (majma'o 'n.navāder)، مشتمل بر حکایات و نوادر راجع به دبیران و شاعران و منجمان و طبیبان، که نظامی عروضی سمرقندی در حدود سنه‌ی ۵۵۰ هق تألیف کرده است. این کتاب یکی از جالبترین نمونه‌های نثر قدیم فارسی و شامل یک مقدمه و چهار مقاله است که بترتیب در باب دبیری و شاعری و نجوم و طب نگاشته شده، و مؤلف که خود در تمام این چهار صناعت صاحب داعیه است، و در دربار پادشاه وجود این چهار طبقه را لازم میداند، در آغاز هر مقاله فصلی در باب شرایط هر یک ازین صناعتها میپردازد، و قریب ده حکایت نیز در باب نوادر ارباب هر یک از این صناعات ذکر میکند. بسیاری از اطلاعات ادبی و تاریخی درین کتاب مندرج است که آنها را در کتاب دیگر نتوان یافت. با آنکه بسیاری از حکایات چهار مقاله از غلطها و سهوهای تاریخی خالی نیست، این کتاب یکی از قدیمترین و مهمترین مأخذها در باره‌ی تاریخ علوم و ادبیات ایران تا اواسط قرن ۶م هق است. چاپ انتقادی این کتاب نخست باهتمام محمد قزوینی در لیدن (۱۹۰۹) ضمن سلسله‌ی انتشارات اوقاف گیب منتشر شده است، و سپس از روی آن مکرر در طهران انتشار یافته است. کتاب چهار مقاله به انگلیسی (۱۹۲۱) و عربی (۱۹۴۹) و همچنین بزبان اردو نیز ترجمه شده است.

چهار ناحیه، فارس، ← چهاردانگه.

چهاروجهی: ← کثیر الوجوه.

چهرقان (cehreqān)، ده (جم ۱٬۵۱۰ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش وفس، شهرستان اراک؛ ۱۸ کیلومتری ل‌غ کمیجان.

چهره‌قان (cehraqān)، ده (جم ۱٬۲۸۷ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان تسوج، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی).

چهریق (cahriq)، دهستان (جم ح ۲٬۷۸۰؟)، شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار مرز ایران و ترکیه؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. مسکن ایل شکاک است. مرکزش، **چهریق** (جم ۱۸۵ نسث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۹٫۵ کیلومتری خ‌غ شاهپور قرار دارد. در ۱۸۲۸ روسها قلعه‌ی

---

(۱) (The) Four Forest Cantons (۲) (Die) Vier Waldstätter (آلمانی)

چهریق را اشغال کردند. سید علی محمد باب را پس از فوت (۱۲۶۳ هق) منوچهر خان گرجی (معتمدالدوله)، از اصفهان به آذربایجان بردند، و در قلعه‌ی چهریق محبوس کردند. در ۱۸۶۴، علی خان شکاک (← شکاک) چهریق را گرفت. در ۲۰ مرداد ۱۳۰۱ هش، نیروهای دولتی قلعه‌ی چهریق را گرفتند، و کمی بعد اسماعیل آغا، معروف به سیمیتکو، به ترکیه گریخت.

چهل (cehel). برای کلماتی که در این ردیف می‌جوئید و نمییابید به ردیف چل (مخفف چهل) نین رجوع کنید. مثلا برای "چهل بسم‌الله" ← چل بسم‌الله.

چهل‌برجی، تپه؛ ← مرودشت.

چهل تن، کوه، بلوچستان؛ ← تفتان.

چهل چشمه (cehel ceŝme)، رشته‌کوه اصلی کردستان ایران، غ ایران. ارتفاعش به ح ۳٬۶۶۰ متر میرسد. از انتهای شرقی پیشرفتگی عمیق خاک عراق در ایران (← شیلر) آغاز میشود. شاخه‌ی عظیمی از آن بطرف جنوب کشیده میشود، و گردنه‌ی کاران (بارتفاع ح ۲٬۴۶۰ متر) را در ۹۰ کیلومتری سنندج بر جاده‌ی بین سنندج و مریوان تشکیل میدهد. امتداد چهل چشمه بطرف شرق مرز جنوبی حوضه‌ی رود جغتو را تشکیل میدهد. سرچشمه‌های رود خورخوره در ج‌ش چهل چشمه است. از گردنه‌های دیگر چهل چشمه گردنه‌ی آریز (بارتفاع ح ۲٬۲۳۰ متر) بر راه شوسه‌ی بین سنندج و مریوان، و گردنه‌ی صلوات‌آباد (بارتفاع ح ۲٬۲۷۰ متر) در ۲۳ کیلومتری ش سنندج است.

چهل‌خانه (cehel.xāne)، ده (جه ۱٬۱۷۹ نسه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ورزق، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۱۴ کیلومتری لغ داران.

چهل‌دختران، مقبره‌ی (cehel.doxtarān)، برج آجری گرد، با گنبد زیبای عهد سلجوقی، در دامغان. اسفارنگی ابن اصفهان آنرا برای مقبره‌ی خانوادگی خود ساخت (۴۴۶ هق).

چهلستون (cehel.sotun)، بنای دوره‌ی شاه طهماسب I صفوی، در قزوین، که در دوره‌ی قاجاریه ایوان پایین و کلیه‌ی طبقه‌ی بالای آن تجدید شد. نقاشیهای دوره‌ی صفوی، زیر گچ، در طبقه‌ی اول موجود است، و اخیراً ضمن احداث ← موزه‌ی قزوین نمونه‌های آن را که نمایان شده تعمیر کرده‌اند.

چهلستون، کاخ، کاخ مجلل دوره‌ی صفوی، در اصفهان، دارای مجالس نقاشی تاریخی و تزیینات عالی. قرائن متعدد حاکی است که تالار بزرگ آن از زمان شاه عباس I است. کتیبه‌ی ایوان، مورخ ۱۰۵۶ هق، بنام شاه عباس II، و تعمیر بنام شاه سلطان حسین میباشد. باغ بزرگ آن فعلا تنها باغ موجود عهد صفوی است.

چهل طوطی (cehel tuti)، داستانی عامیانه، بفارسی، که در آن، بسبک الف لیله، در ضمن حکایت اصلی، حکایات متعدد فرعی نیز بمناسبت نقل شده است. در این داستان یک طوطی چهل روز برای بانوئی، که شوهرش بسفر رفته است، داستانهای شیرین میسراید، و اقدامات پیرزال فریبکاری را که میخواست بانو را از راه عفت منحرف سازد عقیم میگذارد. کتاب مکرر بطبع رسیده است. نیز ← طوطی‌نامه.

چیاپاس[1] (ciāpās)، ایالت (۷۴٬۴۱۵ کمه؛ جه ۹۰۳٬۲۰۰)، ج مکزیک، کنار فکه؛ کرسی آن توستلا.

چیاتورا[2] (ciāturā)، شهر (جه ح ۱۰٬۰۰۰)، غ قسمت مرکزی جشه گرجستان؛ مرکز مهم صنایع منگنز.

چیالک (ciālak)، گیاه علفی دائمی خزنده از نوع فراگاریا (*Fragaria*)، با میوه‌های قرمز معطر خوراکی (توت فرنگی).

چیالک درختی، درختچه‌ی خزنده‌ی سواحل مدیترانه از نوع آربوتوس (*Arbutus*)، با گلهای سفید، و ساته‌های قرمز (توت فرنگی درختی).

چیانگ کای‌شک[3] (ciāng kāy-šek)، ۱۸۸۶–، سردار و از رجال چین. در ژاپن تحصیلات نظامی کرد. در انقلاب ۱۹۱۱ از دستیاران عمده‌ی سون یات‌سن بود. در ۱۹۱۵–۲۳ در شانگهای بانکداری کرد، و سپس در حزب **کوئومینتانگ** اعتبار بسیار یافت، و سپاهیان حزب را از کانتون بجانب شمال رهبری کرد، و هانکو و شانگهای و نانکینگ را گرفت. سیاست اولیه‌ی او همکاری با کمونیستهای چین و قبول کومک روسیه بود، ولی در ۱۹۲۷ تغییر رویه داد، و بدین ترتیب جنگ طولانی کوئومینتانگ و کمونیستهای چین آغاز گردید. در ۱۹۲۸ رئیس دولت ملی و فرمانده کل نیروهای چین شد، و از آن ببعد تا ۱۹۴۸، با عناوین و مناصب مختلف، همواره با خودمختاری حکومت کرد. در ۱۹۳۶، **چانگ شوله‌لیانگ**، ظاهراً برای وادار کردن چیانگ به اعلان جنگ به ژاپن و پذیرفتن مجدد کمونیستها به کوئومینتانگ، او را بربود، ولی کمی بعد، بدون قید و شرط آزاد شد. در جنگ ۱۹۳۷–۴۵ بر ضد ژاپن نیروهای چینی را متحد ساخت، و او و زوجه‌اش سونگ می‌لینگ (از خاندان سونگ) اعتبار فراوان داشتند، ولی افسران دولتهای متفق، مخصوصاً ج. و. ستیلول، بشدت سیاست داخلی و روش او را در اداره‌ی امور جنگ انتقاد کرده‌اند. در جنگ داخلی که بدنبال جنگ II روی داد، چیانگ از کمونیستها شکست خورد، و از زمینلاد چین گریخت و به فرمز پناهید، و در آوریل ۱۹۵۰ فقط این جزیره و بعضی جزایر کوچک ساحلی در دست او بود. فعلا رئیس دولت چین ملی و نیروهای مسلح آنست.

چیانو[4]، **کنت** (kont ciāno)، صورت فارسی لقب **گالئاتسو چانو** (gāleāttso cāno)، ۱۹۰۳ –۴۴، از رجال ایتالیا و از رهبران فاشیستها. دختر موسولینی را، نامش ادا (eddā)، بزنی گرفت. در ۱۹۳۶–۴۳ وزیر امور خارجه بود. در سقوط (۱۹۴۳) موسولینی مؤثر بود. آلمانها او را بازداشت کردند، و بدستور فاشیستها اعدام شد. یادداشتهای روزانه‌ی او سند قابل ملاحظه‌ایست.

چیهوائوا[5] (ciuāuā)، ایالت (۲۴۵٬۶۱۰ کمه؛ جه ۸۴۱٬۰۷۷)، ل مکزیک؛ کرسی آن چیهوائوا (جه ۵۶٬۸۰۵). بزرگترین ایالات مکزیک، و در آن استخراج معادن (نقره، طلا، مس، منگنز)، پرورش دام، و کشاورزی معمول است. اسپانیائیها اول دفعه بتوسط **کابتا د واکا** از آن خبر یافتند؛ پس از استقلال مکزیک از اسپانیا ایالت شد. شهر مرزی خوارس درین ایالت است.

چیبچا[6] (cibcā)، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکا در ناحیه‌ی شرقی کوههای آند در کولومبیا (لغ امریکای جنوبی). فرهنگ مادّی پیشرفته‌ای داشتند، که بعد از فرهنگ اینکا و آزتک در درجه‌ی اول بود. در ۱۵۳۷ مغلوب اسپانیائیها شدند. یکی از رسوم آنان این بود که فرمانروای تازه را با طلا میپوشاندند، و احتمالا افسانه‌ی ال دورادو ناشی از این رسم بود.

چیپندیل[7]، **تامس** (tāməs cipendeyl)، ۱۷۱۸–۷۹، مبلساز معروف انگلیسی. طرحهای او در کار مبلسازی آنچنان شهرت یافت که انواع بسیاری از مبلهای قرن ۱۸م انگلستان را بنام او مینامند. سبک او بر اساس طراحی متین دوران ملکه‌ی آن استوارت و ← سبک جورجی است، ولی در کار خود از مایه‌های تزیینی چینی، گوتیک، و روکوکو نیز الهام گرفته است.

چیپسایده[8] (cipsāyd)، کوچه‌ای در "شهر لندن" (سیتی آو لاندن) که در قرون وسطی عمده‌ترین بازار لندن بود. در قرن ۱۳م مرکز جیب بود و آن بازار و بازار مکاره‌ای بود که انواع مال التجاره‌ها در آن داد و ستد میشد.

چیت (cit)، درختی از تیره‌ی پیاله‌داران و از نوع کارپینوس (*Carpinus*)، که آنرا ممرز نیز مینامند.

چیتا (citā؛ هندوستانی)، جانوری از تیره‌ی گربه‌ها، که در هند و ایران و بیشتر نقاط افریقا یافت میشود، و اغلب آنرا برای شکار تربیت میکنند. آنرا پلنگ شکاری و یوز نیز خوانده اند. از جهاتی به سگ شباهت دارد. جنس آسیائی (*Acinonyx venatica*) و یکی از جنسهای افریقائی آن (*A. jubatus*) خالدار است، ولی جنس افریقائی دیگرش (*A. rex*) مخطط میباشد.

چیتا[9] (citā)، شهر (جه ۱۷۲٬۰۰۰)، جمشسر، در ج‌ش سیبریه، بر راه آهن ماوراء سیبریه؛ تأسیس ۱۶۵۳. مرکز مهم صنعتی و دارای معادن تنگستن، مولیبدن، طلا، آهن، زغال.

چیتاگنگ[10] (citāgong) یا **چاتگام** (cātgām)، شهر (جه ۲۹۴٬۰۰۰)، بخش چیتاگنگ، ج‌ش پاکستان شرقی، کنار خلیج بنگال. بندر عمده‌ی پاکستان شرقی و صادراتش ژوت و چای است. اصل این شهر معلوم نیست. از قرن ۸م هق ببعد اهمیت یافت. اول بار در ۷۳۸ هق مسلمانان آنرا فتح کردند. در ۶٫۵ کیلومتری شهر درگاه معروف منسوب به بایزید بسطامی قرار دارد. از زیارتگاه‌های داخل شهر درگاه پنج پیر است. از اشیائی که اهمیت و حرمت محلی فراوان دارد قدم رسول است که در مسجدی از قرن ۱۷م محفوظ میباشد.

چیتا وکیا[11] (cittā vekkiā) یا **چیتا نوتابیله**[12] (notābile) یا **مدینا**[13] (mdinā)، شهر (جه ۱٬۳۸۴)، قسمت مرکزی جزیره‌ی مالت. سابقاً پایتخت مالت بود. از آثارش کاخ کهنه‌ی مهین‌سرور شهسواران مهمان‌نواز است.

(۱)Chiapas (۲)Chiatura (۳)Chiang Kai-shek (۴)Ciano (۵)Chihuahua (۶)Chibcha (۷)Chippendale (۸)Cheapside (۹)Chita (۱۰)Chittagong (۱۱)Città Vecchia (۱۲)Città Notabile (۱۳)Mdina

چیچاگوف[1]، **جزیره‌ی** (cicāgof)، جزیره‌ای نزدیک ساحل ج‌ش آلاسکا، در مجمع‌الجزایر الگزاندر، ل جزیره‌ی بارانوف. صنایع آمودن ماهی و استخراج طلا و نهشتهای ولفرام دارد.

چیچرین[2]، **گیورگی واسیلیویچ** (giorgi vāsil-yevic cicerin)، ۱۸۷۲–۱۹۳۶، سیاستمدار روسی و کمیسر امور خارجه‌ی روسیه در ۱۹۱۸–۳۰. رئیس هیئت نمایندگی شوروی در کنفرانس ژن بود، و در آن کنفرانس و بوسیله‌ی پیمان (۱۹۲۲) راپالو زمینه را برای شناسائی تجشد از طرف دول بزرگ فراهم ساخت. در ۱۴مین و ۱۵مین جلسه‌ی حزب کمونیست بعضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب شد..

چیچست (cicast)، اوستائی **چئه‌چسته** (cae-casta)، نام قدیم دریاچه‌ای در ولایت آذربایجان که، بر حسب روایات مزدیسنان، مولد زرتشت در کنار آن بوده است. امروز غالباً این دریاچه را با دریاچه‌ی اورمیه (← رضائیه، دریاچه‌ی)، که در زمان حمدالله مستوفی ظاهراً بهمین نام مشهور بوده است، تطبیق میکنند، و لفظ خنجست (xanjast) را هم، که در شاهنامه بعنوان نام دریائی که افراسیاب در آن پنهان شد، ذکر شده است، تصحیف همین اسم میدانند. بموجب روایات مزدیسنان، در عهد کیخسرو در کنار این دریاچه بتکده‌ای بوده است که بامر کیخسرو ویران شده، و آتشکده‌ی آذرگشسب در آنجا بجای آن بنا گشته است.

چیچن ایتسا[3] (cicen itsā)، شهر قدیم دولت مایا، ل یوکاتان مرکزی، مکزیک. احتمالا بوسیله‌ی قبیله‌ی ایتسا تأسیس شد، و در هر حال بقولی در ح ۵۱۴–۶۹۲ و دیگر بار از اواخر قرن 10م تا ۱۱۹۴ در دست این قبیله بود. ویرانه‌هایش نماینده‌ی سبک معماری امپراطوری کهن و امپراطوری نوین مایا است، و مورد بررسی باستانشناسان بوده است.

چیچی-جیما، جزیره، ← بونین، جزایر.

چیچیستر[4] (cicistər)، شهر (جه ۱۹°۱۱۰)، ساسکس غربی، انگلستان. زمانی یک شهر رومی بود؛ در ۱۹۳۵ آمفی‌تئاتری از دوره‌ی رومیان در آن کشف شد. کلیسای جامعی از قرون ۱۲م–۱۳م دارد.

چیدامبارام[5] (cidāmbārām)، شهر (جه ۳۴°–۳۷۲)، ج‌ش مدرس، هند. بقایائی از هنر دراویدی و از جمله مجسمه‌ای از شیوا در حال رقص دارد.

چیذر (cizar)، ده (جه ۱°۲۳۴ سشـ ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران).

چیریکوف[6]، **آلکسی ایلیچ** (āleksey ilyic cirikof)، فـ ۱۷۴۸، پوینده‌ی روسی. در مسافرت‌های و. ی. برینگ که منجر به کشف آلاسکا گردید، معاون وی بود.

چیزم تریل[7] (cizəm treyl)، جاده‌ی قدیم در کشمکش، که پس از جنگ داخلی امریکا مدتی گله‌های عظیم گاو را از تکزاس از این راه به کانزاس حمل میکردند.

چیزیک، انگلستان: ← برنتفرد اند چیزیک.

چیس[8]، **سالمن پورتلند** (sālmən portlənd ceys)، ۱۸۰۸–۷۳، سیاستمدار امریکائی، سناتور، وزیر دارائی، رئیس دیوان کشور. از سران مخالفین برده‌داری بود.

چیستان: ← لغز.

چیفو[9] (cifu) یا **ینتای**[10] (yentāy)، شهر (جه ۱۱۶°۰۰۰)، ش چین، بر شبه جزیره‌ی شانتونگ، کنار دریای زرد. بندر پیمانی است (در ۱۸۵۸ گشوده شد).

چیکاماتسو[11]، **مونزائمون** (monzāemon cikā-mātsu)، ۱۶۵۳–۱۷۲۴، درام‌نویس بزرگ ژاپنی، که در درجه‌ی اول برای خیمه‌شب‌بازی نمایشنامه مینوشت. در ایجاد تئاتر مُدِرن ژاپن مؤثر بوده است.

چیگیین، دسته‌ی آدمخواران شاه عباس I صفوی.

چیلترن، تپه‌های (ciltərn)، انگلـ **چیلترن هیلز**[12] (hilz)، رشته‌تپه‌هائی از سفیدگل، بعرض ۲۴–۳۲ کم و بطول ۷۲ کم، ل‌غ لندن، انگلستان.

چیلکوت[13]، **گردنه‌ی** (cilkut)، گردنه‌ای بارتفاع ح ۱°۰۷۰ متر بر مرز بین کولومبیای بریتانیا و آلاسکا. اولین سفیدپوست در ۱۸۷۸ از آن عبور کرد.

چیلوئه[14] (ciloe)، جزیره (۸°۳۹۵ کمم)، ج‌غ ساحل شیلی، در فکه؛ بزرگترین جزایر شیلی.

چیلی، ایالت، ل چین، ← هپی.

چیلی[15]، **خلیج** (cili)، چینی **پو های** (po hāy)، شاخه‌ی دریای زرد، ل‌ش چین. از ج به شبه جزیره‌ی شانتونگ و از ل‌ش به شبه جزیره‌ی لیائوتونگ محدود است.

چیلینگورث[16]، **ویلیام** (wilyām cilingwərţ)، ۱۶۰۲–۴۴، عالم انگلیسی الاهیات مسیحی. از مذهب کاتولیک دست برداشت، و به کلیسای انگلستان پیوست. معتقد بود که یگانه منبع مذهب کتاب مقدس است، و هر فردی حق تفسیر آنرا دارد.

چیمابوئه[17]، **جووانی** (jovānni cimābue)، فـ ۱۳۰۲، نقاش فلورانسی، که نام حقیقی او چنی دی پپو (cenni di pepo) بود. مشهور است که استاد جوتو بوده است. موزائیکهای کلیسای جامع پیز زیر نظر او ساخته شده، و موزائیک قدیس یوحنا در این کلیسا منسوب باوست. دیگر از کارهای منسوب باو فرسکوهائی است در کلیسای قدیس فرانسیس در آسیزی (از جمله مریم و قدیسین و ملائک، و کارهای دیگر). نقاشیهای منسوب باو همه نمودار تحولی در هنر نقاشی است، بدین معنی که در آنها برخی از قیود و قرارهای ملازم سبک بیزانسی که بر نقاشی ایتالیا حکمفرما بود، شکسته شده است، و در عوض نشانه‌هائی از شیوه‌ی آزادتر قرن ۱۴م در آنها دیده میشود. البته چیمابوئه بیشتر قراردادهای قدیم نقاشی را حفظ کرد، اما در پرداختن سرها و صورتها اندکی به طبیعتسازی پرداخت، و عواطف مذهبی تازه و آزادتری وارد نقاشیهای خود کرد.

چیماروزا[18]، **دومنیکو** (domeniko cimārozā)، ۱۷۴۹–۱۸۰۱، آهنگساز ایتالیائی. بهترین اپرا بوفاهای او (← اپرا) ایل ماتریمونیو سگرِتو است. اپراهای جدی و نیز موسیقی کلیسائی و سازی هم نوشته است.

چیمبرز، رابرت: ← چیمبرز، ویلیام.

چیمبرز[19]، **ویلیام** (wilyām ceymbərz)، ۱۸۰۰–۸۳، ناشر اسکاتلندی. باتفاق برادرش، **رابرت چیمبرز** (rābərt)، ۱۸۰۲–۷۱، مؤسسه‌ی مطبوعاتی و. و ر. چیمبرز را تاسیس کرد (۱۸۳۲)، که از نشریات معروفش دایرةالمعارف چیمبرز است.

چیمبرز[19]، **سر ویلیام** (sər wilyām ceym-bərz)*، ۱۷۲۶–۹۶، معمار انگلیسی، مة استکهلم. در ۱۷۵۷ طرح پاگودای کیو گاردنز و در ۱۷۷۶ طرح سامرست هاوس (در لندن) را ریخت. تألیفات معتبری در باب سبک کلاسیک دارد.

چیمبرلین[20]، **(آرثر) نویل** (ārţər nevil ceym-bərlin)، ۱۸۶۹–۱۹۴۰، از رجال انگلستان، نخست‌وزیر (۱۹۳۷–۴۰)، پسر ج. چیمبرلین و برادر ناتنی سر ج. ا. چیمبرلین. در ۱۹۲۳ و ۱۹۳۱–۳۷ وزیر دارائی بود، و پس از بالدوین نخست‌وزیر شد. در دوره‌ی نخست‌وزیری، نماد سیاست مسالمت با نیروهای محور گشت، و این امر و چتر وی که همواره همراهش بود موضوع کاریکاتورهای فراوان بود. در ۱۹۳۸ ← پیمان مونیخ را امضا کرد. پس از شروع جنگ II، مقام خود را حفظ کرد، ولی بعد از شکست (۱۹۴۰) فاحش بریتانیا در نروژ، ناچار کناره‌گیری کرد، و چرچیل نخست‌وزیر شد. چیمبرلین کمی بعد درگذشت.

چیمبرلین[21]، **تامس کراودر** (tāməs krādər ceymbərlin)، ۱۸۴۳–۱۹۲۸، زمین‌شناس امریکائی. با مشارکت ف. ر. مولتن، ← فرضیه‌ی سیارگان را طرح کرد.

چیمبرلین[20]، **جوزف** (jōzəf ceymbərlin)، ۱۸۳۶–۱۹۱۴، سیاستمدار امپریالیست انگلیسی. بسبب مخالفت با طرح فرمانروائی میهنی ایرلند، از دولت گلادستون کناره‌گیری کرد (۱۸۸۶)، و به حزب وحدت‌طلبان لیبرال پیوست، و در ۱۸۹۱ رهبر آن در مجلس عوام گردید. در ۱۸۹۵–۱۹۰۳ وزیر مستعمرات بود؛ از اصلاحات اجتماعی در داخله و در مستعمرات، و از اتخاذ یک سیاست استعماری شدید بمنظور بسط امپراطوری پشتیبانی کرد. وی مسئول وقایعی است که منجر به آغاز (۱۸۹۹) جنگ بوئرها گردید. چون، بسبب رقابت امریکا و آلمان، بساط انحصار تجارت در دست انگلستان برچیده شده بود، چیمبرلین در ۱۹۰۳ پیشنهاد کرد که حقوق گمرکی ممتاز برای محصولات کشورهای عضو امپراطوری بریتانیا برقرار شود، تا ازین راه بستگی اعضای امپراطوری مستحکم گردد. برای اینکه بتواند آزادانه در تبلیغ نظریه‌ی خود اقدام نماید، از وزارت کناره‌گیری کرد. پیشنهاد او در جبهه‌ی وحدت‌طلبان لیبرال شکافی پدید آورد که سبب سقوط دولت در ۱۹۰۶ گردید. سیاست گمرکی او در دوره‌ی حیات پسرانش، ا. چیمبرلین و ن. چیمبرلین، جامه‌ی عمل پوشید.

---

(۱)Chichagof (۲)Chicherin (۳)Chichén Itzá (۴)Chichester (۵)Chidambaram (۶)Chirikov (۷)Chisholm Trail (۸)Chase (۹)Chefoo (۱۰)Yentai (۱۱)Chikamatsu (۱۲)Chiltern Hills (۱۳)Chilkoot (۱۴)Chiloé (۱۵)Chihli (۱۶)Chillingworth (۱۷)Cimabuè (۱۸)Cimarosa (۱۹)Chambers (۲۰)Chamberlain (۲۱)Chamberlin

چیمبرلین[1]، سر **(جوزف) اوستن** (sər jözəf* ostən ceymbərlin)، ۱۸۶۳–۱۹۳۷، از رجال انگلستان؛ پسر ج. چیمبرلین. حیات پارلمانی ۴۵ساله‌ی خود را در ۱۸۹۲ آغاز کرد. در ۱۹۰۳–۶ و ۱۹۱۹–۲۱ وزیر دارائی بود، و در دفعه‌ی دوم سیاست گمرکی پدرش را بمرحله‌ی اجرا درآورد. در ۱۹۲۱ رهبر محافظه‌کاران شد. در عقد پیمانی با کشور آزاد ایرلند سهیم بود. در ۱۹۲۴–۲۹ وزیر امور خارجه بود (مهمترین مشاغل وی)؛ در انعقاد پیمان لوکارنو (۱۹۲۵) سهم عمده‌ای داشت. در ۱۹۲۵ سهمی از جایزه‌ی صلح نوبل برد.

چیمبرلین[1]، **هوستن استوارت** (hustən estuārt ceymbərlin)، ۱۸۵۵–۱۹۲۷، نویسنده‌ی انگلیسی آلمانی. در انگلستان متولد شد؛ پدرش یکی از دریاسالارهای بریتانیائی بود. در فرانسه تحصیل کرد، و در آلمان سکنی گزید، و دختر ر. واگنر را بزنی گرفت، و تبعه‌ی آلمان شد. اثر معروفش مبانی قرن نوزدهم (۱۸۹۹) است، که یکی از مآخذ عمده‌ی نظریه‌ی برتری نژادی است، و پیشقدم نظریات نژادی ناسیونال سوسیالیسم میباشد.

چیمبورازو[2] (cimborāzo)، آتشفشان خاموشی بارتفاع ح ۶٬۲۷۲ متر، در اکوادور مرکزی.

چیمکنت[3] (cimkent)، شهر (جه ۷۴٬۱۸۵)، ج جشـ قزاقستان، بر راه آهن ترکستان‌ـسیبریه. کارخانه‌های شیمیائی، تصفیه‌ی فلزات، و پارچه‌بافی دارد. زمانی مرکز مهم کاروانهای بازرگانی بود. قلعه‌ی نظامی آن در ۱۸۶۴ بتصرف روسها درآمد.

چیمو[4] (cimu)، نام تمدن قدیم هندیشمردگان بیابانهای ساحلی ل پرو، که محتملا بین ۵۰۰ و ۱۵۰۰ رونق داشت.

چیمه‌رود (cime.rud)، دهستان (جه ح ۱۴٬۴۰۰)، شهرستان نطنز، دارای ۶ (؟) آبادی.

چین[5] (cin)، در زمینشناسی، خمی در سنگهای چینه‌ای (مطبق). علت مستقیم پیدایش چینها فشارهای جانبی قشر جامد زمین است (شکل ۱). بعضی از چینها کم‌دامنه اند و میتوان آنها را مستقیماً مشاهده کرد، ولی اغلب آنها بقدری وسیع و سنگهای آشکار آنها بحدی متفرقند، که تشخیص چین مستلزم بررسی پهنه‌های نسبةً وسیع و تطبیق کردن طبقات سنگها است.

طبقه‌ای از سنگ را که بصورت طاق چین خورده باشد تاقدیس[6] (tāq.dis)، و آنرا که بصورت جام چین خورده باشد ناودیس[7] (nāv.dis) میخوانند. تاقدیس شکنجی[8] (šekanji) تاقدیس بزرگی است که پهلوهایش خود مرکب از تاقدیسها و ناودیسها باشند. تعریف ناودیس شکنجی[9] بهمین قیاس است. چینها غالباً در زیر سطح زمین و از نظر پنهان اند، ولی ممکن است فرسایش آنها را آشکار سازد. مثلا سر یک تاقدیس ممکن است سائیده شود بقسمی که فقط پهنه‌ی همواری باقی بماند، و حتی در نتیجه‌ی سایند و سایر اسباب برهنگی، ممکن است باقیمانده‌ی یک تاقدیس پایینتر از سطح یک ناودیس قرار گیرد (شکل ۲).

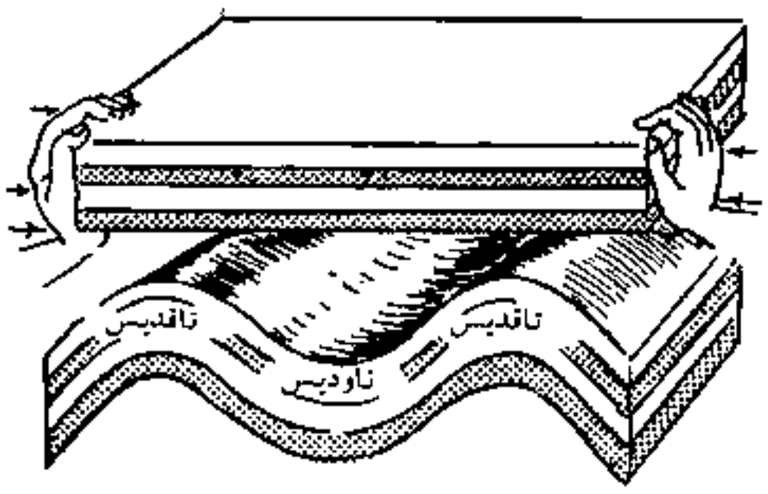

شکل ۱– پیدایش چین در نتیجه‌ی فشار جانبی

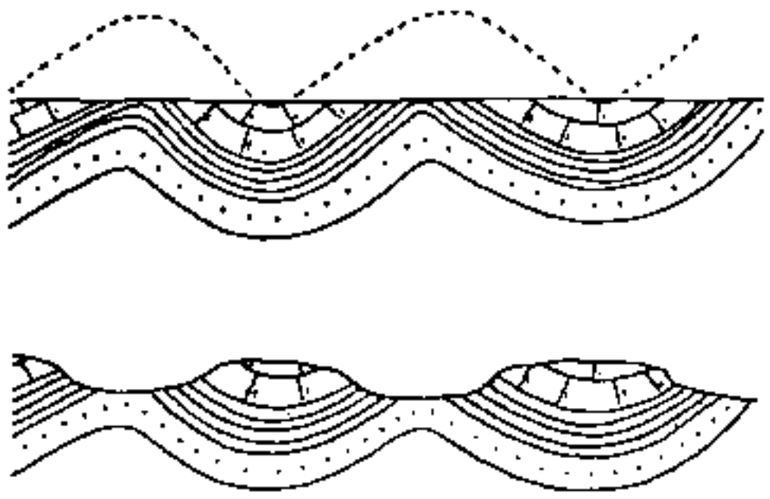

شکل ۲– چینهای برهنه. در شکل بالا چینها هموار شده‌اند (خطوط نقطه‌چین نمایش وضع اولیه‌ی سنگها است). در شکل پایین، تاقدیسها در نتیجه‌ی سائیدگی پایینتر از ناودیسها قرار گرفته‌اند.

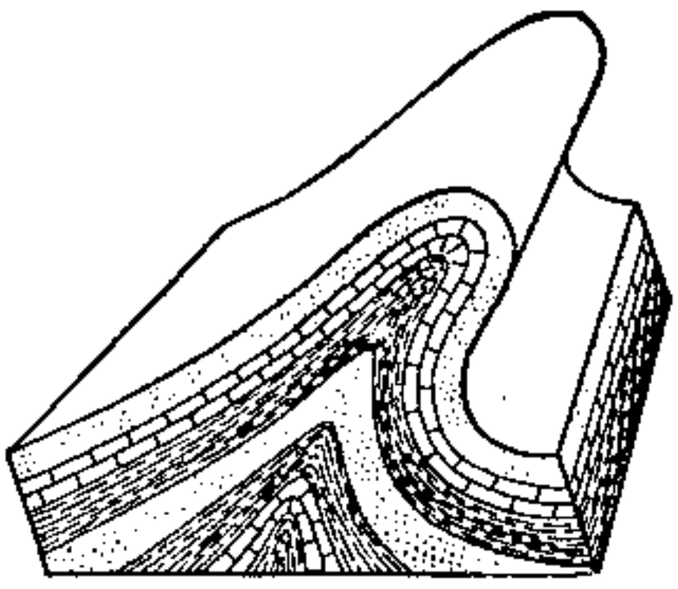

شکل ۳– چین برگشته

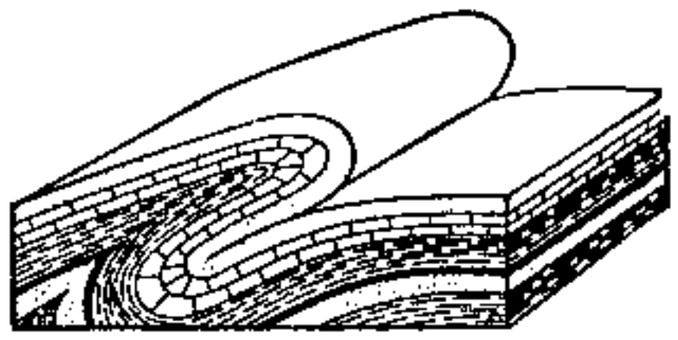

شکل ۴– چین خوابیده

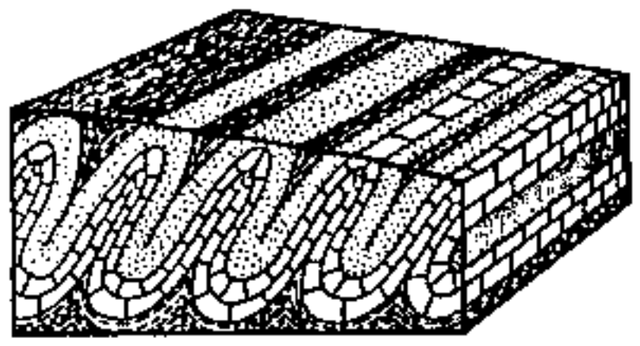

شکل ۵– چین همخواب

از اقسام دیگر چین یکی **چین برگشته**[10] است، و آن چینی است که، در نتیجه‌ی زیادتی فشار بر یک پهلو، یکی از دو پهلو روی دیگری قرار گرفته است. **چین خوابیده**[11] (xābide) چین برگشته‌ای است که پهلوهای آن افقی قرار گرفته‌اند. **چین همخواب**[12] (ham.xāb) آنست که دو پهلویش همشیب و موازی باشند. **چین تکشیب**[13] (takšib) آنست که فقط دارای یک پهلو باشد. نیز ← **گسله**.

چین[14] (cin)، سلسله‌ای از پادشاهان چین که از ۲۲۱ قم تا ۲۰۷ قم حکمفرمائی کرد. این سلسله از مردمی بنام چین نام گرفته است، که در ۳۱۸ قم از ل‌غ چین به دشت ثروتمند سچوان سرازیر شدند. چینها پس از تجزیه‌ی دولت چو قدرت یافتند، و نظامی در حکومت مملکت چین برقرار کردند، که تا این اواخر برقرار ماند. مؤسس و اولین امپراطور سلسله چنگ (ceng) نام داشت، که پس از تأسیس سلطنت، خود را شی هوانگ تی (ši huāng ti) [= نخستین امپراطور] خواند. وی قلمرو خود را از دیوار بزرگ چین (که بامر وی برای جلوگیری از هونهای مهاجم ساخته شد) تا نواحی فوکین، کوانگتونگ، کوانسی، و تونکن بسط داد. بوسیله‌ی حفر ترعه‌ای، حمل و نقل بین یانگتسه و هوانگ هو (رود زرد) را عملی ساخت. بمنظور ایجاد فرهنگی متحد الشکل، سازمان حکومتی هرمی‌شکلی بوجود آورد، که تا قرن ۲۰م دوام یافت؛ نظام ملوک الطوایفی عهد چو را منسوخ کرد، و چین را بصورت مملکت واحد متمرکزی درآورد، و در عصر وی قسمتی از آثار قدیم چینی را (جز آثار علمی) سوزانیدند، تا از افکار ملوک الطوایفی گذشته اثری باقی نماند. شی هوانگ تی در ۲۱۰ قم درگذشت، و پسر نالایق وی، پس از ۳ سال سلطنت، تاج و تخت را از دست داد، و سلسله‌ی چین برافتاد. احتمالا نام "چین" از اسم این سلسله گرفته شده است.

چین، سلسله‌ای از پادشاهان چین در ۲۶۵–۴۲۰؛ ← تسین.

چین[15] (cin)، در مآخذ اسلامی **صین**، پرجمعیت‌ترین ممالک زمین، قسمت مرکزی و شرقی آسیا، که بیش از ۱/۵ این قاره را اشغال کرده است. بر طبق مآخذ سازمان ملل متحد، از حیث وسعت سومین مملکت کره‌ی زمین است (اولی و دومی بترتیب تجشـ و کانادا). از ل به سیبریه و جمهوری خلق مغولستان؛ از غ به ترکستان روس، پامیر روسیه، افغانستان، و هند؛ از ج به هند، نپال، بهوتان، برمه، لائوس، ویتنام شمالی، و دریای چین جنوبی؛ و از ش به سیبریه، کره‌ی شمالی، دریای زرد، و دریای چین شرقی محدود

(۱)Chamberlain (۲)Chimborazo (۳)Chimkent (۴)Chimu (۵)fold (۶)anticline (۷)syncline (۸)anticlinorium (۹)synclinorium (۱۰)overfold (۱۱)recumbent fold (۱۲)isoclinal fold (۱۳)monocline (۱۴)Ch'in (۱۵)China

است. بیشینه‌ی طول آن از غ به ش ح ۴٬۸۰۰ کم و بیشینه‌ی عرضش ح ۳٬۲۰۰ کم است. مساحت زمینلاد چین ۹٬۷۰۰٬۳۰۰ کمم و مساحت فرمز (تایوان) و جزایر پنگهو (پسکادورس) ۳۵٬۹۶۰ کمم میباشد. **جمهوری چین** [به چینی **چونگ‌هوا مینکوئو** (cung-huā minkuo)] در ۱۹۱۲ تأسیس شد. از ۱۹۴۹ منقسم به دو واحد سیاسی مجزی است. یکی **جمهوری خلق چین** یا **چین کمونیست** (۹٬۷۶۱٬۰۰۰ کمم؛ جم تخمیناً ۶۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰)، که عملا همه‌ی زمینلاد چین و بعضی از جزایر ساحلی را در دست دارد، و پایتختش پکن است؛ و دیگری **چین ملی** که فرمز را در دست دارد، و پایتختش تایپه است. چون این مقاله عمدةً در باب زمینلاد چین است، قسمت اعظم آن مربوط به سرزمین تحت حکومت جمهوری خلق چین خواهد بود.

برای تسهیل مراجعه، اطلاعات مندرج در این مقاله بترتیب ذیل طبقه‌بندی شده است:

I: تقسیمات سیاسی	VIII: تعلیم و تربیت
II: وضع زمین	IX: حکومت
III: اقلیم	[تاریخ چین]
IV: منابع طبیعی	X: ادوار اولیه
V: سکنه، زبان، مذهب	XI: سلسله‌ی چینگ
VI: صنایع	XII: حکومت جمهوری
VII: طرق ارتباطی	XIII: نفوذ اسلام

I [تقسیمات سیاسی]. در ۱۹۴۹ دولت کمونیستی چین این کشور را به ۳۲ ایالت (مشتمل بر فرمز) و ۱۲ شهر ویژه تقسیم کرد. بتدریج از عده‌ی ایالات و شهرهای ویژه کاسته شد، و در ۱۹۵۶، کشور منقسم بود به ۲۲ ایالت، سه ناحیه‌ی خودمختار (مغولستان داخلی، سینکیانگ‌اویغور، و تبت)، و سه شهر ویژه (پکن، تین‌تسین، و شانگهای). برای کسب اطلاع از نواحی عمده‌ی چین و واحدهای سیاسی و ایالات آن به مقالات ذیل رجوع کنید:

آنهوئی	شانسی	کیرین
تبت	شنسی	لیائونینگ
جهول	فوکین	مغولستان
چکیانگ	کانسو	منچوری
چینگهای	کوانگتونگ	هبی
سچوان	کوانگسی	هنان
سیکانگ	کویچو	هوبی
سینکیانگ	کیانگسو	هونان
شانتونگ	کیانگسی	هیلونگ‌کیانگ
		یونّان

ناحیه‌ی معروف به "چین خاص" در قسمت جش چین واقع و مساحتش ۳٬۵۵۷٬۰۰۰ کمم (ح ۳۶٫۷٪ خاک چین) است. مرز شمالی آن تقریباً مطابق دیوار بزرگ چین میباشد.

شهرهای عمده‌ی چین عبارتند از پکن؛ تین‌تسین؛ چانگچون؛ چنگتو؛ چونگ‌کینگ؛ چینگتائو؛ سیان؛ شانگهای؛ کانتون؛ لوتا (← پورت آرتور؛ دایرن)؛ موکدن؛ نانکینگ؛ ووهان؛ و هاربین. (برای بنادر عمده قسمت II را ببینید).

II [وضع زمین]. ساحل چین منحنی وسیع و نامنظمی تشکیل میدهد که از ل از مصب رود یالو در لیائونینگ تا تونکینگ در کوانگتونگ بفاصله‌ی ۸٬۶۳۰ کم ممتد است. نیمه‌ی جنوبی تضاریس عمیق ندارد، اما دارای بندرگاههای خوبی است. در ل، دو شبه جزیره‌ی شانتونگ و لیائوتونگ در دو طرف خلیج چیلی (پو های) واقعند. جزایر متعددی در کنار دو شبه جزیره‌ی مذکور و سواحل جنوبی قرار دارد، که مهمترین آنها هاینان است. سواحل چین در معرض سه دریای داخلی—دریاهای زرد، چین جنوبی، و چین شرقی—است، و بواسطه‌ی ژاپن، جزایر ریوکیو، و فیلیپین از فکم غربی جدا میشود. بنادر عمده‌ی چین عبارتند از آنتونگ؛ دایرن؛ چیفو؛ ویهایوی؛ چینگتائو؛ شانگهای؛ هانگچو؛ نینگپو؛ فوچو؛ آموی؛ سواتو؛ و کانتون.

خاک چین تقریباً به دو قسمت منقسم است، یکی اراضی پست قسمت شرقی، که مشتمل بر ح ۲۰٪ خاک چین است، و دیگر فلاتها و کوههای غربی. عمده‌ترین اراضی پست آن عبارتند از (۱) دشت منچوری؛ (۲) دشت چین شمالی، که مسیر سفلای رود زرد از آن میگذرد؛ (۳) دره و دلتای رود یانگتسه؛ و (۴) دلتای رود سی‌کیانگ، که بر کانتون احاطه دارد.

شیب عمومی خاک چین از جبال مرتفع سینکیانگ و تبت و مغولستان در غ بطرف نواحی پست ساحلی در ش است. مغولستان فلاتی است مرتفع، با فرازای تقریبی ۱٬۵۲۰ متر، که جبال رفیعی بر آن احاطه دارد؛ بیابان گوبی در مرکز این فلات است. پهنه‌های وسیعی در سینکیانگ را بیابانها یا کوههای مرتفع اشغال کرده‌اند. رشته‌ی تین شان این ناحیه را به دو قسمت منقسم میسازد، حوضه‌ی دزونگاری در ل است، و شبکه‌ی رودهای ایلی و ایرتیش آنرا مشروب میکنند؛ در ج تین شان، بین تین شان و بیابان وسیع تاکلاماکان، حوضه‌ی تاریم واقعست. جاده‌ی قدیم معروف به جاده‌ی ابریشم از سینکیانگ میگذشت.

تبت فلات مرتفعی است که فرازای متوسط آن ۴٬۵۷۰ متر است. کوههائی که کناره‌ی این فلات را تشکیل میدهند از مرتفعترین کوههای جهانند، از آن جمله است کونلون در ل، هیمالایا در ج، و رشته‌کوههائی در ش که از سچوان بطرف جنوب در یونّان کشیده شده‌اند، و عبور از آنها تقریباً غیر ممکن است. رودهای سند، براهماپوترا، و سالوین، هر سه در این فلات سرچشمه میگیرند. منچوری دو رشته‌جبال در امتداد ل‌ـج دارد، یکی خینگان بزرگ در غ و دیگری چانگپای (cang-pāy) در ش. دره‌های وسیع و حاصلخیزی در میان این کوهها قرار دارد که رودهای آمور، سونگاری، اوسوری، یالو، و غیره آنها را مشروب میکنند. از جنبه‌ی تاریخی، چین چند کوه مقدس داشته است، که از آن جمله تای یا تای شان (در شانتونگ) را میتوان نام برد.

چین را سه شبکه‌ی رودهای عظیم—هوانگ هو (رود زرد) در ل، یانگتسه در چین مرکزی، و سی‌کیانگ (رود غربی) در ج‌ـزهکشی میکنند. دیگر از رودهای مهم چین عبارتند از آمور و زیزابه‌هایش (سونگاری و یالو) در منچوری؛ پی (pey)، که بندر تین‌تسین بر آن واقع است؛ هوای، چینتانگ، که هانگچو بر مصب آن قرار دارد؛ و بالاخره مین، که در فوچو به دریا میریزد. رودهای سند، سالوین، مکونگ، و براهماپوترا نیز در چین سرچشمه میگیرند، اما در برمه، هند، و هندوچین جاری میشوند. رود تاریم در سینکیانگ مهمترین رود داخلی چین است.

اگرچه چین دریاچه‌های بسیار دارد، فقط معدودی از آنها وسعت قابل ملاحظه‌ای دارند. از آن جمله است تونگتینگ، در هونان؛ پویانگ، در کیانگسی؛ و تای و هونگتسه، در کیانگسو.

چون رودهای عمده‌ی چین از غ به ش جاری هستند، برای تسهیل ارتباط بین نواحی شمالی و جنوبی، مخصوصاً در نواحی پرجمعیت جنوبی، شبکه‌ای از کانالها تعبیه شده است، که مهمترین آنها کانال بزرگ یا یون‌هو است، که هانگچو را به پکن مرتبط میسازد.

III [اقلیم]. اگرچه بیشتر چین در منطقه‌ی معتدله است، آب و هوای آن بر حسب وضع زمین بسیار متغیر است، چنانکه دمای زمستانی در منچوری شمالی ۲۷°— صدبخشی، در دشت چین شمالی و منچوری جنوبی ۱٫۱°— ، و در طول دره‌ی وسطی و سفلای یانگتسه در ج جبال نان شان ۱۵٫۵° است. دمای تابستانی در چین جنوبی و مرکزی تغییرات متشابه‌تری دارد، و متوسط آن در ماه ژوییه (10 تیر—9 مرداد) برابر ۲۶٫۷° است، اما در چین شمالی موسم گرما کوتاهتر میباشد. حد اعلای تغییر سالیانه‌ی دما در منچوری شمالی دیده میشود، که دما از ۲۷°— در ژانویه تا ۲۱٫۱° در ژوییه تغییر میکند؛ فصل زمستان ۶ ماه یا بیشتر طول میکشد. باران بیشتر در تابستان میبارد؛ مقدار آن هر چه بطرف ج نزدیک شویم بیشتر است، و از 10 سم یا کمتر در بیابانهای آسیای مرکزی تا ح ۶۳٫۵ سم در منچوری و چین شمالی، و تا ح 200 سم یا بیشتر در دره‌ی رود کانتون یا رود مروارید تغییر میکند. عوامل اقلیمی عمده در چین عبارتند از بادهای موسمی، طوفانهای چرخه‌ای (← چرخه)، و طوفانهای استوائی.

IV [منابع طبیعی]. چین از لحاظ گیا و زیا متنوع است و میتوان آنرا به چند ناحیه‌ی دارای رستنیها و خیوانات مخصوص به خود تقسیم کرد. در ج، دره‌ی سی‌کیانگ (رود غربی) دارای رستنیهای مدارگانی است؛ غلات سالی سه بار و سبزیجات تا سالی هفت بار محصول میدهند؛ برنج، نیشکر، توتون، و میوه‌های مدارگانی بعمل میآید. قسمتهای عظیمی از هاینان را جنگلهای انبوه فراگرفته است. در چین مرکزی در دره‌ی یانگتسه و در نواحی جنوبی، محصول عمده برنج است، و چای و ابریشم این ناحیه مشهور میباشد. چین شمالی و منچوری جنوبی منطقه‌ای از جنگلهای درختان برگریز بوده است، ولی پهنه‌های وسیعی از آن از جنگل سترده شده، و مزارع گندم، پنبه، ارزن، و زرت خوشه‌ای جایگزین جنگلها شده است. منچوری شمالی یگانه منطقه‌ی سیاخاک پرمایه‌ی چین است؛ این منطقه زمانی استپ بوده، ولی اکنون در بیشتر آن گندم و سویا زراعت میشود. کوههای محیط بر این استپهای سابق مستور از جنگلهای انبوه درختان مخروطی است، و حیوانات دارای پوست گرانبها فراوان دارد. در قسمت جغ چین، اراضی پست گرم و مرطوب و شبیه اراضی جنوب آقصای چین است، ولی کوهستانها سرد و مستور از جنگلهای مخروطی و مسکن طبیعی پاندای غول‌آسا است. چین غربی بانضمام مغولستان داخلی و آسیای مرکزی عبارتست از چمنستانهای نیمکماب و بیابانهای کماب، و گیا

و زیای آن ناچیز است. در واحه‌های آبیاری‌شده‌ی آن پنبه و بعضی محصولات دیگر بعمل میآید. فلاتهای مرتفع تبت متنوع است؛ قسمت شرقی از جهت چمنها و بوته‌ها نظیر کوههای آلپ است، و قسمت غربی تقریباً عقیم و لم‌یزرع میباشد. نمونه‌های حیوانات تبت غزغاو و خرس سیاه هیمالایا است.

از زمانی که نخستین سیاحان اروپائی از چین دیدار کردند، این عقیده رایج شد که این سرزمین ثروت معدنی فراوان دارد، ولی تحقیقات زمین‌شناسی، که پس از استقرار دولت جمهوری چین صورت گرفته است، حاکی از اینست که (شاید باستثنای زغال سنگ) چنین منابعی وجود ندارد. چین سه ناحیه‌ی معدنی مهم دارد، که بیشتر ثروت معدنی کشور در آنها نهفته است، کوههای بین هوانگ هو و یانگتسه، ارتفاعات چ پانگسته، و ایالات چغ چین.

حوضه‌های مهم استخراج زغال سنگ، منچوری، شانسی، و آنهوئی است. مقدار استخراج زغال، با استفاده از وسایل فنی جدید و توسعه‌ی خطوط ارتباطی، افزایش فراوان یافته است (۹۲ میلیون تن در ۱۹۵۵). معادن مهم آهن، در منچوری، هبی، سچوان، هوبی، آنهوئی، و منولستان داخلی است. مقدار ذخیره‌ی آهن معادن چین را ۶٬۷۸۰ میلیون تن تخمین کرده‌اند (۱۹۵۳). قسمت عمده‌ی چین خالی از منابع نفتی است؛ معهذا، در مناطق سینکیانگ و چینگهای میدانهای نفتی و در منطقه‌ی شنسی و کانسو نیز معدن نفت وجود دارد. در ۱۹۵۵ محصول نفت خام چین برابر ۹۶۶٬۰۰۰ تن بوده است. چین از نظر معادن مس فقیر است، و این امر را باید معلول آن دانست که بیش از ۳٬۰۰۰ سال است که چینیان این فلز را برای مصارف مختلف بکار میبرند. مراکز عمده‌ی استخراج مس، یونّان، لیائونینگ، و آنهوئی است. در چین معادن آنتیموان و تنگستن بسیار زیاد، و آلومینیوم، قلع، منگنز، روی، سرب، جیوه، نقره، و طلا، و نیز سنگهای قیمتی نسبةً فراوان است.

V [سکنه، زبان، مذهب]. اگرچه تعیین عده‌ی چینیها از قرن ۲م بم سابقه دارد، نخستین سرشماری دقیق در ۱۹۵۳–۵۴ بعمل آمد، که بر طبق آن جمعیت چین ۵۸۲٬۵۸۴٬۸۳۹ تن بوده است. نمونه‌برداری آماری نرخ موالید را ۳۷ در ۱۰۰۰ و نرخ متوفیات را ۱۷ در ۱۰۰۰ نشان میدهد. حد اعلای چگالی جمعیت در قسمت وسطی و قسمتهای سفلای دره‌ی یانگتسه است (تقریباً از ۷۷۰ تا ۹۶۳ نفر در کمم). در دلتای سی‌کیانگ (رود غربی) در نزدیک کانتون نیز چگالی جمعیت بالا است. در دشت چین شمالی چگالی متوسط ح ۲۵۰ نفر در کمم میباشد.

بر طبق سرشماری سال ۱۹۵۳، ح ۹۴٪ سکنه‌ی چین کمونیست از گروه نژادی هان، و ۶٪ (ح ۳۵ میلیون نفر) از اقلیتهای نژادی ("اقلیت ملی") هستند. این اقلیتهای غیر چینی بیشتر در نواحی کم‌جمعیت غربی کشور زندگی میکنند، و چینیها بیشتر در مناطق آباد اراضی پست شرقی متمرکزند. از اقلیتهای نژادی، ۹ گروه است که هر یک مشتمل بر بیش از ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ تن است، و عبارتند از گروههای چوانگ (بودائی، در کوانگسی)؛ اویغورها (در سینکیانگ)؛ هوئی (مسلمانان چینی‌زبان، بیشتر در کانسو، چینگهای، و قسمتهای دیگر لغ چین)؛ یی (بودائی، در چغ چین، وابسته به تبتیها)؛ تبتیها (در تبت و نواحی مجاور)؛ میائو (گروه نژادی متمایزی از خانواده‌ی زبانی چین و تبتی، در چ و چغ چین)؛ مغولها (عمدةً در منولستان داخلی)؛ پویی (بودائی، در چغ چین)؛ کره‌ای (در حدود کره‌ی شمالی). منچوها، اگرچه خود را از اعقاب منچوهای فاتح چین میدانند، تمایزی با چینیها ندارند.

برای زبان چینی سه چینی، زبان؛ نیز جدول مقاله‌ی زبان را ببینید. زبان اقلیتهای چین به چهار گروه چین و تبتی (چغ)، ترکی (لغ)، مغولی (ل)، و تونگوز (لش) تقسیم میشود. نیز ← چینی، ادبیات.

از جنبه‌ی مذهب، آیینهای کنفوسیوس و بودا و مذهب تائو در چین سابقه‌ی ممتد دارد. این آیینها در واقع متمم یکدیگرند، و مذهب یک چینی عادی التقاطی از سه مذهب است، ولی فلسفه‌ی حیات بیشتر چینیها مبتنی بر آیین کنفوسیوس است. از مردم چین، ح ۱۵۰ میلیون بودائی و ح ۳۰ میلیون تائوئی هستند. مسلمانهای چین، که سابقاً عده‌ی آنها ح ۳۰ میلیون تخمین میشد، بر طبق سرشماری ۱۹۵۳ بالغ بر ۱۰ میلیون تن بودند (در باب نفوذ اسلام در چین قسمت XIII همین مقاله را ببینید). کلیسای کاتولیک رومی چین، که ح ۳ میلیون پیرو دارد، در ۱۹۵۷ استقلال خود را از پاپ اعلام نمود. علاوه بر ادیان مذکور، مذاهب و اعتقادات بومی قدیم در بعضی نواحی دیده میشود. بعلاوه، آیینهای دیگری مانند زرتشتی (در قرون ۶م–۹م)، مانوی (در قرون ۷م–۹م)، و یهودی (در قرن ۹م و قرون ۱۱م–۲۰م)، هر یک چند زمانی در چین انتشار یافته و پیروانی پیدا کرده‌اند، و بعضی از آنها هنوز هم بطور پراکنده پیروانی دارند.

VI [صنایع]. چین همیشه کشوری زراعتی بوده است، و حتی در زمان حاضر ۴/۵ سکنه‌ی آنرا کشاورزان تشکیل میدهند. بسبب کثرت جمعیت، زمینی که قابل کشت و زرع ولی ناکشته باشد در چین وجود ندارد. پس از برآمدن کمونیستها و اقدام به اصلاحات ارضی و تقسیم مجدد اراضی در ۱۹۵۰–۵۲، نظام کشاورزی چین صورت تعاونی پیدا کرد. در ۱۹۵۶، نود در صد کشاورزان عضو شرکتهای تعاونی بودند. در ۱۹۵۸ اقدام به تبدیل نظام تعاونی به نظام اشتراکی شد. از جنبه‌ی زراعتی، کوه چینلینگ چین را به دو ناحیه تقسیم میکند. محصولات عمده‌ی ناحیه‌ی شمالی گندم، ارزن، و زرت خوشه‌ای است، که عموماً بطور دیم کاشته میشود، ولی در منولستان داخلی آبیاری هم معمول است؛ فراورده‌های عمده‌ی دیگر این منطقه جو، جو برهنه، نخود، شاهدانه، پنبه، توتون، پسته‌ی زمینی، و غیره است.

محصول عمده‌ی ناحیه‌ی جنوبی برنج است. جای در تپه‌های منطقه‌ی مرز بین فوکین و کیانگسی، در غ چکیانگ، در لغ کیانگسی، و در سچوان بعمل میآید. در ۱۹۰۰ بیش از ۴۰٪ چای جهان را چین تولید نمود، ولی در سالهای بعد این مقدار تقلیل یافت. دیگر از فراورده‌های چین جنوبی، خیزران، نیشکر، توتون، پنبه (در دره‌ی یانگتسه)، و انواع سبزیها، و در نواحی ساحلی انواع مرکبات است.

قبل از جنگ چین و ژاپن، بیشتر کارخانه‌ها و کارگاههای صنعتی چین در شهرهای ساحلی و یا مناطق کنار رود یانگتسه تمرکز یافته بود. پس از توسعه یافتن مخاصمات چین و ژاپن در ۱۹۳۷، قریب ۶۴۰ کارخانه و کارگاه به ناحیه‌ی غربی منتقل شد. کارخانه‌های صنعتی چین تا برآمدن (۱۹۴۹) کمونیستها در مالکیت خصوصی اشخاص بود. از آن ببعد، دولت برای تغییر دادن این وضع اقدام کرد، و سرانجام در ۱۹۵۹ کارخانه‌ها تحت نظارت دولت درآمد. جج II باعث توسعه‌ی صنعتی چین گردید، و در ۱۹۵۳ برنامه‌ی پنج‌ساله‌ای برای بسط صنایع در نواحی ل رود یانگتسه ـکه مشتمل بر بیشتر منابع مواد خام و بهترین بنادر و خطوط آهن چین است ـبموقع اجرا گذاشته شد. هدف برنامه‌ی پنجساله‌ی دوم (۱۹۵۸–۶۲) توسعه‌ی کشاورزی و صنعت بوده است.

VII [طرق ارتباطی]. استفاده از راههای آبی از قدیم الایام در چین اهمیت داشته است، و شبکه‌های عمده برای این منظور شبکه‌های هوانگ هو در ل و یانگتسه در چ بوده است. جهت جریان این رودها، از غ به ش است، و کانال‌های متعدد شاخه‌های مختلف آنها را بهم متصل و ارتباط میان مناطق مختلف را تأمین میکند. بزرگترین کانال سرزمین چین، کانال بزرگ یا یون-هو (بطول ح ۱٬۶۰۰ کم) است، که میان هانگچو و پکن ساخته شده است، و شروع بنای آن از قرن ۵م قم می‌باشد. از سال ۱۹۳۷ (← چین و ژاپن، دومین جنگ)، اهمیت کشتیرانی در آبهای داخلی بیشتر شد. امروزه ۱/۴ حمل و نقل آبی کشور از طریق آبهای ساحلی انجام میگیرد. از ح ۱۱٬۲۰۰ کم خط ساحلی چین، تنها منطقه‌ی مقابل تایوان (فرمز) است که استفاده از آن خالی از خطر نیست.

پیش از تأسیس جمهوری چین، جاده بمعنی واقعی در این کشور وجود نداشت. در ۱۹۲۲ اولین جاده برای وسایل موتوری در هونان، و پنجسال بعد شاهراهی میان کالگان و اولان باتور ساخته شد. از آن زمان ببعد، خاصه بعد از سال ۱۹۳۷، اهمیت و ساختن شبکه‌ی منظم راههای ارتباطی افزایش یافت. از زمان برآمدن کمونیست‌ها، برنامه‌ی جاده‌سازی وسعت بیشتری یافته است. طول راههای شوسه‌ی چین طبق آمار سال ۱۹۵۴ ح ۱۴۱٬۵۰۰ کم بوده است.

آغاز ساختمان راه آهن چین را باید از ۱۸۷۶ دانست، که بازرگانان انگلیسی و امریکائی شانگهای خط کوتاهی بطول ۱۶ کم ایجاد کردند، که دولت چین نابودش کرد. پس از شکست یافتن (۱۸۹۵) چین از ژاپن، دولت چین بفکر احداث خطوط راه آهن افتاد. در ۱۹۵۵ چین ح ۲۹٬۰۰۰ کم خط آهن داشته است.

استفاده از راههای هوائی از ۱۹۲۹ بوسیله‌ی چند شرکت امریکائی و آلمانی برای حمل و نقل مراسلات پستی میان چین و اروپا آغاز شد، و بتدریج با تشکیل شرکتهای ملی توسعه یافت، چنانکه در ۱۹۵۳ بیشتر شهرهای بزرگ ارتباط هوائی داشتند.

VIII [تعلیم و تربیت]. تعلیم

با استعداد از قدیم الایام مورد توجه چینیان بود، ولی دختران، تا قرن ۲۰م، جز تعلیماتی که در خانه میدیدند، از این فیض محروم بودند. تعلیمات اکابر نیز امری جدید محسوب میشود.

مربیان چینی، از زمان پیش از کنفوسیوس و پس از آن، بکار تعلیم و تربیت بزرگزادگان اشتغال داشتند، و از این راه امرار معاش می‌کردند. مواد تعلیماتْ زبان و معانی و بیان، تاریخ، نظم و نثر، اخلاق، فن جنگ و سپاهیگری، نجوم و ریاضیات، و رشته‌های دیگری چون غیبگوئی، پزشکی، موسیقی، حقوق، و تجارت بود. در قرن ۳م ق.م، چند مدرسه‌ی عالی تحت حمایت دولت تأسیس شد، که شاگردان را، مطابق افکار طبقه‌ی حاکمه برای شرکت در امور دولتی و احراز مقامات مهم در پایتخت و دیگر ایالات امپراطوری تربیت میکرد. در دوره‌ی ۴۰۰ساله‌ی ملوک الطوایفی، وضع مؤسسات دولتی تعلیم و تربیت نابسامان گشت. اما با روی کار آمدن سلسله‌ی تانگ و وحدت مجدد چین، وضع اندکی سامان یافت. در آغاز قرن ۷م، تعلیم و تربیت تحت نظارت امپراطور قرار گرفت، و از داوطلبان مشاغل دولتی امتحان بعمل میآمد. شهرهای سیان و لویانگ مراکز مهم تربیتی و علمی شدند.

در دوره‌ی سلسله‌ی سونگ، جنبه‌ی عملی تعلیمات برای داوطلبان مشاغل دولتی تقویت شد، و مدارس دولتی در سراسر کشور بسط یافت. تعلیمات ابتدائی کماکان بیشتر در مدارس ملی و خصوصی صورت میگرفت. وضع تا قرن ۱۹م تقریباً بهمین حال باقی ماند. در این زمان، تأثیر مبلغین مسیحی، سرمشق گرفتن از ژاپن، و بازگشت محصلینی که به اروپا و امریکا رفته بودند، سبب دگرگونی وضع مدارس و تأسیس مدارس به سبک جدید در سراسر چین (خاصه در نواحی ساحلی) گشت. پس از وقفه‌ای که بر اثر جنگ اخیر چین و ژاپن در وضع تعلیم و تربیت پیش آمد، کار اصلاح و پیشرفت مدارس از نو، با سرعت بیشتری آغاز شد، چنانکه تعداد مدارس عالی و دانشگاهها در سال ۱۹۴۷ نسبت به سال ۱۹۳۷ تقریباً دو برابر بود. با برآمدن کمونیستها در اواخر ۱۹۴۹، وضع فرهنگ چین وارد مرحله‌ی جدیدی شد، که هنوز نمیتوان در باره‌ی آن قضاوت قطعی کرد.

در قرن ۲۰م، چین قدمهای مثبتی در راه ترقی و تعالی برداشته است. رسم کهن بستن پای زنان عملا برافتاده است، و زنان در داخل و خارج خانه استقلال یافته‌اند. رسم بافتن گیس بین مردان بعنوان بندگی نسبت به منچوها منسوخ شده است. تعلیم و تربیت بسط فراوان یافته است. معذلک، مسئله‌ی بیسوادی از مشکلات بزرگ دولت چین است. در ۱۹۵۵–۵۶، کمونیستها اصلاحاتی در خط چینی کردند، و در ۱۹۵۷ الفبائی بر اساس خط لاتین در کار آوردند. مشکلات عمده‌ی کار چین فقر فوق العاده، جمعیت بسیار، ازدیاد سریع نسل، و محدودیت ذخایر طبیعی ضروری است.

IX [حکومت]. از نظر حکومت، چین تاریخی کهنسال و طولانی دارد. قدیمترین حکومتی که از آن اطلاع داریم حکومت خاندان شانگ (۱۵۲۳–۱۰۲۷ ق.م) است، که در رأس دستگاه حکومتی خاقان قرار داشت، و امور جنگی و مذهبی زیر نظر او، و وظیفه‌ی دفاع از مملکت و تأمین آرامش و آسایش ملت بر عهده‌ی وی بود. سلسله‌ی چو (۱۰۲۷–۲۵۶ ق.م) نظام ملوک الطوایفی را برقرار کرد، و سرانجام، ملوک الطوایف سبب انقراض آن گردیدند (۲۵۶ ق.م)، و پس از مدتی هرج و مرج، خاندان چین بر همه‌ی ایالات مستولی شد، و امپراطوری چین را بنا نهاد که تا دوران ما دوام یافت، و در ۱۹۱۱–۱۲ در برابر سیستم حکومتی جدیدی که ره‌آورد مغرب‌زمین بود–یعنی حکومت جمهوری–از هم پاشید. پس از ۱۵ سال آزمایش و خطا، در ۱۹۲۶–۲۸ حکومت جدیدی روی کار آمد که در برابر حزب کوئومینتانگ مسئول بود، و تا ۱۹۴۹ زمام امور را در دست داشت، و در این سال با یک انقلاب نظامی از چین خاص بیرون رانده شد، و اداره‌ی امور مملکت بدست کمونیستها افتاد، و جمهوری خلق چین تأسیس گردید (اول اکتبر ۱۹۴۹).

تاریخ چین

X [ادوار اولیه تا سلسله‌ی چینگ]. تمدن چینی قدیمترین تمدنهای موجود است، و گفته‌اند که نظام اجتماعی چین که تا مدتی از قرن حاضر نیز دوام یافت در ۳۵۰۰ سال پیش تثبیت شد. در هر حال، در بعضی از حفریات اخیر کتیبه‌هائی بدست آمده است که آغاز تاریخ این کشور را در حد ۱۳۰۰ ق.م قرار میدهد. البته پیش از این زمان هم مردمی در چین میزیسته‌اند، که بتدریج از حالت "پیش از انسانی" به حالت انسان کنونی تحول یافتند، و فرهنگی داشته‌اند. نخستین موجود انسان‌مانند ("انسان پکن". ← انسان اولیه) که استخوانهایش کشف شده است، پیش از موجودات نظیر آن در اروپا، و احتمالا نیم میلیون سال پیش میزیسته است. شواهدی که از غارهای چوکوتین در ۶۰ کیلومتری چغ پکن بدست آمده است، حاکی از اینست که وی میتوانسته است راست راه برود، و حیوانات وحشی را شکار کند؛ با آتش آشنائی داشته است، و در ساختن ابزار سنگی و شاخی و استخوانی مهارتی بهم رسانیده بوده است. وی بیشتر با گوشت تغذیه میکرده است، و احتمالا قادر به حرف زدن بوده است.

در عصر حجر قدیم در طی یکصد هزار سال اخیر، اعقاب احتمالی آن، موسوم به هومو ساپینس (← انسان اولیه) در پهنه‌ی وسیعی پراکنده بوده است، و محققین بقایائی از آنرا در منچوری، مغولستان، چین غربی و شمالی، ترکستان، و سیبریه بدست آورده‌اند. پس از چندین ده هزار سال، زندگی انسان در آسیای شرقی دشوار گردیده است، و این امر احتمالا بسبب دوره‌ی یخچالی در اروپا و تا حدی در سیبریه‌ی غربی بوده است، که سبب تشکیل یافتن بیابان گوبی، حوضه‌ی تاریم، و مرتفعات بادرُفتی چین شمالی شده است. آثار این دوره مربوط به ۲۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ سال پیش است. تردیدی نیست که در این دوره بعضی مردم به چین جنوبی و شبه جزیره‌ی مالی و جزایر ژاپن پناهیدند، و جمعی نیز به لش اقصی و از آنجا به آلاسکا روی آوردند. پس از ملایم شدن شرایط، مردم به چین بازگشتند. قدیمترین امکنه‌ی عصر حجر جدید (نئولیتیک) تخمیناً از ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد است، که با ابزار اصلاح‌شده و ظروف سفالی بی‌ظرافت و زاغه‌هائی حاکی از زندگی دسته‌جمعی ممتاز است. در طی ۱۵۰۰ سال بعد، مردم چین و منچوری و مغولستان تکامل یافتند، ابزار خود را (بدون استفاده‌ی معتنابهی از فلزات) اصلاح کردند، کشت ارزن را آغاز نمودند، و احتمالا در اواخر این دوره شاهدانه، برنج، و گندم نیز کشت میکردند، و سگ را اهلی نمودند.

در عصر مفرغ، از ح ۲۰۰۰ تا ۱۸۰۰ ق.م، ابزار فلزی، وسایط نقلیه‌ی چرخدار، و کتابت در کار آمد. مقارن این ایام نخستین دولتی که خبر آن (اگرچه ناقص) مضبوط است، ظاهراً در قسمتی از دره‌ی هوانگ هو استیلا داشت، و آن دولت سلسله‌ی شیا است، که دوران تخمینی آنرا ۱۹۹۴–۱۵۲۳ ق.م شمرده‌اند (در این تاریخ و تواریخ سایر سلسله‌های اوایل البته اختلافاتی هست که در مقالات مربوط تا حدی بآنها اشاره شده است). فهرست سلسله‌هائی که پس از آن در قسمتی یا در تمام چین سلطنت کرده‌اند، و دوره‌ی سلطنت آنها بقرار ذیل است،

شانگ	۱۵۲۳–۱۵۲۷	ق.م
چو	۱۵۲۷–۲۵۶	»
چین	۲۲۱–۲۵۷	»
هان قدیم	۲۵۲ ق.م–۹	ب.م
هان اخیر	۲۵–۲۲۰	»
سه‌پادشاهی	۲۲۰–۲۶۵	»
تسین	۲۶۵–۴۲۰	»
سوئی	۵۸۱–۶۱۸	»
تانگ	۶۱۸–۹۰۶	»
سلسله‌های پنجگانه و ده مملکت مستقل	۹۰۶–۹۶۰	»
سونگ	۹۶۰–۱۲۷۹	»
یوان (مغول)	۱۲۶۰–۱۳۶۸	»
مینگ	۱۳۶۸–۱۶۴۴	»
چینگ (منچو)	۱۶۴۴–۱۹۱۲	»

از دوره‌ی سلسله‌ی شانگ مدارک مکتوب که در مفرغ ریخته یا بر جلد سنگپشت یا بر استخوان نقش شده است بدست آمده. سلسله‌ی شانگ بدست قومی که از مرزهای غربی آمده بودند و قبایل همدست آنان برافتاد، و سلطنت سلسله‌ی چو آغاز شد، که نظام ملوک الطوایفی را برقرار کرد. عصر چو دوره‌ی کلاسیک تاریخ چین محسوب است؛ کنفوسیوس، لائوتسه، و منکیوس در این دوره ظهور کردند، و ادبیات چینی که تا ایام اخیر اساس تعلیم و تربیت چینی بود نوشته شد.

نخستین امپراطوری چین بوسیله‌ی سلسله‌ی چین تأسیس گردید، و در این دوره ملوک الطوایفی برافتاد، و دیوار بزرگ چین آغاز گردید، و نظام حکومتی این سلسله تا قرن ۲۰م دوام یافت. پس از چندی هرج و مرج سلسله‌ی هان سلطنت یافت. در این دوره، چین در جهت غ گسترش یافت، هونهای فلات مغولستان دفع شدند، و چین با آسیای مرکزی و غربی و حتی دولت روم ارتباط یافت. در دوره‌ی هان اخیر، دین بودائی وارد چین شد. دوره‌ی معروف به سه‌پادشاهی مقدمه‌ی چهار قرن ملوک الطوایفی و جنگ بین ممالک کوچک و تاخت و تاز هونها در قسمتهای شمالی بود. در این دوره‌ی نامساعد، ترقی فرهنگی سریعی در چین روی داد. آیینهای بودا و تائو رواج یافت، و آیین کنفوسیوس را به مخاطره انداخت. پیشرفتهای علمی هندیان در طب، ریاضیات، نجوم، و

معماری اقتباس شد، و هنر رونق یافت (← چینی، هنر و معماری).

در دوره‌ی سلسله‌ی تسین ملوک الطوایفی تا حدی تجدید گردید، و قدرت مرکزی ضعیف شد. در دوره‌ی سلسله‌های سوئی و تانگ، بار دیگر امپراطوری وجدت یافت، و ساختن کانال بزرگ آغاز گردید. از پیشرفتهای عمده‌ی این عصر درخشان برقرار شدن روش امتحان از مستخدمین دولت و تجدید حیات آیین کنفوسیوس بود. بالاخص اشعار آبدار و جاندار این دوره جالب است. با ضعف دولت تانگ، دگر بار چین تجزیه شد، و دوره‌ی معروف به سلسله‌های پنجگانه و ده مملکت مستقل آغاز گردید. فن چاپ در این دوره پیشرفت کرد، و رسم بستن پای زنان، که زنان چینی را هزار سال در بدبختی نگاه داشت، ظاهراً از آثار این دوره است. در طی سه قرن بعد، چین دستخوش تجزیه بود؛ سلسله‌ی سونگ در چین مرکزی و جنوبی سلطنت داشت، و در عین حال اقوام وحشی‌ـقراختای، جرجن (jorjen)، و تانگوت (tāngut) [یا تنگنوت (tangqut) یا تنغوت]ـدر چین شمالی و غربی دولتهائی تأسیس کردند، که سرانجام بدست چنگیز خان برافتاد. دولت قراختای در ۹۱۶–۱۱۲۵ دوام یافت، و قلمرو آن مشتمل بر چین شمالی، منچوری، و مغولستان بود، و بعلاوه بر تانگوتها و کره‌ای‌ها نیز استیلا داشت، و با مسلمانان و ژاپنیها هم رابطه برقرار کرد، و سرانجام بدست جرجنها (از اقوام تونگوز) برافتاد. در جناح غربی، نزدیک انتهای دیوار بزرگ چین، سرزمین چین تحت اشغال قومی تبتی بنام تانگوت بود، که در ح ۹۹۰ دولتی تشکیل دادند، که در ۱۰۳۲ به امپراطوریی بنام شیا مبدل شد. دولت شیا در قلمرو خود قدرت داشت، تا سرانجام در ۱۲۲۷ بدست چنگیز خان برافتاد. عصر سونگ با رواج ادب و فلسفه، اختراع حروف قابل انتقال، باروت، و قطبنما ممتاز است.

مغولها سرانجام مقاومت چین جنوبی را هم درهم شکستند (۱۲۷۹)، و بدین طریق، برای نخستین بار سراسر چین تحت استیلای سلسله‌ی خارجی یوان درآمد، که بوسیله‌ی قوبلای قاآن تأسیس شده بود. قوبلای به چین توجه خاص داشت و خانبالق را پایتخت زمستانی خود قرار داد. مارکو پولو شرح قلمرو وسیع وی را آورده است. در دستگاه مغول اشخاص غیر مغول فراوان بودند، که مغولان با آنها مشورت و از آنان استفاده میکردند، و از طرف دیگر از خدمات چینیها برخوردار بودند، و آنان را از طریق شاهراههائی که بر سراسر آسیا تا نووگورود و مسکو و تبریز ساخته شده بود میفرستادند. در جنگهای هولاکو خان در آسیای غربی، مهندسین چینی منصدی منجنیقها و سلاحهای شعله‌پران بودند، و کشتیهائی که سپاهیان قوبلای را به ژاپن برد بوسیله‌ی چینیها ساخته شده بود. بعلاوه، بعضی از اختراعات چینی‌ـاز قبیل حروف قابل انتقال در فن چاپ، باروت، قطبنما، بادبادک، و ساعت، در این دوره به اروپا راه یافت. نشر اسلام در چین عمدةً در این دوره صورت گرفت (قسمت XIII همین مقاله را ببینید). کلیساهای نسطوری، یونانی، و کاتولیک رومی، و آیین بودائی تبتی نیز در این دوره وارد چین شد، اما بعد از کوتاه شدن دست مغول از چین، فقط اسلام و آیین اخیر باقی ماند.

پس از سلسله‌ی یوان، سلسله‌ی چینی مینگ سلطنت کرد. در این دوره پایتخت از نانکینگ به پکن منتقل گردید (۱۴۲۱). در همین دوره پای اروپائیها به چین باز شد. پرتغالیها در ۱۵۵۷ در ماکائو مهاجرنشین دایر کردند، و مواجه با سیاست ضد خارجی چین شدند. اسپانیائیها در ۱۵۵۷، هلندیها در ۱۶۰۶، و انگلیسها در ۱۶۳۷ به چین راه یافتند. مقارن این احوال، منچوها که در قرون ۱۶م و ۱۷م پیوسته بطرف جنوب پیشروی می‌کردند، سرانجام پیروزی کامل یافتند (۱۶۴۴)، و سلسله‌ی چینگ یا منچو را تأسیس کردند. از امپراطوران این سلسله، کانگ شی (سلطنتش در ۱۶۶۱–۱۷۲۲) و چین لونگ (سلطنتش در ۱۷۳۶–۹۶) دست به اصلاحاتی زدند، و میتوان گفت که در دوره‌ی آنان چین اوج قدرت خود را داشت. منچوها پس از فتح چین فرهنگ و قوانین و نظام اداری چینی را اتخاذ کردند. امپراطوری چین در زمان این سلسله مشتمل بر منچوری، مغولستان، تبت، فرمز، و قسمتهائی از ترکستان واقع در آسیای مرکزی بود.

XI [سلسله‌ی چینگ و مداخلات خارجی]. مخالفت سلسله‌ی چینگ با تجارت خارجی در آغاز شدیدتر از سلسله‌ی مینگ بود، اما سرانجام تخفیف یافت، و در ۱۸۳۴ کانتون تا حدی بروی تجارت خارجی باز بود. انگلستان که از این وضع ناراضی بود آتش جنگ تریاک (۱۸۳۹–۴۲) را برافروخت، که به شکست چینیها انجامید؛ بموجب معاهده‌ی نانکینگ (۱۸۴۲)، بنادر کانتون، آموی، فوچو، نینگپو، و شانگهای مفتوح گردید، و بندر هونگ کونگ به بریتانیا واگذار شد. مداخلات اروپائیها حکومت سلسله‌ی چینگ را ضعیف کرد. شورش تایپینگ (۱۸۵۰–۶۵)، که هدفش سرنگون کردن این سلسله بود، قسمت اعظم چین جنوبی را به ویرانی کشید. در نتیجه‌ی دومین جنگ چین با بریتانیا (۱۸۵۶–۶۰)، که فرانسه نیز در آن بر ضد چین شرکت داشت، تین‌تسین نیز بر تجارت خارجی گشوده شد. از آن پس، چین امپراطوری محتضری بود که دولتهای اروپائی هر چه می‌خواستند بر آن تحمیل میکردند. روسیه سرزمین‌های شرق اقصای چین را گرفت (۱۸۵۸–۶۰)، و امتیاز راه آهن منچوری را تحصیل کرد، و بندر پورت آرتور را اجاره نمود. در جنگ اولین چین و ژاپن (۱۸۹۴–۹۵)، چین مغلوب شد، و فرمز را از دست داد، و کره استقلال یافت. سیاست درهای باز کشمت، که بجای ایجاد مناطق نفوذ در چین، خواستار حق مساوی در تجارت با چین برای همه‌ی ملل بود، عموماً مورد قبول دولتهای خارجی واقع شد. شورش بوکسرها (۱۹۰۰) آخرین تلاش برای قطع نفوذ خارجی از چین بود، ولی با شکست مواجه گردید.

XII [حکومت جمهوری]. توطئه‌ای متمادی که عمدةً برهبری سون یات‌سن اسبابچینی میشد، منجر به انقلاب جمهوریخواهان و انقراض سلسله‌ی چینگ گردید (۱۹۱۲). انقلاب نخست بصورت اغتشاشی (اکتبر ۱۹۱۱) در میان نظامیان ووچانگ آغاز گردید، شهرها یکی پس از دیگری از اطاعت منچوها سر باز زدند، و سرانجام حکومت جمهوری بریاست سون یات‌سن برقرار شد، ولی وی کمی بعد بنفع یوان شی‌کای استعفا کرد. کشمکشهای داخلی آغاز شد، و پس از مرگ (۱۹۱۶) یوان، دولت پکن (چین شمالی) بدست امرای نظامی افتاد، و در ضمن در کانتون، سون یات‌سن به تحکیم موقعیت حزب ملیون (کومینتانگ) پرداخت.

حکومت پکن در جنگ I بنفع متفقین وارد جنگ شد (۱۹۱۷). در آغاز جنگ I، ژاپن بیست و یک درخواست را تسلیم چین کرد، که عملا چین را تحت الحمایه‌ی ژاپن قرار میداد، ولی این درخواستها رد شد. پس از جنگ I، تقاضاهای چین مبنی بر فسخ امتیازات بیگانگان در این کشور در کنفرانس صلح ورسای رد شد، و این امر موجب بروز تظاهرات وسیعی در سراسر چین گردید (۱۹۱۹). در کنفرانس (۱۹۲۲) واشینگتن، تمامیت ارضی چین تضمین شد، بعضی از امتیازات خارجیان در چین لغو گردید، و شبه جزیره‌ی شانتونگ از اشغال ژاپن و بریتانیا خارج شد. اما دولت چین شمالی، که امرای جنگجو مانند چانگ تسو‌لین آنرا اداره میکردند، رو بزوال میرفت. در کانتون، حزب کومینتانگ با همدستی کمونیستها حزبی مقتدر و باانضباط تشکیل داد. پس از مرگ (۱۹۲۵) سون یات‌سن، جانشینش چیانگ کای‌شک کشور را تحت لوای واحد حکومت ملی آورد، و نانکینگ را پایتخت قرار داد (۱۹۲۸). در ۱۹۲۷ میان ملیون و کمونیستها اختلاف افتاد، و کمونیستها به ایالت جنوبی کیانگ‌سی پناهیدند، و سپس مرکز خود را به ایالت شنسی (ل چین مرکزی) منتقل نمودند. ژاپن ازین اختلافات استفاده کرد، و منچوری را اشغال نمود (۱۹۳۱؛ ← چین و ژاپن، دومین جنگ) و دولت دست‌نشانده‌ی منچوکوئو را تأسیس کرد. فشار روزافزون ژاپن بر چین شمالی، سرانجام در زویه‌ی ۱۹۳۷ به جنگ پردامنه‌ای بین چین و ژاپن منجر شد، که با جنگ II درآمیخت، و عاقبت اغلب نواحی اقتصادی عمده‌ی چین تحت اشغال ژاپن درآمد. دولت چین ملی در پسکرانه‌ی ج‌غ مستقر شد، و چونگ‌کینگ را پایتخت قرار داد، و با کومک کشمت و بریتانیا به مقاومت پرداخت، و در همان حال، کمونیستها در ل‌غ با ژاپن میجنگیدند.

ژاپن در ۱۹۴۵ چین را تخلیه کرد، و نیروهای ملیون و کمونیستها به نواحی آزادشده درآمدند، اما شقاق میان فریقین آتش جنگ داخلی را مشتعل ساخت، و در اواخر سال ۱۹۴۶، مجلسی ملی، که کمونیستها آنرا تحریم کردند، قانون اساسیی برای حکومت دموکراسی برگزید، و مقرر شد که از سال ۱۹۴۷ بموقع اجرا گذاشته شود. بر روی هم، ملیون (هواخواهان چیانگ کای‌شک)، بکومک اسلحه و مهمات کشمت، در سال ۱۹۴۷ بر کمونیستها تفوق داشتند، و در نخستین مجلس مقننه‌ی انتخابی که در اوایل سال ۱۹۴۸ منعقد گردید، هیچیک از کمونیستها شرکت نداشت. این مجلس چیانگ را بعنوان نخستین رئیس جمهور برگزید. معذلک، در طی سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹، ملیون، با اینکه از کومکهای کشمت برخوردار بودند، عقب رانده شدند، و در آغاز سال ۱۹۵۰ بکلی از زمینلاد چین طرد گشته و به تایوان (فرمز) پناهیده بودند. کمونیستها در اول اکتبر ۱۹۴۹ تأسیس جمهوری خلق چین را اعلام کردند،

و پکن را پایتخت قرار دادند. مائو تسه‌تونگ به ریاست جمهور و چو ان‌لای به نخست‌وزیری و وزارت امور خارجه منصوب شد.

تجسّد اولین کشوری بود که جمهوری خلق چین را برسمیت شناخت (۱۹۴۹). در ژانویه‌ی ۱۹۵۰ بریتانیای کبیر و سپس نروژ، اسرائیل، افغانستان، هلند، پاکستان، و مصر، و چند دولت دیگر روابط رسمی با جمهوری خلق چین برقرار کردند، ولی کشمکش تا این تاریخ (سپتامبر ۱۹۶۳) از شناسائی آن امتناع کرده است. پس از آوریل ۱۹۵۰، فقط تایوان (فرمز) و بعضی جزایر کوچک ساحلی در دست چیانگ ماند. پیمان شوروی و چین (مورخ فوریه‌ی ۱۹۵۰) دوستی و اتحاد دو کشور کمونیست را تأیید کرد، و در پیمانهای بعد نیز این امر تأیید و تأکید شد. چین کمونیست در جنگ کره در نوامبر ۱۹۵۰ مداخله کرد، و در مذاکرات طولانی که منجرّ به ترک مخاصمات در کره شد (ژوییه‌ی ۱۹۵۳) نقش عمده‌ای داشت. در ۱۹۵۴ اولین کنگره‌ی ملی خلق قانون اساسی دیگری تصویب نمود. برنامه‌ی پنجساله‌ی دوم برای ازدیاد تولید و بسط صنایع آغاز شد (۱۹۵۸). در اواسط سال ۱۹۵۸ عملا زراعت بصورت دسته‌جمعی درآمده بود، و نهضت جدیدی برای ترکیب این دسته‌ها و تشکیل واحدهای بزرگتر (موسوم به "جامعه‌های خلق") آغاز شد. در سال ۱۹۵۰ چین کمونیست به تبت حمله کرد؛ تبت تحت فرمانروائی اسمی دالائی لاما باقی ماند، و پس از فرار (۱۹۵۹) وی به هند، دولت چین دست به تغییرات اجتماعی در آنجا زد.

از اواخر آوریل ۱۹۵۰، قلمرو چیانگ کای‌شک محدود به تایوان (فرمز) و جزایر پسکادورس، کموی، و ماتسو است، و در طول ساحل ایالت فوکین گاه گاه زد و خوردی بین دو کشور درگرفته است.

XIII [نفوذ اسلام در چین]. نام چین و ساکنان آن در کتب تاریخ و جغرافیای اسلامی بلاد الصین (belādo 's.sin) و الصین (as.sin) ذکر شده است. بعضی از جغرافیانویسان اسلامی فقط قسمت جنوبی آن را میشناخته‌اند، و نزد بعضی دیگر مقصود از چین ترکستان و تبت و بلاد مغول بوده است. در باب کیفیت شروع انتشار و رواج اسلام در چین آنچه در روایات مسلمین چین آمده است غالباً افسانه‌آمیز است. از جمله قبر سعد وقاص را در کانتون نشان میدهند، در صورتیکه سعد هرگز به چین نرفته است؛ همچنین روایتی که حاکی از مسافرت شخصی بنام وهب ابوکبشه (vahbe abu-kabša)، از خویشان پیغمبر، بدانجاست ظاهراً اساس ندارد و افسانه است. بموجب روایت دیگر، فرستادگان مسلمین و دسته‌ای از سپاه اسلام، که در دوره‌ی امپراطوری (۶۲۷–۶۵۰) تای تسونگ (tāy tsung) به چین رفته‌اند سبب نشر اسلام در آن سرزمین شده‌اند. بر حسب یک کتیبه‌ی مجعول در یکی از مساجد چین، اسلام در حدود سال ۷۴۲ ب‌م در چین وجود داشته است. و نیز گفته‌اند منصور خلیفه‌ی عباسی وقتی ۴٬۰۰۰ تن از لشکریان اسلام را بیاری امپراطور چین که با شورش و انقلاب مواجه شده بود (۷۵۵ ب‌م) فرستاد، و آنها در چین باقی ماندند، و هسته‌ی اصلی مسلمین چین از آنهاست. این روایات محققاً مردود است، و با قراین و شواهد دیگر منطبق و موافق نیست.

در مآخذ چینی مسلمین را غالباً بنام تاشی [= تاجیک] میخوانند، اما روایات آنها نیز در باب کیفیت ورود و نشر اسلام در چین مقبول و خالی از اشکال نیست. روایات اسلامی و عربی درین باب بیشتر قابل توجه است. در آغاز فتوح اسلامی، تلاش یزدگرد III برای آنکه امپراطور چین را به جنگ با اعراب بکشاند بی‌نتیجه ماند. بموجب روایات موثق اسلامی و عربی، ظاهراً از عهد اموی نوعی روابط بین مسلمین با امرای ترک و هیاطله و ختل که تابع سلاطین چین بودند آغاز شد. قتیبة ابن مسلم، فاتح عرب، که در ماوراء النهر و ترکستان یک چند کنز و فتری داشت، بنا حسب بعضی روایات، نمایندگانی نزد خاقان چین فرستاد. در هر حال ظاهراً سیاست سلاطین چین از موجبات عمده‌ی تعویق پیشرفت سریع مسلمین در ماوراء النهر و ترکستان بوده است. در آغاز عهد عباسیان یک بار لشکریان ابومسلم دسته‌ای از سپاه یک سردار چینی را شکست دادند، و این امر از اسباب اصلی شهرت و پیشرفت ابومسلم شد. با آنکه در عهد سلاجقه و ایلک‌خانیان و خوارزمشاهیان بین مسلمین و چین روابط وجود داشت، اسلام در این ادوار قبل از مغول در چین انتشاری قابل ملاحظه نیافت، و ظاهراً فقط از عهد چنگیز خان مغول بود که در بلاد چین، بسبب سیاست مخصوص خان، راه برای انتشار اسلام باز شد، و دسته‌هائی از ترکان، افاغنه، کردان، و خراسانیان، با لشکر مغول به چین رفته در آنجا، مخصوصاً در دوره‌ی سلطنت قوبلای قاآن و چندی بعد از آن، مناصب و مقامات دولتی یافته باقی ماندند (نیز قسمت X همین مقاله را ببینید). این امر رفته رفته سبب نشر اسلام در چین‌مثلا به اهتمام شمس‌الدین عمر بخاری، معروف به سید اجل، و پسر او ناصرالدین‌شد، و مخصوصاً موجب مقبولیت و شهرت زبان فارسی نزد مسلمین چین و نفوذ آن در لغت محاوره‌ی چینی گشت، چنانکه یک قرن بعد، بموجب روایت ابن بطوطه، خنیاگران چینی به شعر فارسی (از سعدی) تغنی میکردند. در همین زمان تعداد مسلمین و ابنیه و مساجد اسلامی در چین قابل توجه بوده است، و بر حسب روایت ابن بطوطه، در هر یک از بلاد چین، مسلمانان محله‌ای مخصوص داشته‌اند. چنانکه بعد از آن نیز تا به امروز اسلام در چین رواج و قبول خود را حفظ کرده است، و در بلاد مختلف چین مساجد و ابنیه و آثار اسلامی وجود دارد. با آنکه زبان مسلمانان چین چینی است، از حیث آداب و اخلاق و تربیت با سایر چینیها تفاوت دارند. نیز قسمت V همین مقاله را ببینید.

چین[1]**، ارنست بوریس** (ërnst böris ceyn)، ۱۹۰۶–، عالم انگلیسی زیستشیمی. بسبب کارش در باب پنی‌سیلین، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۵ در فیزیولوژی و طب به وی اعطا شد.

چین، تپه‌های، انگلا **چین هیلز**[2] (cin hilz)، ناحیه‌ی کوهستانی، غ برمه، که بطول ح ۳۲۰ کیلومتر کنار مرز آسام بفاصله‌ی ح ۲۶۰ کیلومتری غ منداله ممتد است. جزئی از شبکه‌ی کوههای آراکان یوما و مرکب از رشته‌کوههای ناهمواری است که دره‌های عمیق فراوانی آنها را قطع میکند، و اکثر مستور از جنگل است. نیز ← چین هیلز.

چین[3]**، دریای** (cin)، قسمتی از قکب، از ژاپن تا انتهای جنوبی شبه جزیره‌ی مالی. جزیره‌ی فرمز آنرا به ← دریای چین شرقی و ← دریای چین جنوبی تقسیم میکند.

چین، دیوار بزرگ: ← دیوار بزرگ چین.

چین، راه آهن شرقی: ← منچوری جنوبی، راه آهن.

چین برگشته: ← چین، در زمینشناسی.

چین تکشیب: ← چین، در زمینشناسی.

چین جنوبی[4]**، دریای** (cine)، قسمتی از ← دریای چین، بین زمینلاد چش آسیا و مجمع‌الجزایر مالزی. بوسیله‌ی تنگه‌ی فرمز با ← دریای چین شرقی مرتبط است. اغلب آنرا باختصار دریای چین میخوانند.

چینچیلا[5] (cinchillā؛ از اسپانیولی)، پستاندار جونده‌ی کوچکی در امریکای جنوبی، که در رخنه‌های سنگی کوههای آند در بولیوی و پرو و شیلی زندگی میکند، و نام علمی آن *Chinchilla laniger* است. پوست نرم خاکستری آن یکی از پربهاترین پوستهای قیمتی است.

چین خاص: ← چین (مملکت)، قسمت I.

چین خوابیده: ← چین، در زمینشناسی.

چین شرقی[6]**، دریای** یا **دریای شرقی،** قسمتی از ← دریای چین، بین چین شرقی، کره‌ی جنوبی، جزایر کیوشو و ریوکیو، و جزیره‌ی فرمز. تنگه‌ی فرمز آنرا به ← دریای چین جنوبی متصل میکند.

چینگ[7] (cing) یا **منچو**[8] (mancu)، آخرین سلسله‌ی پادشاهان چین، که از ۱۶۴۴ تا ۱۹۱۲ سلطنت کردند. این سلسله را منچوها (از اقوام ل چین) پس از تصرف پکن تأسیس کردند. منچوها همه‌ی چین را اشغال کردند؛ بقایای سلسله‌ی مینگ در ۱۶۵۹ نابود شد، ولی اغتشاشات چین جنوبی تا ۱۶۸۳ ادامه یافت. سلسله‌ی منچو تغییرات چندی در چین دادند؛ لباس دوره‌ی مینگ، و رسم منفور تراشیدن قسمت اعظم موی سر در مردان و بافتن مانده‌ی آن ممنوع گردید. در دوره‌ی سلطنت (۱۷۳۶–۹۶) امپراطور چین لونگه، چین به منتهای وسعت خود رسید، و از ل تا ماورای رود آمور، از غ تا ترکستان، و از ج در هندوچین ممتد بود. مغولستان، تبت، نپال، و برمه خراجگزار بودند. آوازه‌ی ثروت و اجناس تجملی چین (بخصوص ابریشم و ظروف چینی) بزودی توجه دولتهای بحریه‌دار اروپا را جلب کرد. سلسله‌ی چینگ، بر حسب سنت قدیم چینیها، در آغاز با تجارت دریائی خارجی بشدت مخالفت ورزید. معذلک، در ۱۸۳۴، کانتون بروی تجارت خارجی باز شد، ولی بسبب محدودیتهای موجود، انگلستان جنگ تریاک (۱۸۳۹–۴۲) را براه انداخت. شکست چین در این جنگ موجب واگذاری هونگ کونگ به بریتانیا و ایجاد حقوق برونمرزی برای دولتهای اروپائی شد. طغیانهای داخلی، بخصوص شورش تایپینگ (۱۸۵۰–۶۵)، ضعف کشور را در مقابل

(۱)Chain (۲)Chin Hills (۳)China (۴)South China (۵)chinchilla (۶)East China (۷)Ch'ing (۸)Manchu

دولتهای غربی تشدید کرد. دولتهای اروپائی از فرصت استفاده کردند، و قسمتهای خارجی مملکت چین را تصرف کردند. روسیه قسمت اعظم ترکستان و قسمتهائی را که امروزه ایالت دریائی جمشسر محسوب میشود تصرف نمود؛ فرانسه آنام و تونکن را گرفت؛ و بریتانیا برمه را تصرف کرد، و نپال را تحت الحمایه‌ی خود ساخت. ← اولین جنگ چین و ژاپن (۱۸۹۴–۹۵) به تسلط چین بر کره خاتمه داد، و باقیمانده‌ی امپراطوری چین به مناطق نفوذ دول خارجی تقسیم شد (بریتانیا بر دره‌ی یانگتسه، فرانسه بر منتهای جنوبی، و روسیه بر منچوری). پس از جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۵)، استیلای ژاپن جایگزین نفوذ روسیه گردید. کشمت خواستار اجرای سیاست درهای باز بود، تا همه‌ی کشورها در تجارت چین سهم مساوی داشته باشند. سلسله‌ی چینگ نومیدانه میکوشید تا اصلاحاتی در امور بعمل آورد، و از این راه موقعیت خود را مستحکم کند. تلاشهای امپراطور **کوانگ شو** را اقدامات ملکه **تسو شی** خنثی کرد. تسو شی، بامید باطل تجدید قدرت امپراطوری و قطع نفوذ بیگانگان، از شورش **بوکسرها** (1900) پشتیبانی کرد، ولی سرانجام قیام سون یاتسن در 1911 منجر به استعفای (۱۹۱۲) امپراطور ه. پو یی شد. با سقوط سلسله‌ی چینگ، نظام سلطنتی چین، که لااقل از قرن ۱۶م قدم سابقه داشت، برافتاد، و حکومت جمهوری برقرار شد. نیز ← چین (مملکت)، قسمت XI.

چینگتائو[1] (cingtāo)، شهر (جه در ۱۹۴۸ تخمیناً ۸۸۴٬۳۶۸)، ت ایالت شانتونگ، چین، کنار دریای زرد. در ۱۸۹۸–۱۹۱۴ بعنوان جزئی از کیائوچو تحت حکومت آلمان بود، و در ۱۹۱۴ –۲۲ ژاپن آنرا در دست داشت. پس از جه II، تا ۱۹۴۹ پایگاه دریائی کشمت بود.

چینگهای[2] (cinghāy) یا **کوکو نور** (koko nor)، ایالت (500٬647 کمه؛ جه 1٬676٬534)، لغ چین؛ کرسی آن سینینگ. از چغ به تبت محدود است. بیشتر آن فلاتی مرتفع است. دریاچه‌ی کوکو نور در آن قرار دارد. صادرات عمده‌اش پشم و پوست دباغی‌نشده است. این پهنه در حـ ۱۷۲۴ تحت استیلای چین درآمد.

چین لونگ[3] (cien lung)، نام اصلیش **هونگ لی**[4] (hung-li)، ۱۷۱۱–۹۹، چهارمین امپراطور (۱۷۳۶–۹۶) چین از سلسله‌ی چینگ، در دوره‌ی سلطنت وی چین به منتهای وسعت خود رسید. چین لونگ در مقابل تجاوزات دول غربی مقاومت کرد، و مدتی فعالیت مبلغین مسیحی را ممنوع ساخت. دربارش مرکز هنرمندان و اهل فضل بود، و خود نویسنده‌ای پرکار ولی کمایه بود.

چینلینگ[5] (cinling) یا **چینلینگ شان**، رشته‌کوهی در چین شمالی، که در امتداد ش–غ از چش ایالت کانسو در سراسر شنسی مرکزی و هنان غربی ممتد است. آب‌بخشان رودهای وی و هان است، و از جنبه‌ی زراعتی خاک چین را به دو ناحیه‌ی متمایز شمالی و جنوبی تقسیم میکند (← چین، مملکت، قسمت VI). بلندترین قله‌اش حـ ۳٬۳۵۰ متر ارتفاع دارد.

چینوت (cinvat) یا **چینود**، پل صراط باعتقاد زردشتیان. بموجب روایات زردشتی، یک سوی این پل بر روی قله‌ی دائیتی (dāiti) است، که نزدیک رودی است بهمین نام، و در ایرانویج واقع است، و سوی دیگرش بر کوه البرز قرار دارد، و در زیر پل، در حد میانه‌ی آن، دروازه‌ی دوزخ (← جهنم) است. در کتب و روایات زردشتی، راجع باین پل و دشواریهائی که در عبور از آن پیش میآید سخن بسیار رفته است. باعتقاد عامه‌ی زردشتیها، این پل در هنگام عبور نیکان بقدر کافی گشاده و عریض میشود، و در موقع عبور بدکاران تا باندازه‌ی لبه‌ی تیغی باریک میگردد، و ازین رو، روح بدکار از آنجا بدرون دوزخ می‌افتد. اوصاف چینوت با آنچه نزد مسلمین راجع به **پل صراط** گفته میشود شباهت بسیار دارد.

چینود: ← چینوت.

چین و ژاپن، اولین جنگ، جنگی که در ۱۸۹۴–۹۵ بین چین و ژاپن بسبب رقابت آنها بر سر کره روی داد. در ۱۸۸۵، دو دولت توافق کرده بودند که حاکمیت چین بر کره ادامه یابد. پس از شورش ۱۸۹۴ در کره، ژاپن پادشاه کره را به امتناع از قبول حاکمیت چین برانگیخت. در جنگی که بدنبال این امر بین چین و ژاپن درگرفت، چینیها بسرعت مغلوب ژاپنیها، که کارآزموده‌تر و مجهزتر بودند، شدند. پیمان شیمونوسکی (۱۸۹۵) به جنگ خاتمه و به کره اسماً استقلال داد، و مقرر کرد که فرمز و جزایر پسکادورس و شبه جزیره‌ی لیائوتونگ را چین به ژاپن واگذار کند.

چین و ژاپن، دومین جنگ، جنگی بین چین و ژاپن، که بسبب توسعه‌طلبی ژاپن در آسیای شرقی، در ۱۹۳۱ آغاز گردید، و تا ۱۹۴۵ (پایان جه II) ادامه یافت. در ۱۹۳۱، ژاپن پادگان خود را در منچوری، بعنوان حمایت از دارائی ژاپنیها در آنجا، تقویت کرد. پس از اینکه قطار حامل سربازان ژاپنی در نزدیک موکدن بمباران شد، ژاپنیها تمام منچوری و سرزمین جهول را که مجاور آن بود گرفتند (۱۹۳۱–۳۲)، و دولت دست‌نشانده‌ی منچوکوئو را برپا نمودند. دولتهای غربی عموماً از شناسائی استیلای ژاپن بر منچوری امتناع کردند، و در ۱۹۳۲ جامعه‌ی ملل ژاپن را متجاوز شناخت، و آن دولت از عضویت جامعه خارج شد. در ۱۹۳۵ ژاپنیها قسمتهائی از چاهار و هبی را تصرف کردند.

در ژوییه‌ی ۱۹۳۷ تصادمی بین پادگان ژاپنی پکن و سربازان چینی روی داد، و ژاپنیها این موضوع را بهانه کرده پکن و تین‌تسین را اشغال کردند. ماه بعد دو سرباز ژاپنی در شانگهای کشته شدند، و این امر جنگ را صورت جدی داد. ژاپنیها شانگهای را گرفتند، و نانکینگ (پایتخت ملیون) سقوط کرد. در ۱۹۴۰ تمام شهرهای عمده‌ی ساحل شرقی چین در دست ژاپن بود. چینیها از پایتخت موقت و پایگاه خود چونگ‌کینگ جنگ را ادامه دادند. پس از حمله‌ی ژاپن به پرل هاربر و اعلان جنگ چین به دولتهای محور، جنگ چین و ژاپن جزء جه II گردید. با وجود کومکهای متفقین به چین، تا آوریل ۱۹۴۵ وضع نظامی این کشور رو به انحطاط رفت. در ماه اوت ۱۹۴۵ ژاپن تسلیم متفقین شد (تسلیم رسمی در ۹ سپتامبر ۱۹۴۵)، و جنگ چین و ژاپن نیز پایان یافت.

چینه[6] (cine)، در زمینشناسی، لایه‌ای از سنگ که سراسر آن کمابیش یکسان و نسبت به لایه‌های فوقانی و تحتانی آن مشخص باشد. **چینه‌شناسی**[7] (cine.šenāsi–) قسمتی است از زمینشناسی که از چینه‌های سنگ و شرایط تشکیل آنها و سن نسبی و پراکندگی و سایر خصوصیات آنها بحث میکند. ← چینه‌سازی.

چینه‌بندی: ← چینه‌سازی.

چینه‌سازی[8] (cine.sāzi) یا **چینه‌بندی** (bandi–)، ترتیب قرار گرفتن سنگهای تهنشستی بصورت چینه‌ها. همانطور که در آبهای راکد، مواد سنگینتر سریعتر از مواد دیگر در ته آب نشست میکنند، در آبهای جاری نیز، وقتیکه سرعت جریان باندازه‌ی کافی کم شود، مواد درشت‌تر زودتر از مواد خُردتر فرو مینشینند. تهنشین شدن مواد معمولا به وضع افقی است، و طبقاتی که روی هم تهنشین میشوند با هم متوازی اند. هر یک از این طبقات یک چینه یا بستر، و صفحه‌ی فاصل بین دو چینه بستره (bastare) خوانده میشود.

در تقسیمات ازمنه‌ی زمینشناسی، چینه‌بندیهای متعلق به یک دوران را گروه، به یک دوره را سیستم، به یک دور را ریمه، و به یک عصر را سازند خوانند. این دسته‌ها اغلب بسبب وجود طبقات ناموافق از هم جدا میشوند، و آنها طبقاتی هستند که در آنها در چینه‌های مجاور ناپیوستگی دیده میشود. این ناپیوستگی علامت آنست که در فرایند ساخته شدن سنگها بسبب فرسایش یا بعلت موقوف شدن نهشت توقفی روی داده است.

چینه‌شناسی: ← چینه.

چین همخواب: ← چین، در زمینشناسی.

چین هیلز[9] (cin hilz) [انگل. ← تپه‌های چین]، بخش (36٬010 کمه، جه 220٬410)، برمه‌ی علیا، در ← تپه‌های چین. تا حدی خودمختاری دارد.

چینی: ← خاک چینی: سفالگری.

چینی، ادبیات (cini). ادبیات چینی تخمیناً از قرن ۱۵م قم سابقه دارد، و اگرچه این مقاله عمدتاً ناظر به ادبیات بمعنی اخص است، آثار تاریخی و فلسفی چینی (مخصوصاً آثار ادوار اولیه) چنان در ادبیات ادوار بعد ریشه دوانیده است، که در بحث از ادبیات بمعنی اخص هم نمیتوان آنها را از نظر دور داشت. مشخصات عمده‌ی ادبیات چینی، که در طی قرون متمادی محفوظ مانده است باین شرح است. (۱) اگرچه در اغلب ادوار دربار سلاطین چین مرکز رسم و سبک ادبیات زمان بوده است، ادبیات ساخته‌ی توده‌ی مردم در ابتکارات ادبی عاملی حیاتی بوده است، و ادبیات خارجی غالباً نخست در ترانه‌ها یا داستانهای عامیانه ریشه میکرده است، و از این طریق در شعر و افسانه‌های چینی، نفوذ مینموده. (۲) چین باستانی اساطیر سرشاری داشته است، ولی اشعار حماسی پخته‌ای که قهرمانان و خدایان این اساطیر را نمایش دهد بجا نگذاشته است، بلکه اینها بصورت

(۱)Tsingtao (۲)Tsinghai; Chinghai (۳)Ch'ien Lung (۴)Hung-li (۵)Chinling (۶)stratum (۷)stratigraphy (۸)stratification (۹)Chin Hills

آدمیانی در این دنیا درآمده‌اند اما آدمیانی کامل، که اعمال و کردار اخلاقی آنها در آثار منثور بعنوان سرمشق عرضه شده است. (۳) روح صلحجوئی از مشخصات ممتاز ادبیات چینی است. (۴) افکار رمانتیک ماوراء جهان مادی، عشقهای سوزان، و نزاع غم‌انگیز بین اراده و سرنوشت در ادبیات چینی عمقی ندارد. معنویات در جهان مادی نشأت میابد، و در آن ساری میشود. بهمین جهت است که وسعت و عمق ادبیات چینی در عرضه کردن دقیق تجارب ساده‌ی زندگی دنیائی و بیان بی‌پیرایه‌ی زیبائی طبیعت است. (۵) خصوصیات ← زبان چینی‌یعنی شکلهای پیچیده‌ی کلمه‌نویسی و تغییر معنای کلمه بسبب تغییر لحن‌بستگی نزدیکی بین ادبیات و هنر و موسیقی برقرار کرده است. بسبب علامات مکتوب تکهجائی، شعر چینی دارای اوزان و قوافی فوق العاده پیراسته است، و نثر چینی‌لااقل نثر کلاسیک‌اغلب به پایه‌ی شعر میرسد.

دوره‌ی از قرن ۱۵م قم تا قرن ۳م قم دوره‌ی کلاسیک ادبیات چینی محسوب میشود. قدیمترین اثر مکتوب به خط چینی از عهد سلسله‌ی شانگ (ح ۱۵۲۳–ح ۱۰۲۷ قم) است، ولی قراینی حاکی است که علاماتی که حتی در آن زمان برای نوشتن بکار میرفته است منشأ قدیمتری داشته است. نخستین اشعار آبدار و درخشان چینی در کتاب شی چینگ دیده میشود، که جزء مجموعه‌ی وو چینگ است، و بین قرون ۱۰م و ۷م قم پدید آمده. بین قرون ۶م و ۵م قم، ادبیات چینی وارد مرحله‌ی تازه‌ای گردید، که با توصیفات تفصیلی متزاید، قصه‌های جالب، و مشاهدات و انتقادات روشنگر ممتاز است. از مکاتب فلسفی که در این دوره نشأت یافت مکتب کنفوسیوس (نیز ← کنفوسیوس، آیین) و مکتب تائوئی (← تائو، مذهب؛ نیز ← لائوتسه) را باید نام برد، که منبع فیض و هدایت نسلهای بعد بوده‌اند. از فلاسفه‌ی معروف این دو مکتب منکیوس و چوانگ‌تسه را میتوان نام برد، که یکی از کتابهای مجموعه‌ی شی شو به اولی منسوب میباشد (نیز ← چو، سلسله).

دوره‌ی از قرن ۲م قم تا قرن ۷م ب‌م، که بیش از ۴ قرن اول آن معاصر سلطنت سلسله‌ی هان بوده است، دوره‌ی ادبیات وسطای چین است. در عصر هان، از طرفی دربار مرکز ادب بود، و از طرف دیگر ادبیات توده‌ای رونق داشت، و بسبب ایجاد روابط با ممالک اطراف، که متضمن ورود عناصر خارجی بود، ادبیات قوت و وسعت بیشتر یافت. از سیماهای دیگر حیات فکری عصر هان، که تأثیری جاویدان در ادبیات چین داشته است، کشف قطعاتی بوده است، از کتب شرایع باستانی، که خود منشأ کارهائی در علم الاشتقاق و لهجه‌شناسی بوده است؛ و دیگر رسمیت یافتن فلسفه‌ی کنفوسیوس؛ و بالاخره رواج یافتن آیین بودا. از آثار معتبر نثر چینی سلسله‌ی کتابهای تاریخی است که از عصر هان ببعد نوشته شده است. کتاب‌های چینی نخست بر قطعات باریک خیزران نوشته میشد. در قرن ۲م قم، نوشتن بر ابریشم معمول گردید، و پس از اختراع (۱۰۵ ب‌م) کاغذ، تعداد کتابها افزایش بسیار یافت. نیز ← چاپ؛ حروف چاپ.

دوره‌ی قرن ۷م–قرن ۱۰م ب‌م دوره‌ی تجدید حیات ادبی و احیای ادبیات کلاسیک است، که، با ضعف و انحطاط سلسله‌ی هان، دستخوش انحطاط شده بود. عموماً معتقدند که عهد سلسله‌ی تانگ (۶۱۸–۹۰۶ ب‌م) دوران شکوفائی شعر چینی و پیدایش اشعار بلند چینی بوده است. از استادان شعر در این دوره وانگ وی، لی پو، و تو فو را میتوان نام برد. همچنین، رساله‌ها و رمانهای عصر تانگ ممتاز میباشد. عصر سلسله‌ی سونگ (۹۶۰–۱۲۷۹) عصر اعتلای نثر است، و در همین عصر بود که رمان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی با هنر ادبی توأم شد و اعتبار یافت (در چین، علاوه بر کتاب‌هائی که با زبان ادبی نوشته میشد، کتابهائی عامه‌پسند نیز پیوسته منتشر میشد، ولی اهل فضل با نظر تحقیر بآنها مینگریستند، و بهمین جهت، کوششی در حفظ آنها بعمل نمیآمد، و از این قبیل کتابها از دوره‌ی پیش از عصر سونگ فقط عده‌ی معدودی بجا مانده است). سرآمد شاعران عصر سونگ سو تونگ‌پو است. ترجمه‌ی اشعار شعرای ادوار تانگ و سونگ در بعضی از شعرای ایمازیست مغرب‌زمین مؤثر بوده است. تشکیل گروههای هنرپیشه نیز از عهد سونگ است، و نوشتن آثار درامی در همین دوره آغاز شده است.

درام چینی احتمالا در دوره‌ی سلسله‌ی یوان (۱۲۶۰–۱۳۶۸) سر و صورت گرفت، و این دوره از حیث نمایشنامه‌های عالی بیرقیب است. نمایشنامه‌های چینی بیشتر داستان عواطف متنازع (مثلا وظیفه نسبت به پدر در مقابل وطنپرستی) است. بازیگران (که تا اواخر قرن ۱۹م منحصراً مرد بودند) از اوان کودکی تربیت میشوند، و فنون تقلید، آوازخوانی، رقص، و بندبازی را فرا می‌گیرند. تئاتر چینی بدون پرده اجرا میشود، وسائل نمایش فقط جنبه‌ی نمادی دارد (مثلا پرچم در صحنه نماد لشکر است). در عهد سلسله‌ی مینگ (۱۳۶۸–۱۶۴۴)، کوششهائی در راه ابتکارات ادبی بعمل آمد، که جز تقلید از گذشتگان حاصلی ببار نیاورد. اما رشد نمایشنامه‌نویسی و رمان‌نویسی ادامه یافت.

بسبب کثرت علامات "الفبا"ی چینی، فرهنگ‌هائی نیز در چین نوشته شده است. آخرین نمونه‌ی فرهنگهای بزرگ در سلطنت (۱۶۶۱–۱۷۲۲) کانگ شی و در تحت نظارت خود او، در ۱۱۰ مجلد بزرگ، تألیف شد، و هنوز هم معتبر است. همچنین، دایرةالمعارفهائی بزبان چینی تدوین شده است، که از جمله دایرةالمعارفی است که در عهد سلسله‌ی مینگ در سه نسخه‌ی خطی تهیه شد، و تقریباً مشتمل بر ۲۴٬۰۰۰ مجلد کوچک بود.

پس از انقلاب ۱۹۱۱ و برافتادن سلسله‌ی چینگ و برقراری حکومت جمهوری، کوششهای فراوان در راه توفیق دادن تمدن درخشان و دیرین چین با دنیای جدید بعمل آمد، و سبک نگارش و شیوه‌ی ادبیات چینی تا حدی دگرگون شد. نویسندگان جدید، که مشهورترین آنها هو شی و لوشون هستند، بیشتر بزبان عامیانه مینویسند، و از سنتهای قدیمی و رعایت قواعد و قوانین کلاسیک در نگارش دوری جسته‌اند. در ۱۹۱۷ نهضت فرهنگی بزرگی برهبری هو شی براه افتاد، و زبان رسمی تازه‌ای ابداع گردید (← چینی، زبان). ترجمه‌ی آثار نویسندگان خارجی، مخصوصاً نویسندگان رمانتیک غربی و رمان‌نویسان روسی و نویسندگان اروپای شرقی، رواج یافت. از ح ۱۹۳۰ ببعد، رمانها و نمایشنامه‌های بسیار بزبان چینی نوشته شده است، که با بیداری اجتماعی و واقعبینی ممتاز میباشد. نمایشنامه‌های وان چیا-پائو (wān cià-pāo) (۱۹۰۹–) [نام مستعارش تسائو یو (tsāo yü)] به چندین زبان خارجی ترجمه شده است، و وی بزرگترین نمایشنامه‌نویس معاصر چین محسوب است. آثار او همه بزبان چینی جدید نوشته شده است، و حاکی از بصیرت عمیق او در تحول جامعه‌ی چین میباشد.

چینی، زبان (cini)، مهمترین زبانهای گروه چین و تبتی (← زبان، جدول)، و یکی از قدیمترین زبانهای زنده، و زبانی که بیش از هر زبان دیگر بدان تکلم میکنند (تخمیناً ۶۰۰ میلیون نفر). در بحث از زبان چینی، باید بین زبان منطوق و زبان مکتوب تمیز گذاشت، زیرا بجهاتی که مربوط به خصوصیات خط چینی است، این دو زبان از ایام قدیم در راههای متباعد سیر کرده‌اند. زبان چینی مشتمل بر لهجه‌های مختلفی است، که از جمله‌ی آنها لااقل هشت لهجه هست که هر یک تقریباً زبانی جداگانه است، و برای صاحبان لهجه‌های دیگر بکلی نامفهوم میباشد، و آنها عبارتند از لهجه‌های کانتونی، سواتوئی، آموی، فوچوئی، ونچوئی، و نینگپوئی، که عمدةً محدود به نواحی ساحلی جنوبی و مرکزی هستند، و لهجه‌های هاکا (چش چین)، و ماندارن (لهجه‌ی اخیر مدتها است که لهجه‌ی اکثریت مردم چین بوده است، و امروز صورت تنقیح‌شده‌ای از آن زبان ملی چین است). معذلک، صاحبان لهجه‌های مختلف، بوسیله‌ی خط چینی، که خط واحدی است، با یکدیگر مرتبط اند، و اگرچه یک نفر چینی اهل شمال زبان منطوق یک نفر چینی اهل جنوب را نمیفهمد، زبان مکتوب او را میفهمد. مثلا "رود" را به لهجه‌ی چینی پکنی چیانگ (ciāng)، به لهجه‌ی کانتونی کونگ (kong)، و به لهجه‌ی ونچوئی کوآ (koā) گویند، ولی صورت تحریری "رود" است، که هر چینی بدیدن آن معنیش را میفهمد. این وضع درست بدان ماند که یک نفر فرانسوی و یک نفر آلمانی ارقام را تلفظ کنند، یا صورتهای 1 و 2 و غیره را ببینند، در حالت اول هیچیک گفته‌ی دیگری را نمیفهمد، و حال آنکه در حالت دوم، هر دو معنی مشترکی را میفهمند.

مشخصات برجسته‌ی زبان چینی یکی تکهجائی (← هجا) بودن آنست، یعنی هر کلمه عبارت از یک هجا است، و دیگر فقیر بودن آن از لحاظ تنوع اصوات هجائی (لهجه‌ی پکنی فقط ح ۴۲۰ و لهجه‌ی کانتونی ح ۷۲۰ صوت هجائی دارد، و هیچ لهجه‌ای بیش از ۱٬۰۰۰ صوت هجائی ندارد). فهرست لغات چینی که امروز در محاوره یا در تحریر بکار میرود، بضمیمه‌ی لغات ۹ کتاب شریعتی (وو چینگ و شی شو)، از ۱۰٬۰۰۰ علامت تجاوز نمیکند، که نمایش کلمات تکهجائی هستند، ولی آزادانه با هم ترکیب میشوند (نظیر کلمات "کوردل" و "دوستدار" در فارسی). از جهت کتابت میتوان آنها را به سه دسته تقسیم کرد، صورتنگاشت‌ها، مفهومنگاشت‌ها، و صوتنگاشت‌ها (-sŏt hà، مفهومنگاشت‌ها، و صوتنگاشت‌ها (-negāšt). صورتنگاشتها بقایای دوران شکلنگاری هستند، و مشتمل بر علامات اشیاء ساده میباشند،

مانند 木 (درخت) و 日 (خورشید)، و 月 (ماه)، و شکل آنها بمرور زمان تغییر کرده است، چنانکه "خورشید" مکتوب در چین باستانی بصورت دایره‌ای با نقطه‌ای در مرکز آن، و "ماه" شبیه هلال بوده است. مفهومنگاشتها از ترکیب دو علامت برای نمایاندن مفهومی وابسته بآنها حاصل میشوند؛ مانند 明 (مینگ، بمعنی روشن و درخشان)، که از ترکیب علامات "ماه" و "خورشید" ساخته شده؛ و 昌 (خورشید بالای افق) بمعنی فَجْر؛ 林 (درخت مکرر)، بمعنی جنگل؛ و غیره. بالاخره، صوتنگاشتها، که حـ 90٪ علامات را تشکیل می‌دهند، از ترکیب یک علامت ("ریشه") و یک جزء صوتی یا فونتیک (fonetik) ساخته میشوند، و در آنها، ریشه نماینده‌ی معنی است، و جزء صوتی فقط تلفظ را نشان میدهد، مانند 柿 (شی، بمعنی خرمالو)، که از ترکیب 木 (درخت) و جزء صوتی 市 (شی، خود بمعنی بازار) ساخته شده است. چنانکه گفته شد، این صورتهای تحریری در سراسر چین دارای یک معنی است، اما در زبان منطوق در لهجه‌های مختلف متفاوت خوانده میشود. بعلت کمی تعداد اصوات هجائی، ناچار بسیاری از هجاها (کلمات) همصدا هستند، و یک هجا دارای معانی متعدد است، چنانکه ای در زبان پکنی ۶۹ معنی دارد. از وسایلی که برای تمیز دادن این معانی بدان متوسل میشوند "لحن" است، که در زبان رسمی چهار نوع دارد ـ بلند یکنواخت، بلند صاعد، کوتاه نازل، و بلند نازل به کوتاه.

از پیشرفتهائی که از جهت فرهنگ و تمدن در تاریخ چین اهمیتی بسزا دارد بسط زبانی ادبی است بموازات زبان منطوق، و این امر از قرن ۹م سابقه دارد. در طی قرنها، زبان منطوق، که بندرت نوشته میشده است، متدرجاً از حیث تلفظ و معنی بصورت کنونی تحول یافته است، ولی زبان ادبی تقریباً به یک حال مانده است. در نتیجه، یک فرد چینی که خواندن را آموخته است، بهمان سهولت که مثلا روزنامه‌های امروز را میخواند و میفهمد، آثار ادبی سه هزار سال قبل را میخواند و میفهمد، و حال آنکه یک نفر انگلیسی‌زبان تحصیل‌کرده و مسلط بر زبان امروزی از عهده‌ی فهمیدن زبان چاسر برنمیآید مگر اینکه این زبان را تحصیل کند.

در سال ۱۹۱۷، هو شی و جمعی دیگر از فضلا نهضتی برای کتابت زبان منطوق براه انداختند، که یکی از هدفهای آن کومک به متحد الشکل کردن زبان منطوق بود. در این زمان، آثار ادبی اندکی (بیشتر بشکل رمان) به لهجه‌ی ماندارن موجود بود. دولت چین از نهضت مذکور پشتیبانی کرد، و تدریس لهجه‌ی ماندارن را، که پای‌هوا (pāy-huā) [= گفتار ساده] نامیده میشد، در مدارس اجباری ساخت. در ۱۹۱۹ وزارت فرهنگ چین دست به ترویج ۳۹ "حرف صوتی ملی" زد، و در ۱۹۲۸ دولت چین الفبائی بر اساس الفبای لاتین اتخاذ نمود، ولی باید دانست که ترویج الفبا متضمن اشکالات فنی و فرهنگی گوناگون است. اشکالات خط چینی از عوامل عمده‌ی کثرت عده‌ی بیسوادان در چین بوده است.

چینی، موسیقی (cini). موسیقی در مبانی تمدن باستانی چین نقش مهمی داشته است، و ارتفاع صوتی موسوم به هوانگ چونگ (huāng cung) [لفظاً بمعنی زنگ زرد]، که ظاهراً بتقریب مطابق ارتفاع عادی صدای مرد بوده است، نه فقط اساس موسیقی چینی، بلکه مبنای سلسله‌ی مقیاسها و تقویم و محاسبات نجومی چینیها بوده است. چینیها صوت را از عناصر کیهانی میشمردند، و معتقد بودند که تولید آن با هماهنگی جهان ارتباط بسیار دارد، و انسان، با خلق اصوات، میتواند خیر همنوعان خود را قوت بخشد، یا آنرا به مخاطره اندازد. بر طبق روایات چینی، امپراطور هوانگ تی (حـ ۲۶۹۷ ق‌م) وزیر خود را به کوههای کونلون در لغ چین فرستاد، تا نِیی از خیزران مخصوصی، که نُتِ هوانگ چونگ از آن برمیآمد، ببُرد. بعدها بازیافتن ارتفاع صحیح هوانگ چونگ از مهمترین وظایف سلسله‌های سلاطین چین گردید، و شکست یک سلسله را به عدم توانائی آن در این امر نسبت میدادند.

کنفوسیوس نقش موسیقی را در جامعه، در تعلیم و تربیت، و در حکومت، به اعلی درجه رسانید، و وی طرفدار آن نوع موسیقی بود، که عواطف سرکش را آرامش بخشد و قلب را غذا دهد. نفوذ افکار وی در این باب بیش از ۲۴۰۰ سال بقوت خود باقی ماند. در کشتار دسته‌جمعی دانشمندان و سوزاندن کتابها بفرمان شی هوانگ تی (سه چین، سلسله)، آثار بیشمار موسیقی و بسیاری از دانشمندان و موسیقیدانان از بین رفتند. بعدها امپراطوران سلسله‌ی هان در تجدید حیات موسیقی قدیم چین بذل توجه مخصوص کردند، و در عهد سلسله‌ی تانگ، موسیقی به اوج اعتلای خود رسید. در این دوره ارکسترهای عظیم (با ۵۰۰ تا ۷۰۰ ساز) در کاخ امپراطوری نوازندگی میکردند. سپس، خاصه از قرن ۱۷م ببعد، موسیقی چین بتدریج انحطاط یافت. در روایات، از موسیقی سخن رفته است، که کنفوسیوس پس از شنیدن آن تا سه ماه مزه‌ی گوشت را از یاد برد، و این همان موسیقی است که امروزه چینیها بعنوان موسیقی گمگشته از آن یاد میکنند.

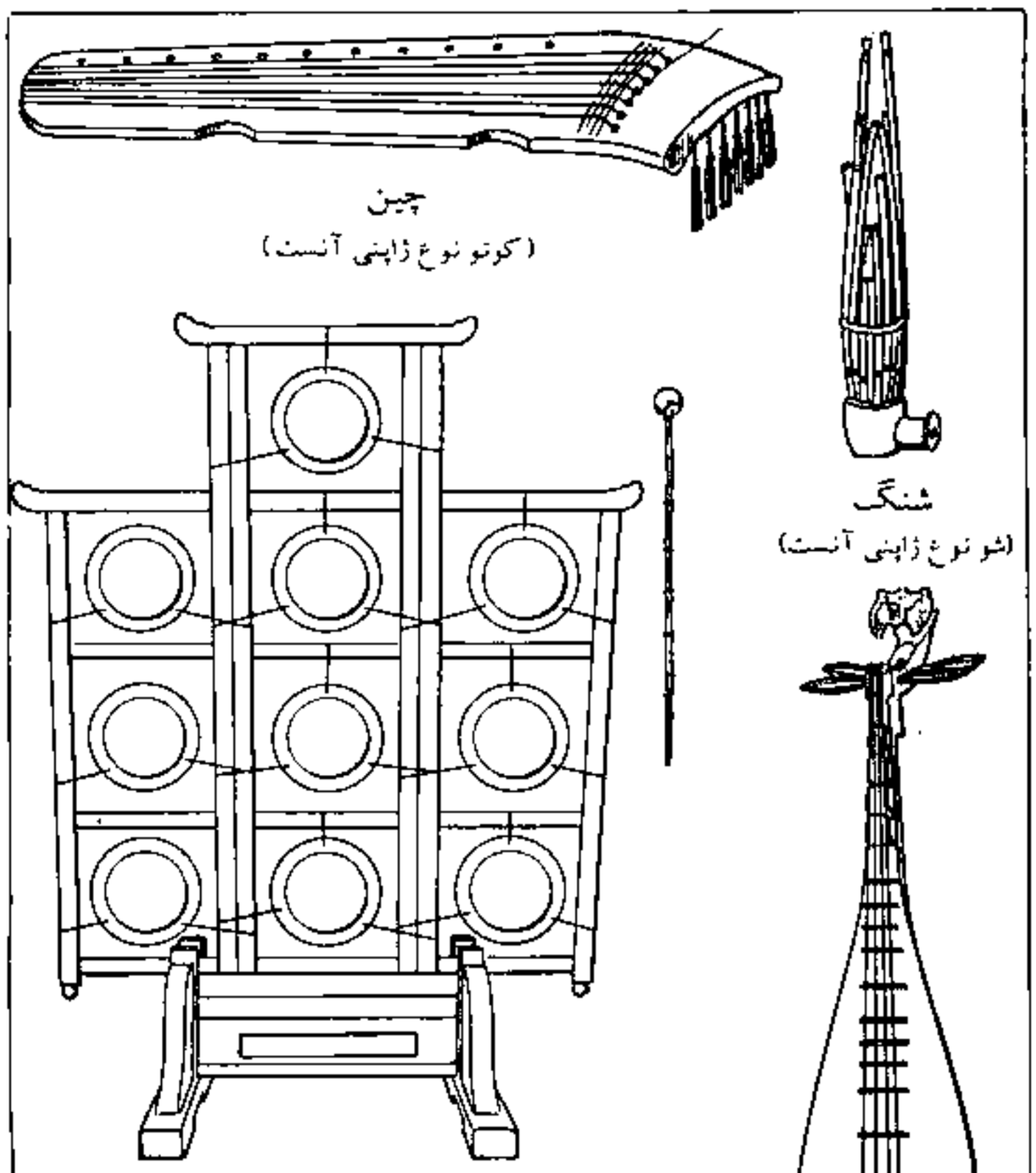

سازهای موسیقی چینی بر حسب جنس آنها به هشت خانواده تقسیم شده است، فلزی، سنگی، ابریشمی، خیزرانی، کدوئی، سفالی، پوستی، و چوبی. از سازهای ابریشمی چین است، که نوعی سیتار با زه‌های ابریشمی است. شنگ (šeng) سازی کدوئی است، و از سازهای بادی دارای زبانه‌ی متحرک میباشد، و با شهیق و زفیر نواخته میشود. نیز ← گونگ.

در قرن ۲۰م، موسیقی غربی در چین رواج متزاید یافته است، و در نزد بعضی از مردم، موسیقی قدیم چین جای خود را به سرودهای عامیانه، موسیقی مذهبی، جاز، و موسیقی کلاسیک داده است.

چینی، هنر و معماری (cini) ریشه‌های هنر چینی در گذشته‌های دور و ناشناخته است. در نواحی کانسو و هونان، فرهنگی از عصر حجر جدید کشف شده است، که سفالهای رنگین مربوط بآن با سفالهای دوران سلسله‌ی شانگ شباهت دارد. تأسیس (حـ ۱۵۲۳ ق‌م) سلسله‌ی شانگ احتمالا مقارن پایان عصر حجر و آغاز عصر مفرغ، و پیدایش نخستین ظرفهای مفرغی ریخته است که در مراسم مذهبی بکار برده میشد. هنر مفرغکاری در دوران سلسله‌های شانگ و چو و اوایل دوران سلسله‌ی هان رونق بسیار داشت. آثار مفرغی که ازین دوره‌ها بجا مانده است بهترین نمودار توسعه و تکامل سبکهای هنری این ادوار است. سیر هنر مفرغکاری از خطوط ساده‌ی تزیینی بر تکه‌های مفرغی آغاز میشود، و پس از طی دوران تکاملی درازی، به طرحهای پیچیده و پرپیرایه می‌انجامد. طرحها گاه کاملا انتزاعی است، و گاه طبیعتسازی صرف است. در قرن اول ب‌م، توسعه‌ی این هنر متوقف شد، ولی ساختن قطعات پرزیور مفرغی ادامه یافت. آیین بودائی نیازهای هنری تازه‌ای بوجود آورد. نقاشی، مجسمه‌سازی، و بعدها معماری، بخدمت مذهب گماشته شدند، و ازین راه ترقی بسیار کردند. تصویر انسان، که در هنر باستانی چین دیر و بندرت ظاهر شده بود، از آن ببعد اهمیت بسیار یافت. پیش از ورود آیین بودا به چین، هنر مجسمه‌سازی، جدا از هنرهای دیگر، بیشتر برای تزیین مقابر بکار میرفت؛ اما پس از آن، ساختن مجسمه‌های بودا و انواع مظاهر مذهب بودائی در کار مجسمه‌سازی جنبش عظیمی

پدید آورد. شکلهای اولیه‌ی این مجسمه‌ها از هندوستان به چین آمد، اما در قرن ۶م ب‌م، هنرمندان چینی به ایجاد سبک اصیل و مستقلی در مجسمه‌سازی موفق شدند. این سبک در اوایل دوران سلسله‌ی تانگ بحد کمال خود رسید، مجسمه‌های این دوره، در عین زیبائی و تناسبی خیره‌کننده، از دقتی فوق العاده در ارائه‌ی "فورم" برخوردارند، و از خطوط موزون ترکیبهای بی‌مانندی در آنها بوجود آمده است. هنر مجسمه‌سازی بودائی در حدود ۶۰۰ سال رونق بسیار داشت، در دوران سلسله‌ی مینگ رشد آن متوقف شد.

معلوم نیست که هنر درخشان نقاشی چینی چگونه و در چه زمان بوجود آمده است. کهنترین نمونه‌ی موجود از نقاشی چین باستان نمودار آنست که، قرنها پیش از پیدایش این نمونه، هنر نقاشی چینی در حال رشد و تکامل بوده است. این نقاشی که بر آجر و متعلق به قرن اول ب‌م است، در مقبره‌ای بدست آمده است. اما دنبال کردن تاریخ نقاشی چین تنها از قرن ۵م ب‌م امکان‌پذیر است، در تونهوانگ فرسکوها و طومارهای بودائی، که تاریخ آنها از قرن ۵م تا قرن ۱۳م است، در متجاوز از 100 غار بدست آمده است. آنچه درین نقاشیها بیش از هر چیز جلب نظر میکند، در آغاز خطوط روشن و دقیق و احاطه‌ی روزافزون نقاشان بر "فورم" است، و بعدها کوششی است که برای نمایاندن فضا بکار رفته است. در میان نقاشان چینی، پیروی از قوانین خشک علم مناظر و مرایای مغرب‌زمین هرگز معمول نبوده، و برای نشان دادن اشیاء گوناگون در فضا و نمایاندن روابط و نسبتهای آنها، اصول جامع و میزانهای خاصی بمرور قرنها بوجود آمده است. در نقاشی چینی، استفاده از سایه روشن معمول نبوده، و در عوض، پرداختن خطوط و نقشهای ضد نور بدست استادان چیره‌دست پیشرفت بسیار کرده بود. اوج اعتلای نقاشی چین بطور کلی در عهد سلسله‌ی تانگ بود. در این دوره دورنماسازان بزرگی مانند وانگ وی بوجود آمدند. دورنماسازی بخصوص در عهد سلسله‌ی سونگ باز هم پیشتر رفت. شاهکارهای نقاشی با مرکب چین، گاه بطور سیاه‌قلم و گاه با افزودن رنگهای دیگر، بر طومارهای ابریشمی یا کاغذ نقش میشد. صدها نقاش بزرگ در عظمت هنر نقاشی چین سهیم بودند. این هنر از لحاظ موضوع جنبه‌ی مادی و دنیائی داشت، اما در ورای موضوعهای مادی، روح و معنای بودائی و تائوئی موج میزد. بعد از قرن ۱۲م، موضوعهای ساده و عادی وارد نقاشی شد. گاه تنها یک شاخ خیزران یا یک گل تنها برای بیان مطلب نقاش کفایت میکرد. در دوران سلسله‌ی مینگ، جنبه‌ی "دنیائی" و تزیینی نقاشی قوت بیشتر گرفت، و به جزئیات و دقایق مناظر و اشیاء توجه فوق العاده شد، و مهارت فنی نقاشان باوج خود رسید. در زمان سلسله‌ی چینگ، مهارت فنی در نقاشی و هنرهای مفید (مانند سفالگری و خراطی) حفظ شد، اما تحول تازه‌ای در هنر نقاشی پدید نیامد، و نقاشان معروف این دوره از استادان بزرگ عهد سونگ تقلید کردند.

میتوان گفت که هنر ظریف سفالگری چینی نیز سیری مانند نقاشی آن سرزمین داشته است، بدینمعنی که در عهد سونگ در حد اعتلا بوده، و در عهد مینگ ظرافت فنی و جنبه‌ی تزیینی آن در نهایت کمال بوده است.

بسبب جنگها و خرابیهای بیشماری که در چین روی داده، نمونه‌های زیادی از سبکهای معماری پیش از قرن ۱۴م در آن سرزمین بجا نمانده است. معبدی متعلق به قرن ۷م در ژاپن وجود دارد که بسبک معماری قرن ۶م چین ساخته شده، و نمودار قدمت رسم بکار بردن چوب در بناهای چینی است. امروزه نیز هنوز بیش از هر چیز چوب در ساختمانهای چینی بکار میرود. معماری چینی، با وجود تأثیرات متغیر مذاهب بودائی و اسلام، هرگز جنبه‌های محلی خود را از دست نداده است، و طی قرنها اصالت خود را حفظ کرده. میان بناهای مذهبی و غیر مذهبی از لحاظ شیوه‌ی معماری تفاوتی نیست. طرح اصلی همه‌ی بناها همواره یکی است؛ بندرت بنائی از یک طبقه بیشتر دارد، و معمولا عبارت از اطاقی مستطیل‌شکل است که بر صفه‌ای سنگی ساخته شده تا از رطوبت مصون باشد، و بامی از سفالهای لعابدار رنگین آنرا پوشیده است. برای اینکه بر شکوه و بلندی برخی بناها بیفزایند، آنها را با چندین بام (یکی بر فراز دیگری) میپوشانند. معمولا هیچ بنائی تنها ساخته نمیشود، بلکه از ترکیب بناها و دروازه‌های گوناگون، که تناسب و هماهنگی آنها با منظره‌ی پیرامون آنها در نظر گرفته شده است، واحدهای معماری بوجود میآید، که ترکیب فضائی آن آرامش‌بخش و دلنشین است. در معماری چینی، تقریباً همیشه، قرینه‌سازی کامل وجود دارد. دیوارها بهیچوجه بار بنا را بر خود ندارند، و کار آنها تنها اینست که مانند پرده‌ای درون بنا را از بیرون جدا کنند. در داخل بناها ستونهائی برپا است که، جدا از دیوارها، بار سقف را بر خود دارند. لبه‌ی بامها، که بر لایه‌های رنگین استوار است، از سطح دیوارها بفاصله‌ی زیادی جلو آمده، و معمولا آخر آن با انحنای تندی رو ببالا تاب داده شده است. این شیوه، بناها را از نور تند خورشید و بارانهای شدید محفوظ میدارد، بی آنکه اطاقها را تاریک کند. چنین بنظر میرسد که اصول معماری چین در عصر سلسله‌ی هان (از ۲۰۲ ق‌م تا ۲۲۰ ب‌م) استقرار کامل یافته بوده است. ورود آیین بودائی به چین موجد ساختمانهای بیشمار شد. اما از ساختمانهای دوران بین سلسله‌ی هان و تانگ جز چند پاگودا و معبدهائی که در غارها ساخته شده چیزی بجا نمانده است. عصر سلسله‌ی تانگ (۶۱۸–۹۰۶) عصر اعتلای معماری چین است. از عصر سلسله‌ی یوان نیز آثاری بجا مانده است. معماری عصر مینگ دارای خواصی مانند سبک باروک در اروپاست. کاخها و بناهای خاقانی که از این دوره در شهر پکن در محوطه‌ای بنام "شهر ممنوع" دست‌نخورده بجا مانده، از زیبائی و جاذبه‌ای افسانه‌آسا برخوردار است. بر گرد حیاط اصلی این محوطه و حیاطهای کوچکتر آن، تالارها، اطاقها، هشتی‌ها، باغچه‌ها، و دروازه‌های پرشکوه بسیار قرار دارد. از درآمیختن مرمرهای سفید، دیوارهای چینی، بامهای کاشی رنگین، چوبهای تراشیده‌ی رنگین، و زیورهای لاکی و طلاکاری، تزییناتی خیره‌کننده و بیمانند بوجود آمده است. از مجموعه‌ی بناهای معروف "شهر ممنوع" معبد آسمان است که تالار مناجاتهای سالانه (۱۴۲۰ ب‌م) جزئی از آن بشمار میرود. این تالار دایره‌وار بر صفه‌ای سه‌بخشی بنا شده، و بامی سه طبقه با کاشی‌های برنگ آبی تند آنرا پوشانده است. معبدهای چینی معمولا مرکب از سه بنا هستند که بموزات یکدیگر ساخته شده‌اند، و پله‌ها و دروازه‌ها و پلهای مخصوصی برای رسیدن بآنها تعبیه شده است. پاگودا، که شاخصترین مظهر معماری چینی است، بتعداد زیاد در چین بجا مانده است. طاق نصرتها، که بشکل دروازه اند، معمولا در شمال از چوب و در جنوب از سنگ ساخته شده‌اند، و بر آنها کتیبه‌هائی نقش شده، و بامهائی سفالی با لبه‌های برگشته دارند. خانه‌های چینی بیشتر از چوب و آجر و کاشی ساخته شده، و تیغه‌های چوبی و پرده‌های چوبی و ابریشمی آنها را در میان می‌گیرد، و بقسمتهای مختلف تقسیم میکند. ابعاد خانه‌ها و تعداد ستونهای آنها بر حسب قوانین قدیمی تعیین میشود.

آنچه گفته شد تنها نمودار ناقصی از هنرها و معماری چین است. هنر چینی نه تنها در حد خود عظیم است، بلکه مانند سایر قسمتهای تمدن چین در کشورهای دیگر تأثیرات عظیم نیز داشته است. بنا بر این، از این جهت نیز دنیا به چین مدیون است. تأثیر هنرهای مغرب‌زمین در چین، هر قدر زیاد باشد، هرگز بپای نفوذ روزافزون هنرهای چینی در مغرب‌زمین نمیرسد.

چینی‌خانه: ← شیخ صفی‌الدین، بقعه‌ی.

چیویتاوکیا[1] (civitāvekkiā)، شهر (جم ـ۲۹' ۱۶۵)، لاتیوم، ایتالیای مرکزی، کنار دریای تیرنه؛ پیش‌بندر رم. زرادخانه‌ی آنرا برنینی و قلعه‌ی آنرا برامانته و میکلانژ ساختند.

---

(1)Civitavecchia

ح

H h ה

ح، علامت اختصاری "در حدود" در این کتاب (مثلا "ح ۳۰۰ کمم" یعنی "در حدود ۳۰۰ کیلومتر مربع").

حائر (hāʿer) یا **حایر** (hāyer) یا **حیر** (hayr)، محل بقعه‌ی امام حسین ع در کربلا.

حائری، حاج شیخ عبدالکریم (hāʿeri)، ۱۲۷۶–۱۳۵۵ هق، از علما و مراجع تقلید شیعه. در یکی از دهات یزد متولد شد. پس از تحصیل در عتبات و چندی تدریس، از کربلا به سلطان‌آباد مراجعت کرد (۱۳۳۲ هق)، و در ۱۳۴۰ هق به قم رفت، و حوزه‌ی علوم دینی آنجا را تشکیل داد. در قم درگذشت. از آثارش درر الفوائد در اصول است. به تأسیسات خیریه نیز توجه داشت.

حائل یا حایل، عربستان، ← حایل.

حاتحور[1] (hāthor)، در دین مصر قدیم، الاهه‌ی عشق و شادی. گاو حیوان مقدس وی بود، و اغلب با سر یا گوشهای گاو مجسم میشد. یونانیان او را با آفرودیته یکی شمرده‌اند. هر یک از پریان هفتگانه که هنگام تولد طفل ظاهر میشدند، و آتیه‌ی او را پیشگوئی می‌کردند، نیز بنام حاتحور خوانده شده‌اند.



حاتحور

حاتم اصم (hāteme asamm)، شهرت **ابوعبدالرحمان حاتم ابن یوسف**، فت ۲۳۷ هق، عارف و صوفی مشهور خراسان در قرن ۳م هق. یوسف نام جد اوست و نام پدرش را باختلاف عنوان (onvān) یا علوان (olvān) نوشته‌اند. حاتم از مشایخ بزرگ خراسان و از یاران شقیق بلخی بوده است، و اقوال و آراء مهم و مؤثری در کتابهای صوفیه از او بیادگار مانده، و شیخ سعدی در بوستان از او ذکر کرده است. وفاتش در واشجرد بلخ اتفاق افتاد.

حاتم طائی (hāteme tāʿi) [ابوعدی حاتم ابن عبدالله ابن سعد طائی (abu.ʿadiyy)]، فت ۵۷۵ ب‌م، از سواران و دلاوران و راهزنان و شاعران و بخشندگان مشهور عرب در عهد جاهلیت، که در جود و سخا بدو مثل میزنند، و در باب بخشندگی و مهمان‌نوازی او داستانهای بسیار نقل کرده‌اند. حتی بسبب همین شهرت جود و سخاوت حاتم، بعضی خویشان و کسان او نیز به سخا مشهور شده‌اند، چنانکه گفته‌اند مادر وی نیز زنی بسیار بخشنده بود، و دختر حاتم، سفانه (saffāna)، از پدر خود جود و سخا را بارث برد، و عدی (adiyy)، پسر حاتم، نیز که اسلام آورده و از یاران پیغمبر اسلام شده است جوانمرد و سخی بوده است. همچنین، بموجب قصه‌های رایج نزد اعراب، حاتم حتی بعد از وفات نیز حاجات کسانی را که به قبر او پناه میآورده‌اند روا میکرده است!

اخبار حاتم بسیار و در کتب ادب، مثل اغانی، عقد الفرید، و المستطرف، پراکنده است. بیشتر اشعار وی از میان رفته است؛ دیوان کوچک منسوب به وی، که در ۱۸۷۲ در لندن چاپ شده است، بعضی اشعار مجعول دارد. موضوع این اشعار بیشتر بر گرد سخاوت و گشاده‌دستی و فروتنی دور میزند. در ادبیات عرب، حاتم طائی به صورت شخصیتی محبوب جلوه‌گر میشود. در ادبیات فارسی، غیر از ذکر بعضی حکایات راجع به او در گلستان و بوستان سعدی و امثال آنها، حاتم در لباس قهرمان کتاب قصه‌ی حاتم طائی یا قصه‌ی هفت سیر حاتم طائی یا قصه‌ی هفت سؤال حاتم طائی، درمیآید. قصه‌ی هفت انصاف حاتم طائی را نیز باید دنباله‌ی همان پنداشت. حسین واعظ کاشفی (فت ۹۱۰ هق) شرح زندگی و کارهای حاتم طائی را به اختصار در قصص و آثار حاتم طائی یا رساله‌ی حاتمیه آورده است، که در پاریس و تهران چاپ شده است؛ ترجمه‌ای از این قصه به ترکی تحت عنوان داستان حاتم طائی در ۱۲۷۲ هق در قسطنطنیه به چاپ رسیده است. چند ترجمه و گزارش هندی نیز از این قصه در دست است، که بعضی منظوم میباشد.

حاجب (hājeb)، عنوان رئیس تشریفات در دستگاه خلیفه و سلطان، که تعیین اجازه و وقت بار خلیفه و سلطان بوسیله‌ی او بوده است. در عهد اسلام خلفای راشدین حاجب نداشتند، و اول دفعه معاویه، ظاهراً باشارت زیاد ابن ابیه، بتعیین حاجب جهت خویش پرداخت. حاجب در دستگاه بنی امیه و عباسیان نوبت و حق تقدم واردین به خلیفه را تعیین میکرد، و کسانی را که نوبت یا حق ورود نداشتند منع میکرد، و عامه را جز در موارد مهم و استثنائی از حضور خلیفه بازمیداشت. رفته رفته حاجبان تسلط تمام پیدا کردند، و این نکته از اسباب انحطاط و ضعف خلفا گشت. و آن ترتیب در نزد سلاطین و امرای مستقل دیگر نیز رایج گشت، و امرای سامانیان و غزنویان حاجب خویش را از امرا برمیگزیدند، و حاجب کبیر و حاجب سالار میخواندند و مخصوصاً در اوقاتی که امیر خردسال بوده، حاجب سالار نفوذ تمام داشته و بنام او در امور تصرف میکرده است. در بعضی مواقع حاجب بزرگ مأمور جلب مقصرین بزرگ و محتشم میشده، چنانکه بموجب حکایتی، عضدالدوله حاجب بزرگ خود را فرمان داد تا قاضی شهر را سربرهنه و دستار در گردن کرده پیش وی بیاورد. امیر حاجب در درگاه سلطان محمود غزنوی و مسعود I غزنوی از بین امرای محتشم انتخاب می‌شده است. در عهد سلاجقه، حاجب بزرگ و امیری که صاحب این مقام بوده است امیر بار (amire bār) یا امیر باربیگ (amir bārbeyg) خوانده میشده است.

حاجب (hājeb) [عربی، = پوشنده، پرده‌دار]، در علم قافیه، کلمه‌ای که پیش از قافیه بلفظ و معنی واحد تکرار گردد. قافیه‌ای چنین را محجوب (mahjub) خوانند. پسندیده‌ترین نوع حاجب آن است که میان دو قافیه درآید؛ مانند (امیر معزی)؛

ای شاه زمین بر آسمان داری تخت؛
سست است عدو تا تو کمان داری سخت؛
حمله سبک آری و گران داری رخت؛
پیری تو بتدبیر و جوان داری بخت.

حاجب‌الدوله (hājebo'd.dōle)، لقب مشهور **حاجی علی خان مقدم مراغه‌ای**، فت سلخ ربیع الاول ۱۲۸۵ هق، از امرا و رجال عهد ناصری. وی در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه منصب فراشباشیگری داشت، و بسبب دخالت و مباشرتی که در امر عزل و قتل میرزا تقی خان امیر کبیر داشت، ناصرالدین شاه او را برکشیده لقب حاجب الدوله داد (۱۲۶۸ هق). پس از آن نیز همواره مورد توجه و التفات شاه و مادرش مهد علیا بود. چند سال بعد لقب ضیاءالملک یافت، و حکومت خوزستان بدو تفویض گشت (۱۲۷۵ هق)، و چون چند سال بعد مریض شد، به تهران آمد، و وزارت عدلیه یافت (۱۲۷۸ هق)، و به لقب اعتمادالسلطنه ملقب شد. در ۱۲۸۰ هق، ناصرالدین شاه وی را عصائی مرصع عطا کرد، و بعد از او، پسرش محمد حسن خان معروف به صنیع‌الدوله را برکشید، و اعتمادالسلطنه لقب نهاد.

حاجب سالار: ← حاجب، عنوان.

(1)Hathor

حاجب کبیر: ← حاجب، عنوان.
حاج رجبعلی، مسجد، مسجد عهد قاجاریه، در محله‌ی سنگلج، تهران؛ حاوی نکات جالب معماری قدیم.
حاج زین عطار: ← زین عطار.
حاج محمد جعفر آباده‌ای، مسجد، مسجد مورخ ۱۲۹۶ هق، از عهد قاجاریه، در اصفهان؛ دارای کاشیکاریهای زیبا.
حاجی‌آباد (hājiābād)، آبادیی در فارس، در دره‌ی رود پلوار، که ظاهراً بر قسمتی از شهر قدیم استخر قرار دارد. در ح 600 متری ل آن در دره‌ی معروف به تنگ شاه سروان (tange šāhe sarvān)، غارهای طبیعی وجود دارد، که یکی از آنها، معروف به شیخ علی یا زندان جمشید، مشتمل بر کتیبه‌ای از شاپور I ساسانی است. این کتیبه به دو زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی است، و با وجود کوششهائی که عده‌ای از محققین از اوایل نیمه‌ی دوم قرن 19م در حل مشکلات آن کرده‌اند هنوز توفیق کامل نیافته‌اند.
حاجی‌آباد، ده (جم ۱°۳۶۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان درآگاه، بخش سعادت‌آباد، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۱۹۸ کیلومتری ل بندر عباس.
حاجی‌آباد: ← حاجی‌آباد ایزدخواست.
حاجی‌آباد ایزدخواست (izad.xāst)، دهستان (جم ۱۹°۰۰۰)، ج شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)، در دشت ایزدخواست؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. از دهاتش: ایزدخواست یا اولاد عالی؛ حاجی‌آباد (جم ۴°۰۹۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۸۴ کیلومتری ج داراب، و مزایجان (mazāyjān) (جم ۵۷۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۰۸ کیلومتری جش داراب.
حاجی بابا (hāji bābā)، قهرمان و مصنف موهوم ایرانی سرگذشت مشهور حاجی بابا، اثر جیمز موریه. تحت این نام مجعول، سرگذشت یک نمونه‌ی ایرانی عهد فتحعلی شاه قاجار، با ذکر و توصیف اخلاق و آداب و عقاید و احوال آن روز ایران بیان شده است، و مؤلف، که بموجب ادعای جیمز موریه همان قهرمان کتاب است، سرگذشت خود را با لحنی که از انتقاد و طنز خالی نیست بیان می‌کند. حاجی بابا پسر یک دلاک اصفهانی است، که در راه مشهد اسیر ترکمنها میشود، و بعد از فرار از نزد ترکمنها، به مشهد میرود، و از آنجا در طهران و قم و اصفهان سرنوشت خود را دنبال می‌کند. از نقالی و رمالی و نسقچی‌گری تا ملاباشی‌گری، همه کاری را میآزماید، و به اسلامبول و حتی لندن نیز مسافرت میکند، و فراز و نشیب زندگی خود را در طی داستان بیان مینماید، و ظلم و جهل و بیخبری دستگاه حکومت، و فقر و فساد زندگی عامه را، با بیان جزئیات درست و دقیق احوال و رسوم و عقاید و آداب طبقات مختلف‌ــاما با مبالغه‌ای غرض‌آلود و با نیش و طعنه و ناسزای بسیار در حق ایران و ایرانی‌ــبیان میکند. جیمز موریه، مؤلف ظاهری کتاب، در حقیقت چنانکه خود وی مدعی است باید مترجم کتاب حاجی بابا باشد، زیرا اقامت محدود او در ایران و بی‌اطلاعی او از احوال واقعی ایران، و مخصوصاً ضعف سایر آثار او، نشان میدهد که سرگذشت حاجی بابا در واقع حاصل تجارب و مطالعات او نبوده است.

در زمان جیمز موریه، حاجی بابا نام افشار از قدیمترین محصلین ایرانی در لندن بوده است، و همچنین در حیرت‌نامه‌ی سفرا، که تفصیل مسافرت حاجی میرزا ابوالحسن ایلچی است، مطالبی هست که بعضی تفصیلات سرگذشت حاجی بابا را بیاد میآورد. با اینهمه، هویت اصلی مصنف واقعی سرگذشت حاجی بابا محل بحث است، و باحتمال قوی، چنانکه خود جیمز موریه گفته است، میبایست مصنف آن یک ایرانی کاملا واقف به اوضاع و احوال و عقاید و رسوم مملکت خود بوده باشد.

سرگذشت حاجی بابا یک بار بوسیله‌ی میرزا حبیب اصفهانی بفارسی ترجمه شده است، که موسوم به ترجمه‌ی سرگذشت حاجی بابا است، و این ترجمه غالباً بنام شیخ احمد روحی منسوبست. ترجمه‌ی دیگری هم بوسیله‌ی میرزا اسدالله شوکت‌الوزاره در هند شده است، که موسوم است به سوانح عمری حاجی بابا، و هر دو ترجمه چاپ شده است.
حاجی بکتاش: ← بکتاشیه.
حاجی‌حسن (hāji.hasan)، ده (جم ۱°۰۳۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان شهر ویران، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۳۵ کیلومتری ل‌ش مهاباد.
حاجی خلیفه (hāji xalife) یا **کاتب چلبی** (kāteb calabi)، شهرت **مصطفی ابن عبدالله،** ۱۰۱۷–۶۷ هق، مورخ بزرگ ترک؛ متـ قسطنطنیه. در ۱۴ سالگی وارد فوج معروف به سلاحدار شد؛ در ۱۰۳۳–۴۵ هق تقریباً پیوسته همراه لشکریان عثمانی در جنگهای مرز شرقی آناطولی بود، که از آن جمله است جنگهای عثمانی با ایران (محاصره‌ی بغداد در ۱۰۳۵ هق، لشکرکشی عثمانیها به همدان در ۱۰۳۹ هق، محاصره‌ی مجدد بغداد در ۱۰۴۰ هق، و جنگ ۱۰۴۳–۴۵ بفرماندهی شخص سلطان مراد IV). بعد از سفر حج، در ۱۰۴۵ هق به قسطنطنیه بازگشت. با ثروت سرشاری که داشت از آن ببعد بتحقیق و تألیف پرداخت. آثار عمده‌اش عبارتند از **کشف الظنون؛** تقویم التواریخ (ترکی و فارسی، ۱۰۵۸ هق)، در تاریخ؛ جهان‌نما، در جغرافیا به ترکی، به گرده‌ی کتابهای جغرافیائی معتبر اروپائی؛ سُلَّم الوصول الی طبقات الفحول، بعربی، در زندگینامه‌ی عده‌ای از مشاهیر؛ تحفة الاخیار (۱۰۶۱ یا ۶۳ هق)، مشتمل بر پند و امثال و اشعار گزیده؛ دستور العمل فی اصلاح الخلل (۱۰۶۳ هق)، در اصلاحات مالی؛ فَذْلَکة التواریخ (عربی و ترکی)، در تاریخ؛ تحفة الکبار (۱۰۶۷ هق)، در تاریخ بحریه‌ی دولت عثمانی؛ میزان الحق (ترکی، ۱۰۶۷ هق)، در عقاید و کلام، و غیره.
حاجی رتن (ratan) یا **بابا رتن،** شهرت **خواجه ابوالرضا رتن ابن ساهوک** (یا **ساهون**)، مدعی شیاد دروغپرداز گزافه‌گوی قرن ۶م یا ۷م هق. وی در اواخر قرن ۶م هق در حدود پنجاب هند ظاهر شد، و ادعا کرد که در هنگام حیات حضرت محمد وی نیز حیات داشته، و به مدینه رفته و محضر پیغمبر اسلام را درک نموده است. احادیث مجعول بی‌اساس نیز از خود ساخته و به پیغمبر نسبت داده است که بعضی از محدثان و حفاظ آنها را بنام رتنیات (rataniyyāt) جمع آورده‌اند. در بسیاری از آثار صوفیه و کتب رجال که از قرن ۷م هق ببعد تألیف یافته‌اند نام او ذکر شده، و بسیاری از آنها، از ساده‌لوحی، دعاوی این شیاد گزافه‌گوی را باور داشته‌اند، و بعضی (مانند دولتشاه سمرقندی) نقل کرده‌اند که وی "از حواریان حضرت عیسی بوده و عمر او را ۱°۴۰۰ سال میگویند". در هر حال، حاجی رتن مزبور در هند میزیسته، و دعویهای غریب و گزافه‌آمیز داشته است. وفاتش را نیز باختلاف اقوال در ۵۹۶ یا ۶۰۸ یا ۶۳۲ هق نوشته‌اند، و بعضی مآخذ نیز تاریخ ۷۰۰ و ۷۰۹ را ذکر کرده‌اند که اینهمه اختلاف در تاریخ وفات او نیز شگفت‌انگیز است. قبرش هنوز بنام "حاجی رتن" در شهر بهاتیندا (bhātindā) در پنجاب باقی است.
حاجی شاه ابن یوسف شاه: ← اتابکان یزد.
حاجی صدر اصفهانی: ← صدر اصفهانی.
حاجی طرخان (hāji tarxān) یا **هشترخان** (haštar.xān)، روسی **آستراخان** (āstrāxān)، شهر (جم در ۱۹۵۷ تخمیناً ۲۸۱°۴۰۰)، مرکز بخش حاجی طرخان، جش جمشیر اروپائی، در دلتای رود ولگا بر ساحل چپ شاخه‌ی اصلی آن، بفاصله‌ی ح 100 کیلومتری از دریای خزر. مرکز صید ماهی و تهیه‌ی خاویار، و محل بارگیری نفت باکو است. در زمان ابن بطوطه آبادیی در این محل وجود داشت. در زمستان ۷۹۸ هق امیر تیمور حاجی طرخان را ویران کرد. بعدها شهر از نو رونق یافت، و سرانجام مرکز حمل و نقل بر دریای خزر و اراضی مجاور گردید. در طی انحطاط مملکت اردوی زرین، خاندانی از خانهای تاتار در هشترخان استقرار یافت (۸۷۱ هق)، در ۹۶۲ هق (۱۵۵۴ بم) روسیه خان‌نشین حاجی طرخان را فتح کرد. روسها در ۱۵۵۸ ساختمان شهر را تجدید کردند. در ۱۷۲۲–۱۸۶۷ بندر ناوگان خزر بود، و سپس باکو جای آنرا گرفت. کلیسای جامع و دیر و "کرمل" (قلعه. ← کرملین) قسمت قدیمی شهر هنوز باقی است. در جج II، در ۱۹۴۲ نیروهای آلمان باین شهر رسیدند.
شهر حاجی طرخان پایتخت **خانات حاجی طرخان (یا هشترخان)** (۸۷۱–۹۶۴ هق، مطابق ۱۴۶۶–۱۵۵۶ بم) بود، که پس از انحطاط مملکت اردوی زرین، تحت حکومت خاندانی از سلسله‌ی چنگیزیان تأسیس گردید (۸۷۱ هق). بسبب کشمکشهای داخلی، تغییر سریع خانها از ۹۱۰ هق ببعد، و مداخلات خانهای کریمه، خان وقت هشترخان در مقابل آنان و دولت عثمانی از تزار روسیه استمداد کرد. در ۹۶۲ هق (۱۵۵۴) روسها خانات هشترخان را فتح کردند، و خانی بر آنجا منصوب نمودند، و چون او با خان کریمه همدست شد، وی را خلع و خانات هشترخان را ضمیمه‌ی خاک خود کردند.
حاجی علی خان مقدم مراغه‌ای: ← حاجب الدوله.
حاجی قوام (hāji qavām)، شهرت **حاج قوام الدین حسن،** فـ ربیع الاول ۷۵۴ هق، از رجال و وزرا و توانگران معروف فارس در قرن ۸م هق. وی در نزد شاه ابواسحاق اینجو تقرب تمام داشت، و ندیم و مشاور او محسوب میشد. خواجه حافظ در بعضی غزلیات خود از او بنام حاجی قوام و قوام‌الدین حسن یاد کرده است. صاحب فارسنامه‌ی ناصری مدعی است که ملا صدرای شیرازی، فیلسوف معروف، از اعقاب اوست.

حاجی گرای (hāji geray)، فت ۸۷۰ یا ۸۷۱ هق، از امرای خاندان چنگیزیان، و مؤسس خانات کریمه. جدش تاش تیمور (tāš teymur) از امرای اردوی زرین بود، و مدت کوتاهی در اواخر قرن ۸م هق (۱۴م ب‌م) در کریمه حکومت کرد. بر طبق مآخذ لهستانی، حاجی گرای در لیتوانی متولد شد، و بعدها کریمه را گرفت. وی ظاهراً متحد لهستان و لیتوانی و دشمن جنووا و دولت اردوی زرین در ولگا بود. در ۱۴۶۵ پاپ پاولوس II سفیری به دربار وی فرستاد تا او را به جنگ با سلطان محمد فاتح برانگیزد. نیز ← گرای؛ باغچه‌سرای.

حاجی‌لر، بخش، ← مینودشت.

حاجیلو (hājilu)، دهستان، شهرستان قروه، استان کردستان.

حاجیلو، دهستان، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان.

حاجی میرزا آقاسی، شهرت **میرزا عباس** (پسر میرزا مسلم ایروانی)، فت رمضان ۱۲۶۵ هق، وزیر و مرشد و مربی معروف محمد شاه قاجار. وی در آذربایجان معلم فرزندان عباس میرزا ولیعهد بود، و از آن میان، محمد میرزا (محمد شاه بعد) در حق او اعتقاد و ارادت تمام داشت. بعد از قتل قائم مقام، محمد شاه او را بصدارت برگزید، و او، چون عنوان وزیر و صدر اعظم را نمیپسندید، عنوان "شخص اول مملکت" یافت. حاجی میرزا آقاسی عزت نسا خانم، دختر فتحعلی شاه، را بعقد خویش درآورد، و امور مملکت را در دست گرفت. وی در دوره‌ی صدارت، املاک فراوان اندوخت، و گویند ۱٬۴۳۸ قریه و مزرعه داشت، که آنهمه را در آخر عهد محمد شاه بشاه هبه نمود. حاجی میرزا آقاسی درشت‌خوی و بی‌تدبیر و خودخواه و مغرور بود، و بزخم زبان بیشتر رجال را از خود میآزرد. سواران و صاحب‌منصبان فوج ماکو و ایروان، چون او را حامی خویش میشمردند، در تهران و ولایات بیرسمی و تعدی بسیار بمردم میکردند، و کس را مجال شکایت از آنها نبود. مع هذا، هنگام وفات محمد شاه، که حاجی میرزا آقاسی تنها و مورد بغض و نفرت رجال دربار بود، آنها هیچ توجه و حمایتی از حاجی نکردند.

حاجی میرزا آقاسی، بعد از وفات محمد شاه، به حضرت عبدالعظیم رفته در آنجا متحصن شد، و سپس از آنجا به عتبات رفت، و در آنجا وفات یافت. حاجی میرزا آقاسی قریحه‌ی شاعری داشت، و با تخلص فخری اشعار عارفانه میسرود. در دوره‌ی صدارت او، بعلت مخارج بیحساب و بسبب عدم اطلاع او از جریان امور، خزانه‌ی دولت تهی شد، و مملکت به سرحد افلاس رسید. قسمت عمده‌ی خزانه را صرف کندن قنات و ریختن توپ کرد، که از آنها نیز چندان بهره‌ای عاید نشد، و یکی از ظرفا درین باره این رباعی جالب را گفته است،

نگذاشت بملک شاه حاجی درمی،
شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی؛
نه مزرع دوست را از آن آب نمی،
نه بیضه‌ی خصم را از آن توپ غمی.

در باره‌ی بی‌اطلاعی حاجی میرزا آقاسی از طرز اداره، و بی‌تدبیری او در امور مملکت‌داری، حکایات مضحک و غریب نقل میکنند.

حاجی میرزا جانی، فت ۱۲۶۸ هق، تاجر کاشانی و از پیروان قدیم باب، که وقتی باب را از اصفهان به قلعه‌ی چهریق آذربایجان میبردند، مبلغی به رئیس مستحفظین او داد و باب را یکشب در خانه‌ی خویش مهمان کرد. کتاب نقطة الکاف در شرح حال سید باب و تاریخ بابیه تألیف اوست. حاجی میرزا جانی، بعد از سوء قصد بابیه نسبت به ناصرالدین شاه قاجار در قریه‌ی نیاوران، با ۲۷ تن دیگر از بابیه گرفتار شد، و با شکنجه و عقوبت سخت بقتل رسید (سلخ ذی القعده‌ی ۱۲۶۸ هق).

حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل، فت شوال ۱۳۲۶ هق، مجتهد معروف عهد قاجاریه و از ارکان مشروطه در عتبات. در حدود سن ۹۰ سالگی در نجف در گذشت.

حاجی میرزا مسیح طهرانی: ← مسیح طهرانی.

حاخام یا خاخام: ← ربن یا ربی.

حادث: ← حدوث و قدم.

حادث و قدیم: ← حدوث و قدم.

حادثه، در اصطلاح فیزیک، ← واقعه.

حاده، زاویه‌ی: ← زاویه.

حارث، جبل [جبل الحارث]، ← آرارات.

حارث ابن ابی شمر: ← حارث ابن جبله.

حارث ابن جبله (hārese 'bne jabala)، فت ۵۶۹ یا ۵۷۰ ب‌م، بزرگترین فرمانروایان غسانی (← غسانیها) و اولین پادشاه این سلسله که وجودش محقق است. یوستی‌نیانوس I وی را فرمانفرمای قبایل عرب شام ساخت (۵۲۹)، و او را مقام فولارخوس (← فیلارک) و پاتریکیوس (← پاتریسین)، که در آن زمان در دولت بیزانس بزرگترین مقامات بعد از امپراطور بود اعطا کرد. در ۵۳۱ تحت فرماندهی بلیزاریوس بر ضد ایران جنگ کرد، ولی هر دو بکلی مغلوب شدند. در ۵۴۱ نیز تحت سرداری بلیزاریوس در بین النهرین جنگی کرد، ولی کاری از پیش نبرد. قسمت اعظم دوران سلطنت وی به جنگ با منذر III (پادشاه حیره) گذشت؛ سرانجام در ۵۵۴ در ناحیه‌ی قنسرین پیروزی بزرگی نصیب حارث گردید، و منذر در این جنگ کشته شد؛ این واقعه ممکن است همان یوم حلیمه (yăme halima) از ایام معروف عرب باشد (← ایام العرب؛ حلیمه). پس از این واقعه، عمرو ابن منذر بخونخواهی پدر برخاست. در ۵۶۳ حارث به قسطنطنیه رفت تا گزارش این کارهای خود را به امپراطور بدهد، و در باب اقداماتی که باید بر ضد عمرو بعمل آید مشورت کند. در زمان حارث، بیشتر مسیحیان سوریه و فلسطین از یعاقبه بودند، و حارث سلاح خود را در طرفداری از این مذهب دانست، و بکومک تئودورا، ملکه‌ی روم، در پیشرفت کار یعاقبه کوشید.

حارث ابن جبله ظاهراً همان حارث ابن ابی شمر (hārese 'bne abi šamer) است که در روایات عرب ذکرش آمده است. برای روایت مربوط به حارث و سموئل یهودی ← سموءل ابن عادیاء.

حارث ابن حلزه (hārese 'bne helleza)، فت ح ۵۸۰ ب‌م، شاعر جاهلی عرب، از قبیله‌ی بکر ابن وائل. شهرت وی بیشتر بسبب قصیده‌ای است که جزء معلقات آمده است. حارث در این قصیده بر قبیله‌ی تغلب، که با بکن ابن وائل دشمنی داشتند، تاخته است. برخی از ابیات این قصیده در فصاحت و شیوائی مقامی بس ارجمند دارد.

حارث ابن سریج (hārese 'bne sorayj)، فت ۱۲۸ هق، از اعراب تمیم، ساکن خراسان. در سنه‌ی ۱۱۶ هق بر خلیفه‌ی اموی هشام ابن عبدالملک عاصی شد، و فاریاب و بلخ و طالقان و مرو الرود را گرفت، و با امیر خراسان که از جانب خلیفه آنجا بود جنگ کرد، و عده‌ی زیادی بدور وی گرد آمدند، و در ترکستان کار او سخت بالا گرفت. آخر نصر ابن سیار در صدد استمالت او برآمد؛ اما او تن بمصالحه در نداد، و سرانجام در نزدیک مرو کشته شد.

حارث ابن کعب (hārese 'bne ka'b)، قبیله‌ی عرب از قبایل یمنی. در نجران میزیستند، و با قبیله‌ی همدان همسایه بودند. در دوره‌ی جاهلیت قسمتی از آنها یغوث را میپرستیدند، و قسمتی نیز مسیحی بودند. در ربیع الاول 10 هق (۶۳۱ ب‌م) پیغمبر اسلام خالد ابن ولید را با ۴۸۰ تن به دعوت حارث ابن کعب فرستاد؛ بت‌پرستان و جمعی از مسیحیان اسلام آوردند، و دیگران به قبول جزیه تن دردادند. داستان مباهله مربوط به دسته‌ی دیگر از قبیله‌ی حارث ابن کعب بوده است که مسیحی بوده‌اند.

حارث ابن کلده‌ی ثقفی (hāresc 'bne kaldaye saqafi)، فت ظاهراً ح ۵۰ هق، طبیب عرب از اهل طائف. قبل از اسلام بدنیا آمد، و در اینکه اسلام آورده است یا نه اختلاف کرده‌اند. گویند به ایران آمده و طب در آنجا آموخته بود. پیغمبر کسانی را از مسلمین که بیمار میشدند نزد او می‌فرستاد. حارث بعد از پیغمبر نیز سالها حیات داشت.

حارث محاسبی (hārese mohasebi) [ابوعبدالله حارث ابن اسد محاسبی بصری]، ۱۶۵–۲۴۳ هق، زاهد و عارف مشهور قرن ۳م هق. در بصره بدنیا آمد، و اکثر عمرش در بغداد گذشت، و در همانجا وفات یافت. وی از مشاهیر زهاد و محدثان عصر خویش، و به نیکی و پارسائی مشهور بود، و در مراقبت نفس و رعایت فرائض اهتمام تمام داشت. از آثارش کتابهای الرعایة لحقوق الله، الوصایا، التوهم، باقی مانده است، که در آثار و افکار کسانی مانند امام غزالی تأثیر و نفوذ بخشیده‌اند. رساله‌ای هم بنام فصل فی المحبه داشته که گویا فقط منقولاتی از آن در کتابهای دیگر باقی مانده است.

حارثه (hāresa)، ملوک نبطی، ← نبطیان.

حارس: ← عس.

حارمجدون: ← هرمجدون.

حارمحب[1] (hārmhab) یا **حورمحب**[2] (horem-heb)، فت ۱۳۵۰ ق‌م، پادشاه مصر قدیم و مؤسس سلسله‌ی XIX. از اشراف مقتدر عهد اخناتون بود، و در دوره‌ی جانشینان وی مخصوصاً توت‌عنخ‌آمون مقامی شامخ داشت. در ح ۱۳۵۰ ق‌م بسلطنت رسید. بناهائی را که در دوره‌ی اخناتون ساخته شده بود متروک گذاشت یا ویران کرد، و معبد آمون را تعمیر نمود. بکوشش او فساد از دستگاه حکومت رخت بربست، مصر رونق یافت. رامسس I جانشین او شد (ح ۱۳۱۵ ق‌م).

حاشیه (hāšie) [عربی، = کنار. جمع آن حواشی (havāši)]. ۱– سفیدی اطراف نوشته بر روی ورق کاغذ یا صفحه‌ی کتاب. در نسخ خطی تزیینی مرسوم بود که در حاشیه طلااندازی و تشعیرسازی

(1)Harmhab (۲)Horemheb

میکردند، ۲- آنچه در شرح و توضیح مطلبی یا معنی لفظی در کناره‌ی راست یا چپ کتابی می‌نوشتند. امروز اینگونه مطالب بیشتر در زیر متن اصلی با حروف ریزتر، و گاه در پایان کتاب با ذکر صفحه و سطر متن چاپ میشود. گاه نیز در حاشیه‌ی نسخه‌های خطی یا کتب چاپی قدیم، کتاب یا کتابهائی غیر از متن اصلی نوشته یا چاپ میشد، و بدینطریق، دو یا چند کتاب در مجلدی فراهم میآمد. ۳- کتاب یا رساله‌ای که در باب کتابی دیگر نوشته میشد، و نکاتی انتقادی یا تفصیلی دربر داشت. سبب این تسمیه آن بود که ابتدا مطالب را در حاشیه‌ی کتاب مینوشته‌اند.

حاشیه‌ی ملا عبدالله: ← تهذیب المنطق و الکلام.

حاصلخیزی، شعائر: ← بارآوری، شعائر.

حافظ (hāfez)، [= نگهدارنده، نگهبان، و نام خدا]، در تاریخ اسلام، عنوان کسی که قرآن را در حفظ دارد (حافظ قرآن)، و همچنین عنوان کسی که در معرفت حدیث و اسماء رجال آن مهارت داشته باشد (← حدیث). "حافظ" بعنوان لقب نیز در نام الحافظ لدین الله، خلیفه‌ی فاطمی، بکار رفته است. اشتهار حافظ شیرازی باین تخلص، بنا بر مشهور، بسبب آن بوده است که وی، بنا بادعای خود، قرآن را به ۱۴ روایت از حفظ می‌دانسته است. در تاریخ مسلمین، نام کسان بسیاری ذکر شده است که بجهت حفظ قرآن یا حفظ حدیث عنوان حافظ داشته‌اند (مثلا ← ابونعیم).

حافظ، شهرت ابوالمیمون عبدالمجید (abo'l-maymun al.hā- fezo le dine 'l.lāh)، ملقب به **الحافظ لدین الله**، ح ۴۶۷-۵۴۴ هق، ۱۱مین خلیفه‌ی (۵۲۵-۵۴۴ هق) فاطمی مصر؛ ته عسقلان. نوه‌ی مستنصر خلیفه بود. پس از کشته شدن (۵۲۴ هق) خلیفه آمر بدست نزاریه، حافظ نایب‌السلطنه شد، و در ۵۲۵ هق بخلافت نشست. وزیر ارمنی خود یانس را مسموم کرد، و خود حکومت را بدست گرفت. پس از چندی پسرش حسن قدرت یافت؛ وی مردی شدید العمل، و رفتارش حتی نسبت به پدرش موهن بود. سرانجام حافظ، تحت فشار لشکریان، حسن را بواسطه‌ی طبیب مسیحی وی مسموم کرد و بهرام نام ارمنی را وزارت داد (۵۲۹ هق). استیلای مردی مسیحی، با القاب سیف‌الاسلام و تاج‌الدوله، بر امور وضعی درهم پیچیده پدید آورد، و سرانجام بهرام، که در سپردن مقامات مهم به همکیشان خود افراط می‌کرد، ناچار از قاهره گریخت (۵۳۱ هق)، و بدین ترتیب، "دوره‌ی ارامنه" در حکومت فاطمیان، که با روی کار آمدن بدر الجمالی آغاز شده بود پایان یافت. حافظ در میان آشفتگی و غوغا درگذشت. آثار سقوط قریب الوقوع حکومت فاطمیان از ناصیه‌ی دوران وی هویدا بود.

حافظ یا خواجه حافظ یا خواجه حافظ شیرازی، شهرت و عنوان **شمس‌الدین محمد شیرازی،** متخلص به **حافظ** و ملقب به **لسان الغیب** (lesāno 'l.qeyb) و **ترجمان الاسرار** (tarjo-māno 'l.'asrār)، ف ۷۹۱ یا ۷۹۲ هق، شاعر و غزلسرای بزرگ ایران. وی در شیراز ولادت یافت، اما از مدت عمر و تاریخ ولادت خود او، و نام و هویت پدرش، در مآخذ موثق و قابل اعتماد قدیم ذکری نیست. در هر حال، وی در جوانی به آموختن قرآن و ادب عربی و علوم اسلامی توجه کرد، و در تفسیر و کلام و حکمت و ادب تبحر یافت. قرآن را از حفظ بود، و بهمین سبب حافظ [(اینجا) = کسی که قرآن را از حفظ دارد] تخلص کرد. عهد جوانی او مصادف بود با امارت (۷۴۴-۷۵۴ هق) شاه شیخ ابواسحاق اینجو در فارس، که ممدوح حافظ واقع شد، و شاعر از رجال عهد او و نیز از دوران سلطنت او مکرر با شوق و علاقه یاد کرده است، و ظاهراً از مشایخ و علمای عهد این پادشاه، کسانی مانند شیخ امین‌الدین بلیانی، قاضی عضدالدین ایجی، و قاضی مجدالدین شیرازی، تا حدی مربی و حامی حافظ بودند. دوره‌ی امارت امیر مبارزالدین محمد مظفر، که توأم با سختگیری و تعصب بسیار بود، ظاهراً موجب نارضائی شاعر بود، اما پسران او، شاه شجاع و شاه منصور، مورد توجه و ممدوح حافظ بودند، چنانکه از سایر سلاطین آل مظفر نیز، مثل شاه یحیی، شاه محمود، و زین العابدین، و همچنین از سلطان اویس و سلطان احمد ایلکانی نیز که در تبریز و بغداد حکومت داشته‌اند، بتصریح و کنایه در اشعار خویش یاد کرده است. اواخر عمر شاعر مواجه بود با استیلای امیر تیمور بر فارس، و اگر ملاقات و مذاکره‌ای که بموجب قول بعضی از تذکره‌نویسان بین حافظ و این پادشاه روی داده است درست باشد، در پایان زندگی شاعر بوده است. "خاک مصلی" (xāke mosallā)، که مدفن و مزار کنونی حافظ در شیراز است، به یک روایت ماده‌تاریخ وفات او نیز هست. حافظ، بنا بر مشهور، و چنانکه از دیوانش نیز برمیآید، به زادگاه خود شیراز علاقه‌ی فراوان داشته است، و ستایش شیراز و خوبان آن در دیوان وی بسیار آمده است. ظاهراً بسبب همین علاقه‌ی وافر به شیراز یا بجهات دیگر، حافظ بر خلاف هموطن خود سعدی به سیاحت و مسافرت چندان رغبتی نشان نداده است، و ظاهراً جز به یزد و هرموز، از شیراز بجای دیگر نرفته است. با اینهمه، شهرت او هم در زمان حیات به آذربایجان و بغداد و حتی هند نیز رسیده بود، و حتی بموجب بعضی روایات، سلاطین دکنی هند نیز او را به دربار خویش دعوت میکردند. در دیوان حافظ، ذکر نام پادشاهان و وزرا و علمای عصر مکرر آمده است، و پیداست که شاعر با غالب بزرگان فارس ارتباط داشته است.

حافظ با آنکه چندین قصیده‌ی عالی و چند منظومه‌ی کوتاه محکم و نیز رباعیات و قطعات دارد، شهرتش بیشتر در غزلسرائی است، و غزل او را از همه حیث اوج غزل فارسی میشمارند. وصف عشق و شراب و مستی، و بیزاری از ریا و سالوس، شعر او را رنگی خاص بخشیده است، و با آنکه شاعر غالباً نظر خوشی در باره‌ی صوفیه ندارد، در بعضی موارد کلام او یادآور مطالب و مقاصد صوفیه است. در حقیقت، تعلیم حافظ ممزوجی است از فلسفه و عرفان اسلامی که‌مثل رباعیات منسوب به خیام‌ـاز رندی و آزاداندیشی اهل شک و حیرت چاشنی گرفته است. در کلام او، نه فقط ذکر بعضی قدما مثل فردوسی، سعدی، نظامی، ظهیر فاریابی آمده است، بلکه از سلمان ساوجی، خواجوی کرمانی، و کمال خجندی نیز یاد شده است، و مشابهت صورت و مضمون بعضی غزلهای او با غزلهای این شاعران و نیز با بعضی اشعار عماد فقیه و اوحدی کرمانی قابل ملاحظه است.

دیوان حافظ، بنا بر مشهور، اول دفعه بوسیله‌ی یکی از یاران یا شاگردان او بنام محمد گلندام (golandām)ـتدوین یافته است، و بعدها بعضی غزلهای دیگر نیز بمرور در آن وارد شده است. از بین چاپهای متعدد موجود دیوان او فعلا مهم‌ترین و موثقترین چاپ همانست که باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی در تهران منتشر شده است. دیوان حافظ شروح متعدد بفارسی و ترکی دارد، که از آنجمله شرح ترکی سودی بسیار مشهور شده است. همچنین دیوان حافظ و گاه منتخباتی از آن به عربی و عده‌ای از السنه‌ی اروپائی ترجمه شده است، و تأثیر و نفوذ حافظ در ایجاد دیوان شرقی غرب گوته، شاعر آلمانی، محسوس و مشهود است. تفأل با دیوان حافظ و حکایات و قصه‌های بسیاری که در باب فال حافظ در کتابها و هم در افواه هست از شهرت و قبول فوق العاده‌ی او در نزد عموم فارسی‌زبانان حکایت دارد.

حافظ ابرو (hāfeze abru)، شهرت **شهاب‌الدین عبدالله ابن لطف‌الله خوافی** (xāfi)، ف شوال ۸۳۳ هق، مورخ و جغرافیانویس ایرانی در عهد تیموریان. در هرات بدنیا آمد، و در همدان به کسب معرفت پرداخت. در جوانی بخدمت تیمور پیوست، و سپس نزد شاهرخ تقرب یافت. وفات وی بنا بر مشهور در شهر زنجان اتفاق افتاد. از آثار او، غیر از زبدة التواریخ، که بنام بایسنقر تألیف کرده است، اصلاح و تکمیل جامع التواریخ رشیدی را نیز میتوان نام برد. در این دو تألیف او، آنچه اهمیت دارد گزارشهائی است که مؤلف از حوادث قریب به عصر خود نوشته است. حافظ ابرو کتابی نیز در جغرافیا تألیف کرده است، که ظاهراً بر کتاب اصطخری مبتنی بوده است، و مؤلف آن را بنام شاهرخ تیموری و به اشارت او تألیف کرده است.

حافظ ابونعیم: ← ابونعیم.

حافظ کرت (hāfeze kart) [ملک حافظ]، ف ۷۳۲ هق، از امرای سلسله‌ی آل کرت؛ پسر ملک غیاث‌الدین I کرت. در ۷۳۰ هق بجای برادر خویش ملک شمس‌الدین محمد کرت بامارت نشست. بعد از وی امارت ببرادرش ملک معزالدین کرت رسید.

حافظه[1]، استعداد بخاطر سپردن و بخاطر آوردن صور ذهنی اشیاء یا موقعیتهای مربوط به تجارب گذشته. بعضی خاطراتی که در شخصیت انسان مؤثر است ممکن است فقط بوسیله‌ی هیپنوتیسم یا پسیکانالیز بیاد آیند. استعداد یادگیری نیز در حافظه تأثیر دارد. تحقیقات تجربی زیادی برای اندازه‌گیری حافظه بعمل آمده، و معلوم شده است که کسی که بسرعت یاد میگیرد، آنچه را فراگرفته دیرتر از آنکه بکندی یاد میگیرد فراموش می‌کند. و نیز آنچه موافق با تمایلات عقلانی یا حوائج عاطفی باشد بهتر بخاطر میماند. از جنبه‌ی فیزیولوژیائی، حافظه را بر اساس این فرض توجیه میکنند که معابری از مغز و سلسله‌ی اعصاب که زمانی محرکی از آنها عبور کرده در عبور مجدد مقاومت کمتری نشان میدهند. این و سایر نظریاتی که برای توجیه حافظه و کشف مراکز

(1)memory

جسمانی آن در مغز ارائه شده صرفاً جنبه‌ی نظری دارد، و مورد تردید است. حافظه معمولا با ازدیاد سن ضعیف میشود.

حافظه، در حسابگر؛ ← مخزن؛ نیز ← حسابگر (قسمت ۱.۴).

حافی، بشر؛ ← بشر حافی.

حاقه، سوره‌ی (hāqqa) [= قیامت]، سوره‌ی ۶۹م قرآن، مکی، ۵۲ آیه. اشاره است به سرگذشت قومهای عاد و ثمود، و فرعون، و گریز به روز قیامت، که هر کس نامه بدست راست دارد گوید من منتظر چنین روز بودم، و آنکه نامه بدست چپ دارد گوید کاش نامه‌ام را نداده بودند.

حاکم (hākem)، شهرت **ابوعلی منصور،** مقلب به **الحاکم بامر الله** (al.hākemo be amre l.lāh')، ۳۷۵-۴۱۱ هق، ششمین خلیفه‌ی (۳۸۶-۴۱۱ هق) فاطمی مصر، یگانه پسر (از مادری مسیحی) و جانشین خلیفه عزیز. شخصیتش معما-آمیز است. در آغاز خلافت، برجوان (barja-vān)، خادم سرای عزیز، سرپرستی او را داشت، اما قدرت واقعی بدست ابن عمّار مغربی، شیخ قبیله‌ی کُتامه (از قبایل بربر) بود، و حاکم او را لقب امین‌الدوله داد. ابن عمار اهل قبیله‌ی خود را بر مصر مستولی کرد. و این امر لشکریان ترک را ناراضی ساخت، و سرانجام برجوان بکومک لشکریان ترک خلیفه و دیگر ناراضیان نفوذ بربرها را قلع کرد، و پس از کشته شدن ابن عمار، قدرت را بدست گرفت. در ۳۹۰ هق برجوان بامر خلیفه بقتل رسید، و از آن ببعد حاکم با استبداد و با تعصب شدیدی که در ترویج مذهب اسماعیلی نشان میداد، فرمانروائی کرد، و فرمان‌های عجیب در منع از شرابخواری و موسیقی صادر نمود، و حتی زنان را از رفتن به کوچه‌ها بازداشت، و کفاشان را فرمود تا کفش زنانه ندوزند. کنیسه‌های یهود و کلیساها را ویران نمود، و از هیچ آزار و تخفیفی نسبت به یهود و مسیحیان فروگذاری نکرد. سرانجام در ۴۰۸ هق، تحت تاثیر و نفوذ **حمزة ابن علی زوزنی** و درزی ادعای الوهیت کرد، و این امر سبب شورشهای سخت گردید. سرانجام در شب ۲۷ شوال ۴۱۱ هق حاکم ناپدید شد، و گویند خواهرش ستّ‌الملک او را بقتل رسانید.

شخصیت حاکم بین مورخین مختلف فیه است. بعضی معتقدند که وی در آغاز سلطنت صمیمانه نیت رستگاری معنوی و رفاه مادی اتباع خود را داشت، و بعدها، ظاهراً به تحریک متملقان، جور و تعدی پیشه کرد، و به خشونت و قساوت گرایید. و بعضی در سلامت روانی و حتی عقلی او تردید کرده‌اند. وی مساجد زیبا بنا نهاد، و **دار الحکمه** را تاسیس نمود (۳۹۵ هق). ابن یونس زیج حاکمی را بنام او ساخت، و ابن هیثم در زمان او به مصر رفت.

حاکم I، خلیفه‌ی عباسی مصر؛ ← عباسیان مصر.

حاکم II، خلیفه‌ی عباسی مصر؛ ← عباسیان مصر.

حاکم جلیل (hākeme jalil)، شهرت **ابوالفضل محمد ابن احمد حاکم،** فد جمادی الاولی ۳۳۵ هق، وزیر نوح I سامانی. در آغاز پادشاهی نوح I بوزارت رسید (۳۳۱ هق). اما بواسطه‌ی سوء تدبیر، خزانه را خالی و در عین حال لشکر را ناراضی کرد. نیز در قتل احمد ابن حمویه سعی بسیار نمود. عاقبت، بسبب نارضائی لشکر از او، امیر نوح بفرمود تا او را بکشتند.

حاکم نیشابوری (hākeme neyšāburi)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن عبدالله نیشابوری،** ح ۳۲۱-۴۰۵ هق، حافظ و محدث و مورخ معروف، اهل نیشابور. در طلب علم به عراق و حجاز و ماوراء النهر سفر کرد، و یک چند عهده‌دار قضای نیشابور بود، و گاه بعنوان سفارت بین دربار سامانیان و آل بویه تردد مینمود. در علم حدیث تبحر تمام داشت، و از آثار او کتابهای المستدرک، الصحیح، و تاریخ نیشابور در خور ذکر است.

حاکمیت[1] (hākemiyyat)، قدرت ناشی از آزادی و استقلال یک دولت مستقل. دولتهای مستقل می‌توانند، با اعمال حق حاکمیت، روابط خارجی و امور داخلی خود را بر وفق تمایلات خود تنظیم نمایند. مثلا در روابط خارجی، سفرائی به سایر کشورهای مستقل اعزام دارند، قراردادهای بین‌المللی منعقد کنند، و اعلان جنگ بدهند، یا با دشمن صلح کنند. در امور داخلی، میتوانند هر طور که مصلحت بدانند برای اتباع خود حقوق و تکالیفی تعیین نمایند، و در قلمرو خود نیروهای انتظامی در اختیار گیرند، و امور اقتصادی خویش را موافق سود و صلاح کشورشان اداره نمایند. هر گاه اعمال حق حاکمیت در دست فردی واحد باشد حکومت را **حکومت مطلقه،** و اگر در دست طبقه‌ی معدودی باشد حکومت را اولیگارشی (oligārši)، و اگر در اختیار همه‌ی مردم باشد آن را **دموکراسی** مینامند. در زمان حاضر، حق حاکمیت دول حقی مطلق نیست، و مقررات مقبول العام حقوق بین الملل (مانند تضمین حقوق بشر و حمایت از حقوق اقلیتها) این حق را محدود میسازد، و مخصوصاً تمایل عمومی بر آن است که استفاده از حق حاکمیت دولتها در امور خارجی (خاصه در مورد اعلان جنگ) محدود شود، و اعمال این قسمت از حق حاکمیت کم و بیش تابع نظریات سازمان ملل گردد. از طرف دیگر، حق حاکمیت دولتهای کوچک جهان اسمی است. زیرا آنان معمولا امور داخلی و خارجی خود را موافق تمایلات کشورهای بزرگ و نیرومند تنظیم مینمایند. حاکمیت سرزمینهای **تحت الحمایه** یا تحت قیمومت نیز محدود است، و تابع تمایلات دولتهای حامی یا قیم میباشد.

حال (hāll)، ← حلول.

حالات اسم، در دستور زبان. حالات مختلف اسم از روابط مختلفی که اسم با کلمات دیگر یا با گوینده دارد حکایت میکند، مانند حالت فاعلی و حالت مناداً. در بعضی از زبانها (مانند اوستائی، فارسی باستان، یونانی، لاتینی، روسی، و آلمانی) اسم بر حسب این حالات صورتهای مختلفی بخود می‌گیرد، و تغییر صورت اسم دلالت بر تغییر معنی میکند. در اوستائی و سانسکریت هشت حالت جداگانه میتوان تشخیص داد که اسامی آنها که از زبان لاتینی اقتباس شده عبارت است از (۱) نومیناتیو (nominātiv)، که اصولا دلالت بر کننده‌ی کاری میکند، و در عمل با حالت رفع عربی مطابق است؛ (۲) آکوزاتیو (ākuzātiv)، که دلالت بر مفعول صریح میکند؛ (۳) وکاتیو (vokā-tiv)، که حالت منادا است؛ (۴) انسترومانتال (-ans-trumāntāl)، که اصولا دلالت بر وسیله‌ی عمل میکند (تا حدی شبیه "مفعول معه" در عربی)؛ (۵) داتیو (dātiv)، که دلالت بر مفعول بواسطه میکند که در فارسی غالباً با "به" و "برای" ادا میشود (مانند "به احمد گفت" و "برای احمد آورد")؛ (۶) آبلاتیو (āblātiv)، که دلالت بر نوعی از مفعول بواسطه میکند که در فارسی عموماً با "از" ادا میشود (مانند "از احمد گرفت")؛ (۷) ژنتیو (jene-tiv)، که اصولا دلالت بر رابطه‌ی ملکیت دارد، و عموماً با مضاف الیه مطابق است؛ (۸) لوکاتیو (lokātiv)، که دلالت بر ظرف و مکان دارد (نظیر "مفعول فیه" در عربی).

در زبانهای قدیم هندواروپائی همه یا غالب این حالات موجب حدوث صورتهای مختلف در اسم و همچنین در انواع ضمائر و صفات میشود؛ هر یک ازین حالات در مفرد و جمع، و گاه در تثنیه، صورت جداگانه دارد؛ بعبارت دیگر، اسم و ضمیر و صفت نیز صرف میشود. صفت درین حالات با اسم مطابقه میکند. در زبانهای جدیدتر هندو-اروپائی، صرف اسامی و ضمایر و صفات بتدریج مختصر شده و یا از میان رفته است. در زبان روسی و آلمانی، هنوز صرف اسامی و صفات و ضمایر بر حسب رابطه‌ی ترکیبی آنها رایج است؛ در زبان فرانسوی میتوان گفت از میان رفته است. در ← زبانهای ایرانی، صرف اسم در اوستائی و فارسی باستان و ختنی (سکائی) مشهود است. در زبانهای ایرانی میانه، بطور کلی صرف اسم یا مختصر شده و یا از میان رفته است. در پهلوی و پارتی متأخر دیده نمیشود، و در فارسی نیز وجود ندارد (بنای آکوزاتیو یا مفعول صریح با "را" جدید است، و همیشه نیز صدق نمیکند). در بعضی لهجه‌های محلی ایرانی هنوز صرف اسامی تا حدی رایج است (مثلا در آسی مفصلتر، و در کردی و بلوچی و تاتی و سمنانی و طالشی و بعضی لهجه‌های فلات پامیر مختصرتر). در بسیاری از زبانهای ایرانی، مانند زبانهای دیگر، صرف اسامی به صرف در دو حالت اصلی (حالت فاعلی) و حالت فرعی (حالت متمم فعل) خلاصه شده است. در زبانهائی که صرف اسامی در آنها مختصر شده یا از میان رفته، عموماً از حروف اضافه برای نمودن حالات مختلف اسم استفاده میشود.

حالب یا میزه‌نای: ← مثانه.

حالت کولولیدی: ← کولولید.

حالت نوزاد[2] (hālate nōzād)، حالت یک عنصر در هنگام رها شدن آن از یک ماده‌ی مرکب. بعضی از عناصر، بالخاصه ئیدروژن، در حالت نوزاد فعالتر از حال عادی خود هستند.

حالی: ← بنائی یا بنائی هروی.

حام[3]، پسر نوح پدر کوش، مصرایم، فوط، و کنعان (پیدایش ۶.۱۰). بروایت عهد (پیدایش ۹.۱۸-۲۷)، نوح در حال مستی خود را عریان کرد، و حام او را در این حال بدید، و دو برادر خود سام و یافت را خبر کرد، ولی آنان او را پوشاندند، و چون نوح بهوش آمد و دریافت که حام با وی چه کرده بود، او را لعنت نمود. در روایات اسلامی داستان حام را با شاخ و برگ بیشتر و بصورت

(1)sovereignty (2)nascent state (3)Ham

دیگر نیز نقل کرده‌اند، و هم گفته‌اند که در اثر لعنت نوح، اولاد و نژاد او سیاه شدند (و بدینگونه نژاد سیاهپوست بوجود آمد). نیز ← حامی، زبانهای؛ حامی، نژاد.

حامل[1] (hāmel) [یا گاهی بردار (bordār)]، در ریاضیات، قطعه خط مستقیمی دارای مبدأ و منتهای مشخص. در نام بردن از یک حامل، اول حرف مبدأ و سپس حرف منتها گفته میشود، و در نوشتن، اول حرف مبدأ و سپس حرف منتها (در طرف چپ آن) نوشته میشود، و روی آنها سهمی قرار می‌دهند؛ گاه نیز حامل را با یک حرف میخوانند و مینویسند (مثلا "حامل $\overrightarrow{AB}$ یا $\vec{V}$" در شکل ۱). مفاهیم وابسته به حامل عبارتند از امتداد یا محمل (mahmel)، جهت، و کمیت. امتداد یک حامل خط نامحدودی است که آن حامل بر آن قرار دارد؛ جهت حامل جهت حرکت از مبدأ بطرف منتها است، و معمولا آنرا بوسیله‌ی سهم معین میکنند؛ کمیت حامل فاصله‌ی بین مبدأ و منتها است بر حسب واحدی معین. حاملها در فیزیک و مکانیک کمال اهمیت را دارند. درین علوم، علاوه بر کمیتهای عددوار، که با عدد مشخص میشوند (مانند جرم و دما)، کمیتهای حاملی (یعنی کمیتهائی مانند نیرو و سرعت، که فقط با مقدار عددی مشخص نمیشوند، بلکه باید امتداد و جهت آنها را نیز مشخص کرد) زیاد در کار میآید، و این کمیتها را بوسیله‌ی حاملهائی نمایش میدهند. قواعد محاسبه با حاملها موضوع حساب حاملی و تحلیل حاملی است که در علوم فیزیک و مکانیک و مباحث وابسته بآنها از وسایل ضروری است.

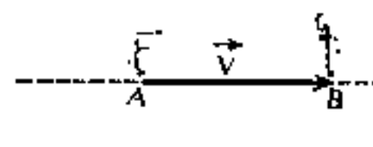

(۱)

دو حامل را که دارای یک کمیت و نیز موازی و همجهت باشند همسنگ (ham.sang) نامند (شکل۲). حاملهائی که دارای یک مبدأ باشند متقارب (motaqāreb) خوانده میشوند. از اعمال اساسی بر حاملها ترکیب چند حامل است، یعنی یافتن منتجه (montaje) یا مجموع هندسی آنها؛ حاملهائی که از ترکیب آنها منتجه بدست میآید مؤلفه‌های (mo'allefe-) آن منتجه خوانده میشوند (برای مثال از معنای فیزیکی آنها ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها؛ ترکیب حرکات).

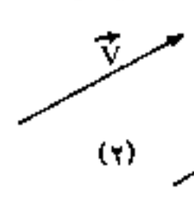
(۲)

منتجه‌ی دو حامل متقارن قطر متوازی الاضلاعی (معروف به "متوازی الاضلاع حاملها") است که بر آن دو حامل ساخته شود (شکل ۳؛ $\overrightarrow{AR}$ منتجه‌ی $\overrightarrow{AB}$ و $\overrightarrow{AC}$ است)؛ اگر دو حامل دارای یک امتداد نیز باشند، منتجه‌ی آنها دارای همان امتداد و جهت حامل بزرگتر است، و کمیتش مساوی مجموع (برای دو حامل همجهت؛ شکل ۴) یا تفاضل (برای دو حامل مختلف الجهت؛ شکل ۵)

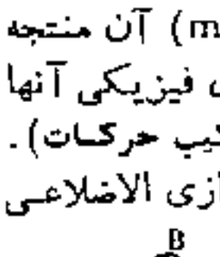

(۳)

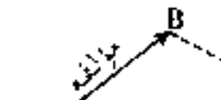

(۴)

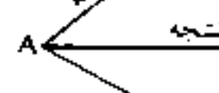

(۵)

کمیات آن دو حامل میباشد. برای ترکیب چند حامل متقارب، یکی را با دیگری ترکیب کرده منتجه را با سومی ترکیب میکنیم و هکذا (شکل ۶، $\overrightarrow{AR}$ منتجه‌ی $\overrightarrow{AB}$ و $\overrightarrow{AC}$ و $\overrightarrow{AD}$ است)؛ چنانکه شکل نشان میدهد، نتیجه‌ی عمل چنانست که از منتهای یکی از حاملها، حاملی همسنگ دومی بکشیم، و از منتهای این حامل، حاملی همسنگ سومی رسم کنیم، و هکذا، و سپس مبدأ مشترک را به انتهای آخرین حاملی که بدین طریق رسم شده است وصل کنیم (کثیر الاضلاع حاصل را در شکل ۶ کثیر الاضلاع ABC′RD کثیر الاضلاع حاملها گویند).

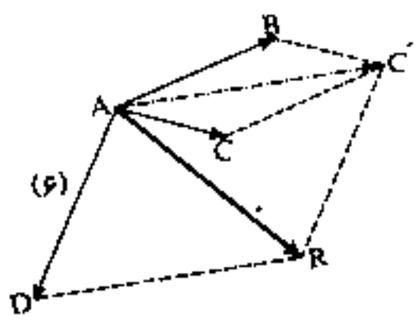

(۶)

در مورد دو حامل متوازی، اگر کمیتهای آنها مساوی و جهاتشان مختلف باشد دو حامل تشکیل زوج میدهند؛ در غیر این حالت، منتجه‌ی دو حامل متوازی $\overrightarrow{AB}$ و $\overrightarrow{CD}$ (شکل ۷ و ۸) حاملی است موازی با آنها، و اولا جهت و کمیتش اگر دو حامل هم‌جهت باشند بترتیب جهت مشترک و مجموع دو کمیت، و اگر دو حامل مختلف الجهت باشند، بترتیب جهت حامل بزرگتر و تفاضل دو کمیت است، و مبدأ آن نقطه‌ای است مانند O از خط واصل بین مبدأهای دو حامل که در رابطه‌ی $OA \times AB = OC \times CD$ صدق کند (خطوط نقطه‌چین شکل طریق ترسیمی تعیین منتجه را نشان میدهد. در هر دو شکل، CB′ مساوی AB جدا میشود). برای ترکیب چند حامل متوازی، اولی را با دومی و منتجه را با سومی ترکیب می‌کنند، الی آخر. بالاخص، نیروی جاذبه‌ی زمین بر ذرات اجسام واقع در مجاورت آن، یعنی اوزان این ذرات (← وزن)، امتداد قائم دارند، و نظر به کوچکی نسبی این اجسام، میتوان نیروهای مذکور را متوازی محسوب کرد. پس، این نیروها با حاملهائی متوازی و متحد الجهت نمایش داده میشوند؛ منتجه‌ی آنها وزن جسم، و نقطه‌ی اثر این منتجه مرکز ثقل جسم است.

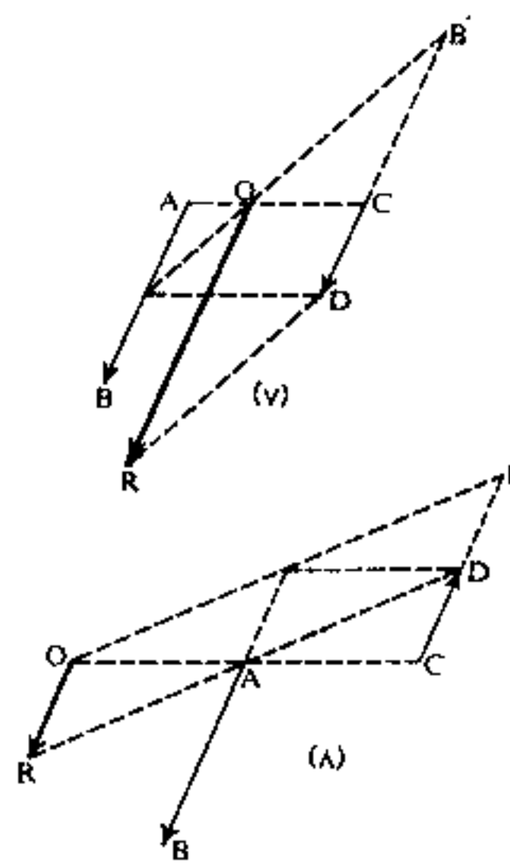

(۷)

(۸)

تجزیه‌ی یک حامل عکس مسئله‌ی ترکیب است، و عبارتست از یافتن چند حامل که مجموع هندسی آنها مساوی آن حامل باشد. تجزیه‌ی یک حامل به دو حامل متقارب یا به دو حامل متوازی بستگی دارد به معلوماتی که از دو حامل مطلوب در دست است، و از تصاویر ترکیب حاملها استنباط میشود. برای معنی فیزیکی تجزیه و ترکیب حاملها ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها.

حامل[2] (hāmel)، در مخابرات، موج یا جریان یا بسامدی که فرستاده میشود. برای اینکه حامل بتواند پیام مورد نظر را منتقل کند باید بعضی از مشخصات پیام را بر آن تحمیل کرد.

حامل راس الغول: ← برشاوش.

حامی، زبانهای[3] (hāmi) [منسوب به حام، پسر نوح]، دسته‌ای از زبانهای شمال افریقا، مانند زبان مصری قدیم و زبان بربری. ← زبان، جدول. نیز ← حامی، نژاد.

حامی، نژاد[4] [منسوب به حام، پسر نوح]، نامی که به چندین گروه نژادی افریقای شمالی داده شده است، که زبانهای آنها بهم وابسته است، و از حیث اصل دارای قرابت محسوب میشوند. از آن جمله اند مصریهای قدیم و اعقاب کنونی آنها، قبطها، بربرها، طوارق، و بعضی از قبایل عمده‌ی حبشی. نیز ← حامی، زبانهای.

حاوی یا **الحاوی فی الطب** (al.hāvi fe 't.tebb)، کتاب جامع و معروف ابوبکر محمد ابن زکریای رازی (فد ۳۱۳ هق) در طب، که بزرگترین کتاب طبی عربی است. رازی ۱۵ سال به جمع و تألیف این کتاب اشتغال داشته است. و آن ظاهراً بعد از وفات رازی و در واقع از روی یادداشتهای تکمیل‌نشده‌ی او جمع و تدوین شده است. ازین رو، و هم بسبب آنکه مطالب و تحقیقات مختلف طول و تفصیل بسیار داشته است، از قدیم نسخ آن بسیار کمیاب بوده است، و حتی ۵۰ یا ۶۰ سالی بعد از رازی هم، چنانکه از قول علی ابن عباس مجوسی در کامل الصناعه برمیآید، نسخ آن بسیار معدود بوده است. بهر حال، در تعداد و ترتیب مجلدات کتاب و مطالب و مندرجات آن اختلاف است، و از اصل کتاب نسخه‌ی کاملی هنوز بدست نیامده است. ترجمه‌ی لاتینی آن، که ظاهراً از روی یک نسخه‌ی ملخص حاوی صورت گرفته است، یکبار در ۱۴۸۶ در برشا، و سپس در ۱۵۰۰ (در ۲۵ مجلد) و ۱۵۰۶ و ۱۵۰۹ و ۱۵۴۲ در ونیز انتشار یافته است. از نکات گفتنی در باب این کتاب یکی توجه مؤلف است به دستورهای بهداشتی، و دیگر دقت و علاقه‌ی اوست در ضبط مشاهدات بالینی. کتاب حاوی را رشیدالدین ابوسعید ابن یعقوب مسیحی قدسی (فد ۶۴۶ هق) حاشیه کرده است.

حایر یا **حائر:** ← حائر.

حایل (hāyel) یا **حائل** (hā'el)، شهر و واحه (جم ح ۲۰'۰۰۰)، مرکز جبل شمر، لغ نجد، عربستان سعودی، ح ۳۸۵ کیلومتری لش مدینه. حایل پایتخت آل رشید بود، و با تصرف (۱۳۴۰ هق، مطابق ۱۹۲۱ بم) آن بدست عبدالعزیز III ابن سعود دولت آل رشید منقرض گردید. حایل سابقاً از توقفگاههای حاجیانی بود که از ایران به زیارت مکه میرفتند.

حبابه، معشوقه‌ی یزید ابن عبدالملک.

حب الآس: ← مورد.

حب البلوغ: ← غرور.

حب الخضراء، میوه‌ی درخت ابهل.

حب السلاطین: ← حب الملوک.

حب السودان: ← چشم یا حب السودان.

حب الغار: ← برگ بو.

(۱)vector (۲)carrier (۳)Hamitic (۴)Hamites

حب القلقل (habbo 'l.qolqol)، دانه‌ی نوعی فلوس (*Cassia tora*) که ضماد آنرا برای تسکین درد استعمال میکردند.
حب المسک: ← بامیا.
حب الملوک (habbo 'l.moluk) یا **حب السلاطین**، دانه‌ی کرچک هندی (*Croton tiglium*).
حبانیه (habbaniyya)، دریاچه‌ای کنار ساحل جنوبی فرات، عراق مرکزی، ۸۰ کیلومتری غ بغداد.
حبرون[1] (habrun)، حالیه **خلیل** (xalil) [بنام "خلیل" (خدا)، یعنی ابراهیم]، شهر (در ۱۹۴۶ جه ۲۶°۳۹۰)، اسرائیل، ح ۳۲ کیلومتری جغ اورشلیم. حبرون مسبوق بر زمان کتاب مقدس است، و در این کتاب نامش نخستین بار در داستان ابراهیم میآید. ابراهیم در آنجا مقبره‌ی خانوادگی خود را تأسیس کرد. داود در حبرون زندگی کرد، و ایشالوم در آنجا طغیان خود را آغاز نمود. حبرون شهر مهمی بود، و در همه‌ی جنگهائی که در فلسطین روی داده است (جنگهای مکابیان، رومیها، صلیبی) ذکرش میرود. حبرون در آغاز قریة اربع (qaryato arba') [= شهر اربع] نام داشت، و ممرا (mamrā) نام دیگر شهر یا نام یکی از محلات آن بود. شهر زیارتگاه مسلمانان و یهودیان است.
حبسیات (habsiyyāt)، ← حبسیه.
حبسیه (habsiyye) [عربی، از حبس (= زندان)]، جمع آن حبسیات، شعری که در نالش و شکایت از درد و رنج زندان سروده شده باشد؛ مانند قصیده‌ی مسعود سعد سلمان بدین مطلع،

نالم ز دل چو نای من اندر حصار نای
پستی گرفت همت من زین بلند جای.

حبش حاسب (habaše hāseb)، شهرت **احمد ابن عبدالله مروزی** (marvazi)، از منجمین معروف بغداد در عصر مأمون و معتصم. بین سالهای ۲۵۰ و ۲۶۱ هق بسن ح ۱۰۰ سالگی درگذشت. مدت 10 سال به رصد اشتغال داشت. سه زیج تألیف کرد، که مهمترین آنها زیج ممتحن است. ظاهراً اول کسی است که ظل را وارد مثلثات کرد، و جدول ظلی فراهم کرد. تألیفات دیگری نیز به وی منسوب است. پسرش **ابوجعفر ابن حبش** منجمی ممتاز و سازنده‌ی آلات رصد بوده است.
حبشه (habaše) یا **اتیوپی**[2] (etiopi) یا **آبیسینیا**[3] (ābisiniā) [تحریف اروپائی لفظ عربی حبش]، امپراطوری (ح تخمیناً ۱°۱۸۴°۳۲۰ کمه؛ جه ح ۱۸°۰۰۰°۰۰۰)، ش افریقای مرکزی، پایتختش آدیس آبابا. از لش به بحر احمر، از غ به سودان، از ج به کنیا، و از جش و لش به سومالی محدود است. مشتمل است بر ایالت خودمختار اریتره (کرسی آن اسمرا)، چهار مملکت مستقل سابق-تیگره (tigre) در ل؛ امهرا (amharā) در لغ؛ گوجم (gojam) یا (حبشی) گوئودیام (guodyām)، در ل قسمت مرکزی؛ و شوآ (šoā) (مشتمل بر آدیس آبابا) در قسمت مرکزی-و نواحی دیگر. سرزمین-های گالاها (در ج) و دنقلیها (danqali-) یا دناقل (danāqel) (در ش) را پادشاهان حبشه در طی دو قرن اخیر تصرف کرده‌اند.
شهرهای عمده‌ی آن، علاوه بر آدیس آبابا، عبارتند از اسمرا؛ مصوع؛ دسیه (desie)، هرار (harār) (عمده‌ترین مرکز مسلمانان حبشه)؛ دیردوی (diredavā)، گندر (gondar)، و جمه (jemma). پیش از الحاق (۱۹۵۲) اریتره به حبشه، حبشه راهی به دریا نداشت، ولی حالیه از طریق بنادر مصوع و عصاب (assāb) به بحر احمر راه دارد.

سرزمین حبشه مشتمل بر بیابانهای پست، و یک رشته فلاتهای وسیع کوهستانی است. ارتفاع متوسط فلات مرکزی از ۲°۱۰۰ تا ۲°۴۰۰ متر است، کوههائی که از آن سر برافراشته مشتمل بر قله‌ی (یا رأس) داشان، واقع در لش دریاچه‌ی تانا، است که مستور از برف میباشد، و ارتفاعش به ح ۴°۶۲۰ متر میرسد؛ این فلات را نیل ازرق و رود تاکازه [= مخوف] زهکشی میکنند. بیابان دناقل بین فلات مرکزی و اریتره قرار دارد. ناحیه‌ی بیابانی اوگادن کنار مرز سومالی است. دره‌ی نشتی بزرگ فلات مرکزی را به دو منطقه تقسیم میکند.

سکنه‌ی حبشه از گروههای نژادی مختلف هستند. نخستین ساکنین آن اقوام کوشی (منسوب به کوش، پسر حام) بودند، که چند هزار سال قبل از میلاد باین سرزمین تاختند، و دنقلیها و گالاها و سومالیها از اعقاب آنها هستند. هجوم دیگر در اولین هزاره‌ی ق‌م روی داد، و مهاجمین عمدةً سامیهای عربستان جنوبی بودند، و آنان با کوشیها درآمیختند، و زبان خود، گئز (ge'ez) یا جعز (je'ez)، را بر آنها تحمیل کردند، و شهرهای تازه‌ای مانند اکسوم تأسیس نمودند. امهریها (amhari-) از اصل مختلط سامی و حامی هستند، و امروزه طبقات حاکمه و بیشتر مأمورین دولت از این گروه است، که باتفاق گروه سامی تیگره‌ای ح ۱/۳ سکنه را تشکیل میدهند. قریب ۴۰٪ سکنه از قبایل حامی‌الاصل گالا هستند، و بیشتر آنها مسلمانند. سومالیها مسلمان متعصب، و دناقل سیاهپوست و مسلمان اند. فلاشاها یا "یهودیان سیاه" در ج تیگره زندگی میکنند.

مذهب رسمی کلیسای ارتدوکس حبشی است، که وابسته به کلیسای قبطی است. تقریباً همه‌ی امهریها و تیگره‌ایها و جمعی از گالاها پیرو مذهب رسمی اند؛ ۱۷٪ سکنه مسلمان و ۲۵٪ بت‌پرست اند.

زبان ملی زبان امهری است، که قریب ۴۰٪ مردم بآن تکلم میکنند، ولی در قسمت اعظم حبشه زبانهای مختلطی رایج است. زبان جعز، که زبان مذهبی کلیسای حبشی است، و در قرن ۱۴م ملغی شد، منشأ شاخه‌هائی از زبانهای سامی از جمله امهری گردید.

اقتصاد حبشه فلاحتی و شبانی است. بسبب بارانهای منظم و شرایط مساعد زمین، قسمت زیادی از اراضی حبشه بسیار حاصلخیز است، ولی زراعت در شرایط بدوی صورت میگیرد. مهمترین صادرات حبشه قهوه است (۶۵٪ کل صادرات کشور در سال ۱۹۵۵)؛ صادرات دیگرش غلات، پوست، و طلا است. یگانه راه عمده‌ی ارتباط حبشه با خارج راه آهنی است که آدیس آبابا را به جیبوتی مرتبط میکند.

تاریخ

حبشه یکی از قدیمترین ممالک زمین است. بنقل روایات، ملکه‌ی سبا که به دیدار سلیمان پیغمبر رفت حبشی بود، و از وصلت آنها پسری بنام منلیک (menelik) بوجود آمد، که نیای داستانی شاهان حبشه است، و مملکت اکسوم را تأسیس کرد. (اگر هم قصه‌ی سلیمان و ملکه‌ی سبا حقیقت داشته باشد، ملکه‌ی سبا از عربستان جنوبی بوده است.) یونانیان قسمت لش افریقا (مشتمل بر مصر، سودان، و حبشه‌ی کنونی) را آیتیوپیا (āytiopiā) میخواندند، که ریشه‌ی نام رسمی کنونی حبشه (اتیوپی) است، و بمعنی "سرزمین صورت-سوختگان" بوده است. حبشه مطابق مملکت کوش عهة یا جزئی از آنست. تقریباً مسلم است که قسمتی از سکنه‌ی حبشه یهودی بودند. مسیحیت (قبطی) بوسیله‌ی قدیس فرومنتیوس[4] (qeddis frumentius) (فت ح ۳۸۰) [ابا سلمه (aba sala-ma) در مآخذ حبشی] وارد حبشه شد. وی برده‌ی پادشاه اکسوم بود، و نزد او تقرب یافت، و به ترویج مسیحیت پرداخت. رواج مسیحیت به کندی صورت گرفت؛ در قرون ۵م و ۶م بود که حبشه یک سرزمین مسیحی شد. با فتوحات مسلمانان در مصر و نوبی، از ۶۷۵ رابطه‌ی آن با عالم مسیحیت قطع شد. برای مهاجرت مسلمانان به حبشه در زمان پیغمبر اسلام ← محمد.

تاریخ جدید حبشه از قرن ۱۲م شروع میشود که شایعاتی درباب مملکتی مسیحی در افریقا و پادشاه آن پرستر جان به اروپا رسید، که بر ۷۲ پادشاه سلطنت میکرد، و هند نیز جزء قلمرو او بود. چندین پوینده‌ی پرتغالی در صدد رسیدن به دربار این پادشاه افسانه‌ای برآمدند، تا سرانجام یکی از آنان بنام کوویلیائو[5] (kovilyāo) در ۱۴۹۰ وارد حبشه شد، و نامه‌ای از ژان II (شاه پرتغال) بعنوان پرستر جان تقدیم فرمانروای حبشه یا نگوس نمود. گزارشهای وی دربار پرتغال را بفکر عقد قراردادی با حبشه بر ضد مسلمانان انداخت؛ در ۱۵۲۰ سفیری از پرتغال به دربار حبشه آمد، و با نگوس وقت پیمانی منعقد نمود. کمی بعد هجوم احمد ابن محمد ممروف به گران (grān)، فرماندروای سومالی، به حبشه، به کومک سپاهیان و توپخانه‌ی پاشای دولت عثمانی در زیلع، آغاز گردید، و او قوائی را که شاه پرتغال به کومک نگوس فرستاده بود مغلوب کرد، و بیشتر پرتغالیها بقتل رسیدند. اما مرگ گران مانع شد که مهاجمین از موقعیت خود استفاده کنند، و حبشیان آنها را دفع کردند. در قرن ۱۷م یکی از کشیشان کلیسای کاتولیک موفق شد که نگوس وقت را به کیش کاتولیک درآورد، ولی شور و تعصب جانشین وی چنان خشمی در مردم برانگیخت که نگوس او را از حبشه اخراج کرد، و کیش کاتولیک را در حبشه ریشه‌کن نمود (۱۶۳۳)؛ کلیسای قبطی دگر بار استقرار یافت، و خارجیها از حبشه اخراج شدند.

در دو قرن بعد حبشه اغلب گرفتار جنگهای داخلی بود، و شاهنشاهی نگوس فقط جنبه‌ی اسمی داشت. قدرت عمدةً در دست فرمانروایان دو مملکت امهرا و تیگره بود، که پیوسته برای تثبیت تفوق خود در جنگ بودند. در طی این جنگها تقریباً همه‌ی بناهای بزرگ حبشه نابود

(۱)Hebron (۲)Ethiopia (۳)Abyssinia (۴)Frumentius (۵)Covilhão

شد. سرانجام در قرن ۱۹م یکی از سرکردگان حبشه این کشور را تحت لوای واحد درآورد، و بعنوان تئودور II (–teodor) سلطنت کرد (۱۸۵۵–۶۸). وی دشمن سرسخت مسلمانان بود. در سلطنت خود کوشید که امور مملکت را اصلاح کند. اما در نتیجه‌ی توهینی که دولت بریتانیا نسبت به او نمود، قنسول بریتانیا و سایر اتباع آن دولت را بزندان انداخت، و این امر منجر به جنگی شد که به شکست و خودکشی تئودور انجامید. پس از یک جنگ داخلی، یوحنا سلطنت کرد (۱۸۷۲–۸۹)، و او نیز به مسلمانان تعدی بسیار کرد. کشمکش بین ایتالیا و حبشه از زمان او آغاز گردید، در ۱۸۸۵ ایتالیا بندر مصوع را از مصر گرفت؛ یوحنا ایتالیائیها را شکست داد، و آنان را وادار به عقبنشینی کرد (۱۸۸۷). بعد از وی منلیک II سلطنت کرد (۱۸۸۹–۱۹۱۳)، که ایتالیائیها را در عدوی شکست داد (۱۸۹۶)، و استقلال حبشه را در مقابل تجاوز دول اروپا حفظ کرد. نوه و جانشینش را، که به اسلام گرویده بود، کلیسای حبشه مرتد خواند، و او خلع شد، و دختر منلیک، تامش زاودیتو (zäditu) (۱۸۷۶–۱۹۳۰) به امپراطوری اعلام شد (۱۹۱۷)، و پس از وفات وی هیلا سلاسی به امپراطوری رسید. وی با بهانه‌جوئی ایتالیا مواجه شد؛ تصادم (۱۹۳۴) سربازان حبشی و ایتالیائی در دهکده‌ی والوال (← اوگادن) وقوع جنگ را تسریع کرد؛ جنگ در اکتبر ۱۹۳۵ آغاز شد؛ پ. بادوگلیو حبشه را فتح کرد (۱۹۳۶)؛ هیلا سلاسی به انگلستان پناهید. در ژوئن ۱۹۳۶، دولت ایتالیا حبشه و اریتره و سومالی ایتالیا را به **افریقای شرقی ایتالیا** تبدیل کرد، و این وضع تا ۱۹۴۱ که نیروهای بریتانیا این سرزمین را از تسلط ایتالیا خارج کردند برقرار بود. هیلا سلاسی به حبشه بازگشت (ژانویه‌ی ۱۹۴۱)؛ در پایان سال ۱۹۴۲ حبشه به آلمان و ایتالیا و ژاپن اعلان جنگ داد. در سپتامبر ۱۹۵۲، بر طبق رأی (۱۹۵۰) مجمع عمومی سازمان ملل، اریتره تحت امپراطوری حبشه قرار گرفت.

تا پیش از جج II، سازمان سیاسی حبشه جنبه‌ی فئودال داشت، و اختیارات سرکردگان محلی نامحدود بود. از آن زمان ببعد، این اختیارات سلب و به مأمورین منتخب امپراطور تفویض شده است. از اقداماتی که برای استقرار حکومت دموکراسی بعمل آمده است اعطای (ژوییه‌ی ۱۹۳۱) قانون اساسی از طرف امپراطور است، که در ۱۹۵۵ در آن تجدید نظر بعمل آمد. معذلک، حبشه احزاب سیاسی ندارد، و قدرت مطلق در دست امپراطور است.

حبشی، زبان (habäši)، دسته‌ای از ← زبانهای سامی، رایج در حبشه. ← زبان، جدول.

حبشی ابن التونتاق (habäšiyye 'bne altun-tāq)، معروف به **دادبک حبشی** (dādbake) و **امیرداد حبشی** (amir.dāde)، از امرای مشهور سلاجقه. پدر وی از سرداران الب ارسلان بود، و خود او را ملکشاه سلجوقی برکشید. ملکشاه امارت خراسان را بدو داد، و همو بود که ولایت دامغان و گردکوه را گرفت، و به رئیس مظفر داد (۴۸۹ هق). برکیارق او را بتسخیر خوارزم و دفع طغیان آنجا فرستاد (۴۹۰ هق). وی بر سنجر شوریده در خراسان قدرتی بهمرسانید (۴۹۳ هق). بلمعالی نحاس (فد ۵۱۲ هق) ستایشگر او بود.

حبقوق[1] (habaqquq)، یکی از انبیاء بنی اسرائیل. اطلاعی از وی و از زمانش در دست نیست. پیغمبری باین نام نیز در داستان بعل و اژدها آمده است. **کتاب حبقوق** سفر ۳۵م عهد و هشتمین سفر از اسفار پیغمبران غیر اولوا العزم بنی اسرائیل، و مشتمل بر ۳ باب است، و گویند حد ۶۰۰ قم نوشته شده. این کتاب مجموعه‌ای است از اشعار در مجازات بدکاران و پیروزی عدل و رحمت الاهی. سومین قسمت آن شبیه مزامیر است.

حبله رود (hable rud)، دهستان، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران). نزدیک آبادی مهاباد از این دهستان، رودهای فیروزکوه و نمرود بیکدیگر ملحق شده رود حبله رود را تشکیل میدهند.

حبله رود، رود، ش استان تهران، ل ایران. نزدیک آبادی مهاباد (۱۴ کیلومتری جش فیروزکوه، شهرستان دماوند، کنار راه آهن سرتاسری)، از التحاق رودهای فیروزکوه و نمرود تشکیل یافته بطرف جغ جاری میشود (← فیروزکوه). نزدیک آبادی سیمین دشت (۴۱ کیلومتری جغ فیروزکوه، کنار راه آهن) رود دلی‌چای بآن میریزد. پس از عبور از بن کوه (bone kuh) به شعبه‌هائی منشعب میشود، و دشت خوار را مشروب میکند، و سیلاب آن به دریاچه‌ی حوض سلطان منتهی میشود. مهمترین شعبه‌ی آن در گرمسار موسوم به رود گرمسار است. راه آهن سرتاسری ایران در چند جا حبله رود را قطع میکند. ایستگاه آبسنجی بن کوه (عا ۱۹′ ۳۵°، طش ۲۵′ ۵۲°؛ فرازا ۱۰۰۶′ متر)، واقع در ۱۲۹ کیلومتری تهران بر راه آهن تهران به فیروزکوه، در آذر ماه ۱۳۲۶ بوسیله‌ی بنگاه مستقل آبیاری تأسیس گردید. برای آمار مربوط به حبله رود میتوان به نشریات آن بنگاه رجوع کرد.

حبه (habbe) [عربی، = دانه]، کسری از واحد وزن که در سنجش فلزات قیمتی و جواهرات و داروها بکار میرفته است. اغلب مصنفین مسلمان مقدارش را ۱/۶۰ واحد اصلی وزن یا ۱/۱۰ دانق ذکر کرده‌اند، ولی اندازه‌های دیگری از ۱/۷۲ تا ۱/۴۸ واحد اصلی نیز برای آن گفته شده است. بر اساس این فرض که قدیمترین واحد توزین اشیاء مذکور در نزد اعراب مثقال ۴٫۲۵ گرمی بوده است، باحتمال قوی حبه در صدر اسلام معادل ۷۰–۷۱ ملگ بوده است (تقریباً مطابق دانه که تا ایام اخیر در اروپا در توزین دارو بکار میرفت). حبه معمولا به دو شعیر (دانه‌ی جو)، ۴ ارز (arozz) (دانه‌ی برنج)، یا حد 100 خردل منقسم میشد. گاه ۳ و گاه ۴ حبه را یک قیراط میگفتند.

حبیب: ← قاآنی.

حبیب‌آباد (habibābād)، ده (جه ۴°۳۷۶′ شد ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۳ کیلومتری لش اصفهان. معدن نمک دارد.

حبیب ابن اوس: ← ابوتمام.

حبیب ابن مسلمه (habibe 'bne maslama)، معروف به **حبیب الروم** (habibo 'r.rum) و **حبیب الفهری** (l.fehri' –)، فد حد ۴۲ هق، سردار فاتح معروف عرب در اوایل عهد اموی. در مکه بدنیا آمد، و بقولی صحبت پیغمبر را نیز دریافت. لیکن در عهد خلافت عمر ابن خطاب بود که شهرتی یافت، و در ارمنستان کتز و فتری کرد، و گویند اول بار آنجا را وی فتح کرد. در عهد خلافت عمر و عثمان، وی غالباً در شام و روم و ارمنستان و آذربایجان مشغول جنگ بود، و بسبب کثرت جنگ در ثغور روم، مشهور به حبیب الروم شد. در خلافت معاویه باو پیوست، و معاویه با او در کارها مشورت میکرد. معاویه ولایت ارمنستان را به وی داد، و ظاهراً وی در همانجا وفات یافت.

حبیب ابن موسی، امامزاده، بقعه‌ی وسیع عهد مغول و صفویه، در محله‌ی پشت مشهد کاشان، که اصلا مدفن امامزاده حبیب فرزند امام موسی کاظم بوده است (نیز ← امامزاده). خشتهای کاشی طلائی مرقد از قرن ۷م هق است. مقبره‌ی شاه عباس I صفوی در گوشه‌ی حرم است.

حبیب اصفهانی، میرزا، فد حد ۱۳۱۱ هق، نویسنده و ادیب و شاعر ایرانی مقیم استانبول در عهد ناصری. وی در قریه‌ی بن چهار محال بدنیا آمد، و بعد از تحصیل در اصفهان و تهران و بغداد، در تهران سکونت جست. اما بسبب هجوی که گویند در حق محمد خان سپهسالار ساخت، متهم به دهریگری گشت، و به ترک وطن مجبور شد (۱۲۸۳ هق)، و به استانبول رفت، و در آنجا به تعلیم فارسی و عربی و تألیف کتاب اشتغال جست. یک چند نیز مورد توجه سلطان عثمانی واقع شد، و عضویت انجمن معارف عثمانی یافت، و در دایره‌ی تفتیش وزارت معارف عثمانی به کار اشتغال جست. در استانبول، با شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی ارتباط و دوستی یافت، و ظاهراً با هم کتاب سرگذشت حاجی بابا (اثر جیمز موریه) را از فرانسوی به فارسی ترجمه کردند. میرزا آقاخان کرمانی نیز، که در استانبول مدت دو سال در خانه‌ی میرزا حبیب اقامت داشت، ظاهراً در تصحیح و تهذیب عبارات ترجمه با آنها یاری میکرد. میرزا حبیب، غیر از ترجمه‌ی حاجی بابا، نمایشنامه‌ی معروف میزانتروپ مولیر را نیز به فارسی نقل کرد، و آن را مردم‌گریز نام نهاد. میرزا حبیب در شاعری دستان تخلص میکرد، و در اواخر عمر اشعارش بی تخلص بود. وی دیوان اطمعه‌ی بسحاق و دیوان البسه‌ی نظام قاری یزدی و همچنین منتخبی از کلیات عبید زاکانی را نیز در استانبول طبع کرد. دستور سخن، دبستان فارسی، خلاصه‌ی رهنمای فارسی، و رهبر فارسی از آثار او در دستور زبان فارسی است. غرائب و عوائد ملل کتابی است که بقصد ترغیب ایرانیان به اخذ اصول تمدن جدید نوشته است، چنانکه خط و خطاطان او (بزبان ترکی) متضمن تحقیقی است در باب خط و احوال خطاطان معروف. بعضی مثنویات و اشعار هزل‌آمیز او نیز انتشار یافته است. میرزا حبیب در اواخر عمر برای معالجه مسافرت به روسیه کرد، و در همانجا وفات یافت.

حبیب الروم: ← حبیب ابن مسلمه.

حبیب السیر (habibo 's.siar)، تاریخ عمومی فارسی، مشتمل بر تاریخ انبیاء سلف و ظهور اسلام

---

(1) Habakkuk

و خلفا و سلاطین آن تا ظهور صفویه، تألیف غیاث الدین خواندمیر، و تا حدی بسبک و شیوه‌ی روضة الصفا. مؤلف کتاب خویش را بنام خواجه حبیب‌الله، وزیر هرات، نوشته است (۹۲۷–۹۳۰ هق)، و نام حبیب السیر از آنجاست. گذشته از جامعیت و تنوع مطالب تاریخی، که از مزایای این کتاب است، اشتمال بر قصص انبیا و همچنین احتواء بر تراجم احوال عده‌ی نسبةً زیادی از رجال عهد اسلامی، کتاب حبیب السیر را قابل توجه خاص کرده است، و مخصوصاً از جهت اشتمال بر وقایع اواخر عهد تیموریان و حوادث طلوع صفویه و شاه اسماعیل صفوی اهمیت بسیار دارد. کتاب حبیب السیر در بمبئی و تهران چاپ شده است، و تذکره‌ی رجال آن نیز جداگانه بنام رجال حبیب السیر بطبع رسیده است.

حبیب الفهری: ← حبیب ابن مسلمه.

حبیب‌الله خان افغان، فت ۱۳۳۷ هق، پادشاه (۱۳۱۹ هق–۳۷ هق) افغانستان، پسر و جانشین عبدالرحمان خان. در اوایل سلطنت وی پیمانی بین روسیه و بریتانیا منعقد شد که خطر دست‌اندازی دو دولت را در افغانستان برطرف ساخت. در ۱۳۲۳ هق (۱۹۰۵) عهدنامه‌ی بین پدرش را با دولت بریتانیا در هند تأیید کرد، و روابط افغانستان را با ممالک دیگر در مقابل مبلغی معادل ۱۶۰٬۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی به بریتانیا واگذاشت. در عهد او در داخل افغانستان آرامش برقرار بود؛ در جنگ I، علیرغم فشارهای خارجی، افغانستان را بیطرف نگاهداشت. سرانجام بقتل رسید.

حبیب‌الله رشتی، حاج میرزا (raštī)، فت ۱۳۱۲ هق، فقیه و اصولی و از مراجع تقلید شیعه در عراق عرب؛ از شاگردان شیخ مرتضی انصاری. در نجف درگذشت. از آثارش الاجاره، اجتماع الامر و النهی، و الامامه است.

حبیب خراسانی، تخلص و شهرت **حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی** (پسر حاج میرزا هاشم)، ۱۲۶۶–۱۳۲۷ هق، مجتهد و شاعر و عارف خراسانی. دیوانش بطبع رسیده است.

حبیب نجار (habibe najjār)، در تفاسیر و روایات اسلامی، شهرت مردی نجار از اهل شهری بنام انطاکیه، که گویند در وقتی که اهل آن شهر و فرمانروای آنجا رسولان عیسی را زجر و نفی می‌کرده‌اند، بحمایت و پشتیبانی از آنها برخاست، و مثل آنها مورد زجر و تعذیب مخالفان و کافران گشت، و به سنگ آنها کشته شد. نوشته‌اند که چون اهل آن شهر با وجود آیات رسولان، و مخصوصاً با وجود شهادت و نصیحت حبیب نجار، همچنان در کفر و انکار باقی ماندند، خداوند آن شهر را نابود کرد. در قرآن (یس ۱۹–۲۷) اشارتی باین حکایت شده است، اما نام حبیب نجار و پایان سرگذشت او، که در تفاسیر نقل شده است، بموجب بعضی اقوال ناشی است از داستان اغابوس (aqābus) که در کتاب اعمال رسولان (باب ۱۱ و باب ۲۱) مذکور است.

حبیش ابن الحسن الاعسم (hobayše 'bne 'l.hasane 'l.'a'sam)، طبیب و مترجم آثار یونانی به سریانی و عربی در بغداد. خواهرزاده‌ی حنین ابن اسحاق (فت ۲۶۰ هق)، و از شاگردان و دستیاران وی بود، و بیشتر به ترجمه‌ی آثار جالینوس توجه داشت، و بقول حنین، از آثار جالینوس ۳ کتاب را به سریانی و ۳۵ کتاب را بعربی ترجمه کرد. شهرت حنین او را تحت الشعاع قرار داد، و حال آنکه ظاهراً بسیاری از ترجمه‌های منسوب به حنین ازوست.

حتاسو، ملکه‌ی مصر قدیم؛ ← حتشپسوت.

حتشپسوت[1] (hatšepsut) یا **حتاسو**[2] (hatāsu)، فت ح ۱۴۸۱ قم، ملکه‌ی مصر قدیم از سلسله‌ی XVIII، دختر و جانشین تحوطمس I. با برادری خود، تحوطمس III، ازدواج کرد، و باتفاق او فرمان راند. معبد باشکوهی در دیر البحری (بر ساحل غربی نیل نزدیک شهر طیوه) بنا نهاد، و دو مسله در کرنک برافراشت (ح ۱۴۸۵ قم). در سلطنت وی صلح برقرار بود، و هنر رونق داشت. آمنحوتپ II پسرش بود.

حتکن (hotkan)، دهستان (جم ح ۱۵٬۰۰۰؟)، بخش زرند، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۸ (؟) آبادی. قالیبافی دارد. مرکزش، **حتکن** (جم ۶۵۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۵۲ کیلومتری لش زرند است.

حتی (hetti) یا **ختی:** ← حتیها.

حتی، فیلیپ خوری (filip xuri hetti)، ۱۸۸۶–، مستشرق و مورخ امریکائی. از مردم سوریه بود؛ در ۱۹۱۳ به کشمت رفت؛ در ۱۹۲۰ به تابعیت آن کشور درآمد. استاد دانشگاه امریکائی بیروت (۱۹۰۸–۱۳؛ ۱۹۱۹–۲۶)، دانشگاه کولومبیا (۱۹۱۵–۱۹)، و دانشگاه پرینستن (از ۱۹۲۶) بود. در ۱۹۵۴ بازنشسته شد. کتابهای معتبری بزبان انگلیسی نوشته است، که بعضی بعربی ترجمه شده؛ از آن جمله است سوریه و سوریان (۱۹۲۶)، تاریخ العرب (۱۹۳۷)، العرب (۱۹۴۶)، و تاریخ سوریه (۱۹۵۱).

حتیها[3] (hetti.hā) یا **ختیها** (xetti.hā)، قومی قدیم که در هزاره‌ی ۲م قم بر قسمت اعظم آسیای صغیر و سوریه فرمانروائی داشته‌اند. نامشان مکرر در تورات و نیز در کتیبه‌های سلسله‌ی جدید سلاطین مصر قدیم آمده است. اگرچه نام حتی بر سبیل تسامح بر گروههای مختلف مردمی که در ادوار مختلف در قسمتهای مرکزی و شرقی آسیای صغیر میزیستند اطلاق شده است، حتیهای واقعی قومی بودند متکلم به زبانی هندواروپائی، که در اوایل هزاره‌ی ۲م قم از غ آسیای صغیر هجرت کردند، و در اطراف خم بزرگ رود هالیس (قزل ایرماق کنونی) ماندگار شدند، و با بومیان اختلاط پیدا کردند، و تمدن آنها را جذب نمودند، و بر آنان تفوق یافتند. در ح ۱۶۰۰ قم کشورگشائی را آغاز کردند، و کشورشهرهای این ناحیه را گرفتند، و مملکت واحدی تأسیس نمودند، که پایتختش هتوشش (hattušaš) (بغازکوی کنونی) بود. از این دولت قدیم حتی اطلاع زیادی در دست نیست، جز اینکه رژیم حکومت آنها نوعی فئودالیته بود؛ مقامات محلی تا حد نسبةً زیادی خودمختاری داشتند؛ و قدرت سلاطین سخت محدود بود. با ازدیاد قدرت این دولت، حتیان قلمرو خود را بطرف ش آسیای صغیر و سوریه‌ی شمالی توسعه دادند، و حتی بابل را موقتاً فتح کردند.

امپراطوری جدید حتی در ح ۱۴۰۰ قم آغاز گردید. بر قدرت سلطنت افزوده شد، و پادشاهان فرمانروای مطلق شدند. در قرن ۱۴م قم استیلای حتیان از آسیای صغیر تجاوز کرد، و امپراطوری میتانی بین النهرین شمالی و سوریه بدست آنان برافتاد، و حد جنوبی مملکت حتی به ج دمشق رسید. در زمان سلسله‌ی XIX سلاطین مصر، بین رامسس II و حتیان در قادش نبردی واقع شد (ح ۱۲۸۸ قم)، و بعد از نبردهای دیگر، رامسس با ختوشلش III (xattušeleš–) پیمان اتحادی منعقد کرد (ح ۱۲۷۲ قم)، و یکی از دختران او را بزنی گرفت (ح ۱۲۵۹ قم). سرانجام دولت حتی بسبب حملات مهاجمین تراکیائی و فریگیائی و آشوری انحطاط یافت، و در ح ۱۱۹۰ قم منقرض گردید؛ بغازکوی تسخیر شد، و بآتش بسوخت؛ آثار ویرانی‌های مشابه در سایر شهرهای حتی که تا کنون بررسی شده است دیده میشود.

عمده‌ترین بقایای باستانی حتیان در بغازکوی بدست آمده است، ولی در قسمتهای دیگر آسیای صغیر نیز آثاری از آنان کشف شده. مصالح ساختمانی سنگ بود، که چوب و خشت نیز با آن بکار میرفت؛ ابنیه جسیم ولی خالی از زیبائی بود؛ کار هنری عمده حجاریهای برجسته بود. از اشیاء مربوط به زندگی روزانه ظروف سفالین رواج داشت، و حتیها آن را از مردمی که چند قرن پیشتر در آسیای صغیر میزیستند اقتباس کرده بودند. فلزکاری (مفرغ و آهن) رواج داشت، و بین اقوام قدیم مشهور بود که حتیان نخستین قومی هستند که از آهن بمقیاس وسیع استفاده کرده‌اند. خط هیروگلیفی مخصوصی، که هنوز کلید آن کاملا کشف نشده، بر مهرهای کوچک سنگی تا نقوش عظیم بر سنگها، نزد آنان رواج داشت. بعلاوه خط میخی را در نوشتن بزبان خود بر الواح رُستی بکار میبردند. حتیان خدایان بسیار میپرستیدند، که بسیاری از آنها مقتبس از سایر نواحی آسیای غربی بود. بعد از سقوط دولت حتی، فرهنگ آن مدتها کمابیش برجای ماند، ولی در ح ۷۰۰ قم عملا ناپدید شده بود.

نخستین کسی که سهم بسزائی در بسط اطلاعات ما در باب قوم حتی دارد ه. وینکلر بود. پس از مرگ (۱۹۱۳) زودرس او، ف. هروزنی قدمهای عمده‌ای در این راه برداشت، و مفتاح زبان حتی را بدست آورد، و نخستین کتاب دستور زبان حتی را نوشت، و مدلل کرد که این زبان از نوع زبان‌های هندواروپائی است.

حج (hajj) [عربی، = قصد کردن]، یکی از عبادات مسلمانان، و آن زیارت خانه‌ی خدا است در مکه، و تشریفات آن، با شرایط و در موقع مخصوص. بر هر مسلمان بالغ و عاقل، اعم از زن و مرد، واجب است که، در صورت استطاعت مالی و صحت مزاج و وجود امنیت، لااقل یک بار در عمر خود به حج برود. حج بر سه قسم است. حج تمتع (tamatto')، و آن برای کسانی است که در بیش از ۱۶ فرسخ شرعی از مکه اقامت دارند، و در آن عمره (omre) (حج اصغر) بر حج بمعنی اخص مقدم است. کسانی که در کمتر از این فاصله

(۱)Hatshepsut (۲)Hatasu (۳)Hittites

اقامت دارند حج افراد (efrād) یا حج قران (qerān) میگزارند. اعمال حج قران و حج افراد مثل اعمال حج تمتع است با این تفاوت که تمتع عمره‌اش قبل از حج (بمعنی اخص) است، و طواف نساء هم ندارد؛ اما حج قران و افراد عمره‌شان بعد از حج است، و طواف نساء دارند. در هر حال، در حج تمتع حاجی نخست از میقات به نیت حج عمره احرام میبندد، و بعد از آن مجدداً به نیت عمره احرام میبندد؛ در صورتیکه در حج قران، دو نیت را مقارن میکند، و برای حج و عمره به یک نیت احرام میبندد. حج قران و حج افراد مخصوص اهل مکه و کسانی است که فاصله‌ی محل سکونت آنها تا مکه کمتر از ۱۶ فرسخ باشد. بهر صورت، حج بطور کلی شامل عمره و حج بمعنی اخص است، و هر یک از آنها مناسک و اعمالی دارند.

عمره مرکب از چند عمل است. (۱) احرام ("احرام عمره‌ی تمتع")، که عبارتست از پوشیدن دو پارچه‌ی ندوخته، که یکی را مانند لنگ بر میان میبندند، و دیگری را مانند عبا بر دوش می‌افکنند. این عمل باید در یکی از میقات‌ها صورت گیرد. حاجی باید، مقارن نیت احرام، تلبیات چهارگانه (← تلبیه) بگوید. در حال احرام، بعضی اعمال (شکار، کام جستن از زن و حتی عقد او، زدودن مو از سر یا بدن، ناخن گرفتن، و غیره) حرام است. (۲) طواف خانه‌ی کعبه، که عبارتست از ۷ بار گردیدن به گرد آن (استلام حجر سنت است). (۳) بجا آوردن دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم. (۴) سعی [= دویدن، پیمودن]، که عبارتست از ۷ بار پیمودن فاصله‌ی بین صفا و مروه. (۵) تقصیر، که چیدن قسمتی از موی سر یا صورت است. پس از اجرای این اعمال، حاجی محل (mohell) میشود (← احرام).

حج بمعنی اخص مشتمل بر اعمالی چند است. (۱) احرام حج بستن در روز ترویه (۸ ذیحجه) در مسجد الحرام. پس از آن، حاجی از راه منی متوجه عرفات میشود. (۲) وقوف عرفات (voqufe arafāt) [= توقف کردن در عرفات] از ظهر تا غروب روز ۹م. سپس حاجی متوجه مشعر الحرام میشود. (۳) وقوف در مشعر، که اقامت در مشعر الحرام است تا طلوع آفتاب. سنگریزه‌هائی را که برای رمی جمره لازمست از بیابان مشعر برمیدارند. (۴) هنگام طلوع آفتاب، حاجی به منی میرود. در روز 10م (عید اضحی یا عید قربان)، رمی جمره میکند، یعنی جمره‌ی عقبه یا جمرة العقبه (← جمره) را با ۷ سنگریزه میزند. پس از آن، شتر یا گاو یا گوسفند یا بزی را قربانی میکند. آنگاه تقصیر میکند. (۵) بازگشتن به مکه برای طواف حج و دو رکعت نماز آن در مقام ابراهیم، سعی بین صفا و مروه، طواف نساء و دو رکعت نماز آن (پس از این عمل، زن به وی حلال میشود). (۶) بازگشتن به منی و توقف در شبهای تشریق (۱۱م، ۱۲م، و ۱۳م ذیحجه) در آنجا، و رمی جمره‌های سه‌گانه در ← روزهای تشریق در آنجا. در تمام این مناسک، واجبات و سنتهائی نیز هست که بجا میآورند. در باب آداب و مناسک حج و همچنین در باره‌ی احکام حج کتب متعدد تألیف شده است، که در کشف الظنون و ذریعه فهرست بعضی از آنها را میتوان یافت. نیز ← امیر الحاج.

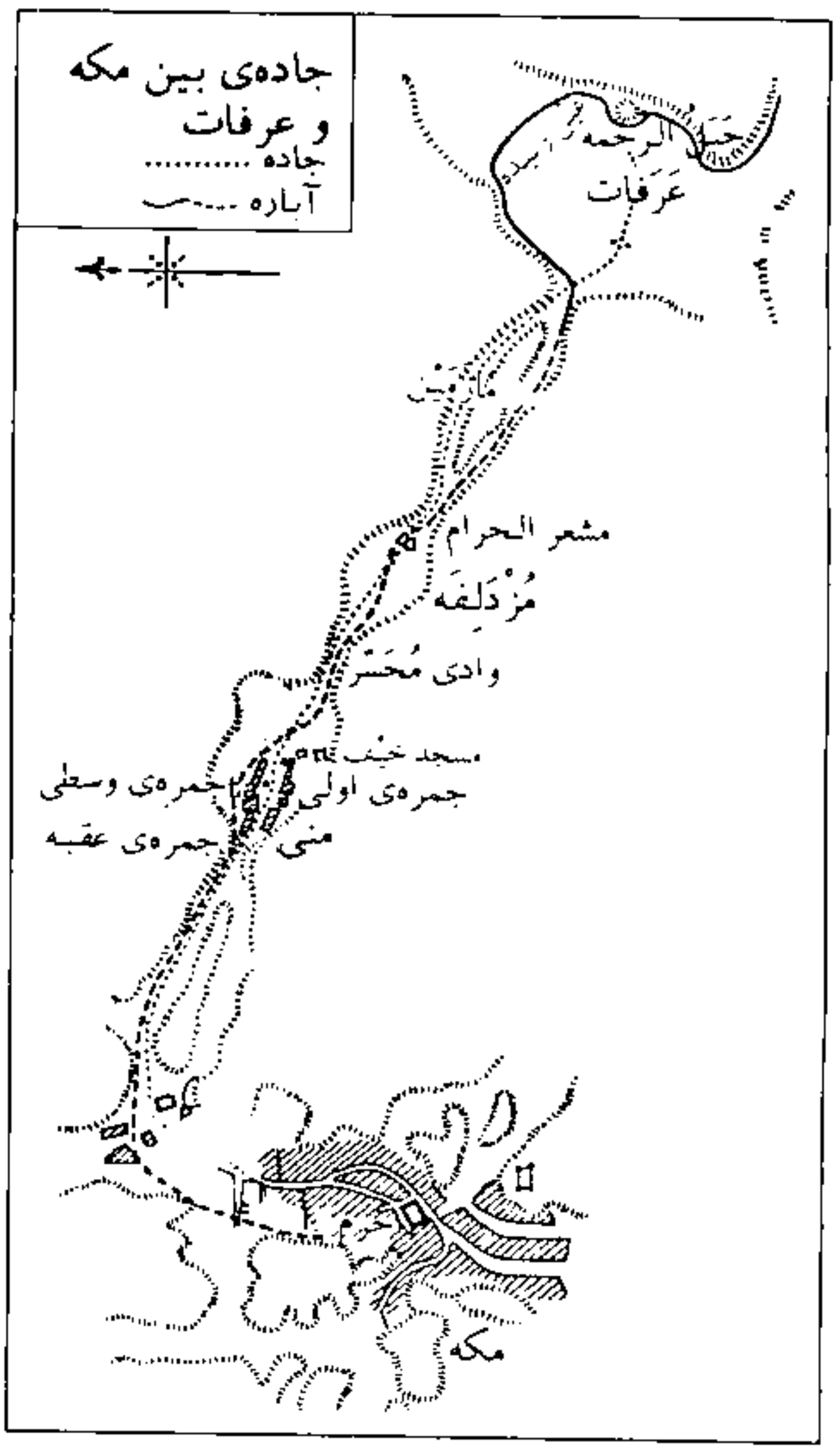

بجا آوردن بعضی از اعمال حج و عمره نزد اعراب جاهلی (← جاهلیت) نیز سابقه داشته است؛ از جمله، مراسم تلبیه، سعی، طواف، و رمی جمرات را اعراب جاهلی نیز انجام میداده‌اند. در اسلام، حج از سال ۶م هق فرض شد، و در سال ۹م هق، پیغمبر جمعی از مسلمین را به حج فرستاد. نزد عامه‌ی مسلمین، حج افراد بهتر از حج تمتع، و تمتع بهتر از قران است. صوفیه مناسک حج را تأویل میکنند. از جمله، احرام را اشاره به ترک "شهود ما سوی" (šohude mā sevā) [= دیدار آنچه غیر از خداست]، و میقات را عبارت از قلب عارف، و عرفات را عبارت از مقام معرفت می‌شمارند. اسماعیلیه نیز برای اعمال و مناسک ظاهری حج-مثل سایر عبادات و اعمال-معانی باطنی فرض میکرده‌اند.

حج، سوره‌ی (hajj)، سوره‌ی ۲۲م قرآن، مدنی، ۷۸ آیه. در آغاز سوره، همه‌ی مردم را از خدا و سختیهای رستاخیز میترساند، و از آن رو پند می‌دهد که نادانسته در باره‌ی خدا مجادله نکنند، و در پی شیطان نروند. آنگاه دلایل بعث را از زندگی در جنین و زندگی نباتی بیان میکند، و وضعی از سرنوشت اخیر راه‌یافتگان و گمراهان میآورد. سپس کارکسانی را که درآمدن مردم بخانه‌ی خدا جلو میگیرند زشت میشمارد، و میگوید که این خانه بدست ابراهیم برای پرستش خدا بنا شده. بعد نمونه‌هائی از تکذیب‌کنندگان و سرنوشت شوم ایشان میآورد، و در پایان بمؤمنان وعده‌ی پیروزی میدهد، و سستی خدایان مشرکان را آشکار می‌سازد.

حجاب نسوان، مدرسه‌ی، از نخستین مدارس ملی دخترانه‌ی تهران. بمدیریت صغری منصور مؤید در خیابان منتظم دربار دایر شد (۱۳۰۰ هش). در ۱۳۱۴-۱۵ هش نامش به نوین تغییر یافت. در ۱۳۲۰ هش تعطیل گردید.

حجاج [ابومحمد حجّاج ابن یوسف ثَقَفی]، ۴۵-۹۵ هق، سردار و امیر معروف عراق. در طائف بدنیا آمد، و سپس به شام رفت، و در دستگاه خلیفه ترقی کرد، تا آنکه عبدالملک ابن مروان او را بجنگ عبدالله ابن زبیر به مکه فرستاد، و حجاج با لشکر گران بدانسو رفت، و عبدالله را بکشت، و بر مکه دست یافت. عبدالملک ولایت مکه و مدینه و طائف بدو داد، و بعد عراق را نیز که در آن شورش و فتنه برخاسته بود ضمیمه‌ی قلمرو او نمود. حجاج به کوفه رفت و شورش را فرونشاند، و با قدرت و مهابت تمام بحکومت پرداخت. حکومت بیست‌ساله‌ی او در عراق همراه با خشونت و قساوت بسیار بود، و حجاج بسیاری از مخالفین بنی امیه را در عراق زجر و حبس کرد و بقتل رسانید. شهر واسط را تأسیس کرد.

حجاج ابن یوسف، سردار عرب: ← حجاج.

حجاج ابن یوسف ابن مطر (hajjāje 'bne yusofe 'bne matar)، از مترجمین آثار یونانی به عربی در اوایل عصر عباسیان، که بین ۱۷۰ و ۲۱۸ هق (ظاهراً در بغداد) رونق داشت. وی اولین مترجم اصول هندسه (از اقلیدس) به عربی و از نخستین مترجمین مجسطی است. حجاج کتاب اصول را یکبار در زمان هارون الرشید (ترجمه‌ی هارونی) و دگر بار در زمان مأمون (ترجمه‌ی مامونی) ترجمه کرد (ترجمه‌ی دوم با ترجمه‌ی لاتینی آن در ۱۸۹۳ در کپنهاگ بطبع رسیده است). حجاج را مأمون برای انتخاب و حمل کتب به روم فرستاد.

حجاج سلطان: ← حجاج قراختائی.

حجاج قراختائی (hajjāje qarāxatā'i) یا **حجاج سلطان** (hajjāj soltān)، ف ۶۷۰ هق، از امرای سلسله‌ی قراختائیان کرمان؛ پسر قطب‌الدین محمد قراختائی. وی بعد از وفات پدر اسماً حکومت کرمان یافت (۶۵۶ هق)، و در حقیقت زمام امور در دست قتلغ ترکان زوجه‌ی پدرش بود. اما چون نسبت باو بیحرمتی کرد، و نسبت به ابآقا خان نیز اظهار خصومت نمود، کرمان را واگذاشته به هند رفت (۶۶۶ هق)، و چندی بعد لشکری فراهم آورده بقصد تسخیر کرمان آمد، اما در بین راه رنجور گشته وفات یافت.

حجاز، در موسیقی: ← ابوعطا.

حجاز (hejāz)، ناحیه‌ای در جزیرة العرب

(عربستان)، که از ح °۳۰ عا تا ح °۲۰ عا از لغ به چش کنار بحر احمر، و از این دریا تا نجد و حدود بیابان جنوبی عربستان منبسط است. حجاز از لحاظ تاریخ اسلام مهمترین قسمت عربستان است. حجاز مشتمل بر دو ناحیه‌ی بکلی متمایز است؛ یکی اراضی پست ساحلی تهامه و دیگری یسکرانه‌ی کوهستانی. تهامه مشتمل بر شهرها و بنادر و مواضع معروفی مانند مکه، جده، و ینبع است. در قسمت کوهستانی نواحی نسبةً حاصلخیزی مانند ناحیه‌ی آتشفشانی مدینه و واحه‌ی ییلاقی طائف وجود دارد. دیگر از مواضع معروف حجاز خیبر، بدر، و حجر را میتوان نام برد. قبایل قدیم عرب از قبیل ثمود، اوس، خزرج، و قریش باین ناحیه بستگی دارند، و ثقیف و هذیل در طائف و حجاز جنوبی زندگی میکنند. لفظ حجاز بمعنی حاجز و مانع است، که در جغرافیای عربستان به کوههای سراة، فاصل بین مرتفعات (نجد) و کرانه‌های هموار (تهامه)، اطلاق شده است.

تاریخ حجاز همان تاریخ مکه و مدینه است. در اینجا در باب تاریخ متأخر آن اشاره میشود باینکه بعد از سقوط (۶۵۶ هق) دولت عباسی، حجاز تحت حکومت مصر درآمد؛ پس از استیلای (۹۲۳ هق، مطابق ۱۵۱۷ بم) دولت عثمانی بر مصر، تابع عثمانی شد، ولی حکومت عمدةً در دست شریف‌های مکه باقی ماند؛ در اوایل قرن ۱۹م گرفتار شورش‌های مذهبی گردید، و امکنه‌ی مقدسه را وهابیه تاراج کردند. محمد علی پاشا از طرف سلطان عثمانی مأمور برقرار کردن آرامش گردید، وهابیان مغلوب شدند (۱۸۱۷)، و تا ۱۸۴۵ حجاز از طرف مصر اداره میشد، و از آن ببعد دولت عثمانی مستقیماً بدانجا والی میفرستاد. در ۱۹۱۶، حسین ابن علی، شریف مکه، بیاری متحدین جج I حجاز را از تبعیت عثمانی آزاد کرد، و مملکت مستقلی تشکیل داد، که بریتانیای کبیر، بر خلاف وعده‌ای که به عبدالعزیز III ابن سعود داده بود، استقلال آنرا تضمین کرد. در نتیجه‌ی مبارزات ابن سعود و حسین ابن علی، فرمانروائی هاشمیان بر حجاز برافتاد (۱۳۴۳ هق، مطابق ۱۹۲۵)، و کمی بعد ابن سعود سلطنت خود را بر حجاز و نجد اعلام نمود. از جج II ببعد بوسیله‌ی عایدات نفت، اقداماتی در راه نوینسازی آن بعمل آمده است.

حجت: ← حدیث، I.

حجت، از القاب امام قائم.

حجر (hejr)، عربی **الحجر** (-al)، شهر قدیم جزیرة العرب، بفاصله‌ی یک روز راه از وادی القری، در ج تیماء، که اکنون از میان رفته است. در غ آن کوه اثالث (asāles) واقع است. اول اروپائی که این کوه را دیدار و آثار باستانی آنرا بررسی کرد ج. م. داوتی بود (در ۱۸۷۶–۷۷). بقول روایات عرب، قوم ثمود در اینجا میزیستند؛ خدا صالح پیغمبر را بر آنان مبعوث کرد، ولی حرفش را نشنیدند، و خداوند نابودشان کرد. بدویان این محل را مدائن صالح (madā'ene) میخوانند. بنا بر افسانه‌های عرب، ابراهیم پیغمبر زوجه‌ی خود هاجر و پسرش اسماعیل را در اینجا رها کرد، و آنان در اینجا مدفونند. نیز ← لحیان.

حجر، سوره‌ی (hejr)، سوره‌ی ۱۵م قرآن، مکی، ۹۹ آیه. محور این سوره آشکار ساختن سرنوشت ترسناک کافران و تکذیب‌کنندگان پیغمبر اسلام است؛ نمایش مناظر خلقت (از آسمان و برجهای آن، زمین گسترده، کوههای پابرجا، گیاه، باد، آب، و زندگی و مرگ) همه بر گرد این محور میگردد، و آوردن داستان آدم و ابلیس برای نشان دادن عاقبت بد پیروان شیطان است. آنگاه اشاره‌ای بتاریخ ابراهیم، لوط، شعیب، و صالح میکند، و در ضمن بیان این تاریخها، سرنوشت تکذیب‌کنندگان پیغمبری را روشن میسازد.

حجر، عصر (hajar)؛ ← عصر حجر.

حجر ابن عدی (hojre 'bne adiyy)، فد ۵۱ هق، از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر و از دوستداران علی ابن ابی طالب. در جنگ قادسیه شرکت کرد، و نیز در وقعه‌ی جمل و صفین در رکاب علی بود. بعدها در کوفه سکونت جست، و زیاد ابن ابیه او را متهم بقصد شورش نمود، و به دمشق نزد معاویه فرستاد. معاویه بفرمود تا او را با جمعی از یارانش بکشتند.

حجرات، سوره‌ی (hojorāt) [= حجره‌ها]، سوره‌ی ۴۹م قرآن، مدنی، ۱۸ آیه؛ مشتمل بر آداب معاشرت با پیغمبر ص، دستور در اینکه بشایعات تحقیق‌نشده توجه نکنند، و در پی گمان نروند، که بعضی از گمانها خود گناه است، و با یکدیگر بنیکی آمیزش کنند.

حجر آکل المرار، امیر کنده در قرن ۴م.

حجر الاسود (hajaro 'l.'asvad)، سنگ سیاهی که در رکن شرقی خانه‌ی کعبه، حدود ۱٫۵ متر بالای سطح زمین، نزدیک در کعبه در دیوار نصب شده است. اکنون بصورت سه پارچه سنگ درشت و چند پارچه سنگ ریز است، که کنار یکدیگر در قابی سنگی قرار دارند، و گرداگرد آن را قابی فلزی گرفته است. جنس آن را بعضی گدازه‌ی آتشفشانی و بعضی دیگر بازالت دانسته‌اند، ولی از آنجا که سطح آن بوسیله‌ی استلام (لمس کردن) (← استلام حجر) و بوسیدن صاف و خورده شده است، تشخیص جنس آن دشوار است. قطر آن حدود ۳۰ سم، و رنگ آن سیاه متمایل به قرمز است، و ذرات سرخ و زرد در آن دیده می‌شود.

حجر الفلاسفه[1] (hajaro 'l.falāsefa)، سنگ یا ماده‌ی خیالی که برای آن قدرت تبدیل کردن فلزات پست را به طلا قائل بودند، و قرنهای متمادی کیمیاگران در جستجوی آن و بعضی هم مدعی وقوف بر سر تهیه‌ی آن بودند. برخی آنرا با اکسیر یکی شمرده‌اند. نیز ← کیمیا.

حجر القمر[2] (hajaro 'l.qamar) یا **سنگ ماه،** نوعی فلدسپات که دارای جلای شیری متمایل به آبی، و از سنگهای نیمه‌قیمتی است. در جواهرسازی بکار میرود.

حجر جدید، عصر: ← عصر حجر جدید.

حجر قدیم، عصر: ← عصر حجر قدیم.

حجم (hajm)، در اصطلاح هندسه. ۱–۳ قسمتی سه‌بعدی از فضا که از همه طرف محدود باشد؛ مانند مکعب و کره. ۲–۳ فضائی که یک جس
اشغال میکند، و نیز اندازه‌ی آن. برای آحا
حجم جداول مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ببینید. برای
حجم اجسام معمولی هندسی ← استوانه؛ کره
مخروط؛ مکعب؛ مکعب مستطیل؛ منشور؛ هرم. برای
خلاصه‌ی دستورات محاسبه‌ی سطوح و حجمها ←
مساحت.

حجم مخصوص[5] (hajme maxsus)، در فیزیک و شیمی، حجم واحد جرم یک ماده در دما و فشا معین. از تقسیم حجم بر جرم بدست میآید (عکس جرم مخصوص).

حجةالاسلام نیر: ← نیر.

حجی[6] (hajjā)، یکی از انبیای بنی اسرائیل ک احتمالا در ۵۲۰ قم، در دوران اسارت بابلی پیغمبری میکرد. **کتاب حجی** یکی از کتابهای عهة است، که پس از بازگشت یهود از اسارت د اورشلیم نوشته شده است، و در آن یهودیان ب تعمیر هیکل ترغیب شده‌اند، و نیز بشارت مسیح موعودی داده شده است (حجی ۲.۷).

حد[7] (hadd)، در ریاضیات، عدد ثابتی (مثلا a که یک متغیر (مثلا x) هر قدر که بخواهیم بآن نزدیک تواند شد؛ و بعبارت دقیقتر، عدد ثابت را حد متغیر x خوانند وقتی که بازاء هر عدد مثبت کوچکی، هر قدر هم کوچک باشد، سرانجام قدر مطلق a—x از این عدد کمتر شود و کمتر بماند. در این صورت مینویسند a = lim x (بخوانید "a مساوی حد x است". علامت lim حروف اوایل کلمه‌ی *limit*، بمعنی حد، است). نیز اگر a حد x باشد، گویند x بسمت (یا بطرف) a میل میکند (علامت، a ← x). متغیری را که حدش صفر باشد بینهایتیک[8] (binahāyat.yek) (بقیاس "پنج یک"، بمعنی ۱/۵؛ و امثال آن) یا "بینهایت کوچک" خوانند؛ این اصطلاح را نباید با معنی عرفی آن یا با الفاظی مانند "بسیار کوچک" و غیره اشتباه کرد ("بینهایت کوچک" ریاضی اساس متغیر است؛ یک مقدار ثابت، هر قدر هم کوچک باشد، بینهایت کوچک ریاضی نیست).

اگر بازاء هر عدد مثبت مفروضی، هر قدر ه بزرگ باشد، سرانجام متغیر x از این عدد بزرگتر شود و بزرگتر بماند، گویند حد x "باضافه‌ی بینهایت" (← بینهایت) است (علامت، lim x = ∞+) یا آنکه x بطرف باضافه‌ی بینهایت میل میکند (علامت: ∞+ ← x). تعریف ∞— ← x بهمین قیاس است.

مفهوم حد از مهمترین و اساسیترین مفاهیم ریاضی، و پایه‌ی حساب دیفرانسیل و انتگرال است. نیز ← رشته؛ سلسله. در هندسه‌ی مقدماتی، محیط یک دایره حد محیط کثیر الاضلاع منتظم محاط در آنست وقتی که عده‌ی اضلاع آن، به تضاعیف، بینهایت زیاد شود (یعنی ۲ برابر، ۴ برابر، ۸ برابر . . . گردد)، و قس علیهذا در مورد سطح دایره. اگر در یک دایره مربعی محاط کنیم، و سپس با تضعیف مکرر عده‌ی اضلاع، ۸ ضلعی منتظم، و سپس ۱۶ضلعی منتظم، و . . . محاط کنیم، محیط این کثیر الاضلاعها متزایداً به محیط دایره نزدیک میشود، و لهذا، از محاسبه‌ی این

(۱)philosopher's stone (۲)moonstone (۳)solid (۴)volume (۵)specific volume (۶)Haggai (۷)limit (۸)infinitesimal

محیطها، مقادیری بدست میآید که هر یک به محیط دایره نزدیکتر از ماقبل است. از تقسیم کردن این مقادیر بر قطر دایره، مقادیری تقریبی برای عدد پی حاصل میشود.

همچنین، در بسیاری از موارد گویند که یک شکل هندسی متغیر الشکل یا متغیر الوضع بسمت شکل هندسی ثابتی میل میکند، یا آنکه این شکل ثابت حد آن شکل متغیر است. در چنین موردی، برای بیان دقیق مطلب، باید "انحراف" یا "دوری" شکل متغیر را از شکل ثابت تعریف کرد، اگر این انحراف بسمت صفر میل کند، گوئیم شکل متغیر بسمت شکل ثابت میل میکند. مثلا در تعریف مماس، گویند مماس بر نقطه‌ی M از یک منحنیْ حد قاطع ′MM است (که منحنی را در M و نقطه‌ی دیگری مجاور آن، مانند ′M، قطع میکند) وقتی که نقطه‌ی ′M بسمت M میل کند (یا بینهایت بآن نزدیک شود) (شکل صفحه‌ی ۸۴۳ ستون سوم، یا مقاله‌ی مماس). در اینجا طبیعی است که زاویه‌ی ′MT را اندازه‌ی انحراف خط متغیر ′MM و خط ثابت MT (مماس) بگیریم، و در این صورت معنی عبارت فوق الذکر اینست که بازاء هر زاویه‌ی کوچکی، هر قدر هم کوچک باشد، ′M را میتوان آنقدر به M نزدیک گرفت که زاویه‌ی ′MT از این زاویه کمتر گردد و کمتر بماند.

حد (hadd)، در شریعت اسلام، مجازاتی که از جانب خدا در مقابل بعضی گناهان قرار داده شده است، و حاکم مسلمان آن را اجرا میکند؛ مانند سنگسار کردن شخص زناکار یا کسی که بجهت زن شوهرداری را زناکار میخواند، یا بریدن دست دزد و نظایر آنها. جمع آن حدود در قرآن بمعنی قیودی آمده که از طرف خدا مراعات آنها واجب شده است.

حدائق السحر (hadā'eqo 's.sehr) [حدائق السحر فی دقایق الشعر]، کتاب فارسی در بیان صنایع بدیع، تألیف رشیدالدین وطواط، شاعر و نویسنده‌ی معروف قرن ۶م هق. مؤلف این کتاب را بتقلید و تا حدی بقصد تکمیل و اصلاح ترجمان البلاغه نوشته است، و برای صنایع بدیعی غالباً شواهد و نمونه‌هائی از شعر و نثر فارسی و عربی و در بعضی موارد نظم و نثر خود ذکر میکند. حدائق السحر در تعریف صنایع و در ذکر شواهد گاهی از مسامحه خالی نیست، مع هذا، بسبب اشتمال بر نمونه‌هائی از شعر قدما و بسبب قدمت و استحکام نثر، ارزش و اعتبار تمام دارد. بعد از وی، در شرح حدائق السحر و گاه در تلخیص و تقلید آن نیز کتابهائی تألیف شده است. حدائق السحر بوسیله‌ی عباس اقبال در تهران چاپ شده است.

حد اقل دستمزد[1]، کمترین مبلغی که از طرف سازمانهای عمومی یا خصوصی به مزدبگیران پرداخت میگردد. قوانین مربوط به حد اقل دستمزد اولین بار در سال ۱۸۹۴ در زلند جدید اجرا شد. هدف تعیین حد اقل دستمزد آنست که به مزدبگیران مبلغی که زندگی نسبةً مناسبی برای آنها تأمین کند پرداخت شود. در اغلب کشورها، از جمله ایران، حد اقل دستمزد بوسیله‌ی قانون تعیین میگردد. این حد اقل تابع زمان و مکان است، و با تغییر هزینه‌ی زندگی و تغییر شرایط کار و محل کار تغییر میکند.

حدت بصری[2] (heddāte basari)، در **رؤیت**، کمترین قطر ظاهری یک شیء خطی (مانند سیم) برای اینکه دو انتهایش جدا از هم دیده شوند. حدت بصری چشم متوسط ′۱ (یک دقیقه) است، یعنی چنین چشمی مثلا دو خط را که بفاصله‌ی ۱/۱۰ ملم از هم واقع باشند از فاصله‌ی ۳۴ سانتیمتری متمایز میبیند.

حدت صوت: ← ارتفاع.

حدث (hadas) [عربی، = پلیدی]. در زبان شرع بول و غایط و نظایر آنها را حدث اصغر خوانند و پلیدی جنابت و نظایر آن را حدث اکبر. حدث اصغر را وضو پاک میکند و حدث اکبر را غسل.

حدث اصغر: ← حدث.

حدث اکبر: ← حدث؛ جنابت.

حد شنودگی: ← آستانه‌ی شنودگی.

حد کشسانی: ← کشسانی.

حدوث الحروف: ← اسباب حدوث الحروف.

حدوث و قدم (hoduso qedam)، تازگی و کهنگی، خواه نسبت به چیز معین باشد ("حدوث و قدم اضافی") و خواه بطور مطلق ملحوظ شود ("حدوث و قدم حقیقی"). در اصطلاح فلسفه‌ی اسلامی، مورد بحث حدوث و قدم حقیقی است، و آن دو را دو صفت از عوارض وجود میشمرند. آنچه منسوب به حدوث است حادث (hādes) میخوانند، و آنچه منسوب به قدم است قدیم (qadim).

در نزد حکما، حادث چیزی است که پیش از زمان پیدایش خویش وجود نداشته است، و قدیم آنکه آغاز و پیدایش برای آن فرض نمیشود. البته حادث و قدیم نیز ممکن است ذاتی باشد یا زمانی. قدیم ذاتی آنست که علت ندارد (پس اول هم ندارد)؛ قدیم زمانی آنست که اول ندارد (اما میشود برای آن علت فرض کرد). حادث ذاتی آنست که علت لازم دارد (اما ممکن است برای آن اول فرض نکرد)؛ حادث زمانی آنکه اول دارد (و ناچار علت هم میخواهد).

از حکمای اسلام کسی معتقد به قدم ذاتی و قدم زمانی عالَم (= ماده) نیست، اما در اینکه عالم حادث ذاتی است یا حادث زمانی بحث است. بعلاوه، مسئله‌ی ربطِ حادث به قدیم هم، بسبب آنکه توجیه و تبیین مناسبت و مشابهت بین علت و معلول در رابطه‌ی علیت بین امر ثابت (یعنی خداوند، که قدیم است) و امر متغیر متجدد (یعنی عالم، که حادث است) اشکال دارد، از مشکلات مهم حکمت اسلامی بوده است، و در رفع این اشکال، حکمای اسلام اقوال مختلف بیان کرده اند. صدر المتألهین، ملا صدرا، در باب این مسئله به استناد قول به حرکت جوهری تقریر خاصی دارد.

بحث در باب حدوث و قدم قرآن نیز، که کلام خدا است، و تحقیق درینکه کلام خدا قدیم است یا حادث، مربوط به مسئله‌ی ذات و صفات میشود (← معتزله)، و از موارد اختلاف متکلمین اسلامی بوده است، و اصرار معتزله در قول به حدوث قرآن منتهی به داستان محنه شده است، که در تاریخ عقاید اسلامی معروف است.

حدود العالم (hodudo 'l.'ālam) یا **حدود العالم من المشرق الی المغرب**، قدیمترین کتاب فارسی موجود در جغرافیای عمومی، از آثار یک نویسنده‌ی قرن ۴م هق. مؤلف کتاب هنوز معلوم نیست، و آن را بسال ۳۷۲ هق تألیف کرده است، و بنام امیر ابوالحارث محمد ابن احمد فریغونی، از حکمرانان گوزگانان، اهدا نموده است. یک نسخه‌ی ظاهراً منحصر بفرد آن، که در سال ۶۵۶ هق کتابت شده است، اولین بار در بخارا برای تومانسکی، خاورشناس روس، کشف شد (۱۳۱۰ هق)، و چندی بعد بارتولد، خاورشناس مشهور، چاپ عکسی آن را آغاز کرد که چندی بعد از مرگ او انتشار یافت (۱۹۳۵ ب‌م). چندین سال بعد، ولادیمیر مینورسکی ترجمه‌ی انگلیسی آن را با تعلیقات و تحقیقات فراوان بچاپ رسانید. متن فارسی حدود العالم تا کنون دو بار (۱۳۱۴ و ۱۳۴۰ هش) در تهران بچاپ رسیده است.

حدیبیه (hodaybia, –biyya)، قریه‌ای در نزدیک مکه و تقریباً بفاصله‌ی ۹ منزل از مدینه، که ظاهراً بمناسبت درختی خمیده [بعربی حدباء (hadbā')]، و کهنسال که آنجا در کنار چشمه‌ای واقع بود آن محل را باین اسم نامیدند. در محل حدیبیه، در سال ۶م هق، پیغمبر که بنا بر مشهور بقصد بجای آوردن عمره با عده‌ای نزدیک ۱٬۵۰۰ تن از اصحاب عازم مکه بود، در این محل توقف کرد، و چون قریش با ورود مسلمین به مکه موافقت نکردند، و جریان مذاکرات عثمان نیز که بقصد جلب رضایت قریش به مکه رفته بود نامعلوم بود، درینجا در زیر درخت حدیبیه پیغمبر با اصحاب بیعت کرد که در صورت ضرورت در محاربه‌ی با قریش با وی همداستان باشند. این بیعت را **بیعت حدیبیه، بیعت رضوان** (rezvān)، و **بیعت شجره** (šajare) نیز میگویند، و کسانی را از اصحاب که درین بیعت شرکت داشته‌اند شجری (šajari) می‌خوانند. نتیجه‌ی مذاکرات عثمان در مکه منتهی شد به قراردادی، که آن را **عهد حدیبیه** یا **صلح حدیبیه** میخوانند، و بموجب آن مقرر شد که مسلمین آن سال بدون بجا آوردن حج به مدینه برگردند، و سال دیگر به حج آیند. شروط دیگری نیز در ضمن این عهد واقع شد که هر چند ظاهراً تا حدی موجب نومیدی بعضی از اصحاب شد، لیکن حوادث بعد نشان داد که این عهد تا حد زیادی بنفع مسلمین بوده است.

حدیث (hadis) یا **خبر** (xabar)، گفته‌ها و کارها و تقریرهائی که از پیغمبر اسلام (در نزد شیعه از معصومین ع) نقل شده، و بنام سنت (sonnat) نیز خوانده میشود، و بضمیمه‌ی قرآن و اجماع و عقل (در نزد شیعه) یا قیاس (در نزد اهل تسنن) اصول چهارگانه‌ی فقه را تشکیل میدهد. کتابت و حفظ و روایت حدیث، غیر از فواید شرعی و دنیوی، نزد مسلمین متضمن اجر و ثواب اخروی نیز هست. برای تسهیل مراجعه، دنباله‌ی این مقاله طی چهار قسمت خواهد آمد. **I ـ کلیات در باب حدیث.** ناقل حدیث راوی (rāvi)، و آنکه هر چه حدیث بشنود حفظ و نقل کند حافظ (hāfez) نامیده میشود (چنانکه حفظکننده‌ی قرآن را نیز حافظ میخوانند). کسی را که در علم حدیث مبتدی باشد طالب (tāleb)، و آن را که در حدود 100٬000 حدیث بداند حافظ (hāfez)، و کسی را که در حدود 300٬000 حدیث بداند حجت (hojjat) میخوانند. اما محدث (mohaddes) بطور کلی

(۱) minimum wage (۲) visual acuity

کسی است که، گذشته از حفظ، در حدیث بررسی محققانه کرده باشد. نزد عامه‌ی مسلمین، مراد از حدیثِ مطلق حدیث نبوی (nabavi) است، که گفته یا تقریر پیغمبر است، در مقابل حدیث قدسی (qodsi) یا حدیث الاهی، که کلام خدائی است، اما تفاوتش با قرآن در این است که قرآن برای اعجاز است، و حدیث قدسی برای اعجاز نیست. غیر از حدیث قدسی، منقولات از معصومین نیز، که نزد شیعه حدیث خوانده میشود، غیر نبوی است. **II ـ اسناد و متن حدیث.** هر حدیث شامل دو قسمت است، یکی سلسله‌ی نام کسانی که آن را از یکدیگر نقل کرده‌اند تا بیکی از اصحاب پیغمبر یا تابعین برسد، و "اسناد" (esnād) نام دارد، و آن خود ممکن است شامل طرق مختلف باشد؛ و دیگر عین کلام یا عمل یا تقریر پیغمبر، که نقل شده و "متن" (matn–) حدیث است. البته، چون صحابه گفته‌ها و تقریرهای پیغمبر را بلافاصله بعد از سماع یادداشت نمیکرده‌اند، طبعاً بعد از گذشتن سالهای دراز، حفظ و نقل عین و متن الفاظ احادیث (مخصوصاً احادیث طولانی) مشکل بوده است، و ازین رو، بعد از شروع به جمع و تدوین احادیث، بسیار اتفاق افتاده است که حدیثهای متحد المضمون با الفاظ و متون مختلف روایت شده است، که تمیز متن صحیح آنها مشکل است، و بهر حال، نه فقط در سلسله‌ی روایات اسناد، بلکه در متن احادیث نیز اشکالها و اختلافهائی هست، که موضوع تحقیق محدثین و علمای حدیث است. علمی که در حدیث بحث میکند علم حدیث ـ و گاه علم روایت و علم اخبار و آثار ـ خوانده میشود. از آنجمله، آنچه راجع است به تحقیق در احوال راویان حدیث، و اینکه آنها تا چه حد به ضبط و عدالت موصوف بوده‌اند، موضوع ← علم رجال یا معرفة الرجال است، در صورتیکه تحقیق در متن حدیث از جهت مقتضیات الفاظ، و از لحاظ مناسبت با افعال و احوال پیغمبر، موضوع علمی است که درایة الحدیث یا درایه (derāye) نام دارد. **III ـ اقسام حدیث.** حدیث، هم از جهت متن، هم از لحاظ شخص راوی، و هم از لحاظ طرق و اسناد، اقسام گونه‌گون دارد. مثلا از جهت متن، ممکن است ناسخ (nāsex) باشد یا منسوخ (mansux)، مشکل (moškel) باشد یا مصحف (mosahhaf)، مدرج (modraj) باشد یا مضطرب؛ از جهت اسناد، ممکن است مسلسل باشد یا مسند (mosnad)، متصل یا منقطع، مرسل (morsal) باشد یا عالی؛ و همچنین، از جهت طریق، ممکن است مشهور باشد یا غریب، متواتر (motavāter) باشد یا آحاد؛ و از جهت شخص راوی نیز ممکن است منکر (monkar) باشد یا منفرد، متروک باشد یا موضوع. بدینگونه، تعداد و اقسام حدیث بسیار است، و نام و تعداد این اقسام نیز نزد عامه‌ی محدثین یکی نیست، و بعلاوه، هر یک از اقسام حدیث در نقل و روایت صیغه و "فرمول" خاصی دارند، و همه گونه احادیث در کتب صحاح و مسانید (← مسند) بر یک وجه و یا یک صیغه نقل نمی‌شود. باری، اقسام گونه‌گون احادیث را بطور کلی تحت سه نوع عام میتوان ذکر کرد، و این سه نوع، که تمام احادیث از آن سه مقوله خارج نیست، عبارتند از حدیث صحیح، حدیث حسن (hasan)، و حدیث ضعیف. "صحیح" آنست که خالی از خطا باشد، و علتی در اسناد آن از حیث بریدگی سلسله‌ی راویان یا نامعتبر بودن بعضی از آنان مشاهده نشود، و تمام آحاد سلسله‌ی آن به توثیق در گفتار ممدوح باشند. اگر حدیث کاملا خالی از خطا نباشد، و مثلا همه‌ی راویان آن، هر چند که مورد مدح باشد، ولی ممدوح به توثیق نباشند "حسن" نام دارد. هر گاه از لحاظ متن شکی در صحت حدیث پیدا شود، یا یکی یا چند تن از راویان مورد اعتماد نباشند، و بالاخره شرایط صحیح و حسن و موثق را واجد نباشد، آن حدیث را "ضعیف" میخوانند. در علم حدیث و رجال، تعیین ارزش راویان از لحاظ صدق و کذب "جرح و تعدیل" نام دارد. در هر حال، حدیث نبوی در نزد عامه‌ی مسلمین اهمیتی بسیار داشته است، و با آنکه در فتنه‌ها و اختلافات قرون اول اسلامی، کسانی به جعل و وضع حدیث پرداخته‌اند، و برای بعضی فرق و افراد موجب اشتباه گشته‌اند، لیکن از خیلی قدیم، علمای مسلمین، با نقد متون و جرح و تعدیل رُواة، احادیث را طبقه‌بندی کرده اند، و در آن باب دقت و احتیاط بسیار بخرج داده‌اند، و از محققان اروپائی، **گولدتسیهر** در باب حدیث تتبعات مفصل و دقیق کرده است. **IV ـ کتب حدیث.** چهار کتاب حدیث معتبر در نزد علمای شیعه عبارتست از: **کافی**، تألیف محمد ابن یعقوب کلینی؛ **من لا یحضره الفقیه**، تألیف محمد ابن علی ابن بابویه قمی؛ **تهذیب الاحکام، و استبصار**، که منتخبی از کتاب سابق، و تألیف محمد طوسی است، که به شیخ طوسی یا شیخ الطائفة الامامیه مشهور است. در باب مجموعه‌های معتبر و مهم حدیث در نزد اهل سنت رجوع شود به ردیف مسند، صحاح، و صحیح.

حدیث کردن (hadis kardan)، در اصطلاح تعزیه، ذکر نام و خلاصه‌ی داستان تعزیه و دعای خیر و طلب آمرزش برای بانی و بزرگان کشور و تعزیه‌خوانها، که پیش از شروع تعزیه بتوسط **تعزیه‌گردان** بعمل میآید. همانست که در مغرب‌زمین پرولوگ (prolog) نامیده میشود.

حدیث کساء: ← آل عبا.

حدید، سوره‌ی (hadid) [= آهن]، سوره‌ی ۵۷م قرآن، مدنی، ۲۹ آیه. در ستایش پروردگار است، و دعوت مردم باینکه سخن پیغمبر را که مایه‌ی روشنی است بپذیرند. انفاق را تشویق میکند، و گوید اثر آن در روز قیامت آشکار میشود؛ بخیلان را سرزنش میکند، و گوید خدا بی‌نیاز است.

حدیده (hodayda)، دریابندر صنعتی و تجارتی (جمع ح ۴۰'۰۰۰)، غ یمن، کنار بحر احمر، ح ۱۶۰ کیلومتری لل‌غ مخا؛ بندر صنعاء. صادرات عمده‌اش قهوه و خرما است.

حدیقة الحقیقه (hadiqato 'l.haqiqa) یا **الهی‌نامه** [الاهی‌نامه] (elāhi.nāme)، معروف به **حدیقه‌ی سنائی**، منظومه‌ی عرفانی، بفارسی، از سنائی غزنوی، شاعر و عارف معروف قرن ۶م هق، که تحریر آن را در "آذر ماه ۵۲۴ هق" شروع کرده است، و در "دیماه ۵۲۵ هق" بپایان آورده است. این کتاب مشتمل بر حدود ۱۰'۰۰۰ بیت، و منقسم بر ده باب است، و در ضمن مواعظ و نصایح و تحقیقات عرفانی و اخلاقی، شاعر جا بجا حکایات مناسب ذکر و درج میکند. حدیقه از قدیم مورد توجه اهل ادب بوده است، چنانکه ظاهراً، نه فقط نظامی در مخزن الاسرار و خاقانی در تحفة العراقین خویش بدان نظر داشته‌اند، بلکه نزد عطار و مولوی هم مورد توجه بسیار بوده است. گویند چون بعضی از علمای غزنین بر مطالب آن اعتراض کردند، سنائی کتاب را به بغداد فرستاد تا علمای بغداد بر صحت عقیده‌ی شاعر فتوی دادند. حدیقه مکرر در هند و ایران چاپ شده است، و از قدیم نیز گزیده‌هائی از آن رواج و تداول داشته است.

حدیقه‌ی سنائی: ← حدیقة الحقیقه.

حذف (hazf) [عربی، = افکندن]، در علم بدیع، سخنی را با الفاظی پرداختن که از یک یا چند حرف خالی باشد؛ مانند

غمزه‌ی خونریز تو ریخت گرم خون چه غم
زنده کند دیگرم لعل سخنگوی تو،

از قصیده‌ای که حرف الف در آن ترک شده است.

حذف [عربی، = افکندن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن انداختن سبب خفیف یا هجای دراز (← هجا) است از آخر پایه. پایه‌ای را که تغییری چنین یافته است محذوف خوانند. بمثل، مَفاعیلُن (U – – –) را اگر محذوف سازند مفاعی (U – –) از آن میماند که عروضیان بجای آن فعولن میگذارند.

حذو (hazv) [عربی، = برابر کردن]، در علم قافیه، حرکت حرف پیش از ردف و قید؛ مانند فتحه‌ی "د" در دست. اختلاف حذو جایز نیست مگر در حرف قید در صورتی که حرف وصل به روی پیوسته باشد؛ مانند فتحه‌ی "د" و کسره‌ی "ه" در دشتی و بهشتی.

حذیفة ابن یمان، ابوعبدالله (hozayfate 'bne yamān)، ف ۳۶ هق، از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر اسلام. عمر خطاب، خلیفه‌ی دوم، او را بولایت مداین فرستاد، و چندی حذیفه در آنجا بود. سپس بجنگ نهاوند آهنگ نمود، و بعد دینور و ماسبذان (māsabazān) را گرفت، و همدان و ری را نیز تصرف نمود. سپس به مدینه رفت، و دیگر بار به مداین بازگشت، و در همانجا وفات یافت.

حر (horr)، ← حر شهید؛ حر عاملی.

حرا، کوه، لش مکه، ← حراء.

حراء (herā', harā') یا **حرا**، کوهی در لش مکه. در غاری از این کوه (که هنوز باقی است) نخستین بار وحی بر پیغمبر اسلام نازل شد، و بهمین جهت جبل النور (jabalo 'n.nur) نیز نامیده میشود. پیغمبر، هنگام بازگشت از طائف، در همین غار پنهان شد.

حرارت[1] (harārat)، شکلی از انرژی که ناشی از حرکت مولکولی بیقاعده‌ی ماده است (← نظریه‌ی حرکتی). برای حرارت تعریفهای دیگر نیز ذکر شده است؛ از جمله اینکه حرارت عبارتست از انرژی در حال انتقال از یک جسم به جسمی دیگر در نتیجه‌ی اختلاف دما. اشکال مختلف انرژی همه قابل تبدیل به حرارت اند: انرژی مکانیکی ـ از طریق اصطکاک یا ضربه یا تراکم، و یا (بطور غیر مستقیم) پس از تبدیل به انرژی برق ـ به انرژی حرارتی تبدیل میشود؛ در عبور جریان برق از یک مقاومت (مثلا اطو و بخاری برقی)، انرژی

(1)heat

برق به انرژی حرارتی تبدیل میگردد؛ در بعضی فعل و انفعالات شیمیائی (مانند احتراق سوختها)، انرژی شیمیائی به انرژی حرارتی مبدل میشود؛ انرژی تشعشعات مرئی یا نامرئی را میتوان بوسیلهٔ سیه‌جسم تبدیل به حرارت کرد؛ انرژیهای شگرف ناشی از شکافت هستهٔ اتم قابل تبدیل به حرارت هستند. برای ما، مهمترین منبع حرارت خورشید است، ولی مثالهای مذکور بعضی دیگر از طرق تولید حرارت را نشان میدهد.

حرارت را از جنبهٔ کمی و کیفی هر دو می‌توان اندازه گرفت. دما اندازهٔ کیفی حرارت است، زیرا که "سردی" یا "گرمی" نسبی یک جسم را بالمقایسه با مبنائی نشان میدهد؛ دماسنج وسیلهٔ اندازه‌گیری دما است. برای اندازه گرفتن مقدار حرارت، یکی از دو واحد کالری و بی. تی. یو. بکار میرود. اگر به یک جسم حرارت داده شود، دمای آن بالا میرود، ولی برای آنکه دمای واحد جرم از جسمی یک درجه بالا رود، مقدار حرارتی لازم است که به جنس جسم بستگی دارد، و این مقدار حرارت را حرارت مخصوص آن جسم می‌نامند. حرارت دادن به یک جسم سبب انبساط آن میگردد. افزودن یا کاستن حرارت جسم ممکن است سبب تغییر حالت آن شود (مثلا ← ذوبان؛ تبخیر؛ تبخیر سطحی؛ غلیان). انتقال حرارت از یکی از سه راه صورت میگیرد: هدایت، همرفت، تشعشع.

تا اواخر قرن ۱۸م حرارت را نوعی سیال، بنام کالریک (kālorik) میدانستند، و پدیده‌های حرارتی را بر این پایه توجیه میکردند. کارهای ب. ت. رمفرد و س ه. دیوی این نظریه را باطل کرد، و فکر ارتباط حرارت و حرکت را روی کار آورد. تصور کنونی حرارت بعنوان شکلی از انرژی ناشی از کارهای رمفرد است. ژول، بوسیله‌ی تجربه، کاری را که باید انجام داد تا دمای واحد جرم آب باندازه‌ی یک درجه‌ی فارنهایت بالا رود تعیین کرد (← هم‌ارزی مکانیکی حرارت)؛ رابطه‌ی انرژیهای حرارتی و مکانیکی و تبدیل یکی به دیگری موضوع علم ترمودینامیک میباشد. موارد استعمال اصول فیزیکی مربوط به حرارت در زندگی فراوان است، و از آن جمله است در گرمسازی و تهویه‌ی خانه‌ها؛ خنکسازی؛ سردسازی؛ ماشین بخار؛ و موتور با احتراق داخلی.

حرارت اتمی[1] (atomi)، حاصلضرب وزن اتمی یک عنصر در حرارت مخصوص آن. حرارت اتمی یک عنصر برابر است با مقدار حرارتی که باید به یک اتم‌گرم آن داد تا دمای آن ۱° صدبخشی بالا رود. ← دولون و پتی، قانون.

حرارت احتراق: ← احتراق.

حرارت انحلال[2]، مقدار حرارتی که، هنگام حل شدن یک مولکول‌گرم ماده‌ای در مقدار کافی آب، جذب یا بیرون داده میشود. حرارت انحلال بر حسب مقدار ماده‌ی حلال و دما تغییر میکند.

حرارت تشکیل[3]، مقدار حرارتی که، هنگام تشکیل یافتن یک مولکول‌گرم یک جسم مرکب از عناصر آن، جذب یا بیرون داده میشود. مثلا وقتی که گفته میشود که حرارت تشکیل آب ۶۸٫۴ کالری بزرگ است مقصود اینست که در تشکیل یافتن یک مولکول‌گرم (۱۸ گرم) آب از ۲ گرم ئیدروژن و ۱۶ گرم اکسیژن، ۶۸٫۴ کالری حرارت بیرون داده میشود. اگر حرارت جذب شود، در طرف چپ آن علامت "−" میگذارند.

حرارت خنثاسازی[4] (xonsā.sāzi)، مقدار حرارتی که در ضمن خنثاسازی یک مولکول‌گرم یک اسید یا یک باز متصاعد میشود. مقدارش برای همه‌ی اسیدهای قوی و بازهای قوی تقریباً ۱۳٬۷۰۰ کالری است.

حرارت ذوب: ← ذوبان.

حرارت مخصوص[5]، مقدار حرارتی (معمولا بر حسب کالری) که باید به یک گرم از یک ماده داد تا، بدون اینکه دستخوش تغییر حالت شود، دمای آن ۱° صدبخشی بالا رود (← حرارت). ظرفیت حرارتی یک جسم حاصلضرب حرارت مخصوص آن در جرم آنست. در مورد گازها، بر حسب اینکه فشار یا حجم گاز ثابت باشد، حرارت مخصوص متفاوت، و در حالت اول بیشتر است. در بین مواد شناخته‌شده، جز صورتی از هلیوم مایع، ئیدروژن بیشترین حرارت مخصوص را دارد (در حجم ثابت ۲٫۴۱۸ کالری در گرم در درجه)؛ پس از آن آب است که حرارت مخصوصش در دمای ۱۵° صدبخشی مساوی ۱ کالری در گرم در درجه است؛ حرارت مخصوص طلا ۰٫۰۳۱ کالری در گرم در درجه میباشد. برای رابطه‌ی حرارت مخصوص و وزن اتمی ← دولون و پتی، قانون.

حرارت مولکولی[6] (molekuli)، حاصلضرب وزن مولکولی یک جسم مرکب در حرارت مخصوص آن.

حرارت نهانی[7] (nahāni)، حرارت لازم برای تغییر دادن حالت یک گرم از یک ماده بی‌آنکه دمای آن تغییر کند. حرارت نهانی تبدیل از حالت جامد به حالت مایع را حرارت نهانی ذوب یا حرارت ذوب (← ذوبان)، حرارت نهانی تبدیل از حالت مایع به حالت بخار را حرارت (نهانی) تبخیر، و حرارت نهانی تبدیل از حالت جامد به حالت بخار را حرارت تصعید خوانند. در نقاط ذوب و غلیان یک ماده، حرارتی که به آن داده میشود، تا تغییر حالت انجام نیافته است، دمای ماده را بالا نمیبرد، بلکه صرف تغییر دادن حالت آن میگردد. حرارت نهانی، مانند سایر مشخصات فیزیکی مواد، در مواد مختلف متفاوت است.

حراز (harāz)، رشته‌کوهی در یمن، واقع در غ صنعاء بین وادی سهام (sahām) و وادی سردد (sordod)، نزدیک حضور شعیب. ارتفاعش به ۲٬۶۰۰ متر میرسد. قهوه‌کاری فراوان و قهوه‌ی معروفی دارد.

حرام: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

حرامزاده: ← ولد الزنا.

حرامزاده‌ی اورلئان، ژنرال فرانسوی: ← دونوا، ژان.

حران (harrān)، لتـ **کارای**[8] (kārāy)، شهر بسیار قدیمی در بین النهرین، بین اورفه و رأس عین، که حالیه بفاصله‌ی ۳۵ کیلومتری جنوب اورفه در قسمت جنوبی ترکیه‌ی آسیائی واقعست. حران منزل ابراهیم پیغمبر بود (پیدایش ۱۱.۳۱)، و مخصوصاً بعنوان مرکز عمده‌ی صابئین و دین آنها شهرت دارد. تاریخ آن را میتوان به ۵ دوره‌ی عهد عتیق، یونانی، رومی، مسیحی، و اسلامی تقسیم کرد. نام آن در کتیبه‌های میخی بصورت حرانو [= راه] آمده است، که حاکی از موقعیت مهم آن بعنوان یک مرکز تجارتی است، ولی حران عمدةً بعنوان مرکز پرستش سین (خدای ماه) معروف بود، که پادشاهان آشور در آراستن معبد او میکوشیدند. در دوره‌ی اسکندر، که جمع زیادی از مقدونیها در بین النهرین شمالی سکنی گزیدند، اسامی خدایانی که در حران مورد پرستش بودند به اسامی یونانی تبدیل شد. رومیان دو بار در اینجا از ایرانیها شکست خوردند؛ یکی شکست مهلک کراسوس از اشکانیان و کشته شدن وی در ۵۳ ق‌م، و دیگری شکست (۲۹۶ ب‌م) گالریوس.

در فتوحات اسلامی، حران در ۶۳۹ ب‌م تسلیم عیاض ابن غنم شد، و در این زمان شهر عمده‌ی دیار مضر بود. مقر محبوب مروان (آخرین خلیفه‌ی اموی) بود؛ ابراهیم امام در آنجا محبوس شد، و بقتل رسید. شهرت جاودانی حران بسبب فلاسفه و دانشمندانی است که در دوره‌ی اسلامی از آن برخاستند، و از معروفترین آنها ثابت ابن قره و فرزندان و نوادگان او و بتانی است. نیز ← صابئین.


حربا

حربا (herbā)، عربی **حرباء** (ʿbā-)، سوسمار کوچک آهسته‌رو درختی افریقا و ج آسیا. حربا بعلت تغییر دادن رنگ پوستش معروفست؛ این تغییر مربوط به خُلق و احوال حیوان و نیز مربوط به شرایط محیط (مثل دما و شدت نور) است. حربا می‌تواند زبان چسبناک خود را بمقدار زیاد برای شکار حشرات ناگهان به بیرون افکند. چشمهای برجسته‌ی آن مستقل از یکدیگر حرکت میکنند؛ ممکن است یکی طرف چپ را بنگرد، و دیگری متوجه حشره‌ای در طرف راست باشد. بسیاری دیگر از سوسمارها میتوانند رنگ خود را بسرعت کاملا تغییر دهند.

حرجند (horjond)، دهستان (جه ح ۵٬۸۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۳۵ (؟) آبادی. قالیبافی دارد. مرکزش، **حرجند** (جه ۶۱۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۸۵ کیلومتری ل کرمان است.

حرخوان: ← شبیه؛ امامخوان.

حرسه (harasa)، ← عس.

حر شهید (horre šahid)، شهرت **حر ابن یزید تمیمی** (tamimi)، ف ۶۱ هق، از اشراف و دلاوران عرب. هنگامی که امام حسین از حجاز به مکه

(۱)atomic heat (۲)heat of solution (۳)heat of formation (۴)heat of neutralization (۵)specific heat (۶)molecular heat (۷)latent heat (۸)Carrhae

میآمد، وی با هزار سوار سر راه بر او بگرفت، و او را در میان راه نگهداشت. اما چون لشکر کوفه جهت جنگ با حسین فرارسید، او از همکاری با آنها امتناع کرد و به لشکر امام حسین پیوست، و با لشکر کوفه جنگ کرد تا کشته شد.

حر عاملی (horre āmeli)، شهرت **محمد ابن حسن**، معروف به **صاحب وسائل**، رجب ۱۰۳۳ هق-رمضان ۱۱۰۴ هق، از علمای معروف امامیه، مت جبل عامل. در اصفهان ملا محمد باقر مجلسی و شاه سلیمان صفوی را ملاقات کرد. در اواخر عمر در مشهد میزیست، و عنوان قاضی و شیخ الاسلام داشت، و هم در مشهد وفات یافت. تألیفات دینی فراوان دارد؛ از جمله **امل الآمل**؛ **هدایة الامه الی الاحکام الائمه**؛ **الاثنی عشریه فی رد الصوفیه**؛ و **وسائل الشیعه**. وی دیوان شعر عربی هم دارد، که اکثر آن در مدح پیغمبر و ائمه است.

حرکات خشکیزائی: ← خشکیزالی.

حرکت، در اصطلاح کلام و حکمت، بطور کلی عبارتست از هرگونه تغییر تدریجی (در مقابل کون و فساد، که تغییر دفعی است). ضد آن سکون است. حکما حرکت را از عوارض جسم دانسته‌اند، و در باب ماهیت و تعریف آن اقوال مختلف آورده‌اند. از جمله‌ی تعریفهای آن یکی اینست که حرکت عبارتست از خروج تدریجی جسم از قوه به فعل. پس، حرکت همواره متضمن نوعی کمال است، اما البته کمال مطلوب آن وصول به مقصد حرکت است، که آن را کمال ثانی میگویند، و خود حرکت از همین لحاظ کمال اول محسوب است.

برای تحقق حرکت وجود اموری چند ضرورت دارد، که آنها را ارکان حرکت گویند، و نزد حکمای اسلام ارکان حرکت عبارتند از فاعل (= محرک)؛ قابل (= متحرک)؛ موضوع (= امری که حرکت در آن واقع میشود)؛ مبدأ (= نقطه‌ی شروع حرکت)؛ منتهی (= مقصد و نقطه‌ی پایان حرکت)؛ و غایت (= مقصود و غرضی که از حدوث حرکت منظور است). سکون عبارتست از عدم حرکت در چیزی که شأن آن حرکت است. بنا بر این در مجردات، که حرکت بنا بر مشهور در شأن آنها نیست، اطلاق سکون نیز ناروا است.

حرکت اگر مسبوق به اراده و اختیار باشد، حرکت ارادی است، و اگر چنان نباشد، حرکت طبیعی است. حرکت طبیعی ممکن است بسوی مکان طبیعی باشد (مثل حرکت باد و آتش به بالا و حرکت آب و خاک به زیر)، یا در جهت عکس آن (مثل حرکت سنگ به بالا و حرکت آتش به پایین)، و در صورت اخیر آنرا حرکت قسری (qasri) گویند. حرکت جسم اگر متعلق به خود جسم باشد حرکت ذاتی خوانده میشود، و اگر متعلق به جسم دیگری باشد که تحرک آن سبب حرکت این جسم شده است حرکت عرضی (arazi) نام دارد. سلسله‌ی حرکات را حکما به یک محرک غیر متحرک منتهی میدانند، و بدینگونه، از طریق حرکت، وجود خدا را اثبات میکنند.

باعتقاد اکثر حکمای اسلامی، حرکت فقط در چهار مقوله از مقولات عشر و آن هم فقط در اعراض (← عرض) صورت میگیرد، و حرکت آن چهار مقوله هم عبارتست از حرکت کمی (kammi) (مثل بالیدن یا پژمردن)؛ حرکت کیفی (keyfi) (مثل گرم شدن و سرد شدن)؛ حرکت اینی (eyni) (مثل جا بجا شدن)؛ و حرکت وضعی (مثل حرکت جسم بدور یک محور). در هر حال عامه‌ی حکما حرکت را مخصوص عرض دانسته‌اند، و **حرکت جوهری** را محل اشکال شمرده‌اند و انکار کرده‌اند، چنانکه ابن سینا منکر آن بوده است، در صورتی که شاگردش بهمنیار ابن مرزبان، بنا بر مشهور، بدان اعتقاد داشته است. از متأخرین حکمای اسلام ملا صدرا قائل به حرکت جوهری است، و عقیده دارد که، غیر از اعراض چهارگانه، جوهر اجسام و طبایع آنها نیز حرکت دارد، و در واقع سکون و حرکتِ اعراض خود تابع سکون و حرکت جوهر است، و بدین سبب، هیولی در هر آنی صورتی کاملتر از صورت اول (اما مشابه آن) بدست میآورد، لیکن بسبب اتصال و دوام حرکت، تفاوتِ این صورِ متوالیه محسوس نیست. در هر صورت، بعقیده‌ی ملا صدرا، حرکت جوهری اِشکالی ندارد، و هیولی علی الاتصال تبدیل صورت میدهد، و در هر لحظه صورت تازه‌ای میگیرد، و در هر صورت تازه کمال تازه‌ای کسب میکند، و بر کمال سابق-که آن را از دست نمی-دهد-می‌افزاید، و باین معنی، حرکت جوهری "لبس بعد لبس" (lobse ba'de lobs) [= پوشیدن پس از پوشیدن] است نه "خلع و لبس" (xal' va lobs) [= کندن و پوشیدن]، که حرکت اعراض آنچنان است. باری، حرکت جوهری را ملا صدرا، علی رغم حکمای قدیم، تقریر و تبیین کرده است، و اشکالهائی را که بر آن وارد است جواب داده است، و حتی ادلّه‌ی نقلی هم در اثبات آن آورده است، و بدینگونه، فرضیه‌ی حرکت جوهری از اقوال و عقاید خاص ملا صدرا است، و وی بکومک این فرضیه اشکال-هائی را نیز که در قضیه‌ی ربط حادث به قدیم (← **حدوث و قدم**) هست حل کرده است.

حرکت[1]، در فیزیک و مکانیک، تغییر وضع یک جسم نسبت به جسم یا دستگاهی که مأخذ گرفته شده (و بهمین جهت "دستگاه مأخذ" نامیده می-شود). وقتی که جسم نسبت به دستگاه مأخذ در حرکت نباشد، گویند نسبت بآن دستگاه ساکن است. بنا بر این تعریفات، حرکت و سکون اموری نسبی است، و بدون ذکر دستگاه مأخذ معنائی ندارد؛ مسافری که در قطار راه آهن متحرکی نشسته است، نسبت به قطار (دستگاه مأخذ) ساکن است، و نسبت به زمین (دستگاه مأخذ دیگر) متحرک. علم حرکات را بدون التفات به سبب حرکت حرکتشناخت (harakat.šenāxt) یا سینماتیک[2] (sinemātik؛ فنـ)، و علم حرکات را از این لحاظ که ناشی از نیروها هستند دینامیک[3] (dināmik؛ فنـ) خوانند؛ سینماتیک و دینامیک شعبه‌هائی از علم مکانیک اند. **I - حرکت نقطه.** در فیزیک و مکانیک، قبل از شروع به بحث از حرکت اجسام، از حرکت نقطه‌ی مادی بحث میشود. مفاهیم مهم مربوط به حرکت نقطه نسبت به یک دستگاه مأخذ مسیر (masir)، سرعت، و شتاب حرکت است. مسیر حرکت خطی است که اوضاع مختلف نقطه را در زمانهای مختلف بهم وصل کند؛ اگر مسیر خط مستقیم باشد، حرکت را مستقیم الخط، و اگر منحنی باشد، آنرا منحنی الخط خوانند. معمولا، بر مسیر حرکت، جهت مثبت (مثلا مطابق جهت سهم) و مبدئی مانند O اختیار میکنند. در هر لحظه مانند t، متحرک وضع مشخصی مانند M بر مسیر خود دارد، که با مقدار جبری قطعه‌ی مستقیم (در

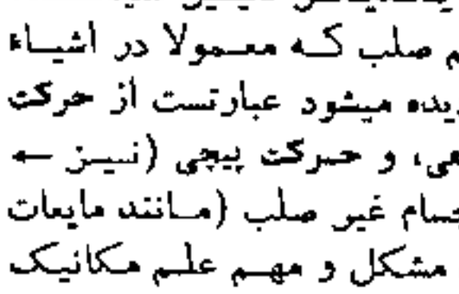

حرکت مستقیم الخط) یا منحنی (در حرکت منحنی الخط) OM معین میشود، و این مقدار را بُعد متحرک خوانند، و آن تابع زمان است. رابطه‌ی بعد و زمان را معادله‌ی حرکت نامند. مثلا اگر متحرکی در مبدأ زمان با سرعت ثابت ۲ متر در ثانیه از نقطه‌ی O در جهت مثبت شروع به حرکت کند، و M وضع آن در لحظه‌ی t باشد، و $\overline{OM}$ را به e نمایش دهیم، همواره $e=2t$؛ و این رابطه معادله‌ی حرکت مذکور است (نیز ← **حرکت متغیر؛ حرکت توافقی**). **II - حرکت جسم.** وقتی که جسم صلبی (← جسم صلب) نسبت به دستگاه مأخذی حرکت کند، نقاط مختلف آن بر مسیرهائی حرکت می-کنند، و هر یک سرعت و شتابی دارند، ولی فواصل نقاط جسم از یکدیگر تغییر نمیکنند. حرکات ساده‌ی جسم صلب که معمولا در اشیاء عادی و در ماشینها دیده میشود عبارتست از **حرکت انتقالی، حرکت وضعی**، و **حرکت پیچی** (نیز ← **دوران**). حرکات اجسام غیر صلب (مانند مایعات و گازها) از مباحث مشکل و مهم علم مکانیک است (← **آئرودینامیک؛ لیدرودینامیک**). **III - انتقال حرکت.** از مسائل عملی مهم مکانیک انتقال حرکت است از یک جسم متحرک به جسمی دیگر. برای منتقل کردن حرکت دورانی از محوری به محور دیگر میتوان چرخهای اصطکاکی، تسمه، یا چرخهای دندانه‌دار بکار برد. اگر دو محور بفاصله‌ی نسبةً کمی از یکدیگر واقع باشند، میتوان بر هر یک از آنها چرخی استوانه‌ای که با آن دارای یک محور هندسی باشد نصب کرد، بطوری که دو چرخ بر یکدیگر مماس باشند. چرخی را که حرکت بآن منتقل میشود مطلقاً چرخ و دیگری را که حرکت را منتقل میکند

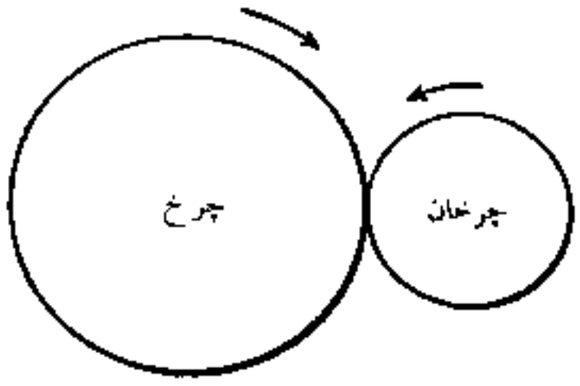

چرخهای اصطکاکی

چرخان (carxān) خوانیم. نسبت تعداد دورانهای چرخان و چرخ در زمان معین مثل نسبت عکس شعاعهای آنهاست. مثلا اگر شعاعهای دو چرخ بترتیب ۱۲ سم و ۶۰ سم باشد، و اولی ۴۵ دور در دقیقه بگردد، و n عده‌ی دورهای دومی در دقیقه

(۱)motion (۲)kinematics (۳)dynamics

باشد خواهیم داشت: $n/۴۵ = ۱۲/۶۰$، و لهذا $n = ۹$. چرخهای اصطکاکی را در صورتی که نیروهای بزرگ در کار باشند نمیتوان برای انتقال حرکت بکار برد، زیرا بسرعت لغزش پدید میآید. در این موارد به چرخهای دندانه‌دار متوسل میشوند (← چرخ دندانه‌دار). وقتی که محورها نسبةً از هم دور باشند، میتوان دو قرقره بطریق سابق الذکر

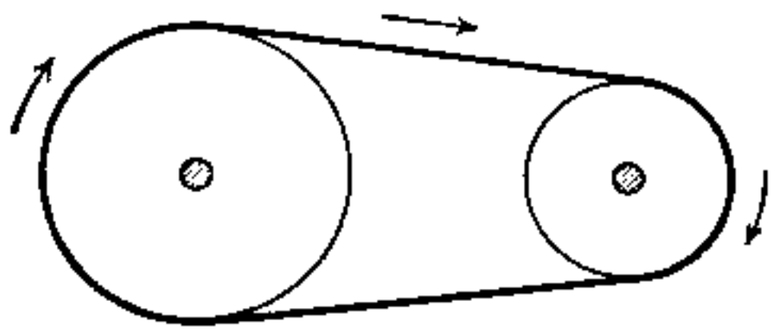

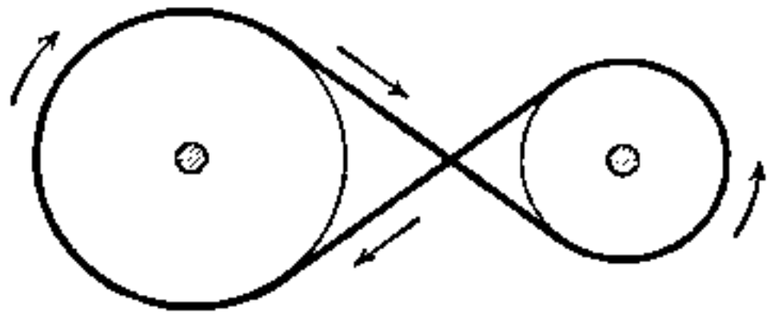

انتقال حرکت بوسیله‌ی قرقره و تسمه

بر هر یک از دو محور نصب کرد، و بوسیله‌ی تسمه‌ای که در قرقره‌ها می‌افتد، حرکت یکی از دو محور را با همان جهت یا با جهت مخالف به دیگری منتقل نمود. **IV ـ تبدیل حرکت.** مسئله‌ی عملی مهم دیگر مسئله‌ی تبدیل حرکت است. حرکت رفت و آمد پیستون ماشین بخار را میتوان بوسیله‌ی بیل و مانیول به حرکت مستدیر تبدیل کرد. همچنین، بوسیله‌ی برونمرکز (borun-markaz) میتوان حرکت مستدیر را بحرکت متناوب (رفت و آمد) تبدیل نمود. برونمرکز اساساً قرص یا چرخی است که در حول محوری که از خارج مرکز آن میگذرد میتواند دوران کند. در ضمن این حرکت، هر نقطه‌ی چرخ مرتباً بالا و پایین میرود، و بدین طریق، بوسیله‌ی میله‌های مناسب، میتوان حرکت دورانی چرخ را به حرکت رفت و آمد تبدیل کرد. بوسیله‌ی شانه و چرخان (← چرخ دندانه‌دار) نیز تبدیل حرکت مستدیر به حرکت متناوب و بالعکس ممکن است. **V ـ قوانین حرکت.** قوانین اساسی حرکت را اول بار سر آ. نیوتن تدوین کرد. قانون اول همان اصل جبر است

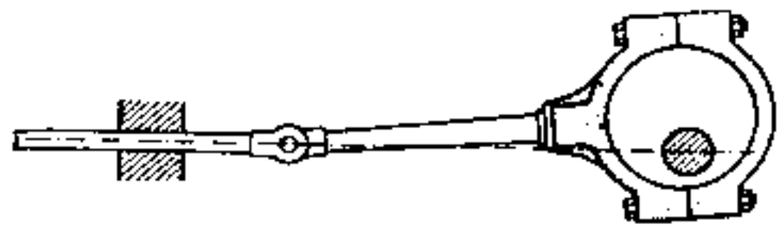

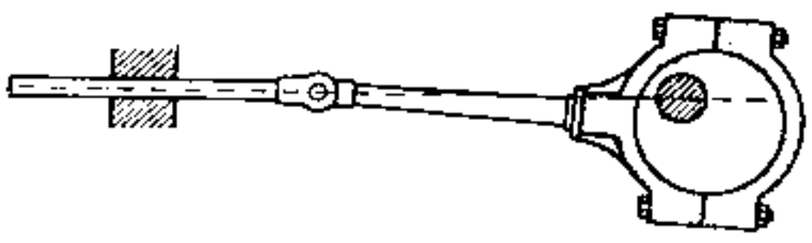

دو وضع چرخ برونمرکز که به میله حرکت متناوب میدهد.

(← جبر یا لختی). قانون دوم اینست که هر تغییری در مقدار حرکت متناسب است با نیروئی که سبب این تغییر میشود و امتدادش همان امتداد تأثیر نیرو است؛ بعبارت دیگر، افزایش یا کاهش سرعت متناسب با نیرو است. قانون سوم اصل عمل و عکس العمل است. این قوانین، بانضمام قانون گرانش نیوتن، تا پیدایش افکاری که منجر به نظریه‌ی نسبیت اینشتین گردید، مبانی اصلی علم دینامیک بود، و هنوز هم تا حد زیادی اهمیت خود را حفظ کرده است.

نیز ← ترکیب حرکات؛ سقوط آزاد؛ پرتابشناسی؛ و مقالات آتیه در ردیف حرکت.

حرکت، انتقال: ← حرکت، در فیزیک، III.
حرکت، تبدیل: ← حرکت، در فیزیک، IV.
حرکت، قوانین: ← حرکت، در فیزیک، V.

حرکت انتقالی[1] (enteqāli)، ساده‌ترین حرکات جسم صلب (← حرکت، در فیزیک، III) و آن حرکتی از یک جسم صلب است (نسبت به یک دستگاه مأخذ) که در ضمن آن، خطوطی که نقاط جسم را دو بدو بهم وصل کنند همواره بموازات امتدادهای ثابتی از دستگاه مأخذ باقی بمانند. مثلا حرکت کشو میز نسبت به میز حرکت انتقالی است؛ در شکل حرکت انتقالی یک جعبه و مسیر های نقاط A و B از آن نمایش داده شده است. در حرکت انتقالی، مسیرهای نقاط مختلف جسم یکسان اند و بر یکدیگر قابل انطباق؛ و در هر لحظه، سرعت‌های جمیع نقاط جسم حاملهای همسنگ (← حامل، در ریاضیات) میباشند (مثلا حاملهای $\vec{AV}$ و $\vec{BV_1}$ در شکل)، و همچنین است شتابهای آنها. برای حرکت انتقالی زمین ← زمین.

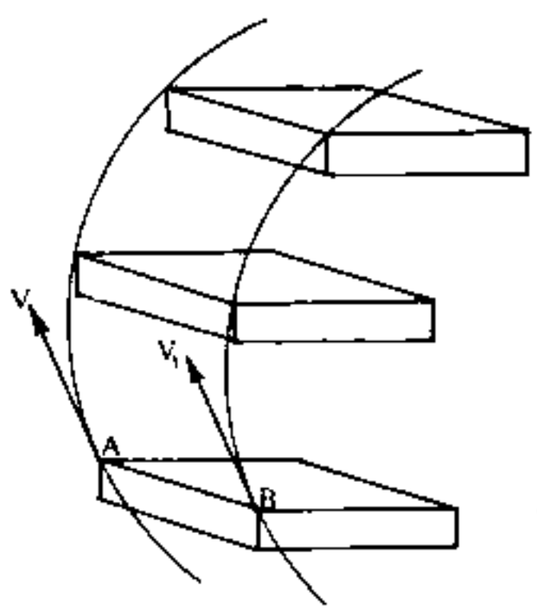

حرکت براونی: ← براونی، حرکت.

حرکت بطرف قرمز[2]، جابجائی خطوط عادی طیف جذبی بطرف انتهای قرمز طیف در طیف نور ستارگان، و سحابیها، و سایر اجرام آسمانی تورانی. این پدیده را بنا بر ← اصل دوپلر توجیه میکنند، که بموجب آن، در طیف نور یک منبع متحرک، طول موجهای آن نور، بر حسب اینکه منبع به شخص نزدیک یا از او دور شود، کوتاه یا بلند میشوند؛ اگر λ طول موج اولیه، V سرعت حرکت منبع، c سرعت نور، و $\Delta\lambda$ تغییر طول موج باشد، $\Delta\lambda = \lambda\,(V/c)$. مثلا اگر خط ئیدروژن (طول موج آن ۰٫۳۹۶۸ میکرون) در طیف ستاره‌ای به محل خطی بطول موج ۰٫۳۹۷۲ منتقل شود، خواهیم داشت

$$\Delta\lambda = 0{,}3972 - 0{,}3968 = 0{,}0004;$$

و چون سرعت نور مساوی ۳۰۰٬۰۰۰ کم در ثانیه است، از فرمول منکور معلوم میشود که V تقریباً ۳۰۲ کم در ثانیه است، یعنی ستاره‌ی مذکور با این سرعت از زمین دور میشود.

بنا بر اصل مذکور، جا بجا شدن خطوط طیف بطرف ناحیه‌ی قرمز حاکی از دور شدن منبع از ما است. این جابجائی در طیف کهکشانه‌ها مشاهده میشود، و از اینجا چنین استنتاج کرده‌اند که کهکشانه‌ها از ما دور میشوند، و جهان در حال انبساط است.

حرکت پیچی (pici)، یکی از حرکات جسم صلب (← حرکت، در فیزیک، III)، و آن حرکت جسمی است صلب که در حول محوری حرکت وضعی می‌کند و در عین حال در امتداد محور میلغزد، بطوری که در هر لحظه، ابتدا از واحد زمان، مسافتی که جسم در امتداد محور میلغزد متناسب با زاویه‌ی گردش آن در حول محور باشد. مثلا حرکت پیچ نسبت به مهره (← پیچ، ماشین) حرکت پیچی است. در حرکت پیچی، مسیر هر نقطه‌ی جسم یک منحنی پیچ است (← پیچ یا منحنی پیچ).

حرکت تقدیمی[3] (taqdimi)، اثری که در جسمی دارای حرکت دورانی، در نتیجه‌ی وارد کردن یک گشتاور بر جسم که متمایل به تغییر دادن امتداد محور دوران جسم است، مشاهده میشود. اگر سرعت دوران و نیز کمیت گشتاور ثابت باشد، محور دوران، عموماً، بآهستگی مخروطی طی میکند، و حرکتش در هر لحظه عمود بر امتداد گشتاور است. مثال معمولی حرکت تقدیمی همانست که در فرفره دیده میشود: اگر محور دوران فرفره قائم نباشد، قوه‌ی ثقل گشتاوری بآن وارد میکند که گرایش دارد فرفره را بر زمین "بیندازد"؛ ولی فرفره نمی‌افتد، بلکه در حول محور قائم ماز بر انتهای ثابت فرفره، "تلو تلو میخورد". نظیر این امر در ژیروسکوپ مشاهده میشود. در نجوم، تقدیم اعتدالین نوعی حرکت تقدیمی است. حرکت تقدیمی در دینامیک اتمها و مولکولها نیز اهمیت بسیار دارد.

حرکت توافقی[4] (tavāfoqi)، نوع خاصی از حرکت رفت و آمد (نوسانی)، که از مشخصات اجسام کشسان است، و ممکن است ساده یا مرکب باشد. حرکت توافقی (یا ارتعاشی) ساده حرکت یک نقطه است (← حرکت، در فیزیک، I) بر خط مستقیم بسبب نیروئی که آنرا بطرف مبدئی واقع بر این خط می‌کشد، و مقدارش

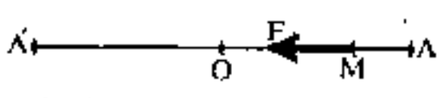

متناسب با فاصله‌ی نقطه‌ی متحرک است از این مبدأ (یعنی اگر M وضع متحرک در لحظه‌ی t و O مبدأ باشد، کمیت نیروی F، که بر M اثر می‌کند، بنسبت مستقیم فاصله‌ی OM تغییر میکند). بر طبق قوانین مکانیک، چنین نقطه‌ای در حول مبدأ نوسان میکند، و حد اکثر فاصله‌ی آن در طرفین مبدأ (OA و OA') یکسان (و موسوم به دامنه‌ی حرکت) است. مثلا اگر وزنه‌ای به انتهای فنری، که انتهای دیگرش ثابت است، آویخته و در حال تعادل باشد، و وزنه را اندکی بکشیم و رها کنیم، وزنه در حول وضع تعادل خود حرکت توافقی ساده میکند. همچنین، نوسانات کم‌دامنه‌ی آونگ تقریباً حرکت توافقی ساده است. حرکت توافقی ساده بستگی نزدیک با حرکت مستدیر متشابه دارد، اگر متحرکی از نقطه‌ی A بر دایره‌ی O حرکت مستدیر متشابه کند، تصویر (← تصویر،

(۱)translation (۲)red shift (۳)precession (۴)harmonic motion

در هندسه) این متحرک بر قطر A′A حرکت توافقی ساده میکند؛ بالعکس، هر حرکت توافقی ساده را میتوان تصویر حرکت مستدیر متشابهی پنداشت. از اینجا میتوان قانون حرکت توافقی ساده را بدست آورد؛ با علامات مذکور در مقالهٔ حرکت مستدیر متشابه، اگر $\overline{OM}$ را به x نمایش دهیم خواهیم داشت $x = r\cos\theta$ (← جیب؛ نیز ← مثلثات)، و یا $x = r\cos\omega t$، و این معادلهٔ حرکت توافقی ساده است، و در آن r (یعنی طولهای OA و OA′) دامنهٔ حرکت میباشد. مدت یک نوسان کامل، یعنی یک رفت و آمد به A (یا به A′) مساوی دورهٔ گردش نقطه بر دایره، یعنی $2\pi/\omega$ میباشد. آنچه که گفته شد در باب حرکت توافقی ساده بود. حرکت توافقی مرکب از ترکیب دو یا چند حرکت توافقی ساده حاصل میشود.

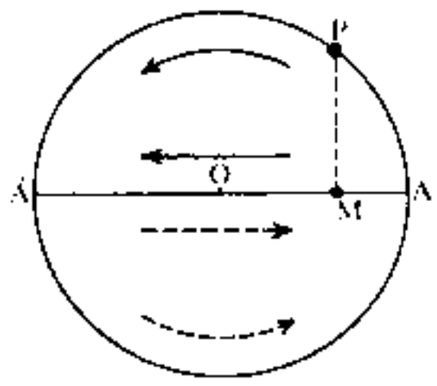

بُعد نقطه‌ای که حرکت توافقی ساده دارد نسبت به زمان بر طبق قانون خاصی ($x = r\cos\omega t$) تغییر میکند. این نحوهٔ تغییر را تغییر بر طبق قانون توافقی خوانند، و گذشته از مثالهای مذکور (حرکت وزنه و حرکت آونگ)، در فیزیک و مکانیک کمیتهای بسیاری است که نسبت به زمان (یا نسبت به متغیری دیگر) بر طبق قانون توافقی تغییر میکنند (تغییرات شدت جریان متناوب برق از این جمله است). البته چنین نیست که هر حرکت رفت و آمد یا هر تغییر متناوب توافقی باشد، و مثلا بسیاری از قطعات ماشینها حرکت رفت و آمد دارند، ولی حرکت آنها توافقی نیست.

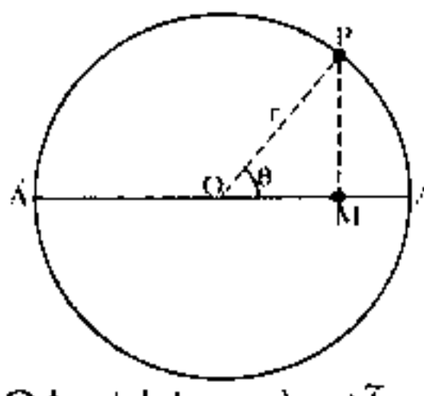

حرکت جوهری: ← حرکت، در اصطلاح کلام و حکمت.

حرکت دائمی[1]، در اصطلاح مکانیک، حرکت ماشینی که چون یکبار بکار افتاد حرکتش لاینقطع ادامه یابد، بدون اینکه ماشین از یک منبع خارجی انرژی دریافت کند. قرنها فکر بعضی از مردم متوجه ساختن چنین ماشینی بوده است، و "اختراعات" گوناگون در این زمینه عرضه شده، ولی از مدتها پیش دانشمندان این فکر را باطل شمرده‌اند، چنانکه در ۱۷۷۵ آکادمی علوم پاریس از قبول طرحهای حرکت دائمی امتناع کرد.

ماشینهای حرکت دائمی را به دو نوع تقسیم میکنند. نوع اول آنهائی که هدفشان تولید انرژی است از هیچ، و این امر متناقض با قانون بقای انرژی است، که بموجب آن انرژی نه ایجاد و نه معدوم میشود. هدف ماشینهای نوع دوم اینست که حرارت را تماما بصورت دیگری از انرژی تبدیل کنند، و این امر با قانون دوم ترمودینامیک متناقض میباشد.

حرکتشناخت: ← سینماتیک. نیز ← حرکت، در فیزیک؛ مکانیک.

حرکت متشابه[2] (motašābeh)، حرکتی (← حرکت، در فیزیک) که در آن همواره متحرک در زمانهای مساوی راههای مساوی طی کند. راه طی‌شده در واحد زمان سرعت حرکت است. از اقسام عمده‌ی آن یکی حرکت مستقیم الخط متشابه و دیگری حرکت مستدیر متشابه است.

حرکت مستدیر[3] (mostadir)، حرکتی (← حرکت، در فیزیک، I) که مسیرش دایره باشد. در چنین حرکتی، بنا بر قواعد هندسه، طول راهی که در مدت معینی طی میشود مساوی است با حاصلضرب شعاع مسیر در زاویه‌ی گردش متحرک در همین مدت بر حسب رادیان (مثلا در شکل، $\theta = r\theta$)، عمده‌ترین نوع این حرکت **حرکت مستدیر متشابه** است، که در آن، مسافات طی‌شده (و لهذا زوایای گردش) در زمانهای متساوی متساوی اند. مسافت طی‌شده در واحد زمان **سرعت** حرکت (علامت: v) و زاویه‌ی گردش در واحد زمان سرعت زاویه‌ای (علامت، ω) حرکت است. دوره‌ی حرکت (علامت، T) زمان یک دور گردش بر مسیر، و **بسامد** حرکت (علامت: f) عده‌ی دورها در واحد زمان (ثانیه) است. اگر t مدت حرکت از A به M باشد، بین مشخصات حرکت مستدیر متشابه این روابط بدیهی برقرار است:

$$c = vt, \quad \theta = \omega t, \quad v = \omega r,$$
$$Tf = 1, \quad \omega = 2\pi/T = 2\pi f.$$

بر طبق اصل جبر (← جبر یا لختی)، نقطه‌ای که حرکت مستدیر میکند تحت تأثیر نیروئی است که آنرا بر مسیرش نگاه میدارد. در حرکت مستدیر متشابه، این نیرو (علامت، F) متوجه مرکز است (نیروی مرکزگرای یا جاذب به مرکز).

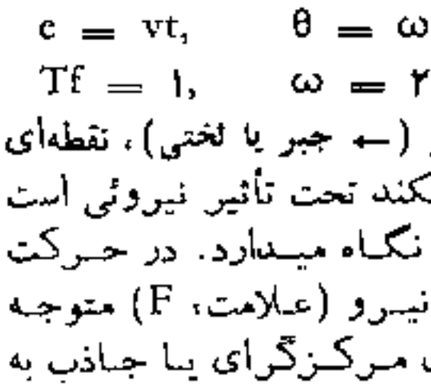

حرکت مستقیم الخط: ← حرکت، در فیزیک، I.

حرکت منحنی الخط: ← حرکت، در فیزیک، I.

حرکت نقطه: ← حرکت، در فیزیک، I.

حرکت وضعی[4] (vaz'i) یا **دوران در حول یک محور** (davarān)، حرکت جسمی صلب (← حرکت، در فیزیک، II) که در ضمن آن یکی از خطوط جسم نسبت به دستگاه مأخذ ثابت بماند (این خط را محور حرکت خوانند). مثلا حرکت در در حول لولای آن، **حرکت یومی**، و حرکت زمین بدور محور آن حرکات وضعی هستند. در حرکت وضعی، هر نقطه مانند M از جسم بر دایره‌ای حرکت میکند که مرکزش (P) بر محور حرکت واقع، و صفحه‌ی آن عمود بر محور است؛ سرعت نقطه‌ی M حامل $\overrightarrow{MV}$ است، که بر مسیر نقطه مماس میباشد. حرکت وضعی را متشابه گویند اگر زوایای گردش

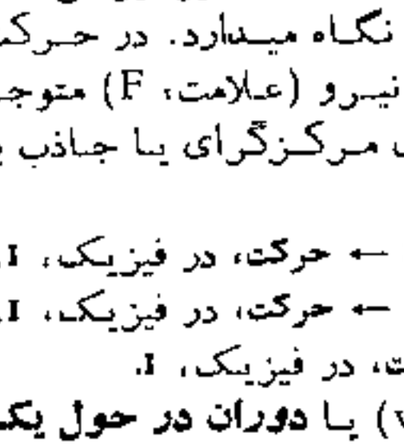

حرکت وضعی در

جسم در زمانهای متساوی با هم متساوی باشند؛ در این صورت، زاویه‌ی طی‌شده در واحد زمان (سرعت زاویه‌ای حرکت) مقداری است ثابت، و نقاط مختلف جسم مسیرهای خود را با حرکت مستدیر متشابه طی میکنند. نیز ← دوران.

بالاخص در نجوم، حرکت وضعی اطلاق میشود به حرکت اجرام فلکی در حول یکی از اقطار خود. برای حرکت وضعی زمین ← زمین.

حرکتی، نظریه‌ی: ← نظریه‌ی حرکتی.

حرکت یومی[5] (yŏmi)، حرکت وضعی ظاهری کره‌ی آسمان. علی الظاهر، کره‌ی آسمان شبانروزی یک بار بدور یکی از اقطار خود (موسوم به محور عالم) از مشرق به مغرب میگردد، و جمیع کواکب را با خود میبرد. مسیر نقاط کره‌ی آسمان در این حرکت موسوم به مدارات یومی است. در حرکت یومی، هر نقطه‌ی کره‌ی آسمان در ۲۴ ساعت نجومی ۳۶۰° میگردد؛ پس ۱۵° را در یک ساعت نجومی، ۱۵′ را در یک دقیقه‌ی نجومی، ۱۵″ را در یک ثانیه‌ی نجومی طی میکند، و غیره. نیز ← جهت.

حرم (haram) [عربی، = ممنوع، محترم]، نزد عامه‌ی مسلمین، مکه و گرداگرد خانه‌ی کعبه (حرم الله)، و نیز مدینه و گرداگرد روضه‌ی پیغمبر (حرم رسول الله). این دو حرم را حرمین (haramayn) میخوانند. در نزد شیعه، گرداگرد مزار امامان و حتی امامزاده‌ها نیز حرم خوانده میشود؛ مثل "حرم امام رضا"، "حرم کاظمین"، "حرم حضرت عباس"، و "حرم حضرت عبدالعظیم". لفظ حرم توسعاً به قسمتی از خانه (اندرونی) که محل سکونت زنان بود، و نیز به خود ایشان اطلاق میشده است، و ترکیباتی مثل "حرم‌خانه"، "حرم‌سرا"، و "حرم‌گاه"، که در تداول شعرای فارسی‌زبان آمده است، ازینجا است. همچنین، قریب بهمین معنی است لفظ **حریم** (harim)، که در لغت عبارتست از گرداگرد خانه و ملک و حقوق و مرافق متعلق بآن، که جز مالک کسی از آن حق استفاده ندارد؛ مثل "حریم خانه"، "حریم چاه"، "حریم رودخانه"، و غیر آن (نیز ← حریم). توسعاً، در ادب فارسی، هر جای محترم، که بیگانه و نامحرم حق ورود بدانجا ندارد، حرم و حریم خوانده میشود؛ مثل "حرم دل" و "حریم سینه".

حرمت: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

حرمل (harmal)، گیاه؛ ← اسفند.

حرمون[6]**، جبل** (jabale harmun) یا **جبل الشیخ** (jabalo 'š.šeyx) یا **جبل الثلج** (jabalo 's.salj) [= کوه برف]، قسمت جنوبی کوههای معروف به جبل الشرقی، بر مرز سوریه و لبنان، نزدیک فلسطین. دارای سه قله است، که بلندترین آنها بیش از ۲۴۰۰ متر ارتفاع دارد. قلل آن در زمستان و بهار پوشیده از برف اند. در کتاب مقدس مکرر باسامی صهیون، حرمون، سریون (seryun)، سنیر (sanir)، شنیر، و غیره نامش آمده است. نزد رومیان و دروزها نیز مقدس بود. گویند تجلی عیسی در اینجا بوقوع پیوست.

حرمین: ← حرم.

حروراء (harurā')، محلی در عراق، نزدیک کوفه، که خوارج نخستین در آنجا بر علی ع خروج

---

(۱)perpetual motion (۲)uniform motion (۳)circular motion (۴)rotation (۵)diurnal motion (۶)Hermon

کـردند، و کمی بعد در جنـگ نهروان تقریباً همه بقتل رسیدنـد. نخستین خوارج را بهمـین مناسبت حروریه مینامند.

حروریه (haruriyye)؛ ← حروراء؛ خوارج.

حروف چاپ[1]، در صنعت چـاپ، قطعـات کوچـک قابل انتقال، بشکل مکعب مستطیل، معمولا از فلز یا چوب، که بـر وجه فوقانی آنها حرف برجسته یا رقم بـرجسته یـا شکل بـرجسته‌ی دیـگـری بطور معکوس قـرار دارد، و برای چاپ کردن بکار می‌رود. اسـتعمال حروف قابل انتقال بین سالهای 1051 و 1058 در چین آغاز گردید. مخترع این حروف مردی بنـام پی شنگ (pi šeng) بود، و حـروف از گل رُست ساخته میشد. حروف رستی، و حروف قلعی که پس از آنها در کار آمد، هیچیک رواجی نیافت. بر عکس، حروف چوبی رواج بیشتر یافت، و این حروف را وانگ چنگ (wāng ceng) در ۱۳۱۴ بـدقت توصیف کـرده است. عـده‌ای از ایـن حـروف چوبـی را، کـه مـربوط بـزبـان اویغوری هـستند، پ. پلیو در تون هوانگ کشف کرده است، و تاریخ آنها را در ۱۳۰۰ قرار داده. اختراع قالب برای تهیه‌ی حروف و اسـتعمال حروف فلـزی اول بار ظاهراً در کره صورت گرفته است، و در سراسر قرن ۱۵م در کره کتابهائی بتعداد زیـاد با این نوع حروف چـاپ شده است. قدیمـترین سابقه‌ای که از حـروفریزی داریـم از ۱۴۰۳ و قـدیمتـرین کـتاب موجود از ۱۴۰۹ است.

در مغـرب‌زمیـن، تـا حدود سال ۱۴۴۰ کـلیه‌ی مواد خواندنی از روی نسخه‌های خطی نسخه‌برداری میشد، یا بوسیله‌ی چاپ قـالبـی (← چاپ) تکثیر میگردید. در ۱۴۴۰، ی. **گوتنبرگ**، چاپگر آلمانی، ظاهراً بدون اطلاع از کـار چینیها، حروف قابـل انتقال را اختراع کرد. گوتنبرگ بـرای هـر یک از حروف الفبـا، یک حرف جـداگانه بکـار برد. باین ترتیب چاپگران توانستند که حروف چاپی را بـرای طبع صفحات مختـلف یک کتـاب مکرر در مکرر مورد استفاده قرار دهند. امروزه هم، مانند زمان گوتنبرگ، حروف چـاپ را از طـریق قالب‌ـریزی درست میکنند، و این طریقه را حروفریزی نـامنـد. حـروف چـاپ تـرکیـبـی است از سرب، آنتیموان، و اندکـی قلع و مس (← آلیاژ چاپ). عمل حروفریزی سابقاً با دست انجام میگرفت، اما امروزه ماشینهای حروفریزی در یک دقیقه صدها قطعه حروف چاپ تهیه میکنند.

قطعه‌ی فلـزی موسوم به "حرف چـاپ" از چند قسمت تشکیـل شده است، (۱) تنه[2]، که قسمت اعظم قطعه‌ی فلـزی را تشکیـل میدهـد، و جانب قدامی آن شیاری عرضی و نزدیک به پایه‌ها دارد، و آنـرا رادە[3] (rādde) گـوینـد. رادە در واقـع راهنمای حروفچین است، زیرا حروفچین، در حین برداشتن حرف از گارسه (← حروفچینی)، با لمس کـردن رادە، پشت و رو و سر و ته قطعه‌ی فلـزی را تشخیص میدهد، و از این راه، حروف را درست در ورساد (← حروفچینی) میچیند. (۲) پـایه[4]ها، یعنی دو قسمت پـایه‌مانند پایین بدنه. (۳) شیـار[5]، یعنی قسمت فـرورفته‌ی بیـن دو پـایه. (۴) شانه[6]، که قسمت بَرَخ فوقانی بدنه است، و حرف برجسته‌ی چـاپ بـر آن تکیه دارد. (۵) صورت[7] یـا قسمت "مرکب‌خور" حرف چـاپ، که اثـر آن بر صفحه‌ی کاغذ نقش میبندد.

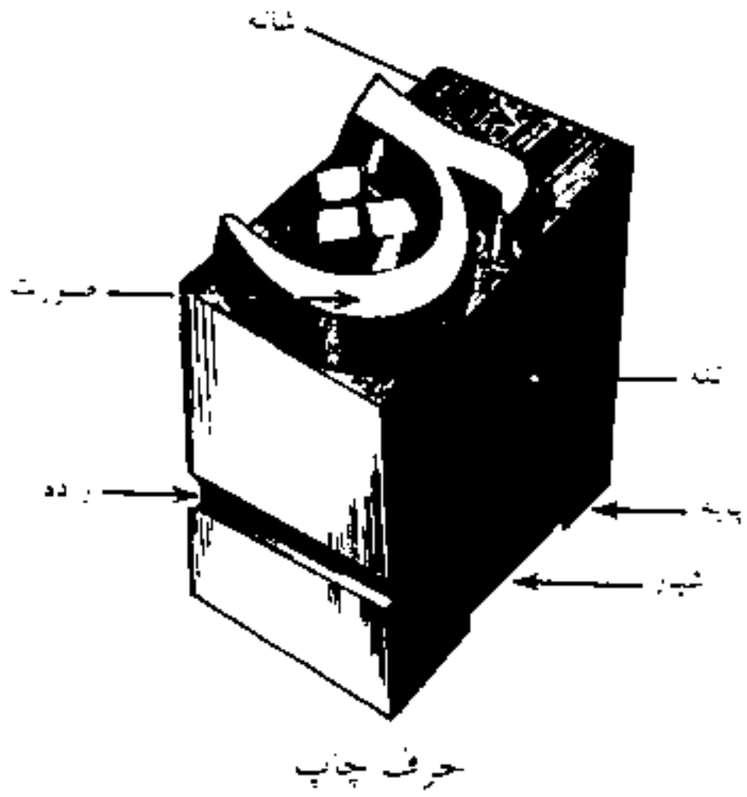

حرف چاپ

در ممالکی که حروف الفبای لاتینی رایج است، حروف را بطور کلی به چهار طبقه تقسیم میکنند: رومی[8]، سان سریف[9] (sān serif) [= بی‌گوشه]؛ تحـریری[10]، و سیاه[11]. هـر یـک از این طبـقات مشتمل بر صدهـا نوع است، که از لحـاظ اندازه و قلم بـا یکدیگـر متفاوت اند، و بسبب همین تنوع

رومی	Baskerville
سان سریف	Futura
تحریری	*Bank*
سیاه	Text

است که در چاپ با حروف لاتین، چـاپگـران می‌توانند با انتخـاب و تـرکیب کـردن انواع مناسب، اثری را که مطلوب است در خواننده ایجـاد کنند. (نیز ← تیپوگرافی، ۲). حروف چاپ فارسی طبقه‌بندی منظمی ندارد، و بیش از چند نوع نیست.

نمونـه‌ی حـروف ۸ پنط نـازک
نمونه‌ی حروف ۱۲ پنط نازک
نمونه‌ی حروف ۱۲ پنط سیاه
نمونه‌ی حروف ۱۸ پنط نـازک
نمونه‌ی حروف ۱۸ پنط سایه‌دار
نمونه‌ی حروف ۲٤ پنط نازک

واحـد انـدازه‌ی طولی حـروف چـاپ (فاصله‌ی بین وجه رادە‌دار و وجه مقـابل آن) برابر 0,376 ملم (در انگـلستان، کشمـر، و کانادا 0,351 ملم) است، و چاپگران ایرانی آنرا پنط یا پوئط یا پنت یا پونت (همه pont؛ ظاهراً از روسی) نامند. حروف چاپ را از ۴ تـا ۱۴۴ پنط میسازند، ولـی حـروف سربی چاپ فـارسی از ۸ تا ۸۴ پنط است (متن این دایرةالمعارف بـا "حـروف 10 پنط نـازک آزادی" چاپ شده است). واحد اندازه‌ی عرض سطور چاپی پیکا (pikā) است، کـه مساوی ۴,۱۶۶ ملـم است. عـرض هـر سطر صفحه‌ی مقابل شما در هـر سـتون ۱۴,۸۸ پیکا است. نیز ← حروفچینی.

حروفچینی[12] (horuf.cini)، "چیـدن" (تنظیـم) حروف چاپ در کنـار یکدیگر بـرای تشکیل دادن کلمات و سطور. کـسی که این عمل را انجام میدهد حروفچین نـام دارد. حروف چاپ بـا ترتیب معین در خـانه‌هـای جعـبه‌ی مخصوصـی بنـام گـارسه[13]

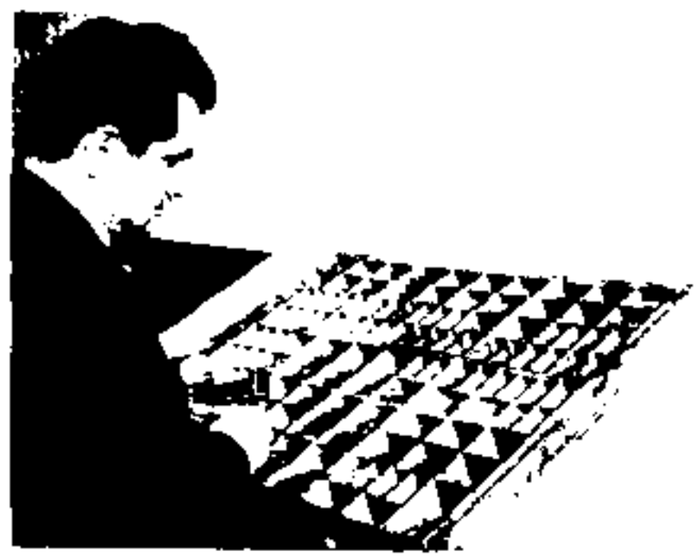

گارسه

(gārse؛ از روسی) قرار دارد. حروفچین، از روی نوشته‌ای که بـاید چاپ شود، تک تک حـروف را با دست از خانه‌هـای معین گـارسه برمیدارد، و در ظرفـی فلزی بنام ورساد[14] (versād؛ از روسی)،



ورساد

که در دست دارد، میچیـند. هنگـامی که ورساد از حروف چیده پر شد، آنها را بیرون میآورد، و در یک سینی فلزی بنام رانگا[15] (rānga؛ از روسی)

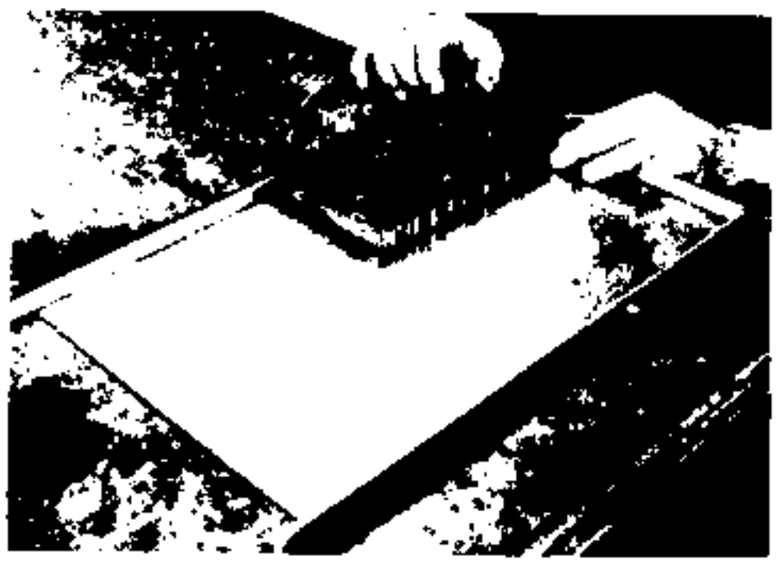

رانگا

قـرار میدهد. پس از غلطگـیری، مـتصدی صفحه‌بندی از مجموع آنها صفحه میـبندد. سپس صفحات بسته‌را در مـاشین چاپ قـرار میدهند، و از روی

(۱)types (۲)body (۳)nick (۴)foot (۵)groove (۶)shoulder (۷)face (۸)Roman (۹)sans serif (۱۰)script (۱۱)black letter (۱۲)typesetting (۱۳)type case (۱۴)composing stick (۱۵)galley

آنها بر صفحات کاغذ چاپ میکنند. پس از اتمام عمل چاپ، حروف را تک تک و با دست در خانه‌های مخصوص خود در گارسه میریزند، و این عمل را پخش کردن حروف گویند. نیز ← لاینوتایپ؛ مونوتایپ.

حروف حی (horufe hay)، عنوان نخستین ۱۸ نفری که به باب گرویدند. کلمه‌ی حی به حساب جمل (← ابجد) مساوی ۱۸ است. ← بابیه.

حروف و اسماء، علم: ← سیمیا.

حروفیه (horufiyye)، فرقه‌ای مذهبی، منسوب به فضل‌الله استرابادی حروفی. این فرقه عقایدی شبیه به اقوال صوفیه داشته‌اند، و برای حروف خواص عجیب قائل بوده‌اند. فضل‌الله استرابادی، مؤسس این فرقه، در زمان امیر تیمور میزیسته، و تعالیم و آراء خود را در کتابی بنام **جاودان کبیر** نوشته است. در زمان شاهرخ تیموری و پس از آن نیز حروفیه وجود داشته‌اند، و با آنکه پس از واقعه‌ی سوء قصد به شاهرخ و واقعه‌ی **احمد لر** حروفیه تحت تعقیب واقع شدند، اما بقایائی از آنها در مملکت عثمانی میزیسته‌اند، و بکتاشیه در واقع تا حدی وارث مبادی آنها بوده‌اند.

حره (horra): ← خانم.

حره (harra) [جمعش حرات (harrāt)]، در جغرافیای جزیرة العرب، نام هر یک از مناطق وسیعی که پوشیده از سنگ و ریگ سیاه و گدازه‌های آتشفشانی است که فوران کرده و منجمد شده اند. اینگونه مناطق مخصوصاً در ش حوران وجود دارد، و از آنجا تا مدینه ممتد است. حره‌ی واقم (vāqem) در مدینه بسبب پیروزی (۶۳ هق) خونین امویان در زمان یزید ابن معاویه بر مردم مدینه در تاریخ معروفست (نیز ← مسلم ابن عقبه).

حریری (hariri) یا **ابن الحریری** (ebno 'l-...)، شهرت **ابومحمد قاسم ابن علی بصری** (basri)، ۴۴۶-۵۱۶ هق، ادیب و نویسنده‌ی معروف عرب. کتاب عمده‌ی او **مقامات حریری** است، بسبک مقامات بدیع‌الزمان همدانی، که در آن رموز و لطائف زبان عربی را در ضمن قصه‌های موهوم با عبارات بسیار متکلف و با انشای بسیار مصنوع و ادیبانه گنجانیده است، و بهمین جهت مقامات حریری برای آشنائی با رموز ادب عربی از قدیم اهمیت یافته است، و مکرر آن را شرح کرده‌اند. از جمله‌ی آثار دیگر وی درة الغواص فی اوهام الخواص است در بیان خطاهائی که در استعمال خواص روی میدهد (نیز ← جوالیقی).

حریم (harim)، ← حرم. در قانون مدنی، حریم مقداری است از اراضی اطراف ملک و قنات و نهر و امثال آن، که برای کمال انتفاع از آن ضرورت دارد. حریم در حکم ملک صاحب حریم است، و تملک و تصرف در آن که منافی با آنچه مقصود از حریم است بدون اذن مالک صحیح نیست (مثلا کسی نمیتواند در حریم چشمه و یا قنات دیگری چاه یا قنات بکند)؛ ولی تصرفاتی که موجب تضرر نشود جایز است.

حزائیل[1] (hazā'il)، نه ۸۴۰ قم، شاه دمشق؛ قاتل و جانشین بنهدد، ۲. بنا بر کتاب مقدس، ایلیا و الیشع او را بمنزله‌ی تازیانه‌ی خدا برای تنبیه بعل‌پرستان دانسته‌اند. یهودا و اسرائیل را غارت کرد (اول پادشاهان ۱۹.۱۵؛ دوم پادشاهان ۸-۱۰).

حزب البحر: ← شاذلیه.

حزب کارگر[2]، حزب سوسیالیست طبقه‌ی کارگر بریتانیا و یکی از دو حزب مهم بریتانیا (دیگری **حزب محافظه‌کار**). این حزب در ۱۹۰۰ در کنفرانسی از نمایندگان اتحادیه‌های کارگری و حزب مستقل کارگر و ← انجمن فیبین، بوجود آمد؛ نام اولیه‌اش "کمیته‌ی نمایندگی کارگر" بود، و هدفش ایجاد یک گروه کارگری در پارلمنت بود. "کمیته‌ی نمایندگی کارگر" در ۱۹۰۶ بعنوان "حزب کارگر" مشهور شد. در انتخابات ۱۹۰۶، حزب ۲۹ نماینده به پارلمنت فرستاد، و در ۱۹۱۰ این عده به ۴۲ افزایش یافت. در طی جنگ I، اکثریت نمایندگان حزب کارگر طرفدار شرکت انگلستان در جنگ بودند، ولی اقلیتی صلح‌طلب نیز وجود داشت. حزب کارگر نخستین بار در ۱۹۱۸ یک برنامه‌ی سوسیالیستی اتخاذ کرد، و برای پذیرش افراد بعضویت بتأسیس شعبه‌های محلی پرداخت. در ۱۹۲۲، حزب تحت رهبری ر. **مکدانلد** ۱۴۲ کرسی در پارلمنت بدست آورد، و برای نخستین بار رسماً حزب مخالف شناخته شد.

در ۱۹۲۴، نخستین دولت کارگر انگلستان، با پشتیبانی حزب لیبرال، بریاست مکدانلد تشکیل گردید. نمایندگان حزب کارگر کمتر از ۱/۳ کرسیها را داشتند، و این امر بتصویب رسانیدن قوانین را دشوار میساخت. دولت بعضی اصلاحات داخلی بعمل آورد؛ تجشر را برسمیت شناخت، و در راه استقرار صلح در ناحیه‌ی رور کوشید. ولی حزب محافظه‌کار با استفاده از نامه‌ی جعلی معروف به نامه‌ی زینوویف سبب عمده‌ی سقوط دولت گردید (اکتبر ۱۹۲۴). معذلک، وسعت و قدرت حزب افزون شد، و در ۱۹۲۹ دومین دولت کارگر بریاست مکدانلد تشکیل گردید، که اکثریت مجلس را در دست نداشت. این دولت سیاستی محافظه‌کارانه پیش گرفت، و در مقابل مسئله‌ی بیکاری بکلی عاجز ماند. مکدانلد، که با بحران مالی شدیدی مواجه شده بود، در ۱۹۳۱، باتفاق سایر رهبران، از حزب جدا شد، و دولتی ائتلافی تشکیل داد. از ۱۹۳۱ حزب کارگر متمایل به چپ شد، و به پشتیبانی از ملی کردن صنایع بزرگ پرداخت. در کنفرانس سال ۱۹۳۲ عدم شرکت در هر جنگ خارجی بتصویب رسید. در ۱۹۳۷ رهبری حزب در دست کسانی چون ه. س. هارین، ا. بوین، و ک. ر. اتلی بود، که اگرچه سوسیالیستهای صریح اللهجه بودند، جنبه‌ی ضد کمونیستی داشتند. از رهبران فکری حزب ه. دالتن و ه. ج. لسکی را میتوان نام برد.

پس از آغاز جنگ II، حزب از صلحجوئی منصرف شد، و در دولت ائتلافی (۱۹۴۰) چرچیل شرکت کرد. در انتخابات ۱۹۴۵، اکثریت قاطعی نصیب حزب کارگر گردید، و رهبر آن اتلی به نخست‌وزیری رسید. در دولت وی، که تا ۱۹۵۱ دوام یافت، صنایع بزرگ انگلستان (از قبیل صنایع زغال، برق، گاز، فولاد، و حمل و نقل) و نیز خدمات بهداشتی ملی شد؛ و مسئله‌ی هند با تأسیس دومینیونهای هند و پاکستان سامان یافت (۱۹۴۷). در انتخابات ۱۹۵۰ اکثریت قلیلی نصیب حزب گردید، و بعلاوه متشکل شدن ناراضیها در داخل حزب تحت رهبری ا. بون حزب را بیش از پیش ضعیف کرد. در انتخابات ۱۹۵۱ و ۱۹۵۵، **حزب محافظه‌کار** پیروز شد. در ۱۹۵۵ اتلی از رهبری حزب کناره گرفت، و ه. **گیتسکل** رهبری را بدست گرفت، و پس از مرگ (ژانویه‌ی ۱۹۶۳) وی، ج. ه. ویلسن به رهبری حزب برگزیده شد.

حزب کارگر امریکا[3]، از احزاب کشمکه که اصلا بمنظور پشتیبانی از **معامله‌ی جدید** بوسیله‌ی رهبران کارگران و آزادیخواهان در ۱۹۳۶ در ایالت نیو یورک متشکل شد. پس از ۱۹۳۹، بعلت هواخواهی جمعی از اعضای آن از دولت شوروی، دستخوش اختلافات داخلی گردید؛ انشعابیون دست راست ← حزب لیبرال را تشکیل دادند (۱۹۴۴).

حزب محافظه‌کار[4]، یکی از دو حزب سیاسی بزرگ بریتانیا (دیگری **حزب کارگر**)، و یکی از دو حزب تاریخی آن. این حزب حزب دست راستی پارلمنت انگلستان است، و در واقع دنباله‌ی حزب توری است، که آغازش از اواخر قرن ۱۷م، مقارن پیدایش حزب ویگ (که در قرن ۱۹م به حزب لیبرال معروف شد)، میباشد. اصطلاح "محافظه‌کار" بجای "توری" از ۱۸۳۰ رواج یافت، و غرض از این تغییر اسم این بود که نشان دهند که حزب از روش ارتجاعی حزب توری دست برداشته است. معذلک، با وجود لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← **لوایح اصلاحی**)، حزب محافظه‌کار، بر طبق سنت حزب توری، حزب ملاکین و اربابان و روحانیون بود. اما سرانجام گروهی از محافظه‌کاران در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بر ضد مظالم انقلاب صنعتی از این طبقه پشتیبانی کردند. پس از شکافی که در دولت سر ر. پیل بر سر قوانین غله در حزب پدید آمد، تا مدت ۲۰ سال دست حزب بیشتر از کار کوتاه بود، تا آنکه در ۱۸۷۴ دیزریلی بر سر کار آمد، و وی با برنامه‌ی "دموکراسی توری" و امپریالیسم حزب را جانی تازه بخشید. در دوره‌ی (۱۸۷۴-۸۰) نخست‌وزیری وی، حزب محافظه‌کار پشتیبانی طبقه‌ی کارگر را هم جلب کرد، و اتحاد محکمی با صاحبان صنایع و سرمایه‌داران برقرار نمود. حزب محافظه‌کار در ۱۸۸۵-۱۹۰۵، جز دو دوره‌ی کوتاه (۱۸۸۶ و ۱۸۹۲-۹۵)، بر سر کار بود، و در ۱۹۰۵ بر سر اصلاحات گمرکی ج. چیمبرلین شکافی در آن راه یافت، و در نتیجه لیبرالها تفوق یافتند، و این وضع تا بروز جنگ I ادامه یافت، که در طی آن اختلافات حزبی بیکسو نهاده شد، و دولتی ائتلافی تشکیل گردید که تا ۱۹۲۲ دوام یافت. در این سال حزب محافظه‌کار از ادامه دادن به حکومت ائتلافی امتناع کرد. از این ببعد تا ۱۹۴۵، جز دو دوره‌ی کوتاه (۱۹۲۴ و ۱۹۲۹-۳۱)، حزب تنها یا بصورت ائتلاف، همواره بر سر کار بود، و پس از دولت کارگر ۱۹۴۵-۵۱، دگر بار حکومت بدست حزب محافظه‌کار افتاد. رهبر کنونی حزب ه. مکمیلن و از اعضای برجسته‌ی آن سر و. چرچیل است.

حزب محافظه‌کار، مخصوصاً پس از شکست خوردن (۱۹۴۵) از **حزب کارگر**، سیاست بالنسبه مترقیانه‌ای در پیش گرفته است، و اصول رفاه اجتماعی را پذیرفته. در زمینه‌ی امور اقتصادی

(۱)Hazael (۲)Labour Party (۳)American Labor Party (۴)Conservative Party

نیز معتقد به برقراری تعدیلهای اجتماعی است، که لازمه‌ی آن وضع مالیاتهای سنگین، اعم از مستقیم و غیر مستقیم، میباشد. رهبران حزب اهمیت جلب گروههای اجتماعی کم‌درآمد را درک کرده‌اند، و این نکته سبب تضعیف نفوذ جناح راست و افراطی حزب شده است. در حال حاضر، حزب محافظه‌کار هم از پشتیبانی اشراف و هم از حمایت صاحبان حرف و طبقات کم‌درآمد برخوردار است. آینده معلوم خواهد کرد که آیا اعمال سیاست محافظه‌کارانه‌ی اقتصادی در طی یک دوره‌ی طولانی میتواند منافع این طبقات مخالف اجتماعی را توفیق دهد، یا آنکه باید از حمایت طبقه‌ای چشم پوشند تا اعتماد طبقه‌ی دیگر را بدست آورند.

حزقیا[1] (hezqiyyā)، ف ح ۶۹۸ ق‌م، شاه (ح ۷۲۷–ح ۶۹۸ ق‌م) یهودا؛ جانشین آحاز. وقایع عمده‌ی زمان او دو هجوم (۷۰۱ ق‌م و ح ۶۹۰ ق‌م) سناخریب آشوری است. در هجوم اول، سناخریب پیروز شد، ولی در هجوم دوم، پیدایش طاعون در قشون آشور مملکت یهودا را نجات داد. حزقیا از بهترین شاهان یهودا بود؛ و به سخنان اشعیا و میکاه نبی گوش میداد (دوم پادشاهان ۱۸–۲۰؛ دوم تواریخ ۲۹–۳۲؛ اشعیا ۳۶–۳۹؛ امثال ۲۵.۱؛ متی ۱۰.۱). نیز جدول پادشاهان بنی اسرائیل را در مقاله‌ی ← کتاب پادشاهان ببینید.

حزقیال[2] (hezqiāl) یا **حزقیل** (hezqil)، نق ۵۹۲ ق‌م، یکی از انبیای بنی اسرائیل که در دوره‌ی اسارت بابلی به بابل انتقال داده شد. **کتاب حزقیال نبی** شرح پیغمبری اوست، و مبحث اصلی آن سقوط (۵۸۶ ق‌م) اورشلیم است، و سپس باب امید به تجدید بنای آن میآید.

حزقیل: ← حزقیال.

حزیران (hazirān)، ماه ششم تقویم شمسی بعضی از ممالک عربی، بین ایار و تموز، دارای ۳۰ روز، و مطابق ماه ژوئن فرنگی.

حزین (hazin)، شهرت و تخلص **شیخ محمد علی ابن ابی طالب**، ۱۱۰۳–۱۱۸۰ یا ۱۱۸۱ هق، مورخ و شاعر ایرانی؛ مت اصفهان. یکچند در بلاد ایران و عربستان سیاحت کرد، و سرانجام در هند سکنی گزید (۱۱۴۶ هق)، و در بنارس درگذشت. از آثارش، گذشته از دیوان شعر، تاریخ حزین، قَرسنامه، خواص الحیوان، تذکرة الاحوال (زندگینامه و شرح سیاحتهای خودش)، و تذکرة المعاصرین است.

حساب (hesāb). **۱–**[3] رشته‌ای از ریاضیات مقدماتی که موضوعش بحث در خواص مقدماتی اعداد مُنطق مثبت (← عدد) (و در مراتب بالاتر ریشه‌های دوم و سوم آنها) و اجرای اعمال بر آنها است. امروزه حساب باین معنی ("حساب مقدماتی") اصطلاحی آموزشی است. از مسائلی که در حساب مقدماتی مورد بحث است چهار عمل اصلی (← جمع؛ تفریق؛ ضرب؛ تقسیم)، قابلیت تقسیم، و کسر است، و مورد استعمال آنها در مسائل ساده‌ی مربوط به نسبت، تناسب، اربعه‌ی متناسبه، مرابحه، تنزیل، تسهیم به نسبت، و اختلاط و امتزاج. مبحث خطائین را نیز میتوان جزء حساب مقدماتی شمرد.

۲– برای **حساب عالی** یا علم حساب ← اعداد، نظریه‌ی. **۳–**[4] لفظ حساب، بمعنی مجموعه‌ی منظمی (بترتیب منطقی) از قواعد و قوانین اعمال و نسبتها، در جزء عنوان بعضی از رشته‌های ریاضیات میآید. مثلا ← حساب دیفرانسیل و انتگرال.

حساب احتمالات: ← احتمال.

حساب انتگرال: ← حساب دیفرانسیل و انتگرال.

حساب جامعه: ← حساب دیفرانسیل و انتگرال، II.

حساب جمل (jommal): ← ابجد.

حساب دیفرانسیل و انتگرال[5] (diferānsiel, antegrāl؛ از فن)، رشته‌ی بسیار مهمی از ریاضیات عالی که موضوع اولیه‌ی آن تعیین میزان تغییرات توابع و مسئله‌ی عکس آنست (قسمتهای I و II این مقاله را ببینید)، و مبتنی بر عمل اساسی "رفتن به حد" یا "حد گرفتن" میباشد، و از این جهت از علم جبر (که در آن فقط در موارد خاص رفتن به حد در کار میآید) متمایز است. این رشته، بعلت نقش مهمی که مقادیر "بینهایت کوچک" یا بینهایتیک (← حد) در آن دارند، حساب بینهایتیک[6] نیز خوانده میشده است، و بضمیمه‌ی مباحث وابسته که در واقع شعبه‌های آن هستند، آنالیز ریاضی[7] [از فن، = تحلیل ریاضی] نیز خوانده میشود. آنالیز ریاضی در بسط و تکامل بسیاری از نظریه‌های علمی کنونی نقش فوق العاده مهمی داشته است، و اهمیت نظری آن و موارد استعمالش در علوم و فنون مختلف (فیزیک، مکانیک نظری و عملی، مهندسی، نجوم، و غیره) از حساب بیرون است.

از مطالبی که در این حساب اهمیت خاص دارند یکی مشتق (moštaqq) است، و دیگری انتگرالِ معیّن؛ و حساب دیفرانسیل و انتگرال مشتمل بر دو مبحث اساسی است: حساب دیفرانسیل و حساب انتگرال.

I – حساب دیفرانسیل

موضوع حساب دیفرانسیل، که در فارسی گاهی آنرا حساب فاضله (fāzele) هم خوانده‌اند، تحقیق در تغییرات توابع است (← تغییر؛ متغیر؛ تابع). تحلیل تغییرات یک تابع و نحوه‌ی بستگی آن به تغییرات متغیر مطلق بوسیله‌ی مشتق تابع صورت میگیرد، که بنا بر تعریف، حد نسبت نموهای متناظر تابع و متغیر مطلق است وقتی که نمو متغیر مطلق بسمت صفر میل کند.

مفهوم مشتق در بسیاری از مسائل نظری و عملی وارد میشود. مثلا اگر $y=7t^2$ معادله‌ی یک حرکت مستقیم الخط (← حرکت، در فیزیک، ۱) باشد (t زمان است مثلا بر حسب ثانیه، و y راه طی‌شده در مدت t است مثلا بر حسب سم)، بازاء $t=2$ (یعنی در لحظه‌ی ۲) راه طی‌شده $7\times 2^2=28$ سم، و بازاء $t=10$ راه طی‌شده $7\times 10^2=700$ است. در اینجا نمو متغیر مطلق (یعنی t) برابر $10-2=8$ و نمو تابع مساوی $700-28=672$ است؛ و نسبت $672/8$ (یا ۸۴ سم در ثانیه) سرعت متوسط متحرک است بین لحظات ۲ و ۱۰. اگر بجای لحظه‌ی ۲، لحظه‌ی دلخواه t را در نظر بگیریم، تغییر متغیر مطلق $t-2$ و تغییر نظیر آن از تابع $7t^2-28$ خواهد بود، و اگر t غیر از ۲ باشد، نسبت آنها، یعنی $7(t+2)$ (یا مثلا u)، سرعت متوسط حرکت بین لحظات ۲ و t است، و از روی آن میتوان سرعت متوسط را بین لحظه‌ی ۲ و هر لحظه‌ی دیگر حساب کرد. چنانکه دیده میشود، محاسبه‌ی مقادیر متوسط بآسانی ممکن است. اما اگر مثلا "سرعت در لحظه‌ی ۲" را بخواهیم، روش مذکور نتیجه‌ای نمی‌دهد، زیرا "از لحظه‌ی ۲ تا لحظه‌ی ۲" متغیر مطلق نموی ندارد، و هکذا تابع (بعبارت ریاضی، نمو متغیر مطلق و نمو نظیرش از تابع صفر است). در اینجا مفهوم حد بیاری ما میآید. اگر t متدرجاً به ۲ نزدیک شود، عبارت $7(t+2)$ که قبلا حساب کردیم به $7(2+2)$، یعنی ۲۸، نزدیک میشود، و میتوان ثابت کرد که وقتی که t بطرف ۲ میل کند (یعنی نمو t بسمت صفر میل کند)، حد u همان ۲۸ است. این حد (یعنی ۲۸ سم در ثانیه) سرعت حرکت مذکور در لحظه‌ی ۲ است؛ و با مراجعه به تعریف سابق الذکر مشتق، دیده میشود که سرعت در لحظه‌ی ۲ مساوی مشتق y است در این لحظه.

مفهوم مشتق در بسیاری از مسائل هندسی نیز در کار میآید. از معروفترین آنها مسئله‌ی رسم مماس بر یک منحنی است، که از جنبه‌ی تاریخی، از منشأهای پیدایش حساب دیفرانسیل بوده است. فرض کنیم منحنی C نمایش تابع $y=f(x)$ نسبت به محورهای $x'x$ و $y'y$ باشد. اگر از نقطه‌ی M از C قاطعی مانند MM' بر این منحنی بکشیم، از نقطه‌ی M به نقطه‌ی M'، نمو متغیر مطلق قطعه‌ی h و نمو نظیر آن از تابع قطعه‌ی k است، و نسبت k/h (که در تعریف مشتق میآید) نماینده‌ی شیب قاطع MM' است. حال اگر قاطع در حول نقطه‌ی M بگردد بطوری که نقطه‌ی دیگر تقاطع آن با منحنی متدرجاً به M نزدیک شود، نموهای متغیر

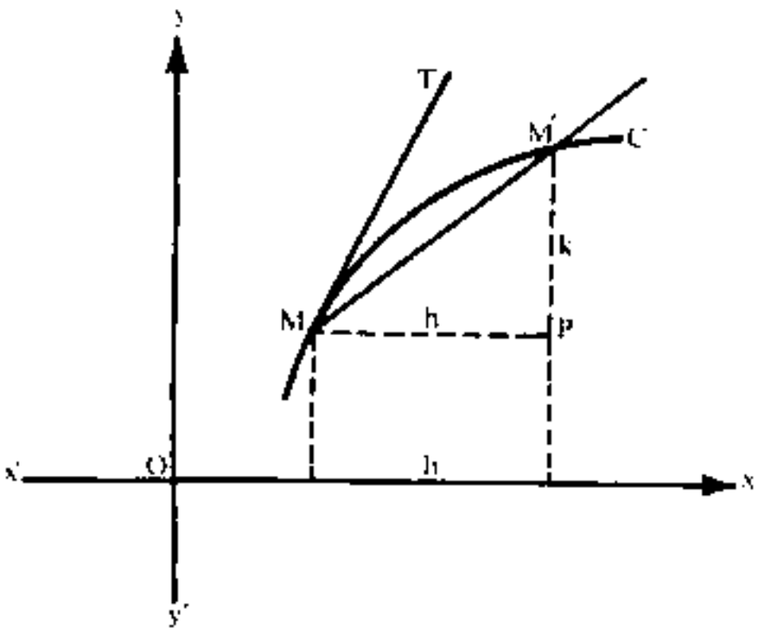

و تابع بسمت صفر میل میکنند، امّا در هر وضعی از خط قاطع، نسبت نموهای متناظر تابع و متغیر مطلق نماینده‌ی شیب قاطع است؛ حد این نسبت– یعنی مشتق تابع در نقطه‌ی M–نماینده‌ی شیب مماس MT است. پس بوسیله‌ی مشتق میتوان مماس بر یک منحنی را مشخص کرد. در نقاط بیشینه و کمینه، شیب مماس و لهذا مشتق تابع صفر است، و این نکته راهنمای تعیین بیشینه و کمینه‌ی یک تابع است بوسیله‌ی مشتق آن.

اصطلاحاً نمو ثابت دلخواهی از متغیر مطلق را دیفرانسیلِ آن، و حاصلضرب مشتق یک تابع را

(۱)Hezekiah (۲)Ezekiel (۳)arithmetic (۴)calculus (۵)differential and integral calculus (۶)infinitesimal calculus (۷)mathematical analysis

در دیفرانسیل متغیر مطلق دیفرانسیل تابع می‌خوانند (دیفرانسیل را در فارسی فاضله نیز گفته اند). اگر x و f(x) (یا y) مقادیر متناظر متغیر مطلق و تابع باشند، مشتق تابع را به f′(x) یا y′، و دیفرانسیلهای x و y را بترتیب به dx و dy نمایش میدهند. پس dy = y′dx، و یا y′ = dy/dx. حساب دیفرانسیل مشتمل بر قواعدی برای مشتقگیری و دیفرانسیلگیری (محاسبه‌ی مشتق و دیفرانسیل یک تابع)، و بسط توابع بصورت سلسله‌ها، و مسائل دیگر است.

II ـ حساب انتگرال

موضوع اولیه‌ی حساب انتگرال، که بفارسی گاهی حساب جامعه (jāme'e) خوانده شده است، تعیین توابع است از روی مشتقات یا دیفرانسیلهای آنها، و از این جهت، این حساب عکس حساب دیفرانسیل شمرده میشود. تابعی را که مشتقش مثلا 2x (یعنی فاضله‌اش 2x.dx) باشد، تابع اولیه‌ی 2x یا انتگرالِ 2x میخوانند، و آنرا بعلامت 2x.dx (بخوانید "انتگرالِ 2x.dx") نمایش میدهند. تعیین انتگرال یک تابع را انتگرالگیری نامند. علامت " ∫ " شکل قدیم حرف S الفبای لاتینی است، که بمناسبت کلمه‌ی لاتینی سوما (*Summa*) [= حاصلجمع] اتخاذ شده است، و این امر بجهت بستگی تام موضوع حساب انتگرال است با تعیین حد مجموع چند مقدار متغیر وقتی که عده‌ی آنها بینهایت زیاد شود، و در عین حال، هر یک از آنها بینهایت کوچک شونده (چنین حدی را، در شرایط معین، انتگرالِ معیّن گویند). حل این مسئله وسیله‌ی حل مسائل نظری و عملی بیشمار است: برای محاسبه‌ی یک مقدار، آنرا به مجموع "بینهایت جزء بینهایت کوچک" تحلیل میکنند. مثلا فرض کنیم مقصود تعیین مساحت سطح محصور بین منحنی CB و خطوط مستقیم CD و DB باشد (در هندسه‌ی مقدماتی راهی برای حل کلی این مسئله نیست). قطعات CD و DB را چنانکه در شکل فوقانی دیده میشود تقسیم می‌کنیم، و خطوطی را که در شکل میبینید میکشیم. اگر عده‌ی تقسیمات را متعرجا زیاد کنیم (اشکال میانی و تحتانی)، عده‌ی مستطیلهای پردازدار متدرجاً زیاد میشود، و در عین حال، سطح هر یک کوچک میشود ضمناً، با زیاد کردن عده‌ی تقسیمات بقدر کافی، میتوان مجموع مساحات این مستطیلها را هر قدر بخواهیم به

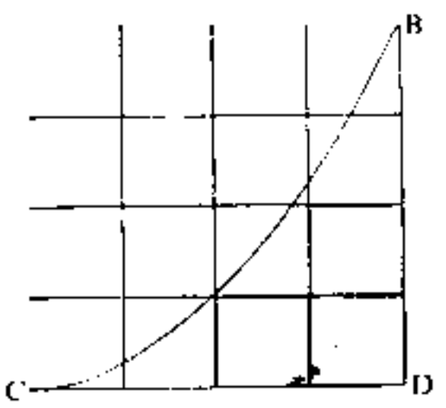

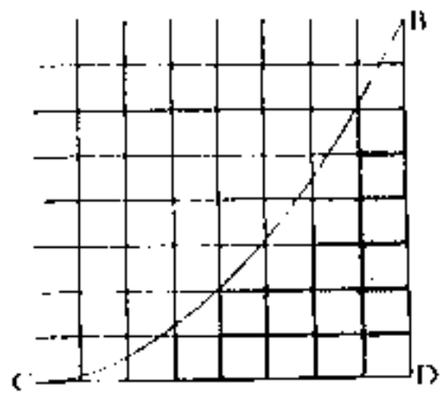

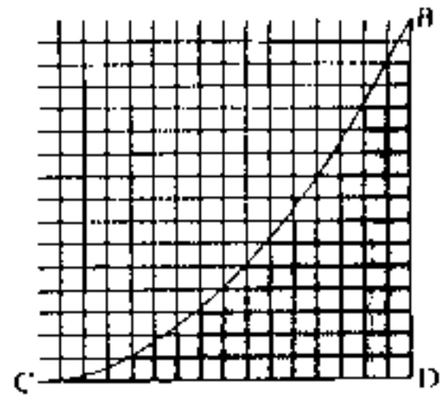

مساحت مطلوب نزدیک ساخت. پس، با تعیین حد این مجموع، میتوان مساحت مطلوب را بدست آورد. این روش اساساً بسیار قدیمی است، و بمناسبت اینکه در آن، اختلاف مساحت مطلوب با مساحت سطح پردازدار متدرجاً رو به "فنا" میرود، در قدیم روش "افناء" (efnā') خوانده میشده است. بطریق مذکور میتوان مقادیر دقیق طول منحنیات، مساحت سطوح، حجم اجسام، و بسیاری از مقادیر فیزیکی و غیر آنرا حساب کرد.

III ـ ملاحظات تاریخی

حساب انتگرال (البته بصورت بسیار ابتدائی آن) از حساب دیفرانسیل (از قرن ۱۷م) بمراتب قدیمتر است. روش افناء از قرن ۵م ق‌م بین یونانیان سابقه داشته است، ولی احتمالا **اُدوکسوس** نخستین کسی بود که آنرا بر پایه‌ی علمی استوار کرد. بین کارهای یونانیان، آنچه از همه به حساب انتگرال نزدیکتر است کارهای ارشمیدس است، که سطح محدود به یک قطعه‌ی سهمی و عرض آنرا حساب کرده است. در قرون وسطی کارهائی از این قبیل ادامه یافت، و مثلا ثابت ابن قره حجم قطعه‌ی سهمیوار را حساب کرد، و ابراهیم ابن سنان راهی برای محاسبه‌ی سطح قطعه‌ی سهمی بدست آورد، که تا زمان پیدایش حساب انتگرال بهترین راه حل این مسئله بوده است.

در نیمه‌ی اول قرن ۱۷م، ریاضیدانها طریقه‌هائی با دامنه‌ی محدود برای محاسبه‌ی سطوح و حجمها، و نیز در مسائل مربوط به بیشینه و کمینه و رسم منحنیات بدست آوردند. در این باب نام کپلر، کاوالیری، روبروال، فرما، پاسکال، دکارت، هویگنس، والیس، و آیزک برو (āyzək barŏ) (۷۷-۱۶۳۰، ریاضیدان انگلیسی. مثلث MPM شکل ۱ مدتها به "مثلث دیفرانسیل برو" معروف بود) را باید ذکر کرد. نیوتن و لایبنیتز، با در دست داشتن این میراث ریاضی، ظاهراً مستقل از یکدیگر، در نیمه‌ی دوم قرن ۱۷م حسابهای دیفرانسیل و انتگرال را بمعنی جدید آنها بوجود آوردند. مشاجرات تلخی که بر سر تقدم در وضع کردن حساب دیفرانسیل بین طرفداران آن دو روی داد در تاریخ ریاضیات مشهور است. علامت "d" برای نمایش دیفرانسیل و علامت " ∫ " برای نمایش انتگرال از لایبنیتز است؛ وی عنوان "حساب انتگرال" را، که ژاک برنوبی در ۱۶۹۰ پیشنهاد کرده بود، در ۱۶۹۶ اتخاذ کرد. از قرن ۱۷م ببعد ترقیات شگرفی در حساب دیفرانسیل و انتگرال حاصل شده است. از کسانی که سهم عمده در تنقیح مبانی این علم دارند کوشی را باید نام برد.

حسابرسی[1] (hesāb.rasi) یا **ممیزی حساب** (momayyezie)، رسیدگی به اسناد و دفاتر محاسباتی توسط اشخاصی که خود آنها در تنظیم آن اسناد و دفاتر دخالتی نداشته‌اند. این نوع بازرسی حساب از قرن ۱۹م، که حسابهای بازرگانی پیچیده و مشکل گردید، متداول شد. چون رسیدگی سالیانه باین قبیل حسابهای بازرگانی و صنعتی ایجاب میکرد که اشخاص مطلع و ورزیده‌ای (حسابرس یا ممیز حساب) عهده‌دار چنین کاری باشند، در بسیاری از کشورهای اروپا در اواخر قرن ۱۹م مدارسی برای تربیت حسابرسها تشکیل شد. فرق حسابدار و حسابرس آن است که اولی ارقام و اعداد را وارد دفاتر میکند، و دومی باین حسابها رسیدگی میکند تا از صحت و دقت ارقام وارده و مستند بودن آنها به اسناد مثبته یا مجوزات قانونی اطمینان حاصل گردد.

حساب سیاق: ← سیاق.

حساب فاضله: ← حساب دیفرانسیل و انتگرال، I.

حسابگر[2] (hesāb.gar)، اسبابی که میتواند اطلاعاتی را بپذیرد، و اطلاعاتی را، که خود از آنها بوسیله‌ی محاسبات و اعمال منطقی استخراج میکند، بدهد. این اصطلاح مخصوصاً در مورد حسابگرهای الکترونی خودکار بکار میرود، که اگرچه از تکامل ماشین حساب بوجود آمده‌اند، بمراتب از ماشینهای حساب، خطکش محاسبه، و اسبابهای مشابه پیچیده‌تر اند؛ ماشین حساب یک عمل انجام میدهد، و سپس متوقف میشود تا شخص دستور عمل مجدد را بدهد، و عمل آن منحصر به محاسبه است؛ ولی حسابگر، پس از اینکه اطلاعات و دستور العمل حل مسئله‌ای بآن داده شد، خود بخود مراحل حل آنرا میپیماید، و نتیجه را بدست میدهد.

حسابگرها را میتوان به رقمی[3] و تمثیلی[4] (یا قیاسی[4]) تقسیم کرد، که اگرچه خالی از ارتباط نیستند، اساس کار آنها متفاوت میباشد. حسابگر رقمی با اعداد کار میکند؛ حسابگر تمثیلی در واقع اسبابی است برای اندازه‌گیری. در مقام تشبیه، میتوان گفت که دست انسان "حسابگر" رقمی است؛ در این حسابگر، انگشتها برای نمایش دادن اعداد و اعمال بکار میروند. چتکه نیز حسابگر رقمی است. از طرف دیگر، ترازوی توزین انسان حسابگر تمثیلی است؛ وزن انسان فنری را میکشد، و سبب حرکت عقربه‌ای بر صفحه‌ای مدرج می‌گردد؛ مقدار این حرکت، که کمیتی بکلی متفاوت با وزن است، وزن شخص را تعیین میکنند. همچنین، بنزین‌سنج اتومبیل حسابگری تمثیلی است، که بوسیله‌ی آن، مقدار بنزین موجود در مخزن، بواسطه‌ی وضع جسمی شناور بر بنزین، از حرکت عقربه‌ای بر صفحه‌ای مدرج معلوم میشود.

۱ـ حسابگر رقمی

۱.۱ [مقدمه]. حسابگر رقمی دارای ۵ قسمت اساسی است، که هر یک را یک واحد میخوانند، از این قرار: (۱) واحد مدخل، که از آنجا اطلاعات (معلومات مسئله و دستور العمل) به حسابگر داده میشود؛ (۲) واحد حساب، برای اجرای اعمال منطقی و ریاضی؛ (۳) واحد مخزن (حافظه‌ی حسابگر)، برای حفظ اطلاعات و نتایج محاسبات؛ (۴) واحد نظارت، که در حکم "مغز" دستگاه است؛ (۵) واحد مخرج، که جواب مسئله را بدست میدهد. در مقاله‌ی حاضر، توضیحاتی کلی و اجمالی در باب حسابگر و قسمتهای اساسی آن خواهد آمد؛ برای توضیحات بیشتر ← مدخل و مخرج؛ مدار منطقی؛ مخزن؛ نظارت، واحد.

اگرچه حسابگر دستگاهی بسیار درهم پیچیده است، طرز عملش نسبةً ساده و قابل تشبیه است به طرز کار محاسبی که مسئله‌ای را با ماشین حساب حل میکند. قبلا باید اطلاعات لازم را به حسابگر داد (یا باصطلاح، بآن "خورانید"). این اطلاعات

(۱)auditing (۲)computer (۳)digital computer (۴)analog(ue) computer

عبارتند از اولا معلومات مسئله یا داده‌ها، و ثانیاً دستورات، که به حسابگر میگویند که با معلومات چه اعمالی انجام دهد؛ رشته‌ی مرتبی از دستورات

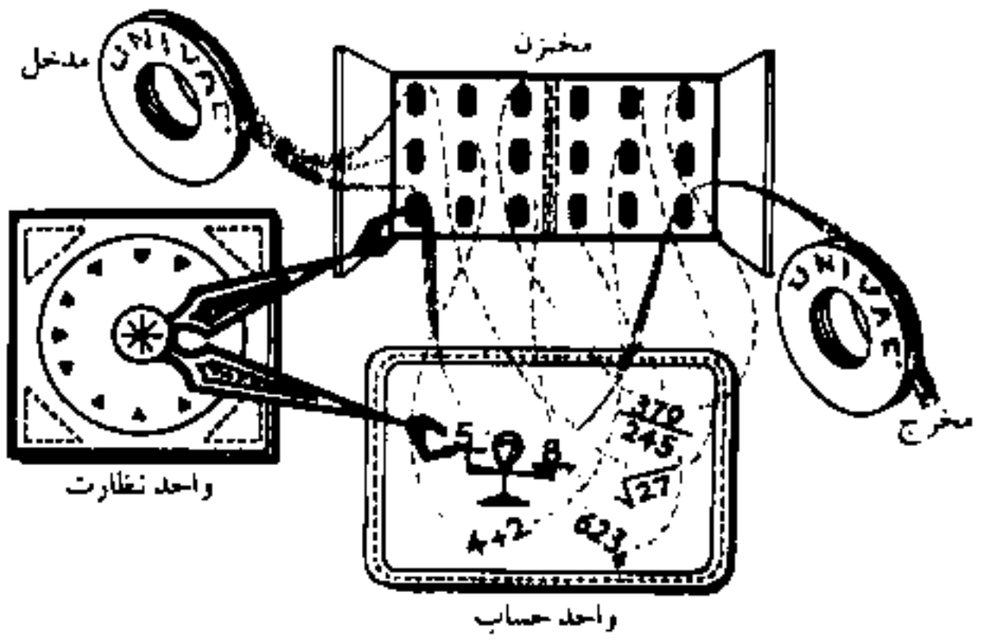

قسمتهای اساسی حسابگر

را "برنامه" خوانند (نیز قسمت ۱.۷ این مقاله). پس از اینکه اطلاعات لازم به حسابگر خورانیده شد، حسابگر آنها را در حافظه‌ی خود ضبط می‌کند؛ سپس خود بخود مسئله را بوسیله‌ی واحد حساب (نظیر ماشین حساب در تشبیه مذکور) حل میکند، و جواب را از طریق مخرج بدست میدهد؛ برای یافتن معلومات و دستورات، به حافظه‌ی خود مراجعه میکند، و نتایجی را که در ضمن کار بدست میآورد به مخزن حافظه میسپارد؛ واحد نظارت (نظیر مغز محاسب) بر همه‌ی اعمال نظارت می‌کند، و هر قسمت را به انجام دادن تکلیف خاص خود وامیدارد.

نظر به مشابهت طرز کار حسابگر با شخص محاسب، استعمال الفاظی حاکی از اعمال انسانی در مورد حسابگر رایج شده است ـ از قبیل اینکه حسابگر اطلاعات و دستوراتی را که بآن داده می‌شود "میخواند"، و آنها را در "دفاتر"ی مینویسد، و عند اللزوم از دفتری به دفتر دیگر منتقل می‌کند، و جز اینها. استعمال این الفاظ در مورد حسابگر مجازی و اصطلاحی است. همچنین، تشبیه حسابگر به مغز آدمی و تشبیه کار آن در حل مسائل به کار شخص محاسب، نباید سبب گمراهی شخص خواننده شود، و وی تصور کند که حسابگر واقعاً جایگزین مغز انسان و کاربان انسانی تواند شد (نیز قسمت ۱.۸). حسابگرهای رقمی کنونی دستگاههای الکترونی هستند، و مشتمل بر تعداد بسیار زیادی مدارات الکترونی میباشند؛ فعالیتهای آنها با باز و بسته شدن این مدارات و تکانه‌ها و نبضهای برقی صورت میگیرد.

۱.۲ [زبان حسابگر]. حسابگرهای رقمی کنونی بتقلید از مغز آدمی ساخته شده‌اند، که پاخته‌های آن (نورونها) یکی از دو حالت "تحریک شده" و "راحت" را دارند، و بطریق "دوحالتی" عمل میکنند، یعنی یک تحریک را منتقل میکنند یا نمیکنند، و حالت "نیمه‌راه" در عمل آنها نیست. در فیزیک، دستگاههای مشابه (یعنی دارای دو حالت پایدار) نمونه‌هائی دارد: کلید چراغ برق و نیز لوله‌های الکترونی یکی از دو حالت "قطع" یا "وصل" را دارند؛ مغناطش یک ذره‌ی مغناطیسی ممکن است به یکی از دو حالت S|___|N یا N|___|S باشد (N و S بترتیب قطبهای ل و ج اند)؛ و غیره. برای نمایش دادن اعداد با این وسایل، شمار ثنائی بکار میرود، که در آن همه‌ی اعداد با دو رقم 0 و 1 نمایش داده میشوند. هر اطلاع دیگری را میتوان بر طبق قرارداد معینی (رمز) بصورت رشته‌ای از 1ها و 0ها نمایش داد. بدین طریق، زبانی ساخته میشود، که الفبای آن منحصر به دو علامت 0 و 1 است. اهمیت این زبان در اینست که می‌توان آنرا بوسیله‌ی دستگاههای دوحالتی تقلید کرد، مثلا میتوان کلید یا لوله‌ی الکترونی را در حال قطع نمایش 0 و در حال وصل نمایش 1 گرفت، و هکذا در مورد دو حالت مغناطش یک ذره. یکی از مسائلی که مهندسین طراح حسابگر در پیش داشتند همین تقلید فیزیکی از زبان مذکور بود، که با قوانین ریاضی و منطقی مورد نظر مناسب باشد. شمار ثنائی را بوسیله‌ی کلیدهای برق میتوان تقلید کرد. مثلا حالات چهارگانه‌ی دو کلید در شکل با 00، 01، 10، و 11 (بترتیب 0، 1، 2، و

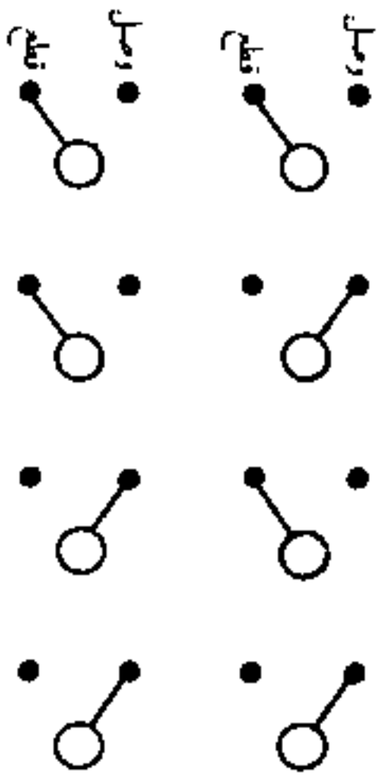

۳ در شمار اعشاری) نمایش داده میشوند. دستگاه این دو کلید در حکم یک "دفتر" است؛ حسابگر میتواند هر یک از ارقام چهارگانه‌ی مذکور را، با قطع و وصل مناسب، در آن "بنویسد" (یعنی کلیدها را بحال مناسب درآورد). این دفتر دفتر مناسبی برای حسابگر نیست، زیرا حسابگر مهارتی در کار دستی ندارد. در طرحهای اولیه‌ی حسابگر، برای نمایش دادن ارقام ثنائی، کلیدهای اسکی (← رله) بکار میرفت. در حسابگرهای الکترونی از لوله‌ی خلأ استفاده میشود، که بر حسب پتانسیل صفحه نسبت به کاتود، جریان را قطع یا وصل میکند. البته مدارات برقی بر حسب اینکه دستگاه با کلیدهای دستی یا با اسکها یا با لوله‌های الکترونی کار کند بکلی متفاوت است، اما عمده‌ترین تفاوت این روشها در سرعت عمل آنها است: زمان لازم برای دست یافتن به یک کلید و گردانیدن آن در حدود یک ثانیه است؛ و حال آنکه اسک در مدتی کمتر از 1/100 ثانیه و لوله‌ی خلأ در مدتی کمتر از 1/1'000'000 ثانیه به یک تکانه‌ی برقی پاسخ میگوید، و سرعت عمل محیر العقول حسابگرهای الکترونی ناشی از همین است.

۱.۳ [مدخل و مخرج]. ارتباط انسان با حسابگر از طریق مدخل و مخرج آنست. اطلاعات از طریق مدخل به حسابگر داده میشود. حسابگر زبان آدمی را نمیفهمد، و حس باصره هم ندارد که اعداد را از روی طرح کتبی آنها بشناسد، بلکه باید اطلاعات بصورتی بآن داده شود که بتواند آنها را "بخواند" (یعنی بآنها پاسخ برقی مناسبی بدهد، و بعبارت دیگر، در داخل حسابگر، مدارات مناسب باز یا بسته شوند). این منظور بوسایل مختلف حاصل میشود. مثلا میتوان اعداد را بصورت مادی (با ایجاد سوراخهائی در یک کارت یا نوار کاغذی) نمایش داد. برای اینکه حسابگر بتواند کارت یا نوار را بخواند، میتوان ترتیبی داد که جاروبهائی از سیم نازک از روی سوراخها بگذرند، بطوری که، در لحظه‌ی عبور از روی یک سوراخ، با غلطکی هادی برق تماس یابند. در مواردی، استفاده از سوراخها بدین نحو است که تابه‌ای از نور از آنها گذشته بر یک چشم برقی (← نورا-برق) می‌افتد، و تکانه‌ای برقی احداث میکند. برای سرعت بیشتر، میتوان از نوار مغناطیسی استفاده کرد، که اساساً مانند نوار مغناطیسی دستگاه ضبط صوت است.

پس از اینکه حسابگر مسئله را حل کرد، جواب را از طریق مخرج خود بدست میدهد، که اساساً مانند مدخل آنست (← مدخل و مخرج).

۱.۴ [مخزن]. وقتیکه حسابگر اطلاعات را بشکل ارقام ترجمه‌شده به تکانه‌های برقی دریافت کرد، مانند شخص محاسب عمل میکند، یعنی اطلاعات را "مینویسد". استعمال لفظ "نوشتن" در این مورد مجازی است، و آنچه واقعاً روی میدهد اینست که حسابگر، بوسیله‌ی این تکانه‌ها، اطلاعات را در مخزنی (مثلا بر نواری مانند نوار ضبط صوت. ← مخزن) ضبط میکند، تا در عمل آنها را بکار بندد. شخص محاسب نیازمند کاغذی برای ضبط نتایج حاصل در ضمن محاسبه نیز هست. حسابگر هم محتاج وسیله‌ای مشابه ـ یعنی مخزنهای اضافی ـ میباشد، که هر یک را دفتر خوانند. دیدیم (قسمت ۱.۲) که دفتر قابل تشبیه است به مجموعه‌ای از کلیدهای باز و بسته، که حالت آن (از لحاظ باز و بسته بودن کلیدها) عددی را نمایش میدهد. درج یک عدد در یک دفتر در واقع عبارتست از درآوردن یک رشته کلید برقی به یکی از حالات باز و بسته بمقتضای عددی که درج میشود. عده‌ی ارقام اعدادی که میتوان در دفاتر یک حسابگر درج کرد مشخص و مربوط به طرح ساختمانی آن حسابگر است (اندازه‌ی معمولی ۱۳ رقم اعشاری است، ولی ماشینهائی هست که با گنجایش کمتر یا بیشتر کار میکنند). اعداد مندرج در دفاتر را میتوان در دستگاه حرکت داد، و مثلا از دفتری به دفتر دیگر یا به واحد حساب منتقل ساخت، یا اصلا از دفتر محو نمود؛ توجه شود که "دفتر" بمنزله‌ی مجموعه‌ای از کلیدهای باز و بسته است، و مثلا "نقل کردن" عددی از دفتری به دفتر دیگر عبارت خواهد بود از درآوردن دفتر جدید به حالتی (از لحاظ باز یا بسته بودن کلیدها) مانند حالت دفتر اولیه، و این امر با فرستادن ولتاژهای مناسب به دفتر جدید ممکن است.

علاوه بر دفاتر (مخزنهای موقت)، حسابگر نیازمند مخزنهائی با دوام بیشتر است. این مخزنها ممکن است بسیار بزرگ باشند، و گنجایش ده‌ها

هزار کلمه داشته باشند ("کلمه" در اینجا بمعنی ترکیبی است از تکانه‌های برقی یا مغناطیسی، که در حکم واحد سنجش اطلاع است). کلمات باید به نحوی در حسابگر ذخیره شوند که دسترسی بآنها ممکن باشد، و لهذا باید هر کلمه "نشانی" معینی داشته باشد. بوسیله‌ی کلیدهای الکترونی میتوان یک کلمه را به نشانی صحیح روانه کرد، و بهمان طریق میتوان یک کلمه را از روی نشانی آن عند اللزوم بدست آورد.

از مشخصات مهم یک مخزن "مدت وصول" است، که عبارتست از فاصله‌ی زمانی بین لحظه‌ای که اطلاع از مخزن خواسته میشود و لحظه‌ای که آن اطلاع بصورتی مفید در دسترس قرار میگیرد. کوتاه کردن مدت وصول کاری پرخرج است، و معمولا به حد وَسَطی اکتفا میکنند، که در آن حسابگر ممکن است یک مخزن سریع الوصول به ابعاد متوسط و یک مخزن بزرگتر نسبةً بطیء الوصول داشته باشد. بعنوان تشبیه، مخزن سریع الوصول را میتوان به حافظه‌ی انسان تشبیه کرد، که مثلا جدول ضرب را در آن حفظ میکنیم؛ جدول لگاریتم مخزنی بزرگتر ولی نسبةً بطیء الوصول است.

۱.۵ [واحد حساب]. واحد حساب حسابگر قسمتی از آنست که اعمال ریاضی و منطقی در آن انجام میگیرد، و مشتمل بر هزارها مدار منطقی است، که عمل اصلی آن عمل جمع است. عمل جمع در اسبابی بنام جمعگر (jam'gar) صورت میگیرد، که اگر دو عدد وارد آن شوند حاصلجمع آنها بیرون میآید. اغلب اعمال دیگر به جمع قابل تحویل است. مثلا در حساب اعشاری، برای کاستن ۱۶۳ از ۲۶۵، کافیست عدد ۸۳۷ را (متمم ۱۶۳) با ۲۶۵ جمع و اولین رقم سمت چپ حاصل را اسقاط کنیم. تحویل ضرب همان دو عدد به جمع در حاشیه دیده میشود. بالاخره عمل تقسیم را میتوان بوسیله‌ی تفریقهای متوالی انجام داد. در حساب ثنائی (= شمار ثنائی) این اعمال با سهولت بیشتر انجام میگیرد.

	۲۶۵
	۱۶۳
	۲۶۵
	۲۶۵
	۲۶۵
	۲۶۵
	۲۶۵
	۲۶۵
	۲۶۵
	۲۶۵
	۴۳۱۹۵

۱.۶ [واحد نظارت]. واحد نظارت در حکم مغز حسابگر است. تعبیر دستوراتی که به حسابگر داده شده، و واداشتن قسمتهای دیگر حسابگر باینکه وظایف خاص خود را در موقع مناسب انجام دهند تا نتیجه‌ی مطلوب بدست آید بوسیله‌ی = واحد نظارت صورت می‌گیرد. چگونگی عمل اینست که یک دستور (قسمت ۱.۱ و نیز قسمت ۱.۷)، وقتی که در دفتر مخصوصی موسوم به دفتر نظارت قرار داده شود، کلیدهائی باز و بسته میشوند، و این کلیدها بنوبه‌ی خود سبب باز یا بسته شدن اسبابهائی موسوم به "دروازه‌ها" میشوند، و قسمتهای مربوط حسابگر در راه انجام دادن تکلیف خود بکار می‌افتند (مثلا دو عدد از دو دفتر به واحد حساب منتقل می‌گردند، و حاصلجمع آنها از آن بیرون میآید).

۱.۷ [برنامه[1] و برنامه‌سازی[2]]. چنانکه اشاره شد (قسمت ۱.۱)، برای اینکه حسابگر بتواند به حل مسئله‌ای بپردازد، باید (علاوه بر معلومات) رشته‌ی مرتبی از دستورات بآن داد، که آنرا برنامه خوانند. پس از تنظیم برنامه و ترجمه‌ی آن به زبان حسابگر (قسمت ۱.۲)، آنرا به حسابگر میخورانند تا حسابگر بتواند تحت نظر واحد نظارت (قسمت ۱.۶) تکالیف خود را بدرستی انجام دهد.

شخصی که برنامه را با رعایت امکانات یک حسابگر تنظیم میکند تا نتیجه‌ی مطلوب حاصل آید برنامه‌ساز[3] نامیده میشود. برنامه‌سازی (تنظیم برنامه) اهمیت تام دارد، و در بعضی موارد کاری است بس دشوار، که ممکن است ماهها وقت یک ریاضیدان و متخصصین مجرب برنامه‌سازی صرف آن شود. برنامه‌ای که باید به حسابگر داد از حیث تفصیل متفاوت است؛ بعضی حسابگرها محتاج برنامه‌های بسیار مفصل هستند، و برخی با دستورات کوتاهتر کار میکنند. لزوم دادن برنامه در مورد شخصی که با ماشین حساب کار میکند نیز صادق است، ولی همین مطلب در عین حال تفاوت بین حسابگر و انسان را آشکار میکند، بدین معنی که این محاسب، اگر هم در مراحل اولیه محتاج دستور العمل مفصل باشد، بتدریج که کار را میآموزد، نیازش به تفصیلات تقلیل می‌یابد، اما حسابگر هیچگاه "یاد نمیگیرد"، و اگر هزاران هزار بار یک مسئله را حل کند، بار دیگر که بخواهد به حل آن بپردازد نیازمند به همان دستور العملی خواهد بود، که اولین بار محتاج آن بوده است.

۱.۸ [مغز الکترونی[4]]. در مواردی بنظر میآید که حسابگر "اتخاذ تصمیم" میکند، و بهمین جهت به حسابگرها نسبت فکر کردن داده و آنها را مغز الکترونی خوانده‌اند. اما باید دانست که موارد اخذ تصمیم را برنامه‌ساز پیشبینی کرده است. توضیح آنکه ممکن است در جریان یک محاسبه‌ی طولانی، مرحله‌ای پیش آید که ادامه‌ی عمل از آن مرحله ببعد به چند طریق وابسته به بعضی از نتایج قبلی مربوط باشد. برنامه‌ساز این نتایج را از پیش نمیداند، ولی میتواند حالات ممکنه را پیشبینی کند، و برنامه‌هائی با شقوق مختلف بسازد. سپس عمل را چنان ترتیب میدهد، که حسابگر، با اطلاعاتی که برنامه‌ساز به وی داده است، برنامه‌ی صحیح را اجرا کند؛ از قبیل دستور دادن به حسابگر که بر حسب مثبت یا منفی بودن نتیجه‌ی فلان عمل تفریق برنامه را به یکی از دو طریق معین ادامه دهد. تصمیماتی که حسابگر میگیرد همیشه باین سادگی نیست، و ممکن است متضمن رشته‌ای از اعمال منطقی درهم پیچیده باشد. ولی در هر حال همه را برنامه‌ساز پیشبینی کرده است. حسابگر فکر نمیکند، و چنانکه گفته شد (قسمت ۱.۷)، هیچگاه یاد نمیگیرد (نیز قسمت ۳.۳).

۲ـ حسابگر تمثیلی

۲.۱. حسابگر تمثیلی مجموعه‌ای است از مدارهای الکترونی یا برقی که رفتار آنها مثل رفتار دستگاهی است که میخواهند در آن تحقیق کنند. امکان این تمثیل ناشی از اینست که عده‌ی بسیاری از دستگاههای فیزیکی یا مکانیکی را میتوان بوسیله‌ی روابط ریاضی (معمولا معادلات دیفرانسیل) توصیف کرد، و حسابگر تمثیلی را میتوان چنان تنظیم نمود که در همان گونه روابط صدق کند. بزبان دیگر، میتوان گفت که حسابگر تمثیلی رفتار دستگاه مورد مطالعه را تقلید می‌کند؛ یا اینکه، کمیات فیزیکی را بعنوان شبیه و نظیر متغیرهای مسئله بکار میبرد. مثلا اگر توپی بر فراز تپه‌ای مستقر باشد، و در لحظه‌ای توپ را آتش کنیم، مسیر گلوله تحت تأثیر عواملی چند از قبیل زاویه‌ی لوله‌ی توپ با افق، نیروی ثقل، دما، سرعت و جهت باد، شکل گلوله، و غیره خواهد بود. جملگی این عوامل را میتوان بطریق الکترونیکی تقلید کرد، و در حسابگر تمثیلی، این مقلدهای الکترونیکی بنحوی بیکدیگر مرتبط میشوند، که عملا هر اطلاعی را در باب حرکت گلوله میتوان بدست آورد. باید دانست که نوع جوابی که حسابگر تمثیلی میدهد با نوع جوابی که حسابگر رقمی میدهد متفاوت است، بدین معنی که حسابگر تمثیلی رقم بدست نمیدهد، بلکه اغلب نتیجه را بصورت نمودارها نمایش می‌دهد. مثلا در مثال سابق الذکر، اگر ارتفاع گلوله مطلوب باشد، حسابگر منحنیی نظیر مدار گلوله رسم میکند، که مختصات نقاطش یکی نظیر ارتفاع گلوله و دیگری نظیر زمان است. در اغلب موارد، حسابگرهای تمثیلی با "زمان واقعی" کار میکنند، یعنی مدت لازم برای محاسبه مساوی مدت امری است که مقلدهای الکترونی از آن تقلید میکنند. در این صورت، اگر شاخصی قابل رؤیت بر آنچه که در حسابگر نظیر ارتفاع گلوله است قرار دهیم، در آغاز بالمیان ولتاژی نظیر ارتفاع اولیه‌ی گلوله میبینیم. اگر لوله‌ی توپ را قائم فرض کنیم، مشاهده میشود که وقتی توپ خالی شود، این ولتاژ مقلد بسرعت ترقی میکند، و تا مقداری که نظیر اوج گلوله است بالا میرود، و سپس همراه با پایین آمدن گلوله پایین میآید. حسابگر از عهده‌ی حل مسائلی که در آنها کمیتی جز زمان متغیر مطلق است نیز برمیآید، و همچنین است در مواردی که نتایج در مدتی بمراتب کمتر از مدت وقوع حادثه‌ی مورد نظر مورد حاجت است، و نمیتوان تأمل کرد که حسابگر پا بپای آن حادثه راه برود.

۲.۲. نخستین حسابگر تمثیلی عملی، بنام "تحلیلگر دیفرانسیل"، برای حل معادلات دیفرانسیل ساخته شد (۱۹۳۵. قسمت ۴). امروزه حسابگرهای الکترونی جایگزین حسابگرهای تمثیلی مکانیکی شده‌اند؛ معذلک هنوز هم مناسبترین مسائل برای این حسابگرها همان معادلات دیفرانسیل است. این حسابگرها در صنایع هواپیما و انرژی هسته‌ای مورد استعمال فراوان دارند، ولی در حل مسائلی که در طرح توربینهای گاز، وسائل نقلیه‌ی موتوری، مدارات برقی و الکترونی، اسبابهای آبی، آنتن رادیو، و غیره پیش میآید نیز مفید میباشند. حسابگرهای تمثیلی توانائی و دقت بسیار حسابگرهای رقمی بزرگ را ندارند، و اغلب یک حسابگر تمثیلی برای حل مسئله‌ی معینی ساخته میشود، و بکار مسائل دیگر نمیخورد.

---

(۱) program(me) (۲) programming (۳) programmer (۴) electronic brain

۲.۳. ساختمان و طرز عمل حسابگر تمثیلی بکلی جنبه‌ی فنی دارد، و از گنجایش این کتاب بیرون است. جزء اساسی حسابگر تمثیلی اسبابی است که آنرا "فزونساز عملی" میخوانند، و آن اساساً نوعی فزونساز معمولی است. فزونساز عملی معمولی چند مدخل دارد، و ولتاژ مخرج آن متناسب با مجموع ولتاژهای وارد به مدخلهایش میباشد. بنا بر این، فزونسازهای عملی میتوانند عمل جمع را انجام دهند، و چون از مدخل ولتاژ‌های مثبت یا منفی میتوان وارد کرد، از عهده‌ی عمل تفریق نیز برمیآیند. فزونسازهای عملی را میتوان با تغییرات مختصری به اعمال دیگر نیز واداشت، که انتگرالگیری (← حساب دیفرانسیل و انتگرال) از آن جمله است. بالاخره حسابگر معروف به "تحلیلگر دیفرانسیل رقمی[1]" حسابگری رقمی است، که با استفاده از وسایل تمثیلی از عهده‌ی انتگرالگیری برمیآید.

۳ـ موارد استعمال، توانائی، و محدودیتهای حسابگرها

۳.۱. موارد استعمال حسابگرها را به دو نوع میتوان تقسیم کرد، که معمولا از آنها به "علمی" و "داده‌آمائی" تعبیر میکنند. موارد استعمال علمی معمولا متضمن مسائل مختلط با داده‌های نسبةً کم است. داده‌آمائی متضمن تعداد بسیار زیادی از داده‌ها، ولی محاسبات نسبةً ساده میباشد.

موارد استعمال مهم حسابگرهای رقمی‌ـعلاوه بر محاسبه‌ی سریع و داده‌آمائی‌ـناشی از استعمال "برگردان تمثیلی‌ـبه‌ـرقمی[2]" و "برگردان رقمی‌ـبه‌ـتمثیلی[3]" است. برگردان تمثیلی‌ـبه‌ـرقمی، چنانکه از اسمش پیدا است، نمایشهای تمثیلی (مانند حرکت دورانی یک محور یا ولتاژ برق) را میگیرد، و آنرا به یک رشته پیامهای رقمی قابل استفاده برای حسابگر تبدیل میکند. برگردان رقمی‌ـبه‌ـتمثیلی عکس این کار را انجام میدهد. با استفاده از وسایل برگردان، تقریباً هر محاسبه‌ای را که با حسابگر تمثیلی قابل اجرا است میتوان با حسابگر رقمی نیز انجام داد، اگر چه سرعت عمل و راحتی انجام آن بپایه‌ی عمل با حسابگر تمثیلی نرسد. برای موارد استعمال حسابگر تمثیلی قسمت ۲.۲ همین مقاله را ببینید.

از لحاظ مقایسه، مزایای حسابگر تمثیلی بر حسابگر رقمی قیمت آن و سرعت عملش در حل بعضی انواع مسائل (خاصه معادلات دیفرانسیل) است، و این دو عامل، نه فقط در مورد خود حسابگر، بلکه در مورد کاری که باید برای آماده کردن مسئله جهت حسابگر انجام داد در کار است. از طرف دیگر، دقت نتایج حاصل از حسابگرهای رقمی و مخصوصاً وسعت دامنه‌ی استعمال آنها از مزایای عمده‌ی این نوع حسابگرها است. دیگر از مزایای عمده‌ی آنها اینست که حسابگر رقمی میتواند در ضمن حل یک مسئله، بر حسب نتایجی که در ضمن عمل بآنها میرسد، مسیر یا ترتیب اعمالی را که باید انجام دهد تغییر دهد، و بعبارت دیگر "اتخاذ تصمیم" نماید (قسمت ۱.۸).

۳.۲. کسانی که بمناسبت کارهای محیر العقول حسابگرها عصر کنونی را عصر حسابگرهای الکترونی خوانده‌اند مبالغه نکرده‌اند. مدارات الکترونی حسابگرها هزار بار سریعتر از یک یاخته‌ی عصبی عمل میکنند. بعضی از حسابگرهای بزرگ مسائلی را که متضمن بیش از ۶۰۰٬۰۰۰ مرحله‌ی ریاضی است و یک فرد انسانی باید دو سال صرف وقت کند تا به نتیجه برسد، در یک دقیقه حل میکنند. حسابگر معروف به نورک (قسمت ۴) در ۳۱/۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ثانیه دو عدد اعشاری ۱۳ رقمی را ضرب، محل ممیز را تعیین، و نتیجه را امتحان میکند. توانائی آن در خواندن از نوار مغناطیسی و ضبط اطلاع بر نوار ۷۰٬۰۰۰ نمایه در ثانیه است. محاسبه‌ای را که متضمن یک بیلیون عمل حساب بر اعداد بزرگ باشد در یک روز میتواند انجام دهد.

موارد استعمال حسابگرها در علم و صنعت و امور اداری و مالی فراوان و مهم است. در تحقیقات علمی، حسابگرها وسیله‌ی گرانبهائی برای ریاضی‌دانها، فیزیکدانها، و سایر محققین هستند، و مسائلی را که حل آنها با مداد و کاغذ ممکن است سالها طول بکشد در چند دقیقه حل میکنند. در تکمیل طیاره‌های جت و پرانه‌های هدایتپذیر، حسابگرها نقش عمده داشته‌اند؛ مسیر بمبها و گلوله‌ها را تعیین میکنند؛ پرانه‌های هدایتپذیر را بر مسیرشان نگاه میدارند، و به هدف رهبری میکنند. در اتوماسیون نقش عمده دارند. در ممالک مترقی، تهیه‌ی لیستهای مفصل حقوقی و حل مسائل بسیارپیچیده‌ی تجارتی و اداری مؤسسات خصوصی و دولتی را، که اموری بسیار سنگین است، انجام میدهند (← داده‌آمائی). اوضاع جوی را پیشبینی میکنند. استعمال حسابگر در طب اگرچه در مراحل مقدماتی است، نتایج حاصل از آن امیدبخش میباشد. از آن جمله است تشخیص بیماری بوسیله‌ی حسابگر: طبیب فهرست جمیع علائمی را که در بیمار میبابد بخورد حسابگر، که قبلا علائم بیماریها در حافظه‌ی آن درج شده است، میدهد، و حسابگر با سرعت معجزه‌آسای خود به حافظه‌ی خویش مراجعه میکند، و بیماریی را که دارای علائمی است که بخورد آن داده شده تعیین میکند. در تحقیق در مرض سرطان، برنامه‌ای در دست تهیه بوده است که، وقتی بخورد حسابگر داده شود، اعمال یاخته‌های سرطان را اجرا کند. در تحقیقات در مرگ نوزادان، اطبا معتقدند که تحلیل اطلاعات لازم (سن مادر و شرایط مزاجی او، نوع زایمان، داروی بیحسی که بکار رفته، و غیره) بوسیله‌ی حسابگر ممکن است علل مرگ را آشکار سازد، و در نتیجه از مرگ و میر نوزادان بحد معتنابهی کاسته شود. واداشتن حسابگر به تقلید اعضای بدن آدمی در جریان بوده است. بعضی از اهل تحقیق جریان خون را در شریانها مانند جریان آب در لوله‌ی کائوچوئی میدانند، و این تمثیل را در حسابگر بکار میبرند. نیز حسابگری طرح شده است که جایگزین مغز انسان در انتقال پیامها به اعضای مفلوج بشود.

حسابگرها را به کارهای متفرقه‌ای از قبیل آهنگسازی، شطرنج باختن، و ترجمه کردن از زبانی به زبان دیگر، و جز اینها واداشته‌اند. در کشمکش، پس از آنکه روسها سپوتنیک را به فضا فرستادند، ترجمه‌ی کتب فنی (مخصوصاً روسی) مورد توجه فراوان قرار گرفت. چون ترجمه بوسیله‌ی مترجمین انسانی سرعت مطلوب را ندارد، در صدد استفاده از حسابگر برای ترجمه برآمدند. نخستین آزمایش مهمی که در این باب بعمل آمد در دانشگاه جورجتاون بوسیله‌ی حسابگری از نوع آی بی ام بود. برنامه‌ی حسابگر لغتنامه‌ای بود روسی به انگلیسی، مشتمل بر ح ۲۵۰ کلمه، با رمز ثنائی، باضمام شش قاعده‌ی ساده‌ی دستوری. جمله‌های کوتاه روسی را به حسابگر "خورانیدند"، و از مخرج ماشین جمله‌های انگلیسی ماشین‌شده بیرون آمد. این جمله‌ها خالی از نقص نبود، ولی قابل فهم بود. از آن ببعد آزمایشهای مهمی در این زمینه بعمل آمده است.

۳.۳. از طرف دیگر، باید دانست که بجهت گزافه‌گوئیهای بسیار، و تبلیغات تجارتی فراوان که، بمنظور جلب مشتری، در باره‌ی حسابگرها شده است، اغلب مردم عادی در باب آنچه از این ماشینها برمیآید، و آنچه از آنها ساخته نیست، در اشتباه اند. کارهای محیر العقولی که از حسابگرها ساخته است ممد این اشتباه بوده است، و نظر به تصمیمهای بسیارپیچیده‌ای که حسابگر میتواند در ضمن کار اتخاذ کند، بعضی نسبت فکر کردن بآن داده‌اند، و آنرا "مغز الکترونی" خوانده‌اند (قسمت ۸.۱). اما باید دانست که حسابگرها محدودیتهائی دارند و خواهند داشت؛ "فکر کردن" ظاهری آنها ـ مستقیماً یا غیر مستقیم ـ وابسته به فرد انسانی است. البته در دست کاربان یا کاربانان ماهر، حسابگر الکترونی بر قدرت خلاقه‌ی آدمی فوق العاده می‌افزاید، و بار او را بسیار سبک می‌کند. اما مغز انسان از هر حسابگری پیچیده‌تر و کارآمدتر است، و اِسناد "فکر کردن" به حسابگر بیشباهت به اِسناد "کتابت" به ماشین تحریر نیست.

۴ـ تاریخچه‌ی حسابگر

چنانکه در آغاز این مقاله اشاره کردیم، ماشین‌های حسابگر از تکامل ماشین حساب بوجود آمده است. بعضی از اصول حسابگر رقمی به چارلز بیج (← ماشین حساب) میرسد. اصول اساسی حسابگر تمثیلی در آثار اواخر قرن ۱۹م دیده میشود، ولی آغاز عملی موضوع را باید از حدود سال ۱۹۳۰ دانست که و. بوش و همکارانش در انستیتوی تکنولوژی ماساچوست "تحلیلگر دیفرانسیل" (قسمت ۲.۲) را ساختند. معذلک، عصر ماشین‌های حسابگر بمعنی کنونی آن در طی جنگ II آغاز میگردد. در ۱۹۴۴، یکی از اساتید دانشگاه هاروارد، بنام هاوارد ایکن (hāwārd eyken)، ماشینی از نوعی که ببیج اندیشیده بود (ح ۱۸۳۵) به اتمام رسانید، که به "مارک I" معروف گردید، و آن عمدةً با وسایل برقی و مکانیکی کار می‌کرد. در ۱۹۴۶، نخستین حسابگر رقمی بکلی الکترونی در دانشگاه پنسیلوانیا ساخته شد، و به انیاک (eniāk) معروف گردید؛ اصل انگلیسی این لفظ ENIAC است، که از حروف اوایل عبارت Electronic Numerical Integrator and Computer [= حسابگر و انتگرالگیر عددی الکترونی] ساخته شده است. انیاک مشتمل بر ۲۰٬۰۰۰ لوله‌ی خلأ بود، و برای حل مسائل

(۱)digital diffrential analyzer (۲)analog-to-digital converter (۳)digital-to-analog converter

پرتابشناسی ساخته شده بود، و مسیر یک پرتابه را زودتر از آنکه پرتابه آنرا بپیماید حساب می‌کرد. از حسابگرهای معروف دیگر آی بی ام (āy bi em) است؛ اصل انگلیسی این لفظ IBM است که از حروف اوایل نام مؤسسه‌ی سازنده‌ی آن، شرکت International Business Machines [= ماشینهای تجارتی بین‌المللی]، ساخته شده است. در سالهای ۱۹۵۱–۵۴ در کشورهای مترقی بزرگ حسابگرهای الکترونی عظیم ساخته شد. ظاهراً قویترین حسابگر برای کارهای علمی حسابگر اورک (nork) است که بتوسط مؤسسه‌ی آی بی ام برای دریاداری کشمته ساخته شد و در ۱۹۵۴ اتمام پذیرفت. از کسانی که در تکمیل حسابگر ابتکارات فراوان و سهم عمده‌ای داشته‌اند باید جان فون نویمان (۱۹۰۳–۵۷) را نام برد، که طرح اساسی حسابگرهای رقمی کنونی از وی و همکاران اوست.

حسابی، گوهرشاد (gōharšāde hesābi)، فت ۱۳۱۱ هش، از زنان خیرخواه و نوعدوست ایرانی، که قسمتی از ثروت خود را صرف کمک به بی‌نوایان میکرد. بر حسب وصیت وی، خانه‌ی مسکونیش تبدیل به بیمارستان گوهرشاد (ج تهران) گردید.

حسام‌آباد (hosāmābād)، ده (جم ۱°۰۴۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۵ کیلومتری ل بهار، کنار رود صالح‌آباد.

حسام‌الدوله تاش (hosāmo'd.dōle tāš) یا **حسام‌الدوله ابوالعباس تاش حاجب**، از امرای معروف دربار سامانیان در قرن ۴م هق. وی در آغاز از غلامان ابوالحسین عتبی بود، و آن وزیر او را برکشید، و در سنه‌ی ۳۷۱ هق از جانب امیر نوح II سامانی، بجای ابوالحسن سیمجور، سپهسالار خراسان و امیر نیشابور کرد، و حسام‌الدوله لقب داد. فخرالدوله‌ی دیلمی و قابوس وشمگیر را، که نزد او به خراسان آمدند، باشارت امیر سامانی، محترم داشت، و بامر امیر سامانی، بیاری آنها بجنگ با مؤیدالدوله‌ی دیلمی شتافت؛ اما شکست خورد و بخراسان عقب نشست (۳۷۱ هق). پس از قتل ابوالحسین عتبی، تاش به بخارا رفت، و نیشابور بدست ابوعلی سیمجور گذاشت. ابوعلی با فائق خاصه همدست شد، و در مرو طغیان کرد. تاش بدفع آنها به مرو آمد، و با آنها صلح نمود. چندی بعد تاش معزول و خانه‌نشین شد، و سپهسالاری خراسان به ابوالحسن سیمجور داده شد. اما تاش تمکین نکرد، و با کومک فخرالدوله‌ی دیلمی در صدد مقاومت برآمد، و نیشابور را از ابوالحسن سیمجور گرفت. اما ابوالحسن سیمجور، بکومک فائق و بیاری لشکری که از شرف‌الدوله‌ی دیلمی، امیر کرمان، یافت، تاش را از نیشابور براند، و تاش به گرگان نزد فخرالدوله گریخت (شعبان ۳۷۷ هق) و سال بعد در آنجا وفات یافت.

حسام‌الدین، امام (emām hosāmo'd.din) [امام حسام‌الدین عمر ابن عبدالعزیز ابن مازه]، فت ۵۳۶ هق، از فقها و رجال مشهور ماوراء النهر در عهد سلاجقه، و از بزرگان خاندان آل برهان. در سال ۵۳۶ هق که سلطان سنجر در قطوان (qatavān) از حوالی سمرقند از گور خان قراختائی هزیمت یافت، امام حسام‌الدین بدست گور خان مقتول شد، و او را صدر شهید خوانده‌اند.

حسام‌الدین چلبی (hosāmo'd.dine calabi)، معروف به **ابن اخی ترک** (ebne axi tork)، شهرت **حسام‌الدین حسن ابن محمد ابن حسن ارموی** (ormavi)، ۶۲۲–۶۸۳ هق، مرید و شاگرد و رفیق و خلیفه‌ی معروف مولانا جلال‌الدین رومی، و از مشاهیر رؤسای جوانمردان و صوفیه‌ی قرن ۷م هق در آسیای صغیر. پدران وی که اصلا از ارمیه (= رضائیه) در آذربایجان بوده‌اند، در آسیای صغیر غالباً از پیروان و پیشکسوتان اهل فتوت بشمار میآمده‌اند، و او بعد از وفات پدر با تمام یاران و جوانمردان خویش در قونیه به حلقه‌ی مریدان جلال‌الدین رومی پیوست، و بسبب اخلاص و ایثاری که در خدمت مولانا نشان داد، مورد توجه و تربیت خاص وی واقع گشت، و چنان مورد توجه مولانا شد که بیحضور او تقریباً در هیچ مجلس لب بسخن نمیگشود، و مثنوی را نیز مولانا به استدعا و ترغیب این مرید صادق بنظم آورد، و از طرز ذکر نام او در مقدمه‌ی دفترهای مثنوی، درجه‌ی اهمیت او در نظر مولوی پیداست. حسام الدین چلبی در زمان حیات مولانا ملازم صحبت او و خلیفه‌ی او بود، بعلاوه، در یک خانقاه دیگر از خانقاههای قونیه نیز در همان حال سمت شیخی داشت، چنانکه بعد از وفات مولانا نیز بمدت یازده سال خلیفه‌ی او و مرشد روحانی خانقاه مولویه نیز بود، و این مقام بعد از وی به **سلطان ولد**، پسر مولانا جلال‌الدین، رسید.

حسام‌الدین خلیل لر (hosāmo'd.din xalile lor)، فت ۶۴۰ هق، فرمانروای **لر کوچک** و پنجمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان **لر کوچک**. وی بعد از قتل **گرشاسف لر** بامارت رسید. اما با مخالفت سلیمانشاه ایوانی، سردار خلیفه مستعصم، مواجه شد، و ناچار به مغول متوسل گشته از جانب مغول به شحنگی لر کوچک منصوب گردید. اما عاقبت سلیمانشاه ایوانی او را در نزدیک شاپورخواست مغلوب نموده بقتل آورد، و جسد او را نیز بسوخت (۶۴۰ هق). بعد از او پسرش **بدرالدین مسعود لر** بامارت رسید.

حسام‌الدین علی غوری (hosāmo'd.din alie quri) [ابوالحسن حسام‌الدین علی]، از امرا و پادشاهان آل شنسب در ولایت بامیان؛ پسر فخر الدین مسعود غوری (فت ح ۵۵۰ هق). وی همان کسی است که نظامی عروضی کتاب چهار مقاله‌ی خود را در حدود سنه‌ی ۵۵۰ هق بنام او تصنیف کرده است. تاریخ وفات او معلوم نیست، و محقق است که تا هنگام تألیف چهار مقاله در قید حیات بوده است.

حسام‌الدین عمر ابن عبدالعزیز: ← **حسام‌الدین امام**.

حسام‌الدین عمر لر (hosāmo'd.din omare lor)، فت ۶۹۵ هق، فرمانروای **لر کوچک** و دهمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان **لر کوچک**. وی از احفاد تهمتن پسر بدر ابن خورشید بود، و بعد از قتل خضر لر بامارت نشست (۶۹۳ هق). اما امرای لر امارت وی را نپذیرفتند، و بجای او **صمصام‌الدین** محمود لر را بامارت برداشتند (۶۹۳ هق). حسام الدین عمر لر در امارت صمصام‌الدین محمود شریک و طرف مشورت بود، اما دو سال بعد، بامر غازان خان مغول بقتل رسید.

حسام‌السلطنه، سلطانمراد میرزا، شاهزاده‌ی قاجار، ← سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه.

حسان (hassān) [حسان ابن ثابت انصاری (e 'bne sābete ansāri–)]، فت ح ۴۰ و بقولی ۵۰ یا ۵۴ هق، شاعر بزرگ مخضرم عرب، اهل مدینه (یثرب). پدر و مادرش از قبیله‌ی خزرج بودند. در دوره‌ی جاهلیت، غسانیهای شام و منادره‌ی حیره را مدح گفت. با نابغه‌ی ذبیانی معاصر بود. پس از طلوع اسلام، بخدمت محمد ص پیوست، و در دفاع از وی و هجو مشرکین و دشمنان او شعر میگفت. بعد از وفات پیغمبر، در نزاع مهاجرین و انصار، از انصار جانبداری میکرد. سپس از طرفداران عثمان و بعد از طرفداران معاویه شد. گویند ۱۲۰ سال عمر کرد.

دیوان حسان مشتمل بر اشعار هجا و فخر و مدح و غزل است. اشعاری که در باره‌ی قبیله‌ی خود گفته است مشتمل بر ذکر شجاعت و کرم و شرف اصل و نسب است. مدایحی که برای کسب مال سروده بیشتر مربوط به دربار غسانیها است. اشعاری که در دوره‌ی محمد سروده است اشعار دینی سیاسی است؛ حسان مؤسس شعر دینی در اسلام بشمار میرود. غزلیات وی تقلید از گذشتگان است. دیوانش در هند، تونس، مصر، انگلستان (بهزینه‌ی اوقاف گیب، 1910)، و بیروت (۱۹۶۱) بچاپ رسیده است.

اشعار وی طبیعی، و بهمین جهت، از ترتیب و نظم و تنقیح خالی است، و مخصوصاً اشعار دوره‌ی اسلامی وی سست و ضعیف است. معذلک، حسان را بهترین شاعر شهری شمرده‌اند. شعر وی، لفظاً و معناً، از دین جدید متأثر است. بهر حال، اشعار وی کارنامه‌ی اخبار غسانیها و آغاز اسلام میباشد.

حسان ابن ثابت، شاعر عرب؛ ← حسان.

حسان العجم: ← خاقانی شروانی.

حسبه (hesba)، ← احتساب.

حسمی (hesmā)، ناحیه‌ای در بادیة الشام، غ تبوک، که کوه آن (جبل حسمی) از تبوک دیده میشود.

حسن، تخلص امیر حسن دهلوی.

حسن، تخلص حسن غزنوی.

حسن، امام: ← امام حسن.

حسن، حدیث: ← حدیث، III.

حسن، رکن‌الدوله ابوعلی: ← رکن‌الدوله‌ی دیلمی.

حسن، سلیم (salim hasan)، ۱۸۸۷–، باستانشناس مصری. سابقاً استاد مصرشناسی دانشگاه قاهره و مدیر حفاریهای اهرام جیزه بود. از آثارش اینهاست: تاریخ مصر و ترکیه (۱۹۱۶)؛ تاریخ اروپای جدید (۱۹۲۰)؛ تاریخ دین قدیم مصر (۱۹۲۱)؛ حفریات جیزه (۱۹۳۲)؛ تاریخ ممالیک (۱۹۳۳)؛ مصر قدیم (۱۹۴۲)؛ ادبیات مصریهای قدیم (۱۹۴۵).

حسن‌آباد (hasanābād)، دهستان (جم ح ۸۰۰ ؛۱°)، ج بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۹ (؟) آبادی. رود اوجان از شعب رود کر در وسط دهستان جاری است. مرکزش، **حسن‌آباد** (جم ۷۶۰ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵۴ کیلومتری جغ اقلید است.

حسن‌آباد، دهستان (جم ح ۵۵۰ ؛۷°)، بخش کلیبر، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی. مرکزش، حسن بیگلو (جم ۴۰۰ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵٫۵ کیلومتری غ

کلیبر است.
حسن‌آباد (hasanābād)، دهستان (جم ح ـ۱۶؛ ۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان سنندج، استان کردستان؛ دارای ۶۲ (؟) آبادی. مرکزش، **حسن‌آباد** (جم ۸۵۰؟)، در ۸ کیلومتری ج سنندج است.
حسن‌آباد، ده (جم ۲'۱۱۶ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان جرقویه‌ی علیا، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۷۲ کیلومتری ش شهرضا.
حسن‌آباد یا میانکل، قصر شیرین، ← بشیوه.
حسن‌آباد سوگند (hasanābād sōgand)، ده (جم ۲'۳۳۸ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان کرانی، شهرستان بیجار، استان کردستان، ۵۶ کیلومتری ل‌ش بیجار.
حسن ابتداء، در علم بدیع، ← حسن مطلع.
حسن ابن بویه: ← رکن‌الدوله‌ی دیلمی.
حسن ابن بهرام جنابی، ابوسعید: ← قرامطه.
حسن ابن خصیب، ابوبکر (abu.bakr hasane bne xasib')، لتیـ آلبوباتر (albubāter)، عالم عرب ایرانی‌الاصل در احکام نجوم، که در اواسط قرن ۳م هق رونق داشت. در قرون وسطی شهرتی بسزا داشت؛ کتاب الموالید او به لاتینی (پادوا، ۱۲۱۸) و عبری ترجمه شد.
حسن ابن رستم: ← آل باوند (شاخه‌ی اصفهبدان).
حسن ابن زید حسنی: ← داعی کبیر.
حسن ابن زید علوی: ← داعی کبیر.
حسن ابن سهل (hasane 'bne sahl) [ابومحمد حسن ابن سهل ابن عبدالله سرخسی]، فت ۲۳۶ هق، وزیر مأمون خلیفه‌ی عباسی و از رجال مشهور ایرانی در دربار عباسی. مأمون بوران، دختر او، را بنکاح خویش درآورد، و داستان این ازدواج معروفست. حسن ابن سهل نزد مأمون تقرب و حشمت تمام داشت، و در ۲۰۳ هق دچار جنون شد.
حسن ابن علی، امام دوم شیعه: ← امام حسن.
حسن ابن علی، ابوعلی، وزیر دیالمه: ← ابن ماکولا.
حسن ابن علی الهادی، یازدهمین امام شیعه، ← امام حسن عسکری.
حسن ابن علی حسینی، از علویان طبرستان: ← ناصر کبیر.
حسن ابن فیروزان (hasane 'bne firuzān) یا **حسن فیروزان**، سردار معروف دیلمی، و از رؤسای سپاه علویان طبرستان، و بعدها سپاه آل بویه. وی پسر عم ماکان کاکی بود، و از جانب او حکومت گرگان داشت. بعد از اطلاع از قتل (۳۲۹ هق) ماکان، چون وشمگیر زیاری را سبب قتل او میشمرد، بر وشمگیر بشورید، اما مغلوب شد، و به پناه ابوعلی چغانی رفت، و او را بگرفتن یاری تشویق نمود. در آخر سال ۳۳۰ هق، همراه ابوعلی به بخارا رفت، اما در راه باردوی وی دستبرد زده با سالار (پسر وشمگیر، که نزد ابوعلی گروگان بود) و مقداری غنائم بازگشت، و بر گرگان و سمنان و دامغان تسلط یافت، و سپس نسبت به وشمگیر از در دوستی درآمد، و پسر او سالار را پیش پدر فرستاد. هنگام استیلای رکن‌الدوله‌ی دیلمی بر طبرستان و فرار وشمگیر به خراسان، حسن فیروزان به رکن‌الدوله پیوست، و دختر خود را بزوجیت بدو داد. وشمگیر چندی بعد به کومک لشکر نوح I سامانی حسن فیروزان را مغلوب کرد، و گرگان را از وی بگرفت (صفر ۳۳۳ هق). اما، چند سال بعد، حسن فیروزان بکومک رکن‌الدوله او را از گرگان براند (۳۳۶ هق)، و دوباره بر آن ولایت استیلا یافت.
حسن ابن قاسم حسنی: ← داعی صغیر.
حسن ابن قحطبه (hasane 'bne qahtaba)، فت ۱۸۱ هق، از سرکردگان و امرای معروف عرب در دستگاه عباسی. با ابومسلم خراسانی در جنگ با عبدالله ابن علی همکاری داشت، و در ملطیه و بلاد روم نیز مکرر جنگ نمود. وفاتش در بغداد بود.
حسن ابن کیخسرو: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه‌خواریه).
حسن ابن لهراسب، کیا: ← افراسیابیان مازندران.
حسن ابن مبارز: ← شبانکاره.
حسن ابن محمد (hasane 'bne mohammad) [حسن II در سلسله‌ی خداوندان الموت]، ۵۲۰–۵۶۱ هق، داعی و رئیس (۵۵۷–۵۶۱ هق) اسماعیلیه‌ی الموت؛ پسر و جانشین محمد ابن بزرگ امید. وی بجای پدر خویش به امامت اسماعیلیه نشست. گویند در مقالات و عقاید اسماعیلیه غور و تحقیق تمام داشت، و از داعیه‌ی امامت یا نیابت امام خالی نبود. و گویند در سنه‌ی ۵۵۹ هق، روز ۱۷م رمضان را افطار کرد و عید گرفت. و گویند حسن تکلیف شرع از مردم برگرفت، و خود را امام خواند. بموجب بعضی روایات، ظاهراً این حسن از اولاد نزار، خلیفه‌ی فاطمی، بوده است، و در باره‌ی ولادت او روایات و قصه‌هائی هست که در تاریخ جهانگشای جوینی آمده است. این حسن را اسماعیلیه بجمله‌ی دعائیه‌ی علی ذکره السلام (alā zekre he 's.salām) [= بر یاد او درود و سلام] موسوم کرده‌اند (در این جمله، بکثرت استعمال، نام یا لقب اصلی حسن حذف شده است، و جمله را بهمین صورت دعائیه استعمال نموده‌اند). حسن بدست برادرزن خود حسن نامور بقتل رسید، و پسرش محمد ابن حسن بجای او نشست.
حسن ابن محمد ابن میکال، وزیر محمود غزنوی، ← حسنک.
حسن ابن محمد الوزان: ← لئوی افریقائی.
حسن ابن موسی: ← بنو موسی.
حسن ابن موسی نوبختی: ← نوبختیان.
حسن ابن وهب: ← سلیمان ابن وهب.
حسن ابن هزاراسپ، از امرای شبانکاره.
حسن اعتذار (hosne e'tezār)، در علم بدیع، در پوزش خواستن از خطائی، عذری لطیف آوردن؛ مانند (سعدی):

نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم
همه بر سر زبان اند و تو در میان جانی.

حسن البناء (hasano 'l.bannā')، ۱۹۰۶–۱۹۴۸، از پیشوایان سیاسی مصر. چند جمعیت دینی تأسیس نمود، و سرانجام در ۱۹۲۸ جمعیت اخوان المسلمین را تأسیس کرد. در زمان نخستوزیری ابراهیم عبدالهادی جمعیتش منحل شد، و خودش بقتل رسید.
حسن آملی: ← حسن کاشی.
حسن ایلکانی (hasane ilkāni) یا **حسن جلایر** (jalāyer)، معروف به **امیر شیخ حسن بزرگ** (amir šeyx hasane bozorg)، فت ۷۵۷ هق، از امرا و سرداران معروف عهد ایلخانیان، و مؤسس و اولین پادشاه (۷۴۰–۷۵۷ هق) سلسله‌ی آل جلایر؛ پسر امیر حسین جلایر از الجاتای خاتون (خواهر سلطان الجایتو). وی پسر عمه‌ی سلطان ابوسعید بهادر خان و از مشاهیر امرا و سرداران او بود. و چون ابوسعید او را واداشت که زوجه‌ی خویش بغداد خاتون را طلاق گوید تا سلطان او را بعقد خویش درآورد، از سلطان رنجید. اما، بعد از وفات ابوسعید و قتل ارپا خان، وی یکی از نوادگان هولاکو خان را بنام محمد خان مغول بسلطنت برداشت (۷۳۶ هق)، و با موسی خان، پادشاه ایلخانی، جنگیده، پس از پیروزی، زمام امور را بدست گرفت، و به بغداد رفته دلشاد خاتون (زوجه‌ی ابوسعید) را بزنی گرفت، و با قدرت تمام بادارهٔ مملکت پرداخت. اما نخست با مخالفت طغاتیمور خان و ممانعت امرای خویش مواجه شد، و سپس از شیخ حسن چوپانی و تیمورتاش مجعول او (← قراجری) شکست خورد، و محمد خان، ایلخان اسمی دست‌نشانده‌ی او، نیز بدست شیخ حسن چوپانی مقید و مقتول گشت (۷۳۸ هق). پس از آن، طغاتیمور خان را بامارت برداشت. اما چون طغاتیمور خان در صدد اغفال وی برآمد، و رازش فاش شد، ناچار او را گذاشته به خراسان رفت، و شیخ حسن ایلکانی ناچار جهان تیمور را بسلطنت برداشته بغداد و دیاربکر را بتصرف آورد (۷۳۹ هق). اما در آذربایجان از شیخ حسن چوپانی شکست خورده به بغداد رفت، و شاه جهان تیمور را معزول کرده خود باستقلال فرمانروانی آغاز کرد. در سنه‌ی ۷۴۱ هق لشکر به آذربایجان برد، و شکست خورد، اما سال بعد، لشکر شیخ حسن چوپانی را در نزدیک بغداد شکست داد. شیخ حسن ایلکانی به آبادانی اهتمام داشت، و ظاهراً بمذهب تشیع علاقه میورزید. وی در بغداد وفات یافت، و بموجب وصیت خود، در نجف مدفون شد. بعد از او پسرش سلطان اویس جلایر بامارت نشست.
حسن بزرگ، امیر شیخ: ← حسن ایلکانی.
حسن بصری (hasane basri)، شهرت **ابوسعید حسن ابن ابی الحسن یسار بصری** (yasāre)، ۲۱–۱۱۰ هق، از بزرگان تابعین و از مشاهیر زهاد عهد اموی. پدر وی از اسرای میسان بود، و خود وی نیز از موالی بشمار میآمد. حسن در مدینه بدنیا آمد، و در وادی القری نشو و نما یافت. پس از آن به بصره رفت، و آنجا اقامت گزید، و بزودی بسبب زهد و تقوی و فصاحت و شجاعت اخلاقی خویش شهرت یافت. از شواهد شجاعت اخلاقی او مخالفت صریح است با خلافت یزید ابن معاویه، که در آن باب با کمال صراحت و بر خلاف کسانی مانند شعبی و ابن سیرین، که از اظهار نظر صریح ابا کردند، وی عقیده‌ی خود را باز گفت. وی همچنین در نامه‌هائی که به عبد الملک و حجاج نوشته است این شجاعت اخلاقی خود را نشان داده است. حسن در مسجد بصره حلقه‌ی درس داشت، و واصل ابن عطاء و عمرو ابن عبید، از رؤسای معتزله، نخست از شاگردان وی بوده‌اند. حسن بصری هفتاد تن از صحابه را که در واقعه‌ی بدر بوده‌اند دریافته است، و احادیث بسیار ازو نقل است. همچنین، وی نه فقط در پیدایش طریقه‌ی معتزله تأثیر داشته است، بلکه

در ترویج فکر زهد نیز سهم بسیار داشته است، و صوفیه او را از قدمای مشایخ خویش میشمرند.
حسن بیگ، ابوالنصر: ← اوزون حسن.
حسن بیگ روملو: ← احسن التواریخ.
حسن پیرنیا: ← مشیرالدوله.
حسن تخلص (hosne taxallos)، در علم بدیع، گریز زدن از تشبیب و تغزل (← تغزل و تشبیب) در قصیده به ستایش ممدوح، بشیوه‌ای پسندیده و خوشایند چنانکه میان تغزل و مدح پیوستگی حاصل شود؛ مانند (عنصری)،

افسر سیمین فروگیرد ز سر کوه بلند؛
باز میناچشم و زیباروی و مشکین‌سر شود.
روز هر روزی بیفزاید چو عمر شهریار؛
بوستان چون بخت او هر روز برناتر شود.

حسن تعلیل (hosne taʿlil)، در علم بدیع، در وصف چیزی علّتی مناسب و لطیف اما غیر حقیقی یاد کردن؛ مانند (منوچهری)،

نرگس همی رکوع کند در میان باغ،
زیرا که کرد فاخته بر سرو مؤذنی.

حسن تکین (hasan takin)، شهرت **قلج طمغاج ابوالمعالی حسن ابن علی ابن عبدالمؤمن** (qelej tamqāj)، فت ۵۲۶ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی ایلک‌خانیان و امیر و فرمانروای ماوراء النهر در قسمتی از زمان سلاجقه. وی خواهرزاده‌ی سنجر بود، و سنجر در ۵۲۴ هق، بعد از قهر و قتل ارسلان خان، حکومت ماوراء النهر بدو داد. بعد از او، محمود خاقان، خواهرزاده‌ی دیگر سلطان سنجر، بامر سلطان بجای او نشست.
حسن جلایر: ← حسن ایلکانی.
حسن چوپانی (hasane cupāni) [امیر شیخ حسن چوپانی] یا **شیخ حسن کوچک** (šeyx hasane kucek)، فت ۷۴۴ هق، از امرای معروف خاندان چوپانیان؛ پسر امیر تیمورتاش چوپانی و نواده‌ی امیر چوپان. وی، بعد از التجاء امیر تیمورتاش به مصر، در آسیای صغیر ماند، تا آنکه بعد از وفات ابوسعید بهادر خان، بخیال سلطنت افتاد. ازین رو، غلامی ترک را، قراجری نام، که شباهت بپدرش امیر تیمورتاش داشت، بنام امیر تیمورتاش فرانمود، و آوازه درانداخت که پدرم امیر تیمورتاش از مصر میآید. مخالفان شیخ حسن ایلکانی، بدین بهانه، بدو پیوستند، و او عازم آذربایجان گشته شیخ حسن ایلکانی را منهزم نمود، و محمد خان مغول، ایلخان اسمی امیر شیخ حسن ایلکانی، نیز بدست شیخ حسن چوپانی گرفتار شده بقتل رسید (۷۳۸ هق)، و شیخ حسن چوپانی بر عراق و آذربایجان استیلا یافت. اما چون بین او و قراجری بهم خورد، ناچار قراجری را گذاشته به گرجستان رفت، و ساتی بگ، دختر الجایتو، را بسلطنت برداشته عازم مقابله با شیخ حسن ایلکانی گشت. شیخ حسن ایلکانی نیز طغاتیمور خان را بسلطنت برداشت. اما طغاتیمور خان، چندی بعد، او را فروگذاشته به خراسان رفت، و شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور (ابن آلافرنک) را بامارت برداشت. شیخ حسن چوپانی نیز ساتی بگ را بعقد سلیمان خان مغول درآورد، و عاقبت بین فریقین در آذربایجان جنگ دری داد. و شیخ حسن چوپانی پیروزی یافت، و عراق و آذربایجان را بدست آورد، و به دیاربکر لشکر کشید؛ اما لشکر او در نزدیک بغداد از لشکر امیر شیخ حسن ایلکانی شکست خورد، و پس از غارتگری در نواحی روم، به آذربایجان بازگشت. در ۲۷ رجب ۷۴۴ هق، شیخ حسن چوپانی بدست زن خود عزت ملک کشته شد.
حسن حمدانی: ← حمدانیان.
حسن خان خراسانی، میر: ← میر حسن خان خراسانی.
حسن خان مشیرالدوله، میرزا: ← مشیرالدوله.
حسن ختام، در علم بدیع، ← حسن مقطع.
حسن خلیفه: ← تکلو، طایفه.
حسن دامغانی (hasane dāmqāni)، معروف به **پهلوان حسن دامغانی** (pahlavān)، امیر (۷۶۲–۷۶۶ هق) سلسله‌ی سربداران. بعد از لطف‌الله سربداری بامارت سربداران نشست، و چندی بعد طوس را مسخر کرد، اما با عصیان خواجه علی مؤید در دامغان مواجه شد، و چون یک چند جهت دفع مخالفان سبزوار را خالی گذاشت، خواجه علی مؤید آن را بتصرف آورد. پهلوان حسن ناچار از در طاعت درآمد، اما بامر خواجه علی مؤید مقتول شد. مدت حکومت او را ۴ سال و ۴ ماه نوشته‌اند.
حسن دهلوی: ← امیر حسن دهلوی.
حسن رماح (hasane rammāh) [رماح = نیزه‌گر]، معروف به **نجم‌الدین احدب** (ahdab) [احدب = قوزی]، فت ۶۹۴ هق، نویسنده‌ی مسلمان در مسائل نظامی. احتمالا در سوریه رونق داشت؛ در کمتر از ۴۰ سالگی درگذشت. دو کتاب در باب سوارکاری و فن جنگ نوشته است: کتاب الفروسیه و المناصب الحربیه و نهایة السؤل و الامنیه فی تعلم اعمال الفروسیه. وی شوره را ماده‌ی اساسی تیرتخشائی میدانست؛ طرقی که برای تهیه و تصفیه‌ی شوره بوسیله‌ی پتاس و تبلور مکرر شرح داده است اهمیت خاص دارد.
حسن سؤال، در علم بدیع، ← حسن طلب.
حسن شاه، امیر قراختائی، ← پادشاه خاتون.
حسن صباح (hasane sabbāh) [حسن I در سلسله‌ی خداوندان الموت]، فت ۵۱۸ هق، مؤسس فرقه‌ی اسماعیلیه‌ی الموت. در باره‌ی اصل و نژاد او اختلاف است. بعضی اصل او را از ری و بعضی از خراسان گفته‌اند، و برخی از قول خود او نسبش را به سلاطین حمیری رسانیده‌اند. حسن در حدود سال ۴۶۴ هق، بامر ابن عطاش که در آن زمان داعی بزرگ اسماعیلیه در ایران بود، بدرگاه مستنصر، خلیفه‌ی فاطمی مصر، رفت و مورد تکریم و تشویق مستنصر واقع شد. بعد از مستنصر، که بعضی اسماعیلیه با مستعلی و بعضی با برادرش نزار بیعت نمودند، وی نیز بطرفداری نزار برخاست، و چون از راه شام و عراق به ایران بازگشت، بدعوت و تبلیغ پرداخت، و در ۴۸۳ هق بر قلعه‌ی الموت دست یافت، و بتدریج کارش بالا گرفت، و قلعه‌هائی دیگر را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش نمود، و جهت پیش بردن عقاید و ترساندن مخالفان خویش، یاران و فدائیان را به جان‌نثاری و به کشتار دشمنان واداشت، و از جمله کسانی که درین ماجری بدست فدائیان اسماعیلیه بقتل رسیدند خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر بود. داستان همدرسی و رفاقت حسن صباح با خواجه نظام‌الملک و با عمر خیام در ایام کودکی آنها، که در بعضی کتابها نقل شده است، ظاهراً اساس درستی ندارد، و افسانه‌ای بیش نیست. پس از وفات حسن صباح، کیا بزرگ امید جانشین او گشت.
حسن طلب (hosne talab) یا **ادب طلب** (adabe) یا **حسن سؤال**، در علم بدیع، خواهش خویش از ممدوح بالفاظی نیکو و معانی لطیف بیان کردن؛ مانند (معزّی)،

شاها ادبی کن فلک بدخو را
کاسیب رسانید رخ نیکو را.
گر گوی خطا کرد بچوگانش زن؛
ور اسب غلط کرد بمن بخش او را.

حسن عسکری، امام: ← امام حسن عسکری.
حسنعلی بیگ (hasanʿali beyg)، از رجال و امرای مقرب درگاه نادر شاه افشار. وی در دستگاه نادر بمنصب معیرالممالک رسید، و از آغاز دولت نادر تا پایان کار او همواره ملازم و مقرب و معتمد وی شمرده میشد. بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر، که علیقلی خان بدعوی سلطنت برخاست و خود را عادلشاه نام نهاد (← عادلشاه افشار)، حسنعلی بیگ مورد اعتماد واقع شد، و این شاهزاده که خود غالباً بعشرت میپرداخت، امور مملکت را برأی و نظر او و سهراب خان غلام خود واگذار کرد. بعد از شکست عادلشاه، وی باصفهان رفت و مقارن ورود کریم خان زند و علیمراد خان زند در آن شهر بود.
حسن علی شاه: ← آقاخان.
حسنعلی قرا قوینلو (hasanʿalie qarā qoyonlu)، فت ۸۷۳ هق، امیر (۸۷۲–۸۷۳ هق) ترکمان، از طایفه‌ی قرا قوینلو؛ فرزند و جانشین جهانشاه قرا قوینلو. وی سابقاً از نظر پدر افتاده بود، و جهانشاه او را در تبریز حبس کرده بود. هنگام عزیمت جهانشاه به خراسان، وی از زندان بیرون آمده بر پدر شورید، و جهانشاه او را سرکوبی داد. حسنعلی بعد از جلوس بسلطنت از عهده‌ی سلطنت برنیامد، و گویند در اثر طول حبس در عقلش خللی روی داده بود. اوزون حسن بقصد او لشکر به تبریز برد، و حسنعلی از پیش او گریخته به همدان رفت. اما در آنجا اسیر گشته بدست اغورلو محمد، پسر اوزون حسن، بقتل رسید. با قتل او خاندان قرا قوینلو منقرض شد.
حسن غزنوی (hasane qaznavi)، شهرت **اشرف الدین ابومحمد حسن ابن محمد**، متخلص به **حسن** و معروف به **سید اشرف** (seyyede aŝraf) **و اشرف**، فت ح ۵۵۶ هق، شاعر و واعظ پارسی‌گوی. معاصر بهرامشاه غزنوی بود، و این پادشاه را مدح کرد. هنگام وعظ هزاران تن برای شنیدن گفتار وی حاضر میشدند، و گویا با مخالفان سلطان سر و سری داشت، و بهر حال، مکرر مورد حسد و بغض واقع شد، و ناچار سفر گزید، و به حج رفت. در بازگشت، غیاث‌الدین مسعود سلجوقی، چهارمین سلطان سلجوقی عراق، او را در بغداد بنواخت. سرانجام در قریه‌ی آزادوار از ولایت جوین درگذشت، و مقبره‌اش همانجاست.
حسن غوری، قطب‌الدین: ← قطب‌الدین حسن غوری.
حسن فیروزان، سردار دیلمی، ← حسن ابن فیروزان.
حسن قرمطی (hasane qermeti) [ابوسعید حسن ابن احمد جنابی (jannābi)]، فت ۳۶۶ هق، از سرکردگان قرامطه. در دوره‌ی عباسی یک بار بر دمشق دست یافت (۳۵۷ هق) و یک چند نیز مصر

را محاصره کرد (۳۶۱ هق). در رمله وفات یافت. کنیه‌ی او را ابوعلی و ابومحمد نیز ضبط کرده‌اند.

حسنقلی، خلیج (hasan.qoli) یا **خلیج حسینقلی** (hoseyn.qoli)، خلیج کوچک و کم‌عمق سابق، چ‍ش دریای خزر، که اکنون خشک شده است. رود اترک بآن میریخته است.

حسنک (hasanak) یا **حسنک وزیر** (hasanak e vazir)، شهرت **ابوعلی حسن ابن محمد ابن میکال** (mikāl)، ف‍ت ۴۲۲ هق، وزیر معروف سلطان محمود غزنوی. وی بعد از عزل احمد ابن حسن میمندی از جانب سلطان محمود بوزارت رسید، و بعد از وفات او امیر محمد (← محمد غزنوی) را بسلطنت برداشت، و در حق مسعود I غزنوی سخنان بی‌ادبانه میگفت، چنانکه یک روز گفت "هرگاه مسعود پادشاه شود حسنک را بر دار میباید کشید". چون سلطان مسعود بسلطنت نشست حسنک را، بتحریک و سعایت ابوسهل زوزنی و باتهام قرمطی بودن، در آخر ماه صفر سال ۴۲۲ هق در شهر بلخ بدار آویخت، و پیکر او را هفت سال بر دار بماند. داستان مؤثر بر دار کردن حسنک در تاریخ بیهقی با لطف و شیوائی خاصی بیان شده است.

حسن کاشی (hasane kāši)، مشهور به **حسن آملی** (āmoli)، شاعر فارسی‌گوی ایرانی در قرن ۸م هق. وی اصلا از اهل کاشان بوده است، اما چون در آمل مازندران سکونت داشته، به آملی نیز مشهور شده است. از مدح سلاطین و بزرگان عصر خودداری میکرده است، و چون مذهب شیعه داشته، بیشتر اشعارش در مناقب پیغمبر و ائمه‌ی شیعه است. بموجب روایت دولتشاه، یک بار به زیارت کعبه رفته است، و در هنگام بازگشت، به نجف رفته، و قصیده‌ای در مدح امیرالمؤمنین علی گفته است. بعضی اشعار وی در مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری نقل شده است. وی در عهد سلطنت (۷۰۳–۷۱۶ هق) الجایتو (سلطان محمد خدابنده) میزیسته است، و در عهد جوانی وفات یافته، و در سلطانیه مدفون شده است.

حسن کوچک، شیخ: ← حسن جوپانی.

حسن‌کیاده (hasan.kiāde)، دهستان (جه ح ۱۷٬۰۰۰)، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۶ (؟) آبادی. در مهر ماه ۱۳۳۷ هش تبدیل به بخش گردید. مرکزش، ده و بندر **حسن‌کیاده** (جه ۴٬۷۷۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۰ کیلومتری ل آستانه، کنار دریای خزر و در مصب سفیدرود واقعست. شیلات در آنجا تأسیسات دارد.

حسن کیف (hasan kif)، ده (جه ۸۶۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان و بخش کلاردشت، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، ۴۹ کیلومتری چ‍غ چالوس و ۲۱ کیلومتری غ مرزان‌آباد (← بیرون بشم). قسمت علیای آن ویلائی از دوره‌ی رضا شاه کبیر دارد.

حسن گانگو (یا **کانکو**) (hasane gāngu)، ملقب به **علاءالدین ظفر خان** و **علاءالدین بهمن شاه**، ف‍ت ربیع الاول ۷۵۹ هق، پادشاه هند و مؤسس سلسله‌ی بهمنیه در ولایت دکن. وی نخست از امرا و صاحب‌منصبان محمد ابن تغلق سلطان دهلی بود، و از آشفتگی اوضاع قلمرو سلطان مزبور استفاده کرده سلسله‌ی مستقلی در دکن بوجود آورد (ربیع الثانی ۷۴۸ هق)، و **گلبرگه** را پایتخت خویش ساخت. صاحب تاریخ گلشن ابراهیمی، بر حسب روایتی افسانه‌آمیز، انتساب اعقاب وی را به عنوان بهمنی بجهت انتساب وی به یک برهمن هندو دانسته است، و آن را تصحیف برهمنی گفته، اما بموجب تحقیق یکی از مستشرقین، حسن گانگو نسب خود را به بهمن از اجداد ساسانیان میرسانیده، و علت شهرت او بنام بهمنی همین ادعای او بوده است.

حسن گلوسوز (hosne galu.suz)، یکی از هفت مثنوی زلالی خوناری، از شاعران معاصر شاه عباس کبیر.

حسن‌لبه: ← بنزوان.

حسن لر: ← فلک‌الدین حسن لر.

حسنلو (hasanlu)، تپه‌ای در ۱۲ کیلومتری ش نقده و ۸۵ کیلومتری چ رضائیه، که خود و اطرافش از اماکن باستانی تمدنهای کهن ایران است. آبادی حسنلو در دامنه‌ی آنست. این تپه‌ی مرکزی را تپه‌های کوتاهتری حلقه‌وار احاطه کرده است. ارتفاع تپه‌ی مرکزی ح ۲۰ متر است، و ارتفاع تپه‌های اطراف به ح ۱۵ متر میرسد. قطر تپه‌ی مرکزی در قسمتهای مختلف آن از ح ۲۸۵ متر تا ح ۲۵۰ متر میباشد. از قرائن و حفاریهائی که در این ناحیه بعمل آمده است چنین استنباط میشود که تپه‌ی مرکزی بنای اصلی و قلعه‌ی وسط شهری بوده است، و تپه‌های محیط بر آن محل سکونت مردم.

اول بار در سال ۱۳۱۳ هش و سپس در ۱۳۱۵ هش در این محل کاوشهائی بعمل آمد. سپس در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۸ هش، اداره‌ی کل باستانشناسی ایران کاوشهای علمی در آن انجام داد. سپس بوسیله‌ی تشکیل هیئت علمی مشترک با موزه‌ی دانشگاه فیلادلفی، کاوشهای مهمتر علمی کرد. در تابستان ۱۳۳۷ هش، در ضمن دومین دوره‌ی حفاری مشترک، کاسه‌ی طلای بسیار مهمی دارای نقوش برجسته از آثار قوم مان (ساکنین قدیم چ آذربایجان) مربوط بقرن ۹م قم کشف شد. آثار دیگر از زر و سیم و مفرغ و سفال مربوط بهمان دوران و چند قرن پیشتر در کاوشهای مذکور بدست آمده است.

حسن متکلم (hasane motakallem) یا **حسن نیشابوری** (neyšāburi)، شاعر فارسی‌گوی ایران در قرن ۸م هق. بموجب روایت مجمع الفصحاء، وی شاگرد مظفر هروی بوده است، و ملک معزالدین کرت (امارتش ۷۳۲–۷۷۱ هق) و ملک غیاث الدین II کرت (امارتش ۷۷۱–۷۸۳ هق) را ستایش کرده است.

حسن مثنی (hasane mosannā)، شهرت **ابو محمد حسن ابن حسن ابن علی ابن ابی طالب**، ح ۴۴–۹۷ هق، از بزرگان بنی هاشم و مشاهیر علویان. وی در مدینه بدنیا آمد، و فاطمه دختر عم خویش حسین ابن علی را تزویج کرد، و گویند در واقعه‌ی کربلا نیز حاضر بود و مجروح گشت. در زمان خلافت هشام ابن عبدالملک به شام رفت، و هشام او را تکریم نمود. گویند عبد الرحمان ابن محمد ابن اشعث در طغیان و فتنه‌ای که آشکار کرد با وی بیعت نمود، و مسلمانان را به امامت و خلافت او دعوت میکرد. بهمین جهت، وی بعد از مرگ عبدالرحمان متواری گشت، و عاقبت بوسیله‌ی ولید ابن عبدالملک و یا سلیمان ابن عبدالملک خلیفه‌ی اموی مسموم شد. گویند از حیث شکل و صورت شباهت تمام به پیغمبر اسلام داشت.

حسن مستوفی‌الممالک: ← مستوفی‌الممالک.

حسن مطلع (hosne matla') یا **حسن ابتداء**، در علم بدیع، شعر را با الفاظی نیکو و روشن و خوشایند در معنی آغاز کردن چنانکه طبع شنونده بشنیدن باقی شعر انگیخته شود؛ مانند (منوچهری)؛

روزی بس خرم است می گیر از بامداد،
هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد.

حسن مقطع (hosne maqta') یا **حسن ختام** (xetām)، در علم بدیع، پایان سخن را به خوش‌ترین عبارتی آراستن چنانکه اثری خوش در خاطر شنونده بر جای گذارد، مانند (امیر معزی)؛

همیشه اسب مراد تو باد در تاورد؛
همیشه تیر بقای تو باد در پرتاب.

حسن نسق، در علم بدیع؛ ← تنسیق الصفات.

حسن نیشابوری: ← حسن متکلم.

حسنوند (hasanvand)، دهستان (جه ح ۹٬۰۰۰)، بخش سلسله، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۴۹ (؟) آبادی. ساکنین آن از طایفه‌ی حسنوند و جز آن میباشند. آبادی اشتر از این دهستان مرکز بخش سلسله است.

حسنویه (hasanvayh) [حسنویه ابن حسین برزکانی (barzakāni)]، ف‍ت ۳۶۹ هق، امیر مستقل مشهور کرد و مؤسس حکومت بنی حسنویه در کردستان. وی در حدود سنه‌ی ۳۴۸ هق قسمت عمده‌ی کردستان را با بلاد دینور و همدان و نهاوند بتصرف درآورد، و در آن حوزه، حکومتی مستقل تشکیل داد. بعد از وی پسرش بدر ابن حسنویه بجای او نشست.

حسیدیم[1] (hasidim) [عبری، = مؤمنین]، اصلا نام متعصب‌ترین افراد مذهبی یهودی در برابر یهودیانی که تحت تأثیر هلنیسم قرار گرفته بودند. فرقه‌ی حسیدیم بین ۳۰۰ قم و ۱۷۵ قم رشد یافت. هنگامی که آنتیوخوس IV فرمان داد که یهودیان گوشت خوک بخورند، و برای خدایان یونانی قربانی کنند، حسیدیم بود که بسختی مقاومت کرد، و یهودیان را متحد ساخت تا مرگ را بجای نقض شریعتشان برگزینند.

فرقه‌ی جدید حسیدیم در قرن ۱۸م بوسیله‌ی بعل شم طوو در اروپا تأسیس شد، و آن با اصول عقلی غیر قابل انعطاف تلمودی مخالف بود. حسیدیم جدید معتقد به معجزات و به ظهور عاجل مسیح موعود و به اتصال به خدا از طریق جذبه است. این نظریات پیروان فراوان بین عوام الناس یافت، و مخالفت پیروان تلمود را برانگیخت، و آنان در ۱۷۸۱ حسیدیم جدید را بدعتگذار در دین خواندند. حسیدیم جدید سبب پیدایش چند مسیح دروغین گردید. حسیدیم جدید هنوز پیروانی دارد، ولی شور نخستین از میان رفته است.

حسین II، شریف مکه؛ ← حسین ابن علی.

حسین، امام: ← امام حسین.

حسین، امامزاده، امامزاده‌ای در حدود یک کیلومتری ل گلشن (طبس)، خراسان؛ مدفن حسین

(1) Hasidim

فرزند امام ۷م. بنای اصلی مورخ ۴۴۹ هق و صندوق مرقد مورخ ۹۸۰ هق است.
حسین، شاه، از آل مظفر؛ ← شاه حسین.
حسین، شاه سلطان: ← سلطان حسین صفوی.
حسین، طه: ← طه حسین.
حسین، ملک (malek hoseyn) یا **حسین ابن طلال** (hoseyne 'bne talāl)، ۱۹۳۵ـ، شاه (۱۱ اوت ۱۹۵۲ـ) مملکت اردن هاشمی. هنگامی که، پس از استعفای پدرش ملک طلال ابن عبدالله بسلطنت انتخاب شد، در آکادمی نظامی سند هرست انگلستان مشغول تحصیل بود.
حسین‌آباد (hoseynābād)، ده (جم ۱٬۰۳۲ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان جرقویه، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۴۴ کیلومتری ل‌ش شهرضا.
حسین‌آباد، دهستان (جم ح 10'000؟)، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، بین رودهای کرخه و دز؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. ساکنین از طوایف عرب و لر هستند.
حسین‌آباد، دهستان (جم ح 15'000؟)، شهرستان سنندج، استان کردستان، دارای ۷۴ (؟) آبادی. رود قشلاق در قسمت علیای دهستان سرچشمه می‌گیرد. مرکزش، **حسین‌آباد** (جم ۶۰۳ نسث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۹ کیلومتری ل‌ش سنندج است.
حسین‌آباد پشتکوه: ← ایلام.
حسین‌آباد شاملو (hoseynābāde šāmlu)، ده (جم ۲'۱۵۸ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان آورزمان، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۳۰ کیلومتری ل ملایر.
حسین‌آباد ناظم (hoseynābāde nāzem)، ده (جم ۱'۸۵۷ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان آورزمان، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۲۴ کیلومتری لغ ملایر.
حسین ابن اسعد دهستانی: ← حسین دهستانی.
حسین ابن حسن غوری: ← غزالدین حسین غوری.
حسین ابن حسین (hoseyne 'bne hoseyn)، ح ۱۷۶۵–۱۸۳۸، آخرین دای (۱۸۱۸–۳۰) شهر الجزایر. مردی معتدل و خیراندیش و تحصیل‌کرده بود، و فرمانروائی را با اکراه پذیرفت. بسیاری از نظامات ظالمانه‌ی فرمانروایان پیش از خود را لغو کرد. با اروپائیان حسن رابطه نداشت. قنسول انگلستان را اخراج کرد، نیروی دریائی انگلستان الجزایر را بمباران نمود (۱۸۲۴). وی از فرانسویها دل خوش نداشت؛ قنسول فرانسه را مورد توهین قرار داد (۱۸۲۷). سرانجام دولت فرانسه به الجزایر لشکرکشی کرد (۱۸۳۰). حسین ناچار تسلیم شد، و بنا به تقاضای خود به نایل فرستاده شد (اوت ۱۸۳۰). اقداماتش برای استخلاص الجزایر به جائی نرسید. عاقبت به اسکندریه رفت، و همانجا درگذشت.
حسین ابن حمدان (hoseyne 'bne hamdān)، ف ۳۰۵ هق، از امرای سلسله‌ی حمدانیان؛ پسر حمدان ابن حمدون. در اوایل سال ۲۸۲ هق، که خلیفه معتضد مشغول سرکوبی خاندان حمدانی بود، حسین تسلیم شد، و او و پدرش را به بغداد بردند. چندی بعد، در نتیجه‌ی خدمات حسین به خلیفه، پدرش آزاد شد، و از آن ببعد خاندان حمدانی در دربار خلیفه اعتبار تمام یافت. در اواخر عمر معتضد، حسین در صدد برآمد که ابن معتز را بجانشینی او مستقر کند، و چون مقتدر بخلافت نشست (۲۹۵ هق) حسین به مقر خلافت حمله برد، ولی کاری از پیش نبرد و گریخت، و دستگیر شد. خلیفه او را بخشید و ولایت قم و کاشان داد. بعد از سال ۳۰۱ هق دگر بار بر خلیفه عاصی شد، و خود و برادرانش دستگیر شدند؛ حسین اعدام شد، ولی سایرین آزاد شدند، و کمی بعد مناصب خود را بازیافتند.
حسین ابن روح (hoseyne 'bne ruh) [ابوالقاسم حسین ابن روح ابن ابی بحر (bahr)]، ف ۳۲۶ هق، سومین نایب از نواب خاص امام قائم (← الثنی‌عشری؛ غیبت صغری). ظاهراً از خاندان نوبختی بوده، و بعد از ابوجعفر عمری باین مقام رسیده است. حسین ابن روح مردی عاقل و زیرک و مصلحت‌بین و محتشم بود، و در بغداد امور شیعه‌ی امامیه در دست او قرار داشت.
حسین ابن زکرویه: ← قرامطه.
حسین ابن طلال: ← حسین، ملک.
حسین ابن علاءالدوله (hoseyne 'bne alā'o-d.dōle)، ف ۸۳۵ هق، از امرای سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر علاءالدوله‌ی ایلکانی. وی بعد از سلطان محمد ایلکانی به امارت حله نشست (شعبان ۸۲۷ هق)، و نسبت به شاهرخ تیموری اظهار اطاعت و فروتنی نمود. بر قسمت عمده‌ای از عراق عرب، بجز بغداد، امارت کرد، و آخر اصفهانشاه ابن قرا یوسف قرا قوینلو او را در یکی از قلاع حله محاصره نمود، و چندی بعد او را گرفته بقتل آورد (صفر یا ربیع الاول ۸۳۵ هق). با قتل او سلسله‌ی آل جلایر بکلی منقرض شد.
حسین ابن علی، سومین امام؛ ← امام حسین.
حسین ابن علی (hoseyne 'bne ali) [حسین II در سلسله‌ی شریفهای مکه]، ۱۸۵۶–۱۹۳۱، شریف (۱۹۰۸–۱۶) مکه و پادشاه (۱۹۱۶–۲۴) حجاز؛ مت قسطنطنیه. با استفاده از اوضاع جج I و بتشویق بریتانیا، که با وی سر و سری داشت، سر بشورش برداشت، و پادگان عثمانی را از مکه بیرون راند، و خود را شاه حجاز خواند (۱۹۱۶)، و سپس پادشاه عربستان اعلام کرد. در ۱۹۲۴ که بساط خلافت در قسطنطنیه برچیده شد، وی خود را خلیفه‌ی مسلمین اعلام نمود، ولی ممالک اسلامی باو اعتنائی نکردند. چند ماه بعد سپاهیان عبدالعزیز III ابن سعود طائف (سپتامبر ۱۹۲۴) و مکه (اکتبر ۱۹۲۴) را گرفتند. حسین به عقبه گریخت، و با یک کشتی انگلیسی به قبرس رفت (مه‌ی ۱۹۲۵). در ۱۹۳۰ به عمان، پایتخت اردن هاشمی که پسرش عبدالله بسلطنت آنجا نشانده شده بود، رفت؛ در همانجا درگذشت، و در بیت المقدس مدفون شد. ملک فیصل I، پادشاه عراق، پسر دیگرش بود.
حسین ابن علی مرورودی (hoseyne 'bne alie marvarudi)، سردار معروف لشکر امیر احمد سامانی و امیر نصر II سامانی. وی در سنه‌ی ۲۹۸ هق سیستان را از محمد ابن علی ابن لیث صفاری گرفت، و در سنه‌ی ۳۰۰ هق نیز فتنه‌ی خوارج سیستان را، که بر عمرو ابن یعقوب، نواده‌ی عمرو لیث، جمع آمده بودند، فرونشاند. اما خود او چندی بعد در هرات عصیان کرد، و بر نیشابور نیز دست یافت (۳۰۲ هق). حسین ابن علی بآیین اسماعیلیه گرویده بود، و عصیان او در واقع بر ضد خلیفه‌ی عباسی نیز محسوب میشد. در سنه‌ی ۳۰۶ هق، احمد ابن سهل از جانب امیر نصر بجنگ وی شتافت، و حسین را گرفته به بخارا فرستاد، و او در بخارا بحبس بود تا بمرد. قولی نیز هست که، امیر نصر او را عفو کرده از زندان آزاد نمود، اما ظاهراً اساس درستی ندارد.
حسین ابن منصور: ← حلاج.
حسین ایلکانی (hoseyne ilkāni) یا **حسین جلایر** (jalāyer)، ف ۷۸۴ هق، سومین پادشاه (۷۷۶–۷۸۴ هق) از سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر و جانشین سلطان اویس جلایر. در سنه‌ی ۷۷۶ هق در تبریز، بموجب وصیت پدر، بسلطنت نشست. اما امرا چون گمان میبردند که برادر مهترش، شیخ حسن، باین انتخاب راضی نیست، ظاهراً با رضای سلطان اویس، شیخ حسن را مقارن جلوس حسین ایلکانی هلاک کردند. در سنه‌ی ۷۷۷ هق، حسین از شاه شجاع آل مظفر شکست خورده تبریز را بدو واگذاشت. اما پس از ۴ ماه، چون شاه شجاع تبریز را گذاشته به شیراز رفت، سلطان حسین دیگر بار به تبریز درآمد، و بر تخت نشست. در بغداد برادرش علی ایلکانی بر وی شورید، و دعوی سلطنت کرد، و چند بار بین دو برادر جنگ درافتاد. چندی بعد، حسین ایلکانی بدست برادر دیگرش سلطان احمد ایلکانی مقتول شد (صفر ۷۸۴ هق).
حسین بایقرا (hoseyne bāyeqerā)، ۸۴۲–ذیحجه‌ی ۹۱۱ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی تیموریان، و پادشاه (۸۷۳–۹۱۱ هق) آن سلسله؛ پسر منصور ابن بایقرا ابن عمر شیخ. در هرات متولد شد. در ایام دولت الغ بیگ تحت تربیت و حمایت او بود. ابوسعید گورکان چون بسلطنت رسید او را بحبس افکند، اما او گریخته با ابوالقاسم بابر به خوارزم رفت. در ۸۶۲ هق شهر استراباد را گرفت، و هر چند آن را ابوسعید از او بازستد، اما عاقبت وی، علاوه بر استراباد، گرگان و مازندران را فتح نمود. بعد از مرگ ابوسعید، حسین بایقرا در هرات بسلطنت نشست، و پس از ۳۸ سال سلطنت وفات یافت. در ۸۷۴ هق یادگار محمد، پسر بایسنقر، او را منهزم نمود، اما در جنگ دیگر یادگار محمد کشته شد، و سلطان حسین بر خراسان استیلا یافت (۸۷۵ هق). وی ذوق ادبی و قریحه‌ی شاعری داشت. به میگساری و کبوتربازی نیز علاقه‌ی تمام میورزید. در بیست سال آخر عمر یفلج شقی دوچار بود، و وزارت او را امیر علیشیر نوائی داشت. بعد از وفات او، پسرانش مظفر حسین میرزای گورکانی و بدیع الزمان میرزای تیموری بشرکت سلطنت یافتند.
حسین ثانی، سلطان: ← سلطان حسین ثانی.
حسین جلایر: ← حسین ایلکانی.
حسین حاجی میرزا خلیل: ← حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل.
حسین خان زنگنه‌ی حاج (hoseyn xāne zange-neye hāj)، از یاغیان و گردنکشان معروف در دوره‌ی بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر شاه افشار. وی نخست در اردوی نادر شاه سمت چاوش‌باشی (← چاوش) داشت، و بامر نادر نابینا شد. بعد از قتل نادر، در کرمانشاهان عده‌ای را گرد خود جمع آورد، و بداعیه‌ی فرمانروائی شد، و تا اسدآباد همدان نفوذ خود را بسط داد. سلیم خان قرخلوی

افشار، بعد از دفع کالید کلب علی، بدفع او شتافت، و او را نخست بوعده فریب داد، و بمحبت و علاقه‌ی ابراهیم شاه افشار مطمئن نمود، سپس کس فرستاد و بفرمود تا او را بقتل آوردند.

حسین خان سپهسالار، میرزا (mirzā hoseyn xāne sepah.sālār)، ملقب به **مشیرالدوله** و معروف به **میرزا حسین خان مشیرالدوله**، ف ۱۲۹۹ هق، از وزرا و رجال و امرای معروف عهد ناصری، پسر بزرگ میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی و برادر یحیی خان مشیرالدوله. وی مدت کوتاهی در فرنگ بتحصیل پرداخت، و پس از مراجعت، قنسول ایران در بمبئی شد (۱۲۶۶ هق)، و چندی بعد وزیر مختار ایران در دربار عثمانی شد (۱۲۷۵ هق). پس از آن بوزارت عدلیه رسید. پس از چندی بصدارت انتخاب شد (۱۲۸۸ هق)، و دوسال بعد با شاه به اروپا رفت (۱۲۹۰ هق). اما در بازگشت ازین سفر، معزول و بتوقف در رشت مجبور شد. چندی بعد بوزارت خارجه رسید، و در ۱۲۹۵ هق باز بهمراه شاه به اروپا رفت. در آخر کار متولی آستانه‌ی رضوی شد، و در مشهد وفات یافت، و گویند مسموم شد. مدرسه‌ی سپهسالار جدید از بناهای اوست.

حسین خان مشیرالدوله، میرزا: ← حسین خان سپهسالار، میرزا.

حسین خونساری (hoseyne xonsāri)، معروف به **محقق خونساری** (mohaqqeqe)، ف ۱۰۹۸ یا ۱۰۹۹ هق، از علما و متکلمین و حکمای شیعه‌ی امامیه. برای تحصیل علم به اصفهان رفت، علوم معقول را نزد میر فندرسکی و علوم منقول را نزد ملا محمد تقی مجلسی و دیگران تحصیل کرد. معاصر شاه سلیمان صفوی بود، و نزد وی احترام داشت. آقا جمال خونساری فرزند و از شاگردان او بود. در اصفهان وفات یافت. از آثارش، علاوه بر حواشی بر بعضی کتب حکمت و کلام و فقه، تواریخ وفیات العلما و الجبر و الاختیار است. وی شعر نیز بندرت میسرود، و در بعضی از تذکره‌ها از آثار او نقل شده است.

حسین دهستانی (hoseyne dehestāni)، شهرت **حسین ابن اسعد دهستانی مؤیدی** (mo'ayyedi)، نویسنده و شاعر و ادیب ایرانی، که در اواسط قرن ۷م هق میزیسته است. وی کتاب **الفرج بعد الشده** (از قاضی تنوخی) را ترجمه، و با بعضی روایات منقول از ابوالحسن مدائنی و برخی مآخذ دیگر، تألیف کرده، کتابی فارسی بنام فرج بعد الشده بوجود آورد، مشتمل بر حکایات تاریخی و قصه‌های مختلف مجعول در باب سرگذشت کسانی که در پایان سختی و گرفتاری به آسودگی و راحت رسیده‌اند. این کتاب را مؤلف بنام عزالدین طاهر ابن زنگی فریومدی، که نایب امیر ارغون آقا در حکومت خراسان و مازندران بود، کرد، و در طی آن جای جای، بمناسبت، اشعاری نیز از گفته‌های خویش گنجانید. از سرگذشت حسین دهستانی و تاریخ تولد و وفات او اطلاعی در دست نیست، و ظاهراً از کاتبان و دبیران دستگاه عزالدین طاهر بوده است.

حسین شاه ابن برهان شاه: ← نظام‌شاهیه.

حسین شاه ابن محمود: ← جونپور.

حسین صفوی، شاه سلطان: ← سلطان حسین صفوی.

حسین عباسی، شاه: ← شاه حسین عباسی.

حسینعلی میرزا فرمانفرما (hoseyn'ali mirzā farmānfarmā)، ۱۲۰۳–۱۲۵۲ هق، از شاهزادگان و رجال مشهور قاجاریه، پسر فتحعلی شاه قاجار. بعد از وفات پدر، بتحریک امین‌الدوله‌ی اصفهانی، در فارس بدعوی سلطنت برخاست. محمد شاه قاجار معتمدالدوله منوچهر خان گرجی را بدفع او فرستاد، و منوچهر خان او را مغلوب و دستگیر نموده به تهران روانه کرد. در تهران او را بخانه‌ی منوچهر خان منزل داده تحت نظر قرار دادند، و او در همانجا به بیماری وبا درگذشت (۲۶ ربیع الاول ۱۲۵۲).

حسینعلی نوری، میرزا: ← بهاءالله.

حسین غوری، غزالدین: ← غزالدین حسین غوری.

حسین غوری، ناصرالدین: ← ناصرالدین حسین غوری.

حسین قاینی (hoseyne qāyeni)، از رؤسا و دعاة اسماعیلیه. حسن صباح او را به قهستان فرستاد (۴۸۴ هق) تا آنجا دعوت کند، و سپس از جانب حسن در قهستان فرمانروائی کرد. و بعدها بدست یکی از اسماعیلیه بنام حسین دنباوندی (donbā-vandi) مقتول شد.

حسینقلی، خلیج: ← حسنقلی، خلیج.

حسینقلی خان جهانسوز (hoseyn.qoli xāne jahānsuz)، ۱۱۶۴–۱۱۹۱ هق، از خوانین و سرکردگان معروف ایل قاجار، پسر محمد حسن خان قاجار و برادر کهتر آقا محمد خان قاجار. وی بعد از کشته شدن پدر بخدمت کریم خان زند درآمد. چندی بعد، کریم خان حکومت دامغان بدو داد، اما او داعیه‌ی جهانجوئی یافت، و به استراباد حمله برد، و آنجا را بباد قتل و غارت داد، و سپس مازندران و بارفروش را از عامل کریم خان گرفت. اما بدست ترکمانان یموت که برو شوریده بودند بقتل آمد، و در استراباد مدفون شد.

حسینقلی خان قاجار (hoseyn.qoli xāne qājār)، ف ۱۲۱۸ هق، از شاهزادگان قاجار، پسر حسینقلی خان جهانسوز و برادر کهتر فتحعلی شاه قاجار. چون وی بعد از کشته شدن پدر در بین ترکمانان از مادر بزاد، نام پدر را بر او نهادند. فتحعلی شاه حکومت فارس بدو داد، و او بتحریک مفسدان طغیان کرد، و اصفهان را گرفت. اما بعد پشیمان شده از در معذرت درآمد. فتحعلی شاه او را بحکومت کرمان و سپس بحکومت کاشان و نطنز فرستاد. اما او باز عصیان کرد، و آخر در قم متحصن گشت. فتحعلی شاه خود به قم رفت، و او را استمالت نموده بحکومت قم منصوب نمود. اما بسبب نارضائی مردم قم از او، چندی بعد او را به تهران خواند، و در شمیران محبوس نمود، و سپس او را کور کرد (۱۲۱۷ هق). حسینقلی خان یکسال بعد در راه خراسان وفات یافت. فتحعلی خان صبا ملک‌الشعرا، بسبب عداوتی که نسبت به حسینقلی خان داشت، در دستگاه فتحعلی شاه غالبا از او سعایت میکرد، و در حقیقت او از عوامل عمده‌ی سقوط این شاهزاده‌ی بدبخت بود.

حسین کاشفی، ملا: ← کاشفی.

حسین کرد (hoseyne kord) [حسین کرد شبستری]، از داستانهای معروف عامیانه، که در آن سرگذشت عیار قهرمانی بنام حسین کرد، و شرح جنگهای افسانه‌آمیز او برای مغلوب کردن پهلوانان اهل سنت و رواج دادن مذهب شیعه یاد شده است. مکرر بچاپ رسیده است.

حسین لر، شاه: ← شاه حسین لر.

حسین لر، عزالدین: ← عزالدین حسین لر؛ عزالدین حسین II لر.

حسین نوری، حاجی میرزا: ← محدث نوری.

حسین واعظ کاشفی، ملا: ← کاشفی.

حسینی، حاج امین الـ: ← امین الحسینی.

حسینی شیرازی: ← حسینی قزوینی.

حسینی قزوینی (hoseynie qazvini)، تخلص و شهرت **حاجی محمد حسین قزوینی**، ف ۱۲۴۹ هق، شاعر و فقیه و صوفی ایرانی اوایل عهد قاجاریه، از سلسله‌ی ذهبیه. اصل وی از قزوین بود، اما بسبب طول اقامت در شیراز بنام حسینی شیرازی نیز خوانده میشود. وی با آنکه در شیراز دستگاه اجتهاد داشت، به عرفان نیز تمایل میورزید. از مریدان میرزا ابوالقاسم خاموش شیرازی متخلص به سکوت بود. حسینی قزوینی پنج مثنوی دارد که مجموعاً خمسه‌ی حسینی خوانده میشود، و عبارتست از اشترنامه، مهر و ماه، وامق و عذرا، الهی‌نامه، و وصف الحال. قسمتی از خمسه‌ی حسینی، شامل اشترنامه، مهر و ماه، و وامق و عذرا، در شیراز چاپ سنگی شده است.

حسینیه: ← تکیه.

حسینیه: ← خشبیه.

حسینی هروی (hoseynie haravi) یا **میر حسین هروی** (mir hoseyne)، ف ۷۱۷ یا ۷۱۹ و بقولی ۷۲۳ هق، شاعر و عارف ایرانی و صاحب مثنویات و تألیفات مختلف. گویند اصل وی از ولایت غور بوده است، و در هرات اهمیت و مقام داشته. از آثار او، غیر از دیوان شعر، کنز الرموز، نزهة الارواح، و زاد المسافرین را میتوان ذکر کرد. منظومه‌ی گلشن راز شبستری در جواب سؤالات هفده‌گانه‌ی منظوم اوست.

حسینیه‌ی امینی (hoseyniyyeye amini)، بنائی در قزوین، دارای سه تالار بزرگ متصل بیکدیگر، با گچبری، آینه‌کاری، و پنجره‌های عالی. مجموعه‌ی زیبائی از آثار هنری-معماری عهد ناصرالدین شاه قاجار است. چند سال پیش، از محل موقوفات، بوسیله‌ی اداره‌ی فرهنگ قزوین تعمیر اساسی شد.

حشاشون: ← حشیشیه.

حشاشین: ← حشیشیه.

حشر (hašar): ← چریک.

حشر، سوره‌ی (hašr) [= رستاخیز]، سوره‌ی ۵۹م قرآن، مدنی، ۲۴ آیه؛ اشاره بفتوحات در اطراف مدینه بدست پیغمبر اسلام، طرز تقسیم غنایم، و معامله‌ی مهاجران قدیم و جدید و انصار با یکدیگر.

حشرات: ← حشره.

حشره (hašare) [جمعش حشرات (hašarāt)]، هر یک از جانوران بندپا (← بندپایان) از رده‌ی اینسکتا (*Insecta*)، که دارای تنفس هوائی، سر متمایز، سینه و شکم مشخص، سه جفت پا، و یک جفت شاخک هستند، و بالغ آنها معمولا یک یا دو جفت بال دارد. بعضی از آنها (مانند پروانه، پشه، زنبور، و مگس) دگرگونی کامل دارند و از تخم مبدل به نوزاد، شفیره، و حشره‌ی بالغ میشوند. ملخ‌ها و بعضی حشرات دیگر دگرگونی تدریجی دارند،

بعضی از حشره‌های بی‌بال بشکل اصلی از تخم خارج میشوند، و فقط از حیث جثه بزرگ میشوند. از بررسی فسیلها معلوم شده است که حشره‌ها قدیمترین ساکنین زمین هستند. حشرات تخمیناً 9/10 تمام حیوانات را تشکیل میدهند، و این امر را بسبب کوچکی جثه، قدرت تکثیر، و فراوانی غذای آنها دانسته‌اند. خسارت سالیانه‌ی ناشی از حشرات به ۳'000 میلیون دلار تخمین شده است، اگرچه فقط چند صد جنس از 500'000 جنس شناخته‌شده‌ی حشرات مضر هستند. حشرات در گرده‌افشانی مفیدند، و بعضی از آنها حشرات مضر را از بین میبرند. بعضی دیگر از آنها غذای عمده‌ی ماهیها، خزندگان، مرغان، و برخی از پستانداران را تشکیل میدهند. از حشراتی که آدمی میخورد ملخ است. ابریشم، عسل، قرمزدانه، و لاک محصولات حشره‌ای هستند. نیز ← حشره‌کش؛ حشره‌خوار.

حشره‌خوار (hašare.xār)، گیاه آبی و باطلاقی از نوع اوتریکولاریا (*Utricularia*) و انواع وابسته بآن، که دارای قسمتهای برجسته است و میتواند حشرات کوچک را نگاهدارد. حشره‌خوار بهر گیاهی که برگهایش دامی برای گرفتن حشرات کوچک دارند نیز اطلاق میشود (مثلا ← نپانتس؛ دروزرا؛ دیونه).

حشره‌کش[1] (hašare.koš)، نام هر یک از موادی که برای دفع حشرات و آفاتی که به نباتات آسیب میرسانند بکار میرود، و معمولا آن را سم گویند. بعضی فقط در دسته‌ای از حشرات مؤثرند، و برخی فقط تحت شرایط مخصوصی مؤثر میشوند. حشره‌کشها بشکل گرد، محلول، یا گاز استعمال میشوند؛ یکی از طرق استعمال این است که حشره‌کش را با گاز مایع‌شده‌ای در ظرفهای مخصوصی میریزند؛ چون درِ ظرف باز شود، بواسطه‌ی فشار گاز، حشره‌کش بصورت دانه‌های ریز بر روی نباتات پاشیده میشود. برای دفع حشراتی که محصول را میجوند از راه مسموم کردن قسمتهای نبات سم را داخل معده‌ی حشره کرده او را میکشند؛ سمهای ارسنیکی (مثلا سبز پاریس) قدیمترین سمهای این نوع است. سمهای دیگر عبارتند از ترکیبات فلوئور، املاح مس، سمهای آلی، و سمهای مصنوعی. حشره‌کشهای مجاورتی، در نتیجه‌ی تماس با بدن یا داخل شدن در مجاری تنفس حشره، او را میکشند؛ از آن جمله است ترکیبات گوگرد و نیکوتین، روغنهای نفت، مشتقات قطرانی زغال سنگ، پیرتر (از گیاه پیرتر)، و ددت. استعمال پیرتر مدتها در شرق نزدیک و ایران رواج داشت، و در قرن ۱۹م به اروپا رسید.

از احتیاطهای ابتدائی برای جلوگیری از مسمومیت انسان بوسیله‌ی حشره‌کشهای شیمیائی شست و شوی کامل مواد غذائی آلوده بآنها است، ولی اطلاعات تشویش‌آوری که در باب عوارض صرف کردن مواد غذائی آلوده به حشره‌کشها بدست آمده است نشان میدهد که اقدامات احتیاطی جدیتر و پردامنه‌تر در این زمینه باید بعمل آید. مهمترین این اطلاعات اینست که بسیاری از حشره‌کشهای جدید و خاصه ددت محتوی مواد شیمیائی سرطانزا هستند. همچنین، فوسفاتهای آلی، که از کشنده‌ترین مواد شیمیائی شناخته‌شده هستند، بستگی نزدیک با گاز عصبی دارند. بین حیوانات خونگرمی که گیاهان آلوده به این قبیل حشره‌کشها را مصرف میکنند، بیماریها و عوارضی مانند سرطان، لوکمی، و سترونی مشاهده شده است. بعلاوه، استعمال بسیاری از حشره‌کشها منجر به تکثیر حشرات موذی میشود نه به قلع ریشه‌ی آنها، زیرا مواد مذکور دشمنان طبیعی این حشرات موذی را نیز از بین میبرند. بعلاوه، حشرات بزودی نسبت باین مواد، که برای انسان سم مهلک اند، ایمنی پیدا میکنند.

حشمت‌الدوله، حمزه میرزا: ← حمزه میرزا حشمت‌الدوله.

حشمونائی: ← مکابیان.

حشو (hašv)، در علم عروض، پایه‌هائی (← پایه) که میان صدر و عروض یا ابتدا و ضرب آید.

حشو ملیح (hašve malih) یا **اعتراض** (eʿterāz) یا **اعتراض الکلام فی الکلام (قبل التمام)** (eʿterāzo ʾl.kalām fe ʾl.– qabla ʾt.tamām)، در علم بدیع، آن است که سخنی آغاز کنند و در میان آن، پیش از پایان یافتن، سخنی دیگر آورند که هر چند نیازی بدان نیست بر لطف معنی بیفزاید؛ مانند (حافظ)،

ببر پیمانه‌کش ما، که روانش خوش باد،
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان‌شکنان.

حشویه (hašviyye)، در کلام و مقالات اسلامی، لقبی طعنه‌آمیز در باره‌ی کسانی از اهل حدیث، که مثل ظاهریه و بعضی غلاة، آیات و اخباری را که متضمن معنی تشبیه و تجسیم است معتبر و مقبول میشناسند، و از تأویل آنها و عدول از ظاهر مفهوم اجتناب دارند. نام بعضی از حشویه را شهرستانی در کتاب ملل و نحل خویش آورده است. معتزله عموم اصحاب حدیث را بطعنه حشویه می‌خوانده‌اند.

حشیش (hašiš)، ماده‌ی مخدر و سکر مستخرج از شاهدانه. مصریان و هندیان و یونانیان از ایام بسیار قدیم شاهدانه‌ی معمولی را میشناختند، ولی اول بار هرودوت از خواص مخدر آن نام میبرد. دیوسکوریدس آنرا بعنوان دارو ذکر میکند، و افراط در استعمال آنرا سبب نازائی میداند. اطبای قدیم عرب و ایرانی گفته‌ی او را تکرار کرده‌اند، و این گیاه و خاصه دانه‌ی آنرا به نامهای قنب (qonnab) و شاهدانج (šāhdānaj) خوانده‌اند. نخستین طبیبی که خواص سمی "قنب هندی" (شاهدانه‌ی معمولی) را توصیف کرده است ابن البیطار (قرن ۷م هق) است؛ بقول وی کشت آن در مصر معمول بوده است، و در آنجا حشیشه (hašiša) [عربی، = گیاه] خوانده میشده است. حشیش از برگ گیاه تهیه و بصورت گرد و حب استعمال میشد، و ابن البیطار از "کشیدن" حشیش بصورت دود اسم نمیبرد، ولی کشیدن آن در مشرق‌زمین بر کشیدن توتون مقدم بوده است. در سوریه و آسیای صغیر و عراق حشیش را میخوردند. در ایران استعمال حشیش ظاهراً از قرن ۳م هق نزد اسماعیلیه رایج بوده است، و بقولی در قرن ۶م هق بوسیله‌ی یکی از اسماعیلیان بنام شیخ حیدر به ایران شرقی راه یافت، اگرچه بر طبق روایت دیگر، حشیش از هند به ایران و عراق و حتی یمن راه یافته بود، و در زمان خسرو پرویز در ایران استعمال میشد. نیز ← حشیشه.

طریق بدست آوردن حشیش مالیدن برگها و گلهای ماده‌ی تازه بر پارچه‌ای زبر بوده است. شیره‌ی حاصل، که رنگ زرد مایل به سبزی دارد، حشیش یا اسرار (asrār) است، و ماده‌ای که بر پارچه مانده و از جنس پست‌تر و رنگش تیره‌تر است چرس میباشد. حشیش را در دهان میجوند، یا در سیگار و قلیان و چپق میکشند، و یا بصورت مایع درآورده میآشامند. اثر آن تحریک شدید توأم با خنده‌ی بیش از اندازه و سپس هذیان و تصور چیزهای موهوم و تحریک شدید جنسی است. نیز ← بنگ.

حشیشة الطیر (hašišato ʾt.tayr) یا **علف مرغ** (alafe morq)، (*Stellaria media*)، گیاه پست نواحی معتدل، دارای گلهای سفید ستاره‌ای، که در کناره‌های نهرهای شنی میروید.

حشیشة الکبد (hašišato ʾl.kabed)، گیاهی از نوع هپاتیکا (*Hepatica*)، با برگهای سه‌کنگره‌ای و گلهای سفید یا بنفش‌رنگ بهاره. در منطقه‌ی معتدله‌ی شمالی میروید.

حشیشة الهر: ← زوفا.

حشیشیه (hašišiyye) یا **حشاشین** (haššāšin) یا **حشاشون** (un–)، عنوان طعنه‌آمیز مخصوص دسته‌ی نزاریه از فرقه‌ی اسماعیلیه، که فدائیان از آن دسته بوده‌اند، و این جماعت در اجرای احکام رئیس خویش، شیخ الجبل (šeyxo ʾl.jabal)، از ارتکاب هیچگونه جنایت و قتل خودداری نداشته‌اند. این فدائیان، بنا بر مشهور، بسبب استعمال حشیش، بعناوین فوق الذکر خوانده می‌شدند، و غیر از اعتقاد تام بر لزوم متابعت از حکم شیخ الجبل، استعمال حشیش نیز در تحریک آنها بارتکاب قتل و فتک و فداکاری در راه اجرای فرمان وی بی‌تأثیر نبوده است. حشاشین، مقارن جنگهای صلیبی، در شام موجب وحشت مسلمین و عیسویان هر دو بوده‌اند، و این حشاشین مرکزشان مصیاف (mesyāf) بوده است، و امیر رضوان ابن تتش باین طایفه منسوب بوده است. عنوان آساسن[2] (āsāsaN؛ فنـ) و عناوین مشابه آن، که از زمان جنگهای صلیبی ببعد در زبانهای فرنگی باین گروه داده شده است، اصلا بمعنی لفظی آساسن [= قاتل، آدمکش] نبوده است، و بلکه از همین نام حشاشین گرفته شده است.

حصاد، عید: ← پنجاهه، عید.

حصار (hassār)، شهرت **ابوزکریا** (یا **ابوبکر**) **محمد ابن عبدالله**، ریاضیدانی از مسلمانان مغرب، که ظاهراً در قرن ۵م یا ۶م هق، و بهر حال پیش از ابن البناء مراکشی میزیسته است. وی مؤلف رساله‌ای است در حساب و جبر (ترجمه‌ی عبری، ۱۲۷۱)، که ابن البناء در کتاب تلخیص خود از آن استفاده‌ی فراوان برده است.

حصار (hesār)، روسی **گیسار** (gisār)، ناحیه‌ای در سرزمین بخارا، در جشه ازبکستان حالیه. مرکزش، حصار، تقریباً مطابق شومان (šumān) در مآخذ جغرافیائی عربی است، که بنام حصار شادمان و حصار و حصارک نیز ذکرش در وقایع فتوحات امیر تیمور آمده است، و زرادخانه‌ی تیمور بوده است. شهر حصار در دوره‌ی تیموریان و ازبکان اهمیت خود را حفظ کرد، و مقر امرای ناحیه‌ی حصار بود، که عملا مستقل بودند، و در

(۱) insecticide (۲) Assassins

نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق قلمرو آنها تا کوههای هندوکش امتداد یافت.

حصار خروان (hesār xorvān)، ده (جم ۱٬۲۲۷ نث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بشاریات، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۳۰ کیلومتری غ آبیک.

حصار دیزج (hesāre dizaj)، ده (جم ۱٬۰۵۵ نث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۳ کیلومتری لغ همدان.

حصار ساتی (یا **ساطی**) (هر دو hesāre sāti)، ده (جم ۴۰۲ نث ۱۳۳۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۱۴ کیلومتری جغ علیشاه عوض. برج آجری معروف به برج چهل دختران دارد. نیز ← **ناصری، سد** (فشافویه).

حصار شادمان: ← حصار.

حصار شاهوردیخان (hesāre šāhverdixān)، ده (جم ۱٬۱۳۲ نث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، ۱۷ کیلومتری جغ بجنورد.

حصارفر (hesār.far)، ده (جم ۱٬۳۸۶ نث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، ۲۴ کیلومتری ل آستانه.

حصارک (hesārak)، ده (جم ۱٬۰۶۰ نث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۹ کیلومتری غ کرج. ← مؤسسه‌ی رازی نزدیک آنست.

حصارلیق (hesār.liq)، محل شهر باستانی تروا، ولایت چناق‌قلعه، لغ ترکیه‌ی آسیائی، ح ۶٫۵ کیلومتری جش دهنه‌ی داردانل.

حصاة، در طب: ← سنگ.

حصبه[1] (hasbe)، فنس تیفوئید (tifoid)، بیماری عفونی حادی که بوسیله نوعی باکتری بنام سالمونلا تیفوسا (*Salmonella typhosa*) منتقل میشود. باکتری حصبه فقط از راه دستگاه گوارش به بدن وارد میشود، و بهمین سبب، خوردن آب و خوراک آلوده و یا تماس با بیمار موجب سرایت حصبه میگردد. دوران کمون حصبه بطور متوسط ۱۱ روز است. در این مدت، بیمار احساس خستگی و درد عضلانی میکند، و گاهی به اختلالات گوارشی مبتلی است. بعد از این دوره، تب آغاز میشود، که دوام آن تا ۳ هفته است، و عدم تناسب آن با کندی ضربان قلب خاص حصبه میباشد.

میکرب حصبه، بعد از ورود به طبقه‌ی لنفاوی جدار روده، در تمام بدن پخش میشود، و آثار مختلفی در ریه، کبد، طحال، و مغز بوجود می‌آورد. یکی از این آثار ایجاد پادتن است، که در اواخر هفته‌ی اول بیماری وجود آن برای تأیید تشخیص حصبه مورد استفاده قرار میگیرد. خطر حصبه از نیمه‌ی هفته‌ی دوم بیماری، با کنده شدن آن قسمت از بافت لنفاوی جدار روده که مبتلی بوده است، آغاز میگردد، و در بسیاری از موارد مهلک، موجب سوراخ شدن روده میشود. از ۱۵ سال پیش، که استفاده از آنتی‌بیوتیک خاصی بنام کلورامفنیکول[2] (klorāmfenikol) در حصبه معمول گشته، خطر این بیماری بطور محسوس کمتر شده است، اما هنوز بعلت قطع پیش از موقع درمان و یا بی‌دقتی در پرستاری، ۵ تا 10 درصد بیماران مبتلی به حصبه هلاک میشوند.

دسته‌ی باکتریهائی که بنام سالمونلا یا شیگلا (*Shigella*) موسومند، و یکی از آنها مرض حصبه را ایجاد میکند، در انسان بیماریهای دیگری نیز تولید مینمایند، که "شبه حصبه" (šebhe) یا پاراتیفوئید[3] (–pārā)ـ یا بعبارت صحیحتر، سالمونلوز[4] (salmonelloz)ـ نامیده میشوند. مظاهر عفونت با سالمونلا بر حسب نوع باکتری متفاوت است، و گاهی اختلالات کم و بیش شدید گوارشی و گاه عفونت عمومی و تب در بیماران مبتلی مشاهده میگردد.

حصر، در علم معانی، ← قصر.

حصن (hesn)، دهستان (جم ح ۱٬۵۰۰؟)، بخش زرند، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۱ (؟) آبادی.

حصن الاکراد (hesno 'l.'akrād)، حالیه **قلعة الحصن** (qal'ato 'l.hesn)، در مآخذ اروپائی دوره‌ی جنگهای صلیبی **کرک د شوالیه**[5] (krak de šēvālie) [= کرک شهسواران]، قلعه‌ی معروفی در ناحیه‌ی طرابلس، سوریه، بین طرطوس و حمص. نامش بمناسبت پادگانی از کردها است که شبل‌الدوله نصر، پادشاه حلب، در نیمه‌ی اول قرن ۵م هق در اینجا مستقر کرد تا جاده‌ی مهم بین حماة و حمص، و شهرهای مهم دشت اورونتس (نهر العاصی)، و طرابلس را محافظت کنند. بعضی مدعی هستند که این قلعه بر محل قلعه‌ای که رامسس II ساخته بود بنا شده است. در طی جنگ‌های صلیبی، تانکرد صلیبی آنرا گرفت (۵۰۳؟ هق)، و در ۵۳۷ هق رمون II آنرا به شهسواران قدیس یوحنا واگذار کرد، و آنان آنرا سخت مستحکم و با دو بارو (بزرگترین آنها بطول ۲۲۰ متر) و ابنیه‌ی مسکونی و سایر وسایل زندگی و دفاع مجهز کردند، و وسیله‌ی زندگی پادگان ۲٬۰۰۰ نفری آنرا برای مدت ۵ سال آماده داشتند؛ با وجود استحکامات فوق العاده‌ی آن، بیبرس آنرا گرفت (۶۶۹ هق، مطابق ۱۲۷۱ بم). پس از پایان جنگهای صلیبی اهمیت خود را از دست داد. قسمتی از آن محفوظ مانده است. نیز ← **کرک**، در مآخذ اروپائی.

حصن المعدن، پرتغال، ← آلماده.

حصن زیاد: ← خربوت.

حصن کیفا (hesne kayfā)، شهر، عراق، بر ساحل راست دجله، بین دیاربکر و جزیرة ابن عمر. شهری است بسیار قدیمی، و از ح ۸۰۰ ق‌م سابقه دارد. در جنگهای مرزی ایران و روم بسبب موقعیت قلعه‌اش نقش عمده‌ای داشت. در زمان شورای خالکدون (۴۵۱ بم) مقر اسقف سریانی بود؛ مقدسی از کلیساهای متعدد آن ذکر میکند. در قرون وسطی نیز اهمیت نظامی و تجارتی فراوان داشت. پس از انحطاط قدرت عباسیان، حصن کیفا بنوبت تحت حکومت حمدانیان، مروانیان، و ارتقیه (artoqiyye) درآمد. سلسله‌ی اخیر از سال ۴۹۵ هق در این شهر مقر داشت، و در دوره‌ی آنان حصن کیفا به منتهای شکوه خود رسید. در طی بیش از ۱۳۰ سال مرکز سیاسی مملکتی بود که گاهی قطعات وسیعی از ارمنستان و بین النهرین جزء آن بود. در ۶۲۹ هق ایوبیان مملکت ارتقی حصن کیفا را برانداختند. در ۶۵۸ هق مغول شهر را اشغال و ویران کردند، و از آن ببعد متدرجاً رو به انحطاط گذاشت.

حصیری (hasiri)، طرح آجرکاری، شبیه به بافت حصیر، که در آن آجرها را مورب و عمود بر یکدیگر، بصورت هره، میچینند.

حصین ابن نمیر (hosayne 'bne nomayr)، فت ۶۷ هق، از دلاوران و شجاعان عرب در عصر اموی. در اواخر کار، در جنگ با ابراهیم اشتر، همراه عبیدالله ابن زیاد بود، و هم با او در نزدیک موصل بقتل رسید.

حضرت عبدالعظیم، آستانه‌ی (āstāneye hazrate abdo'l.'azim)، زیارتگاه معروف شهر ری، که مدفن عبدالعظیم (فت ح ۲۵۰ هق) [عبدالعظیم ابن عبدالله ابن علی ابن حسین ابن زید ابن (امام) حسن مجتبی] است. آثار مختلف هنری از قرون ۶م–۱۴م هق دارد؛ صندوق منبت آن در ۷۲۵ هق ساخته شده؛ گنبد طلایش مورخ ۱۲۷۰ هق است. ← امامزاده حمزه و ← امامزاده طاهر و نیز مقبره‌ی ناصرالدین شاه قاجار مجاور حرم، و مقبره‌ی رضاشاه کبیر نزدیک آنست.

حضرت معصومه، آستانه‌ی (āstāneye hazrate ma'sume)، بنای باشکوهی در شهر قم، که مدفن فاطمه‌ی معصومه (فت ۲۰۱ هق)، دختر امام موسی کاظم ع، و یکی از معروفترین زیارتگاههای ایران است. گویند حضرت فاطمه‌ی معصومه در سال ۲۰۱ هق برای دیدار برادرش امام رضا ع عازم خراسان شد، و در ساوه بیمار گردید، و کمی بعد رحلت فرمود، و در محلی که اکنون قبر اوست به خاک سپرده شد.

بنای کنونی بقعه در ۵۲۹ هق بوسیله‌ی شاه بیگم دختر حمزه بیگ امانلو ساخته شد. کاشی‌کاریهای ممتاز از ۶۰۲ هق بر مرقد دارد، و در قرون 10م–۱۴م بتوسط سلاطین ایران با شاهکارهای گوناگون هنری آنرا آراسته‌اند. بنیان صحن و کاشیکاریهای اطراف بقعه و رواق و کتیبه‌ها از شاه طهماسب صفوی است؛ طلاکاری گنبد (۱۲۱۸ هق) و درهای بزرگ و کوچک طلا (۱۲۲۱ هق) از آثار فتحعلی شاه قاجار، و ایوان طلا (۱۲۶۶ هق) از آثار ناصرالدین شاه قاجار است. بنا بفرمان اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی، بقعه‌ی حضرت معصومه از نو تعمیر و بطرز بیسابقه‌ای تزیین شد. محوطه‌ی آستانه‌ی حضرت معصومه مشتمل بر مقابر شاه صفی، شاه سلیمان، شاه عباس II، و شاه سلطان حسین صفوی، و فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار، و جمع کثیری از روحانیون می‌باشد. ← موزه‌ی قم مجاور حرم واقعست. در زمان آیة‌الله بروجردی (فت ۱۳۴۰ هش)، ساختمان "مسجد اعظم" در مجاورت حرم آغاز گردید؛ مساحت کل این مسجد ۱۱٬۰۰۰ متر مربع و وسعت صحن زیر گنبد آن ۴۰۰ متر مربع است.

حضرموت (hazramāt, –mut)، سرزمینی در ساحل جنوبی عربستان، کنار دریای عربستان، که بضمیمه‌ی امتداد شرقی آن، یعنی مهره، تحت الحمایه‌ی عدن شرقی را تشکیل میدهد. از غ به

(۱)typhoid fever (۲)Chloramphenicol (۳)paratyphoid (۴)salmonellose (۵)Krak (Crac) des Chevaliers (فنـ)

یمن و از ل به بیابان ربع الخالی محدود است. بقول روایات عرب از حضرموت ابن حمیر (hemyar)، از اعقاب یعرب ابن قحطان، نام گرفته است؛ در هر حال، نام حضرموت بسیار قدیمی است، و در تورات (پیدایش ۲۶.۱۰) ذکر حضرموت پسر یقطان آمده است. قسمت عمده‌ی حضرموت وادیی است که از مرتفعات جغ عربستان آغاز میشود، و بطول حـ ۶۴۰ کم بطرف ش ممتد است، و ریزابه‌های متعددی از دامنه‌های شمالی رشته‌کوهی، که از یمن بطرف ش ممتد است و قسمتهائی از آن بارتفاع ۲٬۴۰۰ متر میرسد، بآن میریزد. بین این رشته و دریا، دشتی ساحلی قرار دارد. بندر عمده‌ی مکلا یا المکلا (al.mokalla) از مراکز داد و ستد عمده با هند و جاوه است. محصولات عمده‌ی حضرموت خرما، گندم، و نیل و توتون معروف آنست.

حضرموت در ایام باستانی بسبب تجارت بخور و مر مشهور بوده است، و در مآخذ قدیم یونانی بهمین عنوان ذکرش آمده است. این سرزمین در ایام باستانی مملکتی دارای تمدنی عالی و پایتختش شبوه بوده است، و دولت حضرموت ظاهراً معاصر با دولت معین (و بزعم بعضی تابع آن) و قبل از دولت سبا بوده است، و دولتهای حضرموت و قتبان و معین خاک و ثروت و تجارت و تمدن یمن را مالک بودند. انقراض این دولت در حـ ۳۰۰ بم واقع شده است، که همه‌ی یمن جزء یک مملکت بزرگ سبائی و حمیری گردید.

اطلاعاتی که از تمدن قدیم حضرموت بدست آمده نسبةً جدید است، زیرا سابقاً بملت تعصبات عربها مسافرت و پویش در عربستان مقدور نبود. اول بار قسمتی از آنرا آدولف فون ورده[1] (ādolf fon vrede) در ۱۸۴۳ پوییـد، ولـی در شهر صیف (sif) معلوم شد که اروپائی است، و فقط بواسطه‌ی فرار خیلی سریع از مرگ جست. پنجاه سال بعد، هیرش[2] (hirš) باتفاق جیمز تیودور بنت[3] (jeymz ţiodor bent) (۱۸۵۲–۹۷) و زوجه‌اش از این سرزمین دیدار کردند، ولی نتوانستند کاملا آنرا بپویند. از بعد از پایان جج I این مشکلات تا حدی برطرف گردید.

حضور شعیب (hazure šoʿayb) یا **حضور نبی شعیب** (nabi). رشته‌کوهی در یمن، غ صنعاء، بین وادی سهام و وادی سردد و نزدیک کوه حراز. ارتفاعش به حـ ۳٬۱۰۰ متر میرسد، شعیب پیغمبر را خدا بر جبل حضور بر قوم وی مبعوث کرد، و آنان او را بقتل رسانیدند؛ نام محل بمناسبت حضور ابن عَدی ابن مالک از اجداد شعیب است. بلندترین قله‌ی آن جبل قاهر است، مقبره‌ی معروف شعیب بر آن قرار دارد، و زیارتگاه میباشد (مخصوصاً زنان نازا بامید اینکه صاحب فرزند شوند بسیار بدانجا میروند)، و در روز آخر رمضان و در روز عرفات در آنجا عید میگیرند.

حضیض[4] (haziz)، نزدیکترین نقطه‌ی مدار یک جسم متحرک بدور زمین نسبت به زمین، خواه این حرکت واقعی باشد (مانند حرکت ماه یا اقمار مصنوعی بدور زمین) یا ظاهری (مانند حرکت خورشید بدور زمین). نقطه‌ی مقابل آن اوج (ǒj) است.

حطی (hotti)، ← ابجد.

حطیئه (hotayʿa)، شهرت **جرول ابن اوس** (jarvale ʾbne ẖs)، فـ ۱۳۰ هق یـا ۱۵۹ هق، شاعر عرب مخضرم. در نسبش اختلاف بود، و بهمین جهت تغییر نسب میداد، و از قبیله‌ای به قبیله‌ی دیگر پناه میبرد، و هر که را باو چیزی میداد مدح میگفت، و کسانی را که دست رد بسینه‌اش میزدند هجا. اسلام آورد، ولی ایمانش سست بود، و در زمان ابوبکر به اهل رده پیوست. دیوانش مشتمل بر مدح، هجا، فخر، و نسیب، و اشعارش متین و محکم است.

حطین (hettin, ha–)، دهکده‌ای در فلسطین، غ دریاچه‌ی طبریه. نزدیک اینجا صلاح‌الدین ایوبی بر صلیبیان پیروز شد (۵۸۳ هق)، و قدرت آنان را نابود کرد.

حظیرة القدس: ← بهالیه.

حفرع، شاه مصر قدیم، ← آپریس.

حفص، بنو: ← حفصیون.

حفصه (hafsa)، فـ ۴۵ هق، یکی از زنان پیغمبر اسلام؛ دختر عمر خطاب.

حفصیان: ← حفصیون.

حفصیون (hafsiyyun) یا **حفصیان** (hafsiān) یا **بنو حفص** (banu hafs)، سلسله‌ای از فرمانروایان بربر که از ۶۲۶ تـا ۹۸۱ هق بـر افریقیه حکومت کردند، و سرانجام سلطنت آنان بدست ترکان عثمانی برافتاد. این سلسله منسوب به ابوحفص عمر (abu.hafs omar) است، که از نخستین پیروان ابن تومرت و از دستیاران وفادار عبدالمؤمن موحدی (← موحدون) بود. اعقاب وی تا ۶۲۶ هق از طرف خلفای موحدون بر شمال افریقا حکومت میراندند. **ابوزکریا یحیی** (فـ ۶۴۷ هق)، نوه‌ی ابوحفص، که خلیفه مأمون موحدی او را حکومت افریقیه داده بود در تونس مستقر شد (۶۲۶ هق)، و کمی بعد ظلم و بدعتهای خلیفه را مستمسک کرد، و نام او را از خطبه انداخت، و خود را امیر مستقل خواند، و سرانجام در ۶۳۴ هق خطبه بنام خود خواند. قلمرو خود را از طرابلس غرب تا سبته و طنجه و از دریای مدیترانه تا سجلماسه بسط داد. بکومک مسلمانان اسپانیا که بسبب تهدید مسیحیان ازو استمداد کرده بودند شتافت، و شهرهای والانس، مورثیا، سویل، و تاریفا نیز بفرمان او درآمد. هنگام وفات، مقتدرترین امرای افریقای مسلمان بود. پسر و جانشینش، **ابوعبدالله** ملقب به **المستنصر بالله** (al.mostansero be ʾl.lāh)، در ۶۴۷–۶۷۵ هق سلطنت کرد، و دست کم از پدر نداشت. قدرت حفصیون را در المغرب مرکزی مستقر کرد. پس از برافتادن خلافت عباسیان بغداد بدست مغول، با تأیید شریف مکه، خود را خلیفه و وارث خلفای عباسی قرار داد، و لقب امیرالمؤمنین بر خود نهاد. در دوره‌ی او و پدرش، افریقیه رونق یافت، و تونس نه فقط مرکز سیاسی بلکه مرکز تجارتی و فرهنگی تمام این سرزمین شد، و آنان با امیران مسیحی جنوب اروپا روابط دوستانه داشتند، و پیمانهای بازرگانی بستند.

پس از این دوره‌ی مشعشع، اختلافات خانوادگی سبب تقسیم دولت حفصیان شد و گاه بگاه دولت مستقل واحدی بر سر کار میآمد، چنانکه در ۷۱۸ هق **ابویحیی** (فـ ۷۴۷ هق)، از امرای این خاندان، تونس را گرفت، و بر افریقیه و المغرب مرکزی استیلا یافت، اما پس از مرگ وی، هرج و مرج مستولی شد. اگرچه امرای حفصی خواستار حفظ روابط دوستانه با ممالک مسیحی بودند، مظالم مسیحیان از یک طرف و بسط دریازنی در مدیترانه از اواخر قرن ۱۴م بم از طرف دیگر، حفظ روابط را دشوار ساخت، و مملکت حفصیون در معرض تهدید و دستبرد اسپانیائیها که در تعقیب دریازنان به سواحل افریقا میتاختند قرار گرفت. بعد از دوران سلطنت (۸۹۹–۹۳۲ هق) ابوعبدالله محمد حفصی، که مولای حسن جانشین او شد، یکی از امرای حفصی از خیرالدین بارباروسا استمداد کرد، و خیرالدین تونس را گرفت (۱۵۳۴ بم)، اما مولای حسن بیاری شارل کن مملکت خود را بازیافت، ولی باجگزار اسپانیا شد. سرانجام در ۹۸۱ هق (۱۵۷۴ بم)، سنان پاشا تونس را گرفت، و مولای محمد، آخرین امیر حفصی، به استانبول اعزام شد؛ ترکان عثمانی بر سرزمین تونس استیلا یافتند، و سلطنت حفصیون منقرض گردید.

حفظ الصحه: ← بهداشت.

حفظ منابع طبیعی، جلوگیری از انهدام محیط طبیعی زندگی انسان، از جمله جنگل، خاک، مراتع، حیوانات وحشی، ماهی، و غیره. از مدتها پیش در اروپا و از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م در کشمة معمول است. در ایران از وظایف مهم وزارت کشاورزی است، که بوسیله‌ی سازمانهای مخصوص عمل میکند. در لایحه‌ی قانونی جنگلها و مراتع کشور (مصوب شهریور ۱۳۳۸ هش) مقرراتی برای حفظ جنگلهای ایران وضع، و مراقبت در حفظ و احداث و احیاء و بهره‌برداری از جنگلها و نیز راهنمائی در امور مراتع بعهده‌ی سازمان جنگلبانی ایران گذاشته شده است.

حفنی (hofni)، ← فینحاس.

حق (haqq) [جمعش حقوق (hoquq)]، قدرت یا امتیازی که کسی یا جمعی سزاوار برخورداری از آنست (مثلا ← حقوق طبیعی)، و بالاخص چنین قدرت یا امتیازی که بموجب قانون یا عرف مقرر شده باشد. در اصطلاح حقوق مدنی، حقی را که مستقیماً دارای ارزش باشد حق مالی گویند؛ مانند حق عینی (eyni)، یعنی حقی که شخص نسبت به عین خارجی دارد، و در حدود قانون میتواند از آن عین استفاده کند. مهمترین حقوق عینی در قانون مدنی ایران (ماده‌ی ۲۹)، حق ارتفاق، حق انتفاع، و مالکیت (کاملترین حق مالی و عینی) است. اگر حق مستقیماً دارای ارزش نباشد، و اعمال آن نفعی قابل تقویم به پول ایجاد ننماید، آنرا حق غیر مالی گویند، مانند حق زوجیت و حق ابوت.

لفظ حقوق اصطلاحاً به مجموعه‌ی قواعد و رسوم مقرر یا شناخته‌شده برای حفظ نظام جامعه نیز اطلاق میشود، و این لفظ در اصطلاح علم حقوق ناظر بهمین معنی است.

حقابه (haqqābe)، مقدار آبی که یک ملک یا مزرعه از یک رودخانه یا نهر عمومی مالک است.

حق ارتفاق (haqqe ertefāq)، حق عینی برای

(۱)Wrede (۲)Hirsch (۳)Bent (۴)perigee

یک شخص در ملک شخص دیگر، مانند حق عبور از ملک دیگری برای رسیدن به ملک خود، یا حق شرب از چشمه یا حوض یا آب‌انبار غیر. استقرار این حق برای صاحب آن این امکان را بوجود میآورد که از ملک خود کمال فایده را ببرد. بنا بر ماده‌ی ۹۴ قانون مدنی ایران، هر مالکی میتواند آزادانه در ملک خود هر گونه حق ارتفاقی که بخواهد مجاناً یا در مقابل عوض برای مالک ملک دیگر قرار دهد، و بنا بر ماده‌ی ۱۰۶ همان قانون، مالک ملکی که مورد حق ارتفاق غیر است نمیتواند در ملک خود تصرفاتی نماید که باعث تضییع یا تعطیل حق مزبور باشد، مگر با اجازه‌ی صاحب حق. حق ارتفاق حق دائم، و موضوع آن مال غیر منقول است. ← حق انتفاع.

حق الاهی[1] (haqqe elāhi)، نظریه‌ای دایر بر اینکه پادشاهان حق سلطنت کردن را بموجب قانون خدائی و طبیعی از نیاکان خود بارث می‌برند. بنا بر این نظریه، پادشاهان هیچگونه مسئولیتی در مقابل ملت ندارند. در انگلستان، هابز طرفدار این نظریه و لاک مخالف آن بود. نظریه‌ی حق الاهی در انگلستان، پس از انقلاب باشکوه (۱۶۸۸-۸۹)، اهمیت خود را از دست داد، اما در بتر اروپا تا اوایل قرن ۲۰م دوام یافت.

حق السعی (haqqo 's.sa'y)، حقی که در بعضی نقاط ایران مالک، در مقابل زحمتی که زارع برای آباد کردن زمین میکشد، برای او قائل میشود.

حق الشرب (haqqo 'š.šorb)، بهای آب رودخانه‌ها و قناتهای دولتی، که به زارعین فروخته میشد. نرخ ثابتی نداشته، بلکه بر حسب زمان و مکان اختلاف داشته است. علاوه برین، دولت در ازای نظارت در تقسیم آب رودخانه‌ها حقوق معینی باسم میرابی میگرفته است، و میرابها گاه بگاه از مازاد آب صاحبان سهام رودخانه بدیگران میفروختند، و ازین راه درآمدی برای خود تحصیل میکردند، که بتدریج عنوان تفاوت عمل به خود گرفت، و بعنوان مالیات دریافت میشد.

حق العبور (haqqo 'l.'obur)، عوارضی که از چهارپایان و محمولات آنها در راهها و برای عبور از پلها و دروازه‌ها بمنظور حفظ و برقراری امنیت در طرق و شوارع و احیاناً تعمیر راه‌ها گرفته می‌شد. این عوارض از زمان قبل از اسلام در ایران معمول بوده است. در دوره‌ی تسلط اعراب، حق العبور یا مکوس (← گمرک) همان حقوق گمرکی بود که در مرزهای ممالک مفتوحه گرفته میشد. بعدها عوارض راهداری توسعه یافت بطوریکه در زمان سلجوقیان و آل بویه از زائرین هم گرفته میشد. بتدریج حق العبور بداخل شهرها نیز سرایت کرد، و در سر بازارها و چهارسوقها عوارضی از مردم میگرفتند. نیز ← جاده‌ی باجگیر.

حق العمل‌کار (haqqo'l.'amal.kār)، در اصطلاح بازرگانی، کسی که باسم خود ولی بحساب دیگری معاملاتی میکند، و در مقابل، اجرتی بنام حق العمل دریافت میدارد. فرق حق‌العمل‌کار با دلال آنست که دلال در مقابل اجرت واسطه‌ی انجام معاملات میشود، یا برای کسی که میخواهد معامله‌ای بکند طرف معامله پیدا میکند، ولی اسم او در معامله وارد نیست، و خود وی طرف عقد نمیباشد، و حال آنکه حق‌العمل‌کار خود طرف عقد است، و در دعاوی ناشی از حق‌العمل‌کاری خود حق‌العمل‌کار طرف دعوی خواهد بود.

حق الفای قوانین فدرال، در کشمیر ← الغای قوانین فدرال.

حق المرتع: ← علفچر.

حق الیقین (haqqo 'l.yaqin) [حق الیقین فی معرفة رب العالمین]، عنوان مشهور رساله‌ای بفارسی در تصوف، تألیف شیخ محمود شبستری. مؤلف کتاب را در هشت باب تألیف کرده است، و در آن از حقایق تصوف سخن گفته. حق الیقین شبستری با مرآة المحققین وی در یک جلد در تهران، و همچنین در ضمن مجموعه‌ی موسوم به موارف المعارف در تهران و شیراز چاپ شده است.

حق الیقین [حق الیقین در اصول دین]، عنوان کتابی از ملا محمد باقر مجلسی، بفارسی، در عقاید شیعه‌ی دوازده‌امامی. این کتاب آخرین تألیف مهم مجلسی است، و مؤلف آن را بسال ۱۱۰۹ هق باتمام آورده است. حق الیقین در بیان عقاید و مبادی شیعه از کتب مشهور و معتبر است، و مکرر در تهران طبع شده است.

حق انتفاع (hāqqe entefā')، حقی که بموجب آن شخص میتواند از مالی که عین آن ملک دیگری است یا مالک خاصی ندارد استفاده کند (ماده‌ی ۴۰ قانون مدنی ایران). حق انتفاع بوسیله‌ی عقد برقرار میگردد، و مورد آن مالی است که استفاده کردن از آن یا بقاء عین آن مال ممکن میباشد، اعم از آنکه این مال منقول یا غیر منقول و مشاع یا مفروز باشد. حق انتفاع باید مجانی باشد، و اگر در برابر آن عوضی معین شود اجاره محسوب است. این حق، بر خلاف حق ارتفاق، دائم نیست، و در صورت تلف شدن مالی که موضوع انتفاع است، و یا انقضاء مدتی که در عقد معین شده است، زائل میشود.

حقایق الاخبار ناصری (haqāyeqo 'l.'axbāre nāseri)، کتابی بفارسی، در تاریخ قاجاریه، از سید محمد جعفر خان حسینی خورموجی، مورخ مخصوص دولت ناصری و ملقب به حقایق‌نگار. این کتاب تاریخ قاجار را تا ثلثی از دوران ناصرالدین شاه در بر دارد، و چون در آن از امیر کبیر سخنی به حق گفته بود، نسخه‌های طبع‌شده‌ی آن بامر شاه وقت جمع‌آوری و ضبط گردید (۱۲۸۴ هق).

حقلیقی: ← خاقانی شروانی.

حق بیمه: ← بیمه.

حق رای دادن زنان[2]. حق رأی دادن زنان در انتخابات یکی از هدفهای اصلی طرفداران حقوق زنان، و در طی نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م از مراحل عمده‌ی فمینیسم بوده است. این موضوع اول بار در کشمکش صورت جدی گرفت، در ۱۸۴۸ در مجمعی که در دهکده‌ی سنکا فالز منعقد گردید، در طی یک اعلامیه‌ی عمومی حقوق زنان، که بوسیله‌ی ا. کـ. ستانتن و ل. کـ. مات تهیه شده بود، حق رأی دادن زنان پیشنهاد شد. پس از کوششها و مبارزات متمادی، سرانجام بموجب ۱۹امین متمم قانون اساسی کشمکش (۱۹۲۰) به همه‌ی زنان حق رأی اعطا شد.

در انگلستان نهضت حق رأی دادن زنان همراه با چارتیزم آغاز شد، ولی در ۱۸۵۱ بود که طرحی مساعد با حق رأی دادن زنان تقدیم مجلس لردها گردید. جان استوارت میل از مؤثرترین طرفداران این حق بود، رساله‌ی انقیاد زنان (۱۸۶۹) او از اولین و مشهورترین آثار تبلیغاتی است. در سالهای پیش از جنگ I، مبارزات طولانی و اغلب شدید برهبری ا. گ. پنکهرست و دخترانش صورت گرفت. سرانجام در ۱۹۱۸ به زنان ۳۰ساله حق رأی دادن اعطا گردید، و در ۱۹۲۸ این حق تعمیم یافت. در بتر اروپا، فنلاند و نروژ اولین کشورهائی بودند که به زنان حق رأی دادن اعطا کردند.

امروز زنان بسیاری از کشورهای دنیا از این حق و حقوق سیاسی و اجتماعی ناشی از آن برخوردارند. اما هنوز ممالکی هست که زنان آنها بسبب قدرت عناصر مرتجع، که انقیاد زنان از اسباب گرمی بازار آنهاست، از این حق محروم هستند.

در ایران، جامعه زنان تا سال ۱۳۴۱ از رای دادن محروم بودند. محمد رضا شاه، در زمینه حق رای دادن زنان، باستناد به قانون اساسی کشور، در نطقی اظهار داشت که انشاءالله به زودی همه اهالی این مملکت در تعیین سرنوشت خودشان شرکت خواهند کرد.

زنان ایران در حال حاضر از حق رای گرفتن و رای دادن برخوردار می‌باشند و هم‌اکنون تعداد قابل توجهی از زنان کارآمد و توانا در امور اجرایی و قانونگزاری مسئولیتهای مهم اجتماعی را برعهده دارند. نظام فرهنگی و آموزشی کشور در حد گسترده‌ای از حضور و خدمات جامعه زنان بهره‌مند است و آزادی حضور زنان وجود دارد.

حق شفعه (haqqe šof'e)، حق تقدم شخص به خرید حصه‌ی مال غیر منقولی که در مالکیت مشترک او و شخص دیگری است، بشرط آنکه شریک وی قصد فروش حصه‌ی خود را داشته باشد. بنا بر ماده‌ی ۸۰۸ قانون مدنی ایران، "هرگاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد، و یکی از دو شریک حصه‌ی خود را بقصد بیع بشخص ثالثی منتقل کند، شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است باو بدهد، و حصه‌ی مبیعه را تملک کند. این حق را حق شفعه و صاحب آنرا شفیع (šafi') میگویند".

حق طبع[3] (haqqe tab') یا **حق مؤلف** (mo'al-lef)، حق انحصاری بهره‌برداری از یک اثر ادبی یا هنری یا علمی برای "مؤلف" (ایجاد کننده‌ی) آن یا برای کسی که مؤلف این حق را به وی واگذار کرده باشد. این حق بر طبق قانون اعطا میشود، و مدت و شرایط (و از جمله شمول) آن در ممالک مختلف بستگی به قوانین حق طبع در این ممالک دارد. بهر حال، هدف این قوانین حمایت از مالکیت مؤلف است نسبت به اثر ابتکاری وی.

اگرچه پیش از پایان قرون وسطی در مواردی حمایت از مالکیت ادبی در اروپا شناسائی یافته بود، حمایت از این حق مالکیت قبل از پیدایش چاپ با حروف قابل انتقال ضرورتی نیافته بود، و از آن ببعد بتدریج مقرراتی در ممالک مختلف بدین منظور وضع شد (نخستین قانون حق طبع در

(1)divine right (2)woman suffrage (3)copyright

انگلستان مورخ 1710 است). قرارداد معروف بین‌المللی در باب حق طبع قرارداد **اتحادیه‌ی بین‌المللی حق طبع برای حمایت آثار ادبی و هنری** است، که به **قرارداد برن** (bern) معروفست و در ۵ سپتامبر ۱۸۸۷ در شهر برن (سویس) بتصویب نمایندگان بریتانیای کبیر، بلژیک، فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، سویس، تونس، و هائیتی رسید، و از آن ببعد هر ۲۰ سال یکبار در آن تجدید نظر بعمل آمده است. تا سال ۱۹۶۱، تعداد ۴۲ کشور به اتحادیه‌ی مذکور پیوسته اند (از ممالک نیمکره‌ی غربی فقط برزیل و کانادا)، ایران، کشمر، تجشر، و ممالک امریکای لاتین (جز برزیل) عضو اتحادیه نیستند. اصل اساسی قرارداد برن اینست که مؤلفین و ناشرین هر یک از ممالک عضو اتحادیه، در هر یک از آن ممالک از حقوقی که مؤلفین و ناشرین آن مملکت از آنها بهره‌مند هستند برخوردارند. روابط بین ممالک نیمکره‌ی غربی از لحاظ حق طبع بر مجموعه‌ای از موافقتنامه‌ها استوار است. آخرین اقدام در راه حمایت بین‌المللی از حق طبع امضای **قرارداد عمومی حق طبع** بود، که به ابتکار یونسکو در ۶ سپتامبر ۱۹۵۲ در ژنو بتصویب ۳۶ دولت رسید، کشمر از امضاکنندگان این قرارداد است؛ تجشر و اغلب ممالک کمونیستی بآن نپیوسته‌اند.

در ایران، قانون مجازات عمومی متضمن موادی (۲۴۵–۲۴۸) ناظر به حقوق مؤلفین است، که منظور را تأمین نمیکند، مثلا برای کسی که تصنیف یا تألیف دیگری را (اعم از کتاب، رساله، نقشه، تصویر، و غیره) باسم خود یا باسم شخص دیگر غیر از مؤلف چاپ کند غرامتی از 100 تا 1'000 تومان مقرر شده است. در سال ۱۳۳۶ هش، دولت طرح قانونی برای حفظ حقوق مؤلف تهیه کرد، و تسلیم مراجع مقننه نمود. از طرف دیگر، بسبب احتیاج مبرم کشور به ترجمه‌ی کتابهای خارجی، مسئله‌ی پیوستن ایران به قراردادهای بین‌المللی مختلف فیه بوده است.

حق عفو: ← عفو.

حقل الدم[1] (haqlo 'd.dam) [= مزرعه‌ی خون]، محلی در بیرون شهر اورشلیم بطرف جنوبی کوه صهیون، که ظاهراً یهودای اسخریوطی در آنجا خودکشی کرد. این محل اصلا مزرعه‌ی کوزه‌گر نام داشت. بعد از آنکه یهودا پولی را که برای خیانت به عیسی گرفته بود پس داد، رؤسای کهنه این محل را خریدند، و به مدفن غریبان تخصیص دادند (متی ۲۷.۳–۱۰؛ اعمال رسولان ۱.۱۶–۱۹).

حق مؤلف: ← حق طبع.

حق نجات[2]، در قانون دریانوردی، وجهی که صاحب کشتی برای نجات کشتیش از غرق یا از حریق میپردازد. این وجه را دادگاه بین صاحب کشتی، ناخدا، و ملوانان کشتی نجات‌دهنده به نسبت معین تقسیم میکند.

حقوق (hoquq) [جمع حق]، مجموعه‌ی قوانین و قواعد و رسوم لازم الاجرائی که بمنظور استقرار نظم در جوامع انسانی وضع یا شناخته شده است؛ و نیز نام علمی که از این حقوق بحث میکند. این تعریف ناظر به حقوق موضوعه (mōzu'e) یا وضعی (vaz'i) است، که در خور اوضاع و احوال زمان یا مکان خاص بوسیله‌ی انسان وضع یا شناخته می‌شود؛ و لهذا، فقط با بقای شرایط و خصوصیات موجود در زمان وضع یا شناسائی آنها قابل اجرا است؛ و منبع آن در واقع اراده‌ی جامعه است (بر خلاف حقوق طبیعی یا حقوق فطری). حقوق موضوعه به حقوق مدون (← قانون‌نامه) و حقوق عرفی یا مرسومه (← عرف) منقسم میگردد.

حقوق از لحاظ قلمرو آن به حقوق بین الملل و حقوق داخلی منقسم میشود. **حقوق بین الملل** ناظر بر روابط دولتها با یکدیگر و روابط آنها با سازمانهای بین‌المللی (مانند سازمان ملل متحد)، یا ناظر بر روابط اشخاص تابع دولتهای مختلف است، و به حقوق بین الملل عمومی (در روابط دولتها با یکدیگر و با سازمانهای مذکور) و حقوق بین الملل خصوصی (در روابط اشخاص تابع دولت‌های مختلف اعم از اشخاص طبیعی، یعنی افراد انسانی، و اشخاص حقوقی، مانند شرکتها) تقسیم میشود. از مسائل عمده‌ی حقوق بین الملل عمومی اعزام نمایندگان سیاسی، حفظ صلح بین‌المللی، تقلیل سلاح، خلع سلاح عمومی، حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، حفظ منافع اقتصادی دول، مبادلات فرهنگی، و مقررات مربوط به جنگ است. از مسائل مهم حقوق بین الملل خصوصی تابعیت، تعارض قوانین، و صلاحیت دادگاههای محلی را نسبت به اتباع خارجه میتوان نام برد. در قوانین ایران، اهم مقررات راجع به حقوق بین الملل خصوصی در مواد ۵ تا ۹ مقدمه‌ی قانون مدنی و مواد ۹۶۱ تا ۹۹۰ همان قانون آمده است.

حقوق داخلی یا **حقوق ملی** ناظر بر روابط متقابل افراد یک کشور با دولت از نظر مصالح عمومی و نیز روابط این افراد با یکدیگر است. از متفرعات حقوق داخلی آیین دادرسی، حقوق اساسی، حقوق مدنی، حقوق جزا، و حقوق تجارت (← قانون تجارت) است. نیز ← حقوق رومی. برای اطلاع بیشتر به ردیف قانون نیز رجوع کنید.

حقوق، منشور، انگلستان، ← بیله‌ی حقوق.

حقوق اساسی (hoquqe asāsi)، قسمتی از حقوق داخلی (← حقوق) که ناظر به ماهیت و شکل حکومت و قوای مهم آن، حدود اختیارات قوای مذکور نسبت به یکدیگر و به افراد کشور، و روابط متقابل افراد و دولت است. مهمترین منبع حقوق اساسی قانون اساسی است. نیز ← حقوق سیاسی.

حقوق ایالات[3] (hoquqe ayālāt)، در کشمر، حقوقی که قانون اساسی کشمر هیچیک از آنها را به دولت فدرال (دولت مرکزی) تفویض نکرده است، و از ایالات کشمر هم سلب ننموده. بموجب دهمین متمم قانون اساسی کشمر، این حقوق متعلق به ایالات یا مردم است. از بدو تأسیس حکومت ملی در کشمر، مسئله‌ی حقوق ایالات مورد بحث و اختلاف بوده است، و اختیارات غیر مصرح دولت فدرال باعث تفسیرهای گوناگون گشته. الگزاندر همیلتن و حزب فدرالیست برای دولت مرکزی اختیارات وسیعی قائل بودند؛ ولی ت. جفرسن و پیروان او اصرار داشتند که اختیارات و حقوقی که صریحاً به دولت داده نشده است به ایالات تفویض شود. نظریات طرفداران افراطی حقوق ایالات منجر به نظریه‌ی الغای قوانین فدرال گردید، و پافشاری طرفداران برده‌داری منجر به جدا شدن بعضی ایالات از جامعه‌ی ایالات متحده و تشکیل ائتلافیه‌ی ایالات امریکا و جنگ داخلی امریکا شد.

حقوق بازنشستگی[4]، پولی که در اوقات معین به کسی که بواسطه‌ی ناتوانی از کار یا کهولت سن از خدمت کناره‌گیری میکند پرداخته میشود. بعضی اوقات حقوق بازنشستگی به زن یا بچه‌ی شخصی که فوت کرده است پرداخت میشود، و گاهی به کسی که خدمت برجسته‌ای کرده و شهامت مخصوصی بخرج داده است تعلق میگیرد. دولتها بطور کلی حقوق بازنشستگی را تحت سه عنوان میپردازند: (۱) پاداش یا جبران زحمات، بکسانی که در خدمات جنگی ناقص شده یا فوت کرده و یا پیر و ناتوان شده‌اند، و در صورت فوت، آنرا به زن و بچه‌ی او میپردازند؛ (۲) به کارمندان دولت که در خدمات کشوری بوده‌اند، و پس از چندی به سن بازنشستگی رسیده‌اند؛ (۳) بعنوان تأمین اجتماعی به افراد کشور که پیر و ناتوان شده و دیگر توانائی کار ندارند، و پس از فوت، به ورات آنها. بسیاری از مؤسسات غیر دولتی، مانند مؤسسات بازرگانی و صنعتی و دینی، هم حقوق بازنشستگی به کارکنان خود که در سن کهولت از کار برکنار میشوند میپردازند، ولی در اینگونه مؤسسات، مانند دستگاههای دولتی، تمام پولی که برای پرداخت حقوق بازنشستگی مصرف میشود از طرف کارفرمایان تخصیص داده نمیشود، و قسمتی از آن وجوهی است که از حقوق کارکنان در مدت خدمت کسر شده، و قسمتی هم کومکهائی است که از طرف دولت به صندوق بازنشستگی شده است. اصول اساسی هر طرحی برای پرداخت حقوق بازنشستگی عبارت است از مشمولیت دریافت‌کننده، شرایط معینی برای استحقاق دریافت، فورمول پرداخت، تعیین منابع پولی که به صندوق بازنشستگی باید پرداخت شود، تعیین تکلیف برای کارکنانی که استعفا میدهند یا فوت میکنند، و طرز تأمین وجوه لازم برای پرداخت حقوق بازنشستگی.

در قرن ۱۹م فکر کومک به کسانی که عمری در خدمات دولتی بسر برده‌اند در بعضی از کشورهای اروپا رواج گرفت. در سال ۱۸۶۹ قانونی در انگلستان وضع شد که حائزین مقامات سیاسی پس از مدت معینی خدمت حقوق بازنشستگی دریافت دارند. قبل از آن، پادشاه میتوانست مستمری و حقوقی برای تمام مدت عمر به کسانی که میخواست اعطا کند، و اغلب اینگونه مستمریها به اولاد آنها نیز تعلق میگرفت، ولی اینگونه مستمریها در سال ۱۸۸۷ منسوخ گردید. در اواخر قرن ۱۹م، کشورهای اروپا قوانینی برای پرداخت حقوق بازنشستگی به کارمندان دولت وضع کرده بودند. آلمان اول کشوری بود که پرداخت حقوق بازنشستگی را بعموم مردمی که بسن کهولت رسیده بودند در اواخر قرن ۱۹م معمول کرد. امروز پرداخت حقوق بازنشستگی در غالب کشورها متداول شده است، و اقسام و انواع هم دارد. در بعضی از کشورهای مترقی کلیه‌ی کسانی که به سن پیری می-

---

(۱) Aceldama (۲) salvage (۳) states' rights (۴) pension

رسند از دریافت حقوق بازنشستگی بهره‌مند می‌شوند، و در برخی دیگر فقط طبقات معینی از چنین حقوقی برخوردارند.

در ایران پرداخت حقوق و مستمری به کسانی که طرف توجه پادشاهان قاجار بوده‌اند مرسوم بوده است، و اینگونه حقوق ربطی به انجام دادن خدمت نداشته است، و بسا اتفاق می‌افتاده که کودکان هم از چنین پرداختهائی متمتع میشده‌اند. در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی، قسمت عمده‌ی این پرداختها منسوخ گردید، ولی از آنوقت تا سال ۱۳۰۰ هش دولتهای وقت بعنوان مستمری و ماهیانه وجوهی باشخاص میپرداختند. در سال ۱۳۰۱ هش قانون استخدام کشوری و در سال ۱۳۰۲ هش قانون استخدام قضات بتصویب رسید، که در هر دو پرداخت حقوق بازنشستگی منظور شده است. سپس قوانین دیگری وضع شد که بموجب آنها حقوق بازنشستگی به عموم کارکنان لشکری و کشوری تعلق میگیرد. در سال ۱۳۲۸ هش، که اولین قانون کار بتصویب رسید، مقرر شد که صندوقی بنام صندوق تعاون و بیمه‌ی کارگران تشکیل شود که به کارگران پیر و ازکارافتاده حقوقی بپردازند. در سال ۱۳۳۴ هش قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران بتصویب رسید، که بموجب آن، حقوق بازنشستگی به کارگران مرد که به سن ۶۵ و کارگران زن که به سن ۶۰ رسیده باشند تحت شرایطی پرداخت گردد. این قانون برای عموم کارگران هنوز عمومیت نیافته است، ولی مقدمه‌ای برای بعد میباشد. اکنون در بعضی از مؤسسات صنعتی و بانکی و بازرگانی مقرراتی هست که در سن کهولت حقوق بازنشستگی بکارکنان خود می‌پردازند، ولی این هم عمومیت نیافته است.

حقوق برونمرزی[1] (hoquqe borun.marzi)، حقوقی که کشوری به اتباع کشور دیگر که در خاک آن سکنی دارند اعطا میکند، و آنها را از حاکمیت محاکم محلی معاف مینماید. مثلا، نمایندگان سیاسی دولتها در کشورهای دیگر و نمایندگان دول در سازمان ملل متحد از چنین حقی امروز برخوردار میباشند. بعضی اوقات، افراد ارتش دولتی در قلمرو دولت دیگر، و کارکنان کشتیهای جنگی که به بنادر کشور دیگر بروند، ازین حق بهره‌مند میشوند. اعطای این حق بطور متقابل معمول بوده است، و اکنون هم اجرا میگردد. ولی در قرن ۱۹م، دول استعماری، به بهانه‌ی اینکه محاکم کشورهای ضعیف از عهده‌ی اجرای عدالت برنمیآیند، قراردادها و پیمانهائی به دول ناتوان تحمیل کردند، که بموجب آنها، اتباع دول زورمند از حاکمیت محاکم کشور ضعیف معاف بودند ولی اتباع دول ضعیف در کشور زورمندان و استعمارگران از چنین حقی محروم بودند. این تحمیل ناروا باسم کاپیتولاسیون رواج یافته بود، و دول استعمارگر اروپائی در کشورهائی مانند چین و عثمانی و مصر و ایران حقوق برون‌مرزی برای اتباع خود تحصیل نموده بودند. پس از جنگ I، این رسم ناپسندیده بتدریج ملغی گشت، و دولت شوروی درین راه پیشقدم شده حق کاپیتولاسیون را که دولتهای تزاری برای اتباع روس در کشورهای ضعیف بدست آورده بودند ملغی ساخت، و دول دیگر هم بناچار از آن تبعیت کردند. در پیمان منعقد بین دولت ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱، مقرر شد که اتباع طرفین دارای حقوق مساوی با سکنه‌ی محلی بوده و کارهای قضائی آنها در محاکم محلی مورد رسیدگی واقع گردد. در سال ۱۹۲۸، دولت ایران با سایر دول نیز پیمانهائی منعقد کرده حقوق ناشی از کاپیتولاسیون را لغو کرد.

حقوق بشر: ← اعلامیه‌ی حقوق بشر.

حقوق بشر، اعلامیه‌ی: ← اعلامیه‌ی حقوق بشر.

حقوق بین الملل: ← حقوق.

حقوق جزا (hoquqe jazā)، قسمتی از حقوق داخلی (← حقوق)، که هدفش جلوگیری از کارهائی است که مخل نظم جامعه محسوب میشود، و تعیین جرم و مجرم و مجازات از مسائل آن است. منبع آن قانون جزا است (برای تاریخچه‌ی قوانین جزائی در ایران نیز ← قانون جزا).

حقوق داخلی یا حقوق ملی: ← حقوق.

حقوق رومی[2] (hoquqe rumi)، اصطلاحی که ناظر به نظام حقوقی روم باستان از تاریخ روایتی بنیاد شهر رم (۷۵۳ قم) تا سقوط (۱۴۵۳ بم) امپراطوری روم شرقی است، ولی بیشتر محققین آنرا منتهی به پایان امپراطوری (۵۲۷–۶۵ بم) یوستی‌نیانوس I میشمارند، و دوران رکود پس از آنرا بحساب نمیآورند. بهر حال، این دوره شامل سه دوره‌ی پادشاهی، جمهوری، و امپراطوری روم است، اما آغاز تکوین حقوق رومی را باید از زمان انتشار (۴۵۱–۴۵۰ قم) الواح دوازده‌گانه، یعنی حدود ۵۰ سال پس از تأسیس جمهوری روم، شمرد، زیرا از حقوق و قوانین دوره‌ی پادشاهی (۷۵۳–۵۰۹ قم) چندان اطلاعی در دست نیست، و اسناد پراکنده‌ی موجود فقط حاکی از آنست که قوانین این دوره عمدةً مربوط به شعائر مذهبی و خانوادگی بوده است. اما الواح دوازده‌گانه با اینکه مجموعه‌ای ساده از قوانین اساسی، و عمدةً ناشی از عرف است، و بیشتر برای یک جامعه‌ی کشاورزی مناسب میباشد شامل نمونه‌های کامل قوانین حقوق خصوصی، جنائی، مذهبی، و عمومی میباشد.

تا پیش از جمع‌آوری و تدوین (۵۲۹–۳۵ بم) قوانین رومی در دوره‌ی یوستی‌نیانوس I، رومیان فاقد مجموعه‌ای جامع از قوانین خود بودند. پیش از وی، یولیوس قیصر قصد کرده بود که قوانین رومی را جمع‌آوری کند (۴۵ قم) اما نقشه‌ی وی هرگز عملی نشد. از کسانی که بعد از قیصر در این راه کوشیدند تئودوسیوس II (امپراطور روم شرقی) است، که در زمان وی ← مجموعه‌ی قوانین تئودوسیوسی صادر شد (۴۳۸ بم). پس از آن باید از ← قوانین آلاریک (۵۰۶ بم) نام برد. در زمان یوستی‌نیانوس I، تحت سرپرستی تریبونیانوس، مجموعه‌ی معروف به کورپوس یوریس کیویلیس فراهم آمد، که در ۵۳۵ بم به اتمام رسید. از این تاریخ ببعد، حقوق رومی در جزء ← قوانین ژرمنی باقی ماند، و در امپراطوری روم شرقی نافذ بود. در قرون ۱۲م و ۱۳م تحقیق در حقوق رومی اصلی دگر بار مورد توجه قرار گرفت، و مدرسه‌ی حقوق بولونیا مرکز انتشار آن بود. احیاء تحقیق در آثار قدیم یونان و روم در دوره‌ی رنسانس راه را برای تجدید حیات حقوق رومی در قسمت بزرگی از دنیا هموار ساخت، و حقوق رومی بسبب روشنی و تمامیت و ساختمان منظم آن مورد قبول و تقلید ملل دیگر قرار گرفت، و مبنای نظامهای حقوقی بر اروپا گردید (← قانون مدنی). در ممالک انگلیسی‌زبان، اگرچه عرف غلبه دارد، حقوق رومی در قوانین مدون تأثیری بسزا داشته است.

حقوق سیاسی (hoquqe siāsi)، آن قسمت از حقوق (← حق) افراد یک کشور که دایر به اعمال حاکمیت ملی آنان است؛ از قبیل حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به عضویت پارلمان، تصدی مشاغل، بدست آوردن امتیاز روزنامه، و غیره. حقوق سیاسی اساساً مخصوص به اتباع داخلی است، و بیگانگان نمیتوانند از آنها برخوردار شوند مگر اینکه قبول تابعیت کنند، و در این صورت هم از بعضی حقوق سیاسی محروم خواهند بود.

حقوق طبیعی[3] یا **حقوق فطری** (fetri)، حقوقی که، بزعم پیروان نظریه‌ی حقوق طبیعی، بحکم قانون طبیعت به هر فرد انسانی تعلق دارد، و نمی‌توان او را از آنها محروم کرد؛ مانند حق حیات، آزادی، و مالکیت. اگرچه مفهوم حقوق طبیعی بصورت کنونی از قرون ۱۷م و ۱۸م است، یونانیان و رومیان قدیم هم تصوراتی در این باب داشته‌اند. در اروپای قرون وسطی، بسبب سلطه‌ی دین، حقوق انسانی را همان قوانین الاهی میدانستند، و فقط پس از انحطاط فئودالیته و آغاز دوران روشنفکری بود که نظریه‌ی حقوق طبیعی مورد توجه واقع گردید، و چون اصطلاح حقوق الاهی مزایای روحانیون و شاهان را دربر داشت (← حق الاهی)، متفکرین اصطلاح حقوق طبیعی را برای حقوق ذاتی انسان وضع کردند. آزادی را رهائی فرد از مظالم دولت میدانستند. آزادیهائی که مردم خواهان آنها بودند همانهائی بود که از آنها محروم بودند؛ آزادی مذهب، آزادی کسب و کار، و حکومت مردم بر مردم. برای نیل باین آزادیها، مردم خواستار حق نطق، حق عبادت، و حق اجتماع کردن بودند. جان لاک، حق مالکیت فردی را بر آنها افزود، و ژ. ژ. روسو، که رهبر مبلغین نظریه‌ی حقوق طبیعی بود، مفهوم قرارداد اجتماعی را بمیان آورد. نظریه‌ی حقوق طبیعی بعنوان علت و توجیه نهضتهای قرن ۱۸م در بر اروپا و در کشمکش مورد استفاده قرار گرفت. عمده‌ترین صورتهای مدون نظریه‌ی حقوق طبیعی در بیانیه‌ی حقوق (۱۶۸۹)، در انگلستان، اعلامیه‌ی استقلال (۱۷۷۶)، در کشمکش، و اعلامیه‌ی حقوق بشر (۱۷۸۹)، در فرانسه آمده است.

حقوق عرفی یا حقوق مرسومه: ← عرف.

حقوق فطری: ← حقوق طبیعی.

حقوق مدنی (hoquqe madani)، قسمتی از حقوق داخلی (← حقوق)، که ناظر به روابط افراد است صرفاً از نظر عضویت آنها در جامعه و قطع نظر از پیشه و حرفه، و فقر و غنا، و امثال آنها. مباحث عمده‌ی آن اشخاص (اسم، اقامتگاه، اهلیت، و غیره)، خانواده (نکاح، طلاق، قرابت، و غیره)، و اموال (طرق تملک، عقود و معاهدات، هبه، ارث، وصیت، و غیره) است. حقوق مدنی، علاوه بر مبانی قانونی، مبانی فلسفی و اجتماعی نیز

(۱)ex(tra)territoriality (۲)Roman law (۳)natural rights

دارد. منبع عمده‌ی حقوق مدنی قانون مدنی است (برای تاریخچه‌ی قانون مدنی ایران نیز ← قانون مدنی).

حقوق مدون: ← حقوق؛ قانون‌نامه.

حقوق مرسومه یا **حقوق عرفی:** ← عرف.

حقوق ملی یا **حقوق داخلی:** ← حقوق.

حقوق موضوعه یا **حقوق وضعی:** ← حقوق.

حقوق وضعی یا **حقوق موضوعه:** ← حقوق.

حقیقت، در علم بیان، بکار بردن لفظ در معنیی که برای آن وضع شده است. این گونه معنی را نسبت بلفظ معنی حقیقی یا اصلی یا موضوع له یا ما وضع له، و لفظ را نسبت بدان موضوع خوانند. مانند ماه در معنی کره‌ای که گرد زمین میگردد (← مجاز).

حقیقة الصلوة (haqiqato 's.salāt)، کتابی دینی و عرفانی، بعربی، در حقیقت نماز، از قاضی سعید قمی. این رساله ظاهراً تفصیلی است از رساله‌ی روح الصلوة مؤلف، که آنرا در ۱۰۸۴ هق در قم تألیف کرده، و باستاد خود ملا محسن فیض اهدا نموده است. بضمیمه‌ی اسرار العبادات همان مؤلف چاپ شده.

حقیقی، تخلص جهانشاه قرا قوینلو.

حکام قدیم خوارزم: ← آل عراق.

حکم I (hakame) [حکم ابن هشام]، سومین امیر (۱۸۰–۲۰۶ هق) اموی قرطبه (← امویان اسپانیا). قریب ۲۰ سال با فقها و فتنه‌هائی که بین مردم برپا میکردند در جنگ و جدال بود. دشمنان خارجی از فرصت استفاده کردند؛ آلفونسوی II آستوریاس قلمرو خود را بطرف ج و غ بسط داد؛ لوئی I آکیتن، که با آلفونسو همدست بود، بارسلون را گرفت (۱۸۵ هق، مطابق ۸۰۱ بم).

حکم II [حکم ابن عبدالرحمان III]، ملقب به **المستنصر بالله** (al.mostansero be 'l.lāh)، ف ۳۶۶ هق، دومین خلیفه‌ی (۳۵۰–۳۶۶ هق) اموی قرطبه (← امویان اسپانیا). وی نهمین امیر اموی قرطبه بود. با شاه لئون و کاستیل و شاه ناوار جنگید و پیروز شد، و در ۳۵۵ هق (۹۶۶ بم) پیمان صلحی بر آنها تحمیل کرد. در جنگ با معز خلیفه‌ی فاطمی و ادارسه‌ی طنجه که متحد او بودند پیروز شد. وی حامی علم و هنر و یکی از دانشمندترین فرمانروایان مسلمان بود. با تأسیس کتابخانه‌ای مشتمل بر ح ۴۰۰'۰۰۰ جلد کتاب در قرطبه، دانشگاه این شهر را مهمترین مرکز علمی اسلامی در مغرب‌زمین ساخت، و در آن خاصه ریاضیات و نجوم و طب رونق داشت. پس از مرگ حکم، دولت امویان در اسپانیا رو به انحطاط گذاشت.

حکما یا **حکماء:** ← حکمت.

حکم‌آباد (hokmābād)، دهستان (جم ح ـ ۵'۱۳۰)، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۹ (؟) آبادی. مرکزش، **حکم‌آباد** (جم ۱'۸۱۸ نف ۱۳۳۵ هش)، در ۳۷ کیلومتری جغ صفی‌آباد است.

حکم ابن ابی العاص: ← امویان.

حکم ابن عبدالرحمان: ← حکم II.

حکم ابن هشام: ← حکم I.

حکمای سبعه[1] (hokamāye sab'e)، هفت تن از مردم یونان قدیم (احتمالا در قرن ۶م ق‌م) که به خردمندی ممتاز بودند. در باب نام آنها روایات مختلف است. پریاندروس، پیتاکوس، سولون، و طالس از آن جمله بشمارند. بعضی اندرزهای معروف (مانند "خود را بشناس") به حکمای سبعه منسوبست.

حکمت (hekmat). حکمت در لغت بمعنی دانش، داد، خرد، و حکم عادلانه‌ای است که مبتنی بر معرفت واقعی بر حقیقت قضایا باشد. ازین رو، هر نوع معرفت واقعی بر حقیقت توسعاً حکمت خوانده شده است، و لفظ حکمت از همینجا برای فلسفه نیز تداول یافته است. لفظ حکمت در قرآن، غیر از معانی مذکور، در مورد علم دین و حقیقت، و گاه در معنی کلام خدا و قرآن نیز بکار رفته است. صوفیه و باطنیه و غالب اهل تأویل (← زندقه) باطن و حقیقت تعالیم دین و قرآن را به لفظ حکمت تعبیر میکنند.

فلاسفه از قدیم معرفت و تعلیم خود را حکمت خوانده‌اند، یا بدان سبب که آن را معرفت واقعی بر حقیقت احوال موجودات میدانسته‌اند، و یا از آن رو که آن معرفت را نوعی الهام و وحی تلقی میکرده‌اند، و مقدس و محترم میشمرده‌اند. در هر حال، نوعی از فلسفه نزد مسلمین از قدیم حکمت اشراقی (ešrāqi) خوانده میشده است، که در مقابل حکمت مشائی (maššā'i) است. حکمت مشائی مسلمین، که منسوب به ارسطو پنداشته شده است، غیر از تعالیم ارسطو، از تعالیم حکمای اسکندریه نیز بهره دارد. حکمت اشراقی، که حکمت مشرقیه و حکمت نوریه هم خوانده میشود، نیز از تعالیم حکمای اسکندریه نشأت دارد، و در واقع عبارتست از نوعی فلسفه‌ی عرفانی نوافلاطونی ممزوج با بعضی عناصر از تعالیم منسوب به هرمس و فیثاغورس و نیز بعضی اقوال منسوب به حکمای فهلویون مجوس، و این مجموعه در قدیم نوعی حکمت سِرّی شناخته میشده است، و در نزد مسلمین بیشتر بوسیله‌ی شیخ شهاب‌الدین سهروردی مقتول انتشار یافته است. اما حکمت در اصطلاح مشائیان اسلام، و بموجب یک تعریف مشهور، عبارتست از علم به احوال اعیان موجودات، بر وجهی که مطابق واقع باشد، و البته بقدری که در حد طاقت بشری است. تعریفات دیگر مثل اینکه "حکمت عبارتست از اینکه انسان عالمی عقلی شود شبیه به عالم عینی"، یا اینکه "حکمت عبارتست از مانندگی به خداوند در احاطه‌ی به کلیات و تجرد از مادیات"، در واقع تعریف نیست، و اصلا بیشتر به فواید حکمت ناظر است تا به ماهیت آن. و نیز تعریف مشهور دیگر که بموجب آن "حکمت عبارتست از خروج نفس به کمال ممکن خویش در دو جانب علم و عمل" در تعریف ماهیت حکمت وافی نیست.

نزد صوفیه حکمت قِسمِ باطنی علم دین است، و آن را عبارت میدانند از وصول به معرفت حق و منتهای آن. باین تعبیر، عرفان صوفیه نیز حکمت خوانده میشود، اما حکمت آنها از لحاظ اساس معرفتْ از نوع اشراقی است، و از حیث مقاصد و مباحث شباهت به علم کلام دارد.

حکمت در نزد فلاسفه‌ی اسلام منقسم است به حکمت نظری و حکمت عملی؛ چون، اعیان موجودات، که احوال آنها موضوع بحث اهل حکمت است، یا به قدرت و اختیار ما هستند (موضوع حکمت عملی) و یا از قدرت و اختیار ما بیرونند (موضوع حکمت نظری). حکمت نظری را شامل حکمت ریاضی، حکمت طبیعی، و حکمت الاهی دانند، و حکمت عملی را شامل اخلاق، تدبیر منزل، و سیاست مدن میشناسند. در اینکه منطق، که آلت و "صناعت آلی" است، حکمت شناخته میشود یا نه بحث است، و بعضی آن را از حکمت میشمارند.

اهل حکمت را حکیم (hakim) میخوانند، که جمعش حکما، (hokamā') یا حکما (صورت فارسی‌شده‌ی همان) است. لفظ حکیم، بسبب کثرت تداول در مورد اهل حکمت طبیعی، از خیلی قدیم برای طَبیب نیز بکار رفته است، که جمعش اطباء (atebbā') یا اطبا است. کیمیاگران و مشاقان قدیم نیز صنعت خود را حکمت میخوانده‌اند.

حکمت سلیمان[2]، کتابی از عهة یا از جمله‌ی آپوکریف، مشتمل بر کلمات شوقانگیزی در باره‌ی جستجوی حکمت، فقراتی در جاودانی روح، و تاریخی از توجه و عنایت الاهی نسبت به قوم یهود. این کتاب نمونه‌ای از "ادبیات حکمتی" (اصطلاحی برای نوشته‌های فلسفی یهود که پیش از دوره‌ی مسیح نوشته شده) است، و از کتابهای دیگر عهة از این نوع کتاب ایوب، امثال سلیمان، و کتاب جامعه است. حکمت سلیمان ظاهراً بوسیله‌ی یکی از یهودیان اسکندرانی نوشته شده، و بعضی آنرا از دو قرن پیش از مسیح میدانند.

حکمت یسوع پسر سیراخ[3] (yasu', sirāx)، کتابی از عهة یا از جمله‌ی آپوکریف، که موضوع آن بلندی مقام حکمت است. از فصول مهم آن ستایش حکمت و اعتراض علیه مذهب جبر، تسبیح خدا برای آنچه آفریده، و ستایش کسانی است که بر افتخارات اسرائیل افزوده‌اند. نمونه‌ای از ادبیات حکمتی (← حکمت سلیمان) است.

حکمة العین (hekmato 'l.'ayn) یا **حکمة عین القواعد** (ayne 'l.qavā'ed)، کتابی در حکمت طبیعی و الاهی، به عربی، از تألیفات نجم‌الدین کاتبی قزوینی معروف به دبیران (ف ۶۷۵ هق). این کتاب را مؤلف، چنانکه در مقدمه‌ی آن گفته است، بخواهش طالبان علم و بقصد آنکه تتمه و تکمله‌ای باشد بر کتاب عین یا عین القواعد وی در منطق، نگاشته است. در مباحث حکمة العین بیش و کم نفوذ مشرب امام فخر رازی مشهود است. حکمة العین بسبب اختصار و جامعیت شهرت بسیار یافته است، و شروح و حواشی متعدد بر آن نوشته شده. از آنجمله است حواشی قطب‌الدین شیرازی، حواشی میر سید شریف جرجانی، شرح میرک بخاری، شرح علامه‌ی حلی، و چندین شرح و حواشی دیگر. شرح علامه‌ی حلی، موسوم به ایضاح المقاصد، درین میان مخصوصاً نزد شیعه بیشتر مشهورست.

حکمة المشرقیه (hekmato 'l.mašreqiyye) (و نه mošreqiyye، که بعضی بغلط چنان خوانده‌اند)، نام کتابی در منطق و حکمت، از تألیفات ابوعلی سینا، که ظاهراً فقط دیباچه و قسمتی از

(۱)Seven Wise Men of Greece (۲)Wisdom (۳)Wisdom of Jesus the Son of Sirach; Ecclesiasticus

منطق آن باقی است. گوینده راجر بیکن از این کتاب خبر داشته است، و مطالب آنرا آخرین عقیده‌ی ابوعلی سینا میدانند، و ابن رشد و ابن طفیل مدعی هستند که ابوعلی در این کتاب معتقد به وحدت وجود شده است. بموجب بعضی اقوال، درین تألیف شیخ میخواسته است حکمت ارسطو را مطابق مشرب اهل شرق، و نه آنچنانکه شارحان بغدادی تبیین میکرده‌اند تقریر کند. بهر حال، آنچه از دیباچه‌ی کتاب برمیآید اینست که ابوعلی در این کتاب میخواسته است که عقاید خود را آزادانه و بدون پابند شدن به فلسفه‌ی یونانی و خاصه مشائی بیان کند. اما رنگ تعالیم رواقیان جدید در آن بچشم میخورد، و از مجموع قرائن برمیآید که حکمة المشرقیه رساله‌ای بوده است شامل حکمت شخصی ابن سینا و از جنبه‌ی ذوقی نیز خالی نبوده است.

حکمة عین القواعد: ← حکمة العین.

حکمی (hakami)، ده (جم ۱٬۰۴۷ نف ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهمنی، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۳ کیلومتری غ میناب.

حکومت استبدادی: ← حکومت مطلقه.

حکومت اشرافی: ← آریستوکراسی.

حکومت سرپرستی[1]، عنوان حکومت انگلستان در سالهای ۱۶۵۳-۵۹. بعد از جنگ داخلی (← انقلاب پیرایشگر)، آ. **کرامول** پارلمنت معروف به پارلمنت دنباله را منحل کرد. ارتش او را عنوان لُرد سرپرست ممالک مشترک المنافع انگلستان، ایرلند، و اسکاتلند داد، که با پارلمنت یک‌مجلسی حکومت کند. اگرچه جلسات پارلمنت منعقد میشد، کرامول حکومت مطلقه داشت. قوانین تحت نفوذ افکار پیرایشگران، و ارتش مأمور جمع‌آوری مالیات بود. در سیاست خارجی، در اولین جنگ از سه جنگهای هلند صلح کرد، و نیروی دریائی انگلستان را بر ضد اسپانیا بکار انداخت. در ۱۶۵۷ پارلمنت تاج و تخت انگلستان را به کرامول اعطا کرد، ولی وی نپذیرفت، و پارلمنت عنوان لرد سرپرست را در خاندان او موروثی کرد. پس از مرگ (۱۶۵۸) آ. کرامول، پسرش ر. کرامول جانشین او شد، ولی نتوانست ارتش را تحت اطاعت درآورد، و در مه‌ی ۱۶۵۹ استعفا داد، و پس از چندی هرج و مرج، ژنرال مانک پارلمنت طویل را فراخواند، و وسیله‌ی بازگشت چارلز II را فراهم آورد.

حکومت صنفی[2] (senfi)، حکومتی که اساسش بر پایه‌ی صنفهای کارفرمایان و کارگران قرار گرفته است، و باصطلاح، جمع بین سرمایه‌داری و سندیکالیسم است (مانند حکومت سابق فاشیسم در ایتالیا). حکومت صنفی اختیارات نامحدودی در امور اقتصادی به دولت میدهد. حکومتهای کنونی اسپانیا و پرتغال نوعی حکومت صنفی معتدل محسوب میگردد.

حکومت مطلقه[3] یا **حکومت استبدادی**، حکومتی که در آن اِعمال حق حاکمیت در دست فرد یا معدودی تمرکز یافته است، و از لحاظ اصول، نظارتی از طرف عامه‌ی مردم یا قسمتی از مردم در امور حکومت اعمال نمیگردد. در عمل دیده شده است که قوانین و عادات و رسوم و سنن موجود و خطر جنگ یا انقلاب تا حدودی قدرت حکومت مطلقه را هم محدود میسازد. در ایام قدیم، نمونه‌ی حکومت مطلقه حکومتهائی بود که جباران (← جبار)، پس از تسلط بر شهرهای یونان قدیم، برقرار ساختند. در بعضی از ادوار تاریخ یونان و روم کار بجائی رسیده بود که برخی از حکمفرمایان مطلق را خدا میدانستند. در دوره‌ی رنسانس در اروپای غربی، حکومتهای مطلقه بر دستگاه ملوک الطوایفی و فئودالیته و کلیسا تسلط یافت. بهترین نمونه‌ی حکومت مطلقه حکومت لوئی XIV در فرانسه بود. در ایران اینگونه حکومت سوابق طولانی دارد، و ذکر مثالی زاید بنظر میرسد. در قرن ۲۰م اختیار و حکمفرمائی مطلق دیکتاتور یا حزب از احزاب فاشیسم و کمونیسم ناشی گشت. نیز ← حق الاهی.

حکیم: ← حکمت.

حکیم، توفیق ال: ← توفیق الحکیم.

حکیم، مسجد (hakim)، مسجد بسیار مهم مورخ ۱۰۶۷-۷۳ هق، از عهد صفویه، در اصفهان؛ دارای تزیینات معقلی فراوان. بخشی از محراب مورخ ۱۲۰۴ هق است. منقول است که چون حکیم داود تقرب خان، پزشک شاه صفی و شاه عباس II صفوی، بر اثر دسائس از جان خود بیمناک شد، به هندوستان گریخت، و چون در آنجا بجاه و مال رسید، این مسجد را بنام خود ساخت. سردر زیبای آجرکاری عهد دیلمی در گوشه‌ی شمال غربی میرساند که این بنای معظم در محل مسجد قدیمی جورجیر (jorjir) احداث شده است.

حکیم ابن حزام (hakime 'bne hezām)، فت ۵۴ هق، از صحابه‌ی پیغمبر اسلام و برادرزاده‌ی خدیجه. در روز فتح مکه اسلام آورد.

حکیم آل مروان: ← خالد ابن یزید.

حکیم‌الملک (hakimo'l.molk)، لقب **میرزا محمود خان تبریزی**، فت ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۲۱ هق، از رجال مشهور قاجار. وی طبیب مخصوص و وزیر دربار مظفرالدین شاه قاجار بود، و در سفر اول اروپا با او همراه بود، و در سوء قصدی که از طرف یک فرانسوی بجان شاه شد رشادت و شجاعت نشان داد.

حکیم‌الممالک (hakimo'l.mamālek)، لقب **میرزا علینقی**، از رجال معروف عهد ناصری، پدرش، حاجی آقا-اسماعیل جدید الاسلام، پیشخدمت‌باشی محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه بود، و او خود، بعد از پدر، باین سمت منصوب شد. بعد در دارالفنون طب آموخت، و با فرخ خان غفاری به پاریس رفت (۱۲۷۳ هق)، و آنجا نیز بتکمیل علم طب پرداخت. پس از مراجعت (۱۲۷۸ هق)، از ندما و محارم شاه شد، و لقب حکیم‌الممالک یافت (۱۲۸۴ هق). چندی بعد به حکومت بروجرد و بختیاری منصوب گردید (۱۲۹۳ هق). سپس با شاه به فرنگ رفت ۱۲۹۵ هق). در ۱۲۹۶ هق، حاکم عراق و مضافات شد. در ۱۲۹۹ هق به وزارت معادن و عضویت دار الشوری رسید. در ۱۳۰۲ هق پیشخدمت‌باشی سلام (رئیس تشریفات) بود.

حکیم ترمذی: ← ترمذی، ابوعبدالله.

حکیم جلال: ← جلال طبیب.

حکیم شیرازی، محمود (hakime širāzi)، فت ۱۲۶۸ هق، شاعر و طبیب ایرانی؛ فرزند وصال شیرازی و یکی از برادران وقار شیرازی. وی بعد از وفات پدر، همراه برادر به هند رفت، و یک چند در بمبئی ماند. پس از آن به ایران بازآمد، و بفاصله‌ای اندک، در سن ۳۹ سالگی وفات یافت. بسبک قاآنی قصیده‌سرائی میکرد. خط نستعلیق را نیز خوب مینوشت.

حکیم قبلی: ← محمد قبلی، ملا.

حکیم مؤمن: ← تحفه‌ی حکیم مؤمن.

حل (hall) [عربی، = گشودن، از هم باز کردن]، در علم بدیع، آوردن مضمون شعری معروف در نثر با خارج ساختن عبارت آن شعر از وزن و صورت شعری، با همه یا بیشتر الفاظ شعر، و گاه تغییری اندک. مانند (قائم مقام فراهانی، در منشآت): "رقیمه رسید. الطاف نواب رکن‌الدوله را که شرح داده بودید هر چه فکر میکنم خدمتی بسزا برنیاید از دستم"، که حل مصراع دوم این بیت حافظ در آن آشکار است:

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست
که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم.

آوردن ترجمه یا مضمون آیه‌ای از قرآن یا حدیثی را در سخن نیز حل خوانند (← اقتباس).

حلاج (hallāj)، شهرت **ابومغیث حسین ابن منصور** (abu.moqis)، فت ۳۰۹ هق، عارف و صوفی مشهور اسلام. اصل وی از بیضا (فارس) بود، ولیکن در واسط و عراق نشو و نما یافت، و در حدود سنه‌ی ۲۹۹ هق طریقه و مذهب خاصی اظهار کرد، و عده‌ای از او پیروی کردند، و او بمسافرت و نشر عقاید و تعالیم خویش پرداخت، و گویند دعوی خدائی کرد، و بعضی او را به صوفیه منسوب کردند و برخی او را به تشیع منتسب نمودند. عاقبت مقتدر، خلیفه‌ی عباسی، او را بگرفت و بزندان کرد، و بعد از محاکمه بسختی بکشت، و گویند جسدش را بسوزاندند و سرش را بر بالای جسر بغداد زدند. اما پیروانش معتقدند که او را نکشتند. حلاج سخنان غریب گفت، و کتابهای عجیب تصنیف کرد، مانند طاسین الازل، قرآن القرآن، و الکبریت الاحمر، و اشعاری نیز از او باقی است. گولدتسیهر، خاورشناس مشهور مجارستانی، در باب او رساله‌ای تألیف کرده است، و لوئی ماسینیون نیز در باب او و اخبار و اقوال او کتابها و رساله‌های مفید پرداخته است.

حلال (hallāl)، در شیمی، ماده‌ای (معمولا مایع) که میتواند ماده‌ی دیگر را در خود حل کند. آب متعارفیترین حلالها است. عده‌ای از حلالها هستند که بسیاری از موادی را که در آب لاینحل یا تقریباً لاینحل هستند در خود حل میکنند. بعضی از حلالهای عمده عبارتند از استون، الکل، بنزن، اتر، کلوروفورم، و تربانتین. نیز ← محلول.

حلانیه، جزیره: ← خوریان موریان.

حلاویه، مدرسه‌ی، ← حلب.

حلب[4] (halab)، شهر (جم ۴۰۷٬۶۱۳)، لغ سوریه، بر رود قویق (qovayq) یا گوک سو (gök su)، بفاصله‌ی ۱۱۰ کیلومتری ش مدیترانه. مقر ۴ اسقف اعظم (کلیساهای یونانی، ارمنی، کاتولیک، و

(۱)Protectorate (۲)corporative state (۳)absolutism (۴)Aleppo; Alep; Haleb

پروتستان) است. صنعت ابریشم آن مهم است، و تجارت توتون و پشم دارد.

حلب یکی از قدیمترین شهرهای موجود، و احتمالا از تأسیسات حتیها است، و نامش در کتیبه‌های بغازکوی و متون بابلی (مربوط به ۷۵۰ ق‌م) آمده است، و در متون مصری در قرن ۱۶م ق‌م و نیز بمناسبت جنگ سال ۱۲۸۸ ق‌م مصریان با حتیها در قادش ذکرش رفته است. حلب ظاهراً مطابق ارام صوبه (arāme sube) است که در عهد مذکور میباشد. سلوکوس I نام بروبا (beroyā) بآن داد. خسرو انوشروان آنرا فتح کرد (۵۴۰ ب‌م)، و حلب سخت آسیب دید.

حلب در سال ۱۶ هق تسلیم ابوعبیده‌ی جراح شد؛ چندی مقر حکام امویان در شام بود. اولین امیر حلب (بمعنای وسیع آن، یعنی ناحیه‌ی حلب و سرزمینهای تابع آن) **سیف‌الدوله‌ی حمدانی** (فت ۳۵۶ هق) است، و پس از وی اعقاب او و سپس لؤلؤ و پسرش منصور (← حمدانیان) ظاهراً تا ۴۰۶ هق در این ناحیه فرمانروائی کردند، اگرچه از چندی پیشتر حلب تابع فاطمیان مصر بود. سپس چندی در دست سلاجقه‌ی شام و در ۵۴۱–ح ۵۷۷ هق جزء قلمرو اتابکان شام بود. در قرن ۶م هق سه بار از زلزله‌های سخت آسیب دید، که آخرین و شدیدترین آنها در ۱۱۷۰ ب‌م (۵۶۵ یا ۵۶۶ هق) روی داد، و پس از آن، نورالدین زنگی شهر را از نو بنا نهاد. در ۵۷۹ هق، حلب بدست صلاح الدین ایوبی افتاد، و تا تصرف شهر بدست هولاکو خان در دست خاندان ایوبی بود. سپاهیان هولاکو چند روز شهر را تاراج کردند. اما استیلای مغول دیری نپایید؛ در سال ۶۵۹ هق هولاکو در حمص شکست خورد، و از سوریه خارج شد، و حلب تحت استیلای ممالیک مصر درآمد. حلب در ۸۰۳ هق گرفتار هجوم امیر تیمور شد، و سپس دوچار جنگهای متعدد با ارامنه و ترکمانان آق قوینلو و قرا قوینلو و ترکان عثمانی گردید، و آخر الامر ترکان عثمانی به خدعه بر آن دست یافتند (۱۵۱۶ ب‌م). در دوره‌ی حکومت عثمانی شهر تجارتی پررونقی بود؛ در ۱۸۳۱–۴۰ در دست مصریان بود (سه ابراهیم پاشا، خدیو)، و سپس دگر بار بتصرف ترکان عثمانی درآمد. در جنگ I سپاهیان بریتانیائی و عرب آنرا اشغال کردند (اکتبر ۱۹۱۸)؛ در ۱۹۲۰ تحت قیمومت فرانسه درآمد، در ۱۹۴۱ جزء جمهوری سوریه گردید.

حلب آثار و ابنیه‌ی نظامی و مذهبی و شهری فراوان دارد، که اغلب بخوبی محفوظ مانده‌اند، و تاریخ تقریباً همه‌ی آنها معلوم است، و وسیله‌ی خوبی برای مطالعه در تحول معماری سوریه‌ی شمالی است. خسرو انوشروان باروهای شهر (از دوره‌ی سلوکیان و بیزانس) را خراب کرد، ولی قلعه‌ی آنرا برجای گذاشت. قلعه‌ی حلب بسیار قدیمی است، و ذکرش در متون آشوری و حتی رفته است. آثار دیگرش عبارتند از مسجد زکریا (اصلا از دوره‌ی سلیمان ابن عبدالملک اموی)؛ مدرسه‌ی حلاویه (halāviyye)، که قبل از فتح حلب بدست مسلمانان کلیسای جامع شهر بود، و مسلمانان آنرا به مسجد، و سپس در ۵۴۳ هق نورالدین زنگی آنرا به مدرسه مبدل کرد. مساجد و مقبره‌ها و خانقاههای دوره‌ی ایوبیان؛ ابنیه‌ی فراوان دوره‌ی ممالیک و عثمانیان، از قبیل مساجد متعدد، مورستان [= بیمارستان؛ از ۷۵۵ هق]، مغازه‌های بزرگ، منازل، حمامها، و غیره.

حلبه (holbe)، گیاه؛ ← شنبلیله.

حلزون (halazun)، حیوان نرم‌تن شکمپا، دارای صدف مارپیچی. چندین هزار جنس دارد، که از آن جمله اند حلزونهای آبهای شیرین، حلزون‌های دریائی، و حلزونهای خشکی. هر فرد آن هم نر و هم ماده است. مخصوصاً در اروپا آنرا می‌خورند.

حلزون، از اجزای گوش؛ ← گوش.

حلف (helf)، در تاریخ عرب جاهلیت، نوعی همعهدی و پیمان که بین عشایر و قبایل عرب سبب اتحاد و یگانگی میشد، و ادای قسم با ترتیب خاص نیز از لوازم و تشریفات آن پیمان بود. طرفین پیمان حلفاء (holafā') [مفرد حلیف (halif)] بودند، و البته ممکن بود که یک طرف حلف شخص واحدی باشد. از جمله‌ی حلفهای معروف جاهلیت **حلف المطیبین** (helfo 'l.motayyabin) است، که گویند بموجب آن، عبد مناف با عده‌ای از عشایر قریش بر ضد بنی عبدالدار (bani abde'd.dār) متحد شد، و چون در هنگام عقد آن حلف، ضمن تشریفات دیگر، حلفاء دست در ظرفی آگنده از طیب (tib) [= بوی خوش] کردند و بر کعبه مالیدند، آن را حلف المطیبین خواندند. حلف مشهور دیگر که در تاریخ جاهلیت معروف است **حلف الفضول** (l.fozul'–) است، که در طی آن، عده‌ای از عشایر قریش متحد شدند، و عهد کردند که هر یک از آنها مورد ظلم و تجاوز واقع شد، حلفاء دیگر او را یاری و پشتیبانی کنند. بموجب بعضی روایات، در هنگام عقد حلف فضول پیغمبر حاضر بوده است، و آن را ستوده است. رسم حلف را اسلام ممنوع ساخت، و همه‌ی مؤمنان را برادر شمرد.

حلفاء: ← حلف.

حلق[1] (halq) قسمتی از لوله‌ی گوارش، واقع در جلو ستون فقرات و در عقب حفره‌های بینی و دهان و حنجره. حلق حفره‌ای است نامنظم و قیف‌مانند، بطول ح 10 سم، که عرضش در قسمتهای

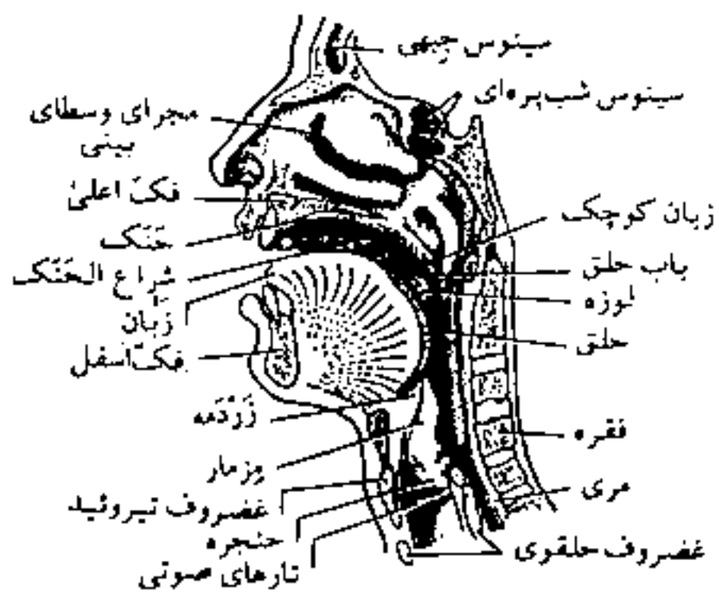

مقطع حلق، دهان، و بینی

مختلف متفاوت است. هفت روزنه در حلق باز می‌شوند: دو لوله‌ی اوستاشی گوش؛ دو روزنه‌ی قسمت خلفی منخرین؛ مجرائی بین انتهای خلفی زبان و شراع الحنک، موسوم به باب حلق[2]؛ روزنه‌ی حنجره، که بوسیله‌ی زردمه باز و بسته میشود (← حنجره)؛ روزنه‌ی مری. حلق در حال استراحت دائماً برای عبور هوا باز است. در هنگام بلع، راههای بینی و حنجره به حلق بسته میشود، و غذا بطرف مری رانده میشود. لوزتین در طرفین قسمت قدامی حلق قرار دارند.

حلقه[3] (halqe)، فنس سیکل (sikl)، رشته‌ی تغییراتی در یک دستگاه که آنرا بحالت اولیه باز گرداند. بسیاری از ماشینها و دستگاههای مفصل با حلقه‌های معین کار میکنند. نیز ← سیکل؛ ترمودینامیک؛ حلقه‌ی کربون.

حلقه‌داران (halqe.dārān)، لتی آنلیدا[4] (-ānne lidā)، سلسله‌ای از جانوران که بدنی دراز و متشکل از حلقه‌های متشابه دارند، و دارای این مشخصات نیز هستند: حفره‌ی درونی نسبةً حجیم؛ جهاز گردش خون (معمولا خون هموگلوبین‌دار)؛

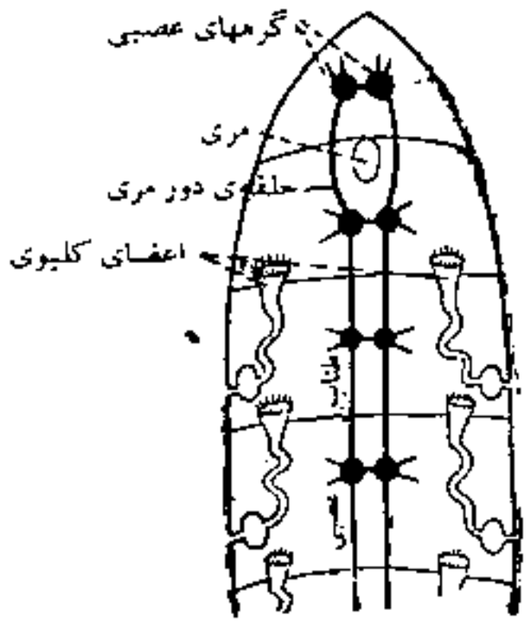

اعضای کلیوی و سلسله‌ی اعصاب یک حلقه‌دار

سلسله‌ی اعصاب، مشتمل بر گرههای عصبی دماغی (در حکم مغز جانور)، حلقه‌ای عصبی به دور مری، و یک جفت طناب عصبی در ناحیه‌ی شکم؛ اعضای کلیوی، برای دفع و تنظیم آب بدن، که بعضی یا بیشتر حلقه‌ها هر یک یک جفت از آنها دارند. بعضی از حلقه‌داران زوایدی نیز دارند ولی، بر خلاف زواید بندپائیان، بند بند نیستند. کرم خاکی و زالو از جمله‌ی حلقه‌داران اند.

حلقه‌ی کربون[5] (halqeye karbon) یا **سیکل کربون** (sikle)، در فیزیک و نجوم، رشته‌ای از فعل و انفعالات هسته‌ای که در آنها، بوساطت کربون (که نقش کاتالیزگر دارد)، از ۴ پروتون (هسته‌ی ئیدروژن) یک هسته‌ی هلیوم پدید می‌آید، و در ضمن، انرژی شگرفی رها میشود. حلقه‌ی کربون احتمالا منبع انرژی خورشید و بعضی دیگر از ستارگان است. طرح حلقه‌ی کربون در ۱۹۳۹ بوسیله‌ی ه. ا. بته در کشمة و ک. ف. وایتسزکر در آلمان، مستقل از یکدیگر، ریخته شد.

در توضیحات آتیه، C، N، O، H، و He بترتیب علامت کربون، نیتروژن، اکسیژن، ئیدروژن، و هلیوم است؛ γ (گاما) علامت شعاع گاما، و e^{+} علامت پوزیترون میباشد؛ عناصر رادیوآکتیو ناپایدار با علامت "*" متمایز شده است (نیز ← اتم؛ فعل و انفعال هسته‌ای). حلقه‌ی کربون متضمن ۶ مرحله‌ی ذیل است،

(۱)pharynx (۲)fauces; isthmus faucium (۳)cycle (۴)Annelida (۵)carbon cycle

$$^{12}_{6}C+^{1}_{1}H\rightarrow ^{13}_{7}N^{*}+\gamma$$
$$^{13}_{7}N^{*}\rightarrow ^{13}_{6}C+^{0}_{1}e$$
$$^{13}_{6}C+^{1}_{1}H\rightarrow ^{14}_{7}N+\gamma$$
$$^{14}_{7}N+^{1}_{1}H\rightarrow ^{15}_{8}O^{*}+\gamma$$
$$^{15}_{8}O^{*}\rightarrow ^{15}_{7}N+^{0}_{1}e$$
$$^{15}_{7}N+^{1}_{1}H\rightarrow ^{12}_{6}C+^{4}_{2}He$$

توضیح آنکه در مرحله‌ی اول، کربونِ ۱۲ (یعنی کربون معمولی)، با گرفتن یک پروتون (هسته‌ی ئیدروژن)، تبدیل به نیتروژنِ ۱۳ میشود، و قسمتی از انرژی آن بصورت شعاع گاما صادر میگردد؛ در مرحله‌ی دوم، هسته‌ی ناپایدار نیتروژن، مانند سایر عناصر رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته)، متلاشی میشود، و یک پوزیترون از دست داده تبدیل به کربون ۱۳ میگردد، و هکذا؛ در آخرین مرحله، کربون ۱۲ و یک هسته‌ی هلیوم پدید میآید. انرژی رهاشده در این فعل و انفعالات ناشی از اینست که در تبدیلِ ۴ پروتون به هسته‌ی هلیوم، کاهش جرمی تخمیناً برابر ۰٫۰۲۸۶۹۸ واحد اتمی جرم است، که بموجب ← معادله‌ی اینشتین، معادل ۲۶٫۷ میلیون الکترون‌ولت انرژی است (بوسیله‌ی محاسبات دقیقتر، معلوم میشود که مقدار انرژی به ۳۰ میلیون الکترون‌ولت نزدیکتر است). برای افتادن حلقه‌ی کربون موقوف به چندین میلیون درجه دما و فشار زیاد است (این شرایط در خورشید جمع است). نیز ← زنجیر پروتون-پروتون.

حلقه‌ی کربون[1] (halqeye karbon) یا **سیکل کربون** (sikle)، در زیستشناسی، حلقه‌ی فرایندهائی که موجودات زنده، بوسیله‌ی آنها، کربون انیدرید کربونیک جو را در سوخت و ساز خود بمصرف میرسانند. این حلقه مشتمل است بر ساخته شدن ئیدراتهای کربون در گیاهان، بوسیله‌ی عمل فوتوسنتز، از کربون انیدرید کربونیک و آب در مجاورت کلوروفیل بکومک اشعه‌ی خورشید؛ تبدیل ئیدراتهای کربون گیاهی در بدن حیوانات به موادی که برای ساختمان بدن و اعمال حیاتی آنها لازم است؛ و تباهی اجساد و فضولات حیوانی، بکومک باکتریها، و بازگشتن انیدرید کربونیک به جو.

حلل مطرز (holale motarraz)، کتابی در لغز و معما، از شرف‌الدین علی یزدی، مورخ معروف دوره‌ی تیموری و مؤلف ظفرنامه‌ی تیموری. درین کتاب از انواع معماها و لغزهای مربوط به کلمات و ارقام و دیگر فنون مربوط بدان سخن گفته شده است. مؤلف گزیده‌ای از این کتاب را نیز بنام منتخب حلل جداگانه تدوین کرده است. نیز ← حلیه‌ی حلل.

حلوا (halvā)، غذائی که معمولا با آرد گندم الک‌کرده، شکر، روغن، و زعفران پخته می‌شود. با آرد برنج (بجای آرد گندم) نیز حلوا میپزند، و از اقسام دیگرش حلوای گل زرد است. حلوا را معمولا در بشقاب پهن کرده روی آنرا با پشت قاشق صاف میکنند. علاوه بر صرف کردن آن بعد از غذا، در مراسم عزاداری و نیز بعنوان خیرات پخته و بین فقرا توزیع میشود.

حلوان (halvān)، دهستان (جمع ح ۱۴۰؛۱۱)، شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)، دارای ۱۱ (؟) آبادی. مرکزش، **حلوان** (جمع ۴۲۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲۰ کیلومتری ل‌غ طبس است.

حلوان (holvān)، یا **خالا** (xālā)، شهر بسیار قدیم، بر ساحل چپ رود حلوان، در ج سر پل زهاب، که امروز بکلی ویران است، ولی محل آن بسبب ویرانه‌های بنای طاق گرا (از دوره‌ی ساسانی) معلوم میباشد. شهر بر مدخل یکی از گردنه‌های جبال زاگرس بنام عقبه‌ی حلوان (aqabeye) و بنام لاتینی زاگری پولای (zāgri pulāy) واقع بوده (نیز ← پاطاق یا تنگ پاطاق). رود حلوان، که از این شهر نام گرفته است، از ریزابه‌های دیاله است، که در ج کرنه سرچشمه میگیرد، و از قصر شیرین میگذرد.

در روایات عرب، شهر حلوان را از بناهای قباد I ساسانی (نیمه‌ی دوم قرن ۵م ب‌م) شمرده اند، ولی در واقع این شهر بسیار قدیمتر بوده است، و در دوره‌ی آشوریها، بنام خلمنو (xalmanu)، وجود داشته است. اطرافش بسیار حاصلخیز است، و چشمه‌های گوگردی نیز دارد. و خاصه انجیر آن (شاه‌انجیر) در مشرق‌زمین معروف بوده است. در سال ۱۹ هق، که اعراب آنرا گرفتند، شهری بسیار پررونق بود، و این حال در قرون اولیه‌ی اسلام نیز برقرار بود. حلوان باروئی با ۸ دروازه و مسجدی بزرگ داشت، و یهودیان کنیسه‌ی معتبری در خارج باروی شهر داشتند. در اواخر قرن ۴م هق، سلسله‌ای کمابیش مستقل در حلوان بر سر کار آمد که دومین امیر (۴۰۱-۴۳۷ هق) آن، فارس ابن محمد (fārese ʾbne)، گرفتار ابراهیم اینال سلجوقی گردید. ابراهیم حلوان را گرفت، و تاراج کرد، و بسوخت. حلوان چند بار (از جمله در ۵۴۴ هق) دوچار زلزله شد، و از قرن ۷م هق ویران بود. ذکر دو درخت نخلی که ظاهراً در آنجا بوده است و داستانهائی در باب آنها در اشعار شعرای عرب آمده است.

حلول (holul)، در اصطلاح حکما، اختصاص چیزی به چیز دیگر، بدانگونه که اشاره به یکی عین اشارت بآن دیگری باشد. ازین دو چیز یکی را حال (hāll) گویند و دیگری را محل (mahall). حلول ممکن است سریانی (sarayāni) یا طریانی (tarayāni) باشد. در نوع اول، چنان پنداشته میشود که اجزای حال در اجزای محل درمیآید (مثل حلول گل در گلاب)؛ و در نوع دوم، محل فقط ظرف حال میشود، و این نوع را حلول جواری (javāri) نیز میخوانند. نزد حکما، ارتباط و نسبت بین جسم با مکان، بین عرض و جوهر، و بین صورت و ماده، حلول خوانده می‌شود، چنانکه از علاقه و ارتباط جسم و روح نیز تعبیر به حلول میکنند. بعضی از صوفیه، و نیز پیروان بعضی مذاهب و فرق شیعه، بنا بر مشهور، معتقد به امکان و وقوع حلول خداوند در انسان بوده‌اند. این اعتقاد را جمهور متکلمین و حتی اکثر صوفیه رد کرده‌اند، و حلول چیزی را در چیز دیگر مستلزم محالست آن دو دانسته‌اند، و چون خدا با هیچ چیز مجانس نیست، امکان حلول او را در اجسام نفی کرده‌اند. نیز، حلول را مستلزم احتیاج حال به محل دانسته‌اند، و چون احتیاج را بر خداوند روا نمیدانسته‌اند، قول به حلول را مستلزم کفر و ضلال دانسته‌اند. بهمین سبب، بعضی از صوفیه (مثل حلاج) و بعضی فرق غلاة (مثل سبائیه، جناحیه، خطابیه، و نصیریه) بعنوان اعتقاد به حلول مورد تکفیر واقع شده‌اند، و ازین حیث عامه‌ی مسلمین آنها را مثل نصاری (که قائل به حلول لاهوت در ناسوت بوده‌اند) دانسته‌اند. پیروان طریقه‌ی وحدت وجود را نیز بعضی از علمای قشری به حلول منسوب داشته‌اند، اما قول به حلول مستلزم اعتقاد به دو وجود است، و چون در فرضیه‌ی وحدت وجود فقط به یک وجود قائلند، طبعاً شبهه‌ی انتساب به حلول در حق آنها صحیح نیست.

حلول، در نجوم: ← تحویل.

حله (helle)، شهر (جمع ۵۱°۳۶۱)، عراق، ۹۳ کیلومتری ج بغداد، کنار شط الحله (شاخه‌ای از فرات)، نزدیک ویرانه‌های شهر قدیم بابل. در قرن ۴م الجامعین (al.jāmeʿayn) [= دو مسجد جامع] نام داشت، و بیشتر آن بر ساحل شرقی رود قرار داشت. در ح ۴۹۵ هق، صدقة ابن منصور (← بنی مزید)، حله [= منزلگاه] را بر ساحل مقابل بنا نهاد، و این شهر با پل قایقیش راه عبور از بغداد به کوفه شد، و بسرعت اهمیت یافت. بقول حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق)، مردم آن شیعه‌ی اثنی‌عشری متعصب بودند، و در آنجا مقبره‌ای ساخته بودند و معتقد بودند که مهدی منتظر از آنجا بیرون خواهد آمد. از مشاهیر منسوب به حله ابن فهد حلی، علامه‌ی حلی، و محقق حلی را میتوان نام برد.

حلی (helli)، منسوب به حله. ← علامه‌ی حلی؛ محقق حلی؛ ابن فهد حلی.

حلیف: ← حلف.

حلیم (halim)، یکی از غذاها، که بر حسب مواد اولیه‌اش اقسامی دارد. حلیم گوشت با گوشت گوسفند چربی‌دار، پیاز، و نخود پخته میشود؛ روی آن روغن داغ‌کرده، دارچین، و شکر می‌ریزند. حلیم بادنجان با گوشت، لوبیای سفید، بادنجان، پیاز، و ادویه طبخ میشود، و ممکن است ساده یا با کشک صرف شود؛ روی آن نعناع داغ میریزند.

حلیمه (halime)، زنی از طایفه‌ی بنی سعد ابن بکر، که بنا بر مشهور، مطابق رسم مکه، محمد ص را پس از تولد برای شیر دادن از آن شهر بیرون برد، و چند سالی در بادیه نزد خود نگاه داشت.

حلیمه، نام دختر حارث ابن جبله (از پادشاهان غسانی شام)، که به خوبروئی شهره بوده است، و یکی از ایام العرب، بنام او، یوم حلیمه [= روز حلیمه] خوانده میشود. درین روز بین منذر ابن ماء السماء، پادشاه حیره، با حارث ابن جبله جنگی سخت روی داد، و چون حارث اعلان کرده بود که هر کس درین جنگ منذر را بکشد وی حلیمه را بپاداش بدو تزویج خواهد کرد، این جنگ را یوم حلیمه خواندند. در امثال عرب آمده است که "ما یَومُ حلیمة بِسِرّ" [= روز حلیمه سرّ پنهانی نیست]. و گویند روز حلیمه جنگ بسیار سختی روی داده است، چنانکه غبار میدان جنگ آفتاب را از چشم نهان میداشته است. بموجب بعضی روایات، یوم حلیمه منسوب است به محلی باین نام، که جنگ بین حارث و منذر در آنجا روی داده است.

(1) carbon cycle

حلیة الاولیاء (helyato 'l.'āliā') [حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء]، کتابی در ترجمه‌ی احوال اولیا و زهاد و مشایخ صوفیه، بعربی، تألیف حافظ ابو نعیم (فت ۴۳۰ هق). کتاب در ۴۲۲ هق بپایان رسیده است، و بنا بر مشهور، مؤلف آن را در نشابور به ۴۰۰ دینار فروخته است. حلیة الاولیاء مشتمل است بر ذکر جماعتی از صحابه، تابعین، خلفا، ائمه، و زهاد و متصوفه، با بعضی احادیث و اقوال آنها، و در تنظیم و تبویب کتاب و ذکر اسناد، شیوه‌ی کار مؤلف منجر به تکرار و اطناب شده است، و بدین سبب کتاب تفصیل زیاد یافته است. شیخ ابوالفرج عبدالرحمان ابن علی ابن الجوزی آن را مختصر کرده، و صفوة الصفوه (safvato 's.safva) نامیده است. حلیة الاولیاء از مآخذ معتبر تصوف اسلامی و احوال متصوفه‌ی قدیم بشمار است، و تفاوت آن با طبقات سلمی در این است که وی، بر خلاف سلمی، اکتفا به اقوال مشایخ نکرده است، و بنقل احوال و حکایات آنها نیز پرداخته است. حلیة الاولیاء در قاهره بطبع رسیده است (۱۳۵۱–۵۷ هق).

حلیة المتقین (helyato 'l.mottaqin)، کتابی بفارسی، از تألیفات ملا محمد باقر مجلسی، فقیه معروف دوران صفوی، در باب آداب و سنن شرعی و آیین معاشرت و معامله بر حسب دستورهای دینی.

حلیه‌ی حلل (helyeye holal)، مشهور به **رساله‌ی کبیر در معما**، تلخیصی از حلل مطرز، در معما و لغز، که بوسیله‌ی نورالدین عبدالرحمان جامی صورت گرفته است (۸۵۶ هق). جامی آنرا ظاهراً بنام ابوالقاسم بابر (فت ۸۶۱ هق) ساخته است، و کتاب از آثار جوانی شاعر محسوب است.

حما، شهر، سوریه، ← حماة.

حماد (hamād)، نام قسمت جنوب غربی بادیة الشام، که گاهی به همه‌ی این بیابان نیز اطلاق شده است. لوله‌های نفت رابط میدانهای نفت کرکوک با حیفا و طرابلس از حماد میگذرند.

حماد ابن بلکین: ← حمادیان.

حماد راویه (hammāde rāvia)، ۷۵–۱۵۵ هق، از راویان مشهور و از ادبای عرب؛ مت کوفه. پدرش از اسرای دیلمی بود، و نامش را باختلاف هرمز، میثره، و سابور (= شاپور) ذکر کرده اند. حماد به اشعار جاهلی و اسلامی و همچنین به ایام العرب احاطه‌ی تمام داشت، و در باره‌ی شعر و شاعری آراء و احکام او معتبر شمرده میشد. معلقات را جمع کرد. حماد در دربار خلیفه یزید ابن عبدالملک تقرب داشت. در تاریخ وفاتش اختلاف هست. نیز ← حماد عجرد.

حماد عجرد (hammāde ajrad) [ابوعمر (یا ابویحیی) حماد ابن عمر ابن یونس ابن کلیب (kolayb)]، فت ظاهراً ح ۱۶۱ هق، ادیب و شاعر معروف از موالی عرب. از اهل کوفه یا واسط بود، و از مشاهیر زنادقه‌ی اسلام و از منتسبان به مانویت بشمار میآید. حماد عجرد از اقران صدیق حماد راویه و حماد زبرقان (zebreqān) بوده است، و بسبب کمال دوستی و یکرنگی، هر سه تنی واحد بشمار میآمده‌اند. وی بشار ابن برد را هجا گفته است، و هر دو یکدیگر را به زندقه متهم کرده‌اند. گویند که او یک چند منادمت ولید ابن یزید اموی کرد، و در ایام مهدی به بغداد آمد. در اهواز کشته شد، و گویند در مجاورت قبر بشار مدفون گشت.

حمادیان (hammādiān) یا **بنو حماد** (banu)، سلسله‌ای از امرای بربر از قبایل صنهاجه و منشعب از زیریان، که در ۴۰۶–۵۴۷ هق در المغرب وسطی (کمابیش مطابق الجزایر، در افریقای شمالی) فرمانروائی کردند، و سرانجام بدست عبدالمؤمن ابن علی موحدی برافتادند. مؤسس سلسله، **حماد ابن بلکین** (hammāde 'bne bolokkin) (فت ۴۱۹ هق)، پسر بلکین بود (← زیریان)، و از جانب برادر خود منصور ابن بلکین و پسرش بادیس ابن منصور، که تابع فاطمیان مصر بودند، در قسمتی از المغرب وسطی حکومت داشت، و با قبایل زناته جنگید. در ۳۹۸ هق، قلعه‌ای در کوهستان بنا نهاد، که به قلعه یا قلعة بنی حماد (qal'ato bani) معروف شد، و آنرا کرسی خود قرار داد. بادیس در صدد عزل او برآمد، ولی حماد قیام کرد، و از اطاعت فاطمیان مصر سر فروپیچید، و خود را تابع خلیفه‌ی عباسی خواند، و استقلال خویش را اعلام کرد (۴۰۶ هق)، و سرانجام معز ابن بادیس (← زیریان) استقلال او را شناخت (۴۰۸ هق). بعد ازو، پسرش **قائد ابن حماد** (qā'ede 'bne) در ۴۱۹–۴۴۶ هق، و سپس پسر قائد، **محسن ابن قائد**، در ۴۴۶ هق حکومت راند. **بلکین ابن محمد** در ۴۴۷–۴۵۴ هق امارت کرد، و در المغرب اقصی (مراکش) نفوذ نمود، و فاس را گرفت. وی بوسیله‌ی پسر عمویش **ناصر ابن علناس** (alennās) بقتل رسید. ناصر در ۴۵۴ –۴۸۱ هق و پسرش **منصور ابن ناصر** در ۴۸۱–۴۹۸ هق سلطنت کردند. دوره‌ی ناصر و منصور درخشانترین ادوار سلطنت این سلسله است. قلمرو ناصر شهرهای الجزایر و قسنطینه را دربر داشت، و وی چندی بر قیروان و تونس نیز سلطنت کرد. سرانجام مقتدرترین سلاطین المغرب گردید. شهر بجایه را بنا نهاد، و تجار ایتالیائی را بدانجا جلب نمود تا بر ثروت اتباع خود بیفزاید. منصور پایتخت خود را از قلعه، که در معرض حملات عربها قرار گرفته بود، به بجایه منتقل نمود (۴۸۳ هق). مملکت خود را در مقابل مرابطون حفظ کرد. بعد از وی قدرت حمادیان رو به انحطاط گذاشت. در امارت (۵۱۵–۵۴۷ هق) **یحیی ابن عزیز**، عبدالمؤمن ابن علی موحدی بجایه را گرفت، و یحیی سرانجام تسلیم مهاجمین شد (۵۴۷ هق)، و سلسله‌ی حمادیان منقرض گردید.

حمار، قضیه‌ی، در هندسه: ← قضیه‌ی حمار.

حماسه (hemāse) [بعنوان اسم خاص]، عنوان دو مجموعه‌ی مستقل مشهور از اشعار قدیم عرب، که اولی را ابوتمام و دومی را بحتری شاعر تألیف و تدوین کرده‌اند. **حماسه‌ی ابوتمام** شامل ده باب است (حماسه، مراثی، آداب، نسیب، هجا، مدحت نسا، و غیره)؛ در هر یک ازین ابواب، قصاید و یا ابیات گزیده‌ای از شاعران جاهلی و اسلامی نقل شده است. طول این ابواب متفاوت است، و عنوان حماسه ظاهراً بسبب طول نسبی باب اول کتاب به تمام کتاب داده شده است. ابوتمام حماسه‌ی خویش را در توقف همدان، هنگامی که از خراسان که بقصد دیدار عبدالله ابن طاهر بآنجا رفته بود باز میگشته است، تألیف کرده است، و کتاب او بسبب نقل و ضبط اشعار بسیاری از گویندگان که دیوان آنها از بین رفته است، و هم بسبب ذوق و سلیقه‌ای که در انتخاب اشعار بکار برده است، امتیازی خاص دارد. **حماسه‌ی بحتری**، هر چند از جهت تنظیم و تبویب بر حماسه‌ی ابوتمام تا حدی مزیت دارد، از لحاظ حسن انتخاب بپای کتاب ابوتمام نمیرسد. غیر از این دو حماسه، چند مجموعه‌ی دیگر نیز بنام حماسه تألیف یافته است که بیش و کم تقلیدهائی است از این دو کتاب.

حماسه[1] (hamāse) [از عربی، = دلاوری]، یکی از انواع ادبی، و آن داستانهائی است غالباً به شعر ("شعر" یا "منظومه‌ی حماسی") در وصف پهلوانیها و جنگها و مردانگیها و افتخارات قومی و ملی و نژادی. حماسه خاطره‌ی حادثه یا حوادثی واقعی (اما پیش از تاریخ) است، که سینه به سینه از نسلی به نسل بعد نقل شده، و گذشت قرون و اعصار، و تخیل و افکار و عواطف و آرمانهای ملتی، بر آن شاخ و برگها افزوده، و بدین سبب همراه با امور شگفت و غیر طبیعی گشته است، و بصورت افسانه درآمده، و سرانجام توسط شاعر یا شاعرانی به نظم کشیده شده است. آهنگ پهلوانی، انتخاب کلمات و عبارات، دقت در آنچه برای تحریک حس پهلوانی و عزت نفس مردمان لازم است، و انتخاب وزنی مناسب این احوال، شعر حماسی را شکوه و مهابت میبخشد. حماسه نماینده و تجسم آرمانهای یک ملت است، و قهرمان حماسی تجسم انسانی با خصایص و عواطف و افکار و آرزوهای آن ملت. سرگذشت قهرمان اول حماسه معمولا وحدت‌بخش قسمتهای دیگر آن است. حماسه قدیمترین نوع ادبی است که در اذهان و عواطف ملل نفوذ داشته و آنها را تحت تأثیر قرار داده است. علاوه بر حماسه‌های اساطیری، نوعی دیگر از حماسه هست حاکی از وقایع جنگی و پهلوانی مربوط به دوران تاریخی، که میتوان نام "حماسه‌ی تاریخی" بر آن نهاد.

از حماسه‌های ایرانی مربوط به وقایع پیش از تاریخ منظومه‌های مهر یشت و زامیاد یشت در اوستا، منظومه‌ی ایاتکار زریران در ادبیات پهلوی، و شاهنامه‌ی فردوسی (قسمتهای پیشدادیان و کیانیان) و گرشاسپنامه‌ی اسدی طوسی در ادبیات فارسی است. از جمله‌ی حماسه‌های تاریخی ظفرنامه‌ی حمدالله مستوفی و شهنشاهنامه‌ی صبا است. از حماسه‌های منثور، کارنامه‌ی اردشیر بابکان به زبان پهلوی و شاهنامه‌ی ابوالمؤید بلخی و شاهنامه‌ی ابومنصوری را میتوان نام برد. داستانهای اسکندرنامه، دارابنامه، سمک عیار، و داستان عامیانه‌ی حسین کرد از جمله‌ی حماسه‌های منثور ولی عامیانه است. منظومه‌های حماسی فارسی غالباً (مانند شاهنامه و گرشاسپنامه) در قالب مثنوی و در ← بحر متقارب سروده شده است. فقط شاهنامه‌ی مسعودی مروزی (که بیش از سه یا چهار بیت از آن نمانده است) در ← بحر هزج ساخته شده است.

از حماسه‌های منظوم در ادبیات سانسکریت مهابهاراتا و رامایانا، در ادبیات یونانی ایلیاد و اودیسه، و در ادبیات رومی انئید (← انه) است. قسمت عمده‌ای از ادبیات قدیم عرب اشعار حماسی بوده است، و این اشعار در منتخبات و مجموعه‌های اشعار عرب مقامی ممتاز دارند (← حماسه، بعنوان اسم خاص).

---

(۱) epic

از حماسه‌های معروف اروپائی سرود رولان (فرانسوی) (← رولان)، بیوولف (انگلیسی) و بهشت گمشده (انگلیسی) (← میلتن)، سرود نیبلونگن (آلمانی) (← نیبلونگن)، کمدی الاهی (ایتالیائی) و رهائی اورشلیم (ایتالیائی، از تاسو)، لوزیاد (پرتغالی، از کاموئش)، و سرود دسته‌ی ایگور (روسی) را میتوان نام برد.

حماسی، شعر: ← حماسه.

حماض (hommāz)، گیاهان مختلفی که ترش هستند، مانند ترشک و شبدر ترشک.

حمالة الحطب: ← ام جمیل.

حماة (hamāt) یا **حما** (hamā)، یا **اپیفانیا**[1] (epifāneyā)، شهر (جه ۵۰۷'۱۶۷)، ل سوریه، بر دو ساحل رود اورونتس (نهر العاصی)، ۱۲۰ کیلومتری ج‌غ حلب. در پهنه‌ی حاصلخیزی قرار دارد. مصنوعاتش کالاهای ابریشمی و پنبه‌ای است. هم اکنون، مانند قرن ۱۴م، دولابهای بزرگی (بعضی بقطر ۲۷ متر) آب از اورونتس به شهر میآورند.

حماة شهری بسیار قدیمی است؛ در ایام باستانی در دست حتیها بود، و کتیبه‌های حتی در آنجا بدست آمده است؛ در ۷۲۰ ق‌م ضمیمه‌ی امپراطوری آشور شد؛ بعدها جزء امپراطوری ایران گردید، و سپس بدست اسکندر مقدونی افتاد. آنتیوخوس IV (ملقب به اپیفانس) آنرا اپیفانیا نام داد. در سال ۱۶ هق بدست مسلمانان افتاد؛ تا قرن ۴م هق جزء جند حمص بود. در زمان سیف الدوله‌ی حمدانی جزء قلمرو فرمانروای حلب گردید، و تا مرگ (۵۰۷ هق) رضوان ابن تتش بهمین حال بود، و سپس چندی در دست آل زنگی بود. در ۵۷۲ هق صلاح‌الدین ایوبی آنرا گرفت، و از آن ببعد مدتها در دست ایوبیان بود. محمد الناصر، سلطان مصر، سلطنت حماة را به **ابوالفدا** (فت ۷۳۲ هق) داد؛ در دوره‌ی ابوالفدا شهر رونق بسیار یافت؛ مقبره‌ی او در حماة است. با استیلای ترکان عثمانی بر شام، حماة نیز جزو دولت عثمانی گردید. از آثار جالبش مسجد جامع (مشتمل بر مقبره‌ی الملک المظفر III) و جامع النّوری (از زمان نورالدین زنگی) است.

حمایت[2]، در اصطلاح اقتصاد، تنظیم واردات و صادرات بمنظور حفظ کالاهای کارخانه‌های داخلی در مقابل رقابت کالاهای خارجی. بهترین نمونه‌ی آن وضع عوارض گمرکی است بر واردات (← گمرک). انگلستان از ح ۱۸۶۰ از حمایت کالاهای داخلی صرف نظر کرد، ولی مجدداً بین جج I و جج II از اصول حمایت پیروی کرد. کشمة همیشه از سیاست حمایت کالاهای داخلی پیروی کرده است. دولت ایران از سالهای بعد از جج I، که بعضی از کارخانه‌ها به تولید مواد مصرفی اقدام کردند، از طریق وضع عوارض گمرکی و سایر مقررات ارزی و سهمیه‌بندی به حمایت کالاهای داخلی پرداخت.

حمایل جوزا: ← جبار، در نجوم.

حمایلی: ← قطع.

حمای نفاسی: ← تب نفاسی.

حمد، سوره‌ی (hamd) [= ستایش]، اولین سوره‌ی قرآن، که بهمین جهت مشهور به فاتحة الکتاب (fātehato 'l.ketāb) [= گشاینده‌ی (آغاز) کتاب] است. مدنی و دارای هفت آیه می‌باشد. در عین اختصار دستور العمل جامعی است برای طرز اظهار بندگی در مقابل عظمت الاهی، یاری جستن از خدا برای هدایت شدن براه راست، و ابراز تنفر از کجروی و گمراهی. از اجزای نماز است، و در کلیه‌ی نمازها (باستثنای نماز میت) خوانده میشود، و حتی در حدیث از پیغمبر اکرم وارد است که نماز بدون آن نماز نیست. مسلمانان برای شفای بیماران و آمرزش اموات آنرا بسیار تلاوت میکنند. به **ام الکتاب**، سبع المثانی (sab'o 'l.masāni)، الوافیه (al.vāfia)، الکافیه (al.kā-fia)، و الاساس (al.'asās) نیز شهرت دارد. نیز ← فاتحه.

حمدادی (hamdādi)، دهستان (جه ح ۲'۸۰۰)، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار خلیج فارس؛ دارای ۹ (؟) آبادی.

حمدالله مستوفی (hamdo'l.lāhe mostŏfi)، شاعر و مورخ و جغرافیانویس ایران در قرن ۸م هق. وی اهل قزوین بوده است، و افراد خاندانش غالباً مستوفیان و متصدیان امور دیوانی بوده‌اند. خود وی، چندی به صحبت خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر رسیده، و از جانب او یک چند متصدی مالیات قزوین و زنجان و ابهر و طارمین شده است. از آثار او سه کتاب باقی مانده است، **تاریخ گزیده**، که آن را بسال ۷۳۰ هق بنام خواجه رشیدالدین کرده است؛ **ظفرنامه**، که تاریخ منظومی است به وزن شاهنامه، و آن را بسال ۷۳۵ هق تمام کرده است؛ **نزهة القلوب**، که کتابی است در هیئت و جغرافیا، بفارسی، و آن را در ۷۴۰ هق بپایان آورده است.

حمدالله مستوفی، مقبره‌ی، برج چهارگوش از قرن ۸م هق، در قزوین. در ۱۳۱۹ هش تعمیر و گنبد کاشی مخروطی آن تجدید شد.

حمدان ابن حمدون: ← حمدانیان.

حمدان قرمط (hamdāne qermet)، قرن ۳م هق، از رؤسا و داعیان معروف فرقه‌ی مشهور قرامطه. ظاهراً نام قرامطه از لقب او مأخوذ است. تاریخ وفات او بدرستی معلوم نیست، و تا سنه‌ی ۲۸۶ هق زنده بوده است.

حمدانیان (hamdāniān) یا **بنو حمدان** (banu hamdān)، خاندانی از قبیله‌ی معروف تغلب، که از اواخر قرن ۳م هق تا ۳۶۹ هق کمابیش بر موصل و الجزیره، و شاخه‌ای از آنها از ۳۳۳ هق تا اواخر قرن ۴م هق بر حلب و قسمت شمالی شام فرمانروائی داشتند. این سلسله منسوبست به **حمدان ابن حمدون** (hamdun)، که صاحب ماردین بود، و در ۲۸۱ هق که معتضد خلیفه بآن شهر لشکر کشید، گریخت و پسر خود حسین ابن حمدان را در آنجا گذاشت. حسین شهر را بر خلیفه بگشود، و کمی بعد خاندان حمدانی در دربار خلیفه اعتبار فراوان یافت. برادران حسین نیز، مانند وی، از طرف خلیفه مناصب عالی داشتند، و گاه با خلیفه در جنگ بودند، و گاه از در اطاعت درمیآمدند. معروفترین آنها **ابوالهیجاء** است که از ۲۹۳ هق تا آخر عمر حکومت موصل داشت، ولی از ۳۰۸ هق اداره‌ی امور را به پسرش **حسن** معروف به **ناصرالدوله‌ی حمدانی** (فت ۳۵۸ هق) سپرد، و حسن تا آخر عمر در موصل بود، و قلمرو خود را بسط داد. پسرش، **عدةالدوله ابوتغلب فضل‌الله** (oddato'd.döle abu-taqleb)، معروف به **الغضنفر** (al.qazanfar)، ۳۲۸-۳۶۹ هق، از ۳۵۸ تا ۳۶۹ هق حکومت موصل داشت، ولی وارد اختلافات بین امرای آل بویه شد، و ناچار به شام گریخت، و در آنجا بقتل رسید، و در واقع حکومت حمدانیان بر موصل پایان یافت.

شاخه‌ی حمدانیان حلب با ابوالحسن علی، برادر ناصرالدوله‌ی حمدانی، آغاز میگردد، و او همان **سیف الدوله‌ی حمدانی** معروفست، که در ۳۳۳ هق حلب و حمص را از اخشیدیه گرفت. سیف الدوله بجهت جنگهایش با دولت بیزانس و بسبب توجهی که به علم و ادب داشت مشهور است. پس از مرگ (۳۵۶ هق) او، یگانه پسرش **ابوالمعالی شریف** (abo'l.ma'āli šarif)، معروف به سعد الدوله‌ی حمدانی، بجایش نشست، و او **ابوفراس حمدانی**، شاعر معروف را که از بستگان سیف‌الدوله و دستیار او در جنگ و در ترویج علم و ادب بود بقتل رسانید و حمص را گرفت. در ۳۵۷ هق (۹۶۸ ب‌م) امپراطور نیکفوروس حلب را گرفت؛ در ۳۶۵ هق (۹۷۵ ب‌م) شهر دگر بار بدست حمدانیان افتاد، اگرچه قلعه‌ی آن دو سال دیگر مقاومت کرد. پس از مرگ (۳۸۱ هق) سعدالدوله، پسرش **ابوالفضایل سعید، معروف به سعید الدوله‌ی حمدانی** (فت ۳۹۲ هق)، بجایش نشست، ولی چون وی خردسال بود، حکومت در دست لؤلؤ (lo'lo')، مملوک سیف‌الدوله‌ی حمدانی، بود. در این زمان، دولت حمدانی از طرف جنوب مواجه با دشمنی تازه‌یعنی فاطمیان مصر گردید، و اگرچه در ۳۸۴ هق که لشکریان فاطمیان کار را بر دولت حمدانی سخت کردند، سعیدالدوله از باسیلیوس، امپراطور روم، استمداد کرد، و بیاری وی دست دشمن را کوتاه نمود، سرانجام باطاعت از فاطمیان گردن نهاد. لؤلؤ، که بخیال سلطنت افتاده بود، سعیدالدوله و دختر خود را که بازدواج وی درآورده بود مسموم کرد (۳۹۲ هق)، و تا مدت دو سال بنام پسران سعیدالدوله‌ابوالحسن علی و ابوالمعالی شریف‌تحت تبعیت خلیفه‌ی فاطمی مصر فرمانروائی کرد، و سپس آنان را به قاهره نزد خلیفه‌ی فاطمی فرستاد، و پسر خود منصور ابن لؤلؤ را در حکومت با خود شریک ساخت، و بدین طریق دولت حمدانی حلب منقرض شد. لؤلؤ در ۳۹۹ یا ۴۰۰ هق درگذشت، و منصور ابن لؤلؤ، که خطبه بنام حاکم خلیفه‌ی فاطمی خوانده و خلیفه او را لقب مرتضی‌الدوله (morteza'd.döle) داده بود جانشین او شد، و اگرچه بین منصور و خلیفه بعداً کشمکش روی داد، آغاز فرمانروائی فاطمیان را در حلب می‌توان از زمان وی محسوب کرد.

حمدون قصار (hamdune qassār)، شهرت **ابو صالح حمدون ابن احمد**، فت ۲۷۱ هق، عارف و صوفی معروف. از یاران ابوتراب نخشبی و از مشاهیر صوفیان ملامتیه بود، و گویند شیوه‌ی ملامتیه را او در نیشابور رواج داد. قصار بمعنی گازر است، و ظاهراً وی این کار را پیشه داشته است.

حمرین (hamrin) یا **جبل حمرین** (jabale)،

(1)Epiphania (2)protection

رشته‌کوهی کم‌ارتفاع (۲۰۰ تا ۳۰۰ متر)، که بطول بیش از ۸۰۰ کم بین کوهپایه‌های زاگرس و بین النهرین در خاک عراق ممتد است، و به کوه‌های جنوبی ایران متصل میشود. این رشته در ج جبل سنجار آغاز میگردد؛ در گردنه‌ی فتحه (fatha)، رود دجله از آن عبور میکند؛ در شهربان، شاهراه بغداد به همدان و تهران از آن میگذرد؛ در ناحیه‌ی اهواز، دشت عیلام قدیم (خوزستان) را از دشتهای شط العرب جدا میکند؛ و سرانجام در ولایت فارس به فلات ایران متصل میشود.

نام کوههای حمرین چندین بار تغییر کرده است. آشوریها آنرا اوروخ (orox, urox) می‌خواندند. قدیمترین نام عربی آن بارما (bārem-mā) است، که محتملا اصل سریانی داشته است، و در مآخذ اسلامی بنامهای دیگر هم خوانده شده است. نام کنونی آن اول بار در یاقوت دیده می‌شود (با تلفظ homrin). قسمتی از این کوهها که در غ دجله است حالیه جبل مکحول (makhul) نام دارد.

حمزه (hamze) [ابوعماره حمزة ابن عبدالمطلب ابن هاشم (abu.omāra)]، ف ۳ هق، عموی پیغمبر اسلام و یکی از بزرگان و نام‌آوران قریش در جاهلیت و اسلام. وی در مکه بزاد، و هم در آنجا برآمد، و در بین قریش مکانت تمام داشت. چون اسلام پدید آمد، نخست در قبول آن تردید داشت، اما چون ابوجهل به آزار پیغمبر برخاست، حمزه برآشفت، و ابوجهل را بزد، و اسلام خویش آشکار ساخت. اسلام او موجب پشتیبانی از پیغمبر و پشتگرمی مسلمین گشت. حمزه با پیغمبر به مدینه مهاجرت کرد، و با او در غزوه‌ی بدر و دیگر وقایع شرکت نمود. سرانجام در سه غزوه‌ی احد بدست وحشی، بسن ۵۷ سالگی، بقتل رسید، و به سید الشهداء ملقب گشت. مشهور است که وحشی جگر حمزه را نزد هند (مادر معاویه) آورد، و این زن از کینه‌ای که داشت آنرا جوید، و شهرت او به جگرخوار اشاره بهمین امر است.

حمزه، امامزاده، نام چند امامزاده در ایران. **۱ـ** بقعه‌ی مورخ ۹۵۳ هق، در ده باز، ج‌ش سوریان، فارس. **۲ـ** بقعه‌ی حمزه، فرزند امام موسی کاظم، متصل بجانب جنوبی آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم، شهر ری. بنای آن از عهد صفوی و دارای تزیینات عهد قاجاریه است. ابوالفتوح رازی در صحن آن مدفون است.

حمزه، نورالدین: ← حمزه بیگ ترکمان.
حمزة ابن آترک: ← حمزه‌ی خارجی.
حمزة ابن آذرک: ← حمزه‌ی خارجی.
حمزة ابن عبدالله: ← حمزه‌ی خارجی.
حمزة ابن عبدالمطلب: ← حمزه.

حمزة ابن علی زوزنی (hamzate 'bne alie zuzani)، ف ۴۳۳ هق، مؤسس مذهب دروزیه، که عده‌ای از کتب مقدس این فرقه نیز بدو منسوب است. وی ایرانی و از اهل زوزن بود، و در آغاز کار نمد میفساخت. در حدود سال ۴۰۵ هق به قاهره رفت، و به دعوت باطنیه پیوست. در سنه‌ی ۴۰۸ یا ۴۱۰ هق، عقیده‌ی خود را مشعر بر آنکه خداوند در وجود حاکم، خلیفه‌ی فاطمی، حلول کرده است اظهار نمود، و خود را فرستاده‌ی او و رسول خدا خواند. اما این عقیده، که در یکی از مساجد قاهره اعلام شد، غوغائی سخت برانگیخت، و حمزه، که حاکم او را رسول‌الله و داعی‌الدعاة خوانده بود، از بیم مخالفان روی درکشید، و چندی بعد که حاکم ناپدید شد (۴۱۱ هق) و پسرش علی ملقب به ظاهر جای او را گرفت، دعوت حمزه دوچار فترت شد، و چون ظاهر از وی اظهار بیزاری نمود (۴۱۴ هق)، حمزه ناچار شد از اقامت در مصر چشم بپوشد. پس به شام رفت، و یارانش در آنجا به وی پیوستند، و اکثر آنها در حدود مواضعی که به جبل دروز موسوم است اقامت کردند. این جماعت که، ظاهراً برای تقیه و حفظ حمزه از آسیب احتمالی مخالفان، به‌نام دروزیه معروف شدند، حمزه را "عقل کلی"، "قائم زمان"، "آدم کلی"، و "امام" میخوانند. از جمله‌ی کتب منسوب به حمزه، که نزد دروزیه معتبر و مقدس شناخته میشود، یکی کتاب الدامغه (ad.dāmeqa) است در رد نصیریه؛ دیگر الرضی و التسلیم، در بیان عصیان درزی است؛ و همچنین است التنزیه، الصحبة الکامله، شرط الامام، و کتب دیگر، که اکثر آنها در واقع از آثار حمزه نیست، و بعدها آنها را باسم او برساخته‌اند.

حمزه بک (hamze bak)، ف ۱۲۵۰ هق، از سرکردگان مجاهدین مسلمان قفقاز. بعد از قتل قاضی ملا ریاست مجاهدین باو واگذار شد، اما او چنانکه باید از عهده‌ی این کار برنمیآمد، و مدت ریاست او بیش از دو سال طول نکشید. در ۱۲۵۰ هق کشته شد، و بعد از او شیخ شامل بریاست و سرداری مجاهدین انتخاب گشت.

حمزه بیگ ترکمان (hamze beyge torkamān) [نورالدین حمزه]، ف ظاهراً ۸۴۸ هق، از امرای سلسله‌ی آق قوینلو؛ پسر قرا عثمان. بعد از وفات (۸۳۸ هق) پدر، مدعی و منازع برادرش علی بیگ ترکمان شد، و او را به دربار سلطان عثمانی منهزم نمود (۸۳۹ هق).

حمزه‌لو (hamze.lu)، دهستان، شهرستان خمین؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی.

حمزه میرزا حشمت‌الدوله (hamze mirzā heŝmato'd.dŏle)، ف ۱۲۹۷ هق، از شاهزادگان و حکام و امرای معروف سلسله‌ی قاجاریه؛ پسر عباس میرزا ولیعهد. مقارن آغاز فتنه‌ی سالار به خراسان رفت، و آن فتنه را فرونشاند. چندی بعد بسبب شورش اهالی مشهد و قوت فتنه‌ی سالار، در مشهد بمحاصره افتاد، و از آنجا به هرات گریخت. پس از آن حکومت آذربایجان یافت، و در زمان حکومت او بود که باب در آذربایجان محاکمه و مقتول گشت (۱۲۶۶ هق). در سنه‌ی ۱۲۷۰ هق، حمزه میرزا از حکومت آذربایجان معزول شد، و سال بعد حکومت اصفهان یافت (۱۲۷۱ هق). چندی بعد والی خراسان شد (۱۲۷۵ هق)، و بسبب سوء تدبیر، بعد از دو سال معزول شد (۱۲۷۷ هق). نیز در سنه‌ی ۱۲۸۵ هق والی خراسان شد. در اواخر عمر، حمزه میرزا حکومت بروجرد داشت، و تعدی و اجحاف او در آنجا سبب شد که علمای آن ولایت از او نزد شاه شکایت بردند (۱۲۹۵ هق). چندی بعد، حمزه میرزا مأمور دفع فتنه‌ی شیخ عبیدالله کرد نقشبندی شد، و در اثناء لشکرکشی در صائین‌قلعه‌ی افشار بمرگ طبیعی درگذشت.

حمزه میرزای صفوی (hamze mirzāye safavi)، ح ۹۷۴ـذی الحجه‌ی ۹۹۴ هق، پسر و ولیعهد شاه سلطان محمد صفوی. در دوره‌ی سلطنت پدرش کفایت و رشادت بسیار از خود نشان داد. دو بار هجوم ترکان عثمانی را در آذربایجان دفع کرد. مع ذلک، نفاق و اختلاف امرای قزلباش و ضعف و سستی شاه سلطان محمد باو مجال قدرت‌نمائی نداد. عاقبت در نزدیک گنجه بدست دلاک جوانی بنام خدایوردی بقتل رسید. قاتلش را شاه سلطان محمد بدست خود قصاص کرد، و جسد حمزه میرزا در مقبره‌ی شیخ صفی‌الدین در اردبیل مدفون گشت.

حمزه‌ی اصفهانی (hamzeye esfahāni)، شهرت **ابوعبدالله حمزة ابن حسن اصفهانی**، فاضل بین ۳۵۰ و ۳۶۰ هق، ادیب و لغوی و مورخ عربی‌نویس ایرانی. در اصفهان بدنیا آمد، و صرف نظر از مسافرتهائی که در طلب علم کرد، اکثر عمر را هم در آن شهر بسر آورد. وی اگرچه غالباً بعنوان یک مورخ مشهور نام برده میشود، بیشتر به ادب و لغت توجه داشته است. از جمله‌ی آثار بازمانده‌ی او جمع و تألیف دیوان ابونواس، کتاب الامثال، کتاب التنبیه، و تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء را میتوان نام برد.

حمزه‌ی خارجی (hamzeye xāreji) یا **حمزة ابن آذرک** (hamzate 'bne āzarak) یا **حمزة ابن آترک**، مشهور به **حمزة ابن عبدالله**، ف ح ۲۱۳ هق، از رؤسای خوارج در سیستان. در دوره‌ی خلافت هارون‌الرشید، وقتی که علی ابن عیسی حکومت خراسان داشت، در دنبال یک امر بمعروف، بر عامل سیستان خروج کرد (ظاهراً ۱۸۱ هق). خوارج سیستان دور او جمع شدند، و کار او بالا گرفت، و عیسی ابن علی، که از جانب پدر ولایت سیستان داشت، از او شکست خورد (۱۸۲ هق). پس از آن، حمزه در سیستان و کرمان کر و فر بسیار کرد، و اتباع او در شهرها و قرای سیستان و خراسان قتل و کشتار بسیار کردند. عاقبت خلیفه خود بقصد دفع حمزه و فرونشاندن اغتشاش خراسان، و حل بعضی مشکلات دیگر، از بغداد بیرون آمد (۱۸۹ هق)، و از گرگان نامه‌ای به حمزه نوشت، و او را تهدید کرد، اما قبل از آنکه در دفع حمزه اقدام کند در طوس وفات یافت، و حمزه نیز بحدود کابل و سند تاخت، و یک چند در آنجا به غزو و جهاد پرداخت. تاخت و تازهای حمزه درین حدود، که سبب منقطع شدن اخبار او از خراسان گشت، سبب شد که داستان جنگهای او در سند و هند با مبالغات بسیار نقل شود، و اگر آنگونه که بعضی پنداشته اند، بین داستان حمزه‌ی خارجی و حکایات حماسه‌ی عامیانه‌ی معروف امیر حمزه‌ی صاحبقران ارتباطی باشد، در واقع راجع است بهمین جنگ‌هائی که حمزه در حدود سند و هند کرده است. در باب پایان کار حمزه اطلاعات موثقی در دست نیست؛ بموجب بعضی روایات، علی ابن عیسی او را دنبال کرده در نزدیک کابل او را کشت. از تاریخ سیستان، که درین باب تفصیلات بیشتر دارد، چنین برمیآید که حمزه کشته نشد، بلکه سالها بعد از آن نیز زیست، و عاقبت به اجل خود وفات یافت. هم بموجب روایت تاریخ سیستان، حمزه‌ی خارجی ایرانی بود، و نژادش به زو طهماسب می‌

رسید.

حمص[1] (hems)، ین و لتی **امسا**[2] (emesā)، شهر (جم ۱۳۲٬۶۳۷)، غ سوریه، بفاصله‌ی ۱٫۵ کیلومتری رود اورونتس (نهر العاصی) در ج حماة. در دشت حاصلخیزی بر ملتقای جاده‌های مهم و خطوط آهن واقعست. شغل عمده‌ی اهالی بافتن منسوجات ابریشمی و بار آوردن میوه و سبزیها و گندم است. حمص مرکز داد و ستد نواحی اطراف میباشد.

امسا از ایام باستانی اهمیت داشته، و میدان نبرد دولتهای مجاور بوده است که بر سر دشت حاصلخیز سوریه‌ی مرکزی میجنگیدند. از آن جمله است جنگی که در ح ۱۲۹۶ (یا ح ۱۲۸۸) قم نزدیک آنجا بین رامسس II و حِتیها روی داد. آورلیانوس در اینجا زباء، ملکه‌ی تدمر، را مغلوب کرد. یکی از معابد بزرگ بعل در امسا بود، و در قرن ۳م ب‌م، که کاهن این معبد بعنوان **هلیوگابالوس** به امپراطوری رسید، شهر رونق فوق العاده یافت. با نشر مسیحیت، امسا مقر اسقفی گردید.

اعراب در آخر سال ۱۴ هق آنرا گرفتند؛ در تقسیم شام به مناطق نظامی، مرکز یکی از جندها گردید؛ در زمان مروان ابن محمد مردم آن شورش کردند، ولی شهر تسخیر و مردمش سخت تنبیه شدند. در سلطنت **سیف‌الدوله‌ی حمدانی** حمص تحت استیلای حلب درآمد. ملکشاه سلجوقی آنرا به تش داد، و پسرش رضوان ابن تتش آنرا بارث برد. در ۵۷۰ هق صلاح‌الدین ایوبی آنرا گرفت، و تا سال ۶۶۱ هق، که شهر تسلیم هولاکو خان شد، تقریباً همواره تحت حکومت ایوبیان بود. با استیلای (۱۵۱۶ ب‌م) ترکان عثمانی بر شام، حمص مانند بقیه‌ی آن سرزمین رو به انحطاط گذاشت؛ شهر جز در ۱۸۳۱–۴۰ که مصر بر شام استیلا داشت (← ابراهیم پاشا، خدیو)، تا تأسیس مملکت سوریه، تحت حکومت ترکان عثمانی بود.

از ابنیه‌ی عمده‌ی آن مسجد شهر است، که اصلا کلیسا بود، و پس از فتح شهر بدست مسلمانان تبدیل به مسجد گردید. در ۱۹۰۸ مقبره‌ای بسبک ترکی به یادبود خالد ابن ولید، فاتح شام، که در این شهر درگذشت (۲۱ هق) برپا گردید.

حمل[3] (hamal) [عربی، = بره]، اولین صورت فلکی در منطقه البروج، و اولین برج. قریب ۲٬۰۰۰ سال پیش، اعتدال ربیعی در صورت حمل بود، ولی بعلت تقدیم اعتدالین، حالیه "اول حمل" در صورت حوت جای دارد. صورت حمل مشتمل بر ۱۳ ستاره است، که جزء آنند، و ۵ ستاره‌ی دیگر در خارج. دو ستاره‌ی درخشان شاخها (β و γ) شرطان (šaratān)، و ستاره‌ی درخشان α ناطح (nāteh) نام دارد. ستاره‌های α و δ (در دُم) با ستاره‌ی ρ (در ران) مثلثی معروف به بطین (botayn) تشکیل میدهند. شرطان و بطین اسامی دو منزل اول از منازل قمر نیز هستند.

حمل یا آبستنی: ← آبستنی.

حمله‌ی حیدری: ← افتخارنامه‌ی حیدری.

حمورابی[4] (hammu.rabbi)، ۶مین از ۱۱ پادشاه اولین سلسله‌ی سلاطین مملکت قدیم بابل، که تاریخ سلطنتش را باختلاف بین ۲۰۶۷–۲۰۲۵ قم و ۱۷۰۴–۱۶۶۲ قم شمرده‌اند. نامش را سابقاً در بعضی مآخذ فارسی هامورابی ضبط کرده‌اند. بعضی او را مطابق با امرافل (amrāfal) مذکور در تورات دانسته‌اند، که با **کدرلعومر** متحد بود. وی مؤسس امپراطوری بابل است. دولتشهرهای ارک و لارسا را گرفت؛ از طرف ش، عیلام را در سال‌های ۳۰م و ۳۱م سلطنت خود تصرف کرد؛ از جانب ج، اکد و سومر را گرفت؛ استیلای خود را بر شهرهای نینوا و آشور بسط داد. پس از مستحکم کردن قلمرو خود به صادر کردن قوانینی پرداخت، که بیشتر شهرتش تاشی از همانهاست.

قوانین حمورابی یکی از بزرگترین قانوننامه‌های باستانی است. استلی (← استل) که این قوانین بر آنها منقوش است، در ۱۹۰۱–۱۹۰۲ بتوسط ژ. و. شل، آشورشناس فرانسوی در شوش کشف شد، و اینک در موزه‌ی لوور پاریس محفوظ است. این استل ستونی است از دیوریت سیاه، بارتفاع ح ۲٫۵ متر؛ در بالای آن نقش برجسته‌ی شمش (šamaš)، خدای آفتاب و عدالت، دیده میشود، که نشسته است، و حمورابی در جلواو ایستاده. در پایین، متن قوانین دور تا دور استل، نوار مانند، بخط میخی کنده شده است. بین ۵ تا ۷ نوار خالی است، و ظاهراً شوتروک ناخونته، شاه عیلام، که استل را در ح ۱۱۵۰ قم به شوش برد، تا کتیبه‌ای از خود بر آن نقش کند، نقوش حمورابی را محو کرد، ولی به سبب نامعلومی این کار صورت نگرفت. قوانین حمورابی مخصوصاً تعدی به ضعفا را بشدت منع کرده است، و جنبه‌ی انساندوستی از آنها مشهود میباشد، ولی در موضوع قصاص بر آنها خرده گرفته‌اند.

حمویه‌ی کوسه (hammuyaye kuse)، شهرت **ابوعلی حمویة ابن علی** (hammuyate 'bne)، سپهسالار خراسان و سردار معروف در عهد پادشاهی امیر نصر II سامانی. وی در دستگاه سامانیان خدمات فراوان نمود، و در دفع مخالفان امیر نصر اهتمام بسیار بجا آورد. چنانکه در آغاز امارت امیر نصر، عم او اسحاق سامانی را، که در سمرقند بدعوی امارت برخاست، وادار بتمکین و تسلیم نمود (۳۰۱ هق). نیز فتنه‌ی احمد ابن سهل را که در نشابور و مرو طغیان کرد فرونشاند (۳۰۷ هق). چندی بعد، حمویه لیلی ابن نعمان، سردار معروف علویان طبرستان، را شکست داده بقتل رسانید (۳۰۹ هق). حمویه از جانب امیر نصر حاکم نشابور بود. مؤلف تاریخ بخارا گوید که "او را صاحبوجنود خراسان گفتندی".

حمید ابن قحطبه (hamide 'bne qahtaba)، فت ۱۵۹ هق، از امرا و شجاعان معروف عرب در دستگاه عباسیان. در سال ۱۴۲ هق فرمانروای مصر شد، و در سنه‌ی ۱۴۸ هق در ارمنستان و بسال ۱۵۲ هق در کابل جنگ کرد، و سپس بامارت خراسان رسید، و همانجا بود تا وفات یافت.

حمیدالدین بلخی (hamido'd.dine balxi) [قاضی حمیدالدین ابوبکر عمر ابن محمود بلخی]، فت ۵۵۹ هق، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی. در بلخ میزیست، و در آنجا سمت قاضی‌القضاة داشت. شاعران زمان وی مانند انوری او را در اشعار خود ستوده‌اند. بتقلید مقامات حریری و مقامات بدیع‌الزمان همدانی، کتابی بنام مقامات اما بفارسی تألیف کرد (۵۵۱ هق) که به مقامات حمیدی معروفست، و مؤلف آنرا به نثر مسجع و تا حدی متکلف و مصنوع نوشته است. مقامات حمیدی در تهران و لکنهو طبع شده است.

حمیدیه (hamidiyye)، سابقاً **الله** (allāh)، ده (جم ۱٬۶۵۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان نهر هاشم، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، ۳۰ کیلومتری غ اهواز، کنار رود کرخه. ساکنین از اعراب بنی طرف هستند. قصر شیخ خزعل در آنجاست.

حمیر (hemyar) یا **حمیریها** (-ihā)، در مآخذ یونانی و رومی **هومریتای**[5] (homeritāy)، یکی از اقوام قدیم عربستان جنوبی، که در ناحیه‌ی ظفار (یمن) در مملکت سبا میزیستند، و بتدریج قدرت یافته سلطنت سبا را بدست گرفتند، و بهمین جهت تاریخ دولت حمیری دنباله‌ی تاریخ دولت سبا محسوب میشود. قلمرو سلاطین حمیری تقریباً مشتمل بر یمن کنونی بود، و در اوج قدرت آنها از ش تا خلیج فارس و از داخله تا صحرای عربستان گسترش داشت. اولین دولت حمیری از ۱۱۵ قم تا ۳۰۰ ب‌م و دومین دولت حمیری از ۳۰۰ ب‌م (که حضرموت نیز جزء قلمرو حمیریها گردید) تا ح ۵۲۵ ب‌م (اشغال یمن بدست حبشیها) دوام یافت. یمن از ۵۳۳ (یا ۵۳۴) تا ح ۵۷۰ تحت فرمان سلسله‌ای حبشی، و سپس تا فتح یمن بدست مسلمین تحت حکومت والیان ایرانی بود. ملوک حمیر در آغاز عنوان "ملوک سبا و ذو ریدان" (ridān) داشتند، و ریدان ظاهراً همانجا است که بعداً باسم ظفار معروف شد. پس از اینکه متصرفات حمیریها توسعه یافت، عناوین آنها نیز مفصل‌تر گردید.

از وقایع عمده‌ی دوره‌ی اول لشکرکشی (۲۵ ق‌م) آیلیوس گالوس[6] (aylius gallus)، والی رومی مصر، به عربستان جنوبی بود، که بامر آوگوستوس و برای دست یافتن به منابع بخور عربستان جنوبی (← جاده‌ی بخور) صورت گرفت، ولی رومیان از این لشکرکشی سودی نبردند. از مشکلات دولت حمیری روابط آن با دولت اکسوم (حبشه) بود، که برای نفوذ در عربستان جنوبی در قرون ۲م و ۳م ب‌م نیز حملاتی به سواحل یمن کرده بود، ظاهراً در ۳۴۰–۳۷۸ حبشیها بر سواحل یمن یا قسمت عمده‌ی سواحل استیلا داشتند، اما این وضع دوامی نیافت، و در ربع آخر قرن ۴م یمن تحت سلطنت پادشاهان حمیر بود، و همین دولت حمیری است که سلاطین آن بعنوان تبع معروف بوده‌اند.

مسیحیت در اواسط قرن ۴م وارد یمن شد. در ۳۵۶، امپراطور کنستانتیوس II، هیئتی را بریاست تئوفیلوس (teofilus)، معروف به تئوفیلوس هندی، به یمن فرستاد، و وی در ظفار و عدن کلیساها تأسیس کرد، و ظاهراً استیلای اکسوم بر یمن به نشر این دین مساعدت نمود؛ رواج مسیحیت در بین حمیریها در دوره‌ی امپراطوری (۴۹۱–۵۱۸) آناستاسیوس (ānāstāsius) صورت گرفت. امپراطوران روم با پادشاهان حمیر روابط

(۱)Homs (۲)Emesa (۳)Aries (۴)Hammurabi (۵)Homeritae (۶)Aelius Gallus

منظم داشتند، و چه برای تجارت و چه برای جلب اتحاد آنها بر ضد ساسانیان که از طریق عمان در صدد نفوذ در عربستان جنوبی بودند این روابط حفظ میشد. اما بعدها این وضع دگرگون شد. در مقابل نشر مسیحیت، مهاجرنشینهای یهودی، که شاید بوسیله‌ی مهاجرین یهودی که، پس از انهدام (۷۰ ب‌م) اورشلیم، به عربستان جنوبی پناهیده بودند تأسیس شده بود اهمیت یافت، و در اواخر قرن ۵م هق عده‌ی پیروان مذهب یهود افزایش بسیار یافته بود. شاهان حمیری از اتباع مسیحی خود، بسبب همکیشی آنها با اکسومیها، مظنون بودند. سرانجام، در اوایل قرن ۶م، ذونواس پادشاه یمن گردید، و وی که یهودی بود یا یهودی شده بود، دست به آزار مسیحیان زد. دولت اکسوم مستقیماً یا بتحریک رومیان به حبشه لشکر فرستاد؛ ذونواس مغلوب شد (۵۲۵)، و دومین دولت حمیری برافتاد، و مملکت حمیری بکلی تحت استیلای حبشیها درآمد. پس از چندی ابرهه، که از سرداران قشون اکسوم در جنگ با ذونواس بود، مستقلا حکومت یمن را بدست گرفت (۵۳۳ یا ۵۳۴)، و بدین طریق سلسله‌ای حبشی در یمن مستقر شد، که تا لشکرکشی ایرانیان به یمن، در این سرزمین سلطنت کرد. حمیریها از سلطنت حبشیها بر خاک خود ناراضی بودند، و سرکردگان آنها (مخصوصاً سیف ابن ذی یزن) از خسرو انوشروان، شاهنشاه ساسانی، استمداد کردند (ح ۵۷۰)، و او لشکری به سرداری وهرز (vahrez) به یمن فرستاد؛ مسروق ابن ابرهه، آخرین امیر خاندان ابرهه، در جنگ با ایرانیان مغلوب و مقتول شد، و حبشیها از یمن بیرون رانده شدند، و سیف را امیر یمن کردند. ایرانیان یمن را اشغال نظامی کردند، ولی اداره‌ی داخلی امور هر مخلاف (ولایت) را به رئیس محلی آنجا واگذاشتند؛ والی ایرانی کل یمن در صنعاء مقر گزید. ایرانیان تا فتح یمن بدست مسلمین در حکومت یمن ماندند (نیز ← ابناء).

کتیبه‌های معروف به حمیری که در عربستان جنوبی کشف شده مربوط به دوره‌ای از ۷۰۰ ق‌م تا ح ۵۵۰ ب‌م است، و فقط قطعات معدودی از آنها از دوره‌ی سلطنت حمیریها است. از جنبه‌ی زبان‌شناسی این کتیبه‌ها به دو دسته‌ی معینی و سبائی منقسم میشود، و متون مربوط به دوره‌ی حمیریها جزء دسته‌ی دوم است. الفبای این کتیبه‌ها مقتبس از الفبای فنیقی است. تا پیش از کشف این کتیبه‌ها اطلاعات مربوط به تاریخ باستانی عربستان جنوبی منحصر بود به اطلاعات ناقصی که در آثار نویسندگان باستانی رومی آمده است، و مندرجات مآخذ عربی که بیشتر جنبه‌ی افسانه‌ای دارد. نیز ← سبا.

حمیری (hemyari)، منسوب به حمیر. نیز ← زبان، جدول.

حمیل (hamil)، هر یک از کاشیهای باریک که، بجای بندکشی گچ، در وسط آجر یا سنگ مرمر قرار میدهند.

حنا (hannā)، کاهن یهود، ← حنان.

حنا (hanā)، (*Lawsonia inermis*)، گیاه بز قدیم، با گلهای سفید معطر. برگهایش شبیه به مورد است، و گرد بسیار نرم خشک آنرا در آب خمیر کرده برای رنگ مو و پوست بکار میبرند. گرد نرم آن دارای مقداری مازو است، و برای خشک کردن زخمهای سطحی مستعمل است؛ بهترین نوع آن از کرمان است. با **گل حنا** اشتباه نشود. نیز ← حنابندان.

حنا[1] (hannā) یا **حنه** (hanna)، مادر سموئیل (اول سموئیل ۱: ۱.۲-۲۶).

حنا[2]، یا **حنه**، نبیه‌ای از بنی اسرائیل که ۸۴ سال بیوه بود، و شب و روز را بعبادت میگذرانید. در طفولیت عیسی به دیدارش نائل شد، و آمدن مسیح موعود را به منتظرین بشارت داد (لوقا ۲.۳۶-۳۸).

حنا[3]، **قدیسه** (qeddise hannā)، در روایات مسیحی، مادر مریم باکره و زوجه‌ی قدیس ژوآشم. کتاب مقدس از او نام نمیبرد.

حنابله (hanābele)، عنوان عمومی پیروان مذهب حنبلی، یعنی مذهب **احمد ابن حنبل**، که یکی از چهار مذهب مشهور اهل سنت است. مذهب احمد در عهد حیات او بوسیله‌ی ابویعقوب اسحاق الکوسج (eshāqe 'l.kusaj) و چندی بعد بوسیله‌ی ابوبکر خلال (xallāl) تدوین و مرتب گشت، و بعدها کسانی مانند **عبدالقادر جیلانی** و **ابوالفرج ابن الجوزی** I و دیگران آن را نشر دادند. مذهب حنبلی، بسبب اجتناب از قیاس و تقریباً حصر اعتماد بر حدیث، تا حدی ظاهری و قشری مانده است، و چون بیش از هر مذهب دیگر در اجتناب از هر گونه تأویل و بدعت مبالغه کرده است، صبغه‌ی جمود و تعصب یافته است؛ و بسبب اعتقاد بضرورت اجتناب از هر گونه بدعت، در تکریم و تعظیم معاویه و یزید مبالغه‌ای کرده است که اساس آن لزوم تبعیت از هر خلیفه‌ای است که عامه‌ی اهل سنت او را بخلافت شناخته‌اند.

مذهب حنابله در عراق و شام رواج یافت، و در سالهای ۳۲۳ و ۴۷۵ هق در بغداد بین حنابله و شافعیه فتنه‌ای عظیم روی داد. مذهب حنابله در زمان مقدسی در فارس و اصفهان و ری و شهرزور و غیره رواج داشته، و در اغلب بلاد اسلام منتشر شده است، ولیکن در شام و فلسطین مخصوصاً رواجی تمام داشته و در قرون ۷م و ۸م هق، ابن تیمیه و سپس **ابن قیم الجوزیه** در نشر آن اهتمام ورزیده‌اند. مع ذلک، استیلای ترکان عثمانی بر آن بلاد تا حدی مانع نشر و ترویج آن گشت. با اینهمه، با ظهور طایفه‌ی وهابیه، مذهب حنابله دیگر بار، اما بصورتی تازه، در بعضی بلاد، خاصه حجاز، نشر یافت، و امروز در نجد و حجاز و بحرین و فلسطین و شام مذهب رایج و دارای پیروان است.

حنابندان (hanā.bandān)، تشریفات خضاب کردن دست و پای عروس و داماد است قبل از زفاف (کف دستها و پاها و نیز ناخنها را برای زیبائی حنا میبستند).

حنان[4] (hannān) یا **حنا** (hannā)، کاهن بزرگ یهود که از عیسی بازپرسی کرد. پدرزن قیافا.

حنانیاه[5] (hanāniyyā)، در کتاب مقدس. ۱- مردی که بواسطه‌ی موعظه‌ی حواریون مسیحی شده بود، و در زمانی که همه چیز در میان مسیحیان مشترک بود، ملک خود را فروخت، و با زنش سفیره، قسمتی از وجوه حاصل را پنهان کرد. بمجرد اعتراض پطرس، افتاده جان سپرد (اعمال رسولان ۵.۱-۱۱). ۲- کاهن بزرگ بیت المقدس. طرفدار رومیها، و بدین جهت و نیز بسبب مظالمش، منفور یهودیان بود. بین ۶۰ و ۶۷ ب‌م بقتل رسید (اعمال رسولان ۲۳.۲-۵؛ ۲۴).

حنبل، احمد: ← احمد ابن حنبل.

حنبلی، مذهب: ← حنابله.

حنجره[6] (hanjare)، قسمت تغییرشکل‌یافته‌ی قصبة الریه (نای). در انسان و سایر پستانداران، و نیز در دوزیستان، حنجره عضو تولید صوت است، ولی در پرندگان، عضو تولید صوت در محل دوشاخه شدن نای قرار دارد. حنجره بوسیله‌ی روزنه‌ای با حلق مرتبط است، و این روزنه دارای زبانه‌ای موسوم به زردمه[7] (zardame) یا اپیگلوت (epiglot؛ فنس) است، که در حال استراحت در امتداد قائم قرار دارد، ولی در موقع بلع فرود آمده بوضع افقی قرار میگیرد تا غذا وارد مری شود. داخل حنجره ابتدا وسیع است، و سپس تنگنائی دارد که محدود به دو برجستگی (تیغه‌ها یا تارهای صوتی فوقانی) است؛ کمی پایینتر دو برجستگی دیگر (تیغه‌ها یا تارهای صوتی تحتانی) قرار دارد، که فضای مثلثی‌شکل بین آنها را مزمار[8] (mezmār) خوانند. حنجره از ۴ غضروف ساخته شده است، که بوسیله‌ی عضلاتی بهم مرتبط میشوند. برای تصویر ← حلق.

حدوث صوت در حنجره بسبب ارتعاش تیغه‌های صوتی تحتانی است (هوائی که از ریتین میآید باعث ارتعاش تیغه‌ها میشود). در نتیجه‌ی تنگ و گشاد شدن مزمار، صدا زیر و بم میشود. طنین صوت بر حسب شکل حنجره و حفره‌هائی که صدا در آن میپیچد (حلق، دهان، منخرین، و غیره) تغییر میکند.

حندقوقی، گیاه، ← اکلیل الملک.

حنظل (hanzal) یا **هندوانه‌ی ابوجهل**، (*Cucumis colocynthus*)، گیاهی از تیره‌ی خیاریان، و نیز میوه‌ی آن. گوشت میوه‌ی حنظل سمی و مسهلی قوی است. در ایران در بوشهر، جزیره‌ی قشم، بلوچستان، و غیره میروید.

حنظله‌ی بادغیسی (hanzaleye bādqisi, bāda-)، فت ۲۱۹ یا ۲۲۰ هق، شاعر پارسی‌گوی ایرانی، معاصر دولت آل طاهر. از این شاعر، که بموجب بعضی روایات دیوانی داشته است، و شعر او در احمد ابن عبدالله خجستانی تأثیری بخشیده است، اکنون ظاهراً جز دو قطعه چیزی باقی نمانده است.

حنفی، مذهب: ← حنفیه.

حنفیه (hanafiyye) یا **احناف** (ahnāf)، عنوان پیروان مذهب حنفی (hanafi)، یعنی مذهب ابوحنیفه، که یکی از مذاهب اربعه‌ی اهل سنت است. مذهب ابوحنیفه مخصوصاً بوسیله‌ی دو تن از اصحاب او-محمد ابن حسن شیبانی (فت ۱۸۹ هق) و ابویوسف (۱۱۳-۱۸۲ هق)- رواج یافت. هر چند پیدایش مذاهب مالکیه و شافعیه تا حدی مانع بسط و انتشار این مذهب گشت، لیکن بهر حال در بین غالب اقوام و بلاد مشرق خلافت، مثل خراسان،

(۱)Hannah (۲)Anna (۳)Anne (۴)Annas (۵)Ananias (۶)larynx (۷)epiglottis (۸)glottis

ماوراء النهر، سند، و هند، مذهب حنفی رواج بسیار داشت، و در عهد قدرت دولت عثمانی نیز حنفیه در ممالک تابع آنها بر سایر مذاهب اسلامی تفوق یافتند. در باب مشاهیر علمای حنیفه کتابهای متعدد تالیف شده است، که از آنجمله است جواهر المضیئه (javāhero 'l.mozi'a)، تألیف محیی‌الدین عبدالقادر ابن محمد حنفی (فد ۷۷۵ هق)، که در دو جلد در حیدرآباد دکن طبع شده است (۱۳۳۲ هق). از مختصات مذهب حنفیه اتکاء آن بر قیاس است. از کتب مشهور حنفیه در فقه میتوان جامع صغیر شیبانی، کتاب الخراج ابویوسف، فرائض سجاوندی، هدایه‌ی مرغینانی، مجمع البحرین ابن الساعاتی، و کنز الدقائق نسفی را ذکر کرد.

حنک، عظم: ← سر.

حنانیا (hananyā)، یکی از ← رفقای دانیال.

حنوط کردن (honut kardan)، کافور مالیدن بر هفت عضو سجده‌ی میت (پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو، و دو انگشت بزرگ پا)، پس از غسل دادن وی.

حنوکا[1] (hanukkā)، جشنی که یهودیان به یادبود بازگرفتن معبد اورشلیم از سلوکیان و تطهیر آن (۱۶۵ قم)، بمدت ۸ روز در اوایل زمستان، برپا میکنند. یهودای مکابی و برادرانش آنرا تأسیس کردند.

حنه، در کتاب مقدس: ← حنا.

حنیف (hanif). این لفظ در جاهای مختلف قرآن بمعنی صاحب دین راست و موحد و در مقابل مشرک آمده است. ابراهیم پیغمبر حنیف خوانده شده است.

حنین، غزوه‌ی (honayn)، عنوان جنگی که کمی بعد از فتح مکه، در وادیی بنام حنین (بفاصله‌ی یک روز از مکه بر سر راه طائف)، در شوال سال ۸ هق بین محمد ص و کفار عرب واقع شد. درین جنگ طوائف هوازن با اهالی طائف متحد شده قصد مدینه نمودند، و در وادی حنین محمد با آنها تلاقی کرد. در آغاز فتح با هوازن بود، اما چیزی نگذشت که فتح نصیب مسلمین شد. درین جنگ از مسلمین چهار و بقولی ۱۲ کس و از کفار نزدیک ۷۰ تن کشته شدند، و غنائم بسیار نصیب مسلمین گردید.

حنین ابن اسحاق (honayne 'bne) [ابوزید حنین ابن اسحاق العبادی]، لتینیوآنیتیوس[2] (yoannitius)، ۱۹۴–۲۶۰ هق، طبیب نسطوری، مترجم آثار یونانی به سریانی و عربی، و یکی از بزرگترین دانشمندان و رادمردان زمان خود، مقیم حیره. در جندیشاپور و سپس در بغداد (نزد ابن ماسویه) طب، و در بصره زبان عربی خواند، و در آسیای صغیر تحصیلات خود را مخصوصاً در زبان یونانی ادامه داد. بعد در بغداد سکنی گزید، و بکار پرداخت. طبیب خلیفه متوکل عباسی بود، و خلیفه مترجمینی از دانشمندان بخدمت او گماشت.

ترجمه‌های حنین و آنهائی که تحت سرپرستی وی انجام گرفته است در پیشرفت علم اهمیت فراوان داشته است. در خدمت بنو موسی، نسخه‌های خطی یونانی فراهم میکرد، و با دستیاران خود آنها را ترجمه مینمود. در بدست آوردن نسخه‌های قابل اعتماد و منقح رنج بسیار تحمل میکرد. نسخه‌ها را با یکدیگر مقابله مینمود، و در متنهای سریانی و عربی امعان نظر میکرد، و با منتهای صحت ممکن بترجمه‌ی آنها میپرداخت. روش کار او شبیه روش کار دانشمندان جدید بوده است. در امانت علمی او همین بس که در اواخر عمر ترجمه‌های قبلی شخص خود را سخت مورد انتقاد قرار داده است. هر چه تجربه‌ی وی بیشتر میشد، طرز تفکر علمی او صحیحتر و دقیقتر میگردید.

بسیاری از آثار جالینوس و بعضی از آثار بقراط، افلاطون، ارسطو، و دیوسکوریدس، و کتاب الاربعه‌ی بطلمیوس را ترجمه کرد، یا تحت سرپرستی او ترجمه شد. در اهمیت فعالیتی که بسرپرستی او انجام گرفت همین بس که ترجمه‌های او و دار الترجمه‌اش پایه‌ی علم طب اسلامی بود، که قرنها بر افکار طبی استیلا داشت. علاوه بر آثار ترجمه‌شده، تألیفات گوناگون طبی و نجومی و فیزیکی (مثلا در باب جزر و مد، کائنات جو، و قوس قزح) به حنین نسبت داده‌اند. مهمترین اثرش کتاب المدخل فی الطب است، که مدخل کتاب الصناعه‌ی جالینوس است، و در سراسر قرون وسطی رواج کامل داشت، و منزلت آن در علم طب همان منزلت کتاب مدخل فرفوریوس (← ایساغوجی) در علم منطق بود. حنین کتابی نیز در صرف و نحو سریانی نوشت، و اولین کتاب لغوی سریانی (بنام توضیح کلمات یونانی در زبان سریانی) ازوست.

از دستیاران عمده‌ی وی پسرش اسحاق ابن حنین، خواهرزاده‌اش حبیش ابن الحسن الاعسم، و اصطفن ابن باسیل را میتوان نام برد.

حوا[3] (havvā) [عبری، = حیات]، در کتاب مقدس، نخستین زن، زوجه‌ی آدم، و مادر قابیل، هابیل، و شیث. خداوند پس از خلقت آدم، او را در باغ عدن جای داد، و از خوردن میوه‌ی ممنوع درخت معرفت منع کرد. سپس برای اینکه وی تنها نباشد، خوابی گران بر او مستولی نمود، و یکی از دنده‌هایش را برداشت، و جایش را با گوشت پر کرد، و از آن دنده زنی ساخت (حوا)، و او را نزد آدم آورد. حوا را مار بفریفت، و حوا از میوه‌ی ممنوع خورد، و به شوهر خود نیز داد، و بهمین سبب هر دو از بهشت اخراج شدند (پیدایش ۲–۴).

نام حوا در قرآن نیامده است، ولی در چند مورد از "نفس واحدی" که همسرش را خدا ازو آفرید سخن رفته (نساء ۱، اعراف ۱۸۹)، و شیطان است که آنانرا را فریب میدهد تا از میوه‌ی درخت ممنوع بخورند، و حتی در موردی (طه ۱۱۷ ببعد) طرف خطاب و وسوسه‌ی شیطان شخص آدم بوده است. اما در تفاسیر و قصه‌های پیغمبران، که شباهت فراوان به روایات یهودی و مسیحی دارند، حوا در بهشت از دنده‌ی چپ آدم خلق شد. در قرآن شیطان است که آدم و همسرش را اغوا می‌کند، اما در قصه‌ها شیطان در دهن یا در شکم مار رفته به بهشت وارد میشود. پس از اخراج از بهشت، آدم به سراندیب (سیلان) افتاد، حوا به جده، شیطان به بیسان (یا میسان یا اُبُلّه)، و مار به اصفهان (یا بیابان). سرانجام آدم، پس از سال‌های دراز توبه و تضرع، در مزدلفه و عرفات به حوا رسید.

حواء[3] (havvā')، در نجوم، صورت فلکی، واقع در چ جائی علی رکبتیه، بصورت مردی که ماری در دست دارد. این مار حیه[5] (hayya) نام دارد.

حوالج. برای مشتقات این لفظ (مانند حوائجی، حوائج‌خانه، و غیره) ضبط حوایج را در مقاله‌ی خوانسالار ببینید.

حواری (havāri) [از حبشی، = رسول، فرستاده، جمعش حواریون (havāriyyun)]، در قرآن، هر یک از رسولان مسیح، که تعالیم او را منتشر کردند (آل عمران ۴۵، مائده ۱۱۱، ۱۱۲، صف ۱۴). در تاریخ اسلام، حواری لقب زبیر ابن العوام بوده است؛ در بعضی روایات، زبیر یکی از ۱۲ تن حواری پیغمبر خوانده شده است، که ۱۱ تن دیگرشان بنا بر مشهور ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حمزه، جعفر ابن ابی طالب، ابوعبیده‌ی جراح، عثمان ابن مظعون، و طلحه بوده‌اند. نیز در مقابل این ۱۲ تن حواری، که از قریش و باصطلاح از طبقه‌ی مهاجرین بوده‌اند، انصار مدینه نیز ۱۲ تن را یاد کرده‌اند (نه تن از خزرج و سه تن از اوس)، و گفته‌اند که اینها را پیغمبر در بیعت عقبه‌ی دوم حواری خویش خواند.

حوارین (hovvārin)، محلی در سوریه، تقریباً بر وسط جاده‌ی دمشق به تدمر و به حمص، مدفن یزید ابن معاویه، که هم در آنجا درگذشت (۶۴ هق).

حواریون: ← حواری؛ رسولان مسیح.

حواشی: ← حاشیه.

حواصیل (havāsil)، پرنده‌ی بزرگ آبچر، که در اغلب نواحی معتدل زمین یافت میشود. دارای نوک بلند و تیز، گردن دراز، پاهای بلند، بالهای

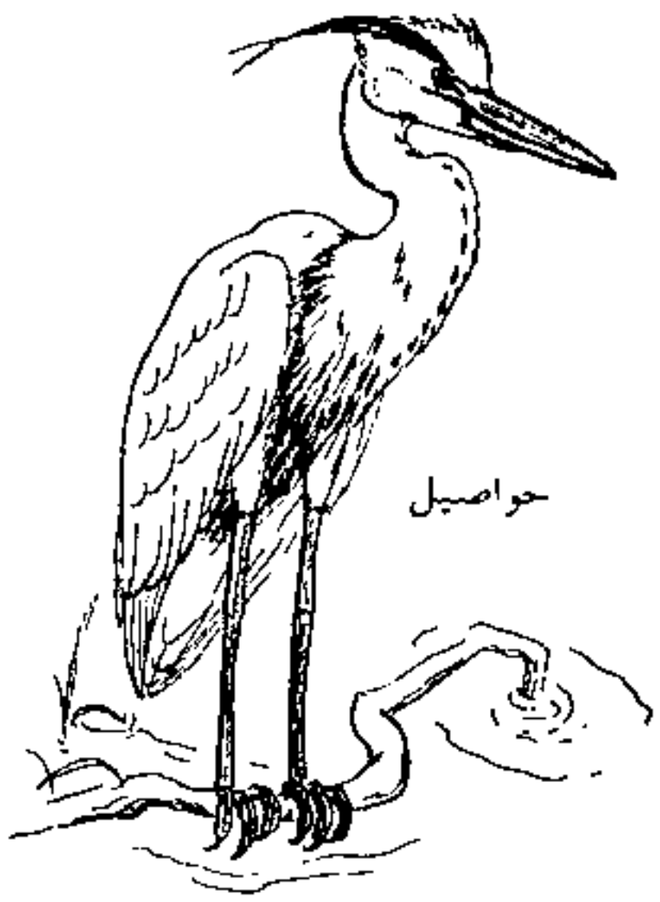

حواصیل

پهن، و پرهای نرم فروافتاده است. بسیاری از حواصیلها دسته‌جمعی، معمولا در درختها، لانه میسازند.

حوایج‌خانه: ← خوانسالار.

حوایج‌کش: ← خوانسالار.

حوایجی: ← خوانسالار.

حوت[6] (hut) [عربی، = ماهی]، در نجوم، دوازدهمین صورت فلکی در منطقة البروج، و

(۱)Hanukkah (۲)Joannitius (۳)Eve (۴)Ophiuchus; Serpentarius (۵)Serpent (۶)Pisces

دوازدهمین برج. حالیه نقطه‌ی اعتدال ربیعی، بسبب تقدیم اعتدالین، در این صورت قرار دارد.
حوت جنوبی[1] (hute) [= ماهی جنوبی]، صورت فلکی جنوبی. ستاره‌ی درخشان **فم الحوت** جزء آنست.
حور (hur)، دوشیزگان بهشتی، که در جهان دیگر به همسری نیکوکاران درمیآیند. مفرد آن در زبان فارسی حوری است. بنا بگفته‌ی قرآن، حوریان پاکیزه اند و در سراپرده‌ها جا دارند، و تنها به شوهرانشان نظر میکنند (دخان ۵۴؛ طور ۲۰؛ الرحمن ۷۲؛ واقعه ۲۲). نیز ← پری.
حور، ده (جم ۱٬۸۵۶ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۹ کیلومتری ش اردبیل.
حور[2]، مردی از مشایخ بنی اسرائیل که، در جنگ یوشع با عمالقه، با هارون و موسی بر کوه برآمد، و بیاری هارون، دستهای موسی را برافراشت، و سبب پیروزی شد (خروج ۱۷.۱۰-۱۲؛ ۲۴.۱۴).
حورام: ← حیرام.
حوران (hărān) [= سرزمین غاردار]، ولایت، جغ سوریه، واقع در ش نهر اردن و دریای جلیل و ج دمشق. این ولایت قسمتی از ناحیه‌ی معروف حوران است، که بمناسبت غارهای متعدد قسمت کوهستانی لش آن، که بسیاری از آنها زمانی مسکون بوده، بدین نام خوانده شده است. این ناحیه دشتی است خالی از درخت، مشتمل بر قله‌های مخروطی آتشفشانی، که خاکش بواسطه‌ی وجود خاکسترهای آتشفشانی بسیار حاصلخیز است. بیشتر سکنه‌اش از دروزها هستند، که از لبنان مهاجرت کرده‌اند.
ناحیه‌ی حوران لااقل قسمتی از همان باشان تورات است، که سرحد لش ارض موعود شمرده شده است. بعدها از ایالات رومی شد. در اواخر قرن ۲م بم مسیحیت در آنجا رواج داشت. پیش از فتوحات مسلمین، مملکتی عربی و تحت الحمایه‌ی دولت بیزانس در آنجا وجود داشت (← غانیها). پایتخت آن، بصری، اولین شهر شام بود که بتصرف مسلمانان درآمد، و پس از تأسیس جندها، حوران جزء جند دمشق بود. تاریخ از آن ببعد حوران همان تاریخ سوریه است. مهاجرت دروزها به حوران در قرن ۱۸م آغاز شد.
از کاوشهائی که در این ناحیه بعمل آمده است بقایای جالبی بدست آمده، و علاوه بر غارها و آثار شهرهای روی زمینی، شهرهای زیرزمینی کشف شده است. بقایای این آبادیها نشان میدهد که از قطعات گدازه‌های آتشفشانی ساخته شده‌اند. بعلاوه کتیبه‌های یونانی، لاتینی، سبائی، صفائی، و نبطی فراوان بدست آمده است.
حورمحب، فرعون مصر، ← حارمحب.
حوری: ← حور.
حوریب[3] (hurib)، کوهی که در آن خدا بر موسی تجلی کرد (خروج ۳). ممکن است همان طور سینا باشد.
حوش کری: ← قصر شیرین.
حوض سلطان، دریاچه‌ی: ← قم، شهرستان.
حوضه[4] (hŏze). ۱- ناحیه‌ای که در آن چینه‌ها یا لایه‌های سنگ از اطراف بجانب یک نقطه‌ی مرکزی متمایل باشند. ۲- هر سوراخ یا گودالی در قشر زمین، اعم از اینکه آب آنرا پر کرده باشد یا خالی از آب باشد.
حوضه‌ی بزرگ[5]، انگلیسی **گریت بیسن** (greyt beysən)، ناحیه‌ی داخلی کشمة غربی، بوسعت ح ۵۴۳٬۹۰۰ کم، واقع در ش سیرا نوادا و غ کوههای روشوز. مشتمل است بر قسمت اعظم نوادا و نیمه‌ی غربی یوتا و قسمتهائی از آیداهو و اورگون و ج ش کالیفرنیا. ریزش در آنجا کم است، و رودها بدریا نمیرسند. دریاچه‌هایش اغلب نمکی میباشند. نیز ← دره‌ی مرگ.
حوله، دریاچه‌ی: ← بحر الحوله.
حومه‌ی باوندپور (humeye bāvand.pur)، دهستان (جم ح ۱۵٬۰۰۰؛) بخش حومه‌ی شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۵۶ (؟) آبادی.
حومه‌ی شرقی (humeye šarqi)، دهستان (جم ح ۱۱٬۹۰۰؛)، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۸ (؟) آبادی.
حومه‌ی غربی (humeye qarbi)، دهستان (جم ح ۱۰٬۲۰۰؛)، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۷۳ (؟) آبادی.
حویزه (hoveyze, havize) یا (از ۱۳۱۴-۱۵ هش ببعد) **هویزه** (havize)، بخش، شهرستان دشت میشان، غ استان ششم (خوزستان)، کنار مرز عراق. مسیر سفلای رود کرخه و شعبه‌های آن، پیش از ریختن به خور العظیم، آنرا مشروب میکنند. مرکزش، **حویزه** یا **هویزه** (جم ۴٬۷۲۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری جش سوسنگرد است.
ناحیه و شهر حویزه در تاریخ خوزستان و حکومت مشعشعیان نقش مهمی داشته است. ظاهراً حویزه نام دو شهر بوده است؛ یکی حویزه‌ی دبیسیه (dobaysiyye) که دبیس نام در ح ۳۷۰ هق آنرا بنا نهاد، و سید محمد مشعشع آنرا فتح کرد (۸۴۵ هق) و پایتخت خود قرار داد، و امروز دهی بر جای آن قرار دارد؛ و دیگر حویزه‌ی محسنیه، که سید محسن مشعشعی آنرا بنا نهاد (ح ۸۹۰ هق)، و پایتخت خود را بدانجا منتقل نمود. شاه اسماعیل I صفوی در اینجا مشعشعیان را مغلوب کرد (۹۱۴ هق). در ح ۱۱۵۰ هق، نادر شاه حویزه را، که در آن زمان از شهرهای بزرگ خوزستان بود، حاکمنشین خوزستان قرار داد، و دست مشعشعیان را از آنجا کوتاه کرد، ولی پس از مرگ وی حویزه دگر بار تحت استیلای آنان درآمد. در دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار، قلمرو امرای آل مشعشع منحصر به ناحیه‌ی حویزه بود، که وسعت آنرا ۱۵×۱۵ فرسنگ مربع نوشته‌اند.
از وقایع معروف حویزه قضیه‌ی نهر هاشم است، که در زمان کریم خان (یا علیمردان خان) زند روی داد، و آن اینکه هاشم نامی در محلی بالاتر از حویزه نهر بزرگی (نهر هاشم)، برای آبیاری مزارع خود، از رود کرخه که در آن زمان از حویزه میگذشت جدا کرد، اما بسبب نرمی خاک خوزستان، این نهر رفته رفته وسعت یافت، و قسمت اعظم آب کرخه از حویزه و اطراف آن منحرف گردید، و کم‌آبی پدید آمد، و آبادیها رو به ویرانی گذاشت. از آن ببعد چند بار بندهائی بر دهنه‌ی نهر هاشم بسته شد (مثلا در زمان مولا محمد مشعشعی، و هم در زمان ناصرالدین شاه)، ولی هر دفعه بند خراب میشد، و سبب ویرانی و بی‌آبی میگردید، و خلاصه، مسئله‌ی بستن بند بر دهنه‌ی نهر هاشم مدتها از گرفتاریهای حکام خوزستان بود.
حویطات (hovaytāt)، قبیله‌ی عرب در حجاز شمالی و شبه جزیره‌ی سینا. سابقاً دستبردهای آنان اسباب وحشت حاجیان بود.
حویق (haviq)، ده (جم ۱٬۴۲۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرگانرود، شهرستان طوالش، استان یکم، ۳۳ کیلومتری ل هشتپر.
حی ابن یقظان (hayye 'bne yaqzān)، عنوان کتاب و نام قهرمان یک رشته داستان فلسفی، که بعضی از حکمای اسلام در بیان مقاصد حِکَمی یا عرفانی تألیف کرده‌اند. قصه‌ی حی ابن یقظان را ابن طفیل اندلسی (ف ۵۸۱ هق) با بیانی لطیف تصنیف کرده است، و آن قصه از نوع داستان روبنسون کروزوئه منتهی مبتنی بر معانی و نکات فلسفی است. قبل از ابن طفیل هم ابن سینا رساله‌ای بنام حی ابن یقظان تألیف کرده است، و هم شهاب‌الدین سهروردی مقتول رساله‌ای باین نام دارد. بعضی عناصر رساله‌ی ابن طفیل نیز در حکایت دارا و نمرود و موسی موجود است، و با بعضی حکایات دیگر هم مناسبت دارد. لیکن، با اینهمه، هم از جهت قصه و هم از لحاظ معانی مندرج در طی قصه، کتاب ابن طفیل اهمیت تمام دارد. داستان حی ابن یقظان ابن طفیل بعنوان زنده‌ی بیدار بفارسی ترجمه شده است.
حیات الحیوان (hayāto 'l.heyvān)، کتاب عربی مشهور کمال‌الدین محمد دمیری (ف ۸۰۸ هق)، مشتمل بر بیان احوال انواع جانوران و عجایب زندگی آنها و ذکر منافع و مضاری که بموجب تجارب و عقاید عامه‌که گاه نیز بکلی خلاف واقع و مبتنی بر افسانه است‌در باب جانوران مختلف شناخته شده است. مؤلف، که در تألیف کتاب خویش تا حدی پیرو طریقه‌ی جاحظ در کتاب الحیوان او بوده است، بمناسبت به ذکر امثال و اشعار و حتی اخبار و احکام فقهی پرداخته است، و در آن، از کتب ادب و دواوین مختلف بهره برده است، و کتاب خود را بر ترتیب الفبائی مرتب کرده است (۷۷۳ هق). این کتاب مشهور، که مؤلف ظاهراً دو نسخه‌ی بزرگ و کوچک از آن فراهم آورده بوده است، بعد از وی مورد توجه و استفاده‌ی بسیار واقع شده است، و ذیل و تلخیص و ترجمه برای آن فراهم شده است. از آن جمله است مختصر دمامینی (ف ۸۲۸ هق)؛ مختصر شیخ تقی‌الدین فاسی (ف ۸۳۲ هق)؛ و مختصر سیوطی (ف ۹۱۱ هق)، که قسمتی از آن در واقع ذیل کتاب دمیری و تکمله‌ی آن است. ذیلی هم قاضی جمال‌الدین محمد شیبی (ف ۸۳۷ هق) بر آن نوشته است، که طیب الحیاة نام دارد. حیات الحیوان دمیری را حکیم شاه محمد قزوینی، بنام سلطان سلیم خان قدیم، بفارسی ترجمه کرده است، و بعضی مطالب نیز بر آن افزوده است.
تألیف کتب راجع به حیات حیوان قبل از

(۱)Piscis Australis (۲)Hur (۳)Horeb (۴)basin (۵)Great Basin

دمیری نیز بین مسلمین سابقه داشته است، و از آنجمله، غیر از کتاب الحیوان جاحظ که ذکر آن گذشت، کتاب الحیوان ابن ابی الاشعث را میتوان یاد کرد.

حیات القلوب (hayāto 'l.qolub)، کتابی بفارسی، از تألیفات ملا محمد باقر مجلسی، فقیه و محدّث معروف دوره‌ی صفوی. این کتاب شامل سه جلدست: جلد اول در تاریخ انبیا و احوال پادشاهان معاصر آنها؛ جلد دوم در احوال پیغمبر اسلام؛ و جلد سوم در امامت و احوال ائمه. مکرر در تهران و تبریز و لکنهو چاپ شده است.

حیات داود (hayāt dāvud) یا **حیاط داود**، دهستان (جم ح ۱۶٬۲۰۰؟)، بخش گناوه، شهرستان بوشهر، ج ایران، کنار خلیج فارس؛ مرکزش گناوه. در ناحیه‌ی دشتستان واقعست. دارای ۴۴ (؟) آبادی است. حاکم‌نشین سابق آن بندر ریگ بوده است.

حیات یحیی: ← تاریخ معاصر.

حیازت (heyāzat)، در قانون مدنی ایران، تصرف و وضع ید (vaz'e yad) [= دست‌اندازی]، یا مهیا کردن وسایل تصرف و استیلا. **حیازت مباحات** (← مباحات) از اسباب تملک است؛ هر کس مال مباحی را با رعایت قوانین مربوطه بآن حیازت کند مالک آن میشود؛ چنانکه هر کس در زمین مباحی نهری بکند و آنرا به رودخانه متصل کند، آن نهر را احیاء کرده است و مالک آن میشود؛ و نیز هر کس از اراضی موات و مباحه قسمتی را بقصد تملک احیاء کند مالک آن قسمت میشود. (قانون مدنی، ماده‌ی ۱۴۶ ببعد). نیز ← احیاء موات.

حیاط‌شاهی (hayāt.šāhi)، نام یکی از محلات قدیمی طهران، در عودلاجان. ← تهران، قسمت ۱. IV (صفحه‌ی ۷۰۲، ستون اول). نیز نقشه‌ی ص ۶۹۶ را ببینید.

حیدر، سلطان یا شیخ: ← سلطان حیدر.

حیدرآباد (heydarābād)، ده (جم ۱٬۰۴۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان رودبار، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)، ۴ کیلومتری ج کهنوج.

حیدرآباد، ده (جم ۷۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار ساحل جنوبی دریاچه‌ی ارومیه (رضائیه)؛ در ناحیه‌ی سلدوز. در جج I، روسها در آنجا پایگاه دریائی تأسیس کردند.

حیدرآباد، شهر (جم ۲۴۱٬۸۰۱)، بخش حیدرآباد، پاکستان غربی، واقع در ناحیه‌ی سند، نزدیک رود سند، بفاصله‌ی ۱۴۵ کیلومتری لش کراچی که با راه آهن بآن مرتبط است. از مراکز داد و ستد است؛ صنایع دستی دارد (ابریشم، نقره، توری، سفالی). دانشگاه سند در آنجا است. در ۱۷۶۸ بنا شد، و تا ۱۸۴۳ که سند بدست بریتانیا افتاد کرسی سند بود.

حیدرآباد، مملکت سابق (۲۱۳٬۱۹۰ کمـ؛ در ۱۹۵۱ جم ۱۸٬۶۵۵٬۱۰۸)، هند، در دکن. در ۱۹۵۶ بین بمبئی و میسور و ایالت جدید التأسیس اندهرا پرادش (andhrā prādeš) تقسیم گردید. شهر معروف حیدرآباد یا حیدرآباد دکن، پایتخت سابق حیدرآباد، اکنون کرسی اندهرا پرادش است. محصولش پنبه، گندم، برنج، و توتون است. معادن زغال سنگ، آهن، و طلا دارد. صنایع دستی آن معروف بوده است. آثار و ابنیه‌ی آجانتا و الورا عمده‌ترین بقایای تمدن هندی قدیم حیدرآباد است.

حیدرآباد تا ۱۶۸۷ جزء قلمرو دولت گلکنده بود (نیز ← حیدرآباد یا حیدرآباد دکن). آصف جاه که در ۱۷۱۳ نایب‌السلطنه‌ی دکن شد، در ۱۷۲۴ مملکت مستقل حیدرآباد را تشکیل داد، و سلسله‌ی نظامهای حیدرآباد را تأسیس نمود. این مملکت در ۱۸۰۰ تحت حمایت بریتانیا قرار گرفت. نظامهای حیدرآباد، بپاداش وفاداری به بریتانیای کبیر، سرزمینهای دیگری بدست آوردند. در ۱۹۰۲ بر طبق پیمانی که با لرد کرزن منعقد شد، برار (berār) که در آن زمان شمالی‌ترین قسمت حیدرآباد بود به بریتانیا واگذار شد، و ایالات مرکزی و برار (← مدهیا پرادش) تشکیل گردید. در تقسیم (۱۹۴۷) هند، نظام حیدرآباد خواهان حفظ استقلال یا الحاق به پاکستان بود، ولی در ۱۹۴۸ سربازان هندی قلمرو او را اشغال کردند، و سرانجام حیدرآباد جزء جمهوری هند گردید (۱۹۵۰).

حیدرآباد دکن (heydarābād e dakan)، شهر (جم ۱٬۰۸۳٬۷۲۲)، پایتخت سابق مملکت حیدرآباد (در دکن) و (از ۱۹۵۶) کرسی ایالت اندهرا پرادش. برای تمیز این شهر از شهر دیگری بهمین نام در ناحیه‌ی سند، معمولا آنرا حیدرآباد دکن میخوانند. از مراکز عمده‌ی تجارتی است. این شهر را محمد قلی قطب‌شاه، پنجمین پادشاه سلسله‌ی قطب‌شاهیه بنا نهاد (۱۵۹۰)، و در آغاز آنرا، بمناسبت نام معشوقه‌ی هندوی خود، بهاگنگر (bhāgnagar) نامید، و بعد پشیمان شد، و آنرا بنام حیدر (علی ابن ابی طالب) خواند. در ۱۵۹۱ حیدرآباد را پایتخت خود قرار داد، و تا انقراض (۱۶۸۷) این سلسله پایتخت آن بود. سپس کرسی یکی از ایالات مغول در هند شد، و در ۱۷۲۴ بتصرف آصفجاهٔ نظام الملک درآمد، که دکن را از سلطنت دهلی مستقل نمود. بناهای عمده‌ی آن چار منار، جامع مسجد (بنای محمد قلی)، بازار معروف به چارکمان، و مکه‌مسجد (آغازش بوسیله‌ی محمد، ششمین پادشاه قطب‌شاهیه، و اتمامش بدست اورنگ‌زیب)، و کاخ نظام است. مؤسسه‌ی فرهنگی معروف آن دانشگاه عثمانیه (تأسیس ۱۹۱۸) است.

حیدر جلی‌نویس: ← خط فارسی.

حیدر خان چراغ‌برقی: ← حیدر عمواغلی.

حیدر سربداری (heydare sarbedāri) یا **پهلوان حیدر** (pahlavān heydar)، معروف به **حیدر قصاب** (heydare qassāb)، فت ربیع الآخر ۷۶۱ هق، از امرای سلسله‌ی سربداران. بعد از عزل خواجه ظهیرالدین کرابی بامارت سربداران نشست. اما حکومت او ۴ ماه بیش طول نکشید، و یکی از غلامان پهلوان حسن دامغانی او را بقتل آورد، و لطف‌الله سربداری بجای او نشست.

حیدر علی خان بهادر (heydar ali xāne bahādor)، ۱۷۲۲–۸۲، فرمانروای مسلمان میسور؛ پدر تیپو سلطان. در ۱۷۴۹ به خدمت راجه‌ی میسور پیوست؛ پس از پیروزی (۱۷۵۹) بر مراتهه‌ها اعتبار بسیار و لقب فتح حیدر بهادر یافت. در ۱۷۶۱ حکومت میسور عملا در دست وی بود، و پس از وفات راجه، اسماً پسر او را بسلطنت شناخت، ولی سکه بنام خود زد، و در ۱۷۶۶ خود را مهاراجه‌ی میسور خواند. با نظام حیدرآباد بر ضد بریتانیائیها متحد شد، اما هر دو شکست خوردند، و سرانجام در ۱۷۶۹ با بریتانیا صلح کرد، ولی در طی ۱۳ سال بعد، اغلب بطرفداری فرانسویها با آنان در جنگ بود. در جنگهائی که از ۱۷۷۹ بین او و پسرش تیپو سلطان با بریتانیائیها روی داد، پیروزیهائی نصیب وی گردید، ولی سرانجام مغلوب سپاهیان و. هیستینگز شد (۱۷۸۱). حیدر علی و تیپو سلطان مخوفترین دشمنان بریتانیا در هند بوده‌اند.

حیدر عمواغلی (heydare amu'oqli)، معروف به **حیدر خان چراغ‌برقی**، فت ۱۳۴۰ هق، از مجاهدین و آزادی‌خواهان معروف در آغاز انقلاب مشروطیت. از اهل باکو و نام اصلی وی تاری وردیوف (tāri verdiof) بود. مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۸ هق وی را از باکو بعنوان مهندس چراغ برق به ایران آورد، و او در انقلاب مشروطیت و مبارزه با استبداد صغیر، و شاید در قتل اتابک اعظم (امین‌السلطان) فعالیت بسیار کرد. بعد از مشروطه، یک چند در پاریس و برلین زیست. در ۱۳۴۰ هق به ایران آمد، و به یاران میرزا کوچک خان جنگلی پیوست، اما چون مورد سوء ظن واقع شد، بوسیله‌ی اتباع کوچک خان بقتل رسید.

حیدر قصاب: ← حیدر سربداری.

حیدر مشعشعی، مولا: ← مشعشعیان.

حیدر میرزا، سلطان، شاهزاده‌ی صفوی: ← سلطان حیدر میرزا.

حیدره‌ی پشت شهر: ← هیجده دره، همدان.

حیدری (heydari)، ده (جم ۱٬۴۲۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۳۷ کیلومتری ج داران.

حیدری (heydari) یا **میر حیدری** (mir) یا **حیدریان،** نام دسته‌ای در مقابل دسته‌ی نعمتی، که با دسته‌ی اخیر در عهد صفویه و قاجاریه در اکثر شهرهای ایران رقابت و نزاع مستمر و شدید داشته‌اند. منشأ منازعات دائم و مستمر این دو فرقه بدرستی روشن نیست، و ظاهراً از عصبیتها و رقابتهای دیرین دسته‌های عیاران و جوانمردان و بعدها لوطی‌ها و مشدیهای محلات مختلف هر شهر باید ریشه گرفته باشد. دسته‌ی حیدری بنا بر مشهور منسوبست به قطب‌الدین حیدر، از مشایخ صوفیه، و دسته‌ی نعمتی انتساب به شاه نعمت‌الله ولی دارد. هر چند دسته‌ی حیدریان در زمان دولتشاه سمرقندی و بلکه در زمان حمدالله مستوفی و در عهد ابن بطوطه وجود داشته‌اند، شروع منازعات مستمر و مداوم بین آن دسته با دسته‌ی نعمتی ظاهراً در اوایل عهد صفویه بوده است، و احتمالا تظاهرات تبرائیان و تولائیان نیز از اسباب انتشار این منازعات بوده است. احتمال دارد شروع این رقابت در بین اخی‌ها و فتیان (← جوانمردان) ساکن لنگرهائی باشد که در تربت حیدریه اتباع قطب‌الدین حیدر و در کرمان پیروان شاه نعمت‌الله ولی تأسیس کرده بودند، و از آنجاها به دیگر بلاد و در بین جوانمردان و اخی‌های قدیم سایر بلاد انتشار یافته و باقی مانده باشد. و بهر حال، در

تبریز و لابد دیگر بلاد نیز "جماعت حیدریه" قبل از عهد صفویه بعنوان دسته‌ای مستقل وجود داشته‌اند. مع هذا، منازعات بین فرقه‌ی حیدری با نعمتی در عهد صفویه رواج و گاهی شدت تمام داشته است، چنانکه شاه عباس I صفوی به جنگ حیدری و نعمتی علاقه‌ی تمام داشته، و در قزوین مکرر این دو فرقه را به جنگ وامیداشته و از تماشای آن لذت میبرده است. آلِتاندری، سیاح فرنگی که در قرن ۱۶م در ایران مسافرت کرده است، میگوید که در آن زمان قزوین بین دو دسته (که البته مراد همین حیدری و نعمتی است) تقسیم بود، و تمام اهل شهر به یکی از این دو دسته متعلق بودند، و بین این دو دسته دائم جنگ و نزاع برپا بود، و حتی شاه هم نمیتوانست آنها را از ادامه‌ی این نزاع دائم باز بدارد. سر جان ملکم معروف نیز، که در عهد فتحعلی‌شاه قاجار به ایران آمده است، از دوام این منازعات و اینکه برای توقیف و تعطیل آنها نیز مجاهدتی از طرف حکومت نمیشود سخن میگوید. در زمان مسافرت او به ایران، در سه روز آخر ماه محرم (ظاهراً مراد سه روز بلافاصله قبل از عاشورا است)، این منازعات حدت و شدت بیشتری پیدا میکرده است، چنانکه اگر مسجدی را یک دسته تکیه میبسته و زینت میکرده‌اند، دسته‌ی دیگر در صدد برمیآمده است آن تکیه و زینت را بزور و قهر ضایع و تباه کند، و البته در این ماجری گاه کار به خونریزی هم میکشیده است. در بعضی شهرها، محلات حیدری‌نشین و نعمتی‌نشین از یکدیگر جدا بوده، و غالباً بین محلات "حیدری‌خانه" و "نعمتی‌خانه" در تمام امور اجتماعی رقابت شدید وجود داشته است. حاجی ابراهیم شیرازی یک چند در شیراز کدخدای محلات حیدری بوده است. "علم حیدری" یا "علامت"، که در ماه محرم با زینت و تجمل خاصی در جلو دسته‌های تعزیه حمل میشده است، منسوب بهمین دسته‌ی حیدری بوده است. در شیراز منازعه‌ی بین حیدری و نعمتی تا زمان تألیف فارسنامه‌ی ناصری همچنان ادامه داشته است، و در سایر بلاد، مخصوصاً اردبیل و مشهد هم، تا اندکی قبل از ظهور مشروطیت این منازعات وجود داشته است، و بموجب حکایتی که از قول یکی از نزدیکان حاج میرزا حسین خان سپهسالار نقل شده است، در زمان مأموریت او در خراسان در بین اعضای متعصب یکی از این دو فرقه کسانی بودند که چون مزار و مرقد امام هشتم در محله‌ی مخصوص دسته‌ی دیگر واقع بوده است در تمام عمر به زیارت آن نرفته‌اند.

حیدریان: ← حیدری.

حیدریه، مدرسه‌ی (heydariyye)، مدرسه‌ای در قزوین، دارای گنبد آسیب‌دیده‌ی عهد سلجوقی با گچبریهای زیبای آن عهد. فقط گنبد جنبه‌ی هنری دارد؛ مدرسه در دوره‌ی صفویه یا اوایل قاجاریه در فضای باز اطراف آن ساخته شده. در سالهای اخیر، گنبد تعمیر گردیده، و بجای مدرسه‌ی قدیمی، آموزشگاه جدیدی ساخته شده است.

حیر، در کربلا، ← حائر.

حیرام[1] (hirām). ۱- نهٔ 1000 ق‌م، شاه صور، دوست داود و سلیمان. هدایای عالی برای معبد اورشلیم فرستاد (دوم سموئیل ۱۱.۵، اول پادشاهان ۵: ۹، ۱۰. بصورت حورام؛ دوم تواریخ ۲: ۸، ۹). ۲- فلزگری که شاه حیرام برای تزیین معبد نزد سلیمان فرستاده بود (اول پادشاهان ۷.۱۳-۴۵. بصورت حورام؛ دوم تواریخ ۴.۱۱-۲۲).

حیران (heyrān)، دهستان (جه ح ۵۰۰'۴۳؛)، بخش حومه‌ی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۷ (؟) آبادی. دهاتش در اطراف رود کارون قرار دارد. سکنه عربی‌زبان اند.

حیران، گردنه‌ی (heyrān) یا **گردنه‌ی خواجه امیر** (xāje amir)، گردنه‌ای در ارتفاعات طالش، سر راه شوسه‌ی اردبیل به آستارا، در ۳۵ کیلومتری ش اردبیل، آذربایجان شرقی. اغلب پوشیده از مه است. راه ارتباط گیلان و آذربایجان، و سهلترین راه نفوذ به ارتفاعات سبلان و یزقوش است.

حیرت، تخلص شیخ‌الرئیس قاجار.

حیرت، میرزا (mirzā heyrat) [میرزای حیرت]، شهرت **میرزا اسماعیل ابن محمد علی تهرانی،** متخلص به **حیرت،** ۱۲۵۴-۱۳۱۶ ه‍ق، مترجم **تاریخ ایران یا تاریخ سر جان ملکم** بزبان فارسی. در بمبئی درگذشت، و در همانجا در قبرستان ایرانیان مدفون شد.

حیره (hira)، شهر قدیم بین النهرین، ح ۶٫۵ کیلومتری ش نجف حالیه، کنار دریاچه‌ی نجف که اینک تقریباً بکلی خشک است؛ پایتخت ملوک لخمی (قرن ۳م ب‌م تا ۶۰۲)، که قلمرو آنان (مملکت حیره) مشتمل بر دره‌ی سفلای فرات و قسمت علیای خلیج فارس بود، و تابع سلاطین ساسانی بودند. لفظ حیره اصلا آرامی و بمعنی اردوگاهی مرکب از خیمه‌ها است، و سپس به اردوگاه ثابت امرای لخمی، که بعدها به شهری مبدل شد، تخصیص یافت. تاریخ تأسیس معلوم نیست، ولی در بعضی مآخذ مربوط به قرن ۵م ب‌م ذکر اسقفان حیره آمده است؛ جمعی از مسیحیان شهر نسطوری بودند، و امرای لخمی نیز به مسیحیت گرویدند. نزدیک شهر کاخهای متعددی وجود داشت، که خورنق از جمله‌ی آنها است. بقول روایات عرب، خط معمول در آنجا به جزیرة العرب راه یافت. پس از مرگ (۶۰۲ ب‌م) نعمان III، پادشاه حیره، شاهان ایران، از سوء سیاست، مأمورین عالیرتبه‌ی ایرانی در آنجا گماشتند، و در سال ۱۲ ه‍ق که شهر تسلیم خالد ابن ولید شد، حال بهمین منوال بود. با توسعه‌ی کوفه، حیره از رونق افتاد، و سپس بتدریج از میان رفت.

حیض: ← خونریزی ماهانه.

حیفا (hayfā)، دریابندر (جه ح ۱۵۸°۰۰۰)، لغ اسرائیل، بر دامنه‌ی کوه کرمل در انتهای جنوبی خلیج عکا (ش مدیترانه). مهمترین بندر اسرائیل، انتهای سه خط آهن، و نیز منتهی‌الیه یکی از دو لوله‌ای است که نفت عراق را به مدیترانه میآورد. حیفا در تاریخ نقش مهمی نداشته است. پس از استیلای مسلمین بر فلسطین، حیفا تحت الشعاع عکا واقع شد. در 1100 صلیبیون آنرا گرفتند، و تا حدی اهمیت یافت؛ در ۱۱۷۷ صلاح‌الدین ایوبی آنرا بازگرفت. شهر جدید حیفا در ش شهر قدیم قرار دارد.

حیل، علم (elme hial)، در طبقه‌بندی قدیم علوم، علم حیله‌ها و تدابیر لازم برای عملی کردن چیزهائی که بصورت نظری در شعبه‌های دیگر "علوم تعلیمی" ثابت شده است. ("علوم تعلیمی" در این اصطلاح مشتمل بوده است بر علم عدد؛ هندسه؛ مناظر، یعنی نورشناخت هندسی در اصطلاح کنونی؛ نجوم؛ موسیقی؛ و حیل). باین معنی وسیع، جبر و مقابله، ساختن آلات نجومی و موسیقی، اسلحه‌سازی، جر اثقال، و تعبیه‌ی ظروف "عجیبه" (مانند ماشین هرون اسکندرانی، تصویر آن در صفحه‌ی ۷۳۰؛ و سیفون) جزء علم حیل شمرده شده است. علم حیل را علم تدابیر و حیله‌های ریاضی و طبیعی که بوسیله‌ی آنها میتوان اموری غریب (مانند کشیدن یا بالا بردن بارهای سنگین با نیروئی کوچک) پدید آورد نیز تعریف کرده‌اند. این تعریف شامل "حیل طبیعی" (مانند آلودن دست به موادی که مانع سوختن آن شود) نیز بوده است. اما بالاخص، علم حیل ناظر به مکانیک عملی است، که مشتمل بر جر اثقال و تعبیه‌ی ظروف عجیبه و امثال آنها است؛ کتاب بنو موسی در علم حیل از معروفترین کتابهائی است که در این علم نوشته شده. مقصود از حیل الروحانیه، که در عنوان بعضی کتابهای عربی ترجمه شده از یونانی آمده است همان "آلات هوائی" است، یعنی ماشینهائی که با تخلیه یا تراکم هوا بستگی دارد (مانند چشمه‌ی هرون).

حیوان: ← جانور.

حیوانشناسی: ← جانورشناسی.

حیه، در نجوم، ← حواء.

---

(۱) Hiram

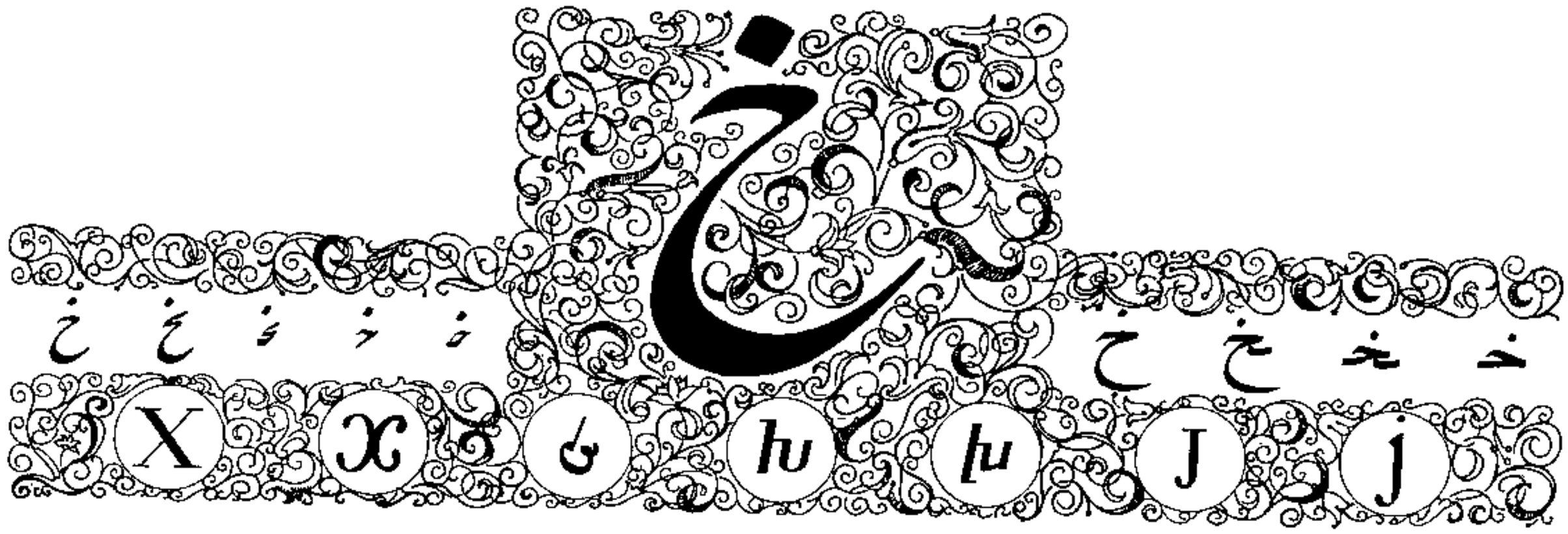

خائن[1] (xāen)، عربی **جیان** (jayyān)، شهر (جم ۶۱°۶۱۰)، کرسی ایالت جیان، ج اسپانیا؛ در اندلس. در ۱۲۴۶ (۶۴۴ هق) که فردیناند III کاستیل آنرا ضمیمه‌ی مملکت کاستیل کرد، مقر یکی از فرمانروایان مسلمان بود. کلیسای جامع باشکوه (قرون ۱۶م–۱۸م) و بقایائی از بناهای اسلامی دارد.

خائوس[2] (xāos)، در دین یونان، جرمی بیشکل و عظیم، یا فضائی بیپایان، که هر چیز، اعمّ از زمینی و خدائی (از جمله گایا، تارتاروس، و اروس) از آن پیدایش یافته است.

خاباروفسک[3] (xābārofsk)، شهر (جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۲۸۰°۰۰۰)، جمشس، در سیبریه‌ی شرقی، بر رود آمور و بر راه آهن ماوراء سیبریه. پالایشگاه نفت و کارخانه‌های ساختن اتومبیل، هواپیما، و ماشینهای کشاورزی دارد. این شهر کرسی بخش اداری موسوم به **سرزمین خاباروفسک** (۲°۲۳۰°۵۰۰ کمه؛ جم در ۱۹۵۶ تخمیناً ۱°۱۴۰°۰۰۰) است، که جزء سرزمین شرق اقصی است. سرزمین خاباروفسک از دریاهای اختسک و برینگ تا قشه ممتد است، و از طرف ج‌غ رود آمور آنرا از منچوری جدا میکند. شامل شبه جزیره‌ی چوکچی است، و تا ۱۹۵۶ شبه جزیره‌ی کامچاتکا نیز جزء آن بود. رشته‌کوههای ستانا-ووی، کولیما، و آنادیر در امتداد ج‌غ-ل‌ش از آن میگذرند. منابع سرشار طلا، آهن، زغال سنگ، و نفت دارد. در قسمت شمالی آن پرورش گوزن شمالی و صید سیل و حیوانات دارای پوست قیمتی معمول است.

خابران، ناحیه و شهر؛ ← خاوران.

خابور (xābur) یا **خابور اصغر** (e asqar–)، ریزابه‌ی دجله، که از کوههای ارمنستان جنوبی، در ج دریاچه‌ی وان و غ دریاچه‌ی ارومیه، سرچشمه میگیرد، و نزدیک انتهای شمالی مرز عراق و سوریه به دجله میریزد.

خابور (xābur) یا **خابور اکبر** (e akbar–)، از ریزابه‌های عمده‌ی فرات، بطول ح ۳۲۰ کم، که در ج‌ش ترکیه‌ی آسیائی و ل‌ش سوریه جاری است، و در قرقیسیا (ج‌ش دیر الزور، سوریه‌ی شرقی) به فرات میریزد. از کوههای ل بین النهرین سرچشمه میگیرد؛ از ریزابه‌های عمده‌ی آن رأس عین (از ل‌غ)، ماردین (از ل)، و نصیبین (از ل‌ش) است، که از سه شهر عمده با همین اسامی نام گرفته‌اند. ناحیه‌ای که خابور (مخصوصاً مسیر سفلای آن) از آن میگذرد به حاصلخیزی معروف بوده است.

خاتم: ← خاتمسازی.

خاتم النبیین: ← محمد، پیغمبر اسلام.

خاتمسازی یا **خاتمکاری**، هنر آراستن سطح اشیاء، بصورتی شبیه موزائیک، با مثلثهای کوچک. طرحهای گوناگون خاتم همواره بصورت اشکال منظم هندسی بوده است. این اشکال هندسی را با قرار دادن مثلثهای کوچک در کنار هم نقشبندی میکنند. مثلثها را از انواع چوب و فلز و استخوان میسازند. هر چه مثلثها ریزتر و ظریفتر باشند، خاتم مرغوبتر است. در یک طرح خاتم، برای ساختن کوچکترین واحد هندسی، حد اقل سه مثلث، و برای بزرگترین آن، حد اکثر چهار صد مثلث بکار میرود.

زمان آغاز این هنر دانسته نیست، و آنچه در باره‌ی آن گفته میشود با افسانه همراه است. برخی از استادان خاتمساز هنوز بر این عقیده اند که هنر خاتمسازی معجزه‌ی ابراهیم پیغمبر است. در زمان صفویه، درهای کاخها، رحلهای قرآن، صندوقهای قبر، و صندلیها را خاتمکاری میکردند. صندوق مرقد علی ابن ابی طالب ع در نجف ظریفترین شاهکار خاتمسازی است، که بدست استادی شیرازی ساخته شده، و از زمان صفویه باقی مانده است. و نیز قسمتهائی از صندوق منبت مقبره‌ی شیخ صفی در اردبیل از خاتم است. در آن زمان مرکز خاتم-سازی شهر اصفهان بود، اما بعدها که این هنر رو بانحطاط گذاشت، شهر شیراز یگانه مرکز صنعت خاتمسازی شد، و ساختن اشیائی مانند تخته نرد و شطرنج و رحل قرآن و قابهای کوچک ادامه یافت. در اواخر عهد قاجار نجارها صندلیهائی با خاتمهای ناقص و بدلی میساختند، که نمونه‌هائی از آنها هنوز در خانه‌های قدیمی موجود است. در زمان رضا شاه کبیر، محمد حسین خاتمساز شیرازی در اداره‌ی صنایع قدیمه‌ی تهران بکار گماشته شد؛ و برادرش صنیع خاتم نیز به تهران آمد، و خود بساختن اشیاء خاتم، از قبیل قوطی سیگار، لوازم آرایش، و قاب عکس، و غیره پرداخت. بدستور رضا شاه کبیر، مقرر شده بود که در کاخ مرمر، اطاقی سراسر از خاتم با اثاثه‌ی خاتم ساخته شود؛ و چون این دو برادر از عهده‌ی کار برنیامدند، استاد خلیل گلریز، همراه با شصت تن خاتمساز، از شیراز احضار شد؛ و پس از چهار سال، خاتم-کاری اطاق خاتم، و نیز ازاره‌ی تالار آینه‌ی کاخ مرمر را بپایان رسانید. در خاتمهای ازاره‌ی تالار آینه، بجای برنج، نزدیک به یک تن نقره بکار رفته است. برای ساختن این خاتمها از شیوه‌ی زمان صفویه پیروی شده، بدین معنی که طرحها همه بصورت اشکال منظم هندسی است که از تلفیق مثلثهای کوچک و ظریف بوجود آمده. پس از پایان کار، استاد خلیل گلریز در هنرستان اصفهان به تربیت شاگرد پرداخت. یکی از شاگردان برجسته‌ی او، بنام آقا نعمت، در اداره‌ی کل هنرهای زیبای کشور در تهران، و دیگری، بنام رضا جقاری، در هنرستان اصفهان بساختن خاتم و تربیت شاگرد مشغولند. در سال ۱۳۳۴ هش، عیسی بهادری، با ساختن طرحی که شکل هندسی نداشت، تحولی در کار خاتمسازی پدید آورد. این طرح بر اساس نقشهای اصیل قدیمی، و مرکب از یک اسلیمی ماری دوسره، دو قرقاول، و دو جوجه، با چند گل بود. از آنجا که استادان خاتم-ساز، بساختن خطوط منحنی و نقوش غیر هندسی با مثلثهای خاتم آشنا نبودند، بهادری، با صرف شش ماه وقت، طرح خود را بشکل نقشه‌ی عملی کار در آورد، و آقا نعمت، بیاری ۱۶ تن از شاگردان خود، پس از یک سال کوشش، آنرا بر سطح میزی، که پایه‌های آن بسبک قدیم خاتم-کاری شده بود، منتقل کرد. این میز در سال ۱۳۳۸ هش به آیزنهاور، رئیس جمهور کشمة، که به تهران آمده بود، هدیه شد. میز دیگری بهمین سبک، با نقشه‌ی بهادری، بدست استاد گلریز، در هنرستان اصفهان ساخته شده، که اینک در موزه‌ی هنرهای زیبای تهران محفوظ است. نیز ← ایران، هنر و معماری؛ استیل ایرانی.

خاتمکاری: ← خاتمسازی.

خاتون (xātun)، عنوان ترکی و مغولی در باره‌ی زنان و دختران خان و خاقان. اصل لفظ در جغتائی بمعنای "بانوی عالی‌نسب" بوده است و بتدریج تقریباً با لفظ خانم مترادف شده است. لفظ خاتون در معنی "ملکه" و "زوجه‌ی خاقان" در ترکی سابقه‌ی استعمال بالنسبه قدیم دارد، و حتی در عهد ساسانیان هم این عنوان در باره‌ی زن خاقان بکار

(۱)Jaén (۲)Chaos (۳)Khabarovsk

میرفته است. مقارن خلافت معاویه و در هنگام شروع فتح ماوراء النهر بدست مسلمین، ملکه‌ی بخارا عنوان خاتون داشته است، و در عهد سامانیان و بعد از آن نیز، خاتون عنوان ملکه‌ی ترکان بوده است. بعضی از زنان مشهور عهد سلاجقه و مغول همظاهراً بسبب آنکه بردن اسم آنها در آن ادوار دور از ادب شناخته میشده است‌فقط بهمین عنوان خاتون مشهور شده‌اند. در تداول شیعه‌ی ایران، خاتون مطلق، و همچنین خاتون قیامت، خاتون عرب، و خاتون کاینات، غالباً کنایه است از فاطمه‌ی زهرا دختر پیغمبر.

خاتیوا[1] (xātivā)، عربی **شاطبه** (šāteba)، شهر (جه ۱۸°۵۹۲)، ایالت والانس، ش اسپانیا. از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. در قرون وسطی صنعت کاغذسازی آن معروف بود، و کاغذهای آن نه فقط به سراسر اسپانیا بلکه به مصر هم فرستاده میشد. در ۱۲۳۹–۴۰ خایمه‌ی I، شاه آراگون، آنرا از مسلمانان گرفت، و در آخر سال ۱۲۴۷ مسلمانان بکلی از آنجا اخراج شدند. بجهت کلیساها و کاخهای زیبا و قصری از دوره‌ی حکومت اسلامی مشهور است. خاندان بورژیا درین شهر سکونت داشتند.

خاجی، استخوان: ← ستون فقرات.

خاچاطوریان[2]، **آرام ایلیچ** (ārām ilyic xācāturiān)، ۱۹۰۳–، آهنگساز ارمنی روسی، مت تفلیس. در ۱۹۳۴ از کنسرواتوار مسکو فارغ التحصیل شد. نخست بتحصیل تکنوازی پرداخت، و از ۱۹۲۶ شروع به آهنگسازی کرد. آثار او را تمهای موسیقی محلی روسی رنگ و شکوهی خاص میبخشد. معروفترین ساخته‌های وی عبارتند از کنسرتو برای ویولن، کنسرتو برای پیانو، باله‌ی گایانه، و دومین سمفونی او (برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۴۶ ستالین).

خاخام یا **حاخام:** ← ربن یا ربی.

خار، درگیاهشناسی، معمولا به گیاهانی گفته میشود که دارای ساقه‌ی سخت، گلهای مرکب درشت رنگین قرمز یا زرد یا سفید، و دانه‌های خاردار هستند. انواع خارها در میان ملل مختلف هر یک افسانه‌هائی دارند. بعضی خارهای مشهور عبارتند از خار مقدس (*Cnicus benedictus*)، که داروی ضد تب است؛ خار گرد (*Echinops*)، که از آن شکر تیغال میگیرند؛ خار تاتاری (*Cirsium*)، که تخم‌های آن پس از رسیدن بآسانی منتشر میشود، و موجب زحمت زراعت است.

خاراکس: ← آبادان، جزیره.

خاراگوش: ← آذربو؛ افسنتین.

خاربیشه[3] (xār–)، جنگلی از درختان کوتاه خاردار، که در آنها کمی ریزش باران مانع پیدایش جنگلهای عادی است.

خارپشت (xār.pošt) یا **جوجه تیغی. ۱–** جونده‌ی بزرگ یا نسبةً بزرگی که در میان موهایش پیکان‌های سفت و نوک‌تیز قابل راست‌شدن دارد، که بآسانی جدا میشود ولی قابل پرتاب ارادی نیست. خارپشتها دو تیره تشکیل میدهند، یکی (*Hystricidae*) زمینی و مختص بت قدیم، و دیگری (*Erethizontidae*) دارای زندگی درختی و مختص بت جدید. **۲–** پستاندار حشره‌خوار شبگرد بت قدیم (جنس *Erinaceus*). موی قسمت فوقانی

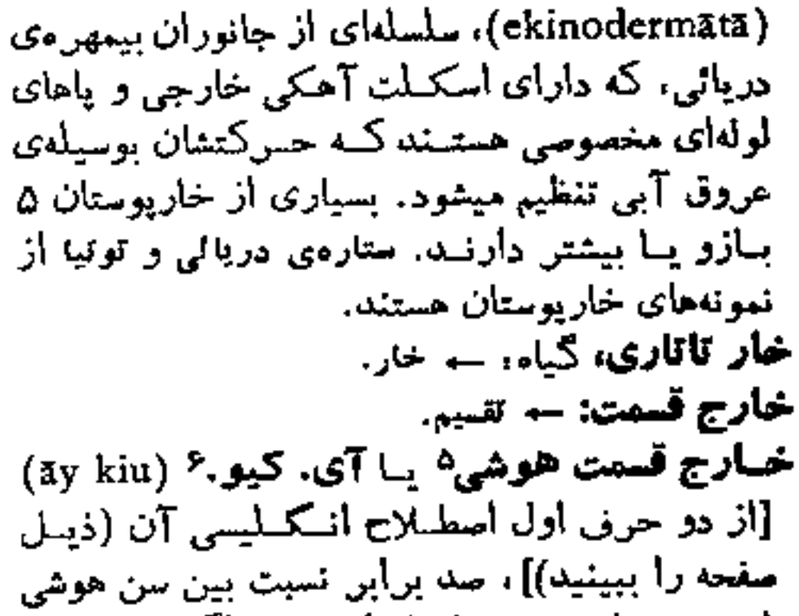

خارپشت (بلندی: ۲۵ سم)

بدن آنها مخلوط با خارها است، که حیوان می‌تواند آنها را بهر طرف که بخواهد متوجه کند.

خارپوستان[4] (xār.pustān)، لتـ اکینودرماتا (ekinodermātā)، سلسله‌ای از جانوران بیمهره‌ی دریائی، که دارای اسکلت آهکی خارجی و پاهای لوله‌ای مخصوصی هستند که حرکتشان بوسیله‌ی عروق آبی تنظیم میشود. بسیاری از خارپوستان ۵ بازو یا بیشتر دارند. ستاره‌ی دریائی و توتیا از نمونه‌های خارپوستان هستند.

خار تاتاری، گیاه؛ ← خار.

خارج قسمت: ← تقسیم.

خارج قسمت هوشی[5] یا **آی. کیو.**[6] (āy kiu) [از دو حرف اول اصطلاح انگلیسی آن (ذیل صفحه را ببینید)]، صد برابر نسبت بین سن هوشی (← هوش) و سن شناسنامه‌ای. مثلا اگر سن هوشی طفل ۸ساله‌ای ۱۱ باشد، خارج قسمت هوشی او

$$100 \times (11/8) = 137{,}5$$

است. خارج قسمت هوشی افراد عادی بین ۹۰ و ۱۱۰ است.

خارجه [خارجة ابن زید]، ← فقهای سبعه.

خارجه[7] (xārje, xāreja)، واحه (جه ۱۱°۱۵۵)، مصر علیا، ۱۶۰ کیلومتری غ طیوه، در بیابان لیبی؛ منتهی‌الیه راه آهنی که با راه آهن دره‌ی نیل مرتبط است. بزرگترین واحه‌های مصر است. محصولش خرما، پنبه، و غلات میباشد. در عصر حجر قدیم مسکون بود، و بقایائی از عصر حجر جدید در آنجا بدست آمده است. در ایام باستانی رونق داشت؛ ویرانه‌های معابدی از دوره‌ی داریوش و رومیها باقیست. سپاهیان کمبوجیه در راه واحه‌ی آمون (← سیوه) از خارجه گذشتند، و پیش از رسیدن به مقصد در بیابان تلف شدند. در دوره‌ی رومیان، مانند دوره‌ی فراعنه، تبعیدگاه بود؛ نسطوریوس را پس از اینکه شورای افسوس تکفیر کرد باینجا تبعید نمودند.

خارجی (xāreji)، کسی که بر خلیفه یا سلطان وقت خروج کند، و همچنین یکی از خوارج.

خارجیان و اخلالگران، قوانین[8]، در تاریخ کشمکشها، قوانینی که در ۱۷۹۸، که احتمال جنگ کشمکش با فرانسه میرفت، به تصویب کنگره رسید (← اکس‌وای‌زی، قضیه‌ی). بموجب این قوانین قدرت رئیس جمهور در اخراج خارجیانی که "خطرناک" تشخیص داده میشدند افزایش مییافت، و برای کسانیکه علیه دولت متحد میشدند یا توطئه میکردند، و یا بقصد بدنام کردن حکومت و کنگره سخنرانی میکردند و مقاله مینوشتند، مجازاتهائی معین میشد.

خارخسک (xār.xasak)، (*Tribulus terrestris*)، گیاهی دارای دانه‌های معرق و ملین.

خارس[9] (xāres)، مجسمه‌ساز یونانی قرن سوم ق‌م. شاگرد لوسیپوس بود و آثار مفرغی پدید می‌آورد. کولوسوس رودس کار او بود. تأسیس مکتب مجسمه‌سازی رودسی را نیز به او نسبت میدهند.

خار شتر (xāre šotor)، (*Hedysarum alhagi*)، خاری از تیره‌ی پروانه‌واران که ماده‌ی شیرینی بنام ترنجبین (taranjebin) یا ترنگبین ترشح میکند. ترنجبین ملین است، و مقدار زیادش مسهل. آنرا لطیفتر از شیرخشت و مناسب تبهای حاره میدانسته‌اند، و با تبهای حاد و جدری، حصبه، اسهال خونی، و بواسیر تجویز نمیکرده‌اند.

خارطوران (xār.turān)، دهستان، بخش بیارجمند، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان. طوایف سنگسری و کردهای قوچانی در آن قشلاق میکنند.

خارک (xārak، معمولا xārk) یا **خارگ**، لتـ **آراکیا** (ārākiā)، جزیره‌ی مرجانی (۱۶ کمـ؛ بطول 10 کم و بعرض ۴–۵ کم)، در خلیج فارس، ایران، مقابل بندر ریگ بفاصله‌ی ۳۷ کیلومتری از ساحل. از جنبه‌ی اداری فعلا جزء بخش خارک شهرستان بوشهر است. در سنوات اخیر که خطوط لوله‌ی نفت از گچساران به خارک ساخته شده است، و خارک بندر بارگیری نفت انتخاب شده، این جزیره اهمیت بسیار یافته است.

بقول زمینشناسان یک میلیون سال از عمر خارک میگذرد، اما بیش از ۱۴°۰۰۰ سال نیست که این جزیره بر سطح دریا نمودار شده است. قشری سنگی بضخامت ۲ تا ۷ متر روی مرجان و سطح جزیره را پوشانده است، که در وسط جزیره چون پشته‌ای بارتفاع بیش از ۶۰ متر سر کشیده، و همین پشته خود موجب اهمیت جزیره شده است، زیرا شدت جریان باد را که از لغ به چش میوزد فرومینشاند، و بندرگاههای شرقی خارک را در پناه میگیرد. ساحل شرقی جزیره برای ساختن لنگرگاه محکم و مناسب، و از طوفان و باد و اوضاع نامساعد جوّی مصون است. عمق آب در ح ۱ کیلومتری ساحل بالغ بر ۱۸ متر است، که برای پهلوگرفتن کشتیهای بزرگ 10°000 تنی کافی است. خارک حالیه زمین حاصلخیز ندارد. شبکه‌ی قناتهائی که در آنجا (حتی در دل سنگ) کنده بوده‌اند سبب شگفتی دانشمندانی که از جزیره دیدن کرده‌اند بوده است؛ بقول گیرشمن هنوز بقایای باغستانهائی که زمانی از برکت این آب سرسبز بوده است مشهود است.

در سالهای ۱۹۱۲–۱۴ و نیز بعد از جج I، از سنگهای خارک برای بنای پالایشگاه آبادان و کارهای دیگر در گناوه استفاده شد. در ۱۳۳۶ هش شرکتهای عامل نفت ایران آنرا بعنوان محل دومین بندر صدور نفت (اولی بندر معشور) انتخاب کردند. ساختمان مرکز بارگیری در ۱۳۳۷ هش

(۱)Játiva (۲)Khachaturian (۳)thorn forest (۴)Echinodermata (۵)intelligence quotient (۶)I. Q. (۷)Kharga (۸)Alien and Sedition Acts (۹)Chares

شروع شد، و از آن ببعد این جزیره بصورت بندر نفتی مهمی مجهز به وسایل صنعتی درآمده است.

تاریخ

منابع تاریخی که از خارک نام میبرد قدیمتر از قرن اول قم نیست، ولی احتمالا این جزیره از ۳۰۰۰ سال قم جزء قلمرو دولت عیلام بوده است. احتمالا خارک در زمان داریوش کبیر ناشناخته نبود، و محتملا در زمان اسکندر مقدونی، یونانیان از آن خبر یافتند.

در دوره‌ی اسلامی، خارک جزء اردشیرخره یا از توابع جنابه (← گناوه) و بهر حال، از توقفگاههای راه دریائی بصره به هند و به عمان بود، و مزارع غله و موستان و نخلستان داشت، و در اطراف جزیره مرواریدهای گرانبها صید می‌شد. مسجد جامع خارک که اصطخری (قرن ۴م هق) از آن نام برده حاکی از تعداد معتنابهی جمعیت مسلمان است. از اواسط نیمه‌ی اول قرن ۱۳م (۷م هق) تا قرن ۱۶م اطلاعی از خارک در دست نیست. در قرن ۱۶م پرتغالیها این جزیره را که مسکن ماهیگیران و مأمن دریازنان بود گرفتند، و یک نمایندگی تجارتی (شعبه‌ی هرمز) در آنجا دایر کردند. در ۱۶۶۵ ز. دو تونو از آن دیدار کرد.

در ۱۰۹۵ هق (۱۶۸۳ یا ۱۶۸۴) هلندیها خارک و بعضی دیگر از جزایر خلیج فارس را گرفتند، ولی در ۲۴ رجب ۱۰۹۶ هق (۱۶۸۵) آنها را تخلیه نمودند. در ۱۱۶۷ هق (۱۷۵۳)، رئیس تجارتخانه‌ی آنان در بصره خارک را تصرف کرد، و استحکاماتی در آنجا بنا نهاد، ولی سرانجام میر مهنای عرب هلندیها را مغلوب نمود (۱۱۷۹ هق، اواخر ۱۷۶۵ یا اوایل ۱۷۶۶ ب‌م)، و جزیره‌ی خارک و قلعه‌ی آنرا تسخیر کرد، و با این واقعه استیلای هلندیها در خلیج فارس پایان یافت. در ۱۱۸۳ هق کریم خان زند خارک را از میر مهنا گرفت. در ← جنگ هرات خارک تحت اشغال انگلیسها بود، و بعد از جنگ نیز تخلیه‌ی آنرا تا ۱۲۵۷ هق (۱۸۴۲) به تعویق انداختند. دگر بار در ← جنگ ایران و انگلیس انگلیسها جزیره را تصرف نمودند (ربیع الاول ۱۲۷۳ هق، ۱۸۵۶)، و پس از پایان مخاصمات و انعقاد معاهده‌ی صلح پاریس (۱۸۵۷)، جزیره را در تصرف خود نگاه داشتند، و قصد داشتند که آنرا مرکز نیروی انگلستان در خلیج فارس قرار دهند، ولی این نقشه عملی نشد، و سرانجام در اواخر رجب و یا اوایل شعبان ۱۲۷۴ هق (۱۸۵۸) خارک تخلیه و به دولت ایران واگذار گردید، اگرچه بار دیگر در ۱۲۷۸ هق انگلیسها آنرا تصرف کردند.

قدیمترین آثاری که در خارک کشف شده است دو مقبره‌ی خرسنگی (← خرسنگ) است، که مربوط به ح 1000 سال قم است. از آثار دوره‌ی یونانیها چهار دیوار از معبد پوسیدون است در بدنه‌ی قسمت مرکزی کوهی که از ل به ج در جزیره ممتد میباشد. این معبد در قرن ۴م ب‌م ویران شد، و بر خرابه‌های آن آتشکده‌ای بنا گردید، که بعدها تبدیل به مسجد شد. از آثار دیگرش بقایای صومعه‌ی نسطوری است. بقعه‌ی میر محمد (منسوب به سیدمحمد حنفی که گویند فرزند علی ع است)، دارای گنبد هرمی مضرس است.

خارکلاته (xār.kalāte)، ده (جه ۱°۱۶۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کتول، بخش علی‌آباد، شهرستان گرگان، استان دوم.

خارکو (xārku) یا **خارگو**، جزیره، بخش خارک، شهرستان بوشهر، ایران، در خلیج فارس. در ل‌ش جزیره‌ی خارک بفاصله‌ی ح ۳۲ کیلومتری از ساحل خلیج در مقابل بندر ریگ قرار دارد.

خارکوف[1] (xārkof)، شهر (جه در ۱۹۵۶ تخمیناً ۸۷۷°۰۰۰)، چ‌ش اوکرائین. از مراکز عظیم صنعتی و مهندسی، بر ملتقای شش راه آهن، و دارای کارخانجات ساختن ماشین‌آلات، لوکوموتیو، آلات دقیق، و کالاهای برقی است. دانشگاه آن در ۱۸۰۴ تأسیس شد. خارکوف را قزاقها در اوایل قرن ۱۷م بنا نهادند، و پس از صنعتی شدن چ اوکرائین در اواخر قرن ۱۹م، بسرعت توسعه و رونق یافت. در دوره‌ی حکومت شوروی، خارکوف به شهری بکلی نوین و نمونه تبدیل شد. در جج II بیش از نیمی از آن ویران گردید، ولی بعداً از نو ساخته شد.

خارگ، جزیره، خلیج فارس: ← خارک.

خار گرد: ← خار؛ شکر تیغال.

خارگو، جزیره، خلیج فارس: ← خارکو.

خار گوسفند (xāre)، یا **شوک الغنم** (šāko l.qanam')، (*Abutilon avicennae*)، گیاهی از تیره‌ی پنیرکیان. ملین است.

خارماهی (xār.māhi)، هر یک از ماهیهای کوچک متعدد تیره‌ی گاستروستئیدای (*Gasteros-teidae*) که در آبهای معتدل و آبهای زیر مدار شمالگان در نیمکره‌ی شمالی زندگی میکنند. خارماهی فلس واقعی ندارد، بلکه غالباً صفحاتی در دوپهلوی آن دیده میشود. در جلو باله‌ی ظهری خارهائی دارد، که عده‌ی آنها با جنس حیوان تغییر میکند، و هر یک از باله‌های بطنی نیز خاری دارد، از این خارها برای حمله و دفاع استفاده میشود. نر آن لانه میسازد، و ماده‌ها را برای تخمگذاری بآنجا میبرد، و تخمها و نوزادها را کاملا محافظت میکند.

خار مسیح: ← سیاه تلو.

خار مقدس، گیاه، ← بادآورد؛ خار.

خاروبدیس[2] (xārubdis)، در افسانه‌های یونانی، گردابی نزدیک مسکن سکولا. منزل عفریتی آزمند بود.

خار[3] **و دنده**[4]، ترکیبی از یک چرخ دندانه‌دار و یک خار (اهرم گیردار)، که معمولا عملش اینست

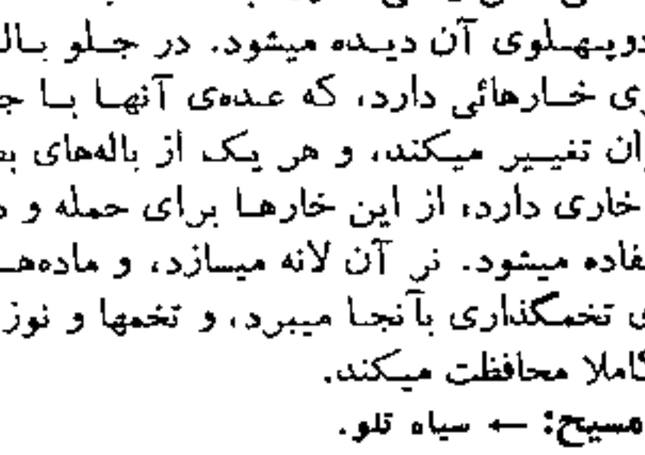

خار و دنده

که حرکت را فقط در یک جهت ممکن میسازد. وقتیکه چرخ در جهت معینی حرکت کند، اهرم بنرمی از دندانه‌های چرخ میگذرد، ولی در جهت دیگر به دندانه‌ها گیر کرده مانع حرکت میشود (مانند دستگاه کوک ساعت).

خارون[5] (xāron)، در اساطیر یونان، قایقران هادس، که اموات تازه‌وارد را از ستوکس عبور میداد.

خاریتس: ← الاهگان رحمت.

خازن[6] (xāzen)، یکی از اسبابهای برقی که در ابتدا فقط برای ذخیره کردن بار برقی بکار می‌رفت، ولی امروز موارد استعمال صنعتی و علمی گوناگون دارد. امتیاز آن نسبت به سایر اسبابهای برقی اینست که انرژی بصورت برق در آن ذخیره میشود، و انرژیی که در طی پر کردن خازن بوسیله‌ی مرتبط ساختنش به یک منبع قوه‌ی برقرانی بآن منتقل میگردد، در طی تخلیه‌ی آن بوسیله‌ی متصل کردن دو سلاحش بیکدیگر، تماماً یا تقریباً بالتمام مسترد میگردد.

خازن اساساً مرکبست از دو جسم هادی برق موسوم به دو سلاح خازن که بین آنها ماده‌ی عایقی (مانند شیشه، هوا، میکا، و غیره) قرار دارد. ماده‌ی عایق را دی‌الکتریک (dielektrik) خوانند. بطری لید یکی از اقسام خازن است؛ دو سلاح آن عبارتند از دو ورقه‌ی فلزی داخلی و خارجی، که بواسطه‌ی جدار عایق بطری از هم جدا میشوند. پر کردن و تخلیه‌ی خازنها مانند بطری لید است. بارهای برقی سلاحهای خازن از حیث مقدار متساوی اند، ولی یکی مثبت و دیگری منفی است، و همواره نسبت بار خازن (بار ذخیره شده بر سلاح مثبت) به اختلاف پتانسیل بین دو سلاح مقدار ثابتی است، که آنرا ظرفیت خازن می‌خوانند. ساده‌ترین خازنها خازن دارای صفحات متوازی است، که مرکبست از دو صفحه‌ی موازی فلزی، که لایه‌ی نازک عایقی بین آنها قرار دارد. ظرفیت خازن مربوط به جنس ماده‌ی عایق است، و نیز بهر نسبت که سطح سلاحها بیشتر یا فاصله‌ی آنها کمتر شود ظرفیت زیادتر میگردد.

اگر هر یک از دو سلاح خازن پرشده‌ای را به سیمی مرتبط ساخته انتهای سیمها را بقدر کافی به هم نزدیک کنیم، جرقه‌ای تولید میشود، و دو سلاح خنثی میگردند (تخلیه‌ی ناگهانی خازن). در بعضی شرایط، تخلیه‌ی خازن حالت نوسانی دارد، و بهمین جهت است که از خازن بعنوان نوسانگر استفاده میشود، و این یکی از موارد استعمال متعدد خازنها است. خازن متغیر رادیو عبارتست از دو دسته صفحه‌ی فلزی بشکل نیمدایره که صفحات یک دسته ثابت است، و صفحات دسته‌ی دیگر را میتوان نسبت بآنها حرکت داد. بدین ترتیب، میتوان وسعت قسمتی از صفحات

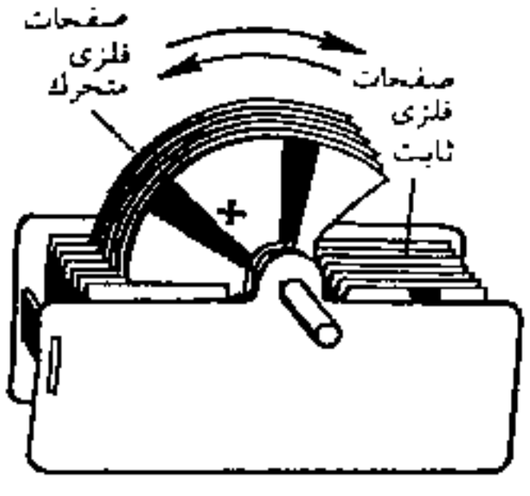

خازن متغیرِ میزان کردن رادیو

(۱)Kharkov (۲)Charybdis (۳)pawl (۴)ratchet (۵)Charon (۶)condenser; capacitor

متحرک را که مواجه با صفحات ثابت است، و در نتیجه ظرفیت خازن را، بدلخواه تغییر داد و میزان کرد.

خازن، ابوجعفر (xāzen) [ابوجعفر محمد ابن حسین خازن خراسانی]، فت بین ۳۵۰ و ۳۶۰ هق، ریاضیدان و یکی از بزرگترین منجمین مسلمان، اصلا از خراسان بود، و در خدمت ابوالفضل ابن عمید، وزیر رکن‌الدوله‌ی دیلمی، رصد کرد. معادله‌ی ماهانی را بوسیله‌ی قطوع مخروطی حل کرد. از آثارش در نجوم و کیهانشناسی کتاب **الآلات المجیبة الرصدیه**، **زیج الصفائح**، **المدخل الکبیر فی علم النجوم**، و **بتر العالمین** است.

خازن، عبدالرحمان: ← خازنی، عبدالرحمان.

خازنی، عبدالرحمان (xāzeni) [ابوالفتح عبدالرحمان خازنی (یا خازن)]، ریاضیدان و فیزیکدان مسلمان در قرون ۵م و ۶م هق. غلام یونانی علی خازن مروزی بود، و در مرو پرورش یافت، و ریاضیات و فلسفه آموخت. اگرچه نزد سنجر و بزرگان دربار وی مقرب بود، مانند بیرونی، با منتهای سادگی زندگی میکرد. از آثارش یکی زیج معتبر سنجری است، و دیگری **کتاب میزان الحکمه**، که یکی از جالبترین کتابهای قرون وسطی در مکانیک و فیزیک میباشد.

خاس، بوته‌های برگریز از نوع ایلکی (*Ilex*) که اقسام گوناگون آن در خاور میانه و امریکا می‌روید. دارای میوه‌های قرمز یا زردرنگ است که در تمام مدت زمستان بر شاخه میماند. قسم عمده‌ی آن در ایران خاس معمولی (*Ilex aquifolium*) است که آنرا راج نیز میگویند. اجناس امریکائی آن *I. verticillata* و *I. laevigata* است که میوه‌های نارنجی‌رنگ دارند.

خاش، بخش (جم ح ۲۳٬۰۰۰؟)، ج شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۱۲۱ (؟) آبادی. در ج بخش میرجاوه، و از ل‌ش به مرز ایران و پاکستان محدود است. کوه تفتان در ل آنست. مرکزش، شهر **خاش** (جم ۷٬۴۳۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری ج کوه تفتان است.

خاص بک (xās bak)، شهرت **امیر بک ارسلان خاص بک ابن بلنگری** (balangari)، فت ۵۴۸ هق، سردار و امیر و حاجب و اتابک معروف عهد سلطان **مسعود سلجوقی**. وی نخست غلامی بود از ترکمانان غز، و بواسطه‌ی توجه و عنایتی که سلطان مسعود در حق او داشت، جاه و مقام پیدا کرد، و ولایت اران و درجه‌ی اتابکی یافت، و از امرای مقتدر و متنفذ سلاجقه شد، چنانکه بعد از وفات سلطان مسعود، برادرزاده‌ی او **ملکشاه ابن محمود** را که بسلطنت نشسته بود، بسبب وحشت و کدورتی که از او داشت، باتفاق امرای دیگر، معزول کرد، و برادر او **محمد II سلجوقی** را بسلطنت نشاند. اما پادشاه جدید، در همان آغاز سلطنت، در صدد دفع خاص بک برآمد، و او را با چند تن از یارانش فروگرفت و هلاک کرد (محرم ۵۴۸). گویند نفایس و ذخایری که در خزاین او یافتند در خزانه‌ی هیچ سلطانی نبود.

خاص کوی (xāss koy)، محله، ← استانبول.

خاصة امیرالمؤمنین، لقب: ← امیرالمؤمنین.

خاقان، در شاهنامه و کتب قدیم تاریخ از فارسی و عربی، عنوان عمومی پادشاهان چین و ترک؛ مثل خاقان چین، خاقان تغزغز، خاقان هیطال، خاقان ترک، و غیره. در مآخذ قدیم ترکی، **قان** نیز بهمین معنی آمده است. لفظ خاقان تا حدی نظیر شاهنشاه است در فارسی، و در واقع بمعنی خان خانان است (← خان)، و کلمه‌ی قاآن (qāʾān) نیز، که در عهد مغول یک چند رواج یافت، بهمین معنی بوده است.

در طبقات سلاطین اسلامی، سلسله‌ی **ایلک‌خانیان** به آل خاقان یا خاقانیان مشهور بوده‌اند، و مخصوصاً پادشاهان سمرقند بنام "خاقان" شهرت داشته‌اند. همچنین بعضی از **شروانشاهان** نیز بنام "خاقان" و "خاقان کبیر" مشهور بوده‌اند. از سلاطین تیموری، شاهرخ تیموری نزد مورخان "خاقان سعید" و "خاقان مغفور" لقب یافته است، چنانکه سلطان حسین بایقرا به "خاقان منصور" مشهور شده است. نیز بعضی پادشاهان صفوی، مخصوصاً بعد از مرگ، با عنوان خاقان تجلیل می‌شده‌اند؛ از جمله شاه اسماعیل I صفوی "خاقان سلیمان‌نشان" و شاه عباس II "خاقان صاحبقران" لقب داشته‌اند، و اکثر سلاطین متأخر این سلسله خود را "خاقان" و "خاقان ابن خاقان" میخوانده‌اند. عنوان مقرب الخاقان (moqarrabo ʾl.xāqān) در باره‌ی نزدیکان و محارم شاه از همین جاست. سلاطین قاجاریه نیز غالباً در فرامین و احکام و در مدایح شعرا بنام "خاقان" یاد میشده‌اند، لیکن فتحعلی شاه قاجار به این عنوان، و بعد از وفات، به "خاقان مغفور" اختصاص داشته است، و در شعر نیز خاقان تخلص میکرده است.

خاقان، تخلص **فتحعلی شاه قاجار**.

خاقان احمد: ← احمد، خاقان.

خاقان محمود خان، پادشاه ماوراء النهر: ← **محمود خاقان**.

خاقان‌ها، سلسله‌ای از فرمانروایان شروان: ← **شروانشاهان**.

خاقانی، در اصطلاح معماری و حجاری، سنگهای تراش منظم که بطور افقی بالای ازاره یا لب ایوان و کنار سکو و امثال آنها میخوابانند، و در طرف کلفتی آن، حجاری مورد نظر معمول و نمایان است.

خاقانی: ← خاقانی شروانی

خاقانی، شمس الضحی: ← درة المدارس.

خاقانی شروانی، افضل‌الدین (xāqānie šer-vāni)، متخلص به **خاقانی**، فت ۵۹۵ (یا ۱۵۸۲؟) هق، شاعر نامدار ایرانی، متولد شروان (شیروان). نامش بقول خودش بدیل (badil) و بقول خطای تذکره‌نویسان ابراهیم یا عثمان بوده است. پدر خاقانی علی نام داشته، و نجار بوده است، و مادرش نیز نخست عیسوی نسطوری بوده، و سپس اسلام آورده بود. خاقانی نخست حقایقی (haqāyeqi) تخلص میکرد، و آنگاه که بوساطت استاد و پدرزنش **ابوالعلاء گنجوی** به دربار خاقان کبیر (یا اکبر) منوچهر ابن فریدون شروانشاه راه یافت، به خاقانی مشهور شد. در علوم نقلی و عقلی متبحر بود، و در اشعار خود به اصطلاحات آن علوم اشاره میکرد. به سخن خویش اعتقاد تمام داشت، و در فصاحت و بلاغت خود را به حسان تشبیه میکرد، و ظاهراً از طرف عم خویش، کافی‌الدین عمر ابن عثمان، که مربی او نیز بود، حسان العجم (hassano ʾl.ʿajam) لقب یافت، و این لقب را در بعضی اشعار خویش آورده است. خاقانی در قصیده‌سرائی استاد بود، و غزل و تغزل نیز نیک میسرود. تشبیهات تازه و ترکیبات باشکوه و بی‌سابقه، که غالباً با اشاراتی به اصطلاحات علمی یا به آداب و امثال عامه همراه است، کلام او را دقت خاصی بخشیده است. با بعضی از شاعران همعصر خویش (چون رشید وطواط، جمال‌الدین عبدالرزاق، و اثیر اخسیکتی) مشاعره و معارضه داشت. علاوه بر کلیات، مثنوی **تحفة العراقین** و چند قطعه نثر از آثار او باقی مانده است.

خاک[1]، ماده ناپیوسته‌ی سطحی زمین که بیشتر رستنیها در آن میرویند. خاک از مواد پوسیده‌ی آلی (بیشتر گیاهی) و سنگهائی که متلاشی شده و بصورت ماسه یا رس درآمده‌اند تشکیل یافته است، و لایه‌ی فوقانی سنگپوش را تشکیل میدهد. از جنبه‌ی مشخصات فیزیکی، خاک ممکن است ماسه‌ای، رستی، یا ابلیزی باشد (← **ماسه؛ رس؛ ابلیز**). از لحاظ شیمیائی، ممکن است اسیدی یا خنثی یا قلیائی باشد. حاصلخیزی خاک بسته به ترکیب آن از لحاظ فیزیکی، شیمیائی، رطوبت، و جنس طبقه‌ی تحت الارضی است. **کود** موجب بالا رفتن حاصلخیزی خاک میشود، ولی اگر در نگاهداری مقدار مواد پوسیده مراقبت نشود، با وجود استعمال کود هم نمیشود از خاک همیشه محصول خوب برداشت. نیز ← **گیاخاک؛ خاکهای قلیائی**.

خاکاهک[2] (xākāhak) [= خاک+آهک]، یکی از دو نوعی که معمولا خاک را بآنها تقسیم میکنند، و چنانکه از اسمش برمیآید، مقدار زیادی سنگ آهک (کربونات کلسیوم) دارد. ← **خاکاهن**.

خاکاهن[3] (xākāhan) [= خاک+آهن]، یکی از دو نوعی که معمولا خاک را بآنها تقسیم میکنند و چنانکه از اسمش برمیآید، مقدار زیادی آهن دارد. ← **خاکاهک**.

خاک چینی[4] (xāke cini)، یکی از خالصترین اقسام خاک رس، که بیشتر آن را **کائولینیت** تشکیل میدهد. این اصطلاح را بعضی مترادف با **کائولن** بکار میبرند. خاک چینی در سفالگری (بالخاصه در ساختن چینیهای ظریف) بکار میرود، زیرا که خوب قالبگیری میشود، و ریزدانه است، و با آتش خوردن سفید میگردد. در کاغذسازی نیز بکار میرود.

خاکزاد[5]، تولیدشده از خاک و مشتق از آن. مثلا مواد رسوبی کف دریا که مستقیماً از زمینهای مجاور تولید شده‌اند خاکزاد اند.

خاک سرخ[6]، خاک نرم قرمزرنگ، که قسمت عمده‌ی آن اکسید آهن است.

خاکسره[7] (xāksore)، حرکت نزولی خاک و قطعات سنگ بر دامنه‌ها، که سریعتر از زمینخزه باشد.

خاک سنباده: ← سنباده.

خاکشی یا **خاکشیر**، (*Sisymbrium sofia*)، گیاهی

---

(۱)soil (۲)pedocal (۳)pedalfer (۴)china clay (۵)terrigenous (۶)red oxyde (۷)solifluction

از تیره‌ی چلیپائیان، که دانه‌های قرمزرنگ آن لعابدار است.
خاکشیر، گیاه: ← خاکشی.
خاکوبو، اسم اسپانیولی: ← یعقوب، اسم.
خاکهای قلیائی[1] (xākhāye qalyā'i)، در شیمی، عنوان دسته‌ای از اکسیدها ـ خاصه اکسیدهای باریوم، سترونسیوم، کلسیوم، و گاهی منیزیوم ـ بمناسبت اینکه مانند قلیائیات عمل میکنند.
خاکهای قلیائی[2]، در کشاورزی، خاکهائی که مقدار املاح محلول آنها بیش از آنست که طبیعةً در همه‌ی خاکها یافت میشود. این خاکها، که معمولا سطحشان را قشری از املاح میپوشاند، بیشتر در نقاطی دیده میشوند که باران کمتر می‌بارد. خاکهائی را که نمک اضافی آنها سولفاتِ سودیوم یا منیزیوم یا پوتاسیوم است، خاکهای قلیائی سفید، و آنهائی را که مقدار زیادی کربونات سودیوم دارند، خاکهای قلیائی سیاه نامند، و زیان این دسته‌ی دوم برای گیاهان بیشتر است. کاشتن گیاهان مناسب و (در مورد خاکهای سیاه) افزودن گچ به زمین سبب بهبود موقت آن میشود. اضافه کردن آهک اثر سولفات منیزیوم را از بین می‌برد. برای از میان بردن مقادیر زیاد قلیائیات، میتوان زمین را زیر آب غیر قلیائی غرق کرد، و بوسیله‌ی زهکشی قلیائیهای حل‌شده را خارج نمود.
خاکهای کمیاب[3] (xākhāye kamyāb)، عنوان دسته‌ای از مواد معدنی (اکسیدهای بعضی از فلزات) کمیاب و رنگارنگ و خاک‌مانند (مثلا ← مونازیت). اصلا آنها را از عناصر میپنداشتند، ولی بعدها عده‌ای از فلزات از آنها استخراج شد. این فلزات، که به **فلزات خاکهای کمیاب** معروفند، از حیث خواص مشابهند، و در جدول تناوب در یک طبقه قرار داده شده‌اند (← قانون تناوب). ظرفیت هر یک ۳ است، و عدد اتمی آنها از ۵۷ تا ۷۱، و فقط بمقدار کم از خاکهای کمیاب بدست میآیند.
خاگو، اسم اسپانیولی: ← یعقوب، اسم.
خاگه[4] (xāge) [از خاک، = تخم مرغ]، تپه‌ای کشیده و خاگی‌شکل که از یخرفتها تشکیل شده، و معمولا فشرده و غیر مطبق، و محور بزرگ آن در جهت حرکت یخچال واقع است.

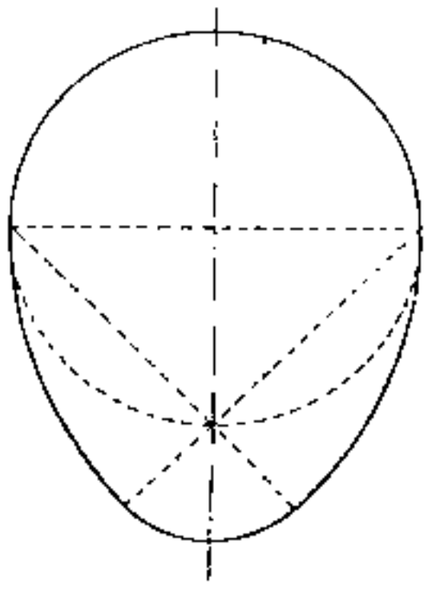
خاگی

خاگی[5] [از خاک، = تخم مرغ]، جسم یا شکلی بصورت تخم مرغ یا مقطع طولی آن.
خاگینه [از خاک، = تخم مرغ]، خوراکی که با تخم مرغ، روغن، مختصری آرد، و معمولا پیاز طبخ میشود. خاگینه را با گوجه‌فرنگی نیز طبخ میکنند.
خالاپا[6] (xālāpā)، شهر (جم ۳۹٬۵۳۰)، کرسی ایالت وراکروز، ش مکزیک.
خالدآباد (xāledābād)، ده (جم ۱٬۴۵۶ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان بادرود، شهرستان نطنز، ۳۰ کیلومتری ل نطنز.
خالد ابن برمک: ← خالد برمکی.
خالد ابن ربیع مکی، امیر فخرالدین (xālede 'bne rabi'é makki)، شاعر پارسی‌گوی فاضل از اهل خراسان در قرن ۶م هق. در خدمت علاءالدین جهانسوز (فرمانروائیش ۵۴۵–۵۵۶ هق) بود، و با انوری ابیوردی دوستی و مشاعره داشت، و بموجب بعضی روایات، یک بار نیز انوری را از دام خطرناکی که علاءالدین برای وی تهیه دیده بود رهانید.
خالد ابن سعید ابن عاص (xālede 'bne sa'ide 'bne ās)، فت ۱۴ هق، از صحابه‌ی سابقین در اسلام و از مهاجران حبشه و از کاتبان پیغمبر اسلام.
خالد ابن عبدالله قسری: ← خالد قسری.
خالد ابن عبدالملک مروروذی (xālede 'bne abdo'l.maleke marvarruzi)، منجم مسلمان که در عهد خلافت (۱۹۸–۲۱۸ هق) مأمون خلیفه رونق داشت. از مباشرین رصدهای مأمونی بود. نسبت وی به مرو الرود خراسان است. پسرش، **محمد ابن خالد ابن عبدالملک**، و نوه‌اش، **عمر ابن محمد ابن خالد** (omare 'bne)، منجم بودند. از آثار عمر، علاوه بر یک زیج مختصر، کتاب تعدیل الکواکب و کتاب صناعة الاسطرلاب المسطح است.
خالد ابن ولید (xālede 'bne valid) [خالد ابن الولید ابن المغیرة المخزومی (xālede 'bne 'l.va-lide 'bne 'l.moqirate 'l.maxzumi)]، معروف به سیف‌الله، فت ۲۱ هق، از مشاهیر صحابه و از بزرگان قریش. در جنگ احد با مسلمانان جنگید. در سال ۷ هق اسلام آورد. در واقعه‌ی مؤته شرکت داشت، و بزحمت سپاهیان شکست‌خورده‌ی مسلمانان را به مدینه رهبری کرد، و پیغمبر او را سیف‌الله لقب داد. در همان سال در تسخیر مکه شرکت کرد، و گویند بامر محمد ص بت معروف به عزی را بشکست. در رجب سال ۹ هق لشکر بجنگ پادشاه مسیحی دومة الجندل برد. در زمان ابوبکر برای مسلمان کردن تمیم رفت، و مالک ابن نویره را با اینکه تسلیم شد دستگیر کرد و بقتل رسانید، و بیوه‌ی او را بزنی گرفت. ابوبکر او را بسبب کشتن مالک توبیخ کرد ولی، علی رغم اعتراض عمر خطاب، بر سر کار بداشت. کمی بعد بجنگ مسیلمه‌ی کذاب رفت. سپس خالد بجنگ با ایرانیان اعزام شد. در ربیع الاول ۱۲ هق یا چند ماه بعد حیره را گرفت، و کمی بعد بر ناحیه‌ی فرات استیلا یافت. در محرم (یا بقولی ربیع الثانی) سال بعد بفتح شام رفت؛ رومیان را شکست داد، و دمشق را گرفت. مقارن آغاز خلافت عمر، از فرماندهی لشکر شام معزول شد، و خلیفه ابو عبیده‌ی جراح را بجای وی منصوب نمود. در جنگ یرموک سهم عمده‌ای در پیروزی مسلمانان داشت. پس از تصرف حمص، به قنسرین لشکر کشید، و رومیان را شکست داد، و شهر را گرفت، و چندی در آنجا مقام کرد. در حمص و بقولی در مدینه درگذشت.
خالد ابن یزید (xālede 'bne yazid)، معروف به **حکیم آل مروان** (hakime āle marvān)، فت ۸۵ هق، شاهزاده‌ی حکمت‌دوست اموی؛ پسر یزید ابن معاویه. گویند در مصر دانشمندان را به ترجمه‌ی آثار یونانی بعربی تشویق میکرد، و این ترجمه‌ها نخستین ترجمه‌هائی شمرده شده است که در دوره‌ی اسلامی صورت گرفته. شخصاً به طب و احکام نجوم و کیمیا رغبت تمام داشت، و گویند نزد حکمای اسکندرانی کیمیا تحصیل کرد، و تألیفاتی در این باب به وی منسوبست. حقیقت اینست که اطلاع قطعی از فعالیتهای علمی او در دست نیست.
خالد ابن یزید، فت ۲۲۸ یا ۲۳۰ هق: ← شروانشاهان، قسمت I.
خالدات، جزایر (xāledāt) [= جزایر جاویدان] یا **جزایر سعادت**، نام جزایر کناری در مآخذ قدیم عربی. در بعضی مآخذ، دو جزیره‌ی مسفهان (masfahān) و لنوس (laqus) از جزایر خالدات نام برده شده که بعضی محققین آنها را بترتیب مطابق تنریفه‌ی حالیه و "کناری بزرگ" حالیه میدانند. باید دانست که، چون بطلمیوس و جغرافیدانان و منجمین دوره‌ی اسلامی نصف النهار یکی از جزایر خالدات را نصف النهار مبدأ می‌گرفتند، بعضی پنداشتند که این جزایر مسکن گروهی از منجمین بوده است.
در افسانه‌های کلاسیک و سلتی، جزایر سعادت [لتین فرتوناتای اینسولای (fortunātāy insulāy)] جزایری در دریای مغرب و منزلگاه ارواح آمرزیدگان شمرده شده، و یونانیان معتقد بودند که الوسیون در این جزایر قرار دارد. پس از کشف جزایر کناری و مادیرا، آنها را با جزایر سعادت مطابق شمردند. نام عربی فرطناتش (fortonātoš) یا فرطوناتش (fortunātaš) که در مآخذ قدیم عربی به جزایر سعادت داده شده مقتبس از نام لاتینی این جزایر است.
خالد برمکی (xālede barmaki) یا **خالد ابن برمک** ('bne barmak ~)، ۸۶؟–۱۶۵ هق، از مشاهیر برامکه. زیر پرچم ابومسلم خراسانی برای برچیدن خلافت امویان سخت جنگید. در رسیدن ابوالعباس سفاح به خلافت دست داشت، و از جانب وی در دیوان خراج اشراف یافت (۱۳۲ هق)، و گویند لقب وزیر نیز داشت. در ۱۴۸–۱۵۲ هق عامل طبرستان بود. در طرح نقشه‌ی بغداد (۱۴۶ هق) و در محروم شدن (۱۴۷ هق) عیسی ابن موسی از ولایت‌عهد، مشورت او با منصور خلیفه مؤثر بود. چندی پیش از وفات (۱۵۸ هق) منصور، پس از پرداخت ۲٬۷۰۰٬۰۰۰ درهم، عامل موصل شد، و در سال ۱۶۳ هق، با وجود کبر سن، در ولایات سرحدی روم کتر و فتری کرد. یحیی ابن خالد (یحیی برمکی) پسر وی بود.
خالد قسری (xālede qasri) یا **خالد ابن عبدالله قسری**، فت محرم ۱۲۶ هق یا ذیقعده‌ی ۱۲۵ هق، از بزرگان و سرداران عرب در عهد بنی امیه. ولید ابن عبدالملک ولایت مکه بدو داد (۸۹ یا ۹۱ هق)؛ سلیمان ابن عبدالملک او را خلع نمود (۹۶ هق). در ۱۰۵ هق، هشام ابن عبدالملک او را به جانشینی ابن هبیره برگزید، و بر عراق والی کرد؛ حکومت او در عراق ۱۵ سال طول کشید،

(۱)alkaline earths (۲)alkali soil (۳)rare earths (۴)drumlin (۵)oval (۶)Jalapa

و در کار حکومت تا حدی شیوه‌ی حجاج را پیش گرفت. عاقبت، در سال ۱۲۰ هق، هشام او را عزل کرده یوسف ابن عمر ثقفی را به ولایت عراق فرستاد، و خالد مدت نزدیک ۱۸ ماه به زندان یوسف ابن عمر افتاد. در خلافت ولید ابن یزید، دگر بار محبوس و به یوسف ابن عمر سپرده شد، و سرانجام با شکنجه‌ی بسیار در حبس یوسف بقتل رسید. خالد قسری متهم به زندقه بود.

خالصجات: ← **خالصه**، زمین.

خالصه (xālese)، دهستان (جمعاً ۱٬۸۰۰؟)، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)، بر کنار مرز ایران و عراق؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. از دهاتش خسروی (xosrovi) (جمعاً ۴۵۱ سنه ۱۳۳۵ هش) است که در ۲۱ کیلومتری تاغ قصر شیرین کنار مرز ایران و عراق واقعست.

خالصه، دهستان (جمعاً ۲۳٬۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۹۲ (؟) آبادی. کوهستانی است. رود قره سو از آن میگذرد؛ رود رازآور برخی دهاتش را مشروب میکند.

خالصه [جمعش خالصجات (xālesejāt)]، بطور کلی، زمینی که ارباب آن را از تقسیم بین دهقانان برکنار میدارد، و خود رأساً آن را زراعت میکند. این معنی، در اصطلاح مالیات و کشاورزی، توسعاً در مورد املاک خاصه‌ی دولتی و سلطانی نیز، که تعلق و اختصاص به دولت و سلطان داشته است، بکار رفته است، و امروز بیشتر مخصوص همین عنوان املاک دولتی است. منشأ خالصه و ریشه‌ی این نوع زمینداری در ایران به دوره‌ی پیش از اسلام مربوط است. از اوایل فتوح اسلام، املاک خانواده‌ی سلطنت، و املاکی که مالک آنها گریخته یا در جنگ کشته شده بود، به خلیفه اختصاص پیدا کرد، و عنوان صوافی (savāfi) یا صوافی امام یافت، و این صوافی بعدها، مخصوصاً از عهد بنی امیه و پس از آن، ملک شخصی خلیفه یا اقطاع نزدیکان و خویشان آنها شد؛ و بعد از آن، بموجب رسم و سنت، اراضی صوافی تعلق به خانواده‌ای یافت که حکومت و خلافت را در دست داشت، و منشأ پیدایش املاک خاصه را در بین مسلمین در همین سنت باید جست.

قبل از صفویه و در دوره‌ی مغول و تاتار، اینگونه املاک خاصه، که از راه غصب و مصادره و استصفاء و انتقال و تصرف عدوانی حکام و سلاطین و ارباب قدرت حاصل میشده است (مثلا ← املاک نازخاتونی)، بوسیله‌ی متصدیان مخصوص ضبط و اداره میشده است، و عنوان انجو یا اینجو داشته است (← اینجویان). در عهد صفویه، که قسمت عمده‌ی املاک مجاور ولایت اصفهان خالصه‌ی دولتی بوده است، کار ضبط و اداره‌ی این املاک و نظارت نهائی بر آنها بر عهده‌ی وزیر اصفهان بوده، و مستوفیان و کارکنان این دستگاه، چنانکه از تذکرة الملوک برمیآید، برعایت و تکثیر منافع دولت و سلطان موظف بوده‌اند، و در باب املاک و خانات خالصه، مثل املاک وقف عمل میکرده‌اند. عواید خالصه نیز اختصاص به مخارج شخصی سلطان داشته است، و گاه قسمتی از این املاک نیز، چنانکه شاردن میگوید، به نوکران خاص و مقربان و نزدیکان بعنوان تیول واگذار میشده است، و مواجب یساولان (← یساول)، و عمله‌ی دربار نیز از قسمتی از عواید این املاک پرداخت میشده است. چنانکه از تاریخ عالم‌آرای عباسی برمیآید، غالب املاک ولایت اصفهان، بعنوان خالصه‌ی شاه طهماسب، ملک شخصی پادشاهان صفوی بوده است. بعدها نادر شاه تعداد و مقدار این املاک خالصه را، با مصادره و غصب و انتقال مایملک مخالفان و مقصران، و تصرف و ضبط املاک وقف و حبس، افزایش داد، و صورت "رقبات نادری" (raqabāte nāderi) در تعیین حدود و عواید و سوابق خالصجات فعلی بیش و کم هنوز مورد استناد اهل دفتر و مالیات است. علیشاه جانشین او، بسبب آنکه قسمتی از این املاک خالصه‌ی نادری را به صاحبان سابق یا مدعیان مالکیت آنها بازگردانید، به عنوان عادل و عادلشاه موسوم شد.

سلاطین قاجاریه نیز، از طریق مصادره و غصب و تصرف املاک مخالفان و مدعیان خویش، و از راه انتقال و اخذ املاک وزرا و امرائی که مورد سخط واقع میشدند، بر میزان خالصجات تا حد زیادی افزودند. در زمان ناصرالدین شاه، تصدی امور املاک خالصه بر عهده‌ی یکی از مستوفیان عظام بوده است، که عنوان وزیر خالصجات داشته است، و از کسانی که در آن زمان متصدی این منصب بوده‌اند میرزا رضای صدیق‌الدوله است. همچنین، املاک خالصه‌ی تهران مستقلا اداره‌ای بهمین نام در جزو ادارات خاصه‌ی امین‌السلطان داشته است. در هر حال، وسعت املاک خالصه در طی تاریخ ایران با قدرت و ضعف و ظهور و انحطاط سلسله‌ها تفاوت یافته است، و طبعاً مکرر اتفاق افتاده است که املاک خالصه تبدیل به املاک شخصی شده است، و املاک شخصی دیگری تبدیل به املاک خالصه گشته است. در هر حال، مقارن اواخر قاجاریه، قسمت عمده‌ی خالصجات ایران در ولایات سیستان، خوزستان، بلوچستان، و بعضی نواحی مرزی آذربایجان بوده است؛ در خراسان و کردستان و سایر نواحی نیز بیش و کم املاک خالصه بوده است، که وسعت چندانی نداشته.

مقارن ظهور مشروطیت، عمده‌ی خالصجات ایران، غیر از رقبات نادری، شامل املاک محمد شاهی و خالصه‌های ناصری بود، و قسمتی از مجموع این املاک خالصه خالصجات دیوانی بود، که رسماً و عملا در تصرف دولت بود؛ قسمتی دیگر خالصجات تیولی بود، که بیشتر در مناطق عشایری بود، و متصدیان آنگونه خالصجات مکلف بودند عده‌ای سرباز بنیچه به دولت بدهند؛ قسمتی دیگر خالصجات انتقالی بود، که از مدتها قبل برای مدت کوتاه یا مادام العمر به اشخاص واگذار شده بود، و وصول حقوق دولتی از اینگونه املاک از مشکلات تاریخی عمده‌ی مالیاتی ایران بشمار میآمده است، و در هر حال، در شصت‌ساله‌ی اخیر غالباً املاک خالصه اسباب درد سر بوده است، و بعضی از دولتهای عهد مشروطیت فروش املاک خالصه را راه حل رفع مشکلات تاریخی ضبط و اداره‌ی آنها میشناختند، و درین باب قوانین متعدد نیز تصویب و اجرا شد، و تغییرات و تبدیلاتی نیز در املاک خالصه صورت گرفت، که بعدها حل و تسویه‌ی آنها نیز از مهمترین مشکلات مالی مملکت بشمار آمد. در اواخر سلطنت رضا شاه کبیر نیز نوعی خالصه بنام املاک اختصاصی بوجود آمد، که بموجب فرمان مورخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ هش اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی به دولت واگذار شد، و عنوان املاک واگذاری یافت، و عاقبت بعد از شهریور ۱۳۲۰ اداره‌ی املاک اختصاصی و املاک واگذاری برای حل و فصل قسمتی ازین مشکلات بوجود آمد، و بانک کشاورزی نظارت در امر تقسیم املاک خالصه را بر عهده گرفت.

خالصی، مهدی (xālesi) [حاج شیخ مهدی خالصی]، ۱۲۷۷–۱۳۴۳ هق، از علمای مشهور شیعه. ساکن عراق بود، و در اواسط ذیقعده‌ی ۱۳۴۱ هق (۱۹۲۳ بم)، دولت عراق او و جمعی دیگر از علمای شیعه را به ایران و حجاز نفی کرد، و وی پس از سفر حج به ایران آمد، و گویند در واقعه‌ی سقاخانه‌ی چهار راه آقا شیخ هادی و کشته شدن (۱۳۴۲ هق) ایمبری، قنسول کشمت در تهران، دست در کار بود. بهر حال، بعد از این واقعه، گویا بتقاضای دولت وقت، اقامتگاه خود را از تهران به مشهد انتقال داد، و کمی بعد در همان جا درگذشت.

خالکدون[1] (xālkedon) یا **خلکدون** (xalke-don)، در مآخذ اسلامی **خلقیدونا** (xalqidunā)، **خلقیدونه** (na–)، و **خلقدونه** (xalqaduna)، فرانسه **کالسدوان**[2] (kālseduān)، شهر قدیم بیتینیا، آسیای صغیر، کنار بوسفور مقابل شهر بیزانس (استانبول کنونی) و بر مدخل دریای سیاه، بفاصله‌ی ح ۳ کیلومتری اسکدار، در محل قاضی‌کوی حالیه. گویند چند سالی پیش از بیزانس، بوسیله‌ی مهاجرین یونانی مگارا تأسیس شد (۶۷۷ قم). چندی در تصرف ایرانیان بود، ولی یونانیها آنرا بازگرفتند. سرانجام با بقیه‌ی بیتینیا به دولت روم منتقل شد (۷۴ قم). در ح ۶۱۶ بم خسرو II ساسانی آنرا گرفت. در ۱۰۷۵ ترکان ویرانش کردند. شهرت آن بسبب ← شورای خالکدون است.

خالکدون[3]، **شورای** (xālkedon)، در تاریخ مسیحیت، چهارمین شورای جامع، که در ۴۵۱ بدعوت مارکیانوس، امپراطور روم شرقی، در کلیسائی در خارج شهر خالکدون منعقد گردید، تا آراء وحدت طبیعتی (← وحدت طبیعت، مذهب) را، که بعد از شورای راهزنی (۴۴۹)، تحت نفوذ دیوسکوروس و الوتوخس، غلبه یافته بود ریشه‌کن کند، و ایمان مسیحی را چنان تعریف کند که از گزند در مقابل پیروان مذهب وحدت طبیعت و مذهب نسطوری محفوظ بدارد. عمده‌ترین کار شورا در این زمینه "تعریف" معروف آنست، که آخرین اظهار نظر رسمی کلیسای کاتولیک در موضوع مسیحشناسی است، عیسی مسیح، شخص دوم تثلیث، هم خدای واقعی و هم انسان واقعی است، و این دو طبیعت الاهی و انسانی وی متمایز اند. منشور دیگر شورا، که بطرک قسطنطنیه را یگانه رئیس کلیسا در اروپای شرقی قرار میداد، مورد قبول رئیس کلیسای کاتولیک واقع نشد.

(۱)Chalcedon (۲)Chalcédoine (۳)Chalcedon

خالکوبی[1] (xāl.kubi)، ایجاد کردن نقوش یا تصاویر رنگین زایل‌نشدنی بر پوست بدن بوسیله‌ی داخل کردن مواد ملونه یا رنگیزه‌ها در زیر آن. ایجاد کردن نقوش بوسیله‌ی مجروح کردن یک موضع پوست به کرات و نیز بوسیله‌ی داغگذاری هم معمول بوده است. خالکوبی از ایام باستانی بین ملل و اقوام مختلف معمول بوده است، چنانکه در حفاریهای آثار باستانی در مصر اجسادی کشف شده است که خالکوبی شده بوده‌اند. خالکوبی ظاهراً اصلا جنبه‌ی تزیینی داشته است، و شاید انسان پیش از استعمال لباس برای تزیین بدن خود بدان متوسل شده است؛ ولی بعضی از محققین معتقدند که خالکوبی اصلا بیشتر جنبه‌ی دینی داشته است، زیرا اجرای آن اغلب با تشریفات دینی (از قبیل ادعیه و قربانی) همراه بوده است. بهر حال، خالکوبی نزد اقوام ابتدائی اهمیت بسیار داشته است، و از رواج آن (حتی تا حدی در زمان حاضر) چنین استنباط کرده‌اند که مردم نوعاً اعتقاد به تأثیر فوق طبیعی خالکوبی داشته‌اند، چنانکه هنوز هم بعضی از قبایل، برای حفظ خود از آبله، بوسیله‌ی سنگ بر بازوان و شانه‌های خود داغهائی شبیه آبله میگذارند. بهر حال، خالکوبی بعنوان نشانه‌ی مشخص (مثلا هویت قبیله، توتم قبیله‌ای، وضع اجتماعی افراد، و غیره) نیز بکار میرفته است، چنانکه، بقول هرودوت، در میان مردم تراکیا خالکوبی بعنوان نشانه‌ی امتیاز طبقاتی رواج داشته است. خالکوبی برده‌ها (برای مشخص کردن نام ارباب آنها) و اسیران جنگی معمول بوده است. مائوریهای زلند جدید و نیز ژاپونیها خالکوبی رنگی را از جنبه‌ی هنری بپایه‌ی بلندی رسانیدند، ولی در نتیجه‌ی بسط تمدن، این رسم نزد آنها عمدةً منسوخ شده است.

طرق خالکوبی و داغگذاری و ایجاد نقوش و تصاویر بوسیله‌ی زخم زدن و نیز ابزار آنها بر حسب محل متفاوت است. وسایل کار از ابزار ساده مانند خار و استخوان ماهی تا وسایل برقی (در مغرب‌زمین و نزد ژاپنیها) تغییر میکند. در افریقای مرکزی داغهای بسیاربرجسته بر بدن میگذارند، باین طریق که نخست قسمتی از پوست بدن را میبرند، و کنار میزنند، و سپس پوست را، که هنوز به بدن متصل است، مدتی بوسیله‌ی لیفه‌های کتان بالا نگاه میدارند، تا از التیام سریع زخم جلوگیری کنند (گاهی نیز برای جلوگیری از التیام فوری، مواد سوزش‌آور در چاک زخم میمالند)؛ پس از مدتی، گوشت نو بالا میآید، و نسبت به نسوج اطراف برجسته میشود.

خالکوبی در عهد جاهلیت بین اعراب شایع بوده است و آن را وشم (vaśm) میخوانده‌اند. طرز کوبیدن آن هم این بوده است که پشت دست را سوزن میزده‌اند، و نیلج (nilaj) (دوده‌ی پیه) یا سرمه را در آنجا داخل میکرده‌اند، و اثر آن برنگ کبود یا سبز میشده است. در شعر لبید و طرفه ذکر وشم آمده است، و طرفه در قصیده‌ی خود که جزء معلقات سبع است، آثار منزلگاه معشوق را تشبیه به بقایای خال میکند، که بر روی دست مانده باشد. پیغمبر اسلام، بنا بر مشهور، این کار را نهی کرد، و در حدیث آمده است که هم کوبنده‌ی خال را لعن کرد و هم کسی را که برایش خال میکوبند. با اینهمه، در نزد اعراب و سایر مسلمین، از میراث آداب قدیم، این رسم خالکوبی همچنان باقی مانده، و در فارسی از آن تعبیر به "کبودی زدن" (kabudi zadan) می‌کنند. داستان کبودی زدن قزوینی، که منتهی به مثل معروف "شیر بی دم و سر و اشکم که دید؟" شده است، در مثنوی مولوی آمده است، و حکایت از رواج این رسم در آن زمان دارد. همچنین، بر حسب قولی، یکی از انواع قدیم آرایشهای هفت‌گانه‌ی زنان‌که از هر کس آن آرایش را بکمال رسانده باشد به "هر هفت‌کرده" تعبیر میکنند نوعی خال مصنوعی است، که زنها بر گوشه‌ی چشم یا لب میگذارند.

خالکوبی بعد از جنگ I بین سربازان و ملوانان انگلیسی مجدداً رواج یافت، و در ژاپن هم، از ۱۸۸۱ که خالکوبی از فهرست جرایم حذف شد، مجدداً شیوع پیدا کرد. در ممالک متمدن کنونی، رسم خالکوبی (مخصوصاً رنگی) هنوز بین ملاحان و بعضی طبقات دیگر رواج دارد.

خالکیدیکه[2] (xālkidike)، شبه جزیره، قسمت شرقی مقدونیه، یونان، که با سه شاخه در دریای اژه پیش رفته است، که عبارتند از کاساندرا (kāssāndrā) یا پالنه (pāllene)، سیتونیا (sito-niā)، و آکته (مشتمل بر کوه آتوس). در قرون ۶م و ۷م قم مهاجرنشینان یونانی و بعضی قبایل آنرا استعمار کردند. **اولونتوس و پوتیدایا** شهرهای عمده‌ی پالنه بودند. خالکیدیکه در قرن ۴م قم بتصرف مقدونیه و در قرن ۲م قم بتصرف روم درآمد. تاریخش از آن ببعد منطبق با تاریخ **سالونیک** است.

خالکیدیکه ناحیه‌ای است خشک و کوهستانی. محصولش روغن زیتون، شراب، گندم، و تونون است، در قدیم الوار آن معروف بود. آثار کانالی که بامر خشیارشای I در شبه جزیره‌ی آتوس حفر شد مشهود است.

خالکیس[3] (xālkis) یا **خلکیس** (xalkis)، در مآخذ اسلامی **خلقیس** (xalqis)، شهر (جه ـ ۲۳° ۷۸۶)، کرسی جزیره و ولایت **اوبویا**، یونان. یکی از جالبترین شهرهای یونان است. بعضی از کلیساهای آن سابقاً مسجد بود. خالکیس باستانی یکی از بزرگترین شهرهای یونانی بود. داد و ستد عمده داشت، و در مقدونیه، ایتالیا، سیسیل، و جزایر دریای اژه مهاجرنشینهائی تأسیس کرده بود. خالکیسیها در جنگ تب با آتن به تبسیها پیوستند، و مغلوب شدند (۵۰۶ قم). خالکیس در ۳۳۸ قم تحت حکومت مقدونیه درآمد، و سرانجام بدست رومیان افتاد. ارسطو درینجا درگذشت. در ۱۲۰۹–۱۴۷۰ در تصرف دولت ونیز بود، و ونیزیها نام نگروپونته (negroponte) بآن دادند. سپس بدست ترکان عثمانی افتاد. در ۱۸۳۳ جزء مملکت یونان شد.

خال‌واش (xālvāš)، جنسی از نعناع که ساقه‌های آن بنفش‌رنگ است، و در زیر برگش نیز خال‌های متعدد دیده میشود.

خالو قربان (xālu qorbān)، ف ۲۴ شعبان ۱۳۴۰ هق (۲ اردیبهشت ماه ۱۳۰۱ هش)، از یاران **کوچک جنگلی** در شورش معروف به واقعه‌ی جنگل در گیلان. سردار سپه (← رضا شاه کبیر) در لشکرکشی به گیلان او را جلب کرد، و وی تسلیم شد. پس از پایان عملیات در گیلان، با درجه‌ی سرهنگی به آذربایجان مأمور شد. در جنگ با قوای اسماعیل آقای سیمیتکو بقتل رسید.

خاله روزو (xāle rōzō)، از نمایشهای محلی که هنوز هم توسط مطربان و مقلدان دوره‌گرد در دهات ایران بازی میشود.

خالیسکو[4] (xālisko)، ایالت (۸۰°۶۸۰ کمه، جه ۱°۷۳۴°۷۰۰)، غ مکزیک، کنار قکه؛ کرسیش **گوادالاخارا**. در ۱۵۲۲ پوییده شد. محصولاتش زرت، گندم، میوه، مواد معدنی، و چوب است.

خامسان (xāmesān)، ده (جه ۱°۰۳۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان گاورود، بخش کامیاران، شهرستان سنندج، استان کردستان، ۳۶ کیلومتری ل‌ش کامیاران.

خامنه (xāmne)، دهستان (جه ح ۰۱۰°۲۵؛)، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. از ج به دریاچه‌ی رضائیه و بخش دهخوارقان محدود است. مرکزش، **خامنه** (جه ۳°۱۱۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴ کیلومتری غ شبستر است.

خامه: ← ماشین خامه‌گیری.

خامه‌گیری، ماشین: ← ماشین خامه‌گیری.

خان، عنوان امرا و رؤسای قبایل ترک و تاتار. امرای بزرگ ترک لقب خان داشته‌اند. بقول تاریخ جهانگشای، جلال‌الدین منکبرنی به بعضی امرای خود لقب خانی و به بعضی لقب مَلِکی داد. تموچین، فاتح معروف مغول، عنوان "چنگیز خان" یافت، و اوگتای قاآن و اخلاف او هم عنوان خان برای خود بکار میبردند. همچنین، ایلخانان مغول عنوان "خاني" میداشته‌اند، و غازان خان را مؤلف تاریخ وصاف "خان خانان جهان" خوانده است. نزد ترکان تیموری، کلمه‌ی خان از سلطان مهمتر بشمار میآمده است، و اختصاص به امرای مهم داشته است. حتی در عهد صفویه لقب "خانی" میان ازبکیه نشان پادشاهی بوده، و صفویه عنوان "خانی" را مهم میشمرده و فقط بامرای بزرگ میداده‌اند، و در ایران، در دوره‌ی صفویه، این عنوان غالباً اختصاص به والی و حکمران ولایت داشت.

در نزد گورکانیان هند "منصب خاني" امتیازی بوده است، و در ضمن القاب مطنطن میآمده است، مانند خان زمان، آصف خان، خان عالم، خان دوران، اشرف خان، مظفر خان، لشکر خان، میرزا خان، نجابت خان، لیاقت خان، غیرت خان، دیانت خان، و بی‌بدل خان. عالیترین این القاب خطاب خان خانان یا خانلار خان (xānlār) بود، چنانکه در دربار اکبر شاه امپراطور این عنوان اختصاص به بیرام خان داشت.

خان[5]، شیارهای مارپیچی که در داخل لوله‌ی تفنگ یا توپ تعبیه میشود، و در اثر فشار باروت قسمت مسی و نرم گلوله را، موسوم به کمربند، بریده باعث حرکت دورانی گلوله در امتداد محور طولی آن میگردد. این حرکت دورانی سبب ازدیاد بُرد تیر و دقت آن میشود.

خان، مدرسه‌ی، مدرسه‌ای وسیع در شیراز، دارای

(۱)tattooing (۲)Chalcidice (۳)Chalcis (۴)Jalisco (۵)rifling

حجره‌های زیاد در دو طبقه؛ اثر الله‌وردی خان و فرزندش امام قلی خان، والیان فارس در عهد صفویه. کاشیکاری و کتیبه‌ی معرق دهلیز ورودی، که بسیار ظریف و عالی است، عمل حسین شتاعی، نوشته‌ی صیرفی، و مورخ ۱۰۲۴ هق است. بر اثر زلزله و رطوبت، قسمت اعظم بنا ویران گردید، و پس از تعمیرات فراوان (از ۱۲۴۹ تا ۱۲۸۵ هق) باز ویران شد، اما اخیراً تعمیرات اساسی فراوان در آن بعمل آمده است.

خان، مسجد، مسجدی در شهر اصفهان، مورخ ۱۰۹۰ هق.

خانات [= خان‌نشین، قلمرو خان]، عنوان بعضی از ممالک و دولتهائی که، پس از فوت چنگیز خان مغول، اعقاب و جانشینان وی، یا مدعیان انتساب بدانها، در ترکستان و ماوراء النهر و بعضی نواحی دیگر آسیا و حتی اروپا تأسیس کردند (← چنگیزیان). از آن جمله است خانات بخارا، جغتای، خیوه، حاجی طرخان (هشترخان)، خوقند، کریمه (قرم)، و سیبریه. برای شرح مختصر هر یک به جزء دوم اسم آن رجوع کنید (مثلا برای "خانات خیوه" ← خیوه).

خان آرزو: ← سراج‌الدین علی آرزو.

خانان ترکستان: ← ایلک‌خانیان.

خان اندبیل (xān andabil) یا **خانندبیل** (xānan-)، دهستان (جم ح ۱۶٬۹۶۰ ؟)، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی (از جمله اندبیل).

خانبالق یا **خان بالق** (هر دو xān bāleq) یا **خانبالیق** یا **خان بالیق** یا **خان بالیغ** (هر سه bāliq) [ترکی شرقی و مغولی، = شهر خان. ← بالق]، نامی که ترکان شرقی و مغولان از عهد قوبلای قاآن ببعد به شهر پکن، از آن جهت که پایتخت امپراطوری مغول در چین بود، اطلاق می‌کردند، و بعدها در سراسر جهان اسلامی رواج یافت، و حتی در نزد اروپائیان به صورتهای محرّف بکار رفت. بقول رشیدالدین فضل‌الله، مغولان قبلا هم این شهر را بنام خانبالق میخواندند. بهر حال، مسلمانان در خانبالق، مانند سایر قسمتهای امپراطوری مغول، اعتبار تمام داشتند، چنانکه محمود یلواج، که در ۶۵۲ هق در خانبالق درگذشت، چند بار حکومت چین شمالی داشت. عنوان خانبالق برای پکن، پس از انحطاط امپراطوری مغول نیز در آسیای مرکزی و غربی و هم در اروپا باقی ماند.

خان بالیغ یا **خان بالیق:** ← خانبالق.

خانبالیق یا **خان بالیق:** ← خانبالق.

خان خانان، لقب: ← خان، عنوان.

خان خیوه (xāne xive)، شهرت **ابوالغازی محمد امین خان** (abo'l.qāzi mohammad amin)، ف ۱۲۷۱، خان (۱۲۶۱–۷۱ هق) خیوه در اواخر عهد محمد شاه قاجار و اوایل ناصرالدین شاه قاجار؛ پسر الله قلی خان ازبک. وی پس از اینکه به خانی رسید، از ضعف دولت ایران و اغتشاشات خراسان در اواخر عهد محمد شاه استفاده کرده خود را خوارزمشاه خواند، و به خراسان تجاوز کرد. در ۱۲۶۶ هق سفیری با هدایا به دربار ناصرالدین شاه فرستاد، و امیر کبیر، که در آن زمان صدارت داشت، رضا قلی خان هدایت را جهت استمالت او، و مذاکره برای استرداد اسرائی که از خراسان به خوارزم افتاده بودند، نزد او گسیل کرد (جمادی الاولی ۱۲۶۷ هق)، و این سفارت خوارزم، که رویهمرفته ۶ ماه بطول انجامید، چندان فایده‌ای نداد، و شرح این سفارت را رضا قلی خان در سفارت‌نامه‌ی خوارزم نوشته است.

چندی بعد، مقارن اوایل صدارت میرزا آقاخان نوری، خان خیوه لشکر به مرو برد، و سپاه **سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه**، والی خراسان، او را بشکست، اما او همچنان در حدود مرو و سرخس تاخت و تاز میکرد، و متعرض اهالی آن نواحی میشد. عاقبت در سنه‌ی ۱۲۷۱ هق، با ۴۰٬۰۰۰ لشکری، باز آهنگ سرخس کرد، اما سپاه فریدون میرزا فرمانفرما، والی خراسان، او را در نزدیک سرخس شکست داد؛ بیش از ۳٬۰۰۰ تن از لشکر خوارزم درین جنگ کشته شد، و خان خیوه نیز بقتل رسید (سلخ جمادی الاخری ۱۲۷۱)، و سرش را به درگاه ناصرالدین شاه فرستادند. سروش اصفهانی درین باب قصیده‌ای گفت، بدین مطلع،

افسر خوارزمشه که سود بکیوان
با سرش آمد درین مبارک ایوان.

ناصرالدین شاه بفرمود تا سر او را غسل کرده در نزدیکی دروازه‌ی دولت دفن کردند، و از خشت قبه‌ای بر آن ساختند.

خاندان نوبختی، رساله‌ای از تألیفات عباس اقبال آشتیانی، متضمن شرح حال بزرگان خاندان نوبختی (← نوبختیان) با فهرست تألیفات و ذکر مقام علمی و ادبی و سیاسی هر یک از ایشان، بعلاوه‌ی تاریخ مختصر ظهور فرق مهم اسلامی و پیدایش مذهب شیعه و متکلمین اولیه‌ی آن، و همچنین، فرقه‌هائی که از میان این طایفه‌ی شیعه برخاسته‌اند، با فهرستی الفبائی از فرق شیعه و ذکر مختصری از مقالات آنها (چاپ تهران، ۱۳۱۱ هش). قسمتی ازین رساله را مؤلف نخست بزبان فرانسوی انشا کرد، و سپس متن فارسی را بتفصیل بیشتر آماده نمود. خاندان نوبختی، غیر از شرح حال این خاندان ایرانی‌نژاد، از جهت تحقیق در تاریخ شیعه نیز اهمیت دارد.

خاندیش (xāndiš)، ناحیه‌ای در هند، که از ل به نربدا، از ش به برار، از ج به تپه‌های آجانتا، و از غ به گجرات محدود بود. در ۱۳۸۲، احمد فاروقی، ملقب به راجا احمد یا ملک راجا، در خاندیش مستقر شد، و حکومتی تأسیس کرد. احمد و جانشینانش مدتها به عنوان خان قناعت کردند، و نام این ناحیه مأخوذ از همین عنوان آنها است. حکام خاندیش مدتی تابع مالوا و سپس تابع گجرات بودند، ولی رقابت متقابل این دو کشور مانع از آن بود که خاندیش جزء یکی از آنها شود. میران محمد I، یازدهمین خان فاروقی، که با سلسله‌ی حاکمه‌ی گجرات بستگی نزدیک داشت، در ۱۵۳۷ رتبه‌ی سلطنت یافت، و عازم احمدآباد شد تا بتخت بنشیند، ولی در راه وفات یافت. جانشینانش از این امر استفاده کرده خود را شاه خواندند. دولت خاندیش در زمان هفدهمین خان خاندیش، نامش بهادر شاه، در 1601 بدست اکبر شاه برافتاد.

خانسار، شهر، ایران، ← خونسار.

خانسکی (xānski)، ← برنج، گیاه.

خان سلطان (xān soltān)، ف ظاهراً ۷۶۹ هق، زوجه‌ی شاه محمود آل مظفر و دختر امیر مسعود شاه اینجو. وی بجهت انتقام خون عم خود، شاه شیخ ابواسحاق، در ایجاد تفرقه و اختلاف بین آل مظفر اهتمام داشت، و بوسیله‌ی مکاتبات عاشقانه، غالباً شاه شجاع را، بحیله و خدعه، بر ضد شاه محمود وارد جنگ مینمود. عاقبت شاه محمود نسبت باو بدگمان شده او را هلاک کرد، و بعد بسختی پشیمان شد.

خانفو (xānfu)، در مآخذ اسلامی قرون ۳م و ۴م هق، نام مهمترین دریابندر چین، که مرکز تجارت دریائی با مردم آسیای غربی بود. امروزه تقریباً مسلم است که این دریابندر معتبر همان کانتون بوده است.

خانق الذئب: ← اقونیطون.

خانق النمر: ← بلادن.

خانقاه (xāneqāh). در این مقاله بعضی از خانقاه‌های (← خانقاه یا خانقه) ایران، که جنبه‌ی تاریخی یا هنری دارد ذکر میشود. **خانقاه افوشته:** ← افوشته. **خانقاه شیخ عبدالصمد،** در نطنز، مدفن شیخ عبدالصمد ابن علی اصفهانی، بنای ۷۰۷ هق است. متصل به مسجد جامع نطنز، و دارای گنبد هرمی هشت‌ضلعی و کتیبه‌های خط ثلث و گچبری زیبا است. **خانقاه شیخ علاءالدوله‌ی سمنانی،** مقبره‌ی علاءالدوله‌ی سمنانی، در صوفی‌آباد، ح ۴ فرسخی ج سمنان. بنای آن منسوب به جمال‌الدین عبدالوهاب وزیر الجایتو است. چند سال پیش منهدم شد، و فقط آثار مختصری از آن مانده است. **خانقاه نصرآباد،** بنائی در ۷ کیلومتری غ اصفهان، دارای سردر کاشیکاری معرق مورخ ۸۵۴ و ۸۵۵ هق. نام بانی آن صدرالدین علی است.

خانقاه، ده، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۶ کیلومتری ل‌ش اردبیل. از دو آبادی نزدیک بهم بنام **خانقاه سفلی** (جم ۱٬۰۹۴ سش ۱۳۳۵ هش) و **خانقاه علیا** (جم ۶۹۲ سش ۱۳۳۵ هش) تشکیل یافته است.

خانقاه، ده (جم ۱٬۰۵۶ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۰ کیلومتری جغ دهخوارقان.

خانقاه (xāneqāh) یا **خانقه** (xāneqah) یا **خانکاه** (xānekāh)، جمعش خوانق (xavāneq) و خوانک، اقامتگاه و محل خلوت و عبادت متصوفه، که آن را بفارسی خانگاه نیز میگفته‌اند. اصل لفظ خانگاه اختصاص به صوفیه نداشته است، و ظاهراً تا اواخر قرن ۴م هق منزلگاه بعضی طبقات مانویان نیز بهمین عنوان خوانده میشده است. اینکه خانگاه از خان بمعنی منزل مشتق است، یا با خوان بمعنی سفره ارتباط دارد محل بحث است.

بموجب قول مقریزی، بنای خانقاه از حدود قرن ۴م هق در بلاد اسلامی پدید آمده است؛ اما از بعضی روایات برمیآید که صوفیه از مدتها قبل از آن در رمله‌ی فلسطین خانقاه داشته‌اند. از قرائن چنین مستفاد میشود که در بنای آن تا حدی نظر بآن بوده است که سیاحان و فقرای صوفیه، در بلاد مختلف که سیر و سیاحت می‌کرده‌اند، جای و خوراک داشته باشند، و ازین رو، اشخاص متمکن که اینگونه بناها را در بلاد مختلف میساخته‌اند، به اطعام این مساکین نظر داشته‌اند،

چنانکه حتی نزد قدمای صوفیه نیز خانقاه و اهل خانقاه یادآور صفه‌ی مسجد مدینه و اهل صفه بوده‌اند؛ و از برخی قرائن چنین برمیآید که اینگونه خوانق را، از جهت مزید عبرت، غالباً بر سر راه یا در کنار گورستانها میساخته‌اند.

در قرن ۵م هق و بعد از آن، توانگران و نام‌آوران و نیکوکاران به بنای خانقاهها و توجه به صوفیه اهتمام کردند، چنانکه خواجه نظام‌الملک برای آن طایفه خانقاهها ساخت، و خلفا و امرا نیز بدین کار اقدام نمودند. ابن بطوطه در غالب بلاد اسلامی از وجود خانقاهها خبر میدهد، که مخارج آنها از عواید موقوفات بزرگان و نیکوکاران بوده است. هر یک از این خانقاهها شیخی داشته است که بر احوال ظاهر و باطن درویشان آنجا نظارت و اشراف داشته است. غیر از مقیمان خانقاه، که تعداد آنها مناسب با وسعت محل و عایدات اوقاف آن بوده است، غالباً درویشان مسافر نیز در طی سفر و اکثراً برای مدت محدود، و گاه بقصد زیارت شیخ خانقاه، وارد خانقاه میشده‌اند. در باب هر یک از مقیم و مسافر، آداب و قواعدی برای حضور در خانقاه وجود داشته است، که در کتب صوفیه (مثل کشف المحجوب، اسرار التوحید، عوارف المعارف، و غیر از آنها) ذکر شده است.

خانقاه سرخ (xāneqāhe sorx)، ده (جم ۱٬۷۶۱ نسم ۱۳۳۵ هش)، دهستان نازلو، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۲۴٫۵ کیلومتری لغ رضائیه.

خانقه: ← خانقاه.

خانقین (xāneqin)، شهر (جم ح ۵٬۰۰۰)، عراق، ۱۴۴ کیلومتری ش بغداد، کنار مرز ایران و عراق بر رود حلوان. ساسانیان در این محل قلعه‌ای داشتند، که نعمان V، پادشاه حیره، بامر خسرو II ساسانی در آنجا محبوس شد، و در همانجا درگذشت. پل خانقین نیز از عهد ساسانی است. مسلمانان پس از مطیع ساختن (۸۳۴ ب‌م) زطها آنان را به ناحیه‌ی خانقین منتقل کردند. خانقین مرکز میدانهای نفتی سرشاری است که اخیراً کشف شده.

خانکاه: ← خانقاه.

خانگاه: ← خانقاه.

خانلار خان، لقب: ← خان، عنوان.

خانم (xānom)، لغت ترکی متداول در فارسی، که در اصل بمعنی زوجه‌ی خان بوده است، و بعدها در تداول عام بمعنی مطلق بانوی محترم و تقریباً معادل آنچه در ادوار قدیمتر "حره" (horra) و "ستی" (setti) میگفته‌اند بکار رفته است. در دوره‌ی تیموری، چنانکه از قول کلاویخو برمیآید، لفظ خانم اختصاص به زوجه‌ی اول پادشاه داشته است، و زوجه‌ی دوم را کیچیک خانم [= کوچک خانم] میخوانده‌اند، چنانکه سایر زنان حرمسرا قمه (qoma یا qomma) یا قما (qomā) خوانده میشده‌اند. در دوره‌ی صفویه، از قراری که شاردن نقل کرده است، زنان غیر عقدی شاه عنوان خانم داشته‌اند؛ با اینهمه، در دنبال اسم عده‌ای از دختران شاه نیز لفظ خانم ذکر میشده است (مثل پریخان خانم، و غیر از آن). در عهد قاجاریه و بعد از آن، لفظ خانم اختصاص به زوجه‌ی شاه یا زوجه‌ی خان نداشته است، و غالباً بمعنی بانوی محترم بکار رفته است.

خان محمد استاجلو: ← استاجلو.

خانمرود (xānomrud)، دهستان (جم ح ۴٬۱۱۰؛ ۲۳۰)، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. رود قوری‌چای از آن میگذرد. مرکز دهستان و بخش دهکده‌ی هریس است.

خان مروی (xāne marvi)، شهرت **حاجی محمد حسین خان** (پسر بیرامعلی خان)، ف ۱۲۳۳ هق، خان معروف و فاضل شهر مرو، از طایفه‌ی عزالدین‌لوی قاجار، که بعلت استیلای ازبک، از آنجا گریخته نزد فتحعلی شاه قاجار آمد، و در سلک ندیمان او و محترمین دربار قاجار قرار گرفت. مدرسه‌ی خان مروی در تهران از آثار اوست. سر جان ملکم، که او را شخصاً در تهران ملاقات کرده است، سرگذشت غریب افسانه‌وار او را از قول خود او در کتاب طرحهائی از ایران نقل نموده است.

خان میرزا، دهستان، ← خانمیرزا.

خانمیرزا (xān.mirzā) یا **خان میرزا** (xān mirzā)، دهستان (جم ح ۷٬۲۵۰؛)، بخش لردگان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۳۴ (؟) آبادی. از ل به کوه هزار دره (بلندترین قله ۳٬۶۳۰ متر) و دره دیز محدود است. رود آب ونک از ریزابه‌های کارون از آن میگذرد.

خانندبیل، دهستان، ← خان اندبیل.

خانواده یا **فامیل**[1] (fāmil؛ از فن)، واحد اجتماعی که معمولا از پدر و مادر و فرزندان آنها تشکیل میگردد. در مشرق‌زمین معنی وسیعتری به کلمه‌ی خانواده داده میشود، و اغلب بستگان دور و نزدیک نیز جزء خانواده بشمار میآیند، اما در تمدن مغرب‌زمین، کلمه‌ی فامیل بیشتر به پدر و مادر و فرزندان آنها اطلاق میشود. در قوانین رومی و عبرانی، اختیار کامل اداره‌ی خانواده به پدر واگذار شده بود. در دنیای غرب، بواسطه‌ی تساوی حقوق زنان، که از قرن ۱۹م به بعد آغاز گشت، و علاقه‌ای که دولت در تربیت اطفال دارد، تغییرات عمده‌ای در رابطه‌ی افراد خانواده نسبت بیکدیگر و نسبت بجامعه صورت گرفته است. تغییرات مزبور موجب ناراحتیهای روحی و اجتماعی بسیاری شده که کم کم جامعه باید خود را بآنها عادت دهد.

خانواری (xānevāri) [مالیات خانوار]، مالیاتی که در دوره‌ی قاجاریه، از عهد ناصری ببعد، اهل هر محل بعنوان قسمتی از حقوق سربازان پادار- شده و حاضر خدمت مستقیماً به خانواده‌ی او می‌پرداختند یا دولت آنرا وصول کرده به خانواده‌ی سرباز میپرداخت، و پس از تصویب (۱۳۰۴ هش) قانون خدمت نظام اجباری ملغی گردید.

در زمان میرزا تقی خان امیر کبیر قانونی از روی ترتیب مالیات بنیچه، که سابقاً مخصوص مالیات اصناف بود، برای اخذ مالیات سربازی وضع گردید، که آنرا نیز بنیچه مینامیدند. این بنیچه بمأخذ مالیات ارضی و استعداد املاک وضع شده بود، ولی ملاکین عمده و ارباب مناصب درباری و متنفذین اعمال نفوذ کرده و املاک خود را از پرداخت این مالیات مصون داشتند، و اجرای قانون مزبور توأم با بیعدالتیهای بسیار گردید. علاوه بر این، در بعضی از ایالات و ولایات (مانند گیلان، کاشان، فارس، و بلوچستان، سیستان، خوزستان، کرمانشاه، و نیز در بنادر خلیج فارس) بنیچه و سربازگیری از ابتدا هم اجرا نشد، و گویا عمر امیر کبیر وفا نکرد که در نقاط مذکور بنیچه‌ای ترتیب داده قانون سربازگیری را اجرا نماید. بموجب قانون مزبور، هر وقت دولت محتاج به احضار یک فوج یا قسمتی از آن بود، اهالی قریه موظف بودند که بر طبق بنیچه‌ی خودشان سرباز محل خویش را "پادار" کنند، یعنی سربازی که از حیث تناسب قد و سن و صحت مزاج واجد شرایط لازم باشد انتخاب کنند، و تحویل دولت بدهند؛ و اگر کسی که برای خدمت سربازی معرفی میشد مایل نبود که دست از زراعت و کسب خود بردارد، اهالی ده مبلغی پول یا جنس بعنوان "استرضائی" (esterzā'i) یا "پادارانه" (pādārāne) باو میدادند تا او را بقبول خدمت سربازی راضی نمایند. پس از حضور سرباز در سربازخانه، اگر دولت میخواست فوج را از محل سکونت آن بنقاط دیگر کشور اعزام دارد، اهالی ده و مالکین مکلف بودند کومکها و مساعدتهائی برای خرج سفر سرباز به نقد و به جنس (گندم، جو، و غیره) بکنند. این کومکها عناوین مختلف داشت، از قبیل "تدارکانه" و "خورجین پولی"، و غیره.

هنگامی که سرباز پادار میشد، و در موطن خویش یا در مرکز دیگر حاضر خدمت بود، چهار نوع حقوق استمراری دریافت میداشت: (۱) "خانواری"، که طبق جزو جمع ثابت اهالی محل، یا مستقیماً به خانواده‌ی سرباز میدادند، و یا آنکه دولت واسطه‌ی وصول شده آنرا دریافت میداشت، و به خانواده‌ی سرباز میداد. خانواری سرباز در شهرستانها متفاوت بود، و نقدی آن بین ۲۵ قران تا ۲۲۰ قران، و جنسی آن از یک تا سه خروار بود، که سالی یکبار وصول و پرداخت میشد. (۲) "حقوق محلی"، که دولت از بودجه‌ی خود به سرباز میپرداخت، و میزان آن سالی ۷۰ قران برای پیاده و ۱۵۰ قران برای سوار بود، و در ایام مرخصی خانه، نصف این مبلغ تأدیه میگردید. (۳) "کومک خرج"، که اهالی ده برای محافظت سرباز و ضمانت عدم فرار او به سرباز یا خانواده‌اش می‌پرداختند. این کومک خرج مأخذ ثابتی نداشت، و در هر محل متفاوت بود، و اهالی ده و مالکین مرتباً آنرا میپرداختند، و اگر غفلتی میکردند و سرباز باین عذر از خدمت فرار میکرد، هزینه‌ی تعیین جانشین او و پادار کردن سرباز دیگر بیشتر بود. (۴) "جیره"، که دولت در موقع خدمت به سربازان میداد.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و تا مدتی پس از اعلان مشروطیت، که وضع قشون نامرتب بود، و همه‌ی سربازان بخدمت احضار نمیشدند، مأمورین دولت خانواری را برای دولت وصول می‌کردند، و غالب این وصولی به خزانه‌ی دولت عاید نمیگردید. در سال ۱۳۰۱ هش، وزارت مالیه عایدات خانواری را ۴۵۶٬۴۳۷ قران نقد و ۴٬۲۹۷ خروار جنس جزو بودجه قلمداد کرده بود. بموجب قانون خدمت نظام اجباری مصوب خرداد ۱۳۰۴ هش، سربازگیری طبق اصول بنیچه ملغی شد، و وصول خانواری هم متوقف گردید.

---

(1) family

خانوک (xānuk)، ده (جم ۱٬۱۱۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حتکن، بخش زرند، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)، ۲۵ کیلومتری جش زرند.
خانه (xāne)، بخش جدید التأسیس (۱۳۳۸ هش) مرزی، ج و غ شهرستان نقده، غ استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار مرز عراق. در آبان ماه ۱۳۳۸ هش دهستانهای پیران، کهنه لاهیجان، و مامش از شهرستان مهاباد منتزع و تبدیل به بخش خانه، تابع شهرستان نقده، گردید. مرکز بخش آبادی **خانه** است، که دارای اهمیت نظامی است.
خانه‌داری یا تدبیر منزل، فن اداره‌ی خانه و روابط خانواده با اجتماع. پیش از این خانه‌داری محدود به پخت و پز، رختشوئی، خیاطی، و تمشیت کارهای خانه بود. اکنون علاوه بر آنها، شامل تربیت اطفال، بهداشت جسم و روح، علم تغذیه، صنایع زیبا، اقتصاد، و وظایف افراد خانواده با یکدیگر نیز میباشد. در حقیقت علم اخلاق، تدبیر منزل، و سیاست مدن از یک رشته منشعب میشوند، و هدف آنها تهذیب و تربیت و وضع قوانین برای پیشرفت زندگی اجتماعی است.
خانه‌زاد، در نظام فئودالیته: ← سرف.
خانهای فاروقی: ← خاندیش.
خانه شور (xāne šur)، دهستان، در ناحیه‌ی باوندپور، غ ایران؛ دارای ۷۷ (؟) آبادی. از لغ به مرز ایران و عراق محدود است. بیشتر آبادی‌های آن در بخش ثلاث شهرستان پاوه (کرمانشاهان) قرار دارند.
خانه کهدان (xāne kahdān)، ده (جم ۲٬۲۶۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) خفر، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)، ۱۵ کیلومتری جش باب انار.
خانی، منصب: ← خان، عنوان.
خانیا، جزیره‌ی کرت: ← کانئا.
خانیسار، شهر، ایران، ← خونسار.
خانیک (xānik)، ده (جم ۱٬۱۲۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کاخک، بخش حومه‌ی شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان).
خانیکوف[1]**، نیکولای ولادیمیرویچ** (niko-lāy vlādimirovic xānikof)، ۱۸۲۲–۱۸۷۸، جغرافیادان و نژادشناس روسی. در ایران و قفقاز مسافرتهای فراوان کرد. در پاریس به خدمات سیاسی مشغول بود. سمت قنسول روسیه را در ایران داشت. رئیس یک هیئت اعزامی به خراسان بود (۱۸۵۸–۵۹). آثارش (بزبانهای روسی و فرانسوی) بیشتر مربوط به جنبه‌های مختلف فرهنگ و جغرافیای قدیم ایران است.
خنوپس، پادشاه مصر قدیم: ← خوفو.
خاوران (xāvarān) یا **خابران**، ناحیه و شهری از خراسان قدیم، واقع بین نسا و سرخس. دشت خاوران و زمین خاوران عنوان کلی ناحیه است. میهنه یا مهنه، زادگاه ابوسعید ابوالخیر صوفی و عارف مشهور، از قرای عمده‌ی این ناحیه است. ابیورد را نیز جزو خاک خاوران میشمرده‌اند. یاقوت ازجاه (azjāh)، بازن (bāzan)، خرو الجبل (xarvo 'l.jabal)، و شوکان (šākān) را نیز از توابع خاوران نام میبرد. در عهد حمدالله مستوفی، خاوران شهری "وسط" بوده است، که در آن باغستان فراوان و آب بسیار وجود داشته. انوری شاعر نیز از اهل این ولایت بوده است، و ظاهراً بهمین جهت در آغاز حال خاوری تخلص میکرده است. دژ طبیعی عظیمی که بعداً به کلات نادری معروف شد در کوههای بین ابیورد و میهنه واقعست.
در خوزستان نیز قریه‌ای بنام **خابران** وجود داشته است که، با قریه‌ی زط (zott)، در جش رامهرمز واقع بوده است، و هر دو قریه از رود طاب مشروب میشده‌اند.
خاوران‌نامه (xāvarān.nāme)، مشهور به **خاور‌نامه** (-xāvar)، حماسه‌ی منظوم دینی، در شرح جنگهای امیرالمؤمنین علی ع و سرداران وی، مالک و ابوالمحجن، اثر ابن حسام خوسفی (ف ۸۷۵ هق)، شاعر شیعی‌مذهب خراسان. درین کتاب، ماجراهای دور از حقیقت و جنگهای عجیب و غریب با دیوان و جنیان و پریان و جادوگران به علی ع نسبت داده شده است؛ مخصوصاً جنگ با قباد، شاه خاوران‌و کتاب بهمین مناسبت به خاورنامه موسوم شده است. این منظومه را ابن حسام در ۸۳۰ هق بپایان آورده است. خاوران‌نامه در تهران و بمبئی مکرر چاپ شده است.
خاور دور: ← شرق اقصی.
خاور میانه: ← شرق وسطی.
خاورنامه، منظومه‌ی دینی: ← خاوران‌نامه.
خاور نزدیک: ← شرق نزدیک.
خاوری: ← انوری ابیوردی؛ سودائی ابیوردی.
خاوند (xāvand) [فارسی، = صاحب و بزرگ خانه]، ارباب و ولینعمت در نظام فئودالیته. لفظ فرانسوی آن سنیور[2] (senyĕr) و لفظ انگلیسی آن لرد[3] (lord) است، و لفظ خاوند در این کتاب بجای این الفاظ بکار رفته است. ← فئودالیته؛ روستای خاوندی.
خاوه (xāve)، دهستان (جم ح ۹۰۰٬۸؟)، ش بخش دلفان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. ساکنین از طایفه‌ی خاوه‌ی کرمعلی هستند.
خاویار[4] (xāviār)، تخم آموده‌ی تمام جنسهای سگ‌ماهی، که بعنوان ماده‌ی غذائی بمقدار فراوان تهیه میشود، و عمدةً مخصوص روسیه و کناره‌های بحر خزر است. تخمها به رنگ سیاه، خاکستری، خرمائی، یا زرد، و به اندازه‌های مختلف میباشند؛ درشت‌ترین آنها به اندازه‌ی نخود است.
بهترین خاویار جهان یک نوع خاویار روسی است، که فقط در فصل زمستان تهیه میشود. نمک آن از سایر انواع خاویار کمتر است، و چون نگاهداری آن زحمت بسیار دارد، همراه با یخ صادر میگردد. بندر آستراخان بر رود ولگا مهمترین مرکز صدور خاویار روسیه است. خاویار ایران، که توسط شرکت سهامی شیلات تهیه می‌گردد، عمدةً در خارج ایران بفروش میرسد. بهترین خاویار ایران از تخم ماهی ازون برون (← سگ‌ماهی) بدست میآید، و بقولی مشهورترین خاویار جهان است. صادرات خاویار از امریکا، آلمان، نروژ، و سوئد نیز فراوان است.
خاویار طعامی است فاخر و گرانقیمت، و اروپائیها، که از قرن ۱۶م با آن آشنا شدند، خاویار را غالباً همراه مشروبات الکلی میخورند. در ایران از حدود سال ۱۳۲۹ هش خوردن خاویار در میان بعضی از طبقات و نیز اغلب در میهمانیهای تشریفاتی رایج شد.
خایان (xāyān)، ده (جم ۱٬۰۸۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کاغه، بخش دورود، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان، ۴۰ کیلومتری لش دورود.
خایدالو (xāydālu)، شهر قدیم در عیلام، که تصور میرود در محل خرم‌آباد کنونی بنا شده بود.
خایرونیا[5] (xāyroniā)، شهر قدیم بئوسی، یونان. مولد پلوتارک. در آنجا فیلیپ مقدونی آتنیها و بئوسیائیها را شکست داد (۳۳۸ قم)، و سولا مهرداد VI، پادشاه پونتوس، را مغلوب کرد (۸۶ قم).
خایمه، اسم اسپانیولی: ← یعقوب، اسم.
خایه یا خصیه: ← بیضه.
خباب ابن الارت (xabbābe 'bne 'l.'aratt)، ف ۳۷ هق، از صحابه‌ی سابقین. در مکه آهنگر بود، و چون اسلام آورد، مشرکان او را آزار بسیار کردند که از اسلام باز گردد، و باز نگشت، تا هجرت کرد. در بسیاری غزوات حاضر شد.
خبازی نیشابوری (xabbāzie neyšāburi)، ف ۳۴۲ هق، از شعرای پارسی‌گوی قدیم که از آثار او جز چند بیت باقی نمانده است. نام او در چهار مقاله و لباب الالباب در جزء شاعران عهد سامانی ذکر شده است.
خبر (xabr)، دهستان (جم ح ۳٬۶۴۰؟)، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. مرکزش، **خبر** (جم ۱٬۰۸۶ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۶۵ کیلومتری جغ بافت است.
خبر (xabar)، در علم معانی، کلامی که بذات خویش (با صرف نظر از گوینده یا واقعیت خارجی) محتمل صدق و کذب باشد.
خبر: ← حدیث.
خبرگزاری[6] (xabar.gozāri)، سازمان محلی یا ملی یا بین‌المللی که اخبار را جمع‌آوری کرده نشر میکند یا برای مؤسساتی که به پخش کردن اخبار علاقه دارند میفرستد. با برآمدن مؤسسات نوین تجارتی و سیاسی، حتی پیش از تکمیل مخابرات تلگرافی سازمانهای مخصوص برای جمع‌آوری و پخش اخبار بوجود آمد. امروزه اغلب خبرگزاریهای اروپا مستقیماً از طرف دولتها اداره میشوند، یا بطور غیر مستقیم از آنها کومکهای مالی دریافت میدارند. نخستین مؤسسه‌ی خبرگزاری نوین **خبرگزاری** (یا **آژانس**) **هاواس** (āžānse، از فنس) است، که بوسیله‌ی شارل هاواس[7] (šārl hāvās)، از مردم فرانسه، تأسیس شد. وی در ۱۸۲۵ دفتری دایر کرد، و اخبار مالی و تجارتی و سیاسی را که از شهرهای عمده‌ی اروپا گرد میآورد در دسترس مشترکین قرار میداد. بتدریج کارش رونق یافت، و در ۱۸۳۲ آژانس هاواس را در پاریس دایر نمود، و همه‌ی وسایل موجود را بکار گرفت، بطوری که در ۱۸۵۰ بسیاری از روزنامه‌های اروپائی مشترک آن بودند، و آخر الامر خبرنگارانی در امریکای جنوبی و کشمة نیز بکار گماشت. پس از جنگ II، دولت فرانسه آژانس

(۱)Khanykov (۲)seigneur (۳)lord (۴)caviare (۵)Chaeronea (۶)news agency (۷)Havas

هاواس و چند مؤسسه‌ی دیگر را به **آژانس مطبوعاتی فرانسه**[1] تبدیل کرد. **خبرگزاری رویتر** (royter) را پ. ی. رویتر و زوجه‌اش آغاز کردند (۱۸۴۹). در ۱۸۵۱ رویتر دفتری در لندن دایر کرد. این خبرگزاری بسرعت در سراسر اروپا شهرت یافت، و امروزه عده‌ی معتنابهی از روزنامه ها و فرستنده‌های رادیوئی از مشترکین آن هستند. علاوه بر خبرگزاریهای هاواس و رویتر، در ۱۸۴۹ **خبرگزاری ولف** (volf)، که مرکزش برلین بود، نیز در اروپا تأسیس گردید. در ۱۸۷۲، پخش اخبار بین ممالک جهان تحت استیلای سه مؤسسه‌ی خصوصی بین‌المللی هاواس، رویتر، و ولف، و آسوشییتد پرس نیو یورک بود. این خبرگزاریها کارتلی (← کارتل) تشکیل دادند، که زمین را از لحاظ جمع‌آوری و توزیع اخبار به چهار منطقه‌ی انحصاری تقسیم میکرد. این کارتل تا ۱۹۳۴ دوام یافت، و سپس مخصوصاً بسبب برآمدن یونایتد پرس در خارج کارتل، و تصمیم (۱۹۳۴) آسوشییتد پرس به فروش مستقیم اخبار به جراید خارجی ناچار منحل شد. در سال ۱۹۵۸ مؤسسات خبرگزاری بین‌المللی عمده عبارت بودند از آسوشییتد پرس، یونایتد پرس (اینترنشنال)، خبرگزاری رویتر، آژانس مطبوعاتی فرانسه، و آژانس تاس. **آسوشییتد پرس**[2] (aso-šieyted pres) امروزه بزرگترین خبرگزاری جهان است. این مؤسسه از ائتلاف (نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م) سست‌پیوندی بین چند انجمن مطبوعاتی محلی در کشمة ناشی شد. ائتلافیه در ۱۸۵۷ بعنوان "نیو یورک آسوشییتد پرس" تجدید سازمان یافت، و در ۱۸۸۵ آسوشییتد پرس غربی، که یکی از مؤتلفین بود، بعنوان اینکه اخبار بنفع جراید شهر نیو یورک پخش میکند کناره‌گیری کرد، و در ۱۸۹۲ بعنوان آسوشییتد پرس سازمان یافت، و سال بعد نیو یورک آسوشییتد پرس منحل شد. سپس، آسوشییتد پرس قراردادی با خبرگزاری رویتر (و از این طریق با خبرگزاریهای هاواس و ولف) منعقد نمود، که در ۱۹۳۴ متروک شد. **یونایتد پرس (اینترنشنال)**[3] (yunāyted pres internašenāl) بزرگترین خبرگزاری مستقل جهان است، و در ۱۹۵۸ از اختلاط دو مؤسسه‌ی خبرگزاری دیگر تشکیل گردید. **آژانس تاس**[4] منبع عمده‌ی اخبار جهان برای خبرگزاریهای ملی ممالک کمونیستی است. پیش از انقلاب ۱۹۱۷، روسیه یک خبرگزاری بنام آژانس تلگرافی پطرزبورگ داشت، که پس از انقلاب خبرگزاری روستا[5] (rostā) جایگزین آن گردید، و آن هم در زویه‌ی ۱۹۲۵ تجدید سازمان یافت، و به آژانس تاس موسوم گردید (لفظ تاس از حروف اوایل کلمات "آژانس تلگرافی اتحاد شوروی[6] بزبان روسی ساخته شده است). خبرگزاری رسمی ایران **خبرگزاری پارس** است.

خبرگزاری پارس یا **آژانس پارس** (ājānse pārs)، خبرگزاری رسمی ایران. در سال ۱۳۱۳ هش در وزارت امور خارجه تأسیس شد، و در ۱۳۱۹ که اداره‌ی کل انتشارات و رادیو بوجود آمد، از آن وزارت باین اداره منتقل گردید. در آغاز کار "دفتر"ی بیش نبود، ولی در حال حاضر دستگاهی است مجهز، که در هر ۲۴ ساعت ۲۱ بخش آخرین خبرهای ایران و جهان را از رادیو ایران پخش میکند، و نیز به همه‌ی شبکه‌ی رادیوئی کشور (۱۴ فرستنده) خبر میدهد. خبرگزاری پارس در حال حاضر در ده کشور بزرگ و کوچک جهان نمایندگی دارد، و مشترک شش خبرگزاری بزرگ (خبرگزاری مطبوعاتی فرانسه، خبرگزاری آلمان، خبرگزاری رویتر، خبرگزاری آسوشییتد پرس، خبرگزاری تاس، و خبرگزاری یونایتد پرس) است، و اخبار خارجی خود را از آنها تهیه میکند. خبرگزاری پارس همه‌روزه چهار شماره "بولتن" خبرهای داخله و خارجه منتشر میکند، و برایگان در اختیار روزنامه‌های کشور میگذارد. محل آن در اداره‌ی کل انتشارات و رادیو (میدان ارگ، تهران) است.

خبن (xabn) [عربی، = درشکستن کنار جامه و کوتاه کردن آن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف) و آن انداختن دومین حرف ساکن پایه و بعبارت دیگر، تبدیل هجای دراز آغاز پایه است به هجای کوتاه، مانند فاعلاتن (– U – –) که بدل به فعلاتن (U U – –) شود. پایه‌ای را که تغییری چنین یافته است مخبون (maxbun) خوانند.

خبوشان: ← قوچان.

خبیرالملک (xabiro'l.molk)، لقب **حاجی میرزا حسن تبریزی**، ف ۱۳۱۴ هق، از رجال و روشنفکران اواخر عهد ناصری. وی یک چند قنسول ایران در شام بود، و پس از آن به استانبول رفت، و در آنجا پیرو سید جمال‌الدین افغانی شد و در نشر و ترویج عقاید او و مبارزه با ظلم و استبداد اهتمام نمود. عاقبت بعد از قتل ناصرالدین شاه بدست میرزا رضای کرمانی، وی نیز مانند سید و دو رفیق دیگر خود میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، متهم به مداخله در تحریک قاتل مزبور باین اقدام گشت، و بدرخواست دولت ایران، با آن دو نفر دیگر دستگیر و به تبریز اعزام شد. محمد علی میرزا ولیعهد هر سه تن را در تبریز کشت.

خبیص (xabis)، کرمان، ← شهداد.

ختا یا ختای (هر دو xatā)، نامی که در منابع اسلامی به قسمت شمالی چین (نواحی منچوری، مغولستان، و ترکستان شرقی) اطلاق شده است. این کلمه از نام طایفه‌ی ختای (← قراختای) گرفته شده است، که از اواخر قرن ۳م هق دست به کشورگشائی در چین شمالی زدند. قلمرو وسیع آنها به ختا یا خطا معروف شد.

ختائی: ← قراختای.

ختائی (xatā'i)، طرح هنری، دارای انواع بسیار، که از ترکیب گل و برگهای دور از طبیعت و بر طبق استیل ایرانی ساخته میشود. این طرح اصلا ظاهراً با مغول از چین به ایران آمده است. طراحان، برای ایجاد هماهنگی در یک نقشه‌ی ختائی، از میان هزاران نوع گل و برگ و غنچه‌ی ختائی، معمولا دو تا شش نوع گل، دو یا سه نوع غنچه، و سه یا چهار نوع برگ انتخاب میکنند، و بسلیقه‌ی خود آنها را با هم می‌آمیزند. اساس نقشه‌ی ختائی عبارت از خطوط منحنی موزونی است که هر یک از آنها "بند" نامیده میشود؛ مجموعه‌ی این بندها، مانند استخوان‌بندی، سر تا سر نقشه را فرامیگیرد. از ترکیب ختائی و اسلیمی طرحی موسوم به ختائی اسلیمی حاصل می‌شود.

ختائی، در اصطلاح بنائی: ← آجر.

ختان: ← ختنه.

ختای یا خطای: ← قراختای.

ختل (xottal) یا **ختلان** (xottalān: نیز xatlān و –xot)، ناحیه‌ای بر مسیر علیای آمو دریا، میان رودهای پنج و وخشاب. در قرن ۴م هق، مرکز ناحیه‌ای که امیر ختل در آنجا میزیسته است هلبک (holbok) نام داشته است، و احتمالا در ج کلاب (kolāb) یا کولاب حالیه (در تاجیکستان شوروی) واقع بوده است، و ظاهراً در شهر منک (monk) یا مونک (munk) و هلاورد (halā-vard) درین ناحیه از هلبک بزرگتر بوده‌اند. اسبهای ختل شهرت تمام داشت.

پیش از اسلام، حکمرانان ختل عنوان ختلان شاه (xottalān šāh) و شیر ختلان (šire) داشتند، که در دوره‌ی اسلامی منسوخ شد. در نبردهای سال ۱۳۳ هق اعراب، شاه ختل به فرغانه و از آنجا به چین گریخت. در دوره‌ی سامانیان، بعضی از امرای ختل به شاهان سامانی هدایا میدادند، ولی خراجگزار نبودند. پس از سقوط دولت سامانی، ختل به غزنویان تملق گرفت، و بسبب مجاورت با قلمرو ایلک‌خانیان در معرض تجاوزات مکرر آنها بود. در قرون ۵م و ۶م هق، بعضی از امرای ختل گاه گاه کج و فری میکردند، چنانکه در ۵۵۳ هق، "صاحب" ختل، نامش فرخشاه (far-rox.šāh)، که نسبت خود را به بهرام گور می‌رسانید، به ترمذ لشکر کشید. از این ببعد، از فرمانروایان محلی ختل در تاریخ ذکری نیست، و احتمالا ختل جزء قلمرو غوریان گردید. در نیمه‌ی دوم قرن ۸م هق، ختل یکی از ممالک کوچک حاصل از تجزیه‌ی دولت جغتای بود. در ۷۷۳ یا ۷۷۴ هق، پادشاه ختل، بنام کیخسرو، به جرم همدستی با خوارزمشاه، بامر امیر تیمور بقتل رسید. بعدها ختل از توابع حصار شد. در ۹۱۰ هق، شیبک خان، مؤسس سلسله‌ی ازبکان، بیگ حصار را بقتل رسانید. در دوره‌ی استیلای ازبکان، ناحیه‌ی ختل بنام کلاب خوانده شد.

ختلان، ناحیه، ← ختل.

ختم (xatm)، لفظ عربی بمعنی "بپایان رسانیدن". ختم قرآن تمام کردن تلاوت قرآن مجید است از ابتدا تا انتها. مجلسی را که برای تعزیه‌داری مرده برپا میشود، و در آن قرآن ختم میکنند، مجلس ختم نامند، و از آن جهت که گاهی وارد شونده سوره‌ی فاتحه (حمد) میخواند، آنرا مجلس فاتحه‌خوانی نیز میگویند.

ختم قرآن، مخصوصاً هر گاه در مدتی کوتاه- مثلا یک هفته باشد، بموجب اخبار، ثواب بسیار دارد. تشریفات و آدابی که در ممالک مختلف اسلامی در موردی که اطفال قرآن را در هنگام

(۱)Agence France-Press (فنس) (۲)Associated Press (۳)United Press International (۴)Tass (۵)Rosta
(۶)Telegrafnoie Agenstvo Sovietskavo Soïuza

تعلّم برای اولین بار ختم میکنند متفاوت است، و حاکی است از اهمیتی که برای این کار قائلند. از جمله، در غالب ممالک به قاری و معلم هدیه می‌دهند، و غالباً مجلس ضیافت برپا میکنند، و در یمن، به هر کس که برای اولین بار قرآن را ختم کرده باشد خاتم [= انگشتری] اهدا میشود.

ختمی یا **خطمی** (هر دو xatmi)، گیاه دائمی یا یکساله از تیره‌ی پنیرکیان، با گلهای سفید یا سرخ. ختمیهای زینتی سرخ (*Althaea officinalis*) باشکال مختلف کم‌پر و پُرپر کاشته میشود؛ گل و برگ و ریشه‌ی آن لعاب بسیار دارد. **ختمی درختی** (*Althaea rosea*) گیاه دوساله یا درختچه‌ی دائمی از همان تیره و دارای برگهای پهن و گلهای منفرد کم‌پر یا پرپر زیبا برنگهای مختلف است.

ختمی درختی، گیاه: ← ختمی.

ختن[1] (xotan)، شهر (در ۱۹۵۳ جم ح 50'000) و واحه‌ای بر رود ختن، چغ ایالت سینکیانگ (تقریباً مطابق ترکستان چین)، غ چین، بفاصله‌ی ۲۵۶ کیلومتری چ پارکند؛ بر دامنه‌ی کوههای کونلون. بر جاده‌ی ابریشم قرار داشت، و بزرگترین و مهمترین پایگاه آذوقه‌گیری حاشیه‌ی جنوبی بیابان تاکلاماکان بود. صنعت ابریشم در آن هنوز رواج دارد؛ محصولات دیگرش غلات، پنبه، و میوه است. حالیه زبان سکنه از انواع ترکی است، اما مردم آن اصلا ایرانی بوده‌اند.

در مآخذ چینی مربوط به قرن ۲م ب‌م بنام یو تین (yu tien) از ختن نام برده شده است، و هنوز هم این نام به ویرانه‌های شهر پیش از اسلام، واقع در ۸ کیلومتری غ شهر کنونی، اطلاق می‌شود. بعدها نامش هو تن (ho tan) ضبط شد. نام هندی آن، کوستنه (kostana) یا کوستنکه (-ka) [= پستان زمین] است. ظاهراً در اوایل دوره‌ی مسیحی مردم ختن به مذهب بودائی گرویدند. ختنیها به زبانهای سانسکریت و پراکریت آشنائی داشتند.

اسلام در اواخر قرن ۴م یا اوایل قرن ۵م هق در ختن رواج یافت. بعدها ختن و کاشغر تحت استیلای ایلک‌خانیان و قراختائیان قرار گرفت. در قرن ۱۳م ب‌م، بقول مارکو پولو، تحت فرمان امپراطور چین بود. بعدها همواره در سرنوشت کاشغر سهیم و دستخوش تغییرات سیاسی متعدد بود؛ از ۱۸۷۸ به چین تعلق داشته است. فرهنگ بودائی از طریق ختن از هند به چین وارد شد. قسمتی از آثار ختنی، که از میان شن و سنگریزه و معابد ترکستان چین کشف شده است بچاپ رسیده. نیز ← ختنی.

ختنه[2] (xatne) یا **ختان** (xetān)، رسم یا عمل بریدن قسمتی از پوست بالای آلت رجولیت. رسم ختنه، که سنت (sonnat) و تطهیر (tathir) نیز گفته میشود، گذشته از تداول در نزد مسلمین، بین یهود نیز واجب بوده است، و حتی قبل از شیوع نزد یهود، بین مصریان و اقوام قدیم جنوب افریقا و حتی ساکنان قدیم کنعان رواج داشته است. با اینهمه، ختنه را یهود علامت ممیزه‌ی قوم اسرائیل میدانند، و برای آن معنای روحی خاص قائلند، که عبارت از تسلیم به حکم خداست. مصریهای قدیم غالباً با قطعه‌ای سنگ تیز، و گاه با تیغ، رسم ختنه را بجا میآورده‌اند، و یهود کودکان نرینه را غالباً در هشت‌روزگی ختنه می‌کرده‌اند. نزد عیسویان رسم ختنه وجود ندارد، و بولس و آباء قدیم کلیسا آن را ضروری ندانسته اند.

بموجب روایات، رسم ختنه از قدیم بین اعراب وجود داشته است. شافعی، ختنه کردن را واجب، و مالک آن را سنت شمرده است. سنت ختنه، که در هر یک از بلاد اسلامی معمولا در سن دیگری اجرا میشود، نزد عامه‌ی مسلمین ـ باضافه‌ی اجتناب از "لحم خنزیر" [= گوشت خوک] ـ مهمترین نشانه‌ی مسلمانی شناخته میشود. در محاکمه‌ی افشین، از موارد اتهام او یکی هم این بوده است که مختون نبوده. رسم ختنه در غالب ممالک اسلامی با آداب و تشریفات مخصوص توأم است، و در ایران مجموع این تشریفات را ختنه‌سوران یا ختنه‌سوری میخوانند. این تشریفات مخصوصاً نزد بزرگان و اشراف قدیم با شکوه و جلال تمام برگزار، و بمناسبت، هدایا و پیشکشها تقدیم میشده است. فی المثل در ختنه‌سوران احمد میرزا ولیعهد (بعداً احمد شاه قاجار)، محمد علی شاه که برای درهم کوبیدن انقلاب تبریز پولی نداشت، از پیشکشها و هدایائی که بوسیله‌ی رجال تقدیم شد، چندان پول بدست آورد که توانست باین لشکرکشی اقدام کند. ختنه‌سوران را عوام سنت‌کنان (sonnat.konān) نیز میخوانند. ختنه تا این اواخر غالباً بوسیله‌ی استاد دلاک انجام می‌یافته است. ختنه از نظر پزشکی نیز ارزش بسیار دارد، زیرا برداشتن پوسته‌ی اضافی سر آلت سبب میشود که این قسمت از بدن بیشتر پاک شود، و در نتیجه، سر آلت کمتر ملتهب گردد. آمار موجود نشان میدهد که سرطان سر آلت در میان ختنه‌شدگان عملا نایاب است، در حالی که این نوع سرطان در بین ختنه‌نشدگان، بعلت التهاب دائمی ناشی از جمع شدن کثافت در زوایای پوسته‌ی اضافی، فراوان میباشد. بعد از انتشار این آمار، کشورهای مسیحی اروپائی و امریکائی نیز ختنه را ترویج مینمایند.

ختنه‌سوران: ← ختنه.

ختنی (xotani) یا **سکائی** (saka'i) یا **سکائی ختن** (saka'ie xotan)، از ← زبانهای ایرانی میانه (دسته‌ی شرقی) از ریشه‌ی هندواروپائی، که آثار آن جدیداً بدست افتاده، و شامل آثار بودائی و آثار غیر مذهبی است. در زبان ختنی دو صورت عمده میتوان تشخیص داد. در صورت قدیمتر آن، صرف اسامی و صفات و ضمایر، تقریباً مانند زبانهای کهن ایرانی، محفوظ مانده است. صورت جدیدتر آن ساده‌تر و بتلخیص و ادغام اصوات ممتاز است. ← زبان، جدول.

ختی (xetti) یا **حتی:** ← حتیها.

ختیها: ← حتیها.

خجستانی، احمد ابن عبدالله (xojastāni)، ف ۲۶۸ هق، از امرای معروف عهد طاهریان و صفاریان. مردی بود دلیر و گستاخ و بلندهمت، که بسبب جرأت و جسارت خویش، از رتبه‌ی پست بمقام امارت رسید، و در دستگاه طاهریان و سپس در نزد صفاریان مقام و مرتبه یافت. اما مردی آشوبگر و فتنه‌انگیز و کینه‌کش و بیرحم بود، و با ولی‌نعمت خویش عمرو لیث صفاری نیز درافتاد. سرانجام در حال مستی بدست دو تن از غلامانش کشته شد.

خجند (xojand) یا (از ۱۹۳۶) **لنین‌آباد**[3] (leninābād)، شهر (در ۱۹۵۹ جم 77'000)، مرکز بخش لنین‌آباد، جشم تاجیکستان، بر ساحل چپ سیر دریا و بر مخرج آن از دره‌ی فرغانه، در مسیر راه آهن و کنار جاده‌ی عمده‌ی بخارا. با آنکه بسبب ارتفاع ساحل آن از سیر دریا آبیاری در آنجا به صعوبت انجام میگیرد، مزارع پنبه، باغهای میوه، و تاکستان فراوان دارد. تربیت کرم ابریشم در آنجا رایج است.

خجند یا خجنده (xojanda) شهری است کهن، که جزء ولایت فرغانه‌ی قدیم بوده است، و جغرافیانویسان قدیم (مانند ابن حوقل، ابن الفقیه، اصطخری، و یاقوت) زیبائی آنرا ستوده‌اند. بسبب اهمیت سوق الجیشی خجند، مدتها بین خانات خوقند و بخارا بر سر تصرف آن کشمکشها بود. در ۱۸۶۶ روسها آنرا گرفتند، و این امر در نزاع (۱۸۷۵) روسیه و خوقند نقش مهمی داشت.

خجندی (xojandi)، شهرت **ابومحمود حامد ابن خضر** (abu.mahmud hāmede 'bne xezr)، فت ح ۳۹۱ هق، ریاضیدان و منجم مسلمان، از مردم خجند. در عهد فخرالدوله‌ی دیلمی در ری میزیست، و یکی از آلات رصدی اختراعی خود را، بنام وی، سدس فخری (sodse faxri) نامید، و بوسیله‌ی این اسباب میل کلی را تعیین نمود (۳۸۴ هق). از اختراعات دیگرش آلت شامله است، که بدیع اصطرلابی آنرا تکمیل کرد. خجندی برهان ناقصی بر امتناع آخرین مسئله‌ی فرما (← فرما، پیر دو) در حالت $n = 3$ آورده است، و ممکن است کاشف شکل مغنی باشد.

خجندیان: ← آل خجند.

خدا (xodā) یا **خداوند** (-vand)، وجودی قاهر و فائق، که آفریننده و مربی (= ربّ، پروردگار)، و گاه نیز پدر کائنات، فرض میشود. نزد ادیان ثنوی (← ثنویت؛ مانویه؛ زردشت، آیین)، هر یک از دو اصل خیر و شر خدا شمرده میشود، اگرچه غالباً این اسم اختصاص به مبدأ خیر (نور) دارد. در ادیان موحد بزرگ، یعنی یهودیت، مسیحیت، و اسلام، خدا معبود یکتای و خالق کل عالم است.

تصور یک وجود فائق و قاهر، که بر وجود افراد انسان و بر سرنوشت کائنات تسلط و تفوق داشته باشد، خیلی قدیم است، و ظاهراً، بر خلاف آنچه بعضی از محققان پنداشته‌اند، بهیچوجه آن را از روی مفهوم پادشاهان نساخته‌اند، و در حقیقت، حتی در آنگونه جامعه‌های بدوی نیز که هنوز مفهوم پادشاه بوجود نیامده بوده است، تصور وجود خدا به نوعی حاصل شده بود. در بین بسیاری از اقوام و امم باستانی، اعتقاد به ارباب انواع و خدایان متعدد رواج داشته است (← رب النوع)، و در یونان از قدیمترین کسانی که به ضرورت اعتقاد به خدای واحد قائل شده‌اند کسنوفانس را باید نام برد، که از تشبیه و تجسیم خدایان ابا

(۱)Khotan (۲)circumcision (۳)Leninabad

داشته، و غالباً برای تحذیر مردم از اعتقاد به تجسیم و تشبیه، میگفته است که اگر اسب و گوسفند هم میخواستند برای خود خدائی فرض کنند آن را بشکل خویش میپنداشتند. بعد از وی کسانی مثل سقراط، افلاطون، و ارسطو نیز به وجود خالق و باری معتقد بوده‌اند، و در بیان اثبات وجود او بحث و استدلال میکرده‌اند. نزد پیروان ادیان بزرگ موحد نیز، عموماً خدا وجود نامتناهی، قادر مطلق، خیر محض، مالک و داور انسان، و مافوق کائنات جهان و حاکم بر آن است. در کتاب عهد عتیق، بزرگترین نام خدا، که بزبان آوردنش مجاز نبود، با چهار حرف، مطابق "ی ه و ه"، نمایش داده شده بود، که اصل آن معلوم نیست، و لفظ یهوه (yahova) ظاهراً باشتباه از این حروف ساخته شده است. عبرانیان چون بر زبان آوردن این نام را مجاز نمیدانستند، بجای آن عناوینی مانند ادونای (adonāy) [= خواجه‌ی من] و الوهیم (elohim) بکار میبردند. در مسیحیت، بر هر یک از ارکان سه‌گانه‌ی تثلیث، یعنی پدر (= اب)، پسر (= ابن)، و روح القدس، عنوان خدا اطلاق میشود، و این امر را با وحدت ذات خدا منافی نمیدانند.

در قرآن، و نزد محمد ص و مسلمین، خدا به عنوان الله خوانده میشود، که کلمه‌ی شهادت "لا اله الا الله" وصف اوست، و خوف و خشیت از این خداوند که غیر از وصف رحمان و رحیم، عنوان ملک، جبار، عظیم، قهار، عزیز، غنی، و منتقم نیز دارد، و خالق و رب عالمین و در عین حال مالک "یوم دین" است. مکرر توصیه میشود، و اسلام، که شریعت محمد است، در واقع عبارتست از تسلیم به آنچه حکم الله خوانده میشود. از اسماء خدا که بموجب حدیثی منقول از ابوهریره به ۹۹ نام بالغ میشود، و اسماء الحسنی یا "اسماء الله الحسنی" خوانده میشوند، عده‌ای در قرآن به لفظ یا معنی نقل شده است، و کلمه‌ی الله غالباً صدمین اسم و گاه نیز اسم اعظم، که جامع جمیع اسماء است، خوانده میشود. در باب اسماء الحسنی، و هم در باب صفات خدا و اینکه عین ذات است یا زائد بر آن، و نیز مباحث دیگری که از بحث راجع به صفات ناشی شده است، بین متکلمان گفتگو است (← اشاعره؛ معتزله؛ جهمیه؛ کرامیه؛ مجسمه؛ مشبهه، برای جبریه و قدریه ← جبر و قدر. نیز ← کلام). بمناسبت نامهائی مانند صمد، سمیع، بصیر، علی، عظیم، اکبر، و نظایر آنها، و مجازهائی از قبیل "ید الله" [دست خدا]، "وجه الله" [روی خدا]، و غیر آن، که در قرآن آمده، بعضی فرقه‌های ظاهری خدا را جسم تصور کرده‌اند (← مجسمه؛ مشبهه)، که بهیچ روی با اسلام سازگار نیست. قرآن، خداشناسی را از راه اندیشه کردن و نگریستن در آفاق و انفس (خارج و داخل وجود آدمی) سفارش کرده است، و وجود خدا را همچون نخستین ضرورت دانسته است.

فلاسفه و متکلمان غالباً برای اثبات صانع دلایلی آورده‌اند که از آنجمله است (۱) برهان علت اولی (ulā)؛ هر معلولی علتی میخواهد، و این سلسله‌ی علل و معلولها باید بجائی ختم شود، که علت تمام جهان هستی باشد، و آن همان خدا است. (۲) دیگر برهان علت غائی است، مبتنی بر فرض اتقان صنع و نظم عالم، باین وجه که می‌بینیم امور جهان نظام دارد، و متوجه غایتی است؛ پس اراده‌ی ناظمی در کار است، و آن ناظم همان خدا است. (۳) برهان علم الوجودی و یا برهان وجودی است، و آن اینکه همه کس تصوری دارد از ذاتی که از آن بزرگتر ذاتی نباشد، و چنین ذاتی البته باید موجود باشد، وگرنه قابل تصور نمیبود؛ پس یقیناً ذاتی هست که هم در تصور و هم در حقیقت بزرگترین ذات است، و او خداست. در بین فلاسفه‌ی مدرسی، انسلم و همفکران او این برهان را به تنهائی برای اثبات ذات باری کافی پنداشته‌اند، ولیکن بسیاری محققان آن را مقنع ندانسته‌اند، زیرا مبنی بر این عقیده است که آنچه در عقل متصور است حقیقت و وجود دارد. دکارت فرانسوی هم چنین برهانی بر ذات باری اقامه کرده و مایه‌ی گفتگوی بسیار شده است. (۴) برهان دیگر برهان مبتنی بر قانون اخلاق است، باین وجه که امور عالم بر حسب قانون اخلاق و وجدان انسانی، بعضی نیک است و بعضی بد، و بر فرض آنکه انسان خود بعضی از اموری را که بد شمرده میشود از روی قرارداد خوب اعلام کند، باز در هنگام ارتکاب آن گرفتار ملامت وجدان میشود. پس معلوم است که قانون اخلاقی موضوع و مخلوق انسان نیست، و ساخته‌ی کسی است که خالق انسان است. این برهان را به سقراط نسبت داده‌اند، و کانت هم بر آن اعتماد کرده است. غالب دلایلی که فلاسفه و متکلمان در اثبات صانع آورده‌اند نزد محققان محل تردید واقع شده و مشاجرات بسیار درین باب پدید آمده است، که از آن جمله در نزد فلاسفه‌ی اسلام شبهات کاتبی را میتوان نام برد (← کاتبی قزوینی).

صوفیه غالباً خدا را به نام حق، که در قرآن آمده است، میخوانند، و مراد از آن وجود ثابتی است که انکار آن ممکن نیست، و با این نام خدا را وجودی محقق و انکارناپذیر میشمارند، و گوئی هر گونه اهتمام را جهت اثبات وجود حق عبث و بیفایده میشمرده‌اند، چنانکه در فیه ما فیه از قول شمس تبریزی حکایت جالبی در ضرورت اجتناب از سعی در اثبات وجود خدا نقل شده است، که حاکی از رأی مشایخ صوفیه است درین باب.

خدا، کلیسای: ← آدونتیستها.

خداآفرین (xodā'āfarin)، بخش مرزی سابق شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، کنار رود ارس؛ دارای ۱۰۳ (؟) آبادی. مشتمل بر دو دهستان کیوان و منجوان بود. اکنون این بخش وجود ندارد، و بر طبق نقشه‌ها، این ناحیه اکنون جزء شهرستان اهر است. آبادی مرزی **خداآفرین**، که ذکرش در جنگهای ایران و روس مکرر آمده است، دارای دو پل است؛ یکی آجری و بطول ۱۷۰ متر، که گویند در زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه ساخته شده؛ و دیگری سنگی، که قدیمی و اکنون نیمه‌خراب است.

خدابنده (xodā.bande) یا **خدابنده‌لو** (lu–)، دهستان (جمع ح ۲۴٬۰۰۰؟)، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۵۴ (؟) آبادی. در بهمن ماه ۱۳۳۷ هش تشکیل و تابع شهرستان زنجان قرار داده شد؛ در شهریور ماه ۱۳۳۸ هش، بخشهای خدابنده‌لو و قیدار به یک بخش بنام خدابنده‌لو تبدیل و مرکزش قیدار تعیین شد.

خدابنده‌لو (xodā.bande.lu)، دهستان (جمع ح ۲۱٬۵۰۰؟)، شهرستان قروه، استان کردستان؛ دارای ۶۱ (؟) آبادی. فلات مرتفعی است، که بیش از ۱٬۸۵۰ متر ارتفاع دارد. مرتفعترین قلل آن بیگ داغ (beyg dāq) (ارتفاع ۲٬۶۰۷ متر)، سوباشی (ارتفاع ۲٬۵۶۸ متر)، و حاجتگاه (ارتفاع ۲٬۳۷۸ متر) است. مرکزش گل‌تپه (جمع ۱٬۵۲۹ سنه ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۲٬۱۲۵ متر) است. آبادی سوباشی (su.bāši) (جمع ۸۴۳ سنه ۱۳۳۵ هش) در ۷ کیلومتری ج‌ش گل‌تپه است. گردنه‌ی سوباشی (فرازا ۲٬۲۸۷ متر)، بر راه شوسه‌ی همدان به بیجار، در زمستانها اغلب بسبب کثرت برف مسدود میشود.

خدابنده‌لو، دهستان (جمع ح 3٬900؟)، بخش صحنه، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۲۱ (؟) آبادی.

خداپرستان[1] (xodāparastān) [بعنوان اسم خاص] یا **دئیستها** (deist.hā)، عنوان دسته‌ای از نویسندگان و متفکرین قرون ۱۷م و ۱۸م در فرانسه و انگلستان که سعی در تأسیس یک "دین طبیعی"- در مقابل همه‌ی ادیان رسمی- بر اساس عقل و آزادی در تحقیق و بدون توسل به مابعد الطبیعه و وحی داشتند. نهضت خداپرستی باین معنی ناشی از کوشش متفکرین بود در توفیق دادن بعضی از اصول نهضت روشنفکری با مذهب، و از عوامل اساسی آن یکی بیزاری متزاید از مشاجرات بی‌حد و حصر دینی در آن زمان بود، و دیگری بسط تحقیقات و اکتشافات علمی در قرن ۱۷م (خاصه کارهای نیوتن)، که مردم را نسبت به نظام و هماهنگی عالم بیدار کرد، و منجر به مفهوم خدائی شد که از طریق قوانین طبیعی عمل میکرد، نه از راه وحی و الهام و اعجاز. خداپرستان عقل را محک دین راست میدانستند، و میگفتند که دین و اخلاق پدیده‌های طبیعی هستند، و توسل به خدای رسمی ادیان را زاید میشمردند، و معتقد بودند که بهترین راهنمای انسان را در زندگی دینی و اخلاقی باید در طبیعت جست.

اگرچه افکار خداپرستی در آثار بعضی از اومانیستهای دوره‌ی رنسانس آمده است، ادوارد هربرت، متفکر انگلیسی، را معمولاً "پدر" این نهضت در انگلستان میشمارند. در فرانسه، مونتسکیو، ولتر، ژ. ژ. روسو، و در کشمکش، فرانکلین و جفرسن باین نهضت منسوبند.

خداجوی ابن نامدار: ← جام کیخسرو.

خداخانه: ← مسجد جمعه، شیراز.

خداشاهی[2] (xodā.šāhi)، فنس تئوکراسی (teok-rāsi)، حکومتی که خدا را رئیس و فرمانروای عالی آن محسوب میدارند. در کشوری که حکومت خداشاهی دارد، کهنه و روحانیون نمایندگان این فرمانروای نامرئی و عُمّال اجرای اوامر الاهی هستند. معروفترین حکومتهای خداشاهی آن بود که موسی بین بنی اسرائیل مستقر کرد.

خدامراد زند (xodā.morāde zand)، فت ۱۱۷۶ هق، از رؤسای ایل زند و از سرداران و دلاوران لشکر کریم خان زند. وی در دستگاه زندیه نخست عنوان ایشیک‌آقاسی (← ایشیک‌آقاسی‌باشی) داشت. در جنگ با آزاد خان افغان، همراه کریم

(۱)Deists (۲)theocracy

خان بود، و از جانب وی به دفع ایلات معروف به شیطانی یا شیطان‌پرست (← یزیدیه)، که در سرحد عثمانی اسباب زحمت متردّدین و مسافرین بودند، مأموریت یافت، و آنها را تنبیه و قتل و غارت کرد. در سال ۱۱۷۲ یا ۱۱۷۳ هق، مأمور تسخیر کرمان شد، و آنجا را از تصرف شاهرخ خان، که از طرف شاهرخ افشار در آن ولایت فرمان میراند، بازگرفت. یک بار نیز همراه نظر علی خان زند به دفع و تنبیه ایلات لیلاوی شتافت. در ۱۱۷۶ هق، ولایت کرمان یافت، اما تقی خان درانی که در آن ولایت قدرت و نفوذی موقت بدست آورده بود، باتفاق جمعی از هواداران خویش، بر سر وی ریخته هلاکش کردند.

خداوندان الموت (xodāvandāne alamut) یا **کیاهای الموت** (kiā.hāye)، عنوان فرمانروایان اسماعیلیه‌ی نزاریه در ایران، که از حدود ۴۸۳ هق تا ۶۵۴ هق در الموت و قلاع مجاور (قریب 100 قلعه) حکومت مستقل و دستگاه امارت و داعیه‌ی امامت داشتند. مؤسس دولت این سلسله حسن صباح بود که بعد از او کیا بزرگ امید رود- باری امارت الموت یافت. بعد از او پسرش محمد ابن بزرگ امید بامارت رسید، و جانشین او حسن ابن محمد ابن بزرگ امید بود که او را حسن II هم میگویند (حسن I حسن صباح بوده است)، و بعد از او پسرش نورالدین محمد ابن حسن، و سپس پسر او جلال‌الدین نومسلمان، و پس از او پسرش علاءالدین محمد بامارت نشست، که پسرش رکن‌الدین خورشاه مواجه با ظهور هولاکو خان مغول گشت و با تسلیم او به خان مغول امارت خداوندان الموت پایان یافت. این سلسله را صباحیه و ملاحده نیز خوانده‌اند و بعد از انقراض آنها و قتل و استیصال رکن‌الدین خورشاه، بعضی از اعقاب آنها پنهانی بر بقایای معتقدان نزاریه همچنان ریاست معنوی داشتند، و از بین همین رؤسای معنوی بود که شاه خلیل‌الله محلاتی ظهور کرد، و پسرش آقاخان محلاتی دوباره تشکیلات آنها را در هند احیا نمود.

خداوندنامه (xodāvand.nāme)، حماسه‌ی دینی، از فتحعلی خان صبای کاشانی، ملک‌الشعرای دربار فتحعلی شاه قاجار، که در بحر متقارب مثمن (یا محذوف) منظوم شده، و ظاهراً مفصلترین منظومه‌ی حماسی دینی است. موضوع آن ترجمه‌ی حال رسول اکرم و امیرالمؤمنین علی ع و ماجراهای زندگی و غزوات آنانست، و باشارت فتحعلی شاه سروده و باو تقدیم شده است. صبا درین کتاب از فردوسی بسیار پیروی کرده، و اصطلاحهای وی را بعاریت گرفته است، اما از حیث پایه و مایه به شاهنامه نمیرسد.

خدای‌نامه (xodāy.nāme)، پهلوی خوتای‌نامگ (xwatāy.nāmag)، کتابی بزبان پهلوی، در تاریخ داستانی و حماسه‌ی ملی و حوادث تاریخی شاهان ایران، مبتنی بر سلیقه و میل و قضاوت طبقه‌ی نجبا و روحانیان قدیم ایران، که بهر حال ظاهراً در اواخر عهد ساسانیان تألیف یافته است، و در نخستین قرنهای بعد از اسلام توسط مترجمان مختلفی بعربی ترجمه یا نقل و تلخیص شده است. از جمله‌ی این مترجمان و تلخیص‌کنندگان، غیر از عبدالله ابن مقفع که ظاهراً تمام کتاب را به عنوان سیر الملوک (siaro 'l.moluk) ترجمه کرده است، محمد ابن جهم برمکی (jahme bar-maki)، زادویه ابن شاهویه اصفهانی (zadvayhe bne šāhvayhe')، محمد ابن مطیار اصفهانی (metyāre)، هشام ابن قاسم اصفهانی، موسی ابن عیسی الکسروی، و بهرام ابن مردانشاه موبد بوده‌اند. ناقلان و تلخیص‌کنندگان غالباً ترجمه‌های مختلف خدای‌نامه را با قصه‌ها و روایات دیگر بهم درآمیخته‌اند، و کتابهائی با عناوین سیر الملوک، سیرة الفرس (sirato 'l.fors) و سیر ملوک الفرس (siaro moluke 'l.fors) و امثال آن پدید آورده اند که بعدها به فارسی نیز نقل شده، و کسانی مثل مسعودی مروزی، و دقیقی و فردوسی بنظم آن اهتمام کرده‌اند. پس از منظوم شدن این کتاب توسط فردوسی، شاهنامه‌های منثور و خدای‌نامه‌ی عربی رفته رفته از میان رفت، و جز شاهنامه‌ی فردوسی اثری از آن بر جای نماند. غیر از طبری، مسعودی، حمزه‌ی اصفهانی، ابوریحان، و ثعالبی-که از مندرجات کتب خدای‌نامه استفاده کرده‌اند-در غالب کتابهای تاریخی و ادبی قدیم دیگر هم که بزبان عربی نوشته شده است، جای جای میتوان قسمتهائی پراکنده یا اشاراتی را که نویسندگان بدان کرده‌اند یافت.

خدمات اجتماعی، سازمان شاهنشاهی: ← سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی.

خدیجه (xadije)، ف ۳ هق، اولین زوجه‌ی پیغمبر اسلام. وی دختر خویلد ابن اسد (xovaylede bne asad') بود، و در مکه بدنیا آمد، و پس از وفات دومین شوهرش، ابوهاله‌ی تمیمی (abu-hāleye tamimi)، مال بسیار یافت و بتجارت پرداخت. محمد ابن عبدالله، که کارگزار وی بود، در ۲۵ سالگی او را، که ۴۰ساله بود، به زوجیت خویش درآورد. خدیجه اولین کس بود که اسلام آورد. ثروت وی در پیشرفتهای اولیه‌ی اسلام مؤثر بود. وفاتش در مکه اتفاق افتاد. فرزندان پیغمبر، بجز ابراهیم که از ماریه بود، از خدیجه بدنیا آمدند. مانند سایر زنان پیغمبر، لقب ام المؤمنین دارد. ورقة ابن نوفل پسر عموی خدیجه بود.

خدیو (xadiv) [فارسی، = خداوند، پادشاه]، عنوان فرمانروایان سلسله‌ای که بتوسط محمد علی پاشا در مصر تأسیس شد، از زمان تأسیس آن تا سال ۱۹۱۴ که مصر تحت الحمایه‌ی انگلستان گردید. اگرچه این عنوان رسماً اول بار از طرف عبدالعزیز، سلطان عثمانی، طبق فرمانی به اسماعیل پاشا اعطا شد، قبلا محمد علی خود را بدین عنوان ملقب کرده بود، و بهمین جهت نام سلسله‌ی مذکور گردید. از ۱۹۱۴ تا فوریه‌ی ۱۹۲۲، که مصر تحت الحمایه بود، فرمانروایان آن عنوان سلطان، و از آن ببعد عنوان ملک (malek) داشتند. در مآخذ اروپائی، خدیوهای مصر را بعنوان "نایب‌السلطنه" نام میبرند، و این اصطلاح در زمان محمد علی هم معمول بود. اسامی فرمانروایان مصر از خاندان محمد علی در جدول ذیل مندرج است. نیز ← مصر.

خدیوهای مصر

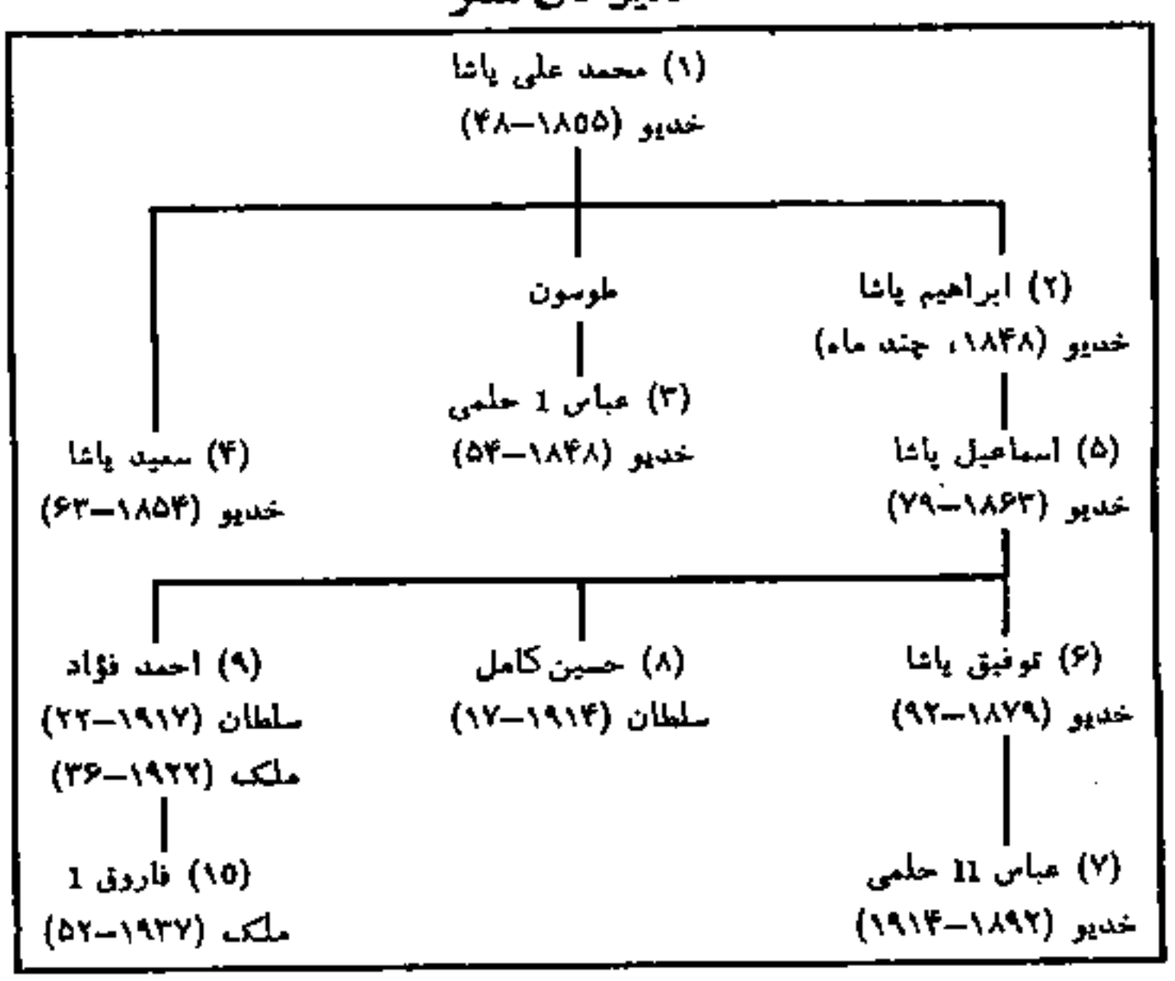

خر (xar)، پستاندار چارپائی از نوع اسب ولی کوچکتر از آن، که آنرا الاغ و درازگوش نیز میگویند. خر اهلی (*Equus asinus*) حیوانی است بردبار و پرطاقت، با دست و پای محکم، سم کوچک، سری بزرگ، یال و دم کوتاه، و گوش دراز، و در لجاج و سفاهت و خرفی بآن مثل میزنند. انسان ظاهراً از ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد آنرا رام کرده و ببارکشی واداشته است (در بین النهرین، مصر، و کشورهای مجاور آنها). از انواع قویتر آن برای بدست آوردن قاطر استفاده میکنند.

خرائب مسکن، عراق: ← مسکن.

خرابات (xarābāt)، عنوان روسپی‌خانه و محل اقامت زنان فاحشه، و طبعاً محل فسق و فجور، در بلاد و شهرهای بزرگ ایران بعد از اسلام. "خرابات نهادن"، که عبارت از فاحشه نگاهداشتن باشد، هر چند البته در اسلام مذموم بوده است، لیکن از قدیم جهت بعضی مصالح در آن باب تا حدی اهمال و اغماض میکرده‌اند. رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ مبارک غازانی آورده است که "چون جماعت خرابات تیان کنیزکان را که از اطراف میآوردند ببهای موافقتر از دیگران میخریدند، اکثر تجار در فروختن ایشان میل بمعامله‌ی آن جماعت می‌کردند، و بعضی از کنیزکان که حمیتی و قوتی داشتند در نفس خود، نمیخواستند که ایشان را به خرابات فروشند، و باجبار و اکراه میفروختند، و بکار بد مینشاندند". غازان خان بفرمود تا زنان خرابات را، هر کدام که بخواهند بیرون آیند، بخرند و از خرابات بیرون بیاورند، و کنیزانی را هم که میل بدین کار ندارند باکراه و اجبار بدان وادار ننمایند. در اشعار و حکایات و همچنین در کتابهای لغت، خرابات را غالباً بمعنی محل فسق و فجور شمرده‌اند، و بعضی از اهل تحقیق در معنی و وجه اشتقاق آن دوچار اشتباه و توهم شده‌اند، و آن کلمه را مصحف خورآباد و اصلا بمعنی "معبد مهر" دانسته‌اند! استعمال خرابات، مانند الفاظ و کلمات دیگر نظایر

آن، در کلام صوفیه مورد تأویل واقع شده، و شیخ شبستری در گلشن‌راز در تأویل آن گفته است "خراباتی شدن از خود رهائی است".

خرابه (xarābe)، ده (جه ۳'۷۵۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش بستان، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۸ کیلومتری لغ بستان.

خراتین یا خراطین: ← کرم خاکی.

خراج (xarāj)، مالیات ارضی که در بلاد اسلام از غیر مسلمانان اخذ میکرده‌اند. اصل لفظ ظاهراً آرامی ملاک (halāk) و یا پهلوی خراگ (xarāg) است، و نزد بعضی از فقها مطلق مالیاتی است که از اهل ذمه گرفته شود، ولیکن غالباً فقط مالیات ارضی بوده است، در مقابل جزیه که مالیات سرانه بشمار میآمده است. در ادوار بعد، عشر (ošr) یا عشریه (ošriyye)، و در بعضی موارد نیم‌عشری را که سلاطین از رعیت مسلمان میگرفته‌اند، خراج خوانده‌اند. در اخذ این خراج غالباً رسم آن بوده است که، بعد از وضع مخارج و علوفه‌ی رعیت، از آنچه باقی میمانده ده‌یک یا بیست‌یک میگرفته‌اند، و اگر چیزی باقی نمیمانده است بسا که هیچ چیز نمیگرفته‌اند، و در بعضی ولایات، با تعیین معدل دخل عایدی اراضی، خراجی تعیین میکرده و آن را در قانون یا بنیچه ضبط مینموده‌اند، و باقساط در طی سال وصول میکرده اند.

خراد برزین (xarrād borzin)، در شاهنامه، مشاور هرمزد، پادشاه ساسانی، و سردار لشکر خسرو پرویز در جنگ با بهرام چوبین.

خرارود (xarārud)، ده (جه ۱'۴۸۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) سیاهکل، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۱۵ کیلومتری جغ سیاهکل.

خراز، ابوسعید: ← ابوسعید خراز.

خراسان (xorāsān) [= سرزمین خورشید طالع]، ناحیه و ولایت تاریخی در آسیا، در قسمت شرقی ایران، مشتمل بر سرزمینهای واقع در ج آمو دریا (جیحون) و ل هندوکش، که از جنبه‌ی سیاسی ماوراء النهر و سجستان و قهستان نیز جزء آن بشمار میآمده است. در دوره‌ی ساسانیان، خراسان بوسیله‌ی یک اسپاهبذ (با عنوان پادگوسپان) اداره میشد، و چهار تن مرزبان تحت فرمان او بودند، که هر کدام یکی از چهار قسمت آنرا اداره می‌کرد، (۱) مرو شاهجان؛ (۲) بلخ و طخارستان؛ (۳) هرات، بوشنج، بادغیس، و سجستان؛ (۴) ماوراء النهر. خراسان دوره‌ی اسلامی چهار شهر عمده‌نشابور، مرو، هرات، و بلخ‌داشته است، که در زمانهای مختلف، جداگانه یا مشترکاً، پایتخت خراسان بودند، و این ولایت باعتبار آنها به چهار "رُبع" قسمت میشده است. شهرهای دیگر خراسان طوس، نسا، ابیورد، سرخس، اسفزار، بادغیس، جوزجان، و بامیان بوده است. ایالت خراسان ایران در تشکیلات اداری اواخر دوره‌ی قاجاریه فقط کمتر از نیمی از ولایت خراسان قدیم را دربر داشته است، و باقی این ولایت در افغانستان کنونی و خاک شوروی واقعست.

لشکرکشی اعراب به خراسان در سال ۳۱ هق به فرماندهی احنف ابن قیس، مأمور ابن عامر، صورت گرفت. احنف طخارستان را گرفت، و مردم بلخ تسلیم وی شدند. مردم خراسان بسرعت اسلام آوردند، ولی بسبب نخوت و گردنکشی، اغلب سر به شورش برمیداشتند، خراسان محل قیام ابومسلم خراسانی و نشر دعوت عباسیان بود، که منجر به سقوط خلافت امویان گردید؛ نصر ابن سیار، فرمانروای عرب خراسان، در سال ۱۳۰ هق در کوچه‌های مرو از لشکریان ابومسلم شکست خورد و گریخت، و کمی بعد همه‌ی خراسان مسخر طرفداران عباسیان شد. با تأسیس (۲۰۵ هق) سلسله‌ی طاهریان بدست طاهر ذوالیمینین، که از طرف مأمون بر خراسان حکومت داشت، خراسان استقلال یافت. در ۲۸۳ هق، عمرو لیث صفاری خراسان را ضمیمه‌ی متصرفات خود در سیستان کرد، و سپس در ۲۸۷ هق اسماعیل سامانی آنرا ضمیمه‌ی امارت ماوراء النهر نمود. در ۳۸۴ هق محمود غزنوی آنرا تصرف کرد. در ۴۲۹ هق طغرل بیگ سلجوقی نیشابور را گرفت، ولی در ۴۳۰ هق که سلطان مسعود غزنوی خراسان را باز-ستاند، مردم نیشابور بر سلجوقیان شوریدند، اما سال بعد سلطان غزنوی از طغرل بیگ شکست قطعی خورد. پس از وفات (۵۵۲ هق) سلطان سنجر، ترکان غز بر خراسان تاختند، و آنجا را ویران کردند. بعد از آن، هرج و مرج فراوان راه را برای حملات خوارزمشاهیان و غوریان باز کرد، و بالاخره خراسان بتصرف خوارزمشاه درآمد. با فتوحات چنگیز خان، استقلال خراسان بکلی از میان رفت (۶۱۷ هق). پس از مرگ (۷۳۶ هق) ابوسعید بهادر خان، خاندانهای آل کرت و سربداران بر خراسان حکومت کردند، و در آبادی آن کوشیدند. در ۷۸۳ هق، امیر تیمور بر خراسان حمله برد، و سپس این ناحیه مرکز دولت فرزند او شاهرخ تیموری گردید. در ۹۱۳ هق، شیبک خان ازبک، که با شاه اسماعیل I صفوی بر سر خراسان میجنگید، آنجا را تسخیر کرد. پس از قتل (1160 هق) نادر شاه افشار، خراسان، جز نیشابور و مشهد، مدتی در تصرف احمد شاه درانی بود. در دوره‌ی قاجاریه، در نتیجه‌ی مداخلات انگلستان و طرفداری آن از افاغنه، هرات از تصرف ایران خارج گردید (← هرات، جنگهای)؛ خراسان دو پاره شد، که مرز آنها در امتداد هری رود از سرخس آغاز میشد، و بطرف جنوب تا هامون سیستان در ش سیستان ادامه داشت. قسمت شرقی جزء افغانستان گردید، و قسمت غربی برای ایران ماند.

بعد از استیلای عرب، خراسان نه فقط کانون تجدید استقلال سیاسی ایران بود، بلکه در احیای زبان و ادب فارسی نقش بسیار مهمی داشت، و علاوه بر شعرا و ادبای بزرگی مانند رودکی، فردوسی، عنصری، سنائی، خیام، و غیره، حکما و عرفا و دانشمندان بزرگی از این سرزمین برخاستند، که بعضی (مانند خواجه نصیرالدین طوسی) انتساب به امکنه‌ی خراسان کنونی دارند و برخی (مانند خوارزمی، بلخی، ابن سینا، ابو ریحان بیرونی، و مولوی) از مردم خراسان بزرگ بوده‌اند.

در تقسیمات کشور (ایران) (مصوب ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۵ هق، دوره‌ی اول مجلس شورای ملی)، **ایالت خراسان** (کرسی آن مشهد) یکی از ایالات چهارگانه‌ی کشور معین شد، و دنباله‌ی مقاله‌ی حاضر مربوط به این ایالت است (برای استان خراسان در تقسیمات جدید کشور ← استان نهم). این ایالت از ل به ترکستان، از ش به افغانستان، از ج به کویرهای سیستان و کرمان و یزد، و از غ به عراق عجم و استراباد محدود بوده است. تقسیمات ولایتی آن، که تا حدی تابع نظر والی ایالت بوده است، مشتمل بر این ولایات بوده است: اسفراین، باخرز و خواف، بجنورد، تربت حیدری، ترشیز، تون و طبس، جام، جوین، دره‌گز، سبزوار، سرخس، قائنات، قوچان، مشهد، و نیشابور، و سیستان نیز از توابع آن بوده است.

خراسان، مخصوصاً قسمتهای شمالی و شرقی آن، کوهستانی است. رشته‌کوههای آن عموماً بموازات یکدیگرند، و دره‌های پهناوری پدید می‌آورند؛ امتداد عمومی این کوهها از ل‌غ به ج‌ش است، و ارتفاع آنها در منتهای جنوبی از ۳'۳۵۰ تا ۳'۹۶۰ متر میباشد. تمام منطقه‌ی شمالی را مرتفعاتی از سلسله‌جبال البرز و امتداد آن فرا-گرفته است. از کوههای معروف خراسان هزار مسجد، قراداغ، کلات، آلاداغ، شاه جهان، و بینالود میباشد. قسمت مرکزی و غربی ایالت را کویر بزرگ نمک، و قسمت جنوبی آنرا کویر لوت اشغال کرده است. باینطریق، خراسان از قسمتهای کوهستانی، دشتهای نمکی باطلاقی، و دره‌های مرتفع که بعضی بسیار پرآب و حاصلخیز هستند، تشکیل شده است. حاصلخیزترین دره‌های خراسان عمدةً در ل قرار دارند، و عمده‌ترین آنها عبارتند از (۱) دره‌ی طولی بزرگی که از نزدیک مرز افغانستان و هرات شروع میشود، و بسوی لغ امتداد میبابد، و شهرهای مهم مشهد، قوچان، شیروان، و بجنورد در این دره واقع اند؛ (۲) نواحی نیشابور و سبزوار؛ (۳) نواحی بیرجند، و قائن. محصول عمده‌ی این مناطق برنج و غلات، پنبه، تنباکو، و میوه‌ی فراوان است. رودهای خراسان نسبةً کوچکند و مهمترین آنها عبارتند از اترک، کشفرود (ریزابه‌ی هری رود)، و قره‌سو. رودهای دیگر خراسان سیلابی هستند.

منابع معدنی خراسان عبارتند از فیروزه (نزدیک نیشابور)، نمک (در اغلب نقاط)، آهن، سرب، آلومینیوم، کرومیت، طلا، و مس. در ح ۳۲ کیلومتری ج مشهد معادن زغال سنگ نیز موجود است. محصولات کشاورزی خراسان میوه-های مختلف، انواع غلات، ابریشم، زعفران، انغوزه، و پنبه، و نیز توتون، پسته، و صمغ است. خاک نقاط مختلف خراسان، از نظر حاصلخیزی بسیار متفاوت است؛ نواحی ل، لغ، و لش دارای خاک پرمایه و آب فراوان، و در نتیجه، بسیار حاصلخیز است. صادرات خراسان بترتیب اهمیت و ارزش عبارتست از فرش، چرم و پوست، چوب، کالاهای پنبه‌ای، ابریشم و فیروزه. امروزه مشهد بوسیله‌ی راه آهن با تهران مرتبط است. جاده‌ای از مشهد بطرف جنوب در زاهدان با راه آهن پاکستان مرتبط میشود.

در خراسان عناصر نژادی و زبانی تنوع جالبی دارد؛ عناصر نژادی عمده عبارتند از ترک، کرد، و ایرانی ("تاجیک")، ولی دسته‌های معدودی بلوچ و تیموری و هزاره‌ای نیز دیده میشود. در مرز استراباد ترکمنها (بیشتر از دو قبیله‌ی یموت و کوکلان) سکنی دارند. در نواحی قوچان و بجنورد

کردها و اقلیتی از ترکها سکنی دارند. در ناحیه‌ی مشهد بین هزار مسجد و بینالود سکنه از ایرانیها، ترکها، و کردها تشکیل مییابد؛ و در ش مشهد بطرف هری رود بلوچها و تیموریها سکنی دارند. در نواحی سبزوار و نیشابور عنصر ایرانی غلبه دارد، و این وضع بطرف غ از میان‌آباد در اسفراین تا جاجرم برقرار است. در اطراف تربت حیدریه عنصر ترکی و در ناحیه‌ی ترشیز عنصر عربی‌الاصل غلبه دارد. در نواحی تربت شیخ جام، باخرز، و خواف، واقع در جش، عنصر فارسی‌زبان با تیموریها و هزاره‌ایها درآمیخته است. سکنه عموماً شیعه اند، مگر ترکمنها، تیموریها، بعضی از هزاره‌ایها، و احتمالا بلوچها. در بیرجند و قائنات و حاشیه‌ی شرقی کویر مرکزی عنصر فارسی‌زبان غالب است، ولی سکنه مشتمل بر گروه عمده‌ای از مردم عربی‌الاصل است که فارسی یا عربی مغلوطی صحبت میکنند (مخصوصاً در طبس، فردوس، جویمند، بیرجند). نیز ← سیستان.

از بیماریهای معروفی که در خراسان روی داده است طاعون سالهای ۱۸۲۹–۳۳ و طاعون سال ۱۸۷۷ است. در وبای سال ۱۹۱۷، که بوسیله‌ی زوار به مشهد منتقل شد، ۳۱۱ نفر در خراسان مبتلا شدند، که ۲۱۴ تن از آنان درگذشتند. در ۱۹۲۴–۲۵ تیفوس شدیدی در خراسان و نواحی مجاور بروز کرد.

برای اطلاع بیشتر در باب خراسان، علاوه بر ارجاعات مذکور در مقاله، به مقالات مربوط به اعلام دیگری که در مقاله‌ی حاضر آمده است نیز رجوع کنید.

خراسانی، سبک: ← سبک، در ادبیات.

خراسکانی، باقر خان: ← باقر خان خراسکانی.

خراشاه (xorāšāh)، ده (جع ۱٬۱۲۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنخواست، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان).

خراطین یا خراتین: ← کرم خاکی.

خراگ: ← خراج.

خرامه (xerāme)، ده (جع ۳٬۲۹۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کربال، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۷۸ کیلومتری جش زرقان.

خران (xarān)، دهستان (جع ح ۲٬۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۸ (؟) آبادی. ساکنین از طایفه عرب باوی هستند.

خرانق (xarānaq)، بخش (جع ح ۳٬۱۶۰؟)، ل شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی. از ل به زمینهای ریگزار منتهی و به دو بخش خور و بیابانک و انارک از شهرستان نائین محدود می‌شود. مرکزش، **خرانق** (جع ۳۹۸ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۶۸ کیلومتری ل یزد است، و در محل آنرا خرونه (xarune) گویند.

خرب (xarb) [عربی، = ویران کردن، شکافتن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن انداختن "م" و "ن" مفاعیلن (mafāʿilon) (U – – –) است تا از آن فاعیل (fāʿilo) (– – U) بماند؛ بعبارت دیگر اجتماع خرم و کف درین پایه. عروضیان، بجای فاعیل، مفعول (mafʿulo) می‌گذارند، و آنرا اخرب (axrab) مینامند.

خربزه، (*Cucumis melo*)، گیاه یکساله‌ی خزنده و میوه‌ی آن. انواع آسیائی آن بیشتر است، و برای استفاده از میوه‌های شیرین و بزرگ، در نقاطی که تابستان دراز دارد، کاشته میشود. اقسام آن دارای پوست زرد یا سبز یا سفید صاف یا خشن، و میان‌بر سفید یا زرد یا سرخ است. خربزه در اغلب نقاط ایران کاشته میشود؛ چون شکل آن بر حسب نوع زمین و آب و هوا تغییر میکند، تغییرات فاحش در انواع آن روی میدهد، بقسمی که مجبورند گاهگاه تخم را تغییر دهند تا جنس بهتر بدست آورند. شیرینی خربزه‌های مشرق ایران و عطر خربزه‌های مرکزی ایران مشهور است. اقسام مختلف آن که میوه‌های گرد دارد بنام گرمک و طالبی و دستنبو نامیده میشود.

خربق (xarbaq) یا **کندش** (kondoš)، نام گیاهی از نوع هلبوروس (*Helleborus*) که در بر قدیم در آخر زمستان یا اوایل بهار گل میدهد. خربق سیاه (*H. niger*) دارای برگهای پیوسته‌سبز است و گلهای سفیدش در زمستان ظاهر میشود. ریشه‌ی ضخیم گیاه دیگری از نوع وراتروم (*Veratrum*) را که دارای ماده‌ی سمی حشره‌کش وراترین است خربق سفید یا بیخ گازران گویند. **خربق سیاه کاذب** (kāzeb) گیاه دائمی با برگهای مرکب، خوشه‌های گلهای کوچک سفید، و میوه‌های سمی کوچک گرد قشنگ سیاه یا قرمز یا سفید است، و از نوع آکتایا (*Actaea*) است.

خربق سفید: ← خربق؛ بیخ گازران.

خربق سیاه: ← خربق.

خربق سیاه کاذب: ← خربق.

خربوزه، عروسک: ← عروسک خربوزه.

خرپا[1] (xarpā)، ساختمان یا اسکلتِ نگاهدار، مرکب از تیرها و میله‌هائی (معمولا چوبی یا فولادی) که چنان با هم ترکیب میشوند که مجموعه‌ی آنها سختپا (saxt.pā) باشد، یعنی تحت تأثیر نیروهای خارجی تغییر شکل ندهد مگر اینکه شکل یکی از اجزای آن تغییر کند. خرپا را معمولا بشکل مثلث یا ترکیبی از مثلثها می‌سازند، زیرا که مثلث تنها کثیر الاضلاعی است که بدون تغییر دادن طول ضلع آن نمیتوان شکلش را تغییر داد. خرپا مخصوصاً در ساختن سقفها و پلها بکار میرود.

خرپوت (xarput)، شهر (جع ح ۵٬۰۰۰)، ج قسمت مرکزی ترکیه‌ی آسیائی، نزدیک ساحل قسمت علیای فرات. در مآخذ عربی نامش خرتبرت (xartabert) ذکر شده است، و حصن زیاد (hesne ziād) نام دیگر آنست؛ مورخین فرانسوی جنگ‌های صلیبی آنرا باسم کاتر-پیر (kātr-pier) [= چهار سنگ] و هم به اسامی دیگر خوانده‌اند. در قرن ۶م هق بیشتر در دست سلاطین اَرتُقی بود؛ بَلَک ابن بهرام ابن ارتق در ۱۱۲۲ بم دو تن از سران صلیبیون، و سال بعد بودوئن II (شاه اورشلیم) را در آنجا محبوس کرد. در ۶۳۱ هق علاءالدین کیقباد آنرا گرفت، و گویند این پیروزی را بی‌بی منجمه پیشگوئی کرده بود. از زمان امیر تیمور اغلب در دست سلسله‌ی ذوالقدریه بود. در ۹۱۳ هق شاه اسماعیل I صفوی آنرا گرفت، ولی پس از ۹۲۱ عثمانیها آنرا گرفتند. ارامنه‌ی خرپوت در کشتار ۱۸۹۵ (← ارامنه، کشتار) و نیز در سالهای ۱۹۱۴–۱۸ مصائب بسیار دیدند.

خرتبرت: ← خرپوت.

خرث د لا فرونترا[2] (xereṯ de lā fronterā) شهر (جع ۱۰۷٬۷۷۰)، جغ اسپانیا، در اندلس؛ مرکز صادرات شراب معروف شری.

خرچنگ، صورت نجومی: ← سرطان.

خرچنگ، جانوری سخت‌پوست (← سخت‌پوستان) از راسته‌ی دَه‌پایان (*Decapoda*) و راسته‌ی جزء دُم‌کوتاهان (*Brachyura*). سیمای برجسته‌ی سخت‌پوستان دم‌کوتاهٔ شکم یا دُمی است بسیار کوچک، که زیر سینه تا خورده و از نظر پنهان است. خرچنگ دارای دو چشم پایه‌دار، لاک خارجی پهن و سخت، و پنج جفت پا است، که



خرچنگ

جفت اول در حکم گیره‌ای برای دفاع و شکار است. خرچنگ کج و تند راه میرود. بیشتر خرچنگها جانوران دریائی هستند، ولی بعضی از آنها در آبهای شیرین و برخی نیز در خشکی بسر میبرند. عموماً از حیوانات زنده یا مرده تغذیه میکنند، و بعضی نیز علفخوارند. بعضی دیگر از سخت‌پوستان نیز بنام خرچنگ خوانده میشوند (مقالات آتیه را ببینید).

خرچنگ دراز، نام معمولی هر یک از جانوران دریائی سخت‌پوست ده‌پای بزرگ و دُم‌دراز (قس خرچنگ)، مخصوصاً آنهائی که از نوع هوماروس (*Homarus*) هستند؛ از قبیل خرچنگ دراز امریکائی (*H. americanus*)، که بزرگترین جانوران تیره‌ی خرچنگهای دراز است، و خرچنگ دراز اروپائی (*H. vulgaris*). طول



خرچنگ دراز

خرچنگ دراز اروپائی منتها ۳۵ تا ۴۰ سم است، و طول امریکائی آن به دو برابر اندازه‌ی اروپائی میرسد. خرچنگ دراز پنج جفت پای بند بند دارد، که اولین جفت آنها دارای دو پنجه‌ی درشت است، که اندازه و شکل و عمل آنها متفاوت میباشد. لاک خارجی آن برنگ خرمائی سبزفام است، ولی پس از پخته شدن برنگ قرمز جلادار درمیآید. خرچنگ دراز استعداد بسیار در ترمیم اعضای قطع‌شده دارد؛ اگر پا یا پنجه‌ی خود را از دست

(1)truss (2)Jerez de la Frontera

بدهدو این امر بسیار اتفاق می‌افتد.عضو دیگری بجای آن میروید. خرچنگ دراز بر کف اقیانوسها بتندی میخزد، و با سرعت زیاد بعقب شنا میکند، اما بر خشکی با دشواری حرکت مینماید. خرچنگ دراز را برای خوراک بمقدار زیاد در سواحل قطا صید میکنند؛ گوشتش بسیار مطبوع است.

خرچنگ راهب: ← خرچنگ گوشه‌گیر.

خرچنگ شاهی: ← خرچنگ نعلی.

خرچنگ صدف‌نشین: ← خرچنگ گوشه‌گیر.

خرچنگ گوشه‌گیر یا **خرچنگ صدف‌نشین** یا **خرچنگ راهب** (rāheb)، نام هر یک از جانوران بعضی از تیره‌های سخت‌پوستان دهپا (← خرچنگ)، که بدن آنها تا حدی کشیده، و شکمشان



خرچنگ گوشه گیر

نرم و کمابیش نامتقارن است. اغلب آنها در صدفهای خالی حلزونها یا سایر نرمتنان شکمپا قرار میگیرند، و شکم نرم خود را بوسیله‌ی این پناهگاه قابل انتقال محفوظ میدارند. هر وقت صدف برای آن تنگ شود، در صدف بزرگتری جای میگیرد. اغلب این خرچنگها دریائی هستند، ولی بعضی انواع استوائی آنها در خشکی بسر می‌برند.

خرچنگ نعلی (na'li) یا **خرچنگ شاهی**، نام عده‌ای از بندپائیان دریائی، دارای سرسینه‌ای (سر و سینه‌ی متصل بهم) پوشیده با **لاک** گنبدمانند و

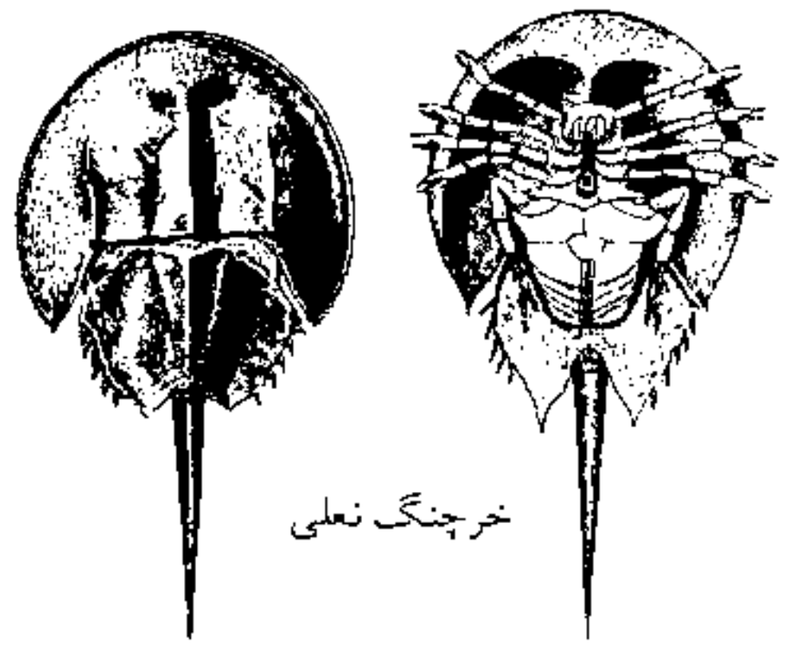

خرچنگ نعلی

منظره‌ی بطنی منظره‌ی ظهری

بشکل نعل اسب، شکمی مثلثی و پوشیده با لاک، و دُم یا زائده‌ای دراز. یک جفت چشم ساده، یک جفت چشم مرکب، و شش جفت پا دارد. قس خرچنگ.

خرداد (xordād) [= کمال، رسائی، درستی]، در آیین زردشتی، یکی از امشاسپندان (← امشاسپند). درین جهان مظهر کمال اهورمزدا است، و در جهان مینوی بخشایش ایزدی جزای اعمال نیکوکاران. نگهبانی آب با اوست، و موکل روز ششم (موسوم به خرداد) هر ماه شمسی و سومین ماه (موسوم به خرداد) هر سال شمسی است. ← تقویم اوستائی.

خردل، از اجزای واحد وزن، ← حبه.

خردل (xardal)، نام چند قسم گیاه یکساله از نوع کلمها (*Brassica*)، و نیز نام دانه‌ی آنها، که از قدیم آنها را میشناخته‌اند. مهمترین آنها از لحاظ تجارتی خردل سیاه (*B. nigra*)، خردل سفید (*B. alba*)، و خردل هندی (*B. juncea*) است، که گیاهان یکساله و دارای گل زرد میباشند. خردل سیاه و خردل سفید بیکدیگر شباهت دارند، و کمابیش به یک مصرف میرسند. دانه‌های سائیده‌ی آنها را بعنوان چاشنی مصرف میکنند، معمولا آرد دانه‌ها را بوسیله‌ی سرکه یا روغن بشکل خمیر درمیآورند، و گاهی آنرا با ادویه یا نشاسته مخلوط میکنند تا از تندی آن کاسته شود (تندی خردل وقتی رطوبت بآن برسد بروز میکند). خردل سفید ملین و زیادش مسهل است. خردل سیاه سابقاً در طب موارد استعمال عمده داشته است؛ مشمع یا ضماد آن، و نیز گرد بآب گرم‌زده‌ی آن (جهت پاشویه)، برای تسکین دردهای عصبی و جنبی و رفع اِختِناق ریه و برنشها و مغز بکار برده میشد؛ برای تقویت معده و بعنوان قی‌آور هم استعمال میشده است.

خردل، گاز: ← گاز خردل.

خردنامه، از عطار، ← اشترنامه.

خردنامه: ← اسکندرنامه‌ی نظامی.

خردنامه‌ی اسکندری (xerad.nāmeye eskan-dari)، مثنویی در بحر متقارب مثمن، از نورالدین عبدالرحمان جامی، که بتقلید از اسکندرنامه‌ی نظامی سروده شده است، و متضمن مطالب حکمتی و اخلاقی میباشد. نظم کتاب ظاهراً در حدود سنه‌ی ۸۹۰ هق تمام شده است.

خردنامه‌ی سکندری: ← اسکندرنامه‌ی نظامی.

خرده اوستا (xorde avestā) [= اوستای کوچک]، یکی از بخشهای پنجگانه‌ی اوستا. آذربد مهرسپندان این کتاب را تدوین کرد، و آن برای نماز و ادعیه‌ی اوقات روز و ایام متبرک ماه و اعیاد دینی تخصیص داده شده، و مطالب آن از اوستای بزرگ استخراج شده است. تمام مندرجات خرده اوستای موجود بزبان قدیم اوستائی نیست، بلکه قسمتی عمده از آن متعلق به ازمنه‌ی اخیر و بزبان پازند است.

خرده‌بار[1] (xorde.bār)، واحد بار برقی در فیزیک اتمی، و آن بار مثبتی مساوی مقدار مطلق بار الکترون، یعنی معادل $1,6019 \times 10^{-19}$ **کولن** است. بار پروتون یک خرده‌بار میباشد.

خرده‌مالک (xorde.mālek)، بطور کلی، کشاورزی که خود صاحب آب و زمین مختصری است، که با کشت آن زندگی خود و خانواده‌ی خود را اداره میکند. در نظام فئودالیته، مخصوصاً در انگلستان، خرده‌مالکین در مقابل مالکین بزرگ تعهداتی داشتند، و خدماتی را مجاناً انجام میدادند. انقلاب صنعتی قرن ۱۸م باعث شد که این خرده‌مالکین، که نمیتوانستند با عایدی ملک خود زندگی کنند، در زمره‌ی کارگران کارخانه‌ها درآمدند، و به شهرها روی آوردند.

در ایران، خرده‌مالکی به دو قسم مالکیت گفته میشود: یکی مالکیتی که در آن شخص کمتر از شش دانگ ملکی را دارد، ولی خود مستقیماً زراعت نمیکند، بلکه بوسیله‌ی کشاورزان دیگر از ملک بهره‌برداری مینماید؛ دیگر خرده‌مالکی که قطعه‌ی کوچکی دارد، و خود مستقیماً و شخصاً و یا بکومک افراد خانواده‌ی خود آن را میکارد. ترتیب اول در اغلب نقاط ایران وجود دارد؛ ترتیب دوم بیشتر مخصوص نواحی کوهستانی است، ولی در بعضی شهرستانهای غیر کوهستانی نیز معمول است (اصفهان، آذربایجان). تشویق خرده‌مالکی و علاقه‌مند ساختن کشاورزان به عمران و آبادی، منجر به تقسیم بعضی خالصجات دولتی در بعضی نقاط ایران (لرستان، خوزستان، سیستان) بین زارعین گردید. تقسیم املاک پهلوی به کشاورزان و قانون فروش خالصجات از این فکر سرچشمه گرفته است، که باید هر زارع صاحب مقدار معینی زمین باشد، که بتواند با کاشتن آن وسیله‌ی اعاشه‌ی خود و خانواده‌اش را فراهم سازد. موفقیت در این امر منوط به داشتن سازمانهای اعتباری و فنی است، تا کشاورزان خرده‌مالک از تعدیات رباخواران و واسطه‌ها مصون بمانند. برای اقدامات اخیر ← لوایح ششگانه.

خر رود (xar rud)، رودی در ایران شمالی، که بزرگترین رود قزوین است. شاخه‌ی اصلی آن بنام قره سو (qara su) در بلوک قیدار زنجان سرچشمه میگیرد؛ در آبگرم قزوین رود آوج (āvaj)، و سپس در جعفرآباد رود کالنجین بآن میریزند. پس از مشروب کردن بلوک رامند و زهرا، به رود شور اشتهارد (از واردات دریاچه‌ی حوض سلطان) منتهی میشود. خر رود در ضمن سال دارای سیلابهای فراوانی است. در منطقه‌ی قزوین ۲۴ دهکده‌ی اطراف خر رود از آن استفاده میکنند؛ مقدار آب مصرفی از آن ح ۴۵ تا ۵۰ میلیون متر مکعب در سال برآورد شده است. در مواقع آبیاری (بوسیله‌ی انهار فرعی)، بیش از 10 کم از بستر اصلی آن خشک است، ولی جریان آب زیرزمینی در زیر بستر آن دائمی است.

خرزوق یا **خورزوق** (هر دو xorzuq)، ده (جم ۳٬۸۷۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۷ کیلومتری ل اصفهان.

خرزهره (xar.zahre) یا **دفلی** (defli) یا **جار** یا **زقوم** (zaqqum)، بوته‌ی پیوسته‌سبز بست قدیم از نوع نریوم (*Nerium*)، با گلهای سفید، قرمز، یا زرد. در نقاط گرم بعنوان پرچین و در نقاط دیگر در گلدان کاشته میشود.

خرس، پستانداری از تیره‌ی خرسها (*Ursidae*) از راسته‌ی گوشتخواران، که تقریباً منحصراً در نیم‌کره‌ی شمالی زندگی میکند. بر کف پا راه میرود، و پنجه‌هایش پیوسته بیرون است. موی زبر و پرپشت، دم بسیار کوتاه، و هیکلی زشت دارد. بعضی از آنها با سرعت ۴۰–۵۰ کم در ساعت طی طریق میکنند؛ بجز خرسهای سنگین خاکستری، بیشتر خرسها از درخت بالا میروند. خرس میوه، ریشه، عسل، حشرات، ماهی، مردار، و ندرةً پستانداران را میخورد. در زمستانهای سرد بخواب زمستانی میرود. توله‌ها معمولا دوقلو و در هنگام

(1) elementary charge

زمستان بحالت غیر کامل بدنیا میآیند. از اقسام آن خرس قطبی است.
خرس، در اقتصاد، ← ورزاو و خرس.
خرس، جزیره‌ی. ← سپیتزبرگ.
خرساباد[1] (xorsābād)، محلی در عراق، بفاصله‌ی ۱۸ کیلومتری لش موصل و ۱۲ کیلومتری دجله، بر دامنه‌ی چغ کوه مقلوب، که معمولا آنرا با شهر دور شروکین (dur šarrukin) [= شهر سارگن] تطبیق میکنند. در ۱۸۴۳، پول امیل بوتا[2] (pol emil botā) (۱۸۰۲–۷۰)، باستانشناس فرانسوی و اولین پوینده‌ی این ناحیه، دهکده‌ای را که در این محل وجود داشت خریداری کرد، و سکنه‌ی آنرا به محل دیگری منتقل نمود، تا بتواند به کاوش بپردازد. یاقوت حموی از خرساباد بنام خرستاباد (xorostābād) نام میبرد، و از شهر ویران صرغون (sar'un) واقع در مجاورت آن ذکر می‌کند، که احتمالا مصحف صرغون (صورتی از نام سارگن II، پادشاه آشور) است. پویش خرساباد را بوتا، که قنسول فرانسه در موصل بود، آغاز نمود، و از ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۵ بوسیله‌ی ویکتور پلاس[3] (viktor plās) (۱۸۱۹–۷۵)، آشورشناس فرانسوی و قنسول فرانسه در موصل، انجام پذیرفت. در کاوشهائی که در این محل بعمل آمد، مجسمه‌هائی از سارگن، و گاوهای بالدار غول‌پیکری که بر دروازه‌های کاخ او نگهبانی میکردند، بدست آمد، که همه را به موزه‌ی لوور منتقل نمودند. در ۱۹۳۲ نیز صدها لوحه‌ی میخی بزبان عیلامی، و همچنین فهرستی از سلاطین مربوط به دوره‌ی از ح ۲۲۰۰ قم تا ۷۳۰ قم کشف شد.
خرس قطبی (xerse qotbi)، خرس بزرگ سفید یا شکری‌رنگ نواحی شمالگان، از جنس تالارکتوس (*Thalarctos*). سر و گردن نسبةً کوچک دارد. شناوری بسیار قوی، و کف پای پشمالوی آن برای حرکت در روی یخ بسیار مناسب است. خوراکش ماهی و سیل و حیوانات دیگر است. ظاهراً به خواب زمستانی نمیرود. در گودالهای یخ و برف بچه میگذارد.
خرس مورچه‌خوار: ← آردوارک.
خرسنگ[4] (xar.sang)، در اصطلاح باستانشناسی، سنگی عظیم، خاصه در ساختمانهای باستانی یا در بقایای عهدهای اولیه. "آثار خرسنگی"[5] بخصوص در ساحل غربی اروپا فراوان است. قدیمترین این آثار مربوط به هزاره‌ی ۴م قم، و مشهورترین نمونه‌های آن ستونهنج میباشد.
خرسون[6] (xerson)، شهر (در ۱۹۵۹ جم ۱۵۷٬۰۰۰)، چغ اوکرائین، بر دنیپر در ۲۴ کیلومتری مصب آن در دریای سیاه. در ۱۷۷۸ پوتیومکین آنرا بعنوان بندر و مرکز کشتیسازی بنا نهاد. تا حج II، ۲۵٪ سکنه‌ی آن یهودی بودند. در ۱۹۴۱–۴۳ تحت اشغال آلمان بود.
خرسونسوس کیمیریکا: ← زوتلند.
خرشوف (xaršuf)، فنس آرتیشو (ārtišo)، (*Cynara scolymus*)، گیاهی از تیره‌ی مرکبان، با برگهای خاردار، گلهای مجتمعی در بالای ساقه‌ها، و میوه‌های خاردار که بر روی نهنجی قرار گرفته و مرکب از فلسهای بسیار است. قسمتی از نهنج و یخ پره‌های فلسها خوراکی است. در ممالک غربی بسیار کاشته میشود. در ایران بحالت خودرو زیاد است، و آنرا کنگر فرنگی مینامند. بعضی خارهای دیگر از تیره‌ی مرکبان را بهمین اسم کنگر فرنگی مینامند.
خرطوم[7] (xartum)، شهر (جم ۱۰۲٬۹۳)، پایتخت سودان، نزدیک ملتقای نیل ازرق و نیل ابیض. در ۱۸۱۹ که محمد علی پاشا، خدیو مصر، سودان را فتح کرد، دهکده‌ی بومی کوچکی بیش نبود. در ۱۸۲۰–۲۹ بامر وی ساخته شد، و در ۱۸۳۲ پایتخت گردید. در ۱۸۸۵ بدست محمد احمد ابن عبدالله، مدعی مهدویت، ویران شد، و در همین واقعه ژنرال چ. گوردون بقتل رسید. در ۱۸۹۸ لرد کیچنر آن را از نو گرفت، و شهر را با طرح نوینی بنا نهاد. خرطوم با راه آهن به قاهره و پورت سعید مرتبط است، و از مراکز تجارتی و فرهنگی است.
خرفه (xorfe)، (*Portulaca*)، گیاه یکساله‌ی برگ‌گوشتی، با کپسولهای تخم بسیار ریز. گاهی از برگش استفاده‌ی خوراکی میشود. انواع برزیلی آن زینتی و موسوم به **گل ناز** است.
خرق (xarq)، دهستان (جم ح ۱۹۰٬۴۸)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، دارای ۲۷ (۹) آبادی. مرکزش، **خرق** (جم ۱٬۴۸۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۶۲ کیلومتری چغ قوچان است.
خرقان (xaraqān، عربی xarraqān)، ناحیه‌ای کوهستانی در چغ قزوین و لش همدان، که بنام قرغان نیز خوانده شده است. **کوههای خرقان** در چغ قزوین ممتد است، و از چش به کوههای ساوه منتهی میشود؛ قله‌ی عمده‌ی آنها قزل داغ (qezel dāq) است. ناحیه‌ی خرقان مشتمل بر دو دهستان است، که در تقسیمات کنونی کشور، در استان مرکزی (تهران) قرار دارند. دهستان **خرقان** بخش آوج در چغ شهرستان قزوین است، و ۱۳۱ (۹) آبادی دارد. آبادی عمده‌ی آن آوه (یا آوج) است. دهستان **خرقان** شهرستان ساوه دارای ۵۹ (۹) آبادی است، و در فروردین ۱۳۲۷ هش تبدیل به بخش گردید، و مرکزش ده رازقان قرار داده شد. در یک کیلومتری ده پیغمبر از این دهستان، غاری بنام چیچه‌بار واقعست، که ظاهراً آب از سقف آن در حوض وسط غار می‌چکد.
خرقانی، ابوالحسن علی: ← ابوالحسن خرقانی.
خرقه (xerqe)، ملبوسی که صوفیان با آداب مخصوص و از دست شیخ و مرشد میپوشند، و آنرا احیاناً دلق (dalq) و مرقعه (moraqqa'e) [= جامه‌ی چند پاره یا زنده. از رقه (roq'e)، = پاره] نیز میخوانند. پوشیدن خرقه نزد صوفیه در حکم تسلیم به حکم شیخ است، و از آن به "موت اخضر" (möte axzar) [= مرگ سبز] تعبیر میکنند. در باب آداب خرقه‌پوشی، در غالب کتب صوفیه شرحهای مفصل آمده است. گفته‌اند که خرقه‌ی صوفیان از دو گونه است، یکی **خرقه‌ی ارادت** (erādat)، که هر مرید از شیخ خود ستاند، و آن را بیش از یک بار و جز از یک شیخ نمیتواند گرفت، دیگری **خرقه‌ی تبرک** (tabarrok)، که از هر شیخی تواند گرفت. کسی را که خرقه از او میستانند پیر خرقه میخوانند. صوفیه غالباً خرقه‌ی خود را از طریق زنجیره‌ی اسناد به پیغمبر یا علی ابن ابی طالب میرسانند، و بعضی هم علی ابن ابی طالب را اولین کس دانند که خرقه پوشید (ازین روست که غالباً آن را، بنام وی، "خرقه‌ی شاه ولایت" خوانند)، و گویند از علی خرقه به حسن بصری و کمیل ابن زیاد رسید.
خرکه، طبیب هندی: ← چرکه یا چرک.
خرگ (xarg)، نام دیگر استبرق.
خرگرد (xargerd)، ده (جم ۶۲۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان میان خواف، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان). از بناهای جالب آن **مدرسه‌ی خرگرد** است، که با آجر ساخته شده، و سردر آن کتیبه‌ی کاشی معرق زیبائی بخط ثلث بنام شاهرخ و مورخ ۸۴۸ هق دارد، که بانی آن پیر احمد خوافی بوده است. بسبب دورافتادگی، بسیار ویران شده است. برای مسجد جامع خرگرد ← مسجد جامع.
خرگرد، مدرسه‌ی: ← خرگرد.
خرگرد، مسجد جامع: ← مسجد جامع.
خرگوش (xarguš)، نام عمومی دو دسته از جانوران پستاندار از راسته‌ی لاگومورفا (*Lagomorpha*). جانوران متعلق باین راسته خرد خرد میجوند، و بمناسبت مشابهت آنها با جوندگان، سابقاً این راسته را جزء راسته‌ی جوندگان می‌شمردند، اما پستانداران راسته‌ی لاگومورفا دارای دو جفت ثنایای فوقانی هستند، که یکی پشت دیگری است. فسیلهای مربوط به ۳۰ میلیون سال قبل از اجداد لاگومورفا در نهشتهای دوره‌ی اولیگوسن بدست آمده است. **۱–** دسته‌ی اول از خرگوشها، جز استثناهای معدود، جملگی از نوع لپوس (*Lepus*) هستند، و گوشهای بزرگ و دم کوتاه و پرپشت و برگشته دارند، و پاهای پیشین آنها کوتاه است. خرگوش بسیار ترسو و چابک و حواسش قوی است. با جستهای نامنظم خاصی حرکت میکند. بیشتر جنسهای این دسته در سطح زمین یا در میان سنگها در انبوههها زندگی می‌کنند، ولی زمین را حفر نمینمایند. غذای آنها عمدةً علف و پوست درختان است. تقریباً بومی همه‌ی جهان جز استرالیا و زلند جدید است، ولی عمدةً متعلق به نیمکره‌ی شمالی است. **۲–** خرگوشهای دسته‌ی دوم برنگ خرمائی خاکستری و از جنس *Oryctolagus cuniculus* میباشند، و بومی اروپای مرکزی و جنوبی و افریقای شمالی بوده‌اند، ولی در سرزمینهای دیگر نیز وارد کرده شده‌اند. غذای عمده‌ی آنها علف است، اما هر نوع سبزی را میخورند، و پوست درختان جوان را میکنند. طول آنها از ۴۰ تا ۴۵ سم است. دارای گوشهای پهن دراز، پاهای خلفی بلند، چشمهای درشت، دم کوتاه، و پشم نرم هستند. این جنس خرگوشها مخصوصاً بجهت زندگی زیرزمینی از دسته‌ی اول ممتازند. جانورانی اجتماعی هستند، و ممکن است تعدادی از آنها با هم در یک لانه‌ی زیرزمینی زندگی کنند. توالد و تناسل آنها زیاد است، و اغلب (مثلا در قسمتهائی از استرالیا) بصورت آفتی عظیم درمیآیند؛ یک خرگوش ماده ممکن است سالی از ۴ تا ۸ بار و هر دفعه از ۳ تا ۹ بچه

(۱)Khorsabad (۲)Botta (۳)Place (۴)megalith (۵) megalithic monuments (۶)Kherson (۷)Khartoum

بزاید. خرگوش ماده، پیش از زائیدن، لانه‌ی مشترک را رها میکند، و سوراخ تازه‌ای حفر میکند، و حفره‌ی انتهای آنرا با علف و برگ خشک و کرکهائی که از بدن خود میکند مفروش میسازد. بچه‌ها برهنه، چشم‌بسته، و گوش‌بسته بدنیا میآیند، روز ۱۱م چشمان و روز ۱۲م گوشهایشان باز میشود؛ در دو هفته بدنشان کاملا با پشم پوشیده است؛ پس از یکماه، از کومک مادر بی‌نیاز می‌شوند، و در ششماهگی برای جفتگیری آماده اند. خرگوش راه نمیرود، بلکه میجهد. خرگوش اهمیت اقتصادی فراوان دارد. گوشتش مطبوع است، و از پشم آن برای ساختن نمد استفاده می‌شود. اهلی کردن خرگوش در اروپا احتمالا در قرن اول بم و در چین احتمالا در قرن ۶م قم صورت گرفت.

خرگوشک، گیاه، ← **گل ماهور.**

خرلخ: ← **خلخ.**

خرم (xarm) [عربی، = بریدن پاره‌ای از دیواره‌ی بینی]، در علم عروض، یکی از زحافها (← **زحاف**)، و آن انداختن "م" مفاعیلن (mafā'ilon) (U – – –) است تا از آن فاعیلن (fā'ilon) (– – –) بماند، بعبارت دیگر انداختن هجای کوتاه (← **هجا**) آغاز این پایه است. عروضیان، بجای فاعیلن، مفعولن (maf'ulon) میگذارند، و آنرا اخرم (axram) میخوانند.

خرما (xormā)، (*Phoenix dactylifera*)، درخت بلند تک‌لپه از تیره‌ی نخلها (← **نخل**)، و میوه‌ی خوراکی آن. ارتفاع درخت به ۱۵ تا ۳۰ متر می‌رسد. در عرضهای بین °۱۵ و °۳۰ زندگی میکند. نر و ماده‌ی آن درخت جداگانه دارد. گرده‌افشانی درخت در نخلستانها مصنوعاً صورت میگیرد. میوه‌ها خوشه‌های بزرگ تشکیل میدهند، و بسیار مغذی اند. منشأ خرما احتمالا بین النهرین بوده است، و ظاهراً بابلیها در ۸٬۰۰۰ سال پیش از این آنرا بعمل میآوردند. امروزه بمقدار زیاد در افریقای شمالی، مصر، شام، عراق، استرالیا، و ایران بعمل میآید. علاوه بر میوه، از تنه و برگ‌های درخت خرما نیز استفاده میشود؛ از الیاف آن طناب میبافند. هسته‌ی خرما را در آب میخیسانند یا آرد میکنند، و بمصرف تغذیه‌ی شتر و احیاناً انسان میرسانند؛ و نیز آنرا "بو میدهند"، و بجای قهوه بکار میبرند.

خرم‌آباد (xorramābād)، دهستان (جم ح ـ۱۴٬۰۰۰) شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر، دارای ۴۷ (؟) آبادی. رودهای سه‌هزار و دوهزار مشروبش میکنند. در ده بلده (balade) (جم ۱٬۳۷۷ سنه ۱۳۳۵ هش) از این دهستان، در ۹ کیلومتری ج شهسوار، کارخانه‌ی چایسازی موجود است. مرکز دهستان، **خرم‌آباد** (جم ۱٬۹۵۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۵ کیلومتری ج شهسوار، شنبه‌بازار و سه‌شنبه‌بازار دارد، و از دو قسمت بالا و پایین تشکیل شده است.

خرم‌آباد، شهرستان، فرمانداری کل لرستان، غ ایران؛ مرکزش شهر خرم‌آباد. از جش به رود سیمره و کبیر کوه محدود است؛ رود سیمره از غ آن میگذرد. ناحیه‌ای است کوهستانی و عشایری، و مشتمل بر بخشهای حومه، سلسله، دلفان، چقلوندی، ویسیان، زاغه، کوهدشت، دوره، ملاوی (مشتمل بر پل دختر)، پاپی، الوار گرمسیری، و دره‌شهر. رودهای سیمره، کشکان، زال، و دز مشروبش میکنند. معادن نفت و زغال سنگ دارد. محصولش غلات و توتون است. برای اطلاع بیشتر مقالات بخشهای آن را ببینید. برای تاریخ این ناحیه ← **لرستان.**

خرم‌آباد (xorramābād) یا **خرم‌آباد فیلی** (– e feyli)، شهر (جم ۳۸٬۶۷۶ سنه ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۲۹۵ متر)، مرکز شهرستان خرم‌آباد و فرمانداری کل لرستان، کنار رود خرم‌آباد. از شهرهای مهم غ ایران است، و اهمیت نظامی دارد. محل آنرا مطابق خایدالو (xāydālu)، شهر قدیم عیلام، پنداشته‌اند. خرم‌آباد پایتخت **لر کوچک** بود. قلعه‌ی معروف **فلک الافلاک**، که مدتها زندان سیاسی بود، در جغ شهر بر روی تپه‌ای قرار دارد، و اکنون انبار مهمات است. برای تاریخ شهر ← **لرستان.** پل شکسته‌ی واقع در ج شهر (منسوب به شاپور ذو الاکتاف) معروف به پل شاهپوری است. منار مرتفع واقع در یک کیلومتری جش شهر ظاهراً از دوره‌ی سلاجقه است. **پایه‌ی سنگی کنار شهر خرم‌آباد** پایه‌ای است که بر سنگ طبیعی در کنار شهر خرم‌آباد، مشرف به جاده‌ی خرم‌آباد به دزفول، بشکل هرم مربع القاعده‌ی ناقص تراشیده‌اند. چهار طرفش نوشته‌ی کوفی (احتمالا از قرن ۵م هق) دارد؛ نام طغرل تکین، و جملات فارسی و کلمات عربی در آن خوانده میشود.

خرمالو (xormālu)، نام چندین درخت از نوع دیوسپوروس (*Diospyros*)، که میوه‌ی گوشتدار نارنجی یا خرمائی خوراکی دارند. در جنگلهای شمال ایران دو قسم وجود دارد، یکی بنام خرمندی (xormandi) دارای میوه‌های خرمائی ریز، و دیگری بنام کلهو (kalhu) (*D. lotus*). خرمالوی نارنجی درشتی که در تهران و حوالی از چند سال قبل منتشر شده است خرمالوی ژاپنی (*D. kaki*) است.

خرمباش (xorram.bāš)، در عهد ساسانی، پرده‌دار و حاجب. این منصب غالباً مخصوص طبقه‌ی اساوره (یا اسواران) بود، و بموجب روایات، وقتی که پادشاه ندیمان و درباریان را بحضور میپذیرفت، خرمباش فرمان میداد تا کسی بر بالائی رود، و با بانگ بلند بگوید "ای زبان! مراقب سر خویش باش، چون امروز در پیشگاه شاهنشاه قرار گرفته‌ای". در مجالس خصوصی شاه نیز همین خرمباش بود که خنیاگری را به خواندن سرودی و نوازنده‌ای را به نواختن آهنگی وامیداشت.

خرم خراسانی، پهلوان: ← **اسد، پهلوان.**

خرم‌دره (xorram.dare)، ده (جم ۶٬۴۵۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، ۶ کیلومتری غ ابهر. راه آهن تهران به تبریز از ۵ کیلومتری ل آن میگذرد.

خرم‌دینان (xorram.dinān) یا **خرمیه** (xorramiyye)، عنوان فرقه‌ای از مخالفان خلافت عباسیان که، مخصوصاً بعد از ابومسلم خراسانی، در بلاد غربی و شمال غربی ایران، علی الخصوص آذربایجان، فعالیت داشته‌اند، و جاویدان ابن سهل و جانشین او بابک خرم‌دین، در رأس این فرقه، مدتها معارض قدرت خلفای عباسی بوده‌اند. خرم‌دینان در نزد بعضی از مؤلفین قدیم اسلامی از فرقه‌های مجوس یا از پیروان مزدک بقلم رفته‌اند. اگرچه روایات مسلمین در باب این فرقه خالی از تعصب و دشمنی نیست، لیکن محقق است که این فرقه بهر حال معتقد به تناسخ بوده‌اند، و این عقیده برای آنها بهانه‌ای بوده است تا بقایای هواخواهان ابومسلم را نیز بخویش جلب کنند، و بر ضد خلفا بشورانند. مذهب اباحه و سیرت لذت که بآنها منسوب شده است ظاهراً از اسم آنها اخذ شده است، در صورتی که باحتمال قوی، اسم آنها با معنی و مفهوم لذت و لذت‌پرستی، که لازمه‌ی لفظ خرم و خرمی است، ارتباط ندارد، و گویا سبب اصلی تسمیه‌ی آنها باین اسم آن است که منشأ آنها قریه‌ای بنام خرم در ناحیه‌ی اردبیل بوده است. بهر حال، با وجود تصریح و تأکید اصطخری، که در مساجد خرم‌دینان قرآن خوانده میشده است، آنچه در باب تمایلات اباحی آنها گفته میشود خالی از مبالغه نیست. بموجب بعضی روایات، خرمیه اتباع شروین ابن سرخاب از شاخه‌ی کیوسیه از آل باوند بوده‌اند، و در بلاد جبال آداب و رسوم خاص داشته‌اند.

خرم‌رود (xorram.rud)، دهستان (جم ح ـ۱۷٬۰۰۰)، ل شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، دارای ۳۹ (؟) آبادی؛ مرکزش اشتران. قله‌ی معروف به "دائم البرف" (ارتفاع ۳٬۴۶۷ متر) از دسته‌کوه الوند در لغ دهستان است. رود **خرم‌رود** در حدود آبادی شهرستانه (۲۸ کیلومتری لغ تویسرکان) از این دهستان از قله‌ی دائم البرف سرچشمه میگیرد، و بطرف غ جاری میشود، و در حوالی آبادی سهم‌الدین (sahmo'd.din) (۱۵ کیلومتری لش کنگاور) با رودی که از اسدآباد میآید ملحق شده وارد بخش کنگاور میشود، و در انتهای جنوبی بخش به رود گاماساب میریزد.

خرم‌شاه (xorram.šāh)، ده (جم ۱٬۲۵۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم.

خرمشهر (xorram.šahr)، سابقاً (تا تیر ماه ۱۳۱۴ هش) **محمره** (mohammare)، شهر (جم ـ۴۳٬۸۵۰ سنه ۱۳۳۵ هش) و بزرگترین بنادر تجارتی (مرتبط با دریای آزاد) ایران، کرسی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، جغ ایران؛ واقع بر ساحل راست ترعه‌ی جفار (که رود کارون را با شط العرب مرتبط میکند)، بفاصله‌ی ۱۵ کیلومتری لغ آبادان (که با دو پل بآن مرتبط است)، بر انتهای جنوبی راه آهن سرتاسری. فاصله‌ی خرمشهر از اهواز از طریق رود کارون ۱۶۸ کم است؛ بعلاوه، خرمشهر بوسیله‌ی جاده‌های اتومبیل‌رو خوبی به اهواز (۱۲۸ کم)، آبادان (۱۵ کم)، و بصره (۴۰ کم) مرتبط میباشد. کمربندی از درختان نخل، به پهنای ۴۰۰ متر، شهر و بندر را از بیابان لخت و هموار، که تا داخله‌ی خوزستان ادامه دارد، جدا میسازد. دهکده‌ی محمره، که شهر از توسیع آن بوجود آمد، تا اوایل قرن ۱۹م ظاهراً بر ساحل چپ ترعه‌ی جفار بر جزیره‌ی آبادان واقع بوده است. آب و هوای خرمشهر بسیار گرم است (دمای متوسط ماهیانه در عرض سال از °۱۲٫۸ تا ح °۳۴ صدبخشی تغییر میکند)، ولی ناسالم نیست. بارش متوسط سالیانه فقط ۲۱٫۳ سم است. تنها محصول محلی مهم آن خرما است، که بمقدار هنگفت صادر میشود، ولی اهمیت عمده‌ی آن بسبب ارتباط با دریای آزاد و تأسیسات بندری آنست.

برای تاریخ شهر تا ۱۳۰۳ هش، که رضا خان

سردار سپه (بعداً رضا شاه کبیر) به دوران خودسری شیخ خزعل خان پایان داد ← محمره. در تیر ماه ۱۳۱۴ هش، فرهنگستان نام شهر را از محمره به خرمشهر تبدیل کرد. از پیش از جنگ II ببعد اقداماتی برای توسعه‌ی بندر خرمشهر بعمل آمد. در جنگ II، بریتانیائیها آنرا گرفتند (۱۹۴۱)، و خرمشهر از پایگاههای دریائی متفقین گردید، و تأسیسات بندری آن توسعه یافت. بعداً نیز جزء طرحهای سازمان برنامه برای توسعه و تجهیز بنادر ایران (← بندر) مورد توجه واقع شد. ساختمان بندر در سال ۱۳۳۴ هش آغاز گردید، و در سال ۱۳۳۷ هش در طرح آن تجدید نظر بعمل آمد، و در سال ۱۳۴۰ اعتبار طرح به بیش از ۸۶۲٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال افزایش یافت. طرح تعمیر و توسعه‌ی بندر خرمشهر متضمن تعمیر و توسعه‌ی بارانداز، تکمیل چهار انبار فلزی موجود و مجهز کردن آنها، خرید و نصب شش انبار ترانزیتی فلزی، و سایر عملیات مربوط بوده است. در نتیجه، ظرفیت بندر از ۴۱۸٬۰۰۰ تن در سال به ۹۰۰٬۰۰۰ تن در سال افزایش یافت؛ طول اسکله‌ی بندر از ۱٬۰۰۰ متر به ۱٬۳۶۰ متر افزایش یافت، و این بندر، که از لحاظ تجارت خارجی بزرگترین و مهمترین بندر کشور است، اکنون میتواند احتیاجات کشور را از این جهت بخوبی تأمین نماید.

خرمشهر در سالهای ۱۹۱۷، ۱۹۲۳، و ۱۹۲۴ گرفتار طاعون گردید؛ در وبای ۱۸۸۹ گویند ۴۰٪ جمعیت آن از بین رفت. دولت بریتانیا از ۱۸۹۱ در آنجا قنسولگری دارد.

خرمشهر (xorram.šahr)، شهرستان، چغ استان ششم (خوزستان)، چغ ایران؛ مرکزش خرمشهر. از ل به شهرستان اهواز، از ش به شهرستان بندر معشور، از چ به شهرستان آبادان، و از غ به عراق محدود است. رودهای کارون، شط العرب، و جراحی مشروبش میکنند. راه‌آهن سرتاسری ایران به شهر و بندر خرمشهر منتهی میشود. برای تاریخ این ناحیه ← محمره (نام بندر سابق خرمشهر)؛ نیز ← خوزستان.

شهرستان خرمشهر از واحدهای اداری جدیدی است که بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش از پنج بخش خرمشهر، آبادان، قصبه، شادگان، و هندیجان تشکیل یافت. فعلا دارای سه بخش حومه، شادگان، و صلبوخ است.

خرم‌کوشک، خرمشهر؛ ← خزعلیه.

خرمن (xarman)، محصول دروشده، که در خرمنگاه برای کوبیدن گردآورده شده باشد. ← درو؛ خرمنکوب؛ خرمنکوبی.

خرمندی (xormandi)، درخت؛ ← خرمالو.

خرمنکوب (xarman.kub). **۱ـ** کسی که خرمن را میکوبد. **۲ـ** وسیله‌ی کوبیدن خرمن (← خرمنکوبی). در ایران، در بعضی نقاط، خرمنکوب کنده‌ای است چوبی، که اسب، گاو، الاغ، قاطر، یا شتر آنرا حرکت میدهد، و راننده هم روی آن می‌ایستد؛ در بعضی نقاط دیگر، خرمنکوب چهارچوبی است که میان آن چند محور چوبین کار گذاشته شده، و به هر یک از محورها تیغه‌های

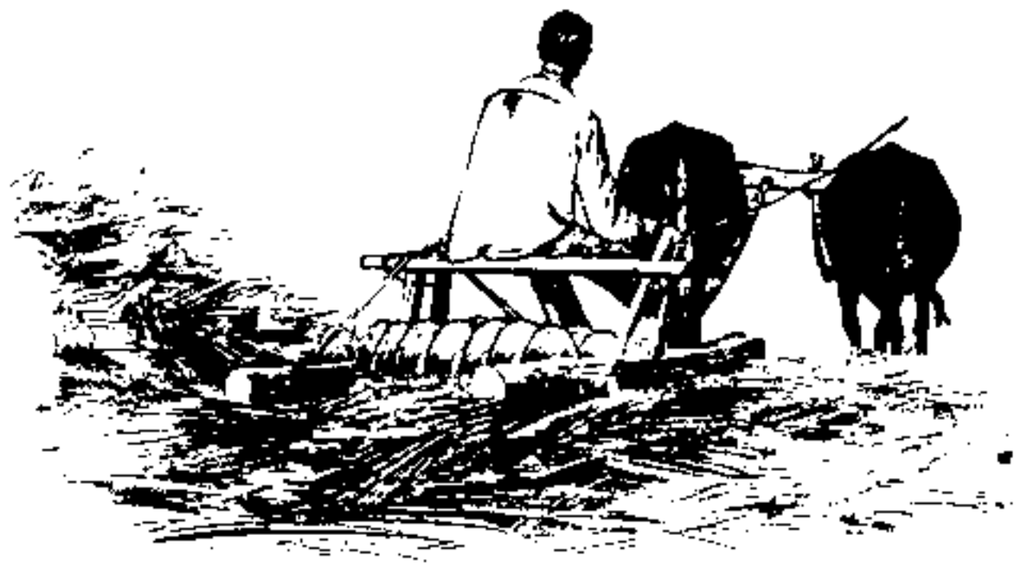

خرمنکوب (چون)

فلزی مدوری نصب شده است، و این نوع خرمنکوب معروف به چون (cun) است. چون را به حیوان میبندند، و گرداگرد خرمنگاه، بر روی خرمن میرانند، تا دانه‌ها از ساقه جدا شود.

امروزه در کشورهای مشرقی، خرمن را بوسیله‌ی ماشینهای خرمنکوب میکوبند. این ماشینها بر اساس استوانه‌ی خرمنکوب کار می‌کنند، که در ۱۷۸۴ بتوسط اندرو میکل (andru mikəl)، از مردم اسکاتلند، اختراع شد. ماشین خرمنکوبی دانه‌ها را از خوشه و کاه جدا کرده، پس از پاک کردن و بوجاری، بیرون میدهد؛ و گاهی وزن محصول کوبیده‌شده را نیز تعیین می‌کند. کومباین (kombāyn؛ از انگلیسی) ماشینی است که نخست محصول را درو کرده سپس می‌کوبد. خرمنکوب را معمولا با تراکتور بکار می‌اندازند.

خرمنکوبی (xarman.kubi)، کوبیدن محصول خرمن‌شده (← خرمن) برای جدا کردن دانه یا تخم از خوشه. در قدیم خوشه‌ها را با چوب می‌کوبیدند. امروز خرمنکوبی معمولا بوسیله‌ی خرمنکوب صورت میگیرد؛ در بعضی نقاط بواسطه‌ی لگدمالی حیوانات خرمن را میکوبند.

خرمنگاه (xarman.gāh) یا **بارگاه** (bārgāh)، قطعه‌زمینی سفت و هموار در مزارع، که در آنجا خرمن را بوسیله‌ی خرمنکوب میکوبند. برای تهیه‌ی خرمنگاه، معمولا در قطعه‌زمینی از مزرعه آب می‌اندازند تا خاک آفت کند، و بعد بر آن کاه میپاشند، و بوسیله‌ی بام‌غلطان آنرا هموار و سفت میسازند. در بسیاری از دهات ایران، خرده‌مالکین از یک خرمنگاه بنوبت استفاده میکنند.

خرم و زیبا (xorramo zibā)، داستان منظوم عامیانه، که سراینده‌ی آن معلوم نیست. خرم، بازرگان‌زاده‌ی ایرانی مقیم روم، برای تجارت از روم بیرون میآید، و زیبا، دختر پادشاه سراندیب، را بخواب میبیند، و عاشق وی میشود، و برای دست یافتن بدو، جنگهای فراوان میکند، و سرانجام حریفان را از میدان بدر کرده زیبا را بعقد ازدواج خویش درمیآورد. وقایع داستان در زمان شاه اسماعیل صفوی میگذرد؛ شعرهای منظومه بسیار سست و پرغلط است. داستان خرم و زیبا در بمبئی چاپ شده است، و ظاهراً در ایران نیز چاپهای مکرر متعدد دارد.

خرمی (xorrami)، ده (جم ۲٬۴۳۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان قنقری علیا، بخش بوانات و سرچهان، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس).

خرمیه: ← خرم‌دینان.

خرنوب (xarnub)، (*Ceratonia siliqua*)، درخت پیوسته‌سبز نواحی مدیترانه‌ای و کشورهای گرم. میوه‌ی باقلائی‌شکل آن دارای دانه‌های سخت است؛ مغز شیرینش برای تغذیه‌ی حیوانات، و گاهی انسان، بکار میرود.

خرو (xarv)، نام دو ده از دهستان اردوغش، بخش زبرخان، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان). **خرو سفلی** (xarve soflā) (جم ۱٬۰۹۰ سنه ۱۳۳۵ هش) در ۲۰ کیلومتری ل قدمگاه، و **خرو علیا** (olyā) (جم ۴٬۹۸۶ سنه ۱۳۳۵ هش) در ۱۸ کیلومتری قدمگاه است.

خرو الجبل: ← خاوران.

خروانق (xarvānaq)، ده (جم ۱٬۰۰۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیزمار غربی، بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴۵ کیلومتری لغ ورزقان.

خروج ((xoruj)، در علم قافیه، حرفی که به وصل پیوندد، مانند "م" در کشتیم و هشتیم. رعایت یکسانی خروج در قوافی واجب است.

خروج، سفر[1] ((sefre xoruj)، کتابی از عهد، که دومین کتاب از اسفار خمسه یا تورات است، که مطابق روایات منسوب به حضرت موسی است. سفر خروج تاریخ دینی یهود است در دوره‌ی خروج آنها از مصر. بعضی از وقایع مهم مندرج در آن عبارتست از اسارت بنی اسرائیل در مصر، و فراهم آوردن خدا استخلاص آنانرا بوسیله‌ی موسی؛ بلاهائی که بر مصر نازل شد (← بلاهای مصر)؛ خروج از مصر، و تأسیس عید فصح؛ دونیمه شدن آب بحر احمر، تا بنی اسرائیل از آن بگذرند؛ نزول احکام عشره؛ گماشتن هارون به کهانت، و پرستش گوساله‌ی زرین. از جالبترین قسمتهای آن تجلی خدا است بر موسی از میان بوته‌ای مشتعل و تکلم با وی (خروج ۳).

خروج از مرکز[2]، در ریاضیات، نسبت ثابت بین فاصله‌ی نقطه‌ی دلخواه یک قطع مخروطی از یک کانون و فاصله‌ی آن نقطه از هادی نظیر این کانون. خروج از مرکز در بیضی کمتر از ۱، در هذلولی بیش از ۱، و در سهمی مساوی ۱ است. در بیضی و هذلولی، خروج از مرکز مساوی نسبت فاصله‌ی یک کانون از مرکز است به نصف طول قطری که از کانونها میگذرد، و وجه تسمیه‌ی خروج از مرکز همین است. برای خروج از مرکز مدارات سیارات ← سیارات.

خرو سفلی، نیشابور، ← خرو.

خروسک (xorusak)، اصطلاح عامیانه برای بعضی از انواع التهاب حنجره (← لارنژیت) که با تنگ نفس همراه است.

خروسلو (xoruslu)، دهستان (جم ح ۱۵٬۳۰۰ نف)، غ بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۵۵ (؟) آبادی. مرکزش صلوات (salavāt) (جم ۴۲۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری غ گرمی است.

خروسوپولیس، شهر قدیم؛ ← اسکدار.

خروشچف[3]، **نیکیتا سرگیویچ** (nikitā sergeye-

(۱)Exodus (۲)eccentricity (۳)Khrushchev

vic xrusčef)، ۱۸۹۴–، رهبر حکومت و حزب کمونیست تجشد؛ مت کالینوفکا (در ایالت کورسک). چندی در کارخانه‌ها کار کرد. در ۱۹۱۸ به حزب کمونیست پیوست، و وارد ارتش سرخ شد. بعداً به دانشکده‌ی کارگری دانشگاه خارکوف اعزام گردید، و این آغاز تحصیلات رسمی وی بود. در ۱۹۲۴ به خدمت در دستگاه حزب کمونیست منصوب گردید، و از آن ببعد همتی مصروف همین کار بوده است. پنج سال در اوکرائین خدمت کرد. در ۱۹۲۹ برای اول بار به مسکو مأموریت یافت، و دو سال در آکادمی صنعتی ستالین تحصیل کرد، و سپس به دستگاه حزب باز-گشت (۱۹۳۱)، و بسرعت ترقی کرد. در ۱۹۳۸ بعنوان عضو داوطلب کمیته‌ی اجرائی حزب کمو-نیست انتخاب گردید، و دگر بار (بسمت دبیر کل حزب) به اوکرائین اعزام شد، و در بهار سال ۱۹۳۹ بعضویت کمیته‌ی اجرائی انتخاب گردید.

در جنگ II، در چندین شورای نظامی در جبهه‌ی جنوب عضویت داشت. در ۱۹۴۷–۴۹ در اوکرائین ابتدا با سمت ریاست شورای وزیران جشد اوکرائین و سپس بعنوان دبیر اول حزب خدمت کرد. در ۱۹۴۹ به مسکو فراخوانده شد، و دبیر کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی گردید. پس از مرگ (مارس ۱۹۵۳) ستالین، مالنکوف رئیس شورای وزیران تجشد و دبیر ارشد کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی شد، ولی چون توانائی بردن هر دو بار را نداشت، پس از 10 روز سمت دوم را به خروشچف واگذاشت. نفوذ و قدرت وی بیش از پیش آشکار گردید. پس از استعفای (۱۹۵۵) مالنکوف، خروشچف بود که بولگانین را به جانشینی او تعیین کرد.

در فوریه‌ی ۱۹۵۶، در "نطق محرمانه"ای که در مقابل بیستمین کنگره‌ی حزب ایراد کرد، بعضی از اعمال ستالین را مورد انتقاد قرار داد. در کشمکشهائی که بدنبال این امر بر سر رهبری حزب پیش‌آمد، مخالفین وی سعی در برانداختن او کردند (۱۹۵۷)، ولی وی، ظاهراً بیاری مارشال ژوکوف، مالنکوف و مولوتوف را، و کمی بعد در همان سال، ژوکوف را، از کمیته‌ی اجرائی حزب طرد کرد.

در مارس ۱۹۵۸، بجای بولگانین، رئیس شورای وزیران گردید، و در این زمان در مقام رهبری کمونیسم بین‌المللی رقیبی جز مائو تسه-تونگ نداشت. خروشچف در سیاست داخلی آزادیهائی به مردم اعطا کرد، که در دوره‌ی ستالین از آنها محروم بودند، و در سیاست خارجی سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با غرب پیش گرفت.

خروشچف شخصیتی جالب دارد، و در سخن گفتن صریح و بی‌پرده است. از مسافرتهای فراوان او سفر سال ۱۹۵۹ به کشمت میباشد.

خرو علیا، نیشابور؛ ← خرو.

خرونا[1] (xeronā)، شهر (جم ۲۸°۹۱۵)، کرسی ایالتی بهمین نام، ل‌ش اسپانیا، در کاتالونیا. صنعت نساجی دارد. در جنگ شبه جزیره در برابر فرانسویان دلیرانه مقاومت کرد (۱۸۰۸–۹). کلیسای جامع (به سبک گوتیک) آن مشهور است.

خرونه، ده، شهرستان یزد؛ ← خرانق.

خرونینگن، هلند، ← گرونینگن.

خره‌ی کیانی یا **خوره‌ی کیانی** (هر دو xorreye kiāni) یا **کیا خره** (kiā xorre) یا **فره‌ی کیانی** (farreye) یا **فر کیان** (farre)، در فرهنگ ایران قبل از اسلام (و تحت تأثیر آن، در شاهنامه و حکمت اشراقی)، نصرت و تأیید الاهی که به کومک آن گمان میرود سران و بزرگان کشور غلبه و قدرت بدست میآورند. در زامیاد یشت اوستا، شاهان پیشدادی و کیانی، از هوشنگ تا گشتاسپ، صاحب خوره و فره خوانده شده‌اند، و بموجب اوستا و روایات دینی بهدینان، اهورمزدا فره‌ی کیان را برای ایرانیان محفوظ میدارد، و سوشیانس، که موعود زرتشتی است، از آن برخوردار میشود. در شاهنامه از فر کیان مکرر سخن در میان میآید، که مراد از آن همین تأیید الاهی است، که سبب غلبه‌ی ایران و موجب شکست انیران است. در حکمت اشراقی، خوره نوری است که از انوار مینوی ساطع میشود، و سبب غلبه و ریاست بعضی از نفوس بر بعضی دیگر میگردد.

خز[2] (xaz)، جانور گوشتخوار کوچکی از نوع موستلا (*Mustela*)، که در اروپا، آسیا، و امریکای شمالی یافت میشود. در تابستان پوستش در پشت به رنگهای مختلف قهوه‌ای و در زیر شکم سفید است. در زمستان، خزهای نواحی برف‌دار معمولا بتمامی سفید میشوند مگر دم آنها که تیره‌رنگ است، و در این حالت قاقم خوانده میشوند. خزها صیادانی جسور و وحشی هستند، و عمدهٔ پستانداران کوچک و گاه پرندگان را صید میکنند، و اغلب بیش از آنچه برای تغذیه بدان نیاز دارند میکشند. اقلا ۳۰ جنس و جنس جزء خز وجود دارد (← دله؛ مینک).

خزاعه (xozā'a) [خزاعة ابن عمرو (xozā'ate 'bne amr')]، قبیله‌ای از اعراب ازدی (← ازد)، از شاخه‌ی عرب قحطانی. علمای انساب معتقدند که این قبیله و سایر شاخه‌های ازد در ازمنه‌ی بسیار قدیم از عربستان جنوبی بطرف شمال مهاجرت کردند، و در حوالی مکه اغلب آنها راه خود را ادامه دادند–چنانکه غسانیها بجانب سوریه رفتند– ولی عمرو ابن ربیعه (amre 'bne rabi'a) [ربیعه ملقب به لحی (lohayy) بوده است] با قبیله‌ی خود نزدیک مکه بماند. در این زمان (احتمالا قرن ۵م)، شهر مکه و خانه‌ی کعبه در دست قبیله‌ی جرهم بود. در جنگ سختی که بین دو قبیله روی داد، قبیله‌ی جرهم مقهور شد. پس از آن ظاهراً چندی دو قبیله با هم در مکه میزیستند. ربیعة ابن حارثه (rabi'ate 'bne hāresa)، نواده‌ی عمرو ابن لحی، دختر آخرین والی جرهمی مکه را بزنی گرفت، و در مکه اعتبارش فزونی یافت، و همین ربیعه بود که مناسک حج را مجدداً برقرار کرد، و به تأمین خاطر حجاج متعددی که به زیارت خانه‌ی کعبه میآمدند اهتمام نمود، و در عین حال، بنقل روایات، نخستین کسی بود که بتهائی دور خانه‌ی کعبه قرار داد، و از آن جمله هبل (hobal) بود که تا زمان محمد ص باقی بود. ربیعه و اعقاب وی مدت مدیدی ولایت خانه‌ی کعبه را داشتند. آخرین آنها، نامش هلیل (holayl)، دختر خود را به زوجیت قصی (qosayy)، سرکرده‌ی قبیله‌ی قریش که یکی از بطون قبیله‌ی کنانه بود درآورد. پس از کشمکشهائی که بعد از مرگ هلیل روی داد، قصی پیروز شد، و شهر مکه و ولایت خانه‌ی کعبه را بدست گرفت؛ از آن ببعد قریش رفته رفته کسب قدرت کرد، و خزاعه روی به انحطاط گذاشت. خزاعه در سال ۸ هق با پیغمبر اسلام بیعت کردند، و در سال ۳۷ هق با علی ابن ابی طالب جنگیدند.

خزاعة ابن عمرو؛ ← خزاعه.

خزانة الحکمة؛ ← بیت الحکمه.

خزانه‌ی عامره (xazāneye āmere)، تذکره‌ی شعرا، بفارسی، اثر غلامعلی آزاد بلگرامی، که در آن زندگینامه‌ی شعرا بترتیب حروف الفبائی ذکر شده است. کتاب در ۱۱۷۶–۷۷ هق تألیف یافته است، و در کانپور در ۱۸۷۱ و 1900 بم طبع شده است.

خزانیه (xazāniyye). **۱–** اشعاری که در وصف خزان و آنچه مناسب آن است باشد. این گونه اشعار بیشتر در تشبیب قصاید (← تغزل و تشبیب؛ قصیده) آورده میشود. **۲–** توسعاً، هر قصیده که تشبیب آن در وصف خزان باشد.

خزر، دروازه‌ی یا **تنگه‌ی**؛ ← دروازه‌ی خزر؛ دربند (باب الابواب).

خزر، دریای (یا **بحر**) (bahre xazar)، دریاچه‌ی درونبومی شور بین آسیا و اروپا؛ وسیعترین پهنه‌ی آب درونبومی کره‌ی زمین. قسمت جنوبی آن متعلق به ایران، و بقیه‌اش متعلق به تجشد است؛ کرانه‌های ایرانی دریای خزر بطول ح 700 کم از آستارا (غ) تا حدود خلیج حسنقلی (ش) ممتد است، و نواحی طوالش، گیلان، مازندران، و استراباد کنار ساحل دریا واقعند؛ آذربایجان شوروی و داغستان در غ، و قزاقستان و ترکمنستان شوروی در ش آنند. این دریا از ایام قدیم به اسم نواحی اطراف آن یا اقوام ساکن این نواحی خوانده میشده است: نام کنونی آن از خزرها است؛ در مآخذ یونانی و رومی قدیم دریای کاسپیها [لتیـ **کاسپیوم ماره**[3] (kāspium māre)]، دریای هیرکانی [لتیـ **هورکانیوم**[4] **ماره** (hurkānium)]، دریای آلبانیا [لتیـ **آلبانوم**[5] **ماره** (ālbānum)]، و دریای سکوتها [لتیـ **سکوتیکوم**[6] **ماره** (skuti-kum)] خوانده شده است، و نام کنونی آن در زبانهای اروپائی [**دریای کاسپین**[7] (kāspian) و امثال آن] از نام لاتینی کاسپیوم ماره گرفته شده است؛ در مآخذ اسلامی آنرا **دریای خراسان، دریای طبرستان، دریای جرجان، دریای مازندران**، و جز اینها خوانده‌اند؛ در مآخذ روسی قدیم بنام **خوالینسکیم موره** (xvālinskim more) خوانده شده است، که ظاهراً با نام سرزمین خوارزم مرتبط است، اگرچه مؤلفین عربی‌نویس و فارسی‌نویس دریاچه‌ی آرال را بنام دریا یا دریاچه‌ی خوارزم میخوانده‌اند.

مساحت دریای خزر دستخوش تغییر است، چنانکه در سال ۱۹۳۰ ح ۴۲۴٬۳۰۰ کم و در ۱۹۵۲ ح ۳۹۴٬۳۰۰ بوده است. سطح دریای خزر نوسانات متناوب و فصلی دارد، که علت آنها احتمالا تغییرات آب رود ولگا است؛ سطح آن

(۱)Gerona (۲)weasel (۳)Caspium Mare (۴)Hyrcanium (۵)Albanum (۶)Scythicum (۷)Caspian

سالیانه ح ۲۰٫۳ سم پایین میرود، و در طی ۷۰ سال اخیر کاهش آب آن افزایش یافته است، و سبب خشک شدن سواحل شمالی آن گردیده؛ فعلا سطحش ۲۸ متر پایینتر از سطح دریا است. مدتی است که روسها در نظر دارند که دریای خزر را بوسیله‌ی کانالی با دریای سیاه مرتبط سازند، تا سطح آن بالا رود. طول دریای خزر از ل به چ ح ۱٬۲۸۰ کم و عرضش از ۱۶۰ تا ۴۴۰ کم است.

سواحل دریای خزر چندان بریدگی ندارد؛ بزرگترین خلیجش قره‌بغاز (در ش) است. خلیج‌های دیگرش عبارتند از کامسامولتس، منقشلاغ، کراسنووودسک، در ش؛ حسنقلی و گرگان در چش؛ مرداب انزلی در چغ؛ و قزل آقاج، کیروف، و کیزلیار، در غ. از جزایر عمده‌ی آن مجمع الجزایر تیولن (tiulen) (نزدیک خلیج منقشلاغ) است؛ آشوراده در چش دریا است. شبه جزیره‌های عمده‌ی آن بوزاچ و منقشلاغ در ش، میانکاله (در خاک ایران) در چش، و آبشوران در غ است. رودهای عمده‌ای که به دریای خزر میریزند عبارتند از اورال (از ل)؛ ولگا (از لغ)؛ کوما، ترک، سمور، و کورا (با ارس) از غ؛ سفیدرود، چالوس، هراز، بابل، تالار، تجن، نیکا یا نکا، قره سو، و گرگان (جملگی در خاک ایران)، از چ؛ و اترک از ش؛ (آمو دریا، که زمانی به دریای خزر میریخت، اینک به دریاچه‌ی آرال میریزد). بنادر و شهرهای ساحلی عمده‌ی آن عبارتند از مخاچ قلعه، باکو، لنکران، و آستارا، در غ؛ گوریف در ل؛ کراسنووودسک در ش؛ و بنادر و امکنه‌ی ایرانی گمیشان، خواجه نفس، بندر شاه، بندر گز، فرح‌آباد، بابلس، نوشهر، چالوس، شهسوار، رامسر، چمخاله، حسن کیاده، چونچنان، بندر پهلوی، شفارود، کرگانرود، و آستارا.

آب و هوای بحر خزر در ل و چ بکلی متفاوت است. در ل دمای متوسط در زمستان از °۷- تا °۱۱- و در تابستان از °۲۵ تا °۲۶ صدبخشی است؛ در قسمت جنوبی دمای متوسط در زمستان از °۵ تا °۹ و در تابستان از °۲۵ تا °۲۷ است. در زمستان بادهای شمالی و شمال شرقی شدید دارد. قسمت شمالی دریا ح ۳ تا ۴ ماه در سال یخبسته است؛ دمای آب در قسمت جنوبی در زمستان به °۱۳ و در تابستان به °۲۵ تا °۲۷ صدبخشی میرسد (نیز ← ایران، VI). شورای آب در قسمت شمالی، که رودهای بزرگ بآن میریزند، ۳ در هزار است؛ در چش ۱۴ در هزار، و در خلیج قره‌بغاز بیش از ۳۰۰ در هزار میباشد. آب دریای خزر از جهت کلسیوم و سولفاتها غنی است. زیای دریای خزر تنوع زیای دریاهای واقعی را ندارد، ولی این دریا دارای تعداد فراوان از ماهیهای لذیذ و پربها است، که نظیر آنها در دریاهای دیگر کمتر دیده میشود، و ثروت مهم آنرا تشکیل میدهند (از آن جمله است ماهی خاویار).

استفاده از دریای خزر برای حمل و نقل سابقه‌ای نسبةً طولانی دارد. از نخستین کوششهای انگلیسها برای چاره‌جوئی در مقابل انحصار خارجی جاده‌های از ساحل شرقی مدیترانه و خلیج فارس به ایران مساعی س ا. جنکینسن (فت ۱۶۱۱) بود، که برای افتتاح باب تجارت با ایران از طریق ولگا و خزر کوشش بسیار کرد. در ۱۶۳۷، دوک هولشتاین یکی از تجار هامبورگ را برای تجارت ابریشم از همین راه به روسیه و ایران فرستاد. در دوره‌ی پطر کبیر، و بفرمان وی، بحر خزر نقشه‌برداری شد (۱۷۱۹–۲۰). هم در زمان پطر، تاجری انگلیسی بنام جان التن[1] (jān eltan)، که در خدمت وی بود، راه ولگا و خزر را پویید (۱۷۳۹)، و مسافرتی به رشت کرد و، در غیاب نادر شاه، فرمان مساعدی از رضا قلی میرزای افشار برای ← شرکت مسکووی گرفت. در این زمان پایتخت ایران در مشهد بود، و التن خیال داشت که خود را به نواحی شمالی ایران، که از کارخانه‌های انگلیسی در بندر عباس و اصفهان دور بود، برساند. با اجازه‌ی دولت روسیه، دو کشتی در قازان ساخت (۱۷۴۲) و برای تجارت به رشت رفت و آمد میکرد، اما با روسیه اختلاف پیدا کرد، و به نادر اظهار اطاعت نمود، و در جنگهای گرجستان، که نادر در صدد تهیه‌ی ناوگانی در بحر خزر برآمد، التن او را یاری نمود، و در لنکرود کشتیی ساخت (نقشه‌ی نادر برای ایجاد ناوگان در دریای خزر، مانند نقشه‌ای که برای ایجاد نیروی دریائی در خلیج فارس داشت، با مرگ وی از میان رفت). پس از التن، شرکت مسکووی ج. هنوی را اعزام نمود، ولی در سال ۱۷۴۶ روسها تجارت بریتانیا را در دریای خزر ممنوع کردند.

نیز ← خزر، ناوگان؛ شیلات.

خزر، قوم: ← خزرها.

خزر، لهجه‌های اطراف دریای: ← لهجه‌های اطراف دریای خزر.

خزر، ناوگان (nāvgāne xazar)، قدیمترین ناوگان نظامی روسیه، که در اوایل قرن ۱۸م بوجود آمده است. اولین کشتی (موسوم به عقاب) برای دریای خزر در ۱۶۶۷–۶۸ ساخته شد، و در ۱۶۷۰ بوسیله‌ی س. رازین در حاجی طرخان سوزانده شد. در زمان پطر کبیر و پس از آن، ناوگان خزر همواره در جنگهای روسیه و ایران شرکت داشت. در چج II، حمل و نقل بارهای مهم دریائی در دریای خزر بوسیله‌ی آن انجام می‌گرفت.

خزرج (xazraj)، قبیله‌ی عرب که در آغاز اسلام، با قبیله‌ی خویشاوند خود اوس، ناحیه‌ی مدینه و نواحی شمالیتر را تا خیبر و تیماء تحت اشغال داشتند. این دو قبیله بسبب نقش مهمی که در نصرت محمد و نشر اسلام انجام دادند، انصار خوانده شدند. علمای انساب عرب و دیگر محققین در تاریخ قدیم عرب معتقدند که خزرج، اوس، و غسانیها، پس از شکسته شدن سد مأرب، از عربستان جنوبی مهاجرت کردند؛ تاریخ دقیق این واقعه معلوم نیست، و ظاهراً در قرن ۵م ب‌م روی داده است. هنگامی که قبایل اوس و خزرج در مهاجرت خود به یثرب رسیدند، قبایلی چند از یهود—از جمله بنو قینقاع، قریظه، و نضیر—در این شهر مستقر بودند، و در یثرب و اطرافش بیش از ۷۰ قصر و قلعه داشتند، که آنها را آطام میگفتند، و وسیله‌ی حفظ امنیت مردم بود. خزرج ابتدا در اطراف شهر منزل کردند، ولی پس از اینکه تعدادشان افزون شد، قدرت یافتند، و بعضی از آطام را گرفتند، و سرانجام دو قبیله‌ی اوس و خزرج یهودیان را مقهور کردند، و بر قسمت اعظم شهر استیلا یافتند، اما بلافاصله بین خودشان جنگ درگرفت. چون تعداد افراد هیچیک کافی نبود با قبایل بدوی اطراف یثرب متحد میشدند، و مخصوصاً اوس که تعدادش کمتر از خزرج بود با قبیله‌ی سلیم (solaym) متحد شد، و از یهودیان نیز استمداد میکرد. سرانجام در جنگ بعاث (bo'ās)، شکست سختی بر خزرج وارد شد، و از آن ببعد موازنه‌ای برقرار گردید. معذلک، جنگ و کشمکش بین دو قبیله ادامه یافت. هجرت پیغمبر اسلام از مکه وضع یثرب را دگرگون ساخت: وی در ۱۲ ربیع الاول (سه‌شنبه‌ی ۲۹ ژوئن سال ۶۲۲ ب‌م) به حوالی قباء (← مدینه) رسید، و دو قبیله‌ی متخاصم را دعوت به مصالحه و قبول اسلام کرد. چون هر دو قبیله، جز عده‌ای معدود، به اسلام گرویده بودند، طولی نکشید که سکنه‌ی یهودی اهمیت خود را از دست دادند، و قبایل قریظه و نضیر عملا نابود شدند.

خزرج در زمان پیغمبر منقسم به قبایل فراوان بود، که مهمترین آنها بنو نجار (banu najjār)، و سپس حارث، جشم (jošam)، عوف (ăf)، و کعب (ka'b) بودند. **حسان ابن ثابت، کعب ابن مالک، و عبدالله ابن رواحه**، شعرای معروف زمان پیغمبر و ستایشگران اسلام، نیز از قبیله‌ی خزرج بودند. اعقاب این قبیله در دوره‌ی اموی نیز مشاغل مهم داشتند، و اغلب آنان طرفدار خلافت اموی بودند. بعضی از اعضای قبیله جزء نخستین مهاجرین به مصر بودند، و اعقاب عبدالله ابن رواحه قرنها جزء متعینین اسپانیای مسلمان بودند.

خزرستان: ← خزرها.

خزروان (xazarvān)، عنوان شاه خزران (سرزمین قوم خزر)، و در شاهنامه، لقب چند تن از نام‌آوران داستانی. از جمله پهلوان تورانی که در زمان نوذر به رزم زال رفت، و بدست او کشته شد؛ همچنین، یکی از پهلوانان عهد بهرام گور، و نیز نام یکی از سرداران بهرام چوبین که به پادشاهی او رضا نداده وی را به بازآوردن خسرو پرویز دعوت کرد. ازین خزروان اخیر به عنوان **خزروان خسرو** (xosrŏ –) نیز یاد شده است.

خزروان خسرو: ← خزروان.

خزروقی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

خزرها[2] (xazar.hā) یا **قوم خزر، قومی قدیم که** امروز از میان رفته است، و اول بار در قرن ۲م ب‌م، در ماوراء قفقاز، بعنوان قومی متمایز در صحنه‌ی تاریخ پدید آمد، و بعدها در روسیه‌ی جنوبی بین رودهای ولگا و دون سکنی گزید، و دولت مقتدری تشکیل داد، که سرانجام در سال ۹۶۵ برافتاد. قوم خزر مدتها با ایران همسایه‌ی دیوار به دیوار بوده است، و روابط آشتی و جنگی بسیاری با ایرانیان داشته. خزرها در ۱۹۸ ب‌م به ارمنستان تاختند، ولی بیرون رانده شدند، و این حمله و عقبنشینی ادامه یافت. ظاهراً سبب این مهاجمات اولیه فشار قبایل بیابانگرد و تحصیل غنائم یا گرفتن انتقام بود، اما در جنگهای ایران و روم—که هدف، و اغلب میدان آنها ارمنستان بود—دوستی و دشمنی خزرها اهمیت سیاسی یافت. ارمنستان به تمدن روم و به مسیحیت تمایل داشت، و فرمانروایان آن کینه‌ی دیرینه نسبت به سلاطین

(۱)Elton (۲)Khazars; Chazars

ساسانی داشتند. باین جهت، در جنگهائی که بین سالهای ۲۰۰ و ۳۵۰ ب‌م بین ایران و روم روی داد، سیاست سلاطین ایران جلب خزرها بود. در قرن ۴م، که ارمنستان شرقی بتصرف ایران درآمد، خزرها از این همسایه‌ی نیرومند متوحش شدند، و با روم شرقی عقد اتحاد کردند، و از آن ببعد مشی سیاسی آنها همین بود. در لشکرکشی (۳۶۳) یولیانوس کافر به ایران، بیاری وی شتافتند. مقارن نزدیک شدن ایران به قفقاز، خزرها از یک طرف در معرض تهدید ایران و از طرف دیگر در معرض تهدید هونهای شمالی قرار گرفتند. تئودوسیوس II کوشید تا با تطمیع خزرها آنها را به جنگ با هونها وارد میدان کند، ولی آتیلا اطلاع یافت، و بیدرنگ دولت خزر را برانداخت، و خزرها را مطیع ساخت، و پس خود آلاک را پادشاه آن قوم کرد (۴۴۹). پس از وفات (۴۵۳) آتیلا، مهاجمات و مهاجرتهای آشفته‌ای که وی آنها را متوقف ساخته بود دگر بار آغاز شد، و خزرها، در مقابل سیل اقوام مختلط تاتار، از مواضع دفاعی ایران در قفقاز درگذشتند، و سرزمینهای تا رودهای کورا و ارس را متصرف شدند، و در ایبریا (گرجستان)، و ارمنستان تاخت و تاز کردند، تا سرانجام دربند یا باب برای جلوگیری از آنها و سایر مهاجمین ساخته شد.

در سراسر قرن ۶م، سرزمین خزرها میدان تاخت و تاز قبایل وحشی بود، که هجوم هونها راه عبور آنها را به اروپا باز کرده بود، و خزرها به دهانه‌های رود ولگا پناه بردند. در این زمان، ناحیه‌ی ممتد از مغولستان تا دریای سیاه تحت استیلای ترکها بود، و بدرستی نمیدانیم که چگونه دولت آنها در اروپای شرقی برافتاد، ولی در قرن ۷م دگر بار خزرها برآمدند، و قدرت بسیار یافتند، و بلغارها و اسلاوهای زراعت‌پیشه را خراجگزار خود کردند، و پیش از پایان قرن ۷م، کریمه جزء قلمرو آنان بود، بر دریای آزوف تسلط کامل داشتند، و سازمانی برای حمل و نقل آبی بین ولگا و دون تأسیس کردند، که هنوز هم حلقه‌ی ارتباطی مهمی در تجارت بین اروپا و آسیا است. ضمناً خزرها پیمان خود را با روم شرقی تجدید کردند. اگرچه این قوم از پیش همدست رومیان بر ضد ایران بودند، از سال ۶۲۵، در زمان امپراطوری هرقل، است که ذکر آنها بعنوان قوم خزر در مآخذ رومی میآید، و در این مآخذ بعنوان "ترکان شرقی" و ملتی مقتدر و متصرف سواحل دریای خزر و سواحل دریای سیاه توصیف شده‌اند. هراکلیوس، در لشکرکشی خود به ایران در زمان خسرو پرویز، خاقان خزرها را تطمیع و به هجوم به ایران تحریص کرد، و وی لشکری مرکب از ۴۰‘۰۰۰ تن در اختیار امپراطور روم گذاشت. سپس لشکر روم و خزر وارد آذربایجان شدند، و چندین شهر را گرفته آتشکده‌ها را خراب کردند، ولی با فرارسیدن فصل زمستان، خزرها به خاک خود بازگشتند.

مقارن این ایام، دولت اسلامی برآمد؛ امپراطوری ساسانی بدست اعراب منقرض شد، و مسلمانان به ارمنستان تاختند، و با خزرها همسایه شدند. در سنه‌ی ۷۱ هق، محمد ابن مروان، برادر خلیفه عبدالملک اموی، به جنگ خزرها رفت، ولی مغلوب شد، و خزرها وارد ارمنستان شدند. سرانجام، مروان ابن محمد خزرها را مغلوب کرد (۱۱۹ هق)، و با خاقان خزر پیمان صلحی منعقد نمود، و وی حاضر به قبول اسلام شد. معذلک، خزرها قدرت خود را در مقابل خلفا و هم در برابر دولت روم شرقی حفظ کردند. امپراطور لئوی III وصلت دختر خاقان خزر را با پسر خود قسطنطین V ترتیب داد، و امپراطور لئوی IV (معروف به لئوی خزر) نتیجه‌ی این وصلت بود. مقارن همین ایام، حاکم مسلمان ارمنستان، بامر منصور خلیفه‌ی عباسی، یکی از دختران خاقان خزر را بزنی گرفت. معذلک، تاخت و تاز خزرها در ارمنستان و بعضی نقاط قلمرو خلفای عباسی ادامه یافت، و خزرها حتی گاهی ممالک شرقی بحر خزر را (که از همان اوقات مسلمانان آنرا باین نام خوانده‌اند) هم مورد هجوم و چپاول قرار دادند، چنانکه در سال ۱۸۳ هق (۷۹۹ ب‌م)، در دوره‌ی خلافت هارون‌الرشید، سپاهیان آنها دامنه‌ی تاخت و تاز خود را تا به ماوراء النهر هم کشانیدند، و ظاهراً این پیش‌آمد آخرین دستبرد خزرها به ایالات مرزی دولت اسلامی بود. ازاین زمان ببعد، مورخین شرقی دیگر ذکری از قوم خزر نمیکنند. با برآمدن روسها، دولت خزر رو به انحطاط گذاشت، بعد از ۸۶۲ ب‌م مملکت آنها به حدود سابق خود بین قفقاز، ولگا، و دون رسید. در ۹۶۹، سویاتوسلاو، دوک کیف، خزرها را مغلوب کرد، و دولت خزر برافتاد، چنانکه بعد از ح ۵۰ سال نام آن قوم از صفحه‌ی سیاست محو شد.

در باب خزرها مؤلفین مسلمان شروح مفصل و مفیدی نوشته‌اند، که عموماً مأخذ آنها رساله‌ی ابن فضلان است. خزرها قومی بسیار تجارت‌دوست بودند، و نویسندگان اروپائی آنها را "ونیزیهای بحر خزر و دریای سیاه" خوانده‌اند. این قوم حمل و نقل مال التجاره‌ی بین غرب و شرق را در دست داشتند، و پایتخت آنها، اتل، مرکز تلاقی تجارت ایران، روم، ارمنستان، روسیه، و بلغارهای ولگای وسطی بود. مرزهای خزرستان، یعنی مملکت خزرها، بسیار متغیر بود، ولی در شرایط عادی میتوان آنرا سرزمین بین جبال قفقاز و رودهای ولگا و دون بضمیمه‌ی ایالت کریمه (خزرستان صغیر) دانست. بعد از ۸۸۴، که قسمتی از قلمرو آنها از دست رفت، و حتی ۴۰ سال بعد که ابن فضلان از پایتخت آنها دیدار نمود، اتل شهری بزرگ بود، و بازارها و حمام و ۳۰ مسجد داشت. خاقانهای خزر تساهل مذهبی داشتند، و تجار همه‌ی ملل در شهرهای خزرستان از امنیت و آسایش برخوردار بودند. بر طبق بعضی مآخذ، خزرها بین ۶۷۷ و ۷۰۳ ب‌م به مسیحیت گرویدند. در زمان هارون الرشید، خاقان خزر و اشراف مملکت او یهودی شدند. بعدها خزرها سفیری به دربار امپراطور میخائیل III فرستادند تا مبلغی برای تعلیم دین مسیح بآنها بفرستد، و او قسطنطین (یا قدیس سیریل) را مأموریت داد، و وی بین ۸۵۱ و ۸۶۳ خزرها را حتی کسانی را که قبلا دین اسلام یا دین یهود را قبول کرده بودند مسیحی کرد. ظاهراً در ۹۶۵ (۳۵۴ هق) خزرها و سپس خاقان آنها، که از مسلمانان خوارزم مدد میطلبیدند، به اسلام گرویدند.

خزعل‌آباد، آبادان، ← خرم‌آباد.

خزعل خان، شیخ (šeyx xaz'al xān)، ملقب به **معزالسلطنه** (moezzo's.saltane) و **سردار اقدس** (sardāre aqdas)، ۱۲۸۰-۱۳۵۵ هق، شیخ معروف محمره، که عملا مدتی بر خوزستان فرمانروائی داشت. وی از شاخه‌ی ← آل مغنیه از طایفه‌ی بنی کعب، و پسر حاج جابر خان و برادر شیخ مزعل خان بود، و پس از کشته شدن (اول محرم ۱۳۱۵ هق) مزعل، شیخ قبیله‌ی مغنیه گردید، و مظفرالدین شاه قاجار عناوین و سمتهای مزعل را، از حکمرانی محمره و سرحدداری آنجا و لقب معزالسلطنه و درجه‌ی امیرتومانی باو بخشید. خزعل مردی بسیار باهوش و سیاستمدار بود؛ با دادن رشوه و هم از طریق وصلت، طرفداراني در دربار پیدا کرد؛ در ۱۳۱۶ هق، شاه او را فرمان شیخی فلاحیه داد، و بدینسان بر همه‌ی کعبیان خوزستان ریاست یافت، و مالیات خود را مستقیماً به تهران میپرداخت. سپس حکمرانی اهواز باو بخشیده شد، و در ۱۳۱۹ هق زمینهای دو طرف کارون را که خالصه‌ی دولت بود باو واگذار کردند، و سرانجام لقب سردار اقدس و رتبه‌ی امیرنویانی یافت. سایر عشایر عرب را مرعوب و مطیع ساخت، و مشایخ دیگر را از بین برد، و ثروت سرشار اندوخت، و داعیه‌ی سلطنت عربستان (= خوزستان) یافت، و با انگلیسها بی‌پرده همدست شد، و در ۱۳۲۹ هق نشان کی. سی. آی. ای. ["شهسوار فرمانروای (عالیترین نشان) امپراطوری هند"] گرفت. در وقایع جنگ I خودسرانه با انگلیسها همداستان بود، و در ۱۳۳۴ هق نشان کی. سی. اس. آی. ["شهسوار فرمانروای (مجللترین نشان) ستاره‌ی هند"] به وی اعطا گردید. خلاصه آنکه خزعل عملا بر خوزستان فرمانروائی یافت، و حکام و مأمورین دولتی عملا مطیع او بودند، و خود را امیر عربستان میخواندند، و در بصره و کویت نیز نفوذی تمام داشت.

وضع بدین منوال بود تا رضا خان سردار سپه (← رضا شاه کبیر) ظهور کرد، و در ۱۳۳۹ هق رشته‌ی امور را بدست گرفت، و به ریشه‌کن ساختن گردنکشان پرداخت. شیخ در آغاز در ظاهر از در طاعت درآمد، ولی سپس نافرمانی آشکار ساخت. سرانجام سپاهیان دولتی از شیراز و اصفهان و بروجرد برای سرکوبی او به خوزستان اعزام شدند. همدستان شیخ یکی بعد از دیگر مغلوب شدند. انگلیسها که حفظ مقام خزعل را در مقابل دولت ایران ضمانت کرده بودند، به دولت اعتراض کردند، ولی اعتراض خود را قبل از افشا مسترد نمودند. شیخ تسلیم گردید (آذر ۱۳۰۳ هش)، و با اینکه انگلیسها ظاهراً او را رها کرده بودند، از مکر و حیله دست برنداشت، تا آنکه او را در محمره دستگیر کردند، و از راه خرم‌آباد روانه‌ی تهران ساختند، و بدین طریق فتنه‌ی شیخ خزعل پایان یافت. گویند در شب ۴ خرداد ۱۳۱۵ هش (۴ ربیع الاول ۱۳۵۵ هق)، جمعی بمنزل او رفتند، و وی را در سن ۷۵ سالگی خفه کردند.

خزعلیه (xaz'aliyye)، ده (جمع ۴۰۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ام الصخر، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، ۲۰ کیلومتری ل شادگان. فرهنگستان ایران در سال ۱۳۱۶ هش نامش را به خرم‌کوشک (xorram.kušk) تبدیل کرد، ولی نام خزعلیه باقی مانده است.

خزل (xezel)، دهستان، بخش شیروان و چرداول، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان).
خزل، دهستان (جم ح 000‘۱۲؛)، غ شهرستان نهاوند. فرمانداری کل همدان؛ دارای ۷۰ (؛) آبادی. رود تویسرکان در این دهستان به گاماساب ملحق میشود.
خزندگان (xazandegān) نام علمی رپتیلیا[1] (reptilia؛ لتی)، رده‌ای از جانوران مهره‌دار خونسرد، که با ریه تنفس میکنند، و چون شکم اغلب آنها در هنگام راه رفتن به زمین کشیده میشود، بدین نام خوانده شده‌اند. مار، سوسمار، سنگ‌پشت، و تهنگ از جمله‌ی خزندگان اند. امروزه ۴‘۳۰۰ جنس خزنده موجود است. تقریباً بدن جملگی آنها از فلسها یا صفحات استخوانی پوشیده است. پوست بعضی از آنها گرانبها است. خزندگان احتمالا در دوره‌ی کربونیفر پیدا شده اند، و بعد از دوران مزوزوئیک، جز مارها و سوسمارها، رو به انحطاط بوده‌اند.
خزه (xaze)، رستنی کوچک پستی که در نقاط مرطوب میروید، و ساقه‌های کوچک و برگهای سبز آن در هم رفته پوششی مانند مخمل میسازند. بعضی خزه‌ها خزنده اند، و برخی ساقه‌ی راست دارند. یکی از آنها بنام **اسفاگنوم** در باطلاقهای آب صاف و معتدل میروید، و تراکم ساقه‌های آن در زیر آب تشکیل تورب میدهد.
خزه‌ی ایرلند (irland)، (*Chondrus crispus*)، نام رستنیهای دریائی ارغوانی‌رنگ قطلا، که در سواحل ایرلند و کشمت یافت میشود. از جوشاندن آنها ماده‌ی لعابی مخصوصی بدست میآید که برای آهار پارچه بکار میرود.
خزه‌ی ایسلند (island)، (*Cetraria islandica*)، رستنیی از گروه گلسنگها، مخصوص نواحی سرد شمالی. در قسمتهای شمالی اسکاندیناوی از آن برای تغذیه‌ی انسان و حیوانات اهلی استفاده می‌کنند.
خزه‌ی تورب[2]، نام دیگر اسفاگنوم.
خزه‌ی گلدار: ← پیکسی.
خزیمة ابن خازم (xozaymate ’bne xāzem)، ف ۲۰۳ هق، از سرداران عرب در دستگاه خلفای عباسی. در بسیاری از جنگها شرکت داشت، و در عهد هارون‌الرشید حکومت بصره یافت، و امین عباسی نیز او را حاکم جزیره نمود. در اختلاف بین امین و مأمون، وی بجانبداری مأمون برخاست، و در محاصره‌ی بغداد شرکت نمود. پس از قتل (۱۹۸ هق) امین، در بغداد اقامت کرد، و هم در آنجا وفات یافت.
خزینة الاصفیاء (xazinato ’l-ʾasfiāʾ)، تذکره‌ای فارسی در شرح حال عارفان، اثر مولوی غلام سرور صاحب لاهوری مفتی، متخلص به سروز (sarvar)، که درین زمینه کتابی بسیار مفصل و مفید است. در ۱۲۸۱ هق تألیف شده است، و مکرر در کانپور، لکنهو، و لاهور بطبع رسیده است.
خس (xas) گیاه، ← کاهو.
خستگی[3] (xastegi)، در فیزیولوژی، حالتی از یک نسج یا یک عضو، ناشی از تحریک مداوم و عدم استراحت کافی، که در آن حالت، استعداد نسج یا عضو در پاسخ دادن به تحریکات ضعیف شده یا از بین رفته است. بروز چنین حالتی در حکم اخطار مزاج است به اینکه بدن محتاج استراحت است. فرایندهای شیمیائی و فیزیولوژیائی که در خستگی دخالت دارند کاملا معلوم نیست. در انسان و سایر حیوانات عالی، فعالیتهای طولانی بدنی تولید خستگی میکند، و این حالت همراه با انباشته شدن اسید لاکتیک و سایر فضولات سوخت و ساز و کم شدن مواد غذائی در عضلات است. در حین استراحت بعد از اینگونه فعالیتها، خون فضولات را به اعضای دفع میبرد، و هم مواد غذائی به عضلات میرساند. اگر خستگی به شدت رسیده باشد فضولات انباشته بیشتر است، و رفع خستگی کندتر صورت میگیرد. خستگی یاخته‌های عصبی را نیز عمدةً ناشی از انباشته شدن فضولات در یاخته‌ها و مصرف شدن مواد غذائی آنها میدانند. خستگی عصبی ممکن است از فعالیت بدنی یا دماغی بوجود آید. در نتیجه‌ی کار فکری مواد خستگی‌آور در یاخته‌های مغز تولید میشود. معمولا استراحت شب برای رفع خستگی ناشی از فعالیتهای روزانه کافی است. اما اگر شخص مدت متمادی خود را بسیار خسته کند، ممکن است از پا درآید، یا قوای دماغیش فرسوده شود، یا دوچار بعضی بیماریها گردد. ناسلامتی بدن، نگرانی، اضطراب و غصه، و ترس از مقاومت بدن در مقابل خستگی میکاهند. نظر به نتایج مهم خستگی در سلامت و قابلیت کار کردن شخص، پزشکان و روانشناسان و کارفرمایان تحقیقات دقیق در موضوع خستگی کرده‌اند و میکنند.
خستگی[3] (xastegi)، در مهندسی، ضعفی که بسبب تلاشهای مکرر یا متناوب (← مقاومت مصالح) عارض مصالح (مخصوصاً مصالح فلزی) میشود، و در نتیجه‌ی آن، ممکن است نیروئی کمتر از حد کشانی آنها سبب گسستن آنها گردد. در موقع ساختن قطعات فلزی بوسیله‌ی خنکسازی فلز مذاب، ممکن است تَرَکهائی در داخل قطعات تشکیل گردد؛ این ترکها در اثر تلاشهای مکرر در داخل فلز پخش میشوند، و حالت خستگی پدید میآید. خطوط آهن و تیرهای فلزی دستخوش خستگی میگردند. همین عامل سبب سقوط تعداد زیادی از نخستین هواپیماهای جت خاصه در انگلستان بوده است. مهندسین در طرح نقشه‌های ساختمانهای فلزی (هواپیما، خط آهن، ماشین‌آلات، و غیره) خستگی فلز را نیز بحساب می‌آورند.
خسرو، ینه اوسروئی (osroes)، شاهنشاه (ح 110–۱۲۸ یا ۱۲۹ بم) اشکانی در دوره‌ی آشفتگی بعد از زمان بلاش I (← اشکانیان). در دوره‌ی او روابط دوستانه‌ی ایران و روم بهم خورد، و ترایانوس، امپراطور روم، ببهانه‌ی اینکه شاهنشاه ایران پادشاه ارمنستان را بدون اطلاع دولت روم معین کرده، به ایران حمله نمود (۱۱۵)، و هدایای خسرو را که مایل به جنگ با روم نبود رد کرد، و پادشاه ارمنستان را که با او از در دوستی درآمد نامردانه کشت، و ارمنستان و کردستان و بین النهرین را گرفت، و تا فارس پیش رفت. خسرو خزائن خویش را برداشته از تیسفون عقب نشست، و در ضمن مردم بین النهرین را بر ترایانوس شورانید، و ترایانوس یکی از شاهزادگان اشکانی را در تیسفون بتخت نشانید، و عقب نشست. آنگاه خسرو به تیسفون بازگشت، و قسمتهای جنوبی بین النهرین باز بتصرف ایران درآمد. پس از مرگ (۱۱۷) ترایانوس، جانشینش هادریانوس با ایران از در صلح درآمد، و آنچه را ترایانوس از ایران گرفته بود بازداد، و در ارمنستان نیز قرار شد مانند پیش (← بلاش I) یکی از شاهزادگان اشکانی از طرف دولت روم سلطنت کند. برای جانشینش ← بلاش II.
خسرو I، شاهنشاه ساسانی: ← خسرو انوشروان.
خسرو II، شاهنشاه ساسانی: ← خسرو پرویز.
خسرو III: ← ساسانیان.
خسرو IV: ← ساسانیان.
خسرو V: ← ساسانیان.
خسرو، درویش: ← درویش خسرو.
خسروآباد (xosrōābād)، دهستان (جم ح ـ‘۳؛ 000)، بخش قصبه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، کنار شط العرب؛ دارای ۶ (؛) آبادی. ساکنین از طوایف عرب هستند. مرکزش، **خسروآباد** (جم ۶۶۲ سث ۱۳۳۵ هش)، تا ۱۳۱۶ هش خزعل‌آباد (xazʿalābād) (بنام شیخ خزعل خان) نام داشت.
خسروآباد، دهستان (جم ح 000‘۱۶؛)، ج شهرستان بیجار، استان کردستان؛ دارای ۴۹ (؛) آبادی. رودهای خسروآباد، شهرک، و اوزن دره در آن سرچشمه میگیرند. صنعت دستی قالیچه‌بافی است. مرکزش، **خسروآباد** (جم ۱‘۳۵۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۶ کیلومتری ج بیجار واقعست.
خسرو انوشروان [خسرو I، ملقب به انوشروان یا انوشیروان یا نوشیروان]، معروف به **دادگر** یا **عادل،** شاهنشاه (۵۳۱–۵۷۹) ایران، از سلسله‌ی **ساسانیان**؛ پسر و جانشین قباد I. وی چند بار با رومیان جنگید. جنگ اول (با یوستی‌نیانوس I) در ۵۳۴ بپایان رسید، و قرار شد دولت روم سالانه خراجی بدولت ایران بپردازد. جنگ دوم بر اثر اختلاف غسانیها و دولت حیره شروع شد (۵۴۰)، و با آنکه در ۵۴۵ متارکه اعلام شد، کشمکش پنهانی روم و ایران همچنان در طی جنگهای انوشروان در قفقاز دوام یافت تا آنکه در سال ۵۶۱ صلح قطعی به مدت ۵۰ سال با رومیان منعقد گردید. سپس خسرو هفتالیان را مغلوب کرد، و کشور آنان بین ایران و ترکان ماوراء سیحون تقسیم شد. خزرها و ترکان را نیز شکستی فاحش داد. در قسمت جنوب قدرت خود را بر یمن بسط داد؛ حبشیان را از آنجا اخراج کرده (۵۷۰) وهرز را بحکمرانی گماشت. در همین ایام جنگ تازه‌ای بین ایران و روم درگرفت، ولی خسرو در ضمن مذاکرات صلح درگذشت.

خسرو از بزرگترین پادشاهان ایران، و در روایات شرقی بعدالت معروف است. وی پادشاهی جهانگیر و جهاندار بود. در زمان وی مزدکیه قلع و قمع شدند. اصلاحات در ارتش، مالیه، و عدلیه صورت گرفت. کشاورزی و بازرگانی ترویج شد. مدرسه‌ی پزشکی در جندیشاپور تأسیس، و کتب یونانی و هندی بپهلوی ترجمه شد. کشورش از سند تا دریای سرخ امتداد داشت، و تیسفون،

(۱)Reptila (۲)peat moss (۳)fatigue

پایتخت دولت شاهنشاهی، بمنتهای وسعت و شکوه خود رسید. نیز ← دربند یا باب. جانشینش هرمز IV.

خسروبک (xosrō.bak) یا **خسروبیگ** (bcyg-)، ده (جم ۱٬۱۲۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بزچلو، بخش وفس، شهرستان اراک، 10 کیلومتری غ کمیجان.

خسرو پاشا، کتابخانه‌ی: ← خسرو پاشا، محمد.

خسرو پاشا (xosrō pāšā)، فت ۱۰۴۱ هق، وزیر اعظم (۱۰۳۷–۱۰۴۱ هق) دولت عثمانی در سلطنت سلطان مراد IV. پس از رسیدن به صدارت، قدرت مطلق را بدست گرفت و با ایجاد وحشت و هراس حکومت کرد. در این زمان، مراد IV جوان بود، و قدرت کافی برای قطع نفوذ صدراعظم نداشت. خسرو پاشا در ۱۰۳۸ هق به سرداری لشکرکشی جدیدی به ایران، از قسطنطنیه خارج شد، و دیگر روی این شهر را ندید.

خسرو پاشا، پس از اعزام قوی به قسمت سفلای بین النهرین، خود بجانب همدان پیش رفت، و در رمضان ۱۰۳۹ هق وارد مهربان که قبلا بتصرف عثمانیها درآمده بود گردید، و سپس حسن‌آباد را ویران نمود، و در شوال ۱۰۳۹ هق به همدان رسید. شهر همدان که مردم آنرا خالی کرده بودند بکلی تاراج شد. سپس خسرو پاشا تا درجزین (بر جاده‌ی همدان به قزوین) پیش رفت، و بعد متوجه بغداد، که هدف اصلی لشکرکشی بود گردید، و در محرم ۱۰۴۰ هق به بغداد رسید، و ماه بعد شهر را محاصره کرد، ولی حمله‌ی (ربیع الثانی ۱۰۴۰ هق) وی بی‌نتیجه ماند، و ناچار به موصل بازگشت، و در آنجا از تصرف شهرزور بدست ایرانیان خبر یافت؛ کمی بعد سربازانی که در اطراف بغداد گذاشته بود نیز در مقابل ایرانیان گریختند. سرانجام، سلطان او را بسبب عدم کفایت معزول کرد (ربیع الاول ۱۰۴۱ هق)، و کمی بعد که دست وی در شورش پردامنه‌ای کشف شد، بامر سلطان او را خفه کردند (شعبان ۱۰۴۱ هق)، و سرش را به قسطنطنیه فرستادند. خسرو پاشا مردی متهور ولی سفاک و دسیسه‌باز بود.

خسرو پاشا، محمد، فت ۱۲۷۱ هق، از رجال و وزرای اعظم عثمانی در عهد سلطان محمود II و سلطان عبدالمجید. برده‌ای ابخازی بود، و بسرعت ترقی کرد. با آنکه خواندن و نوشتن نمیدانست، بیش از شخص سلطان محمود II از اصلاحات طرفداری میکرد، و از این جهت سخت مورد توجه سلطان بود. وی مؤسس **کتابخانه‌ی خسرو پاشا** در استانبول است، که ۳٬۲۰۰ نسخه‌ی خطی دارد.

خسرو پرویز یا **خسرو II**، شاهنشاه (۵۹۰–۶۲۸) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر و جانشین هرمز IV. وی بهرام چوبین را بیاری ماوریکیوس، امپراطور روم، اما به بهای واگذاری ارمنستان به روم، مغلوب کرد. پس از کشته شدن ماوریکیوس بدست فوکاس، با دولت روم جنگید، و آسیای صغیر، شام، فلسطین، و مصر را گرفت، و قدرت و شوکت او یکچند به اوج تعالی رسید. بعدها مغلوب هراکلیوس (← هرقل) شد، و سپس خلع و مقتول گردید، و قباد II جانشین او شد.

خسرو مردی بود هوسباز، بی‌جرأت، آزمند، و کینه‌توز (← نعمان ابن منذر)، اما تجمل‌پرست و طالب جلال و آوازه. دولت ایران را چند سالی به شوکت و جلالی رسانید که تا آنوقت در دوره‌ی ساسانی بخود ندیده بود. از عجایب دربار او که ورد زبان مورخان ایرانی و عرب بوده، غیر از زن محبوب او شیرین، خنیاگران وی (سرکش، باربد، و نکیسا)، و تخت معروف او موسوم به طاقدیس، و اسب وی موسوم به شبدیز در خور ذکر است. هفت گنج او (بروایت فردوسی: گنج عروس، گنج بادآورد، دیبه‌ی خسروی، گنج افراسیاب، گنج سوخته، گنج خضرا، گنج شادورد) معروف است. اقامتگاه مطبوع او قلعه‌ی دستگرد یا دستگرد خسرو بود. نیز ← ذو قار.

خسروجرد، ده: ← خسروگرد.

خسرو خان گرجی، فت ۱۱۲۳ هق، از نجبای گرجستان؛ برادرزاده‌ی گرگین خان گرجی. بعد از کشته شدن گرگین خان بدست غلجائیان، خسرو خان از جانب شاه سلطان حسین بتسخیر قندهار و دفع میر ویس افغان مأمور شد. خسرو خان میر ویس را شکست داد و قندهار را در حصار گرفت. افغانها راضی شدند که اگر بآنها امان داده شود تسلیم گردند. اما خسرو خان که قصدش انتقام خون گرگین خان بود بآنها امان نداد. ناچار غلجائیان دیگر بار بجنگ برخاستند و ایندفعه میر ویس فاتح شد و خسرو خان بقتل رسید.

خسرو دهلوی: ← امیر خسرو دهلوی.

خسرو دیوزاد (xosrove divzād)، از داستانهای عامیانه‌ی ایرانی، حاوی سرگذشت پهلوانی خسرو نام، که از زناشوئی دیوی بنام کامران و شاهزاده خانمی موسوم به ماه جبین پدید میآید، و سرانجام پدر و مادر خویش را بسزای خیانتی که به دائی او کرده بودند بقتل میرساند. مکرر طبع شده است. نظیر این داستان در افسانه‌های افواهی عامیانه نیز هست.

خسروشاه (xosrō.šāh)، دهستان (جم ح ـ۱٬۴۵۵)، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. راه آهن تهران به تبریز از آن میگذرد. مرکزش، **خسروشاه** (جم ۵٬۳۶۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۶ کیلومتری غ اسکو است.

خسرو شاه ابن بهرامشاه: ← خسرو شاه غزنوی.

خسرو شاه دیلمی [ابوسعید خسرو شاه]، از شاه‌زادگان سلسله‌ی آل بویه؛ پسر عمادالدین دیلمی. وی بر برادر خود ابومنصور فولادستون (حکومتش ۴۴۰–۴۴۸ هق) عاصی شد، و میان آن دو جنگ روی داد، و خسرو شاه کشته شد.

خسرو شاه غزنوی [سلطان ظهیرالدوله (و بروایتی تاج‌الدوله) خسرو شاه]، پادشاه سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر بهرامشاه غزنوی. در سنه‌ی ۵۵۲ هق، بعد از پدر، بتخت نشست. مقارن جلوس او ملوک غور بر زاولستان (بست و زمین داور و تکین‌آباد) تسلط یافته بودند، و خراسان در دست غزان بود، و سلطان سنجر درگذشته بود. خسرو شاه نتوانست با این وضع بسازد. بجانب هندوستان رفت، و غزنین یک چند بدست غزان افتاد، و آخر غیاث‌الدین محمد سام لشکر آورد، و غزنین بگرفت، و معزالدین محمد سام را بر تخت غزنین نشاند، و خسرو شاه به لاهور رفت. (تاریخ گزیده گوید، "خسرو شاه را غیاث‌الدین بفریفت، و دستگیر کرد، و بقلعه محبوس کرد، و آنجا ده سال در زندان بود تا وفات کرد. سنه‌ی ۵۵۵ هق").

خسرو فیروز، ابونصر، پادشاه آل بویه، ← ملک رحیم.

خسرو فیروز جستانی: ← جستانیان.

خسروکواتان و ریذکی (xosrākavātāno riḏaki) [= خسرو پسر قباد و ریذکی]، کتابی بزبان پهلوی، دارای ح ۱٬۷۷۰ کلمه، در باب سؤالات خسرو از ریذک (riḏak) (جوانی که در خدمت بزرگان است) در باره‌ی انواع گلها، طعام‌ها، شرابها، و غیره، و پاسخهای او. این رساله برای اطلاع از نوشخواریها و خوشگذرانیهای عهد ساسانی مأخذ سودمندی است. متن پهلوی کتاب با ترجمه‌ی انگلیسی منتشر شده است (۱۹۲۱).

خسروگرد (xosrō.gerd) یا **خسروجرد، ده** (جم ۱٬۴۹۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)، 10 کیلومتری غ سبزوار. منار خسروگرد آجری و مورخ ۵۰۵ هق است.

خسرو ملک غزنوی (xosrō maleke)، فت ۵۹۸ هق، پادشاه سلسله‌ی غزنویان آل ناصر، پسر سلطان خسرو شاه غزنوی. در لاهور بتخت نشست. کفایتی نداشت و اکثر اوقات بعشرت میگذاشت. معزالدین محمد سام در ۵۷۵ هق وی را در نزدیک لاهور شکست داد، و پیل و پسر از او بگرفت، و دیگر بار در سنه‌ی ۵۸۳ لشکر آورد و لاهور بگرفت. خسرو ملک را بعهد بگرفت و به غزنین برد، و از آنجا به فیروزکوه فرستاد، و او را در قلعه‌ای از غرجستان حبس کردند، و بسال ۵۹۸ وی را کشتند. در همین سال پسرش بهرامشاه را هم که در قلعه‌ی سیفرود (seyfrud) غزنین زندانی بود بقتل آوردند. (ظاهراً مؤلف تاریخ گزیده قسمتی از اخبار این خسرو ملک را با اخبار راجع به خسرو شاه غزنوی خلط و اشتباه کرده است).

خسرو میرزای قاجار (xosrō mirzāye)، از شاهزادگان معروف قاجار، پسر عباس میرزا نایب السلطنه. وی در سنه‌ی ۱۲۴۴ هق، بعد از واقعه‌ی قتل گریبایدوف، جهت اظهار معذرت باتفاق محمد خان زنگنه امیر نظام و هیأتی از دربار ایران به پطرزبورگ رفت، و در آنجا مورد محبت و اکرام تزار واقع شد، و تزار جهت ابراز محبت از دو کرور خسارت جنگ نیمی را بخشیده برای باقی پنج سال مهلت داد، و او را با اکرام تمام به تهران روانه کرد. خسرو میرزا بعد از ۱۰ ماه و ۱۵ روز مسافرت، در سوم رمضان ۱۲۴۵ هق به تبریز وارد شد. در سنه‌ی ۱۲۴۷ هق، که عباس میرزا نایب السلطنه از کرمان به خراسان اعزام شد، وی یک چند در کرمان ماند، و سپس از راه طبس و تون به خراسان رفته به اردوی پدر پیوست، و آنجا در سفرهای نایب‌السلطنه عنوان نیابت ارض اقدس داشت، و در سنه‌ی ۱۲۴۹ هق که برادرش محمد میرزا (← محمد شاه قاجار)، حکمران خراسان، از طرف نایب‌السلطنه مأمور هرات شد، وی در رکاب برادر بود. بعد از وفات نایب‌السلطنه، در آقدربند با ترکمانان منازعاتی کرده غالب آمد، و بی اذن برادر به تهران رفت، ولیکن مورد سخط فتحعلی شاه واقع شده در خانه‌ی عم خود ظل السلطان سکونت گزید، و پس از اعلام ولیعهدی محمد میرزا، وی نیز با اردوی او عازم تبریز

شد، ولی چون از انتخاب محمد میرزا بسمت ولیعهدی راضی نبود، با برادر دیگرش جهانگیر میرزا در اردبیل محبوس شد، و بعد از وفات فتحعلی شاه، چون بیم آن میرفت که بمخالفت محمد شاه برخیزد، قائم مقام کس فرستاد تا او را با جهانگیر میرزا در محبس اردبیل کور کردند (۱۲۵۱ق).

خسرو و شیرین (xosrovo širin)، داستان منظوم عاشقانه، در بحر هزج مسدس محذوف و مقصور، و مشتمل بر حدود ۶٬۵۰۰ بیت، از نظامی گنجوی. داستان خسرو و شیرین از داستانهای معروف پیش از اسلام ایران بوده، و در شاهنامه‌ی فردوسی و المحاسن و الاضداد جاحظ، و غرر اخبار ثعالبی بآن اشارت رفته است، و بهر حال، مدتها پیش از نظامی در ایران رواج داشته، و ظاهراً نظامی برای نخستین بار روایتهای آن را گرد آورده، و بدان لباس نظم پوشانیده است. نظامی این منظومه را بسال ۵۷۶ هق بپایان برده است. ظاهراً سرمشق نظامی در سرودن این منظومه ویس و رامین فخر الدین اسعد گرگانی است، گو اینکه خسرو و شیرین، پس از انتشار، بیش از منظومه‌ی فخرالدین شهرت یافت. پس از نظامی، بسیاری شاعران‌ـمثل امیر خسرو دهلوی، هاتفی، و جامی‌ـاز سبک و حتی موضوع و جزئیات آن تقلید کردند، اما هیچیک درین راه بر نظامی برتری نیافتند، و بدو نیز نرسیدند. داستان شیرین و فرهاد نیز که وحشی بافقی، عرفی شیرازی، وصال شیرازی، و دیگران بنظم آن همت کرده‌اند از فروع و توابع داستان خسرو و شیرین است.

خسروی، دهکده‌ی مرزی، کرمانشاهان؛ ← خالصه.

خسروی، شاعر؛ ← خروی سرخسی.

خسروی سرخسی (xosrovie saraxsi)، شهرت **ابوبکر محمد**، متخلص به **خسروی**، شاعر ایرانی منسوب به دیالمه و آل زیار. عوفی در لباب الالباب او را بنام حکیم میخواند، و از چند قطعه شعری که از او باقی است، توجه او به مبانی فلسفه پیداست. وی به دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سروده است، و گویند از قابوس وشمگیر (فت ۴۰۳ هق) و صاحب ابن عباد (فت ۳۸۵ هق) وظیفه‌ی سالیانه دریافت میکرده است.

خسمخ (xasmax)، ده (جم ۱٬۲۶۵ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۷ کیلومتری ش فومن.

خسوف: ← گرفت.

خسویه (xosuye)، دهستان (جم ح ۳٬۰۰۰؟)، شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. رود عکس رستم در قسمت شمالی آن جاری است. مرکزش، **خسویه** (جم ۸۱۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۶ کیلومتری جغ داراب است.

خسیس[1] (xasis)، عنوان ترجمه‌ی فارسی (تهران ۱۳۳۶ هش) نمایشنامه‌ای از مولیر، که نخستین بار در ۱۶۶۸ نمایش داده شد، و در ۱۶۶۹ بچاپ رسید. خسیس تأثیر خست را در تزلزل و انحطاط روحیه‌ی افراد، خانواده‌ها، و جامعه به بهترین نحوی مجسم و تشریح کرده است. قهرمان نمایش‌نامه، آرپاگون (ārpāgon)، مرد ثروتمندی است که بسبب خست و شوق جمع مال همه‌ی احساسات و عواطف خود را از دست داده است، و افراد خانواده‌اش در نهایت عسرت و مضیقه بسر میبرند. همواره میکوشد تا زنی ثروتمند بگیرد، ولی دختر خود را "بدون جهیز" به مردی ثروتمند بدهد. بعقیده‌ی او، پول در دنیا از هر چیز عزیزتر و گرانبهاتر است، و جای حسن و زیبائی و جوانی و اصالت خانوادگی و شرافت و فهم و درایت و درستی را میگیرد. سرانجام، با یک توطئه‌ی ماهرانه صندوقچه‌ی پول طلای او را میربایند تا مگر با ازدواج دختر و پسرش با مرد و زن دلخواهشان رضایت دهد. آرپاگون نیز که "چشمش به زیارت صندوقچه‌اش روشن شده" با این امر موافقت می‌کند.

خش[2] (xaš)، شیار کوچک یا خراش بر روی یک جسم. مثلا خراشها یا شیارهای باریک موازی روی سطح صاف سنگها را که در نتیجه‌ی شت و ساب یخچالی پدید آمده باشد خشهای یخچالی[3] گویند.

خشابر (xošābar)، دهستان (جم ح ۴٬۵۰۰)، بخش طالش دولاب، شهرستان طوالش، استان یکم؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. رود چاف از آن میگذرد.

خشایارشا: ← خشیارشا.

خشب الانبیاء یا **چوب پیغمبری**: ← گایاک.

خشب القدیسین، درخت، ← گایاک.

خشبیه (xašabiyye) [عربی، = اصحاب چوب]، در اصل، عنوانی طعنه‌آمیز در باب موالی کوفه، که در واقعه‌ی خروج مختار ثقفی، بسبب آنکه اسلحه‌ی دیگری نداشتند، بهمراه او با گرز چوبی میجنگیدند، و در واقع قسمت عمده‌ی یاران مختار را تشکیل میدادند. این جماعت، و تمام عده‌ای که نیز بامر مختار برای نجات محمد حنفیه از زندان عبدالله ابن زبیر به مکه رفتند، به خشبیه موسوم شدند. چون خشبیه در صدد خونخواهی امام حسین بودند، حسینیه نیز نامیده شده‌اند. چوبدستی این جماعت‌ـکه بسبب حمل آن یا بسبب آنکه غالب آنها در اوایل خروج جز آن اسلحه‌ی دیگری نداشته‌اند، باین عنوان مشهور شده‌اندـنزد خود آنها کافرکوب (hāfer.kub) و کافرکوبات خوانده میشد، و بعدها یاران ابومسلم نیز با همین چوبدستیها در خراسان خروج کردند، و ظاهراً این چوبدستی یا گرز سلاح عمده‌ی عیاران بوده است. در هر حال، خشبیه عنوانی است که در باب کیسانیه، و همچنین زیدیه نیز بکار رفته است.

خشت (xešt)، دهستان (جم ح ۸٬۵۰۰؟)، بخش خشت و کمارج، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی. رودهای شاپور و دالکی از آن میگذرند. مرکزش، **خشت** (جم ـ۱٬ ۵۲۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷ کیلومتری لغ کنار‌ـ تخته است.

خشت و کمارج (xešto kamāraj)، بخش، شهرستان کازرون، غ استان هفتم (فارس). در شهریور ماه ۱۳۲۵ هش از دو دهستان خشت و کمارج تشکیل یافت. مرکزش، کنارتخته (konār.taxte) (جم ۹۷۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۳ کیلومتری جغ کازرون است.

خشتر پاون (xšaṯra pāvan) [پارسی باستان، = شهربان، والی]، عنوان و لقبی معادل فرماندار کل یا استاندار در زمان هخامنشیان. در آن دوره، هر بخش بزرگ کشور را به مأموری که از پایتخت تعیین میشد میسپردند، و او را خشتر پاون یا شترپان (šatrpān؛ پهلوی) میگفتند، و همین کلمه است که یونانیان آنرا بصورت ساتراپ (sātrāp) ضبط کرده‌اند.

خشخاش، گیاه یک یا دو یا چندساله از نوع پاپاور (*Papaver*)، که اصلش از بن قدیم است، و برای گلهای زیبای کم‌دوامش کاشته میشود. جنس مشهور آن **کوکنار** (*P. somniferum*) است، که دارای شیرابه‌ی سفیدی است، که در مجاورت هوا تیره میشود، و آنرا **تریاک** نامند. شقایق (*P. rhoeas*) از همان نوع است ولی کپسولهای کوچک و گلهای سرخ دارد.

خشخاشی، در اصطلاح معماری؛ ← پرده.

خشکبار: ← میوه.

خشکرود[4] (xošk.rud)، دره‌ای که بعلت انحراف مسیر آب یا نفوذپذیری زیاد یا کم بودن ریزش، آب در آن جریان ندارد، یا جریان آن کم است.

خشکرود (xoškerud)، ده (جم ۱٬۲۵۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش زرند، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران).

خشک‌نودهان (xošk.nŏdehān)، ده (جم ۱٬۶۶۶ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۷ کیلومتری لغ فومن.

خشکه‌کار (xoške.kār)، قسمتی از مجرای قنات که (بر خلاف آبده) کف و دیواره‌های آن آب زیرزمینی ندارد و فقط راه عبور آب است. برای توضیح بیشتر ← قنات.

خشکیزائی[5] (xoškizā'i)، در زمینشناسی، تغییرات پردامنه‌ی قشر زمین، که سیماهای وسیع پستی و بلندی سطح زمین (مانند قاره‌ها، حوضه‌های اقیانوسها، و فلاتهای پهناور) را بوجود آورده است. حرکات خشکیزائی[6]، بر خلاف حرکات کوهزائی، همراه چین خوردنها، و گسستنهای شدید نیست (← چین؛ گسله)، بلکه در طی آنها بالا آمدن یا فرورفتن سطح زمین ملایم است. حرکات خشکیزائی‌بر خلاف حرکات کوهزائی، که مؤلفه‌ی افقی نیرومندی دارندـاصولا در امتداد قائم است. علت حرکات خشکیزائی بدرستی دانسته نیست.

خشم، در روانشناسی؛ ← عاطفه؛ ترس.

خشهای یخچالی: ← خش.

خشیارشا (xšayārša)، معمولا خشایارشا، نام دو شاهنشاه هخامنشی. صورت عبری آن اخشوروش (axašveroš) (نیز ← احشویروش) و شکل یونانی آن کرکس (kserkses) است. در بعضی مآخذ فارسی احشیرش (ahširoš) و اخشویرش (axašvi-roš) ضبط شده است.

خشیارشای I [← خشیارشا]، شاهنشاه (۴۸۵–۴۶۵ ق‌م یا ۴۸۶–۴۶۴ ق‌م) ایران، از سلسله‌ی هخامنشی، پسر و جانشین داریوش بزرگ. داریوش از زن اولش، پیش از نیل به سلطنت، سه فرزند داشت، و از زن دومش **آتوسا**، پس از رسیدن به شاهی،

---

(۱)(L') Avare (فنس) (۲)stria (۳)glacial striae (۴)dry valley; dead valley (۵)epeirogeny; epeirogenesis (۶)epeirogenic movement

صاحب چهار فرزند شد، و تحت نفوذ آتوسا، خشیارشا را، که ارشد اولادش از ازدواج دوم بود، بجانشینی خود برگزید. داریوش هنگامی درگذشت که مشغول تدارک جنگ با یونان بود، که بسبب شورش مصریان ناتمام مانده بود (← مدی، جنگ‌های). خشیارشا پس از جلوس شورش مصر را فرونشاند، و برادر خود هخامنش را والی مصر کرد. در ۴۸۴ ق‌م، مملکت بابل را منحل نمود، و مجسمه‌ی زرین مردوک را به ایران برد. سپس در صدد تلافی شکست ماراتون برآمد. از ۴۸۳ ق‌م هم خود را صرف تهیه‌ی مقدمات لشکرکشی کرد؛ بر تنگه‌ی شبه جزیره‌ی کوه آتوس‌ـکه در جنگ اول ایران و یونان بحریه‌ی ایران دوچار طوفان شده بود‌ـکانالی بامر وی حفر شد؛ در پایگاه‌های جاده‌ای که از تراکیا میگذشت آذوقه ذخیره شد؛ و در تنگه‌ی هلسپونت (← داردانل) دو پل برقرار گردید. خشیارشا با کارتاژ عقد اتحاد بست، و بدین طریق، یونان را از یاری فرمانروایان مقتدر سیراکوز و آگریجنتو محروم ساخت. بعلاوه، بسیاری از نواحی کوچک یونانی‌ـخاصه تسالی، تب، و آرگوس‌ـبه ایرانیان پیوستند. در بهار ۴۸۰ ق‌م، خشیارشا از ساردیس عازم لشکرکشی معروف خود بر ضد یونان شد. سپاهیان ایران از هلسپونت گذشتند. در عبور از تراکیا و مقدونیه، قوای دیگری به سپاهیان خشیارشا پیوستند، چنانکه وقتی که به ترموپیل رسید جمع نیروی دریائی و زمینیش به ۲٬۶۴۱٬۶۱۰ مرد جنگی بالغ بود، و این عده علاوه بر ملازمین سپاه، بردگان، و ملاحان کشتیهای آذوقه، و غیره بود، که بقول هرودوت شماره‌ی اینها خود بیش از تعداد مردان جنگی بود. اگرچه این ارقام مبالغه‌آمیز است، تقریباً قطعی است که سپاه خشیارشا از حیث تعداد بیسابقه بوده است. بهر حال، لشکر خشیارشا بسلامت به گردنه‌ی ترموپیل رسید، ولی ناوگان وی در نزدیک ساحل سپیاس دوچار طوفانی شدید گردید، و اقلا ۴۰۰ کشتی جنگی او نابود شد. معذلک، در جنگ ترموپیل فاتح شد، و در همین جنگ بود که لئونیداس بقتل رسید. ناوگان خشیارشا نیز، با آسیب فراوانی که از ناوگان یونانیان دیدند، پیروز شدند، و سرانجام سپاهیان ایران آتن را گرفتند، و بانتقام شهر ساردیس، ارگ آنرا آتش زدند، و معبد آنرا تاراج کردند.

مقارن ورود خشیارشا به آتن، ناوگان جنگی وی به خلیج فالرون رسیدند. شاهنشاه ایران در این هنگام تصمیم به جنگ دریائی با ناوگان یونانیان گرفت، ولی در نبرد معروف به نبرد سالامین، یونانیان به تشویق و حیله‌ی تمیستوکلس پیروزی یافتند، و این پیروزی سرنوشت قطعی جنگ را معین کرد. خشیارشا که از جان خود بیمناک بود، ماردونیوس را با ۳۰۰٬۰۰۰ سپاهی برای ادامه‌ی جنگ بجای گذاشت، و عازم ایران شد، و پس از ۴۵ شبانروز به هلسپونت رسید، و چون پلی که بر آنجا ساخته بود بسبب طوفان نابود شده بود، با کشتی به آسیا عزیمت کرد، و در اواخر سال ۴۸۰ ق‌م به ساردیس رسید. سال بعد ماردونیوس در نبرد پلاته مغلوب شد، و در سال ۴۷۸ ق‌م ایرانیان آخرین متصرفات خود را در اروپا از دست دادند.

از سالهای آخر سلطنت خشیارشا چندان اطلاعی در دست نیست. بقول هرودوت، ساتاسپس (sātāspes) نام را مأمور نوردیدن دور افریقا کرد. اما در نتیجه‌ی شکست از یونانیان، مملکت در چنان رخوتی فرورفته بود، که نتوانست از آن کمر راست کند. خشیارشا نیز در عیش و عشرت فرورفت، و دستخوش امیال درباریان و خواجه‌سرایان گردید، و سرانجام رئیس قراولان مخصوص وی با همدستی یکی از خواجگان او را بقتل رسانید، و اردشیر درازدست را بتخت نشانید.

خشیارشای I را با احشویروش، که ذکرش در کتاب استر آمده است تطبیق کرده‌اند. خشیارشا در تخت جمشید کاخی بنا نهاد، و کتیبه‌هائی از وی در تخت جمشید، وان (ارمنستان)، و کوه الوند باقی مانده است، که در آنها گفته‌های پدر را تکرار میکند.

خشیارشای II [← خشیارشا]، شاهنشاه هخامنشی. پسر اردشیر درازدست بود، و پس از وی مدت کوتاهی (باقوال مختلف ۴۵ روز، ۲ ماه، یا یک سال) سلطنت کرد، و سرانجام برادرش سغدیان، بکومک خواجه‌ای بنام فازناکیاس، وی را در حال مستی بقتل رسانید و خود بسلطنت نشست.

خصوصیات خلقی (xolqi)، در روانشناسی جدید، جانشین مفهوم چهار طبعی است که قدما بدان معتقد بودند، و امروزه به عناصر متعددی تجزیه شده است. موضوع مطالعات مربوط به شخصیت و مخصوصاً سنجش و اندازه‌گیری شخصیت میباشد (← تستهای روانشناسی).

خصی (xesiyy) [جمعش خصیان (xesyān)]، پسر جوان یا مردی که بقصد مقطوع النسل کردنش خصیه‌ی او را ببرند و یا از کار بیندازند. این کار در بین ملل قدیم مشرق و حتی نزد مصریها، یونانیها، و رومیها سابقه دارد، و گفته‌اند ملکه‌ی سمیرامیس نخست این کار را ابداع کرد. خصی کردن گاه بقصد مجازات و عقوبت انجام میشده است، ولیکن غالباً برای آن بوده است که این خصیان را در حرمسراها (← حرم)‌ـکه تحمل حضور مردان بیگانه خلاف غیرت شناخته میشده است‌ـبکار بگمارند. در ایران پیش از اسلام، مثل سایر ممالک مجاور، رسم نگهداشتن خواجه‌سرایان متداول بوده است، و بعضی ازین خواجه‌سرایان در عهد هخامنشی و ساسانی به مناصب و مقامات مهم نیز میرسیده‌اند. چنانکه در روم نیز‌ـمخصوصاً در عهد انحطاط‌ـخواجه‌سرایان به مراتب و مناصب مهم نائل میشده‌اند. در بین مسلمین، بنا بر مشهور یزید ابن معاویه اولین کس بود که ازین طبقه برای خویش حاجبی‌ـنامش فتح‌ـ برگزید، و بعد از او، این رسم بین خلفا و سلاطین تداول یافت، و کار بجائی کشید که امرا و ملوک اطراف غلامان خصی برای خلفا و سلاطین هدیه میفرستادند، و رواج و شیوع استخدام خصیان در حرمسراها سبب شد که تجار برده غالباً قسمتی از متاع انسانی خود را خصی میکردند، و البته در حین عمل، عده‌ای از این بیچارگان زیر شکنجه تلف میشدند، و آنها که باقی میماندند تجار بقیمت بیشتر میفروختند. کثرت تدریجی این خصیان در دستگاه خلفا و سلاطین اسلام گاه منجر میشد بآنکه نگهبانان و حاجبان سلاطین و خلفا از میان آنها انتخاب شوند، و احیاناً قدرت و نفوذ بسیار بدست آورند. در بعضی موارد نیز، خصی کردن بقصد تنبیه یا برای حصول اطمینان از عدم وقوع فتنه‌ی احتمالی اعقاب دشمن اجرا میشد، چنانکه خصی کردن ساروتقی نوعی نهی از منکر خشونت‌ـ آمیز و تنبیه ناروا بود، و خصی کردن آقا محمد خان قاجار بقصد اجتناب از فتنه‌ی احتمالی او بود، که بالاخره نیز واقع شد.

در ممالک مسیحی در قرون وسطی پسران خردسال خوش‌آواز را برای حفظ لطافت صدایشان خصی میکردند، تا بتوانند بعد از سن طبیعی بلوغ نیز در دسته‌های آواز کلیسائی، که در آن زمان از مظاهر فخر کلیسا بود، آواز بخوانند.

خصی الثعلب: ← ثعلب، گیاه.

خصیان: ← خصی.

خصیه یا خایه: ← بیضه.

خضر (xezr یا xazer)، شهرت شخصی افسانه‌ای که در اعتقاد عامه‌ی مسلمانان، با شخصی دیگر‌ـنامش الیاس‌ـبسبب نوشیدن آب حیات در ظلمرو ظلمات، عمر ابدی یافته‌اند، و از آن دو، بموجب روایات، خضر در بیابانها و الیاس در دریاها دائم برای کومک به درماندگان و گمشدگان اهتمام دارند. نام خضر در قرآن نیامده است، اما یک داستان راجع به موسی را که در قرآن (سوره‌ی کهف ۵۹-۸۱) آمده است بیشتر مفسران راجع به صحبت موسی با خضر دانسته‌اند.

در باب نام و نسب و همچنین عهد ظهور خضر، در روایات اختلاف است. او را از اولاد آدم، از اولاد قابیل، از اولاد اسحاق، و همچنین از اولاد دختر فرعون شمرده‌اند. بعضی نیز نام او را تالیان ابن ملکان ابن عاد (tāliāne 'bne malkāne 'bne ād) دانسته‌اند. برخی نیز او را ایرانی‌نژاد شمرده‌اند، که از یکسو نیز نژادش به یونانیان میرسیده است. بعضی احوال او یادآور داستان فریدون، داستان رومولوس، داستان اندریاس (andriās) (طباخ اسکندر)، داستان ایلیا، داستان یهودی سرگردان، و داستان گیلگمش است. در باره‌ی زمان او نیز اختلاف است. بعضی او را با ابراهیم، بعضی با موسی، بعضی با فریدون، و بعضی با اسکندر مقدونی همعصر شمرده‌اند. بموجب بعضی قصه‌ها، چون در آب زندگانی غوطه خورد، سبز شد، و نام خضر (xazer) [= سبز] از آنجا باو داده شد. بر حسب روایات دیگر، هر جا که قدم وی رسد آنجا سبز شود، و گیاه روید، و نام وی بدان سبب خضر است. ازین رو، احتمال هست که اوصاف یک رب النوع قدیم سبزه و گیاه یا پروردگار بهاران به وی منسوب شده است.

در اخبار و روایات اسلامی، خضر و الیاس هر دو پیغمبر شناخته شده‌اند. همچنین، ذکر خضر و داستان ملاقات او با اشخاص در قصص اسلامی و کتب صوفیه بسیار آمده است، چنانکه در فولکلور (فرهنگ عامه) ممالک اسلامی، برای ملاقات او شروط و احوال مختلف ذکر شده است. بموجب بعضی روایات شیعه، خضر با ائمه و از جمله علی ابن ابی طالب و امام محمد باقر مکرر ملاقات کرده است، و او را غالباً شیعه شمرده‌اند. همچنین بعضی از صوفیه مدعی دیدار خضر شده‌اند.

خضرآباد (xezrābād)، بخش (جه ح ۳۷۰؛۴)، غ شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی. مشتمل بر دو دهستان کذاب و ندوشن

است. قسمت شرقی آن کوهستانی است. مرکزش، **خضرآباد** (جمع ۲۵۷ ثبت ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری غ یزد است.

خضر ابن تاج‌الدین شاه: ← خضر لر.

خضر خان و دولرانی (xezr xān va deval-rāni) یا **نسخه‌ی خضرخانی** یا **عشقیه**، داستان منظوم عاشقانه از امیر خسرو دهلوی که نظم آن در اوایل سال ۷۱۵ هق خاتمه یافته است. حاوی سرگذشت غم‌انگیز عشق شاهزاده خضر خان پسر علاءالدین خلجی است به دختر یکی از اسیران گجرات بنام دیولرانی (divalrāni)، که بحکم ضرورت در شعر دولرانی خوانده میشود. این شاه‌زاده از معاصران امیر خسرو دهلوی بوده، و شاعر قسمتی ازین داستان را از خاطره‌های شخص شاهزاده‌ی هندی اقتباس کرده، و منظومه‌ای عاشقانه بر اساس وقایع تاریخی پدید آورده است.

خضر لر [جمال‌الدین خضر ابن تاج‌الدین شاه]، فت ۶۹۳ هق، فرمانروای لر کوچک و نهمین اتابک (۶۹۲-۶۹۳ هق) سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. بعد از فلک‌الدین حسن لر و عزالدین حسین لر، از جانب گیخاتو بشحنگی و امارت لر کوچک منصوب شد (۶۹۲ هق). اما وی دشمنان فراوان داشت، و عاقبت در نزدیک خرم‌آباد بدست حسام‌الدین عمر لر مقتول شد.

خضرلو (xezerlu)، ده (جمع ۱٬۲۶۶ نفر ثبت ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیزج‌رود، بخش عجب‌شیر، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی). ۸ کیلومتری خ‌ش عجب‌شیر.

خضری (xezri)، ده (جمع ۱٬۲۳۲ نفر ثبت ۱۳۳۵ هش)، دهستان نیمبلوک، بخش قائنات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، ۵۱ کیلومتری ل‌غ قائن.

خط، برای اصطلاحاتی که با این لفظ شروع میشود و در این ردیف نمییابید به جزء بعد رجوع کنید؛ مثلا برای "خط استوا" ← استوا.

خط: ← الفبا.

خط[1] (xatt)، در هندسه، مجموعه‌ی نقاطی که اوضاع آنها تابع یک متغیر مطلق (← متغیر) یا یک پارامتر (← پارامتر، ۲) باشد. (تعریفهائی که معمولا در کتابهای هندسه‌ی مقدماتی برای خط ذکر میشود—از قبیل شکل حادث از حرکت نقطه، یا فصل مشترک دو صفحه، یا شکلی که فقط یک بعد داشته باشد—خالی از اشکال نیست). تعریف مذکور انواع خط مصطلح هندسه‌ی مقدماتی (مستقیم، منکسر، منحنی، و مختلط) را دربر دارد، اما در هندسه‌ی تحلیلی و بعضی شعب دیگر علم هندسه، اصطلاحات "خط" و "منحنی" مترادفاً بکار میروند.

مفهوم **خط مستقیم** (شکل ۱) از اساسیترین مفاهیم هندسه‌ی مقدماتی است، و اگرچه بوسیله‌ی اصطلاحات ریاضیات عالی میتوان تعریفهای کمابیش پیچیده‌ای برای خط مستقیم آورد (از قبیل اینکه خط مستقیم متصله‌ای است یک بعدی که انحنایش صفر باشد)، در هندسه‌ی مقدماتی، خط مستقیم را تعریف نمیکنند، بلکه آنرا بوسیله‌ی تمثیل میفهمانند، چنانکه گویند خط مستقیم مانند ریسمان بسیار نازکی است که کشیده شده باشد. خط مستقیم اساساً نامتناهی است، یعنی از طرفین بی‌انتها است. **قطعه خط مستقیم** یا، مختصراً، **قطعه خط** پاره‌ای است از یک خط مستقیم که به دو نقطه محدود باشد، مانند قطعه‌ی AB در شکل ۲ (نیز ← حامل، در ریاضیات). **خط شعاعی** یا **نیم‌خط** (nim.xatt) خط مستقیمی است که از یک طرف محدود باشد. **خط منکسر** (monkaser) خطی است مرکب از قطعات مستقیم (اضلاع خط منکسر)، که چند نقطه را (رؤوس خط منکسر) بترتیب معین بتوالی بهم وصل کنند (شکلهای ۳-۸ نمایش خطوط منکسر است؛ اضلاع با خطوط پُر، و در شکلهای ۳-۵، رؤوس با نقاط درشت نمایش داده شده است). زاویه‌ی هر دو ضلع متوالی یک زاویه‌ی خط منکسر است (در شکلهای ۶-۸ زوایا با قوس‌های کوچک نمایش داده شده). اگر اولین و آخرین رأس خط منکسر بر هم منطبق باشند خط

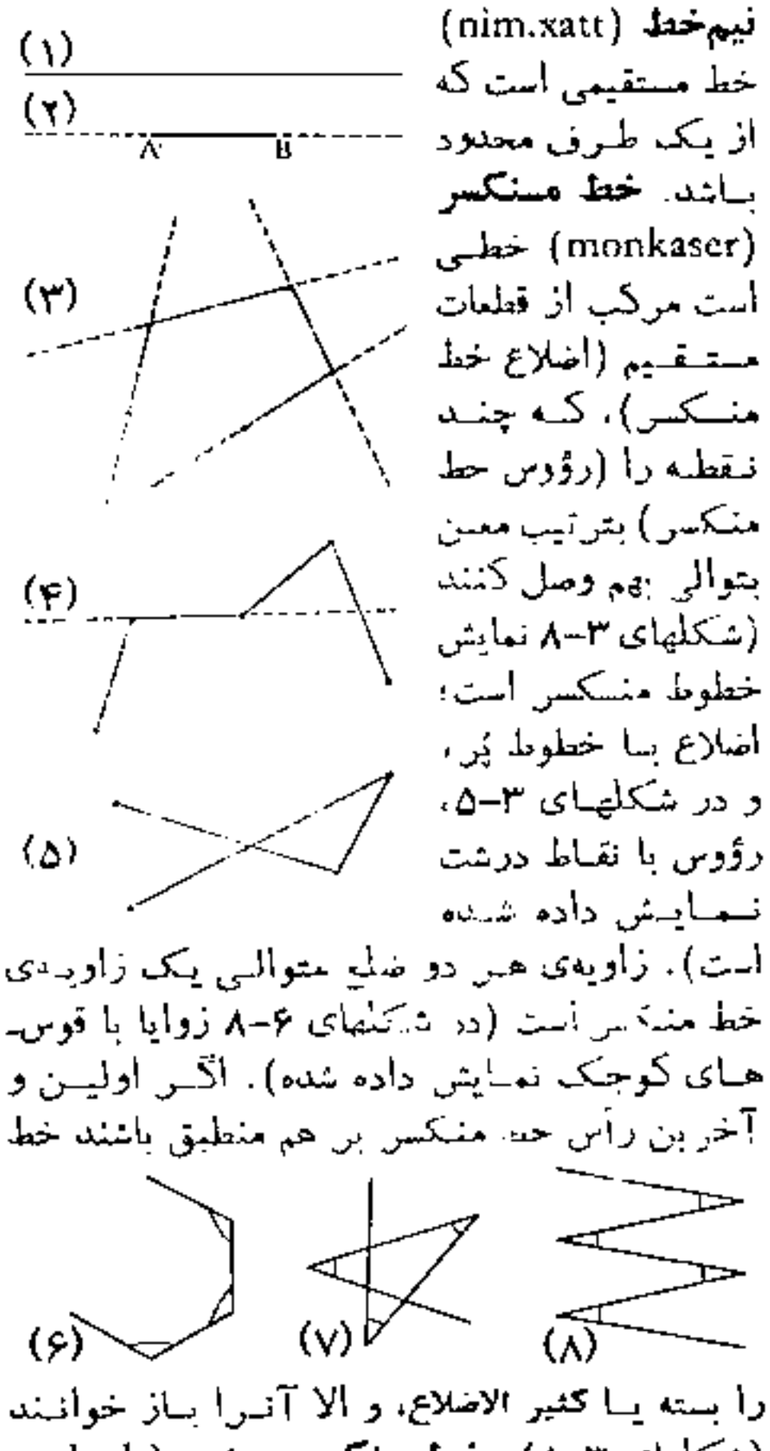

را بسته یا کثیر الاضلاع، و الا آنرا باز خوانند (شکلهای ۳-۸). **خط منکسر محدب** (mohad-dab) آنست که تماماً در یک طرف هر یک از اضلاع خود و امتداد آنها باشد (شکلهای ۳ و ۶؛ در شکل ۳، امتداد اضلاع با خطوط نقطه‌چین نمایش داده شده است). **خط منکسر مقعر** (moqa"ar) آنست که چنین نباشد (شکلهای ۴، ۵، ۷، و ۸). **خط منکسر منتظم** (montazam) آنست که اولا اضلاعش با هم و زوایایش با هم متساوی باشند، و ثانیاً از هر سه ضلع متوالی، اولی و سومی در یک طرف دومی باشند (شکلهای ۶ و ۷، بر خلاف شکل ۸، که شرط تساوی اضلاع و زوایا را دارد، ولی شرط اخیر را ندارد). **خط منحنی** خطی است که نه مستقیم باشد، نه منکسر، و نه شامل قطعات مستقیم؛ و ممکن است باز (شکل ۹) یا بسته (مانند دایره) باشد. **خط مختلط** (moxtalet) خطی است که مشتمل بر قطعات مستقیم و منحنی باشد (شکل 10). در مورد هر یک از خطوط منکسر و منحنی و مختلط، ممکن است جمیع نقاط آنها در یک صفحه باشند (مانند دایره، بیضی، چرخزاد، و غیره) یا نباشند (مانند منحنی پیچ).

خطا[2] (xatā)، اختلاف مقدار منسوب به یک کمیت با مقدار واقعی این کمیت، اعم از اینکه مقدار اول بوسیله‌ی اندازه‌گیری یا از طریق محاسبه حاصل شده باشد. نتیجه‌ی هر اندازه‌گیری متضمن خطا است، و این امر ناشی از نقائص اسبابهای اندازه‌گیری، کامل نبودن حواس انسانی، و شرایط اندازه‌گیری است. مثلا در اندازه‌گیری طول یک خط بوسیله‌ی ستاره‌ی مدرج به میلیمتر، اگر درجه‌بندی ستاره نادرست باشد، یا خطوط کوتاهی که طرفین خط مفروض را مشخص میکنند بقدر کفایت نازک نباشند، مقداری که از اندازه‌گیری بدست میآید با طول واقعی خط مفروض متفاوت خواهد بود؛ بعلاوه، در همین اندازه‌گیری ساده، پس از منطبق کردن یک طرف خط با نقطه‌ی صفر ستاره—که تشخیص این انطباق با شخص اندازه‌گیر است—ممکن است طرف دیگر بین دو نقطه‌ی تقسیم ستاره قرار گیرد، و لهذا خواندن طول خط از روی تقسیم‌بندی ستاره بستگی به تشخیص اندازه‌گیر خواهد داشت. بالاخره، نتیجه‌ی محاسبه با مقادیری که متضمن خطا هستند، خود متضمن خطا است؛ مثلا خطاهائی که در اندازه‌گیری طول و عرض یک فرش مرتکب شویم، در محاسبه‌ی حاصلضرب طول و عرض—یعنی مساحت فرش—مؤثر است. اصطلاحاً، **خطای مطلق** عبارتست از مقدار حاصل از اندازه‌گیری یا از محاسبه منهای مقدار واقعی. چون مقدار خطای مطلق مجهول است (اگر غیر از این بود می‌توانستیم خطای مطلق را بر مقدار حاصل از اندازه‌گیری یا از محاسبه افزوده مقدار حقیقی را بدست بیاوریم)، معمولا حد اعلائی برای آن تعیین میکنند. مثلا در اندازه‌گیری طول خط سابق الذکر، اگر انتهای دوم خط بین درجات ۴۶ و ۴۷ ستاره بیفتد، طول واقعی خط بین ۴۶ و ۴۷ ملم خواهد بود، و لهذا اگر طول خط را ۴۶ ملم یا ۴۷ ملم بگیریم، میتوان گفت که حد اکثر خطای مطلق از حیث مقدار مطلق ۱ ملم است. اصطلاحاً ۴۶ ملم را مقدار طول خط با یک ملم تقریب بتقریب نقصانی، و ۴۷ ملم را مقدار طول خط با یک ملم تقریب بتقریب اضافی خوانند. **خطای نسبی** عبارتست از نسبت خطای مطلق به مقدار واقعی. در اینجا هم ناچار به تعیین حد اعلای خطا اکتفا میشود، و معمولا نتیجه‌ی حاصل را گرد می‌کنند (← گرد کردن)، تا کسر ساده‌ای (مانند ۲/100، 5/1000، و غیره) بدست آید. خطای مطلق، دقت اندازه‌گیری را مشخص میکند. مثلا در اندازه‌گیری ۱ کم با 10 سم تقریب یا اندازه‌گیری ۱ متر با ۱ ملم تقریب، حد اکثر خطای مطلق در اولی 10 سم و در دومی ۱ ملم است، و حال آنکه خطای نسبی در اولی 0,1/1000 یعنی 1/10٬000، و در دومی 1/1000 میباشد، و لهذا اندازه‌گیری اولی بمراتب دقیقتر از دومی است.

خطا یا ختا: ← ختا.

خطائی، تخلص شاه اسماعیل I صفوی.

خطابیه (xattābiyye)، فرقه‌ای از غلاة شیعه، منسوب به ابوالخطاب کوفی (abo'l.xattābe kufi). خطابیه حضرت امام جعفر صادق را خدا میدانسته‌اند، و معتقد به نبوت ابوالخطاب بوده‌اند. ابوالخطاب از اصحاب حضرت صادق بود، و به امر منصور خلیفه‌ی (۱۳۶-۱۵۸ هق) عباسی کشته شد.

خط استوا: ← استوا.

خطاهای باصره[3] (xatāhāye bāsere)، خطاهائی

---

(۱)line (۲)error (۳)optical illusions

در تشخیص شکل، ابعاد، یا رنگ اشیاء، که ناشی از سوء تعبیر ادراکات بصری است. از آنهائی که مورد تحقیق فراوان قرار گرفته است، خطای معروف به خطای مولر-لیر (müler-lier) است

خطاهای باصره

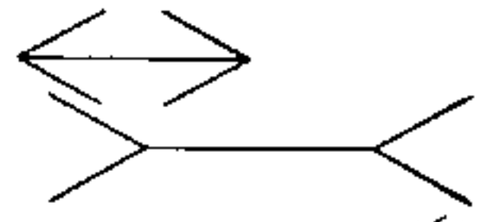

شکل۱ــ دو خط افقی در واقع متساوی‌الطول‌اند، ولی خط فوقانی کوتاهتر از خط تحتانی بنظر میآید.



شکل۲ــ در هر دو شکل قطعات فوقانی و تحتانی متساوی‌اند، ولی قطعه‌ی خارجی کوچکتر بنظر میآید.

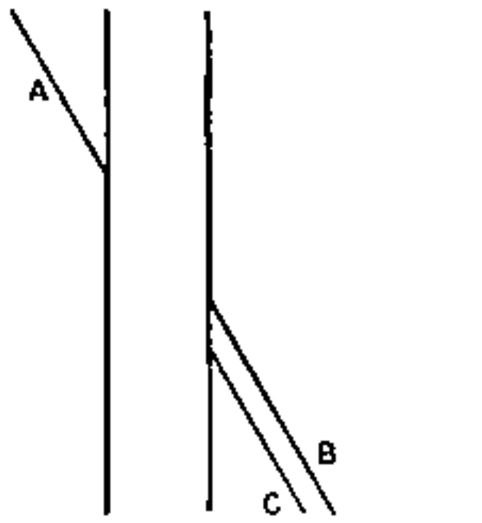

شکل۳ــ خط A در امتداد کدامیک از خطوط B و C است؟

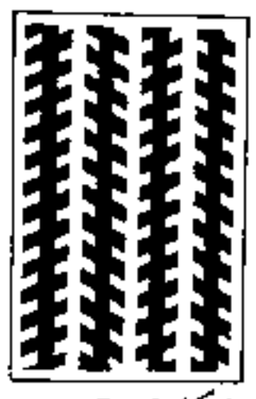

شکل۴ــ آیا چهار خط قائم با هم متوازی‌اند؟

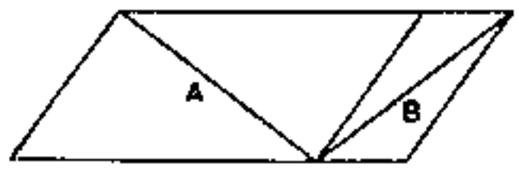

شکل۵ــ آیا خطوط A و B با هم متساوی‌اند؟



شکل۶ــ عرض قسمت چپ شکل بیشتر است یا عرض قسمت راست؟

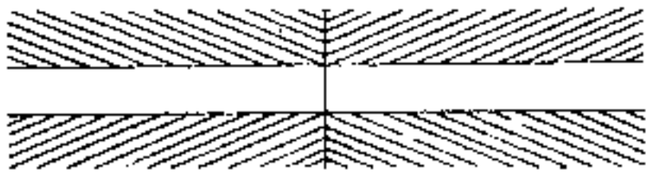

شکل۷ــ آیا خطوط عرضی مستقیم و متوازی‌اند؟

(شکل ۱). از فرضهای متعددی که برای توجیه علت این خطا شده است، یکی اینست که مردمک چشم، برای تشخیص درازی، حرکتی از راست به چپ میکند، و احساسی که از عضلات خارجی مردمک چشم در طی این حرکت تولید میشود وسیله‌ی تخمین درازی است، و لهذا، در قسمت تحتانی شکل ۱، که مشاهده‌ی خطوط مستلزم حرکات عضلانی بیشتری است، خط افقی بلندتر مینماید. دیگر از خطاهای باصره خطای قطعات حلقوی، خطای پوگندورف [بنام یوهان کریستیان پوگندورف (yohān kristiān pogendorf)، ۱۷۹۶–۱۸۷۷، فیزیکدان آلمانی]، خطای اقطار متوازی الاضلاع، و جز آنها است (شکلها را ببینید).

یکی از خطاهای باصره، که هنوز توجیه کاملی برای آن پیدا نشده است، خطای قمر است، و آن بزرگتر دیدن ماه (و خورشید) در افق میباشد. از توجیهات متعددی که در این باره شده است توجیه بطلمیوس است، بدین مضمون که ماه (یا خورشید) هنگام طلوع یا غروب بر زمینه‌ی اشیاء زمینی دیده میشود، و چون فضای پر در مقایسه‌ی با فضای خالی بیش از آنچه هست تخمین زده میشود، ماه در افق بزرگتر از موقعی که در سمت الرأس است بنظر میرسد. توجیهاتی بظاهر ساده نیز برای این خطا آورده‌اند، از جمله اینکه جو زمین تصاویر اشیائی را که در عرض آن دیده میشوند بیشتر بزرگ میکند. از توجیه‌های فیزیولوژیائی اینست که در نگاه کردن به شیئی که در بلندی قرار دارد، دو مردمک چشم متمایل به دور شدن از یکدیگر هستند، و عضلات چشم باید تلاش بیشتری برای متوجه کردن چشم بآن شیء بکنند، و تلاش عضلات چشم در این مورد مانند کاری است که هر گاه شیئی را متدرجاً به چشم نزدیک کنیم صورت میگیرد، و لهذا انسان ماه را در سمت الرأس نزدیکتر به خود، و بهمین جهت کوچکتر قضاوت میکند.

خطای یا **ختای:** ← قراختای.

خطأین (xata'ayn) [عربی، = دو خطا]، عنوان طریقه‌ای در حل بعضی مسائل ساده‌ی ریاضی بوسیله‌ی قرار دادن دو عدد دلخواه (موسوم به مفروض اول و مفروض دوم) بجای مجهول مسئله و محاسبه‌ی خطاهای (بترتیب خطای اول و خطای دوم) ناشی از هر یک از مفروضات (مسائلی را که حاصلضرب مجهولات یا معادل آنها در آنها بمیان آید باین طریق نمیتوان حل کرد). تفصیل طریقه‌ی خطأین اینست که اگر یکی از مفروضات در مسئله صدق کند جواب مسئله است، و الا حاصلضرب مفروض اول را در خطای دوم (محفوظ اول) و حاصلضرب مفروض دوم را در خطای اول (محفوظ دوم) حساب میکنیم، و سپس، اگر دو خطا از یک جهت باشند (یعنی هر دو زاید یا هر دو ناقص باشند) تفاضل دو محفوظ را بر تفاضل دو خطا و الا مجموع دو محفوظ را بر مجموع دو خطا تقسیم میکنیم. خارج قسمت جواب مسئله است.

مثلا اگر شخصی ۱۸ سکه‌ی دو ریالی و پنج ریالی، جمعاً بمبلغ ۶۶ ریال، داشته باشد، و بخواهیم بدانیم چند سکه‌ی دو ریالی دارد، عده‌ی سکه‌های دو ریالی را مثلا ۵ میگیریم؛ عده‌ی سکه‌های پنج ریالی ۱۳ خواهد بود، و جمع آنها به ۷۵ ریال (بجای ۶۶ ریال) بالغ میشود؛ پس خطای اول زاید و مساوی ۶۶ — ۷۵ یعنی ۹ است. دگر بار، عده‌ی سکه‌های دو ریالی را مثلا ۱۳ میگیریم، خطای ناقصی مساوی ۱۵ حاصل میشود.

خلاصه آنکه،

(زاید) ۹ = خطای اول ۵ = مفروض اول

(ناقص) ۱۵ = خطای دوم ۱۳ = مفروض دوم

۱۱۷ = محفوظ دوم ۷۵ = محفوظ اول

۸۰ = (۱۵+۹)؛ (۷۵+۱۱۷) = مطلوب

خطبه (xotbe)، در اسلام، بیان نصیحت‌آمیز و انگیزنده‌ای که بتوسط خطیب، و بیشتر در ایام جمعه و اعیاد مذهبی و حوادث مهم، ایراد میشود، و غالباً مسلمانان را در مواقع مناسب به وظایف دینی و دنیائی آشنا میکند. از خیلی قدیم ذکر نام خلفا و سلاطین در خطبه متداول بوده است، و بهمین جهت، حذف نام خلیفه یا سلطان از درج خطبه غالباً سبب بدگمانی حاکم وقت در مورد خطیب و احتمال ارتباط او با سرکشان و داعیه‌داران بشمار میرفته است. خطبه‌ی جمعه خطبه‌ای است که امام مسلمانان پس از نماز جمعه میخواند. خطبه‌ی عقد مجموعه‌ای از کلمات است در ستایش زناشوئی، که پیش از اجرای صیغه‌ی عقد نکاح خوانده میشود. خطبه، مخصوصاً در قدیم، غالباً فقط بزبان عربی ایراد میشده است، اما این رسم بعدها قوت خود را از دست داده است. از خطبه‌های منسوب به پیغمبر، چند نمونه در کتب تاریخ و سیره و همچنین کتب حدیث نقل شده است، چنانکه مجموعه‌ای از خطب منسوب به علی ابن ابی طالب نیز باقی است که به نهج البلاغه موسوم است.

خطبه‌سرا (xotbe.sarā)، ده (جمع ۲٬۴۴۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرگانرود، شهرستان طوالش، استان یکم.

خطبه‌ی جمعه: ← خطبه، در اسلام.

خطبه‌ی عقد: ← خطبه، در اسلام.

خط بین‌المللی تاریخ[1] یا **خط تغییر روز**، خطی موهومی بر سطح زمین، کمابیش در امتداد نصف النهار ۱۸۰° نسبت به نصف النهار گرینیچ، که بر حسب توافق بین‌المللی هر شبانروز عرفی نخست از آنجا آغاز میگردد. شبانروز عرفی بلافاصله در غ این خط نسبت به ش آن یکی جلوتر است، یعنی اگر مثلا بلافاصله در طرف ش جمعه باشد بلافاصله در طرف غ شنبه است. برای توضیح فرض کنیم در قاچ ساعتی 0 (برای تصویر ← ساعت) ساعت ۱۲ (ظهر) روز جمعه باشد. اگر بطرف مشرق برویم، در قاچ شماره‌ی ۱۲ نصف شب جمعه شب و در قاچ شماره‌ی ۱۳ ساعت ۱ (بعد از نصف شب) روز شنبه خواهد بود. اما اگر بطرف مغرب برویم، در قاچ شماره‌ی ۲۳ ساعت ۱۱، در قاچ شماره‌ی ۲۲ ساعت 10، و در قاچ شماره‌ی ۱۳ ساعت ۱ همان جمعه است. این توضیحات ضرورت تغییر دادن تاریخ را روشن میسازد: بر نقشه (← ساعت)، در عبور از نصف النهار ۱۸۰° از غ به ش باید روز را یکی به عقب برد، و در عبور از ش به غ یکی به جلو.

میتوان گفت که هر شبانروز نو نخست در طرف غربی خط بین‌المللی تاریخ آغاز میگردد. در

(1)International date line

ضمن گردش زمین بدور محورش، این شبانروز نو بطرف غ بدور زمین میگردد، و همه‌ی زمین را در ۲۴ ساعت میپیماید. مثلا روز اول خرداد در نصف شب بر خط بین‌المللی تاریخ "زائیده" میشود، و ۲۴ ساعت بعد بر همین خط معدوم میگردد. همچنانکه در سراسر زمین ساعت یکی نیست، تاریخ هم یکی نیست. اگر مثلا در ۳۱ خرداد بطرف غ از خط تغییر روز بگذریم، بمحض عبور از این خط تاریخ تغییر میکند، و اول تیر میشود، ولی اگر در اول تیر از این خط بطرف ش بگذریم، تاریخ ۳۱ خرداد خواهد بود (اینکه میگویند در عبور از خط تغییر روز بطرف غرب یک روز از دست میرود و بطرف شرق یک روز بدست میآید ناظر بهمین معنی است).

مسئله‌ی نگاه داشتن حساب ایام هفته شباهت تام به مسئله‌ی نگاه داشتن حساب ساعات شبانروز دارد (← ساعت)، و در هر دو مورد باید در مورد آغاز و انجام هر یک قراری گذاشت. انتخاب خط تغییر روز در میان اقیانوس انتخابی عاقلانه بوده، و اگر این خط از میان قاره‌ها و نواحی پرجمعیت میگذشت سبب اختلال در امور روزمره‌ی مردم میگردید. بعلاوه نزدیک سیبریه خط تغییر روز را از امتداد نصف النهار منحرف کرده‌اند تا روزهای هفته در گوشه‌ی سیبریه با سایر قسمتهای آسیا متفاوت نباشد. همچنین، در مجاورت جزایر فیجی این خط را منحرف ساخته‌اند، تا همه‌ی جزایر مجاور در یک طرف خط تغییر روز قرار گیرد. باین طریق، ممکن است ماهیگیری دوشنبه از منزل خود عازم صید ماهی در دریا شود، و چند ساعتی در روز یکشنبه ماهیگیری کند، و همان دوشنبه به خانه‌ی خود بازگردد.

خط تغییر روز: ← خط بین‌المللی تاریخ.

خط شریف گلخانه: ← تنظیمات.

خط شعاعی: ← خط، در هندسه.

خطط مقریزی (xetate maqrizi) یا **الخطط المقریزیه** (al.xetato 'l.maqriziyya)، عنوان مشهور کتاب **المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار** (al.mavā'ezo va 'l.'e'tebār be zekre 'l.xetate va 'l.'āsār)، کتابی تاریخی و جغرافیائی، بعربی، از مقریزی (۷۶۶–۸۴۵ هق). مشتمل است بر تاریخ و جغرافیای مفصل مصر، و بخصوص شهر قاهره و آنچه بدان مربوط است، و اوصاف رود نیل، و احوال مردم مصر (از این جهت نکات اجتماعی مهمی را دربر دارد). ظاهراً اول در ۱۲۷۰ هق و سپس در ۱۳۲۴–۲۶ هق بطبع رسیده است، و از ۱۹۱۱ شروع بطبع محققانه‌ای از این کتاب با ترجمه‌ی فرانسوی گردیده، و تا کنون هفت مجلد بزرگ از آن منتشر شده است.

لفظ خطط در عنوان این کتاب جمع خطه (xetta) [= سرزمین] است.

خط فارسی. خط متداول کنونی ایران از دو خط ابتدائی عربی، یعنی کوفی و نسخ قدیم، گرفته شده، و این دو خود از دو الفبای نبطی و سریانی در حدود یک قرن قبل از تاریخ هجری اقتباس شده است. معروف است که در قرن ۴م هق ابن مقله از خط کوفی شش قلم بعنوان محقق، ریحان، ثلث، نسخ، رقاع، و توقیع را استخراج کرده است؛ ولی با قرائن و آثاری که هست مسلم است که این اقلام از ۲۰۰ سال قبل از ظهور ابن مقله متداول بوده است، و فقط ابن مقله در تکمیل اقلام شش‌گانه‌ی مزبور کوشیده است. در حدود یک قرن پس از ابن مقله، ابن بواب باین اقلام جمال تازه بخشید، ولی کمال قلمهای مزبور بدست یاقوت مستعصمی در قرن ۷م هق انجام گرفت. قرن ۸م هق یکی از درخشانترین ادوار خوشنویسی است، و پیشوایان این نهضت شش تن شاگردان معروف یاقوت اند بنام شیخزاده‌ی سهروردی، یوسف مشهدی، مبارک شاه زرین‌قلم تبریزی، سید حیدر جلی‌نویس، نصرالله طبیب عراقی، ارغون کاملی‌که به استادان شش‌گانه معروف اند، و آن خطوط را در سراسر ایران و کشورهای اسلامی نشر کردند. از قرن ۹م هق ببعد استادانی در خوشنویسی این اقلام ظهور کردند که معروفترین آنها در مجموعه‌ی این اقلام جعفر بایسنقری تبریزی؛ در خط ثلث عبدالله طباخ هروی، شمس بایسنقری، بایسنقر میرزا، علاءالدین تبریزی، عبدالباقی تبریزی، و علیرضای عباسی تبریزی؛ در قلم ریحان سلطان ابراهیم میرزای تیموری و علاءالدین تبریزی؛ و در قلم نسخ و رقاع عبدالله طباخ هروی، علاءالدین تبریزی، عبدالباقی تبریزی، و بعدها، محمد ابراهیم قمی، احمد نیریزی، محمد هاشم زرگر اصفهانی، زین العابدین اشرف الکتاب اصفهانی، و صدها خوش‌نویس دیگر بودند.

علاوه بر اقلام ششگانه‌ی مذکور، که در ممالک اسلامی شایع بود، بعدها قلم دیگری از قلم توقیع و قلم رقاع وضع شد که به قلم تعلیق معروف گردید، و سپس دو خط دیگر بنام شکسته تعلیق و نستعلیق از آن استخراج شد، که شکسته تعلیق را برای نامه‌نگاری و نستعلیق را برای کتاب‌نویسی بکار میبرند. از استادان خوشنویس شکسته تعلیق خواجه تاج اصفهانی، عبدالحی منشی استرابادی، درویش عبدالله سلطانی، و از همه معروفتر خواجه اختیار منشی است. قلم نستعلیق خود ترکیبی از دو خط نسخ و تعلیق است. در اقلامی که ایرانیان وضع کردند ذوق و سلیقه و لطف مخصوص هویداست. نخستین کسی که به خوشنویسی نستعلیق معروف شده میر علی تبریزی است، و کسانی که پس از او در تکمیل این خط کوشیدند میرزا جعفر بایسنقری، اظهر تبریزی، و مخصوصاً سلطان علی مشهدی است، و پس از او، میر علی هروی قواعد این خط را تکمیل کرد، و بعد از او خوشنویسانی مانند شاه محمود نیشابوری و بابا شاه اصفهانی و دیگران به زیبائی این خط افزودند، تا میر عماد، بزرگترین خوشنویس ایران، شیوائی و جمال این خط را بحد کمال رسانید، و شاگردانی مانند عبدالجبار اصفهانی، رشیدای دیلمی، و نورای لاهیجانی تربیت کرد که خود از استادان ماهرند. دامنه‌ی بسط این خط تا دوره‌ی قاجاریه کشیده شد، و در این دوره چندین خوشنویس بظهور رسیدند مانند میرزا عباس نوری، میرزا فتحعلی حجاب شیرازی، وصال شیرازی و بعضی فرزندان او، میرزا علی محمد صفای لواسانی، میرزا ابوالفضل ساوجی، و مخصوصاً میرزا محمد حسین کاتب‌السلطان شیرازی و میرزا محمد رضا کلهر، که هر یک از چیره‌دست‌ترین خوشنویسانند.

در اوایل قرن ۱۱م هق خط نستعلیق را بصورت شکسته برای نوشتن نامه‌ها و تحریر بکار بردند، و این خط شکسته نستعلیق بتدریج جایگیر شکسته تعلیق که خواندن آن دشوار بود گردید. از پیشوایان خوشنویس خط شکسته نستعلیق مرتضی قلی خان شاملو، شفیعا، و میرزا حسن کرمانی معروفند، ولی کمال زیبائی این خط بدست درویش عبدالمجید طالقانی انجام گرفت، و پس از او شاگردان و پیروان او مانند میرزا کوچک اصفهانی، وصال شیرازی، سید علی اکبر گلستانه‌ی اصفهانی، و خوشنویسان دیگر روی کار آمدند. در قرن حاضر در خط شکسته نستعلیق سه شیوه‌ی متمایز حاصل شد که بنام نویسندگان آن شیوه‌ها حاج میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، حسینعلی خان امیر نظام گروسی، و میرزا علی خان امین الدوله معروف گردید، و خطی که امروز برای تحریر معمول است از این سه شیوه خارج نیست.

خط قوه: ← میدان یا حوزه.

خطکش محاسبه[1] (xat.keše mohāsebe)، اسباب ساده‌ای برای بدست آوردن سریع نتیجه‌ی بعضی محاسبات عددی بوسیله‌ی عملیات دستی. اساساً مرکب از سه قسمت خطکش، کشو، و لغزه (-laq ze) است. هر یک از خط-

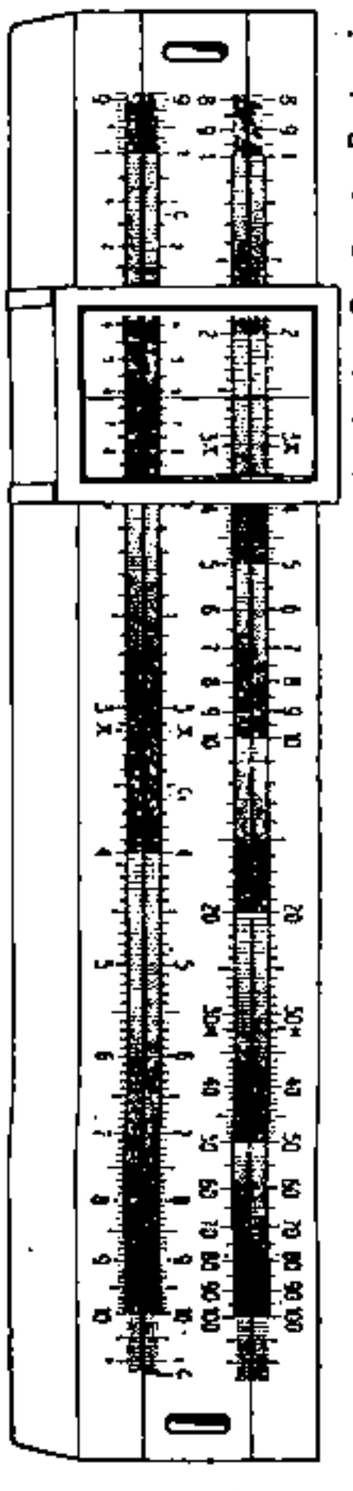

کش و کشو مدرج است، و کشو را میتوان در شیاری که بر خطکش تعبیه شده است حرکت داد. لغزه شفاف و دارای نشانه‌ای است، و میتوان آنرا بر خطکش لغزانید. درجه‌بندی خطکش و کشو درجه‌بندی لگاریتمی است (← لگاریتم)، یعنی فاصله‌ی هر عدد مضبوط بر خطکش از مبدأ خطکش (که با عدد ۱ مشخص میشود) متناسب با لگاریتم این عدد است، و همچنین در مورد کشو. بعلاوه، وقتی مبدأ کشو را با مبدأ خطکش منطبق کنیم همه‌ی درجات متناظر خط-کش و کشو محاذی یکدیگر قرار میگیرند. بدین ترتیب، بر طبق خواص لگاریتم، عمل ضرب به جمع و عمل تقسیم به تفریق برمیگردد. مثلا برای محاسبه‌ی ۳×۲ کافی است مبدأ کشو را محاذی رقم ۲ از خطکش قرار دهیم (شکل)، رقمی از خطکش که محاذی رقم ۳ از کشو است نظیر log ۳ + log ۲ یعنی log ۶ است، که روی خطکش با درجه‌ی ۶ نمایش داده

خطکش محاسبه

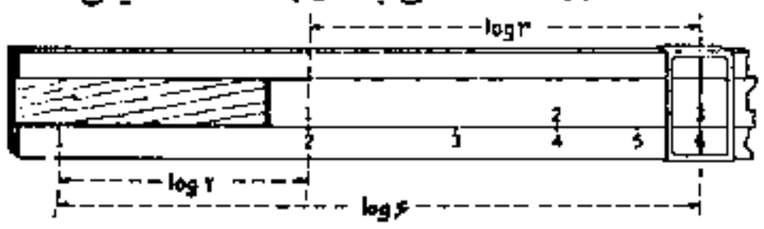

شده است، و آن همان حاصلضرب مطلوب میباشد. تشخیص دقیق محاذات درجات کشو و خطکش

(1)slide rule

بوسیله‌ی نشان مرسوم بر لنزه صورت میگیرد.

از جنبه‌ی تاریخی، ا. گانتر در ۱۶۲۰ نوعی خطکش با درجه‌بندی لگاریتمی ابداع کرد، که اجزای متحرک نداشت. خطکش محاسبه‌ی کنونی را یکی از افسران ارتش فرانسه بنام آمده مانایم[1] (āmede mānāym) اختراع کرد (۱۸۵۰)، و بوسیله‌ی آن میتوان اعمال ضرب و تقسیم و رسانیدن به قوه و استخراج ریشه را بسرعت انجام داد. پشت خطکش مقیاسهائی برای محاسبات مثلثاتی و لگاریتمی دارد. خطکشهای مخصوصی نیز برای محاسبات مخصوص موجود است. بعلاوه، اسبابهای دیگری بر اساس خطکش محاسبه ساخته شده است، که دایره‌ی محاسبه و استوانه‌ی محاسبه از آن جمله است.

خط لوله[2] (xatte lule)، لوله‌ی طویلی برای حمل مایعات و گازها (آب، نفت خام و تصفیه‌شده، گاز طبیعی، فاضلاب، و غیره). خطوط لوله را روی زمین یا زیر زمین کار میگذارند، و این خطوط ممکن است از بیابانها، بر کوهها، یا زیر رودخانه‌ها بگذرند. بوسیله‌ی آن میتوان نفت خام را از میدانهای نفتی به تصفیه‌خانه‌هائی بفاصله‌ی چند صد کیلومتر منتقل کرد، یا از تصفیه‌خانه به محل مصرف یا فروش منتقل نمود. لوله‌هائی که خطوط لوله از آنها تشکیل میشود فولادی هستند، و عند اللزوم آنها را با مواد دیگر میپوشانند. خطوط لوله را بوسیله‌ی هواپیما بازدید میکنند، تا بتوان از عواملی که ممکن است اسباب خسارت شود (از قبیل تراوش، فرسایش زمین، و غیره) بموقع جلوگیری کرد. شبکه‌ی خطوط لوله‌ی نفت مجهز به وسایل بارگیری و حمل و نقل است، و در مواضعی در طول آن تلمبه‌های عظیم کارگذاشته میشود، که بوسیله‌ی آنها میتوان نفت را از لوله خارج کرد.

چینیها ح ۲۵۰۰ سال پیش از خطوط لوله‌ی خیزرانی برای نقل آب و گاز طبیعی استفاده می‌کرده‌اند. باستانشناسان در حفریات پومپئی لوله‌های سربی برای نقل آب کشف کرده‌اند. فکر استفاده از خطوط لوله برای حمل نفت خام در ح ۱۸۶۰ پدید آمد، و اولین خط لوله‌ی موفقیت‌آمیز در ۱۸۶۵ در پنسیلوانیا ساخته شد. از آن زمان تا کنون ترقیات عمده‌ای در این راه حاصل شده است. بزرگترین شبکه‌های خطوط لوله‌ی نفت در کشمت قرار دارد. طویلترین خط لوله‌ی حمل نفت خام در کانادا است (بطول ح ۳۱۷۰ کم). شرق وسطی نیز دارای چند خط لوله‌ی طویل است، که قدیمترین آنها خط لوله‌ی ۱۰ اینچی، بطول ۲۱۴ کم، است که در ۱۹۱۶ در ایران ساخته شد.

آب رودخانه‌ی کرج، پس از ته‌نشین شدن گل و لای آن، برای مشروب کردن تهران بوسیله‌ی دو خط لوله‌ی فولادی از بیلقان به ساحل چپ رودخانه‌ی کن منتقل میشود. طول هر یک از این دو خط ۳۳٬۴۹۲ متر و قطر داخلی اسمی آنها ۴۰ اینچ (۱٬۰۱۶ ملم) میباشد. سرعت آب در لوله در ابتدای بهره‌برداری ۱٫۹ متر در ثانیه (۶٫۸۴ کم در ساعت) بوده است، ولی بتدریج کاسته میشود؛ لذا، برای بهره‌برداری، سرعت آب را ۱٫۶۵ متر در ثانیه و بده هر لوله را تقریباً ۱٬۳۰۰ لیتر در ثانیه محسوب داشته‌اند. علاوه بر دو خط مذکور، مجرای دیگری آب رودخانه‌ی کرج را پس از ته‌نشینی از بیلقان به تصفیه‌خانه‌ی دوم تهران که نزدیک قریه‌ی کن ساخته شده است میرساند. طول این مجرا ۳۲٫۵ کیلومتر است، که ۷٬۱۱۱ متر آن شترگلو و تونل، و ۲۵٬۳۸۹ متر لوله‌ی بتونی به قطر ۲ متر است. سرعت آب در این لوله‌ی بتونی در ابتدای بهره‌برداری ۱٫۶۵ متر در ثانیه خواهد بود، ولی برای بهره‌برداری سرعت آب را ۱٫۴ متر در ثانیه و بده آن را ۳٫۵ متر مکعب در ثانیه محسوب داشته‌اند؛ در این لوله‌ی بتونی، آب تمام مقطع لوله را پر نمیکند. در داخل شهر تهران، بزرگترین قطر لوله‌ی فولادی توزیع آب که روی آن انشعاب به منازل وجود ندارد ۴۶ اینچ (۱٬۱۶۸٫۴ ملم) است، و طول این قطعه ۲٬۱۰۷ متر و حد اکثر سرعت آب در آن ۵ فوت (۱٫۵۲۴ متر) در ثانیه میباشد. بزرگترین قطر لوله‌ی چدنی در شهر تهران که روی آن انشعاب دارد ۲۴ اینچ (۶۰۹٫۶ ملم) است.

خط لوله‌ای که نفت را از آبادان به شهر ری میرساند بطول ۹۵۰ کم است؛ قطر آن بین آبادان و اهواز ده اینچ (۲۵۴ ملم)، و بین اهواز و شهر ری $10\frac{3}{4}$ اینچ (۲۷۳ ملم) میباشد؛ با روش بهره‌برداری عادی، سرعت جریان مایع در لوله بطور متوسط ساعتی ۲٫۸۸ کیلومتر است، بنا بر این، فاصله‌ی آبادان و انبار ری را در حدود ۱۴ روز میپیماید. بزرگترین و طولانیترین خط لوله‌ی نفت که بسبب ثقل مایع در آن جریان دارد خط لوله‌ی گچساران تا جزیره‌ی خارک است، که طول آن ۹۹٫۲۲ مایل (۱۵۹٫۶۴ کم) و قطر آن بر حسب قطعات ۳۰ اینچ (۷۶۲ ملم) و ۲۸ اینچ (۷۱۱٫۲ ملم) و ۲۶ اینچ (۶۶۰٫۴ ملم) است. دشوارترین قسمت این لوله آنست که بین گناوه و خارکو و خارک لوله‌ای بقطر ۳۰ اینچ (۷۶۲ ملم) در کف خلیج فارس قرار دارد. این لوله میتواند هر روز ۳۵۰٬۰۰۰ بارل (۵۵٬۶۵۰٬۰۰۰ لیتر) نفت خام به مخازن خارگ برساند. این لوله مرکب از قطعات ۸ متری است که آنها را با یکدیگر جوش کرده‌اند. ضخامت خود لوله نیم اینچ (۱۲٫۷ ملم) است. برای جلوگیری از پوسیدن لوله‌ی اول، یک قشر حامی بیتوم و "نوار شیشه‌ای" بقطر ۲/۱۰ اینچ (۵ ملم) و سپس یک قشر حامی بتون مسلح بقطر ۲٫۵ اینچ (۶۳٫۵ ملم) روی آن کشیده‌اند. وزن لوله با دو قشر حامی آن در خشکی برای هر فوت (۰٫۳۰۴۸ متر) معادل ۴۴۵ پوند (۲۰۱٫۸۵ کگ) و در آب ۴ پوند (۱٫۸۱ کگ) است. حد اکثر عمق آب در حدود خارک ۱۶۰ فوت (۴۸٫۷۷ متر) و حد اکثر ارتفاع امواج در این ناحیه ۱۰ فوت (۳٫۰۴۸ متر) است. در حال حاضر، از گناوه به خارک یک خط لوله‌ی فرعی فولادی بطول ح ۲۵ مایل و بقطر خارجی ۳۰ اینچ و ضخامت ۱/۲ اینچ، موازی با خط لوله‌ی مذکور، در دست ساختمان است.

خط ماژینو: ← ماژینو، خط.
خط مختلط: ← خط، در هندسه.
خط مستقیم: ← خط، در هندسه.
خط مماس: ← مماس.
خط منحنی: ← خط، در هندسه؛ منحنی.
خط منکسر: ← خط، در هندسه.
خطمی، گیاه، ← ختمی.

خط میخی، نام خطی که علامات آن شباهتی به میخ دارد، و در کتیبه‌های کهن بکار رفته است، و ظاهراً نخست در دره‌های سفلای دجله و فرات، محتملا توسط سومریها (← سومر)، تنظیم شده و توسعه یافته. این خط در حکومتهای بابل و آشور رواج بسیار داشت، و آسوربانی‌پال، پادشاه آشور، کتابخانه‌ای از لوحه‌هائی به خط میخی فراهم آورده بود. در خارج از بین النهرین، خط میخی میان حتیها در آسیای صغیر بکار میرفت. تحول خط میخی شبیه خط هیروگلیفی مصر بوده است، یعنی از مراحل تصویری بتدریج به مرحله‌ی الفبائی نزدیک شده است. کاملترین صورت خط میخی خطی است که در کتیبه‌های شاهان هخامنشی بکار رفته، که در مرحله‌ای میان خط هجائی و خط الفبائی است (← الفبا). مهمترین اثر این



متن فارسی



متن عیلامی



متن بابلی

کتیبه‌ی سه‌زبانی هخامنشی

خط کتیبه‌ی بزرگ داریوش بزرگ در بیستون است. این کتیبه دو روایت عیلامی و بابلی نیز دارد، که به دو نوع خط میخی مخصوص این دو زبان نوشته شده، و با خط میخی **فارسی باستان** متفاوت است. کشف خط میخی از راه کشف خط میخی فارسی باستان صورت گرفت، و این خط کلید کشف سایر خطوط میخی گردید. نخستین کسی که در کشف خط میخی قدم بلندی برداشت گ. ف. گروتفند آلمانی بود. کتیبه‌ی بیستون را نخست سر ه. راولینسن انگلیسی قرائت کرد. آثار مهم خط میخی در نینوا، لاگاش، تل العمارنه، شوش، تخت جمشید، بیستون، و بغازکوی یافت شده است. نیز ← باستانشناسی.

خط نیرو: ← میدان یا حوزه.

خطوط تراز[3] (xotute tarāz) یا **منحنیات تراز** (monhaniāte)، خطوطی موهومی که هر یک از آنها نقاط هم‌فرازای پهنه‌ای از زمین را بهم وصل میکند؛ و نیز تصاویر این خطوط بر نقشه. خطوط تراز فصل مشترکهای صفحات افقی با پهنه‌ی مورد نظر هستند، و با رسم تعدادی از آنها میتوان، بر نقشه‌ی مسطح، برجستگی زمین را نمایش داد. در شکل ← ۹۰۶ نمایش برجستگی بوسیله‌ی خطوط تراز و پرداز مشاهده میشود. نیز ← همفرقا، خط.

خطوط طیف: ← طیف.

(۱)Mannheim (۲)pipeline (۳)contours

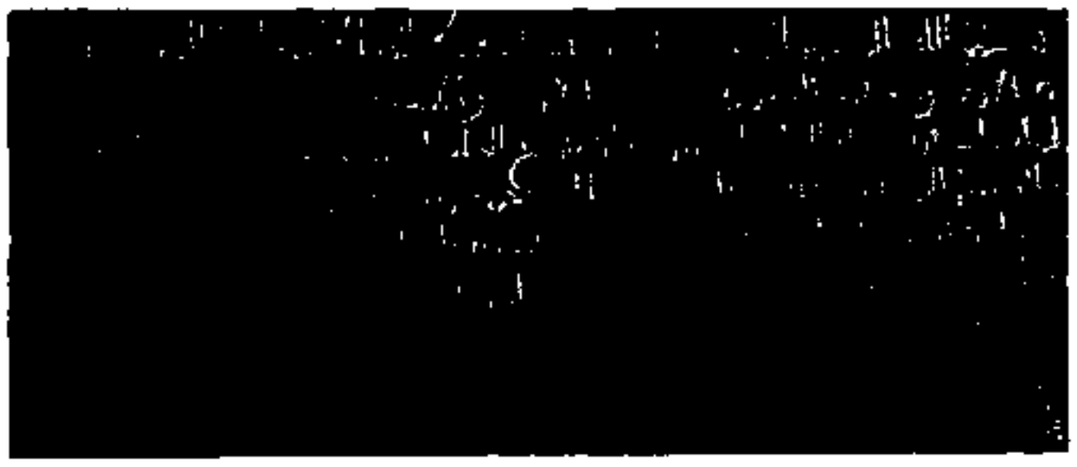

(۱) کوفی (قرن ۲م هـ ق)



(۲) کوفی (قرن ۳م هـ ق)

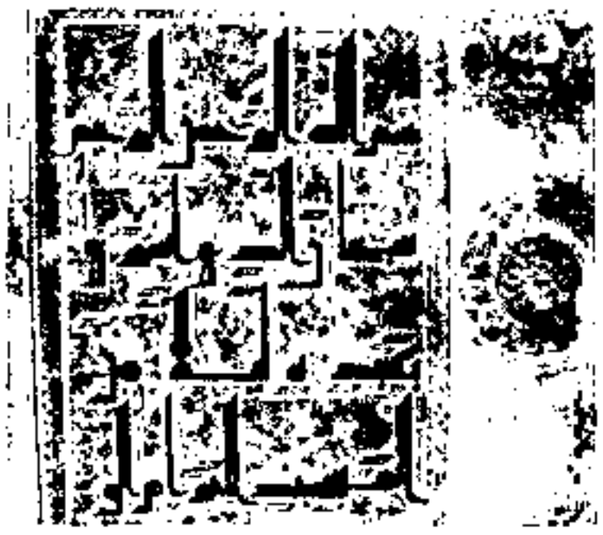

(۳) کوفی (قرن ۶م هـ ق)

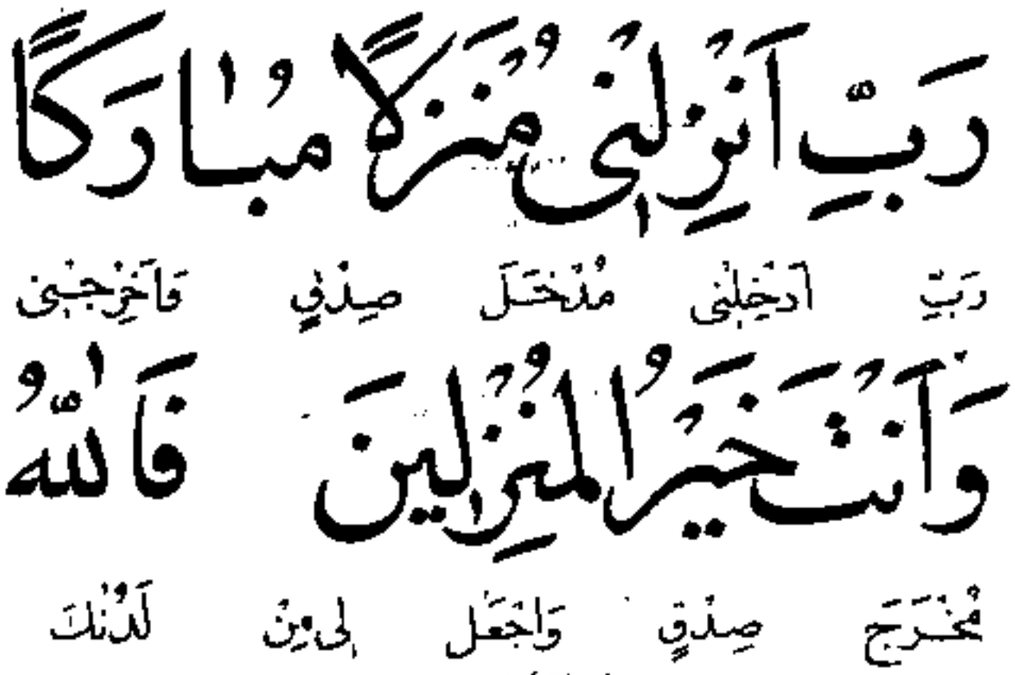

(۴) نسخ



(۵) شیوه‌ای در توقیع

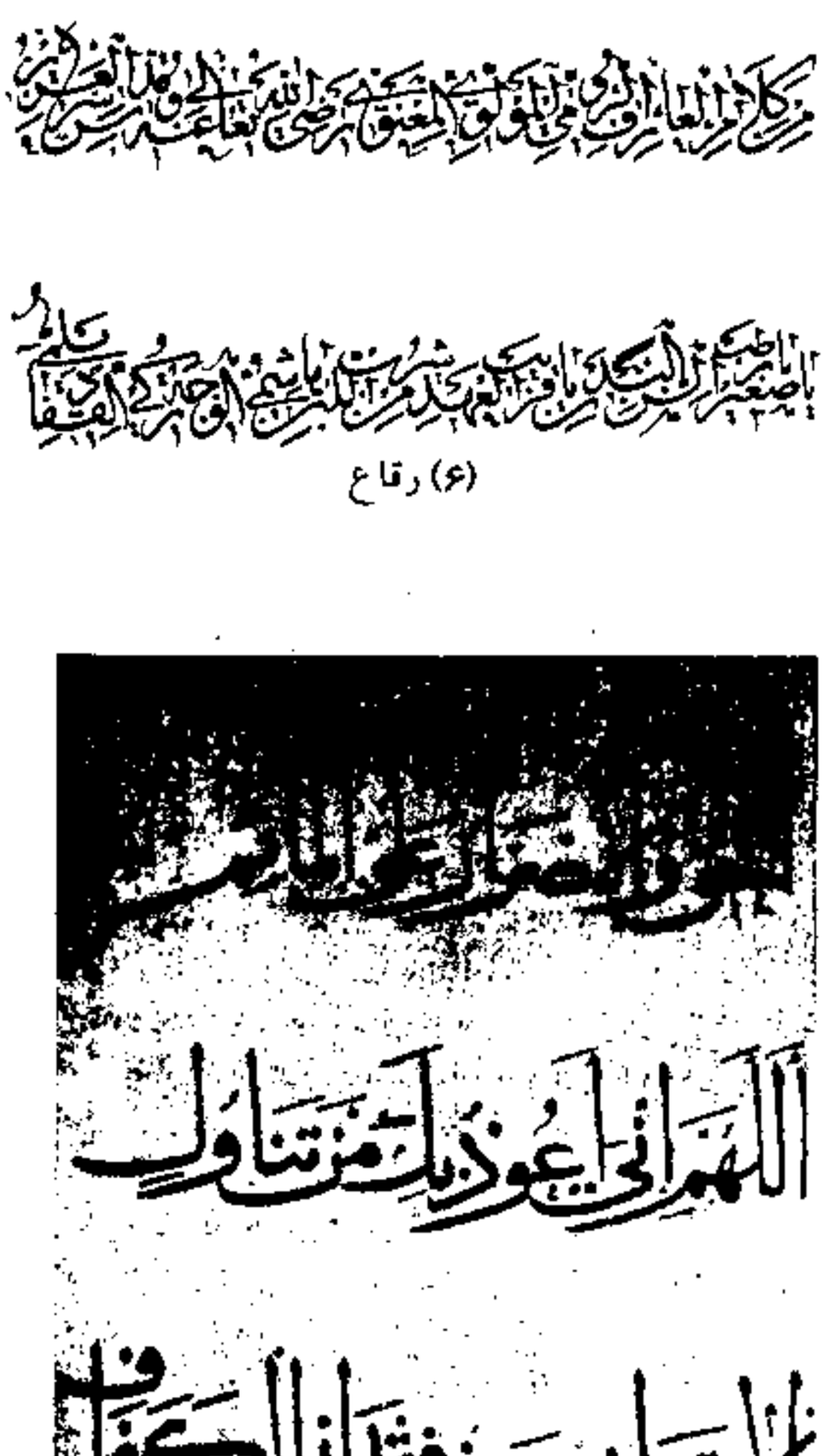

(۶) رقاع

(۷) ریحانی

(۹) ثلث

(۸) شیوه‌ای در محقق

(۱۱) مغربی

(۱۵) ریحانی

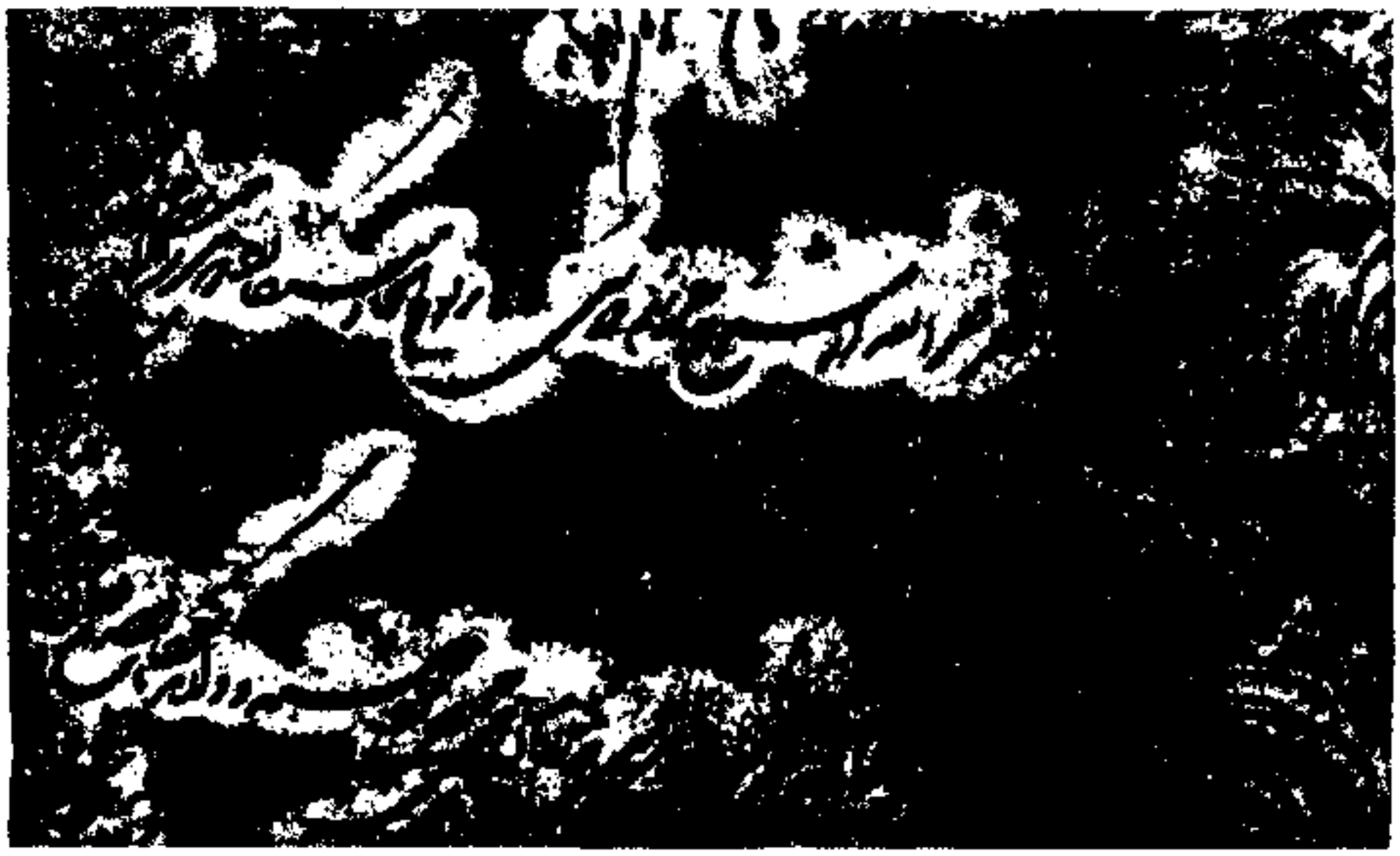

(۱۶) شکسته



(۱۲) ثلث، نسخ، ثلث، رقاع



(۱۷) شکسته

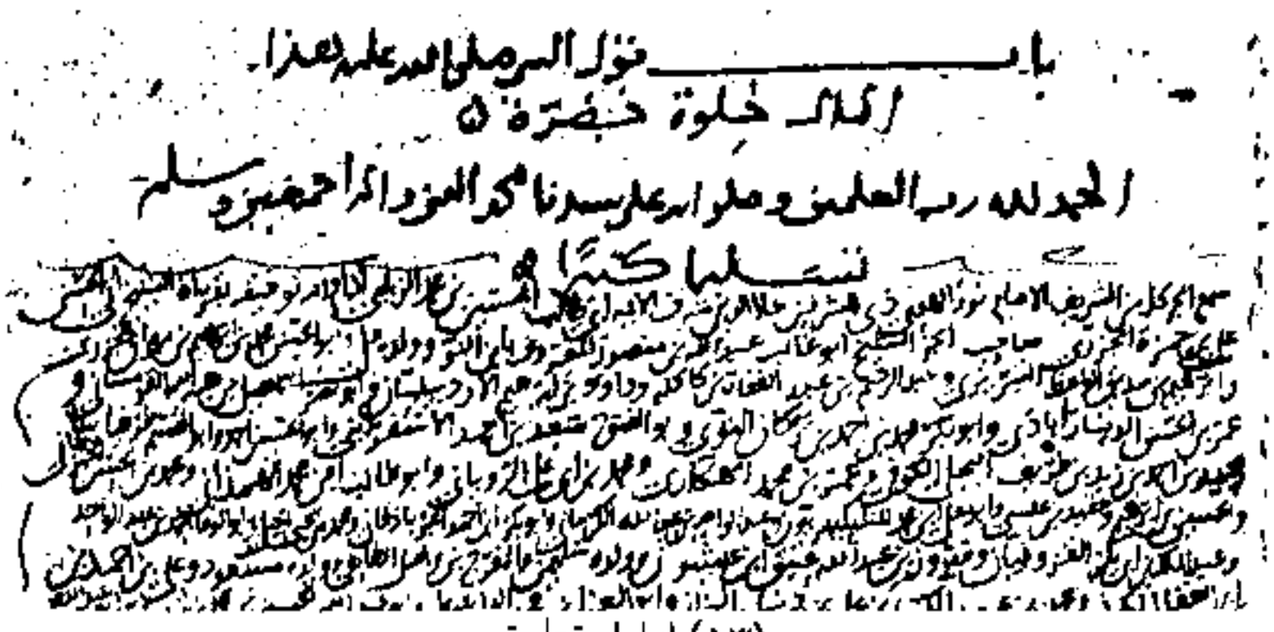

(۱۳) اوایل تعلیق



(۱۴) تعلیق

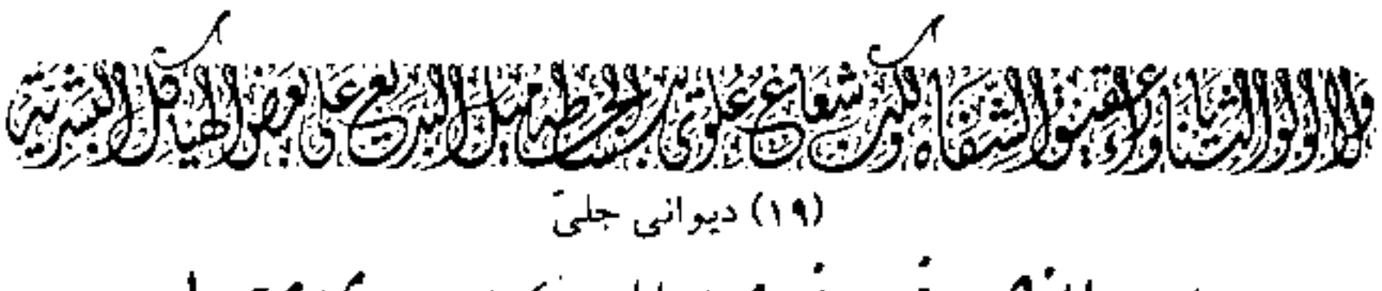

(۱۸) دیوانی

(۱۹) دیوانی جلی

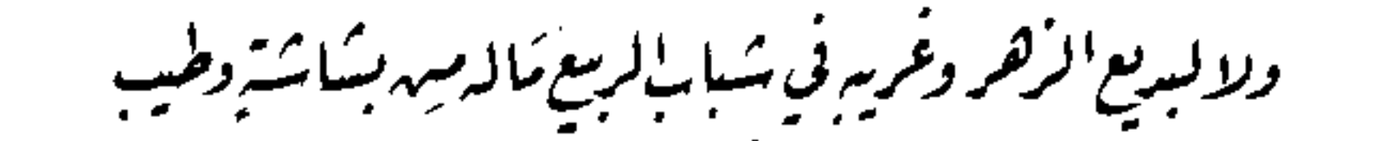

(۲۰) رُقعی بلاد عرب



(۱۵) نستعلیق

(۱)، (۲)، (۳)، و (۱۳) از دایرةالمعارف اسلام

(۵) و (۸) از کتاب جامع محاسن کتابة الکتاب (بیروت، ۱۹۶۲)

(۷)، (۹)ـ(۱۲)، و (۱۴)ـ(۱۷) از مجموعه‌های متعلق به آقای فخرالدین نصیری امینی

(۱۸)ـ(۲۰) از المنجد (بیروت، ۱۹۶۵)

خطوط مثلثاتی: ← مثلثات.

خطوة الحمار، گیاه، ← پای خر.

خط هم‌ابر: ← هم‌ابر، خط.

خط همایون: ← تنظیمات.

خط همبارش: ← همبارش، خط.

خط همچند: ← همچند، خط.

خط همدما: ← همدما، خط.

خط همژرفا: ← همژرفا، خط.

خط همشورا: ← همشورا، خط.

خط همشید: ← همشید، خط.

خط همفشار: ← همفشار، خط.

خط هملرز: ← هملرز، خط.

خطیب اربلی (xatibe erbeli)، شهرت **بدرالدین ابوالمعالی محمد ابن علی** (abo'l-maʿāli)، مت ۶۸۶ هق، عالم نظری موسیقی. از آثارش کتاب منظوم جواهر النظام فی معرفة الأنغام است، در موسیقی، که آنرا در ۷۲۹ هق بنظم درآورد (چاپ بیروت ۱۹۱۳). در دربار شمس الدین صالح، از ملوک أرْطُقی ماردین، رسالة فی تعریف العلوم را تألیف کرد (۷۳۷ یا ۷۳۸ هق).

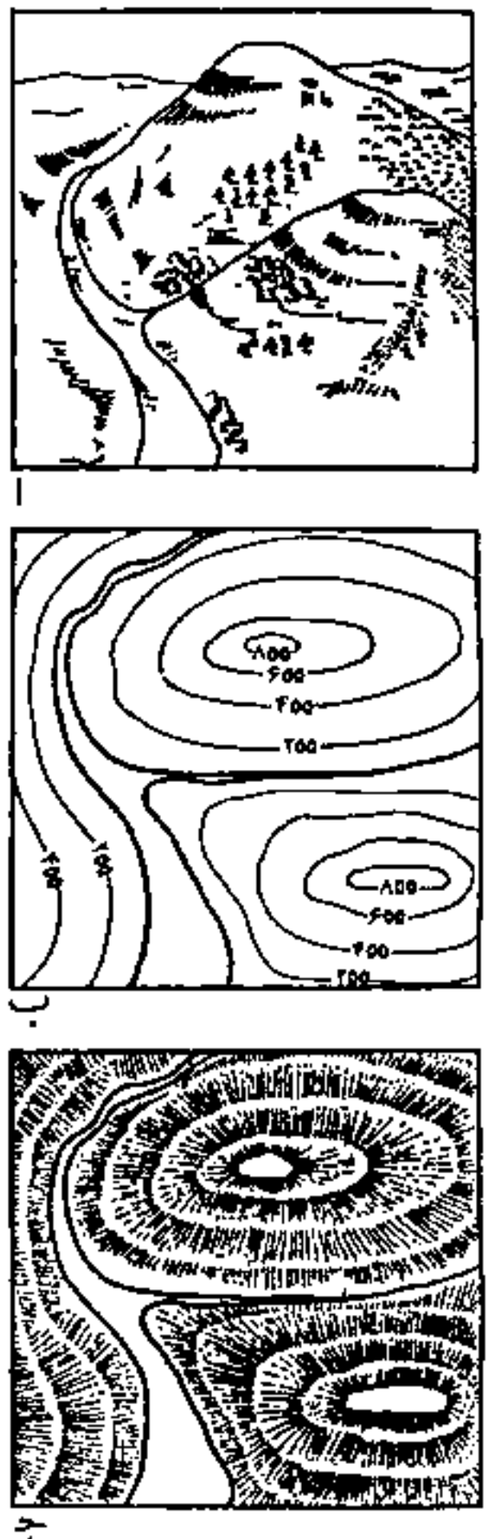

(ا) منظره‌ی مایل هوائی. (ب) نقشه با خطوط تراز. (ج) نقشه با پرداز. (مقاله‌ی خطوط تراز، ص۹۵۳).

خطیب بغدادی (xatibe baqdādi)، شهرت **ابوبکر احمد ابن علی ابن ثابت،** معروف به **حافظ شرق،** ۳۹۲-۴۶۳ هق، حافظ معروف حدیث، و فقیه و مورخ و ادیب عرب. اصلا از مردم حوالی بغداد بود. در طلب حدیث به بصره، نیشابور، اصفهان، همدان، و دمشق سفر کرد. سرانجام در بغداد اقامت گزید، و مانند پدر خطیبی پیشه کرد، و بهمین مناسبت بعدها به خطیب بغدادی معروف شد. وی در آغاز حنبلی بود، و سپس شافعی شد، و حنابله سخت بدشمنی با او برخاستند. خطیب بغدادی نزد قائم خلیفه و وزیرش ابن مسیلمه (ebne mosayleme) مقرب بود، و پس از فتنه‌ی باسیری و برافتادن ابن مسیلمه، ناچار به شام گریخت، و در آنجا گرفتاریها یافت. پس از اینکه سلاجقه امنیت را در بغداد برقرار کردند، دگر بار به بغداد بازگشت، و سال بعد درگذشت.

معروفترین آثار وی، که تعداد آن را بیش از ۶۰ و گاه نزدیک به ۱۰۰ تألیف شمرده‌اند، تاریخ بغداد است. از آثار دیگرش الکفایه فی معرفة اصول علم الروایه، تقیید العلم، الجامع لاخلاق الراوی و السامع، المتفق و المفترق، البخلاء، الفقیه و المتفقه، و جز آنهاست.

خطیب تبریزی (xatibe tabrizi)، شهرت **ابو زکریا یحیی ابن علی شیبانی،** ۴۲۱-۵۰۲ هق، ادیب و عالم فقه اللغه‌ی عربی. در تبریز تولد و در بغداد پرورش یافت. نزد عبدالقاهر جرجانی، خطیب بغدادی، و ابوالعلاء معری تحصیل کرد. معروف است که برای یافتن کسی که مشکلات کتاب التهذیب ابومنصور ازهری را بر وی حل کند، مجلدات آن را در کیسه‌ای از تبریز تا معره (نزدیک حلب) پیاده بر دوش کشید تا به محضر ابوالعلاء معری رسید. از آثارش شرح دیوان الحماسه (سه شرح بر دیوان حماسه‌ی ابوتمام دارد)، تهذیب اصلاح المنطق (← اصلاح المنطق)، شرح دیوان متنبی، و شرح سقط الزند (saqto 'z.zand) (دیوان ابوالعلاء معری) است. وی به خوش‌پوشی، شادخواری، و باده‌نوشی شهرت داشته است، و از اینجهت، متشرعان در حق او نیز مانند استادش ابوالعلاء معری طعن میکرده‌اند.

خطیب دمشقی: ← خطیب قزوینی.

خطیب قزوینی (xatibe qazvini)، شهرت **ابوالمعالی جلال‌الدین محمد ابن عبدالرحمان،** ۶۶۶-۷۳۹ هق، قاضی و خطیب و فقیه، و از ادبای مشهور زبان عرب. اصلش از قزوین و مولدش موصل بود. بسبب آنکه یک چند خطیب جامع دمشق شده بود، به خطیب دمشقی نیز شهرت یافت. وی چندی در ناحیه‌ی آناطولی عنوان قضا داشت، و سپس در دمشق (از ۷۲۴ هق) و بعد در مصر (از ۷۲۷ هق) قاضی شد. سرانجام دگر بار در دمشق منصب قضا یافت، و در همانجا درگذشت. وی مردی تیزهوش، فصیح، خوش‌خط، کریم، و حامی فقرا و ضعفا بود، و بیشتر مالی را که بدست میآورد انفاق مینمود. از آثارش تلخیص المفتاح (در معانی و بیان) و الایضاح (شرح تلخیص المفتاح) است. خطیب قزوینی در ادب فارسی و ترکی نیز دست داشت.

خطیر کلا (xatir kalā)، ده (جه ۱٬۸۳۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بالاتجن، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۹ کیلومتری جغ شاهی. زیارتگاه دارد.

خفاجه (xafāja) [خفاجة ابن عمرو (te 'bne-amr)]، بطنی (← انساب) از قبیله‌ی عقیل ابن کعب (← عقیل) از اعراب عدنانی. پیش از اسلام در جش مدینه میزیستند، و در آنجا مزرعه‌ها و قرائی چند داشتند. بعد از اسلام، به حدود شام و عراق آمدند. این قبیله یک چند تحت فرمان حمدانیان بوده‌اند، و در اطراف حله سکونت داشته‌اند، و در مواقع هرج و مرج دست به دزدی و غارتگری میزده‌اند. ذکر امرای آنها، که از حدود ۳۷۴ تا ۴۵۵ هق در بین این طایفه امارت‌گونه‌ای داشته‌اند، در کتب تواریخ (از جمله کامل ابن اثیر) آمده است. قبیله‌ی خفاجه مدتها به راهزنی و کشتار و تاراج شهرها اشتغال داشتند؛ در آبشخورهای سر راه حج، راه بر کاروانها میبستند، و حجاج را تاراج میکردند و میکشتند و جمعی را هم به اسارت میبردند. خاقانی و سعدی، بمناسبت سفر حج، به رهزنی آنها اشاره کرده‌اند. خفاجه چندین بار سرکوبی شدند، و گاه تا حدود شام عقب نشستند. اعراب بنی کعب خوزستان، بنا بر مشهور، تیره‌ای از خفاجه‌ی عراق بوده‌اند.

خفاجة ابن عمرو: ← خفاجه.

خفاجی (xafāji)، شهرت **شهاب‌الدین احمد ابن محمد ابن عمر** (omar)، معروف به **شهاب الدین مصری،** ح ۹۷۹-۱۰۶۹ هق، ادیب و قاضی فقیه مصری. فقه حنفی و شیعی و نیز طب تحصیل کرد. پس از سفر حج به قسطنطنیه رفت، و به کسب علم ادامه داد، و ریاضیات نیز آموخت. مدتها در نواحی تابعه‌ی عثمانی منصب قضا داشت. از آثار متعددش شرح درّة الغواص حریری، عنایة القاضی (حاشیه‌ی تفسیر بیضاوی)، نسیم الریاض (شرح شفاء از قاضی عیاض، در حدیث)، خبایا الزوایا، ریحانة الالباء، طراز المجالس، و شفاء الغلیل فی ما فی کلام العرب من الدخیل است.

خفاجیه، خوزستان، ← سوسنگرد.

خفاش (xoffāš) یا **شب‌پره** (šab.pare)، پستانداری از راسته‌ی دستبالان (لتی Chiroptera)، که در بیشتر مناطق معتدله و استوائی یافت میشود، و تنها پستانداری است که مانند پرندگان حقیقی میتواند بپرد. بال آن پرده‌ای است که در میان استخوانهای دراز چهار انگشتش کشیده شده، و در بیشتر اقسام خفاشها، همین پرده مابین دستها و پاها تا دم امتداد یافته است. شست آن کوچک و چنگالدار و از پرده‌ی بال جدا است. خفاشان بیشتر شب‌پرواز هستند، و حس باصره‌ی آنها ضعیف است. ثابت شده است که بعضی از خفاشهای عادی نوعی سامعه‌ی سوناری (← سونار) دارند، و گوش آنها قادر است که فریادهای سوپرصوتی (← صوت) آنها را که در برخورد با اشیاء مجاور منعکس میشود دریابد. از این طریق، خفاش، با دریافت پژواک صداهای سوپرصوتیی که خود صادر میکند، وضع دیوارها و استالاکتیتها را در غارها، و اثاثه را در اطاق، تشخیص میدهد، و در پرواز، از تصادم با آنها احتراز میکند. در مناطق معتدله بعضی از آنها زمستان را در سردابها و غارها بسر میبرند و بعضی کوچ میکنند. بیشتر خفاشها جانوران مفیدی هستند، و حشرات مضر را می‌خورند. چون خفاش فقط در شب پرواز میکند، در ادبیات فارسی، بعنوان مظهر فرار از آفتاب آمده است. نیز ← وامپیر.

خفاشی، عظم: ← سر.

خفته، در اصطلاح بنائی، ← خفته و راسته.

خفته و راسته (xofteo rāste)، در اصطلاح بنائی، طرحی برای احداث سقفهای آجری و ازاره، که در آن، آجرها را منظماً عمود بر یکدیگر قرار میدهند، بطوری که بترتیب یک آجر افقی (خفته) و یک آجر عمودی (راسته) واقع شود.

خفر (xafr)، ده (جه ۴۰۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان مرکزی شهرستان نطنز، ۷ کیلومتری ش نطنز.

خفر، دهستان (جه ح ۱۵٬۰۰۰؟)، بخش خفر. شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳۷ (؟) آبادی. رود قره آغاج از آن میگذرد. بخش **خفر** (جه ح ۱۷٬۰۰۰؟) از دو دهستان خفر و گوکان تشکیل یافته است، و کوه سفیدار آنرا از بخش سیمکان جدا میکند. مرکز بخش ده باب انار است.

خفرع[1] (xefraʿ)، ینـ **خفرن** (xefren)، نق ۲۸۶۹؟

(1)Khafra; Khafres; Chephren

قم، پادشاه مصر قدیم از سلسله‌ی IV؛ بانی دومین هرم از اهرام مصر (← اهرام) در جیزه. در بعضی مآخذ آغاز سلطنتش ح ۲۵۵۶ ق‌م ضبط شده است.

خفرک (xafrak)، دهستان (جم ح ۷٬۰۰۰؟)، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. از ل به ارتفاعات سیوند، و از ج به ارتفاعات تخت جمشید و کوه رحمت و دهستان مرودشت محدود است. از آبادیهای بزرگ آن سیوند است.

خفرن، شاه مصر قدیم؛ ← خفرع.

خفری (xafri)، شهرت **شمس‌الدین محمد ابن احمد**، معروف به **فاضل خفری** (fāzele)، ف ۹۵۷ هق، حکیم و متکلم ایرانی، از مردم فارس. بقولی مذهب تسنن داشت، و از ترس شاه اسماعیل صفوی شیعه شد، و بعضی گویند پنهانی مذهب شیعه داشت، و در زمان این پادشاه آنرا آشکار کرد. بهر حال مورد توجه و اعتماد و علاقه‌ی محقق کرکی بود. از آثارش سواد العین فی شرح حکمة العین، تکمله (در شرح تذکره‌ی خواجه نصیرالدین طوسی)، منتهی الادراک (در هیئت)، و حواشی وی بر اوایل شرح تجرید و مبحث الاهیات آنست.

خفیف، بحر (xafif) [عربی، = سبک]، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار دو بار فاعلاتن مفاعلن فَعِلاتن (از اصل فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن بزحاف خبن) پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند

ماه من طاقت فراق ندارم
جز بوصل تو اشتیاق ندارم
(– U – –/– U – U/– – UU/– – –).

خلأ[1] (xala')، قسمتی از فضا که بکلی خالی از ماده باشد. خلأ باین معنی را خلأ مطلق یا خلأ کامل گویند، و آن مفهومی ذهنی بیش نیست، زیرا ایجاد آن تا کنون ممکن نشده است. معذلک، اگر محفظه‌ای که نسبت به هوا نفوذناپذیر است مملو از هوا یا گازی دیگر باشد، و این مواد را تا حد امکان بوسیله‌ی تلمبه‌ی تخلیه‌ی هوا از محفظه خارج کنیم، رقت ماده‌ی باقیمانده را می‌توان بحدی رسانید که تشخیص وجود این ماده جز بوسیله‌ی آزمایشهای فوق العاده دقیق ممکن نباشد. عملا فضائی را که ماده‌ی موجود در آن خارج کرده شده است، بر حسب رقت ماده‌ی باقیمانده و سهولت تشخیص آن، به خلأ جزئی و خلأ عالی تقسیم میکنند، که هر یک درجاتی دارد.

اولین طریقه‌ی تولید خلأی عالی که از آن خبر داریم بوسیله‌ی ا. توریچلی (۱۶۰۸–۴۷) اختراع شد (← بارومتر). خلأ توریچلی مدتها خلأ کامل محسوب میشد، ولی حقیقت غیر از اینست، زیرا "فضای خالی" بالای لوله‌ی توریچلی محتوی مقادیر خرد بخار جیوه و هوا میباشد. بعلاوه، طریقه‌ی توریچلی برای ایجاد عملی خلأهای عالی نامناسب است. در عمل، تولید خلأ از طریق خارج کردن هوای محفظه‌ی مورد نظر بوسیله‌ی تلمبه‌های مخصوص صورت میگیرد (← تلمبه). نخستین تلمبه‌های تولید خلأ، که هنوز هم در مواردی که خلأهای عالی مورد نیاز نباشد بکار میروند، اساساً مانند تلمبه‌های مکشی برای کشیدن آب هستند (← تلمبه). هر ضربه‌ی چنین تلمبه‌ای جزئی از گاز موجود در محفظه‌ای را که میخواهند در آن خلأ ایجاد کنند میکشد. ایجاد خلأ کامل باین وسیله ممکن نیست، زیرا اولا مستلزم تعدادی نامتناهی از ضربات تلمبه است، و ثانیاً نمیتوان از نشط گاز در اطراف پیستون تلمبه جلوگیری کرد. برای تولید خلأهائی که در ساختن چراغهای برق و در تحقیقات علمی کنونی مورد نیاز است به وسایل دیگر متوسل میشوند. گایلر در ۱۸۵۵ تلمبه‌ای جیوه‌ای برای این منظور اختراع نمود، که در آن اصل توریچلی را برای ایجاد خلأ مورد استفاده قرار داد. بدین وسیله میتوان فشار گاز داخل محفظه را به ۱/۱۰۰٬۰۰۰ فشار جو تقلیل داد. در ح ۱۸۶۵ ه. ی. ف. شپرنگل تلمبه‌ی جیوه‌ای کاملتری اختراع نمود که بوسیله‌ی آن میتوان خلأهای بسیار عالی ایجاد نمود.

تولید خلأ در تحقیقات علمی و در بسیاری از اسبابها بکار میرود (مثلا ← تخلیه‌ی برقی؛ لوله‌ی خلأ). جاروهای برقی، که بوسیله‌ی مکش هوا گرد و غبار را از در و دیوار و کف اطاق و اثاثه بر طرف میکنند، دارای سه جزء اصلی هستند که یکی از آنها تلمبه‌ای است برای ایجاد خلأ؛ دومی جداساز (jodā.sāz) است، که گرد و غبار هوای درون‌کشیده را نگاه میدارد؛ و سومی دهانه‌ای است، که بر سطحی که میخواهند آنرا تنظیف کنند میگذرد.

خلاب[2] (xalāb)، زمینی نرم و تر که زیر پا می‌لرزد یا پا در آن فرو میرود (قـ خلاش؛ باتلاق).

خلار (xollār)، ده (جم ۱٬۱۲۸ س‍ث ۱۳۳۵ هش)، دهستان همایجان، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۵۱ کیلومتری چ‍ش اردکان. محصولش انگور است؛ شراب معروف خلار، که در شیراز تهیه میشود، از این محل نام گرفته است.

خلاش[3] (xalāš)، زمینی نرم و تر و اسفنجی، که در اصل دریاچه‌ی بدون مدخل و مخرجی بوده و اکنون عمدةً از خزه‌ها و ثعلب‌ها و سایر نباتات پوسیده یا در حال پوسیدن تشکیل یافته است. محیط خلاش اسیدی است و ازین رو بقایای حیوانات و گیاهان ازمنه‌ی قدیم در آن محفوظ میماند. تورب و اسفاگنوم از آن بدست میآید.

خلاصة الاخبار (xolāsato 'l.'axbār)، کتابی در تاریخ، بفارسی، از غیاث‌الدین حسینی، معروف به خواند میر، دخترزاده‌ی میر خواند مؤلف روضة الصفا. خلاصة الاخبار تلخیص‌گونه‌ای است از روضة الصفا، و مؤلف آن را در حدود سنه‌ی ۹۰۵ هق بپایان آورده است.

خلاصة الاشعار و زبدة الافکار (xolāsato 'l.'aš'ār va zobdato 'l.'afkār)، تذکره‌ی شاعران فارسی‌زبان، با ذکر نمونه‌های فراوان از شعرهای ایشان، اثر تقی‌الدین کاشی، از تذکره‌نویسان عهد صفویه. مؤلف ترجمه‌ی شاعران را در تذکره‌ی عظیم خویش بترتیب تاریخی گرد آورده، و لاحقه‌ای در باب شاعران معاصر خویش بدان افزوده است. تألیف اصل کتاب در ۹۸۵ هق بوده است، و لاحقه در ۹۹۳ بدان افزوده شده است. مؤلف کتاب را یک بار نیز در ۱۰۱۶ هق اصلاح و تکمیل کرده است.

خلاصة الاعصار فی تاریخ بختیار؛ ← تاریخ بختیاری.

خلاصة الافکار (xolāsato 'l.'afkār)، تذکره‌ی شاعران فارسی‌زبان، اثر ابوطالب تبریزی اصفهانی، از تذکره‌نویسان عهد صفویه. خلاصة الافکار را مؤلف در بین سالهای ۱۲۰۵ و ۱۲۰۷ هق بپایان برده است، و این کتاب از جمله‌ی مآخذ تذکره‌ی معروف مجمع الفصحاء است.

خلاصة التواریخ (xolāsato 't.tavārix)، کتابی معروف در تاریخ هندوستان، اثر سنجان رای منشی، از دبیران فارسی‌نویس قرن ۱۱م هق در هندوستان. تألیف خلاصة التواریخ در ۱۱۰۷ هق بپایان رسیده است. مؤلف مجموعه‌ای از منشآت نیز دارد که موسوم است به خلاصة المکاتیب.

خلاصة المکاتیب؛ ← خلاصة التواریخ.

خلاط (xelāt)، شهر؛ ← اخلاط.

خلاف، در قانون جزا؛ ← جرم.

خلافت (xelāfat)، جانشینی و نیابت از کسی که درگذشته است. شخصی را که دارای این منصب است خلیفه میگویند (← خلیفه). در اصطلاح مسلمین، خلافت در اصل متضمن معنی خلافت رسول الله است، اما بعضی از خلفا (مثلا مأمون عباسی) نیز عنوان خلیفة الله بخود میداده‌اند، یا آنکه از طرف خوشامدگویان باین عنوان یاد می‌شده‌اند.

خلاق المعانی؛ ← کمال‌الدین اسماعیل.

خلال (xallāl)، شهرت **شمس‌الدین محمد ابن سالم**، مؤلف کتابی بنام کتاب الجفر الکبیر (در جفر) که در نیمه‌ی اول قرن ۸م هق احتمالا در قلمرو ممالیک رونق داشت.

خلج (xalaj) [اصلا شاید قلج (qalac)]، نام یکی از قبایل ترک. خلجها در قرن ۴م هق در قسمت جنوبی افغانستان کنونی، بین سیستان و هند، می‌زیستند. خلجها ظاهراً هیچگاه واحد سیاسی مستقلی نبوده‌اند، بلکه هر جا ذکر آنها رفته است بعنوان سربازان مزدور یا مستحفظین فرمانروایان خارجی بوده است، و سرکردگان آنها گاه سلسله‌های مستقلی تشکیل داده‌اند، که معروفترین آنها سلسله‌ی خلجی هند است. بموجب بعضی اقوال، غلجائیهای افغانی‌زبان بعضی از نواحی چ و چ‍ش افغانستان کنونی اعقاب افغانی‌شده‌ی خلجها هستند.

در ایران، بنا بر مشهور خلجها نخست به عراق عجم مهاجرت کردند، و خلجستان در آنجا از آنان نام گرفته است. قشقائیها را نیز غالباً از اعقاب خلجها میشمارند (← قشقائی).

خلجان (xelejān)، ده (جم ۲٬۹۸۱ س‍ث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سردرود، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۱ کیلومتری ل اسکو.

خلجستان (xalajestān)، دهستان، بخش خلجستان، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۷۹ (؟) آبادی. ناحیه‌ی خلجستان از ترکان خلج نام گرفته است، و زمانی جزء ساوه بود، و ساوه را اغلب خلجستان میخواندند. بعدها از محالات (← محال) قم گردید. در بهمن ماه ۱۳۳۶ هش، که شهرستان تفرش تأسیس شد، بخش خلجستان‌مرکب از دهستانهای دستجرد، راهجرد، و وزوا‌تابع آن شهرستان و مرکزش دستجرد قرار داده شد.

خلجی (xalji, xel–)، عنوان دو سلسله از سلاطین مسلمان هند، که هر دو بنا بر مشهور اصلا از

(۱) vacuum (۲) quagmire (۳) bog

طوایف غلزائی یا غلجائی بوده‌اند، و یکی در ۶۸۹–۷۲۰ هق در دهلی، و دیگری در ۸۴۰–۹۳۷ هق در مالوا حکمرانی کرده است.

I ـ خلجیان دهلی، مؤسس سلسله‌ی خلجیان دهلی، جلال‌الدین فیروز (← **فیروز شاه خلجی**)، بعد از یک فرمانروائی کوتاه، بدست برادرزاده و داماد خود **علاءالدین خلجی** بقتل رسید. چندی بعد، علاءالدین بر عموزاده‌ی خود رکن‌الدین ابراهیم نیز که بجای پدر نشسته بود دست یافت، و او را کور کرده بسلطنت دهلی نشست. سلطنت علاءالدین ۲۰ سال طول کشید، و در زمان او قلمرو سلاطین دهلی وسعت تمام یافت. بعد از وفات (۷۱۵ هق) وی، پسر خردسالش شهاب‌الدین عمر، که ۵ یا ۶ سال بیش نداشت، اسماً امارت یافت، اما قدرت در دست ملک نائب، خواجه‌سرای دربار، بود. برادر بزرگتر شهاب‌الدین، **قطب‌الدین مبارکشاه**، به خدعه مدعیان را برکنار کرده بسلطنت نشست (۷۱۶ هق)، اما سلطنت خود او نیز طولی نکشید، و بدسیسه‌ی یکی از غلامان خویش، نامش خسرو خان، بقتل رسید (ربیع الاول ۷۲۰ هق). خسرو خان هم با لقب ناصرالدین خسرو شاه مدتی کوتاه حکومت کرد، اما بوسیله‌ی غازی ملک (بعداً غیاث‌الدین تغلق شاه، مؤسس سلسله‌ی **تغلقیه**) کشته شد، و حکومت سلسله‌ی خلجی دهلی برافتاد (شعبان ۷۲۰ هق).

II ـ خلجیان مالوا (مالوه)، مؤسس این سلسله، **محمود I خلجی**، در واقع وارث حکومت غوریان مالوا شد، که خود وزارت آنها را داشت، و بنام محمود شاه خلجی سلطنت کرد (۸۴۰–۸۷۳ هق). سلطنت او در آغاز امر با تحریکات امرای گجرات و طغیانها و نارضائیهای داخلی مواجه شد، و سپس در منازعات مستمر خارجی گذشت. بعد از وفات او، پسرش غیاث‌الدین، معروف به غیاث شاه، امارت کرد (۸۷۳–۹۰۶ هق)، و سلطنت آرام او در آخر عمر بسبب مداخلات و منازعات پسرانش منقض شد، و آخر کار نیز ظاهراً بدسیسه‌ی پسر بزرگ خویش ناصرالدین مسموم شد. بعد از او، ناصرالدین، معروف به ناصر شاه، که در دوره‌ی پدر نیز بر غالب امور مسلط بود، فرمانروائی یافت، و سلطنت (۹۰۶–۹۱۷ هق) او، با وجود کوتاهی، غالباً ناآرام و آکنده از قساوت بود، و در آخر با نارضائی و طغیان پسران خویش مواجه شد. جانشین او، **محمود II خلجی**، با وجود شجاعت، از تدبیر بهره نداشت، و سلطنتش مواجه با مخالفت امرا و ظهور مدعیان شد. پس از رفع این مشکلات نیز، بسبب بی‌تدبیری، آلت دست وزرا و امرای خویش شد، و رفته رفته تحت حمایت و استیلای ملوک گجرات درآمد، و عاقبت مملکتش بدست ملوک گجرات افتاد، و خود او اسیر و زندانی شد، و هم در زندان بقتل رسید (۹۳۷ هق). با مرگ او سلطنت سلسله‌ی خلجی مالوا نیز در حقیقت منقرض شد، و مالوا یک چند جزو قلمرو سلاطین گجرات گردید.

خلخ (xallox) یا **خرلخ** (xarlox) یا **قرلق** (qarloq)، چینی کو-لو-لو (kololu)، عده‌ای از طوایف ترک که مسکن اصلی آنها حدود غ جبال آلتای بوده است. مقارن دوره‌ی بسط فتوحات اعراب در ترکستان، خلخها بر ضد چینیها شوریدند (۱۳۳ هق) و اعراب را یاری کردند، و سبب پیروزی آنها شدند. در ۷۶۶ بم (۱۴۸ یا ۱۴۹ هق) در دره‌ی رود چو مستقر شدند، و تا حدی اهمیت سیاسی یافتند. امرای آنها عنوان یبغو (yabqu) داشتند، که معرب آن جبغو و جبغویه (jabquya) است. بعد از ۸۴۰ بم (۲۲۵ یا ۲۲۶ هق)، که اویغورها بوسیله‌ی قرقیزها از مغولستان رانده شدند، خلخها از طرف شرق مواجه با فشار اویغورها شدند. رابطه‌ی خلخها با قراخانیان یا **ایلک‌خانیان** درست روشن نیست، ولی سرانجام در ح ۹۴۳ بم (ح ۳۳۱ هق) امرای قراخانی کاشغر در دره‌ی چو نفوذ کردند، و خلخها و سایر طوایف این ناحیه جزء قلمرو آنان گردیدند. بقول طبری، دسته‌ای از طوایف خلخ از ۱۱۹ هق (۷۳۷ بم) در **طخارستان** بر مسیر علیای آمو دریا میزیستند.

بیشتر طوایف خلخ، کارشان کشاورزی، شبانی، و صیادی بوده است، و مردمانی بوده‌اند آمیزنده و خوشخوی. بسبب مجاورت تبت، سرزمین خلخ در ادب فارسی به مشک‌خیزی معروف شده است. چنانکه ترکان خلخی هم، مثل ترکان یغما، به زیبائی و چالاکی و دلربائی معروف بوده‌اند. نیز ← چگل.

خلخال (xalxāl)، شهرستان، ج‌ش استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش **هروآباد**. از ش به کوههای طالش، از ج به شهرستان زنجان، از غ به شهرستان میانه، و از ل به شهرستان اردبیل محدود است. مشتمل بر بخشهای حومه، **شاهرود**، **کاغذکنان** (سد قاضیلو نزدیک آبادی قاضیلو از این بخش است)، **سنجبد**، و **خورش رستم** میباشد. جبال بزقوش در غ و کوههای قراول در ج آن قرار دارند، بلندترین قله‌اش آق داغ (ج هروآباد) است. کوههای این ناحیه راههای صعب العبوری در آن پدید آورده‌اند. رود قزل اوزن و بعضی از ریزابه‌هایش از آن میگذرند. از جمله **کیوی**، که کمی پایینتر از پل پردلیس (pardalis) به قزل اوزن میریزد؛ و **شاهرود** کوچک، که نزدیک میانسرا (miānsarā) بآن میریزد. در طرفین این رودها برنج و پنبه بعمل میآید. فلاتهای مرتفع خلخال حتی در آغاز قرن ۱۹م در زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه در حکم "انبار غله" بود، و وی گندم مورد نیاز را از آنجا تأمین میکرد.

ناحیه‌ی خلخال از شهری بهمین اسم، که محل آنرا در ۱۲ فرسنگی ج اردبیل ذکر کرده‌اند، نام گرفته است، و نام خلخال آذربایجان پیش از زمان یاقوت (۵۷۵–۶۲۶ هق) دیده نمیشود. نام شهر خلخال را بعضی مرتبط دانسته‌اند با نام شهر قدیم خلخال واقع در ناحیه‌ی اوتی در ماوراء قفقاز، که ذکر آن در مآخذ یونانی و ارمنی بین قرون ۲م و ۵م بم بعنوان اقامتگاه زمستانی شاهان ارمنستان و سپس شاهان آلبانیا (اران) آمده است، و این ناحیه‌ی اوتی بر ساحل راست رود کورا در حدود گنجه و شمکور کنونی واقع بوده است. مرکز ناحیه‌ای که بعداً خلخال خوانده شد فیروزآباد نام داشت، که محل آنرا مطابق با قبخ (نزدیک رود کیوی) شمرده‌اند. پس از ویران شدن فیروزآباد، شهر خلخال مرکز ناحیه شد، و ناحیه نیز بنام مرکزش موسوم گردید. نیز ← طارم.

خلخالی، سید عبدالرحیم (xalxāli)، ف ۱۳۲۱ هش، از آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان در نهضت مشروطیت ایران. در نشر روزنامه‌ی یومیه‌ی مساوات همکاری داشت. در ۱۳۰۶ هش طبع قدیم‌ترین نسخه‌ی تاریخدار دیوان حافظ (مورخ ۸۲۷ هق، یعنی ۳۵ سال بعد از وفات حافظ) را به انجام رسانید. رساله‌ی حافظنامه (تهران، ۱۳۲۰ هش)، در شرح حال و وصف اشعار حافظ و مطالب دیگر مربوط به دیوان وی ازوست. همچنین در طبع و نشر سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام‌الملک و نوروزنامه‌ی خیام نیز وی مباشرت و معاضدت داشت.

خلد برین (xolde barin)، منظومه‌ای مختصر از وحشی بافقی. تعداد ابیات آن ۵۹۲ بیت است، و شاعر در نظم آن ظاهراً تا حدی بتقلید مخزن الاسرار نظامی نظر داشته است. منظومه‌ی وحشی بر همان وزن مخزن الاسرار و مشتمل است بر شش روضه، که در طی آنها، علاوه بر پند و اندرز، چند حکایت نیز بر سبیل تمثیل آمده است.

خلدی (xaldi)، منسوب به خلدیه (نام دیگر مملکت باستانی وان یا اورارتو)، یا ساکنین آن یا زبان آنها.

خلر (xollar)، (*Pisum sativum*)، گیاه یکساله‌ی پیچنده از تیره‌ی پروانه‌واران. دانه‌های آن در نیامها جا دارد، و دارای مواد پروتئینی فراوان، و بسیار مغذی است. نیامهای بعضی از اقسام آن نیز خوراکی است. گیاه آن بعنوان علوفه هم مصرف میشود. نخود فرنگی نام یکی از اقسام آن در ایران است.

خلعت‌بری، محمد ولی خان: ← سپهدار تنکابنی.

خلعت‌پوشان[1] (xal'at.pušān)، مراسم اعطای خلعت [= جامه و جز آن، که بزرگی به کسی اعطا کند]؛ و (توسعاً)، اعطای لباس یا نشان یا علامت عنوان، مقام، منصب، یا مزایائی با تشریفات مربوط. این رسم در ایران معمول بوده است، و موقعی که شاه کسی را به مقام مهمی میگماشت، خلعتی باو میداد، از قبیل جامه‌ی خود، یا جبه و ردا، یا قلمدان.

در نظام فئودالیته، خلعت‌پوشان به مراسم و تشریفات واگذاری زمین (← فیف) از طرف خاوندان بزرگ به اتباع آنان اطلاق میشود. مراسم این واگذاری این بوده است که باجگزار یا زیردست نسبت به خاوند سوگند وفاداری و زیردستی یاد میکرد، و سپس خاوند کلوخ یا ترکه یا پاره‌سنگ یا شیء دیگری مربوط به زمین بعنوان نشانه‌ی این واگذاری به وی اعطا مینمود. این تشریفات وظایفی بر خاوند مقرر میکرد، که عمده‌ترین آنها حمایت منافع کسی بود که خلعت‌پوشان در مورد او انجام گرفته بود.

در مورد مناصب و مقامات روحانی، خلعت‌پوشان در تاریخ اروپا اهمیت فراوان داشته است، و در قرون وسطی منشأ کشمکشهای سخت بین پاپها و سلاطین و فرمانروایان بوده. این اختلافات اساساً ناشی از این بود که اسقفهای مهم و رؤسای مهم دیرها هم رئیس دینی و هم رئیس دنیائی محسوب بودند، و هم سلاطین و هم پاپها در انتصاب آنان ذینفع بودند. در قرن ۱۱م، که کشمکش بر سر خلعت‌پوشان ظهور کرد، اختیارات پاپها و امپراطورهای امپراطوری مقدس روم بر سر انتصاب اسقفهای آلمان مختلف فیه بود، و فقط معین بود

---

(۱) investiture

که هر یک از پاپ و امپراطور حقوقی در این امر دارند. در آن زمان خلعت‌پوشان عبارت بود از اعطای عصای روحانی و انگشتر روحانی، که حاکی از انتصاب به مقامات روحانی بود. پس از کشمکشهای طولانی بین امپراطور هانری IV و پاپ گرگوریوس VII، توافقی بین امپراطور هانری V و پاپ کالیکستوس II در نتیجه‌ی سه کنکوردای ورمس (۱۱۲۲) حاصل شد، که تا حدی بنفع کلیسا بود، ولی اختلافات را پایان داد. در انگلستان، ویلیام فاتح با کلیسا کشمکش داشت. سرانجام در سال ۱۱۰۷، موافقتنامه‌ای بین هنری I و انسلم منعقد گردید که بموجب آن مقرر شد که اسقفها و رؤسای دیرها بوسیله‌ی کلیسا خلعت‌پوش شوند، ولی با پادشاه بیعت کنند.

در انگلستان حال حاضر، موقعی که شاه انگلستان لقب یا نشانی به کسی میدهد، گیرنده‌ی لقب در مقابل شاه زانو میزند، و شاه شمشیری روی دو شانه‌ی او میگذارد، و بدین طریق لقب یا نشان اعطاشده تلقی میگردد. در فرانسه موقعی که نشان به کسی میدهند، رئیس جمهور یا نماینده‌ی او با گیرنده‌ی نشان معانقه میکند.

خلع سلاح[1] (xal'e selāh)، محروم کردن از سلاح، و در اصطلاح، تقلیل دادن یا محدود کردن نفرات جنگی و سلاح یک ملت یا یک سازمان نظامی به حد اقلی که از طرف مقام معتبری تعیین میشود. در اواخر قرن ۱۹م، کوششهائی بمنظور خلع سلاح بین‌المللی و استقرار اعتماد متقابل بین ملتهای اروپائی بعمل آمد، تا آنها را از فشارهای اقتصادی ناشی از مخارج تسلیحات و تأسیسات عظیم نظامی برهاند. این کوششها منجر به سه کنفرانس‌های لاهه در سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ گردید، که نتوانست از مسابقه‌ی تسلیحاتی که منجر به جنگ I شد جلوگیری کند. بعد از جنگ I نیز اقداماتی در این زمینه بعمل آمد؛ در کنفرانس واشینگتن (۱۹۲۱-۲۲) (سه کنفرانسهای دریائی)، با تقلیل سلاح دریائی موافقت شد؛ در ۱۹۳۲ کنفرانس عمومی خلع سلاح (سه خلع سلاح، کنفرانس) منعقد گردید، که سرانجام در ۱۹۳۷ بدون اخذ نتیجه تعطیل شد.

در طی جنگ II و پس از آن نیز مسئله‌ی تقلیل سلاح مورد بحث بوده است. سه منشور آتلانتیک (۱۹۴۱) و اعلامیه‌ی مسکو (اکتبر ۱۹۴۳؛ به امضای نمایندگان انگلستان، تجشد، چین، و کشمت) هر دو به تقلیل تسلیحات نظر داشتند. بعد از تشکیل (اکتبر ۱۹۴۵) سازمان ملل متحد، مسئله‌ی خلع سلاح همچنان مورد توجه اعضای سازمان بود، و مخصوصاً پس از آشکار شدن خطرات استعمال انرژی اتمی برای تخریب، بشر-دوستان در سراسر جهان برای خلع سلاح تبلیغ و بذل جهد کرده‌اند. ماده‌ی ۲۶ منشور ملل متحد شورای امنیت را موظف کرده است که طرحهائی برای تعدیل تسلیحات بریزد. سازمان ملل در ۱۹۴۶ کمیسیون انرژی اتمی را جهت از میان بردن استعمال انرژی اتمی برای تخریب، و در ۱۹۴۷ کمیسیون تسلیحات عادی را بمنظور تعدیل تسلیحات و نیروهای مسلح، برقرار کرد (چون حصول توافق در مسئله‌ی اول، در صورت موکول کردن آن به خلع سلاح عمومی، ضعیف مینمود، دو کمیسیون جدا از یکدیگر تشکیل یافت). این کمیسیونها صحنه‌ی کشمکش بین دولتهای غربی و تجشد، و دادن پیشنهادهائی از یک طرف و رد آنها از جانب طرف دیگر گردید. پیشنهاد سال ۱۹۴۸ تجشد، دایر بر اینکه یک ثلث از نیروهای مسلح کاسته شود، مقبول دولتهای غربی نبود، زیرا نتیجه‌ی آن ادامه‌ی برتری دولت شوروی از لحاظ سلاحهای عادی بود. در کمیسیون انرژی اتمی، دولتهای غربی خواستار اداره و نظارت بین‌المللی همه‌ی تأسیسات انرژی اتمی بودند، و نظارت تنها را کافی نمیدانستند؛ ولی تجشد خواستار انعقاد فوری قراردادی برای منع سلاحهای اتمی و از بین بردن سلاحهای موجود بود. در ۱۹۵۲، بجهت پیشرفتهای محدودی که از مذاکرات حاصل شده بود، دو کمیسیون مذکور به کمیسیون واحدی (کمیسیون خلع سلاح سازمان ملل) مبدل شد. در همین سال، کشمت تخمین کرد که در زمینه‌ی سلاحهای هسته‌ای چهار سال از تجشد پیش است، ولی در ۱۹۵۳ تجشد اعلام کرد که یک بمب ئیدروژنی منفجر ساخته است. دولت شوروی تقاضای خود را دایر به تحریم بلاشرط سلاحهای اتمی و کاستن یک ثلث از نیروهای مسلح تجدید نمود، ولی کشمت پیشنهاد کرد که یک مرکز جهانی اتمی تشکیل شود که همه‌ی ملل بتوانند برای استفاده‌ی صلحجویانه از انرژی اتمی در آن شرکت داشته باشند. در مه‌ی ۱۹۵۵، تجشد روشی تازه پیش گرفت، و با این نظر، که از بین بردن سلاحهای اتمی نبایستی قبل از تقلیل سایر سلاحها آغاز شود، موافقت نمود، ولی این توافق را مشروط به برچیدن "پایگاههای خارجی" کرد، که در نتیجه کشمت میبایست واحدهای زمینی و هوائی خود را از اروپا و از شرق اقصی فراخواند.

سرانجام، در نوامبر ۱۹۵۷، تجشد از کمیسیون خلع سلاح کناره گرفت، ولی راه را برای مذاکرات بین‌المللی باز گذاشت، و در ژانویه‌ی ۱۹۵۸، مارشال بولگانین پیشنهاد کرد که کنفرانسی از سران دولتهای بزرگ بمنظور بحث در این مسائل در ژنو تشکیل شود: (۱) قطع آزمایشهای اتمی بمدت ۲ یا ۳ سال؛ (۲) ترک استعمال و ساختن بمبهای اتمی و ئیدروژنی؛ (۳) انعقاد یک پیمان عدم تعرض بین اعضای پیمان ناتو و معاهده‌ی ورشو؛ (۴) ایجاد یک منطقه‌ی بیطرف اتمی در اروپای مرکزی-شامل آلمان (شرقی و غربی)، لهستان، و چکوسلواکی-که در آن سلاحهای اتمی و ئیدروژنی نه ساخته و نه ذخیره شود. کشمت در مقابل اعلام نمود (مارس ۱۹۵۸) که حاضر نیست برای از سر گرفتن مذاکرات خلع سلاح سازمان ملل را نادیده بگیرد. در پایان مارس ۱۹۵۸ دولت شوروی پایان دادن به همه‌ی آزمایشهای سلاحهای اتمی و ئیدروژنی خود را اعلام داشت، و از سایر دولتها درخواست کرد که به آزمایشهای خود خاتمه دهند، و حق شروع مجدد آزمایشها را در صورتی که دولتهای دیگر باین درخواست ترتیب اثر ندهند برای خود محفوظ داشت. در مقابل، کشمت قطع آزمایشها را پس از اختتام آنها امری طبیعی، و از اعلامیه‌ی دولت شوروی را تبلیغات خواند، و از تجشد دعوت کرد که به کمیسیون خلع سلاح باز-گردد. پیشنهاد کشمت، دایر بر ایجاد یک سیستم بازرسی بین‌المللی در شمالگان بمنظور جلوگیری از حملات ناگهانی، بتصویب دبیر کل سازمان ملل و همه‌ی اعضای شورای امنیت رسید، ولی اتحاد شوروی این پیشنهاد را وتو کرد (مه‌ی ۱۹۵۸).

تا مارس ۱۹۶۰ در مذاکرات خلع سلاح پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل نشد، تا اینکه دولتهای کانادا، فرانسه، ایتالیا، بریتانیا، و کشمت پیشنهاد کردند که یک سازمان بین‌المللی نظارت بر خلع سلاح عمومی و یک سازمان جداگانه برای حفظ صلح، بصورت رکنی از ارکان سازمان ملل و یا وابسته بدان، بوجود آید، تا از تجاوز جلوگیری کند، و صلح و امنیت جهانی را حفظ نماید. همچنین، این دولتها پیشنهادی برای خلع سلاح اتمی و عادی دادند. دولت شوروی نیز پیشنهادهای متقابلی داد که برای دولتهای غرب غیر قابل قبول بود، زیرا پیشنهادهای مذکور مستلزم این بود که آن دولتها در مرحله‌ای که آنرا "پیش از موقع" میدانستند سلاحهای اتمی بازدارنده‌ی تهاجم دشمن و نیز پایگاههای غربی را در اروپا برچینند.

خلاصه، پس از گذشت ۱۸ سال از انفجار نخستین بمب اتمی، و سالها مذاکرات و مشاجرات پرپیچ و خم، و بیش از ۱۵ سال، که جهانیان گرفتار جنگ سرد بودند، در روز پنجشنبه‌ی ۲۵ ژوییه‌ی ۱۹۶۳ (۳ مرداد ۱۳۴۲ هش)، امضای قراردادی در مسکو برای منع محدود آزمایشهای اتمی بوسیله‌ی نمایندگان سه دولت بزرگ-آندری گرومیکو (وزیر امور خارجه‌ی تجشد)، اورل هریمن (نماینده‌ی رئیس جمهور کشمت)، و لرد هیلشم (نماینده‌ی دولت بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی)-اعلام شد. این قرارداد پس از تصویب در مجالس مقننه‌ی سه دولت مذکور ("دولتهای مؤسس") قدرت اجرائی خواهد یافت، و هر دولتی میتواند بآن ملحق گردد (دولت ایران بآن ملحق شده است). دولتهای مؤسس متعهد شده‌اند که آزمایش-های اتمی را در جو و ماوراء آن و در زیر دریاها متوقف سازند. دولتهای مذکور مصمم اند که مذاکرات را تا حصول توافق کامل و جامع بر سر مسئله‌ی خلع سلاح و موقوف کردن همیشگی کلیه‌ی انفجارهای آزمایشی اتمی ادامه دهند. قرارداد مسکو در سراسر جهان، جز در بعضی محافل، با شور و شعف فراوان تلقی گردید.

خلع سلاح، کنفرانس[2]، عنوان ملاقاتهائی رسمی بین سیاستمداران دولتهای بزرگ بمنظور خلع سلاح عمومی، که در سال ۱۹۳۲ آغاز گردید، و در ۱۹۳۷ بدون اخذ نتیجه پایان یافت. پس از جنگ I، متفقین (بجز کشمت)، بموجب قسمت ۵م پیمان ورسای و ماده‌ی ۸م منشور جامعه‌ی ملل، خود را به خلع سلاح متعهد کردند، ولی عملا فقط دولتهای مغلوب مجبور به تقلیل تسلیحات شدند. در کنفرانس واشینگتن (۱۹۲۱-۲۲) (سه کنفرانس‌های دریائی)، با تقلیل تسلیحات دریائی موافقت شد. بالاخره در ۱۹۲۶ کمیسیون تهیه‌ی مقدمات تشکیل کنفرانس عمومی خلع سلاح، تحت سر-پرستی جامعه‌ی ملل، در ژنو تشکیل جلسه داد؛ اختلافات اساسی میان انگلستان و فرانسه مانع از

(۱)disarmament (۲)Disarmament Conference

آن شد که از این جلسه و جلسات دیگر کمیسیون نتیجه‌ی محسوسی حاصل شود. سرانجام، اولین کنفرانس بین‌المللی خلع سلاح در فوریه‌ی ۱۹۳۲، بریاست آ. هندرسن (از بریتانیا) و نمایندگان دولتهای عضو جامعه‌ی ملل، و نیز نمایندگان کشمت و تجشـ، در ژنو تشکیل گردید، و طرحی مشتمل بر این پیشنهادها به هیئتهای نمایندگی تسلیم کرد: محدود کردن بودجه‌های تسلیحاتی؛ کاستن از دوره‌ی خدمت نظام وظیفه؛ محدود کردن نیروی هوائی و دریائی؛ پذیرفتن سیستم خلع سلاح نیروی دریائی که در معاهده‌ی لندن (← کنفرانسهای دریائی) ۱۹۳۰ پذیرفته شده بود؛ و انتصاب یک کمیته‌ی دائمی برای مستحضر ساختن جامعه‌ی ملل از اجرای معاهده‌ی پیشنهادی. فرانسه با این طرح مخالفت کرد، و طرحی متضمن تأسیس نیروی پلیس بین‌المللی و نظارت جامعه بر سلاحهای تهاجمی پیشنهاد نمود. در نتیجه، مسئله لاینحل ماند. پیشنهادهای هوور (رئیس جمهور کشمت)، دایر به تقلیل یک ثلث سلاحها در کلیه‌ی کشورها و غیر قانونی شمردن سلاحهای تهاجمی، مورد قبول بعضی از دول واقع شد، ولی فرانسه آنرا رد کرد. در این شرایط، آلمان تقاضا کرد که یا سایر کشورهای جهان نیروهای مسلح خود را به پایه‌ی نیروهای آلمان تقلیل دهند، و یا به آن کشور هم حق داده شود که دگر بار مسلح گردد. سرانجام، در اکتبر ۱۹۳۳ آلمان از کنفرانس خلع سلاح و از جامعه‌ی ملل خارج شد. از آن ببعد تا آوریل ۱۹۳۷، کنفرانس جلساتی داشت، ولی پس از آن بکلی تعطیل گردید. ضمناً تجاوز ژاپن به چین، حمله‌ی ایتالیا به حبشه، و مسلح شدن آلمان زمینه‌ی اشتعال نائره‌ی جنگ II را فراهم ساخت. برای اقداماتی که پس از جنگ II در راه خلع سلاح بعمل آمده است ← خلع سلاح.

خلف‌آباد، بخش و ده؛ ← جراحی، دهستان.

خلف ابن احمد (xalafe 'bne ahmad) یا **خلف بانویه** (xalafe bānuye)، مکنی به **ابواحمد**، محرم ۳۲۷–رجب ۳۹۹ هق، از امرای معروف سلسله‌ی صفاریان در سیستان؛ پسر و جانشین امیر ابوجعفر احمد. وی در آغاز حال بتحصیل علم رغبت یافت، و در طلب آن به عراق و خراسان سفر کرد. در ۳۵۲ هق بجای پدر بامارت نشست. در ۳۵۴ هق به مکه رفت، و در بازگشت سیستان را شوریده یافت. عاقبت بکومک منصور I سامانی سیستان را دوباره بدست آورد (رجب ۳۵۸ هق). اما پس از آن یک چند گرفتار تحریکات و مداخلات سامانیان بود. در ۳۸۷ هق، فرزند خود طاهر ابن خلف را به تسخیر قهستان فرستاد، و طاهر آن را از بفراجق برادر سبکتکین گرفت، ولی در ۳۹۰ هق از محمود غزنوی شکست خورده متعهد شد که باو خراج بپردازد. در ۳۹۲ هق، خلف عزلت گزید، و پسرش طاهر را به امارت نصب کرد. اما بعد پشیمان شده بمخالفت پسر برخاست، و بحیله بر او دست یافته او را کشت. در سال ۳۹۳ هق، محمود غزنوی، بدعوت امرای خلف که از او بستوه بودند، سیستان را تسخیر کرد، و خلف را گرفته به‌جوزجانان فرستاد. اما چون خلف در صدد ارتباط با ایلک خان برآمد، محمود او را بقلعه‌ی گردیز فرستاد، و چندی بعد بقلعه‌ی دهک (dehak) گسیل کرد. خلف در همین قلعه‌ی دهک وفات یافت، و بقولی کشته شد.

خلف ابن احمد پادشاهی فاضل و دانش‌پرور بود، بُستی و بدیع‌الزمان همدانی و ابومنصور ثعالبی او را ستوده‌اند. گویند عده‌ای از علما را گرد آورد، و به کومک آنها تفسیری جامع فراهم کرد که، بر حسب روایت عتبی، برای تألیف آن ۲۰٬۰۰۰ دینار خرج کرد. خود وی غالباً لباس علما میپوشید، و مثل مأمون خلیفه، مجلس مناظره‌ی مرتب دائر کرد. خلف ابن احمد را، بسبب جده‌اش بانویه، که دختر محمد ابن عمرو لیث بود، خلف بانویه خوانده‌اند.

خلف ابن عباس زهراوی: ← ابوالقاسم زهراوی.

خلفای اسکندر: ← دیادوخوی.

خلفای راشدین: ← راشدین.

خلفای فاطمی: ← فاطمیان.

خلف بانویه: ← خلف ابن احمد.

خلقدونه: ← خالکدون.

خلقیدونا یا **خلقیدونه:** ← خالکدون.

خلقیدونه یا **خلقدونه:** ← خالکدون.

خلقیس، شهر، یونان؛ ← خالکیس.

خلکدون، شهر؛ ← خالکدون.

خلکیس، شهر؛ ← خالکیس.

خلم (xolm)، شهر قدیم، 10 فرسنگی ش بلخ، در افغانستان کنونی. رود خلم، که آب خلم و خلم رود خوانده میشود، از آن میگذرد، و به آمو دریا میریزد. ناحیه‌ی خلم در قدیم گاه جزء طخارستان و گاه ضمیمه‌ی بدخشان بوده است، و در بین سکنه‌ی آن آیین بودا انتشار داشته است. هیوئن تسانگ (قرن ۷م) از مملکت هولین (خلم) اسم میبرد، که بیش از 10 دیر بودائی و بیش از 500 راهب داشته است. بعد از اسلام، در جنگهای مسلمانان با ترکان آسیای مرکزی (مثلا در جنگ قتیبة ابن مسلم با آنان در سال 90 هق) ذکرش رفته است. در اوایل قرن ۱۹م بم، خلم شهر مهمی بود که سکنه‌ی آن مخلوطی از عناصر تاجیک و ازبک و افغانی بودند، ولی شهر درین ایام همواره در معرض تاخت و تاز قبایل بیابانگرد قرار داشت. بهمین جهت، مرکز حکومت خلم به تاشقرغان (ج خلم) منتقل گردید. خلم قدیم (کهنه خلم) اکنون قریه‌ی کوچکی بیش نیست. نام تاشقرغان در ۱۳۲۵ هش به خلم تبدیل شد.

خل‌ماش (xol.māš)، گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع لانوروس (*Lathyrus*) که برگهای مرکب آن غلاف بزرگ دارد و دانه‌های آن تیره‌رنگ است.

خلمنو شهر قدیم؛ ← حلوان.

خلمنو[1] (xelmno)، آلمانی **کولم**[2] (kulm)، شهر (جم ۱۱٬۶۳۴)، غ لهستان، نزدیک ویستول. از قرن 10م سابقه دارد. در ۱۲۲۶–۱۴۶۶ در دست شهسواران توتونی، و در ۱۷۷۲–۱۹۱۹ در تصرف پروس بود. ناپلئون نزدیک آن شکست خورد (۱۸۱۳).

خلنج[3] (xalanj)، (*Calluna vulgaris*)، نام یکی از درختچه‌های پیوسته‌سبز بر قدیم. خلنج معمولی برگهای کوچک فلس‌مانند روی‌هم‌افتاده و شاخه‌های فراوان دارد که بعنوان جاروب از آنها استفاده میشود. نام خلنج به اجناس مختلف گیاهان نوع اریکا (*Erica*)، که بستگی نزدیک با خلنج واقعی دارند، نیز اطلاق میشود (مثلا ← ورسک).

خلنجزار[4] (xalanj.zār)، پهنه‌ی وسیعی از زمین بایر که کمابیش هموار، و از بوته‌های کوتاهی از قبیل خلنج و امثال آن مستور است.

خلوئه (xloe)، ← دافنیس و خلوئه.

خلوت (xalvat)، در اصطلاح صوفیه، مدت و دوره، و همچنین عمل انزوا و گوشه‌نشینی، که در مدت معین و با آداب و شرایط خاص، و غالباً به دستور پیر و مرشد، در خانقاه یا زاویه از طرف مرید و سالک انجام میابد. بسبب آنکه این مدت غالباً یک اربعین (چهل روز) طول میکشد، آن را چله و چله‌نشینی نیز میخوانند. در نزد صوفیه، خلوت آداب و قواعد مخصوص دارد، که در رعایت آن اهتمام دارند. از جمله آنکه سالک باید نخست غسل کند؛ در یک حجره‌ی کوچک و تاریک، تنها و روی بقبله بنشیند؛ با دنیای خارج قطع رابطه کند؛ دست بر زانو بگذارد؛ و چنان خاطر از همه چیز خالی کند، که آواز و روشنی عالم خارج را هم ملتفت نشود، تا همه چیز و هر چیز را که غیر خداست ("ما سوی الله"، "ما سوی") از خاطر خویش نفی نماید. درین مدت، باید دائم در حال وضو و صوم باشد، و جز به ذکر و مداومت کلمه‌ی لا اله الا الله، لب بسخن نگشاید، و بدون آنکه اعتراض و شکایتی نسبت به شیخ یا به حق بخاطرش بگذرد، سعی کند دل خویش با شیخ و مرشد ببندارد، و از همت او مدد بجوید. نیز در مدت خلوت، باید بسیار کم غذا بخورد، و هفته‌ای یک دو بار بیش گوشت نخورد، و مخصوصاً شب سبک باشد تا خواب بر وی غلبه نکند، و تا می‌تواند باید باختیار پهلو بر زمین ننهد، و هر وقت از ملازمت ذکر زبانش خسته شود، دل را به ذکر مشغول دارد، و هر وقت هم برای وضو یا نماز از خلوت بیرون آید، باید بجوانب ننگرد، و دل را به ذکر مشغول دارد تا پریشان نشود. خلاصه، درین مدت، سالک باید ظاهر را از تمام آلودگیها و باطن را از جمیع پراکندگیها برکنار نگهدارد، و جز به خدا، یا مرشد که آیینه‌ی وجود اوست، بهیچ چیز ننگرد و نیندیشد. دوره‌ی خلوت چنانکه گفته شد غالباً یک اربعین است، اما گاه، به تجویز و توصیه‌ی شیخ و پیر، ممکن است آن را به یک ماه یا ده روز و یا حتی سه روز تقلیل دهند. بعضی از مشایخ گفته‌اند که ذکر سالک درین مدت باید ذکر خفی باشد.

خلیج[5] (xalij)، پیشرفتگی معتنابه و نسبةً پهن آب در خشکی. خلیجها اغلب بسبب فرونشستن قسمتی از قشر زمین در زیر تراز آب دریا تشکیل میشوند. گاهی نیز قسمتی از قشر زمین میشکند، و در اثر لغزش، زیر تراز آب دریا قرار میگیرد، و در نتیجه، خلیج تشکیل میگردد.

برای اعلامی که با لفظ "خلیج" شروع میشود، و در این ردیف نمییابید، به جزء دوم رجوع کنید؛ مثلا برای "خلیج مکزیک" ← مکزیک، خلیج.

خلیج بزرگ استرالیائی[6]، پیشرفتگی پهن قهذ در ج استرالیا.

(۱)Chelmno (۲)Kulm (۳)heather (۴)héath (۵)gulf (۶)Great Australian Bight

خلیج فارس (xalije fārs)، لتـ **پرسیکوس سینوس**[1] (persikus sinus) یا **پرسیکوم ماره**[2] (māre)، در مآخذ اسلامی **بحر الفارس** (bahro l.fāres')، نام دریائی بین ایران (خوزستان و فارس) و شبه جزیره‌ی عربستان، که بطول حـ ۸۰۰ کم از شط العرب بطرف جش تا شبه جزیره‌ی مسندم در عمان ممتد، و از طریق دریای عمان با قهذ مرتبط است. تنگه‌ی هرمز آنرا از خلیج یا دریای عمان جدا میکند، ولی اغلب خلیج عمان و تنگه‌ی هرمز را جزء آن شمرده‌اند، و این توسع منحصر به ادوار اخیر نیست، چنانکه مسعودی خلیج عمان را جزء بحر الفارس شمرده است، و اصطخری و ابن حوقل نام بحر الفارس را به قهذ اطلاق کرده‌اند. بهر حال، از جنبه‌ی تاریخی، تفکیک خلیج فارس از خلیج عمان و تنگه‌ی هرمز ممکن نیست.

عرض خلیج فارس در مدخل آن (تنگه‌ی هرمز) ۸۰ کم و در رأس خلیج متجاوز از ۲۲۰ کم است، و منتهای عرض آن ۳۲۰ کم میباشد. عمق آب آن بندرت از ۹۰ متر تجاوز میکنند (بر خلاف بحر احمر، که عمقش در مواضعی بیش از ۲٬۰۰۰ متر است)؛ در سکوهای مروارید، که بیش از ۱/۳ کف آنرا اشغال کرده است، عمقش کمتر از ۳۶ متر است، نزدیک رأس مسندم عمق آن به ۱۸۰ متر میرسد.

در طرفین خلیج فارس، فلاتهای ایران و عربستان قرار دارد، که اولی به ساحل نزدیکتر است، و همراه با رشته‌کوههای آهکی ارتفاعش زیاد میشود. در جانب غربی، ازدیاد ارتفاع تدریجی و بجانب اراضی مرتفع قسمت مرکزی شبه جزیره‌ی عربستان است. از نظر زمینشناسی، خلیج فارس و امتداد آن، یعنی دشت آبرفتی بین النهرین، منطقه‌ی فرورفته‌ای است بین فلات عربستان و رشته‌کوههای چغ ایران (از سلسله‌ی زاگرس). سنگهائی که سواحل آنرا تشکیل میدهند از دوران سوم، و بیشتر ماسه‌سنگ، آهکرس، سنگ آهک، و سنگ گچ هستند. در مواضعی، سنگهای آهکی دوره‌های الوسن و کرتاسه مشهود است، و ریسه‌های هرمزی مربوط به دوره‌ی کامبرین میباشد. در سواحل ایرانی خلیج، بزرگترین حرکات چینزائی در قسمت متأخر دوره‌ی پلیوسن روی داده است.

۱ ـ [سواحل]. خصوصیات ساحلی خلیج از تندابهای پرشیب و ناهموار رأس مسندم تا باطلاقها و گِلزارهای رأس خلیج تغییر میکند. بین این دو حد شمالی و جنوبی، سواحل خلیج در طرف عربستان عموماً پست و شنی است. رأس خلیج از دلتاهای شط العرب، بهمنشیر (شاخه‌ای از کارون)، و هندیان تشکیل یافته است. همه‌ی ساحل شرقی و قسمت اعظم ساحل شمالی خلیج جزء خاک ایران است (قسمت ۲ همین مقاله). قسمت کوتاهی از ساحل شمالی خلیج کنار عراق و کویت است. پس از آن، منطقه‌ی بیطرفی قرار دارد، که بین عربستان سعودی و کویت مشترک است؛ طول خط ساحلی آن ۸۰ کم است، و حـ ۱۱۰ کم در خشکی امتداد دارد. از مرز جنوبی این منطقه، ایالت وسیع احساء (عربستان سعودی) بطول حـ ۴۸۰ کم بطرف جش در کنار ساحل ممتد است. در ج خلیج، شبه جزیره‌ی قطر در دریا پیش رفته است، و پس از آن سواحل متصالح شروع میشود، که در شبه جزیره‌ی عمان امتداد دارد؛ پیشامدگی شمالی این شبه جزیره، موسوم به رؤوس‌الجبال (ro'uso l.jebāl')، و قسمت شرقی آن جزء قلمرو سلطان مسقط است. سواحل متصالح مشتمل بر چند شیخ‌نشین مستقل است، که شیوخ آنها (مانند شیخ قطر) با بریتانیای کبیر "پیمان انحصاری" دارند.

۲ ـ [سواحل ایرانی]. سواحل ایرانی خلیج بطور کلی محدود است به کوههای آهکی یا ماسه‌سنگی لهبزرع، مگر در انتهای لغ، که سواحل را دشتهای گِلی و باطلاقها فراگرفته است. قطع نظر از این قسمت، بیشتر سواحل باریک و شنی است؛ بعضی از قطعاتش مزروع است، و در اطراف آبادیها نخلستانهائی دیده میشود. امتداد عمومی کوهها و تپه‌های ساحلی موازی ساحل است؛ در رشته‌های آهکی، درختچه‌ها و درختان میوه بطور متفرق، و در فصل بهار تا حدی گل و گیاه در آنها دیده میشود؛ اما تپه‌های ماسه‌سنگی تقریباً بکلی عاری از رستنی هستند، و لهبزرع میباشند.

رودهای عمده‌ای که آب آنها مستقیماً یا غیر مستقیم به خلیج فارس میریزد عبارتند از زاب صغیر و دیاله (ریزابه‌های دجله)؛ چهار رود عمده، که آب آنها وارد شط العرب یا نواحی باطلاقی رأس خلیج میشود: کرخه، دز، کارون، و جراحی؛ پنج رود عمده، که مستقلا به خلیج می‌ریزند، هندیان یا زهره، شاپور، مند، خمیر، و رود شور. یگانه رود بزرگ دائمی که مستقیماً از ایران به خلیج فارس میریزد شاخه‌ی بهمنشیر از کارون است. اغلب رودهای دیگر ایران جنوبی رودهای موسمی میباشند، و مسیر سفلای آنها شور است، و قابل آشامیدن نیست، و بدرد زراعت هم نمیخورد. سواحل از لحاظ آب آشامیدنی فقیر است، و آب مورد نیاز از چاههای متفرق، و منابع سرپوشیده‌ی موسوم به برکه که باران زمستانی در آنها مجتمع میشود، تأمین میگردد.

سواحل ایرانی خلیج را میتوان از لغ به جش به پنج قسمت تقسیم کرد، از رأس خلیج تا رأس مصب رود هندیان؛ از رأس مصب هندیان تا بوشهر؛ از بوشهر تا نابند؛ از نابند تا بندر لنگه؛ و از بندر لنگه تا بندر عباس. سواحل از مصب شط العرب تا مصب هندیان عبارتست از دشتهای گلی و باطلاقی. جزیره و بندر آبادان، بندر خرمشهر، و ← خور موسی در این منطقه قرار دارند.

از رأس مصب رود هندیان تا بوشهر، سواحل پست و شنزار است، مگر سواحل خلیج شمالی بوشهر. عرض دشت ساحلی بین ۲۴ و ۵۶ کم است. از مصب رود هندیان تا بندر دیلم دشت ساحلی، بطول حـ ۱۸ کم، لهبزرع و نمکزار می‌باشد. از بندر دیلم، دشت ساحلی در جهت جش امتداد دارد، و پست و شنی و دارای آبراهه‌های شور و تپه‌های منفرد است. رشته‌کوه بنگ در لغ بندر گناوه بطول ۲۴ کم ممتد است، و مرتفعترین قله‌ی آن (بارتفاع ۳۰۲ متر) فقط ۴٬۸۰۰ متر از ساحل فاصله دارد، از مصب هلیل‌رود (دنباله‌ی شاپور) تا بندر بوشهر ساحل خلیج باطلاقی است.

از بوشهر تا رأس نابند، ساحل خلیج بطرف جش ممتد است. بسبب رشته‌کوههای ساحلی (مانند ← کوه مند در تنگستان، و ← کوه درنگ بین دلتای ← رود مند و بندر کنگان)، دشت ساحلی در بعضی قسمتها به باریکه‌ای بعرض ۱٬۵۰۰ تا ۳٬۲۰۰ متر محدود میشود.

بین رأس نابند و بندر لنگه (در ۲۴۰ کیلومتری ش‌ج‌ش آن)، خط ساحلی در امتداد جبال ساحلی یا از میان آنها بطرف جش ممتد است. در مواردی که خط ساحلی از دهانه‌ی دره‌های بین این کوهها میگذرد خلیجهای وسیعی که دهنه‌ی آنها بطرف جغ است دیده میشود (مانند مقام و چارک). دشت ساحلی باریک و دارای دهکده‌های کوچک ماهیگیری است.

بالاخره، از بندر لنگه تا بندر عباس، ساحل خلیج بطول ۱۵۴ کم بطرف ش‌ل‌ش امتداد دارد، و از انتهای چند سلسله‌کوه و دره‌های بین آنها میگذرد. بین ← تنگه‌ی کلرنس (جزیره‌ی قشم را از درونبوم جدا میکند) و ساحل خلیج، باطلاقهای مستور از درخت هرا و جزایر گِلی وجود دارد. بین کوههای لنگه و خمیر دره‌ی رود خمیر (مهران) واقعست. بین مصب رود شور در قسمت شرقی تنگه‌ی کلرنس و بندر عباس (۵۰ کیلومتری ل‌ش مصب رود شور) دشت ساحلی برهنه و مشتمل بر تپه‌های نامنظم و چند آبادی میباشد.

نواحی ساحلی عمده‌ی خلیج فارس از لغ به جش عبارتند از: آبادان (شهرستان، جزیره، بندر)؛ بندر معشور (شهرستان، مشتمل بر بندر شاهپور و بندر معشور)؛ بوشهر (شهرستان، مشتمل بر بنادر دیلم، گناوه، ریگ، بندر بوشهر، و جزیره و بندر خارگ، و نواحی دشتستان، تنگستان، و دشتی)؛ بندر لنگه (شهرستان، مشتمل بر بنادر چارک و لنگه، و جزیره‌ی کیش)؛ بندر عباس (شهرستان، مشتمل بر بندر خمیر، بندر عباس، و جزیره‌ی قشم). برای اطلاع بیشتر به مقالات مختص نواحی و بنادر و غیره رجوع کنید.

جزایر عمده‌ی خلیج فارس جزء کشور ایران اند، اگرچه بعضی (مانند بحرین) فعلا در تصرف غاصبانه‌ی دیگران یا مورد ادعای آنها هستند (برای نام عمده‌ترین آنها ← ایران. II، ص ۳۲۵، و مقالات مربوط به هر یک).

۳ ـ [اقلیم]. اگرچه در مواضعی که تسهیلات نوین زندگی فراهم شده است آب و هوای خلیج فارس باندازه‌ی گذشته طاقت‌فرسا و ناسالم نیست، بر روی هم منطقه‌ی خلیج از نواحی بدآب و هوا است. جدول ص ۹۱۲ حاکی از تغییرات دما است. رطوبت نسبی همه جا بسیار زیاد است؛ در بوشهر به ۸۴٪ و در بحرین به ۸۰٪ میرسد. بارش در سواحل ایرانی بمراتب بیشتر از سواحل عربی است؛ بارش متوسط سالیانه در کویت ۱۲٫۲ سم، در خرمشهر ۲۱٫۳ سم، در بوشهر ۲۷٫۷ سم، در بحرین ۷٫۴ سم، و در جاسک ۱۱٫۹ سم است. عده‌ی روزهای بارانی از متوسط سالیانه‌ی ۲۱ روز در خرمشهر تا ۷ روز در سواحل جنوبی خلیج تغییر میکند.

باد غالب باد لغ است، که به شمال معروفست؛ امتدادش در سواحل غربی از ل تا لغ، در رأس

(1)Persicus Sinus (2)Persicum Mare

	متوسط (درجه‌ی صدبخشی)	کمینه (درجه‌ی صدبخشی)	بیشینه (درجه‌ی صدبخشی)
کویت	۱۲٫۸ (ژانویه) تا ۳۴٫۴ (اوت)	۲٫۲ (دسامبر، ژانویه)	۴۷٫۲ (ژوئن، اوت)
خرمشهر	۱۲٫۸ (ژانویه) تا ۳۳٫۹ (اوت)	۱٫۱— (ژانویه)	۴۸٫۹ (ژوئیه)
بوشهر	۱۳٫۹ (ژانویه) تا ۳۲٫۸ (اوت)	۰ (ژانویه)	۴۶٫۱ (اوت)
بحرین	۱۶٫۱ (ژانویه) تا ۳۳٫۳ (اوت)	۵ (ژانویه)	۳۹٫۴ (ژوئیه، اوت)
جاسک	۱۹٫۴ (ژانویه) تا ۳۲٫۸ (ژوئیه)	۵٫۶ (ژانویه)	۴۵ (ژوئن)

ژوئن مطابق ح ۱۱ خرداد–ح ۹ تیر
ژوئیه مطابق ح ۱۵ تیر–ح ۹ مرداد
اوت مطابق ح ۱۵ مرداد–ح ۹ شهریور

دسامبر مطابق ح ۱۵ آذر–ح ۱۵ دی
ژانویه مطابق ۱۱ دی–ح ۱۱ بهمن

خلیج در جانب ایران از لش به غ‌لغ، و در ل لنگه و نزدیک جزیره‌ی خارگ یافت میشود، مدخل جنوبی خلیج از غ به چ‌غ تغییر میکند. بادهای معروف به قوس (qōs) جنوب شرقی یا شرقی هستند، و غالباً بدنبال آنها بادهای جنوب غربی میوزد که بومیان از آنها سخت وحشت دارند، زیرا لنگرگاههائی که از جهات دیگر محفوظ است از آسیب این بادها در امان نیستند.

۴ ـ [منابع ثروت]. سواحل عربی خلیج جز نفت ثروت معدنی قابل ملاحظه‌ای ندارند. بعضی جزایر (خاصه هرمز و ابوموسی) معادن اخرای سرخ دارند، که استخراج میشود. نمک به مقدار نامحدود در بسیاری از جزایر (خاصه هرمز و قشم) موجود است، و بمقدار فراوان صادر میشود. در ریسه‌های هرمزی آهن (بصورت هماتیت یا پیریت) موجود است. در سواحل ایرانی نزدیک لنگه گوگرد استخراج میشود. سنگ گچ مرغوب همه جا وجود دارد.

رستنی در سراسر جزایر و حواشی سواحل خلیج فوق العاده قلیل است، و از حیث کمیت با مقدار باران و نوع زمین بسیار متفاوت میباشد. عمده‌ترین رستنیهای بومی گیاهان تیره‌ی اسفناجیان هستند، که شترها از آنها تغذیه می‌کنند. نزدیک بندر عباس و کنار رود منه در لارستان، و نیز در باریکه‌ی ساحلی بطینه (کنار خلیج عمان) و در هفوف (در احساء) اراضی منفرد پهناور زراعتی وجود دارد. خرمای عمان و احساء مرغوب است، و از ناحیه‌ی شط العرب در عراق جنوبی خرما به مقدار زیاد صادر میشود.

تربیت احشام بعنوان وسیله‌ی حمل و نقل اهمیت خود را بسرعت از دست داده است و می‌دهد. معذلک، پرورش شتر در سواحل عربی رایج است. سایر حیوانات اهلی اسب، الاغ، گوسفند، و بز میباشد.

خلیج فارس ح ۲۰۰ قسم ماهی دارد. شمشیرماهی و ماهی معروف *Scomberomorus commersonii*، که ظاهراً در خلیج بنام محلی شیرماهی خوانده میشود از آن جمله است (← ماکرل). از ماهیهای دیگر بعضی اقسام رایا، ماهیهای انواع *Mugil* (مانند بوری و بَیاحه) و *Hilsa* (مانند صبور) را میتوان نام برد. ماهی کوسه در خلیج فراوان است. کوسه‌دندان (*Rhineodon*) (بزرگ‌ترین ماهیها) نیز در خلیج موجود است. دولت ایران کارخانه‌ای برای آمودن ساردین در بندر عباس دایر کرد (۱۳۱۹–۲۰ هش)، ولی پیش از پایان حج II بهره‌برداری از آن تعطیل شد.

صید مروارید و صدف در خلیج فارس معروف بوده است. مروارید بمقدار کم در سواحل ایرانی ولی سکوی بزرگ مروارید در آبهای خلیج عظیم بین شارجه و ل شبه جزیره‌ی قطر و چ‌غ خط واصل بین این نقطه و جزیره‌ی ابوعلی (نزدیک ساحل عربستان) قرار دارد [سکوهای بزرگ مروارید را در اصطلاح محلی هیرات (hayarāt) خوانند، که مفردش هیر (hayr) است]. با پیدایش مرواریدهای مصنوعی، صید مروارید در خلیج انحطاط فراوان یافته است.

۵ ـ تاریخچه‌ی خلیج فارس

برای تسهیل مراجعه، تاریخچه‌ی خلیج فارس به ادواری منقسم شده است. در قسمت اول (شماره‌ی ۵.۱) خلاصه‌ای از این تاریخچه، و سپس شرح مفصلتری در باب هر یک از ادوار آمده است.

۵.۱ [خلاصه]. دریانوردی در خلیج فارس سابقه‌ای طولانی دارد، ولی نخستین مدرک قطعی در این باب از زمان نئارخوس (قرن ۴م ق‌م) است. استیلای ایرانیها بر سواحل و جزایر جنوبی خلیج ظاهراً لااقل از قرن اول ق‌م سابقه داشته است.

در دوره‌ی اسلامی، بعد از زوال قدرت خلفا، شاهان آل بویه بار دیگر عمان و بحرین را ضمیمه‌ی فارس کردند، و این نواحی تا قریب یک قرن مطیع آنان بود، و سپس تحت استیلای سلاجقه‌ی کرمان و اتابکان فارس درآمد. تورانشاه I سلجوقی مرکز تجارت دریائی را از سیراف به کیش منتقل کرد. از ۶۲۶ هق ببعد بندر و سپس جزیره‌ی هرمز مرکز بی‌رقیب تجارت خلیج بود، و ملوک هرمز در خلیج قدرت بسیار یافتند.

پس از بسته شدن راه تجارت بین شرق و غرب در نتیجه‌ی فتوحات عثمانیها، تجار پرتغالی متوجه خلیج شدند؛ در ۹۲۱ هق (۱۵۱۵ ب‌م) جزیره‌ی هرمز بتصرف قطعی آنان درآمد؛ در سراسر قرن ۱۶م ب‌م خلیج فارس تحت نظارت کامل پرتغالیها بود. در اواخر این قرن انگلیسها و هلندیها در صدد استفاده از امکانات تجارتی خلیج برآمدند. مأمورین شرکت هند شرقی بریتانیا مزایائی از شاه عباس I صفوی گرفتند. کشمکش بین انگلیسها و پرتغالیها آغاز گردید؛ در ۱۰۳۱ هق (۱۶۲۲ ب‌م)، شاه عباس با کومک شرکت هند شرقی پرتغالیها را از هرمز بیرون راند؛ استیلای پرتغالیها در خلیج برافتاد. پس از آن انگلیسها گرفتار رقابت هلندیها در خلیج شدند. هلندیها امتیازاتی از سلاطین صفوی گرفتند، و عمده‌ترین شرکت تجارتی در خلیج شدند. از ۱۷۰۸ انگلیسها بتدریج موقعیت گذشته را بازیافتند؛ در ۱۱۷۹ هق (۱۷۶۶) هلندیها از آخرین پایگاهشان (جزیره‌ی خارک) طرد شدند، و این رقیب از میان رفت. رقابت فرانسویان هم پس از اینکه جزیره‌ی موریشس را از دست دادند (۱۲۲۵ هق، ۱۸۱۰) زایل گردید، و بریتانیائیها در خلیج بی‌رقیب شدند.

در اوضاع آشفته‌ی اواخر عهد صفوی، خوارج بحرین را گرفتند (۱۱۳۵ هق) و بعضی از جزایر ایران را تصرف نمودند؛ نادر شاه بحرین را به ایران بازگردانید (۱۱۴۹ هق، ۱۷۳۷ ب‌م). در آشفتگیهای اواخر عهد نادر، احمد ابن سعید که قبلا تسلیم ایران شده بود مسقط و بیشتر نقاط دیگر عمان را گرفت. بعد از وفات (۱۱۹۳ هق) کریم خان زند، نفوذ ایران در جزایر و سواحل خلیج ضعیف شد؛ آل خلیفه بر بحرین استیلا یافتند؛ امام عمان بعضی از جزایر و بنادر ایران را تصرف کرد؛ طایفه‌ی قواسم (از دزدان و دریانوردان معروف) قدرت بیشتر یافتند.

در قرن ۱۹م، بریتانیائیها بعنوان جلوگیری از دریازنی و برده‌فروشی صحنه‌ی خلیج را میدان تاخت و تاز خود قرار دادند. تأسیس شیخنشینهای دست‌نشانده‌ی بریتانیا در سواحل جنوبی خلیج و عقد "پیمانهای انحصاری" با آنها، تجاوز به حقوق ایران در جزایر خلیج و غصب بعضی از آنها، و مداخله در جنگ هرات بضرر ایران از وقایع این قرن است. در اواخر این قرن روسها متوجه خلیج شدند. در قرن ۲۰م، بریتانیا با عقد قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه نقشه‌ی آن دولت را برای نفوذ در خلیج فارس متوقف ساخت. کشف (۱۹۰۸) نفت در مسجد سلیمان بر اهمیت خلیج افزود. در جنگ I بریتانیا و روسیه بیطرفی ایران را نقض کردند؛ پس از جنگ I، قرارداد ۱۹۱۹ را منعقد نمودند. با برآمدن سلسله‌ی پهلوی، قدرت دولت ایران بر سواحل و جزایر خلیج استقرار یافت. در فاصله‌ی دو جنگ، منابع نفتی در ساحل عربی و بعضی از جزایر خلیج کشف شد، و بر اهمیت خلیج افزود، و کشمت و محافل نفتی آن کشور را وارد صحنه‌ی خلیج نمود. در جنگ II خلیج فارس و راه آهن سرتاسری ایران در پیروزی متفقین نقش حیاتی داشت.

۵.۲ [دوره‌ی پیش از اسلام]. تاریخ خلیج فارس پیش از قرن ۴م ق‌م مبتنی بر مدارک جسته گریخته‌ی حاصل از کتیبه‌ها و بر استنباطاتی از مآخذ متأخرتر میباشد. ظاهراً محقق است که از ایام بسیار قدیم سواحل عربی خلیج فارس، دشتهای چ‌غ ایران، و مملکت سومری اور مسکن قومی سامی‌نژاد بوده است. شواهدی حاکی است که در ح ۲۶۰۰ ق‌م مردمی دریانورد در "ماگان" یا "مَگان" (شاید همان عمان) میزیسته‌اند، و حتی پیش از این زمان بین هند و چ عراق ارتباط برقرار بوده است. بابلیها (قرن ۷م ق‌م) مسلماً در خلیج فارس دریانوردی میکردند، و شاید مستقیماً با هند داد و ستد داشتند. پس از تأسیس دولت هخامنشی، شاهان هخامنشی متوجه اهمیت نیروی دریائی شدند، و بتدریج عنصر ایرانی در سواحل و جزایر خلیج نفوذ یافت.

نخستین مدرک قطعی در باب دریانوردی در خلیج فارس از زمان نئارخوس (دریاسالار اسکندر مقدونی) است. آثار نویسندگان این دوره حاکی از وجود داد و ستد دریائی بین خلیج فارس و شرق اقصی است. اراتستن (ح ۲۷۳–ح ۱۹۲ ق‌م)

و دیگر نویسندگان شهر گرا را توصیف کرده‌اند، و در همین زمان مروارید بحرین مشهور بوده است. در عهد بطالسه و در دوره‌ی اقتدار دولت روم، راه خلیج اهمیت خود را از دست داد، و تجارت با مغرب از راه بحر احمر صورت میگرفت. در ح ۱۱۶ ب‌م، رومیان به سرگردگی ترایانوس به خلیج فارس رسیدند.

تاریخ استقرار ایرانیان در جزایر و سواحل جنوبی خلیج در دست نیست، ولی ظاهراً از ح ۸۰ ق‌م (اواسط عهد اشکانی) سواحل عمان جزء ایران محسوب میشده است. بحرین از زمان اردشیر I ساسانی مسلماً جزء امپراطوری ایران بوده است.

۵.۳ [دوره‌ی اسلامی تا استیلای پرتغالیها]. در نتیجه‌ی فتوحات اسلام، ایران و همه‌ی سواحل غربی خلیج و نیز عمان تحت حکومت اسلامی قرار گرفت، و از آن ببعد تا برآمدن آل بویه، جزایر و سواحل خلیج در دست خلفا و عمال ایشان و قریب یک قرن هم تحت استیلای قرامطه بود. آل بویه پس از اینکه بقدرت رسیدند، برای سرکوبی خوارج و قرامطه، متوجه خلیج شدند؛ معزالدوله‌ی دیلمی بحرین و عمان را گرفت (۳۵۴ هق)، و از آن ببعد تا قریب یک قرن این نواحی ضمیمه‌ی فارس و مطیع شاهان آل بویه بود؛ در این دوره سیراف مهمترین بندر خلیج بود، و کشتیهای تجارتی چینی به آنجا رفت و آمد داشتند. بصره نیز (با حومه‌اش ابله) از مراکز تجارت دریائی اعراب بود. داستانهای مسافرت سندباد بحری مبتنی بر دریانوردیهای مسلمانان در قرون ۲م–۴م هق است.

عمان و جزایر خلیج در ۴۵۶–۵۳۶ هق ضمیمه‌ی ممالک سلاجقه‌ی کرمان بود؛ تورانشاه I سلجوقی (سلطنتش ۴۷۷–۴۹۰ هق) جزیره‌ی کیش را بجای سیراف مرکز تجارت دریائی قرار داد. امرای کیش قدرت یافتند، و غالباً با ملوک هرمز بر سر تصرف جزایر و حکومت بر دریا در نزاع بودند. در زمان اتابک (۶۲۳–۶۵۸ هق) ابوبکر ابن سعد، دولت امرای کیش برافتاد (۶۲۶ هق)؛ ابوبکر، پس از فتح کیش و هرمز و قشم و هندرابی، بحرین را مطیع ساخت (۶۳۳ هق)، و قطیف را فتح کرد (۶۴۱ هق).

از ۶۲۶ هق ببعد، بندر هرمز بندر تجارتی بی‌رقیب خلیج بود. در آخر قرن ۷م هق پادشاه بندر هرمز به جزیره‌ی جرون (هرمز حالیه) مهاجرت کرد، و چون عراق از جنبه‌ی تجارتی در انحطاط بود، مرکز تجارتی خلیج فارس بطرف جنوب منتقل گردید. داد و ستد عظیم هرمز با هند، که مارکو پولو آنرا توصیف کرده است، تا اوایل قرن ۱۰م هق (۱۶م ب‌م)، که پای پرتغالیها باین ناحیه باز شد، در دست مسلمانان بود. نیز ← هرمز.

۵.۴ [استیلای پرتغالیها]. پیش از کشف راه دماغه‌ی امیدنیک به هند و شرق اقصی، تجارت ادویه و ابریشم، که برای بازارهای اروپائی فوق العاده اهمیت داشت، مدتها از طریق خلیج فارس به دجله و سپس از بغداد و بادیة الشام به بنادر سوریه در ساحل شرقی مدیترانه انجام می‌گرفت، و دلالان جنووائی و ونیزی کالاها را از این بنادر به اروپا میبردند. از عوامل مهمی که این وضع را دگرگون ساخت و تأثیر عظیمی در تاریخ خلیج فارس بخشید تشکیل دولت ترکان عثمانی و استیلای آنان بود بر سواحل دریاهای سیاه، مرمره، و مدیترانه، و بر شام و مصر و حجاز، که با فتح (۸۵۷ هق، مطابق ۱۴۵۳ ب‌م) قسطنطنیه باوج رسید، و بسبب تعصب دینی شدید ترکان و دشمنی آنها با عیسویان، تجارت عظیمی را که بین مشرق‌زمین و اروپا صورت میگرفت بکلی از بین برد، و در نتیجه، امتعه‌ی نفیس مشرق‌زمین در اروپا نایاب گردید. باین جهت، جماعتی از تجار اروپائی در صدد دست یافتن به راههای دیگر برآمدند، و از این جمله بودند دریانوردان و تجار پرتغالی.

در ح ۸۹۳–۹۴۰ هق (۱۴۸۸–۸۹ ب‌م)، یکی از عمال شاه پرتغال بنام **کوویلیانو** از هرمز دیدن کرد. پس از سفرهای ب. دیاش (در ۱۴۸۶، مطابق ۸۹۱ هق) و **واسکو دو گاما** (در ۱۴۹۷–۹۸، مطابق ۹۰۳–۴ هق)، راه دریائی به هند گشوده شد، و پرتغالیها به منابع کالاهای مذکور دست یافتند، و در هند پاسگاههای تجارتی دایر کردند. چون خلیج فارس به پایگاههای پرتغالیها در هند نسبةً نزدیک بود، و بعلاوه هیچیک از دولتین ایران و عثمانی عملا تسلط قطعی بر سواحل خلیج نداشتند، پرتغالیها بزودی این دریا را تحت استیلای خود آوردند. **آلبوکرک** در ۹۲۱ هق (۱۵۱۵ ب‌م) هرمز را بطور قطع تصرف کرد، و راه خلیج را بر کشتیهای ملل دیگر بربست. در سراسر قرن ۱۶م ب‌م، آبهای خلیج تحت نظارت کامل پرتغالیها بود، و رفت و آمد کشتیها در خلیج با اجازه‌ی آنها و آنهم با پرداخت حق عبور ممکن بود. پس از تسخیر (۹۴۱ هق، مطابق ۱۵۳۴ ب‌م) بغداد بدست عثمانیها، نفوذ آنها در احساء و مخصوصاً در قطیف محسوس شد. پرتغالیها که، بسبب ظلم و ستم و حرص و آز، دشمنان بسیار برانگیخته بودند، در اواسط قرن ۱۶م ب‌م با رقابت دولت عثمانی مواجه شدند. در اواخر این قرن، حادثه‌جویان انگلیسی و هلندی بخیال استفاده از امکانات تجارتی مشرق‌زمین افتادند.

۵.۵ [ورود انگلیسها و برافتادن استیلای پرتغالیها]. در طی قرون وسطی، انگلستان چندان توجهی به داد و ستد با مشرق‌زمین نداشت، و تجار انگلیسی با دولت ونیز، که انحصار معاملات با سواحل شرقی مدیترانه را در دست داشت، معامله میکردند. این راه پس از تصرف قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی انحطاط یافت، و بعد از کشف راه دماغه‌ی امیدنیک از بین رفت. آنورس، بجای ونیز، کالنبار تجارت با مشرق‌زمین شد، و هلندیها که تاجار از طریق لیسبون داد و ستد میکردند، در صدد ارتباط مستقیم با مشرق‌زمین برآمدند. پس از شکست (۱۵۸۸) **جهازات شکست‌ناپذیر**، اسپانیا (که پرتغال در آن زمان جزء آن بود) ضعیف گردید، و پای تجار انگلیسی و هلندی در آبهای هند باز شد. در ۱۶۰۰–۲ شرکتهای انگلیسی و هلندی هند شرقی تأسیس گردید (← **هند شرقی بریتانیا، شرکت؛ هند شرقی هلند، شرکت**). شعبه‌ی شرکت انگلیسی در سورات متوجه ایران شد (← **جاسک**)، زیرا بسبب زمستانهای سرد ایران انتظار فروختن پارچه‌ی پشمی در ایران بیشتر بود، و بعلاوه، بسبب جنگهای ایران و عثمانی، راه صدور ابریشم ایران بسته بود. شاه عباس که قبلا (بتحریک سر ا. شرلی) حق تجارت به مسیحیان بطور کلی اعطا کرده و در ضمن وعده داده بود که آنها را از گمرک و هر گونه باج و مالیات، و شخص آنها و مال التجاره و دارائی آنها را از قوانین و احکام ایران ممانی کند، فرمانی به عمّال شرکت انگلیسی اعطا کرد؛ شرکت در جاسک مشغول کار شد؛ در صفر ۱۰۳۰ هق (۱۶۲۰) چهار کشتی انگلیسی ناوگان پرتغالیها را نزدیک جاسک مغلوب کردند. در ۱۰۳۱ هق (۱۶۲۲ ب‌م) شاه عباس، بدست امامقلی خان و با کومک شرکت هند شرقی بریتانیا، پرتغالیها را از هرمز بیرون راند، و سلسله‌ی ملوک هرمز هم منقرض گردید (10 جمادی الآخر، ۱۰۳۱ هق). هرمز در دست ایران ماند، ولی دیگر رونق تجارتی خود را باز نیافت. شاه عباس بندر عباس را بندر تجارتی خلیج قرار داد. انگلیسها از جاسک بدانجا انتقال یافتند، و علاوه بر امتیاز سابق (معافیت گمرکی) نیمی از حق گمرکی وصولی در بندر عباس برای آنان مقرر گردید. بعداً پرتغالیها از شاه عباس اجازه یافتند که در بندر **کنگ** (لش لنگه) دار التجاره و قلعه بسازند. چندی بعد متصرفاتشان را در عمان از دست دادند (۱۰۵۸ هق، ۱۶۴۸ ب‌م) مگر مسقط، که آنرا هم امام سلطان ابن سیف از ایشان گرفت (۱۰۶۰ هق، ۱۶۵۰ ب‌م).

۵.۶ [رقابت هلندیها و انگلیسها (قرن ۱۷م)]. هلندیها تا تاریخ فتح هرمز چندان اعتنائی به سواحل جنوبی ایران و جزایر و بنادر خلیج نداشتند، و فقط بدین سبب که در جزایر هند شرقی و هندوستان با پرتغالیها رقابت و کشمکش داشتند، در جنگ هرمز چند کشتی به کومک انگلیسها و ایرانیها فرستادند. از این ببعد تجار شرکت هند شرقی هلند وارد صحنه‌ی خلیج شدند، و چیزی نگذشت که رقیب خطرناک انگلیسها گردیدند. کار نفوذ و قدرت هلندیها بسرعت بالا گرفت؛ در ۱۶۲۷ (۱۰۳۶–۳۷ هق) موافقت شاه عباس I را در تجارت ابریشم جلب کردند، و در اواخر دوره‌ی شاه عباس و در عهد جانشینش شاه صفی قسمت عمده‌ی تجارت ایران بدست هلندیها افتاد. سرانجام هلندیها، با تطمیع و تهدید، در زمان شاه عباس II صفوی در صدور ابریشم حقوق متساوی با انگلیسها یافتند. در کشمکش (۱۰۹۵ هق) با شاه سلیمان صفوی، هلندیها جزایر و مواضعی را گرفتند، ولی پس از ۱۱ ماه آنها را تخلیه کردند (۲۴ رجب ۱۰۹۶ هق، ۱۶۸۵ ب‌م).

هلندیها در حقوق تجارتی هیچگاه با انگلیسها همپایه نشدند، و اینکه عمده‌ترین شرکت تجارتی را در خلیج داشتند بدان سبب بود که بجهت فتوحاتشان در جزایر اندونزی داد و ستد ادویه را بخود انحصار داده بودند، و حال آنکه واردات انگلیسها مانند گذشته منحصر به پارچه‌های پشمی و کالاهای نامرغوب هندی بود. بعلاوه شرکت هلندی (بر خلاف شرکت هند شرقی بریتانیا) شرکتی واحد و از پشتیبانی کامل دولت هلند برخوردار بود. مخاصمات انگلستان و هلند در اروپا در خلیج فارس نیز انعکاس یافت؛ در ۱۶۵۴ ناوگانی هلندی جهازات انگلستان را از آبهای خلیج بیرون راند. معذلک، عمال شرکت انگلیسی هند شرقی برجای ماندند، و سلاطین اخیر صفوی به آنها تمایل بیشتری داشتند تا به هلندیها، که در نتیجه‌ی رفاه و منافعی که حاصل کرده بودند از

خود راضی و بخود غره شده بودند.

در دوره‌ی انحطاط صفویه، تسلط ایران بر خلیج فارس ضعیف شد. بعلاوه، بعد از برافتادن استیلای پرتغال بر خلیج (قسمت ۵.۵)، خوارج عمان اهمیت یافتند. در آغاز انگلیسها و هلندیها، که با پرتغالیها رقابت و خصومت داشتند، خوارج را علناً یاری میکردند. سرانجام کار خوارج در خشکی و در دریا بالا گرفت، چنانکه در دوره‌ی امامت (۱۱۰۴–۲۳ هق) سیف ابن سلطان (معاصر شاه سلطان حسین صفوی)، تجاوزات آنان سراسر دریاها و بنادر قهنه را از زنگبار تا سواحل هند غربی دوچار وحشت کرده بود. در دوره‌ی جانشینش امام (۱۱۲۳–۳۱ هق) سلطان ابن سیف II، خوارج بحرین را گرفتند (۱۱۳۰ هق)، و هرمز و کیش و قشم را به عمان ضمیمه کردند؛ دولت عثمانی هم آنها را به تجاوز به بنادر ایران تشویق میکرد. پس از اینکه شاه سلطان حسین از جلب کومک انگلیسها و هلندیها و شاه فرانسه در دفع خوارج مأیوس شد، ناچار از نایب‌السلطنه‌ی پرتغال در گوآ استمداد کرد. کشتیهای پرتغالی در ربیع الثانی ۱۱۳۱ هق (۱۷۱۹ ب‌م) به بندر کنگ اعزام شدند، و نزدیک آنجا و جلفار خوارج را شکست دادند، و قدرت سلطان ابن سیف را درهم شکستند. پس از آن عمان گرفتار جنگهای داخلی شد، و قبیله‌ای از اعراب ایران بنام آل هوله (āle hovala)، بحرین را که قریب 10 سال زیر دست خوارج بود گرفتند (ح ۱۱۴۰ هق).

۵.۷ [قرن ۱۸م، تفوق بریتانیا در خلیج]. اوایل این قرن مقارن ضعف نفوذ ایران در خلیج و استحکام یافتن (۱۷۰۸) ← شرکت هند شرقی بریتانیا بود. وضع ایران با برآمدن نادر شاه افشار تا حدی سر و صورت یافت. یکی از نقشه‌های بسیار قابل توجه نادر نقشه‌ی تأسیس نیروی دریائی بوده است (← نادر شاه)، ناوگانی (۳۰ کشتی) که وی تأسیس کرد بحرین را به ایران بازگردانید (۱۱۴۹ هق، ۱۷۳۷ ب‌م). سپس، نادر در ظاهر بعنوان یاری به امام سیف ابن سلطان II در مقابل مدعیانش، لشکر به عمان فرستاد؛ مسقط به تصرف سپاهیان ایران درآمد. احمد ابن سعید بوسعیدی، حکمران قلعه‌ی صحار، که بر امام سیف شوریده بود، تسلیم شد (۱۱۵۵ هق، ۱۷۴۲) و بحکومت صحار برقرار گردید. در اوضاع تیره‌ی اواخر عهد نادر، همین احمد ابن سعید مسقط و بیشتر نقاط دیگر عمان را گرفت (سلسله‌ای که احمد ابن سعید تأسیس کرد تا کنون بر عمان سلطنت دارد). نادر شاه امتیازات شرکت هند شرقی بریتانیا را تجدید کرد، ولی آشفتگیهای بعد از قتل (۱۱۶۰ هق، ۱۷۴۷ ب‌م) وی از یک طرف و بروز جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳)، که با کشمکش فرانسه و بریتانیا بر سر تسلط بر هند ارتباط تمام داشت، از طرف دیگر، مشکلاتی تازه در کار شرکت پدید آورد، ولی در سلطنت (۱۱۶۳–۹۳ هق، مطابق ۱۷۵۶–۷۹ ب‌م) کریم خان زند، سرانجام ورق بکلی برگشت. در محرم ۱۱۷۳ هق (۱۷۵۹ ب‌م)، فرانسویها به بندر عباس حمله کردند، و تجارتخانه‌ی شرکت بریتانیائی را تاراج نمودند، و عمارت آنرا بسوختند؛ شرکت شعبه‌ی خود را از بندر عباس به بصره در خاک عثمانی منتقل ساخت. چون هلندیها هم در ۱۷۵۲ شعبه‌ی بوشهر خود را تعطیل کرده بودند، صدمه‌ی بزرگی به تجار و تجارت ایرانی وارد آمد. باین جهت، کریم خان فرمانی به شرکت بریتانیائی اعطا نمود (۱۱۷۷ هق، ۱۷۶۳ ب‌م) که حقوق فوق العاده‌ای برای شرکت مقرر میکرد، به انگلیسها آزادی تجارت در ایران داده شد؛ صادرات و واردات کالاهای پشمی بآنها انحصار یافت، و حق توقیف واردات سایر واردکنندگان داده شد؛ مقرر شد که تا زمانی که تجارتخانه‌ی انگلیسها در بوشهر دایر است سایر تجار اروپائی حق سکونت در بوشهر نداشته باشند؛ و معافیت تجار انگلیسی و خدمتکارانشان از قوانین و احکام ایران تأیید گردید. شرکت در همان سال تجارتخانه‌ی خود را در بندر بوشهر دایر نمود. از طرف دولت ایران باغ و عمارتی برای محل تجارتخانه و قطعه‌زمینی برای قبرستان در بوشهر به انگلیسها داده شد (عمارت قنسولگری انگلیس در بوشهر همان محل تجارتخانه‌ی قدیم است). ضمناً در ۱۱۷۹ هق (۱۷۶۶)، میر مهنای عرب هلندیها را از جزیره‌ی خارک که آخرین پایگاه آنها در خلیج بود بیرون راند، و نفوذ و تسلط هلندیها از خلیج برافتاد.

معذلک، در ۱۱۸۳ هق (۱۷۶۹)، انگلیسها به بهانه‌ای دگر بار بوشهر را ترک گفته شعبه‌ی بوشهر را به بصره منتقل کردند. در ۱۱۸۷ هق (۱۷۷۳)، بعلت طاعونی که در عراق عرب رخ داد، انگلیسها تجارتخانه‌ی بصره را خالی کردند، و با دو کشتی عازم بمبئی شدند. کریم خان که از سوء عمل آنان ناراضی بود از بندر ریگ چند کشتی به جلو آنها فرستاد، و آنها یکی از دو کشتی را گرفته به بندر ریگ آوردند، و دو نفر از کارکنان شرکت در شیراز محبوس شدند. کریم خان برای گوشمالی دادن به انگلیسها در صدد لشکرکشی به بصره برآمد؛ کشتی سیهورس انگلستان وارد خلیج شد؛ ولی علیرغم شرکت کشتیهای انگلیسی در جنگ بر ضد ایران و تحریکات عمال بریتانیا در میان اعراب مخالف ایران، صادق خان زند بصره را فتح کرد (۱۱۹۰ هق، ۱۷۷۶ ب‌م).

در اوضاع آشفته‌ی بعد از وفات کریم خان، به نفوذ ایران در جزایر و سواحل خلیج لطمات بزرگ وارد آمد، مخصوصاً که در این ایام تجاوزات وهابیه هم آغاز شده بود. در ۱۱۹۳ هق (سال وفات کریم خان)، محمد ابن خلیفه بحرین را گرفت؛ در اواخر عهد زندیه غالب سواحل و بنادر ایرانی خلیج تحت نفوذ قواسم بود. سلطان ابن احمد هم، پس از استحکام وضع خود در عمان، بنادر گواتر و جاسک و چاه بهار را، و در ۱۲۰۹ هق جزیره‌ی قشم و هرمز و بندر عباس را تصرف کرد، و سپس فرمانی از آقا محمد خان قاجار گرفت که بندر عباس و جزایر هرمز و قشم را ۷۵ ساله در اجاره‌ی او و اولادش قرار داد. در ۱۷۹۸ پیمانی بین او و انگلستان منعقد شد که هدفش مخصوصاً کوتاه کردن دست فرانسویها از خلیج فارس بود، که از بعد از کوتاه شدن دست هلندیها، یگانه رقیب انگلستان در خلیج بودند.

۵.۸ [قرن ۱۹م]. قرن ۱۹م دوران تحریکات سیاسی و مداخلات جابرانه‌ی بریتانیای کبیر در خلیج فارس است. شرکت انگلیسی هند شرقی، که شاید تا اواخر قرن ۱۷م فعالیتهایش فقط جنبه‌ی تجارتی داشت، از آن ببعد با پشتیبانی دولت انگلستان (← هند شرقی بریتانیا، شرکت) به فعالیتهای سیاسی و نظامی نیز پرداخت. از اواخر جنگ هفتساله ببعد، فعالیت بریتانیای کبیر تقریباً بکلی جنبه‌ی سیاسی داشت، که اگر هم در آغاز هدف اساسی آن حمایت تجارت بریتانیا بود، کمی بعد در ظاهر و باطن هدف آن مبدل به ایجاد منطقه‌ی نفوذی برای حفظ هندوستان در تحت استعمار مطلق بریتانیا گردید، و تغییراتی که در سازمان شرکت هند شرقی داده شد بمنظور هم‌آهنگ ساختن آن با تأمین این هدف بود. نفوذ فرانسه در خلیج، که پس از هلندیها یگانه رقیب بریتانیا در خلیج محسوب میشد، با رفتن (۱۲۲۵ هق، ۱۸۱۰ ب‌م) جزیره‌ی موریشس از دست فرانسه از بین رفت. بین سالهای ۱۷۸۴ و ۱۸۳۳، شرکت هند شرقی بریتانیا بتدریج به یک شرکت دولتی تبدیل گردید. در ۱۸۳۵ خلیج فارس بروی تجارت سایر ملل مفتوح شد، و موضوع انحصار تجارت در خلیج از بین رفت. معذلک، بریتانیای کبیر یکه‌تاز صحنه‌ی خلیج بود.

در قرن ۱۹م، دو مسئله‌ی دریازنی و برده‌فروشی مستمسک عملیات بریتانیا در خلیج فارس و مقابله با رقابتهای سیاسی روسیه و فرانسه با بریتانیا گردید، و صدمات بسیار به ایران وارد ساخت، و بسیاری از حقوق این کشور را ضایع نمود. دریازنی در خلیج فارس سابقه‌ی طولانی داشته است (برای تاریخچه‌ی آن ← دریازنی). از اواخر قرن ۱۸م بسط نفوذ وهابیه بطرف سواحل خلیج و تشویق آنان از دریازنان اهمیت یافت. مراکز عمده‌ی دریازنی و برده‌فروشی شیخ‌نشین‌های سواحل عربستان بود. قواسم نیز در دوره‌ی پس از قتل نادر دامنه‌ی دزدی و دریازنی خود را توسعه دادند، و ناحیه‌ای را که به سواحل دریازنان (← سواحل متصالح) معروف شد در دست گرفتند، و بندر بوشهر در معرض تهدید آنان قرار گرفت. فتحعلی شاه قاجار برای جلوگیری از تعدیات قواسم و اعراب عتوبی پیمانی با دولت انگلستان منعقد کرد (۱۲ ذیحجه‌ی ۱۲۲۹ هق، ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴) که بموجب آن مقرر شد که کشتیهای انگلیسی با ایرانیها مساعدت کنند، ولی "کشتیهای مذکور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که اولیاء دولت علیه‌ی ایران نشان دهند، و از جای دیگر بی‌رخصت و ضرورت عبور ننمایند"، و هم در این پیمان دولت انگلستان تعهد کرد که اگر سرکشان "ولایتی و جائی از خاک متعلقه به ایران را بآن دولت بهیه بدهند که بازاء آن کومک و اعانتی نمایند هرگز امنای دولت بهیه‌ی انگلیس باین امر اقدام نکرده پیرامون آن نخواهند گشت، و دخل و تصرف در ممالک متعلقه به ایران ابداً نخواهند کرد". سرانجام قواسم مقهور شدند، و شیوخ سواحل دریازنان در ربیع الاول ۱۲۳۵ هق (۱۸۲۵) پیمانی در ترک دریازنی و برده‌فروشی امضا کردند، و انگلیسها، بر خلاف عهدنامه‌ی سابق الذکر، شیخ سلمان آل خلیفه، امیر عتوبی بحرین، را نیز در آن شرکت دادند؛ از این ببعد دولت بریتانیا علناً نقض عهد کرد، چنانکه در ۱۲۶۳ هق (۱۸۴۷ ب‌م)، به بهانه‌ی جلوگیری از فروش برده، پیمانی با شیخ محمد ابن خلیفه منعقد کرد که به کشتیهای انگلیسی اجازه‌ی تفتیش و

ضبط کشتیهای بحرین را میداد، و در ۱۲۷۸ هق (۱۸۶۱) جبراً پیمان دیگری به شیخ بحرین تحمیل نمود که او را تحت حمایت بریتانیا قرار داد. بموجب پیمان ۱۸۶۹ بین شیوخ سواحل متصالح و بریتانیای کبیر، شیوخ سواحل متعهد شدند که با هیچ دولتی موافقتنامه‌ای منعقد نکنند، و امتیازی بآن ندهند. دولت عثمانی از این موضوع نگران شد، و در صدد مستحکم کردن موقعیت خود در رأس خلیج برآمد. در ۱۸۷۱ احساء را اشغال نمود، و سپاهیانی در دوحه (بر ساحل شرقی شبه جزیره‌ی قطر) مستقر کرد. کویت اگرچه عملا مستقل بود، تحت نفوذ دولت عثمانی بشمار میآمد.

در ح ۱۸۸۳، داد و ستد اسلحه در خلیج فارس جایگزین برده‌فروشی گردید. مراکز داد و ستد اسلحه مسقط و بوشهر بود. تجارت اسلحه در بوشهر در ۱۸۹۷ به ح 100'000 لیره‌ی انگلیسی تخمین شده است، و خرید و فروش علناً صورت میگرفت. دولت ایران که ایلات و قبایل را مسلحتر از سربازان دولتی میدید، برای برانداختن این تجارت از بوشهر در ۱۸۹۸ با کومک بریتانیا دست به اقدامات شدید زد، ولی قاچاق اسلحه (عمدةً برای فروش به افغانستان) از مسقط به بندرگاههای کوچک مکران ادامه یافت اما شدت سابق را نداشت.

در ۱۸۸۷ روسیه متوجه خلیج فارس شد. پس از اینکه معلوم شد که عمال آن دولت مشغول مذاکره با دربار عثمانی برای تأسیس ایستگاه سوختگیری در کویت هستند و نیز آلمانها به کویت (بعنوان یکی از ایستگاههای نهائی ممکن برای راه آهن برلین به بغداد) نظر دارند، بریتانیای کبیر قراردادی با شیخ مبارک، شیخ کویت، منعقد کرد (۱۸۹۹)، که شیخ کویت را تابع همان قیود پیمان انحصاری با شیوخ دیگر ساخت، و کویت را عملا تحت حمایت بریتانیا قرار داد، اگرچه تا اکتبر ۱۹۱۴ که دولت عثمانی به متفقین جنگ I اعلان جنگ داد، کویت رسماً تابع آن دولت محسوب میشد.

در باب مداخلات مستقیم بریتانیای کبیر در ایران در قرن ۱۹م ← ایران و انگلیس، جنگ.

۵.۹ *[قرن ۲۰م]*. اوایل قرن به صف‌آرائیهای مقدمه‌ی جنگ I گذشت. انگلیسها با عقد قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه نقشه‌ی آن دولت را برای نفوذ در خلیج فارس متوقف ساختند. مقارن این اوضاع، نفت بمقدار تجارتی در مسجد سلیمان کشف شد (۱۹۰۸)، و دندان طمع بریتانیا تیزتر گردید، و سال بعد شرکت نفت ایران و انگلیس تشکیل یافت.

آلمانها در راه دست یافتن به رأس خلیج امتیازی برای امتداد دادن راه آهن آناطولی به بغداد و بصره گرفتند (۱۹۰۳). بر طبق پیمانی (۱۹۱۳) بین دولتین عثمانی و بریتانیا، دولت اخیر در این کار راه یافت، و حق نظارت بر امتداد راه آهن در ج بصره یافت. بموجب همین قرارداد، دولت عثمانی خودمختاری کویت را بعنوان ایالتی از ترکیه، و نیز پیمانهای شیوخ را با بریتانیا شناخت، و از ادعای خود بر بحرین، قطر، مسقط، و سواحل متصالح دست برداشت. منطقه‌ی تحت تسلط عثمانی با خط مستقیمی تقریباً مطابق حد جنوبی ایالت نجد محدود گردید، و شامل احساء بود. در ۱۹۱۳ عبدالعزیز ابن سعود ترکها را از احساء بیرون راند، و دگر بار قدرت وهابیان در سواحل خلیج بسط یافت.

در جنگ I، دفاع از منافع بریتانیا در خلیج متضمن دفاع از منابع نفتی ج‌غ ایران و از شیخ‌های دست‌نشانده بود (خاصه شیخ مبارک کویت و شیخ خزعل خان). برای مداخلاتی که در جنگ I در ایران با وجود بیطرفی آن، بعمل آمد ← جنگ جهانی I (قسمت ۸)؛ پلیس جنوب.

پس از جنگ، سر پرسی کاکس از طرف دولت بریتانیا قرارداد ۱۹۱۹ را با وثوق‌الدوله منعقد کرد، که اگر بموقع اجرا درآمده بود ایران را بکلی تحت الحمایه‌ی بریتانیا قرار میداد، و رؤیای امپریالیستی لرد کرزن و پیروان مکتب او را، برای درآوردن پهنه‌ی بین نیل و سند از یک طرف و جبال توروس و قهنه از طرف دیگر تحت استعمار بریتانیا، عملی میساخت، ولی وقایع بعد مانع از تحقق یافتن این رؤیا شد. با تأسیس سلسله‌ی پهلوی در ایران، ثبات سیاسی در این کشور برقرار شد، و قدرت دولت در سواحل خلیج استقرار یافت، و نیروی دریائی ایران در خلیج فارس دایر شد.

عصر هواپیما بر اهمیت خلیج فارس از لحاظ استفاده از مواضع میان‌پروازهای نظامی و غیر نظامی بین اروپا و هند و بین شرق اقصی و اقیانوسیه افزود؛ اهمیت سوق الجیشی آن از لحاظ حفظ هند محفوظ ماند، و اهمیت اقتصادی آن از لحاظ تهیه‌ی یک سوخت حیاتی (نفت) برای اروپای غربی بارز گردید. کشف نفت در سایر نواحی خلیج اهمیت سوق الجیشی و صنعتی جدیدی برای خلیج فارس ایجاد کرد، و منابع نفتی خلیج دولت کشمکش و محافل نفتی آن کشور را وارد صحنه‌ی خلیج کرد.

در جنگ II، خلیج فارس و راه آهن سرتاسری ایران برای رسانیدن اسلحه و مهمات به دولت شوروی نقش حیاتی داشت (← جنگ جهانی II؛ قسمت ۹). در این جنگ نیز بریتانیای کبیر و دولت شوروی بیطرفی ایران را نقض کردند؛ مهاجمین بریتانیائی از طریق خلیج فارس به ایران تاختند، و خسارات مالی و جانی به کشور وارد کردند. امریکائیها نیز وارد میدان شدند، و به تحکیم مقام و امتیازات خود در ممالک اطراف خلیج پرداختند.

خلیج فارس، فرمانداری کل بنادر و جزایر: ← بنادر و جزایر خلیج فارس، فرمانداری کل.

خلیج ماساچوست، شرکت[1] (māsācuset)، نام شرکتی انگلیسی با حقوق ویژه (← شرکت با حقوق ویژه)، که در ۱۶۲۹ فرمان سلطنتی برای تجارت و تأسیس مستعمره در ساحل ← خلیج ماساچوست یافت. مؤسسین شرکت از پیرایشگران انگلیسی بودند، و تقریباً بلافاصله بعد از اعطای فرمان، هدف شرکت از تجارت متوجه مذهب شد، و مهاجرنشین خلیج ماساچوست مأمن پناهندگان سیاسی و مذهبی گردید. در ۱۶۳۰ شرکت شهر بستن را تأسیس نمود. شرکت در ۱۶۸۴ از بین رفت.

خلیج هودسن، شرکت[2] (hudson)، شرکتی که در ۱۶۶۸ بوسیله‌ی جمعی از تجار و درباریان انگلیسی، بمنظور تجارت پوست با هندیشمردگان ناحیه‌ی ← خلیج هودسن در امریکای شمالی و نیز برای کشف گذرگاه شمال شرق، تأسیس گردید. مؤسس شرکت پرنس روپرت بود. ادعاهای فرانسویان بر ناحیه‌ی مذکور منجر به جنگ بین فرانسه و انگلستان و کوتاه شدن دست فرانسه گردید. در اواسط قرن ۱۸م، شرکت بسبب عدم موفقیت در یافتن گذرگاه شمال شرق سخت مورد انتقاد واقع شد. در ۱۷۸۳ ← شرکت شمال غرب تشکیل یافت، و رقیب شرکت خلیج هودسن گردید. در ۱۸۲۱ دو شرکت یکی شد، ولی نام شرکت قدیمتر محفوظ ماند. از آن ببعد شرکت بر سرزمین وسیعی ممتد از قطا تا قطب فرمانروائی مطلق و انحصاری یافت، و در دوره‌ی از ۱۸۲۱ تا ۱۸۶۰، ثروت شرکت به اوج خود رسید. در ۱۸۶۹ دولت کانادا متصرفات شرکت را در خلیج هودسن‌ـدر مقابل مبلغ موسوم به سرزمین خلیج هودسن‌ـدر مقابل مبلغ 300'000 لیره، تصرف کرد. در قرن ۲۰م، شرکت به معاملات جزئی و ساختن اشیاء گوناگون دست زد. در ۱۹۳۰ شعبه‌ی لندن از شعبه‌ی کانادائی جدا شد، و دگرباره بتجارت پوست پرداخت.

خلیفه (xalife) [عربی، = جانشین]، عنوان و لقب مخصوص جانشین رسمی و ظاهری پیغمبر اسلام، که بعد از رحلت او و در واقع بنام او، بر تمام امور دینی و دنیوی مسلمین نظارت و اشراف داشته است (نیز ← خلافت). این عنوان اول بار برای ابوبکر بکار رفته و متضمن معنی خلیفة رسول الله [= خلیفه‌ی رسول الله، جانشین پیغمبر خدا] بوده است. عمر خطاب، که در واقع خلیفه‌ی خلیفه بشمار میآمد، نیز مثل ابوبکر عنوان خلیفه داشت. بهر حال، عنوان خلیفه بر تمام کسانی که بعد از او "امیرالمؤمنین" بوده‌اند، و یا داعیه‌ی آن را داشته‌اند، اطلاق یافته است. پنج جانشین نخستین پیغمبر اسلام‌ـابوبکر، عمر خطاب، عثمان، علی، و امام حسن‌ـرا در تاریخ اسلام خلفای راشدین میگویند، که همه با انتخاب مردم و شورای مسلمانان انتخاب شدند. معاویه خلافت را با زور و تهدید و تطمیع بدست آورد، و در خانواده‌ی خود ارثی قرار داد؛ خلفای اموی (← امویان) جانشینان او هستند. بهمت ایرانیان، سلسله‌ی اموی از میان رفت، و بنی عباس (← عباسیان) که فرزندان عموی پیغمبر بودند به خلافت رسیدند. در اواخر دوران خلافت بنی عباس، بواسطه‌ی وسعت فراوان ممالک اسلامی، دست‌نشاندگان و امرای ایشان در گوشه و کنار نفوذ فراوان پیدا کردند، و کار بجائی رسید که در زمان آل بویه و سلجوقیان، خلافت جز نامی ظاهری بیش نبود. هلاکو در سال ۶۵۶ هق، با راهنمائی و مساعی خواجه نصیرالدین طوسی، و با تجویز علمای شیعه که در بغداد و حله نفوذ فراوان داشتند، بر بغداد، مقر خلافت عباسیان، مستولی شد، و آخرین خلیفه‌ی عباسی، مستعصم بالله، را که فرزندی نداشت کشت، و اساس خلافت از هم پاشیده شد.

(۱)Massachusetts Bay Company (۲)Hudson's Bay Company

در مصر خلفای فاطمی (← فاطمیان) و خلفای عباسی مصر (عباسیان مصر)، و در اندلس شعبه‌ای از خلفای اموی (← امویان اسپانیا)، هر کدام یک چند نام خلافت داشتند. از سلاطین عثمانی، سلطان سلیم I لقب خلیفه داشت، و چند نسل از اجداد او نیز از مدتها پیش مدعی این عنوان بودند، چنانکه اعقاب سلطان سلیم تا سلطان عبدالحمید همواره داعیه‌ی خلافت داشتند. فاروق، شاه مخلوع مصر نیز، پس از انقراض دولت عثمانی و الغاء عنوان خلافت، در صدد بود که دستگاه خلافت را تجدید کند، و بهمین جهت میکوشید تا خود را از فرزندان پیغمبر اسلام بشناساند، و مقدمات را برای خلافت اسلامی خویش فراهم سازد.

خلیفه، حاجی: ← حاجی خلیفه.

خلیفة ابن ابوالمحاسن حلبی (xalifate 'bne abo'l.mahāsene halabi)، نق ح ۶۵۵ هق، کحال شامی. اثر عمده‌اش، کتاب الکافی فی الکُحل، مشتمل بر دو قسمت تشریح چشم و درمان آن میباشد. تصاویر مغز و پرده‌های آن و چشم و اعصابش، و نیز تصاویر آلات مورد حاجت کحال، که در نسخه‌های خطی موجود این کتاب دیده میشود، بسیار جالب است.

خلیفه شاه‌محمد (xalife šāh.-)، ادیب فارسی‌نویس هندی در قرن ۱۱م هق. وی مؤلف جامع القوانین یا انشاء خلیفه است، که آن را در قنوج تحریر کرد، و در ۱۰۸۵ هق بخواهش دوستانش آنها را تدوین نمود. این کتاب در هند مورد توجه فراوان بوده است، و مکرر بچاپ رسیده.

خلیفه‌لو (xalife.lu)، ده (جمع ۴۰۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۸ کیلومتری ج‌ش نقده؛ در ناحیه‌ی سلدوز. سابقاً مسکن قزاقهای سنّی بود، که در ۱۸۲۸ از حوالی تفلیس بدانجا آمده بودند.

خلیفه‌ی رسول الله، عنوان ابوبکر. نیز ← القاب؛ خلیفه.

خلیل، شهر: ← حبرون.

خلیل یا خلیل الله، لقب ابراهیم پیغمبر.

خلیل‌آباد (xalilābād)، بخش (جمع ح ۱۸٬۰۴۰؟)، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۱ (؟) آبادی. مشتمل بر دو دهستان شش‌طراز و رستاق است. رود شش‌طراز، و راه شوسه‌ی کاشمر به سبزوار از آن میگذرد. مرکزش، **خلیل‌آباد** (جمع ۲٬۳۹۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری غ کاشمر است.

خلیل ابن احمد [خلیل ابن احمد ابن عمرو ابن تمیم فراهیدی ازدی (tamime farāhidie azdi)]، فت بین ۱۷۰ و ۱۷۵ هق، عالم نحو و فقه اللغه‌ی عرب و واضع علم عروض عربی. از مردم عمان بود. نخست در بصره علوم نحو، قرائت، حدیث، و روایت را فراگرفت؛ سپس، در میان قبایل، لغات فصیح و نادر عرب را آموخت. از موسیقی آگاه بود، و وزنهای شعر را بر طبق آن ترتیب داد. مردی متقی بود، و در فقر و فاقه میزیست. سیبویه و اصمعی از شاگردان وی بودند. زندگینامه‌نویسان بالاتفاق وضع علم عروض و قواعد آنرا به وی نسبت میدهند. بعلاوه خلیل اول کسی است که لغتنامه‌ای (بنام کتاب العین) برای زبان عربی نوشت. آثار دیگر منسوب به وی عبارتند از کتاب فی معانی الحروف؛ کتاب شرح صرف الخلیل؛ کتاب النغم؛ کتاب العروض؛ و غیره.

خلیل الله: ← ابراهیم، پیغمبر.

خلیل الله I، ح ۸۲۱ هق: ← شروانشاهان.

خلیل الله II، ح ۹۳۰ هق: ← شروانشاهان.

خلیل امیرالمؤمنین، لقب امیرالمؤمنین.

خلیل ترکمان (xalile torkamān) [سلطان خلیل ترکمان]، فت ۸۸۳ هق، از فرمانروایان سلسله‌ی امرای آق قوینلو؛ پسر و جانشین اوزون حسن. وی در زمان پدر حکومت شیراز داشت، و بعد از وفات (۸۸۲ هق) او، به تبریز آمده بامارت نشست (۸۸۲ هق). لیکن امارت او ۶ ماه بیش نپایید، و برادرش یعقوب بیگ ترکمان با او بمخالفت برخاست، و از دیاربکر بقصد مبارزه‌ی با او عازم تبریز شد. در نزدیک خوی بین دو برادر جنگ روی داد، و سلطان خلیل مقتول شد، و امارت سلسله‌ی آق قوینلو به یعقوب بیگ رسید. سلطان خلیل را مؤلف حبیب السیر به خشت و بخل و سوء تدبیر موصوف شمرده است.

خلیل خان قزوینی [حاجی خلیل خان قزوینی، پسر حاجی محمد قزوینی]، فت ۱۲۱۸ هق، از مشاهیر رجال و سرمایه‌داران و اعیان ایران در اوایل عهد قاجاریه. وی از تجار معروف بندر بوشهر بود، و از جانب آقا محمد خان قاجار عنوان ملک‌التجار داشت. در سنه‌ی ۱۲۱۵ هق، از طرف فتحعلی شاه قاجار، همراه ملکم، بعنوان سفارت به بمبئی رفت. اما مدت اقامت او در آنجا طولی نکشید، و در نزاعی که آنجا بین اتباع او و هندوان چریک کمپانی هند، بر اثر اقدام اتباع او به صید مرغابی که هندوان کشتن آنها را ناروا میشمارند، روی داد، به قتل رسید (۱۲۱۸ هق). بعد از او، خواهرزاده‌اش محمد نبی خان شیرازی به سفارت هند منصوب شد، و فرمانفرمای هند از وقوع حادثه‌ی قتل او اظهار تأسف نمود، و فتحعلی شاه پذیرفت.

خلیل سلطان تیموری (یا گورکانی)، ۷۸۶–۸۱۴ هق، پادشاه سلسله‌ی تیموریان؛ پسر میرانشاه گورکانی. بعد از وفات (۸۰۷ هق) تیمور، به دعوی جانشینی برخاست، و پسر عموی خود، پیر محمد جهانگیر، را شکست داده بر سمرقند دست یافت. خلیل سلطان مردی هنرمند و اهل ذوق و عشرت بود. بعشق مطربه‌ای، نامش شاد ملک، گرفتار آمد، و یکسره تسلیم عشق و هوس گشت. امرا بر او بشوریدند. در ۸۱۲ هق، وی به درگاه شاهرخ تیموری رفت، و آنجا گرفتار گشت، و به کاشغر فرستاده شد. گویند شاد ملک نیز به خلیل سلطان پیوست، و اگر قول دولتشاه را بتوان قبول کرد، پس از وفات او نیز خود را با خنجری هلاک نمود، و آن هر دو را در یک مقبره در ری بخاک سپردند. خلیل سلطان از قریحه‌ی شاعری بهره داشت، و دولتشاه نمونه‌ای از اشعار او را ذکر کرده است.

خلیل لر، حسام‌الدین: ← حسام‌الدین خلیل لر.

خلیل محله (xalil mahalle)، ده (جمع ۱٬۷۳۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان پنجهزاره، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)، ۸ کیلومتری ش بهشهر.

خمارلو، ده، ل آذربایجان: ← کیوان، دهستان.

خماری (xomāri)، یکی از چند تخلص یحیی سیبک. تخلصهای دیگرش ظاهراً بترتیب تاریخ عبارتست از تفاحی، فتاحی، و اسراری.

خمام (xomām)، بخش (جمع ح ۵۰٬۰۰۰؟)، ل شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، کنار بحر خزر؛ دارای ۶۵ (؟) آبادی. محصولش برنج و توتون است. مرکزش، **خمام** (جمع ۲٬۵۱۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۳ کیلومتری ل‌ش رشت، سر راه رشت به بندر پهلوی، واقعست، و یکشنبه‌بازار دارد.

خمان (xamān)، درخت یا درختچه: ← آقطی.

خمپاره‌انداز[1] (xompāre.'andāz)، نوعی توپ که گلوله را به ارتفاع زیاد و با مسیر خیلی خمیده پرتاب میکند. بیشتر توسط پیاده‌نظام بکار میرود، زیرا سبک و قابل اختفا است.

خمر[2]**، امپراطوری** (xmer)، عنوان مملکتی که در قرن ۶م در هندوچین حالیه تشکیل شد، و تا قرن ۱۵م دوام یافت. خمرها نژادی از کامبوجیهای قدیم بودند، و مملکتی که در قرن ۶م تشکیل دادند تقریباً مطابق لائوس و کامبوج حالیه بود. امپراطوری خمر در قرون ۹م و ۱۰م باوج قدرت خود رسید؛ در ح ۹۰۰ پایتخت خود را در ناحیه‌ی آنگکور (āngkor) (ل تونله ساپ، غ کامبوج) قرار داد. در اوایل قرن ۱۲م، خمرها چندین بار با آنامیها و قبایل دیگر جنگیدند؛ در ۱۱۷۷ آنگکور تاراج شد. در نیمه‌ی ۲م قرن ۱۴م، ناحیه‌ی کامبوج مورد هجوم مکرر تایها (← تای یا تایها) قرار گرفت، و قدرت خمرها رو به انحطاط نهاد؛ در ۱۴۳۴، پایتخت دولت خمر به پنومپن منتقل شد.

تمدن خمرها از تمدنهای هندی و بودائی متأثر بود. پیشرفت عمده‌ی آنها در معماری و حجاری بود، که عالیترین نمونه‌ی آن در پایتخت قدیم آنها آنگکور توم و در معبد آنگکور وات دیده می‌شود، که در زمان کشف مجدد (۱۸۵۸–۶۰) آنها بوسیله‌ی اروپائیان، هر دو را جنگل فروگرفته بود.

تمدن خمرها در نتیجه‌ی مهاجمات آنامیها و تایها برافتاد، مگر در پنومپن که هنوز باقی مانده است. خمرهای کنونی بیشتر بودائی هستند، و زبان آنها (زبان خمر) از دسته‌ی زبانهای مون‌خمر است، که عمدةً در تایلند و ج هندوچین رواج دارد.

خمریات (xamriyyāt) [جمع خمریه]، مجموع خمریه‌های (← خمریه) یک یا چند شاعر.

خمریه (xamriyye) [جمعش خمریات]، در ادب فارسی و عربی، اشعاری که در آنها از خمر (xamr) [= می] و آنچه مناسب آن است سخن گفته شود؛ مانند قصیده‌ی نونیه‌ی معروف رودکی:

مادر می را بکرد باید قربان
بچه‌ی او را گرفت و کرد بزندان،

و قصاید و مسمطات متعدد در دیوان منوچهری و بعضی رباعیات خیام. در اشعار جاهلی عرب خمریات فراوان است (مثلا معلقه‌ی عمرو ابن کلثوم از معلقات سبع، و غیر از آن). همچنین خمریات اعشی و اخطل معروف بوده است، و از شعرای عهد عباسی مخصوصاً خمریات ابونواس بینظیر شناخته شده است. شعرای صوفیه نیز خمریات دارند (مثلا خمریه‌ی ابن فارض)، اما غالباً خمریات آنها را در خور تأویل میدانند.

---

(۱) mortar (۲) Khmer

ساقی‌نامه‌های فارسی، که در تذکره‌ی میخانه گویندگان اکثر آنها ذکر شده است، از نوع اشعار خمریه بشمارند. بعضی از خمریه‌های فارسی و عربی یادآور اشعار یونانی موسوم به دیتورامبوس[1] (ditu-rāmbos) و انواع ترانه‌هائی است که بنام باکوس و دیونوسوس سروده میشده است، و غالباً ترانه‌های باکوسی خوانده میشود.

خمس (xemes)، ده (جه ۱°۸۸۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان شاهرود، بخش شاهرود، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی).

خمس (xoms) [عربی، = یک پنجم]، یکی از واجبات شریعت اسلامی، و آن دادن ۱/۵ مالی است که از غنیمت جنگی، کسب، استخراج معادن، بازیافت گنج، غواصی در دریاها، زمینی که کافر ذمی از مسلمان خریداری کند، یا از اموال حلال مخلوط با حرام بدست آید. خمس مصارف خاصی دارد که در کتب فقه آمده است؛ قسمتی از آن مخصوص خدا است، و توسط امام یا جانشین وی به کارهای خیریه مصرف میشود، و آن را سهم امام نامند؛ قسمتی دیگر مربوط به فقرا و ایتام و درماندگان بنی هاشم است، و آنرا سهم سادات گویند.

خمسلو (xamselu)، ده (جه ۱°۲۶۷ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ورزق، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۲۰ کیلومتری غ داران.

خمسه (xamse) [مخفف ولایات خمسه (velāyāte)، = ولایات پنجگانه]، ولایت سابق، ایران، در ج آذربایجان و غ قزوین؛ کرسی آن زنجان و از شهرهای معروفش سلطانیه. پنج بلوک عمده‌ای که این ناحیه بمناسبت آنها خمسه خوانده شده است بقولی عبارت بوده‌اند از ابهررود، خر رود، زنجان رود، ایجرود، و سجاسرود، که حالیه جملگی جزء شهرستان زنجان اند. ناحیه‌ی خمسه از دو دره‌ی بزرگ تشکیل یافته است: یکی دره‌ی زنجان‌رود و دیگری قسمتی از دره‌ی قزل اوزن؛ بعلاوه، قسمتی از دره‌ی ابهررود (← ابهر) و خر رود جزء آنست.

خمسه‌ی حسینی: ← حسینی قزوینی.

خمسه‌ی متحیره، در نجوم: ← سیارات سبعه.

خمسه‌ی مسترقه (xamseye mostaraqe) یا **پنجه‌ی دزدیده** (panjeye dozdide) یا **اندرگاه** (andargāh)، نام پنج روزی که در تقویم ایرانی به روزهای سال می‌افزودند. سال ایرانی از آغاز تأسیس آن (احتمالا در قرن ۵م قم) مرکب از ۱۲ ماه ۳۰روزه بود، و منظور از افزودن اندرگاه این بود که طول سال را به ۳۶۵ شبانروز برسانند. ظاهراً در آغاز اندرگاه را به آخر ماه ۱۲م می‌افزودند، ولی این ترتیب ثابت نماند. توضیح آنکه چون سال ۳۶۵روزه تقریباً ربع شبانروز از سال حقیقی کمتر است، در مدت ۱۲۰ سال این ربع روزها به یک ماه میرسد، و ماه فروردین که پس از ۱۲۰ سال میآید در واقع ماه اسفند نجومی است. پس، برای ثابت نگاه داشتن مواقع گهنبارها (از جمله اندرگاه) در مواضع نجومی خود در سال شمسی، سال عرفی را در هر ۱۲۰ سال یک ماه به جلو میبردند، بدین معنی که از آغاز تا ۱۲۰ سال اندرگاه را به آخر ماه ۱۲م اضافه میکردند، و سپس آنرا به آخر ماه اول می‌افزودند، و تا ۱۲۰ سال بهمین ترتیب عمل میشد، و سپس اندرگاه را به آخر ماه دوم اضافه میکردند، و هکذا. در نتیجه‌ی این حرکت دادن منظم اندرگاه، احتمالا در قرن ۵م ب‌م (یعنی ح ۹۶۰ سال پس از اتخاذ روش حرکت دادن اندرگاه) الحاق اندرگاه به آخر ماه آبان افتاد. حرکت دادن اندرگاه تا قرن اخیر یا ۲ قرن اخیر سلسله‌ی ساسانی منظماً انجام میگرفت، و پس از سقوط آن سلسله موقوف شد، و لهذا اندرگاه در همان آخر ماه آبان باقی ماند، و این وضع تا اواخر قرن ۴م هق برقرار ماند، تا آنکه یکی از سلاطین آل بویه‌ی فارس اندرگاه را از آخر آبان به آخر ماه ۱۲م ملحق نمود، و این روش در قسمت اعظم ایران و نیز در نزد زردشتیان ایران و پارسیان هند معمول گردید. نیز ← تقویم اوستائی.

خمسه‌ی نظامی (xamseye nezāmi)، ملقب به **پنج گنج** (panj ganj)، عنوان پنج منظومه از نظامی گنجوی، که عبارتند از مخزن الاسرار؛ خسرو و شیرین؛ لیلی و مجنون؛ هفت پیکر (یا بهرامنامه)؛ و اسکندرنامه‌ی نظامی (مشتمل بر شرفنامه و اقبالنامه).

خمسین، عید: ← پنجاهه، عید.

خمک (xomak)، ده (جه ۱°۳۳۵ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان شهرکی، بخش ناروئی و شهرکی، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۲۲ کیلومتری ل‌ش سکوهه.

خملنیتسکی[2]، **باگدان** (bāgdān xmelnitski)، ۱۵۹۳-۱۶۵۷، سرکرده‌ی قزاقهای اوکرائین. بسبب مظالم اشراف لهستانی، قزاقها را بر ضد فرمانروائی لهستان برانگیخت (۱۶۴۸). هدف عمده‌ی وی مستقل ساختن اوکرائین بود، ولی در ۱۶۵۴، اوکرائین ضمیمه‌ی روسیه شد.

خم و پیچ (xamo pic)، ده (جه ۱°۳۲۹ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان عربستان، شهرستان گلپایگان، ۲۴ کیلومتری جش گلپایگان.

خمیر (xamir)، دهستان (جه ح ۸°۷۴۰؛)، بخش بندر خمیر، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار ← تنگه‌ی کلرنس (بین ساحل فارس و جزیره‌ی قشم)؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. کوه خمیر ۱°۱۳۵ متر ارتفاع دارد. از ساحل دهستان، باطلاقی مستور از درختهای هرا از مصب رود خمیر بطول ح ۱۵ کم در تنگه‌ی کلرنس پیش میرود. مرکز دهستان و بخش، **بندر خمیر** (جه ۱°۰۷۵ سشه ۱۳۳۵ هش)، نزدیک آبنائی در گوشه‌ی ل‌ش این باطلاق، بفاصله‌ی ۹۰ کیلومتری جغ بندر عباس واقعست، و از آنجا گوگرد و سنگ آسیا به بندر عباس صادر میشود. **رود خمیر یا رود مهران** (mehrān) از کوههای ج لار سرچشمه میگیرد، و در بندر خمیر به تنگه‌ی کلرنس در خلیج فارس میریزد. دره‌ی اصلی آن بطول ح ۳۲۰ کم بموازات ساحل خلیج، و بیشتر بفاصله‌ی ح ۵۶ کیلومتری از آن، ممتد است. کوههای اطراف آن بیش از ۱°۵۰۰ متر ارتفاع دارند.

خمیر، بندر: ← خمیر؛ بندر خمیر.

خمیر، طبقات: ← اولیگوسن، دوره‌ی.

خمیس (xemmis)، شهر: ← اخمیم.

خمین (xomeyn) یا **خومین** (xumeyn)، شهرستان، ج استان مرکزی (استان تهران)، مشتمل بر بخش حومه. در آذر ماه ۱۳۲۵ هش بخش خمین از گلپایگان منتزع و تابع محلات شد؛ در آذر ماه ۱۳۳۷ هش چند ده از شهرستان الیگودرز منتزع و ضمیمه‌ی خمین گردید. در اسفند ماه ۱۳۳۷ هش بخش خمین از شهرستان محلات مجزا و تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، **خمین یا خومین** (جه ۸°۳۹۷ سشه ۱۳۳۵ هش)، سابقاً جزو کمره بود.

خنازیر: ← سل.

خنافره (xanāfere)، دهستان (جه ح ۱۱°۰۰۰؛)، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، دارای ۱۱ (؟) آبادی. توسط شعبه‌های رود جراحی مشروب میشود.

خنامان (xenāmān)، دهستان (جه ح ۸°۸۰۰؛)، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۷۵ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. از آبادیهای آن بی‌بی حیات (جه 100 سشه ۱۳۳۵ هش) است، در ۵۷ کیلومتری ل‌ش رفسنجان، که زیارتگاه آن را از ۳۰۵ هق دانسته‌اند. مرکزش، **خنامان** (جه ۴۶۹ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۵ کیلومتری ش رفسنجان و دارای زیارتگاه است.

خنثاسازی[3] (xonsā.sāzi)، در شیمی، طریقه‌ای متضمن اختلاط و فعل و انفعال یک محلول اسید و یک محلول باز. معمولا به فعل و انفعال بین یک اسید بااثر و یک باز بااثر، که منجر به تشکیل یافتن یک ملح و آب میگردد، اطلاق می‌شود. اساس این فعل و انفعال اینست که یون ئیدروژن (H) اسید و یون اکسیدریل (OH) باز با هم ملحق شده تشکیل آب (HOH) میدهند، که عملا یونش‌ناپذیر است. ملحی که حاصل میشود، از عنصر فلزی یا رادیکال باز و عنصر یا رادیکال اسید (غیر از ئیدروژن) تشکیل میشود. خنثاسازی حرارت تولید میکند. طریقه‌ی خنثاسازی در تعیین غلظت اسیدهای محلول، در کارهای صنعتی گوناگون، و نیز برای از بین بردن اسیدهای اضافی مهم است.

خنثی[4] (xonsā)، در زیستشناسی، فردی که در عین حال دارای اعضای تکثیر نر و ماده هر دو باشد. در مهره‌داران عالی (از جمله انسان)، این حالت غیر عادی و نادر است، و تقریباً در همه‌ی موارد یک یا هر دو آلت تذکیر و تأنیث ناقص و ناقص العمل اند. حالت خنثی در بین ماهیها بیشتر دیده میشود، و در بعضی از اقسام آنها عادی است. بسیاری از بیمهرگان خنثی هستند. نیز ← هرمافرودیتوس.

در قانون مدنی ایران، خنثی بودن در سهم ارث مؤثر است.

خنج (xonj)، دهستان (جه ح ۱۰°۰۰۰؛)، ل‌غ بخش حومه‌ی شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی. مرکزش، **خنج** (جه ۳°۲۳۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۹۰ کیلومتری ل‌غ لار است.

خنجست: ← چیچست.

خنجین (xonajin)، ده (جه ۲°۲۷۹ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان وفس عاشقلو، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۱۵ کیلومتری

(۱)dithyramb (۲)Khmelnitsky (۳)neutralization (۴)hermaphrodite

چش رزن.

خنداب (xondāb)، ده (جم ۱۶۱٬۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان شراء، بخش وفس، شهرستان اراک، ۴۲ کیلومتری جنوب غرب کمیجان.

خندق، غزوه‌ی (qazveye xandaq) یا **غزوه‌ی احزاب** (ahzāb)، عنوان تلاقی و برخوردی که در کنار مدینه در شوال سال ۵م هق بین محمد ص و کفار عرب واقع شد. درین واقعه، قریش بریاست ابوسفیان باتفاق قبایل متحد خود و بتحریک یهود بنی نضیر به مدینه تاختند، و محمد باشارت سلمان فارسی فرمان داد تا در جلو شهر خندق کندند، و خود نیز در آن کار شرکت نمود. در دو طرف خندق یانزده و بقولی بیست و چند روز فریقین مقابل یکدیگر نشستند، و با آنکه مکرر بر یکدیگر سنگ پرتاب میکردند، و چند بار کفار هجوم نمودند، و در یک برخورد هم علی ابن ابی طالب با شجاعتی غریب عمرو ابن عبدود را کشت، لیکن جنگ سختی روی نداد، و بسبب بروز سرمای شدید، ابوسفیان و در پی او دیگران از محاصره‌ی مدینه دست کشیدند و به مکه بازگشتند.

خنساء (xansā')، شهرت **تماضر ابن عمرو** (tomā-zere 'bne amr)، ۵۷۵ بم–۴۴ هق، شاعره‌ی مرثیه‌سرا که بزرگترین شاعره‌های عرب محسوب است. پدرش از بزرگان عرب و مردی ثروتمند بود. مهمترین واقعه‌ی زندگانی خنساء کشته شدن دو برادرش معاویه و صخر (saxr)ـدر جنگ بود. خنساء در مرگ آنان سخت بیتابی میکرد، و آنان را رثا میگفت. گویند پس از ظهور اسلام باین دین گروید. در تاریخ تولد و وفاتش اختلاف هست، و سال وفاتش را ۲۴ هق نیز ضبط کرده‌اند.

خنساء دیوانی دارد که همه‌ی آن مراثی است. مایه‌ی شاعری وی احساسات آتشین اوست، که یاد درگذشتگان حرارت و هیجان آن را فروزانتر میکند. در عواطف وی، ترمی زنانه با سختی مردانه درهم آمیخته است.

خنکسازی[1] (xonak.sāzi)، خنک کردن. خنک‌سازی در بسیاری از عملیات صنعتی و در موقع کار بیشتر ماشینها ضروری است، و باید این ماشینها را با دستگاههای خنکساز مجهز کرد. موتورهای با احتراق داخلی چنان حرارتی در استوانه تولید میکنند که، اگر خنکسازی بعمل نیاید، سبب خراب شدن اجزای ماشین میگردد؛ اینگونه موتورها را معمولا با جریان آب یا هوا خنک می‌کنند. کوره‌های بلند و قالبهای ریخته‌گری و بسیاری از اسبابهای دیگر را، که در آنها حرارت زیاد تولید میشود، بوسیله‌ی آب خنک میسازند. در ماشینهائی که سریع میگردند، خنکسازی و روغنکاری اغلب تواماً بعمل میآید. نیز ← تهویه‌ی مطبوع؛ سردسازی.

خنگ بت و سرخ بت (xeng boto sorx bot)، عنوان یکی از مثنویات منسوب به عنصری بلخی که اصل آن تا کنون بدست نیامده است. داستان عبارت بوده است از قصه‌ای که در حدود بلخ برای دو بت، که نزدیک بامیان مجسمه‌ی آنها وجود داشته است، نقل میکرده‌اند. بیرونی نیز این داستان را بعربی ترجمه کرده است و آن را حدیث صنمی البامیان (sanamaye 'l.bāmiān) [= داستان دو بت بامیان] نامیده. یاقوت در معجم البلدان این دو بت را ذکر میکند، و مینویسد که گویند آنها را در دنیا نظیر نیست. دو بت بامیان، که مجسمه‌های عظیم آنها هنوز باقی است، از آثار دوره‌ی بودائی بشمارست. داستانی هم که عنصری نظم کرده است در اصل یک قصه‌ی بودائی بوده است.

خنگشت (xongešt)، دهستان (جم ح ۱٬۴۰۰)، ج بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۸ (؟) آبادی. رود شادکام از وسط آن می‌گذرد، و به دریاچه‌ی کافتر (kāftar) میریزد. مرکزش، **خنگشت** (جم ۴۲۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری چش اقلید است.

خنوخ[2] (xanux)، در کتاب مقدس. ۱– پسر ارشد قابیل، که شهری را که قابیل بنا نهاد بنام وی خنوخ خواند (پیدایش ۱۷.۴). ۲– پدر متوشالح. بقول عهق، "خنوخ با خدا راه میرفت، و ناپاب شد، زیرا خدا او را برگرفت." (پیدایش ۵.۱۸–۲۴؛ اول تواریخ ۳.۱؛ لوقا ۳۷.۳؛ عبرانیان ۵.۱۱؛ یهودا ۱۴). نیز ← عهدین غیر قانونی؛ ایلیا.

خنیاگر دوره‌گرد: ← مینسترل.

خواباندن (xābāndan)، طریقه‌ای در تکثیر بعضی از رستنیها، که در آن ساقه‌ی نازکی از رستنی را تا مدتی در زیر خاک مرطوب قرار میدهند، تا بر آن ریشه‌های فرعی پدید آید. همینکه مقدار ریشه برای تغذیه‌ی گیاه کافی شد، ساقه را از تنه‌ی اصلی یکمرتبه یا بتدریج جدا میکنند، و بدین طریق، گیاهی جداگانه بدست میآید. بسیاری از رستنیها بحالت طبیعی خوابانده میشوند، و تکثیر مییابند. مثلا چیالک و تمشک، که دارای ساقه‌های خزنده هستند، در سر بندهای خود در مجاورت خاک ریشه میدوانند، و بتدریج ساقه‌های فواصل بین ریشه‌ها میپوسد و از میان میرود، و چندین گیاه مستقل بوجود میآید. نیز ← قلمه زدن.

خواتیم (xavātim)، سومین کتاب از غزلیات سعدی.

خواجو (xāju)، تخلص خواجوی کرمانی.

خواجو، پل: ← پل خواجو.

خواجوی کرمانی (xājuye kermāni)، شهرت **کمال‌الدین ابوالعطاء محمود ابن علی کرمانی**، متخلص به **خواجو**، ۶۷۹–۷۵۳ هق، بزرگترین شعرای کرمان. وی بنا بر مشهور از بزرگزادگان کرمان بود و در ولایت خویش ابتدا بمداحی آل مظفر پرداخت؛ بعد عازم سفر شد. یک چند به عارف بزرگ علاءالدوله‌ی سمنانی پیوست. مدتی نیز در بغداد بود، و سلطان ابو سعید بهادر خان و خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی را مدح گفت. قسمت اخیر عمر را در شیراز در پناه شاه شیخ ابواسحاق اینجو گذرانید، و در آنجا ظاهراً با حافظ مصاحبت و معاشرت داشت. در غزل از سعدی تقلید میکرد و حافظ خود را در طرز سخن از پیروان او میخواند. خواجو را نخلبند شعرا خوانده‌اند و این لقب ظاهراً اشاره بقدرت و مهارت او در تقلید و تتبع سبکهای مختلف باشد. بیشتر اشعارش نمودار مشرب تصوف و ذوق عرفانی اوست. علاوه بر دیوان، خمسه یا سته‌ای بتقلید خمسه‌ی نظامی پرداخت (مشتمل بر همای و همایون، کمال‌نامه، روضة الانوار، گل و نوروز، گوهرنامه، و سام‌نامه).

خواجه (xāje)، لفظ فارسی، بمعنی کدخدا و رئیس، تا حدی نظیر آقا و آغا در ترکی؛ و همچنین عنوان عمومی وزرای قدیم، و از القاب مخصوص تفخیم و تعظیم، که بهر حال اختصاص به رجال مهم کشوری داشته است، و بر رجال لشکری اطلاق نمیشده است. عنوان خواجه در عهد غزنویان تا دوره‌ی مغول‌ـمثل خواجه احمد حسن میمندی، خواجه احمد عبدالصمد، خواجه نظام‌الملک طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه شمس الدین صاحبدیوان، و خواجه رشیدالدین فضل‌الله‌ـ غالباً جزو القاب وزرا بوده است. در عصر مغول و ممالیک، مخصوصاً نزد اعرابـو بیشتر بصورت خواجه (xavāja) و خواجا جهت تجار غیر عرب استعمال میشده، چنانکه در عثمانی بصورت خوجه (xoja)، بمعنی دبیر و کاتب و معلم، و در ترکستان بمعنی شریف النسب، مخصوصاً به کسانی که نسب به شیخین میرسانند، و همچنین به کسانی که از اعقاب علی‌ـامـا نه از بطن فاطمه‌ـباشند، اطلاق میشده است. در ایران نیز رفته رفته از باب تعظیم و تفخیم برای محتشمان و ثروتمندان، که خدمتگاران و چاکران داشته‌اند، بکار رفته است، و تدریجاً مانند سایر عناوین به ابتذال افتاده بمعنی مطلق مهتر و مرادف ارباب و صاحب بکار رفته است. معنی خصی که بعدها ازین لفظ استنباط شده است از صورت "خواجه‌ی سرا"، که همواره از بین غلامان خصی انتخاب میشده‌اند، اخذ شده است.

خواجه، کوه (xāje) یا **کوه رستم** (rostam)، نام تپه‌ای بارتفاع ح ۱۵۰ متر، ش ایران، که هامون سیستان بر آن احاطه دارد، و در مواقع طغیان بصورت جزیره‌ای درمیآید. مشتمل بر آثار باستانی (از جمله ویرانه‌های کاخ و آتشکده‌ای از عهد ساسانی) و قبور متعدد خالی است. هرتسفلد در ۱۳۰۷ هش در آنجا حفاری و خاکبرداری علمی کرد.

خواجه اختیار منشی: ← اختیار منشی، خواجه.

خواجه امیر، گردنه: ← حیران، گردنه‌ی.

خواجه‌ای (xāje'i)، دهستان (جم ح ۱۴٬۵۰۰؟)، شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. کوهستانی است. رود فیروزآباد در آن سرچشمه میگیرد.

خواجه جمالی (xāje jamāli)، ده (جم ۱٬۰۰۰ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان آب‌ادمطشک، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)، ۱۰۸ کیلومتری لغ نیریز.

خواجه حافظ: ← حافظ.

خواجه ربیع، مقبره‌ی (xāje rabi')، بنای زیبای مزین به کاشیکاری و گچبری، در مشهد. تاریخ تزیینات داخلی ۱۰۲۶ هق و تاریخ خارج بنا ۱۰۳۱ هق است. اخیراً گنبد آن تجدید شده است.

خواجه عبدالله انصاری: ← عبدالله انصاری.

خواجه قوام‌الدین، در دیوان حافظ: ← قوام‌الدین محمد، معروف به صاحب عیار.

خواجه مرجان (xāje marjān)، شهرت **امین الدین مرجان**، فت ۷۷۴ هق، از امرای معروف سلطان اویس جلایر؛ پسر عبدالله ابن عبدالرحمان رومی. پدر وی از بندگان الجایتو بود، و خود وی از جانب سلطان اویس والی بغداد شد، و مدرسه‌ای جهت دو فرقه‌ی حنفی و شافعی بنا کرد، و نیز

---

(۱) cooling (۲) Enoch

جامع مرجان را با بیمارستانی در آنجا بنا نمود (۷۵۸ هق). خواجه مرجان در سال ۷۶۵ هق بخیال استقلال افتاد، و در بغداد عصیان کرد، و با پادشاه مصر بنای ارتباط و مکاتبه را گذاشت. سلطان اویس او را مغلوب و دستگیر کرد، اما از کشتنش درگذشت، و عفوش نمود. جامع مرجان از آثار او هنوز در بغداد باقی است.

خواجه نظام‌الملک: ← نظام‌الملک طوسی.

خواجه نصیرالدین طوسی: ← نصیرالدین طوسی.

خواجه نفس (xāje nafas)، ده (جه ۲°۳۶۱ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جعفربای، بخش گمیشان، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)، ۹ کیلومتری ج گمیشان.

خواجه‌ی انصاری: ← عبدالله انصاری.

خواجه‌ی جهان: ← جونپور.

خوار[1] (xvār)، ایتالیائی **لزینا**[2] (lezinā)، باستانی **فاروس**[3] (fāros)، جزیره‌ای بوسعت ۳۱۰ کمه، یوگوسلاوی، در دریای آدریاتیک، نزدیک ساحل دالماسی. شهر عمده‌اش خوار است، که کلیسای جامعی بسبک بیزانسی متعلق بقرن ۱۲م دارد.

خوار (xār)، دشت و ناحیه‌ای در قسمت شمالی ایران، ش ناحیه‌ی ورامین، و ل کویر نمک. از ل به فیروزکوه، از ج به سیاه‌کوه، از غ به سردره و کوه دوازده امام، و از ش به کوه گوگرد محدود است. جبله رود در این دشت بسوی جنوب جاری است. ناحیه‌ای حاصلخیز است. آقا محمد خان قاجار طایفه‌ی اوصانلو را برای دفع ش تراکمه در اینجا سکنی داد. بر طبق مآخذ اواخر قرن ۱۳م هق، ناحیه‌ی خوار مشتمل بر چهار بلوک بوده است: قشلاق (← گرمسار)، ریکان، یاتری، و ارادان. این ناحیه شهری بنام **خوار** [یا **خورنه** (xorene) یا **خوآرنه** (xoārene)] داشته است که غربیترین شهرهای قومس و بر سر راه خراسان و مهمترین شهرهای شرقی ری بوده است، و ابن حوقل (قرن ۴م هق) آنرا شهرکی دلپذیر و پرجمعیت شمرده است، که روانه‌هائی از دماوند اراضی آنرا مشروب میکند. بقول قزوینی در آنجا پنبه فراوان بعمل میآمده است و صادر میشده. برای تمییز آن از شهری بهمین نام در فارس، آنرا خوار ری (xāre rey) میخواندند، و بهمین عنوان نامش در جنگهای تیمور آمده است. بقول مستوفی، بنام محله باغ نیز نامیده میشده است. امروز آبادیی بنام محله باغ (جه ۲۳۹ سشه ۱۳۳۵ هش) در ۳ کیلومتری ل‌ش گرمسار قرار دارد، و قلعه خرابه‌ای در کنار آنست. نیز ← سردره‌ی خوار؛ ورامین.

خوار، سردره‌ی: ← سردره‌ی خوار.

خوارج ((xavārej)، فرقه‌ای از مسلمین، که بعد از وقعه‌ی صفین و قضیه‌ی حکمیت، خروج کردند و حکمیت را ناروا شمردند، و عبارت لا حَکَمَ اِلّا الله [= حکمی جز خدا نیست] را شعار خویش نمودند، و علی ابن ابی طالب و معاویه هر دو را کافر شمردند. امیرالمؤمنین علی در نهروان با آنها جنگید، و بسیاری از آنها را کشت. اما خوارج و عقاید و آراء آنها از بین نرفت، و این جماعت در صدد قتل علی و معاویه و عمرو ابن عاص برآمدند، و بقتل علی نیز کامیاب شدند، و بعد از آن نیز همواره در اطراف ممالک اسلامی سر بشورش برآوردند و مکرر فتنه‌ها پدید آوردند. در بین خوارج دسته‌های مختلف ظهور نمودند، و هر یک ازین دسته‌ها بمناسبت سرکرده‌ی خود نام جداگانه یافت، و در بعضی عقاید نیز با دسته‌ی دیگر اختلاف داشت. مع هذا، تمام خوارج علی و معاویه و عثمان و اصحاب جمل و حَکَمین و همچنین همه‌ی کسانی را که بحکمیت رضا دادند کافر میشمارند، و خروج بر خلیفه و امام و سلطان ظالم را نیز واجب میدانند. نیز بیشتر خوارج کسانی را که مرتکب معاصی کبیره میشوند کافر میشمارند، و بعضی معتقدند که امام و خلیفه لازم نیست از قریش باشد و میتوان او را از هر طبقه و هر قوم برگزید. خوارج نخستین را که بر امیرالمؤمنین علی خروج کردند حروریه (haruriyye) میگویند (نیز ← حروراء). از مشهورترین دسته‌های خوارج میتوان ازارقه، اباضیه، صفریه، عجارده، نجدات، و ثعالبه را نام برد که هر یک از آنها نیز فروعی داشته‌اند. خوارج غالباً کشتن مخالفان خود و حتی زنان و اطفال آنها را روا میداشته‌اند، و بهمین سبب، فتنه‌ی خوارج همواره با کشتارهای سخت همراه بوده است. خوارج را محکمه (mohakkema) و شراة (šorāt) نیز میگویند.

خوار ری: ← خوار.

خوارزم[4] (xārazm) یا **خیوه** (xive)، یز **خوراسمیه** (xorāsmie) یا **خوراسمیا**، عنوان ناحیه و ولایتی واقع در قسمت سفلای جیحون (آمو دریا)، آسیای مرکزی، که از ایام بسیار قدیم اهمیت فراوان در تمدن آسیای مرکزی داشته است، و بموجب تحقیق بعضی از محققین، مهد قوم آریا همانجا است. بقول مورخین یونانی، سرزمین "خوارزمیان" در ش پارت بود، و پایتختش خوراسمیه نام داشت. ولایت خوارزم مقارن عهد اسکندر مقدونی استقلالی داشته است، و نیز در عهد فتوح اسلام، امرای مستقل آن ولایت عنوان خوارزمشاه داشته‌اند، و ابوریحان بیرونی در باب تاریخ قبل از اسلام این ولایت اطلاعاتی در کتاب آثار الباقیه بدست میدهد، که مبتنی بر افسانه‌های قدیم رایج در آن ولایت بوده است. اطلاعاتی که بیرونی از از تقویم و اعیاد خوارزمیان میدهد حاکی از اینست که تا قرن ۸م بم فرهنگ ایرانی بسیار قدیمی با زبان مخصوصی موسوم به خوارزمی (← خوارزمی، زبان) در خوارزم محفوظ مانده بوده است، و زردشتیان آنرا تا قرن ۱۱م بم حفظ کردند. خوارزم در ۹۳ هق (۷۱۲ بم) بدست قتیبة ابن مسلم باهلی فتح شد (صحت این روایت که بیرونی گفته است که قتیبه تمام کسانی را که به خط و اخبار خوارزمی آشنا بوده‌اند کشته است بعید بنظر میآید).

ولایت خوارزم در قدیم دو شهر مهم داشته، یکی کاث و دیگری گرگانج (اورگنج یا جرجانیه)؛ از بلاد دیگر آن زمخشر، هزاراسب، و خیوه بوده است (شهر اخیر بعد از عهد تیمور و در عهد ازبکان گرگانج را تحت الشعاع قرار داد، و تدریجاً اسم آن بر تمام خوارزم اطلاق شد. ← خیوه). در ۳۸۵ هق، ابوالعباس مأمون ابن محمد، امیر گرگانج، بر ابوعبدالله خوارزمشاه، امیر کاث، پیروز شد، و سرزمین خوارزم را تحت حکومت واحد درآورده عنوان خوارزمشاه را به خاندان خود منتقل ساخت. خوارزم از زمان سلطان محمود غزنوی تحت استیلای غزنویان درآمد (← آلتونتاش)، و بعد از آن زیر حکومت سلاجقه قرار گرفت. در دوره‌ی **خوارزمشاهیان**، خوارزم کشوری مستقل و هسته‌ی مرکزی دولتی مقتدر بود. در این دوره مخصوصاً وجود ادبا و علمائی مانند زمخشری، وطواط، و امام فخر رازی، ولایت خوارزم را اهمیت خاص بخشید. در اواخر این دوره، سپاهیان چنگیز خان بر آنجا استیلا یافتند، و گرگانج را ویران کردند، و مردمش را کشتند یا در آمو دریا غرق کردند. سپس خوارزم مدت ۱۴۰ سال جزء قلمرو اردوی زرین بود، و فقط ناحیه‌ی جنوبی آن، با کاث و خیوه، به خانات جغتای تعلق داشت.

کمی بعد از سال ۷۶۱ هق، سلسله‌ای از خاندان قنقرات (qonqrāt)، بنام سلسله‌ی صوفی، در خوارزم برآمد. مؤسس این سلسله، حسین صوفی، کاث و خیوه را از خان جغتای گرفت، و امیر تیمور به وی اعلان جنگ داد، و سرانجام خوارزم را گرفت؛ بعداً در اواخر قرن ۸م هق شهر اورگنج را ویران نمود، و از آن ببعد دیگر خوارزم کمر راست نکرد.

در زمان تیمور، سکنه‌ی اردوی سفید (← اردوی زرین) تحت سرکردگی توقتمش (toqtameš) یا توقتامیش، خان اردوی زرین، به نواحی اقصای دشت قبچاق مهاجرت کردند، و شیبانیان (شاخه‌ای از چنگیزیان) جای آنانرا گرفتند، و مردم تحت فرمان آنان به ازبکان (← ازبک) معروف شدند. یکی از این شیبانیان، بنام ابوالخیر (ف ۸۷۳ هق)، در ۸۵۱ هق دست تیموریان را از خوارزم و از ناحیه‌ی ل سیر دریا کوتاه کرد. نوه‌ی او، محمد شیبانی معروف به شیبک خان، ماوراء النهر را فتح کرد (۹۰۶ هق) و خوارزم را گرفت (۹۱۱ هق)، ولی در ۹۱۶ هق مغلوب شاه اسماعیل I صفوی گردید، و خوارزم مدت کوتاهی جزء ایران گردید، اما حاکم ایرانی خوارزم در مقابل فاتحین ازبک دوام نیاورد، و خوارزم تحت حکومت شاخه‌ای از اعقاب جوجی خان درآمد (قسمت "خانات خیوه" را در مقاله‌ی خیوه ببینید). سرزمین خوارزم، که زمانی از مراکز تمدن بود مأمن راهزنان گردید، و جاده‌ی کاروانی رابط بین غرب و آسیای مرکزی، که از آن میگذشت، اهمیت خود را بکلی از دست داد. انحطاط به پایه‌ای رسید که خان ابوالغازی (← خیوه) کتاب تاریخ خود را شخصاً نوشت، زیرا در میان اتباع وی کسی نبود که از عهده‌ی این امر برآید. برای دنباله‌ی تاریخ خوارزم قسمت "خانات خیوه" را در مقاله‌ی خیوه ببینید.

خوارزم، بحر (یا **بحیره‌ی**)، ← آرال، دریای.

خوارزم، حکام قدیم: ← آل عراق.

خوارزم، نظامیه‌ی: ← نظامیه‌ی خوارزم.

خوارزمشاه (xārazm.šāh)، عنوان عمومی امرا و سلاطین مستقل ولایت خوارزم که، بموجب روایات

(۱)Hvar (۲)Lesina (۳)Pharos (۴)Chorasmia

خوارزمشاهیان

تواریخ مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است مگر آنکه خلافش تصریح شده باشد

نوشتکین غرچه
(فت ۴۹۱ هق)

قطب‌الدین محمد
۴۹۵ یا ۴۹۱–۵۲۱ هق

اتسز
۵۲۱–۵۵۱ هق

ایل ارسلان
۵۵۱*–۵۶۸ هق

سلطانشاه
۵۶۸ هق

علاءالدین تکش
۵۶۸–۵۹۶ هق

علاءالدین محمد
۵۹۶–۶۱۷ هق

منکبرنی
۶۱۷–۶۲۸ هق

(*) تاریخ ۵۵۲ در مقاله‌ی ایل ارسلان به ۵۵۱ اصلاح شود.

ابوریحان بیرونی و همچنین بر حسب شهادات بعضی مآخذ چینی، در ادوار قبل از اسلام نیز غالباً مستقل بوده‌اند، و ظاهراً این عنوان از قدیم بر آنها اطلاق میشده است. در حقیقت، "خوارزمشاه" در قدیم عنوان امرای مستقل قسمت جنوبی این ولایت بوده، و فرمانروایان گرگانج (جرجانیه) عنوان خوارزمشاه نداشته‌اند؛ ولیکن بعدها ابو العباس مأمون ابن محمد، حکمران گرگانج، که قسمت جنوبی را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد، عنوان امرای آن ولایت را که خوارزمشاه خوانده میشدند نیز اختیار کرد، و از آن پس امرای مستقل جرجانیه عنوان خوارزمشاه یافته‌اند؛ و این ابوالعباس مأمون مؤسس دومین سلسله‌ی خوارزم‌شاهیان موسوم به مأمونیان بشمارست. بعدها عنوان خوارزمشاه باعقاب نوشتکین غرچه اطلاق شد که به نام خوارزمشاهیان مشهور شدند. بعد از حمله‌ی مغول و انقراض خوارزمشاهیان، ظاهراً دیگر امرای ازبک و فرمانروایان سلسله‌ی مشهور به صوفی عنوان خوارزمشاه نداشته‌اند، هر چند بعضی از امرای این ولایت باز در تواریخ باین عنوان مذکور شده‌اند، چنانکه سلاطین ازبک خیوه نیز غالباً باین عنوان خوانده میشده‌اند. نیز ← آل عراق.

خوارزمشاه، ابوالحسن علی ابن مأمون: ← علی ابن مأمون، ابوالحسن.

خوارزمشاه، علی ابن مأمون: ← علی ابن مأمون، ابوالحسن.

خوارزمشاه، مأمون ابن مأمون: ← مأمون ابن مأمون، ابوالعباس.

خوارزمشاه، مأمون (ابن محمد): ← مأمون ابن محمد.

خوارزمشاهیان (xārazmšāhiān) یا **خوارزم‌شاهیه** (-hiyye)، عنوان مشهور سلسله‌ای از سلاطین مسلمان خوارزم که از سنه‌ی ۴۷۰ تا حدود ۶۲۸ هق در مملکت خوارزم یا متعلقات آن حکومت کرده‌اند، و در بعضی مواقع بر قسمت عمده‌ی بلاد خراسان و بعضی بلاد عراق و حتی آذربایجان نیز استیلا داشته‌اند (نیز ← خوارزمشاه، عنوان). مؤسس این سلسله، نوشتکین غرچه، طشت‌دار (← طشت‌خانه) ملکشاه بود، و از جانب او در ۴۷۰ هق ولایت خوارزم را که در آن زمان منال آن حواله‌ی طشت‌خانه بود یافت. بعد از او اخلافش در آن ولایت فرمانروائی کردند.

سلسله‌ی خوارزمشاهیان در اوایل حال تابع سلسله‌ی سلاجقه بودند و، در زمان سنجر ابن ملکشاه، داعیه‌ی استقلال یافتند، و اتسز بتوسعه‌ی قلمرو خویش اهتمام نمود. هفتمین پادشاه این سلسله سلطان محمد خوارزمشاه با حمله‌ی مغول مواجه گشته بگریخت، و پسرش جلال‌الدین منکبرنی، آخرین پادشاه این سلسله، نیز با وجود مقاومت رشیدانه عاقبت منهزم و مقتول شد، و بدینگونه سلسله‌ی خوارزمشاهیان انقراض یافت. این سلسله سومین سلسله‌ی خوارزمشاهیان محسوب میشود (از دو سلسله‌ی دیگر، سلسله‌ی اول آل عراق و سلسله‌ی دوم مأمونیان نام داشته‌اند).

خوارزمشاهیان قدیم: ← آل عراق.

خوارزمشاهیه: ← خوارزمشاهیان.

خوارزمی (xārazmi)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن احمد ابن یوسف**، نه نیمه‌ی دوم قرن ۴م هق، دانشمند مسلمان؛ مؤلف دایرةالمعارف‌گونه‌ی معروف مفاتیح العلوم. بنا بر مشهور در بلخ متولد شد. در نیشابور بخدمت عتبی (وزیر امیر نوح II سامانی) پیوست، و کتاب خود را به وی اهدا نمود.

خوارزمی، ابوبکر محمد ابن عباس: ← ابوبکر خوارزمی.

خوارزمی، زبان (xārazmi)، از زبانهای متروک ایرانی (دسته‌ی شرقی) (← ایرانی، زبانهای)، از ریشه‌ی هندواروپائی، که آثار آن جدیداً بدست افتاده و ظاهراً تا قرن ۸م هق هنوز در خوارزم وجود داشته است. اثر عمده‌ی این زبان ترجمه‌ی خوارزمی مقدمة الادب زمخشری است. عده‌ای از جملات خوارزمی نیز در بعضی آثار فقهی دیده می‌شود. قرائت آثار خوارزمی هنوز کامل نگردیده. آثاری که بخط و زبان قدیمتر خوارزم در کاوش‌های ترکستان بدست افتاده هنوز خوانده نشده است. نیز ← زبان، جدول.

خوارزمی، شهرت ابوعبدالله محمد ابن موسی، فت ۲۳۲ هق، ریاضیدان، منجم، جغرافیادان، و مورخ ایرانی؛ یکی از بزرگترین دانشمندان مسلمان و بزرگترین عالم زمان خود؛ مت خوارزم (خیوه‌ی کنونی). از زندگی وی چندان اطلاعی قابل اعتماد در دست نیست، زیرا در بعضی موارد که ذکر "محمد ابن موسی" میرود معلوم نیست که مقصود این محمد ابن موسی است یا محمد ابن موسی ابن شاکر (← بنو موسی). تاریخ وفاتش محقق نیست؛ بعضی وفات او را بین ۲۲۰ و ۲۳۰ هق و برخی بعد از ۲۳۲ هق دانسته‌اند. بهر حال، وی یکی از منجمین دربار مأمون خلیفه و احتمالا از مباشرین رصدهای مأمونی بود، و در بیت الحکمه کار میکرد. خوارزمی علوم یونانی و هندی را با هم تلفیق کرد. هیچیک از ریاضیون قرون وسطی تأثیر او را در فکر ریاضی نداشته است. آثار او در ریاضیات و نجوم اهمیت بسیار داشته است.

آثارش در ریاضیات کتاب حساب الجبر و المقابله و کتاب الجمع و التفریق است. کتاب جبر وی نخستین کتابی است که بنام "جبر و مقابله" نوشته شده است (← جبر، رشته‌ای از ریاضیات)، و نویسنده‌ی آنرا میتوان یکی از بنیانگذاران علم جبر بعنوان رشته‌ای متمایز از هندسه شمرد (اسم علم جبر در زبانهای اروپائی از نام این کتاب گرفته شده است). این کتاب (بقول وی "مختصر") قرنها مرجع و مأخذ اروپائیان و تا زمان ویت (۱۵۴۰–۱۶۰۳) مبنای مطالعات علمی آنان در این رشته بود. ترجمه‌ای لاتینی از این کتاب به یوهانس هیسپالنسیس (فت ۱۱۳۵–۵۳) و ترجمه‌ای لاتینی به گراردوس کرمونسیس (حد ۱۱۱۴–۱۱۸۷) منسوبست؛ رابرت چستری نیز آنرا به لاتینی ترجمه کرد (۱۱۴۵) (این ترجمه را میتوان آغاز علم جبر در اروپا دانست). متن جبر و ترجمه‌ی انگلیسی آن بوسیله‌ی فردریک روزن در لندن به چاپ رسیده است (۱۸۳۱). از کارهای متأخر در این باب می‌توان کتاب ترجمه‌ی لاتینی جبر الخوارزمی (نیو یورک، ۱۹۱۵)، اثر لوئی شارل کارپینسکی را نام برد، که مشتمل بر مقدمه، حواشی و تعلیقات انتقادی، و ترجمه‌ای بزبان انگلیسی است.

متن عربی کتاب حساب خوارزمی از میان رفته است، ولی ترجمه‌ای لاتینی از آن از قرن ۱۲م موجود است؛ اهمیت این کتاب در اینست که مسلمین و اروپائیها را با شمار هندی آشنا ساخت. لفظ آلگوریتم (algoritm؛ فنس) و آلگوریسم و نظایر آنها در زبانهای اروپائی، که بمعنی "فن محاسبه" (با ارقام یا علامات مخصوص دیگر) بکار میرود، بمناسبت اینست که عنوان ترجمه‌ی لاتینی کتاب حساب خوارزمی عنوان کتاب الگوریسمی (بغلط بجای "الخوارزمی") داشت.

در نجوم خوارزمی دو تحریر از سندهند فراهم کرد. زیج خوارزمی، مانند سایر زیجات، علاوه بر جداول نجومی و مثلثاتی مشتمل بر مقدمه‌ای نسبةً مفصل در علم نجوم است، که در حکم نجوم نظری میباشد. جداول نجومی و مثلثاتی خوارزمی، که مسلمه‌ی مجریطی در آنها تجدید نظر کرد، در ۱۱۲۶ بوسیله‌ی ادلارد به لاتینی ترجمه شد، و این جداول علاوه بر جیب مشتمل بر ظل نیز هست (بعضی احتمال داده‌اند که ظل را مسلمه در آن وارد کرده است). خوارزمی دو کتاب هم در باب اصطرلاب نوشته است: یکی کتاب العمل بالاصطرلاب و دیگری کتاب عمل الاصطرلاب. از این دو کتاب و نیز از کتاب الرُخامه‌ی او اثری بر جا نمانده است. وی باشاره‌ی مأمون اطلسی از نقشه‌های آسمان و زمین فراهم کرد، و کتاب صورة الارض را پرداخت، که در آن متن و نقشه‌های جغرافیائی بطلمیوس را اصلاح کرده است. این کتاب را نالینو بزبان ایتالیائی ترجمه کرده است و با حواشی و تحقیقات دقیق در رم بچاپ رسانیده (۱۸۹۴).

خوارس[1] (xuāres)، شهر (جه ۴۸°۸۸۱)، ایالت چیئوائوا، ل مکزیک، بر ریو گرانده.

(1) Juárez

خوارس[1]، **بنیتو** (benito xuāres)، ۱۸۰۶–۷۲، سیاستمدار آزادیخواه مکزیکی، از قهرمانان ملی مکزیک. از بومیان و رهبر مخالفین دولت محافظه‌کار سانتا آنا بود. در انقلاب موفقیت‌آمیز ۱۸۵۵ سهمی بسزا داشت، و در ۱۸۵۸ بریاست جمهور انتخاب شد. در ۱۸۶۲ که ناپلئون III قشون به مکزیک فرستاد، خوارس به فرانسه اعلان جنگ داد، و بمخالفت با ماکسیمیلیانو برخاست. در ۱۸۷۱ دگرباره بریاست جمهور انتخاب شد، و در هنگام سرکوبی شورشی که پ. دیاس برپا کرده بود درگذشت.

خوآرنه: ← خوار.

خواشید (xavāšid)، دهستان (جع ح ۷۴۰'۶؟)، بخش ششتمد، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی.

خواف (xāf)، بخش (جع ۵۵۰'۳۴؟)، ج‌ش شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، کنار مرز افغانستان؛ دارای ۹۸ (؟) آبادی. از چهار دهستان بالاخواف، میان‌خواف، پایین‌خواف، جلگه‌زوزن تشکیل یافته است. بادهای شدید دارد. رشته‌ی ارتفاعات باخرز از ج‌ش بطرف ل‌غ امتداد دارد، و این بخش را از طیبات جدا میکند. رود دائمی ندارد. مرکزش قصبه‌ی رود (جع ۱۴۴'۴ سش ۱۳۳۵ هش) است.

خوان، اسم اسپانیولی: ← یوحنا، اسم.

خوان[2] I (آراگون) (xuāne)، ۱۳۵۰–۹۵، شاه آراگون و کنت بارسلون در ۱۳۸۷–۹۵؛ پسر و جانشین پدروی IV. حامی علم و ادب بود؛ دربارش یکی از مجللترین دربارهای آن عصر بود.

خوان[2] II (آراگون)، ۱۳۹۷–۱۴۷۹، شاه (۱۴۵۸–۷۹) آراگون و سیسیل، شاه (۱۴۲۵–۷۹) ناوار، کنت بارسلون. در آراگون و کاتالونیا و سیسیل جانشین برادرش آلفونسوی V شد، و سلطنت ناوار را از طریق وصلت با بلانش (blānš) که وارث آن مملکت بود بدست آورد. بعد از مرگ (۱۴۴۲) بلانش، بین خوان و پسرش شارل ویانائی منازعه درگرفت. شارل به ایتالیا گریخت؛ بسبب شورش (۱۴۶۱) مردم کاتالونیا، خوان ناچار او را وارث خود ساخت. پس از مرگ شارل، اغتشاشهای دیگری در کاتالونیا روی داد که تا ۱۴۷۲ ادامه یافت. پس از مرگ خوان، ناوار از طریق ازدواج دخترش به کنتهای فوا منتقل شد، و آراگون و کاتالونیا و سیسیل به پسرش فردیناند II (فردیناند V کاستیل) رسید.

خوان[2] I (اسپانیا)، ۱۳۵۸–۹۰، شاه (۱۳۷۹–۹۰) کاستیل و لئون، پسر و جانشین هانری II. جان آو گانت مدعی وی بود، ولی سرانجام با هم صلح کردند (۱۳۸۸)، و خوان دختر جان را برای پسر خود هانری بزوجیت گرفت. خوان کوشش داشت که سلطنت پرتغال و کاستیل را تحت لوای واحد درآورد، ولی در آلژوبروتا از پرتغالیها شکست خورد (۱۳۸۵). پسرش بعنوان هانری III جانشینش شد.

خوان[2] II (اسپانیا)، ۱۴۰۵–۵۴، شاه (۱۴۰۶–۵۴) کاستیل و لئون، پسر و جانشین هانری III. به کشورداری علاقه نداشت، و اداره‌ی امور را به دوست محبوبش آلوارو دِ لونا سپرد. دربارش مرکز شعر و ادب بود. پسرش، هانری IV، بجایش نشست.

خوانا اینس د لا کروس[3] (xuānā ines de lā krus)، ۱۶۵۱–۹۵، بانوی شاعره‌ی مکزیکی، که او را بالاتفاق بزرگترین شاعره‌ی غنائی مستعمرات امریکائی اسپانیا بشمار میآورند. در ۱۶ یا ۱۷ سالگی در مکزیکو راهبه شد، و به کسب معرفت پرداخت. اشعار غنائی وی از لطیفترین اشعار اسپانیولی است.

خوان اتریشی[4] (xuāne otriši)، ۱۵۴۷؟–۱۵۷۸، دریاسالار و سردار اسپانیائی؛ پسر نامشروع امپراطور شارل V. در جنگ دریائی لپانتو، ترکهای عثمانی را شکست قطعی داد. در ۱۵۷۶، فیلیپ II اسپانیا او را به حکومت هلند، که بر اسپانیا شوریده بود، منصوب کرد.

خوان اتریشی[4]، ۱۶۲۹–۷۹، سردار اسپانیائی؛ پسر نامشروع فیلیپ IV. در ۱۶۵۶ که فرانسه با اسپانیا در جنگ بود (← فروند)، وی به حکومت هلند اسپانیا منصوب شد؛ در نبرد دون از فرانسویها شکست خورد (۱۶۵۸). سخت محبوب القلوب مردم بود، و در ۱۶۷۷ دستگاه نیابت سلطنت کارلوس II را برانداخت، و خود قدرت را بدست گرفت.

خوانا لا بلترانخا[5] (xuānā lā beltrānexā)، ۱۴۶۲–۱۵۳۰، شاهزاده‌خانم کاستیلی. وی نادختری هانری IV کاستیل بود، و هانری ابتدا خواهر خود (بعداً ایزابل I) و سپس خوانا را به جانشینی خود انتخاب کرد، و بعد از مرگ وی، بین این دو جنگ درگرفت (۱۴۷۴–۷۹). اگرچه خوانا از یاری شوهرش، آلفونسوی V پرتغال، برخوردار بود، مغلوب شد، و در صومعه‌ای انزوا گزید.

خوان الاخوان (xāno 'l.ʿexvān, xovāno –)، کتابی به نثر فارسی، در اخلاق و پند و موعظه، از حکیم ناصر خسرو، شاعر بزرگ و نویسنده‌ی اسماعیلی قرن ۵م هق. در قاهره (۱۹۴۶) و در تهران (۱۳۳۸ هش) بطبع رسیده است.

خوانای[6] I (xuānāye)، ۱۳۲۶–۸۲، ملکه‌ی (۱۳۴۳–۸۱) ناپل. شوهرش برادر لوئی I، شاه مجارستان، بود، و در ۱۳۴۵ ظاهراً بهمدستی خوانا بقتل رسید، و این امر سبب حملات مکرر لوئی به ناپل گردید. خوانا متوالیاً شارل دوراتتسو (← شارل III ناپل) و لوئی د/آنژو (لوئی I ناپل) را وارث خود تعیین کرد. شارل وی را محبوس کرد و احتمالا بقتل رسانید.

خوانای[6] II، ۱۳۷۱–۱۴۳۵، ملکه‌ی (۱۴۱۴–۳۵) ناپل؛ خواهر و جانشین لانسلو. در دوران سلطنت خود گرفتار تحریکات درباری و ادعای لوئی III ناپل بر این سرزمین بود. خوانا متوالیاً آلفونسوی V آراگون، لوئی، و رنه د/آنژو را وارث خود تعیین کرد، و این امر ناپل را در کارزاری غرقه ساخت که، پس از مرگ خوانا، آلفونسو از آن پیروز بیرون آمد.

خوانای دیوانه[7]، ۱۴۷۹–۱۵۵۵، ملکه‌ی (۱۵۰۴–۵۵) کاستیل و لئون؛ دختر فردیناند V و ایزابل I. پس از مرگ مادرش، سلطنت کاستیل و لئون باو رسید، ولی فردیناند نیابت سلطنت را بدست گرفت، و پس از ازدواج خوانا با فیلیپ I شوهرش نیابت سلطنت یافت. بعد از مرگ (۱۵۰۶) فیلیپ، جنون ملکه شدت یافت، و در ۱۵۰۶–۱۶ بار دیگر پدرش نایب‌السلطنه بود. فردیناند در ۱۵۱۶ وفات یافت، و پسر ارشد خوانا، نامش شارل (بعداً امپراطور شارل V)، شریک مادر در حکومت شد.

خوانچه‌ای (xānceʿi)، اصطلاح بنائی برای طاقهای آجری زیرزمینهای قدیم، که بقدری با مهارت ساخته میشد که شبیه خوانچه درمیآمد.

خوان د فوکا[8]، **تنگه‌ی** (xuān de fukā)، شاخابه‌ی قکب، بطول ح ۱۶۰ کم و بعرض ۱۷–۲۷ کم، بین جزیره‌ی ونکوور و ایالت واشینگتن. خلیج پیوجت و تنگه‌ی جورجیا را به قکب مرتبط میکند.

خواندمیر (xānd.mir) یا **خوندمیر** (xond.–)، شهرت **خواجه غیاث‌الدین**، ح ۸۸۰–۹۴۲ (یا ۹۴۳) هق، مورخ ایرانی؛ دخترزاده‌ی میر خواند. پدرش خواجه همام‌الدین ابن خواجه جلال‌الدین ابن خواجه برهان‌الدین محمد شیرازی چند سال وزارت سلطان محمود (فت ۹۰۰ هق؛ پسر ابوسعید گورکان)، پادشاه ماوراء النهر را داشت. خواندمیر ظاهراً در هرات متولد شد. بخدمت بدیع‌الزمان میرزای تیموری پیوست. پس از تصرف هرات بدست شیبک خان ازبک، در آنجا ماند، و در ۹۱۶ هق که شاه اسماعیل I صفوی شیبک را مغلوب و مقتول و هرات را تصرف کرد، خواندمیر در هرات بود. در ۹۲۰ هق در قریه‌ی پشت (pašt) یا بشت در غرجستان در انزوا میزیست و مشغول تألیف بود. سپس به محمد زمان میرزای تیموری پیوست، و چندی در بلخ با او بود، و دگر بار به پشت بازگشت. پس از آن احتمالا مدتی در هرات زیست، و بهر حال در شوال ۹۳۳ هق از هرات عازم قندهار شده است. در جمادی الآخر ۹۳۴ هق عازم هند گردید، و در آگرا بخدمت بابر پیوست (محرم ۹۳۵ هق). پس از وفات (۹۳۷ هق) بابر، بخدمت پسرش همایون پیوست؛ کتاب قانون همایونی یا همایون‌نامه را در مناقب وی و در توصیف بناهائی که به امر او ساخته شده بود نوشت. خواندمیر بر حسب وصیت خودش در دهلی نزدیک قبر نظام‌الدین اولیاء و امیر خسرو دهلوی مدفون شد.

خواندمیر نویسنده‌ای پرکار و دارای آثار متعدد است. نخستین اثرش خلاصة الاخبار و بزرگترین و معروفترین اثرش حبیب السیر است. از آثار دیگرش دستور الوزراء، آثار الملوک و الانبیاء، و منتخب تاریخ وصاف است. نیز ← روضة الصفا.

خواندن[9] (xāndan)، در حسابگر، انتقال دادن حسابگر داده‌هائی را که بآن خورانیده شده است به قسمت داخلی خود (مانند نوار مغناطیسی، کارتها) بمنظور ذخیره کردن یا محاسبه؛ و نیز منتقل کردن اطلاعات ذخیره‌شده یا حساب‌شده به مخرج حسابگر. قس نوشتن.

خوانسار، بخش و شهر: ← خونسار.

---

(۱)Juárez (۲)John (۳)Juana Inés de la Cruz (۴)John of Austria (۵)Juana la Beltraneja (۶)Joanna (۷)Joanna (the Mad) (۸)Juan de Fuca (۹)read

خوانسالار (xān.sālār)، ناظر و مسئول آشپزخانه و سفره‌خانه‌ی سلطان. بسبب وجود حرم‌خانه و تعدد و کثرت کسانی که در دربار سلطان غذا می‌خورده‌اند، شغل خوانسالار مهم و دستگاه او مفصل بود، چنانکه طایفه‌ی غز در عهد سنجر هر سال ۲۴٬۰۰۰ گوسفند به خوانسالار تحویل میداده‌اند. دستگاه خوانسالار حوائج‌خانه (havā'ej.xāne) خوانده میشد، و اداره‌ی آن محتاج مراقبت در تهیه‌ی لوازم مطبخ و تعهد مخارج و مصارف جاری از قبیل صدقات ماه رمضان و مراسم عید اضحی و پذیرائی سفرا و واردین بوده است. کارپرداز لوازم مطبخ را در عهد اتابکان فارس حوائجی (حوایجی) یا حوائج‌کش (-keš) میخواندند. یکی از همین حوائجیان، بنام فخرالدین حوایجی، تدریجاً بمقام وزارت اتابک ابوبکر ابن سعد رسید.

در عهد صفویه، حوائج‌خانه جزء اجزای "کارخانه" (= مطبخ) خزانه شمرده میشده است؛ مأموری که سفره‌ی شاه را میگسترد و غذاها را ترتیب میداد سفره‌چی‌باشی خوانده میشد، و شغل او غالباً موروثی بود. در عهد قاجاریه، خاصه عصر فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه، دستگاه مطبخ شاهی و شغل خوانسالار مفصل و مهم بوده است و ترتیباتی خاص داشته است.

خوان فرناندس[1] (xuān fernāndes)، مجموعه‌ی چند جزیره‌ی کوچک (جم ۴۳۴)، غ والپارزو، شیلی، در قکب. ا. سلکرک، که سرگذشت او احتمالا موضوع داستان روبنسون کروزوئه است، حدود پنج سال در دهه‌ی اول قرن ۱۸م در یکی ازین جزایر زندگی کرد.

خواننده‌ی دوره‌گرد: ← مینسترل.

خواهران شفقت[2]، در کلیسای کاتولیک رومی، عنوان چندین جمعیت مستقل زنان، که در مدارس، بیمارستانها، دار الایتام‌ها، و سازمانهای خیریه فعالیت دارند، و منشأ بیشتر آنها مؤسسه‌ای است که ونسان دو پول در ۱۶۳۴ تأسیس نمود.

خوئین (xo'in)، ده (جم ۷۰۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم، ۶۰ کیلومتری جغ زنجان.

خوتای‌نامگ: ← خدای‌نامه.

خوتین[3] (xotin)، شهر (جم ۱۰٬۲۰۰)، غ اوکرائین، بر رود دنیستر. در قرون ۱۷م–۱۸م از شهرهای عمده‌ی مولداوی بود. در ۱۸۱۲ بتصرف روسیه درآمد، و از آن ببعد تاریخش همان تاریخ بارابی است. در ۱۹۱۸–۴۰ جزء رومانی بود. حالیه مرکز داد و ستد محصولات کشاورزی اطراف، و دارای صنایع چرمی است. از نقاط جالب آن قلعه‌ای است از قرن ۱۳م، که جنووائیهائی که در قرون وسطی در اینجا مهاجرنشین داشتند ساخته‌اند.

خوج (xuj)، میوه: ← گلابی.

خوجین (xujin)، ده (جم ۱٬۶۰۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان خان اندبیل، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲ کیلومتری ج هروآباد.

خوچکو[4] (xocko)، نام خاندان معروف لهستانی، اصلا از لیتوانی، که بعضی از اعضای آن بسبب خدمات سربازی یا ادبی شهرت دارند. معروفترین آنها در ایران **آلکساندر خوچکو** (āleksāndr)، ۱۸۰۴–۹۱، است، که بیشتر بنام خودزکو (-xodz-ko) و شودزکو خوانده میشود. وی ایرانشناس و شاعر، و چندی قنسول روسیه در ایران بود، و سپس در فرانسه اقامت گزید، و در کولژ دو فرانس به تدریس زبان و ادبیات اسلاو پرداخت. نزدیک پاریس درگذشت. عمده‌ترین آثار فراوانش عبارتند از تئاتر در ایران (۱۸۴۵)؛ دستور زبان فارسی (۱۸۵۲)؛ ترانه‌های مردمپسند اسلاو (۱۸۶۵)؛ و ترانه‌های تاریخی اوکرائین (۱۸۷۹).

خوخوئی[5] (xuxui)، شهر (جم ۴۱٬۹۵۵)، کرسی ایالت خوخوئی، لغ آرژانتین، بر رود خوخوئی. در ۱۵۹۳ بنا شد. مرکز کشاورزی و دامداری است.

خودآگاهی، در روانشناسی: ← شعور.

خودالقائی[6] (xod'elqā'i)، تولید برقرانی در یک مدار برق بسبب تغییر جریانی که از همان مدار میگذرد. خودالقائی ناشی از القای برقاطیسی است (← القا، ۳)، اگر جریانی از پیچه‌ای بگذرد، یک میدان مغناطیسی در اطراف آن برقرار می‌کند؛ تغییر این جریان سبب تغییر میدان مذکور میگردد، و لهذا، یک جریان القائی (موسوم به جریان خودالقائی) در پیچه تولید میکند. برقرانی خودالقائی، یعنی برقرانی این جریان ثانوی، با تغییر جریان اصلی مخالفت مینماید، و از این جهت، خودالقائی یک مدار برق مانند خاصیت جبر ماده است، که بمقتضای آن، ماده با هر علتی که گرایش به تغییر دادن سرعت آن داشته باشد مقاومت میکند. مثلا اگر مداری را که جریان پیلی از آن میگذرد قطع کنیم، جریان خودالقائی در جهت جریان اصلی میگذرد؛ "جرقه‌ی قطع"، یعنی جرقه‌ای که هنگام قطع کردن مدار در محل قطع پدید میآید، ناشی از برقرانی خودالقائی است. در هر مدار جریان متناوب برق که مشتمل بر اسبابهای مغناطیسی باشد، جریان خودالقائی در کار است، زیرا جریان متناوب همواره در تغییر است.

برقرانی خودالقائی یک مدار مساوی است با حاصلضرب سرعت تغییر شدت جریان اصلی در ضریبی موسوم به القاگری (elqā.gari) یا ضریب خودالقائی آن مدار. واحد القاگری هانری (بنام ← جوزف هنری) است، اگر در مداری سرعت تغییر یک آمپر در ثانیه برقرانی القائی یک ولتی تولید کند، گویند القاگری آن مدار یک هانری است. القاگری را معمولا به L نمایش میدهند، و آن بستگی به مشخصات مدار و محیط مغناطیسی اطراف دارد (مثلا القاگری پیچه‌ای که میله‌ای آهنی در داخل آن باشد بیشتر از همین پیچه است در صورتی که داخلش فقط هوا باشد).

خودزکو: ← خوچکو.

خودگانی[7] (xod.gāni)، نوعی گشنگیری که در آن گامتها یکسان اند؛ یعنی متنوع به نر و ماده نیستند. خودگانی در بعضی جلبکهای سبز، سرخسها، و آغازیان دیده میشود.

خودمختاری[8] (xod.moxtāri)، استقلال‌گونه‌ی محدود یک واحد سیاسی یا جزء آن (مثلا یک فرقه‌ی مذهبی) در اداره‌ی امور خود. بالاخص امروزه در اصطلاح سیاسی "خودمختار" منحصراً به سرزمینهائی گفته میشود که بسبب فقد رشد اجتماعی، در اداره‌ی بسیاری از امور خود تابع یک دولت بزرگ و نیرومند (دولت اداره‌کننده) هستند، و تنها در اداره‌ی بعضی از امور خود آزادی دارند. شورای قیمومت سازمان ملل متحد (← قیمومت) وظیفه دارد که در بسط رفاه و رشد و پیشرفت تدریجی مردم سرزمینهای غیر خودمختار بکوشد، و آنان را برای نیل به خودمختاری آماده کند. آزمایش آمادگی برای احراز خودمختاری آنست که جامعه یا سرزمینی که طالب خودمختاری است بتواند برای اداره‌ی امور خود قوانینی وضع و اجرا کند. خودمختاری، که معمولا مقدمه‌ی استقلال کامل است، از طرف دولت اداره‌کننده اعطا میشود، چنانکه دولت فرانسه در قانون اساسی ۱۹۵۸ خود به کشورهائی که عضو جامعه‌ی فرانسه شدند خودمختاری اعطا کرد.

سازمان رسمی تجسم در طول مرزهای خود مشتمل بر واحدهائی بنام "ناحیه‌ی خودمختار" است. بدین طریق، گروههای مختلف، در عین اینکه تحت نظارت حکومت شوروی هستند، می‌توانند جنبه‌های خاص نژادی و فرهنگی خود را حفظ کنند.

خور، در آیین زردشتی: ← خورشید.

خور (xur)، ده (جم ۱٬۲۶۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوهپایه، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۲۴ کیلومتری لش بردسکن.

خور، ده (جم ۱٬۳۰۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۳۸ کیلومتری لغ کرج. معدن زغال سنگ دارد.

خور، ده (جم ۱٬۱۰۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، ۳ کیلومتری ج لار.

خور، ده (جم ۱٬۳۷۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۴۹ کیلومتری لش مشهد.

خور (xor)، ده (جم ۲٬۳۰۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش خور و بیابانک، شهرستان نائین، استان دهم، ۲۲۰ کیلومتری لش نائین. شاه عباس I صفوی در سفری که پیاده از اصفهان به مشهد رفت در خور آب‌انباری ساخت که به حوض شاه معروفست. نخستین دبستان دولتی در خور ظاهراً در ۱۳۰۸ هش تأسیس شد.

خور (xār؛ فارسی معمولا xor)، نام شاخابه‌هائی از خلیج فارس مخصوصاً در سواحل عربی خلیج (که در آنجا دره‌های زیردریائی را نیز باین نام می‌خوانند). از خورهای معروف سواحل ایرانی خلیج ← خور موسی و ← خور میناب است.

خوراسکان (xorāskān)، ده (جم ۷٬۳۹۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جی، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۴٫۵ کیلومتری ش اصفهان. صنایع دستی آن قالیبافی و جاجیمبافی است.

(۱)Juan Fernández (۲)Sisters of Charity (۳)Khotin; Hotin (۴)Chodzko (۵)Jujuy (۶)self-induction (۷)isogamy (۸)autonomy

خوراسمیا یا خوراسمیه: ← خوارزم.

خوراک[1] (روزانه) (xorāke ruzāne)، مقدار غذائی که روزانه مصرف میشود. خوراک روزانه در سراسر زندگی از عوامل مهم بهداشت جسمی و روانی است. برای اینکه خوراک روزانه احتیاجات بدن را تأمین کند باید مشتمل بر مقدار کافی **پروتئینها، ئیدراتهای کربون**، چربیها، مواد معدنی، ویتامینها، و آب باشد. غذاهای پروتئین‌دار (مانند گوشت، ماهی، تخم مرغ، بقولات، شیر، و پنیر) برای نمو و برای حفظ سلامتی و مقاومت بافتها در همه‌ی مراحل عمر ضرورت دارد. غذاهای دارای ئیدراتهای کربون (غذاهای نشاسته‌ای مانند حبوبات، سیب زمینی، و برنج؛ و غذاهای قندی، مانند میوه‌های شیرین، عسل، و شیرینیهای دیگر) و چربیها مولد حرارت و انرژی هستند. بدن به بعضی مواد معدنی نیازمند است؛ مهمترین آنها کلسیوم است، که برای نمو و سلامتی استخوانها و دندانها، تنظیم ضربانات قلب، کومک به بستن خون، عمل هضم، عمل ماهیچه‌ها، و اعمال دیگر بدن ضرورت دارد؛ فوسفور نیز برای سلامت استخوانها و دندانها و برای بسیاری از وظایف دیگر بدن لازم است؛ آهن و مس برای جلوگیری از **کم‌خونی** (آنمی) لازمست؛ و یود برای خوب کار کردن غده‌ی تیروئید ضرورت دارد. آب ماده‌ی اصلی همه‌ی بافتها و سیالات بدنی است، و نیز در بیرون بردن فضولات بدنی مددکار میباشد. ویتامینها برای تأمین سلامتی در هر سنی ضرورت دارند. کمبود یا فقدان مواد اساسی در خوراک روزانه منجر به بیماریهائی میشود، چنانکه فقدان ویتامین ت سبب **اسقربوط** و کمبود ویتامین د باعث **راشیتیسم** میگردد.

ارزش غذا از لحاظ تولید انرژی و نیز انرژیی که در فعالیت روزانه مصرف میشود بر حسب **کالری** سنجیده میشود. در تنظیم برنامه‌ی خوراک روزانه باید ارزش غذاها از جهت انرژی ملحوظ شود. اگر کالریهای خوراک روزانه بیش از اندازه‌ی احتیاج بدن باشد چاقی تولید میشود.

نوع غذاها و نسبت ترکیب آنها با یکدیگر تا حدی با تغییر سن باید تغییر کند. متخصصین در تغذیه طرحهای غذائی برای خوراک روزانه‌ی کافی ریخته‌اند، که از معروفترین آنها طرح "هفت غذای اساسی" است، زیرا مبتنی بر هفت دسته غذاهای اساسی میباشد، که عبارتند از سبزیهای سبز یا زرد؛ مرکبات، گوجه فرنگی، کلم خام، و سبزیهای سالاد؛ سیب زمینی و سایر سبزیها و میوه‌ها؛ شیر و لبنیات؛ گوشت (از جمله مرغ و ماهی)، تخم مرغ، بنشن، گردو؛ نان؛ کره و مارگارین تقویت‌شده. متخصصین تغذیه توصیه می‌کنند که هر انسان در هر روز باید از هر دسته از غذاهای مذکور یکی را صرف کند. در بعضی بیماریها و نیز برای تعدیل چاقی یا لاغری برنامه‌ی خوراکی خاصی لازم است که نوع و مقدار آن بسته به تشخیص طبیب است. نیز ← **تغذیه؛ پرهیز.**

خور العظیم (xuro 'l-'azim)، ناحیه‌ای باطلاقی، بطول ح 100 کم و عرض ح ۱۵–۷۵ کم، که از ش دجله در عراق تا داخل خوزستان غربی ممتد است. در ایران، بخشهای بستان، سوسنگرد، و حویزه کنار آن قرار دارند. رود کرخه و شعبه‌های آن باین ناحیه منتهی میشوند. سراسر خور پوشیده از نی است. عمق آب در وسط خور به چند متر میرسد. داخل آن مأمن طوایف عرب و مخصوصاً دزدهای عرب است، که با بهم بستن نی‌ها جاهای مناسبی برای خود تهیه میکنند.

خوران، تنگه، ایران، ← **کلرنس،** تنگه‌ی.

خورانیدن[2] (xorānidan)، در اصطلاح برق و الکترونیک. **۱–** رسانیدن انرژی برق. **۲–** فرستادن (مخصوصاً پیام) به یک مسیر الکترونی (مثلا در رادار یا رادیو یا حسابگر). **۳–** فرستادن برنامه‌ی رادیوئی یا تلویزیونی یا امثال آنها بوسیله‌ی سیم به ایستگاه فرستنده برای پخش.

خور بیابانک: ← خور و بیابانک.

خورپای: ← خورنگار.

خورتابگیری[3] (xor.tāb.giri)، انرژی تشعشعیی که زمین و سایر سیارات از خورشید میگیرند.

خورتیتسا، جزیره، ← زاپاروژیه.

خورجین‌بکولها، در تاریخ کشمت، ← ترمیم.

خورجین پولی: ← خانواری.

خورخوره (xorxore)، دهستان (جه ح ۷°؛ 000)، بخش دیواندره، شهرستان سنندج، استان کردستان، دارای ۲۸ (؟) آبادی. قسمتی از آن کنار خاک عراق است. کوه **چهل چشمه** (بلندترین قله‌اش بارتفاع ۳°۶۶۰ متر) در وسط دهستان واقعست، و شعبه‌های آن در جهات مختلف کشیده شده؛ یکی از یالهای مرتفع آن در طرف غ به کوه پشت شهیدان متصل میشود، که حد طبیعی ایران و عراق است. محصول دهستان فراورده‌های دامی و توتون است. رود **جغتو** (زرینه‌رود) و اولین ریزابه‌ی عمده‌ی آن **رود خورخوره** از دهستان میگذرند. رود خورخوره از رودهای کردستان ایران است، و در چ‌ش کوه چهل چشمه سرچشمه میگیرد. مرکز دهستان، **خورخوره** (جه ۱۶۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۶۰ کیلومتری لغ دیواندره است.

خورزوق، ده، اصفهان، ← خرزوق.

خورژوف[4] (xorjuf)، آلمانی **کونیگسهوته** (kënigshüte)، شهر (جه ح ۱۴۲°000)، چ‌غ لهستان، در سیلزی. مرکز ناحیه‌ی معدنی و صنعتی **کاتوویته** است. در ۱۹۲۱ از تصرف آلمان به تصرف لهستان درآمد.

خورش رستم (xoreš rostam)، دهستان (جه ح ۱۴°۷۶۰؛)، بخش خورش رستم، چ شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۵۶ (؟) آبادی. دهستان از لغ، غ، چ، و چ‌ش به رود قزل اوزن محدود است. مرکز دهستان و بخش ده هشجین میباشد.

خورشید[5] (xoršid) یا **شمس** (šams)، ستاره‌ای که جاذبه‌ی گرانشی (← گرانش) آن اجرام منظومه‌ی شمسی را بر مدارانشان نگاه میدارد. نزدیکترین ثوابت است به زمین، و با وجود عظمت نسبی آن نسبت به اجرام منظومه‌ی شمسی، در مقام مقایسه با سایر ستارگان، ستاره‌ی زرد کوتوله‌ای (← **کوتوله‌ها**) بیش نیست، که در شاخه‌ای مارپیچی، نزدیک حاشیه‌ی خارجی **کهکشان**، جا دارد. برای ساکنین زمین، خورشید مهمترین ستارگان است؛ اشعه‌ی آن منبع حرارت، نور، مواد غذائی، سوخت، و قدرت است؛ در طی حرکت ظاهری روزانه‌ی خود در آسمان، به رشد گیاهان کومک میکند، زمین را گرم میسازد، آب را از منابع مختلف تبدیل به بخار میکند، در تولید بادها سهیم است، و اعمال بسیار دیگر نیز انجام میدهد، که جملگی آنها برای وجود انسان اهمیت حیاتی دارد. **I – ابعاد و فواصل.** فاصله‌ی متوسط خورشید از زمین 000°۴۹۰°۱۴۹ کم است (← **واحد نجومی**) (فاصله‌ی خورشید را از زمین میتوان بوسیله‌ی **اختلاف منظر** خورشید، یا بوسیله‌ی سومین قانون از ← **قوانین کپلر**، تعیین کرد). قطر متوسط خورشید 400°۳۹۰°۱ کم (ح 109,1 برابر قطر زمین)، و حجمش 000°۳۰۰°۱ برابر حجم زمین میباشد. جرم خورشید را میتوان بوسیله‌ی جاذبه‌ی گرانشی آن بر زمین حساب کرد، و آن $1,982 \times 10^{33}$ گرم یا قریب 2×10^{27} تن میباشد (۳۳۱°۹۵۰ برابر جرم زمین). از روی جرم و حجم خورشید میتوان **جرم مخصوص** آنرا حساب کرد، و آن ۱/۴ جرم مخصوص زمین یا ۱,۴ برابر جرم مخصوص آب است. جاذبه‌ی گرانشی خورشید بر سطح رخشانکره مساوی ۲۷,۶ برابر جاذبه‌ی گرانشی بر سطح زمین میباشد، و بدین حساب، شخصی که بر کره‌ی زمین ۵۰ کگ وزن داشته باشد، بر خورشید قریب ۱,۴ تن وزن خواهد داشت. **II – حرکات خورشید.** خورشید دارای حرکات ظاهری (حرکت یومی و حرکت سالیانه) و حرکات واقعی است. خورشید در **حرکت یومی** (حرکت ظاهری کره‌ی آسمان) شرکت دارد: در نیمکره‌ی ما، از مشرق طلوع میکند؛ در طرف جنوب از نصف النهار محل میگذرد (عبور علیا)؛ و در مغرب غروب میکند. عبور آن از نصف النهار ظهر حقیقی را مشخص میسازد (← شبانروز). خورشید حرکت (ظاهری) سالیانه‌ای بدور زمین نیز دارد، که هر روز آنرا قریب 1° از مغرب بطرف مشرق میبرد؛ در این حرکت، خورشید سالی یکبار از مقابل برجها میگذرد؛ مدار این حرکت در صفحه‌ی **دایرة البروج** واقعست. این حرکت در تاریخ نجوم اهمیت فراوان داشته است؛ **اعتدالین و انقلابین و میل کلی** مربوط به آن، و سال شمسی مبتنی بر آنست (← **سال؛ تقویم**). علاوه بر این حرکات ظاهری، حرکت دورانی کهکشان خورشید را با سرعت ح 000°۱۳۰°۱ کم در ساعت در فضا میگرداند؛ اما در داخل کهکشان هم خورشید ثابت نیست، بلکه با سرعتی قریب 400°۷۲ کم در ساعت بجانب صورت فلکی **جاثی علی رکبتیه** حرکت میکند، و اینکه ما از این حرکت سریع خورشید در فضا بیخبریم بسبب دوری اجرام فلکی است که مأخذ تشخیص این حرکت توانند بود. بالاخره، خورشید دارای حرکت وضعی خاصی نیز هست، که بر طبق ارصاد متعدد کلفهای خورشید (← **کلف**) و ارصاد طیفی، دوره‌ی آن برای قسمتهای مختلف خورشید با تغییر فاصله از استوای خورشید متفاوت است، و این امر دال بر اینست که خورشید جسمی صلب نیست. دوره‌ی حرکت وضعی خورشید در استوای

(۱)diet (۲)(to) feed (۳)insolation (۴)Chorzow (۵)sun

آن ح ۲۵ شبانروز میباشد. استوای خورشید نسبت به صفحه‌ی دایرة البروج (صفحه‌ی مدار زمین) ۷° ۱۵′ مایل است. **III ـ ساختمان، طبقات سطحی، و داخل خورشید.** اطلاعات ما از ساختمان خورشید مستنبط از نوری است که از آن میتابد (نیز ← آفتاب). بوسیله‌ی تجزیه‌ی طیفی میتوان مواد موجود در خورشید را تعیین کرد. طیف خورشید طیفی است متصل و دارای خطوطی تیره، که به ← خطوط فراونهوفر معروفند. از مطالعه‌ی این خطوط معلوم شده است که بسیاری از عناصری که در زمین میشناسیم (ئیدروژن، اکسیژن، کربون، آهن، نیکل، سیلیسیوم، و غیره) در خورشید وجود دارد. از اتمهای موجود در خورشید، قریب ۹۰٪ اتم ئیدروژن و نزدیک ۱۰٪ اتم هلیوم است، و اتمهای سایر عناصر کمتر از ۰٫۱٪ میباشند. طبقات سطحی خورشید بحالت گازی هستند، و هر قدر بطرف مرکز خورشید پیشتر رویم، دما و جرم مخصوص آن بیشتر میشود. قسمت درخشان خورشید، که با چشم غیر مسلح مرئی است، طبقه‌ی گازی رخشانکره است، که بر اساس مطالعات طیفی انرژی تشعشعی خورشید دمای سطح آنرا ح ۶٬۰۰۰ تا ۷٬۰۰۰ درجه‌ی صدبخشی تخمین کرده‌اند. بر اساس ملاحظات و اطلاعات حاصل در باب خورشید، محققین طرحهائی برای ساختمان داخل خورشید اندیشیده‌اند، که بر طبق آنها، دمای قسمت مرکزی خورشید ح ۱۵٬۰۰۰٬۰۰۰ یا شاید ۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ درجه‌ی صدبخشی است. ماده‌ی مرکزی خورشید با فشار ح ۲۰۰ بیلیون جو متراکم و ح ۱۰ بار از سرب سنگینتر است؛ معذلک، بسبب زیادی فوق العاده‌ی دما، هیچ ماده‌ای بحالت جامد یا مایع در خورشید وجود ندارد، و در واقع، اعماق خورشید گازی است تبهگن، که از جامداتی که ما میشناسیم چگالتر است. جوّ خورشید مشتمل بر طبقه‌ی برگردان، رنگینکره، و تاج خورشید است.

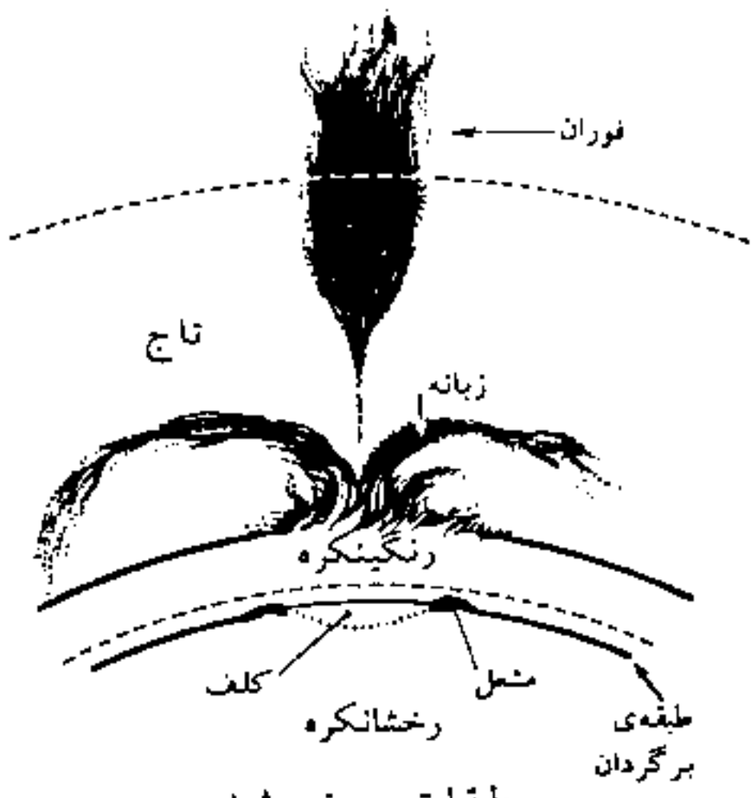

طبقات جو خورشید

اطلاعات ما از جوّ خورشید مستخرج از کسوفهای کلی (← گرفت) است. در کسوف کلی سال ۱۸۴۲، راصدین تاج خورشید و زبانه‌های درخشان سرخ‌فامی را که بالای رخشانکره در تاج سر کشیده بود مشاهده کردند. در کسوف کلی سال ۱۸۵۱ از عکاسی استفاده شد، و ترقیات سریع حاصل آمد. در ۱۸۶۹، ج. ا. یانگ و و. هارکنس خطوط تازه‌ای در طیف تاج خورشید کشف کردند، که هویت آنها ۷۱ سال ناشناخته ماند، و سرانجام راصدین را به جوّ خورشید رهبری کرد. در ۱۸۷۰، یانگ طبقه‌ی رنگینکره را کشف نمود. رصد کسوفهای کلی بعد و تکمیل وسایل رصد و اختراعاتی مانند تاجنگار (← تاج خورشید) و خورطیفنگار (← خورنگار) بر اطلاعات ما در باره‌ی جو خورشید افزود. **IV ـ فعالیت خورشید و تشعشعات آن.** جرم و شعاع و تابناکی خورشید احتمالاً در طی چندین بیلیون سال اخیر تغییر معتنابهی نکرده است، ولی بر سطح آن پدیده‌های موقت چندی ظاهر میشود که از آنها به فعالیت خورشید تعبیر میکنند، و نواحیی از خورشید را که فعالیت در آنها نسبةً شدید است نواحی فتال آن خوانند. معروفترین نوع فعالیت خورشید کلفهای آنست (← کلف). مشعلها (← مشعل)، فورانهای رنگینکره، و زبانه‌های خورشید انواع دیگر فعالیت خورشید هستند. خورشید همواره در فعالیت است، و فعالیت آن در زمین مؤثر میباشد. از نتایج این تأثیرات ضعیف شدن یا خاموشی صدای رادیو، تولید صداهای ناگهانی در رادیو، طوفانهای مغناطیسی، و شفق شمالی و شفق جنوبی است، که ساز و کار تولید آنها و فعالیت خورشیدی مسبب آنها بدرستی معلوم نیست، ولی تعداد و شدت این آثار زمینی، هنگامی که کلفها در منتهای فعالیت هستند، بیش از مواقع دیگر است، و حتی بعضی از دانشمندان بحرانهای اقتصادی، رفتار انسانی، جنگها، و بسیاری از پدیده‌های اجتماعی دیگر را وابسته به دوره‌ی کلفها میدانند (← کلف). خورشید، علاوه بر نور و حرارت، تشعشعات دیگر و ذراتی نیز صادر میکند. از آن جمله است اشعه‌ی فوق بنفش، که قسمتی از آنها به زمین میرسند، و عامل عمده‌ی آفتابزدگی هستند (مخصوصاً در پهنه‌های مستور از برف، که اشعه را منعکس میکنند). خوشبختانه، بیشتر اشعه‌ی فوق بنفش، هنگام عبور از جو زمین، بوسیله‌ی لایه‌ای از اوزون که در فرازای ۲۰ تا ۳۰ کیلومتری زمین واقع است، جذب میشوند. در غیر این صورت، اشعه‌ی مذکور برای ما بسیار خطرناک بودند. در عین حال، این لایه منجمین را از طیف اشعه‌ی فوق بنفش خورشید محروم ساخته است (برای رفع این مشکل، طیفنگاری را بر موشکی قرار میدهند، و آن را به ماوراء لایه‌ی اوزون میفرستند). پیدایش لایه‌های یونیده‌ی جوّ زمین بسبب اشعه‌ی فوق بنفش خورشید است، و هر تغییری در مقدار اشعه‌ی فوق بنفش واصل به جو باعث تغییر خواص یونکره می‌گردد. قطع شدن صدای رادیو در سراسر نیمه‌ی روشن زمین تقریباً همزمان با ظهور یک فوران خورشیدی (← رنگینکره) روی میدهد، و لهذا، بایستی ناشی از ازدیاد فوق العاده‌ی تشعشعات فوق بنفش باشد، که با سرعت نور حرکت میکنند، و در مدتی قریب ۸ دقیقه بزمین میرسند. این گونه قطع شدنها ممکن است از چند دقیقه تا چند ساعت طول بکشند. بعلاوه، اختلالات رادیوئی سخت‌تری هست که از آنها به طوفانهای یونکره‌ای تعبیر میشود، و در سراسر زمین مؤثر است، و ممکن است چند روز بطول انجامد. این اختلالات احتمالا ناشی از روانه‌هائی از ذرات دارای بار برقی (الکترونها، پروتونها، و یونهای دیگر) است، که تقریباً یک شبانروز طول میکشد تا از خورشید به زمین برسند، و لایه‌های منعکس‌کننده‌ی امواج رادیوئی را در یونکره مختل میکنند. علاوه بر تشعشعات مذکور، خورشید امواج رادیوئی نیز صادر میکند، و این امواج سبب صداهای ناگهانی رادیوئی میشوند. امواج رادیوئی صادر از کهکشان اول بار در ۱۹۳۱ در کشمة مشهود شد، ولی توجه لازم باین امر مبذول نگردید، تا آنکه در جنگ II در ایستگاههای رادار در انگلستان، پیامهائی قوی از خورشید آشکار شد (۱۹۴۲)، و این امر مبدأ مرحله‌ی جدیدی در علم نجوم گردید (نجوم رادیوئی). **V ـ انرژی خورشید.** همه‌ی انرژیهائی که در زمین مورد استفاده است ـ باستثنای انرژی هسته‌ای ـ یا از تشعشعات کنونی خورشید (مثلا در مورد قدرت آب و باد) و یا از تشعشعات آن در گذشته (مثلا در مورد زغال و نفت) ناشی است، و حتی در مورد انرژی کشند که عمدةً از ماه است، وضع خورشید نسبت به ماه تأثیری بسزا دارد. اصطلاحاً مقدار انرژی وارد از خورشید را بر سطحی بوسعت واحد سطح که بفاصله‌ی متوسط زمین از خورشید عمود بر امتداد شعاع خورشید قرار گیرد "ثابت شمسی" میخوانند. مقدار متوسط ثابت شمسی را معمولا بر حسب انرژی حرارتی بیان میکنند، و بر طبق ارصاد متعدد، مقدار متوسط آن ۱٫۹۳۸ کالری در سمه در دقیقه است، که معادل ۱٫۸ اسب بخار قدرت برای هر متر مربع میباشد. اگر قرار بود که برای این انرژی از قرار هر کیلووات ساعت ۰٫۸ ریال (یعنی قریب ۱/۶ قیمت برق در تهران برای مصرف‌کننده) بپردازیم، در هر ثانیه میبایستی متجاوز از ۳۸٬۲۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال پول بدهیم. بر طبق شواهد زمینشناسی، تشعشع انرژی از خورشید لااقل در یک بیلیون سال اخیر تقریباً ثابت مانده است. منبع این انرژی شگرف مورد تحقیقات فراوان قرار گرفته است، و امروزه منبع انرژی خورشید را فعل و انفعالات هسته‌ای میدانند. دو فعل و انفعالی که احتمالا منابع انرژی خورشید هستند، یکی حلقه‌ی کربون و دیگری زنجیر پروتون-پروتون است. در تبدیل ۴ پروتون (هسته‌ی اتم ئیدروژن) به هسته‌ی هلیوم، که در حلقه‌ی کربون صورت میگیرد، کاهش جرمی برابر ۰٫۰۲۸ واحد اتمی جرم (یعنی ح ۷/۱۰۰۰ بازاء هر پروتون) است، و هر یک گرم کاهش جرمی معادل ۲۱۶×10^{۱۱} کالری انرژی است. بر این اساس میتوان عمر خورشید را تعیین کرد. جرم خورشید ۲×10^{۲۷} تن است، که ۴۵٪ آن ـ یعنی ۹×10^{۲۶} تن ـ ئیدروژن است. در تبدیل این مقدار ئیدروژن به هلیوم، کاهش جرمی $(۷/۱۰۰۰) \times 10^{۲۶} \times ۹$ یعنی ۶۳×10^{۲۳} تن است، که معادل $۶۳ \times ۲۱۶ \times 10^{۴۰}$ کالری است، و چون خورشید هر دقیقه ۵×10^{۲۷} کالری انرژی صادر میکند، و هر سال مشتمل بر $۳۶۵٫۲۴ \times ۲۴ \times ۶۰$ دقیقه است، عده‌ی سنواتی که تشعشع امکان‌پذیر است برابر

$$\frac{۶۳ \times ۲۱۶ \times 10^{۴۰}}{(۵ \times 10^{۲۷}) \times (۳۶۵٫۲۴ \times ۲۴ \times ۶۰)}$$

یعنی قریب ۵۰ بیلیون سال خواهد بود. خلاصه اینکه خورشید کوره‌ی اتمی عظیمی است که از چند بیلیون سال قبل مشغول کار بوده است، و بیلیونها سال دیگر در کار تواند بود. **VI ـ ماشینهای خورشیدی.** تا کنون چند نوع ماشین

حرارتی اختراع شده است که اساس آنها اینست که اشعه‌ی خورشید را بواسطه‌ی دستگاهی از آینه‌ها متمرکز میسازند، و سپس انرژی حرارتی حاصل را به انرژی مکانیکی تبدیل میکنند. همچنین میتوان انرژی خورشید را مستقیماً به برق تبدیل کرد (← گرمابرق). مرکز ملی تحقیقات علمی پاریس بر فراز ارتفاعات پیرنه‌ی فرانسه کوره‌ای خورشیدی برپا کرده است که، با متمرکز کردن انرژی حرارتی، دماهائی بالاتر از ۳٬۰۰۰ درجه‌ی صدبخشی تولید کرده است. بالاخره چندین نوع باطری خورشیدی بر اساس نورابرق ساخته شده است، که در برنامه‌ی اقمار مصنوعی اهمیتی بسزا دارد. **VII ـ ارجاعات** ← ثوابت؛ کهکشان؛ طبقات طیفی؛ منظومه‌ی شمسی؛ کپلر، قانون؛ نجوم؛ و سایر ارجاعات مندرج در مقاله‌ی حاضر.

خورشید (xoršid) یا **خور** (xor)، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، موکل بروز یازدهم (موسوم به خور) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

خورشید، سپهبد (sepahbod xoršid) [خورشید II در سلسله‌ی بنی دابویه]، فت ۱۴۱ یا ۱۴۲ هق، آخرین امیر (۱۱۶–۱۴۱ یا ۱۴۲ هق) از سلسله‌ی بنی دابویه؛ پسر دادمهر (← دابویه). در سنه‌ی ۱۴۱ هق قیام نمود، و حکم کرد همه‌ی اعراب را که در طبرستان هستند، و حتی تمام ایرانیانی را که به دین اسلام درآمده‌اند بکشند. در نتیجه، شورش سختی بر ضد عرب روی داد که عربان آن را با خشونت و قساوت فرونشاندند. سپهبد خورشید از مقابل سپاهیان منصور خلیفه‌ی عباسی گریخت، و در دیلم با زهر خودکشی کرد. یکی از دختران او را منصور بزوجیت خود درآورد.

خورشید لر، شجاع‌الدین: ← شجاع‌الدین خورشید لر.

خورشید نیمشب[1] (xoršide nim.šab)، قرص خورشید که بهنگام نصف شب مرئی باشد. پدیده‌ای است مختص عرضهای جغرافیائی زیاد، در نیمه‌ی تابستان یا حوالی آن، که خورشید در مدت ۲۴ ساعت غروب نمیکند.

خورشید و جمشید: ← جمشید و خورشید.

خورشیدی (xoršidi)، گلهای مرکب تیره‌ی مخصوصی از گیاهان که در وسط آنها دایره‌ای از گلهای زرد و در کنارشان اشعه‌ای از گلهای رنگین است (مانند گل آفتابگردان).

خورشیدیان: ← لر کوچک، سلسله.

خورطیفنگار: ← خورتگار.

خورموج (xormuj)، دهستان (جمع ح ۹٬۶۰۰؛)، بخش خورموج، شهرستان بوشهر، دارای ۲۲ (؛) آبادی. در آذر ماه ۱۳۳۳ هش بخش **خورموج**، شامل دهستانهای کاکی و شنبه، در جزء فرمانداری دشتی و دشتستان تشکیل گردید؛ پس از قریب بیست روز این تشکیلات بهم خورد، و بخش دشتی از دهستانهای خورموج، شنبه، و طسوج در جزء فرمانداری بوشهر تشکیل گردید. مرکز دهستان و بخش، **خورموج** (جمع ح ۲٬۹۸۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۸۲ کیلومتری جش بوشهر است.

خورموجی: ← حقایق الاخبار ناصری.

خورمیز (xormiz)، ده (جمع ۱٬۵۴۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم، ۴ کیلومتری جغ مهریز.

خورنده، در شیمی: ← ظرفیت.

خورنق (xavarnaq)، محلی در یک میلی ش نجف، در بین النهرین، که بسبب قصری که نعمان ابن امرؤ القیس (از ملوک لخم) در اینجا برای یزدگرد I ساسانی ساخت مشهور است. در این محل بود که خبر شکست ذو قار به خسرو پرویز رسید. بعدها قصر خورنق وسعت یافت، ولی در قرن ۱۴م ویران بود. در اشعار شعرای جاهلی، قصر خورنق را، مانند قصر سدیر (sadir) (شاید همان اخیضر) که نزدیک آن بود، یکی از عجایب سی‌گانه‌ی جهان شمرده‌اند.

نام قصر خورنق با نام معمار یونانی آن سنمار (senemmār) و داستان وی همراه است (مشهور است که نعمان، پس از ساختن قصر، فرمان داد تا سنمار را از بالای آن فروافکندند و کشتند، تا مانند آن را برای دیگری نسازد). نام خورنق ظاهراً ایرانی‌الاصل است، و شاید از هورنه (hu-varna) [= دارای بام زیبا] یا خورنر (xavarnar) [= جای سور و ضیافت] گرفته شده باشد.

خورنگار[2] (xor.negār)، اسبابی برای پیام (علامت) دادن که اساساً عبارت از آینه‌ای است که نور را منعکس میکند، و میتوان جلو آنرا باز یا بسته کرد، و با فرستادن درخشهای کوتاه یا بلند پیام را (مثلا بر طبق الفبای تلگرافی مورس) منتقل نمود. **خورپای**[3] (xor.pāy) اسبابی است که، بوسیله‌ی دستگاهی مانند چرخهای ساعت یا وسایل دیگر، اشعه‌ی خورشید را، علی رغم حرکت خورشید، بر نقطه‌ی معینی منعکس میکند. اساساً اسبابی قدیمی است، و در زمان ما در طرح کوره‌های خورشیدی (← خورشید، VI) دگر بار اهمیت یافته است. **خورطیفنگار**[4] (xor.teyf.negār) اسبابی است برای عکاسی از خورشید در تحقیقات مربوط به جو آن، و در آن اساس خورپای و طیفنگار تلفیق شده است. این اسباب در ۱۸۹۰ بوسیله‌ی ج. ا. هیل و ه. دلاندر اختراع شد، و در تحقیقات خورشیدی اهمیت بسیار داشته است.

خورنه: ← خوار.

خورنی، موسی: ← موسی خورنی.

خور و بیابانک (xoro biābānak) یا (باختصار) **خور بیابانک** (xor)، بخش (جمع ح ۱۳٬۴۹۰)، شهرستان نائین، استان دهم، واقع در ناحیه‌ی کویر مرکزی؛ دارای ۱۸ (؛) آبادی؛ مرکزش خور. قسمت شمال شرقی شهرستان را تشکیل میدهد؛ از ش به خراسان و از ل به دشت کویر محدود است. بخش خور و بیابانک منطبق با دهستان جندق و بیابانک و مشتمل بر جندق و ناحیه‌ی بیابانک می‌باشد. محصولش جو، گندم، ارزن، و خرما است. ناصر خسرو علوی در ۴۴۴ هق از آبادیهای بیاضه و گرمه از این ناحیه عبور کرد. در این منطقه ریگزارهائی وجود دارد، که از جمله "ریگ سرگردان" است، که مسیر شاه عباس I صفوی به مشهد بود، و بفرمان وی ستونهای آجری در این ریگزار برپا کردند تا مسافرین را راهنما باشد، و هنوز بعضی از آنها برجا است.

خورنده (xurvande)، ده (جمع ۱٬۰۸۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سردرود، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۲۷ کیلومتری لغ رزن.

خورویسن (xorvin)، ده (جمع ۴۸۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان برغان، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۳۳ کیلومتری لغ کرج و ۹ کیلومتری ل راه شوسه‌ی کرج به قزوین. برای آثار باستانی تپه‌های این ناحیه ← گنج‌تپه.

خورهه (xorhe)، ده (جمع ۸۶۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران)، ۱۸ کیلومتری ل محلات و ۱۲ کیلومتری غ راه شوسه‌ی قم به اصفهان. در کنار ده دو ستون سنگی از بقایای معبدی از دوره‌ی سلوکیان وجود دارد. در ۱۳۳۵ هش، خاکبرداریهای علمی بوسیله‌ی اداره‌ی کل باستانشناسی در آنجا صورت گرفت.

خوره‌ی کیانی: ← خره‌ی کیانی.

خوری، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

خوریان موریان (xuryān muryān)، مجموعه‌ی ۵ جزیره‌ی کوچک سنگی (ح ۷۲ کمم)، نزدیک ساحل جش عربستان در خلیجی به همین نام، که از ۱۸۵۴ تعلق به بریتانیا دارد. بزرگترین آنها حلانیه (hallāniyya) است، که ح ۵۷ کمم وسعت دارد. این جزایر سرحد میان شاهنشاهی اشکانی و مملکت حضرموت بود. زمین آنها برای زندگی نامساعد بود، و ساکنینشان از راه دریانوردی امرار معاش میکردند. اول بار پرتغالیها توجه اروپائیان را به آنها معطوف داشتند؛ آ. **آلبوکرک** در ۱۵۰۳ آنها را کشف کرد. بعدها به تصرف سلطان مسقط درآمدند، و او آنها را به انگلستان واگذاشت (۱۸۵۴). این جزایر را در مآخذ اروپائی کوریا موریا[5] میخوانند. محصول آنها گوانو و ساکنینشان عرب هستند.

خوزان: ← سده، اصفهان.

خوزستان (xuzestān)، ولایت سابق، جغ ایران، که از ل به لرستان، از ش به فارس و کوه گیلویه، از ج به خلیج فارس، و از غ به عراق محدود بود (برای خوزستان بمعنی کنونی آن ← استان ششم). لفظ خوزستان ظاهراً بمعنی سرزمین خوزیها یا هوزیها است، که شهر اهواز (مرکز کنونی استان ششم) نیز از آنها نام گرفته است. احتمالا در زمان شاه اسماعیل I صفوی یا پسرش شاه طهماسب I، بخش غربی خوزستان، که بدست مشعشعیان بود، عربستان نامیده شد، تا از بخش شرقی، که شامل شوشتر و رامهرمز و بدست گماشتگان صفویه بود، بازشناخته شود؛ و گویا تا آخر دوره‌ی صفویه بلکه تا زمان نادر شاه، همه‌ی خوزستان را عربستان نمیگفتند، و اطلاق نام عربستان به همه‌ی این سرزمین از بعد از زمان نادر بوده است. احیای نام خوزستان در سال ۱۳۰۲ هش در دوره‌ی رضا خان سردار سپه (← رضا شاه کبیر) صورت گرفت.

ناحیه‌ی خوزستان عمدةً منقسم به دو بخش طبیعی است، یکی قسمت کوهستانی شمالی، که از ارتفاعات زاگرس و جبال بختیاری با شیب ملایم سرازیر میشود؛ و دیگری قسمت جنوبی، بوسعت ح ۴۲٬۲۰۰ کمم که عمدةً عبارتست از دشتهای

(۱) midnight sun (۲) heliograph (۳) heliosta (۴) spectroheliograph (۵) Kuria Muria

آبرفتی یا باطلاقی، که در قسمتهائی حاصلخیز و سرسبز و در قسمتهای دیگر بکلی بایر یا خارستان است. قسمت دشتی خوزستان بین دامنه‌ها (ل و لش)، مرز ایران و عراق بین جبل حمرین و مصب شط العرب (غ)، و خلیج فارس (ج) قرار دارد، و بوسیله‌ی پنج رود عمده‌ی کرخه، دز، کارون، مارون، و هندیان (زهره) آبیاری میشود. همه‌ی این رودها فُرش فراوان از زاگرس و شاخه‌های آن همراه میآورند، و این امر سبب تشکیل یافتن پهنه‌های گِلی وسیعی در ج بطرف خلیج فارس می‌گردد. خاک خوزستان طبیعةً بسیار حاصلخیز است، ولی از زمانی که بند شادروان (بر کارون، در ناحیه‌ی اهواز) شکست و کانالهای آبیاری بلااستفاده افتاد، تا ایام اخیر که اقدامات عمرانی اساسی در خوزستان بعمل آمد، این سرزمین که زمانی یکی از پربرکت‌ترین مناطق ایران بود لم‌یزرع ماند، و البته سرمایه‌داران خارجی که نفع آنها در تنگدستی مردم این سامان بود نیز در ایجاد این وضعیت سهم عمده داشتند. آب و هوای خوزستان بسیار گرم، رطوبت نسبی آن زیاد، و نواحی پست و باطلاقی آن ناسالم است. بادهای غالب آن، یکی باد شمال غربی است، که خشک و سوزان است، و از نواحی کم‌آب غربی بین النهرین میوزد؛ و دیگری باد جنوب شرقی است، که از خلیج فارس میآید، و رطوبت دریا را همراه میآورد.

محصولات عمده‌ی خوزستان جو و گندم است، ولی خرما، برنج، پنبه، کنجد، لوبیا، نیشکر، زرت، بزرک، و بنشن نیز در نقاط مختلف بدست میآید. از محصولات اختصاصی آن نیل در ناحیه‌ی دزفول، فلفل در شوشتر، و توتون در اطراف رامهرمز و عقیلی است. مهمترین ماده‌ی معدنی آن نفت است، که از میدانهای نفتی وسیع ش شوشتر استخراج میشود، و در آبادان تصفیه و صادر میگردد.

مرکز کنونی خوزستان اهواز است، که مهم‌ترین مرکز راههای شوسه و راه آهن خوزستان میباشد، و با شیراز در ش (از طریق رامهرمز)، با واسط و بغداد در غ، با شوشتر و قم و تهران در ل، با اصفهان در لش، و با محمره و بصره در ج مستقیماً ارتباط دارد. مراکز ارتباطی دیگر خوزستان دزفول، رامهرمز، و شوشتر است. رامهرمز بازار فروش محصولات مناطق بختیاری و لرنشین مجاور است. بنادر مهم خوزستان خرمشهر (سابقاً محمره)، آبادان، بندر معشور، و بندر شاهپور (منتهی‌الیه راه آهن سرتاسری ایران) میباشد.

خوزستان از لحاظ سکنه و نوع سکونت و نیز جغرافیای طبیعی با سایر مناطق ایران متفاوت است. اکثریت سکنه عرب یا غالباً ایرانی مخلوط با عرب هستند، و عشایر آن بحال ماندگاری یا چادرنشینی و یا در مراحل بین این دو زندگی میکنند. بعلاوه، در زمستان بختیاریها و الوار به نواحی لش خوزستان میآیند، و از آن جمله طایفه‌ی لر سگوند است، که در ناحیه‌ی دزفول اطراق میکنند، و عده‌ی آنها گاهی به ۱۵٬۰۰۰ تن میرسد. نظام قبیله‌ای در خوزستان استحکامی ندارد؛ گاه قبایلی با هم درمیآمیزند، و یا جزء قبایل دیگر میشوند. عشایر عرب خوزستان مشتمل بر قبایل چندی است که مهمترین آنها بنی کعب، آل محیسن، آل کثیر، بنی لام، و بنی طرف هستند.

تاریخ

سرزمین خوزستان کمابیش مطابق عیلام قدیم بوده است، و آثار باستانی شوش حاکی از عظمت گذشته‌ی آنست. در دوره‌ی ساسانیان جزء ولایت نیمروز [= جنوب] بود. شاپور I ساسانی، پس از مقهور کردن والریانوس، امپراطور روم، اسرای رومی را در خوزستان بکار گماشت، و گویند بند معروف شوشتر را همین اسرا ساختند. ارباب یونانی حرف و صنایع، که ایرانیان آنانرا به خوزستان منتقل کردند، باعث رونق صنایع گردیدند. در زمان یزدگرد I ساسانی، شهر بیث لاپات، که بعدها مسمّی به جندیشاپور شد، مطران‌نشین گردید. اعراب در سال ۱۹ هق خوزستان را فتح کردند، و والی ایرانی آن، هرمزان، که پس از سقوط سوق الاهواز و شکست خوردن در رامهرمز، شش ماه در شوشتر در محاصره بود، تسلیم شد. معزالدوله‌ی دیلمی، پیش از تصرف (۳۳۴ هق) بغداد، خوزستان را اشغال کرد. اباقا خان مغول آنرا به یوسف شاه I لر، که او را از یک حمله‌ی ناگهانی دیالمه نجات داده بود، واگذاشت.

با برآمدن خاندان عرب معروف به مشعشعیان، مدتها تمام یا قسمتهائی از خوزستان تحت فرمانروائی این خاندان قرار داشت، بدین معنی که این سلسله در ح ۸۴۵–۹۱۴ هق مستقلا در خوزستان و نواحی مجاور، و از آن پس بعنوان تابع و مأمور (اغلب اسمی) دولت صفویه تا ۱۱۵۰ هق در حویزه و نواحی مجاور آن فرمانروائی کردند، و مخصوصاً در این دوره‌ی دوم خوزستان عرصه‌ی تاخت و تاز اعراب، و در نتیجه، ویران گردید. گذشته از عشایر عرب تابع ایران، که به شورش و تاخت و تاز خو گرفته بودند، عشایر عرب عراق، که تابع دولت عثمانی بودند، نیز پیاپی به خوزستان تاخته و کشتار میکردند، و امرای مشعشعی هم برای پیش بردن مقاصد خود آنها را تحریک مینمودند. در ۱۱۵۰ هق، نادر شاه دست مشعشعیان را از حویزه کوتاه کرد، و آنجا را حاکم‌نشین خوزستان قرار داد. بدین ترتیب، خوزستان آرامش یافت، و نزدیک همین زمان بود که قبان جزء ایران گردید، و قبیله‌ی بنی کعب فرمانبردار ایران شد.

در آغاز دولت قاجاریه (اوایل قرن ۱۳م هق) خوزستان منقسم به چند بخش بود؛ شهرهای شوشتر و دزفول و نیز طوایف آل کثیر و بنی کعب (← عشایر عرب خوزستان) و مشعشعیان هر یک خودسر زندگی میکردند. پس از اینکه فتحعلی شاه قاجار به سلطنت نشست، کارها سامانی گرفت؛ خوزستان به دو بخش منقسم شد: بخش شمالی (شوشتر و دزفول و حویزه) را جزء کرمانشاهان کرده به محمد علی میرزا دولتشاه (فة ۱۲۳۷ هق) سپردند، و بخش جنوبی (رامهرمز، فلاحیه، هندیجان) را جزء فارس کرده به حسینعلی میرزا فرمانفرما (پسر دیگر فتحعلی شاه) واگذار کردند. معذلک، بنی کعب همواره مخل امنیت بودند. از مصائب دیگر قرن ۱۳م هق طاعون بزرگ سال ۱۲۴۷ هق و دست یافتن محمد تقی خان چهارلنگه بر خوزستان و وقایع محمره بوده است. در سال ۱۲۶۳ هق قرارداد ارزروم بین ایران و عثمانی منعقد گردید که برای نخستین بار بعد از اسلام مرز غربی ایران را مشخص کرد، و به بهانه‌های والیان بغداد برای دست‌اندازی به خوزستان و فتنه‌انگیزی در میان عشایر عرب آن سامان خاتمه داد. خوزستان در دوره‌ی سلطنت (۱۲۶۴–۱۳۱۳ هق) ناصرالدین شاه قاجار ظاهراً آرامشی داشته است: وی به آبادی خوزستان دلبستگی بسیار داشت، و کسانی را (از جمله نجم‌الملک) برای بازدید آنجا میفرستاد؛ در سال ۱۲۷۶ هق بفرمان وی در شهرها و دهات خوزستان سرشماری بعمل آمد. پیدایش ناصری یا اهواز نوین از دوره‌ی اوست؛ در ح ۱۳۰۰ هق دیولافوا امتیاز کاوش شوش را بدست آورد. در سلطنت مظفرالدین شاه دولت فرانسه امتیازی برای کاوش ویرانه‌های ایران تحصیل کرد، و دمرگان به شوش آمد؛ امتیاز دارسی نیز از این دوره است. مداخلات بریتانیا در خلیج فارس در آشفتگی اوضاع خوزستان مؤثر بود، و مخصوصاً بعد از کشف نفت بمقدار تجارتی در مسجد سلیمان شدت یافت. شیخ خزعل خان، که در دوره‌ی مظفر الدین شاه برآمد، سرانجام کارش بجائی رسید که بر همه‌ی خوزستان عملا استیلا داشت.

در میان این اوضاع آشفته رضا خان سردار سپه (← رضا شاه کبیر) برآمد. خزعل تسلیم شد، و خوزستان تحت حکومت دولت مرکزی قرار گرفت، و اقداماتی برای عمران آن بعمل آمد، و جاده‌ی شوسه‌ی تهران به اهواز و مخصوصاً راه آهن سرتاسری (← راه آهن ایران) سبب رونق آن گردید. در جج II مورد تجاوز بریتانیا واقع شد (← جنگ جهانی II، قسمت ۹). عمران واقعی خوزستان در دوره‌ی سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی آغاز گردید. ← خوزستان، عمران.

خوزستان، سازمان آب و برق (xuzestān)، سازمانی متصدی اجرای عملیات عمرانی مناطقی که از رودهای کرخه، دز، کارون، جراحی، و هندیجان مشروب میشوند، و اجرای طرحهای توسعه و انتقال برق در خوزستان، و سایر کارهای عمرانی مربوط. این سازمان بر طبق مقررات قانون تحصیل وام از بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه برای ساختمان سد دز (مصوب خرداد ماه ۱۳۳۹ هش) تأسیس شد. سازمان از ۲۰ شهریور ۱۳۳۹ شروع به کار کرد (در این وقت، کارهای ساختمانی سد دز در مرحله‌ی ابتدائی بود). کارهائی که بوسیله‌ی مؤسسه‌ی عمران خوزستان انجام میگرفت بتدریج به سازمان واگذار شد. امور مربوط به توزیع برق و توسعه‌ی شبکه‌های آن در شهرها در فروردین ۱۳۴۱ هش به سازمان انتقال یافت، و در تیر ماه ۱۳۴۲ هش مدیریت و نظارت همه‌ی طرح‌های عمران خوزستان (طرح سد محمد رضا شاه پهلوی، طرح آبیاری آزمایشی دز، طرح احیای کشت نیشکر در هفت‌تپه، طرح توزیع برق در شهرهای خوزستان، و طرح مطالعه و تفحصات منابع طبیعی خوزستان) بعهده‌ی سازمان قرار گرفت. سازمان بموازات فعالیتهای عمرانی اقداماتی نیز در توسعه و پرورش نیروی انسانی بعمل آورده است، و در نتیجه، بسیاری از کارهائی که قبلا تحت نظر کارشناسان خارجی بود اکنون بوسیله‌ی ایرانیان اداره میشود. نیز ←

سازمانهای آب و برق.

خوزستان، عشایر عرب: ← عشایر عرب خوزستان.

خوزستان، عمران (omrāne xuzestān). اقدامات جدی و اساسی برای عمران خوزستان و احیاء اقتصادی این ناحیه در سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی آغاز گردید. در اسفند ۱۳۳۴ هش، سازمان برنامه "شرکت عمران و منابع نیو یورک" را مأمور تنظیم و اجرای برنامه‌ای برای این منظور کرد. شرکت بررسیهائی در باب عمران جامع خوزستان بعمل آورد، و طرحهائی تسلیم نمود که در شهریور ۱۳۳۶ هش بتصویب سازمان برنامه رسید، و مقرر شد که تحت نظارت کلی شرکت و از طریق نمایندگی آن در ایران یعنی "مؤسسه‌ی عمران خوزستان" بموقع اجرا گذاشته شود. این طرحها مشتمل بود بر احداث خط نیروی برق با فشار قوی بین آبادان و اهواز؛ عملیات مقدماتی ساختمان یک سد چندجنبه‌ای بر رود دز؛ و ایجاد مزارع نیشکر. اجرای طرحها بوسیله‌ی مؤسسه‌ی عمران آغاز گردید. در شهریور ۱۳۳۹ هش ← سازمان آب و برق خوزستان شروع به کار کرد. کارخانه‌ی نیشکر در ۱۸ آذر ۱۳۴۰ هش (← هفت‌تپه) و ← سد محمد رضا شاه پهلوی در ۲۳ اسفند ۱۳۴۱ هش افتتاح شد. برق تولیدی سد در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۲ هش به خط انتقال نیرو، که از محل سد تا خرمشهر ممتد است، اتصال داده شد.

برنامه‌هائی که اجرا شده است جزئی از یک برنامه‌ی جامع عمران خوزستان است، که از جمله مشتمل بر ایجاد یک شبکه‌ی واحد تنظیم آب برای پنج رودخانه‌ی چغ ایران و متضمن ایجاد ۱۴ سد بر آنها (۳ بر کرخه، ۲ بر دز، ۷ بر کارون، ۱ بر مارون، و ۱ بر زهره) است، که پس از اتمام میتوانند بیش از ۶٬۰۰۰٬۰۰۰ کیلووات برق ارزان‌قیمت تهیه کنند (۴ برابر برق تولیدی پیشبینی‌شده از طرح نیروی برقابی رود سنت لارنس، که ساختن آن در ۱۹۵۴ بوسیله‌ی کانادا و کشمت آغاز شد). بعلاوه این سدها آب تنظیم‌شده‌ی کافی برای آبیاری یک میلیون هکتار زمین (بجای ۲۵۰٬۰۰۰ که رودهای مذکور توأماً میتوانند آبیاری کنند) فراهم میکنند. برنامه‌ی جامع مذکور متضمن استفاده از گاز طبیعی (که فعلا قسمت اعظم آن تلف میشود) برای تولید برق نیز هست. تولید این مقادیر عظیم نیروی برق ارزان‌قیمت در بسط کشاورزی و صنعت و بالا بردن سطح زندگی مردم اهمیت فراوان خواهد داشت. فواید دیگر طرح جلوگیری از خطرات سیل و طغیان، امکان کشتیرانی، و فواید بهداشتی و تفریحی است.

خوزنین (xozneyn)، ده، دهستان رامند، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۲۴ کیلومتری لغ بوئین. زلزله‌ی شهریور سال ۱۳۴۱ هش آنرا بکلی ویران کرد، ولی دگر بار ساخته شد.

خوسف (xusf)، بخش (جه ح ۲۸٬۳۶۰؛)، غ شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۹۰ (؛) آبادی. از غ به کویر لوت منتهی می‌شود. مشتمل بر دهستان **خوسف** (جه ح ۱۶٬۵۱۳؛ ۱۱۶؛ آبادی) است. مرکز بخش، **خوسف** (جه ۱٬۶۳۲ نسه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۲ کیلومتری چغ بیرجند است. معدن عقیق دارد.

خوسفینا، اسم اسپانیولی؛ ← یوسف، اسم.

خوسه، اسم اسپانیولی؛ ← یوسف، اسم.

خوشه‌انگور: ← ارجنگ.

خوشه‌مهر (xuše.mehr)، ده (جه ۱٬۸۵۴ نسه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بناجو، بخش بناب، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۷٫۵ کیلومتری چش بناب.

خوشه‌ها[1] (xuše.hā)، در نجوم، دسته‌هائی از ستارگان که بنظر میآید ستارگان هر دسته ("خوشه") خواص مشترکی (مانند یکسان بودن تقریبی فاصله از زمین و سرعت و جهت حرکت) دارند. محتملا این امر بدان سبب است که ستارگان یک خوشه منشأ مشترکی داشته‌اند. خوشه‌ها بر دو نوعند: باز یا گشاده و مدور یا کروی. خوشه‌های باز را، بمناسبت اینکه بیشتر آنها در ناحیه‌ی کهکشان هستند، خوشه‌های کهکشانی نیز می‌خوانند.

ستاره‌های خوشه‌ی باز در مقایسه با ستارگان خوشه‌های مدور متفرق اند. این خوشه‌ها بین چند صد تا هزار ستاره دارند. تا کنون بیش از ۳۰۰ خوشه‌ی باز فهرست شده است، و اغلب آنها را فقط با تلسکوپ میتوان دید. از جمله‌ی آنهائی که با چشم غیر مسلح مرئی هستند یکی خوشه‌ی هوادس در صورت فلکی ثور است، که ۱۲۰ سال نور از زمین فاصله دارد، و نزدیکترین خوشه‌ها به زمین است؛ دیگر خوشه‌ی گیسوان برنیس و خوشه‌ی ثریا است.

خوشه‌ی مدور دارای چندین هزار ستاره است، و خصوصیت آن شکل مدور و تراکم ستارگان در ناحیه‌ی مرکزی خوشه است (ولی حتی در این ناحیه، ستارگان چندین هزار بیلیون کیلومتر از هم فاصله دارند). خوشه‌های مدور با تلسکوپهای نسبةً قوی منظره‌ای بسیار زیبا و گیرنده دارند. از خوشه‌های مدور مرئی با چشم غیر مسلح خوشه‌های اومگای قنطورس (از صور فلکی نیمکره‌ی جنوبی) است، که در آغاز آنرا ستاره میپنداشتند. این خوشه نزدیکترین خوشه‌های مدور است نسبت به زمین، و فاصله‌ی آن از ما ح ۲۰٬۰۰۰ سال نور است. از خوشه‌های دیگر خوشه‌ی عظیم جائی علی رکبتیه و دو خوشه‌ی قوس است. تا کنون در ح 100 خوشه‌ی مدور شناخته شده است.

خوفو[2] (xufu)، پنه خنوپس[3] (xeops)، نق ۲۹۰۰؛ ق‌م، پادشاه مصر قدیم، مؤسس سلسله‌ی IV. مدت ۲۳ سال سلطنت کرد. بعنوان بانی بزرگترین اهرام مصر در جیزه شهرت یافت. پایتخت وی ممفیس بود. در بعضی مآخذ او را دومین پادشاه سلسله‌ی IV، و دوره‌ی سلطنتش را ح ۲۵۹۰–۶۸ ق‌م ذکر کرده‌اند. ضبط دیگر نام وی کئوپس (keops) است.

خوقند (xuqand)، شهر (در ۱۹۵۶ جه ۹۱٬۶۰۰)، جشه ازبکستان، در دره‌ی فرغانه. مرکز واحه‌ای حاصلخیز و آبیاری‌شده است. جالبترین بناهای آن کاخ خانهای سابق خوقند میباشد. خوقند یکی از مهمترین مراکز داد و ستد در ترکستان است. بر محل تلاقی خطوط آهن قرار دارد. صادراتش ابریشم و پنبه است.

خوقند یکی از قدیمترین شهرهای ازبکستان است؛ تاریخ آن تا اوایل قرن ۱۲م هق همان تاریخ فرغانه میباشد. در ۱۱۲۲ هق (۱۷۱۰)، یکی از اعقاب ابوالخیر شیبانی (← خوارزم)، بنام شاهرخ بیگ I، در فرغانه مستقر شد. دولتی که وی تأسیس کرد به **خانات خوقند** معروفست، و پایتخت آن فرغانه بود. مؤسس عظمت شهر و خانات خوقند امیر عالم خان (ālem) (امارتش ۱۲۱۵–۲۴ هق) بود، که همه‌ی فرغانه را تحت استیلای خود آورد، و تاشکند و چمکنت را گرفت، و قدرتش بجائی رسید که با امیر بخارا برابری میکرد. وی سرانجام بقتل رسید، و پس ازو برادرش محمد عمر خان (omar) (معروف به عمر خان) امارت کرد (۱۲۲۴–۳۷ هق). وی قسمتی از ترکستان و دشت قرقیزستان را که متعلق به امیر بخارا بود به خانات خوقند ملحق نمود، و خود را "امیر المسلمین" لقب داد. عمر خان شاعر و حامی اهل فضل بود. اقدامات عمرانی او وضع آبیاری فرغانه را بکلی دگرگون ساخت. برادرزاده و جانشینش محمد علی ابن عمر در ۱۲۳۷–ح ۱۲۵۶ امارت داشت. در قسمت اول امارت او، خانات خوقند به منتهای وسعت و قدرت خود رسید، اما وی مردی مستبد و ظالم بود، و مردم از دستش بتنگ آمدند. سرانجام نصرالله، امیر بخارا، ظاهراً بدعوت مردم، به خانات خوقند تاخت، و لشکر محمد علی را مغلوب و پایتخت وی را تصرف کرد، و محمد علی در حین فرار کشته شد. در همان سال، شیر علی، که از عموزادگان عالم خان و عمر خان بود، مهاجمین را بیرون راند، و بر تخت امارت خوقند نشست، ولی از این زمان ببعد خانات خوقند گرفتار اغتشاشات داخلی و مهاجمات قبایل اطراف و جنگهای امیر بخارا گردید. اولین زد و خورد سپاهیان روس با دولت خوقند در ح ۱۲۶۷ هق (۱۸۵۰ ب‌م) روی داد. از ۱۸۶۶ ببعد، قلمرو خان خوقند منحصر به ولایت فرغانه شد، و آن هم در ۱۲۹۳ هق (۱۸۷۶) ضمیمه‌ی روسیه گردید.

خوک (xuk)، پستاندار سم‌شکافته‌ای از تیره‌ی سویدای (*Suidae*)، دارای پوزه‌ی دراز و متحرک، بدن سنگین و دارای اندامهای نسبةً کوتاه، و پوست کلفت پوشیده از موهای خشن. خوک نر را گراز (goräz) خوانند. خوکهای اهلی را از اعقاب خوکهای وحشی جنس *Sus scrofa* میدانند، که بومی برّ اروپا و چغ آسیا و ل افریقا بوده. خوک را در قرن ۱۶م پویندگان اسپانیائی به امریکا بردند. خوک تقریباً هر نوع غذائی میخورد. خوک در سال یک یا دو بار و هر بار ۱۲ الی ۱۵ بچه میزاید، و این کار تا ۶ الی ۷ سال متوالی صورت میگیرد.

خوک بجهت گوشت و پیه آن ارزش بسیار دارد، و در کشورهای غیر مسلمان زیاد پرورش داده میشود. گوشت خوک تازه یا پخته (بصورت کالباس، ژامبون، سوسیس) فروخته میشود. بعلاوه، از پوست خوک برای تهیه‌ی دستکش و کیف و جامه‌دان و توپ فوتبال استفاده میکنند، و با موی آن ماهوت‌پاک‌کن و مسواک میسازند.

خوک نسبت به سایر حیوانات اهلی احتمالا در معرض ابتلا به تعداد بسیار بیشتری از امراض است، و بسیاری از بیماریهای آن به انسان قابل

---

(۱)cluster (۲)Khufu (۳)Cheops

انتقال میباشد. از آن جمله میتوان تب مالت و تریکینوز را نام برد. بهمین جهت، آمودن محصولات خوک برای غذا تابع مقررات بهداشتی مخصوص میباشد. خوردن گوشت خوک در شریعت اسلام حرام است.

خوک آبی: ← کاپیبارا.

خوکار[1] (xukār)، رودی بطول ح ۴۸۰ کم، ش اسپانیا. در ل ایالت کوئنکا سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از ایالات آلبائته و والانس به دریای مدیترانه میریزد.

خوکچه‌ی هندی: ← کوبای.

خوک خاکی: ← آردوارک.

خوک گینه: ← کوبای.

خولنجان (xulenjān)، ده (جه ۱'۱۵۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۹ کیلومتری ج فلاورجان.

خولنجان، (*Alpinia officinarum*)، گیاهی از تیره‌ی زنجبیل‌ها که رنگش زرد و خواص آن مانند زنجبیل است. نیز ← **خولنجان مصری.**

خولنجان مصری (xulenjāne mesri) یا **ریشه‌ی جوز** (rišeye jōz)، ریشه‌ی گیاهی (*Alpinia galanga*) از نواحی گرمسیری، که در ادویه‌ی خوراکی بکار میرود.

خومین؛ ← خمین.

خون[2] (xun)، عربی **دم** (dam)، مایعی قرمز-رنگ که در قلب، سرخرگها، سیاهرگها، و مویرگها جریان دارد. در انسان ح ۱/۱۳ وزن بدن را تشکیل میدهد؛ مرد بالغ متوسط القامه در حال عادی ۶ لیتر خون در بدن دارد. خون اکسیژن و غذا به بافتهای بدن میرساند، و انیدرید کربونیک و فضولات دیگر را برای دفع شدن حمل میکند. خون انسان عبارتست از مایعی موسوم به **پلاسما**، که در آن **گویچه‌های** سرخ (سرخی خون ازین گویچه‌هاست)، **گویچه‌های** سفید، و **پلاکت‌ها** (که در بستن خون دخالت دارند) شناورند. بیشتر پلاسما آب است، و در آن املاح، مواد غذائی، گازهای انیدرید کربونیک و اکسیژن و ازت، و نیز هورمونها و پادتن‌ها وجود دارند. نیز ← **ارهاش؛ گردش خون؛ خون دادن؛ خونروی.**

خون، انعقاد (یا **بستن**)، ← بستن خون.

خون، فشار: ← فشار خون.

خون، گردش: ← گردش خون.

خوندآب (xundāb)، ده (جه ۱'۲۱۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان دهق، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)، ۶۷ کیلومتری لغ نجف‌آباد.

خون دادن یا **انتقال خون،** وارد کردن خون انسانی در عروق انسانی دیگر. لازم است که خونِ دهنده و خونِ دریافت‌کننده با هم جور باشند تا اختلاط آنها سبب لخته شدن خون یا بهم چسبیدن گویچه‌های سرخ نشود. کارل لاندشتاینر خونها را، از لحاظ میزان مواد چسباننده‌ی گویچه‌ها بهم، بچهار گروه O، A، B، و AB تقسیم کرده است که بترتیب معادل گروههای I و II و III و IV طبقه‌بندی یانسکی میباشد. خون گروه O با خون همه جور است، و باین جهت کسانی را که خون آنها از این طبقه است دهندگان عمومی گویند. صاحبان گروه AB را، که هر خونی را تحمل میکنند، گیرندگان عمومی خوانند. در موقع خون دادن باید عامل ارهاش خون را نیز سنجید.

خوندمیر: ← خواندمیر.

خونروی (xun.ravi) یا **نزف الدم** (nazfo d.dam') یا **سیلان دم** (sayalāne dam) یا **هموراژی** (hemorrāji؛ از فنس)، بیرون ریختن خون از قلب یا رگی از راه گسیختگی. خون شریانی سرخ است و با جهشهای پیاپی منظم میریزد. خون وریدی تیره است و یکنواخت میریزد. خون ممکن است بخارج بریزد یا در داخل عضو مجوفی (معده یا روده یا صفاق) انباشته شود.

خونریزی ماهانه[3] یا **قاعدگی** (qā'edegi) یا **حیض** (heyz)، خونریزی ماهانه از داخل زهدان، که در بانوان از بلوغ تا یائسگی تحت تأثیر هورمونهای تخمدان انجام میشود. تخمدان در نیمه‌ی اول دوره‌ی ماهانه هورمونی بنام استروژن (estrojen)، و در نیمه‌ی دوم هورمونی موسوم به پروژسترون (projesteron) ترشح میکند. وظیفه‌ی هورمون اول تسهیل موجبات رشد تخمک، و عمل هورمون دوم حفاظت تخمک بارورشده است.

در روزهای آخر دوره‌ی ماهانه، اگر تخمک بارور نشده باشد، ترشح هورمونهای تخمدان قطع میشود، و تخمک و طبقات سطحی مخاط داخلی رحم بهمراه مقداری خون به خارج رانده میشود. در صورت بارور شدن تخمک، ترشح هورمون دوم تخمدان ادامه مییابد، و تخمک بارورشده با بستر سلولی خود در داخل رحم حفظ میشود.

در اصطلاح شرع، خونریزی ماهانه حیض و خون خارج‌شده طمث (tams) نامیده میشود. در دوران حیض، زن ناپاک شمرده میشود، و از دست زدن به قرآن و توقف در مسجد ممنوع است. پس از پایان قاعدگی، زن بوسیله‌ی غسل طاهر میگردد.

خونسار (xonsār) یا **خوانسار** (xānsār)، بخش (جه ح ۱۲'۰۰۰؟)، ج شهرستان گلپایگان، غ قسمت مرکزی ایران؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. سردسیر و از ش، ج، و غ به کوههای مرتفع محدود است؛ مرتفعترین کوههای آن کوههای قبله و گلستان است. سرچشمه‌ی اصلی رود لعل‌بار (la'l.bār) یا قمرود (←qom)، بنام قبله‌رود، از وسط بخش میگذرد. محصولاتش سیب زمینی، تنباکو، گز انگبین، و عسل است. از آبادیهای آن وانشان، تیدجان، و بید هند است. مرکزش **خونسار یا خوانسار** (جه ۱۰'۶۶۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری ج گلپایگان، قالیبافی و کارهای دستی دارد. نامش را خانسار و خانیسار هم ضبط کرده‌اند. از آثار نسبةً قدیمی آن دو مقبره‌ی بابا ترک و پیر و مسجد معروف به مسجد جامع (۱۱۴۷ هق) است. مردم خونسار به زیرکی و داشتن سواد معروف بوده‌اند، و جمعی از مشاهیر از میان آنها برخاسته‌اند (حسین خونساری؛ جمال خونساری؛ محمد باقر خونساری). نخستین "مدرسه‌ی جدید" در خونسار در سال ۱۳۳۰ هق تأسیس گردید. لهجه‌ی خونساری از لهجه‌های مرکزی ایران است.

خونساری یا **خوانساری:** ← حسین خونساری؛ جمال خونساری؛ محمد باقر خونساری؛ زلالی خونساری.

خونساری، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

خون سیاوشان (xune siāvašān) یا **دم الاخوین** (damo 'l.'axavayn)، صمغ سرخرنگی که از بعضی گیاهان (مخصوصاً *Dracaena draco*) میگیرند. مصرف آن در پزشکی و گراوورسازی است.

خونگند: ← سپتیمی.

خونین[4] (xunin)، شهر (جه ۷'۰۰۰)، غ پروی مرکزی؛ محل پیروزی قطعی (اوت ۱۸۲۴) انقلابیون پرو، بفرماندهی بولیوار، بر اسپانیائیها، در جنگهای استقلال پرو.

خوولیانوس[5]، **گاسپار ملچور د** (gāspār melcor de xoveliānos)، ۱۷۴۴–۱۸۱۱، سیاستمدار، شاعر، ادیب، و اقتصاددان اسپانیائی. کمدی جانی درستکار از آثار اوست.

خوی (xoy)، شهرستان، استان چهارم (آذربایجان غربی). به شهرستانهای ماکو (ل)، مرند و تبریز (ش)، و شاهپور (ج)، و از غ به خاک ترکیه محدود است. مرکب از دو بخش حومه و چای‌پاره میباشد. زمین آن پست است؛ فرازایش بطور متوسط ح ۱'۱۰۰ متر (حتی کمتر از دریاچه‌ی رضائیه) میباشد. کوهستانی است. رودهای الند و قطورچای از آن میگذرند. مرکزش، شهر **خوی** (جه ۳۴'۴۹۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵۴ کیلومتری غ‌غ تبریز واقعست، و قطورچای از سه کیلومتری ج آن میگذرد، که پل خاتون بر آن ساخته شده. بوسیله‌ی دو راه شوسه، در جلفا به خاک شوروی و در آبادی بازرگان به خاک ترکیه مرتبط است. اطراف شهر باغهای میوه دارد؛ گلابی آن به گلابی پیغمبری معروف بوده است. خوی دارای اهمیت نظامی است. نزدیک آنجا شاه اسماعیل I صفوی در ← جنگ چالدران از سلطان سلیم I شکست خورد (۹۲۰ هق). در سلطنت فتحعلی شاه قاجار حصاری بتوسط هیئت اعزامی ژنرال گاردان بدور شهر کشیده شد، که اینک خرابه‌های آن باقیست. در زلزله‌ی ۱۸۴۲ قسمتی از شهر ویران گردید. از آثار قدیمی آن مسجد خان (۱۲۰۸ هق)، منار شمس، و مسجد مطلب خان است.

خویشتن (xištan)، لتی اگو (ego)، در روانشناسی، تجربه یا مفهومی که انسان از خودش دارد، یا واحد فعالی که فرد نامیده میشود. در پسیکانالیز خویشتن بمعنای محدودتری بکار رفته است (← پسیکانالیز).

خویگان سفلی (xuygāne soflā)، ده (جه ۱'۳۴۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۱۸ کیلومتری ج داران.

خویگان علیا (xuygāne olyā) یا **خویگان ارامنه** (arāmene)، ده (جه ۱'۴۱۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۲۵ کیلومتری غ داران.

خویلد ابن اسد: ← خدیجه.

خویه، میخائل یان د: ← د خویه.

خیابان (xiābān)، ده (جه ۱'۰۸۲ سنه ۱۳۳۵

(۱)Jucár (۲)blood (۳)menstruation (۴)Junín (۵)Jovellanos

هش)، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۹ کیلومتری چ‍ش مشهد.

خیابان پنجم[1]، خیابان معروف بخش مانهاتن، شهر نیو یورک، کشمت. از میدان واشینگتن تا رود هارلم امتداد دارد. در قسمتی از آن که بین خیابانهای ۳۴م و ۵۹م است مغازه‌ها و مغازه‌های بزرگ مجلل قرار دارد. عمارات امپایر ستیت بیلدینگ و راکفلر سنتر، کتابخانه‌ی ملی نیو یورک، و کلیسای جامع سنت پتریک کنار آن واقعند.

خیابانی (xiābāni)، شهرت **شیخ محمد تبریزی**، ۱۲۹۷ هق-۱۲۹۹ هش، از روحانیان و وکلا و آزادیخواهان معروف آذربایجان در عهد مشروطیت. پدرش با روسیه تجارت داشت، و قریب ۳۰ سال در آنجا مقیم بود. خیابانی در تبریز متولد شد. چندی در روسیه در تجارتخانه‌ی پدرش کار کرد. بعداً در محله‌ی خیابان تبریز امامت مسجد کریم خان یافت. در دوره‌ی دوم مجلس به وکالت انتخاب شد، و بعد از انفصال آن مجلس، به روسیه رفت، و در بازگشت در تبریز سکونت جست. بعد از انقلاب روسیه، حزب دموکرات را در تبریز (بعد از ۵ سال تعطیل آن) علم کرد؛ روزنامه‌ی تجدد را که روزنامه‌ی حزب بود منتشر نمود. حزب دموکرات بدست ترکهای عثمانی تعطیل گشت، و سران آن توقیف شدند (۱۳۳۷ هق). در انتخابات دوره‌ی چهارم با چند تن از هم‌مسلکانش به وکالت رسید، اما به مجلس نرفت، و در فروردین سال ۱۲۹۹ هش بر ضد وثوق‌الدوله، که قرارداد ۱۹۱۹ را منعقد کرده و مقدمات اجرای آن را فراهم میداشت، قیام نمود و تبریز را تصرف کرد. درین میان دولت وثوق‌الدوله سقوط کرد، و مشیرالدوله که روی کار آمد، حاج مخبر السلطنه را با اختیارات تمام به آذربایجان فرستاد، و چون خیابانی حاضر بمتابعت حکومت مرکزی نبود، منکوب و مقتول شد.

خیار (xiār) [عربی، = اختیار]، در فقه و قانون مدنی ایران، حقی که، بر طبق شرایطی، یکی از طرفین معامله یا هر دو برای فسخ کردن معامله دارند. مثلا خیار تدلیس (xiāre tadlis) اختیاری است جهت فسخ معامله برای خریدار در صورتی که فروشنده (مثلا با درآوردن جنس بصورتی غیر از صورت طبیعی آن) او را فریب داده باشد، یا برای فروشنده در صورتی که خریدار نسبت به قیمت او را فریب داده باشد. اقسام خیارات در قانون مدنی آمده است.

خیار، (*Cucumis sativus*)، گیاه یکساله‌ی خزنده، از تیره‌ی خیاریان، که دارای ساقه‌های پرآب چنگک‌دار و میوه‌های دراز و سبز یا سفید است. اقسام مختلف آن برای استفاده از میوه‌اش کاشته میشود. در ایران معمولا خیار را خام میخورند. خیار شور بوسیله‌ی خیار و آب نمک و سرکه و سبزیهای معطر (نعناع، ترخون) تهیه میشود.

خیار، درخت: ← ماگنولیا.

خیارات، در معاملات: ← خیار.

خیارج (xiāraj)، ده (جه ۱°۳۹۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان رامند، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران).

خیار شنبر: ← فلوس.

خیار شنگ (xiār šang) یا **مارگیر** (mārgir)، (*Capparis herbacea*)، نوعی از **کبر** که خار ندارد.

خیار شور: ← خیار.

خیارک (xiārak)، اصطلاح عامیانه برای بیماری مقاربتی ویروسی *Lymphogranuloma inguinale*، که با التهاب، تورم، و درد غدد لنفاوی کشاله‌ی ران و اطراف دستگاه تناسلی همراهست، و گاهی تب و علائم عفونی عمومی ایجاد میکند. مداوای بیماری با سولفامید و اورومیسین میسر است. بدون درمان، غدد لنفاوی چرکی میشوند، و در بسیاری موارد با فیستولهای صعب العلاج به بیرون سر باز میکنند.

خیارک، ده (جه ۱°۱۶۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان دیجویجین، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۸ کیلومتری ل اردبیل.

خیاریان (xiāriān)، (لت‍ *Cucurbitaceae*)، تیره‌ای از گیاهان علفی، دارای برگهای ساده و ساقه‌های خزنده یا بالارونده، که بوسیله‌ی پیچک‌هائی که از تبدیل برگها ساخته شده است به گیاهان دیگر میچسبند، و گلهای نر و ماده‌ی آنها جداگانه و غالباً بر روی یک پایه است. جنسهای مشهور این تیره عبارتند از **حنظل، فاشرا، خیار، خربزه، هندوانه، و کدو. گل استکانی و لوبلیا** نزدیک به خیاریان هستند.

خیام (xayyām) یا **خیامی** (i-)، شهرت و لقب و تخلص **ابوالفتح** (و بقولی **ابوحفص**) **غیاث الدین عمر ابن ابراهیم نیشابوری** (abu.hafs)، فد ۵۱۵ یا ۵۱۷ هق، حکیم و ریاضیدان و شاعر معروف ایران در قرن ۵م و ۶م هق. سبب شهرت او به خیام درست معلوم نیست، و احتمال داده‌اند که پدرش خیمه‌دوز بوده است. تفصیل زندگی او نیز با روایات افسانه‌آمیز مخلوط گشته است. بموجب این روایات، وی در کودکی با خواجه نظام‌الملک و حسن صباح همشاگرد بوده است، و این خبر بسیار مستبعد است؛ همچنین، وی را در امر تهیه‌ی زیج ملکشاهی (سال ۴۶۷ هق)، در شمار سایر دانشمندان ذکر کرده‌اند، که خالی از اشکال نیست. قدیمترین مآخذی که ذکر او در آنها آمده است، غیر از یک نامه‌ی منسوب به سنائی غزنوی، کتاب میزان الحکمه‌ی عبدالرحمان خازنی و کتاب الزاجر للصغار تألیف زمخشری است، چنانکه چهار مقاله‌ی نظامی عروضی و تتمه‌ی صوان الحکمه‌ی ابوالحسن بیهقی نیز از اقدم مآخذ راجع بشرح حال اوست.

خیام، بنا بر مشهور، در عراق و خراسان سفر کرده است، و غالباً به تدریس حکمت و مطالعه در علوم ریاضی اشتغال داشته است. با اینهمه، در تعلیم، چنانکه مشهورست، تا حدی بخل داشته است، و گفته‌اند بهمین سبب است که آثار زیادی از وی باقی نمانده است. از جمله‌ی آثار وی رساله‌ای در جبر و مقابله (← جبر خیام)، **رسالة فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس**، و همچنین مختصری در طبیعیات، رساله‌ای در وجود، و رساله‌ای در کون و تکلیف است؛ و چند رساله‌ی دیگر هم باو نسبت داده‌اند، و از آنجمله است **نوروزنامه**، که صحت انتساب آن مورد تردید واقع شده است. مجموعه‌ی رسائل عمر خیام، شامل رسالة فی البراهین علی مسائل الجبر و المقابله (← جبر خیام)، رسالة فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس، کتاب میزان الحکم، رسالة الکون و التکلیف، الجواب عن ثلاث مسائل، الضیاء العقلی، رسالة فی الوجود، رسالة فی کلیة الوجود، کتاب نوروزنامه، و کتاب الزیج الملکشاهی، اخیراً با ترجمه‌ی روسی و تحقیقات در مسکو چاپ شده است (۱۹۶۲). غیر از اینها، چند قطعه شعر عربی و مقداری رباعی فارسی نیز باو منسوب شده است. در هر صورت، هر چند شهرت بخل او در تعلیم ظاهراً اساسی ندارد، اما محقق است که وی پرگوئی را دوست نمیداشته است، و نه به تألیف کتابهای مفصل علاقه داشته است، نه رباعیهای بدیع و لطیف فارسی مشهور خود را زیاد میگفته است، و احتمال دارد که بسبب اشتغال به علم و حکمت، تا حدی شاعری را دون شأن خویش میدانسته است، و در قدیم نیز شهرت او به شاعری نبوده است.

قدیمترین مأخذی که در آن از **رباعیات خیام** ذکری رفته است تاریخ الحکماء شهرزوری و مرصاد العباد نجم‌الدین رازی است، و پس از آن جهانگشای جوینی، تاریخ گزیده، و مونس الاحرار را میتوان ذکر کرد، و اگرچه در کتب قدیمتر هم اشارات بشعر فارسی او هست، لیکن از رباعیات خیام، که آنهمه باعث شهرت او شده است، بهر حال تا کنون نسخه‌ی جامع کامل قدیم موثقی در دست نیست، و بسیاری از آنچه بدو منسوب شده است نیز مجعول و منحول است، و باین جهت، در تعداد واقعی رباعیات او جای بحث است، و پیداست که از قرن ۹م و 10م هق تعداد این رباعیات در نسخ مختلف روی به فزونی نهاده است؛ و بجهات مختلف، هر رباعی مجهول القائلی را که مضمونش با بعضی سخنان خیام مناسب بوده است باو نسبت داده‌اند، چندانکه تعداد رباعیات منسوب باو، که در مجموع مآخذ نسبةً قدیم به ۳۰۰ رباعی تمیرسیده است، رفته رفته از ۱°۰۰۰ نیز تجاوز کرده است. شهرت فوق العاده‌ی رباعیات خیام در ادوار اخیر-چه در ایران و چه در جهان-تا حد زیادی مدیون ترجمه‌ی معروف انگلیسی ادوارد فیتزجرالد است، که قبول و رواج آن خیام را در اروپا بعنوان یکی از گویندگان بزرگ عالم مشهور کرد، و منتهی شد باینکه رباعیات او به زبانهای مختلف، منجمله فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، ایتالیائی، روسی، عربی، ترکی، و ارمنی-آن هم غالباً مکرر-ترجمه شد، و متن آن نیز در ایران و غیره-همراه با ترجمه یا بدون آن-مکرر چاپ شد، و از جمله‌ی این چاپها میتوان چاپ ژوکوفسکی، چاپ فریدریش روزن، چاپ کریستنسن، و چاپ آربری را نام برد. مضمون عمده‌ی غالب رباعیات او شک و حیرت، توجه به مرگ و فنا، و تذکار ضرورت اغتنام عمر است، و از بعضی جهات افکار او با افکار ابوالعلاء معری، شاعر عرب، که خیام با وجود قرب عهد چنانکه از قول زمخشری در الزاجر للصغار برمیآید با افکار و آثار او آشنائی داشته است، شباهت دارد، و این موارد شباهت قابل توجه است.

خیاو، نام سابق مشکین‌شهر: ← مشکین‌شهر.

خیبر (xeybar)، واحه‌ای در ۱۶۰ کیلومتری مدینه بر سر راه شام، که در قدیم محل سکونت یهودیان

(1) Fifth Avenue

و دارای قلعه‌های مستحکم بود. در سال ۷م هق، در مدت ۶ هفته، ضمن یکی از غزوه‌های پیغمبر، بتصرف مسلمانان درآمد، و تمام قلعه‌های آن، با وجود مقاومت شدید یهود خیبر، فتح شد. تا خلافت عمر خطاب، یهود همچنان در آن بودند و جزیه میدادند، ولی در خلافت عمر از آنجا اخراج شدند. بعدها، بروایت بنیامین تودلائی، باز جماعتی از یهود در خیبر پدید آمدند، اگرچه صحت این روایت محل تأمل است.

خیبر، گردنه‌ی (gardaneye xeybar)، گردنه‌ی معروفی بر مرز بین افغانستان و پاکستان غربی. این گردنه که قرنها راه داد و ستد و هجوم از آسیای مرکزی بوده اینک حلقه‌ی عمده‌ی ارتباطی بین پیشاور (پاکستان) و کابل (افغانستان) می‌باشد. گردنه‌ی خیبر، که ارتفاعش از ۱٬۰۷۰ متر نمیگذرد، یکی از راههای عمده‌ی هجوم به هند بوده است. ظاهراً اسکندر مقدونی قسمتی از سپاهیان خود را که تحت فرماندهی هفایستیون و پردیکاس بودند از این راه عبور داد، و خود راه ساحل شمالی رود کابل را پیش گرفت. سلطان محمود غزنوی، امیر تیمور، و بابر در لشکرکشی به هند، و نادر شاه در لشکرکشی به کابل از این راه گذشتند. گذشته از دشواریهای طبیعی، عبور از خیبر بسبب قبایل سرسخت اطراف نیز دشوار بود. از جمله‌ی این قبایل قبیله‌ی افریدی (afridi) است، که مردمی گردنکش و آشوب‌طلب بودند، و در مقابل هر گونه نفوذ خارجی مقاومت میکردند.

انگلیسها اول بار در ۱۸۳۹، در اولین جنگ افغانستان و بریتانیا (ص ۱۸۰ ستون اول)، از خیبر گذشتند، و مصائب بسیار دیدند. در دومین جنگ افغانستان و بریتانیا، بموجب پیمان گندمک (۱۸۷۹)، خیبر تحت نظارت بریتانیا قرار داده شد. در ۱۸۹۷ افریدیها گردنه را گرفتند، و بریتانیائیها را بیرون راندند، و چندی آنرا در تصرف داشتند. سرانجام بریتانیا حفظ و حراست جاده را در مقابل اجرت به افریدیها سپرد، ولی خود ناچار مأمورین گشتی داشت. امروزه از قریب ۴۲ کم گردنه جاده‌ای مُدرن، جاده‌ای کاروانرو، و راه آهن (ساخت ۱۹۲۰–۲۵) میگذرد. راه آهن آن، که با صرف مخارج هنگفت ساخته شد، از ۳۹ تونل و ۹۲ پل میگذرد.

خیج (xij)، ده (جع ۱٬۱۵۵ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش میامی، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، ۴۲ کیلومتری لغ میامی و ۲۰ کیلومتری ل راه آهن تهران به خراسان.

خیخون[1] (xixon)، دریابندر (جع ۱۱۸٬۴۶۳)، لغ اسپانیا، در آستوریاس، کنار خلیج بیسکی. پیش از زمان رومیها تأسیس شد. در قرن ۸م بدست مسلمانان افتاد. بندرگاهش را شارل V بنا نهاد (۱۵۵۲).

خیدر ابن کاوس، امیر اشروسنه؛ ← افشین.

خیر (xir) یا **ماه فرخان** (māh farroxān)، دهستان (جع ح ۳٬۵۰۰؟)، شهرستان اصطهبانات، استان هفتم (فارس)، در ج دریاچه‌ی بختگان؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی.

خیرآباد (xeyrābād)، ده (جع ۱٬۴۴۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان میان‌آب، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، ۷۵ کیلومتری لغ اهواز.

خیرآباد (xeyrābād)، ده (جع ۱٬۲۱۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان (و بخش) فیض‌آباد، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان).

خیرآباد، ده (جع ۱٬۳۷۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان مشک‌آباد، شهرستان تفرش.

خیرآباد، ده (جع ۱٬۱۰۲ سث ۱۳۳۵ هش). دهستان سلطانیه، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم.

خیرآباد، ده (جع ۱٬۲۴۹ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم، ۵ کیلومتری جغ یزد.

خیرات حسان (xeyrāte hesān)، تذکره‌ی فارسی در سه جلد، از تألیفات محمد حسن خان اعتماد السلطنه (فت ۱۳۱۳ هق)، متضمن شرح احوال و اخبار زنان مشهور. مجلدات سه‌گانه‌ی آن بترتیب در سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ و ۱۳۰۷ هق، بانضمام سالنامه‌های همان سالها، در تهران بچاپ سنگی طبع شده است.

خیرالدا[2] (xirāldā)، برج معروفی در کنار کلیسای جامع شهر سویل، اسپانیا. این کلیسا در قرن ۱۵م بر محل مسجد جامع سویل ساخته شد، و این مسجد، که امروز اثری از آن باقی نیست، از بناهای دوره‌ی ابویعقوب یوسف موحدی بوده است، و تاریخ بنای آن را ۵۶۷ (۱۱۷۲ بم) یا ۵۷۲ هق ضبط کرده‌اند. خیرالدای کنونی اصلا مناره‌ی این مسجد بود؛ در ۱۵۶۸، مسیحیان بر ارتفاعش افزودند، و آنرا به برج ناقوس کلیسا مبدل کردند. ارتفاع مناره‌ی اصلی ۶۰ متر و ارتفاع کل بنای کنونی ۹۷٫۵ متر است.

خیرالله افندی (xeyrollāh afandi)، فت ۱۲۸۳ هق، مورخ ترک، سفیر (۱۲۸۱–۸۳) دولت عثمانی در تهران؛ مت قسطنطنیه. پدرش عبدالحق افندی (فت ۱۲۷۰ هق) مردی عالم و طبیب بود، و از ۱۲۶۹ لقب رئیس‌العلماء داشت. خیرالله ابتدا بتحصیل علوم دینی پرداخت، و بعدها متوجه علوم طبیعی و طب شد، و مقامات علمی شامخ و در وزارت فرهنگ مناصب عالی یافت. مدتی مدرسه‌ی طب را اداره میکرد، تا آنکه در ۱۲۸۱ عازم تهران شد، و در همانجا ناگهان درگذشت. مهمترین آثار فراوانش تألیفات تاریخی اوست، که از آن جمله است وقایع مصریه و دولت علیه‌ی عثمانی تاریخی.

خیر المجالس: ← چراغ دهلی.

خیررود کنار (xeyr.rud kenār)، دهستان (جع ح ۲٬۶۰۰؟)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۳(؟) آبادی. خیررود از آن میگذرد. مرکزش، **خیررود کنار** (جع ۶۵۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۸ کیلومتری جش نوشهر واقعست.

خیرون[3] (xeyron)، در دین یونان، از قنطورسها (← قنطورس)؛ پسر کرونوس و نیای اخیلس و آیاس. معلم و طبیب معروفی بود؛ یاسون، آسکلپیوس، هرکول، و اخیلس از شاگردان او بودند. سرانجام زخمی درمان‌ناپذیر برداشت، و جاویدی خود را به پرومتئوس داد. پس از مرگ به صورت فلکی قوس مبدل شد.

خیره (xayra)، ولایت؛ ← شبانکاره.

خیری (xiri)، گیاه؛ ← شب‌بو.

خیزران (xayzorān)، فت ۱۸۳ هق، زوجه‌ی مهدی و مادر هادی و هارون‌الرشید، خلفای عباسی. بعد از وفات شوهرش مهدی عباسی، در امور خلافت مداخله‌ی بسیار یافت، و هر چند هادی عباسی او را ازین کار منع کرد دست برنداشت، و امرا و رجال نزد او آمد و شد میکردند. عاقبت چون هادی زیاده او را از دخالت در امور منع میکرد، و حتی خواست هارون را که مورد محبت و علاقه‌ی خیزران بود از ولیعهدی خویش خلع کند، خیزران وسیله‌ی قتل او را فراهم آورد، و هارون بعد از او بخلافت نشست. خیزران در عهد خلافت هارون وفات یافت.

خیزران (xeyzarān)، گیاه دائمی نی‌مانند نواحی گرمسیر و استوائی. ساقه‌ی آن گرد و مجوف و بند بند، و معمولا بشکل تنه‌ی درخت و گاهی کوتاه و بالارونده است. نی آنرا در ساختمان و مبل‌سازی و آلات چوبی و کاغذسازی بکار می‌برند. جنس تجارتی عمده‌ی آن *Bambusa arundinacea* است. نی عصائی (*Arundinaria gigantea*) بومی ج کشمت است.

خیش: ← گاوآهن.

خیفاء (xayfāʿ) [عربی، = بچشمی سیاه و بدیگر چشم کبود] یا **اخیف** (axyaf)، در علم بدیع، سخنی که الفاظش را بترتیب یکی با حروف نقطه‌دار و دیگری را بخلاف آن آورند؛ مانند (سلمان ساوجی):

تختت مُعَلّی، بختت ممهّد
جشنت مروّح، جیشت مؤکّد.

خیلا (xilā) [بنام رود خیلا، در اریزونا] یا **جانور خیلا**[4]، سوسماری بزرگ و قوی از نوع هلودرما (*Heloderma*)، که یگانه نوع سوسمارهای سمی است. در بیابانهای جغ کشمت یافت میشود. طول متوسط آن به ح ۴۵ سم میرسد. پوستش پوشیده از فلسهای تکمه‌مانند است، و بدن ستبر و ناهنجارش برنگ سیاه و دارای رگه‌های صورتی یا زرد یا سفید تیره میباشد. در دمش مواد غذائی ذخیره میکند؛ در آرواره‌ی زیرین غده‌های سمی، و در بیخ دهان دندانهای شیاردار حامل زهر دارد.

خیل ویسنته: ← ویسنته، خیل.

خیمایرا[5] (ximāyrā)، فنس شیمر (šimer)، در افسانه‌های یونانی، عفریتی که جزئی شیر، جزئی بز، و جزئی اژدها بود. بلروفون او را کشت.

خیمنث[6]، **خوان رامون** (xuān rāmon ximeneṯ)، ۱۸۸۱–۱۹۵۸، شاعر غنائی اسپانیائی؛ مت اندلس. در جوانی تحت تأثیر سمبولیستهای فرانسوی قرار گرفت. سادگی سبک و عمق معنی از خصوصیات شعر اوست، و ازینرو آثارش در ادبیات اسپانیا بسیار مقبول افتاده است. در ۱۹۳۶ اسپانیا را ترک گفت، و در پورتو ریکو و کوبا، و بعداً در کشمت زندگی کرد. جایزه‌ی ادبی ۱۹۵۶ نوبل را برد.

خیمنث د ثیسنروس[7]، **فرانثیسکو** (frānṯisko ximeneṯ de ṯisneros)، ۱۴۳۶–۱۵۱۷، کاردینال و سیاستمدار اسپانیائی. از ۱۴۹۵ اسقف اعظم تولدو، و از ۱۵۰۷ مفتش کل (← تفتیش افکار، ۲)

(۱)Gijón (۲)Giralda (۳)Chiron (۴)gila monster (۵)Chimera (۶)Jiménez (۷)Jiménez de Cisneros; Ximenes

بود. در ۱۵۰۹ به وهران لشکر کشید و آنجا را تسخیر کرد. دیگر از کارهایش تأسیس دانشگاه آلکالا، و تدوین کتاب مقدس چندزبانی است. پس از مرگ (۱۵۱۶) فردیناند V، نایب‌السلطنه شد، اما کارلوس I (امپراطور شارل V) او را عزل کرد.

خیمنث د کساذا، گونثالو (gonṭālo ximeneṭ de kesāḍā)، ح ۱۴۹۹–۱۵۷۹، کشورگشای اسپانیائی در غرناطه‌ی جدید. در ۱۵۳۶، در جستجوی ال دورادو، رود ماگدالنا را پویید.

خیمه‌شب‌بازی (xeyme.šab.bāzi)، نمایشی از عروسکهای کوچک انسان و حیوان که روی صحنه‌ی کوچکی، بتوسط دست شخصی که دیده نمیشود، بحرکت درمیآیند، و مکالمه میکنند. خیمه‌شب‌بازی دو نوع است. در نوع اول، عروسکها بوسیله‌ی نخ یا سیمی که از بالا بآنها وصل شده بحرکت درمیآیند، و آنرا به فرانسوی ماریونت (mărionet) مینامند. در نوع دوم، پیراهنی کیسه‌مانند به گردن عروسک میچسبانند، و کار- گردان دست خود را طوری در کیسه داخل میکند که سه انگشت میانه‌ی دستش در سر عروسک قرار گیرد، و دو انگشت دیگر دستهای عروسک را تشکیل دهد. این نوع را در فارسی **پهلوان کجل** و به فرانسوی پوپه (pupe) مینامند. عروسک پشت پرده اصطلاحی است که در مورد هر دو نوع بکار میرود.

خیمه‌شب‌بازی از تفریحات بسیار قدیمی است، و بطور یقین نمیتوان گفت که از کجا شروع شده. بعضی آنرا منسوب به **کمدیا دل/آرته** میدانند، و برخی معتقدند که از کشورهای کهنسال چین، ژاپن، هندوستان، و نواحی چش آسیا به اروپا نفوذ کرده است. در قرون ۱۶م–۱۸م، نویسندگان معروفی در اروپا آثاری برای خیمه‌شب‌بازی تصنیف کرده‌اند.

بقول بعضی، خیمه‌شب‌بازی در ایران ده قرن سابقه دارد، ولی مدرک کافی برای اثبات این ادعا در دست نیست، و بعید نیست که این نمایش در دو سه قرن اخیر به ایران آمده باشد. بیشتر در قهوه‌خانه‌های معتبر و میدانگاهها بمعرض تماشا گذاشته میشد. در اواخر سلطنت قاجاریه، کمال محمد شیرازی و تقی و رضا نامی در تهران در این فن شهرت داشته‌اند. اکنون هم مشهدی حسن نامی در قهوه‌خانه‌های تهران باین کار اشتغال دارد. داستانهای خیمه‌شب‌بازی در تمام کشورها، از جمله در ایران، از افسانه‌های ملی اقتباس میشود. در هندوستان داستان لیلی و مجنون بصورت خیمه- شب‌بازی نمایش داده میشود.

خیمه‌ی مقدس[۲]، در کتاب مقدس، خانه‌ی مقدس قابل حملی که بنی اسرائیل هنگام سرگردانی در بیابان همراه خود میبردند. آن را خانه‌ی خدا میدانستند، و تابوت عهد را در آن نگاهداری می- کردند (خروج ۲۵–۲۷؛ ۳۰–۳۱؛ ۳۵–۴۰).

خینگان[۳] (xingān)، نام دو رشته‌کوه در آسیای شرقی. **خینگان بزرگ** در مغولستان داخلی، ل‌ش چین، واقعست. از رودهای آمور و آرگون تا رود لیائو امتداد دارد، و کناره‌ی شرقی فلات مغولستان را تشکیل میدهد. ارتفاع متوسطش ح ۱٬۲۲۰ متر است، و بعضی از قلل آن ح ۲٬۴۴۰ متر ارتفاع دارند. **خینگان کوچک** شاخه‌ای است از خینگان بزرگ، و عمدةً در ایالت هیلونگکیانگ در امتداد رود آمور، واقعست، و آمور را از دره‌ی رود سونگاری جدا میکند. بلندترین قله‌اش ح ۱٬۱۰۰ متر ارتفاع دارد.

خیوس[۴]، جزیره، یونان، ← کیوس.

خیوق: ← خیوه.

خیوه (xive) یا (سابقاً) **خیوق** (xivaq)، شهر (در ۱۹۵۶ جم ۱۵٬۴۰۰)، جشم ازبکستان، در ناحیه‌ی خوارزم، نزدیک بیابان قرا قوم، بفاصله‌ی ۴۰ کیلومتری غ آمو دریا و ۳۲ کیلومتری جغ ایستگاه راه آهن اورگنج.

محل خیوه احتمالا از پیش از اسلام مسکون بوده است. در قرن ۴م هق شهر کوچکی از ولایت خوارزم بود. شیخ نجم‌الدین کبری در آنجا متولد شد. پس از دوره‌ی امیر تیمور، خیوه بتدریج گرگانج را تحت الشعاع قرار داد، و کرسی خوارزم گردید، و نام خود را (بعنوان خانات خیوه) به همه‌ی آن سرزمین داد. **خانات خیوه** عنوان مشهور دولتی بوده است که در دهه‌ی دوم قرن ۱۰م هق (دهه‌ی دوم قرن ۱۶م ب‌م) در خوارزم تشکیل شد، و تا ۱۸۷۳ استقلال خود را حفظ کرد، و سپس تحت الحمایه‌ی روسیه شد، و از آن ببعد تا انقلاب کبیر روسیه، خانهای خیوه تابع دولت روسیه بودند. سلسله‌ی اول خانهای خیوه معروف به سلسله‌ی عربشاهیه (arabšāhiyye) است که در دهه‌ی دوم قرن ۱۰م هق بوسیله‌ی ایلبارس I (ilbārs–) از خاندان شیبانی از اعقاب جوجی خان (← چنگیزیان) تأسیس گردید. خانهای این سلسله تا ۱۱۰۶ هق (۱۶۹۴ یا ۱۶۹۵ ب‌م) فرماز- روائی کردند. در نیمه‌ی دوم خانی (۱۰۱۱–۳۲ هق) عرب محمد (arab) از خانهای این سلسله، پایتخت خانات خیوه از اورگنج به شهر خیوه منتقل گردید (ظاهراً اورگنج بسبب خشک شدن شاخه‌ای از آمو دریا که از آن میگذشت متروک شد). پسرش ابوالغازی بهادر خان (abo'l.qāzi) (فت ۱۰۷۴ هق، مطابق ۱۶۶۳ ب‌م) از خانهای معروف سلسله‌ی عربشاهیه است، و از ۱۰۵۴ هق (۱۶۴۴ یا ۱۶۴۵) خان خیوه بود. وی مورخ نیز بود، و کتاب شجره‌ی تراکمه (۱۰۷۰) بزبان ترکی جغتائی و کتاب شجرة الاتراک از اوست. پسر و جانشینش، ابوالمظفر انوشه (anuša)، در ۱۰۷۴– ح ۱۰۸۵ هق خان خیوه بود، و کتاب اخیر پدر را باتمام رسانید. وی پس از تصرف مشهد، خود را شاه خواند. بنای کاث یا کات جدید از کارهای اوست. در قرن ۱۲م هق قلمرو خان خیوه معمولا بش قلعه (beš) [= پنج قلعه] خوانده میشد.

پس از برافتادن سلسله‌ی عربشاهیه، فرماز- روائی واقعی خوارزم بدست ایناق (ināq)، یعنی بزرگ و سرکرده‌ی خاندان قنقرات (qonqrāt) افتاد، و اگرچه در ظاهر کسانی را از خاندان چنگیزیان بتخت خانی مینشانیدند، فرمانروائی اینها–جز در موارد استثنائی–اسمی بیش نبود. ضمناً روسها در قرن ۱۷م با خیوه روابطی برقرار کردند، و در ۱۷۱۷ پطر کبیر در صدد "افتتاح روابط تجارتی با هند از طریق توران" برآمد، و به خیوه لشکر فرستاد، ولی کاری از پیش نبرد. در ۱۱۵۳ هق (۱۷۴۰)، نادر شاه خیوه را از ایلبارس II گرفت، ولی حاکمی که بر آنجا منصوب کرد دوامی نیافت. بعد از چندی، در نتیجه‌ی مهاجمات و دستبردهای ترکمنهای یموت، خیوه ویران و تقریباً متروک شد. پس از آن، در سال ۱۷۷۰، محمد امین، بزرگ خاندان قنقرات، ترکمنها را مقهور کرد، و رونق شهر و خانات خیوه را تجدید کرد.

در ۱۲۱۹ هق (۱۸۰۴)، ایناق وقت، نامش ایلتوزر (iltüzer)، که از نوادگان محمد امین بود، خود را عنوان خان داد، و بدین طریق سلسله‌ی ایناقها را، که دومین سلسله‌ی خانهای خیوه است، تأسیس نمود. خانهای خیوه از این سلسله تا سال ۱۸۷۳، که قلمرو آنان تحت الحمایه‌ی روسیه شد و خانهای خیوه دست‌نشانده‌ی آن دولت شدند، بقرار ذیل است،

نام	دوره‌ی خانی هق	ب‌م
ایلتوزر خان	۲۱–۱۲۱۹	۶–۱۸۰۴
محمد رحیم خان	۴۱–۱۲۲۱	۲۵–۱۸۰۶
الله قلی خان	۵۸–۱۲۴۱	۴۲–۱۸۲۵
رحیم قلی خان	۶۱–۱۲۵۸	۴۵–۱۸۴۲
ابوالغازی محمد امین خان	۷۱–۱۲۶۱	۵۵–۱۸۴۵
عبدالله خان	۷۲–۱۲۷۱	۱۸۵۵
قتلغ محمد خان	۱۲۷۲	۱۸۵۵
سید محمد خان	۸۲–؟۱۲۷۲	۶۵–؟۱۸۵۶
سید محمد رحیم خان	۹۵–۱۲۸۲	۷۳–۱۸۶۵

در دوره‌ی الله قلی خانات خیوه به منتهای وسعت خود رسید، و از ح °۴۶ عل تا °۳۵٫۵ عل ممتد بود؛ در همین دوره شهر اورگنج قدیم ترمیم شد؛ بعد از جنگ روسیه با خان خیوه در زمستان ۱۸۳۹–۴۰، خان خیوه مطیع دولت روسیه شد، اگرچه در این زمان پیمانی بین خانات خیوه و انگلستان منعقد بود. ابوالغازی محمد امین خان همان کس است که در تاریخ ایران به خان خیوه معروفست، و در جنگ با ایران بقتل رسید؛ مناره‌ی ۵۵ متری خیوه، که از زیباترین آثار این شهر است، از دوره‌ی محمد امین است. در دوره‌ی سید محمد رحیم، روسیه لشکر عظیمی به خیوه فرستاد (۱۸۷۳)؛ خیوه بدون مقاومت اشغال شد، و همه‌ی اراضی واقع در ساحل راست آمو دریا (بوسعت ۹۲٬۴۶۰ کمم) ضمیمه‌ی روسیه گردید، و غرامت جنگی سنگینی به خانات خیوه تحمیل شد. سید محمد رحیم تا ۱۹۱۰ خان دست‌نشانده‌ی روسیه بود، و او و جانشینش خان (۱۹۱۰–۱۸) اسفندیار گرفتار تاراجهای ترکمنها بودند. بدنبال انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، خانات خیوه عملا از بین رفت. در تابستان ۱۹۱۹ دولت شوروی بر این ناحیه مستولی بود، و در پائیز همان سال خان خیوه خلع شد، و در ۲۶ آوریل ۱۹۲۰ جمهوری شوروی خلق خوارزم اعلام گردید.

(۱)Jiménez de Quesada (۲)Tabernacle (۳)Khingan (۴)Khios

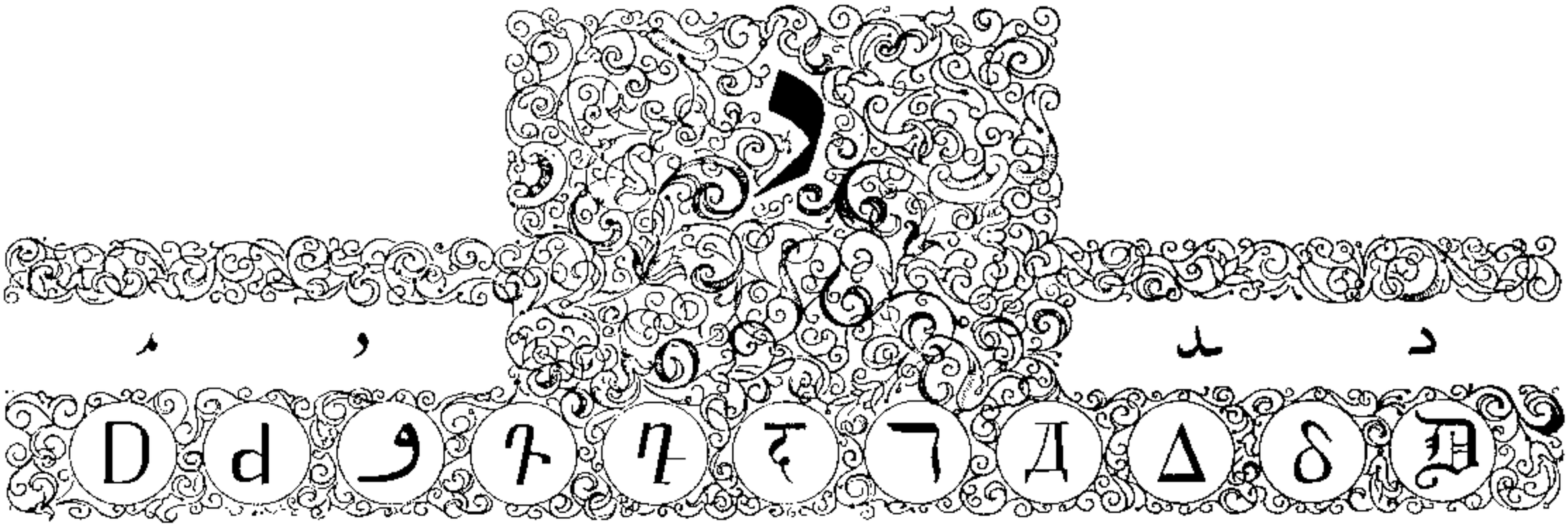

داء الاشراف: ← نقرس.

داء الرقص[1] (dā'o 'r.raqs)، اختلال عصبی، که در نتیجه‌ی آن، بیقراری و تکانهای بی‌اراده و بی‌نظم در اندامها پیدا میشود. غالباً بعد از امراض عفونی یا روماتیسم بروز میکند، و ندرةً بعد از باوغ عارض میگردد.

داء الفیل[2] (dā'o 'l.fil)، بیماریی ناشی از تورم و مسدود شدن مجاری لنفی، که علاماتش ضخیم و سخت شدن پوست عضو یا قسمت مبتلا و آماس زیاد آنست. شکلی از آن که در مناطق حاره عارض میشود بسبب کرمی انگلی از جنس فیلاریا (*Filaria*) است، و در افریقا، هند، چین، و هند غربی شیوع دارد.

دئاک[3]، **فرنتس** (ferents deāk)، ۱۸۰۳–۷۶، سیاستمدار مجار. در انقلاب ۱۸۴۸–۴۹ با اقدامات افراطی ل. کوسوت مخالفت کرد؛ پس از شکست انقلابیون، رهبر ملت مجار شناخته شد. اگرچه همواره طرفدار یگانگی اتریش و مجارستان بود، در بازگردانیدن تمامیت ارضی مجارستان و شناسائی مجارستان بعنوان مملکتی جداگانه پافشاری کرد. در دیت (مجلس شور) ۱۸۶۶، با د. آندراسی در طرح گزارش قانون اساسی جدیدی همکاری کرد. این گزارش مبنای مذاکرات (۱۸۶۷) دئاک و صدر اعظم اتریش گردید، که منجر به ایجاد مملکت اتریش-هنگری شد.

دائمی[4] (dā'emi)، در اصطلاح گیاهشناسی، به گیاهی گفته میشود که بیش از دو سال دوام کند (بر خلاف گیاه یکساله و دوساله). گیاهان دائمی علفی آنهائی هستند که فقط ریشه‌ی آنها در زمستان میماند، مانند زنبق و گل داودی. گیاهان دائمی چوبی آنهائی هستند که ریشه و ساقه و گاهی برگ آنها در زمستان باقی میماند، مانند اغلب درختان و درختچه‌ها و بوته‌ها. بعضی گیاهان دائمی را چون از محل اصلی خود به محل دیگر برند یکساله میشوند.

دابروفسکی: ← دومبروفسکی، یان هنریک.

دابق (dābeq)، آبادیی در سوریه‌ی شمالی، بر جاده‌ی منبج به انطاکیه، کنار دشت وسیع معروف به مرج دابق. از دوره‌ی آشوریها سابقه دارد. سلیمان ابن عبدالملک، خلیفه‌ی اموی، در اینجا درگذشت (۹۹ هق). پیروزی سلطان سلیم I عثمانی بر سلطان قانصوه غوری در جنگی که در اینجا روی داد (۹۲۲ هق) راه فتح سوریه و مصر را برای عثمانیها باز کرد.

دابلدی[5]، **ابنر** (abner dābəldey)، ۱۸۱۹–۹۳، ژنرال ارتش اتحادیه در جنگ داخلی امریکا، که گویند بازی بیسبال را اختراع کرد (۱۸۳۹).

دابلین، شهر و ولایت، ایرلند: ← دوبلن.

دابو (dābu)، دهستان (جم ح ۲۸٬۰۰۰؟)، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر؛ دارای ۱۰۵ (؟) آبادی. توسط نهرهای منشعب از رود هراز مشروب میشود.

دابویه (dābuye)، مؤسس سلسله‌ی کوچک موسوم به آل دابویه (āle) یا بنی دابویه (bani) از امرای قدیم محلی گیلان، که از ۴۰ هق تا ۱۴۱ یا ۱۴۲ هق حکومت میکرده‌اند، و مرکز امارت آنها فومن بوده است. دابویه پسر گیل ابن گیلانشاه (gile 'bne gilānšāh) بود، که لقب گاوباره (gāvbāre) داشت، و معروف به گیل گاوباره و مدعی انتساب به ساسانیان بود. گاوباره در ۲۵–۴۰ هق در طبرستان حکمرانی کرد، و بر گیل و دیلم و رویان نیز حکومت داشت. پس از وی، پرش، دابویه، امارت گیلان، و پسر دیگر، پادوسبان (← پادوسبانان)، امارت رویان یافت. دابویه در ۴۰–۵۶ هق امارت کرد، و پس از وی اعقابش باین ترتیب در گیلان حکومت کردند: خورشید I، برادر دابویه، در ۵۶–۹۰ هق؛ فرخان (farro-xān) (ملقب به اصفهبد)، پسر دابویه، در ۹۰–۱۰۳ هق؛ دادبرزمهر (dād.borz.mehr) یا دادمهر، پسر فرخان، در ۱۰۳–۱۱۶ هق؛ سارویه (sāruye)، برادر دادمهر، چند ماه در ۱۱۶ هق؛ خورشید II، یا ← سپهبد خورشید، پسر دادمهر، در ۱۱۶–۱۴۱ یا ۱۴۲ هق.

امرای آل دابویه مدتها پیرو آیین زردشت بودند، و مکرر از قلمرو خود در مقابل حمله‌ی اعراب دفاع کردند. فرخان خود را اسپهبد (اصفهبد) خواند، و حمله‌ی اعراب را دفع کرد؛ بنای شهر ساری بدو منسوبست. آخرین حکمران سلسله، سپهبد خورشید، در مقابل سپاهیان عرب گریخت، و خودکشی کرد (← خورشید، سپهبد).

دابة الارض (dābbato 'l.'arz) [از دابه (لفظ عربی، بمعنی حیوان، و بالاخص چهارپا) + ارض (عربی، = زمین)]، در روایات اسلامی، حیوانی عظیم الجثه که پیدایش آن از علامات قیامت یا نخستین علامت آنست. گویند طولش ۶۰ گز است، و از کوه صفا بیرون میآید؛ مردم را یارای دستگیر کردن آن یا گریز از وی نیست. عربی حرف میزند. عصای موسی و خاتم سلیمان با اوست. خاتم را بر روی هر مؤمنی بگذارد نوشته میشود که او مؤمن است، و بر روی هر کافری بگذارد نوشته میشود که او کافر است؛ بروایت دیگر، مؤمنین را با عصا و کافران را با خاتم نشان میگذارد. از آن ببعد مردم یکدیگر را به اسم نمیخوانند، بلکه به مؤمن و کافر مینامند.

دا پونته[6]، **لورنتسو** (lorentso dā ponte)، ۱۷۴۹–۱۸۳۸، شاعر و لیبرتونویس (← لیبرتو) ایتالیائی. برای بعضی از اپراهای موتسارت (از جمله عروسی فیگارو) لیبرتو نوشت. در ۱۸۰۵ به کشمة رفت؛ از پیشروان نشر فرهنگ ایتالیائی در کشمة بود.

داتامس (dātāmes)، فتة ح ۳۶۲ ق‌م، والی ایرانی کیلیکیا در زمان اردشیر II هخامنشی که برین پادشاه خروج کرد و سرانجام کشته شد. بعضی مورخین او را پس از هامیلکار بارکا و هانیبال شجاعترین و لایقترین سرداران غیر یونانی شمرده اند.

داتان[7]، مردی که با قورح بر ضد موسی عصیان کرد. برادر ابیرام بود.

داتستان دینیک (dātestāne dinik) [پهلوی، = عقاید دینی]، کتابی بزبان پهلوی، در باب ۹۲ موضوع و مشتمل بر ح ۲۸٬۶۰۰ کلمه. مؤلف کتاب، نامش منوچهر، در اواخر قرن ۹م بم موبد بزرگ پارس و کرمان بوده، و چند رساله‌ی پهلوی دیگر هم در باب آداب و مناسک دینی دارد (برادر او نیز مؤلف رساله‌ی سودمندی است در همین ابواب). داتستان دینیک در ضمن سلسله‌ی کتب مقدس شرق به انگلیسی ترجمه شده (۱۸۸۲)، و قسمتی از متن پهلوی نیز در بمبئی بطبع رسیده است (۱۸۹۷).

داتن[8]، **کلرنس ادوارد** (klarəns edwārd dā-tən)، ۱۸۴۱–۱۹۱۲، زمینشناس امریکائی. در کوههای روشوز تحقیقات زمینشناسی کرد. از نخستین طرفداران نظریه‌ی همتادی بود، و

(۱)chorea; Saint Vitus's dance (۲)elephantiasis (۳)Deak (۴)perennial (۵)Doubleday (۶)Da Ponte
(۷)Dathan (۸)Dutton

اصطلاح ایزوسنازی ازوست.

داتیا[1] (dātiā)، شهر (جم ۲۶٬۴۴۷)، ایالت مدهیا پرادش، هند. کاخ باشکوهی از قرن ۱۷م دارد. شهر داتیا پایتخت مملکت سابق داتیا بود، که در ح ۱۶۲۶ راجپوتها آنرا تأسیس کردند.

داتیس (dātis)، فرمانده ایرانی: ← ارتافرن.

داتیو (dātiv): ← حالات اسم.

داجسن، چارلز لاتویج: ← کرل، لویس.

داجون[2] (dājun) یا **داگون**، از خدایان مشهور فلسطینیان. ذکرش مکرر در کتاب مقدس آمده است، و اصلا از خدایان ماهیها بود، و سپس از خدایان زراعت گردید. گویند از کمر ببالا شبیه انسان و از کمر بپایین شبیه ماهی بود.

داچس، از القاب انگلیسی: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

داخاو[3] (dāxā)، شهر (جم ۲۵٬۵۹۲)، باواریای علیا، نزدیک مونیخ. محل اردوی معروف کار اجباری در زمان هیتلر.

داخل، عبدالرحمان: ← عبدالرحمان ۱.

دادائیسم[4] (dādā'ism) یا **دادا**[5] [لفظ فرانسوی برای اسب در زبان اطفال]، نهضت (۱۹۱۶–۲۲) نیهیلیستی (← نیهیلیسم) در ادبیات و نقاشی اروپا. مؤسس این مکتب شاعر و نویسنده‌ای فرانسوی و رومانی‌الاصل بود بنام تریستان تسارا[6] (tristān tsārā) (۱۸۹۶–). شعار نهضت "بی‌شکلی مطلق" بود. پیروان این مکتب همه‌ی موازین و اصول زیباشناسی را زیر پا گذاشتند، و بقول یکی از منتقدین، "تف بروی دنیا انداختند". در نوشته‌ها و اشعار دادائی، کلمات و حتی هجاها بدون توجه به معنی آنها بکار میرفت، و جمله‌ها گاهی به گفتار نامفهوم کودکان شباهت داشت. این نهضت چندان دوامی نیافت، اما در اصول زیباشناسی تأثیر فراوان بجا گذاشت، و در ایجاد مکتب سوررئالیسم و دیگر نهضتهای جدید بسیار مؤثر افتاد. نقاشان دادائیستی‌مانند ماکس ارنست و مارسل دوشان‌به نهضت سوررئالیسم پیوستند.

دادبک حبشی: ← حبشی ابن التونتاق.

دادرسی، آیین: ← آیین دادرسی.

دادگاه انقلابی[7]، در تاریخ فرانسه، دادگاه جنائی فوق العاده در پاریس در دوره‌ی انقلاب فرانسه، که مجلس کنوانسیون در ۱۰ مارس ۱۷۹۳ آنرا تأسیس نمود، و در اکتبر ۱۷۹۳ بنام "دادگاه انقلابی" خوانده شد. هدف آن محاکمه‌ی متهمین به توطئه علیه آزادی، مساوات، وحدت جمهوری، امنیت داخلی و خارجی کشور، یا حاکمیت مردم بود. در آغاز نظر این بود که دادگاه بر طبق موازین قانونی عمل کند، ولی طولی نکشید که آلتی در دست "کمیته‌ی امنیت عمومی" گردید؛ متهمین از حق دفاع محروم شدند، و هر تهمت یا شهرت بی‌اساسی را دادگاه بعنوان مدرک میپذیرفت؛ احضار به دادگاه تقریباً بدون استثنا مترادف با محکومیت به مرگ بود؛ قرائت ادعانامه، صدور حکم، و اجرای آن معمولا در یک روز صورت میگرفت. دادگاه از زمان شروع بکار تا ۱۰ ژوئن ۱۷۹۴، که روبسپیر قانون بدنام تسریع محاکمات آنرا بتصویب رساند، ظاهراً بیش از ۱٬۲۰۰ نفر را محکوم به اعدام با گیوتین کرد، و از آن تاریخ تا سقوط روبسپیر، در مدتی کمتر از دو ماه، بیش از ۱٬۳۰۰ تن دیگر را محکوم به اعدام نمود، که روبسپیر و یاران عمده‌اش از آن جمله بودند. کمی بعد، دادگاه از کار افتاد، و در ۳۱ مه ۱۷۹۵ رسماً برچیده شد. در توجیه عملیات دادگاه گفته‌اند که فرانسه را، در دورانی که مواجه با خطر خارجی بود، از گزند خرابکاران داخلی حفظ کرد، ولی، در هر حال، خونریزیهای بیجا و بیعدالتیهای فوق العاده‌ی آن مشهور و از مشخصات بارز دوره‌ی وحشت است.

دادگاه جهانی[8] یا **دیوان** (یا **دادگاه**) **دائمی دادگستری** (یا **عدالت**) **بین‌المللی**[9]، دادگاهی که بموجب ماده‌ی ۱۴ میثاق جامعه‌ی ملل بوجود آمد (۱۹۲۱)، و به دعاوی که داوطلبانه از طرف دولتها یا بآن ارجاع میشد رسیدگی میکرد، و یا در موضوعهائی که از طرف شورا یا مجمع عمومی جامعه بآن ارجاع میشد نظر مشورتی میداد. مقر دادگاه در شهر لاهه بود. نظرهای مشورتی آن از جهت بسط حقوق بین الملل اهمیت داشت. دولت کشمکش عضو این دادگاه نبود، ولی همواره یک قاضی امریکائی در دادگاه شرکت داشت. با اشغال هلند از طرف آلمان در ۱۹۴۰، دادگاه عملا تعطیل شد. پس از جنگ II، دادگاه دادگستری بین‌المللی جایگزین آن گردید.

دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی: ← دادگاه جهانی.

دادگاه دادگستری بین‌المللی[10] یا **دیوان بین‌المللی دادگستری**، سازمان قضائی عمده‌ی سازمان ملل متحد، که بموجب فصل ۱۴ منشور ملل متحد تأسیس شد. این دادگاه جایگزین دادگاه جهانی است، و دارای ۱۵ قاضی است که با آراء مستقل مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل انتخاب میشوند. مقر دائمی دادگاه در لاهه است، ولی جلسات آن ممکن است در جاهای دیگر نیز منعقد شود. دادگاه در اختلافات بین کشورها که جنبه‌ی بین‌المللی داشته باشد صلاحیت رسیدگی دارد. اختلاف بین ایران و انگلستان بر سر مسئله‌ی ملی شدن نفت را دولت انگلستان به این دادگاه ارجاع کرد (۱۹۵۱–۵۲)؛ اما دادگاه عدم صلاحیت خود را نسبت به ادعای انگلستان اعلام کرد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز گاه به گاه مسائل قضائی را برای اظهار نظر مشورتی باین دادگاه ارجاع میکند.

دادگاههای خونین[11]، در تاریخ انگلستان، عنوان سلسله‌ی محاکماتی که، پس از سرکوب شدن طغیان دیوک آو مانمث، در سال ۱۶۸۵ بوسیله‌ی ← جورج جفریز بعمل آمد، و منجر به اعدام و تبعید عده‌ی معتنابهی گردید.

دادلی، جان: ← نورثامبرلند، دیوک آو.

دادلی[12]، **رابرت** (rābərt dādli)، ملقب به **ارل آو لستر**[13] (ërl āv lestər*)، ۱۵۳۲؟–۱۵۸۸، درباری انگلیسی و محبوب ملکه‌ی الیزابت؛ پسر دیوک آو نورثامبرلند. در آغاز جوانی به دستگاه ادوارد VI و شاهزاده‌خانم (بعداً ملکه‌ی) الیزابت راه یافت، و لقب اشرافی گرفت. پس از مرگ (۱۵۵۳) ادوارد VI، پدر خود را در توطئه‌ی بسلطنت رساندن لیدی ج. گری یاری کرد، و در برج لندن محبوس و محکوم به مرگ گردید. بعداً آزاد شد، و بسبب خدمات نظامیش در فرانسه، حقوق ازدست‌رفته را بازیافت. با جلوس (۱۵۵۸) الیزابت، دادلی میرآخور و سپس مشاور مخصوص گردید، و بفاصله‌ی یکسال بعنوان محبوب ملکه شهرت یافت. مرگ مرموز زنش در ۱۵۶۰، سبب بدنامی وی شد. سال بعد، دادلی، برای جلب قدرت به فیلیپ II اسپانیا پیشنهاد کرد که مذهب کاتولیک را به انگلستان بازگرداند. در ۱۵۶۳، الیزابت دریافت که نقشه‌ی ازدواجش با دادلی عملی نیست، ولی احساساتش نسبت باو تغییر نکرد. الیزابت در صدد ترتیب دادن وصلت دادلی با ماری استوارت برآمد، و برای تسهیل کار، دادلی را عنوان ارل آو لستر داد (۱۵۶۴)، ولی وصلت ماری با لرد دارنلی این نقشه را بر آب کرد. در ۱۵۷۳، دادلی پنهانی ازدواج کرد، و سپس با یکی از زنان اشرافی نیز وصلت نمود (۱۵۷۸)، و این امر سبب کدورت موقت ملکه از او شد. از ح ۱۵۶۴، دادلی در دربار رهبر پیرایشگران خواستار جنگ با اسپانیا بود. در ۱۵۸۵–۸۷ الیزابت او را به فرماندهی لشکر اعزامی به فروبومان منصوب کرد. با نزدیک شدن (۱۵۸۸) جهازات شکست‌ناپذیر اسپانیا، دادلی به فرماندهی کل قوا منصوب شد. دادلی از حامیان ادب و تئاتر بود.

داده‌آمائی[14] (dāde'āmā'i)، اصطلاحی برای فعالیتهائی که شکل یا محل اطلاعات و داده‌ها را بمنظور نتیجه گرفتن از آنها تغییر میدهند. داده‌آمائی متضمن گرد آوردن، ذخیره کردن، استخراج کردن، و تبدیل داده‌ها، و بدست دادن اطلاعات است. دستگاههای داده‌آما یا داده‌برز[15] (← برزیدن) بطور کلی به دستگاههای خودکار یا نیمه‌خودکاری گفته میشود که اطلاعات عددی را گرد میآورند، دریافت میکنند، منتقل مینمایند، و ذخیره میکنند، و عند اللزوم بر داده‌های ذخیره‌شده عملیات ریاضی انجام میدهند و نتیجه را بصورت جدول یا جز آن عرضه میدارند. دستگاه داده‌برز ممکن است چنان تعبیه شود که نتایج را به دستگاه دیگری بفرستد و در اجرای اعمال آن نظارت کند.

داده‌آمائی در زندگی امروز اهمیت فراوان دارد. هر قدر بر توسعه و تفصیل سازمان اقتصادی و سیاسی یک جامعه افزوده شود، نیاز آن جامعه به تنظیم و توزیع اطلاعات بیشتر میگردد. در جامعه‌های صنعتی، قسمت مهمی از منابع مادی و نیروی انسانی مصروف جمع‌آوری و آمودن و توزیع اطلاعات میشود. یک دستگاه تجارتی یا یک سازمان دولتی در حکم منظومه‌ای است که از افراد انسانی و وسایل و مصالحی تشکیل یافته است، و لزوم جریان داشتن اطلاعات در این منظومه از بدیهیات است. از کارهای متخصص داده‌آمائی طراحی دستگاههائی است که این

---

(۱)Datia (۲)Dagon (۳)Dachau (۴)Dadaism (۵)Dada (۶)Tzara (۷)Revolutionary Tribunal; Tribunal révolutionnaire (فنس) (۸)World Court (۹)Permanent Court of International Justice (۱۰)International Court of Justice (۱۱)Bloody Assizes (۱۲)Dudley (۱۳)Leicester (۱۴)data processing (۱۵)data-handling system

جریان را بنحو مؤثری تأمین کند.

فعالیتهای داده‌آمائی بمعنی اعم قرنها است که بوسیله‌ی سازمانهای مختلف انجام گرفته است. اما اصطلاح داده‌آمائی با استعمال حسابگرهای رقمی الکترونی (← حسابگر) در مسائل حسابداری، تنظیم لیست حقوق، تهیه‌ی صورت حساب، سیاهه‌برداری از موجودی، و امثال آنها رواج یافت. پیش از آن، وسایل مکانیکی مانند ماشینهای حساب، ماشینهای دفترداری، و ماشینهای حسابداری که با کارتهای سفته کار میکنند، برای تسریع محاسبات و پرهیز از اشتباهات بشری به کار میرفت. نخستین حسابگرهای رقمی الکترونی در دهه‌ی ۱۹۴۰–۴۹ بعنوان وسیله‌ای برای انجام دادن محاسبات مورد نیاز در حل مسائل علمی تعبیه شد. پس از آنکه این حسابگرها در انجام دادن این هدف اصلی خود توفیق یافتند، معلوم شد که حسابگرهای الکترونی را برای انجام دادن محاسبات مورد نیاز سازمانهای وسیع تجارتی و اداری نیز میتوان بکار برد. با توجه باین موضوع، اصطلاح "ماشینهای داده‌آمائی الکترونی" به حسابگرهائی که برای اینگونه امور تعبیه شد اطلاق گردید. امروزه در رشته‌ی داده‌آمائی الکترونی عددی، عموماً میان محاسبات علمی و داده‌آمائی برای مقاصد اداری و تجارتی و امثال آنها تمیز میگذارند (← حسابگر، قسمت ۳.۱). یکی از خواص عمده‌ی حسابگرهای الکترونی توانائی آنها در ذخیره کردن اطلاعات و دست یافتن سریع به آنها است. مثلا حسابگر میتواند آمار فروش یک تجارتخانه‌ی عظیم را در حافظه‌ی خود ذخیره کند، و آنها را عند اللزوم عرضه نماید، و تحت هدایت کاربان یا برنامه‌ساز ماهر (← حسابگر، قسمت ۱.۷) از ارقام فروش گذشته استنتاج کند و وضع آتیه را پیشبینی نماید. همچنین، حسابگر الکترونی سیاهه‌برداری و نظارت بر موجودی را تسهیل و تسریع میکند، بتدریج که اجناس وارد میشود، به حسابگر پیام میفرستند؛ حسابگر بفوریت صورت‌های موجودی را مطابق وضع جدید میکند؛ اجناسی که خارج کرده میشوند بدقت و بدون فوت وقت ضبط میشوند، و کاربان در هر لحظه میتواند وضع موجودی را از حسابگر سؤال کند؛ و نیز میتواند بآن دستور دهد که مواظب اقلام خاصی باشد، و بمحض اینکه مقدار آنها از حد معینی کمتر شد با فرستادن پیام اعلام خطر کند. احتمالا تهیه‌ی لیست حقوق یکی از رایجترین موارد استعمال دستگاههای داده‌آما است. اگرچه تهیه‌ی لیست حقوق بنظر کسانی که ادارات محقری را دیده‌اند کار ساده‌ای بنظر میرسد، در دستگاههای عظیم صنعتی و اداری ممالک بزرگ باید در هر مورد مالیاتهای گوناگون، اضافه‌کارها، تأخیر ورودها، پراندازها، کسور بازنشستگی، و امثال آنها ملحوظ شود، که اگرچه محاسبه‌ی آنها از جنبه‌ی نظری امری ساده است عملا متضمن زحمات طاقت‌فرسا است. حسابگر الکترونی، با برنامه‌ی مناسب، این کارها را با کمال سرعت و دقت انجام میدهد و نتایج را عرضه میدارد.

یکی از حسابگرهائی که برای کارهای بانکی تعبیه شده است حسابگر معروف به ارما[1] (ermā) است. که ساختن آن ۵ سال طول کشید، و در ۱۹۵۶ در یکی از بانکهای ایالت کالیفرنیا (کشمت) بکار انداخته شد، و کار ۵۰ تن کارمند را بعهده گرفت. در ظهر چکهای این بانک که ارما حساب آنها را میرسد دسته خطوط سیاهی دیده میشود که با مرکب مغناطیسی چاپ شده‌اند، و مشتمل بر اطلاعاتی هستند که باید بزبان ارما بآن داده شود (← حسابگر، قسمتهای ۱.۱ و ۱.۲). فرض کنید شخصی چکی بمبلغ ۱۲ دلار به بانک بدهد که آنرا بحسابش بگذارند. یکنفر کارمند مبلغ را (که ارما نمیتواند بخواند) با ماشین مخصوصی منگنه میکند، و آنرا به خورد ارما میدهد. ارما بکار می‌افتد، رمزی را که بر ظهر چک است میخواند، و مثلا درمییابد که بمعنی ۱۵۷۲۳۸۸۴ است، ارما میداند که ۱۵۷ شماره‌ی شعبه‌ی بانک و ۲۳۸۸۴ شماره‌ی حساب صاحب حساب است. سپس به حافظه‌ی خود مراجعه میکند، و درمییابد که این حساب مثلا بنام حسن نام است و موجودیش ۴۶ دلار. واحد منطقی ارما ۱۲ و ۴۶ را جمع می‌کند؛ نتیجه به واحد مخزن آن فرستاده میشود، و رقم موجودی سابق محو میگردد. ارما در حالی که با چک حسن کار میکند اعمال مربوط به چکهای ۴ مشتری دیگر را نیز انجام میدهد. در پایان ماه، باید برای هر یک از ۳۸٬۰۰۰ مشتری ارما صورت حسابی فرستاده شود مشتمل بر مبالغ سپرده و برداشتها و حق الزحمه‌هائی که احیاناً بانک برای خود منظور کرده است. این کار را که قبلا ۵۰ کارمند در یک ماه انجام میدادند، ارما در دو روز انجام میدهد.

داده‌ها[2] (dāde.hā). ۱– موادی که بعنوان مبنی برای بحث یا استنتاجی بکار رود. ۲– در ریاضیات، مقادیر یا اشکال یا روابطی که در یک بحث ریاضی مفروض یا معلوم فرض شود، و از آنها مقادیر یا اشکال یا روابط دیگر بدست آورده شود. باین معنی در مآخذ اسلامی لفظ معطیات (mo'tiāt) بکار رفته است (مثلا کتاب معطیات).

دادی (dādi)، ده (جه ۱٬۲۶۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۲۱ کیلومتری لغ سکوهه.

داذ دبیر (dāḏ)، در عهد ساسانی، منشی عدلیه (← دبیر). نیز ← داذور.

داذور (dāḏvar؛ پهلوی) [= دادور]، عنوان عمومی قضات در عهد ساسانی. داذوران، که در واقع حکام شرع بشمار میآمده‌اند، در جامعه‌ی ساسانی در ردیف دستوران و موبدان و هیربدان مذکور بوده‌اند، و لقب رذ (raḏ) داشته‌اند. مرافعات مربوط به لشکریان در محضر قاضی مخصوص انجام میشد، که او را سپاهْ داذور [= قاضی عسکر] میخواندند. همچنین، در رأس قضات داذورِ داذوران یا داذورانْ داذور [= قاضی القضاة] بود، که او را شهرْ داذور [= قاضی مملکت] نیز می‌خواندند. ظاهراً بسیاری از داذوران موبد یا هیربد بوده‌اند، و بهر حال، مقام قاضی جنبه‌ی روحانی داشته است. نیز ← داذ دبیر.

دار[3]**، تامس ویلسن** (tāməs wilson dār)، ۱۸۰۵–۵۴، سیاستمدار امریکائی. رهبر نهضت تأمین حق رأی برای عموم مردان شد، و شورشی برپا کرد (۱۸۴۲)، و در نتیجه به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم شد (۱۸۴۴)، ولی در ۱۸۴۵ آزاد گردید.

دارا یا **دارای اصغر** (dārāye asqar)، در داستان‌های ملی ایران، ۹مین و آخرین شاهنشاه ایران از سلسله‌ی کیانیان؛ پسر و جانشین دارای اکبر. بر طبق روایات برادر اسکندر رومی بود (← داراب یا دارای اکبر). پادشاهی ظالم بود. اسکندر از تأدیه‌ی خراجی که در زمان پدرش مقرر شده بود امتناع کرد. سرانجام بین دو برادر جنگ درگرفت؛ دارا شکست خورد، و در حین فرار بدست دو تن از خادمین خود بقتل رسید. اسکندر که از واقعه اطلاع یافت نزد برادر شتافت، و او را در بستر مرگ یافت. دارا باو وصیت کرد که دخترش روشنک (← رکسانه) را تزویج کند، و انتقام او را از قاتلینش بگیرد، و اسکندر چنین کرد. از جنبه‌ی تاریخی، دارا همان داریوش III هخامنشی است که مغلوب اسکندر مقدونی شد.

دارا ابن بهمن: ← داراب یا دارای اکبر.

دارا ابن رستم: ← آل باوند (کیوسیه).

داراب (dārāb)، ده (جه ۱٬۶۹۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ابرغان، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۸ کیلومتری جغ سراب.

داراب، شهرستان، ش استان هفتم (فارس). بر طبق قتکا (۱۳۱۶) بخش شهرستان فسا بود؛ در اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ هش از آن شهرستان منتزع و خود مبدل به شهرستان شد. طوایفی از ایلات خمسه‌ی فارس در آن زندگی میکنند. مرکزش، **داراب** (جه ۹٬۱۰۶ سنه ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۱۸۸ متر)، در ۱۱۱ کیلومتری ش فسا و ۲۸۰ کیلومتری ش شیراز واقعست. در ۸ کیلومتری جغ آن آثار شهر قدیم دارابجرد قرار دارد.

داراب یا **دارای اکبر** (dārāye akbar) یا **دارا ابن بهمن** (dāra 'bne bahman) [دارای پسر بهمن]، در داستانهای ملی ایران، ۸مین شاهنشاه ایران از سلسله‌ی کیانیان. پدرش بهمن دختر خود همای را بزوجیت گرفت. هنگام مرگ بهمن، همای حامله بود؛ بهمن سلطنت ایران را به همای سپرد، و طفلش را جانشین خود معین کرد تا پس از تولد و رسیدن به حد بلوغ تاج سلطنت بر سر گذارد. همای برای اینکه سلطنت را در دست خود نگاه دارد طفل را پس از ولادت با مقداری جواهر و سکه‌های طلا در صندوقی نهاد و به آب فرات افکند. صندوق را گازری از آب گرفت و بخانه برد، و او و زوجه‌اش که نوزاد خودشان از دست رفته بود کودک نویافته را گرامی داشتند و داراب نام نهادند [در فقه اللغه‌ی عامیانه، بسبب آنکه او را "در آب" یا در میان "دار (= درخت) و آب" یافته بودند]. داراب چون بزرگ شد دریافت که گازر پدر او نیست. پس نزد یکی از سران سپاه همای شتافت و توجه همای را جلب کرد، و سرانجام همای سلطنت را بدو واگذاشت. داراب در اداره‌ی ملک ید طولائی داشت. شهر دارابجرد را در فارس بنا نهاد. اعراب را شکست داد، و سپس فیلقوس پادشاه روم را مغلوب و خراجگزار نمود، و عاقبت با وی صلح کرد، و دختر او را بزنی گرفت. گویند دهان دختر بوی ناخوشی داشت، و باین جهت داراب او را نزد پدرش بازگردانید. دختر که از داراب حامله بود پسری آورد که همان اسکندر رومی است. داراب پس از ۱۲ سال

---

(1)Erma (2)data (3)Dorr

سلطنت درگذشت، و دارا یا دارای اصغر که پسر وی از همسر دیگرش بود جانشین وی گردید.

از جنبه‌ی تاریخی داراب همان داریوش II هخامنشی، فیلقوس همان فیلیپ II مقدونی، و اسکندر رومی همان اسکندر مقدونی است.

دارابجرد (dārābjerd) یا **دارابگرد**، ناحیه‌ی قدیم در قسمت شرقی فارس، ج ایران. شهرهای عمده‌ی آن فسا و یزدخواست و (مرکزش) دارابگرد یا دارابجرد بوده است، که آثار شهر اخیر در ۸ کیلومتری جغ شهر داراب کنونی موجود است. در افسانه‌های ایرانی، بنای شهر دارابگرد را به داراب یا دارای اکبر نسبت داده‌اند. بنا بر مشهور، اردشیر بابکان در آغاز کار ارگبُد دارابگرد بود. اعراب تقسیمات فارس دوره‌ی ساسانی را محفوظ داشتند، و دارابجرد را یکی از کوره‌های فارس قرار دادند، و این تقسیمات تا دوره‌ی مغول برقرار بود، و در آن دوره دارابجرد از فارس جدا کرده شد، و به ولایت شبانکاره مبدل گردید. شهر دارابجرد خندق و بارو و چهار دروازه داشت، و در وسط آن پشته‌ی سنگی گنبدمانندی واقع بود. نزدیک آن بنای معروف به قبة المومیا قرار داشت، که دارای دری آهنین بود که سالی یکبار در تیر ماه آنرا با تشریفاتی خاص میگشودند، و شخصی عریان وارد آنجا شده مومیائیی را که در آن گرد آمده بود جمع میکرد، و آنرا در ظرفی سربسته به شیراز میفرستادند، و در خزانه‌ی شاهی انبار میکردند. صنعت در این شهر رونق داشت، و انواع پارچه‌ها و قالیهای ظریف در آنجا می‌بافتند؛ عطر و دانه‌های معطر صادر میکرد. معادن املاح دارای رنگهای گوناگون که اصطخری از آنها نام برده است هنوز وجود دارد. در اوایل قرن ۶م هق بیشتر شهر ویران بود، ولی قلعه‌ی مستحکمی در میان آن قرار داشت. در زمان والیان شبانکاره، کرسی دارابجرد به درکان یا زرکان منتقل شد.

از آثار شهر دارابگرد قلعه‌ی دحیه (dehye, dahye) است، که دحیه‌ی کلبی در مجاورت آن مدفون است. نیز ← مسجد سنگی.

دارابگرد، فارس: ← دارابجرد.

دارابنامه (dārāb.nāme)، داستانی قهرمانی و منثور، به فارسی، در باره‌ی فیروز شاه، پسر موهوم داراب (پادشاه کیانی)، که در حدود قرن ۹م هق تألیف یافته است. گزارنده‌ی داستان، مولانا شیخ حاجی شیخ محمد ابن احمد، مشهور به بیغمی (biqami)، بوده است، و کاتبی بنام محمود میرزا یا محمود دفترخوان تقریر وی را کتابت کرده است. متن کتاب، که در دو مجلد در تهران چاپ شده است (۱۳۳۹ و ۱۳۴۱ هش)، متضمن فواید لغوی و اطلاعات سودمند اجتماعی است، و اصل داستان بر قصص و اساطیر حماسی کهن مبتنی است. غیر از این نسخه‌ی طبع‌شده، تحریر دیگری نیز ازین داستان، منسوب به ابوطاهر طرسوسی (tarsusi)، باقیست.

دارابی (dārābi): ← بادرنج.

داراشکوه (dārā.šokuh)، موسوم به **محمد**، ۱۰۲۴–۶۹ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی تیموریان هند؛ پسر ارشد شاه جهان از ممتازمحل، و برادر اورنگ‌زیب. وی در زمان سلطنت پدر بعزم تسخیر قندهار لشکرکشی کرد، ولی از صفویه شکست خورد. در اواخر حیات پدر، عملا فرمانروائی هند یافت، اما برادرش اورنگ‌زیب با او بمنازعه برخاست، و او را در دو جنگ مغلوب کرد، و چندی بعد بدست یک سردار افغانی، که بدو اعتماد ورزیده بود، اسیر شد، و در دهلی بامر اورنگ‌زیب بقتل رسید. وی شاهزاده‌ای عارف‌مسلک، شاعرپیشه، خطاط، و اهل ذوق و تفکر بود، و با بعضی از مشایخ عرفای هندو و مسلمان آمیزش داشت. دیوان او، موسوم به اکسیر اعظم، شامل اشعار و رباعیاتست. از آثار مهم وی غیر از سفینة الاولیاء و سکینة الاولیاء، که هر دو شامل احوال مشایخ صوفیه است رساله‌ی حق‌نما، مجمع البحرین، و حسنات العارفین را میتوان ذکر کرد. مهمترین اثر او ستر اکبر است، که ترجمه‌ی تعدادی از اوپانیشادها است.

دار الاحسان، مسجد (dāro 'l.'ehsān)، مجدی مورخ ۱۲۲۷–۲۸ هق، در سنندج، که بتوسط امان‌الله خان، فرمانروای کردستان، بنا شده است. دارای کاشیکاری عالی و شبستان وسیع است. مسجد جامع نیز خوانده میشود.

دار الاسلام (dāro 'l.'eslām)، ولایت و سرزمینی که شریعت اسلامی در آنجا حاکم و حکمران مسلمان دارد، و مردم غیر مسلمان آن، در صورتیکه اهل کتاب باشند، با شروط خاصی، در حمایت مسلمین زندگی میکنند و اهل ذمه محسوب میشوند. در مقابل دار الاسلام، دار الحرب (dāro 'l.harb) است، و آن عبارتست از سرزمینی که تحت استیلای حکومت اسلامی درنیامده باشد؛ مردم اهل کتاب غیر مسلمان آن نیز ذمی محسوب نمیشوند.

دار البیضاء، شهر، مراکش، ← کازابلانکا.

دار التعلیم صنعتی نسوان: ← هنرستان دولتی بانوان.

دار الحرب: ← دار الاسلام.

دار الحکمه (dāro 'l.hekma)، نام و عنوان مؤسسه‌ای علمی که در قاهره، بامر حاکم خلیفه‌ی فاطمی مصر، ظاهراً بقصد تعلیم و ترویج مبادی اسماعیلیه، که از آن به حکمت تعبیر میشد، در گوشه‌ی ل‌غ قصر غربی وی تأسیس گردید (۳۹۵ هق)؛ (و همچنین، در بعضی موارد، عنوان عمومی مؤسساتی نظیر آن). این مؤسسه، غیر از اشتمال بر محلهائی مخصوص تجمع علمای فنون و علوم مختلف و مجالس مناظره، شامل کتابخانه و قرائت‌خانه نیز بود، و داعی الدعاة مصر بر تمام آن نظارت داشت. در دار الحکمه غالباً هفته‌ای دو بار علمای مختلف جمع میآمدند، و به بحث و مناظره میپرداختند. کتابخانه‌ی دار الحکمه تدریجاً وسعت یافت، چنانکه ۴۰ سال بعد از تأسیس، تعداد کتب راجع به نجوم و معماری و فلسفه‌ی آن به ۶۰۵۰۰ جلد میرسید. دار الحکمه در عهد خلافت مستنصر غارت شد، و در زمان الافضل وزیر بکلی بسته شد، و هر چند در ۵۱۷ هق مجدداً اما این بار در محل دیگر و در گوشه‌ی ج قصر شرقی خلیفه‌دایر گشت، باز با انقراض (۵۶۷ هق) خلافت فاطمی بسته شد، و صلاح‌الدین ایوبی ذخایر و کتب آن را فروخت.

دار الخلافه‌ی ناصری (dāro 'l.xelāfeye nāseri)، نامی که در عهد ناصرالدین شاه قاجار بر شهر تهران نهاده شد. ← تهران، قسمت ۲. IV.

دار السلام (dāro 's.salām)، از القاب بهشت در قرآن. منصور خلیفه‌ی عباسی و بانی بغداد نیز این شهر را دار السلام و مدینة السلام (madinato 's.salām) لقب داد.

دار السلام (dāro 's.salām)، شهر (جم ح ۶°۱۳۵ ۰۰۰)، پایتخت تانگانیکا، کنار قهذ. سابقاً مززمه (mzezeme) [بزبان سواحلی بمعنی شهر سالم] نام داشت، اما اقلا از ۱۸۶۲، که سید مجید، سلطان زنگبار، در آنجا کوشک و عماراتی ساخت، دار السلام خوانده شده است. در ۱۸۸۸ از پایگاههای شرکت افریقای شرقی آلمان شد، و از همان زمان رو به آبادی گذاشت.

امروز دار السلام بندر تجارتی پررونقی است، و بوسیله‌ی راه آهن به دریاچه‌های تانگانیکا و ویکتوریا، و با راههای شوسه به تمام نقاط کشور اتصال دارد. سکنه‌ی آن از نژادها و اقوام افریقائی، عرب، اروپائی، هندی، پاکستانی، و جز اینها هستند. اکثریت اعراب و همه‌ی سومالیها مسلمانند. اسماعیلیان نزاری در ۱۹۵۷ آقاخان IV را در دار السلام رسماً به امامت برداشتند. زبان مردم دار السلام زبان سواحلی است. صادرات عمده‌ی دار السلام پنبه، سیسال، کوپرا، و پوست است.

دار الشورای کبری، ۱۲۸۸ هق، ← وزارت.

دار الصناعه (dāro 's.senā'a) [عربی، = کارخانه، کارگاه]، در تاریخ اسلام، عنوان کارگاه یا کارخانه‌ی دولتی، و غالباً عنوان تأسیسات ساختن کشتیهای جنگی. کلمه‌ی آرسال (ārsenāl؛ فنس) [= زرادخانه، انبار سلاحهای بزی و بحری] و نظایر آن در دیگر زبانهای اروپائی از همین اصطلاح مأخوذ است.

پس از پیروزی بزی مسلمانان صدر اسلام بر روم شرقی، پیوسته ترس حمله‌های دریائی موجود بود. نخستین دار الصناعه را معاویه در زمانی که حاکم شام بود در عکا برای حمله‌ی به قبرس تأسیس کرد (۲۸ هق). در مدیترانه‌ی شرقی دار الصناعه‌های دیگری نیز وجود داشت، که در جنگهای صلیبی از میان رفت. در مصر نیز معاویه کارگاههای کشتیسازی قدیمی را از نو به کار انداخت، و فرمانروایان اسلامی مستقل مصر از قرن ۳م هق ببعد در تقویت و تکمیل آنها کوشیدند. در افریقیه، قدیمترین دار الصناعه آنست که در تونس بامر عبدالملک ابن مروان خلیفه‌ی اموی تأسیس گردید (ح ۷۵ هق). در اندلس نخستین بار امویان اسپانیا در ربع اول قرن ۴م هق تأسیس کارگاههای کشتیسازی را آغاز کردند. در قسمتی از قهذ که تحت استیلای مسلمانان بود و در شاخه‌های آن (مانند خلیج فارس)، که در آنها نسبت به مدیترانه آرامشی وجود داشت، چندان فعالیتی برای ساختن کشتی جنگی بعمل نیامد. تردیدی نیست که در بنادر تجارتی عمده‌ی مشرق (بصره و أبله، سیراف و بعداً کیش، عدن، و غیره) فعالیت دامنه‌دار کشتی‌سازی بعمل میآمده است. دار الصناعه‌ها را معمولا در محلی نزدیک به منابع الوار دایر میکردند. یکی از علل انحطاط کشتیسازی از قرن ۵م هق ببعد احتمالا کمیابی متزاید چوب بوده است.

دارالفنون (dāro'l.fonun)، اولین مدرسه‌ای که بسبک مدارس اروپائی در ایران (تهران) تأسیس گردید (۱۲۶۸ هق، مطابق ۱۸۵۱ بم). این

مدرسه در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه قاجار و به همت و علاقه‌ی امیر کبیر، بمنظور وارد کردن علوم و فنون اروپائی به ایران دایر شد. قسمتی از ارگ سلطنتی، در محل مدرسه‌ی دارالفنون فعلی و اطراف آن، برای محل مدرسه انتخاب شد. ساختمان بنا در ۱۲۶۶ هق آغاز گردید؛ طرح بنا را میرزا رضا مهندس‌باشی ریخت، و معمار آن محمد تقی خان معمارباشی، رئیس "اداره‌ی بنائی دیوان اعلی" بود. در ۱۲۶۷ هق ساختمان قسمت شرقی به اتمام رسید. ضمناً جان داود، مترجم اول دولت، برای استخدام معلم به دربار امپراطور اتریش اعزام گردید (۱۲۶۷ هق). و وی با هیئتی مرکب از ۷ تن معلم برای رشته‌های پیاده‌نظام، توپخانه، مهندسی، سواره‌نظام، طب و جراحی، معدنشناسی، و دواسازی، چند روزی بعد از عزل امیر کبیر، وارد تهران شد. روز یکشنبه‌ی ۵ ربیع الاول ۱۲۶۸ هق، 100 تن از فرزندان شاه ـ زادگان و امرا و اعیان و رجال، که برای تحصیل در این مدرسه انتخاب شده بودند، بتوسط میرزا محمد علی خان، وزیر دول خارجه، نخست به حضور ناصرالدین شاه معرفی شدند، و بعد از آن به مدرسه آمدند، و شروع به تحصیل کردند، و در این روز دارالفنون افتتاح یافت. ریاست مدرسه به عزیز خان سردار کل و پس از فوت وی به محمد خان امیر تومان تفویض گردید. در ۱۲۷۴ هق ریاست دارالفنون رسماً به اعتضادالسلطنه واگذار گردید.

دارالفنون در ابتدا جزء تشکیلات دربار بود، و رئیس آن زیر نظر شاه انجام وظیفه میکرد، و همواره یکی از شاهزادگان یا رجال درجه‌ی اول بر آن نظارت میکرد. معلمین با اجازه‌ی شاه منصوب میشدند، و برای ورود به مدرسه در بدو امر اجازه‌ی شاه لازم بود. ناصرالدین شاه یکچند توجه خاص به دارالفنون داشت، و مالیات ملایر و تویسرکان را برای مخارج مدرسه تخصیص داد، و سالی یکی دو بار سرکشی میکرد، و در امتحانات حاضر میشد؛ به کسانی که از عهده‌ی امتحانات برمیآمدند، جایزه اعطا میشد. شاگردان هر رشته لباس متحد الشکل داشتند، و ناهار را در مدرسه بخرج دولت صرف میکردند. در چند سال اول وظیفه دریافت میکردند. علاوه بر معلمین اتریشی، از بعضی مستخدمین خارجی نیز برای تدریس استفاده میشد، و عده‌ای از فضلای ایرانی نیز در آنجا تدریس میکردند. بعدها بسبب دخالت و اعتراض وزیر مختار انگلستان، از ممالک دیگر نیز معلم استخدام نمودند. مترجمین معلمین خارجی از میان ایرانیانی که در اروپا تحصیل کرده بودند (← اعزام محصل بخارجه) انتخاب می‌شدند. بتدریج بر رشته‌هائی که در آنجا تدریس میشد افزوده شد، ولی بالاخره شعبه‌های طب و جراحی، با نام مدرسه‌ی عالی طب، از آن جدا شد، و قسمتهای نظامی نیز از آن تفکیک گردید، و با تجدید سازمان تعلیماتی ایران، به دبیرستان (مدرسه‌ی متوسطه) دارالفنون تبدیل شد.

دارالفنون سابق نخستین دانشگاه جدید ایران و مادر فرهنگ نوین و مدارس جدید (مدارس بسبک مدارس اروپائی) در ایران است. این مدرسه ۱۲ دوره فارغ التحصیل داد (حد 1'100 تن)، که عده‌ای از آنها به مقامات عالی سیاسی و علمی رسیدند. از کارهای مفید و مهم آن ترجمه و تألیف کتب درسی بود، که در چاپخانه‌ی مدرسه طبع میشد. دارالفنون کتابخانه‌ی معتبری نیز داشت، که بعدها به کتابخانه‌ی ملی پیوست.

دار المعلمات (dāro 'l.mo'allemāt)، یکی از مدارس سابق تهران، که برای تربیت معلمه (آموزگار زن) برای مدارس ابتدائی دخترانه تأسیس گردید (← دار المعلمین). آغاز دار المعلمات چنین بود که در سال ۱۲۸۳ هش وزارت فرهنگ 10 نفر شاگرد به مدرسه‌ی دخترانه‌ی فرانکوپرسان (frānko.persān) (به مدیریت ریشار خان مؤدب‌الملک) سپرد، تا آنها را برای معلمی تربیت کند. این مدرسه بعداً اسعدیه‌ی بانوان نامیده شد (به مدیریت اسعدالملوک هرمزی). در دوره‌ی (۱۲۹۷–۹۹ هش) وزارت فرهنگ نصیر الدوله، نامش به دار المعلمات تبدیل گردید، و مقرر شد که شاگردانش، علاوه بر تحصیلات مدرسه، در مریضخانه‌ی نسوان عملا بچه‌داری بیاموزند. دوره‌ی آن، بعد از تحصیلات ابتدائی، ۴ سال بود؛ شاگردان برای تمرین آموزگاری در دبستان ضمیمه‌ی دار المعلمات تدریس میکردند. ظاهراً در ۱۳۱۵ هش نامش به دانشسرای دختران تبدیل گردید، و پس از چند سالی منحل شد.

دار المعلمین (dāro 'l.mo'allemin)، نام سابق مدارس تربیت معلمین ذکور در ایران. نام این مؤسسات در قانون تربیت معلم (۱۳۱۲ هش) به دانشسرا تبدیل گردید (نیز ← دار المعلمات). فکر تأسیس دار المعلمین از ابتدای تأسیس مدارس جدید بوجود آمد. در ۱۲۹۷ هش **دار المعلمین مرکزی** برای تربیت معلم مدارس ابتدائی در عمارت "شرکت فرهنگ" (در خیابان تخت زمرد) به مدیریت ابوالحسن فروغی شروع بکار کرد. در این مؤسسه، علاوه بر دروس معمول مدارس متوسطه، اصول تعلیم و تربیت نیز تدریس میشد. دار المعلمین مرکزی تا ۱۳۰۷ هش بهمین ترتیب باقی بود، و سپس، بسبب افزایش مدارس متوسطه و احتیاج به معلم برای تدریس در آنها، به دار المعلمین عالی تبدیل گردید. در قانون تربیت معلم، مدارس تربیت معلمین ذکور و اناث برای دبستانها (مدارس ابتدائی) دانشسرای مقدماتی نامیده شده است. نظر به احتیاجات شدید روزافزون به معلمین مدارس ابتدائی، از چندی پیش تعطیل دانشسراهای مقدماتی و تأسیس برنامه‌ها و تأسیسات دیگر برای تربیت آموزگار آغاز شده است.

دار المعلمین عالی، نام مدرسه‌ای عالی که، برای تربیت معلم مدارس متوسطه، در ۱۳۰۷ هش در تهران تشکیل یافت، و در قانون تربیت معلم (۱۳۱۲ هش) نامش به دانشسرای عالی تبدیل گردید. اساس آن دار المعلمین مرکزی بود، که پس از بسط تحصیلات متوسطه در ایران و احتیاج به تهیه‌ی معلم برای آنها، در سال ۱۳۰۷ هش با سازمان و برنامه‌ی جدید تبدیل به دار المعلمین عالی گردید. دار المعلمین عالی دارای دو قسمت علمی (رشته‌های ریاضیات، طبیعیات، و فیزیک و شیمی) و ادبی (ادبیات، فلسفه، و تاریخ و جغرافی) بود، و معلمین ایرانی و فرانسوی در آن تدریس می‌کردند. از سال ۱۳۱۱ هش بسرعت توسعه یافت. پس از تأسیس (۱۳۱۳ هش) دانشگاه تهران، دانش‌سرای عالی جزء آن گردید. در ۱۳۳۴ هش، از دانشگاه تهران استقلال یافت. در تابستان ۱۳۴۲ هش، دانشسرای عالی منحل شد، و وزارت فرهنگ برنامه‌های مؤثرتر برای تربیت دبیر طرح ریخت، و سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی را تأسیس نمود، که تربیت دبیر یکی از وظایف آنست.

دار المعلمین مرکزی: ← دار المعلمین.

دار الندوه (dāro 'n.nadvā)، در تاریخ قدیم عرب، جای مشورت عمومی برای کارهای شهر، و مخصوصاً قسمتی از خانه‌ی کعبه که در ابتدا خانه‌ی قصی ابن کلاب و محل اجرای بعضی مناسک خاص (از قبیل عقد لوا و غیره) بود، و بعد از قصی، نیز قریش در آن جا برای رای زدن گرد می‌آمدند. در همین جا بود که قریش، قبل از هجرت، در باب سرنوشت محمد ص مشورت کردند و مصمم بقتل او شدند.

داران (dārān)، بخش، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان). مرکز شهرستان فریدن **داران** (جه ۳'۳۳۱ سنه ۱۳۳۵ هش) است، که در ۱۲۰ کیلو‌متری لغ اصفهان قرار دارد.

دارانی، ابوسلیمان: ← ابوسلیمان دارانی.

دارای اصغر: ← دارا یا دارای اصغر.

دارای اکبر: ← داراب یا دارای اکبر.

دارای دربند (dārāye darband)، عنوان صاحب و حکمران ولایت دربند یا باب الابواب.

داربو[1]**، (ژان) گاستون** (jāN gāstoN dārbu)، ۱۸۴۲–۱۹۱۷، ریاضیدان فرانسوی و از بزرگترین علمای هندسه‌ی عالی در آن کشور. در ۱۸۸۱ به استادی هندسه‌ی عالی در دانشکده‌ی علوم پاریس، و در ۱۸۸۹ به ریاست آن دانشکده منصوب شد. از ۱۹۰۰ منشی دائمی آکادمی علوم بود. قریب نیم قرن در سازمانهای مختص تعلیم ریاضیات فعالیت داشت. تحقیقات داربو عمدةً ناظر به استعمال آنالیز ریاضی و معادلات دیفرانسیل در هندسه و مکانیک بود. در ۱۸۷۶ آکادمی علوم جایزه‌ی بزرگ ریاضیات را بجهت کتاب جالب داربو بعنوان تذکره در جوابهای مخصوص معادلات مشتقات جزئی به وی اعطا نمود. اثر معروف وی، بنام دروس در باب نظریه‌ی عمومی سطوح (۴ جلد، ۱۸۸۷–۹۶)، نفوذ فراوان داشته است.

داربی[2] (dārbi)، شهر (جه ۱۳۲'۳۲۵)، کرسی ولایت داربی‌شر (یا داربی)، انگلستان، بر رود درونت (dërwent). از مراکز راه آهن است. دارای کارخانه‌های اتومبیلسازی (رولز–رویس)، سفالگری، منسوجات، و کاغذسازی است. زادگاه هربرت سپنسر میباشد.

داربی[2]، عنوان مشهورترین مسابقه‌ی اسب‌دوانی سالیانه‌ی انگلستان، که همه‌ساله در اپسم (نزدیک لندن. ← اپسم اند یوئل)، معمولا در ماه ژوئن و گاه در ماه مه، انجام میگیرد. این مسابقه را ۱۲مین ارل آو داربی تأسیس کرد (۱۷۸۰). طول مسیر آن ۲'۴۱۳ متر است. بعضی مسابقات مشابه را در انگلستان و بعضی ممالک دیگر نیز بنام داربی میخوانند.

داربی، ولایت انگلستان: ← داربی‌شر.

داربی[2]، چهاردهمین **ارل آو** (ërl āv dārbi*)، لقب **ادوارد جورج جفری سمیث ستنلی** (edwārd jorj jefri smiţ stanli)، ۱۷۹۹–۱۸۶۹،

(1)Darboux (2)Derby

سیاستمدار محافظه‌کار بریتانیائی. در ۱۸۲۵ از طرف حزب ویگ عضو پارلمنت شد. در ۱۸۳۳ به وزارت مستعمرات منصوب گردید، و در گنرانیدن لایحه‌ی لغو برده‌داری کوشید. در ۱۸۳۴ از ویگها برید، و به توریها پیوست. در دولت ر. پیل در ۱۸۴۱–۴۵ وزیر مستعمرات بود، ولی چون با لغو قوانین غله موافقتی نداشت کناره‌گیری کرد. وی مدت بیست سال رهبری حزب محافظه‌کار را در دست داشت، و در ۱۸۵۲، ۱۸۵۸–۵۹، و ۱۸۶۶–۶۸ نخست‌وزیر بود، و در دفعه‌ی سوم که دیزریلی وزیر دارائی او و رهبر حزب در مجلس عوام بود لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۶۷ (← لوایح اصلاحی) بتصویب رسید. ارل آو داربی مردی فاضل و محقق نیز بود، و ایلیاد را ترجمه کرد.

داربی‌شر[1] (dārbišər) یا **داربی**، ولایت (۲°۵۹۵ کم۲؛ ج ۸۷۷°۵۴۸)، انگلستان مرکزی، کرسی آن داربی. در ج هموار است، و متدرجاً ارتفاعش در جهت ل زیاد شده بناحیه‌ی پیک منتهی می‌گردد. در قسمت شرقی دارای منابع سرشار زغال است. زمینهای آن بسیار زراعت میشود، لبنیات و پرورش گوسفند اهمیت دارد.

دارتفرد[2] (dārtfərd)، شهر (ج ۴۵°۶۴۳)، کنت، انگلستان. شورش وات تایلر در آنجا آغاز گردید. اولین کارخانه‌ی کاغذسازی انگلستان در دوره‌ی الیزابت در اینجا دایر شد.

دارتمث[3] (dārtməṯ)، شهر (ج ۵°۷۵۷)، دونشر، ج‌غ انگلستان. محل دانشکده‌ی سلطنتی نیروی دریائی است. ریچارد I از اینجا عازم جنگهای صلیبی شد.

دارتمور[4] (dārtmur)، فلات زیبائی بطول ح ۴۰ کم، دونشر، انگلستان. دارای معادن مس، قلع، آهن، و گرانیت، و مراتع است. **زندان دارتمور** (بنای ۱۸۰۶–۹) در میان آن قرار دارد. زندان اسرای فرانسوی جنگهای ناپلئون و اسرای امریکائی جنگ ۱۸۱۲ بود. در ۱۸۵۰ زندان جنایتکاران شد. در جج I مخالفین اصولی جنگ را در آنجا زندانی میکردند.

دارتو: ← دره یا دارتو.

دارجیلینگ[5] (dārjiling)، شهر (ج ۳۳°۶۰۵)، کرسی ناحیه‌ای به همین نام در قسمت شمالی بنگال غربی، ح ۵۰۰ کیلومتری ل کلکته، هند. در دامنه‌ی هیمالایای نپال واقع است، و مناظر کوهستانی عالی آن شهرت دارد. هنگامی که هوا صاف است، قله‌های برفپوش کانچنجونگا و اورست از شهر و بلندیهای اطرافش دیده میشود. بلندترین نقطه‌ی شهر معروف به "تپه‌ی رصدخانه" است، و ح ۲°۱۵۰ متر ارتفاع دارد، و بر دامنه‌ی تپه یک دیر بودائی واقع است. صناعت اصلی دارجیلینگ آمودن چای میباشد. شهر را بریتانیا در ۱۸۳۵ از یک راجه‌ی هندی خریداری کرد، و به اقامتگاه بهداشتی سربازان بریتانیائی تبدیل نمود. اکنون مقر تابستانی فرماندار بنگال است.

دارچین (dārcin) یا **دارصینی** (i–) نام درختها و درختچه‌های مناطق حاره و گرمسیری از نوع کیناموموم (*Cinnamomum*)، و نیز نام پوست معطر آنها. پوست بعضی گیاهان دیگر را نیز دارچین میخوانند. بهترین نوع دارچین هندی (یا سیلانی یا سراندیبی) است، که از جنس *C. zeylanicum* بدست میآید، که بومی سیلان است، و در سایر مناطق حاره نیز بعمل میآید، ولی هنوز هم سیلان مرکز عمده‌ی تولید دارچین محسوب میشود. دارچین چینی از سلیخه (salixe) (*C. cassia*) بدست میآید، و از لحاظ مرغوبیت پست‌تر از دارچین هندی است. **کافور** از جنس *C. camphora* بدست میآید.

دارخوین (dār.xovin)، ده (ج ۱°۴۲۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان باوی، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، ۷۲ کیلومتری ج‌غ اهواز.

داردانل[6] (dārdānel)، ینـ **هلسپونتوس**[7] (helles-pontos)، ترکی **چناق قلعه بوغازی** (canāq qal'e boqāzi)، در فارسی معمولا **هلسپون**[8] (helespon) و **هلسپونت**[8] (helespont)، تنگه‌ای بطول ح ۶۲ کم و عرض از ۸ کم تا ۱°۲۵۰ متر، که دریای اژه را به دریای مرمره وصل، و شبه جزیره‌ی گالیپولی (در ترکیه‌ی اروپائی) را از ترکیه‌ی آسیائی جدا میکند. یونانیان قدیم آنرا هلسپونتوس میخواندند، و صحنه‌ی افسانه‌ی هرو و لئاندروس میشمردند. نام کنونی آن (داردانل) از شهر یونانی قدیم داردانوس گرفته شده است، که بر ساحل آسیائی آن قرار داشت.

تنگه‌های داردانل و بوسفور بسبب اینکه راه ارتباط دریای سیاه و دریای مدیترانه هستند از آغاز تاریخ اهمیت نظامی و تجارتی فراوان داشته اند. شهر قدیم تروا بر مدخل غربی هلسپونتوس واقع بود. خشیارشای I در ۴۸۰ قم و اسکندر مقدونی در ۳۳۴ قم بوسیله‌ی پلی از قایقها از هلسپونتوس گذشتند. در دوره‌ی امپراطوریهای روم شرقی و عثمانی، دو تنگه‌ی داردانل و بوسفور برای دفاع از قسطنطنیه اهمیت اساسی داشت. ترکهای عثمانی آنرا به اسامی آق دنیز بوغازی (āq deniz) (بوغاز دریای سفید)، قلعه‌ی سلطانیه بوغازی، و (بعدها) چناق قلعه بوغازی خوانده‌اند. ترکهای عثمانی نخست در ح ۷۳۵–ح ۷۴۵ هق (ح ۱۳۳۵–ح ۱۳۴۵ بم) ساحل آسیائی دریای مرمره را به قلمرو خود ملحق کردند؛ در ۷۵۵ هق (۱۳۵۴) در گالیپولی استقرار یافتند، که مبدأ فتوحات آتیه‌ی آنها در تراکیا گردید. بدین طریق، برای نخستین بار اراضی طرفین داردانل تحت یک حکومت اسلامی قرار گرفت. سلطان (۷۹۱–۸۰۵ هق) بایزید I استحکامات دفاعی گالیپولی را تقویت کرد. استیلای کامل عثمانیها بر این تنگه در سلطنت سلطان (۸۵۵–۸۸۶ هق، مطابق ۱۴۵۱–۸۱) محمد فاتح حاصل شد، که استحکامات دفاعی قلعه‌ی سلطانیه (بنام پسرش سلطان مصطفی) را بر ساحل آسیائی، و کلید البحر را بر ساحل اروپائی تنگه تأسیس نمود، و آنها را با سلاحهای آتشی مجهز کرد. در قرون ۱۷م و ۱۸م تعداد معتنابهی ارمنی و یهودی و یونانی در شهر قلعه‌ی سلطانیه میزیستند. در نتیجه‌ی تأسیس (احتمالا ح ۱۷۴۰) کارگاههای سفالگری در این شهر، و شهرتی که بعداً این شهر بعنوان مرکز ساختن ظروف سفالی کسب کرد، نام شهر به چناق قلعه سی تبدیل شد (چناق بمعنی کاسه‌ی سفالی است).

داردانل از زمان سلطان محمد بمستجن در فواصل کوتاه‌در دست دولت عثمانی و سپس دولت ترکیه بوده است. توسعه‌طلبی روسیه در سواحل دریای سیاه در قرن ۱۸م، و ضعف دولت عثمانی که از آن ناشی شد، سبب نگرانی شدید دولتهای غربی (مخصوصاً فرانسه و انگلستان) گردید (← مسئله‌ی شرق)، که برای ممانعت از اینکه روسیه بر تنگه استیلا یابد یا حقوق خاصی در آنجا بدست آورد، دست به اقدامات مشترکی زدند. سرانجام در ۱۸۴۱ دولتهای فرانسه، انگلستان، روسیه، اتریش، و پروس توافق کردند که در زمان صلح تنگه فقط بروی کشتیهای جنگی عثمانی باز باشد. این قرارداد در پایان جنگ کریمه مورد تأیید کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶) قرار گرفت، و تا جج I بقوت خود باقی بود. در پیکار گالیپولی ناوگان متفقین از تصرف داردانل عاجز ماندند، ولی پس از سقوط امپراطوری عثمانی، کشتیهای متفقین از تنگه گذشتند (نوامبر ۱۹۱۸)، و قسطنطنیه را تصرف کردند. پیمان سور (۱۹۲۰) با ترکیه، منطقه‌ی بنازهای داردانل و بوسفور را بین‌المللی کرد، ولی کنفرانس لوزان (۱۹۲۳) آن را، مشروط باینکه منطقه‌ای غیر نظامی باشد، به ترکیه بازگردانید. قرارداد مونترو (۱۹۳۶) رسماً اجازه‌ی تجدید استحکامات داد. در جج II، تا ژانویه‌ی ۱۹۴۵ ترکیه قرارداد مونترو را اعمال کرد، و سپس داردانل بروی کشتیهای حامل اسلحه‌ی متفقین به روسیه گشوده شد.

داردانوس[9] (dārdānos)، در اساطیر یونان، پسر زئوس، و الکترا (از پلیادها)، بانی تروا.

دارزین (dārzin)، دهستان (جم ح ۱°۶۰۰؟)، غ بخش حومه‌ی شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴ (؟) آبادی. مرکزش، **دارزین** (جم ۵۳۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری غ بم است، و راه شوسه‌ی کرمان به بم از آن میگذرد.

دارژانسون [بجای د/آرژانسون]، ← آرژانسون.

دارس فریگیالی[10] (dārese frigiā'i)، مؤلف فرضی کتابی در تاریخ جنگ تروا. بروایت هومر در ایلیاد، وی کاهن شهر تروا بود. کتاب تاریخ انهدام تروا، را که در قرن ۵م بزبان لاتینی پدید آمد، مدتها ترجمه‌ی کتاب وی میشمردند. این کتاب و کتابی منسوب به دیکتوس کرتی، مهمترین منابع افسانه‌های قرون وسطائی در باره‌ی جنگ تروا بوده است.

دارسونوال [بجای د/آرسونوال]، ← آرسونوال.

دارسی[11] (dārsi) [ویلیام ناکس دارسی (wilyām nāks)]، ۱۸۴۹–۱۹۱۷، سرمایه‌دار انگلیسی که بسبب امتیاز بهره‌برداری از منابع نفتی ایران در این کشور معروفست؛ مه نیوتن ابت (niutən abət) (در ولایت دونشر، ج‌غ انگلستان). در ۱۸۸۶ با پدرش که وکیل عدلیه بود به استرالیا مهاجرت کرد، و در دار الوکاله‌ی پدر مشغول کار شد. از استخراج طلا منفعت بسیار برد. در این

(۱)Derbyshire (۲)Dartford (۳)Dartmouth (۴)Dartmoor (۵)Darjeeling; Darjiling (۶)Dardanelles (۷)Hellespontus (۸)Hellespont (۹)Dardanus (۱۰)Dares Phrygius (۱۱)D'Arcy

زمان نفت و منافع سرشار آن زبانزد خاص و عام بود، و دارسی در صدد برآمد که ثروت خود را در این راه بکار اندازد. باین جهت به انگلستان مراجعت کرد، و بتحقیق در بارهٔ نفت پرداخت. در نتیجهٔ مذاکراتی که در باب نفت ایران با سر ه. د. ج. وولف بعمل آورد، وولف کتابچی خان را با او آشنا کرد، و کتابچی خان شرحی در باب نفت ایران باطلاع دارسی رسانید، و نوشته‌های دمرگان، باستانشناس فرانسوی، را در باب وجود نفت در غ و جغ ایران شاهد آورد. دارسی زمینه‌شناس کارآزموده‌ای به ایران اعزام نمود، که گزارشهای رضایتبخشی داد. در نتیجه، در 1901 دارسی بمنظور مذاکره و گرفتن امتیاز نماینده‌ای بنام مریت (mariət) باتفاق کتابچی خان و با توصیه‌ای از وولف بعنوان سر آرثر هاردینگ (*sər ārṯər hārding)، وزیر مختار انگلستان در ایران، به تهران فرستاد. هاردینگ، که از وزارت امور خارجهٔ انگلستان دستور کلی در گرفتن امتیاز نفت ج ایران برای یکی از اتباع انگلستان داشت، به اقدام پرداخت، و به نمایندهٔ دارسی توصیه کرد که ایالات شمالی را جزء امتیاز مورد تقاضای خود منظور ندارد تا از اعتراض روسها کاسته شود. معذلک، مظفرالدین شاه پیشنهادی را که مریت و کتابچی خان تنظیم کرده بودند بی‌درنگ رد کرد، اما با مداخلهٔ هاردینگ و ملاقات وی از اتابک امین‌السلطان و دادن وعده‌های لازم، امتیاز به دارسی واگذار شد، و بصحهٔ شاه رسید، و عکس العمل روسها با اخراج یک جوان اسکاتلندی که در وزارت مالیهٔ ایران شغلی داشت برطرف گردید.

هنگامیکه امتیاز نفت به دارسی داده شد، دولت انگلستان ادعا کرد که دخالتی در تحصیل امتیاز نداشته است، ولی گفته‌ها و نوشته‌های سیاستمداران انگلیسی این ادعا را باطل میسازد. بهر حال، امتیازنامهٔ دارسی دارای صحهٔ شاه و امضا و مهر اتابک و میرزا نصرالله خان مشیر الدوله و مهندس‌الممالک (نظام‌الدین غفاری)، و در دفاتر دیوانی به ثبت و ضبط رسیده است.

بموجب فصول ۸م، ۹م، و ۱۶م امتیازنامه، دارسی تعهد کرده بود که در ظرف ۲ سال پس از عقد امتیاز شرکتی برای بهره‌برداری از امتیاز مزبور تشکیل دهد، و پس از تشکیل شرکت ۲۰‘۰۰۰ لیره نقد و معادل ۲۰‘۰۰۰ لیره سهام پرداخت‌شدهٔ شرکت مذکور را به دولت ایران تسلیم نماید (البته ذکری از سایر وجوهی که نمایندهٔ دارسی هنگام مذاکرات در تهران خرج کرده و مواعیدی که داده بود و بعد بدانها عمل کرد در جائی نشده است). چند ماه پس از امضای امتیازنامه، دارسی عده‌ای حفار لهستانی استخدام کرد و با مقداری لوازم به چاه سرخ واقع در قصر شیرین اعزام داشت. در آن وقت چاه سرخ جزء ایران بود، و بعدها پس از تجدید نظر در خط مرزی بین ایران و عثمانی در 1913 به عثمانی واگذار گردید. مهندسی که دارسی برای ریاست عملیات انتخاب کرد شخصی بود موسوم به رنلدز (renəldz)، که در وزارت فوائد عامهٔ هندوستان سابقهٔ ممتدی داشت، و مرد فوق العاده بااستقامت و پشتکاردار بود. هیئت اعزامی از راه بصره و بغداد عازم چاه سرخ شده شروع بکار کرد، و در ابتدای امر مواجه با مشکلات گوناگون شد، و بسبب فقدان امنیت در این ناحیهٔ مرزی و تقاضاهای متمدد ایلات و طوایف ساکن دو طرف خط مرزی و تهدیدهای آنها کار با کندی پیشرفت کرد، ولی پایداری مداوم رنلدز تأثیر زیادی در پیشرفت کار داشت. در تابستان 1903 گاز نفت در عمق ۵۰۷ متری پدیدار گردید، و متعاقب آن نفت مختصری هم بدست آمد. چند ماه بعد چاه دوم در عمق مشابهی به نفت رسید، و محصول روزانهٔ آن در آغاز ۳۰ تن بود، و چندی بعد به ۲۵ تن تقلیل یافت. در این وقت محقق شد که بواسطهٔ بعد مسافت میان چاه سرخ و خلیج فارس (بالغ بر 1‘000 کم)، و نیز بسبب ناچیز بودن مقدار محصول، ادامهٔ عملیات در آن محل منافی با صرفه است. لذا دارسی تصمیم گرفت که چاه سرخ را رها کرده در نقاط جنوبی به کاوش بپردازد.

طبق مادهٔ ۱۶م امتیازنامه، دارسی در 1903 شرکتی با سرمایهٔ 600‘000 لیره بعنوان "شرکت بهره‌برداری اولیه" تشکیل داد، و سهامی را که تعهد کرده بود تسلیم نمود، و 20‘000 لیره نقد را هم به دولت ایران پرداخت. دارسی تا آن زمان قریب 300‘000 لیره از جیب خود خرج کرده بود، و حاضر نبود که بیش از این سرمایه‌اش را در این کار صرف نماید. لذا در صدد جلب کومک و مساعدت دیگران برآمد.

عده‌ای از سرمایه‌داران آلمانی به دارسی پیشنهاد کردند که تمام مخارجی که او تا آن زمان کرده بود بپردازند، و مبلغ مهمی هم بعنوان قیمت امتیاز باو بدهند، و او کنار رفته امتیاز را بآنها واگذار نماید. یک شرکت نفت امریکائی و بعضی از سرمایه‌داران فرانسوی هم پیشنهادهائی برای خریداری امتیاز به دارسی دادند، و حتی حاضر شدند که او را هم در امتیاز سهیم سازند. شواهدی در دست است که دارسی، بواسطهٔ خرج گزافی که تا آن زمان کرده بود، مایل بود که معامله‌ای کرده سرمایهٔ ازدست‌رفته را بازستاند، ولی ضمناً رغبت زیادی به معامله با بیگانگان نشان نمیداد. در این هنگام واقعه‌ای رخ داد که طرحها و نقشه‌های دارسی و خواستاران خرید امتیاز او را درهم ریخت. دریاسالار لرد فیشر، پس از سالها خدمت در نیروی دریائی انگلستان و مدتها تبلیغ برای تبدیل سوخت کشتیهای جنگی انگلستان به نفت، در سال 1904 به فرماندهی نیروی دریائی انگلستان منصوب شد، و فوراً کمیته‌ای برای بررسی مسئلهٔ تحصیل منابع کافی نفت برای نیروی دریائی انتخاب کرد، و چون شنیده بود که دارسی امتیاز نفتی در ایران بدست آورده و در مذاکره است که آنرا به سرمایه‌داران خارجی بفروشد، به کمیته‌ی مزبور دستور فوری صادر کرد تا بهر طریقی که باشد امتیاز دارسی را برای دولت انگلیس تحصیل نماید. ضمناً چون در آن ایام افکار عمومی در انگلستان مخالف با دخالت دولت در امور بازرگانی بود، کمیته کومک لرد سترثکونا را جلب کرد، و با شرکت نفت برمه نیز مذاکراتی بعمل آمد، و در نتیجه در 1905 شرکت جدیدی بنام "سندیکای امتیازات" در شهر گلاسگو تشکیل شد، که صاحبان عمده‌ی سهام آن سترثکونا، شرکت نفت برمه، و دارسی بودند. این شرکت عملیات چاه سرخ را تعطیل کرد، و لوازم کار را به ماماتین (ل اهواز، نزدیک رامهرمز) منتقل نمود. چاههائی که حفر شد هیچیک به نفت نرسید و شرکت دستخوش نگرانی شد. چاههای دیگری در میدان نفتون (مسجد سلیمان) حفر شد، که به نتیجه نرسید، و در سال 1908 سرمایه‌ی "سندیکای امتیازات" رو به تحلیل میرفت، و بسیاری گمان میکردند که نفت بمقدار تجارتی در این ناحیه یافت نمیشود. گویند رؤسای شرکت در این وقت تصمیم به تعطیل عملیات گرفتند، ولی رنلدز از اجرای این تصمیم سر فروپیچید، و بکار ادامه داد تا آنکه در ۵ خرداد ۱۲۸۷ هش (۲۶ مه‌ی 1908) نخستین فوران نفت با فشار زیاد در مسجد سلیمان تحقق یافت. کشف این معدن فوراً مشکلات مالی را مرتفع ساخت، و در آوریل 1909 شرکت نفت ایران و انگلیس با سرمایه‌ی ۲‘000‘000 لیره، که نصف آن پرداخت شده بود، تشکیل یافت، و در لندن به ثبت رسید، و جانشین شرکت سندیکای امتیازات گردید. لرد سترثکونا، که در آن وقت ۸۹ سال داشت، به ریاست هیئت مدیره و دارسی بعضویت آن هیئت انتخاب شد. دارسی تا 1917 که وفات یافت این سمت را داشت.

در باب طرز بدست آوردن امتیاز دارسی افسانه‌ای منتشر شده است بدین مضمون که پس از اینکه دارسی امتیاز نفت را بدست آورد جاسوسان خفیه‌ی انگلیسی مأمور گرفتن این امتیاز از وی شدند، و او باین امر تن درنمیداد، و سرانجام برای رهائی از مزاحمت آنان، گمنام با یک کشتی عازم کشمیر شد، و در کشتی کنیزی (که گویند از عمال دستگاه جاسوسی انگلستان بود، و بلباس مبدل درآمده بود) او را بفریفت، و دارسی از حقوق خود بنفع کلیسا صرف نظر کرد، و فرمان شاه ایران را بآن کشیش داد، و او آنرا به رؤسای خود تسلیم کرد. این افسانه مبنا و اساسی ندارد، و ساخته و پرداخته‌ی چند نفر از روزنامه‌نویسان فرانسوی و اتریشی است. اول بار قصه‌ی دارسی و ربودن امتیاز او بدست مأمورین خفیه‌ی انگلیسی در مجله‌ی لا گرایویو (lā grāpuyyo) تحت عنوان جدال راکفلر و دترديهنگ در پاریس منتشر شد. بعد آنتون زیشکا (ānton ziškā) در کتاب خود موسوم به جنگ مخفی برای نفت (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۲۶ هش) آورد. در ایران اول بار این افسانه در روزنامه‌ی شفق سرخ منتشر شد، و نزد مردم ایران که نظر خوشی به امتیاز دارسی نداشتند، سخت مقبول افتاد.

دار شیشعان: ← قندول.

دارصینی: ← دارچین.

دارفور[1] یا **دار فور** (هر دو dārfur) [بمعنی دیارِ فور]، مملکت سابق، غ جمهوری سودان. از ل به صحرای لیبی محدود بود. سیمای طبیعی مهم آن رشته‌کوهی است موسوم به جبل مره (jabəlc marra) که از ل به ج در قسمت مرکزی آن ممتد است، و ارتفاعش به ۳‘۰۲۴ متر میرسد. قوم فور که این ناحیه از آنها نام گرفته است اصلا از جبل مره بودند. مملکت دارفور در قرن ۱۵م تأسیس شد. در ۱۸۷۴ (۱۲۹۱ هق) مصریها آنرا گرفتند، و چندی تحت حکومت سلاطین دست‌نشانده‌ی خدیو مصر بود، و با درگرفتن (۱۸۸۱) نهضت

(1)Darfur

محمد احمد ابن عبدالله تحت حکومت او و سپس جانشینان وی درآمد، و با سقوط (۱۸۹۸) این سلسله به سودان انگلیس و مصر منضم شد، و پس از شورش ۱۹۱۵ از ایالات سودان گردید، و سلطان آن فقط در امور داخلی مداخله داشت.

دارقطنی (dāraqotni)، شهرت **ابوالحسن علی ابن عمر، ۳۰۶–۳۸۵** هق، محدث بزرگ و ادیب و فقیه شافعی. نسبتش به محله‌ی دار القطن (dāro l.qotn') (بغداد) است. در بغداد، بصره، کوفه، و واسط تحصیل کرد، و به مصر و شام سفر نمود. در بغداد وفات یافت، و نزدیک مقبره‌ی معروف کرخی بخاک سپرده شد. بعضی وی را به تمایلات شیعی منسوب کرده‌اند. از آثار معروفش کتاب السنن، معروف به سُنَن دارقطنی (چاپ دهلی، ۱۳۰۶ و ۱۳۱۰ هق)؛ کتاب علل الحدیث؛ کتاب الأفراد؛ الزامات علی الصحیحین؛ و کتاب القراآت است.

دارکوب (dār.kub)، پرنده‌ای بالارونده که در همه جا (جز استرالیا و ماداگاسکار) یافت میشود، و از جنبه‌ی علمی جزء تیره‌ی پیکیدای (*Pici-dae*) است. دارکوبها نوعاً منقاری تیز و اسکنه‌مانند دارند که با آن تنه‌ی درختها را سوراخ میکنند، و زبانی دراز و خاردار دارند که بوسیله‌ی آن طعمه‌ی خود را میگیرند. صدای نوک دارکوب در موقع کوبیدن درخت مشخص آنست. نرهای آن معمولا دارای تاج قرمز یا نارنجی هستند.

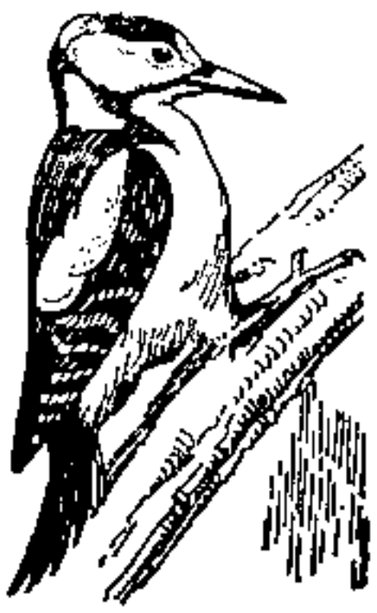
دارکوب

دارلان[1]**، ژان فرانسوا** (jāN frāNsuā dārlāN)، ۱۸۸۱–۱۹۴۲، دریاسالار فرانسوی. در ۱۹۳۹ فرمانده ناوگان فرانسه شد، و در حکومت ویشی وزیر دریاداری گردید (۱۹۴۰). پس از سقوط پ. لاوال، در فوریه‌ی ۱۹۴۱ نایب نخست‌وزیر و وزیر خارجه شد، و مارشال پتن او را بجانشینی خود نامزد کرد. طرفدار همکاری اقتصادی با آلمان بود. در آوریل ۱۹۴۲ لاوال بر سر کار بازگشت، و دارلان وزارت را از دست داد، ولی فرمانده نیروهای مسلح فرانسه گردید. در نوامبر ۱۹۴۲ که متفقین در افریقای شمالی پیاده شدند، دارلان بطرف متفقین رفت، و کمیسر عالی در افریقای شمالی شد، و کمی بعد بدست یک جوان فرانسوی ضد فاشیست مقتول گردید.

دارلینگ[2] (dārling)، رود چش استرالیا، بطول ۲٬۷۴۰ کم، که بیشتر آن در ویلز جدید جنوبی است. درازترین ر یزابه‌ی رود ماری است. در ۱۸۴۴ ج. ستورت آنرا پویید.

دارلینگتن[3] (dārlingtən)، شهر (جم ۸۴٬۱۶۲)، دارم، انگلستان؛ از مراکز راه آهن. مصنوعات آهنی و فولادی، و خاصه لوکوموتیوسازی دارد. لوکوموتیوی که اولین قطار مسافری را کشید (۱۸۲۵) در آنجا محفوظ است.

دارم[4] (dārəm)، شهر (جم ۷۸٬۳۵۲)، قسمت مرکزی ایالت کارولینای شمالی، کشمت. از مراکز بزرگ آمودن و داد و ستد توتون، و مقر دانشگاه دیوک.

دارم[4]، (dārəm)، ولایت ساحلی (۲٬۶۳۰ کمم؛ جم ۱٬۵۱۷٬۰۳۹)، ل انگلستان؛ یکی از پرجمعیت‌ترین ولایات انگلستان. تهیه‌ی لبنیات و پرورش گاو در آن معمول است، ولی عمدةً صنعتی است. منابع سرشار زغال سنگ و صنایع آهن، فولاد، مواد شیمیائی، شیشه‌سازی، و (در کنار رود تاین) کارگاههای کشتیسازی دارد. از بنادر مهم دریائی آن ساندرلند و هارتل پول است. تا ۱۸۳۶ تحت فرمانروائی اسقفهای دارم بود. مرکزش، شهر **دارم** (جم ۲۰٬۴۸۴)، دارای قلعه‌ای از قرن ۱۱م است که محل دانشگاه دارم میباشد. کلیسای جامع آن (آغازش ۱۰۹۳) از بهترین نمونه‌های معماری نورمانها در انگلستان میباشد.

دارم[4]**، ارل آو** (ërl āv dārəm*)، لقب **جان جورج لمتن** (jān jorj lamtən)، ۱۷۹۲–۱۸۴۰، از رجال بریتانیا. در طرح و بتصویب رسانیدن لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی) نقش مهمی داشت. در ۱۸۳۸ فرماندار کل کانادا شد. گزارش معروفش، بنام گزارش امور امریکای شمالی بریتانیا (۱۸۳۹)، از نشانه‌های بارز تغییر سیر تاریخ امپراطوری بریتانیا است. از مطالب آن اینکه حکومت کانادا باید به مهاجرین سپرده شود؛ و بعنوان نخستین قدم در راه تأسیس فدراسیونی از مستعمرات امریکای شمالی، باید کانادای علیا و کانادای سفلی یکی شوند. طرفدار تشویق مهاجرت به کانادا، ولی مخالف نفوذ ملیت فرانسویها در آنجا بود.

دارمرز[5] (dār.marz)، حدی که از آن ببالا درخت نمیروید. این حد بستگی به عوامل مؤثر در دما (فرازا، عرض جغرافیائی، وزش باد، و غیره) دارد. در منطقه‌ی معتدله پایینتر از منطقه‌ی حاره است، و در جناح سایه‌دار کوهها نسبةً پایین‌تر است.

دارمستتر[6]**، ژام** (jām dārmesteter)، ۱۸۴۹–۹۴، مستشرق و ایرانشناس و ادیب فرانسوی. والدینش یهودی و اصلا از مردم دارمشتات بودند (نام خانوادگی آنها بهمین مناسبت است). مطالعات ژام بیشتر در فقه اللغه‌ی تطبیقی و مخصوصاً تحقیق در زبانها و ادیان ایرانی بوده است. در ۱۸۷۷ دکتر در ادبیات و در همان سال معلم درس زند در مدرسه‌ی تحقیقات عالیه‌ی پاریس شد. در ۱۸۸۵ به استادی کولژ دو فرانس رسید، و در ۱۸۸۶–۸۷ در هند مأموریت زبانشناسی داشت. قریب ۷ ماه در نواحی افغانی هند توقف کرد[9] و زبان پشتو را آموخت. معروفترین آثارش عبارتند از مطالعات ایرانی (۲ جلد، پاریس، ۱۸۸۳؛ مشتمل بر تحقیق در صرف و نحو تاریخی زبان فارسی، مطالبی در تاریخ و ادبیات ایرانی، استشراق در فرانسه، خدای اعلای آریائیها، و غیره)، و ترجمه‌ی فرانسوی کامل زند اوستا (۳ جلد، ۱۸۹۲–۹۳؛ با حواشی تاریخی و فقه اللغه‌ای). آثار دیگرش عبارتند از مقاله در اساطیر اوستا (پاریس، ۱۸۷۴)؛ اورمزد و اهریمن، منشأ و تاریخ آنها (پاریس، ۱۸۷۷)؛ ترجمه‌ی انگلیسی وندیداد (آکسفرد، ۱۸۸۰)؛ نظری به تاریخ قوم یهود (پاریس، ۱۸۸۱)؛ ترجمه‌ی یشتها (آکسفرد، ۱۸۸۷)؛ نظری به تاریخ ایران (پاریس، ۱۸۸۵)؛ مهدی از آغاز اسلام تا زمان حاضر؛ منشأهای شعر فارسی (۱۸۸۷)؛ ترانه‌های رایج افغانها (پاریس، ۱۸۸۸–۹۰)؛ تحقیق در منشأ و رشد دین در پرتو دینهای هندی (ترجمه از اثر انگلیسی ماکس مولر). علاوه بر اینها، مقالات متعدد در مجلات گوناگون (از جمله مجله‌ی آسیائی) نوشته است، و آثار ادبی متعدد نیز دارد.

دارمشتات[7] (dārmštāt)، شهر (جم ۱۲۳٬۳۰۶)، پایتخت سابق هسن‌دارمشتات (← هسن)، غ آلمان. از مراکز تجارتی و دارای صنایع شیمیائی است. در جنگ II بسختی آسیب دید.

دارمی (dāremi)، شهرت **ابومحمد عبدالله ابن عبدالرحمان، ۱۸۱–۲۵۵** هق، از علمای بزرگ حدیث. از مردم سمرقند بود، و در طلب حدیث به عراق و شام و مصر سفر کرد. مسلم و ابوعیسی ترمذی از او روایت کرده‌اند. در مرو درگذشت. وقتی در سمرقند بعنوان قاضی انتخاب شد، فقط یک فتوی داد، و سپس از قضا استعفا کرد. اثر معروفش جامع صحیح (معروف به سُنَن دارمی یا مُسنَد دارمی) است.

دارنجان، ده، فارس: ← سیاخ.

دارنلی[8]**، لرد** (lord dārnli*)، شهرت **هنری استوارت** (henri estuārt)، ۱۵۴۵–۶۷، مدعی سلطنت انگلستان، شوهر دوم ماری استوارت. پدرش ارل آو لنکس (مشیو استوارت) و مادرش نوه‌ی هنری VII انگلستان بود، و باین سبب، دارنلی مدعی سلطنت انگلستان بود. در ۱۵۶۵ ماری با وی ازدواج کرد، و در آغاز مورد لطف او بود، ولی بسبب سفاهت و گستاخی و فسق و فجور و مخصوصاً بعلت شرکت وی در قتل ریتسیو، ملکه از وی برگشت. سرانجام هنگامی که در حال نقاهت بود او را بخانه‌ی دورافتاده‌ای نزدیک ادنبورگ منتقل کردند، و این خانه را بامر ارل آو باتول و ظاهراً با اطلاع ماری و شاید با موافقت وی با باروت منفجر ساختند. جیمز I انگلستان فرزند دارنلی بود.

دارو[9] (dāru) یا **دوا** (davā)، ماده‌ای که در پزشکی، بصورت خوراکی یا تزریقی یا صلایه، برای درمان یا تخفیف بیماری و یا پیشگیری از آن مصرف میشود. داروها از منابع مختلف بدست میآیند. از جمله‌ی مواد غیر آلی که برای این منظور بکار میرود میتوان ترکیبات آهن، نقره، جیوه، روی، سرب، آلومینیوم، کروم، کلسیوم، منیزیوم، ارسنیک، و بیسموت را نام برد. از داروهای مستخرج از نسجهای حیوانی انسولین، آدرنالین، واکسنها، سرومها، و هورمونها را می‌توان نام برد. داروهای متعددی ریشه‌ی گیاهی دارند؛ از قبیل آلکالوئیدها (مثلا کوکائین، آتروپین، کینین، مرفین، و کودئین)، اسید تانیک، دیژیتالین، بلادن، و پکتین. ویتامینهای داروئی ریشه‌ی گیاهی و حیوانی دارند. از داروهائی که در درمان بیماریهای عفونی نقش عمده

(۱)Darlan (۲)Darling (۳)Darlington (۴)Durham (۵)timber line (۶)Darmesteter (۷)Darmstadt (۸)Darnely (۹)drug

دارند آنتی‌بیوتیکها و سولفامیدها هستند. امروزه بسیاری از داروها را بطریق ترکیبی میسازند، و منبع آنها دیگر منحصر به منابع طبیعی نیست. بسیاری از کشورها قوانین و مقرراتی برای ساختن و نگهداری و فروش دارو دارند. ← قرابادین؛ عطار.

در طب قدیم، دوا [جمعش ادویه (advie)] به هر ماده‌ای اطلاق میشد که در بدن تأثیر کند، اعم از اینکه برای درمان کردن یا بعنوان زهر بکار رود. داروشناسان اسلامی میان ادویه‌ی مرکبه (دارو-های مرکب) و ادویه‌ی مفرده (داروهای ساده) تفاوت میگذاشتند، و نیز ادویه را از لحاظ منشأ آنها به نباتی و حیوانی و معدنی تقسیم میکردند (نیز ← قرابادین). داروشناسی اسلامی، مانند طب آن، از مآخذ یونانی گرفته شده است. در نامهای داروها اسامی فارسی نیز دیده میشود، و در بسیاری موارد، سابقه‌ی استعمال این اسامی فارسی، که بعضی از آنها هنوز هم معمول است، به زمان رونق مدرسه‌ی طبی مشهور جندیشاپور میرسد، که طب و داروشناسی یونانی در آنجا تدریس میشد، و آغاز نفوذ این علوم را در میان مسلمانان باید از سال ۱۴۸ هق دانست، که منصور خلیفه‌ی عباسی جرجیس ابن جبریل ابن بختیشوع را برای درمان خود به بغداد احضار کرد. داروشناسی یونانی از راه ترجمه‌ی عربی ترجمه‌های سریانی آثار مهم دیوسکوریدس، جالینوس، اوریباسیوس (oribā-sius)، و پاولوس آیگینائی در جهان اسلامی راه یافت. در این کار، حنین ابن اسحاق و شاگردان و همکاران او از پیشقدمان بودند. بعد از زمان حنین، داروشناسی بسرعت در ممالک شرقی جهان اسلامی بسط یافت، و بمرور ایام، صدها نام دارو-های ساده که بر یونانیان ناشناخته بود وارد علم داروشناسی شد. از مشکلات جدی کار رواج اسامی عربی، فارسی، یونانی، و هندی گیاهان و داروها بود، و بهمین جهت، کتابها در تطبیق آنها نوشته شد. از کتب معروف در این زمینه کتاب الابنیه عن حقایق الادویه است که یکی از قدیمترین آثار منثور فارسی است. از جالبترین کتابهای شرقی در مترادفات کتاب سیده‌ی بیرونی است. از کتابهای طبی متعددی که فصولی در داروشناسی داشته است فردوس الحکمه (از علی ابن ربن طبری)، حاوی (از رازی)، قانون (از ابن سینا)، و ذخیره‌ی خوارزمشاهی است. از مشکلات کار تطبیق اسامی گوناگون این بود که مصور کردن کتابهای توصیف گیاهان نه در نزد یونانیان و نه در میان مسلمین معمول نبود. در سال ۹۴۸ ب‌م، امپراطور بیزانس نسخه‌ی مصوری از کتاب دیوسکوریدس را به عبدالرحمان III، خلیفه‌ی اموی اندلس، هدیه کرد، و تحقیقات تازه و مفیدی در این کتاب در اسپانیا آغاز گردید، و علم داروشناسی در این سرزمین، که قبلا مقتبس از مشرقزمین بود وارد مرحله‌ی جدیدی گردید. از مسلمانان اسپانیائی که در این باب آثاری دارند ابن جلجل، ابوالقاسم زهراوی، غافقی، ابن رشد، و ابن البیطار را میتوان نام برد.

داروش (dārvāš)، گیاه انگلی پیوسته‌سبز، با ساقه‌ی سفید، که مسیحیان آنرا در موسم میلاد مسیح (کریسمس) برای زینت بکار میبرند. نزد دروئیدها مقدس بود، و از ایام قدیم در خرافات و عقاید عامیانه‌ی بسیاری از مردم وارد بوده است. آنرا درمان بسیاری از بیماریها میشمردند. داروانشهای اروپائی از نوع ویسکوم (*Viscum*) و داروانشهای امریکائی از نوع فوزاندرون (*Phora-dendron*) است.

داروئی (dāroṭi) و **داروئیا**، اسامی انگلیسی برای زن، ← دوروتئا، اسم.

داروزائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

داروسازی (dārusāzi)، علم و فن یا حرفه‌ی تهیه کردن و نگاهداری داروها، و ترکیب کردن دواها بر طبق نسخه‌ی طبیب (← دارو). منشأ فن داروسازی را میتوان کوششهائی دانست که، از قدیمترین ایام، اقوام ابتدائی برای درمان بعمل میآورده‌اند، و بهمین جهت تاریخ داروسازی از تاریخ طب تفکیک‌ناپذیر است. بر طبق کتیبه‌های آشوری، معالجه‌ی بیماران بدست کاهنان صورت میگرفت. بهر حال، در بین اقوام ابتدائی فن درمان جنبه‌ی دینی داشت، و مرتبط یا همراه با شعائر دینی بود، و وظیفه‌ی طبابت، و در نتیجه، ترکیب کردن داروها و تجویز آنها، از شغل کهانت و سرکردگی تفکیک‌ناپذیر بود. جهل و خرافات طبعاً منجر به توسل به سحر و جادو و طلسمات و احکام نجوم و غیره برای تأمین سلامتی گردید (← پزشکی). بعدها، در نتیجه‌ی پیشرفت تمدن، طب از کهانت تفکیک گردید، و این امر را می‌توان اولین قدم در راه رشد داروسازی شمرد. معذلک، قرنها داروسازی جزء طب باقی ماند (مثلا ← عطار)، تا آنکه در قرن ۱۳م، فردریک II، امپراطور آلمان، مقرراتی وضع کرد که تأثیر عظیمی در فن داروسازی داشت، و آنرا از طبابت تفکیک کرد. از آن ببعد داروسازی در ممالک مختلف بتفاوت مورد توجه واقع شد.

در ایران سابقاً داروسازی بوسیله‌ی عطاران (← عطار) انجام میگرفت، و داروسازی بمعنی جدید پس از تأسیس (۱۲۶۸ هق، ۱۸۵۱ ب‌م) دارالفنون بتدریج معمول گردید. در بدو تأسیس این مدرسه، یک نفر داروساز در جزء معلمین آن استخدام شد. بعداً شِورین آلمانی و مولیون فرانسوی از طرف دولت استخدام و مأمور تدریس طبیعیات و داروسازی در دارالفنون گردیدند، و هر یک داروخانه‌ای طبق اصول جدید در تهران دایر ساختند. با رواج طبابت بسبک جدید در ایران، عده‌ای از داروسازان تحصیل‌کرده‌ی خارجه به ایران آمدند (از قبیل دکتر پایاریان، از ترکیه؛ بُناطی، از آلزاس؛ و پطروسیان، از سویس). منافعی که آنان از شغل خود کسب کردند عده‌ای را بر آن داشت که حرفه‌ی داروسازی را پیش گیرند، و چون مقرراتی در بین نبود، هر کس میتوانست مدتی نزد یکی از اساتید خارجی کار کند، و سپس "دواخانه" (داروخانه) دایر کند. این امر منجر به سوء استفاده‌هائی گردید، و در ۱۲۹۸ هش، وزارت معارف نظامنامه‌ای برای دوافروشی وضع کرد، و صاحبان دواخانه‌ها را ملزم به گرفتن اجازه از آن وزارت نمود، و بعداً برای بعضی امتحاناتی مقرر کرد. فکر تأسیس **مدرسه‌ی دواسازی** ظاهراً اول بار در ح ۱۲۸۲ هش قوت گرفت، که یکی از افسران داروساز فرانسوی بنام گوستاو لوکنت (güstāv lēkoNt)، بعنوان رئیس آزمایشگاه و داروساز شاه، بخدمت دولت درآمد، و در تکیه‌ی دولت یک آزمایشگاه شیمی دایر کرد، که در آنجا داروسازان متعدد برای استفاده گرد میآمدند. این آزمایشگاه پس از چندی تعطیل شد. اولین مدرسه‌ی دواسازی در واقع در سال ۱۳۰۱ هش بعنوان شعبه‌ای در مدرسه‌ی عالی طب تأسیس شد، و بتدریج توسعه یافت، و سرانجام بر طبق قانون اصلاح قانون تأسیس دانشگاه (آبان ۱۳۱۹ هش) به **دانشکده‌ی داروسازی** مبدل شد، که شعبه‌ای از "دانشکده‌ی پزشکی، داروسازی، و دندانپزشکی" بود، و از اول مهر ماه ۱۳۳۵ هش از آن تفکیک شد، و بصورت یک واحد مستقل درآمد.

داروغه (dāruqe)، لفظ مغولی بمعنی رئیس. در اوایل، این لفظ بطور کلی به حکام اطلاق میشده است، اما بعدها لقب حاکم پایتخت گردیده. لفظ داروغه گاه بطور اضافه، در تسمیه‌ی برخی رؤسای ادارات، بکار میرفته است، مثل داروغه‌ی دفتر-خانه، داروغه‌ی محاسبات، داروغه‌ی فراشخانه. مع هذا، این لفظ وقتی بطور مطلق استعمال میشده مراد از آن رئیس پاسبانان شهر و در واقع چیزی نظیر رئیس نظمیه (شهربانی) بوده است. در سازمان اداری عهد صفویه و بعد از آن، داروغه‌ی پایتخت، گذشته از میر شب، جمعی عس و همچنین عده‌ای از قورچیان (← قورچی) و تفنگچیان و غلامان شاهی را در اختیار داشت، و حفظ نظم و امنیت شهر بر عهده‌ی او بود. در اواخر عهد صفویه، داروغه‌ی اصفهان غالباً از امرای گرجی انتخاب میشد.

داروی بیهوشی: ← مخدر.

داروین[1] (dārwin)، بندر (جه ۹°۳۹۵)، کرسی سرزمین شمالی، استرالیا، بر شاخابه‌ی دریای تیمور. باسم چارلز داروین نامگذاری شده. بعلت فرودگاهش بر سر راه هوائی سنگاپور به سیدنی اهمیت دارد. در جه II از پایگاههای حساس و عمده‌ی متفقین بود.

داروین[1]، **ارزمس** (erazməs dārwin)، ۱۷۳۱–۱۸۰۲، طبیب و شاعر انگلیسی. بیشتر عمر خود را در لیچفیلد به طبابت و پرورش گیاهان گذرانید. در منظومه‌ی طولانی باغ گیاهشناسی (۱۷۸۹–۹۱) دستگاه گیاهشناسی لینه را توصیف کرد. در کتاب زونومیا (۱۷۹۴–۹۶)، موجودات زنده را بر مبانی تکاملی تشریح کرد، و از اینجهت پیشرو نظریات متأخر محسوب است. وی جد چارلز داروین و سر فرانسیس گالتن است.

داروین[1]، **چارلز رابرت** (cārlz rābərt dār-win)، ۱۸۰۹–۸۲، طبیعیدان انگلیسی، متولد شروز-بری؛ نوه‌ی ارزمس داروین. پدرش طبیب بود، و برغایت میل پدر، در ادنبورگ به تحصیل طب پرداخت، ولی باین رشته رغبتی نداشت، و در کیمبریج به تحصیلات دینی پرداخت. شوق وی به تاریخ طبیعی سبب آشنائی او با جان هنزلو[2] (jān henzlō) گردید، که گیاهشناس و زمینشناس بود. در نتیجه‌ی این آشنائی، در مسافرت (۱۸۳۱–۳۶) ر. فیتزروی، بعنوان طبیعیدان رسمی، شرکت کرد، و این امر او را در خط پویش و مشاهده و تحقیق انداخت. حاصل مطالعات وی، نظریه‌ی او در باب تکامل است، که به نظریه‌ی داروین یا

(۱)Darwin (۲)Henslow

داروینیسم معروفست، و داروین آنرا در کتاب اصل اجناس (۱۸۵۹) (یا بنیاد انواع. ← داروینیسم) آورده است. آثار دیگرش نسل آدمی و انتخاب جنسی (بمعنی نر و مادگی) (۱۸۷۱) و تغییر گیاهان و جانوران در اثر اهلی شدن (۱۸۶۷) است.

داروین[1]، سر **چارلز گالتن** (sər cārlz gāltən dārwin)*، ۱۸۸۷-، فیزیکدان انگلیسی؛ نوه‌ی چ. ر. داروین. استاد (۱۹۲۳-۳۶) دانشگاه ادنبورگ و استاد (۱۹۳۶-۳۸) دانشگاه کیمبریج، و در ۱۹۳۸-۴۹ رئیس آزمایشگاه ملی فیزیک بود. کتاب مفهوم جدید ماده (۱۹۳۱) ازوست:

داروین، نظریه‌ی: ← داروینیسم.

داروینیسم[2] (dārvinism) یا **نظریه‌ی داروین** [بنام چ. ر. داروین]، یکی از نظریات معروفی که برای توضیح چگونگی تکامل گیاهان و جانوران، بخصوص در باب سازش آنها با مقتضیات محیط زندگی، بوسیله‌ی داروین (۱۸۰۹-۸۲) عرضه شده است. این نظریه را، بجهت اهمیتی که اصل انتخاب یا انتخاب طبیعی در آن دارد، نظریه‌ی انتخاب طبیعی هم خوانده‌اند. نظریه‌ی داروین نه فقط در زیستشناسی، بلکه در فلسفه و بعضی از رشته‌های دیگر علوم تأثیر و نفوذی عمیق و پابرجا داشته است. داروین در نتیجه‌ی مشاهدات دقیق و مستند فراوان، عقیده به آفرینش جداگانه‌ی هر یک از جنسهای جانوران و گیاهان را که در آن عصر رایج بود مورد تردید قرار داد. در ضمن اینکه وی مشغول تحقیق بود، ا. ر. والاس نظریه‌ای قریب به نظریه‌ی داروین عرضه کرد (۱۸۵۸)، حاکی از اینکه همه‌ی موجودات زنده ناشی از نیای مشترکی هستند. کتاب بزرگ داروین، بنام اصل اجناس (یا اصل انواع یا بنیاد انواع، در صورتی که اصطلاح نوع بآنچه در کتاب حاضر جنس خوانده شده است اطلاق شود و بالعکس. ← رده‌بندی)، در ۱۸۵۹ انتشار یافت.

قبل از داروین، نظریه‌ای برای بیان تغییر موجودات زنده بوسیله‌ی لامارک (۱۷۴۴-۱۸۲۹) عرضه شده بود. لامارک معتقد بود که خصوصیات اکتسابی موروثی هستند، موجودات زنده بعضی خصوصیات ناشی از استفاده یا ترک استفاده از بعضی از اعضا یا قسمتهای بدن را کسب میکنند؛ عضوی که پیوسته مورد استفاده است رشد و تکامل پیدا میکند، و آنکه مورد استفاده نیست ضعیف میشود، و سرانجام از بین میرود؛ از این طریق، پس از چند نسل، جنسی تازه یا تغییریافته پدید میآید. این قانون معروف به قانون استفاده و ترک استفاده است. مثلا، بر طبق این نظریه، زرافه‌ها، که گردن دراز دارند، از حیواناتی دارای گردن کوتاه بوجود آمده‌اند، بدین طریق که زرافه‌های اولیه، بسبب کمیابی علف، ناچار شده‌اند که برای تغذیه به برگ درختان متوسل شوند، و این امر مستلزم این بوده است که گردن خود را بطرف بالا بکشند، ادامه‌ی این کار منجر به تغییر شکل و ساختمان آنها شده است، که از نسلی به نسل بعد انتقال یافته است، و سرانجام زرافه‌های کنونی پدید آمده‌اند. امروزه نظریه‌ی لامارک در باب وراثت اعتباری ندارد؛ و محققین معتقدند که اینکه مثلا حیوان گردن خود را بکشد تا به غذا برسد تأثیری در ژنها که عوامل توارث هستند ندارد. بعلاوه، آوگوست وایسمان (۱۸۳۴-۱۹۱۴) در نتیجه‌ی تجربیات خود-که در چندین نسل، دُم موشهائی را قطع کرد، و در پایان تجربه موشهائی که درازی دم آنها مانند موشهای اولیه بود زاده شدند-نظریه‌ی لامارک را مردود شناخت.

داروین در نتیجه‌ی مشاهدات خود، مانند مالتوس، متوجه شد که (۱) موجودات زنده به تصاعد هندسی تولید مثل میکنند، و معذلک، عده‌ی افراد در هر یک از اجناس کمابیش ثابت است. (۲) از اینجا نتیجه گرفت که افراد هر جنس برای تأمین مأمن و غذا و مسکن با یکدیگر در مبارزه اند (تنازع بقا)؛ در این تنازع، بعضی پیروز میشوند و فرزندانی از خود بجا میگذارند، و برخی از بین میروند. (۳) داروین مشاهده کرد که هیچ دو حیوان یا دو گیاه همانند نیستند، بلکه حتی در افراد هر جنس بسیاری انحرافات وجود دارد. (۴) داروین برای این انحرافات یا اختلافات فردی اهمیت فراوان قائل بود، و میگفت که بعضی از این انحرافات در مبارزه‌ی حیوان یا گیاه برای حفظ بقای خود مددکارند، و آنهائی که دارای انحرافات مساعد هستند برای بقا و تولید مثل مناسبترند (اصل انتخاب طبیعی، یا به تعبیر هربرت سپنسر، بقای اصلح یا انسب). (۵) بسیاری از انحرافات از والدین به اولاد منتقل میشوند، و لهذا از نسلی به نسل دیگر باقی میمانند. در نتیجه، جنس جدیدی تکامل مییابد. توجیه گردن زرافه در نظریه‌ی داروین بدین بیان است که از میان حیواناتی که از برگ درختان تغذیه میکنند آنهائی که گردنشان درازتر است به مقدار بیشتری از برگها دسترس دارند؛ در هنگام کمیابی غذا، همینها هستند که احتمال ادامه‌ی حیات برای آنها بیشتر است؛ فرزندان آنها گردن دراز آنانرا بارث میبرند؛ از بین این فرزندان نیز تعداد بیشتری از آنهائی که گردنشان از سایرین درازتر است باقی میمانند؛ با گذشت زمان، جنسی تازه از حیوانات گردن‌دراز باقی میماند.

داروین هیچگاه انتخاب طبیعی را یگانه عامل تکامل بحساب نیاورده است، و در چاپهای بعد کتاب اصل اجناس بیش از پیش اهمیت عوامل دیگر را-از قبیل تأثیرات موروثی استفاده و ترک استفاده و تأثیرات مستقیم محیط-شناخته است. داروین انتخاب جنسی (بمعنی نر و مادگی) را نیز به نظریه‌ی خود الحاق کرد؛ بزعم وی، انتخاب جانوران نری که در تصاحب ماده‌ها بیشتر از رقبای خود استعداد دارند، یا آنهائی که ماده‌ها را بیشتر از دیگران جلب میکنند (و بالعکس) باید از عوامل مؤثر در تحول تدریجی اجناس و مخصوصاً در کسب و تنوع خصوصیات فرعی جنسی (بمعنی نر و مادگی، مانند شاخ و سایر سلاحهای مختص به جنس نر) ملحوظ شوند. این نظریه را در کتاب نسل آدمی و انتخاب جنسی (۱۸۷۱) آورده است.

در مورد تکامل انسان، باید دانست که انسان یکی از اعضای راسته‌ی **آدم‌نمایان** از حیوانات پستاندار است، و میمونها نیز باین راسته تعلق دارند. انسان یگانه عضو تیره‌ی **هومینیده‌ای** (*Homi-nidae*) از این راسته است، که تنها جنس شناخته‌شده‌ی آن **هومو ساپینس** میباشد (← انسان اولیه). علمای طبیعی معتقدند که انسان و "میمون" از طریق نیای مشترکی به یکدیگر وابسته اند، و این نیای مشترک فرضی را بعمولا "حلقه‌ی مفقوده (یا گمشده)" خوانند.

باید دانست که نظریه‌ی داروین بین آن خصوصیات اکتسابی که از طریق وراثت منتقل نمیشوند و انحرافات موروثی تمیز نگذاشته است. پیشرفتهائی که بعداً در مسئله‌ی توارث حاصل شد، و مخصوصاً مفهوم **موتاسیون**، که چگونگی پیدایش انحرافات را بیان میکند، تغییراتی در نظریه‌ی داروین داده است، و آنرا تکمیل کرده، و این صورت تکمیل‌شده‌ی نظریه‌ی داروین امروزه مقبول عموم محققین است.

داریال[3] (dāriāl) یا **داریل**[4] (dāriel)، تنگی بارتفاع ح ۱٬۷۹۸ متر، ل‌ش جشه گرجستان، در کوههای بزرگتر قفقاز، ش کوه کازبک. رود ترک آنرا قطع میکند. احتمالا در قدیم یگانه معبر قفقاز بوده است، و در ۱۵۰ ق‌م استحکاماتی داشته. راه نظامی تفلیس به ولادی قفقاز در آن ساخته شد (۱۸۱۱-۶۴). این گذرگاه احتمالا همانست که در قدیم تنگه‌ی (یا دروازه‌ی) قفقاز و تنگه‌ی (یا دروازه‌ی) ایبریا خوانده میشد.

داریان (dāriān)، ده (جمع ۱٬۷۷۲ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان دودج و داریان، بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۳۸ کیلومتری ش شیراز.

داریان، ده (جمع ۲٬۴۱۱ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۷ کیلومتری لغ شبستر.

داریل، تنگه، گرجستان، ← داریال.

دارین[5] (dārien)، قسمت شرقی کشور پاناما. امروزه لفظ تنگه‌ی دارین بالاخص بقسمتی از ← تنگه‌ی پاناما واقع بین خلیج دارین (شاخابه‌ی دریای کارائیب بین ش پاناما و لغ کولومبیا) و خلیج سان میگل (شاخابه‌ی خلیج پاناما که از جانب مشرق در جش پاناما ممتد است) اطلاق می‌شود، ولی سابقاً این نام بتمام تنگه‌ی پاناما اطلاق میشد.

دارین، طرح: ← درین، طرح.

داریوش I، شاهنشاه هخامنشی؛ ← داریوش بزرگ.

داریوش II (dāriuše)، شاهنشاه (۴۲۴-۴۰۴ ق‌م) ایران، از سلسله‌ی هخامنشی. پسر نامشروع اردشیر درازدست بود. در مآخذ یونانی، قبل از جلوس بنام اوخوس یا اخس (هر دو oxos) خوانده شده، و بعد از جلوس به نوتوس (notos) [= حرامزاده] ملقب گردیده است. اوخوس ساتراپ هیرکانیا بود، و برادر خود سغدیان را بقتل رسانید، و بنام داریوش به سلطنت نشست. اطلاعاتی که از وقایع زمان وی داریم مختصر است. پاروسالیس را بزنی گرفت، که از او دو پسر-یکی اردشیر II هخامنشی (جانشین داریوش II) و دیگری کوروش کوچک-آورد. داریوش سخت تحت نفوذ زوجه‌ی خود بود. تیسافرن و فرناباذ را مأمور گرفتن خراجهای معوقه‌ی شهرهای یونانی و برانگیختن جنگ با آتن کرد، و آنان برای

(۱)Darwin (۲)Darwinism (۳)Daryal (۴)Dariel (۵)Darien

این منظور با اسپارت متحد شدند. در ۴۰۸ ق‌م پسر خود **کوروش کوچک** را برای اقدام جدی در جنگ به آسیای صغیر اعزام کرد. سومین ← جنگ پلوپونزی در نتیجه‌ی سیاست و پول دولت ایران منجر به پیروزی اسپارت شد. داریوش II همان کس است که در داستانهای ملی ایران بنام داراب یا دارای اکبر معروفست.

داریوش III (dāriuše)، آخرین شاهنشاه (۳۳۶–۳۳۰ ق‌م) هخامنشی. باگواس که اردشیر III و ارشک هخامنشی را بقتل رسانیده بود، یکی از نوادگان داریوش II را، که نامش در مآخذ رومی کودومانوس[1] (kodomannus) آمده است، بسلطنت نشانید. شاه جدید برای اینکه به سرنوشت دیگران دوچار نشود باگواس را بقتل رسانید. در ۳۳۶ ق‌م، فیلیپ II مقدونی به آسیای صغیر لشکر فرستاد، و در بهار ۳۳۴ ق‌م لشکرکشیهای اسکندر مقدونی آغاز شد. سپاهیان ایران در جنگهای **گرانیکوس، ایسوس، و گوگمل** شکست خوردند. داریوش از طریق دروازه‌ی خزر به بیابانهای پارت گریخت، و بوسیله‌ی والی بلخ بنام بسوس بقتل رسید، و سلسله‌ی هخامنشی منقرض گردید. گویند اسکندر جنازه‌ی او را به پرسپولیس فرستاد تا در مقبره‌ی سلاطین ایران دفن شود. داریوش III همانست که در داستانهای ملی ایران دارا یا دارای اصغر خوانده شده است، و احتمالا "داریوش فارسی" مذکور در عهة (نحمیا ۲۲.۱۲) نیز هموست.

داریوش بزرگ (dāriuše bozorg) یا **داریوش I**، ح ۵۵۰–۴۸۶ یا ۴۸۵ ق‌م، شاهنشاه (۵۲۱–۴۸۶ یا ۴۸۵ ق‌م) ایران، از سلسله‌ی هخامنشی؛ پسر ویشتاسب. عمده‌ترین مأخذ تاریخ سلطنت وی کتیبه‌های اوـمخصوصاً کتیبه‌ی بزرگ بیستون‌ـاست. بیاری ۶ تن از نجبای ایران، **گوماتا** را دستگیر و مقتول کرد، و بسلطنت نشست. شورشیان و گردنکشان داخلی را مقهور نمود؛ بین ۵۲۰ و ۵۱۹ ق‌م همه‌ی شورشها فرونشسته بود، و داریوش بر سراسر امپراطوری ایران استیلا داشت. برای جلب قلوب مردم مصر بآن دیار سفر کرد (احتمالا ۵۱۷ ق‌م). در ح ۵۱۲ (یا ۵۱۳) ق‌م، اقدام به جنگ با سکاها کرد. لشکر عظیم ایرانیها از تنگه‌ی بوسفور گذشتند، و تراکیای شرقی را مطیع ساختند، و از دانوب عبور نمودند. هدف این لشکرکشی ظاهراً برقرار کردن امنیت در مرزهای شمالی امپراطوری بود، ولی اجرای آن احتمالا مبنی بر اطلاعات جغرافیائی نادرست بود (حتی اسکندر مقدونی و سران دستگاه وی هندوکش و سیر دریا را نزدیک دریای سیاه میدانستند)، و بهمین جهت، نتیجه‌ای از آن حاصل نشد، و داریوش پس از چند هفته پیشروی در استپهای روسیه ناگزیر بازگشت. در زمان داریوش، هند غربی نیز ضمیمه‌ی ایران شد، ولی چندان اطلاعی از لشکرکشی وی به هند در دست نیست (بر طبق بعضی مآخذ، در ۵۱۳ ق‌م امپراطوری داریوش از ش تا رود سند، و از غ تا تراکیا و مقدونیه بود).

از مهمترین وقایع سلطنت داریوش شورش (ح ۵۰۰ ق‌م) شهرهای یونیا در مقابل حکومت ایران است، که منجر به ← جنگهای مدی گردید، و آغاز آن از جانب یونانیان بود. در لشکرکشی اول، کاری از پیش نرفت؛ در لشکرکشی دوم، ایرانیان در **ماراتون** شکست خوردند (۴۹۰ ق‌م). پیش از اینکه داریوش اقدام به سومین لشکرکشی کند، شورشی در مصر روی داد (۴۸۶ ق‌م)، و توجه داریوش بآن طرف معطوف شد، ولی در (نوامبر؟) ۴۸۶ یا (اکتبر؟) ۴۸۵ ق‌م درگذشت، و پسرش خشیارشای I (از آتوسا) جانشین او شد، و جنگهای مدی را ادامه داد.

داریوش یکی از بزرگترین فرمانروایانی است که از مشرق‌زمین برخاسته‌اند. وی سیاستمدار و سازمان‌دهنده‌ای بزرگ بود، و در سلطنت او بود که امپراطوری هخامنشی استحکام یافت. جنگهای او بمنظور مستحکم کردن مرزهای امپراطوری ایران بود؛ بهمین جهت قفقاز را تحت استیلای ایران درآورد، و با سکاها جنگید. سازمانی که در مملکت برقرار کرد (← هخامنشی، سلسله‌ی) نه فقط تا آخر عهد هخامنشی دوام یافت، بلکه اسکندر مقدونی و سپس اشکانیان آنرا اقتباس کردند. در بسط تجارت و ساختن ابنیه و راهها و پیوستن نواحی کشور به یکدیگر توجه مخصوص داشت. هیئتی را به سرکردگی یکی از مردم کاریا بنام **سکولاکس** به کابل و سند فرستاد، و وی قهذ را از مصب سند تا سوئز پویید. داریوش کانالی از رود نیل به سوئز حفر کرد، و چنانکه از یک کتیبه‌ی هیروگلیفی برمیآید، کشتیهای او از نیل از طریق بحر احمر به ایران رفت و آمد می‌کردند. با کارتاژ نیز ارتباط داشت و سواحل سیسیل و ایتالیا به امر او پوییده شد. هرودوت تأسیس چاپارخانه را از کارهای داریوش شمرده است، و بعضی از مورخین ضرب سکه‌ی طلا را در ایران از زمان او دانسته‌اند.

داریوش در تحبیب قلوب ملل تابع کوشش داشت. یهودیان را رخصت ساختن معبد در اورشلیم اعطا کرد. در مصر نامش در معابدی که در ممفیس بنا کرد آمده است، و بقول هرودوت، در روایات مصری یکی از بزرگترین نیکوکاران و قانونگذاران آن سرزمین شمرده شده. روابطش با یونانیان نیز بر همین اساس بود.

داریوش بناهای تازه‌ای در شوش، بابل، و همدان برافراشت، که شهرت هیچیک بپای تخت جمشید نمیرسد، که مقبره‌ی داریوش در نقش رستم نزدیک آن و دارای کتیبه‌ای از آن شاهنشاه است. مهمترین مأخذ تاریخ سلطنت داریوش کتیبه‌ی بزرگ بیستون است، که یکی از بزرگترین کتیبه‌های سراسر تاریخ میباشد.

داریوش فارسی، در عهة (نحمیا ۲۲.۱۲)، ← داریوش III.

داریوش مدی[2] (یا **مادی**) (medi, mādi)، بروایت عهة، مردی که پس از کشته شدن بلشصر، در ۶۲ سالگی به پادشاهی بابل رسید (دانیال ۳۱.۵؛ ۱.۶). بر مملکت ۱۲۰ والی منصوب کرد، و بر آنها سه وزیر، که یکی از آنها دانیال بود (دانیال ۳۱.۵؛ ۱.۶ ببعد). وی داریوش پسر اخشورش خوانده شده است (دانیال ۱.۹). تطبیق داریوش مادی با فرمانروایان تاریخی مشکل است. معمولا او را با گبریاس، حاکم ماد، تطبیق می‌کنند، که عامل کوروش در تصرف بابل بود.

داز[3]، **چارلز گیتس** (cārlz geyts dāz)، ۱۸۶۵–۱۹۵۱، بانکدار و از رجال کشمة. در ۱۹۲۵–۲۹ معاون رئیس جمهور کشمة بود. ← نقشه‌ی داز برای وصول غرامات جج I از آلمان بنام اوست.

داز[3]، **نقشه‌ی** (یا **طرح**) (dāz)، عنوان طرحی برای وصول غرامات از آلمان پس از جج I (← غرامات جنگ)، که کمیته‌ای بریاست چ. گ. داز آنرا در ۱۹۲۴ به کمیسیون غرامات متفقین تسلیم کرد، و در همان سال مورد قبول آلمان و متفقین قرار گرفت. غرامتی که قرار بود آلمان بپردازد ۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ مارک بود، و چون پرداخت آن به تأخیر افتاده بود، کمیته‌ی مزبور مأمور پیدا کردن راه حلی برای وصول آن شده بود. نقشه‌ی داز مقرر میکرد که متفقین ناحیه‌ی رور را تخلیه کنند، و آلمان در سال اول ۱٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ مارک غرامت بدهد، و در طی چهار سال، پرداخت سالانه‌ی آن تا ۲٬۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ مارک بالا رود. این طرح از سپتامبر ۱۹۲۴ بموقع اجرا گذاشته شد، ولی پس از مدتی معلوم گردید که آلمان توانائی پرداخت این اقساط سالانه‌ی گزاف را ندارد. در نتیجه، طرح یانگ (← یانگ، اوون دی) جانشین طرح داز شد (۱۹۲۹).

داستان زرین[4] (dāstāne zarrin)، نام مجموعه‌ای در شرح احوال قدیسین، که در قرن ۱۳م بتوسط یعقوب وراژینی نوشته شده. این کتاب رواج فراوان داشت، و از همان اوایل از لاتینی به زبانهای دیگر ترجمه شد. از لحاظ فولکلور قرون وسطائی ارزش فراوان دارد.

داستان گل سرخ[5]، فنس لو رومان دو لا روز (lë romāN dë lā roz)، منظومه‌ای بزبان فرانسوی، دارای ۲۲٬۰۰۰ سطر. مشتمل بر دو قسمت است. قسمت اول (۴٬۰۵۸ سطر) در ح ۱۲۳۷ بوسیله‌ی گیوم دو لوریس سروده شده است، و تمثیلی است لطیف و جذاب در باب عشق. قسمت دوم در ۱۲۷۵–۸۰ بوسیله‌ی ژان دو مون سروده شد، و کاملا با قسمت اول متفاوت است؛ لحن طنزآمیز آن ظاهراً نمودار روحیه‌ی بورژوائی قرون وسطی است.

داستانهای پریان: ← پریان، داستانهای.

داستانهای جن و پری: ← پریان، داستانهای.

داستایفسکی[6]، **فیودور میخایلوویچ** (fiodor mixāylovic dāstāyefski)، ۱۸۲۱–۸۱، داستان‌نویس روسی و یکی از بزرگترین نویسندگان اروپا در قرن ۱۹م؛ متـ مسکو. به مدرسه‌ی مهندسی نظامی سن پطرزبورگ فرستاده شد (۱۸۳۷)، و در ضمن تحصیل با شوق فراوان به مطالعه‌ی ادبیات خارجی پرداخت. پس از مرگ (۱۸۴۴) پدرش، از خدمات نظامی روی گردانید، و زندگی خود را وقف ادبیات کرد. اولین داستانش، بنام مردم فقیر (۱۸۴۶؛ ترجمه‌ی فارسی)، مورد تحسین بلینسکی واقع شد. در ۱۸۴۹، بجرم فعالیتهای سیاسی و شرکت در حلقه‌ی هواداران ش. فوریه، بازداشت و محکوم به اعدام گردید؛ اما در دَم مرگ، بفرمان تزار، مجازات او به ۴ سال حبس با اعمال شاقه در

(۱)Codomannus (۲)Darius the Mede (۳)Dawes (۴) (the) Golden Legend (۵) (le) Roman de la Rose (۶)Dostoyevsky

سیبریه و خدمت مادام العمر در ارتش تخفیف یافت. بسبب رنج و مشقت سالهای زندان، به مذهب روی آورد؛ شفقت سرشاری که در آثارش نسبت به نوع بشر دیده میشود تا حدی ناشی از همین رنجها است. حملات صرع که گرفتار آنها بود در همین دوره شدت یافت. در ۱۸۵۷ با بیوه‌ی فرزند داری ازدواج کرد، و این امر تا وفات (۱۸۶۴) زوجه‌اش سربار تنگدستی او بود. در ۱۸۵۹ اجازه‌ی بازگشت به سن پطرزبورگ یافت، و فعالیت ادبی خود را از سر گرفت. با برادرش مجله‌ی زمان را تأسیس کرد. در ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳ به اروپای غربی سفر کرد؛ در سفر دوم (پس از توقیف مجله‌ی زمان) کوشید تا خسارات مالی خود را با قمار جبران کند، اما همیشه بازنده بود. در ۱۸۶۷ با منشی خود ازدواج کرد؛ در نتیجه، سال‌های آخر عمرش بخوشی گذشت، و پربارترین دوره‌ی حیات او بود.

آثار داستایفسکی از لحاظ مهارت وی در تحلیل روانی قهرمانان، همدردی با بیچارگان و شکست‌خوردگان، گفتگوهای دراماتیک و درون‌نگریهای عمیق، و توصیفهای نافذ زندگی قرن ۱۹م روسیه (خاصه زندگی طبقات روشنفکر و انقلابی) ممتاز است. بسیاری از داستانهای وی انعکاسی از تجارب شخصی اوست. در آثار بزرگ وی موضوع اصلی مسئله‌ی آزادی انسان و توجیه خدا و نظم جهانی است. حد اعلای نفوذ وی در ادبیات روسیه بین سالهای ۱۸۹۵ و ۱۹۱۵ بود. در ادبیات فرانسوی، آلمانی، و انگلیسی نیز نفوذ فراوان داشته است.

بعضی دیگر از آثار معروف وی که بفارسی ترجمه شده عبارتست از ابله؛ برادران کارامازوف؛ جنایت و مکافات؛ خاطرات خانه‌ی اموات (۱۸۶۱؛ گزارشی از زندانهای سیبریه در قرن ۱۹م)؛ قمارباز؛ آزردگان؛ یادداشتهای زیرزمینی؛ شبهای روشن؛ نازنین؛ بوبوک؛ و همیشه شوهر.

داسن[1] (dâsən) یا **داسن سیتی** (siti)، شهر (جه ۸۸۱)، غ یوکون، کانادا، بر ملتقای رودهای یوکون و کلانداپک. در ۱۸۹۸ در دوره‌ی هجوم مردم به معادن طلای آلاسکا رونق فراوان داشت، و تا ۱۹۵۱ کرسی یوکون بود.

داش یا **مشدی:** ← لوطی.

داش برون (dâš borun) یا **داشلی برون** (dâšli)، بخش، ل شهرستان گرگان، استان دوم، کنار مرز ایران و ترکمنستان شوروی؛ دارای ۳۴ (؟) آبادی. رود اترک از ل آن میگذرد. ساکنین ترکمن هستند. مرکزش، **داش برون** (جه ۳۱۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۶۰ کیلومتری ل گنبد قابوس است.

داش تپه (dâš tappe) [= تپه‌ی سنگی]، تپه‌ای در ج دریاچه‌ی رضائیه، بمسافت ح ۱۸ کیلومتری لغ میاندوآب، آذربایجان، که از اماکن باستانی است، و بقایای کتیبه‌ی آشوری در آن موجود است.

داشلی برون، بخش؛ ← داش برون.

داشناک: ← ارامنه، مسئله‌ی.

داعی (dā'i) [عربی، = دعوت‌کننده و خواننده (به دین یا طریقه یا نهضتی)، مبلّغ]، جمعش دعاة (do'āt)، عنوانی که گروههائی از مسلمانان (خاصه گروههای شیعه) به مبلغین بزرگ خود میدادند. در دوره‌ی نشر دعوت بنی عباس در خراسان، داعیانی در کار بودند، که ابومسلم خراسانی از آن جمله بوده است و عنوان صاحب الدعوه داشته.

عنوان داعی مخصوصاً در نهضت اسماعیلیه و نهضتهای وابسته بآن اهمیت خاص یافت. داعیان نمایندگان مأذون امام بودند، و در دوره‌ی اعتلای نهضت اسماعیلی سلسله‌مراتبی داشتند، و رئیس آنها عنوان داعی الدعاة (dā'e 'd.do'āt) داشت. بعدها عنوان داعی نزد فرقه‌هائی که از اسماعیلیان فاطمی ناشی شد معانی متفاوت یافت. پس از اینکه نزاریه وارث سازمان اسماعیلیه در قلمرو سلاجقه شدند، داعی عنوان عادی رئیس فرقه گردید، که از زمان حسن صباح در الموت مقام داشت؛ در ۵۵۹ هق، حسن ابن محمد، داعی وقت، خود را امام خواند.

داعی (dā'i)، شهرت **محمد ابن زید حسنی** (zeyde hasani)، فت ۲۸۷ هق، پادشاه (۲۷۰–۲۸۷ هق) سلسله‌ی علویان طبرستان؛ برادر و جانشین داعی کبیر. در جنگ با سامانیان در گرگان بقتل رسید؛ سرش را به بخارا فرستادند، و بدنش را در گرگان بخاک سپردند. از آن پس تا ۱۳ سال طبرستان در قلمرو سامانیان بود.

داعی: ← داعی شیرازی.

داعی الی الحق، از القاب ناصر کبیر.

داعی الی الله: ← داعی شیرازی.

داعی انجدانی (dā'ie anjedāni)، شهرت **مولا محمدمؤمن** (mŏlā mohammad.mo'men)، فت ۱۱۵۵ یا ۱۱۶۶ هق، شاعر ایرانی. از سادات تفرش قم و معاصر آذر بیگدلی بود. بسبک هندی شعر میسرود. در ۹۰ سالگی درگذشت.

داعی شیرازی (dā'ie širāzi)، شهرت **سید نظام الدین محمود،** معروف به **شاه داعی** (šāh dā'i)، ۸۱۰–۸۷۰ هق، شاعر و واعظ و عارف ایرانی. در شیراز میزیست، و هم در آن شهر درگذشت؛ مقبره‌اش زیارتگاه است. بسبب انتساب به داعی صغیر (از علویان طبرستان)، داعی و داعی الی الله (ela 'l.lāh) خوانده میشد. داعی به کرمان رفت، و به شاه نعمت‌الله ولی ارادت ورزید، و در شیراز از اکابر خلفای وی بود. کتب بسیاری در تصوف و عرفان دارد، که مجموع آنها در حدود ۳۷ تألیف است؛ از جمله خیر الزاد، اسوة الکسوة، مرآة الوجود، لطایف راه روشن، نسائم گلشن (در شرح گلشن راز)، شرح مثنوی مولوی، دیباچه‌ی جمال و کمال، و غیره. وی، غیر از اشعار فارسی، که شامل مثنویات سته (sette) [= ششگانه] و دیوان غزلیات و قصاید است، بزبان عربی و لهجه‌ی شیرازی نیز اشعار و ملمعات دارد.

داعی صغیر (dā'ie saqir)، شهرت **حسن ابن قاسم حسنی** (hasani)، فت ۳۱۶ هق، آخرین پادشاه (۳۰۴–۳۱۶ هق) سلسله‌ی علویان طبرستان؛ جانشین ناصر کبیر. بعد از ناصر در طبرستان و گیلان باستقلال سلطنت نمود، و عاقبت در ۳۱۶ هق، در جنگ با اسفار ابن شیرویه هلاک شد، و دولت علویان طبرستان با مرگ او برافتاد.

داعی کبیر (dā'ie kabir)، شهرت **حسن ابن زید علوی حسنی** (zeyde alavie hasani)، [حسن ابن زید ابن محمد ابن اسماعیل علوی حسنی]، فت ۲۷۰ هق، مؤسس دولت علویان طبرستان. نخست در ری میزیست، و چون در سال ۲۵۰ هق بین مردم طبرستان و امیر خراسان اختلاف افتاد، بدعوت مردم طبرستان بآنجا رفت، و مردم بر او گرد آمدند، و بامارت با او بیعت نمودند. وی ساری را گرفت و ری را نیز بتصرف درآورد، و مدت ۲۰ سال سلطنت را همه در جنگ و ستیز بسرآورد، و یکبار نیز از طبرستان رانده شد، و دیگر بار بر آن دست یافت. برادرش محمد ابن زید حسنی، معروف به داعی، جانشین او شد.

داغ (dāq)، تخلص نواب **میرزا خان، ۱۲۴۶–۱۳۲۲** هق، شاعر بزرگ اردو. از مردم دهلی بود. پدرش نواب شمس‌الدین خان بعنوان شرکت در قتل عامل مقیم بریتانیا در دهلی به دار آویخته شد (۱۲۵۱ هق)، و میرزا خان به رامپور رفت، و در آنجا نزد مولوی غیاث‌الدین فارسی آموخت. مدت ۲۲ سال در رامپور در دستگاه دولت خدمت کرد، و سپس رامپور را ترک گفت (۱۳۰۵ هق) و به حیدرآباد دکن رفت. نزد نظام تقرب یافت، و در ۱۳۱۲ هق نظام او را القاب بلبل هندوستان و دبیرالدوله و فصیح‌الملک و غیره اعطا کرد.

از آثار منظومش دواوین گلزار داغ، آفتاب داغ، مهتاب داغ، یادگار داغ، و مثنوی فریاد داغ است. از آثار منثورش انشای داغ، زبان داغ، و بزم داغ را می‌توان نام برد.

داغ یا طاغ، لفظ ترکی، بمعنی کوه، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

داغستان (dāqestān) [= سرزمین کوهها (← داغ)]، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی (۵۰٬۳۰۰ کمه؛ جه ح ۱٬۰۶۳٬۰۰۰)، چ‌ش جمشر اروپائی، بر ساحل غربی دریای خزر؛ کرسی آن مخاچ قلعه. از ل و لغ به ناحیه‌ی گروزنی، از ش به دریای خزر، از ج به آذربایجان شوروی، و از غ به گرجستان محدود است. کوههای قفقاز در طول مرزهای جنوبی و جنوب غربی آن کشیده شده است. سیماهای عمده‌ی داغستان اینست که ۴/۵ آنرا کوههای غیر ممکن الوصول فراگرفته است، و بقیه‌ی آن (قسمت شمالی و سواحل دریای خزر) بیشتر دشتهای شنزار و باطلاقهای شور است. دشت ساحلی بوسیله‌ی تنگه‌ی دربند (← دربند یا باب) به دو قسمت میشود. رودهای عمده‌اش سامور و سولاک است، که هیچیک قابل کشتیرانی نیست. جنگلهایش کوچک است، و اراضی زراعتی آن اندک. شغل عمده‌ی قبایل کوهستانی پرورش احشام است. نهشتهای معدنی (آهن، نفت، جیوه، و گوگرد) فراوان دارد، ولی کاملا مورد استفاده واقع نشده است.

سکنه‌ی داغستان از ۳۰ ملیت مختلف تشکیل یافته است؛ بیشتر سکنه‌ی آن مسلمان (اکثریت با لزگیها) اند. اقلیت غیر مسلمان مشتمل بر مهاجرین روسی، اوکرائینی، و یهودی است. یکی از بزرگترین مشکلات داغستان مسئله‌ی تعدد السنه و قبایل بوده است، و کوشش هر قبیله برای حفظ فردیت خود؛ و در حقیقت تا پیش از استیلای روسیه، هیچ فاتح خارجی نتوانسته بود سرزمین داغستان را برای مدت مدیدی تحت [illegible] دارد.

(1)Dawson City

تاریخ

در ایام باستانی، قسمت جنوبی دشت ساحلی تا دربند جزء آلبانیا بود؛ در ل این ناحیه، احتمالا در کوهستانها، قبایل کوچک چندی می‌زیستند. در قرن ۴م ب‌م، رومیان و سپس ایرانیها گرفتار دفاع از تنگه‌ی دربند در مقابل مردم چادرنشین این ناحیه بودند. احتمالا در قرون ۴م و ۵م مسیحیت در آلبانیا و سپس در قبایل دشت و کوهستانهای داغستان انتشار یافت. بعلاوه، اوضاع زمان فتوحات مسلمانان حاکی از نفوذ تمدن ساسانی (و شاید مزداپرستی) در این نواحی است، چنانکه در آن زمان، امرای بعضی از نواحی اسامی ایرانی داشتند، مانند ناحیه‌ی طبرسران (tabarsarān)، در غ دربند، که حکمرانانش عنوان طبرسران شاه داشتند، و زرهگران (بمناسبت شهرتشان در اسلحه‌سازی) که در طبرسران میزیستند.

با وجود فتوحات عرب در داغستان شمالی مخصوصاً در خلافت (۱۰۵–۱۲۵ هق) هشام ابن عبدالملک، شهر دربند، مانند دوره‌ی ساسانیان، شهر مرزی محسوب میشد. رواج اسلام در داغستان به کندی صورت گرفت. فتوحات تیموریان، و اشغال (۸۶۵–1015) داغستان بوسیله‌ی ترکان عثمانی بر انتشار اسلام افزود. در قرون ۹م–10م هق، داغستان منقسم به سه امیرنشین بزرگ بود، که امرای آنها عناوین شمخال (šamxāl)، اوسمی (usmi)، و معصوم داشتند، و قلمرو آنها بترتیب به شمخالات، اوسمیات، و معصومات معروف بود.

از قرن ۱۶م ببعد، روسها و ترکان عثمانی به داغستان چشم طمع دوختند، و این سرزمین بین دولتهای ایران و روس و عثمانی متنازع فیه گردید. در ۱۰۱۵ هق (۱۶۰۶ ب‌م)، شاه عباس I صفوی آنرا تحت حمایت ایران بازآورد. در دوره‌ی انحطاط صفویه، پطر کبیر موضوع کشته شدن ۳۰۰ تاجر روسی را در شماخی بهانه‌ی مداخله در داغستان قرار داد. وی لشکر به جنگ ایران فرستاد، و در ۱۱۳۵ هق (۱۷۲۲) دربند را اشغال نمود. کمی بعد سایر ایالات ساحل غربی دریای خزر باطاعت روسیه درآمدند، و بموجب پیمان ۱۱۳۷ هق (۱۷۲۴) بین روسیه و عثمانی در باب تقسیم ولایات ایران، دربار قسطنطنیه استیلای روسیه را بر نواحی متصرفیش شناخت. پس از اینکه نادر شاه وحدت ایران را تأمین کرد، روسها ناچار بر طبق پیمان ۱۷۳۲ همه‌ی نواحی واقع در ج رود کورا را، و بموجب پیمان ۱۷۳۵ (۱۱۴۷ هق) دربند و باکو و غیره را، به ایران بازدادند. پس از قتل (۱۱۶۰ هق، مطابق ۱۷۴۷ ب‌م) نادر، دولت روسیه دگر بار باین نواحی دست‌اندازی کرد، با تأسیس (۱۷۸۵) حکومت قفقاز، استیلای خود را بر آنها مستقر نمود. کوشش سلاطین قاجار برای باز گرفتن داغستان بجائی نرسید، و سرانجام بموجب ← عهدنامه‌ی گلستان این ناحیه از دست ایران خارج شد.

مقاومت امرای محلی با استیلای روسیه ادامه یافت. در ۱۸۱۸ همه‌ی امرای محلی جز شمخال وقت بر ضد روسیه قیام کردند، ولی یرمولوف آنانرا مغلوب نمود. عنوان اوسمی در ۱۸۱۹ و عنوان معصوم در ۱۸۲۸ منسوخ شد. از اواخر قرن ۱۸م، پیروان فرقه‌ی نقشبندیه در داغستان نفوذ یافته بودند. در ح ۱۸۳۰، بزرگان فرقه دست به جهاد با "کفار" زدند. پس از کشته شدن (۱۲۴۸ هق، مطابق ۱۸۳۲ ب‌م) قاضی ملا، حمزه بک (فت ۱۲۵۰ هق، مطابق ۱۸۳۴ ب‌م) و سپس شیخ شامل رهبری جهاد را بدست گرفت. با سقوط (۱۲۷۶ هق، مطابق ۱۸۵۹ ب‌م) شامل، استقرار روسها قطعی شد؛ در ۱۸۶۵ شمخال وقت خلع شد، و این عنوان هم از بین رفت. پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، داغستان خود را جمهوری مستقل اعلام کرد، و در ۱۹۱۷–۲۰ میدان جنگهای خونین بسیار سخت بود، و احتمالا بیش از هر قسمت دیگر روسیه آسیب دید. سرانجام رژیم شوروی برقرار شد (پائیز ۱۹۲۰)، و در نوامبر همان سال جنبش داغستان تشکیل گردید.

دافنه[1] (dāfne)، در اساطیر یونان، یکی از پریان که آپولون عاشقش بود. چون آپولون وی را تعقیب میکرد بر حسب تقاضای خودش بدرخت غاری تبدیل شد.

دافنیس[2] (dāfnis)، در افسانه‌های ادبی یونان، چوپانی از اهل سیسیل؛ پسر هرمس. یکی از پریان عاشق او شد، و چون دافنیس عشق او را اجابت نکرد، و یا بسبب بیوفائی، پری وی را کور کرد. از آن پس، برای تسلی خاطر، با نی چوپانی خود نغمات غمانگیز میسرود، و از اینجا ملودی شبانی پیدایش یافت.

دافنیس[3] **و خلوئه**[4] (dāfnis, xeloe)، داستان شبانی عاشقانه‌ی زیبائی بزبان یونانی، منسوب به نویسنده‌ای بنام لونگوس (longus)، که احتمالا در قرن ۳م میزیسته است. در قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م در فرانسه و انگلستان بسیار مورد پسند مردم بود.

داقیوس: ← اصحاب کهف.

داکا (dākā)، شهر (جه ح 550‘000)، کرسی (از سال ۱۹۴۷) پاکستان شرقی، بر یکی از شاخه‌های رود دهلشوری (dhaleśvari). بر طبق قانون اساسی پاکستان (۱۹۶۲)، داکا دومین پایتخت پاکستان است. در مرکز وسیعترین نواحی ژوت‌خیز جهان قرار دارد، و مرکز حیاتی صنعتی و تجارتی پاکستان شرقی است. صنعت عمده‌ی آن آمودن ژوت است؛ داد و ستد محصولات کشاورزی دارد؛ از مصنوعات دیگرش وسایل برقی، منسوجات، مواد شیمیائی، و ملیله‌دوزی طلا و نقره است. دانشگاه داکا در ۱۹۲۱ تأسیس شد.

در سلطنت جهانگیر، بنام جهانگیرنگر (jahāngirnagar)، پایتخت بنگال شد (۱۶۰۸، = 1017 هق)، و توسعه یافت، و به باغها و کاخها و مساجد و بازارها مزین گشت. داکا تا ۱۷۰۶ (۱۱۱۸ هق) تقریباً پیوسته کرسی بنگال بود، و در این تاریخ کرسی به مرشدآباد انتقال یافت، ولی اهمیت داکا محفوظ ماند. در ۱۹۰۵–۱۲ کرسی ایالت بنگال شرقی و آسام بود. در اواخر قرن ۱۹م بریتانیائیها صنعت موسلین آنرا که شهرت جهانی داشت نابود کردند.

کاخ برا کترا (barā katrā) (۱۶۴۴) و قلعه‌ی لعل باغ (۱۶۷۸) حاکی از شکوه شهر در دوره‌ی حکومت تیموریان است. مساجد زیبای متعدد دارد. از آثار دیگرش مقبره‌ی زیبای بی‌بی پری (از زنان محمد اعظم، پسر اورنگ‌زیب) است.

داکار[5] (dākār)، شهر (جه ح 231‘000)، پایتخت جمهوری سنگال، واقع در افریقای غربی، کنار قطا و بر شبه جزیره‌ی راس الاخضر. غربیترین نقطه‌ی افریقا است. تقریباً بیک فاصله از اروپا و امریکای جنوبی قرار دارد. از مراکز بین‌المللی هواپیمائی و کشتیرانی است. بندرگاهش از بهترین بندرگاههای افریقا بر قطا است، و تسهیلات جدید بندری دارد. با راه آهن به داخله‌ی سنگال مرتبط میباشد. صنایع محلی عمدةً منحصر به صنایع دستی است. صادرات عمده‌اش پسته‌ی زمینی و فراورده‌های حیوانی است. بندر داکار در ۱۸۵۷ تأسیس شد؛ در ۱۹۰۲ کرسی افریقای غربی فرانسه گردید؛ در ۱۹۵۸ پایتخت سنگال شد.

داکوتای جنوبی[6] (dākotāye)، ۴۰مین ایالت (۱۹۹‘۵۵۰ کمه؛ جه ح 680‘514)، ل قسمت مرکزی کشمة؛ کرسی آن پیر و بزرگترین شهرش سو فالز. رود میسوری آن را بدو بخش تقسیم میکند. محصولاتش گندم و جو است. طلا و نقره استخراج میشود. کشف معادن طلا باعث هجوم مهاجران بسیار باین ناحیه شد (۱۸۷۰–۷۹). در ۱۸۸۹ عنوان ایالت یافت.

داکوتای شمالی[7]، ۳۹مین ایالت (183‘022 کمه؛ جه ح 632‘446)، ل کشمة مرکزی؛ کرسی آن بیزمارک و از شهرهای دیگرش فارگو و گرند فورکس. از ش به رود سرخ محدود است. رود میسوری از آن میگذرد. محصول کشاورزی عمده‌ی آن گندم است؛ گله‌داری و تهیه‌ی لبنیات نیز رونق دارد. پویش آن در ۱۷۳۸ آغاز گشت. در ۱۸۸۹ عنوان ایالت یافت.

داکیا[8] (dākiā)، نام باستانی ناحیه‌ای در اروپای مرکزی، تقریباً مطابق ترانسیلوانی و رومانی حالیه. پیش از ظهور مسیح مردمی در آن می‌زیستند، که یونانیان آنها را گتای (getāy) و رومیان داکی (dāki) میخواندند، و دارای فرهنگ مادی مترقی و سازمان قبیله‌ای بودند. در دوره‌ی دومیتیانوس به امپراطوری روم حمله بردند، و وی سرانجام با دادن خراج بآنان آرامشان کرد (۹۰ ب‌م). ترایانوس داکیا را تصرف کرده تعداد کثیری مهاجرنشین در آن تأسیس نمود (۱۰۵ ب‌م)، و داکیا از ایالات رومی شد. آورلیانوس، بسبب هجوم گوتها، ناچار مهاجرین را فراخواند.

داگر[9]**، لوئی ژاک مانده** lui jāk māNde) (dāger)، ۱۷۸۷–۱۸۵۱، نقاش منظره‌ساز و مخترع فرانسوی. در ۱۸۲۲، باتفاق بوتون (butoN) نام، دیوراما را اختراع کرد. در ۱۸۲۹ نیپس، که موفق به ثابت کردن تصاویر شده بود، به همکاری با او رضا داد. و پس از وفات (۱۸۳۳) نیپس، به تنهائی تحقیق در موضوع عکاسی را ادامه داد؛ در ۱۸۳۵ به تأثیر بخار جیوه بر پودور نقره پی برد؛ سرانجام موفق به اختراع طریقه‌ی داگرلوتیپ گردید (۱۸۳۸).

(۱)Daphne (۲)Daphnis (۳)Daphnis (۴)Chloë (۵)Dakar (۶)South Dakota (۷)North Dakota (۸)Dacia (۹)Daguerre

داگر ئوتیپ[1] (dāgereotip)، طریقه‌ای در عکاسی، که بوسیله‌ی ل. ژ. م. داگر، با همکاری نیپس، اختراع شد (۱۸۳۸)؛ و نیز عکسی که باین طریق گرفته شود. طرز عمل چنین بود که صفحه‌ی مسی نقره‌اندود و صیقلی‌شده‌ای را تحت تأثیر بخار ید قرار میدادند، تا بر آن یودور نقره، که نسبت به نور حساس است، تشکیل شود. سپس صفحه را مدت نسبةً درازی در اطاق تاریک، مقابل منظره‌ای که مقصود عکسبرداری از آن بود، می‌گذاشتند. برای ظاهر کردن تصویر، آن را در مجاورت بخار جیوه قرار میدادند؛ تصویر را با هیپوسولفیت ثابت میکردند. داگرئوتیپ تصویری مثبت است، و بر خلاف شیشه‌ی عکاسی، نمیتوان از آن نسخه‌های دیگر بدست آورد.

داگر بنک: ← دریای شمال.

داگلس[2] (dāgləs)، خاندان اشرافی اسکاتلندی که نامش از اواخر قرن ۱۲م در تاریخ آمده است، و صاحب املاک وسیعی در ناحیه‌ی لنکشر (نزدیک مرز انگلستان و اسکاتلند) بوده. سر ویلیام آو داگلس (فد ۱۲۹۸) نخستین کس از اعضای این خاندان بود که لقب لرد آو داگلس داشت، و فرزندش سر جیمز داگلس نیز همین لقب را داشت. دو شاخه‌ی اصلی این خاندان یکی ارلهای داگلس و دیگری ارلهای انگس بودند (برای اعضای معتبر خاندان داگلس به مقالات آتیه رجوع کنید). لقب ارل آو داگلس اول بار در ۱۳۵۸ به ویلیام داگلس (۱۳۲۷؟–۱۳۸۴) اعطا گردید، و لقب ارل آو انگس نخست ظاهراً در سال ۱۳۸۹ به فرزند نامشروع او جورج داگلس اعطا شد. سرانجام، عناوین داگلس و انگس در عنوان همیلتن (← همیلتن، خاندان) مستهلک شد.

شاخه‌ی اول (ارلهای داگلس) با جیمز داگلس (نهمین ارل آو داگلس. فد ۱۴۸۸) برافتاد، و عنوان داگلس تا ۱۶۳۳ منسوخ ماند. شاخه‌ی دوم (ارلهای انگس) بعد از مرگ آ. داگلس (هشتمین ارل آو انگس) ادامه یافت. در ۱۶۳۳ چارلز I لقب مارکوئس آو داگلس به ویلیام داگلس (یازدهمین ارل آو انگس) اعطا کرد. پسر این ویلیام، نامش ویلیام داگلس (۱۶۳۵–۹۴)، در ۱۶۶۰ سومین دیوک آو همیلتن شد. نوه‌ی او، آرچیبالد داگلس (۱۶۹۴–۱۷۶۱)، در ۱۷۰۳ به عنوان دیوک آو داگلس نائل گردید، ولی بی‌فرزند درگذشت، و عنوان دیوکی از بین رفت، و عناوین مارکوئس آو داگلس و ارل آو انگس او به هفتمین دیوک خاندان همیلتن منتقل گردید. نیز ← همیلتن، خاندان.

داگلس[2]، **آرچیبالد** (ārcibāld dāgləs)، ملقب به (سومین) **ارل آو داگلس** (ërl āv*)، ۱۳۲۸؟–۱۴۰۰؟، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان **داگلس**؛ پسر نامشروع سر جیمز داگلس. پس از مرگ جیمز داگلس (دومین ارل آو داگلس)، اراضی و عنوان خاندان را بارث برد. بر وسعت قلمرو خود افزود. بهنگام مرگ وی خاندان داگلس مقتدرترین خاندانهای اشرافی اسکاتلند بود.

داگلس[2]، **آرچیبالد**، ملقب به (چهارمین) **ارل آو داگلس**، ۱۳۶۹؟–۱۴۲۴، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان **داگلس**؛ پسر ارشد آ. داگلس (سومین ارل). دختر رابرت III را بزنی گرفت (۱۳۹۰). در هجوم (۱۴۰۱) انگلستان به اسکاتلند با سپاهیان هنری IV جنگید. بعداً اسیر هنری شد، و با فدیه آزاد گردید (۱۴۰۸). از ۱۴۱۲ تا ۱۴۲۲ سرگرم جنگهای مرزی با انگلستان بود. شارل VII فرانسه را بر ضد انگلستان یاری کرد، و در جنگ کشته شد.

داگلس[2]، **آرچیبالد** (ārcibāld dāgləs)، ملقب به (پنجمین) **ارل آو داگلس** (ërl āv*)، ۱۳۹۱؟–۱۴۳۹، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان **داگلس**؛ پسر T. داگلس (چهارمین ارل آو داگلس). جیمز I که از قدرت خاندان داگلس بیمناک و به وفاداری داگلس مظنون بود دو بار او را حبس کرد. در خردسالی جیمز II مقتدرترین رجال اسکاتلند بود.

داگلس[2]، **آرچیبالد**، ملقب به (پنجمین) **ارل آو انگس** (ërl āv angəs*)، ۱۴۴۹؟–۱۵۱۴، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان **داگلس**؛ پسر جورج داگلس (چهارمین ارل آو انگس). در شورش (۱۴۸۷–۸۸) اشراف اسکاتلند بر ضد جیمز III شرکت داشت. با ادوارد IV انگلستان و ا. استوارت (دیوک آو آلبنی) بر ضد جیمز III توطئه کرد، ولی بعداً از جمع توطئه‌گران خارج شد. در دوره‌ی جیمز IV مقامی شامخ داشت.

داگلس[2]، **آرچیبالد**، ملقب به (ششمین) **ارل آو انگس**، ۱۴۸۹؟–۱۵۵۷، از اشراف اسکاتلند، از خاندان **داگلس**؛ نوه‌ی آ. داگلس (پنجمین ارل آو انگس). در ۱۵۱۴ با **مارگریت تودور** (خواهر هنری VIII انگلستان و زوجه‌ی بیوه‌ی جیمز IV اسکاتلند) وصلت کرد. یکی از کسانی بود که جان استوارت (دیوک آو آلبنی) را به نیابت سلطنت اسکاتلند اعلام کردند (۱۵۱۵). سپس کشمکش بین انگس و آلبنی بر سر سرپرستی جیمز V، شاه جوان، آغاز شد، و مارگریت ابتدا طرف شوهر و سپس جانب آلبنی را گرفت. در ۱۵۲۸ مارگریت ازو طلاق گرفت، و انگس که بسبب اتحاد با هنری VIII انگلستان اراضی خود را از دست داده بود به انگلستان رفت. پس از مرگ (۱۵۴۲) جیمز، به اسکاتلند بازگشت، و بخدمت ماری استوارت پیوست، و با انگلستان جنگید. از بستگانش، دیوید داگلس، هفتمین ارل آو انگس است، و برادر این دیوید چهارمین ارل آو مورتن میباشد.

داگلس[2]، **آرچیبالد**، ملقب به (هشتمین) **ارل آو انگس**، (پنجمین) **ارل آو مورتن** (mortən)، ۱۵۵۵–۸۸، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان **داگلس**؛ از اعقاب آ. داگلس (ششمین ارل آو انگس) و از بستگان چهارمین ارل آو مورتن. در سالهای ۱۵۷۳–۷۸ که مورتن نایب‌السلطنه بود، انگس مناصب مهم داشت. پس از سقوط مورتن، انگس متهم به خیانت شد، و به انگلستان گریخت، ولی در ۱۵۸۲ بازگشت، و جیمز VI او را بخشید. وی از پیروان پرحرارت آیین پرسبیتری بود، و با جیمز استوارت (ارل آو ارن) سخت مخالفت داشت، و سرانجام باعث سقوط او گردید.

داگلس[2]، **جورج** (jorj dāgləs)، ملقب به (اولین) **ارل آو انگس**، ۱۳۸۰؟–۱۴۰۳، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان **داگلس**؛ پسر نامشروع و. داگلس (اولین ارل آو داگلس). بموجب فرمان رابرت II (شاه اسکاتلند) لقب ارل آو انگس یافت (۱۳۸۹). از اعقاب او **جورج داگلس**، ملقب به (چهارمین) **ارل آو انگس**، ح ۱۴۱۲–۱۴۶۲، جیمز II اسکاتلند را در سرکوبی جیمز داگلس (نهمین ارل آو داگلس) یاری کرد. شاه املاک وسیعی باو اعطا نمود. پسرش، آ. داگلس، پنجمین ارل آو انگس گردید.

داگلس[2]، **جیمز** (jeymz dāgləs)، ملقب به (دومین) **ارل آو داگلس** (ërl āv*)، و دومین **ارل آو مار**، ۱۳۵۸؟–۱۳۸۸، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان داگلس؛ پسر و. داگلس (اولین ارل آو داگلس). دختر رابرت II اسکاتلند را بزنی گرفت (۱۳۷۳). در نبرد آتربرن (ātər-bərn) (دهکده‌ای نزدیک مرز اسکاتلند و انگلستان) مقتول شد، ولی سپاهیانش پیروز شدند، و سر هنری پرسی (هاتسپر) را اسیر کردند. پس از مرگ وی، املاک و عنوان مار را خواهرش بارث برد، و املاک و عنوان داگلس به آ. داگلس (سومین ارل آو داگلس) رسید.

داگلس[2]، **جیمز**، ملقب به (هفتمین) **ارل آو داگلس**، ۱۳۷۱؟–۱۴۴۳، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان داگلس؛ پسر آ. داگلس (سومین ارل آو داگلس).

داگلس[2]، **جیمز**، ملقب به (نهمین) **ارل آو داگلس**، ۱۴۲۶–۱۴۸۸، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان **داگلس**. بخونخواهی برادرش و. داگلس (هشتمین ارل آو داگلس) برخاست، ولی جیمز II بیاری ج. داگلس (چهارمین ارل آو انگس) او را مغلوب کرد. در زندان درگذشت. با مرگ او شاخه‌ی اول خاندان داگلس (ارلهای داگلس) منقرض شد، و قدرت خاندان به شاخه‌ی ارلهای انگس منتقل گردید. ← داگلس، خاندان.

داگلس[2]، **سر جیمز** (sər jeymz dāgləs*)، ملقب به **لرد آو داگلس** (lord āv*)، معروف به **داگلس سیاه و داگلس خوب**، ۱۲۸۶؟–۱۳۳۰، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان **داگلس**؛ پسر ارشد ← سر ویلیام آو داگلس. در مبارزاتی که با ادوارد I انگلستان داشت املاک خود را از دست داد، و در نواحی مرزی اسکاتلند و انگلستان به تاخت و تاز پرداخت، و انگلیسها را در آن نواحی دوچار وحشت و هراس کرد، و حتی دو بار قلعه‌ی خود را آتش زد تا پادگان انگلیسی آنرا نابود کند. در ۱۳۰۶ به رابرت I اسکاتلند پیوست، و در نبرد بنکبرن (۱۳۱۴) فرمانده جناح چپ سپاه اسکاتلند بود. پس از مرگ رابرت، بر حسب وصیت وی، با قلب او عازم فلسطین شد تا آنرا در آنجا دفن کند، ولی در اسپانیا در جنگ با مسلمانان کشته شد.

داگلس[2]، **ستیون آرنلد** (stivən ārnəld dāgləs)، ۱۸۱۳–۶۱، سیاستمدار معروف امریکائی از حزب دموکرات. نماینده‌ی مجلس و سناتور بود. "حاکمیت مردم" را راه حل مسئله‌ی برده‌داری میدانست، و بر سر این مسئله با لینکلن مشاجراتی داشت (۱۸۵۸). معذلک، در جنگ داخلی، بخاطر حفظ اتحادیه، نیروی خود را بطرفداری دولت لینکلن مصروف کرد.

داگلس[2]، **کلیفرد هیو** (klifərd hiu dāgləs)، ۱۸۷۹–۱۹۵۲، مهندس انگلیسی و عالم اقتصاد اجتماعی؛ موجد نظریه‌ی اعتبار اجتماعی.

---

(۱) daguerreotype (۲) Douglas

داگلس[1]، گاوین (gāwin dāgləs)، ۱۴۷۴؟–۱۵۲۲، شاعر و کشیش اسکاتلندی، پسر آ. داگلس (پنجمین ارل آو انگس). از شعرای عمده‌ی مکتب چاسر است. از آثارش کاخ افتخار و ترجمه‌ی انئید (← انه) است.

داگلس[1]، ویلیام (wilyām dāgləs)، ملقب به (اولین) **ارل آو داگلس** (ërl āv*) و (اولین) **ارل آو مار**، ۱۳۲۷؟–۱۳۸۴، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان داگلس. از بستگان سر جیمز داگلس بود، و در فرانسه تربیت نظامی یافت. در ح ۱۳۴۸ به اسکاتلند بازگشت، و املاک اجداد خود را از انگلیسها گرفت. تاخت و تازهای مرزی بسیار کرد. دیوید II او را لقب ارل آو داگلس داد (۱۳۵۸). پس از مرگ برادرزنش، املاک وی و لقب ارل آو مار را بارث برد (۱۳۷۴). فرزند نامشروعش، جورج داگلس، اولین ارل آو انگس شد.

داگلس[1]، ویلیام، ملقب به (ششمین) **ارل آو داگلس**، ۱۴۲۳؟–۱۴۴۰، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان داگلس؛ پسر ارشد آ. داگلس (پنجمین ارل آو داگلس). مدعی سلطنت اسکاتلند بود. با برادرش در مجلس ضیافتی که جیمز II در ادنبورگ منعقد کرده بود دستگیر و کمی بعد اعدام شدند. املاک او تجزیه شد، و قدرت خاندان داگلس موقتاً درهم شکست. ارل‌نشین داگلس و لقب ارل آو داگلس به ج. داگلس، پسر آ. داگلس (سومین ارل آو داگلس) منتقل گردید.

داگلس[1]، ویلیام، ملقب به (هشمین) **ارل آو داگلس**، ۱۴۲۵؟–۱۴۵۲، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان داگلس؛ پسر ج. داگلس (هفتمین ارل آو داگلس). بر ضد جیمز II اسکاتلند توطئه کرد. جیمز بخدعه او را دستگیر و اعدام نمود.

داگلس[1]، سر ویلیام آو (sər wilyām āv* dāgləs)، معروف به **لرد آو داگلس** (lord* āv)، مشهور به **جسور**، ف ۱۲۹۸، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان داگلس. اولین کس ازین خاندان است که لقب لرد آو داگلس یافت. در راه استقلال اسکاتلند کوشید. در ۱۲۹۷ به سر و. والاس پیوست، ولی دستگیر شد، و در برج لندن درگذشت. سر ج. داگلس (لرد آو داگلس) پسرش بود.

داگلس آو لاخلیون[2]، سر ویلیام (sər wilyām* dāgləs āv lāxlivən)، ملقب به (ششمین یا هفتمین) **ارل آو مورتن** (ërl āv mortən*)، ف ۱۶۰۶، درباری و سپاهی اسکاتلندی. در قتل ریتسیو دست داشت (۱۵۶۶). زندانبان ماری استوارت بود (۱۵۶۷). در ۱۵۸۸ لقب ارل آو مورتن یافت.

داگو [بجای د/آگو]؛ ← آگو، گنس د/.

داگوبر I[3] (dāgobere)، ح ۶۰۲–ح ۶۳۹، شاه (۶۲۹؟–۶۳۹) فرانکها از سلسله‌ی مروونژیان؛ پسر کلوتر II. در دوره‌ی او قلمرو فرانکها توسعه یافت. شاهان مروونژیان که بعد ازو آمدند از سلطنت جز اسمی نداشتند، و در زمان آنان قدرت در دست خاوندان بزرگ بود.

داگون، خدای فلسطینیان؛ ← داجون.

داگ هامرشولد، سیاستمدار سوئدی؛ ← هامرشولد، داگ.

دالائی (dālā'i)، دهستان، شهرستان خمین، استان ششم؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی.

دالائی لاما[4] (dālāi lāmā) یا **دالای لاما** (dā-lāy)، لامای بزرگ، که رئیس راهبان لامائی، و مقرش در لهاسا است، و قلمرو دینی او، علاوه بر تبت، در مغولستان، قسمتی از چین، و بهوتان و سیکیم ممتد است، و مدتی نیز فرمانروای دنیائی تبت بوده است. تبتیها او را تجسد یا تجلّی آولوکیتشوره (āvalokiteśvara) میدانند، که از خدایان آیین مهایانه (← بودا، آیین) است. بزعم آنان، سلسله‌ی تجسدات آولوکیتشوره انقطاع‌ناپذیر است، و لهذا درست در لحظه‌ی قطع حیات هر دالائی لاما جانشینش متولد میشود. بهمین جهت، پس از مرگ یک دالائی لاما، سخت به جستجوی طفلی میپردازند که در لحظه‌ی قطع حیات اولی به دنیا آمده باشد. این جستجو اغلب مدتی طول میکشد، و در دوره‌ی فترت و هم در دوران خردسالی دالائی لامای جدید، شورائی از راهبان امور مربوط را اداره میکند.

تجسد نخستین دالائی لاما کمی بعد از ۱۴۷۴ کشف شد. تا کنون تعداد تجسدات به ۱۴ رسیده است. بزرگترین دالائی لاماها پنجمین آنها بوده است، که در ۱۶۱۷–۸۲ میزیسته است، و یکی از خانهای مغول فرمانروائی دینی و دنیائی تبت را باو بخشید. وی سیاستمداری زبردست ولی بی‌بند و بار بود، و در دوره‌ی او قدرت دنیائی فرقه‌ی زرد-کلاهان (← لاماپرستی) استقرار قطعی یافت. ساختمان کاخ مقر دالائی لاما در لهاسا از زمان وی آغاز شد. چهاردهمین دالائی لاما (۱۹۳۵–) در ۱۹۴۰ در لهاسا بتخت نشست، ولی تا چند سال قدرت در دست شورای نیابت بود، و در ۱۹۵۰خود قدرت را بدست گرفت. در همین سال، چین کمونیست تبت را تصرف کرد. در شورش ۱۹۵۹ مردم تبت، دالائی لاما به هند گریخت (آوریل ۱۹۵۹)، و پانچن لاما جانشین او شد.

دالادیه[5]، ادوار (eduār dālādie)، ۱۸۸۴–، سیاستمدار (رادیکال سوسیالیست) فرانسوی، نخست-وزیر (۱۹۳۳، ۱۹۳۳–۳۴، ۱۹۳۸–۴۰) و وزیر جنگ (۱۹۳۶–۴۰) فرانسه. در ۱۹۳۴ بر سر قضیه‌ی ستاویسکی از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد. در ۱۹۳۸ نخست‌وزیر حکومت ائتلافی جبهه‌ی مردم شد؛ ← پیمان مونیخ را امضا کرد (۱۹۳۸). دولت ویشی او را محبوس نمود (۱۹۴۰)، در دادگاه ریوم محاکمه شد (۱۹۴۲)، و آلمانها او را محبوس کردند. در ۱۹۴۵ در اثر یش از زندان آزاد شد.

دالارنا[6] (dālārnā) یا **دالکارلیا[7]** (dālekārliā)، ایالت تاریخی سوئد مرکزی، تقریباً مطابق ولایت **کوپاربرگ**. در ۱۵۲۱ روستائیان دالارنا به سرکردگی **گوستاو I** سوئد را از زیر فرمان دانمارک بیرون آوردند. لباسهای قدیمی دهقانی و صنایع خانگی آن هنوز باقیست.

د/آلامبر[8] یا **دالامبر** (هر دو dālāMber)، نام کاملش **ژان لو رون د/آلامبر** (jāN lë roN)، ۱۷۱۷–۸۳، ریاضیدان و فیلسوف فرانسوی. فرزند نامشروع یک افسر فرانسوی از خواهر یکی از کاردینالها بود، و در یکی از شبهای زمستان زاندارمی او را، که نوزاد بود، نزدیک کلیسائی در پاریس یافت. د/آلامبر به خانواده‌ی فقیری سپرده شد. در آغاز به تحصیل حقوق و سپس به طب پرداخت، و سرانجام عمر خود را صرف ریاضیات کرد. در رشته‌های مختلف ریاضیات آثاری دارد، ولی اثر معروفش کتابی در دینامیک (۱۷۴۳) است. در ۱۷۴۱ عضو آکادمی علوم و در ۱۷۵۴ عضو آکادمی فرانسه شد. در تنظیم دایرةالمعارف دستیار دیدرو بود، و علاوه بر مقالات بسیار، دیباچه‌ی معروف آنرا نوشت (۱۷۵۱). دالامبر در حیات فکری عصر خود تأثیری عظیم داشت. **اصل دالامبر** اصلی است در دینامیک، که نخست در کتاب دینامیک دالامبر آمده است، و مضمونش اینست که سومین قانون نیوتن در باب حرکت در مورد قوای وارد بر اجسامی که بکلی در حرکت آزاد باشند یا اجسام ثابتی که در حال تعادلِ ماندار باشند برقرار است. این اصل در مکانیک ارزش بسیار دارد. **قضیه‌ی دالامبر** عنوان این قضیه‌ی ریاضی است که هر معادله‌ی جبری یک جواب (اعم از حقیقی یا موهومی) دارد. تسمیه‌ی آن بنام دالامبر بمناسبت مساعی وی در اثبات آنست (۱۷۴۶). نخستین اثبات دقیق قضیه از گاوس است (۱۷۹۹).

دالان دانتزیگ: ← دالان لهستان.

دالان لهستان[9] (dālāne lehestān) یا **دالان دانتزیگ** (dāntzig)، باریکه‌ای از اراضی آلمان که بموجب معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹) به کشور جدید الاستقلال لهستان داده شد تا بدریای بالتیک راهی داشته باشد. این باریکه مشتمل بر مسیر سفلای رود ویستول بود، ولی شهر آزاد دانتزیگ از آن خارج بود. دالان لهستان پروس شرقی را از بقیه‌ی آلمان جدا میکرد، ولی حق ترانزیت از دالان برای آلمان محفوظ بود. از جنبه‌ی تاریخی، این ناحیه زمانی جزء پومرانی لهستان بود. دالان یک اقلیت بزرگ آلمانی‌زبان داشت. مسئله‌ی دالان لهستان همواره سبب تصادم بین آلمان و لهستان بود. در مارس ۱۹۳۹، آلمانها خواستار واگذاری دانتزیگ و ایجاد یک دالان آلمانی در داخل دالان لهستان شدند. لهستان موافقت نکرد، و بریتانیا و فرانسه حفظ حقوق لهستان را تضمین کردند. در اوت ۱۹۳۹ بحران روابط آلمان و لهستان باوج رسید، و منجر به حمله‌ی (اول سپتامبر) آلمان به لهستان و جنگ II گردید. آلمان دالان را بخاک خود ملحق کرد، و تا ۱۹۴۵ که مغلوب شد آنرا در دست داشت.

دالان هوائی[10]، فضای کوریدور[11] (koridor)، راه هوائی بین مراکز عبور و مرور هوائی، که بر فراز زمینهای مناسب برای فرود اجباری واقع است، و در بین راه دارای فرودگاههای مجهز به وسایل ناوبری هوائی و بیسیم میباشد. در بعضی کشورها، اداره‌ی هواپیمائی کشوری ناظر بر عبور و مرور و وسایل پرواز و اجرای مقررات پرواز در دالانهای هوائی است. در دالانهای هوائی ایران

---

(۱)Douglas (۲)Douglas of Lochleven (۳)Dagobert (۴)Dalai Lama (۵)Daladier (۶)Dalarna (۷)Dalecarlia
(۸) (D') Alembert (۹)Polish Corridor (۱۰)airway (۱۱)corridor

فعلا فقط اطلاعاتی به هواپیما داده میشود.
دالای لاما: ← دالائی لاما.
دالبر [بجای د/آلبر]، ← آلبر، اوژن فرانسیس شارل د/.
دالتن[1]، **جان** (jān dālton؛ انگل dāltən)، ۱۷۶۶–۱۸۴۴، شیمیدان و فیزیکدان انگلیسی. در کتابهای فارسی نام او را دالتون نیز ضبط کرده اند. وی ← نظریه‌ی اتمی را زنده کرد، و آنرا در جلد اول کتاب نظام جدیدی در فلسفه‌ی شیمیائی (۲ جلد، ۱۸۰۸–۲۷) تقریر نمود. دالتن قبلا (۱۸۰۳) مفهوم این نظریه را در جدولی از اوزان اتمی، و در مقاله‌ای (۱۸۰۵) در باب جذب گازها، و هم در تکمیل ← قانون دالتن بکار برده بود. یکی از عیوب چشم، بنام دالتونیسم، باو منسوبست. دالتن از ۱۸۲۲ عضو انجمن سلطنتی بود.
دالتن، قانون، در شیمی؛ ← نسبتهای مضاعف، قانون.
دالتن[1]، **قانون** (dālton) [بنام ج. دالتن] یا **قانون مخلوط گازها** یا **قانون فشارهای جزئی،** در فیزیک، قانونی بدین مضمون که فشار کل مخلوطی از چند گاز که بر یکدیگر تأثیر شیمیائی ندارند مساوی است با مجموع فشارهائی که هر یک از آنها جداگانه اِعمال میکرد (فشارهای جزئی) در صورتی که بتنهائی حجم کل را اشغال مینمود. بر طبق این قانون، فشار گازی را که محتوی بخار آب باشد، میتوان با کم کردن فشار بخار آب از فشار کل بدست آورد.
دالتن[1]، **هیو** (hiu dāltən)، ۱۸۸۷–، سیاستمدار انگلیسی از حزب کارگر. در ۱۹۲۴ به نمایندگی پارلمنت انتخاب شد. در ۱۹۲۵–۳۶ در دانشگاه لندن معلم اقتصاد بود. وزیر اقتصاد زمان جنگ (۱۹۴۰–۴۲)، وزیر تجارت (۱۹۴۲–۴۵)، و وزیر دارائی (۱۹۴۵–۴۷) بود. در سمت اخیر بعضی از جزئیات بودجه را افشا کرد، و ناچار استعفا داد. در ۱۹۵۰–۵۱ نیز وزیر "طراحی شهر و ولایت" بود.
دالتون[1]، ضبط دیگر نام دالتن؛ ← دالتن، جان. نیز مقالات دیگر ردیف دالتن را ببینید.
دالتونیسم[2] (dāltonism)، یکی از عیوب چشم، که مانع تشخیص دادن رنگهای قرمز و سبز (دالتونیسم به معنی اخص) یا بطور کلی مانع تشخیص همه یا بعضی از رنگها است. دالتونیسم بنام ج. دالتن (یا دالتون) خوانده شده است، که این عیب را، که خود بدان مبتلی بود، اول بار توصیف کرد. دالتونیسم تقریباً همیشه مادرزادی (و حتی موروثی) و درمان‌ناپذیر است. در باب توجیه این عیب، باید دانست که، بر طبق تحقیقات، حساسیت یاخته‌های مخروطی و استوانه‌ای شبکیه‌ی چشم نسبت به تشعشات رنگی مختلف متفاوت است، و یاخته‌های مخروطی نسبت به ارتعاشات دارای طول موج بلند (قرمز، نارنجی)، و یاخته‌های استوانه‌ای نسبت به آنهائی که طول موجشان کوتاه است (سبز مایل به آبی، بنفش) حساسیت دارند. از طرف دیگر، هر یاخته‌ی مخروطی یا استوانه‌ای فقط به یکی از الیاف عصب باصره مرتبط است. بنا بر فرضیه‌ای، دالتونیسم ناشی از فقدان بعضی از الیاف عصبی مذکور است.
دالس[3]، **جان فاستر** (jān fāstər dāləs)، ۱۸۸۸–۱۹۵۹، از رجال جمهوریخواه کشمت. در ۱۹۱۹ در کنفرانس صلح پاریس شرکت کرد. در دوره‌ی ۱۹۵۰–۵۲ حکومت ترومن، از رایزنان وی بود، و طرح قرارداد صلح با ژاپن را تهیه کرد. در ۱۹۵۳، در حکومت آیزنهاور، وزیر امور خارجه شد، و تا قریب یک ماه پیش از مرگ در این سمت بود. سیاست خارجی وی تأمین امنیت مشترک کشمت و متحدینش از طریق تأسیس اتحادهای نظامی بود. در سیاست داخلی در پی ایجاد چنان نیروئی بود که، اگر کشمت مورد حمله قرار گیرد، آماده برای "قصاص آنی" باشد. بمرض سرطان مرد.
دالسلاند[4] (dālsländ)، ایالت تاریخی سوئد مرکزی. از جنبه‌ی اداری اینک جزء ولایت **الوسبورگ** است.
دالکارلیا، سوئد؛ ← دالارنا.
دالکروز، امیل ژاک: ← ژاک‌دالکروز، امیل.
دالکی (dālaki)، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان دشتی و دشتستان، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳ (؟) آبادی. رود دالکی حد غربی آنرا تشکیل میدهد؛ از ش به کوه دالکی محدود است. جاده‌ی شوسه‌ی شیراز به بوشهر از آن میگذرد. مرکزش، **دالکی** (جه ۱°۴۵۰ سه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری ل‌ش برازجان است.
دالماسی[5] (dālmāsi)، ناحیه‌ی تاریخی یوگوسلاوی و ایالت **کروآسی** که در امتداد دریای آدریاتیک تقریباً از فیوم تا کونور ممتد است. جز باریکه‌ی پستی در کنار ساحل و چند دشت مرتفع، سرزمینی کوهستانی است (← دیناریک، آلپهای). چندین جزیره و خلیج و بندر دارد؛ خط ساحلی آن بزیبائی مشهور است. بنادر و شهرهای عمده‌اش عبارتند از زارا، سپلیت، و دوبروونیک. دالماسی از قرن 10م بین کروآسی و صربستان و ونیز منقسم بود. در ۱۷۹۷ مستملکات ونیز به اتریش انتقال یافت. در ۱۹۱۹ تمام دالماسی، بجز زارا و چند جزیره که به ایتالیا داده شد، به یوگوسلاوی واگذار گردید، و در ۱۹۴۷ این قسمتها نیز به یوگوسلاوی منتقل شد.
دالن[6]، **نیلس گوستاو** (nils gustāv dālen)، ۱۸۶۹–۱۹۳۷، عالم سوئدی. بجهت اختراع چراغ‌های خودکار استیلن برای علائم راه آهن و علائم شناور دریائی، جایزه‌ی ۱۹۱۲ نوبل را در فیزیک برد. در نتیجه‌ی انفجاری در آزمایشگاه کور شد.
دالهوزی[7] (dālhuzi)، بندر و شهر (جه ۵°۸۵۶)، ل ایالت برونسویک جدید، کانادا. کارخانه‌های چوب‌بری و کاغذسازی دارد.
دالهوزی[7]، (اولین) **مارکوئس آو** (mārkues* āv dālhuzi)، لقب **جیمز اندرو براون رمزی** (jeymz andru brăn ramzi)، ۱۸۱۲–۶۰، از رجال بریتانیائی. در ۱۸۴۷–۵۶ فرماندار کل هند بود. دومین جنگ سیخ (← سیخ، جنگهای) را با موفقیت بپایان رسانید، و پنجاب را ضمیمه‌ی قلمرو بریتانیا در هند کرد (۱۸۴۹). پس از جنگ برمه، برمه‌ی سفلی را نیز ضمیمه نمود (۱۸۵۳). با وارد کردن راه آهن و تلگراف به هند، اصلاح امور پست، و کارهای آبیاری، امور اقتصادی هند را رونق داد. از جمله‌ی اصلاحات اجتماعی وی این بود که ازدواج مجدد زنان بیوه را، علی رغم ممنوعیت آن در نزد هندیها، تجویز نمود. سیاست او در ضمیمه کردن ممالک نواب‌نشین به قلمرو بریتانیا ظاهراً در برانگیختن شورش سپاهیان بی‌تأثیر نبوده است.
دالی[8]، **سالوادور** (sālvādor dāli)، ۱۹۰۴–، نقاش سوررئالیست اسپانیائی. در آغاز به شیوه‌های فوتوریسم، کوبیسم، و آبستره (← هنر انتزاعی) نقاشی میکرد؛ در ۱۹۲۹ به مکتب سوررئالیسم پیوست. نقاشیهای او، که از کمال فنی برخوردار است، نمودار اندیشه‌های رؤیامانند و نامعقول اوست. در کارهایش نقشهائی که به عکاسی شبیه است فراوان دیده میشود؛ باین معنی که دست به ترکیب تک تک اشیاء نمیزند، اما آنها را طوری در کنار هم میگذارد و با زمینه‌های عجیب ترکیب میکند، که مجموعه‌ای غریب و غیر واقعی و ذهنی از آنها پدید میآید. از تابلوهای معروف او یکی ثبات حافظه است، که نقشهای اصلی آن چند ساعت است، اما ساعتها را گوئی از ورقه‌های نرم خمیری ساخته و هر یک را در جائی گذاشته‌اند؛ ساعتها در جای خود کش آمده‌اند، و لبه‌های آنها از اطراف آویزان شده است.
دالی از ۱۹۴۰ در کشمت سکنی گزید. وی در کار سینما و اعلانات تبلیغاتی و باله نیز به شیوه‌ی سوررئالیسم کارهائی کرده است، و کتابهائی نیز نوشته است، که از جمله زندگانی پنهان سالوادور دالی (۱۹۴۲) و رمانی بنام چهره‌های پنهان (۱۹۴۴) میباشد.
دالیج[9] (dālij)، حومه‌ی مسکونی، ج لندن، انگلستان. مدرسه‌ی ملی دالیج (تأسیس ۱۶۱۳) معروف است.
دالین[10]، **اولف فون** (ulof fon dālin)، ۱۷۰۸–۶۳، مورخ، شاعر، و روزنامه‌نگار سوئدی. از شخصیتهای برجسته‌ی ادبی عصر خود بود. در ۱۷۵۰–۵۶ مربی ولیعهد (بعداً گوستاو III) بود. از آثارش هجویه‌ی منظوم آزادی سوئدی (۱۷۴۲) و تاریخ مملکت سوئد (۱۷۴۶–۶۲) است.
دام[11]، **هنریک** (hanrik dām)، ۱۸۹۵–، زیست‌شیمیدان دانمارکی. بسبب کشف ویتامین کا، سهمی از جایزه‌ی پزشکی و فیزیولوژی ۱۹۴۳ نوبل را دریافت کرد. تحقیقات اخیرش در اثر ویتامین را در تغذیه بوده است.
داما نو[12] (dāmāo) یا **دمان**[13] (damān)، بخشی (۴۵۵ کمه؛ جه ۶۸°۰۰۰) از هند سابق پرتغال، واقع در قسمت غربی ایالت بمبئی، بر ساحل شرقی خلیج کامبی؛ مشتمل بر حومه‌ی شهر دامائو، حومه‌ی شهر دادرا، و نگر اولی (nagar aveli). بیشتر آنرا در ۱۵۵۹ پرتغالیها تصرف کردند. در دسامبر ۱۹۶۱، دولت هند آنرا ضمیمه‌ی هند کرد.
داماد، میر: ← میر داماد.
دامبارتن[14] (dāmbārtən)، شهر (جه ۲۶°۳۳۵)، مرکز ولایت دامبارتن‌شر، اسکاتلند. از مراکز

(۱)Dalton (۲)daltonism (۳)Dulles (۴)Dalsland (۵)Dalmatia (۶)Dalen (۷)Dalhousie (۸)Dali (۹)Dulwich (۱۰)Dalin (۱۱)Dam (۱۲)Damão (۱۳)Daman (۱۴)Dumbarton

کشتیسازی، و دارای کارخانه‌های تهیه‌ی هواپیما، دارو، ویسکی، صابون، و کشباف است. شهر عمده‌ی کشور پادشاهی قدیم سترتکلاید بود.

دامبارتن اوکس[1] (dāmbārtən ōks)، محلی نزدیک شهر واشینگتن، کشمت، که در آنجا در ماههای اوت‌اکتبر سال ۱۹۴۴ کنفرانسی از نمایندگان چهار دولت بزرگ متفق در جنگ II (بریتانیا، تجشت، چین، کشمت) منعقد شد، و ایجاد سازمان ملل متحد مورد موافقت قرار گرفت.

دامبارتن‌شر[2] (dāmbārtənšər) یا **دانبارتن‌شر**، ولایت (۶۲۰ کمه؛ جه ۱۸۴‘۵۴۶)، اسکاتلند مرکزی؛ مرکزش شهر دامبارتن. در ش آن دریاچه‌ی لومند، در چ کشندان رود کلاید، و در غ دریاچه‌ی لانگ قرار دارد. ناحیه‌ایست کوهستانی (ارتفاعش به 900 متر میرسد)، و زراعت چندانی ندارد؛ پرورش گاو و گوسفند معمول است. صنایعش شامل ماهیگیری، کشتیسازی، و تهیه‌ی پارچه‌های پنبه‌ای است.

دامپزشکی[3] (dāmpezeški)، سابقاً **بیطاری** (beytāri)، تشخیص و معالجه‌ی امراض حیوانات. در آثار باستانی یونانی در طب توجه به پرستاری از حیوانات مشهود است. نظر به اهمیت اسب در صلح و جنگ، این حیوان در طی قرون متمادی مورد توجه مخصوص بوده است، و لفظ بیطار [عربی، = دامپزشک] معرب لفظ یونانی هیپیاتروس (hippiātros) [= پزشک اسب] میباشد. قدیمترین کتاب عربی در بیطره (baytara) یا بیطاری کتابی است منسوب به حنین ابن اسحاق. نخستین اثری در باب "اسب‌پزشکی" که محفوظ مانده است از ابن اخی حزام است.

در قدیم بیطاری بوسیله‌ی نعلبندها انجام می‌گرفت، و در ادوار اخیر است که بصورت حرفه‌ای متمایز درآمد. نخستین مدرسه‌ی بیطاری در ۱۷۶۱ در لیون (فرانسه) تأسیس شد، و از آن زمان فن بیطاری جنبه‌ی علمی یافت، و کمی بعد مدارس مشابه در سایر ممالک اروپا دایر گردید.

در ایران، در ضمن ترقیاتی که در دوره‌ی رضا شاه کبیر حاصل شد، اقدامات اساسی برای وارد کردن فن بیطاری و دفع آفات حیوانی به کشور نیز بعمل آمد. بموجب قانون جدی ۱۳۰۳ هش، "شعبه‌ی دفع آفات حیوانی و سرم‌سازی" تحت نظارت مؤسسه‌ی پاستور دایر شد. بر طبق قوانین مختلف، بیطارانی از خارجه استخدام شدند (قوانین بهمن ۱۳۰۵ هش، مرداد ۱۳۱۳ هش، و آذر ۱۳۱۴ هش). وزارت جنگ عده‌ای برای تحصیل بیطاری بخارجه فرستاد، و در قانون اعزام محصل بخارجه (۱۳۰۷ هش) عده‌ای برای تحصیلات بیطاری منظور شد. در ضمن، بمنظور اصلاح نژادهای اسب در ارتش و گاو و گوسفند و غیره در اداره‌ی کل فلاحت، و نیز برای جلوگیری از بیماریهای واگیردار، فکر تأسیس مدرسه‌ی بیطاری ایجاد شد. نخستین **مدرسه‌ی عالی بیطاری** در سال ۱۳۱۲ هش بخرج اداره‌ی کل فلاحت تأسیس شد، و چون محصلینی که از طرف ارتش برای تحصیل بیطاری به فرانسه اعزام شده بودند مراجعت کرده بودند، قسمت آموزش این مدرسه بعهده‌ی ارتش محول شد، و مدرسه در باغ دلگشا افتتاح شد، و در ۱۳۱۳ هش به باغ سردار محتشم منتقل گردید، و چون این محل برای تأسیس دانشگاه جنگ تخصیص داده شد، بمناسبت ارتباط دروس بیطاری با کشاورزی، مدرسه به کرج منتقل گردید (۱۳۱۴ هش)، و آخر الامر به تهران منتقل شد (۱۳۱۸ هش). مدرسه‌ی عالی بیطاری، که نامش به **آموزشگاه عالی دامپزشکی** تبدیل شده بود، در ۱۳۲۳ هش به دانشگاه تهران منتقل شد، و به **دانشکده‌ی دامپزشکی** مبدل گردید (۱۳۲۴ هش)، ولی تنظیم سازمان آن بصورت دانشکده پس از تصویب قانون دانشکده‌ی دامپزشکی در روزهای آخر مجلس ۱۶م عملی گردید. محل کنونی آن در جاده‌ی کرج نزدیک میدان ۲۴ اسفند است.

دامغان (dāmqān)، شهر (جه ۸‘۹۰۹ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان دامغان، ل ایران، بر راه آهن تهران به مشهد بین سمنان و شاهرود. پسته و بادام آن معروف است، و بمقدار فراوان صادر میشود. نزدیک آن معادن سرب وجود دارد. شهر در معرض بادهای شدید غبارآلود شمالی است، و بهمین جهت درختان بلند در آن کمتر دیده می‌شود.

دامغان از اماکن بسیار قدیمی ایران است. ویرانه‌های پایتخت دولت اشکانی، که فقط نام یونانی آن هکاتومپیلوس معلومست، در اطراف شهر کنونی است. در دوره‌ی اسلامی، شهر دامغان مرکز ولایت قومس بود. بعد از قتل (۴۸۵ هق) خواجه نظام‌الملک، اسماعیلیه بر گردکوه مسلط شدند. در نتیجه‌ی فتنه‌ی اسماعیلیه و هم بر اثر هجوم مغول و امیر تیمور، شهر آسیب بسیار دید. فتحعلی شاه قاجار در دامغان بدنیا آمد (شوال ۱۱۸۵ هق). در دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار، دوره‌ی شهر ۸‘۷۰۰ ذرع و باروی آن ۱۶۶ برج و ۵ دروازه داشته است. در ۲۵ کیلومتری ل شهر چشمه علی قرار دارد، که آب شهر بوسیله‌ی آن تأمین میشده است.

دامغان آثار عمده و جالبی دارد. تپه حصار در یک کیلومتری ج شهر است. مسجد تاریخانه احتمالا قدیمترین مساجد موجود ایران است. آثار جالب دیگرش منار مسجد جامع (← منار)، ← مقبره‌ی چهل دختران، برج معروف به پیر علمدار، و ← امامزاده جعفر است.

دامغان، شهرستان، فرمانداری کل سمنان، ل ایران؛ مرکزش شهر دامغان (مرکز قدیم ولایت قومس). از ل جبال البرز آنرا از گرگان و مازندران جدا میکند؛ از ش به شهرستان شاهرود و از غ به شهرستان سمنان محدود است؛ جز قسمت کوهستانی شمالی، بقیه‌ی آن بیابان و کویر است. فعلا مشتمل بر دو بخش حومه و صیدآباد میباشد. بادهای شدید شمالی دارد. راه آهن تهران به مشهد از ل آن میگذرد. محصول عمده‌اش پسته است. منابع معدنی آن آهن و سرب و روی (در دهستان تویه‌درواز) است. از اماکن باستانی آن تپه حصار است. نیز ← گردکوه؛ چشمه علی؛ قومس؛ دامغان، شهر.

دامغریس، اسکاتلند؛ ← دامفریس‌شر.

دامفریس‌شر[4] (dāmfrissər) یا **دامفریس**، ولایت (۲‘۷۸۰ کمه؛ جه ۸۸‘۴۲۳)، ج‌غ اسکاتلند. عموماً کوهستانی است؛ در دره‌هایش زراعت می‌شود. صید ماهی قزل‌آلا و چراگاه‌های آن مهم است. سنگ آهک استخراج میشود. دارای دریاچه‌های زیبای بسیار است. تا قرن ۱۸م صحنه‌ی جنگهای متعدد سرحدی بین انگلستان و اسکاتلند بود. مرکزش شهر **دامفریس** (جه ۲۷‘۲۷۵) می‌باشد.

دامنکوه (dāman.kuh)، دهستان (جه ح ـ۹‘۵۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان دامغان، فرمانداری کل سمنان؛ دارای ۲۱ (؟) آبادی؛ مرکزش مهماندوست.

دامنه[5] (dāmane)، در فیزیک، مقدار عددی منتهای بُعد یک کمیت متغیر متناوب نسبت به وضع عادی یا متوسط یا وضع تعادل آن. مثلا ← ارتعاش؛ حرکت توافقی.

دامنه، ده (جه ۱‘۶۶۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ورزق، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۶ کیلومتری ش داران.

دامودار[6] (dāmodār)، رودی بطول ح ۵۴۰ کم، که در ایالت بهار (هند) سرچشمه میگیرد، و از بنگال غربی گذشته به رود هوگلی میریزد. دره‌ی آن محل طرح عمرانی عمده‌ای (مشتمل بر ۸ سد) میباشد.

داموکلس[7] (dāmokles)، در افسانه‌های یونانی، از درباریان و چاپلوسان دربار دیونوسیوس مهین (جبار سیراکوز). شهرت او بسبب افسانه‌ای است که، برای نشان دادن بی‌ثباتی عظمت و خوشبختی آدمی، از قدیم ضرب المثل بوده است. گویند وی همواره در باره‌ی خوشبختی و بزرگی دیونوسیوس بمبالغه سخن میگفت. دیونوسیوس برای تنبیه وی، او را به ضیافتی شاهانه دعوت کرد. داموکلس غرق در شادی و سرور بود، تا آنکه بالای سر خود را تگریست، و شمشیری را ("شمشیر داموکلس")، که بموئی آویخته بود، بالای سر خویش دید. بدیدن این شمشیر دریافت که جاه و جلال فرمانروایان تا چه حد به قیمت از دست دادن آرامش درونی و تأمین شخص آنان تمام میشود.

دامون[8] **و پوتیاس**[9] (یا **فینتیاس**[10]) (dāmon, putiās, fintiās)، نام دو دوست سیراکوزی در قرن ۴م قم، که بعنوان نمونه‌ی دوستی مشهورند. پوتیاس را دیونوسیوس مهین (جبار سیراکوز) بیگناه محکوم به مرگ کرده بود. پوتیاس برای تنظیم کارهای خود تقاضای آزادی موقت کرد، و پذیرفته شد، ولی دامون را با موافقت خودش محبوس کردند تا اگر پوتیاس در موقع مقرر باز نگردد او را بجای وی بقتل رسانند. گرفتاریهای غیر مترقبه بازگشت پوتیاس را بتأخیر انداخت. در حالی که دامون را به قتلگاه میبردند و مردم از ساده‌لوحی او اظهار تأسف میکردند، پوتیاس با شتاب تمام خود را به قتلگاه رسانید؛ دو دوست یکدیگر را در آغوش گرفتند، و هر یک می‌خواست خود را بجای دیگری تسلیم جلاد کند. دیونوسیوس پیش آمد، و آنها را بخشید، و استدعا

---

(۱)Dumbarton Oaks (۲)Dumbartonshire (۳)veterinary medicine (۴)Dumfriesshire (۵)amplitude
(۶)Damodar (۷)Damocles (۸)Damon (۹)Pythias (۱۰)Phintias

کرد که او را به دوستی خود بپذیرند. این پیشامد را شیلر در منظومه‌ی دی بوزگشافت خود توصیف کرده است.

دامون و فینتیاس: ← دامون و پوتیاس.

دامیانی[1]، قدیس **پیترو** (qeddis pietro dāmiāni)، ایتالیائی سان پیترو دامیانی (sān)، ۱۰۰۷؟–۱۰۷۲، مصلح دینی ایتالیائی و عالم علوم دینی مسیحی. عضو هیئت اصلاح‌طلب گرگوریوس VII بود، و خرید و فروش مناصب کلیسائی و ارتکاب زنا و سایر انحرافات را در میان کشیشان بشدت مورد حمله قرار میداد. در کتاب عموریان (← عموره) خود، باین مفاسد سخت تاخته است.

دامیت، مصر: ← دمیاط.

دامین (dāmin)، دهستان (جه ح ۳°۰۰۰؛)، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۸ (؛) آبادی. قسمت شمالی آن کوهستانی است. رود بمپور از آن میگذرد. مرکزش، **دامین** (جه ۱۷۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۹ کیلومتری ل ایرانشهر کنار راه شوسه‌ی ایرانشهر به خاش است.

دامین[2] (dāmiaN)، ملقب به **پدر روحانی،** ۱۸۴۰–۸۹، مبلغ مسیحی بلژیکی. مدتی بومیان هاوائی را تبلیغ کرد، و سپس بدرخواست خودش به اقامتگاه جذامیان در مولوکای اعزام شد، و بیماران را خدمت کرد تا سرانجام مبتلا به جذام گردید و درگذشت.

دامینیک، اسم انگلیسی برای مرد: ← دومینیکوس، اسم.

دان[3] (dān)، رود ابردین‌شر، اسکاتلند، بطول ۱۳۲ کم. نزدیک ابردین بدریای شمال میریزد.

دان[3]، رود یورکشر، انگلستان، بطول ۱۱۳ کم.

دان[4] [عبری، = داور]، یکی از پسران یعقوب، و مؤسس سبط دان از اسباط ۱۲گانه‌ی بنی اسرائیل. قسمت این سبط در جغ فلسطین قرار داشت، و از قسمتهای اسباط دیگر کوچکتر بود. سرانجام در ل فلسطین مستقر شدند. شمشون از مشاهیر این سبط بود. ذکر آنها مکرر در سفرهای پیدایش، خروج، و اعداد آمده است. ← دان، شهر.

دان[4]، شهری در شمالیترین نقطه‌ی فلسطین، که محلش معلوم نیست؛ و پس از اینکه بتصرف سبط دان (← دان، پسر یعقوب) درآمد بنام دان خوانده شد. یربعام گوساله‌ی زرین را در آنجا برپا کرد (پیدایش ۱۴.۱۴؛ تثنیه ۱.۳۴؛ یوشع ۱۹.۴۷؛ داوران ۱۸.۲۹؛ اول سموئیل ۳.۲۰؛ اول پادشاهان ۱۵.۲۰؛ دوم تواریخ ۱۶.۴؛ ۳۰.۵).

دان[5]، **جان** (jān dān)، ۱۵۷۱ یا ۱۵۷۲–۱۶۳۱، شاعر و روحانی انگلیسی. در آغاز کاتولیک بود. در آکسفرد و کیمبریج تحصیل کرد، و سپس در لندن به حقوق و وکالت دعاوی پرداخت. در ۱۵۹۸–۱۶۰۲ منشی مخصوص تامس اجرتن (بارون الزمیر) بود، و بسبب وصلت پنهانی با یکی از بستگان زن اجرتن به خدمتش خاتمه داده شد، و زن و شوهر چند سالی را در فقر و فاقه بسر بردند. احتمالا سوزانترین اشعار عاشقانه‌اش را برای همین زن سروده است. در ۱۶۱۵ به کلیسای انگلیکان پیوست، و به وعظ پرداخت. از ۱۶۲۱ تا آخر عمر از متصدیان امور کلیسای سنت پول بود.

دان یکی از فصیحترین خطبای عصر خود بود، و بزرگترین سرایندگان اشعار "مابعد الطبیعه"ـکه در آنها عشق و عقل با هم درآمیخته است‌ـمحسوبست. اشعارش، اعم از هجاها و مراثی و اشعار عاشقانه و متفرقه، بسبب عمق، عواطف شدید، و لطافت و نکته‌سنجی ممتاز است.

دانائوس[6] (dānāos)، از اشخاص اساطیر یونانی. وی ۵۰ دختر ("دانائیدها") و برادری بنام آیگوپتوس[7] (āyguptos) داشت، که دارای ۵۰ پسر بود. در نتیجه‌ی نزاع بین دو برادر، دانائوس و دانائیدها به آرگوس گریختند، و دانائوس پادشاه آنجا شد. پسران آیگوپتوس برای ازدواج با دختران به آرگوس آمدند. دانائوس ناچار رضا داد، ولی دختران را مأمور کرد که شوهران خود را بکشند. جملگی چنین کردند، جز هوپرمنسترا که شوهر خود **لونکئوس** را نکشت، و بر طبق بعضی روایات، همین لونکئوس بعدها پدرزن خود را بقتل رسانید.

دانائه[8] (dānāe)، در اساطیر یونان، مادر **پرسئوس.** پدرش، آکریسیوس[9] (ākrisios)، پادشاه آرگوس بود، و چون شنیده بود که دانائه پسری خواهد آورد که قاتل شاه خواهد بود، دختر خود را محبوس کرد. بر طبق یکی از روایات، زئوس بصورت رگباری از طلا به سراغ دختر رفت، و از آنها پرسئوس به دنیا آمد.

دانائیدها: ← دانائوس.

دانای مینوگ خرد (dānāye minug xerad) [از پهلوی، = تعالیم عقل آسمانی]، کتابی بزبان پهلوی، مشتمل بر پاسخهائی که مینوگ خرد به ۶۲ سؤال در باره‌ی مسائل مربوط به دین زردشتی داده است.

دانبار[10] (dānbār)، شهر (جه ۴°۰۰۳)، ایست لوذین، اسکاتلند، کنار کشندان فورث؛ تفرجگاه و بندر ماهیگیری. بقایای قلعه‌ای که باتول و ماری استوارت بدان پناهیدند (۱۵۶۷) موجود است. کرامول پیمانکران را در اینجا مغلوب نمود (۱۶۵۰).

دانباران (dānbārān) یا **دانبران** (dānbarān)، ده (جه ۱°۳۳۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ابرغان، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۹ کیلومتری جغ سراب.

دانبران، ده، سراب، ← دانباران.

دانترکاستو [بجای د/آنترکاستو]: ← آنترکاستو، آنتوان برونی د/.

د/آنترکاستو[11]، **جزایر** (dāNtrkāsto) یا **جزایر آنترکاستو** (–āNtr)، دسته‌جزایر آتشفشانی، بمساحت ح ۳°۱۰۰ کمم، جزء سرزمین پاپوا. باسم آنترکاستو نامیده شده است.

دانتزیگ (dāntzig، فنـ) یا **دانتسیگ**[12] (آلمانی)، لهستانی **گدانسک**[13] (gdānsk)، شهر (جه ح ۲۸۶°۵۰۰)، ل لهستان، از بنادر عمده‌ی بالتیک و واقع بر شعبه‌ای از رود ویستول. از ۱۹۴۵ در دست لهستان است. تاریخ اوایل آن روشن نیست؛ در ۹۷۰ در این محل شهری وجود داشته است، و در ۹۹۷ بنام لهستانی گدانسک خوانده میشده، و آن کمی بعد پایتخت پومرلی شد. در قرن ۱۳م به اتحادیه‌ی هانسائی پیوست؛ در ۱۳۰۸ به شهواران توتونی منتقل شد؛ در ۱۴۶۶ بصورت شهر آزاد و تحت الحمایه‌ی لهستان درآمد؛ در ۱۷۹۳ به پروس تعلق یافت؛ در ۱۸۰۷–۱۴ شهر آزادی بود؛ در ۱۸۱۴ به پروس بازگشت. تا ۱۹۱۹ پایتخت ایالت پروس غربی بود، و در آن سال معاهده‌ی ورسای دوباره آن را بصورت شهر آزادی درآورد، که با لهستان اتحاد گمرکی داشت، و کمیسیون عالی جامعه‌ی ملل بر آن نظارت میکرد. بعد از جج I، که لهستان بندر گدینیا را تأسیس کرد، از اهمیت بندری دانتزیگ کاسته شد. پس از ۱۹۳۵، حزب محلی ناسیونال سوسیالیست بر دستگاه قانونگذاری مسلط شد، و بتحریک برای اتحاد با آلمان پرداخت. اقدامات هیتلر برای بدست آوردن دانتزیگ عمده‌ترین علت مستقیم جج II بود. در اول سپتامبر ۱۹۳۹ دانتزیگ ضمیمه‌ی آلمان شد؛ در اوایل ۱۹۴۵ نیروهای تجشـ آن را تصرف کردند. در جج II بکلی ویران شد، و همه‌ی آثار معماری قرون وسطائی آن از میان رفت؛ تنها بندرگاه آن از ویرانی مصون ماند. بیشتر سکنه‌ی آلمانی آن پس از ۱۹۴۵ اخراج شدند، و لهستانیها جایگزین آنان گردیدند.

دانتزیگ، دالان: ← دالان لهستان.

دانتون[14]، **ژرژ ژاک** (jorj jāk dāNtoN)، ۱۷۵۹–۹۴، از رجال فرانسه و از اشخاص برجسته‌ی انقلاب فرانسه. در پاریس وکیل دعاوی بود، و در اوایل انقلاب از رهبران کوردلیه‌ها شد، و بسبب قدرتی که در سخنوری داشت محبوبیت بسیار بدست آورد. عضو کمون پاریس و در ۱۷۹۱–۹۲ عضو مجلس مقنن بود، و قهرمان دفاع از حقوق طبقه‌ی پایین شد. در حمله‌ی (اوت ۱۷۹۲) مردم به تویلری، که شاه و ملکه دستگیر شدند، دست داشت. کمی بعد، حکومت سلطنتی لغو شد، و دانتون وزیر عدلیه‌ی دولت جمهوری گردید. در سپتامبر ۱۷۹۲ عضو کنوانسیون شد و یکی از کسانی بود که رأی باعدام شاه دادند (ژانویه‌ی ۱۷۹۳). دانتون ریاست ژاکوبنها را بدست گرفت، و به تأسیس دادگاه انقلابی پرداخت. در آوریل–سپتامبر ۱۷۹۳ یکی از اعضای نه‌گانه‌ی کمیته‌ی امنیت عمومی بود. در ۱۷۹۴، بکومک روبسپیر، ژ. ر. ابر و طرفدارانش را برانداخت، ولی سرانجام خودش بدست روبسپیر نابود شد؛ در ۳۰ مارس ۱۷۹۴ باتهام توطئه توقیف گردید، و پس از یک محاکمه‌ی ساختگی، با گیوتین اعدام شد. دانتون خطیبی بسیار توانا بود، و اعتقاد داشت که هم باید بساط سلطنت برچیده شود، و هم از تبدیل انقلاب به هرج و مرج و خونریزی جلوگیری بعمل آید، ولی قدرت تصمیم گرفتن نداشت، و همین امر بزوال او انجامید.

دانته[15] (dānte) [مخفف دورانته (durānte)]، نام کاملش **دانته آلیگیری** (āligieri)، ۱۲۶۵–۱۳۲۱، نخستین شاعر مهم و بزرگترین شعرای ایتالیائی، سراینده‌ی منظومه‌ی مشهور کمدی الاهی؛ مت فلورانس. گویند نزد برونتو لاتینی (brunetto lātini) (فت ۱۲۹۴؛)، سیاستمدار و از فضلای

(1)(Peter) Damian (2)Damien (3)Don (4)Dan (5)Donne (6)Danaüs (7)Aegyptus (8)Danaë (9)Acrisius (10)Dunbar (11)D'Entrecasteaux (12)Danzig (13)Gdańsk (14)Danton (15)Dante (Alighieri)

ایتالیائی و از نخستین مترجمین بزبان ایتالیائی، تحصیل کرد. با اینکه شوق فراوان به تحصیل و مطالعه‌ی آثار قدیم یونانی و لاتینی و علوم مسیحی داشت، در زندگی سیاسی فلورانس نیز فعال بود. در ۱۳۰۰ به عالیترین مناصب سیاسی در فلورانس انتخاب شد. دانته از جناح معتدل گوئلفها (← گوئلفها و گیبلینها) بود که به بیانکی معروف بودند، و پس از غلبه‌ی (۱۳۰۱) جناح افراطی یا نری بر بیانکی‌ـکه به تحریک پاپ بونیفاکیوس VIII و با مداخله‌ی شارل دو والوا (برادر شاه فرانسه) حاصل شده‌ـدانته و هم‌مسلکانش در اوایل سال ۱۳۰۲ از فلورانس تبعید شدند. سپس دانته با بیقراری و تلخکامی به مسافرت در ایتالیا پرداخت. بعد از ۱۳۰۷ احتمالا مدتی را به تحصیل در دانشگاه پاریس گذرانید. در ۱۳۱۶ دولت فلورانس او را مشمول عفو عمومی قرار داد، و اجازه‌ی بازگشت به وی اعطا نمود، ولی دانته هر دو را با تحقیر رد کرد، و تا آخر عمر به مولد خود باز نگشت. در دوران تبعید، افکار سیاسیش دستخوش تغییرات عمیق گردید، و با صاحب ورونا، ک. ف. دلا سکالا، که از رهبران بزرگ گیبلینها بود ارتباط یافت. سرانجام در دربار امیر راونا درگذشت، و در همان شهر مدفون شد، و تا این تاریخ راونا اجازه‌ی انتقال استخوانهای او را به مولدش نداده است.

مهمترین زنانی که در زندگی دانته مؤثر بوده اند یکی بئاتریچه پورتیناری و دیگری جما دوناتی (jemmā donāti) بوده است. بئاتریچه محبوبه‌ی ایام جوانی شاعر بود، و نخستین غزل دانته در ۱۲۸۳ برای وی سروده شد، و در اولین اثر شاعر، بنام ویتا نوئووا (vitā nuovā) [= زندگی نو]، منتشر شد (ح ۱۲۹۲). دانته در سراسر عمر خود بئاتریچه را ستایش میکرده است. کمی پس از مرگ (۱۲۹۰) زودرس بئاتریچه، با دوناتی، که دانته از ۱۲۷۷ با وی نامزد شده بود، ازدواج کرد. بسیاری از اطلاعات مربوط به زندگی دانته از لحاظ انطباق با حقیقت مشکوک است. اصیل‌ترین تصاویر وی آنست که جوتو، از دوستان دانته، نقاشی کرده است، و در موزه‌ی بارجلو در فلورانس موجود است.

زندگی دانته را از لحاظ تحول روحی میتوان به سه دوره تقسیم کرد. دوره‌ی اول (۱۲۸۳–۹۰) دوره‌ی شور جوانی و تبدل مذهبی عشق شدید وی به بئاتریچه است، که در ویتا نوئووا منعکس می‌باشد. در این کتاب، که مخلوطی از نثر و اشعار غنائی است، دانته از نخستین برخورد خود با بئاتریچه، آغاز زندگی نوین و تجدید حیات درونی، زیبائی و ملاحت بئاتریچه، عشق و امید شاعر، رنج و اندوه بی‌پایانی که از مرگ وی بر شاعر مستولی شده است، و تسامی تدریجی عشق دنیائی به عشق الاهی سخن میگوید. دومین دوره‌ی زندگی دانته با مرگ بئاتریچه آغاز میگردد، که اندوه و حرمان و شک را در زندگی وی وارد ساخت، و به پیروزی موقت عقل بر ایمان، اشتغال متزاید به فلسفه و علم، کشمکشهای تلخ سیاسی، و کینه و توطئه‌گری منجر گردید. این دوره با مرگ (۱۳۱۳) امپراطور هانری VII پایان یافت، زیرا تاجگذاری هانری امید به تحقق یک جامعه‌ی جهانی تحت حکومت قانون، حقیقت، و رحمت راـبتصدی امپراطور، دانشگاه، و پاپ‌ـدر دل دانته زنده کرده بود. با مرگ هانری، امیدهای اینجهانی دانته ناگهان نقش بر آب شد، ولی این امر وی را از پای درنیاورد، بلکه آرامشی روانی در وی ایجاد کرد، و ایمان ایام جوانی و ستایش بئاتریچه را بعنوان مظهر شفقت بازآورد.

دانته نه فقط بزرگترین شخصیت ادبیات ایتالیائی است، بلکه از بزرگترین شخصیتهای جهانی ادب است. وی خصوصیات شعر ایتالیائی را تثبیت کرد. اشعارش به موسیقی میماند، فکرش بلند و تخیلش قوی است، و در توصیف جزئیات قدرت بسیار دارد.

از آثار وی، علاوه بر کمدی الاهی و ویتا نوئووا، میتوان ضیافت، در سلطنت، و منشآت را نام برد، که احتمالا هر سه از دومین دوره‌ی حیات دانته است. ضیافت کتابی است ناتمام، و بعنوان نخستین اثر منثور علمی و فلسفی بزبان ایتالیائی اهمیت دارد، و در آن فلسفه‌ی منثور با اشعار مستعار درهم آمیخته است. در سلطنت بزبان لاتینی نوشته شده است، و دانته در آن برای امپراطوری مقدس روم ضرورت الاهی، و بین دولت و کلیسا بطور وضوح تفکیک قائل میشود. دیگر از آثار لاتینی وی کتابی است در دفاع از استعمال زبان بومی ایتالیائی برای مقاصد ادبی.

داندانلد[1]، (دهمین) **ارل آو** (-ërl āv dān-*) (dānəld)، لقب **تامس کاکرن** (tāməs kākrən)، ۱۷۷۵–۱۸۶۰، فرمانده دریائی بریتانیائی در جنگهای دوره‌ی ناپلئون. در ۱۸۱۴ از نیروی دریائی اخراج شد. سپس به امریکای جنوبی رفت، و با سمت دریاسالار نیروی دریائی شیلی در آزاد کردن شیلی و پرو خدمات برجسته کرد. در ۱۸۲۷ فرماندهی نیروی دریائی یونان را در جنگ استقلال آن کشور با دولت عثمانی بعهده داشت.

داندولک[2] (dāndolk)، شهر (جم ۱۹٬۷۰۶)، بندر دریائی و مرکز ولایت لاوث، ایرلند، کنار خلیج داندولک از دریای ایرلند. از مراکز راه آهن است. کشاورزی، آب جوسازی، کشتیسازی، و ماهیگیری دارد.

داندولو[3] (dāndolo)، خاندان قدیمی از مردم ونیز که چهار تن از اعضای آن سمت دوج (← ونیز) یافتند، و نیز عده‌ای دریاسالار و اشخاص برجسته‌ی دیگر از آن برخاستند. **انریکو داندولو** (enriko)، ح ۱۱۰۸–۱۲۰۵، در ۱۱۹۲–۱۲۰۵ دوج ونیز بود. وی را مؤسس امپراطوری مستعمراتی ونیز محسوب میدارند. در چهارمین جنگ صلیبی، صلیبیون را ابتدا به زارا (۱۲۰۲) و سپس به قسطنطنیه (۱۲۰۳) منحرف کرد (← جنگهای صلیبی) و اگرچه سالخورده و کور بود، فرماندهی ناوگان صلیبیون را در تصرف (۱۲۰۴) قسطنطنیه بعهده داشت، و غنائم گرانبها برای ونیز بدست آورد، و اراضی یونان را تصرف نمود. **آندرئا داندولو** (āndreā)، ح ۱۳۰۷–۱۳۵۴، در ۱۳۴۳–۵۴ دوج ونیز بود. پیش از اینکه فرمانروای ونیز شود، در پادوا استاد حقوق بود. قوانین ونیز را اصلاح کرد. وقایع تاریخ ونیز را نوشت.

دان دو میدی[4] (dāN dü midi)، دسته‌ای از کوههای آلپ، ایالت (کانتون) وو، جغ سویس. قله‌ی اوت سیم (ot sim) از آن ۳٬۲۶۰ متر ارتفاع دارد.

داندی[5] (dāndi)، شهر (جم ۱۸۲٬۹۵۹)، ولایت انگس، اسکاتلند، بر کشندان رود تی. باراندازها و صنایع گوناگون دارد.

داندی[5]، (اولین) **وایکاونت** (vāykānt dāndi*)، لقب **جان گراهام آو کلیورهاوس** (jān grā-hām āv kleyvərhās)، معروف به **بانی داندی** (bāni)، ح ۱۶۴۹–۱۶۸۹، سرکرده‌ی اسکاتلندی. بسبب کینه‌ی پیمانگران نسبت باو و ستایشی که جکوبایتها نسبت بوی داشتند، از شخصیتهای داستانی اسکاتلند گردید. اولین قهرمان بزرگ جکوبایتها بود، و در سرکوبی پیمانگران کوشید (۱۶۷۸–۸۸). در انقلاب باشکوه بطرفداری جیمز II جنگید، و پس از فرار جیمز، سپاهی گرد آورد تا او را بسلطنت بازگرداند، ولی در لحظه‌ی پیروزی در نبرد کیلیکرنکی کشته شد شخصیت برجسته‌ی او را شعرا و نویسندگان (مخصوصاً والتر سکات) جاودانی ساخته‌اند.

دانز سکوتس[6]، **جان** (jān dānz skōtəs) [لفظ سکوتس در جزء نام او صورت انگلیسی لفظ لاتینی سکوتوس (skotus)، بمعنی اسکاتلندی یا ایرلندی، است]، ف ۱۳۰۸، فیلسوف مدرسی، از مردم بریتانیای کبیر یا ایرلند. از فرانسیسیان بود، و در آکسفرد، پاریس، و کولونی تدریس کرد. فهرست دقیق همه‌ی آثار اصیل او در دست نیست، و لهذا نمیتوان معتقدات او را بطور قطع و یقین تعیین کرد. کتاب در مبدأ نخستین مسلماً ازوست. وی مؤسس نحله‌ی سکوتیسم (skotism) در مقابل نحله‌ی تومیسم (← توماس آکوینـاس) است. پیروان سکوتیسم معتقد بودند که فلسفه خادم دیانت نیست، بلکه دیانت باید تابع تعقل باشد؛ بسیاری از مسائل الاهیات به برهان درنمیآید، و در آنها جز توسل به ایمان چاره نیست. ماده را بعنوان سبب و منشأ تعیّنات قبول نداشتند. سکوتس در اثبات ذات خدا بیش از توماس به برهان علم الوجودی قدیس انسلم اهمیت میدهد. از جمله‌ی آراء وی این بود که حکومت ناشی از توافق عامه‌ی مردم است. نیز منکر این ادعا بود که مالکیت فردی را ناموس طبیعت تجویز کرده است. پیروان سکوتیسم در افکار کاتولیکی تأثیر فراوان داشته‌اند.

دانژوا[7]، **آرنو** (ārno dāNjuā)، ۱۸۸۴–، ریاضیدان فرانسوی. تحقیقات عمیقی در علم توابع متغیرهای حقیقی و مجموعه‌های نقاط دارد. در ۱۹۲۲ به استادی هندسه‌ی عالی در دانشگاه پاریس منصوب شد. در ۱۹۲۳ عمل جدیدی بنام توتالیزاسیون (totālizāsioN) وارد ریاضیات کرد، که هدف آن تعیین کلی توابع اولیه است. در ۱۹۴۲ بعضویت آکادمی علوم انتخاب شد.

دانستبل[8] (dānstəbəl)، شهر (جم ۲۵٬۶۱۸)،

(۱)Dundonald (۲)Dundalk (۳)Dandolo (۴)Dent(s) du Midi (۵)Dundee (۶)Duns Scotus (۷)Denjoy (۸)Dunstable

ولایت بدفوردشر، انگلستان. آثار جالبی از عصر-های حجر و مفرغ دارد. در کاوشهای ۱۹۲۶ بقایای یک زن و تزیینات او از ح ۲۰۰۰ ق‌م در مجاورت آن کشف شد.

دانسفهان (dānesfahān)، ده (جم ۲٬۴۰۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان رامند، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۳۰ کیلومتری غ بوئین. بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش بسختی آسیب دید.

دانسینی[1]، **لرد** (lord dānseyni*)، شهرت **ادوارد جان مورتن درکس پلانکت** (edwārd jān mortən draks plānkət)، ملقب به (۱۸مین) **بارون دانسینی** (bāron*)، ۱۸۷۸–۱۹۵۷، سرباز و ادیب انگلیسی ایرلندی. آثارش هجاآمیز و تخیلی است. از آن جمله است نمایشنامه‌های خدایان کوه (۱۹۱۴) و شبی در یک میکده (۱۹۱۶).

دانش (dāneš)، شهرت و تخلص **میرزا حسین خان**، ۱۲۸۶–۱۳۶۲ هق، شاعر فاضل ایرانی. بیشتر عمر خود را در استانبول گذرانید. از آثارش ترجمه‌ی ترکی رباعیات خیام، سرآمدان سخن (زندگینامه‌ی ۱۵ نفر از مشاهیر شعرای ایران از رودکی تا حافظ، به ترکی)، و کتاب دستور زبان فارسی است.

دانش، مدرسه‌ی، مدرسه‌ی ابتدائی قدیمی ملی پسرانه در تهران، که در ۱۲۷۵ هش بتوسط پرنس ارفع‌الدوله تأسیس و در ۱۲۹۸ هش به مدرسه‌ی دولتی تبدیل شد.

دانش رگ، از ابن سینا، ← النبض.

دانشرا: ← تربیت معلم، قانون؛ دار المعلمین؛ دار المعلمات؛ دار المعلمین عالی.

دانشرای دختران: ← دار المعلمات.

دانشرای عالی: ← دار المعلمین عالی.

دانشرای مقدماتی: ← دار المعلمین.

دانشکده (dāneškade)، در سازمان فرهنگی ایران، ← تربیت معلم، قانون؛ نیز قسمت اول مقاله‌ی دانشگاه را ببینید. برای تاریخچه‌ی دانش-کده‌ی پزشکی و دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران ← مدرسه‌ی عالی طب؛ مدرسه‌ی علوم سیاسی. نیز ← تعلیمات کشاورزی؛ کرج، دانشکده‌ی کشاورزی.

دانشگاه[2] (dānešgāh)، سازمانی برای حفظ و اشاعه و ارتقاء دانش، و مجهز با وسایل تحقیق و دادن تعلیمات عالیه، و دارای حق اعطای درجات دانشگاهی (← درجه، در اصطلاح فرهنگی) در رشته‌های معین، که مرکب از مؤسسات یا مدارسی است، که هر یک را در ایران دانشکده و در سایر ممالک فاکولته (fākülte؛ فنس)، کالج (kālej؛ انگل)، و غیره خوانند. لفظ فارسی دانشگاه بجای الفاظ اونیورسیته (üniversite؛ فنس)، یونیورسیتی (yuniversiti؛ انگل)، و امثال آنها در سایر زبانهای اروپائی اختیار شده است، که جملگی مأخوذ از لفظ لاتینی اونیورسیتاس (universitās)، بمعنی صنف و جامعه، است. اطلاق این عنوان به مؤسساتی که ما دانشگاه میخوانیم ناشی از اینست که دانشگاهها در آغاز جامعه‌ها یا اتحادیه‌هائی صنفی از مدرسین یا طلاب یا هر دو بوده است، و در بادی امر، در استعمال لفظ اونیورسیتاس در این معنی خاص آنرا مقید ساخته مثلا اونیورسیتاس (= جامعه‌ی) مدرسین یا اونیورسیتاس طلاب و غیره می-گفته‌اند. با مرور زمان، احتمالا از اواخر قرن ۱۴م، لفظ اونیورسیتاس منحصراً معنی "جامعه‌ی قانونی مدرسین و طلاب" یافت. معذلک، در قرون وسطی این جامعه‌ها از لحاظ اینکه محل تعلیم و تعلم بودند، به نامهای قدیمتر ستودیوم (studium) [لتی، = مدرس (madras)] و (بعداً) ستودیوم گنراله (generāle) [= مدرس عمومی] خوانده میشدند.

اغلب جامعه‌ها، مدتی مدید پیش از اینکه شناسائی قانونی برای ارتقاء به عنوان مدرس عمومی بیابند، عملا نضج کافی داشته‌اند.

تاریخ

تأسیس دانشگاهها در اروپا در قرون ۱۲م و ۱۳م آغاز شد (مقاله‌ی حاضر ناظر به دانشگاههای مغرب‌زمین است و آنهائی که به گروه‌ی آنها تأسیس شده. در مقالات مدرسه و مسجد اطلاعات مختصری در باب تعلیمات عالیه در دوره‌ی اسلامی و در ممالک اسلامی آمده است). عوامل پیدایش دانشگاهها در اروپای قرون وسطی عبارت بوده است از مدارس کلیساها و دیرها؛ آشنائی و حشر مسیحیان با مسلمانان و سازمانهای آنها در جنگ-های صلیبی و ورود علوم و معارف از اسپانیا به اروپای غربی؛ ازدیاد طالبین تحصیل حقوق، طب، و الاهیات، پرداختن به تحصیلات آزادگان؛ و غیره.

برای اینکه مطلب روشنتر شود، باید توجه داشت که با انتشار مسیحیت در امپراطوری روم، در آغاز اولیای دین مسیح الاهیات مسیحی را با فلسفه‌ی یونانی درآمیختند، ولی بعدها، برهبری کسانی چون قدیس آوگوستینوس (۳۵۴–۴۳۰) و قدیس گرگوریوس کبیر (ح ۵۴۰–۶۰۴)، تعلیمات مسیحی بکلی از "سنتهای بت‌پرستان" ببرید، و در قرن ۶م، "مدارس بت‌پرستان" در سراسر امپرا-طوری برچیده شد. علم و حکمت یونان مدت چند قرن از سرزمینهای مسیحی رخت بربست، و بر خلاف، در ممالک اسلامی بازاری گرم داشت. در اواخر قرن ۸م و اوایل قرن ۹م، در دوره‌ی شارلمانی، تعلیمات سخت مورد حمایت دولت قرار گرفت. شاهان سلسله‌ی کارولنژیان دیرها و کلیسا-های جامع را موظف کردند که هر یک مدرسه‌ای دایر کنند. در قرن ۱۲م مدارس کلیسائی و مدارس دیری به اوج نفوذ و شهرت خود رسید، اما تعلیمات این مدارس منحصر بود به آنچه که برای کشیشان و راهبان لازم شمرده میشد. معمولا مدرسه‌ی هر کلیسا رئیسی داشت، که از طرف پاپ حق انحصاری اعطای لیسانس [= پروانه، جواز] تدریس داشت. اعتبار مدارس کلیسائی و اختیارات رؤسای آنها مدتها در سراسر اروپا عملا معارضی نداشت.

اما محدود کردن تحصیلات به آنچه در مدارس کلیساها فراهم بود ممکن نبود. محصلین خواستار تحصیلاتی برتر بودند تا بتوانند در این مدارس معلم شوند، یا به مقامات عالی کلیسائی برسند، یا وارد خدمات دولتی شوند، یا به کارهائی مانند طب و وکالت دعاوی بپردازند. وضع زمان نیز با توسعه‌ی مؤسسات فرهنگی مساعد بود؛ امنیت تا حدی برقرار بود، جنگهای صلیبی و حشر با اعراب و یهودیان اسپانیا اروپائیان را با علوم و معارفی که در ممالک اسلامی رشد یافته بود آشنا کرده بود؛ و تحصیلات برای ارتقاء در خدمات کلیسائی، و هم در خدمات دولتی، که در حال توسعه بود، عامل مهمی شده بود. مدرسها (ستودیوم-ها) نتیجه‌ی کوششهائی بود که برای تعلیماتی خارج از آنچه در مدارس کلیسائی و دیری داده میشد بعمل آمد. نخستین مدرس بزرگ مدرس سالرنو بود، که حتی در قرن ۹م برای تحصیلات طب شهرت داشت؛ متون درسی در مدرس سالرنو ترجمه‌های لاتینی آثار عربی بود. بتدریج، در اواخر قرن ۱۲م، بعضی از مدرسهای بزرگ اعتبار و شهرتی فراوان یافتند، و اهمیت آنها از جنبه‌ی محلی تجاوز کرد، و مثلا کسی که درجه‌ی دکتری از پاریس یا بولونیا داشت، عملا همه جا اجازه‌ی تدریس داشت. این مدرسهای بزرگ کم کم عنوان "مدرسهای عمومی" (یعنی مدرسهائی که از همه جا بآنها روی می‌آوردند) یافتند، و سرانجام این عنوان معنائی مشخص و اصطلاحی و کمابیش رسمی یافت، چنانکه امپراطور فردریک II در ۱۲۲۵ کوشید تا اعتباراتی را که مدرسهای دیگر از طریق شهرت و قبول عموم کسب کرده بودند با فرمانی به مدرسه‌ای که در ناپل تأسیس کرده بود اعطا کند، و نیز پاپ گرگوریوس IX در ۱۲۲۹ اقدامی مشابه در باب مدرس تولوز کرد، و در ۱۲۳۳ توقیعی صادر کرد که بر مزایای آن مدرس افزود بدین معنی که مقرر کرد که کسانی که از مدرس تولوز درجه‌ی دکتری دارند میتوانند همه جا بدون امتحان مجدد تدریس کنند. بعدها مدرسهای عمومی دیگر بفرمان پاپها یا فرمانروایان دایر شد، و در ۱۲۹۲ جامعه‌های قدیمی پاریس و بولونیا صلاح خود را در آن دیدند که از پاپ نیکولاوس IV توقیعهای مشابه بگیرند.

نخستین جامعه‌های اروپائی جامعه‌های بولونیا و پاریس بوده است. در بولونیا تحصیلات حقوقی از حدود سال 1000 سابقه داشت، و پس از آن مزایائی یافت، و بعنوان مرکز و مدرس عمده‌ی تحصیلات حقوق عرفی و حقوق شرعی شناخته شد. نخستین حامی واقعی طلاب بولونیا امپراطور فردریک I بود، که طلاب خارجی را تحت حمایت خود گرفت، و امتیازات و معافیتهای خاص بآنها اعطا فرمود (۱۱۵۸). معذلک، تشکیل نخستین جامعه (اونیور-سیتاس) در بولونیا در اواخر قرن ۱۲م صورت گرفت. جامعه‌های بولونیا جامعه‌های طلاب و در آغاز مختص طلاب خارجی بود. در آغاز قرن ۱۳م، عده‌ی طلاب در بولونیا ح 10٬000 تن بود که بیشتر آنها خارجی بودند. از ح سال ۱۲۰۰ ببعد شعبه‌های دیگر نیز در بولونیا دایر شد، اما جامعه یا "دانشگاه" بولونیا را در رشته‌ی الاهیات در سال ۱۳۶۰ بود که پاپ اینوکنتیوس VI بعنوان "مدرس عمومی" شناخت.

جامعه‌ی پاریس جامعه‌ی مدرسین بود، و بین سالهای ۱۱۵۰ و ۱۱۷۰ رسماً پیدایش یافت، ولی اساسنامه‌ی آن در ح ۱۲۰۸ تدوین شد، و نخستین بار در ح ۱۲۱۱ که پاپ اینوکنتیوس III اختیاراتی بآن داد بعنوان جامعه‌ای قانونی شناخته شد. مؤسسات موسوم به کولژ (kolej) (← کالج) که در پاریس تأسیس شد در آغاز مؤسساتی جهت تأمین غذا و مسکن برای محصلین بی‌بضاعت بود. با مرور زمان، خاصه در آکسفرد و کیمبریج، این

(۱) Dunsany (۲) university

مؤسسات مراکز واقعی مساعی فرهنگی شدند، و ساختمان و موقوفات مخصوص بخود یافتند، اگرچه قانوناً جزء دانشگاه بودند. در ← دانشگاه آکسفرد و ← دانشگاه کیمبریج، کالجها هنوز هسته‌ی مرکزی حیات دانشگاهی هستند، اگرچه عوامل مالی موجب تمرکز متزاید شده است.

چنانکه گفته شد، لفظ اونیورسیتاس اصلا به جامعه‌های مدرسین یا طلاب در مدرسها اطلاق می‌شد، و در آغاز بدون قید بکار نمیرفت، اما در اواخر قرون وسطی تمایز دو اصطلاح مدرس عمومی و اونیورسیتاس کمابیش از بین رفت، و اصطلاح اونیورسیتاس بطور مطلق رواج یافت. معذلک، دو نظام "جامعه‌ی طلاب" (که نمونه‌ی آن در بولونیا بود) و "جامعه‌ی مدرسین" (که نمونه‌اش در پاریس بود)، باقی ماند؛ جامعه‌هائی که بعدها در ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، و جنوب فرانسه تأسیس شدند بولونیا را سرمشق قرار دادند، و آنهائی که در انگلستان، آلمان، سوئد، و دانمارک تشکیل گردیدند از پاریس سرمشق گرفتند.

ظاهراً قدیمترین جامعه‌ای که از جامعه‌ی پاریس سرمشق گرفت جامعه‌ی آکسفرد بود، که بعضی منشأ آنرا مهاجرت محصلین انگلیسی از پاریس در سال ۱۱۶۷ یا ۱۱۶۸ دانسته‌اند، اگرچه بزعم بعضی دیگر دلیل کافی بر اینکه در قرن ۱۲م مدرس عمومی در آکسفرد وجود داشته است در دست نیست. احتمالا قطع رابطه‌ی انگلستان و پاریس در ۱۱۶۷ یا ۱۱۶۸ سبب پیدایش تدریجی مدرس عمومی در آکسفرد شد. نیز ← کالج؛ آکسفرد، دانشگاه. آغاز ← دانشگاه کیمبریج را می‌توان سال ۱۲۰۹ دانست که جمعی از طلاب از آکسفرد به کیمبریج مهاجرت کردند.

قدیمترین جامعه‌های قرون وسطائی در اروپای مرکزی جامعه‌ی پراگ بود، که در قرن ۱۳م بعنوان مدرس وجود داشت، و در ۱۳۴۷ بموجب توقیع پاپ کلمنس VI اجازه‌ی تأسیس مدرس عمومی در همه‌ی شعبه‌هائی که در آنجا دایر بود یافت. دیگر از جامعه‌های اروپای مرکزی جامعه‌های کراکو، وین، هایدلبرگ، کولونی، ارفورت، لایپزیگ، روستوک، فرایبورگ، توبینگن، لوون، و بوداپست بوده است.

دانشگاههای قرون وسطی امتیازات بسیار داشتند، و پاپها و فرمانروایان امتیازات خاص بآنها اعطا کردند، و این امر سبب قدرت و نفوذ آنها در جامعه گردید، بطوری که دانشگاهها نه فقط خدمات گرانبها به آزادی بحث و تحقیق کردند بلکه در تعدیل اقتدار پاپها و سلاطین مؤثر بودند.

رشد دانشگاهها در قرن ۱۵م و پس از آن ادامه یافت، و دانشگاههای جدید نیز در بسیاری از ممالک تأسیس گردید. در سالهای بعد از ۱۹۱۴، تعداد دانشگاهها افزایش بسیار یافت. تعداد دانشگاههای جدید تا اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰–۵۹، باستثنای آنهائی که در کشمکش تأسیس شد، حد ۲۵۰ بوده است (بیش از یک دانشگاه در مقابل هر دو دانشگاه موجود در ۱۹۱۴). بعلاوه در طی این مدت دانشکده‌ها، مدارس، و مؤسسات تحقیقاتی جدید به حد وفور به دانشگاههای قدیم و جدید افزوده شد، و تعداد محصلین و معلمین و کارکنان با سرعت بیسابقه‌ای افزایش یافت. عمده‌ی افزایش دانشگاهها در آسیا بود، که در آنجا و تجشم جمعاً حد ۱۵۰ دانشگاه جدید دایر شد (۱/۴ یا بیشتر آن در چین). بین ۱۹۲۰ و ۱۹۴۵ تعداد ۳۵ دانشگاه جدید در ژاپن تأسیس گردید.

روسیه در آغاز قرن ۱۹م دارای سه دانشگاه مسکو (۱۷۵۵)، ویلنیوس (۱۵۷۸)، و دورپات (۱۶۳۲) بود، که دومی لهستانی و سومی آلمانی بود. در دوره‌ی آلکساندر I دانشگاههای دیگری تاسیس گردید (خارکوف، ۱۸۰۴؛ قازان، ۱۸۰۴؛ سن پطرزبورگ، ۱۸۱۹). در دوره‌ی انقلاب (۱۹۱۷–۲۰)، بسیاری از جمهوریها دانشگاههای ملی دایر کردند. در ۱۹۵۰ حدود ۳۰ دانشگاه در تجشم دایر بوده است.

منشأ دانشگاههای کشمکش کالجهائی (← کالج) بود که در مهاجرنشینها دایر شد. از زمان انقلاب امریکا تا جنگ داخلی، عده‌ی کالجها افزایش بسیار یافت. در همین دوره بعضی از کالجهای قدیمتر به دانشگاه موسوم شدند، چنانکه در قانون اساسی ماساچوست (۱۷۸۰)، از کالج هاروارد بعنوان دانشگاه نام برده شده است. دانشگاههای معروف به دانشگاههای ایالتی، که از ارکان عمده‌ی تعلیمات عالیه در کشمکش است، و بوسیله‌ی ایالات و جزء سازمان فرهنگی هر ایالت اداره میشود، در اواخر قرن ۱۸م بوجود آمد. در ۱۹۵۲، از ایالات کشمکش ۴۵ ایالت یک یا بیشتر دانشگاه ایالتی، و دو ایالت (ورمانت و نیو جرزی) دانشگاههای "نیمه‌ملی" داشته‌اند.

در ایران تعلیمات عالیه بسبک اروپائی با تأسیس (۱۲۶۸ هق، ۱۸۵۱ بم) دارالفنون آغاز گردید. نخستین دانشگاه ایران **دانشگاه تهران** است. بعد از جمع II دانشگاههای دیگری در بعضی شهرهای بزرگ (تبریز، مشهد، شیراز، و اصفهان) دایر شد.

دانشگاه تهران در ۱۳۱۳ هش بموجب قانون تأسیس دانشگاه (خرداد ۱۳۱۳) ایجاد شد، و در بهمن ماه همان سال سنگ بنای آن بدست رضا شاه کبیر نهاده شد. بیشتر مدارس عالی آن زمان‌مانند **دار المعلمین عالی**، مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی (← **مدرسه‌ی علوم سیاسی**)، و **مدرسه‌ی عالی طب** در دانشگاه تمرکز یافت (تاریخ تأسیس بعضی مدارس عالی که جزو دانشگاه شدند به ۱۲۶۸ هق میرسد. ← **دارالفنون**). در قانون تأسیس دانشگاه، برای دانشگاه شش شعبه در نظر گرفته شده بود، که هر یک عنوان دانشکده دارد (دانشکده‌های ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی، پزشکی، حقوق، علوم طبیعی و ریاضی، علوم معقول و منقول، و دانشکده‌ی فنی). بعداً دانشکده‌ی هنرهای زیبا (در ۱۳۱۹–۲۰ هش)، دانشکده‌ی دامپزشکی، و دانشکده‌ی کشاورزی تحت اداره‌ی دانشگاه درآمد.

پس از تصویب قانون تأسیس دانشگاه، برای متمرکز کردن دانشکده‌ها، اقدام به خرید ۲۰۶٬۰۰۰ متر مربع زمین محل فعلی دانشگاه گردید (۱۳۱۳ هش)، و نقشه‌های لازم تهیه شد، و در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ هش ساختمان تالار تشریح بوسیله‌ی رضا شاه کبیر افتتاح شد، و لوحه‌ی بنای دانشگاه در زیر پلکان مدخل جنوبی دانشکده‌ی پزشکی نصب گردید. استقلال اداری و فنی دانشگاه در ۱۳۲۱–۲۲ هش و استقلال مالی آن در ۱۳۳۱ هش عملی شد. با تأسیس شورای مرکزی دانشگاهها و اقدامات اصلاحی سالهای ۱۳۴۱–۴۲ هش، "استقلال دانشگاه" دستخوش تغییراتی شده است.

دانشگاه تهران در سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی به سرعت توسعه یافته است، و شعبه‌های مختلف علوم و فنون (مثلا مؤسسه‌ی علوم اداری و مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی و مرکز فرهنگ و تمدن ایران) در آن دایر گردیده است.

دانشگاه تهران تا ۱۳۱۴ هش مخصوص ذکور بود؛ بعد از رفع حجاب این قید از میان رفت.

دانشمندیه (dānešmandiyye)، سلسله‌ای از امرای ترکمان، که از ربع آخر قرن ۵م هق تا ۵۷۳ هق در کاپادوکیای شمالی فرمانروائی کردند. مؤسس سلسله، **امیر دانشمند**، در هرج و مرجی که بدنبال مرگ (۴۷۹ هق) سلیمان ابن قتلمش سلجوقی پیش آمد در کاپادوکیا پدید آمد، و چون منشأ وی معلوم نبود، سرگذشتش با افسانه آمیخته شد. وی در ۴۹۳ هق (۱۱۰۰ بم)، که ملطیه را در محاصره داشت، بوهموند I را که برای رهائی شهر آمده بود اسیر کرد. پس از سه سال محاصره، ملطیه را گرفت. در ۴۹۶ هق (۱۱۰۳ بم) با بوهموند اتحادی بر ضد دولت بیزانس و سلاجقه منعقد کرد، و او را آزاد نمود، اما سال بعد درگذشت، و پسرش امیر **غازی ابن دانشمند** جانشین او شد. خلیفه مسترشد و سلطان سنجر او را، بسبب پیروزیهایش بر مسیحیان (مخصوصاً بر بوهموند II و یوحنا II کومننوس)، عنوان مَلِک دادند، ولی وقتی که رسولان آنان به ملطیه رسیدند، امیر غازی در بستر مرگ بود، و این عنوان در ۵۲۸ هق به پسر و جانشینش **محمد دانشمند** (فت ۵۳۶ هق) اعطا شد. وی در قیصریه درگذشت، و پس از او بین دانشمندیه بر سر جلب قدرت نفاق افتاد. دانشمندیه به دو شاخه که یکی در سیواس و دیگری در ملطیه حکومت داشت تقسیم شدند. سرانجام در ۵۷۳ هق سلجوقیان ملطیه را گرفتند، و دستگاه حکومت دانشمندیه در هر دو ولایت برچیده شد.

دانشنامه: ← دیپلوم.

دانشنامه‌ی جهان (dānešnāmeye jahān)، کتابی فارسی در حکمت طبیعی، تألیف غیاث‌الدین علی ابن علی امیران الحسینی، از علمای قرن ۹م هق. کتاب در سنه‌ی ۸۷۹ هق بنام سلطان محمود ابن ابوسعید، از اخلاق میرانشاه ابن تیمور، تألیف یافته است، و شامل 10 فصل است، و در طی آن یک دوره طبیعیات بروش حکمای مشائی با انشائی ساده و استادانه بیان شده است.

دانشنامه‌ی علائی (dānešnāmeye alā'i) یا **دانشنامه‌ی علائیه** (alā'iyye)، کتابی در منطق و حکمت، بفارسی، از ابوعلی سینا، که آنرا به خواهش علاءالدوله‌ی کاکویه نوشته است. مؤلف قصد داشت که منطق، طبیعیات، هیئت، موسیقی، و مابعد الطبیعه را در این کتاب بیاورد، ولی جز به تألیف قسمت منطق و طبیعیات و الاهیات توفیق نیافت، و باقی کتاب را، بعد از او، شاگرد وی ابوعبید جوزجانی با ترجمه کردن از آثار مختلف ابوعلی سینا بر عهده گرفت. بموجب قول جوزجانی، این کتاب را ابوعلی در اصفهان تألیف کرد؛ بنا بر این، تاریخ تألیف آن باید بین سال‌های ۴۱۲ و ۴۲۸ هق باشد. قسمت منطق و الاهیات و طبیعیات دانشنامه بنام حکمت العلائی در ۱۳۰۹ هق

در حیدرآباد دکن، و قسمت منطق و الاهیات آن در ۱۳۱۵ هش در تهران، و مجموع منطق و الاهیات و طبیعیات آن در سه مجلد بمناسبت جشن هزارساله‌ی ابن سینا در ۱۳۳۰–۳۱ هش در تهران بطبع رسیده است. ترجمه‌ی فرانسوی کتاب در دو مجلد ۱۹۵۵–۵۸ در پاریس چاپ شده است.

دانفرملین[1] (dānfërmlin)، شهر (جم ۴۷٬۱۵۹)، فایفشر، اسکاتلند. از قرن ۱۱م مقر پادشاهان اسکاتلند بود. رابرت I و دیگران در دیر آنجا مدفونند. مولد ا. کارنگی است. صنایع نساجی و ذوب فلزات دارد.

دانق (dānaq)، وزن و سکه‌ی کوچکی برابر ۱/۶ دینار یا ۱/۶ درهم. در نزد اعراب دانق ۸ حبه بوده است، و بموجب قول خوارزمی، دانق معادل ۴ طسوج (← طسوج یا طسوج) یا ۱/۶ مثقال بشمار میآمده است. قس دانگ.

دانکستر[2] (dānkəstər)، شهر (جم ۸۶٬۴۰۲)، رایدینگ غربی یورکشر، انگلستان، بر رود دان؛ دارای معادن زغال سنگ.

دانکن[3] I (dānkən)، فت ۱۰۴۰؟، شاه (۱۰۳۴–۱۰۴۰؟) اسکاتلند؛ نوه و جانشین ملکم II. بدست مکبث که از سردارانش بود بقتل رسید. ملکم III پسرش بود.

دانگ (dāng)، در اصطلاح کشاورزی و ملکداری در ایران، یک ششم یک دارائی غیر منقول (مانند زمین، ملک، یا مستغل). مثلا تمام یک خانه ۶ دانگ است، و نیمی از آن ۳ دانگ آن. دانگ دارای اجزائی است که در نواحی مختلف کمابیش متفاوت است. شعیر (ša'ir) معمولا برابر ۱/۱۶ دانگ میباشد. اصطلاح دانگ در مورد آب نیز بکار میرود.

دانگن [بجای د/آنگن] ← آنگن، دوک د/.

دانگولم [بجای د/آنگولم] ← آنگولم، دوک د/؛ مارگریت دو ناوار.

دانگیرا [بجای د/آنگیرا] ← آنگیرا، پیترو مارتیره د/.

دانلسن[4]، **دژ** (dānəlsən)، از استحکامات ایالات مؤتلفه در جنگ داخلی امریکا، لغ تنسی، بر رود کامبرلند، کشمت. ژنرال گرانت در فوریه‌ی ۱۸۶۲ آنرا تسخیر کرد، و راه نیروهای ایالات شمالی را بسوی نشویل گشود.

دانمارک[5] (dānmārk)، مملکت سلطنتی (۴۳٬۰۴۰ کمم؛ جم ۴٬۵۸۵٬۲۵۶)، لغ اروپا، جنوبی‌ترین ممالک اسکاندیناوی؛ پایتختش **کپنهاگ**. بجز شبه جزیره‌ی **ژوتلند** که با آلمان هم‌مرز است، دانمارک از جزایر چندی واقع در دریای بالتیک تشکیل شده، که مهمترین آنها عبارتند از **زیلند، فون، فالستر، لولان، لانگلان، و بورنهولم**. **گروئنلند** و جزایر فارو از مستملکات آن است. زمین پست بسیار حاصلخیزی دارد، و دامپروری و لبنیات‌سازی آن مشهور است، و ناوگان بازرگانی و صید ماهی معتبر دارد. حکومت آن دموکراسی پارلمانی است. خاندان شلسویگ‌ـهولشتاین‌ـسوندربورگ‌ـگلوکسبورگ بر آن سلطنت دارد، و شاه فعلی آن فردریک IX است. کلیسای رسمی آن لوتری است.

تاریخ. در دوره‌ی وایکینگها، دانمارکیها نقش عمده‌ای در مهاجمات نورمانها به اروپای غربی داشتند. اولین شاه مسیحی دانمارکیها **هرلد کبوددندان** (فت ح ۹۸۵) بود، که پسرش، **سوین**، انگلستان را فتح کرد. **کنوت** در طی سالهای ۱۰۱۸–۳۵ دانمارک و انگلستان و نروژ را تحت لوای واحد درآورد. سوئد جنوبی تا ۱۶۵۸ جزء دانمارک بود. بعد از مرگ کنوت، دانمارک مدتها گرفتار آشفتگی و جنگ داخلی بود. **والدمار I و والدمار II** فرمانروایان فعالی بودند، و استیلای دانمارک را بسط دادند (قرون ۱۲م–۱۳م). **والدمار IV** نیز قدرت دانمارک را تجدید کرد، ولی مغلوب ← اتحادیه‌ی هانسالی گردید (قرن ۱۴م). دخترش، **مارگریت** در ۱۳۹۷ ← اتحادیه‌ی **کالمار** را بین دانمارک و سوئد و نروژ برقرار ساخت؛ اتحاد با نروژ تا ۱۸۱۴ دوام داشت، ولی اتحاد با سوئد بی‌نتیجه بود، و در ۱۵۲۳ پایان یافت. در ۱۴۴۸، **کریستیان I** بسلطنت دانمارک رسید، و او از خاندان **اولدنبورگ** (نیای خاندان سلطنتی فعلی) بود، و **شلسویگ و هولشتاین** را تحت سلطنت دانمارک آورد. کریستیان III اصلاح دینی را وارد کرد. شرکت دانمارک در جنگ سی‌ساله (← **کریستیان IV**) و جنگهای **فردریک III** با سوئد، سبب زوال قدرت دانمارک در اروپای شمالی شد (قرن ۱۷م)، و قدرت سوئد بر این نواحی استقرار یافت. در دوره‌ی فردریک III و سلطنت (۱۶۷۰–۹۹) کریستیان V حکومت مطلقه برقرار شد. سلطه‌ی دانمارک بر **ایسلند** محفوظ ماند، و دولت دانمارک تجارت را در ایسلند و در هند غربی دانمارک (← ورجین، جزایر) انحصار کرد. از وقایع اواخر قرن ۱۸م اصلاحات اجتماعی عمده‌ایست (از قبیل لغو بردگی، ۱۷۸۸) که مخصوصاً در دوره‌ی وزارت **شترولنزه** و آ. پ. فون برنشتورف صورت گرفت. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و در جنگهای دوره‌ی ناپلئون، دانمارک کوشید که بیطرف بماند، ولی مورد حمله‌ی انگلستان واقع شد و به فرانسه پیوست، در نتیجه، کنگره‌ی وین دست دانمارک را از نروژ کوتاه کرد. مسئله‌ی پیچیده‌ی **شلسویگ‌ـهولشتاین** سبب جنگ ۱۸۴۸–۴۹ آلمان و دانمارک، و جنگ ۱۸۶۴ با پروس و اتریش گردید، که در نتیجه، دانمارک هر دو دوکنشین را از دست داد (در ۱۹۲۰، شلسویگ شمالی، با مراجعه بآراء عمومی، به دانمارک بازگشت). در قرن ۱۹م اصلاحات داخلی مهم و عمیقی انجام گرفت، که در نیمه‌ی دوم این قرن، دانمارک را از صورت ملتی مرکب از دهقانان فقیر به ملتی مرکب از مترقیترین خرده‌مالکین در اروپا مبدل ساخت. این تحول بیشتر ناشی از مساعی اسقف **گروندتویگ** بود. دانمارک در جنگ I بیطرف بود. در جنگ II تحت اشغال آلمان بود (۱۹۴۰–۴۵). در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد، در ۱۹۴۸ به برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا، و در ۱۹۴۹ به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی پیوست.

دانمارکی، زبان، از زبانهای ژرمنی شمالی، از ریشه‌ی هندواروپائی، رایج در دانمارک. ← زبان، جدول.

دانوب[6] (dānub)، آلمانی **دوناو** (donă)، باستانی **ایستروس** (istros؛ ینـ) و **دانوبیوس** (dānu-bius؛ لتـ)، رودی بطول حدود ۲٬۸۲۰ کمـ، اروپای مرکزی و جنوب شرقی. پس از ولگا بزرگترین رود اروپا است. حوضه‌ی زهکشی آن ح ۸۲۹٬۰۰۰ کمم مساحت دارد. در **جنگل سیاه** (جغ آلمان) سرچشمه میگیرد، و عموماً در امتداد جش جریان دارد، و از ج آلمان، ش اتریش، مجارستان، لش یوگوسلاوی، و جش رومانی می‌گذرد، و بدریای سیاه میریزد. قسمتی از مرز چکوسلواکی با مجارستان، و از مرز رومانی با یوگوسلاوی و بلغارستان و تجشـ را تشکیل میدهد. پس از گذشتن از دروازه‌ی آهنین، پهن میشود، و در گالاتس بصورت دلتای باطلاقی درمی‌آید. دانوب از اولم (که از آنجا ببعد قابل کشتیرانی است)، رگنسبورگ، پاساو، لینتس، وین، براتیسلاوا، استرگوم، بوداپست، بلگراد، گالاتس، و اسماعیل میگذرد. دانوب قریب ۳۰۰ ریزابه دارد که از آن جمله اند این، دراوا، تایس، ساوا، و پروت. دانوب از شریانهای حیاتی حمل و نقل است، و در عین حال حلقه‌ی اتصال چندین تمدن و فرهنگ میباشد. در قدیم حد شمالی امپراطوری روم بود، و دشتهای حاصلخیز آن مهاجمین بسیاری را بآن جلب کرده. بعد از جج I، در ۱۹۱۹ تحت نظارت یک کمیسیون بین‌المللی گذاشته شد، و آن در ۱۹۴۰ منحل گردید. بموجب قرارداد بلگراد (۱۹۴۸)، که کشمت و انگلستان و فرانسه از امضای آن خودداری کردند، یک کمیسیون نظارت تنها از دولتهای کرانه‌ای دانوب (باستثنای آلمان و اتریش) تشکیل شده است.

د/آنونتسیو[7]، **گابریله** (gābriele dānnuntsio)، ۱۸۶۳–۱۹۳۸، نویسنده و شاعر ایتالیائی. حتی نخستین اشعارش‌ـبهار (۱۸۸۰) و ترانه‌ی نوین (۱۸۸۲)ـدر بین آثار شعرای ایتالیائی معاصرش بیرقیب بود. از نمایشنامه‌هایش رؤیای یک صبح بهار (۱۸۹۷) و رؤیای یک غروب پائیز (۱۸۹۸) است. بیشتر نمایشنامه‌های خود را در دوران عشقبازی با الئونورا دوزه نوشته است، و این ماجرا را در رمان خود بنام شعله‌ی حیات (۱۹۰۰) آورده است.

د/آنونتسیو از ۱۹۱۰ در فرانسه میزیست، و در آغاز جج I به ایتالیا بازآمد، و خطابه‌های وی در پیوستن ایتالیا به متفقین مؤثر بود. با شجاعتی نمایان در نیروی هوائی جنگید، و یک چشم خود را در نبرد از دست داد. در ۱۹۱۹ به فیوم لشکر کشید، و علی رغم دولت ایتالیا و ممالک اروپا، دولتی در آنجا تأسیس کرد، که تا ۱۹۲۱ دوام یافت. سربازان وی در هجوم به فیوم پیراهن سیاه بر تن داشتند، و آن بعدها لباس متحد الشکل فاشیستها گردید. پس از جنگ از نخستین طرفداران حکومت فاشیستی بود.

دانویل [بجای د/آنویل] ← آنویل، ژان باتیست بورگینیون د/.

دانه[8] (dāne)، در گیاهشناسی، نتیجه‌ی باروری تخم یک گل پس از عمل گرده‌افشانی. دانه دارای ساختمانی چندسلولی است که در داخل میوه پدید میآید و محتوی جنین یا گیاه جوان و اندوخته‌ی غذائی است (برای تصویر ← میوه). دانه‌ها در گیاهان طبقات عالی ساخته میشوند، و گیاهان طبقات پست (مانند سرخس‌ها و خزه‌ها) هاگهائی

(۱)Dunfermline (۲)Doncaster (۳)Duncan (۴)Donelson (۵)Denmark (۶)Danube (۷)D'Annunzio (۸)seed

دارند که یک‌سلولی هستند و محتوی جنین نمی‌باشند. اندازه و ابعاد دانه‌ها بسیار متفاوت است، و از حالت گردهای بسیار نرم در ثعلبها تا دانه‌های بسیار بزرگ نخلها تغییر میکند. بعضی دانه‌ها برای رویش باید مدتی در حال استراحت بمانند، برخی باید مدتی در معرض سرما قرار گیرند. گیاهی که از یک دانه پدید میآید ممکن است با سلف خود متفاوت باشد. ← توارث.

دانی (dāni)، شهرت **ابوعمرو عثمان ابن سعید** (abu.'amr)، ۳۷۱-۴۴۴ هق، فقیه مالکی و قاری معروف قرآن، مت قرطبه. پس از سفر حج چندی (بین ۳۹۷ و ۳۹۹ هق) در قاهره گذرانید، و سپس به قرطبه بازگشت، و سرانجام در دنیا (عربی: دانیه) سکنی گزید، و در همانجا درگذشت. مشهورترین آثار متعددش المقنع، تیسیر فی القرائات السبع، و المحکم فی نقط المصاحف است.

دانیال (dāniāl)، اسم عبری برای مرد. بعضی از اعلام مأخوذ از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Daniel	دانیل (dāniel)
آلمانی	Daniel	دانیل (dāniel)
انگلیسی	Daniel	دنیل (danyəl)
ایتالیائی	Daniele	دانیله (dāniele)
ایتالیائی	Daniello	دانیلو (dāniello)
روسی[Danilovich]		دانیلوویچ (dānilovic)
فرانسوی	Daniel	دانیل (dāniel)
هلندی	Daniel	دانیل (dāniel)

دانیال[1] (dāniāl) [عبری، = خدا داور من است]، یکی از انبیای بنی اسرائیل، که از تاریخ وی جز آنچه از ← کتاب دانیال نبی برمیآید چندان اطلاعی در دست نیست. وی از قبیله‌ی یهودا و احتمالا از خاندان شاهی بود، و در سال سوم سلطنت یهویاقیم (یعنی در ۶۰۵ ق‌م) به بابل به دربار نبوکدنصر به اسارت برده شد، و کلدانیان او را به بلطشصر موسوم نمودند، و وی بر علوم کلدانیان واقف گردید، و در حکمت بر آنها فزونی یافت. اولین واقعه‌ای که سبب نفوذ دانیال گردید تعبیر کردن خوابی بود که نبوکدنصر در دومین سال سلطنت خود دیده بود، که در نتیجه، نبوکدنصر وی را بر ولایت بابل حکومت داد. چند سال بعد، دومین رؤیای او را تعبیر کرد. در زمان بلشصر، نوشته‌ای را که دست غیبی بر دیوار قصر شاه نوشت خواند، و بلشصر او را خلعت داد، ولی در همان شب بدست کلدانیان بقتل رسید (تاریخ این وقایع احتمالا ۵۳۸ ق‌م، یعنی اواخر سلطنت نبونیدوس است، که بلشصر از جانب وی در بابل حکومت داشت).

پس از استیلای ایرانیان بر بابل، **داریوش مدی** دانیال را وزارت داد، و بعد بسبب سعایت حاسدان و پایداری در دین خود به کنام شیرها افکنده شد، اما بطریق معجزه‌آسائی رهائی یافت، و همچنان در مشاغل عالی باقی ماند، و در دوره‌ی کوروش نیز مورد لطف او بود. آخرین غیبگوئی وی در سال سوم سلطنت کوروش بود.

دانیال در عهد نام دومین پسر داود نیز هست، که مادرش ابیجایل بود، و در کتاب دوم سموئیل (۳.۳) بنام کیلاب خوانده شده است.

دانیال، بقعه‌ی (boq'eye dāniāl)، مهمترین زیارتگاه خوزستان، در کنار رود شاوور، مجاور تپه‌های تاریخی شوش، که گویند مدفن دانیال نبی است. بقول معروف، مدفن دانیال اصلا در شهر شوش بود، و در زمان خلافت عمر، بقایای وی به کنار شاوور منتقل شد. بنای قدیم را سیل منهدم ساخت، بنای کنونی، با گنبد مضرس مخروطی، بوسیله‌ی حاج شیخ جعفر شوشتری احداث گردید (ح ۱۲۸۷ هق).

دانیال، رفقای[2] (dāniāl)، سه تن از اصحاب دانیال نبی در دربار نبوکدنصر، که بسبب امتناع از سجده کردن به بت، بامر وی به آتش افکنده شدند، و فرشته‌ای آنان را نجات داد. اسامی آنها بزبان بابلی شدرک (šadrak)، میشک (mišak)، و عبد نغو (abd naqu)، و بزبان عبری عزریا (azaryā)، حننیا (hananyā)، و میشائیل (miša'il) بوده است (دانیال ۱.۷؛ ۳).

دانیال نبی[3]، **کتاب** (dāniāle nabiyy)، کتابی از عهد، در سرگذشت دانیال نبی و ← رفقای دانیال. تاریخ تحریر و نویسنده‌ی کتاب و صحت مندرجات آن مورد تردید است. بعضی از قسمتهای این کتاب فقط در متن یونانی عهد موجود است (← آپوکریف). از آن جمله است داستان بعل و اژدها[4]، که بر طبق آیات ۱-۱۲ باب ۱۴ آن، کاهنان بعل غذائی را که مخصوص این بت بود خود میخوردند، و مردم را فریب میدادند، و دانیال این خدعه را کشف کرد، و بت و کاهنان آن نابود شدند. آیات ۲۲-۴۲ باب ۱۴ در ذکر اژدهائی است که آنرا میپرستیدند، و دانیال آن را کشت، و وی را به کتام شیران افکندند، ولی خدا او را حفظ کرد، و پادشاه قدرت خدای دانیال را شناخت. نیز ← شوشنا.

دانیدین[5] (dānidin)، شهر (جه ۷۲°۲۰۰؛ ۱۰۲°۵۰۰)، پش جزیره‌ی جنوبی، زلند جدید. بندر بخش اوتاگو (otāgo) و مقر دانشگاه اوتاگو است.

دانیگال[6] (dānigāl)، ولایت ساحلی (۴°۸۳۰ کمه؛ جه ۱۱۳°۸۱۵)، ایالت آلستر، ایرلند؛ مرکزش شهر لیفرد (lifərd). ساحلش غیر منظم و مضرس و داخلش کوهستانی است. منطقه‌ای عموماً زراعتی و شبانی است (شهرهای بزرگی ندارد)، ولی بعلت باتلاقی بودن زمینش، زراعت بسختی انجام میگیرد. ماهیگیری آن مهم است. در قدیم مملکت ترکانل بود.

دانیل (dāniel)، اسم اروپائی برای مرد: ← دانیال، اسم.

دانیل سترن[7]، نام مستعار آگو، کنتس د/.

دانیلو (dāniello)، اسم ایتالیائی برای مرد: ← دانیال، اسم.

دانیلوویچ (dānilovic)، اسم روسی برای مرد: ← دانیال، اسم.

دانیلوی[8] I (dāniloye)، ۱۶۷۷-۱۷۳۵، آخرین امیر-اسقف انتخابی (۱۶۹۶-۱۷۳۵) و اولین امیر-اسقف موروثی مونتنگرو (امیر-اسقف فرمانروائی بود که امارت امور دینی و دنیائی را توأماً داشت). در ۱۷۰۲ اسیر ترکان عثمانی شد، و گریخت، و در ۱۷۰۳ واقعه‌ی معروف به "نماز شامگاهان مونتنگرو" را برانگیخت، و آن قتل عام پردامنه‌ی مسلمانان در شب میلاد مسیح بود. در ۱۷۱۵ به روسیه نزد پطر کبیر رفت، و موافقت او را با مساعدت به مونتنگرو در مقابل تجاوز دولت عثمانی جلب نمود. از آن ببعد مسافرت امیر-اسقفهای مونتنگرو به سن پطرزبورگ بمنظور تجدید عقد اتحاد مرسوم شد. دانیلو بر وسعت مونتنگرو افزود، و عنوان ولادیکا (vlādikā) (= امیر-اسقف) را در خاندان خود موروثی کرد.

دانیلوی[8] II (dāniloye)، ۱۸۲۶-۶۰، امیر-اسقف (← دانیلوی I) مونتنگرو در ۱۸۵۱-۶۰. مردی متجدد بود، و چون میخواست ازدواج کند ولی امارت دینی او مانع ازین امر بود، در ۱۸۵۲ وظایف دینی خود را به یک اسقف اعظم واگذار کرد، و خود به فرمانروائی در امور دنیائی پرداخت. ترکهای عثمانی را در ۱۸۵۳ و ۱۸۵۸ مغلوب کرد، و این پیروزیها استقلال مونتنگرو را تأمین نمود. در اجرای برنامه‌های اصلاحی بشدت عمل کرد، و این امر دشمنانی برانگیخت، که یکی از آنان وی را بقتل رسانید.

دانیه، شهر و بندر اسپانیا: ← دنیا.

دانیله (dāniele)، اسم ایتالیائی برای مرد: ← دانیال، اسم.

داو[9] (dāv)، رودی در انگلستان که در داربی‌شر سرچشمه گرفته قسمت عمده‌ی سرحد آن ولایت و ستفردشر را تشکیل میدهد.

داوائو[10] (dāvāo)، شهر (جه ۷°۵۴ ۱۳۳°)، پش میندانائو، فیلیپین، بر خلیج داوائو.

داوتندای[11]، **ماکس** (māks dătendāy)، ۱۸۶۷-۱۹۱۸، شاعر و داستان‌نویس آلمانی. در اروپا و مشرق‌زمین مسافرت کرد. اشعارش بسبک امپرسیونیستی است، و در چند مجلد چاپ شده، و تعدادی نمایشنامه (مانند بلهوسیهای یک امپراطور-خانم، ۱۹۱۰) و داستان نیز نوشته است.

داوتی[12]، **چارلز مانتگیو** (cārlz māntəgiu dăti)، ۱۸۴۳-۱۹۲۶، سیاح و نویسنده‌ی بریتانیائی. در اروپا، افریقا، سوریه، و فلسطین بسیار مسافرت کرد، و در سرزمینهائی که از آنها دیدار میکرد از نظر زمینشناسی و باستانشناسی تحقیق مینمود. در نوامبر ۱۸۷۶ از دمشق با قافله‌ی حج حرکت کرد، و در مداین صالح از قافله جدا شد، و به مطالعه در آثار و کتیبه‌های حجر پرداخت. سپس عزم دیدار از واحه‌ی خیبر نمود، و بدین منظور با اعراب بدوی چادرنشین درآمیخت، و زندگانیش تابع بیابانگردی آنان شد، و چند بار جانش به مخاطره افتاد. سرانجام در تابستان ۱۸۷۷ از تیماء به خیبر رسید، ولی به حایل و عاقبت به عنیزه بازگردانیده شد. پس از چند ماهی از آنجا رو به جنوب بطرف مکه رفت، و در ماه اوت ۱۸۷۸ سلامت به جده رسید. سرگذشت این سفر طولانی را، که منشأ اطلاعات تازه‌ای در باب زمینشناسی، آبشناسی، و نژادشناسی عربستان گردید، در کتاب سیاحتها در بیابان عربستان (۱۸۸۸؛ چاپ ملخص ۱۹۲۶) آورده است. پس از مراجعت به انگلستان

---

(۱)Daniel (۲)Three Holy Children (۳)Daniel (۴)Bel and the Dragon (۵)Dunedin (۶)Donegal (۷)Daniel Stern (۸)Danilo (۹)Dove (۱۰)Davao (۱۱)Dauthendey (۱۲)Doughty

هم خود را صرف شعر کرد. در نظم و نثر پابند به زبان و سبک خالص ادبی دوره‌ی الیزابت بود. منظومه‌ی حماسی فجر در بریتانیا (۱۹۰۶) حاصل ۱۴ سال رنج و زحمت اوست. از منظومه‌های دیگرش ایرها (۱۹۱۲) و تیتانها (۱۹۱۶) است.

داود (dāvud)، اسم عبری برای مرد. اسم اروپائی David مأخوذ از آنست، که ضبط فارسی آن در این کتاب در زبانهای آلمانی، ایتالیائی، فرانسوی، و هلندی داوید (dāvid)، در زبان دانمارکی داویذ (dāvid)، و در زبان انگلیسی دیوید (deyvid) است.

داود[1] (dāvud) [عبری، = محبوب]، فت ح ۹۷۲ ق‌م، شاه (ح ۱۰۱۲–ح ۹۷۲ ق‌م) عبرانیان قدیم؛ جانشین شاؤل. جوانترین پسران یشی بود (اول تواریخ ۱۵.۲؛ اول سموئیل ۱۲.۱۷)، و در جوانی به شبانی پرداخت. داود پسری سرخ‌رو و خوش‌سیما و دارای چشمهای زیبا بود (اول سموئیل ۱۲.۱۶)، و بسبب صدای خوب و مهارتش در نواختن بربط، مورد توجه شاؤل قرار گرفت، و گاه گاه شاؤل را که مبتلا به مالیخولیا بود آرام میکرد (اول سموئیل ۱۶). در جنگ فلسطینیان، جلیات (← جالوت) را بقتل رسانید. شهرت و محبوبیت وی (اول سموئیل ۱۱.۲۱) حسادت شاؤل را برانگیخت، ولی داود با یوناتان پسر شاؤل طرح دوستی ریخته بود، و دختر شاؤل را بزنی گرفت (اول سموئیل ۱۸). چون شاؤل در صدد کشتن او برآمد، گریخت. سرانجام پس از کشته شدن شاؤل و سه پسرش، و بعد از وقایع دیگر، شیوخ اسرائیل داود را بسلطنت برداشتند. در دوران سلطنت وی، ظاهراً یهودیان از صورت ائتلافیه‌ی ناهمواری از قبایل خارج شده بصورت یک ملت درآمدند، و شاهد بر این امر برآمدن اورشلیم است، که داود پایتخت خود را از حبرون بآنجا منتقل نمود. خلاصه، داود مملکت اسرائیل را به مقتدرترین ممالک بین رودهای نیل و فرات مبدل ساخت (دوم سموئیل ۸.۲–۱۴، ۱۰.۱–۵)، و موضوع ارض موعود را تحقق بخشید. وی از قهرمانان ملی بزرگ یهود محسوب است. پس از پیدایش امید به مسیح موعود در اسرائیل، انتظار برخاستن او را از خاندان داود داشتند، و بروایت اناجیل، عیسی از ذریه‌ی داود بوده است. بسیاری از مزامیر به وی منسوبست.

با وجود این موفقیتها، دوران سلطنت داود از لحاظ ارتکاب قبایح و گرفتاریهای سیاسی تیره است. اوریا را که از سرداران مورد اعتمادش بود در جنگ به کشتن داد تا زوجه‌ی زیبای او بتشیع را تصرف کند (دوم سموئیل ۱۱). پسرش ابشالوم بر او شورید. روزهای آخر عمرش بر سر مسئله‌ی جانشینی وی به تلخکامی گذشت، و سرانجام سلیمان جانشین او گردید.

ذکر داود در چند موضع از قرآن آمده است. جالوت بدست او کشته میشود (بقره ۲۵۲)؛ خدا پادشاهی او را محکم میکند، و وی را فرزانگی و کلام نافذ میدهد (ص ۱۹)، و زبور (← مزامیر) اعطا میکند (نساء ۱۶۱). در احادیث اسلامی و کتب قصص الانبیاء داود پیغمبر بشمار آمده است، و مطالبی مأخوذ از منابع یهودی یا مسیحی‌ـاز قبیل حسد بردن شاؤل بر داود، داستان زوجه‌ی اوریا، داستان ابشالوم‌ـذکر شده. از جمله‌ی چیزهائی که خداوند به او عطا کرده است آواز خوش است، و گویند هر گاه که زبور میخواند هیچکس را طاقت نمیماند و مردم دست از کارها برمیداشتند، و به سماع آن مشغول میشدند، و مرغان و وحوش در برابرش به سماع می‌ایستادند.

داود، جغری بیگ: ← جغری بیگ.

داود، مذهب: ← ظاهریه.

داود ابن سلیمان اسرائیلی، شهرت **سدیدالدین ابوالفضل داود ابن ابی البیان سلیمان اسرائیلی** sadido 'd.din, dāvude 'bne abe 'l.bayān soleymāne esrā'ili)، مت ۵۵۶ هق، طبیب یهودی مصری. طبیب الملک العادل سیف‌الدین ابوبکر، سلطان ایوبی مصر، بود، و در بیمارستان ناصری قاهره تعلیم میداد. ابن ابی اصیبعه (۶۰۰–۶۶۸ هق) از شاگردان او بود. از آثارش کتابی است در قرابادین، بنام الدستور المارستانی [= دستور بیمارستانی]. در سن بیش از ۸۰ سالگی در قاهره درگذشت.

داود ابن علی (dāvude 'bne ali)، فت ۱۳۳ هق، از امرا و بزرگان بنی عباس؛ عموی سفاح عباسی. یک چند در کوفه و یک چند در حجاز و یمن از جانب سفاح حکومت کرد. در مدینه وفات یافت.

داود ابن علی ابن خلف: ← داود ظاهری.

داود ابن محمود سلجوقی (dāvude 'bne mahmude saljuqi) [غیاث‌الدین ابوالفتح داود ابن محمود]، فت ۵۳۳ هق، سلطان سلجوقی؛ پسر سلطان محمود سلجوقی. بعد از وفات پدر، در تبریز به دعوی سلطنت برخاست، و خلیفه مسترشد او را بر ضد عم خویش سلطان مسعود سلجوقی تحریک نمود، ولیکن مسعود پیشدستی کرده در صدد جلب او برآمد، و او را ولیعهد نموده ولایت آذربایجان و اران و ارمنیه بدو بازگذاشت، و دختر خویش گوهر خاتون را نیز به زنی بدو داد. داود یک چند در آذربایجان فرمان راند، و چون در تبریز عده‌ای را بسبب اتهام به إلحاد و انتساب به باطنیه کشت، فدائیان اسماعیلیه او را در میدان تبریز بر در حمام کارد زدند، و بدان زخم درگذشت.

داود ابن محمود قیصری: ← قیصری.

داود ابن میکائیل، ابوسلیمان: ← جغری بیگ.

داود طائی (dāvude tā'i)، شهرت **ابوسلیمان داود ابن نصر طائی کوفی،** فت ۱۶۵ یا ۱۶۶ هق، زاهد و فقیه و محدث معروف در قرن ۲م هق. یک چند به کسب علم و تحصیل فقه و حدیث پرداخت، و نزد ابوحنیفه تلمذ نمود، و چون تبحر در فقه یافت، کتابهای خویش همه در فرات افکند، و به خلوت و عبادت پرداخت. حکایات بسیار از زهد و پارسائی او در کتابها نقل شده است.

داود ظاهری (dāvude zāheri)، شهرت **ابو سلیمان داود ابن علی ابن خلف اصفهانی** (xalafe)، ۲۰۰ یا ۲۰۲–۲۷۰ هق، از مشاهیر فقهای اسلام. خاندانش از مردم اصفهان بودند، و وی در کوفه متولد شد. فرقه‌ی ظاهریه بدو منسوبند، و علت شهرت او باین لقب آنست که وی به ظاهر قرآن و حدیث تمسک میکرد، و از رأی و قیاس و تأویل اجتناب واجب میداشت. داود در بغداد به تدریس پرداخت، و جماعتی بسیار از طالبان علم در مجلس او حاضر میشدند. تألیفات بسیار داشت. در بغداد وفات یافت. پسرش محمود ابن داود از ادبای مشهور بود.

داودی، شاخه‌ای از مستعلویه.

داودی، گیاه: ← گل داودی.

داودی، مذهب: ← ظاهریه.

داودیه (dāvudiyye)، ده (جمعه ۱٬۲۲۰ نسمه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۴ کیلومتری ج تجریش.

داودیه: ← ظاهریه.

داور، زمین: ← زمین داور.

داور، میرزا علی اکبر خان، فت ۱۳۵۵ هق، وزیر عدلیه و مالیه‌ی معروف و از ارکان مهم اوایل دوره‌ی سلطنت رضا شاه کبیر. در تهران در حدود ۵۰ سالگی انتحار کرد، و در صفائیه‌ی تهران مدفون شد.

داوران (dāvarān)، ده (جمعه ۱٬۱۳۹ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان خنامان، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)، ۲۸ کیلومتری ش‌ش رفسنجان.

داوران[2]، سفر (sefre dāvarān)، یکی از اسفار عهد قدیم. در کتاب مقدس، دنباله‌ی صحیفه‌ی یوشع است، و سرگذشت عبرانیان را در سرزمین موعود، از مرگ یوشع تا زمان سموئیل، بیان میکند، و مشتمل است بر شرح عصیانهای مکرر بنی اسرائیل نسبت به خدا و عواقب آن، تنبیه آنان بدست ملتی اجنبی، و خلاص نمودن خدا ایشان را با برانگیختن پیشوایانی در میان ایشان. در این دوره، پیشوایان را، که حکام صاحب اقتدار و تسلط مطلق بودند، داوران یا قضات میخواندند. از آن جمله اند شمشون، جدعون، یفتاح، ایهود، و دبوره.

داورپناه (dāvar.panāh)، ده (جمعه ۱٬۰۸۲ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، ۵ کیلومتری چ‌ش شهستان. سابقاً دزک (dezak) نام داشت، و پس از کشته شدن یکی از افسران ارتش (سرهنگ داورپناه) در آنجا نامش تغییر یافت.

داورزن (dāvarzan)، بخش (جمعه ح ۶۹۰٬۲۵؟)، غ شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۸ (؟) آبادی. مرکب از سه دهستان باشتین، مزینان، و کاه است. آبادیهای آن در اطراف راه شوسه‌ی مشهد به تهران واقعند. قسمت جنوبی آن بادهای شدید سوزان دارد. مرکزش **داورزن** (جمعه ۱٬۳۰۴ نسمه ۱۳۳۵ هش) است.

داوری پاریس: ← پاریس یا آلکساندروس؛ سیب نفاق.

داوریژتسی، آراکل وارداپت (ārākel vārdāpet dāvrijetsi)، فت ۱۶۷۰، کشیش و مورخ ارمنی؛ مت تبریز. پیش از ورود به طبقه‌ی روحانی زرگر بود. پس از مرگ زنش، به اچمیادزین (مرکز روحانیون ارمنی در ارمنستان) رفت و در آنجا دیرنشین شد. مهمترین اثرش تاریخ آراکل داوریژتسی است که در آن روابط و جنگهای ایران و عثمانی را از ۱۵۸۷ شرح داده است. خود شاهد بعضی از آن وقایع و یا همزمان با آنها بوده است؛ این کتاب در ۱۶۶۹ بزبان ارمنی در آمستردام بچاپ رسید.

داوسن[3]، ارنست کریستوفر (ërnəst kristofər dăsən)، ۱۸۶۹–۱۹۰۰، شاعر غزلسرای انگلیسی، یکی از بهترین دکادانها. اشعار غنائی لطیفی دارد.

---

(1)David (2)Judges (3)Dowson

به بیماری سل درگذشت.

دئوکالیون[1] (deukālion)، در اساطیر یونان، پسر پرومتئوس و پدر هلن. چون زئوس از معاصی انسانی متغیر شده بود، طوفانی فرستاد تا تمام مردم را هلاک سازد. از این طوفان فقط دئوکالیون و زنش پورها (purhā) نجات یافته بوسیله‌ی کشتی به کوه پارناسوس رسیدند. پس از استشاره از معبد دلفی، سنگهائی برداشته به عقب پرت کردند. سنگهائی که دئوکالیون افکند مبدل به مردان و سنگهائی که پورها افکند مبدل به زنان شدند. بدین ترتیب یونان دوباره مسکون گردید.

دئوگیری: ← دولت‌آباد، هند.

داون[2] (dān)، ولایت ساحلی (۲٬۴۶۵ کمـ؛ جه ۲۶۷٬۰۳۱ باستثنای بلفاست که فقط جزئی از آن در این ولایت است)، ایالت آلستر، چ‌ش ایرلند شمالی؛ مرکزش شهر داونپتریک. زراعت (جو، سیب زمینی، گندم، و کتان) رواج دارد. دارای چندین شهر است که کارخانه‌های کتان‌بافی دارند.

داون[3]، گراف لئوپولد فون (gräf leopold* fon dān)، ۱۷۰۵-۶۶، فیلد مارشال اتریشی. در جنگ جانشینی اتریش فرانسویها را از بوهم بیرون راند (۱۷۴۲). در جنگ هفتساله، فردریک II (پادشاه پروس) را در کولین شکست داد (۱۷۵۷)، ولی فردریک در تورگاو او را مغلوب کرد (۱۷۶۰).

داونپتریک[4] (dānpatrik)، شهر (جه ۴٬۲۱۹)، مرکز ولایت داون، چ ایرلند شمالی. مدتها است که از مراکز دینی ایرلند و بعنوان مقبره‌ی قدیسهای ایرلند (از جمله قدیس پاتریکیوس، قدیس کولومبا، و قدیسه بریجت) زیارتگاه بوده.

داونز[5] (dānz)، رشته‌ای از مرتفعات در قسمت چ‌ش انگلستان. داونز شمالی در ولایات ساری و کنت واقع است، و بوسیله‌ی ویلد از داونز جنوبی (واقع در ساسکس) جدا میشود. مراتع نیکو برای چرای گوسفند دارد.

داونینگ ستریت[6] (dāning strit) [= خیابان داونینگ]، خیابانی در شهر لندن، انگلستان. وزارت مستعمرات و وزارت امور خارجه در این خیابان است. از زمان رابرت والپول، تقریباً همه‌ی نخست‌وزیران بریتانیای کبیر در خانه‌ی شماره‌ی 10 این خیابان منزل داشته‌اند. باین جهت، لفظ "داونینگ ستریت" مجازاً به دولتی که بر سر کار است اطلاق میشود، و بمعنی وزارت امور خارجه نیز بکار میرود. خیابان را سر جورج داونینگ (۱۶۲۳-۸۴)، سیاستمدار انگلیسی، در زمینی که چارلز II باو اهدا کرده بود ساخت.

داووت[7]، لوئی نیکولا (lui nikolā dāvu)، ۱۷۷۰-۱۸۲۳، مارشال فرانسه، یکی از لایق‌ترین ژنرالهای ناپلئون. سپاهیان پروس را در آورشتت شکست داد (۱۸۰۶)، و در پیروزی (۱۸۰۹) واگرام و در جنگ با روسیه خدمات درخشان کرد. ناپلئون او را دوک آورشتت و نیز مدتی حاکم دوکنشین ورشو کرد. در دوره‌ی معروف به صد روز وزیر جنگ بود.

داووس[8] (dāvos)، شهر (جه تخمیناً 10٬050)، ایالت (کانتون) گریزون، چ سویس. محل ورزش‌های زمستانی؛ دارای آسایشگاه مسلولین.

داوید، اسم اروپائی برای مرد، ← داود، اسم.

داویـد[9]، ژاک لوئی (jāk lui dāvid)، ۱۷۴۸-۱۸۲۵، نقاش فرانسوی. شاگرد وین بود، و پس از بردن جایزه‌ی سالیانه‌ی رم، با استادش به ایتالیا رفت (۱۷۷۵). با ساختن تابلوی معروف گمانی پلیاریوس کور شهرت یافت. با ساختن تابلوهای آندروماک و سوگند هوراسها در زمره‌ی یکی از بانفوذترین نقاشان اروپای آن زمان درآمد. در ۱۷۸۳ بعضویت آکادمی سلطنتی نقاشی و مجسمه‌سازی درآمد و نقاش دربار لوئی XVI شد. علی رغم این مقامات، از جمهوریخواهان پرشور بود. پس از انقلاب، بعضویت کنوانسیون برگزیده شد، و به اعدام لوئی XVI و برچیدن آکادمی سلطنتی رأی داد. درین دوره، تابلوی معروف قتل مارا را ساخت. در زمان ناپلئون، سردسته‌ی نقاشان امپراطور شد. از نقاشیهای معروف او درین دوره تاجگذاری، ناپلئون بر پشت اسب، و تصویر پاپ پیوس VII است. پس از ناپلئون، به بروکسل رفت، و آخرین سالهای عمر خود را در نهایت شهرت در آن شهر گذرانید.

داویدا، اسم دانمارکی برای مرد، ← داود، اسم.

داویـلا، خیـل گونثالس: ← گونثالس د آویلا، خیل.

دا وینچی، لئوناردو: ← لئوناردو دا وینچی.

داهای، قوم قدیم، ← داهه.

داهومی[10] (dāhomi)، جمهوری (۱۱۵٬000 کمـ؛ جه ح ۲٬۰۰۳٬000، ح ۱۳٪ مسلمان)، غ افریقا، کنار خلیج گینه. از ل به نیجر و ولتای علیا، از ش به نیجریه، از چ به خلیج گینه، و از غ به توگو محدود است. پایتختش (از 1900) پورتو نوو (porto novo) (جه ح ۳۱٬500) است. بندر عمده‌اش کوتونو (kotonu) میباشد. داخله‌ی آنرا جنگلهای انبوه و ساوانا فراگرفته است. صادراتش قهوه و روغن نخل است.

داهومی تا ۱۸۹۲ مملکت مستقلی بود. نفوذ فرانسویها از ۱۸۵۱، که با پادشاه آنجا پیمان تجارتی منعقد کردند آغاز گردید، و منجر به مداخله‌ی نظامی آنان و اشغال این سرزمین شد (۱۸۹۲). در ۱۹۰۴ جزء افریقای غربی فرانسه گردید. در ۱۹۵۸ عضو خودمختار ← جامعه‌ی فرانسه شد، و در ماه اوت ۱۹۶۰ استقلال کامل یافت، و در همان سال عضو سازمان ملل شد. با جامعه‌ی فرانسه روابط نزدیک دارد، و از فرانسه کومکهای اقتصادی میگیرد.

داهه (dāha)، یـا داهای (dāhāy)، قوم قدیم که شعبه‌ای از سکاها بودند، و در سرزمینهای پهناوری در ش دریای خزر زندگی چادرنشینی داشتند. بعضی از آنان بعنوان سوارنظام و سواران تیر و کمانـدار در لشکریان داریوش III، اسکندر مقدونی، و آنتیوخوس کبیر خدمت کردند. نیز ← پارت.

دای: ← تونس، تاریخ (قسمت II).

دایـدالوس[11] (dāydālos)، در اساطیر یونان، صنعتگر هنرمند افسانه‌ای آتن. بسبب قتلی که مرتکب شده بود، از آتن به کرت گریخت، و در آنجا لابیرنتی (← لابیرنت) برای منوس ساخت،



دایدالوس و ایکاروس

ولی خود و پسرش ایکاروس در آن محبوس شدند. سرانجام با بالهائی که از موم و پر ساخت هر دو فرار کردند.

دایر[12]، رجینلد ادوارد هری (rejinəld edwārd hari dāyər)، ۱۸۶۴-۱۹۲۷، ژنرال انگلیسی، مسئول جنایت معروف به ← کشتار آمریتسار. متولد هند بود، و در بسیاری از عملیات انگلیسها بر علیه میهن‌پرستان هند و برمه شرکت داشت. پس از کشتار آمریتسار، چون خشم عمومی هندیان برانگیخته شد، و این جنایت در سراسر جهان سوء تأثیر کرد، دولت انگلستان کمیسیونی برای "رسیدگی" باین امر انتخاب نمود. درین کمیسیون، دایر صریحاً اعتراف کرد که اجتماع مردم در جلیانوالا باغ هیچگونه جنبه‌ی سیاسی نداشته، و مردم بکلی غیر مسلح بوده‌اند (معذلک، اظهار تأسف کرد که گلوله‌ی بیشتری نداشته تا "فعالیت‌های ضد بریتانیائی" مردم پنجاب را بیش از این فرونشاند). کمیسیون وی را "توبیخ" کرد، و فرماندار کل هندوستان به وی "اجازه‌ی استعفا" داد. دایر سالهای آخر عمر را صرف مطالعات علمی کرد.

دایرن[13] (dāyren)، چینی **تالین** (tālien)، شهر صنعتی (جه ح 1٬432٬000)، چ ایالت لیائونینگ، چین، بر شبه جزیره‌ی لیائوتونگ. از مراکز عمده‌ی صنعتی و بندری کنار خلیج کره و منتهی الیه جنوبی راه آهن منچوری جنوبی است. در ۱۸۹۸-۱۹۴۵ جزء سرزمین اجاری کوانتونگ (← لیائونینگ) بود. در ۱۹۰۶ ژاپن آنرا بروی تجارت خارجی گشود. پس از جنگ II جزء پایگاه دریائی پورت آرتور و تحت نظارت مشترک چین و شوروی بود. در ۱۹۵۲ تحت نظارت چین قرار گرفت. اینک دایرن و پورت آرتور شهر لوتا (lü-tā) (جه 766٬400) را تشکیل میدهند.

دایـره[14] (dāyere)، در ریاضیات، مکان هندسی نقاطی از یک صفحه که فواصل آنها از نقطه‌ی ثابتی واقع در این صفحه مقدار ثابتی (موسوم به شعاع دایره) باشد (نقطه‌ی ثابت را مرکز دایره خوانند). دایره منحنیی است مستوی و بسته؛ مرکزش (نقطه‌ی O در شکلهای ۱ و ۲) در درون آن قرار دارد؛ دایره را معمولا با حرف مرکزش نام میبرند (مثلا "دایره‌ی O"). برای اینکه دایره

---

(۱)Deucalion (۲)Down (۳)Daun (۴)Downpatrick (۵)(the) Downs (۶)Downing Street (۷)Davout (۸)Davos (۹)David (۱۰)Dahomey (۱۱)Daedalus (۱۲)Dyer (۱۳)Dairen; Talien (۱۴)circle

بمعنی مذکور با ناحیه‌ی محدود بآن مشتبه نشود، اغلب بجای لفظ "دایره" لفظ "محیط دایره" را بکار میبرند. رسم دایره‌ی بوسیله‌ی پرگار انجام میگیرد.

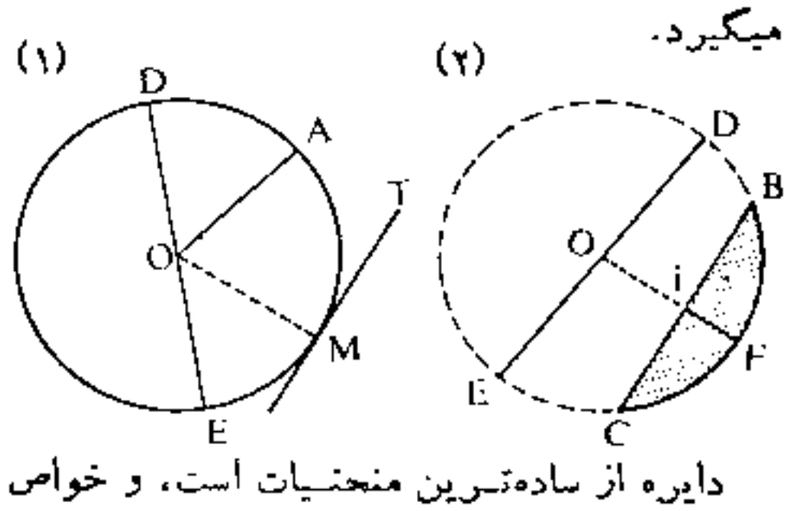

دایره از ساده‌ترین منحنیات است، و خواص مهم و اهمیت علمی و عملی بسیار دارد. شعاع دایره هر یک از قطعات مستقیم واصل بین مرکز و نقطه‌ای از محیط آنست (مثلا خط OA در شکل ۱). خطی (MT، شکل ۱) که از نقطه‌ای مانند M از یک دایره بر آن مماس شود بر شعاع واصل به نقطه‌ی تماس (شعاع OM) عمود است. هر قطعه از محیط دایره را قوس دایره خوانند (مثلا قوس $\overset{\frown}{BC}$ در شکل ۲). وتر در یک دایره هر قطعه خط مستقیمی است که دو انتهایش بر محیط دایره واقع باشند (مثلا وتر BC). هر وتری که از مرکز دایره بگذرد قطر دایره نامیده میشود (مانند قطر DE در شکلهای ۱ و ۲). طول هر یک از اقطار دایره دو برابر شعاع دایره است؛ اقطار یک دایره طویلترین وترهای آنند. شعاعی که از مرکز دایره بر یک وتر عمود شود (مانند شعاع OF در شکل ۲) آن وتر را نصف میکند. قطعه‌ی IF از این شعاع را، که بین قوس $\overset{\frown}{BC}$ و وتر آنست، سهم قوس $\overset{\frown}{BC}$ خوانند. سطح بین یک قوس و وتر آن موسومست به قطعه دایره (سطح نقطه‌دار در شکل ۲). نیز ← قطاع. طول محیط دایره مساوی حاصلضرب قطر آن (یا دو برابر شعاعش) در عدد پی، و مساحت سطح محدود بآن ("سطح دایره") مساوی حاصلضرب مربع شعاع در π است؛ بعبارت دیگر، اگر r و c و s بترتیب شعاع و محیط و سطح یک دایره باشند،

$$c = ۲\pi r, \qquad s = \pi r^۲$$

بالاخره، دایره یکی از قطعهای مخروطی است، و میتوان آنرا بیضیی دانست (← بیضی) که دو کانونش بر هم منطبق باشد. نیز ← مثلثات. از دوران دایره در حول یکی از قطرهای آن کره تولید میشود. چنبر نیز از دوران دایره تولید می‌شود. نیز ← چرخزاد.

اگر محیط یک دایره را به تقسیمات متساوی قسمت کرده نقاط تقسیم را متوالیاً بهم وصل کنیم، یا از نقاط تقسیم مماسهائی بر دایره بکشیم، در حالت اول کثیر الاضلاع منتظم محدب محاطی و در حالت دوم کثیر الاضلاع منتظم محیطی حاصل می‌گردد. در حالت اول، ممکن است کثیر الاضلاع منتظم کوکبی نیز بتوان بدست آورد. در شکل ۳، کثیر الاضلاعهای منتظم پنج‌ضلعی محدب محیطی و محاطی (با خط پر) و کثیر الاضلاع پنج‌ضلعی منتظم کوکبی (با خط و نقطه) نمایش داده شده است. مسئله‌ی محاط کردن کثیر الاضلاعهای منتظم در دایره

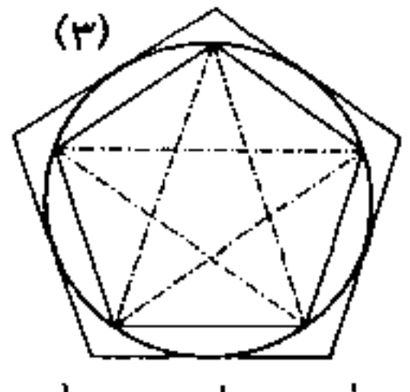

بوسیله‌ی پرگار و ستاره، و تشخیص حالات امکان از حالات امتناع، از مسائل معروف ریاضیات بوده است، و اهمیت تاریخی دارد (← کثیر الاضلاع). دیگر از مسائل معروف مسئله‌ی تربیع دایره است.

دایره (dāyere)، در علم عروض، شکلی که از دایره‌وار نوشتن هجاهای قطعه‌ای از یک سلسله هجاهای کوتاه و دراز (← وزن) بدست آید. غرض از این کار نمایش وزنهای اصلی و همجنس در آن سلسله است. در چنین دایره‌ای، از هر هجا که آغاز گردد و محیط دایره تا آخر پیموده شود، وزنی یا بحری (← بحر) جداگانه بدست میآید. از هر بحر اصلی، بحسب اینکه یک یا چند هجا از آخر وزن بکاهیم، یک یا چند وزن یا بحر فرعی و کوتاهتر حاصل میشود، بی‌آنکه در نظم هجاهای وزن تغییری پدید آید. بمثل، دایره‌ی شکل قطعه‌ای ۱۶ هجائی از سلسله‌ای است که در آن یک هجای کوتاه پس از سه هجای دراز بتناوب تکرار شده، و مینماید که بر حسب اینکه از هجای ۱ یا ۲ یا ۳ شروع کنیم بحرهای رجز و رمل و هزج اوزان اصلی و همجنس ازین سلسله هستند. بحسب این روش و بنا بر تحقیقی که دکتر پرویز خانلری (در رساله‌ی تحقیق انتقادی در عروض فارسی) کرده است، پانزده دایره یا سلسله‌ی وزن در عروض فارسی هست که هیچیک از وزنهای ممکن در شعر فارسی (اعم از آنهائی که بدانها شعر گفته شده یا نشده) از آنها بیرون نیست. اما عروضیان قدیم فقط ۱۹ وزن را اصلی میشمردند و آنها را در ۶ دایره که بگفته‌ی خودشان در اجزاء افاعیل (اوتاد، اسباب، فواصل)، و در حقیقت در نظم هجاهای کوتاه و دراز، همانند بودند، گرد آورده بودند؛ و اوزانی را فرعی می‌دانستند که با بکار بردن یک یا چند زحاف در پایه‌های اصلی از وزنی اصلی بدست آید. دایره‌های ششگانه بدین قرار است: دایره‌ی اول شامل سه بحر طویل، مدید، و بسیط؛ دایره‌ی دوم شامل دو بحر وافر و کامل؛ دایره‌ی سوم شامل سه بحر هزج، رمل، و رجز؛ دایره‌ی چهارم شامل چهار بحر منسرح، مقتضب، مجتث و مضارع؛ دایره‌ی پنجم شامل دو بحر متقارب و متدارک؛ و دایره‌ی ششم شامل پنج بحر جدید، سریع، قریب، خفیف، و مشاکل (← پایه).

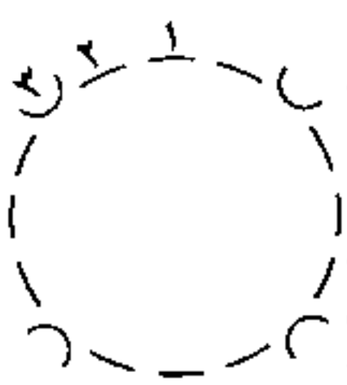

دایره، ساز، ← دف.

دایرة البروج[۱] (dāyerato 'l.boruj)، دایره‌ی عظیمه‌ای از کره‌ی آسمان، که مدار حرکت سالانه‌ی ظاهری خورشید است، و در واقع فصل مشترک صفحه‌ی مدار حرکت انتقالی زمین با کره‌ی آسمان میباشد. صفحه‌ی دایرة البروج با صفحه‌ی معدل النهار حدود ۲۳°٫۵ زاویه دارد (← میل کلی). اعتدالین و انقلابین بر دایرة البروج واقعند. برای تصویر ← برج. نیز ← طول و عرض نجومی؛ منطقة البروج.

دایرةالمعارف[۲] (dāyerato'l.ma'āref)، عنوان عمومی هر یک از کتابهائی که حاوی زبده‌ی کمابیش مختصری از همه‌ی رشته‌های دانش انسانی یا از رشته‌ی معینی است. تفاوت اساسی آن با لغتنامه‌ها در اینست که لغتنامه اساساً ناظر به لغات است، و حال آنکه دایرةالمعارف اساساً ناظر به اطلاعاتی در باب موضوعهای مختلف و بحث کما- بیش مختصری از آنها است، اگرچه در بسیاری موارد نمیتوان حد قاطعی بین کتاب لغت و دایرة- المعارف معین کرد. ظاهراً ارسطو نخستین کسی بوده است که اقدام به گرد آوردن مجموعه‌ی اطلاعات بشری کرده است، و پس از وی کسانی دیگر در مغرب‌زمین به تقلید از وی پرداختند. بعضی کتاب تاریخ طبیعی پلینی مهین را نخستین دایرةالمعارف شمرده‌اند. بسیاری از دایرة- المعارفهای شرقی-خاصه مجموعه‌های حجیم چینی (← چینی، ادبیات)-بیشتر جنبه‌ی گلچینی داشته اند. بعضی از فضلای قرون وسطی سعی در گرد آوردن دایرةالمعارف‌گونه‌هائی بعمل آوردند. از آن جمله است ایسیدوروس سویلی (ح ۵۶۰–۶۳۶)، که کتاب اشتقاقات وی مجموعه‌ای از دانش عصر اوست.

در اروپا، تحول از روش تنظیم مطالب دایرة- المعارف بر حسب رشته‌ها به تنظیم آنها بترتیب الفبائی در قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م واقع شد. از نخستین نمونه‌های دایرةالمعارفهای تاریخی و زندگینامه‌ای میتوان فرهنگ بزرگ تاریخی (لیون، ۱۶۷۴)، اثر لوئی موری (lui moreri)، کشیش فرانسوی، را نام برد، که به انگلیسی، آلمانی، اسپانیولی، و ایتالیائی ترجمه شد، و گویند اساس کتاب فرهنگ تاریخی و انتقادی (۱۶۹۷) ← پیر بل قرار گرفت. نخستین دایرةالمعارف معتنابه انگلیسی و مرتب به ترتیب حروف الفبائی دایرةالمعارف فنی (۱۷۰۴) جان هریس (jān haris) (ح ۱۶۶۷–۱۷۱۹) است، ولی کتابی که در تکامل فن دایرةالمعارف‌نویسی در انگلستان نقش بسیار مهمی داشته است کتاب دایرةالمعارف (۱۷۲۸) چیمبرز (← چیمبرز، ویلیام) میباشد، که چاپ بعد آن بر اساس فرهنگ بروکهاوس فراهم شد، و در تهیه‌ی دایرةالمعارف معروف فرانسوی (← دایرةالمعارف، بعنوان اسم خاص) مورد استفاده قرار گرفت. از دایرةالمعارفهای معروف کنونی بزبان انگلیسی که سابقه‌ی ممتدی دارد یکی سه دایرةالمعارف بریتانیک و دیگری ← دایرة- المعارف آمریکانا است. در فرانسه، در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م دو دایرةالمعارف در پاریس بچاپ رسید که هنوز هم در بعضی مسائل ارزش فراوان دارد؛ یکی دایرةالمعارف بزرگ (۳۱ جلد، ۱۸۸۶–۱۹۰۲) و دیگری دیکسیونر عمومی فرانسوی بزرگ قرن ۱۹م (از لاروس، ۱۷ جلد، ۱۸۶۶–۹۰). پیش از جنگ II طرحی برای انتشار دایرةالمعارف فرانسوی در ۲۱ جلد ریخته شد، که پیشامد جنگ سبب انقطاع آن گردید.

بعضی از مفصلترین دایرةالمعارفها حاصل مساعی آلمانها است. از آنجمله است دایرة- المعارف تسدلر (tsedler)، که در ۱۷۳۲–۵۰ در ۶۴ جلد بچاپ رسید، و هنوز مفید است. دیگر فرهنگ بروکهاوس است. از دایرةالمعارفهای معروف دایرةالمعارف بزرگ سوبت (چاپ اول در ۶۵ جلد، ۱۹۲۶–۴۷) است.

برخی از دایرةالمعارفها اختصاص به موضوع خاص دارند، مثل دایرةالمعارف اسلام، دایرة-

---

(۱) ecliptic (۲) encyclopedia

المعارف یهود (۱۲ جلد، ۱۹۰۱–۶)، دایرةالمعارف کاتولیکی (۱۷ جلد، ۱۹۰۷–۲۲)، و دایرةالمعارف هیستینگز (← هیستینگز). دایرةالمعارف پالی‌-واسووا (pāli-vāssovā)، مشتمل بر معارف و تاریخ و ادب کلاسیک، از مفصلترین دایرةالمعارفهای عصر حاضر است.

در بین مسلمین، تألیف کتابهای جامع مشتمل بر مسائل و مباحث علوم و فنون مختلف سابقه‌ی نسبةً مفصل دارد، چنانکه مفاتیح العلوم خوارزمی، جامع سنّینی فخر رازی، درة التاج قطب‌الدین شیرازی، و نفایس الفنون آملی، هر یک بوجهی نوعی دایرةالمعارف بشمارند، و کشاف اصطلاحات الفنون تهانوی بحق شایسته‌ی این عنوان تواند بود. نیز ← معجم البلدان؛ ذخیره‌ی خوارزمشاهی. در بین دایرةالمعارفهای اسلامی مخصوصاً دایرةالمعارف بستانی و دایرةالمعارف فرید وجدی را باید ذکر کرد.

نخستین دایرةالمعارف فارسی نوین و بسبک دایرةالمعارفهای معروف و معتبر ممالک مغرب‌زمین دایرةالمعارف حاضر است.

دایرةالمعارف[1] (dāyerato'l.ma'āref) [بعنوان اسم خاص]، فنـ آنسیکلوپدی (āNsiklopedi) [عنوان کاملش آنسیکلوپدی؛ یا دیکسیونر مستدل علوم، صنایع، و حرف]، دایرةالمعارفی بزبان فرانسوی که به سرپرستی دیدرو و د/آلامبر و با همکاری عده‌ای از متفکرین عصر که به "اصحاب دایرةالمعارف" مشهور گردیدند تألیف، و در ۱۷۵۱–۷۲ در ۲۸ مجلد منتشر شد. نقشه‌ی اولیه این بود که دایرة‌المعارف چیمبرز ترجمه شود، ولی بسبب بروز اختلافاتی که روی داد این نقشه متروک شد، و ناشر موافقت کرد که دیدرو و د/آلامبر کتابی تازه فراهم سازند. مجلد اول آن با مقدمه‌ی معروف د/آلامبر و با همکاری ف. کنه، مونتسکیو، ولتر، ژ. ژ. روسو، تورگو، و دیگران در ۱۷۵۱ انتشار یافت. بسبب نفوذ ژزوئیتها، دولت اجازه‌ی چاپ کتاب را لغو کرد (۱۷۵۹)، و د/آلامبر کناره‌گیری نمود. ولی دیدرو، بیاری مالزرب، ایستادگی کرد. سرانجام چاپ پنهانی کتاب را بپایان رسانید (۱۷۷۲). در ۱۷۸۰، پنج مجلد ضمیمه و دو جلد فهرست به آن افزوده شد. دایرةالمعارف مظهر افکار روشنفکری بود، و اگرچه ناشر در بسیاری از مقالات آن که جنبه‌ی آزادفکری داشت تصرفات فراوان کرده و آنها را مُثله نموده بود، این امر از نفوذ بی‌انتهای دایرةالمعارف نکاست. دایرةالمعارف بسبب تأکید دترمینیسم علمی و حمله‌هائی که به زیاده‌رویهای مقامات قانونی و قضائی و روحانی کرده بود عامل عمده در آماده کردن زمینه‌ی فکری برای انقلاب فرانسه بشمار میآید.

دایرةالمعارف اسلام (dāyerato'l.ma'ārefe es-lām)، عنوان مشهور فارسی دایرةالمعارفی الفبائی، شامل مواد راجع به جغرافیا، تاریخ، نژادشناسی، عقاید و مذاهب، و زندگینامه‌ی مشاهیر اقوام مختلف اسلامی، که مقالات مختلف آن را در هر موضوع غالباً شرقشناسان معروف متخصص در آن موضوع نوشته‌اند. تهیه‌ی این دایرةالمعارف تحت مراقبت اتحادیه‌ی بین‌المللی آکادمیها و تا حدی به کومک آکادمی سلطنتی هلند و با نظارت هیئتی از مستشرقین آغاز شد، و طبع اول آن بزبانهای انگلیسی، فرانسوی، آلمانی‌ـتحت نظر عده‌ای از شرقشناسان معروف مثل هوتسما، آرنلد، باسه، هارتمان، ونسینک، گیب، هفنینگ، و لوی پروونسال در سالهای ۱۹۱۳–۳۶ منتشر شد، و ضمایم آن نیز در سالهای ۱۹۳۴–۳۸ انتشار یافت. در تألیف مقالات این چاپ، عده‌ای از شرقشناسان بسیار معروف مثل بارتولد، مارگولیوث، گولدـتسیهر، هوار، نیکلسن، بروکلمان، کارا دو وو، ماسینیون، مینورسکی، و دیگران شرکت کردند، و از مزایای آن مخصوصاً ذکر مراجع مختلف بود در ذیل مقالات، که در تکمیل اطلاعات مندرج در مقالات فواید بسیار دارد. شهرت این دایرةالمعارف سبب شد که بزودی نسخ آن تمام گشت، و در فاصله‌ی ۲۰ سال تجدید چاپ آن ضرورت یافت. ازین رو در ۱۹۵۳ منتخبی از مقالات راجع به احکام و عقاید آن تحت عنوان دایرةالمعارف ملخص اسلام انتشار یافت، و از چاپ جدید آن نیز که مقدمات آن قبلا تدارک شده بود جلد اول بسال ۱۹۶۰ منتشر شد. دایرةالمعارف اسلام متضمن مقالات سودمند در باب مباحث راجع به اسلام و اقوام اسلامی است، و با آنکه مقالات آن‌ـبتفاوت مراتب فضل و کمال و دقت و جامعیت نویسندگان آنهاـغث و سمین دارد، مرجع معتبری برای هر محققی است که بخواهد در باب اسلام و تاریخ آن تحقیق و مطالعه کند. ترجمه‌ی دایرةالمعارف اسلام به السنه‌ی عربی، ترکی، و اردو، از چندی پیش آغاز شده است، و هنوز به اتمام نرسیده. در ایران هم به اهتمام سید حسن تقی‌زاده و همکاری وزارت فرهنگ ترجمه‌ی آن آغاز شد اما سر نگرفت و متوقف گشت.

دایره‌ی صغیره[2] (dāyereye saqire)، دایره‌ای مرسوم بر یک کره که شعاعش کوچکتر از شعاع آن کره باشد. هر گاه کره‌ای را با صفحه‌ای که از مرکز کره نگذرد قطع کنیم، مقطع دایره‌ی صغیره خواهد بود.

دایره‌ی عظیمه[3] (dāyereye azime)، دایره‌ای مرسوم بر یک کره، که مرکزش مرکز آن کره باشد. شعاع دایره‌ی عظیمه‌ی یک کره مساوی شعاع آن کره است. مقطع هر صفحه که از مرکز کره بگذرد با سطح کره دایره‌ی عظیمه‌ای است از آن کره. قس دایره‌ی صغیره.

دایره‌ی مثلثاتی (dāyereye mosallasāti)، دایره‌ای که شعاع آن واحد طول باشد، و جهت مثبتی (معمولا خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت) بر آن معین شده باشد. در مثلثات اهمیت اساسی دارد.

دایک، سر انتونی ون: ← ون دایک، سر انتونی.

دایل ایرن[4] (dāyl eyrən) [ایرلندی، = مجلس ایرلند]، مجلس نمایندگان مردم در پارلمان ملی جمهوری ایرلند. مجلس دوّم (سنا) چندان قدرتی ندارد، و نخست‌وزیر مسئول دایل است. در ۱۹۱۸ اعضای نخستین دایل بعنوان عضو پارلمنت بریتانیا انتخاب شدند، ولی آنان یک هیئت انقلابی تشکیل دادند، و در ژانویه‌ی ۱۹۱۹ در دوبلن جمهوری ایرلند را اعلام نمودند.

دایملر[5]، **گوتلیب** (gotlib dāymler)، ۱۸۳۴–1900، مهندس، مخترع، و اتومبیل‌ساز آلمانی. ابداعات وی در موتور با احتراق داخلی به پیشرفت صنعت اتومبیل سازی کومک شایان کرد. نیز ← اتومبیل و تصاویر تحول آن (ص ۵۵).

دایمند[6]، **موریس سون** (moris svən dāy-mənd)، ۱۸۹۲–، باستانشناس و هنرمند امریکائی، متولد اتریش. در وین تحصیل کرد، و در فرانسه و آلمان نیز مطالعاتی بعمل آورد. در ۱۹۲۳ به موزه‌ی متروپلیتن نیو یورک پیوست؛ از ۱۹۳۳ موزه‌دار قسمت هنر شرق نزدیک در آن موزه است. مدتی همراه هیأت اعزامی متروپلیتن در حفاریهای نیشابور کار میکرد. از آثارش کتاب هنرهای تزیینی اسلامی (۱۹۳۵) است.

دایمیو[7] (dāymio) [ژاپنی، ← نام بزرگ]، هر یک از خاوندان ملاک بزرگ دوره‌ی ملوک الطوایفی در ژاپن. دایمیوها از اشراف درباری متمایز بودند، و سابقه‌ی برآمدن آنها از قرن ۸م است که املاک وسیع و معاف از مالیات تشکیل یافت. کار دایمیوها بتدریج بالا گرفت تا جائی که در قرن ۱۲م بعضی از آنان بیش از شخص امپراطور قدرت داشتند. در دوره‌ی اصلاحات پوریتومو (نخستین شوگون) در قرن ۱۲م، این وضع تغییر یافت، و ملوک الطوایفی متمرکز روی کار آمد. دایمیوها بعلت تجمل‌پرستی و عدم کفایت عایدات املاک، در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م بیش از پیش به قرض آلوده شدند، و در ضمن اهمیت اجتماعی و اقتصادی آنها از بین رفت، و سرانجام همه‌ی مزایای ملوک الطوایفی خود را از دست دادند (۱۸۷۱).

دایونایسیس، اسم انگلیسی، ← دیونوسیوس، اسم.

دایونیسیس، اسم انگلیسی، ← دیونوسیوس، اسم.

دایی [بجای د/آیی]، ← آیی، پیر د/.

د باری[8]، **هاینریش آنتون** (hāynriš ānton de bāri)، ۱۸۳۱–۸۸، گیاهشناس آلمانی، متخصص قارچها.

دب اصغر[9] (dobbe asqar) [= خرس کوچک] یا **بنات النعش صغری** (banāto 'n.na'še soqrā) [= دختران نعش کوچک]، صورت فلکی حول قطبی در نیمکره‌ی شمالی، مشتمل بر ۷ ستاره، که چهار از آنها بر رؤوس یک چهارضلعی (بدن خرس، یا نعش) و سه‌ی دیگر (دم خرس، یا بنات) در خارج چهارضلعی قرار دارند (برای تصویر ← دب اکبر). شهرت این صورت بسبب آنست که ستاره‌ی درخشان انتهای دُم خرس، یعنی جدی، نزدیکترین ستارگان است بقطب شمال. ستاره‌های بتا (β) و گامای (γ) این صورت معروف به فرقدان (farqadān) یا فرقدین (dayn–) [هر دو بمعنی "دو فرقد"، یعنی دو گوساله] هستند؛ ستاره‌ی بتا را انور الفرقدین (anvaro 'l.farqadayn) و دیگری را اخفی الفرقدین (axfa 'l.–) میخوانند.

دباغی[10] (dabbāqi)، صنعت تبدیل کردن پوست حیوانات به چرم. دارای دو مرحله است. (۱) مرحله‌ی مقدماتی، که عبارتست از پاک کردن

(۱)Encyclopédie (فنـ) (۲)small circle (۳)great circle (۴)Dáil Éireann (۵)Daimler (۶)Dimand (۷)daimyo; daimio (۸)De Bary (۹)Ursa Minor (۱۰)tanning

پوست از بقایای گوشت، ستردن مو، و برطرف کردن مواد خارجی که سبب فساد پوست میشوند. در این مرحله، پوست را در محلول نمک قرار میدهند یا روی آنرا نمک میپاشند و مدت ۳۰ روز در انبار میگذارند. پس از بریدن حواشی زاید و شستشو، پوست را تحت عمل محلول آهک قرار میدهند، تا موها سست شود، و مسامات پوست باز گردد تا موادی را که سبب تبدیل آن به چرم میشود سریعتر جذب کند. در صنعت دباغی، ستردن مو و تنظیف طرف مجاور گوشت بوسیله‌ی ماشینهای مخصوص بعمل میآید. بعلاوه پوست را با مواد مخصوص نرم میکنند. (۲) مرحله‌ی دوم چرمسازی است. در این مرحله پوست پاک‌شده را بطرق مختلف به چرم تبدیل میکنند. از آن جمله است دباغی با مواد نباتی دارای تانن برای چرم‌های ضخیم، دباغی با مواد معدنی مانند کروم (برای پوستهای نازک) و زاج، و دباغی با موادی که مصنوعاً بدین منظور ساخته میشود. پس از ساختن چرم، آنرا بطرق مختلف پرداخت می‌کنند.

دب اکبر[1] (dobbe akbar) [= خرس بزرگ] یا **بنات النعش کبری** (banāto 'n.na'še kobrā) [= دختران نعش بزرگ] یا **عرابه‌ی داود** (arrābeye dāvud)، صورت فلکی حول قطبی در نیمکره‌ی شمالی، که از ۷ ستاره‌ی اصلی آن، چهار ستاره بر رؤوس یک چهارضلعی (بدن خرس، یا نعش) و سه‌ی دیگر (دم خرس، یا بنات) در خارج چهارضلعی واقعند. ستاره‌های

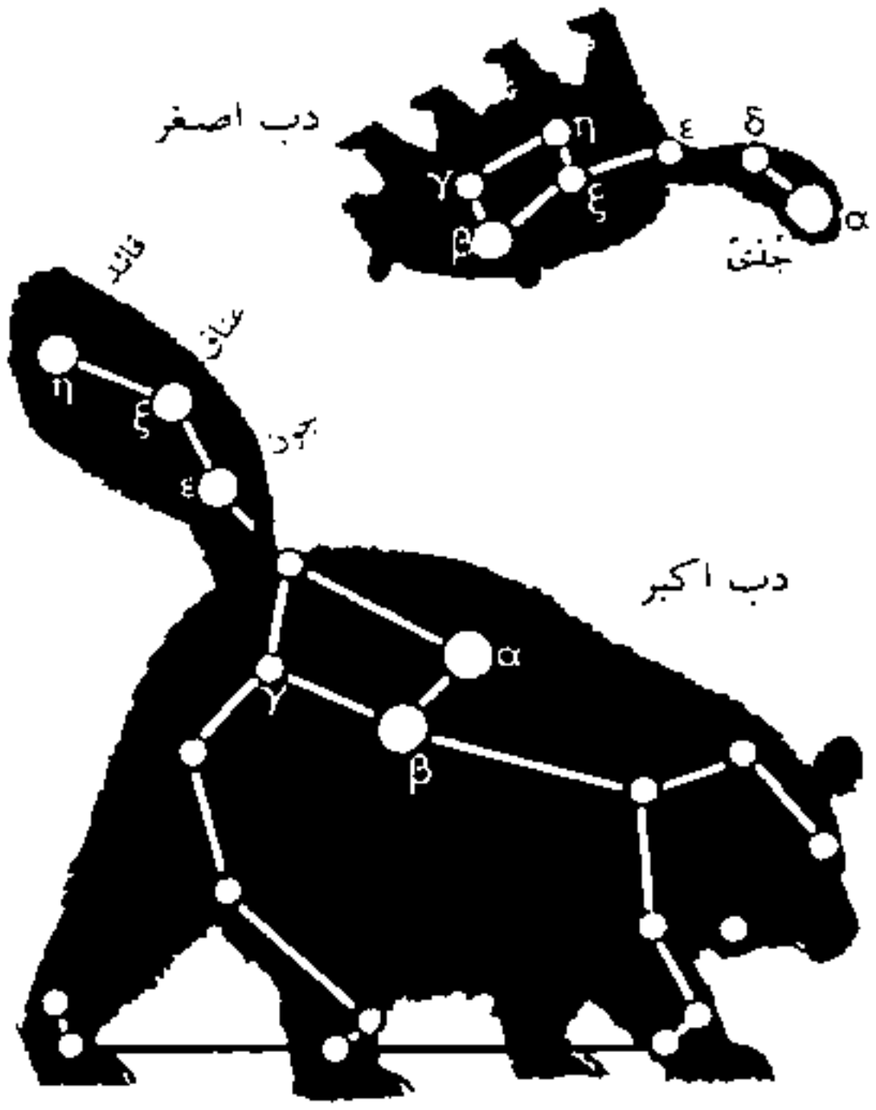

آلفا (α) و بتای (β) این صورت را دو فراول گویند، زیرا خط واصل بین آنها از جدی (ستاره‌ی قطبی) میگذرد. ستارگان دم، از چهارضلعی بطرف خارج، بترتیب جون (jān)، عناق (anāq)، و قائد (qā'ed) نام دارد. عناق ستاره‌ای است مزدوج، و ستاره‌ی سها (sohā)، که با آن دید چشم را میآزمایند، نزدیک آنست.

دبای[2]، **پتر یوسف ویلم** (peter yosef wilem debāy)، ۱۸۸۴–، فیزیکدان امریکائی، متولد هلند. استاد دانشگاههای زوریخ، اوترشت، گوتینگن، لایپزیگ، و برلین بود. در ۱۹۴۰ به کشمت رفت. بسبب کارهایش در ساختمان مولکول‌ها، جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۶ در شیمی به وی اعطا شد.

دبدبه (debdeba)، دشت ریگزار پهناور (ح ۳۰'۰۰۰ کمم)، لش عربستان. از ش به مرز غربی منطقه‌ی بیطرف عربستان سعودی و کویت محدود، و از عربستان سعودی بطرف ل در داخل شیخ‌نشین کویت ممتد است.

دبران[3] (dabarān) یا **الدبران** (ad-) [از دبور (dobur)، = از پس آمدن]، در نجوم. ۱– ستاره‌ی آلفای (قدر اول) صورت فلکی ثور که عین الثور (ayno 's.sōr) [= چشم ثور] نیز نامیده میشود (تصویر در مقاله‌ی جبار، ص ۷۲۶). از غول‌پیکران مایل به سرخی است. قطرش ۳۸ برابر قطر خورشید میباشد. وجه تسمیه‌ی آن به دبران اینست که از پَسِ ثریا میآید، و بهمین مناسبت آنرا تابع النجم (tābe'o 'n.najm) [= پس‌رونده‌ی ثریا] نیز خوانده‌اند. دبران در ح ۳'۰۰۰ قم یکی از چهار ستاره‌ی شاهی ایرانیان بود. ۲– چهارمین منزل از منازل قمر، که ستاره‌ی دبران علامت آنست.

دبرتسن[4] (debretsen)، شهر (جم ح ۱۳۰'۰۰۰)، ش مجارستان؛ از مراکز تجارتی، مرکز تاریخی مذهب پروتستان در مجارستان است. در اینجا در ۱۴ آوریل ۱۸۴۹ دولت انقلابی استقلال مجارستان را اعلام کرد.

دبز[5]، **یوجین ویکتور** (yujin viktor debz)، ۱۸۵۵–۱۹۲۶، از رهبران سوسیالیسم در کشمت. در ۱۵ سالگی مدرسه را ترک کرد، و سال بعد کارگر راه آهن شد، و با نیروی رهبری خود ترقی کرد، در ۱۸۹۳ اقدام به تأسیس یک اتحادیه‌ی صنعتی از همه‌ی کارگران راه آهن نمود، و خود رئیس آن گردید. در اعتصاب پولمن بنفع کارگران اقدام کرد، و بزندان افتاد (۱۸۹۵)، و در آنجا به سوسیالیسم توجه یافت، و کمی بعد رهبر سوسیالیستهای امریکا شد. در تأسیس (۱۹۰۵) اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان سهیم بود، ولی بزودی از آن کناره‌گیری کرد. دبز از صلح‌طلبان برجسته بود، و بهمین سبب در جنگ I به ۱۰ سال حبس محکوم شد (۱۹۱۸). احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست کشمت ۵ بار او را نامزد ریاست جمهوری کردند. بعنوان شهید در راه عقیده مورد احترام است.

دبستان، در سازمان فرهنگی ایران، مدرسه‌ی ابتدائی، ← تربیت معلم، قانون.

دبستان المذاهب (dabestāno 'l.mazāheb)، کتابی فارسی در بیان ادیان و مذاهب معروف و مهم، که در هند بین سالهای ۱۰۶۴ و ۱۰۶۷ هق تألیف یافته است، و مؤلف آن درست معلوم نیست. این کتاب مفصلترین مجموعه‌ی فارسی است راجع به ادیان، و از بیان الادیان، تبصرة العوام، ترجمه‌ی ملل و نحل، مخصوصاً بسبب اشتمال بر اطلاعات سودمند راجع به مذهب هندو و پارسیان، امتیاز دارد. قسمتی ازین اطلاعات را مؤلف از تقریر و بیان ارباب این مذاهب گرفته است، و قسمتی را هم از کتب ملل و نحل یا از کتب مخصوص اهل مذاهب استفاده کرده است.

در باب هویت مؤلف بحث است، غالباً آن را از شیخ محسن فانی کشمیری (فت ۱۰۸۲ هق) دانسته اند، اما درین باب جای تردیدست، و مؤلف بموجب قرائن شاعری بوده است که موبد تخلص میکرده است، و او را موبد شاه یا ملا موبد خوانده‌اند. چنانکه از مطاوی کتاب برمیآید، مؤلف اهل هند بوده است، و در آگره، کشمیر، کابل، حیدرآباد، لاهور، و مشهد مسافرتهائی کرده است.

دبستان ایرانی، مدرسه‌ای که در ۳۶۳ بم یا پس از آن در شهر ادسا تأسیس گردید، و تا ۴۸۹ که به امر امپراطور زنو بطور قطع بسته شد اغلب دایر بود. تأسیس این دبستان را به ← قدیس افرائیم نسبت داده‌اند. بعد از ظهور نسطوریوس، عده‌ای از طلاب این مدرسه در قرن پنجم به مذهب نسطوری گرویدند، و بهمین جهت دوچار مخالفت سخت پیروان ← مذهب وحدت طبیعت شدند، و گروهی از آنان به ایران پناه بردند، و مذهب نسطوری را در این کشور پراکندند.

دبوره[6] (dabura) [عبری، = زنبور عسل]، از داوران بنی اسرائیل (← داوران، سفر)، و یگانه زنی که باین مقام رسید. براهنمائی وی، باراق سیسرا را شکست داد، و بنی اسرائیل را از ظلم یابین رهانید. سرود پیروزی وی از زیباترین قطعات کتاب مقدس است (داوران ۴؛۵).

دبوسی[7]، **کلود آشیل** (klod āsil debüsi)، ۱۸۶۲–۱۹۱۸، آهنگساز فرانسوی، منتقد موسیقی، و مبتکر سبک امپرسیونیسم در موسیقی. از ۷ سالگی به آموختن پیانو پرداخت. در ۱۸۷۳–۸۴ در کنسرواتوار پاریس تحصیل کرد، در ۱۸۸۴ بجهت کانتات طفل مسرف جایزه‌ی بزرگ رم را برد، در این آهنگ تخم ذوق و استعدادی غیر عادی و "نوین" نهفته است. از ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۷ متناوباً در ویلا مدیچی در رم تحصیل کرد. بر طبق مقررات جایزه، آهنگهائی برای هیئتی از داوران فرستاد؛ آهنگ بهار بعنوان بی‌فورم بودن و کیفیات دیگری منافی اصول کلاسیک سخت مورد انتقاد واقع شد؛ اثر دیگرش، بنام دوشیزه‌ی برگزیده، بیش از پیش سنّت‌شکن تشخیص داده شد. پس از دوره‌ی کارش در رم به پاریس بازگشت، و کمی بعد به روسیه رفت، و تحت نفوذ موسیقی روسی و مخصوصاً آثار موسورگسکی قرار گرفت، و نتیجه‌ی آن پس از مراجعت وی به پاریس بسرعت آشکار گردید. مقارن همین ایام خود را بتدریج از نفوذ واگنر رها کرد.

دبوسی از اوایل عمر تحت نفوذ شاعران نمادی (سمبولیست) و نقاشان مکتب امپرسیونیسم قرار گرفت. تکنیک وی شبیه به روش نقاشان این مکتب است، که نقاشی را از قید قوانین نقاشی کلاسیک آزاد کردند، و نمایش اشیاء را نادیده گرفتند تا تأثرات هنرمند را از آنها مستقیماً بیان کنند. دبوسی نیز، از راه ایجاد ترکیبات صوتی نو و تناسبهای ظریف سایه و روشن، سبک نوی

(۱)Ursa Major (۲)Debye (۳)Aldebaran (از نام عربی آن) (۴)Debrecen (۵)Debs (۶)Deborah (۷)Debussy

در موسیقی بوجود آورده است، که به امپرسیونیسم معروف است. سه قطعه‌ی ارکستری نوکتورن (noktürn) یا قطعات شبانه‌مشتمل بر ابرها، جشنها، و سیرنها-چنانکه خود گفته است، بمنظور توصیف "تنوع تأثرات و اثرات مخصوص نور چنانکه این لفظ تلقین میکند" ساخته شده است؛ قطعه‌ی جشنها "هوا را که با درخشهای ناگهانی نور در ارتعاش است" نمایش میدهد. در تصنیفهایش و در قطعاتی برای پیانو مانند سویت برگاماسک (۱۹۰۵؛ مشتمل بر قطعه‌ی مشهور و زیبای مهتاب)، آرمونیهای نوینی بکار برده است که آنها را "آخرین تجربه‌ها در شیمی موسیقی" خوانده. در شاهکار اپرائی خود بنام پلئاس و ملیزاند (۱۹۰۲) و در دو مجلد پرلودها برای پیانو (۱۹۱۰ و ۱۹۱۳؛ مشتمل بر کلیشای منروق)، تلفیق احساسهای طعم، لمس، رؤیت، و صدا را از نظر روانی میپوید. در توصیف کارهای خود عناوینی مانند "اصوات و عطرها در هوای شبانه" بکار میبرد.

دبوسی بدون تردید امکانات پیانو را از جنبه‌ی رنگ‌آمیزی لطیف اصوات آن به اعلی درجه رسانیده است. وی مانند سایر هنرمندان نوپرداز مخصوصاً در آغاز کار سخت مورد حمله و انتقاد قرار میگرفت، و فهم "موسیقی غیر عادی" او حتی برای بسیاری از موسیقیدانها دشوار بود، ولی به تدریج مقبولیت یافت.

آثارش، علاوه بر آنچه گذشت، مشتمل است بر آهنگهای پیانوئی باغها در زیر باران، پرتوهائی در آب، جزیره‌ی شادان، و گوشه‌ی بچه‌ها (سویت ۶ قطعه برای دخترش)؛ و آثار ارکستری بعد از ظهر یک فون و دریا. مقالات متعدد در نقد موسیقی نیز نوشته است.

دبی (dobayy, dobay)، در جرایر ایران **دوبی، بندر** (جه ۴۷'۰۰۰) و شیخ‌نشینی بر **سواحل متصالح** عربستان (ج خلیج فارس). مرزهای شیخ‌نشین دبی با شیخ‌نشینهای همجوارش ابوظبی و شارقه کاملا مشخص نیست. ساکنین آن عرب، ایرانی، هندی، و بلوچ اند، و اکثریت با عربها (از طوایف و قبایل مختلف) است. خاندان حاکمه از قبیله‌ی آل بو فلاسا (āle bu falāsā) است، که مانند اکثریت سکنه مالکی هستند.

در مآخذ موجود اول بار در سال ۱۷۹۹ (۱۲۱۳ یا ۱۲۱۴ هق) ذکر دبی میرود. در قرن ۱۹م چندی تابع ابوظبی بود. از ۱۸۳۳ (۱۲۴۹ هق)، که ح ۸۰۰ تن از آل بو فلاسا بریاست مکتوم (maktum) از ابوظبی کوچ کرده بر دبی استیلا یافتند، دبی بصورت شیخ‌نشین مستقلی درآمد. مانند سایر شیخ‌نشینهای سواحل متصالح در ۱۸۲۰ (۱۲۳۵ هق) پیمان صلح عمومی با بریتانیا امضا کرد، و به پیمان صلح دریائی موقت (۱۸۳۵، ۱۲۵۱ هق) پیوست. در ۱۸۹۲ (۱۳۰۹ هق) شیخ دبی بموجب پیمانی متعهد شد که بدون موافقت بریتانیا با هیچ دولت خارجی رابطه‌ای برقرار نکنند، و در ۱۹۲۲ (۱۳۴۰ هق) توافق کرد که اگر نفت در آن سرزمین پیدا شود هیچگونه حقی نسبت بآن جز به کسانی که دولت بریتانیا تعیین کند اعطا ننماید. تا ۱۹۶۱ (۱۳۸۱ هق) نفت در دبی کشف نشده است. صادرات دبی مروارید و ماهی خشک است. تأسیسات اداری آن اخیراً توسعه یافته است. کرسی عامل سیاسی بریتانیا در سواحل متصالح (جز ابوظبی) در ۱۹۵۴ (۱۳۷۴ هق) از شارقه به دبی منتقل گردید. شیخ کنونی دبی شیخ راشد ابن سعید ابن مکتوم است.

دبیر (dabir) [= صاحب خط، کاتب]، در سازمان عهد ساسانی، مستخدم ادارات. دبیران سومین طبقه از طبقات چهارگانه‌ی این عهد-روحانیان، جنگیان، دبیران، و توده‌ی ملت (= شهریان و روستائیان)- بودند و نفوذ بسیار داشتند. طبقه‌ی دبیران در حقیقت در عهد ساسانیان بوجود آمدند، و در ادوار قبل از آنها عنوان طبقه‌ی جداگانه را نداشته‌اند. منشیان، حسابداران ادارات و محاکم، پزشکان، منجمان، و مورخان جزو این طبقه میبوده‌اند. بدینگونه، انشاء و ثبت فرمانهای سلطنتی، ترتیب اسناد و مکاتبات دولتی، و اداره‌ی محاسبات دولت در دست این طبقه بود. رئیس طبقه‌ی دبیران را ایران دبیربذ (irān dabir.baḏ) یا دبیران مهشت (dabirān mahešt) میگفتند، و وی قبل از سلطنت قباد و خسرو I یکی از سه شخصی بوده است که در انتخاب پادشاه صاحب اختیار بشمار میآمده است. دو نفر دیگر که وی در این اختیار با آنها شریک بوده است عبارتند از موبدان موبد و ایران سپهبد. طبقه‌ی دبیران شامل آمارکاران مختلف (یعنی مأمورین وصول و رؤسای محاسبات، و گنجوران یعنی صندوقداران) و همچنین نویسندگان احکام و اسناد مختلف بود. طبقه‌ی دبیران، بموجب روایتی که خوارزمی در مفاتیح العلوم آورده است، شامل عناوین ذیل بوده است، داذ دبیر، شهر آمار دبیر، کذکه آمار دبیر، گنج آمار دبیر، آخور آمار دبیر، آتش آمار دبیر (دبیر عایدات آتشکده‌ها)، و روانگان دبیر. دبیرخانه‌های دول اسلامی که دیوان خوانده میشده است تقلید کاملی از دبیرخانه‌های ساسانیان بوده است.

دبیر، در سازمان فرهنگی ایران، معلم یا معلمه‌ی مدرسه‌ی متوسطه: ← تربیت معلم، قانون.

دبیرالملک (dabiro'l.molk)، لقب **حاجی میرزا محمد حسین فراهانی**، ح ۱۲۲۵-۹۷ هق، از رجال و وزرا و مستوفیان عهد ناصری. وی در دستگاه ناصرالدین شاه بخدمت پیوست، و بتدریج ترقی یافته احکام‌نویس نظام (۱۲۷۳ هق) و سپس وزیر دار الانشاء همایونی شد (۱۲۸۳ هق). چندی بعد متولی آستان رضوی (۱۲۸۵ هق) و سپس وزیر رسایل مخصوصه گردید (۱۲۸۸ هق).

دبیران: ← کاتبی قزوینی.

دبیران مهشت، در عهد ساسانی، ← دبیر.

دبیرستان، در سازمان فرهنگی ایران، مدرسه‌ی متوسطه: ← تربیت معلم، قانون.

دبیرن[1]، **آندره لوئی** (āNdre lui debiern)، ۱۸۷۴-۱۹۴۹، شیمیدان فرانسوی. آکتینیوم را کشف کرد (۱۸۹۹). با کوری (زن و شوهر) در تحقیقات راجع به رادیوآکتیویته همکاری داشت، و با ماری کوری در جدا کردن رادیوم خالص کار کرد. استاد دانشگاه پاریس و مدیر آزمایشگاه فیزیک و رادیوآکتیویته‌ی آن بود.

دبیس ابن صدقه (dobayse 'bne sadaqa)، مکنی به **ابوالاعز** (abo'l.'a'azz) و ملقب به **نورالدوله**، ف ۵۲۹ هق، صاحب حله و امیر بادیه‌ی عراق، از سلسله‌ی بنی مزید. در جنگ با سلطان محمد سلجوقی، پدرش صدقة ابن منصور مقتول و وی گرفتار شد (۵۰۱ هق)؛ پس از اینکه نسبت به سلطان سوگند وفاداری یاد کرد، سلطان با او باحترام رفتار نمود، ولی اجازه‌ی بازگشتن به حله به وی نداد. بعد از وفات (۵۱۱ هق) سلطان محمد، جانشینش محمود او را اجازه‌ی مراجعت به حله داد، و دبیس نفوذ و مقام پدر را در حله باز-یافت. با مسترشد خلیفه‌ی عباسی جنگید و مغلوب شد (۵۱۷ هق). سپس به صلیبیون متوسل شد، و آنان را به گرفتن حلب تحریک کرد، ولی از این کار و نیز از تحریک طغرل سلجوقی به لشکر-کشی به بغداد سودی نبرد. آخر الامر به سلطان مسعود سلجوقی پیوست، که در ۵۲۹ هق مسترشد را دستگیر کرد، و به مراغه برد. در آنجا دبیس بدست یکی از غلامان سلطان مسعود بقتل رسید، و گویند قتل او بتحریک سلطان بود که میخواست اتهام به قتل خلیفه را از خود دور کند.

دبیس ابن علی (dobayse 'bne ali)، ملقب به **نورالدوله**، ف ۴۷۴ هق، امیر حله و بادیه‌ی عراق، از سلسله‌ی بنی مزید. در فتنه‌ی بساسیری با او همدست شد و با بنی عباس بمخالفت برخاست. در سال ۴۵۰ هق با بساسیری به بغداد درآمد؛ در آنجا بنام فاطمیان مصر خطبه خوانده شد. اما فتنه‌ی آنها دوام نیافت، و طغرل سلجوقی بدفع آنها پرداخت. بساسیری کشته شد، و دبیس فرار کرد و فتنه فروخفت. بعد از آن خلیفه‌ی عباسی وی را عفو کرد و امارت سابق را بدو بازداد.

دبیل (dabil) یا **دوین** (davin, dvin)، شهر قدیم مهم ارمنستان، که خسرو II، شاه (۳۳۰-۳۳۸ بم) اشکانی ارمنستان، آنرا نزدیک یکی از ریزابه‌های رود ارس بجای شهر قدیمتر آرتاکاتا بنا نهاد. در تقسیم (ح ۳۸۷ یا ۳۹۰) ارمنستان بین ایران و روم، جزء منطقه‌ی ایرانی بود، و بعد از خلع (۴۲۶) آخرین شاه اشکانی ارمنستان، پایتخت این سرزمین گردید. دوین مقر مرزبان ایرانی و از قرن ۵م مقر جاثلیق بود، و از لحاظ اینکه مرکز عبور مال التجاره بین آسیای صغیر و ایران و ممالک قفقاز بود نیز اهمیت داشت. اول بار در سال ۱۹ هق (۶۴۰ بم) بتصرف اعراب مسلمان درآمد. در زلزله‌ی مخوف سال ۲۸۰ هق سخت آسیب دید، و کاخ جاثلیق ویران شد، و وی مقر خود را به اچمیادزین منتقل ساخت. در محل آن دهکده‌هائی قرار دارد، که از کاوش آنها آثار جالبی بدست آمده است.

دبیوک[2] (dəbiuk)، شهر (جه ۵۶'۶۰۶)، ل‌ش ایالت آیووا، کشمت، از مراکز صنعتی و داد و ستد و راه آهن، و از بنادر (کنار میسی‌سیپی) ناحیه‌ی زراعتی اطراف. مقر دانشگاه دبیوک است.

دبیه (dobbiyye)، ده (جه ۱'۸۲۷ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش بستان، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۵ کیلومتری غ بستان. ساکنین از بنی طرف هستند.

د پره، ژوسکن: ← ژوسکن د پره.

دپینه [بجای د/اپینه]، ← اپینه، **لوئیز دو لالیو د/.**

دپیو[3]، **شارل**، (šarl depio) ۱۸۷۴-۱۹۴۶،

(۱)Debierne (۲)Dubuque (۳)Despiau

مجسمه‌ساز فرانسوی. در ← مدرسه‌ی بوزار و مدرسه‌ی هنرهای تزیینی پاریس تحصیل کرد، و در کارگاه رودن کار آموخت. شهرت او بیشتر بسبب مجسمه‌های نیمتنه‌ی مفرغی زیبا و مجسمه‌های زنان برهنه است.

دتردینگ[1]، سر **هنری** (sər henri deter-ding)، نام اصلی (هلندی) وی **هندریک ویلهلم آوگوست دتردینگ** (hendrik vilhelm ăgust)، ۱۸۶۶–۱۹۳۹، از سلاطین نفت جهان، مت آمستردام. پسر ملاح فقیری بود. در ۱۶ سالگی از تحصیل دست برداشت، و در یکی از بانکهای هلند مستخدم شد. پس از ۶ سال، بامید اینکه گشایشی در زندگیش حاصل شود، به استخدام "شرکت هلندی داد و ستد" درآمد، و به هند شرقی هلند رفت. سپس مستخدم شرکت رویال دچ (royăl dac) [= شرکت سلطنتی هلندی] (تأسیس ۱۸۹۰) که در هند شرقی هلند مشغول استخراج نفت بود گردید، و بسرعت ترقی کرد، و شرکت را از بحران مالی نجات داد، و وقتی که ج. د. راکفلر برای استیصال شرکت در صدد خرید اکثریت سهام آن برآمد، دتردینگ بکومک برادران روتشیلد (که در نفت روسیه ذینفع بودند) از این امر جلوگیری کرد. در ۱۹۰۰ مدیر عامل و در ۱۹۰۲ مدیر کل شرکت شد.

دتردینگ، که از آتیه‌ی نفت و منافع آن بخوبی مطلع بود، در صدد برآمد که اولا با تلفیق تولید نفت و حمل و نقل و فروش آن بر کفایت دستگاه خود بیفزاید، و ثانیاً با منعقد کردن موافقتنامه‌هائی با شرکتهای مختلف، قیمت نفت را بالا نگاهدارد، و در عین حال خود را برای مبارزه با شرکت بزرگ استاندارد اویل، که راکفلر در رأس آن بود مجهز کند. در این راه، با مارکس سمیوئل، مؤسس "شرکت حمل و نقل و بازرگانی شل" (šel) متحد شد، و بدین طریق، مؤثرترین اسلحه‌ی شرکت استاندارد اویل، یعنی سلطه‌ی آن بر حمل و نقل از دست آن شرکت خارج گردید. در سال ۱۹۰۳ دو شرکت رویال دچ و شل "شرکت نفت آسیائی" را با سرمایه‌ی ۲ میلیون لیره‌ی انگلیسی تأسیس کردند، و آن در ۱۹۰۷ به شرکت مختلط هلندی و انگلیسی "رویال دچ شل" مبدل گردید؛ دتردینگ با کمال دوراندیشی مرکز شرکت را از لاهه به لندن منتقل نمود. شرکت رویال دچ شل بزودی تنها رقیب عمده‌ی استاندارد اویل در بازار جهانی نفت گردید، و امروز یکی از بزرگترین شرکتهای نفتی جهان است. مبارزه‌ی دو شرکت چند سال دوام یافت، و کار رقابت آنها بجائی رسید که در شرق اقصی هر روز قیمت نفت پایین میآمد. سرانجام تراست راکفلر منحل شد (۱۹۱۱. ← استاندارد اویل، شرکت)، و شرکت رویال دچ شل، بواسطه‌ی مهارت و پشتکار و مآل‌اندیشی دتردینگ و سمیوئل، قسمتی از بازارهای شرق دور را بدست آورد. ضمناً شرکت بکومک روتشیلد به میدانهای نفتی گروزنی (ل جبال قفقاز) دست یافت. پس از آن، دتردینگ کار مبارزه را به داخل کشمت کشید، و چون در آن کشور صاحبان اراضی مالک معادن زیر زمینی آنها نیز هستند، شرکت رویال دچ شل با خرید اراضی بر منابع نفتی وسیعی در آن کشور دست یافت، و در ۱۹۱۲ "شرکت شل کالیفرنیا" را در کشمت تشکیل داد و به ثبت رسانید، و بعدها شرکتهای دیگری در آن کشور تأسیس نمود.

پس از جنگ I، شرکت رویال دچ شل، بتصور اینکه رژیم شوروی موقت است، قسمت مهم اموال و حقوق شرکتهائی را که در نفت روسیه دخیل بودند، و نیز اراضی و حقوق روسهای سفید فراری از روسیه را خریداری کرد، و تبلیغات دامنه‌داری بر ضد رژیم شوروی در جراید مزدور خود در اروپا و امریکا آغاز نمود، و گویند دتردینگ قسمتی از مخارج ارتشهای ضد انقلابی را میپرداخته است، و جنگ روسهای سفید را بر ضد ارتش سرخ اداره میکرده است. ایجاد جمهوریهای قفقاز و سعی در جدا کردن آنها از روسیه ارتباط کامل با مسئله‌ی نفت داشت، در آوریل ۱۹۲۰، بالشویکها باکو و میدانهای نفتی و تصفیه‌خانه‌های آنرا، که دتردینگ در آنها منافع عظیم داشت، تصرف کردند. از آن ببعد، دتردینگ برانداختن دولت شوروی را برای بازیافتن اموال و املاک خود در باکو وجهه‌ی همت خویش قرار داد، و در این راه به رژیم نازی و هیتلر کومکهای بسیار کرد.

دتردینگ امپراطوری صنعتی عظیمی ایجاد کرد، که هسته‌ی مرکزی آن شرکت رویال دچ شل بود و قسمت عمده‌ای از تولید نفت را در جهان در اختیار داشت، و دامنه‌ی عملیات آن در شرق اقصی، روسیه، ونزوئلا، مکزیک، کشمت، و غیره منبسط بود. در ۱۹۲۰، بریتانیای کبیر او را لقب افتخاری "سر" اعطا کرد. ثروت شخصی او را به ح ۷۰ میلیون لیره تخمین کرده‌اند. در ۱۹۳۶، از اداره‌ی امپراطوری عظیمی که برپا کرده بود کناره گرفت، و در فوریه‌ی ۱۹۳۹ در سن موریتس (سویس) درگذشت. زندگی و فعالیتهای او موضوع گزارشها و کتابهای متعدد بوده است، که بعضی از آنها افسانه‌مانند است. موضوع عشق او را به دختر روسی، که سرانجام با وی وصلت کرد، و دشمنی گلبنکیان با او در نتیجه‌ی این کار، در بعضی نوشته‌ها با آب و تاب تمام نقل شده است. دتردینگ نویسنده‌ی کتاب یک مرد نفتی بین‌المللی (۱۹۳۴) (در زندگینامه‌ی خودش) میباشد.

دترمینیسم[2] (determinism؛ از فنـ)، مذهبی فلسفی، که بنا بر آن، تمام حوادث جهان، و از جمله افعال بشری، چنان بیکدیگر پیوستگی دارند که، با در نظر گرفتن وضع خاصی که اشیاء و امور در لحظه‌ی معین دارند، برای هر یک از لحظات قبل یا بعد از آن تنها یک حالت وجود دارد که با وضع این لحظه سازگار باشد. این کلمه را بسبیل تسامح در مورد اعتقاد به قضای محتوم نیز بکار میبرند، که بنا بر آن، بعضی از حوادث از پیش، بتوسط قوه‌ای خارجی و برتر از اراده، چنان تعیین و تثبیت شده‌اند که هر چه هم که آدمی بکند آن حوادث قطعاً و بی‌چون و چرا صورت خواهد گرفت. نیز ← جبر و قدر.

دترویت[3] (detroyt) یا **دیترویت** (ditroyt)، رودی بطول ح ۴۵ کم، که از دریاچه‌ی سنت کلر، بین ج‌ش ایالت میشیگان (کشمت) و ج اونتاریو (کانادا)، بطرف ج جاری میشود، و به دریاچه‌ی ایری میریزد. قسمتی از مرز کشمت و کانادا را تشکیل میدهد.

دترویت[3] (detroyt) یا **دیترویت** (ditroyt)، شهر (جم ۱۴۴٬۶۷۰)، ج‌ش ایالت میشیگان، کشمت، بر رود دترویت. از حیث بزرگی اولین شهر ایالت و پنجمین شهر کشمت میباشد. در ۱۷۰۱ بتوسط فرانسویان مسکون شد؛ در ۱۷۶۰ بتصرف بریتانیا درآمد؛ از ۱۷۹۶ (جز در مدت کوتاهی در جنگ سال ۱۸۱۲ که انگلیسها اشغالش کردند) جزء کشمت است. در ۱۸۰۵ تماماً سوخت، ولی بزودی از نو ساخته شد، و امروز از مراکز بزرگ صنعتی میباشد، و مخصوصاً صنعت اتومبیلسازی آن عظیم است، و ادارات مرکزی کارخانه‌های جنرال موتور، فورد، کادیلاک، پاکارد، و بعضی دیگر از کارخانه‌های اتومبیلسازی مشهور در آنجا است. محل دانشگاه دترویت میباشد.

دتسکویه سلو: ← پوشکین، شهر.

دتفرد[4] (detfərd)، کوی (جم ۶۸٬۲۶۷)، ج‌ش لندن، انگلستان. ناحیه‌ای صنعتی است. در دوره‌ی الیزابت بعلت داشتن بازار احشام و بارانداز سلطنتی معروف بود. کریستوفر مارلو در اینجا کشته شد.

دتکتور: ← پیداگر.

دتموند[5] (detmold)، شهر (جم ۳۱٬۲۰۹)، کرسی سابق لیپه، لغ آلمان. بنای یادگار پیروزی آرمینیوس بر رومیان نزدیک آن است.

دتینگن[6] (detingen)، دهکده، لغ باواریا، بر رود ماین. در جنگ جانشینی اتریش، فرانسه در اینجا در ۱۷۴۳ از دشمنان خود که تحت رهبری جورج II (شاه انگلستان) با یکدیگر متفق شده بودند شکست خورد.

دث ولی، کشمت: ← دره‌ی مرگ.

دجاجه[7] (dajāja) [عربی، = ماکیان] یا **طایر** (tāyer)، یکی از جالبترین صور فلکی (← صورت فلکی) نیمکره‌ی شمالی، که ستاره‌های آن صلیب بزرگی (صلیب شمالی) در کهکشان تشکیل میدهند. مشتمل بر بیش از ۵۰ ستاره است که با چشم غیر مسلح مرئی هستند؛ درخشانترین آنها (آلفای دجاجه) موسوم است به ذنب الدجاجه[8] (zanabo 'd.dajāja). صورت دجاجه مشتمل بر چندین ستاره‌ی مزدوج یا بستا است. از آن جمله است ستاره‌ی "۶۱ دجاجه"، که نخستین ستاره‌ای است که فاصله‌اش از زمین (۱۱ سال نور) اندازه‌گیری شده است.

دجال (dajjāl)، در روایات اسلامی، شخصی که پیش از ظهور مهدی موعود (← امام قائم) یا مقارن اوایل عهد او ظهور میکند، و در دوره‌ای ۴۰روزه یا ۴۰ساله دنیا را پر از کفر و ظلم و جور میکند، تا مهدی او را دفع کند و دنیا را دوباره از عدل و داد پر کند. ظهور او مانند ظهور سفیانی و دابة الارض یکی از علائم آخر الزمان شمرده شده است. در باب نام اصلی محل اقامت، و محل ظهور وی اقوال مختلف است. گویند مردی است یک چشم که از مادری یهودی به دنیا آمده است، و در جزیره‌ای به صخره‌ای بسته شده. در آخر الزمان، در هنگام عروض یک قحطی شدید، در حالی که بر یک درازگوش (خر دجال) سوار است و همراه

(۱)Deterding (۲)Determinism (۳)Detroit (۴)Deptford (۵)Detmold (۶)Dettingen (۷)Cygnus (۸)Deneb

خویش آب و نان فراوان دارد، از خراسان یا کوفه یا محله‌ی یهودیه‌ی اصفهان ظهور میکند، و ادعای خدائی میکند، و بسبب عجایب و خوارق بسیار که با او هست، بسیاری باو میگروند. سرانجام بدست عیسی مسیح یا، پس از ظهور مهدی، بدست وی کشته میشود. دجال کمابیش مطابق مسیح کاذب یا ضد مسیح است در روایات یهود و نصاری، که پیدایش آن و مبارزه‌ی مهدی و عیسی با آن تجسم فکر مبارزه‌ی نهائی بین خیر و شر و غلبه‌ی نهائی یزدان بر اهریمن است، که ظاهراً از ادیان ایرانی وارد عقاید یهود شده است.

دجله (dejle)، در کتیبه‌های میخی **دگلت** (deglat) ["دجله" از آن ماخوذ است]، در کتاب مقدس (پیدایش ۱۴.۲) **حداقل** (heddāqal, -qel)، یک **تیگریس**[1] (tigris)، رود چپ آسیا که از دامنه‌های جنوبی سلسله‌ی اصلی جبال توروس، در ش ترکیه، سرچشمه میگیرد، و پس از طی مسیری بطول ح ۱۸۵۰ کم (که بیشتر آن در خاک عراق است)، به فرات پیوسته با آن شط العرب را تشکیل میدهد. مسیر علیای آن، با ریزابه‌های سازای متعددش، دشتها و دامنه‌های وسیعی را زهکشی میکنند که مطابق نیمه‌ی شمالی ایالت الجزیره‌ی دوره‌ی عباسی است، و بلاد معتبری مانند آمد (حالیه دیاربکر) و میافارقین در آن واقع بوده‌اند. ریزابه‌های عمده‌ی دجله عبارتند از خابور یا خابور اصغر، زاب کبیر، زاب صغیر، و دیاله، که جملگی از طرف مشرق بآن میریزند. در ایام باستانی، بعضی از شهرهای معتبر و مشهور بین النهرین (از جمله نینوا، تیسفون، و سلوکیه) کنار دجله واقع بوده است. امروزه دجله از ایالات دیاربکر، سعرد، و ماردین از ترکیه، و ایالات موصل، اربیل، بغداد، و کوت العماره از عراق میگذرد.

مسیر سفلای رود دجله ناپایدار، و بستر آن از کوت العماره بپایین دستخوش تغییرات عمده بوده است. در آغاز هزاره‌ی دوم ق‌م، دجله ظاهراً در امتداد شط الحی (šatto 'l.hayy) یا شط الغراف (-'l.qarrāf)ـشاخه‌ای از دجله که در کوت العماره از دجله جدا شده در غ دجله بطرف ج روان میشودـجریان داشته است، و موقع شهر لاگاش دال بر اینست که در دوره‌ی سومریها مسیر عادی آن همین بوده است. در دوره‌ی ساسانیان در مسیر شرقی کنونی جاری بوده، ولی در دوره‌ی اسلامی ظاهراً در مسیر شط الحی جریان داشته است، و تغییر مسیر آن به وضع کنونی ظاهراً از اواخر دوره‌ی عباسیان ببعد بتدریج روی داده و در قرن ۱۰م هق پایان پذیرفته است.

از ایام باستانی، دجله بعنوان راه آبی مورد استفاده بوده است، و هم اکنون از نظر تجارتی اهمیت بسیار دارد. بین موصل و بغداد کشتیهای بخار در کار است، و بالای موصل داد و ستد معتنابهی، بوسیله‌ی تیرهائی که با مشکهای بادـشده بر رودخانه حرکت میکنند، صورت میگیرد. بسبب تغییر مسیر دجله، کانالهای آبیاری منشعب از آن بین قرون ۲م و ۷م هق همواره تغییر داده میشد، تا آنکه در اواسط قرن ۷م مغولها آنرا از بین بردند، و از آن ببعد تا قرن حاضر اقدامی جدی در این امر بعمل نیامد. در سالهای اخیر، دولت عراق دست به اجرای طرحهائی برای تنظیم آب رودخانه و استفاده از آن برای آبیاری زده است.

دجیل: ← کارون، رود.

دحشور (dahšur)، محلی در ولایت جیزه، مصر، ح ۴۰ کیلومتری ج قاهره، غ رود نیل بر کنار بیابان. شهرت آن بسبب اهرامی (← اهرام) است از دوره‌ی اولین سلسله‌ی شاهان مملکت قدیم مصر.

دحیه، قلعه‌ی: ← دارابجرد.

دحیة ابن خلیفه: ← دحیه‌ی کلبی.

دحیه‌ی کلبی (dehyaye kalbi, dah-) [دحیة ابن خلیفة الکلبی (dehyate 'bne xalifate 'l.kalbi')]، فت ح ۴۵ هق، از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر اسلام. به حسن سورت معروف بود. پیغمبر او را به رسالت نزد "قیصر" (هرقل) فرستاد (سال ۶ یا ۷ هق). دحیه تا زمان خلافت معاویه زنده بود. قلعه‌ی دحیه در دارابجرد را منسوب باو گفته اند.

دخان، سوره‌ی (doxān) [= دود]، سوره‌ی ۴۴م قرآن، مکی، ۵۹ آیه. اشاره به کسانی که منکر قیامت اند میکند، و میگوید که خدا آسمانها و آنچه را در میان آنها است بیهوده نیافریده، و ناچار هر کس جزای کار خود را روزی خواهد دید.

دخانیات، قانون انحصار دولتی (doxāniyyāt)، قانونی که در ۲۹ اسفند ۱۳۰۷ هش بتصویب مجلس شورای ملی ایران رسید، و بموجب آن حق وارد کردن و صادر کردن، خرید و فروش، تهیه و نگاهداری، و حمل و نقل اجناس دخانیه و انواع کاغذ سیگار در کلیه‌ی مملکت به انحصار دولت درآمد. بموجب این قانون و قانون اصلاحی آن (مصوب ۲۶ اسفند ۱۳۱۰ هش)، حق نگاهداری و بکار انداختن ادوات توتون‌بری و ماشینهای کاغذبری و صحافی کاغذ سیگار و گیلزریزی و ماشینهای سیگارپیچی و متفرعات آن مختص به مؤسسه‌ی انحصار دخانیات گردید. ساختن کارخانه‌های دخانیات در ۱۳۱۴–۱۶ هش صورت گرفت، و ساختمان در ۵ مهر ۱۳۱۶ هش بدست رضا شاه کبیر افتتاح شد. مؤسسه‌ی دخانیات توأم با ایجاد تأسیسات بزرگ صنعتی اقدام به تأسیس مزارع آزمایشی، فراهم کردن تسهیلات لازم برای کشاورزان، اصلاح طرز بسته‌بندی و عرضه کردن کالا، و غیره نموده است.

دختران ایران، مجله، ← رفع حجاب.

دختران شب (doxtarāne šab)، یک هسپریدس[2] (hesperides)، در اساطیر یونان، نام چند تن از پریان که بکومک ازدهای موسوم به لادون[3] (lādon)ـاز درخت سیبی که گایا آنرا، در موقع عروسی هرا با زئوس، به هرا هدیه داده بود، و میوه‌ی زرین میداد، نگهبانی میکردند. در باب نسب و مسکن آنها روایات مختلف است؛ بروایتی، دختران اطلس و هسپریس بودند، و بهمین مناسبت هسپریدس و آتلانتیدس[4] (ātlāntides) خوانده شده‌اند؛ بروایت دیگر دختران هسپروس یا دختران زئوس بودند. مسکن آنها را جبال اطلس یا جزیره‌ای سحرآمیز گفته‌اند، و در این باب روایات دیگر نیز هست. یکی از اعمال ۱۲گانه‌ی هرکول کشتن لادون و بدست آوردن سیبهای زرین بود.

دخویه[5] (dexoye)، شهرت فارسی **میخائل یان د خویه** (mixāel yān de xuye)، ۱۸۳۶–۱۹۰۹، مستشرق هلندی. از جوانی وقت خود را وقف تحصیل زبانهای شرقی کرد، و تحت هدایت دوزی و جوینبول، مخصوصاً در زبان عربی متبحر شد. در ۱۸۶۰ در لیدن باخذ درجه‌ی دکتری نایل آمد. سپس یک سال در دانشگاه آکسفرد تحصیل کرد، و بمطالعه و تنظیم نسخه‌ی نزهة الآفاق ادریسی، موجود در کتابخانه‌ی بادلیان، پرداخت، که قسمتی از آن در ۱۸۶۶ با همکاری دوزی (بعنوان وصف افریقا و اسپانیا) انتشار یافت. اثر دیگرش تذکره‌هائی در تاریخ و جغرافیای شرقی (۳ جلد، ۱۸۶۲–۶۴) است. پس از وفات (۱۸۸۳) دوزی، استاد عربی دانشگاه لیدن شد، و در ۱۹۰۶ بازنشسته گردید. در لیدن درگذشت. در دوره‌ی تدریس خود، نه فقط در شاگردانش، بلکه در سایر فضلائی که در جلسات درسش حاضر میشدند نفوذ بسیار داشت. دخویه رئیس هیئت تحریریه‌ی مجلدات ۱–۳ دایرةالمعارف اسلام نیز بود.

دخویه بعضی از متون معتبر عربی را تحریر و منتشر کرد، و از این راه خدمات بزرگ به محققین نمود. از آن جمله است مجموعه‌ی آثار جغرافیائی عربی، مشتمل بر (۱) مسالک الممالک اصطخری (لیدن، ۱۸۷۰)؛ (۲) کتاب صورة الارض ابن حوقل (لیدن، ۱۸۷۳)؛ (۳) احسن التقاسیم مقدسی (لیدن، ۱۸۷۷)؛ (۴) فهارس، لغتنامه، و تصحیحات سه قسمت اول (لیدن، ۱۸۷۹)؛ (۵) مختصر کتاب البلدان ابن الفقیه همدانی (لیدن، ۱۸۸۵)؛ (۶) الممالک و الممالک ابن خرداذبه بضمیمه‌ی پاره‌هائی از کتاب الخراج قدامة ابن جعفر (لیدن، ۱۸۸۹)؛ (۷) اعلاق النفیسه از ابن رسته و کتاب البلدان ابن واضح یعقوبی (لیدن، ۱۸۹۲)؛ (۸) کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی و فهارس و لغتنامه‌ی مجلدات (۷) و (۸) (لیدن، ۱۸۹۴).

دخیل (daxil) [عربی، = درمیان‌آینده]، در علم قافیه، حرف متحرکی که میان الف تأسیس و روی درآید، مانند "م" و "ن" در واژه‌های کامل و عاقل. رعایت همسانی حرف دخیل در قوافی واجب نیست.

ددان یا دیدان: ← العلا.

ددت[6] (de.de.te) [علامت اختصاری دیکلورو-دیفنیل-تریکلورو-اتان[7] (dikloro-difenil-trikloro-etān)]، ماده‌ای بیرنگ و بی‌بو و حل‌نشدنی در آب، که معروفترین حشره‌کش‌های جدید است، و برای مبارزه با شپش، مگس، پشه، و آفات زراعت بکار میرود. اگرچه اول بار در ۱۸۷۴ در آلمان ساخته شد، ارزش آن در ۱۹۳۹ معلوم گردید. استعمال آن در جنگ II از بروز تیفوس در ایتالیا و افریقای شمالی پیشگیری کرد، و پیشرفت مالاریا را در نقاطی که مگس فراوان داشت متوقف

(۱)Tigris (۲)Hesperides (۳)Ladon (۴)Atlantides (۵)De Goeje (۶)DDT (۷)dichloro-diphenyl-trichloro-ethane

ساخت. بسیاری حشرات موذی منازل و آفات نباتی را میکشد. مقاومتی که حشرات در مقابل آن پیدا میکنند مورد مطالعه است. برای خطرات آن ← حشره‌کش.

ددکیند[1]، **(یولیوس ویلهلم) ریشارد** (yulius vilhelm rišārd dedekind)، ۱۸۳۱–۱۹۱۶، ریاضیدان آلمانی. از شاگردان گاوس بود. کارهایش در مبانی حساب و آنالیز تأثیر عمیقی در فکر ریاضی داشته است. در رساله‌ی اتصال و اعداد اصم (۱۸۷۲)، مفهوم بُرش را وارد آنالیز کرد، و بدین وسیله مفهوم اعداد اصم را روشن ساخت. در رساله‌ی در باب نظریه‌ی اعداد جبری صحیح (۱۸۷۹)، نظریه‌ی نوین اعداد جبری را تأسیس نمود. این دو رساله و رساله‌ی اعداد چه هستند و چه باید بکنند (۱۸۸۸) او از متون عالیقدر ریاضی هستند.

دده آغاج (dede āqāc)، نام ترکی **آلکساندروپولیس**[2] (āleksāndrupolis) دریابندر و شهر (جه ۱۶'۶۳۲)، تراکیای غربی، یونان، کنار دریای اژه بفاصله‌ی ۱۶ کیلومتری لغ مصب رود ماریتسا. در ۱۸۷۱ تأسیس شد، و بسرعت رونق یافت، و مرکز یک سنجاق مملکت عثمانی گردید. در ۱۹۱۹ به یونان واگذار شد.

در (dorr)، ← مروارید.

درآباد (dorābād)، ده (جه ۱'۲۰۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ایردموسی، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۸ کیلومتری غ اردبیل.

دراخما: ← دراخمه.

دراخمه[3] (drāxme، ینه)، لتر **دراخما**، واحد وزن و پول در میان یونانیان قدیم. وزن آن در نواحی مختلف متفاوت بود، ولی بجهت اعتبار تجارتی آتن از قرن ۵م قم ببعد، دراخمه‌ی آتن اهمیتی بمراتب بیش از سایرین یافت. دراخمه‌ی وزن قریب ۴٫۳۶ گرم وزن داشت. دراخمه‌ی پول سکه‌ای سیمین بود به وزن کمی بیش از ۴ گرم. درهم مأخوذ از دراخمه است. واحد مبنای پول در یونان کنونی نیز دراخمه نام دارد.

دراختنفلس[4] (drāxenfels) [آلمانی، = سنگ اژدها]، تندانی بارتفاع ۳۲۰ متر، کنار رود راین، ج شهر بن، آلمان غربی. صحنه‌ی افسانه‌ی پیروزی زیگفرید بر اژدها است. خرابه‌های قلعه‌ی دراخنبورگ (drāxenburg) (از قرن ۱۲م) بر قله‌ی آنست.

درازکلا (derāz.kalā)، ده (جه ۱'۳۸۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان نوکندکا، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۲۳٫۵ کیلومتری جغ شاهی.

دراک، خوزستان، ← دورق.

دراکنزبرگ[5] (drākenzberg) یا **کواتلامبا**[6] (kuātlāmbā)، رشته‌کوهی در افریقای جنوبی، که بطول ح ۹۶۰ کم از ایالت کاپ تا ترانسوال ممتد است. بر مرز ناتال و باسوتولند، ارتفاعش بیش از ۳'۳۵۰ متر است.

دراکون[7] (drākon)، نق ۶۲۱ قم، مقنن نیمه‌افسانه‌ای آتن. برای بسیاری از جرائم مجازات قتل تعیین کرد. بهمین جهت، لفظ دراکونی در زبانهای اروپائی بمعنی شدید و خشن است.

دراگا[8] (drāgā)، ۱۸۶۷–۱۹۰۳، ملکه‌ی همسر الکساندر اوبرنوویچ (شاه صربستان). زنی بیوه و از ندمای مادر شاه بود، و زندگی گذشته‌ی وی به بدی شهرت داشت. الکساندر که به دام عشق او افتاده بود در ۱۹۰۰ با وی وصلت کرد، و این امر در مردم سخت سوء اثر کرد. اقدامات سیاسی آتیه‌ی شاه عدم مقبولیت دراگا را مخصوصاً در محافل نظامی شدت داد. در ۱۹۰۳ گروهی از افسران به سرکردگی سرهنگ ماشین (از برادران شوهر اول دراگا) توطئه کردند. کاخ سلطنتی را نظامیان اشغال نمودند، و شاه و ملکه را با قساوت بقتل رسانیدند.

دراگاه (darāgāh)، دهستان (جه ح ۴۰۰'۵؟)، بخش سعادت‌آباد، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، دارای ۴۷ (؟) آبادی. مرکزش، **دراگاه** (جه ۲۰۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری غ حاجی‌آباد (مرکز بخش سعادت‌آباد) است.

دراگو[9]، **لویس ماریا** (luis māriā drāgo)، ۱۸۵۹–۱۹۲۱، حقوقدان آرژانتینی و از رجال آن کشور. در ۱۹۰۲ که بریتانیای کبیر و آلمان و ایتالیا، برای وادار کردن ونزوئلا به تأدیه‌ی دیون دولت و اتباع آن، نیروی دریائی به آنجا فرستادند، دراگو که وزیر امور خارجه‌ی آرژانتین بود باین کار اعتراض کرد. نظریه‌ی معروف به **اصل دراگو** که در اعتراضنامه‌ی خود آورده است نتیجه‌ای است از اصل مانرو، و اخذ دیون دولتی را از یک کشور مستقل امریکائی بوسیله‌ی نیروهای مسلح یا اشغال سرزمین آن از طرف یک دولت خارجی منع میکند. این اصل با تغییراتی در کنفرانس ۱۹۰۷ لاهه بتصویب رسید.

دراگوت[10] (drāgut)، شهرت (در مآخذ اروپائی) **طورغود علی پاشا** (torqod ali pāšā)، ف ۱۵۶۵، دریازن ترک. از ۱۵۵۳ بین دریازنانی که در دریای اژه به کشتیهای ونیزی دستبرد میزدند شهرت یافت. جنووائیها دستگیرش کردند (۱۵۴۰)، ولی خیرالدین باربروسا او را بازخرید، و دراگوت چندی در خدمت او بود. سپس مهدیه و، پس از تصرف (۱۵۵۰) آن بدست اسپانیولیها، جربه را مرکز فعالیت خود قرار داد. در ۱۵۵۱ که آ. دوریا جربه را محاصره نمود، دراگوت به حیله فرار کرد. سپس به خدمت دربار عثمانی پیوست، و در فتح (۱۵۵۱) طرابلس شرکت داشت، و در ۱۵۵۶ به حکومت آن رسید. در ۱۵۵۱–۶۰ متناوباً به سواحل و جزایر ایتالیا و افریقای شمالی دستبرد میزد، و در ۱۵۶۰ در جربه ناوگان اسپانیا را مغلوب نمود. سرانجام در محاصره‌ی مالت با گلوله‌ی توپ کشته شد.

درام[11] (drām؛ فنـ)، در اصطلاح تئاتر، لفظی که گاه بمعنی تئاتر بطور کلی و گاه بمعنی جنبه‌های خاص هنر نمایش بکار میرود. اصل یونانی این کلمه دراما (drāmā) است، بمعنای "کاری که می‌شود" یا "عملی که روی میدهد"، و در یونان باستان مراد از این کلمه کاری بود که بر روی صحنه‌ی نمایش در برابر چشم تماشاگران روی می‌داد. ازینجاست که کلمه‌ی درام را در بیشتر موارد میتوان بمعنای تئاتر یا نمایش بطور کلی (در هر کشوری یا در هر عصری) بکار برد، و هر یک از اشکال و شاخه‌های گوناگون هنر نمایش را جزئی از مفهوم کلی درام بشمار آورد. فی المثل در صحبت از "تاریخ درام" مراد تاریخ نمایش بطور کلی است، که تراژدی، کمدی، ملودرام، تعزیه، و تقلید و مسخره‌بازی را دربر میگیرد، و انواع هنرهای نمایشی از قبیل پانتومیم، بالله، خیمه‌شب‌بازی، اپرا، و حتی سینما را (تا آنجا که جنبه‌ی نمایشی و دراماتیک آنها مورد نظر است) شامل میشود.

در فرانسه‌ی قرن ۱۸م معنی خاصی به مفهوم کلی درام افزوده شد، و این معنی تا امروز اشکال گوناگونی یافته است. باین معنی، درام نوع خاصی از درام بمفهوم کلی است، و این نوع از آنجا ناشی شد که شکل منظوم و مصنوعی تراژدیها و کمدیهای کلاسیک فرانسوی در قرن ۱۸م جای خود را به نثر ساده و آزاد داد، و مسائل عادی زندگی جایگزین موضوعهای والا و بلند تراژدیهای کلاسیک شد، و در نتیجه، نمایشنامه‌هائی بوجود آمد که نه با اصول معمول تراژدی مطابقت داشت، نه با قرارهای مرسوم کمدی؛ کوشش در نمایاندن شکل عادی زندگی سبب شد که نکات غم‌انگیز و خنده‌آور در کنار هم قرار گیرند. همین شیوه بود که بسط و ادامه یافت و به ایجاد درامهای "رئالیستی" اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م (مانند نمایشنامه‌های ه. ایبسن و آ. چخوف) منجر گردید. در این درامها، دوش بدوش نکات غم‌انگیز و خنده‌آور، مسائلی مطرح میشد که نه غم‌انگیز بود و نه خنده‌آور. میزان خنده و گریه و مسائل معمولی و پست و بلند در این درامها بیش و کم به نسبت وجود آنها در زندگی بود. در همین زمان بود که ج. ب. شا هنر درامنویس را در این میدانست که بتواند وضعی برانگیزد که "تماشاگران خیال کنند که بر صحنه‌ی نمایش اتفاقات واقعی برای آدمهای واقعی روی میدهد". آنچه امروزه "درام نو" نامیده میشود نیز همچنان بر همین پایه است؛ اما آنچه بنام "درام پیشرو" از آن ناشی شده، مانند سایر هنرهای پیشرو، به راههای انفرادی رفته است. در درام پیشرو، دنیاهای ذهنی درامنویس و تجربه‌های جسمی، روانی، و فکری او واقعیات عینی را تحت الشعاع قرار داده‌اند.

در ایران کلمه‌ی "درام" بمعنای نمایشنامه‌ها یا فیلمهای هیجان‌انگیز و پرحادثه، یا پرزد و خورد، یا احیاناً "رمانتیک" بمفهوم "دور از واقعیت" کلمه، میان مردم شیوع یافته است. کلمه‌ی دقیق اروپائیان برای این مفهوم ملودرام است.

غالب تئاترشناسان بر این عقیده اند که، از لحاظ فنی، عامل اصلی هر درامی "تعارض" یا "تضاد" است، باین معنی که تا تعارض میان امیال یا اراده‌ها یا افکار یا عواطف شخصیتهای نمایش وجود نداشته باشد، درامی بوجود نمیآید. این نظر در مورد غالب درامها صادق است اما شامل همه‌ی آنها نمیشود، زیرا نمایشنامه‌های بسیاری صرفاً برای توصیف شخصیت یک فرد واقعی یا خیالی یا

(1)Dedekind (2)Alexandroupolis (3)drachma (4)Drachenfels (5)Drakensberg (6)Quathlamba (7)Dracon; Draco (8)Draga (9)Drago (10)Dragut (11)drama

تشریح بعضی از گوشه‌های اجتماع نوشته شده، یا مراد از آنها (بخصوص در مورد بسیاری از نمایش‌نامه‌های یک‌پرده‌ای) بیان یک حال گذرنده بوده است، بی آنکه تعارضی در آنها بچشم بیاید.

در باره‌ی خاصیت و کار درام، طی قرنها نظریات بیشمار و متعارض ابراز شده است، و منتقدین تئاتر در ستونهای جراید همه‌ی کشورها همچنان نظریات متعارض ابراز میکنند. بنا بر این، معیار جامعی برای سنجش کار درام وجود ندارد. گوته در این باب گوید: "یک نمایشنامه‌ی خوب سه کار میکند، سرگرم میکند، چیزی می‌آموزد، حالی برمیانگیزد." درین میان یک نکته مسلم است، امروزه قصد "سرگرمی" بر سایر جنبه‌های تئاتر و سینما میچربد.

درام بمفهوم کلی آن در همه‌ی تمدنها و سرزمینها، اعم از وحشی و متمدن، به اشکال گوناگون وجود داشته است، و تقریباً در میان همه‌ی اقوام بازیکردنِ انواعِ آنْ جزئی از شعائر مذهبی بشمار میآمده؛ مانند امروز پرداخته‌ی خیال درامنویسان نبوده است، بلکه مراد از آن ستایش زندگی، یا کومک به ادامه‌ی حیات جامعه، یا برانگیختن مهر خدایان و جلوگیری از عواقب آلودگیها و گناهان، یا بزرگداشت مردگان بوده است. بنا بر این، از تحولات بزرگ در تاریخ درام یکی تبدیل آن از صورت یکی از شعائر مذهبی بصورت یک وسیله‌ی سرگرمی یا بیان حال یا احیاناً تعلیم است.

سابقه‌ی هنر درام در مصر باستان به **۳۲۰۰** و محتملا به **۴۰۰۰** ق‌م میرسد. معروفترین درام مصر باستان تعزیه‌ی اوزیریس است، که بعدها یونانیان نیز او را پرستیدند، و این خدا بمرور با خدایان یونانی از جمله دیونوسوس یکی شد. درام یونان باستان، که درام مغرب‌زمین از آن مشتق شده، در اصل شامل مراسمی بود که برای ستایش دیونوسوس برپا میشد؛ نخست مرکب از رقصها و آوازهائی بود که همسرایان آنها را اجرا می‌کردند. نخستین هنرپیشه‌ای که بتنهائی نقشی ایفا کرد تسپیس بود. از آن پس، هنرپیشه‌ی درام از گروه همسرایان جدا میشد و در جلو صحنه خطاب به تماشاگران سخن میگفت. اشیل هنرپیشه‌ی دوم را در نمایشنامه‌های خود وارد کرد، و بدینگونه گفتگو (دیالوگ) بوجود آمد، و از آن پس بخش مهمی از هنر درام شد. درام یونان در آتن قرن ۵م ق‌م به اوج خود رسید. درامنویسان بزرگی چون اشیل، سوفوکلس، اوریپیدس، و آریستوفانس درامهای خود را که بر پایه‌ی داستانهای قدیمی نوشته شده بود در جشنهای سالیانه‌ی درام، که بخش مهمی از زندگانی اجتماعی و مذهبی یونان باستان بود، بمسابقه میگذاشتند (← تراژدی؛ کمدی).

رومیان از درام یونان اقتباس کردند اما در این کار هرگز بپایه‌ی آتنیها نرسیدند. با اینوصف، تأثیر کمدی‌نویسان روم-پلاوتوس و ترنتیوس-و تراژدی‌نویس معروف رومی-سنکا-را در رشد و بسط درام اروپا از عهد رنسانس ببعد نباید از نظر دور داشت. در دوران مسیحیت روم، بسبب مخالفت کلیسا، هنر درام انحطاط یافت.

درام هند بین **۳۰۰** تا **۸۰۰** ب‌م در اوج اعتلای خود بود؛ جنبه‌ی اشرافی داشت؛ در دربارها پرورده میشد؛ صحنه و دکور نداشت. نشان دادن تعارضات و عواطف شدید بر خلاف سنتهای درام کلاسیک هند است.

درام چین بر عکس درام هند در میان مردم عادی رایج بوده است. رقصهای رمزی چین از آغاز تاریخ وجود داشته است، اما آنچه درام کلاسیک چین نامیده میشود توسط خاقان مینگ هوانگ در **۷۰۰** ب‌م پایه‌گذاری شد. در درام چین، قصه‌ها تکراری و بی‌اهمیت است. آنچه اهمیت دارد موسیقی و لباس و حرکات دقیق و حساب‌شده‌ی بازیگران است. هر حرکت یا حالتی نمودار احساس معینی است.

در ژاپون دو نوع درام وجود داشته است: نو (no) و کابوکی (kābuki). اساس درام نو رقصها و پانتومیمهائی است که در جشنهای شینتو و بودائی اجرا میشد؛ در آن ماسکهای چوبی بکار برده میشود، و رمزهای اشرافی در آن فراوان است. درک معانی این رمزها نه تنها برای خارجیان بلکه برای ژاپونیهای متجدد نیز دشوار است. درام نو از هر گونه غلو و اغراقی عاری است، و آنچه در آن ارائه میشود در حد ایجاز است. همیشه اشراف بآن رغبت داشته‌اند. تمایل شدید عامه‌ی مردم به سرگرمی سبب شد که در قرن **۱۷**م درام کابوکی در ژاپون بوجود بیاید. در نمایشهای کابوکی، غلو و اغراق در ابراز عواطف و حرکات و صحنه‌سازیها آزاد است، و بازیگران به شکلهای غریبی خود را بزک میکنند.

درام در ایران بشکل تعزیه و تقلیدهای عامه‌پسند رواج یافته است. تقلیدهای خنده‌آور ایرانی از لحاظ موضوع و نحوه‌ی اجرا به نمایشهای کمدی قرن ۱۶م ایتالیا (کمدیا دل/آرته) شبیه است. امروزه درام جدید در ایران بیشتر به ترجمه از نمایشنامه‌های خارجی متکی است. اما گروههای نمایشی که بتازگی تشکیل شده‌اند با استفاده از فولکلور و موضوعهای جاری روز به ایجاد نمایشنامه‌های جدید ایرانی میکوشند.

در اروپای قرون وسطی، بسبب علاقه‌ی شدید مردم به تئاتر، کلیسا ناگزیر شد که از شعائر و داستانهای مسیحی درامهائی بسازد. بدین طریق، درام مذهبی اروپا بوجود آمد، که شامل صحنه‌هائی از زندگانی مسیح و قدیسین مسیحی بود (← نمایشهای آلام). با گذشت زمان، نمایشنامه‌های مذهبی جنبه‌ی روحانی را از دست داد و شوخی و مسخره وارد آنها شد.

در اروپای عهد رنسانس، درام کلاسیک یونان و روم دوباره کشف شد و مورد تقلید قرار گرفت، با این تفاوت که، در درامهای کلاسیک یونان، انسان صرفاً بازیچه‌ی سرنوشت بود، اما در نمایشنامه‌های عهد رنسانس، بعلت اشاعه‌ی اومانیسم، انسان بیش از هر چیز اهمیت یافته بود. از اینجا بود که درامنویسانی چون مارلو و شکسپیر به تحلیل حالات روانی و فکری شخصیتهای نمایشنامه‌های خود پرداختند، و ناچار شرایط اجتماعی مطرح شد. آرتینو میگفت "من انسان را آنچنان که هست نشان میدهم نه آنچنانکه باید باشد". در ضمن، محبوبیت عظیم کمدیا دل/آرته در میان مردم ایتالیا سبب اشاعه‌ی کمدیهای عامه‌پسند در سایر کشورهای اروپائی شد. مولیر از کمدی‌نویسانی بود که در کار خود از تجارب کمدیا دل/آرته بهره‌مند شدند. درین میان فرانسه تنها کشوری بود که قواعد و اصول تراژدیهای کلاسیک را بکومک درامنویسانی همچون کورنی و راسین همچنان حفظ کرد. در قرن ۱۸م، درام محمل افکار سیاسی و انقلابی شد؛ از آن جمله اند نمایشنامه‌های آلفیری در ایتالیا، شیلر در آلمان، و بومارشه در فرانسه.

در اواسط قرن ۱۹م، درام در اروپا بیجان شده بود. ایبسن نروژی، با انقلابی که در هنر درام‌نویسی پدید آورد، به درام اروپا جان بخشید، و درام نو را پایه‌گذاری کرد. کسانی که این انقلاب را تقویت کردند ستریندبرگ در سوئد، ه. بکه و ا. بریو در فرانسه، چخوف و گورکی در روسیه، هاوپتمان در آلمان، و شا و گالزوردی در انگلستان بودند.

از سال **۱۹۲۰** ببعد تجربه‌های تازه‌ای در کار درامنویسی در اروپا و امریکا بعمل آمده است: نمایشنامه‌های اکسپرسیونیست تولر در آلمان، پیراندلو در ایتالیا، و اونیل در کشمت؛ نمایشنامه‌های منظوم ت. س. الیت در انگلستان؛ نمایشنامه‌های گوناگون ژیرودو و کوکتو و ژان آنوی (jāN ānuiyy) (۱۹۱۰–) در فرانسه، و کلیفرد اودتس (klifərd ödets) (۱۹۰۶–) و ت. ویلیامز و آ. میلر در کشمت؛ نمایشنامه‌های اگزیستانسیالیستی ژ. پ. سارتر و آ. کامو در فرانسه؛ و شاید مهمتر از همه‌ی اینها نمایشنامه‌های اجتماعی و فلسفی و بزرگ ب. برشت در آلمان.

در زمینه‌ی تئاتر پیشرو، امروز بیش از هر جا در فرانسه آزمایش میشود؛ ساموئل بکت (sāmüel beket) (۱۹۰۶–) و اوژن یونسکو (ëjen yones-ko) (۱۹۱۲–) از درامنویسان پیشرو مشهورند. نیز ← تراژدی؛ کمدی؛ سینما.

دراما: ← درام.

در آمارگر (dar āmār.gar)، در عهد ساسانی، عنوان خاص یکی از مأمورین عالیمقام مالیه، که به امور محاسبات مخصوص دربار رسیدگی میکرده است، و میتوان عنوان او را تقریباً با رئیس محاسبات دربار تطبیق نمود.

درآمد داخلی[1] (darāmade dāxeli)، مجموع مالیاتهائی که از کالاهائی که در داخل یک کشور تولید و مصرف میشود اخذ میگردد. این نوع مالیات اول بار در قرن **۱۷**م در هلند متداول شد، و در انگلستان بموجب قانون سال **۱۶۴۳** مقرر گردید. در کشمت، در **۱۷۹۱** این مالیات برقرار شد، و چون با مخالفت شدید مواجه گشت، در سال **۱۸۰۲** منسوخ شد، اما بعد مجدداً برقرار گردید. امروز در اغلب کشورها اینگونه مالیات از بسیاری از کالاهای مصرفی از قبیل سیگار و توتون، قند و شکر، بنزین، و مشروبات الکلی، و نیز از بلیطهای تفریحگاهها (مانند سینما و تئاتر) اخذ میشود.

درآمد ملی[2] (darāmade melli)، حاصل جمع کلیه‌ی درآمد خالصی که در ظرف یک سال از

(۱)internal revenue (۲)national income

عوامل تولیدی کشوری بدست میآید، باضافه‌ی وجوهی که در ازای خدمات انجام‌شده پرداخت میشود. بطور کلی، اقلامی که برای تعیین درآمد ملی کشوری بکار میرود عبارت است از: (الف) مجموع مزدی که به کارگران پرداخت شده و در ازای آن خدمت و کار آنها برای کارهای تولیدی بکار رفته است؛ (ب) کلیه‌ی حقوق و مواجبهائی که در طی سال از طرف ادارات و مؤسسات مختلف در قبال خدمات انجام‌شده تأدیه میگردد؛ (ج) وجوهی که بعنوان حقوق و فوق العاده و غیره به نیروهای تأمینیه پرداخت میشود؛ (د) درآمد اراضی مزروعی و عمارات و ساختمانها؛ (ه) درآمد صاحبان حرف مختلف، که مواجب نمی‌گیرند و خدمات خود را در قبال کاری که انجام میدهند در اختیار طالب آن میگذارند، مانند پزشکان، وکلای دادگستری، و امثال آنان؛ (و) سود خالص بازرگانان و پیشه‌وران و صاحبان صنایع و سهام، و ربح و غیره که عاید افراد میگردد. در بیشتر کشورهای صنعتی، تقریباً یک ثلث درآمد ملی از عوامل تولیدی، و دو ثلث آن از خدمات انجام‌شده بدست میآید، ولی این نسبت را نمیتوان مأخذی برای همه‌ی کشورها دانست.

درامن[1] (drāmen)، رودی بطول حد ۴۰ کم، جزء نروژ. به آبدره‌ی درامن (شاخه‌ای از آبدره‌ی اوسلو) میریزد. کارخانه‌های چوب‌بری و نیروی برقابی دارد.

درامن[1]، شهر (جم ۳۰٬۹۲۵)، جزء نروژ، بر رود درامن و بر رأس آبدره‌ی درامن. از مراکز مهم صنعتی و داد و ستد است؛ از مصنوعاتش کاغذ و منسوجات میباشد.

درانبور، مستشرق فرانسوی: ← درنبورگ.

در اندرزبد (dar andarz.bad)، لفظ پهلوی، بمعنی مستشار دربار، که در عهد ساسانی در غالب موارد عنوان دیگری بوده است برای وزیر اعظم وقت، و معادل با وزرگ فرمذار.

درانگیانا: ← سیستان.

درانی (dorrāni)، عنوان طایفه‌ای از افاغنه، که اصلا ابدالی نام داشت، و پس از برآمدن احمد شاه درانی نامش به درانی مبدل گردید. طایفه‌ی ابدالی به چند تیره تقسیم میشد، که از مهمترین آنها پوپلزای (popalzāy) یا پوپلزائی و بارکزای یا بارکزائی بود. بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر، شعبه‌ی سدوزای (یا سدوزای) (هم دو sadozāy) یا سدوزائی (سدوزائی) از تیره‌ی پوپلزائی و سپس تیره‌ی بارکزائی در افغانستان حکومت کرده‌اند (نیز ← افغانستان).

امرای شعبه‌ی سدوزائی بعد از احمد شاه درانی بترتیب عبارت بوده‌اند از تیمور شاه درانی؛ زمان شاه درانی؛ محمود شاه درانی؛ شاه شجاع درانی؛ علی شاه درانی (کابل)، ایوب شاه درانی (پیشاور و کشمیر)، کامران میرزا (هرات). در زمان امرای اخیر، خاصه محمود شاه درانی و کامران میرزا، ← جنگهای هرات بین ایران و افغانستان واقع شد.

سلسله‌ی سدوزائی بدست دوست محمد خان افغان منقرض شد، و فرمانروائی به تیره‌ی بارکزائی منتقل گردید. برای امرا و سلاطین این خاندان ← بارکزائی، و نیز مقالات مربوط به هر یک از آنان.

دراوا[2] (drāvā)، آلمانی **دراو**[3] (drā)، رودی بطول حد ۷۲۰ کم، اروپای مرکزی؛ ریزابه‌ی دانوب. از آلپهای ایتالیا سرچشمه میگیرد؛ بطرف ش از کارینتیا (اتریش) میگذرد؛ سپس بجانب چ‌ش قسمتی از مرز مجارستان و یوگوسلاوی را تشکیل میدهد.

دراویدی، زبانهای (drāvidi)، نام گروهی مستقل از زبانها، که بیشتر در جنوب هندوستان و سیلان شایع است. لهجه‌ی براهوی بلوچستان و افغانستان نیز ازین دسته‌زبانهاست. عده‌ی متکلمین باین زبان در هند در ۱۹۳۱ بالغ بر حد ۷۱ میلیون نفر و در ۱۹۵۳ متجاوز از ۹۰ میلیون نفر بوده است. نیز ← زبان، جدول.

دراویدیان[4] (drāvidiān)، نام پرجمعیت‌ترین نژادهای ساکن هند پیش از ورود مهاجمین آریائی (← آریائیها). امروزه این نام به گروهی از ساکنین هند جنوبی (باستثنای سواحل غربی) اطلاق میشود، که قسمت عمده‌ی سکنه‌ی این ناحیه را تشکیل میدهند، و احتمالا از اعقاب دراویدیان پیش از تاریخ هستند. بعضی از نژادشناسان دراویدیان را به دو دسته‌ی شمالی و جنوبی تقسیم کرده‌اند. دسته‌ی اول شکارچی یا روستائی بدوی اند، و دسته‌ی دوم مرکب از ۵ قبیله‌ی نیمه‌متمدن و چندین قبیله‌ی نامتمدن میباشند.

در آهنین (dare āhanin) یا **دربند آهنین** (darbande)، عربی **باب الحدید** (bābo 'l-hadid.)، نامی که در ممالک شرقی اسلامی به بعضی گردنه‌ها اطلاق میشد. معروفترین آنها گردنه‌ای است در ماوراء النهر نزدیک جاده‌ی قدیم سمرقند به ترمذ. شوان تسانگ، که در سال ۶۳۰ بم از آن گذشت، شرح مختصری در باب آن نوشته است. نام فارسی آن اول بار در کتاب البلدان یعقوبی آمده است. در ادوار بعد مرز بین ماوراء النهر و اراضی تابع بلخ محسوب بود. اولین اروپائی که از آن دیدار کرد (۱۴۰۴) کلاویخو بود، و بقول او گمرک‌خانه‌ای در آنجا دایر بود، که عایداتش به دستگاه امیر تیمور میرسید. حالیه جاده‌ای از آن میگذرد.

درایدن[5]، **جان** (jān drāydən)، ۱۶۳۱–۱۷۰۰، شاعر، نمایشنامه‌نویس، و منتقد انگلیسی. آ. کرامول را مدح کرد (۱۶۵۹)، و سپس به مدح چارلز II پرداخت، و در دوره‌ی بازگشت خاندان استوارت رونق بسیار یافت. در ۱۶۶۸ ملک‌الشعرا شد. پس از جلوس جیمز II، به مذهب کاتولیک گروید. پس از جلوس ویلیام III از ملک‌الشعرائی و حمایت دربار محروم شد، ولی شهرت خود را همچنان حفظ کرد. درایدن از شخصیتهای ادبی برجسته‌ی عصر خود، و در همه‌ی انواع شعر استاد بود، و سبک نثر نوین انگلیسی را ایجاد کرد. پیشگفتارهای نمایشنامه‌های او و نیز رساله در شعر درامی (۱۶۶۸) او مشتمل بر انتقاداتی عالی است. از منظومه‌های درازش آنوس میرابیلیس (۱۶۶۷)، ابشالوم و اخیتوفل، و اشعار وی در دفاع از مذهب پروتستان است، و اشعاری که سپس در دفاع از مذهب کاتولیک سروده. از نمایشنامه‌های متعددش کمدی ازدواج به لمد روز (۱۶۷۲)، و تراژدیهای فتح غرناطه (۱۶۶۹–۷۰)، اورنگزیب (۱۶۷۵)، و همه چیز در راه عشق (۱۶۷۸) است. آثار ادبی لاتینی را ترجمه و از آنها بسیار اقتباس کرده است. درایدن در مقبره‌ی چاسر در وستمینستر ابی مدفون است.

درایر[6]، **یوهان لودویگ امیل** (yohān ludvig emil drāyer)، ۱۸۵۲–۱۹۲۶، منجم دانمارکی که در بریتانیای کبیر کار کرده است. از آثارش فهرست عمومی جدید سحابیها و خوشه‌های ستارگان (۱۸۸۸؛ ضمایم: ۱۸۹۵ و ۱۹۰۸) است.

درایسر[7]، **تیودور** (tiodor drāyser)، ۱۸۷۱–۱۹۴۵، داستان‌نویس امریکائی. نخستین داستانش، همشیره کری (۱۹۰۰) بعنوان اینکه منافی با اخلاق است توقیف شد. اشتهار او با انتشار جنی گرهارد (۱۹۱۱) شروع شد. با این دو اثر، مبارزه‌ی طولانی خود را در راه تأمین این حق برای داستان‌نویس، که زندگی را آنطور که میبیند تشریح کند، آغاز کرد. از آثار دیگرش سرمایه‌دار (۱۹۱۲)، تیتان (۱۹۱۴)، و ناپله (۱۹۱۵) است. در اواخر عمر توجهش به سوسیالیسم معطوف شد، و آثاری در این باب نوشت.

درایه یا **درایة الحدیث:** ← حدیث، II.

درب یا **درب السلامه:** ← گولک بغاز.

درب السلامه، ترکیه: ← گولک بغاز.

درب امام (darbe emām)، بقعه‌ی زیبائی در شهر اصفهان، که بر مدفن امامزاده ابراهیم و امامزاده زین‌العابدین ساخته شده است، و ساختمان آن در ۸۵۷ هق، در سلطنت جهانشاه قرا قوینلو بپایان رسیده. سردر کاشیکاری معرق آن کم‌نظیر و بلکه بینظیر است. تعمیرات و تزییناتی از دوره‌ی صفویه دارد.

درب جوباره، مسجد (masjede darbe jubāre) یا **مسجد پیر پینه‌دوز** (pire pine.duz)، مسجدی در شهر اصفهان، که در دوران سلطنت شاه طهماسب صفوی بجای مسجدی قدیمتر ساخته شده است. بنا بر کتیبه‌ها (مورخ ۹۵۵ هق)، بانی آن مهتر محمد علی، رکابدار بهرام میرزای صفوی (برادر شاه طهماسب)، بوده است. قریب ۲۰ سال قبل منهدم گردید. کتیبه‌های کاشی معرق زیبای آن کنار باغ چهلستون نصب شده است.

درب جوباره، مناره‌های: ← دو منار دار الضیافه.

درب قاضی (darbe qāzi)، دهستان (جم ح ۲۸٬۸۶۰؛ ۴)، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۵۰ (؟) آبادی. شهر کهنه از آبادیهای آنست.

درب کوشک (darbe kušk)، سردر بزرگی در شهر اصفهان، که یگانه باقیمانده‌ی زاویه‌ای بوده است که در زمان سلطنت (۸۹۷–۹۰۲ هق) رستم بیگ ترکمان ساخته شده، و دارای تزیینات و کتیبه‌ی کاشی معرق مورخ ۹۰۲ هق بنام اوست. برای جلوگیری از انهدام آن، به کنار باغ چهلستون منتقل شده است.

درب‌ل[8]، **کورنلیس یاکوبسون** (kornelis yākob-sōn drebel)، ۱۵۷۲–۱۶۳۴، مخترع هلندی. مهمترین اختراعاتش ماشینی برای حرکت دائمی و نخستین زیردریائی قابل دریانوردی است.

دربند (darband)، آبادی (جم ۱٬۶۸۵ ست ۱۳۳۵

(۱)Drammen (۲)Drava (۳)Drau (۴)Dravidians (۵)Dryden (۶)Dreyer (۷)Dreiser (۸)Drebbel

هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۲ کیلومتری ل تجریش. کاخ ییلاقی سعدآباد در مجاورت آن قرار دارد. در دوره‌ی رضا شاه کبیر، سیمای دربند بکلی تغییر کرد. خیابان آن آسفالت شد، و یک مهمانخانه‌ی بزرگ و شهرداری و چند ویلا و مرکز برق در آن تأسیس گردید. متمکنین تهران نیز عمارات ییلاقی در آن ساختند. پس از شهریور ۱۳۲۰ هش، در منتهی‌الیه آن، بتدریج بجای کلبه‌های روستائی قدیمی رستورانهای تازه ساخته شد، و دربند یکره از صورت روستائی درآمد، و این محل که سابقاً از ییلاقات تهران بود، از گردشگاههای تابستانی تهران گردید.

دربند (darband) یا **باب** یا **باب الابواب** (hābo l.'abvāb)، روسی **دربنت** (derbent)، شهر (جه ح ۴۶'۰۰۰)، چ‌ش داغستان، چ‌ش جمشر اروپائی، کنار دریای خزر. دومین شهر بزرگ صنعتی داغستان و مرکز فرهنگی آنست. بر دشت ساحلی باریکی بین جبال بزرگتر قفقاز و دریای خزر، بفاصله‌ی ۲۲۵ کیلومتری ل‌غ باکو، واقعست، و با راه آهن و جاده به باکو مرتبط میباشد. دارای باغستانها، صنعت ماهیگیری، و کارخانه‌های آمودن مواد غذائی و نساجی است. ناحیه‌ی دربند دارای منابع نفت و گاز طبیعی است.

ناحیه‌ی اطراف دربند در ایام باستانی آلبانیا نام داشت، و گردنه‌ی باریک بین دریا و کوههای قفقاز در محل دربند در ایام باستانی تنگه‌ی خزر یا دروازه‌ی خزر [لتی کاسپیای پولای] یا دروازه‌ی آلبانیا نام داشت. گردنه‌ی دربند از ایام باستانی و هم در دوره‌ی اسلامی برای دفاع از حملات مهاجمین شمالی اهمیت بسیار داشت. تاریخ تأسیس دربند و مستحکم کردن گردنه‌ی دربند بدرستی معلوم نیست. شهر دربند را معمولا با شهر باستانی آلبانا (ālbānā)، پایتخت آلبانیا، یکی میشمرند. گویند نام فارسی دربند پس از تجدید بنای شهر بدست قباد I ساسانی رایج شد. خسرو انوشروان (قرن ۶م) دربند را مستحکم کرد، و گویند دیواری بطول ۷ فرسنگ از کوه به دریا ساخت. بقایای این دیوار (دیوار قفقاز)، که بعضی آنرا همان سد سکندر شمرده‌اند هنوز باقی است.

در ۲۲ هق، که مسلمانان برای نخستین بار به دربند رسیدند، دربند در تصرف پادگانی ایرانی بود. با وجود تهاجمات اعراب در قرن اول هق بدین حدود، و منازعاتی که با خزرها داشته‌اند، ظاهراً این ناحیه اول بار بوسیله‌ی مسلمه تحت استیلای اعراب و مسلمین درآمد، و گویند وی دربند را از نو ساخت (۱۱۵ هق). در کتب جغرافیائی مسلمین، احوال استحکامات و ابواب دربندیا، بنام عربی آن، باب الابواب یا باب و الابواب (bāb va 'l.'abvāb)ـبتفصیل و با لحنی تا حدی مبالغه‌آمیز بیان شده است. امرای دربند یک چند از قرن ۴م هق دست‌نشانده‌ی شروانشاهان بوده‌اند. مع هذا، بعضی از حکام نیز درین ولایت باستقلال فرمانروائی کرده‌اند، و از برخی از آنها به عنوان دارای دربند نام رفته است. در عهد مغول، دربند گاه در تصرف شروانشاهان و گاه دارای حکام مستقل بود، و امیر تیمور نیز که آنجا را گرفت به شروانشاهان واگذاشت. در ۸۹۲ هق، شیخ حیدر به محاصره‌ی دربند شتافت، و در جنگ ترکمانان آق قوینلو کشته شد. لیکن پسرش شاه **اسماعیل I صفوی** دربند و شیروان را در ۹۱۵ هق تسخیر کرد، و بعد از آن دربند تابع حاکم شیروان ماند. در ۹۸۶–1015 هق دربند در دست ترکان عثمانی بود، تا آنکه شاه **عباس I صفوی** آن را بازستاند. بعدها پطر کبیر بر آنجا دست یافت (۱۷۲۲ ب‌م)، ولیکن نادر شاه آن را به ایران بازگرداند (۱۱۴۷ هق، مطابق ۱۷۳۵ ب‌م). بعد از نادر شاه، دربند یک چند استقلالی یافت. لیکن بعد از فتحعلی خان کوبائی و پسرش شیخعلی خان که در آنجا فرمان راندند، دربند بدست روسیه افتاد (۱۷۹۶ ب‌م)، و سرانجام بموجب سه عهدنامه‌ی گلستان (۱۲۲۸ هق، ۱۸۱۳ ب‌م) دولت ایران آنرا به روسیه واگذار کرد. در جنگ داخلی ۱۹۱۷–۲۱ قسمت بزرگی از شهر ویران شد.

دربند آهنین: ← در آهنین.

دربند خزر: ← دروازه‌ی خزر.

دربندسر (darbandesar)، ده (جه ۱'۱۴۸ ست ۱۳۳۵ هش)، دهستان و بخش رودبار قصران، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۳۴ کیلومتری ل‌غ افجه، کنار یکی از سرشاخه‌های جاجرود. کوههای اطراف آن معدن زغال سنگ دارد؛ از جمله غلغل چشمه (qolqol ceŝme)، خورتابک (xortābak)، سیاه نور (siāh nur)، و میشک‌در (miŝak.dar).

دربندی (darbandi)، شهرت **آخوند ملا آقای دربندی** (āxonde mollā)، ف ۱۲۸۶ یا ۱۲۸۵ هق، فقیه اصولی شیعه و مدعی علم بر علوم غریبه. اخبار و وقایع واهی و دور از عقل بسیار نقل کرده است، و بهمین جهت آثارش مورد اعتماد نیست. از آن جمله است اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات (معروف به اسرار الشهاده)؛ خزائن الاحکام؛ رساله‌ای در اکسیر؛ سعادات ناصریه (بنام ناصرالدین شاه قاجار)؛ و غیره. در تهران درگذشت، و در کربلا مدفون شد.

درجات دانشگاهی: ← درجه، در اصطلاح فرهنگی.

درجز، خراسان: ← درگز.

درجزین (darjazin) یا **درگزین**، دهستان (جه ح ۵۶'۰۰۰؟)، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۸۸ (؟) آبادی. کوههای خرقان در ل‌غ آن واقعست. محصولش غلات، انگور، و فراورده‌های دامی است. مرکزش، **درجزین** (جه ۱'۶۲۲ ست ۱۳۳۵ هش)، در ۵ کیلومتری ش رزن است. بنای قابل ذکر آن امامزاده ازهر (azhar) است، از قرن ۸م هق، که منسوب به امامزاده ازهر، فرزند علی ع، میباشد، و بنائی است ساده و 19ترکی، بارتفاع ح ۲۰ متر، و دارای گنبد مخروطی، و صندوق مورخ 1056 هق.

درجه[1] (daraje)، در اصطلاح فرهنگی، عنوانی که یک دانشگاه یا دانشکده معمولا به محصلی که برنامه‌ای کمابیش مشخص را با موفقیت به اتمام رسانیده است، و گاه نیز افتخاراً به اشخاص عالی‌مقام، اعطا میکند. سابقه‌ی درجات دانشگاهی کنونی از قرون وسطی است، و چنانکه اصطلاحاتی مانند دکتر و لیسانسیه (← لیسانس) گواهی میدهد، این عناوین اصلا جز جواز تدریس چیزی نبوده است (نیز ← دانشگاه)، و پس از چند قرن کماـ بیش به معانی کنونی تحول یافته. دوره‌ی تحصیلات و مقررات مربوط به اعطای درجات دانشگاهی در ممالک مختلف متفاوت است. درجات دانشگاهی ایران درجات لیسانس و مهندسی و دکتری (در بعضی رشته‌ها) است.

در سالهای اخیر، بسبب تعداد نسبةً معتنابه ایرانیان فارغ التحصیل ممالک خارجه، اسامی بعضی از درجات دانشگاهی ممالک خارجه زیاد شنیده میشود. در دنباله‌ی این مقاله توضیحاتی عمومی و اجمالی در باب بعضی از آنها ذکر میشود. بعضی از اصطلاحات طبقه‌بندی قدیم تحصیلات در جزء این اسامی میآید، مانند لفظ آرتز (ārtz) که در قرون وسطی به "مواد سه‌گانه" و "مواد چهارگانه" (← تحصیلات آزادگان) اطلاق میشد، و امروز به بعضی از رشته‌های تحصیلی دانشگاهی که مقدمه‌ی تحصیلات عالیتری هستند گفته میشود؛ و نیز لفظ فلسفه (← فلسفه، در اصطلاح فرهنگی).

درجات دانشگاهی در فرانسه به دولتی و دانشگاهی تقسیم میشود؛ درجات معروف دولتی درجات لیسانس و دکتری است؛ درجه‌ی دانشگاهی دکتری دانشگاهی است، که نظیر دکتری ایالتی در امریکا است، و دولت آنرا نمیشناسد.

از درجات دانشگاهی انگلستان درجات بچلر (baclər) و ماستر (māstər) است، که رشته‌ی مربوط بآنها اضافه میشود، مانند بچلر آو آرتز [= بچلر در آرتز] یا بچلر آو ساینس (sāyəns) [= بچلر در علم]، که علامت اختصاری اولی B. A. و در نقل به فارسی بی. ا. (bi e) و علامت اختصاری دومی B. Sc. و در نقل به فارسی بی. اسسی. (bi essi) [در کشمة B. S. (بی. اس.)] است؛ همچنین است ماستر آو آرتز یا M. A. [ام. ا. (em e)] و ماستر آو ساینس یا M. Sc. [ام. اسسی.]. درجه‌ی بچلر معمولا پس از دوره‌ای سه ساله اعطا میشود؛ درجه‌ی ماستر در آکسفرد و کیمبریج امتحان ندارد، و معمولا پس از دوره‌ی اقامت معین در دانشگاه و پرداخت حق الزحمه‌ی مقرر اعطا میشود. درجه‌ی دکتری یا افتخاری است، و یا بسبب کارهای ابتکاری و باارزش اعطا میگردد.

تعدد درجات در کشمة از کشورهای دیگر بمراتب بیشتر است. دوره‌ی تحصیلات نیل به درجه‌ی بچلر چهار سال است، و بعضی مدارس فنی و حرفه‌ای نیز درجه‌ی بچلر میدهند، مگر در طب و دندانپزشکی، که نخستین درجه درجه‌ی دکتری است. درجه‌ی ماستر پس از یک یا دو سال کار موفقیت‌آمیز بعد از اخذ درجه‌ی بچلر و با نوشتن رساله‌ی مخصوص یا بدون آن اعطا می‌شود. اعطای درجه‌ی دکتری در فلسفه یا علوم (و گاه در الاهیات مسیحی و حقوق) مستلزم ۲ تا ۵ سال کار بعد از اخذ درجه‌ی بچلر و نوشتن رساله است.

تطبیق درجات دانشگاهی خارجی با درجات دانشگاهی ایران بر طبق مقررات خاصی بعمل میآید، و تا حد زیادی بجهت مشکلات ناشی از مقررات استخدامی است. معمولا درجه‌ی بچلر معادل لیسانس و درجه‌ی ماستر "فوق لیسانس"

(1)degree

شناخته میشود. سابقاً شورای عالی فرهنگ شناسائی درجه‌ی دکتری دانشگاهی دانشگاههای فرانسه را لغو کرد، ولی بملاحظاتی پس از مدت کوتاهی این تصمیم را لغو نمود.

درجه[1] (daraje)، در جبر. **۱-** درجه‌ی یک یکجمله‌ای صحیح مجموع نماینده‌های حروف آنست؛ مثلا درجه‌ی یکجمله‌ای $2a^3bx^2$ مساوی ۲+۱+۳ یعنی ۶ است. **۲-** درجه‌ی یک یکجمله‌ای صحیح نسبت به یکی از حروف آن عبارتست از نماینده‌ی آن حرف در یکجمله‌ای؛ مثلا یکجمله‌ای سابق الذکر نسبت به a از درجه‌ی سوم، نسبت به b از درجه‌ی اول، و نسبت به x از درجه‌ی دوم است. **۳-** درجه‌ی یک معادله‌ی صحیح یک‌مجهولی بالاترین درجه‌ی حرف مجهول است در معادله پس از تحویل معادله[2] به ساده‌ترین صورت آن؛ مثلا معادله‌ی $x^2+2x-3=0$ از درجه‌ی دوم، و معادله‌ی $x^2+2x-3=x^2$ (پس از تحویل؛ $2x-3=0$) از درجه‌ی اول است.

درجه، در حرارت: ← دما.

درجه[1]، واحد اندازه‌گیری زاویه، برابر **۱/۳۶۰** محیط دایره. علامت آن "°" است، که در طرف راست و بطرف بالای اندازه‌ی زاویه نوشته میشود؛ مثلا "°۳۵" یعنی "۳۵ درجه". درجه به ۶۰ دقیقه، به ۶۰×۶۰ (یا ۳۶۰۰) ثانیه، به ۶۰×۶۰×۶۰ ثالثه قسمت میشود، و هکذا؛ اما معمولا اجزای ثانیه را بصورت اعشاری مینویسند. آحاد دیگر اندازه‌گیری زاویه رادیان و گراد است. اگر d و r و g بترتیب اندازه‌های یک زاویه بر حسب درجه و رادیان و گراد باشد؛

$$d/360 = r/2\pi = g/400.$$

(بوسیله‌ی این رابطه، اگر مقدار زاویه بر حسب یکی از سه واحد در دست باشد میتوان مقدارش را بر حسب دو واحد دیگر بدست آورد).

درجه‌ی الکل یک مخلوط الکلی عبارتست از حجم الکل خالص موجود در 100 سمک آن بر حسب سمک. تعیین آن بوسیله‌ی چگالینج مخصوصی، موسوم به الکلسنج، انجام میگیرد، که برای این منظور درجه‌بندی شده. درجه‌ی وزنی الکل یک مخلوط الکلی وزن الکل خالص موجود در 100 گرم آنست بر حسب گرم.

درجه‌ی حرارت: ← دما.

درجه‌ی رئومور: ← دما.

درجه‌ی سانتیگراد: ← دما.

درجه‌ی سلسیوس: ← دما.

درجه‌ی صدبخشی: ← دما.

درجه‌ی عینک: ← دیوپتری.

درجه‌ی فارنهایت: ← دما.

درجه‌ی کلوین: ← دما.

درجه‌ی مطلق: ← دما.

درجه‌پیاز (darce.piāz)، ده (جه ۷۰۲۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۷ کیلومتری لش فلاورجان.

درخت (deraxt)، رستنی چوبی دائمی دارای یک ساقه‌ی اصلی (تنه) که از آن شاخه‌ها و ترکه‌ها به اطراف گسترده میشوند و تاج مخصوصی از برگ بر سر درخت پدید میآورند. اختلاف درخت با بوته عموماً در آن است که درخت هنگام بلوغ ارتفاعی بیش از بوته دارد، و محل انشعاب شاخه‌هایش از سطح زمین دورتر است، و اندازه‌ی آن با زیاد شدن شاخه‌ها و افزوده شدن محیط تنه بزرگتر میشود، در صورتیکه در بوته، پاجوشهای تازه از مجاورت زمین میرویند. درختان و بوته‌ها یا برگریز و دارای برگهای پهن هستند، که در آخر فصل رویش میریزند؛ یا پیوسته‌سبز هستند (← مخروطیان) و دارای برگهای سوزنمانند یا فلس‌مانند، که در فاصله‌ی ۲ تا 10 سال میریزند، و بهمین جهت این گونه درختان پیوسته سبز می‌نمایند.

معذلک، باید دانست که تفاوت میان درختان و بوته‌ها غالباً چندان زیاد نیست. بوته‌هائی با برگ پهن وجود دارند که برگریزان آنها شباهت به مخروطیان دارد؛ بیشتر این بوته‌ها مخصوص نواحی استوائی است، ولی بعضی از درختان نواحی نسبةً سرد نیز چنین هستند (مانند راج و غار). برگریزان معدودی از درختان دارای برگهای سوزنی مانند درختان برگریز است؛ بعضی از درختان نخلی چندین تنه دارند، که همه از یک ریشه خارج میشوند؛ و رستنیهای گوناگونی هستند (مثلا خیزران و موز) که اگرچه جنبه‌ی علفی آنها بیش از جنبه‌ی چوبی آنهاست، بنام درخت خوانده میشوند.

تأثیر برگریزان اینست که، در هنگامی که یخ بستن آب در زمین و در داخل رستنی جریان عادی اعمال اسمز و فوتوسنتز و هدایت شیره‌ی گیاهی را منقطع میکند، از اتلاف آب بسبب تعرق جلوگیری مینماید.

تشخیص درختان از یکدیگر بوسیله‌ی رنگ و شکل مشخص برگ و هم بوسیله‌ی منظره‌ی عمومی آنها—مثلا زیادی و کمی شاخه‌داری، زاویه‌ی شاخه‌ها با تنه، شکل تاج، و بافت پوست (← پوست، پوشش ساقه) صورت میگیرد.

درختان، علاوه بر اینکه در فراهم آوردن اکسیژن و رطوبت جوّ اهمیت فراوان دارند، منبع خوراک و چوب و فراورده‌های دیگر (مانند رزینها، کائوچو، کینین، تربانتین، و سلولوز برای ساختن کاغذ و مواد مصنوعی دیگر) نیز میباشند، که از چوب یا پوست یا برگ یا میوه‌ی آنها بدست میآید. نیز ← جنگل.

درخت آهن: ← انجیلی.

درخت پر: ← سماق.

درخت پولکی: ← لپیدودندرون.

درخت پیه (deraxte pih) یا **درخت دنبه** (don-be)، نام عمومی چندین درخت از تیره‌ی فرفیون‌ها که دارای پیه گیاهی هستند. پوشش دانه‌ی درخت پیه چینی (*Sapium sebiferum*) پیهی دارد که از آن شمع و صابون میسازند. جوزهای درخت پیه استوائی (*Aleurites moluccana*) نیز دارای چربی خاصی است، که برای ساختن شمع بکار میرود.

درخت تکمه: ← چنار.

درخت خیار: ← ماگنولیا.

درخت دنبه: ← درخت پیه.

درخت سقز: ← بنه.

درخت لاله، (*Liriodendron tulipifera*)، درختی برگریز و زیبا از تیره‌ی ماگنولیا که اصلش از امریکا است. گلهای لاله‌ای آن زرد یا نارنجی است؛ چوبش برای ساختن مبل و اثاثه‌ی داخلی اطاقها بکار میرود.

درخت ماری، درخت زینتی از نوع کاتالپا (*Catal-pa*)، با برگهای پهن بشکل دل، خوشه‌های بزرگ گلهای سفید، و نیامهای باقلائی بزرگ. جنسهای آن در آسیا (مخصوصاً هندوستان) و امریکای شمالی دیده میشود.

درخت نان، درخت گرمسیری از نوع آرتوکارپوس (*Artocarpus*)، که میوه‌ی آن غذای عمده‌ی مردم نواحی استوائی قکب و جزایر هند غربی است، و چون پخته شود شبیه به نان میباشد.

درختنجان، دهستان، کرمان، ← درختنگان.

درختنگان (deraxtangān) یا **درختنجان،** دهستان (جه ح ۷۰۵۵۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۸۱ (؟) آبادی. مرکزش، ده لؤلؤ (dehe lo'lo') (جه ۲۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۳ کیلومتری ل‌ش کرمان است.

درخش[2] (daraxš)، تابش ناگهانی نور، مانند نور موقت مشعل یا چراغ که بعنوان پیام بکار میرود.

درخشائی[3] (daraxšā'i). درخشائی در یک نقطه‌ی یک منبع در امتدادی معین عبارتست از خارج قسمت شدت نورانیت صادر از پهنه‌ی کوچکی از منبع در اطراف این نقطه بر مساحت تصویر این پهنه بر صفحه‌ای عمود بر امتداد مفروض. درخشائی جنبه‌ی کمی نور و مربوط به درخشندگی است. از آحاد آن لامبرت است. نیز ← نورسنجی.

درخشندگی[4] (daraxšandegi)، صفتی از ادراک بصری که بر طبق آن یک شیء، بنظر ما، کمتر یا بیشتر نور صادر میکند. درخشندگی امری است کیفی، مربوط به پاسخ حس باصره، و نباید آنرا با درخشائی، که جنبه‌ی کمی دارد، اشتباه کرد. نیز ← تابناکی؛ نورسنجی.

درخواست حق[5] (darxāste haqq)، در تاریخ انگلستان، عنوان بیانیه‌ای که در ۱۶۲۸ پارلمنت انگلستان برای چارلز I فرستاد. بسبب امتناع پارلمنت از تصویب مخارج سیاست خارجی نامقبول چارلز، دولت وی دست به استقراض اجباری و سکنی دادن سربازان در خانه‌ی مردم (بعنوان صرفه‌جوئی) زد. توقیف و حبس خودسرانه‌ی مخالفین عکس العمل شدیدی در پارلمنت بر ضد چارلز و دیوک آو باکینگم ایجاد کرد. در درخواست حق، که مبتنی بر قوانین و فرامین سابق بود، چهار اصل رسماً شناخته شده است: هیچ مالیاتی بدون موافقت پارلمنت نمیتوان گرفت؛ هیچکس را بدون علت نمیتوان زندانی کرد؛ سربازان را نمیتوان در خانه‌های مردم جا داد؛ در زمان صلح نمیتوان حکومت نظامی برقرار کرد. چارلز در ماه ژوئن ۱۶۲۸ درخواست حق را قبول کرد، ولی معناً به نقض آن ادامه داد.

درد (dard)، احساس نامطبوع ناشی از تحریک سخت انتها یا تنه‌ی عصب. این احساس توسط عصب به مراکز شعوری مخ منتقل و درک میشود.

درد، تخلص **خواجه میر ابن خواجه محمد ناصر،**

---

(۱)degree (۲)flash (۳)luminance (۴)brightness (۵)Petition of Right

۱۱۳۳–۹۹ هق، صوفی و از بزرگترین شعرا و از ارکان ادب اردو؛ مه دهلی. از اعقاب خواجه بهاءالدین مؤسس فرقه‌ی نقشبندیه بود. در آغاز، مانند پدر، در نظام خدمت میکرد، ولی در ۲۰ سالگی از امور دنیوی دست برداشت، و به گوشه‌گیری و ریاضت پرداخت. در ۱۱۷۲ هق بجای پدر ریاست محلی چشتیه و نقشبندیه را بدست گرفت، و یگانه شاعر اردو بود که، در لشکرکشی نادر به هند و در تاخت و تاز (۱۱۷۵ هق) احمد شاه درانی در آنجا، در دهلی ماند. به موسیقی شوق وافر داشت، و ماهی دو بار در خانه‌اش مجلس سماع دایر بود، که گاهی فرمانروای وقت، شاه عالم بهادر شاه I، در آنجا حضور می‌یافت.

نخستین اثر وی اسرار الصلوة است که آنرا در ۱۵ سالگی نوشت. آثار دیگرش، علاوه بر دیوان شعر اردو و دیوان کوچکی از اشعار فارسی، عبارتند از مجموعه‌ی رباعیات موسوم به رساله‌ی واردات (۱۱۶۶–۷۲ هق) و حاشیه‌ی مفصل وی بر آن بنام علم الکتاب؛ ناله‌ی دردا آه سرد؛ درد دل؛ شمع محفل؛ حرمت غناء؛ و غیره.

درد[1] (dord) یا **دارتو** (dārtu) یا **آرگول**[2] (ārgol؛ از انگلـ) یا **تارتر**[3] (tārtr؛ فنـ)، تارتاراتِ اسیدِ پوتاسیوم بحالت ناخالص، که در ته ظروف محتوی شراب تخمیرشده رسوب میکند. تصفیه‌شده و خالص آن طرطیر است.

درداده[4] (dardāde)، انرژیی که به یک ماشین یا یک دستگاه برای ذخیره کردن (مثلا در باطری برق) یا تبدیل‌ـعموماً بقصد بازگرفتن مقدار مستناسبهی از آن (← بازداده)ـداده میشود. معلومات و اطلاعاتی را که به خورد یک حسابگر یا ماشین حساب میدهند نیز درداده خوانند.

درد پی: ← نورالژی.

درد سکات[5]**، قضیه‌ی** (dred skāt)، عنوان حکم مشهوری صادر از دیوان کشور کشمت در مسئله‌ی بردگی، که بنام برده‌ای باسم درد سکات شهرت یافته است. این برده را اربابش از ایالت میسوری، که برده‌داری در آن قانونی بود، به ویسکانسین، که در آن برده‌داری ممنوع بود، برد (۱۸۳۴). پس از بازگشت به میسوری، درد سکات عرض‌حالی به دادگاه فرستاد (۱۸۴۶)، و در آن مدعی شد که سکونت در یک منطقه‌ی آزاد وی را از بردگی رها ساخته است. قضیه سرانجام به دیوان کشور احاله شد، و آن دیوان، باین عنوان که برده یا برده‌زاده شارمند کشمت محسوب نمیشود و نمیتواند به دادگاه رجوع کند، دعوای سکات را قابل طرح تشخیص نداد (۱۸۵۷). رئیس دادگاه معتقد بود که یکی از وظایف اساسی کنگره حفظ اموال است، و بردگان بموجب قانون اساسی جزء اموال بشمار میآیند، و کنگره موظف به حفظ برده‌داری در مناطق مختلف است. این حکم، که بعداً بوسیله‌ی چهاردهمین متمم قانون اساسی کشمت لغو شد، کشمکش ایالات شمالی و جنوبی را بر سر مسئله‌ی بردگی، که بعدها منجر به جنگ داخلی امریکا شد، وخیمتر کرد.

دردشت (dardašt)، محله‌ی اصفهان؛ ← جوباره.

درد قی‌آور[6] (dorde qeyāvar)، ملح سنتی متبلور شفاف و بی‌بو و دارای طعمی شیرین و فلزی، که مرکب از آنتیموان، پوتاسیوم، کربون، ئیدروژن، و اکسیژن است. در نساجی و چرمسازی بعنوان دندانه، و در طب برای درمان بعضی بیماریها (مانند مالاریا) بکار میرود. سابقاً بعنوان قی‌آور و خارج‌کننده‌ی اخلاط و نیز بعنوان معرّق بکار میرفت. در دامپزشکی بر ضد بعضی بیماریهای انگلی استعمال میشود.

درز، فارس، ← درز و سایه‌بان.

درز و سایه‌بان (dorzo sāyebān)، دهستان (جه ح 1°000؛)، بخش حومه‌ی شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴ (؟) آبادی. مرکزش، **درز** (جه ۲۸۵ ست ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲۶ کیلومتری لش لار، و آبادی دیگرش، **سایه‌بان**، در ۱۲۳ کیلومتری لش لار میباشد.

درزه[7] (darze)، در زمینشناسی، تَرَکی مستوی یا تقریباً مستوی در داخل یک توده‌ی سنگی.

درزی (darazi یا dorzi)، معروف به **نشتکین** (naštakin) [= انوشتکین؛]، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن اسماعیل**، فت 410 یا 411 هق، از مؤسسین مذهب دروزیه، که نام این طایفه مأخوذ از شهرت اوست. وی نیز مانند حمزة ابن علی زوزنی، که یکی دیگر از مؤسسین این مذهب است، ایرانی‌نژاد و از اهل بخارا بود (بعضی نیز او را ترک‌نژاد گفته‌اند). در اواخر سال 407 هق به مصر رفته بخدمت حاکم خلیفه‌ی فاطمی پیوست، و ظاهراً باشارت حاکم، به خدائی آن خلیفه یا حلول خدا در وجود او، و همچنین به لزوم عبادت او، قائل گشت. گویند حاکم او را برای نشر دعوت خویش به شام فرستاد، و او در شام کشته شد. بموجب روایات دروزیه، وی در اواخر عمر از حاکم برگشت، و با او به دشمنی برخاست، و در نتیجه، حمزه بعنوان یگانه رسول و داعی حاکم مورد متابعت دروزیه واقع شد. در اخبار و احوال درزی بعضی خلطها روی داده است، چنانکه در باره‌ی اصل شهرت او نیز اختلاف است. بموجب یک قول نسبت وی به لفظ درزی فارسی است، بمعنی خیاط، و بر حسب قول دیگر وی منسوب است به شهری موسوم به طیروز.

درژاوین[8]**، گاوریل رومانوویچ** (gāvril romā-novic derjāvin)، ۱۷۴۳–۱۸۱۶، شاعر روسی، ملک‌الشعرای دربار کاترین II بود. آلکساندر I او را به وزارت عدلیه منصوب کرد (۱۸۰۲). بعضی او را برجسته‌ترین شاعر روسیه قبل از پوشکین میدانند. مشهورترین اشعار غنائی فراوانش چکامه‌ای تقدیم به خدا (۱۷۸۴) است.

درست‌بد (dorost.bad)، در عهد ساسانی، طبیب دربار. درست‌بدان از طبقات متنفذ بودند، پس از ورود مسیحیان به ایران، اغلب آنان مسیحی بودند. مدرسه‌ی جندیشاپور که بوسیله‌ی این مسیحیان اداره میشد معروف بود.

درسدن[9] (dresden)، شهر (جه ۴۹۱°۷۱۴)، پایتخت کشور سابق ساکس، ش آلمان، بر رود الب. از مراکز صنعتی (اجزای ماشین، آلات بصری، شیشه، مواد شیمیائی) و از بنادر بزرگ درونبومی است. اصلا از مهاجرنشینهای قوم اسلاو بود. در قرن ۱۳م ژرمنها در آن جایگزین شدند؛ مقر برگزینندگان (بعدها شاهان) ساکس بود (۱۵۴۷–۱۹۱۸). در اواخر قرن ۱۷م و در قرن ۱۸م از مراکز هنر گردید، و در معماری سبک باروک و روکوکو اهمیت پیدا کرد. ناپلئون در ۱۸۱۳ متفقین را در درسدن مغلوب کرد. در جنگ II قریب سه ربع شهر ویران شد. از آثار برجسته‌ی سابق آن که در جنگ ویران شد یا آسیب دید تالار شهرداری، کاخ و موزه‌ی تسوینگر و کلیسای جامع است. بسیاری از گنجینه‌های هنری (از جمله پرده‌ی سیستین مادونا، کار رافائل) را شورویها به روسیه انتقال دادند. چینی معروف به چینی درسدن در واقع از درسدن نیست، بلکه در مایسن ساخته میشود. برای معاهده‌ی ۱۷۴۵ درسدن ← اکریش، جنگ جانشینی.

درشت‌ماسه سنگ[10] (dorošt.māse sang)، در سنگشناسی، سنگی که از ماسه‌های درشت گوشه‌دار تشکیل یافته باشد.

درشتنمائی[11] (dorošt.nemā°i)، در اسبابهای بصری (ذره‌بین، میکروسکوپ، و غیره)، نسبت قطر ظاهری تصویر نهائی به قطر ظاهری شیء در صورتی که شیء در حد اقل فاصله‌ی رؤیت (← تطابق) قرار داده شود. مثلا ← ذره‌بین.

درشت‌نی یا قصبه‌ی کبری: ← استخوان‌بندی.

درشکه (doroške) [از داروزکی (dārojki؛ روسی)]، اصلا نام وسیله‌ی نقلیه‌ی کوچک و سبکی در روسیه، دارای ۲ یا ۴ چرخ، که بوسیله‌ی اسب کشیده میشد. این نام در روسیه و ممالک اروپا و ایران به وسایط مشابه نیز اطلاق شده است. نیز ← ارابه؛ کالسکه. برای فایتون ← فالتون.

درصد[12] (dar.sad)، مقدارِ چیزی در (یا بازاء) 100 واحد چیزی. علامتش "٪" است که عددِ درصدْ در طرف راست آن نوشته میشود. مثلا اگر ۲ گرم از ماده‌ی مرکبی مشتمل بر ۰٫۲۵ گرم کربون باشد، مقدار کربون محتوی در 100 گرم این ماده ۱۲٫۵ گرم است؛ پس، درصدِ کربونْ در این ماده ۱۲٫۵٪ (بخوانید "۱۲٫۵ درصد" یا "صدی ۱۲٫۵") میباشد. درصد استعمال فراوان دارد. در مرابحه، درصدِ سرمایه در یک سال عبارتست از نرخ مرابحه؛ بسیاری از مالیاتها بر اساس درصد حساب میشود؛ نتیجه‌ی بسیاری از تجربیات و مشاهدات علمی را بر حسب درصد بیان میکنند؛ مقایسه‌ی درصدها وسیله‌ی ساده‌ای برای مقایسه‌ی مقادیر است.

درعا (dar°a)، سوریه، ← اذرعات.

درعیه (der°iyya, dar-)، واحه‌ای در نجد، عربستان سعودی، ح ۲۰ کیلومتری ل‌غ ریاض؛ پایتخت سابق آل سعود، وادی حَنیفه از آن می‌گذرد. از آبادیهای آن بجیری (bojayri) است که مسکن ابن عبدالوهاب و بسیاری از علمای خاندان او بوده است، و مقبره‌ی وی در همانجاست. درعیه اول بار در ۸۵۰ هق آباد شد. در ۱۱۳۹ محمد ابن سعود فرمانروای آن گردید؛ در ۱۱۵۷ ابن عبدالوهاب، که از زادگاه خود عیینه رانده شده بود، در درعیه سکنی گزید، و او و محمد

---

(۱)tartar (۲)argol (۳)tartre (فنـ) (۴)input (۵)Dred Scott (۶)tartar emetic (۷)joint (۸)Derzhavin (۹)Dresden (۱۰)grit (۱۱)magnifying power (۱۲)percent(age)

ابن سعود به نشر مذهب وهابی پرداختند. دولت سعودیِ درعیه در اوایل قرن ۱۳م همه‌ی شبه جزیره‌ی عربستان را تحت فرمان داشت. در لشکرکشی ابراهیم پاشا به نجد، پس از مدتی محاصره، درعیه سقوط کرد (۱۲۳۳ هق)، و بامر وی ویران گردید (۱۲۳۴ هق). محمد ابن مشاری به عمران آن پرداخت، ولی دگر بار سپاهیان مصری آنرا ویران کردند و بسوختند.

در غرب خبری نیست، عنوان ترجمه‌ی فارسی داستانی بزبان آلمانی، اثر ا. م. رمارک، که در ۱۹۲۹ منتشر شد (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۵۹ هش). این کتاب سرگذشت گروه کوچکی از سربازان جوان آلمانی است در جنگ I، که خاطرات پراکنده‌ی روزهای قبل از جنگ خود را بیاد میآورند، و زندگانی پرمخاطره در سنگر حس صمیمیت و اتکاء بیکدیگر را در ایشان برمی‌انگیزد. نویسنده با وضوح کامل نشان میدهد که جنگ هولناکترین و بیهوده‌ترین تلاشهای انسانی است. این کتاب در دنیای آسیب‌دیده از جنگ I موفقیت بسیار یافت، و بتمام زبانهای اروپائی ترجمه شد، و از برجسته‌ترین آثاری بشمار است که در باره‌ی جنگ نوشته شده است.

درفش: ← پرچم یا بیرق؛ نیز ← گند.

درفش کاویان (یا **کاویانی**) (derafše kāviān) یا **اختر کاویان**، در داستانهای ملی ایران، بیرقی که کاوه از چرم‌پاره ساخت، و علم فریدون گردید. چون کاوه بر ضد ضحاک قیام کرد، همان چرم را که آهنگران در هنگام کار پوشند بر سر نیزه کرد، و براه افتاد و مردم را بیاری فریدون خواند. آن چرم‌پاره، که به درفش کاویان معروف شد، نشانه‌ی فتح و پیروزی گردید، و شاهان ایران آن را به دیبای رومی و زر و گوهر بیاراستند، و همواره در جنگها همراه خویش میبردند، و هر پادشاهی که در ایران بر تخت مینشست گوهری نو بر آن میآویخت تا آنجا که، بروایت شاهنامه، در شب تیره مانند خورشید میدرخشید. درفش کاویان در جنگ قادسیه بدست اعراب افتاد.

درقی، غده‌ی: ← تیروئید، غده‌ی.

درکا سعید سورتیجی (darkā saʿide surtiji)، دهستان (جمع ح 100°۴؛)، بخش چهاردانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، در دامنه‌ی کوهستانهای جنگلی؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی.

در کوهی: ← کوارتز.

درکه (darake)، ده (جمع ۷۴۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۱۲ کیلومتری غ تجریش. محصول توت و توت فرنگی آن به تهران صادر میشود. از تفرجگاههای تابستانی مردم تهران، و "هفت حوض" در کوههای شمال آن معروفست.

درگ، دریاچه‌ی (derg) یا **لاخ درگ**[1] (lāx)، نام دو دریاچه در ایرلند. **۱-** در ولایات گالوی، کلر، و تیپرری. رود شنن در امتداد ل‌ـ‌ج از آن میگذرد. **۲-** در ج‌ش ولایت دانیگال، ل‌غ ایرلند. شامل جزیره‌ی ستیشن (steyšən) است، که بر طبق روایات مدخل برزخ قدیس پاتریکیوس بوده، و از زیارتگاههای معتبر است.

درگاه (dargāh)، ده (جمع ۱°۸۵۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان دهشال، بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، 10 کیلومتری ل‌ش آستانه.

درگز (dar.gaz) یا **درجز** یا (بصورت اصح) **دره گز** (darre gaz) یا **دره جز**، شهرستان (جمع ح ۵۸°۷۹۰؛)، ل استان نهم (خراسان)، کنار مرز ایران و ترکمنستان شوروی؛ مرکزش محمدآباد. مشتمل بر بخشهای محمدآباد (منطبق با دهستان دره گز)، نوخندان، لطف‌آباد، کلات، و چاپشلو است، که جز بخش اخیر، در کنار مرز قرار دارند. رشته‌کوه هزار مسجد از آن میگذرد. راه شوسه‌ی بین قوچان و دره گز از گردنه‌ی معروف الله اکبر میگذرد. رودهای عمده‌ی آن زنگانلو (zangān.lu) و درونگر است؛ سرچشمه‌ی اصلی زنگانلو از کوههای هزار مسجد است، و قسمتی از ترکمنستان را نیز مشروب میکند؛ درونگر قسمت عمده‌ی دهستان درونگر را مشروب میکند. محصولش میوه، پنبه، غلات، و محصولات دامی است.

درگزین: ← درجزین.

درگهان (dargahān)، ده (جمع ۱°۲۷۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش قشم، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، واقع در جزیره‌ی قشم.

درم: ← درهم.

درمان اشتغالی[2] (darmāne eštegāli)، مشغول داشتن شخص به فعالیتهای دماغی یا بدنی برای درمان یا بهبود حال وی پس از بیماری یا آسیب، یا برای سازگار ساختن او با محیط و شرایط زندگی. بنا بر این تعریف، قرار دادن مواد خواندنی مناسب برای بیماران بستری و آموختن کارهای دستی ساده به آنان درمان اشتغالی است. آموختن کارهای دستی به افرادی که دوچار نقائص جسمی یا روانی هستند بمنظور مفید ساختن آنها نیز ازین قبیل است (درمان حرفه‌ای). درمان اشتغالی نزد یونانیان و مصریان قدیم خاصه در مورد بیماریهای روانی معمول بود. در جنگ I برای درمان سربازان از کارافتاده رواج یافت. امروز در بعضی کشورها بیمارستانها برای درمان اشتغالی مجهز اند.

درمان با تب[3]، معالجه‌ی بیماری با تولید تب مصنوعی. حرارت زیاد ممکن است بعضی عناصر بیماریزا را تلف کند بدون آنکه بخود بیمار صدمه‌ی زیادی بزند. اول دفعه در ۱۹۱۷ **واگنر-یاورگ**، بوسیله‌ی تزریق میکروبها، تب ایجاد کرد، ولی بعدها اطاقچه‌ها یا پتوهای برقی، حمام داغ، تشمشع، و تزریق پروتئینهای خارجی جانشین ترتیب خطرناک مزبور شدند.

درمان با شوک[4] (šok؛ فنـ)، در ← درمان بیماریهای روانی، بکار بردن مواد شیمیائی یا برق برای معالجه یا برای آماده کردن بیمار جهت درمان روحی. اگرچه ارزش کلی درمان با شوک مورد گفتگو است، شوک برقی در مورد اختلالات همراه با یاس مفید واقع شده، و مترازول و انسولین، مبتلایان به تقسیم خاطر را موقتاً تسکین بخشیده است (← **شوک**).

درمان برقی[5]، فنـ الکتروتراپی (elektroterāpi)، استعمال برق (= الکتریسیته) برای تشخیص و مخصوصاً معالجه‌ی بیماریها. جریان مستقیم برق برای سوزاندن آماسهای پوستی و لکه‌ها، تقویت جریان سطحی خون، و نفوذ دادن ذرات داروئی در بافتها، و دیاترمی برای تأثیر در انساج و اعضای عمیق بکار برده میشود.

درمان روحی[6]، معالجه‌ی اختلالات ذهنی با روش‌های روانشناسی. پسیکانالیز فرویدی اولین نمونه‌ی اینگونه معالجات است. هر گاه استفاده از این طریقه مقتضی یا مجاز نباشد، برای بهبودی حال مریض از مشاوره و راهنمائی روانشناسی، تلقین بنفس، درمانهای حرفه‌ای (← **درمان اشتغالی**)، و امثال آنها استفاده میشود. نیز ← **بیماریهای روانی، درمان؛ روانپزشکی.**

درمانگاه[7] (darmān.gāh)، فنـ کلینیک (kli-nik)، مؤسسه‌ای برای تشخیص بیماری و درمان بیماران سرپائی. امروزه درمانگاهها بوسیله‌ی بیمارستانهای عمومی یا خصوصی، سازمانهای صنعتی یا کارگری، یا گروهی از پزشکان اداره میشوند. مبدأ پیدایش درمانگاهها داروخانه‌هائی بوده است که به فقرا داروی رایگان میداده. در ایران، از زمانهای بسیار قدیم درمانگاههای رایگان وجود داشته (مانند دار الشفای مشهد)؛ امروزه درمانگاه‌های بیمارستانها و مؤسسات خیریه غالباً مجانی است.

درمانهای حرفه‌ای: ← درمان اشتغالی.

درمت مکمارو[8] (dërmət makmāro)، 1110-71، پادشاه ایرلند، که انگلیسها را به ایرلند آورد. در ۱۱۶۶ دشمنانش او را مغلوب و تبعید کردند. وی به هنری II انگلستان متوسل شد، و پس از جلب وعده‌ی کومک دومین ارل آو پمبروک و ماجراجویان دیگر، به ایرلند بازگشت (۱۱۶۸). از هجوم پمبروک به ایرلند، که در ۱۱۷۰ قسمت بسیاری از ج‌ش ایرلند (مشتمل بر دوبلن) را فتح کرده بود، استقبال نمود.

درمنه (dermane) یا **یوشن** (yŏšan)، (*Artemisia semen contra*)، بوته‌ی دائمی که در آسیای مرکزی و غربی میروید، و از آن سانتونین می‌گیرند. چون ساقه‌های باریک آن سخت و نازک است با آن جارو میسازند.

درمیان (darmiān)، بخش (جمع ح ۶۴°۴۴۰؛)، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، کنار مرز ایران و افغانستان؛ دارای ۲۹۱ (؟) آبادی. مرکب از سه دهستان مؤمن‌آباد، شاخنات، و طبس مسینا است. ناحیه‌ای کوهستانی است. ارتفاعات آن آب معدنی دارد. مرکزش **درمیان** (جمع ۹۲۶ سنه ۱۳۳۵ هش) است.

درن[9]، **آندره** (āNdre dëraN)، 1880-1954، نقاش فرانسوی. زمانی کارهایش به سبک فویسم نزدیک بود، اما بطور کلی بهیچ مکتبی منسوب نیست، و در عین حال، تلفیق موزونی از سبکهای گوناگون در نقاشیهای او دیده میشود. ترکیبهای معماری و احتیاط در بکار بردن رنگها از خاصه‌

---

(۱)Lough Derg (۲)occupational therapy (۳)fever therapy (۴)shock therapy (۵)electrotherapy (۶)psycho-therapy (۷)clinic (۸)Dermot McMurrough; Diarmuid mac Murchada (۹)Derain

های نقاشیهای اوست.

درنا (dornā)، پرنده: ← کلنگ.

درنبورگ (derenburg) یا **درانبور** (-deräN bur)، نام دو تن مستشرق یهودی فرانسوی.

ژوزف درنبورگ (jozef)، ۱۸۱۱–۹۵، عبریشناس و تلمودشناس بود. وی در ماینتس یا مایانس (درآن زمان جزء فرانسه، اکنون جزء آلمان) متولد شد. در آنجا و در گیسن و بن تحصیل کرد. در ۱۸۳۴ به اخذ درجه‌ی دکتری در فلسفه نائل شد. در ۱۸۳۸ در پاریس اقامت گزید؛ در ۱۸۵۲ مصحح چاپخانه‌ی ملی گردید، و در ۱۸۵۶ مخصوصاً تصحیح کتابهای شرقی به وی محول شد. در ۱۸۷۱ بجای کوسن دو پرسوال بعضویت آکادمی کتیبه‌ها و ادبیات، و در ۱۸۷۷ به استادی زبان عبری در مدرسه‌ی تتبعات عالیه‌ی پاریس انتخاب شد. درنبورگ در امور مربوط به یهودیان نیز فعالیت داشت، و نایب رئیس اتحادیه‌ی جهانی اسرائیلی بود. آثار عمده‌اش عبارتند از قصص لقمان؛ مقامات حریری (۱۸۴۷–۵۳؛ با همکاری ژ. ت. رنو)؛ رساله در تاریخ فلسطین بر طبق تلمود و سایر نوشته‌های ربّنیها (۱۸۶۷)؛ دو متن عبری از کتاب کلیله و دمنه با ترجمه‌ی فرانسوی (۱۸۸۱)؛ صرف و نحو عبری بزبان عربی (۱۸۸۶)؛ آثار سبائی و حمیری موزه‌ی لوور (۱۸۸۶؛ با همکاری پسرش هارتویگ درنبورگ). در تدوین مجموعه‌ی کتیبه‌های سامی (در باب کتیبه‌های سبائی و حمیری) نیز پسرش با وی همکاری داشت. در ۱۸۹۲ طبع کامل آثار موجود سعید فیومی را آغاز نمود (در ۵ مجلد در ۱۸۹۳–۹۹ بطبع رسید). پسرش، **هارتویگ درنبورگ** (härtvig)، ۱۸۴۴–۱۹۰۸، استاد زبانهای عربی و سامی بود، و صاحب مقالات فراوان در صرف و نحو و ادب عربی است. وی در گوتینگن درجه‌ی دکتری در فلسفه گرفت (۱۸۶۶). در ۱۸۶۶–۷۰ در قسمت نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی سلطنتی خدمت کرد. در ۱۸۷۵ معلم صرف و نحو عربی مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه‌ی پاریس، در ۱۸۷۹ استاد عربی ادبی در همان مدرسه، و از ۱۸۸۶ استاد مدرسه‌ی تتبعات عالیه گردید. وی یکی از مدیران دایرةالمعارف بزرگ فرانسوی بود. از آثار متعددش اینهاست: رساله در صورتهای جمع عربی (۱۸۶۷)؛ ملاحظاتی در باب قسمت صرف کلمات در زبانهای سامی (۱۸۶۸)؛ دیوان نابغه‌ی ذبیانی (متن عربی و ترجمه‌ی فرانسوی، ۱۸۶۹)؛ تألیف قرآن (۱۸۶۹)؛ یادداشتهائی در باب صرف و نحو عربی (۱۸۷۰–۷۲)؛ کتاب التکمله‌ی جوالیقی (۱۸۷۵)؛ رسائل و کتابهای ابوالولید مروان ابن جناح (۱۸۸۰؛ متن عربی و ترجمه‌ی فرانسوی، با همکاری پدرش)؛ اعلام اشخاص در کتاب عهد قدیم و در کتیبه‌های حمیری (۱۸۸۰)؛ الکتاب سیبویه (متن عربی، ۱۸۸۱–۸۹)؛ تحقیق در خواندن کتیبه‌های یمن (۱۸۸۴)؛ نسخه‌های خطی عربی کتابخانه‌ی اسکوریال (جلد ۱، ۱۸۸۴)؛ علم مذاهب و اسلام (۱۸۸۶). وی صاحب تحقیقات و آثار فراوان در باب زندگی و آثار اسامة ابن منقذ (osāmate 'bne monqez) (۴۸۸–۵۸۴ هق)، امیر و ادیب سوریه‌ای در قرن اول جنگهای صلیبی، نیز هست.

درنته[1] (drente)، ایالت (۲٬۶۶۵ کمم؛ جم ـ ۳۱۱٬۱۹۶)، ل‌ش هلند، هممرز با آلمان؛ کرسی آن آسن. دامپروری، لبنیاتسازی.

درنگ، کوه (darang)، رشته‌کوه ساحلی، فارس، ج ایران، بین دلتای ← رود مند و بندر کنگان. طرفی از آن که محاذی خلیج فارس است بسیار پرشیب است. مرتفعترین قله‌ی آن ۱٬۲۴۳ متر ارتفاع دارد.

درنه[2] (darna, der–)، شهر (جم ح ۳۶٬۰۰۰)، بر ساحل شمالی سیرنائیک، لیبی؛ بندر کنار مدیترانه، و از مراکز کاروانی. در ایام باستانی مهاجرنشین یونانی بود؛ در ۹۶ ق‌م جزء متصرفات رومیان شد. در ۱۸۰۵، و. ایتن درنه را که در آن زمان از استحکامات دریازنان بربر بود، بکومک نیروی کشتی و سربازان مزدور عرب تصرف کرد. در جنگ II چند بار میان نیروهای آلمان و متفقین دست بدست گشت (۱۹۴۱–۴۲).

درنه‌باجی (darnabāji؛ فارسی باستان)، نام ماهی در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی ابو، و زوبه و اوت فرنگی.

درو (derŏ)، بریدن یا چیدن محصول (غلات، نباتات علوفه‌ای، علف خشک، و غیره) بوسیله‌ی داس، داسقاله، یا ماشینهای مخصوص. ماشین درو عمل درو را سریعتر انجام میدهد. اولین ماشین درو در ۱۸۳۱ بوسیله‌ی س. ه. **مکورمیک** ساخته شد، و بتدریج اصلاح گردید تا بصورت ماشینهائی درآمد که، در ضمن درو، دانه را جدا و بسته‌بندی میکنند. ماشینهای کومباین (← خرمنکوب) آخرین اختراع است، که هم درو میکنند و هم "میکوبند".

دروا[3] (darvā)، در فیزیک، جسم جامدی که ذراتش آمیخته با ذرات جسم سیالی است که آنرا حل نمیکنند، یا آمیخته با ذرات جسم جامد دیگری است. دروائی[3] حالت جسم دروا است (حالت تعلیق). مثلا ذرات غبار موجود در جو و ذرات خاک موجود در آب گل‌آلود حالت دروائی دارند. در اصطلاح شیمی‌فیزیک، دروا دستگاهی است دارای دو فاز، متشکل از ذرات ریز جسم جامدی که در جسم جامد دیگر یا در سیالی که آنرا حل نمیکند متفرق است. نیز ← نامیز.

دروائی: ← دروا.

دروار (darvār)، ده (جم ۱٬۲۲۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان تویه‌دروار، بخش صیدآباد، شهرستان دامنان، ۲۱ کیلومتری ل‌غ صیدآباد.

دروازه (darvāze). بعضی دروازه‌های ایران که جنبه‌ی هنری دارد درین مقاله معرفی میشود.

دروازه‌ی ارگ (arg)، در سمنان، دروازه‌ی قدیم شهر، مورخ ۱۳۰۲ هق. در کتیبه‌ی کاشی نامهای ناصرالدین شاه قاجار، انوشیروان میرزا (حکمران وقت)، استاد حبیب‌الله کاشی‌پز، و محمد باقر سمنانی (خطاط) مذکور است. **دروازه‌ی قدیم تهران**، در مدخل چ‌ش شهر قزوین که جاده‌ی تهران از آنجا وارد قزوین میشد؛ دارای کاشیکاری و معماری عهد ناصرالدین شاه. **دروازه‌ی کوشک** (kušk)، در ل شهر قزوین، دارای کتیبه‌ی مورخ ۱۲۹۶ هق بنام ناصرالدین شاه قاجار.

دروازه دولت: ← ارگ طهران؛ تهران، قسمت IV.۱ و نقشه‌ی ص ۶۹۷ (بالای نقشه).

دروازه‌ی ارگ، سمنان: ← دروازه.

دروازه‌ی آهنین[4]، آلمانی **آیزرنس تور**[5] (āyzernes tor)، تنگی بطول ح ۳ کم، دارای تندابها، در رود دانوب، بین ش یوگوسلاوی و چ‌غ رومانی.

دروازه‌ی خزر (xazar) یا **تنگه‌ی خزر** یا **دربند خزر** (darbande)، یند **کاسپیای پورتای** (kās-piāy portāy) یا **کاسپیای پولای** (pulāy). **۱–** ← دربند یا باب. **۲–** گذرگاه عمده‌ی سرزمین ماد به سرزمینهای پارت و هیرکانیا، از میان رشته‌ی البرز. دره‌ای عمیق بود که آنرا قابل عبور کرده بودند؛ معذلک، فقط یک ارابه‌ی جنگی میتوانست از آن بگذرد. ایرانیها در تنگترین قسمت آن دروازه‌های آهنین نصب کرده و پاسبانان بر آن گماشته بودند. داریوش III هخامنشی، پس از شکست از اسکندر مقدونی، حرمخانه‌ی خود را با خزاین و نفایس سلطنتی باینجا فرستاد؛ اسکندر از آن عبور کرد. این دروازه‌ی خزر را با سردره‌ی خوار مطابق شمرده‌اند.

دروازه‌ی قدیم تهران: ← دروازه.

دروازه‌ی کوشک، قزوین: ← دروازه.

دروازی[6] (darvā.zi) [دروا (= معلق) + زی (از زیستن)]، فنس پلانکتون (plāNktoN)، هر یک از موجودات حیوانی یا نباتی شناور در داخل آب دریا یا دریاچه یا رودخانه، که دستخوش حرکت آب هستند، و یا احیاناً از خود حرکتی بسیار ضعیف دارند. قس بنزی؛ شنازی. ← زیستشناسی دریا.

دروئیدها[7] یا **درویدها** (هر دو druid.hā)، کاهنان بریتانیای کبیر و گل در دوره‌ی سلتها و احتمالا همه‌ی طوایف قدیم سلت. اطلاعاتی که از آنها داریم منحصر است بآنچه از نویسندگان قدیم روم (مخصوصاً یولیوس قیصر) و از ساگاهای ایرلندی کهن بما رسیده است. دروئیدها یک طبقه‌ی عالی روحانی تشکیل میداده‌اند، که ریاست دینی دارای آداب بسیار و مبتنی بر پرستش ارباب انواع را در دست داشتند. دروئیدها مردمی بافرهنگ بودند، و باین جهت، نقش عمده‌ای در تعلیم جوانان داشتند، ولی اطلاعات آنها مضبوط نیست. به بقاء روح و احتمالا نوعی تناسخ اعتقاد داشته‌اند. دروئیدها قربانی و غیبگوئی و جادوگری نیز میکردند. در گل اتحادیه‌ای داشتند. سالی یکبار (احتمالا در محل شارتر) گرد میآمدند، تا در کشمکشهای بین افراد یا بین قبایل داوری کنند. باین جهت، قدرت سیاسی فراوان داشتند. دروئیدهای گل هسته‌ی شورشهائی بودند که بر ضد رومیان روی داد. رومیان قدرت آنها را درهم شکستند، و سرانجام به مسیحیت گردن نهادند.

در قرن ۱۸م و ۱۹م کشف آثار باستانی در فرانسه و بریتانیای کبیر و نیز نهضت رمانتیسم سبب جلب توجه به دروئیدها شد، و این آثار را بآنها نسبت دادند، ولی امروزه این انتساب مردود است.

درود، بخش شهرستان بروجرد: ← دوروه.

دروزرا[8] (drozerā؛ فنس) یا **خشره‌خوار چنگال‌دار،** گیاه نقاط مرطوب از نوع دروسرا (*Drosera*)، که در کنار برگهای گسترده‌ی آن کرکهای

---

(۱)Drenthe (۲)Derna (۳)suspension (۴)Iron Gate (۵)Eisernes Tor (۶)plankton (۷)druids (۸)drosera

جسبنده‌ای است که حشرات کوچک را نگاه می‌دارد. نیز ← حشره‌خوار.

دروزها: ← دروزیه.

دروزی: ← دروزیه.

دروزیه (doruziyye) یا **دروزها**، طایفه‌ای دارای آداب و عقاید خاص، که در لبنان و سوریه (مخصوصاً حدود دمشق و جبل حوران) سکونت دارند، و خود را موحدون (movahhedun) می‌خوانند. تعداد نفوس آنها در حال حاضر تقریباً بالغ بر **۲۰۰٬۰۰۰** نفر است، و کار عمده‌ی آنها کشاورزی است. نام آنها مأخوذ است از اسم درزی، که نخست از مؤسسین این مذهب بوده است، و بعدها از آن اعتقاد بازگشته است، و نزد دروزیه مکروه و مبغوض شده است. در باب اصل این طایفه اختلاف است؛ بعضی آنها را از اعقاب مهاجران قدیم ایرانی میدانند، و برخی مدعی شده‌اند که از اعقاب نصارای لاتین هستند، که در اولین جنگهای صلیبی باین حدود آمده‌اند. اما قبول این هر دو نظر به جهاتی مشکل است، و در هر حال، این طایفه آداب و رسوم و مختصات نژادی و قومی خاص دارند. ارکان دین در نزد آنها عبارتست از راستگوئی، حفظ دوستان، ترک جمیع ادیان، اجتناب از شرک و بهتان، اقرار به وحدانیت خدا، و رضا و تسلیم در همه‌ی احوال. اعتقاد به تناسخ و حلول و همچنین رسم تعدد زوجات در بین آنها متداول است؛ ازدواج محارم نیز، با آنکه شرعاً نزد آنها ممنوع است، در عمل بین آنها اتفاق می‌افتد؛ تمایلات اِباحی، که دروزیه بدان متهم شده‌اند، در واقع نزد آنها مشهود است؛ و رنگ عقاید باطنیه و اسماعیلیه، که مؤسسین مذهب دروزیه ـ حمزة ابن علی زوزنی و درزی ـ بدان منسوب بوده‌اند، نیز در عقاید و آداب و سنن و کتب آنها جلوه‌گر است، اگرچه خود را از اسماعیلیه جدا میدانند، و عقاید آنها را مردود میشمارند، و حاکم خلیفه‌ی فاطمی را خدای حق میدانند، و مرگ او را انکار میکنند. دروزیه نسبت به امیر یا حاکم خویش اطاعت و فرمانبرداری واقعی و معنوی دارند. از جمله‌ی حکام و امرای آنها امیر فخرالدین معنی (قرن ۱۱م هق) و امیر بشیر شهاب II شهرت و اهمیت داشته‌اند.

دروس (darrus)، آبادی، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۴ کیلومتری خ‍ش تجریش. از ح سال **۱۳۲۶** هش تعداد نسبةً کثیری خانه و عمارت تازه در آن ساخته شده است، و در حال حاضر از جمله‌ی کویهای مسکونی نزدیک تهران محسوب میشود. بوسیله‌ی جاده‌ی قدیم شمیران به تهران متصل است.

دروسوس[1] (drusus)، خاندانی از رجال روم قدیم. از نخستین مشاهیر این خاندان م. ل. دروسوس (پدر و پسر) بودند. لیویا دروسیلا بعضویت خاندان پذیرفته شد، و دروسوس گرمانیکوس (برادر مادری امپراطور تیبریوس) پسر او، و دروسوس کایسار پسر تیبریوس بود.

دروسوس[1]**، مارکوس لیویوس** (märkus livius drusus)، فد 109؛ قم، از رجال روم، از خاندان دروسوس. در ۱۲۲ قم با گراکوس تریبون عوام بود. عضو گروه طرفدار سنای روم بود، و بوسیله‌ی تسلیم طرحهای آزادیخواهانه‌ی افراطی‌تر از طرح‌های گراکوس، وی را مورد حمله قرار داد، و بدین وسیله و با حیله‌های دیگر گراکوس را بی‌اعتبار ساخت. در ۱۱۲ قم گروه طرفدار سنا او را کنسول کردند. پسرش **مارکوس لیویوس دروسوس،** فد ۹۱ قم، نیز از رهبران طرفداران سنا بود. سیاستش جلب مردم و ایتالیائیها بجانب سنا بود، تا از این راه سنا اختیار محاکم را بازیابد. با صرف بیدریغ پول و اعطای شارمندی دسته‌جمعی به ایتالیائیها، حمایت مردم و ایتالیائیها را جلب کرد، ولی سنا متوحش شد، و قانون شارمندی دروسوس را لغو کرد، و این امر باعث جنگ اجتماعی گردید. دروسوس بقتل رسید.

دروسوس کایسار[2] (drusus käysär)، ملقب به **دروسوس کهین** (e kehin–)، فد ۲۳ بم، فرزند تیبریوس (برادر دروسوس گرمانیکوس، از خاندان دروسوس). پس از چندی خدمت در ایالات تابع روم، در ۲۲ بم تریبون شد. قدرت وی حسادت سیانوس، وزیر تیبریوس، را برانگیخت، و وی کوشید تا پدر را بر ضد پسر برانگیزد. دروسوس بوسیله‌ی سیانوس یا بتحریک وی بقتل رسید.

دروسوس گرمانیکوس[3]**، نرو کلاودیوس** (nero klädius drusus germänikus)، ملقب به **دروسوس مهین** (e mehin–)، ۳۸ قم–۹ قم، سردار رومی، از خاندان دروسوس؛ فرزند لیویا دروسیلا و ناپسری آوگوستوس. در ۱۳–۱۲ قم در گل بود، و در آنجا آرامش برقرار کرد، و پس از بازگشت به روم پرایتور اوربانوس شد (۱۱ قم). سپس به سرزمین آلمان در ش و ل رود راین حمله کرد. راین را مستحکم نمود، ولی اطاعت دائمی ژرمنها حاصل نشد. در آلمان درگذشت. امپراطور تیبریوس برادرش بود. دروسوس با دختر مارکوس آنتونیوس وصلت کرد، و از سه فرزندش یکی گرمانیکوس کایسار و دیگری کلاودیوس I بود.

دروغنما: ← دروغیاب.

دروغیاب[4] (doruq.yäb) یا **دروغنما** (nemä–)، نام هر اسباب علمی برای ثبت تغییرات بدنی (مثلا در تنفس، ضربان نبض، فشار خون) که در اثر گفتن دروغ حادث میشود. نخستین کسی که چنین اسبابی بکار برد (۱۸۹۵) ج. لومبروزو بود، ولی تعبیه‌ی اسبابهای علمی برای برقرار کردن تناظر بین فشار خون و تغییرات تنفسی با دروغ گفتن در ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ صورت گرفت، و پس از آن نیز کوششهائی برای تکمیل آنها بعمل آمده است. اگرچه وسایل دروغیاب در کارهای پلیسی مورد استفاده است، در مراجع قضائی معمولا اعتباری ندارد، زیرا بین تغییرات بدنی که در اثر گفتن دروغ یا سایر عوامل عاطفی (مانند احساسات مربوط به گناه و معصیت) حاصل میشود شباهت بسیار وجود دارد.

دروفرامان (doro.farāmān) [ظاهراً = دو رود و فرامان؛ بمناسبت دو رود قره سو و گاماساب]، دهستان (جم ح **۱۳٬۰۰۰**؟). بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۸۳ (؟) آبادی. کوه بیستون در ل آنست؛ از ش به رود گاماساب محدود است. جبال عمده‌ی آن کوه سفید است، که ارتفاعش به ح **۲٬۳۰۰** متر میرسد. رود قره سو تقریباً از وسط دهستان میگذرد، و در انتهای خ‍ش دهستان به رود گاماساب ملحق میشود، و رود صیمره را تشکیل میدهد. محصولش جو و حبوبات است.

دروگوبیچ[5] (drogobic)، شهر (جم ح **۴۲٬۰۰۰**)، غ اوکرائین، تجنس، چ‍غ لووف، در دامنه‌ی کوههای کارپات شمالی. عمده‌ترین مرکز تصفیه‌ی نفت میدانهای نفتی بوریسلاف (borislāf) (غ اوکرائین، در دامنه‌ی جبال کارپات) است. تا قرن ۱۴م جزء ناحیه‌ی کیف بود، و سپس به لهستان منتقل شد. در **۱۷۷۲** به انریش منتقل شد، ولی در **۱۹۱۹** به لهستان بازگشت. در **۱۹۳۹** جزء اوکرائین شد.

دروگیانوم: ← اسکی‌شهر.

دروگیه، شهر قدیم: ← اسکی‌شهر.

دروم[6] (drom)، ولایت (**۶٬۵۶۰** کمم؛ جم ـ **۲۷۵٬۳۰۰**)، خ‍ش فرانسه، در دوفینه؛ کرسی آن والانس.

درون (dron)، اوستائی درئونه (draona)، در آیین زردشتی، نان کوچک سفید گرد بدون خمیرمایه که برای امشاسپندان و فروهرهای درگذشتگان خیرات میشود. نیز ← یسنا.

درونبوم[7] (darun.bum)، قسمت داخلی یک ناحیه (مثل شهر یا ولایت درونبوم).

درونج (dorunaj)، گیاهی از تیره‌ی مرکبان و از نوع دورونیکوم (*Doronicum*) [این نام لاتینی از لفظ درونج مأخوذ است]. درونج عقربی (*D. pardalianches*) دارای گلهای مرکب زرد، و ریشه و برگ آن دارای ماده‌ای سمی است، و بر ضد زهر عقرب بکار میرود.

درون کلا (darun kalā)، ده (جم ح **۲٬۲۸۰**؟)، دهستان مشهد گنج‌افروز، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، **۱۷** کیلومتری ج بابل.

درونگانی[8] (darun.gāni)، ازدواج در داخل قبیله، طبقه، یا دسته‌ی اجتماعی (قس برونگانی). ← زناشوئی.

درونگر (dorungar)، دهستان (جم ح **۷۱۰**؟)، بخش نوخندان، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. نیز ← درونگر، رود. مرکزش، محمد تقی بک (جم **۴۱۳** سث **۱۳۳۵** هش)، در **۳۷** کیلومتری لغ نوخندان است.

درونگر، رود، ل خراسان. از غ به ش در منطقه‌ای کوهستانی در شهرستان درگز جاری است، و دهستان درونگر و آبادیهای اطراف محمدآباد را مشروب کرده در ح ۲۰ کیلومتری ش محمدآباد از مرز ایران و ترکمنستان شوروی خارج میشود. ایستگاه آبشناسی آن (تأسیس مهر **۱۳۲۹** هش) در آبادی سنگ سوراخ (sange surāx) از دهستان درونگر، واقع در **۴۲** کیلومتری لغ محمدآباد، قرار دارد، و مختصات جغرافیائی آن ´۴۵ °۵۸ طث و ´۳۶ °۳۷ عا است. طول رود تا ایستگاه آبشناسی ۸۰ کم، وسعت حوضه‌ی آبریز آن **۱٬۰۰۹** کمم، مقدار متوسط آب آن **۱/۱۰** ممک در ثانیه و بیشینه و کمینه‌ی آن بترتیب **۵** و **۰٫۴۰** ممک در

(۱)Drusus (۲)Drusus Caesar (۳)Drusus Germanicus (۴)lie detector (۵)Drogobych (۶)Drôme (۷)inland (۸)endogamy

ثانیه است.
درونگرائی: ← برونگرائی و درونگرائی.
درونهشته[1] (darun.heŝte)، در اصطلاح زمین‌شناسی، توده‌ای از سنگهای قدیمی که در سطح زمین بوسیله‌ی سنگهای جدیدتر احاطه شده باشد. قس برونهشته.
درونیابی[2] (darun.yābi)، تعیین کردن مقادیر یک تابع در بین نقاطی که مقدار تابع در آنها معلوم است بقیاس با این مقادیر معلوم؛ مانند تعیین کردن جمعیت یک مملکت در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۳۵ بفرض معلوم بودن جمعیت آن در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰. در حل مسئله‌ی درونیابی، تابع و تغییرات آنرا متصل و بدون تغییرات ناگهانی فرض میکنند. حل مسئله بوسیله‌ی ریاضیات صورت میگیرد. نتایج آن تقریبی است، و دقت نتایج بستگی به دقت معلومات و نزدیکی نقاطی که مقدار تابع در آنها معلوم فرض شده است دارد. درونیابی فواید عملی بسیار دارد. ← برونیابی.
دروهان (؟)، دهستان. تا سال ۱۳۲۹ هش تابع بهبهان، و بعد از تأسیس (دی ماه ۱۳۳۷ هش) شهرستان کهکیلویه ظاهراً تابع آن قرار داده شده است، و در آبان ۱۳۳۸ هش قسمتی از آن از این شهرستان منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان شیراز شده است.
درویدا[3] (droydā)، شهر و بندر (جه ۱۷°۰۷۱)، ولایت لاوث، ایرلند، بر رود بوین. قانون پوینینگز در ۱۴۹۴ در اینجا وضع شد. در ۱۶۴۹ کرامول شهر را تصرف و سکنه را قتل عام کرد. جنگ بوین نزدیک آن واقع شد (۱۶۹۰).
درویدها: ← دروئیدها.
درویزن[4]، **یوهان گوستاو** (yohān gustāv droyzen)، ۱۸۰۸-۸۴، مورخ آلمانی. اهل پروس و در ۱۸۴۸ عضو مجلس فرانکفورت بود، و در نهضتی که منجر به اتحاد ممالک آلمان تحت رهبری پروس گردید شرکت داشت. شهرتش مرهون تاریخ سیاسی پروس (۱۴ مجلد، ۱۸۵۵-۸۶) است.
درویش (darviš)، فقیر صوفی که غالباً از متعلقات دنیوی به اندک‌مایه قناعت میکند، و یا لا محاله از قید تعلقات کناره میجوید، و حتی گاه از باب تحقیر و تهذیب نفس و نه به داعیه‌ی حرص مال یا عدم توکل و آن هم برای رفع ضرورت، به دریوزگی و سؤال نیز تن درمیدهد. اصل لفظ درویش نیز بموجب بعضی قرائن ظاهراً با لفظ دریوزه مربوط است. اخوان طریقت و سالکان طریق و تمام اعضای سلاسل صوفیه نیز عموماً بنام درویش خوانده میشوند، و در اول نام بعضی از مشاهیر صوفیه نیز این لفظ بمنزله‌ی یک عنوان استعمال میشده است (مثل درویش کمال، درویش ناصر، و غیره). بهر حال، استعمال این لفظ در حق صوفیه مخصوصاً از جهت اهمیتی است که این فرقه برای فقر قائل بوده‌اند. گذشته ازین، در مقام اطلاق نیز این لفظ در ادب بمعنی فقیر و سائل تداول دارد. لفظ درویش در این معنی سابقه‌ی دراز دارد، و در آثار خواجه عبدالله انصاری و سایر قدماء صوفیه مکرر آمده است. در قصه‌های عامیانه، درویش غالباً فرستاده‌ی غیبی، مظهر رحمت الاهی، و در بعضی موارد واقف به رموز سحر و جادو شناخته میشود.
درویش، غلامحسین (darviš)، معروف به **درویش خان**، ۱۲۵۱-۱۳۰۵ هش، آهنگساز ایرانی و استاد بزرگ تار؛ مه تهران. پدرش بشیر طالقانی کارمند اداره‌ی پست و با موسیقی آشنا بود، و پسر را در ح 10 یا 11 سالگی به دسته‌ی موزیک دارالفنون سپرد. درویش ابتدا به آموختن طبل کوچک و سپس به شیپور پرداخت، و با نُت آشنا شد، و جزء نوازندگان دسته‌ی مخصوص عزیزالسلطان گردید. نزد آقا میرزا عبدالله و آقا میرزا حسین قلی به فراگرفتن تار و سه‌تار پرداخت. سپس در سلک دسته‌ی نوازندگان شعاع‌السلطنه درآمد، و همراه او به شیراز رفت، و پس از بازگشت به تهران یک کلاس موسیقی در منزل خود دائر نمود. چون دستگاه استبدادی شعاع‌السلطنه با طبع وی سازگار نبود، از مدتی پیش در صدد کناره‌گیری از خدمت وی بود، و سرانجام بوساطت سفیر انگلستان شعاع‌السلطنه ازو رفع مزاحمت کرد، و درویش از عنوان "عمله‌ی طرب" رهائی یافت. درویش همراه عده‌ای از نوازندگان مسافرتی برای پر کردن صفحه‌ی گراموفون به انگلستان کرد، و در 1911 نیز سفری برای همین منظور به روسیه نمود. سرانجام در شب چهارشنبه‌ی دوم آذر ۱۳۰۵ هش، در حالی که با درشکه عازم منزلش بود، بسبب تصادم درشکه با اتومبیل درگذشت. درویش مردی آزادمنش و دارای طبعی لطیف و ذوقی سرشار بود. وی از مریدان ظهیر الدوله بود، و پس از وفات در مقبره‌ی ظهیرالدوله (بین تجریش و دربند) بخاک سپرده شد.
درویش بسبب آشنائی با موزیک نظامی در نوازندگی تکنیکی خاص و بدیع داشت، و با ابتکارات خود موسیقی ایرانی را تا حدی از حالت یکنواختی خارج ساخت. از کارهای مهمش اضافه کردن یک سیم سفید است به تار. ساختن قطعات ضربی معروف به پیش‌درآمد از ابتکارات او شمرده شده. آثار متعددش عبارتند از پیش‌درآمدها (ماهور، ابوعطا، سه‌گاه، شوشتری، افشاری، راک)؛ رنگها، از جمله رنگ اصفهان، که آنرا برای ایرت پریچهر و پریزاد (اثر رضا شهرزاد) ساخته است؛ تصنیفها، و غیره. کنسرتهائی نیز برای اعانت به مستمندان و آسیب‌دیدگان ترتیب داد.
درویش احمد قابض (darviš ahmade qābez)، ف ۹۱۲ هق، از وزرا و رجال دولت تیموریان در هرات. به بدخوئی و ستمکاری شهره بود، و سرانجام کشته شد.
درویش توکل: ← ابن بزاز.
درویش خان: ← درویش، غلامحسین.
درویش خسرو (darviš xosrō)، پیشوا و رئیس نقطویه‌ی قزوین در عهد شاه عباس I صفوی. بنا بقول مورخین عصر صفوی، وی نسب پستی داشت، و از مردم فرومایه‌ی قزوین بود، اما در بین نقطویه اندک اهمیتی یافت، و در قزوین دستگاه ارشاد چید، و مسجد و تکیه‌ای برای خود ترتیب داد، و عده‌ای مرید نیز پیرامونش جمع شد. گویند شاه عباس خود یک چند در تکیه‌ی او رفت و آمد میکرد. سرانجام در وقتی که عازم سفر لرستان بود، بفرمود تا درویش خسرو و مریدانش را گرفتند (1002 هق)، و هنگامی که از سفر مزبور بازگشت همه‌ی آنها را بقتل رسانید.
دره[5] (dare, darre)، تمام حوضه‌ی زهکشی یک رودخانه، یا هر فرورفتگی طولانی معتنابه در سطح زمین. عواملی که سبب تشکیل کوهها هستند دره نیز بوجود میآورند؛ گسلها غالباً سبب تشکیل دره میشوند (مثلا دره‌ی نشتی بزرگ). عادیترین علت تشکیل دره‌ها ("دره‌های رودخانه‌ای") فرسایش روانه‌ها است؛ یخچالها شکل دره‌های تشکیل‌یافته را تغییر میدهند، و معمولا سبب پیدایش فرورفتگیهای طولانی با پهلوهای پرشیب میشوند. جز در نواحی کمیاب، دره و روانه‌ی جاری در آن معمولا با هم به دریا یا دریاچه‌ای منتهی میشوند. شکل دره‌ی رودخانه‌ای بسته است به سنّ رودخانه و میزان فرسایش بستر آن و پهلوهای دره. وقتی دره‌ای جوان است، تنگ و پهلوهایش پرشیب است؛ اگر زمین مرتفع باشد، دره دارای زینه‌ی تند است (مگر اینکه از دریا بسیار دور باشد)، و عمیق میشود. در این مرحله دره کمابیش بشکل V است، و ریزابه‌های آن کوتاه اند. در مرحله‌ی بلوغ، دره پهنتر، شیب پهلوهایش ملایمتر، و ریزابه‌هایش طویلتر اند. دره‌های کهنسال بسیار پهن هستند، و دشت سیلابی پهناور و زینه‌ی مختصری دارند؛ در واقع، سطح آنها تقریباً بحالت دشت یا دشتگون درمیآید. دره‌هائی که بوسیله‌ی یخچال کنده میشوند کمابیش بشکل U هستند. نیز ← دره‌ی عرضی؛ دره‌ی طولی؛ دره‌ی نشتی؛ فرازدره یا دره‌ی معلق.
دره‌ها بسبب اینکه غالباً از باد در پناه اند، و دارای خاک عمیق و حاصلخیز و آب کافی هستند، و معمولا راهی طبیعی برای حمل و نقل آب دارند همواره مراکز ماندگاههای قدیم انسان بوده‌اند. دره‌های فرات و دجله و نیل مهد تمدن بوده‌اند، و مهاجرنشینان سرزمینهای نویافته در امریکا یا سایر نواحی زمین همیشه چشم به یافتن دره‌های حاصلخیز داشته‌اند.
درة التاج (dorrato 't.tāj) [درة التاج لغرة الدباج (le.qorrate 'd.dabbāj)]، مشهور به **انموذج العلوم** (onmuzajo 'l.'olum)، کتابی بفارسی، تألیف قطب‌الدین شیرازی، که آن را بین سالهای ۶۹۳ و ۷۰۵ هق، بنام امیر دباج، از حکام محلی گیلان که نسب خود را به ساسانیان میرسانیده است، نوشته است. کتاب مجموعه‌ای است در منطق، حکمت طبیعی، حکمت ریاضی، و الاهیات، و به یک تعبیر، نوعی دایرةالمعارف فلسفی است بفارسی. مؤلف در تدوین آن، غیر از تحریرات قدیم ریاضی و کتب ابن سینا، از تصنیفات شیخ اشراق و شاگردان او نیز ظاهراً استفاده کرده است. قسمت عمده‌ی کتاب (نه تمام آن)، در ۲ بخش و رویهمرفته ۸ جزو، بین سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۲۴ هش در تهران طبع شده است. کتاب بنام غرة التاج (ظاهراً از روی سهو یا مسامحه) و همچنین ابان ملا قطب (ظاهراً از جهت اشتمال آن بر مطالب مختلف) هم مشهور است.

(۱)inlier (۲)interpolation (۳)Drogheda (۴)Droysen (۵)valley

درة المدارس، مدرسه‌ی (dorrato 'l.madāres)، از نخستین مدارس ملی دخترانه‌ی تهران که پیش از ۱۳۰۰ هش بمدیریت شمس النّهار مهدوی (دختر درة المعالی) افتتاح شد. در ۱۳۰۵ هش، که شمس النّهار امتیاز مدرسه‌ی مخدرات را گرفت، امتیاز درة المدارس را به خواهرش شمس الضحی خاقانی (فد ۱۳۴۰ هش) واگذاشت، و او تا سال ۱۳۲۳–۲۴ هش که بازنشسته شد مدیر آن بود. در ۱۳۱۵–۱۶ هش، مدرسه دولتی و به آزرم موسوم شد.

درة المعالی (dorrato 'l.maʿāli)، ۱۲۹۵–۱۳۴۴ هق، از نخستین مؤسسین مدرسه‌ی دخترانه در تهران. پدرش شمس المعالی مدرسه‌ی معرفت را تأسیس کرد. درة المعالی مدرسه‌ی مخدرات اسلامی را در ۱۲۸۴ هش دایر نمود. وی مادر شمس النهار مهدوی و شمس الضحی خاقانی است (← درة المدارس).

درهای باز، سیاست: ← سیاست درهای باز.

دره تخت (darre taxt)، ده (جه ۲۰۲ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان سیلاخور، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۳۲ کیلومتری جغ الیگودرز. رود ازنا و **رود دره تخت** از شعب ماربوره (← در، رود) در این محل بهم ملحق میشوند. رود دره تخت، بطول ۷ کم، از اشتران کوه سرچشمه میگیرد. ایستگاه آبشناسی آن (تأسیس ۱۳۳۴ هش) در دره تخت با مختصات جغرافیائی عا ۲۲′ ۳۳° و طـ ۱۸′ ۴۹° قرار دارد.

دره جز، خراسان: ← درگز.

دره رود، رود آذربایجان: ← قره سو.

دره‌سی، قلعه، آذربایجان: ← قلعه دره‌سی.

دره شوری: ← قشقائی.

دره‌شهر (darre.šahr)، بخش (جه ح ۹′۰۰۰؟)، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۷ (؟) آبادی. از ل و ش به رود صیمره و از ج به کبیر کوه محدود است. رودهای سیکان، دره‌شهر، و شیخ مکان از آن میگذرند. محصولش غلات و برنج است. بخش دره‌شهر در شهریور ۱۳۳۸ هش از شهرستان ایلام منتزع و جزء شهرستان خرم‌آباد گردید. مرکزش، **دره‌شهر** (جه ۲۲۹ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۱۵ کیلومتری جش ایلام است.

دره‌صیدی (dare.seydi)، دهستان (جه ح ـ۱۷′؛ ۰۰۰)، جش بخش اشترینان، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. مرتفعترین کوه آن قله‌ی شاه عبدالله، بین دهات دهگاه (dehgāh) (جه ۱′۰۱۸ سشـ ۱۳۳۵ هش) و قپانوری (qapānvari) واقع، و دارای مراتع است. مرکزش، **دره‌صیدی** (جه ۵۱۰ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۹ کیلومتری لش بروجرد است.

دره‌گرگ (dare.gorg)، ده (جه ۲′۱۷۵ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان دره‌صیدی، بخش اشترینان، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان، ۹ کیلومتری لش اشترینان.

دره گز، خراسان: ← درگز.

درهم (derham) یا **درم** (deram)، مقیاسی برای وزن و مقیاسی برای پول؛ مأخوذ از دراخمه. **۱–** مقیاسی برای وزن در ممالک اسلامی. اطلاعاتی که در باب درهم وزن و بستگی آن با سایر مقیاسهای وزن در قسمتهای مختلف ممالک اسلامی و در زمانهای مختلف به ما رسیده متعدد و با هم ناسازگار است، و نتایج حاصل از تحقیقاتی که در تعیین وزن درهم بر حسب گرم بعمل آمده است متفاوت میباشد. درهم کیل (keyl) یا درهم شرعی وزن ۵۰ تا ۶۰ دانه‌ی جو متوسط پوست‌ناکنده، و ظاهراً کمی سنگینتر از ۳ گرم بوده، ولی درهم طبی ۴۸ جو بوده است. اگر امروز در بیشتر ممالک اسلامی مقیاسهای رسمی مقیاسهای سلسله‌ی متری است، در داد و ستد بعضی از کالاها مقیاس‌های قدیم و از جمله درهم هنوز رایج است. نیز ← دانق. **۲–** سکه‌ای سیمین در عهد ساسانیان، و نیز واحد سیمین پول از طلوع اسلام تا در دوره‌ی مغول. درهم را یونانیان در هنگام فتوحات اسکندر مقدونی در ایران در این سرزمین رواج دادند. درهم ساسانی را اردشیر بابکان (سلطنتش ۲۲۶–۲۴۱) بتقلید از دراخمه رایج ساخت. درهم ساسانی بر یک طرف تمثال شاه داشته است، و نام و لقب شاه با خط پهلوی بر آن نقش میشده. وزن غالب درهمهای زمان خسرو پرویز بین ۴٫۱۱ و ۴٫۱۵ گرم بوده است. درهمهای اولیه‌ی مسلمانان تقلیدی از سکه‌های یزدگرد III، هرمز IV، و مخصوصاً خسرو پرویز بود. عربها نقوش سکه‌های ساسانی را محفوظ داشتند، ولی کلمات اسلامی بخط کوفی بر حاشیه‌ی آنها افزودند؛ بر بعضی سکه‌ها نام خلیفه (معاویه و عبدالملک ابن مروان) و بر اغلب آنها نام حاکم و نام ضرابخانه و تاریخ (همه به خط پهلوی) حک شده است. پس از اصلاحات پولی عبدالملک ابن مروان در ۷۹ هق، نقوش و نوشته‌های درهم (مانند دینار) تغییر فاحش یافت، و (جز در موارد استثنائی) نقوش آن منحصر به کلمات گردید. درهمهای بعد از این اصلاحات نخست بی‌نام ضرب میشد، ولی در طی قرون ۲م و ۳م هق نام حاکم، ولیعهد، خلیفه، و عبره بآن افزوده شد. نام ضرابخانه و تاریخ همیشه بر درهم نقش میشد. در دوره‌ی بنی امیه ضرابخانه‌های عمده‌ی ضرب درهم در مراکز سابق دولت ساسانی بود، ولی در دمشق و افریقای شمالی و اسپانیا نیز سکه‌ی نقره ضرب میشد؛ ظاهراً پرکارترین ضرابخانه‌های امویان در واسط (بنای ۸۴ هق) بود. ظاهراً پس از قرن ۴م هق، بسبب قحطی نقره در مشرق‌زمین، مدتی ضرب مسکوک نقره نقصان یافت، ولی با طلوع دولت مغول در اواسط قرن ۷م هق، درهم بمقادیر هنگفت ضرب شد. در ممالک اسلامی مغرب، با سقوط امویان اسپانیا درهم از لحاظ کیفیت تنزل کرد؛ مرابطون این وضع را تا حدی ترمیم کردند، ولی موحدون شکل و وزن آنرا بکلی تغییر دادند. از لحاظ وزن، وزن درهم اسلامی بسبک ساسانی ح ۳٫۹۸ گرم بوده است. بعد از اصلاحات عبدالملک تا اواسط

چند سکه‌ی نقره‌ی ساسانی و درهم اسلامی
(اندازه‌ی واقعی)



(۱) و (۲) اردشیر بابکان (سلطنت: ۲۲۶ – ۴۱)
(۳) خسرو انوشروان (سلطنت: ۵۳۱ - ۷۹)
(۴) خسرو پرویز (سلطنت: ۵۹۰ – ۶۲۸)
(۵) درهم اوایل اسلام، طراز ساسانی
(۶) درهم عهد حجاج ابن یوسف (فد ۹۵ هق)
(۷) درهم عهد ولید ابن عبدالملک، ری (۹۱ هق)

قرن ۳م هق وزن درهم ۲٫۹۷ گرم (۷/۱۰ مثقال) بوده است، و سپس بتدریج نامنظم شده. نرخ مبادله‌ی دینار و درهم بر حسب زمان و مکان سخت متغیر بوده است، چنانکه در زمان محمد ص هر ۱۰ (یا ۱۲) درهم معادل یک دینار بوده، ولی بعد ها به ۱۵، ۲۰، ۳۰، و حتی ۵۰ درهم به دینار تنزل یافته. درهم در دولت بیزانس و در ممالک غربی اسلامی از جنبه‌ی اقتصادی اهمیت فراوان داشت، و از لحاظ شکل و طراز نیز مورد تقلید واقع شد. تعداد عظیم درهمهای اسلامی که در روسیه، اروپای شرقی، نواحی اسکاندیناوی و بالکان و غیره پیدا شده (جملگی مربوط به چهار دوره‌ی مشخص بین ۷۸۰ و ۱۱۰۰ ب‌م) حاکی از اهمیت فراوان سکه‌های نقره‌ی اسلامی در تجارت بین قلمرو خلفای اسلامی شرق با این ممالک می‌باشد. در فرانسه و انگلستان هم درهم اسلامی بتعداد کمتر یافت شده است. از قرن ۵م هق سلسله‌های مختلف در ممالک اسلامی (سلاطین اخیر آل بویه، قراخانیان، خوارزمشاهیان، و غیره) شروع به ضرب درهمهائی از "نقره‌ی پست" (دارای مقدار فراوان فلزات پست) و مس کردند.

درهم ابن نصر (derhame 'bne nasr)، از مطوعه‌ی سیستان. بعد از برادرش صالح ابن نصر کنانی، ریاست مطوّعه را یافت، و یعقوب لیث را سپهسالاری خویش داد. اما بعد، از شجاعت یعقوب ترسید و در صدد کشتن او برآمد. لیکن یعقوب از قصد او آگاه شد، و درهم را دستگیر و محبوس نمود، و خود حکومت سیستان را بر دست گرفت (محرم ۲۴۷ هق).

دره‌ی طولی[1] (darreye tuli)، دره‌ای که موازی امتداد عمومی کوه باشد. قس دره‌ی عرضی.

دره‌ی عرضی[2] (darreye arzi)، دره‌ای که امتداد عمومی کوه را قطع میکند. قس دره‌ی طولی.

دره‌ی مرادبیگ (darreye morād.beyg)، ده (جه ۲°۲۶۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهار بلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۴ کیلومتری ج همدان.

دره‌ی مرکزی[3]، انگلا **سنترال ولی** (sentrāl vali)، نام دره‌ی رودهای ساکرامنتو و سن اواکین در ایالت کالیفرنیا، کشمت، بین کوههای سیرا نوادا و کوست رینجز. طولش بیش از ۶۴۵ کم و عرضش بین ۳۰ و ۸۰ کم میباشد.

دره‌ی مرگ[4] (darreye marg)، انگلا **دث ولی** (deţ vali)، دره‌ای عمیق و کماب، ج‌ش ایالت کالیفرنیا، کشمت، در حوضه‌ی بزرگ. در تابستان از گرمترین نقاط جهان است. برکه‌ی شور معروف به بدواتر (badwātar) در این دره ۸۵ متر پایینتر از سطح دریا و پایینترین نقاط امریکای شمالی است.

دره‌ی معلق: ← فرازدره.

دره‌ی نادره (dorreye nādere)، کتابی فارسی در باره‌ی تاریخ سلطنت نادر شاه افشار، تألیف میرزا مهدی خان استرابادی. مؤلف کتاب را بشیوه‌ی وصاف و جوینی، و با انشائی بسیار مصنوع و متکلف و مشحون از لغات و ترکیبات مشکل عربی و فارسی و اشعار و عبارات مختلف نوشته است، و غیر از تاریخ سلطنت نادر، اطلاعات سودمندی در باب وقایع راجع به دوره‌ی استیلای افاغنه و حوادث دوره‌ی بعد از کشته شدن نادر و احوال اعقاب و اخلاف او نیز درین کتاب هست. بجز دره‌ی نادره، میرزا مهدی خان دو کتاب دیگر نیز در همین باب داشته است؛ یکی جهانکشای نادری، که مطالب آن از دره مفصلتر است، و دیگر کتابی که در باب وقایع روزانه‌ی سلطنت نادر تألیف کرده بوده است، و ظاهراً نسخه‌ی آن در دست نیست.

دره‌ی نشستی[5] (darreye nešasti)، دره‌ی طویل و باریکی که بر اثر نشست باریکه‌ای از زمین بین دو گسله‌ی تقریباً موازی ایجاد شده است. نیز ← دره‌ی نشستی بزرگ.

دره‌ی نشستی بزرگ[6] (darreye nešastie bo-zorg)، سلسله‌ای از فرورفتگیها و دره‌ها در قسمت چغ آسیا و قسمت شرقی افریقا، که تقریباً از عا °۳۵ تا عج °۲۰ ممتد است، و شبکه‌ای است از گسلها ـ که بعقیده‌ی بسیاری از زمینشناسان، مرتبط با فعالیتهای آتشفشانی مولد کوههای اِلگون و کیلیمانجارو بوده است (نیز ← دره؛ دره‌ی نشستی).

در آسیا، از سوریه، نهر اردن، بحر المیت، و خلیج عقبه بطرف ج ممتد است. دنباله‌ی آن از بحر احمر میگذرد، و در منتهی‌الیه جنوبی شاخه‌ای از آن به خلیج عدن میرود (نیز ← غور).

در افریقا، قسمت اصلی این دره از بحر احمر بطرف چغ در حبشه و بطرف ج در کنیا، تانگانیکا، و غ موزامبیک ممتد است. دریاچه‌های فراوان کوچکی در حبشه، و چند دریاچه‌ی دراز کم‌عمق (از جمله دریاچه‌های رودولف و نیاسا) بر مسیر آن واقعند. درست در ل دریاچه‌ی نیاسا، یک شاخه‌ی غربی این دره واقع است، که بطرف ل عمدةً در امتداد مرز شرقی کنگو پیش میرود. این دره بر نقشه‌های افریقا بوسیله‌ی رشته‌ای از دریاچه‌ها (از جمله دریاچه‌های تانگانیکا، کیوو، ادوار نیانزا، و آلبر نیانزا) متمایز است. دریاچه‌ی ویکتوریا نیانزا بین این دو شاخه قرار دارد.

ارتفاع دره‌ی نشستی بزرگ از ح ۳۹۵ متر زیر سطح دریا (بستر بحر المیت) تا ۱°۸۳۰ متر بالای سطح دریا (چ کنیا) تغییر میکند.

دری (deri)، ایرلند شمالی، ← لاندن دری.

دری، فارسی (fārsie dari)، نام زبانی که پس از رواج آیین اسلام در ایران زبان رسمی و درباری (دری) ایران بوده است، و همین ← زبان فارسی کنونی است.

دریا[7] (daryā)، از تقسیمات جز، اقیانوس (مثلا دریای زرد، دریای کارائیب، دریای عمان). بعضی دریاچه‌های بزرگ را نیز دریا خوانند (مانند دریای خزر، دریای آرال). نیز ← بحر.

دریا ابن علاءالدین: ← عمادشاهیه.

دریابندر[8] (daryā.bandar)، بندر یا بندرگاهی بر کنار دریا و مساعد برای رفت و آمد کشتیهای دریاپیما. ← بندر.

دریابیگی (daryā beygi) یا **دریابگی** (-begi)، عنوان بعضی از افسران و دریاسالارهای نیروی دریائی در دولت عثمانی. در ایران عهد قاجاریه، حاکم و فرمانروای بنادر جنوب ایران عنوان دریابیگی داشت. از آن جمله بوده است میرزا حسنعلی خان حاکم بوشهر که در وقایع جنگ ایران و انگلیس و فتح بندر بوشهر بدست انگلیسها اسیر شد (۱۲۷۳ هق). در همان سال، بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را از فارس منتزع کرده به احمد خان عمیدالملک نوائی داده او را دریابیگی خواندند.

دریاچه[9] (daryāce)، پهنه‌ی نسبةً وسیع آب راکد در داخل خشکی؛ فرورفتگی نسبةً وسیعی مملو از آب در داخل خشکی. منشأ بیشتر دریاچه‌های موجود در عمل یخچالها است (پر شدن حوضه‌هائی که بوسیله‌ی یخچالها حفر شده، یا بسته شدن جریان رودخانه‌ها بوسیله‌ی یخ یا یخرفت) انواع دیگر دریاچه عبارتند از دریاچه‌های حادث از انسداد اتفاقی جریان آب رودخانه؛ دریاچه‌های طوقی (← رودپیچ)؛ مردابهای ساحلی، که بواسطه‌ی نهشت فرش یا ماسه نزدیک مصب رودخانه تشکیل میشوند؛ قسمتهائی از اقیانوس که بواسطه‌ی عمل آتشفشانی جدا میشوند؛ و دهانه‌ی آتشفشانهای خاموش، که آب در آنها گرد میآید.

دریاچه‌ها محکوم به زوال اند. در نواحی مرطوب، نهشت مواد آواری و پایین رفتن بستر روانه‌هائی که به دریاچه میریزند دو عامل خشک شدن دریاچه‌ها هستند. در نواحی کماب، که دریاچه‌ها بسبب فزونی تبخیر بر ریزشهای جوّی از بین میروند، بیشتر دریاچه‌ها شور یا تلخ اند. بعضی از این دریاچه‌ها اعقاب دریاچه‌های آب شیرین هستند، که از تبدیل اقلیم مرطوب به کماب حادث شده‌اند (مانند "دریاچه‌ی شور بزرگ" و بحر المیت)؛ برخی از اقیانوس جدا شده‌اند (مانند دریاچه‌های خزر و آرال).

بزرگترین دریاچه‌های طبیعی زمین عبارتند از دریای خزر، دریاچه‌ی سوپریور، ویکتوریا نیانزا، دریای آرال، دریاچه‌ی میشیگان، و دریاچه‌ی هورون. بلندترین دریاچه‌های زمین دریاچه‌ی تیتیکاکا و پستترین آنها بحر المیت است.

مقالات مربوط به دریاچه‌های مذکور را ببینید.

مخزنهای دریاچه‌مانند ساخته‌ی دست انسان را نیز دریاچه میخوانند (مانند دریاچه‌ی ← سد کرج)؛ وسیعترین این دریاچه‌ها دریاچه‌ی حادث از سد کاریبا بر رود زامبزی در افریقا است.

دریاچه‌ای[10]، منسوب به دریاچه یا مربوط بآن.

دریاچه‌های بزرگ[11]، انگلا **گریت لیکس** (greyt leyks)، عنوان رشته‌ی پنج دریاچه‌ی سوپریور، میشیگان، هورون، ایری، و اونتاریو، در قسمت مرکزی امریکای شمالی. مرز بین کانادا و کشمت ازین دریاچه‌ها (جز میشیگان که تماماً در کشمت است) میگذرد. اول بار سوداگران فرانسوی در ح ۱۶۱۲ دریاچه‌ها را کشف کردند. تا ۱۷۶۳، که کانادا را فرانسویان به انگلیسها واگذار کردند، ناحیه‌ی دریاچه‌ها در دست فرانسویها بود. پس از جنگ سال ۱۸۱۲، این ناحیه رونق یافت، و شهر-

---

(۱)longitudinal valley (۲)transverse valley (۳)Central Valley (۴)Death Valley (۵)rift valley (۶)Great Rift Valley (۷)sea (۸)seaport (۹)lake (۱۰)lacustrine (۱۱)Great Lakes

ها بر سواحل دریاچه‌ها تأسیس گشت، و ساختن (۱۸۲۵) کانال ایری بر رونق تجارتی ناحیه افزود. صنایع عمده‌ی این منطقه ماهیگیری و کشتیسازی است، و مقادیر بسیار زیاد سنگ معدن آهن، غلات، زغال سنگ، فولاد، نفت، و محصولات صنعتی از طریق دریاچه‌ها نقل میشود. دریاچه‌های بزرگ از طریق رود سنت لارنس با قطا، و از طریق رود ایلینوا با خلیج مکزیک مرتبط اند، و نیز با رودهای هودسن و میسی‌سیپی ارتباط دارند.

دریاچه‌ی شور[1]، دریاچه‌ای، معمولا در ناحیه‌ای کناب، که در آن میزان تبخیر از آبی که وارد میشود بیشتر است، و در نتیجه، آب آن شور می‌باشد.

دریاچه‌ی شور بزرگ[2]، انگلا **گریت سالت لیک** (greyt sâlt leyk)، دریاچه‌ای در حوضه‌ی بزرگ، کشمت، ل ایالت یوتا. وسعتش حد 6'100 کمه است، و بزرگترین دریاچه‌های غ رود میسی‌سیپی میباشد. آبش بسیار شور است. جزایر چندی در آن قرار دارد.

دریاچه‌ی طوقی[3] (tôqi)، دریاچه‌ای راکد که بواسطه‌ی جدا شدن رودپیچ از بستر رودخانه تشکیل میشود. دریاچه‌ی طوقی مخرج ندارد، و معمولا بدون ریزابه است؛ بهمین جهت، اغلب به مانداب یا باطلاق تبدیل میشود، و سرانجام در نتیجه‌ی تبخیر و رشد رستنیها ناپدید میگردد. برای تصویر ← رودپیچ.

دریاچه‌ی غربی، چین: ← شی هو.

دریاچه‌ی نمک، فارس، ← مهارلو، دریاچه‌ی.

دریازدگی[4] (daryā.zadegi)، عارضه‌ای (حال تهوع، سستی، و غیره) که در حرکت بر آب، بعلت نوسانات کشتی، به بعضی اشخاص دست می‌دهد. دریازدگی حالتی از حرکتزدگی[5] (hara-kat.zadegi) است، که عبارتست از بروز همان حالات بسبب شتاب یا حرکات نامنظم یا حرکات موزون وسایط نقلیه. عامل اصلی حرکتزدگی تأثیر حرکت است بر لابیرنت حساس گوش و بر مخ کوچک (مخچه)، ولی عوامل دیگرمانند ترس، تحریکات بصری، تهویه‌ی ناقص، بخارات یا بوهای موذی، و عفونت قسمت فوقانی مجرای تنفسی یا گوش‌نیز در آن مؤثر اند.

دریازن: ← دریازنی.

دریازنان، سواحل: ← سواحل متصالح.

دریازنی[6] (daryā.zani)، دزدی مسلحانه در دریاهای آزاد (نظیر راهزنی مسلحانه در خشکی). تفاوت آن با دریاستیزی اینست که دریازنان ("دزدان دریائی") مأمور دولتی نیستند و تحت حمایت پرچم کشوری نمیباشند، و به کشتیهای همه‌ی ملل دستبرد میزنند. دریازنی از ایام بسیار قدیم سابقه داشته است. کشتیهای تجارتی فنیقیها و یونانیان دستخوش دریازنان بودند. در قرن اول ق‌م فعالیت آنان و دستبردشان به کشتیهای حامل آذوقه چندان شدید بود که چیزی نمانده بود که رم دوچار قحطی شود. پومپیوس دریازنی را از مدیترانه برانداخت، ولی بعد از ضعف امپراطوری روم دریازنی تجدید حیات کرد، و تا ایام اخیر ادامه داشت. وایکینگها تجارت در دریای بالتیک و دریای مانش را تهدید میکردند. دریازنان مسلمان در مدیترانه‌ی غربی فراوان بودند، و حتی ونیزیها، که بظاهر امنیت مدیترانه‌ی شرقی را در دست داشتند، از دستبرد به کشتیهای شهرهای رقیب دریغ نمیکردند. قسمت عمده‌ای از عایدات ← ممالک بربر از طریق دریازنی حاصل میشد. پس از افتتاح راههای جدید تجارتی در دوره‌ی رنسانس، صادرات فلزات قیمتی از مستعمرات اسپانیا، تجارت امتعه‌ی گرانبهای مشرقزمین، و داد و ستد برده دریازنی را حرفه‌ای پردرآمد کرد. چون در این دوره قوانین دریائی تنظیم و تدوین نشده بود، و نیز بسبب رقابت متزاید دولت‌های مقتدر اروپائی بر سر مسئله‌ی مستعمرات، کشورها دریازنانی را که بنفع آنها به کشتیهای کشورهای رقیب حمله میکردند تشویق مینمودند. در قرون ۱۷م و ۱۸م، دریازنان انگلیسی سواحل زمینلاد اسپانیائی و جهازات اسپانیائی حامل امتعه‌ی نفیس آن سرزمین را تاراج میکردند، و در مراجعت به انگلستان، غنائم را با شاه تقسیم می‌نمودند، و مشمول عفو همایونی میشدند. با پیدایش و قوت گرفتن ناوگان ممالک مختلف، دریازنی انحطاط یافت. از سال ۱۸۰۳ کشمت در صدد استیصال دریازنان طرابلس برآمد. در ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶ کشمت، هلند، و بریتانیای کبیر ـ که برای حفظ کشتیهای خود و سرنشینان آنها به دریازنان بربر باج میدادند ـ این دریازنان را برانداختند. در ۱۸۱۶ بریتانیای کبیر و کشمت بر ضد دریازنان هند غربی دست به عملیات زدند. آخرین پایگاههای دریازنی در امتداد تنگه‌ی مالاکا و در دریای چین بود، که در آنجاها هم قدرت دریازنان پس از جنگ تریاک (۱۸۳۹-۴۲) درهم شکست، اگرچه هنوز هم گاه گاه کشتیها گرفتار دریازنان میشوند. از دریازنان معروف که نامشان در تاریخ مانده است اینها را میتوان نام برد: سر ف. **دریک**؛ سر ج. **هاکینز**؛ سر ه. **مورگن**؛ ژ. **لافیت**؛ **بلکبیرد**؛ **خیرالدین باربوروسا**؛ **دراگوت**؛ **کید**.

مسئله‌ی آزاد کردن دریاها از دریازنان از مستمسکهای دولتهای استعماری برای بسط نفوذ خود بوده است، و بهترین نمونه‌ی آن در خلیج فارس دیده میشود. **دریازنی در خلیج فارس** سابقه‌ی طولانی داشته است، و بر طبق شواهدی، دریازنان از قرن ۹م بم از سواحل عمان مزاحم کشتیها بودند. بهر حال، در قرن ۱۷م دریازنان فعالیت داشتند، و این کار منحصر به عربها نبوده است، و دزدان دریائی انگلیسی شهرت تام داشته اند. در ۱۶۹۸ انگلیسها و هلندیها و فرانسویها در باب همکاری در اخذ تدابیر لازم در بحر احمر و خلیج فارس و آبهای مجاور هند بر ضد دریازنان توافق کردند، ولی در عمل ظاهراً انگلستان مسئولیت کار را بدست گرفت. در عین حال، افسران بحریه‌ی انگلستان دستور داشتند که در کار دریازنان عرب مداخله نکنند! عامل دیگری که از اواخر قرن ۱۸م اهمیت یافت بسط نفوذ وهابیه بطرف سواحل خلیج و تشویق آنان از دریازنان بود. مراکز عمده‌ی دریازنی و برده‌فروشی شیخنشینهای سواحل عربستان بود. **قواسم**، که از انحطاط نفوذ ایران در خلیج فارس پس از قتل نادر دامنه‌ی دزدی و دریازنی خود را توسعه داده بودند، ناحیه‌ای را که به سواحل دریازنان معروف شد در دست داشتند، و بندر بوشهر در معرض تهدید آنان بود. در قرن ۱۹م، موضوع دریازنی و برده‌فروشی مستمسک عملیات بریتانیای کبیر در خلیج فارس و مقابله‌ی آن دولت با رقابتهای سیاسی روسیه و فرانسه گردید، و صدمات بسیار به ایران وارد ساخت، و بسیاری از حقوق این کشور را ضایع نمود. برای تاریخچه‌ی مختصری از جریان امر ← خلیج فارس (قسمت ۵.۸)؛ **قواسم**؛ **سواحل متصالح**.

دریاس (daryās)، ده (جم ۳۴۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان شهر ویران، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۱ کیلومتری ل مهاباد و ۳'۲۰۰ متری لغ اندرقاش. بطلمیوس از جمله‌ی شهرهای ماد داریاوسا (dāriāsā) را نام میبرد، که ظاهراً مطابق دهکده‌ی دریاس است.

دریاستیز: ← دریاستیزی.

دریاستیزی[7] (daryā.setizi)، رسمی منسوخ در جنگ، که کشتیهای مسلح خصوصی را مأمور دستگیری کشتیهای دشمن میکردند. اینگونه کشتیها (و نیز ناخدا و سرنشینان آن) را دریاستیز[8] میخوانیم. کشتیهای دریاستیز از لحاظ اینکه ممالک خصوصی دارند از کشتیهای جنگی عادی متمایزند، و دریاستیزی از جهت اینکه به دستور و بر حسب مأموریت انجام میگیرد با دریازنی متفاوت است. دریاستیزی از ۱۵۸۹ تا ۱۸۱۵ ـ که دریاستیزها یاور کشتیهای ملل بودند، و دولتهائی که از لحاظ نیروی دریائی ضعیف بودند بدانها متوسل میشدند ـ رونق تمام داشت. تمام یا قسمتی از غنائمی که بدست دریاستیزان می‌افتاد متعلق به خود آنها بود، و بهمین جهت دریاستیزان اغلب صاحب ثروتهای هنگفت میشدند. پس از شکست (۱۶۹۲) ناوگان فرانسه از ناوگان هلند و انگلستان، دولت فرانسه دریاستیزها را مأمور دستبرد به کشتیهای انگلیسی کرد. در انقلاب امریکا و در جنگ سال ۱۸۱۲، دریاستیزان امریکائی غنائم بسیار بدست آوردند. رسم دریاستیزی را، که وسیله‌ای برای دریازنی بود و منجر به سوء استفاده‌های فراوان گردید، ← اعلامیه‌ی پاریس (۱۸۵۶) منسوخ کرد.

دریاسر (daryā.sar)، ده (جم ۱'۲۲۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)، ۶ کیلومتری جش لنگرود.

دریاکنار (daryā.kenār)، ده (جم ۱'۱۱۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)، ۹ کیلومتری ش لنگرود.

دریاکنار[9]، فنـ پلاژ[10] (plāj)، زمین مسطح و روباز کنار دریا، که از شن و ماسه و سایر نهشتهای امواج تشکیل میشود، و بالاخص (مخصوصاً در فارسی)، پلاژهائی که در آنها وسایل ماندن و استحمام و تفریحات دیگر کنار دریا فراهم شده باشد. از پلاژهای معروف کنار دریای خزر بندر

---

(1)salt lake (2)Great Salt Lake (3)oxbow lake (4)seasickness (5)motion sickness (6)piracy (7)privateering (8)privateer (9)beach (10)plage (فنـ)

پهلوی و رامسر است.

دریامیانی[1] (daryā.miāni)، در زمینشناسی و جغرافیای طبیعی. **۱-** مربوط به اعماق آب و دور از خشکی (در مورد بعضی نهشتههای دریائی در مقابل خاکزاد). **۲-** در مقابل کرانهای (مربوط به ساحل دریا) و کشندانی (مربوط به **کشندان**) نیز بکار میرود.

دریانوردی، قوانین، در تاریخ مستعمراتی انگلستان: ← **قوانین دریانوردی.**

دریاهای جنوب: ← دریای جنوب.

دریای اخضر: ← بحر المحیط.

دریای جنوب[2]، اسپانیولی **ال مار دل سور** (el mār del sur)، نامی که و. ن. بالبوآ، کاشف (۱۵۱۳) قکبه، بر این اقیانوس نهاد. اصطلاح **دریاهای جنوب** معمولا به آبهای نیمکرهی جنوبی، و بالاخص قسمت جنوبی قکبه اطلاق میشود. جزایر قکبه جنوبی را **جزایر دریای جنوب** گویند، ولی معمولا این اصطلاح معادل اقیانوسیه است.

دریای درونبومی[3] (darun.bumi)، ژاپنی **ستو نایکای** (seto nāykāy) یا **ستو نو اوچی** (no uci)، پهنهی زیبامنظری از آب در ژاپن، بین جزیرهی هونشو (در ل) و جزایر کیوشو و شیکوکو (در ج). مشتمل بر جزایر کوچک بسیاری است که با کاج مستورند.

دریای روم: ← مدیترانه.

دریای زرد[4]، چینی **هوانگ های** (huāng hāy)، شاخابهی بزرگ قکبه، بین لئ چین و کره.

دریای سرخ: ← بحر احمر.

دریای سفید: ← مدیترانه.

دریای سفید[5]، روسی **بلویه موره** (beloye more)، شاخابهی دریای بارنتس، ل قسمت اروپائی تجشه. طولش، ح ۵۹۰ کمه، وسعتش ح ۹۰٬۰۰۰ کمه، عمق متوسطش ۸۹ متر، و منتهای عمقش ح ۳۳۰ متر است. رود دوینای شمالی به خلیج دوینا و رود اونگا به خلیج اونگا از این دریا میریزند. جزایر سالاوتسکی در مدخل خلیج اونگا است. بندر آرخانگلسک نزدیک مصب دوینای شمالی است. در لنینگراد بوسیلهی شبکهای از کانالها با دریای بالتیک مرتبط است. در زمستان، یخشکنها قسمت عمدهی آنرا از یخ پاک میکنند.

دریای سیاه[6] یا **بحر اسود** (bahre asvad)، ترکی **قره دنیز** (qara deniz)، باستانی **پونتوس ائوکسینوس**[7] (pontos eukseynos)، در مآخذ اسلامی **بحر بنطس** (bahre bontos)، دریای داخلی (ح ۴۱۳٬۴۰۰ کمه، حد اکثر عمق ح ۲٬۲۴۰ متر)، بین اروپا و آسیا، که بوسیلهی بوسفور، دریای مرمره، و داردانل با دریای اژه مرتبط است. دریای آزوف شاخهی شمالی آن میباشد. دریای سیاه بین بلغارستان، رومانی، تجشه، و ترکیه محصور است. بنادر عمدهی آن عبارتند از اودسا، باطوم، و کنستانتسا. رودهای بسیار بدان میریزند، از جمله دانوب، دنیستر، بوگ، دنیپر، و قزل ایرماق. رود دون به دریای آزوف میریزد. نیز ← بحر بنطس.

دریای شرقی: ← چین شرقی، دریای.

دریای شمال[8]، باستانی **ماره گرمانیکوم**[9] (māre germānikum) [لتی، = دریای ژرمن]، شاخهای از قطل، بطول ح ۹۶۰ کمه، که بین برت اروپا (از ش و ج) و بریتانیای کبیر (از غ) ممتد است. پهنترین قسمتش ح ۶۴۰ کم عرض دارد. از ج به تنگهی **پا دو کاله** منتهی میشود. از لحاظ صید ماهی اهمیت بسیار دارد. دارای قسمتهای کمعمق متعددی است، که بزرگترین آنها کرانهاسهی داگر بنک[10] (dāgər bank) است که بین انگلستان و دانمارک در عمق کمی زیر آب قرار دارد.

دریای قلزم: ← بحر احمر.

دریای گندیده، جمشس، ← سیواش، دریای.

دریای مرجان[11] (daryāye marjān)، شاخهی جغ قکبه، ش استرالیا و جش گینهی جدید، غ هبریدین جدید و کالدونی جدید. جنگ هوائی ۱۹۴۲ در آنجا پیشروی ژاپن را بطرف ج متوقف ساخت.

دریای مغرب: ← مدیترانه.

دریای نور (daryāye nur)، معروفترین جواهرات سلطنتی ایران، بوزن ح ۱۸۶ قیراط. بشکل هرم است، و بر یک طرف آن اسم فتحعلی شاه قاجار کنده شده. این جواهر (و **کوه نور** و **تاجماه**) از جواهرات محمد شاه گورکانی و جزء غنایمی بود که نادر شاه افشار از هند به ایران آورد. پس از نادر ظاهراً بتصرف نوهی وی شاهرخ افشار درآمد، و سپس بدست **میر علم خان** خزیمه افتاد، و از او به خوانین خراسان رسید. در ۱۱۶۸ هق که احمد شاه درانی مشهد را گرفت و لشکر به استراباد فرستاد، جمعی از بزرگان خراسان که قدرت مقاومت با افاغنه نداشتند به **محمد حسن خان قاجار** پناهیدند، و از جملهی پیشکشهای آنان دریای نور و تاجماه بود، که مورخین وزن اولی را ۸ مثقال و وزن دومی را ۵ و بعضی ۶ مثقال نوشتهاند. دریای نور بعدها بتصرف کریم خان زند و سپس لطفعلی خان زند درآمد، و پس از پیروزی آقا محمد خان قاجار بر لطفعلی خان بتصرف او درآمد، و گویند آقا محمد خان خود بازوبندهای دریای نور و تاجماه را از بازوان لطفعلی خان بگشود و متصرف شد. ناصرالدین شاه قاجار دریای نور را بسیار ارج مینهاد، و حتی تولیت دریای نور را منصبی مخصوص قرار داد.

بعد از شکست (۱۳۲۶ هق) محمد علی میرزا از مشروطهخواهان، که وی به سفارت روس پناهید، دریای نور و بعضی جواهرات دیگر را با خود بآنجا برد، و مدعی بود که این جواهرات ملک شخصی اوست، ولی سرانجام دریای نور و بعضی از سایر جواهرات به خزانهی سلطنتی بازگردید.

دریتن[12]، **مایکل** (māykəl dreytən)، ۱۵۶۳–۱۶۳۱، شاعر انگلیسی. در ۱۵۹۱ مجموعهای از اشعار بنام هماهنگی کلیسا منتشر کرد، که بامر اسقف اعظم کنتربری نابود شد. از مجموعههای دیگر اشعارش آیینهی اندیشه (۱۵۹۴) و اشعار تغزلی و شبانی (۱۶۰۶) است. اشعاری در تاریخ و سرزمین انگلستان نیز دارد. پس از مرگ، در وستمینستر ابی مدفون شد.

دریفوس[13]، **قضیهی** [بنام آلفرد دریفوس (alfred dreyfus)، ۱۸۵۹–۱۹۳۵، افسر ستاد ارتش فرانسه]، ماجرائی سیاسی و قضائی در فرانسه که از محکومیت (۱۸۹۴) آلفرد دریفوس بجرم خیانت ناشی شد. دریفوس پسر یهودی ثروتمندی از اهل آلزاس بود، که پس از واگذار شدن آلزاس به آلمان، به فرانسه آمده بود. سروان دریفوس بجرم تسلیم اسناد محرمانه به سرگرد ماکس فون شوارتسکوپن (māks fon švartskopen)، وابستهی نظامی آلمان در فرانسه، تسلیم دادگاه نظامی شد. مدرک اتهام، که بدست یکی از جاسوسان فرانسوی افتاده بود، با خطی شبیه خط دریفوس نوشته شده بود، و صورت اسناد محرمانهای بود که نویسنده وعدهی تسلیم کردن آنها را داده بود. نظر به منشأ و مذهب دریفوس، دادگاه که مانند بقیهی ارتش سخت تحتنفوذ احساسات ضد یهود بود، علی رغم اعتراض دریفوس و اصرار شدید وی در بیگناهی خود، او را به خلع درجه و حبس در ← جزیرهی ابلیس محکوم کرد، و رأی دادگاه نزد مردم مقبول افتاد.

موضوع موقتاً فراموش شد، ولی در ۱۸۹۶ سرهنگ ژ. پیکار مدارکی کشف کرد حاکی از اینکه مدرک اتهام دریفوس در واقع اثر استرازی بوده است. این امر هیجانی ایجاد نمود. اگرچه مقامات ارتشی پیکار را ساکت کردند، در ۱۸۹۷ برادر دریفوس مستقلا همان موضوع را کشف کرد، و با کمال حرارت اقدام برای تجدید محاکمه نمود. قضیهی دریفوس به مسئلهی سیاسی عمدهای مبدل شد، و سلطنتطلبان و نظامیها و عناصر متعصب از یک طرف، و جمهوریخواهان و سوسیالیستها و مخالفین کلیسا سخت از آن بهرهبرداری کردند. اختلاف بر سر تقصیر یا بیگناهی دریفوس بحدی شدت یافت که زندگی فرانسویان را مدت ۱۰ سال مختل کرد. مخالفین دریفوس، که کسانی مانند م. بارس رهبری آنها را داشتند، حقیقت را در مقابل خود میدیدند؛ بسیاری از آنان بعنوان حفظ مصالح عالیه متوسل به شهادت دروغ و ارعاب مخالفین شدند. استرازی را محکمهی نظامی تبرئه کرد. امیل زولا که از قهرمانان طرفداری از دریفوس بود، بسبب مقالهی معروف من متهم میکنم (۱۸۹۸)، محکوم به حبس شد. معذلک، قدرت گروه طرفدار دریفوس–که کسانی مانند ژ. ژورس، کلمانسو، والدک–روسو، آناتول فرانس، و ش. پگی از آن جمله بودند–پیوسته در افزایش بود. هدف عمدهی بیشتر افراد این دسته بیاعتبار کردن دولت دست راستی بود، نه شخص دریفوس (که در جزیرهی ابلیس دلافسرده روزگار میگذرانید).

وضع بدین منوال بود که سرگرد هانری (hānri)، که برای حفظ استرازی مدارکی بر علیه دریفوس جعل کرده بود، خودکشی کرد (۱۸۹۸). این امر تجدید محاکمه را احترازناپذیر ساخت. در ۱۸۹۹ والدک–روسو نخستوزیر شد، و دیوان تمیز حکم محکومیت دریفوس را نقض کرد، و دستور محاکمهی نظامی مجدد را صادر نمود. محکمهی نظامی در رن دریفوس را محکوم کرد (اگرچه مجازات او را تخفیف داد)، و این امر باعث شگفتی عموم مردم شد. امیل لوبه، رئیس جمهور (۱۸۹۹–۱۹۰۶)، فرمان عفو دریفوس

---

(۱)pelagic; pelagian (۲)South Sea (۳)Inland Sea (۴)Hwang Hai (۵)White Sea (۶)Black Sea (۷)Pontus Euxinus (۸)North Sea (۹)Mare Germanicum (۱۰)Dogger Bank (۱۱)Coral Sea (۱۲)Drayton (۱۳)Dreyfus

را صادر کرد، ولی تشنج برای تبرئه‌ی کامل وی در فرانسه و در سراسر ممالک دیگر ادامه یافت. سرانجام در ۱۹۰۶ دیوان عالی تمیز دریفوس را تبرئه نمود، و وی با درجه‌ی سرگردی و نشان لژیون د/اونور به خدمت بازگشت. در جنگ I به درجه‌ی سرتیپی رسید، و بالاخره در ۱۹۳۵ که مکاتبات شوارتسکوپن انتشار یافت، هر گونه تردیدی در بیگناهی دریفوس برطرف شد.

از نتایج مستقیم قضیه‌ی دریفوس بی‌اعتبار شدن سلطنت‌طلبان و طرفداران کلیسا بود، و تسریع جدا شدن دین و سیاست از یکدیگر در فرانسه.

دریک: ← جر ثقیل.

دریک (darik)، سکه‌ی طلا در عهد هخامنشی، بوزن ۸٫۳۵ تا ۸٫۴۲ گرم. بر یک طرف دریک صورت شاه است، که یک زانو بر زمین زده و زه کمان را میکشد. ضرب این سکه را جزء اصلاحات پولی داریوش I هخامنشی شمرده‌اند، ولی بعضی معتقدند که دریک پیش از زمان او هم ضرب می‌شد. بهر حال، ضرب سکه‌ی طلا از امتیازات مخصوص شاه بود.

دریک[1]، ادوین لورنتین (edwin lorantin dreyk)، ۱۸۱۹–۸۰، حفار چاه نفت در کشمت. در ۱۸۵۸ برای عملیات حفر چاه نفت استخدام شد و در ۲۷ اوت ۱۸۵۹ در تیتوویل در عمق ۶۹ فوت (ح ۲۳ متر) به نفت رسید. این چاه نخستین چاه نفت موفقیت‌آمیز در کشمت و مقدمه‌ی صنعت نفت بوده است.

دریک[1]، سر فرانسیس (sər frānsis dreyk*)، ۱۵۴۰؟–۱۵۹۶، دریازن (← دریازنی) و دریاسالار انگلیسی و نخستین انگلیسی که با کشتی دور دنیا گشت (۱۵۷۷–۸۰). مسافرتهائی به گینه و هند غربی کرد، و در سفر ۱۵۶۷ سر جان هاکینز همراه او بود، و پس از آن نیز سفرهائی برای شناسائی کرد. در این زمان، رقابت دریائی اسپانیا و انگلستان دوره‌ی ملکه‌ی الیزابت I رو به تزاید بود. در ح ۱۵۷۰ انگلستان سیاست "قصاص" را در مقابل کشتیهای اسپانیائی پیش گرفت. دریک، که چند بار دوچار کشمکشهائی با کشتی‌های اسپانیائی شده بود، در ۱۵۷۲ نخستین مسافرت معروف خود را برای تاراج زمینلاد اسپانیائی آغاز کرد، و در ۱۵۷۳ با غنائم فراوان به انگلستان بازگشت، و شهرت بسیار یافت. پس از چندی خدمت در ایرلند، به ملکه‌ی الیزابت پیشنهاد حمله به سواحل فکب امریکا که در تصرف اسپانیا بود نمود. الیزابت جرئت اینکه علناً از ادعای دوستی با فیلیپ II اسپانیا دست بردارد نداشت، ولی در نهان نقشه‌ی دریک را تصویب کرد، و وی در دسامبر ۱۵۷۷ با ۵ کشتی عزیمت نمود. کشتی‌ها پس از ۱۶ روز در ماه اوت ۱۵۷۸ از تنگه‌ی ماژلان گذشتند (دریک نخستین انگلیسی بود که از این تنگه گذشت)، ولی باد کشتیها را بطرف ج به دماغه‌ی هورن راند. کشتیهای دیگر از کشتی دریک جدا شدند، و به انگلستان بازگشتند. کشتی دریک که در فکب تنها مانده بود بجانب ل کنار سواحل شیلی و پرو پیش راند، و کشتیهای اسپانیائی را تاراج نمود. و تا کالیفرنیا جلو رفت، و سپس در زویه‌ی ۱۵۷۹ بطرف جغ از فکب عبور کرد، و در سپتامبر ۱۵۸۰ با غنائم بسیار گرانبها به انگلستان بازگشت. الیزابت، که از کوشش خود برای توجیه اعمال دریک در نزد دولت اسپانیا سودی نبرد، سرانجام تظاهر را به یکسو نهاد، و دریک را لقب "سر" داد، و باین طریق علناً اعمال او را به رسمیت شناخت. در ضمن دستبردهای دیگر دریک، اسپانیا خود را برای جنگ علنی آماده کرد. در ۱۵۸۷ دریک با ۲۶ کشتی وارد بندرگاه کادیث شد، و قریب ۳۰ کشتی اسپانیائی را نابود نمود، و در صدد حمله به سایر بنادر اسپانیا برآمد، ولی الیزابت نقشه‌ی او را تصویب نکرد. در ناوگانی که جهازات شکست‌ناپذیر را شکست داد (۱۵۸۸) نایب دریاسالار بود. در ۱۵۹۵، دریک باتفاق هاکینز عازم هند غربی شد، و این آخرین سفر او بود. ولی این بار اسپانیائیها آماده بودند، و نقشه‌ی دریک به شکست کامل انجامید، و کمی بعد دریک در کشتی خود نزدیک نومبره د دیوس (nombre de dios) (ل ساحل پاناما) به مرض اسهال خونی درگذشت.

درین[2] (drin)، بزرگترین رود آلبانی، بطول ح ۲۸۰ کم، که از التحاق دو رود درین سفید و درین سیاه تشکیل میشود. این دو رود در یوگوسلاوی سرچشمه میگیرند، و در لش آلبانی بیکدیگر ملحق میشوند. رود درین از میان تنگهای عمیقی بطرف جغ جاری است، و بدریای آدریاتیک میریزد.

درین[3]، طرح (derien) یا **طرح دارین** (dārien)، طرح استعماری اسکاتلندی که، با تأسیس شرکتی بموجب قانون مصوب ۱۶۹۵ مجلس اسکاتلند برای تجارت با افریقا و هند، آغاز گردید. شرکت در آغاز، بمنظور رقابت با هلندیها و اسپانیائیها، به تأسیس مستعمره‌ای در دارین (پاناما) پرداخت، ولی بسبب کارشکنیهای دولت انگلستان و شرکت هند شرقی، اقداماتش با شکست مواجه شد (۱۶۹۸–۹۹)، و خسارات جانی و مالی فراوان دید. شکست طرح درین ثابت کرد که اسکاتلند، بیرون از دایره‌ی قدرت بریتانیا، قدرت چنین کارهائی را ندارد.

درینکواتر[4]، جان (jān drinkwātər)، ۱۸۸۲–۱۹۳۷، نویسنده، شاعر، و نمایشنامه‌نویس انگلیسی. نویسنده‌ای پرکار بود. شهرتش بسبب نمایشنامه‌هائی است که در باب وقایع تاریخی نوشته؛ از جمله آبراهام لینکلن (۱۹۱۸)، ماری استوارت (۱۹۲۱)، آلیور کرامول (۱۹۲۱)، رابرت ا. لی (۱۹۲۳)، و رابرت برنز (۱۹۲۵). کمدی پرنده‌ای در دست در ۱۹۲۷ بمعرض نمایش گذاشته شد، و موفقیت بسیار یافت. آثار دیگرش زندگینامه‌ها، یک رمان، و مجموعه‌های اشعار اوست.

دز، رود (dez) یا **آب دز** (ābe) یا **آب دیز** (آبدیز) (diz) یا **رود دزفول** (dezful)، عمده‌ترین ریزابه‌ی رود کارون، عمدتاً در خوزستان، جغ ایران. در ناحیه‌ی سیلاخور بروجرد تشکیل میابد؛ بیشتر مسیر پرپیچ و خمش از کوهاران و گردنه‌های مرتفع صعب العبور میگذرد؛ در بالای دزفول وارد دشت خوزستان میشود، و در ۳۲ کیلومتری اهواز بطرف ش میپیچد، و در بند قیر به کارون میریزد (ظاهراً در قدیم ملتقای آن با کارون در ج بند قیر بوده است، و شاید زمانی به کرخه میریخته). راه آهن سرتاسری ایران در امتداد مسیر رودخانه در میان کوهها کشیده شده و در محل ساختمان سد محمد رضا شاه پهلوی که رود از دره‌ی بسیار عمیقی میگذرد بطرف غ یعنی اندیمشک منحرف میشود. رود دز پهنه‌ای کوهستانی بمساحت بیش از ۱۷٬۶۰۰ کمه را زهکشی میکنند. ایستگاه آبشناسی آن در دزفول با مختصات جغرافیائی عا ۲۴ °۳۲ و طش ′۲۳ °۴۸ قرار دارد.

ریزابه‌های عمده‌ی رود دز ماربوره (mār-bore)، آب بختیاری، بالارود، و شاوور (šāvur) یا شاپور است. ماربوره (با شعبه‌های ازنا و دره لخت) در دورود، و آب بختیاری که از کوههای بختیاری میآید نزدیک ایستگاه تنگ پنج بآن میریزند. بالارود در ح ۱۱ کیلومتری جغ دزفول به دز میریزد. رود کم‌عرض و عمیق شاوور، که زمانی به رود شوش معروف بود، در چند کیلومتری بالای شوش برمیخیزد، و در ۲۴ کیلومتری (بخط مستقیم) غ بند قیر به دز میریزد.

رود دز در طرحهای ← عمران خوزستان نقش عمده‌ای داشته است؛ ← سد محمد رضا شاه پهلوی بفاصله‌ی ۲۵ کیلومتری لش دزفول بر آن ساخته شده است. از مراکز عمده‌ی واقع بر آن دو مرکز بالقوه صنعتی ازنا و دورود و شهر دزفول است. نیز ← دزفول، پل.

دزائوجیکائو: ← ولادی‌قفقاز.

دزارگ[5]، ژرار (یا **گاسپار**) (jerār, gāspār, dezārg)، ۱۵۹۳–۱۶۶۲، ریاضیدان و مهندس فرانسوی و از مؤسسین هندسه‌ی جدید. از زندگی او چندان اطلاعی در دست نیست. شهرتش بسبب کتابچی است که در مخروطات نوشته است، که اگرچه مورد توجه دکارت و پاسکال بود، در زمان وی چندان توجهی بآن مبذول نگردید، و فراموش شد، تا آنکه شال نسخه‌ای از آن را بدست آورد (۱۸۴۵)، و از آن زمان یکی از آثار بزرگ اوایل بسط هندسه‌ی نوین محسوب میشود. دزارگ مفاهیم نقطه‌ی بینهایت و خط بینهایت، قطب و قطبی، و بسیاری مفاهیم دیگر را وارد هندسه کرد، و از این راه هندسه‌ی تصویری نوین را بنیان نهاد.

دزاشوب (dezāšub) یا **دزاشیب**، ده (جه ۴٬۹۱۴ سث ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۱ کیلومتری ش تجریش؛ از ییلاقات تهران.

دزج (dezej)، ده (جه ۱٬۲۳۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان زیر رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان شاهرود، ۸ کیلومتری جش شاهرود و ۳ کیلومتری راه آهن.

دزداب: ← زاهدان.

دزدان دریائی، دریازنان: ← دریازنی.

دزد دریائی، دریازن: ← دریازنی.

دزده رود[6] (dozde rud)، رودی، گاه دارای آب و گاه خشک، که در نواحی آهکی و گچی دیده میشود. جز در مواقع بارندگیهای زیاد، بستر آن خشک است، زیرا آب در زمین نفوذ میکند و جریان عادی آن در زیر زمین انجام میگیرد.

دزدی: ← سرقت.

---

(۱)Drake (۲)Drin (۳)Darien (۴)Drinkwater (۵)Desargues (۶)bourne

دزفول (dezful)، شهر (جه ۱۲۱'۵۲ سث ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۲۰۰ متر)، مرکز شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، بر ساحل چپ ← رود دز. شهر بر جوشسنگ ساخته شده است، و بسیاری از مردم سردابهائی در آن کنده و ساخته‌اند، که در موسم شدت گرما بآنها پناه میبرند. راه آهن سرتاسری از ۱۰ کیلومتری لغ آن میگذرد. در ایام اخیر تا پیش از فعالیتهای سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، دزفول یکی از کثیفترین و ناسالمترین شهرهای ایران بود. مستراحها بر بام خانه‌ها بنا شده بود، و فضولات همه به کوچه‌ها می‌ریخت، و منجلابهای متعفنی ایجاد میکرد. در شهر تعداد معتنابهی گاومیش نگاهداری میشد. بارانهای زمستانی و بهاره بانضمام فاضلابها باطلاقهای متعفنی در اطراف شهر ایجاد میکرد که آب آنرا اهالی برای استحمام و رختشوئی و ظرفشوئی و گاومیش‌دارها برای شستشوی گاومیشها بکار میبردند. این عوامل، توأم با گرمی هوا، سبب ازدیاد مگس و بیماریهای گوناگون خاصه تراخم بود (در اوایل سال ۱۳۲۸ عده‌ی مبتلایان به تراخم را ۹۵٪ اهالی تخمین کرده‌اند). سازمان شاهنشاهی مبارزه با تراخم را در اسفند ۱۳۲۷ هش آغاز کرد؛ پس از ۳٫۵ سال مبارزه تقلیل معتنابهی در تعداد مبتلایان حاصل شد. از ۱۳۲۸ هش در طی ح ۳ سال اقدامات اساسی در اصلاح وضع مستراحها و اقدامات بهداشتی دیگر بعمل آمد. ساختمان ← سد محمد رضا شاه پهلوی در عمران دزفول تأثیر فراوان داشته است.

نام شهر [از دز (= قلعه)+ول] بمناسبت قلعه‌ای است که برای حفظ پل معروف رود دز ساخته شده بود (← دزفول، پل). دزفول تا قرن ۶م حق اندالمشک (andālmešk) یا اندامشک یا اندامش نام داشت، و تسمیه‌ی اندیمشک کنونی بهمین مناسبت است. جغرافیانویسان قدیم دزفول را بنامهای قصر الرونـاش (qasro 'r.runāš)، قنطرة الروم (qantarato 'r.rum) [= پل رومی]، قنطرة الرود ('r.rud –)، و قنطرة الزاب ('z.zāb –) خوانده‌اند. دزفول (مانند شوشتر) مدتها تحت الشعاع جندیشاپور بود. پس از ویران شدن شهر اخیر، دزفول رونق بیشتر یافت، سپس بسبب عدم توجه به تعمیر شبکه‌ی عالی آبیاری عهد ساسانی، شهر و اطرافش آسیب بسیار دید. دزفول از هجوم مغول محفوظ ماند، ولی بعد تحت فرمان ایلخانان درآمد. در مقابل امیر تیمور مقاومتی نشان نداد. نادر شاه چند بار به دزفول آمد، و برای حفظ آن در مقابل لرها قلعه‌ی دز شاه را در چند کیلومتری ش شهر بنا نهاد. در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م زراعت نیل در اطراف دزفول رایج شد، و بسرعت توسعه یافت، و تا رواج رنگهای خارجی رونق بسیار داشت، و از کالاهای تجارتی عمده‌ی دزفول بشمار میرفت. کالای تجارتی عمده‌ی دیگر آن قلم نی بود، که تا قسطنطنیه و هند صادر میشد.

در اثر وبای سخت سال ۱۲۴۷ هق در شوشتر، دزفول چندی کرسی خوزستان گردید. شهر دزفول دارای ۳۵ مسجد و تعدادی امامزاده و مقابر مقدسه است. مقبره‌ی سلطان حسین در آبادی روبند (ruband) شباهت تام به ← مقبره‌ی دانیال در شوش دارد.

دزفول (dezful)، شهرستان، ل استان ششم (خوزستان)؛ مرکزش شهر دزفول. از ل به شهرستان خرم‌آباد و ناحیه‌ی سردشت، از ش به ناحیه‌ی سردشت و شهرستان شوشتر، از ج به شهرستان اهواز، و از غ به شهرستان دشت میشان محدود است. از سه بخش حومه (جه ۲۱'۰۰۰؛ ۷۷؛ آبادی)، شوش و اندیمشک تشکیل یافته است. راه آهن سرتاسری ایران و ← رود دز از آن میگذرند. نیز ← سه خوزستان، عمران؛ محمد رضا شاه پهلوی، سد.

دزفول، پل (pole dezful)، پلی بر ← رود دز، که تسمیه‌ی شهر دزفول بمناسبت آن شمرده شده است. پایه‌های این پل (مانند پایه‌های پل شوشتر) مسلماً از دوره‌ی ساسانیان است، و احتمالا تحت سرپرستی مهندسین رومی در دوره‌ی شاپور I ساسانی ساخته شده است. طاقهای آن از ادوار متأخر است و مکرر تعمیر شده. بعضی از جغرافیانویسان قرون ۸م و ۹م هق تعداد طاقهای آنرا بتفاوت ۴۲ و ۵۵ ضبط کرده‌اند. بعد از زمان نادر تجدید بنا شد، ولی بعدها از حیز انتفاع افتاد. در اوایل قرن ۱۹م بامر محمد علی میرزا دولتشاه دقیقاً تعمیر شد، ولی سیل مهیب سال ۱۸۳۲ دگر بار آنرا از بین برد. در سلطنت رضا شاه کبیر بسبک جدید ساخته شد.

دزفول، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

دزک، ده، بلوچستان: ← داورپناه.

دزک (dezak)، ده (جه ۱'۳۹۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کیار، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۳۶ کیلومتری لغ بروجن.

دزکرد (dezkord)، دهستان (جه ح ۴'۵۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)، دارای ۱۴ (؟) آبادی. رود سفید (از شعبه‌های کر) از آن میگذرد. از آبادیهای آن سده و خسرو شیرین است. محل ییلاق بعضی از طوایف قشقائی است.

دزگاه (dozgāh)، دهستان (جه ح ۸۵۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴ (؟) آبادی. رود فیروزآباد با رود قره آغاج در لغ آن بهم پیوسته بنام رود منـد وارد شهرستان بوشهر میگردد. مرکزش، **دزگاه** (جه ۷۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۰۵ کیلومتری جغ فیروزآباد است.

دز گنبدان: ← گرد کوه.

دزمار، آذربایجان: ← دیزمار.

دزمند[1] (dezmənd) [ایرلندی، = مانستر جنوبی]، بخش قدیم ایالت مانستر، ایرلند، شامل ولایات کنونی کورک و کری. در قرن ۱۲م شاه انگلستان آنرا به خاندان فیتزجرالد داد، و شاخه‌ای از این خاندان از ۱۳۲۹ ارلهای دزمند بودند.

دزونگاری[2] (dzungāri) یا **زونگاری**[3] (zungāri) یا **سونگاری**[4]، ناحیه‌ای (ح ۷۷۷'۰۰۰ کمه؛ جه ح ۲'۰۰۰'۰۰۰) در قسمت شمالی ایالت سینکیانگ، لغ چین. از ج به کوههای تین شان و از ل به جبال آلتای محدود است. قسمت عمده‌ی آن نیمه‌بیابانی است؛ مراکز عمده‌ی آن دره‌ی حاصلخیز رود ایلی است. شغل عمده زراعت (گندم، جو، زرت) و پرورش احشام است. از شهرهای عمده‌اش اورومچی است. سکنه مرکب از اویغورها، قزاقها، قرقیزها، چینیها، و مغولها هستند. در ۱۳۸۹ امیر تیمور آنرا تاراج کرد. بعدها جزء امپراطوری وسیعی گردید که مغولان در قرن ۱۷م تأسیس کردند. در ۱۷۵۸–۵۹ چینیها آنرا تصرف و جزء سینکیانگ نمودند.

دزیدریوس[5] (deziderius)، فت بعد از ۷۷۴، آخرین شاه (۷۵۶–۷۴) لومباردها در ایتالیا. به پاپ هادریانوس I حمله برد، و بعضی شهرهای متعلق به پاپ را گرفت. پاپ از شارلمانی یاری خواست. شارلمانی (که نخست دختر دزیدریوس را بزنی گرفته و بعداً او را رها کرده بود) به ایتالیا تاخت (۷۷۳)، و دزیدریوس را اسیر کرد (۷۷۴)، و خود را شاه لومباردها اعلام نمود. دزیدریوس را مجبور کردند که در دیری گوشه گزینند.

دژ بهمن (deje bahman)، در شاهنامه، دژ استوار و سربرکشیده و طلسم‌شده‌ی بددینان، و بتکده‌ی آنان، بر کنار دریاچه‌ی چیچست، که کیخسرو آن را گشود. نخست فریبرز پسر کیکاوس با طوس و لشکری نیرومند به پای دژ رفتند، اما ناگهان زمین چنان گرم شد که سنانها و زره‌ها برافروخته و سرخ گشت، و مردان جنگی در میان زره سوختند. پهلوانان یک هفته گرد دژ گشتند که درش را پیدا کنند و نیافتند و نومید بازگشتند. آنگاه کیخسرو با گیو و گودرز به گشودن دژ رفتند. کیخسرو نامه‌ای نوشت پس از آفرین و ستایش خداوند، و نام خود در آن یاد کرد، و گفت که به فرمان خداوند به گشودن دژ آمده است، و آن را بر نیزه‌ای بست و به گیو داد تا به دژ اندازد. گیو نیزه را بر دیوار دژ افکند، و چون نیزه به دیوار فرورفت، دیوار با صدائی رعدوار شکاف برداشت، و روی هوا تیره شد. به فرمان کیخسرو، دژ را تیرباران کردند، و پس از آنکه دیوان بسیار کشته شدند، هوا روشن گشت، و در دژ پدیدار شد، و ایرانیان به درون رفتند، و آنجا را ویران ساختند، و آذرگشسب را بجای آن ساختند.

دژ سپید (deje sepid)، در شاهنامه، دژ سرحدی ایران بر مرز ایران و توران، که سهراب در لشکرکشی خود به ایران نخست بدانجا رسید، و پس از جنگ با هجیر و گردآفرید، آنجا را ویران ساخت.

دژ سفید: ← قلعه‌ی سفید.

دژ شاهپور (deje šāhpur)، سابقاً **قلعه‌ی مریوان** (qal'eye marivān)، ده (جه ۱'۳۸۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مریوان، استان کردستان، مرکز شهرستان. در ۱۳۰ کیلومتری غ سنندج واقعست. اهمیت نظامی دارد. ده باشه (bāše) [سابقاً باشماق (bāšmāq)] از دهستان ویسه، واقع در ۲ کیلومتری مرز عراق، در ۲۴ کیلومتری لغ دژ شاهپور است.

دژگان (dejgān)، دهستان (جه ح ۲'۲۰۰؟)، چش بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل

(۱)Desmond (۲)Dzungaria (۳)Zungaria (۴)Sungaria (۵)Desiderius

بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۸ (۱) آبادی. رود مهران از آن میگذرد. مرکزش، **دژگان** (جه ۲۹۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲۰ کیلومتری جش بستک است.

دژنیوف[1]، **دماغه‌ی شرقی،** یا **دماغه‌ی** (dejniof) اقصی نقطه‌ی لش آسیا، جمشس، بر شبه جزیره‌ی چوکچی و باب برینگ. از ۱۸۹۸ رسماً بنام دژنیوف، دریانورد روسی، که اول بار بدانجا رسید (۱۶۴۸) نامگذاری شد.

دساتیر (dasātir) یا **دساتیر آسمانی،** کتابی مجعول که در دوران سلطنت اکبر شاه در قرن 10م هق بدست شخصی بنام آذر کیوان فراهم شده است، و آن را به پیغمبری مجعول از ایران باستان بنام ساسان پنجم نسبت داده، و خود آن را ترجمه و تفسیر کرده است. این کتاب بعدها بطبع رسید، و مایه‌ی گمراهی فرهنگ‌نویسان شد، و لغات ساختگی آن از راه فرهنگها در شعرهای شاعرانی مانند شیبانی و ادیب‌الممالک و فرصت راه یافت، و غلطهای تاریخی آن نیز وارد تاریخهای دوران قاجار شد. بعضی از لغات دساتیری امروز در میان فارسی‌زبانان رواج دارد.

دساسی، سیلوستر: ← ساسی، بارون سیلوستر دو.

دسالین[2]، **ژان ژاک** (jäN jāk desālin)، ح ۱۸۰۶–۱۷۵۸، امپراطور (۱۸۰۴–۶) سیاهپوست هائیتی. برده‌ای بود، و در جنگهای آزادی هائیتی در خدمت **توسن لوورتور** بود. چون امپراطور شد بتعدی پرداخت، و سرانجام بقتل رسید.

دسامبر[3] (desāMbr؛ فنـ)، لتـ دکمبر (dekember)، دوازدهمین و آخرین ماه شمسی مسیحی، دارای ۳۱ روز، مطابق ح 10 آذر تا ح 10 دی. ← **تقویم گرگوری؛ تقویم یولیانی.**

دسامبریها: ← توطئه‌ی دسامبریها.

دساو[4] (desă)، شهر (جه ۹۲٬۴۵۵)، پایتخت سابق آنهالت، آلمان مرکزی، بر ملتقای رودهای الب و مولده. ماشینسازی دارد. مدرسه‌ی هنری باوهاوس در ۱۹۲۵–۳۲ درینجا بود.

دس پسس[5]، **جان** (jān dəs pasəs)، ۱۸۹۶–، نویسنده‌ی امریکائی در موضوعهای اجتماعی. با داستانهائی که در باب جج I نوشت (مانند سه سرباز، ۱۹۲۱) شهرت یافت. شاهکارش کتاب سه‌بخشی یو. اس. ا. (۱۹۳۰–۳۶) در باب جامعه‌ی صنعتی است. کتاب سه‌بخشی بخش کولومبیا (۱۹۳۹–۴۹) در باره‌ی سیاست امریکا است.

دسپنسر[6] **کهین،** شهرت **هیو ل دسپنسر** (hiu lə dəspensər)، فت ۱۳۲۶، از رجال و درباریان انگلستان. در ح ۱۳۱۸، دسپنسر که قبلا طرفدار بارونها بود به ادوارد II و پدر خود **دسپنسر مهین** پیوست، و در شاه نفوذ تمام یافت. بارونها بر ضد آنها متحد شدند. پدر و پسر در ۱۳۲۱ تبعید، ولی در ۱۳۲۲ به انگلستان بازگشتند، و فرمانروای واقعی آن کشور گردیدند. پس از بازگشت ایزابل دو فرانس از فرانسه، هر دو اعدام شدند.

دسپنسر[6] **مهین،** شهرت **هیو ل دسپنسر،** ح ۱۳۲۶–۱۲۶۲، از رجال و درباریان انگلستان. پدرش، هیو ل دسپنسر، در کشمکشهای بارونها با هنری III از بارونها حمایت کرد، و سرانجام در جنگ بارونها کشته شد (۱۲۶۵). دسپنسر مهین مدتی رایزن عمده‌ی ادوارد II بود. در ح ۱۳۱۸ پسرش **دسپنسر کهین،** به شاه و پدر پیوست، و در شاه نفوذ فراوان یافت. بارونها بر ضد آنها متحد شدند، و وسایل تبعید (۱۳۲۱) آنانرا فراهم ساختند. در ۱۳۲۲ پدر و پسر به انگلستان بازگشتند، و فرمانروای واقعی آن کشور گردیدند. پدر و پسر منفور بارونها بودند، و وقتی که ایزابل دو فرانس از فرانسه بازگشت، و قدرت را بدست گرفت، اعدام شدند.

دست، قسمت انتهائی هر یک از اطراف عالی، در منتهی‌الیه ساعد (← **استخوان‌بندی**). دست مرکبست از انگشتان، کف دست یا مشط دست (mošt–)، و مچ دست یا رسغ دست (rosq–). در انسان، مچ دست دارای ۸ استخوان، کف دست دارای ۵ استخوان متوازی، و هر انگشت دارای سه استخوان

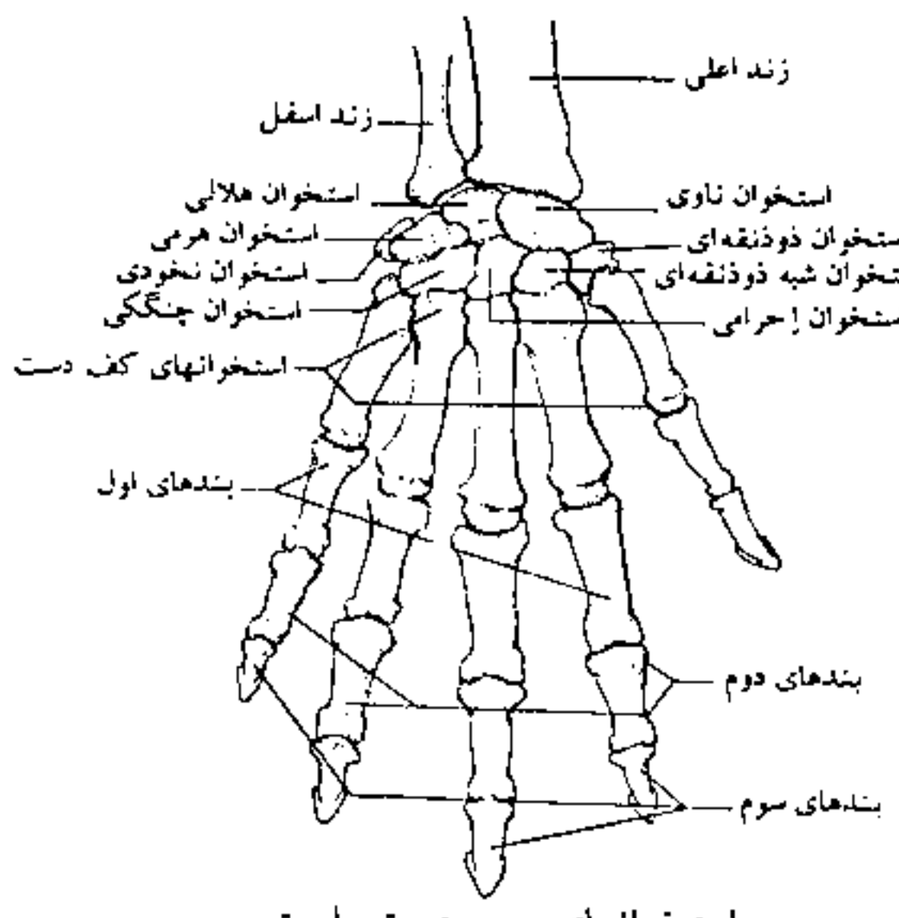

استخوانهای مچ و دست راست
(منظره‌ی ظهری)

(بند انگشت) است، جز شست که دو بند دارد. در انسان و بعضی از پستانداران، دست حرکات مختلف و متنوع و درهم دارد، که بواسطه‌ی عضلات کوچک دست و رباطها و عضلات بازو صورت میگیرد.

دستان (dastān)، در داستانهای ملی ایران، نام دیگر زال. این نام را سیمرغ بر او نهاده بود.

دستان، تخلص میرزا حبیب اصفهانی.

دستبالان (dast.bālān)، (لتـ *Chiroptera*)، راسته‌ای از پستانداران که برای پرواز واقعی دگرگونی یافته‌اند، و مشتمل بر خفاشهای منقرض و خفاشهای کنونی است که جملگی را ناشی از تنوع نیای حشره‌خواری در اوایل دوره‌ی ائوسن میشمارند.

دستجرد، برای اعلامی که باین صورت میشناسید به ردیف دستگرد نیز رجوع کنید.

دستجرد (dastjerd)، ده (جه ۴٬۳۷۰ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۰ کیلومتری ل اصفهان.

دستجرد، ده (جه ۱٬۹۳۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ماربین، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان).

دستجرد (dastjerd)، ده (جه ۱٬۵۵۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان گاوگان، بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی).

دستجرد، ده (جه ۱٬۲۷۱ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش خلجستان، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)، ۶۴ کیلومتری غ قم.

دستجرد، ده (جه ۱٬۹۵۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان جرقویه، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۸۱ کیلومتری ل‌ش شهرضا.

دستجرد، ده (جه ۱٬۵۶۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۲۵ کیلومتری ل همدان.

دستجرد، ده (جه ۱٬۲۴۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حاجیلو، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۵ کیلومتری ل کبودرآهنگ.

دستجه (dastje)، ده (جه ۱٬۸۷۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)، ۵ کیلومتری ج فسا.

دست چپیها: ← جناح چپ.

دست راستیها: ← جناح راست.

دستره [بجای د/استره]، ← استره، **گابریل د/.**

دست سیاه[7] (daste siāh)، عنوان و نماد بعضی دسته‌های سری. از آن جمله است انجمنی آنارشیستی در اسپانیا که بیشتر اعضای آن در ۱۸۸۳ محبوس شدند؛ و انجمنی ملی در صربستان، که در ۱۹۰۳ تأسیس گردید، و مخصوصاً پیش از جج I فعالیت داشت.

اصطلاح دست سیاه را بیشتر سازمانهای جنایتکاران و تروریستی بکار میبرند، و این اصطلاح بالاخص با مافیا و کامورا بستگی دارد. دست سیاه در اواخر قرن ۱۹م در سیسیل کارش بالا گرفت، و در کشمهٔ مخصوصاً در حدود آغاز قرن ۲۰م در نیو یورک فعالیت داشت.

دستگاه (dastgāh)، در اصطلاح موسیقی ایرانی، آوازی که بسبب طرز بستن درجات گام آن و فواصل جزء آن از آوازهای دیگر متمایز باشد. معمولا موسیقی ایرانی را شامل ۷ دستگاه میدانند: ماهور، همایون، سه‌گاه، چهارگاه، شور، نوا، راست‌پنجگاه؛ و این طبقه‌بندی از اواسط دوره‌ی قاجاریه سابقه داشته است، و "ردیف‌های" (مقصود از ردیف سبک و روش و کیفیت تنظیم و ترکیب یک آواز است) میرزا حسینقلی، میرزا عبدالله، و درویش خان از روی همین ترتیب میباشد. اما علینقی وزیری، موسیقیدان معاصر، از نظر علمی دستگاه را باین طریق طبقه‌بندی کرده است: ماهور (راست‌پنجگاه متعلق بآنست)؛ همایون (اصفهان متعلق بآنست)؛ سه‌گاه؛ چهارگاه؛ و شور (نوا از ملحقات آنست). هر یک از دستگاهها دارای یک عده آوازها و الحان فرعی است، و دستگاه شور غیر از آوازهای فرعی دارای ملحقاتی است (ابوعطا، بیات ترک، افشاری، دشتی) که هر یک استقلال دارد.

دستگاهها دارای نغمات و گوشه‌هائی هستند، و بقول وزیری در کتاب موسیقی نظری "اگر موسیقی

---

(۱)Dezhnev (۲)Dessalines (۳)December (۴)Dessau (۵)Dos Passos (۶)Despenser (۷)Black Hand

ایران را مملکتی فرض کنیم، دستگاه را ولایت، نفسات را شهر، و گوشه‌ها را خانه" تعبیر توان کرد.

دستگرد (dāstgerd)، ده (جم ۱٬۵۵۴ نسخ ۱۳۳۵ هش)، دهستان کیار، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۳ کیلومتری غ بروجن.

دستگرد (dastagard؛ امروزه dastgerd)، نام فارسی متأخر شهر قدیم ساسانی، ح ۸۸ کیلومتری ل‌ش بغداد، در عراق کنونی، بر رود دیاله. معرب نام آن دستجرد (dastajerd؛ امروزه dastjerd) است، و نام پهلوی آن دستکرته (dastakarta) [= پاسگاه، دهکده یا شهر، زمین هموار] بوده است که بصورت دسکره (daskara) معرب شده است. دستگرد احتمالا یکی از پاسگاههای کاروانی بود. باحتمال غالب، هرمز I ساسانی (سلطنتش ۲۷۲–۲۷۳ ب‌م) آنرا تجدید بنا کرد، و خسرو پرویز (سلطنتش ۵۹۰–۶۰۸ ب‌م) آنرا مقر دائمی خود قرار داد، و شهرت آن به دسکرة الملک (daskarato 'l.malek) بهمین مناسبت است. در ۶۲۸ هرقل آنرا ویران نمود. در دوره‌ی اسلامی مرکز ناحیه‌ای زراعتی در استان شاه قباد و از پاسگاههای کاروانی نسبة معتبر بر جاده‌ی خراسان بود. چندی از مواضع مستحکم خوارج گردید. دسکره بتدریج رونق یافت، و ابن حوقل در ح ۳۶۷ هق آنرا شهری پررونق در میان نخلستانها توصیف کرده است. در زمان یاقوت و صاحب مراصد الاطلاع دهکده‌ای بیش نبوده است. معلوم نیست که دسکره در چه زمانی متروک شد.

جغرافیادانهای قدیم عربی‌نویس بناهای عالی شاهان ایران را در دسکره‌ی ساسانی ستوده‌اند. ویرانه‌های شهر ساسانی در ح ۱۵ کیلومتری ج شهربان بر ساحل چپ دیاله باقی است. ویرانه‌های دسکره‌ی دوره‌ی اسلامی به اسکی بغداد (eski) معروفست.

در امپراطوری ساسانی چند شهر دیگر نیز بنام دستگرد بوده است. برای آبادیهای کنونی ردیف دستجرد را نیز ببینید.

دستمزد[1] (dastmozd)، پول یا کالا یا خدماتی که در ازاء انجام دادن کار به دستمزدبگیر پرداخت میشود. دستمزد امروز اغلب بصورت نقدی است، و اینگونه دستمزد را دستمزد اسمی نیز میخوانند. دستمزد واقعی عبارت از مقدار کالائی است که شخص میتواند با مبلغی که بعنوان دستمزد دریافت کرده است خریداری کند. نظریه‌های مربوط به دستمزد از مباحث مهم اقتصادی است. دیوید ریکاردو و کارل مارکس در مورد دستمزد نظریاتی دارند، و از آنها استنتاجهای اجتماعی و سیاسی نیز کرده‌اند.

دستن، کنت شارل اکتور [بجای د/استن]: ← استن، کنت شارل اکتور د/.

دستنا (dastanā)، ده (جم ۱٬۵۹۹ نسخ ۱۳۳۵ هش)، دهستان کیار، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۵ کیلومتری غ بروجن.

دستنبو (dastanbu)، (*Cucumis schemma*)، گیاهی از تیره‌ی خیاریان، که میوه‌ی آن گرد و کوچک و معطر است. قد خیار؛ خربزه.

دستور (dastur؛ پهلوی dastwar)، در عهد ساسانی، از مأمورین عالیرتبه‌ی روحانی، که ظاهراً متخصص مسائل دینی و مباحث معقول و مشاوره‌ی قضائی بوده است، و مسائل معضل و مشکوک را باو رجوع میکرده‌اند. گویند اردشیر I ساسانی برای تدوین اوستا همه‌ی دستوران و موبدان مملکت را گرد آورد. لفظ دستور بطور اعم در مورد همه‌ی افراد روحانی زردشتی نیز بکار رفته است.

دستور[2] (dastur)، فنی فورمول (formül)، قاعده یا قانون یا اصلی کلی که بوسیله‌ی علامات جبری بیان شده باشد. مثلا اگر a و b اضلاع و s سطح یک مربع مستطیل باشد، عبارت "$s = ab$" دستور محاسبه‌ی سطح مستطیل است. نیز قانون

$$(a+b)^2 = a^2+2ab+b^2$$

برای بسط مربع مجموع دو عدد یک دستور است.

دستور تراجعی[3] (tarājo'i) دستوری است که هر جمله‌ی یک رشته را بر حسب بعضی از جمله‌های ماقبل بدست میدهد. مثلا در تصاعد هندسی با قدر نسبت q، اگر u_n جمله‌ی nم و u_{n-1} جمله‌ی $n-1$م باشد، رابطه‌ی $u_n = q.u_{n-1}$ یک دستور تراجعی است.

دستور الوزراء (dasturo 'l.vozarā')، کتابی تاریخی از خواندمیر، در زندگینامه‌ی وزرای اسلام تا انقراض تیموریان. این کتاب از جهت تاریخ ظاهراً دومین تألیف خواندمیر است. نخست آنرا در ۹۰۶ هق در زندگی امیر علیشیر نوائی تألیف کرد، و سپس در آن تجدید نظر نمود و حوادث بعد را بر آن افزود. در باب وزرای عصر خود، یعنی وزرای تیموریان و مخصوصاً وزرای سلطان حسین بایقرا، مطالب تازه و دقیقی دارد که در کتابهای دیگر نتوان یافت. چاپ تهران، ۱۳۱۷ هش.

دستورنامه (dastur.nāme)، مثنوی عرفانی از نزاری قهستانی (نیمه‌ی آخر قرن ۷م و ربع اول قرن ۸م هق)، که بتقلید از بوستان سعدی سروده شده است.

دسته (deste) [بجای د/استه]. ردیف استه را ببینید.

دسته (daste)، گروهی از مردم که بعنوان عزاداری مذهبی با آداب و شعائر و تظاهرات مخصوص بحال اجتماع حرکت کنند. راه انداختن دسته یکی از طرق عزاداری توده‌ی مردم (مخصوصاً "داش‌ها") بوده است. عده‌ای از اهالی هر محل در تکیه یا میدان سر محله جمع میشدند، و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی میکردند، و در کوچه و خیابان بحرکت درمیآمدند. این طریق عزاداری از ممالک عربی به ایران آمده، ولی ایرانیان دسته و دسته‌گردانی را یکی از مجللترین تشریفات مذهبی ساختند، و گاه نیز وسیله‌ی اجرای مقاصد سیاسی میشد. اصفهان یکی از مراکز عمده‌ی تدارک دسته بود؛ در روز اربعین، دسته‌ای ترتیب داده میشد که از ابتدای خلقت آدم را شامل میشد؛ همه‌ی محلات اصفهان در تدارک آن سهیم بودند، و مبالغ هنگفتی برای تهیه‌ی لباس و ساختن بناهای متحرک (مانند مسجد سجاد و غیره) مصرف میشد. دسته در ایران نظیر تشریفاتی است که روحانیان مسیحی با لباسهای مخصوص در روزهای معین سال ترتیب میدهند و در خیابانها میگردند. در انگلستان دسته‌های مفصل و مجللی راجع به حوادث مهم تاریخی نیز براه می‌اندازند که آنرا پجنت (pajant) مینامند، و بیشباهت به دسته‌های مذهبی ایران نیست.

دسکره: ← دستگرد، شهر قدیم.

دسکرة الملک: ← دستگرد، شهر قدیم.

دسلان[4] (doslān)، شهرت فارسی **بارون ماک گوکن دو سلان** (bāroNmāk gūkaN dū* slān)، ۱۸۱۰–۷۸، مستشرق فرانسوی؛ متولد ایرلند (ایرلند)، ایرلندی بود، و به تابعیت فرانسه درآمد. چندین سال سرمترجم ارتش فرانسه در افریقا بود. در زبان بربر و جغرافیای موریتانیا تخصص داشت. به استادی مدرسه‌ی مخصوص السنه‌ی شرقی زنده در پاریس منصوب شد، و تا آخر عمر همین سمت را داشت. انتشارات مهمش عبارتند از مقدمه‌ی ابن خلدون با ترجمه‌ی فرانسوی (۴ جلد، ۱۸۵۲–۵۶)، که بوسیله‌ی کاترمر آغاز شده بود؛ قسمتی از تاریخ ابن خلدون؛ و جلد اول وفیات الاعیان ابن خلکان. همچنین، با رنو در نشر تقویم البلدان ابوالفدا همکاری داشت. از تألیفاتش فهرست نسخ خطی کتابخانه‌ی ملی پاریس و کتابی (بعربی) در قصاید امرؤ القیس است.

دسن[5] (doson)، شهرت فارسی **آبراهام کنستانتین مورادگیا د/اوسون** [دوسون] (ābrāhām konstāntin murādgea doson)، ملقب به **بارون د/اوسون** (bāron*)، ۱۷۷۹–۱۸۵۱، مأمور سیاسی و مستشرق سوئدی. در جوانی با پدرش به وین و قسطنطنیه سفر کرد، در پاریس، مادرید، و برلین مأمور سیاسی بود، و در شهر اخیر درگذشت. از آثارش جلد سوم جدول عمومی امپراطوری عثمانی (۳ جلد، ۱۷۸۷–۱۸۲۰) (این کتاب را پدرش آغاز کرد)، مردم قفقازیه و ممالک شمال دریای سیاه و دریای خزر (۱۸۲۸)، و تاریخ مغولها از چنگیز خان تا تیمور لنگ (۴ جلد، ۱۸۳۴–۳۵) است.

د سوتو[6]**، ارناندو** (ernāndo de soto)، ح ۱۵۰۰–۱۵۴۲، پوینده‌ی اسپانیائی در کشمکش حالیه. در خدمت پذرارياس در امریکای مرکزی و در خدمت ف. پیثارو در پرو بود، و سپس امپراطور شارل V او را بحکومت کوبا منصوب کرد، و حق تسخیر فلوریدا (باصطلاح آن زمان بمعنی زمینلاد امریکای شمالی) داد. د سوتو در جستجوی طلا عازم سفری دراز شد. در ۱۵۳۹ به خلیج تمپا رسید، و سپس از نواحیی که فعلا ایالات جورجیا و کارولینای شمالی و کارولینای جنوبی و تنسی و آلاباما است گذشت، و رود میسی‌سیپی را کشف کرد و از آن گذشت، و سرانجام در ساحل همین رود درگذشت. جسد او را بآب انداختند تا بدست بومیان دشمن نیفتد.

دسوقی، ابراهیم ابن عبدالعزیز (dasuqi, dosuqi) [برهان‌الدین ابراهیم ابن ابی المجد عبدالعزیز]، مشهور به **ابوالعینین** (abo'l.'ay-nayn)، فوت ۶۷۶؛ هق، صوفی مصری، مؤسس

(۱) wages (۲) formula (۳) recurrence formula (۴) De Slane (۵) D' Ohsson (۶) De Soto

طریقه‌ی معروف به دسوقیه یا برهانیه. نسبتش به قریه‌ی دسوق (غربیه، مصر سفلی) است که بیشتر عمر را در آنجا گذرانید، و در همانجا در ۶۳ سالگی وفات یافت و مدفون شد. از آثارش جواهر، الجوهره، و الحقائق (مشتمل بر مناجاتهای شورانگیز وی) است.

دسوقی، ابراهیم ابن عبدالغفار (dasuqi, dosuqi)، ۱۲۲۶–۱۳۰۰ هق، عالم مصری لغت عرب و از مترجمین کتب اروپائی به عربی. وی از اعقاب برادر ابراهیم ابن عبدالعزیز دسوقی بود، و در دسوق و الازهر تحصیل کرد، و چندی هم در الازهر تدریس نمود. در ۱۲۴۸ هق وارد خدمت دولت شد؛ در دوره‌ی خدیوی اسماعیل پاشا سرمصحح مطبعه‌ی دولتی در بولاق گردید، و مدتی نیز سمت معاونت مدیر مجله‌ی رسمی الوقایع المصریه را داشت. دسوقی معلم ا. و. لین و از همکاران نزدیک او بود، و هموست که گوید تسلط لین بر اصطلاحات و خصوصیات زبان عرب چنان است "که گوئی عدنانی یا قحطانی است".

دسی[1] (desi)، لفظی از ریشه‌ی لاتینی که مخصوصاً در آحاد سلسله‌ی متری بمعنی "یک دهم" (1/10) بکار میرود (مانند دسیمتر، = یک دهم متر؛ دسیگرم، = یک دهم گرم).

دسیبل[2] (desibel)، یکدهم بل (← بل، واحد). این واحد مخصوصاً در بیان شدت صوت بکار می‌رود، و تقریباً مطابق کمترین اختلاف شدتی است که گوش انسان میتواند آنرا تمیز دهد.

د سیتر، ویلم: ← سیتر، ویلم د.

دشانل[3]**، پول** (pol deŝānel)، ۱۸۵۵–۱۹۲۲، رئیس جمهور (۱۹۲۰) فرانسه. ادبیات و حقوق تحصیل کرد. در ۱۸۹۹ بعضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد. در ۱۹۲۰ بریاست جمهور انتخاب شد ولی چند ماه بعد بسبب کسالت مزاج استعفا داد. از آثار متعددش اینهاست: مسئله‌ی تونکن (۱۸۸۳)، سیاست فرانسه در اقیانوسیه (۱۸۸۴)، منافع فرانسه در اقیانوس آرام (۱۸۸۷)، سخنرانان و رجال سیاسی (۱۸۸۸)، چهره‌های زنان (۱۸۸۹)، چهره‌های ادبی (۱۸۸۹)، مسائل کنونی (۱۸۹۱)، مسئله‌ی اجتماعی (۱۸۹۸)، تشکیلات دموکراسی (1910)، و غیره.

دشت (dašt)، دهستان (جمع ح ۲‘۴۲۰؟)، بخش سلوانا، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار مرز ایران و ترکیه؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. محصولش توتون، عسل، و فراورده‌های دامی است.

دشت[4] (dašt) یا **جلگه** (jolge)، پهنه‌ی وسیع هموار یا تقریباً همواری از زمین. دشت مرتفع را فلات و دشت پست اشباع‌شده از رطوبت را باتلاق خوانند. دشتها در اقلیمها و ممالک مختلف به اسامی گوناگون خوانده میشوند مانند تندرا، استپ، چمنستان، پامپاس، ساوانا، لانوس، دشت سیلابی رودها، دشت ساحلی، دشت کمابِ (← بیابان)، و غیره. بعضی از علل تشکیل یافتن دشتها عبارتند از اثر فرسایشی آب (← فرسایش)، یخگیری، زهکشی دریاچه‌ها، نهشت رسوبات، برآمدن فلات قاره یا قسمتی از کف اقیانوس، و غیره. نیز ← دشت آبرفتی؛ دشت یخابرفتی؛ دشتگون.

دشت‌آب (dašt-āb)، دهستان (جمع ح ۱‘۷۰۰؟)، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. مرکزش دولت‌آباد است.

دشت آبرفتی[5] (dašte ābrofti)، پهنه‌ی همواری کنار یک رودخانه که بر آن آبرفت نهشته شده است. ممکن است بر یک دشت سیلابی یا دلتا یا بر پنجه‌ی آبرفتی واقع باشد. نیز ← دشت یخابرفتی.

دشت‌آبی یا دشتابی (هر دو daštābi)، دهستان، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۶۱ (؟) آبادی. خَر رود مشروبش میکند.

دشت ارژن (dašte arjan)، دهستان (جمع ح ۳‘۰۰۰؟)، ش بخش کوهمره، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴ (؟) آبادی. از جغ به ارتفاعات کتل پیرزن محدود است. راه شوسه‌ی شیراز به کازرون از وسط آن میگذرد. دشت ارژن یا باطلاق ارژن در آن واقعست. در قدیم دریاچه بود، و مواقع پرآبی وسعت آن به 10 فرسنگ میرسید، آبش شیرین بود، و در آن ماهی صید میشد. در دوره‌های نزدیکتر (حمدالله مستوفی) مرغزار دشت ارژن در کنار دریاچه بود، در حوالی آن شیران شرزه وجود داشت. مرکزش، **دشت ارژن** (جمع ۹۰۲ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۶۲ کیلومتری جش نودان است. چشمه سلیمان در کنار آن قرار دارد.

دشتبان (dašt.bān)، در اصطلاح کشاورزی در ایران، مأمور حفاظت زراعت در کشتزارهای مزروعه یا ده.

دشت بزرگ (dašte bozorg)، ده (جمع ۱‘۳۰۷ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان عقیلی، شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)، 10 کیلومتری جش سماله.

دشت‌بیل (dašt.bil)، دهستان (جمع ح ۱‘۴۵۰؟)، ل بخش اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. مرکزش، آق بلاغ (āq bolāq) (جمع ۳۹۱ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ل اشنویه است.

دشت خاک (dašte xāk)، دهستان (جمع ح ۹۲۰؟)، بخش زرند، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی. مرکزش، **دشت خاک** (جمع ۴۸۳ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۳۴ کیلومتری ل زرند است.

دشت خاوران: ← خاوران.

دشت روم (dašte rum)، دهستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. تا آبانماه ۱۳۳۸ هش تابع شهرستان کهگیلویه بود.

دشتستان (daštestān)، ناحیه‌ی ساحلی، فارس، که از حوالی بندر دیلم تا ناحیه‌ی دشتی در امتداد لغ به جش در کنار خلیج فارس ممتد است. از لغ به ناحیه‌ی کهگیلویه محدود میباشد. بنادر دیلم، گناوه، ریگ، و بوشهر بر ساحل آن واقعند. قسمت کوچک شرقی آن معروف به تنگستان است.

دشت‌سر (dašt.sar)، دهستان (جمع ح ۱۷‘۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۵۰ (؟) آبادی. رود هراز مشروبش میکند.

دشت سیلابی[6] (dašte seylābi)، دشتی در اطراف یک رودخانه، که از نهشت تهنشستهائی که رودخانه با خود میآورد تشکیل شده است. وقتی رودخانه طغیان میکند، آب آن دشت سیلابی را فرو میگیرد؛ در هر طغیان، لایه‌ای از تهنشستها بر دشت سیلابی نهشته میشود، و لهذا دشت سیلابی متدرجاً بالا میآید. دشت سیلابی معمولا در کنار رودخانه در محل لوارهای طبیعی منتهای ارتفاع خود را دارد. از رودهائی که دشت سیلابی پهناوری دارند، رودهای نیل، گنگ، دانوب، پو، و بیشتر رودهای چین است. دشتهای سیلابی عموماً بسیار حاصلخیزند.

دشت طال (dašte tāl)، دهستان (جمع ح ۲‘۰۰۰؟)، شهرستان بانه، استان کردستان؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. از غ به زاب صغیر محدود است؛ رود سیوچ (sivec) در دهستان جاری است، و به زاب صغیر میریزد. بلندترین کوه آن، **هفتوان** (haftvān)، بارتفاع ۱‘۷۳۵ متر، تقریباً در وسط دهستان است؛ پست‌ترین نقطه‌ی آن ویسک (veysak) (۳۳ کیلومتری لغ بانه، کنار رود زاب) دارای 1‘100 متر فرازا است.

دشتک (daštak)، ده (جمع ۱‘۴۳۱ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش اردل، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۲۵ کیلومتری لغ اردل.

دشتک، ده (جمع ۱‘۸۳۴ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان ابرج، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۹۳ کیلومتری ش اردکان.

دشت گرگان (dašte gorgān)، شهرستان، استان دوم، ل ایران؛ مرکزش گنبد قابوس. از ل به ترکمنستان شوروی محدود است. مشتمل بر قسمتی از ترکن صحرا است. بخشهای آن عبارتند از بخش حومه‌ی دشت گرگان و بخش مراوه تپه.

دشتگون[7] (dašt.gun)، پهنه‌ای از زمین که بسبب فرسایش تقریباً بصورت دشت درآمده است. تشکیل آن بعلت فرسایش ناشی از رودخانه‌ها و باران است که آنقدر ادامه میابد تا تقریباً تمام بلندیهای بالنسبه کم‌مقاومت سائیده شوند.

دشت میشان (dašte mišān)، شهرستان (جمع ح ۵۵۰‘۰۰۰؟)، غ استان ششم (خوزستان)، کنار مرز ایران و عراق؛ مرکزش سوسنگرد. مشتمل بر بخشهای بستان، حویزه، و موسیان است. در دشت رسوبی رود کرخه قرار دارد؛ ارتفاعاتش منحصر به تپه‌های شنی است. ساکنین این ناحیه از بنی طرف (از عشایر عرب خوزستان) هستند، و بهمین جهت این ناحیه سابقاً (تا ح تیر ماه ۱۳۱۴) بنی طرف نام داشت.

دشت مینو، گرگان: ← مینودشت.

دشتی (dašti)، یکی از آوازهای دستگاه شور. دشتی از زیباترین متعلقات شور، و غم‌انگیز ولی ظریف است؛ آواز چوپانی ایران میباشد، و زندگانی بی‌آلایش چوپانان و صحرانشینان را وصف میکند.

دشتی، بخش، شهرستان بوشهر: ← خورموج.

دشتی، ناحیه‌ای در قسمت جنوبی فارس، که از تنگستان بطرف جش تا بندر دیر در کنار ساحل خلیج فارس، و نیز کمی در داخل خاک فارس ممتد است. ناحیه‌ی دشتی خود مشتمل بر ۵ ناحیه

(۱)deci- (۲)decibel (۳)Deschanel (۴)plain (۵)alluvial plain (۶)flood plain (۷)peneplain; peneplane

بوده است؛ بردستان، که در مآخذ کنونی نامش دیر ضبط میشود؛ ناحیه‌ی بلوک (حالیه بوشکان)؛ سنا و شنبه (حالیه شنبه)؛ طوج؛ ماندستان (حالیه کاکی).

دشتی، گنبد، اصفهان: ← گنبد.

دشتیاری (daštiāri)، بخش (جمع ح ۳۳٬۰۰۰؟)، شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان، در گوشه‌ی جنوبی ایران، کنار مرز ایران و پاکستان و کنار دریای عمان؛ دارای ۱۲۱ (؟) آبادی. مرکب از سه دهستان باهوکلات و میر عبدی (جنگلی) و دلاور است. رودهای آن باهوکلات و رود موسمی خواجه است. گاومیش دارد. مرکزش، پلان (polān)، در ۶۵ کیلومتری ش چاه بهار است.

دشتیاری دلاور، دهستان: ← دلاور.

دشتیاری میر عبدی، دهستان: ← میر عبدی.

دشت یخابرفتی[1] (daŝte yaxābrofti)، دشتی آبرفتی (← دشت آبرفتی) که از نهشت مواد موجود از یخرفت بوسیله‌ی رواندهای ناشی از یخ مذاب یخچال تشکیل میگردد. نیز ← یخابرفت.

دشتی و دشتستان (daŝti va daŝtestān)، شهرستان سابق استان هفتم (فارس) که اکنون جزء فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس است. مشتمل بر بخشهای حومه (برازجان) و سعدآباد، و مرکزش برازجان است. در آذر ماه ۱۳۳۳ هش فرمانداری (شهرستان) دشتی و دشتستان، مشتمل بر بخشهای برازجان (حومه)، خورموج، و تنگستان، تشکیل گردید؛ در دی ماه همان سال بخشهای خورموج و تنگستان از آن منتزع شد.

دشمن‌زیاری (došman.ziāri)، تیره‌ای (جمع ح ۲٬۹۴۰ خانوار) از طایفه‌ی چهاربنیچه، از ایل جاکی، از ایلات کهگیلویه. این تیره به ۳۵ شعبه منقسم میشود، که در ناحیه‌ی دشمن‌زیاری در فارس و خوزستان زندگی میکنند.

دشمن‌زیاری، دهستان (جمع ح ۱۱٬۲۰۰)، بخش ممسنی، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی. رود شش‌پیر یا دشمن‌زیاری از وسط آن میگذرد. مرکزش، علی‌آباد (جمع ۱۷۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۲ کیلومتری ش فهلیان است.

دشمن‌زیاری، دهستان (جمع ح ۵٬۰۰۰؟)، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۸ (؟) آبادی. ساکنین از طایفه‌ی دشمن‌زیاری هستند. مرکزش قلعه‌ی کلات (جمع ۲۹۸ سش ۱۳۳۵ هش) است.

دعاة (do'āt)، ← داعی.

دعبل خزاعی (de'bele xozā'i)، شهرت **ابوعلی محمد ابن علی رزین** (razin)، ۱۴۸–۲۴۶ هق، شاعر عرب در دوره‌ی عباسیان. بعضی او را از مردم کوفه دانسته‌اند. بهر حال، جوانی را در کوفه گذرانید، و بسبب فعالیتهایش از آنجا به بغداد فرار کرد. بعدها شهرت یافت، و وارد دستگاه هارون الرشید شد. دعبل از دوستداران تشیع و از اصحاب امام رضا ع بود (قصیده‌ی وی در مدح آن حضرت، که بجهت آن از امام صله گرفت، معروفست)، و خلفای عباسی را از هارون‌الرشید تا متوکل هجو میکرد، ولی در مدح و هجو جلب منافع مادی را نیز در نظر داشت. اگرچه دعبل بعنوان شاعر هجاگوی شهرت یافته است، در بیان احساسات لطیف و وصف طبیعت نیز دست داشت. بیشتر اشعارش از میان رفته است. از آثار منسوب به وی کتاب طبقات الشعراء است.

دغدغان (daqdaqān)، درختی بزرگ از نوع کلتیس (*Celtis*)، مخصوص نقاط معتدل، که برای زیبائی کاشته میشود. برگهایش شبیه نارون و میوه‌ی سیاهش خوراکی است. در ایران باسامی محلی تا، توخ (tux)، توغ، ته (tah)، و تی (ti) نیز خوانده میشود؛ در کوههای البرز فراوان است.

دغدو (doqdu) یا **دغدویه** (doqduya)، در روایات زردشتی، نام زن پوروشسپ و مادر زردشت.

دغدویه: ← دغدو.

دف[2] (daf)، سازی که اساساً عبارتست از قابی که بر یک (و گاه دو) طرفش پوست کشیده شده است، و با زدن یا کشیدن انگشتان بر آن یا (در صورتی که مثلا دارای زنگ باشد) تکان دادن نواخته میشود. بر طبق روایات، نخست در شب زفاف سلیمان و بلقیس نواخته شد، و نیز گویند بنی اسرائیل در مقابل گوساله‌ی طلائی دف می‌نواختند. بهر حال، در هنر سامی قدیم دف با قاب مستطیل و مستدیر هر دو دیده میشود. دف رایج در ممالک اسلامی را بر حسب شکل قاب (مستطیل یا مستدیر) و دارا بودن اوتار، صنجها (sanj.hā) یا "صفحات جرنگی"، جلاجل (jalājel) یا حلقه‌های جرنگی، و جرسها (jaras.hā) یا زنگها، یا فقدان آنها، به هفت نوع تقسیم کرده‌اند، که یکی از آنها دارای قاب مستطیل است که بر دو طرفش پوست کشیده شده است، و سایرین قاب مستدیر دارند. از اقسام اخیر دف دارای صفحات جرنگی و دف دارای حلقه‌های جرنگی (بنام دایره) در ایران رایج بوده است. دف دارای زنگها در ایران و آسیای مرکزی بنام دایره رایج است.

دف بوسیله‌ی مسلمانان اسپانیا در اروپا رواج یافت. در قرن ۱۵م متروک شد، ولی دگر بار در قرن ۱۷م بوسیله‌ی ترکان عثمانی رایج گردید. در قرن ۱۹م از سازهای موزیک نظامی شد. حالیه گاه در ارکستر بکار میرود.

د فارست[3]**، لی** (li də fārəst)، ۱۸۷۳–۱۹۶۱، مخترع امریکائی. در بسط و تکمیل تلگراف بیسیم، تلویزیون، و سینمای ناطق از پیشروان بود.

دفاع، سازوکار[4] (sāzokāre defā') یا **مکانیسم دفاع**[4] (mekānisme)، اصطلاحی در پیکاناليز، حاکی از رفتاری که لاعن‌شعور برای دفاع از محکومیت یا انتقاد خیالی یا احتمالی از شخص سر میزند. اینگونه رفتار انحاء مختلف دارد، از قبیل توجیه (تعویض محرکات غیر اجتماعی با آنچه مقبول عموم است)؛ تکبیت (ممانعت از اشتغال خاطر به افکار پریشان‌کننده)؛ ترجیع (بازگشت به رفتار کودکانه و دلخوشیهای بچگانه)؛ تجسم (منسوب داشتن انگیزه‌هائی که مورد قبول خویشتن واقع نشده به دیگران)؛ تمثل (از آن خود تلقی کردن امیال و اهواء دیگران)؛ تمالی (لیبیدو را متوجه به مقاصد مفید و مثبت کردن)؛ تقلیب (ظاهر شدن تنازعات روحی بصورت علائم جسمی).

دفان، مارکیز دو: ← دو دفان، مارکیز.

دفترداری[5] (daftar.dāri)، فن و حرفه‌ی ثبت مرتب و منظم معاملات پولی، بطوری که در دوره‌ی معینی نوع معاملات و تاریخ وقوع و مبالغ آنها را و نیز موارد سود و زیان را نشان دهد. بعلاوه، دفترداری صحیح باید وضع مالی یعنی مبالغ دارائی و بدهی و ارزش ویژه‌ی یک سازمان تجارتی را در پایان دوره نشان دهد. ثبت در ستونهای معینی برای تاریخ و مبلغ و توضیح معامله انجام می‌گیرد. معمولا برای ثبت مبلغ معاملات دو دسته ستون بکار میرود؛ یکی ستون بدهکار، که مختص ثبت دارائیها و هزینه‌ها و مطالبات است، و دیگری ستون بستانکار، برای وارد کردن دین و بدهی و درآمدها. ثبت هر معامله‌ای در دفاتر مستلزم ثبت مبلغ آن معامله در ستون بدهکار یک حساب و ستون بستانکار یک حساب دیگر میباشد. این طریقه را دفترداری مضاعف یا مترادف یا دوبل (dubl) میخوانند. در دفترداری ساده، مطالبات و بدهیها در یک دسته از ستونها ضبط میشوند، و الزامی به پیروی از روش ثبت هر معامله در ستون بدهکار یک حساب و ستون بستانکار حساب دیگر نیست. دفترداری مضاعف یا "دوطرفه" در قرون ۱۴م و ۱۵م در ایتالیای شمالی پیدایش یافت، و بهمین جهت آنرا دفترداری ایتالیائی نیز می‌خوانند. دفترداری ساده بعدها در کار آمد. در سالهای اخیر حسابگرهای الکترونی فن دفترداری را بکلی دگرگون کرده‌اند، و قسمت اعظم کارهای دفترداری را میتوان بوسیله‌ی آنها انجام داد (← داده‌آمائی).

دفرمری[6]**، شارل** (šārl defremeri)، ۱۸۲۲–۸۳، مستشرق فرانسوی. نزد رنو، کوسن دو پرسوال، و کاترمر فارسی و عربی آموخت. سپس با مقالات متعددی که در مجله‌ی آسیائی منتشر کرد و بعدها آنها را تحت عنوان تذکره‌های تاریخ شرقی (۱۸۵۴–۶۲) گرد آورد خود را شناسانید. استاد عربی در کولژ دو فرانس بود، کتابهای متعددی را از زبانهای فارسی و عربی به فرانسوی ترجمه کرد؛ از آن جمله است قسمتهائی از روضة الصفای میر خواند، بعناوین تاریخ سلاطین غور (۱۸۴۴)، تاریخ ساسانیان (۱۸۴۵)، و تاریخ خانهای مغول ترکستان و ماوراء النهر (۱۸۵۲)؛ گلستان (۱۸۵۸) سعدی؛ رحله‌ی ابن بطوطه (بعنوان مسافرتهای ابن بطوطه در ایران، آسیای مرکزی و آسیای صغیر، ۱۸۵۳–۵۸، با همکاری سانگینیتی). دفرمری متن فارسی قسمت تاریخ سلاطین خوارزم روضة الصفا را نیز بچاپ رسانید (۱۸۴۲).

دفع[7] (daf')، فرایند خارج شدن فضولات از بدن؛ در اشکال گوناگون حیات یکی از فرایندهای اساسی است. در گیاه گازها از روزنه‌هائی دفع میشود. در حیوانات یکسلولی (تکیاخته) دفع فضولات از راه سطح یاخته صورت میگیرد. حیوانات چندسلولی دستگاه خاصی برای دفع دارند. در انسان اعضای دفع عبارتست از پوست،

---

(۱)sandr; outwash plain (۲)tambourine (۳)De Forest (۴)defense mechanism (۵)bookkeeping (۶)Defrémery (۷)excretion

که بوسیله‌ی آن آب و املاح دفع میشود (← عرق)؛ ریه‌ها، که بخار آب و انیدرید کربونیک از طریق آنها بیرون میرود؛ کلیتین و اعضای فرعی دستگاه بول، که پیشاب بوسیله‌ی آنها دفع میشود؛ و روده‌ی بزرگ که فضولات جامد از آن دفع میشود.

دفلی (defli)، بوته؛ ← خرزهره.

دفو[1]، **دنیل** (danyal dəfo)، ح ۱۶۶۰–۱۷۳۱، روزنامه‌نویس و نویسنده‌ی انگلیسی و مصنف داستان معروف روبنسون کروزوئه؛ مت لندن. پدرش قصاب بود، و خودش مردی معتمد بنفس و ساعی، و دارای اعتقاد راسخ به مسئولیت فردی و اخلاقی بارآمد. شعر مرد انگلیسی اسپل (۱۷۰۱) که در دفاع از ویلیام III سرود سبب شهرتش شد. در اوایل سلطنت آن استوارت هجویه‌ای منتشر کرد که بسبب آن جریمه شد و بزندان افتاد و مجازات پیلوری در بارهاش اجرا شد. رابرت هارلی او را مستخلص کرد (۱۷۰۴)، و از آن ببعد دفو بعنوان عامل سیاسی در خدمت او بود. در ۱۷۰۴–۱۳ مجله‌ای منتشر کرد. در سن قریب ۶۰ سالگی به رمان‌نویسی پرداخت؛ روبنسون کروزوئه در ۱۷۱۹ انتشار یافت. از آثار دیگرش یادداشتهای سال طاعونی (۱۷۲۲) و رکساله (۱۷۲۴) است.

دقاق، ابوعلی: ← ابوعلی دقاق.

دقاق ابن تتش (doqāqe bne totoš) [شمس الملوک ابونصر دقاق ابن تتش]، ف ۱۸ رمضان ۴۹۲ هق، از سلاجقه‌ی شام؛ پسر تتش. بعد از وفات پدر در دمشق بسلطنت نشست (۴۸۸ هق). گویند مادرش او را با انگور زهرآلود هلاک نمود.

دقایقی مروزی: ← بختیارنامه.

دقوقاء (daquqā) یا (از قرن ۹م هق ببعد) **طاووق** (tāvuq)، شهر (حه ۲°000)، عراق، ح ۴۰ کیلومتری جش کرکوک. در دوره‌ی عباسیان جزء الجزیره بود. مقبره‌ی معروف منسوب به امام زین‌العابدین در ح ۲٫۵ کیلومتری آنست.

دقیانوس: ← اصحاب کیف.

دقیقه[2] (daqiqe)، از اجزای واحد زاویه، برابر 1/60 درجه، و منقسم به ۶۰ ثانیه (← ثانیه، از اجزای واحد زاویه). علامت آن "" است، که آنرا بالای ارقام دقایق و کمی بطرف راست می‌گذارند؛ مانند ۲۴′ (۲۴ دقیقه) و ۳° ۸′ ۳۱″ (۳ درجه و ۸ دقیقه و ۳۱ ثانیه).

دقیقه[2]، از اضعاف واحد زمان، برابر ۶۰ ثانیه (← ثانیه، واحد زمان).

دقیقی (daqiqi)، شهرت و تخلص **ابومنصور محمد**، از شاعران بزرگ ایرانی در قرن ۴م هق. مولد او را طوس، بلخ، سمرقند، یا بخارا، و تاریخ وفاتش را در حدود سالهای ۳۶۷–۳۷۰ هق ضبط کرده‌اند. اگر از روی نسبت او بتوان قیاس کرد [دقیق = آرد]، ظاهراً خود او یا خانواده‌اش به آردفروشی اشتغال داشته‌اند. بشهادت بعضی اشعارش، نخست ابومظفر چغانی را مدح میگفت، و در روزگار منصور ابن نوح و نوح ابن منصور سامانی شهرت یافت. نخستین سراینده‌ی شاهنامه بود، و ۱°000 بیت در باره‌ی داستان گشتاسب و ظهور زرتشت بسرود، و چون در جوانی (بدست غلام خود) کشته شد، باتمام شاهنامه کامیاب نشد، و فردوسی ۱°000 بیت وی‌را عیناً در شاهنامه‌ی خود آورد. دقیقی قصیده و غزل نیز میسرود، و سخنگویان بزرگی چون عنصری و فرخی سیستانی از سبک وی پیروی کرده‌اند.

دکا[3] (dekā)، پیشوند یونانی، بمعنی ده (10) (مثلا ← دکاپولیس؛ دکامرون)، که در مقیاسات سلسله‌ی متری بمعنی "ده برابر" است (مانند دکامتر، = ده متر؛ دکالیتر، = ده لیتر).

دکابریستها: ← توطئه‌ی دسامبریها.

دکاپولیس[4] (dekāpolis) [یو، = ده شهر (← دکا)]، ائتلافیه‌ای از ۱۰ شهر باستانی، که جملگی باستثنای سکوتوپولیس (← بیت شان) در شرق رود اردن واقع بودند. سایر این شهرها (بروایت پلینی اکبر) عبارت بودند از دیون (dion)، پلا (pellā)، جدره (jadara)، هیپوس (hippos)، جرش، فیلادلفیا (filādelfiā)، دمشق، رافانا، و کاناتا. این ائتلافیه پس از جنگهای (۶۵ ق‌م–۶۲ ق‌م) **پومپیوس** برای حفظ آنها در مقابل یهود و قبایل عرب و بعنوان یک اتحادیه‌ی کمرکی تشکیل گردید. حکام رومی شام بر آنها نظارت کلی داشتند، و این شهرها تابع خدمات نظامی و مقررات مالی دولت روم بودند.

دکادانها[5] (dekādān.hā؛ از فنس) [= اصحاب انحطاط، منحطها]، عنوان دسته‌ای از شعرا و ادبای اروپائی و مخصوصاً فرانسوی اواخر قرن ۱۹م که معتقد به آزادی هنر بودند، و در زندگی و در آثار خود از این اصل و از عواطف کمابیش ناخوش و فاسد و حزن‌انگیز آدمی الهام میگرفتند. در مقابل ناتورالیسم واقعپردازان اروپائی، طرفدار این عقیده بودند که هنر باید فی حد ذاته و مستقل از قیود اخلاقی و اجتماعی وجود یابد. دکادانها افکار و آداب معمول را طرد و رسوم مقبول در جامعه و اخلاق و روابط جنسی را حتی علناً نقض میکردند، و بیقرار و ناسازگار با محیط بودند. سران دکادانهای فرانسه ورلن، رمبو، بودلر، مالارمه، ژام، اویسمانس، ویلیه دو ل/ایل‌آدام، رنیه، و پیر لویس بودند. مشخصات آثار دکادانها تشریح دردناک و مرگبار عواطف و هیجانات آدمی و مطالب خلاف عادت و شهوانی و توأم با اضطراب عصبی است. دکادانها به سمبولیستها با دیده‌ی تحسین تمام مینگریستند، و بهمین جهت دو گروه اغلب با هم مشتبه شده‌اند.

نهضت دکادانها بصورتی ملایمتر به خارج فرانسه راه یافت. از نمایندگان آن در انگلستان اوسکار وایلد، ا. ک. داوسن، و آ. سایمنز است. در آلمان ش. گئورگه را میتوان نام برد. در کشمت، ا. ا. پو (آثارش بوسیله‌ی مالارمه و بودلر به فرانسوی ترجمه شد) و و. ویتمن را میتوان از گروه دکادانها شمرد.

دکارت[6]، **رنه** (rëne dekārt)، لتیر رناتوس کارتسیوس (renātus kārtesius)، ۱۵۹۶–۱۶۵۰، فیلسوف و ریاضیدان و عالم فرانسوی؛ مت لا ئه (در تورن). در کودکی به مدرسه‌ی جدید التأسیس یسوعی در لا فلش سپرده شد، و ۸ سال در آنجا ماند (۱۶۰۴–۱۶۱۲)، و در آنجا با مرسن آشنا شد، و رفاقت آنها تا آخر عمر مرسن دوام یافت. در ۱۶ سالگی به موطن خود بازگشت، و پدرش او را برای تکمیل تحصیلات به پاریس فرستاد. در آنجا به تحصیل هندسه پرداخت، و با ریاضیدانهای بزرگ عصر آشنائی یافت. پس از چندی، چون خود را نیازمند اطلاعات وسیعتری از جهان و جهانیان می‌دید، وارد ارتش موریس ناسوئی شد، که جماعتی از فضلا را دور خود گرد آورده بود. بزودی از زندگی نظامی خسته شد، و در ۱۶۲۱ از خدمت کناره گرفت، و ۴ سال را به مسافرت گذرانید، و ممالک آلمان، دانمارک، هلند، سویس، و ایتالیا را دیدار کرد، و در ۱۶۲۵ به پاریس بازگشت. مرسن را در آنجا بازیافت، و دزارگ با آنان پیوست، و با بالزاک و ادبای دیگر آشنائی یافت، و به ریشلیو معرفی شد. در این زمان پاریس جای مناسبی برای تفکرات وی نبود، و لذا در ۱۶۲۸ در هلند انزوا گزید، و به تحقیق و تفکر پرداخت، و جز با اهل فضل با کسی معاشرت و مکاتبه نمیکرد. در ۱۶۴۹ بدعوت کریستینا، ملکه‌ی سوئد، به استکهلم رفت، و با ملکه به مباحثات علمی و فلسفی پرداخت، اما سرمای آن دیار به مزاجش سازگار نبود، و کمی بعد بیمار شد و درگذشت.

کارهای علمی دکارت پیش از رفتن او به هلند آغاز شده بود. سالهای اول اقامت در هلند (سال‌های ۱۶۲۹–۳۳) را صرف تهیه‌ی رساله‌ی فلسفی جهان کرد، و چون پس از اتمام آن از محکومیت گالیله اطلاع یافت، بر خلاف دانشمند ایتالیائی، احتیاط را برگزید، و از نشر آن احتراز نمود (رساله‌ی جهان بعد از مرگ وی در ۱۶۶۴ بچاپ رسید). اما آنچه نخست سبب شهرت وی گردید مجموعه‌ی رساله‌هائی بود که در ۱۶۳۷ پدید آمد. این رساله‌ها مشتمل بود بر رساله‌ی مشهور گفتار در روش و رساله‌های دیوپتریک، کائنات جو، و هندسه، از آثار دیگرش اینها را میتوان نام برد، تفکرات در فلسفه‌ی اولی (۱۶۴۱)؛ اصول فلسفه (۱۶۴۴)؛ رساله در انفعالات نفسانی (۱۶۵۰)، که اثر عمده‌ی او در روانشناسی است؛ رساله در انسان و در تشکیل جنین (۱۶۶۴)، در علم وظایف الاعضاء. دکارت به ریاضیات علاقه و توجه خاص داشت. رساله‌ی کوچک هندسه مشتمل بر نخستین اثر کتبی در هندسه‌ی تحلیلی است، و نمایش نقاط صفحه بوسیله‌ی مختصاتشان و نمایش منحنی بوسیله‌ی معادله‌ی آن در آن آمده است. اما فکر دکارت باین اندازه قانع نبود، بلکه میخواست نوعی "ریاضیات عمومی" بوجود آورد که حساب و جبر و هندسه اعضای آن و دارای بستگی نزدیک باشند. رساله‌ی هندسه مشتمل بر سه مقاله است: در مقاله‌ی اول چهار عمل اصلی حساب را با هندسه مرتبط میسازد؛ مقاله‌ی دوم در طبقه‌بندی منحنیات و طرق یافتن مماس و قائم منحنیات است؛ مقاله‌ی سوم در ریشه‌های منحنیات است، و در آن از قاعده‌ی معروف به "قاعده‌ی دکارت" یا "قاعده‌ی علامات" در مبحث معادلات سخن میرود.

دکارت معلوماتی را علم میدانست که مبرهن و یقینی باشند، و بهمین جهت ریاضیات را نمونه‌ی کامل علم میشمرد، و میخواست روش ریاضیات را در همه‌ی رشته‌های علم انسانی بکار برد، و روش‌

(۱)Defoe; De Foe (۲)minute (۳)deca– (۴)Decapolis (۵)decadents (۶)Descartes

شناسی او که وجهه‌ی اصلی فلسفه‌ی اوست، ناشی از همین اندیشه است. دکارت روش فلاسفه‌ی مدرسی را که به ادله‌ی نقلی استناد میجستند، و در مسائل مورد اختلاف به "گفته‌ی استاد" متوسل میشدند، به یکسو نهاد، و بنا را بر این نهاد که در همه چیز شک کند ("شک عام")، تا مطمئن شود که علمش عاریتی و تقلیدی نیست. وی گوید یک چیز هست که در آن شک نتوان کرد، و آن اینست که شک میکنم. سپس گوید چون شک میکنم، فکر دارم و می‌اندیشم؛ پس کسی هستم که می‌اندیشم. بنا بر این، بقول او، نخستین اصل متقن اینست که "می‌اندیشم، پس هستم"، یا بگفته‌ی معروف دکارت (بزبان لاتینی)، کوگیتو، ارگو سوم (kogito ergo sum). دکارت میگوید هر چه را عقل روشن و متمایز دریابد حق است، و این حکم را برای تحصیل علم قاعده‌ای کلی میشمارد. سپس به وجود خدا میپردازد، و بر این امر دلایلی میآورد، که از جمله یکی بر اساس دلیل علم الوجودی قدیس انسلم است، و دیگری مبنی بر علت اولی که تصوری از خداوند در ذهن متفکر ایجاد کرده است. پس از اینکه دکارت بقول خود وجود خدا را ثابت کرد گوید چون خدا کامل است، ذهن متفکر را فریب نمیدهد؛ پس تصورات روشن و متمایزی که خداوند در ذهن ما نهاده است حق است. از اینجا به حقیقت داشتن عالم جسمانی می‌رسد. خلاصه، بدین طریق سه اصل ثابت‌نفس، جسم، و ذات باری‌بدست میآید. عالم جسمانی را ماشینی و بکلی جدا از نفس میشمارد، و خدا را واسطه‌ی بین آن دو میداند. در طبیعیات، مانند ف. بیکن، تکیه بر منقولات را رد میکند، ولی بجای تجربه و مشاهده تعقل و منطق و روش ریاضی را بکار میبرد؛ در فیزیک به پیشرفتهائی نائل آمد؛ در انعکاس و انکسار نور تحقیقاتی کرد (در انکسار نور، قانون ارتباط زوایای تابش و انکسار بنام او معروفست)، و بیانی برای حدوث قوس قزح آورد.

تأثیر دکارت در فلسفه از حساب بیرون است. اغلب او را پدر فلسفه‌ی جدید میخوانند، ولی در سالهای اخیر بعضی از محققین با ارائه‌ی اقتباس‌های فراوان وی از فلسفه‌ی مدرسی اهمیت او را مورد تردید قرار داده‌اند. اصحاب عقل از افکار او متأثرند، و اسپینوزا تا حدی تحت تأثیر وی بوده است. فلاسفه‌ی "کارتزین" (kārtezian) [از تلفظ فرانسوی نام لاتینی دکارت]، یعنی آنها که مستقیماً پیرو افکار او بوده‌اند، بیشتر به مسئله‌ی بستگی جسم و جان و ماده و نفس پرداخته‌اند (نظریه‌ی اصحاب مقارنه که مالبرانش و دیگران آنرا بسط داده‌اند از همینجا ناشی شد).

دکاز[1]، الی (eli dekāz)، ۱۷۸۰–۱۸۶۰، نخست‌وزیر (۱۸۱۹–۲۰) فرانسه. دوست نزدیک لوئی XVIII بود، و حتی پیش از اینکه نخست‌وزیر شود در دولت فرانسه نفوذ داشت.

دکامرون[2] (dekāmeron) [از یو.، = ده روز (← دکا)]، ایتالیائی اِل دکامرونه (e– il)، از شاهکارهای ادبیات ایتالیائی، اثر ج. بوکاچو، که کمی بعد از سال ۱۳۴۸ اتمام پذیرفته است. دکامرون مجموعه‌ای است از 100 داستان؛ برای فرار از طاعون سال ۱۳۴۸ در شهر فلورانس، ۷ بانوی جوان و ۳ مرد جوان به خارج شهر پناه میبرند تا وقت را بخوشی بگذرانند. بدین منظور قرار می‌گذارند که در مدت ده روز قصه‌هائی بگویند (نام کتاب بهمین مناسبت است). مجموعه‌ای که بوکاچو پرداخته است در واقع یک "کمدی انسانی" و دارای تنوع بسیار است، و از دوره‌ی رنسانس تا کنون شهرت فراوان داشته است. سبک استادانه‌ی بوکاچو در این کتاب بیش از دو قرن سرمشق نثر ایتالیائی بود، و در زبان و ادبیات چندین کشور از ممالک اروپای غربی مورد تقلید قرار گرفت. قسمتی از آن بوسیله‌ی احمد دریابگی (فتـ ۱۳۳۹ هق) بفارسی ترجمه شده و بچاپ رسیده است (بوشهر، ۱۳۲۵ هق).

دکان باز: ← دکان بسته و دکان باز.

دکان بسته[3] و دکان باز[4] (dokkāne baste va)، اصطلاحاتی که به دو نوع مؤسسه از لحاظ روش آنها در استخدام کارگر اطلاق میشود. کارخانه‌ها و مؤسسات صنعتیی که فقط کارگران عضو اتحادیه‌ی کارگری را استخدام میکنند "دکان بسته"، و آنهائی که خود را باین قید مقید نمیکنند "دکان باز" خوانده میشوند. از ابتدای انقلاب صنعتی در اروپای غربی تا کنون همواره بین کارفرمایان و کارگران بر سر موضوع دستمزد اختلاف نظر بوده است و هنوز هم ادامه دارد. کارفرمایان همیشه سعی میکنند که دستمزد کمتری به کارگر بپردازند، و کارگران در صدد هستند که بر دستمزد خود بیفزایند. این مبارزه ادامه دارد، و هر یک از طرفین کوشا بوده‌اند که به وسایل گوناگون توسل جسته منظور خود را عملی سازند. بزرگترین و مؤثرترین حربه‌ی کارگر در گذشته اقدام به اعتصاب بوده است، و ازین راه توفیقهائی هم یافته‌اند. کارفرمایان هم همواره راههائی یافته اند که اعتصاب را خنثی نمایند. یکی ازین راهها این بوده است که اگر مثلا در کارخانه‌ای اعتصاب روی میداد و کارگران کار را متوقف میکردند، کارفرما در صدد برمیآمد که کارگران دیگری استخدام کرده از توقف کار جلوگیری کند. اینگونه کارگران عضو اتحادیه‌ی کارگری نبودند و حاضر میشدند که حتی با دستمزد کمتری کار کنند. اتخاذ چنین وسایلی اغلب منجر به نزاع و کشمکش بین کارگران و کارفرما میشد. چندی است که اصل "دکان بسته" در بعضی از کشورهای صنعتی رواج گرفته است، و معنی آن این است که کارگران یک کارخانه با کارفرما تفاهم حاصل میکنند که در آن کارخانه هیچ کارگری که عضو اتحادیه‌ی کارگری نباشد استخدام نکنند، و بدین وسیله مانع میشوند که کارفرما مبادرت به استخدام کارگرانی کند که حاضر بقبول دستمزد کمتری هستند یا در مواقع اعتصاب به درهم شکستن آن کومک میکنند.

دکان داود، دخمه، ← سر پل زهاب.

دکتر[5] (doktor) [لتی، = معلم]، دارنده‌ی درجه‌ی دکتری، که عالیترین درجه‌ای است که دانشگاهها اعطا میکنند (← درجه، در اصطلاح فرهنگی). این لفظ در دوره‌ی رومیان به هر کس که درس میداد گفته میشد. در اواخر قرون وسطی عنوانی افتخاری بود برای کسانی که بجهت فضایل شخصی و علم و دانش شهرت داشتند، و در این صورت معمولا صفتی که خصوصیت شخص محسوب میشد بآن الحاق میکردند، مانند شهرت راجر بیکن به دکتر میرابیلیس [= دکتر شگفت‌انگیز]. با سازمان یافتن دانشگاه‌ها در قرون ۱۲م و ۱۳م مقرراتی برای حق تدریس و استعمال عناوین دانشگاهی وضع شد، و این عناوین در آغاز جواز تدریس بود. بتدریج که نظام درجه‌ای در کار آمد، درجات دکتر و ماستر، که تا آن زمان کمابیش معادل بشمار میآمدند، از یکدیگر متمایز شدند، و درجه‌ی بچلر یا لیسانس شرط مقدماتی نیل به این درجات گردید (← درجه، در اصطلاح فرهنگی). امروزه اتمام تحصیلات معین و نوشتن رساله‌ی دکتری یا تز (tez؛ فنس) قابل قبول تقریباً در همه جا شرط لازم نیل به درجه‌ی دکتری است. نیز ← دکتر کلیسا.

دکتر ژیواگو: ← پاسترناک.

دکتر کلیسا[6] (doktore kelisā)، عنوانی که کلیسای کاتولیک رومی به بعضی از فضلای پیرو آن کلیسا اعطا کرده است. از شرایط نیل به این عنوان خدمات عمده به پیشرفت اصول عقاید کلیسا و تقوای بسیار است. از نخستین دکترهای کلیسا در شرق قدیس یوحنای زرین‌دهن و قدیس باسیلیوس، و در غرب قدیس گرگوریوس کبیر، قدیس آمبروسیوس، قدیس آوگوستینوس، و قدیس هیرونوموس را میتوان نام برد.

دکتروز: ← گلوکوز.

دکسترین[8] (dekstrin؛ فنس)، یکی از لیدراتهای کربون، که فرمول کلی آن مانند نشاسته است ولی مولکول آن کوچکتر و درهم‌پیچیدگی آن کمتر است. دکسترینها از چندقنده‌ها هستند، و محصول متوسط ئیدرولیز نشاسته میباشند. دکسترین تجارتی (معروف به صمغ بریتانیائی[9]) گردی است بی‌بو و بی‌رنگ یا مایل به زردی، که مخلوطش با آب خمیر چسبنده‌ای تشکیل میدهد. بعنوان چسب و در آهار زدن پارچه‌های پنبه‌ای و چسب زدن تمبر پست بکار میرود.

دکن[10] (dakan)، نامی که به قسمتی از شبه جزیره‌ی هند واقع در ج رود تربدا، و به معنی محدودتر به فلات قسمت مرکزی شبه جزیره اطلاق میشود و تقریباً مشتمل است بر همه‌ی میسور و ج حیدرآباد، ج‌ش بمبئی، و لغ مدرس. خاک آتشفشانی آن پرمایه و برای کشت پنبه مورد استفاده است. برای تاریخ قدیم دکن ← هند.

نخستین تجاوز مسلمانان به دکن لشکرکشی (۶۹۳ هق) علاءالدین خلجی به دواگیری (←

(۱)Decazes (۲)(the) Decameron (۳)closed shop (۴)open shop (۵)doctor (۶)Doctor of the Church (۷)Dekker; Decker (۸)dextrin (۹)British gum (10)Deccan

دولت‌آباد) بود، اما انضمام کشور دکن به ← مملکت دهلی در ۷۱۸ هق صورت گرفت. سلطان محمد ابن تغلق قسمت بزرگی از هند جنوبی را به قلمرو خود منضم نمود. ولی استیلای وی بر این سرزمین پهناور دوام نیافت، و در ۷۴۶ هق امرای دکن شوریدند، و اسماعیل مخ را در دولت‌آباد به امارت انتخاب کردند، و او اولین امیر مسلمان دکن است. از ۷۴۸ هق سلسله‌ی بهمنیه در دکن فرمانروائی کرد، ولی در اواخر قرن ۹م و اوایل قرن 10م هق حکام ایالات بهمنی ابتدا خودمختار و سپس مستقل شدند، و سرانجام دکن به ۵ مملکت احمدنگر، بیجاپور، برار، بیدر، و گلکنده تجزیه شد، که بترتیب تحت حکومت نظام‌شاهیه، عادلشاهیه، عمادشاهیه، بریدشاهیه، و قطب‌شاهیه بودند. ممالک مذکور در قرن ۱۱م هق جزء قلمرو تیموریان هند گردید، اما مراتبه‌ها معارض اقتدار دولت تیموریان در دکن بودند. تاریخ مهم دیگر در وقایع دکن پیروزی (۱۱۳۶ هق) نظام‌الملک آصف‌جاه و استیلای اوست بر سراسر دکن. سلسله‌ی آصف‌جاهیه که کرسی آن نخست اورنگ‌آباد و سپس حیدرآباد بود تا ۱۹۴۸ که مملکت حیدرآباد را هندیان اشغال نمودند بر دکن فرمانروائی کردند. سر میر عثمان علی خان (*sar) یا آصف‌جاه VII را رئیس جمهور هند به ریاست قانونی مملکت حیدرآباد منصوب کرد، و او این سمت را داشت تا آنکه در ۱۹۵۶ مملکت حیدرآباد بین اندهرا پرادش، بمبئی، و میسور منقسم گردید.

د کوینسی[1]، **تامس** (tāməs də kuinsi)، ۱۷۸۵–۱۸۵۹، نویسنده‌ی انگلیسی. در موقع تحصیل در آکسفرد معتاد به تریاک شد. انتشار اعترافات یک تریاکی انگلیسی (نخست در مجله‌ی لندن، ۱۸۲۱) سبب شهرت ادبی او گردید. مقالات بسیار در جراید مختلف نوشت. مردی فوق العاده حساس و غیر عادی بود.

دکیوس[2] (dekius)، ۲۰۱–۲۵۱، امپراطور (۲۴۹–۲۵۱) روم. فیلیپ عرب او را مأمور سرکوبی شورشی کرد، اما دکیوس رهبری شورشیان را بدست گرفته فیلیپ را کشت، و خود به امپراطوری نشست. مسیحیان را بکمال شدت آزار داد. در دفع هجوم گوتها بقتل رسید، و گالوس بجایش نشست.

دگا[3]، **ایلیر ژرمن ادگار** (ilier jermaN edgār dēgā)، ۱۸۳۴–۱۹۱۷، نقاش امپرسیونیست فرانسوی (← امپرسیونیسم)؛ مدتی پاریس. پدرش بانکدار بود. در ← مدرسه‌ی بوزار پاریس و در ایتالیا تحصیل نقاشی کرد. نخستین بار در ۱۸۶۵ نمایشگاهی از کارهای خود در پاریس ترتیب داد. دگا نقاشی کمال‌طلب بود؛ هرگز از کارهای خود رضایت نداشت، و همواره در خود بچشم انتقاد می‌نگریست. بهمین سبب بود که پس از چندی، بگمان اینکه در نقاشی رنگ و روغن هرگز به کمال نخواهد رسید، این شیوه را تقریباً رها کرد، و به نقاشی با مداد رنگی پرداخت، و سرانجام پس از ۳۰ سال گوشه‌گیری، در سن ۸۳ سالگی در کارگاه خود در پاریس خودکشی کرد. با اینحال، دگا نقاشی چیره‌دست بود، و از هنرمندان بزرگ فرانسه بشمار میآید. در کارهای جوانیش طرح و خط بر رنگ حکومت میکند؛ اما در اواسط عمر، که با مداد رنگی به نقاشی پرداخت، خطوط تحت الشعاع رنگهای درخشانی که بکار میبرد قرار گرفتند. در اواخر عمر، رنگهای ملایم بکار می‌برد، اما از ظرافت و گویائی شدید نقاشیهایش چیزی کاسته نشده بود؛ بلکه نقاشیهای با مداد رنگی، و حتی تابلوهای رنگ و روغن سالهای آخرش، ترکیبهائی چنان شجاعانه داشت، و چنان بآزادی نقش شده بود، که در کار نقاشانی چون **گوگن، پیکاسو، و تولوز-لوترک** تأثیر فراوان کرد. این نقاشیها را میتوان تحلیل روانی دقیقی از احوال نسل معاصر دگا بشمار آورد. رقصندگان بالله، طراحان مد، زنان در حال آرایش، مردم کافه‌نشین، و مسابقه‌های اسب‌دوانی از موضوعهای مطلوب او بودند.

د گاسپری[4]، **آلچیده** (ālcide de gāsperi)، ۱۸۸۱–۱۹۵۴، نخست‌وزیر (۱۹۴۵–۵۳) ایتالیا. در ترنتینو که در آن زمان جزء اتریش بود متولد شد. در پارلمان اتریش نماینده‌ی ← نهضت تارسنگاری ایتالیا بود. در جنگ II حزب دموکرات مسیحی را تشکیل داد. طرفدار جدی همکاری نزدیک ایتالیا و کشمة بود.

دگرجسبی: ← همجسبی و دگرجسبی.

دگردیسی[5] (degar.disi) یا **دگرگونی** (guni–)، در جانورشناسی تغییر مشهود و کمابیش ناگهانی در شکل یا ساختمان (و نیز معمولاً در عادات و خوراک و غیره) یک حیوان در دوران زندگی مابعد جنینی، مانند تغییر شکل نوزاد یک حشره به شفیره، یا کفچلیز به قورباغه.

دگرگانی[6] (degar.qāni)، وضع آمیزشی موجود زنده‌ای که سلولهای نر و ماده‌ی آن با یکدیگر اختلاف دارند.

دگرگون، در زمینشناسی، ← دگرگونی.

دگرگونگی[7] (degar.gunegi)، فنس متامورفیسم (metāmorfism)، در زمینشناسی، فرایندهائی که موجب تغییرات فاحش در ساختمان سنگها می‌شوند. عوامل آن عبارتند از گرما، نفوذ مایعات یا گازها، فشارهائی که در هنگام حرکات قشر جامد زمین حادث میشود، و سنگینی طبقات سنگهای فوقانی، یا (در بیشتر موارد) تأثیر توأم دو یا چند عامل از این عوامل. عادیترین سنگهای دگرگون عبارتند از اردوال، گنیس، مرمر، و سنگ لوح.

دگرگونی، در جانورشناسی، ← دگردیسی.

دگروار: ← دگروارگی.

دگروارگی[8] (degar.vāregi)، فنس آلوتروپی (āllo-tropi)، موجود بودن یک عنصر شیمیائی به دو یا چند شکل. هر یک از این اشکال را یک (شِکلِ) دگروار[9] (فنس آلوتروپ) آن عنصر خوانند. دگروارها در خواص فیزیکی (مانند رنگ و سختی) متفاوت اند. در عده یا ترتیب اتمها در مولکول و در فعالیت شیمیائی نیز ممکن است متفاوت باشند، ولی در بیشتر خواص شیمیائی دیگر یکسان اند. نمونه‌ی بارز دگروارگی در کربون دیده میشود که سه دگروار آن کربون بیشکل، گرافیت، و الماس است. از سایر عناصر شیمیائی که دگروارگی آنها جالب است اکسیژن، فوسفور، و گوگرد است.

دگروشی: ← کشانی.

دگمون، کنت [بجای **د/اگمون**]: ← اگمون، لامورال.

دگمه: ← تکمه.

دگنگ: ← ایشیک‌آقاسی‌باشی.

دگنم[10] (dagnəm)، شهر (جم ۳۶۳'۱۰۸)، اسکس، ش انگلستان، نزدیک لندن. با تأسیس (۱۹۲۹) کارخانه‌ی عظیم موتورهای فورد توسعه یافت.

دل، در تشریح: ← قلب.

دلائل الاعجاز (dalā'elo 'l.'e'jāz)، کتابی بعربی، در علم معانی، تصنیف امام ← عبدالقاهر جرجانی. این کتاب را مؤلف در بیان این نکته نوشته است که قرآن معجزه‌ی رسول است، و بر خلاف سابقان که وجه اعجاز قرآن را به لفظ یا معنی آن موقوف میشمردند، و یا بسبب تنگی مجال استدلال در بیان این دعوی، به نظریه‌ی صرفه قائل شدند، وی مدعی شد که بلاغت نه به لفظ تنها است نه به معنی تنها، بلکه قائم بس حسن نظم و ترتیب اتساق معانی و الفاظ است. بدین ترتیب، در نظر وی بلاغت عبارت بود از اینکه کلام نظمی و ترتیبی داشته باشد مناسب با آنچه، در ذهن گوینده‌ی معانی، بر همان نظم و ترتیب اتساق میابد، و صورت صحیح نحوی کلام هم تابع همین نظم و ترتیب معنوی است، و الفاظ خادم معانی بشمارند. با این نظریه، وجه اعجاز قرآن تناسب فوق العاده‌ای است که در ترتیب معانی و الفاظ آن هست، و این نظریه را عبدالقاهر بتفصیل در ضمن دلائل الاعجاز بیان می‌کند، و بدینگونه، دلائل الاعجاز تا حدی از کتب اساسی علم معانی محسوب میشود، چنانکه کتاب دیگر این مؤلف موسوم به اسرار البلاغه اساس علم بیان است. نظریه‌ی عبدالقاهر در بیان دلائل اعجاز قرآن از جهت تاریخ نقد و ادب عربی مخصوصاً قابل ملاحظه است، و این کتاب او از بسیاری جهات اهمیت بسیار دارد. با این نظریه، ادراک بلاغت موقوف به ادراک و شناخت نظم و ترتیب معانی است، و وسیله‌ی این ادراک نیز در نظر عبدالقاهر ذوق است نه عقل، و بدینگونه، عبدالقاهر در یک مسئله‌ی کلامی با توسل به برتری ذوق در تشخیص بلاغت و حد اعجاز آن راه استدلال را بر مخالف میبندد، و اشکالاتی را که بر آراء سابقین در باب جهات اعجاز قرآن هست بنحوی رفع میکند. باری، دلائل الاعجاز عبدالقاهر با آنکه در بیان اعجاز قرآن و وجوه بلاغت آن است، در حقیقت بحثی است دقیق و مفصل در علم معانی، و اهمیت آن درین است که مباحث راجع به علم معانی درین کتاب با عمق و دقتی کم‌مانند و خیلی عمیق‌تر از آنچه در ضمن مفتاح العلوم، تلخیص المفتاح، و مطول آمده است مورد بحث و بررسی واقع شده است.

دلارستاق (delā.rostāq)، دهستان (جم ح ۴۱'۵۰۰)، ل بخش لاریجان، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی.

دلا روبیا[11] (della robbiā)، خاندان مجسمه‌

(۱)De Quincey (۲)Decius (۳)Degas (۴)De Gasperi (۵)metamorphosis (۶)heterogamy (۷)metamorphism (۸)allotropy (۹)allotrope (۱۰)Dagenham (۱۱)Della Robbia

سازانی از مردم فلورانس، که بسبب مجسمه‌های سفالی لعابداری که ساخته‌اند مشهورند. مؤسس کارگاه آنها **لوکا دلا روبیا** (lukā) (۱۴۰۰؟–۱۴۸۲) بود. از بستگانش، **آندرئا دلا روبیا** (āndreā) (۱۴۳۵–۱۵۲۵؟)، کار او را دنبال کرد. پسران آندرئا–**لوکای II دلا روبیا** (lukāye) dovvom) (ح ۱۴۸۰–۱۵۵۰)، **جووانی دلا روبیا** (jovānni) (ح ۱۴۶۹–ح ۱۵۲۹)، و **جیرولامو دلا روبیا** (jirolāmo) (ح ۱۴۸۸–۱۵۶۶)–بکار ادامه دادند.

دل‌آشوب: ← تخم پنج‌انگشت.

دلاروش[1]، **ایپولیت** (ipolit dēlāroš)، معروف به **پول دلاروش** (pol)، ۱۷۹۷–۱۸۵۶، نقاش فرانسوی. در ساختن صحنه‌های تاریخی و صورت‌سازی مهارت داشت. در ۱۸۲۲ شهرت و قبول عام یافت. در نقاشیهای خود، که روحیه‌ای رمانتیک بر آنها حکومت میکند، اصول و قواعد پیشینیان را رعایت کرده است. تابلوهای مرگ الیزابت، کودکان ادوارد (IV در برج لندن)، و قتل دوک دو گیز از نمونه‌های بارز نقاشیهای تاریخی اوست. در ← مدرسه بوزار استاد بود، و در ۱۸۳۷ بر دیوار تالار کنفرانس آنجا تابلوی عظیمی نقاشی کرد. تابلوی معروف شهید جوان را در اواخر عمر بوجود آورد. صورتهائی که در کمال استادی از شخصیت‌های معروف ساخته است بیش از سایر کارهایش سبب دوام شهرت او شده است.

دلاکروا[2]، **فردینان ویکتور اوژن** (ferdināN viktor ējen dēlākruā)، ۱۷۹۸–۱۸۶۳، سرامد نقاشان رمانتیک فرانسوی. در ← مدرسه‌ی بوزار پاریس تحصیل کرد، اما بزودی بر ضد شیوه‌های معمول در نقاشی قیام نمود. اولین نقاشی بود که، بدون طرح، مستقیماً با رنگ نقاشی کرد. رنگ‌های تندی که بکار میبرد، و حرکات تند و پر-جوش و خروشی که در تابلوهایش (مانند دانته و ویرژیل، ۱۸۲۲) دیده میشود، جدالهای هنری بسیار برانگیخت، و ازینجا بود که وی رهبر نهضت رمانتیک در نقاشی فرانسه شناخته شد. در سال ۱۸۲۴، تابلوی قتل عام خیوس او را دولت خریداری کرد. در سال ۱۸۳۲ به مراکش رفت؛ دو سال بعد، تابلوی معروف زنان الجزایر را به معرض نمایش گذاشت. نقاشیهای عظیم او بر دیوارهای تالار شهرداری پاریس، موزه‌ی لوور، و کتابخانه‌های لوکزامبورگ و پارلمان فرانسه، نمونه‌های درخشانی از هنر او در نقاشی دیواری است.

دلاکروا جسمی ناتوان داشت، اما نقاشیهای او نمودار روحی نیرومند و خستگی‌ناپذیر است. بسبب مهارتی که در بکار بردن رنگها داشت، و استحکام و قدرتی که در ترکیبهای او بچشم می‌خورد، از جمله‌ی نقاشان بزرگ فرانسه بشمار میآید. بهترین نمونه‌های کار او در موزه‌ی لوور است.

دلال: ← حق‌العمل‌کار.

دلاله قزی (dallāle qezi)، زنی شوخ و دلقک در دستگاه شاه عباس I صفوی. وی غالباً در سفر و حضر با شاه همراه بود و با او با گشادگی و گستاخی شوخی و مطایبه میکرد. بسبب قربت و محرمیتی که با شاه داشت، ارکان دولت نیز غالباً از او ملاحظه میکردند و در جلب دوستی او می‌کوشیدند.

دلامبر[3]، **ژان باتیست ژوزف** (jāN bātist jozef dēlāMbr)، ۱۷۴۹–۱۸۲۲، منجم و ریاضیدان فرانسوی. از ۱۸۰۷ استاد کولژ دو فرانس بود. با مشن طول قوس نصف النهار بین بارسلون و دونکرک را اندازه‌گیری کرد (۱۷۹۲–۹۹). محاسبات نجومی عمده‌ای (مخصوصاً در باب حرکت اورانوس) بعمل آورد. در مثلثات کروی چهار فورمول کشف کرد که به قیاسات دلامبر معروفست.

د لا مر[4]، **والتر** (wāltər də lā mer)، ۱۸۷۳–۱۹۵۶، شاعر و داستان‌نویس انگلیسی. بیشتر اشعار و آثار منثور او حاکی از رغبت وی به سیر موهومی در دنیائی بین جهان واقعی و دنیائی خیالی است. از آثار منظومش ترانه‌های کودکی (۱۹۰۲)، شنوندگان (۱۹۱۲)، و اشعاری برای کودکان (۱۹۳۰)، و از داستانهای منثورش خاطرات یک کوتوله است (۱۹۲۱).

دلاندر[5]، **هانری** (hānri delāNdr)، ۱۸۵۳–۱۹۴۸، منجم فرانسوی. در ۱۹۰۷ مدیر رصدخانه‌ی مودون شد، و در ۱۹۲۷–۲۹ مدیر رصدخانه‌ی پاریس نیز بود. کارهای عمده‌اش در باب استفاده از طیف در تحقیقات نجومی است. خورطیفنگار را اختراع کرد (۱۸۹۰).

دلاور[6] (delāwer)، ایالت (۶٬۱۳۸ کمه؛ جه ۴۴۶٬۲۹۲)، ش کشمت، کرسی آن دوور و تنها شهر بزرگش ویلمینگتن. واقعست در قسمت ل‌ش شبه جزیره‌ی بین خلیجهای چسپیک و دلاور، و از ش به قطا و خلیج دلاور و رود دلاور محدود میباشد. قسمت اعظم آن در دشت ساحلی قطا است، و قسمت شمالی آن پستی و بلندیهائی دارد. ایالتی است فلاحتی (در چ) و صنعتی (در ل). ایالت دلاور از بارون د لا ور نام گرفته که در ۱۶۱۰ باین ناحیه آمد. دلاور مورد نزاع انگلستان و هلند بود، و در ۱۶۶۴ بتصرف بریتانیا درآمد، و بعد به ویلیام پن منتقل شد (۱۶۸۲). در ۱۷۷۶ استقلال یافت. دلاور یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه بود.

دلاور[6]، رودی بطول ح ۵۱۰ کم، کشمت، که از کوههای کتسکیل در چ‌ش ایالت نیو یورک سرچشمه گرفته به خلیج دلاور میریزد. شهرهای ترنتن و کمدن (ایالت نیو جرزی)، فیلادلفی (ایالت پنسیلوانیا)، و ویلمینگتن (ایالت دلاور) بر آن قرار دارند.

دلاور یا دشتیاری دلاور (daštiārie dēlāvar)، دهستان (جه ح ۱۰٬۰۰۰؟)، غ بخش دشتیاری، شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان، کنار بحر عمان؛ دارای ۴۲ (؟) آبادی. رود موسمی خواجه در مواقع بارندگی باین دهستان میرسد.

د لا ور[7]، **بارون** (bāron dēlāwər*)، انگل دل ور (dēləwər)، لقب **تامس وست** (tāməs west)، ۱۵۷۷–۱۶۱۸، اولین حاکم مهاجرنشین ویرجینیا از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه؛ مت انگلستان. ایالت دلاور از او نام گرفته است.

دلاور خان (dēlāvar xān)، فت ۸۰۸ هق، مؤسس مملکت مالوا. از جانب تغلقیه در مالوا حکومت داشت. در حمله‌ی (۸۰۱ هق) امیر تیمور به هند، ناصرالدین محمود تغلق را پناه داد. پس از عزیمت (۸۰۴ هق) محمود به دهلی، خود را مستقل خواند. دلاور خان به مرگ ناگهانی درگذشت، و این امر سبب سوء ظن (مخصوصاً نسبت به پسر جاه‌طلبش آلپ خان) و حمله‌ی مظفر شاه I، فرمانروای گجرات و دوست دیرین دلاور خان، به مالوا شد.

دلتا[8] (deltā). **۱–** چهارمین حرف الفبای یونانی، مطابق دال، که صورت کوچک آن δ و صورت بزرگش Δ است. **۲–** در ریاضیات حرف Δ برای نمایش دادن نمو یک متغیر بکار میرود (مانند "Δx"، بمعنی "نمو x"). مثلا اگر متغیر x از ۲ به ۵ ترقی کند، $\Delta x = ۵ - ۲ = ۳$، و اگر از ۵ به ۲ تنزل کند، $\Delta x = ۲ - ۵ = -۳$. **۳–** در نجوم، بعضی از ستارگان درخشان (معمولا آنکه از این جهت در مرتبه‌ی چهارم است) یک صورت فلکی ستاره‌ی دلتای آن صورت خوانده میشود. **۴–** بعضی از چیزهائی را که از حیث شکل مانند Δ هستند دلتا میخوانند، مخصوصاً دلتای یک

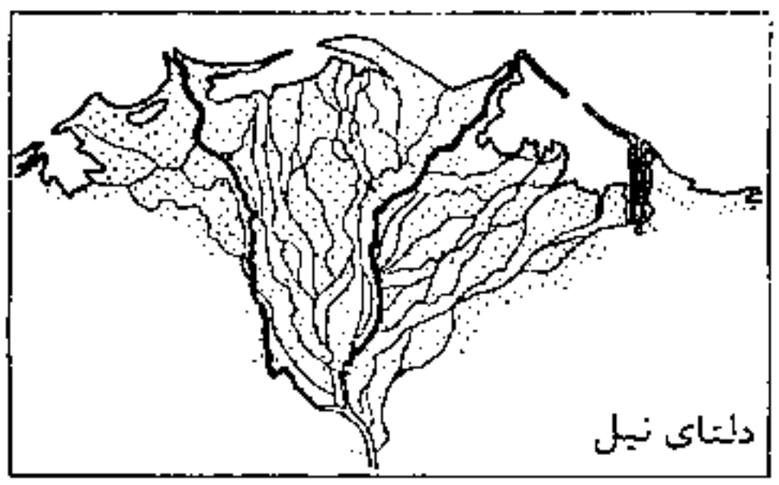
دلتای نیل

رودخانه، که عبارتست از دشت آبرفتی پنجه‌مانندی که در مصب رودخانه تشکیل میشود. دلتا در موقعی تشکیل میشود که نهشتهای جامدی که رود بر جا میگذارد بیش از آن باشد که جریانهای کشندی و غیره آنها را با خود ببرند. دشتهای دلتائی عموماً بسیار حاصلخیز ولی در معرض طغیان رودخانه اند. از رودهائی که دلتاهای عظیم تشکیل داده‌اند نیل، میسی‌سیپی، اورینوکو، نیجر، راین، رون، دانوب، کوبان، ولگا، اورال، آمو دریا، لنا، سند، گنگ براهماپوترا، ایراوادی، فرات، و هوانگ هو را میتوان نام برد.

دلتا[8]، **اشعه‌ی** [بنام حرف دلتا]، الکترونهای نسبةً بطیء السیر که، بسبب عبور ذرات سریع السیر دارای بار برقی از ماده، از ماده صادر میشوند.

دلچوب: ← چوب.

دلدا[9]، **گراتسیا** (grātsiā deleddā)، ۱۸۷۵–۱۹۳۶، بانوی داستان‌نویس ایتالیائی؛ مت ساردنی. از آثارش پس از طلاق (۱۹۰۲)، خاکستر (۱۹۰۴)، نی‌ها در باد (۱۹۱۳)، مادر (۱۹۲۰)، و فرار به مصر (۱۹۲۵) است. در ۱۹۲۶ جایزه‌ی ادبی نوبل به وی اعطا شد. آثار وی تا حدی جنبه‌ی ناتورالیستی دارد، و از تکانه‌های غنائی برخوردار است، و از دلسوزی و لطیفه‌گوئی بهره دارد. دلدا با ژرژ ساند و چخوف قابل مقایسه است.

دلدل (doldol)، نام ماده‌استر سفید مایل به

---

(۱)Delaroche (۲)Delacroix (۳)Delambre (۴)de la Mare (۵)Deslandres (۶)Delaware (۷)De La Warr (۸)delta (۹)Deledda

سپاهی که مقوقس برای محمد ص فرستاد. حضرت در غزوات خود بر آن سوار میشد، و دلدل بعد از وی زنده ماند، و سرانجام در ینبع مرد، و گویند چنان پیر و بی‌دندان شده بود که غذا را در دهانش میگذاشتند. بروایت شیعه، حضرت رسول دلدل را به علی ع بخشید، و آن حضرت در جنگ جمل و در صفین بر آن سوار بود.

دلرو[1]**، وارن** [بصورت اصح **د ل رو**] (wārən deləru)، ۱۸۱۵–۸۹، عالم و مخترع بریتانیائی، از پیشقدمان عکاسی آسمان و مخترع نوعی دستگاه عکسبرداری از خورشید.

دلریمپل[2]**، الگزاندر** (alegzāndər dalrimpəl)، ۱۷۳۷–۱۸۰۸، آبنگار بریتانیائی. از طرف شرکت هند شرقی بریتانیا ج قکم را سیاحت کرد. نقشه‌ها و یادداشتهائی برای وزارت دریاداری انگلستان تهیه نمود.

دلریمپل[2]**، جان** (jān dalrimpəl)، ملقب به (اولین) **ارل آو ستر** (ërl āv ster*)، ۱۶۴۸–۱۷۰۷، از رجال اسکاتلند؛ پس جیمز دلریمپل. از هواخواهان سلطنت ویلیام III بود، و در زمان او به وزارت رسید (۱۶۹۱). بسبب مهارت سیاسی و بلاغتش پارلمنت اسکاتلند را تحت نفوذ داشت. طرفدار جدی اتحاد اسکاتلند و انگلستان بود.

پسرش **جان دلریمپل**، ملقب به (دومین) **ارل آو ستر**، ۱۶۷۳–۱۷۴۷، از سرداران و سیاستمداران اسکاتلندی بود. در زمان ویلیام III جنگید، و در جنگ جانشینی اسپانیا سرشناس بود. در برانداختن دولت والپول سهمی بسزا داشت.

دلریمپل[2]**، جیمز** (jeymz dalrimpəl)، ملقب به (اولین) **وایکاونت ستر** (vāykānt ster*)، ۱۶۱۹–۹۵، حقوقدان اسکاتلندی. پس از بازگشت خاندان استوارت کارش رونق گرفت، ولی در ۱۶۸۱ بعلت همدردی با پیمانگران منصب قضاوت را از دست داد. در زمان ویلیام III دادستان شد.

دلس[3] (dalas)، شهر (جمع ۶۷۹٬۶۸۴)، ل ایالت تکزاس، کشمت، بر رود ترینیتی. از مراکز پنبه و دارای صنایع نفت و تهیه‌ی اجزای اتومبیل و هواپیما است. در جنگ II توسعه یافت؛ دومین شهر بزرگ تکزاس است.

دلسبرگ، سویس؛ ← دلمون.

دلشاد خاتون (delšād xātun)، از بانوان مشهور دوره‌ی ایلخانیان؛ دختر دمشق خواجه (فت ۷۲۷ هق) و نواده‌ی امیر چوپان، مادر سلطان اویس. وی نخست در عقد ازدواج ابوسعید بهادر خان بود، و پس از او به حباله‌ی نکاح امیر شیخ حسن ایلکانی درآمد.

دلفان (delfān)، بخش، ل‌غ شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۲۸۲ (؟) آبادی. از غ به رود سیمره و گاماساب محدود است. از پنج دهستان ایتیوند (itivand) (جمع 10٬000؛ ۵۴؛ آبادی)، خاوه، کاکاوند، میر بیگ، و نور علی تشکیل یافته است.

دلفت[4] (delft)، شهر (جمع ۷۳٬۳۲۳)، ایالت زوید هولاند، غ هلند، نزدیک لاهه. ← ظروف دلفت مشهور است. یان ورمیر در اینجا متولد شد؛ منظره‌ی شهر از زمانی که وی پرده‌ی معروف منظره‌ی دلفت را نقاشی کرده تا کنون چندان تغییر نکرده است. ویلیام خاموش در اینجا مقتول و مدفون شد.

دلفت، ظروف (delft)، اصلا ظروف چینی، برنگ قهوه‌ای با لعاب سفید مات و تزیینات رنگارنگ، که از اواخر قرن ۱۶م در شهر دلفت هلند ساخته میشد. در قرن ۱۷م برای تزیین این ظروف از طرحهای چینی و ژاپنی تقلید میشد. در اواسط قرن ۱۹م ظروف دلفت اهمیت خود را از دست داد. نام دلفت اغلب به بعضی ظروف مشابه که در قرن ۱۷م در لندن و بریستول و لیورپول ساخته میشد نیز اطلاق میشود. ظروف جدید دلفت، که معمولا برنگ آبی و سفید هستند، از لحاظ کیفیت متوسطند.

دلفی[5] (delfi)، یا **دلفوی** (delfoy)، محلی در فوکیس، یونان، نزدیک پایه‌ی دامنه‌ی جنوبی کوه پارناسوس، که معروفترین و متنفذترین وخشگاه‌های (← وخش) یونان قدیم در آنجا بود. وخشگاه دلفی اصلا مربوط به پرستش یکی از الاهگان زمین، و در افسانه‌های متأخر به گایا منتسب شده است. بعدها به آپولون تعلق گرفت. وخشگاه دلفی معتبرترین بقعه‌های آپولون بود، ولی در زمستان، که آپولون در میان هوپربورئوسها بسر میبرد، وخشگاه را زیارتگاه دیونوسوس (که معتقد بودند در آنجا مدفون است) میشمردند. وخش از معبد بزرگ آپولون که در قرن ۶م قم ساخته شده بود صادر میشد. وخشگر آن، پوئیا، سؤالات را در حال جذبه و بیخودی جواب میگفت و کاهنی جوابها را معمولا به نظم تعبیر میکرد. پاسخها مورد احترام فراوان بود و در سراسر یونان نفوذ بسیار داشت. دلفی در زندگی اجتماعی و سیاسی پراکنده‌ی یونان نیروئی وحدت‌بخش بود؛ معبد جایگاه شورای اتحادیه‌ی قبایل یونان و محل بازی‌های پوتیائی بود. کسانی که از وخشگاه کومک میخواستند هدایای بسیار میآوردند، و باین جهت، زیارتگاه ثروت فراوان یافت. در زمان رومیها که وخشگاه از اعتبار افتاد سولا آنرا تاراج کرد.

دلفین[6] (dolfin)، در حیوانشناسی. **۱–** هر یک از جانوران پستاندار از اقسام بال دنداندار و از تیره‌ی دلفینها (*Delphinidae*)، که در بیشتر اقیانوسها و گاه در رودخانه گله‌وار زندگی میکنند. تیره‌ی دلفینها مشتمل بر بال کُشنده، بال سفید، فوسن، و دلفینهای واقعی است. طول متوسط دلفینهای واقعی از ۱٫۵ تا ۴٫۵ متر است، و پوزه‌ی درازشان آنها را از فوسنها مشخص میکند. دلفین معمولی (بطول ۲ تا ۲٫۵ متر) مخصوصاً در مدیترانه فراوان است، و صورتش در حجاریهای باستانی دیده میشود. دلفینهای رودخانه‌ای در آسیا و امریکای جنوبی موجود است. **۲–** نام ماهی کوچکی دارای باله‌های خاردار که در آبهای گرم زندگی میکند، و بدنش قزحسان است.

دلفین[7]، در نجوم، صورت فلکی شمالی. نام عربی قدیمتر و رایجتر آن صلیب (salib) بوده است، و خارجیترین ستاره‌ی آنرا عمود الصلیب (amudo s.salib') و منجمین ذنب الدلفین (zanabo d.dolfin') میگفتند.

دلفین (delfin)، گیاه یکساله یا دائمی از نوع دلفینیوم (*Delphinium*)، با خوشه‌های مارپیچی دراز از گلهای زیبا. انواع یکساله‌ی آنرا معمولا زبان در قفا (zabān dar qafā) میگویند، و گلهای سفید، قرمز، صورتی، یا ارغوانی دارد. دائمی آن معمولا گلهای سفید یا کبود میدهد. نیز ← **کشش کولی**.

دلق: ← خرقه.

دلقک (dalqak)، عنوان کلی مسخرگان و مقلدان که در تاریخ ایران و اسلام در مجالس خلفا و سلاطین و حکام و متنفذان بوده‌اند، و ظریف نیز خوانده میشده‌اند. احتمالا اصل عنوان مأخوذ است از نام مسخره‌ای موسوم به طلحک (talhak)، که گویند معاصر سلطان محمود غزنوی بوده است. از قدمای این طبقه **اشعب طماع**، ابوالحسن خلیع (متعلق به دوره‌ی رشید)، و ابوالعنبس (abo'l-anbas[8]) (متعلق به دوره‌ی متوکل) بوده‌اند. مجالس متوکل از حیث رواج مسخرگی مشهور بوده است، و حتی گویند یک مسخره‌ی او، بنام عَبّاده‌ی مُخَنَّث، بالشی بر روی شکم خویش میبست، و در پیش روی خلیفه میرقصید، و به گمان خلیفه، تقلید امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب را درمیآورد. از مسخرگان و نکته‌گویان اصفهان در عهد دیالمه و غزنویان نام ابوالفوارس (abo'l.favāres) مشهور است، و مافروخی در کتاب محاسن اصفهان بعضی حکایات راجع به او و راجع به مسخرگان دیگر نقل کرده است. در دربار سلاطین، غالباً این مسخرگان طرف توجه میبوده اند، و سخنان نادر و نکته‌سنجیهای طعنه‌آمیز می‌گفته‌اند. در بین دلقکهای شاه عباس نام کسانی مانند کچل مصطفی و کچل عنایت (← **کل عنایت**) مخصوصاً در خور یادآوری است. لوطی صالح شیرازی از مسخرگان و دلقکان مشهور شیراز در اواخر زندیه بوده است، و بعدها به تهران آمده است. **کریم شیره‌ای، اسماعیل بزاز، شیخ شیپور**، و شیخ کرنا، و همچنین حسین دودی و حسن گربه از دلقکهای دوره‌ی قاجاریه بوده‌اند.

در کشورهای دیگر نیز از قدیم کوتوله‌ها و ناقص الخلقه‌ها و ابلهان موجب تفریح حکام و درباریان بوده‌اند. این نوع سرگرمی تا قرن ۱۸م در دربارهای ممالک اروپا معمول بود. دلقکها همه ابله یا ناقص الاعضا نبودند؛ بلکه مردان نکته‌سنج و بذله‌گو نیز اغلب بعنوان دلقک و ابله در حمایت رجال درمیآمدند، و آنچه را که گفتنش به لحن جدی میسر نبود به صورت هزل و شوخی بیان می‌کردند. دلقک، شوخ [انگل جستر (jester)]، و ابله [انگل فول (ful)] در نمایشنامه‌های دوره‌ی ملکه‌ی الیزابت I بسیار معمول بود.

دلکاسه[8]**، تئوفیل** (teofil delkāse)، ۱۸۵۲–۱۹۲۳، وزیر خارجه‌ی فرانسه در ۱۸۹۸–۱۹۰۵ و در ۱۹۱۴–۱۵. در صف‌آرائی دولتهای اروپائی که منجر به جنگ I شد تأثیری شگرف داشت، و از طراحان عمده‌ی اتفاق دوستانه و اتفاق مثلث بود.

دلکلوز[9]**، شارل** (šārl dēleklüz)، ۱۸۰۹–۷۱، روزنامه‌نویس و جمهوریخواه افراطی فرانسوی. بعد از انقلاب ۱۸۴۸ و در دوره‌ی امپراطوری دوم

---

(۱)De la Rue (۲)Dalrymple (۳)Dallas (۴)Delft (۵)Delphi (۶)dolphin (۷)Delphinus (۸)Delcassé (۹)Delescluze

اغلب محبوس یا در تبعید بود. در ماههای مارس–مه‌ی ۱۸۷۱ مقاومت کمون پاریس را رهبری کرد، و وقتی شکست را احتراز‌ناپذیر دید، خود را در مقابل گلوله‌های سربازان دولتی قرار داد، و بقتل رسید.

دلکو[1] (delko)، اصلا علامت تجارتی مصنوعات (مخصوصاً مصنوعات برقی و روشنائی) "شرکت آزمایشگاههای مهندسی دیتن" (*Dayton Engineering Laboratories Company*). در ایران به دستگاه توزیع برق برای تولید انفجار مخلوط هوا و بخار بنزین در اتومبیل اطلاق میشود (← گیرش).

دلگان (dalgān)، دهستان (جم ح 10‘000؟)، بخش بزمان، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۱۹ (؟) آبادی. مرکزش، **دلگان** (جم ۶۲۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۸۷ کیلومتری جغ بزمان است.

دلمون[2] (delemoN)، آلمانی **دلسبرگ** (delsberg)، شهر (جم 8‘600)، ایالت (کانتون) برن، غ سویس، در ژورا. قصر آن در ۱۵۲۸–۱۷۹۲ مقر فرمانروایان بال بود. در ۱۷۹۲ به فرانسه و در ۱۸۱۵ به برن منتقل شد.

دلمه (dolme)، خوراکی از برگ مو، برگ کلم، بادنجان، خیار، یا گوجه فرنگی، و جز آن، که آنرا از گوشت و سبزی و حبوبات آکنده و پخته باشند.

دلو[3] (dalv)، یازدهمین صورت نجومی منطقة البروج، و یازدهمین برج. جز واقع بودن در منطقة البروج جنبه‌ی جالبی ندارد. نام دیگرش ساکب الماء (sākebo ’l.mā‘) [= ریزنده‌ی آب] است، و بعضی این تسمیه را بدان سبب دانسته‌اند که در موسم باران در دره‌ی فرات خورشید در این قسمت از آسمان است. نیز ← منازل قمر.

دلوث[4] (dəluṯ)، شهر (جم 106‘884)، لش ایالت مینسوتا، کشمه، بر انتهای غربی دریاچه‌ی سوپریور، مرکز تجارتی و صنعتی بخش شمالی ایالت مینسوتا.

دلورم[5]، **فیلیبر** (filiber dëlorm)، ح ۱۵۱۵–۷۰، معمار بزرگ فرانسوی در عصر رنانس، که کاخ توبلری را در پاریس طرح ریخت.

دلورم[6]، **ماریون** (marioN dëlorm)، ۱۶۱۱–۱۶۵۰؟، روسبی فرانسوی، معشوقه‌ی مارکی دو سن‌مار. گویند پس از قتل (۱۶۴۲) سن‌مار، چندین عاشق عالیمقام (از جمله دومین دیوک آو باکینگم و ریشلیو) داشت. در ۱۶۵۰ مازارن بسبب شرکت دلورم در وقایع فروند دستور توقیف او را داد، ولی مأمورین وی را مرده یافتند. بعضی معتقدند که این امر حیله‌ای بیش نبود، و حتی گفته‌اند که دلورم ۱۳۷ سال عمر کرد. ویکتور هوگو نام او را عنوان یکی از داستانهای خود قرار داده است.

دلوس[7] (delos)، جزیره‌ای (ح ۲٫۵ کمم) نزدیک ساحل یونان، در دریای اژه، کوچکترین جزایر سیکلاد. در افسانه‌های یونانی زادگاه آپولون و آرتمیس بود. اهمیت تجارتی و سیاسی بسیار داشت، و خزانه‌ی ← اتحادیه‌ی دلوسی تا پیش از انتقال (۴۵۴ ق‌م) آن به آتن در معبد آپولون در دلوس بود. مهرداد VI پونتوس جزیره را تاراج کرد (۸۸ ق‌م)؛ دلوس از این ضربت کمر راست نکرد، و در اواخر قرن اول ق‌م متروک شد.

دلوسی، اتحادیه‌ی[8] (delosi)، اتحادیه‌ی کشورهای یونان برهبری آتن، که مرکز اصلیش در معبد آپولون در دلوس بود. اولین اتحادیه (۴۷۸–۴۰۴ ق‌م) بین آتن و عده‌ای از شهرهای یونیا بر ضد ایران تشکیل شد، و عمدةً یک اتحادیه‌ی دریائی بود. اتحادیه بمقصود خود رسید (← مدی، جنگ‌های)، و با مرگ خشیارشای I خطر مستقیم از جانب شرق مرتفع شد. اتحادیه بصورت امپراطوری دریائی آتن درآمد و تا پیروزی (۴۰۴ ق‌م) اسپارت در جنگ پلوپونزی دوام یافت. پس از استقرار مجدد (۳۹۴ ق‌م) نیروی دریائی آتن در کنیدوس بدست کونون، دومین اتحادیه (۳۷۸–۳۳۸ ق‌م) تشکیل گردید، که در منازعات آتن و تب دوام داشت، و پس از پیروزی (۳۳۸ ق‌م) فیلیپ II مقدونی در خایرونیا منحل گردید.

دلوسی، مسئله‌ی: ← تضعیف مکعب.

دلومالیس: ← دیلم.

دلومایوی: ← دیلم.

د لونگ[9]، **جورج واشینگتن** (jorj wāšingtən də long)، ۱۸۴۴–۸۱، پوینده‌ی امریکائی شمالگان. با بیشتر همراهانش در سفری به قطب شمال مفقود شد. از این سفر نتایج عمده در باب رانه‌های قطبی حاصل شد، و ثابت گردید که جزیره‌ی ورانگل انتهای جنوبی یک قاره‌ی شمالی نیست.

دله (dale)، جانور پستاندار گوشتخوار عمدةً درختی از نوع مارتس (*Martes*) از تیره‌ی خزها، که در امریکای شمالی، اروپا، و آسیای مرکزی فراوان است. پوستش نرم و بادوام است. دله‌های آسیائی پوست قهوه‌ای با سینه‌ی زرد و سفید دارند. دله‌های امریکائی پوست قهوه‌ای تیره دارند، ولی رنگ سرشان روشن است، و پاره‌ای از پوست سینه‌ی آنها نارنجی مایل به زردی است. پوست سمور سیبریه گرانبهاترین پوستها است.

دلیجان، اصفهان: ← دلیگان.

دلیجان (delijān)، بخش، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران). در مهر ماه ۱۳۲۵ هش از دو دهستان دلیجان (۲۱؟ آبادی) و نراق تأسیس گردید. مرکزش، دلیجان (جم ۴‘۸۸۷ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۶ کیلومتری ش محلات است.

دلیجان[10] (delijān)، فنس دیلیژانس (dilijāNs)، نوعی وسیله‌ی نقلیه‌ی عمومی برای حمل مسافر. دلیجان از اوائل قرن ۱۸م در اروپا متداول گردید. دلیجانهای اولیه معمولا با ۴ یا ۶ اسب کشیده می‌شد، و در مسافتهای معینی اسبها را عوض می‌کردند. دلیجانها بین ۱۲ تا ۱۸ ساعت در روز در حرکت بودند، و روزانه تقریباً بین ۴۰ تا ۶۵ کم راه طی میکردند. دلیجانها بین ۸ تا ۱۴ مسافر با وسایل سفر آنها را حمل میکردند، و اغلب بسته‌های پستی نیز با این دلیجانها فرستاده میشد. در اوایل قرن ۱۹م دلیجان متداولترین وسیله‌ی حمل مسافر بود.

دلی چای (deli cāy) [ترکی: دلی (= دیوانه)، چای (= رود)]، رود کوتاهی در ایران شمالی، ریزابه‌ی حبله رود. در ناحیه‌ی دماوند از کوههای مومج سرچشمه گرفته وارد دشت خوار میشود. همه جا مجرای آن دره‌های تنگ است، و ظاهراً بمناسبتِ سرعت جریانش باین نام خوانده شده.

دلیس، الجزایر: ← تدلیس.

دلیگان، اصفهان: ← دلیگان.

دلیگان (deligān)، ده (جم ۱‘۳۴۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۷ کیلومتری ل اصفهان. ظاهراً نامهای دیگرش دلیجان (dolay-jān) و دلیکان بوده است.

دلیل[11]، **گیوم** (giyyom dëlil)، ۱۶۷۵–۱۷۲۶، جغرافیادان و نقشه‌کش فرانسوی، که بنیادگذار نقشه‌های جغرافیائی نوین محسوب است. اثر عمده‌ی او نقشه‌ی جهان‌نمائی است که در ۱۷۰۰ آنرا رسم کرده است، و در حدود اطلاعات آن زمان در سرحد دقت میباشد، و نخستین نقشه‌ی خالی از اشتباهات بطلمیوس است. دلیل نقشه‌کش لوئی XV بود.

دلیله[12] (dalile)، زنی روسبی که شمشون عاشق او بود، و فلسطینیان با پول او را فریفتند که راز نیروی شمشون را کشف کند. دلیله دریافت که قوت وی در موهای بلند اوست، موهایش را قطع کرد، و شمشون بدست دشمنان افتاد (داوران، ۱۶.۴–۲۰).

دلیوندان (dalivandān)، ده (جم ۹۳۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان و بخش تولم، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ۱۲ کیلومتری ل فومن.

دم: ← خون.

دم یا شهیق: ← تنفس.

دما (damā) یا **درجه‌ی حرارت** (darajeye harārat)، اندازه‌ی گرمی یا سردی یک جسم بر حسب مقیاسهائی قراردادی، که مشخص انتقال حرارت از آن جسم به اجسام دیگر یا از این اجسام بآن جسم است. دما را نباید با مقدار حرارت اشتباه کرد (← حرارت مخصوص). الفاظ "گرمی" یا "سردی" که در مکالمه‌ی روزمره بکار میروند حاکی از دما هستند، ولی بوسیله‌ی این الفاظ مبهم نمیتوان درجه‌ی معینی از گرما یا سرما را بیان کرد. برای رفع این مشکل، دماها را درجه‌بندی میکنند. این منظور بدین طریق حاصل میشود که دو دمای معین را، که ایجاد مکرر آنها بسهولت امکان‌پذیر باشد، بعنوان "نقاط ثابت" اختیار کرده مقادیر عددی دلخواه بآنها نسبت میدهند، و فاصله‌ی بین آنها را به تعداد دلخواهی از تقسیمات قسمت میکنند، و هر یک را یک درجه نامند (علامت: "°"). عند اللزوم تقسیمات را در بالا و پایین نقاط ثابت امتداد میدهند. چهار درجه‌بندی رایج است، که در جملگی آنها نقاط ثابت عبارتند از نقطه‌ی ذوب یخ و نقطه‌ی غلیان آب (هر دو در فشار ۷۶ سم جیوه). این درجه‌بندیها را بنام واضعین آنها درجه‌بندیهای سلسیوس (معروف به درجه‌بندی صدبخشی یا صدقسمتی)، فارنهایت، کلوین (معروف به درجه‌بندی مطلق)، و رئومور

---

(۱)Delco (۲)Delémont (۳)Aquarius (۴)Duluth (۵)Delorme; de l'Orme (۶)Delorme (۷)Delos (۸)Delian League (۹)De Long (10)diligence (فنس) (11)Delisle (12)Delilah

جدول تبدیل دما

(F: فارنهایت؛ C: صدبخشی)

F°	C°	F°	C°	F°	C°	F°	C°	F°	C°	F°	C°	F°	C°	F°	C°
۰	−۱۷,۸	۳۱	−۰,۶	۶۲,۶	۱۷	۹۳,۲	۳۴	۱۲۵	۵۱,۷	۱۵۶	۶۸,۹	۱۸۷	۸۶,۱	۲۱۸	۱۰۳,۳
۱	−۱۷,۲	**۳۳**	**۰**	۶۳	۱۷,۲	۹۴	۳۴,۴	۱۲۵,۶	۵۲	۱۵۶,۲	۶۹	۱۸۸	۸۶,۷	۲۱۹	۱۰۳,۹
۱,۴	−۱۷	۳۳	۰,۶	۶۴	۱۷,۸	۹۵	۳۵	۱۲۶	۵۲,۲	۱۵۷	۶۹,۴	۱۸۸,۶	۸۷	۲۱۹,۲	۱۰۴
۲	−۱۶,۷	۳۳,۸	۱	۶۴,۴	۱۸	۹۶	۳۵,۶	۱۲۷	۵۲,۸	۱۵۸	۷۵	۱۸۹	۸۷,۲	۲۲۵	۱۰۴,۴
۳	−۱۶,۱	۳۴	۱,۱	۶۵	۱۸,۳	۹۶,۸	۳۶	۱۲۷,۴	۵۳	۱۵۹	۷۵,۶	۱۹۵	۸۷,۸	۲۲۱	۱۰۵
۳,۲	−۱۶	۳۵	۱,۷	۶۶	۱۸,۹	۹۷	۳۶,۱	۱۲۸	۵۳,۳	۱۵۹,۸	۷۱	۱۹۵,۴	۸۸	۲۲۲	۱۰۵,۶
۴	−۱۵,۶	۳۵,۶	۲	۶۶,۲	۱۹	۹۸	۳۶,۷	۱۲۹	۵۳,۹	۱۶۵	۷۱,۱	۱۹۱	۸۸,۳	۲۲۲,۸	۱۰۶
۵	−۱۵	۳۶	۲,۲	۶۷	۱۹,۴	۹۸,۶	۳۷	۱۲۹,۲	۵۴	۱۶۱	۷۱,۷	۱۹۲	۸۸,۹	۲۲۳	۱۰۶,۱
۶	−۱۴,۴	۳۷	۲,۸	۶۸	۲۰	۹۹	۳۷,۲	۱۳۰	۵۴,۴	۱۶۱,۶	۷۲	۱۹۲,۲	۸۹	۲۲۴	۱۰۶,۷
۶,۸	−۱۴	۳۷,۴	۳	۶۹	۲۰,۶	۱۰۰	۳۷,۸	۱۳۱	۵۵	۱۶۲	۷۲,۲	۱۹۳	۸۹,۴	۲۲۴,۶	۱۰۷
۷	−۱۳,۹	۳۸	۳,۳	۶۹,۸	۲۱	۱۰۰,۴	۳۸	۱۳۲	۵۵,۶	۱۶۳	۷۲,۸	۱۹۴	۹۰	۲۲۵	۱۰۷,۲
۸	−۱۳,۳	۳۹	۳,۹	۷۰	۲۱,۱	۱۰۱	۳۸,۳	۱۳۲,۸	۵۶	۱۶۳,۴	۷۳	۱۹۵	۹۰,۶	۲۲۶	۱۰۷,۸
۸,۶	−۱۳	۳۹,۲	۴	۷۱	۲۱,۷	۱۰۲	۳۸,۹	۱۳۳	۵۶,۱	۱۶۴	۷۳,۳	۱۹۵,۸	۹۱	۲۲۶,۴	۱۰۸
۹	−۱۲,۸	۴۰	۴,۴	۷۱,۶	۲۲	۱۰۲,۲	۳۹	۱۳۴	۵۶,۷	۱۶۵	۷۳,۹	۱۹۶	۹۱,۱	۲۲۷	۱۰۸,۳
۱۰	−۱۲,۲	۴۱	۵	۷۲	۲۲,۲	۱۰۳	۳۹,۴	۱۳۴,۶	۵۷	۱۶۵,۲	۷۴	۱۹۷	۹۱,۷	۲۲۸	۱۰۸,۹
۱۰,۴	−۱۲	۴۲	۵,۶	۷۳	۲۲,۸	۱۰۴	۴۰	۱۳۵	۵۷,۲	۱۶۶	۷۴,۴	۱۹۷,۶	۹۲	۲۲۸,۲	۱۰۹
۱۱	−۱۱,۷	۴۲,۸	۶	۷۳,۴	۲۳	۱۰۵	۴۰,۶	۱۳۶	۵۷,۸	۱۶۷	۷۵	۱۹۸	۹۲,۲	۲۲۹	۱۰۹,۴
۱۲	−۱۱,۱	۴۳	۶,۱	۷۴	۲۳,۳	۱۰۵,۸	۴۱	۱۳۶,۴	۵۸	۱۶۸	۷۵,۶	۱۹۹	۹۲,۸	۲۳۰	۱۱۰
۱۲,۲	−۱۱	۴۴	۶,۷	۷۵	۲۳,۹	۱۰۶	۴۱,۱	۱۳۷	۵۸,۳	۱۶۸,۸	۷۶	۱۹۹,۴	۹۳	۲۳۱	۱۱۰,۶
۱۳	−۱۰,۶	۴۴,۶	۷	۷۵,۲	۲۴	۱۰۷	۴۱,۷	۱۳۸	۵۸,۹	۱۶۹	۷۶,۱	۲۰۰	۹۳,۳	۲۳۱,۸	۱۱۱
۱۴	−۱۰	۴۵	۷,۲	۷۶	۲۴,۴	۱۰۷,۶	۴۲	۱۳۸,۲	۵۹	۱۷۰	۷۶,۷	۲۰۱	۹۳,۹	۲۳۲	۱۱۱,۱
۱۵	−۹,۴	۴۶	۷,۸	۷۷	۲۵	۱۰۸	۴۲,۲	۱۳۹	۵۹,۴	۱۷۰,۶	۷۷	۲۰۱,۲	۹۴	۲۳۳	۱۱۱,۷
۱۵,۸	−۹	۴۶,۴	۸	۷۸	۲۵,۶	۱۰۹	۴۲,۸	۱۴۰	۶۰	۱۷۱	۷۷,۲	۲۰۲	۹۴,۴	۲۳۳,۶	۱۱۲
۱۶	−۸,۹	۴۷	۸,۳	۷۸,۸	۲۶	۱۰۹,۴	۴۳	۱۴۱	۶۰,۶	۱۷۲	۷۷,۸	۲۰۳	۹۵	۲۳۴	۱۱۲,۲
۱۷	−۸,۳	۴۸	۸,۹	۷۹	۲۶,۱	۱۱۰	۴۳,۳	۱۴۱,۸	۶۱	۱۷۲,۴	۷۸	۲۰۴	۹۵,۶	۲۳۵	۱۱۲,۸
۱۷,۶	−۸	۴۸,۲	۹	۸۰	۲۶,۷	۱۱۱	۴۳,۹	۱۴۲	۶۱,۱	۱۷۳	۷۸,۳	۲۰۴,۸	۹۶	۲۳۵,۴	۱۱۳
۱۸	−۷,۸	۴۹	۹,۴	۸۰,۶	۲۷	۱۱۱,۲	۴۴	۱۴۳	۶۱,۷	۱۷۴	۷۸,۹	۲۰۵	۹۶,۱	۲۳۶	۱۱۳,۳
۱۹	−۷,۲	۵۰	۱۰	۸۱	۲۷,۲	۱۱۲	۴۴,۴	۱۴۳,۶	۶۲	۱۷۴,۲	۷۹	۲۰۶	۹۶,۷	۲۳۷	۱۱۳,۹
۱۹,۴	−۷	۵۱	۱۰,۶	۸۲	۲۷,۸	۱۱۳	۴۵	۱۴۴	۶۲,۲	۱۷۵	۷۹,۴	۲۰۶,۶	۹۷	۲۳۷,۲	۱۱۴
۲۰	−۶,۷	۵۱,۸	۱۱	۸۲,۴	۲۸	۱۱۴	۴۵,۶	۱۴۵	۶۲,۸	۱۷۶	۸۰	۲۰۷	۹۷,۲	۲۳۸	۱۱۴,۴
۲۱	−۶,۱	۵۲	۱۱,۱	۸۳	۲۸,۳	۱۱۴,۸	۴۶	۱۴۵,۴	۶۳	۱۷۷	۸۰,۶	۲۰۸	۹۷,۸	۲۳۹	۱۱۵
۲۱,۲	−۶	۵۳	۱۱,۷	۸۴	۲۸,۹	۱۱۵	۴۶,۱	۱۴۶	۶۳,۳	۱۷۷,۸	۸۱	۲۰۸,۴	۹۸	۲۴۰	۱۱۵,۶
۲۲	−۵,۶	۵۳,۶	۱۲	۸۴,۲	۲۹	۱۱۶	۴۶,۷	۱۴۷	۶۳,۹	۱۷۸	۸۱,۱	۲۰۹	۹۸,۳	۲۴۰,۸	۱۱۶
۲۳	−۵	۵۴	۱۲,۲	۸۵	۲۹,۴	۱۱۶,۶	۴۷	۱۴۷,۲	۶۴	۱۷۹	۸۱,۷	۲۱۰	۹۸,۹	۲۴۱	۱۱۶,۱
۲۴	−۴,۴	۵۵	۱۲,۸	۸۶	۳۰	۱۱۷	۴۷,۲	۱۴۸	۶۴,۴	۱۷۹,۶	۸۲	۲۱۰,۲	۹۹	۲۴۲	۱۱۶,۷
۲۴,۸	−۴	۵۵,۴	۱۳	۸۷	۳۰,۶	۱۱۸	۴۷,۸	۱۴۹	۶۵	۱۸۰	۸۲,۲	۲۱۱	۹۹,۴	۲۴۲,۶	۱۱۷
۲۵	−۳,۹	۵۶	۱۳,۳	۸۷,۸	۳۱	۱۱۸,۴	۴۸	۱۵۰	۶۵,۶	۱۸۱	۸۲,۸	**۲۱۲**	**100**	۲۴۳	۱۱۷,۲
۲۶	−۳,۳	۵۷	۱۳,۹	۸۸	۳۱,۱	۱۱۹	۴۸,۳	۱۵۰,۸	۶۶	۱۸۱,۴	۸۳	۲۱۳	۱۰۰,۶	۲۴۴	۱۱۷,۸
۲۶,۶	−۳	۵۷,۲	۱۴	۸۹	۳۱,۷	۱۲۰	۴۸,۹	۱۵۱	۶۶,۱	۱۸۲	۸۳,۳	۲۱۳,۸	۱۰۱	۲۴۴,۴	۱۱۸
۲۷	−۲,۸	۵۸	۱۴,۴	۸۹,۶	۳۲	۱۲۰,۲	۴۹	۱۵۲	۶۶,۷	۱۸۳	۸۳,۹	۲۱۴	۱۰۱,۱	۲۴۵	۱۱۸,۳
۲۸	−۲,۲	۵۹	۱۵	۹۰	۳۲,۲	۱۲۱	۴۹,۴	۱۵۲,۶	۶۷	۱۸۳,۲	۸۴	۲۱۵	۱۰۱,۷	۲۴۶	۱۱۸,۹
۲۸,۴	−۲	۶۰	۱۵,۶	۹۱	۳۲,۸	۱۲۲	۵۰	۱۵۳	۶۷,۲	۱۸۴	۸۴,۴	۲۱۵,۶	۱۰۲	۲۴۶,۲	۱۱۹
۲۹	−۱,۷	۶۰,۸	۱۶	۹۱,۴	۳۳	۱۲۳	۵۰,۶	۱۵۴	۶۷,۸	۱۸۵	۸۵	۲۱۶	۱۰۲,۲	۲۴۷	۱۱۹,۴
۳۰	−۱,۱	۶۱	۱۶,۱	۹۲	۳۳,۳	۱۲۳,۸	۵۱	۱۵۴,۴	۶۸	۱۸۶	۸۵,۶	۲۱۷	۱۰۲,۸	۲۴۸	۱۲۰
۳۰,۲	−۱	۶۲	۱۶,۷	۹۳	۳۳,۹	۱۲۴	۵۱,۱	۱۵۵	۶۸,۳	۱۸۶,۸	۸۶	۲۱۷,۴	۱۰۳		

(درجه‌بندی هشتادقسمتی) میخوانند، و اندازه‌ی دما را بر حسب هر یک از این درجه‌بندیها به نام یا صفت مذکور مقید میکنند، مانند ۳° صدبخشی یا ۵°— فارنهایت.

در درجه‌بندی صدبخشی نقطه‌ی ذوب یخ را 0° و نقطه‌ی غلیان آب را 100° میگیرند، و فاصله‌ی بین آنها را به 100 قسمت مساوی (هر یک یک درجه‌ی صدبخشی) تقسیم میکنند. نقاط ثابت درجه‌بندیهای مذکور و تعداد تقسیمات فاصله‌ی بین آنها در جدول ذیل مندرج است:

	صدبخشی	فارنهایت	کلوین	رئومور
نقطه‌ی غلیان آب	100°	۲۱۲°	۳۷۳°	۸۰°
نقطه‌ی ذوب یخ	0°	۳۲°	۲۷۳°	0°
عده‌ی تقسیمات بین نقاط ثابت	100	۱۸۰	100	۸۰

اگر C و F و R و K مقادیر یک دما بر حسب درجه‌بندیهای صدبخشی (سلسیوس)، فارنهایت، کلوین (مطلق)، و رئومور باشد، این روابط برقرار است:

$$\frac{C}{5} = \frac{F-32}{9} = \frac{R}{4},$$

$$K = C+273,$$

که بوسیله‌ی آنها اگر دمائی بر حسب یکی از درجه‌بندیها معلوم باشد، میتوان مقدار آنرا بر حسب سایرین تعیین کرد. مثلا برای تبدیل درجه‌ی فارنهایت به درجه‌ی صدبخشی از رقم درجه‌ی فارنهایت ۳۲ میکاهیم و حاصل را در ۵ ضرب میکنیم و نتیجه را بر ۹ تقسیم میکنیم. بالعکس برای تبدیل درجه‌ی صدبخشی به درجه‌ی فارنهایت، رقم درجه‌ی صدبخشی را در ۹ ضرب میکنیم و حاصل را بر ۵ تقسیم مینمائیم و به نتیجه ۳۲ می‌افزائیم (جدول ص ۹۸۹ برای تبدیل درجات صدبخشی و فارنهایت بیکدیگر مفید است). معمولا درجات بالای صفر را با علامت "+" یا بدون علامت و درجات زیر صفر را با علامت "—" ممتاز میکنند؛ مثلا ۱۷° یا ۱۷°+ صدبخشی یعنی ۱۷ درجه‌ی صدبخشی بالای صفر، و ۱۲°— صدبخشی یعنی ۱۲ درجه‌ی صدبخشی زیر صفر. درجه‌بندی صدبخشی ضمناً ملاحظه میشود که صفر مطلق (0° کلوین یا مطلق) معادل ۲۷۳°— صدبخشی است. دمای بدن انسان در حال عادی در دهن ۳۷° صدبخشی و در مقعد ۳۷°,۵ صدبخشی است.

اندازه‌گیری دما بوسیله دماسنج بعمل میآید، که بر حسب نوع درجه‌بندی نامیده میشود.

د مابوز، یان: ← مابوز، یان د.

دماپای[1] (damā.pāy)، فنـ ترموستا (termostā)، دستگاه خودکار برای تنظیم دما در فضای بسته. معمولا آنرا به دستگاههای گرمساز یا سردساز متصل میکنند تا با قطع یا وصل آنها دمای معینی محفوظ بماند. اساساً مبتنی بر انبساط فلزات و سیالات در اثر حرارت است. نوعی از دماپای دارای "میله‌ی مرکب" (یا باصطلاح نوار دوفلزی) است، و آن مرکب از دو باریکه از دو فلز است مانند برنج و آهن، که ضرایب انبساط آنها متفاوت میباشد. دو فلز را بهم جوش میدهند (شکل ۱). چون ضریب انبساط برنج بیش از آهن است، وقتی میله را حرارت دهیم، نوار برنجی بیش از نوار آهنی منبسط میشود، و در نتیجه میله خم میگردد بطوری که نوار برنجی قوس خارجی را تشکیل میدهد (شکل ۲)، و اگر آنرا خنک کنیم عکس این حالت روی میدهد (شکل ۳). شکل ۴ استفاده از میله‌ی مرکب را برای ثابت نگاه داشتن دمای اطاق نشان میدهد؛ وقتی اطاق بیش از حد مطلوب، که در شکل نظیر وضع قائم میله است، گرم شود، انحنای میله سبب قطع جریان برق در گرمساز میگردد. سپس میله متدرجاً خنک میشود، و بتدریج بوضع اولیه بازگشته جریان را وصل میکند، و گرمساز بکار می‌افتد. شکل ۵ طرز عمل دماپای خنکساز را نشان میدهد.



شکل ۳ (سرد) شکل ۲ (داغ) شکل ۱ (عادی)

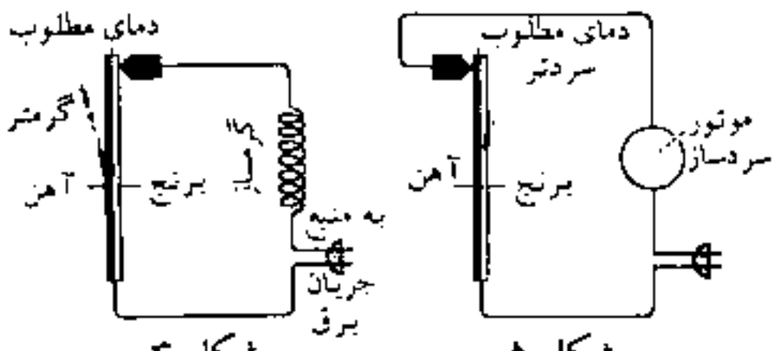

شکل ۴ شکل ۵

دماپای در تنظیم دمای منازل (در این مورد، قطع یا وصل جریان کوره را از کار یا بکار می‌اندازد)، دستگاههای خنکساز، اطوی برقی، اتومبیل، هواپیما، و غیره بکار میرود.

دم اسب (dome asb)، نام رستنیهای بی‌گل دائمی از نوع اکوئیستوم (*Equisetum*) که بسیار نزدیک به سرخسها و پنجه‌گرگها، و دارای ساقه‌های بند بند و توخالی و برگهای پولکی هستند. آنها را ذنب الفرس (zanabo 'l.faras) و ریش بز نیز مینامند.

دماسنج[2] (damāsanj) یا **میزان الحراره** (mizāno 'l.harāre)، فنـ ترمومتر (termometr)، اسبابی برای اندازه‌گیری دما. هر یک از خواص فیزیکی یک ماده را که تابع دمای آن باشد میتوان برای اندازه‌گیری دما بکار برد؛ از آن جمله است حجم یک مایع یا گاز در تحت فشار ثابت، فشار یک گاز در صورت ثابت بودن حجم آن، مقاومت برقی یک جسم هادی، خواص گرمابرقی، و غیره. خاصیتی که انتخاب میشود بستگی به فاصله‌ی تغییرات دما، دقت مطلوب، و سهولت عملی ساختن دماسنج و استفاده از آن دارد. دماسنج معمولی جیوه‌ای مبتنی بر انبساط ظاهری جیوه با ازدیاد دما است، و اساساً مرکب از لوله‌ی نازکی است که یک انتهایش بسته است و انتهای دیگرش به مخزن یا حبابی منتهی میشود؛ مخزن و قسمتی از لوله محتوی جیوه است. مدرج کردن اسباب بر اساس درجه‌بندی دما است. مثلا در درجه‌بندی رایج صدبخشی، مخزن و لوله را یک بار در یخ مذاب فرومیبرند، و نقطه‌ی تعادل سطح جیوه را 0 نشان میکنند؛ سپس مخزن و لوله را در بخار آب جوشان در تحت فشار جو فرومیبرند، و سطح تعادل را 100 نشان میکنند. بالاخره فاصله‌ی بین درجات 0 و 100 را به 100 قسمت متساوی تقسیم میکنند. بر حسب بالا رفتن یا پایین آمدن دما، سطح جیوه در لوله بالا یا پایین میرود، و درجه‌ی نظیر تعادل سطح جیوه دما را نشان میدهد. در اندازه‌گیری دماهای پست، بجای جیوه (که در ح ۳۹°— صدبخشی منجمد میشود)، الکل، اتر، یا تولوئن بکار میبرند.

دماسنجهای گازی دما را بوسیله‌ی تغییراتی که بسبب تغییرات دما عارض فشار گازی که حجمش ثابت است میشود، یا عارض حجم گازی که فشارش ثابت است میشود، اندازه میگیرند. نوع گازی که بکار میرود بستگی به حدود دماهای مورد اندازه‌گیری دارد؛ در دماهای پست تا ۱° مطلق (← دما) هلیوم، و در دماهای عالی (تا ۱۶۰۰° صدبخشی) ئیدروژن و نیتروژن بکار میرود. دماسنجهای گازی اسبابهای دقیقی هستند و تعیین دمای مطلق بوسیله‌ی آنها صورت میگیرد.

دماسنج بیشینه‌ای دماسنجی است که پس از سرد شدن هم درجه‌ی نظیر حد اعلائی را که دما بآن رسیده است نشان میدهد. دماسنج طبی‌که معمولا آنرا "درجه" میخوانند، و درجات آن از ۳۲° تا ۴۴° صدبخشی (در حدود دمای بدن در حال عادی) است، و هر درجه‌اش به 10 "عشر" تقسیم شده است‌ـ از اقسام دماسنج بیشینه‌ای است. این دماسنج دماسنجی جیوه‌ای است، ولی میله‌ی آن درست در بالای سطح حباب دارای تنگنائی است که با عبور جیوه مقاومت میکند؛ معذلک، وقتی "درجه می‌گذاریم"، جیوه از تنگنا میگذرد، و در لوله بالا میرود، اما پس از برداشتن درجه، جیوه سرد می‌شود، و ستون جیوه در محل تنگنا منقطع می‌گردد، و ارتفاع خود را حفظ میکند (بهمین جهت است که در موقع "گذاشتن درجه" دماسنج را چند بار بشدت تکان میدهند تا جیوه به حباب باز‌گردد). دماسنج بیشینه‌ای و کمینه‌ای بیشینه و کمینه‌ی دما را در دوره‌ی معین ثبت میکند.

از وسایل دیگر اندازه‌گیری دما **تفنج و تابشنج** را میتوان نام برد. برای دماسنج ثبات ← دمانگار. بر اساس پدیده‌ی گرمابرق نیز میتوان دما را تعیین کرد.

از جنبه‌ی تاریخی، **گالیله و سانکتوریوس** دماسنجهائی اختراع کردند. متجاوز از یک قرن بعد، سه نوع دماسنج‌ـفارنهایت، رئومور، و سلسیوس یا صدبخشی‌ـاختراع شد، که هنوز رایجترین دماسنجها است. اولی را فارنهایت در دانتزیگ اختراع کرد (ح ۱۷۱۴)، و او استفاده از جیوه را برای دماسنجی آغاز نمود. دومی را رئومور اختراع نمود (ح ۱۷۳۰)، و در آن الکل بکار برد. سومی را سلسیوس اختراع کرد (احتمالا در ۱۷۴۲).

دماغ الایوب، گیاه، ← اشک ایوب.

دماغه[3] (damāqe) یا **راس** (ra's)، سنگپوز یا قطعه‌زمینی کمابیش نوک‌دار که در دریا یا دریاچه پیش رفته باشد.

دماغه‌ی شرقی: ← دژنیوف، دماغه‌ی.

(1)thermostat (2)thermometer (3)cape

دماغه‌ی شمال، ل اروپا، ← نورکاپ.

دماکره[1] (damākore)، فنس ترموسفر (termos-fer)، طبقاتی از جو که در ارتفاعات بیش از ۸۰ کم قرار دارند. در این طبقات دما منظماً با ازدیاد ارتفاع زیاد میشود. اصطلاح ترموسفر در سال ۱۹۵۱ از طرف اتحادیه‌ی بین‌المللی ژئودزی و ژئوفیزیک پذیرفته شد. ترموسفر در واقع با یونوسفر یا یونکره منطبق است، ولی اصطلاح اخیر معمولا فقط در مواردی که خصوصیتهای برقی جو مورد بحث است بکار میرود.

دم الاخوین: ← خون سیاوشان.

دمام (dammām)، بندر و شهر (جمع در ۱۹۶۰ تخمیناً ۳۵٬۰۰۰)، کرسی ایالت شرقی عربستان سعودی، کنار خلیج فارس. دمام اصلا نام قلعه‌ای در ل شهر کنونی بود. شهر جدید را افراد قبیله‌ی دواسر که در ۱۳۴۱ هق از بحرین باینجا آمدند تأسیس کردند، و تا مدت ۲۰ سال دهکده‌ای بیش نبود. در ۱۳۵۷ هق (۱۹۳۸)، شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا و عربستان (حالیه شرکت نفت عربستان و امریکا) در ظهران (نزدیک دمام) نفت کشف کرد. از ۱۳۶۵ هق که برای ساختن بندر و مبدأ راه آهن به ریاض انتخاب شد، رو بترقی و توسعه گذاشت. در ۱۳۷۲ هق کرسی ایالت شرقی از هفوف (در احساء) به دمام منتقل گردید.

دمان، هند، ← دامانو.

دمانگار[2] (damā.negār)، دماسنج ثبات، یعنی دماسنجی که تغییرات دما را خود بخود بطریقه‌ی ترسیمی ثبت میکند. یکی از اقسام رایج آن مرکب است از لوله‌ی فلزی پهن‌شده‌ای (در شکل D) که جدارهایش نازک است، و مملو از مایعی (مثلا الکل) میباشد. با تغییر دما، مایع و فلز بتفاوت منبسط یا منقبض میشوند، و در نتیجه، انحنای لوله تغییر میکند. این تغییرات بوسیله‌ی اهرمهای مناسب بر استوانه یا قرصی‌که بترتیب مقتضی با کاغذ مجهز است، و با حرکت متشابه

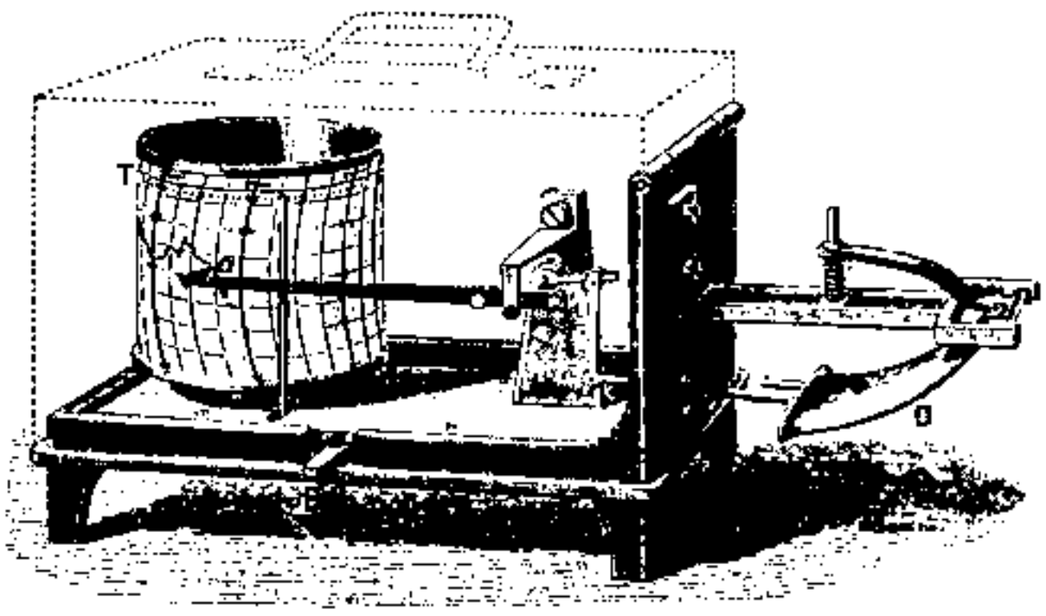

دمانگار

بدور خود میگردد-ثبت میشود. منحنی نمایش دما را که بوسیله‌ی دمانگار ثبت میشود دمانگاشت[3] (damā.negāšt) خوانند. دمانگار در هواشناسی زیاد بکار میرود.

دمانگاشت: ← دمانگار.

دماوند (damāvand)، شهر (جمع ۴٬۵۲۳ نفر در ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۲٬۲۸۷ متر)، مرکز شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، بر دامنه‌ی کوه دماوند و کنار رود دماوند بفاصله‌ی ۷۰ کیلومتری ش تهران. ظاهراً شهری بسیار قدیمی است. بقول حمدالله مستوفی پشیان (pešyān) خوانده میشده است. از مراکز ییلاقی است. در ح ۱۰ کیلومتری ل آن گردنه‌ی امامزاده هاشم (فرازا ۲٬۶۵۲ متر) قرار دارد. برای مسجد جمعه‌ی دماوند ← مسجد جمعه.

دماوند (damāvand)، شهرستان، ل‌ش استان مرکزی (تهران)، ل ایران، ج جبال البرز؛ مرکزش شهر دماوند. از ل رشته‌ی البرز آنرا از مازندران جدا میکند، از ش به شهرستان سمنان، از ج به شهرستانهای گرمسار و تهران (ایوانکی)، و از غ به شهرستان تهران (لواسانات) محدود است. مشتمل بر بخشهای حومه (دماوند) و فیروزکوه میباشد. قله‌ی دماوند در آن واقعست. از رودهایش حبله رود و ریزابه‌های آن است. راه آهن سرتاسری ایران، و راه شوسه‌ی جدید الاحداث تهران به آمل و راه شوسه‌ی تهران (از طریق فیروزکوه) به شاهی از آن میگذرند. از نواحی ییلاقی است؛ چشمه اعلی از تفرجگاههای آنست. از محصولاتش گندم و سردرختی است؛ قیسی دماوند مشهور است. چشمه‌های آب معدنی دارد. ناحیه‌ی دماوند بر طبق قشکا (۱۳۱۶) جزء بخشهای شهرستان تهران گردید؛ در آبان ماه ۱۳۲۵ هش تبدیل به شهرستان شد. بقول یاقوت در معجم البلدان، ناحیه‌ی دماوند را سپاهیان مسلمان به سرداری سعید ابن عاص در ۲۹ یا ۳۰ هق در زمان خلافت عثمان فتح کردند.

دماوند، بلندترین قله‌ی سلسله‌جبال البرز، ل ایران، کمی در زیر مدار °۳۶ عا، بفاصله‌ی ح ۸۰ کیلومتری ل‌ش تهران. نامش در مآخذ قدیم فارسی و عربی به صورتهای مختلف نوشته شده، که دنباوند (donbāvand, dan-) از آن جمله است. ارتفاعش را به اختلاف حدود ۵٬۵۴۳، ۵٬۶۵۴، ۵٬۷۳۹، ۵٬۹۸۸، ۶٬۱۷۵، و ۶٬۴۰۰ متر ذکر کرده‌اند. قله‌ی آن با برف دائمی پوشیده و تقریباً همیشه ابرآلود است؛ ظاهراً در هوای خوب و روشنائی مساعد، از دریای خزر پدیدار میباشد. از جنبه‌ی زمین‌شناسی، طبیعت آتشفشانی گرانکوه دماوند حاکی از اینست که این کوه در ادوار نسبةً متأخر پیدایش یافته است. دماوند قریب ۷۰ دهانه‌ی آتشفشانی دارد؛ از یکی از آنها، که پوشیده از نهشت ضخیم گوگرد است، قله‌ای مخروطی سر بر-افراشته. چشمه‌های گوگردی بسیار دارد (بقول قزوینی، از چشمه‌های دماوند در روز دود و در شب آتش برمیخیزد). دماوند مرکز یک منطقه‌ی زلزله‌ای است، که در سراسر مازندران ممتد میباشد.

دماوند از جهت مواد معدنی (خاصه آنتراسیت) ثروتمند است؛ گوگرد بمقدار هنگفت دارد. در دامنه‌ی آن چشمه‌های متعدد آب معدنی موجود است، که از آن جمله مخصوصاً چشمه‌ی اسک و چشمه‌ی دیگری کمی در ل آن بر رود هراز معروفست.

قله‌ی دماوند را مانند بیشتر کوههای عظیم آسیای شرقی (از قبیل آرارات) مدتها غیر قابل صعود میدانستند، اگرچه ذکر صعود بر آن را قزوینی و یاقوت نقل کرده‌اند. نخستین سیاح اروپائی که از دماوند دیدار کرد (۱۷۹۸) اولیور بود، که نتوانست به قله‌ی آن صعود کند. اولین صعود (۱۸۳۷) بوسیله‌ی تیلر تامسن (teylər tāmsən) صورت گرفت. در سنوات اخیر کوه‌نوردان به دفعات به قله‌ی آن صعود کرده‌اند.

در افسانه‌های ملی ایران، دماوند و رشته‌ی البرز عموماً صحنه‌ی وقایعی چند است. حتی امروز هم مردم مازندران بعضی مواضع را بعنوان صحنه‌های کارهای شگفت‌انگیز قهرمانان باستانی (جمشید، فریدون، سام، زال، رستم، و غیره)که فردوسی در شاهنامه‌ی خود نام آنانرا جاودانی ساخته است‌به سیاحان نشان میدهند. البرز مسکن سیمرغ و دماوند محل زندان ضحاک است. فریدون ضحاک را در غاری در قله‌ی دماوند محبوس کرد، و بقول عامه‌ی اهل محل هنوز هم در آنجا محبوس است؛ صداهای خفه‌ای را که متناوباً از داخل کوه شنیده میشود ناله‌های او می‌دانند. البته خواص آتشفشانی دماوند منشأ این افسانه‌ها بوده است. روایت دیگری هست که سلیمان دیوی را در اینجا به بند کرد.

سابقاً بر دامنه و در دره‌های دماوند بسیاری مواضع مستحکم وجود داشت. امروز مهمترین نقطه‌ی آن شهر دماوند است، که از قله‌ی دماوند نام گرفته است. نیز ← دماوند، شهرستان.

دماوند، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

دمای بحرانی[4] (damāye bohrāni)، دمائی که بالاتر از آن نمیتوان یک گاز را بوسیله‌ی وارد کردن فشار بر آن‌هر قدر هم این فشار زیاد باشدمایع‌کرد (← میعان). دمای بحرانی بعضی از مواد بر حسب درجه‌ی صدبخشی بقرار ذیل است:

انیدرید کربونیک	۳۱,۰
امونیاک	۱۳۲,۳
اتر	۱۹۰
آب	۳۷۴,۲
نیتروژن	—۱۴۷,۰
اکسیژن	—۱۱۸,۴

دمای مطلق[5] (damāye motlaq)، اندازه‌ی دما از صفر مطلق (۲۷۳,۱۶— درجه‌ی صدبخشی یا ۴۵۹,۶۹— درجه‌ی فارنهایت). اندازه‌ی یک دما بر حسب درجه‌بندی مطلق مساوی است با اندازه‌ی آن بر حسب درجه‌بندی صدبخشی بعلاوه‌ی ۲۷۳,۱۶ (در اغلب موارد عدد ۲۷۳ را بکار میبرند).

دمبرگ، در گیاهشناسی: ← برگ.

دمپر، در پرندگان: ← پر.

دمپیر[6]**، ویلیام** (wilyām dampir)، ۱۶۵۲–۱۷۱۵، پوینده و حادثه‌جوی انگلیسی. بگرد زمین گشت، و در ۱۶۹۷ کتابی بنام سفر تازه بگرد دنیا نشر کرد. در ۱۶۹۹ به استرالیا و گینه‌ی جدید اعزام شد و بار دیگر بگرد زمین گشت. در ۱۷۰۳–

(۱)thermosphere (۲)thermograph (۳)thermogram (۴)critical temperature (۵)absolute temperature (۶)Dampier

۱۷۰۷ برای سومین بار دور زمین را پیمود. در آخرین مسافرت (۱۷۰۸–۱۱)، ا. سلکرک را از جزایر خوان فرناندس نجات داد، و این سلکرک احتمالا همان کس است که سرگذشت او زمینه‌ی داستان روبنسون کروزوئه گردید.

دمتر[1] (demeter)، در اساطیر یونان، الاهه‌ی محصول و حاصل‌خیزی، حامی کشاورزی، دختر کرونوس و رئا، خواهر زئوس، و مادر پرسفونه. پس از اینکه پرسفونه به هایدس برده شد، دمتر همه جا بجستجوی او رفت. در الئوسیس الاهه بودن خود را بر پادشاه آنجا آشکار ساخت، و دستور داد که مناسکی (← الئوسی، اسرار) بافتخارش برگذار شود. مطابق کرس رومیها است.


دمتر (کرس)

دمتریوس[2] I (demetriose, –iuse)، ملقب به **سوتر** (soter)، ح ۱۸۷–۱۵۰ ق‌م، شاه (۱۶۲–۱۵۰ ق‌م) سلوکی سوریه؛ پسر سلوکوس IV. از کودکی پدرش او را گروگان به رم فرستاده بود. پس از جلوس آنتیوخوس V فرار کرد (۱۶۲ ق‌م)، و او را بقتل رسانید، و خود بتخت نشست. دمتریوس از اطراف مواجه با گردنکشان، خاصه **آلکساندر بالاس** و مکابیان، گردید. سرانجام در نبرد شکست خورد.

دمتریوس[2] **II**، ملقب به **نیکاتور** (nikātor)، ف ح ۱۲۵ ق‌م، شاه سلوکی سوریه؛ پسر دمتریوس I. بکومک بطلمیوس VI، آلکساندر بالاس را برانداخته زوجه‌ی او کلئوپاترا (دختر بطلمیوس VI) را بزنی گرفت. در ۱۴۷ ق‌م بسلطنت رسید. در جنگ با اشکانیان مغلوب و اسیر مهرداد I شد (۱۴۱ ق‌م). در غیاب وی برادرش آنتیوخوس VII بتخت نشست. دمتریوس پس از مرگ برادرش بسلطنت بازگشت (ح ۱۲۸ ق‌م)، ولی بزودی در یک جنگ داخلی نزدیک دمشق مغلوب و در صور کشته شد.

دمتریوس[2] **I**، ملقب به **پولیورکتس** (polior-ketes)، ح ۳۳۷–۲۸۳ ق‌م، شاه مقدونیه. پدرش آنتیگونوس I را در جنگهای دیادوخوی (خلفای اسکندر) کومک کرد، ولی سرانجام پدر و پسر در ایپسوس شکست خوردند (۳۰۱ ق‌م)، و آنتیگونوس کشته شد. در ۲۹۴ هق به سلطنت مقدونیه رسید، ولی دشمنانش او را بیرون راندند، و وی به سلوکوس I پناهید (۲۸۵). آنتیگونوس II پسر او بود.

دمتریوس[2] **II**، ف ۲۲۹ ق‌م، شاه (۲۳۹–۲۲۹ ق‌م) مقدونیه؛ پسر آنتیگونوس II. دوره‌ی سلطنتش قرین با آشفتگیهای جنگ و مهاجمات (بیشتر بر سر تصرف اپیروس) بود. اتحادیه‌های آیتولیائی (← آیتولیا) و آخایائی (← آخایا) بر ضد او متحد شدند، و مغلوبش کردند. پسرش فیلیپ V وارث او گردید.

دمتریوس یا دمیتری: ← دمیتری.

دمدم[3] (damdam, domdom)، شهر (جم ۶۱'۳۹۱)، ج ایالت بنگال غربی، هند، نزدیک کلکته. گلوله‌های معروف به دمدم نخست در قرن ۱۹م در زرادخانه‌ی آنجا در جنگهای مرزی بریتانیا با افغانها ساخته شد. این گلوله‌ها سَری نرم دارند و در برخورد با اشیاء جامد مانند استخوان پهن میشوند و شیء را درهم میشکنند (بر خلاف گلوله‌های نوک‌تیز و فولادپوش عادی، که سوراخ کوچکی ایجاد میکنند). نخستین کنفرانس لاهه استعمال گلوله‌ی دمدم را تحریم کرد (۱۸۹۹)، بریتانیا در ۱۹۰۵ باین تصمیم گردن نهاد.

دمراش[4]، **لئوپولد** (leopold damrāš)، ۱۸۳۲–۸۵، رهبر آلمانی ارکستر. در ۱۸۷۱ به نیو یورک رفت. انجمن سمفونی نیو یورک را تأسیس نمود (۱۸۷۸). بسیاری از آثار برامس و واگنر برای نخستین بار در کشمهٔ برهبری او اجرا شد. آثارش چند کنسرتو برای ویولن و یک سمفونی است. پسرش، **والتر دمراش** (vālter)، ۱۸۶۲–۱۹۵۰، آهنگساز و رهبر ارکستر بود. نخست ارکستر اپرای متروپلیتن را رهبری میکرد. بعداً ارکستر فیلارمونیک و ارکستر سمفونیک نیو یورک را رهبری نمود. از آثارش اپراها و آوازهای دسته‌جمعی است.

دمرگان یا دمورگان (هر دو –domorgān, de)، ضبط فارسی رایج نام **ژاک (ژان ماری) دو مورگان**[5] (jāk jāN māri dë morgāN)، ۱۸۵۷–۱۹۲۴، باستانشناس فرانسوی. مهندس معدن بود. در ۱۸۷۲–۷۴ در ل فرانسه تحقیقات زمینشناسی کرد. سپس به انگلستان، بلژیک، آلمان، اتریش، و اسکاندیناوی مسافرت کرد، و گزارشهائی در باب تحقیقات خود منتشر نمود. به هند و مالاکا سفر کرد (۱۸۸۴–۸۵)، و در قفقاز و ارمنستان مأموریت داشت (۱۸۸۶–۸۹). در این سفرها، آثار ماقبل تاریخی انسانی متزایداً توجه او را جلب نمود. در ۱۸۸۹ دولت فرانسه او را برای کارهای باستانشناسی به ایران فرستاد، و وی مدت سه سال (۱۸۸۹–۹۱) در ایران بود. تحقیقات و مطالعاتی که در ایران کرد در ۵ کتاب (۹ مجلد) مندرج است (اول و دوم، تحقیقات جغرافیائی؛ سوم، تحقیقات زمینشناسی؛ چهارم، تحقیقات باستانشناسی؛ پنجم، تحقیقات زبانشناسی). در ۱۸۹۲–۹۷ مدیر هیئت باستانشناسی مصر بود، و مخصوصاً در ممفیس پویشهائی کرد؛ تحقیقات و کشفیات او در تاریخ مصر قدیم اهمیت شایانی داشته است.

دمرگان که پی به اهمیت آثار باستانی ایران برده بود دولت فرانسه را به کسب امتیازی برای حفاری در مواضع باستانی ایران تشویق کرد. در تعقیب این فکر، رنه دو بالوا (rëne dë bāluā)، وزیر مختار و سفیر فوق العاده‌ی دولت فرانسه در تهران، در ۱۸۹۴ موافقت ناصرالدین شاه قاجار را برای واگذاری امتیاز انحصاری حفاری در تمام ایران به فرانسه بدست آورد، ولی انعقاد قرارداد مدتی معوق ماند، و سرانجام در سال ۱۸۹۷ در سلطنت مظفرالدین شاه عملی گردید. بموجب این قرارداد، "هیئت رسمی نمایندگی علمی (فرانسه) در ایران" تأسیس شد، و این هیئت به ریاست دمرگان به ایران آمد (۱۸۹۷) و مرکز عملیات خود را در شوش قرار داد. دمرگان در ۱۸۹۷–۱۹۰۸ با سمت مذکور مشغول کار بود؛ حفاری شوش را از سر گرفت، و مقدار فراوانی از اشیاء عتیقه و از جمله استل حمورابی و بسا اشیاء دیگر را که برای تحقیق در زبان عیلامی مدارکی گرانبها است به موزه‌ی لوور پاریس منتقل نمود، که شرح این انتقال را در کتاب از شوش تا لوور. ماجراهای یک کاروان حامل عتیقه‌ها بین شوش و دریا (ترجمه‌ی فارسی، بعنوان سفرنامه‌ی دمورگان، تهران، ۱۳۳۵ هش) آورده است. نتایج تحقیقات این دوره را در تذکره‌های هیئت علمی فرانسوی در ایران آورده است. آثار دیگرش مشتمل است بر تمدنهای نخستین (۱۹۰۹)؛ بشر ماقبل تاریخ (۱۹۲۱)؛ رساله در سکه‌شناسی شرقی ایام باستانی و قرون وسطی (۱۹۲۳)؛ سکه‌شناسی ایران باستان (۱۹۲۷)؛ مشرق‌زمین در ماقبل تاریخ (۳ جلد، ۱۹۲۵–۲۷).

دمزآباد (damzāhād)، ده (جم ۶۹'۱۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهنام وسطی، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)، ۸ کیلومتری ج ورامین.

دمزون[6]، بارون **ژان ژاک پیر** (bāron jāN jāk pier demezoN)*، ۱۸۰۹–۷۳، مأمور سیاسی و مستشرق فرانسوی. هنگامی که در سن پطرزبورگ بخدمات سیاسی اشتغال داشت، کتاب شجرة الاتراک ابوالغازی بهادرخان (← خیوه) را بعنوان تاریخ مغولان و تاتارها بزبان فرانسوی ترجمه کرد و با متن جغتائی منتشر نمود (۲ جلد، ۱۸۷۱–۷۴).

دمسیاه، از اقسام برنج؛ ← برنج.

دمسیاه (dom.siāh)، ده (جم ۰۰۳'۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان و بخش جاپلق، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۲۸ کیلومتری ل الیگودرز.

دمشق (demašq, demešq) یا **دمشق الشام** (–o 'š.šām) یا (بالاختصار) **شام**، لتیـ **داماسکوس** (dāmāskus)، شهر (جم ۷۷۴'۴۰۸؛ ۹۰٪ آنها عرب سنّی)، کرسی ایالت دمشق و پایتخت و بزرگترین شهر سوریه، ج سوریه، بر رود بردی (baradā). بفاصله‌ی بیش از ۱۰۰ کم از مدیترانه در دامنه‌ی کوه قاسیون در حاشیه‌ی بیابان و پشت جبل لبنان (جبل الغربی) و جبل الشرقی قرار دارد، و این کوهها آنرا از بادهای دریائی و ابر محروم میکنند. شهر در واحه‌ی وسیع سرسبز و خرم غوطه (qute) قرار دارد، که انواع میوه و غلات و سبزیها در آن بعمل میآید. بردی مایه‌ی حیات غوطه و دمشق است. مناره‌های سفید شهر در میان سبزی درختان منظره‌ای بسیار جالب دارد. دارای بیش از ۲۰۰ مسجد است، و جامع اموی آن یکی از بزرگترین و مشهورترین مساجد ممالک اسلامی است. دیگر از اماکن تاریخی آن مقبره‌ی صلاح‌الدین ایوبی است. دمشق بسبب سازمانهای

(۱)Demeter (۲)Demetrius (۳)Dumdum (۴)Damrosch (۵)Morgan (۶)Desmaisons

فرهنگی متعددش از مراکز فرهنگی درجه‌ی اول است؛ از آن جمله است المجمع العلمی العربی (آکادمی عربی، تأسیس ۱۹۱۹)، دانشگاه سوریه (تأسیس ۱۹۲۳)، و موزه‌ی ملی سوریه (تأسیس ۱۹۲۱). دمشق از مراکز مهم ارتباطی است. صنایع دستی آن عمدهٔ تجملی است (منبت‌کاری و خاتمکاری، جواهرسازی، توری‌بافی)؛ صنعت مشهور فولادسازی در مقابل رقابت مصنوعات غربی از بین رفته است؛ معذلک بازارهای آن سیمای قدیم خود را حفظ کرده است.

تاریخ

۱ [پیش از اسلام]. تاریخ بنای دمشق معلوم نیست؛ بر طبق کاوشهای سال ۱۹۵۰، در هزاره‌ی ۴م ق‌م در این محل شهری دایر بوده است. در قرن ۱۵م ق‌م تحوطمس III آنرا فتح کرد. در قرن ۱۱م ق‌م پایتخت پررونق سرزمین آرامیان بود، که در تاریخ ابراهیم پیغمبر (پیدایش ۱۴.۱۵) مذکور است؛ شبکه‌ی کانالهای آنرا آرامیان بسط دادند. در زمان سلیمان، شاه دمشق در ل با آشوریها و در ج با دولت اسرائیل با موفقیت جنگید. در ۷۳۲ ق‌م دولت دمشق بدست سپاهیان تیگلت پیلسر III برافتاد، و آنان معبد و کاخ شهر را تاراج کردند (قسمتی از اثاثه در ۱۹۳۰ در بین النهرین علیا بدست آمد). در قرن ۷م ق‌م در دست بابلیها و قرن ۶م ق‌م در تصرف هخامنشیان بود. در ۳۳۳ ق‌م اسکندر مقدونی آنرا گرفت، و از آن ببعد تا فتح (۱۴ هق، = ۶۳۵ ب‌م) آن بدست مسلمانان تحت نفوذ غرب بود؛ آنتیوخوس IX سلوکی آنرا پایتخت خود قرار داد (۱۱۱ ق‌م)، و شهر دگر بار اهمیت و رونق و توسعه یافت. در ۸۵ ق‌م بدست نبطیان افتاد. در ۶۴ ق‌م سوریه یکی از ایالات روم شد، ولی پایتخت آن انطاکیه بود. در ۳۷-۵۴ ب‌م دگر بار نبطیان با تصویب رومیان فرمانروای دمشق شدند. شاؤل (بعدها **پولس حواری**) در دمشق مسیحی گردید. پس از رومیان نوبت دولت بیزانس رسید. امپراطور تئودوسیوس I معبدی را که بافتخار یوپیتر ساخته شده بود مبدل به کلیسای جامع کرد. در نتیجه‌ی ضعف غسانیان و جنگهای ایران در قرن ۶م، اقتصادیات سوریه متلاشی شد. در ۶۱۲ سپاهیان خسرو پرویز شهر را اشغال کردند؛ بعد از وفات خسرو، شهر تخلیه شد، و سپس هرقل به سوریه بازگشت.

۲ [از استیلای اسلام تا عصر جدید]. خالد ابن ولید در ۱۴ هق دمشق را گرفت، و دوره‌ی سیادت هزارساله‌ی مغرب‌زمین برافتاد. معاویه آنجا را مقر خود ساخت (۳۶ هق). تا ۱۲۷ هق، که مروان ابن محمد حران را پایتخت قرار داد، دمشق پایتخت دولت اموی بود. در آغاز دوره‌ی امویان شهر رونق خود را حفظ کرد، و تضییقات دینی در کار نبود، اما بعدها کشمکشهای داخلی و هرج و مرج اواخر عهد امویان سبب آسیب شهر گردید. جامع اموی دمشق در زمان خلیفه ولید ابن عبد الملک بنا شد. پس از استیلای عباسیان، بناهای دوره‌ی اموی تاراج شد، و شهر رو به انحطاط گذاشت. پس از آن دمشق بدست فاتحین گوناگون- فاطمیان مصر، قرامطه، و سلاجقه‌افتاد. ملکشاه سلجوقی آنرا به برادر خود تتش داد، و پس از تتش به دقاق ابن تتش رسید، که اداره‌ی امور دمشق را به اتابک ظهیرالدین تغتکین (toqta-kin) (فت ۵۲۲ هق) سپرد، وی مؤسس سلسله‌ی بنو بوری (banu buri) است، که تا استیلای (۵۴۹ هق) نورالدین محمود زنگی در آنجا فرمان راندند. در جنگهای صلیبی مسیحیان از مساعی خود برای گرفتن دمشق طرفی نبستند. رونق دمشق و بازارهای آن ادامه یافت. نورالدین دمشق را پایتخت مملکت اسلامی وسیع و متحد و مستقلی ساخت، و در عمران و مستحکم کردن آن کوشید. از ۵۷۱ هق تا دو سال بعد از سقوط (۶۵۶ هق) بغداد، دمشق تحت حکومت ایوبیان بود، و سپس بتصرف مغول درآمد. بعد از واقعه‌ی (۶۵۸ هق) عین الجالوت، دمشق تحت استیلای ممالیک درآمد (۶۵۸ هق)، و تا ۹۲۲ هق تحت سلطه‌ی آنها بود. در اوایل قرن ۹م هق دمشق گرفتار حمله و تاراج امیر تیمور شد، و وی در سال ۸۰۳ هق که از این شهر رخت بربست صاحبان حرف و صنایع را دسته‌جمعی با خود به سمرقند برد، و این امر یکی از لطمات بزرگی بوده که در طی تاریخ به دمشق وارد شده است. از ۹۲۲ هق (۱۵۱۶) تا ۱۹۱۸ ب‌م، جز دوره‌ی کوتاه تسلط مصریها (قسمت ۳)، دمشق تحت استیلای عثمانیها بود.

۳ [عصر جدید]. دوره‌ی جدید تاریخ دمشق از ۱۲۴۶ هق (۱۸۳۱) آغاز میگردد. در ۱۸۳۲ ابراهیم پاشا دمشق را بکومک مردم شهر که قبلا بر ضد عثمانیها شوریده بودند گرفت. وی مردی آزادمنش بود و نسبت به مذاهب مختلف تساهل بسیار داشت. تضییقاتی که در ورود اروپائیان به شهر موجود بود بر طرف کرد. اروپائیها، و مخصوصاً پالمرستون، که اقدامات اصلاحی او را مغایر با منافع خود میدیدند، مردم را بر ضد این اقدامات تحریک کردند، و وی ناچار دمشق را تخلیه کرد، و دمشقیها دگر بار تحت استیلای ترکان عثمانی درآمدند. کشتار ۱۸۶۰ مسیحیان محله‌ی مسیحی دمشق بدست مسلمانان مستمسک پیاده شدن نیروهای ناپلئون III در سوریه گردید. از آغاز این دوره نفوذ فرهنگی و اقتصادی اروپا در دمشق محسوس شد، و مدارس خارجی تأسیس گردید. دمشق بتدریج یکی از مراکز ملیون عرب شد، و در ربع آخر قرن ۱۹م مجامع سری فعالیت داشتند، و مردم را به شورش تحریک میکردند، و گویند مدحت پاشا خود از مشوقین آنها بود. جج I نتایج وخیمی برای دمشق داشت. ت. ا. لارنس زمینه‌ی تصرف شهر را برای بریتانیائیها آماده کرد؛ در اکتبر ۱۹۱۸ نیروهای متفقین همراه ژنرال النبی و امیر فیصل (بعداً ملک فیصل I عراق) وارد شهر شدند. در ۱۹۱۹ کنگره‌ی ملی سوریه تشکیل گردید، و در آخر همان سال یک حکومت ملی در دمشق تشکیل یافت. در مارس ۱۹۲۰، کنگره‌ی ملی سوریه را مستقل اعلام و فیصل را بسلطنت انتخاب کرد. پیمان سان‌رمو (آوریل ۱۹۲۰) سوریه را تحت قیمومت فرانسه قرار داد. این امر منجر به کشمکشهائی گردید؛ سرانجام نیروهای فرانسه وارد دمشق شدند (ژوییه‌ی ۱۹۲۰)، فیصل اخراج شد، و دوران قیمومت آغاز گردید.

۴ [دوره‌ی معاصر]. در دوره‌ی قیمومت، مردم خصومت خود را بصورت اعتصاب و گاه زد و خورد ابراز میکردند. شدیدترین شورشها در ۱۹۲۵ در جبل دروز روی داد، و شورشیان دمشق را گرفتند. در جج II دمشق کمتر از دوران جج I آسیب دید؛ در ۱۹۴۱ سربازان بریتانیا و فرانسه‌ی آزاد وارد سوریه شدند. دوران قیمومت در آوریل ۱۹۴۵ بسر آمد، ولی فرانسویها دست‌بردار نبودند، و در مه‌ی ۱۹۴۵ شهر را بمباران کردند. اما سرانجام نیروهای خارجی شهر را تخلیه نمودند. در ۱۹۴۹-۵۴ دمشق عرصه‌ی یک رشته کودتای نظامی بود. پس از تأسیس (۱۹۵۸) جمهوری متحد عرب، دمشق پایتخت قسمت شمالی جمهوری گردید، ولی بعد از کودتای ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ دگر بار پایتخت جمهوری عربی سوریه شد.

دمشق خواجه (demešq xāje)، فت ۶ شوال ۷۲۷ هق، از امرای معروف اواخر عهد ایلخانیان؛ پسر امیر چوپان. سلطان ابوسعید بهادر خان، که از دمشق خواجه کدورت و نارضائی داشت، وی را بتهمت آنکه با یکی از زنان الجایتو سری و سرّی دارد فروگرفت و کشت، و بفرمود تا سرش را به دروازه‌ی سلطانیه آویختند، و اموال او را غارت نمودند.

دمشقی، ابوعثمان (abu.ʿosmāne demešqi) [ابوعثمانْ سعید ابن یعقوب دمشقی]، طبیب و ریاضیدان مسلمان و از مترجمین معروف آثار علمی به عربی، که در بغداد در دوران خلافت (۲۹۵-۳۲۰ هق) مقتدر عباسی رونق داشت. از نزدیکان علی ابن عیسی (وزیر مقتدر) و طبیب او بود، و علی در ۳۰۲ هق ریاست بیمارستان محله‌ی حربیّه‌ی بغداد و سایر بیمارستانهای بغداد و مکه و مدینه را به وی سپرد. دمشقی بعضی از آثار ارسطو، اقلیدس، جالینوس، فرفوریوس، و پاپوس را به عربی ترجمه کرد. مهمترین اثرش ترجمه‌ی مقاله‌ی ۱۰م اصول هندسه (از اقلیدس) و شرح پاپوس بر آنست (از این شرح فقط ترجمه‌ی عربی در دست است).

دمشقی، شمس‌الدین (demešqi, -maš-)، شهرت **شمس‌الدین ابوعبدالله محمد ابن ابوطالب، معروف به شیخ الربوه** (šeyxo ʾr.rabva)، ۶۵۴؟-۷۲۷ هق، مؤلف مسلمان. شیخ و امام ربوه (نزدیک دمشق) بود. معروفترین اثرش نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر است. آثار دیگرش عبارتند از المقامات الفلسفیه و الترجمات الصوفیه، که دایرة‌المعارف‌گونه‌ای در طبیعیات و ریاضیات و الاهیات است؛ جواب رسالة اهل جزیرة قبرس، در دفاع از اسلام؛ و رسالة فی علم الفراسه.

دمعه، عظم: ← سر.

دمق (damaq)، ده (جم ۲٬۹۰۶ نسث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان سردرود، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۲۴ کیلومتری ل‌غ رزن.

دمکرات: ← دموکرات.

دمکراسی: ← دموکراسی.

دمل[1]**، ریشارد** (rišārd demel)، ۱۸۶۳-۱۹۲۰، شاعر آلمانی. اشعارش، که اغلب در باب مسائل اجتماعی است، حاکی از عنفیان او بر ضد ناتورالیسم افراطی است. از جمله‌ی آثارش مجموعه‌های نجات (۱۸۹۱)، دنیای وحشی زیبا (۱۹۱۳)، و داستان

(1)Dehmel

منظوم در روح (۱۹۰۳) است.
دمنات (damnāt)، شهری کوچک (جم ح ۴٬۰۰۰)، مراکش، ۱۲۰ کیلومتری ش شهر مراکش. قریب نیمی از سکنه یهودی هستند.
دمنه: ← کلیله و دمنه.
دمنهور (damanhur)، لتی **هرموپولیس پاروا** (hermopolis pārvā)، شهر (جم ح ۱۲۶٬۰۰۰)، کرسی ایالت بحیره (bohayra)، ل مصر سفلی، بر راه آهن بین قاهره و اسکندریه.
د مواور: ← مواور، آبراآم دو.
دموتی، خط (demoti)، ← هیروگلیفی.
دمورگان، باستانشناس، ← دمرگان.
د مورگن[1]، اوگاستس (ogāstəs də morgən)، ۱۸۰۶–۷۱، ریاضیدان و منطقی انگلیسی. از مؤسسین و نخستین رئیس (۱۸۶۵) مجمع ریاضیدانهای لندن بود. از کسانی است که دست به اصلاح منطق زدند، طرح جدیدی برای منطق‌نسبتها اندیشید که خلاصه‌ی آن را در کتاب خلاصه‌ی یک دستگاه پیشنهادی منطق (۱۸۶۰) آورده است. از آثار دیگرش رساله‌ای در احتمالات (۱۸۳۸)، منطق صورت (۱۸۴۷)، و آثاری از تناقض‌گونه‌ها (۱۸۷۲) است. ویلیام ف. د مورگن پسر اوست.
د مورگن[1]، ویلیام فرند (wilyām frend də morgən)، ۱۸۳۹–۱۹۱۷، داستان‌نویس و هنرمند انگلیسی؛ پسر اوگاستس د مورگن. در آغاز طراح نقوش ظروف شیشه‌ای و سفالی بود، و کارگاه سفالگری در چلسی دایر کرد. بسبب کسادی بازار و ضعف مزاج، از کار کناره گرفت (۱۹۰۵). در ۶۶ سالگی نخستین رمان خود را (بنام جوزف ونی) نوشت. از آثار دیگرش هرگز دگر بار اتفاق نخواهد افتاد (۱۹۰۹) و ملاقات اشباح با اشباح (۱۹۱۴) است.
دموستن[2] (demosten)، ینه دموستنس (demos-tenes)، ۳۸۴؟–۳۲۲ ق‌م، خطیب یونانی، که عموماً بزرگترین خطبای یونان شمرده میشود. ظاهراً او را نقصی در تکلم بود، و در باب مساعی وی برای رفع آن روایاتی نقل شده است، از جمله اینکه بکنار دریا میرفت، و سنگریزه بدهان می‌گرفت، و با خروش دریا، مقابله میکرد تا زبانش باز شود. وی معاصر فیلیپ II مقدونی و کشورگشائی او بود، و خطر قدرت یافتن مقدونیه را برای یونان بوضوح میدید. شهرت وی عمدةً بجهت خطابه‌هائی است که علیه فیلیپ ایراد کرده است، و عبارتند از سه فیلیپیک (در باب فیلیپ)، که در ۳۵۱ و ۳۴۴ و ۳۴۱ ق‌م ایراد شد، و سه اولونتیاک، که در آنها برای شهر اولونتوس استمداد میکند، و دو از آنها در ۳۴۹ و سومی در ۳۴۸ ق‌م ایراد شد. سایر خطابه‌هایش عبارتست از در باب صلح، سفارت باطل (علیه رقیبش آیسخینس)، و در باب تاج (دفاع از خود در مقابل آیسخینس). وی حتی پس از پیروزی فیلیپ همواره معزز بود، اما سرانجام باتهام رشوه گرفتن محکوم و تبعید شد. پس از مرگ اسکندر مقدونی، او را با تجلیل برای تجدید قدرت یونان فراخواندند، ولی کاری میسر نبود، و وقتی آنتی‌پاتر افتاد، فرار کرد، و برای اینکه بدست دشمن نیفتد، خود را مسموم نمود.
دموکدس[3] (demokedes)، طبیب یونانی؛ مت کروتونا. معروفترین اطبای زمان خود بود. در آیگینا و آتن و ساموس رونق داشت، و از ۵۲۱ تا ۴۸۵ ق‌م در دربار داریوش I در شوش خدمت کرد، و سپس به کروتونا بازگشت. داریوش و ملکه‌ی آتوسا را معالجه نمود.
دموکرات[4] یا **دمکرات** (هر دو demokrāt؛ فنس)، طرفدار دموکراسی؛ و توسعاً، معتقد به مساوات اجتماعی؛ و نیز، عضو یکی از احزاب معروف به حزب دموکرات.
دموکرات[5]، حزب (demokrāt)، یکی از دو حزب بزرگ کشمة از ۱۸۲۸، که مدعی طرفداری از "مردم کم‌مایه" یعنی ارباب حرف و صنایع "کوچک" است (در مقابل ← حزب جمهوریخواه، که طرفدار صنایع بزرگ و صاحبان آنها میباشد). این حزب در ۱۷۹۲ برهبری تامس جفرسن بمنظور مبارزه با ا. همیلتن و ← حزب فدرالیست و حمایت از آزادی فردی و محدود کردن اختیارات دولت فدرال تشکیل یافت؛ ابتدا حزب جمهوریخواه و بعد حزب جمهوریخواه دموکرات نام داشت، و از ۱۸۲۸ حزب دموکرات خوانده میشود. مسائل مربوط به برده‌داری شکاف عمیقی در حزب ایجاد کرد، جنگ داخلی امریکا آنرا تقریباً متلاشی کرد. پس از انتخابات پرکشمکش سال ۱۸۷۶، حزب دگرباره رونق یافت. از پایان دوره‌ی ترمیم ببعد ایالات جنوبی تقریباً همواره از ارکان عمده‌ی قدرت حزب دموکرات بوده‌اند. با انتخاب ف. د. روزولت به ریاست جمهوری، که بدنبال بحران اقتصادی دوره‌ی ه. ک. هوور پیش آمد، حزب دموکرات حکومت را بدست گرفت (۱۹۳۲)، و پس از روزولت، هری اس. ترومن از همان حزب به ریاست جمهور رسید (۱۹۴۵). در انتخابات ۱۹۵۲، حزب دموکرات پس از ۲۰ سال حکومت شکست خورد، و آیزنهاور از حزب جمهوریخواه به ریاست جمهور انتخاب گردید. اما در انتخابات نوامبر ۱۹۶۰، ج. ف. کندی به ریاست جمهور رسید، و حکومت مجدداً بدست حزب دموکرات افتاد. نشان رسمی حزب تصویر یک الاغ است.
دموکراسی[6] یا **دمکراسی** (هر دو demokrāsi) [اصلا از ینه]، حکومت مردم (یا، بگفته‌ی آ. لینکلن، "حکومت مردم، برای مردم، بدست مردم")؛ و بعبارت دیگر، نوعی از حکومت که در آن حاکمیت عالیه در دست مردم است، و ممکن است مستقیماً (در مورد دموکراسی مطلق) یا بواسطه‌ی نمایندگانی که مردم انتخاب میکنند اعمال شود (بر خلاف حکومتهائی که در آنها حکومت در دست یک طبقه، یک گروه ممتاز، یا یک فرد است). در اصطلاحاتی مانند دموکراسی اقتصادی، دموکراسی صنعتی، و دموکراسی اجتماعی–که امروزه رایج است–"دموکراسی" از مفهوم صرف سیاسی خود توسع یافته است، و ناظر به نظارت مردم بر این امور است بصلاح مردم. باین معنی وسیع، دموکراسی نظریه‌ای است فلسفی که مبنای آن اینست که مردم حق و مآلاً لیاقت دارند که بر سازمانهای خود بصلاح خویش نظارت کنند. این فلسفه برای فرد ارزش بسیار قائل است، و معتقد است که قیود لازم برای محدود کردن آزادی فرد بمنظور جلوگیری از هرج و مرج باید با رضایت اکثریت افراد و با رعایت اصل برابری بر آنها تحمیل شود.

اصطلاح دموکراسی اصلا در یونان قدیم پیدایش یافت، و به حکومتی اطلاق میشد که مردم در اداره‌ی آن سهیم و از مزایایش برخوردار باشند. حکومت دموکراسی نخستین بار در کشورشهرهای یونانی رونق یافت، و در آتن باستانی باوج رسید؛ شارمندان مستقیماً در وضع قوانین شرکت می‌کردند، و مقامات اجرائی بنوبت به همه میرسید. این نوع دموکراسی فقط در کشوری کوچک و با مردمی دارای رشد سیاسی ممکن بود. نقائص حکومت دموکراسی را افلاطون و ارسطو بخوبی تحلیل کرده‌اند؛ افلاطون بکلی مخالف آن بود، و ارسطو آنرا نوعی از حکومت که شرّ آن از سایر حکومتها کمتر است میدانست. معذلک، بر روی هم، حکومت دموکراسی نتایجی نیکو ببار آورد، و صاحبان افکار بلند را مجال شکفتن داد. در جمهوری روم نیز دموکراسی معمول بود، ولی پس از استقرار امپراطوری، دموکراسی از آن سرزمین رخت بربست. معذلک، مفهوم انتخابات که بعدها در رشد دموکراسی نقش اساسی یافت سهمی است که رومیان در این باب دارند. دوران قرون وسطی نیز، از طریق مفهوم "پیمان" بین اربابان یا فرمانروایان با رعایا در نظام فئودالیته–که برای هر طرف در مقابل طرف دیگر حقوق و وظائفی مقرر میکرد–در این امر سهیم است. صورتی که ج. لاک باین مفهوم داد در رشد دموکراسی پارلمانی بریتانیا تأثیر فراوان داشت، و تعریفی که ژ. ژ. روسو در نظریه‌ی قرارداد اجتماعی از آن آورد زمینه‌ی فکری انقلاب امریکا و انقلاب فرانسه گردید. مهاجرین انگلیسی در امریکا با وضعی مواجه شدند که فرد را ارج مینهاد، و منافی امتیازات طبقاتی بود. این عامل و عوامل دیگر سبب پیدایش نوعی دموکراسی در کشمة شد که با دموکراسی بتر قدیم بکلی متفاوت است. در قرن ۱۹م دموکراسی در بسیاری از ممالک مغرب‌زمین پیروز شد، مردم آزادیهائی یافتند، و با وسایلی مؤثرتر برای بیان اراده‌ی خود مجهز شدند، و نظام حزبی بعنوان مؤثرترین وسیله‌ی نیل باین منظور شناخته شد. در کشورهای آسیا در طی پنجاه سال اخیر نهضتهائی برای ایجاد حکومت دموکراسی ظاهر شده است، ولی حکومتهای دموکراسی در ممالک این قاره در اغلب موارد از جنبه‌ی اسمی تجاوز نکرده است. نهضت مشروطیت ایران یکی از نخستین نهضتهای دموکراسی در آسیا است.

دموکراسی بمعنائی که در ممالک غربی عموماً از آن استنباط میشود متضمن نظریه‌ی تفکیک قوی و آزادی انتخابات، حکومت قانون، و آزادی نطق و بیان است.

در تجشم و قسمتهائی از آسیا و اروپای شرقی، اصطلاح "حکومت مردم" را بمعنای دیگری تعبیر میکنند، که عبارتست از نظارت دولت بر انواع فعالیتها، و معتقدند که بدین وسیله تقدم مصالح عمومی بر منافع خصوصی تأمین میشود، و بهمین جهت، حکومت خود را حکومت دموکراسی می‌خوانند، و مالکیت خصوصی هر یک از وسایل تولید را منافی دموکراسی میشمارند.

---

(۱)De Morgan (۲)Demosthenes (۳)Democedes (۴)Democrat (۵)Democratic party (۶)democracy

دموکریتوس: ← ذیمقراطیس.

دموگرافی[1] (demografi) [فنـ. ← جمعیت‌شناسی]، علم تحقیق در جمعیت‌های انسانی، خاصه از لحاظ کمی. لفظ دموگرافی نخستین بار در کتاب مقدمات آمار انسانی یا دموگرافی تطبیقی (۱۸۵۵)، از آشیل گیار[2] (āšil giyyār) (۱۷۹۹–۱۸۷۶)، طبیعیدان و جمعیت‌شناس فرانسوی، دیده میشود، اما کارهائی در این موضوع از ایام قدیمتر سابقه داشته است. علم دموگرافی، بسبب توسعه و تعمیم سرشماری و آمارگیری و دفاتر آماری سجل احوال، از آغاز قرن ۱۹م متزایداً توسعه یافت، ولی از حدود آمار کمی جمعیت تجاوز نکرد. کتله دامنه‌ی آنرا بسط داد، و برتیون آنرا بصورت علمی مستقل بنیان نهاد.

حالیه دو نوع دموگرافی تشخیص میدهند: دموگرافی کمی که، با استفاده از سرشماریها و آمارهای سجل احوالی و پرسشنامه‌های خاص، به بحث در پدیده‌های دموگرافیائی (رقم جمعیت، ساختمان جمعیت بر حسب سن و جنس و غیره، نسبتهای در صد ازدواج و ولادت و مرگ) می‌پردازد، و دموگرافی کیفی، که در آن از دخالت عوامل زیستشناسی، و اقتصادی و اجتماعی و فکری در تغییرات کمی جمعیت بحث میشود.

دمولن[3]**، کامی** (kāmiyy demulaN)، ۱۷۶۰–۹۴، روزنامه‌نویس و انقلابگر فرانسوی که خطابه‌ی او در ۱۲ ژوییه‌ی ۱۷۸۹ سبب هجوم (۱۴ ژوییه) انقلابیون به باستیل گردید. روزنامه‌ها و رسالات او سخت مقبول بود، و مردم را به شدت عمل تحریک میکرد. از نخستین رهبران کوردلیه‌ها بود. سرانجام او و دانتون توقیف و اعدام شدند، و کمی بعد زوجه‌ی زیبای دمولن نیز با گیوتین اعدام گردید.

د موین[4] (də moyn)، شهر (جم ۲۰۸٬۹۸۲)، ج قسمت مرکزی ایالت آیووا، کشمکش بر رود د موین؛ کرسی و بزرگترین شهر ایالت. از مراکز تجارتی و صنعتی و حمل و نقل و در قلب کمربند غله واقعست.

دمه[5] (dame)، طوفانی از برف گردمانند (ممکن است ذرات کوچک یخ نیز داشته باشد) که پدیداری را به صفر میرساند. برفی که همراه دمه است قسمتی از ابر میبارد ولی قسمت عمده‌ی آن را بادهای سخت میآورند.

دمیاط[6] (demyāt)، فنـ **دامیت** (dāmiet)، شهر (جم تخمیناً ۷۲٬۰۰۰)، مصر سفلی، بر شاخه‌ی شرقی نیل نزدیک مصب آن. پیش از فتوحات اسلامی شهر مهمی بود. بسبب اهمیت تجارتی و نظامی آن، در دوره‌ی اسلامی از دستبردهای دولت روم شرقی و سپس در جنگهای صلیبی آسیب دید. دمیاط کلید مصر بود، و در جنگهای بین مسیحیان و مسلمانان در اواخر دولت فاطمیان و در عهد ایوبیان نقش مهمی داشت. صلیبیون در لشکرکشی بزرگ ۱۲۱۸–۲۱ (۶۱۵–۶۱۸ هق) آنرا گرفتند، ولی سرانجام تسلیم الملک الکامل شدند. لوئی IX نیز آنرا گرفت (۱۲۴۹، = ۶۴۷ هق)، ولی پس از تسلیم وی به مسلمانان بازگشت. ممالیک بحری مصر برای اینکه به اهمیت نظامی آن خاتمه دهند برج و بارویش را منهدم کردند (۱۲۵۰–۵۱، = ۶۴۸ هق). دمیاط ویران شد، و صنعت نساجی معروفش از بین رفت، ولی طولی نکشید که شهر تازه‌ای بهمان نام در ج شهر قدیم دایر شد. دمیاط منسوجات پنبه‌ای و ابریشمی دارد. شعبه‌ای از دانشگاه الازهر در آنجا دایر است.

دمیاطی، احمد ابن محمد (demyāti)، معروف به **بناء** (bannā')، فنـ ۱۱۱۷ هق، محدث مصری و از ارکان طریقه‌ی نقشبندیه؛ مت دمیاط. اثر معروفش اتحاف فضلاء البشر بالقراآت الاربعة عشر است. در سومین سفر حج در مدینه درگذشت.

دمیتری[7] (dmitri) یا **دمتریوس**[8] (demetrius)، ۱۵۸۲–۹۱، پسر ایوان IV (ایوان مخوف، تزار روسیه). در ۱۵۸۴، برادرش فیودور I بجانشینی ایوان نشست، ولی عملا فرمانروائی روسیه در دست ب. گادونوف بود. دمیتری در ۱۵۹۱ (احتمالا بامر گادونوف) بقتل رسید. پس از آن چند تن خود را دمیتری قلمداد کردند، و مدعی سلطنت روسیه شدند. اولی در ح ۱۶۰۰ در لهستان ظاهر شد، و مدعی شد که دمیتری همو است، و یاری اشراف لیتوانی و لهستان و عاقبت مساعدت سیگیسموند III لهستان را جلب کرد. در ۱۶۰۴ به روسیه لشکر کشید. گادونوف در ۱۶۰۵ درگذشت، و دمیتری کاذب بعنوان تزار تاجگذاری کرد. اما توجه وی به لهستان و ازدواجش با یکی از نجبای لهستانی، بنام مارینا، سرانجام منجر به شورشی گردید، و دمیتری بقتل رسید، و واسیلی IV تزار شد. در ۱۶۰۷ دمیتری دیگری پیدا شد؛ پس از اینکه مارینا تصدیق کرد که شوهرش هموست، لهستانیها او را یاری کردند، و وی به مسکو لشکر کشید، و تا حدی توفیق یافت، ولی در ۱۶۱۰ کشته شد. پس از آن دو نفر دیگر مدعی فرزندی دمیتری شدند، ولی اولی در ۱۶۱۲ و دومی در ۱۶۱۳ اعدام شدند. در سال ۱۶۱۳ میخائیل رومانوف، سرسلسله‌ی خاندان رومانوف، تاجگذاری کرد، و دوران آشفته‌ای که در تاریخ روسیه به "دوران آشوب" معروفست پایان یافت.

دمیر آغاجی، درخت جنگلی: ← انجیلی.

دمیری (damiri)، شهرت **کمال‌الدین محمد ابن موسی**، ح ۷۴۲–۸۰۸ هق، فقیه شافعی و عالم تفسیر و حدیث و ادب؛ مت قاهره. در آغاز از راه خیاطی امرار معاش میکرد، و سپس به تحصیل علم پرداخت، و بجائی رسید که اجازه‌ی تدریس و فتوی یافت. در جامع ازهر تدریس کرد. سالها عبادت کرد، و اغلب روزه داشت؛ بین سالهای ۷۶۲ و ۷۹۹ هق شش بار بسفر حج رفت. شهرت دمیری بسبب کتاب حیات الحیوان اوست. اثر دیگرش الدیباجه در شرح سنن ابن ماجه است.

دن (don)، رود روسیه: ← دون.

دن یا دون، لفظ اسپانیائی: ← دون یا دن.

دنا، کوه، ج ایران: ← دینار.

دناریوس[9] (denārius؛ لتـ)، نام سکه‌ای سیمین در روم قدیم. نخستین بار در ۲۶۸ قمـ و بر طبق تحقیقات جدید در ۱۸۰ قمـ ضرب شد. اصلا ۴٫۵۵ گرم وزن داشت. ولی بعدها وزن و ارزش آن تقلیل یافت. دینار طلا از سکه‌های زرین دوره‌ی امپراطوری روم و معادل ۲۵ دناریوس نقره بود. در دوره‌ی بعد از اصلاحات مالی قسطنطین کبیر، اطلاق دناریوس به سولیدوس و به دینار طلا رواج یافت. نیز ← دینار؛ دنیه.

دناقل یا **دنقلیها:** ← حبشه.

دنبالچه، استخوان: ← ستون فقرات.

دنباله‌دار: ← دنباله‌داران.

دنباله‌داران[10] (donbāle.dārān) [مفردش (ستاره‌ی) دنباله‌دار] یا **ذوات الاذناب** (zavāto zu.zanab) [مفردش ذوذنب (zu.zanab)]، اجرامی آسمانی، دارای ماهیت سحابی، که بر مسیرهائی در حول خورشید حرکت میکنند، و گاهی بمدتی از چند روز تا چندین ماه برای ساکنین زمین مرئی هستند. ستارگان دنباله‌دار بسبب منظره‌ی شگفت‌انگیزشان، قرنها باعث رعب و گاهی وحشت مردم، و منشأ خرافاتی در باب ظهور آنها بوده است. اگرچه از مدتها پیش ظهور دنباله‌داران ثبت میشده است، نخستین بار در ۱۶۸۲ بازگشت یک ستاره‌ی دنباله‌دار پیشگوئی شد. در این سال ذوذنبی ظاهر شد، و ا. هالِه مدار آنرا بر اساس نظریه‌ی نیوتن حساب کرد، و چنین استنتاج نمود که این ذوذنب باید همان ذوذنبی باشد که در ۱۵۳۱ و ۱۶۰۷ ظاهر شده است، و ظهور مجدد آنرا در اواخر سال ۱۷۵۸ یا اوایل ۱۷۵۹ پیشگوئی کرد؛ این ذوذنب در بهار ۱۷۵۹، و سپس در سالهای ۱۸۳۵ و ۱۹۱۰ ظاهر گردید. سابقاً چنین می‌پنداشتند که دنباله‌داران از فضاهای دوردست وارد منظومه‌ی شمسی میشوند، اما تحقیقات اخیر حاکی از اینست که مدارات همه‌ی دنباله‌داران بیضیهای کشیده‌ای است، و لهذا، همه‌ی آنها اعضای دائمی منظومه‌ی شمسی هستند. اگرچه ظاهراً بنظر میآید که مدارات بعضی از ذوات الاذناب هذلولی است (و اگر چنین باشد باید قائل شد باینکه از خارج منظومه‌ی شمسی وارد این منظومه میشوند)، بمحاسبه معلوم میشود که، در نتیجه‌ی جاذبه‌ی گرانشی سیارات، این مدارات بشکل بیضی باز می‌گردند. دوره‌ی گردش ذوذنبهائی که تا کنون شناخته شده از ۳٫۳ سال (در مورد ذوذنب انکه) تا چند هزار سال است.

معمولا یک ذوذنب سری ابرمانند و درخشان دارد، که در داخل آن یک (و گاه دو یا بیشتر) هسته‌ی درخشان دیده میشود. ذوذنب ممکن است بدون دنباله یا دارای یک دنباله یا بیشتر باشد. وقتی ذوذنب به خورشید نزدیک میشود دنباله‌اش در عقب گسترده است، ولی پس از گذشتن از نزدیکترین نقطه‌ی مدار خود نسبت به خورشید، دنباله پیشاپیش سر حرکت میکند. دنباله‌داران از حیث اندازه و شکل و جرم بسیار متفاوتند. اندازه و شکل یک ذوذنب ممکن است بطور فاحش تغییر کند، و ذوذنب منقبض یا منبسط شود. و حتی ممکن است به دو قسمت منقسم شود، چنانکه در ۱۸۴۶ در مورد ذوذنب بیلا (bielā)، که اکنون مفقود الاثر است، این امر روی داد. بنا بر این، یگانه مشخصه‌ی پایدار یک ذوذنب مدار آنست. قطر سر یک ذوذنب متوسط ۱۳۰٬۰۰۰ کم است، ولی ذوذنبهائی با قطر سر ۱۶٬۰۰۰ کم و هم

(۱)demography (۲)Guillard (۳)Desmoulins (۴)Des Moines (۵)blizzard (۶)Damietta (۷)Dmitri (۸)Demetrius (۹)denarius (۱۰)comets

۲٬۲۰۰٬۰۰۰ کـم رصـد شده است. هسته‌هـا نسبـةً کوچک هستند، و قطرشان ممکن است از ۱٬۵۰۰ متر تا چند هزار کیلومتر باشد. ظاهراً سر ذوذنب از ذرات سنگ و ماسه‌ی متفرق در محیطی گازی تشکیـل یـافته است. بنـظر میآیـد کـه موادی از هسته بخـارج پـرتاب میشوند؛ در نتیجه‌ی فشار تشعشعی خورشید، که شدتی کـافی برای موازنه بـا جـاذبه‌ی گـرانشی خورشید دارد، مواد مـذکور در جهت متـقابـل خورشید رانده میشوند، و دنبالـه‌ی ذوذنب را در آسمان تشکیـل میدهند. طول دنباله گاهی از ۱۶۰٬۰۰۰٬۰۰۰ کم تجاوز میکند. عملا هیچ خطری از دنباله‌داران متوجه زمیـن نیست. سابقـاً تصور میکردند که دنباله‌ی دنباله‌داران دارای گاز-های سمی است، و اگر به زمین نزدیک شود ممکن است سبب مـرگ هـمه‌ی مـردم شود. این عقـیده بکلی بی‌اساس است، زیـرا این گـاز اگر هم سـمی بـاشد بقدری رقیق است کـه احتـمال خطر از آن بسیار بعید میـباشد (در مـراجعت ذوذنب هـاله در سال ۱۹۱۰، زمیـن از دنبـالـه‌ی آن ذوذنب عـبور کرد). البته برخورد مستـقیم سر ذوذنب بـا زمین سبب ویرانی در محل بـرخورد خواهـد شد، ولـی نظر به تعداد ذوات الاذناب و مشخصات متوسط مدار آنهـا، احتمـال چنـین تصادمی بسیار بعـید است. دنبـاله‌داران نور را منـعکس و متشعشع میکنـند. منشأ دنباله‌داران هنوز معـلوم نشده است. نـیز ← دوناتی؛ شهاب؛ فشار تشعشع.

دنباله‌رود (donbāle.rud)، دهستان (جم ح ـ۲؛ 000)، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختـیاری و چهار محال؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی.

دنبلان (donbalān)، قارچ خوراکـی زیـرخـاکـی گوشتدار و کروی (بقطر ۲٫۵ تا 10 سم). دنبلانها معمولا دسته دسته در عمق ۳۰ سانتیمتری در خاک و نزدیک به ریشه‌های گیاهان و درختها میرویند. کاشت آنها نتیجه‌ی مفید نداده است، ولی بحالت طبیعی در بسیاری از زمینهای معتدل دیده میشوند، و آنها را بوسیله‌ی سگ یا خوک پیدا میکنند.

دنبی (denbi)، ویلز؛ ← دنبی‌شر.

دنبی[1]، (اولین) **ارل آو** (ërl āv danbi*)، لقب **تامس آزبورن** (tāməs āzborn)، ۱۶۳۱–۱۷۱۲، سیاستمدار انگلیسی. یکی از وزیران اعظم چارلز II بود، و وصلت مری را با ویلیام III ترتیب داد. در ۱۶۷۸–۸۴ زندانی بود. در دعوت کردن ویلیام بـه سلطنت انگلستان شرکت داشت، و در دوره‌ی ویلیام در ۱۶۹۰–۹۵ عملا نخستوزیر بود.

دنبی‌شر[2] (denbišər) یـا **دنبـی**، ولایت ساحلی (۱٬۷۳۲ کمم؛ جم ۱۷۳٬۸۴۳)، ل ویلز؛ مرکزش شهـر دنبـی. بیشتر آن را چـراگاههای مـرتفع و دره‌های زراعتی فراگـرفته است. منـابع معدنی آن (زغـال، آهـن، سرب، و سنـگ لوح) در اطراف رکـم قرار دارد.

دنپروستروی: ← دنیپروگس.

دندان[3] (dandān). در اغلب مهره‌داران، هر یک از ساختـمانهای سخت استخوانی که در دو فک بالا و پایین یـا (در بسیاری از مهـره‌داران پست) در سایر استخوانهای جـدار دهان یا حلق جـایگـزین اند، و برای گـرفتن و جویـدن غذا و نیز بعنوان سلاح‌های تعرضی و دفاعی و غیره بکـار میـروند. از لحاظ تقسیـم وظایف، دنـدانهـای پستانداران در درجه‌ی اول قرار دارند؛ در این حیوانـات عمومـاً تعداد دندانهـا معین است، و تنوع آنها در قسمت-های مختلف فک به ثنایا (sanāyā) [مفردش ثنیه[4] (saniyye)] یا دندانهای پیشین، انیـاب (anyāb) [مفردش ناب[5]] یـا نیشهـا، و طواحن (tavāhen) [مفردش طاحنه[6] (tāhene)] یـا دندانهای آسیـاکه هـر یک وظایف خـاصی را انجام میدهنـد.عمومـاً مشخص میباشد. بیشتر پستانداران در دوران حیات خود دو دست دندان دارند: یکی دنـدانهـای موقت یا شیری، و دیگـری دندانهـای دائمـی کـه بعـداً جایگزین آنها میشود.

در انسان، دندانهای شیری از ۶ ماهگی شروع به درآمـدن میکنـند، و در حـدود ۶ سالگی می-افتند، و بجای آنهـا دندانهای دائمـی درمیآید. آخـرین دندانهای دائمی (دندانهای عقل) ممـکن است از ۲۵ سالگی بیرون آید، و در بعضی اشخاص این دندانها هرگـز بیرون نمیآید. عده‌ی دندانهای شیری ۲۰ است (در هر فک ۲ پیشین مرکزی، ۲ پیشیـن جـانبـی، ۲ ناب، و ۴ آسیـای کـاذب[7]). عـده‌ی کل دندانهای دائمـی ۳۲ است، که در هـر فک عبارتند از ثنایا (۴ عـدد)، انیـاب (۲ عدد)،

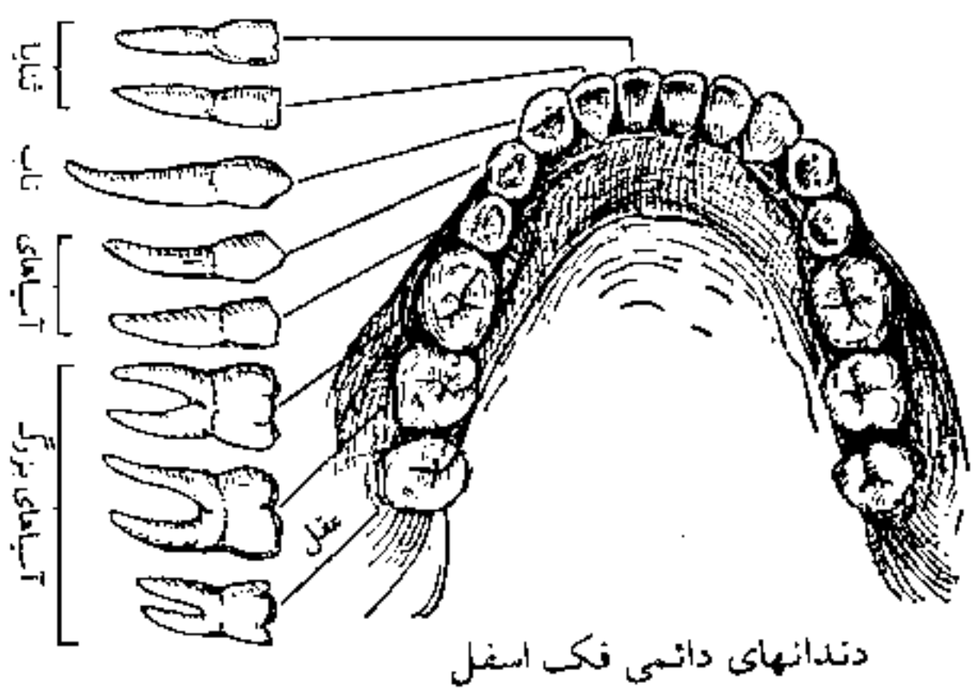

دندانهای دائمی فک اسفل

طواحن صغیر[8] یا آسیاهـای کوچک[8] یا آسیاهای کـاذب (۴ عـدد)، طواحن کبیـر[9] یـا آسیاهـای بزرگ[9] (۴ عدد، یا ۶ عدد در صورتی که دندانهای عقل درآیند). ثنایـا و انیاب غـذا را قطع و پـاره میکنـند؛ طواحن آنهـا را سائیده نرم مینمایند. دندان عبارت است از تاج[10] (قسـمتی که در دهـان مرئی است)، و یک یـا چند ریشه که در حفره‌ای (حفـره‌ی دندان) در لـثه نشانده شده است. قسمت مرکزی تاج و ریشه با نسج نرمی (مغز دندان) پر شده است که اعصاب و رگهـا در آن قـرار دارنـد. این نسج در ماده‌ی سخت و استخوانی بنام داتین[11] (dāntin) قرار دارد، کـه قـسمت اعظم جسم دندان را تشکیـل میدهد. تاج دندان را لایه‌ی سفیدرنگی از مواد مـعـدنی و مواد آلی پوشـانیـده است، کـه مینا[12] نام دارد، و سخت‌ترین ماده‌ی بدن میباشد. روی ریشه‌ی دندان با ساروج[13] مستور است، که از مواد آهکی و آلی تشکیل یافته. برای رشد دندان و محفوظ مـاندن سلامتی آن، خوراک روزانه باید مشتمل بر مقدار کافی کلسیوم، فسفر، و ویتامینهای د و ث باشد. تنظیف منـظم دندان و وارسی دندان هر ۶ مـاه یکبار بوسیله‌ی دندانپزشک نیز اهمیت تام دارد.

دندانپزشکی[14] (dandān.pezeški)، فن و حرفه‌ی درمان بیـماریهای دندان و بافـتهای وابسته بآنها و حفظ سلامت آنها. سابقه‌ی آن بسیار قدیمی است. نوشته‌هـای مصـری از قـرن ۱۸م ق‌م مشتمـل بـر دستوراتی برای درمان دندان‌درد و تورم لثه است. کشیـدن دندان در قـرن ۷م ق‌م در آسیـای صغیـر مـعمول بود. در قـرون وسطی ظـاهـراً ابوالقاسم زهراوی (قـرن 10م) یـگـانه کسی بوده است کـه جـراحـی دنـدان را مورد توجه قـرار داده است و نظریات و اسبابهائی بجا گـذاشته که نسبت بـزمان وی بسیـار متـرقـی است. از این کـه بـگـذریم، "دنـدانپـزشکی" بوسیـله‌ی "دلاکـان" و بعضـی از طراران مـدعی این فـن اجـرا میشد. پدر دندان-پزشکی نوین پیر فوشار (۱۶۷۸–۱۷۶۱) است. از جراحان و پـزشکانی که در پیشرفت این فن مؤثر بوده‌اند آ. پاره، ج. هانتر، گ. و. بلک (blak) (۱۸۳۶–۱۹۱۵)، و ج. ا. هریس را میـتوان نـام بـرد. استـفاده از وسائلـی مـانند اشعه‌ی ایـکس، بیحسی موضعی، ساختن دندانهای مصنوعی، ماشین-های مته‌ای، و طرق پر کـردن و پوشاندن دندانهـا سبب پیشرفت در ایـن فن بوده است. در نتیجه‌ی ترقیات حـاصله، دندانپـزشکی فن و حـرفه‌ای جدا از پزشکی شده است، و دانشکده‌هـا و مدارسی برای تعلیم آن تأسیس گردیده. نخستین مدرسـه‌ی مربوط باین فن در جهـان در ۱۸۴۰ در بالتیمور (کشمة) تأسیس شد.

در ایـران تا سال ۱۲۹۰ هش، که قانون طبابت اشتغال به دندانسازی را موکول بـه تحصیل اجـازه از وزارت معارف کرد، دندانـسازی تابع قاعده و قانونی نبود. در سال تحصیلی ۱۳۰۹–10 هش **مدرسه‌ی عالی دندانسازی**، وابسته بـه مـدرسه‌ی عـالـی طب، در تهران دایر شد. با تأسیس و توسعه‌ی دانشگاه، در دانشکده‌ی پزشکی شعبه‌ی دندانپـزشکی نیز توسعه یافت. و در شهـریور ۱۳۱۸ ایجاد دوره‌ی دکـتری در این رشته بتصویب شورای دانشگـاه رسیـد. از اول مهـر مـاه ۱۳۳۵ هش شعبه‌ی مـذکور بصورت دانشکـده‌ای مستـقل (**دانشکده‌ی دنـدانپزشکی**) اداره میشود.

دنـدان شیر (dandāne šir) یـا **اسنـان السبـاع** (asnāno 's.sebā')، (*Taraxacum officinale*)، گیاه دائمی شیره‌دار از تیره‌ی مـرکبان، با برگ-های فـراهم و گلهـای زرد روشن بـر روی ساقه‌ی بلند. برگهـای نورسته‌ی آن خـام و پخته خوراکی است. دانه‌هایش دارای رشته‌هائی است بشکل چتر که باد بآسانی آنها را میبرد (قاصد).

دندانقان (dandānqān)، شهر سابق، ناحیه‌ی مرو (مرو الشاهجان)، بفاصله‌ی 10 فرسنگی چغ مـرو بر جاده‌ی بین مرو و سرخس. شهری کوچک ولی مستحکم بود. در اینجا بین سلطان مسعود I غزنوی بـا سلاجقـه جنـگی روی داد، و مـسعود مغـلوب و منهـزم شد (۸ رمضان ۴۳۱ هق)؛ بیهقـی که خود

(۱)Danby (۲)Denbighshire (۳)tooth (۴)incisor (۵)canine (۶)molar (۷)premolar (۸)bicuspids (۹)molars (10)crown (11)dentine (۱۲)cnamel (۱۳)cement (۱۴)dentistry

این واقعه را بچشم دیده شرح آنرا در تاریخ مسعودی آورده است. طوایف غز آنرا در ۵۵۳ هق تاراج کردند. یاقوت (قرن ۷م هق) ویرانه‌های آنرا دیده است.

دندانه[1] (dandāne)، در رنگرزی، ماده‌ای که برای ثابت کردن بعضی از رنگها (رنگهای دندانه‌ای) در پارچه بکار میرود. خاصیت دندانه‌ها اینست که با مواد ملونه ترکیبی شیمیائی تشکیل میدهد که به آسانی حل نمیشود. در نتیجه، اگرچه رنگی به تنهائی ممکن است با شسته شدن از بین برود، ترکیب آن با دندانه رنگ ثابتی خواهد داشت. از جمله‌ی دندانه‌های معمولی املاح کروم، آهن، آلومینیوم، قلع، یا سایر فلزات هستند، که دندانه‌های بازی (← باز، در شیمی) یا فلزی می‌باشند، و با رنگهای اسیدی بکار میروند. دندانه‌های اسیدی (مانند اسید تانیک و اسید لاکتیک) با رنگهای بازی استعمال میشوند. گاهی دندانه را با رنگهائی که نیاز به دندانه ندارند بکار میبرند؛ در این صورت رنگ بسیار نمایانتر جلوه میکند.

دنده (dande)، در استخوان‌بندی انسان، هر یک از ۱۲ جفت استخوان کمانی‌شکل، جزء استخوان‌های تنه، که از عقب به ستون فقرات متصل می‌شوند. ده جفت از آنها به جناغ سینه متصل اند، و دو جفت آخر آزاد میباشند.

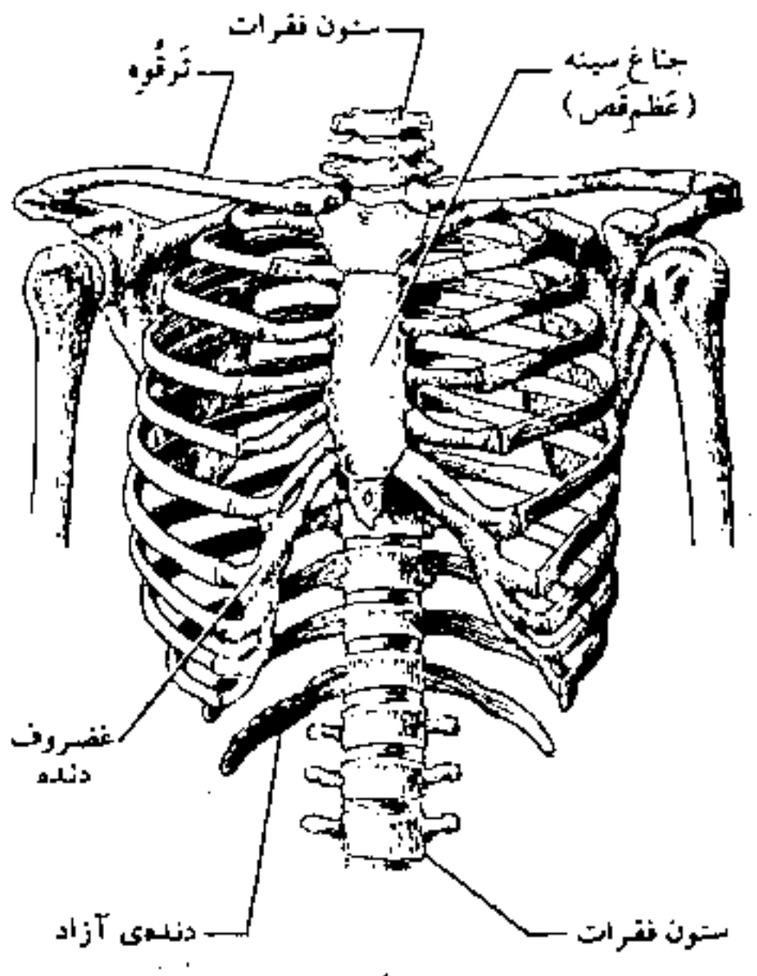

دنده‌ها و سینه

دنقلیها یا دناقل: ← حبشه.

دنکرک[2] (daNkerk)، شهر (جم ۲۱‘۱۳۶)، ولایت نور، ل فرانسه؛ بندر ماهیگیری کنار دریای شمال. در مبارزات فرانسه با همسایگانش اهمیت بسیار داشته؛ چندین بار دست بدست گشت، و بالاخره در ۱۶۶۲ بصورت دائمی جزء فرانسه شد. در ۱۹۴۰ (۲۶ مه–۴ ژوئن) صحنه‌ی یکی از عملیات دریائی فراموش‌نشدنی تاریخ شد (۳۰۰‘۰۰۰ سرباز متفقین که در اثر پیشروی آلمانها بسوی بنادر دریای مانش محصور شده بودند از دنکرک به انگلستان گریختند). با وجود فشار متفقین، تا ماه مه‌ی ۱۹۴۵ در دست آلمانها بود. در بعضی مآخذ فارسی نامش را دونکرک (-dun) ضبط کرده‌اند.

دن کیشوت: ← دون کیشوت.

دنگال یا **دنگاله:** ← گلفهشنگ.

دنگلان (dangalān)، ده (جم ۱‘۱۶۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش کردکوی، شهرستان گرگان، استان دوم، ۱۲ کیلومتری ش کردکوی.

دنلپ[3]**، جان بوید** (jān boyd danlop)، ۱۸۴۰–۱۹۲۱، دامپزشک اسکاتلندی که بسبب اختراع (۱۸۸۸) تایر هوادار معروفست. یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های تایرسازی بریتانیا بنام وی نامگذاری شده است.

دنن[4] (dënaN)، شهر (جم ۲۷‘۴۴۹)، ولایت نور، ل فرانسه. معادن زغال سنگ و آهنکاری دارد. میدان پیروزی (۱۷۱۲) فرانسه در جنگ جانشینی اسپانیا.

دنور[5] (denver)، شهر (جم ۴۹۳‘۸۸۷)، ل قسمت مرکزی ایالت کولورادو، کشمت، بر رود پلّت جنوبی؛ کرسی و بزرگترین شهر ایالت. از مراکز عمده‌ی تجارتی و صنعتی غ کشمت است. دانشگاه دنور آنجاست.

دنویل[6] (danvil)، نام چند شهر در کشمت. **۱–** (جم ۴۱‘۸۵۶)، ش ایالت ایلینوا، کنار مرز ایندیانا. آبراهام لینکلن ۵ سال در اینجا دار الوکاله داشت. **۲–** (جم ۹‘۰۱۰)، قسمت مرکزی ایالت کنتاکی، ج‌غ لکسینگتن. در ۱۷۸۴–۹۲ حاکمنشین ایالت بود. **۳–** شهر صنعتی (جم ۴۶‘۵۷۷)، ج قسمت مرکزی ایالت ویرجینیا، یکی از بزرگترین بازارهای توتون در جهان. در جنگ داخلی امریکا آخرین پایتخت ائتلافیه بود (آوریل ۱۸۶۵).

دنی، اسم فرانسوی: ← دیونوسیوس، اسم.

دنی[7]**، قدیس** (qeddis dëni)، قرن ۳م؟، قدیس حامی فرانسه. گویند نخستین اسقف پاریس بود و در مونمارتر به شهادت رسید.

دنیا[8] (denià)، عربی **دانیه** (dānia)، شهر و دریابندر (جم ۱۲‘۳۲۳)، ایالت آلیکانته، ج‌ش اسپانیا، کنار مدیترانه. آثاری از دوره‌ی رومیان دارد. ابوعمرو دانی منسوب باینجا است.

دنیای جدید یا **بر جدید** یا **قاره‌ی جدید:** ← امریکا.

دنیپر[9] (denieper)، باستانی **بوروستنس** (bo-rustenes)، رودی بطول ۲‘۲۸۵ کم، در تجشم اروپائی. یکی از طویلترین رودهای اروپا و تجشم است. از ارتفاعات والدای در غ مسکو سرچشمه میگیرد، و عموماً بطرف ج جاری شده از سمولنسک و روسیه‌ی سفید میگذرد، و وارد اوکرائین میگردد، و پس از عبور از کیف، دنیپروپتروفسک، زاپاروژیه (محل سد دنیپروگس)، نیکوپول، و خرسون، به دریای سیاه میریزد. بعد از ساختن سد دنیپروگس تقریباً تمامش قابل کشتیرانی شده است. بوسیله‌ی کانال با بوگ غربی مرتبط است. در قرون ۹م–۱۱م از راههای تجارتی اسلاوها و روم شرقی بود.

دنیپروپتروفسک[10] (dniepropetrofsk)، شهر (جم ح ۶۶۰‘۰۰۰)، ش اوکرائین مرکزی، بر رود دنیپر. از مراکز راه آهن و حمل و نقل آبی و از مراکز مهم صنایع سنگین است. پوتیومکین آنرا در ۱۷۸۷ در محل دهکده‌ای بنا نهاد، و بنام کاترین II، یکاترینوسلاو (yekāterinoslāv) نامگذاری شد. در ۱۷۹۱–۱۸۰۲ نووروسیسک (novorosisk) و سپس تا ۱۹۲۶ کاترینسلاو خوانده میشد. توسعه‌ی صنعتی آن در اواخر قرن ۱۹م با بهره‌برداری از معادن زغال سه حوضه‌ی دونتس، از آهن کریووی روگ، و از منگنز نیکوپول آغاز گردید. از سد دنیپروگس نیروی برق میگیرد. در جج II آسیب بسیار دید.

دنیپرودزرژینسک[11] (dnieprodzerjinsk)، شهر (جم ح ۱۹۴‘۰۰۰)، ج اوکرائین مرکزی، بر رود دنیپر؛ از مراکز عمده‌ی صنعتی. تا ۱۹۳۶ کامنسکویه (kāmenskoye) نام داشت.

دنیپروستروی: ← دنیپروگس.

دنیپروگس[12] (dnieproges)، سد و نیروگاه برقابی عظیمی در ج‌ش اوکرائین، نزدیک زاپاروژیه، بر رود دنیپر. پیش از جج II بزرگترین سد و نیروگاه تجشم بود. ظرفیتش از لحاظ تولید نیرو ۶۵۰‘۰۰۰ کیلووات ساعت است، و به مراکز صنعتی دنیپروپتروفسک، کریووی روگ، و زاپاروژیه نیروی برق میدهد. سد آن (بطول ۸۰۰ متر و ارتفاع ۶۱ متر) سطح آب دنیپر را ۴۰ متر بالا آورد، و آنرا قابل کشتیرانی ساخت. سد بین سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۳۲ ساخته شد، و در آغاز دنیپروستروی (dnieprostroy) نام داشت. رئیس مهندسین مشاور امریکائی آن ه. ل. کوپر بود. سد و تأسیساتش در جج II بکلی ویران شد؛ در ۱۹۴۴–۴۹ روسها آنرا مجدداً ساختند. در مآخذ تا سال ۱۹۶۰ بزرگترین سد و نیروگاه برقابی اروپا توصیف شده است.

دنیستر[13] (deniester)، رودی بطول ۱‘۳۶۰ کم، ج‌غ تجشم اروپائی، که قسمتی از مرز بین اوکرائین و مولداوی را تشکیل میدهد، از کوه‌های کارپات سرچشمه میگیرد، عموماً بجانب ج‌ش جریان دارد، و پس از عبور از گالیچ و خوتین، در ج‌غ اودسا به دریای سیاه میریزد. تا شهر گالیچ قابل کشتیرانی است. در ۱۹۱۸–۴۰ خط مرزی رومانی و تجشم بود.

دنیسر (donayser)، شهر قدیم قسمت علیای بین النهرین، بفاصله‌ی ۲۰ کیلومتری ج‌غ ماردین بر یکی از ریزابه‌های خابور، در ترکیه‌ی حالیه، کمابیش در محل آبادی کردنشین کنونی قوچ حصار (qoc hesār). در آغاز قرن ۷م هق از مراکز کاروانی و کشاورزی و فرهنگی بود.

دنیکین[14]**، آنتون ایوانوویچ** (-ānton ivāno-vic denikin)، ۱۸۷۲–۱۹۴۷، ژنرال روسی. در ۱۹۱۸–۲۰ فرمانده قوای ضد بالشویک در ج روسیه بود. در ۱۹۲۰ کناره‌گیری کرد. تا ۱۹۴۶ در فرانسه میزیست، و سپس به کشمت رفت، و در آنجا درگذشت.

دنیل (danyəl)، اسم انگلیسی برای مرد، ← دانیال، اسم.

دنیه[15] (dënie؛ فنس) [از دناریوس]، واحدی برای بیان ظرافت تار ابریشم، ریون، یا نایلون، و آن

---

(۱)mordant (۲)Dunkirk; Dunkerque (فنس) (۳)Dunlop (۴)Denain (۵)Denver (۶)Danville (۷)Denis (۸)Denia
(۹)Dnieper (۱۰)Dnepropetrovsk (۱۱)Dneprodzerdzhinsk (۱۲)Dneproges (۱۳)Dniester (۱۴)Denikin (۱۵)denier

ظرافت تاری است که ۹'۰۰۰ متر آن یک گرم وزن داشته باشد. بنا بر این، مثلا ۹'۰۰۰ متر از تاری به ظرافت "۱۵ دنیه" ۱۵ گرم وزن دارد. دنیه اصلا نام سکه‌ای بوده است که از زمان پپن کوتاه تا انقلاب فرانسه در فرانسه و اروپای غربی رایج بوده، و در آغاز از نقره و سرانجام از مس ضرب میشده است.

دو (do)، عدد طبیعی ۱+۱، که بعلامت "۲" نمایش داده میشود. دومین عدد طبیعی، نخستین عدد طبیعی زوج، نخستین عدد اول، و یگانه عدد اول زوج است. قابلیت تقسیم اعداد بر ۲ مبنای تقسیم اعداد صحیح است به زوج و فرد، عدد زوج آنست که بر ۲ قابل قسمت باشد—و عدد فرد آنست که چنین نباشد (در این صورت اخیر، باقیمانده‌ی تقسیم مساوی ۱ خواهد بود). برای اینکه عددی زوج باشد لازم و کافی است که آخرین رقم سمت راستش زوج باشد. قوه‌ی دوم یک عدد را مجذور یا مربع آن، و ریشه‌ی دوم یک عدد را جذر آن خوانند. عدد ۲ احتمالا یگانه نماینده‌ای است که بازاء آن ← معادله‌ی فرما جواب دارد. عدد ۲ مبنای ← شمار ثنالی است.

دو[1] (du)، رود ش فرانسه و غ سویس، بطول ۴۳۰ کم. در جبال ژورای فرانسه سرچشمه گرفته با مسیری پرپیچ و خم از کنار مونبلیار، بزانسون، و دول میگذرد، و قسمتی از مرز فرانسه و سویس را تشکیل میدهد. نزدیک شالون‌سور‌سون به رود سون میریزد.

دو[1]، ولایت (۵'۲۶۰ کم۲، جمع ۳۲۷'۱۰۰)، ش فرانسه، در فرانش‌کنته. در طول کوههای ژورا با سویس هم‌مرز است. کرسی آن بزانسون بود و اینک مونبلیار است. صنایع سنگین آن در مونبلیار متمرکز است.

دوا: ← دارو.

دوا (devā)، در آیینهای هندو و بودا، ← دیو.

دوآب[2] (do'āb)، در اصطلاح جغرافیا، محلی که در آن رودی به رود دیگر میریزد یا دو رود بهم ملحق شده یکی میشوند. در هند و پاکستان به سرزمینی بین دو رود و بالاخص به دشت حاصلخیز بین رودهای جمنا و گنگ در ایالت اوتار پرادش اطلاق میشود. نواحی دیگری در هند و پاکستان نیز باین نام معروفند.

دوآب، دهستان (جمع ح ۱'۰۴۵؟)، بخش اردل، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. از ل به کوه دوآب محدود است. رود دوآب از شاخه‌های کوهرنگ مشروبش میکند.

دواتدار (davāt.dār) یا **دواتی** (davāti)، عنوان صاحب‌منصبی که در دستگاه خلیفه یا سلطان متصدی دوات و ملازم خدمت بوده است. سیمجور دواتی، که سیمجوریان بدو منسوبند، در درگاه سامانیان از غلامان بوده و همین عنوان را داشته است. در عهد مسعود غزنوی یکی از غلامان خاصه عنوان دواتدار یا دویتدار (dovayt.dār) داشته است. در زمان صفویه دواتدار همواره نزدیک سلطان و ملازم خدمت بوده است، و در کمربند یا شال خود همواره کاغذ و دواتی آماده داشته و مستعد تحریر و یادداشت احکام و اوامر بوده است، و هر چند صاحب این منصب دواتدار احکام یا دواتدار مهر انگشتر آفتابثاثر عنوان داشته، غالبا در بارهای عام در صف لشکریان و اسلحه‌داران جای میگرفته و مقام و مواجب مهم نداشته است.

دواتی (davāti)، ← دواتدار.

دوارته[3] (duārte)، ۱۳۹۱–۱۴۳۸، شاه (۱۴۳۱–۳۸) پرتغال، ارشد ۵ پسر ژان I. معروف به "پادشاه فیلسوف" است، و شهرت او بیشتر بجهت فضل و دانش وی بود (در مملکتداری مردی بی‌اراده و نامصمم بود). واقعه‌ی عمده‌ی زمان او شکست (۱۴۳۷) فاحش لشکرکشی برادرش، هانری دریانورد، به مراکش بود.

دوارکا[4] (dvārkā)، شهر (جمع ۱۰'۹۰۰)، ایالت بمبئی، هند، بر انتهای غربی شبه جزیره‌ی کاتهیاوار، کنار دریای عمان. بر طبق روایات برهمائی، کریشنا در اینجا درگذشت. معبد کریشنا در دوارکا یکی از هفت مکان مقدس هند است، و زائرین بسیار بزیارت آن میروند. بندر آن اوخا (oxā) نام دارد.

دوئرو[5] (duero؛ اسپانیولی) یا **دورو**[6] (doru، پرتغالی)، نام باستانی **دوریوس** (durius)، در مآخذ اسلامی **دویره** (dovayra)، رودی بطول ح ۷۶۵ کم در اسپانیا و پرتغال، که یکی از طویل‌ترین رودهای شبه جزیره‌ی ایبری است. در ل قسمت مرکزی اسپانیا سرچشمه گرفته بطرف غ جاری شده از کاستیل کهن و لئون میگذرد؛ قسمتی از مرز ج‌غ اسپانیا و پرتغال را تشکیل می‌دهد، و سپس بطرف غ در پرتغال جاری میشود، و نزدیک اوپورتو به قطا میریزد. تأسیسات برقابی دارد.

دوازده امام، مقبره‌ی، بنای آجری مورخ ۴۲۹ ه‍ق، در یزد؛ دارای تزیینات نقاشی داخلی.

دوازده‌امامی: ← اثنی‌عشری.

دوازده رخ، جنگ: ← جنگ یازده رخ.

دوازدهه: ← معده.

دوازدهی، شمار: ← شمار.

دواسر (davāser) [مفردش دوسری (dăsari)]، قبیله‌ی بزرگ عرب که مرکز اصلی آنها عربستان مرکزی بوده است، و نامشان با وادی دواسر در نجد جنوبی پیوسته است. مهاجرت عمده‌ی دواسر بطرف ل و ش بوده است، ولی جمعی از آنها از نجد از طریق بحرین به خلیج فارس آمده‌اند، و دمام را تأسیس کرده‌اند، و بعضی نیز در بحرین و قطر سکنی دارند، و برخی هم به سواحل ایران مهاجرت کرده‌اند. دواسر در مملکت سعودی اعتبار و نفوذ تمام دارند.

دوآغ[7] (doāq)، مردی ادومی که بفرمان شاؤل همه‌ی کاهنان نوب را کشت (اول سموئیل ۲۱.۱–۹، ۲۲.۶–۲۳).

دواگیری: ← دولت‌آباد، هند.

دوال (davāl)، نام دیگر کاشیهای جوک.

دوئل[8] (duel؛ از فنس)، نبرد دو نفر با سلاحهای کشنده که، برای اعاده‌ی شرف با قرار قبلی صورت میگیرد. احتمالا منشأ آن نوعی ابتدائی از محاکمه بوده است که در آن متهم با متهم‌کننده تحت نظارت قضات نبرد میکرد (← اوردالی). در ۸۸۷ پاپ ستفانوس VI دوئل قضائی و هر نوع اوردالی را ممنوع کرد. نبرد بطریق مذکور در اواسط قرن ۱۶م در فرانسه منسوخ شد، و دوئل جای آنرا گرفت. دوئل سپس در انگلستان و سایر کشورها رایج شد. برای ترتیب دادن دوئل، طرفی که به وی توهین شده بود طرف دیگر را دعوت به مبارزه میکرد؛ رد این دعوت سبب سلب شرافت از ردکننده بود. مذاکرات بوسیله‌ی شهود بعمل میآمد، و آنان نظارت میکردند که آداب و مقررات مربوط به دقت اجرا شود. هدف دوئل ضرورةً کشتن یکی از طرفین نبود، و چه بسا که با شلیک گلوله بتعداد مقرر و یا زخمی شدن یکی از طرفین خاتمه مییافت.

با آنکه دوئل عملی غیر منطقی تلقی میشد، مدتی مدید در میان اشراف و افسران ارتش معمول بود. در دانشگاههای آلمان دوئل بین محصلین در قرن ۱۹م رواج و شهرت داشت، و بعداً در دوره‌ی نازیها احیا شد. معروفترین دوئل در کشمکش دوئل ا. همیلتن با ارن بر بود. امروزه دوئل در بیشتر ممالک متمدن غیر قانونی است، و کشتن کسی را در طی دوئل قتل عمد میشمارند.

د والرا[9]، **ایمن** (eymən de vālerā)، ۱۸۸۲–، سیاستمدار ایرلندی، متولد نیو یورک. بمناسبت شرکت در شورش ایستر (← ایرلند، قسمت III) زندانی شد (۱۹۱۶). در ۱۹۱۷ بریاست شین فین انتخاب گردید، ولی دگر بار توقیف و در انگلستان محبوس شد، اما پس از ۹ ماه از زندان گریخت (۱۹۱۹). در دوره‌ای که ریاست دایل ایرن را داشت، به کشمکش رفت، و وجوهی برای تأمین استقلال ایرلند گرد آورد. در ۱۹۲۰ که به ایرلند بازگشت، آن کشور عملا با انگلستان در جنگ بود. در ۱۹۲۱ لوید جورج با د والرا وارد مذاکره شد، و کشور آزاد ایرلند تشکیل گردید، ولی د والرا معتقد بود که این ترتیب استقلال واقعی ایرلند را تأمین نمیکند، و در ۱۹۲۲ از دایل استعفا داد. جنگ داخلی در ایرلند درگرفت، و کشور آزاد ایرلند او را دستگیر و محبوس کرد (۱۹۲۳)، و وی یک سال در زندان گذرانید. در ۱۹۲۶ حزب فینه فال را تأسیس کرد، در ۱۹۳۲ نخستوزیر و وزیر امور خارجه شد. سیاست وی بکلی ملی و هدفش برانداختن قطعی نفوذ بریتانیا در ایرلند بود. در جنگ II ایرلند را بیطرف نگاهداشت، و به بریتانیا اجازه‌ی استفاده از بنادر جنوبی ایرلند را نداد، و به فعالیتهای نظامی متفقین در ایرلند شمالی سخت معترض بود. در انتخابات عمومی ۱۹۴۸، فینه فال شکست خورد، ولی در ۱۹۵۱–۵۴ و دگر بار در ۱۹۵۷ نخستوزیر بود. در ۱۹۵۹ از نخستوزیری استعفا داد و به ریاست جمهور انتخاب شد.

دوانه: ← پیچک.

دوانی (davāli)، فتق واریس (vāris)، اتساع مزمن سیاهرگها، که ناشی از ضعف دریچه‌ها و رکود خون در داخل آنهاست. بیشتر در ساق و ران و اطراف نشین اتفاق می‌افتد. ← بواسیر.

دوالیسم: ← ثنویت.

---

(۱)Doubs (۲)confluence (بمعنی جغرافیائی) (۳)Duarte (۴)Dwarka (۵)Duero (۶)Douro (۷)Doeg (۸)duel (۹)De Valera

دوآمل[1]، **ژرژ** (jorj düämel)، ۱۸۸۴–، داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی. نام او را در کتابهای فارسی گاه دوهامل ضبط کرده‌اند. در جوانی به تحصیل طب پرداخت. در جنگ I جراح بود؛ کتابهای زندگی شهدا (۱۹۱۷) و تمدن (۱۹۱۸) مبتنی بر مشاهدات او در این دوره است. از نمایشنامه‌هایش در سایه‌ی مجسمه‌ها در ۱۹۱۲ و کار ورزشکاران در ۱۹۲۰ اجرا شد. از داستانهای مشهور دوآمل سلسله‌ی موسوم به زندگی و سرگذشت سالاوَن (۱۹۲۵–۳۲) است، که قهرمان آن مردی است موسوم به سالاون، که نمیتواند خود را با جامعه منطبق سازد (ترجمه‌ی فارسی قسمت اول بنام اعتراف نیمه‌شب، تهران، ۱۳۳۴ هش). کتاب مناظری از زندگی آینده (۱۹۳۰) که حاکی از تنفر او از جنبه‌ی صنعتی افراطی و ماشینی افراطی زندگی کنونی است در کشمکش نامقبول افتاد. دوآمل در ۱۹۳۵ بعضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

دوان (davān, davvān)، ده (جم ۲٬۵۷۲ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)، ح ۸ کیلومتری ل کازرون. جلال‌الدین دوانی در اینجا متولد و در همینجا مدفون شد.

دوانگاری، الفبای: ← الفبا.

دوانی (davvāni)، معروف به **علامه‌ی دوانی** (allāmeye)، شهرت **جلال‌الدین محمد ابن اسعد کازرونی**، ۸۳۰–۹۰۸ هق، از متکلمان و حکمای ایران در عهد خاندان آق قوینلو؛ مت دوان (کازرون). نسب به ابوبکر صدیق میرسانید، و ازین رو او را صدیقی (seddiqi) نیز خوانده اند. در عهد امرای آق قوینلو در فارس شهرت و اهمیت بسیار یافت، چنانکه یک چند قاضی فارس شد. بفارسی و عربی تألیفات داشت، و بیشتر تألیفات عربی او حواشی یا شروح بر کتب حکمت و کلام است؛ از آنجمله است شرح تهذیب المنطق تفتازانی، شرح العقاید العضدیه، شرح هیاکل النور شیخ اشراق، و چندین حاشیه بر شرح تجرید قوشجی. مهمترین کتاب فارسی او کتاب لوامع الاشراق است، معروف به اخلاق جلالی، که در واقع تحریر تازه‌ای است از کتاب اخلاق ناصری. رساله‌ای فارسی نیز بنام عرضنامه از او باقی است راجع به عرض سپاه، که بنام سلطان خلیل پسر اوزون حسن تألیف کرده است. دوانی مذهب شافعی داشته است، و بموجب بعضی اقوال، در اواخر عمر به تشیع گرویده است. طبع شعر نیز داشته است، و با تخلص فانی بفارسی شعر میسروده. در تاریخ وفاتش اختلاف است.

دوانیقی: ← منصور، خلیفه‌ی عباسی.

دونومون[2] (duomoN)، دهکده (جم 10)، ولایت موز، ل‌ش فرانسه. در جنگ I قسمتی از میدان جنگ وردن بود؛ قلعه‌ی مهم آن را فرانسویها دو بار از دست دادند، و سرانجام در ۱۹۱۶ بازگرفتند. دوئومون ویران گردید، و دیگر ساخته نشد. اینک از یادبودهای ملی است. در قبرستان آن گورهای ۳۰۰٬۰۰۰ تن سرباز گمنام موجود است.

دوئه[3] (due)، شهر (جم ۴۳٬۴۰۰)، ولایت نور، ل فرانسه، در فلاندر. معادن زغال سنگ و صنعت ماشینسازی دارد. در ۱۶۶۷ لوئی XIV آن را گرفت؛ در قرن ۱۸م تجدید بنا شد. با وجود آسیب‌های فراوان دو جنگ جهانی، بیشتر بناهای قدیمی آن بجا مانده است.

دوئه[4]، **جولیو** (julio due)، ۱۸۶۹–۱۹۳۰، ژنرال ایتالیائی و عالم نظری در امور نظامی. در جنگ I خدمت کرد. مدعی بود که، نیروی زمینی و دریائی هر چه باشد، با تسلط هوائی میتوان در جنگ پیروزی بدست آورد. در جنگ II اهمیت نیروی هوائی محقق گشت، و در عین حال معلوم شد که این نیرو بتنهائی برای پیروزی کافی نیست.

دوای ثبوت: ← ثبوت.

دوای جگر: ← غافث.

دوای ظهور: ← ظهور.

دو بارتاس[5]، **گیوم دو سالوست** (giyyom dë sālüst dü bārtās)، ۱۵۴۴–۹۰، شاعر فرانسوی. از سربازان هوگنوی دوره‌ی هانری IV بود. منظومه‌ی حماسی خلقت عالم (۱۵۷۸) ازوست.

دو باری[6]، **کنتس** (kontes dü bāri*)، لقب **ژان بکو** (jān bekü)، ۱۷۴۳–۹۳، معشوقه‌ی لوئی XV فرانسه. فرزندی نامشروع و معشوقه‌ی شخصی بنام ژان دو باری بود، و در ۱۷۶۸ نظر شاه را جلب کرد، و تا مرگ (۱۷۷۴) لوئی در وی نفوذ داشت. زنی مسرف بود، و مبالغ هنگفتی خرج لباس و جواهر و تزیین منزل و میهمانی میکرد، ولی در تحریکات سیاسی وارد نبود، و جاه‌طلبی و مهارت مارکیز دو پومپادور (معشوقه‌ی قبلی لوئی) را نداشت. پس از جلوس لوئی XVI از دربار کنار رفت. دادگاه انقلابی فرانسه وی را بخیانت محکوم کرد (۱۷۹۳)، و بوسیله‌ی گیوتین اعدام شد.

دوبان[7]، **ژاک فلیکس** (jāk feliks dübāN)، ۱۷۹۷–۱۸۷۰، معمار فرانسوی، و یکی از سران نهضت نئوگرک (neo-grek) [= یونانی جدید] در فرانسه بین سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۵۰.

دوبراینر[8]، **یوهان ولفگانگ** (yohān volfgāng dëberāyner)، ۱۷۸۰–۱۸۴۹، شیمیدان آلمانی. طبقه‌بندی سه‌تائی عناصر مشابه را که قدمی در تکمیل قانون تناوب بود کشف کرد.

دوبروجا[9] (dobrujā)، ناحیه، چش رومانی و ل‌ش بلغارستان. کنستانتسا شهر عمده‌ی بخش رومانی و تولبوخین بزرگترین شهر بخش بلغارستان است. قسمت عمده‌ی آن زراعتی است؛ دارای جنگلهاست. دوبروجا جزء ایالت رومی موسیا و سپس قسمتی از امپراطوری بیزانس و بلغارستان قرون وسطی بود. از قرن ۱۵م تا ۱۸۷۸ زیر سلطه‌ی عثمانی بود، و در این سال کنگره‌ی برلین بیشتر آن را به رومانی واگذار کرد. بلغارستان در ۱۹۱۳ ناچار دوبروجای جنوبی را به رومانی داد، در ۱۹۴۰ آن را بازگرفت.

دوبرووونیک[10] (dubrovnik)، ایتالیائی **راگوزا**[11] (rāguzā)، شهر (جم ۳۲٬۹۶۱)، کروآسی، ل‌غ یوگوسلاوی؛ بندر کنار آدریاتیک و تفرجگاه. در حدود قرن ۷م توسط پناهندگان یونانی ساخته شد، و بعدها جمهوری بازرگانی نیرومند و عملا مستقلی گردید (در قرون ۱۳م–۱۴م تحت حکومت ونیز و بعداً تابع ترکان عثمانی). در ۱۸۰۶ فرانسه آن را گرفت، و در کنگره‌ی وین (۱۸۱۵) به اتریش واگذار شد. در قرون وسطی مرکز فرهنگ و ادب صرب و کروآت بود، و آثار بسیار از معماری قرون وسطائی (از جمله باروهای شهر) دارد.

دو بروی[12] (dë broy). برای اشخاصی از خاندان بروی که این الفاظ در نام آنها میآید ردیف بروی را ببینید.

دوبریچ، بلغارستان: ← تولبوخین.

دوبلن[13] (dublan)، انگلیسی **دابلین** (dāblin)، ایرلندی **بالی آ کلی** (bāli ā kli)، شهر (جم ۵۳۵٬۴۸۸)، پایتخت ایرلند و مرکز ولایت دوبلن، کنار خلیج دوبلن بر مصب رود لیفی. بندرگاه آن دارای کارگاههای کشتیسازی و بار-اندازها است، و بوسیله‌ی دو کانال با داخل شهر مرتبط است. صنایع عمده‌اش آبجوسازی، تقطیر مشروبات، کتان‌بافی، ساختن مواد شیمیائی، صابون‌سازی، نساجی، فرش‌بافی، توری‌بافی، و ساختن ماشین‌آلات است. محل دانشگاه دوبلن (تأسیس ۱۵۹۱) و دارای گالری ملی هنرهای زیبا است. ادارات دولتی در بنای موسوم به قلعه‌ی دوبلن (از ح ۱۲۰۰) قرار دارند. در قرن ۱۲م شهر دوبلن مرکز حکومت انگلیسها گردید (نیز ← پیل). کشتار انگلیسیهای مقیم دوبلن در روز "دوشنبه‌ی سیاه" سال ۱۲۰۹ اتفاق افتاد. کرامول در ۱۶۴۹ در دوبلن پیاده شد. دوبلن در قرون ۱۹م و ۲۰م ناظر خونریزیهای بسیار بود؛ از آنجمله است قیام ۱۸۰۳ رابرت امت، قیام ۱۸۶۷ فینیان (← فینی، نهضت)، قتل (۱۸۸۲) لرد کوندیش، و شورش عید ایستر ۱۹۱۶. ← تئاتر ابی و بسیاری از ادبائی که از دوبلن برخاسته‌اند (مانند سویفت، ییتس، جویس) شهرت جهانی دارند.

دوبلن[14]، انگلستان، **دابلین**، ولایت (۸۵۰ کم؛ جم ۷۱۶٬۱۵۶)، ایالت لنستر، ایرلند؛ مرکزش شهر دوبلن. در نواحی روستائی آن زراعت، پرورش گاو، و ماهیگیری رواج دارد.

دو بله[15]، **ژان** (jāN dü bele)، ۱۴۹۲–۱۵۶۰، اومانیست فرانسوی، سیاستمدار، و کاردینال کلیسای کاتولیک رومی. مأموریتهای متعدد در انگلستان، رم، و آلمان رفت. پس از جلوس (۱۵۴۷) هانری II، اغلب در رم بسر میبرد. در امور دینی معتدل بود. در قضیه‌ی طلاق هنری VIII انگلستان او را یاری کرد و مورد انتقاد واقع شد. وی حامی ژوآشم دو بله و رابله بود.

دو بله[16]، **ژوآشم** (joāšaM dü bele)، ۱۵۲۲؟–۱۵۶۰، شاعر فرانسوی از گروه پلئیاد. اعلامیه‌ی گروه، که وی آنرا بنام دفاع و تشریح زبان فرانسه (۱۵۴۹) نوشت، اهل فن را به تحصیل ادبیات قدیم یونان و روم و به استعمال زبان فرانسوی بعنوان زبان ادبی تحریص میکند. چند سالی را در خدمت کاردینال ژان دو بله که با وی منسوب بود در رم گذرانید. از آثار این دوره‌اش منظومه‌های قنیقات رم (۱۵۵۸) و افسوسها (۱۵۵۸) است، که در آنها

(۱)Duhamel (۲)Douaumont (۳)Douai (۴)Douhet (۵)Du Bartas (۶)Du Barry (۷)Duban (۸)Döbereiner (۹)Dobruja (۱۰)Dubrovnik (۱۱)Ragusa (۱۲)de Broglie (۱۳)Dublin (۱۴)Du Bellay

تأثرات خود را از رم و از فساد دستگاه پاپ و نیز از دوری از وطن سروده است.

دوبلین[1]**، آلفرد** (älfred döblin)، ۱۸۷۸–۱۹۵۷، داستان‌نویس و طبیب آلمانی، از پیشروان مکتب اکسپرسیونیسم. از آثارش میدان آلکساندر برلین (۱۹۲۹) و مردان بی‌ترحم (۱۹۳۵) است. در ۱۹۳۳ آلمان را ترک گفت، و در فلسطین و کشمهٔ زندگی کرد، و پس از جنگ II به آلمان بازگشت.

دوبوس[2]**، رنه ژول** (rëne jül dübo)، ۱۹۰۱–، میکروبشناس امریکائی؛ متولد فرانسه. در ۱۹۳۸ به تابعیت کشمهٔ درآمد. یکی از مواد آنتی‌بیوتیک را از باکتریهای خاکی بدست آورد، و آنرا گرامیسیدین نام نهاد (بنام ه. ک. ی. **گرام**). این امر مبنای کارهای تازه‌ای در شیمی درمانی گردید.

دوبوا[3]**، گیوم** (giyyom dübuā)، ۱۶۵۶–۱۷۲۳، سیاستمدار و کاردینال فرانسوی. مربی فیلیپ II د/اورلئان بود، و چون فیلیپ به نیابت سلطنت رسید، او را عضو شورای مملکتی کرد (۱۷۱۵). دوبوا سیاستی صلحجویانه تعقیب کرد، **اتحاد سه‌گانه**ی ۱۷۱۷ را تشکیل داد، و مذاکرات وصلت خاندانهای سلطنتی فرانسه و اسپانیا را بعمل آورد (۱۷۱۹). در ۱۷۲۲ وزیر اعظم شد.

دو بواریمون[4]**، امیل** (emil dü buā-reymoN)، ۱۸۱۸–۹۶، عالم آلمانی فرانسوی‌الاصل فیزیولوژی، بسبب تحقیقاتش در عمل اعصاب و عضلات و برق حیوانی معروفست. پ. د. گ. دو بواریمون برادرش بود.

دو بواریمون[4]**، پاول داوید گوستاو** (păl dā-vid gustāv dü buā-reymoN)، ۱۸۳۱–۸۹، ریاضیدان و فیلسوف آلمانی فرانسوی‌الاصل، که مخصوصاً بسبب کارهایش در نظریه‌ی توابع معروفست. در دانشگاه برلین تحصیل و در دانشگاههای هایدلبرگ، توبینگن، و فرایبورگ تدریس کرد. آثاری در معادلات با مشتقات جزئی، نمایش توابع بصورت سلسله‌های مثلثاتی، و نظریه‌ی عمومی توابع دارد. امیل دو بواریمون برادر او بود.

دوبوسون [بجای د/اوبوسون] ← اوبوسون، پیر د/.

دوبونت[5] (dubont)، رودی بطول ۹۳۰ کم در سرزمینهای شمال غرب، کانادا. از دریاچه‌های چش ناحیه‌ی مکنزی سرچشمه گرفته بطرف ل میرود، و به دریاچه‌ی بیکر (beykər) در ناحیه‌ی کیواتین میریزد.

دوبی: ← دبی.

دوبیتی (do.beyti)، شعری یازده‌هجائی مرکب از چهار مصراع، همه بر یک قافیه (جز مصراع سوم که آوردن قافیه در آن اختیاری است)، بر وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن (U – – –/U – – –/U – –)، که برای بیان احساسات عاشقانه و احوال درونی گوینده بکار میرود؛ مانند (بابا طاهر):

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد.

دوبیتی وزن تکامل‌یافته و عروضی‌شده‌ی نوعی از ترانه‌های دوازده‌هجائی قدیم ایران است. مشهورترین دوبیتی‌ها از بابا طاهر عریان است (← فهلویات).

دوبینیه [بجای د/اوبینیه] ← اوبینیه.

دوبینیی[6]**، شارل فرانسوا** (šārl frāNsuā do-binyi)، ۱۸۱۷–۷۸، نقاش فرانسوی که در ساختن دورنما استاد بود. معروفترین کارهایش صحنه‌هائی است که از کناره‌های رودهای سن و اواز کشیده است. گرچه هرگز در باربیزون زندگی نکرد، معمولا او را به ← مکتب باربیزون منسوب می‌دانند.

دوپلر، اثر: ← دوپلر، اصل.

دوپلر، اصل (dopler) [بنام ک. ی. دوپلر، که در ۱۸۴۲ آنرا تقریر کرد]، اصلی در باب تغییر ارتفاع صوتی که به گوش شنونده میرسد در نتیجه‌ی حرکت نسبی منبع صوت نسبت به شنونده. تأثیر تغییر ارتفاع را در شنونده اثر دوپلر خوانند. مثلا صدای سوت قطار راه آهن وقتی قطار به شنونده نزدیک میشود زیرتر از صدای آن در صورت دور شدن قطار است از شنونده. همچنین اگر اتومبیلی بوقزنان با سرعت به شخصی نزدیک شود و بگذرد، در هنگام عبور اتومبیل از کنار شخص سقوط محتنابهی در ارتفاع صوت محسوس میشود (اثر دوپلر). همین کیفیت وقتی شخص از نزدیک یک زنگ یا بوق که در کار است عبور کند محسوس میشود. از جنبه‌ی کمّی، فرض کنیم هوا آرام باشد، و منبع و شنونده بر خط مستقیمی با حرکت متشابه بترتیب با سرعتهای s و a حرکت کنند (هر یک از سرعتها در صورتی که متمایل به نزدیک کردن دو متحرک باشد مثبت و الا منفی حساب میشود). بسامد صوت منبع را f و بسامد ظاهری را (یعنی آنکه به گوش شخص میرسد) f′ میگیریم، و سرعت صوت را به V نمایش میدهیم. در این صورت

$$f' = \frac{V+a}{V-s} \cdot f$$

مثلا فرض کنیم لوکوموتیوی با سرعت ۷۲ کم در ساعت (۲۰ متر در ثانیه) سوت‌زنان از مقابل شخصی که در حال سکون است بگذرد. در اینجا a = 0 است، و چون V (سرعت صوت در هوا) ۳۴۰ متر در ثانیه است، خواهیم داشت

$$f' = \frac{۳۴۰}{۳۴۰-s} \cdot f$$

وقتی لوکوموتیو به شخص نزدیک شود s مساوی ۲۰ و وقتی از او دور شود مساوی ۲۰– است. بسامد ظاهری در حالت اول f (۱۷/۱۶) و در حالت ثانی f (۱۷/۱۸) میباشد، که فاصله‌ی صوتی آنها ۹/۸ است. ضمناً اگر λ طول موج صادر از منبع و λ′ طول ظاهری موج باشد، از دستور سابق النکر میتوان نتیجه گرفت که

$$\lambda' = \frac{V-s}{V+a} \cdot \lambda$$

اصل دوپلر در مورد سایر پدیده‌های موجی نیز صادق است. تعمیم آن در مورد امواج نور بوسیله‌ی فیزو بعمل آمد، و بهمین جهت گاهی اصل تعمیم‌یافته‌ی دوپلر را اصل دوپلر–فیزو میخوانند. در این مورد، با توجه باینکه سرعت منبع و سرعت شخص ناظر تأثیری در سرعت نور ندارند، خواهیم داشت $\lambda - \lambda = \lambda(V/c)$، که در آن V سرعت حرکت منبع و c سرعت نور است. این دستور **حرکت بطرف قرمز** را توجیه میکند، و بوسیله‌ی آن میتوان سرعت شعاعی ستارگان را (یعنی سرعت آنها را در امتداد شعاع رؤیت ستاره) تعیین کرد.

دوپلر[7]**، کریستیان یوهان** (kristiān yohān dopler)، ۱۸۰۳–۵۳، فیزیکدان و ریاضیدان اتریشی، استاد (۱۸۴۸–۵۱) پولیتکنیک وین و استاد (از ۱۸۵۱) دانشگاه وین. شهرتش بسبب ← اصل دوپلر است.

دوپلر–فیزو، اصل: ← دوپلر، اصل.

دوپلکس[8]، مارکی **ژوزف فرانسوا** (mārki* jozef frāNsuā düpleks)، ۱۶۹۷–۱۷۶۳، مدیر مستعمراتی فرانسوی. وی به علوم و فنون ذوق داشت، ولی پدرش که میخواست او را به تجارت سوق دهد در ۱۷۱۵ وی را روانه‌ی هند کرد. در ۱۷۳۰ به حکومت شاندرناگور رسید، و در ۱۷۴۱ حاکم پوندیشری شد. فکرش این بود که هند را تحت حکومت فرانسه درآورد. در این زمان اروپا گرفتار جنگ جانشینی اتریش بود. دولت فرانسه لا بوردونه را مأمور عزیمت به آبهای پوندیشری کرد (۱۷۴۵)، و وی بامر دوپلکس مدرس را گرفت (۱۷۴۶)، ولی بر خلاف دستور صریح دوپلکس با انگلیسها توافق کرد که شهر را خریداری کنند، و این امر سبب کشمکشی بین آن دو گردید، و سرانجام لا بوردونه از آبهای هند خارج شد. دوپلکس شجاعانه از پوندیشری که انگلیسها محاصره‌اش کرده بودند دفاع کرد (۱۷۴۸)، و در همین اوان پیمان اکس–لاشاپل منعقد گردید. سپس دوپلکس نقشه‌ی پردامنه‌ای برای مستقر کردن تفوق فرانسه در هند ریخت، و به مداخله در کار فرمانروایان محلی و تحریکات سیاسی پرداخت، و در ۱۷۴۹ کرناتک و در ۱۷۵۱ تقریباً تمام دکن تحت استیلای او بود. اما کمی بعد بریتانیائیها برهبری رابرت **کلایو** دگر بار قد علم کردند، و دولت فرانسه، که از نقشه‌ی وسیع دوپلکس بیخبر بود و میخواست حتی الامکان از جنگ با انگلستان احتراز کند، مأمور فوق العاده‌ای به جانشینی دوپلکس فرستاد، و وی اجباراً در ۱۷۵۴ روانه‌ی فرانسه شد. سقوط وی نتایج نامیمونی برای نفوذ فرانسه در هند داشت. اواخر عمر را در فقر و گمنامی گذرانید.

دوپن[9]**، فرانسوا پیر شارل** (frāNsuā pier šārl düpaN)، ۱۷۸۴–۱۸۷۳، ریاضیدان و از رجال فرانسه. در ۱۸۳۴ وزیر دریاداری و در ۱۸۵۲ سناتور شد. در ۱۸۳۲ بعضویت آکادمی علوم انتخاب گردید. تحقیقات معروف او در هندسه‌ی عالی در باب انحنای سطوح در کتاب تکمیل هندسه (۱۸۱۳) آمده است.

دوپوئی دو لوم[10]**، ستانیسلاس** (stānislās dü-püi dë lom)، ۱۸۱۶–۸۵، مهندس بحریه‌ی فرانسه. نخستین کشتی زره‌دار فرانسوی را ساخت. در طرح یک بالون دیریژابل عملی سهیم بود. در

(۱)Döblin (۲)Dubos (۳)Dubois (۴)Du Bois-Reymond (۵)Dubawnt (۶)Daubigny (۷)Doppler (۸)Dupleix (۹)Dupin (۱۰)Dupuy

۱۸۷۷ برای مادام العمر سناتور شد.
دو-پون، آلمان: ← تـوایبروکن.
دوپون[1] یا **دو پون** (هر دو düpon)، انگلیسی دیو پانت (diu pānt)، نام یکی از ثروتمندترین خانواده‌های کشمت. مؤسس خاندان، **پیر ساموئل دو پون دو نمور** (pier sāmüel düpon dë nemur)، ۱۷۳۹–۱۸۱۷، از سیاستمداران و اقتصاددانهای فرانسه و پیرو مکتب فیزیوکراتها بود. در ایام انقلاب فرانسه به هواخواهی شاه برخاست، و پس از توقیف شاه دستگیر و محبوس شد. در ۱۷۹۹ به کشمت مهاجرت کرد. پسرش، **الوتر ایرنه دو پون** (elëter irene)، ۱۷۷۱–۱۸۳۴، شیمیدان بود، و با لاوازیه در ساختن باروت تحقیق کرد. چون از اوضاع انقلاب نگران بود، به کشمت مهاجرت کرد، و در ۱۸۰۲ کارخانه‌ی باروت‌سازی نزدیک شهر ویلمینگتن ایالت دلاور تأسیس کرد، که بتدریج توسعه یافت، و منشأ کارخانه‌ی دو پون دو نمور گردید، که از بزرگترین کارخانه‌های صنایع شیمیائی جهان محسوب است. نوه‌ی پیر ساموئل دو پون دو نمور، **سمیوئل فرانسیس دو پون** (samyuəl frānsis)، ۱۸۰۳–۶۵، افسر نیروی دریائی کشمت بود، و نقش مهمی در جنگ داخلی امریکا داشت. نتیجه‌ی پیر ساموئل، موسوم به **هنری الجرنن دو پون** (henri aljərnən)، ۱۸۳۸–۱۹۲۶، بمقام سناتوری رسید.

ثروت خانواده‌ی دو پون بیشتر از راه فروش مواد منفجره و سلاحهای جنگی بوده است. مثلا در سال ۱۹۱۵، شرکت دو پون قراردادی با انگلستان منعقد و یکباره 100 میلیون دلار دریافت کرد، و بمصرف توسعه‌ی کارخانه‌های شیمیائی خود که سلاحهای جنگی میساخت رساند. در هر دو جنگ جهانی، شرکت دو پون عواید بسیاری بدست آورد، و امروز خانواده‌ی دو پون در شرکتهای بزرگ صنعتی امریکا سرمایه‌گذاری بسیاری کرده و ثروت بیشماری اندوخته است. به عظمت ثروت بی‌کران این خانواده ازین نمونه میتوان پی برد که بهای خانه‌ها و کاخهای اعضای این خانواده را در سال ۱۹۳۷ به ۱۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار برآورد کرده بودند. در سال ۱۹۶۰ شرکت دو پون بیش از ۸۷٬۰۰۰ مستخدم داشت، و متجاوز از 100 کارخانه را اداره میکرد، که ۲۲ از آنها در ممالک خارجه بود. شرکت دو پون در تکمیل الیاف مصنوعی (معروفترین آنها نایلون و سلوفان) از پیشروان بوده است.

دوپویترن[2]، بارون **گیوم** (baron giyyom düpüitraN)*، ۱۷۷۷–۱۸۳۵، جراح فرانسوی. تعلیمات و نوشته‌هایش در علمای معاصرش تأثیر بسیار داشته است. کرسی تشریح بیمارستانی را در دانشگاه پاریس تأسیس کرد.
دوپیکر، صورت فلکی: ← جوزا.
دوت[3]، **کریستیان رودولف** (kristiān rüdolf de vet)، ۱۸۵۴–۱۹۲۲، از سرداران معروف بوئر در جنگ بوئرها. با ورود اتحادیه‌ی افریقای جنوبی در جنگ I بمخالفت برخاست، و شورشی برپا کرد، ولی کاری از پیش نبرد.

دوتائی، نامگذاری (dotā'i)، ← رده‌بندی.
دوتان[4] (dutān)، شهر قدیم، فلسطین مرکزی. نزدیک آن یوسف به غلامی فروخته شد، و مشرکین آرامی بدعای الیشع کور شدند (پیدایش ۱۷.۳۷؛ دوم پادشاهان ۱۳.۶).
دوتچیو[5] **(دی بوئونینسنیا)** (dutcio di buoninsenià)، نق ۱۲۷۸–۱۳۱۹، نقاش ایتالیائی و پایه‌گذار مکتب سینائی (← سینا، شهر، ایتالیا). یگانه اثری که تعلق آن به وی مسلم شده است محرابی است که برای کلیسای جامع سینا ساخته است.
دوترون یا **دوتون**، هسته‌ی اتم دوتریوم.
دوتریوم[6] (doteriom، از فنس) یا **ئیدروژن سنگین**، عنصر همجای ئیدروژن (← همجا)، با علامت شیمیائی D، که وزن اتمی آن ۲٫۰۱۳۶۳ و عدد جرمی آن ۲ است. در ۱۹۳۲ کشف شد. آب معمولی، از حیث وزن، بازاء ۵٬۰۰۰ جزء ئیدروژن معمولی یک جزء دوتریوم دارد. دوتریوم از الکترولیز تدریجی آب بدست میآید. هسته‌ی اتم آنرا دوتون[7] (doton) یا دوترون[8] (doteron) نامند. آب سنگین اکسید دوتریوم است.
دوتسیا[9] (dotsiā) یا **دویتسیا** (doytsiā)، نوعی از بوته‌های زمینی زینتی، با گلهای سفید یا صورتی یا ارغوانی فراوان. از یان دویتس[10]، گیاهشناس هلندی، نام گرفته است.
دوتون یا دوترون، هسته‌ی اتم دوتریوم.
دوجمله‌ای[11] (do.jomle'i)، در ریاضیات، عبارتی جبری بصورت مجموع یا تفاضل دو جمله یا دو یکجمله‌ای. مثلا هر یک از عبارات a+b و a−b و $2x^2-3y^4$ دوجمله‌ای است. برای دو-جمله‌ای نیوتن ← قضیه‌ی دوجمله‌ای.
دوجمله‌ای نیوتن: ← قضیه‌ی دوجمله‌ای.
دوچرخه[12] (do.carxe)، وسیله‌ی نقلیه‌ی سبک، دارای دو چرخ، که با پا زدن حرکت میکند. از نخستین انواع آن دوچرخه‌ای بود که بوسیله‌ی زدن پا به زمین حرکت میکرد. این نوع در ۱۸۱۸ وارد انگلستان شد، و بتدریج تکمیل گردید، و در ح ۱۸۳۹ آهنگری اسکاتلندی بنام کرکپتریک مکمیلن (kërkpatrik makmilən) دوچرخه‌ای رکابدار اختراع نمود. در ۱۸۸۰–۸۹ دوچرخه‌های دارای چرخ جلو بزرگتر، بدنه‌ی مجوف فولادی، و محور با کاسه و ساچمه بوجود آمد. دوچرخه‌ی دارای دو چرخ متساوی و با اصلاحات دیگر نخستین بار در ح ۱۸۸۵ در انگلستان ساخته شد، و سپس، با استفاده از تایرهای هوادار که در ۱۸۸۸ بوسیله‌ی ج. ب. دنلپ بعمل آمد، جایگزین سایر انواع دوچرخه گردید. بعدها چرخ آزاد و ترمز پائی و ترمز دستی بآن اضافه شدند.
دوحه (dōhe؛ عربی dăha)، شهر (جمعیت تخمیناً بین ۲۰٬۰۰۰ و ۳۰٬۰۰۰)، کرسی و یگانه شهر عمده‌ی شیخ‌نشین قطر، بر ساحل شرقی شبه جزیره‌ی قطر کنار خلیج فارس. دهکده‌ی سابق بدع (bed') اکنون حومه‌ی دوحه است. از اوایل قرن ۱۴م هق (اواخر قرن ۱۹م بم) و مخصوصاً پس از تولید نفت در دخان (doxān) ترقی کرد. یگانه نماینده‌ی خارجی در دوحه مأمور سیاسی بریتانیا است (← قطر).
دوخوبورها[13] (duxobor.hā) [روسی، = کشتی‌گیران با روح]، فرقه‌ای مذهبی که در قرن ۱۷م در روسیه پیدایش یافت. نام اصلی آن "مسیحیان اخوت جهانی" بود، و عنوان دوخوبور را ارتدوکسها در قرن ۱۸م بعنوان سخریه بآنان دادند. اصول عقاید آنها کمابیش مانند کویکرها (← انجمن دوستان) است. اعضای آن از طبقات پست جامعه و مخصوصاً دهقانان بودند. دوخوبورها معتقد به تساوی مطلق افراد بشر بودند، و با هر قدرتی-اعم از دنیائی و دینی-مخالفت میورزیدند، و بهمین جهت در دوره‌ی کاترین II آزار بسیار دیدند. آلکساندر I آنانرا نزدیک دریای آزوف سکنی داد، و در آنجا جامعه‌های روستائی پررونقی تأسیس کردند. بسبب مقاومتشان در مقابل سربازگیری، دولت آنها را به منطقه‌ی بایری در جنب گرجستان کنونی تبعید کرد (۱۸۴۰). در آنجا جوامع خود را تشکیل دادند، و آن سرزمین را آباد کردند. دگر بار در ۱۸۸۷ مواجه با سربازگیری شدند، و به مقاومت منفی پرداختند، و سخت دوچار آزار گردیدند. تولستوی که با آنها رفاقت داشت آنانرا یاری کرد تا به کانادا بروند. در ۱۸۹۸–۹۹ بیش از ۷٬۰۰۰ تن از آنان به سسکچوان حالیه مهاجرت کردند. رهبرشان پتر ورگین (peter veregin)، پس از استخلاص از تبعیدگاه خود در سیبریه، بآنان پیوست. دگر بار با مهارتی که در کشاورزی داشتند جامعه‌های آبادی ایجاد کردند، و بعد از ۱۹۰۸ در کولومبیای بریتانیا منتشر شدند. در عمران کانادای غربی نقش عمده‌ای داشتند. بعدها بین آنان با دولت کانادا و همسایگانشان کشمکشها پدید آمد، که اغلب به مقاومت منفی دوخوبورها منتهی میشد. از سیماهای جالب این مقاومت "اعتصاب برهنگی" بود، که دوخوبورهای معترض برهنه میشدند و از لباس پوشیدن امتناع میکردند. در ۱۹۲۴ پتر ورگین با بمب ساعت‌شمار بقتل رسید، و پسرش، پتر ورگین، از روسیه به رهبری آنان آمد. وی در ۱۹۳۹ درگذشت، و به دوخوبورها توصیه کرد که از زندگی اشتراکی دست بردارند، و راه و رسم زندگی کانادائیان را پیش گیرند. در ۱۹۴۵ اتحادیه‌ی دوخوبورهای کانادا تأسیس شد، ولی بلافاصله بعد از آن، گروه کوچکی از آنان، بنام "پسران آزادی"، که از پیش پیرو زندگی مرتاضانه‌تر و هواخواه برهنگی بودند، سازمانی جداگانه تأسیس کردند.
دود[14] (dud)، محصول گازی‌شکل و مرئی احتراق ناقص. دودها بر حسب منبع پیدایش آنها متفاوت اند، ولی مشتمل بر گاز داغی هستند که در آن ذرات کربون و مواد قیری یا دوده بحالت دروا معلق اند. برای کاستن مقدار دودی که وارد جو میشود میتوان بجای سوختهائی (مانند زغال نرم) که دود فراوان تولید میکنند سوختهائی مانند زغال آنتراسیت، زغال چوب، کوک، گاز، و غیره بکار برد، یا از برق استفاده کرد. وسایل و طرق فنی مناسب دود هر سوختی را از بین میبرند یا آنرا بمقدار معتنابه تقلیل میدهند. دود هوای شهرها را سخت آلوده میکند، و طرق مختلفی

(۱)Du Pont (۲)Dupuytren (۳)De Wet (۴)Dothan (۵)Duccio (۶)deuterium (۷)deuton (فنـ) (۸)deuteron (۹)deutzia (10)Deutz (11)binomial (12)bicycle (13)Dukhobors; Doukhobors (14)smoke

برای تقلیل مقدار دود متصاعد در جو بکار می‌رود، که از آن جمله است فروکشیدن آن بوسیله‌ی برق یا امواج صوتی یا مواد شیمیائی. از زیانهای دود تقلیل دادن آفتاب، آلودن ساختمانها، آثار مخرب اسیدهای موجود در دود نهشته، مخارج زدودن نهشتها، و زیانهای وارد به نباتات و جهاز تنفس حیوانات است.

استفاده از دود در جنگ بمنظور اختفا (پرده‌ی دود) لااقل از اواخر قرن ۱۷م سابقه دارد. در مواردی نیز برای فرستادن پیام بکار میرود.

دودانگه (do.dānge)، بخش (جع ح ۲۵٬۲۰۰؟)، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۰۶ (؟) آبادی. کوهستانی است؛ ارتفاعات آن، جز خط الرأس اصلی جبال البرز که بواسطه‌ی برودت زیاد خالی از اشجار است، مستور از جنگل میباشد. رود عمده‌ی آن تجن است. بخش دودانگه از ۵ دهستان بنافت (benāft) (جع ح ۴٬۸۰۰؟؛ ۱۰؟ آبادی)، بندرج (band.raj) (جع ح ۴٬۸۰۰؛ ۱۷؟ آبادی)، نرم‌آب، فریم، و پشتکوه تشکیل یافته است.

دودانگه، ده (جع ۱٬۲۱۸ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، ۱۶ کیلومتری لغ بهبهان. از دو آبادی نزدیک بهم-دودانگه‌ی بزرگ و دودانگه‌ی کوچک-تشکیل شده است.

دودانگه، دهستان (جع ح ۴٬۱۵۰؟)، بخش هوراند، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی.

دودانگه، دهستان، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران).

دودانگه: ← شطیط؛ گرگر.

دودج و داریان (dudejo dāriān)، دهستان (جع ح ۸٬۲۰۰؟)، لش بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی؛ مرکزش بردج.

دودخان[1] (dud.xān)، سوراخی در قشر زمین که از آن بخار و گازهائی، از قبیل انیدرید کربونیک، خارج میشود.

دودر، مدرسه‌ی (do.dar)، مدرسه‌ای در مشهد، دارای تزیینات کاشیکاری و گچبری مورخ ۸۴۳ هق. نوشته‌ی سردر بنام شاهرخ پسر امیر تیمور است (سابقاً مدرسه را مدرسه‌ی شاهرخ نیز می‌خواندند). در سالهای اخیر ترمیم شده است.

دو دفان[2]، **مارکیز** (mārkiz dü defāN*)، لقب **ماری دو ویشی-شامرون** (māri dë viši-šām-roN)، ۱۶۹۷-۱۷۸۰، بانوی ادیب فرانسوی که رهبران نهضت روشنفکری به سالون وی رفت و آمد داشتند (۱۷۵۳-۸۰). وی کور بود. به ه. والپول عشقی سوزان داشت، و نامه‌هائی که به وی نوشته است (۱۷۶۶-۸۰) نمونه‌ای از مراسلات عالی و لطیفه‌آمیز اوست.

دودکانز[3] (dodekānez) [از ین، = ۱۲ جزیره]، مجمع‌الجزایر (۲٬۶۸۰ کمم؛ جع ۱۲۳٬۰۲۱)، یونان. در قسمت جش دریای اژه، میان آسیای صغیر و جزیره‌ی کرت؛ شهر عمده‌اش رودس. در واقع مرکب از ح ۲۰ جزیره و خرده‌جزیره است، که مهمترین آنها عبارتند از رودس، کارپاتوس، کالینوس، پاتموس، کاسوس (kāsos)، تلوس (te-los)، سومه (sume)، لروس (leros)، نیسوروس (nisuros)، و خالکه (xālke). بیشترش کوهستانی است. زراعت، دامپروری، و صید اسفنج دارد. در ۱۵۲۲ که سلیمان I، سلطان عثمانی، رودس را گرفت، دودکانز بتصرف ترکان عثمانی درآمد. در ۱۹۱۲ ایتالیا جزایر را اشغال کرد؛ در ۱۹۲۲ رسماً به ایتالیا واگذار شد؛ در ۱۹۴۷ به یونان داده شد.

دود کردن اسفند: ← چشم‌زخم.

دودو[4] (dodo؛ از پرتغالی)، پرنده‌ی جنگلی بزرگ و سنگین بی‌پرواز که اینک منقرض شده است. با کبوتر قرابت داشت، ولی از بوقلمون بزرگتر بود، و بتعداد فراوان در جزیره‌ی موریشس یافت میشد. در ۱۶۸۱ نسلش بوسیله‌ی مهاجرین اروپائی برافتاده بود.

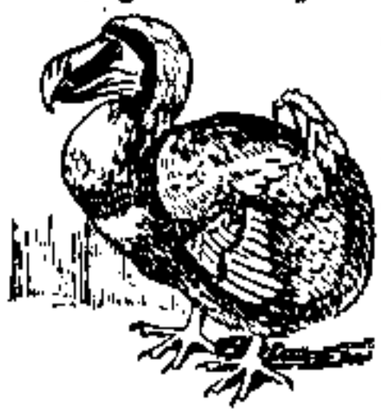

دودو

دودونه[5] (dodone)، در دین یونان، قدیمترین وخشگاهها (← وخش)، در اپیروس، که نزد زئوس و دیونه مقدس بود.

دوده[6] (dude)، ماده‌ی سیاه یا قهوه‌ای تیره که عبارتست از ذرات خرد ناشی از احتراق ناقص سوختهای دارای کربون زیاد (مانند زغال سنگ، چوب، و نفت). عمدةً از کربون بیشکل و مواد قیری (که سبب چسبندگی آن به سطوح اجسام میشود) تشکیل یافته است. دوده‌ی حاصل از زغال سنگ مشتمل بر گوگرد و امونیاک نیز هست. دوده‌ی معروف به دوده‌ی چراغ عمدةً در ساختن تایرهای لاستیکی و برای تهیه‌ی مرکب چاپ و مرکب چین بکار میرود.

دوده[7]، **آلفونس** (ālfoNs dode)، ۱۸۴۰-۹۷، نویسنده‌ی فرانسوی؛ متـ نیم (در پرووانس). در ۱۶ سالگی پدرش گرفتار خسارت مالی شد، و دوده ناچار در مدرسه‌ای به خدمت پرداخت. سپس با کومک و تشویق برادر بزرگترش به پاریس رفت، و زندگی ادبی خود را آغاز نمود. نخستین اثر موفقیت‌آمیزش نامه‌های آسیابم (۱۸۶۶؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۵ هش) بود، که مقام وی را در عالم ادب مسلم کرد؛ این کتاب مجموعه‌ای است از داستانهای جذاب کوتاه، که از زندگی وی در پرووانس الهام گرفته است. اثر دیگرش، لو پتی شوز (lë pëti šoz) (۱۸۶۸؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۶ هش)، مبتنی بر زندگی خود او در خدمت مدرسه است. آثار دیگرش عبارتند از حوادث عجیب تارتارن دو تاراسکون (۱۸۷۲)، داستانهای دوشنبه (۱۸۷۳؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۷ هش)، سافو (۱۸۸۴)، جاودانی (۱۸۸۸)، سی سال در پاریس (۱۸۸۸)، و خاطرات یک مرد ادیب (۱۸۸۸). آثار وی آمیخته با طنز و سخریه‌های لطیف ولی توأم با فهم عمیق نقاط ضعف آدمی و دلسوزی است. قسمتهائی از خاطرات روزانه‌ی او که در ۱۹۳۱ انتشار یافت مشتمل بر مهیجترین و نافذترین آثاری است که در موضوع درد و رنج بدنی بر صفحه‌ی کاغذ آمده است. لئون دوده پسرش بود.

دوده[7]، **لئون** (leoN dode)، ۱۸۶۷-۱۹۴۲، نویسنده و سیاستمدار فرانسوی، یگانه پسر آلفونس دوده. پس از ← قضیه‌ی دریفوس، مجله‌ی سلطنت‌طلب آکسیون فرانسز (āksioN frāNsez) را تأسیس کرد (۱۸۹۹). از مخالفین سرسخت جمهوری سوم و دموکراسی بود. در ۱۹۱۹-۲۴ نماینده‌ی مجلس از پاریس بود. معروفترین اثرش خاطرات محیطهای ادبی، سیاسی، هنری، و طبی (۶ مجلد، ۱۹۱۴-۲۱) است.

دورا[8] (durā) یا **ائوروپوس**[9] (europos) یا **دورا-ائوروپوس**، شهر باستانی سوریه، بر رود فرات و در ش تدمر (پالمورا). یکی از سرداران سلوکوس I آنرا بنا کرد (ح ۳۰۰ قم). مهاجرین یونان در آن سکنی گزیدند، و شهر رونق یافت. پس از ضعف سلوکیها بدست اشکانیان افتاد (قرن ۲م بم)؛ گویند مدتی که دورا تحت حکومت اشکانیان قرار داشت، و با تدمر مرتبط بود، درخشانترین و آرامترین و پررونقترین دوره‌ی تاریخ آن بوده است. اشکانیان ساکنین یونانی و سامی شهر را در امور فرهنگی و مذهبی آزاد گذاشتند؛ در همین دوره معابد متعدد در دورا ساخته شد. در اواخر دوره‌ی اشکانیان، در جنگ‌های کاسیوس وروس، بدست رومیان افتاد، و از این زمان معابد رومی (از جمله معبد معروف مهر) در آن ساخته شد. شاپور I ساسانی آنرا گرفت و ویران کرد (۲۵۶ یا ح ۲۵۷ بم)، و از آن ببعد دورا متروک شد.

از کاوشهائی که از ۱۹۲۲ در اینجا آغاز شد بقایای عمده‌ای بدست آمده است، که حاکی از تمدنها و مذاهب مختلف است. بعضی از آثار شهر از مهمترین نمونه‌های هنر اشکانی است؛ بر کنیسه‌ی آن، که به نقوش و تصاویر فراوان مزین است، خطوط و یادگارهای پهلوی و پارتی دیده میشود.

دورا-ائوروپوس: ← دورا.

دوراتتسو[10] (durāttso)، آلبانی **دورس**[11] (dur-res)، شهر (جع ۳۲٬۳۰۰)، آلبانی، کنار دریای آدریاتیک. در ح ۶۲۵ قم بنام اپیدامنوس (epidāmnos) و بعنوان مهاجرنشین مشترک کورنت و کورکورا (کورفوی حالیه) تأسیس شد، و نزاع این دو بر سر آن جنگ پلوپونزی (۴۳۱ قم) را تسریع کرد. در حدود ۳۰۰ قم نامش به دورهاخیون (durhāxion) تبدیل شد، و تحت سلطه‌ی اپیروس درآمد. در ۲۲۹ قم بدست رومیها افتاد، و بعداً از پایگاههای عمده‌ی دریائی و نظامی رومی شد. در دوره‌ی دولت روم شرقی بارها مورد حمله‌ی خارجیان واقع شد، و سرانجام پادشاهان سلسله‌ی آنژون ناپل آنرا در ۱۲۶۷ بصورت دوکنشین درآوردند. در ۱۳۹۲-۱۵۰۱ در تصرف ونیز بود، و سپس به ترکان عثمانی منتقل شد، و بیشتر مردمش اسلام آوردند، و هنوز هم دین غالب اسلام است. در دوره‌ی استیلای عثمانی رو بانحطاط گذاشت. در ۱۹۱۳ به آلبانی واگذار شد. دارای مساجد متعدد و سه برج از دوره‌ی قدیم بیزانس و استحکاماتی از دوره‌ی ونیزیها است.

---

(۱)fumarole (۲)Du Deffand (۳)Dodecanese (۴)dodo (۵)Dodona (۶)soot (۷)Daudet (۸)Dura (۹)Europos (۱۰)Durazzo (۱۱)Durrës

دورالومن[1] (dürālümaN؛ فنـ)، آلیاژ آلومینیوم (بیش از ۹۰ درصد)، مس (حـ ۴ درصد)، منیزیوم (۰٫۵ تا ۱ درصد)، و منگنز (کمتر از ۱ درصد). سبک و محکم است، و در هواپیماسازی استعمال فراوان دارد.

دوران (davarān). **۱ـ** در مکانیک، حرکت جسم صلبی که یک محور ثابت (محور دوران. ← **حرکت وضعی**) یا یک نقطه‌ی ثابت (مرکز دوران) دارد. در مکانیک ثابت میشود که وقتی جسمی یک مرکز ثابت دارد حرکت آن در هر لحظه حرکتی است وضعی در حول محوری موهوم که از این نقطه بگذرد (این محور را محور آنی دوران خوانند).

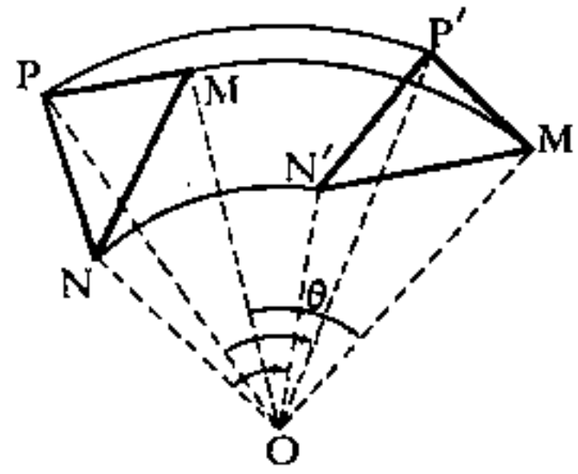

نمونه‌ی دوران در حول یک نقطه حرکت دوربین عکاسی است بر سه‌پایه‌ی آن بوسیله‌ی "ساچمه و کاسه". **۲ـ** در هندسه، یکی از تبدیل‌های هندسی که با زاویه‌ای معین مانند θ (زاویه‌ی دوران) و (در صفحه) نقطه‌ی ثابتی مانند O (مرکز دوران) یا (در فضا) محور ثابتی مانند Δ (محور دوران) مشخص میشود. در دوران یک شکل مسطح در حول مرکزی واقع در صفحه‌ی آن، مبدل (← **تبدیل**) هر نقطه مانند M نقطه‌ای است مانند M′ از آن صفحه که $OM' = OM$ و $\widehat{MOM'} = \theta$ (در شکل، مثلث M′N′P′ مبدل مثلث MNP است). دوران در حول یک محور مانند حرکت **وضعی** است.

دوران، کارولوس: ← **کارولوس‌دوران.**

دوران آشوب، در تاریخ روسیه، ← **دمیتری.**

دوران اول، از ازمنه‌ی زمینشناسی، ← **پالئوزوئیک، دوران.**

دوران چهارم[2] یا **دوران پلئیستوسن**[3] (pleistosen؛ فنـ)، آخرین دوران تقسیمات ازمنه‌ی زمینشناسی، که بعنوان عصر یخ و بجهت اینکه مقارن با تحول بشر بوده حائز اهمیت است. در طی این دوران، اقلا چهار دفعه یخ بجانب جنوب هجوم آورده، و در فواصل این هجومها، مراحل گرمتری بوده که یخ عقب نشسته است. در مراحل منتهای پیشرفت، قاره‌ی جنوبگان، قسمت اعظم اروپا، امریکای شمالی و جنوبی، و قسمتهائی از آسیا از یخ مستور بوده است، ولی در ایران اثر یخچالها بسیار نادر است، و در عرض این دوره رسوبهای آبرفتی بسیار وسیع و ضخیمی تشکیل شده و گودالهای بین ارتفاعات را پر کرده و دشت‌های وسیع آبرفتی بوجود آورده است؛ در بعضی نواحی نیز رسوبهای دریاچه‌ای و بادی تشکیل شده است. از پستانداران مخصوص این دوران چهار نوع فیل، اسب واقعی، گربه‌هائی دارای دندانهای شمشیرمانند، گرگهای غول‌آسا، شتر، خوک، و انسان است. نیز ← **عصر حجر جدید؛ عصر حجر قدیم؛ سنوزوئیک، دوران؛ زمینشناسی.**

دوران دم: ← **گردش خون.**

دوران دوم، از ازمنه‌ی زمینشناسی، ← **مزوزوئیک، دوران.**

دورانس[4] (düräNs)، رودخانه‌ی سریعی بطول حـ ۲۹۰ کمـ، جنـ فرانسه، که از آلپهای دوفینه سرچشمه گرفته نزدیک آوینیون به رود رون ملحق میشود. دره‌اش حاصلخیز است.

دوران سوم[5]، دوران بعد از دوران مزوزوئیک از ازمنه‌ی زمینشناسی که قریب ۷۴ میلیون سال طول کشیده و مشتمل بر دوره‌های ائوسن، اولیگوسن، میوسن، و پلیوسن میباشد. زمینشناسان معاصر اکنون مجموع دوران سوم و دوران چهارم را ← **دوران سنوزوئیک** میگویند. درین دوران در ایران حرکات کوهزائی شدید انجام گرفته و دریاها تدریجاً عقب نشسته و کوهها از آب خارج شده است. علاوه بر سنگهای آهکی، مقدار زیادی رسوبهای کم‌عمق از نوع ماسه‌سنگ و جوشسنگ و سنگهای رستی و گچ و نمک پدیدار شده است. طبقات نفتی ایران عموماً درین دوران قرار دارند. فعالیت آتشفشانی در طول این دوران شدید بوده است. در آغاز دوران، پستانداران جانشین خزندگان شده مقام اول را یافته‌اند، و اشکال موجودات زنده‌ی کنونی (انواع معاصر پرندگان، خزندگان، دوزیستان، بی‌مهرگان) رو بفزاونی نهاده است.

دورانگو[6] (durāngo)، ایالت (۱۲۳٬۵۰۰ کمـ؛ جه ۷۶۰٬۸۳۶)، ل مکزیک، کرسی آن دورانگو (جه حـ ۹۴٬۰۰۰). بویش و استعمار آن در ۱۵۶۲ آغاز گردید.

دورباش (dur.bāš)، ده (جـه ۱٬۲۱۳ سنـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش تکاب، شهرستان میاندواب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۴ کیلومتری جنـ تکاب.

دوربن[7] (durban)، شهر (جه ۵۶۵٬۶۷۹)، ناتال، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی. بزرگترین شهر ناتال و کنار خلیج ناتال واقع است. دانشگاه ناتال در آن قرار دارد. از صادراتش میوه، منگنز، کروم، و زغال میباشد.

دوربین[8] (dur.bin)، اسباب بصری برای رؤیت نسبةً واضح اشیاء دور، یا بعبارت رایج، برای بزرگتر و نزدیکتر نشان دادن اشیاء دور از آنچه با چشم غیر مسلح دیده میشوند. دو جزء اساسی هر دوربین عبارتست از نقشگیر، که نور را گرد آورده متمرکز میکند، و دیدگر که تصویر حاصل از نقشگیر را بزرگ میکند. دوربینها را به نجومی و زمینی تقسیم میکنند (برای دوربین نجومی ← **تلسکوپ**). دوربینهای نجومی برای بررسی اشیاء بسیار دور (مانند ستارگان) بکار میروند و فواید دیگر نیز دارند؛ تصاویر حاصل از آنها معکوس است، ولی این امر مخل به استفاده از آنها نیست. بر خلاف، در رؤیت اشیاء "زمینی" مطلوب آنست که منظره‌ی عادی آنها محفوظ بماند، و لهذا این دوربینها چنان تعبیه شده‌اند که تصاویر حاصل از آنها مستقیم باشد. قدیمترین نوع دوربین زمینی دوربین گالیله است، که نقشگیرش یک عدسی محدب و دیدگرش یک عدسی مقعر است. این دوربین را گالیله برای رصد آسمان ساخت، و چهار قمر بزرگ مشتری را با آن کشف کرد، ولی امروزه بعنوان دوربین زمینی از آن استفاده میشود. نوعی دیگر از دوربین زمینی هست که اساساً مانند دوربین نجومی است، با این اختلاف

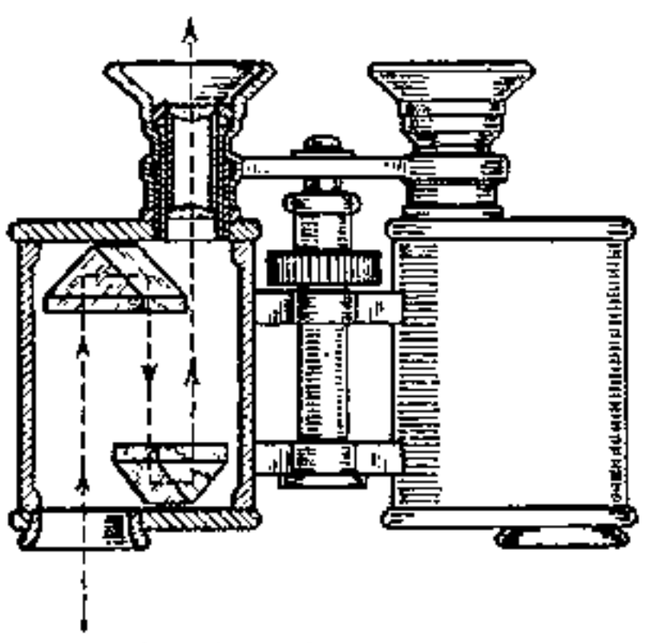

دوربین دوچشم منشوردار

که در جلو دیدگر آن عدسیهائی ("عدسیهای راستگر") برای مستقیم کردن تصویر قرار داده شده است. بالاخره با استفاده از منشور با انعکاس کلی (← **منشور**، در فیزیک) نیز میتوان تصاویر مستقیم بدست آورد. **دوربین دوچشم**[9] مرکبست از دو دوربین گالیله یا دو دوربین منشوردار که آنها را بطریق مناسب بموازات یکدیگر با هم جفت کرده‌اند؛ بدین طریق میتوان هر دو چشم را در رؤیت بکار انداخت.

دوربین عکاسی: ← **عکاسی.**

دوربینی[10] (dur.bini)، یکی از عیوب چشم، که عبارتست از کوتاهی قطر قدامی-خلفی کره‌ی چشم یا ضعف محیطهای منکسرکننده‌ی آن، بطوری که شعاعهای متوازی وارد به چشم در پشت شبکیه

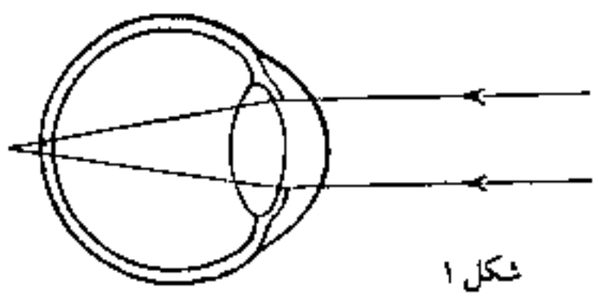

شکل ۱

متلاقی میشوند (شکل ۱) (نیز ← **رؤیت**). برای چشم دوربین، بدون تطابق، رؤیت واضح در هیچ فاصله‌ای دست نمیدهد، زیرا هر قدر که یک نقطه‌ی نورانی بیشتر به چشم نزدیکتر شود تصویرش عقبتر میرود. رؤیت واضح اشیاء دور برای شخص دوربین با توسل به تطابق ممکن است (وجه تسمیه‌ی دوربینی همین است)؛ اما در مورد اشیاء نزدیک، فشار تطابقی از حد میگذرد، و ممکن است باعث سردرد بشود. بهمین جهات است که اشخاص دوربین، در موقع خواندن، صفحه را دور از چشم نگاه میدارند. علاج این عیب بوسیله‌ی عینکهای دارای عدسیهای محدب صورت میگیرد، که اشعه‌ی نور را قبل از ورود به چشم بقدر کافی (بر حسب نمره‌ی عینک) متقارب میکنند، بطوری که تصویر بر شبکیه قرار گیرد (شکل ۲).

عیب موسوم به **پیرچشمی**[11] (pir.cašmi) ناشی از ضعیف شدن قوه‌ی تطابق است با پیشرفت سن، که در نتیجه‌ی آن کمترین فاصله‌ی دید واضح زیاد

(۱)duralumin (۲)Quaternary period (۳)Pleistocene (۴)Durance (۵)Tertiary period (۶)Durango (۷)Durban (۸)telescope (۹)binocular (۱۰)hypermetropia; hyperopia; farsightedness (۱۱)presbytia; presbyopia

میشود. پیرچشمی معمولا بین سنین ۴۰ و ۵۰ سالگی ظاهر میشود. شخص پیرچشم بوسیله‌ی عدسیهای محدب مورد استفاده‌ی اشخاص دوربین میتواند اشیاء واقع در فاصله‌ی عادی قرائت (ح ۳۰

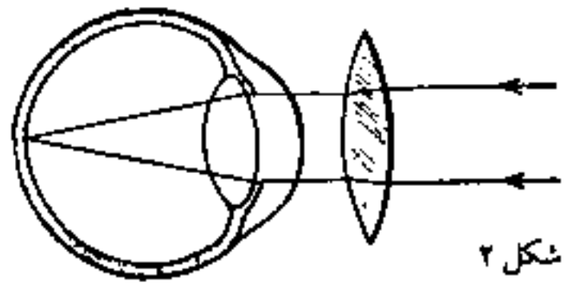
شکل ۲

سم) را واضح ببینند، ولی با همان عدسیها اشیاء دور را نمیتواند واضح رؤیت کند. برای رفع این مشکل عینکهائی موسوم به دوکانونه[1] (do.kā-nune) تعبیه کرده‌اند که قسمت فوقانی عدسیهای آنها برای رؤیت اشیاء دور و قسمت پایین که قدرت تقاربش بیشتر است برای رؤیت اشیاء نزدیک است. باین طریق، شخص از اینکه دو عینک بکار برد بینیاز میشود.

دورپات، استونی: ← تارتو.

دورت، هلند، ← دوردرخت.

دورتموند[2] (dortmund)، شهر (جم ۶۲۳٬۳۰۵)، نورد راین‌وستفالن، لغ آلمان غربی. از مراکز صنعتی مهم ناحیه‌ی رور و بر کانال دورتموند-امس واقست. در جج II سخت آسیب دید.

دورچستر[3] (dorcestər)، شهر (جم ۱۲٬۲۶۶)، مرکز ولایت دورست‌شر، انگلستان، بر رود فروم (frum)؛ زادگاه تامس هاردی؛ دارای بقایای دوره‌ی رومیها.

دوردرخت[4] (dordrext) یا **دورت** (dort)، شهر (جم تخمیناً ۸۱٬۹۰۹)، ایالت زوید هولاند، چغ هلند، بر رود مروده‌ی سفلی. بندر رودخانه‌ای و محل تلاقی خطوط آهن است. دارای صنایع ماشینسازی و مواد شیمیائی است. در اوایل قرن ۱۱م تأسیس شد. ویلیام خاموش در اینجا به ستاد هاودری اعلام گردید (۱۵۷۲). برای شورای دینی دورت (۱۶۱۸–۱۹) ← معترضان.

دوردونی[5] (dordony)، ولایت (۹٬۲۲۴ کم؛ جم تخمیناً ۳۳۸٬۰۰۰)، چغ فرانسه، در پریگور؛ کرسی آن پریگو. **رود دوردونی**، بطول ۴۹۰ کم، از آن میگذرد. این رود از کوههای اوورنی سرچشمه میگیرد، و در ل بوردو به گارون پیوسته کشندان ژیروند را تشکیل میدهد.

دورر[6]، **آلبرشت** (ālbreŝt dürer)، ۱۴۷۱–۱۵۲۸، نقاش، رسام، و حکاک بزرگ آلمانی، مت نورمبرگ. در مولد خود تحصیل کرد، و پس از سفری به نواحی دیگر آلمان و ونیز به نورمبرگ بازگشت، و در آنجا کارگاهی برپا کرد (۱۴۹۴). بعنوان نقاش، اهمیت وی بپای نقاشان بزرگ ایتالیائی آن زمان نمیرسد. نقاشی او، در عین قدرت و اصالت، تا حدی متحجر و بدوی است، و ترکیب رنگهایش بندرت از الهام هنری برخوردار است. نبوغش بیشتر در طرحها و حکاکیهای وی جلوه‌گر است، که در آنها، نیروی تخیل، دقت نظر بیمانند، و استادی و چیره‌دستی او به اوج خود میرسد. دورر فرزند واقعی رنانس است. کنجکاوی و اراده‌ی خستگی‌ناپذیر او در کسب دانش، از جهاتی لئوناردو دا وینچی را بخاطر می‌آورد. دورر به کارهای گوناگون-از آهنکاری گرفته تا نوشتن کتابهای نظری در باره‌ی هندسه و مناظر و مرایا و تناسبات بدن انسان-میپرداخت. در میان نوشته‌های خود او میتوان زندگانی وی را مطالعه کرد. طبیعت را "یگانه استاد" خود می‌خواند، و هرگز کوشش در "آراستن" آن نمی‌کند. به خیالهای خود رنگ آلمانی میبخشد، و داستانهای کتاب مقدس را در کوچه‌های آلمان و با جامه‌های آلمانی مجسم میکند. دورر از دوستان مارتین لوتر بود.

سالهای ۱۵۰۷–۲۰ بارورترین سالهای عمر دورر بود. درین دوره شاهکارهائی مانند شهسوار، ملانخولیا، و قدیس هیرونیموس در اطاق کارش بوجود آورد، که بزرگترین نمونه‌های هنر حکاکی بر مس بشمار میروند. در سال ۱۵۲۰ به هلند رفت، و صورتهای زیبای متعدد با زغال و گچ طراحی کرد. سالهای آخر عمرش بیشتر به صورتسازی، حکاکی بر مس، و فعالیتهای ادبی گذشت.

دورس، آلبانی: ← دوراتسو.

دورست، ولایت، انگلستان: ← دورست‌شر.

دورست، ارل آو: ← سکویل، تامس؛ سکویل، چارلز.

دورست‌شر[7] (dorsetšər) یا **دورست**، ولایت ساحلی (۲٬۵۲۰ کم؛ جم ۳۰۹٬۱۷۶)، چ انگلستان؛ مرکزش دورچستر. سرزمینی ناهموار است، و رشته‌کوههائی از سفیدگل از آن میگذرد. درمه‌هایش حاصلخیز است. شغل عمده‌ی اهالی پرورش گوسفند و تهیه‌ی لبنیات است. مرمر هم استخراج میشود. آثاری از دوره‌ی قبل از رومیها دارد.

دورسنج[8] (dur.sanj) یا **تلمتر** (telemetr؛ فنس)، نام هر یک از اسبابهای گوناگونی که برای اندازه‌گیری فاصله‌ی اشیاء کمابیش دور از شخص اندازه‌گیر بکار میروند. دورسنج نقشه‌برداری، که بیشتر به ستادیا[9] (stādiā) معروفست، در مواردی که سرعت عمل ضروری است استعمال میشود و مقدار تقریبی فاصله را بدست میدهد. ستادیا عبارتست از دوربینی که تاربت آن دارای دو تار افقی است؛ در نقطه‌ای که میخواهند فاصله‌اش را از محل دوربین تعیین کنند، یک نفر دستیار میله‌ی مدرجی را بطور قائم بدست میگیرد، و نقشه‌بردار عده‌ی درجاتی را که بین دو تار می‌افتد میخواند؛ از این رو فاصله‌ی مطلوب را میتوان بسرعت محاسبه کرد. دورسنج در میدانهای جنگ نیز بکار میرود، و فواید دیگر هم دارد.

دورسون‌خواجه (؟)، بر طبق کتاب اسامی دهات کشور، دهستان، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۵ (۹) آبادی. در فرهنگ جغرافیائی ایران، دهات آن بین دهستانهای ایرد موسی و نیر تقسیم شده است.

دورق (dăraq) یا **دورق الفرس** (-'l dăraqo fors)، شهر سابق، چغ خوزستان، بر دو ساحل رود دورق. نام اصلی فارسی آن دراک (darāk) بود. در قرون وسطی مرکز ناحیه‌ای بهمین نام بود. دورق بوسیله‌ی ترعه‌هائی به رود کارون مرتبط بود؛ چشمه‌های گوگردی آن شهرت داشت. در اواخر قرن ۱۰م هق، بنی تمیم شهر و اطراف آنرا گرفتند، اما سید مبارک مشعشعی (← مشعشعیان) آنانرا بیرون راند (ح ۱۰۰۰ هق). در ۱۰۲۹ هق بیگلربیگی فارس دورق را گرفت. بعداً بدست قبیله‌ی افشار افتاد، اما در سلطنت نادر شاه، شیخ سلمان، از قبیله‌ی کعب، دست آنها را کوتاه کرد. وی شهر تازه‌ای بنام فلاحیه (← شادگان) در ۸ کیلومتری ج دورق بنا کرد، و از آن ببعد دورق ویران گردید. ناحیه‌ی باطلاقی بین فلاحیه و ساحل خلیج فارس هنوز به دورقستان معروفست.

خور دورق (xore) نام یکی از شاخابه‌های شمالی خور موسی است.

دورکم[10]، **امیل** (emil dürkem)، ۱۸۵۸–۱۹۱۷، از بزرگترین جامعه‌شناسان فرانسوی بعد از اوگوست کنت. نظر او در جامعه‌شناسی تحت تأثیر فلسفه‌ی تحققی کنت بود، که دورکم از پیروان و منتقدین آن بود. دورکم مذهب و اخلاق و حتی مفاهیمی اساسی مانند فضا و زمان را ناشی از "ذهن جمعی" جامعه میداند. در تأیید نظریات خود از مردمشناسی و آمار استفاده‌ی فراوان کرده است. از آثارش تقسیم کار در جامعه (۱۸۹۳)، قواعد روش جامعه‌شناسی (۱۸۹۵)، خودکشی (۱۸۹۷)، و اشکال ابتدائی زندگی مذهبی (۱۹۱۲) است.

دورکی (duraki)، طایفه‌ای از ایل هفت لنگ بختیاری، مشتمل بر تیره‌های امیوند و بابا احمدی.

دورگه[11] (do.rage) یا **اکدش** (akdaš)، حیوان یا گیاهی که از آمیزش دو نوع یا دو جنس مختلف بعمل آمده باشد. ← توارث.

دورن[12] (dorn)، ده، ایالت اوترشت، هلند مرکزی، ح ۱۶ کیلومتری ج‌ش اوترشت. ویلهلم II، قیصر آلمان، از ۱۹۱۹ ببعد در آنجا سکنی داشت.

دورن[13] (düren)، شهر صنعتی (جم ۴۳٬۹۸۰)، آلمان غربی، در نورد راین-وستفالن. زمانی از مراکز تمدن کارولنژیان بود؛ اینک محل تلاقی خطوط آهن و صنایع آهنی و فولادی است. در ۱۵۴۳ امپراطور شارل V آنرا گرفت و آتش زد. در ۱۸۰۱ به فرانسه و در ۱۸۱۵ به پروس انتقال یافت. در جج II تقریباً بکلی ویران شد.

دورن[14]، **یوهان آلبرشت برنهارد** (yohān ālbreŝt bernhārd dorn)، ۱۸۰۵–۸۱، مستشرق روسی آلمانی‌الاصل؛ مت دوکنشین ساکس-کوبورگ. نخست در هاله و لایپزیگ الاهیات تحصیل کرد، و سپس به السنه‌ی شرقی پرداخت. پس از مسافرتی طولانی به انگلستان و فرانسه، در ۱۸۲۹ در دانشگاه خارکوف به استادی زبانهای شرقی منصوب شد؛ در ۱۸۳۵ استاد تاریخ و ادبیات شرقی مؤسسه‌ی آسیائی سن پطرزبورگ شد. در ۱۸۴۳ که این کرسی حذف شد، سرخازن کتابخانه‌ی سلطنتی گردید. از ۱۸۳۹ عضو آکادمی علوم و از ۱۸۴۲ مدیر موزه‌ی آسیائی سن پطرزبورگ بود.

تحقیقات وی بیشتر در باب تاریخ و زبانهای افغانستان، قفقاز، و سواحل دریای خزر بود. از جمله‌ی آثارش اینهاست: ملاحظات دستوری در باب زبان افغانها (۱۸۴۰)؛ منتخبات پشتو یا زبان افغانها

---

(۱)bifocals (۲)Dortmund (۳)Dorchester (۴)Dordrecht (۵)Dordogne (۶)Dürer (۷)Dorsetshire (۸)telemeter (۹)stadia (10)Durkheim (۱۱)hybrid (۱۲)Doorn (۱۳)Düren (۱۴)Dorn

(۱۸۴۷)؛ مآخذ معرفت زبانهای ایرانی (۱۸۵۱)؛ انتخابات البهیه (۱۸۵۷–۵۸)؛ فهرست نسخ خطی شرقی کتابخانه‌ی سلطنتی سن پطرزبورگ؛ و غیره. علاوه بر آثار متعددش در باب فقه اللغه، سکه‌شناسی، و باستانشناسی شرق، مقالات متعدد در مجله و تذکره‌ی آکادمی علوم سن پطرزبورگ نوشته است.

دورنشینی[1] (durnešini)، حالت یا عمل شخصی که در محلی غیر از محل زمین یا ملک خود زندگی کند، خاصه در صورتی که از زمین یا ملک بهره‌ای دریافت کند بدون اینکه در تولید شرکت نماید. مالکیت دورنشینی تا قرن ۱۹م در اروپای غربی و تا قرن ۲۰م در اروپای شرقی متداول بود، ولی بتدریج منسوخ گردید. در اغلب کشورهای آسیا مالکین عمده‌ای هستند که بدون آنکه در املاک خود زندگی کنند، یا در اداره‌ی آنها مستقیماً دخالت نمایند، از عواید املاک وسیع خود استفاده میکنند. این نوع مالکیت در کشورهای آسیا نیز رو به زوال است.

امروز دورنشینی به بهره‌برداری از سرمایه نیز گفته میشود. بسیاری از سرمایه‌داران، با خرید سهام شرکتها، اختیار منابع ثروت را در دست میگیرند، بدون آنکه خود مستقیماً در کار تولیدی و یا اداره‌ی شرکتهای مزبور دخالت داشته باشند.

دورنیک، بلژیک، ← تورنه.

دورو، رود اسپانیا و پرتغال؛ ← دوئرو.

دورو[2]، **رابرت** (rābərt devəru)، ملقب به (دومین) **ارل آو اسکس** (*ërl āv eseks)، ۱۵۶۷–۱۶۰۱، از اشراف انگلستان. محبوب ملکه‌ی الیزابت بود، و بر سر این موضوع بین او و سر و. رالی کشمکش و رقابت بود. پنهانی با بیوه‌ی سر ف. سیدنی ازدواج کرد، و این امر ملکه را خشمگین ساخت (۱۵۹۰). بتوصیه‌ی ف. بیکن وارد سیاست شد، و کوشید که جای ویلیام سسیل (بارون برلی) را بگیرد، ولی الیزابت که از توقعات دورو بتنگ آمده بود رابرت سسیل (پسر برلی و ملقب به اولین ارل آو سالزبری) را وزیر اعظم خود کرد. در ۱۵۹۹ نایب‌السلطنه‌ی ایرلند شد، و با سپاهی عظیم برای فرونشاندن شورش ه. او'نیل (ارل آو تیرون) به ایرلند اعزام گردید، ولی کاری از پیش نبرد، و بر خلاف امر ملکه به انگلستان بازگشت، و بعداً از حضور در دربار ممنوع شد. دورو در صدد برآمد که بوسیله‌ی کودتائی دشمنان خود را از دربار دور کند، و طرفداران خویش را اطراف ملکه گرد آورد، ولی توفیق نیافت، و محاکمه شد، و ملکه حکم اعدام او را امضا کرد، و دورو اعدام گردید.

دورو[2]، **رابرت**، ملقب به (سومین) **ارل آو اسکس**، ۱۵۹۱–۱۶۴۶، ژنرال انگلیسی؛ پسر ر. دورو (دومین ارل آو اسکس). جیمز I املاک پدرش را باو بازگردانید (۱۶۰۴). در جنگ داخلی انگلستان، فرمانده سپاهیان طرفداران پارلمنت در نبرد اج هیل (۱۶۴۲) بود؛ و ردینگ را گرفت، و در اولین نبرد نیوبری پیروز شد (۱۶۴۳). در جنگ ۱۶۴۴ در کورنوال مغلوب شد، و لشکرش از دست برفت. در ۱۶۴۵ از سمت فرماندهی استعفا داد.

دوروتئا (doroteā)، اسم لاتینی برای زن، که صورت اصلی آن Dorothea است. بعضی از اعلام مأخوذ از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Doroteo	دوروتئو (doroteo)
آلمانی	Dorothea	دوروتئا (doroteā)
انگلیسی	Dorothea	داروثیا (dāroṭiā)
انگلیسی	Dorothy	داروثی (dāroṭi)
فرانسوی	Dorothée	دوروته (dorote)

دوروتئو (doroteo)، اسم اسپانیولی برای زن؛ ← دوروتئا، اسم.

دوروته (dorote)، اسم فرانسوی برای زن؛ ← دوروتئا، اسم.

دورود یا **درود** (هر دو dorud)، بخش (جمعیت ۲۶٬۵۰۰؛ ج شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۷۶ (؟) آبادی. مشتمل بر سه دهستان کاغه، ژان، و حشمت‌آباد است. مرکزش، **دورود** یا **درود** (جمعیت ۷٬۰۸۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۵۷ کیلومتری جنوب بروجرد، بر راه آهن سرتاسری ایران واقعست، و خرم‌آباد و الیگودرز را بتوسط راه شوسه به راه آهن متصل میسازد. ایستگاه دورود از ایستگاههای مهم بین اهواز و اراک میباشد.

دوروس[3] (doros)، نیای اساطیری دوریها، پسر هلن.

دوره، دهستان، ← سراب دوره.

دوره (dōre). ۱– مدت زمانی که بوسیله‌ی یک پدیده‌ی بازگردنده–خاصه وقتی این بازگشت مکرراً یا منظماً صورت گیرد–محدود و مشخص میشود، و نیز رشته‌ی وقایع مورد نظر که در این مدت روی میدهد. مثلا دوره‌ی یک حرکت وضعی یا دوران مدت لازم برای یک گردش کامل است. در فیزیک، دوره‌ی یک حرکت یا پدیده‌ی حلقوی عبارتست از مدت زمان لازم برای اینکه یک حلقه طی شود؛ مانند دوره‌ی نوسان آونگ و دوره‌ی تناوب پدیده‌های متناوب دیگر. در نجوم، مدت لازم برای اینکه یک سیاره یک دور بدور خورشید یا یک قمر یک دور بدور سیاره‌ی خود گردش کند دوره‌ی گردش آن سیاره یا قمر خوانده میشود؛ و نیز فاصله‌ی زمانی دو بازگشت بعضی از اوضاع نسبی یا انظار دو جسم سماوی را دوره خوانند. بعضی از دوره‌های نجومی مهم عبارتند از (۱) دوره‌ی گردش زمین بدور خورشید، که مدتش ۳۶۵ شبانروز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه است، و آنرا سال شمسی یا اعتدالی خوانند؛ (۲) دوره‌ی گردش ماه بدور زمین (حدود ۲۹٫۵ شبانروز) یا ماه هلالی؛ (۳) دوره‌ی تقدیم اعتدالین؛ (۴) دوره‌ی گردش خسوف و کسوف (← گرفت). بعلاوه، منجمین دوره‌های دیگری نیز بکار میبرند (مثلا دوره‌ی کلفهای خورشید). ۲– در اصطلاح ریاضیات، دوره‌ی تناوب یک تابع متناوب کمترین مقدار مثبتی است که هر گاه به متبوع اضافه شود، تابع مقدار خود را بازگیرد. مثلا دوره‌ی sin x عبارتست از 2π، زیرا $\sin x = \sin (x+2\pi)$. ۳– مدت زمان معینی در طی تاریخ یا تمدن یا فرهنگ که بسبب سیماهای برجسته‌ای کمابیش از ادوار ماقبل و مابعد متمایز است؛ مانند دوره‌ی منول، دوره‌ی رنسانس، و غیره.

دوره[4]، **پول گوستاو** (pol güstāv dore)، ۱۸۳۳؟–۱۸۸۳، طراح و حکاک فرانسوی. طراحیها و تصویرهای او برای کتابهای دون کیشوت، بهشت گمشده، کمدی الامی، و سایر کتابهای کلاسیک، مشهور است.

دوره‌های یخچالی[5]، دوره‌هائی در زمانهای گذشته‌ی زمینشناسی که، بعلت سرمای فوق العاده، یخبهنه‌های عظیم سطح خشکی‌ها را فراگرفته بوده است. آخرین دوره‌ی تاخت یخها در دوران چهارم واقع شده است. ← زمینشناسی، جدول.

دوره‌ی ترور؛ ← دوره‌ی وحشت.

دوره‌ی تیرگی[6] (dŏre.ye tiregi)، عنوانی که به تمام دوره‌ی قرون وسطی و اغلب به اوایل آن، بمناسبت جهل و بربریتی که در این دوره بر اروپا مستولی بود، داده شده است.

دوره‌ی صلح و صفا[7]، در تاریخ کشمکش، نام دوره‌ی از ۱۸۱۷ تا ح ۱۸۲۴ که در طی آن امور داخلی رونق یافت و اختلافات شدید حزبی آشکار نبود. انتخابات سال ۱۸۲۴ ثابت کرد که این تسمیه با واقع مطابقتی نداشته است.

دوره‌ی لاله یا **لاله‌دوری**، در تاریخ عثمانی؛ ← احمد III.

دوره‌ی نایب‌السلطنگی[8]، انگلا ریجنسی (rijənsi)، در تاریخ انگلستان، آخرین نه سال (۱۸۱۱–۲۰) سلطنت جورج III، که بعلت دیوانگی ادواری شاه، حکومت بنام پرینس آو ویلز (بعداً جورج IV) اداره میشد. در این دوره جنگهای ناپلئون پایان یافت، توریهای مرتجعی چون رابرت استوارت ملقب به وایکاونت کاسلری بر امور مسلط شدند، و در عین حال، کسانی چون ج. بنتم و ر. اوون تحریک برای اصلاحات اجتماعی را آغاز کردند. رنگ‌آمیزی اجتماعی و اخلاقی این دوره ناشی از خوشی‌طلبی و بی‌بندوباری پرینس آو ویلز و اطرافیان او بود. دوره‌ی نایب‌السلطنگی دوره‌ی رونق ادب و هنر بود. نهضت رمانتیسم در آثار کسانی چون بایرن، کیتس، شلی، و والتر سکات باوج رسید. نیز ← ریجنسی، سبک.

دوره‌ی نایب‌السلطنگی، سبک؛ ← رژانس، سبک؛ ریجنسی، سبک.

دوره‌ی وحشت[9] یا **دوره‌ی ترور** [← ترور]، دوره‌ی ۱۷۹۳–۹۴ در انقلاب فرانسه، که این کشور تحت حکومت دیکتاتوری کمیته‌ی حفاظت ملی بود. نخستین کمیته‌ی حفاظت ملی در ۶ آوریل ۱۷۹۳ تشکیل یافت؛ دومین کمیته ("کمیته‌ی بزرگ") در 10 ژوییه تشکیل گردید، و روبسپیر، کوتون، سن‌ژوست، و لازار کارنو در آن عضویت داشتند. هدف آنان استیصال کلیه‌ی عناصر ضد انقلابی، ایجاد ارتش نوین، و تنظیم اقتصاد ملی بود. مسئولیت اقدامات پلیسی را کمیته‌ی دیگری بنام کمیته‌ی امنیت عمومی در دست داشت، که از کمیته‌ی حفاظت ملی بمراتب بی‌رحمتر بود؛ این کمیته و دادگاه انقلابی، بر طبق "قانون اشخاص

(۱)absenteeism (۲)Devereux (۳)Dorus (۴)Doré (۵)glacial periods (۶)Dark Ages (۷)Era of Good Feeling (۸)Regency (۹)Reign of Terror

مورد سوءِ ظن" (۱۷ سپتامبر ۱۷۹۳)، حـ ۲٬۵۰۰ تن را تسلیم گیوتین کردند. ژاکوبنها پس از کوتاه کردن دست ژیروندیان قدرت مطلق را بدست گرفتند؛ روبسپیر کار "تصفیه" را به اعضای حزب خود نیز کشانید (مثلا دانتون و ابر). سرانجام کنوانسیون ملی طغیان کرد، و روبسپیر را برانداخت (۹ ترمیدور، مطابق ۲۷ ژوییه‌ی ۱۷۹۴). پس از دوره‌ی وحشت، مردم گرفتار عکس العمل ترمیدوریها (۱۷۹۴) و ترور سفید (مه‌ـژوئن ۱۷۹۵) شدند. اگرچه دوره‌ی وحشت فرانسه را از هرج و مرج و شکست نظامی نجات داد، تأثیر آن در افکار عمومی (مخصوصاً در خارجه) بزیان هدفهای انقلاب تمام شد. نیز ← جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه؛ تقویم انقلابی فرانسه.

دوریا[1]**، آندرئا** (āndreā doriā)، ۱۴۶۸–۱۵۶۰، دریاسالار و سیاستمدار جنووائی. در ← جنگهای ایتالیا تا ۱۵۲۸ در خدمت فرانسوای I فرانسه جنگید، و سپس، با شرط اینکه استقلال جنووا محفوظ بماند، طرف امپراطور شارل V را گرفت. دوریا دیکتاتور واقعی جنووا شد، ولی حتی در تحت قانون اساسی تحمیلی او، سازمانها و قوانین جمهوریت محفوظ ماند. توطئه‌هائی را که بر ضد او شد (۱۵۴۷ و ۱۵۴۸) با کمال قساوت مقهور کرد. دولت اسپانیا را در مقابل ترکهای عثمانی و باربروسا، و شارل V را در گرفتن (۱۵۳۵) تونس از باربروسا یاری کرد، ولی در الجزیره کاری از پیش نبرد (۱۵۴۱). در ۱۵۵۹، بکومک فرانسه، جزیره‌ی کرس را برای جنووا گرفت.

دوریک[2]**، سبک** (sabke dorik) یا **سبک دوریائی**[2] (doriā'i) [منسوب به دوریها]، قدیم‌ترین سبک معماری در یونان باستان. در قرن ۷م ق‌م، این شیوه شکل مشخص و قاطعی بخود گرفت، و در قرن ۵م ق‌م، بخصوص در بنای پارتنون، بیش از پیش تکامل یافت. ستونهای دوریک یونان دارای پایه‌ی جداگانه نیست؛ بدنه‌ی عظیم آنها معمولا ۲۰ شیار دارد، و سرستونها ساده است. سبک دوریک رومی، گرچه از سبک یونانی متأثر بود، نفوذ ستونهای ظریف اتروسکی نیز در آن دیده میشد. در ایتالیای قرن ۱۶م سبک توسکانی[3] (tuskāni) معمول شد، که شکل ساده‌ای از سبک دوریک بود. پایه‌ی ستونهای سبک توسکانی ساده‌تر بود، سرستونها از تزیینات عاری بودند، و تنه‌ی ستونها شیار نداشت. برای تصویر ← سبکهای معماری کلاسیک.

دورینها: ← دوریها.

دوریوس، رود اسپانیا و پرتغال؛ ← دولرو.

دوریها[4] (dori.hā) یا **دورینها** (dorian.hā؛ از فنس)، یکی از طوایف مردم قدیم یونان، که از نیای اساطیری خود، دوروس پسر هلن، نام گرفته اند. اصلا از نواحی کوهستانی اپیروس و تغ مقدونیه بودند، و بین ۱۱۰۰ و ۹۵۰ ق‌م به یونان مرکزی مهاجرت کردند، و آخایائیها (← آخایا) را شکست دادند، و در پلوپونز سکنی گزیدند، و دولتشهر اسپارت را تأسیس کردند. بسرعت نفوذ خود را در کرت بسط دادند، و در ایتالیا و سیسیل و آسیای صغیر مهاجرنشینهائی تأسیس نمودند. دوریها مردمی عقب‌مانده و جاهل بودند، و با ورود آنها به یونان فرهنگ سابق یونان بکلی نابود شد، و دوران انحطاط آغاز گردید. رواج استعمال آهن، که سابقاً به دوریها نسبت داده میشد، در واقع در نواحیی صورت گرفت که از استیلای آنان در امان ماندند. اسپارت و فرهنگ خشن و زبان ناملایم آنرا، و نیز سادگی سبک دوریک را در معماری، سابقاً نشانه‌ی روحیه‌ی دوریها میشمردند.

دوریی[5]**، چارلز ادگر** (cārlz edgar duryey)، ۱۸۶۲–۱۹۳۸، مخترع امریکائی و از پیشروان صنعت اتومبیلسازی. ← اتومبیل، ص ۵۵ (تصاویر).

دوزخ: ← جهنم.

دوزخ، از دانته؛ ← کمدی الاهی.

دوزدوزان (duzduzān)، ده (جم ۱٬۶۰۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ابرغان، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴۱ کیلومتری غ سراب.

دوزه[6]**، الئونورا** (eleonorā duze)، ۱۸۵۹–۱۹۲۴، بانوی هنرپیشه‌ی ایتالیائی. در ۱۴ سالگی با اجرای نقش زولیت شروع بکار کرد. بتدریج شهرت یافت، و سرانجام بعنوان یکی از بزرگترین هنرپیشه‌هائی که در جهان پیدا شده‌اند شناخته شد. در نمایشنامه‌های ایبسن بازی میکرد، و آخرین بار که، بعنوان خدا حافظی، بر صحنه ظاهر شد (۱۹۲۳) در نمایشنامه‌ی بانوئی از دریا در نیو یورک بود. بازی وی با منتهای سادگی و احساسات فراوان و عمیق ممتاز بود. چند سالی با د/آنونتسیو روابط عاشقانه داشت.

دوزی[7]**، راینهارت پیتر آن** (rāynhārt piter ān dozi)، ۱۸۲۰–۸۳، مستشرق هلندی و از علمای بزرگ زبان و لغت عرب؛ متولد لیدن. خاندانش از مردم فرانسه بودند و در قرن ۱۷م در هلند سکنی گزیدند. در ۱۸۵۰ بسمت استاد فوق العاده‌ی تاریخ و در ۱۸۵۷ بسمت استاد عادی تاریخ در دانشگاه لیدن منصوب شد. کارهای وی در باب تاریخ و جغرافیای المغرب و هم در باب لغت عرب است. معروفترین اثرش کتاب عربی به فرانسوی مکمل (یا ذیل) قاموسهای عربی (دو جلد، ۱۸۷۷–۸۱) است، که در آن لغاتی را که در لغتنامه‌های دیگر نبوده است گرد آورده. آثار دیگرش عبارتند از فرهنگ تفصیلی اسامی البسه در نزد اعراب (آمستردام، ۱۸۴۵)؛ تاریخ مسلمانان اسپانیا تا فتح اندلس بدست مرابطون، ۷۱۱–۱۱۱۵ (لیدن، ۱۸۶۱)، که مدتها یگانه کتاب استانده در این موضوع بود؛ تحقیقات در تاریخ و ادب اسپانیا در طی قرون وسطی (۲ جلد، لیدن، ۱۸۴۹)؛ و فرهنگ کلمات اسپانیولی و پرتغالی مشتق از عربی (لیدن، ۱۸۶۶). دوزی چند متن عربی را نیز منتشر کرد؛ از آن جمله است وصف افریقا و اسپانیا، از ادریسی (لیدن، ۱۸۶۶؛ با همکاری دخویه؛ مشتمل بر متن عربی و ترجمه با حواشی و لغتنامه).

دوزیست: ← دوزیستان.

دوزیستان (do.zistān)، سابقاً **ذوحیاتین** (zu.hayāteyn)، (لتین *Amphibia*)، رده‌ای از جانوران مهره‌دار خونسرد، که در بسیاری از خصوصیات حد وسط ماهیها و خزندگان هستند. از جمله‌ی دوزیستان قورباغه، سمندر، وزغ، و سوسمار آبی را میتوان نام برد. دوزیستان از زندگی آبی (← کفچلیز) به زندگی در خشکی یا در آب و خشکی دگردیسی مییابند. مثلا ← قورباغه.

دوزیمتر: ← رادیوآکتیویته، قسمت ۷.

دوزین (dozeyn)، ده (جم ۱٬۶۱۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوهسارات، بخش مینودشت، شهرستان گرگان، استان دوم، ۲۴ کیلومتری جش مینودشت.

د وس، کورنلیس: ← وس، کورنلیس د.

دوساری (dosāri)، ده (جم ۱٬۰۰۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان جیرفت، ۳۵ کیلومتری جش سبزواران.

دوساله[8] (do.sāle)، در گیاهشناسی، گیاهانی که دوره‌ی حیات آنها دو سال است. سال اول ریشه و برگها و سال دوم گلها و دانه‌ها میرویند. هویج و پیاز دوساله اند. قس دائمی؛ یکساله.

دوسبورگ[9] (düsburg)، شهر (جم ۴۷۹٬۶۱۵)، نورد راین‌ـوستفالن، لغ آلمان، بر ملتقای رود‌های رور و راین. از مراکز صنعتی ناحیه‌ی رور (فولاد، ماشین‌آلات، و منسوجات) و بندر رودخانه‌ای بزرگی است. بعلت وجود کارخانه‌های بزرگ اسلحه‌سازی، در جج II شدیداً بمباران شد، و سه ربع شهر ویران گردید.

دوست محمد خان افغان (dust mohammad xāne afqān)، فت ۱۲۷۹ هق (۱۸۶۳ بم)، امیر (۱۲۵۰–۷۹ هق) افغانستان و مؤسس واقعی سلسله‌ی بارکزائی. پدرش پاینده خان ریاست قبیله‌ی بارکزائی را داشت، و در عهد زمان شاه درانی اعدام شد. دوست محمد ۲۰مین پسر او بود. وی در سلطنت محمود شاه مناصب عالی داشت، ولی مغضوب شد و به کشمیر گریخت. از آنجا لشکری گرد آورد، و کابل را گرفت، و سرانجام در آنجا مستقر شد (۱۲۴۱–۴۲ هق). سپس به بسط قدرت خود در نواحی دیگر افغانستان پرداخت. در ۱۲۵۰ خود را امیر خواند. در زمان او سپاه ایران به هرات حمله برد اما به تسخیر آن کامیاب نشد (← هرات، جنگهای).

با سیخها همواره در جنگ بود، و کشمکش وی با بریتانیا منجر به اولین جنگ افغانستان و بریتانیا (۱۸۳۹–۴۲) گردید؛ قوای شجاع‌الملک (شاه شجاع، پادشاه مخلوع درانی) و هند شرقی بریتانیا او را از کابل بیرون راندند (۱۲۵۵ هق، ۱۸۳۹ بم). سرانجام با انگلیسها کنار آمد و با رضایت آنها به فرمانروائی مستقر شد (۱۲۵۹ هق، ۱۸۴۳ بم). این بار نیز در توسعه و مستحکم کردن قلمرو خود کوشید؛ در ل قدرت خود را در بلخ و خلم (۱۲۶۶–۶۷ هق) و غیره بسط داد، و در غ قندهار را در ۱۲۷۲ هق و هرات را در ۱۲۷۹ هق گرفت. حدود افغانستان کنونی کمابیش در دوره‌ی او مشخص شد، و وی را میتوان بانی دولت افغانستان شمرد. از پسران متعددش شیر علی جانشین او شد.

دوست محمد خان معیرالممالک (dust mohammad xāne mo'ayyero'l.mamālek)، فت ۱۳۳۱ هق، از رجال معروف عصر ناصری و از مقربان و نزدیکان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار؛ پسر دوست علی خان نظام‌الدوله. با آنکه مانند پدر مقام معیرالممالک داشت، چندان

(۱)Doria (۲)Doric (۳)Tuscan (۴)Dorians (۵)Duryea (۶)Duse (۷)Dozy (۸)biennial (۹)Duisburg

توجه به امور دولتی نداشت، و اوقات خود را غالباً به شکار و سفر میگذرانید. اما بسبب آنکه داماد ناصرالدین شاه و از نزدیکان و خاصان او بود، در غالب امور طرف محبت و مشورت میشد. دوست محمد خان در سن ۵۸ سالگی در شهر اودسا، که جهت معالجه بدانجا رفته بود، وفات یافت؛ جسدش را به ایران آوردند، و در امامزاده حمزه در جوار حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند.

دوستیسم[1] (dosetism، از انگلـ)، از نخستین بدعتها در مسیحیت. طرفداران آن معتقد بودند که مسیح وهم و خیالی بیش نبوده است، و زندگی و آلام او نمودی بیش نیست. در تعالیم مرقیون و گنوسیان و جز آنها نیز افکاری مشابه دایر به انکار انسان بودن مسیح هست.

دو سرسو: ← آندرو له دو سرسو.

دوسری: ← دواسر.

دو سلان، مستشرق فرانسوی: ← دسلان.

دوسلدورف[2] (düseldorf)، شهر (جم ۶۵۸٬۹۴۱)، کرسی نورد راین‌وستفالن، لغ آلمان، بر ملتقای رودهای راین و دوسل. مرکز صنعتی و بازرگانی و دارای صنایع فولادی و ماشینسازی و نساجی است. از ۱۲۸۸ پایتخت دوکنشین برگ بود؛ در ۱۸۱۵ جزء پروس شد. بمبارانهای جج II بیشتر شهر را ویران کرد. هاینریش هاینه در اینجا متولد شد. آکادمی هنر (تأسیس ۱۸۱۹) آن معروفست.

دوسور[3] (dësevr)، ولایت (۶٬۰۵۵ کمم، جم تخمیناً ۳۱۲٬۸۰۰)، غ فرانسه، در پواتو، کرسی آن نیور.

دوسون، مستشرق سوئدی: ← دسن.

دوسیران (do.sirān)، ده (جم ۱٬۶۷۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان نودان، بخش کوهمره، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)، ۱۵ کیلومتری ل نودان در دامنه‌ی کوه دوسیران.

دوشاخ (do.šāx)، گیاه مرکب یکساله یا دائمی از نوع کورئوپسیس (*Coreopsis*)، دارای گلهای زرد مرکب و دانه‌هائی که دو شاخه دارند.

دوشان، ستفان: ← ستفان دوشان.

دوشان[4]**، مارسل** (märsel düšāN)، ۱۸۸۷–، نقاش فرانسوی و از رهبران نهضت دادائیسم. در ۱۹۴۲ در کشمة سکنی گزید. شهرت او بخصوص بسبب تابلوی معروفی است بنام زن برهنه‌ای که از پله‌ها پایین میآید، که در آن، با بهم پیوستن نقشهای مسلسل زنی که از پله‌ها پایین میآید، تداوم در حرکت و عمل را مجسم میسازد. این تابلو در ۱۹۱۳ در نیو یورک به نمایش گذاشته شد، و جدالهای هنری فراوان برانگیخت. دیگر از کارهای معروف او پنجره‌ای است با شیشه‌های رنگی، بنام عروس.

دو شایو[5]**، پول بلونی** (pol beloni dü šāyyu)، جم ۱۸۳۱–۱۹۰۳، پوینده‌ی فرانسوی امریکائی در افریقا. احتمالا در پاریس متولد شد. پدرش در گابون تجارت داشت، و وی جوانی را در ساحل غربی افریقا گذرانید، و زبانهای بومی را آموخت. در ۱۸۵۲ به کشمة رفت، و تابعیت آن کشور را پذیرفت. با کومک آکادمی علوم طبیعی فیلادلفی سرزمین گابون را پویید (۱۸۵۵–۵۹). انتشار شرح اکتشافات وی نظریه‌های قبلی راجع به جغرافیای این منطقه را باطل کرد. در سفر دوم (۱۸۶۳–۶۵) بسیاری از قبایلی را که تا آن زمان ناشناخته بود دیدار کرد.

دوشس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

دوشنبه: ← هفته.

دوغائی (doqā'i)، دهستان (جم حـ ۶٬۰۳۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. مرکزش، **دوغائی** (جم ۹۵۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۰ کیلومتری چش قوچان بر سر راه شوسه‌ی مشهد به قوچان است.

دوغ‌آباد (duqābād)، ده (جم ۲٬۰۱۰ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان فیض‌آباد، بخش فیض‌آباد، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان).

دوفلزی، سیستم پولی: ← سیستم دوفلزی.

دوفن[6] (dofaN) [فنـ، = دلفین]، از القاب فرانسوی، که در آغاز کنتهای شهر وین (چش فرانسه) آنرا داشتند، و سپس به پسر ارشد شاهان فرانسه و یا (در صورتی که پسر ارشد قبل از شاه وفات میکرد) به پسر ارشد پسر ارشد اطلاق میشد. منشأ این عنوان بدرستی معلوم نیست، و احتمال داده‌اند که دوفن اسم خانوادگی کنتهای وین بوده است، که دلفین را علامت خانوادگی خود قرار داده بودند، و باین سبب، قلمرو آنها عنوان دوفن‌نشین یا دوفن‌نشین وین یا **دوفینه** یافت. در قرن ۱۲م که اوورنی تجزیه شد، دوفن‌نشین اوورنی بوجود آمد، که تحت حکومت شاخه‌ای از خاندان وین بود. در ۱۳۴۹، که دوفن وین ناحیه‌ی دوفینه را به فیلیپ VI (شاه فرانسه) فروخت، لقب و ناحیه به وارث مستقیم سلاطین فرانسه منتقل شد. پس از لوئی XI، عنوان دوفن جنبه‌ی افتخاری داشت. لوئی آنتوان ملقب به ← دوک **د/آنگولم** آخرین دوفن بود. لوئی، پسر ارشد لوئی XIV، به دوفن بزرگ معروف بود، و وی سرکرده‌ی نظامی قابلی بود. لوئی XVII در امریکا به **دوفن مفقود** معروفست.

دوفن مفقود[7] (dofane)، عنوانی که در امریکا به **لوئی XVII**، پسر خردسال لوئی XVI و ماری آنتوانت، که دوفن فرانسه بود، داده شده است. بسبب وضع مبهم و اسرارآمیز مرگ لوئی XVII، در اوایل قرن ۱۹م چند تن شیاد در اروپا و حتی در امریکا ادعا کردند که "دوفن مفقود" هستند. معروفترین آنها در اروپا ساعتساز جوانی بود از اهل آلمان که خود را همان لوئی XVII میدانست و پیروانی هم داشت. در امریکا، مبلغی بنام ویلیامز (حـ ۱۷۸۷–۱۸۵۸) را بعضی همان دوفن مفقود میدانستند.

دوفور[8]**،گیوم هانری** (giyyom hānri düfur)، ۱۷۸۷–۱۸۷۵، ژنرال سویسی. در ارتش فرانسه در خدمت ناپلئون بود. در ۱۸۴۷ فرماندهی سپاهیان دولت سویس را در مقابل زوندربوند داشت، و پیروز شد. چندین کتاب در تاریخ و مسائل نظامی نوشت، و در نقشه‌کشی نیز دست داشت. رئیس نخستین مجمع ژنو بود، که صلیب سرخ بین‌المللی را برقرار نمود (۱۸۶۴).

دوفورشپیتسه (düfur§pitse)، قله، ← روزا، کوه.

دوفه[9]**، گیوم** (giyyom düfe)، حـ ۱۴۰۰–۱۴۷۴، مؤسس و معروفترین آهنگساز مکتب بورگونیی در موسیقی. در آغاز در گروه همسرایان کلیسای جامع کامبریا کارآموزی کرد. سپس در نمازخانه‌ی پاپ در رم و بعد در فلورانس و بولونیا به خواندن اشتغال داشت. مسافرتهای بسیار کرد، و با سبکهای مختلف موسیقی آشنائی یافت. از ۱۴۴۵ تا هنگام مرگ در کامبریا زیست. موسیقی او بر طبق سنن موسیقی شمال فرانسه است، اما حاوی بعضی عناصر موسیقی ایتالیا و انگلستان نیز میباشد.

دوفی[10]**، رائول** (rāul düfi)، ۱۸۷۷–۱۹۵۳، نقاش، مصور کتاب، و زینتگر فرانسوی. در ← مدرسه‌ی بوزار پاریس تحصیل کرد. سبک تزیینی او، و رنگهای درخشانی که با ظرافت و پختگی بکار میبرد، نقاشیهای ماتیس را بیاد میآورد، اما اصالت و استقلال او در همه حال مشهود است. حرکت در تصویرهایش فراوان است، و غالباً صحنه‌های عادی زندگی را با خطوط بسیار ظریف و رنگهای زنده مجسم میکند. دوفی نخستین بار در ۱۹۱۱، با مصور کردن یکی از آثار شعری گ. آپولینر مشهور شد.

دوفینه[11] (dofine)، ناحیه و ایالت سابق، چش فرانسه، مطابق ولایات کنونی اوتزالپ و ایزر و دروم؛ پایتخت تاریخیش گرنوبل. رودهای دروم و ایزر و دورانس مشروبش میسازند. قسمت شرقی آن کوهستانی است؛ مرتفعترین قله‌ی آن بار دز/اکرن (bār dezekraN) (۴٬100 متر) است که در کوههای آلپ دوفینه قرار دارد. شهرهایش گرنوبل، وین، و والانس میباشد. دوفینه سابقاً جزئی از ← مملکت آرل بود. از قرن ۱۰م تا قرن ۱۳م کنتهای وین، که عنوان دوفن داشتند، بر آن حکومت میکردند، و این کنتها تابع امپراطوری مقدس روم بودند. در ۱۳۴۹، دوفن وقت آنرا به فیلیپ VI فرانسه فروخت. دوفینه تا جلوس لوئی XI (که آنرا بخاک فرانسه ملحق کرد) تحت حکومت پسر ارشد شاه فرانسه بود، اگرچه اسماً جزء قلمرو امپراطوری مقدس روم محسوب میشد.

دوقطبه[12] (do.qotbe)، مجموعه‌ی دو ذره‌ی دارای بارهای برقی مساوی و مختلف العلامه (دوقطبه‌ی برقی) یا دارای بارهای مغناطیسی مساوی و مختلف العلامه (دوقطبه‌ی مغناطیسی) که فاصله‌ی آنها از یکدیگر بسیار کم است. حاصلضرب مقدار بار را در فاصله‌ی مذکور گشتاور دوقطبه می‌خوانند، و از اندازه‌گیری آن اطلاعات نفیسی در باب ساختمان مولکولها بدست آمده است.

دوقلو[13] (do.qolu)، دو بچه که به یک شکم زائیده شوند. دوقلوها بر دو قسم اند، دوقلوهای متماثل، که از تقسیم یک تخم لقاح‌شده بعمل میآیند، و دوقلوهای پدری، که از دو تخم که هر یک جداگانه لقاح میشوند تولید میگردند. دوقلوهای متماثل از یک جنس اند، یعنی هر دو پسر یا هر دو دختر میباشند، و شباهت تام به یکدیگر

(۱)Docetism (۲)Düsseldorf (۳)Deux-Sèvres (۴)Duchamp (۵)Du Chaillu (۶)dauphin (۷)Lost Dauphin (۸)Dufour (۹)Dufay (۱۰)Dufy (۱۱)Dauphiné (۱۲)dipole (۱۳)twins

دارند. دوقلوهای پدری ممکن است از یک جنس یا از دو جنس باشند، و شباهت آنها بیکدیگر در حدود شباهت هر دو فرزند یک پدر و مادر است. گاهی دو رویان دوقلو کاملا از هم جدا نمیشوند، و درین صورت دوقلوی چسبیده تولید میشود که نمونه‌ی آن دوقلوی سیامی است. "سه‌قلو" و "چهار-قلو" و ندرةً "پنج‌قلو" هم اتفاق می‌افتد (مثلا ← دیان، پنج‌قلوهای).

دوقلوی سیامی، دوقلوئی مرکب از دو فرد تقریباً کامل که از پهلو یا پشت بوسیله‌ی بافت مخصوصی بهم چسبیده‌اند. تسمیه ناشی از دو طفل، بنام چانگ و اِنگ، است که باین صورت در ۱۸۱۱ در سیام از والدین چینی زائیده شدند. پس از چند سال نمایش در سیرک، سرانجام در کارولینای شمالی مستقر شده با دو خواهر انگلیسی وصلت کردند و جمعاً ۲۲ فرزند از آنان بعمل آمد. چانگ و انگ در سال ۱۸۷۴، یکی دو ساعت بعد از دیگری، وفات یافتند. معمولاً بدنهای دوقلوهای سیامی تقارن آینه‌ای دارد (یعنی تقارن یک شیء و تصویر آن در یک آینه‌ی مسطح)، و از بعضی از اجزای بدن خود استفاده‌ی مشترک میکنند. دوقلوهای چسبیده اغلب بهنگام زاده شدن یا در کودکی میمیرند، و هر گاه یکی مبتلی بمرض مهلکی شود دیگری نیز بهمان سرنوشت دوچار میشود، مگر اینکه بتوان آنها را بوسیله‌ی عمل جراحی با موفقیت از یکدیگر جدا ساخت.

دوقنده‌ها[1] (do.qande.hā)، دسته‌ای از لیدراتهای کربون، که مولکولهای آنها از تراکم دو مولکول تکقندها با حذف یک مولکول آب تشکیل می‌شود. لاکتوز، مالتوز، و ساکاروز ازین جمله اند.

دوک، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

دوکا، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

دوکا[2]**، پول** (pol dükā)، ۱۸۶۵–۱۹۳۵، آهنگ‌ساز و منتقد فرانسوی. معروفترین آهنگهایش پوئم سمفونیک شاگرد جادوگر (۱۸۹۷) و اپرای آرپان و ریش‌آبی (۱۹۰۷) است.

دوکاره[3] (do.kāre)، فنه آمفوتر (āMfoter)، در اصطلاح شیمی، ماده‌ای که با بازهای قوی چون اسید و با اسیدهای قوی چون باز فعل و انفعال میکند (مانند اکسید روی).

دوکاس[4] (dukās)، خاندانی یونانی از مردم قسطنطنیه. چهار تن از اعضای آن به امپراطوری بیزانس رسیدند: قسطنطین X، میخائیل VII، آلکسیوس V، و یوحنای III.

دو کانژ[5]**، سیور** (siër dü kāNj*)، لقب **شارل دو فرن** (šārl dü fren)، ۱۶۱۰–۸۸، از فضلای فرانسوی، مؤلف فرهنگ زبان لاتینی میانه و متاخر.

دوک بزرگ یا مهین‌دوک یا گروسهرتسوگ، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

دوک د/. برای القابی که باین صورت شروع می‌شود جزء بعد را نیز بجوئید (مثلا برای دوک د/آنکولم ← آنگولم، دوک د/).

دوک دانگولم [بجای د/آنگولم]، ← آنگولم، دوک د/.

دوک دو. برای القابی که باین صورت شروع می‌شود جزء بعد را نیز بجوئید (مثلا برای دوک دو واندوم ← واندوم، دوک دو).

دوکا، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

دو کوستر[6]**، شارل تئودور هانری** (šārl teo-dor hānri dë koster)، ۱۸۲۷–۷۹، نویسنده‌ی بلژیکی. اثر عمده‌اش داستانها و ماجراهای قهرمانی فرحانگیز و باشکوه اولنشپیگل و لام گوتزاک (۱۸۶۷) است، که به سبک کُهَن نوشته شده و مبتنی بر سرگذشت تیل اولنشپیگل میباشد.

دوکومن[7]**، الی** (eli dükomaN)، ۱۸۳۳–۱۹۰۶، روزنامه‌نویس و صلح‌طلب سویسی. دفتر بین‌المللی صلح را در برن ایجاد کرد (۱۸۹۱). سهمی از جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۰۲ به وی اعطا شد.

دوکه، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

دوگا[8]**، گوستاو** (güstāv dügā)، ۱۸۲۴–۹۴، مستشرق فرانسوی. زبانهای عربی و ترکی و فارسی را آموخت. در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه استاد تاریخ و جغرافیای اسلامی شد. آثار عمده‌اش عبارتند از صرف و نحو عربی و فرانسوی (۱۸۵۴)، تاریخ مستشرقین اروپا از قرن ۱۲م تا قرن ۱۹م (۱۸۶۸–۷۰)، و دروس تکمیلی جغرافیا و تاریخ و فقه اسلامی (۱۸۷۳) است.

دو گار، روژه مارتن: ← مارتن دو گار، روژه.

دوگانی[9] (do.gāni)، ازدواج رسمی با یک فرد در حالی که شخص در ازدواج رسمی با دیگری است. ← زناشوئی.

دو گکلن[10]**، برتران** (bertrāN dü geklaN)، ح ۱۳۲۰–۱۳۸۰، شهربان (۱۳۷۰–۸۰) فرانسه، و بزرگترین سردار فرانسوی زمان خود. اهل برتانی بود، و در جنگ جانشینی برتانی و در دفاع (۱۳۵۶–۵۷) از شهر رن خدمات ممتاز کرد. در جنگ صدساله، قسمتهائی از فرانسه را که انگلیسی‌ها تصرف کرده بودند بازگرفت (۱۳۷۰–۷۴). دوگکلن جنگجوئی ماهر بود، و به رفاه سربازان خود توجه خاص داشت. بسبب دلاوری و وظیفه‌شناسی و وفاداریش، یکی از محبوبترین قهرمانان فرانسه و خاصه برتانی میباشد.

دوگل[11] (dogol)، ضبط فارسی نام **شارل آندره ژوزف ماری دو گل** (šārl āNdre jozef māri dë gol)، ۱۸۹۰–، سیاستمدار و ژنرال فرانسوی، نخستین رئیس جمهور (۱۹۵۹–) جمهوری پنجم فرانسه. از سن سیر فارغ التحصیل شد، و در جنگ I، پس از خدمات شایان، دستگیر شد (۱۹۱۶). در کتاب خود بنام ارتش آینده (۱۹۳۴)، که توجهی بدان مبذول نشد، جنگ متحرک و موتوریزه را، از همان نوع که آلمانها بوسیله‌ی آن فرانسه را، در ۱۹۴۰ فتح کردند، پیشبینی و از آن طرفداری کرد. در جنگ II، در دولت پول رنو، به معاونت وزارت جنگ منصوب شد، و پس از متارکه‌ی جنگ بین آلمان و فرانسه، به لندن گریخت، و در آنجا به سازمان دادن به قوای فرانسه‌ی آزاد پرداخت. دادگاهی نظامی در فرانسه او را غیاباً به مرگ محکوم کرد. "شورای دفاع امپراطوری فرانسه" را تشکیل داد (اکتبر ۱۹۴۰)، که به "کمیته‌ی ملی فرانسه‌ی آزاد" مبدل گردید (سپتامبر ۱۹۴۱). نیروهای فرانسه‌ی آزاد در سوریه و ماداگاسکار و افریقای شمالی پیروزیهائی بدست آوردند. در ژوئن ۱۹۴۳، دوگل در ریاست "کمیته‌ی آزادی ملی فرانسه"، که جدیداً در الجزایر تشکیل یافته بود، شریک ژنرال ژیرو شد. اگرچه کشمکش باو نظر خوشی نداشت، ژیرو را از کمیته خارج کرد، و در ژوئن ۱۹۴۴ کمیته بعنوان دولت موقت فرانسه اعلام شد. در ۲۶ اوت ۱۹۴۴ دولت وی به پاریس انتقال یافت، و در اکتبر ۱۹۴۴ دولتهای بزرگ متفق آنرا به رسمیت شناختند.

در نوامبر ۱۹۴۵ باتفاق آراء به ریاست موقت جمهوری چهارم فرانسه انتخاب شد، اما در ژانویه‌ی ۱۹۴۶ که احزاب دست چپ از طرفداری وی دست برداشتند استعفا کرد. ولی بسیاری از عناصر دست راستی تحت لوای او گرد آمدند؛ در ۱۹۴۷ رهبر حزب جدید "اتحاد مجدد ملت فرانسه" شد، که خواستار تجدید نظر در قانون اساسی و قوه‌ی مجریه‌ای نیرومند بود. پس از شکست در انتخابات بلدی ۱۹۵۳، حزب را منحل نمود و کناره‌جوئی کرد.

پس از شورشهای الجزایر و دودستگی فاحش ملت فرانسه بر سر این مسئله، که کشور را تهدید به تجزیه میکرد، دوگل که یگانه مرد قادر به ترمیم این وضع محسوب میشد، با حق حکومت بوسیله‌ی تصویبنامه، به نخست‌وزیری انتخاب شد (۱۹۵۸)، قانون اساسی تغییر یافت، و قانون اساسی جدید (۱۹۵۸) که به پیروی از افکار دوگل تنظیم شده بود بر قدرت رئیس جمهور افزود، و بمنظور جلوگیری از تزلزل دولت قانون انتخابات را تغییر داد؛ برای جامعه‌ی فرانسه نیز پیشبینیهائی شد، و این اولین قدم در حل مشکلات امپراطوری فرانسه بود. در ۱۹۵۹ دوگل بعنوان رئیس جمهور جمهوری جدید پنجم شروع بکار کرد. شخصیت و نفوذ فراوان وی ارتش را در سرکوبی شورشهای نظامی و غیر نظامی در الجزایر متحد ساخت. مسئله‌ی مشکل الجزایر حل شد، و دوگل برای اعاده‌ی عظمت سابق فرانسه کوششهای فراوان کرد. در تصمیمات ناتو خواستار برابری فرانسه با کشمکش بود، و در تسریع پیشرفت فرانسه در سلاح‌های اتمی کوشید. اگرچه هر نوع تحدید حق حاکمیت فرانسه را طرد میکرد، در جامعه‌ی اروپا و بازار مشترک وارد شد، و اقدام به برقرار کردن رابطه‌ی نزدیک با آلمان غربی کرد. از اقدامات اخیر وی که باعث سر و صدای بسیار شده است برسمیت شناختن (بهمن ۱۳۴۲ هش) چین کمونیست است.

در خارج فرانسه شخصیت دوگل موضوع گفته‌های ضد و نقیض است. در داخل فرانسه مخالفین وی تا کنون چند بار به جانش سوء قصد کرده‌اند. در پائیز ۱۳۴۲ هش (۱۹۶۳) از ایران دیدار کرد.

دوگلاس فربنکس[12] (duglās ferbanks)، شهرت فارسی **داگلس فربنکس** (dāglas)، ۱۸۸۳–۱۹۳۹، هنرپیشه‌ی امریکائی و تهیه‌کننده‌ی فیلم. در ۱۹۰۱ وارد صحنه‌ی تئاتر شد، و از ۱۹۱۵ در فیلمهای افسانه‌ای و قهرمانی مانند نشان زورو، سه تفنگدار، روبن هود، و دزد بغداد بازی کرد. پسرش، **دوگلاس فربنکس** (۱۹۰۹–)، نیز هنرپیشه‌ی

(۱) disaccharides (۲) Dukas (۳) amphoteric (۴) Ducas (۵) Du Cange (۶) De Coster (۷) Ducommun (۸) Dugat (۹) bigamy (۱۰) Du Guesclin (۱۱) de Gaulle (۱۲) Fairbanks

سینما است، و از ۱۹۲۰ ببعد در فیلمهائی مانند کاترین کبیر و زندانی زِندا بازی کرده است.

دوگنبدان (do.gonbadān)، ده (جه ۱°۲۵۶ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان زیرکوه باشت و بابوئی، بخش گچساران، شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان)، ۲۳ کیلومتری لغ گچساران. ساکنین از طایفه‌ی بابوئی هستند.

دوگه‌ترولن[1]، **رنه** (rëne düge-truaN)، ۱۶۷۳–۱۷۳۶، دریاستیز و افسر دریائی و ناخدای فرانسوی. در ۱۶۸۹ وارد خدمت دریاستیزی شد؛ تا ۱۷۰۹ تعداد ۳۰۰ کشتی تجارتی و ۲۰ کشتی جنگی بغنیمت گرفته بود. ریو دو ژانیرو را تصرف کرد (۱۷۱۱). بپاداش خدماتش، لوئی XIV او را در سلک اشراف آورد (۱۷۱۰)، و درجه‌ی ژنرالی یافت (۱۷۲۸).

دول (dul)، دهستان (جه ح ۴°۴۹۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۲۴ (؟) آبادی. مرکزش، سامرتی (sāmerti) (جه ح ۲۹۰؛)، در ۴۵ کیلومتری چش رضائیه است.

دول[2] (dol)، شهر (جه ۲۲°۰۲۲)، ولایت ژورا، ش فرانسه، بر رود دو. تا ۱۶۷۴ که لوئی XIV آنرا تصرف کرد پایتخت و شهر مستحکم فرانش‌کنته بود. لوئی XIV پارلمان و دانشگاه (تأسیس ح ۱۴۲۲) آنرا به بزانسون منتقل کرد. زادگاه پاستور.

دول[3]، **سنفرد بلرد** (sanfərd balərd dŏl)، ۱۸۴۴–۱۹۲۶، سیاستمدار امریکائی جزایر هاوائی؛ مت هونولولو. در ۱۸۹۴ (نخستین) رئیس جمهور هاوائی شد.

دولاب (dulāb)، آبادی سابق که اینک از کویهای شرقی شهر تهران است، و تا چند سال پیش بعنوان مرکز تولید سبزی و صیفی مورد نیاز پایتخت معروف بود. در قدیم عده‌ای از آبادیها را که با دول [= دلو] مشروب میشد باین نام خوانده بوده‌اند، و در ممالک اسلامی چند قریه بهمین نام معروف بوده است. آبادی سابق دولاب (دولاب ری) قریه‌ای قدیمی بوده است، و از نام بزرگان منسوب بآن معلوم میشود که این آبادی لااقل از اواخر قرن ۲م هق بهمین اسم وجود داشته است. نیز قسمت پایین طرف راست نقشه‌ی ص ۷۰۰ را ببینید.

دولاک[4]، **ادمند** (edmənd dülāk)، ۱۸۸۲–۱۹۵۳، صورتگر فرانسوی و مصوّر کتابهای انگلیسی. تمبر تاجگذاری جورج VI و تمبرهای دیگر و نیز اسکناسهائی را طراحی کرد، ولی شهرتش بجهت تصاویر خیالی زیبا و پرآب و رنگی است که برای الف لیله، طوفان (شکسپیر)، و رباعیات عمر خیام پرداخت. نام انگلیسی او دیولک (diulak) است.

دولباک [بجای د/اولباک]: ← اولباک.

دولپه (do.lappe)، هر یک از گیاهان گروه دولپه‌ها (لتی *Dicotyledoneae*)، یعنی گیاهان گلداری که دانه‌های آنها مانند نخود و عدس دارای دو لپه است.

دولت، تخلص محمد علی میرزا دولتشاه.

دولت‌آباد (dŏlatābād)، ده (جه ۶°۲۵۵ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۰ کیلومتری ل اصفهان.

دولت‌آباد، ده (جه ۱°۲۳۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۸ کیلومتری غ سکوهه.

دولت‌آباد، ده (جه ۱°۱۱۰ سشه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)، ۶ کیلومتری چ سبزوار.

دولت‌آباد، ده (جه ۱°۱۲۹ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ارزویه، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)، ۱۲۶ کیلومتری چ بافت.

دولت‌آباد، ده (جه ۱°۲۳۵ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان گلمکان، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۲۷ کیلومتری لغ طرقبه.

دولت‌آباد، نام سابق شهر ملایر: ← ملایر، شهر.

دولت‌آباد، دهکده، ایالت اندهرا پرادش، هند، ح ۱۶ کیلومتری لغ اورنگ‌آباد، در دکن. اصلا دئوگیری (deogiri) یا بصورت اصح دواگیری (devāgiri) [= تپه‌ی خدا] نام داشت، محمد ابن تغلق نامش را به دولت‌آباد مبدل کرد. تأسیس سلسله‌ی بهمنیه در دولت‌آباد صورت گرفت (نیز ← دکن). دولت‌آباد در ۹۰۵ هق به نظامشاهیه‌ی احمدنگر منتقل شد، و در ۱۰۰۹ هق پایتخت آنان گردید. آثار عمده‌اش مسجد قطب‌الدین مبارک خلجی (با کتیبه‌ی مورخ ۷۱۸ هق) و چند منار (از ح ۸۴۰ هق) است.

دولت‌آبادی، حاجی میرزا یحیی، ۱۳۷۹ هق–۱۳۱۸ هش، شاعر و نویسنده و از پیشقدمان فرهنگ نوین در ایران، مؤسس مدرسه‌ی سادات. در انجمن معارف و انجمن مکاتب ملیه‌ی ایران عضویت داشت، و چندی نماینده‌ی مجلس بود. کتاب علی او در شرعیات سالها در مدارس تدریس میشد. در ۱۳۳۶ هش، وزارت فرهنگ جشن ۶۰مین سال تأسیس مدرسه‌ی سادات و تجلیل از مقام بانی آن را برپا نمود. کتاب تاریخ معاصر (یا حیات یحیی) از آثار اوست.

دولت‌آبادی، صدیقه، ۱۲۶۴–۱۳۴۱ هش، از پیشقدمان نهضت زنان ایران، خواهر یحیی دولت‌آبادی. پس از تحصیل در فرانسه به ایران بازگشت (۱۳۰۶ هش)، و در وزارت فرهنگ مشغول خدمت شد. "شرکت خواتین اصفهان" را تأسیس نمود (← رفع حجاب). مدیر مجله‌ی زبان زنان، و از ۱۳۱۵ هش رئیس کانون بانوان بود.

دولت خاتون (dŏlat xātun)، فرمانروای لر کوچک و ۱۳مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. وی زوجه‌ی عزالدین محمد لر، ۱۲مین امیر لر کوچک، بود و بعد از وفات (۷۱۶ هق) شوهر یک چند بامارت نشست. اما امارتش بسبب افراط در پرده‌نشینی قوام نیافت، و چندی بعد قهراً امارت را به برادر خود عزالدین حسین II لر واگذاشت (۷۱۶ هق).

دولتخانه (dŏlatxāne)، دهستان (جه ح ۶°۵۵۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، دارای ۲۱ (؟) آبادی. مرکزش، **دولتخانه** (جه ۳۲۳ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری لغ قوچان است.

دولتشاه: ← محمد علی میرزا دولتشاه.

دولتشاه سمرقندی (dŏlatšāhe samarqandi) [امیر دولتشاه ابن علاءالدوله بَخْتیشاه]، قرن ۹م هق، نویسنده‌ی ایرانی که مخصوصاً بجهت اثرش بنام تذکرة الشعراء معروفست. پدرش علاءالدوله از مقربین شاهرخ تیموری بود، و وی خود در نبرد بین سلطان حسین بایقرا و شاهزاده سلطان محمود در اندخوی حضور داشت. در حدود ۵۰ سال داشت که تألیف تذکرة الشعراء را آغاز نمود، و آنرا در ح ۸۹۲ هق در اواخر عمر خود بپایان رسانید. امیر علیشیر نوائی، در مجالس النفائس خود، وی را بجهت اینکه از خدمت بزرگان کناره‌گیری کرد و بمطالعه و تألیف این کتاب پرداخت ستوده است.

دولشینتا دل توبوسو: ← دون کیشوت.

دولسیمر[5] (dulsimer؛ از انگلا)، ساز زهی، شبیه به پالتریون، متشکل از جعبه‌طنینی که سیمهائی بر روی آن ممتد است، و با دو چکش سبک نواخته میشود (بهمین جهت، آنرا نیای پیانو می‌شمارند). اصل آن از شرق نزدیک است، و در قرون وسطی وارد اروپا شد. دولسیمر ساز ملی مجارستان است.

دولفوس[6]، **انگلبرت** (engelbert dolfus)، ۱۸۹۲–۱۹۳۴، صدر اعظم (۱۹۳۲–۳۴) اتریش. از حزب سوسیالیست مسیحی بود. چون به صدر اعظمی رسید، وامی بین‌المللی که اتریش سخت بدان نیازمند بود گرفت، و در مقابل، تعهد کرد که استقلال اتریش را حفظ کند. مدت یک سال با اکثریت متزلزلی حکومت کرد، و سپس در مارس ۱۹۳۳ مجلس را بست، و دیکتاتورمانند حکومت کرد. حزب ناسیونال سوسیالیست اتریش، که مورد حمایت آلمان نازی و قدرتش متزاید بود، بزرگترین خطر برای دولت دولفوس و برای استقلال اتریش بود. دولفوس نتوانست یا نخواست با حزب سوسیال دموکرات همکاری کند، و لهذا بیش از پیش به اتحاد با ا. ر. شتارمبرگ گرایید. در ۱۹۳۴ شورش سوسیالیستها را با کمال شدت سرکوبی کرد، و اتریش را بر طبق قانون اساسی که شوشنیگ طرحریزی کرده بود بصورت دولتی یک‌حزبی درآورد. در زویه‌ی ۱۹۳۴ نازیهای اتریش با قساوت او را بقتل رسانیدند.

دول مرکزی[7] (dovale markazi)، اصطلاحی که در جنگ جهانی I به دول متحد آلمان، اتریش-هنگری، بلغارستان، و عثمانی اطلاق میشد.

دولن، ضبط دیگر نام دولون.

دولومیت[8] (dolomit؛ فنـ). ۱– کربونات معدنی کلسیوم و منیزیوم. ۲– سنگ کربونات که عمدةً از دولومیت تشکیل یافته و شبیه آهک ولی تا حدی سخت‌تر و سنگینتر از آن است. از دولومیو نام گرفته است. نیز ← دولومیتی.

دولومیتی[9] (dolomiti) یا **آلپهای دولومیتی** (ālp.hā.ye)، دسته‌ای از کوههای آلپ، ل ایتالیا، که بسبب منظره‌ی شگفت‌انگیز و رنگ زنده‌ی سنگهای دولومیت آن مشهور است. مارمولادا

---

(۱)Duguay-Trouin (۲)Dôle (۳)Dole (۴)Dulac (۵)dulcimer (۶)Dollfuss (۷)Central Powers (۸)dolomite (۹)Dolomites

(۳٬۳۴۲ متر) بلندترین قله‌ی آن است. تفرجگاه‌های فراوان دارد.

دولومیو[1]**، دئودا دو گراته دو** (deodā dë grāte dë dolomië)، ۱۷۵۰–۱۸۰۱، زمین‌شناس فرانسوی. در زمین‌شناسی آتشفشانی تحقیقات عمده بعمل آورد. خصوصیات سنگی را که بعداً بنام وی **دولومیت** خوانده شد تعیین کرد. عضو هیئت علمی لشکرکشی بوناپارت به مصر بود.

دولون[2]**، پیر لوئی** (pier lui düloN)، ۱۷۸۵–۱۸۳۸، فیزیکدان و شیمیدان فرانسوی. از شاگردان برتوله بود. در ۱۸۳۲ استاد شیمی دانشگاه پاریس شد. با کشف (۱۸۱۲) کلرور ازت و اسید هیپوفوسفورو معروف شد، ولی شهرت وی بیشتر بجهت تحقیقات فیزیکی اوست. با همکاری پتی، قانون **دولون و پتی** را تقریر کرد. ضبط دیگر نامش دولن است.

دولون و پتی[3]**، قانون** (düloN va pëti)، قانونی بدین مضمون که حرارت اتمی اجسام بسیط (عناصر) در حالت جامد تقریباً مساوی ۶٫۳ است. این قانون بنام پ. ل. **دولون** و آلکسی ترز پتی (āleksi terez pëti) (فت ۱۸۲۰) (ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی) است. قانون مذکور تقریبی است، و اگرچه در دمای متعارفی در مورد بسیاری از اجسام صدق میکند، در دماهای پایینتر، حرارت اتمی از مقدار فوق النکر کمتر است، و هر اندازه به صفر مطلق نزدیکتر شویم، حرارت اتمی به صفر نزدیکتر میشود. بوسیله‌ی قانون دولون و پتی، با تعیین حرارت مخصوص یک عنصر، میتوان وزن اتمی آنرا حساب کرد، ولی چون قانون تقریبی است نتایج حاصل از آن نیز تقریبی خواهد بود.

دوله[4]**، اتین** (etien dole)، ۱۵۰۹–۴۶، فاضل و چاپکر فرانسوی. کتابهائی در دستور زبان فرانسوی و در تاریخ و کتاب معروفی در زبان لاتینی نوشت و آنها را بچاپ رسانید. شهرت و رونق چاپخانه‌اش و ترجمه‌ای که از کتاب مقدس کرد سبب تیرگی روابط او با مقامات دینی گردید. دوله توقیف و بعنوان بدعت در دین محکوم و اعدام شد. دورخ اتین دوله منظومه‌ی ایام محبس اوست.

دولینگر[5]**، یوهان یوزف ایگناتس فون** (yohān yozef ignāts fon dëlinger)، ۱۷۹۹–۱۸۹۰، عالم آلمانی الاهیات مسیحی و تاریخ کلیسا، و از رهبران کاتولیکان قدیم. در ۱۸۲۲ کشیش کاتولیک شد، و مدتها با دانشگاه مونیخ همکاری داشت و عضو (۱۸۴۵–۵۲) برجسته‌ی حزب کاتولیک در پارلمان فرانکفورت بود. اصل عصمت کلیسا را که در شورای واتیکان (۱۸۷۰) اعلام شد رد کرد، و تکفیر شد (۱۸۷۱). اگرچه به کاتولیکهای قدیم دلبستگی داشت، قصد اینکه آنها را بصورت فرقه‌ی مذهبی تازه‌ای درآورد نداشت، و خود رسماً عضو کلیسای کاتولیک قدیم نبود.

دوما[6] (dumā)، نام روسی هر هیئتی از نمایندگان، و بالاخص مجلسی که پس از انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه تشکیل یافت، و عنوان دومای امپراطوری داشت. در سازمان پارلمانی ۱۹۰۶ یک شورای دولتی و یک دوما پیشبینی شده بود. نمایندگان شورای دولتی بعضی منصوب از طرف امپراطور بودند و بقیه را اشراف، زمستووها، ارباب حرف و صنایع، روحانیون، و دانشکده‌ها انتخاب میکردند. نمایندگان دوما از طریق رأی گرفتن انتخاب می‌شدند؛ انتخابات چندرجه‌ای بود، و چند دسته‌ی نامتساوی الحقوق در آن نماینده داشتند؛ مقرر بود که هیچ قانونی بدون رضایت دوما بتصویب نرسد. در زمان نیکولای II، که اکثریت کاندیدا‌های مخالف انتخاب شدند (۱۹۰۶)، وی مجلس را پس از ۱۰ هفته منحل کرد. دومین دوما (۱۹۰۷) بیش از اولی با دولت مخالفت میورزید، و آن نیز منحل شد. دومای سوم (۱۹۰۷–۱۲) حاصل تغییراتی در نحوه‌ی انتخابات و آلتی در دست دولت بود؛ معذلک، حقوق دهقانان را توسعه داد و بعضی قوانین کارگری بتصویب رسانید. در دومای چهارم (۱۹۱۲–۱۷) اکثریت با محافظه‌کاران بود؛ جلساتش بندرت منعقد میشد، و پیوسته با تزار در کشمکش بود. نیکلای II در فوریه‌ی ۱۹۱۷ آن را منحل کرد، اما نمایندگان از فرمان او سرپیچیدند. با درگرفتن انقلاب روسیه، دوما یک کمیته‌ی موقت انتخاب نمود و منحل شد.

دوما[7]**، آلکساندر** (āleksāNdr dümā)، معروف به **دومای پدر**، ۱۸۰۲–۷۰، رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی. مادرش اصلا از سیاهپوستان بود. دوما در ۲۰ سالگی در پاریس به خدمت دوک د/اورلئان پیوست؛ در انقلاب ۱۸۳۰ فعالیت داشت. نخستین آثار موفقیت‌آمیزش نمایشنامه‌های تاریخی هانری III و دربارش (۱۸۲۹)، کریستین (۱۸۳۰)، آنتونی (۱۸۳۱)، و برج نل (۱۸۳۲) بود. پس از نوشتن چند رمان (شخصاً یا با همکاری دیگران)، شاهکار خود سه تفنگدار (۱۸۴۴) را بوجود آورد، و سپس بیست سال بعد (۱۸۴۵) را نوشت. اثر معروف دیگرش کنت دو مونت کریستو است. آثارش تقریباً بهمه‌ی زبانها ترجمه شده است، و وسیله‌ی سرگرمی چندین نسل از خوانندگان بوده است.

دوما[7]**، آلکساندر**، معروف به **دومای پسر**، ۱۸۲۴–۹۵، نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس فرانسوی، پسر آلکساندر دومای پدر. وی ایجادکننده‌ی عمده‌ی "کمدی آداب" جدید است. نخستین نمایشنامه‌ی عمده‌اش لا دام او کاملیا (۱۸۴۸) است. اثر دیگرش بنام نیمه‌جهان (۱۸۵۵) بسبب موضوعش باعث جر و بحث فراوان گردید. در نمایشنامه‌های بعدی خود مردم را به طغیان بر ضد اخلاقیات رمانتیک، زیاده‌رویهای ثروتمندان، و "جانماز آب کشیدن" طبقه‌ی بورژوا دعوت میکند. از رمانهایش دیان دو لی (۱۸۵۳) است. از بهترین نمایشنامه‌هایش پسر نامشروع (۱۸۵۸) و زن عجیب (۱۸۷۶) را نیز میتوان نام برد. دوما به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

دوماک[8]**، گرهارد** (gerhārd domāk)، ۱۸۹۵–، شیمیدان و آسیب‌شناس آلمانی. مؤثر بودن پرونتوزیل (طلایه‌ی داروهای سولفامیدی) را در درمان عفونتهای ناشی از استرپتوکوکها کشف کرد. جایزه‌ی نوبل فیزیولوژی و طب ۱۹۳۹ باو اعطا شد، اما بمقتضای فرمانی که دولت نازی در این باب صادر کرده بود ناچار از قبول آن امتناع نمود.

دومای امپراطوری، در تاریخ روسیه: ← دوما.

دومای پدر: ← دوما، آلکساندر.

دومای پسر: ← دوما، آلکساندر.

دومبروفسکی[9]**، یان هنریک** (yān henrik dombrofski)، ۱۷۵۵–۱۸۱۸، ژنرال لهستانی. به فرانسه رفت، و در ۱۷۹۷ یک سپاه لهستانی تشکیل داد، و در جنگ بوناپارت در ایتالیا فرماندهی آن سپاه را داشت. در جنگهای ناپلئون در پروس و اتریش و روسیه خدمات ممتاز کرد. در ۱۸۱۳ به لهستان بازگشت، و بخدمت تزار آلکساندر I پیوست. نام او را دابروفسکی (dāb–) نیز ضبط کرده‌اند.

دومبی[10]**، فرانتس فون** (frānts fon dombey)، ۱۷۵۶–۱۸۱۰، مستشرق اتریشی؛ مت وین. در دربار سلطان مراکش سفارت داشت، و در آنجا فرهنگ و تاریخ موریتانیا را تحصیل کرد. بعدها در مادرید به تحقیق در نسخه‌های خطی شرقی پرداخت. آثارش عبارتند از تاریخ سلاطین موریتانیا (۲ جلد، ۱۷۹۴–۹۵)، فلسفه‌ی متعارفی اعراب و ایرانیان و ترکان (۱۷۹۷)، تاریخ حیات محمد پیغمبر (۱۷۹۵)، صرف و نحو عربی موری (۱۸۰۰)، تاریخ شریفها (۱۸۰۱)، صرف و نحو زبان فارسی (۱۸۰۴)، و غیره.

دوم پادشاهان، کتاب: ← پادشاهان، کتاب.

دوم تواریخ (ایام)، کتاب: ← تواریخ ایام، کتاب.

دومر[11]**، پول** (pol dumer)، ۱۸۵۷–۱۹۳۲، رئیس جمهور (۱۹۳۱–۳۲) فرانسه. پس از گ. دومرگ رئیس جمهور شد. بدست یکی از مهاجرین روسی که مبتلا بجنون بود بقتل رسید.

دومرگ[12]**، گاستون** (gāstoN dumerg)، ۱۸۶۳–۱۹۳۷، رئیس جمهور (۱۹۲۴–۳۱) فرانسه. در فوریه‌ی ۱۹۳۴ که دولت دالادیه بر سر قضیه‌ی ستاویسکی سقوط کرد، دومرگ نخست‌وزیر شد، ولی اختیارات فوق العاده‌ای که برای استخلاص فرانسه از مشکلات مالی و سیاسی میخواست باو اعطا نشد، و در نوامبر ۱۹۳۴ دولت دیگری بر سر کار آمد.

دومرمی-لا-پوسل[13] (domremi-lā-püsel)، دهکده، ولایت وژ، ش فرانسه، در لورن. زادگاه ژاندارک. خانه‌ی وی و کلیسا و حوضی که در آن تعمید یافت هنوز محفوظ است.

دوم سموئیل، کتاب: ← سموئیل.

دو منار دار الضیافه (do menāre dāro 'z.ziāfe) یا **مناره‌های درب جوباره** (menāre.hā.ye darbe jubāre)، نام دو منار از قرن ۸م هق، در اصفهان، که از بقایای سردر ساختمانی از آن قرن است. اطراف آنها آثار ساختمان قدیمی بنام سنجریه موجود میباشد.

دومنیکو (domeniko)، اسم ایتالیائی برای مرد؛ ← دومینیکوس، اسم.

دو موریه[14]**، جورج** (jorj du morie)، ۱۸۳۴–۹۶، نقاش و داستان‌نویس انگلیسی؛ مت پاریس. پدرش فرانسوی و مادرش انگلیسی بود. از داستان‌هایش پیتر ایبتسن (۱۸۹۲) و تریلبی (۱۸۹۴) است. کتابها و مجلاتی را مصور کرد. ضبط دیگر

---

(۱)Dolomieu (۲)Dulong (۳)Dulong & Petit (۴)Dolet (۵)Döllinger (۶)duma (۷)Dumas (۸)Domagk (۹)Dombrowski (۱۰)Dombay (۱۱)Doumer (۱۲)Doumergue (۱۳)Domremy-la-Pucelle (۱۴)Du Maurier

نامش دیو موریه (diu) است.

دو موریه[1]، **دفنی** (dafni du morie)، ۱۹۰۷–، بانوی داستان‌نویس انگلیسی، نوه‌ی جورج دو موریه. از آثار مشهورش مهمانسرای جامائیکا (۱۹۳۶) و ربکا (۱۹۳۸؛ ترجمه‌ی فارسی، بعنوان ربه‌کا، ۱۳۳۳ هش) است. ضبط دیگر نامش دیو موریه (diu) است.

دومموریه[2]، **شارل فرانسوا** (-šārl frāNsuā dümu-rie)، ۱۷۳۹–۱۸۲۳، ژنرال فرانسوی در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه. قبلا در جنگ هفتساله شرکت کرده بود. در دوره‌ی انقلاب از دموکراسی طرفداری کرد، و مورد توجه واقع شد. در شکست (سپتامبر ۱۷۹۲) پروس در والمی مؤثر بود؛ در نوامبر ۱۷۹۲ اتریشیها را از بلژیک بیرون راند؛ در فوریه‌ی ۱۷۹۳ در هلند تاخت و تاز کرد، ولی در مارس همان سال در دهکده‌ی نروبندن (nervinden)، واقع در ۳۵ کیلومتری لغ لیژ (بلژیک) شکست خورد، و در ماه آوریل به اتریشیها پیوست. اواخر عمر را در انگلستان گذرانید.

دومة الجندل (dumato 'l.jandal)، واحه‌ای در **جوف یا جوف الرحان**، ل عربستان، بر انتهای وادی سرحان. پیش از اسلام قلعه‌ای در آنجا وجود داشت. در دوره‌ی جاهلیت مردم آن ود را میپرستیدند. دومة الجندل در تاریخ اوایل اسلام بسبب سه لشکرکشی مسلمانان بآنجا شهرتی دارد (اول بار محمد ص در سال ۵ هق؛ سپس عبد الرحمان ابن عوف در سال ۶ هق؛ و دگر بار خالد ابن ولید در سال ۹ هق). نیز گویند ملاقات ابو موسی اشعری و عمرو عاص برای حکمیت در موضوع اختلاف یاران علی ع و معاویه بر سر خلافت در آنجا واقع شد.

دومیتیانوس[3] (domitiānus)، ۵۱–۹۶ ب‌م، امپراطور (۸۱–۹۶) روم؛ پسر وسپاسیانوس و جانشین برادر خود تیتوس. افراط در برقراری نظم و قانون کارش را به استبداد کشید. توطئه‌هائی علیه او ترتیب داده شد، و سرانجام به تحریک زوجه‌اش بقتل رسید. نروا جانشینش شد.

دومینگو، اسم اروپائی برای مرد، ← دومینیکوس، اسم.

دومینو[4] (domino)، بازیی که بوسیله‌ی مهره‌هائی (موسوم به دومینو، اغلب ۲۸ عدد) صورت میگیرد. هر مهره بشکل مستطیلی است از چوب یا استخوان یا عاج، که بر یک طرفش خالهائی بترتیب معین منقوش است. بازی دومینو در قرن ۱۸م از ایتالیا در سایر ممالک اروپا رواج یافت.

دومینیک (dominik)، اسم اروپائی برای مرد، ← دومینیکوس، اسم.

دومینیکا[5]، **جمهوری**، جمهوری (۴۹۰۵۵۰ کم، جه ح ۲۰۹۹۴۰۰۰)، هند غربی، مشتمل بر دو ثلث شرقی جزیره‌ی کوهستانی هیسپانیولا؛ پایتختش **تروخیو** (نامش در ۱۹۶۱ به سانتو دومینگو تبدیل شد). زمینش کوهستانی است، و پرجمعیت‌ترین مناطق آن در طول دره‌ی شرقی–غربی بین رشته‌کوههای مرکزی و شمالی است. محصولش شکر، موز، برنج، توتون، قهوه، و کاکائو است. اراضی جنوبی آن کمآب و کم‌حاصل است. نهشتهای معتنابه آهن و بوکسیت و نیکل دارد؛ استخراج معادن در سالهای اخیر اهمیت یافته است. قسمتی از سکنه‌ی آن از اعقاب اسپانیائیها ولی قسمت عمده از نژاد مخلوط اروپائی و بومی و افریقائی است. زبان رسمی اسپانیائی و مذهب غالب کاتولیک میباشد.

جمهوری دومینیک تاریخی پرنشیب و فراز و وابسته به تاریخ جمهوری همسایه‌ی آن هائیتی داشته است. جزیره را کریستوف کلمب کشف کرد (۱۴۹۲) و هیسپانیولا [= اسپانیای کوچک] نامید. اسپانیائیها مستعمره‌ی سانتو دومینگو را در آن تأسیس نمودند، ولی بموجب پیمان بال (۱۷۹۵) آنرا به فرانسه واگذار کردند. سرزمینی که اکنون جمهوری دومینیک نام دارد در ۱۸۰۱ بتصرف **توسن لوورتور** (رهبر مردم هائیتی) درآمد. پس از لشکرکشی فرانسه، استقرار (۱۸۱۴) مجدد اسپانیا، و استیلای (۱۸۲۲) هائیتیائیان، در ۱۸۴۴ شورشی برپا شد که منجر به شکست سپاهیان هائیتی و تأسیس (۱۸۴۴) جمهوری دومینیک گردید. در ۱۹۱۶–۳۴ تحت اشغال کشمة بود. در کودتای ۱۹۳۰، **تروخیو مولینا** قدرت را بدست گرفت، تا آنکه وی در ۱۹۶۱ بقتل رسید. در ۱۹۶۲ قانون اساسی جدیدی بموقع اجرا گذاشته شد، و در انتخاباتی که در همان سال بعمل آمد خوان بوش (xuān boš) (۱۹۱۰–) به ریاست جمهور انتخاب گردید، و وی بیاری کشمة بر قوه‌ی مقننه و بر ارتش استیلا یافت. مسائل ناشی از ضعف اقتصادی و روابط آشفته‌ی دومینیک با هائیتی سدی در راه ثبات اوضاع آن کشور بوده است.

دومینیک[6]، **قدیس** (qeddis dominik)، ۱۱۷۰؟–۱۲۲۱، کشیش کاستیلی، مؤسس فرقه‌ی **دومینیکیان**. در ح ۱۲۰۳ وی و اسقف اوسونا (osunā) (شهری در ایالت سویل، اسپانیا) به رم رفتند تا برای تبلیغ در میان تاتارها کسب اجازه کنند، اما پاپ اینوکنتیوس III آنان را برای ارشاد آلبیگائیان به ج فرانسه فرستاد. آنان جامه‌ی فقر پوشیدند، و در انجام مأموریت خود تا حدی توفیق یافتند. در ۱۲۱۶ خانه و کلیسائی در تولوز برای واعظانی که در خدمت دومینیک بودند، و تعدادشان رو به ازدیاد بود به وی واگذار شد، و پاپ هونوریوس III بدو اجازه داد که آنها را بصورت فرقه‌ی مخصوص مطالعه و وعظ متشکل کند. بر طبق روایات، مریم عذرا تسبیحی در حال رؤیا به وی اعطا کرد. نیز گویند که بین دومینیک با قدیس فرانسیس در رم دوستی برقرار شد. اگر روابط فرانسیسیان و دومینیکیان همیشه دوستانه نبوده است، هر یک از دو فرقه برای پیشوای دیگری احترام خاص قائل بوده است. ذکرانش روز چهارم ماه اوت است.

دومینیکا[7] (dominikā)، جزیره (۷۸۷ کم، جه ح ۶۰۰۰۰)، هند غربی بریتانیا، مهمترین جزایر بادگیر بریتانیا؛ کرسی آن روزو (rozo). جنگلی و دارای مناظر زیبای کوهستانی است. کریستوف کلمب آنرا کشف کرد (۱۴۹۳).

دومینیکوس (dominikus)، اسم لاتینی برای مرد، که صورت اصلی آن Dominicus است. بعضی از اعلام مأخوذ از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Domingo	دومینگو (domingo)
آلمانی	Dominik	دومینیک (dominik)
آلمانی	Dominikus	دومینیکوس (dominikus)
انگلیسی	Dominic(k)	دامینیک (dāminik)
ایتالیائی	Domenico	دومنیکو (domeniko)
پرتغالی	Domingo	دومینگو (dumingu)
پرتغالی	Domingos	دومینگوش (dumingu§)
فرانسوی	Dominique	دومینیک (dominik)

دومینیکوس گوندیسالینوس[8] (dominikus gundissālinus)، نام لاتینی **دومینگو گوندیسالوو**[9] (domingo gundisālvo)، نه نیمه‌ی اول قرن ۱۲م، فیلسوف اسپانیائی و مترجم (با همکاری یوهانس هیسپالنسیس) آثار عربی به لاتینی. قسمتی از شفای ابن سینا را ترجمه کرد. کتابی در تقسیم علوم دارد، که مواد آن عمدةً از **احصاء العلوم** فارابی گرفته شده.

دومینیکیان[10] (dominikiān)، فرقه‌ی کاتولیک رومی که در ۱۲۱۶ بوسیله‌ی قدیس دومینیک تأسیس گردید، و نام رسمی آن فرقه‌ی واعظان است. این فرقه از گروه واعظانی بوجود آمد که در ج فرانسه مشغول تبلیغ بودند، ولی بسرعت توسعه یافت، و امروز یکی از مهمترین فرقه‌های کلیسای کاتولیک است. اعضای فرقه را فرایار گویند، و سابقاً دومینیکیانی که جامه‌ای سفید و لباده‌ای سیاه بهنگام وعظ ببر میکردند به فرایارهای سیاه معروف بودند. فرایارها عمر خود را به مطالعه و موعظه و تعلیم میگذرانیدند، و از میان آنها متألهین نامی برخاسته‌اند، که معروفترین آنها قدیس **توماس آکویناس** است. دومینیکیان در تفتیش افکار نقش مؤثری ایفا کرده‌اند. در قرن ۱۹م در فرانسه و انگلستان اصلاحات اجتماعی را پیش بردند. فرقه کمی پس از ۱۸۰۰ به کشمة نیز وارد شد.

دومینیون[11] (dominion؛ از انگ.)، سرزمینی مطیع یا تحت استیلای یک فرمانروا یا مقام عالی دیگر. این اصطلاح مخصوصاً در مورد دومینیونهای **ملل مشترک المنافع** بریتانیا بکار میرود. کنفرانس امپراطوری بریتانیا، که در ۱۹۲۶ در لندن منعقد شد، "دومینیونها" را چنین تعریف کرده است، "جامعه‌های خودمختار در امپراطوری بریتانیا که از حیث مقام با یکدیگر مساوی اند و در هیچیک از امور داخلی و خارجی خود تابع دیگری نمیباشند، لکن بواسطه‌ی علاقه‌ی مشترک به تاج و تخت انگلستان با یکدیگر متحد اند و آزادانه بعنوان اعضای ملل مشترک المنافع بریتانیا با یکدیگر مرتبط میباشند". با استقلال یافتن (۱۹۴۹) هند و پذیرفته شدن آن در جرگه‌ی ملل مشترک المنافع بریتانیا، نام گروه به "ملل مشترک المنافع" (با اسقاط لفظ "بریتانیا") و عنوان "دومینیون" به "کشور عضو" مبدل گردید. معذلک، به کشورهای عضو ملل مشترک المنافع عنوان دومینیون اطلاق میشود. ← **ملل مشترک المنافع بریتانیا**.

---

(۱)Du Maurier (۲)Dumouriez (۳)Domitian (۴)dominoes (۵)Dominican (۶)Dominic (۷)Dominica (۸)Donminicus Gundissalinus (۹)Domingo Gundisalvo (۱۰)Dominicans (۱۱)dominion

دومینیون مشترک[1] (dominione)، حاکمیت مشترک دو یا چند کشور بر یک سرزمین؛ و نیز سرزمینی که باین طریق اداره شود. سودان تا ۱۹۵۶ دومینیون مشترک انگلستان و مصر بود.

دومیه[2]، **اونوره** (onore domie)، ۱۸۰۸–۷۹، کاریکاتورساز، نقاش، و گراوورساز معروف فرانسوی. در سال ۱۸۱۶، بهمراه خانواده‌ی خود از مارسی به پاریس رفت، و نخست شاگرد یک وکیل دعاوی و سپس شاگرد یک کتابفروشی شد، و در همین زمان فن گراوورسازی را نیز آموخت. از آغاز جوانی برای روزنامه‌ها کاریکاتور می‌کشید، و بیرحمانه طبقه‌ی بورژوا را میکوبید و هجو میکرد. در سال ۱۸۳۲، بجرم ساختن یک کاریکاتور سیاسی بنام گارگانتوا (← رابله)، مدت شش ماه زندانی شد. چهار هزار کاریکاتور سیاسی او، که در زمان حیاتش مقبول عامه بود، امروزه شاهکارهای هنری بشمار میاید. دویست تابلو کوچک نقاشی نیز از او بجا مانده است، که تابلو-های معروف مسیح و حواریون، جمهوری، دون کیشوت، و قطار درجه‌ی سه از جمله‌ی آنهاست.

دومیه در سراسر زندگی دوچار فقر و فاقه بود، و در اواخر عمر کور شد. یکسال پیش از مرگش، نبوغ او در کار نقاشی نیز شناخته شد. کارهای او حاکی از آشنائی نزدیک و همدردی او با مردم عادی است. درد گرسنگی در بسیاری از کارهایش بشدت احساس میشود. از هدفهای او جنگ با ابتذال و ستمگری است.

دون (devən)، ولایت، انگلستان؛ ← دونشر.

دون[3] یا **دن**[3] (هر دو don)، باستانی **تانائیس** (tānāis)، رودی بطول ۱٬۹۷۰ کم، ج قسمت مرکزی جمشسر اروپائی. در چش تولا سرچشمه گرفته بسمت چش و بعد چغ جاری میشود، و به دریای آزوف میریزد. انحنای شرقی مسیر آن بوسیله‌ی کانالی بطول ح ۱۰۵ کم نزدیک ولگاگراد (ستالینگراد سابق) به ولگا مرتبط شده است (ساختمان کانال در ۱۹۵۲ باتمام رسید). راستوف مهمترین شهر و بندر واقع بر دون است. رود دون از راههای حیاتی حمل غلات و زغال و الوار میباشد. ح ۱٬۳۷۰ کم آن قابل کشتیرانی و تا راستوف قابل استفاده‌ی کشتیهای اقیانوس‌پیما است. ریزابه‌ی عمده‌ی دون دونتس است، که آنرا با منابع صنعتی سه حوضه‌ی دونتس مرتبط میسازد. دون از زمان سکوتها راه تجارتی مهمی بوده است. در قرن ۱۶م قزاقها در قسمت سفلای آن جمهوری مستقل معروف به **سرزمین قزاقهای دون**[4] را تشکیل دادند، که در سلطنت س. رازین به اوج وسعت خود رسید. اگرچه وی رسماً تابعیت تزار روسیه را پذیرفت (۱۶۱۴)، سرزمین قزاقهای دون تا شکست (۱۷۷۵) نهضت پوگاچوف استقلال خود را حفظ کرد.

دون[5] یا **دن** (هر دو don)، لفظ اسپانیائی، بمعنی آقا. سابقاً فقط در مورد اشراف و نجبا بکار می‌رفت، ولی حالیه استعمالش در مورد مردان طبقات نسبةً بهتر جامعه تعمیم یافته است. برای اعلام اسپانیائی که در این ردیف میجوئید و نمییابید به جزء بعد رجوع کنید.

دون[6]، **نبرد** (dün) یا **نبرد تلماسه‌ها**، عنوان نبرد قاطع سال ۱۶۵۸ بین فرانسه و اسپانیا در نتیجه‌ی مداخله‌ی اسپانیا در واقعه‌ی فروند. نبرد در تلماسه‌های (فنس دون) نزدیک دونکرک بوقوع پیوست، و فرانسویها و انگلیسها (که متحد آنان بودند)، بفرماندهی تورن، بر اسپانیائیها، بفرماندهی خوان اتریشی و پرنس دو کنده (لوئی II)، پیروز شدند.

دوناتلو[7] (donātello)، شهرت **دوناتو دی نیکولو دی بتو باردی** (donāto di nikkolo di betto bārdi)، ح ۱۳۸۶–۱۴۶۶، مجسمه‌ساز ایتالیائی عصر رنسانس؛ مدتها فلورانس. سنتهای مجسمه‌سازی قرون وسطی را رها کرد و، مخصوصاً در اوایل کار، با واقعبینی حادی به ساختن مجسمه-های بدیع پرداخت. در میان مجسمه‌هائی که در این دوره برای کلیساهای فلورانس ساخته است، شاهکاری هست بنام قدیس گرگوریوس، که در آن دیگر هیچگونه اثری از سبک گوتیک سابق او دیده نمیشود. این اثر، همراه با بسیاری از کار-های دیگر دوناتلو، اینک در موزه‌ی ملی فلورانس محفوظ است. پس از ۱۴۲۵ در شهرهای مختلف ایتالیا، از جمله رم، بکار پرداخت، و تأثیر هنر کلاسیک کم کم از خشونت کارهای او کاست. شاهکار این دوره‌ی او مجسمه‌ی داود است.

در کارهای دوناتلو نیروی بی‌اندازه بچشم می-خورد. این نیرو نه تنها در مجسمه‌های پیغمبران و پیرمردان نیم‌برهنه‌ی او بخوبی مشهود است، بلکه در مجسمه‌های زنان شمشیربدستی که پاهاشان در خون متحجر شده است نیز بشدت احساس میشود. گاه آدمهائی میسازد که، امیال وحشیانه‌شان، عضلاتشان را کش داده، دهانشان را کج کرده، و چشمانشان را گود انداخته است. دوناتلو در اوج شهرت و افتخار زندگی کرد. نفوذ او در سیر مجسمه‌سازی و نیز نقاشی بسیار شدید است.

دوناتوس[8] (donātus)، ت ۳۳۳، نحوی رومی؛ معلم قدیس هیرونوموس. کتاب اصول صرف و نحو او در قرون وسطی کتاب مقدماتی استانده‌ی دستور زبان لاتینی بود.

دوناتوس کبیر: ← دوناتیان.

دوناتی[9]، **جووانی باتیستا** (jovānni bāttistā donāti)، ۱۸۲۶–۷۳، منجم ایتالیائی. از ۱۸۶۴ مدیر رصدخانه‌ی فلورانس بود، و نخستین کسی بود که طیف یک ذوذنب را بدست آورد و تجزیه کرد، و نتیجه گرفت که لااقل قسمتی از دنباله-داران حالت گازی دارد. در ۱۸۵۴–۶۴ شش ذوذنب کشف کرد که از جمله **ذوذنب دوناتی** است، که اول بار در ۲ ژوئن ۱۸۵۸ آنرا رؤیت نمود. دوره‌ی آن ح ۲٬۰۰۰ سال است.

دوناتیان[10] (donātiān)، پیروان نهضتی در مسیحیت در افریقای شمالی که در اوایل قرن ۴م آغاز شد و قریب ۱۰۰ سال ادامه یافت. در زمان دیوکلتیانوس (دیوکلسین)، که رومیان سخت به آزار مسیحیان پرداختند، جمعی از روحانیون کتب و اشیاء مقدس مسیحی را به رومیان واگذار کردند و اسامی برادران دینی خود را بر آنان مکشوف ساختند، و به "خائنین"[11] معروف شدند. ارتسام (۳۱۱) اسقف کارتاژ بوسیله‌ی یکی از این خائنین باعث اختلاف و دو دستگی شد. گروهی (دوناتیان) آیینهای مقدس را که بوسیله‌ی کشیشی گناهکار اجرا شود بی‌اعتبار و طهارت را شرط لازم عضویت در کلیسا دانستند، و هر کس که میخواست وارد فرقه‌ی آنان شود باید از نو تعمید یابد. معتبرترین مدافع این فرقه دوناتوس کبیر (donātuse kabir) بود، و احتمالا تسمیه‌ی فرقه بهمین مناسبت است. شورای دینی آرل (۳۱۴) فرقه را محکوم کرد، و دوناتیان گرفتار آزار شدند، و در ۴۱۱ در شورائی که با حضور قدیس آوگوستینوس در کارتاژ تشکیل شد محکوم به بدعتگذاری در دین گردیدند. و از آن ببعد بتدریج از بین رفتند و بقیه‌ی آنها با سایر فرق مسیحی افریقا در فتوحات اسلام مستهلک شدند.

دونان[12]، **ژان هانری** (jāN hānri dünāN)، ۱۸۲۸–1910، بشردوست سویسی که صلیب سرخ را پایه‌گذاری کرد. نخستین جایزه‌ی صلح نوبل (1901) به او و فردریک پاسی اعطا شد.

دوناووورت[13] (donāvërt)، شهر (جه ۹٬۴۲۶)، سوابیا، غ باواریا، بر دانوب. بناهای قرون وسطائی معتبر دارد. در جنگ سی‌ساله، در ۱۶۳۲ بدست سوئدیها و در ۱۶۳۴ بدست سپاهیان امپراطوری افتاد.

دونباس (donbās)؛ ← دونتس.

دونپورت[14] (dəvənport)، بندر و پایگاه دریائی عمده، دارای کارگاه کشتیسازی و مرکز نظامی، ج ولایت دونشر، انگلستان، بر رأس خلیج پلیموت. در ۱۹۱۴ جزء شهر پلیموت گردید.

دونپورت[15] (davənport)، شهر (جه ۸۸٬۹۸۱)، ش قسمت مرکزی ایالت آیووا، کشمت؛ از مراکز تجارت و صنعت و خطوط آهن.

دونپورت[15]، **جان** (jān davənport)، ۱۵۹۷–۱۶۷۰، کشیش پیرایشگر انگلیسی و از مؤسسین (۱۶۳۷–۳۸) نیو هیون در کونکتیکت (کشمت).

دونتر[16] (deventer)، شهر (جه ۵۵٬۰۳۷)، ایالت اوورایسل، ش هلند مرکزی، بر رود آیسل. ماشین و منسوجات و فرش تولید میکند. در قرون وسطی از مراکز زهد و دانش بود. در اتحادیه‌ی هانسائی عضویت داشت. ساختمانهای فراوانی از قرون وسطی و رنسانس دارد.

دونتس[17] (donets)، رودی بطول ۱٬۰۵۰ کم، ج جمشسر اروپائی و چش اوکرائین، که عموماً بجانب چش جریان یافته به قسمت سفلای رود دون می-ریزد. مسیر سفلای آن قابل کشتیرانی است. **حوضه‌ی دونتس**، یا باختصار **دونباس**[18] (donbās)، ناحیه‌ای است صنعتی (بوسعت ح ۲۶٬۰۰۰ کم) که در ل دریای آزوف و چغ رود دونتس در تجشد واقعست. قسمت عمده‌ی آن در چش اوکرائین و قسمتی هم در جمشسر قرار دارد. حوضه‌ی دونتس یکی از مهمترین بهنه‌های استخراج زغال سنگ و صنایع فولاد در تجشد و از

---

(۱)condominium (۲)Daumier (۳)Don (۴)Don Cossacks (۵)Don (۶)Dunes (۷)Donatello (۸)Donatus (۹)Donati (10)Donatists (11)traditors (12)Dunant (13)Donauwörth (14)Devonport (15)Davenport (16)Deventer (17)Donets (18)Donbas(s)

لحاظ تمرکز صنایع یکی از چگالترین نواحی جهان است. شهرهای صنعتی بسیار در این حوضه واقعست که از جمله دونتسک (سابقاً ستالینو)، ژدانوف، لوگانسک و سوردلوفسک را میتوان نام برد. حوضه‌ی دونتس در جج II میدان نبردهای شدید بود.

دون خوان: ← دون ژوان.

دون خوان ایران: ← ازوج بیگ.

دوندرس[1]**، فرانسیسکوس کورنلیوس** (frānsis-kus kornelius donders)، ۱۸۱۸-۸۹، چشم‌پزشک هلندی. در عینک اصلاحاتی بعمل آورد، و اوفتالموسکوپ (oftālmoskop) (اسبابی برای معاینه‌ی درون چشم) از نوع کنونی را معمول ساخت، و در فیزیولوژی چشم تحقیق کرد. کتاب انحرافات تطابق و انکسار چشم (۱۸۶۴) ازوست.

دون ژوان[2] (don juān)، اسپانیولی دون خوان، قهرمان افسانه‌ای بسیاری از آثار ادبی اروپائی که ظاهراً مبتنی بر وقایع زندگی دون خوان تنوریو (tenorio) از اهالی سویل است. دون خوان مردی زن‌باز و زن‌نواز و بی‌بندوبار است. دختر فرمانده سویل را بدام عشق خود گرفتار میکند، و پدر دختر را در دوئل میکشد. سپس به دیدار مجسمه‌ی مقتول که بر قبر وی برپا شده بود میرود، و او را به مجلس جشن و سرور دعوت میکند. مجسمه به مجلس حاضر میشود، و دون خوان را میگیرد و به دوزخ میکشاند. نخستین نمایشنامه‌ای که از سرگذشت وی تنظیم شد منسوب به تیرسو د مولینا است؛ روایات مشهور آن نمایشنامه‌ی مجلس جشن پیر از مولیر و اپرای معروف دون جووانی از موتسارت است. دون ژوان موضوع بسیاری از آثار ادبی دیگر (از مریمه، بایرن، بالزاک، ر. براونینگ، برنارد شا) نیز بوده است.

دون ژوان ایران: ← اروج بیگ.

دونشر[3] (devənŝər) یا **دون**، ولایت ساحلی (۶'۷۶۵ کمم؛ جه ۸۲۲'۹۰۶)، جغ انگلستان؛ مرکزش شهر اکستر. زمینش پست و بلند است؛ ارتفاعش در دارتمور به ۶۱۰ متر میرسد. رودها و نهرهای بسیار دارد. سرزمینی زراعتی و چوپانی است، ولی ماهیگیری و استخراج معادن نیز معمولست. در دوره‌ی الیزابت اهمیت دریائی بسیار داشت. شهر پلیموت در این ولایت است.

دونشر[3]**، (هشتمین) دیوک آو** (diuk āv* devənŝər)، لقب **سپنسر کامپتن کوندیش** (spensər kāmptən kavəndiš)، ۱۸۳۳-۱۹۰۸، سیاستمدار انگلیسی. رهبر وحدت‌طلبان لیبرال بود که در ۱۸۸۶ بر سر فرمانروائی میهنی ایرلند از گلادستون بریدند.

دونکاردها[4] (dunkārd.hā) یا **دونکرها** (dun-ker.hā) یا **تونکرها** (tunker.hā)، شهرت فرقه‌ای از برادران باتیست (← باتیستها) آلمان، که خود به ۵ شعبه منشعب میشوند. این فرقه در آلمان از اصحاب تورع پدید آمدند، و گرفتار آزار شدند، و به امریکا مهاجرت کردند و در پنسیلوانیا سکنی گزیدند (۱۷۱۹). دونکاردها جنگ، سوگند، مسکرات و دخانیات، و هر گونه لهو و لعب را حرام میدانند.

دونکرک، فرانسه، ← دنکرک.

دونکرها: ← دونکاردها.

دون کیشوت[5] یا **دن کیشوت** (هر دو don kišot)، اسپانیولی دون کیخوتا د لا مانچا (don kixotā de lā māncā)، عنوان شاهکار میگل دِ سروانتس که یکی از آثار ادبی معروف جهان است (ترجمه‌ی فارسی، ۲ مجلد، تهران، ۱۳۳۵-۱۳۳۷ هش). دون کیشوت نجیب‌زاده‌ای است از اهل ولایت لا مانچا، که داستانهای عشقی بسیار از دوره‌ی شهسواری خوانده است، و با اینکه مردی ضعیف و ناتوان است، میخواهد تصاویری را که از این راه در ذهنش جا گرفته است واقعیت بخشد. بر اسب خود که از صاحبش نحیفتر است سوار میشود، و یک نفر دهاتی بنام سانچو پانثا (sānco pānṯā) را بعنوان سلاحدار خود برمیگزیند، و عازم حادثه‌جوئی میشود؛ زنی از اهل ولایت را بعنوان بانوی محبوب خود انتخاب میکند، و او را لقب اشرافی دولثینئا دل توبوسو (dulṯineā del toboso) میدهد. سروانتس با سرگذشت این جُفت ناجور-یعنی دون کیشوت با تصورات دور از واقعیتش، و سانچو با ساده‌لوحی واقعبینانه‌اش-یکی از بزرگترین تصاویر زندگی انسانی را که تا کنون برشته‌ی تحریر درآمده است ایجاد کرده است، و در کتاب خود لطایف و وقایع مضحک، همدردی و شفقت، و افکار فلسفی را بوجه تحسین‌آوری تلفیق نموده. سروانتس قسمت اول کتاب را در ۱۶۰۵ منتشر کرد، و مشغول نوشتن دنباله‌ی داستان گردید. در ۱۶۱۴ کتابی بعنوان دنباله‌ی سرگذشت دون کیشوت انتشار یافت، و این امر سروانتس را به تسریع برانگیخت، و قسمت دوم کتاب خود را در ۱۶۱۵ منتشر نمود.

دونو، پائولو دی: ← اوتچلو، پائولو.

دونوا[6]**، ژان** (jāN dünuā)، ملقب به **کنت دو دونوا** (kont dë*)، معروف به **حرامزاده‌ی اورلئان** (orleāN)، ح ۱۴۰۳-۱۴۶۸، ژنرال فرانسوی؛ فرزند نامشروع لوئی د/اورلئان. در ۱۴۲۹ که ژاندارک اورلئان را آزاد ساخت، دفاع از آن بعهده‌ی دونوا قرار گرفت. پس از اینکه ژاندارک اعدام شد، جنگ را ادامه داد، و در گرفتن (۱۴۳۶) پاریس شرکت داشت، و بپاداش خدماتش، کنت‌نشین دونوا باو واگذار گردید (۱۴۳۹).

دونوایه دو سگونزاک، آندره: ← سگونزاک.

دونی، اسم فرانسوی؛ ← دیونوسیوس، اسم.

دونیتس[7]**، کارل** (kārl dënits)، ۱۸۹۱-، دریاسالار آلمانی. در جج II فرمانده عملیات زیردریائی بود، و از ۱۹۴۳ فرمانده کل نیروی دریائی شد. در اول ماه مه‌ی ۱۹۴۵ اعلام شد که هیتلر درگذشته و دونیتس را بجانشینی خود تعیین کرده است. بدنبال این امر، دونیتس دولت جدیدی تشکیل داد، و فرمان تسلیم بلاشرط آلمان را از تاریخ ۷ ماه مه‌ی ۱۹۴۵ صادر نمود. در دادگاه نورمبرگ به ده سال حبس محکوم شد (۱۹۴۶). در ۱۹۵۶ آزاد گردید.

دونیدزتی[8]**، گائتانو** (gāetāno donidzetti)، ۱۷۹۷-۱۸۴۸، آهنگساز ایتالیائی اپرا. بیش از ۶۰ اپرا دارد؛ از مشهورترین اپراهای جدّی او لوکرس بورژیا (۱۸۳۳)، لوچیا دی لامرمور (۱۸۳۵) است؛ از اپراهای فکاهی او دختر فوج (۱۸۴۰)، اکسیر عشق (۱۸۳۲)، و شاهکار وی دون پاشکواله (۱۸۴۳) است.

دونیز، ده، نزدیک مرز عراق؛ ← پشت آربابا.

دوور[9] (dŏvər)، شهر (جه ۷'۲۵۰)، کرسی ایالت دلاور، کشمت، بر رود سنت جانز (sent jānz).

دوور[9] (dŏvər؛ فنس duvr)، باستانی **دوبریس پورتوس** (dubris portus)، شهر (جه ۳۵'-۲۴۸)، کنت، جش انگلستان، کنار تنگه‌ی دوور (پا دو کاله). مهمترین بندر سینک پورتس و معروف به کلید انگلستان. شرقیترین بندر انگلستان است، و ۳۴ کم از فرانسه فاصله دارد. در دوره‌ی رومیان از لنگرگاههای عمده و در انگلستان قرون وسطی از مواضع مستحکم بود. در جج I از پایگاههای مهم دریائی و در جج II هدف دائمی توپهای دورزن آلمانها بود. تونلها و غارهای زیر زمینی آن، که زمانی مورد استفاده‌ی قاچاقچیان بود، در ۱۹۴۰-۴۴ بصورت پناهگاه درآمد. از بنادر مهم حمل و نقل بین انگلستان و بر اروپا است.

دوور، تنگه‌ی، اروپا؛ ← پا دو کاله.

دوورژاک[10]**، آنتون** (ānton dvorjāk)، ۱۸۴۱-۱۹۰۴، آهنگساز چک. در بیشتر آهنگهایش روح ملیت و نفوذ برامس و واگنر مشهود است. آثارش مشتمل است بر ۹ سمفونی، موسیقیهای مجلسی، یک کنسرتو برای ویولن، یک کنسرتو برای ویولنسل، و چندین اوورتور. در ۱۸۹۲-۹۴ مدیر کنسرواتور ملی نیو یورک بود؛ سمفونی از دنیای نو (۱۸۹۳) از آن دوره است.

دوورژیه دو اوران[11]**، ژان** (jāN düverjie dë orān)، ۱۵۸۱-۱۶۴۳، عالم فرانسوی الاهیات مسیحی. از دوستان کورنلیس یانسن بود و با وی همکاری داشت، و یکی از مؤسسین ← آیین یانسن بود. نیز از دوستان نزدیک خاندان آرنو بود، و تبدیل پور روایال به سنگر یانسنیها عمدةً کار او بود. با یسوعیها مجادله داشت. ریشلیو او را محبوس کرد (۱۶۳۸) ولی پس از مرگ وی آزاد شد.

دوورفیل[12] (dovrefiel)، فلات ناهموار نروژ مرکزی، که نروژ را بدو قسمت تقسیم میکند. بلندترین قله‌اش سنوهتا (snëhetā) (۲'۲۸۵ متر) نام دارد.

دو و میدانی[13] (dŏ va meydāni)، عنوان ورزشهائی قهرمانی که عمدةً شامل دو، پرش، و پرتاب (مثلا نیزه) است، و معمولا در مسیری خاکی‌شکل اجرا میشود. این ورزشها مهمترین ← مسابقات اولمپی بود، و در رم نیز رواج داشت، ولی در اوایل قرون وسطی متروک شد. در قرن ۱۲م در انگلستان دگر بار معمول گردید. دوهای مسابقات اولمپی امروز شامل دوهای ۱۰۰، ۲۰۰، ۴۰۰، ۸۰۰، ۱'۵۰۰، ۵'۰۰۰، و ۱۰'۰۰۰ متری؛ دو ماراتون؛ ۱۱۰ و ۴۰۰ متری با مانع؛ ۴۰۰ و ۱'۶۰۰ متری امدادی؛ ۳'۰۰۰ متری با مانع؛ و راه‌پیمائی ۵۰'۰۰۰ متری است. "میدانیها" عبارتند از پرش

(1)Donders (2)Don Juan (3)Devonshire (4)Dunkards (5)Don Quixote (6)Dunois (7)Doenitz (8)Donizetti (9)Dover (10)Dvorak (11)Duvergier de Hauranne (12)Doverfjell (13)track and field athletics

طول، پرش ارتفاع، پرش با نیزه، پرش سه‌گام، پرتاب وزنه، پرتاب دیسک، پرتاب نیزه، و پرتاب چکش.

دوونین[1]**، دوره‌ی** (devonian؛ از فنـ)، سومین دوره از دوران **پالئوزوئیک** از زمانهای زمینشناسی. در آغاز آن قاره‌ها تقریباً خشک بوده؛ بعدها پهنه‌های وسیعی را آب گرفته، رسوبات ضخیم ته‌نشین شده، و **ماسه‌سنگ سرخ کهن** رسوب نموده است. در ایران در دوره‌ی دوونین ماسه‌سنگهای سرخ و سنگهای آهکی سیاه‌رنگ رسوب کرده و در دامنه‌های البرز و قسمت رورانده‌ی زاگرس مشاهده میشود. در موجودات دریائی، تفوق با ماهیها بوده، و در میان آنها کوسه و دیپنوس (dipnos) و ماهیهای سپردار و پولک‌دار فراوان بوده است. دوزیستان درین دوره انتشار یافته‌اند. بیمهرگان عبارت بوده‌اند از تریلوبیت‌ها، مرجانها، ستاره‌های دریائی، و اسفنجها. در خشکیها جنگل‌های سرخسهای عظیم و درختان سرخی پدید آمده است.

دووی[2]**، جان** (jān dəvoy)، ۱۸۴۲–۱۹۲۸، روزنامه‌نویس ایرلندی امریکائی و از سران نهضت فینی. در ۱۸۷۱ از زندان آزاد شد و به کشمهٔ رفت. نشریه‌ی ملت ایرلند را تأسیس کرد، و یکی از مبلغین معتبر ایرلند در آن کشور شد. کومک مالی امریکائیها را به نهضت اتحادیه‌ی سرزمین ایرلند جلب کرد. در جنگ I شین فین را یاری نمود، و در اعزام ر. د. کیمنت به آلمان و تأمین اعتبار مالی برای شورش ایستر (۱۹۱۶) مؤثر بود (← ایرلند، قسمت III). بعدها از مملکت آزاد ایرلند در مقابل جمهوریخواهان افراطی پشتیبانی نمود.

دوهامل: ← دوآمل.

دوهزار (dohezār)، دهستان (جمع ح ۱۲٬۸۰۰)، شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. ییلاقی است.

دوی (devi)، لفظ سانسکریت، بمعنی الاهه (قـ دوا در مقاله‌ی دیو)، و بالاخص همسر شیوا و دختر هیموت (himavat) (جبال هیمالایا). وی نیروی مؤنث شیوا است، و آداب پرستش او بر دو نوع است، که در یکی الاهه‌ای مهربان و منشأ خیر و در دیگری الاهه‌ای موذی و منشأ شر شمرده می‌شود، و بر حسب هر یک از این دو تصور عناوینی دارد. پرستش وی بعنوان الاهه‌ای موذی همراه با آدابی نامقبول و خونین است و سابقاً توأم با قربان کردن انسان بوده است. لفظ دوی در اطلاق بر زنان متأهل مطابق خانم در فارسی است.

د ویت: ← ویت.

دویتدار: ← دوالدار.

دویتسیا: ← دوتسیا.

د ویر، ادوارد: ← ویر، ادوارد د.

دویره، رود اسپانیا و پرتغال؛ ← دولرو.

دویزی[3]**، ادوارد ادلبرت** (edwārd adəlbĕrt doyzi)، ۱۸۹۳–، زیستشیمیدان امریکائی. بجهت کشف خاصیت شیمیائی ویتامین کا، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۳ در فیزیولوژی و طب باو اعطا شد.

دویل[4]**، سر آرتور کانن** (sər ārtər kānən doyl)*، ۱۸۵۹–۱۹۳۰، نویسنده‌ی انگلیسی داستانهای پلیسی و آفریننده‌ی **شرلوک هومز**. در ۱۸۸۱ تحصیلات خود را در طب بپایان رسانید. کارش در طبابت رونقی نگرفت، و در ۱۸۹۰ مطب خود را تعطیل کرد و همه‌ی وقت خود را صرف نویسندگی کرد. آثار معروفش خاطرات شرلوک هومز (۱۸۹۴)، یوز باسکروویل (۱۹۰۲)، و بازگشت شرلوک هومز (۱۹۰۵) است. در اواخر عمر به تسخیر روح پرداخت، و کتابی در تاریخ آن نوشت (۱۹۲۶).

دوین، ارمنستان، ← دبیل.

دویـن (devin)، دهستان (جمع ح ۱۸۰٬۴؟)، شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۶ (؟) آبادی. مرکزش، **دویـن** (جمع ۱٬۷۱۶ نفـ ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری خ‌ش شیروان است.

دوینا، رود اروپا، ← دوینای غربی؛ دوینای شمالی؛ دوینای غربی.

دوینـای شمالی[5] (dvināye)، روسی **سورنایا دوینا** (severnāyā dvinā)، رودی بطول ۷۳۰ کم، ل جمشر اروپائی. نزدیک شهر ولیسکی اوستیوگ از التقای دو رود سوخونا (suxonā) و یوگ (yug) تشکیل میشود. بجانب لغ جریان دارد، و زیر آرخانگلسک به خلیج دوینا (شاخابه‌ی دریای سفید) میریزد. در ماههای مه تا نوامبر قابل کشتیرانی است؛ راه تجارتی عمده‌ای است، و بوسیله‌ی کانال به راه آبی ماری‌اینک مرتبط میباشد.

دوینـای غربی[6] (dvināye)، روسی **زاپادنایا دوینا** (zāpādnāyā dvinā)، رودی بطول ۱٬۰۲۰ کم، اروپای شرقی، که از ارتفاعات والدای، در جمشر، سرچشمه میگیرد، و عموماً بطرف غ جاری شده از روسیه‌ی سفید و لتونی گذشته به خلیج ریگا (شاخابه‌ی دریای بالتیک) میریزد. از ویتبسک قابل کشتیرانی است. بوسیله‌ی کانال به برزینا و دنیپر مرتبط است.

ده‌آب (deh'āb) یا **ده‌آباد** (dehābād)، ده (جمع ۱٬۶۱۷ نفـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم، ۳ کیلومتری ج ازدکان.

ده‌آباد، میبد، یزد، ← ده‌آب.

دهار (dhār)، شهر (جمع ۲۳٬۶۵۲)، ایالت مدهیا پرادش، هند مرکزی. از قرن ۹م تا آخر قرن ۱۳م پایتخت مملکت مالوا و از مراکز معارف هندی بود. در ۷۰۵ هق (۱۳۰۵ بم) بتصرف علاء الدین خلجی درآمد، و تا ۸۰۴ هق (۱۴۰۱) کرسی حکام مالوا بود که از دهلی منسوب میشدند. قلعه‌ی آن را گویند محمد ابن تغلق بنا کرد. چند مسجد دارد.

دهـاس (dehās) [بقول ابن حوقل، از ده + آس (= ده آسیا)]، یـ **باختروس** (bāxtros) یا **زاریاسپس** (zāriāspes)، حالیه **بلخاب** (balxāb)، رودی در افغانستان شمالی. در ناحیه‌ی بامیان از کوه بابا سرچشمه میگیرد، و عموماً بطرف ل جاری شده سرانجام به ناحیه‌ی بلخ میرسد. برای آبیاری ناحیه‌ی بلخ اهمیت داشته است، ولی بسبب اهمال در تنظیم آبیاری، آب آن در باطلاقها و کانالها پراکنده و سبب انحطاط ناحیه‌ی بلخ شده است.

دهاقان (dehāqān)، ده (جمع ۶٬۳۲۷ نفـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۱۸ کیلومتری غ شهرضا.

دهان[7] (dahān)، حفره‌ای که مدخل دستگاه هاضمه را تشکیل میدهد. از جلو و طرفین، فکین و دندانها و لثه‌ها آنرا نگاه میدارند. از عقب به حلق میپیوندد. سقف دهان مرکب از حنک[8] (hanak) و شراع الحنک[9] (šerā'o 'l.hanak)

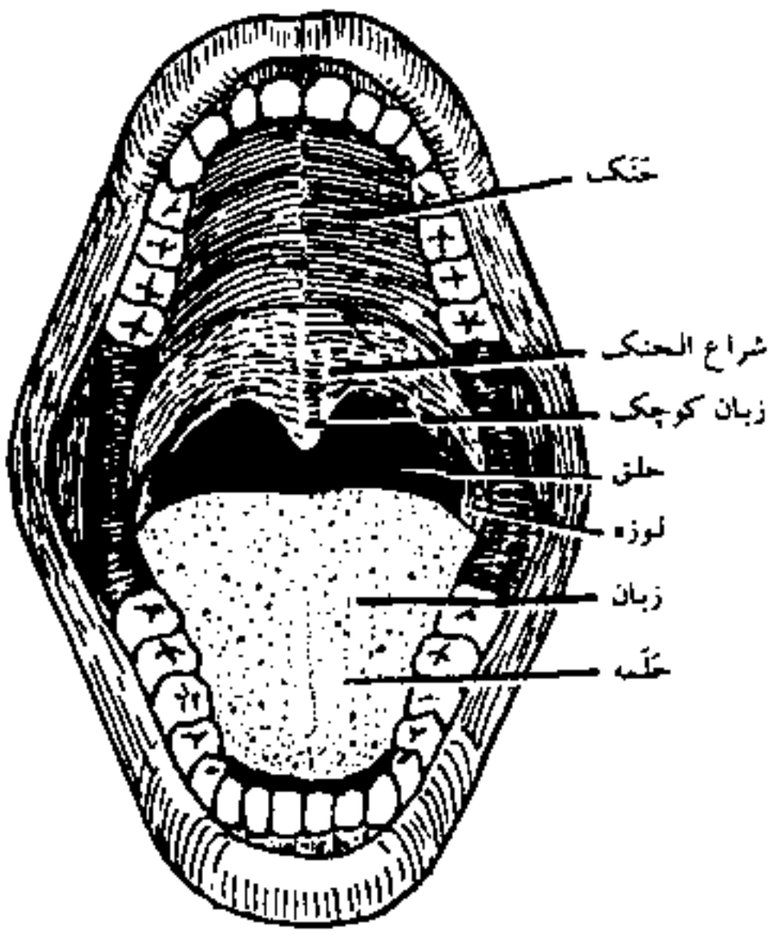

حفره‌ی دهان

است، و کف دهان، در زیر زبان مشتمل بر لایه‌ای از عضلات و غدد بزاقی میباشد. دندانها غذا را برای هضم شدن نرم و آماده میکنند، و هضم بتوسط بزاق در دهان شروع میشود. برای تصویر نیز ← حلق؛ برای زبان ← ذائقه.

دهـانه (dahāne)، قسمت کاسه‌ای‌شکل تنوره‌ی آتشفشان یا آبفشان. گاهی آب یا یخ دهانه‌ی آتشفشانهای خاموش را پر میکند (دهانه‌ی کوه دماوند از یخ پر شده است).

دهانه‌ی آتشفشانی: ← دهانه.

ده بالا (deh bālā)، دهستان (جمع ح ۳٬۰۰۰؟)، لش بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. مرکزش، **ده بالا** (جمع ۸۹ نفـ ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری ش خاش است.

ده پیـاز (deh piāz)، ده (جمع ۱٬۳۷۲ نفـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۷ کیلومتری ج‌ش بهار.

ده پیـر (deh pir)، دهستان (جمع ح ۷٬۸۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، دارای ۳۰ (؟) آبادی. رود خرم‌آباد از آن میگذرد. کوههای مرتفعش مشتمل کوه و سیاه کوه است. سکنه از طوایف بیرانوند، حسنوند، و کمالوند هستند.

ده تازیـان (dehe tāzīān)، سابقاً **قـریة العـرب** (qaryato 'l.'arab)، دهستان (جمع ح ۵٬۰۰۰؟)،

---

(۱)Devonian (۲)Devoy (۳)Doisy (۴)Doyle (۵)Northern Dvina (۶)Western Dvina (۷)mouth (۸)hard palate (۹)soft palate

بخش مشیز، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. کوه شاه و کوه هزار در ج و کوه جویار در ل‌ش آنست. رود چاری از آن میگذرد. قالیبافی دارد. مرکزش، **ده تازیان** (جه ح ۱°۰۰۰؟)، در ۵۹ کیلومتری ش قلعه مشیز است.

دهج، ده، ← جوزم و دهج.

ده چشمه (deh ceŝme)، ده (جه ۱°۲۵۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان میزدج، بخش میزدج، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۳۲ کیلومتری جغ شهرکرد.

دهخدا، علی اکبر (dehxodā)، ۱۲۹۷ هق-۱۳۳۴ هش، ادیب و شاعر معاصر ایرانی، و از نویسندگان آزادیخواه و رجال مشروطیت. پدرش، خانبابا، قزوینی بود، اما خود وی در تهران ولادت یافت. در اول جوانی، یکچند نزد شیخ غلامحسین بروجردی، از فضلای وقت، تربیت یافت، سپس به محضر حاج شیخ هادی نجم‌آبادی و به مدرسه‌ی علوم سیاسی راه یافت. دو سال نیز بسمت دبیری سفارت ایران در بالکان بسر برد. بازگشت وی به ایران مصادف با انقلاب مشروطیت شد، و وی بهمراهی میرزا جهانگیر خان شیرازی روزنامه‌ی مهم صور اسرافیل را منتشر کرد. بیشتر سرمقاله‌ها و بویژه مقالات فکاهی (چرند و پرند) را، که در نوع خود بیهمتا بود، وی مینوشت. این مقالات در بیداری افکار عمومی تأثیری بسزا بخشید. سپس، هنگام انحلال مجلس، بامر محمد علی شاه، دهخدا با دیگر آزادیخواهان به اروپا تبعید شد، و در سویس سه شماره‌ی صور اسرافیل را منتشر کرد. آنگاه در اسلامبول روزنامه‌ای بنام سروش نشر داد. در دوره‌ی دوم مجلس به نمایندگی برگزیده شد، و به ایران بازگشت. پس از جج I، از سیاست دوری جست، و تا ۱۳۲۰ هش رئیس مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی بود. از آثار عمده‌اش امثال و حکم و لغتنامه‌ی دهخدا (چاپ آن ادامه دارد) است. منتخب دیوانش چاپ شده.

دهخوارقان (deh.xārqān, dehe)، بخش (جه ح ۳۹°۸۶۰؟)، ج شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ش دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۴۵ (؟) آبادی. مرکب از دهستانهای ممقان، گاوگسان، شیرامین و دهخوارقان (دهستان حومه) است. رود دهخوارقان در آن جاری است، و به دریاچه‌ی رضائیه میریزد. محصولش میوه و غلات است. مرکز بخش و دهستان، **دهخوارقان** (جه ۱۲°۶۸۷ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵۱ کیلومتری جغ تبریز است. کارگاههای پارچه‌بافی، کمپوت‌سازی، مشروب‌سازی، و برگه‌سازی دارد. مسجد حاجی کاظم آن ظاهراً قدیمی است. در ۱۱۴۲ هق، نادر شاه، پس از غلبه بر عثمانیها در میاندوآب، دهخوارقان را اشغال کرد. در دوره‌ی دوم جنگ‌های ایران و روس، پس از مغلوب شدن سپاهیان ایران، عباس میرزا نایب‌السلطنه با پاسکویچ در اینجا ملاقات و برای صلح مذاکره کرد. نام شهر چندی به آذرشهر (āzar.šahr) مبدل گردید، ولی بر طبق تصویبنامه‌ی مورخ هفتم اسفند ماه ۱۳۲۵ هش مجدداً باسم دهخوارقان خوانده شد.

ده خیر، ده، فارس: ← قریة الخیر.

دهدز (deh.dez)، بخش (جه ح ۶°۸۰۰)، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۷۰ (؟) آبادی. مرکزش، **دهدز** (جه ۲۶۸ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۰۴ کیلومتری ل‌ش اهواز است.

دهدشت (deh.dašt)، ناحیه‌ای در حدود بویر احمدی سردسیر کنونی، شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان). مرکز این ناحیه نیز دهدشت نام داشته و ظاهراً همان آبادی کنونی دهدشت (جه ۱۲۳ سث ۱۳۳۵ هش) واقع در ۴۱ کیلومتری ل‌ش بهبهان است. بقول فارسنامه‌ی ناصری، این آبادی بسبب واقع بودن میان شیراز و اصفهان و شوشتر، و نزدیکی به خلیج فارس، رونقی داشته است، و کاروانها امتعه‌ی هندی و فرنگی را وارد آنجا کرده برای تجارت به اطراف حمل میکردند. در آشفتگیهای عهد زندیه طایفه‌ی چهاربنیچه این آبادی را غارت کردند، و اهالی آن پراکنده شدند، چنانکه در سال ۱۲۸۱ هق بکلی خالی از سکنه بود.

دهر: ← دهریه.

دهر، سوره‌ی (dahr)، سوره‌ی ۷۶م قرآن، مکی، ۳۱ آیه. در آفرینش آدمی است و راه نمودن به وی تا یا راه نیکی گیرد و به بهشت رسد و یا راه بدی گزیند و به دوزخ افتد. نام دیگرش سوره‌ی انسان است.

دهرا[1] (dehrā) یا **دهرا دون** (dun)، شهر (جه ۱۱۶°۴۰۴)، ایالت اوتار پرادش، ل هند، در دامنه‌ی کوههای هیمالایا. آکادمی نظامی دارد. جالبترین اثر تاریخی آن معبد (۱۶۹۹) رام رای، مؤسس فرقه‌ی اوداسی از مرتاضین، است.

دهریه (dahriyye)، در کلام و عقاید اسلامی، عنوان کسانی از فلاسفه که در بین مسلمین عقایدی از نوع مادی و طبیعی داشته‌اند، و غالباً بعنوان زندیق و ملحد نیز خوانده میشده‌اند. نام این جماعت از لفظ دهر (dahr) گرفته شده است، بمعنی زمان بی‌پایان، و دهریه در واقع معتقد بوده‌اند به قِدَم و ابدیت دهر، و به دستاویز این عقیده، هم اصل خلقت را نفی میکرده‌اند، و هم امکان حشر و معاد را انکار مینموده‌اند، و چنانکه در قرآن (جاثیه ۲۳) از قول آنها نقل شده است، میگفته‌اند که ورای حیات این جهانی چیزی نیست؛ زندگی به مرگ می‌انجامد، اما آنچه سبب مرگ انسان میشود دهر است نه چیز دیگر، و این عقیده آنها را به انکار شرایع و ادیان و حصر علاقه به لذت عشرت کشانیده است. دهریه بسبب این عقاید مورد طعن و انکار مسلمین و اهل کتاب واقع بوده‌اند، چنانکه هم سعید فیومی، متکلم یهود، در رد آنها اهتمام کرده است، هم مؤلف کتاب پهلوی شکند گمانیک ویچار فصلی به رد عقاید آنها اختصاص داده است. همچنین، متکلمین اسلام مبارزه با عقاید آنها را وجهه‌ی همت داشته اند، و حتی سید جمال‌الدین اسدآبادی نیز رساله‌ای در رد آنها نوشت، که معروف است به رساله‌ی رد بر نیچریه. دهریه‌ی اسلام در واقع طرفداران بعضی تمایلات فلسفی بوده‌اند که بر مذاهب حسی و مادی و طبیعی مبتنی بوده است، و بهیچوجه مقالات و عقاید کلامی خاص نداشته‌اند تا بتوان آنها را فرقه‌ی مذهبی و حتی فلسفی خواند. مع ذلک، عقیده‌ی جبر (← جبر و قدر) غالباً بعنوان نتیجه و لازمه‌ی اعتقاد آنها به قِدَم دهر بآنها نسبت داده شده است.

دهستان (dehestān)، شهر سابق، ل‌ش هرات؛ دومین شهر بزرگ ناحیه‌ی بادغیس، واقع بر تپه‌ای در ناحیه‌ای حاصلخیز، و نزدیک معدن نقره. در ۹۸ هق مقر یک دهقان ایرانی بود. بعدها جزء قلمرو سلاجقه و سپس خوارزمشاهیان گردید. سلطانشاه از مقابل برادر خود علاءالدین تکش، باتفاق مادرش ترکان خاتون، به دهستان گریخت (۵۶۹ هق)؛ تکش دهستان را گرفت، و ترکان خاتون را بقتل رسانید، و سلطانشاه به غوریان پناهید. از این ببعد دهستان نقشی در تاریخ نداشته است. بقول یاقوت، در ح ۵۹۶ هق کرسی بادغیس بوده است.

دهستان، ناحیه‌ی حاصلخیز در ل مسیر سفلای رود اترک، که قسمت جنوبی آنرا اترک آبیاری می‌کرد. کرسی آن، بنام آخر (axor) یا دهستان، بر جاده‌ی بین جرجان و خوارزم و بفاصله‌ی ۴ روز راه در ل جرجان بود. در این ناحیه رباطی نیز بنام دهستان موجود بوده است، که بعضی آنرا کرسی این ناحیه در قرن ۶م هق دانسته‌اند. اطلاعاتی که در مآخذ دوره‌ی اسلامی در باب این شهر آمده است خالی از تناقض نیست؛ ابن حوقل آنرا ناحیه‌ای کم‌جمعیت و مسکن ماهیگیران بحر خزر شمرده است، و مقدسی آبادیهای ۲۴گانه‌ی آنرا از پرجمعیت‌ترین آبادیهای ناحیه‌ی جرجان گفته است. امروزه ویرانه‌های رباط دهستان بنام مشهد مصریان معروفست.

دهستان بالا، نهاوند، ← بالادهستان.

دهستانی، حسین: ← حسین دهستانی.

ده سرد (deh sard)، دهستان (جه ح ۱°۰۰۰؟)، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی؛ مرکزش ده سرد.

دهشال (dehšāl)، دهستان (جه ح ۲۴°۰۰۰؟)، ل‌ش بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۳۵ (؟) آبادی. مرکزش، **دهشال** (جه ۷۰۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری ل‌ش آستانه است.

دهفول (dehful)، ده (جه ۲°۰۴۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان پایین‌دهستان، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان، ۶ کیلومتری غ نهاوند.

دهق (dehaq) یا **دهق عربستان،** دهستان (جه ح ۱۷°۰۰۰؟)، لغ شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. ارتفاعات شمالی آن کوه صالح (بلندترین قله ۲°۰۰۰ متر)، و ارتفاعات جنوبی کوه مکه (بلندترین قله ۱°۸۰۰ متر) است. شعبه‌ای از رود مرغاب از کوههای آن سرچشمه میگیرد. آبادی **دهق** (جه ۶°۰۷۵ سث ۱۳۳۵ هش) در ۶۲ کیلومتری لغ نجف‌آباد است. آبادی دیگرش علویجه است.

دهقان (dehqān) [معرب دهگان]، در سازمان عهد ساسانی، رئیس قریه، و عضو طبقه‌ی سفلای نجبای فئودال ایران. قدرت دهقانان در آن زمان ناشی از این بود که ارثاً عهده‌دار اداره‌ی امور محلی بودند، اگرچه زمینی که خود بعنوان ملک خانوادگی در آنجا زراعت میکردند اغلب کوچک بود. دهقانان در تشکیلات جامعه‌ی ساسانی طبقه‌ی مهمی بشمار میآمدند، و در واقع نمایندگان دولت

(1) Dehra

در مقابل زارعین بودند، و وظیفه‌ی اصلی آنها جمع‌آوری مالیات بود. بقول مسعودی در مروج الذهب، دهقانان منقسم به ۵ طبقه بوده‌اند که با جامه‌های متفاوت متمایز میشده‌اند. بعقیده‌ی کریستنسن، بسبب اطلاعات محلی آنها از اوضاع زمین و رعایا بود که دولت میتوانست عایدی کافی برای دربارهای پاشکوه و مصارف فوق العاده‌ی جنگها کسب کند.

پس از فتوحات عرب، مسئولیت اداره‌ی امور محلی و گرد آوردن خراج بعهده‌ی آنان باقی ماند؛ بسیاری از آنان به اسلام گرویدند و اراضی خود را حفظ کردند. در ماوراء النهر که ظاهراً دهقانان در دوره‌ی بلافاصله پیش از هجوم اعراب بیش از دهقانان ایران قدرت و نفوذ بدست آورده بودند، فرمانروایان محلی و ملاکین بعنوان دهقان خوانده میشدند. قدرت طاهریان و سامانیان تا حد زیادی ناشی از اشتراک منافع آنها با دهقانان بود؛ اما در اواخر عهد سامانی دهقانان از اوضاع ناراضی شدند، و همین امر تا حدی سبب انقراض دولت سامانی شد. با رواج رسم اقطاع در قرن ۵م هق موقعیت و نفوذ دهقانان تقلیل یافت، و عنوان دهقان اهمیت خود را از دست داد، و مثل امروز به معنی رعیت هم بکار میرفت. خواجه نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری و جلال‌الدین دوانی در اخلاق جلالی آنرا بمعنی رعیت استعمال کرده‌اند. اکنون در بعضی نقاط ایران (مانند سرخس) دهقان به زارعی گفته میشود که از محصول سهم میبرد.

دهقان، احمد: ← بهمنیار، احمد.

دهقان سامانی، ابوالفتح (dehqāne sāmāni)، ملقب به **سیف‌الشعرا** (seyfo'š.šo'arā)، فت ۱۳۲۶ هق، شاعر ایرانی. در قریه‌ی سامان از نواحی چهار محال بختیاری متولد شد. در عصر ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار میزیست. کتاب الف لیل و لیله را بنام سلیمان خان شیرازی (رکن‌الملک)، که در عهد ظل‌السلطان نایب الحکومه‌ی اصفهان بود، بپارسی نظم کرد (ح ۵۰٬۰۰۰ بیت) و در فاصله‌ی ۱۵ سال نظم آن را بپایان آورد (۱۳۰۴ هق). شکرستان نیز از مثنویهای اوست.

دهق عربستان، دهستان، ← دهق.

دهکاه (dehkāh)، ده (جم ۲٬۱۷۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان دهشال، بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۱۸ کیلومتری ل‌ش آستانه.

دهکرد، نام سابق شهرکرد.

دهکرد (dehkord)، ده (جم ۱٬۰۷۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان والانجرد، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان، ۲۰ کیلومتری ج بروجرد.

دهکره (dehkorre)، ده (جم ۱٬۱۳۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۵ کیلومتری ل‌غ شیراز.

دهگان: ← دهقان.

دهلران (dehlorān)، بخش (جم ح ۳٬۳۰۰؟)، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. از غ به خاک عراق و از ش به رود کرخه محدود است. کوههای عمده‌ی آن کوههای دینار و اناران و حمرین است. رودهای میمه و آبگرم (از کبیر کوه) در آن جاری است. محصولش فراورده‌های دامی است. مرکزش، **دهلران**، در ۲۰۰ کیلومتری ج‌ش ایلام است.

دهلک (dahlak)، دسته‌جزیره‌ای نزدیک کرانه‌ی غربی بحر احمر، مقابل مصوع (اریتره)، که از ۱۹۵۲ جزء حبشه است. یکی از جزایر در دوره‌ی خلفای اموی و سپس عباسیان تبعیدگاه و زندان بود.

دهلوی، امیر حسن: ← امیر حسن دهلوی.

دهلوی، امیر خسرو: ← امیر خسرو دهلوی.

دهلی (dehli)، نام دو شهر مجاور (دهلی کهنه و دهلی نو)، ل قسمت مرکزی هند، بر ساحل غربی رود جمنا، بفاصله‌ی ۱٬۱۹۰ کیلومتری ل‌ش بمبئی و ۱٬۲۸۷ کیلومتری لغ کلکته. **دهلی نو** (dehlie nŏ) یا **نیو دلی** (niu deli) (در ۱۹۵۱ جه ۲۷۶٬۳۱۴)، پایتخت جمهوری هند و در ج دهلی کهنه است. بین ۱۹۱۲ و ۱۹۲۹ بعنوان کرسی هند بریتانیا (بجای کلکته) ساخته شد، و در ۱۹۳۱ رسماً افتتاح گردید. در درجه‌ی اول مرکز اداری است، و از مراکز حمل و نقل و داد و ستد نیز میباشد، و دارای کارخانه‌های نساجی و صنعت چاپ و صنایع سبک است. نقشه‌ی آن از تقارن برخوردار است. کاخ باشکوهی، که از ماسه‌سنگ و مرمر ساخته شده و اینک مقر رئیس جمهور هند است، سابقاً مقر نایب‌السلطنه‌ی هند بود. مقتل گاندی در قسمت جنوبی شهر زیارتگاه است. شهر دارای یک استادیوم ورزشی بزرگ و چند مؤسسه‌ی ملی میباشد. **دهلی کهنه یا شاه‌جهان‌آباد** (šāh.jahānābād) (در ۱۹۵۱ جه ۹۱۴٬۷۹۰) مجاور دهلی نو است، و باروی سنگی بلندی بر آن احاطه دارد که بوسیله‌ی شاه جهان ساخته شد. وی دهلی را با بناهای باشکوه بیاراست؛ از آثار مهم عهد وی لعل قلعه (la'l qal'e) یا قلعه‌ی سرخ است، که در ۱۰۴۸ هق ساخته شد، و بمناسبت اینکه دیوارها و دروازه‌هایش با ماسه‌سنگ سرخ ساخته شده بدین نام خوانده شده است. کاخ سلطنتی با دو تالار زیبا و مجلل—یکی دیوان عام برای بار عام، و دیگری دیوان خاص برای بار خاص و تماماً از مرمر سفید و مشتمل بر تخت طاووس—در لعل قلعه ساخته شد. جامع مسجد شاه‌جهان‌آباد نیز در ۱۰۵۷–۵۹ هق در عهد وی بنا گردید؛ این مسجد از ماسه‌سنگ سرخ ساخته شده، و دارای دو منار و ۳ گنبد (از مرمر) میباشد، و از بزرگترین و زیباترین مساجد عالم اسلام است؛ بر پیشانی ایوانش کتیبه‌ای فارسی بنام شاه جهان موجود است. در ج لعل قلعه، بر ساحل جمنا راجگهات (rāj.ghāt) واقعست، که جسد گاندی در آنجا سوزانده شد، و امروز یکی از محترمترین مقابر هند میباشد. در لغ شهر، بیرون باروی قدیم، دانشگاه دهلی قرار دارد. از کارهای دستی مشهور دهلی کهنه ملیله‌دوزیهای زینتی با طلا و نقره، منبت‌کاری (عاج و چوب)، شالبافی، و توریبافی است.

تاریخ

دشتی که دهلی در آن قرار دارد محل تلاقی جاده‌های متوجه به دشت سند و گنگ و خلیج کامبی و دکن بوده، و در طی تاریخ در سرنوشت هند اغلب تأثیر قاطع داشته است. در پهنه‌ای بوسعت ۱۳۰ کم واقع در ج دهلی نو بیش از هر قسمت دیگر هند آثار تاریخی وجود دارد. در دشت دهلی چندین شهر طلوع و افول کرده است، که از آنها بنام "شهرهای هفتگانه‌ی دهلی" یا "دهلیهای هفتگانه" یاد میکنند، ولی تعداد مراکز فرمانروائی که در این ناحیه دایر شده است تقریباً دو برابر این عدد است، و بهر حال این موضوع را باید در شرح وقایع تاریخ "دهلی" (از قبیل اینکه دهلی پایتخت ← مملکت دهلی بوده است) بخاطر داشت. قدیمترین آبادیی که در این ناحیه دایر شد شهر نیمه‌افسانه‌ای ایندرپت (indrapat) [سانسکریت ایندرپرشت (indraprašta)] بوده است که ذکرش در مهابهاراتا آمده است. پس از آن باید از لالکوت (lālkut) [= قلعه‌ی سرخ] نام برد که بوسیله‌ی یکی از سرکردگان راجپوت بنام آننگ پال (ānang pāl) تأسیس گردید (ح ۱۰۵۲)؛ پس از فتوحات مسلمانان، قطب‌الدین ایبک مسجد قوة الاسلام را در آن بنا نهاد (۵۸۸ قم، مطابق ۱۱۹۲ بم)، و منار معروف به قطب منار (ح ۵ کیلومتری ج دهلی نو کنونی) را کنار آن ساخت. نخستین دهلی اسلامی در کنار لالکوت بوجود آمد، و بنام صاحب سابق آن به قلعه‌ی رای پیتهورا (rāy pithorā) معروف گردید. پس از آن "دهلی"های دیگر (سیری، بتوسط علاءالدین خلجی؛ تغلق‌آباد، از غیاث‌الدین تغلق؛ جهان‌پناه‌آباد، از محمد ابن تغلق؛ فیروزآباد، از فیروز شاه تغلق) ساخته شد. در دوره‌ی هجوم تیموریان، دهلی چندی از مرکزیت افتاد، ولی سرانجام، شاه جهان بنای پایتخت جدید خود شاه‌جهان‌آباد را آغاز کرد، که پس از بنای دهلی نو بغلط دهلی کهنه خوانده میشود (حتی تا زمان امیر تیمور این نام به لالکوت و قلعه‌ی رای پیتهورا اطلاق میشد)؛ ساختمان قلعه‌ی آن (لعل قلعه) در ۱۰۴۸ هق شروع شد، و ۹ سال بطول انجامید، و در ضمن باروی شهر نیز ساخته شد. از این ببعد تا آخر دوره‌ی تیموریان هند، این شهر تقریباً لاینقطع پایتخت سلاطین این سلسله بود. نادر شاه در ۱۱۵۱ هق و احمد شاه درانی در ۱۱۷۰ هق شهر را گرفت. در ۱۷۷۱–۱۸۰۳ تحت استیلای مراتهه‌ها بود. در ۱۸۰۳ بریتانیا آنرا تصرف کرد. در طی شورش سپاهیان (۱۸۵۷) شورشیان چندی شهر را در تصرف داشتند. در ۱۸۵۸ سلطنت اسمی تیموریان هند پایان یافت. در طی شورش سپاهیان و پس از آن، بریتانیائیها بسیاری از بناهای آنرا ویران کردند، و با انتقال (۱۹۱۲) پایتخت هند بریتانیا به کلکته اهمیت سابق را از دست داد. از مشهورترین بناهای دشت دهلی، علاوه بر قطب منار، مقبره‌ی همایون (۶٫۵ کیلومتری ج‌ش مرکز دهلی نو) است، و در غ آن مجموعه‌ی مقابر و ابنیه‌ی معروف به "نظام‌الدین" است، که مشتمل بر مقبره‌ی نظام‌الدین اولیاء، امیر خسرو دهلوی، و مقابر بعضی از شاهزادگان و بزرگان هند میباشد. نیز ← دهلی، مملکت.

دهلی، مملکت (dehli)، عمده‌ترین مملکت مسلمانان در هند شمالی، که بوسیله‌ی شمس‌الدین التمش (فت ۶۳۳ هق) تأسیس شد، و در سلطنت (۹۶۳–۱۰۱۴) اکبر شاه جزء امپراطوری تیموریان هند گردید؛ پایتختش شهر دهلی. تشکیل این مملکت نتیجه‌ی جنگهای معزالدین محمد ابن سام غوری و عامل وی قطب‌الدین ایبک در هند است،

که دولت غزنویان را در این سرزمین برانداختند، و با راجپوتها کشمکشها داشتند، و چند بار قبایلی از آنها را مغلوب کردند. پس از وفات (۶۰۷ هق) قطب‌الدین، که در لاهور مقر گزیده بود، سران سپاه در دهلی شمس‌الدین التمش را به حکومت برداشتند، و وی مؤسس واقعی مملکت دهلی است. در دوره‌ی او دولت دهلی بر سایر بلاد و دول اسلامی هند تفوق یافت، و مراکز مستحکم هند شمالی تحت استیلای سپاهیان دولت دهلی درآمد. وی لاهور را گرفت، و ناصرالدین قباچه را از ملتان بیرون راند، و سیالکوت را اشغال کرد. در ۶۲۶ هق، مستنصر خلیفه‌ی عباسی او را لقب ناصر امیرالمؤمنین داد، و این امر بر قدرت وی افزود.

پس از وفات (۶۳۳ هق) شمس‌الدین، چندی هرج و مرج روی داد، ولی در سلطنت (۶۴۴–۶۶۴ هق) ناصرالدین محمود ثبات برقرار شد، و در این دوره قدرت واقعی در دست غیاث‌الدین بلبن بود؛ در این زمان و هم در سلطنت (۶۶۴–۸۶) غیاث‌الدین، دولت دهلی برای حفظ قدرت خود همواره در جنگ بود. در سلطنت غیاث‌الدین، مغولان متعرض مملکت دهلی نبودند، زیرا جغتائیان و ایلخانان سرگرم رقابت در افغانستان بودند. اما پسر محبوب و جانشین وی محمد در ۶۸۴ هق در زد و خورد با مغول بقتل رسید، و سلطنت دهلی نصیب معزالدین کیقباد، نوه‌ی غیاث‌الدین، که جوانی سبکسر بود گردید، و وی گرفتار تحریکات درباریان و کشمکش ترکان و خلجها شد، و سرانجام فلج گردید، و پسرش کیومرث که طفلی بیش نبود بجایش نشست. کیومرث در آغاز آلتی در دست ترکان و سپس خلجها بود. جلال‌الدین خلجی ابتدا بعنوان نایب کیومرث امور را بدست گرفت، و پس از ح ۳ ماه خود را سلطان خواند (۶۸۹ هق)، و بدینطریق سلسله‌ی خلجی تأسیس شد. در سلطنت (۶۹۵–۷۱۵ هق) علاءالدین خلجی مملکت دهلی برای مدت کوتاهی باوج قدرت خود رسید؛ حملات شدید مغولان جغتای ماوراء النهر دفع شد؛ نفوذ دولت دهلی در راجستان بسط فراوان یافت؛ و مملکت دکن مورد حمله قرار گرفت. سلسله‌ی خلجی را غیاث‌الدین تغلق برانداخت، و سلطنت دهلی به سلسله‌ی تغلقیه انتقال یافت، که در ۷۲۰–۸۱۴ هق فرمانروائی کرد. در زمانی که این سلسله دستخوش ضعف و نفاق شده بود، امیر تیمور از رود سند عبور کرد (محرم ۸۰۱ هق)؛ محمود شاه تغلق را مغلوب و دهلی را اشغال و تاراج نمود. در نتیجه‌ی هرج و مرج سیاسی، مملکت تجزیه شد، و "مملکت دهلی" منحصر به شهر دهلی گردید، و آنهم در ۸۱۷ هق بتصرف سید خضر خان حاکم ملتان درآمد، که خود را تابع شاهرخ تیموری میشمرد. خضر خان مؤسس سلسله‌ی سادات دهلی است، که آخرین آنها، علاءالدین عالم شاه (فت ۸۸۳ هق)، در ۸۵۵ هق دهلی را به بهلول لودی واگذار کرد، و تا آخر عمر به بداؤن اکتفا نمود. بهلول مؤسس سلسله‌ی افغانی لودی است. در زمان ابراهیم لودی از امرای این سلسله، بابر به دهلی لشکر کشید، و ابراهیم را مغلوب و مقتول کرد (رجب ۹۳۲ هق)، و اگرچه پس از آن سلطنت افاغنه بر دهلی موقتاً برقرار شد، پس از فتوحات همایون پادشاه در هند، سرانجام در زمان اکبر شاه مملکت دهلی متدرجاً در امپراطوری تیموریان در هند مستهلک شد.

دهلی کهنه: ← دهلی.

دهلی نو: ← دهلی.

ده محمد (deh mohammad)، دهستان (جم ح ۵۱۰؛)، شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۶ (؛) آبادی. مرکزش، **ده محمد** (جم ۱۱۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۵۵ کیلومتری ل طبس است.

دهناء (dahnā') یا **دهنا**، بیابانی شنی و باریک و طویل در عربستان سعودی، که بشکل قوسی، که حدبه‌اش بطرف ش است، **نفود** بزرگ شمالی (واقع در لغ) را به **ربع الخالی** (واقع در ج) متصل میکند. طولش بیش از ۱°۰۰۰ کم است، و عرضش از ۱۰ تا ۷۵ کم میباشد. جز در حواشی، از منابع طبیعی آب خالی است، ولی بسبب چاههای دائمی واقع در کنار یا نزدیک آن، مراتع فراوان دارد.

دهن‌باز: ← کبابه‌ی شکافته.

دهن‌بسته: ← کبابه‌ی شکافته.

دهنج: ← مالاکیت.

دهنو (dehnŏ)، ده (جم ۲°۶۲۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۲ کیلومتری لغ اصفهان.

دهنو، ده (جم ۱°۶۷۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۵۵ کیلومتری لغ شهرضا.

دهنو، ده (جم ۱°۰۷۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان رستاق، بخش خلیل‌آباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۱ کیلومتری ش خلیل‌آباد.

دهنو، ده (جم ۱°۱۵۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم، ۹ کیلومتری ج یزد.

دهنو اسدالله‌خان (dehnove asadollāh.xān)، ده (جم ۱°۰۰۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۴۵ کیلومتری لغ ملایر.

دهنو مرتضی قلی (dehnove mortezā qoli)، ده (جم ۱°۲۴۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان و بخش جاپلق، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۱۸ کیلومتری ل‌ش الیگودرز.

د هیون[1]، **ادوین جسی** (edwin jesi də hey-von)، ۱۸۱۶–۶۵، پوینده‌ی امریکائی شمالگان. در ۱۸۵۰ برای یافتن سر ج. فرانکلین و همراهانش به نواحی شمالگان عزیمت کرد؛ گمشدگان را نیافت، ولی ارض گرینل (grinel) را در جزیره‌ی الزمیر کشف کرد.

دی (day) [= آفریننده، دادار]، در دین زردشتی، از صفات اهورمزدا. روزهای ۸م، ۱۵م، و ۲۳م هر ماه شمسی، و ماه ۱۰م سال شمسی، بنام خدا، دی نامیده شده است. برای اینکه سه روز دی در ماه با هم مشتبه نشوند، نام هر یک را بنام روز بعد ملحق میکرده‌اند: "دی به آذر" (روز ۸م)، "دی به مهر" (روز ۱۵م)، و "دی به دین" (روز ۲۳م).

← تقویم اوستائی.

دی[2] (di)، نام چند رود در اسکاتلند. **۱–** در ابردین‌شر و کینکاردین‌شر. طولش ۱۴۵ کم است؛ بدریای شمال میریزد. بجهت مناظر زیبایش مشهور است. **۲–** در کرکوبری‌شر.

دی[2]، رودی در ویلز و انگلستان که پس از طی ۱۱۰ کم به دریای ایرلند میریزد.

دی[3]، **تامس** (tāməs dey)، ۱۷۴۸–۸۹، مصلح اجتماعی انگلیسی. طرفدار انقلاب امریکا و لغو برده‌داری بود. از تعلیم و تربیت "طبیعی" در مقابل تعلیم و تربیت مرسوم طرفداری میکرد.

دی[4]، **جان** (jān di)، ۱۵۲۷–۱۶۰۸، کیمیاگر و ریاضیدان انگلیسی. چند سالی در بت اروپا می‌زیست و مدعی بود که فلزات را به طلا تبدیل کرده است. نزد ملکه‌ی الیزابت تقرب داشت، ولی در تنگدستی درگذشت. محاسباتی برای آماده کردن زمینه‌ی قبول تقویم گرگوری در انگلستان به عمل آورد. به جادوگری مشهور بود.

دیاکو (dayāokko)، پسر دیوکس[5] (deyokes)، نخستین پادشاه ماد، که دوره‌ی سلطنتش را بتفاوت از ۷۰۱ یا ۷۰۸ تا ۶۵۵ ق‌م یا از ح ۷۰۹ تا ۶۵۶ ق‌م گفته‌اند. شهر همدان را بنا نهاد و پایتخت خود قرار داد. در اجرای عدالت سختگیر بود، و در سراسر قلمرو خود جاسوسانی داشت. پسرش فرورتیش جانشینش شد.

دیاباز[6] (diābāz؛ فنس)، سنگ آذرین بازی (یعنی سنگ آذرینی که درصد سیلیس آن نسبةً کم است)، که معمولا در دیکه‌ها و ورقه‌های نفوذی (← سنگهای نفوذی) یافت میشود، و اساساً مرکب از فلدسپات کجشکافت و اوژیت (ojit) (انواع تیره‌ی پیروکسن که مقدار زیادی آلومین و آهن دارند) و مقدار کمی مانیتیت و آپاتیت میباشد. اصطلاح دیاباز در ۱۸۰۷ برای آنچه اکنون دیوریت خوانده میشود وضع شد.

دیابت[7] (diābet) یا **مرض قند** یا **دیابت شیرین**، بیماریی که در اثر کم شدن ترشح انسولین از سلول‌های جزایر لانگرهانس در لوز المعده بوجود میآید، و با زیادی عطش، زیادی ادرار، کم شدن وزن علی رغم اشتهای زیاد، و گاهی خارش و جوشهای چرکی پوست همراهست. بیماری قند به عوامل ارثی بستگی دارد، و در صورت وجود زمینه‌ی ارثی مساعد، چاقی و حاملگیهای مکرر و عوامل ناشناخته‌ی دیگر موجب بروز آن میشوند.

وظیفه‌ی هورمون انسولین قابل استفاده کردن قند (گلوکوز) برای بافتها است، و نقصان آن موجب محروم ماندن بافتها از مهمترین منبع ایجاد نیرو و در عین حال تراکم قند در خون و بروز آن در ادرار میشود. بدی تغذیه‌ی یافتی در طول زمان سبب تغییرات ثانوی در عروق مخصوصاً در قلب، کلیه، چشم، و مغز میشود، و همین عوارض بیماری قند را در صورت عدم مراقبت پرخطر مینمایند.

بیماری قند با رژیم غذائی صحیح (احتراز از زیاده‌روی در خوردن مواد نشاسته‌ای) و تزریق انسولین یا استفاده از داروهای خوراکی، که در بسیاری از اشخاص مسن‌تر از چهل سال موجب ازدیاد ترشح انسولین از لوز المعده میشوند، قابل درمان است، اما این درمان باید همه‌ی عمر ادامه

(۱)De Haven (۲)Dee (۳)Day (۴)Dee (۵)Deioces (۶)diabase (۷)diabetes mellitus

یابد، زیرا نقصان ترشح انسولین علاج‌پذیر نیست. بیماری قند، در صورت عدم مداوا، بعلت تراکم مواد اسیدی در بدن، موجب اغما و مرگ میشود، و این خطر مخصوصاً جوانانی را که بمرض قند مبتلی هستند تهدید مینماید. نیز ← دیابت بیمزه.

دیابت انسیپید: ← دیابت بیمزه.

دیابت بیمزه[1] (diābete bimaze) یا **دیابت انسیپید** (diābet aNsipid؛ فنـ)، بیماری هورمونی، که در اثر کمی ترشح هورمون ضد ادرار (← هیپوفیز) بوجود میآید، و با زیادی فوق العاده‌ی عطش و ادرار همراهست. وجه تسمیه‌ی دیابت انسیپید زیادی ادرار بدون وجود قند در آنست، زیرا اطبا در گذشته برای تشخیص بیماری قند ادرار را میچشیدند؛ شیرین بودن ادرار مؤید مرض قند یا دیابت شیرین و بیمزه بودن آن نشانه‌ی دیابت انسیپید بشمار میرفت. دیابت انسیپید با تزریق هورمون ضد ادرار درمان میشود، اما این درمان باید همه‌ی عمر ادامه یابد، زیرا نقصان ترشح هورمون از هیپوفیز علاج‌پذیر نیست.

دیابت شیرین: ← دیابت.

دیاپازون[2] (diāpāzon؛ از فنـ)، اسباب کوچکی دارای دو شاخه (معمولا فولادی)، که اگر شاخه‌هایش به ارتعاش درآیند صوت تقریباً خالصی با بسامد معین تولید میکند (← صوت). در بسیاری از تجربیات مربوط به اصوات موسیقی و نیز در تنظیم نوسانهای برقی بکار میرود؛ در کوک کردن سازها بسیار مفید است. در ۱۷۱۱ بوسیله‌ی جان شور (jān šor) اختراع شد.

دیاترمی[3] (diātermi؛ از فنـ)، عمل درمانی بوسیله‌ی ایجاد حرارت در بافتهای بدن. بوسیله‌ی استعمال جریان برق بر سطح بدن، جریان خون در محل مورد نظر تسریع میشود، و این امر عمل جذب و ترمیم را در آن ناحیه تسهیل میکند. از دیاترمی برای درمان درد مفاصل و ورم کیسه‌های مفصلی و سایر بیماریهائی که مستلزم معالجات فیزیکی است استفاده میشود. در دیاترمی با موج کوتاه جریانهای پربسامد بکار میرود، و لهذا باید احتیاط کرد که این عمل به بافتهای عمیقتر آسیبی نرساند.

دیاتس[4]**، آرماندو** (ārmāndo diāts)، ۱۸۶۱–۱۹۲۸، فیلد مارشال ایتالیائی. در جنگ I، سپاهیان اتریش‌ـهنگری را در ویتوریو ونتو شکست داد، و در ۳ نوامبر ۱۹۱۸، بر اساس تسلیم بلاشرط اتریش‌ـهنگری، پیمان ترک مخاصمه منعقد کرد.

دیاتسرون (diātesseron)، نام کتابی در سرگذشت عیسی مسیح، از یک نفر مسیحی سریانی بنام طاطیانوس (tātiānus) (مـ ۱۳۰ بم)، که این کتاب را از تلفیق انجیلهای چهارگانه، با احتراز از نقل مکرر وقایع و حفظ جنبه‌های خاص هر یک از آنها، تدوین نمود. این کتاب در نیمه‌ی قرن ۱۳م بوسیله‌ی مترجمی احتمالا بنام عزالدین محمد ابن مظفر و شاید از مردم تبریز برای مسیحیان کلیساهای ارمنی و نسطوری که پس از حمله‌ی مغول در مازندران، هرات، نیشابور، و طوس متواری بودند بفارسی ترجمه شد. از این ترجمه ۴ نسخه باقی مانده است، که یکی از آنها در کتابخانه‌ی مدیچی در شهر فلورانس (ایتالیا) است، و در ۱۵۴۸ از طرف استیفان V، مطران ارمنی مقیم شهر سلماس آذربایجان، در دوره‌ی سلطنت شاه طهماسب I صفوی، به پاپ اهدا شده است. ترجمه‌ی فارسی، بنام دیاترون، از طرف کمیته‌ی ادبیات شورای کلیسائی ایران چاپ شده است (تهران، ۱۳۳۶ هش).

دیاتومه[5] (diātome؛ فنـ)، رستنی ذره‌بینی از گروه جلبکها (← جلبک). دیاتومه‌ها بصورت سلولهای منفرد و هم بصورت دسته‌جمعی وجود دارند. رنگ آنها معمولا مایل به زردی یا خرمائی است، و در آبهای شیرین یا شور، یا در خاکهای مرطوب، یا بر سطح مرطوب رستنیهای دیگر زیست میکنند. در ناحیه‌ی شمالگان و سایر نواحی سرد فراوانتر از جاهای دیگرند. قریب 15'000 جنس از آنها شناخته شده است. ماده‌ی حیاتی دیاتومه‌ها در صدفی سیلیسی جا دارد. خاکهای دیاتومه‌ای‌ـکه گاهی کیزلگور[6] (kizelgur؛ آلمانی) خوانده میشوندـو دیاتومیت[7] (سنگهای دیاتومه‌ای) از بهم پیوستن پوسته‌های سیلیسی خارجی آنها تشکیل شده است. پوسته‌ی خارجی دیاتومه در زیر میکروسکوپ دارای نقوش ظریف و زیباست، و برای آزمایش میکروسکوپها بکار میرود. دیاتومیت را در صنعت برای عایقسازی نسبت به حرارت و صوت، و در ساختن دینامیت و سایر مواد منفجره، و نیز در ساختن صافیها و غیره بکار میبرند. دیاتومه‌ها از منابع غذائی عمده‌ی ماهیها و سایر حیوانات آبی (مثل بال) میباشند. بیشتر سنگهای آهک زمین از دیاتومه‌ها ساخته شده است، و دیاتومه‌ها منشأ قسمت عمده‌ی ذخائر نفتی است.

دیاتومیت: ← دیاتومه.

دیادوخوی[8] (diādoxoy) [یـ، = جانشینان] یا **خلفای اسکندر**، سرداران و اداره‌کنندگان دستگاه اسکندر مقدونی، که پس از مرگ (۳۲۳ قم) وی در صدد تصرف امپراطوری او برآمدند. عمده‌ترین آنها آنتی‌پاتر و پسرش کاساندروس، پردیکاس، آنتیگونوس I، بطلمیوس I، سلوکوس I، و لوسیماخوس بودند. نخستین کشمکش بر سر نیابت سلطنت روی داد. اسکندر برادری سبک‌عقل بنام فیلیپ و پسری از رکسانه داشت که پس از مرگ پدر بدنیا آمد؛ حقاً این دو وارث اسکندر بودند. در ۳۲۳–۳۲۲ قم نیابت سلطنت عملا در دست پردیکاس بود، ولی آنتی‌پاتر مدعی این مقام بود. ائومنس هواخواه پردیکاس بود، و آنتیگونوس I و بطلمیوس I و کراتروس طرفدار آنتی‌پاتر بودند. در نبرد سال ۳۲۱ قم متحدین آنتی‌پاتر پیروز شدند، ولی کراتروس کشته شد. پس از وفات (۳۱۹ قم) آنتی‌پاتر، کشمکش بشدت تجدید شد. آنتیگونوس به کومک پسرش دمتریوس (دمتریوس I مقدونیه) در صدد تجدید امپراطوری اسکندر برآمد، ولی سرانجام پدر و پسر در ایپسوس مغلوب شدند (۳۰۱ قم). خلفای اسکندر که خود را عنوان پادشاه داده بودند جنگ را ادامه دادند، و آن از پدران به فرزندانشان منتقل شد؛ دمتریوس با کاساندروس میجنگید و سلوکیان با بطالسه. ولی معمولا سال ۲۸۱ قم که تاریخ پیروزی سلوکوس I بر لوسیماخوس است پایان دوره‌ی دیادوخوی محسوب میشود. جنگهای دیادوخوی منجر به تجزیه‌ی امپراطوری‌ـخاصه در زمان اعقاب بطلمیوس، سلوکوس، و آنتیگونوس‌ـبه امپراطوریهای کوچکتر گردید.

دیاربکر (diār.bakr) [دیارِ بکر]، ناحیه‌ای در قسمت شمالی الجزیره، مشتمل بر سرزمینهای طرفین رود دجله از سرچشمه‌ی آن تا منطقه‌ای که جهت جریانش از امتداد غش به امتداد جش منحرف میشود. نامش بمناسبت قبیله‌ی بکر ابن وائل است، که در قرن اول هق باین ناحیه مهاجرت کردند. شهرهای عمده‌اش آمد یا دیار بکر، میافارقین، حصن کیفا، و ارزن بود. تاریخ عمومی آن همان تاریخ الجزیره است. در زمان ملکشاه سلجوقی جزء امپراطوری سلاجقه گردید؛ پس از مرگ (۴۸۵ هق) وی تجزیه شد، و سلسله‌های مستقلی از ترکمانان بر نواحی مختلف آن فرمانروائی کردند، که مهمترین آنها سلسله‌ی ارتقیه (artoqiyye) بود. مدتی تحت اشغال سپاهیان شاه اسماعیل I صفوی بود؛ در ۹۲۲ هق عثمانیها آنرا گرفتند. دیاربکر ولایتی از امپراطوری عثمانی گردید، که مخصوصاً بجهت همسایگی با ایران اهمیت داشت. شهر **دیاربکر** (جغ ـ'80 ۶۴۵) یا **آمد** (āmed) کرسی ولایت دیاربکر و بر ساحل چپ دجله است، و از مراکز تجارتی و صنعتی است. از ۲۳۰ بم از مهاجرنشینهای رومی بود؛ شاپور II ساسانی آنرا گرفت. در زمان خلافت عمر بتصرف مسلمانان درآمد (۱۹ هق). در ح ۳۶۸ هق بدست آل بویه افتاد. آمد از هدفهای حملات دولت روم شرقی بود. پس از استیلای عثمانیها بر ناحیه‌ی دیاربکر، نام آمد به دیاربکر مبدل گردید. هنوز باروهای عالی آن که از بازالت سیاه و عمدةً در قرن ۴م بوسیله‌ی قسطنطین I ساخته شده است باقیست.

دیار ربیعه (diāre rabi'a)، شرقیترین و بزرگ‌ترین ولایت الجزیره. شهرهای عمده‌اش موصل، جزیرة ابن عمر، نصیبین، ماردین، و راس العین بود. نامش بمناسبت قبیله‌ی ربیعه است. در ۱۶۳۷ (۱۰۴۷ هق) بتصرف عثمانیها درآمد، و با وجود حملات مکرر ایرانیها تا ۱۹۱۸ در تصرف آنان ماند.

دیار مضر (diāre mozar)، ناحیه‌ای در الجزیره مشتمل بر دره‌ی فرات از سمیاط در ل تا عانه در ج. شهرهای عمده‌اش رقه، حران، و ادسا (الرها) بود. نامش بمناسبت قبیله‌ی مضر (← ربیعه) است. در اواخر قرن ۸م امیر تیمور آنرا ویران کرد. امروزه قسمتی از آن جزء خاک ترکیه و قسمتی جزء سوریه است.

دیاس (diās). برای اعلامی که باین صورت می‌شناسید به دیاش و دیاتس نیز رجوع کنید.

دیاس[9]**، پورفیریو** (porfirio diās)، ۱۸۳۰–۱۹۱۵، سیاستمدار مکزیکی. یکی از والدینش از هندیشمردگان بود. در ۱۸۷۶ رئیس جمهور شد، و تا ۱۹۱۱ حکومت را در دست داشت. در دوره‌ی او مکزیک عمدةً بسبب سرمایه‌های خارجی رونق

---

(۱)diabetes insipidus (۲)tuning fork (۳)diathermy (۴)Diaz (۵)diatom (۶)kieselguhr (۷)diatomite (۸)Diadochi (۹)Diaz

یافت، ولی توده‌ی مردم در فشار و محرومیت بسر میبردند. در انقلابی که بسرکردگی ف. ا. ماذرو برپا شد برکنار گردید، و دور از وطن وفات یافت.

دیاستاز[1] (diāstāz) یا **آمیلاز**[2] (āmilāz)، آنزیمی (← آنزیم) که در حیوانات و گیاهان یافت میشود و نشاسته و گلیکوژن را با عمل لیدروئیز به قند ساده (مالتوز) تبدیل میکند. دکسترین را نیز به مالتوز مبدل میسازد. در گوارش و تخمیر اهمیت دارد. در گیاهان عالی، در بزاق، و در مایع لوز المعده وجود دارد.

دیاستول: ← فشار خون.

دیاسقوریدوس: ← دیوسکوریدس.

دیاش[3]، **بارتولومئو** (bārtulumeu diāš)، فت ۱۵۰۰، دریانورد پرتغالی. نخستین اروپائی بود که دماغه‌ی امیدنیک را دور زد (۱۴۸۸)، و این مسافرت او راه دریائی هند را باز کرد. با کابرال در مسافرتی که منجر به کشف برزیل گردید همراه بود، ولی در راه هلاک شد.

دیافراگم[4] (diāfrāgm). **۱-** در نورشناخت، قرصی روزنه‌دار در دوربین عکاسی، تلسکوپ، دوربین، یا آلات نوری دیگر، که گشادگی یک عدسی یا یک دستگاه نوری را محدود میکند، و مانع ورود اشعه‌ی جانبی یک تابه به دستگاه میگردد. در طبیعت، بهترین نمونه‌ی آن عنبیه‌ی چشم است که، با تنگ یا گشاد شدن، شدت و مقدار نور وارد به چشم را تغییر میدهد. **۲-** غشائی قابل انعطاف که در بسیاری از اسبابها (مثلا میکروفون) بکار میرود. **۳-** ← دیافراگم یا حجاب حاجز.

دیافراگم[4] یا **حجاب حاجز** (hejābe hājez)، عضله‌ی بزرگی در انسان و سایر پستانداران که مانند پرده‌ای بین قفسه‌ی سینه و حفره‌ی شکم است. عضله‌ی عمده‌ی تنفس است، و هر مانعی در راه آزادی حرکت آن (مثلا در پولیومیلیت) مانع عمل ریه میشود، و حیات را به مخاطره می‌اندازد. در حرکت رو به پایین خود، معده و کبد را نیز بکار می‌اندازد، و به عمل هضم کومک میکند. انقباض متناوب آن سبب سکسکه میشود.

دیاگرام: ← نمودار.

دیاگیلف[5]، **سرگی پاولوویچ** (sergey pāvlovic diāgilef)، ۱۸۷۲-۱۹۲۹، کارگردان روسی بالت و منتقد هنری. در ۱۸۹۲ از هنرستان موسیقی سن پطرزبورگ فارغ التحصیل شد، و پس از چندی بنشر مجله‌ی هنری مهم میر ایسکوستوا (mir iskustvā) [= جهان هنر] پرداخت. در ۱۹۰۹ گروهی از رقصندگان بالت روس را به پاریس آورد، و به کومک ل. ن. باکست نقاش، گروه بالت روس دیاگیلف را در آنجا تشکیل داد. بسیاری از رقصندگان بزرگ بالت درین قرن با او کار کرده‌اند. بسیاری از قطعات ستراوینسکی، دبوسی، راول، دوکا، و ر. شتراوس نخستین بار بوسیله‌ی گروه او اجرا شده است. از بالت‌های معروفی که کارگردانی کرده شهرزاد، پتروشکا، مناسک بهار، و مرغ آتش است. پیکاسو از دوستان او بود، و صورتهای جالبی از او کشیده است.

دی‌الکتریک[6] (dielektrik؛ فنس)، جسمی که حاجب جاذبه یا دافعه‌ی برقی نیست، و نیز محیطی که میتوان در آن جاذبه یا دافعه‌ی برقی را محفوظ داشت. مثلا شیشه دی‌الکتریک است، زیرا بارهای برقی مختلف العلامه‌ی واقع بر طرفین یک صفحه‌ی شیشه‌ای یکدیگر را جذب میکنند؛ همچنین، بین دو جسم باردار واقع در روغن یا نیتروژن نیروی جاذبه یا دافعه پدید میآید، و لهذا این مواد دی‌الکتریک هستند. دی‌الکتریکها همیشه عایق برق هستند. از طرف دیگر، اجسامی که بخوبی هادی برق هستند حاجب میدان برقی میباشند، چنانکه، بر طبق تجربیات فاراده، هر ناحیه‌ای که بوسیله‌ی جداری از فلز یا هر هادی خوب دیگر بکلی محصور باشد هر قدر هم جدار نازک باشد بکلی از میدان ایستابرقی ناشی از آنچه در خارج ناحیه میگذرد فارغ است. اغلب پدیده‌های دی‌الکتریکی را میتوان بوسیله‌ی نظریه‌ی قطبش برقی توجیه کرد.

دیالکتیک[7] (diālektik؛ فنس)، لفظی که بطور کلی بمعنی بررسی نقادانه‌ی مطابقت یک عقیده یا رأی است با حقیقت، و در اصطلاح فلسفه بمعانی مختلف بکار رفته است. اصلا دیالکتیک بمعنی "فن استدلال و احتجاج بوسیله‌ی سؤال و جواب" بوده است و ارسطو "اختراع" آن را به زنون الئائی نسبت داده است، اگرچه این روش احتجاج مخصوصاً به سقراط نسبت داده میشود. افلاطون دیالکتیک را به دو معنی بکار برده است. یکی فن تعریف و تمییز مُثُل، و دیگری علمی که ناظر است به روابط بین مُثُل در پرتو اصل واحد "خیر"، که چون خورشیدی عالم حقایق را روشن میکند. ارسطو دیالکتیک را، در مقابل براهین استدلالی علمی، به استنتاج از آراء مقبوله تخصیص داده است. در طی قرون وسطی، اصطلاح دیالکتیک به آنچه اکنون منطق خوانده میشود اطلاق میشد.

در فلسفه‌ی جدید، لفظ دیالکتیک در دو معنی مخصوص بکار رفته است. کانت این لفظ را عنوان قسمتی از کتاب نقادی عقل مطلق خود قرار داده است که اشکالات مخصوص ناشی از استعمال اصول علم را در اموری (مانند نفس، جهان، و خدا) خارج از حد تجربه نقادی میکند. هگل روش منطقی فلسفه‌ی خود را دیالکتیک میخواند، و در این مورد این لفظ را به سلوک عقل ترجمه کرده اند. روش هگل را مارکس و انگلس در فلسفه‌ی مادی احتجاجی خود اقتباس کرده‌اند. ← مادی احتجاجی، مذهب.

دیالمه: ← آل بویه.

دیالمه‌ی اصفهان و همدان، شاخه‌ای از سلسله‌ی آل بویه از شعبه‌ی دیالمه‌ی ری که در اصفهان و همدان از حدود سنه‌ی ۳۶۶ هق غالباً بطور مستقل و گاه در هر یک از دو ولایت بطور جداگانه حکومت کرده‌اند. مؤسس واقعی این دولت رکن الدوله‌ی دیلمی است که بعد از وی پسرش (۱) مؤید الدوله‌ی دیلمی امارت اصفهان و همدان یافت، و بعد از او برادرش فخرالدوله‌ی دیلمی ولایت او را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد، و سپس بترتیب (۲) شمس‌الدوله‌ی دیلمی و (۳) سماءالدوله‌ی دیلمی در آنجا امارت داشته‌اند. حوزه‌ی امارت آنها عاقبت بدست بنی کاکویه افتاد.

دیالمه‌ی بغداد یا **دیالمه‌ی عراق**، شعبه‌ای از سلسله‌ی آل بویه که از حدود ۳۲۰ تا ۴۴۷ هق در بغداد فرمانروائی کرده‌اند، و بعضی از امرای آنها بر اهواز و کرمان نیز استیلا داشته‌اند. مؤسس امارت این شعبه از آل بویه (۱) معزالدوله‌ی دیلمی بود و بعد از او بترتیب (۲) عزالدوله‌ی دیلمی، (۳) عضدالدوله‌ی دیلمی، (۴) صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، (۵) شرف‌الدوله‌ی دیلمی، (۶) بهاءالدوله‌ی دیلمی، (۷) سلطان‌الدوله‌ی دیلمی، (۸) مشرف‌الدوله‌ی دیلمی، (۹) جلال‌الدوله‌ی دیلمی، (۱۰) عمادالدین دیلمی، (۱۱) ملک رحیم در آنجا امارت کرده‌اند. بعضی از امرای این شعبه از آل بویه عنوان شاهنشاه داشته‌اند، و غالب آنها بر خلیفه و دستگاه خلافت مستولی بوده‌اند. دولت این شعبه از آل بویه بدست سلاجقه منقرض گشت.

دیالمه‌ی ری، شعبه‌ای از سلسله‌ی آل بویه که از ۳۲۰ تا ۴۲۰ هق بر ری و نواحی مجاور فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله (۱) رکن الدوله‌ی دیلمی بود، و بعد از او پسرش (۲) فخر الدوله‌ی دیلمی و (۳) زن او سیده خاتون در واقع به نیابت از جانب پسرش (۴) مجدالدوله‌ی دیلمی در آن ولایت حکومت کردند. دولت این شعبه از دیالمه در ری، بدست غزنویان منقرض گشت، و امارت شاخه‌ی فرعی دیگری از آنها (← دیالمه‌ی اصفهان و همدان) هم که در اصفهان و همدان بطور مستقل حکومت داشتند، بدست بنی کاکویه افتاد.

دیالمه‌ی عراق: ← دیالمه‌ی بغداد.

دیالمه‌ی فارس، شعبه‌ای از سلسله‌ی آل بویه که از سنه‌ی ۳۲۰ تا حدود ۴۴۷ هق در فارس فرمانروائی کرده‌اند، و بعضی از امرای این شعبه بر بغداد و حوالی، و برخی بر اهواز و کرمان نیز امارت و تسلط داشته‌اند. مؤسس امارت این شعبه از آل بویه (۱) عمادالدوله‌ی دیلمی بود که بعد از او بترتیب (۲) عضدالدوله‌ی دیلمی، (۳) شرف الدوله‌ی دیلمی، (۴) صمصام‌الدوله‌ی دیلمی، (۵) بهاءالدوله‌ی دیلمی، (۶) سلطان‌الدوله‌ی دیلمی، (۷) عمادالدین دیلمی، (۸) ملک رحیم در آن ولایت و حوزه‌های متعلق بدان حکومت کرده‌اند. دولت دیالمه‌ی فارس بدست سلاجقه برافتاد.

دیالمه‌ی کرمان، شاخه‌ای از سلسله‌ی آل بویه، از شعبه‌ی دیالمه‌ی بغداد، که از سنه‌ی ۴۰۳ هق تا ۴۴۸ هق در کرمان مستقلا فرمانروائی داشته‌اند. این شاخه از دیالمه اخلاف بهاءالدوله‌ی دیلمی، فرمانروای فارس و بغداد و اهواز، بوده‌اند، و از آنها سه تن در ولایت کرمان حکومت کرده‌اند که بترتیب عبارت بوده‌اند از قوام‌الدوله‌ی دیلمی، عمادالدین دیلمی، و فولادستون، و دولت آنها بدست سلاجقه برافتاد. ولایت کرمان قبل از آغاز امارت مستقل قوام‌الدوله، از سنه‌ی ۴۲۴ تا ۴۰۳ هق، در تحت حکم امرای دیالمه‌ی فارس و دیالمه‌ی بغداد بود.

دیالمه‌ی یزد: ← اتابکان یزد.

دیالوگ[8] (diālog؛ فنس) [از یو، = گفتگو]، سخنانی که میان شخصیتهای یک نمایشنامه رد و بدل میشود. مهمترین بخش یک نمایش است، و بنا بر این، فن دیالوگ‌نویسی را میتوان اساس کار درامنویسی دانست. شخصیتهای هر درامی از طریق

---

(۱)diastase (۲)amylase (۳)Dias; Diaz (۴)diaphragm (۵)Diaghilev (۶)dielectric (۷)dialectic (۸)dialog(ue)

دیالوگ نموده میشوند و پرورش میابند، و اتفاقات خارج از صحنه بوسیله‌ی دیالوگ بتماشاگران القا میشود.

هر اثر ادبی را که بصورت مکالمه‌ی بین دو تن یا بیشتر باشد نیز دیالوگ خوانند (مانند دیالوگها یا مکالمات افلاطون).

دیاله (diāle)، یکی از مهمترین ریزابه‌های ساحل چپ دجله، که سرچشمه‌های آن در نواحی کرمانشاهان و کردستان (ایران غربی) است، و در چ‍ش بغداد به دجله میریزد. قسمتی از آن که در ایران است سیروان نام دارد، و گاهی این اسم به همه‌ی رود هم اطلاق میشود. کمی پس از عبور از قزل رباط (← جلولاء) در خاک عراق، راه خود را در جبل حمرین باز میکند. نزدیک این محل یک رشته کانالهای عمده از دیاله منشعب میگردد، که از آنها برای آبیاری نخلستانها و محصولات زمستانی و تابستانی استفاده میشود. زراعت وسیع و میوه‌های معروف ولایت دیاله (تقریباً مشتمل بر همه‌ی طول رود دیاله در عراق) از برکت همین کانالها است. از شهرهای قدیم که از دیاله و کانال‌های آن استفاده میکرده‌اند نهروان، بعقوبا، دسکره (← دستگرد)، و جلولاء بوده است. پهنه‌ی اطراف مسیر سفلای دیاله در قدیم صدها آبادی و جمعیت فراوان داشت؛ آثار دوره‌ی ساسانی و سایر اماکن باستانی آن حاکی از اینست که این ناحیه همیشه پرنعمت بوده است. در دوره‌ی اسلامی، "جاده‌ی خراسان" (از بغداد به ناحیه‌ی جبال) از این ناحیه (عمدةً در امتداد رودخانه) میگذشت، و هنوز هم جاده‌ی اتومبیل‌رو بین بغداد و ایران عمدةً در همان امتداد است. نیز ← سیروان.

دیالیز[1] (diāliz)، در شیمی، طریقه‌ای برای جدا ساختن یک کولوئید از جسمی که بحالت محلول واقعی است بوسیله‌ی استعمال غشائی (طبیعی یا مصنوعی) که فقط نسبت به یکی از دو جسم قابل نفوذ است و جسم دیگر از آن عبور نمیکند (← غشاء نیمتراوا). ذرات ماده‌ی محلول از غشاء می‌گذرند، ولی ذرات کولوئید، بملت درشتی، بوسیله‌ی غشاء متوقف میشوند. مثلا بدین وسیله میتوان محلول نمک یا قند را از محلول نشاسته (کولوئید) جدا کرد. اسباب اجرای دیالیز را دیالیزگر[2] (-gar) خوانند.

دیالیزگر: ← دیالیز.

دیان: ← دیانا.

دیان[3]**، پنج‌قلوی دیون** (diān) یا **پنج‌قلوی دیون** (dion)، پنج دختر که در ۲۸ ماه مه‌ی ۱۹۳۴ در ایالت اونتاریو (کانادا) از مادری بنام الزیر (elzir) به یک شکم زائیده شدند. چون زائیدن ۵ طفل به یک شکم بسیار نادر است، تولد این پنج تن سر و صدای فراوان بپا کرد، و سلامت و رفاه آنها امری ایالتی شمرده شد، و مقامات مقننه‌ی اونتاریو آنان را تحت ولایت ایالت قرار دادند. دختران به اسامی آنت (ānet)، املی (emeli)، ایوون (ivon)، سسیل (sesil)، و ماری (māri) موسوم شدند. زنده ماندن آنها پس از دوران طفولیت امری فوق العاده بود. املی در ۱۹۵۴ درگذشت.

دیان، معبد (diān) یا **معبد دیانا** یا **معبد آرتمیس** (ārtemis)، معبد مشهور دیانا در شهر افسوس، که یکی از عجایب سبعه محسوب بود. این معبد در ح ۵۵۰ ق‌م برای آرتمیس ساخته شد. در شب تولد اسکندر مقدونی، یکی از اهالی افسوس بنام هروستراتوس آنرا آتش زد (۳۵۶ ق‌م). تجدید بنای آن پیش از فتح (۳۳۴ ق‌م) افسوس بدست اسکندر مقدونی صورت گرفت. پس از استیلای (۱۳۳ ق‌م) رومیان بر شهر، معبد آرتمیس معبد دیانا خوانده شد. در ۲۶۲ ب‌م که گوتها شهر را تاراج کردند، معبد ویران گردید. هشت ستون از ستونهای مرمر آن، برنگ تیره‌ی سبز، در ساختن ایاصوفیه در قسطنطنیه بکار رفت. بوسیله‌ی کاوشهائی که از ۱۸۶۶ ببعد در ویرانه‌های آن بعمل آمد، نقشه‌ی آن معلوم گردید. در کاوشهای سال ۱۹۵۴ بقایای مهمی از دوره‌ی روم و بیزانس بدست آمد.

دیانا[4] (diānā) یا **دیان** (diān)، در دین رومی الاهه‌ی ماه، جنگلها، حیوانات، و زنان بهنگام وضع حمل. دیانا مطابق آرتمیس اساطیر یونانی بود، و در معبدش در رم بعنوان الاهه‌ی باکره مورد احترام بود. اما معروفترین معبد وی در آریکیا نزدیک دریاچه‌ی نمی بود، که در آنجا با شعائر باروری و با مهین مادر خدایان مرتبط و بعنوان الاهه‌ی زمین مورد پرستش بود. نیز ← دیان، معبد.

دیانا، معبد: ← دیان، معبد.

دیان دو پواتیه[5] (diān dē puātie)، ۱۴۹۹–۱۵۶۶، معشوقه‌ی هانری II، شاه فرانسه، که تا آخر عمر هانری در وی نفوذ داشت. با کاترین دو مدیسی، ملکه‌ی فرانسه، روابط دوستانه داشت. پس از مرگ (۱۵۵۹) هانری از دربار طرد شد.

دیانند[6] (dayānanda)، معروف به **سوامی دیانند** (suāmi)، ۱۸۲۴–۸۴، مصلح دینی هندی، مؤسس فرقه‌ی دینی آریاسمج (-āryā samaj). معتقد بخدائی غیر شخصی و به ودا، و مخالف بت‌پرستی بود. برای احقاق حق فرقه‌ی نجس‌ها و زنان بپوه مبارزه نمود. ناطق زبردستی بود و برای بنیانگذاری آریاسمج مسافرتهای بسیار کرد. زنی روسپی بوسیله‌ی آشپزش او را مسموم کرد.

دیانیرا[7] (deyāneyrā)، زوجه‌ی هرکول، که پس از مرگ وی خودکشی کرد.

دیباچه (dibāce)، آنچه در آغاز گفتاری یا کتابی برای آگاه ساختن خواننده از موضوع آن نویسند.

دیبرویل [بجای د/ایبرویل] ← ایبرویل، سیور د/.

دیبون جاد[8] (dibone jād) یا **دیبون**، شهر قدیم، ش بحر المیت. کتیبه‌ی موآبی و بقایائی از دوره‌ی موآبیان در آنجا کشف شده است (اعداد ۳۰.۲۱، ۴۶،۴۵،۳۴،۳.۳۳؛ یوشع ۹.۱۳؛ اشعیا ۲.۱۵؛ ارمیا ۲۲،۱۸.۴۸).

دی به آذر: ← دی، در دین زردشتی.

دی به دین: ← دی، در دین زردشتی.

دی به مهر: ← دی، در دین زردشتی.

دیپ[9] (diep)، شهر (جه تخمیناً ۲۶°۴۲۷)، ولایت سن‌ماریتیم، ل فرانسه، در نورماندی، کنار دریای مانش. در جنگ II، در ۱۹۴۲ قوای متفقین در اینجا پیاده شدند.

دیپلم: ← دیپلوم.

دیپلوم یا **دیپلم** (هر دو diplom، از ینـ)، اصلا ابلاغی بر دو لوحه‌ی مومی، یا بر ورقه‌ای که آنرا لوله میکردند. امپراطوران روم به چاپارها دیپلومهائی میدادند که بر طبق آن مزایائی (از قبیل استفاده از اسب) بآنان تعلق میگرفت. بهمین جهت، این لفظ در زبانهای اروپائی اطلاق میشود به نوشته‌ای دارای مهر و امضای مقامات مجاز، که در حق کسی که دیپلم بنام اوست مزایائی برقرار میکند. در ایران بالاخص به تصدیقنامه‌ی اتمام تحصیلات گفته میشد، که امروز بجای آن در مورد تحصیلات ابتدائی و متوسطه گواهینامه و در مورد تحصیلات عالیه دانشنامه میگویند.

دیپلومات: ← دیپلوماسی.

دیپلوماسی[10] (diplomāsi؛ فنـ. نیز ← دیپلوم)، فن و عمل رهبری مذاکرات بین ملتها بمنظور حصول سازشی که مورد رضایت متقابل همه‌ی آنها باشد؛ و نیز آیین و آداب و مراسم و طرق رهبری این مذاکرات. دیپلومات[11] (diplomāt) کسی است که شغلش دیپلوماسی باشد یا در این فن مهارت داشته باشد. مأمورین دیپلوماتی گروهی از مستخدمین دولت هستند که عهده‌دار امور دیپلوماسی و تنظیم اداره‌ی روابط آن دولت با دولتهای دیگر میباشند. تا قرن ۱۷م روابط بین‌المللی عموماً با مکاتبه‌ی مستقیم بین سران ممالک یا اعزام ایلچی‌ها و سفیرانی که برای مقصود خاصی اعزام میشدند صورت میگرفت. این روش نتایج مطلوب را نداشت، و بتدریج احتیاج به ارتباط دائمی احساس شد. ونیز نخستین دولتی بود که در اواخر قرون وسطی نمایندگان مقیم به ممالک خارجه اعزام کرد. در اواخر قرن ۱۷م داشتن سفارتخانه‌های دائمی در اروپا معمول شده بود. بسبب آشفتگیهائی که در امر عناوین و حق تقدم و مراتب مأمورین سیاسی روی داد، کنگره‌ی وین (۱۸۱۵) مأمورین دیپلوماتی را طبقه‌بندی کرد؛ در این طبقه‌بندی بعدها تجدید نظر بعمل آمد، و مورد قبول همه‌ی دولتهای بزرگ قرار گرفت.

چهار مرتبه‌ی نمایندگان دیپلوماتی بترتیب نزولی عبارتند از سفیر کبیر، وزیر مختار و فرستاده‌ی فوق العاده، وزیر، و کاردار. این مأمورین در کشوری که بدانجا فرستاده میشوند دارای مصونیتها و معافیتهای دیپلوماتی هستند (از قبیل معافیت از پرداخت مالیات و توقیف و محاکمه و غیره) و مسکن آنها نیز از حقوق برونمرزی بهره‌مند است. بعدها این مزایا و معافیتها شامل همه‌ی کارمندان سفارتها نیز شد، که اکنون از مأمورین دیپلوماتی محسوب میگردند (مانند مستشار، دبیر، وابسته، و غیره). در نتیجه‌ی توسعه‌ی روزافزون روابط با خارجه، غالب دولتهای بزرگ اکنون مأمورینی خبره بعنوان وابسته‌های سفارت خود به کشورهای دیگر اعزام میدارند مانند وابسته‌های نظامی، دریائی، هوائی، بازرگانی، فرهنگی، صنعتی، کارگری، و غیره که

(۱)dialysis (۲)dializer (۳)Dionne quintuplets (۴)Diana (۵)Diane de Poitiers (۶)Dayananda (۷)Deianira (۸)Dibon-gad (۹)Dieppe (۱۰)diplomacy (۱۱)diplomat

همه‌ی آنها جزو دیپلوماتها محسوب و از معافیتهای مذکور بهره‌مند هستند. عده‌ی اینگونه مأمورین همواره در تزاید است، بطوریکه عده‌ی کارمندان سفارت کشورهای بزرگ در پایتختهای بزرگ دنیا به چندین صد نفر میرسد. یکی از وظایف دیپلوماتها این است که، در حدود موازین بین‌المللی و بدون توسل به جاسوسی، ناظر وقایع سیاسی و اقتصادی و نظامی کشوری که در آن مأموریت دارند باشند، و اطلاعات دقیقی را که بدست میآورند به دولت متبوع خود بفرستند. بطور کلی دیپلوماتها مسئول وزیر خارجه‌ی کشور خود میباشند، و سر و کار آنها با وزارت خارجه‌ی کشوری است که در آن مأموریت دارند، و کارهای خود را بوسیله‌ی تذکاریه‌های کتبی و شفاهی و یادداشتهای رسمی انجام میدهند. زبان دیپلوماتی اصطلاحات و مدارج بخصوصی دارد که گاهی در ظاهر پوچ و بی‌معنی بنظر میآید، ولی غالب اوقات کومک بسیاری برفع مشکلات میکند. تا ایام اخیر زبان فرانسوی زبان رایج دیپلوماسی بود، ولی امروزه دیپلوماتهائی هستند که، نه فقط زبان فرانسه را، بلکه زبان کشور محل مأموریت خود را هم نمیدانند. در بعضی کشورها بین مشاغل دیپلوماتی و قنسولی (← قنسول) تفاوتی موجود است، ولی در بیشتر کشورها این تفاوت از بین رفته است.

دیت[1] (diet)، در تاریخ آلمان، مجلس یا انجمن شور یا قانونگذاری. منشأ آن جلساتی بود از مالکین و اتباع آزاد که امرا آنها را برای بحث در مخارج دربار خود احضار میکردند. "دیت امپراطوری"، یعنی دیت امپراطوری مقدس روم، که به آلمانی رایشستاگ (rāyšstāg) خوانده میشد، مجلسی بود از بزرگان روحانی و دنیائی که بفواصل نامنظم احضار میشدند. منشور زرین (۱۳۵۶) امپراطور شارل IV سازمان دیت را تثبیت کرد؛ دیت مرکب از سه طبقه‌ی برگزینندگان، امرا، و نمایندگان شهرهای امپراطوری گردید. از دیت‌های عمده دیتهای وورتسبورگ (۱۱۸۰؛ ← هانری شیر)، ورمس و کولونی (۱۴۹۵ و ۱۵۱۲؛ ← ماکسیمیلیان I)، ورمس (۱۵۲۱)، شپایر (۱۵۲۹)، و آوگسبورگ (۱۵۳۰، ۱۵۴۷، ۱۵۵۵) را میتوان نام برد. پس از صلح وستفالی (۱۶۴۸)، که جنگ سی‌ساله را پایان داد، نفوذ دیت بسرعت انحطاط یافت، ولی جلسات آن تا انحلال امپراطوری مقدس روم در راتیسبونا منعقد میشد. برای دیت ۱۸۱۵-۶۶ (آلمانی: بوندسرات) ← اتحادیه‌ی آلمانی.

بعضی دیگر از مجالس مقننه (از جمله مجالس مقننه‌ی لهستان، مجارستان، بوهم، ممالک اسکاندیناوی، و ژاپن) نیز دیت نامیده شده‌اند.

دیت یا دیه: ← دیه.

دیترویت، کشمت: ← دترویت.

دیتریتسی[2]، **فریدریش هاینریش** (fridriš hāyn-riš ditritsi)، ۱۸۲۱-۱۹۰۳، مستشرق آلمانی؛ متـ برلین. در مآخذ فارسی و عربی نام او را دیتریشی (ditriši) و دیتریسی ضبط کرده‌اند. در هاله و برلین الاهیات مسیحی و در هاله و لایپزیگ السنه‌ی شرقی تحصیل کرد. در ۱۸۴۷ عازم مشرق زمین شد، و بیش از یک سال در قاهره عربی آموخت، سپس به مصر علیا، شبه جزیره‌ی سینا، بیت المقدس، و دمشق مسافرت کرد، و از طریق قسطنطنیه، آتن، و تریست به آلمان بازگشت. از ۱۸۵۰ استاد دانشگاه برلین بود. بیشتر کارهای وی در زبان و ادب عرب بود. آثار عمده‌اش در این زمینه متنبی و سیف‌الدوله (لایپزیگ، ۱۸۴۷) و الفیه (متن عربی، لایپزیگ، ۱۸۵۱؛ ترجمه‌ی آلمانی، لایپزیگ، ۱۸۵۲) است، و نشر آثار متنبی با شرح واحدی (برلین، ۱۸۵۸-۶۱). پس از آن به فلسفه‌ی اسلامی در قرن 10م پرداخت: حکمت مشائی اعراب (برلین، ۱۸۶۵)؛ منطق و علم النفس اعراب (لایپزیگ، ۱۸۶۸)؛ سور در طبیعت و فلسفه‌ی طبیعی اعراب در قرن دهم (لایپزیگ، ۱۸۷۶، چاپ دوم)؛ مردمشناسی اعراب در قرن دهم (لایپزیگ، ۱۸۷۱)؛ فلسفه‌ی اعراب در قرن دهم (۲ جلد، لایپزیگ، ۱۸۷۶ و ۱۸۷۹). در ۱۸۸۲ قطعاتی از حکمت ارسطو را که در کتب عربی محفوظ مانده بود منتشر نمود. از آثار دیگرش لغتنامه‌ی عربی به آلمانی است (لایپزیگ، ۱۸۸۱).

دیتریسی: ← دیتریتسی.

دیتریش[3]، **مارلن** (märlen ditriš)، ۱۹۰۴-، هنرپیشه‌ی آلمانی؛ متـ برلین. قبل از ورود به عالم سینما چند سالی در تئاترهای برلین بازی میکرد. با شرکت در فیلم آلمانی فرشته‌ی آبی (۱۹۳۰) موفقیت بزرگی کسب کرد. در ۱۹۳۰ به کشمت رفت، و در ۱۹۳۷ شارمند آن کشور شد. از فیلم‌های معروفش مراکش، قطار سریع السیر شانگهای، غزل غزلها، شیطان یک زن است، هوس، باغ الله، و گوشواره‌ی طلائی است.

دیتریشی: ← دیتریتسی.

دیتس[4]، **ارنست** (ernst dits)، ۱۸۷۸-، باستان‌شناس اتریشی. در وین (باستانشناسی اسلامی)، کشمت، و استانبول (تاریخ هنر) تدریس کرده است. تخصص وی در هنر آسیائی است، و بهمین جهت به شرق نزدیک و شرق میانه سفر و در آنجا حفاری کرده. از آثار او است: هنر اسلامی (۱۹۱۵)؛ استانبول کهنه (۱۹۲۰)؛ اصول منظره‌سازی ایرانی (۱۹۲۲)؛ ایران: بناهای اسلامی خراسان (۱۹۲۳)؛ هنر هندی (۱۹۲۵)؛ هنر اسلامی (۱۹۲۵)؛ موزائیک‌های بیزانسی در یونان (۱۹۳۱)؛ آسیای بی‌پرده (۱۹۳۴)؛ هنر ایرانی (۱۹۴۴)؛ و هنر ترکی (۱۹۴۸).

دیتن[5] (deytan)، شهر (جم ۲۶۲°۳۳۲)، ج‌غ ایالت اوهایو، کشمت، لل‌ش سینسیناتی و بر رود میامی. از مراکز صنعتی و کشتیرانی، و تهیه‌کننده‌ی دستگاههای تهویه و سردسازی و روشنائی و ابزار دقیق و موتور و اجزای اتومبیل و هواپیما است. برادران رایت تجربیات هواپیمائی خود را در اینجا آغاز کردند (۱۹۱۱).

دیت ورمس: ← ورمس، دیت.

دیتیرامب[6] (ditirāmb؛ از ینـ)، نوعی ترانه که در یونان باستان برای ستایش دیونوسوس ساخته و خوانده میشد. از قرار معلوم، دیتیرامب که پیش از تراژدی وجود داشته، پایه‌ی آن نیز بوده است؛ اما پس از پیدایش تراژدی، دیتیرامب خود تکامل یافت. دیتیرامب بوسیله‌ی همسرایان خوانده می‌شد، و برخی از جمله‌های آنرا رهبر همسرایان بتنهائی ادا میکرد. ← تراژدی.

دیجویجین (dijvijin)، دهستان (جم ح ـ۲۷°۰۷۰)، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۷ (:) آبادی. در دامنه‌ی ارتفاعات سبلان واقعست. مرکزش، **دیجویجین** (جم ۲۴۸°۱ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در 10 کیلومتری لغ اردبیل است.

دیختائو[7] (dixtāu)، قله‌ای بلندی ۵°۱۹۸ متر، ج قسمت مرکزی جمشمر اروپائی و ل جشـ گرجستان، در قسمت مرکزی کوههای بزرگتر قفقاز.

دیدان یا **ددان:** ← العلا.

دیدرو[8]، **دنی** (dëni didero)، ۱۷۱۳-۸۴، دایرة‌المعارف‌نویس، فیلسوف مادی‌مذهب، نقاد هنر و ادب، و ادیب فرانسوی، از شخصیتهای برجسته‌ی عصر روشنفکری و یکی از نوابغ جامع عصر جدید. زبانهای لاتینی، انگلیسی، و ایتالیائی، و ریاضیات و علوم را نزد خود آموخت، و بر آنها مسلط شد. بعنوان مترجم آثار گوناگون شهرت یافت. در ۱۷۴۷ سرپرست دایرةالمعارف گردید (در این باب ← دایرةالمعارف، بعنوان اسم خاص). شهرت دیدرو مدتها مرهون همین کار بزرگ بود، ولی در قرن ۲۰م بعنوان عالم فلسفه‌ی علم، زیباشناس، و داستان‌نویس دارای قدرت خلاقه مورد توجه فراوان قرار گرفته است.

فلسفه‌ی دیدرو، که در نوشته‌های متعدد پراکنده است، ترکیب شکاکیت مفرط و مادیگری است. از آثار فلسفی وی افکار فلسفی (۱۷۴۶) و نامه در باب کورها (۱۷۴۹) است. نامه در باب کرها و گنگها (۱۷۵۱)، اگرچه نخستین بررسی علمی در باب کورها و گنگها است، بررسی پردامنه‌ای در زیباشناسی نیز هست. در کتاب افکار در تعبیر طبیعت (۱۷۵۳) نظریه‌ای در باب انتخاب طبیعی عرضه کرده است.

از نمایشنامه‌های معروفش پسر نامشروع (۱۷۵۷) و پدر خانواده است، که چندان مقبولیتی نیافت، ولی رسالات دُروال و من (۱۷۵۷) و بحث در شعر دراماتیک (۱۷۵۸) و غیره نفوذ نمایانی در رشد تئاتر در فرانسه و آلمان داشت. از رمانهای وی، زن متدین (۱۷۹۶)، پسر عموی رامو، و ژاک جبری بعد از مرگش انتشار یافت. کتاب رؤیای دالامبر (۱۷۶۹، انتشار ۱۸۳۰) شاید بهترین گواه عمق و دامنه‌ی نبوغ دیدرو باشد. بالاخره با رشته‌ی مقالاتی که بعنوان سالونها از ۱۷۵۹ در جراید منتشر میکرد فن نقد ادبی را بعنوان یک سبک ادبی ایجاد کرد.

با همه‌ی رنجی که دیدرو در تألیف و تصنیف کشید، پیش از اینکه از حمایت کاترین II روسیه برخوردار شود گرفتار مشکلات مالی بود، چنانکه وقتی که خواست دختر خود را به شوهر دهد برای فراهم کردن جهیزیه‌ی وی مجبور شد کتابخانه‌ی خود را بفروشد. کاترین که از این موضوع اطلاع یافت کتابخانه را خرید با این شرط که دیدرو آنرا در پاریس به امانت نگاه دارد و خود او کتابدار آن باشد، و مزدی نیز برای او مقرر فرمود. در ۱۷۷۳ برای ادای حقشناسی به کاترین به سن پطرزبورگ رفت.

---

(۱)diet (۲)Dieterici (۳)Dietrich (۴)Diez (۵)Dayton (۶)dithyramb (۷)Dykh-Tau (۸)Diderot

دیدرو در جانشینان مستقیمش‌اولباک و الوسیوس‌و هم در سایر نویسندگان و متفکرین فرانسه، آلمان، و انگلستان تأثیری عظیم داشته است.

دیدگر[1] (did.gar) یا **عینیه** (eyniyye)، در آلات بصری، عدسی یا دستگاهی از عدسیها که بجانب چشم شخص ناظر است. ساده‌ترین نوع دیدگر عدسی محدب یا مقعری است که بُعد کانونی آن نسبةً کوتاه است، و آنرا چنان قرار میدهند که تصویر حاصل از نقشگیر را بزرگ کند. بسبب **کجنمائی** رنگی یا کرویت عدسیهای دارای بعد کانونی کوتاه، معمولا ترکیبی از عدسیها را بعنوان دیدگر بکار میبرند.

دیدنهوفن، فرانسه: ← تیونویل.

دیدو[2] (dido) یا **الیسا**[3] (elissā)، بانی و ملکه‌ی افسانه‌ای کارتاژ. دختر شاه صور بود، و گویند الیسا نام داشت. شوهرش بدست برادرش پوگمالیون که بجای پدر بسلطنت صور نشست بقتل رسید. دیدو با پیروان خود صور را ترک گفت، و با

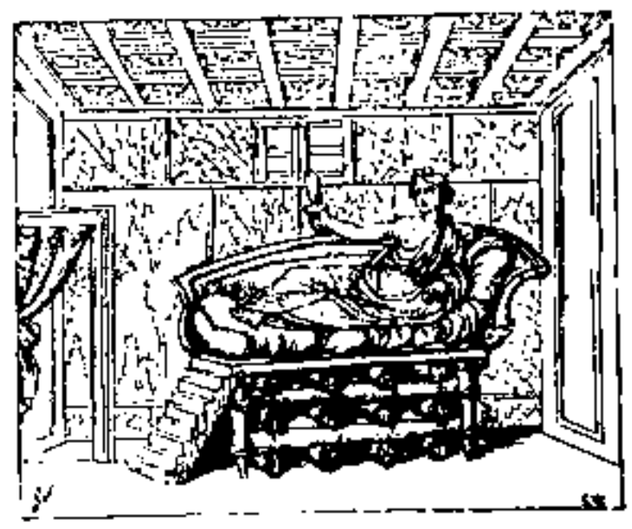

دیدو

کشتی نخست به قبرس و از آنجا به افریقای شمالی رفت، و کارتاژ را بنا نهاد. بر طبق بعضی از افسانه‌های رومی، در سفر انه به کارتاژ، دیدو عاشق او شد، و بقول ویرژیل در انئید، دیدو آتشی برافروخت و خود را در آن هلاک کرد.

دیدرو[4]، **فرانسوا آمبرواز** (frāNsuā āMbruāz dido)، ۱۷۳۰–۱۸۰۴، چاپگر فرانسوی که بعضی او را بهترین چاپگر عصر خود و حتی بهترین چاپگران شمرده‌اند. پدرش فرانسوا دیدو نیز چاپگر بود، و پسرانش **پیر دیدو** (pier)، ۱۷۶۱–۱۸۵۳، و **فیرمن دیدو** (firmaN)، ۱۷۶۴–۱۸۳۶، هنر خانوادگی را حفظ کردند. فیرمن نخستین کسی بود در فرانسه که از روی صفحه‌های **استرئوتایپ** کتاب چاپ کرد.

دیدوموتیخون، یونان، ← دیمتوقه.

دیر[5] (deyr؛ عربی dayr)، جامعه‌ای رهبانی‌ـخاصه در میان بندیکتیان، سیسترسیان، کارتوزیان، و کلونیان‌ـکه راهبان در آنجا در عزلت زندگی می‌کنند، و تحت ریاست رئیس یا رئیسه‌ی دیر با استقلال داخلی اداره میشود. دیرها عموماً حیاطی محصور، کلیسا، سفره‌خانه، خوابگاه، دار الضیافه، و ابنیه‌ی دیگر دارند. با توسعه‌ی آیین بندیکتی از قرن ۸م، اغلب دیرها، فارغ از آشفتگیهای اروپای آن زمان، مراکز هنری بودند.

دیرهای متعددی که مقارن ظهور اسلام در عراق و شام و فلسطین وجود داشت در صدر اسلام مرکز حیات دینی و فرهنگی مسیحیان بود، و این دیرها در نشر آثار یونانی (از طریق ترجمه‌ی آنها به سریانی و از سریانی بعربی) در عالم اسلام نقش عمده‌ای داشتند. دیرها را بنام قدیسین (مانند دیر سمعان)، یا بنام بانی، و گاه نیز بنام شهر مجاور (مانند دیر الرصافه در شام) یا یکی از مشخصات محل (مانند دیر الزعفران در بین النهرین علیا) میخواندند. بعضی از دیرها در تاریخ اسلام و فتوحات اسلامی اهمیت خاص داشته‌اند.

دیر (dayyer)، دهستان (جمع ح ۲۰۰؛۵)، بخش دشتی، شهرستان بوشهر، مجاور خلیج فارس؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی. مرکزش، ده و بندر **دیر** (جمع ۱٬۰۵۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۴۴ کیلومتری جش خورموج است.

دیر[6]**، جان** (jān dir)، ۱۸۰۴–۸۶، سازنده‌ی امریکائی افزارهای کشاورزی (مثلا ← گاوآهن). کارخانه‌ی وی در شهر مولین ایالت ایلینوا (کشمت) شهرت جهانی یافت.

دیر الاعور (deyro 'l.'a'var)، محلی در عراق، ش نجف و ج کربلا. رستم، سردار ساسانی، در پیشروی از تیسفون به قادسیه، در آنجا اردو زد. سلیمان ابن صرد نیز، پس از عزیمت از کوفه با توابین و پیش از حرکت به کربلا، آنجا را میعاد پیروان خود قرار داد.

دیر البحری (deyro 'l.bahri)، از امکنه‌ی باستانی مهم مصر، بر ساحل غربی نیل، نزدیک طیوه و مقابل کرنک. در کاوشهای ۱۹۰۳–۶، معبد و مقبره‌ی منتوحوتپ III، شاه سلسله‌ی XI، کشف شد. نزدیک آن معبدی است که در زمان حتشپسوت، ملکه‌ی سلسله‌ی XVIII ساخته شده است. این معبد از ح ۱۵۰۰ ق‌م است، و در کتیبه‌ها و حجاریهای آن از داستان تولد حتشپسوت و لشکرکشی وی به پونت (احتمالا سومالی) سخن میرود. گاستون ماسپرو، مصرشناس فرانسوی، اجساد مومیائی‌شده‌ای از خاندان سلطنتی مصر در اینجا کشف کرد (۱۸۸۱)، و در ۱۸۹۱ اجساد مومیائی‌شده‌ی دیگری نیز کشف شد.

دیر الجاثلیق (deyro 'l.jāsaliq)، نام دیری قدیم در عراق، نزدیک مسکن (۵۰–۵۵ کیلومتری ل بغداد). شهرت آن بسبب جنگ (۷۲ هق) قاطع بین خلیفه عبدالملک و مصعب ابن زبیر است، که نزدیک آنجا روی داد، و در طی آن مصعب مغلوب و مقتول شد.

دیر الجماجم (deyro 'l.jamājem)، محلی در عراق، غ فرات، بفاصله‌ی ۷ فرسنگی کوفه. در تسمیه‌ی آن وجوه مختلف ذکر شده است (از جمله بمناسبت جمجمه‌های مقتولین در جنگ میان قبایل عرب یا میان آنان و ساسانیان). در تاریخ اسلام شهرت آن بمناسبت جنگ (۸۳ هق) بین حجاج و ابن اشعث است؛ ابن اشعث مغلوب شد و به مسکن عقب نشست، و حجاج فرمانروای بلامعارض کوفه گردید. نیز ← دیر قره.

دیر الرمان، سوریه، ← دیر الزور.

دیر الزور (deyro 'z.zur)، شهر (جمع ۲۲٬۰۰۰؛ فرازا ۱۹۵ متر)، ش سوریه، بر ساحل راست فرات و بر ملتقای جاده‌ی آبی از حلب به بغداد و از دمشق به موصل. از مراکز مهم نظامی است. سه مسجد و چند کلیسا دارد. پل معلق آن (بطول ۴۵۰ متر) در ۱۹۳۱ اتمام پذیرفت. احتمالا شهر باستانی آوزارا[7] (ăzārā) در این محل بوده است، و محل موسوم به دیر الرمان (deyro 'r-romman) که یاقوت آنرا بین رقه و خابور ذکر میکند نزدیک آن قرار داشته.

دیر العاقول (deyro 'l.'āqul)، شهر سابق، عراق، بر دجله، ح ۸۳ کیلومتری جش بغداد، در قسمت مرکزی نهروان. شهرت آن بسبب جنگ (۲۶۲ هق) بین یعقوب لیث صفار و سپاهیان خلیفه معتمد عباسی است، که بفرماندهی موفق، برادر خلیفه، یعقوب را بسختی شکست دادند، و خطر بزرگی را از دستگاه خلافت مرتفع کردند. در اواسط قرن ۸م هق بعنوان شهر بزرگی از آن یاد شده است. سرانجام بکلی متروک گردید. محل آن بین سه تل واقع در ش دجله، ل شهر کنونی عزیزیه، بوده است (تلها را در محل دیر می‌خوانند).

دیرای: ← الاهگان انتقام.

دیربورن[8] (dirborn)، شهر (جمع ۱۱۲٬۰۰۷)، جش ایالت میشیگان، کشمت، بر رود روژ، زادگاه هنری فورد، و محل کارخانه‌های اتومبیلسازی فورد.

دیر سمعان (deyre sam'ān)، نام چند محل در سوریه، که مطابق مواضع بعضی از دیرهای مسیحی بوده است. این دیرها در قرون اولیه‌ی اسلام هم رونق داشته است. معروفترین آنها در ۴۰ کیلومتری لغ حلب بود، و بمناسبت سمعان عمودی که در آنجا میزیست شهرت یافت. در قرن ۴م هق در جنگهای بین دولت روم شرقی و اعراب آسیب بسیار دید. احتمالا در عهد ایوبیان متروک بود. دیر مران را نیز دیر سمعان خوانده‌اند.

دیر عبدالرحمان (deyre)، محلی نزدیک کوفه، عراق؛ نقطه‌ی تمرکز سپاهیان کوفی که حجاج به جنگ خوارج فرستاد.

دیر قره (deyre qorra)، محلی در عراق، ح ۷ فرسنگی کوفه. دسته‌ای از سپاهیان ساسانی، در عقبنشینی پس از نبرد قادسیه، از اینجا گذشتند. حجاج در طی نبرد جماجم (← دیر الجماجم) در آنجا اردو زد.

دیر قنی (deyre qonnā)، محلی در عراق، بفاصله‌ی ح ۹۰ کیلومتری ج بغداد و ۱٫۵ کیلومتری ساحل چپ دجله. نامش بمناسبت دیر بزرگی بوده است که حتی در زمان عباسیان رونق داشته، و ظاهراً در دوره‌ی استیلای سلاجقه بر عراق از بین رفته؛ در قرن ۷م هق فقط ویرانه‌های آن باقی بوده است. شهرت این دیر در تاریخ اسلام بمناسبت خاندانهائی از مردم آنجا اعم از مسیحیان و آنهائی که اسلام پذیرفتند است که در دوره‌ی اسلامی مقامات شامخ یافتند.

دیرک[9]**، پول ایدرین موریس** (pol eydriən moris dirak)، ۱۹۰۲–، فیزیکدان انگلیسی. بجهت کارهایش در بسط نظریه‌ی **هایزنبرگ** در مکانیک کوانتوم، در جایزه‌ی ۱۹۳۳ نوبل در فیزیک با **شرودینگر** سهیم شد. نظریه‌ای در باب الکترون آورد (۱۹۲۸)، و وجود پوزیترون را پیشبینی کرد (۱۹۳۱). کتاب **اصول مکانیک کوانتوم** (۱۹۳۰) ازوست. در ۱۹۵۲ انجمن سلطنتی پیشرفت علوم در لندن مدال انجمن را بجهت

---

(1)eye-piece; ocular (2)Dido (3)Elissa (4)Didot (5)abbey (6)Deere (7)Auzara (8)Dearborn (9)Dirac

کارهای وی در میدانهای برقاطیسی، ذرات جزئی ماده، و نظریه‌ی کوانتوم باو اعطا نمود.

دیرکتوار[1] (direktuār) یا **هیئت مدیره**، در تاریخ فرانسه، هیئت ۵ نفری که از ۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ تا کودتای ۱۸م برومر (۹ نوامبر ۱۷۹۹) قوه‌ی مجریه را در این کشور در دست داشتند. دیرکتوار بر طبق قانون اساسی سال ۱۷۹۵ جانشین کنوانسیون گردید. اعضای آنرا مجلس ملی و مجلس قدما (سنا) تعیین میکرد، و در اول هر سال نسبت به یک نفر از آنها تجدید انتخاب می‌شد. در دوره‌ی چهارساله‌ی حکومت دیرکتوار، فرانسه همواره گرفتار اغتشاش و انقلاب و هرج و مرج بود، و بازار فساد و ارتشا رواج تمام داشت، و ژاکوبنها و سلطنت‌طلبان پیوسته در صدد جلب قدرت و تخریب حکومت موجود بودند. قسمتی از جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه در این دوره واقع شد. در نتیجه‌ی کودتای ۱۸م فروکتیدور (۴ سپتامبر ۱۷۹۷) اعضای دیرکتوار تغییر یافتند، و جمهوریخواهان بر مرتجعین پیروز شدند. در اواخر دوره‌ی دیرکتوار، شکستهای فرانسه در ایتالیا در سال ۱۷۹۹، هیئت مدیره را از اعتبار انداخت، و بوناپارت، بکومک سیس و باراس که عضو دیرکتوار بودند، آنرا برانداخت، و کنسولا را برقرار نمود.

دیرکتوار[2]، **سبک**، شیوه‌ی تزیینات داخلی و لباس در فرانسه که در دوره‌ی دیرکتوار (۱۷۹۵–۹۹) رواج داشت. این سبک حد فاصل بین سبک دوره‌ی لوئی XVI (← لوئی، سبکهای دوره‌ی) و ← سبک امپراطوری بود، و در آن، از تزیینات پرزرق و برق دوران اشرافی احتراز میشد، و بیشتر طرحهای کلاسیک بکار میرفت. مبلها و اثاثی که باین سبک ساخته شده جسیم است، و سطح آنها از چوب رنگ‌شده یا موم‌خورده پوشیده شده است. در این دوره، کاغذ دیواری جای فرشهای دیواری را گرفت؛ زنان دامن تنگ میپوشیدند، و یقه‌ی لباسشان پایین و درز کمر پیراهنشان بالا بود.

دیر کعب (deyre ka'b)، دیری در عراق، بر جاده‌ی اصلی تیسفون به کوفه. لشکر اسلام، پس از فتح قادسیه، در پیشروی بطرف تیسفون، سپاهیان ساسانی تحت فرماندهی نخیرجان (noxayrejān) را در اینجا مغلوب کردند.

دیرکه[3] (dirke)، در اساطیر یونان، دختر هلیوس



دیرکه

و زوجه‌ی دوم لوکوس (شاه تب). آمفیون و زتوس وی و شوهرش را بجهت بدرفتاری با مادرشان آنتیوپه (زوجه‌ی اول لوکوس) بقتل رسانیدند.

دیر مران (deyre morrān)، دیر قدیم، در سوریه، نزدیک دمشق. دیری بزرگ بود، و در عهد بنی امیه رونق داشت، و در اطراف آن قریه‌ای بنا شد. ولید ابن عبدالملک در آنجا درگذشت (۹۶ هق)، و احتمالا ولید ابن یزید آنجا را اقامتگاه خود قرار داد. دیر دیگری بهمین نام در ل سوریه نزدیک معرة النعمان وجود داشته، که مقبره‌ی عمر ابن عبدالعزیز در آن بوده است (نه در دیر مران نزدیک دمشق)، و آنرا دیر سمعان هم خوانده‌اند.

دیره (dire)، دهستان (جه ح ۲'000؟)، بخش گیلان غرب، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی.

دیریژابل: ← ناو هوائی.

دیرینشناسی: ← پالئونتولوژی.

دیزج‌آباد (dizajābād)، ده (جه ۱'۴۷۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم، ۱۵ کیلومتری ش زنجان.

دیزج امیرمدار (dizaje amir.madār)، ده (جه ۱'۵۳۳ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی).

دیزج خلیل (dizaje xalil)، ده (جه ۲'۸۴۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴ کیلومتری ج شبستر. ایستگاه راه آهن دارد. در ۱۹ دی ماه ۱۳۱۷ هش فرهنگستان ایران نام آنرا به دیزه مبدل کرد، ولی همان نام دیزج خلیل رواج دارد.

دیزج‌دیز (dizaj.diz)، ده (جه ۲'018 سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ولدیان، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۱ کیلومتری ج‌ش خوی.

دیزج‌رود (dizaj.rud)، دهستان (جه ح ـ۲۵؛ 100)، بخش عجب‌شیر، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۲ (؟) آبادی. مرکز دهستان و بخش عجب‌شیر است.

دیزج شیخ مرجان (dizaje šeyx marjān)، ده (جه ۲'۱۷۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان تسوج، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۹ کیلومتری غ شبستر.

دیزرائلی، سیاستمدار انگلیسی: ← دیزریلی، بنجمین.

دیزریلی[4]، **بنجمین** (benjamin dizreyli)، ملقب به (اولین) **ارل آو بیکنزفیلد**[5] (ērl āv bikənzfild)، ۱۸۰۴–۸۱، سیاستمدار محافظه‌کار و نویسنده‌ی انگلیسی. پدرش، آیزک دیزریلی (āyzək) (۱۷۶۶–۱۸۴۸)، یهودی و ادیب بود. بنجمین در ۱۳ سالگی تعمید یافت، و مسیحی شد. مدتی در دار الوکاله‌ای کار کرد، و سپس به ادبیات پرداخت. در ۱۸۲۶ ویوین گری (vivian grey) را، و سپس ۶ داستان دیگر و چندین رساله‌ی سیاسی منتشر کرد. در ۱۸۳۷ بعضویت پارلمنت رسید. دو سال بعد با ویندم لویس (windəm luis) که بیوه‌ی یکی از همکاران او در پارلمنت و ۱۲ سال از وی مسن‌تر بود ازدواج نمود؛ زندگی زناشوئی او با سعادت کامل قرین بود.

دیزریلی در دولت ۱۸۴۱–۴۶ پیل راه نیافت، و گروه "انگلستان جوان" را تشکیل داد تا مراقب اعمال پیل باشد. افکار گروه را در داستانهای کانینگزبی (۱۸۴۴)، سیبیل (۱۸۴۵)، و تنکرد (۱۸۴۷) شرح داده است. در ۱۸۴۶ که پیل تصمیم به لغو قوانین غله گرفت، دیزریلی در طی یک سلسله نطقهای لطیفه‌آمیز و مؤثر با این اقدام مخالفت کرد، و بتدریج بعنوان رهبر حزب محافظه‌کار در پارلمنت شناخته شد. شرح این وقایع را از دریچه‌ی چشم خود در زندگی لرد جورج بنتینک (۱۸۵۲) آورده است.

در طی ۲۰ سال بعد، محافظه‌کاران سه دولت کوتاه‌عمر فاقد اکثریت تشکیل دادند (۱۸۵۲، ۱۸۵۸–۵۹، ۱۸۶۶–۶۸)، که در آنها لرد داربی نخست‌وزیر و دیزریلی وزیر دارائی و رهبر مجلس عوام بود. در دولت دوم، عضویت یهودیان در پارلمنت قانونی شناخته شد، و هند از شرکت هند شرقی بریتانیا به شاه انگلستان منتقل گردید. لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۶۷ (← لوایح اصلاحی)، که با مهارت سیاسی وی بتصویب رسید، به ح ۲'000'000 تن حق انتخاب کردن داد، و این امر بسیار بنفع محافظه‌کاران بود. پس از کناره‌گیری (۱۸۶۸) لرد داربی، دیزریلی به نخست‌وزیری رسید (۱۸۶۸)، ولی چند ماه بعد در انتخابات عمومی شکست خورد. در ۱۸۷۴ دیگر بار به نخست‌وزیری انتخاب شد. این دولت دوم (۱۸۷۴–۸۰) دیزریلی با جنبه‌ی امپریالیسم و سیاست خارجی تجاوزکارانه‌اش مشخص است. در ۱۸۷۴ جزایر فیجی و در ۱۸۷۷ ترانسوال بتصرف بریتانیا درآمد؛ در ۱۸۷۸–۷۹ جنگهای با افغانستان و زولوها واقع شد. از ابتکارات شخص وی یکی خرید سهام کانال سوئز از خدیو مصر بود باندازه‌ای که اختیار امور کانال را بدست انگلستان داد، و بدین وسیله موقعیت بریتانیا را در مدیترانه تقویت کرد؛ و دیگر اینکه ملکه‌ی ویکتوریا را بعنوان امپراطور هند تاجگذاری کرد (۱۸۷۶). شورش ۱۸۷۶ بلغارستان و جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷–۷۸) که بدنبال آن آمد عرصه‌ی معروفترین زورآزمائیهای سیاسی دیزریلی و گلادستون را فراهم کرد. در کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸)، که مخاصمات را پایان داد، دیزریلی رئیس هیئت نمایندگی بریتانیا بود، و از آنجا "صلح شرافتمندانه" را بوطن ارمغان آورد؛ قدرت روسیه در بالکان ضعیف شد، و قبرس بدست بریتانیا افتاد. دیزریلی مؤسس و الهام‌بخش حزب محافظه‌کار جدید بود.

دیزل[6]، **موتور** (motore dizel)، نوعی موتور با احتراق داخلی، که بوسیله‌ی **رودولف دیزل** (ru-dolf) (۱۸۵۸–۱۹۱۳)، مهندس آلمانی، اختراع شد و در ۱۸۹۲ بثبت رسید. از همان زمان رقابت موفقیت‌آمیزش با ماشین بخار، توربین بخار، و موتور برق آغاز شد، و استعمال آن مخصوصاً در بحریه، لوکوموتیوها، کامیونهای سنگین، مولدهای برق، و تلمبه‌ها رواج یافت. تفاوت آن با موتورهای بنزینی در اینست که در موتورهای بنزینی گیرش سوخت بوسیله‌ی جرقه صورت میگیرد،

(۱)Directory; Directoire (فنـ) (۲)Directoire (۳)Dirce (۴)Disraeli (۵)Beaconsfield (۶)Diesel

اما در موتورهای دیزل این مقصود بوسیله‌ی تراکم هوا در استوانه‌های موتور حاصل میشود، بدین معنی که دمای هوا را بوسیله‌ی تراکم به حدی بالا میبرند که سوخت را بگیراند. نظر به دماهای عالی که در عمل این موتورها در کار است، باید آنها را با دستگاه سردساز مجهز کرد. موتورهای دیزل معمولا دارای ۳ استوانه یا بیشتر و چرخ طیار هستند، و بر دو نوع میباشند، دوضربه‌ای یا دوحلقه‌ای، و چهارضربه‌ای یا چهارحلقه‌ای (← موتور با احتراق داخلی). سرعت و نیروی موتور دیزل با تغییر دادن مقدار سوختی که در استوانه تزریق میشود تنظیم میگردد، نه با مقدار هوای وارد در استوانه (چنانکه در موتورهای بنزینی معمول است). در ۱۹۶۲ یک نفر مهندس آلمانی بنام آنتون براون[1] (ānton brān) در کانادا نوع تازه‌ای موتور دیزل اختراع کرد که با هر سوخت مایع کار میکند.

دیزمار (dizmār) یا **دزمار** (dezmār)، ناحیه‌ی مرزی، ل آذربایجان، لغ ایران، کنار رود ارس. این ناحیه فعلا جزء بخش ورزقان از شهرستان اهر و مشتمل بر دو دهستان است، یکی **دیزمار شرقی** (جه ح ۱۸°۵۳۰؛ دارای ۵۶؛ آبادی)، و دیگری **دیزمار غربی** (جه ح ۲۲°۷۰۰؛ دارای ۵۵؛ آبادی)، و مرکز دومی آبادی خروانق است.

دیزنی[2]، **والت** (wālt dizni)، شهرت **والتر ایلایس دیزنی** (wāltər ilāyəs)، ۱۹۰۱–، سازنده‌ی تصاویر متحرک؛ مت شیکاگو (کشمت). در آکادمی هنرهای زیبای شیکاگو تحصیل کرد. در جه I در فرانسه یکی از رانندگان آمبولانسهای صلیب سرخ بود. در ۱۹۱۸ در کانزاس سیتی در یک مؤسسه‌ی تبلیغاتی کار میکرد، و اعلانهای سینمائی می‌ساخت. در ۱۹۲۳ در هالیوود به ساختن فیلمهای فکاهی پرداخت. در ۱۹۲۸ به نیو یورک رفت، تا برای طرحهای وسیعتری سرمایه جلب کند، ولی موفق نشد. پس از مراجعت به هالیوود، ساختن فیلمهای نقاشی متحرک (تصاویر متحرک) معروف به میکی ماوس[3] (miki mās) را آغاز کرد. "میکی ماوس" موش زرنگ و خوش‌قلبی بود که، در هر یک ازین فیلمهای کوتاه، با حادثه‌ی تازه‌ای روبرو میشد. سومین فیلم این مجموعه ناطق بود، و در سراسر کشمت از استقبال عظیم مردم برخوردار گردید. فیلمهای میکی ماوس بزودی در سراسر جهان شهرت و محبوبیت یافت. پس از آن، مجموعه‌ی فیلمهای رنگی سمفونیهای بی‌سر و ته[4] را به بازار آورد. کارهای بعدی او عبارت است از سه بچه خوک (۱۹۳۳)، برف سفید و هفت کوتوله (۱۹۳۸)، که نخستین فیلم دراز او بود، و سپس پینوکیو (۱۹۴۰)، و فانتزیا[5] (fānteziā) (۱۹۴۰). در فیلم اخیر، که بکومک لئوپولد ستوکوفسکی (leopold stokofski) (موسیقیدان) ساخته شد، والت دیزنی کوشیده است که موسیقی را در قالب تصاویر متحرک تفسیر کند. پس از آن، دیزنی شخصیتهای بسیاری در قالب حیوانات خلق کرد، تا کنون فیلمهای کوتاه فراوانی از هر یک از این شخصیتها ساخته است.

والت دیزنی در کار رنگ‌آمیزی زیاد قوی نیست، و اهمیت او بیشتر بسبب شخصیتهای ساده و دلپسندی است که در فیلمهای بیشمار خود خلق کرده است. از سال ۱۹۲۸ ببعد، دیگر خود او نقاشی نکرد، و عده‌ی زیادی نقاش را برای کشیدن تصویرهای فیلمهایش استخدام نمود. بعد از جه II، به ساختن فیلمهای مستند و مهیجی از طبیعت و زندگانی حیوانات دست زد، که برخی از آنها (مانند بیابان زنده و خرسهای قطبی) شهرت جهانی یافته‌اند. وی چندین فیلم داستانی نیز با شرکت هنرپیشگان سینما ساخته است.

دیزه، ایستگاه راه آهن، آذربایجان؛ ← دیزج خلیل.

دیژون[6] (dijoN)، شهر (جه ۱۱۶°۶۷۳)، کرسی ولایت کوت‌دور، ش فرانسه؛ پایتخت تاریخی بورگونی. مرکز عمده‌ی تجارت شراب بورگونی است. در دوره‌ی حکمرانی فیلیپ نیکو (قرن ۱۵م) باوج رونق خود رسید. از گنجینه‌های هنری آن مجسمه‌های دوکهای بورگونی است، که کار کـ. سلوتر و شاگردان اوست، و در کاخ سابق دوکها محفوظ میباشد (کاخ اصلا از قرن ۱۲م است، در قرون ۱۷م و ۱۸م تجدید بنا شد). دیژون چندین کلیسا (قرن ۱۳م) و کاخ دادگستری (قرن ۱۶م) دارد. آثار معماری آن مرهون استادان فلاندری است. دانشگاهش در ۱۷۲۲ تأسیس گردید.

دیژیتالین: ← گل انگشتانه.

دیس[7] (dis)، در دین روم، خدای عالم زیرین، مطابق پلوتون یونانیان (← هادس). مردم گل خود را از اعقاب خدائی بهمین نام میدانستند. لفظ دیس در ادبیات گاهی بمعنی سرزمین مردگان و قلمرو پلوتون بکار میرود.

دیسانتری: ← دوسنطاریا.

دیسپروزیوم[8] (disproziom؛ فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Dy؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید). از فلزات خاکهای کمیاب است، و با سایر عناصر خاکهای کمیاب در بعضی کانیها یافت میشود. در ۱۸۸۶ کشف شد. ترکیبات آن از لحاظ استعداد مغناطیس شدن در درجه‌ی اول هستند.

دیستروفی عضلانی[9] (distrofie azolāni؛ از فنس)، بیماریی که در آن عضلات لاغر و ناتوان میشوند. این بیماری معلول یک اختلال مادرزادی ارثی است، و اولین علائم آن معمولا قبل از بیست سالگی ظاهر میشود.

دیسرائلی (disrāeli)، ضبط نام دیزریلی در بعضی مآخذ فارسی.

دیسقوریدس: ← دیوسکوریدس.

دیسک[10] (disk؛ از فنس)، صفحه‌ی غضروفی که بین پیکر مهره‌های ستون فقرات قرار دارد و حرکت مهره‌ها را آسان میکند. این صفحه بطور طبیعی بوسیله‌ی حلقه‌ای از بافت فیبروز در وسط دو مهره نگاهداری میشود. فرسوده یا پاره شدن پوشش فیبروزی باعث میگردد که غضروف دیسک به اطراف کشیده شود، و به بافتهای مجاور خود فشار وارد بیاورد. کشیده شدن غضروف دیسک به اطراف بر اعصاب، و رانده شدن آن به عقب بر نخاع فشار میآورد، و در هر دو حالت موجب درد شدید میگردد. این کشیده شدن و رانده شدن غضروف را در اصطلاح پزشکی هرنی دیسکال (herni diskāl) یا دیسکوپاتی (diskopāti) خوانند.

دیسکو[11] (disko)، جزیره‌ای بوسعت ح ۷°۷۷۰ کم، نزدیک ساحل غربی گروئنلند. آهن تِلوردار در آن یافته‌اند، و لیگنیت در آن استخراج میشود. گودهاون بر ساحل جنوبی آنست.

دیسانیه (deysāniyye)، پیروان ابن دیصان. دیصانیه از ثنویه (← ثنویت)، و معتقد به دو اصل نور و ظلمت بودند، و آنها را منشأ خیر و شر میشمردند. نور زنده و قادر و دَرّاک است، و حرکت و حیات ازوست، و تاریکی مرده و جاهل و جماد است، و او را فعل و تمیزی نیست. نور تاریکی را در اسفل صفحه‌ی خویش میبیند، و تاریکی نور را در اعلای صفحه‌ی خویش. گروهی گویند که نور به قصد و اختیار در ظلمت داخل میشود، تا اصلاح آن کند، ولی بآن آلوده می‌گردد، و میکوشد تا از آن خلاصی یابد. گروه دیگر گویند ظلمت متشبث به نور میشود، و نور سعی میکند تا از مزاحمت آن خلاص شود.

دیفتری[12] (difteri؛ فنس)، بیماری مسری ناشی از زهر باسیلی موسوم به باسیل لوفلر (بنام ف. لوفلر). از علائم آن تولید غشاء کاذب در حلق و حنجره و قصبة الریه است. کمون بیماری ۲ تا ۵ روز است، و با زرق سروم شامل ضد سم و پنی‌سیلین معالجه میشود. برای پیشگیری آن پادگن یا مایه‌ی مخصوص هست. آزمون شیک استعداد گرفتن آنرا نشان میدهد.

دیفتری طیور: ← آبله‌ی طیور.

دیفرانسیل یا **فاضله**، در ریاضیات؛ ← حساب دیفرانسیل و انتگرال.

دیفرنسیال[13] (diferensiāl؛ از انگلا)، در اتومبیل و سایر وسایط نقلیه‌ی موتوری، دستگاهی مرکب از چند چرخ دنده که بر محور محرک (معمولا محور محرک دو چرخ عقب) قرار میگیرد، و قدرت موتور را (که به میل کاردان منتقل میشود) بین دو چرخ عقب تقسیم میکند، و در عین حال اجازه میدهد که چرخها عند اللزوم با سرعتهای مختلف بچرخند. دیفرنسیال در محفظه‌ای قرار دارد، بوسیله‌ی میل کاردان به حرکت درمیآید، و حرکت را بوسیله‌ی دو میل پولوس به چرخها منتقل میکند. هنگامی که اتومبیل حرکت مستقیم میکند، دیفرنسیال قدرت را بتساوی به دو چرخ میرساند؛ در نتیجه، دو چرخ با یک سرعت میگردند. اما هنگام عبور اتومبیل از پیچها و دور زدن، که چرخ بیرونی باید مسافت بیشتری را طی کند، دیفرنسیال سرعت بیشتری به چرخ بیرونی میدهد، و بدین طریق از "سُر خوردن" اتومبیل جلوگیری میکند. بهمین طریق، وقتی اتومبیل در برف یا گل وامیماند، دیفرنسیال اجازه میدهد که یکی از چرخها بگردد در حالی که دیگری ساکن است.

اتومبیلهای مسابقه معمولا فاقد دیفرنسیال هستند؛ بدین طریق، از اتلاف قدرت موتور بوسیله‌ی چرخ دنده‌ها احتراز میشود، و اتومبیل

---

(۱)Braun (۲)Disney (۳)Mickey Mouse (۴)Silly Symphonies (۵)Fantasia (۶)Dijon (۷)Dis (۸)dysprosium (۹)dystrophy (۱۰)disc (۱۱)Disko (۱۲)diphtheria (۱۳)differential

میتواند با سرعت بیشتری حرکت کند. دیفرنسیال

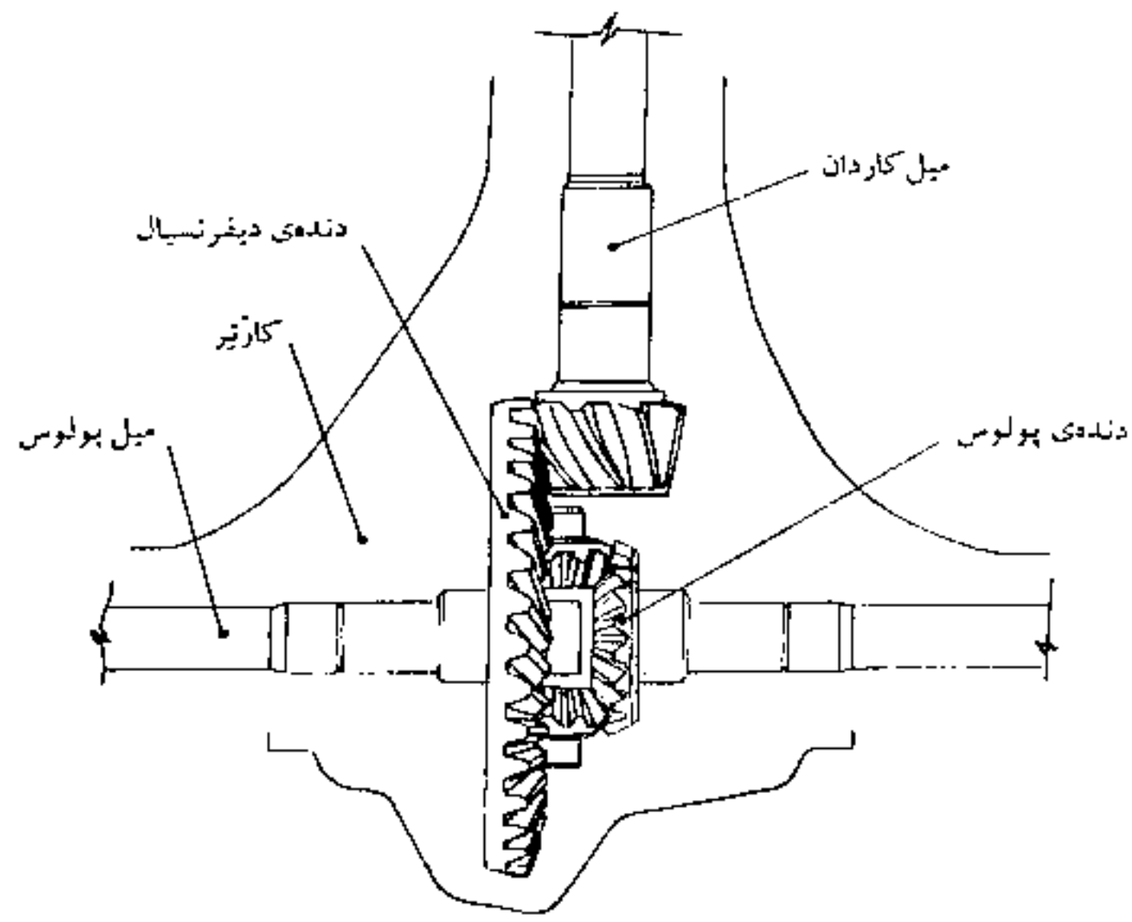

دیفرنسیال

علاوه بر اتومبیل در ماشینهای دیگری نیز مورد استفاده است.

دیک، آزمون: ← دیک، جورج فردریک.

دیک[1]**، جورج فردریک** (jorj fredrik dik)، ۱۸۸۱–، طبیب امریکائی. با همکاری زوجه‌اش استرپتوکوک مولد مخملک را جدا کرد، و در ۱۹۲۴ سرومی برای این بیماری تهیه نمود و آزمون پوستی معروف به آزمون دیک را برای تشخیص استعداد ابتلا به مخملک ابداع نمود.

دیک الجن (diko 'l.jenn)، شهرت **ابومحمد عبدالسلام ابن رغبان** (raqbān)، ۱۶۱–۲۳۵ یا ۲۳۶ هق، شاعر عرب؛ مه حمص. شیعه بود، اشعاری در مرثیه‌ی امام حسین ع دارد. همه‌ی عمر را در سوریه گذرانید. در خلافت متوکل درگذشت.

دی کامبیو: ← آرنولفو دی کامبیو.

دیکتاتور[2] (diktātor؛ از فنس)، اصلا عنوان هر یک از قضاتی که در روم قدیم، در مواقع خطیر و بحرانی، برای اداره‌ی امور کشور از طرف **کنسول**‌ها برای مدت ۶ ماه با اختیارات فوق العاده انتخاب میشدند. دیکتاتور معاونی با عنوان ماگیستر اکویتوم[3] (māgister equitum) انتخاب میکرد. انتخاب دیکتاتور از ۴۳۰ ق‌م معمول شد؛ در اواخر قرن ۳م ق‌م منسوخ بود؛ سولا دوباره آنرا بدون قید مدت برقرار کرد. پس از قتل یولیوس قیصر، دیکتاتوری رسماً ملغی شد.

امروز لفظ دیکتاتور به هر نوع فرمانروای مستبد گفته میشود. دیکتاتورهای معاصر اغلب یا بعنوان رهبر یک حزب یا بکومک پیروان خود از طریق شورش یا کودتا حکومت را بدست میگیرند، و یا از طریق قانون اساسی بر سر کار میآیند و بتدریج حکومت دیکتاتوری بوجود میآورند. دیکتاتورها نوعاً به اتکاء یک حزب رسمی و کومک پلیس مخفی و تبلیغات شدید بحکومت ادامه میدهند. از نمونه‌های برجسته‌ی دیکتاتورهای معاصر میتوان هیتلر و موسولینی را نام برد. نکته‌ای که مسلم شده و حوادث تاریخی آنرا تأیید کرده است اینست که حکومتهای دیکتاتوری دوام نمیکنند، و خود بذر انقلاب بعدی را که به فنای آنها منجر میشود کشت مینمایند.

دیکتاتوری[4]**، حکومت** (diktātori)، حکومت مطلقه‌ی یک فرد یا گروه یا طبقه بدون اینکه ملازم رضایت مردم باشد. این اصطلاح از دوره‌ی رومیها سابقه دارد (← دیکتاتور). حکومتهای دیکتاتوری کنونی، اعم از اینکه تحت اراده‌ی یک شخص یا گروه یا طبقه (حزب، ارتش، پرولتاریا) باشند، عملا در دست یک شخص ("رهبر") قرار دارند. یکی از انواع نوین حکومت دیکتاتوری رژیم توتالیتر (totāliter؛ فنس) است، که حکومتی دیکتاتوری و یک حزبی است، و همه‌ی فعالیتها مستقیماً یا غیر مستقیم در دست دولت است. این اصطلاح بالاخص در مورد حکومت فاشیستی ایتالیا و حکومت نازی آلمان بکار رفته است. اصطلاح **دیکتاتوری پرولتاریا**، که گویند ساخته‌ی ل. ا بلانکی است، با پیدایش فلسفه‌ی سیاسی مارکسیسم رواج یافته است، و به مرحله‌ی تحول جامعه از سرمایه‌داری به سوسیالیسم اطلاق میشود. بقول مارکس، پس از اینکه طبقه‌ی پرولتاریا قدرت را بوسیله‌ی انقلاب بدست گرفت، یک حکومت طبقه‌ای تشکیل میدهد، که مالکیت وسایل تولید و توزیع و مصرف را بخود منتقل میکند، و سلطه‌ی خود را بر سایر طبقات مستقر میسازد، و اختلافات طبقاتی را از میان میبرد، و باین طریق راه را برای کمونیسم باز میکند. سپس پرولتاریا بعنوان طبقه نیز از میان میرود و دولت هم جای خود را به مجامع تعاونی اداره‌ی وسایل تولید میدهد. نیز ← حکومت مطلقه.

دیکتاتوری پرولتاریا: ← دیکتاتوری، حکومت؛ بلانکی.

دیکتافون: ← فونوگراف.

دیکتوس کرتی[5] (diktuse kreti)، لتبدیکتوس کرتنسیس (diktus kretensis)، مردی از اهل کرت که در جنگ تروا شرکت داشته است. وقایعنامه‌ای از این جنگ باو منسوب است که اول بار در قرن ۴م بم به زبان لاتینی ظاهر شد، و مانند اثر منسوب به دارس فریگیائی از منابع داستانهای قرون وسطائی در باره‌ی جنگ تروا گردید.

دیکس[6]**، داروثیا لیند** (dāroṭiā lind diks)، ۱۸۰۲–۸۷، بانوی امریکائی، و از پیشقدمان در نهضت درمان مخصوص برای دیوانگان. در ۱۸۴۱ از زندانی دیدن کرد و از وضع آنجا و خاصه از اختلاط دیوانگان و جنایتکاران سخت متأثر شد. از زندانهای دیگر نیز دیدار کرد. مجاهدات وی در تأسیس تیمارستانها مؤثر بود، و در کانادا و اروپا نیز نفوذ کرد.

دیکله (dikle)، دهستان (جه ح ۷٬۹۶۰؛)، ج بخش هوراند، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. مرکزش، چناب (cennāb) (جه ۴۸۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵٫۵ کیلومتری ج هوراند است.

دیکنز[7]**، چارلز** (cārlz dikənz)، ۱۸۱۲–۷۰، داستان‌نویس انگلیسی؛ مه پورتسمث. در ۱۲ سالگی پدرش بسبب قرضی که داشت بزندان افتاد، و چارلز ناچار به شغل پستی مشغول کار شد؛ این دو خواری را در سراسر زندگی هیچگاه از یاد نبرد. در ۱۷ سالگی تندنویس شد، و سپس خبرنگار پارلمانی یکی از جراید شد. "طرحهائی" از زندگی لندن که با امضای مستعار باز [اصلا بوز (bŏz)] از ۱۸۳۳ در جراید منتشر کرد بصورت مجموعه‌ای با عنوان طرحهای باز انتشار یافت (۱۸۳۶) و مقبولیت پیدا کرد. انتشار مجموعه‌ی طرحهای مسخره‌آمیز یادداشتهای بازمانده‌ی باشگاه پیکویک (۱۸۳۶–۳۷) سبب شهرت پابرجای وی گردید. عده‌ی خوانندگان آثارش و شوق آنان به خواندن نوشته‌های وی رو به افزونی گذاشت، و دیکنز با حرارت هر چه تمامتر به نوشتن و نشر داستانها پرداخت. از داستانهای معروفش که به فارسی ترجمه شده آلبور توییست (۱۸۳۸)، دیوید کاپرفیلد (۱۸۵۰)، داستان دو شهر (۱۸۵۹)، و آرزوهای بزرگ (۱۸۶۱) را میتوان نام برد. در ۱۸۴۲ سفری به کشمة کرد، سخت مورد استقبال واقع شد، ولی بسبب خرده‌گیری در باب حمایت حق مؤلف و صواب شمردن الغای برده‌داری، بعضی محافل ازو ناراضی شدند، و وی در مقابل کتاب یادداشتهای امریکائی (۱۸۴۲) را نوشت، که جنبه‌ی انتقادی شدید از امریکا دارد.

دیکنز در ۱۸۳۶ ازدواج کرد، و صاحب ده فرزند شد، اما در زندگی زناشوئی ناسعادتمند بود، زیرا با دو خواهر زنش (که یکی در جوانی درگذشت) سر و سر داشت. پس از وفات در وستمینستر ابی مدفون شد.

دیکنز مسلماً یکی از بزرگترین نویسندگان انگلیسی‌زبان است. در خبرنگاری دست داشت. چند مجله را اداره میکرد، و به کار هنرپیشگی و تئاتر علاقه‌مند بود. شهرت آثار وی بسبب قدرت او در مجسم کردن خصوصیات قهرمانان خود و تصویر صحنه‌های زندگی اجتماعی و جنبه‌ی احساساتی آنها است؛ و نیز بجهت مبارزه‌ای که بر ضد پلیدیهای اجتماع (مانند زندانی کردن بدهکاران، کندی کار دستگاههای قضائی، و تعلیم و تربیت نادرست) میکنند.

دیکه، در افسانه‌های یونانی، یکی از هورای.

دیکیتر[8] (dikeytər)، شهر (جه ۷۸٬۰۰۴)، قسمت مرکزی ایالت ایلینوا، کشمة، بر رود سنگمن (sangamən). مرکز توزیع محصولات منطقه‌ی فلاحتی و نفت‌خیز و زغال سنگ‌دار اطراف است.

دیکیتر[8]**، ستیون** (stivən dikeytər)، ۱۷۷۹–۱۸۲۰، افسر نیروی دریائی کشمة، در جنگ طرابلس معروف شد. در نتیجه‌ی این جنگ تا

(۱)Dick (۲)dictator (۳)magister equitum (۴)dictatorship (۵)Dictys Cretensis (۶)Dix (۷)Dickens (۸)Decatur

حدی از فعالیتهای دریازنان ← ممالک بربر کاسته شد، ولی در طی اواخر جنگهای ناپلئونی و جنگ سال ۱۸۱۲، دگر بار دستبردها آغاز گردید، و الجزایر به کشمة عملا اعلان جنگ داد. دیکیتر به الجزایر اعزام شد (۱۸۱۵)، و وی در جنگ معروف به جنگ الجزایر (۱۸۱۵)، دای الجزایر را وادار به امضای معاهده‌ای کرد که به پرداخت باج از طرف کشمة به الجزایر پایان داد.

دیکین[1]**، الفرد** (alfrəd dikin)، ۱۸۵۶–۱۹۱۹، سیاستمدار استرالیائی. سه بار نخست‌وزیر بود.

دیکینسن[2]**، امیلی** (emili dikinsən)، ۱۸۳۰–۱۸۸۶، شاعره‌ی امریکائی. گویند در سفری که با پدرش به فیلادلفی رفت (۱۸۵۴) به مردی متأهل دل باخت. بهر حال، از ۱۸۶۲ در امرست (ایالت ماساچوست) عزلت گزید، و به سرودن اشعار کوتاه عارفانه پرداخت. بیشتر اشعارش پس از مرگش انتشار یافت. اشعار او را از بهترین اشعاری که زنان سروده‌اند بشمار آورده‌اند.

دیگ بخار[3] (dige boxār)، دستگاهی برای تولید بخار. از دو قسمت متشکل است، کوره (محل سوختن سوخت) و دیگ (ظرف بسته‌ای که در آن آب داغ میشود و به بخار تبدیل میگردد). رایج‌ترین اقسام آن یکی دیگ لوله‌ای گازی است، که مشتمل بر لوله‌های دراز فولادی است که گازهای داغ کوره از آنها میگذرند، و آبی که میخواهند آنرا به بخار تبدیل کنند در دور آنها در گردش است؛ نوع دیگر دیگ لوله‌ای آبی است، که در آن آب در لوله‌ها بوسیله‌ی گازهای خارج حرارت داده میشود. دیگ بخار دارای دریچه‌ی اطمینان است، که اگر فشار بخار از حد معینی زیادتر شود باز میشود، و بدین طریق بخار خارج میگردد، و از انفجار جلوگیری بعمل میآید. ماشین بخار با بخار تحت فشاری که در دیگ تولید میشود کار میکند. برای تصویر ← ماشین بخار.

دیگبی[4]**، سر کنلم** (sər kenelm digbi*)، ۱۶۰۳–۱۶۶۵، نویسنده و حادثه‌جوی انگلیسی. بکارهای مختلفی (از جمله دریازنی) دست زد. در جنگ داخلی هوادار صمیمی شاه بود. کاتولیک بود، و کوشید تا کرامول را نیز کاتولیک کند. دیگبی مدعی اختراع "گرد همدردی" برای درمان جراحات بود، و تبلیغاتی که در ترویج آن کرد کارهای علمی او را از یاد برد.

دیگ جن[5] (dige jenn)، سوراخی نزدیک دریا که بر سقف غاری ایجاد شده است، و هوا (و احتمالا آب) هنگام مد دریا از میان آن میگذرد.

دیگچال[6] (dig.cāl)، حفره‌ای در سنگ یا در هر نوع زمین که شکل داخلی آن کمابیش مانند دیگ باشد.

دیگرز، در انگلستان، ← دیگرها.

دیگرها[7] (diger.hā)، انگلا دیگرز (digarz) [= کنندگان]، پیروان نهضتی مذهبی و اقتصادی که در ۱۶۴۹–۵۰ در انگلستان ظهور کرد. دیگرها در آباد کردن اراضی بایر کوشش بسیار نمودند، و نام آنها بهمین مناسبت است. نهضت دیگرها زاده‌ی نهضت مساواتیان بود، که هواخواه تساوی ثروت افراد بودند. رهبر نهضت دیگرها جرارد وینستنلی (jerārd winstanli) (۱۶۰۹؟–۱۶۶۰؟) نام داشت، و پیروانش در ولایت ساری مراکزی تأسیس کردند که در ۱۶۵۰ در اثر حملات عوام از بین رفت.

دیگو، اسم اسپانیولی، ← یعقوب، اسم.

دیگورون، لهجه‌ی: ← آسی یا آلانی.

دیل (dil)، ده (جه ۱°۵۰۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بویر احمد گرمسیر، شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان). ساکنین از شاخه‌ی بویر احمدی گرمسیری هستند.

دیل[8]، شهر (جه ۲۴°۷۹۱)، کنت، چش انگلستان. گویند یولیوس قیصر در آنجا قدم به انگلستان گذاشت (۵۵ ق‌م). یکی از سینک پورتس و مقر رسمی حاکم آنها در آنجا است. از پایگاههای نیروی دریائی است.

دیل[9]**، سر هنری هلت** (sər henri halət deyl*)، ۱۸۷۵–، دانشمند انگلیسی. بجهت تحقیقاتش در باره‌ی عمل استیلکولین در انتقال تکانه‌های عصبی، به سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۶ در فیزیولوژی و طب نائل شد.

دیلتای[10]**، ویلهلم** (vilhelm diltāy)، ۱۸۳۳–۱۹۱۱، فیلسوف آلمانی. از نخستین مدعیان استقلال علوم روانی از علوم طبیعی بود. وی می‌خواست طرحی را که برای روانشناسی تحلیلی و توصیفی ریخته بود اساس فلسفه قرار دهد. به تاریخ رشد افکار اهمیت میداد، و به مابعد الطبیعه توجهی نداشت. اثر عمده‌اش مدخل علوم ذهنی (۱۸۸۳) است.

دیلزی، ده، شهرستان شاهپور، ← شهپران.

دیلس[11]**، اوتو پاول هرمان** (oto pāl hermān dils)، ۱۸۷۶–۱۹۵۴، شیمیدان آلمانی. طریقه‌ای برای تهیه‌ی بعضی از ترکیبات مختلط آلی کشف کرد، و بدین جهت با کورت آدلر در جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۰ در شیمی سهیم شد.

دیلم (deylam)، بخش (جه ح ۱۲°۹۰۰؟)، لغ شهرستان بوشهر کنار خلیج فارس؛ دارای ۳۸ (؟) آبادی. این بخش منطبق با دهستان لیراوی است. مرکز دهستان و بخش، ده و بندر **دیلم** (جه ۳°۶۹۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۳۲ کیلومتری لغ بوشهر است.

دیلم (daylam) یا **دیلمان** (daylamān)، نامی که اصلا به قسمت کوهستانی ولایت گیلان، بین قسمت ساحل بحر خزر و قزوین، تعلق داشته است، ولی با فتوحات دیلمیان، بعضی از نواحی مجاور را نیز دربر گرفته، چنانکه در دوره‌ی اقتدار آل بویه در قرن ۴م هق، ولایت دیلم همه‌ی گیلان و نیز طبرستان و جرجان و قومس را شامل میشده است. از شهرهای عمده‌ی دیلم رودبار و بروان (bar-vān) را نام برده‌اند که محل هیچیک معلوم نیست. "دیلم" نام مردم بومی قدیم ناحیه‌ی دیلم نیز بوده است. قوم دیلم، در دوره‌ی اسلامی غالباً به سربازی و سلحشوری معروف بوده‌اند، و بسبب قوت و چالاکی خویش مخصوصاً در خدمات نگهبانی و زندانبانی وارد میشده‌اند، بطوریکه در ادب فارسی لفظ دیلم مجازاً بمعنی نگهبان و زندانبان نیز آمده است.

منشأ اولیه‌ی دیلمیها بطور یقین معلوم نیست، و احتمالا مربوط به دوره‌ی پیش از ظهور نژاد ایرانی است. بسیاری از نویسندگان قدیم یونان و روم با نام دیلمیها آشنا بودند، چنانکه **پولوبیوس** (قرن ۲م ق‌م) همسایگان شمالی ماد را دلومایوی (delomāyoy) نام برده است، و بطلمیوس (قرن ۲م ب‌م) سرزمین دلومائیس را در ل خورومیترنه (xoromitrene) (= خوار و ورامین) و در غ تپوری (= طبرستان) شمرده است. در تاریخ ایران، بیشتر اطلاعات ما راجع به دیلم و دیلمیها از دوره‌ی ساسانیان است. بقول بعضی مآخذ، دیلمیها هیچگاه در فرمان شاهان ایران نبودند، بلکه بعنوان سرباز مزدور خدمت میکردند. در ضمن لشکرکشیهای خسرو انوشروان، مکرر ذکر دیلمیها آمده است؛ از آنجمله در ح ۵۷۰ ب‌م که انوشروان لشکر به یمن فرستاد عده‌ی بسیاری از مردم دیلم در لشکر وی بودند، چنانکه فرمانده آن نیز پیرمردی بود که از زندان آزاد شده بود، و به عنوان وهرز (vahrez) یا وهریز مشهور بود. مع هذا در پایان عهد ساسانیان و مقارن آغاز حمله و هجوم عرب، دسته‌های دیلم در داخل ولایات مرکزی ایران تاخت و تاز میکرده‌اند، و به غارت و رهزنی میپرداخته‌اند.

بواسطه‌ی وجود حصار البرز، دیلمیها مثل مردم طبرستان سالها در مقابل لشکریان اسلام مقاومت کردند، و مدتها پس از انقراض سلسله‌ی ساسانی همچنان به آیین قدیم خویش باقی ماندند، و با آنکه مسلمین چندین بار به آنجا لشکر کشیدند نتوانستند تمام آنرا مسخر سازند. بهمین جهت، دیلم پناهگاه امنی برای سرکشان و مخالفین خلفای عباسی گردید. در قرون ۲م و ۳م و اوایل قرن ۴م هق دیلم جزء قلمرو جستانیان بود، که با علویان طبرستان روابط دوستانه داشتند، و در زمان ناصر کبیر از فرمانروایان سلسله‌ی اخیر بود که بسیاری از دیلمیان بین ش سفیدرود و آمل به اسلام (آیین زیدیه) درآمدند. سلسله‌ی جستانیان بدست آل مسافر منقرض شدند. معروف‌ترین سلسله‌ای که از میان دیلمیان برخاست سلسله‌ی آل بویه بود.

بقول نویسندگان قدیم، دیلمیان مردمی نحیف و خوش‌سیما و سبک‌مو بودند. زراعت و گله‌داری میکردند، ولی اسب نداشتند. مردان دیلمی بسیار جسور بودند، و از مشقات باک نداشتند. از میان سلاحهای آنها، به زوبین و سپر بلندی منقش به رنگهای روشن اشاره شده است؛ جنگندگان این سپرها را به کنار یکدیگر قرار میدادند و دیواری در برابر دشمن میساختند. مردان مخصوصاً زوبین و نفت سوزان پرتاب میکردند. از قوم دیلم گاه بعنوان غلام و برده در خدمت امرا و لشکر خلفا بوده‌اند. زنان دیلم مانند مردان کار کشاورزی میکردند، و گویند در اداره‌ی کارها با مردها برابر بوده‌اند. دیلمیان روابط خانوادگی و آداب و رسوم مخصوص داشتند؛ در مرگ کسان خود و حتی در گرفتاریهای شخصی سخت بیتابی و زاری میکردند، معزالدوله‌ی دیلمی در ۳۵۲ هق نوحه‌سرائی عمومی را برای امام حسین در بغداد رواج

---

(۱)Deakin (۲)Dickinson (۳)boiler (۴)Digby (۵)blowhole (۶)kettle; kettlehole (۷)Diggers (۸)Deal (۹)Dale (۱۰)Dilthey (۱۱)Diels

داد، و همین امر اساس عزاداری ماه محرم گردید.
وضع مستحکم دیلم و تمایلات مردم آنجاکه بعضی از سرانشان مانند اسفار ابن شیرویه و مرداویج دعوت اسماعیلیه را پذیرفته بودند توجه حسن صباح را بجانب دیلم جلب کرد، و وی ابتدا مبلغین خود را بآن ناحیه گسیل داشت، و سپس در ۴۸۳ هق قلعه‌ی الموت را تسخیر کرد. باین ترتیب، تا بیش از یک قرن و نیم از این تاریخ، ناحیه‌ی مستحکم بزرگ دیلم بصورت مرکزی خطرناک برای مستملکات سلجوقیان و برای همه‌ی سنیان گردید، و در جنگهائی که از این راه روی داد و سپس بعد از ویرانی قلاع اسماعیلیه بدست هلاکو، مردم دیلم آسیب فراوان دیدند. بعدها مرتفعات دیلم کمابیش تحت تسلط سلسله‌ی کارکیائیان گیلان شرقی (بیه‌پیش)، که مرکزشان در لاهیجان بود، قرار گرفت؛ در ۸۱۹ هق، سید رضی لاهیجانی دیلمیان را به کنار سفیدرود دعوت کرد، و ۲ تا ۳ هزار تن از ایشان را با سرکردگانشان بقتل رسانید.

دیلمان (deylamān)، دهستان (جه 9'000؛)، بخش سیاهکل، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۱۳۴ (؟) آبادی. مراتع و چشمه‌های زیاد دارد، و از جاهای ییلاقی است. محصولش غلات دیمی و فراورده‌های دامی است. مرکزش، **دیلمان** (جه 1'074 سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری ج سیاهکل، و در اطرافش آثار قدیمی موجود است. ← دیلم.

دیلمیان: ← دیلم؛ آل بویه.

دیلی[1]، **اوگاستین** (ogāstin deyli)، ۱۸۳۸–۹۹، نمایشنامه‌نویس امریکائی و مدیر تئاتر. کار مدیری را با نمایش دادن ملودرام خود بنام زیر چراغ گاز آغاز کرد (۱۸۶۷)، و در ۱۸۶۹ نخستین تماشاخانه‌ی خود را افتتاح نمود. چند سال بعد تماشاخانه‌ی معروف دیلی را تأسیس نمود، و در آن، آثار شکسپیر و نمایشنامه‌نویسان فرانسوی و آلمانی را بطرز باشکوهی به نمایش گذاشت.

دیلیس[2]، **فردریک** (fredrik dilias)، ۱۸۶۲–۱۹۳۴، آهنگساز انگلیسی. آثارش، که در آنها رمانتیسیم و امپرسیونیسم درهم آمیخته است، مشتمل است بر اپرای رومئو و ژولیت دهکده، کُر جریان دریا، و قطعاتی برای ارکستر (مانند در شنیدن آواز نخستین فاخته‌ی بهاری). موسیقی مجلسی و کنسرتو نیز تصنیف کرده است.

دیم، لقب اشرافی انگلیسی: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

دیم[3] (deym)، نوعی زراعت در نواحی کمآب، که بدون آبیاری و مستقیماً بوسیله‌ی باران بعمل میآید. این نوع زراعت در مناطق سردسیر در سرزمینهائی قرین موفقیت است که بارش سالیانه‌ی آنها میان ۲۵ تا ۵۰ سم باشد. در سرزمینهای مناطق گرمسیر که شرایط اقلیمی سبب تبخیر سریع رطوبت میشود، اگر بارش سالیانه تا ح ۷۶ سم باشد، زراعت دیم میتوان بعمل آورد. در زراعت دیم، نباتاتی میتوان کشت کرد که در برابر کمآبی مقاوم باشند (مانند گندم، جو، زرت، چاودار، سیب زمینی، پنبه، و علوفه). در زراعت دیم، زمین را معمولا یک سال در میان کشت می‌کنند، ولی شخم و سله‌شکنی (← سله) همه‌ساله و بعد از هر بارندگی تکرار میشود تا آب باران دوساله برای تولید محصول در یک سال به مصرف برسد. تعویض کشت نباتات و آیش‌بندی (← آیش) نیز در باروری زمینهای خاص دیمکاری مؤثر است. روشهای زراعت دیم نسبت به نوع خاک، اقلیم، و نباتات متفاوت اند، ولی احتمالا نیمی از زمینهای زراعتی جهان بطور دیم زراعت میشوند. در غالب نقاط ایران مقدار محصول زمینهای دیمی بیش از مقدار محصول زمینهائی است که آبیاری میشوند. در سال ۱۳۴۱ قریب ۳٫۹ میلیون هکتار از اراضی زراعتی ایران زیر کشت دیم بوده است (در مقابل ۲٫۳ میلیون هکتار زیر کشت آبی و ۱۱٫۸ میلیون هکتار آیش).

دیمتوقه (dimetoqa)، شهر (جه ح 10'000)، غ تراکیا، یونان، بر رود ماریتسا. در دوره‌ی دولت بیزانس دیدوموتیخون (didumoteyxon) نام داشت. در ۱۳۶۱ (۷۶۳ هق) بتصرف ترکان عثمانی درآمد. بایزید II در آنجا متولد شد. کارل XII سوئد در آنجا اقامت کرد (فوریه‌ی ۱۷۱۳–اکتبر ۱۷۱۴). از زمان پیمان نویی (۱۹۱۹) متعلق به یونان بوده است، و اکنون بنام سابقش دیدوموتیخون خوانده میشود.

دیمچه (dimce)، دهستان (جه ح 1'300؛)، بخش گتوند، شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای 10 (؟) آبادی. ساکنین از طایفه‌ی بختیاری هستند.

دیمن[4]، **آنتون وان** (ānton vān dimen)، ۱۵۹۳–۱۶۴۵، مأمور متعمراتی هلندی. از ۱۶۳۶ مدیر کل شرکت هند شرقی هلند شد. آبل تاسمان را به مسافرتهای پویشی فرستاد. اسم اولیه‌ی تاسمانی ارض وان دیمن بود.

دین (din)، اوستائی دئنا (daenā)، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، موکل به روز ۲۴م (موسوم به دین) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

دین[5] (deyn)، تعهدی که شخصی (مدیون) به شخص دیگر (دائن) دارد، و آن ممکن است انجام خدمت، پرداخت وجه، یا تحویل کالائی باشد. اگر مدیون از انجام تعهد امتناع نماید، دادگاه به تقاضای دائن حکم پرداخت تعهد یا جبران خسارت را از اموال مدیون صادر خواهد کرد. در نزد ملل قدیم، مسئله‌ی عدم توانائی پرداخت دین با بردگی ارتباط داشت، و در بسیاری موارد مدیون یا بدهکار و خانواده‌اش را برای خدمت اجباری به دائن یا طلبکار میسپردند. در روم قدیم، در اوایل بدهکار عاجز از ادای دین را، پیش از فروختن او به بردگی، مدت ۶۰ روز به دائن می‌سپردند، و در این مدت وی حق داشت هر رفتاری که بخواهد با او بکند. با اولین شورش (۴۹۴ ق‌م) مردم روم، این ترتیب تا حدی تعدیل شد. در فلسطین هر ۵۰ سال یک بار (به یادبود سال تصرف کنعان) بدهکاران یهود از دیون خود آزاد میشدند. امروز بازداشت مدیون مجاز است، ولی قوانین اغلب کشورها افلاس و اعسار بدهکار را موجب رهائی وی از بازداشت دانسته‌اند.

دین (din)، مجموعه‌ی عقاید موروث مقبول در باب روابط انسان با آنچه مبدأ وجود وی خوانده تواند شد؛ و التزام بر سلوک و رفتار بر مقتضای آن عقاید. مفاهیم و مسائلی چون روح، خدا، زندگی، مرگ، دنیای بعد از مرگ، غیب، جهنم و بهشت، و در بعضی موارد پاره‌ای مسائل اخلاقی و اجتماعی نیز غالباً در قلمرو این عقاید موروث واردند، و اینکه بعضی امور مقدس و بعضی امور گناه یا حرام و اجتناب‌کردنی شمرده میشوند نیز لازمه‌ی همین عقاید است (مثلا ← تابو). دین، قطع نظر از اینکه منشأ آن چیست، امری است که جنبه‌ی اجتماعی آن مسلم است، و اگرچه فرضیه‌ی کسانی که دین را منشأ جمیع تحولات تاریخ و مبدأ تمام حوادث عالم میشمرده‌اند امروز لااقل کاملا مقبول و مسلم نیست، لیکن تأثیر و نفوذ عامل دین در حوادث تاریخ محقق است. منشأ دین را بعضی حس تردید و تزلزل انسان در مقابل طبیعت، و بعضی حس ترس از مجهول شمرده‌اند. سالومون رناک منشأ آن را نوعی وسواس وجدانی، ف. د. ا. شلایرماخر حس عدم استقلال، ماکس مولر علاقه به ادراک امر ادراک‌ناپذیر میداند، و ف. و. ی. فون شلینگ تصور وحدت بین انسان و وجود مطلق را منشأ دین میخواند؛ و اینهمه، اگر در باره‌ی بعضی ادیان راست آید، در مورد همه صادق نیست. در هر حال، منشأ دین مجموعه‌ای از عوامل نفسانی و اجتماعی مختلف است نه یک امر واحد. در بین ادیان موجود، بعضی هستند که در آنها فرض وجود خدا ضروری نیست (مثلا ← کنفوسیوس، آیین). بعضی که فرض وجود خدا را لازم میشمرند یا به شرک قائلند، یا به اتحاد [یعنی یکی دانستن خدا (وجود برتر خارج از انسان) با مخلوق] (← مانا)؛ بعضی دیگر به ثنویت قائلند، و برخی به انواع توحید.

تحقیق در باره‌ی دین و ماهیت و احوال آن موضوع علم ادیان و ملل و نحل است، که امروز شعب و فنون مهم دارد، و از آنجمله است علم الادیان تطبیقی؛ اما این موضوع از جهت روانشناسی، جامعه‌شناسی، مردمشناسی، باستانشناسی، و اخلاق نیز مورد بحث اهل نظر هست. از جهت تاریخی ادیان را به ادیان موجود و ادیان گذشته و همچنین ادیان الاهی (که خدا دارند) و ادیان غیر الاهی (که خدا ندارند) میتوان تقسیم کرد. ادیان بزرگ موجود عبارتند از مسیحیت، اسلام، آیین‌های بودا، هندو، شینتو، تائو، کنفوسیوس، یهود، و زرتشت، که بعضی الاهی هستند و بعضی غیر الاهی، و هر یک تاریخ جداگانه دارد. ادیان گذشته هم مانند آیین مصر قدیم، آیین بابل و آشور، آیین یونان و روم، آیین فنیقیها، مهرپرستی، آیین مانی، و غیر از آنها، بیش و کم و بقدر مقتضیات ظروف و احوال در ادیان موجود تأثیر داشته و دارند.

کلمه‌ی دین در عربی، غیر از آیین و شریعت بمعنی داوری و شمار نیز هست (مثلا در یوم الدین، بمعنی روز شمار)، و در معنی آیین و شریعت در زبانهای ایرانی قبل از اسلام نیز سابقه دارد. در تعریف آن گفته‌اند که عبارتست از یک وضع و تأسیس الاهی که اصحاب عقول را به رستگاری هدایت میکند، و شامل عقیده و عمل هر دو است؛

(۱)Daly (۲)Delius (۳)dry farming (۴)Diemen (۵)debt

آمار تخمینی پیروان ادیان (سال ۱۹۶۳)

دین	امریکای شمالی*	امریکای جنوبی	اروپا	آسیا	افریقا	اقیانوسیه**	جمع
کلیه‌ی مسیحیان	۱۹۴٬۹۷۹٬۰۰۰	۱۴۵٬۳۷۹٬۰۰۰	۴۹۶٬۱۴۴٬۰۰۰	۵۰٬۸۴۶٬۰۰۰	۳۸٬۷۳۴٬۰۰۰	۱۱٬۹۷۳٬۰۰۰	۹۳۳٬۰۵۵٬۰۰۰
کاتولیک رومی	۱۱۴٬۴۷۹٬۰۰۰	۱۳۷٬۶۵۶٬۰۰۰	۲۵۱٬۸۰۰٬۰۰۰	۳۸٬۵۰۱٬۰۰۰	۲۶٬۲۲۰٬۰۰۰	۳٬۲۷۱٬۰۰۰	۵۷۱٬۹۲۷٬۰۰۰
ارتدوکس شرقی	۳٬۴۳۴٬۰۰۰	۴۲٬۰۰۰	۱۲۹٬۶۳۶٬۰۰۰	۲٬۶۲۲٬۰۰۰	۴٬۹۶۸٬۰۰۰	۷۷٬۰۰۰	۱۴۵٬۷۷۹٬۰۰۰
پروتستان	۷۷٬۵۶۶٬۰۰۰	۲٬۶۸۱٬۰۰۰	۱۱۴٬۷۵۸٬۰۰۰	۹٬۷۲۳٬۰۰۰	۷٬۵۴۶٬۰۰۰	۸٬۶۲۵٬۰۰۰	۲۲۵٬۳۴۹٬۰۰۰
یهودی	۵٬۸۸۰٬۰۰۰	۶۸۱٬۰۰۰	۳٬۹۵۷٬۰۰۰	۲٬۱۶۰٬۰۰۰	۳۱۸٬۰۰۰	۷۵٬۰۰۰	۱۳٬۰۱۶٬۰۰۰
مسلمان	۳۸٬۰۰۰	۳۷۲٬۰۰۰	۱۳٬۱۲۴٬۰۰۰	۳۳۸٬۷۲۶٬۰۰۰	۹۳٬۵۸۵٬۰۰۰	۱۵۹٬۰۰۰	۴۴۵٬۹۴۹٬۰۰۰
زردشتی	—	—	—	۱۴۵٬۰۰۰	—	—	۱۴۵٬۰۰۰
شینتو	—	—	—	۷۸٬۶۳۲٬۰۰۰	—	—	۷۸٬۶۳۲٬۰۰۰
تائو	۱۵٬۰۰۰	۱۷٬۰۰۰	۱۲٬۰۰۰	۵۱٬۲۶۱٬۰۰۰	—	—	۵۱٬۳۵۵٬۰۰۰
کنفوسیوسی	۹۵٬۰۰۰	۱۰۵٬۰۰۰	۱۲٬۰۰۰	۳۴۲٬۳۱۳٬۰۰۰	۸٬۰۰۰	۵۴٬۰۰۰	۳۴۲٬۵۷۷٬۰۰۰
بودائی	۱۷۱٬۵۰۰	۱۴۱٬۰۰۰	۱۵٬۰۰۰	۱۵۸٬۳۷۰٬۰۰۰	—	—	۱۵۸٬۶۹۲٬۰۰۰
هندو	۲۹٬۵۰۰	۳۲۴٬۰۰۰	—	۳۸۵٬۵۴۵٬۰۰۰	۶۶۷٬۰۰۰	۱۱۸٬۰۰۰	۳۸۶٬۶۸۳٬۰۰۰
جمع ادیان عمده	۲۰۱٬۲۰۲٬۰۰۰	۱۴۲٬۰۱۴٬۰۰۰	۵۱۳٬۲۰۹٬۰۰۰	۱٬۴۰۷٬۹۹۸٬۰۰۰	۱۳۳٬۳۰۷٬۰۰۰	۱۲٬۳۲۴٬۰۰۰	۲٬۴۱۰٬۰۵۴٬۰۰۰
متفرقه یا بی‌مذهب	۷۹٬۳۷۶٬۰۰۰	۱۴٬۱۷۶٬۰۰۰	۸۴٬۶۴۱٬۰۰۰	۴۰۶٬۲۵۹٬۰۰۰	۱۴۰٬۰۸۹٬۰۰۰	۳٬۸۱۶٬۰۰۰	۷۲۸٬۳۰۷٬۰۰۰
جمع کل	۲۸۰٬۵۷۸٬۰۰۰	۱۵۶٬۱۹۰٬۰۰۰	۵۹۷٬۸۵۰٬۰۰۰	۱٬۸۱۴٬۲۰۷٬۰۰۰	۲۷۳٬۳۹۶٬۰۰۰	۱۶٬۱۴۰٬۰۰۰	۳٬۱۳۸٬۳۶۱٬۰۰۰

(*) بضمیمه‌ی امریکای مرکزی و هند غربی (**) بضمیمه‌ی استرالیا و زلند جدید

این تعریف البته فقط شامل ادیان اهل کتاب است و بس. دین مسلمانی، که "دین حق" نیز خوانده میشود، و اساس آن تسلیم است به امر حق، بموجب یک حدیث نبوی عبارتست از اسلام، ایمان، و احسان. در هر حال، مفهوم عبادت و همچنین هدی (hodā)، باعتقاد مسلمین، در دین محقق است، و رویهمرفته اکثر مسلمین دین را عبارت از مجموعه‌ی قواعد و اصولی میدانند که انسان را به پروردگار نزدیک میکند. در تداول و استعمال عامه در بعضی موارد ملت (mellat) (مثلا در هفتاد و دو ملت و ملت رسول الله) و مذهب نیز در ردیف دین بکار میرود، اما در حقیقت بین آنها تفاوت هست؛ از جمله، چنانکه در تعریفات جرجانی آمده است، تفاوت در این است که دین منسوب است به خدا و ملت منسوب است به پیغمبر، در صورتیکه مذهب به مجتهد صاحب‌نظر منسوب میشود. فی المثل "دین خدا"، "ملت موسی"، و "مذهب جعفری" میگویند. در قرآن، از ملت ابراهیم به حنیف (hanif) تعبیر رفته است، که دین حنیف و دین فطرت خوانده شده است. اعتقاد شیعه آن است که فقط آنها بر دین خدا هستند، و درین بیان، لفظ دین بمعنی مجموعه‌ی دین و مذهب بکار رفته است.

برای آمار تخمینی پیروان ادیان جدول را ببینید.

دین[1] (din، فنس)، واحد نیرو در سلسله‌ی سگ، که بموجب تعریف، نیروئی است که چون به جرم یک گرمی وارد شود یک سم در ثانیه در ثانیه بآن شتاب دهد. چون وزن یک گرم جرم، یا یک گرم نیرو، به آن جرم شتابی در حدود ۹۸۰ سم در ثانیه در ثانیه میدهد، یک دین قریب ۱/۹۸۰ این وزن، یعنی کمی بیشتر از یک میلیگرم است. معذلک، دین از آحاد اصلی دینامیک و اساس آحاد دیگر، از قبیل واحد کار (ارگ)، واحد قدرت (وات)، واحد فشار (بار)، و غیره میباشد.

(1) dyne

دینار (dinār)، رشته‌کوهی در ایران جنوبی، که در امتداد لغ‌ج‌ش، بین ناحیه‌ی تل خسروی، که سابقاً جزء خوزستان بود، و شش ناحیه‌ی فارس، ممتد است. در اواخر زمستان از آن بهمن فرود میآید. در شکافهای سایه‌گیر آن توده‌های مختصر برف در سراسر تابستان باقی میماند. مرتفعترین قله‌ی آن، دنا (denā)، حد ۴٬۲۷۵ متر ارتفاع دارد. رود کر عمدةً از کوه دینار سرچشمه می‌گیرد.

دینار، واحد زرین پول در اوایل اسلام، مأخوذ از دناریوس (عربها پیش از اسلام با این کلمه و با سکه‌های طلای رومی آشنائی داشتند).

نخستین نوع دینار اسلامی (بدون تاریخ) را از حدود سال ۷۲ هق دانسته‌اند، و تقریباً مسلم است که در دمشق ضرب شده است، و تقلیدی از سولیدوس رومی است، که در آن نقوش اسلامی جایگزین نقوش مسیحی گردیده. پس از اصلاحات پولی عبدالملک ابن مروان، طراز دینار بکلی تغییر کرد، و مانند درهم، نقوش آن منحصر به کلمات گردید، و وزن آن، که پیشتر ظاهراً مطابق وزن سولیدوس روم شرقی (یعنی قریب ۴٫۵۵ گرم) بود، به ۴٫۲۵ گرم تقلیل یافت.

وزن رسمی دینار تا قرن ۴م هق در اغلب ممالک اسلامی عموماً ثابت ماند؛ و پس از آن، دینار، هم از جهت وزن و هم از جهت عیار، دستخوش آشفتگی فراوان گردید. دینارهای اولیه عیاری فوق العاده زیاد داشت؛ عیار دینارهای دوره‌ی اموی بعد از اصلاحات عبدالملک بین ۹۶٪ و ۹۸٪ بود، و این میزان در دوره‌ی عباسیان نیز کمابیش محفوظ ماند. در مصر، در دوره‌ی فاطمیان، عیار دینار به نزدیک 100٪ هم رسید. آمار قابل اعتماد در باب عیار دینار در دوره‌ی تنزل آن در ممالک شرقی اسلامی در دست نیست، ولی از سکه‌ها و اطلاعات فنی مختصر موجود معلوم میشود که در قرون ۵م و ۶م در خراسان شرقی دینار از آلیاژی از طلا و نقره و دارای مقدار زیادی نقره ضرب میشده است.

از لحاظ شکل ظاهری، دینار نوعاً مشتمل بر نقش شهادت و آیاتی از سوره‌ی اخلاص و آیه‌ی ۳۲ از سوره‌ی توبه بود، و تاریخ ضرب بر حاشیه نقش میشد. در دوره‌ی عباسیان، نقوش و ترتیب تنظیم آنها تغییر مختصری یافت. تا سال ۱۷۰ هق (آغاز خلافت هارون‌الرشید) دینار بی‌نام ضرب میشد، و از آن ببعد ذکر نام متصدی ضرابخانه معمول شد؛

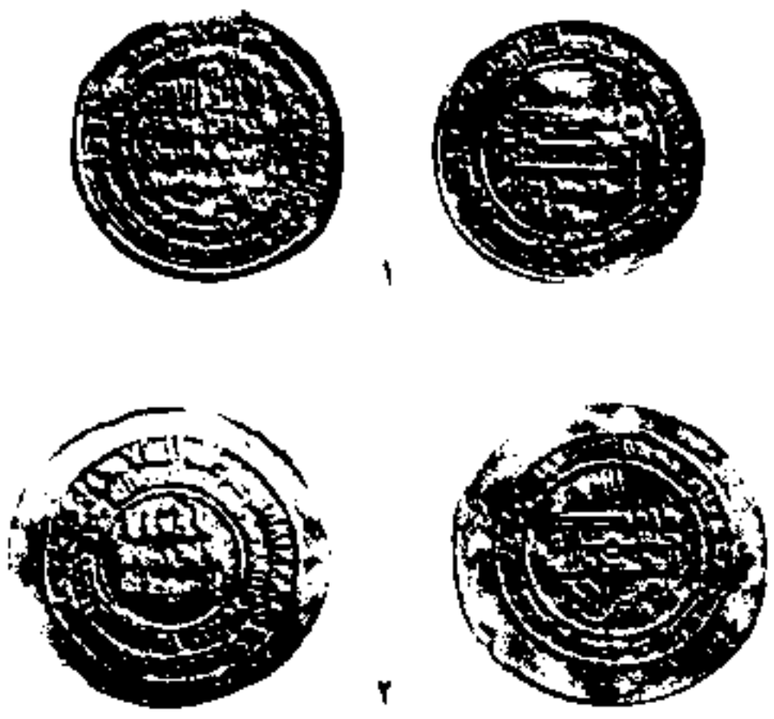

دینار (طلا)

(اندازه‌ی واقعی)

(۱) مقتدر، اردبیل (۳۱۸ هـ ق)

(۲) نصر ابن احمد، نیشابور (۳۵۵ هـ ق)

بعضی از سکه‌های زمان امین و مأمون نام آنها را دارد، و ذکر نام خلیفه از عهد معتصم خلیفه مرسوم شد. تا سال ۱۹۸ هق اسمی از ضرابخانه نیست، ولی از آن سال ببعد در فسطاط و سپس در مدینة السلام (بغداد)، صنعاء، دمشق، محمدیه (ری)، مرو، سر من رأی (سامره)، و بسیاری از دیگر شهرها، ذکر نام ضرابخانه مرسوم شد. متدرجاً مطالب دیگری مانند نام ولیعهد و عبارات دینی اضافی و سرانجام نام سلاطین و فرمانروایان دیگر نیز بر سکه‌ها پدید آمد.

کلمه‌ی دینار در قرن ۶م هق در ممالک اسلامی مغرب، در قرن ۷م در ممالک اسلامی مشرق و

هند، و در قرن ۸م در مصر از مسکوکات برافتاد.

دینار در قرون وسطی در تجارت بین ملل و در اقتصادیات اروپای غربیِ اهمیتی بسزا داشت، و بسیاری از فرمانروایان مسیحی از آن تقلید کردند. نیز ← درهم.

نام دینار برای سکه‌های گوناگون نیکلی و مسی و غیره، که هیچ ارتباطی با دینار دوره‌ی اسلامی ندارند، باقی مانده است. در ایران در دوره‌ی قاجاریه و تا قانون ۲۷ اسفند ۱۳۰۸ هش، قران معادل 1‘000 دینار محسوب بود، و هم اکنون یک ریال معادل 100 دینار شمرده میشود. در عراق، دینار پولی کاغذی و معادل 1‘000 فلس است.

دیناران (dinārān)، دهستان (جم ح 1‘210؛)، بخش اردل، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۱۲ (؛) آبادی. کوهستانی است؛ کوه گره (garre) در غ دهستان است، و ارتفاعش به ۳‘۶۱۸ متر میرسد. شعبات رود کوهرنگ در دهستان جاری است.

دیناریک، آلپهای[1] (dinārik)، رشته‌کوهی که تقریباً بتمامی در یوگوسلاوی واقع است، و سلسله‌ی جبال آلپ را به کوههای شبه جزیره‌ی بالکان متصل میکند. امتداد این کوهها در طول ساحل شرقی دریای آدریاتیک است. بلندترین قله‌اش ۲‘۵۱۳ متر ارتفاع دارد. فلات کارست جزء آلپهای دیناریک محسوب است.

دینامو[2] (dināmo؛ فنـ)، نام عمومی هر یک از ماشینهائی که برای تبدیل انرژی برقی به انرژی مکانیکی یا بالعکس بکار میرود. اجزاء اساسی هر دینامو القاگر و القاگیر است، که یکی ثابت است و دیگری سوار بر محوری است که میتواند بگردد. از جنبه‌ی نظری هر دینامو را میتوان برای تبدیل یکی از دو انرژی مذکور بدیگری بکار برد، ولی عملا این امر همیشه امکان‌پذیر نیست. نیز ← مولد برق؛ موتور برق.

دینامیت[3] (dināmit؛ فنـ)، ماده‌ای منفجره که از نیتروگلیسرین و ماده‌ی متخلخلی (مانند خاک اره) تشکیل یافته است، و اغلب دارای نیترات امونیوم یا نیترات سودیوم یا گاهی یکی از کربوناتها نیز هست. انفجار بوسیله‌ی تراکه بعمل میآید. دینامیت را آ. ب. نوبل کشف کرد (۱۸۶۶).

دینامیک[4] (dināmik؛ فنـ)، قسمتی از علم مکانیک که در آن از حرکت دستگاههای ذرات و اجسام تحت تأثیر نیروها بحث میشود. دینامیک با علل حرکت سر و کار دارد، و حال آنکه سینماتیک در واقع بحث هندسی در حرکات است و ستاتیک یا تعادلشناسی علم تعادل نیروها. برای اصول دینامیک ← حرکت و ارجاعات مذکور در آن؛ برای اصل دالامبر ← د/آلامبر.

دینان[5] (dinān)، شهر (جم ۱۳‘۸۴۴)، ولایت کوت‌دو-نور، لغ فرانسه. استحکامات قرون وسطائی و قلعه‌ی (قرن ۱۴م) دوکهای برتانی هنوز در آن باقیست.

دینشاه ایرانی (dinšāhe irāni)، فـ ۱۳۱۷ هش، از رؤسای زردشتیان بمبئی و از فضلا و ادبای زردشتی. دیوان حافظ را به انگلیسی ترجمه کرد. در اوایل ۱۳۱۱ هش با تاگور بدعوت دولت ایران باین کشور آمد. در سن ۵۷ سالگی در بمبئی درگذشت. لفظ ایرانی نام خانوادگی اوست.

دینکرت؛ ← آذر فرنبغ.

دینگ (dinag)، مادر پیروز ۱ ساسانی.

دینگلد[6] (deyngeld)، در تاریخ اروپا، مالیات ارضی قرون وسطائی که اصلا برای فراهم کردن باجی که باید به دینها برای رهائی از هجوم آنها داده شود، و بعدها برای مخارج نظامی، گرفته میشد. در انگلستان نخستین بار در ۸۶۸ گرفته شد؛ در سلطنت اتلرد از مالیاتهای رایج گردید، و این روش تا قرن ۱۲م ادامه یافت. در فرانسه راهبان سن دنی در ۸۴۵ و بعدها نیز چند بار دینگلد پرداختند، و شارل کچل نیز در ۸۶۰ دینگلد پرداخت.

دینگو[7] (dingo؛ لفظ بومی استرالیائی)، سگ وحشی استرالیائی، شبیه به روباه ولی بزرگتر و قویتر از آن. پاهایش کوتاه، پوستش خرمائی و پشتش سیاه است. طعمه‌ی خود (خرگوش، گوسفند، ومرغ خانگی) را بیشتر در شب شکار میکند.

دینلا[8] (deynlā) یا **قوانین دانمارکی**، اصلا، مجموعه‌ی قانونهای رایج در بخشی از انگلستان که پس از پیمان (۸۸۶) الفرد کبیر با گوثروم (-gut rum) (شاه دانمارکی انگلیای شرقی) در تصرف دانمارکیها بود. کمی بعد، این لفظ بناحیه‌ای اطلاق شد که قانونهای دانمارکی در آنجا حاکم بود. این ناحیه شامل چهار قسمت عمده بود، نورثامبریا؛ ولایات تابع شهرهای لینکن، ناتینگم، داربی، لستر، و ستمفرد، انگلیای شرقی؛ قسمت چش میدلندز.

دینور (dinavar)، دهستان (جم ح 24‘000؛)، بخش صحنه، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۸۵ (؛) آبادی. این دهستان بنام شهر قدیم دینور خوانده شده است.

رود دینور یا **چم دینور** (came)، از رودهای کرماشاهان، از شعبه‌های متعدد تشکیل یافته از تنگ دینور میگذرد، و نزدیک بیستون به گاماساب ملحق میشود. ایستگاه آبشناسی آن در بیستون است.

دینور، شهر قدیم و یکی از معتبرترین شهرهای جبال (ماد)، که ویرانه‌های آن (عل ′۳۵ °۳۴، طث ′۲۶ °۴۷) در کناره‌ی لش دشتی حاصلخیز با فرازای 1‘600 متر واقعست (دشت را رود دینور آبیاری میکند). بنای شهر دینور، از دوره‌ی سلوکیان یا پیش از آنست. در اینجا نیز (مانند کنگاور) مهاجرنشین یونانی دایر بوده؛ در حفاریهای جدید حوضچه‌ای سنگی کشف شده است که با مجسمه‌های سیلنوس و ساتیرها تزیین شده، و از اینجا میتوان احتمال داد که پرستش دیونوسوس بوسیله‌ی یونانیان باین محل راه یافته بوده است. دینور بلافاصله پس از جنگ نهاوند به اعراب مسلمان تسلیم شد (۲۱ هق). در زمان معاویه نامش به ماه الکوفه (māho 'l.kufe) تبدیل شد (نیز ← ماه؛ ماه الکوفه).

در دوره‌ی امویان و عباسیان دینور بسیار آباد بود. آشفتگیهای سالهای آخر خلافت مقتدر (فت ۳۲۰ هق) سبب خرابی موقت آن شد. **مرداویج** آنرا تصرف کرد (۳۱۹ هق)، و در وقایع بعد چند هزار نفر از مردم شهر (7‘000 تا 25‘000) از میان رفتند. **حسنویه** (فت ۳۶۹ هق)، از امرای کرد این ناحیه، دولت کوچک مستقلی تشکیل داد که پایتخت آن دینور بود. امیر تیمور شهر را بکلی ویران کرد.

دینوری، ابوحنیفه‌ی (abu.hanifaye dinavari) [ابوحنیفه احمد ابن داود دینوری]، عالم ایرانی عربی‌نویس در قرن ۳م هق؛ مت دینور. از زندگی وی چندان اطلاعی در دست نیست، و تاریخ وفاتش را ۲۸۱ یا ۲۸۲ یا "قبل از ۲۹۰" هق ذکر کرده اند. در اصفهان و دینور رونق داشت؛ عبدالرحمان صوفی در سال ۳۳۵ هق خانه‌ای را در دینور که دینوری آنجا را رصدخانه‌ی خود قرار داده بود دیدار کرده است.

دینوری در تاریخ، لغت، گیاهشناسی، و نجوم دست داشته است. اثر عمده‌اش کتاب **اخبار الطوال** است، و کتاب النبات او از لحاظ تاریخ گیاهشناسی اهمیت فراوان دارد. از آثار دیگرش کتاب البحث فی حساب الهند، کتاب الجبر و المقابله، کتاب القبلة و الزوال، و کتاب الانواء است.

دینوری، ابوسعید (یا سعد) (abu.sa‘ide, sa‘de, dinavari) [ابوسعید (سعد) نصر ابن یعقوب دینوری]، نویسنده‌ی مسلمان در قرن ۴م هق، که نامش بمناسبت کتاب القادری فی التعبیر در تعبیر خواب، که آنرا بنام خلیفه القادر بالله تألیف کرد (۳۹۷ هق)، باقی مانده است.

دینوزور[9] (dinozor؛ از فنـ)، خزنده‌ی خشکی زوال‌یافته از ــ دوران مزوزوئیک، که طولش از یک تا ح ۳۰ متر بوده. بعضی انواع آن گیاهخوار

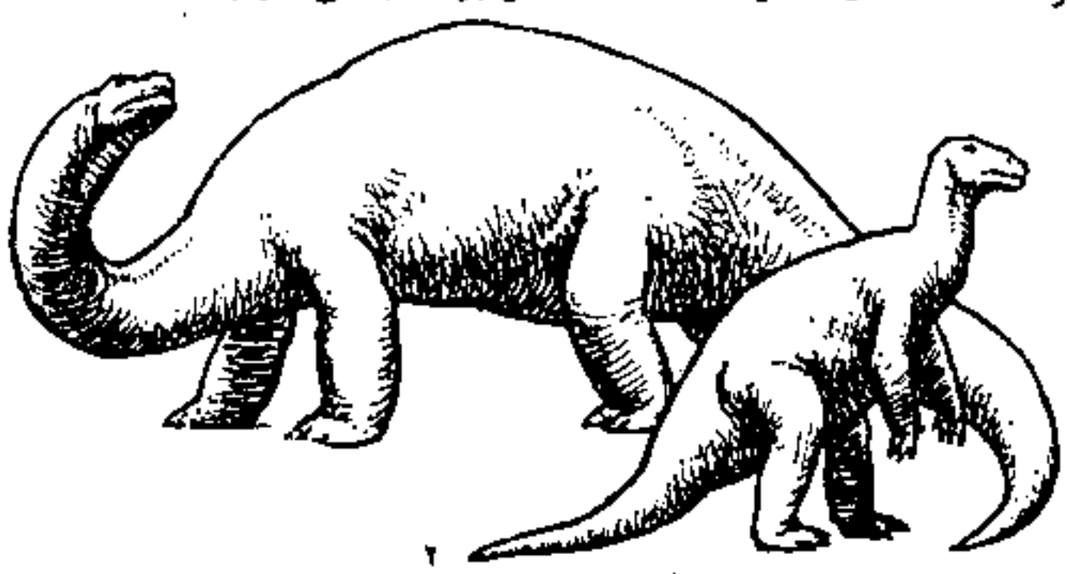

دینوزورها: (۱) برونتوزوروس؛ (۲) ایگوانودون

و برخی گوشتخوار بوده است. در پایان دوره‌ی کرتاسه از میان رفته است.

دینوستراتوس[10] (dinostrātos)، ریاضیدان یونانی در قرن ۴م ق‌م؛ برادر منایخموس. در مسئله‌ی تربیع دایره کار کرد.

دینه[11] (dina)، دختر یعقوب پیغمبر (پیدایش ۲۱.۳۵؛ ۱.۳۴–۳۱).

دینه[12]، **اتین** (etien dine) یا **ناصرالدین دینه**، ۱۸۶۱–۱۹۲۹، مستشرق فرانسوی و نقاش غیر حرفه‌ای. قسمتی از زندگی خود را در شهر بوسعاده

(1)Dinaric Alps (2)dynamo (3)dynamite (4)dynamics (5)Dinan (6)Danegeld (7)dingo (8)Danelaw (9)dinosaur (10)Dinostratus (11)Dinah (12)Dinet

در الجزایر گذرانید، در همین شهر قبری برای خود آماده نمود، و وصیت کرد که پس از مرگ در آنجا مدفون شود. در سال ۱۹۲۷ مسلمان شدن خود را آشکار کرد، و خود را ناصرالدین نامید. تألیفاتی بزبان فرانسه دارد که از آن جمله است محمد، در سیره‌ی پیغمبر اسلام، که با همکاری سلیمان ابن ابراهیم از فضلای الجزایر نوشته و تابلوهای زیبائی بقلم خود او دارد. نیز ازوست زندگی عرب؛ زندگی صحرا؛ اشعه‌ای از نور اسلام؛ و شرق در نظر غرب.

دینها (deyn.hā)، مهاجمین اسکاندیناویائی؛ ← نورمانها.

دینیز[1] (diniz)، پرتغالی دینیز، ۱۲۶۱–۱۳۲۵، شاه (۱۲۷۹–۱۳۲۵) پرتغال، پسر و جانشین آلفونسوی III. مانند پدربزرگش آلفونسوی X کاستیل، حامی علم و ادب بود، و در عهد وی ادبیات قرون وسطائی پرتغال به تعالی رسید. در لیسبون دانشگاهی تأسیس کرد که اینک در کویمبرا جا دارد. زراعت را تشویق میکرد، و گاهی او لاورادور (o lāverādor) [= کشاورز] خوانده شده است. قوانینی برای جلوگیری از انتقال املاک به کلیسا وضع کرد، و املاک شهسواران پرستشگاه را مصادره نمود. همسرش، ایزابل، دختر پدروی III کاستیل بود، و به قدیسه الیزابت معروف است. دوره‌ی سلطنت وی قرین آرامش بود، ولی در سالهای آخر عمر با طغیان پسرش (بعداً آلفونسوی IV) مواجه شد، که با مداخله‌ی الیزابت فرو- نشست.

دیو (div)، اوستائی دئوه (daeva)، در آیین زردشتی، هر یک از پروردگاران باطل یا شیاطین، که در حقیقت تجسم شر و گناه محسوب میشده‌اند. پیش از ظهور زردشت، این لفظ به پروردگاران قدیم آریائی مشترک بین اجداد قدیم مردم ایران و هند اطلاق میشد، چنانکه در مذاهب هندی هنوز لفظ سانسکریت دوا (devā) بمعنی پروردگار و خدا است. اما پس از جدائی ایرانیان از هندوان، پروردگاران مشترک قدیم یعنی دیوها، که مورد پرستش هندوان بودند، نزد ایرانیان گمراه‌کنندگان و شیاطین خوانده شدند. در آیین زردشت، تعداد دیوها بسیار است (دیو مرگ، دیو خشم، دیو تاریکی، و غیره)، ولی از آن جمله ۷ دیو (از جمله اهریمن) اهمیت بیشتر دارند، و در مقابل ۷ تن امشاسپندان هستند.

در افسانه‌های ملی ایران ذکر دیوها بسیار می- رود (مثلا ← کیومرث؛ طهمورث؛ جمشید؛ کیکاوس؛ رستم)، که موجوداتی عظیم و مهیب و قادر به کارهای فوق العاده هستند. طهمورث به دیوبند مشهور شده است، و جمشید، مثل سلیمان نبی، بر دیوها فرمانروائی داشته. در بعضی از این افسانه‌ها، مازندران سرزمین دیوان شناخته شده است. البته همه جا نمیتوان دانست که مقصود حقیقی از دیو چه بوده است. بعضی معتقدند که این دیوها ملتهای غیر آریائی بوده‌اند، که کم کم مغلوب و مقهور نژاد ایرانی شدند. از اینکه بعضی از شاهان ایران، پس از غلبه بر دیوها، آنها را مأمور آموختن برخی از فنون به ایرانیان کرده‌اند، میتوان احتمال داد که مقصود از دیوها قومی غیر ایرانی بوده است که شاید در تمدن و صنعت بر ایرانیها مقدم بوده‌اند.

از میان دیوهای داستانهای ملی ایران، دیوهای مازندران شهرت بیشتری دارند، و داستان دیو سپید معروفست. جنگ کیکاوس با دیوان مازندران باحتمال قوی از افسانه‌های راجع به هوشنگ اقتباس شده است، که پیش از همه بر دیوان مازندران چیرگی یافت. همچنین، کیکاوس مثل جم (جمشید)، بر آدمیان و دیوان هر دو فرمانروائی داشت. احتمالا دیوها اشخاص قوی‌هیکل و شجاعی بوده‌اند که در ایام قدیم در مازندران یا اقامت داشتند، و یا هر چند یکبار از ممالک مجاور دریای خزر بآن ناحیه میتاخته‌اند، و اینکه دیوان را موجوداتی با شاخ و دم نوشته و تصویر میکنند ظاهراً بدین سبب بوده است که مردم طبرستان اغلب پوستین‌پوش بوده‌اند، و بقول فردوسی، از عهد قدیم پوست سگ و گرگ و غیره میپوشیده‌اند، و بدین جهت فردوسی آنانرا سگسار و گرگسار مینامد. نیز ← عفریت.

دیو[2] (diu)، مستعمره‌ی سابق (۵۰ کمم) پرتغال، مشتمل بر جزیره‌ی دیو، ج شبه جزیره‌ی کاتهیاوار، لغ هند، که در دسامبر ۱۹۶۱ هند آنرا به قلمرو خود منضم کرد. جزیره‌ی دیو در ۶۹۸ هق (۱۲۹۸–۹۹ بم) بتصرف سرداران علاء الدین خلجی درآمد. در اواخر نیمه‌ی اول قرن ۱۰م هق تحت استیلای پرتغالیها قرار گرفت.

دیوا (divā)، ده (جمع ۱٬۱۷۸ نسمه ۱۳۳۵ هش)، بخش بندپی، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۳ کیلومتری ج مقری کلا.

دیوئر[3]، **بطری** (diuər) [بنام سر ج. دیوئر]، ظرفی مانند ترموس معمولی، اساساً متشکل از دو بطری شیشه‌ای که یکی در داخل دیگری قرار دارد، و فضای بین آنها از هوا تخلیه شده است، و جدارهای مواجه با خلأ نقره‌اندود شده‌اند. بدین طریق، فضای درون بطری داخلی از تأثیر حرارت خارجی محفوظ خواهد بود. بطری دیوئر معمولا برای نگاهداری گازهای مایع‌شده بکار میرود، و اسبابی مشابه آن برای گرم یا سرد نگاه داشتن نوشابه‌ها رایج است.

دیوئر[3]، **سر جیمز** (sər jeymz diuər*)، ۱۸۴۲ –۱۹۲۳، شیمیدان و فیزیکدان بریتانیائی. در خواص ماده در دماهای پست و میعان گازها کار کرد، و در ضمن ← بطری دیوئر را اختراع نمود. ئیدروژن را مایع (در ۱۸۹۸) و جامد (در ۱۸۹۹) کرد. در اختراع کوردیت با سر ف. ا. ابل شرکت داشت.

دیوار بزرگ چین، دیوار دفاعی مستحکم معروفی بارتفاع ۶ متر تا ۱۵ متر و بضخامت ۴٫۵ تا ۷٫۵ متر، که بطول حد ۲٬۰۰۰ کم بین مغولستان و چین بمعنی اخص ممتد است، و در فواصل معین برجها دارد. در قرن سوم قم، در عهد امپراطور شی هوانگ تی از سلسله‌ی چین بتوسط ۳۰۰٬۰۰۰ تن (اغلب از مجرمین) ساخته شد، و در ۲۰۴ قم به اتمام رسید. طول آن با تمام انشعابات و پیچ و خمها ۳٬۲۰۰ کم است. صورت کنونی آن بیشتر از دوره‌ی سلسله‌ی مینگ است. دیوار چین

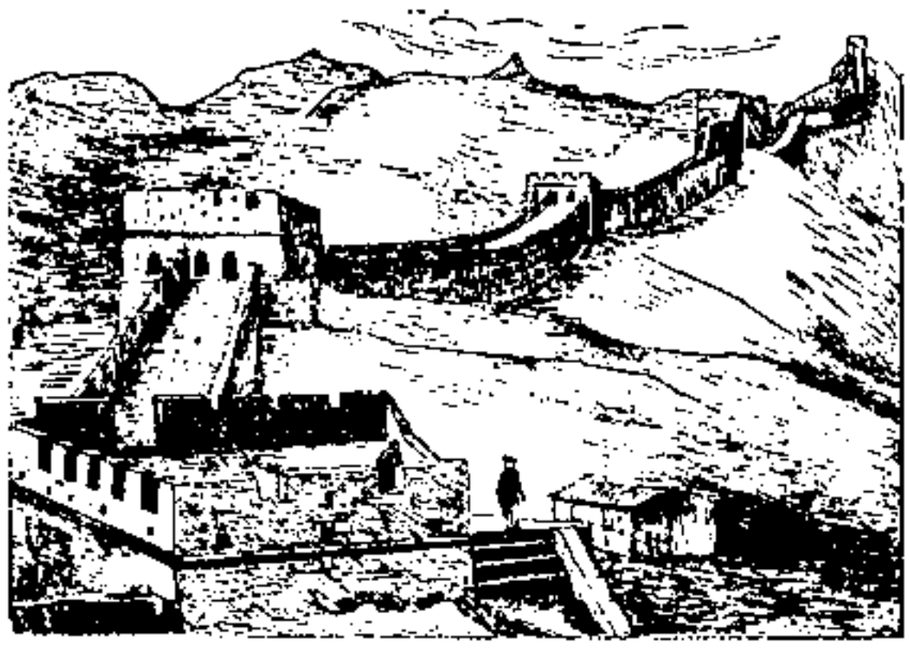

دیوار بزرگ چین

چهار دروازه‌ی عمده داشت، شانهایکوان، تانگو، یین من (yen men) (ل شانسی)، و کیایوکوان (kiāyukuān) (انتهای غربی دیوار، در کانسو). امروز از دیوار چین فقط بعنوان مرز جغرافیائی استفاده میشود.

دیواربست (divār.bast)، دیواری که برای جلو- گیری از ریزش خاک یا بمنظور ایجاد سطوح مستوی در دامنه‌ی ارتفاعات میچینند.

دیوار صوت: ← سوپرسونیک.

دیوار ندبه[4] (divāre nodbe)، دیوار سنگی عظیمی بارتفاع ۱۵ متر در بیت المقدس، نزدیک مسجد عمر و حوالی معبد قدیم سلیمان، که از زمان هرودس است. یهودیان هر روز جمعه در جلو آن گرد میآمدند، و بر ویرانی بیت المقدس ندبه میکردند. این رسم از قرن اول بم سابقه داشته است.

دیوآلبالو (div.ālbālu) یا **ولیک** (valik)، درخت یا درختچه‌ی خاردار اقلیمهای معتدل نیمکره‌ی شمالی، از نوع کراتایگوس (*Crataegus*). خوشه‌های گلهای کوچک سفید یا زردرنگ بهاری آن بسیار زیبا و میوه‌های رنگین آن خوراکی است؛ خود درخت برای زیبائی باغ کاشته میشود. جنس *C. communis* را زالزالک یا کیالک (kiā-lak) گویند. نیز ← تیس.

دیوان (divān)، در تشکیلات اداری عهد خلفا و سلاطین ممالک اسلامی، عنوان اداره‌ی کل محاسبات مملکت و دفتر محاسبات، و همچنین بمعنی مطلق اداره و تشکیلات اداری. کلمه ظاهراً ایرانی است و همریشه‌ی دبیر، و این احتمال هم هست که اصل آن آسوری یا سومری باشد. در هر حال، کلمه‌ی دیوان در نزد مسلمین در آغاز جهت ثبت و ضبط مداخل و مخارج مملکت بکار میرفته است، و سپس از طریق توسع بمعنی محل کار اعضا و اجزای مالیات استعمال شده است، و بعدها بر جمیع ادارات و دفاتر اطلاق یافته است. گویند در اسلام نخستین بار خلیفه عمر خطاب رسم ثبت و ضبط را در دیوان الجند (divāno 'l.jond) جهت ضبط نام و مستمری افراد جند (لشکر)، بتقلید از ایران و ظاهراً به صوابدید هرمزان، برقرار نموده است. مقارن عهد عمر و مدتها بعد از وی نیز دیوان در بلاد ایران بزبان پهلوی، در بلاد شام بزبان یونانی، و در مصر بزبانهای قبطی و یونانی

(۱)Diniz (۲)Diu (۳)Dewar (۴)Wailing Wall

و بهر حال در دست غیر مسلمین بوده، و عمر از این امر کراهیت داشته است. بعدها، با توسعه‌ی فتوحات، هم دیوان جند در امصار اسلامی (مثل کوفه و بصره) پدید آمد، و هم دیوان خراج، چنانکه نزد ساسانیان و رومیان رایج بود، و همچنان به شیوه‌ی آنها، بوجود آمد و دوام یافت. در عهد معاویه بعضی دیوانهای دیگر مثل دیوان الخاتم (divāno 'l.xātam) (دفتر مخصوص مُهر خلافت) و دیوان البرید (divāno 'l.barid –) (دفتر پست. ← برید)ـنیز پدید آمد. ظاهراً در عهد عبدالملک ابن مروان، خلیفه‌ی اموی، دیوان عراق بعربی نقل شده و دیوان شام نیز بعربی درآمده است. در عهد عباسیان، دیوان رسائل (rasā'el)، که بعد دیوان انشاء (enšā') نامیده شد، اهمیت تمام یافت، و سبب کثرت مکاتبات اداری و نامه‌های تشریفاتی و سلطانیات بود که به امرا و سلاطین اطراف و طبقات مختلف نوشته میشد، و بهمین جهت، دیوان انشاء، که در اول تحت نظارت وزیر بود، تدریجاً بعلت کثرت امور و اشغال مستقل شد، و متولی دیوان رسائل یا رئیس دیوان انشاء، که از وزیر مقامش کمتر بود، در امور خویش استقلالی یافت. دیوانهای دیگر نیز مانند دیوان الضیاع (divāno 'z.ziā') (دیوان املاک خلیفه)، دیوان الاحشام (divāno 'l.'ahšām –) (دیوان راجع به مستخدمین دربار)، دیوان الزمام (divāno 'z.zemām –) (دیوان بازرسی)، و دیوان المظالم (divāno 'l.mazālem –) (دیوان رسیدگی به شکایات مردم از مأمورین دولت)ـبوجود آمد، که غالباً عین آنها را امرا و سلاطین مستقل اطراف نیز تقلید میکردند. همچنین، در این دوره، دیوان توقیع (tōqi') عبارت بوده از دستگاهی که رئیس و صاحب آن بر محاسبات حکام ولایات نیز نظارت داشته. دیوان البر (divāno 'l.berr)، که علی ابن عیسی، وزیر خلیفه مقتدر عباسی، آن را تأسیس نمود نظارت بر اموال وقف داشت.

در عهد سامانیان، تشکیلات دیوان تحت نظر وزیر و خواجه‌ی بزرگ و شامل دیوان رسائل یا دیوان انشاء، دیوان استیفا (estifā) (اداره‌ی مالیه و عواید)، دیوان اشراف (ešrāf) (اداره‌ی تفتیش و نظارت در امور، خاصه مخارج. ← اشراف)، دیوان برید، و دیوان قضا (qazā) (اداره‌ی اجرای احکام شرع) بود. این تأسیسات، که مخصوصاً ابوعبدالله جیهانی از روی تأسیسات مشابه سایر ممالک درست کرده بود، بعد از عهد سامانیان نیز نزد غزنویان و سلاجقه و خوارزمشاهیان هم بیش و کم ادامه داشت، و چون اجزای این دیوانها بعد از زوال دولت هر سلسله بخدمت سلسله‌ی دیگر درمیآمدند، رسوم و آداب و قواعد و مقررات دیوان تا عهد مغول بیش و کم همچنان محفوظ ماند.

در عهد مغول، صاحب دیوان (sāhebe) عنوان رئیس کل تشکیلات اداری بوده است، و گاه مرادف وزیر بشمار میآمده است. در عهد تیمور، دیوان بمعنی مجلس مشورت و محکمه و دفتر اداره بوده است، و در ادوار بعد نیز دیوان و دیوانخانه بمعنی اداره و محل رسیدگی رسمی بامور و دعاوی بکار رفته است. نیز ← دیوان صدقات.

دیوان، مجموع آثار منظوم هر شاعر که در دفتری گرد آمده باشد؛ و نیز آن دفتر که این آثار در آن گرد آمده است (← سفینه).

دیوان استیفا: ← دیوان.

دیوان اشراف: ← اشراف.

دیوان الاحشام: ← دیوان.

دیوان البر: ← دیوان.

دیوان البرید: ← دیوان؛ نیز ← برید.

دیوان الجند: ← دیوان.

دیوان الخاتم: ← دیوان.

دیوان الزمام: ← دیوان.

دیوان الضیاع: ← دیوان.

دیوان المظالم: ← دیوان.

دیوان انشاء یا **دیوان رسائل:** ← دیوان.

دیوان برید: ← دیوان؛ نیز ← برید.

دیوان بیگی (divān beygi)، در عهد صفویه، عنوان مأموری که بر امور قضائی نظارت داشت، و اجرای قوانین و احکام تحت نظر او بود. در کشیک‌خانه به امور شرعی و در خانه‌ی خود به دعاوی عرفی رسیدگی میکرد، و در نزد شاه تقرب و نفوذ تمام داشت، و مقرب الخاقان بشمار میآمد.

دیوان بین‌المللی دادگستری: ← دادگاه دادگستری بین‌المللی.

دیوان توقیع: ← دیوان.

دیوان جند: ← دیوان.

دیوان خراج: ← دیوان؛ نیز ← خراج.

دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی: ← دادگاه جهانی.

دیوان دائمی داوری: ← لاهه، دیوان.

دیوان دائمی عدالت بین‌المللی: ← دادگاه جهانی.

دیواندره (divān.darre)، بخش (؟) (جم ح ۴۸٬۰۰۰؟)، ل شهرستان سنندج، استان کردستان، غ ایران. از چغ در انتهای پیشرفتگی شیلر با خاک عراق هم‌مرز است. دهستانهای آن قره تورە، اوباتو، تیلکوه، سارال، خورخوره، و قسمتی از دهستان حسین‌آباد میباشد. کوهستانی است؛ کوه چهل چشمه از آن میگذرد. رودهای عمده‌اش قزل اوزن یا سفیدرود و جغتو است. راه شوسه‌ی سنندج به سقز تقریباً از وسط آن میگذرد. در "فهرست تقسیمات کشور تا آخر خرداد ۱۳۴۰" (← تقسیمات کشور)، در جزء بخشهای سنندج اسمی از بخش دیواندره نیست، بلکه بخشهای سه‌گانه‌ی شهرستان سنندج بخش حومه، بخش کامیاران، و بخش میرانشاه (mirānšāh) ذکر شده است، که بر طبق "نقشه‌ی تقسیمات کشور شاهنشاهی" (اداره‌ی کل آمار عمومی، ۱۳۳۹ هش)، از غ به شهرستان سقز محدود است، و ارتباطی با خاک عراق ندارد. مرکز بخش دیواندره، **دیواندره** (جم ۱٬۰۹۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در 101 کیلومتری ل سنندج، سر راه شوسه‌ی سنندج به سقز و بفاصله‌ی ۸ کیلومتری رود قزل اوزن قرار دارد.

دیوان رسائل یا **دیوان انشاء:** ← دیوان.

دیوان صدقات (sadaqāt)، دیوان زکات، که در عهد خلفا محل و مرکز جمع و توزیع زکات بوده و در بلاد و ولایات دیگر نیز فروعی داشته است، و متصدی آن عامل صدقه یا والی الصدقه نام داشته، و در هر شهری در امر جمع زکات از توانگران و توزیع آن بین مستحقان استقلالی داشته، و جز در مواردی که دستوری صریح بخلاف آن از جانب امام در کار بوده است، میتوانسته است بدون استجازه اموال صدقه را بین مستحقان توزیع نماید.

دیوان عالی تمیز: ← دیوان کشور.

دیوان عرض: ← لشکرنویس.

دیوان قضا: ← دیوان.

دیوان کشور، نام سابق آن **دیوان عالی تمیز**، عالیترین مرجع قضائی ایران که مقر آن در تهران است. دارای شعب مختلف است که به دعاوی حقوقی، جزائی، و استخدامی رسیدگی میکنند. مهمترین وظیفه‌ی آن رسیدگی به شکایات از احکام دادگاههای استیناف و احکامی است که به مرحله‌ی قطعیت رسیده. در این قبیل موارد، دیوان کشور به ماهیت دعوی وارد نمیشود، بلکه فقط حکم را از نظر موافقت یا مخالفت با قانون بررسی میکند؛ اگر حکم دادگاه استیناف موافق قانون باشد، دیوان آن را اِبرام (تأیید) و الا نقض میکند. رسیدگی در دیوان کشور را رسیدگی فرجامی نامند. از وظایف دیوان کشور رسیدگی به اتهامات وزرا نسبت به جرائمی است که در دوره‌ی تصدی مرتکب شده‌اند. در مواردی که احکام متشتت از شعب دیوان صادر شده باشد، موضوع در هیئت عمومی دیوان مطرح میشود، و رأی صادر از طرف این هیئت حکم قانون را دارد، و بر کلیه‌ی دادگاههای کشور متبع است.

دیوان لاهه: ← لاهه، دیوان.

دیوانیه (divāniyye)، شهر (جم ح ۱۲٬۰۰۰)، لِواء (= ایالت) دیوانیه، ج عراق مرکزی، بر رود حله (شاخه‌ی فرات) بفاصله‌ی ۶۴ کیلومتری ج‌ش حله بر راه آهن بغداد به بصره. اصلا در ۱۲۷۱ هق تأسیس شد. ساکنین عرب شیعه هستند؛ علمای نجف در آنجا نفوذ فراوان دارند.

دیولی[1]، **تامس ادمند** (tāmos edmənd diui)، ۱۹۰۲–، سیاستمدار امریکائی از حزب جمهوری‌خواه. در ۱۹۴۲–۵۴ فرماندار نیو یورک بود. در انتخابات ۱۹۴۴ و ۱۹۴۸ ریاست جمهور، نامزد حزب جمهوریخواه بود ولی توفیق نیافت. پس از اختتام دوره‌ی فرمانداری نیو یورک به شغل وکالت دعاوی مشغول شد.

دیولی[1]، **جان** (jān diui)، ۱۸۵۹–۱۹۵۲، فیلسوف امریکائی و یکی از متنفذترین پیشوایان اخیر تعلیم و تربیت در کشمت. فلسفه‌ی او که به اصالت وسیله موسوم است بستگی با افکار سودگری و اصالت عمل دارد. فلسفه‌ی اصالت وسیله میگوید وجوه و صور فعالیتهای انسانی وسایلی هستند که انسان برای حل مسائل نفسانی و اجتماعی خود برانگیخته است، و چون این مسائل همواره در تغییر اند، وسایلی که در حل آنها بکار میروند نیز باید تغییر کنند. حقیقت ذاتاً در تکامل است، و ثابت و ابدی نیست، و مبتنی بر تجاربی است که همه میتوانند آنها را مورد آزمایش قرار دهند. دیوئی حکومت دموکراسی را منبع اصلی ارزش اخلاقی میدانست. در آموزش و پرورش، روش تعبدی و توسل به حافظه را مردود شمرد، و آموزش از راه تجربه و عمل به مقتضای احتیاجات محصل را جانشین آن ساخت. سهم وی در نهضت مترقی اصلاحی آموزش و پرورش در قرن ۲۰م مورد شناسائی جهانیان است. از جمله‌ی آثار

(1) Dewey

متعددش اینها است: روانشناسی (۱۸۸۷)، مدرسه و اجتماع (۱۸۹۹؛ ترجمه‌ی فارسی)، دموکراسی و آموزش و پرورش (۱۹۱۶)، تجربه و طبیعت (۱۹۲۵)، هنر بعنوان تجربه (۱۹۳۴)، منطق یا نظریه‌ی تحقیق (۱۹۳۸). کتابهای مدرسه و شاگرد، اخلاق و شخصیت، و آموزشگاههای فردا از آثار وی به فارسی ترجمه شده است.

دیوئی[1]، **جورج** (jorj diui)، ۱۸۳۷–۱۹۱۷، دریاسالار امریکائی، قهرمان نبرد مانیل در جنگ اسپانیا و امریکا.

دیوئی[1]، **ملویل** (melvil diui)، ۱۸۵۱–۱۹۳۱، کتابدار امریکائی و مبتکر روش اعشاری معروف به روش دیوئی در کتابداری. در ۱۸۷۴ کفیل کتابخانه‌ی کالج امرست (در شهر امرست) شد، و در آنجا روش خود را تنظیم کرد. در این روش، همه‌ی اطلاعات انسانی که در کتابها یا مواد مشابه مندرج است به ۹ طبقه‌ی اصلی تقسیم میشود که با ارقام ۹گانه‌ی ۱، ۲، ...، ۹ شماره‌گذاری میشوند، و موادی (مانند دایرةالمعارفها) که اطلاعات مندرج در آنها به حدی متنوع است که در هیچیک از تقسیمات مذکور نمیگنجند در طبقه‌ای با شماره‌ی 0 که مقدم بر سایر طبقات است قرار میگیرند. طبقات 10گانه بوسیله‌ی "صدها" شماره‌گذاری میشوند، از این قرار:

آثار عمومی	۰۰۰	علوم محض	۵۰۰
فلسفه	۱۰۰	تکنولوژی	۶۰۰
دین	۲۰۰	هنرها	۷۰۰
علوم اجتماعی	۳۰۰	ادبیات	۸۰۰
زبان	۴۰۰	تاریخ	۹۰۰

هر طبقه به ۹ طبقه‌ی جزء و یک طبقه‌ی اضافی (10م) برای آثار عمومی مربوط بآن طبقه تقسیم میشود، و این تقسیم به طبقات جزء تا حد لزوم ادامه مییابد. مثلا "900" نشانه‌ی تاریخ است بطور کلی (مشتمل بر تاریخ تمدن، لغتنامه‌ها و دایرةالمعارفهای تاریخی، و غیره)، و طبقات جزء تحت این طبقه عبارتند از:

900	تاریخ
۹۱۰	جغرافیا، سیاحتها، توصیفها
۹۲۰	زندگینامه
۹۳۰	تاریخ قدیم
۹۴۰	اروپا
۹۵۰	آسیا
۹۶۰	افریقا
۹۷۰	امریکای شمالی
۹۸۰	امریکای جنوبی
۹۹۰	قسمتهای دیگر زمین

تحت شماره‌ی ۹۵۰، شماره‌ی ۹۵۵ مختص ایران است، و تحت این شماره، شماره‌ی ۹۵۵٫۱ مختص گیلان است، و هکذا.

دیوباد[2] (div.bād)، طوفانی که در آن توده‌ی ضخیمی از گرد و غبار جو را تیره کرده و پدیداری را به حد معتنابهی تقلیل میدهد، و گاهی عملا به صفر میرساند.

دیوبند، در داستانهای ملی ایران، لقب طیمورث.

دیو پانت، خاندان ثروتمند امریکائی؛ ← دوپون.

دیوپتر[3] (dioptr؛ فنس)، دستگاه نوری مرکب از دو محیط شفاف دارای ضرایب انکسار متفاوت و سطح (معمولا مسطح یا کروی) فاصل بین آنها (← انکسار؛ ضریب انکسار). قوانین سیر نور در دیوپترها و تشکیل تصویر در آنها از مباحث مهم نورشناخت است.

دیوپتری[4] (dioptri؛ فنس)، واحد تقارب (عکس فاصله‌ی کانونی) عدسیها، و آن تقارب عدسی متقاربی است که فاصله‌ی کانونیش یک متر باشد. در عدسیهای متقارب مثبت و در عدسیهای متباعد منفی محسوب میشود. مثلا تقارب عدسی متقاربی بفاصله‌ی کانونی ۰٫۱ متر برابر 10 دیوپتری و تقارب عدسی متباعدی با همان فاصله‌ی کانونی 10– دیوپتری است. عینکسازان تقارب عدسیهای عینک را بر حسب دیوپتری درجه یا نمره‌ی آن خوانند. اگر دو عدسی نازک را مماس با یکدیگر قرار دهیم که دارای محور مشترک باشند، دستگاه معادل یک عدسی خواهد بود که تقاربش بر حسب دیوپتری مجموع جبری تقاربهای آن دو عدسی است بر حسب دیوپتری (این حکم در مورد بیش از دو عدسی هم صادق است مشروط بر اینکه دستگاه را بتوان نازک شمرد). عینکسازان، بوسیله‌ی عدسیهای متقاربی که درجه‌ی آنها از قرار ۱/۴ دیوپتری زیاد میشود، از این خاصیت برای تعیین فاصله‌ی کانونی عدسیهای متباعد استفاده میکنند: عدسی را که میخواهند درجه‌ی آنرا تعیین کنند بطریق مذکور با یک یک این عدسیهای متقارب جفت میکنند تا جفتی حاصل شود که اگر آنرا به سرعت جلوی چشم حرکت دهیم اشیاء خارجی بی‌حرکت بنظر آیند. در این صورت، تقارب مجموعه‌ی دو عدسی صفر است، و لهذا بنا بر خاصیت مذکور، درجه‌ی عدسی مورد بررسی با درجه‌ی عدسی جفت آن مساوی و مختلف العلامه است.

دیوپتریک[5] (dioptrik؛ فنس)، نام قدیم مبحث انکسار نور (مخصوصاً بوسیله‌ی عدسیها) در نور-شناخت. مبحث انعکاس را کاتوپتریک[6] (kātop-trik؛ فنس) میخواندند. کتاب دیوپتریک (۱۶۳۷) دکارت در باب ساختن عدسی برای دوربینها شهرت بسیار یافت، ولی چون دکارت ترکیب واقعی نور سفید را نمیدانست، نظریه‌ای که در آن در باب انکسار نور آورده خطا است.

دیوجانس[7] (diujānes)، معروف به **دیوجانس کلبی** (e kalbi–)، یونانی دیوگنس (diogenes)، فنس دیوژن (diojen)، ح ۴۱۲–۳۲۳ ق‌م، فیلسوف کلبی یونانی. در سینوپ متولد شد و در آتن زیست. فضیلت را در ساده زیستن میدانست، و از اینروی به آداب و رسوم یکسره پشت پا زد، و در خمی مسکن گزید. گویند پس از مشاهده‌ی دهقانی که با دست آب میخورد، جام آبخوری خود را نیز بدور افکند. هنگامی که اسکندر مقدونی از او پرسید چه خدمتی از اسکندر برای وی ساخته است از او خواست تا "از جلو آفتاب رد شود". وی روز روشن با چراغ در کوچه‌ها دنبال "انسان" (انسانی که معرف فضایل بشری باشد) میگشت، و این برجسته‌ترین معرف نظر تحقیرآمیز او به مردم روزگار وی بود.

دیوخار (div.xār)، بوته‌ای از نوع اوکیوم (*Lycium*) که در نواحی خشک میروید.

دیود[8] (diod؛ از فنس)، اسبابی دوالکترودی، دارای یک آنود و یک کاتود، که جریان برق را از یک جهت بمراتب بیش از جهت دیگر عبور میدهد. معمولا این اصطلاح بطور مطلق در مورد لوله‌ی خلأ دوالکترودی بکار میرود. ← دیود بلور.

دیوداد ابن دیودست: ← ابوالصلاح.

دیود بلور[9] (diode bolur)، دیودی که یک الکترود آن ماده‌ای نیمهادی (مانند بلور ژرمانیوم) است، و الکترود دیگرش سیم نازکی ("سبیل گربه"[10]) است متکی بر ماده‌ی نیمهادی (شکل ۱).

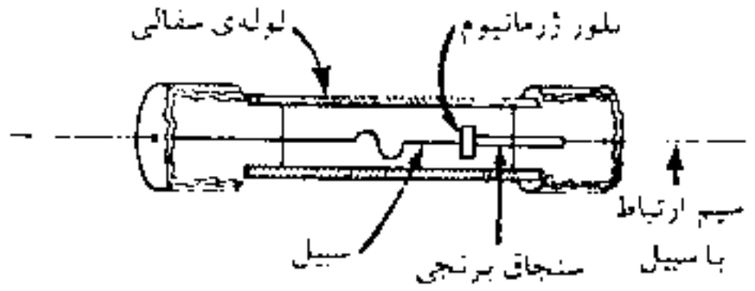

شکل ۱ – دیود بلور

دیود بلوری در واقع از همان پیداگرهای بلوری پیشین (← پیداگر گالنی) است در لباس نوین و عاری از بعضی عیوب آنها. "سبیل گربه" آنود و بلور ژرمانیوم (که بر سنجاقی برنجی قرار دارد) کاتود است. علامت دیود بلوری در نمایش مدارهای برق ⋈ است ("خط" علامت کاتود و "مثلث" علامت آنود). دیود را در محفظه‌ای سفالی قرار میدهند تا از تأثیر هوا و خورده شدن محفوظ بماند. بلور ژرمانیوم دارای این خاصیت است که نسبت به جریان الکترونها از کاتود به آنود (یا باصطلاح در جهت "پیش") مقاومت کمی دارد، ولی نسبت به جریان در خلاف این جهت مقاومتش زیاد است. بنا بر این، دیود بلور را میتوان مانند دیود (یعنی لوله‌ی خلأ دوالکترودی) بعنوان راستگر بکار برد. در شکل (۲) دیود بلوری در مسیر جریان یک باتری قرار داده شده است بطوری که آنود مثبت و کاتود منفی است. در نتیجه، الکترونها از کاتود بطرف آنود (جهت پیش) از بلور ژرمانیوم میگذرند؛ جهت حرکت الکترونها، که خلاف جهت عادی جریان برق (← جهت جریان برق) است، با سهم‌ها نمایش داده شده است. شکل (۳) عمل لوله‌ی خلأ دیود را در مسیر جریان نشان میدهد.

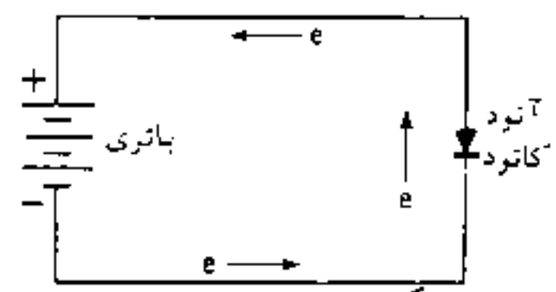

شکل ۲ – دیود بلور در مسیر جریان (e علامت الکترون و سهم نماینده‌ی جهت حرکت الکترونها است).

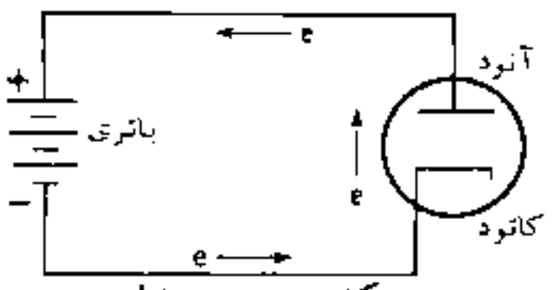

شکل ۳ – دیود خلأ در مسیر جریان.

دیودوتوس (diodotos)، والی یونانی باکتریا، که

(۱)Dewey (۲)duststorm (۳)dioptre (فنس) (۴)diopter (۵)dioptrics (۶)catoptrics (۷)Diogenes (۸)diode (۹)crystal diode (۱۰)catwhisker

در زمان آنتیوخوس II بر وی بشورید (ح ۲۵۵ ق‌م)، و از دولت سلوکی جدا شد، و دولت مستقل باکتریا را تشکیل داد. این دولت سرانجام بتصرف اشکانیان درآمد.

دیودوروس[1] سیسیلی (diodorose sisili)، لتـ **دیودوروس سیکولوس** (diodorus sikulus)، فت بعد از ۲۱ ق‌م، مورخ سیسیلی. کتابی در ۴۰ مقاله بزبان یونانی در تاریخ عالم تألیف کرد که با جنگهای گالیائی بپایان میرسد. مقالات ۱–۵ و ۱۱–۲۰ آن کاملا محفوظ مانده است، و در تاریخ مصریها، بین النهرینیها، هندیها، سکوتها، عربها، و مردم افریقای شمالی و قسمتهائی از تاریخ یونان و روم است. تألیفش محققانه نیست و مورد اعتماد نمیباشد.

دیودوروس سیکولوس: ← دیودوروس سیسیلی.

دیور، شهر مجارستان: ← گیور.

دیوراما[2] (diorāmā؛ فنـ)، طریقه‌ای در نمایش صحنه‌ها که در آن بوسیله‌ی تصویری که به طرز خاصی بر پرده‌ای بدون کناره‌های آشکار نقاشی شده است، و به کومک بازیگری نور بس پرده، مناظری متغیر بنظر تماشاگران، که در تاریکی قرار دارند، میرسانند. این نام به پرده‌ی نقاشی و به محل نمایش نیز اطلاق میشود.

دیوراما را عموماً بر دو روی یک پارچه‌ی پنبه‌ای چنان سَبُک نقاشی میکنند که، ضمن روشن کردن از پشت، منظره‌ی یک طرف منظره‌ی طرف دیگر را مشوش نکند. تماشاچی در تاریکی کامل مینشیند. هر یک از دو طرف تابلو را با تابانیدن نور از سوراخهائی که در سقف و از نظر تماشاچیان پنهان است روشن میکنند. بوسیله‌ی این سوراخها، که دریچه‌ها و شیشه‌های شفاف و به رنگهای مختلف در برابر آنها قرار میگیرد، می‌توان سایه و روشن پرده و شدت نور را کم و زیاد کرد، و باین ترتیب، یک منظره را به اشکال گوناگون جلوه داد، و مثلا آنرا بصورت منظره‌ای در روز روشن یا در هوای ابری یا مه‌آلود یا در مهتاب یا در سپیده‌ی صبح جلوه‌گر ساخت، یا اینکه با خاموش کردن نور یک طرف پرده و روشن کردن طرف دیگر، منظره را اصلا عوض کرد. با تغییر دادن زاویه‌ی تابش نور و طرز توزیع آن بر پرده و کیفیت ترسیم تصویر و وضع نشستن تماشاچی نیز کیفیات تازه‌ای پیدا میشود، و نیز میتوان با روشن کردن هر دو طرف پرده و افزودن قسمتهائی از دو منظره بر یکدیگر حالت تازه‌ای به منظره داد.

نخستین دیوراما در ۱۸۸۲ بوسیله‌ی داگر و بوتون در پاریس بمعرض نمایش گذاشته شد، و منظره‌ای که بیشتر جلب توجه کرد پرده‌ی نماز نیمه‌شب بود: شب کلیسا را فرا میگرفت، سپس محراب روشن میشد، و رفته رفته گروهی از نمازگزاران بر صحنه ظاهر میشدند. این دیوراما در ۱۸۳۹ آتش گرفت، و دیوراماهای تازه‌ای در محل دیگر ساختند که آن نیز در ۱۸۴۹ بکلی سوخت.

دیورنت[3]، تامس کلارک (tāməs klārk diu-rant)، ۱۸۲۰–۸۵، راه آهن‌ساز امریکائی؛ مؤسس شرکت امریکائی وام باعتبار اموال منقول.

دیوریت[4] (diorit؛ فنـ)، نوعی سنگ آذرین دانه‌درشت که اساساً مرکب از فلدسپات کلسیک و هورنبلند، بضمیمه‌ی اوژیت (← دیاباز) میباشد.

دیوژن، فیلسوف یونانی، ← دیوجانس.

دیو سپید (dive sepid) یا **دیو سفید،** در افسانه‌های شاهنامه، **دیو** معروف مازندران، و در واقع سردار پادشاه آن سرزمین در روزگار کیکاوس. وی **کیکاوس** را که به مازندران لشکر کشیده بود با سران سپاهش به جادوگری نابینا کرد و سپاه ایران را شکست داد و در بند کشید. رستم پس از آگاهی از این ماجرا به مازندران شتافت، و بعد از گذشتن از **هفت خان،** که دیو سپید بر سر راه او ایجاد کرده بود، به غار دیو سپید آمد، و او را که درون غار خفته بود از خواب بیدار کرد، و با وی جنگید و او را بر زمین زده جگرگاهش را بدرید، و جگر او را برای بینا کردن دیدگان کیکاوس و سران سپاه ایران برد. جنگ رستم با دیو سپید از جنگهای نمایان اوست، و در میان عامه‌ی مردم شهرت فراوان دارد.

دیو سفید: ← دیو سپید.

دیوسکوروس[5] (dioskurus)، فت ۴۵۴، بطرک (۴۴۴–۴۵۱) اسکندریه (مصر). پس از اینکه **اوتوخس** به اتهام بدعت در دین خلع شد، دیوسکوروس امپراطور ضعیف روم شرقی، تئودوسیوس II، را، در ظاهر برای محکوم کردن بدعت، وادار به دعوت شورائی در افسوس کرد (۴۴۹). این شورا که، بسبب آشفتگیی که در آن حکمفرما بود، پاپ لئوی I آنرا لاتروکینیوم[6] (-lātro-kinium) یا شورای راهزنی[7] خواند (۴۵۱)، بکلی تحت نفوذ دیوسکوروس قرار گرفت، و بطرک انطاکیه را بعنوان طرفداری از مذهب نطوری خلع کرد، و یکی از یاران دیوسکوروس را جانشین او ساخت؛ و اوتوخس را بمقام خود بازگردانید، و متهم‌کنندگان او را آزار و خلع کرد. اما پیروزی دیوسکوروس موقت بود، و ← شورای خالکدون (۴۵۱) وی را خلع و تصمیمات شورای راهزنی را نسخ کرد.

دیوسکوروی: ← کاستور و پولوکس.

دیوسکوریدس[8] [پدانیوس دیوسکوریدس (pedā-nios dioskorides)]، در مآخذ اسلامی **دیسقوریدس** (diosqorides) یا **دیاسقوریدوس** (diāsquridus) یا **دیاسقوریذوس،** طبیب و گیاهشناس و داروشناس معروف یونانی در قرن اول بم در دوره‌ی کلاودیوس و نرون؛ مت عین زربه (در کیلیکیا). وی مؤلف دایرةالمعارف‌گونه‌ای است در ادویه‌ی مفرده، که جالینوس آنرا کاملترین کتاب در این رشته دانسته است. این کتاب اساس داروشناسی علمای اسلامی بوده است (← دارو)، و در مآخذ اسلامی به نامهای هیولی علاج الطب، کتاب الادویة المفرده، و کتاب الحشائش و النباتات خوانده شده است؛ اصطفن ابن باسیل آنرا به عربی ترجمه کرد، و این ترجمه را حنین ابن اسحاق تصحیح نمود.

دیوشل (divšal)، ده (جه ۲٬۲۱۵ سنـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)، ۳ کیلومتری جغ لنگرود.

دیوفانت: ← دیوفانتوس.

دیوفانتوس[9] (diofāntos)، در مآخذ اسلامی **ذیوفنطس** (ziufantos) یا **دیوفنطس، فنـ دیوفانت[10]** (diofāNt)، نة ۲۵۰ بم، ریاضیدان بزرگ یونانی، که او را پدر رشته‌ی جبر در ریاضیات خوانده‌اند. در اسکندریه (مصر) متولد شد، و بهمین جهت به دیوفانتوس (یا دیوفانت) اسکندرانی معروف است. زمان او را میتوان آغاز خارج شدن جبر از تحت تبعیت هندسه دانست. وی اول کسی است که در راه وضع یک سلسله علامات در جبر قدم برداشته است. مهمترین اثرش کتاب علم حساب است، که در ۱۳ مقاله بوده ولی فقط ۶ مقاله‌ی آن در دست است. این کتاب مجموعه‌ی کمابیش متشتتی است از مسائل عددی، که بیشتر آنها به معادلات تیال از درجات دوم تا چهارم بازمیگردد. قسمتی از کتاب او را قسطا ابن لوقا بزبان عربی ترجمه کرد، و ابوالوفای بوزجانی آنرا شرح کرد، و کرخی فایده‌ی بسیار از آن برده است (کتاب الفخری). دیوفانتوس بعضی از خواص اعداد را نیز کشف کرد. قسمتی از رساله‌ی وی در باب اعداد مسطحه نیز در دست میباشد.

دیوفنطس: ← دیوفانتوس.

دیوک، از القاب انگلیسی: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

دیوک (divak): ← چاودار.

دیو کاسیوس، مورخ رومی: ← دیون کاسیوس.

دیوک آو (diuk āv). برای القابی که با این الفاظ شروع میشود به جزء بعد رجوع کنید (مثلا برای دیوک آو باکینگم ← باکینگم، دیوک آو).

دیوکس، پادشاه ماد: ← دیاکو.

دیوکلتیانوس، امپراطور روم: ← دیوکلسین.

دیوکلس[11] (diokles)، ریاضیدان و فیزیکدان یونانی که، بعد از ارشمیدس، احتمالا در قرن دوم ق‌م رونق داشت. سیسوئید را اختراع کرد، و آنرا در حل مسئله‌ی تضعیف مکعب بکار برد.

دیوکلسین[12] (dioklesian)، لتـ دیوکلتیانوس (diokletiānus)، ۲۴۵–۳۱۳، امپراطور (۲۸۴–۳۰۵) روم؛ مت سالونا. از خانواده‌ی گمنامی بود، ولی در خدمت نظام به مناصب عالی رسید، و تحت فرماندهی کاروس با ایران جنگید. پس از مرگ نومریانوس، ارتش او را امپراطور اعلام کرد، و با شرکت **کارینوس** (شریک نومریانوس در امپراطوری) حکومت کرد. پس از کشته شدن کارینوس، یگانه فرمانروا شد. برای دفع مهاجمین ژرمن، **ماکسیمیانوس** را شریک خود در امپراطوری ساخت (۲۸۶)، و اداره‌ی قسمت غربی امپراطوری را باو واگذاشت، و خود امور امپراطوری شرقی را بدست گرفت. بعداً هر یک از دو امپراطور یک "قیصر" (امپراطور جزء) انتخاب کردند (۲۹۳)؛ ماکسیمیانوس **کنستانتیوس I** را برگزید، و دیوکلسین **گالریوس** را. سیاست حکومت چهارنفری توفیق کامل یافت. در بریتانیا آرامش برقرار گردید (۲۹۶)؛ جنگهای ایران و روم تجدید شد، و ایرانیان مغلوب شدند (← ساسانیان)؛ مهاجمین اروپائی رانده شدند؛ و وضع امپراطوری رو به بهبود گذاشت. بالمآل سیاست اقتصادی او نتایج

---

(۱)Diodorus (۲)diorama (۳)Durant (۴)diorite (۵)Dioscurus (۶)Latrocinium (۷)Robber Synod (Council)
(۸)Dioscorides (۹)Diophantus (۱۰)Diophante (۱۱)Diocles (۱۲)Diocletian

بدی ببار آورد. در ۳۰۵ او و ماکسیمیانوس استعفا دادند؛ جنگهائی بر سر جلب قدرت درگرفت. دیوکلسین آخر عمر را در قصر مجللی در سالونا بسر برد. آخرین قتل عام مسیحیان در دوره‌ی او روی داد، و مسیحیان سالهای آخر حکومت وی را دوره‌ی شهدا نامیده‌اند.

دیوگنس: ← دیوجانس.

دیوگو، اسم پرتغالی: ← یعقوب، اسم.

دیولافوا[1]، ژان راشل ماگر (jān rāšel māgr dië-lāfuā)، ۱۸۵۱–۱۹۱۶، پوینده و ادیب فرانسوی؛ زوجه‌ی م. ا. دیولافوا. از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۶ در کاوشهای م. ا. دیولافوا در شوش همراه او بود، و در ۱۸۷۰ با وی ازدواج کرد. در جنگ I همراه شوهرش به مراکش رفت، و نزدیک رباط کاوش‌هائی بعمل آورد، و ویرانه‌های مسجد معروفی را از قرن ۱۲م بهم کشف کرد. وی جامه‌ی مردانه میپوشید. از آثارش اینهاست: ایران، کلده، و شوش (پاریس ۱۸۸۶)، روزنامه‌ی کاوشهای شوش (پاریس، ۱۸۸۸)، و پارو‌ساتیس (پاریس، ۱۸۹۰).

دیولافوا[1]، مارسل اوگوست (mārsel ogüst diëlāfuā)، ۱۸۴۴–۱۹۲۰، مهندس و باستانشناس فرانسوی؛ مت تولوز. مهندس راه و ساختمان بود. در ۱۸۸۱ مأمور کارهای باستانشناسی در ایران شد، و اکتشافاتش در شوش شهرت بسیار یافت؛ در ۱۸۸۵ کاخهای داریوش I و اردشیر II هخامنشی را کشف کرد، و ذخایر گرانبهائی از اشیاء هنری و نمونه‌های معماری ایران باستان به پاریس برد، که در موزه‌ی لوور در تالار مخصوصی قرار داده شد (۱۸۸۶). در ۱۸۹۳ بعضویت آکادمی کتیبه‌ها انتخاب شد. از آثارش، علاوه بر مقالات متفرق در مجلات، کتابهای هنر باستانی ایران (پاریس ۱۸۸۴–۸۸، ۵ جلد)، ارگ شوش (۱۸۹۰–۹۴)، و نبرد ایسوس (۱۹۱۲) است. ژ. ر. م. **دیولافوا** زوجه‌ی او بود.

دیومد، در افسانه‌های یونانی: ← دیومدس.

دیومدس[2] (diomedes) یا **دیومد،** در افسانه‌های یونانی. **۱-** یکی از اپیگونها، و از جنگجویان عمده‌ی یونان در جنگ تروا. **۲-** یکی از شاهان تراکیا، پسر آرس و کورنه، که اسبهای خود را از گوشت آدمی غذا میداد. بدست **هرکول** بقتل رسید.

دیومید[3]، جزایر (diomid)، مجموعه‌ی سه جزیره در تنگه‌ی برینگ، بین آلاسکا و سیبریه. مرز میان تجشم و کشمة از میان دو جزیره‌ی بزرگتر میگذرد. ویتوس برینگ آنها را کشف کرد.

دیون زرین‌دهن[4] (dione zarrin.dahan) یا **دیون کروسوستوموس** (dion krusostomos)، ف‌ت بعد از ۱۱۲ بم، سوفسطائی یونانی و عالم علم بیان؛ مت بورسه. در زمان دومیتیانوس در رم میزیست، و بعد وی او را از آن شهر بیرون راند. مدتها سیاحت کرد، و سپس به رم بازگشت، و نزد نروا و ترایانوس تقرب داشت. دیون به فلسفه‌ی رواقی تمایل داشت. با پلوتارک در احیای ادبیات یونانی در قرن اول سهیم بود. از آثارش ۸۰ خطابه در ادبیات، فلسفه، و مسائل سیاسی باقی است.

دیون سیراکوزی[5] (dione sirākuzi)، ۴۰۹؟–۳۵۴؟ ق‌م، از رجال سیاسی یونانی سیسیل؛ برادر زن **دیونوسیوس مهین.** از شاگردان افلاطون بود. با حکومت جابرانه مخالفت ورزید و کوشید که حکومتی معتدل به ریاست **دیونوسیوس کهین** برقرار کند. بدین سبب، دربار سیسیل از او مکدر شد، و وی در آتن اقامت گزید (۳۶۶ ق‌م). در آنجا خبر یافت که دیونوسیوس کهین مشغول اقداماتی بر ضد اوست. لهذا، به سیسیل لشکر کشیده دیونوسیوس کهین را شکست داد (۳۵۷ ق‌م) و حکومت سیسیل را بدست گرفت. سرانجام بدست یکی از مصاحبین سابق آتنی خود کشته شد.

دیون کاسیوس[6] (dion kāssius) یا **دیو کاسیوس** (dio) یا **کاسیوس دیو،** ح ۱۵۵–۲۳۵؟، مورخ رومی، مت بیتینیا. مشاغل عالی داشت، ولی شهرتش بجهت کتابی است در تاریخ روم، بزبان یونانی، که قسمتی از آن در دست است.

دیونوسوس[7] (dionusos)، در دین یونانی، خدای بارآوری و شراب. افسانه‌های مربوط به او فراوان و ضد و نقیض است، ولی بهر حال یکی از مهم‌ترین خدایان یونانیان و با مراسم و آداب گوناگون مورد پرستش بوده، و احتمالا در اصل از خدایان تراکیا بوده است. پدرش زئوس و مادرش برواپتی پرسفونه (← **اورفئوسی، اسرار**) و بروایت دیگر **سمله** بود. در سرزمینهای مختلف سیر میکرد و مردم را پرورش رز و اسرار پرستش آن می‌آموخت. پان و سیلنوس از ملازمان وی و باکانتها از اطرافیانش بودند. آیین پرستش وی هیجان‌انگیز و همراه با میگساری بود (مثلا ← **دیونوسیا**). هواخواهانش موسیقی، رقص، میگساری، و خوردن و آشامیدن گوشت و خون حیوانات قربانی را وسیله‌ی اتحاد با او میدانستند. بعدها آیین پرستش وی تا حدی تثبیت و آرامتر شد.

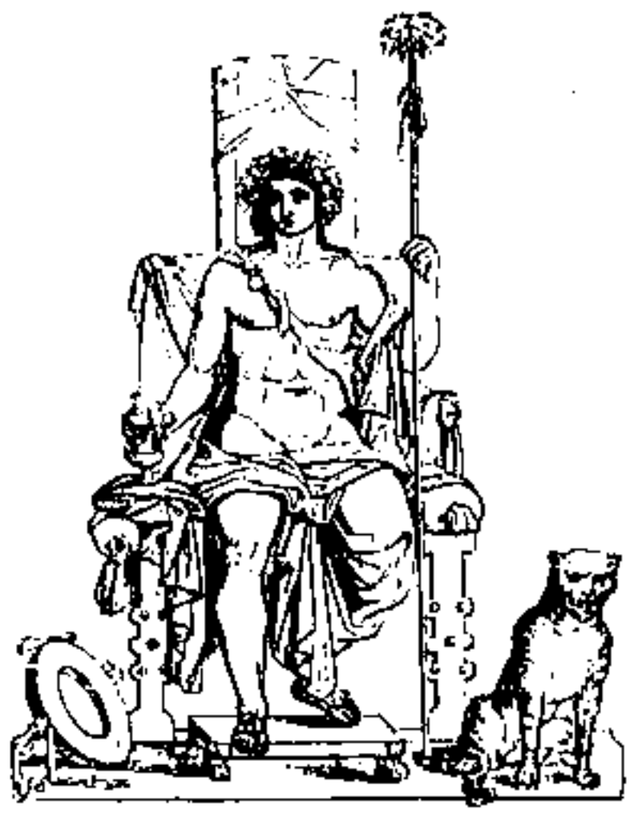

دیونوسوس

پرستندگان او معتقد بودند که نه فقط از طریق مستی و بیخودی میتواند انسان را رهائی و الهام بخشد، بلکه مستقیماً هم میتواند به وی خلاقیت خدائی اعطا کند. بهمین جهت، دیونوسوس حامی ادب و هنر نیز شناخته شد. رومیان او را با لیبر و با **باکوس** یکی میشمردند. دیتیرامب و بالمآل **درام** یونانی از موسیقی، آواز، و رقصهای جشنهای



دیونوسوس (باکوس)

او پدید آمد. نیز ← **اورفئوس؛ الئوسی، اسرار؛ تراژدی.**

دیونوسیا[8] (dionusiā)، در دین یونان، نام هر یک از جشنهائی که بافتخار **دیونوسوس** برپا میشد، و بالاخص دیونوسیای آتیک که با رشد درام یونانی مرتبط بوده است. دیونوسهای آتیک مشتمل بود بر دیونوسیای روستائی، که در پائیز منعقد میشد، و گویند درام از آن ناشی شد؛ و دیونوسیای بزرگ یا شهری، که در بهار منعقد میشد، و اجرای نمایشنامه‌ها در طی آن از زمان پیسیستراتوس معمول بود. دیونوسیا شبیه **باکانالیا** بود. نیز ← **دیتیرامب؛ تراژدی؛ همسرایان.**

دیونوسیوس (dionusios)، اسم یونانی برای مرد. بعضی اعلام که از آن گرفته شده است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Dionisio	دیونیسیو (dionisio)
آلمانی	Dionysius	دیونیزیوس (dionizius)
آلمانی	Dionys	دیونیس (dionis)
انگلیسی	Dionysius	دایونیسیس (dāyonisiəs)
انگلیسی	Dionysius	دایوناسیس (dāyonāysiəs)
ایتالیائی	Dionigi	دیونیجی (dioniji)
پرتغالی	Dionysio	دیونیزیو (diuniziu)
فرانسوی	Denis	دنی یا دونی (هر دو dëni)
فرانسوی	Denys	دنی یا دونی (هر دو dëni)
لاتینی	Dionysius	دیونوسیوس (dionusius)

ضبط آن در مآخذ اسلامی ذیونوسیوس (ziunu-sius) است.

دیونوسیوس آریوپاگوسی[9]، قدیس (qeddis dionusiose āreyopāgosi)، قرن اول بم، از اعضای محکمه‌ی آریوپاگوس، که بوسیله‌ی پولس حواری به مسیحیت گروید. بر طبق روایات، از شهدای مسیحی و نخستین اسقف آتن بود. گاهی او را با قدیس دنی اشتباه کرده‌اند. در قرون وسطی بعضی از آثار فلسفی باو نسبت داده میشد، ولی این آثار (بزبان یونانی) در اواخر قرن ۵م یا اوایل قرن ۶م احتمالا در فلسطین نوشته شده است، و نویسنده‌ی آنها امروز دیونوسیوس کاذب

(۱)Dieulafoy (۲)Diomedes; Diomed (۳)Diomede (۴)Dion Chrysostom (۵)Dion of Syracuse (۶)Dio(n) Cassius (۷)Dionysus (۸)Dionysia (۹)Dionysius the Areopagite

خوانده میشود. بهر حال، آثار مذکور در رشد فلسفه‌ی مدرسی نفوذ پایداری داشته است.

دیونوسیوس کهین[1] (dionusiose kehin)، ح ۳۹۵ ق‌م-بعد از ۳۴۰ ق‌م، جبار سیراکوز، پسر و جانشین دیونوسیوس مهین. مردی نازپرورده و از آیین جنگ و ملکداری بی‌بهره بود. در ماههای اول حکومتش، دیون سیراکوزی و افلاطون (که به سیراکوز آمده بود تا حکومت جباران را بالمعاینه ببیند) کوشیدند که او را به قبول حکومت دموکراسی وادار کنند، ولی نصایح آنان در مقابل فشارهای درباریان عیاش سودی نداد، و دیونوسیوس در ۳۶۶ ق‌م دیون را تبعید کرد، و افلاطون را از دربار خود براند، و استبداد و عیاشی را پیشه کرد. در ۳۵۷ ق‌م دیون سیراکوزی به سیسیل لشکر کشید، و دیونوسیوس فرار کرد. پس از کشته شدن دیون، به سیراکوز بازگشت، ولی سر-انجام تیمولئون (timoleon)، سردار کورنتی، به درخواست مردم سیراکوز دست او را کوتاه کرد. دیونوسیوس بقیه‌ی عمر را در کورنت گذرانید، و گویند در آنجا معلم خطابه بود.

دیونوسیوس مهین[2] (dionusiose mehin)، ح ۴۳۰-۳۶۷ ق‌م، جبار سیراکوز. از خاندان پستی بود، و وارد سیاست شد، و به حمایت از طبقات فقیر برخاست، و بقدرت رسید (۴۰۰ ق‌م). سپس دست همدستان خود را کوتاه کرد، و کمی بعد جبار شد. سیاست وی این بود که مردم را با ترسانیدن از کارتاژیها (که بر قسمت اعظم سیسیل تسلط داشتند) مطیع نگاه دارد. به شهرهای ایتالیا و کارتاژ لشکرکشی کرد. بر ضد تفوق دریائی آتن، از اسپارت طرفداری کرد. حامی ادب و هنر بود. بعد ازو پسرش دیونوسیوس کهین به جباری رسید.

دیونوسیوس هالیکارناسی[3] (dionusiose hāli-kārnāsi)، نقاد اواخر قرن اول ق‌م، عالم معانی بیان و مورخ یونانی. در رم تدریس میکرد، و یکی از مشاهیر نقادان باستانی بود. از آثاری که ازو باقی مانده است رساله‌های در تنظیم کلام، در تقلید، و در خطبای نخستین است. کتاب فن خطابه که باو منسوبست احتمالا از آثار ادوار بعد است. از کتاب مفصلتر وی، بنام روزگار باستانی روم (۲۰ مقاله) تقریباً نیمه‌ی اول باقیست، و مشتمل بر تاریخ روم تا قرن ۳م ق‌م میباشد.

دیونه[4] (dione)، در اساطیر یونان، الاهه‌ی زمین. بر طبق بعضی روایات دختر اوکئانوس و تتوس است، و بروایت دیگر از ماده تیتانها است و از اورانوس و گایا زاده شده. نخستین همسر زئوس بود.

دیونه (dione؛ فنـ)، گیاه حشره‌خوار عجیبی از نوع دیونایا (*Dionaea*)، که برگ آن منتهی به دامی برای گرفتن حشرات است. کناره‌های این قسمت دارای تارهائی است، و سطح داخلی آن تعدادی موهای بسیار حساس دارد. اگر حشره یا شیئی دیگر با یکی از این موها تماس یابد، دو نیمه‌ی دام بهم میآیند؛ حشره بوسیله‌ی ترشحی اسیدی هضم میشود، و اشیاء غیر قابل هضم (مانند شن و ریگ) رها میشود.

دیونیجی، اسم ایتالیائی: ← دیونوسیوس، اسم.

دیونیزیو، اسم پرتغالی: ← دیونوسیوس، اسم.

دیونیزیوس، اسم آلمانی: ← دیونوسیوس، اسم.

دیونیس، اسم آلمانی: ← دیونوسیوس، اسم.

دیونیسوس، ضبط دیگری از نام دیونوسوس.

دیونیسیو، اسم اسپانیوئی: ← دیونوسیوس، اسم.

دیو وینیو[5]، **وینسنت** (vinsənt diu vinyo)، ۱۹۰۱-، زیستشیمیدان امریکائی. تحقیقات مهمی در باب ترکیبات شیمیائی انسولین و پروتئین و ترکیبات گوگردی کرده است. بسبب کارهایش در باب دو غده‌ی هیپوفیزی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۵ در شیمی به وی اعطا شد.

دیوی[6]، سر **هامفری** (sər hāmfri deyvi*)، ۱۷۷۸-۱۸۲۹، شیمیدان و فیزیکدان انگلیسی. بوسیله‌ی تحقیقاتش در برقاشیمی، سودیوم و پوتاسیوم را در ۱۸۰۷ و کلسیوم، باریوم، بور، منیزیوم، و سترونسیوم را در ۱۸۰۸ جدا ساخت. ماهیت عنصری کلور را ثابت کرد، و نظریه‌ای آورد که بموجب آن ئیدروژن معترف و مشخص اسیدها است. نوعی چراغ اطمینان اختراع کرد. خواص گاز خنده‌آور را بررسی نمود. در ۱۸۲۰ به ریاست انجمن سلطنتی انتخاب شد.

دیوید (deyvid)، اسم انگلیسی برای مرد: ← داود، اسم.

دیوید[7] I (deyvide)، ۱۰۸۴-۱۱۵۳، شاه (۱۱۲۴-۵۳) اسکاتلند؛ پسر ملکم III و برادر و جانشین الکزاندر I. در انگلستان در دربار هنری I بار آمد. در کشمکش طولانی بین متیلدا (دختر هنری) و ستیون بر سر سلطنت انگلستان، بطرفداری متیلدا جنگید، و در ۱۱۳۸ به انگلستان تاخت ولی در نورتلرتن مغلوب شد، و بار دیگر در ۱۱۴۱ شکست خورد، و با انگلستان صلح کرد. فرمانروائی خردمند بود، و در دوران سلطنت پراهمیت او سازمان فئودال اسکاتلند تجدید و تحکیم شد.

دیوید[8] II (deyvide) یا **دیوید بروس** (deyvid brus)، ۱۳۲۴-۷۱، شاه (۱۳۲۹-۷۱) اسکاتلند؛ پسر و جانشین رابرت I (رابرت ذِ بروس). از خاندان بروس بود، و در چهار سالگی دختر ادوارد II انگلستان بعقد ازدواج او درآمد. در ۱۳۳۲ ادوارد III و ادوارد دِ بیلیل به اسکاتلند تاختند، و اسکاتلندیها را مغلوب کردند. شاه جوان و زوجه‌اش به فرانسه اعزام شدند تا از خطر مصون باشند. در ۱۳۴۱ دیوید بازگشت، و در ۱۳۴۶، برای کومک به فرانسه، به انگلستان حمله کرد، ولی اسیر شد و تا ۱۳۵۷ محبوس بود، و سپس با دادن فدیه آزاد گردید. رابرت II بجایش نشست.

دیوید[9]، سر **تنت ویلیام اجورث** (wilyām ejwərt deyvid*)، ۱۸۵۸-۱۹۳۴، زمین-شناس انگلیسی. رهبر هیئتی بود که نخستین بار به قطب مغناطیسی جنوبی زمین رسید (۱۶ ژانویه‌ی ۱۹۰۹).

دیوید[9]، **قدیس** (deyvid)، ف ۵۸۸؟، قدیس حامی ویلز. مقبره‌ی او در قرون وسطی زیارتگاه مهمی بود. مردم ویلز هنوز عید ملی خود را در اول مارس که روز ذکران اوست جشن میگیرند.

دیویدز[10]، **تامس ویلیام ریس** (tāməs wilyām ris deyvidz)، ۱۸۴۳-۱۹۲۲، مستشرق انگلیسی. در ۱۸۶۶ در خدمت دولت به سیلان رفت، و در آنجا در زبان پالی و آیین بودا تبحر یافت. آثار بودائی بوسیله‌ی وی وارد بریتانیا گردید. از آثارش آیین بودا (۱۸۷۸)، تاریخ و ادب آیین بودا (۱۸۹۶)، و ترجمه‌ی متون متعدد پالی است.

دیویدسن[11]، **جورج** (jorj deyvidsən)، ۱۸۲۵-۱۹۱۱، جغرافیادان و منجم امریکائی. نقشه-برداری سواحل اقیانوس آرام بمدیریت او صورت گرفت. تحقیقات مفیدی در کائنات جو و نجوم انجام داد. رئیس چند هیئت اعزامی کشمت برای رصد کسوف خورشید و عبورهای زهره و عطارد بود.

دیویز[12]، **جوزف ادوارد** (jōzəf edwārd dey-viz)، ۱۸۷۶-۱۹۵۸، دیپلومات امریکائی. سفیر کشمت در تجشت بود (۱۹۳۷-۳۸). کتابش، بنام مأموریت در مسکو (۱۹۴۱)، حاکی از نظر مساعد وی به تجشت میباشد.

دیویس[13]، **بنجمین آلیور** (benjamin ālivər deyvis)، ۱۸۷۷-، ژنرال امریکائی؛ نخستین سیاهپوستی که در ارتش کشمت به درجه‌ی ژنرالی رسید (۱۹۴۰). پسرش، **بنجمین آلیور دیویس کوچکتر**، ۱۹۱۲-، نخستین ژنرال سیاهپوست نیروی هوائی کشمت است (از ۱۹۵۴).

دیویس[13]، **تنگه‌ی** (deyvis)، تنگه‌ای میان گروئنلند و جزیره‌ی بافن. قطا را به خلیج بافن وصل میکند. حد اقل پهنای آن ح ۳۲۰ کم است. جان دیویس از آن گذشت (۱۵۸۷).

دیویس[13]، **جان** (jān deyvis)، ح ۱۵۵۰-۱۶۰۵، دریانورد انگلیسی. ضمن جستجوی گذرگاه شمال غرب، اکتشافات تازه‌ای در مناطق قطبی ل لابرادور کرد. جزایر فالکلند را کشف کرد (۱۵۹۲). در جزایر هند شرقی، ضمن کشمکش با دریازنان ژاپونی کشته شد. ← دیویس، تنگه‌ی.

دیویس[13]، **جفرسن** (jefərsən deyvis)، ۱۸۰۸-۸۹، سیاستمدار امریکائی، رئیس (۱۸۶۱-۶۵) دولت ائتلافیه‌ی ایالات امریکا. دوران زمامداری او با تشنج همراه بود، زیرا وی قدرت را در دست دولت متمرکز ساخت، و بدین طریق حقوق ایالات را، که بخاطر حفظ آن ایالات مؤتلفه از جامعه‌ی ایالات متحده خارج شده بودند، ضعیف کرد. تسلیم ر. ا. لی بدون تصویب وی صورت گرفت.

دیویس[13]، **دوایت فیلی** (duāyt fili deyvis)، ۱۸۷۹-۱۹۴۵، صاحب‌منصب و ورزشکار امریکائی. وزیر جنگ (۱۹۲۵-۲۹) و فرماندار کل (۱۹۲۹-۳۲) فیلیپین بود. در ۱۹۰۰ **کاپ دیویس** (kāpe) (جام دیویس) را برای مسابقات بین‌المللی تنیس قرار داد، و از آن پس مسابقات سالانه‌ی "کاپ دیویس" معمول شد.

دیویس، کاپ: ← دیویس، دوایت فیلی.

دیویس[13]، **ویلیام ماریس** (wilyām māris deyvis)، ۱۸۵۰-۱۹۳۴، جغرافیادان و جهانگرد امریکائی. به پیشرفت جغرافیای طبیعی کومک کرد.

---

(۱)Dionysius the Younger (۲)Dionysius the Elder (۳)Dionysius of Halicarnassus (۴)Dione (۵)du Vigneaud (۶)Davy (۷)David (۸)David (Bruce) (۹)David (۱۰)Davids (۱۱)Davidson (۱۲)Davies (۱۳)Davis

دیویسن[1]، **کلینتن جوزف** (klintən jözəf dey-visən)، ۱۸۸۱–۱۹۵۸، فیزیکدان امریکائی، در ترمیونی، مغناطیس، و پراش الکترونی کار کرد. در تأیید نظریه‌ی لوئی دو بروی (در باب ماهیت موجی الکترونهای متحرک) بوسیله‌ی پراش با بلورها سهیم بود، و بدین جهت، جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۷ در فیزیک باو و ج. پ. تامسن اعطا شد.

دیویسنا (div.yasnā)، در آیین زردشتی، پرستنده‌ی دیو یا پروردگار باطل، یا پیرو دین باطل؛ مقابل مزدیسنا. گویند مقصود از دین باطل دین غیر ایرانی است. در اوستا غالباً دیویسنا برای تورانیان آمده است، و در بسیاری موارد با دروغ‌پرستنده یکجا استعمال شده است.

دیه (dic) یا **دیت** (diat)، در فقه و حقوق اسلامی، مالی که بَدَلِ نَفْس محسوب میشود، و از جانب کسی که مرتکب قتل یا جرح شده است بمنظور اسقاط حق قصاص به ولی دم پرداخت میشود. بفارسی خونبها و در نزد عوام پول خون خوانده میشود. در عهد جاهلیت، اعراب غالباً در مورد وقوع قتل بموجب قوانین ثأر (← قصاص) اقدام به قصاص میکرده‌اند، اما گاهو مخصوصاً در موردی که از قصاص نومید میشده‌اندظاهراً به دیه قناعت میکرده‌اند. البته حدود و میزان دیه بر حسب اوضاع و احوال و بتفاوت ضعف و قدرت قبایل اختلاف پیدا میکرده است، و بتفاوت از 10 شتر ماده تا 100 شتر ماده بوده است، و گاه ازین میزان نیز بیشتر میشده است. در اسلام راجع به دیه احکام مفصل هست. در عهد حیات پیغمبر، دیه‌ی قتل 100 شتر ماده بوده است. عمر این تعداد شتر را به ۱٬۰۰۰ دینار (برای کسانی که دیه را به زر میپرداختند، مثل اهل مصر و شام) و یا ۱۲٬۰۰۰ درهم (برای آنها که دیه را به سیم میپرداختند، مثل اهل عراق) برآورد کرد. در حقیقت، اهل شهر دیه را ناچار به سیم یا به زر میپرداخته‌اند، و شتر فقط از بدویان قبول میشده است. البته شترهائی هم که بابت دیه پرداخت میشده است از حیث سن و احوال دیگر شرایط مخصوصی داشته است، چنانکه نیز بر حسب وضع قاتل دیه تفاوت پیدا میکرده است، و تفصیل این امور در کتب فقه آمده است، و درین ابواب گاه اختلافاتی نیز در بین مذاهب اربعه هست. در مورد دیه‌ی اهل ذمه نیز اختلافهائی هست؛ بهر حال، دیه‌ی ذمی از دیه‌ی مسلمان کمتر بوده است.

در قوانین ابتدائی و قرون وسطائی نیز دیه[2] غرامتی بوده است که تبهکار یا خانواده‌ی او، برای جلوگیری از قصاص، به مجنی علیه یا خانواده‌ی او میپرداخته است. میزان دیه در اوایل بر طبق توافق طرفین معین میشد، ولی بعدها قوانینی برای این منظور در کار آمد، و این امر از نظر تاریخی مبین تحول از مرحله‌ی انتقام‌کشی و قصاص شخصی است به مرحله‌ای که در آن اگرچه تجاوز به حقوق افراد و خانواده‌ی آنها مستحق مجازات شناخته شده‌مجازات تبهکار از دست افراد و خانواده‌ها خارج شده است، و برای حفظ نظم جامعه، در دست دولت قرار گرفته است. یکی از اقسام دیه ورگیلد[3] (vērgild) [= بهای انسان] بوده است، و آن مبلغی بوده که قاتل به خانواده‌ی مقتول میپرداخته، و بعلاوه در موردی که مقتول از اتباع فرمانروایان یا از رعایای خاوندان بود، ورگیلد به فرمانروا یا خاوند نیز پرداخت میشد. پرداخت ورگیله در همه‌ی فرهنگهای ژرمنی (از جمله در دوره‌ی آنگلو-ساکسونها در انگلستان) وجود داشته و در بسیاری از ممالک دیگر نیز رایج بوده است.

دیهانگ، رود، آسام: ← براهماپوترا.

دیهشک (deyhešk)، ده (جه ۱٬۵۶۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)، ۳ کیلومتری ج طبس.

دیهوک (deyhuk)، دهستان (جه ح ۳٬۹۲۰؟)، شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)، بر حاشیه‌ی شمالی کویر لوت، دارای ۱۴ (؟) آبادی. مرکزش، **دیهوک** (جه ۶۱۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۸۴ کیلومتری جش طبس است.

---

(1)Davisson (2)composition (3)wergild

ذ

ذ ـذ ـذ ذ

D d D d ۹

ذا، لفظ عربی، ← ذو.

ذائقه[1] (zā'eqe) یا **چشائی**[1] (ceŝā'i)، یکی از حواس پنجگانه، که مزه‌ی چیزها بتوسط آن دریافت میشود. عضو اصلی آن زبان است که، نه تنها نقش اساسی در سخن گفتن دارد و به جویدن و عمل بلع کومک میکند، بلکه مشتمل بر انتهای اعصابی است که حس ذائقه بوسیله‌ی آنها حاصل میشود. زبان عضوی است عضلانی؛ دسته‌های عضلات آن چنان قرار گرفته‌اند که زبان میتواند در جهات مختلف حرکت کند. سطح مخاطی زبان مشتمل است بر منتهاالیه اعصابی که بوسیله‌ی آنها فشار و گرمی و سردی را حس میکنیم و موادی را که به خوراکیها مزه میدهند بازمیشناسیم. سطح زبان پوشیده از برآمدگیهائی است بنام حلمه[2]ها (halame-) [عربی، ← نوک پستان]، که به قسمتی از زبان ظاهر مخملی‌شکل میدهند. بعضی از این حلمه‌ها کوچک و ناپیدا هستند، ولی حلمه‌های عقب زبان بزرگتر و برجسته‌ترند. اعضای حس ذائقه، یا "تکمه‌های ذائقه"[3]، در فرورفتگی‌هائی در سطح مخاطی زبان قرار گرفته‌اند و تمرکز آنها در اطراف حلمه‌ها بیشتر است. این تکمه‌ها محتوی انتهای تارهای عصبی میباشند.

برای آنکه مزه‌ی ماده‌ای احساس شود، باید آن ماده به حالت محلول درآمده باشد. این محلول از دهانه‌ی تکمه‌ی ذائقه میگذرد، و یاخته‌های ذائقه را متأثر میکند؛ تحریکات ناشی از این امر بواسطه‌ی تارهای عصبی به مرکز ذائقه در مخ منتقل میگردد، و در نتیجه، مزه احساس میشود.

حساسیت قسمتهای مختلف زبان نسبت به همه‌ی مزه‌ها یکسان نیست. تکمه‌های ذائقه نسبت به چهار مزه‌ی اساسی حساسیت دارند، شیرینی، ترشی، تلخی، و شوری. تکمه‌های حساس نسبت به شیرینی نزدیک سر زبان قرار دارند؛ تکمه‌های حساس نسبت به ترشی در طرفین زبان واقعند، آنها که تلخی را احساس میکنند بر سطح زبان در قسمت خلفی آن جای دارند، و تکمه‌های چشنده‌ی شوری در دو طرف و در قسمت پیشین زبان قرار گرفته‌اند. اگر یکی از این تکمه‌ها را با جریان برق تحریک کنند، همان مزه‌ای احساس میشود که از تحریک آن تکمه با ماده‌ای دارای مزه‌ی نظیر آن احساس میشود. بسیاری از مزه‌های مرکب ناشی از بوئیدن غذا است نه از چشیدن آن. بوی خوراکی به انتهای اعصاب شامه‌ی واقع در قسمت فوقانی حفره‌ی بینی میرسد، و چون در ضمن بوئیدن غذا خود آن نیز در دهان قرار دارد، بوی آن را با مزه‌اش اشتباه میکنیم (بدون حس شامه، تفاوتی بین مزه‌ی سیب و پیاز در دهان نیست). بهمین سبب است که هنگام ازکارافتادگی حس شامه (مثلا در سرماخوردگی) انسان در ذائقه‌ی خود احساس ضعف میکند یا بعضی از غذاها را عاری از مزه میپندارد.

ذابح (zābeh)، ← منازل قمر.

ذات (zāt)، در اصطلاح متکلمین و فلاسفه‌ی اسلامی، گاه مقابل غیر، گاه مقابل صفت، و گاه مقابل عَرَض بکار میرود. در معنی اول مراد از آن نفس [= خود]، و در معنی دوم و سوم مراد از آن بترتیب اصل شیء و جوهر است. نزد صوفیه نیز گاه مقابل اسم و اسماء بکار میرود، که مراد از آن حقیقت حق است، در مقابل اسماء حق، که حجاب و نقاب وجود حق است، و نیز گاه مقابل است با غیر، که مراد از آن تمیز است بین حق و ما یوی.

لفظ ذاتی نیز در تداول ادبا بمعنی امر اصلی و جوهری بکار میرود، و باین معنی، ذاتیِ هر چیز عبارتست از آنچه مخصوص آن چیز است و آن را از آنچه جز آنست جدا میکند. اما در منطق اصطلاح خاص است، و عبارتست از امری که در حدِّ [= تعریف] موضوع مأخوذ باشد یا آنکه موضوع در حد آن مأخوذ باشد؛ بعبارت دیگر، ذاتی عبارتست از آن کلی که مُقَوِّمِ ذات افراد باشد، و باصطلاح، از ذات افراد خود جدا نباشد (در مقابل عَرَضی، که مقوم ذات افراد خود نیست، و باصطلاح، از خارج بر ذات افراد عارض شده است). در تعریف ذاتی و ارتباط آن با مفهوم ذات اختلاف است، و ابن تیمیه تعریف مشهور ذاتی را در کتاب الرد علی المنطقیین خویش نامفهوم و مستلزم دور دانسته است. نیز ← جوهر.

ذات الجنب[4] (zāto 'l.janb)، فنس پلورزی (-plēre-zi)، التهاب پرده‌ی جنب که سبب بهم‌سائیده‌شدن لایه‌های جنب و یا ترشح مایع یا چرک در بین آنها میشود. علت ذات الجنب در بسیاری موارد سل ریوی است.

ذات الحلق[5] (zāto 'l.halaq)، از اسبابهای نجومی قدیم، مشتمل بر مجموعه‌ای از حلقه‌ها برای نمایش دادن دوایر مهم آسمان، که کره‌ی کوچکی (بمثابه‌ی زمین) در مرکز آن قرار دارد. ذات الحلق را، با مطابق کردن حلقه‌های آن با دوایر

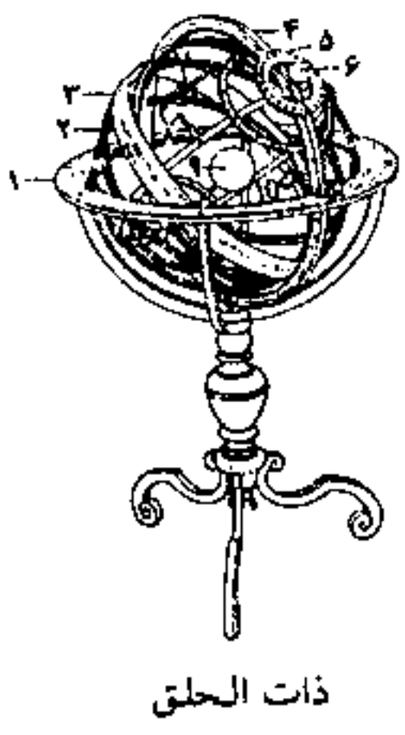

ذات الحلق

(۱) افق. (۲) استوا. (۳) منطقة البروج. (۴) نصف‌النهار. (۵) مقیاس زمان. (۶) قطب. (۷) ماه. (۸) شاخصهای ستارگان. (۹) زمین. (۱۰) خورشید.

آسمانی، در رصدهای نجومی بکار میبردند. البته نتایج اینگونه ارصاد تقریبی است.

ذات الرقاع (zāto 'r.reqā')، نام نوعی استخاره. یک ترتیب آن این است که بر رقعه‌ای لفظ افعل (ef'al) [= بکن] و بر رقعه‌ی دیگر لفظ لا تفعل (lā taf'al) [= مکن] نویسند، و زیر مصلی گذارند؛ بعد از ادای نماز، چشم بر هم نهاده یکی از آن دو رقعه را بیرون آورند، و هر چه امر و نهی هست بر موجب آن عمل کنند. ترتیب دیگر آن است که ۶ رقعه برگیرند، و بر نیمی از آنها عبارت افعل و بر نیمی دیگر لا تفعل نویسند، و سپس آنها را برهم میزنند تا از یکدیگر بازشناخته نشوند؛ از آنمیان، اگر ۳ رقعه افعل آید کار خوب است، و اگر لا تفعل آید کار بد است. اما اگر از همان اول، یک رقعه افعل باشد و دیگری لا تفعل، باید از آنچه بازمانده است یک رقعه را کنار گذارند، و باقی را با آن دو رقعه‌ی نخست نگاه کنند، اگر بیشترینه‌ی رقعه‌ها لا تفعل باشد فال را بد دانند، و اگر افعل باشد خوب. این استخاره شبیه به فال ورق است، و ابن ادریس حلی از فقهای امامیه آن را از مقوله‌ی ازلام جاهلیت شمرده است، اگرچه علامه‌ی حلی و سید ابن

(1)taste (2)papilla (3)taste buds (4)pleurisy (5)armillary sphere

طاووس در آن عیبی ندیده‌اند.

ذات الرقاع (zāto 'r.reqā') ، نام غزوه‌ای که بین مسلمین و مشرکین اَنمار و ثَعلَبه در سال ۴م یا محرم سال ۵م هق روی داد. تعداد مسلمین را درین واقعه بین ۴۰۰ تا ۸۰۰ تن نوشته‌اند، و گویند قبل از آنکه جنگی روی دهد، مشرکین از مسلمانها ترسیده به کوه پناه بردند. بسبب این کوه‌که چون اطرافش چندرنگ بنظر میرسید ذات الرقاع خوانده میشد.این غزوه چنین خوانده شد.

ذات الریه[1] (zāto 'r.rie) ، فنس پنومونی (pnëmë-ni) ، التهاب ریه، که توسط میکروبهای گوناگون و ویروسها ایجاد میشود، و با تب، لرز خفیف یا شدید، سرفه، درد جنب، و آثار عمومی عفونت همراهست. باکتریهای مولد ذات الریه در دهان و مجاری تنفسی افراد سالم نیز دیده میشوند، و بهمین سبب بنظر میرسد که عفونتهای خفیف ریه (احتمالا در اثر ویروسها) و یا بیماریهای عمومی شدید، با کم کردن مقاومت بدن، زمینه‌ی مساعدی برای بروز ذات الریه‌ی میکروبی بوجود میآورند. ذات الریه در گذشته یکی از بیماریهای مهلک بشمار میرفت، اما در زمان حاضر، با استفاده از آنتی‌بیوتیک‌ها، این بیماری فقط برای نوزادان ناتوان و افراد پیر و ضعیف خطرناک میباشد.

ذات السلاسل (zāto 's.salāsel) ، عنوان جنگی که در محرم سال ۱۲م هق بین خالد ابن ولید، سردار عرب، با هرمز نام، امیر ایرانی ابله، روی داد. درین جنگ ایرانیها شکست خوردند و اموال و غنائم بسیار از آنها بدست مسلمین افتاد. گویند درین جنگ چندین بار شتر زنجیر بدست آمد، و بدین سبب این جنگ را ذات السلاسل خواندند. بموجب روایات دیگر که چندان قابل اعتماد نیست، لشکریان ایران را برای آنکه فرار نکنند، گردشان زنجیر کشیده بودند؛ احتمال دارد که این یک نوع آرایش جنگی بوده است که اعراب با آن آشنائی نداشته‌اند.

ذات الصواری (zāto 's.savāri) ، نام یک جنگ دریائی که در سال ۳۱ هق بین مسلمین شام و جهازات بیزانس (یعنی روم شرقی) درگرفت. این واقعه در عهد خلافت عثمان روی داد، و در آن زمان امارت تمام شام با معاویة ابن ابی سفیان بود. در این جنگ فرمانده مسلمین عبدالله ابن سعد و فرمانده بحریه‌ی بیزانس-چنانکه در روایات مسلمین آمده است-قسطنطین پسر هرقل بود. گویند تعداد جهازات بیزانس بالغ بر ۵۰۰ یا ۶۰۰ کشتی بود، و در تلاقی فریقین، مسلمین و رومیها در دریا با شمشیر و خنجر بجان هم افتادند، و از هر دو دسته تعداد کثیری کشته شد. عاقبت قسطنطین مجروح شد و گریخت، مسلمین فاتح شدند، و از رومیها جز عده‌ای قلیل کسی نجات نیافت. جنگ ذات الصواری از نخستین تلاقیهای مهم بین مسلمین و نصارای بیزانس بود، و شوکت مسلمین را نشان داد. با اینهمه، در بین اموری که مخالفان عثمان در هنگام شورش عامه بر او بر این خلیفه ایراد میگرفتند یکی همین واقعه بود؛ زیرا درین جنگ، معاویه از کسانی که پیغمبر آنها را طرد کرده بود استفاده کرد، و بعضی امور دیگر نیز در طی این جنگ بین خود مسلمین روی داد که در مدینه دستاویز انتقاد و اعتراض مخالفین بر عثمان شد. بموجب بعضی روایات، جنگ ذات الصواری در سال ۳۴ هق اتفاق افتاده است.

ذات الکرسی[2] (zāto 'l.korsi) [عربی، = صاحب کرسی] ، صورت فلکی نیمکره‌ی شمالی که آنرا بصورت زنی نشسته بر تختی تصویر کرده‌اند. ابرنواختر تیکو براهه در آن پدیدار شد (۱۵۷۲؛ ← ابرنواختران). نام یونانی آن، بمناسبت افسانه‌ی اساطیری کاسیوپه است.

ذات النطاقین: ← اسماء ذات النطاقین.

ذات وسط و طرفین: ← تقسیم خط به نسبت ذات وسط و طرفین.

ذاتی: ← ذات.

ذاریات، سوره‌ی (zāriāt) [= پراکنده‌کنندگان] ، سوره‌ی ۵۱م قرآن، مکی، ۶۰ آیه. به بادهای پراکنده‌کننده (ذاریات) و سایر آیات آسمانی سوگند میخورد که روز دیگر خواهد بود و منکران و مشرکان کیفر خواهند دید.

ذبیانی، شاعر عرب: ← نابغه‌ی ذبیانی.

ذبیحه (zabihe) [از ذبح (zabh؛ عربی) ، = گلو بریدن، شکافتن] ، در فقه اسلامی، حیوانی که برای کشتن در نظر گرفته شده است (خواه برای مصارف روزانه‌ی مردم، خواه برای ادای نذر، و خواه در مراسم حج)؛ و نیز حیوان ذبح‌شده. ذبح بعضی از جانوران (مثلا ماهیهای حلال) تنها به خارج کردن آنها از آب صورت میگیرد. در بعضی دیگر (مثلا گوسفند) مراعات شرایط خاص لازم است، از قبیل رو به قبله و بنام خدا سر بریدن، رگهای مخصوصی را در گردن بریدن، و نظایر آنها. شتر را ایستاده ذبح میکنند، و آن چنان است که رگی از گردن او را میبرند تا خون جاری شود و حیوان از پای درافتد؛ این قسم ذبح را نحر (nahr) گویند. حیوانی را که به قانون شرع ذبح نشده باشد یا مرده باشد میته (mayta) نامند؛ "اکل میته" (akle) [= خوردن میته] حرام است جز در وقت ضرورت.

ذخیرة الملوک (zaxirato 'l.moluk) ، کتابی فارسی، در اخلاق و سیاست و فنون کشورداری، از سید علی ابن شهاب‌الدین همدانی، صوفی و روحانی معروف قرن ۸م هق، مقیم هندوستان. درین کتاب طی ده باب از اعتقاد و عبادتها و حقوق و وظایف اعضای خانواده و قوانین حکومت و غرض از تشکیل دولت بتفصیل گفتگو شده است. شیوه‌ی انشاء کتاب، با وجود اشتمال بر اشعار و امثال عربی و آیات و احادیث، رویهمرفته فصیح و روان است، و تأثیر فکر و اسلوب سعدی نیز در آن مشهود است.

ذخیره‌ی خوارزمشاهی (zaxireye xārazm-šāhi) ، کتابی در طب، بفارسی، از ← اسماعیل جرجانی (فت ۵۳۱ هق). مؤلف این کتاب را بنام قطب‌الدین محمد خوارزمشاه تألیف کرده است (۵۰۴ هق) ، و احتمالا نخستین دایرةالمعارف طبی است که بزبان فارسی نوشته شده. ذخیره دارای ح ۴۵۰٬۰۰۰ کلمه و در موضوع خود از مهمترین کتابها است، و مشتمل بر موضوعهای مختلف طبی و بهداشتی، شناختن تب و سایر بیماریها و علاج آنها، علاج آماسها و ریشها، تدبیر شکافتن و داغ کردن عضوی که تباه شود، تدبیر شکستگی، و زهرها و پازهرها است. متنی به عربی از ذخیره موجود است، و کتاب به ترکی و (با تلخیص) به عبری ترجمه شده است. نکته‌ی اخیر حائز اهمیت خاصی است، زیرا عملا هیچ اثر طبی دیگر از فارسی به عبری ترجمه نشده است. کتاب اغراض الطب را جرجانی از ذخیره استخراج کرده است.

ذرات آلفا[3] (zarrāte ālfā) [بنام حرف یونانی آلفا] ، ذراتی صادر از هسته‌ی اتم و دارای بار برقی مثبت، که هر یک از آنها مرکب از دو پروتون و دو نوترون است. ذره‌ی آلفا از لحاظ جمیع خواص اندازه‌گرفته‌شده‌اش همانند هسته‌ی اتم هلیوم می‌باشد، و بهمین جهت هسته‌ی مذکور را توسعاً ذره‌ی آلفا خوانند. جرم ذره‌ی آلفا خیلی نزدیک به $6,644 \times 10^{-24}$ گرم است، و بار مثبتی دو برابر خرده‌بار دارد. اشعه‌ی آلفا (← رادیو-اکتیویته) ذرات سریع السیر آلفا یا روانه‌ای از ذرات آلفا هستند. ذرات آلفا در الم‌شکنی و تبدل عناصر اهمیت فراوان داشته است. نیز ← انرژی همگیری.

ذرات بتا[4] (zarrāte betā) ، الکترونهای (اعم از منفی یا مثبت، یعنی پوزیترون. ← الکترون) صادر از مواد رادیوآکتیو. اشعه‌ی بتا عبارتند از ذرات بتای سریع السیر صادر از بعضی مواد رادیو-آکتیو (← رادیوآکتیویته).

ذرات زیراتمی: ← زیراتمی.

ذرات عنصری: ← ذره‌ی عنصری.

ذرات هسته‌ای: ← ذره‌ی هسته‌ای.

ذراح: ← ذراریح.

ذراریح (zarārih) [مفردش ذراح (zorrāh)] ، حشراتی از تیره‌ی ملویدائ (*Meloidae*). جنس *Cantharis vesicatoria* (سابقاً *Lytta vesicatoria* خوانده میشد) دارای رنگ سبز و آبی زیبا و قرمزحسان، و طولش از ۱۲ تا ۲۰ ملم است، و در قسمت وسیعی از اروپا یافت میشود. جنسهائی از آن در ج آسیا و در ایران موجود است. ذراریح دارای ماده‌ای سمی بنام کانتاریدین[5] (kāntāridin) هستند، که بیشتر در پوشش بالهای حشره موجود است، و برای بدست آوردن آن حشره را خشک و گرد میکنند. کانتاریدین قرنها در طب بعنوان مُنَتِّه، تاول‌آور، و مُدِر بکار میرفت. استعمال داخلی آنرا بمقدار کم محرک قوای جنسی و درمان نازائی زنان میدانستند (استعمال داخلی خطرناک و حتی مهلک است). گرد بآبزده و نیز مشمع آن را (مشمع ذراریح) برای برآوردن تاول در پوست بکار میبردند. درک نحوه‌ی اثر کانتاریدین و داروهای مشابه آن آسان نیست. در گذشته، خارج شدن مایع از بدن و یا ایجاد تاول در پوست راه منطقی برای خارج ساختن عامل مولد بیماری از بدن بشمار میرفت. امروز اثر این داروها را از دو راه میتوان توجیه نمود، یکی اینکه تغییرات شدیدی که با استفراغ و یا ادرار زیاد در بدن بوجود میآید، از راه تحریک عمومی و ازدیاد ترشح بعضی هورمونها (← هیپوفیز؛ غده‌ی فوق کلیه)، مقاومت عمومی بدن را زیاد میکند؛ و دیگر اینکه تحریکات شدید پوستی

---

(۱)pneumonia (۲)Cassiopeia (۳)alpha particles (۴)beta particles (۵)cantharidin

(ایجاد تاول یا بادکش) از راه اعصاب بازکننده‌ی عروق، که بین مناطقی از پوست و اندامهای داخلی مشترک است، موجب ازدیاد گردش خون در بافتها و بهبود تغذیه‌ی بافتی میگردد، و در نتیجه، مقاومت در مقابل بیماری آسانتر میشود. در قرن حاضر، استعمال آن از رواج افتاده است، مگر در نواحی عقب‌افتاده که دامپزشکان آنرا بعنوان ضد محرک بکار میبرند. با پیشرفت علم طب، مواد دیگری بدست آمده است که نتایج حاصل از کانتاریدین را با مخاطرات کمتر عاید میسازد.

ذراع (zerā‘)، در نجوم، هفتمین منزل از منازل قمر. علامتش دو ستاره‌ی رأس التوأم مقدم و رأس التوأم مؤخر (← جوزا) است.

ذراع، نام چندین واحد قدیم برای طول، که جملگی مبتنی بر فاصله‌ی آرنج تا نوک انگشت وسطی بوده است. ذراع در مصر قدیم معادل ۵۲٫۵ سم و در روم قدیم معادل ۴۴٫۳۶ سم بوده است. ذراع یونان باستان را معادل ۴۶٫۲۹ سم و ذراع عبرانیان را برابر ۴۴٫۶۵ سم شمرده‌اند.

در ممالک اسلامی ذراعهای گوناگون رایج بوده است. از آن جمله است ذراع شرعی، بطول ۴۹٫۸ سم؛ و ذراع سیاه یا ذراع السوداء (zerā‘o 's.sădā‘)، بطول ۵۴٫۰۴ سم، که در زمان عباسیان رایج شد؛ ذراع شاهی (اصلا ایرانی) یا ذراع الملک (l.malek ’–) یا ذراع الهاشمیه یا ذراع مساحی، بطول متوسط ۶۶٫۵ سم، که از زمان منصور خلیفه در کار آمد. برای ذراع رایج در ایران ← ذرع.

اجزای عمده‌ی ذراع عبارتند از قبضه (qabza)، اصبع (esba‘) یا انگشت، و شعیره (ša‘ira). قبضه معادل عرض چهار انگشت (جز شست) کنار هم، و اساساً ۱/۶ ذراع بوده است. اصبع عرض بند میانی انگشت وسطی، و برابر ۱/۴ قبضه محسوب میشده است. شعیره عرض یک دانه‌ی جو، و برابر ۱/۶ اصبع بوده است. بعدها مبنای جو را عرض ۶ "شعر" (ša‘r) [عربی، = مو] دُم استر قرار دادند.

اضعاف عمده‌ی ذراع عبارتند از باع (bā‘)، که اساساً برابر ۴ ذراع شرعی (معادل ۱۹۹٫۵ سم، یا قریب ۲ متر) بوده؛ قصبه (qasaba) [از قصب، = نای]، که در مساحی بکار میرفته، و طولش ۶ ذراع بوده، و مقادیر دیگر نیز برای آن ذکر شده است؛ و اشل (aśl) یا طناب، برابر ۲۰ باع یا ۳۹٫۹ متر. پنجاه طناب یک میل و سه میل یک فرسنگ (قریب ۶ کم) بوده است.

ذرت: ← زرت.

ذرع (zar‘) یا **گز** (gaz)، واحد قدیم طول در ایران. ذرع مطابق ذراع شرعی (۴۹٫۸ سم) و "ذرع اصفهان" برابر ۸/۵ ذراع شرعی یا ۷۹٫۸ سم بود. در قرن ۱۷م "ذراع" دیگری بنام گز شاهی (بطول ۹۵ سم) رواج داشت. در ادوار اخیر، پیش از اتخاذ سلسله‌ی متری بعنوان مقیاسهای رسمی، ذرع (بطول ۱۰۴ سم) واحد رسمی طول بود (← اوزان و مقیاسهای ایران). در قانون اوزان و مقیاسها (مصوب خرداد ۱۳۰۴ هش)، که اصول سلسله‌ی متری اتخاذ شد، گز (برابر یک متر) واحد طول اختیار شد، و بر اجزای آن نیز نامهائی نهادند، ولی بموجب قانون دیماه ۱۳۱۱ همان اسامی رایج در سلسله‌ی متری انتخاب گردید.

ذرگانی[1] (zar.gāni) [= ذر(ه) + گانی]، وصف خواصی از یک ماده (مثلا یک محلول) که فقط مربوط به غلظت ذرات (مولکولها یا یونها) موجود در آنست نه به ماهیت این ذرات. مثلا فشار اسموزی از خواص ذرگانی است.

ذره‌بین[2] (zarre.bin)، اسباب بصری، مشتمل بر یک عدسی یا دستگاهی از عدسیها، که از اشیاء خُرد تصاویری نسبةً درشت میدهد. ذره‌بین ممکن است ساده یا مرکب باشد (برای ذره‌بین مرکب ← میکروسکوپ). ذره‌بین ساده یا میکروسکوپ ساده، که موضوع این مقاله است، و معمولا مطلقاً ذره‌بین خوانده میشود، اساساً عدسی متقاربی است با فاصله‌ی کانونی نسبةً کوتاه (معمولا بین ۲ و ۱۲٫۵ سم). اگر شیئی (AB) بین این عدسی و کانون شیئی آن (F) قرار گیرد، تصویری (A´B´) مجازی و مستقیم و بزرگتر از شیء حادث میشود (← عدسی). قطر ظاهری این تصویر (یعنی قطر ظاهری شیء از وراء ذره‌بین؛ زاویه‌ی α در

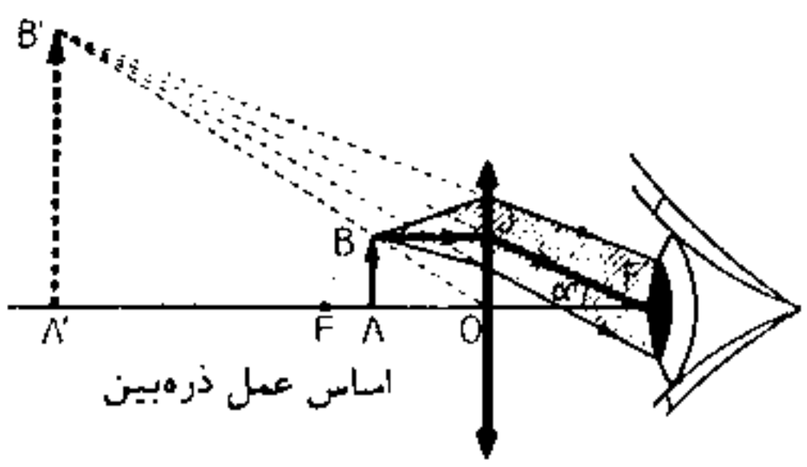

اساس عمل ذره‌بین

شکل) بیش از قطر ظاهری شیء در رؤیتِ با چشمِ غیر مسلح است؛ بهمین جهت، بوسیله‌ی ذره‌بین میتوان جزئیاتی از شیء را مشاهده کرد که در رؤیت با چشم غیرِ مسلح مشاهده نمیشوند.

قدرت ذره‌بین عبارتست از نسبت قطر ظاهری شیء از وراء ذره‌بین به طول شیء؛ در بعضی شرایط، قدرت مساوی عکس فاصله‌ی کانونی است ("قدرت ذاتی"). واحد قدرت دیوپتری میباشد. درشتنمائی ذره‌بین عبارتست از نسبت قطر ظاهری شیء از وراء ذره‌بین به قطر ظاهری آن با چشم غیر مسلح وقتی که رؤیت با چشم غیر مسلح در بهترین شرایط، یعنی در حد اقل فاصله‌ی رؤیت واضح (← تطابق)، صورت گیرد. درشتنمائی مساوی حاصلضرب قدرت است (بر حسب دیوپتری) در حد اقل مذکور (بر حسب متر). درشتنمائی تجارتی حاصلضرب قدرت ذاتی است در ۰٫۲۵ متر یا ۱/۴ متر (مقدار متعارفی حد اقل فاصله‌ی رؤیت واضح).

ذره‌بین برای خواندن یا تماشای نقوش ظریف، و در گیاهشناسی، معدنشناسی، حشره‌شناسی، و غیره بکار میرود.

ذره‌بین ساده: ← ذره‌بین.

ذره‌بین مرکب: ← میکروسکوپ.

ذره و خورشید: ← زلالی خونساری.

ذره‌ی آلفا: ← ذرات آلفا.

ذره‌ی بتا: ← ذرات بتا.

ذره‌ی عنصری[3] (zarreye onsori)، اصطلاحی که سابقاً به هر یک از ذرات ماده که آنها را دارای خواص ذاتی مشخص و وجود دائمی و مستقل می‌دانستند اطلاق میشد. امروزه معلوم شده است که بعضی از این ذرات ممکن است به یک یا چند ذره‌ی دیگر یا به تشعشع تبدیل شوند. حالیه اصطلاح مذکور را تسامحاً به الکترون، پوزیترون، نوترون، پروتون، مزون، و غیره اطلاق میکنند، و فوتون را نیز معمولا تحت این عنوان میآورند.

ذره‌ی هسته‌ای[4] (zarreye haste‘i) یا **نوکلئون**[5] (nukleon، از فنـ)، هر یک از ذرات سازای هسته‌ی اتم.

ذکاءالملک: ← فروغی.

ذکر (zekr)، لفظ عربی بمعنی یاد کردن و نام بردن. در قرآن، ذکر (و از همان ریشه ذِکری و تذکره) مکرر آمده است، و به ذکر نعمت، ذکر قصص انبیاء، و ذکر آیات خدا که سبب خشیه [= ترس (از خدا)] و تزکی [= پاک شدن] و إنابت [= بازگشت (به خدا)] شناخته شده امر و توصیه شده است.

اصطلاحاً، ذکر عبارتست از یاد کردن نام خدا بترتیب مخصوص. در احادیث سنی و شیعه در فضیلت و فایده‌ی ذکر و انواع اذکار از تسبیح (tasbih) [= سبحان الله گفتن]، تهلیل (tahlil) [= لا اله الا الله گفتن]، تحمید (tahmid) [= الحمد لله گفتن]، تکبیر (takbir) [= الله اکبر گفتن]، و حوقله (hăqala) [= لا حول و لا قوة... گفتن] تأکید بسیار آمده است. البته اصل ذکر تذکر به قلب است. پس از آن، بر ذکر لسانی هم اطلاق شده است، و درین معنی اخیر بیشتر استعمال گشته، در صورتی که فواید شرعی و روحانی حاصل از آن موقوف بر وجود نیت و حصول توجه قلبی است. باز بعضی (مثلا محقق کاشانی در خلاصة الاذکار) قائل شده‌اند به اینکه ذکر به مجرد لسان، بدون توجه قلب، نیز باین سبب که لااقل زبان را از لغو بازمیدارد بیفایده نیست.

نزد صوفیه، ذکر اهمیت و شروط و انواع و مقدمات خاص دارد، و آن را شامل ذکر فردی و ذکر جمعی میشمارند. ذکر فردی ممکن است خَفی [= پنهان] باشد یا جَلی [= آشکار]؛ و ذکر جمعی غالباً جلی است. در اذکار فردی، سالک غالباً بعد از طهارت و نیت در وضع خاص مینشیند، و بزبان ذکر میگوید، و یکی از اذکار را تکرار میکند؛ اما در ذکر جمعی، غالباً در حلقه‌ی ذکر و مجلس ذکر جماعت صوفیه تحت ارشاد و هدایت شیخ به تکرار اذکار جلی میپردازند. البته مقدمات ذکر، غیر از اعتکاف، طهارت، و نیت، عبارت از تلاوت قرآن و وردِ حزب و دعا است. صوفیه به ذکر لسان، ذکر قلب، و ذکر سِر قائلند، و توجه به شهود و حضور حق را به ذکر که ترک آن عبارت از غفلت است میدانند. رسوم و آداب صوفیه در ذکر، و طرز تلقی آن از شیخ، و حفظ و مداومت بر آن در مدت معین یا در تمام مدت عمر، در سلسله‌های مختلف طریقت متفاوت است.

ذکران (zokrān) [عربی، = یاد کردن]، عید یا عزای هر یک از قدیسان و رؤسای دین یهود و مسیحی.

ذکر جلی: ← ذکر.

---

(۱) colligative properties (۲) magnifying glass (۳) elementary particle (۴) nuclear particle (۵) nucleon

ذکر جمعی: ← ذکر.
ذکر خفی: ← ذکر.
ذکر فردی: ← ذکر.
ذمار (zamār; ze-)، آبادی، ج قسمت مرکزی یمن، ج‌غ عربستان، ج صنعاء بر جاده‌ی صنعاء به عدن. بخش ذمار، که این آبادی در آنست، بسیار حاصلخیز و دارای باغهای باشکوه و قلعه‌ها و کاخ‌های متعدد بوده است، و اسبهای آن در سراسر یمن شهرت داشته. نزدیک آبادی ستونهائی نزدیک نهری قرار داشته که مردم آنرا بقایای عرش بلقیس (تخت بلقیس) میدانستند. ذمار مرکز زیدیه بود و مدرسه‌ی معروفی داشت. پس از سقوط دولت امامهای زیدی صنعاء، اهمیت خود را از دست داد، و امروز آبادی محقری بیش نیست.
ذم شبیه بمدح (zamme šabih be madh) یا **تأکید الذم بما یشبه المدح** (ta'kido 'z.zamm be mā yošbeho 'l.madh)، در علم بدیع، نکوهشی را به نکوهشی دیگر که در آغاز ستایش نماید استوار ساختن؛ مانند

الحق این مطرب ما گرچه زند سازی بد،
لیکن این خاصیتش هست که ناخوش خواند.

ذم موجه: ← استتباع.
ذمی: ← اهل ذمه.
ذمیه (zammiyye) [عربی، = مردم درخور نکوهش]، اصطلاحی که مؤلفین کتب ملل و نحل اسلامی بر بعضی از صاحبان عقاید و آراء نامقبول اطلاق کرده‌اند. از جمله این اصطلاح بر جماعتی از غلاة شیعه اطلاق شده است که معتقد بوده‌اند علی ع پیغمبر را برانگیخت تا مردم را به قبول پیغمبری وی دعوت کند، و او به علی خیانت کرد و مردم را بسوی خویش خواند؛ بقولی، علی را با دادن دختر خویش بدو راضی و ساکت کرد. نیز گفته شده است که این جماعت به خدائی علی قائل بوده‌اند. بعضی عنوان ذمیه را به ابوهاشم جبائی و پیروانش اطلاق کرده‌اند.
ذنب (zanab)، لفظ عربی بمعنی دُم و دنباله. بمعنی اول در جزء نام بعضی از ستارگان واقع در دُم یک صورت فلکی میآید (مانند ذنب الدجاجه). لفظ ذوذنب بمعنی دنباله‌دار است (← دنباله‌داران). نیز ← عقدتین.
ذنب، عقده‌ی: ← عقدتین.
ذنب الدجاجه: ← دجاجه.
ذنب الدلفین: ← دلفین، در نجوم.
ذنب الفرس، رستنی: ← دم اسب.
ذو (zu)، لفظ عربی بمعنی صاحب و مالک. مانند اب از "اسماء خمسه" و معرب به حروف است؛ در حالت رفع صورت ذو، در حالت نصب صورت ذا، و در حالت جر صورت ذی دارد (برای کلماتی که در ردیف ذو میجوئید و نمییابید به ردیف ذی نیز رجوع کنید). بعضی از اسامی و اعلام عربی، مثل ذوالواس و ذی یزن، و نام بعضی ماههای قمری (ذو القعده و ذو الحجه)، و همچنین بعضی القاب، مانند ذوالجناح [= بالدار] و ذو القرنین [= دارای دو شاخ]، و برخی اصطلاحات، مانند ذو اربعة اضلاع [دارنده‌ی چهار ضلع، چهارضلعی] و ذوذنب [دنباله‌دار. ← ذنب] با این لفظ ساخته شده است. جمع مکسر ذو بصورت اذواء (azvā') آمده است.
ذوائب برنیس[1] (zavā'ebe berenis) [= گیسوان برنیس]، صورت فلکی در نیمکره‌ی شمالی، بین صورتهای اسد و عوا. ← برنیس یا برنیکی (فت ح ۲۲۱ قم).
ذوات الاذناب: ← دنباله‌داران.
ذوالاکتاف: ← شاپور ذوالاکتاف.
ذوالجناح (zo'l.janāh)، در اخبار مقاتل و در تعزیه‌ی متداول در ایران، نام اسب امام حسین ع. در یوم الطف حضرت بر این اسب سوار بود. ذو الجناح در تعزیه و دسته نقشهای مهمی دارد.
ذوالجناحین: ← جعفر طیار.
ذو الحجه (zo 'l.hejja)، نام دوازدهمین (آخرین) ماه در تقویم هجری قمری. در فارسی معمولا ذیحجه (zi.hajje) خوانده میشود. حج در این ماه بعمل میآید؛ بعضی از ایام آن اسامی خاصی دارند (← حج). عید اضحی دهمین روز و عید غدیر هیجدهمین روز آنست.
ذوالخلصه، بت، ← تباله.
ذوالرمه (zo'r.romma)، شهرت **غیلان ابن عقبه** (qaylāne 'bne oqba)، فت ۱۱۷ هق، شاعر و از عُشاق معروف عرب. در عشق او به میه (mayya) و خرقاء (xarqā') داستانهائی موجود است. دیوان منسوب به وی بطبع رسیده است (کیمبریج، ۱۹۱۹). وی در نزد علمای نحو بصره و هم نزد علمای لغت به مناسبت احتوای اشعارش بر لغات، ترکیبات، و توصیفات نادر اعتبار تمام داشت.
ذوالریاستین: ← فضل ابن سهل.
ذو الشری (zo 'š.šarā)، از بتهای عرب در جاهلیت. اصلا از خدایان نبطیان بود. در بعضی روایات عرب خدای قبیله‌ی دوس (dăs)، و در بعضی دیگر خدای بنو الحارث از قبیله‌ی ازد (azd)، شمرده شده است.
ذوالعین: ← ذوالعینین.
ذوالعین و العقل: ← ذوالعینین.
ذوالعینین (zo'l.'aynayn) [عربی، = جاسوس]، در اصطلاح صوفیه، کسی که توجه به حق او را از عنایت به خلق باز ندارد، یا آنکه حق را در خلق و خلق را در حق ببیند (باین معنی وی را ذو العین و العقل و ذوالعین نیز میخوانند). ← جمع و تفرقه.

غیر از این معنی عام، ذوالعینین لقب خاص نیز هست، و از کسانی که این لقب را داشته‌اند قتادة ابن نعمان انصاری (qatādate 'bne no'māne ansāri) است، از صحابه‌ی پیغمبر، که چون در یکی از غزوات یک چشم خود را از دست داد، پیغمبر او را بدین لقب خواند.
ذوالفقار (zo'l.faqār)، نام شمشیر معروفی که محمد ص در غزوه‌ی بدر به غنیمت گرفت. اصلا متعلق به یکی از کفار بنام عاص ابن منبه (āse 'bne monabbeh) بود، که در این غزوه بقتل رسید. خوبی آن در حجاز ضرب المثل بود، و عبارت لا سیف الّا ذوالفقار [= جز ذوالفقار شمشیر نیست] که بعدها بر روی اغلب شمشیرهای خوب حک میشد، از آن زمان است. ذوالفقار سپس به علی ع تعلق یافت، و عبارت مذکور بصورت لا فتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار درآمد. مانند همه‌ی شمشیرهای عربی قدیم دو دَم بود، ولی بعدها تصور کردند که نوک دوشاخه داشته است، و در تصاویر آن را باین صورت کشیدند.
ذوالفقار خان افشار (zo'l.faqār xāne afšār)، فت ۱۱۹۵ هق، از رؤسای افشار و حکام و رجال آذربایجان در اواخر عهد کریم خان زند. کریم خان در مراجعت از لشکرکشی به آذربایجان ولایت خمسه را بدو داد، و او یک چند بر سبیل تمرد از حضور در درگاه خان زند خودداری نمود. کریم خان به دفع او فرمان داد، و علی محمد خان زند باتفاق علیمراد خان زند او را شکست دادند و بشیراز بردند. کریم خان او را بخشود و دیگر بار به حکومت خمسه فرستاد. بعد از وفات کریم خان، وی بر گیلان تسلط یافت. علیمراد خان زند، بعد از قتل زکی خان زند، از اصفهان به دفع او شتافت، و ذوالفقار خان منهزم شد، و بجانب خمسه گریخت، اما در حدود زنجان گرفتار شده به امر علیمراد خان بقتل رسید.
ذوالفقار شیروانی (zo'l.faqāre širvāni)، شهرت **سید قوام‌الدین حسین**، معروف به **سید ذوالفقار** (seyyede)، فت ۶۷۹ هق، شاعر ایرانی. در عصر ایلخانیان مغول میزیست، و یوسف شاه I لر از سلسله‌ی اتابکان لرستان را مدح گفت. در قواعد صنایع شعری و محسنات بدیع ابتکاراتی داشت. در تبریز درگذشت؛ قبرش در قبرستان سرخاب است. روایت ارباب تذکره، که او را معاصر خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق و سلطان محمد خوارزم‌شاه دانسته‌اند، با تاریخ وفات او و همچنین با همعصریش با اباقا خان مغول و یوسف شاه لر منایرت دارد، و پیداست که درین باب خلطی روی داده است.
ذوالقدر (zo'l.qadr)، در تاریخ صفویه، یکی از طوایف قزلباش. نام آنها بصورت ذوالقادر و ذوالقدیر هم ضبط شده است، و ظاهراً اصل نام آنها از یک ریشه‌ی ترکی است. این طایفه قسمتی از قبایل ترکمن بودند که در آناطولی شرقی سکونت داشتند، و از میان آنها دولت ذوالقدریه پدید آمد. بعد از قتل ← علاءالدوله‌ی ذوالقدر تمام آنها به قزلباش پیوستند. این طوایف، مقارن ظهور صفویه، غالباً ساکن دیاربکر بوده‌اند، و از چندی پیش از آن به شیخ جنید و پس از قتل او به شیخ حیدر پیوسته بودند، و شاه اسمعیل صفوی را یاری کردند.
ذوالقدر، علاءالدوله‌ی (alā'o'd.döleye zo'l-qadr)، فت ۹۲۱ هق، فرمانروای (۸۸۴-۹۲۱ هق) قسمتی از آسیای صغیر و حوضه‌ی علیای فرات؛ از سلسله‌ی ذوالقدریه. وی بکومک سلطان محمد II عثمانی برادر خود شاه بوداق را از قلمرو امارت بیرون راند و خود به فرمانروائی رسید، اما در جنگهای ۸۹۰-۸۹۶ هق، که بین مصر و عثمانی روی داد، به مصر متمایل شد. عثمانیها در صدد عزل او برآمدند ولی توفیق نیافتند. در طی ۲۰ سال بعد، علاءالدوله با عثمانی در صلح بود. اما چون با شاه اسماعیل I صفوی از در مخالفت درآمد، وی در ۹۱۳ هق البستان و مرعش را تاراج کرد. با این حال، در لشکرکشی سلطان سلیم I بر ضد شاه اسماعیل، علاءالدوله ظاهراً ببهانه‌ی پیری از یاری به لشکر عثمانی امتناع کرد. سلیم، پس از مراجعت، خادم سنان پاشا را با علی بیگ، که برادرزاده‌ی علاءالدوله و مدعی او بود، به جنگ وی فرستاد. علاءالدوله درین جنگ مغلوب و مقتول شد؛ سرش را به قاهره فرستادند. دختر

(1) Coma Berenices

ءالدوله زوجه‌ی شاهزاده بایزید و مادر سلیم لطان سلیم I عثمانی) بود.
لقدریه (zo'l.qadriyye)، سلسله‌ای ترکمن که یب ۲ قرن (۷۳۸–۹۲۸ هق) بر ناحیه‌ی مرعش لطیه–در آغاز از طرف ممالیک مصر و سپس از نب سلاطین عثمانی–فرمانروائی کردند. پایتخت ن سلسله از ۷۴۰ هق ببعد شهر البستان (-elbes tā) (جش آناطولی، در ولایت مرعش) بود. سس سلسله **زین‌الدین قرجه بیگ** (qaraja bey) است که، در اوضاع آشفته‌ی بعد از وفات وسعید بهادر خان، البستان را گرفت، و در ۷۳۸ ن سلطان مملوک مصر حکومت او را شناخت، و را نایب خویش در آن ولایت شمرد. قرجه گ چندی بعد بر سلطان مصر یاغی شد، و یک نده با امرای مجاور به زد و خورد پرداخت. رانجام گرفتار مصریها شد، و اعدام گردید (۷۵۴ ق). پسر و جانشینش، **خلیل بیگ ذوالقدر**، انتقام خون پدر خریوت را گرفت، و بجانب ملطیه اخت، ولی عاقبت سلطان برقوق او را به خدعه قتل رسانید (۷۸۸ هق). پس از وی ترکمانان رادر کوچکترش **سولی بیگ** (suli) را بحکومت شانیدند. وی سرانجام باطاعت برقوق درآمد (۷۹۳ هق)، اما به اتهام آنکه با تیمور لنگ رابط یافته و او را به تسخیر شام دعوت کرده ست، آخر الامر به امر برقوق کشته شد (۸۰۰ هق). در این میان سلطان بایزید I عثمانی وارد صحنه شد، و صَدَقه پسر سولی را از البستان براند، **و ناصرالدین محمد ذوالقدر**، پسر خلیل بیگ، را بحکومت نشانید (۸۰۱ هق). در ۸۰۳ هق امیر تیمور، که در لشکرکشی به سیواس ترکمانان مزاحم وی شده بودند، قلمرو محمد را مورد تاخت و تاز قرار داد. محمد در سلطنت طولانی (۸۰۱–۸۴۶ هق) خود با مصر و دولت عثمانی روابط دوستانه داشت. از دختران خود یکی را به سلطان محمد I عثمانی و یکی را به چقمق سلطان مصر داد. پسرش **سلیمان بیگ ذوالقدر** در ۸۴۶–۸۵۸ هق فرمانروائی کرد. سلطان مراد II دختر او را برای محمد II بزنی گرفت (۸۵۳ هق). پسر و جانشینش، **ملک ارسلان ذوالقدر** (malek –arslān)، در ۸۵۸–۸۷۰ حکومت کرد. در زمان او اوزون حسن خریوت را گرفت، و تحریکات دولتهای عثمانی و مصر شدت یافت. ملک ارسلان به تحریک یکی از برادران خود موسوم به شاه بوداق (bodāq) بقتل رسید، و قلمرو ذوالقدریه چندی گرفتار مداخلات سخت عثمانی و مصر شد. آخرین فرمانروای سلسله ← علاءالدوله‌ی ذوالقدر در ۹۲۱ هق بقتل رسید، و مدعی او که برادرزاده‌اش علی بیگ بود نیز امارتش دوام نیافت، و بتوطئه‌ی مخالفان کشته شد (۹۲۸ هق). با قتل وی سلسله‌ی ذوالقدریه منقرض شد، و قلمرو آن جزء دولت عثمانی گردید.

ذو القرنین (zo 'l.qarnayn) [عربی، = صاحب دو شاخ]، لقب بعضی از سلاطین و بزرگان قدیم. مشهورترین دارندگان این لقب اسکندر مقدونی است، و ذو القرنین مذکور در قرآن (سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۸۲ ببعد) را با او یکی دانسته‌اند. در توجیه اطلاق این لقب به وی روایات مختلفی آمده است؛ کاسه‌ی سرش دو زائده بشکل دو شاخ داشت؛ موهای خود را میبافته و بشکل دو شاخ در پیش پیشانی قرار میداده؛ از جانب پدر و مادر، هر دو، شریف بوده؛ دو قرن زندگی یا سلطنت کرده؛ به دو قطب زمین رسیده؛ و غیره. این لقب در مورد منذر ابن ماء السماء (جد نعمان ابن منذر) و تبع الاقرن (tobba'o 'l.'aqran) (شاه عربستان جنوبی) و گاه در مورد علی ع هم بکار رفته است، و بعضی ذو القرنین مذکور در قرآن را با تبع الاقرن یکی دانسته‌اند. اینکه مراد از ذو القرنین مذکور در قرآن کوروش کبیر پادشاه هخامنشی ایران باشد احتمالی است که درین اواخر داده شده است، و دلایل مؤید این احتمال قوی نیست.

موضوع دارا بودن دو شاخ در تصاویر اساطیری سابقه‌ای بسیار قدیم دارد. بر استل شوش، نرمسین با دو شاخ نمایش داده شده است.

ذو القعده (zo 'l.qa'da) [عربی، = صاحب صلح]، نام ۱۱مین ماه در تقویم هجری قمری. تسمیه بدین مناسبت است که در قدیم عربها در این ماه جنگ نمیکردند. در فارسی معمولا ذیقعده (zi.qa'de) خوانده میشود. روز ۱۱م ماه عید ولادت امام رضا و روز ۲۹م آن روز وفات امام محمد تقی است.

ذوالکفایتین، لقب ابوالفتح ابن عمید.

ذوالکفل (zo'l.kefl)، شخصی که نامش دو بار در قرآن آمده است–یک بار در ردیف اسماعیل و ادریس، "که همه از صابران بودند" (انبیاء ۸۵)، و بار دیگر در ردیف اسماعیل و الیسع، "که همه از نیکان بودند" (ص ۴۸). مفسران بتفاوت او را با حزقیال و شخص موهومی بنام بِشْر پسر ایوب یکی دانسته‌اند، و گاهی هم وی در نقش عوبدیا دیده میشود. در باب معنی لفظ ذوالکفل اقوال مختلفی هست.

ذواللسانین (zo'l.lesānayn) [عربی، = صاحب دو زبان]، کسی که به هر دو زبان عربی و فارسی مسلط باشد، و به هر دو زبان خوب بنویسد و خوب شعر بگوید. بعضی از بزرگان ادب فارسی لقب ذواللسانین داشته‌اند؛ از آنجمله ابوالفتح بستی، ابوالحسن باخرزی، و رشید وطواط را از قدما میتوان نام برد.

ذوالنورین، لقب عثمان خلیفه‌ی سوم.

ذوالنون (zo'n.nun) [عربی، = صاحب ماهی]، لقب یونس نبی.

ذوالنون، سلسله‌ی (zo'n.nun) یا **بنو ذوالنون** (banu) خاندانی معروف از ملوک الطوایف اندلس، که اصلا از قبایل بربر بودند، و از ۴۲۷ یا چندی پیش از آن تا ۴۸۵ هق (از ۱۰۳۵ تا ۹۲ ب‌م) در ناحیه‌ای که مرکزش تولدو (طلیطله) بود فرمان راندند. بزرگترین فرمانروای سلسله یحیی المأمون (yahya 'l.ma'mun) (یحیی، ملقب به مأمون) بود، که در ۴۳۵–۴۶۷ هق (۱۰۴۳–۷۴ ب‌م) فرمانروائی کرد، و قلمرو خود را تا حدی بسط داد. شکوه و جلال دربار وی ثروت و نعمت بنو ذوالنون را ضرب المثل کرده است. قاضی ابن صاعد و زرقالی معاصر وی بودند. دولت این سلسله بوسیله‌ی آلفونسوی VI لئون و کاستیل برافتاد.

ذوالنون مصری (zo'n.nune mesri)، شهرت **ابوالفیض ثوبان ابن ابراهیم** (abo'l.feyz sābāne 'bne)، ح ۱۸۰–۲۴۵ هق، زاهد و عارف مشهور، مت اخمیم (در مصر علیا). پدرش از مردم نوبه بود، و خود او مولی [= بنده‌ی آزادشده] بشمار میآمد. ذوالنون به مکه و دمشق سفر کرد. مخلوق بودن قرآن را قبول نداشت و بهمین جهت معتزله با وی خصومت داشتند. در اواخر عمر از جانب یک فقیه مالکی، موسوم به عبدالله ابن عبد الحکم بسبب تعلیم عقاید خویش، متهم به زندقه شد، و در بغداد محبوس گردید، اما متوکل خلیفه او را نزد خود خواست و سخنانش بشنید و آزادش کرد. ذوالنون به مصر بازگشت، و در جیزه وفات یافت. گویند ذوالنون به رموز کیمیا و همچنین بر اسرار خطوط قدیم مصری (هیروگلیف؟) واقف بوده است. تاریخ وفات او را سنه‌ی ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۶، و ۲۴۸ هق نیز ضبط کرده‌اند.

تعالیم و عقاید او را صوفیه‌ی بعد از او خاصه **حارث محاسبی** تبیین و تقریر کرده‌اند. وی از قدیمترین کسانی بود، که در باب مقامات و احوال سخن گفت. همچنین، قول وی در باب معرفت و "حب" (hobb) اهمیت دارد؛ وی معرفت را عبارت از "شناخت اوصاف احدیّت" میخواند، و حب را عبارت میدانست از اینکه انسان آنچه را خداوند دوست میدارد دوست بدارد، و آنچه را خداوند دشمن میدارد وی نیز دشمن بدارد.

ذوالیمینین: ← طاهر ذوالیمینین.

ذو امر: ← ذی امر.

ذوب: ← ذوبان.

ذوبان[1] (zavabān) یا **ذوب**[1] (zōb)، تغییر حالت جسم از جامد به مایع بر اثر حرارت. عکس آن انجماد[2] (enjemād) است، که تغییر حالت از مایع به جامد است بر اثر سرد شدن. اغلب جامدات را اگر بقدر کافی حرارت دهیم بحالت مایع درمیآیند بدون اینکه از حالتی برزخ بین جامد و مایع بگذرند (ذوب صریح)؛ بعضی (مانند شیشه، آهن، و موم) قبل از مایع شدن نرم می‌شوند (ذوب خمیری یا شیشه‌ای)؛ برخی یکباره از حالت جامد به حالت گازی درمیآیند (تصعید)؛ بعضی (مانند چوب و زغال سنگ) دستخوش تغییر یا تجزیه‌ی شیمیائی میشوند. در این مقاله ذوب صریح مورد نظر است، که عموماً در اجسام متبلور پدید میآید. بعلاوه، در اینجا ذوب اجسام خالص مورد بحث میباشد (ذوب مخلوطها پدیده‌ای بسیار پیچیده‌تر است).

ذوب صریح تابع دو قانون است: (۱) در فشار ثابت، هر ماده در دمای معینی (موسوم به نقطه‌ی ذوب آن ماده در آن فشار) شروع به ذوب شدن میکند؛ (۲) از آغاز ذوب تا موقعی که همه‌ی جسم ذوب شود دمای آن ثابت و مساوی نقطه‌ی ذوب میماند. نقطه‌ی ذوب هر ماده مشخص آن ماده است. برای ذوب کردن یک جسم باید ابتدا آنرا حرارت دهیم تا دمای آن به نقطه‌ی ذوبش برسد. در این موقع ذوبان آغاز میگردد. حرارتی که از این موقع تا پایان ذوب به جسم داده میشود دمای آنرا بالا نمیبرد بلکه صرف تغییر دادن حالت آن میگردد. حرارت ذوب یک ماده مقدار حرارتی

(۱)melting; fusion (۲)freezing; solidification

است که باید به یک گرم آن که به حالت جامد و دارای دمای نقطه‌ی ذوب است داد تا به حالت مایع تبدیل شود (نیز ← حرارت نهانی). مثلا نقطه‌ی ذوب یخ در فشار جو °0 صدبخشی و حرارت ذوب آن ۸۰ کالری است؛ یعنی یک گرم یخ که دمایش °0 صدبخشی باشد ۸۰ کالری حرارت میگیرد تا به آب °0 صدبخشی تبدیل شود. اغلب جامدات در حین ذوبان ازدیاد حجم پیدا میکنند؛ و در نتیجه، جرم مخصوصشان کم میشود، و لهذا، قسمتی که در ضمن ذوب به حالت جامد است در ته ظرف میماند؛ بعضی از جامدات (مانند یخ، چدن، و بیسموت) تنزل حجم و لهذا افزایش جرم مخصوص پیدا میکنند، و قسمت جامد در قسمت مایع شناور میگردد. در حالت اول ازدیاد فشار سبب بالا رفتن نقطه‌ی ذوب میشود، و در حالت دوم بالعکس. بهر حال، ازدیاد فشار باید معتنابه باشد تا تغییری محسوس در نقطه‌ی ذوب پیدا شود (مثلا نقطه‌ی ذوب یخ، که در فشار جو °0 صدبخشی است، در فشار ۱'۰۰۰ آتموسفر °۷— صدبخشی میشود، یعنی، بازاء یک آتموسفر تغییر فشار، °0,00۷ صدبخشی تغییر میکند).

قوانین انجماد موادی که ذوب صریح دارند از این قرار است: (۱) در فشار ثابت، انجماد هر ماده در دمای ثابتی (نقطه‌ی انجماد)، که برابر نقطه‌ی ذوب است، آغاز میگردد؛ (۲) دمای یک جسم از آغاز انجماد تا پایان آن ثابت و مساوی نقطه‌ی انجماد میماند. حرارتی که جسم در این فاصله پس میدهد مساوی حرارتی است که در ضمن ذوبان جذب میکند. تغییر حجم همراه انجماد بر خلاف تغییر حجم همراه ذوبان است. بالاخص، ازدیاد حجم آب در اثر انجماد ممکن است توأم با آثار مکانیکی شدید باشد، و از این لحاظ بسیار مهم است (← آب؛ یخ). برای پدیده‌ی ناپایدار تأخیر در انجماد ← فروتافت.

ذو بحرین (zu bahrayn) یا **ذو وزنین** (zu vaz-nayn)، در علم بدیع، شعری که بر حسب کشیده یا بریده خواندن مصوتهای [= ویلهای] کوتاه آخرین برخی از کلمات، یا انداختن همزه‌ی آغاز برخی از آنها در تلفظ یا نینداختن آن (و در نتیجه تبدیل هجائی کوتاه به هجائی دراز یا عکس آن)ـبه دو وزن خوانده شود. مانند (اهلی شیرازی)؛

ساقی از آن شیشه‌ی منصوردم
در رگ و در ریشه‌ی من سور دم

که دارای دو وزن است، مفتعلن مفتعلن فاعلن (بحر سریع)، و فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل). نیز ← ملون.

ذوحیاتین: ← دوزیستان.

ذو خمسة اوراق: ← پنج برگ.

ذوذنب: ← دنباله‌داران.

ذوذنقه: ← ذوزنقه.

ذوزنقه[1] (zuzanaqe)، کثیر الاضلاع چهارضلعی دارای دو ضلع متوازی. اضلاع متوازی (AB و CD) را دو قاعده، فاصله‌ی آنها (طول عمود AA' یا HH' و غیره) را ارتفاع، و دو ضلع غیر متوازی را دو ساق ذوزنقه خوانند. اگر دو ساق با هم متساوی باشند ذوزنقه متساوی الساقین است.

سطح ذوزنقه مساوی است با حاصلضرب مجموع دو قاعده در نصف ارتفاع. طول خطی (MN) که اوساط دو ساق را بهم وصل کند مساوی نصف مجموع دو قاعده است، و این خط هر یک از دو قطر ذوزنقه (خطوط AC و BD) را نصف میکند. نام این شکل را ذوذنقه نیز نوشته‌اند.

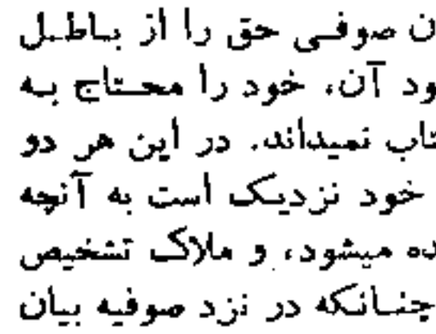

ذوسنطاریا (zusantāriā)، فسد دیسانتری (disāN-teri)، التهاب روده (قولون‌ها) در اثر ورود بعضی میکروبها یا کرمها یا مواد سمی با غذا یا آب. ذوسنطاریای آمیبی بواسطه‌ی یک حیوان یک‌سلولی (آمیب چهارهسته) و ذوسنطاریای باسیلی بواسطه‌ی باسیلی از نوع شیگلا (šigellā) تولید میشود. نیز ← حصبه (و شبه حصبه در همان مقاله).

ذوق (zōq)، در اصطلاح اهل بلاغت، ملکه‌ای که به کومک آن انسان میتواند کلام زیبا را از کلام نازیبا تشخیص دهد. در مصطلحات صوفیه، ذوق چیزی است که با آن صوفی حق را از باطل بازمیشناسد، و با وجود آن، خود را محتاج به تحقیق و مراجعه به کتاب نمیداند. در این هر دو اصطلاح، ذوق در جای خود نزدیک است به آنچه در اخلاق وجدان خوانده میشود، و ملاک تشخیص خیر و شر است. ذوق چنانکه در نزد صوفیه بیان میشود نوری است عرفانی، که خداوند در قلوب اولیاء خویش می‌اندازد، و ناشی از تجلّی حق است، و تا حدی مقدمه‌ی وجد بشمار است. آنچه مصطلح اهل بلاغت (مانند عبدالقاهر جرجانی و دیگران) است در علم الجمال جهت درک و فهم هنر نیز ملاک شناخته میشود، و البته وجود اختلاف و تفاوت در مراتب ذوق احکام مبتنی بر آن را موضوع اختلاف قرار میدهد.

ذو قار (zu qār)، آبشخوری نزدیک کوفه و بین آن و واسط، که بسبب جنگی که در آنجا بین قبیله‌ی بکر ابن وائل و قسمتی از لشکر ایران و قبایل عرب تابع دولت ایران روی داد مشهور شد. این جنگ، که در نتیجه‌ی سوء سیاست خسرو پرویز روی داد، و در آن بکر ابن وائل ایرانیان و قبایل تابعه را مغلوب کردند، به یوم ذی قار (yăme zi qār) معروف و از مشهورترین ایام العرب است، و شعرای عرب بدان افتخار کرده و در ستایش آن مکرر سخن گفته‌اند. معهذا، در باب تاریخ وقوع آن روایات مختلف است؛ بعضی مآخذ وقوع آنرا در روز ولادت پیغمبر اسلام شمرده‌اند، اما اکثر مآخذ تاریخ آنرا بعد از غزوه‌ی بدر دانسته‌اند.

در باب اسباب و جزئیات یوم ذی قار روایات مختلف است. اجمال واقعه چنانست که پس از کشته شدن نعمان ابن منذر، خسرو پرویز دارائی او را از رؤسای قبیله‌ی بکر ابن وائل مطالبه کرد، و امتناع قبیله از اجابت درخواست او منجر به جنگ ذو قار شد. داستان شکست سپاه ایران در نزدیکی پایتخت از یک قبیله‌ی عرب انعکاس عظیمی در تمام عربستان پیدا کرد، و در سراسر جزیرة العرب نقل مجالس و موضوع حماسه‌ها و افتخارات عرب و غرور عجیبی گردید، و حتی بر حسب روایات، حضرت رسول در شنیدن خبر مغلوبیت ایرانیان فرمود "امروز نخستین روزی است که عربها از ایرانیان مکافات ستاندند". بهر حال، شکست سپاه ایران موجب تجری و تشویق اعراب بر ضد ایران شد، و در فتوحات بعد عرب در ایران بی‌دخالت نبود. راجع به یوم ذی قار و غلبه‌ای که در آن جنگ نصیب اعراب شد، بعدها روایات و قصه‌های بسیار جعل و نقل شده است که نمونه‌ی آن حکایات را در کتاب افسانه‌آمیزی بنام کتاب حرب بنی شیبان مع کسری انوشروان میتوان یافت.

ذو قافیتین (zu qāfiatayn) [عربی، = دارای دو قافیه]، در علم بدیع، شعری که در آن دو کلمه قافیه آورده شود، مانند (خیام)؛

آنانکه بکار عقل در میکوشند
بیهوده بود که گاو بر میدوشند.

و نیز:

تا کی ز چراغ مسجد و درد کنشت
تا چند زیان دوزخ و سود بهشت.

ذومقراطیس: ← ذیمقراطیس.

ذونواس (zu.novās)، شهرت **یوسف اشعر** (yusof aš'ar)، فت ۵۲۵ بم، شاه یمن. بر طبق روایات عرب، وی زرعة ابن تبان (zor'ate 'bne tebbān) نام داشت، و فرمانروای یمن راسنامش لحیعة ابن ینوف (lahay'ate 'bne yanuf) یا لخیعه ینوف ذو شناتر (laxi'a yanufe zu šanāter)ـبقتل رسانید، و حمیریها (← حمیر) او را بسلطنت نشانیدند. وی به آیین یهود گروید، و نام خود را به یوسف تبدیل کرد. به کندن ریشه‌ی مسیحیان یمن کمر بربست، و مسیحیان نجران راکه گویا با دولت اکسوم، که دشمن یمن بود، ارتباطی داشتندـقتل عام نمود. بر طبق روایات گودالهائی کند و با آتش پر کرد، و مسیحیانی را که حاضر نبودند از دین خود بازگردند بآن گودالها افکند (۵۲۳ یا ۵۲۴ بم)، و "قتل اصحاب الاخدود" (ashābo 'l.'oxdud) [= اهل گودالها] در قرآن (سوره‌ی بروج) اشاره باین واقعه است.

کشتار مسیحیان موجب هیجانی عظیم در اکسوم شد، و خبر آن به امپراطور روم رسید، و وی که خود از یمن دور بود شاه اکسوم را تشویق به انتقام گرفتن از ذونواس کرد. شاه اکسوم لشکری به سرداری ارپاط و دستیارش ابرهه به یمن فرستاد و آنان، بیاری یمنیهای ضد ذونواس و رئیس آنها سمیفع، ذونواس را مغلوب کردند (ح ۵۲۵ بم). ذونواس کشته شد یا خود را به دریا افکند، و یمن بتصرف حبشیان درآمد.

ذو وجهین، در علم بدیع: ← محتمل الضدین.

ذو وزنین، در علم بدیع: ← ذو بحرین.

ذهاب، دهستان: ← زهاب.

ذهبی (zahabi)، شهرت **شمس‌الدین ابوعبدالله محمد ابن احمد ابن عثمان، ۶۷۳-۷۴۸ (یا ۷۵۳)** هق، محدث و مورخ مشهور عرب؛ مت دمشق یا میافارقین. در ۶۹۰ یا ۶۹۱ هق در دمشق به تحصیل حدیث پرداخت، و تحصیلات خود را در چند مرکز اسلامی دیگر و خاصه در قاهره ادامه داد، و گویند از بیش از ۱'۳۰۰ تن از مشایخ استماع حدیث نمود. سپس در مدرسه‌ی اُمّ صالح دمشق به تدریس حدیث پرداخت، و در دمشق درگذشت. مردی خستگی‌ناپذیر بود، و حتی پس از اینکه کور شد (۷۴۳ یا ۷۴۱ هق) از کار و تحقیق فرونشست. از شاگردان معروفش عبدالوهاب

(1) trapezoid

سبکی است که پدرش تقی‌الدین سبکی از دوستان ذهبی بود. بزرگترین اثر ذهبی کتاب تاریخ الاسلام (← العبر فی خبر من غبر) که بسبب کثرت حجمش چند تلخیص بوسیله‌ی ذهبی و دیگران از آن فراهم آمده است. از تلخیصهای ذهبی کتاب دول الاسلام یا التاریخ الصغیر (حیدرآباد، ۱۳۳۷ هق)، العبر فی اخبار البشر، تذکرة الحفاظ (۵ جلد، حیدرآباد، ۱۳۳۲–۳۳ هق)، الاصابه فی تجرید اسماء الصحابه (حیدرآباد، ۱۳۱۵ هق)، طبقات القراء المشهورین، و سیر اعلام النبلاء (۲ جلد، قاهره) است. از آثار وی در حدیث میزان الاعتدال فی نقد الرجال (لکهنو، ۱۳۰۱ هق؛ قاهره، ۱۳۲۵ هق؛ حیدرآباد، ۱۳۲۹–۳۱ هق) میباشد.

ذهبیه (zahabiyye) یا **سلسلة الذهب** (selselato z.zahab')، عنوان عمومی تقریباً جمیع فرقه‌ها و شعب سلسله‌ای که نزد صوفیه به معروفیه منسوب شده‌اند؛ و مخصوصاً عنوان سلسله‌ای از صوفیه‌ی ایران که در اصل شعبه‌ای از کبرویه بوده‌اند، و آنها را ذهبیه‌ی اغتشاشیه (eqteŝāŝiyye) نیز می‌خوانند، و استعمال ذهبیه‌ی مطلق در باب این سلسله‌ی خاص ظاهراً جدید است و سابقه‌ی زیاد ندارد. ذهبیه‌ی اغتشاشیه منسوبند به میر شهاب الدین عبدالله بُرزش‌آبادی مشهدی، که مرید خواجه اسحاق ختلانی بود، و از بیعت با خلیفه‌ی او سید محمد نوربخش امتناع کرد، و سلسله‌ی جداگانه‌ای تشکیل داد. گویند چون وی از بیعت با سید محمد خودداری کرد، خواجه اسحاق گفت "ذَهَبَ عبدالله" [عبدالله (از بیعت ما) بیرون رفت]، و باین جهت یاران او بدین نام خوانده شدند؛ اما این وجه تسمیه با موازین اشتقاق درست نمی‌آید، و ظاهراً از همان اول بروز اختلاف، پیروان عبدالله خود را ذهبیه‌ی خالص خوانده‌اند، و از سایر شعب ذهبیه خود را جدا و ممتاز شمرده‌اند. سلسله‌ی ذهبیه مذهب شیعه دارند، و در فارس، آذربایجان، خراسان، و سایر بلاد، فقرای این سلسله وجود دارند. از اقطاب این سلسله، بموجب روایات خود آنها، یکی شیخ محمدمؤمن است، که در گنبد سبز مشهد مدفون است، و دیگری شیخ محمد کازرُنیهی، که هم در مشهد دفن شده است، و مقبره‌ی او بنام پیر پالاندوز موسوم گردیده. در فارس، که این سلسله شهرت و اهمیت بیشتری یافته‌اند، مروج طریقه‌ی آنها شیخ نجیب‌الدین رضا تبریزی شد، و از مشاهیر جانشینان وی سید قطب‌الدین شیرازی، آقا محمد هاشم شیرازی، و آقا میرزا بابا است. در سالهای اخیر بین رؤسای این سلسله بر سر قطبیت اختلاف پدید آمده است، و پرویز خان سلماسی، میرزا احمد نایب‌الایاله، حاج حبّ حیدر، و دیگران درین باب داعیه یافته اند. از ادبیات این سلسله میتوان نور الهدایه‌ی نجیب‌الدین رضا، سبع المثانی، کوثرنامه، آیات الولایه، شرح مصباح الشریعه، و مجموعه‌ی موسوم به تذکرة الاولیاء را نام برد.

ذهن، در روانشناسی: ← روانشناسی.

ذی، لفظ عربی: ← ذو. برای کلماتی که در ردیف ذی میجوئید و نمییابید به ردیف ذو نیز رجوع کنید.

ذیاسقوریذوس: ← دیوسکوریدس.

ذی امر (zi amarr) یا **ذو امر** (zu)، نام غزوه‌ای که بین مسلمین با قبایل ثَعلَبَه و محارب از غطفان در ربیع الاول سال ۳م هق در نجد روی داد. پیغمبر درین هنگام بقصد دفع غطفان با ۴۵۰ نفر از مسلمین به ذی امر در نجد آمد، اما قبل از تلاقی فریقین، بسبب آنکه نقشه‌ی قوم فاش شده بود، کار آنها خاتمه یافت و جنگی واقع نشد. درین واقعه، غیبت محمد از مدینه ۱۱ روز طول کشید.

ذیحجه: ← ذو الحجه.

ذی قرد (zi qarad, qorad)، اسم غزوه‌ای که در نزدیک مدینه بین مسلمین و دسته‌ای از مشرکین غطفان در سال ۵م هق و بقولی در ربیع الاول یا ربیع الآخر سال ۶م هق روی داد. درین غزوه، غطفان که قصد دستبرد به مسلمین را داشتند، و مادشتری چند از گله‌ی خاص پیغمبر را هم در چراگاه موسوم به غابه (qāba) ربوده بودند، توفیقی نیافتند، و مسلمین در محل ذی قرد جمع شده به تعاقب دزدان رفتند، و از آنها غنایم بازگرفتند. این واقعه را غزوة الغابه (qazvato l.qāba') هم میخوانند. تعداد مسلمین درین غزوه بین ۵۰۰ تا ۷۰۰ تن بود، و یک تن از آنان کشته شد.

ذیقعده: ← ذو القعده.

ذیل (zeyl) [عربی، = دامن، آخر هر چیز]، آنچه پس از پایان گفتاری یا کتابی در تکمیل مطالب آن نویسند. ذیل را ممکن است خود مؤلف بر کتاب خویش یا دیگری بر کتاب او نویسد.

ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی: ← تاریخ عالم‌آرای عباسی.

ذیمقراطیس[1] (zimeqrātis) یا **ذومقراطیس** (–zu)، یونانی **دموکریتوس** (demokritos)، حدود ۴۶۰–۳۷۰ ق‌م، فیلسوف یونانی؛ مولد آبدرا (در تراکیا). شاگرد لئوکیپوس بود. نظریه‌ی وی در ماهیت جهان مادی علمیترین نظریه‌ای است که تا زمان وی عرضه شده است. عقل محیطی آناکساگوراس و عوامل متضاد امپدوکلس را به یکسو نهاد، و از توسل به قوه‌ای مسافوق طبیعت احتراز جست، و به بیان مکانیکی عالم پرداخت. میگفت که همه‌ی اجسام مرکب از ذرات صغار یا اتمهائی هستند نامحسوس، و این ذرات یکجنس ولی از حیث اندازه و شکل و وزن متفاوت اند، و تنوع اجسام بسبب همین اختلافات و اختلاف در وضع و ترتیب اتمها است. اتمها تجزیه‌ناپذیر و فسادناپذیرند (← جزء لایتجزی)، و حرکت مستدیر ابدی دارند، و پیدایش عالم را بر این اساس بیان میکرد. ادراکات حسی ناشی از برخورد اتمهای صادر از اشیاء است با اعضای حس. بخت و اتفاق را پرده‌ای برای پوشاندن نادانی و پناهگاه کسانی میدانست که به تفکر تن درنمیدهند. در اخلاقیات، آرامش فکر را عالیترین هدف زندگی میدانست، و منزه‌ترین و واقعیترین سعادتها را ثمره‌ی فعالیت ذهنی در فهم ماهیت اشیاء میشمرد. ذیمقراطیس را ارسطوی زمان خود، و بمناسبت اینکه همواره شاد و خوشبین بود، حکیم خندان خوانده‌اند. در مآخذ اسلامی نامش ذومقراطیس هم ضبط شده است. تین ← اتم؛ تاریخچه (ص ۵۲)؛ اتمی، نظریه‌ی.

ذیوفنطس: ← دیوفانتوس.

ذیونوسیوس: ← دیونوسیوس، اسم.

ذی یزن: ← سیف ابن ذی یزن.

---

(1)Democritus

رئا[1] (reā)، در دین یونان، یکی از ماده تیتانها. دختر گایا و اورانوس، زوجه و خواهر کرونوس، و مادر زئوس، پوسیدون، دمتر، هرا، پلوتون، و هستیا بود. وی اصلا الاهه‌ی زمین مردم جزیره‌ی کرت بود، و در اوایل ایام با **کوبله**، الاهه‌ی طبیعت

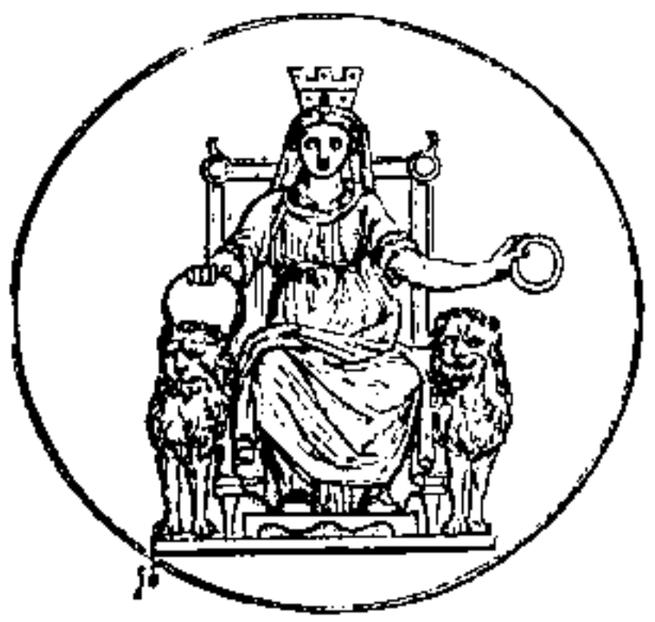

رئا یا کوبله

و مهین مادر خدایان در آسیای صغیر، یکی شمرده شد. شمائر پرستش رئا، مانند کوبله، با ← شمائر بارآوری وابسته بود، رومیان او را مطابق اوپس میشمردند.

رائتیا: ← رایتیا.

رئا سیلویا[2] (reā silviā)، در افسانه‌های رومی، مادر رومولوس و رموس.

رئاکتور[3] (reāktor؛ از انگلا)، اسبابی که در آن شکافت هسته‌ای زنجیری خودبخوداداامه‌یابنده‌ی یک ماده‌ی شکافتپذیر را براه می‌اندازند و تنظیم میکنند. بنامهای رئاکتور هسته‌ای، پیل اتمی (pile atomi)، و کوره‌ی اتمی نیز خوانده شده است، ولی امروزه اصطلاح رئاکتور رواج بیشتر دارد. رئاکتور برای تولید انرژی (بصورت حرارت)، تولید مواد شکافتپذیر، و (در تحقیقات علمی) تولید نوترون‌ها بکار میرود. ماده‌ای که از شکافت هسته‌ی آن در رئاکتور نتیجه‌ی مطلوب بدست میآید سوخت ("سوخت هسته‌ای") خوانده میشود، و آن عبارتست از اتمهای شکافتپذیر اورانیوم (یعنی اورانیوم ۲۳۸ یا U۲۳۸، اورانیوم ۲۳۵ یا U۲۳۵، و اورانیوم ۲۳۳ یا U۲۳۳) یا پلوتونیوم (پلوتونیوم ۲۳۹ یا Pu۲۳۹). رئاکتور چنان ساخته میشود که شکافت این اتمها تولید فعل و انفعال زنجیری هسته‌ای خودبخوداداامه‌یابنده میکند. ناحیه‌ای از رئاکتور را که مشتمل بر مواد شکافتپذیر است مغز[4] رئاکتور نامند. شکافت هسته معمولا بوسیله‌ی بمباران با نوترونها براه می‌افتد (← انرژی اتمی)، هسته‌ی اتمی شکافتپذیر یک نوترون میگیرد، و میشکافد، بطوری که دو هسته‌ی سبکتر، همراه با آزاد شدن انرژی، پدید میآید، و در ضمن بطور متوسط ۲ یا ۳ نوترون آزاد میشوند. برای اینکه شکافت خودبخود ادامه پیدا کند، باید اقلا یکی از نوترونهای حاصل از شکافت شکافت جدیدی ایجاد کند. برای تأمین این منظور باید جرم ماده‌ی شکافتپذیر از حد معینی کمتر نباشد (← انرژی اتمی)؛ بعلاوه باید این ماده را حتی الامکان تصفیه کرد تا مواد خارجی نوترونها را دستگیر نکنند؛ و نیز باید از خارج شدن نوترونها از دستگاه جلوگیری نمود. مشکل دیگر موضوع سرعت نوترونها است؛ مثلا در رئاکتورهائی که با اورانیوم طبیعی کار میکنند (رایجترین رئاکتورها)، باید نوترونهای سریع السیر حاصل از شکافت را نسبة کُندرو ساخت (← انرژی اتمی). در صورت جمع شرایط، وقتی که فعل و انفعال زنجیری براه افتاد خود بخود ادامه میابد، و انرژی شگرفی تولید میکند که حرارت حاصل از آن دستگاه را ذوب خواهد کرد؛ بنا بر این، باید شکافت را "مهار" کرد. کند ساختن نوترونها بوسیله‌ی موادی موسوم به کندساز[5] (kond.sāz) صورت میگیرد. از قبیل گرافیت (کربون خالص)، بریلیوم، و آب سنگین که نوترونها را جذب نمیکنند، اما در نتیجه‌ی برخوردهای مکرر نوترونها با اتمهای این مواد، از سرعت نوترونها کاسته میشود. مهار کردن نوترونها بوسیله‌ی موادی مانند کادمیوم یا بور بعمل میآید، که بآسانی با نوترونها وارد فعل و انفعال میشوند.

در شکل طرح اجمالی رئاکتور با سوخت اورانیوم طبیعی دیده میشود، که اساساً عبارتست از قطعه‌ی عظیمی از گرافیت (کندساز)، که در آن سوراخهائی برای جا دادن لوله‌های آلومینیومی محتوی اورانیوم تعبیه شده است. تنظیم و مهار کردن نوترونها بوسیله‌ی فروبردن یا بیرون کشیدن میله‌های فولادی مستور با مثلا کادمیوم یا بور بعمل میآید (وقتیکه میله‌ها در رئاکتور فرو-برده شوند، کادمیوم نوترونها را جذب میکند، و

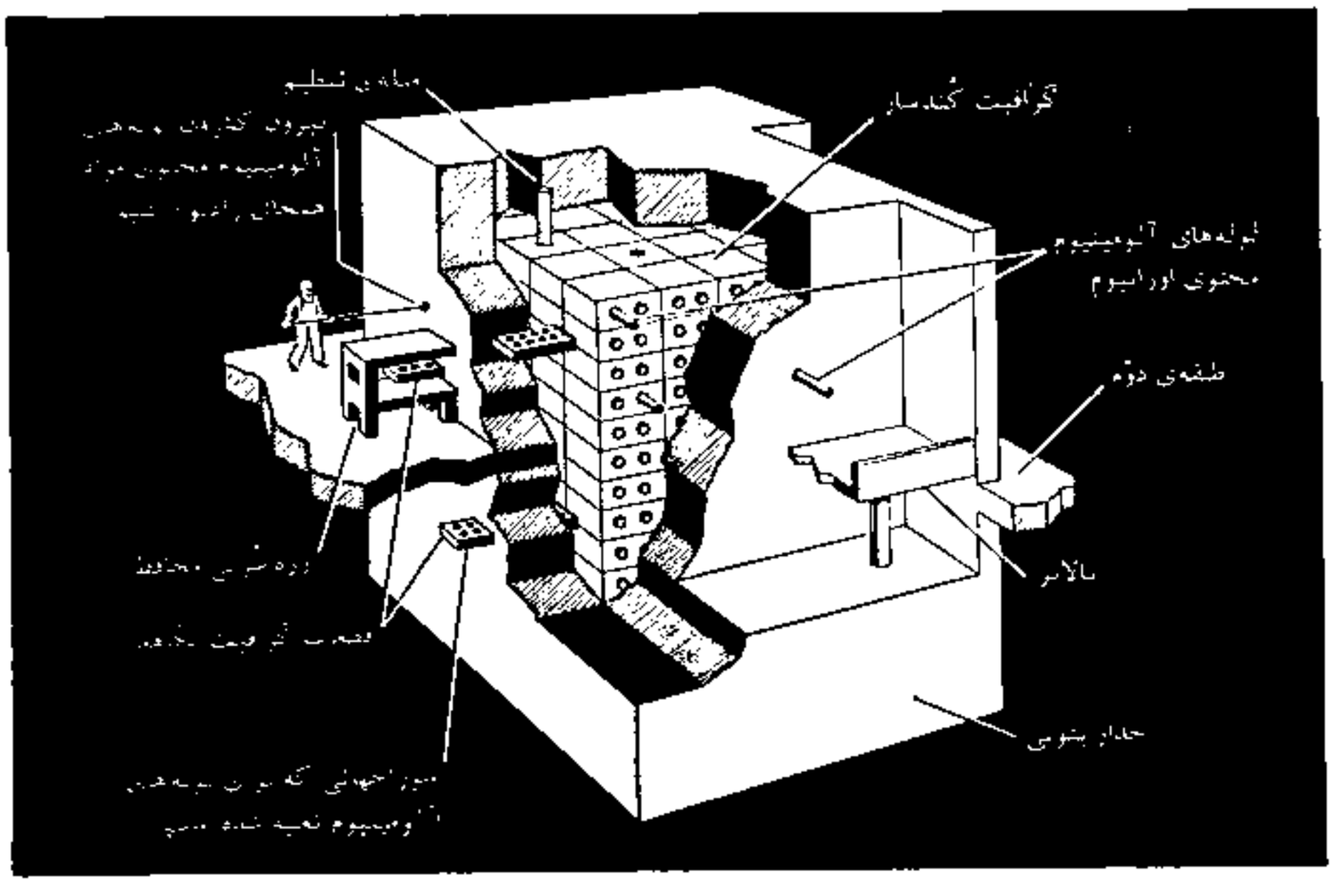

رئاکتور هسته‌ای

---

(۱)Rhea (۲)Rhea Silvia (۳)reactor (۴)core (۵)moderator

سرعت متزاید صورت میگیرد). دستگاه را دیوارهای ضخیم بتونی از اطراف فرامیگیرد تا از خطرات تشعشعات رادیوآکتیو جلوگیری شود. بسبب این دیوارها، وزن رئاکتورهای کوچک به چندین تن بالغ میشود (بهمین جهت هنوز استفاده از رئاکتور در اتومبیل و طیاره ممکن نشده است). برای گرفتن حرارت فوق العاده‌ای که در نتیجه‌ی فعل و انفعال هسته‌ای تولید میشود، مایع یا گازی، موسوم به خنک‌کن[1] (xonak.kon)، بکار میبرند، که در مغز رئاکتور رفت و آمد دارد. خنک‌کن در مغز رئاکتور معمولا رادیو-آکتیو میشود. بیرون از مغز، خنک‌کن در اسبابی ("تعویض‌کننده‌ی حرارت") گردش میکند که حرارت را به محیط دیگری منتقل مینماید. این محیط دوم، که تماسی با مغز ندارد، رادیوآکتیو نیست، و حرارت را از رئاکتور بخارج میبرد، و از این انرژی حرارتی میتوان برای بکار انداختن ماشینهای حرارتی معمولی استفاده کرد.

باید دانست که شکافتن هسته‌ی اورانیوم بوسیله‌ی اتمهای سریع السیر نیز ممکن است. منتهی در این صورت باید کار را بنحوی ترتیب داد که نوترونهای سریع السیر در مسیر خود با تعداد زیادی هسته‌ی U۲۳۵ برخورد کنند، و این امر با استعمال U۲۳۵ خالص (بجای اورانیوم طبیعی) یا با استعمال اورانیوم "مایه‌دار"[2] (اورانیوم طبیعی که U۲۳۵ بآن افزوده شده) ممکن است. رئاکتورهای بارآور[3] (bārāvar)، که بیش از آنچه سوخت مصرف میکنند ماده‌ی شکافتپذیر تولید میکنند، بوسیله‌ی نوترونهای سریع السیر کار میکنند. اورانیوم مایه‌دار یا U۲۳۵ در وسط رئاکتور جا دارد، و لایه‌ای از اورانیوم طبیعی آنرا فراگرفته است. قسمتی از نوترونهای حاصل از شکافت U۲۳۵ صرف ادامه‌ی شکافت میگردد، و مازاد آنها با U۲۳۸ موجود در لایه‌ی اورانیوم طبیعی وارد فعل و انفعال میشود، و در نتیجه‌ی این فعل و انفعال، U۲۳۸ به پلوتونیوم مبدل می‌گردد، که از آن بعنوان سوخت هسته‌ای میتوان استفاده کرد (در رئاکتوری که با اورانیوم طبیعی کار میکند نیز پلوتونیوم تولید میشود، اما مقدار آن از مقدار U۲۳۵ مصرف‌شده کمتر است). بجای U۲۳۸، میتوان توریوم بکار برد، که در طبیعت فراوانتر است، و با گرفتن یک نوترون دستخوش یک رشته فعل و انفعالات هسته‌ای میگردد، که در نتیجه‌ی آنها U۲۳۳ پدید میآید، که بعنوان سوخت هسته‌ای میتوان از آن استفاده کرد. این تبدلات تولید انرژی اتمی را به مقدار زیاد ممکن ساخته است. مازاد سوخت هسته‌ای را که در رئاکتور بارآور تولید میشود میتوان استخراج کرد، و در رئاکتورهای دیگر یا در سلاحهای اتمی (مثلا بمب اتمی) بکار برد.

اولین رئاکتور در دسامبر ۱۹۴۲ در دانشگاه شیکاگو برهبری انریکو فرمی ساخته شد، و به پیل اتمی موسوم گردید. پیل اتمی استفاده از انرژی اتمی را ممکن ساخت. از آن زمان تا کنون تحقیقات فراوان در این موضوع بعمل آمده است، و امروزه مراکز نیروی اتمی که در آنها از رئاکتور استفاده میشود در کشورهای مختلف (از جمله تجشـ و کشمت و بریتانیای کبیر) دایر است. در تجشـ و کشمت کشتیهائی ساخته شده است که با رئاکتور کار میکنند. موضوع استفاده از رئاکتور در موشک، طیاره، و لوکوموتیو در دست مطالعه است.

رئالیسم یا رآلیسم: ← واقعپردازی.

رائو، عنوان (هند)؛ ← راجه.

رائو (rāu)، نام محلی لارو پروانه‌ای از تیره‌ی لومانتریئیدای (Lymanthriidae). نام علمی این پروانه *Ocneria terebenthina* است. لاروهای آن از برگ درختان پسته تغذیه میکنند. برای دفع آنها محلولهای پاراتیون و ددت مؤثر است.

رائول[4] (rāul)، فت ۹۳۶، دوک بورگونی، شاه (۹۲۳-۹۳۶) فرانسه. بجانشینی پدرزنش روبر I انتخاب شد، و با نورمانها و مجارها که مکرر به فرانسه میتاختند جنگید. سلطنت خود را در مقابل اشرافی که طرفدار شارل III (ابله) بودند حفظ کرد.

رائول[5]**، فرانسوا ماری** (frāNsuā māri rāul)، ۱۸۳۰-۱۹۰۱، شیمیفیزیکدان فرانسوی. در مآخذ فارسی نامش را رائولت (rāult) ضبط کرده‌اند. شهرتش بسبب ← قانون رائولت است.

رائولت، قانون، نام دو قانون منسوب به ف. م. رائول در باب تنزل نقطه‌ی انجماد یا بالا رفتن نقطه‌ی غلیان محلولهای رقیق الکترولیزناپذیر. انجماد یک جسم خالص در فشار معین در دمای معینی روی میدهد، که طی انجماد مقدارش ثابت میماند (← ذوبان). در مورد محلولهای رقیق چنین نیست، بلکه اگر چنین محلولی را برودت دهیم، پس از آغاز انجماد، دمای انجماد تنزل میکند؛ اما بازاء هر عیار معین، دمای آغاز انجماد مقدار مشخصی دارد که همواره از دمای حلّال خالص کمتر است، و تفاضل آنها را تنزل نقطه‌ی انجماد خوانند. **قانون رائولت در باب تنزل نقطه‌ی انجماد** اینست که در محلولهای رقیق یک جسم الکترولیزناپذیر، تنزل نقطه‌ی انجماد بنسبت مستقیم عیار محلول و بنسبت عکس جرم مولی ماده‌ی حل‌شده تغییر میکند (عیار محلول عبارتست از نسبت جرم ماده‌ی محلول به جرم کل محلول). **قانون رائولت در باب بالا رفتن نقطه‌ی غلیان** اینست که بالا رفتن نقطه‌ی غلیان محلول رقیق یک جسم الکترولیزناپذیر و غیر فرّار به همان نسبتهای مذکور تغییر میکند. این قوانین برای تعیین تقریبی جرم مولی بکار میروند.

راب، نام هر یک از حیوانات شکمپای زمینی از رده‌ی وسیع پولموناتا (Pulmonata) که بستگی نزدیک با حلزونهای خشکی دارند، ولی صدف آنها بحالت ابتدائی و اغلب در جُبّه‌ای نهفته است و یا آنکه اصلا صدف ندارند، و بدن آنها در حال کشیدگی بشکل دوک میباشد، و تمام سطح تحتانی آن در حکم پائی است که حیوان بوسیله‌ی آن میخزد. همه‌ی آنها ماده‌ی لعابی فراوان از بدن خود ترشح میکنند. بعضی آفت گیاهان هستند. نمونه‌ی آنها رابهای نوع لیماکس (*Limax*) است.

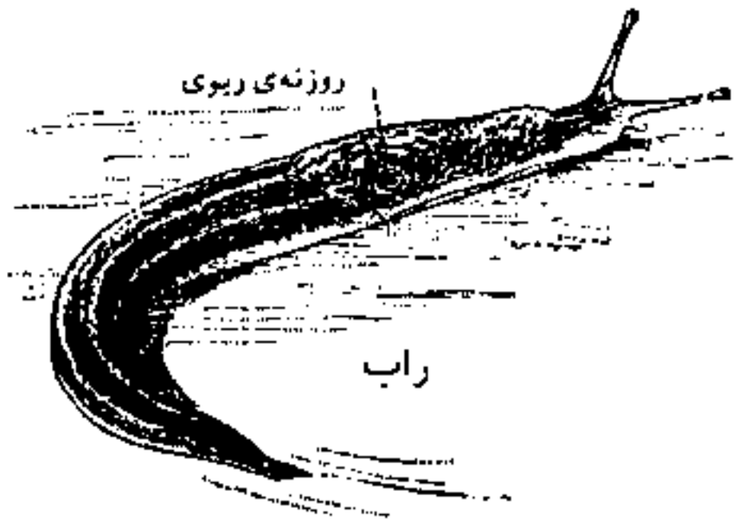

راباول[6] (rābăl)، شهر و بندر، بر ل‌ش جزیره‌ی نیو بریتن از مجمع‌الجزایر بیزمارک. در ۱۹۴۲-۴۴ از پایگاههای دریائی عمده‌ی ژاپن بود.

رابر (rābor)، دهستان (جـ ح ۵۰۰'۱۰؟)، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۴ (؟) آبادی. قالیبافی دارد. مرکزش، **رابر** (جـ ۵۱۹'۲ سـ ۱۳۳۵ هش)، در ۳۶ کیلومتری ش بافت است.

رابرت، اسم انگلیسی؛ ← روبر، اسم.

رابرت[7] **I** (rābərte) یا **رابرت (ذ) بروس** (rābərt ḏə brus)، ۱۲۷۴-۱۳۲۹، شاه (۱۳۰۶-۲۹) اسکاتلند. در ۱۲۹۶ ظاهراً نسبت به ادوارد I انگلستان سوگند اطاعت یاد کرد، ولی بعداً که ادوارد اسکاتلند را تیول خود شمرد و حاکمی برای آن تعیین کرد، رابرت در زمره‌ی رهبران کشمکشهائی که برای استقلال ملی اسکاتلند درگرفت (۱۲۹۷-۱۳۰۲) درآمد. در ۱۳۰۶، علی رغم ادوارد، بعنوان شاه اسکاتلند در سکون تاجگذاری کرد. در دهکده‌ی مثون (meṯvən)، در ۱۱ کیلومتری لغ پرث، از ادوارد شکست خورد، و ادوارد املاک او را ضبط و طرفدارانش را تنبیه نمود. پس از مرگ ادوارد I، در ۱۳۱۴ ادوارد II را در بنکبرن مغلوب کرد. سرانجام بموجب پیمان نورثمتن (۱۳۲۸) استقلال اسکاتلند و حق بروس به سلطنت آن شناخته شد.

رابرت[8] **II**، ۱۳۱۶-۹۰، شاه (۱۳۷۱-۹۰) اسکاتلند. مؤسس سلسله‌ی استوارت بود که سرانجام بر انگلستان و اسکاتلند فرمانروائی یافت. در دوره‌ی سلطنت او اسکاتلندیها باتفاق فرانسه چندین حمله‌ی انگلیسها را دفع کردند. در ۱۳۸۸ اسکاتلندیها به انگلستان لشکرکشی کردند، و در آتربرن (ātərbərn) (ل انگلستان) پیروزی مهمی بدست آوردند. رابرت III جانشینش شد.

رابرت[8] **III**، ح ۱۳۴۰؟-۱۴۰۶، شاه (۱۳۹۰-۱۴۰۶) اسکاتلند، پسر ارشد و جانشین رابرت II. علیل و قدرت واقعی در دست برادرش رابرت استوارت (اولین دیوک آو آلبنی) بود.

رابرت آو چستر: ← رابرت چستری.

رابرت بروس: ← رابرت I، شاه اسکاتلند.

رابرت چستری (rāberte cesteri)، انگلـ رابرت آو چستر[9] (rābərt āv cestər)، لتیـ روبرتوس رتیننسیس[10] (robertus retinensis)، قرن ۱۲م، ریاضیدان، منجم، و کیمیادان انگلیسی، و مترجم از عربی به لاتینی. وی منسوب به شهر چستر (انگلستان) است. در ح ۱۱۴۱-۴۷ در اسپانیا و در ح ۱۱۴۷-۵۵ در لندن زیسته است. اولین ترجمه‌ی قرآن به لاتینی ازوست (۱۱۴۱-۴۳). ترجمه‌ی لاتینی کتابی (منسوب به خالد ابن یزید) را در علم

(۱)coolant (۲)enriched uranium (۳)breeder reactors (۴)Raoul (۵)Raoult (۶)Rabaul (۷)Robert (the Bruce)
(۸)Robert (۹)Robert of Chester (۱۰)Robertus Retinensis

کیمیا در ۱۱۴۴ بپایان رسانید؛ و این یکی از نخستین کتابهای عربی در کیمیا بود که وارد دنیای لاتینی‌زبان گردید. برای اول بار جبر محمد ابن موسی خوارزمی را به لاتینی ترجمه کرد (۱۱۴۵)، و این ترجمه اهمیت فراوان دارد، زیرا میتوان آنرا آغاز علم جبر در اروپا دانست. زیجهائی بر اساس زیجهای بتانی و زرقالی تنظیم کرد. وی نخستین کس است که لفظ سینوس را در مقابل جیب بمعنای مثلثاتی آن بکار برد.

رابرت ذ بروس: ← رابرت ۱، اسکاتلند.

رابرتس[1]، سر **چارلز جورج داگلس** (sər cārlz jorj dāgləs rābərts)*، ۱۸۶۰–۱۹۴۳، شاعر و نویسنده‌ی کانادائی؛ شهرتش بیشتر بجهت داستانهائی است که از زندگی حیوانات وحشی نوشته است.

رابرتس[1]، **فردریک سلی** (fredrik sley rābərts)، ملقب به (اولین) **ارل رابرتس آو کندهار** (ërl rābərts āv kandəhār)*، ۱۸۳۲–۱۹۱۴، فیلد مارشال انگلیسی. در ۱۸۷۸ فرمانده نیروهای مرزی پنجاب بود؛ خواسته‌های انگلستان را به افغانستان تحمیل کرد (۱۸۷۹). در ۱۸۸۵–۹۳ فرمانده کل نیروهای هند بود. در جنگ بوئرها فرمانده کل بود (۱۸۹۹–۱۹۰۰). لفظ کندهار در لقب او صورت انگلیسی قندهار است.

رابرت شرلی: ← شرلی، رابرت.

رابعه‌ی بنت کعب: ← رابعه‌ی قزداری.

رابعه‌ی عدویه (rābeʿeye adaviyye)، مکنی به **ام الخیر** (ommo ʾl.xeyr)، از زنان عارف و زاهد بسیار معروف در قرن ۲م هق؛ دختر اسماعیل بصری. حکایتها و سخنان مؤثر و دلنشین در کتابهای صوفیه از او نقل شده است. گویند با حسن بصری معاصر بوده است، و وفاتش در سنه‌ی ۱۳۵ هق اتفاق افتاده است (بعضی از مورخین تاریخ وفات او را ۱۸۰ یا ۱۸۵ هق نوشته‌اند، که با همعصری او با حسن بصری سازگار نیست). رابعه‌ی عدویه‌ی دیگری هم از اهل شام بوده است که در قرن ۳م هق میزیسته، و در نام و نام پدر با رابعه‌ی عدویه‌ی موضوع این مقاله اشتراک داشته است.

رابعه‌ی قزداری (rābeʿeye qozdāri) یا **رابعه‌ی بنت کعب** (bente kaʿb) [= دختر کعب]، شاعر پارسی‌گوی قرن ۴م هق، معاصر رودکی؛ مت قزدار (قصدار). پدرش، کعب، از اعراب بلخ بوده است، و خود وی نخستین زن شاعر در زبان پارسی بشمار است. بسر نظم پارسی و تازی هر دو توانا بوده است. داستانی در بارهٔ عشق رابعه به بکتاش، غلام برادرش حارث، در یکی از مثنویهای عطار آمده است، و از آن چنین برمیآید که رابعه بر سر همین عشق بدست برادر خود کشته شده است.

رابله[2]، **فرانسوا** (frāNsuā rābële)، ح ۱۴۹۰–۱۵۵۳، نویسنده و طبیب فرانسوی. در اوایل عمر وارد دیر فرانسیسیان شد. زبانهای یونانی و لاتینی و علم و ادب آموخت، و مورد احترام اومانیستها شد، اما بسبب تحصیلات اومانیستی خود مورد سوء ظن قرار گرفت، و با استجازه از پاپ کلمنس VII از جرگه‌ی فرانسیسیان خارج شد، و به بندیکتیان پیوست. در ۱۵۳۰ تحصیلات طب خود را در مونپلیه بپایان رسانید. در ۱۵۳۲ به لیون، که از مراکز فضل و دانش بود، رفت و به طبابت و همکاری با ناشرین آثار لاتینی پرداخت. در ۱۵۳۷ و ۱۵۳۸ در مونپلیه طب تدریس کرد. چند بار در خدمت دوست و حامی خود کاردینال ژان دو بله به رم رفت. چندی نیز از حمایت فرانسوای I برخوردار بود، و پس از وفات (۱۵۴۷) او در مودون منصب کشیشی یافت، ولی باین کار نپرداخت. رابله در پاریس درگذشت.

رابله در ۱۵۳۲ در لیون داستانی در سرگذشت غولی بنام گارگانتوا (gārgāNtüā) نوشت، که سبب شهرت وی گردید، و ظاهراً بسبب مقبولیت آن، داستان دیگری در سرگذشت پانتاگروئل (pāNtägrüel)، پسر گارگانتوا، منتشر نمود (۱۵۳۲)، و آن مجلد دوم رمانی گردید که جلد اولش در ۱۵۳۴ یا ۱۵۳۵ تحت عنوان گارگانتوا، زندگی پرقدر و قیمت گارگانتوای بزرگ پدر پانتاگروئل انتشار یافت. جلد سوم در ۱۵۴۶ و جلد چهارم بطور کامل در ۱۵۵۲ منتشر شد، و پس از وفات رابله جلد پنجمی انتشار یافت (۱۵۶۲) که صحت انتسابش به وی محقق نشده است. این رمان یکی از شاهکارهای جهانی است، و در زیر ظاهر هجو-آمیز و گاه زشت و زنندهٔ آن بحثهای جدی در تعلیم و تربیت، سیاست، و فلسفه نهفته است. کتاب نمودار وسعت اطلاعات، شوق به زندگی، و نظر اومانیستی رابله است.

رابی[3]، **ایزیدور آیزک** (izidor āyzak rābi)، ۱۸۹۸–، فیزیکدان امریکائی، مت اطریش. کارهایش در مغناطیس، تابه‌های مولکولی، و مکانیک کوانتوم معروف است. تشعشعات اتمی را کشف و اندازه‌گیری کرد. جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۴ فیزیک را برد.

رابینز[4]، **فردریک چپمن** (fredrik capman rābinz)، ۱۹۱۶–، پزشک امریکائی. در ازاء تحقیقاتش در باب نمو و کشت ویروسهای پولیو-میلیت در انساج مختلف سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۵ در فیزیولوژی و طب به وی اعطا شد.

رابینسن[5]، **ادوارد** (edwārd rābinsən)، ۱۷۹۴–۱۸۶۳، محقق امریکائی در کتاب مقدس. چندی در آلمان تحصیل کرد. در ۱۸۳۸ و ۱۸۵۲ باتفاق مبلغ فاضل، ایلای سمیث (ilāy smiţ)، مسافرت تحقیقاتی به فلسطین کرد. آثار عمده‌اش تحقیقات مربوط به کتاب مقدس (۱۸۴۱) و جغرافیای طبیعی ارض اقدس (۱۸۶۵) است.

رابینسن[5]، **ادوارد**، ۱۸۵۸–۱۹۳۱، باستانشناس امریکائی. تحصیلات خود را در یونان و برلین ادامه داد. مدیر (۱۹۰۲–۵) موزه‌ی هنرهای زیبای بستن و مدیر (۱۹۱۰–۳۱) موزه‌ی متروپلیتن نیو یورک بود.

رابینسن[5]، **ادوین آرلینگتن** (edwin ārlingtən rābinsən)، ۱۸۶۹–۱۹۳۵، شاعر امریکائی. بیشتر به موضوعهای روانی پرداخته است. از آثارش اینهاست: اطفال شب (۱۸۹۷)، که سبب شهرت وی گردید؛ انسان بر ضد آسمان؛ تریسترم؛ و مردی که دو بار مُرد.

رابینسن[5]، **جان** (jān rābinsən)، ۱۵۷۶؟–۱۶۲۵، کشیش آوارگان در هولاند. از ناسازگاران بود. و دسته‌های انفصالیون را از انگلستان به آمستردام (۱۶۰۸) و به لیدن (۱۶۰۹) رهبری کرد. مهاجرت به امریکا را تشویق میکرد، ولی به مهاجرین (۱۶۲۰) نپیوست.

رابینسن[5]، **جیمز هاروی** (jeymz hārvi rābinsən)، ۱۸۶۳–۱۹۳۶، مورخ امریکائی. در دانشگاههای هاروارد و فرایبورگ تحصیل کرد. در ۱۸۹۵–۱۹۱۹ در دانشگاه کلمبیا تاریخ تدریس نمود. از مؤسسین (۱۹۱۹) و اولین مدیر "مدرسه‌ی جدید تحقیقات اجتماعی" بود. در درسها و در نوشته‌های خود "تاریخ جدید"ـیعنی ترقی اجتماعی و علمی و فکری نوع بشر، و نه صرف وقایع سیاسی‌ـرا تأکید میکرد، و از این راه در تحقیق و تدریس تاریخ تأثیر عمده داشته است. از جمله‌ی آثارش تاریخ جدید (۱۹۱۲)، ذهن در حال ساخته شدن (۱۹۲۱)، و محنه‌ی تمدن (۱۹۲۶) است.

رابینسن[5]، سر **رابرت** (sər rābərt rābinsən)*، ۱۸۸۶–، زیستشیمیدان انگلیسی. در مواد نباتی، ترکیب هورمونها، و رنگیزه‌های گیاهی کار کرد؛ جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۷ را در شیمی برد.

رابینسن-پتمن[6]، **قانون** (rābinsən-patmən)، نام قانونی که در سال ۱۹۳۶، برای تکمیل ← قانون ضد تراست کلیتن، بتصویب کنگره‌ی کشمکش رسید. هدف اصلی این قانون حمایت از خرده-فروشان بود در مقابل مؤسسات بزرگی که با ایجاد مغازه‌های متعددی که با هم پیوستگی داشتند با آنها رقابت میکردند.

رابینو[7] (rābino)، شهرت **یاسنت لوئی رابینو دی بورگومالـه** (yāsaNt lui rābino di bor-gomāle)، ۱۸۷۷–۱۹۵۰، مستشرق و مأمور سیاسی بریتانیائی. در دانشگاه پاریس تحصیل کرد. از ۱۹۰۳ تا ۱۹۳۸، که بازنشسته شد، در کرمانشاه، رشت (در ۱۹۰۶–۱۲)، دار البیضاء، ازمیر، قاهره، و جز آنها به خدمات سیاسی و قنسولی اشتغال داشت. به تحقیق در ایالات کنار بحر خزر و سکه‌شناسی ایران توجه خاص داشت. از آثارش سفرنامه‌ی مازندران و استراباد و کتاب سکه‌ها و نشانها و مهرهای شاهان ایران از ۱۵۵۰ تا ۱۹۴۱ (۱۹۴۵؛ آلبوم آن در ۱۹۵۱) است.

رابین هود[8] (rābin hud)، یاغی افسانه‌ای قرون وسطائی انگلیسی. با همدستان خود در جنگل شروود بسر میبرد، و اموال توانگران را یغما کرده به بینوایان میداد. رابین هود از قرن ۱۴م ببعد قهرمان بسیاری از اشعار مردم‌پسند گردید. ظاهراً سرگذشت وی اساس تاریخی ندارد؛ جنبه‌ی طغیان بر ضد مقامات دینی و دولتی، که در این اشعار هویدا است، ظاهراً انعکاس روح انقلابی روستائیان در سالهای مسبوق به شورش ۱۳۸۱ است. در کتابهای فارسی نامش را روبن هود (roban) هم ضبط کرده‌اند.

راپ[9]، **گئورگه** (george rāp)، ۱۷۵۷–۱۸۴۷، سوسیالیست آلمانی‌ـامریکائی. در ۱۸۰۳ با پیروان خود به پنسیلوانیا مهاجرت کرد، و جامعه‌ی دینی اشتراکی تأسیس نمود که به انجمن هماهنگی معروف شد. ← هماهنگیان.

---

(۱)Roberts (۲)Rabelais (۳)Rabi (۴)Robbins (۵)Robinson (۶)Robinson-Patman (۷)Rabino (۸)Robin Hood (۹)Rapp

راپالو[1] (rāpallo)، شهر (جه ۱۷٬۴۹۹)، لیگوریا، لغ ایتالیا، در ریویرا. برای **معاهده‌ی ۱۹۲۵ راپالو** ← فیوم. **معاهده‌ی ۱۹۲۲ راپالو** قرار- دادی بود که در طی کنفرانس ژن میان آلمان و تجشه منعقد شد، ولی ربطی به کنفرانس نداشت. آلمان برای اولین بار تجشه را بعنوان دولتی که بحق زمام امور را بدست گرفته شناخت. طرفین معاهده متقابلا تمام قروض پیش از جنگ و ادعا- های جنگی خود را لغو کردند، و موافقتهای تجارتی وسیعی بعمل آوردند.

راپسودی[2] (rāpsodi؛ از فنه)، در یونان باستان، قطعه‌ای از یک منظومه‌ی حماسی (مانند ایلیاد یا اودیسه)، که بوسیله‌ی خوانندگان حرفه‌ای [راپسودوس‌ها (-rāpsodos؛ ینه)] خوانده میشد. امروزه رایسودی به شعری حماسی، یا قطعه موسیقی سخت هیجان‌انگیز و با صورت ("فورم") نامنظم گفته میشود. در موسیقی این اصطلاح را نخست واتسلاو یان توماشک[3] (vatslāv yān tomāšek)، آهنگساز بوهمی، بکار برد، که در ۱۸۰۳ در پراگ اثر خود، شش رایسودی برای پیانو، را منتشر کرد. از راپسودیهای معروف رایسودیهای مجار (فرانتس لیست)، رایسودیهای رومانیائی (ژرژ انسکو)، و رایسودی در بلو (جورج گرشوین) را میتوان نام برد.

راپیان، عنوان دیگر هماهنگیان. نیز ← راپ، **گئورگه**.

راپیدو[4] (rāpido)، رود کوتاهی در قسمت جنوبی ایتالیای مرکزی. پایین کاسینو به رود لیری ملحق میشود. در جه II متفقین کوشیدند که، با عبور از راپیدو، کاسینو را دور بزنند، ولی جز دادن تلفات سنگین (مخصوصاً از قوای کشمه) نتیجه‌ای نبردند (ژانویه‌ی ۱۹۴۴).

راتان[5] (rātān؛ از انگلا)، نام بعضی اقسام نی‌های پیچنده‌ی آسیای گرمسیری از انواع کالاموس (*Calamus*) و دایمونوروپس (*Daemonorops*). ساقه- های آنها بنام راتان فروخته میشود. ساقه‌ی راتان محکم و خمش‌پذیر است؛ ورقه‌های نازک آن برای ساختن اشیاء حصیری، سبد، و نشیمن صندلی بکار میرود.

راتسل[6]، **فریدریش** (fridriš rātsel)، ۱۸۴۴–۱۹۰۴، جغرافیادان آلمانی. از پیشقدمان بسط و تکمیل جغرافیای انسانی بود، و تأثیر محیط طبیعی را در فعالیتهای انسانی تأکید میکرد.

راتسلی یا **ریزلی**: ← ساوثمتن، ارل آو.

راتسیبوش، لهستان: ← راتیبور.

راتلج[7]، **ان** (an rātlej)، ۱۸۱۳؟–۱۸۳۵، قهرمان امریکائی داستانی عاشقانه در باب آبراهام لینکلن. مرگ ناگهانی وی لینکلن را سخت متأثر ساخت، و بر اساس همین امر، ویلیام هنری هرندن، شریک لینکلن در وکالت دعاوی و نویسنده‌ی زندگینامه‌ی وی، داستانی در باب عشق لینکلن باین دختر پرداخت، و حال آنکه راتلج نامزد یکی از دوستان لینکلن بود.

راتلند[8] (rātland)، شهر (جه ۱۸٬۳۲۵)، غ ایالت ورمانت، کشمه؛ دومین شهر بزرگ ایالت.

راتلند[9] (rātland) یا **راتلندشر** (rātlandšər)، ولایت (۳۹۰ کمه؛ جه ۲۳٬۹۵۶)، انگلستان مرکزی، مرکزش شهر اوکم (ōkəm). کوچک- ترین ولایات انگلستان، و دارای اراضی پست و بلندی است که در آنها زراعت میشود.

راتلندشر، ولایت، انگلستان: ← راتلند.

راتناو[10]، **والتر** (vālter rātenă)، ۱۸۶۷–۱۹۲۲، صنعتدار و سیاستمدار آلمانی. در جه I مدیر توزیع مواد خام بود. در ۱۹۲۲ به وزارت خارجه رسید. کوشش داشت که آلمان قروضی را که بعلت خسارت جنگ بعهده گرفته بود بپردازد. راتناو یهودی بود و بدست متعصبین میهن‌پرست کشته شد. فلسفه‌ی اجتماعی او ایدآلیستی بود. وی متوجه خطرات صنعتیسازی بود، و اعتقاد داشت که غلبه‌ی جنبه‌ی ماشینی تمدن امروزی بشر نفس انسانی را مضمحل میسازد. از آثارش در روزهای آتیه (۱۹۲۱) و جامعه‌ی جدید (۱۹۲۱) است.

راتهور: ← راجپوتها.

راتیانج (rātiānaj) یا **راتیانه**، صمغ درخت کاج پس از استخراج اسانس تربانتین از آن.

راتیانه، صمغ: ← راتیانج.

راتیبور[11] (rātibor)، لهستانی **راتسیبوش** (rāt-sibuš)، شهر (جه ۲۸٬۹۰۰)، سیلزی علیا، بر رود اودر؛ تحت حکومت لهستان (از ۱۹۴۵). مصنوعاتش اسبابهای برقی، منسوجات، و مواد شیمیائی است. کرسی امیرنشینی بود که در قرن ۱۳م بوجود آمد. در ۱۵۲۶ به اتریش و در ۱۷۴۵ به پروس منتقل شد. در ۱۸۴۰ عنوان دوک‌نشین یافت.

راتیسبونا، باواریا: ← رگنسبورگ.

راث[12]، **دماغه‌ی** (rāṯ)، شمال غربیترین انتهای اسکاتلند.

راتسی[13] (rāṯsey)، اسکاتلند: ← بیوت‌شر.

راج، درخت یا درختچه‌ی پیوسته‌سبز از نوع ایلکس (*Ilex*)، با ساقه‌های کوچک برنگهای مختلف. گلهای نر و ماده‌ی آن در دو پایه‌ی جداگانه اند. راج معمولی اروپائی (*I. aquifolium*) دارای برگ- های خاردار براق پیوسته‌سبز و ساقه‌های سرخ براق است، و در تزیینات مراسم عید میلاد مسیح بکار میرود، راج امریکائی (*I. opaca*) بارتفاع ۱۵ متر میرسد. انواع راجهای دیگر بنام راج مرکب و راج زمستانی نیز یافت میشود، و مهمترین آنها ماته است. نیز ← خاس.

راجاگوپالاچاری[14]، **چاکراوارتی** (cākrāvārti rājāgopālācāri)، ۱۸۷۹–، رهبر سیاسی هندی. در ۱۹۱۹ به کنگره‌ی ملی هند پیوست، و اعتبار یافت. از دوستان نزدیک گاندی بود، و چند بار محبوس شد. حق مسلمانان هند را به داشتن مملکتی جداگانه (پاکستان) قبول داشت، و این امر منجر به بریدن او با کنگره‌ی ملی گردید. پس از جه II، بجای لرد ماونتبتن فرماندار کل هند گردید، و در ۱۹۴۸–۵۰ این مقام را داشت (آخرین فرماندار کل هند بود). در ۱۹۵۸ حزب محافظه‌کار "آزادی" را تأسیس نمود.

راجپوتانا (rājputānā) یا **راجپوتانه** (na–) [= سرزمین راجپوتها]، ناحیه‌ای در قسمت لغ هند، و نیز اسم جمع دسته‌ای از ممالک سابق هند، واقع در این ناحیه، که بیکانر، جیپور، جودهپور، و اودایپور از آن جمله بوده است. قسمت غربی آن جزء بیابان هند است؛ قسمت شرقی (مخصوصاً چش) حاصلخیز میباشد. تاریخ آن همان تاریخ راجپوتها است، که این ناحیه از آنها نام گرفته است. اکنون قسمت اعظم آن جزء راجستان می- باشد. راجپوتانه از جنبه‌ی باستانشناسی بسیار جالب است، و ابنیه‌ی مذهبی جالب آن بعضی ویران شده و برخی بخوبی محفوظ مانده است. ابنیه‌ی اجمیر و معابد ← کوه آبو از دسته‌ی اخیر اند.

راجپوتها[15] (rājput.hā)، مردمی که عده‌ی آنها حد ۶۵۰٬۰۰۰ است، و ناحیه‌ی راجپوتانا از آنان نام گرفته، ولی در بقیه‌ی هند شمالی نیز منتشر اند. راجپوتها مردمی دلاور و جنگجو هستند، و برای خود جنبه‌ی اشرافی قائلند، و هنوز هم از مشاغل غیر نظامی دوری میکنند، و کارهای دستی را دون شأن خود میدانند. بعضی از آنها مسلمانند. راجپوتها خود را جایگزین طبقه‌ی قدیم کشتریه میدانند، ولی اصل آنها معلوم نیست. و ظاهراً میتوان آنها را به دو گروه عمده‌ی خارجی و بومی تقسیم کرد. گروه خارجی اعقاب مهاجمین قرن ۵م بهم هستند، و مشتمل بر قبایل چوهان (că-hān)، چالوکیه (cālukya)، گورجره (gur-jara)، و جز آنها میباشند. راجپوتهای بومی مشتمل اند بر قبایل راشتراکوته (rāštrākuta) (دکن)، راتهور (rāthor) (راجپوتانا)، چندل (candel)، و بوندله (bundela).

در دوره‌ی بعد از وفات (۶۴۷ بم) هرشه تا هجوم مسلمانان به هند شمالی، راجپوتها برآمدند، و دولتهای محلی در کنوج، اجمیر، گجرات، موار یا اودایپور، جیپور، و غیره تشکیل دادند. جنگهای داخلی بین قبایل مختلف سبب ضعف دولتهای محلی گردید، و این امر کار فاتحین مسلمان را آسان کرد. سرانجام جلال‌الدین محمد اکبر جمعی از آنها را مغلوب کرد، و با جمعی سیاست مسالمت پیشه کرد، و جهانگیر جملگی را مطیع ساخت (۱۶۱۶). پس از ضعیف شدن تیموریان هند، راجپوتها بسبب اختلافات داخلی نتوانستند از موقعیت استفاده کنند، و در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م قلمرو آنها دستخوش حملات مراتهه- ها گردید، و در اواخر این قرن تقریباً همه‌ی راجپوتانا تحت استیلای مراتهه‌ها بود. در اوایل قرن ۱۹م که بریتانیا با مراتهه‌ها در جنگ بود ارتباط سیاسی با راجپوتها برقرار کرد، و پیش از پایان سال ۱۸۱۸ ممالک مختلف راجپوتانا تحت حمایت بریتانیا قرار گرفت، و از آن ببعد واقعه‌ی مهمی در تاریخ راجپوتانا روی نداده است.

راجر، اسم انگلیسی برای مرد: ← روگروس.

راجرز[16]، **جان** (jān rājərz)، ۱۵۰۰؟–۱۵۵۵، پروتستان شهید انگلیسی. کشیش کاتولیک بود، ولی پس از برخورد با و. تیندل تحت تأثیر عقاید او پروتستان شد (۱۵۳۵). متنی از کتاب مقدس بزبان انگلیسی تهیه کرد، و آنرا بنام مستعار

---

(۱)Rapallo (۲)rhapsody (۳)Tomaschek (۴)Rapido (۵)rattan (۶)Ratzel (۷)Rutledge (۸)Rutland (۹)Rutland(shire) (۱۰)Rathenau (۱۱)Ratibor (۱۲)Wrath (۱۳)Rothesay (۱۴)Rajagopalachari (۱۵)Rajputs (۱۶)Rogers

تامس مثیو (tāməs maṭiu) منتشر نمود (۱۵۳۷). پس از جلوس ماری تودور بر ضد مذهب کاتولیک رومی موعظه کرد. در ۱۵۵۴ محبوس شد، و پس از محاکمه سوزانده شد.

راجرز[1]، **جان** (jān rājərz)، ۱۷۷۳–۱۸۳۸، افسر دریائی کشمت. در جنگ طرابلس خدمت کرد. بعدها که انگلستان اقدام به استخدام قهری ملوانان امریکائی نمود وی برای مبارزه مأموریت یافت، و یکی از کشتیهای انگلیسی را درهم شکست. این حادثه یکی از اسباب جنگ سال ۱۸۱۲ بود.

راجستان (rājastān)، ایالت (۳۳۲٬۲۵۰ کمه؛ جه ۲۰٬۱۴۶٬۱۷۳)، لغ هند؛ کرسی آن جیپور. این ایالت در ۱۹۴۸ از یکی کردن چند مملکت نواب‌نشین راجپوتانا تشکیل گردید، و در ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ چند مملکت دیگر را بآن ضمیمه کردند. قسمت غربی آن (بیشترش بیابان) به پاکستان غربی محدود است. پنجاب در ل و بمبئی در ج آنست. مملکت نواب‌نشین سابق بیکانر (bikā-ner)، ل راجپوتانا، که اکنون جزء راجستان است، در ۱۴۶۵ بوسیله‌ی یکی از سرکردگان راجپوتها تأسیس گردید، و کرسی آن، بیکانر، در ۱۴۸۵ بنا شد.

راجه (rāje)، در هند، اصلا عنوان امیر یا شاه. بعدها عنوان سرکردگان دیگر نیز گردید. صورتهای دیگر آن رائو (rāo)، رانه (rāna)، و راول (rāval) است. در مورد سرکردگان عالیرتبه لفظ مها (mahā) را در اول این عناوین میآورند (مانند مهاراجه). صورت هندوستانی آن رای (rāy) است.

راچدیل[2] (rācdeyl)، شهر (جه ۸۵٬۷۸۵)، لنکشر، انگلستان. کالاهای پشمی و پنبه‌ای دارد. مولد جان برایت.

راچستر، کشمة، ← راچیستر.

راچیستر[3] (rācistər)، شهر (جه ۵۰٬۱۲۱)، کنت، جن انگلستان. دیواری (ضخامت ۴ متر) از دوره‌ی نورمانها دارد.

راچیستر[3] (rācistər) یا **راچستر** (rācəstər)، شهر (جه ۳۱۸٬۶۱۱)، غ ایالت نیو یورک، بر مصب رود جنیسی در دریاچه‌ی اونتاریو. سومین شهر بزرگ ایالت است. مصنوعات آن دستگاه‌های عکاسی، منسوجات، اسبابهای دقیق، ماشین حساب، و مواد شیمیائی است. مقر دانشگاه راچستر که مخصوصا بجهت مدرسه‌ی موسیقی ایستمن معروفست. جورج ایستمن در توسعه و آبادی شهر سهمی عمده داشت.

راحاب[4] (rāhāb)، زنی از اهل اریحا که به جاسوسان یوشع کومک کرد، و بدین گونه خود و خانواده‌اش را از نابودی نجات داد (یوشع ۲).

راحة الصدور [راحة الصدور و آیة السرور (rāhato 's.sodur va āyato 's.sorur)]، کتابی فارسی، در تاریخ آل سلجوق، تألیف نجم‌الدین ابوبکر محمد ابن علی ابن سلیمان راوندی، از نویسندگان اواخر قرن ۶م هق. این کتاب را مؤلف به نام غیاث‌الدین کیخسرو ابن قلج ارسلان، از سلاجقه‌ی روم، تألیف کرده است، و کتاب علاوه بر فایده‌های تاریخی دارای فواید ادبی نیز هست (چاپ لیدن، ۱۹۲۱). مؤلف از راوند کاشان بوده است، و گذشته از فقه و کلام و ادب، در خطاطی، صحافی، و تذهیب نیز مهارت داشته است. کتاب راحة الصدور را وی بسال ۵۹۹ هق شروع کرده است، و ۲ یا ۳ سال در تألیف آن صرف کرده، و در ضمن بیان مطالب تاریخی، امثال و اشعار درج کرده است، و مخصوصاً در پایان سلطنت هر یک از پادشاهان سلجوقی، فرصتی یافته است و به ممدوح خویش تملقهائی نثار کرده است. بسیاری از مطالب تاریخی کتاب از جهت نظم وقایع و طرز عبارت‌بندی شباهت دارد به سلجوقنامه‌ی ظهیری، و پیداست که مؤلف از آن کتاب استفاده‌ی بسیار کرده است.

راحیل[5] (rāhil)، زن محبوب یعقوب، مادر یوسف و بنیامین، و دختر لابان. لابان به یعقوب وعده داده بود که اگر ۷ سال برای او کار کند راحیل را به همسری به وی بدهد، ولی پس از آن مدت، حیله کرد، و دختر بزرگتر خود لیئه (lay'a) را به او داد، و یعقوب هفت سال دیگر مزدوری لابان کرد، تا راحیل را گرفت (پیدایش ۲۹–۳۳؛ ۳۵؛ متی ۱۸.۲).

در قرآن نام راحیل نیامده است، اما قسمتی از آیه‌ی ۴ سوره‌ی نساء که در آن ازدواج با دو خواهر در عین حال، مگر آنچه قبلا واقع شده، تحریم شده است در باب ازدواج یعقوب با راحیل است (پیش از شریعت موسی چنین ازدواج جایز بود).

راخمانینوف[6]، **سرگی واسیلیویچ** (sergey vāsil-yevic rāxmāninof)، ۱۸۷۳–۱۹۴۳، آهنگساز و پیانونواز روسی و رهبر ارکستر. در ۹ سالگی وارد کنسرواتوار سن پطرزبورگ شد، و در ۱۸۸۵ برای تحصیل در کنسرواتوار به مسکو رفت، و هم خود را صرف نواختن پیانو نمود. در ۱۸۹۲ نشان طلای کنسرواتوار در آهنگسازی به وی اعطا شد. در ۱۸۹۳–۱۹۰۳ در مسکو استاد پیانو بود، و ضمناً در ۱۸۹۷–۹۹ در "اپرای خصوصی مسکو" سمت رهبری داشت، و در ۱۸۹۹ در کنسرتهای انجمن فیلارمونیک لندن ظاهر شد، و هم در آنجا خود را بعنوان آهنگساز، رهبر ارکستر، و پیانونواز نمایاند. در مسکو در ۱۹۰۵–۶ رهبر اپرای سلطنتی و در ۱۹۱۱–۱۳ رهبر کنسرتهای فیلارمونیک بود. دو بار به رهبری دائمی ارکستر سمفونیک بستن دعوت شد، ولی از قبول آن امتناع نمود. در ۱۹۱۷ روسیه را ترک گفت و دیگر بدانجا بازنگشت. تا ۱۹۳۵ در سویس زندگی کرد، و سپس در کشمة اقامت گزید، و کمی پیش از مرگ به تابعیت آن کشور درآمد.

آثار وی عمیقاً از مکتب روسی و خاصه از دوستش چایکوفسکی تأثیر پذیرفته است، و از تنوع و رنگ‌آمیزی سرشار میباشد. وی از بزرگترین پیانونوازان جهان و از برجسته‌ترین آهنگسازان روسی است. آثار عمده‌اش عبارتند از دومین کنسرتو (۱۹۰۱) از چهار کنسرتو برای پیانو؛ راپسودی بر تمی از پاگانینی، برای پیانو و ارکستر؛ پوئم‌سمفونیک جزیره‌ی اموات (۱۹۰۷)؛ ناقوسها (۱۹۱۳) برای همسرائی و ارکستر؛ سه سمفونی؛ و قطعات متعدد برای پیانو.

رادار[7] (rādār) [از حروف اوایل کلمات *radio detecting and ranging*، بمعنی آشکارسازی و فاصله‌یابی رادیوئی]، دستگاه یا فنّ آشکار ساختن وضع و حرکت و ماهیت یک شیء دور بوسیله‌ی امواج رادیوئی منعکس‌شده از سطح آن. اطلاعات حاصل از رادار مشتمل است بر جهت حرکت، فرازا، و سرعت شیء نسبت به دستگاه رادار؛ و با بعضی دستگاههای کامل شکل شیء را نیز میتوان مشخص کرد. رادار در سالهای ح ۱۹۳۵–۱۹۴۵ در چند کشور، مستقل از یکدیگر، تکامل یافت. یکی از نخستین انواع عملی آن دستگاهی بود که سر رابرت واتسن‌وات تعبیه نمود (۱۹۳۴–۳۵).

اساس عمل رادار مشابهت به "چراغ قوه" دارد که در تاریکی برای یافتن راه بکار میرود. از چراغ امواج نور در همه‌ی امتدادها صادر میشود؛ نورافکن عقب چراغ این اشعه را به تابه‌ی باریکی تبدیل میکند، که چون امواج نور آن بر شیء بتابند قسمتی از آنها منعکس میشوند، و به چشم ما میرسند. رادار نیز بهمین قیاس عمل میکند منتهی، بجای نور مرئی، امواج رادیوئی بسیار کوتاه بکار میبرد. امواج رادیوئی را بوسیله‌ی نورافکنی سهمی‌شکل (R در شکل ۱) بصورت تابه‌ای متمرکز میکنند. در برخورد این تابه‌ی رادیوئی با یک شیء، قسمتی از امواج منعکس میشوند، و بعضی از این امواج منعکس‌شده به نورافکن برخورد میکنند. در این مرحله، پرتو-

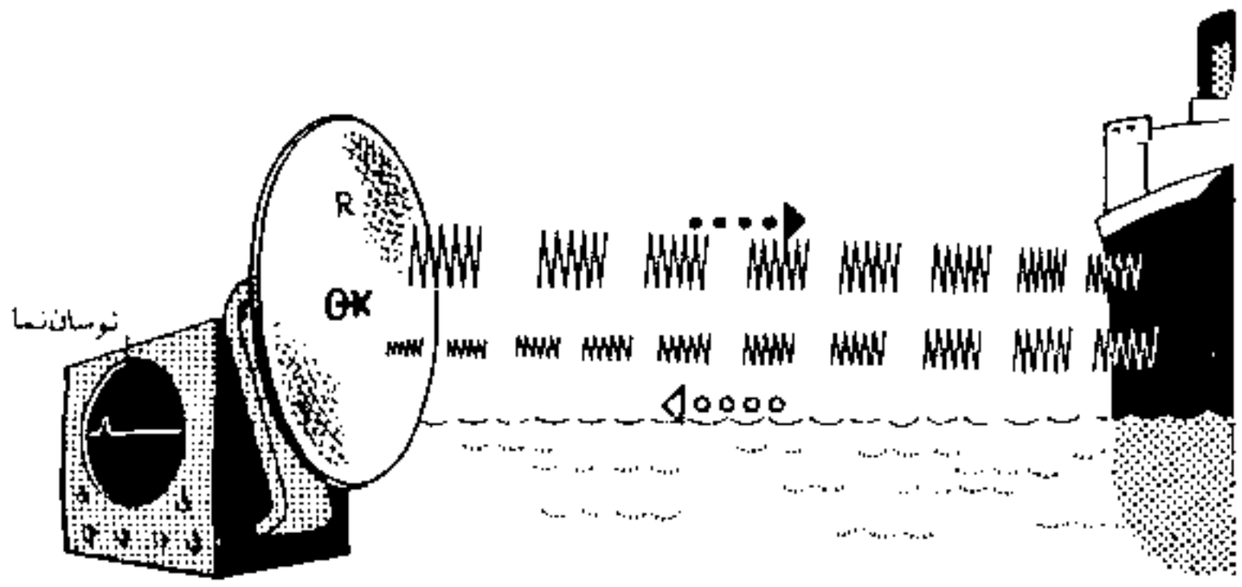

شکل ۱ـ رادار وجود اشیاء را بوسیله‌ی انعکاس نبضهای سریع امواج رادیوئی آشکار میکند. فواصل را میتوان بوسیله‌ی نوسان‌نما تعیین کرد.

افکن مانند آنتن گیرنده عمل میکند. بمحض اینکه نبضی بر آن وارد شود، خود بخود از فرستادن موج بازمی‌ایستد. موج منعکس، پس از اینکه بوسیله‌ی پرتوافکن دریافت شد، وارد مداری مشتمل بر لوله‌های الکترونی میشود که آنرا آشکار و فزونساخته میکنند. سپس این موج وارد یک لوله‌ی شعاع کاتودی میشود، که قسمت اصلی "بیننده"ی رادار و موسوم به نوسان‌نما است، و مشابهت تام به لوله‌ی تلویزیون دارد. در یکی از انواع ساده‌ی اسباب گیرنده (شکل ۲)، یک تابه‌ی الکترونی پس و پیش میرود، بطوری که خطی

(۱)Rodgers (۲)Rochdale (۳)Rochester (۴)Rahab (۵)Rachel (۶)Rachmaninov (۷)radar

افقی (AB) بر صفحه‌ی تابناک لوله پدید میآورد. بمحض اینکه یک موج رادیوئی از دستگاه صادر میشود، تابه از A بطرف B شروع به حرکت می‌کند. پس از اینکه پیام (موج) منعکس به دستگاه

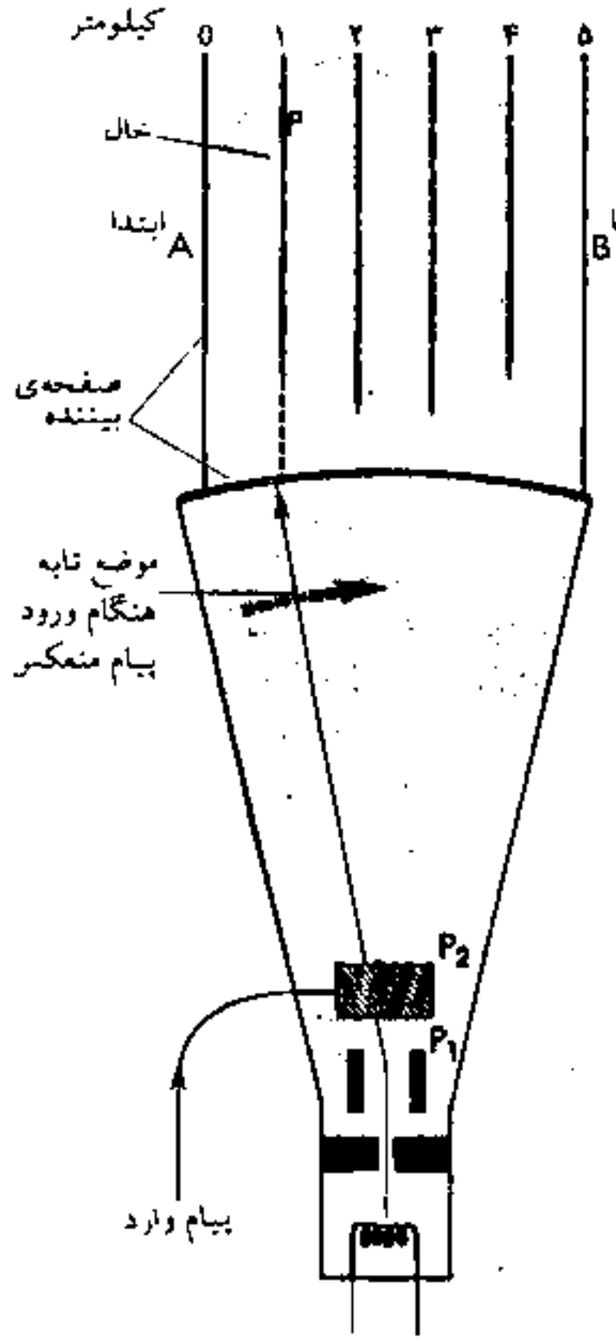

شکل۲ــ نوسان‌نمای رادار

بازگشت و آشکار و فزونساخته شد، آنرا به صفحه‌ی منحرف‌ساز نوسان‌نما (صفحه‌ی P_2) وارد میکنند. این امر سبب میشود که تابه‌ی الکترونی ناگهان به بالا حرکت کند، و خالی (P) بر صفحه پدید آورد. هر شیئی که در مسیر موج رادار باشد پیامی بازمیفرستد که بر صفحه‌ی رادار نمودار میگردد. فاصله‌ی خال از نقطه‌ی ابتدای حرکت تابه (نقطه‌ی A در شکل ۲) فاصله‌ی شیء را از رادار مشخص میکند. هر قدر شیء بزرگتر باشد انرژی رادیوئی بیشتری منعکس میکند، که شدتش با ارتفاع خال نموده میشود. وقتی که تابه‌ی الکترونی به انتهای صفحه رسید، موج دیگری فرستاده میشود، و تابه‌ی الکترونی به نقطه‌ی آغاز بازمیجهد، و حرکت خود را از سر میگیرد. این امر در هر ثانیه چندین بار روی میدهد بطوری که یک رشته از خالهای مجزای متوالی بر یک موضع صفحه نقش میبندند. وقوع خالها بقدری سریع است که تصاویر جدا از هم بصورت تصویری متصل نمودار میگردند. سرعت حرکت خالها نمودار سرعت حرکت شیء است.

برای آشکار ساختن اشیاء در همه‌ی امتدادهای اطراف، آنتن رادار را به کُندی میگردانند. در نوعی از رادار که به پی‌پی‌آی (pi pi āy) معروفست، در ضمن یک گردش کامل آنتن، تابه‌هائی از رادار فرستاده میشود. با تغییر مناسب مدارهای برقی که تابه‌ی الکترونی را بر صفحه‌ی نوسان‌نما تنظیم میکنند، میتوان تصویری تقریبی از اشیاء اطراف بدست آورد (شکل ۳).

عمده‌ترین موارد استعمال رادار در دفاع نظامی و در هدایت هواپیماها و کشتیها در هوای مه‌آلود است. بوسیله‌ی رادار میتوان موضع طیاره‌هائی را که چندین کیلومتر از فرودگاه فاصله دارند تعیین کرد، و بوسیله‌ی پیامهای رادیوئی صادر از فرودگاه، علی رغم هوای مه‌آلود، آنها را سلامت به فرودگاه رهبری نمود. اگر طیاره با رادار مجهز باشد، خلبان میتواند به موضع کوهها و

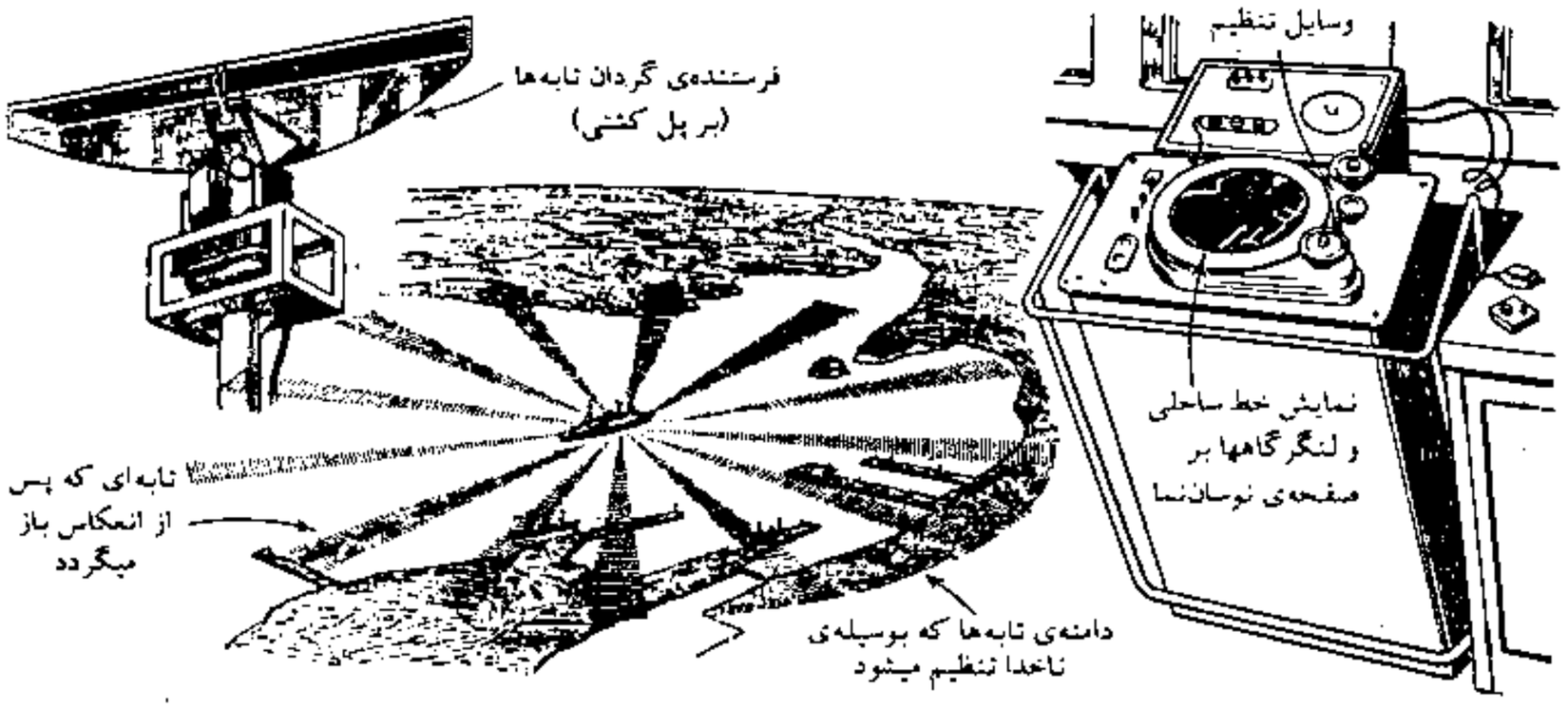

شکل۳ ــ تصویر متصل حاصل از رادار و مقایسه‌ی آن با اصل

سایر موانع پی برد، و نیز میتواند فاصله‌ی طیاره را از زمین تعیین نماید. در ۱۹۴۶ تابه‌های راداری صادر از زمین بوسیله‌ی ماه منعکس شد و بزمین بازگشت. ارتباط راداری در ۱۹۵۸ با زهره و در ۱۹۵۹ با خورشید برقرار شد، و بدین طریق شعبه‌ای در علم نجوم ("نجوم راداری") آغاز گردید. رادار را میتوان برای تحقیق در سیارات و یونکره‌ی شمسی و در ذرات متحرک در فضاهای دوردست بکار برد.

رادتسکی[1]، گراف **یوزف** (gräf yozef rā-detski*)، ۱۷۶۶–۱۸۵۸، فیلد مارشال اتریشی. در انقلاب ۱۸۴۸–۴۹، در دوره‌ی ریسورجیمنتو، دو بار قوای ساردنی را سخت مغلوب کرد (۱۸۴۸ و ۱۸۴۹).

رادکان (rādkān)، ده (جم ۲۱۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوهپایه، بخش مرکزی شهرستان گرگان، ۵۴ کیلومتری جغ گرگان. در ۲ کیلومتری آن، سر راه دامغان، برج آجری گردی دارای کتیبه‌های پهلوی و کوفی (بنام اسپهبد ابوجعفر محمد باوندی) موجود است، که در ۴۰۷ هق شروع و در ۴۱۱ هق تمام شده است.

رادکان، دهستان (جم ح ۸٬۴۰۰؟)، بخش چناران، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۴ (؟) آبادی. کوهستانی است. سرچشمه‌ی کشفرود آنجا است. محصولاتش غلات و پنبه است. مرکز دهستان و بخش، **رادکان** (جم ۱٬۳۹۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۸۸ کیلومتری لغ مشهد واقع است. ظاهراً محل این آبادی چند بار تغییر یافته است، و زمانی در محل میل رادکان (← میل) واقع بوده، و بقول صاحب مطلع الشمس (جلد اول، تهران، ۱۳۰۱ هق)، "رادکان حالیه از قرار تقریر عموم اهالی" بنای رضا قلی میرزا (پسر نادر شاه) بوده است، و در همان مأخذ از کشف استخوان یک ماموت در نزدیک رادکان بر اثر سیلی که در سال ۱۲۸۴ هق هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به خراسان روان شد سخن رفته است. نیز بر طبق همان مأخذ، در یک فرسنگی رادکان چمنی [ترکی النگ (olang)] است که همان النگ رادکان است که در وسعت و سرسبزی مشهور می‌باشد، و بعضی از سلاطین و لشکرکشان در آنجا برای استراحت اردو زده‌اند (ذکر بعضی از آنان در همان کتاب آمده است). خواجه نظام‌الملک را متولد رادکان گفته‌اند.

رادکان، میل، خراسان، ← میل.

رادوم[2] (rādom)، شهر (جم ح ۱۳۰٬۰۰۰)، ش لهستان مرکزی، ج ورشو. نساجی و فلزکاری دارد. یکی از قدیمیترین شهرهای لهستان است؛ در قرون ۱۴م–۱۶م محل انعقاد دیت (مجلس شور) لهستان بود. در ۱۷۹۵ به اتریش و در ۱۸۱۵ به روسیه منتقل شد؛ در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت.

رادون[3] (rādon؛ از فنـ) یا **نیتون**[4] (niton؛ از فنـ) یا **اماناسیون (رادیوم)**[5] (emānāsione rādiom؛ از فنـ)، عنصر گازی رادیوآکتیو (علامت شیمیائی Rn؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید). گازی است بی‌اثر. دو همجای طبیعی آن یکی تورون (toron) و دیگری آکتینون (āktinon)ـ بترتیب در رشته‌های تلاشی رادیوآکتیو توریوم و آکتینیوم پدید میآیند. رادون بسیار رادیوآکتیو است، و با صدور ذرات آلفا تباه میشود، و نصف عمرش کوتاه است. در درمان سرطان بکار میرود. ← رادیوتراپی.

رادهاکریشنان[6]، سر **سروپلی** (sər sarvepalli rādhākrišnān*)، ۱۸۸۸–، فیلسوف، فرهنگی، و سیاستمدار هندی، رئیس جمهور (۱۹۶۳–) هند؛ مت مدرس. وی مشاغل فرهنگی و سیاسی مهمی بر عهده داشته است؛ در ۱۹۲۹–۳۰ مدرس دانشگاه آکسفرد، و در ۱۹۴۹–۵۲ سفیر کبیر هند در تجشـ بود، و در ۱۹۵۲ معاون رئیس جمهور هند شد. در اردیبهشت ماه ۱۳۴۲ هش چند روزی میهمان دولت ایران بود. از آثار فلسفی مشهورش اینها است: فلسفه‌ی رابیندرانات تاگور (۱۹۱۸)؛ فرمانروائی دین در فلسفه‌ی معاصر (۱۹۲۵)؛ فلسفه‌ی اوپانیشادها (۱۹۲۴، ۱۹۳۵)؛ زندگی از نظر ایدآلیستی

(۱)Radetzky (۲)Radom (۳)radon (۴)niton (۵)radium emanation (۶)Radhakrishnan

(۱۹۳۲)، دین و جامه (۱۹۴۵)؛ و آیا این صلح است؟ (۱۹۴۷).

رادیاتور[1] (rādiātor، از فنـ)، هر یک از اسباب‌های گوناگونی که برای **گرمسازی** محیط اطراف آن یا خنکسازی ماده‌ای که در داخل آن در گردش است بکار میرود، و بر اساس تشعشع کار میکند. رادیاتورهای معمولی ساختمانها با بخار و آب داغ کار میکنند، و از قطعات متشابهی از چدن، فولاد، برنج، یا مس تشکیل شده‌اند که میتوان آنها را، بمنظور افزودن سطح تشعشع حرارت، بهم متصل کرد. پوشاندن رادیاتور با محفظه و حتی اندودن آن با بعضی رنگها از قدرت گرمسازی آن می‌کاهد. رادیاتور برقی مرکب است از مقاومتی که در برابر سطحی منعکس‌کننده قرار دارد؛ عبور جریان برق از مقاومت تولید حرارت میکند. رادیاتور اتوموبیل جزئی از دستگاه خنکسازی آنست.

رادیان[2] (rādiān، از فنس)، یکی از آحاد سنجش قوس و زاویه، و آن قوسی است از دایره که طولش مساوی شعاع آن دایره باشد (یا زاویه‌ی مرکزی مقابل به چنین قوس). چون محیط دایره‌ای که شعاعش r باشد برابر $2\pi r$ است، محیط دایره بر حسب رادیان 2π است، و لهذا 2π رادیان معادل ۳۶۰ درجه میباشد. پس (با توجه به مقدار پی)، هر رادیان تقریباً ۵۷° ۱۷′ ۴۴″٫۶ و هر درجه تقریباً برابر ۰٫۰۱۷۴۵۳ رادیان است. برای دستورهای تبدیل ← درجه.

رادیسون[3]، **پیر اسپری** (pier espri rādisoN)، ح ۱۶۳۲–۱۷۱۰، پوینده‌ی فرانسوی و سوداگر پوست در امریکای شمالی. سهم عمده‌ای در تأسیس ← شرکت خلیج هودسن داشت.

رادیکال[4] (rādikāl؛ از فنس) [اصلا بمعنی مربوط یا متعلق به ریشه؛ و لهذا، بمعنی اساسی و بنیادی]، در اصطلاح سیاسی، فرد یا مکتب یا حزبی که خواستار تغییرات اساسی در بنیادهای سیاسی و اجتماعی است، خاصه اگر این تغییرات سبب تعدیل اوضاع اجتماعی یا برطرف کردن مفاسد ناشی از آنها محسوب شود. استعمال این لفظ نخست در دوران آشفتگیهائی که در بریتانیای کبیر برای اصلاح پارلمنت روی داد و از نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م آغاز و به لوایح اصلاحی ۱۸۳۲ و ۱۸۶۷ منجر گردیدیده میشود. رادیکالها جناح اصلاح‌طلب حزب لیبرال، و کسانی چون ج. ا. میل، ج. چیمبرلین، و د. لوید جورج از زمره‌ی آنان بودند. در کشمة امروزه عنوان رادیکال را معمولا بر سوسیالیستها و کمونیستها یا بر کسانی که گوینده آنان را دشمن ملت امریکا میشمارد اطلاق میکنند، و حال آنکه در اروپا این عنوان به اصلاح‌طلبان معتدل (مانند حزب **رادیکال سوسیالیست** فرانسه) اطلاق میشود.

اصطلاح رادیکالیسم[5] (rādikālism) بمعنی هواخواهی از نظریات و اصول عقاید رادیکالها است، و بمعنی نیت استیصال و اصلاح نظام موجود هم بکار میرود.

رادیکال، در ریاضیات، ← ریشه، در ریاضیات.

رادیکال[6] (rādikāl؛ فنس)، در شیمی، گروهی از اتمها که در حکم واحدی است قابل جانشینی یا استخلاف با یک اتم واحد یا قابل اینکه در طی یک سلسله از فعل و انفعالات بدون تغییر بماند. اگرچه هر یک از اتمها در این گروه ظرفیت خود را دارند، گروه نیز ظرفیت معین خود را دارد، و در بسیاری از فعل و انفعالات شیمیائی مانند یک اتم عمل می‌کند. یونها اغلب رادیکال هستند. بعضی از رادیکالهای عمده عبارتند از **اکسیدریل** (—OH)، **امونیوم** ($+NH_4$)، و **سولفات** ($—SO_4—$) (← **رادیکال اسید**). آشکار ساختن رادیکالها در **فورمولهای شیمیائی** اهمیت دارد، و مثلا در نوشتن فورمول سولفات فریک ($Fe_4S_3O_{12}$) بهتر است که رادیکال سولفات را آشکار ساخته فورمول را بصورت $Fe_2(SO_4)_3$ بنویسیم.

مفهوم رادیکال مخصوصاً در شیمی آلی اهمیت خاص دارد. رادیکالهای **ئیدروکربور** (← **ئیدروکربورها**) فقط مشتمل بر کربون و ئیدروژن هستند، و عبارتند از قسمتی از مولکول که پس از برطرف کردن یک یا چند اتم ئیدروژن باقی می‌ماند. مثلا رادیکال متیل $—CH_3$، رادیکال اتیل $—C_2H_5$، و رادیکال فنیل $—C_6H_5$ است. خط قبل از هر فورمول نمایش اتصال رادیکال است به بقیه‌ی مولکول بوسیله‌ی یک جفت الکترون. در نوشتن فورمولها، اینگونه رادیکالها را گاه بحرف R نمایش میدهند. رادیکالهای غیرآلی در مولکولهای آلی دیده میشوند. بعلاوه رادیکالهائی مشتمل بر اکسیژن یا ازت با کربون، یا کربون و ئیدروژن وجود دارد. از آن جمله است رادیکال اکسیدریل (—OH) که در همه‌ی **الکلها** موجود است؛ رادیکال **کربوکسیل** (—COOH)، که در همه‌ی اسیدهای آلی یافت میشود؛ گروه کربونیل (—CO)، گروه آمینو ($—NH_2$)، و گروه نیترو ($—NO_2$).

رادیکال را اصلا **لاووازیه** جزء غیر اکسیژنی یک اسید، که اتحاد آن با "جوهر مولد اسید" (اکسیژن) اسید را تشکیل میدهد تعریف کرده است. سابقاً بمعنی اتم قابل استخلاف بکار میرفت، و هنوز هم گاه باین معنی بکار میرود.

رادیکال اسید[7] (rādikāle asid)، باقیمانده‌ی مولکول یک اسید پس از حذف ئیدروژن اسیدی آن (یعنی قسمتی از ئیدروژن محتوی در یک اسید که قابل استخلاف با فلزات است برای تشکیل دادن املاح آنها). مثلا رادیکال دوظرفیتی سولفات ($—SO_4—$) از اسید سولفوریک (H_2SO_4) تولید میشود و در همه‌ی سولفاتها موجود است. نیز ← **رادیکال**، در شیمی.

رادیکال سوسیالیست، حزب (rādikāl sosiālist)، یکی از احزاب سیاسی فرانسه. حزب رادیکال در فرانسه در ح ۱۸۷۵ تأسیس گردید؛ رهبر عمده‌ی آن کلمانسو بود. اگرچه حزب رادیکال در ۱۸۹۳ به دو جناح رادیکال و رادیکال سوسیالیست تجزیه شد، چند سالی امور فرانسه را در دست داشت؛ برنامه‌های عمده‌ای که وسیله‌ی تبلیغات آن بود تفکیک مذهب از حکومت، حقوق بازنشستگی کارگران، و مالیات بر درآمد بود. رهبر معروف حزب رادیکال سوسیالیست ا. اریو بوده است، که پس از شروع جج I با سوسیالیستها جناح دست چپیها را تشکیل داد، و در ۱۹۲۴–۲۶ حکومت را در دست داشت. شرکت فرانسه در پیمان مونیخ و ورود آن در جج II به رهبری ا. دالادیه (رادیکال سوسیالیست) لطمه‌ی بزرگی به حزب وارد کرد. پس از جج II بصورت یک دسته‌ی سیاسی کوچک تجدید حیات نمود.

رادیکالیسم: ← رادیکال، در اصطلاح سیاسی.

رادیو[8] (rādio؛ از فنس)، بکار بردن **امواج برقاطیسی** دارای بسامد رادیوئی (← **امواج رادیوئی**) برای فرستادن یا گرفتن پیام بدون واسطه‌ی سیم؛ و نیز فرستادن یا گرفتن چنین پیامها ("ارتباط رادیوئی")؛ و همچنین، دستگاهی که برای این منظور بکار میرود، و خاصه دستگاه گیرنده. ارتباط رادیوئی، یعنی ارتباط بوسیله‌ی امواج رادیوئی بدون وساطت سیم بین فرستنده و گیرنده، فواید بسیار دارد که از آن جمله است حذف مخارج تأسیسات و نگاهداری دستگاههای دارای سیم و رفع مشکلات ناشی از سیمکشی در نقاط صعب الوصول یا غیر ممکن الوصول. بعلاوه، چون امواج برقاطیسی در همه‌ی امتدادها در فضا متشعشع میشوند، بوسیله‌ی رادیو میتوان پیامها را به تعداد بیشتری از مردم رسانید.

امواج برقاطیسی را از سه راه میتوان برای ارتباط بکار برد. (۱) برای ایجاد پیامهای یک‌نواخت مرکب از خط و نقطه (مثلا بر طبق الفبای مورس)، و آن موضوع تلگراف بیسیم است، که در کارهای تجارتی و دولتی فواید عمده دارد، ولی برای پخش گفتار و موسیقی مناسب نیست. (۲) امواج برقاطیسی را میتوان بوسیله‌ی تحمیل چنان ساخت که امواج برقی معادل امواج صوتی حمل کنند. در دستگاه گیرنده میتوان ترتیبی داد که این امواج صوت اولیه را (اعم از گفتار یا موسیقی) بازگویند، این قسمت موضوع تلفون بیسیم و پخش صدا و موسیقی است، که امروزه حتی در زندگی روزمره‌ی مردم عادی نقش عمده‌ای دارد. (۳) بوسیله‌ی این امواج ممکن است تصویر صحنه‌هائی را از دستگاه فرستنده به دستگاه گیرنده منتقل ساخت، و آن موضوع تلویزیون میباشد.

در ارتباط رادیوئی سه جزء اساسی در کار است: فرستنده یا منبع امواج برقاطیسی؛ امواج برقاطیسی، که بین فرستنده و گیرنده در حرکتند؛ دستگاه گیرنده، که امواج را میگیرد و بصورت مناسب (خط و نقطه، صدا، صحنه) تعبیر میکند. در باب امواج رادیوئی و سیر آنها در فضا ← **امواج رادیوئی** و نیز ارجاعات مذکور در آن مقاله. توضیح چگونگی صورت پذیرفتن فعالیتهای مختلف دستگاههای فرستنده و گیرنده جنبه‌ی فنی دارد، و حتی در مورد ساده‌ترین دستگاههای واقعی از حوصله‌ی این کتاب بیرون است. آنچه ذیلا در باب فرستنده و گیرنده میآید نظری است سطحی و عمومی باین دستگاهها. در بعضی مقالات کتاب توضیحات بیشتر در باب بعضی از مراحل ارتباط رادیوئی آمده است. بالاخص ← **لوله‌ی خلأ؛ تحمیل؛ رفع تحمیل؛ راستگر؛ نوسانگر؛ صافی؛ همنوائی؛ موج**؛ و ارجاعات مذکور در این مقالات.

I ← فرستنده. اجزای اصلی دستگاه فرستنده عبارتند از نوسانگر و فزونسازهای وابسته بآن، قسمت پیام دادن، و آنتن فرستنده. نوسانگر

(۱)radiator (۲)radian (۳)Radisson (۴)radical (۵)radicalism (۶)radical (۷)acid radical (۸)radio

جریان متناوبی پربسامد تولید میکند، که بوسیله‌ی فرونازها تقویت میشود. بسامد نوسانگر را با میزان کردن مشخصات مدار آن تنظیم میکنند، تا حتی الامکان بین امواج صادر از فرستنده‌های مختلف تداخل پیش نیاید. بدین طریق، مدار برقی دستگاه گیرنده را میتوان با فرستنده‌ی مورد نظر میزان کرد، و راه را بر امواج صادر از فرستنده‌های دیگر بربست. جریان پربسامدی که بوسیله‌ی نوسانگر تولید میشود، پس از تغییراتی که از قسمت پیام دادن عارض آن میگردد، تولید جریان پربسامدی در آنتن میکند، و آنتن امواج رادیوئی (حامل تغییرات مذکور) را صادر مینماید (← امواج برقاطیسی؛ آنتن).

از ضروریات دستگاه فرستنده قسمت پیام دادن است. در مخابره‌ی "خط و نقطه" (تلگراف بیسیم) ممکن است، مانند تلگراف معمولی، بوسیله‌ی شستی جریان را در مدار نوسانگر، و در نتیجه صدور امواج را از آنتن، قطع یا وصل کرد. بر حسب مدت وصل، یک "نقطه" (قطار کوتاهی از امواج) یا یک "خط" (قطار بلند) از آنتن صادر میگردد (در شکل ۱ جریان پربسامد نظیر



شکل ۱ ــ جریان پربسامد نظیر حرف A

مخابره‌ی حرف A، که علامتش در الفبای مورس "ــ." است، و مدت قطع یا وصل جریان بر حسب ثانیه نمایش داده شده است). در تلفون بیسیم، یعنی در مخابره‌ی گفتار و موسیقی (و نیز در تلویزیون)، این روش ساده عملی نیست، بلکه باید قبلا پیامی را که میخواهند بفرستند به جریان برقی متغیری، که در واقع "صورت برقی" پیام است، تبدیل کنند (این تبدیل مثلا در فرستادن گفتار و موسیقی بوسیله‌ی میکروفون و در فرستادن صحنه‌ها بوسیله‌ی جعبه‌ی عکاسی تلویزیون صورت میگیرد). صورت برقی پیام را بر امواج پربسامد نوسانگر تحمیل میکنند (تحمیل را به چند طریق میتوان انجام داد، ولی در تأسیسات کنونی رادیوئی لوله‌های خلأ برای این منظور بکار میرود). شکل (۲) قطعات یک فرستنده‌ی با تحمیل دامنه‌ای را بطور سربسته نشان میدهد. در "قسمت بسامد رادیوئی"، نوسانگر بلوری نوسانات با بسامد رادیوئی ایجاد میکند که در فرونسازِ بسامدِ رادیوئی تقویت میشوند. در "قسمت بسامد صوتی"

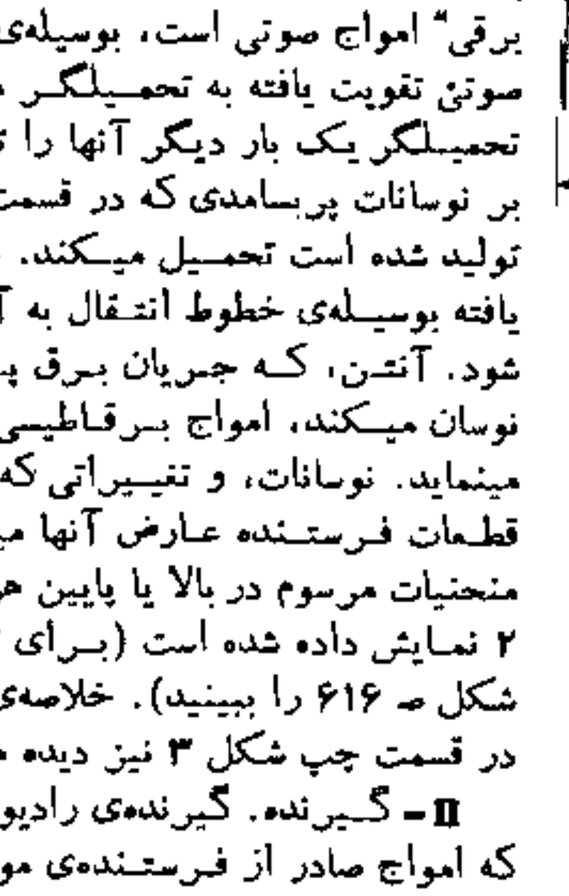

شکل ۳ ــ فرستنده و گیرنده (تحمیل دامنه‌ای). صورت برقی پیام (طرف چپ) را با جریان مستقیمی که به بلندگو میرود (طرف راست) ملاحظه کنید.

امواج صوتی بوسیله‌ی میکروفون به جریان متغیر برق تبدیل میشوند، و این جریان، که "صورت برقی" امواج صوتی است، بوسیله‌ی فزونسازِ بسامدِ صوتی تقویت یافته به تحمیلگر منتقل میشوند. تحمیلگر یک بار دیگر آنها را تقویت میکند و بر نوسانات پربسامدی که در قسمت بسامد رادیوئی تولید شده است تحمیل میکند. جریان تحمیل‌یافته بوسیله‌ی خطوط انتقال به آنتن هدایت می‌شود. آنتن، که جریان برق پربسامد در آن نوسان میکند، امواج برقاطیسی رادیوئی صادر مینماید. نوسانات، و تغییراتی که در هر یک از قطعات فرستنده عارض آنها میشود، بوسیله‌ی منحنیات مرسوم در بالا یا پایین هر قطعه در شکل ۲ نمایش داده شده است (برای توضیح بیشتر شکل ص ۶۱۶ را ببینید). خلاصه‌ی عمل فرستنده در قسمت چپ شکل ۳ نیز دیده میشود.

II ــ گیرنده. گیرنده‌ی رادیو دستگاهی است که امواج صادر از فرستنده‌ی مورد نظر را می‌گیرد، و تبدیل به صوت میکند. علاوه بر آنتن، هر گیرنده مشتمل بر فزونساز بسامد رادیوئی، پیداگر، فزونساز بسامد صوتی، و بازگوی صوت، است. در شکل ۳، از "آنتن گیرنده" بطرف راست، طرح اجمالی نوعی گیرنده دیده می‌شود. از برخورد امواج برقاطیسی به آنتن گیرنده، جریان متناوب پربسامدی در آنتن برقرار میگردد. دستگاه گیرنده باید گزینندگی داشته باشد، یعنی باید بتواند از امواجی که از فرستنده‌های مختلف به آنتن گیرنده وارد میشوند آنرا که مورد نظر است راه دهد، و راه را بر سایرین ببندد. این منظور بوسیله‌ی جفت کردن مدار مخصوصی با آنتن حاصل میگردد که مشخصات برقی آنرا میتوان بر حسب بسامد موج مورد نظر

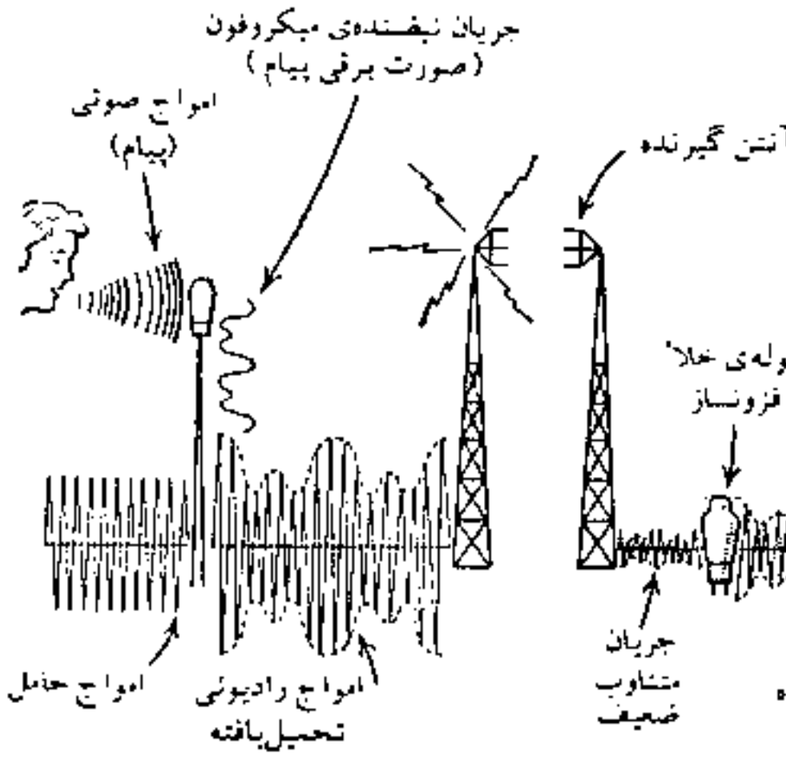

تغییر داد بنحوی که فقط باین بسامد پاسخ گوید (← همنوائی). بدین طریق، میتوان امواج صادر از فرستنده‌ای را که مورد نظر است گرفت. جریان پربسامدی که از این امواج در گیرنده حاصل میشود ضعیف است، و باید آنرا بوسیله‌ی فرونساز بسامد رادیوئی تقویت کرد. سپس باید پیام را از این جریان استخراج نمود. این عمل، که به پیداگری موسوم است، بوسیله‌ی اسبابی موسوم به **پیداگر** صورت میگیرد، که صورت برقی پیام را از موج حامل جدا میکند (طریقه‌ی پیداگری در مورد امواجی که تحمیل دامنه‌ای یافته‌اند در مقاله‌ی رفع تحمیل آمده است). صورت برقی پیام را پس از تقویت وارد بلندگو میکنند؛ بلندگو پیام را بازمیگوید.

گیرنده اقسام مختلف دارد، از قبیل گیرنده‌ی با تحمیل دامنه‌ای، گیرنده‌ی با تحمیل بسامدی، گیرنده‌ی سوپرهترودین، و غیره، ولی کلیات مطالب مذکور در مورد همه صادق است. در مورد "امواج متصل" (یعنی امواجی که دامنه‌ی آنها ثابت است. شکل ۱) که در تلگراف بیسیم بکار میروند پیداگری بطریقه‌ی هترودین صورت میگیرد.

III ــ تاریخ

از جنبه‌ی تاریخی میتوان گفت که اساس ارتباط رادیوئی از ج. ک. **مکسول** و ه. **هرتس** است، که اولی وجود ریاضی امواج برقاطیسی را ثابت کرد، و دومی وسیله‌ی ایجاد آنها را تعبیه نمود (۱۸۸۸). نخستین کسی که ارتباط رادیوئی را عملی ساخت **مارکونی** بود، که در ۱۸۹۵ یک دستگاه تلگراف بیسیم تعبیه کرد که نوسانگر هرتس فرستنده و **کوهرور** برانلی گیرنده‌ی آن بود. چون در ایتالیا استقبالی از اختراع او نشد به انگلستان رفت، و در آنجا هم اختراعش به سردی تلقی شد، تا آنکه هنگام بیماری ملکه‌ی ویکتوریا در جزیره‌ی وایت، دستگاه مارکونی حال او را به انگلستان مخابره کرد. از آن ببعد این دستگاه رواج یافت، و مارکونی با عایدیی که حاصل کرد توانست دستگاههای قویتر بسازد. سرانجام در ۱۲ دسامبر 1901 نخستین پیام را بر

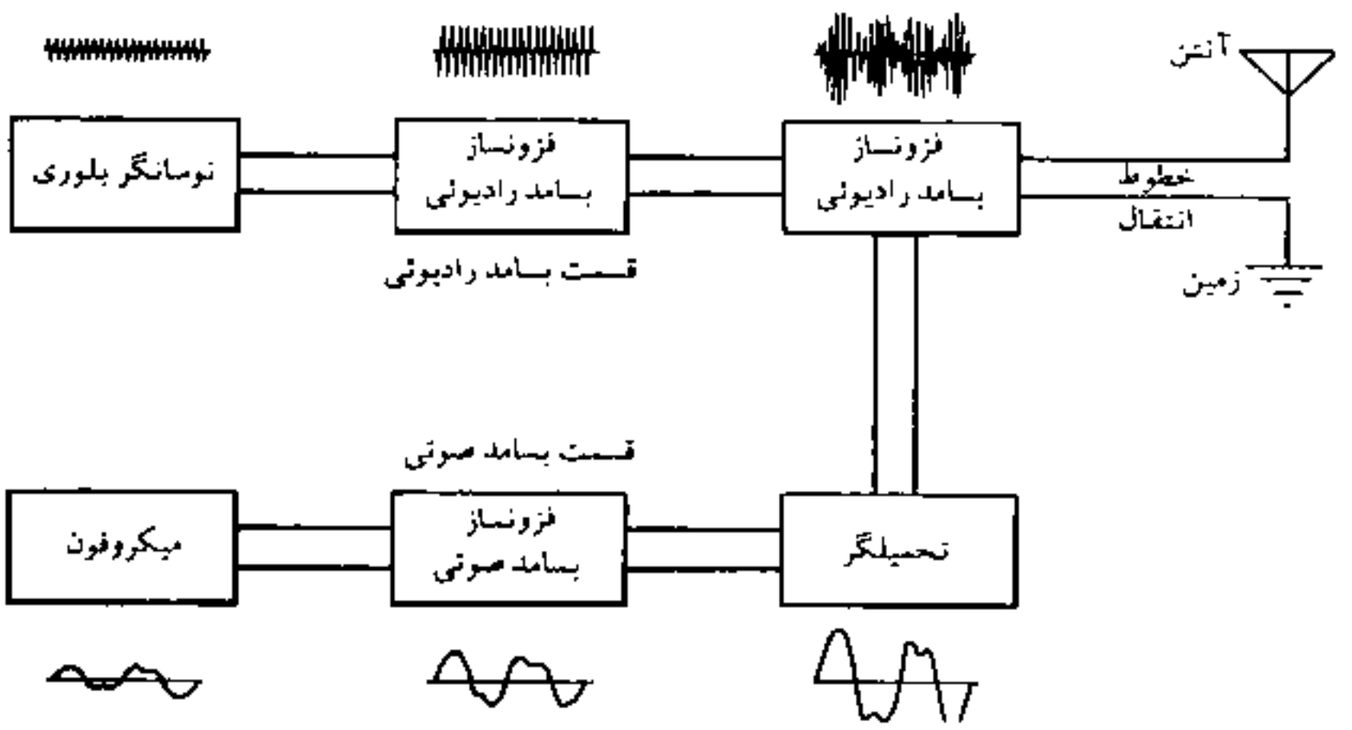

شکل ۲ ــ فرستنده‌ی رادیوئی با تحمیل دامنه‌ای

فراز اقیانوس اطلس‌از پالدیو (pāldiu)، بر ساحل کورنوال (چغ انگلستان)، به سنت جانز، در نیوفندلند (کانادا) فرستاد.

در ۱۹۰۴، سر ج. ا. فلمینگ نخستین لوله‌ی خلأ ("لامپ رادیو") را که پیداگر امواج برقاطیسی بطریقه‌ی الکترونی بود بعمل آورد، و این امر آغاز تلفون بیسیم محسوب است. دو سال بعد، لی د فارست لامپ رادیو را تکمیل کرد، و سرانجام با کارهای ا. ه. آرمسترانگ ساختن دستگاههای گیرنده‌ی قوی عملی گردید. نخستین دستگاههای پخش منظم رادیوئی در ۱۹۲۰ در کشمت و انگلستان بکار افتاد. ارتباط با تلفون بیسیم بین اروپا و امریکا در ۱۹۲۲ برقرار شد. از آن ببعد ارتباط رادیوئی بسرعت توسعه یافت. تلفن کردن از اتومبیلها عملی شده است، و در چند سال آتیه تلفن کردن شخص به شخص در حال حرکت در کوچه و خیابان عملی خواهد شد. ترانزیستورهائی باندازه‌ی دانه‌های نخود و لوبیا در فزونسازی و بسیاری کارهای دیگر (از جمله در فرستنده‌های رادیوئی اقمار مصنوعی) جایگزین لوله‌های خلأ حجیم شده‌اند، و روزی خواهد رسید که تلفون رادیوئی مانند ساعت مچی همراه آدمی خواهد بود.

نیز ← بیکن؛ تلویزیون؛ رادار؛ گمانه‌ی رادیوئی؛ نیمهادی.

رادیوآکتیو: ← رادیوآکتیویته.

رادیوآکتیو، تشعشعات: ← رادیوآکتیویته، قسمت ۱.

رادیوآکتیو، سلسله‌ی (rādioaktiv)، سلسله‌ای از هسته‌ها که هر عضو آن در نتیجه‌ی تلاشی رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته) به عضو مابعد تبدّل یابد تا سرانجام هسته‌ای پایدار پدید آید. نخستین عضو سلسله را "پدر"، آخرین عضو (پایدار) را "محصول نهائی"، و هر یک از اعضای میان آنها را "دختر" میخوانند. سه سلسله از این نوع در رادیوآکتیویته‌ی طبیعی و چند سلسله‌ی دیگر در رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی مخصوصاً بین عناصر سنگین و محصولات شکافت هسته‌ی اتم مشاهده است. سه سلسله‌ی مذکور عبارتند از (۱) سلسله‌ی اورانیوم، که رادیوم دختر آن، و سرب محصول نهائی آنست؛ (۲) و (۳) سلسله‌های توریوم و آکتینیوم، که محصول نهائی اولی سرب ۲۰۸ و محصول نهائی دومی سرب ۲۰۷ است، که هر دو غیر رادیوآکتیو و پایدار اند. بعنوان نمونه، شجره‌ی سلسله‌ی اورانیوم در جدول درج شده است. ستون دوم جدول تبدلات متوالی و نوع تشعشعات را نشان میدهد. در ستون آخر، علامت عناصر بر حسب قراردادهای فیزیک اتمی آمده است (مثلا ← اتم، ص ۵۱، ستون دوم)؛ عدد فوقانی عدد جرمی و عدد تحتانی عدد اتمی است. با صدور ذره‌ی آلفا (α)، ۴ واحد از عدد جرمی و ۲ واحد از عدد اتمی کم میشود؛ با صدور ذره‌ی بتا (β)، عدد جرمی تغییر نمیکند ولی به عدد اتمی یکی افزوده میشود؛ صدور اشعه‌ی گاما (γ) هیچیک از دو عدد را تغییر نمیدهد (← رادیوآکتیویته).

رادیوآکتیو، فضولات: ← فضولات رادیوآکتیو.

رادیوآکتیویته[1] (rādioāktivite؛ فنس) [رادیو (= انرژی تشعشعی) + آکتیویته (= فعالیت)]، تلاشی خود بخودِ هسته‌ی اتم با صدور ذرات یا تشعشع برقاطیسی. عناصری که این خاصیت را دارند عناصر رادیوآکتیو[2] (rādioāktiv)، و پدیده‌های مربوط به آنها یا به رادیوآکتیویته را پدیده‌های رادیوآکتیو خوانند. تبدیلِ رادیوآکتیو تبدیل یک عنصر شیمیائی است به عنصری دیگر در نتیجه‌ی رادیوآکتیویته. رادیوآکتیویته‌ی طبیعی در چندین عنصر شیمیائی مشاهده میشود؛ از آن جمله است اورانیوم، رادیوم، اعضای ← سلسله‌ی آکتینید، و بعضی همجاهای (یا ایزوتوپهای) عناصر سبکتر (مانند کربونِ ۱۴). عناصری را که متعارفاً پایدار هستند بوسیله‌ی بمباران هسته‌ی آنها می‌توان رادیوآکتیو (یعنی دارای خاصیت رادیو-آکتیویته) کرد (رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی).

رادیوآکتیویته را هانری بکرل کشف کرد (۱۸۹۶). وی مشاهده نمود که صفحه‌یِ عکاسیِ بکلی محفوظ از نوز اگر در مجاورت املاح اورانیوم قرار گیرد متأثر میشود؛ پس قائل شد به صدور تشعشعاتی از این املاح، و این پدیده را رادیوآکتیویته نام نهاد. در ۱۸۹۸ پیر کوری و زوجه‌اش ماری کوری ثابت کردند که توریوم نیز رادیوآکتیو است؛ بعلاوه به رادیوآکتیویته‌ی شدید پچبلند پی بردند و عنصر جدیدی که نامش را رادیوم نهادند از آن جدا ساختند؛ پولونیوم را نیز کشف کردند. رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی در ۱۹۳۴ کشف شد.

۱ـ تشعشعات رادیوآکتیو. از بین خواص گوناگون مواد رادیوآکتیو، صدور تشعشعات از آنها واجد اهمیت خاصی است. این تشعشعات،

(۱) radioactivity (۲) radioactive

شجره‌ی سلسله‌ی اورانیوم

(توضیحات در آخر مقاله‌ی ← سلسله‌ی رادیوآکتیو)

نام اولیه‌ی عنصر	علامت اولیه و تشعشع	نصف عمر	نام متأخر عنصر	علامت متأخر
اورانیومِ I	UI	$۴,۵۵ \times ۱۰^۹$ سال	اورانیومِ ۲۳۸	$^{۲۳۸}_{۹۲}U$
	↓ α			
اورانیومِ $X_۱$	$UX_۱$	۲۴,۱ روز	توریومِ ۲۳۴	$^{۲۳۴}_{۹۰}Th$
	↓ β و γ			
اورانیومِ $X_۲$	$UX_۲$	۱,۱۴ دقیقه	پروتاکتینیومِ ۲۳۴	$^{۲۳۴}_{۹۱}Pa$
	↓ β و γ			
اورانیومِ II	UII	$۲,۶۹ \times ۱۰^۵$ سال	اورانیومِ ۲۳۴	$^{۲۳۴}_{۹۲}U$
	↓ α			
یونیوم	Io	$۸,۲۲ \times ۱۰^۴$ سال	توریومِ ۲۳۰	$^{۲۳۰}_{۹۰}Th$
	↓ α و γ			
رادیوم	Ra	۱۶۰۰ سال	رادیوم	$^{۲۲۶}_{۸۸}Ra$
	↓ α و γ			
رادون	Rn	۳,۸۲۵ روز	رادون	$^{۲۲۲}_{۸۶}Rn$
	↓ α			
رادیومِ A	RaA	۳,۰۵ دقیقه	پولونیومِ ۲۱۸	$^{۲۱۸}_{۸۴}Po$
	↓ α			
رادیومِ B	RaB	۲۶,۸ دقیقه	سربِ ۲۱۴	$^{۲۱۴}_{۸۲}Pb$
	↓ β و γ			
رادیومِ C	RaC	۱۹,۷ دقیقه	بیسموتِ ۲۱۴	$^{۲۱۴}_{۸۳}Bi$
	٪۰,۰۴ | ٪۹۹,۹۶			
	↓ β			
رادیومِ C′	RaC′	$۱,۵ \times ۱۰^{-۴}$ ثانیه	پولونیومِ ۲۱۴	$^{۲۱۴}_{۸۴}Po$
	α ↓			
رادیومِ C″	RaC″	۱,۳۲ دقیقه	تالیومِ ۲۱۰	$^{۲۱۰}_{۸۱}Tl$
	↓ β و γ			
رادیومِ D	RaD	۲۲,۲ سال	سربِ ۲۱۰	$^{۲۱۰}_{۸۲}Pb$
	↓ β و γ			
رادیومِ E	RaE	۴,۹۷ روز	بیسموتِ ۲۱۰	$^{۲۱۰}_{۸۳}Bi$
	↓ β			
رادیومِ F	RaF	۱۳۹ روز	پولونیومِ ۲۱۰	$^{۲۱۰}_{۸۴}Po$
	↓ α و γ			
رادیومِ G	RaG (محصول نهائی–پایدار)	پایدار	سرب (= ۲۰۶)	$^{۲۰۶}_{۸۲}Pb$

علاوه بر متأثر کردن صفحه‌ی عکاسی، سبب یونش هم میشوند. تشعشعات صادر از مواد رادیوآکتیو طبیعی بر سه نوعند، که (بر حسب ازدیاد قابلیت نفوذشان) بنام سه حرف اول الفبای یونانی، یعنی آلفا (α) و بتا (β) و گاما (γ) خوانده شده‌اند، و اولی و دومی ساختمان ذره‌ای دارند. اشعه‌ی آلفا ذراتی هستند دارای بار برقی مثبت (← ذرات آلفا)، و سرعتشان از ۵٪ تا ۷٪ سرعت نور است. اشعه‌ی بتا الکترونهائی هستند، و سرعتشان تا سرعت نور میرسد (نیز ← ذرات بتا). **اشعه‌ی گاما** مانند **اشعه‌ی ایکس** هستند، و سرعتشان در حدود سرعت نور است، و طول موج آنها از مرتبه‌ی 10^{-8} تا 10^{-9} سم میباشد. قابلیت نفوذ اشعه‌ی بتا و گاما بترتیب ح 100 و ح 10'000 برابر قابلیت نفوذ اشعه‌ی آلفا است (نیز شکل را ببینید).

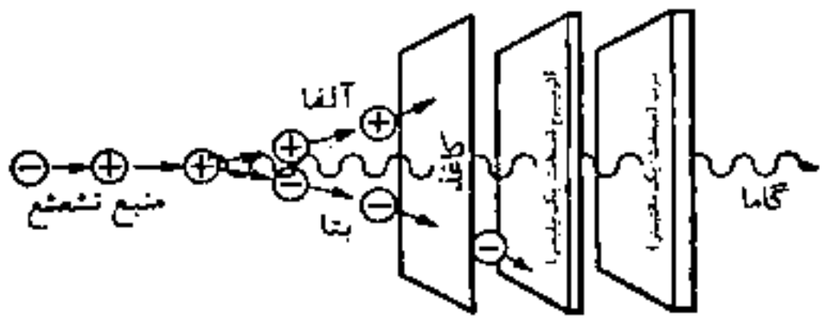

قدرت نفوذ نسبی اشعه‌ی آلفا و بتا و گاما

میدانهای برقی و مغناطیسی در اشعه‌ی گاما تأثیر ندارند، اما شعاعهای آلفا و بتا را منحرف میسازند (البته به دو جهت مختلف، زیرا ذرات آلفا بار مثبت و ذرات بتا بار منفی دارند. شکل). در

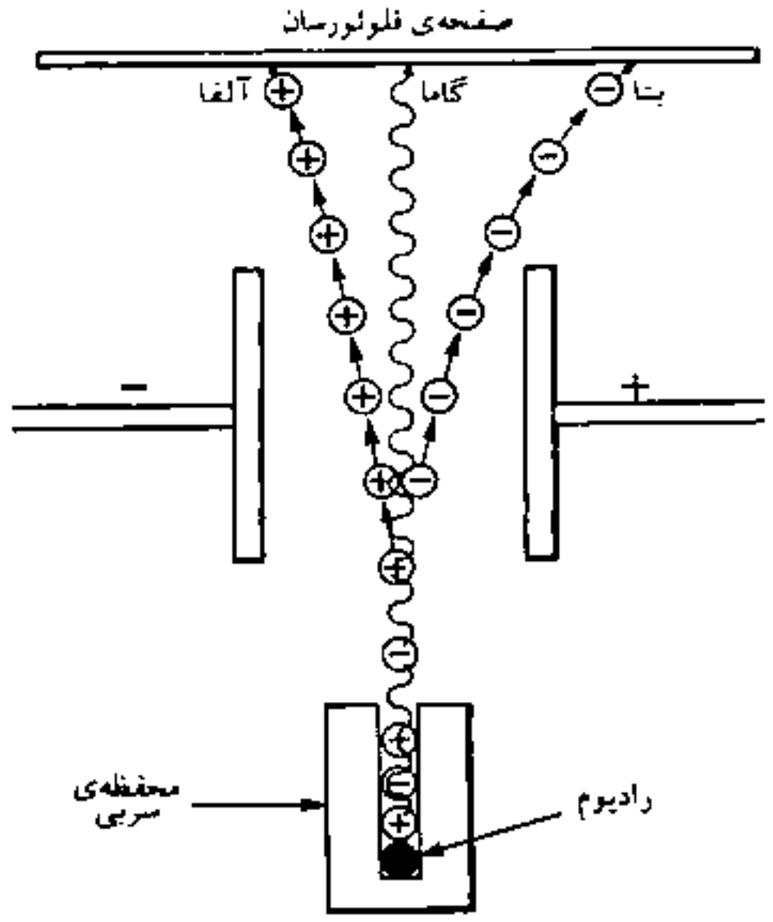

تشعشعات رادیوم در میدان برقی

کشف رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی معلوم شد که رادیوآکتیوهای مصنوعی ممکن است "الکترون مثبت" یعنی پوزیترون صادر کنند. چون (بطوری که در آخر قسمت II خواهید آمد) صدور اشعه‌ی گاما فرع صدور تشعشعات دیگر است، رادیوآکتیویته را میتوان به سه نوع متمایز آلفائی (صدور ذرات آلفا)، بتائی منفی (صدور ذرات بتای منفی، یعنی الکترونها)، و بتائی مثبت (صدور ذرات بتای مثبت، یعنی پوزیترونها) تقسیم کرد، ولی معمولا دو نوع اخیر را تحت عنوان رادیوآکتیویته‌ی بتائی میآورند.

II ـ تلاشی و تبدیل رادیوآکتیو. اتمهای عناصر رادیوآکتیو ناپایدارند؛ صدور تشعشعات رادیوآکتیو تجلی خارجی تغییرات عمیقی است در هسته‌ی اتم و تبدیل هسته‌ی یک عنصر به هسته‌ی عنصری دیگر، و این پدیده را تلاشی (تجزیه‌ی) رادیوآکتیو خوانند. این تلاشیْ خود بخود و برای هر عنصر با سرعت معینی صورت میگیرد که تا کنون تغییر دادن و مهار کردن آن ممکن نشده است. پدیده‌های رادیوآکتیو از خواص شیمیائی ممتازند، و هیچیک از عوامل عادی (دما، فشار، و غیره) که در فعل و انفعالات شیمیائی مؤثرند در رادیوآکتیویته تأثیر ندارند. در نتیجه‌ی تلاشی رادیوآکتیو، هر نمونه‌ی یک ماده‌ی رادیوآکتیو متدرجاً تباه میشود، یعنی با گذشت زمان، عده‌ی اتمهای رادیوآکتیو آن تقلیل میابد (نیز ← **رادیوآکتیو، سلسله‌ی**) و فعالیتش ضعیف میشود. از جنبه‌ی کمی، تباهی را با نصف عمر اندازه میگیرند، که در مورد هر نمونه از یک عنصر رادیوآکتیو عبارتست از زمان لازم برای متلاشی شدن نصف تعداد اتمهای موجود در آن.

تبدیل عناصر رادیوآکتیو بر حسب نوع رادیو-آکتیویته‌ی آنها (قسمت I) متفاوت است (نیز ← تبدل عناصر). در تلاشی آلفائی[1] (یا تباهی آلفائی)، که عبارت از صدور ذرات آلفا است، مطلب آسان است، ذره‌ی آلفا (هسته‌ی هلیوم) دارای عدد جرمی ۴ و عدد اتمی ۲ است (تصاویر ص ۵۱)؛ پس اگر هسته‌ای یک شعاع آلفا صادر کند، از عدد جرمی آن ۴ و از عدد اتمی آن ۲ کاسته میشود. مثلا رادیوم ($^{226}_{88}Ra$) در نتیجه‌ی صدور ذره‌ی آلفا ($^{4}_{2}He$) مبدل به رادون ($^{222}_{86}Rn$) میگردد:

$$^{226}_{88}Ra \rightarrow {}^{4}_{2}He + {}^{222}_{86}Rn$$

(برای تسهیل فهم اینگونه فعل و انفعالات و علامات مستعمل در آنها ← **فعل و انفعال هسته‌ای**). صدور ذره‌ی آلفا عمدةً منحصر به عناصر سنگین است که عدد اتمی آنها ۸۳ یا بیشتر است، اگرچه گاهی در عناصر سبکتر هم مشاهده میشود.

در مورد تباهی (یا تلاشی) بتائی[2] مطلب باین سادگی نیست. ابتدا به تشعشع بتائی منفی (ذره‌ی بتای منفی یا الکترون) میپردازیم؛ چنین ذره‌ای از الکترونهای گردان بدور هسته‌ی اتم نیست، و از طرف دیگر، در هسته‌ی اتم الکترون وجود ندارد. پس چگونه شعاع بتا بوجود میآید؛ توجیه این مطلب بوسیله‌ی فرض تبدیل نوترون است به یک پروتون و یک الکترون در داخل هسته. در این تبدیل، جرم هسته تغییر نمیکند، اما بار برقی آن یک واحد افزون میگردد. مثلا از تباهی بتائی "رادیوم E" ($^{210}_{83}RaE$) (← **رادیوآکتیو، سلسله‌ی**) پولونیوم ($^{210}_{84}Po$) بدست میآید. رادیو-آکتیویته‌ی بتائی مثبت در عناصر رادیوآکتیو مصنوعی مشاهده میشود، و توجیه آن بوسیله‌ی عکس تبدیل سابق الذکر ـ یعنی تبدیل یک پروتون به نوترون و صدور پوزیترون میباشد. عدد جرمی عنصر جدید حاصل از تباهی همان عدد جرمی عنصر اولیه است، اما عدد اتمی آن یکی کمتر میباشد (قسمت III را ببینید).

تشعشعات گاما چنانکه اشاره شد پدیده‌ای فرع سایر تشعشعات است. در این باب فقط باین توضیح اکتفا میکنیم که ممکن است هسته‌ی حاصل از تباهی یک هسته، بسبب داشتن انرژی اضافی، در حالتی تحریک شده باشد؛ در این صورت، در درآمدن به حالت عادی، این انرژی اضافی بصورت شعاع یا اشعه‌ی گاما صادر میگردد.

III ـ رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی عبارتست از رادیوآکتیویته‌ای که در نتیجه‌ی بمباران یک عنصر با ذرات یا تشعشعات یا هر دو به آن عنصر القا میشود. امکان این امر بوسیله‌ی ایرن و فردریک ژولیو-کوری ثابت شد، که در ۱۹۳۴ مشاهده کردند که اگر آلومینیوم معمولی با ذرات آلفای پرانرژی بمباران شود، علاوه بر نوترون، پوزیترون صادر میکنند، ولی صدور پوزیترون چندی بعد از بمباران هم ادامه میابد، و این صدور خود بخود، مانند مواد رادیوآکتیو، با گذشت زمان ضعیف میشود. پس چنین نتیجه میشود که صدور پوزیترون ناشی است از ماده‌ای رادیوآکتیو که در ضمن بمباران بوجود آمده است. کشف ماهیت این عنصر آسان است: اعداد جرمی آلومینیوم و ذره‌ی آلفا (هسته‌ی هلیوم) و نوترون بترتیب ۲۷ و ۴ و ۱، و اعداد اتمی آنها بترتیب ۱۳ و ۲ و 0 است؛ پس، محصول بمباران عدد جرمی ۱ ـ ۴ + ۲۷ (یعنی ۳۰) و عدد اتمی 0 ـ ۲ + ۱۳ (یعنی ۱۵) دارد. با مراجعه به جدول متدلیف (← **قانون تناوب**) مشاهده میشود که عنصر دارای عدد اتمی ۱۵ فسفر است. پس، آنچه زولیو-کوریها ایجاد کردند عنصری بود همجای رادیوآکتیو فسفر و دارای عدد اتمی ۱۵ و عدد جرمی ۳۰؛ و بعلاوه، نوع رادیوآکتیویته‌ی این فسفر با آنچه در مواد رادیوآکتیو طبیعی مشاهده شده بود تفاوت داشت، زیرا پوزیترون صادر میکرد (نه الکترون یا ذره‌ی آلفا). باین طریق رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی کشف شد. اکنون در حدود 1'000 ماده‌ی رادیوآکتیو مصنوعی شناخته شده است، که همه‌ی عناصر موجود در طبیعت و بسیاری عناصر غیر موجود در آنرا دربر دارد. ایجاد بیشتر این مواد با ذرات آلفای نسبةً کم-انرژی موجود در طبیعت ممکن نبود، و پس از اختراع شتابگرها امکان پذیرفت.

IV ـ موارد استعمال رادیوآکتیویته. اتمهای رادیوآکتیو موارد استعمال علمی و فنی فراوان دارند. از جمله میتوان فواید آنها را بعنوان پیجو و در تاریخگذاری بوسیله‌ی **رادیوآکتیویته** نام برد. یکی دیگر از مهمترین فواید تلاشی رادیوآکتیو انرژی صادر در ضمن این تلاشی است (← **انرژی اتمی**). نیز عنوان "همجاهای رادیوآکتیو" را در مقاله‌ی همجا ببینید.

V ـ خطرات تشعشعات رادیوآکتیو. قرار گرفتن بافتهای بدن در مقابل مواد رادیوآکتیو آثار زیانبخش و حتی مهلکی دارند، که آنها را تحت عنوان بیماری تشعشع میآورند. عمل تشعشعات از لحاظ زیستشناسی هنوز کاملا شناخته نشده است، ولی معتقدند که، در نتیجه‌ی تغییرات شیمیائی حاصل از یونش، فعالیت یاخته‌ای بافتها مختل میشود. بعضی از بافتهای بدن بیش از بافت-های دیگر نسبت به تشعشعات حساسیت دارند و بسرعت آسیب میبینند؛ حساسیت یاخته‌های خون

(۱) alpha disintegration (۲) beta decay

مخصوصاً زیاد است. بیماری تشعشع ممکن است از یک بار قرار گرفتن بدن در مقابل تشعشعات عظیم حاصل شود، چنانکه در مورد مبتلایان بمبهای اتمی هیروشیما و ناگاساکی صورت گرفت، یا اینکه اثر تشعشعات ناچیز ولی مکرر آزمایشگاهی سبب آن باشد، زیرا آثار تشعشعی با یکدیگر جمع میشود و به جائی میرسد که این حاصلجمع برابر با اثر یک تشعشع عظیم میگردد. از این گذشته، تشعشعات صادر از خورشید نیز، اگر باندازه‌ی کافی باشد، سبب تباهی بافتها میشود؛ احتمال مبتلا شدن به سرطان پوست در مورد کسانی چون کشاورزان و دریانوردان، که بیشتر در معرض این تشعشعات قرار دارند، بیش از مردم دیگر است. در این عصر، که عصر آزمایش انفجارهای هسته‌ای است، این امکان هست که آلودگی جو و مواد غذائی به تشعشعات رادیوآکتیو سبب جمع شدن تدریجی آثار تشعشعی در اشخاص شود. بیماری تشعشع ممکن است حاد باشد یا آثار آن بعد از مدتی ظاهر شود. حالت حاد ممکن است ناشی از تأثیر مقدار نسبةً زیاد اشعه‌ی ایکس یا تشعشعات دیگر باشد. گاهی عوارض ملایم و زودگذر است، و بصورت سستی و بی‌اشتهائی و قی و اسهال ظاهر میشود، ولی وقتی مقدار تأثیر زیاد شود، عوارض سخت پدید میگردد، و در مدت کوتاهی بیمار تلف میشود. این مرگ معمولا نتیجه‌ی کمخونی شدید یا خونریزی یا عفونت ناشی از مختل شدن عمل مغز استخوان است. با پیوند مغز استخوان، ممکن است شخص مقداری از تشعشعات را، که در غیر این صورت کشنده میبود، بتواند تحمل کند. در نسل کسانی که در معرض تشعشعات فراوان قرار گرفته‌اند نیز تغییرات ژنتیکی زیانبخش مشاهده میشود. کسانی که با مواد رادیوآکتیو یا با اشعه‌ی ایکس کار میکنند، با سپرها و لباسهای مخصوصی محتوی سرب بدن خود را از قرار گرفتن در معرض اشعه محفوظ میدارند. برای مشاهده‌ی عملیاتی که در آنها مواد رادیوآکتیو کار میکنند، آنها را از پشت شیشه‌های ضخیم خاصی که برای این منظور ساخته شده و مانع خارج شدن تشعشعات زیانبخش است نگاه میکنند. کسانی که با مواد رادیوآکتیو کار میکنند، پیوسته اسبابی با خود دارند، بنام دوزیمتر (dozimetr)، که اندازه‌ی تشعشعی را که به بدن آنان تابیده است نشان میدهد. نیز ← فعولات رادیوآکتیو.

رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی: ← رادیوآکتیویته، قسمت III.

رادیو ایران [رادیوی ایران]، رادیوی ملی کشور ایران، که با فرستنده‌های امواج کوتاه و متوسط برای همه‌ی طبقات مردم کشور برنامه‌های گوناگون پخش میکند. تأسیس رادیوی ملی در ایران با افتتاح فرستنده‌ی رادیو تهران در ۴ اردیبهشت ۱۳۱۹ هش بدست والاحضرت محمد رضا پهلوی ولیعهد (شاهنشاه کنونی ایران) در سلطنت رضا شاه کبیر صورت گرفت. رادیو تهران تا سال ۱۳۲۲ هش از ۴ بعد از ظهر تا نصف شب برنامه پخش میکرد. از آغاز سال ۱۳۲۲ هش برنامه‌ی صبحها نیز دایر شد. در فروردین ۱۳۳۵ هش مقدمات ایجاد شبکه‌ی رادیو ایران فراهم شد. اکنون رادیو ایران دارای ۴ فرستنده‌ی نیرومند است، که سه دستگاه از آنها در تمام مدت ۲۴ ساعت برنامه اجرا میکنند، و از فرستنده‌ی دیگر (۵۰ کیلوواتی) موج متوسط برنامه‌هائی که بیشتر جنبه‌ی علمی و ادبی و هنری دارد بنام "برنامه‌ی دوم" یا "رادیو تهران" پخش میشود. قسمت برنامه‌های خارجی رادیو ایران در تیر ماه ۱۳۴۰ تأسیس گردید.

ضمناً بمنظور توسعه‌ی شبکه‌ی رادیوئی کشور، در مراکز استانها نیز رادیوهای محلی تأسیس شده است بشرح ذیل:

نام	تاریخ تأسیس
رادیو تبریز	۱۳۲۵ هش
رادیو مشهد	۱۲ دیماه ۱۳۲۸ هش
رادیو اصفهان	۲۵ دیماه ۱۳۲۸ هش
رادیو شیراز	۱ فروردین ۱۳۲۹ هش
رادیو اهواز	خرداد ماه ۱۳۳۱ هش
رادیو سنندج	۳ تیر ماه ۱۳۳۱ هش
رادیو رشت	۱۱ اسفند ۱۳۳۵ هش
رادیو کرمانشاه	۲۴ مهر ماه ۱۳۳۷ هش
رادیو کرمان	۴ آبان ماه ۱۳۳۷ هش
رادیو رضائیه	۲۷ دیماه ۱۳۳۷ هش
رادیو گرگان	۲۸ مرداد ۱۳۳۸ هش
رادیو زاهدان	۲۸ مرداد ۱۳۳۸ هش.

از تاریخ تأسیس وزارت اطلاعات رادیوهای مذکور جزء آن وزارت میباشد، که در مرکز هر استان اداره‌ای بنام اداره‌ی اطلاعات و رادیو دارد.

رادیوتراپی[1] (rādioterāpi؛ فنس)، معالجه با تشعشعی که از رادیوم یا مواد رادیوآکتیو دیگر صادر میشود (← رادیوآکتیویته). املاح رادیوم سه نوع شعاع آلفا و بتا و گاما، و نیز یک گاز (رادون) از خود صادر میکنند. رادون را در محفظه‌های کوچک جمع میکنند و در میان نسجی که باید درمان شود قرار میدهند. تشعشعات را در لوله‌ها یا حبابهائی تولید میکنند و آنها را بطرف آن قسمت از بدن که منظور معالجه‌ی آن است متوجه میکنند. در گذشته در بیماریهای گوناگون از رادیوتراپی استفاده میشد، ولی به علت آثار زیانبخش تشعشعات (← رادیوآکتیویته، قسمت ۷)، که اکنون شناخته شده است، تنها در آفتهای سرطانی که با عمل جراحی علاج‌پذیر نیست به رادیوتراپی متوسل میشوند. نیز ← رادیولوژی؛ همجا.

رادیو تهران: ← رادیو ایران.

رادیوسکوپی (rādioskopi؛ فنس) یا **پرتوبینی** (partŏ.bini)، مشاهده‌ی اشیائی که نسبت به نور حاجب ماوراء هستند بوسیله‌ی تشعشعات دیگر (مانند اشعه‌ی ایکس). عبور اشعه‌ی ایکس از مواد مربوط به عواملی چند است؛ هر قدر جرم اتمی اتمهائی که ماده‌ای از آنها تشکیل یافته کمتر باشد، و ضخامت ماده‌ای که اشعه از آن میگذرند کمتر باشد، و اختلاف پتانسیل برق در دو قطب حباب مولد اشعه‌ی ایکس بیشتر باشد، اشعه بهتر از ماده عبور میکنند. مثلا گوشت نسبت به اشعه‌ی ایکس نسبةً "شفاف" است، زیرا مشتمل بر ترکیباتی آلی است که مولکولهای آنها دارای اتمهای کربون (وزن اتمی ۱۲)، ئیدروژن (۱)، اکسیژن (۱۶)، و نیتروژن (۱۴) میباشند. بر خلاف، استخوان که مشتمل بر کربونات و فوسفاتِ کلسیوم است (اوزان اتمی فسفر و کلسیوم بترتیب ۳۱ و ۴۰ میباشد) اشعه‌ی ایکس را به سختی راه میدهد. بلور، که نسبت به نور بسیار شفاف است، نسبت به اشعه‌ی ایکس تقریباً حاجب ماوراء میباشد، زیرا مشتمل بر سیلیکاتِ سرب است، و جرم اتمی سرب ۲۰۷ میباشد. بنا بر این، الماسهای ساختگی نسبت به اشعه‌ی ایکس حاجب ماوراء اند، و حال آنکه الماس اصل (کربون؛ وزن اتمی ۱۲) نسبت به آنها شفاف میباشد.

خواص مذکور چگونگی بررسی اشیاء را بوسیله‌ی اشعه‌ی ایکس روشن میسازد. مثلا اگر بدن آدمی را بین منبع اشعه‌ی ایکس و صفحه‌ای فلوئورسان قرار دهیم، استخوانها سایه‌ای تیره‌تر از سایه‌ی عضلات بر صفحه می‌اندازند؛ از روی سایه‌ها میتوان مواضع شکستگی یا محل اجسام خارجی (مثلا گلوله) را به آسانی مشاهده کرد. برای بررسی جهاز هاضمه، قبلا به بیمار مقداری سولفات باریوم ـ که بسبب وزن اتمی زیاد باریوم نسبت به اشعه‌ی ایکس نسبةً حاجب ماوراء است ـ میخورانند. نیز ← رادیوگرافی.

رادیوسوند: ← گمانه‌ی رادیوئی.

رادیو سیتی: ← راکفلر سنتر.

رادیوگراف: ← رادیوگرافی.

رادیوگرافی[2] (rādiografi؛ فنس) یا **پرتونگاری** (partŏ.negāri)، عکاسی بوسیله‌ی اشعه‌ی ایکس یا بوسیله‌ی اشعه‌ی گامای صادر از رادیوم یا از سایر مواد رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته). عکس حاصل را رادیوگراف یا پرتونگاشت (partŏ.negāšt) خوانند. در عکاسی با اشعه‌ی ایکس، شیء را بین منبع اشعه و صفحه یا فیلم عکاسی قرار میدهند. اشعه‌ای که به قسمتهای نسبةً شفاف (نسبت به اشعه‌ی ایکس. ← رادیوسکوپی) شیء میرسند از آن می‌گذرند، ولی آنهائی که به قسمتهای کماـبیش حاجب ماوراء میرسند کلاً یا جزءً جذب میشوند. باین طریق، سایه‌ای از قسمتهای نسبةً حاجب ماوراء بر فیلم می‌افتد. پس از ظهور، تصویری سایه‌ای از تغییرات شفافیت قسمتهای مختلف شیء نسبت به اشعه‌ی ایکس حاصل می‌گردد. اگرچه صفحه یا فیلم عکاسی نسبت به اشعه‌ی ایکس حساسیت دارد، برای رادیوگرافی صفحات یا فیلمهای مخصوصی دارای حساسیت بیشتر میسازند، تا در نتیجه، اولا از مدت "نور دادن" (تابانیدن اشعه بر شیء) کاسته شود، و ثانیاً قسمت‌های مختلف شیء بر حسب ممانعتشان از عبور اشعه بهتر متمایز شوند.

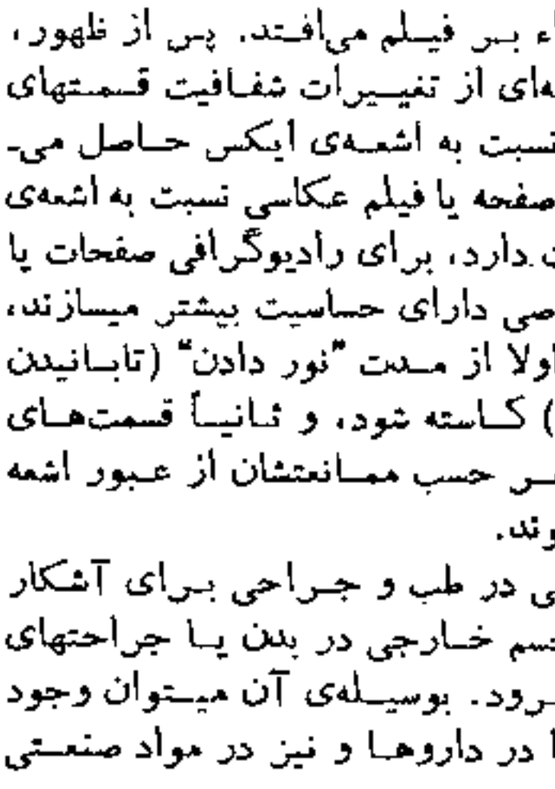

رادیوگراف دست

رادیوگرافی در طب و جراحی برای آشکار ساختن وضع جسم خارجی در بدن یا جراحتهای عمیق بکار میرود. بوسیله‌ی آن میتوان وجود مواد تقلبی را در داروها و نیز در مواد صنعتی

(۱) radiotherapy (۲) radiography

کشف کرد، و رنگ پرده‌های نقاشی قدیمی را از پرده‌های تازه تمیز داد. بوسیله‌ی رادیوگرافی صنعتی میتوان ساختمان قطعات فلزی را بدون تصرف در آنها بسرعت بررسی کرد، و وجود مواد خارجی و ترکها و حفره‌ها و حبابهای گاز را در آنها آشکار ساخت.

رادیولاریا، در جیوانشناسی: ← آکتینوپودا.

رادیولوژی[1] (rādioloji؛ فنس) یا **پرتوشناسی** (partō.šenāsi)، علم مواد رادیوآکتیو (← رادیو-آکتیویته) و اشعه‌ی ایکس و سایر تشعشعات دارای انرژی فراوان؛ و بالاخص فن استعمال مواد و تشعشعات مذکور برای تشخیص بیماریها و درمان آنها. ← رادیوتراپی.

رادیوم[2] (rādiom؛ از فنس)، عنصر فلزی سفید رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته)؛ علامت شیمیائی آن Ra (نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید). در هوا بسرعت می‌اکسد (← اکسیدن). آب را تجزیه میکند. از فلزات قلیائی خاکی است، و از لحاظ فعالیت شیمیائی مشابهت بسیار به باریوم دارد (نیز ← قانون تناوب، جدول). با کلور و بروم ترکیب میشود، و تولید کلورور و برومور میکند، که اشکال تجارتی آن هستند. مهمترین خاصیت رادیوم و ترکیبات آن رادیوآکتیویته‌ی آنها است. رادیوم از محصولات تلاشی اورانیوم است (شجره‌ی اورانیوم را در مقاله‌ی ← سلسله‌ی رادیوآکتیو ببینید)؛ نصف عمر آن ۱۶۰۰ سال میباشد. از تلاشی رادیوم عنصر گازی رادون تولید میشود، که خود و محصولات حاصل از تلاشی آن متلاشی میشوند، مگر محصول نهائی، که یکی از همجاهای پایدار سرب است؛ بدین گونه، رادیومهای A، B، C، C′، C″، D، E، F، و G (محصول نهائی پایدار) تولید میشود. علاوه بر تشعشعات سه‌گانه‌ی آلفا و بتا و گاما (← رادیوآکتیویته)، رادیوم و محصولات تجزیه‌ی آن انرژی حرارتی صادر میکنند، و مقدار این انرژی بازاء هر گرم رادیوم ۱۳۲ کالری در ساعت است.

رادیوم بحالت ترکیب در طبیعت یافت میشود؛ بمقدار بسیار کم (یک جزء رادیوم در حدود ۳۰۰۰ جزء اورانیوم) در کانه‌های اورانیوم‌مانند کارنوتیت و پچبلند وجود دارد. رادیوم بوسیله‌ی پیر کوری و زوجه‌اش ماری کوری کشف شد (۱۸۹۸). رادیوم فلزی را ماری کوری و آ. ل. دبیرن در 1910 جدا ساختند. بسبب کمی مقدار رادیوم در کانه‌ها و اشکالات استخراج آن، قیمتش خیلی گران و لهذا، استعمالش محدود است. در درمان سرطان بکار میرود (← رادیوتراپی)، و ترکیباتش را برای تهیه‌ی رنگهای درخشان استعمال میکنند.

رادیومتر[3] (rādiometr؛ فنس)، اسبابی که پیداگر انرژی تشعشعی (← تشعشع) است، و معمولا برای اندازه‌گیری شدت آن (خاصه در تشعشعات زیر قرمز) نیز بکار میرود. اقسام مختلف دارد. رادیومتر کروکس (اختراع سر ویلیام **کروکس**) اساساً حبابی است که در آن خلأ تقریباً کامل برقرار شده است، و دو میله‌ی بسیار سبک افقی که در نقطه‌ی تقاطع خود بر پایه‌ای قائم آزادانه میتوانند بگردند (مانند عقربه‌ی قطب‌نما) درون آن جا دارد. بر چهار انتهای میله‌ها چهار پره‌ی فلزی نصب شده است، که یک طرف هر یک صیقلی و طرف دیگرش سیاه (جاذب انرژی) است؛ اطراف صیقلی نسبت به نقطه‌ی اتکاء یک وضعیت دارند (مثلا همه رو به آن). اگر انرژی تشعشعی بر یکی از سطوح سیاه بتابد، جذب میشود، و دمای سطح بالا میرود، و در نتیجه، مولکولهای هوا که درون حباب مانده‌اند در مجاورت آن سطح فعالیت بیشتری پیدا میکنند. این فعالیت همه‌ی پره‌ها را به حرکت میآورد. سرعت گردش پره‌ها شدت انرژی تشعشعی را نشان میدهد.

راذرفرد[4]، **ارنست** (ërnəst rāḏərfərd)، ملقب به (نخستین) **بارون راذرفرد** (bāron*)، ۱۸۷۱–۱۹۳۷، فیزیکدان بریتانیائی. در زلند جدید متولد شد، و در آنجا و در دانشگاه کیمبریج تحصیل کرد. از ۱۹۱۹ استاد فیزیک تجربی در دانشگاه کیمبریج بود. وی مخصوصاً بجهت تحقیقاتش در رادیوآکتیویته و ساختمان ماده معروفست. هویت تشعشعات رادیوآکتیو را کشف کرد، و نظریه‌ای در باب تلاشی رادیوآکتیو آورد. جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۸ در شیمی به وی اعطا شد. اساس طرح هسته‌ای که برای ساختمان اتم آورد (۱۹۱۱) در نظریات کنونی محفوظ مانده است (← اتم، تاریخچه، ص ۵۲). در ۱۹۱۹، بوسیله‌ی بمباران اتمهای نیتروژن با ذرات آلفا، اولین فعل و انفعال هسته‌ای و تبدل عناصر را عملی ساخت. پروتون را، که در ۱۹۱۱ قائل بوجود آن شده بود، در ۱۹۱۹ کشف کرد. از جمله‌ی آثارش اینهاست: تبدیلات رادیوآکتیو (۱۹۰۶)؛ ساختمان برقی ماده (۱۹۲۶)؛ تبدل مصنوعی عناصر (۱۹۳۳)؛ علم جدیدتر کیمیا (۱۹۳۷).

راذرفرد[5]، **دنیل** (danyəl rāḏərfərd)، ۱۷۴۹–۱۸۱۹، طبیب، گیاهشناس، و شیمیدان اسکاتلندی؛ از بستگان سر والتر سکات. در ۱۷۷۲ نیتروژن را کشف کرد، و آنرا "هوای متعفن" نامید؛ آنرا هوای مرکب با فلوژیستیک میپنداشت.

راذرمیر، وایکاونت: ← هارمزورث، هرلد سیدنی.

راروتونگا، در قکبه: ← کوک، جزایر.

راز (rāz)، ده (جمع ۲۰۸۳ نفر سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جرگلان، بخش جرگلان، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، ۳۴ کیلومتری لغ مانه. در شهریور ماه ۱۳۳۸ مرکز بخش **جرگلان** به اینجا انتقال یافت.

رازان (rāzān)، دهستان (جمع حدود ۱۹۰۰)، بخش زاغه، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، دارای ۹ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. آب کت (āb kot) مشروبش میکند. مرکزش، **رازان** (جمع ۷۷۱ نفر سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۹ کیلومتری لش زاغه است.

رازآور (rāzāvar)، یکی از ریزابه‌های قره سو، که در کرمانشاهان (غ ایران) جاری است. در دهستان بیلوار سرچشمه میگیرد، و پس از مشروب کردن بعضی از آبادیهای دهستان میان دربند، در چ آبادی دوآب (do'āb) (۱۸ کیلومتری ل شهر کرمانشاه) به رود قره سو میریزد. بنگاه مستقل آبیاری در آبادی حجت‌آباد از دهستان میان دربند، واقع در ۲۴ کیلومتری لغ کرمانشاه، نزدیک محلی که رازآور به قره سو میریزد، ایستگاه آبشناسی دارد؛ مختصات جغرافیائی ایستگاه ′۲۷ °۳۴ عا و °۴۶ طا است. حد اقل مقدار آب ده ساله‌ی اخیر رازآور 0,19 متر مکعب، و حد اکثر آن 110 متر مکعب بوده است.

رازس (rāzes)، نام لاتینی زکریای رازی.

رازقی (rāzeqi)، قسمی گل یاس (*Jasminum sambac*) که برگهای ضخیم‌تر و درشت‌تر از یاسمن معمولی و گلهای پرپر و معطر دارد، و مخصوص نواحی گرمسیری است.

رازک (rāzak)، (*Humulus lupulus*)، گیاه دائمی پیچنده که از عهدهای قدیم برای ساختن آب جو مورد استفاده واقع شده است. گلهای ماده‌ی مخروطی‌شکل آن دارای گرد زرد تلخی بنام لوپولین است که آنرا به آب جو میزنند.

رازلیق (rāzliq)، دهستان (جمع حدود ۱۶٬۰۱۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. در دامنه‌ی جنوبی کوه سبلان واقعست. مرکزش، **رازلیق** (جمع ۲٬۹۶۳ نفر سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۵ کیلومتری ل سراب است.

رازمند[6] (rāzəmənd)، فوت ۱۱۷۶؟، معشوقه‌ی هنری II پادشاه انگلستان. افسانه‌های بسیار از راویان قرون وسطی در باره‌ی قتل (احتمالی) او بدست الئونور د/آکیتن در دست است.

رازور: ← رازوری.

رازوری (rāzvari) یا **میستیسیسم**[7] (mistisism) [از ریشه‌ی یونانی موستس (mustes)، بمعنی کسی که به اسرار (رازها) راه برده است؛ و موستیکوس (mustikos)، بمعنی وابسته و منسوب به متاسک سری. ← اسرار]، نظریه یا اعتقادی دایر باینکه معرفت خدا و یا ادراک حقیقت بطور مستقیم و بدون هیچ واسطه‌ای بوسیله‌ی کشف و شهود، و در واقع بطریقی متفاوت با طریق حس یا استدلال و احتجاج، که وسایط ادراک و دریافت بشمار اند، ممکن الحصول است؛ و نیز راه و رسم کسانی که از این طریق در پی تحصیل آن معرفت هستند. رازور (rāzvar) یا میستیک[7] (mistik) کسی است که نظراً یا عملا در پی رازوری باشد (برای رازوری اسلامی ← تصوف).

رازوری ارتباط انفکاک‌ناپذیری با دین دارد. از آنجا که رازوری، بموجب تعریف آن، ورای حس و قیاس است، بررسی عینی بلاواسطه‌ی آن عملا غیر ممکن است، و در این امر یگانه راه همان مطالعه‌ی زندگینامه‌ی رازوران و آثار آنها است. احوال و عوالم منسوب به رازوران توجیه مقنعی ظاهراً ندارد، و اگرچه بعضی از روانشناسان مانند ویلیام جیمز به تحقیق در راه و رسم رازوران پرداخته‌اند نتایج مقنعی بدست نیاورده اند. برگسون از لحاظ فلسفی تحقیق جالبی در رازوری کرده است. باید دانست که، بمناسبت راه و رسم رازوران، اشتباهاتی در باب آنها و هم در باب رازوری در اذهان بوده و هست که مطابق واقع نیست. از آن جمله است اطلاق رازور به جادوگران و مدعیان علوم غریبه، و اینکه رازوری را منافی سعی و عمل شمرده‌اند (و حال آنکه بسیاری

(۱) radiology (۲) radium (۳) radiometer (۴) Rutherford (۵) Rosamond (۶) mysticism (۷) mystic

از رازوران بزرگ مردمی سخت‌کوش بوده‌اند). نیز باید دانست که هر متفکر عزلت‌گزین رازور نیست.

بطور کلی در رازوری دو نظر عمومی دیده میشود: یکی اینکه خدا خارج از نفس است، ولی نفس با طی مراحل صعود باو متصل میشود؛ و دیگر اینکه خدا در درون نفس است (← انجمن دوستان)، و لهذا با فرورفتن در خود و تعمق در حقیقت وجود خود میتوان او را یافت. اندیشه‌ی عروج به حق، که رازوران سخت بدان اعتقاد دارند، هسته‌ی اصلی فلسفه‌هائی است که در قدیم بیش و کم جنبه‌ی رازوری داشته‌اند (← نوافلاطونی، فلسفه‌ی؛ گنوستیسیسم). زبان رازوری همواره دشوار و غالباً نمادی است؛ نمونه‌ی آن در کتاب عهد عتیق غزل غزلهای سلیمان، و در عهد جدید مکاشفه‌ی یوحنا، و نیز آثار ویلیام بلیک است. رازوران کاتولیک‌مذهب در تعبیرات خود اصطلاحات متداول در عشق انسانی را بکار میبرند. تحلیل متداول آن اینست: تصفیه‌ی نفس، که در نتیجه‌ی آن روشندلی و عشق بیشتری به خدا احساس میشود؛ پس از طی دوره‌ای، نفس وارد اتحاد رازورانه با خدا میشود، و آغاز آن خودآگاهی بر حضور خدا است در نفس؛ نفس در سیر صعودی خود دوران آرامش و جذبه را می‌گذارند تا به اتحاد کامل با خدا میرسد ("ازدواج روحانی"). در مراحل متأخر این پیشرفت، مرحله‌ی امتحانی پیش میآید ("شب تاریک نفس")، که در آن مرحله سالک میپندارد که خدا، امید، و حتی قدرت دعا کردن او را رها کرده‌اند، و ممکن است چند سال در این حالت بماند. پیش از اتحاد نهائی، بعضی مراحل ممکن است با رؤیاها، صداها، یا جذبه‌هائی همراه باشد.

رازی (rāzi)، خاندانی از مورخین مسلمان اسپانیائی که اصلا از مردم ری (نزدیک تهران) بودند. **محمد ابن موسی رازی** (فت ۲۷۳ هق)، در ری متولد شد، و در اواسط قرن ۳م هق به قرطبه رفت. اثرش کتاب الرایات است در فتح اسپانیا بدست مسلمین. پسرش **احمد ابن محمد رازی** (فت ۳۴۴ هق)، معروف به **تاریخی**، نخستین مورخ بزرگ اندلس است. از آثارش تاریخ ملوک الاندلس، کتاب فی سفة قرطبه، و کتاب الاستیعاب (در انساب عربهای اسپانیا) است.

رازی (rāzi)، لتیـ رازس[1] (rāzes)، شهرت **ابوبکر محمد ابن زکریا**، معروف به **جالینوس العرب** (jalinuso 'l-'arab)، ۲۵۱–۳۱۳ هق، از بزرگترین دانشمندان ایرانی، بزرگترین طبیب بالینی اسلام و قرون وسطی، فیزیکدان، عالم کیمیا (شیمی)، و فیلسوف صاحب استقلال فکر؛ مت ری (نزدیک تهران). از زندگی وی چندان اطلاعی در دست نیست. ظاهراً در ری ریاضیات، فلسفه، نجوم، و ادب آموخت، و احتمالا در جوانی به تحصیل کیمیا مشغول بود، و بعد، بسبب آفتی که به چشمش وارد شد، به تحصیل طب پرداخت، و در این علم شهرت فراوان یافت، و حوزه‌ی درسش بلندآوازه شد. در خدمت ابوصالح منصور ابن اسحاق سامانی، حاکم ری، ریاست بیمارستان جدید التأسیس آنجا را یافت. بعدها در بغداد رئیس بیمارستان بود. بسبب شهرت فراوانش، فرمانروایان مختلف او را به دربار خود دعوت میکردند. چند بار نیز به مولد خود مراجعت کرد، و سرانجام در همانجا درگذشت. در اواخر عمر، بسبب کثرت مطالعه و تحریر و تجربه‌های شیمیائی کور شد. رازی صاحب اخلاق نیکو و رفتار پسندیده بود، و با بیماران به مهربانی و عطوفت رفتار میکرد، و در حق فقرا و ضعفا اعانت میکرد. عده‌ی تألیفات او را تا ۱۹۸ و عده‌ی کتابهای منسوب به او را تا ۲۳۷ برشمرده‌اند. متأسفانه از آثارش در طبیعیات، ریاضیات، نجوم، و نورشناخت چیزی بما نرسیده است.

رازی در طب به جنبه‌ی علمی آن اکتفا نمی‌کرد، بلکه بتمام معنی طبیب و در علم و عمل طب استاد مسلم بود. از قول او نقل میکنند که گفته است "تجربه بهتر از علم طب است". یادداشتهای وی که در آنها با کمال دقت بهبودی بیماران خود را توصیف کرده است در دست است. معروفترین اثرش در علم طب کتاب حاوی است. آثار دیگرش در این رشته کتاب الطب الملوکی و کتاب منصوری است؛ بعلاوه، رسالاتی در باب بعضی امراض دارد که معروفترین آنها کتاب الجدری و الحصبه است که مورد اعجاب و تحسین اروپائیها بوده و آنرا از بهترین رساله‌های طبی قدیم شمرده‌اند. رساله‌ی معروف دیگرش، بنام مقالة فی الحصی المتولد فی الکلی و المثانی، در باب سنگ مثانه و کلیه است، و با ترجمه‌ی فرانسوی در لیدن طبع شده است (۱۸۹۶). اثر طبی دیگرش برء الساعه است. منشأ بسیاری از پیشرفتهای حاصل در علم بیماریهای زنانه، قابلگی، و جراحی چشم را میتوان در آثار او یافت.

در سایر کارهای علمی رازی نیز اهمیت دادن به تجربه مشهود است. در علم کیمیا (شیمی)، همه‌ی توجیهات فوق طبیعی پدیده‌های طبیعی را طرد کرده است و صرفاً به طبقه‌بندی مواد شیمیائی و توصیف دقیق تجارب خود پرداخته، و تحقیقاتی در باب وزن مخصوص کرده، و اکتشافات مهمی نیز در این رشته بدو منسوب است (مانند اکتشاف الکل و اسید سولفوریک). علم کیمیا را در طب بکار برده است، و او را میتوان از بانیان طبشیمی دانست.

رازی در فلسفه و الاهیات و ماوراء الطبیعه و مجادلات مذهبی و فلسفی نیز کتبی نوشته، و با آنکه متهم به مانویت است، در اسامی کتب او مجادلات وی با سیس (اسم معروف مانوی و نظیر اسم سیسینیوس، خلیفه‌ی مانی) نامی دیده میشود، ولی بیرونی از شیفتگی رازی به کتب مانی سخن میگوید. آثار فلسفی رازی قرنها در دست فراموشی بود، تا آنکه در قرن ۲۰م اهمیت آنها دگر بار مورد توجه قرار گرفت. آراء فلسفی او غالباً مخالف آراء ارسطو بود، و بهمین جهت مورد طعن پیروان ارسطو واقع گردید. رازی، بر خلاف متفکرین مسلمان پیرو ارسطو، امکان توفیق بین فلسفه و دین را نفی میکند. نیز ← رسائل فلسفیه. تألیفات او در رد مذاهب و ادیان باعث حملات شدید مؤلفین دیگر شده است. از جمله‌ی این تألیفات مخاریق الانبیاء و فی نقض الادیان است، که قسمتهائی از کتاب اخیر در کتاب اعلام النبوة، از ابوحاتم رازی، محفوظ مانده است. مسائل عمده‌ی کتاب فی نقض الادیان اینست که چون همه‌ی افراد بشر مساوی اند پیغمبران مدعی مزیتی بر آنها نتوانند بود؛ معجزات پیغمبران فریب یا از افسانه‌های دینی است؛ تعالیم مذاهب خلاف حقیقت است، زیرا حقیقت واحد است و مذاهب با یکدیگر متناقض؛ اعتماد مردم بر سران مذاهب ناشی از عادت و تنبلی است؛ مذاهب یگانه علت جنگهائی است که بشر را به نیستی میکشد؛ مذاهب دشمن تفکر فلسفی و تحقیق علمی هستند؛ و غیره.

رازی معتقد بود که اطلاعات علمی و فلسفی در ترقی است. بر طبق مقاله‌ی دایرةالمعارف اسلام در باب رازی، وی مدعی است که از اغلب فلاسفه‌ی قدیم پیشتر رفته است، و حتی خود را برتر از ارسطو و افلاطون میشمارد. در طب همپایه‌ی بقراط است، و در فلسفه مقامش نزدیک به سقراط. ولی پس از وی مسلماً دانشمندانی خواهند آمد که بعضی از نتایجی را که او بآنها رسیده است طرد خواهند کرد، چنانکه او کوشیده است که تعالیم خود را جایگزین نظریات پیشینیان قرار دهد.

رازی، ابوحاتم: ← ابوحاتم رازی.

رازی، دبیرستان (rāzi)، مدرسه‌ی متوسطه‌ای در تهران که بتوسط "میسیون لائیک" (میسیون غیر مذهبی) فرانسه تأسیس شده است، و بتوسط آن میسیون اداره میشود. در ۱۳۰۷ هش، با گرفتن امتیاز از وزارت فرهنگ، بنام مدرسه‌ی فرانکو-پرسان در محلی واقع در خیابان فرهنگ دایر شد. در ۱۳۱۴ هش نامش به رازی تبدیل گردید. ریاست دبیرستان را از ۱۳۱۷ هش تا کنون لوئی آندریو (lui āNdriē) (1900–) عهده‌دار بوده است. محل جدیدی که برای دبیرستان در نظر گرفته شده به مساحت ۳۰٬۰۰۰ متر مربع در جاده‌ی پهلوی کمی بالاتر از سه راه ونک واقع است. ژنرال شارل دوگل، بهنگام اقامت خود در تهران، سنگ اول بنای آن را کار گذاشت (مهر ۱۳۴۲ مطابق اکتبر ۱۹۶۳).

رازی، مؤسسه‌ی، مؤسسه‌ی سروم‌سازی و واکسن‌سازی دولتی ایران، واقع در ۴۸ کیلومتری غ تهران بر جاده‌ی تهران–قزوین نزدیک آبادی حصارک. اساس آن آزمایشگاهی بود که در سال ۱۳۱۰ هش، بنام مؤسسه‌ی تحقیقات دامپزشکی حصارک، در محل چاپارخانه‌ای در مجاورت ده حصارک تأسیس شد، و بتدریج مخصوصاً با مراجعت ایرانیانی که در خارجه دامپزشکی تحصیل کرده بودند توسعه یافت. در ۱۳۱۰–۳۰ هش ریاست مؤسسه را یک تن کارشناس فرانسوی بنام دکتر دلپی[2] (delpi) داشت. طرح تهیه‌ی سرومها و واکسنهای مورد مصرف پزشکی- که در ۱۳۱۷ هش آغاز شد مدتها دوچار تعویق و تعطیل شد تا سرانجام بخش مخصوص آن در فروردین ۱۳۳۷ هش افتتاح گردید. در اسفند ۱۳۳۷ هش نام مؤسسه‌ی حصارک تغییر یافت، و بنام ابوبکر محمد ابن زکریای رازی، مؤسسه‌ی رازی خوانده شد، مؤسسه، علاوه بر تأسیساتی که در حصارک دارد، دارای دو آزمایشگاه ثابت در مشهد و اهواز و یک آزمایشگاه فصلی در کلاردشت است.

رازی، یحیی: ← یحیی معاذ رازی.

رازیانه (rāziāne)، (*Foeniculum vulgare*)، گیاه بز قدیم از تیره‌ی چتریان، با برگهای بسیار بریده‌ی رشته‌ای و دانه‌های ریز معطر که برای

---

(۱) Rhazes (۲) Delpy

خوشبو کردن ترشیها و نان و مشروبات بکار میرود.

رازین[1]**، ستنکا** (stenkā rāzin)، ف ۱۶۷۱، رهبر قزاقهای دون، که نامش در افسانه‌ها و اشعار روسی زیاد آمده است. در ۱۶۶۷–۶۹ در دره‌ی سفلای ولگا و سواحل دریای خزر مشغول تاخت و تاز و تاراج بود. در ۱۶۷۰ بر ضد تزار شورید، و سپاهیان وی (ح ۷٬۰۰۰ تن) شهرهای تساریتسین، حاجی طرخان، ساراتوف، و سامارا را گرفتند، و سرفها و روستائیان و قبایل غیر روسی نواحی سفلی و وسطای ولگا نیز بدو پیوستند. اما سرانجام از قوای دولتی در سیمبیرسک شکست خورد، و به ناحیه‌ی دون گریخت، ولی ملاکین قزاق او را تسلیم دولت نمودند، و در مسکو اعدام شد. رازین در ۱۰۴۵ هق (۱۶۳۶ بم) شهر رشت را تاراج نمود. در روز اعدام (۲ صفر ۱۰۸۲ هق) وی، ایرانیانی که در مسکو بودند برای تماشا دعوت شدند.

رأس (ra's)، لفظ عربی، بمعنی سر، که اصطلاحاً در معانی متعدد بکار میرود. **۱–** در هندسه، هر یک از نقاط یا از بعضی نقاط نهائی یا نوک‌مانند برخی از اشکال هندسی. مثلا در زاویه، نقطه‌ی تقاطع دو ضلع رأس زاویه، و در مثلث، هر یک از سه نقطه‌ی تقاطع دو ضلع اضلاعْ یک رأس مثلث است. بطور کلی، در یک خط منکسر یا یک کثیر الاضلاع، هر یک از دو انتهای هر یک از اضلاع را یک رأس شکل خوانند. در کثیر الوجوه‌های محدب، هر یک از نقاطی که لااقل سه وجه شکل از آن بگذرند یک رأس شکل خوانده می‌شود. مثلا هرم مثلث القاعده چهار رأس دارد؛ وقتی قاعده‌ی هرم بیش از سه ضلع داشته باشد، اصطلاح رأس معمولا به نقطه‌ی مشترک وجوه جانبی اطلاق میشود. در مخروط نقطه‌ی ثابت خط مولد را رأس خوانند. وقتی رأس یا یکی از رؤوس یک شکل مورد نظر باشد، اگر قسمتی از شکل "مقابل" آن رأس باشد آن قسمت را قاعده (نسبت بآن رأس) خوانند (مثلا ← مثلث؛ هرم؛ مخروط). **۲–** در نجوم، لفظ راس در ضمن نام بعضی از ستارگان واقع در موضع سر برخی از صور فلکی (← صورت فلکی) میآید؛ مانند راس الجاثی. نیز ← سمت الراس. برای "عقده‌ی رأس" ← ماه. **۳–** در اصطلاح جغرافیا، رأس بمعنی دماغه بکار رفته است. برای اعلامی که در ردیف رأس میجوئید و نمییابید به جزء دیگر رجوع کنید؛ مثلا برای "رأس بون" ← بون، راس.

راس[2]**، سر ادوارد دنیسن** (sər edwārd deni-sən rās)*، ۱۸۷۱–۱۹۴۰، مستشرق و مأمور سیاسی بریتانیائی؛ اولین مدیر مدرسه‌ی تحقیقات شرقی و افریقائی لندن و معلم (از ۱۹۱۶ تا ۱۹۳۷ که بازنشسته شد) فارسی و ترکی در آنجا. مسافرت‌های بسیار کرد. در ۱۸۹۷ از بخارا و سمرقند دیدن نمود (یکی از بریتانیائیهای نادری بود که باین کار توفیق یافت). در ۱۹۰۱–۱۴ در هند میزیست، و در آنجا زبان تبتی آموخت. در دستگاه حکومت بریتانیا در هند ترقی کرد. در ۱۹۳۴ برای شرکت در جشن هزاره‌ی فردوسی به ایران آمد. در آخر عمر مستشار سفارت انگلیس در ترکیه بود. در استانبول درگذشت. آثارش، علاوه بر نسخه‌های فارسی و عربی که تحریر و طبع کرده است، مشتمل است بر قلب آسیا (۱۸۹۹)؛ فهرست چندزبانی نام طیور به ترکی و منچو و چینی (۱۹۰۹)؛ سر انتونی شرلی و سرگذشت او در ایران (۱۹۳۳).

راس، ارل آو: ← پارسنز، ویلیام.

راس[3]**، سر جان** (sər jān rās)*، ۱۷۷۷–۱۸۵۶، افسر دریائی عالیرتبه‌ی بریتانیائی و از پویندگان شمالگان. در ۱۸۱۸ به جستجوی گذرگاه شمال غرب رفت. در دومین سفر (۱۸۲۹–۳۳) خود ← شبه جزیره‌ی بوتیا و جزیره‌ی کینگ ویلیام را کشف کرد. در هر دو سفر سر ج. ک. راس همراه وی بود. آخرین سفرش (۱۸۵۰–۵۱) بمنظور جستن سر جان فرانکلین بود.

راس، جزیره‌ی: ← راس، دریای.

راس[4]**، سر جیمز کلارک** (sər jeymz klārk)* (rās)، ۱۸۰۰–۱۸۶۲، افسر دریائی عالیرتبه‌ی بریتانیائی و از پویندگان قطبی. از بستگان سر ج. راس بود، و در ۱۸۱۸ با وی به جستجوی گذرگاه شمال غرب رفت، و بعدها چند بار با سر و. ا. پری به ناحیه‌ی شمالگان سفر کرد. در سفر ۱۸۲۹–۳۳ وی با سر ج. راس، موضع قطب مغناطیسی شمال زمین در شبه جزیره‌ی بوتیا معین شد. در سفر ۱۸۳۹–۴۳ به ناحیه‌ی جنوبگان، دریای راس را کشف کرد، و به جزیره‌ی راس رسید. ارض ویکتوریا را نیز کشف نمود. در ۱۸۴۸–۴۹ رئیس هیئتی بود که برای یافتن سر جان فرانکلین اعزام شد.

راس[5]**، دریای** (rās)، شاخابه‌ی عظیمی از قکپ در ناحیه‌ی جنوبگان، ش ارض ویکتوریا. در سفر ۱۸۳۹–۴۳ سر ج. ک. راس بوسیله‌ی وی کشف شد. در قسمت چغ آن جزیره‌ی راس قرار دارد، که آتشفشان زنده‌ی اربوس در آنست. امتداد جنوبی آن ← سد راس است.

راس[6]**، سر رانالد** (sər rānəld rās)*، ۱۸۵۷–۱۹۳۲، طبیب و شاعر انگلیسی؛ مت هند. در بیماریهای مناطق حاره صاحبنظر بود. بجهت تحقیقاتش در باب انتقال مالاریا، جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۰۲ در پزشکی و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

راس، سد[7] (sadde rās) یا **یخچهنه‌ی راس**[8] (yaxpahneye)، امتداد جنوبی ← دریای راس، ناحیه‌ی جنوبگان. پهنه‌ی وسیع یخبسته‌ای است بین ارض مری برد و ارض ویکتوریا. جبهه‌ای از آن که مواجه دریا است بصورت دیواری است از یخ بطول ح ۶۴۰ کم. خلیج ویلز پیشرفتگی دریای راس در سد راس میباشد، و ج این خلیج محل امریکای صغیر است.

راس، یخچهنه‌ی: ← راس، سد.

راس الابیض (ra'so 'l-'abyaz) [= دماغه‌ی سفید]، فنـ **کاپ بلان**[9] (kāp blāN)، دماغه‌ای بر گوشه‌ی شمالی تونس، که شمالیترین نقطه‌ی افریقا است (عا ۱۴′ ۳۷°). دماغه‌ی دیگری بر ساحل لغ افریقا نیز بهمین نام هست.

راس الاخضر (ra'so 'l-'axzar) [= دماغه‌ی سبز]، انگلـ **کیپ ورد**[10] (keyp vërd)، فنـ **کاپ ور** (kāp ver)، غربیترین نقطه‌ی افریقا، بر ساحل سنگال، میان رودهای سنگال و گامبیا. بندر داکار بر آن واقع، و جزایر کیپ ورد ح ۵۲۰ کیلومتری غ آنست.

راس التوأم مقدم: ← جوزا.

راس التوأم مؤخر: ← جوزا.

راس الجاثی: ← جاثی علی رکبتیه.

راس الخیمه (ra'so 'l-xeyma)، یکی از شیخ‌نشینهای سواحل متصالح، در شبه جزیره‌ی عمان (ج خلیج فارس). سابقاً جلفار (jolfār) نام داشت؛ شهاب‌الدین احمد ابن ماجد راهنامه‌ی بحری خود را در آنجا به اتمام رسانید (۸۶۶ هق). جلفار بعدها از مراکز دریازنان معروف به قواسم یا جواسم گردید (نیز ← خلیج فارس، قسمت ۵.۸)، و گویند بمناسبت خیمه‌ای که شیخ قاسم، بانی و مؤسس بلاد قواسم، بر فراز تپه‌ای برپا کرده بود و جهازاتی که در دریا آمد و شد میکردند نوک آنرا میدیدند، این محل به رأس الخیمه معروف شد. در ۱۲۲۴ هق (سپتامبر ۱۸۰۹) نیروهای اعزامی حکومت بریتانیا در هند رأس الخیمه را بمباران کردند، و سرانجام در ۱۲۳۵ هق (۱۸۱۹) نیروهای اعزامی از بمبئی با رضایت دولت ایران رأس الخیمه را تصرف و قلعه‌ی آنرا ویران نمودند. در ربیع الاول همان سال (ژانویه‌ی ۱۸۲۰) شیوخ قواسم معاهده‌ای در ترک دریازنی با بریتانیا بستند، و با پیمانهائی که بعداً منعقد شد، تحت الحمایه‌ی بریتانیا گردیدند (← سواحل متصالح).

راس العین: ← راس عین.

راس الغول[11] (ra'so 'l-qul)، ستاره‌ی بتای صورت فلکی برشاوش. از ستارگان متغیر است، و از اولین ستارگانی است که باین عنوان شناخته شده‌اند. نخستین توجه علمی به متغیر بودن آن در ۱۶۷۰ بوسیله‌ی مونتاناری بعمل آمد، ولی متغیر بودن نور این ستاره پیش از وی معلوم بوده است. رأس الغول از ستارگان مزدوج گرفتی است.

راسبی (rāsebi)؛ ← عبدالله ابن وهب.

راسپوتین[12]**، گریگوری یفیموویچ** (grigori yefimovic rāsputin)، ۱۸۷۲–۱۹۱۶، کشیش روسی و از شخصیتهای مشهور دربار نیکولای II. دهقانی کم‌سواد و عیاش بود، و به فرقه‌ای از رازوران (← رازوری) بستگی داشت، و قولاً و فعلاً پیرو نظریه‌ای بود که رستگاری را ناشی از شور مذهبی آمیخته با لذات جنسی میدانست. نیز ادعا داشت که قوه‌ی شفابخشی دارد. بهر حال، بسبب جاذبه‌ی شخصی و "شفا دادن" فرزند کوچک تزار که مبتلا به هموفیلی بود، در ملکه آلکساندرا فیودوروونا، و بوسیله‌ی او در تزار، نفوذ تمام یافت. وزرا و رجالی که با وی مخالفت میکردند معزول میشدند، و دیگران آلتی در دست وی بودند. دربار روسیه مبدل به کانون رازوری جنون‌آمیزی گردید، و در عین اینکه روسیه در گرداب جنگ I غوطه‌ور بود، خاندان سلطنتی مطیع هر نوع هوس این "مرد مقدس" بودند. ملکه (که آلمانی‌الاصل بود) و راسپوتین مورد این سوء ظن بودند که از اسراری که نیکولا با آنها در میان میگذارد برای نیل به هدفهای خود استفاده می‌کنند. بعلاوه، امکان همکاری راسپوتین با عناصر ارتجاعی افراطی بمنظور انعقاد صلح جداگانه با

(۱)Razin (۲)Ross (۳)Ross Barrier (۴)Ross Shelf Ice (۵)Cap Blanc (۶)Cape Verde (۷)Algol (۸)Rasputin

آلمان، اعضای آزادیخواه دوما را متوحش ساخته بود. سرانجام جمعی از اشراف توطئه کردند، و راسپوتین را در کاخ شاهزاده یوسوپوف (yusu-pof) بقتل رسانیدند. راسپوتین مزاجی قوی داشت؛ با اینکه مقدار زیادی زهر بخورد او دادند، اثری از آن ظاهر نشد؛ توطئه‌گران متوحش شدند، و او را با گلوله از پا درآوردند، و برای اطمینان خاطر، جسدش را در میان یخهای رود نوا انداختند. در انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷، مردم جنازه‌ی او را یافتند و بسوختند.

راستبالان (rāst.bālān)، (لتی Orthoptera)، حشراتی به اشکال گوناگون، که یکی از پرشمارترین راسته‌های حشرات را تشکیل میدهند. از اعضای اصلی این گروه ملخها، جیرجیرکها، و آخوندکها را میتوان نام برد. خصوصیت افراد این راسته داشتن قسمتهای بُرَنده در دهان و دگردیسی تدریجی است. راستبالان بالدار دو جفت بال دارند؛ بالهای پیشین سخت است و حالت غلافی را دارد؛ بالهای پسین غشائی و پهن است، و در حالت استراحت، جمع میشود و زیر بالهای پیشین جا میگیرد. راستبالان در قسمتهای وسیعی از سطح کره‌ی زمین و در اوضاع و احوال مختلف زندگی میکنند.

راست‌پنجگاه (rāst.panjgāh)، یکی از دستگاه‌های موسیقی ایرانی. گام آن شبیه به ماهور است. مشتمل بر نغمه‌های فرعی متعددی است (مانند زنگ شتر، پروانه، نغمه، روح‌افزا، نیریز، عشاق، زابل، نهیب، و نوروز) که همه شبیه به راک ماهور هستند. نیز ← دستگاه.

راستگر[1] (rāstgar)، اسبابی برای راستگری[2]، یعنی تبدیل جریان متناوب برق به جریان مستقیم. با وجود مزایای متعدد جریان‌های متناوب در انتقال انرژی برق، در بسیاری از موارد چاره‌ای جز استعمال جریان مستقیم نیست یا آنکه استعمال آن مزیت دارد. البته میتوان جریان متناوب را بوسیله‌ی موتور برق و مولد برق ابتدا به انرژی مکانیکی تبدیل کرد و سپس این انرژی را به جریان مستقیم تبدیل نمود. این طریقه در بسیاری موارد معمول است، اما در بسیاری از موارد دیگر پرزحمت و بطیء و نامناسب میباشد. رایجترین طرق راستگری استفاده از راستگرها است، که اگرچه اقسام گوناگون دارند، عمل آنها اساساً اینست که جریان برق را از یک جهت راه میدهند ولی از جهت دیگر راه نمیدهند یا بمراتب کمتر راه میدهند. یکی از انواع راستگر لوله‌ی خلأ موسوم به دیود است، که در رادیو بکار میرود، و اساس عمل آن بعنوان راستگر در مقاله‌ی **لوله‌ی خلأ** (قسمت II) آمده است. شکل (۱) عمل دیود را در مستقیم کردن جریان متناوب برق منازل برای استفاده در گیرنده‌ی رادیو نشان میدهد، در نیمی از هر سیکل جریان، صفحه مثبت است، و در نیم دیگر منفی؛ در نیم اول، جریان از مدار صفحه میگذرد (سهمها جهت حرکت الکترونها را، بعلامت e، نشان میدهد)، و در نیم دیگر، دیود جریان را قطع میکند. پس جریان متناوب (شکل ۲) تبدیل به جریان مستقیم نبضنده‌ای (شکل ۳) میگردد. اگر جریان قویتری مطلوب باشد، میتوان ولتاژ مولد جریان متناوب را بوسیله‌ی یک مبدل تقویت کرد، و در عین حال از همین مبدل برای گرم کردن افروزه استفاده نمود. این طریقه را که در آن از نیمی از هر سیکل جریان استفاده میشود، طریقه‌ی نیم‌موجی[3] خوانند. با استعمال دو دیود یا ترکیبی مشابه آن میتوان از هر دو نیم سیکل جریان استفاده کرد (طریقه‌ی تمام‌موجی[4])؛ در این صورت جریان قسمت چپ شکل ۴ به جریان قسمت راست تبدیل میگردد. در هر حال، جریان نبضنده‌ی حاصل را بوسیله‌ی صافی به جریانی کمابیش ثابت تبدیل میکنند. از تریود (← **لوله‌ی خلأ**، قسمت III) نیز میتوان برای راستگری استفاده کرد. از اقسام دیگر راستگر راستگرهای بلوری است، ولی امروز بجای راستگرهای قدیمی (از قبیل پیداگر گالنی) از وسایلی مانند دیود بلور استفاده میشود. نیز ← نیمهادی. بالاخره بعضی راستگرهای مکانیکی نیز اختراع شده است.

راستگر و راستگری

شکل ۱

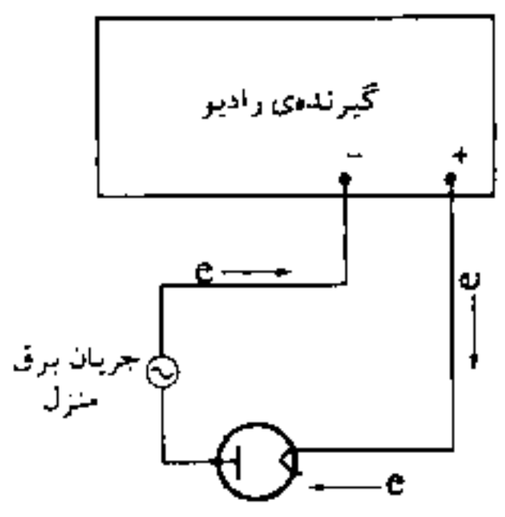

شکل ۲

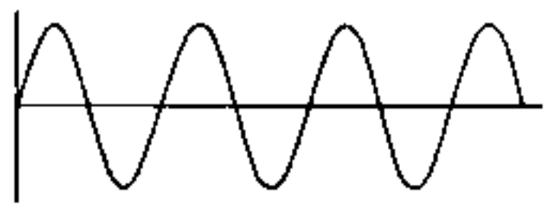

شکل ۳

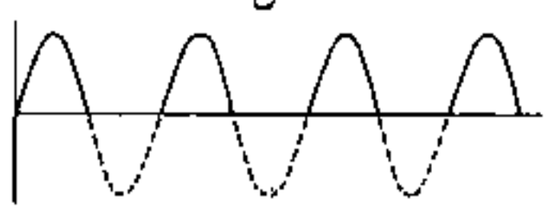

شکل ۴

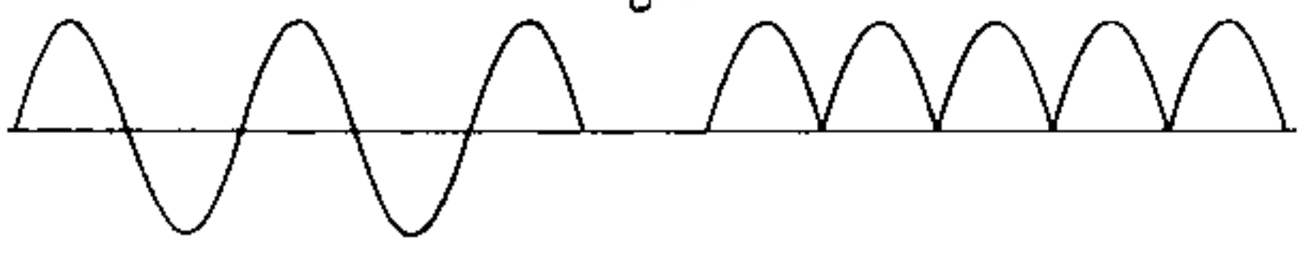

راستگری، تبدیل جریان متناوب برق به جریان مستقیم. ← راستگر.

رأس تنوره (raʿse tannura)، دماغه (رأس) و شبه جزیره‌ای بر ساحل غربی خلیج فارس، الاحساء، ش عربستان سعودی. در ش قطیف در ح ۵۶ کیلومتری لغ بحرین واقعست. دریابندر رأس تنوره بندر اصلی شرکت نفت آرامکو است، و لوله‌های نفت چاههای ظهران از این بندر بارگیری میشود. یکی از بزرگترین پالایشگاههای خاور میانه در آنجاست.

راستوپی (rāstu.pey)، دهستان (جع ح ـ ۲۳٬۰۰۰)، بخش سواد کوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۵۵ (؟) آبادی؛ مرکزش پل سفید. از ج به گدوک فیروز کوه محدود است. راه آهن سرتاسری ایران و راه شوسه‌ی تهران به شاهی از آن میگذرد. برای تسمیه ← سواد کوه.

راستوف[5] (rāstof)، شهر (در ۱۹۵۶ جع ـ ۲۹٬۲۰۰)، ل قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، لش مسکو. یکی از قدیمترین شهرهای روسیه است (در ۸۶۲ بنا شد). از قرن ۱۰م کرسی یک امیرنشین بود، که در ۱۴۷۴ به مسکو منتقل گردید. کرملین قدیمی آن شامل کلیسای جامع اوسپنسکی (۱۲۱۴) است.

راستوف[5] (rāstof) یا **راستوف کنار دون** (e-kenāre don)، شهر (جع در ۱۹۵۹ ح ـ ۵۹۷٬۰۰۰)، جغ جمشسر اروپائی؛ از بنادر عمده‌ی رود دون و ملتقای چندین راه آهن، در ۴۶ کیلومتری مصب دون در دریای آزوف. مصنوعاتش ماشین‌آلات، اتومبیل، واگون، کشتی، پارچه، و کالاهای چرمی است. در ۱۷۶۱ بعنوان قلعه‌ی نظامی ساخته شد؛ در قرن ۱۹م از مراکز عمده‌ی صدور غلات گردید. در جج II، آلمانها در پیشروی بجانب قفقاز دو بار (۱۹۴۱، ۱۹۴۲–۴۳) آنرا تصرف کردند، و خسارات بسیار وارد نمودند.

راسته، در اصطلاح بنائی؛ ← خفته و راسته.

رأس شمره (raʿse šamra)، قریه‌ای نزدیک شهر باستانی اوگاریت، سوریه، نزدیک ساحل و ل لاذقیه. مهمترین مرکز کاوشهای باستانشناسی در سوریه است.

رأس عین (raʿse ayn) یا **رأس العین** (raʿso l.ʿayn)، شهر، سوریه، بر رود خابور در ولایت قدیم الجزیره. شهری است بسیار قدیمی و نامش از نام سریانی آن گرفته شده. شهر در محلی دارای چشمه‌های فراوان ساخته شده است. در زمان تئودوسیوس I به تئودوسیوپولیس (teodosiopolis) موسوم شد. ایرانیان دو بار آنرا ویران کردند (۵۷۸ و ۵۸۰ بم). در امپراطوری (۶۰۲–۶۱۰) فوکاس ایرانیها آنرا از رومیان گرفتند. در خلافت عمر خطاب بدست مسلمانان افتاد (۱۹ هق). در جنگهای صلیبی، در ح ۵۲۳ هق (۱۱۲۹ بم) بدست صلیبیون افتاد، و قسمت عمده‌ی سکنه‌ی عرب آن بقتل رسیدند. امیر تیمور شهر را گرفت و تاراج کرد. در جغ رأس العین و بفاصله‌ی کمی از آن، کنار ساحل راست رود خابور، تلی از ویرانه‌ها بنام تل حلف (talle halaf) قرار دارد، که در آنجا آپنهایم آثار تمدن جتّی را کشف کرده است.

راسک (rāsk) یا **راسک و فیروزآباد**، بخش (جع ح ۸٬۰۰۰؟)، جش شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، کنار مرکز پاکستان. از یک دهستان بنام پیشین تشکیل شده است. زبان سکنه بلوچی و اردو است. مرکزش، **راسک**، کنار رود سرباز است.

(۱)rectifier (۲)rectification (۳)half-wave rectifier (۴)full-wave rectifier (۵)Rostov

راسک[1]، دیوید دین (deyvid din rāsk)، ۱۹۰۹–، وزیر امور خارجه‌ی (۱۹۶۱–) کشمت. در ۱۹۵۰ به معاونت وزارت خارجه در امور شرق اقصی منصوب شد، و در مداخله‌ی کشمت در جنگ کره نقشی عمده داشت. در ۱۹۵۲ از خدمت آن وزارت کناره گرفت، و رئیس بنیاد راکفلر گردید. پس از انتخاب کندی به ریاست جمهور، وزیر امور خارجه شد. در این مقام لزوم توجه بیشتر کشمت و متحدین غربی آن را به ملل توسعه‌نیافته تأکید کرده است.

راسک[2]، راسموس کریستیان (rāsmus kristiān rāsk)، ۱۷۸۷–۱۸۳۲، زبانشناس دانمارکی. از سفر هند مقدار زیادی نسخه‌های خطی ایرانی و بودائی همراه آورد. در ۱۸۳۱ استاد السنه‌ی شرقی شد. کتابها و رساله‌های متعدد در باب زبانهای اروپائی و آسیائی نوشت.

راسکامن[3] (rāskāmən)، ولایت (۲°۴۶۰ کمه؛ جه ۵۹°۲۱۵)، ل ایرلند مرکزی، در ایالت کانات؛ مرکزش شهر راسکامن. ناحیه‌ای است پست و فلاحتی، دارای دریاچه‌ها و باتلاقهای بسیار.

راسکین[4]، جان (jān rāskin)، ۱۸۱۹–۱۹۰۰، نویسنده و منتقد انگلیسی. در نوشته‌های فارسی نامش را روسکین (ruskin) نیز ضبط کرده‌اند. پدر و مادرش متمول و متدین بودند. تا ۱۸۳۶ صبحها را نزد مادرش به خواندن و حفظ کردن کتاب مقدس میگذرانید؛ این امر صبغه‌ی خاصی به فکر و قریحه‌ی وی داده است. پدرش شراب‌فروش بود، و عشق ادب و هنر را با وجود فرزند درآمیخت. در ۱۸۳۳ با پدر و مادرش به اروپا رفت، و با شوق تمام به مطالعه در طبیعت و نقاشی پرداخت. در طی اقامت (۱۸۳۶–۴۰) در آکسفرد، از ورود بخدمت روحانیت، که بدان منظور تربیت شده بود، منصرف شد. در ۱۸۴۳ جلد اول از کتاب نقاشان جدید (۵ جلد، ۱۸۴۳–۶۰) وی پدید آمد. این کتاب با دفاع از ج. م. و. ترنر آغاز میگردد، و در آن روسکین به بسط و توضیح این اصل میپردازد که هنر مبتنی بر درستی و پرهیزکاری فردی و ملی است. در کتابهای هفت چراغ معماری (۱۸۴۹) و سنگهای ونیز (۱۸۵۱–۵۳) همین اصل را در مورد معماری تعمیم میدهد. پس از ۱۸۶۰، راسکین مفاسد اجتماعی و اقتصادی را سخت مورد حمله قرار داد، و اصلاحاتی را پیشنهاد کرد. از آثارش در این زمینه کنجد و زنبقها (۱۸۶۵)، تاج زیتون وحشی (۱۸۶۶)، و زمان و کشند (۱۸۶۷) است. در ۱۸۶۹ استاد هنر در آکسفرد گردید (وی اولین استاد هنر در انگلستان بوده است). بسبب فعالیتهای گوناگونش، در ۱۸۷۸ اولین دوره‌ی جنونش آغاز شد، و از ۱۸۸۹ ببعد مشاعرش دائماً مختل بود.

راسل[5] (rāsəl)، خاندان اشرافی انگلیسی، که از ۱۵۵۰ ارلنشین و از ۱۶۹۴ دیوکنشین (دوکنشین) بدفرد را داشتند، و اعضای آن ملقب به ارل آو بدفرد (ërl āv bedfərd*) یا دیوک آو بدفرد (diuk*) بوده‌اند. اسامی جان (jān)، فرانسیس (frānsis)، ویلیام (wilyām)، و رابرت (rābərt) در نام اعضای خاندان مکرر میآید.

نخستین عضو معروف خاندان **جان راسل**، ملقب به (اولین) **ارل آو بدفرد**، ۱۴۸۶؟–۱۵۵۵، است. وی مورد توجه هنری VIII گردید، و اهمیت نظامی و سیاسی یافت. در ترتیب دادن وصلت مری I (ماری تودور) با فیلیپ II، پادشاه اسپانیا، مؤثر بود. املاک و ثروت هنگفتی بدست آورد که هنوز در این خانواده است. پسرش، **فرانسیس راسل**، ملقب به (دومین) **ارل آو بدفرد**، ح ۱۵۲۷–۱۵۸۵، در زمان الیزابت نفوذ داشت. **فرانسیس راسل**، ملقب به (چهارمین) **ارل آو بدفرد**، ۱۵۹۳–۱۶۴۱، مهمترین مخالفین چارلز I در مجلس لردها بود. پسرش، **ویلیام راسل**، ملقب به (پنجمین) **ارل آو بدفرد و** (اولین) **دیوک آو بدفرد**، ۱۶۱۳–۱۷۰۰، در جنگ داخلی انگلستان در آغاز به طرفداری پارلمنت و سپس به طرفداری شاه جنگید. پسرش، **ویلیام راسل**، معروف به **لرد راسل** (lord*)، ۱۶۳۹–۸۳، در زمان چارلز II به مخالفین او پیوست. به اتهام شرکت در توطئه‌ی **رای هاوس** کشته شد. **جان راسل**، ملقب به (چهارمین) **دیوک آو بدفرد**، ۱۷۱۰–۷۱، از مخالفین رابرت والپول بود، و جانشین او شد. نوه‌اش، **فرانسیس راسل**، ملقب به (پنجمین) **دیوک آو بدفرد**، ۱۷۶۵–۱۸۰۲، همان کس است که از حقوق بازنشستگی ادمند برک انتقاد کرد، و برک نامه به یک لرد نجیب را در جواب او نوشت (۱۷۹۶). برادرزاده‌اش، **جان راسل**، ملقب به (اولین) **ارل راسل**، ۱۷۹۲–۱۸۷۸، در ۱۸۱۳ وارد پارلمنت شد (از حزب ویگ) و از ۱۸۲۰ دوره‌ی طولانی اصلاحات آزادیخواهانه‌ی خود را آغاز نمود. از آزادی کاتولیکان پشتیبانی نمود، و در تهیه‌ی لایحه‌ی اصلاحی سال ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی) مؤثر بود. در ۱۸۴۶–۵۲ نخست‌وزیر بود؛ وزیر امور خارجه‌ی خود پالمرستون را، که بی‌اجازه کودتای لوئی ناپلئون را در فرانسه به رسمیت شناخته بود وادار به کناره‌گیری کرد (۱۸۵۱). در ۱۸۶۰–۶۵ وزیر امور خارجه‌ی دولت پالمرستون بود؛ از بیطرفی انگلستان در جنگ داخلی امریکا طرفداری کرد، و برای آزادی ایتالیا کوشید. پس از مرگ پالمرستون دگر بار نخست‌وزیر بود (۱۸۶۵–۶۶). آثار ادبی و تاریخی ازو بجا مانده است. نوه‌ی او ← برتراند راسل (سومین ارل راسل)، فیلسوف معروف معاصر، است. عنوان بدفرد را اکنون **جان رابرت راسل**، ملقب به (۱۳مین) **دیوک آو بدفرد**، ۱۹۱۷–، دارد.

راسل[5]، برتراند (bertrānd rāsel)، شهرت فارسی **برتراند آرتر ویلیام راسل** (bërtrənd ārtər wilyām rāsəl)، ملقب به (سومین) **ارل راسل** (ërl*)، ۱۸۷۲–، فیلسوف و ریاضیدان بریتانیائی، متولد ویلز. در سه سالگی یتیم شد، و نزد پدر بزرگ خود جان راسل (اولین ارل راسل. ← راسل، خاندان) پرورش یافت؛ تسلط کامل وی بر زبان‌های فرانسوی و آلمانی از این دوره است. سپس در دانشگاه کیمبریج به تحصیل پرداخت، و در فلسفه و ریاضیات با درجه‌ی ممتاز فارغ التحصیل شد. از لحاظ آثار قلمی، راسل یکی از بارآورترین نویسندگان و متفکرین زمان خود بوده است، و یکی از اشخاص بسیار نادری است که در عین حال به دریافت نشان لیاقت از دولت بریتانیا (در ۱۹۴۹) و جایزه‌ی ادبی نوبل (در ۱۹۵۰) نائل شده‌اند.

راسل در بیشتر عمر خود در مسائل اجتماعی و سیاسی فعالیت داشته است. در جوانی سوسیالیست و از اعضای ← انجمن فبین و سخت طرفدار حق رأی برای زنان بود. پس از شروع جنگ I، بسبب صراحت لهجه در صلحجوئی دوچار گرفتاریهائی شد؛ بسبب نشر اعلامیه‌ای انتقادی بر ضد محکومیت یکی از "معترضین وجدانی" به دو سال حبس، به 100 لیره جریمه محکوم شد، و کتابخانه‌اش برای تأمین مبلغ جریمه مصادره گردید، و اگرچه یکی از دوستانش آنرا خریداری کرد، بسیاری از کتابهای گرانبهای وی از دست رفت. از تدریس در دانشگاه کیمبریج که از 1910 بدان اشتغال داشت معزول شد. دانشگاه هاروارد شغلی به وی اعطا کرد، ولی مقامات مربوط به وی تذکره ندادند. در ۱۹۱۸ بسبب مقاله‌ای که در صلحجوئی نوشته بود محکوم به ۶ ماه زندان گردید؛ کتاب معروف مدخل فلسفه‌ی ریاضی (۱۹۱۹) را در زندان نوشت. بعد از جنگ، با هیئتی از حزب کارگر از روسیه دیدار کرد، و نزد لنین بار یافت، و پس از مراجعت کتاب انتقادی بالشویسم در عمل و از جنبه‌ی نظری (۱۹۲۰) را بر ضد کمونیسم نوشت. در ۱۹۲۰ چند ماهی را در چین گذرانید و در دانشگاه پکن تدریس کرد؛ فرهنگ چینی را با مذاق خود سازگارتر از فرهنگ روسی یافت، و در کتاب مسئله‌ی چین (۱۹۲۲) آنرا ستود. در جنگ II صلح‌جوئی را به یکسو نهاد و معامله با نازیها را فقط با اعمال قدرت ممکن شمرد. بعد از جنگ با وحشت فراوان مراقب مسابقه‌ی تسلیحاتی کشمت و تجسس بود، و شاخصترین طرفداران بریتانیائی خلع سلاح و مخالفین آزمایشهای اتمی گردید. بسبب فعالیت‌های ضد دولتی توقیف شد.

راسل به مسائل متنوع توجه داشته است. در فاصله‌ی بین دو جنگ که فرزندانش در دست تربیت بودند به مسائل مربوط به تعلیم و تربیت پرداخت، و با دومین زوجه‌ی خود مدرسه‌ای مختلط تأسیس کرد، و مدت ۵ سال (۱۹۲۷–۳۲)، با دادن آزادی غیر عادی به اطفال، به آزمایش پرداخت؛ نظریات خود را در کتاب تعلیم و تربیت و نظام اجتماعی (۱۹۳۲) بسط داده است. در این زمان نظریات وی در مذهب و اخلاق با آنچه مرسوم بود سازش نداشت. اگرچه در محیطی مذهبی بار آمده بود، باین نتیجه رسید که اعتقادات مذهبی با علوم جدید ناسازگار و اخلاقیات مسیحی در مواردی نامعقول است؛ نظریات خود را در رساله‌های چرا من مسیحی نیستم (۱۹۲۷) و مذهب و علم (۱۹۳۵) آورده است. در کتاب ازدواج و اخلاقیات (۱۹۲۹) رابطه‌ی جنسی زن و مرد را تا جائی که پای اطفال در کار نیاید غیر مربوط به دولت، و از امور خصوصی آنها شمرد. این کتاب در وضع کار او در کشمت تأثیری نامطلوب داشت. وی در ۱۹۳۸ بعنوان "استاد میهمان" برای تدریس در دانشگاههای شیکاگو، کالیفرنیا، و سیتی کالج نیو یورک به کشمت رفت، ولی بر سر انتصاب اخیر بعضی از اولیاء محصلین بعنوان اینکه راسل

(۱)Rusk (۲)Rask (۳)Roscommon (۴)Ruskin (۵)Russell

صلاحیت معلمی ندارد به دادگاه شکایت بردند، و دیوان عالی نیو یورک بر له آنان حکم داد (۱۹۴۰)، و در سراسر کشور احساساتی شدید بر له و بر علیه این رأی پدید آمد. راسل پیمانی برای ۵ سال تدریس با بنیاد بارنز (bārnz) (نزدیک فیلادلفی) منعقد کرد، ولی سرانجام با مؤسس آن بنیاد کشمکش یافت، و پیمان لغو شد (۱۹۴۳). کتاب مشهور تاریخ فلسفه‌ی غرب (۱۹۴۵) او از این دوره است. در ۱۹۴۴ به انگلستان بازگشت، و دگر بار به مدرسی ترینیتی کالج دانشگاه کیمبریج انتخاب گردید.

مقام جاودانی راسل در دنیای فکر بسبب سهمی است که در تأسیس و تکمیل علم منطق جدید و در موضوع معرفت انسانی دارد. کتاب پرینسیپیا ماتماتیکا (prinsipiā mātemātikā) [اصول ریاضیات] که آنرا با همکاری ا. ن. وایتهد نوشته و اول بار در ۳ مجلد در ۱۹۱۰–۱۳ بچاپ رسیده در تاریخ منطق و ریاضیات یکی از مهم‌ترین و بدیعترین آثار است. هدف کتاب اثبات این مطلب است که ریاضیات و منطق منظومه‌ای واحد هستند، و برای این منظور به استخراج همه‌ی ریاضیات از عده‌ی نسبةً قلیلی "اصول اولیه"ی منطق پرداخته است. اگرچه از زمان انتشار کتاب پرینسیپیا تا کنون قدمهای مهمی در بسط و تکمیل منطق جدید برداشته شده و تألیفات نفیسی در این علم فراهم آمده است، این کتاب منبع الهام مستقیم یا غیر مستقیم اغلب کارهائی است که در نیم قرن اخیر در منطق جدید انجام گرفته است.

بنیاد فلسفه‌ی راسل منطق اوست؛ نظریات وی در باب مابعد الطبیعه و اخلاقیات و ماهیت رابطه‌ی ذهن و ماده در دوره‌ی حیات او دستخوش تحولات عمیق بوده است، ولی در طی این تحولات هیچگاه از کوشش در راه درآوردن فلسفه بصورت یک علم منحرف نشده است، و تحولات مذکور همه ناشی از اینست که روش منطقی خود را همواره بیش از پیش اعمال میکند. راسل در آغاز از پیروان اصالت تصور بود، ولی تحت تأثیر ج. ا. مور بر ضد این نظریه برخاست، و رأی فلاسفه‌ی بریتانیائی معتقد به اصالت تصور را که، به پیروی از ج. بارکلی، میگفتند آنچه که شخص بلاواسطه بر آن وقوف دارد تصورات اوست، مردود و ناشی از خلط وقوف بلاواسطه با "داده‌های حس" (یعنی آنچه بلاواسطه بر آن وقوف مییابیم) دانست، که اولی البته ذهنی است، ولی دومی، به رأی راسل، وجودش مستقل از اینست که کسی بر آن واقف شود یا نه. این فکر او را به صورتی افراطی از واقعپردازی و تصور نوینی از اشیاء عالم مادی سوق داد. سرانجام در آخرین اثر عمده‌ی خود در باب معرفت انسان: دامنه و حدود آن (۱۹۴۸) بر این رفت که اگرچه داده‌های حس ذهنی هستند، معلول حوادثی در جهان طبیعی میباشند، و لااقل از جنبه‌ی نظری میتوان آنها را به این حوادث وابسته کرد، و از این راه معرفتی از ساختمان طبیعت حاصل نمود. چنانکه اشاره شد، فلسفه‌ی راسل بجهت اِعمال روش تحلیل منطقی وی ممتاز است، و وی معتقد است که با این روش میتوان به واقعیاتی "اَتمی" (یعنی تحلیل‌ناپذیر) رسید، که از جنبه‌ی منطقی از یکدیگر و از معرفت ما بر آنها مستقل اند. بنا بر این، راسل فلسفه‌ی خود را نه اصالت تصور میداند و نه واقعپردازی، بلکه آنرا "اتمیسم منطقی"[1]، یا "فلسفه‌ی اجزای لایتجزای منطقی" میشمارد.

انشای راسل بسیار روشن است، و بهمین سبب کتابهائی که در فلسفه و علم برای عامه نوشته است رواج فوق العاده داشته است. از معروفترین آنها مسائل فلسفه (۱۹۱۲)، الفبای اتمها (۱۹۲۳)، و الفبای نسبیت (۱۹۲۵) را میتوان نام برد. آثار دیگرش مشتمل است بر اصول ریاضیات (۱۹۰۳) (با کتاب پرینسیپیا اشتباه نشود)؛ معرفت ما بر جهان خارج (۱۹۱۴)؛ راههائی به آزادی (۱۹۱۸)؛ تحلیل ذهن (۱۹۲۱)؛ تحلیل ماده (۱۹۲۷)؛ تحقیقی در باب معنی و حقیقت (۱۹۴۰)؛ جامعه‌ی انسانی از لحاظ اخلاق و سیاست (۱۹۵۴)؛ و رشد فلسفی من (۱۹۵۹).

راسل، جان: ← راسل، خاندان.

راسل[2]، جورج ویلیام (jorj wilyām rāsəl)، نام مستعارش **ای. ای.** (ey i)، ۱۸۶۷–۱۹۳۵، شاعر، نقاش، روزنامه‌نگار، و میهنپرست ایرلندی. اشعار و نمایشنامه‌هایش با رنگ عرفانی و آهنگ لطیف ممتاز است. از آثارش شمع رؤیا (۱۹۱۸) و اشعار برگزیده (۱۹۳۵) است.

راسل، فرانسیس: ← راسل، خاندان.

راسل، لرد: ← راسل، خاندان.

راسل، ویلیام: ← راسل، خاندان.

راسل[2]، هنری ناریس (henri nāris rāsəl)، ۱۸۷۷–۱۹۵۷، منجم امریکائی. در دانشگاههای پرینستن (کشمت) و کیمبریج (انگلستان) تحصیل کرد. در ۱۹۱۱ استاد نجوم و در ۱۹۱۲ مدیر رصدخانه‌ی دانشگاه پرینستن گردید. روشهائی برای تعیین مدارات و اجرام و ابعاد ستارگان مزدوج گرفتی بعمل آورد. تحقیقات آینار هرتسپرونگ (āynār hertsprung) (۱۸۷۳–)، منجم دانمارکی، را در بستگی رنگ و دمای ستارگان به تابندگی آنها بسط داد. در نتیجه‌ی مطالعات طیفی در ستارگان، نظریه‌ای در تحول کواکب آورد. نیز ← طبقات طیفی.

راسموسن[3]، کنوذ یوهان ویکتور (knuḏ yohān viktor rāsmusen)، ۱۸۷۹–۱۹۳۳، پوینده‌ی دانمارکی در شمالگان و نژادشناس؛ متگروئنلند. اصلا اسکیمو بود. معتقد بود که اسکیموها و هندیشمردگان امریکا اصلا از آسیا بوده‌اند، و بر این امر دلایلی یافت.

راس و کرامرتی[4] (rās va krāmərti)، ولایت ساحلی (۸٬۰۰۰ کمه؛ جه ۵۷٬۶۰۷)، ل اسکاتلند؛ مرکزش شهر دینگوال (dingwāl). بیشترش کوهستانی است؛ سواحل شرقی قطعات باریک حاصلخیز دارد. مشاغل عمده گله‌داری و ماهی‌گیری است.

راسین[5]، ژان (jāN rāsin)، ۱۶۳۹–۹۹، درام‌نویس بزرگ فرانسوی. در پورت‌رویال تربیت یافت، ولی بسبب عشق به تئاتر، از استادان یانسنی خود ببرید. نمایشنامه‌های اولیه‌اش–لا تِبائید (۱۶۶۴) و اسکندر کبیر (۱۶۶۵)–تقلیدهائی از کورنی است. در ۱۶۶۷ تراژدی آندروماک (-āNd romāk) ظاهر شد، که راسین را، بجای کورنی، بمرتبه‌ی بزرگترین تراژدی‌نویس رسانید. دوستان کورنی، از جمله مولیر که قبلا دوست راسین نیز بود، در صدد استیصال نمایشنامه‌نویس جوان برآمدند. اما پشتیبانی بوالو و حمایت لوئی XIV از راسین، وی را از گزند دشمنان حفظ کرد. سپس ۶ تراژدی دیگر نوشت که جملگی از شاهکارهای تئاتر فرانسه بشمار میرود: بریتانیکوس (۱۶۶۹)، برنیس (۱۶۷۰)، بایزید (۱۶۷۲)، مهرداد (۱۶۷۳)، ایفیژنی (۱۶۷۴)، و فدر (۱۶۷۷). راسین یک کمدی هم بنام اصحاب مرافعه (۱۶۶۸) نوشته است، که در هجو دادگاههای عدلیه است.

راسین که از زندگی بیسامان خود و از حمله‌ی توطئه‌آمیز مخالفینش به نمایشنامه‌ی فدر بتنگ آمده بود، از تئاتر دست برداشت، و ازدواج کرد، و از دربار کناره گرفت. معذلک، مورد توجه شاه بود، و به سمت وقایعنگار رسمی منصوب شد. بعداً بتشویق مادام دو منتنون، دو نمایشنامه‌ی اِستِر (۱۶۸۹) و آتالی (۱۶۹۱) را برای اجرا در سن‌سیر نوشت.

همه‌ی نمایشنامه‌های راسین، جز دو نمایشنامه‌ی اول، هنوز هم اجرا میشود. وی نمونه‌ی کامل کلاسیسیسم فرانسه است، و از این جهت مقامی منحصر بفرد دارد. بلندی و متانت اشعار، سادگی گفتار، واقعبینی روانی اشخاص داستانها، و مهارتی که در تنظیم درامها بکار برده است، هر یک سهمی در شهرت او دارند.

راش، درخت بزرگ برگریز نیمکره‌ی شمالی از نوع فاگوس (*Fagus*). مغز، میوه، و پوست نرم خاکستری آن خوراکی است؛ چوبش در نجاری بکار میرود. در درختکاری شهرها و جنگلهای مصنوعی از انواع سرخ و ارغوانی آن استفاده میشود. راشهای اروپائی و امریکائی در جنگلهای این دو قاره زیاد است. در ایران بنامهای آلاش، الاش (alāš)، الش (alaš)، چلی (celar, –ler)، شجرة النبع (šajarato ʾn.nabaʿ)، و مرس (mers) نیز خوانده میشود.

راشتات[6] (rāštāt)، شهر (جه ۲۲٬۳۲۷)، جغ آلمان. برای پیمان راشتات (۱۷۱۴) ← اوترشت، صلح.

راشتراکوته: ← راجپوتها.

راشد (rāšed) یا **الراشد بالله** (ar.rāšedo be l.lāh')، فت ۵۳۲ هق، سی‌امین خلیفه‌ی (۵۲۹–۵۳۰ هق) عباسی؛ پسر و جانشین مسترشد. وی، مانند دومین خلیفه‌ی عباسی، ابوجعفر منصور نام داشته است. پدرش در حیات خود او را ولیعهد خویش کرد. منصور در ۵۲۹ هق بعد از پدر بنام الراشد بالله به خلافت نشست، اما با سلطان مسعود سلجوقی، کارش به نزاع کشید. در این میان داود ابن محمود سلجوقی، که مدعی مسعود بود، با عماد الدین زنگی (اتابک موصل) به یاری خلیفه به جانب بغداد آمدند، اما نتوانستند مانع پیشرفت مسعود شوند. مسعود بغداد را محاصره کرد، داود به آذربایجان بازگشت، و عمادالدین زنگی نیز با خلیفه به موصل گریخت. سلطان مسعود به بغداد درآمد و راشد را خلع کرد، و عمویش را بنام مقتفی به خلافت نشاند. راشد آواره شد، و در

(۱) logical atomism (۲) Russell (۳) Rasmussen (۴) Ross and Cromarty (۵) Racine (۶) Rastatt

حال فرار نزدیک اصفهان بدست فدائیان اسماعیلیه بقتل رسید.

راشدالدین سنان: ← شیخ الجبل.

راشد بالله: ← راشد.

راشد مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

راشدین (rāšedin)، عنوان مشهور خلفای خمسه، که بلافاصله بعد از رحلت پیغمبر اسلام، بترتیب یکی بعد از دیگری، بخلافت رسیدند، و جمعاً از سنه‌ی ۱۱ هق تا ۴۱ هق خلافت کردند. این خلفا-که بترتیب عبارت بوده‌اند از ابوبکر، عمر خطاب، عثمان، علی، و امام حسن-از طریق بیعت و از جانب اهل حل و عقد از مسلمین جهت خلافت انتخاب میشده‌اند، و بسبب اهتمام در حفظ و رعایت سیرت و سنت پیغمبر، عنوان راشدین (بمعنی هدایت‌یافتگان و کسانی که بر راه حق مستقیم بوده‌اند) بآنها اطلاق شده است. در دوره‌ی ۳۰ ساله‌ی خلافت آنها، فتوح اسلامی توسعه‌ای تمام یافت. مع ذلک، در زمان خلافت آنها اختلافات گونه‌گون روی نمود، و بعضی از آنها خود بسبب بروز همین اختلافات بدست مخالفین خویش مقتول شدند. خلافت آخرین آنها یعنی امام حسن مجتبی هم بسبب وجود همین‌گونه اختلافات قوام نگرفت، و معاویه عنوان خلافت را احراز کرده آن را جهت بنی‌امیه موروثی نمود (← امویان).

راشل[1] (rāšel)، ۱۸۲۱-۵۸، نام تئاتری **الیزابت فلیکس** (elizābet feliks)، بانوی هنرپیشه‌ی فرانسوی. آغاز شهرتش در ۱۸۳۸ بود که در کمدی فرانسز در نمایش هوراس (از کورنی) با موفقیت تمام بازی کرد. در نقشهای تراژدی درخشانترین ستاره‌ی مسلم صحنه‌های تئاتر فرانسوی بود، و پس از موفقیت مهیجی که در لندن نصیبش شد، در سراسر اروپا مورد تحسین قرار گرفت. اگرچه نبوغش در اجرای همه‌ی آثار عمده‌ی کورنی و راسین آشکار بود، در اجرای (۱۸۴۳) نمایشنامه‌ی فدر (از راسین) اوج قدرت خود را بروز داد. سرانجام به بیماری سل درگذشت.

راشی[2] (rāši)، ۱۰۴۰-۱۱۰۵، از فضلای یهود؛ مت فرانسه. تفاسیر مهمی بر اسفار خمسه‌ی تورات و تلمود نوشته است.

راشیتیسم[3] (rāšitism؛ از فن)، بیماری استخوانی که در کودکان دیده میشود و با نرمی و تغییر شکل استخوانها و همچنین کمی رشد همراهست. علت راشیتیسم کمبود ویتامین دِ در غذاست، که وجود آن شرط اساسی جذب کلسیوم در روده است. در راشیتیسم، کمی کلسیوم بدن موجب میشود که استخوانهای ساخته‌شده استقامت طبیعی پیدا نکنند، و در اثر فشار تغییر شکل پیدا نمایند. این بیماری با تجویز ویتامین دِ و غذای کافی درمان‌پذیر است.

راضی، شهرت ابوالعباس احمد، ملقب به الراضی بالله (ar.rāzi be 'l.lāh)، ۲۹۷-۳۲۹ هق، بیستمین خلیفه‌ی (۳۲۲-۳۲۹ هق) عباسی؛ پسر مقتدر عباسی. پس از قاهر بخلافت نشست. خلیفه‌ای ادیب و فاضل بود. دیوان شعر داشت، و از علم کلام و مقالات بی‌بهره نبود. وزارت را به ابن مقله داد، اما بعد او را از کار برکنار کرد، و بزندان انداخت. سپس ابن رائق و بعد بجکم امیر الامراء شدند. در عهد راضی، حنبلیها بنام امر بمعروف و نهی از منکر درد سری برای بغدادیان فراهم آوردند، و خلیفه ناچار منشوری صادر کرد و آنها را تخطئه نمود.

راضی بالله: ← راضی.

راعوث، در عهقٔ ← روت.

راغب اصفهانی (rāqebe esfahāni)، شهرت **ابوالقاسم حسین ابن محمد،** ف ۵۰۲؟ هق، فقیه مسلمان و صاحب تألیفات دینی. از زندگانی او چندان اطلاعی در دست نیست. اهل اصفهان و ساکن بغداد بود. شهرتش چنان بود که او را قرین امام غزالی شمرده‌اند. بعضی او را معتزلی و برخی از اهل سنت شمرده‌اند. بیشتر آثارش در تفسیر قرآن و ادبیات اخلاقی است. راغب مقدمه‌ی تحقیقات خود را در باره‌ی قرآن در رساله‌ای بنام رسالة منبهة علی فوائد القرآن آورده بوده است، که گفته‌اند بیضاوی از آن استفاده‌ی فراوان برده، و اکنون در دست نیست. آثار دیگرش عبارتند از فرهنگ نفیسی در باره‌ی لغات قرآن بترتیب الفبائی بنام کتاب مفردات الفاظ القرآن، که تحت عنوان المفردات فی غریب القرآن طبع شده است؛ تفسیر القرآن؛ حل متشابهات القرآن؛ کتاب الذریعه الی مکارم الشریعه (قاهره، ۱۲۹۹ هق)، که عمده‌ترین کتاب اخلاقی اوست، و گفته‌اند که غزالی پیوسته نسخه‌ای از آنرا با خود همراه میداشته است؛ کتاب تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین؛ محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، که مشهورترین کتاب ادبی اوست، و محمد صالح ابن محمد باقر قزوینی آنرا بعنوان النوادر بفارسی ترجمه کرده است (نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی مجلس موجود است)؛ تحقیق البیان، در زبان و نویسندگی، اخلاق، فلسفه، و علوم اوایل، که در کتابخانه‌ی آستان قدس در مشهد موجود است.

رافائل[4] [رافائل سانتی (یا سانتسیو) (rāfāel sānti, sāntsio)]، ۱۴۸۳-۱۵۲۰، نقاش ایتالیائی و یکی از بزرگترین نقاشان عهد رنانس؛ مت اوربینو. پدرش، جووانی سانتی (jovānni sānti)، که خود نقاش و شاعر بود، اصول اولیه‌ی نقاشی را به وی آموخت. پس از مرگ (۱۴۹۴) پدر، محتملا نزد تیموتئو ویتی (timoteo viti) کارآموزی میکرد. احتمالا در ح ۱۵۰۰ در کارگاه پروجینو مشغول کار بود. در ۱۵۰۴-۸ در فلورانس کار میکرد. از آنجا به رم رفت. برای شرکت در تزیینات واتیکان از او دعوت شد، و وی تا روز مرگ نابهنگامش در آنجا بود.

هنگامی که در کارگاه پروجینو کار میکرد، رنگ‌آمیزی و ترکیبات پرظرافت نقاشیهایش از شیوه‌ی استادش متأثر بود. مصلوب شدن مسیح، رؤیای شوالیه، و تاجگذاری مریم عذرا، از کارهای این دوره است، و نمودار پیشرفت قابل ملاحظه‌ای است که از لحاظ فنی و هنری نسبت به کارهای دوره‌ی کارآموزی نزد ویتی حاصل شده است. مریم و قدیسین، که در شهر پروجا آغاز شد و در فلورانس پایان یافت، نقطه‌ی تحولی در کار او بشمار میرود. در کارهای بعد، از قبیل قدیس آنتونیوس پادوائی، قدیس فرانسیس، پایین آوردن جسد مسیح، نفوذ لئوناردو دا وینچی، مازاتچو، و بخصوص ف. بارتولومئو بچشم میخورد. در فلورانس با مطالعه در کالبدشناسی و مناظر و مرایا، سبک او مستقل‌تر و دیدش عمیق‌تر شد. درینجا تصاویری از مریم کشید که حالت شیرین و در عین حال عمیق صورت آنها سبب محبوبیت کار رافائل نزد همگان شد. از کارهای دیگر دوره‌ی فلورانس قدیسه کاترین، فرسکوی ستایش تثلیث، تدفین مسیح، و صورتی از خود نقاش است.

در رم سبک او از میکلانژ متأثر گردید، و پخته‌تر شد. از آن پس، در واتیکان بزرگترین و بهترین نقاشیهای خود را بوجود آورد. از آن جمله است مدرسه‌ی آتن، که در آن فلاسفه‌ی آتن نقاشی شده‌اند؛ پیروزی مذهب؛ و وسوسه‌ی حوا. کارهای معروف او در سالهای ۱۵۱۱-۱۴ عبارتند از راندن هلیودوروس از معبد؛ معجزه‌ی بولسنا؛ دفع آتیلا از رم بوسیله‌ی لئوی ۱؛ و رستگاری پطرس حواری. بر اساس طرح او، شاگردانش ۵۲ موضوع مذهبی را، که به کتاب مقدس رافائل معروف است، بر یک سقف نقاشی کردند. معروفترین کار او، تابلوی مریم سیستین، در دوره‌ی کار او در رم نقاشی شده است. بعضی دیگر از کارهای معروف این دوره مسیح در حال حمل صلیب خود، قدیسه سیسیلیا، و گالاتیا است. از صورتهائی که درین دوره کشیده صورتهای پولیوس II (که مدتها حامی او بود) و بالداساره کاستیلیونه، و پاپ لئوی X با دو کاردینال، و دونا ولانا است، که آخری تصویر زنی زیباست، و در باب هویت وی شایعات عشقی بسیار برخاسته است. رافائل در سال ۱۵۱۴ بعنوان رئیس معماران جانشین برامانته شد، و چندین کلیسا و کاخ و خانه را طرح ریخت. در سال ۱۵۱۸ برای حامی خود لئوی X نقشه‌ای از رم باستان تهیه کرد که جای بناهای مهم تاریخی در آن معین شده بود. ده قالی دیواری نیز برای نمازخانه‌ی سیستین طرح ریخت که موضوع آنها صحنه‌هائی از زندگانی حواریون مسیح بود. نیز ← رنانس.

رافضی (rāfezi)، لقبی طعنه‌آمیز که غالباً نزد اهل سنت (← سنی) در باره‌ی شیعه بکار میرود. بموجب بعضی روایات، شیعه‌ی کوفه، چون زید ابن علی را بسبب قول او به صحت خلافت ابوبکر و عمر ترک کردند و از گرد او پراکنده شدند، بنام رافضی خوانده شدند. نزد غالب مؤلفین کتب راجع به فرق و مذاهب اسلامی، زیدیه و امامیه هر دو رافضی شناخته شده‌اند؛ حتی تمام مذاهب شیعه و حتی غلاة نیز رافضی خوانده شده‌اند. البته شیعه این لقب را قبول ندارد و آن را در حق خود طعنی میشمارد، و در مقابل، اهل سنت و جماعت را ناصبی (nāsebi) میخوانند، یعنی کسی که امام را منصوب از جانب مردم میداند نه منصوص از جانب خدا.

رافع ابن هرثمه (rāfe'e 'bne harsama)، ف ۲۸۳ هق، از سرداران عرب در خراسان. هرثمه نام شوهر مادرش بود که رافع بنسبت او مشهور شد. وی در دستگاه آل طاهر بود. بعد از فتح نشابور بدست یعقوب لیث بدو پیوست، و چندی بعد او را ترک گفت، و به ← احمد ابن عبدالله خجستانی پیوست. در ۲۷۱ هق که خلیفه عمرو لیث را از ولایت خراسان معزول نمود، و آن را به

(۱)Rachel (۲)Rashi (۳)rickets (۴)Raphael

محمد ابن طاهر طاهری داد، او رافع را نایب خویش کرد. رافع یک چند طبرستان را محاصره کرد و عاقبت آن را گرفت (۲۷۷ هق). اما چندی بعد، خلیفه با عمرو لیث به‌ترضا آمد، و خراسان باز بدو داد. رافع در ری زیست؛ لشکری جمع آورد، و با عمرو لیث به جنگ پرداخت و شکست خورد، و در حین فرار به خوارزم کشته شد. عمرو لیث سرش را نزد خلیفه فرستاد.

رافعی، عبدالکریم: ← امام رافعی.

رافعی قزوینی: ← امام رافعی.

رافیا[1] (rāfiā؛ لتـ)، الیافی که از برگهای پهن گیاهی بنام رافیا (*Raphia*) در ماداگاسکار گرفته میشود. الیاف رافیا به آسانی خشک میشود، و برای بافتن سبد، کلاه، حصیر، و غیره بکار میرود.

راک: ← ماهور.

راک آیلند[2] (rāk āyland)، شهر (جم ۵۱٬۸۶۳)، لغ ایالت ایلینوا، کشمت، بر رود میسی‌سیپی. از مراکز راه آهن، صنعت، بازرگانی، و بیمه می‌باشد. دارای کالاهای فلزی و وسایل برقی و حرارتی و پارچه‌بافی است.

راکت[3] (rāket) [لفظ فرانسوی مأخوذ از لفظ عربی راحة (rāhat) (= پنجه)، که جمعش راحات است]. **۱ـ**[3] اسبابی سبک برای زدن توپ در بعضی بازیها (مانند تنیس)، که عبارتست از شبکه‌ای معمولا زهی که در قابی خاکی‌شکل و دسته‌دار ممتد است. **۲ـ**[4] بازیی شبیه تنیس، که با توپ و راکت بوسیله‌ی ۲ یا ۴ نفر، در زمینی با ابعاد ۶۰ پا در ۳۰ پا و محدود به چهار دیوار، انجام میگیرد. ارتفاع سه دیوار آن ۳۰ پا و ارتفاع دیوار عقب ۱۵ پا است. اول بار در قرن ۱۸م در انگلستان، احتمالا در زندان مقروضین، بوجود آمد، و سپس بین طبقات دیگر رواج یافت.

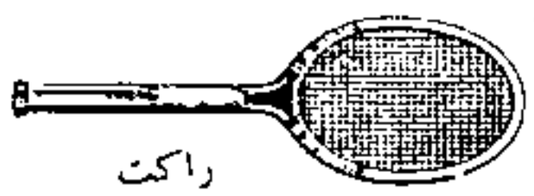
راکت

راکت: ← موشک.

راکسبرشر[5] (rāksbərəsər) یا **راکسبره**، ولایت مرزی (۱٬۷۲۲ کمـ؛ جم ۴۳٬۱۷۱)، ج اسکاتلند، مرکزش جدبره. تپه‌های چویت در جنوب آنست. رودهای تیویت (tiviət) و تویـد آنرا زهکشی میکنند، و ولایت را اغلب تیویت دیل (deyl –) [= دره‌ی تیویت] مینامند. شغل عمده حشم‌چرانی است.

راکفرد[6] (rākfərd)، شهر (جم ۱۲۶٬۷۰۶)، ل ایالت ایلینوا، کشمت، بر هر دو ساحل رود راک. در ۱۸۳۴ بنا شد. دارای صنایع بافندگی و تهیه‌ی کالاهای فلزی است.

راکفلر[7]، **بنگاه** (rākəfelər)، سازمان خیریه‌ای که برای پیش بردن علم طب و رشته‌های وابسته بآن در سال 1901 توسط ج. د. راکفلر در شهر نیو یورک تأسیس گردید. در ۱۹۵۴ جزء دانشگاه ایالتی نیو یورک شد. آزمایشگاهها و بیمارستان و برنامه‌های تحقیقاتی دارد، و چند مجله‌ی طبی منتشر میکند.

راکفلر[7]، **بنیاد**، مؤسسه‌ای که بمنظور تأمین "رفاه بشر در سراسر جهان" در ۱۹۱۳ بتوسط ج. د. راکفلر تأسیس شد. راکفلر ۱۵۰ میلیون دلار وقف این مؤسسه کرد. ← نیکوکاری.

راکفلر[7]، **جان دیویسن** (jān deyvisən rākəfelər)، ۱۸۳۹–۱۹۳۷، یکی از معروفترین صاحبان صنایع کشمت و دهنده‌ی مبالغ گزاف برای امور خیریه. اهمیت راکفلر در زندگی اقتصادی امریکا از دو حیث جالب توجه میباشد. اول اینکه او سازمانی برای جمع‌آوری و فروش مواد نفتی ایجاد کرد که تا حدی در تثبیت بهای نفت در سرتاسر جهان مؤثر بود؛ و دوم اینکه در نتیجه‌ی توفیقی که حاصل کرد، مرحله‌ی صنایع بزرگ را بوجود آورد، و بترویج آن پرداخت. وی در ۱۶ سالگی شغل حسابداری را برگزید، و ۳ سال بعد به دلالی و خرید و فروش کالا پرداخت. چندی بعد تعدادی از سهام یک پالایشگاه نفت را خریداری کرد و سود زیادی از این کار برد. در سال ۱۸۷۰ با مشارکت برادر خود و چند نفر دیگر شرکت استاندارد اویل را با سرمایه‌ی یک میلیون دلار تأسیس کرد. از همان ابتدای امر، راکفلر درک کرد که صنعت نفت در آن موقع دوچار اشکالات بزرگی از قبیل تولید زیاد و رقابت و خرجهای بیهوده میباشد. بوسیله‌ی جمع کردن عده‌ای از رقیبان و یکی کردن شرکتهای پالایش، توفیق این را یافت که در طی سه چهار سال مقام اول را در صنعت پالایش نفت بدست آورد. قدرت و نفوذی که در اثر این مقام برای او حاصل شد سبب گردید که او بزرگترین مشتری خطوط راه آهن گردد، و توانست از شرکتهای راه آهن تخفیفهای عمده‌ای برای حمل محصولات خود بگیرد. تخفیفهای مزبور موجب رونق بازار شرکت استاندارد اویل و از بین رفتن رقبای او شد، و راکفلر ازین وضع استفاده‌ی کامل نموده پالایشگاه‌های رقبا را به بهای نازل خرید و منضم به شرکت خود نمود. دیری نگذشت که قسمت عمده‌ی صنعت پالایش نفت امریکا در اختیار او قرار گرفت، و بوسیله‌ی تهدید و تخویف، قراردادی با شرکتهای راه آهن منعقد کرد که اولا تخفیف زیادتری برای حمل محصولات استاندارد اویل بدست آورد، و ثانیاً شرکتهای راه آهن را مجبور کرد مبلغی از کرایه‌ای که از دیگر شرکتهای نفتی میگرفتند به شرکت استاندارد بپردازند، و ثالثاً شرکتهای راه آهن را موظف نمود که اطلاعات کافی و دقیق از کلیه‌ی مواد نفتی که برای دیگران حمل میکردند بشرکت استاندارد بدهند. با این قرارداد، راکفلر توانست در مدت کوتاهی همه‌ی پالایشگاه‌های نفت را که در آنوقت موجود بود خریداری نماید. پس از آنکه سلطه‌ی خود را در امر پالایش مستقر کرد، پالایشگاه‌های کهنه و فرسوده را از کار انداخت، و تولید را محدود کرد، و بهای مواد نفتی تصفیه‌شده را بالا برد، و با این روش، که در واقع انحصاری برای او ایجاد کرده بود، ثروت عظیمی بدست آورد. انحصار پالایش نفت کم و بیش در امر تولید نفت مؤثر بود، و صاحبان معادن قادر نبودند که با آزادی کامل بکار خود بپردازند. با وجود این، بر علیه او قیام کرده به مبارزه پرداختند، و در محاکم، راکفلر را به جرم توطئه علیه تجارت آزاد محکوم کردند، و توانستند قرارداد او را با شرکتهای راه آهن تا حدی که مربوط به دریافت قسمتی از کرایه بود ملغی نمایند. از آن ببعد راکفلر با قدرت عظیم مالی که تحصیل کرده بود در صدد برآمد که، در امر حمل و نقل نفت با راه آهن و خطوط لوله، انحصاری برای خود ایجاد نماید، و تا اندازه‌ای هم توفیق یافت، ولی باز تولیدکنندگان به محاکم رجوع کرده او را محکوم کردند. لکن این محکومیتها تأثیر عمده‌ای در روش او نداشت، زیرا شرکتهای فرعی تشکیل داده بود و بدون آنکه اسم او در میان باشد، مقاصد خود را انجام میداد.

داستان عملیات راکفلر و قدرت عظیم او و امتیازات نفتی که در کشورهای دیگر تحصیل نمود و بازارهائی که در کشورهای دیگر بدست آورد بسیار مفصل است، و همین قدر میتوان گفت که، طبق مدارکی که در محاکم بر علیه او ارائه داده شد، عملیات تجارتی راکفلر مبتنی بر دروغ و حیله و رشوه و تهدید و تخویف بوده است، و در برخی از کشورهای امریکای جنوبی او موجد انقلابهائی بود که باعث قتل نفس بسیاری از مردم کشورهای مزبور شده است. در سال ۱۹۰۷، افکار عمومی بر علیه او و روشهای بازرگانیش تجهیز شد، و محاکم او را محکوم کردند که تراست عظیمی را که بوجود آورده بود منحل نماید، و ۲۹٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار هم جریمه به دولت بپردازد. اجرای این حکم بواسطه‌ی نفوذ راکفلر بتعویق افتاد، و قدرت او در دستگاه دولت و محاکم باندازه‌ای بود که میتوانست موجب سقوط آنها شود. معهذا در سال ۱۹۱۱ تراست بزرگ او منحل گردید، و چندی بعد راکفلر از کار کناره‌گیری کرد، و پسر او، راکفلر II، فعالیتهای اقتصادی پدر را دنبال نمود. راکفلر به کارهای خیرات هم پرداخته و معروف است که در حیات خود بالغ بر ۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار برای کارهای خیریه داده است. از جمله‌ی کارهای خیر او یکی تأسیس (۱۸۹۲) دانشگاه شیکاگو میباشد، که مبلغ عمده‌ای برای آن پرداخت، و دیگری ایجاد ← بنیاد راکفلر است که در سال ۱۹۱۳ تأسیس شد. علاوه بر قصد نیکوکاری و کسب شهرت، پرداخت این وجوه گزاف برای کارهای خیر در امریکا راه سهل و آسانی هم برای فرار از پرداخت مالیات محسوب میگردد. ← نیکوکاری. پسرش **جان دیویسن راکفلر** یا **راکفلر II**، ۱۸۷۴–۱۹۶۰، از ۱۹۱۱ که پدرش از کار کناره‌گیری کرد فعالیتهای اقتصادی او را بعهده گرفت. از آثارش بنای راکفلر سنتر است.

راکفلر[7]، **نلسن آلدریچ** (nelsən āldric rākəfelər)، ۱۹۰۸–، از رجال کشمت، فرماندار (از ۱۹۵۹) ایالت نیو یورک؛ نوه‌ی ج. د. راکفلر (۱۸۳۹–۱۹۳۷). در زمان ریاست جمهوری ف. د. روزولت و ترومن و آیزنهاور مشاغل عمده داشت. اصل فکر اصل چهار ترومن را از او می‌دانند. در ۱۹۵۰–۵۱ رئیس برنامه‌ی اصل چهار و

---

(۱)raffia (۲)Rock Island (۳)racket; racquet (۴)rackets; racquets (۵)Roxburghshire (۶)Rockford (۷)Rockefeller

در ۱۹۵۴–۵۵ معاون مخصوص رئیس جمهور بود.

راکفلر سنتر[1] (rākəfelər sentər)، عمارتی عظیم در قسمت مرکزی مانهاتن، شهر نیو یورک، بین "کوچه‌های" ۴۸م و ۵۱م و خیابان پنجم. از تأسیسات ج. د. راکفلر (راکفلر II) است؛ در ۱۹۳۱–۳۹ بنا شد. مشتمل بر ۱۴ ساختمان است، که از جمله یک آسمانخراش ۷۰ طبقه است. پنج ساختمان از ساختمانهای غربی آن در قسمت پخش رادیوئی و تفریحات معروف به رادیو سیتی (rādio siti) [= شهر رادیو] است.

راکوتسی[2] (rākotsi)، خاندان اشرافی مجار که در تاریخ ترانسیلوانی و مجارستان در قرون ۱۷م و ۱۸م نقش عمده‌ای داشتند. برای اعضای معتبر خاندان به مقالات آتیه رجوع کنید.

راکوتسی[2]، **ژرژ I** (jorje avval rākotsi)، ۱۵۹۱–۱۶۴۸، امیر (۱۶۳۰–۴۸) ترانسیلوانی؛ پسر س. راکوتسی. با امپراطور فردیناند III جنگید، و به مجارستان لشکر کشید. در ۱۶۴۵ در لینتس صلح کردند، و امپراطور ناچار به مجارها آزادی دینی داد. پسرش **ژرژ II راکوتسی**، ۱۶۲۱–۶۰، بجانشینی او به امارت ترانسیلوانی نشست، ولی در نتیجه‌ی لشکرکشی به لهستان خلع گردید (۱۶۵۷).

راکوتسی[2]، **سیگیسموند** (sigismund rākotsi)، ۱۵۴۴–۱۶۰۸، امیر ترانسیلوانی. در ۱۶۰۷ جانشین ا. بوچکای شد.

راکوتسی[2]، **فرانسیس I** (frānsise avval rākotsi)، ۱۶۴۵–۷۶، از اعضای خاندان راکوتسی، پسر ژرژ II راکوتسی. در ۱۶۵۲ دیت (مجلس شور) ترانسیلوانی او را بجانشینی پدرش به امارت ترانسیلوانی نامزد کرد، ولی امارت او شناخته نشد. با پدر زن خود، پتر زرینیی، بر ضد امپراطور لئوپولد I توطئه کرد، ولی کاری از پیش نبردند.

راکوتسی[2]، **فرانسیس II** (frānsise dovvom rākotsi)، ۱۶۷۶–۱۷۳۵، از قهرمانان ملی مجارستان، از خاندان راکوتسی؛ پسر فرانسیس I راکوتسی. رهبر شورش مجارها بر ضد مظالم خاندان هاپسبورگ شد. پس از آغاز (۱۷۰۱) جنگ جانشینی اسپانیا، دهقانان مجار بر ضد امپراطور شوریدند، و راکوتسی که در رأس آنان بود بزودی بر قسمت اعظم مجارستان استیلا یافت، و در ۱۷۰۴ دیت (مجلس شور) او را بعنوان "امیر فرمانروا" انتخاب کرد. کومک لوئی XIV فرانسه را جلب کرد. در ۱۷۰۷ اشراف مجار خاندان هاپسبورگ را از سلطنت مجارستان مخلوع اعلام کردند، و یک جمهوری اشرافی برقرار نمودند. ولی راکوتسی در ۱۷۰۸ و ۱۷۱۰ شکست خورد، و در ۱۷۱۱ مجارها با امپراطور صلح کردند. راکوتسی از پذیرفتن پیمان صلح امتناع کرد و به لهستان گریخت، و سپس به فرانسه و سرانجام به خاک عثمانی رفت، و در همانجا وفات یافت. راکوتسی از قهرمانان ملی مجارستان است. آهنگ هیجان‌انگیز مارش راکوتسی، که بافتخار او نامگذاری شده، در ۱۸۰۹ بوسیله‌ی ژان بیهاری ساخته شد، ولی شاید اساس آن، آهنگ قدیمتری باشد. برلیوز و لیست از این آهنگ در کار خود استفاده کردند. نواختن مارش راکوتسی مدتها در مجارستان ممنوع بود.

راکون (rākun؛ زبان الگانکین)، پستاندار بز جدید (جنس *Procyon*) که با پاندا بستگی دارد. موی خرمائی و سیاه، صورت سیاه با پوزه‌ی باریک، و دم پشمالو دارد. طولش ح ۷۰–۹۰ سم است. بیشتر در درخت لانه میکند.

راکهمپتن[3] (rākhamptən)، شهر (جه ۶۷۶'۴۰)، کوینزلند، استرالیا، بر رود فیتزروی. در ۱۸۵۸ بنا شد. بندر عمده‌ی نواحی چوپانی و معدنی کوینزلند مرکزی است.

راکی، کوههای، امریکای شمالی: ← روشوز، کوههای.

راکینگهم[4]، (دومین) **مارکوئس آو** (*mār-kues āv rākingham)، لقب **چارلز واتسن-ونتورث** (cārlz wātsən-wentwërt)، ۱۷۳۰–۸۲، سیاستمدار انگلیسی از حزب ویگ. در ۱۷۶۵ دولتی ائتلافی تشکیل داد؛ قانون تمبر را لغو کرد، و برای آشتی با امریکا کوشید، ولی دولت وی در ۱۷۶۶ ساقط شد. دگر بار در ۱۷۸۲ نخست‌وزیر شد؛ در همین سال قانون پوینینگز لغو گردید. با مرگ او وحدت ویگها درهم شکست، و دوره‌ی طولانی رونق توریها برهبری ویلیام پیت کوچکتر (۱۷۵۹–۱۸۰۶) آغاز گردید.

راگا یا راگای: ← ری.

راگبی[5] (rāgbi)، نوعی بازی فوتبال، که در ۱۸۲۳ در مدرسه‌ی راگبی در شهر راگبی (انگلستان) معمول شد. مساحت زمین بازی ۱۶۰ یارد در ۷۵ یارد، و عده‌ی بازیکنهای هر گروه ۱۵ نفر است. توپی که در این بازی بکار میرود بشکل بیضیوار است. نامش رگبی[5] (ragbi) هم ضبط شده است.

راگبی[6]، شهر (جه ۶۵۱'۵۱)، واریکشر، انگلستان. از مراکز مهم خطوط راه آهن و مهندسی است. شهرتش بجهت مدرسه‌ی ملی معروف راگبی سکول است (تأسیس ۱۵۶۷) که در قرن ۱۹م به مدیریت تامس آرنلد رونق فراوان یافت. بازی راگبی از اینجا برخاست (۱۸۲۳).

راگس: ← ری.

راگوزا، یوگوسلاوی: ← دوبروونیک.

رالف[7]، **جان** (jān rālf)، ۱۵۸۵–۱۶۲۲، استعمارطلب انگلیسی در ویرجینیا. کشت تنباکو را در ویرجینیا معمول ساخت (۱۶۱۲). عاشق پوکهانتس شد، و با وی ازدواج کرد (۱۶۱۴). در ۱۶۱۶ با هم به انگلستان رفتند. پس از وفات (۱۶۱۷) زوجه‌اش، به ویرجینیا بازگشت.

رالی[8] (rāli)، شهر (جه ۹۳۱'۹۳)، کرسی ایالت کارولینای شمالی، کشمت. در ۱۷۹۲ ساختمان آن آغاز گردید. از مراکز مهم فرهنگی ایالت، بازار توتون، و دارای صنایع چاپ و نشر است. از سر و. رالی نام گرفته است.

رالی[9]، سر **والتر** (*sər wåltər rāli)، ح ۱۵۵۲–۱۶۱۸، درباری و حادثه‌جو و ادیب و شاعر انگلیسی؛ متولد دونشر. چندی در فرانسه و ایرلند گذرانید، و سپس به دربار انگلستان راه یافت، و مورد توجه ملکه‌ی الیزابت واقع شد، و لقب گرفت و بسرعت ترقی کرد. در ۱۵۸۴ فرمان استعمار به وی اعطا شد، و او تنی چند را به پویش ناحیه‌ی بین فلوریدا و کارولینای شمالی و کارولینای جنوبی فرستاد، و این ناحیه را بافتخار الیزابت، که به ورجین‌کوین (vërjin kuin) [انگل، = ملکه‌ی باکره] معروف بود، ویرجینیا نامید. در ۱۵۸۶ سیب زمینی و توتون را وارد انگلستان کرد. بتدریج رالی از نظر "ملکه‌ی باکره" افتاد، زیرا وی سخت به دام عشق ر. دورو، ملقب به (دومین) ارل آو اسکس، افتاده بود. ولی پس از اینکه دورو ازدواج کرد، ملکه دوباره با رالی بر سر مهر آمد، اما چون رالی ازدواج کرد او را در برج لندن محبوس نمود (۱۵۹۲). پس از آزادی، شمع انجمن معروف به "مکتب شب" گردید که مرکب از جمعی از دانشمندان و شعرای معروف بود (از جمله کریستوفر مارلو و جورج چپمن)، و چون اعضای انجمن متهم به خدانشناسی شدند، تحت تعقیب قرار گرفتند؛ مارلو پیش از اینکه به عقایدش رسیدگی شود مقتول شد، ولی دلیل قاطعی بر علیه رالی بدست نیامد. در ۱۵۹۵ رالی عازم ترینیداد شد، و در جستجوی طلا، رود اورینوکو را بجانب بالا پیمود. در جنگ ۱۵۹۶ که ناوگان اسپانیا در کادیث نابود شد، و نیز در جنگ ۱۵۹۷ در آسور خدمات شایان کرد. چون جیمز I بسلطنت رسید (۱۶۰۳)، رالی به اتهام توطئه محکوم به مرگ شد، ولی مجازاتش تخفیف یافت، و در برج لندن محبوس گردید، و اثر ناتمام خود، تاریخ جهان، را در آنجا نوشت. پس از رهائی (۱۶۱۶)، در جستجوی طلا عازم اورینوکو و گویان گردید، ولی نومید بازگشت، و به استناد محکومیت سابق در لندن گردنش را زدند.

رآلیسم یا رئالیسم: ← واقعپردازی.

رالینسن، ضبط دیگر راولینسن. برای مستشرقینی که باین نام میشناسید ← راولینسن.

رام (rām)، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، موکل بروز بیست و یکم (موسوم به رام) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

راما، پادشاهان تایلند (سیام): ← چاکری، سلسله.

راما[10] (rāmā)، ششمین تجدّد ویشنو. سرگذشت وی در رامایانا آمده است. وی پسر ارشد پادشاه آیودهیا (← فیض‌آباد) در هند شمالی بود. چون پدرش سالخورده شد، عزم کرد که او را به ولیعهدی خود برگزیند، اما دومین زوجه‌ی وی که زنی حیله‌گر بود، با یادآوری وعده‌ای که شاه قبلا داده بود، شوهر را واداشت تا پسر خود را از وی ولیعهد کند. راما مدت ۱۴ سال در تبعید بسر برد، و با زوجه‌ی خود سیتا (sitā) و برادر خود لاکشمانا (lākšmānā) سر به جنگل گذاشت، و به حمایت مرتاضین پرداخت. پادشاه سیلان، که دیوی بود بنام راوانا (rāvānā)، از فعالیتهای راما خشمگین شد، و سیتا را بربود، و به سیلان برد. راما با یاران خود به سیلان تاخت، و راوانا را بقتل رسانید، و زن و شوهر بهم پیوستند. پس از بازگشت به آیودهیا، راما در میان شور و شعف اتباع خود تاج شاهی بر سر نهاد، و در فرمانروائی او رفاه مادی و معنوی تعالی یافت. چون بسبب

(۱)Rockefeller Center (۲)Rakoczy (۳)Rockhampton (۴)Rockingham (۵)rugby (۶)Rugby (۷)Rolfe (۸)Raleigh (۹)Raleigh; Ralegh (۱۰)Rama

سکونت طولانی سیتا در کاخ راوانا سخنان ناشایسته‌ای در باب او رایج شده بود، راما بحکم وظیفه و بر خلاف میل خود زوجه‌ی خویش را به دیر والمیکی (← رامایانا) در جنگل فرستاد. در آنجا سیتا دو پسر دوقلو به دنیا آورد، که بعدها والمیکی رامایانا را بآنان آموخت. سرانجام خاندان راما بهم پیوستند.

راماکریشنا[1] (rāmākrišnā)، ۱۸۳۶–۸۶، متصوف هندی. مروج طریقت خیراندیشی و خدمت به خلق، و مخالف سکون و تسلیم و ترک نفس بود. همه‌ی دینها را طرق صحیح وصول به حق می‌دانست، و برای مردم (غیر از صوفیان کامل) لازم میشمرد. مریدان بسیار حتی در مغرب‌زمین پیدا کرد.

رامان[2]**، اثر** (asare rāmān)، پدیده‌ای مربوط به تفرق نور بوسیله‌ی مولکولهای گازها و مایعات و جامدات شفاف، که در ۱۹۲۸ توسط فیزیکدان هندی، چ. و. رامان، کشف شد، و عبارت است از ظاهر شدن خطوط طیفی (← طیف) اضافی در مجاورت هر یک از خطوط برجسته‌ی طیف نور تابنده. طیف رامان برای هر خط معلوم طیف مشخص‌کننده‌ی ماده‌ی متفرق‌کننده‌ای است که سبب تفرق نور میشود. اثر رامان را ناشی از تغییر بسامد نور تابنده در نتیجه‌ی تغییر انرژی دورانی یا ارتعاشی مولکولهای متفرق‌کننده‌ی نور میدانند. بنا بر این، در تحقیق در ساختمان مولکولی مفید است.

رامان[2]**، سر چاندراسکارا ونکاتا** (sər cānd-rāsekārā venkātā rāmān)*، ۱۸۸۸–، فیزیکدان هندی. در ۱۹۱۷–۳۳ استاد فیزیک دانشگاه کلکته بود. در بنگالور مدیریت مؤسسه‌ی هندی علوم و از ۱۹۴۶ مدیریت مؤسسه‌ی رامان را داشت. برای تحقیقاتش در پخش نور و بجهت کشف پدیده‌ی معروف به ← اثر رامان، جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۰ در فیزیک به وی اعطا گردید. تحقیقات جالبی در باب الماس نیز دارد.

رامانیان، از شعب کردان شبانکاره.

رامایانا (rāmāyānā) یا **رامایانه** [= سرگذشت راما]، یکی از دو حماسه‌ی منظوم هند بزبان سانسکریت (دیگری مهابهاراتا). احتمالا از قرن ۳م قدم است، ولی بعضی قسمت اعظم آنرا از حدود ۵۰۰ ق‌م دانسته‌اند. بنقل روایات، سراینده‌ی آن مردی بوده است بنام والمیکی (vālmiki)، که در آغاز راهزنی پیشه داشته است، و در نتیجه‌ی تکرار نام راما در شمار قدیسین درآمده. رامایانا تمثیل و رمز نیست، بلکه سرگذشت راما و مبتنی بر افسانه‌های مختلفی است که در زمان پیدایش آن رواج داشته است. این منظومه مشتمل بر ۲۴٬۰۰۰ بیت است، از مهابهاراتا بمراتب کوتاهتر میباشد، و چون دارای موضوع واحدی (سرگذشت راما) است، نسبت بآن وحدت بیشتری دارد. رامایانا را خوانندگان در مراسم دینی میخوانند. نفوذ رامایانا در فرهنگ هندی از حساب بیرون است. پرستش راما و سیتا بعنوان تشخص الاهی رواج فراوان دارد. وفاداری سیتا نسبت به شوهر، وظیفه‌شناسی راما، و وفاداری لاکشمانا (← راما) نسبت به راما سخت مقبول ذهن هندیان میباشد. رامایانه به بسیاری از لهجه‌های محلی هندی ترجمه شده است، و بعنوان وظیفة الفیض بوسیله‌ی شیخ ابوالفیض مبارک فیضی دکنی بفارسی ترجمه شده است (چاپ لکهنو).

رامایانه: ← رامایانا.

رامبران[3] (rāmbrān) یا **رامبرانت** (t–) یا **رامبراند** (d–)، شهرت فارسی **رمبرانت هارمنسون وان راین** (rembrānt hārmensŏn vān rāyn)، ۱۶۰۶–۶۹، نقاش و حکاک بزرگ هلندی؛ مقیم لیدن. پدرش آسیابانی توانگر بود. میخواست که پسرش به دانشگاه برود، اما رامبران از کودکی مصمم به نقاشی بود. ازین رو، او را مدت ۳ سال به کارآموزی نزد یکی از نقاشان محلی گذاشتند. مدتی نیز در آمستردام در کارگاه پیتر لاستمان (piter lāstmān) حکاکی آموخت. سپس به لیدن بازگشت، و به طراحی از صحنه‌هائی که در اطراف خود میدید و نقاشی از صورت خود و خویشانش سرگرم بود. درین دوره بود که تابلوهای قدیس هیرونوموس و قدیس پولس در زندان را نقاشی کرد. درین تابلوها نشانه‌هائی از نبوغ زودرس او بچشم میخورد. در ۱۶۳۲ در آمستردام سکنی گزید. بزودی بعنوان محبوبترین و مهمترین صورتساز زمان خود شناخته شد. خانه و کارگاه مجللی برپا کرد، و مدت 10 سال سفارش‌های بیشمار، یکی بعد از دیگری، باو داده میشد، و شاگردان بسیار احاطه‌اش کرده بودند. تابلوی مشهور درس کالبدشناسی را از روی کلاس درس کالبدشکافی یکی از دوستانش نقاشی کرد. اگرچه نسبت به شاهکارهای بعدی او، درین تابلو اندکی احتیاط و عدم اطمینان بچشم میخورد، نبوغ غیر عادی او بخوبی در آن جلوه‌گر است. در ۱۶۳۴ با ساسکیا وان اویلنبورگ (sāskiā vān oylen-burg) که پدرش مردی توانگر و با نفوذ بود، ازدواج کرد. زندگانی رامبران و ساسکیا سرشار از رفاه و شادی بود. رامبراند صورتهای دلنشین بسیار از روی او ساخت. درین دوره فعالیت رامبران در اوج خود بود. از تابلوهای معروف این دوره صورت پیرزن، بزرگزاده‌ی اسلاو، و ازدواج سامسون است. درین تابلوها احتیاط و دقت بیش از اندازه و سردی تابلوهای پیش از آنها وجود ندارد؛ تصویرها در مایه‌ی طلائی‌رنگی غرق شده اند، و طرح تصویرها و حرکات قلم مو گستاخانه است. در ۱۶۴۲ ساسکیا بعد از وضع حمل پسری بنام تیتوس درگذشت. در همین سال تابلوئی که به پاسدار شبانه معروف شد اتمام پذیرفت؛ این تابلو، به سفارش شرکت مهمی، از رؤسای شرکت کشیده شده بود، و باعث خشم آنها گردید؛ بجای آنکه مطابق معمول تابلوئی بسازد که در آن یکایک حاضران مورد توجه قرار گیرند، تصویری ساخت که نور شدیدی بر چند صورت وسط آن متمرکز بود، و بقیه‌ی صورتها در تیرگی اطراف تصویر گوئی گم شده بودند. این تابلو، که به مسخره پاسدار شبانه نامیده شد، بعدها از شاهکارهای بزرگ نقاشی بشمار آمد. درین تابلو، نحوه‌ی ابقاء فورم و فضا بوسیله‌ی سایه روشن بیش از تابلوهای پیشین رامبران نمودار نبوغ او در هنر نقاشی است. اما پس از ساختن این تابلو محبوبیت رامبران رو به زوال نهاد. با اینکه پیوسته مشغول کار بود ناگزیر شد با گرو گذاشتن خانه و مجموعه‌ی تابلوهای گرانبهایش وامی بگیرد. درین دوره با زنی بنام هندریکیه ستوفلس (hendrikye stofels)، که سرایدار خانه‌اش بود، زندگی میکرد، و ظاهراً این زن الگوی بسیاری از تصویرهای "زنان برهنه"ی او بوده است. از تابلوهای این دوره یحیی تعمیددهنده، برکت دادن یعقوب پسران یوسف را، دومین تابلوی درس کالبدشناسی، و صورت یان سیکس است. در ۱۶۵۷ رامبراند ورشکسته اعلام شد و خانه و مجموعه‌ی تابلوهایش به حراج رفت. سالهای آخر عمرش در فقر و گوشه‌گیری گذشت. درین سالها صورتهای بسیار از خود ساخت. تابلوی مروی یهودی از شاهکارهای اواخر عمر اوست. در ۱۶۶۱ هندریکیه و در ۱۶۶۸ تیتوس درگذشت.

مجموعه‌ی کارهای رامبران بزرگترین نمونه‌ی بیان حال یک فرد در قالب نقاشی بشمار آمده است. بدون شک خاصیت انسانی تابلوهای او علت مقبول عام بودن آنهاست. هیچ نقاشی نتوانسته است مانند او بکومک چند حرکت ساده‌ی قلم مو، در عین برانگیختن نورها و اشکال مناسب و دقیق، خصوصیات روانی و عواطف شخصیتهای مورد نظر را با قدرت تمام آشکار کند. در کارهای بزرگتر او، خصوصیات و رنگهای محلی تحت الشعاع مایه‌های گرم و درخشان رنگهای بی‌زمان و مکان او قرار گرفته‌اند. علاوه بر 700 نقاشی که به او منسوب است، تعداد بیشماری لوحه‌های حکاکی نیز از او بجا مانده. رامبراند بزرگترین حکاک اروپا نیز بشمار میرود. بعضی از معروفترین حکاکیهای او از این قرارند: شفا دادن مسیح بیماری را؛ فرود آمدن از صلیب؛ سیکس، عضو انجمن شهر؛ سه درخت؛ موعظه‌ی مسیح؛ مصلوب شدن مسیح؛ و کاهدان و کلبه. نیز ← رامبرانت.

رامبرانت: ← رامبران.

رامبراند: ← رامبران.

رامبو[4]**، آلفرد نیکولا** (ālfred nikolā rāMbo)، ۱۸۴۲–۱۹۰۵، سیاستمدار و مورخ فرانسوی. در ۱۸۹۶–۹۸ وزیر معارف بود. در دانشگاههای کان، نانسی، و پاریس تدریس میکرد. در تاریخ دولت بیزانس مطالعات وسیعی داشت، و در تاریخ روسیه نیز معتبر بود. آثارش مشتمل است بر امپراطوری یونان در قرن دهم (۱۸۷۰)؛ مطالعات در باب تاریخ بیزانس (۱۹۱۲)؛ تاریخ تمدن فرانسه (۲ جلد، ۱۸۸۵–۸۷)؛ و تاریخ روسیه (۱۸۷۷).

رامبویه[5] (rāMbuyye)، شهر (جه ۸٬۹۰۰)، ولایت سن‌اِاواز، ل فرانسه، ۳۶ پاریس. قصر رامبویه کاخ ییلاقی رؤسای جمهور فرانسه است. از جنگل وسیع رامبویه برای مراسم شکارهای رسمی استفاده میشود.

رامبویه[5]**، مارکیز دو** (märkiz dë rāM-buyye)*، لقب **کاترین دو ویون** (kätrin dë vivon)، ۱۵۸۸–۱۶۶۵، بانوی معروف فرانسوی که سالون او تأثیر عمیقی در ادبیات فرانسه داشته است. در ۱۶۰۸ از زندگی درباری کناره‌گیری کرد، و منزل خود را بروی متفکرین پاریس گشود. سالون ادبی وی در نوع خود نخستین سالون بود، و بسرعت در سراسر فرانسه مورد تقلید واقع

(۱)Ramakrishna (۲)Raman (۳)Rembrandt (۴)Rambaud (۵)Rambouillet

شد، و در ممالک دیگر نیز از او تقلید کردند. اوج نفوذ وی سالهای بین ۱۶۲۰ و ۱۶۴۵ بود. مادام دو سوینیه، کنتس دو لافایت، کورنی، بالزاک، ریشلیو، مالرب، بوسوئه، سکارون، و لا روشفوکو جزو جرگه‌ی او بودند. اصطلاح پرسیوز (presiëz)، که بعدها معنی "زنی که رفتار و گفتارش تصنعی است" پیدا کرد، در سالون وی برای زنانی اتخاذ شد که در رفتار و کردار خود بیش از حد در بند ظرافت و خوشنمائی بودند. نکته‌سنجی و دقت در لطف کلام بحد تصنع، که بواسطه‌ی سالون او رواج یافت، بسبب زیاده‌روی به انحطاط گرایید، و مورد استهزای مولیر واقع شد.

رامپور (rāmpur)، ایالت نواب‌نشین سابق، ل هند. در ۱۹۴۹ جزء ایالت اوتار پرادش گردید. شهر **رامپور** (جه ۵۶۶'۱۳۵)، پایتخت سابق ایالت رامپور، کتابخانه‌ای مشتمل بر بیش از ۱۲'۰۰۰ نسخه‌ی خطی کمیاب و دارای مجموعه‌ی زیبائی از مینیاتورهای دوره‌ی تیموریان هند است. از مصنوعاتش سفالینه و کاردینه میباشد.

رامجرد (rāmjerd)، دهستان (جه ح ۶'۰۰۰؟)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، دارای ۴۶ (؟) آبادی. رودهای کام‌فیروز و مائین از آن میگذرند. رامجرد در قدیم از نواحی آباد فارس بود، و مرکزش مایین نام داشت.

رامسر (rāmsar)، دهستان (جه ح ۱۱'۵۰۰؟)، بخش رامسر، لغ شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۵۰ (؟) آبادی. از ل به دریای خزر محدود است. محصولش برنج و مرکبات است. صفارود از آن میگذرد. مرکز بخش و دهستان، شهر ساحلی **رامسر**، در ۲۲ کیلومتری لغ شهسوار، بر ساحل دریای خزر کنار راه شوسه‌ی کناره (کناره‌ی دریای خزر) واقعست. چشمه‌ها و گرمابه‌های آب گرم دارد. سابقاً دهکده‌ای بود بنام سختسر (saxt.sar). در ۱۳۱۰ هش نامش به رامسر تبدیل شد، و بر اثر توجه رضا شاه کبیر آباد شد، و از تفرجگاههای معروف ایران گردید. از ابنیه و امکنه‌ی جالب آن کاخ سلطنتی، باغ کشاورزی، دو دستگاه مهمانخانه با باغهای مرکبات، و کازینو (کنار دریا) است. فرودگاه آن در ل‌ش مهمانخانه قرار دارد.

رامسس[1] (rāmses) یا **رمسیس** (ramsis) یا **رعمسیس** (ra'masis)، نام چند تن از شاهان مصر قدیم از سلسله‌های XIX و XX. **رامسس I**، فة ۱۳۱۴ قم، از سلسله‌ی XIX و جانشین حارمحب بود، و پس از یک سال سلطنت درگذشت. سنی I پسرش بود. **رامسس II**، فة ۱۲۲۵ قم، سومین پادشاه سلسله‌ی XIX است. وی پس ستی I بود، و پادشاهی را از برادر خود غصب کرد، و در ۱۲۹۲–۲۵ قم سلطنت کرد. در عهد وی مصر شکوه بیسابقه‌ای یافت. امپراطوری وی از ج سوریه تا آبشار چهارم نیل امتداد داشت. حبشه و قسمتی از عربستان را تحت استیلای مصر آورد، و حفر ترعه‌ای را بین مدیترانه و بحر احمر آغاز نمود. عمده‌ترین واقعه‌ی سلطنت او جنگ با حتیها است در قادش. بناهای بسیار ازو بجا مانده یا بدو منسوب است. از آن جمله است معبد کرنک، که وی آنرا به اتمام رسانید؛ معبد باشکوه معروف به رامسئوم (rāmeseum) در طیوه، با مجسمه‌ی نشسته‌ای از وی بارتفاع بیش از ۱۸ متر؛ معبدی در الاقصر؛ و معبد سنگی ابوسمبل. مشخصات دوران سلطنت وی جلال و تجمل، توسعه‌ی برده‌داری، و ازدیاد سربازان مزدور است، که جملگی منجر به انحطاط مصر گردید. وی یهودیان را سخت آزار داد، و خروج یهود از مصر در زمان او یا پس و جانشینش مرنپتاح روی داد. رامسس II دارای ۱۱۱ پسر و ۵۹ دختر بود، و از او بیش از هر فرعون دیگر مصر مدرک و مجسمه در دست میباشد. جد مومیائی‌شده‌ی وی در ۱۸۸۱ نزدیک طیوه کشف شد، و در ۱۸۸۶ به موزه‌ی مصری در قاهره منتقل گردید. **رامسس III**، فة ۱۱۶۷ قم، دومین پادشاه سلسله‌ی XX است، و در ح ۱۱۹۸–۱۱۶۷ قم سلطنت کرد. با مهاجمین اطراف پیروزمندانه جنگید. بعضی از کارهای او به رامسس II نسبت داده شده است. در زمان وی تراکم بردگان و تجمل‌پرستی و ازدیاد فاحش ثروت اشراف چنان لطمه‌ای به سازمان اجتماعی مصر وارد نمود که دیگر کمر راست نکرد. رامسس III در آخر عمر گرفتار توطئه‌ی زوجه‌اش تی گردید. جد مومیائی رامسس در ۱۸۸۶ کشف شد. پس از وی سلاطین دیگری از سلسله‌ی XX بنام رامسس در مصر سلطنت کردند، ولی ظاهراً واقعه‌ی مهمی در عهد آنان روی نداده است.

رامشورام (rāmeśvarām)، جزیره‌ی پست شنی بین انتهای جنوبی هند و سیلان. معبد مشهوری با معماری دراویدی دارد، که زائرین بسیار از سراسر هند به زیارت آن میروند. شهر کوچکی بنام رامشورام نیز دارد. مطابق اساطیر هندی، **راما** در اینجا بر روی اقیانوس پلی بست تا به جزیره‌ی سیلان برود، و زنش سیتا را از بند رها کند.

رامشه (rāmše)، ده (جه ۱'۹۱۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جرقویه، بخش حومه‌ی شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۶۰ کیلومتری جنش شهرضا.

رامفرد[2] (rāmfərd)، شهر (جه ۱۱۴'۵۷۹)، اسکس، ش انگلستان، نزدیک لندن. صنعت رادیوسازی دارد.

رامفرد[3]، **کنت** (kont rāmfərd*)، لقب **بنجمین تامسن** (benjamin tāmsən)، ۱۷۵۳–۱۸۱۴، دانشمند و مدیر. از مردم ماساچوست (کشمة) بود. در انقلاب امریکا جانب انگلستان را گرفت. در ۱۷۷۶ به انگلستان رفت، و در ۱۷۸۰–۸۱ معاون وزارت مستعمرات بود. بعدها بخدمت دوک باواریا پیوست، و در قلمرو او اصلاحات نظامی و غیر نظامی بعمل آورد. در ۱۷۹۱ امپراطوری مقدس روم او را لقب کنت داد. در ۱۷۹۵ به انگلستان بازگشت. در ۱۷۹۸ مقاله‌ای تقدیم انجمن سلطنتی کرد که در آن بر خلاف نظریه‌ی رایج آن زمان، که حرارت را ماده میپنداشت نظریه‌ی خود را دایر باینکه حرارت ناشی از حرکت ذرات است عرضه داشت. در فرانسه درگذشت.

رامند (rāmand)، دهستان، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، دارای ۱۲ (؟) آبادی. خر رود مشروبش میکند. قاتی رامند از لهجه‌های مرکزی ایران است.

رامنی[4]، **جورج** (jorj rāmni)، ۱۷۳۴–۱۸۰۲، نقاش صورتساز انگلیسی، مة لنکشر. در ۱۷۶۲ به لندن رفت، و بزودی کارگاه صورتسازیش شهرت یافت و با رنلدز به رقابت پرداخت. برخی از صورتهائی که ساخته (بخصوص از زنان) جزء بهترین صورتهای مکتب صورتسازی انگلستان بشمار میرود. در اواخر عمر کمتر صورت می‌ساخت، و بیشتر به موضوعهای خیالی میپرداخت.

راموٌ[5]، **ژان فیلیپ** (jāN filip rāmo)، ۱۶۸۳–۱۷۶۴، آهنگساز فرانسوی و عالم نظری موسیقی؛ مة دیژون. در کلیسای جامع کلرمون و در کلیسای نوتر دام دیژون ارگ‌نواز بود. آثار اولیه‌اش مشتمل است بر سویتهائی برای کلاوسن و دو جلد کتاب در آرمونی که در آنها نظریه‌ی مهم و مؤثر معکوس کردن آکوردها را آورده است، و این دو کتاب پایه‌های علم آرمونی جدید محسوب است. نخستین اپرای او ایپولیت و آریسی (۱۷۳۳) است، و پس از آن بیش از ۳۰ اپرای دیگر بوجود آورد. درخشانی و عمق قطعاتی که برای کلاوسن و موسیقی مجلسی نوشته است نسبت بزمان وی بیش از حد عادی ممتاز است. با اصحاب دایرة‌المعارف کشمکشهای سخت بر سر موسیقی داشت.

راموٌ[6]، **شارل فردینان** (šārl ferdināN rāmü)، ۱۸۷۸–۱۹۴۷، رمان‌نویس سویسی فرانسوی‌نویس. تا ۱۹۱۴ بیشتر عمر را در پاریس گذرانید. رمان‌هایش در باب مردم عادی است که با عناصر طبیعی مواجه‌اند. از آن جمله است حکومت روح موذی (۱۹۱۷)؛ حضور مرگ (۱۹۲۲)؛ وحشت عظیم در کوه (۱۹۲۶)؛ و دربورانی (۱۹۳۵).

راموت جلعاد[7] (rāmute jel'ād) یا **راموت در جلعاد** (rāmut dar)، شهر باستانی، ش رود اردن، که یوشع آن را شهر پناهگاه نامید. محل آخرین جنگ آحاب بود.

راموزیو[8]، **جامباتیستا** (jāmbāttistā rāmuzio)، ۱۴۸۵–۱۵۵۷، سیاستمدار و مؤلف ونیزی. در خدمت دولت ونیز مشاغل سیاسی داشت، و از طریق مکاتبه، با بسیاری از جهانگردان و تاریخ‌نویسان عصر خود آشنائی یافت. شهرتش بسبب مجموعه‌ای است که از شرح مسافرتهای جغرافیائی پویشی فراهم آورده، و مأخذ اطلاعات موجود در شرح مسافرتهای بعضی از پویندگان است.

راموس[9]، **پتروس** (petrus rāmus)، صورت لاتینی نام **پیر دو لا رامه** (pier dë lā rāme)، ۱۵۱۵–۷۲، فیلسوف اومانیست فرانسوی. از ۱۵۵۱ در کولژ دو فرانس استاد فلسفه و معانی و بیان بود، ولی چون به مذهب پروتستان گروید ناگزیر به آلمان گریخت (۱۵۶۸). در ۱۵۷۰ به پاریس بازگشت. در قتل عام سن بارتلمی کشته شد. سعی داشت منطقی غیر از آنچه ارسطو تعلیم داده بود ابداع کند. شک فکری را تشویق میکرد. منطق راموسی در قرن ۱۶م و اوایل قرن ۱۷م، خاصه در سرزمینهائی که آیین پروتستان غلبه داشت (سویس، اسکاتلند، و قسمت عمده‌ی آلمان)، دارای نفوذ تمام بود، و کسانی چون فرانسیس

(۱)Rameses; Ramses (۲)Romford (۳)Rumford (۴)Romney (۵)Rameau (۶)Ramuz (۷)Ramoth (in) Gilead (۸)Ramusio (۹)Ramus

بیکن و میلتن تحت تأثیر آن واقع شدند.

رامون ای کاخال[1]**، سانتیاگو** (sāntiāgo rāmon i kāxāl)، ۱۸۵۲-۱۹۳۴، بافتشناس اسپانیائی. بواسطه‌ی تحقیقاتش در ساختمان بافت عصبی، به سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۶ در فیزیولوژی و طب نائل شد.

رامه[2] (rāma)، شهری در فلسطین، بر مرز بین یهودا و اسرائیل، ل اورشلیم، در اسرائیل حالیه. بنقل روایات، مدفن راحیل است.

رامه، پیر دو لا: ← راموس، پتروس.

رامهرمز (rāmhormoz)، شهرستان، استان ششم (خوزستان)، در ش شهرستان اهواز و غ شهرستان کهگیلویه؛ مرکزش شهر رامهرمز. فعلا مشتمل بر بخشهای رامهرمز (حومه) و خلف‌آباد است. رود جراحی از آن میگذرد. بر طبق قتک (۱۳۱۶) رامهرمز بخش شهرستان اهواز بود؛ در دی ماه ۱۳۱۷ هش بضمیمه‌ی خلف‌آباد تبدیل به شهرستان گردید. مرکزش، شهر **رامهرمز** (جع ۷٬۲۵۸ سش ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱۵۲ متر)، کنار نهر رامهرمز (← جیبور)، بفاصله‌ی ۱۵۰ کیلومتری ش اهواز قرار دارد. محصولش مرکبات و خرما است. بنای شهر در کتاب پهلوی شهرستانهای ایران به هرمز I ساسانی (سلطنتش ۲۷۲-۲۷۳) نسبت داده شده است، ولی بقول حمزه‌ی اصفهانی، اردشیر I شهر را بنا نهاده و نام آن رامِ هرمزد اردشیر بوده است. بر طبق روایتی که اصطخری نقل کرده است، مانی در آنجا بقتل رسید. بقول مقدسی، شهر کتابخانه‌ای داشت، و از مراکز تعالیم معتزله بود. از محصولات آن خرما، نیشکر، ابریشم، و نفت سفید را نام برده‌اند.

رامی[3] (rāmi؛ از انگل)، نوعی بازی ورق که با دو دست ورق بین ۲ تا ۶ بازیکن بازی میشود. پس از توزیع تعداد معینی ورق به هر یک از بازیکنان، هر یک میکوشد که، بر طبق قواعد معین بازی، خود را از ورقها خلاص کند. هر بازیکن که زودتر از سایرین باین مقصود برسد برنده‌ی بازی خواهد بود. کاناستا[4] (kānāstā) [از اسپانیولی، = سبد] از انواع رامی است، که با دو دست ورق معمولی بانضمام چهار ژوکر بازی میشود. بازی رامی در ضمن جج II تا حدی در ایران معمول شد.

رامی (rāmi؛ زبان مالزیائی)، (*Boehmeria nivea*)، گیاه بلند دائمی مخصوص چین و شرق دور. از پوست آن رشته‌های بافتنی برای ساختن پارچه‌های ضخیم و حصیر و کاغذ بدست میآورند.

رامی، شرف‌الدین: ← شرف‌الدین رامی.

رامیان (rāmiān)، بخش (جع ح ۱۴٬۰۰۰؟)، شهرستان گرگان، استان دوم؛ مشتمل بر دو دهستان رامیان و فندرسک. مرکزش، **رامیان** (جع ۲٬۷۴۶ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۸ کیلومتری ش گرگان است.

رامیروی[5] I (rāmiroye)، فت ۱۰۶۳، اولین شاه (۱۰۳۵-۶۳) آراگون. پسر نامشروع سانچوی III بود و آراگون را ازو بارث برد. بعداً قلمرو خود را وسعت داد، و با پادشاه مسلمان ساراگوسا جنگید. نیز ← آراگون، خاندان.

رامین: ← ویس و رامین.

رامییی[6] (rāmiyyi)، دهکده‌ای نزدیک نامور، بلژیک. در اینجا، در جنگ جانشینی اسپانیا، مارلبره که فرمانده سپاهیان بریتانیائی و هلندی و دانمارکی بود فرانسویها را که تحت فرماندهی ویلروا بودند مغلوب کرد (۱۷۰۶)، و این یکی از پیروزیهای درخشان مارلبره بود.

راندمان، در ماشینها، ← ماشین.

رانرس[7] (rāners)، شهر (جع ۴۲٬۲۳۸)، ش ژوتلند، کنار آبدره‌ی رانرس (شاخابه‌ی کاتگات) و بر مصب رود گودن. مصنوعات گوناگون دارد. در قرون وسطی از مراکز مهم داد و ستد بود.

رانک[8]**، اوتو** (oto rānk)، ۱۸۸۴-۱۹۳۹، متخصص اطریشی پسیکانالیز، و از اولین شاگردان ز. فروید. اساطیر را بطریق فرویدی تعبیر و تفسیر میکرد. بر خلاف فروید، مصیبت تولد را بجای ← عقده‌ی اودیپ علت اصلی اختلال اعصاب میدانست.

رانکاگوا[9] (rānkāguā)، شهر (جع ح ۶۵٬۰۰۰)، شیلی مرکزی، ج سانتیاگو. در ۱۷۴۳ در دره‌ی حاصلخیز دامنه‌ی کوههای آند بنا شد. یکی از عظیمترین معادن مس شیلی نزدیک آنست.

رانکوه (rānekuh)، ناحیه‌ای در گیلان، که از ل به دریای خزر، از ج به جبال البرز، از ش به شهسوار، و از غ به لاهیجان محدود است. شهرهای رودسر و لنگرود در آن قرار دارند (← رودسر؛ لنگرود).

رانکه[10]**، لئوپولد فون** (leopold fon rānke)، ۱۷۹۵-۱۸۸۶، تاریخ‌نویس آلمانی که پدر مکتب تاریخ‌نویسی بیطرفانه‌ی جدید شمرده میشود. روش علمی ب. گ. نیبور را در تحقیقات تاریخی بکار بست، و آنرا بسط داد. تعالیم و نوشته‌های وی در تاریخ‌نویسان بعد تأثیر فراوان داشته است. در باب همه‌ی ملتهای اروپائی کتاب نوشته است؛ مجموعه‌ی آثارش ۵۴ مجلد است. معروفترین آنها تاریخ عالم (۹ جلد؛ ۱۸۸۱-۸۸) میباشد.

رانگابه: ← رانگاویس.

رانگاویس[11]**، آلکساندروس ریزوس** (āleksānd-ros rizos rāngāvis)، ۱۸۱۰-۹۲، نویسنده‌ی فاضل و سیاستمدار یونانی. در احیای ادبیات یونان مقامی شامخ دارد، و مخصوصاً بجهت نمایشنامه‌هائی که به سبک یونانی باستانی نوشته است مشهور میباشد. ضبط دیگر نامش رانگابه (rāngābe) است.

رانگون[12] (rāngun)، شهر (جع ۷۳۷٬۰۷۹)، پایتخت و عمده‌ترین بندر برمه، بر رود رانگون نزدیک مصب آن در خلیج ماژتابان. بزرگترین شهر برمه و مرکز حمل و نقل و تجارت و صنعت آن میباشد. صادرات عمده‌اش برنج، چوب تک، نفت، پنبه، کائوچو، و مس است. احتمالا در قرن ۶م تأسیس شد، و مانند امروز، بجهت پاگودای شوئی داگون شهرت داشت. در ۱۷۵۳ پایتخت شد. در ۱۸۲۴-۲۶ در تصرف بریتانیا بود، و از ۱۸۵۲ تحت حکومت بریتانیا درآمد، و به شهر نوینی مبدل گردید. در زلزله و امواج کشندی سال ۱۹۳۰ و دگر بار در جج II سخت آسیب دید. دانشگاهش در ۱۹۲۰ تأسیس شد.

رانه[13] (rāne). ۱- حرکت بطیء سطح آب دریا، دریاچه، و غیره، که بعلت وزش باد تولید میشود، و نیز حرکت مشابه آن در ماسه و غیره. ۲- هر نهشتی (← نهشت) بر سطح زمین که بوسیله‌ی باد یا آب یا یخچال انتقال یافته باشد. رانه ممکن است بشکل خاگه یا یخرفت و جز آنها، و یا بصورت دشت باشد. مشخصات رانه‌ها در اثبات وجود دوره‌های یخچالی مفید بوده است.

رانه، عنوان (هند)، ← راجه.

رانیمید[14] (rānimid)، چمنزاری بر ساحل جنوبی رود تمز، ساری، انگلستان، نزدیک اگم. در اینجا یا نزدیک آن بود که جان، ماگنا کارتا را پذیرفت (۱۲۱۵).

راو[15]**، کریستیان** (kristiān rā)، نام لاتینی وی

راویوس[16] (rāvius)، ۱۶۰۳-۷۷، مستشرق و عالم آلمانی. در دانشگاه ویتمبرگ به تحصیل زبانهای قدیم پرداخت؛ سپس در لیدن نزد گولیوس عربی آموخت. شوق وی به دیدار مشرقزمین سبب انتصابش به دبیری سفیر هلند در قسطنطنیه گردید (۱۶۳۹). در مشرقزمین مسافرت کرد، و زبان آموخت، و در آنجا بیش از ۲٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی نفیس فراهم نمود و در ۱۶۴۱ آنها را به انگلستان برد. از آن ببعد به تدریس زبان عربی در انگلستان، هلند، و آلمان اشتغال داشت. یکی از نسخه‌های مذکور نسخه‌ای از کتاب عبدالملک شیرازی بود در مخروطات که راو آنرا به لاتینی ترجمه کرد، و در کیل (آلمان) منتشر نمود (۱۶۶۹).

راوایاک[17]**، فرانسوا** (frāNsuā rāvāyyāk)، ۱۵۷۸-۱۶۱۰، قاتل هانری IV فرانسه. مردی متعصب بود و سیاست هانری را برای کلیسا خطرناک میدانست.

راوبین[18] (ra'ubayn)، پسر ارشد یعقوب، و جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی اسرائیل. قبیله‌اش در ش نهر اردن نزدیک بحر المیت ساکن شدند. قبیله‌ی وی و قبیله‌ی جاد را تیگلت پیلسر به اسیری به آشور برد (پیدایش ۳۲.۲۹؛ ۲۲.۳۵؛ ۳۷؛ ۲۲.۴۲، ۳۷؛ ۸.۴۶؛ ۳.۴۹، ۴؛ اعداد ۲۰.۱، ۲۱؛ ۱۰.۲؛ ۵.۲۶-۱۰؛ ۳۷.۳۲؛ یوشع ۲۲؛ اول تواریخ ۲۶.۵).

راور (rāvar)، بخش (جع ح ۲۵٬۴۵۰؟)، ل شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان). مشتمل بر دهستان‌های حومه (راور) و کوهبنان میباشد. از ل و ش به کویر کرمان محدود است. شعبه‌ای از کوههای مرکزی ایران از وسط بخش میگذرد. رود دائمی ندارد. مرکزش، **راور** (جع ۵٬۰۷۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۰۰ کیلومتری ل کرمان است.

رئوستا[19] (reostā؛ فنس)، اسبابی دارای مقاومت برقی قابل تغییر که برای تنظیم کار وسایل برقی بکار میرود. نوع فلزی آن اساساً مرکب است از سیمی که روی استوانه‌ی عایقی پیچیده شده است، و با بازوئی قابل انتقال تماس دارد. بواسطه‌ی

---

(۱)Ramón y Cajal (۲)Ramah (۳)rummy (۴)canasta (۵)Ramiro (۶)Ramillies (۷)Randers (۸)Rank (۹)Rancagua (۱۰)Ranke (۱۱)Rhangavis (۱۲)Rangoon (۱۳)drift (۱۴)Runnymede (۱۵)Rau (۱۶)Ravius (۱۷)Ravaillac (۱۸)Reuben (۱۹)rheostat

حرکت دادن بازو میتوان قسمتی (مربوط بوضع بازو) از حلقه‌های سیم را وارد مدار جریان کرد یا از آن خارج نمود، و بدین طریق، مقاومت مدار را تغییر داد. برای تغییر دادن جریانهای بسیار خفیف رئوستاهای کربونی بکار میرود، که در آن با فشار دادن دانه‌های کربن بوسیله‌ی پیچ مقاومت را تغییر میدهند؛ رئوستای کربونی در رادیو و تلویزیون بکار میرود. بالاخره، رئوستای الکترولیتی اساساً مرکب از الکترودهائی است که در ظرفی محتوی محلول ملح یا اسید قرار دارد.

راول، عنوان (هند)، ← راجه.

راول[1]، **موریس** (moris rāvel)، ۱۸۷۵–۱۹۳۷، آهنگساز فرانسوی. وی و دبوسی پیشوایان نهضت امپرسیونیستی ضد واگنری بودند. راول در نواختن پیانو استاد و در ارکستراسیون ممتاز بود. آثارش مشتمل است بر چند سویت برای پیانو (از جمله آینه‌ها، گاسپار شب، گور کوپرن) و قطعات پیانوئی دیگر (مانند والسهای والا و احساساتی)؛ دو کنسرتو؛ آثار ارکستری، مانند دافنیس و خلوئه، والس، رایسودی اسپانیولی، و قطعه‌ی معروف بولرو.

راولپندی، پاکستان: ← راولپیندی.

راولپیندی[2] (rāvelpindi) یا **راولپندی**، شهر (جه ۴۳۰‘۱۷۵)، بخش راولپیندی، لش پاکستان غربی. شهری صنعتی است. عمده‌ترین ایستگاه راه آهن لاهور–پیشاور است. پس از اشغال (۱۸۴۹) پنجاب بدست بریتانیا، از بزرگترین پاسگاههای نظامی بریتانیا گردید. اکنون مرکز فرماندهی کل ارتش پاکستان میباشد. لیاقت علی خان درینجا بقتل رسید (۱۹۵۱). در ۱۹۵۹ پایتخت موقت پاکستان شد. راولپندی مشرف بر جاده‌ی بین پنجاب و کشمیر است، و از این جهت اهمیت سوق الجیشی بسیار دارد.

راولینسن[3]، **جورج** (jorj rālinsən)، ۱۸۱۲–۱۹۰۲، مستشرق و مورخ و متأله انگلیسی؛ برادر ه. ک. راولینسن. در ۱۸۶۱–۸۹ استاد تاریخ قدیم در دانشگاه آکسفرد بود. تألیفات مفصلش در تاریخ قدیم هنوز مفید است. از آثارش پنج مملکت بزرگ دنیای قدیم مشرق: کلده، آشور، بابل، ماد، ایران (۲ جلد، ۱۸۶۲–۶۷)؛ ششمین مملکت بزرگ شرقی: پارت (۱۸۷۳)؛ هفتمین مملکت بزرگ شرقی: ساسانیان یا امپراطوری جدید ایران (۱۸۷۶)؛ تاریخ مصر (۱۸۸۱)؛ فنیقیه (۱۸۸۹)؛ و کتابهائی در الاهیات است.

راولینسن[3]، سر **هنری کرزیک** (sər henri krezik rālinsən)، ۱۸۱۰–۹۵، مستشرق و سرباز و مأمور سیاسی انگلیسی. از مردم ولایت آکسفرد بود، و در ۱۸۲۷ در خدمت ارتش شرکت هند شرقی بریتانیا به هند رفت. در راه، در کشتی، با سر جان ملکم آشنا شد، و در اثر تشویق او، در ورود به بمبئی به تحصیل زبان فارسی پرداخت. شش سال بعد همراه افسران انگلیسی که برای تجدید سازمان ارتش ایران عازم این کشور بودند به ایران فرستاده شد. وقتی این هیئت به نزدیک شیراز رسید، راولینسن به استخر رفت و بعضی از کتیبه‌های میخی تخت جمشید را رونویس کرد. هیئت مذکور در ۱۲ آوریل ۱۸۳۳ (۱۲۴۹ هق) به تهران وارد شد. راولینسن که زبان فارسی می‌دانست با اعیان تهران آشنا شد، و در ۱۲۵۱ هق که محمد شاه قاجار برادر خود بهرام میرزا را به حکومت کرمانشاه فرستاد راولینسن را همراه او کرد، و وی کتیبه‌های میخی گنجنامه را در دامنه‌ی کوه الوند استنساخ نمود. در اقامت سه ساله‌ی خود در کرمانشاه و اطراف آن، کتیبه‌های طاق بستان را استنساخ کرد، و شروع به خواندن و استنساخ کتیبه‌های بیستون نمود. پس از اینکه افسران انگلیسی بعلت تیرگی روابط دولتین ایران و بریتانیا از ایران رخت بربستند، راولینسن مأمور سیاسی قندهار شد (۱۸۴۰). سپس به تقاضای خودش مأمور سیاسی عربستان عثمانی گردید، و در بغداد اقامت گزید و از فرصت استفاده کرده به مطالعه‌ی کتیبه‌های میخی پرداخت، و سرانجام به کشف مفتاح خطوط کتیبه‌های بیستون نائل آمد. در ۱۸۴۹–۵۱ که به مرخصی به انگلستان رفت تذکره‌ای در باب کتیبه‌ی بیستون فراهم آورد. مجموعه‌ی گرانبهای آثار باستانی بابلی و ساسانی را که گرد آورده بود به امنای موزه‌ی بریتانیائی سپرد، و در مقابل کومک خرجی به وی اعطا گردید که کاوشهائی را که لیرد در بابل و آشور آغاز کرده بود ادامه دهد. در ۱۸۵۱ به بغداد بازگشت، و در ۱۸۵۵ از خدمت شرکت هند شرقی کناره‌گیری کرد. بقیه‌ی عمر خود را بیشتر در لندن گذرانید. در ۱۸۵۹ بعنوان نماینده‌ی فوق العاده و وزیر مختار به دربار تهران اعزام گردید، و یک سال درین مقام باقی بود.

از آثارش، علاوه بر ۴ مجلد کتیبه‌های میخی که بین ۱۸۷۰ و ۱۸۸۴ تحت نظر وی بوسیله‌ی امنای موزه‌ی بریتانیائی منتشر شد، اینها را میتوان نام برد، کتیبه‌های میخی فارسی در بیستون (۱۸۴۶–۵۱)؛ مختصری از تاریخ آشور (۱۸۵۲)؛ شرحی بر کتیبه‌های میخی بابل و آشور (۱۸۵۰)؛ یادداشتهائی در باب اوایل تاریخ بابل (۱۸۵۴)؛ انگلستان و روسیه در شرق (۱۸۷۵). نیز ← باستان‌شناسی.

رئومور، درجه‌بندی: ← دما.

رئومور[4]، **رنه آنتوان فرشو دو** (rëne ãNtuān fərŝo dë reomür)، ۱۶۸۳–۱۷۵۷، فیزیکدان و طبیعیدان فرانسوی و یکی از دانشمندان بزرگ قرن ۱۸م. نوعی دماسنج الکلی اختراع کرد (۱۷۳۱)، و درجه‌بندی معروف به رئومور (← دما) را برقرار نمود. در رودهای طلادار، معادن فیروزه، جنگلها، چینی چین، ترکیب و ساختن فولاد و جز آنها تحقیقات کرد. در علوم طبیعی تحقیقات جامعی در باب حشرات بعمل آورد (۶ مجلد، ۱۷۳۴–۴۲)؛ ثابت کرد که مرجانها حیوانند نه گیاه.

راونا[5] (rāvennā)، شهر (جه تخمیناً ۱۰۲‘۸۹۷)، کرسی ایالت راونا، در امیلیا–رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، نزدیک دلتای رود پو و دریای آدریاتیک. مرکز داد و ستد فراورده‌های کشاورزی است، و صنایع شرابسازی و ماکارونی‌سازی دارد. در دوره‌ی حکومت رومیها اهمیت یافت؛ بندرگاهش توسط آنان ساخته شد و پایگاه ناوگان رومی در ل دریای آدریاتیک گردید. هونوریوس آنرا پایتخت امپراطوری روم غربی قرار داد (۴۰۲). پایتخت اودوآکر و تئودوریک کبیر نیز بود، و از اواخر قرن ۶م تا ۷۵۱ که بتصرف لومباردها درآمد، مقر حکام بیزانس در ایتالیا بود. در ۷۵۴ پپن کوتاه آنرا از لومباردها گرفته به پاپ واگذار کرد (← ایالات پاپی). در قرون ۱۳م–۱۵م تحت استیلای خاندان دا پولنتا (dā polentā) بود؛ سپس مدت کوتاهی در تصرف ونیز بود، ولی در ۱۵۰۹ به پاپ بازگشت. راونا بجهت داشتن موزائیکهای بینظیر (از قرون ۵م و ۶م) و ابنیه‌ی گوناگون رومی و بیزانسی مشهور است. مقبره‌ی دانته در راونا است.

راوند (rāvand)، ده (جه ۸۷۰‘۱ نسـ ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کاشان، ۱۱ کیلومتری ل‌غ کاشان.

راوندی: ← ابن راوندی.

راوندی، عبدالله: ← راوندیه.

راوندی، نجم‌الدین ابوبکر محمد: ← راحة الصدور.

راوندیه (rāvandiyye)، فرقه‌ای از مسلمین، که عباسیه (abbāsiyye) یا شیعه‌ی آل عباس نیز خوانده میشوند. این فرقه منسوبند به عبدالله راوندی، و خلافت و امامت را بعد از پیغمبر به ارث حق عم او عباس ابن عبدالمطلب و فرزندانش میشمارند. جماعتی ازین فرقه وقتی بر منصور خلیفه‌ی عباسی شوریده‌اند و ظاهراً، جهت ایجاد فتنه و آشوب، چنین وانمود کرده‌اند که منصور را خدا میدانند.

راونسبرگ[6] (rāvensberg)، کنت‌نشین سابق، لغ آلمان، در وستفالی، لغ لیپه. در ۱۳۴۶ به کنت برگ، در ۱۳۴۸ به دوک یولیش، در ۱۵۲۴ به دوک کلیوز، و در ۱۶۱۴ به براندنبورگ منتقل شد.

رئونیون[7] (reünioN)، ولایتی (۲‘۵۰۲ کمـ؛ جه تخمیناً ۳۱۵‘۰۰۰) از ولایات ماوراء بحار فرانسه، که جزیره‌ای است در قهـ نزدیک ساحل افریقا، بفاصله‌ی بیش از ۶۴۰ کیلومتری ش ماداگاسکار؛ کرسی آن سن‌دنی (saN-dëni). جزیره‌ی رئونیون، که سابقاً بوربون (burboN) نام داشت، یکی از جزایر ماسکارین است، و عمدةً مرکب از آتشفشانهای زنده و خاموش میباشد. اعراب این جزیره را میشناختند، و در حـ ۱۵۰۲ پرتغالیها مجدداً آنرا کشف کردند. در حـ ۱۶۴۶ فرانسویان آنرا اقامتگاه محکومین قرار دادند، و در ۱۶۶۵ از پاسگاههای شرکت هند شرقی فرانسه شد. در دوره‌ی جنگهای ناپلئون در دست بریتانیا بود (۱۸۱۰–۱۴). در ۱۹۴۷ از ولایات ماوراء بحار فرانسه گردید. صادراتش شکر و مشروب موسوم به رُم است. بیشتر ثروت آن در دست معدودی صاحبان مزارع نیشکر است، و در میان گروههای بزرگ کارگران کشاورزی بیکاری و عدم رضایت غلبه دارد.

راوی[8] (rāvi)، نام باستانی آن **هودرائوتس**[9] (hudrāotes)، رودی بطول حـ ۷۲۰ کمـ در ل هند و پاکستان غربی؛ یکی از رودهای پنجگانه‌ی

(۱)Ravel (۲)Rawalpindi (۳)Rawlinson (۴)Réaumur (۵)Ravenna (۶)Ravensberg (۷)Réunion (۸)Ravi (۹)Hydraotes

پنجاب. در کوههای هیمالایا سرچشمه میگیرد، و در پنجاب غربی (پاکستان) به چناب میریزد.

راوی (rāvi) یا **راویه** (rāvie)، جمعش رواة (rovāt)، در اصل، روایتکننده و ناقل شعر و داستان؛ در ادب عربی، خوانندهی حرفهای شعر، تا حدی نظیر آنچه یونانیها رایسودوس میخواندهاند (← رایسودی). این رواة حافظان شعر بودهاند، و غالباً قصاید متعدد طولانی از شاعران مختلف را در حافظه داشتهاند، و بعضی ازین رواة نیز متهم بودهاند به جعل و وضع اشعار و انتساب آنها به شاعران موهوم یا واقعی قدیم. از مشهورترین رواة عرب حماد راویه است، که اخبار راجع به کثرت محفوظات او مبالغهآمیز مینماید. دیگر راویان معروف شعر در قدیم ابوعمرو ابن العلاء، مفضل ضبی، خلیل ابن احمد، خلف احمر (xalafe ahmar)، ابوعبیده، و اصمعی را میتوان نام برد. شعرای قدیم عرب وقتی به جائی میرفتند معمولا یک تن راوی همراه داشتند که شغلش این بود که اشعار آنها را حفظ داشته باشد، و با فصاحت در محضر اهل قبایل بخواند. چون موفقیت و شهرت یک شاعر تا حد زیادی مربوط به چگونگی خواندن شعر راوی بود، راویان خوب قدر و قیمت بسیار داشتند، و بعضی از آنان خود شاعر بودند، و شاعری که همراهشان بود نیز اشعار ایشان را میخواند. این رسم ظاهراً یک چند در بین ایرانیان اوایل عهد اسلام نیز رواج داشته است و نام راوی رودکی بنا بر مشهور مج (maj) بوده است.

گذشته ازین معنی، لفظ راوی برای ناقلان اخبار مذکور در داستانها و تواریخ نیز بکار میرود، چنانکه در حدیث، راوی عبارتست از نقلکنندهی حدیث (← حدیث، ۱).

راوی بایندری (rāvie bāyandori)، شهرت **محمد گروسی** (garrusi)، ملقب به **فاضل** و معروف به **فاضل گروسی**، ۱۱۹۸-۱۲۵۳ هق، شاعر ایرانی، از مردم گروس و از طایفهی بایندری؛ صاحب کتاب انجمن خاقان.

راویوس، مستشرق، ← راو، کریستیان.

راویه: ← راوی.

راویه، حماد: ← حماد راویه.

راه یا جاده. تاریخ راهسازی با تشکیل حکومتهای مقتدر و تمرکز جمعیت در شهرهای بزرگ مرتبط است. دولتهای مرکزی که در شهری بنام پایتخت مستقر میشدند، احتیاج به راههائی داشتند که بتوانند، با تسلط نظامی، نقاط مختلف کشور را اداره و مالیاتها را جمعآوری کنند. اولین دولت مقتدری که به راهسازی دست زد دولت شاهنشاهی ایران بود. در سالهای بین ۵۰۰ تا ۴۰۰ ق‌م شوش، پایتخت ایران، بوسیلهی شبکهای از راهها با تمام ایالات ایران آن روز مرتبط بود. در دورهی هخامنشی، مخصوصاً در زمان داریوش بزرگ، چاپارها در سراسر کشور نامهها را با سرعت از نقطهای بنقطهی دیگر کشور میرسانیدند. یونانیان قدیم، چون به تمرکز زیاد حکومت علاقهمند نبودند، اقدامی برای ساختن راهها نکردند، اما رومیها به ساختن راه علاقهی زیاد داشتند. اغلب ← جادههای رومی دارای سنگفرشهائی بود، و هنوز هم بعضی از این جادهها موجود و مورد استفاده است. از زمان سقوط امپراطوری روم تا قرن ۱۹م در اروپا بطور کلی راهسازی بدست فراموشی سپرده شد، و فقط در کشور فرانسه چند جادهی نظامی ساخته شد. انقلاب صنعتی اروپا و افزایش تولید و لزوم توزیع آنها احتیاج به داشتن راه را ظاهر ساخت، و از اوایل قرن ۱۹م راهسازی بطرز **ماکادام**، که پوشاندن جادهها با سنگ و کوبیدن آنها و سپس تسطیح و هموار کردن باشد، تا حدی رواج یافت، ولی چون مهمترین وسیلهی حمل و نقل قرن ۱۹م راه آهن و کانالهای آبی بود، در امر راهسازی پیشرفت بسیاری حاصل نشد. پس از اختراع اتومبیل و توجه عمومی به استفاده از این وسیلهی نقلیه، انقلابی در راهسازی ظهور کرد. امروز راههای آسفالتشده در اغلب کشورهای دنیا از مهمترین وسایل ارتباط میباشد، و راهسازی امروز از مهمترین شعبههای فن مهندسی بشمار میرود.

راههای ایران بر طبق اطلاع رسمی واصل از وزارت راه (مورخ اردیبهشت ماه ۱۳۴۳ هش) بشرح ذیل بوده است، که نسبت به مقادیر مذکور در مقالهی "ایران" (ص ۳۲۷، ستون ۳) افزایش یافته.

راههای آسفالتی	ح ۵٬۳۱۷ کم
« در دست اقدام برای آسفالت	ح ۲٬۱۹۴ «
« شنی	ح ۱۵٬۶۵۴ «
« خاکی	ح ۱۱٬۴۳۴ «
جمع	۳۴٬۵۹۹ کم

نیز ← شاهراه سراسری ایران.

راه آهن (rāhe āhan)، مسیری متشکل از ریلهای کنارهمنشانده، که واگونهای حمل و نقل مسافر و کالا و ارابهها و وسایل مشابه بوسیلهی لوکوموتیو، و نیز ارابههای خودرو، بر آن حرکت میکنند؛ نیز سازمانی که متصدی حمل و نقل بوسیلهی چنین مسیری است. (اصطلاح راه آهن یا خط آهن توسعاً به خط یا خطوط متشکل از ریلها، که برای تسهیل یا عمل کردن حرکت چرخها یا وسایل دیگر بکار میروند نیز اطلاق میشود.) ذکر چنین مسیری با ریلهای چوبی برای حمل و نقل در معادن در کتاب دِ رِ متالیکا (۱۵۵۶) از گ. آگریکولا آمده است. نخستین راههای ریلی با ریلهای چوبی ساخته میشد، و واگونهای اسبی بر آنها حرکت میکرد، و در قرون ۱۷م و ۱۸م در انگلستان برای حمل زغال سنگ و سنگ معدن بکار میرفت. در قرن ۱۸م، که مخترعین انگلیسی و فرانسوی و امریکائی مشغول آزمایش لوکوموتیوهای بخار شدند، ریلهای چدنی جایگزین ریلهای چوبی گردید. از جملهی این مخترعین جیمز وات و ر. تروویثیک را میتوان نام برد. شخص اخیر لوکوموتیوی برای حمل بارهای نسبةً سنگین تعبیه نمود (۱۸۰۴)، و این امر و استفاده از ریلهای چدنی، دامنهی استعمال راه آهن را به کارهای غیر معدنی نیز کشانید. نخستین راه آهن برای حمل مسافر و کالا که با قوهی بخار کار میکرد در ۱۸۲۵ در انگلستان بکار افتاد (نیز ← استیونسن، جورج). راه آهن به سرعت در بتر اروپا رواج یافت. راه آهن در فرانسه از ۱۸۲۷ سابقه دارد، و از حوالی نیمهی قرن ۱۹م شبکهی راه آهن فرانسه از وسیعترین شبکههای راه آهن در اروپا بود. نخستین راه آهن آلمان در ۱۸۳۵ شروع به کار کرد؛ طولی نکشید که شبکهی راه آهن آلمان وسعت یافت. اولین راه آهن "تک‌خط" در ۱۸۹۹ در وویرتال حالیه (آلمان) دایر گشت. در غالب کشورهای دیگر اروپائی، راه آهن در نیمهی قرن ۱۹م پیدا شد. در روسیه، پس از انقلاب ۱۹۱۷، ساختن راه آهن توسعهی بسیار یافت، و در سیبریه نیز امتداد یافت. در کشمکش در ۱۸۲۹ دو لوکوموتیو از انگلستان وارد شد، ولی چون آنها برای خطوط آهن موجود سنگین بودند ساختمان لوکوموتیو مناسب با راههای آهن امریکا آغاز گردید؛ در جنگ داخلی امریکا شبکهی خطوط آهن در آن کشور توسعه یافت. در آسیا و افریقا و امریکای لاتین هنوز کشورهائی هستند که فاقد خطوط آهن کافی میباشند. از جملهی راه آهنهائی که از لحاظ تاریخی اهمیت جهانی دارند عبارتند از راه آهن بغداد، راه آهن ماوراء خزر، راه آهن شرقی چین، و راه آهن ماوراء سیبریه. نیز ← راه آهن ایران؛ مترو.

راه آهن و راه آهن سرتاسری، برای راه آهنهای عمده که شرح مختصری از آنها درین کتاب آمده است، جز راه آهن ایران، به جزء دیگر اسم رجوع کنید (مثلا برای راه آهن ماوراء خزر ← ماوراء خزر، راه آهن).

راه آهن ایران. اولین راه آهن در ایران در سال ۱۸۸۸ بین تهران و حضرت عبدالعظیم بطول ۸ کم توسط برادران بلژیکی بواتال[1] (buātāl) احداث شد. ۲۷ سال بعد راه آهن جلفا-تبریز بطول ۱۴۶ کم، و بین صوفیان و شرفخانه بطول ۵۳ کم ساخته شد (آغاز ساختمان این خط ۱۲۹۱ هش و خاتمهی آن ۱۲۹۴ هش). عرض خط جلفا-تبریز و صوفیان-شرفخانه در ابتدا ۱٬۵۲۴ ملم یعنی همعرض راه آهن سیبری بود، ولی اکنون همعرض راه آهن سرتاسری ایران است. ساختمان راه آهن سرتاسری ایران در زمان سلطنت رضا شاه کبیر در روز ۲۳ مهر ۱۳۰۶ هش آغاز شد، و در ۳ شهریور ۱۳۱۷ هش خاتمه یافت. عرض آن ۱٬۴۳۵ ملم است. از راه آهن میرجاوه به زاهدان، ۹۲ کم در داخل ایران امتداد دارد، و عرض آن ۱٬۶۷۶ ملم است. آغاز ساختمان این راه در ۱۲۹۸ هش و اتمام آن در ۱۲۹۹ هش بوده است. راه آهن تهران به مشهد از سال ۱۳۱۷ هش شروع شد، و پس از مدتی توقف ناشی از دشواریهای زمان جنگ، در ۱۷ دی ماه ۱۳۳۵ هش به مشهد رسید. خط تهران به تبریز، که در سال ۱۳۱۷ هش شروع شد، پس از مدتی توقف، در ۸ اسفند ۱۳۳۶ هش خاتمه یافت. راه آهن قم به کاشان از ۹ آذر ۱۳۱۷ هش از قم شروع شد، و پس از توقف مقارن جنگ، در ۱۳۲۶ هش عملیات ادامه یافت، و در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۸ هش خاتمه یافت، و از ۱۹ خرداد ۱۳۲۸ هش بهرهبرداری از آن شروع شد. طول راه آهنهای ایران که عرض بینالمللی (۱٬۴۳۵ ملم) دارند ۳٬۴۷۳ کم است. طول راه آهن اختصاصی شرکت ملی نفت جمعاً ۱۶۵ کیلومتر است.

تعداد تونلهای راه آهن سرتاسری ایران از تهران به شمال ۹۹، و طویلترین آنها در این قطعه تونل گدوک، بین ایستگاه گدوک و دوگل، بطول ۲٬۸۸۷٫۲۷ متر است. تعداد تونلهای همان خط از تهران به جنوب ۱۳۱، و طویلترین آنها

(1)Boital

تونل شاهی است، که بین ایستگاه تله زنگ و تنگ پنج قرار دارد، و بطول ۲٬۵۲۵ متر است. در خط شمال غرب، ۴۶ تونل هست که درازترین آنها تونل ضحاک است، بطول ۱٬۷۷۶ متر، بین ایستگاههای خراسانک و بابک. خط شمال شرق تونل ندارد. طول کل تونلهای خط سرتاسری از تهران به شمال ۲۵٬۰۰۱٫۸۳ متر و از تهران به جنوب ۶۰٬۰۹۷٫۴۹ متر است. طول کل تونلهای خط شمال غرب ۱۶٬۱۲۳٫۲۵ متر است. بزرگترین پلهای راه آهن در خط سرتاسری از تهران به شمال پل ورسک است. بزرگترین پلهای راه آهن در خط سرتاسری از تهران به جنوب پل فلزی کارون است، که دارای ۵۱ دهانه، هر یک بطول ۱۸٫۹۴ متر، و طولش با پایه‌ها به ۱٬۰۵۸٫۲۵ متر میرسد. بزرگترین پل خط شمال ایستگاه شیخ صفی و بابک است، که طول کل آن ۲۱۷٫۸۴ متر میباشد. بزرگترین پل خط شمال شرق بین ایستگاه نیشابور و خیام است، و طولش ۸۱ متر است. بلندترین نقاط راه آهن ایران در خط سرتاسری از تهران به شمال به فرازای ۲٬۱۱۲ متر از سطح دریا، بین ایستگاه گدوک و دوگل، و در خط سرتاسری از تهران به جنوب به فرازای ۲٬۲۱۷ متر از سطح دریا، بین ایستگاه نورآباد و فوزیه، و در خط شمال غرب به فرازای ۱٬۷۴۴ متر از سطح دریا، در ایستگاه سراجو، و در خط شمال شرق به فرازای ۱٬۶۷۱ متر از سطح دریا، بین ایستگاههای هفتخوان و لارستان میباشند.

راه آهن زیرزمینی[1]، در تاریخ کشمت، سازمانی سری که بردگان فراری از ناحیه‌ی جنوبخوانده را در رسیدن به ایالات آزاد کشمت (← ایالت آزاد) یا به کانادا کومک میکرد. "رانندگان" اغلب بهنگام شب بردگان فراری را در جاده‌های معینی از "ایستگاهی" به "ایستگاه" دیگر میبردند، و این ایستگاهها بیشتر منازل الغاگران بود. راه آهن زیرزمینی در تمام ایالات آزاد کشمت وجود داشت، و تا هنگام جنگ داخلی امریکا قریب ۷۵٬۰۰۰ برده را به آزادی رسانیده بود.

راهب (rāheb) [جمع عربی آن رهبان (rohbān)، رهابین (rahābin)، یا رهابنه (rahābena)]، عابد مسیحی. لفظ ترسا (tarsā) در اصل معادل فارسی آن بوده است، و بعدها توسعاً بمعنی مطلق مسیحی بکار رفته است. لفظ راهب در شعر جاهلی عرب ذکر شده است. در قرآن و حدیث نیز این لفظ غالباً در ردیف قسیس و احبار نصاری آمده است. چون راهبان غالباً در دیرها و صومعه‌های خویش به ریاضت و خلوت و انقطاع از خلق و ترک نکاح میپرداخته‌اند، این اعمال اخیر رهبانیت (rahbāniyyat) خوانده شده است، و بموجب اخبار، پیغمبر مسلمین را از رهبانیت منع کرده است، چنانکه وقتی زن عثمان ابن مظعون از وی نزد محمد شکایت برد، پیغمبر عثمان را از آن کار منع نمود. راهبان در بین مسلمین بسبب لباس سیاه و هم بجهت ریاضت و سلسله‌بندی خویش مشهور بوده‌اند، و ذکر لباس راهبان در ادب فارسی مکرر آمده است.

راهبر[2] (rāh.bar)، فنس ویادوک (viādūk)، نوعی پل، که برای عبور راه آهن یا جاده، در دره یا زمین پست یا بر فراز جاده ساخته میشود. عموماً مشتمل بر طاقهائی است که جاده بر آنها قرار میگیرد. معمولا از فولاد یا بتون ساخته میشود، سابقاً با چوب یا سنگ ساخته میشد.

راهب قریش: ← فقهای سبعه.

راهبه (rāhebe)، زن ترسای پارسا و گوشه‌نشین. ← راهب، که راهبه مؤنث آنست.

راهجرد (rāhjerd) یا **راهگرد**، ده (جمع ۱٬۰۲۵ نسمه ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان راهجرد، بخش خلجستان، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)، ۲۴ کیلومتری چش دستجرد. ایستگاه راه آهن دارد.

راهنمائی حرفه‌ای، کومک به فرد در انتخاب شغل و حرفه که به ترتیب خاص با استفاده از تستهای روانشناسی و مصاحبه و مطالعه در سایر اطلاعات و احوال فردی و اجتماعی صورت میگیرد.

رای[3] (rāy)، شهر (جمع ۴٬۴۲۹)، ساکس شرقی، ج انگلستان، نزدیک دریای مانش. یکی از شهرهائی بود که به سینک پورتس منضم شد. داد و ستد در آنجا رونق داشت تا آنکه در آغاز قرن ۱۹م دریا عقبنشینی کرد. از تفرجگاههای هنرمندان و نویسندگان است.

رای، عنوان (هند): ← راجه.

رایا[4] (rāyā؛ لتی)، نام هر یک از اقسام متعدد ماهی‌های دارای برانشی‌های ورقه‌مانند از راسته‌ی هیپوترماتا (*Hypotremata*) و مخصوصاً از راسته‌ی جزء باتوییدئا (*Batoidea*) که بدن آنها در امتداد قدامی خلفی بسیار پهن شده است، و دهن و شکافهای تنفسی در سطح زیرین بدن و چشمان در سطح فوقانی قرار دارد. معمولا باله‌های صدری رشد فراوان یافته و متصلا در اطراف سر و تنه امتداد دارد، و باله‌ی دم باریک و شلاقمانند و غالباً دارای خارهای سمی است. ساختمان این حیوان متناسب با زندگی بر کف دریا است، و بیشتر خوراک آن از حلزونها است، که آنها را با دندانهای درشت و پهن خود خرد میکند. ظاهراً بعضی از اقسام آن را در نواحی خلیج فارس به نامهای لقمه و کافر مینامند.

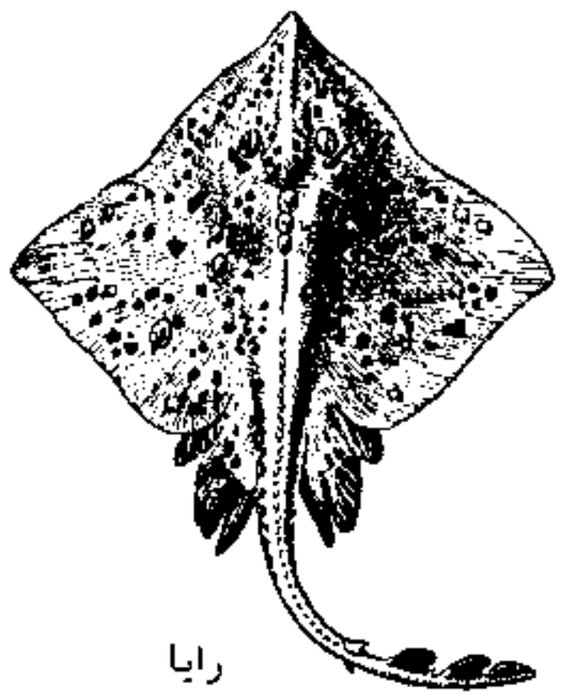

رایا

رایاتئا[5] (rāyātea)، یکی از جزایر بادپناه، در قکپ جنوبی، جزء ← جزایر سوسیته.

رایت: ← پرچم یا بیرق.

رایت[6]، سر **المراث ادوارد** (sər almrāṯ ed-ward rāyt)*، ۱۸۶۱–۱۹۴۷، پزشک دردشناس انگلیسی، از پیشقدمان معالجه با واکسن و تلقیح ضد تیفوئید.

رایت، اورویل: ← رایت، برادران.

رایت[6]، **ایلایزر** (ilāyzər rāyt)، ۱۸۰۴–۸۵، محاسب بیمه و از رهبران ضد برده‌داری. بسبب کارهایش در امر بیمه و زحماتی که در راه پیشرفت و اجرای قوانین آن تحمل کرد به "پدر بیمه‌ی عمر" معروف شد.

رایت[6]، **برادران** (rāyt)، نام دو برادر امریکائی، از مخترعین هواپیما، یکی **اورویل رایت** (orvil)، ۱۸۷۱–۱۹۴۸، و دیگری **ویلبر رایت** (wilbər)، ۱۸۶۷–۱۹۱۲. در اثر پروازهای گلایدر (هواپیمای بی‌موتور) که در دهه‌ی آخر قرن ۱۹م بتوسط اوتو لیلینتال بعمل میآمد علاقه‌مند به پرواز شدند. اولین هواپیمای خود را در یک دکان تعمیر دوچرخه در شهر دیتن (اوهایو) ساختند. بعداً در تکمیل گلایدر کوشیدند؛ اورویل موتوری برای آن طرح کرد. اولین پرواز هواپیمائی قابل هدایت و دارای نیروی کشش را در ۱۷م دسامبر ۱۹۰۳ انجام دادند.

رایت[6]، **ریچارد** (ricārd rāyt)، ۱۹۰۸–۱۹۶۰، نویسنده‌ی سیاهپوست امریکائی. از آثار معروفش یکی رمان فرزند بومی (۱۹۴۰)، و دیگری زندگی‌نامه‌ی خودش بنام پسر سیاه (۱۹۴۵) است.

رایت[6]، **فرانسیس** (frānsis rāyt)، ۱۷۹۵–۱۸۵۲، بانوی اصلاح‌طلب امریکائی؛ مت اسکاتلند. در ۱۸۱۸ به کشمت سفر کرد، و پس از بازگشت (۱۸۲۰) به انگلستان کتاب مناظری از جامعه و رفتار امریکائی (۱۸۲۱) را منتشر نمود. در ۱۸۲۹ در نیو یورک اقامت گزید، و مجله‌ی پرسنده‌ی آزاد را تأسیس کرد. رایت در صفحات این مجله و نیز در خطابه‌های خود به مذهب میتاخت، و به موضوعاتی از قبیل دخالت کلیسا در امور سیاسی و تعلیم و تربیت و حقوق زنان و غیره میپرداخت. معتقد بود که ازدواج باید بر پایه‌ی تعهدات اخلاقی باشد، توزیع ثروت عادلانه باشد، بردگان آزاد شوند، و ولادت تحت نظارت قرار گیرد.

رایت[6]، **فرنک لوید** (frank loyd rāyt)، ۱۸۶۹–۱۹۵۹، معمار امریکائی. در دانشگاه ویسکانسین مهندسی آموخت؛ پس از آن ۷ سال نزد معماران بزرگ کارآموزی کرد، و سرانجام در ایلینوا مستقر شد. در آنجا بود که تعداد زیادی خانه‌های کوتاه با بامهائی که لبه‌ی آنها زیاد پیش‌آمده بود بنا کرد. سبک معماری این خانه‌ها، که به سبک پری (preri) [= مرتع] معروف شد، بکلی تازگی داشت. رایت از آغاز کار شیوه‌های بیسابقه و بدیعی در استخوان‌بندی بناها و نیز در نحوه‌ی تزیین آنها بکار برد، که بسیاری از آنها اینک در همه‌ی کشورها جزء شیوه‌های جاری معماری بشمار میرود. نخستین کسی بود که با استفاده از ماشینها و مواد جدید ساختمانی آثار باارزش معماری بوجود آورد. پیش از آن، وسایل و مواد جدید صرفاً جنبه‌ی تجارتی داشت. نیز نخستین کسی بود که "ساختمانهای باز" بنا کرد. درین ساختمانها، دیوارها و سقفها دیگر جزئی از استخوان‌بندی بنا نبود، بلکه صرفاً سطوحی بود که برای تقسیم فضای داخل بنا بکار میرفت. رایت در خطابه‌ها و مقالاتی، که بصورت کتاب منتشر

(1)Underground Railroad (2)viaduct (3)Rye (4)ray (5)Raïatea (6)Wright

شده است، عقاید خاص خود را در باره‌ی معماری بیان کرده است. از آن جمله است در باره‌ی معماری (۱۹۴۱)، وقتی که دموکراسی ساختمان میسازد (۱۹۴۵)، و نبوغ و حکومت عوام (۱۹۴۹). نفوذ رایت در معماری اروپا عمیق است، و مخصوصاً در هلند بچشم میخورد. خانه‌ها، کارخانه‌ها، مهمانخانه‌ها، و معبدهائی که در سراسر کشمة و سایر کشورها ساخته بسیار است. از بناهای معروف او مهمانخانه‌ی امپریال در توکیو است که از زلزله‌ی سال ۱۹۲۳ آسیبی ندید.

رایت، ویلبر: ← رایت، برادران.

رایت[1]، ویلیام (wilyām rāyt)، ۱۸۳۰–۸۹، مستشرق انگلیسی. از ۱۸۷۰ تا آخر عمر استاد عربی و تحقیقات سامی دانشگاه کیمبریج بود. علاوه بر نشر نسخ خطی متعدد عربی و سریانی، کتاب معروف و معتبر صرف و نحو عربی (۱۸۵۹، ۱۸۷۵)، و دروس صرف و نحو تطبیقی زبانهای سامی (۱۸۹۰) را نوشت.

رایتیا[2] (rāytiā) یا **رائتیا** (rāetiā)، ایالت روم قدیم، شامل قسمتهائی از ج باواریا، تیرول، و ش سویس. بیشتر آن در ناحیه‌ی آلپ بود، و نامش بر قسمتی از جبال آلپ (آلپهای رایتیائی) مانده است. رومیان در ح ۱۵ ق م آنرا به قلمرو خود ملحق کردند. کرسی آن آوگوستا ویندلیکوروم (← آوگسبورگ) بود.

رایتیائی، آلپهای: ← رایتیا.

رای دادن زنان: ← حق رای دادن زنان.

رایدینگ (rāyding)، انگلستان، ← یورکشر.

رئیس، مهتر محلی ولایت: ← شحنه.

رایس[3]، المر (elmər rāys)، ۱۸۹۲–، نمایشنامه‌نویس امریکائی. از نمایشنامه‌هایش اینهاست: ماشین جمع (۱۹۲۳)، صحنه‌ی خیابانی (۱۹۲۹؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر)، مشاور حقوقی (۱۹۳۱)، و دختر رؤیا (۱۹۴۵).

رایس[3]، دیوید تالبت (deyvid tālbot rāys)، ۱۹۰۳–، مستشرق انگلیسی. در دانشگاه آکسفرد تحصیل کرد، و برای مطالعه‌ی هنر و باستانشناسی بیزانسی و اسلامی به شرق نزدیک سفرهای بسیار نمود. در کاوشهای باستانشناسی استانبول (۱۹۲۷–۳۲ و ۱۹۵۲–۵۴)، و نیز در کاوشهای دیگر (قبرس، آناطولی، عراق، و ایران) شرکت جست. از ۱۹۳۴ استاد تاریخ هنرهای زیبای دانشگاه ادنبورگ است. از آثار اوست: سفالهای لعابدار بیزانسی (۱۹۳۰)، هنر بیزانسی (۱۹۳۵)، تمثالهای قبرسی (۱۹۳۷)، نقاشی بیزانسی (۱۹۴۸)، و اوایل هنر مسیحی (۱۹۵۷).

رایس[3]، دیوید ستورم (deyvid storm rāys)، مستشرق انگلیسی معاصر، معلم هنر و باستانشناسی اسلامی دانشگاه لندن. در ۱۹۵۶ به تحقیق در ابنیه و کتیبه‌های ناحیه‌ای در ج‌ش ترکیه پرداخت، و در مسجد جامع حران حفاری کرد. از آثارش هنر و باستانشناسی اسلامی (۱۹۵۴) و فهرست اشیاء اسلامی در مجموعه‌های ایتالیائی (در دست تهیه) است.

رئیس ابوالفضل (ra'is abo'l.fazl)، از پیروان و یاران معروف حسن صباح (ف ۵۱۸ هق). گویند حسن صباح بعد از مراجعت از سفر مصر یک چند در خانه‌ی او بود، و او بواسطه‌ی بلندپروازیها و داعیه‌های شگفتی که از حسن شنید در حق او گمان جنون برد. بعدها، چون حسن قدرت یافت، رئیس ابوالفضل در الموت بدو پیوست، و از این گمان که در حق او برده بود معذرت خواست. حکایت حال او در جلد سوم تاریخ جهانگشای آمده است.

رئیس الفتیان: ← جوانمردان.

رئیس الوزراء: ← وزارت.

رئیس جمهور، رئیس قوه‌ی مجریه یا بالاترین مقام دولتی در یک کشور جمهوری. قدرت و اختیار رئیس جمهور در تمام کشورهای جمهوری مساوی و یکسان نیست، بلکه در بعضی کشورها بسیار محدود و در بعضی دیگر بسیار وسیع است. مثلا در کشور فرانسه قبل از تغییر قانون اساسی و روی کار آمدن (۱۹۵۸) دوگل، اختیارات رئیس جمهور بسیار محدود بود، ولی در کشورهای امریکای لاتین اختیارات رئیس جمهور گاهی به مرحله‌ی دیکتاتوری نیز میرسد. در کشمة رئیس جمهور طبق قانون اساسی دارای اختیارات نسبةً زیادی است. مدت ریاست جمهور هم در کشورهای جمهوری فرق میکند. در کشمة مدت آن چهار سال است، و طبق سنتی که از زمان جورج واشینگتن مرسوم شده بود، هیچ رئیس جمهوری بیش از دو دوره انتخاب نمیشد. ولی ف. د. روزولت در سال ۱۹۴۰ این سنت را شکست، و برای سومین بار به ریاست جمهوری انتخاب گردید. اکنون قانونی در کشمة وضع شده که هیچ رئیس جمهوری بیش از دو مرتبه جائز این سمت نمیشود.

رایسکه[4]، یوهان یاکوب (yohān yākoh rāys-ke)، ۱۷۱۶–۷۴، مستشرق و طبیب آلمانی. در ۱۷۳۳ به لایپزیک رفت، و ۵ سال در دانشگاه آنجا گذرانید. پس از خواندن همه‌ی کتابهای عربی که چاپ شده بود، در طلب نسخه‌های خطی پیاده به هامبورگ رفت، و از آنجا به لیدن سفر نمود، و پس از تحصیل و تحقیق به لایپزیک بازگشت (۱۷۴۶). اما زندگیش مانند گذشته به تنگدستی میگذشت، و اگرچه عنوان استادی یافت، اجازه‌ی تدریس باو داده نشد. سرانجام در ۱۷۵۸ رئیس یکی از دانشکده‌ها شد، و رفاهی در زندگی وی حاصل گردید، و اگرچه مواجه با خصومت اولیاء دانشگاه بود، نزد فردریک کبیر، لسینگ، ک. نیبور، و بسیاری از فضلای خارجی احترام تمام داشت.

کارهای عمده‌ی وی عبارتند از نشر تاریخ ابوالفداء با ترجمه‌ی لاتینی (۵ جلد، کپنهاگ، ۱۷۸۹–۹۱)؛ نشر نزهة الناظرین فی تاریخ من ولی مصر من الخلفاء و السلاطین؛ ترجمه‌ی لاتینی مقامات حریری و معلقه‌ی طرفه؛ ترجمه‌ی آلمانی منتخباتی از اشعار متنبی؛ و غیره. رایسکه از حیث وسعت اطلاع در ادب عرب و تسلط بر آن بر مستشرقین پیشین فضیلت دارد. مراسلات وی در باب سکه‌های عرب، بقول سیلوستر دو ساسی، اساس سکه‌شناسی عرب بوده است. در ادب یونان باستان نیز آثاری دارد.

رئیس مظفر (ra'is mozaffar)، از حکام و مستوفیان معروف عهد سلاجقه، و نایب حبشی ابن التونتاق. وی به پایمردی حبشی ابن التونتاق از جانب برکیارق حکومت گرد کوه و دامغان یافت (۴۸۹ هق)، و چون در نهان دعوت حسن صباح را پذیرفته بود، اموال و خزائن بسیار گرد آورد، و اعتقاد خویش آشکار کرده در ترویج مذهب اسماعیلیه اهتمام کرد، و گرد کوه را مرکز قدرت ساخته سالها در آنجا از جانب حسن صباح حکومت کرد. گویند حکومت او ۴۰ سال طول کشید. در تاریخ جهانگشای ذکر شخص دیگری بنام **رئیس مظفر** در بین مشاهیر اسماعیلیه آمده است، که از جانب حسن ابن محمد بزرگ امید حاکم قهستان بوده، و حسن در سنه‌ی ۵۵۹ او را به نیابت خویش برگزیده است.

رایش[5] (rāyš)، نامی که آلمانها به مملکت خود و به امپراطوری آلمان، اعم از اینکه تحت حکومت امپراطور یا شاه یا دارای رژیم جمهوری باشد، اطلاق میکنند. معمولا **رایش اول** به امپراطوری مقدس روم گفته میشود. **رایش دوم** به امپراطوری آلمان در ۱۸۷۱–۱۹۱۸ (یا در ۱۸۷۱–۱۹۱۴)، و **رایش سوم** به آلمان هیتلری (آلمان تحت رژیم نازی) (۱۹۳۳–۴۵) اطلاق میشود.

رایشستاگ[6] (rāyšstāg). **۱-** دیت امپراطوری مقدس روم تا ۱۸۰۶. **۲-** مجلس نمایندگان پارلمان فدرال آلمان در ۱۸۷۱–۱۹۴۵. مجلس اعیان، که در امپراطوری آلمان (۱۸۷۱–۱۹۱۸) بوندسرات[7] (bundesrāt) و در جمهوری وایمار (۱۹۱۹–۳۴) رایشسرات[8] (rāyšsrāt) خوانده میشد، نماینده‌ی کشورهای عضو ممالک متحده‌ی آلمان بود، در صورتی که رایشستاگ با رأی مستقیم مردم انتخاب میشد، و نماینده‌ی همه‌ی کشور بود. در ژانویه‌ی ۱۹۳۳ که هیتلر صدر اعظم شد در رایشستاگ اکثریت مطلق نداشت. در نتیجه، هیندنبورگ، رئیس جمهور، با استفاده از حقی که قانون اساسی باو داده بود، انتخابات جدیدی را فرمان داد. در ۲۷م فوریه، حریقی (ظاهراً عمدی) در عمارت رایشستاگ در برلین روی داد. هیتلر فوراً کمونیستها را متهم بایجاد حریق کرد؛ ولی با وجود اقدامات شدید، در انتخابات ۵م مارس نیز اکثریت مطلق بدست نیاورد. فقط پس از اخراج ۸۱ نماینده‌ی کمونیست از رایشستاگ، توانست اکثریتی فراهم کند که باختیارات دیکتاتوری او رأی بدهد (۲۳ مارس). محاکمه‌ی هیجان‌انگیز آتش‌سوزی رایشستاگ با محکومیت و اعدام مارینوس وان در لوبه پایان یافت (۱۹۳۳). بقیه‌ی متهمین، که همه کمونیست بودند (از جمله گئورگی دیمیتروف)، تبرئه شدند. تقریباً یقین است که حریق را نازیها (بخصوص گورینگ) ایجاد کرده بودند، و وان در لوبه آلت دست آنها شده بود. در رژیم هیتلری فقط حزب ناسیونال سوسیالیست در رایشستاگ نماینده داشت، و تشکیل آن نیز فقط برای آن بود که تصمیمهای عمده‌ی دولت را تصویب کند. رایشسرات در ۱۹۳۴ منحل شد. پس از ۱۹۴۹، بجای رایشستاگ، در آلمان غربی مجلس فدرال یا بوندستاگ[9] (bundestāg)، و

(۱)Wright (۲)Rhaetia (۳)Rice (۴)Reiske (۵)Reich (۶)Reichstag (۷)Bundesrat (۸)Reichsrat (۹)Bundestag

در آلمان شرقی "مجلس مردم" تشکیل گردید (۱۹۴۹).

رایشسرات: ← رایشتاگ.

رایشنباخ[1]، آبشار (rāyšenbāx)، آبشاری در ایالت برن، سویس، در ملتقای رودهای رایشنباخ و آر.

رایشنبرگ، چکوسلواکی: ← لیبرتس.

رأی عمومی[2]، فنـ پلبیسیت (plebisit)، نظر مردم، که معمولا بوسیله‌ی رأی دادن عمومی حاصل میشود، در باب موضوعی که شخص یا هیئتی که مبتکر آن موضوع بوده است تسلیم آنان نموده است؛ و نیز رأی مردم بالغ یک ناحیه نسبت به مسئله‌ای که بموجب یک پیمان صلح یا از طرف یک هیئت بین‌المللی به آنان عرضه شده است (مثلا انتخاب نوع حاکمیت). قـ رفراندوم.

رایکس[3]، موزه‌ی (muzeye rāyks)، موزه‌ی ملی در آمستردام، هلند، که اصلا در ۱۸۰۸ بوسیله‌ی لوئی ناپلئون بوناپارت، شاه هولاند، بنام موزه‌ی بزرگ سلطنتی تأسیس شد. مجموعه‌ی ممتازی از نقاشیهای استادان هلندی (بخصوص رامبران) در آنجاست.

رایمر[4]، تامس (tāməs rāymər)، ۱۶۴۱–۱۷۱۳، وقایع‌نگار و منتقد انگلیسی. از مخالفان سرسخت درام بود، و در کتابش به نام نظر اجمالی به ترازدی (۱۶۹۲) به اتللوی شکسپیر تاخته است. اثر تاریخی مهم وی گردآوری عهدنامه‌ها، قراردادها، مکاتبات، و سایر اسناد مربوط به روابط خارجی انگلستان بود از ۱۱۰۱ تا ۱۶۵۴ (۲۰ مجلد؛ ۵ جلد آخر آن در ۱۷۳۵ تکمیل شد).

رایین (rāyen)، بخش (جمع ح ۱۵٬۰۰۰؟)، لغ شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ مشتمل بر دهستانهای حومه (راین)، مرغک، و تهرود. کوهستانی است؛ بلندترین قله‌ی کرمان (۴٬۴۲۵ متر؛ در کوه هزار) در آنست. رود عمده‌ی آن تهرود است. مرکزش، **راین** (جمع ۳٬۳۹۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۷۵ کیلومتری لغ بم است. آهنگری رواج دارد.

راین[5] (rāyn)، باستانی **رنوس[6]** (renus)، فنـ **رن[7]** (raN)، رود اروپای غربی، بطول ح ۱٬۳۲۰ کم. در سویس شرقی از التحاق دو رود فوردر راین (forder) و هینتر راین (hinter) تشکیل می‌شود، از طریق دریاچه‌ی کنستانس جاری شده بطرف غ از شافهاوزن میگذرد، و قسمتی از مرز آلمان و سویس را تا بال (ناورس کشتیهای بخاری) تشکیل میدهد. از بال بطرف ل روان شده قسمتی از مرز آلمان و فرانسه را تشکیل میدهد. نزدیک کارلسروهه بکلی وارد خاک آلمان میگردد، و جریانش بطرف ل ادامه یافته از شپایر، مانهایم، لودویگسهافن، ورمس، ماینتس، ویسبادن، کوبلنتس، بن، کولونی، و دوسبورگ میگذرد، و وارد هلند میگردد.

قسمتی از راین را که بین بال و ماینتس واقعست راین علیا و به آلمانی اوبرراین (–ober) گویند. راین سفلی یا نیدرراین (–nider) قسمت ممتد بین بن و دریای شمال میباشد (در هلند بعضی شعبه‌های راین را که در آن کشور است "راین سفلی" مینامند). قسمت بین ماینتس و بن مخصوصاً بجهت مناظر دلفریب، تاکستانهای زیبا، قلعه‌های مخروبه، و اماکن افسانه‌ای (مانند لورلای و دراخنفلس) معروفست. از ارتفاعاتی که در اینجا راین با پیچ و خم از میان آنها میگذرد میتوان آیفل را نام برد.

در هلند رود راین به دو شاخه، یکی وال و دیگری راین سفلی [هلندی نیدر راین (neder)] منشعب میشود. راین سفلی خود به آیسل، لک، و راین کهنه منقسم میگردد. راین کهنه نزدیک لیدن به دریای شمال میریزد. وال و لک رود راین را به کشندان موز و به بندر روتردام متصل میکنند.

در مسیر رود راین کانالهای بسیار ساخته شده. کانالهای راین–هرنه و دورتموندامس راین را بناحیه‌ی رور و بندر امدن (آلمان) مرتبط می‌کنند. بعضی دیگر از کانالهای آن عبارتند از کانال راین–مارن، کانال راین–رون (طولانی ولی کم‌اهمیت)، کانال راین–ماین–دانوب (ناتمام). از ریزابه‌های راین میتوان آر، نکار، ماین، موزل، رور، و ووپر را نام برد.

راین[8]، ایالت (rāyn)، ایالت سابق (۲۴٬۴۸۰ کم؛ در ۱۹۳۹ جمع ۷٬۹۱۵٬۸۳۰) پروس، غ آلمان؛ همسایه‌ی هلند، بلژیک، و لوکزامبورگ؛ کرسی آن کوبلنتس. بنامهای راین پروس و راینلاند نیز خوانده شده است. مشتمل بود بر شهرهای تاریخی آخن و کولونی؛ قسمتی از ناحیه‌ی صنعتی رور؛ مراکز صنعتی دوسلدورف، ووپرتال، و زولینگن؛ و ناحیه‌ی شراب‌خیز موزل. اولین ناحیه‌ای در این قسمت آلمان که بتصرف فرمانروایان براندنبورگ و پروس درآمد دوکنشین کلیوز بود (۱۶۱۴). بقیه‌ی ایالت راین (از جمله اسقفنشینهای سابق کولونی و تریر و دوکنشینهای سابق یولیش و برگ) طبق تصمیمات کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) به پروس واگذار شد. ایالت راین در صنعتی کردن آلمان نقش حیاتی داشت. بسبب تعصب اهالی در مذهب کاتولیک رومی، در مبارزه‌ی معروف به کولتورکامپف سهم عمده‌ای داشت. معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹) سرزمین سار و نیز اوپین و مالمدی را از آن منتزع کرد. پس از جنگ II، ایالت راین بین نورد راین–وستفالن (تحت اشغال بریتانیا) و راینلاند–پفالتس (تحت اشغال فرانسه) منقسم گردید. نیز ← راینلاند.

راین، ناحیه‌ی: ← راینلاند، ۲.

راین، هم‌پیمانان: ← هم‌پیمانان راین.

راینالدوتچی[9]، پیترو (pietro rāynāldutci)، فت ۱۳۳۳، روحانی ایتالیائی که با عنوان **نیکولاوس V** (nikoläse) ناپاپ (۱۳۲۸–۳۰) بود. امپراطور لوئی IV در ۱۳۲۸ پاپ یوآنس XXII را که در آوینیون بود به اتهام بدعت از مقام خود مخلوع اعلام کرد، و راینالدوتچی را در رم به پاپی برگزید. ولی وی که موقعیت خود را متزلزل میدید در ۱۳۳۰ به پاپ سر فرود آورد؛ پاپ او را عفو کرد، ولی در کاخ آوینیون مانند زندانی محترمی نگاه داشت.

راین شمالی–وستفالی: ← نورد راین–وستفالن.

راین قلعه، جیرفت، ← مارز.

راینلاند[10] (rāynlānd) [= ناحیه‌ی راین].

۱ـ نام دیگر ایالت سابق راین پروس (← راین، ایالت). **۲ـ** ناحیه‌ای در آلمان غربی، در امتداد رود راین، شامل ایالت راین، پالاتینای راین، و قسمتهائی از هسن و بادن. طبق معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹)، مقرر شد که متفقین قسمتهائی از این ناحیه را از ۵ تا ۱۵ سال اشغال کنند، و آلمان از ساختن استحکامات در آن و از متمرکز ساختن نیروهای خود در غ خطی در ۵۰ کیلومتری ش راین ممنوع گردید. اولین دسته از سپاهیان اشغال‌کننده که آنجا را تخلیه نمود قوای کشمه بود، که نیروهای فرانسه جای آنرا گرفت. تمام ناحیه‌ی رور در ۱۹۲۳–۲۵ تحت اشغال قوای فرانسه و بلژیک بود. آخرین دسته از سربازان فرانسوی در ۱۹۳۰ (۵ سال پیش از موعد مقرر) راینلاند را تخلیه کردند. گرچه آلمان در پیمان لوکارنو (۱۹۲۵) غیر نظامی بودن راینلاند را تأیید نمود، هیتلر در ۱۹۳۶ مسلح کردن آنرا آغاز کرد. در جنگ II قوای متفقین پس از نبردهای شدید (۱۹۴۴–۴۵) استحکامات معروف به خط زیگفرید را شکافتند.

راینلاند–پالاتینا: ← راینلاند–پفالتس.

راینلاند–پفالتس (rāynland-pfālts) یا **راینلاند پالاتینا[11]**، کشور آلمانی (۱۹٬۸۳۰ کم؛ در ۱۹۶۲ جمع ۳٬۴۱۱٬۲۰۰)، غ آلمان، غ رود راین؛ کرسی آن ماینتس. در ۱۹۴۶ در منطقه‌ی اشغالی فرانسه تشکیل شد، و مشتمل بر قسمت جنوبی ← ایالت راین (با تریر و کوبلنتس)، پالاتینای راین، و هسن راین است. شرابهای راین در اینجا بعمل میآید. چشمه‌های معدنی بسیار دارد (از قبیل باد امس). در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان غربی پیوست.

راینهارت[12]، ماکس (māks rāynhārt)، ۱۸۷۳–۱۹۴۳، مدیر و صحنه‌ساز اتریشی تئاتر. نام اصلیش گولدمان (goldmān) بود. در ساختن صحنه‌های باشکوه مهارت بسیار داشت. بعد از جنگ I شهر سالزبورگ را یکی از مراکز عمده‌ی فعالیت برای فستیوالهای درامی کرد. در ۱۹۳۳ اجباراً از آلمان گریخت، و در ۱۹۴۰ به تابعیت کشمه درآمد.

رای هاوس[13]، توطئه‌ی (rāy hās)، در تاریخ انگلستان، توطئه‌ی (آوریل ۱۶۸۳) عده‌ای از ویگهای افراطی برای کشتن چارلز II و برادرش جیمز (بعدها جیمز II). نامش از محل موسوم به رای هاوس در هارتفردشر، که میعاد توطئه‌گران بود، آمده است. توطئه‌گران دستگیر شدند. لرد ویلیام راسل و الجرنن سیدنی بدون دلیل کافی اعدام شدند.

رب (rabb)، در عربی پروردگار و خداوند بنده، و در قرآن و نزد مسلمین نام خدا. کلمه‌ی رب در عهد جاهلیت خاصه در طائف، بصورت ربه (rab-bah)، جهت لات، که آن را بشکل قطعه‌سنگی مجسم میکرده‌اند، بکار میرفته است. اما در قرآن، رب و رب هذا البیت و رب العالمین وصف الله است باین اعتبار که مربی مخلوقات است. بسبب همین اختصاص لفظ رب به پروردگار، استعمال این

---

(۱)Reichenbach (۲)plebiscite (۳)Rijks; Ryks (۴)Rymer (۵)Rhine (۶)Rhenus (۷)Rhin (۸)Rhine (۹)Rainalducci (۱۰)Rhineland (۱۱)Rhineland-Palatinate (۱۲)Reinhardt (۱۳)Rye House

لفظ جهت معنی خداوندگار و مولای صاحب برده در طی حدیث پیغمبر منع شده است. لفظ ربانی، بمعنی مطلق آنچه به خداوند منسوب تواند شد، و همچنین بمعنی استاد و مربی در نزد یهود (← ربن یا ربی)، با همین لفظ رب یا همریشه‌ی عبرانی آن مربوط است. نیز جنبه‌ی ارتباط و تعلق خداوند را با مخلوقات، که مربوب او بشمارند، ربوبیت (robubiyyat) میخوانند، چنانکه جنبه‌ی تَرَفّع خداوند از مخلوقات و تنزّه وی از ارتباط با آنها الوهیت (oluhiyyat) خوانده میشود.

رب (robb)، فشرده‌ی میوه‌های ترش‌مزه (انار، نارنج، گوجه، و گوجه فرنگی) که بوسیله‌ی حرارت دادن غلیظ شده باشد. بعنوان چاشنی در غذاها (خاصه خورشها) بکار میرود. نیز ← لواشک.

ربا (rebā) [عربی، = فزونی، سود]، در فقه اسلامی، فروش چیزی بهمان چیز با افزونیی از همان جنس. حرمت ربا در نزد فقها ضروری و مسلم است، و گذشته از منع آن در قرآن (مثلا بقره ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، و آل عمران ۱۲۵)، اخبار نیز در مذمت آن بسیارست، چنانکه در بعضی اخبار به قتل رباخوار امر شده، و در بعضی آنرا مرادف زنا شمرده‌اند. انواع ربا پیش از اسلام بین اعراب رایج بوده است، و مخصوصاً در مکه و طائف رباخواران بسیار بوده‌اند، و ربا را در ردیف بیع میشمرده‌اند. بطور کلی ربا اعم است از ربا در قرض، و بیع ربوی (rebavi). ربا در قرض عبارتست از بیع پول به پول برای مدت معین با افزونیی از همان؛ و بیع ربوی مطلقاً عبارتست از معامله‌ی یک جنس قابل وزن و کیل بهمان جنس با شرط تأدیه‌ی افزونیی از همان جنس به بایع. ربا نزد فقهای امروز از اسباب عمده‌ی شیوع فقر و تمرکز ثروت نزد اشخاص معدود بشمار میرود، و بهمین سبب، حرمت آن را محقق میشمارند. مع هذا، برای آنکه حرمت مطلق ربا منجر به رکود معاملات نشود، راههائی برای تخلص از آن هست. همچنین، بین پدر و فرزند یا زوج و زوجه ربا نیست، یعنی معامله‌ی جنس به جنس که با فزونی آن جنس بین آنها واقع شود ربا محسوب نمیشود؛ چنانکه بین مسلمان و کافر حربی (نه ذمی)، در صورتی که گیرنده‌ی سود مسلمان باشد، بیع ربوی اشکال ندارد. نیز ← بهره یا ربح.

رباب (robāb؛ عربی rabāb)، ساز زهی قدیمی

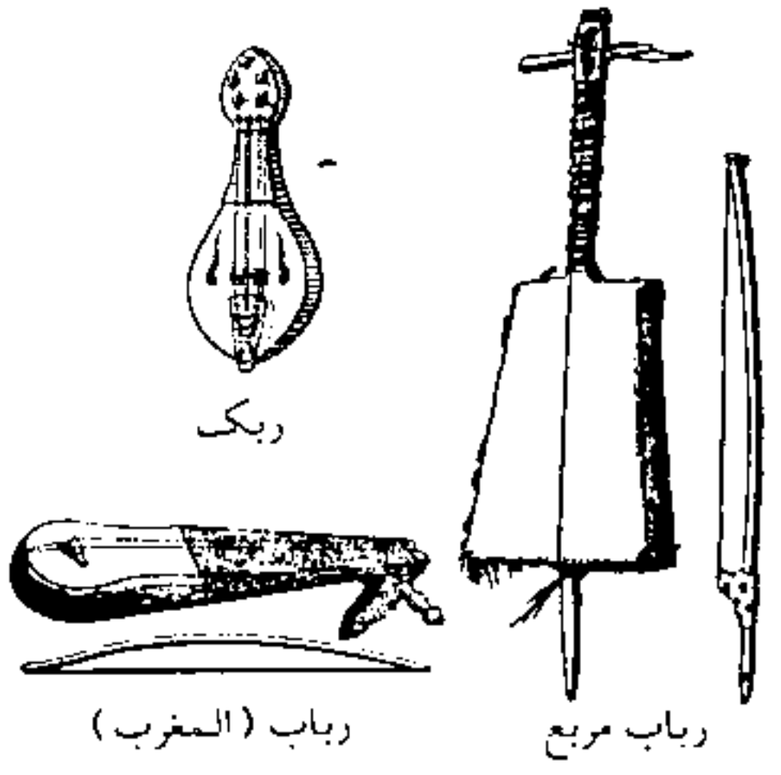

دارای قاب (مستطیل یا گرد) یا کاسه (کشکولی، گلابی‌شکل، نیمکره‌ای)، که بعضی از اقسامش با ناخن یا مضراب (زخمه) و برخی با "قوس" (آرشه) نواخته میشده است. رباب در تاریخ سازهای زهی در اروپا تأثیر بسیار قابل ملاحظه‌ای داشته است، و بلاشک وسیله‌ی ورود آرشه به مغرب‌زمین بوده، و بعضی آنرا نیای ویولن دانسته‌اند. بهر حال، ساز زهی قرون وسطائی موسوم به ربک[1] (rebek) از رباب مقتبس است، و بعضی آنرا نیای ویولن و ویولنسل شمرده‌اند.

رباط (rebāt)، در تاریخ اسلام، اسم عمومی قرارگاههائی در نزدیک ثغور ممالک اسلامی، که در دوره‌ی بسط فتوح و قدرت خلفا همیشه گروهی از مسلمانان در آنجا آماده‌ی آن بودند که اگر از طرف کفار حمله‌ای صورت گیرد دفع کنند، و در مواقع مقتضی به پیشروی بپردازند. ظاهراً این لفظ از تعبیر رباط الخَیْل مذکور در قرآن (انفال ۶۲) گرفته شده است، که در آنجا توصیه میشود که مسلمین همواره تا بتوان برای مقابله‌ی با کافران نیروی سپاه و جاهائی که اسبان در آنجا بسته و آماده باشد فراهم دارند. اهل رباط را که در واقع مطوعه‌ی سرحدنشین بوده‌اند مرابطون (morābetun) میخوانند، و آنان داوطلبانی مؤمن بودند که خود را وقف دفاع از اسلام کرده بودند. تسمیه‌ی سلسله‌ی مرابطون بدین مناسبت است که آغاز کارشان از یکی از رباطهای افریقیه بود. در غالب موارد، رباط عبارت بوده است از یک قلعه‌ی مختصر با یک برج نگهبانی، و بهمین سبب، در راههای نزدیک مرز تعداد بسیاری رباط وجود داشته است که ذکر و اشارت به کثرت آنها در کتب مسالک و ممالک عربی بسیار است. بعدها که دولت اسلامی قوت گرفت، و کمتر ضرورت حمله یا دفاعی برای مرابطها پیدا میشد، رباط‌نشینی، هم از جهت آمادگی برای جهاد و هم بسبب سختی و محرومیتی که ساکنان چنان نقاط دورافتاده‌ای معروض آن بوده‌اند، نزد مسلمین عنوان عبادت پیدا کرد و رفته رفته این کلمه مرادف با زاویه و خانقاه گردید، و مخصوصاً در ممالک اسلامی شرقی، رباط مانند خانقاه بصورت مرکز تجمع صوفیان و دوری از دنیا و پرداختن به عبادت و انس گرفتن با زندگی سخت و درویشانه درآمد. بعدها لفظ رباط بمعنی کاروانسراهای میان راه که محل تعویض اسبان مخصوصاً اسبان بریدبود شد، و در همین معنی است که شعرای فارسی گاه دنیا را به رباط و "رباط دو در" تشبیه کرده‌اند.

رباط (rebāt, rabāt) یا **رباط الفتح** (rebāto l'fath)، شهر و بندر (جم ۲۲۴٬۹۰۱)، پایتخت مراکش، کنار قطعاً بر مصب رود ابورقراق (abu.raqrāq) [فنس بورگ (bu-regreg)] و بر ساحل جنوبی آن، مقابل شهر سلا [فنس ساله (sāle)]. صنعت نساجی دارد. محصولات کشاورزی صادر میکنند. از ۱۹۵۷ دانشگاهی در آن دایر است.

شهر رباط از رباطی (← رباط) پدید آمد که عبدالمؤمن موحدی در ۵۴۵ هق آن و اطرافش را مرکز تجمع سپاهیان خود برای جهاد در اسپانیا قرار داد. ابویوسف یعقوب المنصور موحدی بیادگار پیروزی (۱۱۹۵ بم) بر آلفونسوی VIII کاستیل آنرا رباط الفتح لقب داد. رباط و سلا مدتها مطمح نظر سلاطین مراکش بود، سرانجام با جلوس (۱۷۵۷ بم = ۱۱۷۱ هق) سلطان محمد ابن عبدالله جزء قلمرو او گردید. وی دریازنی را، که تا آن زمان ملاحان رباط و سلا بدان اشتغال داشتند، بعنوان "جهاد در دریا" صورت رسمی داد؛ در نتیجه ناوگان فرانسوی در ۱۷۶۵ سلا و العرائش را بمباران کرد. پس از موقوف شدن "جهاد در دریا"، رباط و سلا رو به انحطاط گذاشتند. در سال ۱۹۱۱ فرانسویها هر دو شهر را اشغال کردند. فرانسویان شهر جدیدی در خارج شهر قدیم رباط بنا نهادند. آثار جالب شهر عبارتست از باروهای قدیم، و بقایای مسجد و مناره‌ی مجاور آن، که یعقوب المنصور امر به بنای آنها فرمود.

رباطات (robātāt)، دهستان، بخش خرانق، شهرستان یزد، استان دهم منطبق با بخش خرانق.

رباط جز (robāt jaz)، ده (جم ۳٬۱۳۲ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان سلطان‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)، ۵۰ کیلومتری ل‌ش سبزوار.

رباط سرپوشیده (robāte sarpušide)، دهستان (جم ح ۵۵۰٬۳؟)، بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)، دارای ۱۳ (؟) آبادی. مرکزش، **رباط سرپوشیده** (جم ۳۹۰ نسـ ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری ش سبزوار است.

رباط علیا (robāte olyā)، ده (جم ۱٬۰۴۷ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۱ کیلومتری جغ تربت حیدریه.

رباط کریم (robāt karim)، ده (جم ۲٬۳۲۸ نسـ ۱۳۳۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۲۴ کیلومتری ج علیشاه عوض. ایستگاه راه آهن شهریار نزدیک آنست.

رباط نمکی (robāte namaki)، ده (جم ۱٬۰۶۶ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان ریمله، بخش حومه‌ی شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، ۲۵ کیلومتری لغ خرم‌آباد.

رباعی (robā'i)، شعری مرکب از چهار مصراع، همه بر یک قافیه (جز مصراع سوم، که رعایت قافیه در آن اختیاری است) و بر وزن مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فَعَل (– – U/ U – – U/ U – – U/ U –)، که برای بیان عواطف و حالات درونی، پند و اندرز، یا معانی و افکار حکیمانه به کار میرود. مانند (خیام):

جامی است که عقل آفرین میزندش،
صد بوسه ز مهر بر جبین میزندش؛
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف
میسازد و باز بر زمین میزندش.

در رباعی، معنی مصراعها بیکدیگر بازبسته است، و مضمون و معنی اصلی را بیت دوم و بالاخص مصراع چهارم (که شعر بدان تمام میگردد) دربر دارد. رباعی در میان قالبهای شعری قالب بیان کلمات قصار، یعنی نکته‌ها و اندیشه‌های عمیق و اندک‌لفظ، است.

رباعی، وزن: ← ترانه، بحر.

رباعیات (robā'iyyāt)، مجموع رباعیهائی (← رباعی) که شاعری سروده است؛ مانند "رباعیات خیام".

---

(1) rebeck

رب السوس: ← شیرین بیان.
رب النوع[1] (rabbo 'n.nō')، مؤنثش ربة النوع[2] (– rabbato)، هر یک از موجودات فوق بشری ("خدایان" و "ماده‌خداها" یا "الاهه‌ها") که آنها را مسلط بر طبیعت یا یکی از قلمروهای طبیعت میشمرده‌اند، و در خور پرستش و پذیرنده‌ی آن میدانسته‌اند؛ و بالخاصه، هر یک از خدایانی که یونانیان قدیم و پیروان ادیان دیگر بیش از رسیدن به مرحله‌ی یکتاپرستی پرستش میکرده‌اند (مثلا ← یونان، دین قدیم). همه‌ی رب النوعها را قائلین به آنها قابل پرستش نمیدانند، و در میان بت‌پرستان و وحشیان تنها بزرگترین رب النوع یا بزرگترین خدا را مستحق عبادت میشناسند. ← خدا؛ نیز ← بت.
ربانی: ← رب.
ربانی، لقب شوقی افندی.
ربح: ← بهره.
ربح (robah)، بوزینه، ← بابون.
رب ریوند (robbe rivand)، صمغ رزینی زرد نارنجی‌رنگ که از شیرابه‌ی درختهای مختلف نوع گارکینیا (*Garcinia*) میگیرند. مصرف رنگی و مسهلی دارد.
ربط حادث به قدیم: ← حدوث و قدم.
ربع الخالی (– rab'o 'l.xāli, rob'o)، بیابانی شنزار بمساحت تخمینی بیش از ۵۰۰٬۰۰۰ کمه، ج عربستان (جزیرة العرب)، که یکی از دو بیابان شنزار بزرگ عربستان (دیگری نفود بزرگ) و بزرگترین پهنه‌ی شنزار پیوسته‌ی زمین است و قسمت اعظم آن جزء عربستان سعودی است. شاخه‌ی دراز و باریکی از دهناء واقع در ش طویق دو بیابان را به هم مرتبط میکند؛ شاخه‌ی دیگری نیز در غ طویق بین دو بیابان واقع است، ولی در چندین نقطه منقطع میشود. شنها بطرف ج مهاجرت میکنند، یعنی از طریق دو شاخه از نفود به ربع الخالی منتقل میشوند. بر نقشه‌های جغرافیائی، ربع الخالی دو شاخه‌ی ممتد بطرف ل دارد، که عربها آنها را دو بیابان مجزا میشمارند؛ شاخه‌ی غربی موسوم به جافوره (jāfura) است، و شاخه‌ی شرقی در پسکرانه‌ی سواحل متصالح پیش میرود. نیز ← احقاف. ربع الخالی وقتی در ادوار ماقبل تاریخ دریاچه و رودخانه داشته و سرسبز بوده است، ولی امروز خشکزار است، و ممکن است ده سال متوالی اصلا باران بر آن نبارد.

ربع الخالی تا ایام اخیر بکلی ناپوییده و ناشناخته بود، و هنوز هم چندان شناخته نیست. در ۱۹۳۱ یک نفر سیاح انگلیسی بنام برترم تامس (bertrəm tāməs) در مدت ۵۸ روز آنرا از ج به ل‌ش پویید. سال بعد، فیلبی آنرا در ۹۰ روز (از ۷ ژانویه‌ی ۱۹۳۲) از ش به غ پویید (مبدأ حرکتش هفوف بود).
ربع رشیدی (rab'e rašidi) یا **عمارت رشیدی،** شهرک یا محله‌ای در مشرق شهر تبریز، که رشیدالدین فضل‌الله وزیر آن را در محلی بنام ولیان‌کوه (valyān.kuh) بنا نمود، و بنام او منسوب و موسوم گشت. این محله ساختمانهائی منظم و زیبا داشت که مؤلفین و مورخین آن زمان با تحسین و اعجابی تمام از آن یاد کرده‌اند (مثلا تذکره‌ی دولتشاه). رشیدالدین برای آبادی این محله آب سرو رود را که قبل از آن در اطراف تبریز تباه میشد بدین جا آورد. ربع رشیدی در سنه‌ی ۷۵۱ هق یک چند مقر ملک اشرف چوپانی گشت؛ وی بر گرد آن محله خندقی احداث نمود، و بفرمود تا مردم خانه‌های خویش بر گرد آن محله بسازند، و ربع رشیدی زیاده پر از سکنه گشت. پس از او، سلطان اویس جلایر نیز در ربع رشیدی مسکن گرفت، و در همانجا وفات یافت. بعدها شاه عباس I صفوی عمارت رشیدی را به داخل شهرستان درآورد. در زمان مسافرت شاردن این عمارت خراب و مشهور به قلعه‌ی رشیدی بوده است.
ربع شامات (rob'e šāmāt)، دهستان (جه ح ۲٬۳۳۰؟)، بخش ششتمد، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی.
ربعی: ← قطع.
ربک، ساز قرون وسطائی، ← رباب.
ربکا، نام اروپائی برای زن، ← رفقه.
ربن (rabban) یا **ربی** (rabbi)، عنوان علما و مجتهدین جامعه‌ی یهود، که نیز بعنوان حاخام یا خاخام مشهورند. یهود مجتهدین و علمای خویش را از باب احترام ربن [= استاد ما] یا ربی [= استاد من] میخوانده‌اند، اما خود آنها از قدیم، از باب نوعی تواضع و تعارف، خویشتن را "تلمیذ حاخامیم" (telmize hāxāmim) [= شاگردان حکیم] میخوانده‌اند. لفظ حاخام یا خاخام، که در بین مسلمین راجع به علمای یهود رایج شده است، از اینجاست، و معنی آن با لفظ حکیم عربی یکی است. در هر حال، ربن در اصل عنوان علمای یهود بوده است نه عنوان کاهنان آنها، و از خیلی قدیم در فلسطین نیز بین آنها متداول بوده است، و کار عمده‌ی ربن رسیدگی به امور حقوقی و قضائی همکیشان بوده است. در دوره‌ی بعد از تخریب هیکل در ۷۰ ب‌م، ربن‌ها تدریجاً سعی کرده‌اند احکام تورات را با حوائج و مقتضیات عصر خویش تطبیق کنند، و حاصل مساعی آنها تدوین مجموعه‌ی شرایع و احکام شفاهی یهود شد (← تلمود). فرقه‌ی قرائیم، که به این گونه شروح و تأویلات ربن‌ها قائل نبودند، و تلمود را مستند نمیشمردند، مخالفین خود را، که به مندرجات تلمود نیز معتقد بودند بنام ربانیم [= ربانی] میخوانده‌اند.
ربنجن (rabenjan)، شهر سابق در سغد سمرقند، ج رودخانه‌ی سغد. ابوالعباس ربنجنی بدانجا منسوب است.
ربن طبری: ← سهل طبری.
ربوبیت: ← رب.
ربی یا **ربن:** ← ربن یا ربی.
ربیع ابن یونس: ← ربیع حاجب.
ربیع الآخر (rabi'o 'l.'āxer) یا **ربیع الثانی** (– 's.sāni)، نام ماه چهارم سال در تقویم هجری قمری.
ربیع الاول (rabi'o 'l.'avval)، نام ماه سوم سال در تقویم هجری قمری. ولادت محمد ص در این ماه بوده است.
ربیع الثانی: ← ربیع الآخر.
ربیع الشیعه: ← اعلام الوری فی اعلام الهدی.

ربیع حاجب (rabi'e hājeb)، شهرت **ربیع ابن یونس ابن ابی فروه** (rabi'e 'bne yunose 'bne abi farva)، ف ۱۶۹ هق، از رجال و امرای دربار عباسی. منصور دوانیقی او را حاجب خویش کرد، و سپس وزارت بدو داد. ربیع مردی زیرک و کاردان و باحشمت بود. تا دوره‌ی مهدی عباسی بزیست.
ربیعه (rabi'a) یا **ربیعة ابن نزار** (rabi'ate 'bne nezār)، نام قبیله‌ای عرب که، این قبیله و قبیله‌ی مضر (mozar) بزرگترین و مهمترین قبایل قسمت شمالی عربستان (جزیرة العرب) قدیم بوده‌اند. بقول علمای انساب عرب، نیای مشترک قسمت اعظم قبایل ل عربستان نزار ابن معد ابن عدنان بود (شجره را ببینید، ص ۱۰۷۴)، که از پسرانش، مضر و ایاد از یک مادر بودند، و ربیعه از مادر دیگر از قبیله‌ی جرهم. در تقسیم میراث پدر، مضر بمناسبت خیمه‌ای گلگون به حمراء (hamrā')، و ربیعه به ربیعة الفرس (rabi'ato 'l.faras) معروف شد. اعقاب ربیعه و مضر به قبایل متعدد منشعب شدند، که بعضی از آنها در تاریخ اهمیت بسیار یافتند. قبایل مذکور بر حسب مقتضیات نقل مکان میکردند. دیار قبیله‌ی مضر مشتمل بر مکه و اطراف آن بود، و قبیله‌ی ربیعه در بلادی از نجد و تهامه قرار داشتند. بعدها بعضی از قبایل ربیعه بجانب بین النهرین پیش رفتند، و نواحیی را که به دیار ربیعه و دیاربکر معروف شد اشغال نمودند. مضریها پس از مهاجرت قبایل ربیعه از تهامه در دیار خود ماندند. در نقل مکانهای بعد بعضی از آنها به دیار مضر مهاجرت نمودند.

از جنبه‌ی تاریخی، تا سقوط دولت حمیر بدست حبشیها، قبایل ربیعه و مضر تحت استیلای دولت یمن بودند، و چند بار متحداً بر ضد آن دولت قیام کردند. این قبایل چندی جزء مملکت کنده بودند، و جملگی (از جمله بکر ابن وائل و تغلب) فرمانروای کنده، حارث ابن عمرو المقصور، را به ریاست میشناختند، و به یاری آنان بود که حارث بر غسانیها و لخمیها پیروز شد. پس از سقوط دولت ذونواس بدست حبشیها، که دولت کنده از اطاعت دولت یمن خارج شد، جنگ بسوس بین بکر ابن وائل و تغلب درگرفت، که در آن قبیله‌ی تغلب پیروز شد. قبیله‌ی بکر به منذر III، پادشاه حیره، توسل جست، و او قبایل ربیعه و مضر را مطیع ساخت. مهاجرت قبیله‌ی تغلب به بین النهرین ظاهراً در این زمان روی داد (احتمالا تغلب نخستین قبیله از قبایل ربیعه بود که به بین النهرین مهاجرت کرد). اما اختلافات تغلب و بکر پایان نیافت، و در جنگ ذو قار این دو قبیله در دو صف مقابل جنگیدند.

در طلوع دولت اسلام، مسیحیت بین قبایل ربیعه رواج داشت، اما مضریها در بت‌پرستی باقی بودند. نخستین قبیله‌ی مضری که بقبول (احتمالا در سال ۵م هق) اسلام فخر میکند مزینه است. خالد ابن ولید بت عزی را که مورد پرستش قریش، کنانه، و "همه‌ی مضریها" بود درهم شکست. در سال ۹م هق قبایل بزرگ ربیعه و مضر اسلام را پذیرفتند.

باید دانست که نام ربیعه (بر خلاف مضر) در انساب قبایل عرب (از جمله قبایل مضری) مکرر میآید، و نباید با ربیعة ابن نزار اشتباه شود؛ مثلا

(۱) god (۲) goddess

شجره‌ی ربیعه و مضر

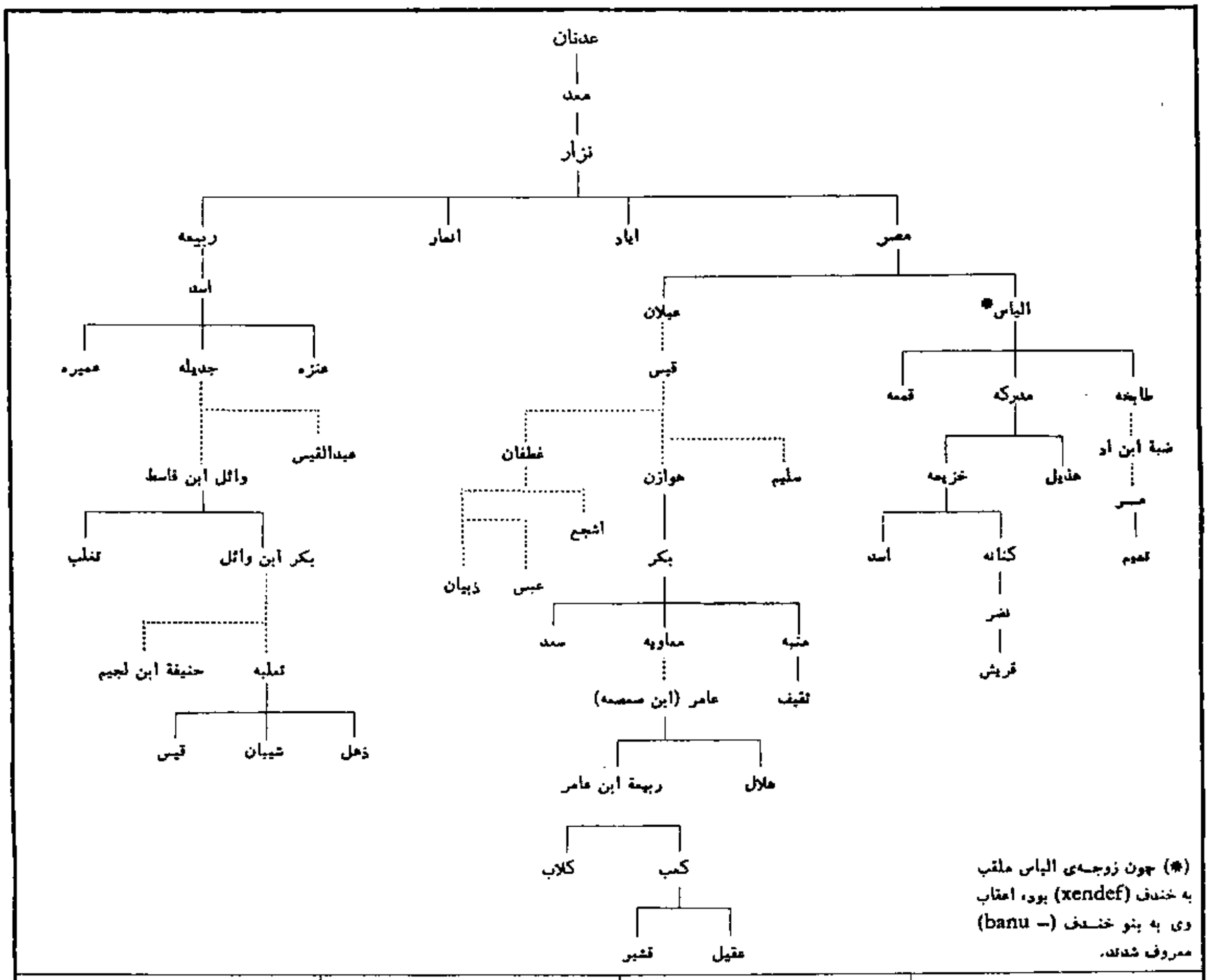

(*) چون زوجه‌ی الیاس ملقب به خندف (xendef) بود، اعقاب وی به بنو خندف (– banu) معروف شدند.

اسد	(asad)	حنیفة ابن لجیم	hanifate 'bne lojaym)	طابخه	(tābexa)	کنانه	(kenāna)
اشجع	(ašjaʿ)	خزیمه	(xozayma)	عامر ابن صعصعه	āmere 'bne saʿsaʿa)	مدرکه	(modreka)
الیاس	(alyās)	ذهل	(zohl)	عبدالقیس	(abdo'l.qays)	مضر	(mozar)
انمار	(anmār)	ربیعه	(rabiʿa)	عدنان	(adnān)	معاویه	(moʿāvia)
ایاد	(iād)	ربیعة ابن عامر	rabiʿate 'bne āmer)	عمیره	(amira)	معد	(maʿadd)
بکر ابن وائل	(bakre 'bne vāʿel)	سعد	(saʿd)	عنزه	(anaza)	منبه	(monabbeh)
تغلب	(taqleb)	شیبان	(šaybān)	عیلان	(aylān)	نزار	(nezār)
تمیم	(tamim)	ضبة ابن اد	(zabbate 'bne odd)	قمعه	(qamaʿa)	وائل ابن قاسط	(vāʿele 'bne qāset)
ثعلبه	(saʿlaba)			قیس	(qays)	هذیل	(hozayl)
جدیله	(jadila)					هلال	(helāl)

قبیله‌ی ربیعة ابن عامر ابن صعصعه (شجره را ببینید) قبیله‌ای مضری است، و قبایل کعب و کلاب از شاخه‌های آنند.

ربیعة ابن حارثه: ← خزاعه.

ربیعة ابن عامر، قبیله‌ی عرب؛ ← ربیعه، شجره.

ربیعة ابن نزار: ← ربیعه.

رپارتیمینتو[1] (repārtimiento)، روشی که در مستعمرات اسپانیا در تقسیم و توزیع اراضی، اجناس و مساکن و معادن و غیره، خدمات مغلوبین به فاتحین، و امثال آنها معمول بود. از آغاز کشورگشائی اسپانیا در قاره‌ی امریکا، اعطای قطعه زمینهائی (همراه با هندیشمردگان ساکن آنها) به سربازان و فرماندهان و مأمورین آن دولت آغاز گردید (۱۴۹۹). این طریقه رپارتیمینتو بود، و تصرف زمینها و هندیشمردگان اعطائی بعنوان انکومیندا بود (معمولا نظام اولیه را نیز انکومیندا مینامند). رپارتیمینتو بعدها رواج بیشتر پیدا کرد و با کار اجباری هندیشمردگان و اخذ مالیات از ایشان ملازمه یافت. این نظام مدتها ادامه یافت، و بعدها بشکل دیگری در اسپانیای جدید اعمال گردید. در پرو نیز نظام کار اجباری و مالیات‌گیری مشابهی بنام مینا (mitā) رواج داشت.

رپید سیتی[2] (rapid siti)، شهر (جه ۴۴°۳۹۹)، جغ داکوتای جنوبی، نزدیک بلک هیلز. در ۱۸۷۶ پس از کشف طلا در نزدیک آن تأسیس شد. در اطراف آن طلا، نقره، و اورانیوم استخراج میشود.

رت، جزایر (rat)؛ ← آلئوسین، جزایر.

رتبه‌های مقدس[3] یا **مناصب مقدس**، رتبه‌های عالی در بعضی کلیساهای مسیحی، که دارندگان

(۱)repartimiento (۲)Rapid City (۳)holy orders

آنها پیشروان روحانی کلیسا هستند. در کلیسای کاتولیک رومی و کلیساهای شرقی، رتبه‌های مقدس رتبه‌های اسقف، کشیش، و شماس است. اعطای رتبه‌های مقدس یکی از آیینهای مقدس است که آنرا رتبه‌بخشان[1] (rotbebaxšān) گوئیم. انتصاب به هر یک از مقامات مذکور بوسیله‌ی تشریفات خاصی (تشریفات رتبه‌بخشان، و در مورد اسقفها، ارتسام) صورت میگیرد. اسقفها میتوانند آیینهای مقدس را اجرا کنند، و شماسان معمولا در حکم دستیاران آنان هستند. اجرای آیینهای قربانی مقدس و توبه از وظایف خاص کشیش است. اداره‌ی کلیسا بتوسط مراتب سه‌گانه‌ی مذکور نتیجه‌ی بسط مسیحیت است، ولی از دوره‌ی اصلاح دینی ببعد، بسیاری از فرقه‌های پروتستان از زیر بار رتبه‌های اضافی شانه خالی کرده در صدد بازگشت به سازمان مسیحیت در قرن اول میلادی بوده‌اند. اولین نظام اداره‌ی کلیسا که بعد از اصلاح دینی متشکل شد نظام پرسبیتری بود. عمده‌ترین فرقه‌های پروتستان که هنوز نظام اسقفی دارند جامعه‌ی انگلیکان و پیروان ← مذهب لوتری هستند.

الفاظ اسقف و شماس در عهد آمده است (مثلا تیموثاوس اول ۳). در دوره‌ی قدیس ایگناتیوس انطاکی (فت ح 110 ب‌م)، سه رتبه‌ی اسقفی و کشیشی و شماسی موجود بود، و کشیشها معاون اسقفها بودند، و شماسان دستیاران اداری و عمدةً متصدی وجوهات بودند. در قرن ۶م، شهرهای امپراطوری روم هر یک یک اسقف داشت، و هر شهر و حومه‌ی آن به کشیش‌نشینها منقسم بود، و شماسان دستیاران کشیشها در اجرای بعضی مناسک دینی بودند. علاوه بر رتبه‌های مقدس، مقامات نسبةً کم‌اهمیتی در کلیساها هست که هنوز همان عناوین قدیم را دارند، از قبیل عزائم‌خوان و دربان و غیره.

رتبیل (ratbil)، نام عمومی پادشاهان سند و کابل و سیستان. در اخبار فتوح مسلمین مکرر نام آنها آمده است. چنانکه در زمان عبدالملک ابن مروان، مکرر از برخورد مسلمین و اعراب سیستان با رتبیل سخن رفته است. یعقوب لیث، بنا بر مشهور، به اصرار و تقاضای اهل سیستان، لشکر به جنگ رتبیل برد، و او را کشت، و با جانشینان او نیز جنگ کرد، و رویهمرفته سه رتبیل را هلاک نمود، و سرهاشان را بر نیزه کرد، و به سیستان آورد. وجه اشتقاقی که بعضی برای این لفظ ذکر کرده‌اند و آن را زنبیل و تصحیف زنتیل و زنده‌پیل دانسته‌اند ظاهراً مأخذی ندارد، و ضبط صحیح همان رتبیل است.

رتس[2]**، سنیور دو ژیل دو لاوال** (senyĕr dĕ rets (jil dĕ lāval)، ۱۴۰۴–۴۰، مارشال فرانسه در جنگ صدساله. سربازی قابل و در اورلئان با ژاندارک بود. شارل VII او را مارشال فرانسه کرد. رتس حامی موسیقی و ادبیات و هنر بود. پس از اینکه از کار کناره‌گیری کرد شایعاتی در باب اعمال ناپسندی در کاخ وی درگرفت. رتس در یک دادگاه دینی محاکمه شد، و به ربودن و آزار و قتل بیش از 100 بچه (اغلب پسر) اعتراف نمود، و اعدام گردید. سرگذشت او را بعضی منشأ داستان ریش آبی دانسته‌اند. نام دیگرش ره[3] (re)

است.

رتس[4]**، کاردینال دو پول دو گوندی** (kārdināl dĕ rets (pol dĕ goNdi)، شهرت ۱۶۱۳–۷۹، سیاستمدار و کاردینال فرانسوی. از دشمنان مازارن بود، و در وقایع فروند شاخص بود. کتاب خاطراتش (۱۷۱۷) از آثار کلاسیک فرانسه است.

رتل[5] (retel)، شهر (جه ۵°۷۰۰)، ولایت آردن، ل فرانسه، بر رود اِن. در هر دو جنگ جهانی صحنه‌ی جنگهای شدید بود. کنت‌نشین رتل از ۱۳۸۴ در تصرف خاندان بورگونی و از ۱۴۷۷ در اختیار شاخه‌ی کوچکتر خاندان بورگونی-نیوِر بود؛ در ۱۵۸۱ دوک‌نشین شد، و از طریق ازدواج به شعبه‌ی نور از خاندان گونتساگا منتقل گردید. خاندان مازارن در ۱۶۶۳ لقب دوک رتل را از خاندان گونتساگا خرید.

رتن، حاجی (یا **بابا**): ← حاجی رتن.

رتنیات: ← حاجی رتن.

رتورومیائی[6] (reto-rumiā'i)، شعبه‌ای از ← زبانهای رومیائی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که در سویس و بعضی نواحی اطراف آن متداول است، و دارای چند لهجه مانند رومانش (که از زبانهای رسمی سویس است) و لادین و فریولی است. ← زبان، جدول.

رتون[7] (rətŏn)، شهر (جه ۸°۱۴۶)، ل‌ش ایالت نیو مکسیکو، کشمکش، نزدیک خط مرزی ایالت کولورادو.

رتیل (roteyl)، (*Lycosa tarantula*)، عنکبوت پشمالوی درشت که در نقاط خشک آسیا و جنوب اروپا یافت میشود.

رثه اشتره: ← ارتشتاران.

رجاء ابن حیوه (rajā'e 'bne hayva)، فت ۱۱۲ هق، از مشایخ و بزرگان اهل شام در دوره‌ی اموی. از یاران و ملازمان عمر ابن عبدالعزیز بود، و همو بود که سلیمان ابن عبدالملک را واداشت تا عمر ابن عبدالعزیز را بخلافت توصیه نماید.

رجار (rojār)، اسم: ← روگروس. نیز ← روژه‌ی I و روژه‌ی II، فرمانروایان سیسیل.

رجال، علم (elme rejāl) یا **علم رجال الاحادیث** (rejālo 'l.'ahādis)، علم به احوال اشخاصی که در سلسله‌ی سند حدیث قرار دارند (رجال) از لحاظ جرح (jarh) [= زخم زدن] و تعدیل (ta'dil) [= عادل شمردن] (یعنی، تعیین ارزش راوی و محدث از لحاظ صدق و کذب). علم رجال از مقدمات استنباط احکام شرعیه است.

در باب معرفت رجال حدیث، غیر از تواریخ عمومی مهم و معتبر اسلامی (مثل تاریخ طبری، مروج الذهب مسعودی، کامل ابن اثیر، و امثال آنها)، بعضی کتب مخصوص علم رجال نیز قابل ذکرست. از آنجمله است میزان الاعتدال ذهبی؛ الکمال فی معرفة الرجال ابن النجار، تهذیب الکمال حافظ جمال‌الدین یوسف مَزّی، لسان المیزان ابن حجر عسقلانی، و تهذیب التهذیب او، که این جمله در نزد اهل سنت مهمترین کتب رجال شناخته میشوند. اما کتب عمده‌ی رجال شیعه عبارتست از رجال کشی، موسوم به معرفة اخبار الرجال؛ رجال نجاشی؛ منهج المقال استرابادی؛ نقد الرجال تفرشی؛ منتهی المقال مازندرانی؛ و از همه مفصلتر، تنقیح المقال مامقانی.

رجال الغیب: ← ابدال.

رجال حبیب السیر: ← حبیب السیر.

رجب (rajab) یا **رجب المرجب** (rajabo 'l.morajjab')، نام ماه هفتم سال در تقویم هجری قمری. امیرالمؤمنین علی ع در ۱۳م این ماه متولد شد. معراج در شب ۲۶م یا ۲۷م واقع شد، و آن شب را لیلة المعراج (laylato 'l.me'rāj) خوانند. روز ۲۷م رجب جشن مبعوث شدن محمد ص به پیغمبری است.

رجب، نقش: ← نقش رجب.

رجز، بحر (bahre rajaz) [رجز = سرعت و اضطراب، و اصطلاحاً شعری که هنگام جنگ در مفاخره خوانده میشد]، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار شش یا هشت مستفعلن پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند (سعدی)،

ای ساربان آهسته ران کارام جانم میرود
وآن دل که با خود داشتم با دلستانم میرود.

(– U – – / – U – – / – U – – / – U –).

رجعت (raj'at, rej'at) [= بازگشت]، عقیده به اینکه در آخر الزمان، پس از ظهور امام غایب، بعضی از گذشتگان و امامان و نیکان دوباره به دنیا بازمیگردند و زندگی از سر میگیرند. این عقیده نه از اصول دین است و نه از اصول مذهب.

رجعت، در نجوم: ← سیارات.

رجل الاوز: ← پنج برگ.

رجل البقر، علف: ← تارو.

رجل الجبار: ← رجل الجوزاء.

رجل الجوزاء[8] (rejlo 'l.jŏzā') [= پای جوزا] یا **رجل الجبار** ('l.jabbār –)، ستاره‌ی بتا از صورت فلکی جبار، که از قدر اول و از جهت درخشندگی ظاهری هشتمین ستاره است. ستاره‌ای است مزدوج و مرکب از دو خورشید، که یکی سفید و دیگری آبی است.

رجل الدب (rejlo 'd.dobb) یا **پای خرس** (pāye xers)، گیاه دائمی از نوع آکانتوس (*Acanthus*) با برگ بسیاربریده‌ی قشنگ که در نقوش معماری تقلید میشود (← کورنتی، سبک). در پزشکی بصورت ضماد و ملین بکار میرود.

رجل الذئب: ← پنجه‌گرگ.

رجل الغراب (rejlo 'l.qorāb) یا **پای کلاغ** (paye kalāq)، قسمی آلاله (*Ranunculus*)، با گلهای زرد و برگهای بسیاربریده، که برای زینت در باغها پرورش داده میشود.

رجل قنطورس (rejle qanturas)، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی قنطورس، که از لحاظ درخشندگی سومین ستاره‌ی ثابت آسمان است، و از همه‌ی ستارگان درخشنده به زمین نزدیکتر میباشد. فاصله‌اش از زمین ۴٫۳ سال نور است. یگانه ستاره‌ای که آنرا نزدیکتر از رجل قنطورس به زمین میدانند ستاره‌ی دیگری از صورت قنطورس است که دومین ستاره‌ی درخشان این صورت می‌باشد. خط واصل بین این دو ستاره از صورت صلیب جنوبی میگذرد. رجل قنطورس ستاره‌ای است مزدوج که مؤلفه‌ی درخشانترش از حیث اندازه، دما، و سایر مشخصات فیزیکی مانند

(1)ordination (2)Retz (3)Rais (4)Retz (5)Rethel (6)Rhaeto-Romanic (7)Raton (8)Rigel

خورشید است.

رجم (rajm؛ عربی). **۱ـ** سنگ افکندن (مثلا "رمی جمرات". ← جمره). **۲ـ** سنگسار کردن انسان و کشتن او با افکندن سنگ بدو. این نوع رجم در فقه اسلامی حد زنا است در مورد آن زانی که محصن باشد (← زنا). در قرآن در حکم اینگونه زنا و مطلقاً در باب زنا حد رجم به تصریح نیامده است. مع هذا، در سال ۴م هق، پیغمبر در باب یک زن و مرد یهودی از اهل خیبر که محصن بوده‌اند و زنای آنها ثابت شده بود حکم به رجم کرد؛ چنانکه نیز وقتی در باره‌ی شخصی بنام ماعز ابن مالک، که به زنا اعتراف کرد و درخواست اجرای حد نمود، پیغمبر حکم کرد که او را سنگسار کنند. بهر حال، با وجود عدم تصریح قرآن به حکم رجم، سنت هم قولی و هم فعلی درین باب هست، و این حکم متواتر و مورد اجماع میباشد.

رجیسایدز: ← شاه‌کشها.

رحبعام[1] (raholʿām) [عبری، = توسعه‌دهنده‌ی امت]، فت ح ۹۱۴ ق‌م، شاه (ح ۹۳۲–ح ۹۱۴ ق‌م) یهودا، پسر سلیمان. در زمان او قبایل شمالی از تحت حکومت اورشلیم خارج شدند، و کشور تازه‌ای (بنام اسرائیل) تحت سلطنت یربعام I تشکیل دادند. تنها قبیله‌ی یهودا و قسمتی از قبیله‌ی بنیامین به رحبعام وفادار ماندند؛ از اینان دولت یهودا در جنوب تشکیل شد. در سلطنت رحبعام ششنک I به فلسطین لشکر کشید (اول پادشاهان ۱۱.۴۳–۱۲.۲۴؛ ۱۴.۲۱–۳۱؛ دوم تواریخ ۹.۳۱–۱۲.۱۶).

رحبه (rahba) یا **رحبة مالک ابن طوق** (rahbato māleke ʾbne tăq) یا **رحبة الشام** (–ʾš.šām)، شهر سابق شام، بر ساحل راست فرات، مطابق مَیادین کنونی (چ‌ش دیر الزور). ظاهراً در خلافت مأمون بوسیله‌ی مالک ابن طوق بنا شد. بین ۴۴۷ و ۴۵۰ هق بسا‌یری باینجا پناهید. بعدها این محل متروک گردید، و در نیمه‌ی دوم قرن ۶م هق بفاصله‌ی ۵ کیلومتری از فرات رحبة الجدیده بنا شد.

رحل (rahl)، وسیله‌ای که کتاب را بر روی آن میگشوده‌اند. مرکب است از دو پاره چوب که با لولائی بیکدیگر مرتبط اند، و چون آنرا از میان



باز کنند بر روی دو پایه میایستد. رحل بیشتر در مساجد و مدارس برای قرائت قرآن بوده است. رحل را از چوبهای قیمتی و خاتم هم میساخته‌اند.

رحله (rehla, rahla) [عربی، = سفر، سفرنامه]، عنوان کلی بعضی از کتابهای جغرافیائی مسلمین که بیشتر جنبه‌ی سفرنامه داشته است. از آن جمله است رحله‌ی ابن جبیر، رحله‌ی ابن فضلان، رحله‌ی ابن بطوطه (تحفة النظار)، و رحله‌ی ابن خلدون، که همه عربی است؛ و از کتب فارسی که به این نام مشهورست رحله‌ی حجازیه را میتوان نام برد، که عبارتست از سفرنامه‌ی مکه‌ی حاجی میرزا علی خان امین‌الدوله.

رحلی: ← قطع.

رحم (rahem)، ← زهدان.

رحمان، سوره‌ی (rahmān)، سوره‌ی ۵۵م قرآن، مکی (بقولی مدنی)، ۷۸ آیه، در بیان انواع نعمتهائی که خدا آفریده است، و اشاره به نعمتهای آن جهان.

رحمت‌آباد (rahmatābād)، ده (جه ۱°۵۲۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان عربستان، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، ۴۲ کیلومتری چ‌ش گلپایگان.

رحمت‌آباد، ده (جه ۱°۲۳۶ سشه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم، ۹ کیلومتری چ یزد.

رحمت‌آباد، ده، شهرستان بم؛ ← ریگان.

رحمت‌آباد، دهستان (جه ح ۱۸°۰۰۰؟)، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)، دارای ۵۳ (؟) آبادی. مرکزش، توتکابن (tutkābon) (جه ۵۱۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری لغ رودبار است.

رحمن (rahmān)، از نامهای خدا که در اعلام نیز بکار میرود. درین کتاب این لفظ بتنهائی و در ترکیب همه جا بصورت رحمان نوشته میشود (مانند عبدالرحمان).

رحیم‌آباد (rahimābād)، ده (جه ۱۹۶ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان زهرا، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران). بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش سخت آسیب دید، و از طرف شرکت ملی نفت ایران چهل دستگاه ساختمان جدید در آن احداث شد.

رحیم‌آباد، دهستان (جه ح ۱۱°۰۰۰؟)، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)، دارای ۶۵ (؟) آبادی. یلرود مشروبش میکند. مرکزش، **رحیم‌آباد** (جه ۱°۲۱۵ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری چ رودسر، دوشنبه‌بازار دارد.

رحیم خان چلبیانلو (rahim xāne calabiānlu)، معروف به **سردار نصرت**، فت ۱۷ رمضان ۱۳۲۹ هق، از مخالفین مشروطیت در آذربایجان و از هواخواهان محمد علی شاه و دستگاه استبداد. وی بعد از پیروزی مجاهدین و استقرار مجدد مشروطه به روسیه گریخت، اما چندی بعد به آذربایجان آمد (اواخر محرم ۱۳۲۹ هق)، و عاقبت دستگیر شد، و به حکم انجمن ایالتی تبریز پنهانی در ارگ آن شهر مقتول گردید.

رخام (roxām)، نوعی ژیپس (سنگ گچ) نیمه شفاف دانه‌ریز سفید یا رگه‌دار. برای مجسمه‌سازی و تزیین بکار میرود. بسیار نرم است، و باین جهت بآسانی قابل تراش ولی زودشکن میباشد. رخامی که قدما از آن نام برده‌اند مرمر است.

رخج (roxxaj, roxaj)، شهر و ولایتی (← آراخوسیا) در مشرق بست و نزدیک قندهار، که در قدیم جزو ولایت سیستان محسوب میشده است. نام این ولایت در تاریخ سیستان رخد (roxad) آمده است، و این ضبط به املای پهلوی کلمه نزدیکتر بوده است. بموجب افسانه‌ها، این ولایت را رهام پسر گودرز آباد کرده است، و این افسانه ظاهراً بسبب سعی در یافتن نوعی وجه اشتقاق بین رخد و رهام بوده است. ولایت رخج در قرون نخستین اسلامی به آبادی و حاصلخیزی مشهور بوده است، و بافتن پارچه‌های پشمی در بین اهل ولایت انتشاری داشته. کرسی ولایت رخج در قدیم پنج وای [= پنج رود، پنج آب؟] نام داشته است، و ظاهراً در سر راه بست و چهار منزلی آن واقع بوده. ← زمین داور.

رخساره[2] (roxsāre)، مجموع مشخصات یک سنگ یا یک نهشت از لحاظ سنگشناسی و دیرینشناسی (پالئونتولوژی).

رخش (raxš)، در داستانهای ملی ایران، نام اسب رستم، که تا آخرین دم با او بود و با هم به چاه شغاد افتادند. اوصاف او در شاهنامه سرخ‌رنگ، بلندبالا، سیاه‌چشم، گاؤدم، تیزرو، دوربین، نیرومند، و رخشان است. هوشیار و جنگاور نیز بود، چنانکه در خان اول (← هفت خان) با شیر درآویخت و او را از پای درآورد؛ و در خان سوم، به یاری رستم، پوست اژدها را درید، و کتفهای او را به دندان برکند. رخش سخنان رستم را درمییافت، چنانکه رستم پس از کشتن شیر به او گفت که نباید خود تنها با دشمنان و ددان نبرد کند، و رستم را باید آگاه سازد، و رخش نیز چنین کرد.

رخشانکره[3] (raxšānkore) یا **فوتوسفر** (fotos-fer؛ فنس)، قسمت بسیار درخشان خورشید که برای چشم غیر مسلح مرئی است. در واقع، طبقه‌ای است نورانی از گازها که ضخامتش از چند صد کیلومتر تجاوز نمیکند، و بین گازهای متراکم داخل خورشید و گازهای خنکتر و رقیقتر رنگینکره واقعست (تصویر در ص ۹۲۴). گازهای فروزان رخشانکره، که دمای آنها را نزدیک ۶°۰۰۰ صدبخشی تخمین کرده‌اند، نسبت به گازهای طبقات دیگر خورشید بقدری درخشان اند که ما آنها را سطح ظاهری خورشید تشخیص میدهیم. قسمت مرکزی رخشانکره از کناره‌های آن درخشانتر بنظر میآید. رخشانکره "دانه‌دار" است؛ دانه‌های آن در واقع توده‌های عظیمی هستند که قطرشان به چندین صد کیلومتر میرسد، و نسبةً کم‌عمر میباشند. پهنه‌های درخشان وسیعتری موسوم به مشعل نیز اغلب دیده میشود، که عبارتند از توده‌های گازهای داغ که از میان رخشانکره بیرون میآیند، و وارد جوّ خورشید میشوند. کلفه‌های خورشید پهنه‌های نسبةً تیره‌ای هستند که بر سطح رخشانکره پدید میآیند.

ردار[4]**، ژرژ** (jorj redār)، ۱۹۲۲–، زبانشناس سویسی. در نوشاتل و برن و پاریس تحصیل کرد. در نوشاتل تدریس نمود (۱۹۴۸–۵۴): در ۱۹۵۴ به استادی صرف و نحو تطبیقی در دانشگاه برن منصوب شد. در ۱۹۵۱–۵۲ سفری مطالعاتی به ایران کرد، و گزارش آنرا در از میان بیابانهای ایران (۱۹۵۲) نوشت. از آثار دیگرش منظره‌ی عمومی زبانشناسی ایران (۱۹۵۴) است.

رد العجز علی الصدر (raddo ʾl-ʿajoze ala s.sadr) یا **تصدیر** (tasdir) [عربی، = بازگرداندن، بر بالای مجلس نشاندن]، در علم بدیع، از دو کلمه‌ی یگانه در لفظ و معنی، یا یگانه در لفظ و دوگانه در معنی، یا همانند در اشتقاق یا شبه

(۱)Rehoboam (۲)facies (۳)photosphere (۴)Redard

اشتقاق، یکی را در صدر یا عروض یا ابتدا یا حشو اول، و دیگری را در ضرب (= عجز) آوردن. مانند (سعدی)،

سخن را سر است ای خداوند و بن
میاور سخن در میان سخن.

و نیز (امیر خسرو دهلوی)،

از دل هزار ناله برآرم بوقت صبح
بر شاخ گل چو گوش کنم ناله‌ی هزار.

رد القافیه (raddo 'l.qāfie)، در علم بدیع، قافیه‌ی مصراع اول قصیده یا غزلی را در آخر بیت دوم بازآوردن. مانند (منوچهری)،

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
کرده است رای تاختن و عزم کارزار
و اینک بیامده است به پنجاه روز پیش
جشن سده طلایه‌ی نوروز نامدار.

رد بنک[1] (red bank)، شهر (جم ۱۲٬۴۸۲)، ش ایالت نیو جرزی، کشمت. بکومک البرت بریزبین، جامعه‌ای بر اساس نظریات فوریه در آنجا تأسیس شد (۱۸۴۳).

ردجو دی کالابریا[2] (redjo di kālābriā)، شهر (جم تخمیناً ۱۴۸٬۹۷۰)، کرسی ایالت ردجو دی کالابریا و شهر عمده‌ی کالابریا، منتهای جنوبی ایتالیا، کنار تنگه‌ی مسینا. مخربترین زلزله‌های متعدد در آن در ۱۷۸۳ و ۱۹۰۸ روی داد. ← رگیوم.

ردجو نل/امیلیا[3] (redjo nellemiliā) یا (باختصار) **ردجو امیلیا** (emiliā)، شهر (جم تخمیناً ۱۱۰٬۹۲۳)، امیلیا-رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، کنار جاده‌ی آیمیلیوسی (← رومی، جاده‌های). از مراکز داد و ستد محصولات زراعتی است. در ۱۲۸۹ بخاندان استه رسید، و جزء دوک‌نشین مودنا گردید. مولد آریوستو.

رد ریور، امریکای شمالی، ← رود سرخ.

رد عمل: ← عمل و عکس العمل.

ردف (redf) [عربی، = سواری پشت سواری دیگر]، در علم قافیه. ۱ـ هر یک از الف و واو و یاء (مصوتهای دراز) که بی‌فاصله پیش از روی درآید. اینها را ردف اصلی و قافیه‌هائی چون داد، دود، و دید را مردف به ردف اصلی (یا ردف مفرد) (mordaf be redfe) خوانند. ۲ـ هر یک از حروف عبارت "شرف سخن"، که میان ردف اصلی و روی درآید و ساکن باشد؛ مانند، داشت، سوخت، تاخت، کارد، راند، و جز اینها. اینها را ردف زائد، و ردف اصلی و زائد را بر روی هم ردف مرکب خوانند. رعایت یکسانی ردف از هر نوع در قوافی واجب است.

رد مطلع (radde matla')، در علم بدیع، نخستین یا دومین مصراع قصیده یا غزلی را در آخرین بیت شعر تکرار کردن، مانند (حافظ)،

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر
زار و بیمار غمم راحت جانی بمن آر
دلم از پرده بشد دوش که حافظ میگفت
ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر.

ردمند[4]، **جان ادوارد** (jān edwārd redmənd)، ۱۸۵۶–۱۹۱۸، سیاستمدار ملی ایرلندی. از ۱۸۸۱ عضو پارلمنت بود. پس از سقوط چ. ا. پارنل، رهبر طرفداران او در پارلمنت شد (۱۸۹۱)، و در ۱۹۰۰ احزاب مختلف ملی را بصورت یک حزب درآورد که هم خود را مصروف تأمین فرمانروائی میهنی ایرلند در داخل امپراطوری بریتانیا کرد. پس از برآمدن شین فین، رهبری نهضت ملی بدست دِ والرا افتاد.

ردنور، ولایت، ویلز، ← ردنورشر.

ردنورشر[5] (radnoršər) یا **ردنور**، ولایت (ـ ۱٬۲۲۰ کم‌م، جم ۱۸٬۴۳۱)، ش ویلز مرکزی؛ مرکزش نیو ردنور. بیشترش کوهستانی است؛ خلنجزار معروف به جنگل ردنور ۶۱۰ متر ارتفاع دارد. مشاغل عمده پرورش گاو و گوسفند است. ناحیه‌ای کم‌جمعیت و فاقد شهر بزرگ و کارخانه است.

رده (redda) [عربی، = برگشت]، در اصطلاح فقه، برگشتن شخصی که حکم به اسلام او شده باشد از دین اسلام، خواه در اصل بر مسلمانی ولادت یافته یا کافر بوده و مسلمان شده باشد. در هر دو صورت از وی توبه خواسته میشود؛ اگر توبه کرد بار دیگر مشمول احکام اسلامی میگردد، و اگر توبه نکند و به اسلام برنگردد قتلش واجب است. **اهل رده** در تاریخ اسلام بر جماعتی اطلاق میشود که پس از رحلت پیغمبر، در خلافت ابوبکر، بلکه بعضی از آنها در اواخر حیات پیغمبر، از دین اسلام برگشتند. واقعه‌ی رده شش مرکز عمده داشته است، که در چهار از آنها، سران گردنکشان اغلب به پیغمبر دروغی معروف اند، و آنها عبارتند از اسود عنسی (asvade ansi)، در یمن؛ مسیلمه‌ی کذاب، در میان قبیله‌ی بنی حنیفه در یمامه؛ طلیحة ابن خویلد، در میان قبایل اسد و غطفان؛ و سجاح، در قبیله‌ی تمیم. در یمن رده قبل از وفات پیغمبر آغاز گردید، و در مراکز دیگر پس از وفات آن حضرت علنی شد. ابوبکر خالد ابن ولید را به سرکوبی شورشیان فرستاد. طلیحه مغلوب شد؛ کمی بعد تمیم از سجاح دست برداشتند، و به اطاعت ابوبکر درآمدند؛ مسیلمه در مهمترین نبرد رده، در عقرباء، مغلوب و مقتول شد. اسود ظاهراً پیش از وفات پیغمبر درگذشت. در بحرین نیز نعمان ابن منذر تمیمی (no'māne 'bne monzere tamimi) مرتد شده تاج بر سر نهاد؛ ابوبکر علاء ابن حضرمی را بر سر وی فرستاد، و وی نعمان را کشت. در عمان نیز گویند لقیط ابن مالک (laqite 'bne mālek) داعیه‌ی پیغمبری داشت، و قوم را از ادای زکات بازداشت، ولی عاقبت کشته شد. در یمن و حضرموت نیز شورشهائی روی داد که جنبه‌ی ارتداد داشت، و سپاهیان مسلمان بسیاری از مرتدان را کشتند. دستور و فرمان ابوبکر در باب اهل رده آن بود که از آنها توبه خواهند، و علامت قبول اسلام آنها را اذان نماز و ادای زکات قرار داد، و مقرر کرد که در غیر این صورت با آنها جنگ کنند و آنها را بکشند، و زن و فرزندانشان را اسیر کنند. ظاهراً وقایع رده پیش از پایان سال ۱۱ هق پایان یافت.

رده، در زیستشناسی، ← رده‌بندی.

ردهاوس[6]، **سر جیمز ویلیام** (sər jeymz wilyām redhās)، ۱۸۱۱–۹۲، مأمور سیاسی و مستشرق انگلیسی. بعنوان مترجم زبانهای شرقی وابسته به وزارت امور خارجه بود. در مذاکراتی که منجر به عقد قرارداد صلح ۱۸۴۷ بین ایران و عثمانی شد سهم عمده‌ای داشت. در مذاکراتی که منتهی به قرارداد ۱۸۵۷ ایران و انگلستان گردید دستیار لرد کاولی بود. آثارش عبارتند از صرف و نحو استدلالی زبان عثمانی (به فرانسوی، ۱۸۴۶)؛ فرهنگ لغات فارسی و عربی مستعمل در زبان ترکی (۱۸۵۳)؛ فرهنگ ترکی به انگلیسی و انگلیسی به ترکی (۱۸۵۶)؛ عصر ابراهیم (۱۸۸۳)؛ و غیره.

رده‌بندی[7] (rade.bandi)، در زیستشناسی، طبقه‌بندی منظم موجودات زنده بر پایه‌ی شباهت و ارتباط آنها بیکدیگر. رده‌بندی خود جزئی است از علم وسیعتری به نام رده‌شناسی[8]، که مشتمل بر گردآوری و حفظ نمونه‌ها و تحقیق در روابط آنها با یکدیگر نیز هست. یکی از هدفهای اساسی رده‌بندی وضع یک تسمیه‌ی اساسی است بنحوی که اهل فن، در هر جا و متکلم به هر زبان باشند، هویت هر طبقه از موجودات را از روی نام اساسی آن تشخیص دهند. بدون اتخاذ چنین روشی، شناختن گیاهان و جانوران ممکن نیست، زیرا اغلب آنها، نه فقط در ممالک مختلف، بلکه در نواحی مختلف یک مملکت اسامی متفاوت دارند. روش نامگذاری کنونی، که به تسمیه یا نامگذاری دوتائی[9] معروفست، مبتنی بر کارهای کارل فون لینه در قرن ۱۸م میباشد. در این نامگذاری هر طبقه از موجودات زنده با یک اسم علمی مرکب از دو کلمه‌ی لاتینی یا مشتق از آن یا بصورت آن معرفی میشود، که اولی معرف نوع آن است، و در نوشتن با حرف بزرگ آغاز میشود، و دومی معرف جنس آن است، و با حروف کوچک نوشته میشود. نام جنس گاهی توصیفی از بعضی از خصوصیات حیوان یا گیاه است، و گاهی از نام کاشف آن یا از نام یک دوره‌ی زمینشناختی یا از نام یک ناحیه‌ی جغرافیائی اقتباس میشود. مثلا نام علمی بلوط سفید *Quercus alba* است، که در آن، *Quercus* [= بلوط] نام نوع است، و *alba* [= سفید] نام جنس.

در رده‌بندی، موجودات زنده را به دو "مملکت"[10] گیا (نباتات) و زیا (حیوانات) تقسیم میکنند. گروههای عمده‌ای که در طبقه‌بندی هر مملکت بکار میروند بترتیب شمولِ نزولی عبارتند از سلسله، رده، راسته، تیره، نوع، و جنس.

جنس[11] کوچکترین واحدی است که معمولا در رده‌بندی بکار میرود، و آن گروهی است که اعضایش به یکدیگر شباهت تام دارند. نام متداول بسیاری از جانوران و گیاهان عادی اغلب نام جنس هستند (مانند گربه، بلوط، و غیره). در اکثریت عظیمی از حیوانات و بسیاری از گیاهان، جنس را میتوان گروهی از افراد شمرد که اعضای آن میتوانند در داخل گروه تولید مثل کنند، ولی با موجودات سایر گروهها نمیتوانند توالد و تناسل کنند. نوع[12] گروهی است از جنسهای شبیه به یکدیگر. مثلا سیب و گلابی و انچوچک همه از نوع *Pirus* هستند، اما سیب از جنس *Pirus malus* است، گلابی از جنس *Pirus communis*، و

(۱)Red Bank (۲)Reggio di Calabria (۳)Reggio nell' Emilia (۴)Redmond (۵)Radnorshire (۶)Redhouse (۷)classification (۸)taxonomy (۹)binomial nomenclature (۱۰)kingdom (۱۱) species (۱۲)genus

انچوچک از جنس *Pirus glabra*. همچنین، شیر از جنس *Felis leo* و ببر از جنس *Felis tigris* میباشد. اعضای یک جنس را نیز به گروههائی طبقه‌بندی میکنند. مثلا جور[1] (jur) گروهی است از اعضای یک جنس که اگرچه افراد آن با سایر افراد جنس تفاوتهائی دارند، این تفاوتها اهمیت کافی برای اینکه آن گروه را جنسی جداگانه بشمار آورند ندارند. در نامگذاری، جور را با کلمه‌ی لاتینی ثالثی معرفی میکنند. بالاخره، باید بخوبی توجه داشت که استعمال اصطلاحات جنس و نوع در کتابهای فارسی بسیار متشتت است، و از دو طبقه‌ی مورد بحث، گاه آنکه شامل دیگری است نوع خوانده شده و دیگری جنس، و گاه بالعکس. معنی "نری و مادگی" برای جنس بر این مشکل می‌افزاید. در کتاب حاضر منتهای کوشش بعمل آمده است که اولا دو لفظ یکنواخت بر طبق تعریفهای مذکور استعمال شود، و اگر در مواردی، بسبب رواج یک اصطلاح، از این روش عدول شده است موضوع صریحاً ذکر شده (مثلا ← داروینیسم). در بعضی کتابها اصطلاح گونه (gune) برای آنچه جنس خواندیم بکار رفته است.

تیره[2] گروهی است از انواع دارای قرابت، راسته[3] گروهی است از تیره‌های وابسته به یکدیگر، و قس علیهذا در مورد رده[4] و سلسله[5]. مثلا تیره‌ی گربه‌ها (نام علمی تیره: Felidae) مشتمل بر انواع متعدد است، که یکی از آنها نوع *Felis* است (گربه‌ی معمولی، شیر، و ببر از این نوع اند)، و دیگری *Lynx* (وشق از این نوع است). تیره‌های گربه‌ها، سگها، خرسها، و جز آنها جزء راسته‌ی گوشتخواران هستند، و این راسته خود جزء رده‌ی پستانداران است.

رده‌بندیهای اوایل بیشتر بر پایه‌ی شباهتهای سطحی و خصوصیات خارجی بوده است (چنانکه بال را، که حیوانی است پستاندار، در جزو ماهیان رده‌بندی میکردند)، و بهمین جهت این رده‌بندیها "مصنوعی" بود. نظریه‌ی تکامل و اختراع میکروسکوپ، که راه را برای تحقیقات تفصیلی در ریختشناسی تطبیقی، تشریح، و جنین‌شناسی باز کرد، منجر به پیدایش دستگاه رده‌بندی "طبیعی" گردید، که بستگیهای موجودات زنده را به یکدیگر، و از جمله پیدایش تکاملی آنها را، به طریقی نزدیکتر به حقیقت نشان میدهد. نباید تصور کرد که رده‌بندی تغییرناپذیر است. بین زیستشناسان در بسیاری از مسائل مربوط به رده‌بندی اختلاف هست. رده‌بندی هنوز هم عمدةً بر پایه‌ی شباهتهای ساختمانی متکی است، ولی بتدریج که اطلاعات در دیرینشناسی، توارث، فیزیولوژی، و زیستشیمی زیادتر میشود، طبقه‌بندی موجود را چنان تغییر میدهند که با اطلاعات جدید سازگارتر شود. دو سازمان بین‌المللی پیوسته بکار وضع قواعد نامگذاری و ثبت و ضبط هویت موجودات زنده اشتغال دارند، که یکی "دفتر بین‌المللی رده‌شناسی و نامگذاری گیاهان" است، و دیگری "انجمن رده‌بندی حیوانی". در حال حاضر قریب به 500'000 جنس گیاهی شناخته شده است، که هر سال ح 5'000 نام جدید بر آن اضافه میشود. جنسهای شناخته‌شده‌ی حیوانات حدود یک بیلیون است، و هر سال قریب 10'000 نام جدید بر آن علاوه میشود.

رده رفیع (rade rafi')، ده (جم ۴'۰۴۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حویزه، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۲۴ کیلومتری ل‌غ حویزه.

ردی[6]، فرانچسکو (fräncesko redi)، ۱۶۲۶؟–۱۶۹۸؟، طبیعیدان، شاعر، و طبیب درباری ایتالیائی در خدمت دوکهای توسکان. وی به کومک تجارب دقیق خود در رد نظریه‌ی خلق الساعه کوشید، و نشان داد که برخی موجودات زنده، مخصوصاً کرمهائی که در گوشت فاسد پیدا میشوند، فقط از موجودات مشابه پدید میآیند. از آثار عمده‌ی شعری او قصیده‌ای است بنام باکوس در توسکان (۱۶۸۵).

ردیف (radif) [عربی، = سواری پس پشت سواری دیگر]، در علم قافیه، کلمه یا کلماتی مستقل از قافیه که پس از آن بلفظ و معنی واحد تکرار گردد و شعر در معنی بدان محتاج باشد. این گونه شعر را مردف (moraddaf) [= ردیف‌دار] خوانند. مانند (حافظ):

روشنی طلعت تو ماه ندارد،
پیش تو گل رونق گیاه ندارد.

و نیز

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
منت خاک درت بر بصری نیست که نیست.

ردینگ[7] (reding)، شهر (جم 119'870)، مرکز ولایت بارکشر، انگلستان. تاریخش از ۸۷۱ آغاز میشود، که دینها آنرا اشغال نمودند، در 1006 آنرا بسوختند. قسمت کشاورزی دانشگاه ردینگ (۱۹۲۶) معتبر است. اوسکار وایلد قصیده‌ی زندان ردینگ را در زندان اینجا سرود.

ردینگ[7]، شهر (جم 98'177)، چ‌ش ایالت پنسیلوانیا، کشمة. از مراکز عمده‌ی صنعتی و بازرگانی و دارای مصنوعات فلزی است.

ردینگ[7]، (اولین) **مارکوئس آو** (*mārkues* āv reding)، لقب **روفس دنیل آیزکس** (ru-fəs danyəl āyzəks)، ۱۸۶۰–۱۹۳۵، از رجال و قضات بریتانیائی. فرزند تاجری کلیمی بود. در ۱۹۰۴–۱۳ نماینده‌ی پارلمنت، در ۱۹۲۱–۲۶ نایب السلطنه‌ی هند، و در ۱۹۳۱ وزیر امور خارجه بود.

رذ، در عهد ساسانی: ← داذور.

رز (roz)، ← گل پیوندی.

رزاب (razāb)، ده (جم ۵۱۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان اورامان تخت، شهرستان مریوان، استان کردستان، ۴۸ کیلومتری چ‌ش مریوان، کنار رود آویهنگ. اهمیت نظامی دارد.

رزرپین[8] (rezerpin)، آلکالوئیدی که از بوته‌ی استوائی رائولفیا سرپنتینا (*Rauwolfia serpentina*) بدست میآید. ریشه‌ی خشک این بوته حدود ۰٫۸٪ مواد آلکالوئید دارد، و از 1000 قم در هندوستان برای معالجه‌ی زیاد شدن فشار خون بکار میرفته است. از ۱۹۵۰ ببعد پزشکان مغرب‌زمین برای جدا کردن ماده‌ی کم‌کننده‌ی فشار خون از ریشه‌های گیاه مشغول کار شدند، و در حدود ۱۵ آلکالوئید مختلف بدست آوردند، که از همه‌ی آنها مهمتر رزرپین است که، در واحد وزن، هزار بار مؤثرتر از داروئی است که از ریشه‌ی خشک گیاه تهیه میشد. رزرپین نخستین بار در ۱۹۵۲ جدا کرده شد، در ۱۹۵۳ ساختمان مولکولی آن شناخته شد، و در ۱۹۵۶ آن را از طریق ترکیبی تهیه کردند. اگرچه رزرپین در تسکین فشار خون مؤثر است، شهرتش عمدةً ناشی از اینست که سر-سلسله‌ی داروهای معروف به "آرام‌کننده"[9] میباشد. این دارو بیمار را خواب‌آلوده میکند، بدون اینکه حالت اغما ایجاد کند؛ مریض آرام میشود، ولی در هر موقع که مطلوب باشد میتوان او را بیدار کرد. از این لحاظ، رزرپین با مسکنهای عادی تفاوت دارد. رزرپین و سایر داروهای آرام‌کننده در معالجه‌ی اختلالات روانی سودمند واقع میشوند. اگرچه این داروها بیمار را درمان نمیکنند و جانشین درمان روحی نمیشوند، ولی چون به بیمار آرامشی میبخشند، از رفتار غیر متعارف او جلوگیری میکنند، و ارتباط میان بیمار و روانپزشک میسر میشود، که این خود مقدمه‌ی مداوای روحی خواهد بود.

رزق‌آباد (rezqābād)، ده (جم ۱'۱۴۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بالاولایت، بخش حومه‌ی شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۶ کیلومتری ش کاشمر.

رزقچای (razaqcāy)، دهستان، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۹ (؟) آبادی.

رزمناو[10] (razmnāv)، کشتی جنگی بزرگ و سریع و مسلح که حد وسط بین ناو هواپیمابر و ناوشکن است. رزمناو، در جج II و پس از آن، از لحاظ ظرفیت و تسلیحات بلافاصله بعد از نبرد-ناو قرار داشت، ولی اخیراً بحریه‌های عمده‌ی جهان نبردناو را از کار برکنار کرده‌اند، و رزمناو بزرگترین کشتیهای جنگی شده است. نخستین وظیفه‌ی رزمناو در جنگهای مدرن دفاع ضد هوائی از ناو هواپیمابر و نیز دادن کومک توپخانه‌ای به آن است. رزمناوهای جدید به سه طبقه تقسیم میشوند: جنگی، سنگین، و سبک. در جج II، رزمناوهای جنگی بعنوان نبردناوهای کوچک وارد عملیات میشدند، و حد اکثر کالیبر و حمایت زرهی و سرعت در آنها جمع بود. رزمناوهای سنگین ظرفیت بارگیری کمتر و تسلیحات سبک-تری دارند. رزمناوهای سبک تسلیحات و زره سبکتر دارند، ولی بسیار سریع هستند، و در کار-های اکتشافی و پلیسی، و موارد دیگری که قدرت دفاعی چندان مورد حاجت نیست بلکه سرعت مطلوب است، از آنها استفاده میشود. از زمانی که پرانه‌ی هدایتپذیر نقش سلاح تعرضی مقدم را یافته است، بعضی از رزمناوها را برای حمل آنها آماده کرده‌اند.

رزمناوهای مؤتلفین[11]، در جنگ داخلی امریکا، عنوان ناوگانی که ایالات مؤتلفه برای از کار انداختن ناوگان تجارتی ایالات شمالی بکار انداختند. از مجموع ۱۸ رزمناو مؤتلفین مشهور-ترین آنها کشتیهای فلوریدا، آلاباما، و شننودا بود. حملات رزمناوهای مؤتلفین سبب انحطاط ناوگان

---

(۱)variety (۲)family (۳)order (۴)class (۵)phylum (۶)Redi (۷)Reading (۸)reserpine (۹)tranquilizer (10)cruiser (11)Confederate cruisers

تجارتی امریکا گردید.

رزن (razan)، بخش (جه ح ۵۰۰'۱۰۳°؛) ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان. مرکزش، **رزن** (جه ۴۱۲'۱° سث ۱۳۳۵ هش)، در ۸۴ کیلومتری ل‌ش همدان است.

رزورسین[1] (rezorsin؛ فنـ) یا **رزورسینول**[2] (ol-؛ انگـ)، ماده‌ی مرکب متبلور بیرنگ، شیرین‌مزه، و سمی، که از لحاظ شیمیائی از فنولها بشمار میرود. در مقابل هوا برنگ سرخ درمیآید. در آب و الکل و اتر و بنزن حل می‌شود. از جوشاندن رزینهای طبیعی (مانند انغوزه) با قلیائیهای سوزآور بدست میآید. بصورت ترکیبی، آن را از تأثیر جوهر گوگرد در بنزن و پس از آن تأثیر سود سوزآور تهیه میکنند. بیشتر در ساختن رنگها بکار میرود. در پزشکی بعنوان گندزدا و نیز برای معالجه‌ی پوسته پوسته شدن سر و امراض جلدی دیگر مصرف دارد.

رزورسینول: ← رزورسین.

رزوه (rozve)، ده (جه ۲'۵۸۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان و بخش چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان).

رزی یا **رضی** (هر دو razi)، ← ارشق.

رزیق ابن اسعد: ← طاهریان.

رزین[3] (rezin؛ از فنـ)، نام هر یک از افراد طبقه‌ای از اجسام جامد یا نیمجامد بیشکل، دارای رنگی از زرد روشن تا قهوه‌ای تیره، بیمزه و بیبو یا کمی معطر، نیمشفاف و گاهی شفاف، که قابل اشتعالند و با شعله‌ی دودناکی میسوزند، و چون سخت شوند مانند شیشه شکننده میشوند. در طبیعت یافت میشود، و بیشتر ریشه‌ی گیاهی دارد، و آن را بطریق ترکیبی نیز میسازند. رزین طبیعی در آب نامحلول است، ولی در الکل و اتر و مشتقات فرار نفت حل میشود. چون گرم شود ابتدا نرم و سپس ذوب میشود. ترکیب شیمیائی رزینها با یکدیگر متفاوت است، ولی همه‌ی آنها، علاوه بر کربون و اکسیژن و ئیدروژن، بعضی استرها و اسیدهای رزینی و رزن[4] (rezen) دارند. رزین انواع گوناگون دارد، که آنها را معمولا بر حسب منشأ یا بر حسب خواصشان مانند سختی یا انحلال‌پذیری طبقه‌بندی میکنند (مانند رزینهای محلول در الکل، یا رزینهای محلول در نفت). رزین طبیعی همچون ترشحی، غالباً بشکل گلوله‌های کوچک یا بشکل قطرات اشک، بر پوست بعضی از درختان (مخصوصاً کاج و صنوبر)، و نیز در بعضی گیاهان، و هم بشکل سنگواره (در جاهائی که سابقاً زندگی گیاهی وجود داشته است) مشاهده میشود، و از بعضی حشرات که پوشش فلسی دارند نیز ترشح میشود (← لاک). بعضی از این رزین‌های طبیعی، مخصوصاً اولئورزینها (oleorezin-ha)، که دارای جوهرهای روغنی هستند، مانند تربانتین (منبع اصلی روزین، یعنی فراوانترین رزین طبیعی)، چسبنده یا صمغ‌مانند، یا شکل‌پذیرند. بعضی دیگر (مانند کهربا) بسیار سخت هستند، و در مقابل اغلب حلالها مقاومت میکنند و تنها در دماهای عالی نرم میشوند. از انواع دیگر رزینهای طبیعی بنزوان، بلسان کانادا، خون سیاوشان، کندر، و مصطکی است. گواياکوم (guayākum)، که ترشح دو درخت پیوسته‌سبز از جزایر آنتیل و امریکای جنوبی است برای مداوای روماتیسم و نقرس و بیماریهای پوست بکار میرود. سندروس (sandarus)، که در مراکش و استرالیا یافت میشود، بشکل گویچه‌های شکننده‌ی معطر زردرنگ نیمشفاف است، و برای تهیه‌ی بخور و ورنی بکار میرود، و میعه‌ی سالله در ساختن عطر و بخور و نیز برای نرم کردن اخلاط سینه استعمال میشود. مصرف اولیه‌ی بیشتر رزینها در ساختن ورنی و شلاک، و در پزشکی، و در ساختن اشیاء ریختگی (مانند قسمت دهانی پیپ و اشیاء تزیینی) و عایقهای برق و صفحه‌های گراموفون و اجزای مختلف رادیو میباشد. رزین‌های ترکیبی (← پلاستیکها) در ورنیها و مخصوصاً برای ساختن انواع اشیاء ریختگی، از لوازم سر سفره گرفته تا اجزای اتومبیل، بکار میروند. از رایج‌ترین رزینهای ترکیبی باکلیت است. محصولات قطران زغال سنگ و گلیسرین برای ساختن رزین مصنوعی بسیار بکار میروند. بعضی از رزینها را از طریق بپاری بعضی از مواد میسازند.

رژان[5] (rejān)، ۱۸۵۷–۱۹۲۰، نام تئاتری **گابریل رژو** (gābriel reju)، بانوی هنرپیشه‌ی فرانسوی. استعداد فراوان و ذکاوت فوق العاده داشت، و در نقشهای بسیار متنوع بازی کرد. در ۱۹۰۵ تئاتر رژان را در پاریس گشود.

رژانس[6]، **سبک** (rejāNs) یا **سبک دوره‌ی نایب‌السلطنگی**، سبکی در معماری و تزیینات، که اصلا در عهد نیابت سلطنت (۱۷۱۵–۲۳) فیلیپ II (دوک د/اورلئان) پیدایش یافت. در حالی که صرفه‌جوئی و قرینه‌کاری سبک دوره‌ی لوئی XIV در آن وجود داشت، خطوط منحنی و اشکال گوناگون (مانند شکل صدف و طومار و غیره) یا ریزه‌کاریهای دقیق جزئی از آن بود. همین اشکال بود که بعدها در سبک **روکوکو** بکار رفت. پیشوایان این سبک بول، مونیه، بوشه، و واتو بودند. اگرچه این سبک اصلا فرانسوی بود، در ممالک مجاور، خاصه در آلمان، رواج یافت.

رژی، کمپانی (kompānie reji)، عنوان اداره و شرکت انحصاری موسوم به شرکت شاهنشاهی تنباکوی ایران (Imperial Tobacco Corporation of Persia)، که در زمان ناصرالدین شاه با سرمایه‌ی ۶۵۰'۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی تشکیل، و بموجب امتیازی، صاحب حق انحصاری تجارت تنباکوی ایران و حتی نظارت در زراعت آن شناخته شد. امتیاز انحصار تجارت داخلی و صدور بخارج محصول تنباکو در ایران، که بموجب تخمینی کل آن سالیانه بالغ بر ۵'۴۰۰'۰۰۰ کیلو گرم میشده است، در رجب ۱۳۰۷ هق (مطابق ۸ مارس ۱۸۹۰ بم) در زمان صدارت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان و اندکی بعد از مسافرت ۱۸۸۹ سوم ناصرالدین شاه به فرنگستان، به اهتمام امین‌السلطان و برای مدت ۵۰ سال، به یکی از اتباع انگلیسی موسوم به ماژور تالبوت[7] (talbot) [انگلـ تالبت (talbat)] و شرکای او و در مقابل سالیانه ۱۵'۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی بعلاوه‌ی یک ربع از عایدات خرج‌دررفته‌ی شرکت، که صاحب امتیاز میبایست به خزانه‌ی دولت ایران بپردازد، واگذار شد. مذاکره‌ی واگذاری این امتیاز ظاهراً در هنگام مسافرت شاه به لندن صورت گرفته بود، منتها امضای آن بعد از بازگشت از سفر مزبور انجام پذیرفت. شروع مقدمات اجرای آن با مخالفت علما و تجار و بعضی از رجال ایران مواجه شد؛ از طرف میرزای شیرازی و حاجی میرزا حسن آشتیانی حکم تحریم دخانیات صادر گردید؛ در تهران و تبریز بازار تعطیل عمومی شد؛ و حتی اتباع خارجی در تهران تهدید شدند. باین جهات، با وجود اهتمام صدر اعظم و صاحب امتیاز در تنفیذ قرارداد، عاقبت قرارداد مزبور قبل از شروع قطعی به اجرا، در ۲۶ ژانویه‌ی ۱۸۹۲ (۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰۹ هق) رسماً لغو گردید، و در الغاء آن ظاهراً روسها نیز دست و مداخله داشته‌اند. لغو این امتیاز سبب بروز کدورت در روابط شاه و اتابک اعظم ایران با انگلیسها و تمایل آنها به سیاست روس گشت، و ۵۰۰'۰۰۰ لیره، که با فرع صدی پنج بابت غرامت به کمپانی مقرر شد، اساس قروض ایران و موجب خسارت و گرفتاری عظیم دولت و ملت ایران گشت.

رژیسور: ← کارگردان.

رژیم (rejim؛ از فنـ)، لفظ اروپائی که با بعضی از معانی گوناگونش در زبان فارسی بکار میرود. **۱-** طرز حکومت یا اداره، خصوصیت حکومت یا نظام اجتماعی (مانند "رژیم جمهوری"، "رژیم سلطنتی"، و غیره). **۲-** در فیزیک، حالت یک سیال متحرک از لحاظ بده آن، یعنی حجم آبی که در واحد زمان از مقاطع آن میگذرد (مانند "رژیم آب یک رودخانه"، "رژیم ثابت"، و غیره). **۳-** در طب و بهداشت، برنامه‌ی منظم غذائی خواه برای انسان سالم باشد (← خوراک) یا شخص بیمار (← پرهیز). **۴-** برای "رژیم سابق" در تاریخ فرانسه ← آنسین رژیم.

رژیم سابق، در تاریخ فرانسه، ← آنسین رژیم.

رژینا[8] (rejinā)، انگلـ **ریجاینا** (rijāynā)، شهر (جه ۱۱۲'۱۴۱)، ج ایالت سسکچوان، کانادا، کرسی ایالت و مرکز داد و ستد و خطوط آهن آن. صنایع تصفیه‌ی نفت و فولادسازی دارد.

رس (rass) [الرس]؛ ← ارس، رود.

رس [عربی، = آغاز هر چیز]، در علم قافیه، فتحه‌ی پیش از الف تاسیس، مانند حرکت "ک" و "م" در کامل و عاقل.

رس[9] (ros) یا **رست** (rost)، سیلیکات آلومینیوم آبدار دانه‌ریز مخلوط با مواد دیگر. رسها را به مانده و حمل‌شده تقسیم میکنند. رس مانده آنست که در منشأ خود مانده باشد. رس حمل‌شده یا رس تهنشستی آنست که بوسیله‌ی یکی از عوامل فرسایش از منشأ خود انتقال یافته در محلی احیاناً دور نهشته شده باشد. رس مانده معمولا بوسیله‌ی سایند سطحی تشکیل میشود، و آن از سه طریق صورت میگیرد، تجزیه‌ی شیمیائی سنگهائی مانند گرانیت، که دارای سیلیس و آلومین هستند؛ انحلال سنگ‌هائی (مانند سنگ آهک) که مواد رستی دارند، و چون این مواد نامحلول اند، بصورت رس نهشته میشوند؛ و متلاشی شدن و انحلال سنگهای رستی. یکی از عادیترین طرق پیدایش رس تجزیه‌ی شیمیائی فلدسپات است. ترکیب شیمیائی رس

(۱)resorcin (۲)resorcinol (۳)resin (۴)resene (۵)Réjane (۶)Régence (فنـ) (۷)Talbot (۸)Regina (۹)clay

متفاوت است، ولی بسیاری از رسها، مخصوصاً آنهائی که از فلدسپات مشتق میشوند، تقریباً ترکیب کائولینیت را دارند. خالصترین رسها خاک چینی و کائولن است. بنتونیت رس بسیار نرمی است که معمولا از خاکسترهای آتشفشانی مشتق است. رس اگر مرطوب باشد بسهولت شکلپذیر است، و لهذا بآسانی میتوان آنرا به اشکال مختلف درآورد؛ چون آنرا خشک کنند یا آتش دهند سخت میشود.

رس از ایام ماقبل تاریخ در معماری و صنایع و کشاورزی اهمیت داشته است. موارد استعمال عمده‌ی آن در آجرسازی، سفالگری، کوزه‌گری، بدل‌چینی‌سازی، چینی‌سازی، کاشی‌سازی، و صافی‌سازی برای تصفیه‌ی آبهای آلوده است. وجود رس در خاک بسیار مهم است، زیرا نگاهدارنده‌ی رطوبت میباشد، ولی مقدار زیاد آن معایبی دارد.

رسائل (rasā'el) یا **رسائل شیخ مرتضی**، شهرت کتاب فرائد الاصول (farā'edo 'l.'osul)، از شیخ مرتضی انصاری، که در مباحث مهم علم اصول مانند استصحاب، اصالت برائت، تعادل، ترجیح، حجیت قطع، و حجیت ظن تحقیقات بسیار مهم دارد. از کتب معتبر درسی اصول است، و مکرر در تهران و تبریز بطبع رسیده.

رسائل ابن حزم اندلسی (rasā'ele ebne hazme andalosi)، مجموعه‌ی رسالاتی چند از ابن حزم، مؤلف کتاب الفصل و متکلم ظاهری‌مشرب اندلس. این مجموعه مشتمل است بر رسالات مختلف در مباحث راجع به کلام و عقاید، از قبیل حقیقت ایمان، معرفت نفس، مراتب علوم، الم موت، و امثال آنها. مجموعه‌ی اول این رسائل در مصر چاپ شده است.

رسائل ابن رشد (rasā'ele ebne rošd)، مجموعه‌ی شش رساله‌ی عربی، از آثار ابن رشد، فیلسوف معروف اسلامی. این مجموعه مشتمل است بر رسالات السماع الطبیعی، السماء و العالم، الکون و الفساد، الآثار العلویه، کتاب النفس، و ما بعد الطبیعه. این مجموعه در سال ۱۹۴۷ در جزو انتشارات "دایرةالمعارف العثمانیه" در حیدرآباد دکن چاپ شده است.

رسائل اخوان الصفا (rasā'ele exvāno 's.safā)، مجموعه‌ی دایرةالمعارف اخوان الصفا، شامل ۵۴ رساله‌ی عربی در باب معارف و علوم مختلفه، تا حدی به روش حکمت افلاطونیان اخیر. این رسالات، که مؤلف واقعی آنها معلوم نیست، بر حسب تعریف ابن القفطی در تاریخ الحکماء، عبارت بوده است از یک سلسله "مقالات مشوّقه" که دارای ادله و احتجاجات ظاهری نبوده، و بقصد آشنا کردن عامه‌ی مسلمین‌مخصوصاً مستعدان‌با مبانی فلسفه‌ی اخوان الصفا نوشته شده است. رسائل اخوان الصفا شامل رشته‌های علوم ریاضی، طبیعی، الاهی، و اقسام منطق و حکمت عملی است باین ترتیب: ۱۴ رساله در ریاضی؛ ۱۷ رساله در طبیعی؛ 10 رساله در علوم نفسانی؛ ۱۱ رساله در نوامیس و اخلاق؛ یک رساله بعنوان مقدمه؛ و یک رساله بعنوان خلاصه‌ی مندرجات. این رسائل مکرر در بمبئی، کلکته، و مصر چاپ شده است، و به فارسی نیز ترجمه شده. همچنین، یک خلاصه‌ی عربی از آن، که موسوم است به مجمل الحکمه، بفارسی نقل شده است. نیز تلخیصها و نظمهای دیگر هم ازین رسائل ترتیب داده‌اند، که از آنجمله یکی را که بنام خلاصة الوفا موسوم است ف. ه. دیتریتسی ترجمه و طبع کرده است.

رسائل الاعجاز: ← اعجاز خسروی.

رسائل الکندی (rasā'elo 'l.kendi)، مجموعه‌ی رسالات فلسفی کندی، فیلسوف عرب، شامل باقیمانده‌ی آثار او (چاپ مصر، ۱۹۵۰). رسالات کندی غالباً در مسائل مربوط به علوم طبیعی و الاهی است. از آنجمله است رساله‌ای در فلسفه‌ی اولی، رساله‌ای در باب حد و رسم اشیاء، رساله‌ای در وحدانیت خداوند، رساله‌ای در علت کون و فساد، رساله‌ای در نفس، رساله‌ای در ماهیت نوم و رؤیا، و رساله‌ای در کمیت کتب ارسطو.

رسائل شیخ مرتضی: ← رسائل یا رسائل شیخ مرتضی.

رسائل فلسفیه (rasā'ele falsafiyye)، مجموعه‌ی رسالات عربی منسوب به ابوبکر محمد ابن زکریای رازی، شامل کتاب الطب الروحانی، کتاب السیرة الفلسفیه، مقالة فی مابعد الطبیعه، مقالة فی امارات اقبال‌الدوله، من کتاب اللذه، من کتاب العلم الالاهی، القول فی قدماء الخمسه، القول فی الهیولی، القول فی الزمان و المکان، القول فی النفس و العالم، و المناظرات بین ابی حاتم الرازی و ابی بکر الرازی. این مجموعه به اهتمام پ. کراوس در مصر چاپ شده است (۱۹۳۹)، و در تحقیق عقاید فلسفی رازی مرجعی بسیار سودمند است.

رساکا د لا پالما[1] (resākā de lā pālmā)، دره‌ای در ل براونزویل، ایالت تکزاس، کشمت، که یکی از بسترهای متروک رود ریو گرانده بوده است. دومین نبرد (۹ مه‌ی ۱۸۴۶) جنگ مکزیک، که به پیروزی ز. تیلر انجامید، در اینجا واقع شد.

رسالت: ← رسول.

رساله[2] (resāle)، عنوان هر یک از فصولی از کتاب عهد جدید که، بر طبق روایات، بوسیله‌ی بعضی از رسولان مسیح بصورت نامه به برادران دینی نوشته شده است. برای رساله‌های منسوب به پولس ← پولس حواری (علاوه بر ۱۳ رساله‌ی مذکور در آن مقاله، رساله به رومیان نیز ازوست). "رساله‌های جامع" عبارتند از رسائل هفتگانه‌ی یعقوب، پطرس (۲ رساله)، یوحنا (۳ رساله)، و یهودا. برای توضیح در باب هر رساله، به جزء دیگر اسم رجوع شود؛ مثلا برای رسائل به تسالونیکیان ← تسالونیکیان.

رسالة الغفران (resālato 'l.qofrān)، رساله‌ی انتقادی، بزبان عربی، اثر ابوالعلاء معری، شاعر نابینای عرب، که در حدود سنه‌ی ۴۲۴ هق در جواب رساله‌ی ابن قارح تألیف شده است. موضوع کتاب نقدی است طنزآمیز و دقیق از اوهام و افکار و اخبار و اشعار متداول در بین اهل ادب، و این نقد لطیف عالمانه در لفافه‌ی داستانی خیالی بیان شده است. درین رساله، ابوالعلاء به ابن قارح‌که در رساله‌ی خویش، با کنایه و طعن خفی، وی را به سبب زندقه نکوهش کرده است‌جواب میدهد، و نخست سخن او را میستاید، و سپس صحنه‌ای خیالی و شاعرانه میآفریند، و در آن تصور میکند که ابن قارح از نردبان کلام خویش به آسمانها راه میجوید و به خلد نعیم دست مییابد. در آنجا، حریفان روحانی با وی همراز میشوند، و ادیبان و شاعران‌مثل ابوعبیده، اصمعی، اعشی، نابغه، و دیگران‌با وی آشنا میشوند، و برای او اشعار و حکایات میگویند. بدینگونه، در بهشت سیر میکند و در دوزخ نیز، بمناسبت، گردشها میکند، و اینهمه دیدارهای خیالی بدو مجال میدهد تا در باره‌ی بسیاری از افکار و عقاید جاری به صراحت یا کنایه سخن بگوید، و در باب بعضی از مسائل و مباحث مهم ادبی و لغوی اظهار نظر بنماید. رسالة الغفران از حیث شیوه‌ی تألیف داستان و همچنین از جهت اشتمال بر کنایات مختلف شباهت دارد به کتاب کمدی الاهی دانته، و ازین لحاظ اهمیت بسیار دارد. نثر کتاب نسبةً مصنوع و متکلف است، و الفاظ غریب و نامأنوس نیز دارد؛ لیکن مسائل و مباحث مهم راجع به صرف و نحو و بلاغت و لغت عرب در آن هست که گاه در آن مجالس خیالی تا حدی منجر به مجادله و مشاجره هم میشود، و این نکته هر چند به وحدت و جمال داستان تا اندازه‌ای لطمه میزند، لیکن حاکی از عقاید و آراء معری است در باره‌ی مسائل متداول در بین ادبای آن عصر. در شیوه‌ی بیان این عقاید طنزآمیز و در طرز برداشت داستان نیز بین معری و لوکیانوس یونانی شباهتی هست، و ازین رو، احتمال میرود که شاید معری از نفوذ آن نویسنده‌ی یونانی برکنار نبوده است.

رسالة فی حالة الطفولیه (resālaton fi hālate 't.tofuliyya')، رساله‌ای کوچک بفارسی، از شهاب‌الدین سهروردی معروف به شهاب مقتول و شیخ اشراق، از حکمای بزرگ قرن ۶م هق. این رساله بضمیمه‌ی دو رساله‌ی دیگر از آثار وی در تهران انتشار یافته است (۱۳۱۷ هش).

رسالة فی ماهیة الصلوة: ← اسرار الصلوة.

رساله‌نویسان: ← آکسفرد، نهضت.

رساله‌ی ابن قارح (resāleye ebne qāreh)، رساله‌ی انتقادی، بعربی، اثر ابوالحسن علی ابن منصور ابن طالب حلبی، معروف به ابن قارح، از ادبای معروف عرب در قرن ۴م و ۵م هق. وی این رساله را جهت ابوالعلاء معری، شاعر نابینای معروف عرب که از معاصرانش بوده است، فرستاده است، و در طی آن، ابوالعلاء را ثناها گفته است و از او سؤالها کرده، اما بمناسبت، از زنادقه‌ی عصر نکوهش کرده است، و گوئی درین نکوهش به ابوالعلاء و اشعار زندقه‌آمیز او نیز نظر داشته است. ابوالعلاء رسالة الغفران خویش را در جواب این رساله تصنیف کرده است.

رساله‌ی تفاحه (resāleye toffāhe)، رساله‌ی فلسفی فارسی، اثر بابا افضل کاشی، که اصل آن منسوب است به ارسطو. گویند اصل رساله سخنانی بوده است که ارسطو در ساعات پایان عمر خویش در جواب "سیماس" (سیمیاس) و "قریطون" (کریتون) و سایر شاگردان خویش گفته است، و در باب سعادت و روح و مسائل راجع به مرگ و حیات سخن رانده است. اصل رساله از حیث عقاید مندرج در آن، و هم از حیث شاگردان منسوب به ارسطو، و از جهت سبک بیان، به سخنان ارسطو شباهت ندارد، و ظاهراً اسکندرانیان بعدها آن را تا حدی به شیوه‌ی رسالات افلاطون تألیف کرده اند. علت تسمیه‌ی آن به رساله‌ی تفاحه یا تفاحیه نیز آن است که در طی کتاب گفته میشود حکیم

---

(۱) Resaca de la Palma (۲) epistle

در هنگام بیان این سخنان سیبی در دست داشته است، و آن را میبوییده است. اصل عربی رساله‌ی تفاحه چاپ شده است، و متن فارسی هم با ترجمه‌ی انگلیسی باهتمام مارگلیوث و نیز جداگانه و هم در ضمن سایر مصنفات بابا افضل بطبع رسیده است.

رساله‌ی جمالی (resāleye jamāli)، رساله‌ای بسیار مختصر، بفارسی، از عین القضاة همدانی، در بیان مذهب صالحان در مسائلی مانند ضرورت بعثت پیغمبران و احوال روحی، که بنام جمال‌الدین شرف‌الدوله، از شاهزادگان معاصر مؤلف، پرداخته شده است. این رساله را مؤلف بعد از **رساله‌ی علائی** تحریر کرده است.

رساله‌ی عقل سرخ (resāleye aqle sorx)، رساله‌ای کوچک بفارسی، از شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق، از حکمای بزرگ قرن ۶م هق. عبارتهای این رساله پر از رمز و اشاره است و به تأویل و تفسیر نیاز دارد. طبع شده است.

رساله‌ی علائی (resāleye alā'i) یا **الرسالة العلائیه** (ar.resālato 'l.'alā'iyya)، رساله‌ای مختصر، بفارسی، از عین القضاة همدانی، در بیان معارف صوفیه. مؤلف این کتاب را بنام تاج‌الدین علاءالدوله تصنیف کرده است، و در طی آن می‌خواسته است حقایق تصوف را بزبان عوام بیان کند.

رساله‌ی قشیریه (resāleye qošayriyye) یا **الرسالة القشیریه** (ar.resālato 'l.qošayriyya)، عنوان کتابی در تصوف، بعربی، تألیف امام ابوالقاسم قشیری، که آن را بسال ۴۳۷ هق نوشته است. رساله‌ی قشیریه با آنکه اقدم کتب صوفیه نیست جامعترین و معتبرترین کتابی است که از قدمای صوفیه در باب تصوف باقی مانده است. درین کتاب، مؤلف مشاهیر صوفیه‌ی قدیم و همچنین قسمتی از الفاظ و مصطلحات صوفیه را بیان کرده، و در باب کرامات اولیا و احوال و آداب شیخ و مرید نیز به تفصیل بحث میکند. در حقیقت جمع و ضبط مبادی و تعالیم صوفیه بطور دقیق کاری است که اول بار امام قشیری انجام داده است، و هر چند تلفیق و توفیق بین مبادی صوفیه و عقاید عامه‌ی اهل سنت بیشتر بوسیله‌ی امام غزالی است، لیکن اقدام قشیری نیز درین باب قابل ملاحظه است. رساله‌ی امام قشیری، پس از مقدمه‌ای که غایت آن تنزیه و تبرئه‌ی صوفیه است از اتهاماتی که بسبب وجود ملامتیه بر آنها وارد شده است، به بیان این نکته میپردازد که مبادی صوفیه بهیچوجه با عقاید و مبادی عامه‌ی اهل اسلام تفاوت ندارد، و در شرح این نکته به ذکر احوال و مقامات عده‌ای از زهاد و صوفیه میپردازد، و میگوید که قبل از ظهور ابراهیم ادهم، این طبقه‌ی اولیا را زاهد و عابد میخواندند، و سپس آنها را صوفی نامیدند. بعد از بیان اجمالی از احوال مشاهیر قدمای صوفیه، که از ابراهیم ادهم تا ابوعبدالله رودباری را متضمن است، به شرح و بیان اصطلاحات صوفیه میپردازد، و در بیان تفاوت احوال و مقامات و در وصف آنها (← مقامات) بحثی دقیق میکند، و خلاصه، مبادی و اصول صوفیه را با بیانی موجز و دقیق بازمینماید. کتاب فارسی **کشف المحجوب** هجویری از حیث ترتیب مواد و مطالب و همچنین از جهت اهتمام در تلفیق بین طریقت و شریعت شباهت تمام به رساله‌ی قشیریه دارد. رساله‌ی قشیریه شرحها و ترجمه‌هائی دارد، که از آنجمله است شرح شیخ الاسلام زکریا الانصاری، که در بیان مشکلات متن و ایضاح مقاصد آن اهتمام کرده است.

رساله‌ی کبیر در معما: ← حلیه‌ی حلل.

رساله‌ی مجدیه: ← مجدالملک سینکی.

رساله‌ی محیطیه (resāleye mohitiyye)، عنوان اصلی آن **الرسالة المحیطیه** (ar.resālato 'l.mohitiyya)، رساله‌ای بعربی، در تعیین نسبت محیط دایره به شعاع آن (یعنی ۲π ← پی)، از منجم و ریاضیدان و محاسب معروف ایرانی غیاث الدین جمشید کاشانی. کاشانی مقدمةً به تقریب و نواقص محاسبات پیشینیان (ارشمیدس، ابوالوفای بوزجانی، و بیرونی) اشاره میکند، و سپس به محاسبه‌ی محیط دایره میپردازد بنحوی که خطای محاسبه کمتر از

$$\frac{\text{یک شَعر}}{\text{۶۰۰٬۰۰۰ × قطر زمین}} \times \text{قطر دایره}$$

باشد (شَعر، یا مو، برابر ۱/۶ شعیره است. ← ذراع). برای این منظور، محیطهای کثیر الاضلاع‌های منتظم محاطی و محیطی ۸۰۰٬۳۳۵٬۱۶۸ ضلعی را به حساب ستینی (← شمار ستینی)، با مهارتی که مختص اوست، حساب میکند، و مقدار تقریبی نسبت محیط دایره را به شعاع آن (یعنی ۲π) در حساب ستینی بصورت

۵۰ ۱۴ ۴۶ ۵۱ ۳۴ ۱ ۲۸ ۵۹ ۱۶ ۶

بدست میآورد، که همه‌ی ارقامش درست است. سپس مقدار آنرا در شمار اعشاری بصورت

۵ ۵۸۶ ۱۷۹ ۳۰۷ ۱۸۵ ۲۸۳ ۶,

بدست میدهد، که آن نیز همه‌ی ارقامش درست میباشد. برای تقدم بسیار معتنابه وی بر اروپائیان ← پی.

متن رساله با ترجمه‌ی آلمانی آن و حواشی و شرحی جامع و مفید، اثر لوکی، بعد از وفات وی در ۱۹۵۳ در برلین بطبع رسیده، و مجموعه‌ی مفتاح الحساب و الرسالة المحیطیه (چاپ مسکو، ۱۹۵۶) نیز مشتمل بر اصل رساله (چاپ عکسی) و ترجمه‌ی روسی آن با شروح و حواشی است.

رسام، هرمزد (hormozde rassām)، ۱۸۲۶–۱۹۱۰، باستانشناس ترک. در حفریات نینوا دستیار ا. ه. لیارد بود (۱۸۴۵–۴۷ و ۱۸۴۹–۵۱). در ۱۸۵۲–۵۴ از طرف موزه‌ی بریتانیائی مأمور حفاری بود، و کاخ آشوربانی‌پال را در نینوا کشف کرد. در ۱۸۷۲–۸۲ که در آشور و بابل مشغول کاوش بود محل سیپار را کشف کرد، و در آن حفاریهائی بعمل آورد. آثارش مشتمل است بر آشور و سرزمین نمرود (۱۸۹۷)، باغ عدن و حکمای کتاب مقدس، و سرزمینهای کتاب مقدس.

رسپیگی[1]، **اوتورینو** (ottorino respigi)، ۱۸۷۹–۱۹۳۶، آهنگساز ایتالیائی. آثارش مشتمل است بر چند پوئم سمفونیک (از جمله چشمه‌های رم، کاجهای رم، و فستیوالهای رومی)، چند اپرا، قطعاتی برای پیانو، و موسیقی مجلسی.

رست: ← رس یا رست.

رستاق (rostāq)، لفظ عربی، مأخوذ از لفظ فارسی روستا [= دهکده]، که سابقاً در اصطلاح جغرافی‌دانان اسلامی بناحیه‌ای دارای مزارع و قریه‌ها اطلاق میشد. یاقوت حموی (۵۷۵–۶۲۶ هق) در معجم البلدان گوید: "در زمان ما در ایران، مقصود از رستاق هر موضعی است که در آن مزارع و قریه‌ها باشد، و این لفظ به شهرها، مانند بصره و بغداد، اطلاق نمیشود، و لهذا نزد ایرانیان بمنزله‌ی سواد نزد اهل بغداد بوده، و از کوره و استان اخص است". هر رستاق به چند طسوج منقسم میشد.

رستاق (rostāq)، دهستان، شهرستان خمین، استان مرکزی (تهران)، دارای ۳۸ (؟) آبادی. مرکزش، خمین.

رستاق، دهستان، شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۵ (؟) آبادی. مرکزش، **رستاق** (جمعیت ۵۸۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۷۲ کیلومتری جنوب داراب واقعست.

رستاق، دهستان (جمعیت ۱۱٬۵۴۰؟)، بخش خلیل آباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. مرکز دهستان و بخش ده خلیل‌آباد است.

رستاق، دهستان (جمعیت ۱۱٬۳۰۰؟)، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)، ج دریاچه‌ی بختگان؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی.

رستاق، دهستان، بخش اشکذر، شهرستان یزد، استان دهم، منطبق با بخش اشکذر.

رستم (rostam)، بزرگترین پهلوان داستانهای حماسی و ملی ایران. از زال (فرزند سام) و رودابه (دختر مهراب، فرمانروای کابل) زاده شد. **تهمتن** [= دارنده‌ی تن نیرومند] صفت و غالباً لقب اوست. از عهد منوچهر تا روزگار بهمن پسر اسفندیار بزیست، و ۶۰۰ سال عمر کرد. جهان‌پهلوانی (← پهلوان) کیقباد و کیکاوس و کیخسرو او داشت، و سلطنت این پادشاهان بدو بازبسته بود. خرد و دلیری را با هم جمع داشت. در نبردها همواره شمشیرزن و جنگاور غالب، و گره‌گشا و طراح حمله و دفاع و تدابیر جنگی است.

خصایص افسانه‌ای او اینهاست: چنان درشت اندام بود که درد زادن بر مادر سخت کرد، و به چاره‌گری سیمرغ و شکافتن پهلوی رودابه زاده شد. کودک یکروزه یکساله مینمود. ده دایه او را شیر میدادند. چون به خوردن آمد، به اندازه‌ی پنج مرد غذا میخورد. چنان زورمند گشت که اگر بر سنگ راه میرفت، هر دو پایش به سنگ فرو میشد. از خداوند خواست که از زورش بکاهد تا راه رفتن بر او آسان گردد، و خداوند آرزوی او برآورد. بالای او از بالای افراسیاب، که ۷۰ ارش بود، بلندتر بود. از وسایل جنگی او گرز سام، ببر بیان (جامه‌ی جنگ او، از پوست پلنگ، که بر آتش نمیسوخت و در آب تر نمیشد)، کمند شصت‌خم، کمانی که زهش از چرم شیر بود؛ و رخش (اسب دلاور او) معروف است.

نخستین هنرنمائیهای او در کودکی عبارتست از کشتن پیل سپید سام، که شبهنگام از بند گریخته بود؛ و گشودن دژ سپندکوه، و کشتن فرمانروای آن به خونخواهی نریمان. مهمترین کارهای او پس ازین بدین قرار است: (۱) رفتن به البرزکوه به دستور سام به سراغ کیقباد و خواندن او به شاهی؛ (۲) گذشتن از هفت خان در راه مازندران برای رهائی کیکاوس که در بند دیوان گرفتار شده بود؛ (۳) رها ساختن کیکاوس از بند هاماوران؛ (۴) جنگ با سهراب، پسر خویش، و کشتن او؛ (۵) پروردن سیاوش؛ (۶)

---

(1) Respighi

جنگهای متعدد با افراسیاب و پهلوانان او به کین‌خواهی سیاوش؛ (۷) کشتن اشکبوس، پهلوان تورانی، در هنگامه‌ی هماون؛ (۸) جنگ با اکوان دیو و کشتن او؛ (۹) رها ساختن بیژن از چاه و بند افراسیاب؛ (10) جنگ با اسفندیار و کشتن او.

رستم سرانجام با رخش خود در چاهی، که برادر بداندیشش شغاد بر سر راه او کنده و آن را به نیزه و دشنه انباشته بود، افتاد و زخم برداشت، و از همان زخم جان سپرد. اما پیش از مردن، کین خویش از شغاد گرفت، و او را با تیری که از درون چاه رها ساخت، به درختی که بر سر چاه بود بدوخت.

رستم (rostam)، دهستان (جم ح ۷۰۰'۱۹)، بخش معمنی، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۵۲ (؟) آبادی. کوهستانی است. رود تنگ‌شیب از وسط آن میگذرد. در ل آن طوایف بویر احمدی قشلاق میکنند. مرکزش، مسیری (masiri) (جم ۹۳۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۹ کیلومتری ل فهلیان است.

رستم، کوه، سیستان، ← خواجه، کوه.

رستم، نقش: ← نقش رستم.

رستم‌آباد (rostamābād)، ده (جم ح ۶'۷۱۲ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۴ کیلومتری چ‌ش تجریش و ۳ کیلومتری ش قلهک، مرکب از دو قسمت بنام رستم‌آباد علیا (olyā) و رستم‌آباد سفلی (soflā). باغ فرمانیه، محل تابستانی سفارت ایتالیا، در رستم‌آباد علیا قرار دارد. باغ و خانه‌ی متروکی دارد که گویند کنت دو گوبینو در آن زندگی میکرد.

رستم‌آباد، دهستان (جم ح ۴'۰۰۰)، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)، دارای ۲۸ (؟) آبادی. رود رامهرمز از آن میگذرد. مرکزش، **رستم‌آباد** (جم ۴۵۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری چ رامهرمز قرار دارد. نیز ← پلیم.

رستم‌آباد، دهستان (جم ح ۷'۰۰۰؟)، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)، در غ سفیدرود؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. مرکزش، کلورز (kalu-raz)، معروف به **رستم‌آباد بالا** (جم ۸۷۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۶ کیلومتری ل رودبار واقعست.

رستم‌آباد (rostamābād) یا **رستم‌آباد بزرگ** (e bozorg–)، ده (جم ۲۵۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کنگاور، بخش کنگاور، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۱۳ کیلومتری ل‌ش کنگاور. در تپه‌ی متصل بآن قبور ماقبل تاریخ و آثار قلعه‌ای وجود دارد. در ۱۳۳۴ هش کاوشهای علمی بتوسط اداره‌ی کل باستانشناسی در آن انجام یافت.

رستم ابن اردشیر: ← آل باوند (شاخه‌ی اصفهبدان).

رستم I ابن سرخاب: ← آل باوند (شاخه‌ی کیوسیه).

رستم II ابن شهریار: ← آل باوند (شاخه‌ی کیوسیه).

رستم ابن جهانگیر: ← رستم شاه ل.

رستم ابن قارن: ← آل باوند (شاخه‌ی اصفهبدان).

رستم بیگ ترکمان (rostam beyge torkamān)، فت ذیقعده‌ی ۹۰۲ هق، از پادشاهان سلسله‌ی آق قوینلو؛ پسر مقصود بیک ابن اوزون حسن. وی در ۸۹۷ هق بر عمزاده‌ی خویش بایسنقر ترکمان شورید، و او را به شیروان منهزم نمود، و خود به سلطنت نشست. با آنکه نخست سلطان علی صفوی را حرمت داشت، آخر از او ترسیده به قتل او اقدام نمود. اما خود او نیز چند سال بعد بدست احمد بیگ ترکمان که بر وی شوریده بود بقتل رسید.

رستم خان (rostam xān)، از فرماندهان و سرداران دربار شاه سلطان حسین صفوی. وی ظاهراً فرمانده یساولان حضور بود. بعد از قتل گرگین خان گرجی و شکست خسرو خان گرجی، شاه او را به دفع میر ویس افغان فرستاد (۱۱۲۵ هق)، اما او شکست خورد و کاری از پیش نبرد. در ۱۱۳۵ هق، باز ظاهراً همین رستم خان بود که میمنه‌ی لشکر ایران را در جنگ معروف به گلناباد داشت، و ظاهراً درین جنگ کشته شد.

رستمدار (rostamdār)، ناحیه و ولایت سابق، مازندران، ل ایران. نام رستمدار از عهد مغول پدید آمده است، و بقول ظهیرالدین مرعشی مرز شرقی آن اصلا سی‌سنگان (نزدیک مصب رود کجور) بود؛ مرز غربی آن در آغاز در ملاط (malāt) (نزدیک لنگرود گیلان) بود، ولی در ۵۹۰ هق به سختسر (بر مرز شرقی گیلان) و سپس در ۶۴۰ هق به نمک‌آوه‌رود (غ کلارستاق) انتقال یافت. اما همین نویسنده گاه رستمدار را به همه‌ی رویان اطلاق کرده. بعضی از محققین رستمدار را بمعنی اخص در طرف کجور و کلار، و رویان را اصلا سرزمین بین رستمدار و قصران شمرده‌اند. برای تاریخ رستمدار ← رویان.

رستم روزافزون، آقا (āqā rostame ruz-afzun)، از امرای محلی مازندران در اوایل عهد صفویه؛ از خاندان روزافزون. وی در آغاز از جانب سادات مرعشی در هزار جریب حکومت داشت (ح ۸۹۹ هق). چندی بعد معزول شد، و سپس بر سادات مرعشی شورید، و بر مازندران استیلا یافت (ح ۹۱۵ هق). با شیبک خان ازبک دوستی گزید، و از اظهار انقیاد نسبت به شاه اسماعیل I صفوی خودداری کرد. پس از قتل (۹۱۶ هق) شیبک خان، شاه اسماعیل دست بریده‌ی او را به ساری نزد آقا رستم فرستاد، و پیغام سخت بدو داد، و گویند آقا رستم از هیبت و ترس آن دست و آن پیغام بیمار شد و وفات یافت.

رستم شاه لر (rostam šāhe lor)، فرمانروای لر کوچک و ۲۲مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. وی پس جهانگیر ابن رستم بود، و بعد از او به امارت رسید (۹۴۹ هق). شاه طهماسب I صفوی او را گرفته در الموت محبوس کرد، و چندی بعد وی را آزاد نمود و به حکومت لر کوچک فرستاد. اما برادرش محمدی بگ مدعی او شد، و رستم شاه دو دانگ از حوزه‌ی قلمرو خود را ناچار بدو واگذاشت، و ظاهراً بعد از آن، از دست محمدی بک، به درگاه پادشاه صفوی پناه برده است. رستم شاه تا ح ۹۷۸ هق حیات داشته است.

رستم عباسی، شاه: ← شاه رستم عباسی.

رستم کلا (rostam kalā)، ده (جم ۴'۱۴۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان قره‌طقان، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)، ۱۴ کیلومتری ش نکا. ایستگاه راه آهن رستم کلا در ۲ کیلومتری ل ده رستم کلا است.

رستم لر (rostame lor)، شهرت **سیف‌الدین رستم ابن نورالدین،** فرمانروای لر کوچک و دومین امیر از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. بعد از عم خویش شجاع‌الدین خورشید لر به امارت لر کوچک رسید (۶۲۱ هق)، و یک چند به عدل و انصاف در آنجا حکومت کرد. عاقبت بدست امیر علی لر مقتول شد، و ابوبکر لر بجایش نشست.

رستم‌نامه (rostam.nāme)، از داستانهای عامیانه‌ی فارسی که در آن، با نثری ساده، در باره‌ی پهلوانی‌های رستم گفتگو شده است. مؤلف ظاهراً این کتاب را جهت کسانی که برای خواندن و درک شاهنامه‌ی فردوسی معلومات کافی ندارند از روی شاهنامه به نثر پرداخته و حکایتهای مربوط به رستم را ساده و خلاصه کرده است. رستم‌نامه مکرر در تهران با طبع سنگی و سربی منتشر شده است، و از کتابهائی است که زیاده مورد علاقه و توجه عام است.

رستم و سهراب (rostamo sohrāb)، نمایشنامه‌ی منظومی که حسین کاظم‌زاده از شاهنامه اقتباس و در ۵ پرده تنظیم کرد (چاپ برلن، ۱۳۰۱ هش). نخستین بار در اصفهان در تالار مدرسه‌ی صنعتی اجرا شد (۱۳۰۶ هش)، و ظاهراً در تاریخ تئاتر ایران، بعد از رستاخیز عشقی، نخستین نمایشنامه‌ای (غیر مذهبی) بود که با آواز و بهمراهی ساز اجرا گردید. نکته‌ی جالب اینکه چون در آن ایام بانوان هنوز چادر بسر داشتند، یکی از چهار شب نمایش منحصر به بانوان بود. این نمایشنامه را منشأ اقتباس نمایشنامه‌هائی از شاهنامه شمرده‌اند (از قبیل بزم بهرام گور، بیژن و منیژه، و رزم بیژن و هومان).

رستمیان (rostamiān) یا **بنی رستم** (bani rostam)، سلسله‌ای از ائمه‌ی اباضی (← اباضیه) که از ح ۱۶۰ هق تا اواخر قرن ۳م هق بر تاهرت فرمانروائی کردند. مؤسس سلسله، **عبدالرحمان ابن رستم،** فت ۱۶۸ هق، اصلا ایرانی بود. وی حکومت قیروان داشت، ولی در مقابل مهاجمین از آنجا گریخت. در ۱۴۴ هق تاهرت را بنا نهاد، و در ح ۱۶۰ هق اباضیه او را امام خود شناختند. پس از وی پسرش **عبدالوهاب ابن عبدالرحمان** در ۱۶۸–۲۰۸ هق، و سپس پسر او **ابوسعید الافلح** (abu.sa'ide 'l,'aflah) در ۲۰۸–۲۵۸ هق امامت داشت. آخرین امام سلسله **یعقوب ابن الافلح،** فت ۲۹۶؟ هق، ظاهراً دو بار امامت کرد، و در دفعه‌ی دوم با حمله‌ی بربرها به سرکردگی ابو عبدالله، داعی شیعه و مؤسس استیلای فاطمیان بر افریقای شمالی، مواجه شد، و خاندان رستمی برافتاد. رستمیان در مقابل خلفای بغداد و اغالبه، که تابع آنها بودند از خلفای اموی اندلس هواخواهی میکردند، و با آنان روابط دوستانه داشتند.

رست نسوز[1] (roste nasuz)، نوعی خاک رس (← رس یا رست) که درصد سیلیس و آلومین آن زیاد است، و در برابر حرارت سخت مقاومت دارد. در ساختن آجر نسوز، بوته، قرع و انبیق، و امثال آنها بکار میرود.

رستنی[2] (rostani) یا **گیاه** (giāh) یا **نبات**

(1)fire clay (2)plant

(nabāt) [جمعش نباتات]، هر یک از افراد گروهی از موجودات زنده، که اگرچه خصوصیت تحریک‌پذیری و پاسخ گفتن به محرکها را دارند (قس جانور)، نوعاً فاقد حرکت خود بخود یا دادن پاسخ سریع حرکتی و اعضای حواس و عصبی میباشند. بمناسبت بستگی نزدیک بین اعضای پست دو مملکت (← رده‌بندی) حیوانی و گیاهی، تعریف جامع و مانع گیاه‌که همه‌ی رستنیها را دربر گیرد و همه‌ی حیوانات را خارج سازد‌ممکن نیست. رستنی ممکن است از لحاظ بزرگی ذره‌بینی و از لحاظ ساختمان ساده باشد (مانند بعضی از

جدول رده‌بندی رستنیها

نهانزاها (بی‌گل و بی‌میوه)	ریسه‌داران (بی‌ریشه، بی‌ساقه، و بی‌برگ؛ دارای ریسه)	باکتریها قارچها جلبکها	
	خزه‌ها (دارای برگ، ریشه، و ساقه)		
	نهانزاهای آوندی (دارای ریشه، ساقه، برگ، و آوند)	سرخسها دم اسبها پنجه‌گرگها	
پیدازاها یا روشنزاها (دارای گل و میوه)	بازدانگان (دارای دانه‌های برهنه)	مخروطیان	
	نهاندانگان (دانه‌ها در تخمدان بسته‌ای قرار دارند)	تک‌لپه‌ها[1] (یک لپه در دانه) (ح ۴۰٬۰۰۰ جنس)	
		دولپه‌ها (دو لپه در دانه) (بیش از ۱۵۵٬۰۰۰ جنس)	بی‌گلبرگ[2]
			پیوسته‌گلبرگ[3]
			جداگلبرگ[4]

(۱) مشتمل بر تیره‌های سوسنیها؛ زنبقیها، نرگسیها، ثعلبها؛ زنجبیلها، نخلها، گندمیان؛ جگنها.
(۲) مشتمل بر تیره‌های اسفناجیان؛ بیدیها؛ پیاله‌داران [شامل دسته‌های بلوطها، غانها، و فندقها]؛ ترشکها؛ گردوها؛ گزنه‌ها.
(۳) مشتمل بر تیره‌های بادنجانیان؛ بداغها؛ پامچالها؛ پیچکسیان؛ خیاریان؛ روناسیان؛ زیتونیان؛ گاوزبانیان؛ مرکبان؛ میمونیان؛ نعناعیان.
(۴) مشتمل بر تیره‌های آلاله‌ها؛ پروانه‌واران [مشتمل بر دسته‌های پیچیها، شبدرها، اسپرسها، لوبیاها، گل ابریشمیها، و ارغوانها]؛ پنیرکیان؛ چتریان؛ چلیپائیان؛ سدابیان؛ سماقیها؛ شمعدانیها؛ عشقه‌ها؛ فرفیونیان؛ قرنفلیان؛ کوکناریان؛ گل‌سرخیان؛ مرکبات؛ موردیها.

جلبکهای تکیاخته)، یا چندیاخته‌ای باشد (مانند درخت). بیشتر گیاهان، یاخته‌هایشان معمولا دیواره‌ای از ماده‌ی سختی بنام سلولوز دارند؛ مواد غذائی مورد نیاز را از خاک (بصورت املاح محلول) و هوا (بصورت انیدرید کربونیک) می‌گیرند؛ و بوسیله‌ی ماده‌ی سبز موسوم به کلوروفیل تشکیل ترکیبات کربون در نسجهای گیاهی میدهند (← فوتوسنتز). دیگر از تمایزهای گیاهان با حیوانات اینست که گیاهان در سراسر زندگی همواره رشد میکنند، و در حالت بلوغ، بر خلاف جانوران، حد اعلای بزرگی یا شکل معینی ندارند. هیچ دو جلبک دریائی یا دو درخت بلوط از لحاظ عدد و بزرگی و شکل اجزائشان متماثل نیستند، و نیز آن تقارنی که در یک ستاره‌ی دریائی یا در انسان مشاهده میشود در آنها دیده نمیشود. این اختلافات عمومی بین گیاه و حیوان استثناهائی نیز دارد، بعضی از آغازیان میتوانند از ترکیبات ساده تغذیه کنند؛ بعضی از رستنیهای تکیاخته (مثلا باکتریها) و یاخته‌های مولد گیاه حرکت خود بخود دارند؛ بعضی از گیاهان (مانند میموزا) در مقابل محرکات عکس العمل سریع نشان میدهند؛ و یاخته‌ی بعضی از رستنیهای پست دیواره‌ی سلولوزی ندارد، در صورتیکه بعضی از جانوران دریائی ماده‌ی سلولوزمانندی تولید میکنند. رستنیها با جانوران در ساختمان داخلی یاخته و نیز در بعضی از جزئیات فرایند تولید مثل (← میتوز) اختلافهائی دارند.

طرز رده‌بندی مملکت گیاهی از لحاظ نام‌گذاری و تعیین محل تقسیمات بزرگتر (مخصوصاً سلسله‌ها) با رده‌بندی جانوران تفاوت دارد، و این از آن جهت است، که در مورد جانوران، بوسیله‌ی فسیلها میتوان بستگیهای میان گروههای مختلف و فاصله‌های آنها را با یکدیگر در فرایند تکامل معلوم کرد، اما در مملکت گیاهی چنین شواهد فسیلی وجود ندارد. معذلک، نظم کلی تکامل و خط مرزی میان جنسها روشن و متفق فیه است. در جدول یکی از رده‌بندیهای رستنیها دیده میشود. باید دانست که قواعد تسمیه‌ی گیاهان برای طبقات بالاتر راسته (← رده‌بندی) چندان دقیق نیست. طبقه‌ی عمده‌ی برتر از راسته رده است (مانند "رده"ی بازدانگان و "رده"ی نهاندانگان، در صورتی که این دو دسته رده شمرده شوند). طبقات بسیار وسیع را گاه به گروههائی بنام رده‌ی جزء تقسیم میکنند، چنانکه میتوان تک‌لپه و دولپه را دو رده‌ی جزء از رده‌ی نهاندانگان شمرد. گیاهان همه‌ی طبقات مملکت گیاهی را تشکیل میدهند (← رده‌بندی). در بعضی طبقه‌بندیهای جدید، مملکت گیاهی را به بخشهائی تقسیم میکنند، و بخشها را به بخشهای جزء.

رستنیها در نگاهداری تعادل طبیعت و زندگی آدمی نقش مهمی دارند. گیاهان سبز (دارای کلوروفیل)، بوسیله‌ی عمل فوتوسنتز، خود خوراک خویش را میسازند، یعنی مواد غیر آلی و انرژی خورشید را جذب میکنند و اکسیژن پس میدهند. رستنیها، که محتملا بیشتر اکسیژن جوّ زمین را فراهم میآورند، منبع نهائی غذای همه‌ی جانوران هستند، که خود نمیتوانند غذای خویش را بسازند. گذشته از مواد غذائی (مانند دانه، میوه، و تره‌بار)، محصولات نباتی دیگری هست که برای انسان جنبه‌ی حیاتی دارد، مانند چوب، الیاف، داروها، روغنها، کائوچو، رنگیزه‌ها، و رزینها. زغال سنگ و نفت نیز ریشه‌ی گیاهی دارند. نیز ← گیاهشناسی؛ بومشناسی.

رستوران[1] (restorān) [از فنس؛ اصلا بمعنی مقوّی، مقوّی]، مؤسسه‌ی غذاخوری عمومی. در قرن ۱۶م، در انگلستان، در مسافرخانه‌ها و کاروانسراها و میخانه‌ها، رسم تهیه و فروش یک وعده غذای روزانه در ساعت و به نرخ معین آغاز گردید؛ مشتریان سر یک میز عمومی مینشستند، و غذا صرف میکردند. در قرن ۱۷م، این امکنه به باشگاهها و محل قمار و مراکز فعالیتهای سیاسی تبدیل شد، چنانکه چارلز II امر به تعطیل آنها فرمود (۱۶۷۵). عنوان رستوران اول بار در ح ۱۷۶۵ در پاریس در مورد مؤسسه‌ای بکار رفت که غذاهای سبک در اختیار مشتریان قرار میداد. نیز ← کافتریا.

رستوراسیون: ← بازگشت خاندان بوربون.

رسته: ← صنف.

رستیف دو لا برتن[2]**، نیکولا ادم** (nikolā edm restif dë lā brëton)، ۱۷۳۴–۱۸۰۶، رمان‌نویس فرانسوی. حرفه‌اش چاپگری بود، ولی بیش از ۲۵۰ رمان نوشت، که اگرچه بیشتر آنها شرح زندگی بی‌بند و بار خود اوست، از لحاظ واقعبینی مورد توجه میباشد. رساله‌های متعدد در اصلاحات اجتماعی نیز نوشته است. از آثار معروفش دهقان گمراه (۱۷۷۵)، زنان پاریسی (۱۷۸۷)، و آقای نیکولا (۱۶ جلد، ۱۷۹۴–۹۷) است.

رستیگوش[3] (restigu§)، رودی در کانادای شرقی، که در لغ ایالت برونسویک جدید سرچشمه گرفته، پس از طی ۲۱۰ کم در جهات ل‌ش و ش‌ل‌ش، کنار شهر دالهوزی به شاخابه‌ای از خلیج سنت لارنس میریزد. مسیر سفلای آن قسمتی از

(۱) restaurant (۲) Restif de la Bretonne (۳) Restigouche

خط مرزی ایالات کبک و برونسویک جدید است.
رسخ: ← تناسخ.
رسغ (rosq)، ← دست؛ پا.
رسکت، برج، مازندران، ← برج.
رسمیسازی (rasmi.sāzi)، در اصطلاح معماری، تقسیم‌بندی طاق برای تزیین، بصورت ساده و کم‌کارتر از مقرنس.
رسوب[1] (rosub)، موادی که از حالت محلول در مایعی بصورت جامد جدا میشوند، و نیز جدا شدن آنها. بالاخص در شیمی، رسوب فعل و انفعالی را گویند که در آن جسم جامدی تشکیل میابد و از محلول جدا میشود. تولید رسوب مربوط به جنس محلول است. مثلا نمک طعام را میتوان بوسیله‌ی تبخیر یا خنکسازی، بحالت متبلور، از محلول جدا ساخت. افزودن بعضی معرفهای مخصوص به بعضی محلولها سبب تشکیل ماده‌ی جامد لاینحلی میشود که رسوب میکند. کولوئیدها را میتوان با افزودن یک الکترولیت قوی رسوب داد.
رسول (rasul)، جمعش رسل (rosol)، فرستاده‌ای که او را کسی بجائی گسیل دارد تا چیزی را تسلیم کند یا دریافت کند (رسالت). در اصطلاح متکلمین اسلامی و ارباب مقالات، رسول کسی است که خداوند او را نزد خلق فرستد تا احکام خدا ("شریعت") را به مردم ("امت") تبلیغ کند. در قرآن، غیر از محمد ص که رسول خدا و همچنین نبی خوانده شده است، از نوح، لوط، شعیب، صالح، هود، اسماعیل، موسی، و عیسی نیز بعنوان رسول یاد شده است. جمیع این رسولان در نزد مسلمین انبیاء نیز خوانده میشوند. مع هذا، در بیان تفاوت بین رسول و نبی گفته شده است که هر رسولی نبی نیز هست، اما هر نبی رسول نیست؛ بعبارت دیگر، نبی و رسول هر دو بَشیر [= بشارت‌دهنده] یا نَذیر [= بیم‌دهنده] هستند، اما رسول فرستاده‌ای است که شریعت و کتاب دارد، و در رأس امتی است که بدو منسوب است. و حتی بموجب بعضی احادیث، در روز قیامت نیز هر رسول در پیش صف و جلو امت خویش خواهد بود، در صورتی که نبی، هر چند در بین قوم بشیر و نذیر است، اما شیخ امت نیست، و لازم هم نیست که شریعت و کتاب داشته باشد. با اینهمه، این تفاوت بین رسول و نبی همه جا صادق نیست، چنانکه در اغلب کتب عقاید و مقالات عامه بین رسول و نبی تفاوت نمیگذارند، و معتزله اصلا معتقدند که بین رسول و نبی تفاوت نیست، چنانکه در قرآن محمد گاه نبی و گاه رسول خطاب شده است. ← نبی. نیز ← رسولان مسیح.
رسول انگلستان: ← آوگوستینوس کنتربری، قدیس.
رسولان مسیح[2] (rasulāne masih) یا **حواریون** (havāriyyun)، عنوان ۱۲ تن شاگردان اولیه‌ی عیسی مسیح، که فرستادگان مخصوص او جهت تبلیغ مسیحیت بودند. اسامی آنها بدین قرار است، پطرس؛ قدیس آندرئاس؛ یعقوب حواری (کبیر)؛ یوحنای حواری؛ توما حواری؛ یعقوب حواری (صغیر)؛ یهودای حواری؛ فیلپس حواری؛ برتولماوس؛ متی؛ شمعون قانوی؛ و متیاس حواری (بجای یهودای اسخریوطی). عنوان رسول یا حواری به بعضی دیگر، که جزء رسولان ۱۲گانه نبوده‌اند ولی از نظر مقام و مرتبه قرین آنها بوده‌اند، نیز اطلاق شده است (مانند بولس حواری). همچنین، نخستین یا مهمترین مبلغ مسیحی در هر سرزمین عنوان رسول دارد، چنانکه قدیس پتریک (پاتریکیوس) رسول ایرلند است، و قدیس آوگوستینوس کنتربری رسول انگلستان. برای اعتقادنامه‌ی رسولان ← اعتقادنامه. نیز ← حواری.
رسول ایرلند: ← پاتریکیوس، قدیس.
رسولی، علی ابن داود: ← رسولیان.
رسولیان (rasulīān) یا **بنی رسول** (bani rasul) یا **آل رسول** (āle)، سلسله‌ای از فرمانروایان یمن که از ح ۶۲۶ هق تا اواسط قرن ۹م هق در این سرزمین و گاه در اراضی مجاور نیز سلطنت کردند. این سلسله منسوبست به شخصی معروف به رسول که با **تورانشاه** ایوبی به یمن آمد. رسول احتمالا ترکمن بود، اگرچه نسب او را به غسانیها رسانیده‌اند. مؤسس سلسله نوه‌ی او **نورالدین عمر ابن علی** (فت ۶۴۷ هق)، ملقب به **الملک المنصور** (al.maleko 'l.mansur)، است، که حکومت مکه داشت، و الملک المسعود صلاح‌الدین یوسف، آخرین سلطان ایوبی یمن، وی را منصب اتابکی و، در عزیمت به مصر، حکومت یمن داد. مسعود در راه مصر درگذشت، و نورالدین زمینه‌ی استقلال خود را فراهم کرد. زبید را پایتخت قرار داد؛ و صنعاء، تعز، و کوکبان را به قلمرو خود افزود؛ مکه را نیز گرفت. اگرچه از ۶۲۸ هق استقلال داشت، خلیفه استقلال او را در ۶۳۲ هق شناخت. قلمرو او از مکه تا حضرموت ممتد بود. نورالدین، مانند بیشتر سلاطین این سلسله، به ساختن مدارس و مساجد و آبادی اهتمام تمام داشت، و حامی فضل و ادب بود. از ملوک معروف این سلسله **علی ابن داود رسولی**، ملقب به **الملک المجاهد** (al.maleko 'l.mojāhed) و **مجاهد رسولی**، است که در ۷۲۱–۷۶۴ سلطنت کرد. وی مؤلف کتاب مهم کتاب الافوال الکافیه و الفصول الشافیه فی علم البیطره است در پرورش و نگاهداری و تربیت حیوانات اهلی، مانند اسب و شتر و فیل. این کتاب را فخرالدین ابن احمد ابن مولی خضر رودباری برای حاکم کردستان به فارسی ترجمه کرده است (۱۲۵۲ یا ۱۲۵۳ هق). ملوک این سلسله اغلب با شریفهای مکه و ائمه‌ی یمن در جنگ و جدال بودند، و سرانجام دولت آنها بدست بنو طاهر برافتاد.
رسیتاتیف[3] (resitātif)، "دکلاماسیون"[4] (-deklā-māsion) [از فنی، = سخن را به آهنگی مؤید معنی و مبین خصوصیت و حالت آن بیان کردن] همراه با موسیقی، که در اپرا و اوراتوریو برای دیالوگ و نقل روایت بکار میرود. از آنجا که در رسیتاتیف زیر و بم و تشدید طبیعی کلمات بهتر نموده میشود، رشد آن (اواخر قرن ۱۶م) در اعتلای اپرا مؤثر افتاد. رسیتاتیف حاصل جستجوی آهنگسازان ایتالیائی، مانند ی. پری و ج. کاتچینی بود که بدنبال سبکی در موسیقی آوازی بودند که در آن کلمات به روشنی مفهوم گردد، ریتم طبیعی کلام دنبال شود، و موسیقی احساس نهفته در هر بند را به شنونده منتقل سازد.
رسیفه[5] (resife)، شهر (جه تخمیناً ح ۷۸۸٬۶۰۰)، کرسی ایالت پرنامبوکو، لش برزیل؛ بندر کنار قطا. قسمتی از آن دز زمینلاد و قسمتی در جزیره است. در ۱۵۳۰–۳۹ بوسیله‌ی پرتغالیها بنا شد. مقادیر هنگفتی از محصولات پسکرانه‌ای (از قبیل شکر، رم، میوه، پوست، پنبه، الوار) از آنجا صادر میشود.
رسین[6] (rəsin)، شهر صنعتی (جه ۸۹٬۱۴۴)، چ‌ش ایالت ویسکانسین، کشمت، کنار دریاچه‌ی میشیگان. در ۱۸۳۴ ماندگاه شد. ترقی صنعتی آن بموازات پیشرفت ساختمان بندرگاه و راه آهن صورت گرفت.
رشاد (reshād)، گیاهی از تیره‌ی چلیپائیان از نوع لوناریا (*Lunaria*) شبیه به **قدومه**.
رشت (rašt)، شهر (جه ۱۰۹٬۴۹۱ سث ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۳ متر)، مرکز شهرستان رشت و استان یکم (گیلان)، در چ‌غ بحر خزر بفاصله‌ی ح ۱۳ کیلومتری ← مرداب انزلی. سیاه رودبار از قسمت شرقی و گوهررود از غ آن میگذرد؛ این دو رود به یکدیگر متصل شده به مرداب انزلی میریزند. هوای آن در تابستان مرطوب و گرم و سنگین است؛ حد متوسط کمینه‌ی دما در مرداد ماه ۲۹٫۱° صدبخشی و میزان بارش از ۸۱۲ ملم تا ۱٬۵۰۰ ملم است. خانه‌های آن بیشتر دارای اسکلت آجری قرمز و بامهای سفالپوش (قرمز) یا پوشالپوش و ایوانهای وسیع میباشند؛ دیوارهای داخلی و سقفها اغلب با چوب ساخته شده‌اند. رشت با راههای شوسه‌ی آسفالت‌شده به بندر پهلوی، رودبار، فومن، لاهیجان، و رامسر، و با راه شوسه‌ی آسفالت‌شده‌ی جدیدی از طریق منجیل، سد سفیدرود، لوشان، و هرزه ویل به قزوین و تهران مرتبط است. پیش از احداث بندر پهلوی، پیربازار پیش‌بندر آن بود، و با راه آهن با آن ارتباط داشت. رشت مرکز داد و ستد گیلان است، و برنج، پنبه، توتون، ابریشم، و چای در آن خرید و فروش میشود. بنای تاریخی ندارد. قدیمترین مسجد آن مسجد صفی است. امامزاده سید ابوجعفر معروف‌ترین امامزاده‌های آن میباشد.

تاریخ

حمدالله مستوفی (فت قرن ۸م هق) یکی از قدیمترین نویسندگانی است که به توصیف رشت پرداخته است، و از هوای گرم و مرطوب آن سخن گفته. بقول او، پنبه و ابریشم فراوان در آنجا برای صدور تهیه میشده، و شهر وسعت و اهمیتی داشته است. در زمان شاه اسماعیل I صفوی سرزمین گیلان منقسم به دو قسمت بیه‌پس (مرکزش رشت) و بیه‌پیش (مرکزش لاهیجان) بود. حکومت بیه‌پیش از ۹۴۳ هق به خان احمد گیلانی رسید، و طهماسب I صفوی حکومت بیه‌پس را نیز بدو سپرد، و بدین ترتیب حکومت هر دو ناحیه بدست خان احمد افتاد، و حکومت اوجز دوره‌ای که بسبب مخالفت با شاه طهماسب به حبس افتاد–تا سال 1000 هق دوام یافت، تا آنکه شاه عباس I صفوی گیلان را تسخیر کرد. خان احمد از راه شروان به استانبول رفت، و سرانجام در 1005 هق در بغداد درگذشت. در دوران فرمانروائی خان احمد بر گیلان، رشت مرکز اداری و اقتصادی

(۱)precipitation (۲)apostles (۳)recitative (۴)declamation (۵)Recife (۶)Racine

این ناحیه شد، و در همین دوره ← شرکت مسکووی تأسیس گردید، که بین سالهای ۹۶۸ و ۹۸۹ هق ۱۵ هیئت تجارتی به ایران گسیل داشت. خان احمد، آخرین فرمانروای مستقل گیلان، سفرائی به دربار روسیه فرستاد، و علیه شاه عباس درخواست کومک کرد. و اگرچه وعده‌ی حمایت شنید سودی ندید. مقارن این احوال، قزاقها در رشت و گیلان تاخت و تاز میکردند، و در صدد جلب حمایت دربار ایران بودند. مهمترین این وقایع تاراج رشت بدست س. رازین بود (۱۰۴۵ هق، مطابق ۱۶۳۶ ب‌م). در روز اعدام (۲ صفر ۱۰۸۲ هق) رازین، ایرانیانی که در مسکو بودند برای تماشا دعوت شدند. در ۱۷۲۲ سپاهیان پطر کبیر رشت را گرفتند، و تا ۱۷۳۴ رشت و گیلان تحت اشغال روسها بود. روسها به جهات نظامی رشت را از جنگلهائی که آنرا فراگرفته بود پاک کردند. در ۱۷۳۴ رشت و گیلان تخلیه شد. در ۱۸۰۵ قوای روس بندر پهلوی را که آن زمان بندر انزلی نام داشت گرفتند، ولی قبل از آنکه دامنه‌ی تصرفاتشان به رشت برسد شکست یافتند. بعد از آن رشت به دو بلیه‌ی اسف‌انگیز دوچار شد، یکی وبای ۱۲۴۷ هق، که تقریباً همه‌ی جمعیت رشت (ح ۶۰٬۰۰۰ تا ۸۰٬۰۰۰) را نابود ساخت، و دیگر مرض ۱۸۶۴–۶۹، که پرورش کرم ابریشم را تقریباً از میان برد. اما تجارت با روسیه برقرار ماند، و صدور پنبه و برنج و دیگر کالاها جای آن را گرفت، و بعداً نیز ابریشم تا حدی وضع سابق خود را بازیافت، و جمعیت شهر نیز تا ۱۸۹۰ دوباره به ۳۰٬۰۰۰ تن بالغ شد. در ۱۸۹۹ شهر دوچار حریق شد، و بازارهای آن سوخت. در ۱۹۰۰، یک شرکت روسی و ایرانی راهی ارابه‌رو از طریق قزوین بین تهران و رشت احداث کرد.

رشت در انقلاب مشروطیت نقش مؤثری داشت (← انقلاب گیلان). در طی جج I، رشت بسبب شورش کوچک جنگلی اهمیت یافت. در ۱۹۲۰ دگر بار رشت صحنه‌ی نهضتهای انقلابی گردید. پس از تصرف (۲۸ آوریل ۱۹۲۰، مطابق ۹ محرم ۱۳۳۸ هق) باکو بدست ارتش سرخ، ناوگان ارتش سفید به بندر انزلی که در دست انگلیسها بود پناه برد. راسکولنیکوف (rāskolnikof)، فرمانده ناوگان سرخ در دریای خزر، در تعقیب ارتش سفید، انزلی را اشغال کرد (۱۸ مه‌ی ۱۹۲۰، مطابق ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ هق)، و انگلیسها بسرعت عقب‌نشینی کردند. ورود ارتش سرخ به انزلی و رشت مشوق نهضتهای انقلابی در گیلان شد، و در ۴ ژوئن ۱۹۲۰ (۱۷ رمضان ۱۳۳۸ هق)، حکومتی ضد انگلیسی بریاست کوچک جنگلی در رشت اعلام گردید. انگلیسها رشت را تخلیه کردند، ولی همه‌ی انبارهای مهمات خود را آتش زدند، و ماه بعد که منجیل را نیز تخلیه کردند پل سفیدرود را منفجر ساختند و رو به بغداد نهادند. در این ضمن قوائی از تهران برای سرکوبی متجاسرین اعزام شد، ارتش سرخ دگر بار در اکتبر ۱۹۲۰ (محرم یا صفر ۱۳۳۹ هق) رشت را اشغال نمود. سرانجام بر طبق معاهده‌ای که در ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۱ (۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۹ هق) بامضای دولتین ایران و شوروی رسید گیلان و رشت تخلیه گردید. در سلطنت رضا شاه کبیر، بندر انزلی مرمت و اصلاح شد، و به بندر پهلوی موسوم گردید. در رشت چند کارخانه و مدارس و بیمارستانها دایر گردید. در جج II در ۱۹۴۱ روسها دگر بار رشت را اشغال نمودند، و این شهر یکی از منازل راه ارسال آذوقه و مهمات به روسیه گردید. نیز ← گیلان.

رشت (rašt)، شهرستان، استان یکم (گیلان)، ل ایران؛ مرکزش شهر رشت. فعلا از ل به بحر خزر، از ش به شهرستان لاهیجان، از ج به شهرستانهای رودبار و فومن، و از غ به فومنات و بندر پهلوی محدود است. مشتمل بر بخشهای حومه، خمام، لشت نشاء (لشته نشا)، و کوچصفهان میباشد. قسمت جنوبی آن کوهستانی (جبال البرز) و جنگلی است. شعبات سفیدرود مشروبش میکند. مرکزش، شهر رشت، بوسیله‌ی راههای شوسه با شهرهای لاهیجان، فومن، رودبار، و بندر پهلوی مرتبط است، و سابقاً با راه آهن به پیربازار مرتبط بود. محصول عمده‌اش برنج، توتون، چای، و ابریشم است.

رشت‌آباد (raštābād)، ده (جه ۱٬۲۱۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۶ کیلومتری ش کوچصفهان.

رشته[1] (rešte)، در ریاضیات، مجموعه‌ی مرتبی از مقادیر (موسوم به جمله‌های رشته) که هر جمله‌ی آن با رتبه‌اش کاملا مشخص شود. معمولا جمله‌های یک رشته را به حرفی (مثلا u یا v) نمایش می‌دهند، و مرتبه‌ی هر جمله را در زیر این حرف و کمی بطرف راست مینویسند، مثلا u_1 جمله‌ی اول، u_2 جمله‌ی دوم، و بطور کلی u_n جمله‌ی nام (اِنُم) رشته است، و آنرا جمله‌ی عمومی رشته خوانند. از رشته‌های ساده رشته‌ی اعداد طبیعی است،

$$1,\ 2,\ 3,\ \ldots$$

در اینجا u_1 (جمله‌ی اول) مساوی ۱، u_2 (جمله‌ی دوم) مساوی ۲، و مثلا u_{10} (جمله‌ی دهم) مساوی ۱۰ است. از رشته‌های ساده‌ی دیگر دو رشته‌ی اعداد فرد و اعداد زوج را میتوان نام برد. از معروفترین رشته‌ها تصاعد میباشد. عده‌ی جمله‌های یک رشته ممکن است متناهی یا نامتناهی باشد. در رشته‌ای که جمله‌ی عمومی آن u_n است، اگر وقتی n بینهایت بزرگ شود جمله‌ی عمومی حد داشته باشد رشته را متقارب، و الا آنرا متباعد خوانند. مثلا در رشته‌ی

$$\frac{1}{2},\ \frac{1}{2^2},\ \frac{1}{2^3},\ \ldots$$

که جمله‌ی nام آن $u_n = \frac{1}{2^n}$ است، وقتی n بسمت بینهایت میل کند جمله‌ی nام بسمت صفر میل می‌کند، و لهذا رشته‌ی مذکور متقارب و حدش صفر است. اما در رشته‌ی اعداد زوج

$$2,\ 4,\ 6,\ \ldots,$$

که جمله‌ی nام مساوی $2n$ است، اگر n بسمت بینهایت میل کند، جمله‌ی عمومی بینهایت بزرگ میشود، و لهذا رشته‌ی مذکور متباعد میباشد. همچنین است رشته‌ی

$$1,\ -1,\ 1,\ -1,\ \ldots$$

نیز ← سلسله.

رشته[2] (rešte) یا **پیوک** (piuk)، کرمی از جنس *Dracunculus medinensis* از گروه نماتودا؛ و بیماری ناشی از آن. این کرم، که نام معمولی آن بزبان فرانسه رشته‌ی مدینه و بزبان انگلیسی کرم گینه (gine) است، یکی از عمده‌ترین انگلهای انسان در آسیا (مخصوصاً هند) و افریقا است، ولی به امریکا نیز منتقل شده است و در گویان و برزیل از بیماریهای بومی است. ماده‌ی آن، که طولش به بیش از یک متر میرسد، زیر پوست بدن انسان زندگی میکند، و سبب جراحت (معمولا در بازو و ساق پا) میگردد. انتقال آن از طریق آب مشروب صورت میگیرد (نر آن طولش ح ۲٫۵ سم است). سابقاً در جنوب ایران برای بیرون آوردن کرم، سر آن را که از پوست خارج شده بود در شکاف قلم نی میگذاشتند، و صبح و عصر به آهستگی کرم را میکشیدند، و بدور قلم میپیچیدند، و تا کشیدن بعد، روی زخم را نواری میبستند؛ اگر پس از چند روز کرم بتمامی خارج میشد کار تمام بود، ولی بیشتر در ضمن عمل کرم پاره میشد و مرده‌ی آن در زیر پوست یا داخل عضلات سبب ناراحتی و گاهی مرگ بیمار میگردید. در جاهای دیگر نیز سابقاً بطریقی مشابه متوسل میشدند. امروز درمان بیماری رشته با استفاده از پیشرفتهای حاصل در آسپسی (← پلشت‌بری) و درمان داروئی صورت میگیرد.

رشته‌فرنگی: ← ماکارونی.

رشته‌کوه[3]، ردیفی از کوهها یا تپه‌ها. گاهی بمعنی سلسله‌کوه استعمال میشود.

رشته‌های ساحلی، کوههای امریکای شمالی؛ ← کوست رینجز.

رشته‌ی مدینه: ← رشته یا پیوک.

رشتی، حاج میرزا حبیب‌الله: ← حبیب‌الله رشتی.

رشتی، سید کاظم: ← کاظم رشتی.

رشحات: ← سحاب اصفهانی.

رشحات عین الحیات (rašahāte ayno 'l.hayāt)، کتابی فارسی، در احوال و مقامات مشایخ قدیم سلسله‌ی نقشبندیه، که در سنه‌ی ۹۰۹ هق بوسیله‌ی مولانا فخرالدین صفی تألیف یافته است، و مخصوصاً از مآخذ مهم و معتبر در باب جامی است. در لکنهو (۱۳۰۸ هق) و کانپور (۱۹۱۲ ب‌م) چاپ شده است، و ترجمه‌ی ترکی آن نیز در استانبول انتشار یافته.

رشخوار (rošxār)، بخش (جه ح ۱۲۲٬۳۴۰؟)، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۸۲ (؟) آبادی. مشتمل بر دو دهستان رشخوار و سنگان است. مرکزش، **رشخوار** (جه ۱٬۹۹۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵۵ کیلومتری جش تربت حیدریه است.

رشدیه (rošdiyye)، شهرت **حاجی میرزا حسن**، ۱۲۶۷–۱۳۶۳ هق (۱۳۲۳ هش)، روحانی و از پیشقدمان فرهنگ نو در ایران. بعد از اتمام تحصیلات مقدماتی در تبریز، برای تکمیل تحصیلات دینی عازم نجف بود، ولی بسبب خواندن شرحی راجع به اشکالات یاد گرفتن زبان فارسی در روزنامه‌ی اختر چاپ اسلامبول، توجهش به این

(1)sequence (2)Guinea worm (3)range

موضوع جلب شد. پس به بیروت رفت، و مدتی در دار المعلمین آنجا تحصیل کرد. پس از مسافرتهائی به مصر و اسلامبول، به ایران بازگشت، و اصول الفبای صوتی را تدوین کرد، که بسیار مهم بود. در ۱۳۰۰ هق دبستان رشدیه را در تبریز دایر نمود، و به کرات مورد هجوم روحانی‌نماها، و چند دفعه مورد اصابت گلوله واقع شد؛ در بعضی از تهاجمات، عده‌ای از اطفال مدرسه مقتول و مجروح شدند. سرانجام رشدیه تحت حمایت مظفرالدین میرزا، ولیعهد وقت، و پیشکار او امین‌الدوله قرار گرفت. در سلطنت مظفرالدین شاه و صدارت امین‌الدوله، به تهران احضار شد، و مدیر دبستان رشدیه‌ی تهران که امین‌الدوله ایجاد کرد گردید. در انجمن معارف عضویت داشت. رشدیه از آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان بود، و باین جهت بارها تبعید یا اضطراراً به خارجه فراری شد. پس از مراجعت به ایران، مدرسه‌ای بنام "مکتب" در تهران تأسیس و مجله‌ی مصوری بهمین اسم منتشر کرد (۱۳۲۲ هق). از سال ۱۳۴۵ هق در قم گوشه‌نشین شد، و هم در آن شهر وفات یافت. در اواخر عمر اصولی برای تعلیم کوران اختراع نمود. رشدیه مشوق ایجاد مدارس دخترانه نیز بود. کتب و رسائل بسیاری از او به فارسی و ترکی چاپ شده است؛ از جمله اصول عقاید یا اتحاد بشر؛ تبصرة الصبیان؛ و صد درس. شهرت وی به رشدیه بدین مناسبت بوده است که کلمه‌ی رشدیه در اصطلاح عثمانیان آن زمان بمعنی مدرسه‌ی ابتدائی بوده است، و حاجی میرزا حسن بمناسبت اینکه به تأسیس مدرسه‌ی ابتدائی همت گماشت بدین عنوان شهرت یافت.

رشک جنان (raške jenān)، کاخ سابق عهد صفوی، شامل بنای آجری سه طبقه، واقع در باغ چهلستون، اصفهان. در ح ۱۳۰۶ هش، هنگام احداث خیابان سپه اصفهان، قسمتی از سراسر ضلع شمالی باغ چهلستون و کاخ ویران رشک جنان ضمیمه‌ی آن خیابان گردید.

رشن (rašn) [= دادگر]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، مظهر عدالت؛ موکل به روز ۱۸م (موسوم به رشن) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

رشن[1]، تل گرد کوچک.

رشوه: ← کود.

رشید، شهر مصر: ← روزتا.

رشیدالدین ابن الصوری (rašido'd.dine 'bne 's.suri)، ۵۷۳-۶۳۹ هق، گیاهشناس مبتکر و طبیب مسلمان، متصور. در خدمت سلاطین ایوبی بود، و سرانجام در دمشق اقامت گزید، و در همانجا درگذشت. کتابی در ادویه‌ی مفرده بنام الملک المعظم ایوبی نوشت. مسافرتهای گیاهشناسی بسیار کرد، و جبل لبنان را برای کشف و گرد آوردن مجموعه‌های نباتات پویید. نقاشی همراه خود میبرد تا گیاهان را در مراحل مختلف آنها تا حد امکان بدقت نقاشی رنگی کند. متأسفانه تصاویری که بدین طریق گرد آورد از بین رفته است.

رشیدالدین فضل‌الله (rašido'd.din fazlo'l.lāh)، [خواجه رشیدالدین فضل‌الله طبیب همدانی]، ح ۶۴۵-۷۱۸ هق، از وزرا و مستوفیان و رجال معروف و بزرگ عهد ایلخانیان مغول. ولادتش در همدان بود، و مخالفانش او را از یهود آن ولایت شمرده‌اند. در عهد اباقا خان جزو اطبای دربار مغول بود، و در عهد دولت ارغون خان و گیخاتو خان مورد توجه و اکرام تمام گشت. غازان خان، بعد از قتل صدر جهان زنجانی، وی را با شرکت خواجه سعدالدین محمد آوجی به وزارت برگزید، و الجایتو (سلطان محمد خدابنده)، بعد از قتل خواجه سعدالدین، با وجود نهایت اعتمادی که به کفایت رشیدالدین فضل‌الله داشت، خواجه علیشاه گیلانی را با وی در وزارت شریک کرد. در دوره‌ی سلطنت ابوسعید بهادر خان، بسبب نقاری که بین رشیدالدین و خواجه علیشاه در میان بود، خواجه علیشاه و همدستان او نزد آن پادشاه جوان و کم‌تجربه چنین فرانمودند که خواجه رشیدالدین و پسرش، ← خواجه ابراهیم، الجایتو را زهر داده‌اند. بهمین جهت، سلطان ابوسعید بفرمود تا نخست خواجه ابراهیم را پیش چشم پدر گردن زدند، و سپس خواجه رشیدالدین پیر را هلاک کردند، و خاندان و خواسته‌ی او را به یغما دادند. اما بعدها، سلطان ابوسعید پسرش غیاث‌الدین محمد را وزارت داد.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله از مشاهیر فضلا و حکمای عصر خویش بود، و به ایجاد آثار خیریه و تألیف و ترویج کتب رغبت خاص داشت. ربع رشیدی را در تبریز بنا نهاد، و کتاب عظیم جامع التواریخ را با استفاده از فضلا و مآخذ و کتب ممالک و اقوام مختلف تصنیف نمود. منشآت او نیز که باقی است، گذشته از جهت ادبی، فواید تاریخی بسیار دارد.

رشید وطواط (rašide vatvāt)، شهرت **امیر امام رشیدالدین سعدالملک محمد**، متخلص و معروف به **وطواط**، ۴۸۰ (یا ۴۸۷؟)-۵۷۳ (یا ۵۷۸؟) هق، شاعر پارسی‌گوی و ادیب معروف، متبلخ. معاصر خوارزمشاهیان و بویژه مداح و ملک‌الشعرای اتسز بود. در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بلخ تحصیل کرد، و در ادب عربی تبحر یافته با زمخشری مباحثه کرد. هر چند او را اشعار روانی هم هست، اما بعلت تبحر در علوم بدیع و ادبیات عرب، بیشتر گرد تکلف و صنایع لفظی میگشت. بزبان عربی نیز شعر میسرود. با خاقانی شروانی و ادیب صابر مشاعره داشت. علت شهرت او به وطواط (مرغی کوچک از جنس پرستو) کوچکی جثه‌ی وی بوده است. از آثارش، غیر از حدائق السحر، دیوان اشعار فارسی و رسائل عربی او را میتوان نام برد.

رشیدی، عمارت: ← ربع رشیدی.

رشید یاسمی (rašide yāsami)، شهرت **غلامرضا خان**، ۱۳۱۴ هق-۱۳۳۵ هش، شاعر و نویسنده‌ی متجدد ایرانی. بزبان فرانسه آشنائی داشت، و بعضی آثار ادبی اروپائی را بفارسی ترجمه کرد. دواوین بعضی از شاعران نیز با مقدمه و تحشیه یا انتخاب وی چاپ شده. از آثارش اینهاست: احوال و آثار ابن یمین؛ احوال و اشعار سلمان ساوجی؛ ادبیات معاصر ایران؛ کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او؛ ترجمه و تلخیص مجلد چهارم تاریخ ادبی ایران، تألیف ادوارد براون؛ ترجمه‌ی ایران در زمان ساسانیان، اثر کریستنسن. منتخبی از اشعار او بعنوان منتخبات اشعار رشید یاسمی چاپ شده است.

رشیدی سمرقندی (rašidie samarqandi)، شهرت **ابومحمد عبدالله ابن محمد، رشیدی**، از شاعران پارسی‌گوی ماوراء النهر، معاصر پادشاهان آل افراسیاب. با مسعود سعد سلمان (فت ۵۱۵ هق) مشاعره و مکاتبه داشت، و بر حسب روایت مؤلف چهار مقاله، با عمعق بخارائی، بسبب انتقادی که آن شاعر از وی کرده بود، کدورت یافته او را هجو کرد. بیشتر اشعار مصنوع میسرود. تألیفاتی در صنعت شعر به وی نسبت داده‌اند که یکی از آنها زینت‌نامه است. منظومه‌ای بنام مهر و وفا نیز باو نسبت داده‌اند.

رصافی، معروف (ma'rufe rosāfi)، ۱۸۷۵-۱۹۴۵، شاعر و ادیب عراقی و از رجال آن کشور. دیوان رصافیات وی معروفست.

رصدخانه[2] (rasad.xāne)، بنا یا سازمانی برای رصد کردن و ثبت کردن پدیده‌های نجومی، کائنات الجوّی، مغناطیسی، یا زلزله‌ای. در اصطلاح عامه، این کلمه معمولا به رصدخانه‌های نجومی اطلاق میشود که از سایر انواع رصدخانه قدیمتر و متعددترند. با آنکه مصریان و بابلیهای قدیم از معابد و برجها اجرام فلکی را رصد میکردند، سندی از وجود رصدخانه‌ای قدیمتر از آنکه در ح ۳۰۰ ق‌م به فرمان بطلمیوس سوتر (بطلمیوس I) در اسکندریه ساخته شده وجود ندارد.

در ممالک اسلامی، پس از اینکه در قرن ۲م هق مسلمانان به مطالعات علمی در علم نجوم پرداختند، بتدریج رصدخانه‌هائی تأسیس گردید. مأمون خلیفه (۱۹۸-۲۱۸ هق) در بغداد در محله‌ی شماسیه (šammāsiyye) رصدخانه‌ای دایر کرد، و رصدخانه‌ی دیگری در کوه قاسیون در ۳ یا ۴ کیلومتری ل دمشق بنا نهاد (نیز ← رصدهای مامونی). بنو موسی از ح ۲۳۶ هق تا ح ۲۵۵ هق در رصدخانه‌ای که در منزل خود در بغداد در دروازه‌ی معروف به باب الطاق (bābo 't.tāq) بر دجله تأسیس کرده بودند به رصد اشتغال داشتند. در قرن ۳م هق، منجمین دیگر با وسایل عالی در شیراز، نیشابور، و سمرقند رصد میکردند، و بتانی (فت ۳۱۷ هق) از ۲۶۴ هق ببعد در رقه مشغول رصد بود. در ۵۰ سال اخیر قرن ۴م هق، سلاطین آل بویه حتی در کاخ خود رصدخانه داشتند، و منجمینی چون عبدالرحمان صوفی، ابن الاعلم، ابوسهل کوهی، صاغانی، و ابوالوفای بوزجانی در گرد آنان بودند. در قاهره، عزیز، خلیفه‌ی (۳۶۵-۳۸۶ هق) فاطمی، رصدخانه‌ای تأسیس نمود، که خلیفه (۳۸۶-۴۱۱ هق) حاکم بر شهرت و شکوهش افزود، و در این رصدخانه بود که ابن یونس رصد میکرد. در گرد سلاجقه‌ی ایران شمالی نیز راصدینی جمع بودند که مخصوصاً رصدخانه‌ای را که سلطان ملکشاه سلجوقی در ری یا نیشابور تأسیس کرده بود (۴۶۷ هق) در اختیار داشتند. یک سال پس از تاراج بغداد بدست هولاکو، بنای رصدخانه‌ی بزرگ مراغه آغاز گردید (۶۵۷ هق)، که خواجه نصیرالدین طوسی اداره‌ی آنرا بعهده گرفت، و جمعی از منجمین عالیمقام در آن کار میکردند، و پس از ۱۲ سال زحمت زیج فارسی معروف به زیج ایلخانی را تألیف کردند. الغ بیگ در شهر سمرقند رصدخانه‌ی بزرگی بنا نهاد، و بزرگترین منجمین عصر خود را مانند غیاث‌الدین

(۱)knoll (۲)observatory

جمشید کاشانی، قاضی‌زاده‌ی رومی، و ملا علی قوشجی‌ـدر آنجا بکار گماشت، و خود چندین سال در آنجا در رصدها شرکت داشت، و زیج او یادگار درخشانی از عشق او به علم است. با قتل (۸۵۳ هق) وی، تحقیقات علمی در نجوم از ممالک اسلامی رخت بربست (← نجوم).

نخستین رصدخانه‌ی قابل ذکر در اروپا در ۱۴۷۲ (۸۷۶ یا ۸۷۷ هق) بوسیله‌ی رگیومونتانوس در نورمبرگ تأسیس گردید. در ۱۵۸۴ تیکو براهه رصدخانه‌ای در جزیره‌ی ون تأسیس کرد. قدیم‌ترین اسبابهائی که در رصدخانه‌ها بکار میرفت متشکل بود بر آلاتی برای اندازه‌گیری زوایا و تعیین وقت، و وسایلی برای محاسبه و رصد، مانند اسطرلاب. با اختراع (۱۶۰۹) تلسکوپ و استعمال (۱۶۱۰) آن در رصدهای نجومی توسط گالیله، عصر تازه‌ای در تحقیقات نجومی آغاز گردید، و در اروپا نیز مؤسسات علمی (مثلا دانشگاه لیدن در ۱۶۳۷) و اشخاص (مثلا هوئیوس در ح ۱۶۴۱)، و فرمانروایان (مثلا کریستیان IV دانمارک در ۱۶۳۷ در کپنهاگ) رصدخانه‌هائی ساختند. رصدخانه‌ی ملی پاریس در ۱۶۶۷–۷۱ و رصدخانه‌ی سلطنتی گرینیچ (انگلستان) در ۱۶۷۵ ایجاد شد. از رصدخانه‌های خصوصی متأخرتر دو رصدخانه‌ی سر و. هرشل و ویلیام پارسنز (سومین ارل آو راس) قابل ذکر است. تنوع تلسکوپها و سایر وسایل رصد و گرانی قیمت آنها، و نیز توسعه‌ی متزاید اطلاعات نجومی، سبب شد که رصدخانه‌ها حوزه‌ی تحقیقات خود را محدود سازند. پس از اینکه تأثیر شرایط جوّی در رصد صحیح معلوم شد، انتخاب محل رصدخانه (هوای خشک و صاف و دارای شرایط یکنواخت، ارتفاع مناسب، دوری کافی از روشنائی شهرها) در ساختن رصدخانه‌های جدید اهمیت یافت.

امروزه در سراسر جهان بیش از ۳۰۰ رصدخانه‌ـاعم از ملی، دانشگاهی، و خصوصی‌ـمشغول فعالیت است. در کشمت، رصدخانه‌ی کوه پلومار دارای تلسکوپ انعکاسی ۲۰۰ اینچی، رصدخانه‌ی کوه ویلسن دارای تلسکوپ انعکاسی ۱۰۰ اینچی، و رصدخانه‌ی پرکینز دارای تلسکوپ انکساری ۴۰ اینچی است. از رصدخانه‌های بریتانیای کبیر رصدخانه‌ی سلطنتی است که سابقاً در گرینیچ بود، و دیگر رصدخانه‌ی سلطنتی ادینبورگ و رصدخانه‌ی دانشگاه کیمبریج. در فرانسه، رصدخانه‌ی پاریس شعبه‌ای برای تحقیق در فیزیک خورشید در مودون دارد؛ در بعضی شهرهای دیگر نیز رصدخانه‌هائی دایر است. در آلمان، چند رصدخانه‌ی معتبر در برلین دایر است، در بعضی بلاد دیگر نیز رصدخانه‌هائی موجود میباشد. در تجشت، رصدخانه‌ی فیزیک نجومی کریمه دارای تلسکوپ انعکاسی ۱۰۲ اینچی است؛ رصدخانه‌ی پولکووو (pulkovo)، نزدیک لنینگراد، در اوایل قرن ۱۹م بوسیله‌ی ف. گ. و. شترووه معروف گردید. بعضی از رصدخانه‌های معتبر در ج افریقا یا نقاط مناسب دیگر شعبه دارند. نیز ← تلسکوپ؛ نجوم.

رصدهای مأمونی (rasad.hāye ma'muni)، رصدهائی که از ۲۱۴ تا ۲۱۷ هق، در دوره‌ی خلافت (۱۹۸–۲۱۸ هق) مأمون، مؤسس بیت الحکمه، به امر وی یا تحت حمایت او انجام گرفت. وی رصدخانه‌ای در محله‌ی شماسیه (šammāsiyye) در بغداد تأسیس کرد، و منجمین دربار خلیفه تحت ریاست یحیی ابن ابی منصور در آنجا مشغول کار شدند، و علاوه بر رصد منظم اجرام سماوی، عناصر اساسی نجومی را (از قبیل میل کلی، تقدیم اعتدالین، طول سال شمسی) مورد تحقیق قرار دادند، و نتایجی بدست آوردند که از جهت دقت جالب است. مأمون رصدخانه‌ی دیگری در کوه قاسیون در ۳ یا ۴ کیلومتری ل دمشق بنا نهاد. از رصدهائی که در این دو رصدخانه بعمل آمد زیج معروف به زیج ممتحن فراهم گردید. از منجمینی که در بغداد یا دمشق به رصد اشتغال داشتند، علاوه بر یحیی ابن ابی منصور، اینان را میتوان نام برد، عباس ابن سعید جوهری؛ علی ابن عیسی اصطرلابی؛ سند ابن علی؛ خالد ابن عبدالملک مرورودی.

همچنین، به امر مأمون یکی از دشوارترین عملیات زمینسنجی که مستلزم دقت فراوان است، یعنی تعیین طول قوس نصف النهار زمین، دو بار در ناحیه‌ی بین تدمر و رقه در دشت بین النهرین صورت پذیرفت، و احتمالا محمد ابن موسی خوارزمی در این کار شرکت داشت. نتیجه‌ی این اندازه‌گیریها از لحاظ دقت شگفت‌انگیز است، طول یک درجه‌ی نصف النهار را در محل اندازه‌گیری ۵۶ میل و ۲/۳ میل عربی بدست آوردند، که بر طبق محاسبات نالینو برابر ۱۱۱٬۸۱۵ متر میباشد (← نصف النهار).

رضا، لقب امام هشتم، علی ابن موسی ع. ← امام رضا.

رضائی، آقا (āqā reżā'i) یا **آقا رضا** یا **(آقا) محمد رضا**، نقاش مینیاتورساز ایرانی در قرن ۱۰م هق. اهل هرات یا مرو بود، و پیش از جلوس جهانگیر به خدمت وی پیوست. علاوه بر مینیاتوری که از وی در موزه‌ی هنرهای زیبای بستن (کشمت) و مینیاتوری که در موزه‌ی هنرهای اسلامی در برلن موجود است، مهمترین مینیاتورهای وی عبارتند از مینیاتورهائی که در مرقع گلشن کاخ گلستان تهران محفوظ است، و تاریخ آنها مقدم بر ۱۰۱۷ هق است، و پنج مجلس مینیاتور نسخه‌ای از انوار سهیلی در موزه‌ی بریتانیائی، که تاریخ دوتای از آنها ۱۰۱۳ (هق) رقم شده است. امضای وی معمولا مشتمل بر نام سلیم یا جهانگیر و غالباً بصورت "مرید پادشاه سلیم" است. آقا رضا پدر ابوالحسن نقاش است، که جهانگیر او را لقب نادرالزمان داد، و آثار او را بیش از آثار پدرش ارج مینهاد.

رضائیه (reżā'iyye)، شهرستان، ش استان چهارم (آذربایجان غربی)، غ ایران؛ کمابیش مطابق ناحیه‌ی ارومیه. از ش به ← دریاچه‌ی رضائیه و از غ به خاک ترکیه محدود است. فعلا مشتمل بر بخشهای حومه، سلوانا، و صومای برادوست است. شهرستان بر طبق قتک ۱۳۱۶ با بخشهای حومه، اشنویه، و سلدوز تشکیل گردید. مرکز شهرستان و استان چهارم (آذربایجان غربی)، **رضائیه** (جم ۶۷٬۶۰۵ نف ۱۳۳۵ هش، فرازا ۱٬۳۳۲ متر)، در ۱۸ کیلومتری غ دریاچه‌ی رضائیه است. نام شهر در اوایل دوره‌ی پهلوی از ارومیه به رضائیه تبدیل شد. برای تاریخ شهر و شهرستان ← ارومیه.

رضائیه، دریاچه‌ی، سابقاً **دریاچه‌ی ارومیه (یا ارمیه)** [← ارومیه]، دریاچه‌ی درونبومی، آذربایجان، ل‌غ ایران. طولش ۱۴۰ کم، منتهای عرضش ۴۰ کم، و مساحت متوسط آن ۵٬۰۰۰ کمم است، ولی بعلت تغییر سطح آب در فصول مختلف مساحتش متغیر میباشد. فرازای آن ۱٬۳۰۰ متر و عمقش بطور متوسط در قسمتهای شمالی ح ۶ متر و در قسمتهای جنوبی از ۱۲ تا ۱۵ متر است. مواد خارجی محلول در آب دریاچه به ۱۸۸ گرم در لیتر میرسد، و آب آن بحدی شور است که هیچ نوع ماهی در آن زندگی نمیکند. مردم بسیاری برای درمان روماتیسم و بیماریهای جلدی بواسطه‌ی آب و لجن دریاچه به سواحل آن میروند.

آبریز دریاچه‌ی رضائیه بسته و ح ۵۰٬۰۰۰ کمم مساحت دارد. آبهای جاری از سهند از ش، و آبهای کردستان از چ، و آبهای کوههای قراداغ از ل به دریاچه وارد میشوند. رودهای عمده‌ای که بآن میریزند عبارتند از آجی‌چای از جانب ش؛ صوفی‌چای و موردی‌چای که از جبهه‌ی چغ جبال سهند میآیند (← مراغه)؛ جغتو، تاتائو، و ساوجبلاغ از چ؛ قادرورود از چغ؛ برده‌سور و باراندوزچای از غ. از جزایر واقع در آن جزیره‌ی شاهی است. دریاچه‌ی رضائیه از جهت حمل و نقل اهمیت دارد، و سابقاً ازین جهت اهمیت بین‌المللی نیز داشت. بنادر مهم آن شرفخانه (ل‌ش)، گلمانخانه (غ، نزدیک شهر رضائیه)، حیدرآباد (چ)، و آق‌گنبد (بر جزیره‌ی شاهی).

استرابون این دریاچه را زپاوتا (zpātā) نامیده که بعضی آنرا کاپاوتا (kāpātā) [= کبود] دانسته‌اند، بطلمیوس آنرا مارگیانه (mārgiāne) خوانده است. و نیز این دریاچه را همان جیجت مذکور در اوستا دانسته‌اند. نام قدیمی دیگر آن کپوتان (kaputān) [= کبود] است، و ابن حوقل به لفظ کبوذان از آن نام برده است، و اصطخری آنرا بحیرة الشراة (bohayrato š.šorāt) (منسوب به شراة) خوانده است. بمناسبت جزیره‌ی شاهی، آنرا دریاچه‌ی شاهی نیز نامیده‌اند.

رضائیه، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

رضا شاه پهلوی: ← رضا شاه.

رضا شاه، شهرت **رضا شاه پهلوی کبیر** و معروف به رضاخان ۱۲۹۵ هق ـ **۱۳۲۳ هش، مؤسس سلسله‌ی پهلوی و اولین پادشاه** (۱۳۰۴–۲۰ هش) آن سلسله، و بنیانگذار آن؛ متولد سوادکوه. در مآخذ فارسی، در شرح وقایع مربوط به وی، پیش از کودتا ازو بعنوان "رضا خان" (یا با قید درجه‌ی نظامی، مانند "رضا خان میرپنج")، و از آن ببعد تا رسیدن به سلطنت، بعنوان "رضا خان سردار سپه" یا "سردار سپه" نام برده‌اند.

وی در ربیع الاول ۱۲۹۵ هق ولادت یافت. محمد رضا شاه پهلوی، پسر و جانشین او، در شرح حال وی (در کتاب مردان خودساخته) چنین آورده‌اند که «چهل‌روزه بود که پدرش را از دست داد. مادرش برای ادامه‌ی زندگی او را به تهران آورد تا با کومک خویشان شوهرش زندگی کند... وقتی که سنی از او گذشته بود، و در پادگان قصر قجر انجام وظیفه میکرد از یکی از همقطارانش که سواد داشت کومک گرفت" تا سواد بیاموزد.

رضاخان بسبب جسارتی که داشت در خدمت نظام ترقی کرد، و به درجه‌ی سرتیپی و میرپنجی رسید. در سفرهای جنگی عمده شرکت داشت، و از جمله در جنگ سالارالدوله شجاعت و مقاومت وی و مهارتش در اداره کردن شصت‌تیر از عوامل عمده‌ی شکست اشرار و عشایر بود. در اوقات جنگ I، جزء دسته‌ی تیراندازان همدان بود. در سال ۱۳۳۶ هق (۱۲۹۶ هش) درجه‌ی سرهنگی و مقام فرماندهی داشت. مقارن بر آمدن رضاخان، اوضاع ایران سخت آشفته بود. پریشانیهائی که در جنگ I در کار مملکت پدید آمده بود، پس از پایان جنگ نیز ادامه یافت (← جنگ جهانی I، قسمت ۸). کشور دوچار بی‌پولی، ناامنی، خرابی اوضاع اقتصادی، قروض خارجی، و مداخلات اجانب بود، و گردنکشان از گوشه و کنار سر برآورده بودند. باین جهت، عموم مردم آرزومند دولت مرکزی مقتدری بودند، که کشور را از اختلالات داخلی و دشمنان خارجی و کشمکشهای دولتها و مجلسها برهاند. پس از اینکه دست وثوق‌الدوله، عاقد قرارداد ۱۹۱۹، از کار کوتاه گردید، میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا) رئیس الوزرا شد (۱۶ شوال ۱۳۳۸ هق، مطابق ۱۲ سرطان ۱۲۹۹ هش). وی برای رفع غائله‌ی بولشویکها و متجاسرین (← کوچک جنگلی)، که صفحات شمال را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بودند، لشکری از افراد ژاندارمری و قزاق و بریگاد مرکزی بدان صوب روانه کرد، ولی نیروهای دولتی پس از پیروزیهائی عقب نشستند. فراریان رشت، که به پایتخت گریخته بودند، در تهران سر و صدای زیاد براه انداختند، و اسباب بیم و هراس مردم شدند. از رضا شاه نقل شده است که "فرماندهان روسی در آخرین جنگ سستی کردند. من عده‌ی خود را از بیراهه، در حالی که گاهی تا گلو در لجن و مرداب فرو میرفتیم، و گاه خارهای جنگل از کف پای قزاق زده کفش او را دریده به پشت پا میرسید، از کوههای سخت عبور دادم، و لخت و گرسنه به قزوین آوردم". خلاصه دولت مشیرالدوله در صفر ۱۳۳۹ هق (عقرب ۱۲۹۹ هش) سقوط کرد، و روز بعد فتح‌الله اکبر (سپهدار اعظم) مأمور تشکیل دولت گردید؛ در ۲۰ صفر (۱۰ عقرب ۱۲۹۹ هش)، قزاقخانه از صاحب منصبان روسی، که مسئول شکست نیروهای دولتی در شمال شناخته شده بودند، تحویل گرفته شد، و ریاست آن به سردار همایون (قاسم والی) واگذار گردید (وی تا ۲ حوت ۱۲۹۹ هش) در این سمت بود. در اواخر دلو ۱۲۹۹ هش، رضا خان که در این زمان درجه‌ی سرتیپی داشت، به ریاست آتریاد تهران منصوب شد.

رضا خان در شب سوم حوت (اسفند ماه) ۱۲۹۹ هش (شب ۱۲ جمادی الآخر ۱۳۳۹ هق) با قوای خود کودتا کرد، و تهران را اشغال نمود، و این

روز مبدأ تحولاتی عظیم در تاریخ ایران است. سلطان احمد شاه قاجار او را درجه‌ی سرداری و لقب سردار سپه داد، و وی ریاست دیویزیون قزاق (← بریگاد قزاق) را بدست گرفت. دولتهائی که از این پس تا سلطنت رضا خان تشکیل گردید به شرح ذیل بوده است (تاریخ اول مربوط به انتصاب به ریاست وزرا یا تشکیل یا معرفی هیئت دولت است):

سید ضیاءالدین طباطبائی
(۵ حوت ۱۲۹۹-۴ جوزای ۱۳۰۰ هش)
قوام‌السلطنه
(۱۴ جوزای ۱۳۰۰-۲۹ جدی ۱۳۰۰ هش)
مشیرالدوله
(۲ دلو ۱۳۰۰-۱۸ ثور ۱۳۰۱ هش؛ استعفای قطعی ۲ جوزا)
قوام‌السلطنه
(۲۱ جوزای ۱۳۰۱-۵ دلو ۱۳۰۱ هش)
مستوفی‌الممالک
(۱۵ دلو ۱۳۰۱-۲۱ جوزای ۱۳۰۲ هش)
مشیرالدوله
(۲۴ جوزای ۱۳۰۲- ۳۰ میزان ۱۳۰۲ هش)
سردار سپه
(۳ عقرب ۱۳۰۲-۲۱ آذر ۱۳۰۴ هش).

سردار سپه در ۴ ثور ۱۳۰۰ هش، در دولت سید ضیاءالدین، وزارت جنگ نیز یافت، و این مقام را، جز در فواصل کوتاه استعفا، تا قبل از سلطنت همواره برعهده داشت. وی از همان آغاز امر به متحدالشکل کردن ارتش پرداخت؛ سازمانهای رنگارنگ جزء قزاقخانه شد، و ژاندارمری نیز که تا جدی ۱۳۰۰ هش مقاومت میکرد در ۱۸ م آن ماه جزء قزاقخانه گردید، و بدین طریق، قشون واحد ایران تأسیس شد. در عین حال، سردار سپه به سرکوبی هر حرکت دینی و آزادی‌خواهی می‌پرداخت. واقعه‌ی نهضت جنگل خاتمه یافت (← میرزا کوچک خان جنگلی)، و در اواخر همان سال حرکت لاهوتی نیز پایان پذیرفت. عشایر لرستان در نیمه‌ی اول سال ۱۳۰۱ هش سرکوبی شدند، و خلع سلاح ایلات شاهسون در همان سال آغاز گردید. قلعه‌ی چهریق بتصرف قوای دولتی درآمد، و اسماعیل آغا سیمیتقو فرار کرد. در ۱۵ میزان ۱۳۰۱، به سبب نطقهائی که در مجلس ایراد شده بود و اختلافاتی که بر سر حکومت نظامی و برخوردهای مستبدانه و غیر قانونی رضاخان پدید آمده بود سردار سپه در یک اقدام سیاسی از وزارت جنگ استعفا داد، ولی در همان ماه اقدامات پس پرده و مذاکراتی بعمل آمد تا از رضا خان دلجویی شود و قدرت به شکلی به او بازگردد، روز ۵ دلو (بهمن) ۱۳۰۱ هش، دولت دوم قوام‌السلطنه در نتیجه‌ی کشمکشهای طولانی دسته‌ی اقلیت مجلس با دولت ناگهان سقوط کرد، و پس از چند روز دولت مستوفی‌الممالک تشکیل گردید، که آنهم دیری

نپایید. در اواخر سال ۱۳۰۱ هش ترتیب انحلال دفاتر پستی خارجه داده شد.

عاقبت در ۳ عقرب ۱۳۰۲ هش، احمدشاه قاجار سردار سپه را به ریاست وزرا منصوب کرد؛ هیئت دولت سردار سپه در ۵ عقرب ۱۳۰۲ به شاه معرفی شد، و احمد شاه در ۱۱ عقرب همان سال عازم اروپا گردید. در اواخر این سال اقداماتی برای عزل احمد شاه و برقراری رژیم جمهوری بعمل آمد، که بینتیجه ماند (← جمهوری). اقداماتی که سردار سپه در سرکوبی مردم بعمل آورد در این مقاله نمیگنجد. شیخ خزعل خان در سال ۱۳۰۳ سرکوب شد. پس از این سرکوب و زیارت عتبات، سردار سپه در تاریخ ۱۱ جدی ۱۳۰۳ هش به تهران وارد شد، و در ۲۵ دلو ۱۳۰۳ هش مجلس شورای ملی "ریاست عالیه‌ی کل قوای دفاعیه و تأمینیه‌ی (امنیه‌ی) مملکتی" را با اختیارات تامه به وی تخصیص داد. آخر الامر در ۹ آبان ۱۳۰۴ هش مجلس شورای ملی انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام کرد، و "حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه‌ی مملکتی به شخص" سردار سپه واگذار نمود. پس از آن انتخاب مجلس مؤسسان آغاز شد، و آن در ۱۵ آذر (قوس) ۱۳۰۴ هش افتتاح گردید. این مجلس در روز ۲۱ آذر ۱۳۰۴ سلطنت مشروطه‌ی ایران را به شخص رضا شاه پهلوی تفویض نمود. مراسم تحلیف در روز سه‌شنبه‌ی ۲۴ آذر همان سال در مجلس شورای ملی بعمل آمد، و رضا شاه علیرغم ادعاهای قبلی در مورد نظام جمهوری روز بعد بر تخت سلطنت جلوس، و در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ هش رسماً تاجگذاری کرد.

اقداماتی که در عهد زمامداری و سلطنت رضا شاه بعمل آمد فراوان است، و شرح اهمّ آنها در مقالات جداگانه در این کتاب ذکر شده است. اقدامات امنیتی بسط یافت؛ ارتش ایران تقویت شد، نیروهای هوائی و دریائی ایجاد گردید. و نظام وظیفه‌ی عمومی (مصوب خرداد ۱۳۰۴ هش) مقرر شد. قانون راه آهن سرتاسری ایران به تصویب رسید (خرداد ۱۳۰۴ هش)، و راه آهن ایران جامه‌ی عمل پوشید. عده‌ی معتنابهی محصل در رشته‌های مختلف به خارجه اعزام شدند (← اعزام محصل بخارجه). بانک ملی (ایران)، بود، تأسیس گردید. تأسیس رادیو (← رادیو ایران) و خبرگزاری پارس نیز از این دوره است.

تغییرات اجتماعی حاصل در دوره‌ی زمامداری رضا شاه بسیار اهمیت دارد. از مهمترین اقداماتی که در این دوره بعمل آمد دگرگونی معارف و فرهنگ است. گذشته از اعزام محصل بخارجه، در داخله‌ی کشور، با تأسیس دار المعلمین عالی، دانشسرای مقدماتی، و دانشگاه تهران، به جلب استادان و خبرگان خارجی اقدام شد. برخلاف دستور اسلام رفع حجاب عملی گردید. در وضع زندگانی مردم نیز تغییراتی فاحش رخ داد و

لباسها متحدالشکل گردید.
در طی جنگ II، بعلت مشکلاتی که از تجاوز قوای شوروی و بریتانیا به ایران پیش آمد (← جنگ جهانی II، قسمت ۹)، رضا شاه در تاریخ ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ هش از سلطنت استعفا کرد، و تخت و تاج را به پسر و ولیعهد خویش شاهپور محمد رضا پهلوی (← محمدرضاشاه پهلوی) واگذاشت، و خود از تهران خارج شد، و با کشتی از بندر عباس به جزیره‌ی موریس (← موریشس) رفت، و در ۲۳ مهر ۱۳۲۰ به آنجا رسید. پس از چندی به ژوهانسبورگ رهسپار شد، و سرانجام در ۴ مرداد ۱۳۲۳ هش (۵ شعبان ۱۳۶۳ هق) از دنیا رفت. جنازه‌ی او را به قاهره بردند، و در آنجا به امانت گذاشتند تا در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۹ هش گویا از مصر با تشریفات تمام به حضرت عبدالعظیم آوردند، و در مقبره‌ی مخصوص دفن کردند (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹ هش). مجلس شورای ملی در ۳۱ خرداد ۱۳۲۸ هش عنوان رسمی رضا خان را رضا شاه کبیر قرار داد. محمد رضا شاه پهلوی در کتاب سابق الذکر نوشته «خصلت برجسته‌ی پدرم نظم و ترتیب و دقت در همه‌ی امور بود. در رعایت نظم و انضباط تعصب خاصی داشت. زندگی خصوصی پدرم بی‌اندازه ساده و بدون تکلف بود، تا آنجا که می‌توان گفت سادگی او در زندگی معمولی با یک فرد عادی تفاوت زیادی نداشت. لباسهای او فقط از چند دست لباس معمولی سربازی که غالباً از پارچه‌ی وطنی بود تشکیل میشد. با حفظ این سادگیها، خیلی به نظافت اهمیت میداد... .
فرزندان رضا شاه، گذشته از محمد رضا شاه پهلوی، شاهنشاه ایران، عبارتند از شمس پهلوی، اشرف پهلوی، شاهپور علیرضا (۱۲ فروردین ۱۳۰۱ ـ ابان ۱۳۳۳ هش)، غلامرضا، عبدالرضا، فاطمه‌ی پهلوی، احمد رضا، محمود رضا، و حمید رضا.

رضا عباسی: ← رضای عباسی.

رضا قلی خان قاجار (rezā qoli xāne qājār)، از سرکردگان قاجاریه در قرن ۱۲م هق، پسر محمد حسن خان قاجار و برادر آقا محمد خان. در آغاز ظهور آقا محمد خان وی که در اصفهان بود به او پیوست، اما چندی بعد با وی بمخالفت برخاست، و به مرتضی قلی خان پیوست، و حتی چند بار با آقا محمد خان جنگ کرد. یک بار هم با عده‌ای از اهالی لاریجان همدست شده بارفروش را بگرفت، و آقا محمد خان را که در آنجا بود در خانه‌ی خود محاصره کرد و گرفتار نمود (۱۱۹۵ هق). اما سرانجام خواتین قاجار به آقا محمد خان پیوستند، و رضا قلی خان ناچار به اصفهان نزد علیمراد خان زند و سپس به شیراز نزد صادق خان زند رفت. اما نزد آنها نیز نماند، و عاقبت به خراسان گریخت، و اندکی بعد در آنجا وفات یافت.

رضا قلی خان هدایت: ← هدایت.

رضا قلی میرزای افشار (rezā qoli mirzāye afšār)، جمادی الاولی ۱۱۳۱–۱۱۶۰ هق، شاهزاده‌ی معروف سلسله‌ی افشاریه؛ پسر ارشد و ولیعهد نادر شاه افشار. در هنگام جلوس نادر بر مسند سلطنت، وی قدری بیش از ۱۷ سال داشت. نادر ولایت خراسان را بدو داد، و او چندی بعد بلخ و اندخود (اندخوی) را گرفت، و حتی بدون اجازه‌ی پدر به ماوراء النهر تاخت. نادر شاه هنگام عزیمت به هند او را نایب‌السلطنه کرد، و او در غیبت پدر مشهد را مقر خویش کرده با استبداد تمام به نیابت سلطنت پرداخت. چندی بعد، چون خبر دروغ وفات نادر در هند بدو رسید، بفکر سلطنت افتاد، و از جهت چاره‌جوئی، طهماسب II (شاه مخلوع صفوی) و پسرش را کشت، و فاطمه سلطان بیگم، زن خودش، که خواهر طهماسب II بود، از استماع این خبر خود را هلاک کرد (قولی هم هست که او را رضا قلی میرزا در ذی الحجه‌ی ۱۱۵۲ هق کشت). نادر هنگام بازگشت از هند او را بدین حرکت ملامت نمود، و بسبب تعللی که در پیوستن به رکاب نادر در هرات نموده بود، نسبت باو تا حدی بدگمانی یافت. در سوء قصدی که در حدود سوادکوه نسبت به نادر شد (۱۱۵۴ هق)، رضا قلی به دستگیر کردن ضارب توفیق نیافت، و این نکته هم سبب مزید سوء ظن پدر در حق او شد، و باین جهت، نادر چون به تهران رسید او را در آنجا گذاشت، و خود به جانب غرب رفت. چندی بعد او را متهم به دخالت و اطلاع در قضیه‌ی سوء قصد نسبت به خود کرده کور کرد، و به مشهد فرستاد. بعد از قتل نادر شاه، رضا قلی به امر برادرزاده‌ی نادر، عادلشاه افشار، در قلعه‌ی کلات بقتل رسید.

رضا کرمانی، میرزا: ← میرزا رضا کرمانی.

رضا کلهر، خوشنویس: ← محمد رضا کلهر.

رضا مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

رضا مهندس‌باشی، میرزا، قرن ۱۳م هق، از محصلین ایرانی که در زمان عباس میرزا ولیعهد برای تحصیل به لندن اعزام شد. بنای دارالفنون را طرح ریخت. نیز ← اعزام محصل بخارجه.

رضای عباسی (rezāye abbāsi) یا **رضا عباسی،** نقاش ایرانی معاصر شاه عباس I صفوی (سلطنت ۹۹۶–۱۰۳۸ هق). از زندگی وی اطلاعی در دست نیست، و ظاهراً بسبب شباهت نام وی با نام علیرضای عباسی تبریزی، خوشنویس معروف عهد شاه عباس، احوال این دو نفر را با هم خلط کرده اند. رضای عباسی ظاهراً پسر علی نام از مردم کاشان بوده است، و در نقاشی چنان مهارت داشته که گویند یک بار به جایزه‌ی صورتی که ساخته بود شاه عباس دست او را بوسید. وجود نقاشیهای متعدد با ذکر نام "علیرضای عباسی" را چنین توجیه کرده‌اند که شاه نقاشیهائی را که نقاشان به او تقدیم میکردند به کتابدار خود علیرضای خوشنویس سابق الذکر میسپرده و او تاریخ و نام خود را (ظاهراً بعنوان گیرنده) بر آنها ثبت میکرده است. بدینجهت، نقاشیهائی که نام علیرضا دارد معلوم نیست که بقلم کدام استاد است، و لهذا، صحت انتساب نقاشیهای منسوب به رضای عباسی موضوع این مقاله که در موزه‌ها یا مجموعه‌های خصوصی موجود است ظاهراً باید با تردید تلقی شود، مگر در صورتی که خود وی امضا کرده باشد و ظاهراً تعداد اینگونه نقاشیها بسیار کم است.

رضفه یا **کشکک:** ← استخوان‌بندی.

رضوان، بیعت: ← حدیبیه.

رضوان ابن تتش (rezvāne 'bne totoš)، ملقب به **فخرالملوک** (faxro'l.moluk)، فت ملخ جمادی الاولی ۵۰۷ هق، دومین سلطان از سلاجقه‌ی شام؛ پسر تتش. بعد از پدر، در حلب بفرمانروائی نشست (صفر ۴۸۸ هق). برادر خود دقاق ابن تتش را مغلوب و مطیع ساخت (۴۸۹ یا ۴۹۰ هق). برای جلب کومک مالی و نظامی خلفای فاطمی مصر، مدت ۴ هفته در سنه‌ی ۴۹۰ هق خطبه بنام مستعلی، خلیفه‌ی مصر، خواند، ولی دگر بار خطبه بنام مستظهر خلیفه‌ی عباسی بغداد نمود. در سال ۴۹۱ هق (ژوئن ۱۰۹۸ بم) صلیبیون به انطاکیه تاختند، و مدافعین مسلمان را که رضوان نیز بین آنها بود دفع نمودند، و بوهموند I امیر انطاکیه شد. در شعبان ۴۹۳ هق (ژوئیه‌ی ۱۱۰۰ بم) رضوان در صدد برآمد که فرنگیها را از سرزمین اطراف حلب طرد کند، ولی شکست خورد. رضوان از طرفداران اسماعیلیه بود، و شهرت خوبی نداشت. بعد از او پسرش الب ارسلان اخرس بجایش نشست.

رضوانده (rezvān.deh)، ده (جمع ۶۳۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان گیل دولاب، شهرستان طوالش، استان یکم، در ۳۳ کیلومتری غ بندر پهلوی، سر راه شوسه‌ی بندر پهلوی به آستارا. رضوانده سابقاً مرکز بخشی بهمین نام مشتمل بر دهستانهای گیل دولاب، پره‌سر، میانده، و خشابر بوده است، که (بقول فرهنگ جغرافیائی ایران) به دهستان اخیر به طالش دولاب معروفست.

رضی یا **رزی** (هر دو razi): ← ارشق.

رضی‌الدین استرابادی (razio'd.dine esterā-bādi) [رضی‌الدین محمد ابن حسن استرابادی]، فت ۶۸۶ هق، از علمای نحو و از فضلای بزرگ شیعه. از آثار معروفش دو شرح است بر دو کتاب کافیه (در نحو) و شافیه (در صرف) از ابن حاجب، که شرح اول معروف به شرح رضی و از جامعترین کتب نحوی است.

رضی‌الدین نیشابوری (razio'd.dine neyšā-buri)، فت ۵۹۸ هق، شاعر و نویسنده و فقیه و دانشمند ایرانی. در جوانی ساکن بلخ بود؛ سپس به سمرقند رفت و همانجا سکونت گزید. معاصر پادشاهان آل افراسیاب بود، و چندی قلج ارسلان (از امرای این سلسله) را مدح میکرد. در فقه نیز تبحر داشت، و فقیهان بسیار در مجلس درس او استفاده میکردند. در اواخر زندگی به تصوف و عرفان گرایید، و به شیخ معین‌الدین حَمَوی ارادت میورزید. غیر از دیوان شعر، کتابی منثور نیز بنام مکارم الاخلاق بدو منسوب شده است.

رضی امیرالمؤمنین، لقب: ← امیرالمؤمنین.

رضیه (raziyye)، پادشاه (۱۲۳۶–۴۰) مملکت دهلی؛ یگانه زنی که در دوره‌ی سلطنت مسلمانان در هند سلطنت کرد، و (باستثنای شجر الدر) یگانه بانوئی که در تاریخ اسلام به سلطنت رسید. دختر التمش (← دهلی، مملکت) بود، و پدرش او را به جانشینی خود انتخاب کرد. پس از وفات التمش درباریان پسر او رکن‌الدین فیروز را بسلطنت برداشتند، ولی بسبب رفتار او و مادرش سرانجام مردم شوریدند، و در ۱۲۳۶ (۶۳۴ هق) مردم دهلی و قسمتی از نظامیان رضیه را بر تخت نشاندند، و وی با مهارت مخالفین خود را درهم شکست. رضیه به ملک جمال‌الدین یاقوت حبشی عنایت داشت، و او را منصب میرآخوری داد. امیران ترک که از توجه ملکه به وی ناراضی بودند سرانجام شوریدند، و یاقوت را بقتل رسانیدند، و ملکه را محبوس کردند. و برادر

ناتنی وی بهرام شاه را بتخت نشاندند. ملک اختیارالدین که ملکه‌ی مخلوع تحت نظر او قرار داده شده بود به جانبداری از وی برخاست، و با او وصلت کرد، و به دهلی لشکر کشید، ولی شکست خورد، و خود و زوجه‌اش اعدام شدند.

رطل (ratl)، واحدی برای وزن در بعضی از ممالک اسلامی، که از پیش از اسلام سابقه دارد. مقدار آن در ممالک مختلف و در ادوار مختلف متفاوت بوده است، چنانکه امروز نیز با مقادیر مختلف در افریقای شمالی و قسمتهائی از اروپا و آسیا بکار میرود. مثلا رطل حبشی معادل ۳۱۱ گرم، رطل جزایر بالئار معادل ۴۰۷ گرم، رطل مصری معادل ۴۴۹ گرم، رطل عربستان معادل ۴۶۲ گرم، و رطل دمشقی معادل ۱٬۷۸۵ گرم است.

رطوبت[1] (rotubat)، اندازه‌ی بخار آب موجود در هوا. در نتیجه‌ی تبخیر سطحی، همواره مقداری بخار آب در هوا موجود است، و آن فشاری در جمیع جهات اعمال میکند، که در اصطلاح هواشناسی آنرا فشار بخار (موجود در) هوا خوانند. در جریان تبخیر سطحی، در آغاز تعداد مولکولهائی که از سطح آب وارد هوا میشوند بیشتر از تعداد مولکولهای گازی است که بدان بازمیگردند (← تبخیر سطحی). اما با ازدیاد مولکولهای بخار آب در هوا، فشار بخار و عده‌ی مولکولهائی که به مایع بازمیگردند افزایش مییابند، تا آنکه عده‌ی مولکولهائی که وارد هوا میشوند با تعداد آنهائی که به مایع وارد میشوند برابر شود؛ در این موقع تبخیر متوقف میگردد، و گویند هوا از بخار آب اشباع شده است (یعنی در شرایط موجود ظرفیت پذیرفتن بخار آب بیشتری را ندارد). اگر در این موقع دمای هوا را بالا بریم، گرایش بخار آب به بازگشت به حالت مایع کم میشود، و اگر بخواهیم هوا را در حالت اشباع نگاه داریم باید بخار آب بآن اضافه کنیم. در هر دمای معین، فشار بخار در حالت اشباع مقدار مشخص و ثابتی دارد. در جدول ذیل فشار بخار در حالت اشباع بر حسب سم جیوه بازاء دماهای مندرج در ستون اول و نیز رطوبت مطلق (دنباله‌ی مقاله را ببینید) در حالت اشباع در هر یک از آن دماها مندرج است.

دما (صدبخشی)	فشار بخار در حالت اشباع (سم جیوه)	رطوبت مطلق برای اشباع (گرم در متر مکعب)
−۱۵	۰,۱۴۳۶	۱,۳۲
−۱۰	۰,۲۱۴۹	۲,۱۰
−۵	۰,۳۱۶۳	۳,۲۰
۰	۰,۴۵۷۹	۴,۹۰
۵	۰,۶۵۴۳	۶,۷۲
۱۰	۰,۹۲۰۹	۹,۴۱
۱۵	۱,۲۷۹	۱۲,۹
۲۰	۱,۷۵۴	۱۷,۳
۲۵	۲,۳۷۶	۲۳,۰
۳۰	۳,۱۸۳	۳۰,۴
۳۵	۴,۲۱۸	۳۹,۶

اندازه‌ی رطوبت هوا را بچند طریق نشان میدهند. رطوبت مطلق عبارتست از جرم بخار آب موجود در واحد حجم هوا. رطوبت نسبی عبارتست از نسبت جرم بخار آبی که فعلا در هوا موجود است به جرم بخار آب لازم برای اینکه، در دمای موجود، هوا را بحالت اشباع درآورد؛ چون فشار بخار تقریباً متناسب با مقدار بخار است، اگر فشار بخار آبی را که فعلا در هوا موجود است به p و فشار بخار لازم برای اشباع را در همان دما به P نمایش دهیم، رطوبت نسبی را بصورت "درصد" میتوان به $\frac{p}{P} \times 100$ نمایش داد. رطوبت مخصوص جرم بخار آب موجود در واحد جرم هوا است. "نسبت اختلاط" عبارتست از جرم بخار آب موجود در واحد جرم هوای خشک. رطوبت هوا را با نمنج اندازه میگیرند.

با مقدار معین بخار آب، اگر دمای هوا بالا رود رطوبت نسبی پایین میآید، زیرا ازدیاد دما سبب بالا رفتن P (فشار بخار در حال اشباع) میگردد؛ در نتیجه، اگرچه مقدار بخار تغییر نکرده است، انسان هوا را خشکتر از آنچه هست احساس میکند. از طرف دیگر، پایین آمدن دما رطوبت نسبی را بالا میبرد. اگر دما بقدر کافی تنزل کند، هوا اشباع میشود، و بخار آب رو به چگالش میگذارد، و شبنم تشکیل میگردد؛ بدین جهت، دمای نظیر این حالت را نقطه‌ی شبنم خوانند. با در دست داشتن نقطه‌ی شبنم میتوان رطوبت نسبی را بوسیله‌ی جدولی مانند جدول سابق الذکر حساب کرد. مثلا اگر در دمای ۲۵° نقطه‌ی شبنم ۱۵° باشد، مطابق جدول، فشار نظیر نقطه‌ی شبنم ۱,۲۷۹ و فشار نظیر دمای هوا ۲,۳۷۶ است، که نسبت آنها ۰,۵۴ است، و لهذا رطوبت نسبی ۵۴ درصد میباشد.

رطوبت از عوامل عمده‌ی اقلیم است. هوائی که میزان رطوبتش معتدل باشد برای سلامتی مناسبتر از هوای بسیار خشک یا بسیار مرطوب است. رطوبت نسبی با تأثیر دما بر بدن انسان ارتباط دارد. اگر رطوبت و دمای هوا بالا باشند، از طرفی هدایت حرارت به بدن افزون میشود، و از طرف دیگر، تبخیر عرق به تأخیر می‌افتد؛ در نتیجه، بدن به آسانی خنک نمیشود، و گرما انسان را "خفه میکند". رطوبت بالا در هوای سرد هدایت حرارت را از بدن افزون میکند، و احساس سرما را شدت میبخشد. خلاصه آنکه رطوبت بالا سبب میشود که انسان گرما را گرمتر و سرما را سردتر احساس کند. اینکه انسان در دمای ۵۰° یا بیشتر در بیابانها زنده میماند بدین جهت است که هوای بیابان خشک است، و تبخیر سریع عرق در هوای خشک بدن را خنک میکند. معتدلترین شرایط برای انسان دمائی در حدود ۲۰° صدبخشی و رطوبت نسبی ۵۰٪ است. در تهویه‌ی مطبوع باید این شرایط را مرعی داشت.

رع[2] (ra')، در ← دین مصری، خدای بزرگ آفتاب، و یکی از مهمترین خدایان مصر قدیم. بعضی از فراعنه‌ی مصر مدعی بودند که از اعقاب او هستند، و نام او را پیشوند القاب سلطنتی خود قرار میدادند. وی پسر نوت (nut) [= آسمان] بود و معتقد بودند که هر شب با نیروهای شر و تاریکی در نبرد است. رع را بتفاوت بصورت شیر، گربه، و شاهین نمایش میدادند، و معمولا قرص خورشید را بر سر داشت. با مرور زمان، خدایان محلی با رع یکی شمرده شدند، و نامهائی مانند آمون‌رع و غیره پدید آمد (← آمون).

رعاة: ← هیکسوسها.

رعد، سوره‌ی (ra'd)، سوره‌ی ۱۳م قرآن، مکی، دارای ۴۳ آیه. موضوع آن قضایای مربوط به توحید و بعث و وحی است، و همه را از راه عجایب جهان و نفس آدمی آشکار میسازد. از آسمانی که بی‌پایه برپا است، از خورشید و ماهی که به قرارگاه خود روانند، از کوههای استوار و نهرهای روان زمین، از باغها و میوه‌های رنگارنگ که با همه‌ی گوناگونی همه از یک آب سیراب میشوند، از رعد و برقی که آدمی را میترساند، و به طمع می‌اندازد، و از نظایر آنها مثال میزند، و در ضمن، صورتهای قیامت و پاداش و کیفر مردم را در آن روز مجسم میسازد، و آدمی را به تأمل درگذشتگان و دریافتن سنت جهان میخواند.

رعمسیس، شاهان مصر قدیم: ← رامسس.

رعی الحمام یا **علف کبوتر:** ← شاه‌پسند.

رغبت[3] (raqbat)، در روانشناسی، احساسی که همراه با توجه و علاقه‌ی مخصوص به موضوعی دست میدهد. این احساس ممکن است ظاهر باشد و شخص بدان آگاهی و شعور داشته باشد، و ممکن است از نظر سایرین و یا خود فرد مخفی باشد. در روانشناسی جدید سعی میشود با استفاده از تستها (← تستهای روانشناسی) انواع و شدت این رغبت‌ها کشف شود.

رغیوه (raqeyve)، دهستان (جه ح ۶۰۰'۱؛)، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۳ (؛) آبادی. مرکزش، **رغیوه** (جه ۱۸۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۵۰ کیلومتری لغ رامهرمز قرار دارد.

رفائیل[4] (rafā'il) [عبری، = خدا شفا میدهد]، نام یکی از فرشته‌های مقرب در ادبیات یهود. در کتاب طوبیت، وی همراه طوبیاس، شفادهنده‌ی طوبیت، و نجات‌دهنده‌ی سارا از شر ابلیس است.

رفاعه بی (refā'a bey)، ۱۸۰۱–۷۳، نویسنده‌ی معروف مصری و از بانیان نهضت زبان عربی جدید. در جامع ازهر تحصیل کرد. در زمان محمد علی پاشا، به سرپرستی محصلین اعزامی مصر به فرانسه رفت، و از معاشرت با مستشرقین بزرگ استفاده‌ی فراوان برد. پس از مراجعت (۱۸۳۲) به مصر در مقامات مختلف خدمت کرد.

وی یکی از بزرگترین نویسندگان عرب در قرن ۱۹م است. تألیفات و ترجمه‌های فراوانی در تاریخ و جغرافیا، ادبیات، طب، و غیر آن توسط او یا زیر نظر او صورت گرفت. در وارد کردن علوم و افکار اروپائی به مصر سهم بسیار عمده‌ای دارد.

رفاعی، احمد (refā'i) [سید ابوالعباس احمد ابن علی رفاعی]، ۵۰۰ (۵۱۲؛)–۵۷۸ هق، عارف و مؤسس طریقه‌ی معروف به رفاعیه. در دهکده‌ای در ناحیه‌ی بصره متولد شد. با عبدالقادر گیلانی معاصر بود. مریدانش احوال حیرت‌انگیزی (سوار

(1)humidity (2)Ra; Re (3)interest (4)Raphael

شدن بر شیر، فرو رفتن در تنور سوزان، و غیره) بدو نسبت داده‌اند.

رفاه کودکان. هنگامی که انقلاب صنعتی در اروپا موجب استخدام کودکان خردسال و استثمار آنها گردید، خشم و غضب بسیاری از خیراندیشان برانگیخته شد، و در اواخر قرن ۱۸م و اوائل قرن ۱۹م کم کم اثرات سوء این استثمار در جامعه ظاهر گردید. جمعی از مربیان و پیشوایان اجتماع از قبیل ژان ژاک روسو، پستالوزی، و فروبل برای معطوف ساختن توجه جامعه به احتیاجات مخصوص کودکان کوششهائی کردند. در نتیجه‌ی این کوششها و تعلیمات، در قرن ۱۹م سازمانهای خیریه برای نگاهداری کودکان یتیم و بی‌سرپرست و ناقص الخلقه بوجود آمد. در قرن ۲۰م بنگاههای رفاه کودکان اعم از خصوصی، شهرداری، ملی، و بین‌المللی توسعه‌ی بیشتری پیدا کرد. امروز در اغلب کشورهای جهان قوانینی برای حمایت کودکان وضع شده و بنگاههای بسیار برای تأمین رفاه آنها بوجود آمده است.

رفت (reft)، در اصطلاح بنائی، ناهمواری کنار آجر.

رفتار[1]، در روانشناسی، تمام پاسخی (← پاسخ) که هر سازواره به موقعیتی که با آن مواجه است می‌دهد، اعم از اینکه این پاسخ بصورت حرکت باشد یا عکس العملی در غده‌ها.

رفتار، اصالت: ← اصالت رفتار.

رفراندوم[2] (referāndum؛ از فنس) یا **مراجعه به آراء عمومی**، اصل یا عمل ارجاع مسئله‌ای که هیئت مقننه در باب آن حکمی کرده است، یا از طرف یک هیئت مقننه یا به ابتکار عمومی پیشنهاد شده است، به رأی عموم مردم، تا با دادن رأی نظر خود را نسبت بآن اظهار کنند. در بعضی ممالک (مثلا استرالیا) تغییر در قانون اساسی فقط از طریق مراجعه به آراء عمومی امکان‌پذیر است. رفراندوم منحصر به مسائل مربوط به قانون اساسی نیست. در سویس، نه فقط اصلاحات در قانون اساسی باید به آراء عمومی ارجاع شود، بلکه هر قانونی که ۳۰٬۰۰۰ شارمند تقاضای ارجاع آنرا به آراء عمومی کنند باید به رفراندوم محول شود. قس رای عمومی. رفراندوم در بریتانیای کبیر معمول نیست.

رفسنجان (rafsanjān)، شهرستان، ل استان هشتم (کرمان). از ل به شهرستان یزد، از ش به شهرستان کرمان، از ج به شهرستان سیرجان، و از غ به فارس محدود است. مشتمل بر دو بخش حومه و شهربابک است. رشته‌کوه داوران در ل و شاخه‌ای از شیر کوه یزد در ج شهرستان ممتد است؛ بلندترین قله‌ی رشته‌ی اخیر کوه شهربابک (بارتفاع ح ۳٬۴۷۰ متر) است. نواحی کوهستانی سردسیر میباشد. رود شور از شهرستان میگذرد، و به کویر باقق منتهی میشود. پسته‌ی رفسنجان معروف است؛ محصولات دیگرش پنبه و لبنیات است. رفسنجان بر طبق قسمت (۱۳۱۶) بخش شهرستان کرمان بود؛ در مهر ماه ۱۳۲۴ هش تبدیل به شهرستان شد؛ در خرداد ۱۳۳۹ هش بخش شهربابک از شهرستان یزد منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان رفسنجان گردید. مرکزش، **رفسنجان** (جه ۹٬۲۱۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، سر راه شوسه‌ی کرمان به یزد واقعست. سابقاً آبادی کوچکی بود بنام بهرام‌آباد؛ اینک شهری است که از سه آبادی متصل بهم (علی‌آباد، بهرام‌آباد، و قطب‌آباد) تشکیل شده است، و مرکز داد و ستد دهستانهای شهرستان میباشد. تجارت پسته‌ی آن بیش از پیش اهمیت یافته است، و باغهای فراوان پسته احداث شده.

رفع (raf')، در حساب، تبدیل کردن یک کسر بزرگتر از واحد به یک جزء صحیح و یک کسر کوچکتر از واحد. عمل رفع بوسیله‌ی تقسیم صورت کسر بر مخرج آن انجام میگیرد، خارج قسمت جزء صحیح است، و جزء کسری کسری است که صورتش باقیمانده‌ی تقسیم است و مخرجش مخرج کسر اولیه. مثلا برای رفع کردن کسر ۳۷/۵، چون صورت را بر مخرج تقسیم کنیم، خارج قسمت ۷ و باقیمانده ۲ میشود؛ پس

$$\frac{۳۷}{۵} = ۷\frac{۲}{۵}$$

بالعکس کسر اخیر را بوسیله‌ی عمل تجنیس میتوان بصورت اولیه تحویل کرد.

رفع تحمیل[3] (raf'e tahmil) یا **پیداگری**[4] (peydāgari)، جدا کردن پیام از حاملی که، بمنظور انتقال پیام بوسیله‌ی رادیو یا وسایل باسیم، پیام بر آن تحمیل شده است. در مورد تحمیل دامنه‌ای، باید قبلا بنحوی جریانهای پربسامد را به جریان مستقیم تبدیل کرد (← راستگر)، زیرا رفت و آمد جریانهای پربسامد بقدری سریع است که بلندگو یا گوشی تلفن از تعقیب آنها عاجزند (← پیداگر؛ تحمیل). از نخستین پیداگرهای رادیو انواع پیداگرهای بلوری (مانند پیداگر گالنی) بوده است. بلورها در پیداگری نسبت به امواج "اولترا بلند" (← بسامد) بسیار بکار میروند، اما رایج‌ترین پیداگرها (یعنی وسایل رفع تحمیل) در رادیوهای منازل لوله‌های خلأ (← لوله‌ی خلأ) میباشند، که امروزه دو نوع از آنها بکار میروند، یکی دیود پیداگر (← لوله‌ی خلأ)، و دیگری پیداگرهای جانبگیر (برای جانبگیری ← لوله‌ی خلأ). از مزایای اولی اینست که پیام را بدون انحراف میدهد و برای تنظیم خودکار شدت صوت مناسب است. از طرف دیگر، پیداگر جانبگیر حساسیت بیشتری دارد.

در شکل (۱) مدار دیود پیداگر مشاهده می‌شود. بازداده‌ی قسمت میزانگر ولتاژ متناوبی است با بسامد رادیوئی. این ولتاژ، بوسیله‌ی یک مبدل بسامد رادیوئی، به مدار دیود منتقل میشود، و در نتیجه، جریانی در این مدار برقرار میگردد. دیود

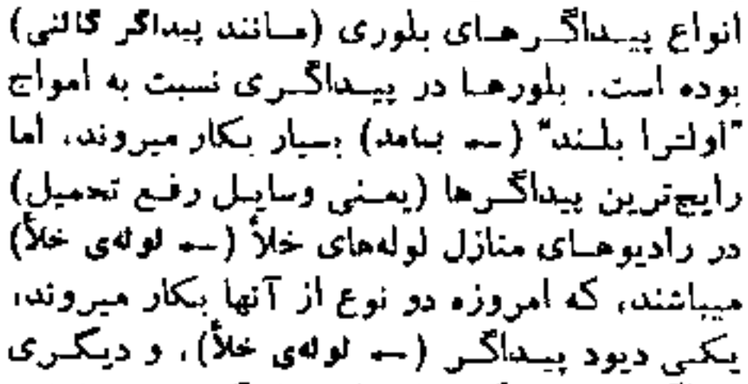

شکل ۱ ــ مدار دیود پیداگر

این جریان را به جریان مستقیم نبضنده‌ای تبدیل میکند (← راستگر)، که مشتمل بر سه مؤلفه است، یکی دارای بسامد رادیوئی، دیگری دارای بسامد سمعی، و سومی جریانی ثابت. جریان مستقیم مذکور به خازن C_1 و مقاومت R_1 روانه میشود.

رفع حجاب: حجاب یکی از دستورهای اصلی اسلام برای حفظ مزیتهای یگانه زنان و ایجاد مصونیت برای آنها در زندگی اجتماعی است. حجاب هیچگاه به معنای اقدام و عملی بازدارنده برای حضور مؤثر و حیاتبخش زن در اجتماع و کاستن از جایگاه و منزلت او در تأثیرگذاری بر شئونات اداری، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه نیست، بلکه شخصیت ویژه و منزلت والای زن مقتضی آن بود که خداوند حکیم علاوه بر جایگاه فاخر و ارزشی زن در شئونات جامعه، حفظ و حراست فضایل خاص او را در قالب حجاب و پاسداری از عفت به وی محول کند. بررسی تاریخ زنان بزرگ اسلامی چنین حکایت می‌کند که حجاب نه تنها بازدارنده زن از فعالیتهای اجتماعی و حضور پرنشاط در جامعه بشری نیست، بلکه حجاب زن می‌تواند به عنوان پرچمی پرافتخار مؤید حضور سعادت‌آفرین او در صحنه‌های زندگی اجتماعی باشد. در روزگاران حکومت قاجاریه مجموعه‌ای از سنتهای بومی و رفتارهای مردسالارانه به بهانه حجاب موجب و علتی شده بود تا جامعه زنان از جایگاه رفیع و ارزشمند خود محروم بماند، اما شرایط جهانی و میل و علاقه به زندگی به شیوه اروپائیان و روح مبارزه با دین و مذهب در رضاشاه موجب شد با پدیداری حکومت استبدادی وی در سال ۱۳۱۴ هش به بهانه مشارکت زنان در زندگی اجتماعی اصل تغییرناپذیر و مترقی حجاب زنان مورد تهاجم وی قرار گیرد ـ البته بعد از برگزاری مشروطیت کم‌کم صحبت رفع حجاب به میان آمد و تعدادی از زنان دربار و اشراف به اروپا مسافرت کردند و همین معاشرت با اروپائیان موجب شد تا انجمنهای مختلف زنان شکل گیرد که از آن جمله بود شرکت خواتین اصفهان (اصفهان، ۱۲۹۷ هش) و شرکت آزمایش بانوان (تهران، ۱۲۹۹ هش)، هر دو به رهبری صدیقه‌ی دولت‌آبادی؛ پیک سعادت نسوان (رشت، ۱۳۰۰ هـ ش)، که جمیله‌ی صدیقی و سکینه‌ی شبرنگ از مؤسسین آن بودند؛ انجمن نسوان وطنخواه (تهران، ۱۳۰۰ هش)، به رهبری محترم اسکندری؛ بیداری نسوان (تهران، ۱۳۰۶ هش). از ح ۱۳۰۰ هش عده‌ای از زنان و مردان روشنفکر دست به انتشار روزنامه‌هائی نیز زدند: روزنامه‌ی زبان زنان (اصفهان، مجله‌ی پیک سعادت (رشت)؛ مجله‌ی عالم نسوان (تهران، ۱۲۹۱ هش)، به مدیریت ملوک اسکندری و سرپرستی محترم اسکندری؛ مجله‌ی دختران ایران (شیراز، ۱۳۰۶ هش) به مدیریت زنددخت؛ و روزنامه‌ی شکوفه (تهران)، به مدیریت مریم عمید (مزین‌السلطنه). این جمعیتها و روزنامه‌ها به غربی کردن تفکر و زندگی زنان کومک می‌کردند. بعلاوه مردانی روشنفکر مانند ابوالقاسم آزاد، نظم‌الدوله‌ی خواجه‌نوری، ایرج‌میرزا (جلال‌الممالک)،

(۱)behavior (۲)referendum (۳)demodulation (۴)detection

میرزاده‌ی عشقی، دبیر اعظم بهرامی، و عده‌ی زیادی دیگر، عملاً و با قلم و زبان و با تشکیل جلسات و نمایشها و غیره، مشوق و پشتیبان زنان در این راه بودند. مسافرت رضاشاه به ترکیه (۱۳۱۳ هش) و مشاهده‌ی شیوه‌ی لباس پوشیدن زنان ترک نیز باین امر کومک کرد. در چهارشنبه‌ی ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ هش رضا شاه، به اتفاق ملکه وقت و شاهدخت‌ها، در حالی که ملکه و شاهدخت‌ها بی‌حجاب بودند، برای جشن فرهنگ به دانشسرای پسران رفتند. مدیران و معلمین مدارس دخترانه و کارمندان اناث وزارت فرهنگ، که قبلاً کم و بیش چادر را برداشته بودند، و نیز بانوان مدعوین، بی‌حجاب حضور یافتند. از آن تاریخ رفع حجاب علنی و اجباری و رسمی گردید و از همان زمان حجاب به عنوان یک هدف مهم مورد تهاجم و برخورد عوامل حکومت پهلوی قرار گرفت، در خیابانها چادر از سر زنان برمی‌گرفتند به نحوی که بسیاری از زنان محترم به منظور حفظ ارزشهای دینی و عفت خود برای همیشه از حضور در خیابانها و اماکن عمومی خودداری می‌کردند.

رفع و نصب و جر و جزم (raf', nasb, jarr, jazm)، در دستور زبان عربی، انواع چهارگانه‌ی إعراب، اعم از اینکه به حرکت باشد یا به حرف (اعراب عبارتست از اثری ظاهر یا مقدر که، بسبب اختلاف عوامل وارد بر کلمه، عارض آخر آن میشود). از انواع چهارگانه‌ی مذکور، رفع و نصب بین اسم و فعل مشترکست؛ جر مختص به اسم و جزم مختص به فعل میباشد. کلمه‌ای را که آخرش به اختلاف عوامل اختلاف پذیرد (خواه لفظاً یا تقدیراً) معرب (mo'rab) خوانند. در مقابل آن مبنی (mabniyy) است، که سکون و حرکت آخرش بسبب عاملی نیست. کلمه‌ای را که مشتمل بر رفع باشد مرفوع میخوانند، و قس علیهذا در باب منصوب، مجرور، و مجزوم. در اسامی که اعراب آنها به حرکات است، علامات اعراب عبارتند از ضمه برای رفع، فتحه برای نصب، و کسره برای جر. اعراب بعضی از اسامی به حروف است (مثلا ← اب؛ ذو). نیز ← حالات اسم؛ نحو.

رفقه (refqa) [عبری، = دام]، زن اسحاق و مادر یعقوب و عیسو. به یعقوب کومک کرد تا حق عیسو را تصاحب کند (پیدایش ۲۴-۲۷؛ ۳۱.۴۹؛ رومیان ۱۰.۹).

نامهای (برای زن) لاتینی ربکا[1] (rebekkā)، فرانسوی و آلمانی ربکا[1] (rebekā)، و انگلیسی ربکا[1] (rəbekā) از صورت عبری رفته گرفته شده است.

رفلز[2]، سر تامس ستمفرد بینگلی (sər tāməs stamfərd bingli rafəlz)، ۱۷۸۱-۱۸۲۶، از صاحبمنصبان اداری شرکت هند شرقی بریتانیا. در معاونت فرمانداری (۱۸۱۱-۱۵) جاوه، از قدرت امرای محلی کاست، و در امر مالیات و زمینداری اصلاحاتی کرد. سنگاپور را جزو مستملکات شرکت هند شرقی درآورد (۱۸۱۹).

رفلکس[3] (refleks) یا **عمل انعکاس** (en'ekās) **(یا انعکاسی)**، عکس العمل خاصی که بطور ناآگاه در مقابل تحریکات حتی خاصی بوجود میآید، و تقریباً در همه‌ی جانوران و در بعضی گیاهان دیده میشود. رفلکسهای جانوران معلول فعالیت عصبی است. رشته‌های عصبی که یک رفلکس را بوجود میآورند، قوس رفلکس نامیده میشوند. ساده‌ترین رفلکس راهِ یک قوس مرکب از یک عصب حسی، یک عصب رابط، و یک عصب حرکتی را می‌پیماید، اما در رفلکسهای مرکب، سلولها و مراکز عصبی بیشتر دخالت دارند، و بهمین سبب عکس العمل حرکتی در سطح وسیعتری ظاهر میگردد. نمونه‌ی یک رفلکس ساده جهش پای انسان بعد از وارد آمدن ضربه به زردپی عضله‌ی چهارسر ران زیر کشکک زانو است، و نمونه‌ی رفلکس مرکب برگرداندن سر و قرار دادن دست جلوی چشم هنگام مواجهه با یک منبع نور قوی میباشد. در مقابل دسته‌رفلکسهائی که ذکر شد و احتیاجی به آموخته شدن ندارند، رفلکسهائی هستند که رفلکس مشروط (یا وضعی یا اکتسابی) نامیده میشوند و باید آموخته شوند. مشهورترین نمونه‌ی رفلکس مشروط تجربه‌ی معروف ا. پ. **پاولوف** است، که در آن، هنگام تغذیه‌ی سگی، زنگی بصدا درمیآمد، و رفته رفته ارتباط زنگ با غذا بجائی میرسید که صدای آن بدون وجود غذا موجب ترشح بزاق و شیره‌ی معده‌ی سگ میشد. رفلکسهای غیر شرطی همیشه در حیوان سالم باقی میمانند، اما رفلکسهای مشروط اگر مدتی انجام نشوند فراموش میگردند. رفلکسهای انسان در اثر بعضی از ترکیبات شیمیائی (از جمله الکل) خفیف و بطیء میشوند. آزمایش رفلکسها و شدت و ضعف آنها به تشخیص بعضی امراض کومک میکند.

رفیع الدرجات، شمس‌الدین: ← تیموریان هند.

رفیع لنبانی (rafi'e lonbāni)، شاعر ایرانی اواخر قرن ۶م هق. اهل قریه‌ی لنبان اصفهان، و به بعضی اقوال، خواهرزاده‌ی جمال‌الدین عبد الرزاق اصفهانی بود. نامش را رفیع‌الدین مسعود و عبدالعزیز (ابن) مسعود نوشته‌اند. در جوانی درگذشت یا کشته شد. دیوانش را دارای 10'000 بیت گفته‌اند.

رقاع، از اقلام شکسته: ← خط فارسی.

رقبات: ← رقبه.

رقبه (raqba) [جمعش رقبات (raqabāt)]، در اصطلاح اداری و تداول اهل دفتر در عهد صفویه و بعد از آن، یک عده ده واقع در یک بلوک یا ناحیه، مخصوصاً ده‌هائی که مجموعاً تشکیل املاک موقوفه و خالصه را میدهد. در لغت، زمینی را که نزدیک به آب رود باشد باین عنوان میخوانده‌اند، و بعدها مطلق زمین متصلقه‌ی ده را رقبه خوانده‌اند. همچنین مجازاً حق مالکیت نسبت به زمین نیز رقبه خوانده میشود.

رقص (raqs)، حرکات موزون اعضای بدن انسان، معمولا همراه با موسیقی یا با ضربهای موزون، که منظور از آن اساساً توصیف احساساتی است که بیان آنها تنها از این طریق میسر است. این تعریف شامل جلوه‌های عادیترین حسیات ـ از قبیل امیال و لذتها و رنجهای جسمانی ـ تا والاترین یا غیر عادی‌ترین حالات معنوی یا مذهبی انسان میشود. از اینجاست که هم مُدهای زودگذری از قبیل مامبو، راک اند رول، و تویست را، که مبین خواهشهای عادی جسمانی و جنسی است، رقص مینامند، و هم رقصهای باستانی معابد کهن، قبایل بدوی، و سماع صوفیان را، که هر یک در جای خود مبین حالتی یا مرحله‌ای است از احساسات یا کیفیات وصف‌ناپذیر مذهبی، شعائری، یا عارفانه. از طرف دیگر نمایشهای هنری یا تفریحی را که داستان یا محتوی آنها صرفاً از طریق حرکات موزون بدن بازیگران و بهمراهی موسیقی بیان میشود (← باله) نیز رقص مینامند. رقص در تکامل هنر درام، بخصوص در یونان و هند و ژاپن، تأثیر عمیق داشته است. نیز ← ارژدی؛ کمدی.

رقصهائی که اختصاصاً در روستاها، در میان قبایل یا در مناطق دورافتاده‌ی ممالک مختلف از قدیم معمول بوده است موسوم به رقص محلی است، که از انواع بیشمار آن رقص چوپی (cupi) (ایران)، چارداش (cārdāš) (مجارستان)، پولکا (لهستان)، تارانتلا (tārāntellā) (ایتالیا)، بولرو (اسپانیا)، ماریس (māris) (انگلستان)، و سکوئر دانس (skuer dāns) (کشمت) را میتوان نام برد. غالب رقصهای شعائری و مذهبی و مجلسی، و نیز رقصهای بین‌المللی و بالهها، از رقصهای محلی متأثرند.

رقص محور: ← تقدیم اعتدالین.

رقطاء (raqtā') [عربی، = سفیدیی بنقطه‌های سیاه آمیخته یا عکس آن] یا **ارقط** (arqat)، در علم بدیع، کلماتی در سخن آوردن که حروف آنها بتناوب یکی نقطه‌دار و دیگری بی‌نقطه باشد؛ مانند

شد قد تو چون صنوبر باغ
بر خَد تو زلف ازو بر زاغ.

رقعی: ← قطع.

رقم (raqam)، اصطلاحی برای امضا یا نام نویسنده‌ی قطعات خط و پردازنده‌ی تصاویر و مجالس نقاشی. گاهی در زیر قطعه یا مجلس می‌نوشتند "عمل ..."؛ چنین قطعه یا مجلس را "رقم‌دار" میخوانند.

رقم[4]، در حساب، هر یک از علامات 0، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، و ۹، که هر عددی را به کومک آنها توان نوشت. این تعریف عادی مختص شمار اعشاری است؛ در سایر شمارها نیز تعریف رقم بهمین قیاس است، چنانکه ارقام شمار ثنائی منحصر به 0 و 1 میباشد.

رقه (raqe)، دهستان (جم ح 1'300)، بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان). بواسطه‌ی خشکسالیهای متوالی سکنه به نواحی اطراف کوچ کرده‌اند.

رقه (raqqa)، شهر قدیم بین النهرین، بر ساحل چپ فرات، در ناحیه‌ی دیار مضر. در ایام باستانی کالینیکوس (kāllinikos) نام داشت، و گویند سلوکوس کالینیکوس (سلوکوس II) آنرا در ۲۴۴ یا ۲۴۲ ق‌م بنا کرده بود. خسرو I ساسانی در سومین لشکرکشی (۵۴۲ ب‌م) خود به سوریه آنرا گرفت. در سال ۱۸ یا ۱۹ هق بدست مسلمانان افتاد. در جنگ صفین، علی ع از آنجا از فرات گذشت. ویرانه‌های ناحیه‌ی رقه از لحاظ بقایای قدیمی

(1)Rebecca (2)Raffles (3)reflex (4)digit

اهمیت دارد. بتانی بیشتر عمر خود را در رقه گذرانید.
رقیم، در قرآن: ← اصحاب کهف؛ پترا.
رقیه (roqiyye؛ عربی roqayya)، فت ۶۲۴ ب‌م، دختر پیغمبر اسلام از خدیجه و همسر عثمان ابن عفان. با عثمان، همراه مسلمانان، به حبشه هجرت کرد. سپس به مدینه بازگشت، و در غزوه‌ی بدر (رمضان سال ۲م هق) درگذشت. عثمان خواهر وی ام کلثوم را به زنی گرفت، و بهمین جهت به ذوالنورین (zo'n.nurayn) [= صاحب دو نور] ملقب شد.
رکابیان[1] (rekābiān)، در کتاب مقدس، قبیله‌ای که خود را وقف زهد و تقوی کرده بودند. قبیله را یوناداب سازمان داد. رکابیان شراب نمیخوردند، خانه نمیساختند، زراعت نمیکردند، مو غرس نمیکردند، و در خیمه‌ها میزیستند (ارمیا ۳۵).
رکارد[2] (rekāred)، فت ۶۰۱، شاه (۵۸۶–۶۰۱) ویزیگوتها در اسپانیا. عمده‌ترین واقعه‌ی سلطنت او گرویدنش به کیش کاتولیک بود (ح ۵۸۷–۵۸۹)، که سبب گرویدن ویزیگوتها (که کیش آریانیسم داشتند) باین مذهب گردید. ← تولدو، شوراهای.
رکامیه[3]، **ژولیت** (jüliet rekāmie)، معروف به **مادام رکامیه** (mādām)، ۱۷۷۷–۱۸۴۹، بانوی زیبای فرانسوی و از شخصیتهای اجتماعی. در ۱۵ سالگی با بانکدار ثروتمند مُسنّی بنام ژاک رکامیه ازدواج کرد، ولی وصلت آنها اسمی بیش نبود. از دوره‌ی کنسولا تا آخر دوران سلطنت لوئی فیلیپ، سالون مادام رکامیه مرکز اجتماع بعضی از متنفذ‌ترین شخصیتهای سیاسی و ادبی بود؛ از جمله مادام دو ستال، سنت‌بوو، ب. کنستان، و شاتوبریان (که رکامیه سالهای آخر عمر خود را وقف او کرد).
رکسانه (roksāne)، فت ۳۱۱ ق‌م، زوجه‌ی زیبای اسکندر مقدونی. وی دختر اوکسوارتس (oksuār-tes) از نجبای سغد بود، و در جنگ اسکندر در سغد اسیر شد، و اسکندر عاشق او شد، و وی را به زنی گرفت (۳۲۷ ق‌م). بعد از مرگ اسکندر، باعث قتل برسینه شد، و بعداً خود و پسرش در وقایع دیادوخوی به امر کاساندروس بحبس افتادند، و سرانجام بقتل رسیدند. بعضی رکسانه را صورت یونانی روشنک (rōšanak) میدانند، و در افسانه‌ها روشنک را دختر دارا یا دارای اصغر شمرده‌اند.
رکسم[4] (reksəm)، شهر (جم ۳۵°۴۲۷)، دنبی‌شر، ویلز. بازار دام است.
رکسوینت[5] (rekesvint)، فت ۶۷۲، شاه (۶۵۳–۶۷۲) ویزیگوتها در اسپانیا. خود یا پدرش کیندااسوینت (kindāsvint) مجموعه‌ی قوانین آلاریک را کنار گذاشت، و قانون‌نامه‌ی جدیدی فراهم کرد که ترکیبی از قوانین ژرمنی و رومی، و اساس قوانین اسپانیا در قرون وسطی بود.
رکسیا (reksiā، لتی)، (*Rhexia virginica*)، گیاه زینتی دائمی امریکای شمالی، دارای گلهای سرخ.
رکلو[6]، **ژان ژاک الیزه** (jāN jāk elize rēklu)، ۱۸۳۰–۱۹۰۵، جغرافیادان فرانسوی. شاهکار آثار فراوان و باارزش او کتابی است بنام جغرافیای جدید عالم (۲۰ جلد، ۱۸۷۶–۹۴).
رکن (rokn) [عربی، = پایه، بنیاد]، در عروض، اجزای پایه‌ها (← پایه) یا افاعیل هشتگانه‌ی اصلی، که **سبب**، **وتد**، و **فاصله** است. هر یک از افاعیل هشتگانه را نیز عروضیان متأخر توسعاً رکن خوانده‌اند.
رکن، نام دیگر کاشیهای **جوکه**.
رکن‌آباد (roknābād)، ده (جم ۸۲۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم، ۱۷ کیلومتری ج اردکان.
رکن‌آباد یا **رکناباد** (هر دو roknābād) یا **آب رکنی** (āhe rokni) یا **آب رکن‌الدوله**، قناتی که در حدود 10 کیلومتری شیراز از دامنه‌ی کوه بَمو سرچشمه میگیرد. این قنات در ۳۳۸ هق در یک فرسنگ و نیمی ل‌ش شیراز توسط رکن‌الدوله‌ی دیلمی احداث شد؛ آب آن در تنگ الله اکبر (حدود ۱٫۵ کیلومتری ل شیراز) آفتابی میشده است؛ این آب دشت مصلی را آبیاری میکرده است. شهرت قنات رکن‌آباد ناشی از اینست که ذکرش در اشعار فارسی آمده است، و مخصوصاً حافظ، که با اشعار خود آب رکناباد را جاودانی ساخته است، در باب "آب رکن‌آباد و گلگشت مصلی"، "شیراز و آب رکنی"، و "نسیم باد مصلی و آب رکن‌آباد" نغمه‌سرائیها دارد.
آب رکناباد بتدریج خشکیده است، و امروز بیش از رشته‌ی باریکی نیست. از جهانگردان مشهور قرن ۱۷م، شاردن تنها کسی است که به رکن‌آباد اشاره کرده و آنرا نهر بزرگی خوانده است. در اواخر قرن ۱۸م، و. فرانکلین گوارائی و زلالی آب این نهر کوچک را ستوده و گفته است که مردم برای آن خاصیت شفابخشی قائلند. در آغاز قرن ۱۹م، سکات وربنگ (skāt wering) نوشته است که عرض آن نهر در هیچ جا از ۶ پا (ح ۲ متر) تجاوز نمیکند. کر پورتر نوشته است که آب این قنات در نتیجه‌ی غفلت کم و مجرای آن پر شده است. در ادوار متأخرتر، گوبینو گوید: "این نهر شاعرانه را چیزی جز سوراخی انباشته از گل و لای ندیدم".
رکن‌الدوله‌ی دیلمی (rokno'd.döleye deyla-mi)، شهرت **رکن‌الدوله ابوعلی حسن ابن بویه**، فت ۳۶۶ هق، مؤسس واقعی سلطنت آل بویه در ری و همچنین همدان و اصفهان؛ برادر **عمادالدوله‌ی دیلمی** و **معزالدوله‌ی دیلمی**. چون عمادالدوله در فارس به سلطنت رسید، حسن را، که بعد رکن الدوله لقب یافت، به تسخیر ری و همدان و اصفهان فرستاد. در ۳۳۸ هق، بعد از وفات عمادالدوله، به شیراز رفت و آنجا را، چنانکه عمادالدوله مقرر داشته بود، به پسر خویش **عضدالدوله‌ی دیلمی** واگذاشت. در منازعه‌ی بین عضدالدوله با **عزالدوله‌ی دیلمی** نیز وی دخالت کرد، و پسر را از حبس و قتل عزالدوله بازداشت. بنا بر مشهور، پادشاهی نیک‌سیرت بود، و در نگهداشت فضلا و سادات اهتمام داشت. ابوالفضل ابن عمید وزارت او داشت.
رکن‌الدین، قاضی: ← قاضی رکن‌الدین.
رکن‌الدین ابن قتلغ سلطان: ← رکن‌الدین مبارک خواجه.
رکن‌الدین حسن ابن هزاراسپ، از امرای شبانکاره.
رکن‌الدین خورشاه (rokno'd.din xoršāh)، مت ح ۶۲۷ هق، آخرین رئیس و داعی اسماعیلیه‌ی الموت (← خداوندان الموت). وی پسر علاءالدین محمد بود، و پدرش او را به ولیعهدی و جانشینی خویش برگزید. اما بعد پشیمان شد و در صدد تغییر و عزل او برآمد، ولیکن پیروانش نپذیرفتند. بهمین جهت، همواره بین پدر و پسر وحشت و خصومت در میان بود، و در آخر عمر علاءالدین محمد، بسبب خللی که از بدخوئی و بهانه‌جوئی او در کارها راه یافته بود، رکن‌الدین خورشاه عده‌ای را با خود همداستان کرده در صدد عزل پدر برآمد. اما درین بین علاءالدین مقتول شد (شوال ۶۵۳ هق)، و رکن‌الدین خورشاه به مسند امارت نشست و قاتلان پدر را به مجازات رسانید. اما دوران حکومت او دوام نیافت، و مواجه با ظهور هولاکو خان شد، که الموت و دیگر قلاع اسماعیلیه را گرفت، و رکن‌الدین را، که بعد از تردد بسیار ناچار قبول اطاعت کرده به اردوی هولاکو پیوست، به التماس خود او، به مغولستان فرستاد (۶۵۴ هق)، و او در بین راه کشته شد، و دولت اسماعیلیه‌ی الموت برافتاد.
رکن‌الدین سام: ← اتابکان یزد.
رکن‌الدین سلیمانشاه: ← سلیمانشاه II.
رکن‌الدین صاین (rokno'd.dine sāyen)، از وزرای سلطان (۷۱۷–۷۳۶ هق) ابوسعید بهادر خان. رکن‌الدین از ملازمان و هواداران امیر چوپان بود، و به کومک و مساعدت او، بعد از وفات (۷۲۴ هق) خواجه علیشاه گیلانی، به وزارت رسید، و ملک نصرت‌الدین عادل لقب یافت. اما در دوره‌ی وزارت، حقوق امیر چوپان را پاس نداشت، و در حق او سعایت بسیار کرد. عاقبت امیر چوپان به بهانه‌ی ضبط ولایت خراسان او را همراه خود بدانجا برد، و وقتی از قتل (۷۲۷ هق) دمشق خواجه وقوف یافت او را در خراسان بکشت.
رکن‌الدین کبودجامه (rokno'd.dine kabud-jāme)، از امرای کبودجامه؛ برادرزاده‌ی نصرت الدین کبودجامه (فت ح ۶۰۰ هق). چون نصرت الدین را سلطان محمد خوارزمشاه کشته بود، در هنگام حمله‌ی مغول، رکن‌الدین جهت خونخواهی به لشکر مغول پیوست، و وقتی که سلطان محمد از پیش لشکر مغول منهزم گشت و در قریه‌ای کنار دریای خزر متواری شد، رکن‌الدین با جمعی از مغول بر وی حمله برد، اما سلطان پیش از آنکه بدست این جماعت مقتول شود، در کشتی نشست و بگریخت. رکن‌الدین و مغول کشتی او را تیرباران کردند، اما بر خود او دست نیافتند.
رکن‌الدین کرت (rokno'd.dine kart) [ملک رکن‌الدین]، فت صفر ۷۰۵ هق، دومین پادشاه (۶۷۷–۶۸۲ هق) از پادشاهان معروف سلسله‌ی آل کرت؛ پسر و جانشین ملک شمس‌الدین کرت. بعد از وفات پدر، به حکم اباقا خان در هرات بجای وی به امارت نشست (۶۷۷ هق). در ۶۷۹ هق قلاع غور و در ۶۸۰ هق قندهار را فتح کرده چند سال بعد نسبت به ایلخانان شیوه‌ی تمرد پیش گرفت، و از ترس به قلعه‌ای پناه برد (۶۹۶ هق)، و در آن قلعه وفات یافت. چون اباقا خان، هنگامی که او را بجای پدر به امارت هرات میفرستاد، فرمان داد

(۱)Rechabites (۲)Recared (۳)Recamier (۴)Wrexham (۵)Receswinth (۶)Reclus

تا او را به لقب پدرش بخوانند، باین جهت او را گاهی ملک شمس‌الدین کهین خوانده‌اند. بعد از او پسرش ملک فخرالدین کرت به امارت نشست.

رکن‌الدین مبارک خواجه (rokno'd.din mobārak xāje) یا **رکن‌الدین ابن قتلغ سلطان** (rokno'd.dine 'bne qotloq soltān)، فت ۶۵۱ هق، امیر (۶۳۳-۶۴۸ هق) سلسله‌ی قراختائیان کرمان؛ پسر براق حاجب. چون وی در هنگام وفات پدر در کرمان نبود، امارت کرمان بعد از وفات براق حاجب به برادرزاده‌اش **قطب‌الدین محمد** قراختائی رسید. اما اوگتای قاآن فرمان حکومت را بنام رکن‌الدین مبارک خواجه صادر کرد، و رکن‌الدین به کرمان آمده به امارت نشست (شعبان ۶۳۳ هق)، اما در ۶۴۸ هق معزول شد، و قطب الدین محمد بجایش نشست. رکن‌الدین به یزد و از آنجا به لرستان رفت، و سپس نزد قطب‌الدین محمد بازگشت، و قطب‌الدین او را هلاک کرد.

رکن رابع: ← شیخیه.

رکن کلا (rokn kalā)، ده (جه ۱'۸۷۶ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان تالارپی، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۲۰ کیلومتری لغ شاهی.

رگبار[1] (ragbār)، باران تند و درشت ناگهانی.

رگبی: ← راگبی.

رگر[2]، **ماکس** (māks reger)، ۱۸۷۳-۱۹۱۶، آهنگساز، رهبر ارکستر، و پیانونواز آلمانی. تکنیک پیچیده‌اش مانع رواج موسیقی او گردید. بهترین آثارش برای ارگ نوشته شده است؛ نیز یک سمفونی، چند سونات و کنسرتو، و قطعاتی برای موسیقی مجلسی نوشته است.

رگنسبورگ[3] (regensburg)، باستانی **رگینوم** (reginum) یا **کاسترا رگینا** (kāstrā)، قرون وسطائی **راتیسبونا** (rātisbonā)، شهر (جه ۱۲۰'۳۲۴)، باواریای شرقی، کنار رود دانوب. بندر رودخانه‌ای و از مراکز صنعتی است (اسبابهای دقیق، چاپ، آبجوسازی). در دوره‌ی رومیان از پاسگاههای مهم مرزی بود (کاسترا رگینا). در ۷۳۹ اسقف‌نشین شد؛ در ۱۲۴۵-۱۸۰۳ از شهرهای آزاد امپراطوری بود، در ۱۶۶۳-۱۸۰۳ محل دائم دیت (مجلس شور) امپراطوری مقدس روم بود. در قرون وسطی از مراکز داد و ستد بود، و رونق یافت. در قرن ۱۶م اصلاح مذهبی را پذیرفت. در ۱۸۱۰ ضمیمه‌ی باواریا گردید. آخرین دیت (۱۸۰۱-۳) آن مقدمات انحلال امپراطوری مقدس روم را فراهم کرد. اگرچه طی جنگ II بشدت بمباران شد، عمارت شهرداری، کلیساها، و کلیسای جامع زیبای قرون وسطائیش سالم ماند.

رگولوس[4]، **مارکوس آتیلیوس** (märkus āti-lius regulus)، فت ح ۲۵۰ قم، سردار رومی. در اولین جنگ کارتاژی پیروزیهائی نصیبش شد ولی در افریقا شکست خورد و دستگیر گردید. گویند با رسولان کارتاژی برای صلح به رم فرستاده شد، ولی در آنجا سناتوس (سنای روم) را بادامه‌ی جنگ تشویق کرد. برای احترام قولی که داده بود به کارتاژ بازگشت و در زیر شکنجه جان سپرد.

رگه[5] (rage)، شکافی در یک صخره، دارای نهشت مواد معدنی. نهشتهای معدنی فلزی اغلب بصورت رگه موجود اند، و اغلب دارای چندین رگه می‌باشند؛ قسمت اعظم طلا، نقره، سرب، و غیره در زمین در چنین وضعی دیده میشود. لفظ رگه مسامحةً بهر نهشتی از سنگ که ارزش اقتصادی داشته باشد نیز گفته میشود (مثلا رگه‌ی سنگ آهن).

رگینوم، باواریا، ← رگنسبورگ.

رگیوم[6] (regium)، شهر قدیم، ج ایتالیا، بر تنگه‌ی مسینا، مطابق ردجو دی کالابریای حالیه. در قرن ۸م قم بوسیله‌ی یونانیان بنا شد؛ تا ۳۸۶ قم که بدست دیونوسیوس مهین خراب شد شهر مقتدری بود. در دوره‌ی رومیان نیز، بنام رگیوم یولیوم، اهمیت داشت.

رگیومونتانوس[7] (regiomontānus) [لت، = متعلق به جبال شاهی (یعنی کونیگسبرگ)]، شهرت **یوهانس مولر** (yohānes müler)، ۱۴۳۶-۷۶، منجم، و ریاضیدان آلمانی. در ۱۴۶۱ با کاردینال باریون به رم رفت، و بقصد ترجمه‌ی آثار یونانی زبان یونانی آموخت. در ۱۴۶۸ به دربار شاه مجارستان دعوت شد. سه سال بعد در نورمبرگ سکنی گزید، و با شاگرد و حامی خود برنهارد والتر، رصدخانه و چاپخانه‌ای در آنجا تأسیس کرد. در ۱۴۷۵ به دعوت پاپ سیکستوس IV برای کومک در اصلاح تقویم به رم رفت. در رم درگذشت. وی در اصلاح آلات نجومی و ریاضی کوشید، و علم جبر را به آلمان وارد ساخت. اینکه در بعضی مآخذ اروپائی یا مبتنی بر آنها او را مؤلف اولین کتاب در علم مثلثات دانسته‌اند نادرست است (← شکل القطاع).

رله[8] (role) [از فنـ (rële)، = اسبهای تازه‌نفس موجود در ایستگاهها برای تعویض با اسبهای خسته، تا مسافر بتواند راه خود را ادامه دهد] یا **اسک** (ask) [فارسی، = اسبی که در راهها بجهت قاصدان بسپارند]، در برق، اسبابی که بوسیله‌ی آن میتوان تغییرات شدت جریان برق را در یک مدار برای قطع و وصل مداری دیگر بکار برد، و بدینگونه، قطع و وصل جریان را در این مدار ثانوی مهار کرد. اسکهای برقی انواع متعدد دارند، بعضی از آنها کلیدهای مکانیکی هستند که با آهنربای برقی کار میکنند، و برخی کلیدهای الکترونی میباشند. اسکها در صنعت مخصوصاً در اسبابهای خودکار یا نیمه‌خودکار و نیز برای محفوظ داشتن اسبابهای برقی و در دستگاههای مخابراتی بسیار بکار میروند. اسکهای حفاظتی دستگاههای بسیار تکامل‌یافته‌ای هستند بحدی که هر پیشامد غیر عادی را در جریان برق دریافته مداری را که آن پیشامد در آن روی داده است قطع میکنند. در شکل عمل اسک و چگونگی استفاده از آن برای بکار انداختن یا متوقف کردن یک دستگاه از دور دیده میشود. اسک مشابهت تام به قسمت صداساز[9] تلگراف (قسمت مشتمل بر آهنربای برقی E، جوشن، و فنر در شکل تلگراف، ص ۶۶۵) دارد، و اساساً عبارتست از یک آهنربای برقی و جوشن آن، و کلید قطع و وصل جریان. مدار مشتمل بر اینها و بر باتری A "مدار کنترول‌کننده" است، و مداری که اسک بآن فرمان میدهد (در شکل مشتمل بر باتری B و زنگ اخبار) "مدار تحت کنترول". اگر کلید مدار

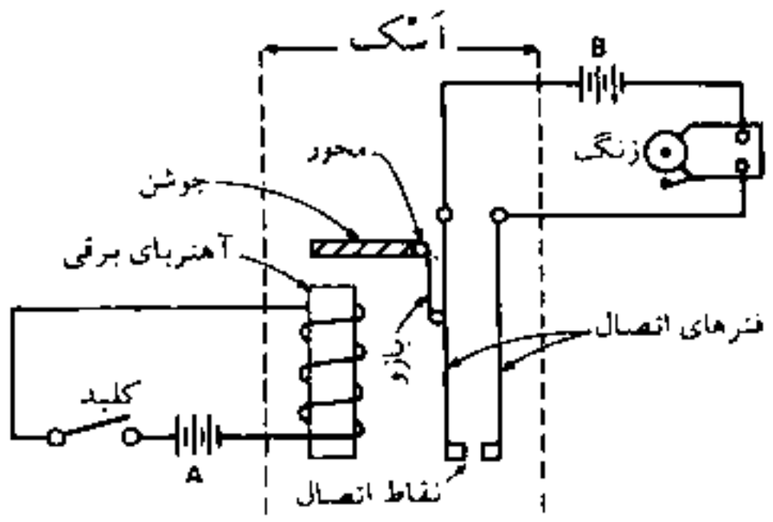

کنترول‌کننده بسته شود، آهنربای برقی اسک بکار می‌افتد، و جوشن را بخود میکشد. در نتیجه‌ی این حرکت، بازوی جوشن به فنر اتصال فشار می‌آورد؛ نقاط اتصال بهم وصل میشوند؛ جریان برق در مدار تحت کنترول برقرار میشود؛ و زنگ اخبار زنگ میزند. چنین اسبابی را میتوان مثلا در دستگاه دزدبگیر بکار برد؛ کلید مدار کنترول‌کننده را در جائی قرار میدهند که، در نتیجه‌ی باز شدن در یا پنجره، کلید اسک بسته شود. در این صورت، زنگ خطر، که مثلا در اطاق نگهبان قرار دارد شروع به زنگ زدن میکند.

اسکی که در شکل نشان داده شده، "اسک با مدار باز" است، باین معنی که اگر هیچ جریانی از پیچه‌ی آهنربای برقی نگذرد، نوکهای اتصال از یکدیگر دور میمانند و مدار تحت کنترول باز است. اسک با مدار بسته آنست که اگر هیچ جریانی از آهنربای برقی نگذرد، نقاط اتصال به یکدیگر پیوسته و مدار کنترول‌شده بسته است، اما هنگامی که از پیچه جریانی بگذرد، جوشن جذب میشود و نقاط اتصال از یکدیگر جدا می‌شوند، و جریان در مدار تحت کنترول قطع می‌شود. نیز میتوان اسکهائی ساخت که در آن واحد چند کار بکنند.

اگر پیچه‌ی آهنربای برقی با سیم نازک ساخته شود و عده‌ی حلقه‌های آن زیاد باشد، اسک حساسیت بسیار خواهد داشت (یعنی با جریانهای بسیار ضعیف کار میکند).

نخستین استفاده از اسک در مخابرات تلگرافی بوده است. اگر بخواهیم پیامی را با تلگراف به فاصله‌ی بسیار دوری بفرستیم، مقاومت سیم زیاد خواهد بود، و ممکن است جریان برقی که به صداساز تلگراف میرسد برای پایین کشیدن جوشن آن کافی نباشد. برای رفع این مشکل، جریان ضعیف سیم تلگراف را به اسک حساسی با مدار باز متصل میکنند، و در مدار تحت کنترول (مشتمل بر صداساز) یک باتری قوی قرار میدهند. بمحض آنکه پیامی تلگرافی از خط برسد، اسک مدار تحت کنترول را میبندد، و صداساز صدائی قابل شنیدن تولید میکنند. بعنوان مثال دیگر، فرض کنید بخواهیم که هر وقت به یک چشم برقی (← نورابرق) نور بیفتد یک چراغ برق روشن شود. جریانی که با افتادن نور بر چشم برقی حاصل می‌شود بقدری ضعیف است که نمیتواند چراغ برق را

---

(۱)cloudburst (۲)Reger (۳)Regensburg (۴)Regulus (۵)vein (۶)Rhegium (۷)Regiomontanus (۸)relay (۹)sounder

روشن کند. اما اگر این جریان را از پیچه‌ی یک اسک بسیار حساس با مدار باز بگذرانیم، بمحض آنکه نقاط اتصال وصل شوند، چراغ روشن خواهد شد.

اسک در ارتباط رادیوئی (← رادیو) مورد استعمال فراوان دارد. تحقیق علمی در اسکهای رادیوئی مدتها پیش از جنگ II آغاز گردید، و در طی جنگ، در ضمن کارهای مربوط به رادار، بسرعت پیشرفت کرد. از آن ببعد اسکهای رادیوئی در انتقال پیامهای مسموع و صحنه‌های تلویزیون اهمیت فراوان یافته است. اسکهای رادیوئی پیامهای برقی دارای بسامد بسیار بلند بکار میبرند (← **کهموج**). این پیامها را بصورت تابه‌هائی از برجی به برج دیگر متمرکز میکنند، و بدین طریق، پیامها را به فواصل بعید میرسانند. نخستین دستگاه تراقاره‌ای که با کهموج کار می‌کرد در کشمت با صرف مبلغ **۴۰** میلیون دلار ساخته شد، و در ماه اوت **۱۹۵۱** برای مخابرات تلفنی مورد استفاده قرار گرفت.

رم[1] (rom)، ایتالیائی و لتن **رما** (romā)، معروف به **شهر جاودانی، شهر هفت‌تپه، و شهر مقدس،** شهر (جه ۱°۸۷۴°۴۶۹)، پایتخت ایتالیا و مرکز حکومت پاپ، که در مملکت مستقل واتیکان واقع در داخل شهر رم مقر دارد. رم مرکز ناحیه‌ی لاتیوم (ایتالیای مرکزی) و کرسی ایالت رم نیز هست، و پایتخت امپراطوری روم و بعدها پایتخت ایالات پاپی بوده. شهر در **کامپانیا دی رما** بین کوههای آپنن و دریای تیرنه بر دو ساحل رود تیبر بفاصله‌ی ح **۲۵** کیلومتر از مصب آن قرار دارد. رم یکی از بزرگترین مراکز فرهنگی و دینی جهان و از لحاظ تاریخ و هنر یکی از غنی‌ترین آنهاست. برآمدن آن از صورت یک آبادی شبانی بی‌اهمیت به مرکز یکی از بزرگترین امپراطوریهائی (امپراطوری روم) که تأثیری جاوید در تمدن مادی و معنوی جهان داشته است یکی از بزرگترین وقایع تاریخ میباشد. پس از جنگ II، تجدید حیات اقتصادی، هنری، و فکری آغاز گردید. در **۱۹۶۰** مسابقات اولمپیک در رم صورت گرفت. مثل قدیمی "همه‌ی راهها به رم منتهی میشود" امروز هم مصداق دارد، زیرا رم کانون حمل و نقل بین‌المللی از طریق جاده و راه آهن و دریا و هوا است. صنایع گوناگونش در سنوات اخیر بسرعت توسعه یافته است. مرکز صنایع سینمائی ایتالیا در **۱۹۳۶** در چینچیتا (cinecittā) (نزدیک رم) تأسیس شد. صنایع چاپ و ماشینسازی و غیره نیز دارد. بسبب گنجینه‌های هنری و اهمیت دینی، از مراکز بزرگ جهانگردان و زوار و هنردوستان است که از منابع بزرگ درآمد ایتالیا میباشند.

مراکز فرهنگی متعدد آن، علاوه بر مؤسسات کلیسائی، عبارتند از دانشگاه رم (تأسیس **۱۳۰۳**)، و آکادمیهای متعدد هنری، که از جمله آکادمی سانتا چچیلیا (sāntā cecilia) (تأسیس **۱۵۸۴**) قدیمترین آکادمی موسیقی در جهان است. بنای اپرای آن از بزرگترین اپراهای اروپا است. ثروتمندترین موزه‌ها و کتابخانه‌های رم در واتیکان است. از موزه‌های دیگرش موزه‌ی

(1)Rome

لاتران و موزه‌ی ملی است. کاخها و ویلاهای قدیمی آن مجموعه‌های هنری گرانبها دارد (مثلا ← بورگزه، ویلا؛ فارنزه، کاخ).

شهر رم نسبت به قدیم توسعه‌ی فراوان یافته است، ولی بناهای بزرگ و آثار گذشته در آن محفوظ مانده. ستونهای عظیم مرمری و ویرانه‌هائی که کنار بناهای جدید دیده میشود از مشخصات رم کنونی است. آثار باستانی آن مشتمل بر فوروم، کولوسئوم، پانتئون، حمامها، کاتاکومبها، معبدها، و طاقها است. رم بیش از **۴۰۰** کلیسا دارد. از کلیساهای معتبرش اینها را میتوان نام برد: کلیسای سان پیترو؛ کلیسای سان جووانی (sān jovānni) (آغازش ۹۰۵)؛ کلیسای سانتا ماریا مادجوره (sāntā māriā mādjore) (قرون ۴م و ۵م)؛ کلیسای سانتا کروچه (kroce)؛ کلیسای سان لورنتسو (lorentso) (مشتمل بر دو کلیسا، قرون ۴م-۸م)؛ کلیسای سان پائولو (pāolo) (اصلا از قرن ۶م)؛ و کلیسای سان سباستیانو (sebāstiāno) (اصلا از قرن ۶م). هفت کلیسای مذکور زیارتگاه است. کلیساهای سانتا ماریا دله پاچه (delle pāce) و سانتا ماریا دله ویتوریا (vittoriā) نیز در خور ذکر میباشد. شهر رم ویلاها و کاخهای معروفی دارد؛ از جمله، علاوه بر کاخهای واتیکان و لاتران، میتوان کاخ فارنزه و ویلا بورگزه را نام برد.

تاریخ

شهر رم هسته‌ای بود که یکی از بزرگترین دولتها و امپراطوریهای قدیم از آن برخاست، و بهمین جهت این دولت و امپراطوری، که نزد ما به روم معروفست، منسوب به رم میباشد، و تاریخ شهر را نمیتوان از تاریخ دولت روم تفکیک کرد؛ و برای تکمیل مطالب مندرج در این مقاله باید به مقاله‌ی روم نیز مراجعه نمایند. در اینجا همین قدر یادآوری میشود که تاریخ دولت رم را معمولا به سه دوره‌ی پادشاهی (۷۵۳-ح ۵۰۰ ق‌م)، جمهوری (ح ۵۰۰-۲۷ ق‌م)، و امپراطوری (۲۷ ق‌م-۳۹۵ ب‌م) تقسیم میکنند. تاریخچه‌ی این دولت در دوران پادشاهی در این مقاله و در ادوار دیگر در مقاله‌ی روم آمده است. برای تسهیل مراجعه، دنباله‌ی مقاله‌ی حاضر به سه قسمت منقسم میشود.

I - رم از آغاز تا قرون وسطی

رم باستانی بر ساحل چپ (ساحل شرقی) رود تیبر، بر تپه‌هائی که از اراضی پست و باطلاقی کامپانیا سر برآورده بودند، و امروز بآن حد نمایان نیستند ساخته شده بود. هفت تپه‌ی شهر باستانی عبارتند از پالاتینوس (pālātinus)، کاپیتولینوس (kāpitolinus)، کویرینالیس (kuirinālis)، ویمینالیس (viminālis)، اسکویلینوس (eskuilinus)، کایلیوس (kāylius)، و آونتینوس (āventinus). تپه‌های رم محل برخورد اتروسکها، لاتینها، و سابینها بود. در قرن ۸م ق‌م، ارتفاعات مستحکم پالاتینوس احتمالا بتصرف اتروسکها درآمد، که آنرا بانضمام آبادیهای مجاور بصورت کشورشهری درآوردند.

بر طبق روایات، بنای شهر رم در **۷۵۳** ق‌م بدست رومولوس صورت گرفت؛ شهری که وی ساخت بر پالاتینوس قرار داشت، و آبادیهای واقع

بر تپه‌های دیگر بعداً بآن منضم گردید. رومولوس اولین پادشاه افسانه‌ای رم است، و در تقسیم تاریخ دولت رم (یا روم) دوره‌ی از ۷۵۳ ق‌م تا ح ۵۰۰ ق‌م را دولت پادشاهی رم (یا روم) میخوانند. تاریخ این دوره کمابیش با افسانه‌ها آمیخته است. گویند بعد از رومولوس ۶ تن دیگر در رم سلطنت کردند: نوما پومپیلیوس، تولوس هوستیلیوس، آنکوس مارتیوس، تارکوینیوس پریسکوس، سرویوس تولیوس، و تارکوینیوس سوپربوس. در ح ۵۰۰ ق‌م (یا در ۵۰۹ یا ۵۱۰ ق‌م)، مردم رم سلسله‌ی خارجی تارکوینیوس را برانداختند، و حکومتی جمهوری تأسیس کردند (جمهوری رم یا روم). برای تاریخ دوره‌ی جمهوری ← روم، II.

در دوره‌ی پادشاهی، جامعه‌ی رم جامعه‌ای کشاورزی اشرافی و مبتنی بر مالکیت زمین و دام بود. رومیان عبارت از قبایلی بودند؛ هر قبیله منقسم به چند کوریا بود، و هر کوریا مشتمل بر چند گنس (خاندانهای منتسب به یک نیای ذکور)، و هر گنس رئیس یا شیخی داشت. مجلس سنا مرکب از شیوخ گنسهای عمده بود. وقتی پادشاهی میمرد، سنا یک نفر را بعنوان اینترکس (interreks) [لفظاً بمعنی واسطه‌ی بین دو شاه] برمیگزید، و او با مشورت با سنا پادشاه جدید را انتخاب میکرد. این انتخاب را باید مجلس کوریاها تأیید و سنا تصویب کند. با مرور زمان، مردم به دو طبقه‌ی اعیان یا پاتریسین و عوام یا پلبینها منقسم شدند. انقراض (ح ۵۰۰ ق‌م) دولت پادشاهی رم، باحتمال قوی در نتیجه‌ی کشمکش سلاطین و پاتریسین‌ها بود، و پس از آن، چنانکه گفته شد، دولت جمهوری آغاز گردید.

در دوره‌ی جمهوری، شهر رم بتدریج قدرت خود را بر اقوام و بلاد مجاور بسط داد، و اگرچه در ۳۹۰ ق‌م گلها آنرا تاراج کردند، ترقی آن متوقف نشد. در دوره‌ی امپراطوری روم، شهر رم تا سال ۳۳۰ ب‌م، که قسطنطین I پایتخت خود را به قسطنطنیه منتقل کرد (۴۰۲)، پایتخت امپراطوری بود، و امپراطورهای روم بر شکوه و جلالش افزودند، و نقشه و ساختمانش را تجدید کردند. حریق بزرگ رم (۶۴ ب‌م) در زمان نرون واقع شد، ولی این امر بنفع شهر بود، زیرا وی بنای شهر را با شکوه تمام و خیابانهای وسیعتر تجدید کرد.

پس از تجزیه‌ی امپراطوری روم، رم اهمیت سیاسی خود را بسرعت از دست داد. امپراطور (۳۹۵-۴۲۳) هونوریوس پایتخت روم غربی را به راونا منتقل کرد. امپراطورهای دیگر میلان و تریر را پایتخت قرار دادند. در ۴۱۰ آلاریک I رم را تاراج کرد. پس از انتقال پایتخت امپراطوری به راونا، اسقف رم، که عمده‌ترین مدافع شهر بود، بتدریج امور دنیائی را بدست گرفت و مدعی تفوق بر سایر اسقفهای غرب گردید.

II - رم در قرون وسطی

تاریخ رم در قرون وسطی اساساً همان تاریخ دستگاه پاپی (← پاپ) و مبارزات جامعه برای تجدید حکومت جمهوری است. در قرن ۵م، گوتها بر ایتالیا فرمانروائی داشتند، و پایتختشان راونا بود. شهر رم از جنگهای بین گوتها و امپراطوری بیزانس آسیب بسیار دید. در ۵۵۲، نارسس رم را برای دولت بیزانس گرفت. شهر تحت حکومت

دولت بیزانس انحطاط یافت. پاپ (۵۹۰–۶۰۴) گرگوریوس کبیر در صدد رها کردن رم از حکومت بیزانس برآمد. پاپها که از حمایت مردم برخوردار بودند بتدریج قدرتی بیش از قدرت حکام بیزانسی یافتند. مسائلی که مدتها در تاریخ رم اهمیت داشت انتخاب پاپها، تقسیم مردم به ۴ طبقه (روحانیون، اشراف، سپاهیان، و طبقه‌ی پست) در قرون ۷م و ۸م، و پیدایش ایالات پاپی بود. تاجگذاری (۸۰۰) شارلمانی در رم مسئله‌ی تفوق بیزانس را بر رم پایان داد، و در عین حال آغاز دورانی گردید که در آن رابطه‌ی پاپها و امپراطورها مبهم بود؛ شاهان آلمان برای تاجگذاری بعنوان امپراطور، برای مداخله در انتخاب پاپها، و هم برای تحمیل مقاصد خود به پاپها به شهر رم میآمدند. در ۸۴۶ مسلمانان رم را اشغال کردند. در قرن ۱۰م رم و دستگاه پاپی در منتهای انحطاط بود. انتخابات پاپی که قبلا بوسیله‌ی شارمندان رم صورت می‌گرفت بدست خاندانهای اشرافی (مانند خاندان اورسینی) افتاد. پس از وقایع تاجگذاری **اوتوی I**، رم دستخوش هرج و مرج شد و پاپها بازیچه‌ی امپراطورها و اشراف محلی گردیدند، و گاه اتفاق می‌افتاد که هر دسته پاپی انتخاب میکرد، بطوری که در آن واحد چند پاپ وجود داشت. **گرگوریوس VII** اصلاحاتی بعمل آورد و سخت مدعی حکومت کلیسا بر امور شهر گردید، ولی در ۱۰۸۴ امپراطور هانری IV رم را گرفت، و پاپ تبعید شد. نورمانها که به سرکردگی **روبر گیسکار** به یاری پاپ آمدند شهر را تاراج کردند (۱۰۸۴). در قرن ۱۲م نهضت دیگری مخالف اقتدار پاپ ظهور کرد، و آن نهضت ایجاد جمهوری رم بود. حکومتی که به رهبری آرنلد برشالی تأسیس شد با مداخله‌ی امپراطور **فردریک I** برافتاد. سرانجام حکومتی جمهوری تحت ریاست عالیه‌ی پاپ و به ریاست یک سناتور انتخابی تأسیس شد. اما مناقشات داخلی بین گوئلفها و گیبلینها ادامه یافت. جمهوری رم که مدعی حکومت بر ایالات پاپی بود در صدد مطیع ساختن شهرهای مجاور برآمد. اینوکنتیوس III حکومت شهر را بدست گرفت، ولی پس از جلوس امپراطور فردریک II شهر خودمختاری خود را بازیافت. در قرن ۱۳م انتخاب سناتورهای خارجی معمول شد (از جمله شارل I ناپل). در دوره‌ی اسارت بابلی (۱۳۰۹–۷۷) که پاپها در آوینیون مقام داشتند اوضاع رم مغشوش و شهر از جنبه‌ی اقتصادی ناچیز بود. کولا دی رینتسو کوشید که تأسیسات رومی را احیا کند ولی کاری از پیش نبرد. کاردینال آلبورنوث موقتاً اقتدار پاپ را در رم احیا کرد، ولی فقط پس از دوره‌ی شقاق کبیر (۱۳۷۸–۱۴۱۷) و بازگشت (۱۴۲۰) پاپ مارتینوس V به رم بود که تسلط واقعی و مؤثر پاپها بر رم آغاز گردید.

III – رم در دوره‌ی رنسانس و در عصر جدید

در ۱۴۵۳ برای آخرین بار سعی در تأسیس یک حکومت جمهوری در رم بعمل آمد ولی بکلی بیحاصل ماند. از این ببعد تاریخ رم بکلی منطبق با تاریخ دستگاه پاپی گردید. همّ جانشینان مارتینوس V در قرن ۱۵م و در نیمه‌ی اول قرن ۱۶م عمدهٔ مصروف بسط قدرت دنیائی پاپ، حمایت از هنر و ادب، زیبائی شهر رم، و پر کردن جیب اقوام و کسان خود بود. دربار پاپ از جهت اخلاقی ننگ مسیحیت بود، و این امر در برانگیختن نهضت اصلاح دینی تأثیر عمده داشت. عصر پاپهای بزرگ دوره‌ی رنسانس توأم با شکوه و جلال مادی بود. از هنرمندان و معماران بیشمار این دوره در دربار پاپ، برامانته، میکلانژ، رافائل، و د. فونتانا را میتوان ایجادکننده‌ی رم کنونی شمرد. کلیسای سان پیترو و نمازخانه‌ی سیستین از نمونه‌های برجسته‌ی آثار دوره‌ی رنسانس در رم میباشد. پاپها در سه جنگهای ایتالیا در قرن ۱۶م نقشی عمده داشتند. در نتیجه‌ی اتحاد پاپ کلمنس VII با فرانسوای I فرانسه، سپاهیان امپراطور شارل V به رم تاختند (۱۵۲۷) و شهر را بکلی تاراج کردند. پیشرفت اصلاحات کاتولیکی در قرن ۱۶م اعتبار و قدرت را به دربار پاپ بازگردانید. شهر رو به ترقی نهاد. ابنیه‌ی سبک باروک، مخصوصاً کارهای برنینی، به هماهنگی شهر افزود. شکوه مراسم مذهبی و تشویق پاپها از هنر و موسیقی و تحقیق در آثار قدیم یونانی و رومی، رم را مرکز فرهنگی جهانی ساخت. در ۱۷۹۶ که سربازان فرانسوی به فرماندهی بوناپارت به ایالات پاپی تاختند بسیاری از گنجینه‌های هنری به فرانسه منتقل گردید. در ۱۷۹۸ فرانسویها رم را اشغال کردند و آنرا جمهوری اعلام نمودند. پاپ پیوس VII در ۱۸۰۰ به شهر بازگشت، اما در ۱۸۰۸ ناپلئون I رم را دگر بار اشغال نمود، و در ۱۸۰۹ آنرا به فرانسه منضم کرد. حکومت پاپ در ۱۸۱۴ از نو برقرار گردید. پاپ (۱۸۴۶–۷۸) پیوس IX، تحت فشار آزادیخواهان، به ایالات پاپی قانون اساسی اعطا کرد، ولی عاقبت به گائتا گریخت، و دگر بار رم تحت رهبری ماتسینی حکومتی جمهوری یافت. با مداخله‌ی فرانسویها، که نیروهای جمهوریخواهان (تحت فرماندهی گاریبالدی) را مغلوب کردند، پیوس IX بازگشت. مملکت ایتالیا که تشکیل آن در ۱۸۶۲ اعلام شد مشتمل بر قسمت اعظم ایالات پاپی بود جز رم که تحت حکومت پاپ ماند. پس از سقوط (۱۸۷۰) ناپلئون III، سربازان ایتالیائی رم را اشغال کردند، و در ۱۸۷۱ رم پایتخت ایتالیا گردید. کشمکش بین پاپها و سلاطین ایتالیا بموجب ← پیمان لاتران (۱۹۲۹) خاتمه یافت. در ۱۹۲۲ فاشیستها وارد رم شدند، و قدرت موسولینی آغاز شد. در جنگ II، رم در ۴ ژوئن ۱۹۴۴ بتصرف متفقین درآمد.

رم[1] (rom؛ از انگلا)، لیکور الکلی حاصل از تخمیر و تقطیر ملاس، نیشکر خیسانده، یا سایر محصولات نیشکر. رم تازه سفید است، رنگ قهوه‌ای تند بعضی رمها نتیجه‌ی نگاهداری طولانی و اضافه کردن کارامل میباشد. رمهای اعلی محصول جزایر هند غربی است.

رم، جایزه‌ی بزرگ: ← گران پری دو رم.

رمادی (ramādi)، شهر (جمع ح 10'000)، عراق مرکزی، بر ساحل راست فرات. پل قایقی آن بر رودخانه بسیار جالب است. در اینجا در جنگ I نیروهای بریتانیا پیروزی بزرگی بر عثمانیان بدست آوردند.

رمارک[2]**، اریش ماریا** (eriš māriā remārk)، ۱۸۹۷–، رمان‌نویس آلمانی. در جنگ I در ارتش آلمان جنگید (۱۹۱۵–۱۸)، و چندین بار در جبهه‌ی غرب زخم برداشت. نخستین رمان وی، بنام در غرب خبری نیست (۱۹۲۹)، شهرت جهانی یافت. در ۱۹۳۹ به کشمکش رفت، و در ۱۹۴۷ به تابعیت آن کشور درآمد. بعضی دیگر از آثارش عبارتند از راه بازگشت (۱۹۳۱)، طاق نصرت (۱۹۴۶)، و وقتی برای زندگی و وقتی برای مرگ (ترجمه‌ی فارسی).

رمان یا **رومان** (هر دو romān؛ از فنـ)، داستانی خیالی، منثور یا منظوم، که توجهش به وقایعی غیر عادی یا شگفت‌انگیز و عالی معطوف است. تسمیه‌ی اینگونه داستانها به رمان ناشی از اینست که نخستین داستانهائی از این قبیل که معروفیت و مقبولیت معتنابهی یافته است به زبانهای سه‌گانه‌ی فرانسوی، ایتالیائی، و اسپانیولی–از دسته‌ی ← زبانهای رومیالی–بوده است. رمانهای قرون وسطائی–که زیباترین آنچه از آنها باقیست از قرون ۱۲م و ۱۳م است–مشتمل بر حماسه‌های مردم‌پسند شانسون دو ژست است؛ از رمانهای معروف رمان دو لا روز (← داستان گل سرخ) و افسانه‌های آرتوری (← آرثر، افسانه‌ی) است، و یکی از زیباترین نخستین رمانهای آرتوری رمان تریسترم و ایزالده است. مواد این رمانها بیشتر عبارت بوده است از قصاید و سرودهای مربوط به قهرمانان معروف، و اغلب (مخصوصاً در رمانهای آلمانی) آمیخته با اساطیر بت‌پرستان، و قطعاتی که مینسترلها برای حفظ ارتباط قسمتهای مختلف میساختند. بدین ترتیب، یک رشته حماسه در اطراف بعضی از قهرمانان معروف پدید آمد، که هر رشته یک "حلقه‌ی رمان" تشکیل میداد.

رمانتیسم[3] یا **رومانتیسم** (هر دو romāntism؛ از فنس) یا نهضت **رمانتیک**[4] (یا **رومانتیک**)، اصطلاحی برای نهضتی ادبی و هنری در اواخر قرن ۱۸م و قرن ۱۹م، که همه‌ی صورتها ("فورم"–ها)، قواعد، قراردادها، سنتها، و سایر قیود کلاسیسیم را مانع درک طبیعت و لذت بردن از آن و بیان آن میشمرد، و با این قیود همواره در مبارزه بود، و از مشخصات آن توجه شدید به طبیعت و اعتقاد به فضیلت احساسات و تخیل بر عقل بود، و حکم میکرد باینکه هنرمند باید آنچه را حس میکند بدون هیچگونه قیدی–اعم از هنری یا اجتماعی–بیان کند. نهضت رمانتیک در نویسندگان قرن ۱۹م همه‌ی ممالک نفوذ داشت، و انواع آثار ادبی–داستانهای تاریخی، قصه‌های وحشت‌آور و خیالی، داستانهای عشقی، سرگذشت‌های پرحادثه، و هم شعر–را وسیله‌ی بیان خود قرار داد، و در نقاشی و موسیقی هم مؤثر افتاد. اگرچه امروزه رمانتیسم نهضتی ادبی بشمار نمی‌آید، هدفهای آن نافذ و مورد بحث و اختلاف آراء است. انتخاب لفظ رمانتیک بدین مناسبت است که در قرون ۱۱م و ۱۲م وسیله‌ی بیان ادبی عامه‌ی مردم ← زبانهای رومیالی بود، و مطالبی که به این زبانها بیان میشد عبارت بود از داستانها و منظومه‌هائی که در آنها سرگذشت شهسواران و مساعی آنان در راه حفظ آیین شهسواری، و کارهای عجیب و اسرارآمیز و فوق طبیعی آمده است.

(۱)rum (۲)Remarque (۳)romanticism (۴)romantic

این گونه داستانها، در مقابل آثاری که به لاتینی نوشته میشد، و عنوان "کلاسیک" داشت، به رمان موسوم شد. در قرن ۱۸م، سرمشقهای کلاسیک و طرز بیان کلاسیک یگانه سرمشق صحیح و محک ادب و هنر محسوب بود، و ادب و هنر قرون وسطائی وحشیانه و نماینده‌ی راه و رسم فکر و زندگی عصر جهالت بشمار میآمد، که در خور مردم بافرهنگ نمیتوانست باشد. اما در اواخر قرن ۱۸م و در دهه‌های اول قرن ۱۹م تمایلات و زندگی فکری بکلی دگرگون شد، و این انقلاب فکری، که به نهضت رمانتیک معروفست، همه‌ی جنبه‌های فکر و کلیه‌ی موازین ادبی و هنری را تحت تأثیر قرار داد. از همان آغاز امر، هواخواهان این نهضت به تضاد آن با مفاهیم و موازین ادبی و هنری مقبول آن عصر واقف بودند؛ ولی در آلمان و فرانسه این تضاد بمراتب شدیدتر از انگلستان بود. گوته تفاوت بین تمایلات قدیم و جدید را تفاوت بین "بیماری" و "سلامت" دانست. نخستین کسی که اصطلاحات "کلاسیک" و "رمانتیک" را برای بیان این تضاد بکار برد ف. فون شلگل بود (نیز ← رمانتیک). عمده‌ترین تمایزات اساسی کلاسیسیسم و رمانتیسم مخصوصاً در ادب و هنر اجمالا باین شرح است، (۱) علائم عمده‌ی کلاسیسیسم عبارتند از سادگی، صراحت، اصالت، و کمال؛ در یک اثر هنری کلاسیک هر چه قابل بیان است بیان شده است. اما چنین اثری نسبت به پدیدآورنده‌ی آن بکلی خارجی است، و اثری از وی در آن وجود ندارد. وی طرز برخورد خود را با موضوع اثرش و مبارزات عاطفی خود را نشان نمیدهد. از طرف دیگر، در یک اثر رمانتیک، هنرمند جزء اثری است که بوجود میآورد، وی در صدد بیان زیبائی محض نیست، بلکه میخواهد شخصیت خود و امیدها و تمایلات و آرمانهای بی‌انتهائی را بیان کند، که البته گنجانیدن آنها در یک اثر خارجی متناهی ممکن نیست. بنا بر این، کلاسیسیسم همواره قاطع، تمام، و نسبت به هنرمند خارجی است، اما یک اثر رمانتیک همواره صبغه‌ای از هنرمند دارد، و ناتمام است و نمادی و مبهم، زیرا هنرمند آنچه را که در نفس وی نهان است فقط بوسیله‌ی نمادها میتواند تا حدی بیان کند. (۲) رومانتیسم سعی در بیان آنچه غریب و اسرارآمیز است دارد، و بهمین جهت مواد کار خود را در گذشته میجوید، و مخصوصاً به قرون وسطی‌ـکه اشتیاق نفس آدمی و عشق آن به حوادث و امور اسرارآمیز او را به دنبال جام مقدس و جنگهای صلیبی و اعمال مردانه‌ی شهسواران میکشید‌ـبا علاقه‌مندی و همدردی مینگرد. خلاصه آنکه، همدردی با گذشته، و علاقه‌ی نوینی به انسان فی حد ذاته، از مشخصات رومانتیسم است. (۳) هم کلاسیسیسم مصروف بیان صریح زیبائی بوسیله‌ی صورتهای مشخص و عینی بود، و لهذا امکان داشت که قوانین و مقررات ثابتی برای این منظور وضع کند، رعایت این مقررات صورت و دقتی تقریباً مکانیکی به حاصل کار میداد. از طرف دیگر، هدف رومانتیسم نمایش دادن آنچه درونی و ذهنی است میباشد، و لهذا بالضروره مخالف است با اینکه هنر تابع قوانین خشک مربوط به ظاهر و استانده‌های مکانیکی قرار داده شود. پیروان رمانتیسم معتقدند که هنر باید از نفس آزاد مردم باذوق و قریحه سرچشمه گیرد. چنانکه شلگل میگوید: "اراده یا هوس شاعر هیچ قانونی مافوق خود ندارد".

در انگلستان، حتی از دوره‌ی الیزابت افکار رمانتیک در بعضی از آثار ادبی دیده میشود. از پیروان اولیه‌ی رمانتیسم در این کشور میتوان ویلیام بلیک را نام برد. اما با پیدایش کسانی چون وردزورث و کولریج بود که رمانتیسم انگلیسی به مقامی ارجمند رسید. در آلمان، نهضت شتورم اوند درانگ زمینه را برای رمانتیسم آماده ساخت. شیلر و گوته در رمانتیسم آلمانی مقامی شامخ دارند، اما ف. فون شلگل بود که اصول رمانتیسم را تقریر کرد، و افکار فلسفی کانت و فیشته را در مورد "آرمان رمانتیک" اعمال نمود. در فرانسه، افکار برادرش، آ. و. فون شلگل، تأثیر زیاد‌ـ مخصوصاً در مادام دو ستال و شاتوبریان‌ـداشت، اما اعتقادنامه‌ی رمانتیسم فرانسوی همان است که ویکتور هوگو در مقدمه‌ی دو نمایشنامه‌ی کرامول (۱۸۲۸) و ارنانی (۱۸۳۰) آورده است، و منجر به کشمکشهای علنی بین پیروان رمانتیسم و کلاسیسیسم گردید. سایر پیروان معروف رمانتیسم در فرانسه عبارتند از لامارتین، آلفرد دو وینی، آلفرد دو موسه، و ژ. ساند. رمانتیسم عمدةً از طریق فرانسه وارد ایتالیا و اسپانیا و امریکای لاتین گردید. از پیروان رمانتیسم در ایتالیا لئوپاردی و ماندزونی را میتوان نام برد. در روسیه لرمانتوف و پوشکین از شخصیتهای طراز اول رمانتیسم هستند. در کشمکش، شعر رمانتیک بوسیله‌ی و. ک. برانت آغاز گردید، و ا. ا. پو آنرا به اوج رسانید. از نویسندگان رمانتیک (پیرو رمانتیسم) داستانهای تاریخی میتوان سر و. سکات، آ. دوما (پدر)، و ج. ف. کوپر را نام برد. از اواسط قرن ۱۹م نهضت رمانتیسم در داستان‌نویسی بتدریج جای خود را به واقعپردازی داد. دوران رونق **رمانتیسم در نقاشی** قرن ۱۹م بوده است. احتراز از شکلها و قواعد نقاشی کلاسیک، پرداختن به عواطف انسانی و مسائل معنوی، و برتر شمردن موضوعهای ساده‌ی طبیعی و اشکال ابتدائی زندگی از مشخصات نقاشی این دوره بود، و رنگها و صور مشرق‌زمین موضوع بسیاری از نقاشیهای رمانتیک شد. در فرانسه، ژریکو نخستین کسی بود که موضوعهای تازه را در نقاشیهای خود بکار برد؛ دلاکروا شیوه‌ی تازه را کمال بخشید. نقاشان رمانتیک انگلستان پیش‌ازرافائلیان بودند، و نقاشان رمانتیک آلمان نازارنها. در نهضت رمانتیسم بین‌المللی، ساختن دورنماهائی از صحنه‌های عادی و بی‌پیرایه‌ی طبیعت بیش از هر چیز معمول بود. **رمانتیسم در موسیقی** در اواخر قرن ۱۸م آغاز گردید، و در طی قرن ۱۹م دوام یافت. از جنبه‌های اساسی موسیقی رمانتیک اینست که هدف آهنگساز در درجه‌ی اول بیان یک حالت عاطفی به صورتی زنده و برجسته است، نه خلق بنائی از اصوات که صرفاً از جنبه‌ی جمالشناسی مطبوع باشد. صبغه‌ای از رمانتیسم در آثار موتسارت، بتهوون، و شوبرت موجود است. آهنگسازان رمانتیک صورتهای سونات و سمفونی را‌که در دوره‌ی کلاسیسیسم وین تکامل یافته بود‌ـبا آزادی تمام بکار بستند. لیست صورت پوئم سمفونیک را برای ایجاد همبستگی بین موسیقی و ادبیات ابداع کرد. اپرای رمانتیک را وبر بوجود آورد، و واگنر به اوج رسانید. در دوره‌ی رمانتیسم، آلمان در موسیقی نقش رهبری داشت. در اواخر قرن ۱۹م، بازگشت به صورتهای کلاسیک تجدید حیات کرد. از آهنگسازان پایان دوره‌ی رومانتیسم‌ـیا باصطلاح دوره‌ی "پس از رومانتیسم"‌ـر. شتراوس را میتوان نام برد. سپس امپرسیونیسم، که خود نوعی رمانتیسم است، بعنوان عکس العملی در مقابل رمانتیسم واگنر پدید آمد.

رمانتیک یا **رومانتیک** (هر دو romântik؛ از فنس)، رمان‌مانند یا مناسب با رمان یا مربوط به آن (← رمان). بنا بر این، این لفظ در مورد اشخاص وصف کسی است که افکار و انتظاراتی مناسب با داستانهای خیالی (← رمان) دارد، یا دارای افکاری شاعرانه یا مناسب شهسواران و از واقعیات به دور است، یا عواطفی لطیف و رؤیائی دارد. در مورد امکنه، حاکی از غرابتی بدیع و خیال‌انگیز و افسانه‌ای است. در ادب و هنر، رمانتیک بمعنی مربوط یا منسوب به رمانتیسم است (مثلا "نویسنده‌ی رمانتیک").

رمانس[1] یا **رومانس** (هر دو romāns؛ از فنس). **۱-** ← رومیالی، زبانهای. **۲-** بمعنی رمان. **۳-** ترانه‌ای لطیف و شکوه‌آمیز؛ و نیز آهنگی که چنین ترانه‌ای بآن آهنگ خوانده میشود. **۴-** قطعه‌ی موسیقی نسبةً کوتاه، با حرکت ملایم، که لطیف و عاطفی باشد. حرکت دوم کنسرتوی پیانوی موتسارت در دِ مینور "رومانس" نامیده شده، و این از قدیمیترین موارد استعمال این اصطلاح است. اخیراً وان ویلیامز این اصطلاح را در مورد حرکت‌های ملایم بکار برده است، و قطعه‌ی تک‌حرکتی (۱۹۵۱) وی برای ساز دهنی همراه با سازهای زهی و پیانو، "رومانس" خوانده شده.

رمانسک[2] (یا **رومانسک**)، **معماری و هنر** (هر دو romānesk)، شیوه‌ای در معماری و هنر اروپا. آغاز دوران معماری رمانسک در قرن ۱۱م بود، و حال آنکه هنرهای رمانسک بطور کلی در قرن ۶م پیدایش یافته بود. پایان دوران رمانسک بیش و کم مقارن آغاز عهد گوتیک (قرن ۱۳م) است. باین ترتیب، سبکهای هنری و معماری رمانسک را میتوان حد فاصل میان دوران ـ معماری و هنر رومی و دوره‌ی گوتیک بشمار آورد. همچنان که از کلمه‌ی رمانسک پیداست، سرچشمه‌ی اصلی نهضت رمانسک معماری و هنر امپراطوری روم بود. تأثیر شدید ـ معماری و هنر بیزانسی را نیز در پیدایش این نهضت نباید از نظر دور داشت. گذشته ازین دو، برخی از جنبه‌های هنر و معماری شرقی، بخصوص شیوه‌های معمول در ایران و ماوراء النهر، از عوامل رشد و تکامل سبکهای رمانسک بوده است. طرحها و نقوش پارچه‌ها و بافته‌های ایران و بین النهرین توسط هنرمندان اروپائی بیشتر در تذهیب و حجاری دوران رمانسک بکار میرفت. برخی عوامل و عناصر تصویری سلتی و لومباردی نیز نوعی قوت و غرابت به شیوه‌های رومانسک افزودند، که بخصوص در بناهای رمانسک حیات دمیده است. بر این پایه، هنر مجسمه‌سازی بعنوان وسیله‌ی تزیین بناهای رمانسک توسعه یافت، و صحنه‌های پرجمعیت و

---

(1)romance (2)Romanesque

مهیجی از کتاب مقدس زینت‌بخش سردرها و سقفهای کلیساها شد. شیوه‌ی کار مجسمه‌سازان این دوره اندکی ابتدائی است، و درین حال، مهارت استادان ایتالیائی بیش از دیگران است. درین دوره، نقره‌سازی، مفرغ‌ریزی، زرگری، موزائیک‌سازی، قلابدوزی و فرش و پرده‌سازی نیز رونق فراوان داشت. در هنر نقاشی نیز تحولاتی پدید آمد، اما اعتلائی روی نداد. نقاشی‌های دیواری این دوره، که در بسیاری از کلیساهای ایتالیا و فرانسه و آلمان بجا مانده است، هیچیک شاهکار مشهوری بشمار نمی‌آید. توفیق بزرگ نقاشان رومانسک در تزیین و تذهیب کتابها بود، و در قرن ۷م در ایرلند مکتب باروری درین زمینه بوجود آمد، که تا مدتها بعد مرجع تقلید مذهبین همه‌ی کشورهای اروپا بود.

در اوایل قرون وسطی، بسیاری از صومعه‌های اروپا مرکز احیاء هنرها شده بود. از این راه، تحول مهمی در معماری پدید آمد، و بناهای بسیار ساخته شد. از آغاز قرن ۱۱م تا دوران رونق معماری گوتیک، سبک معماری رمانسک در تکامل بود. بتدریج، طاق مقوّس، که از مشخصات بارز معماری رومانسک بود، جای خود را به طاق نوک‌نیز سبک گوتیک داد. آنچه الهامبخش بناهای رمانسک شد، علاوه بر سنتهای معماری کلاسیک اروپا، شیوه‌های معماری شرقی بود. از آن جمله است زیورهائی که هر یک نمودار معنای خاصی هستند، و بشکلی موزون در قسمتهای مختلف بناها بکار رفته‌اند. دیگر شیوه‌ی معماری ساسانی است (← ایران، هنر و معماری)، چه از لحاظ فن ساختمان، و چه از حیث تزیینات. از مشخصات سبک رمانسک بازگشت به ساختن گنبد-های ضربی است (که پس از انحطاط سبک رومی فراموش شده بود)، با این تفاوت که گنبدهای رومی با آجر و ملاط ساخته میشد، و گنبدهای رمانسک با قرار دادن قطعات تراشیده‌ی سنگ بر روی یکدیگر، و در قطاعهای باریک. سقفهای چوبی که در کلیساهای قدیمی مرسوم بود، جز در ایتالیا، در همه جا متروک شد، و گنبدهای سنگی رمانسک به بناها در برابر خطر حریق مصونیت بخشید. کوششی که برای تکمیل فن گنبدسازی بکار رفت باعث پیشرفت مداوم فن معماری بطور کلی شد. مشکل اصلی درین مورد وابسته بودن یکایک اجزای بنا به سایر اجزا بود. وجود این مشکل سبب شده بود که کلیساهای اوایل دوران رمانسک بر اساس سبکهای اولیه‌ی مسیحی ساخته شوند؛ در نتیجه، بناها بیش از حد لزوم سنگین و دیوارها ضخیم و عاری از ظرافت میشد. با ایجاد استخوان‌بندی سنگی بند بند (که اولین نمونه‌ی مهم آن کلیسای معروف سن دنی در فرانسه است) حل این مشکل شد، و راه برای پیدایش سبک گوتیک گشوده گردید. برای تزیینات داخلی کلیسا، بخصوص در ایتالیا، سیسیل، و آلمان، از موزائیک و نقاشیهای دیواری استفاده‌ی فراوان میشد. با کم شدن حجم و سطح دیوارها، کوشش میشد که، بجای تزیینات سطحی در استخوان‌بندی و جسم ساختمانها، زیبائی و هماهنگی ایجاد شود.

بعضی از بناهای مشهور دوره‌ی رمانسک عبارتند از کلیسای کلونی (۹۸۱)، در فرانسه، کلیسای بزرگ کولونی (۱۲۲۰–۵۰)، در آلمان، و کلیسای بزرگ پیزا (۱۰۶۳–۹۲)، در ایتالیا.

رمبرانت، نقاش معروف هلندی، ← رامبران.

رمبو[1]، **آرتور** (ārtür raMbo)، ۱۸۵۴–۹۱، شاعر فرانسوی که در سمبولیستها و شعر جدید فرانسه تأثیر فراوان داشته است. از پیشروان دکادانها بود. در ۱۶ سالگی شعر میسرود، و با پ. ورلن مکاتبه داشت، و در ۱۸۷۲–۷۳ با وی در لندن و بروکسل زندگی کرد. در نزاعی که بین آن دو واقع شد، رمبو زخم برداشت، و ارتباط آن دو پایان یافت. سپس رمبو مدتها سرگردان بود، و به کارهای مختلف پرداخت. سرانجام در مارسی درگذشت. زندگینامه‌ی دوران بلوغ خود را در منظومه‌ی فصلی در جهنم (۱۸۷۳) آورده است. این منظومه اعترافنامه‌ای است نظیر اعترافات قدیس آوگوستینوس یا ویتا نوئوای دانته، و از لحاظ صورت (فورم) به گلهای بدی بودلر شباهت دارد. رمبو همه‌ی شاهکارهای خود را تا ۱۹ سالگی سرود، و از آن پس هرگز شعری نگفت. بسیاری از منتقدین او را نابغه‌ای شمرده‌اند که در جمعی از شعرای قرن ۲۰م و نهضتهای ادبی این قرن (مانند سوررئالیسم) نفوذ داشته است. دیگر از منظومه‌های مشهور وی قایق مست میباشد.

رمز[2] (ramz)، در علم و فن حسابگرها، دستگاهی از علامات که اطلاعات را بصورتی مناسب برای حسابگر نمایش میدهد؛ بعبارت دیگر، دستگاهی از نمایه‌ها و قواعد نمایش دادن اطلاعات بوسیله‌ی آنها. رمز اقسام متعدد دارد. **رمز ثنائی**[3] (sonā'i) رمزی است که در آن هر جزء فقط یکی از دو حالت متمایز یا دو مقدار متمایز یا دو عدد متمایز را ممکن است داشته باشد.

رمزدن[4]، **جسی** (jesi ramzdən)، ۱۷۳۵–۱۸۰۰، سازنده‌ی انگلیسی لوازم بصری. در ساختن اسباب-های ریاضی شهرت داشت.

رمزگیت[5] (ramzgit)، شهر (جه ۳۶°۹۰۶)، بر جزیره‌ی ثنت، ولایت کنت، انگلستان. بندر و تفرجگاه است.

رمزنویسی[6] (ramz.nevisi)، عمل یا فن نوشتن مطالب بر طبق علامات قراردادی رمزی، بمنظور اینکه مطلب جز بر کسی که کلید یا مفتاح رمز (یعنی معانی قراردادی علامات) را داشته باشد پوشیده بماند. رمزنویسی از زمانهای بسیار قدیم معمول بوده است. رمزنگاشت پیامی است که به رمز فرستاده شود. رمز اقسام گوناگون دارد، از جمله رمز کلمه‌ای، رمز حرفی، و رمز عددی. نوشته‌ی نامرئی نیز از اقسام رمزنویسی محسوب است. رمز کلمه‌ای بیشتر میان بازرگانان معمول است، و در آن کلمات معانیی قراردادی دارند که در دفتر-هائی ضبط شده، و آن دفترها تنها در اختیار تجارتخانه‌های محرم است. در رمز حرفی، کلماتی بیمعنی بکار میروند که از جابجا کردن حروف، و یا تعویض حروف کلمات اصلی ساخته میشوند. در رمز عددی اعداد بجای حروف بکار میروند. در عصر ما رمزهای رسمی دولتی و کلید آنها تحت نظارت شدید دولتهاست، که در مخفی نگاه داشتن آنها سخت میکوشند، زیرا اینگونه رمزها هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ در ارسال پیامهای سرّی بکار میروند.

رمزی[7]، سر **ویلیام** (sər wilyām ramzi*)، ۱۸۵۲–۱۹۱۶، شیمیدان اسکاتلندی. هلیوم را کشف کرد، و در کشف آرگون، کریپتون، نئون، و کسنون سهیم بود. در باب اماناسیون رادیوم نیز تحقیقاتی کرد. بجهت کارهایش در گازها، جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ در شیمی را برد.

رمسیس، شاهان مصر قدیم: ← رامسس.

رمشاید[8] (remšāyd)، شهر صنعتی (جه ۱۱۸°۴۹۹)، نورد راین‌وستفالن، آلمان غربی، نزدیک رود ووپر، ۴۰ کیلومتری شرق دوسلدورف. مرکز عمده‌ی صنایع ابزارسازی آلمان است. در جنگ II سخت آسیب دید.

رمشک (remešk)، دهستان (جه ح ۷۰۰°۱)، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)، دارای ۴۸ (؟) آبادی. از ل به جزموریان منتهی میشود؛ قسمت جنوبی آن کوهستانی است. رود رمشک از ارتفاعات جنوبی سرچشمه میگیرد، و در جزموریان فرو میرود. محصولش تنباکو و خرما است. مرکزش، **رمشک** (جه ۶۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۴۰ کیلومتری جش کهنوج است.

رمضان (ramazān)، ملقب به **رمضان المبارک** (o 'l.mobārak–)، نهمین ماه سال در تقویم هجری قمری و یگانه ماهی که نامش در قرآن آمده است (بقره ۱۸۱). در این ماه مسلمانان با آداب خاص روزه میدارند. علی ابن ابی طالب در این ماه رحلت فرمود. لیلة القدر در دهه‌ی آخر این ماه است.

رمل (raml)، معرفت طرق استدلال بر وقایع خیر و شر بوسیله‌ی ۱۶ شکل مخصوص. این "علم" منسوب به دانیال نبی است، و معجزه‌ی او شمرده شده است. کتاب سرخاب، که بنام مؤلفش سرخاب معروفست، از کتب مختصر در این باب میباشد. اشکال ۱۶گانه‌ی رمل و اسامی آنها بقرار ذیل است:

⚌	لِحْیان	بَیاض	⚏
⚍	قَبض الداخل	نُصرة الخارج	⚎
⚎	قَبض الخارج	نُصرة الداخل	⚍
⚌	جَماعت	عَتَبَة الخارج	⚎
⚎	فَرَح	عَتَبَة الداخل	⚏
⚍	عُقْله	اِجتماع	⚎
⚌	اِنْکیس	طَریق	⚎
⚍	حُمْره	نَقی الخد	⚎

رمل، بحر (ramal) [عربی، = بوریا بافتن]، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار شش یا هشت فاعلاتن پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند

(۱)Rimbaud (۲)code (۳)binary code (۴)Ramsden (۵)Ramsgate (۶)cryptography (۷)Ramsay (۸)Remscheid

باز دربوشید گیتی تازه و رنگین قبائی
عالمی را کرد مشکین‌بوی زلف آشنائی
(– U – – /– – U – – /– – U – – /– – U – –).

رمله (ramla)، شهر (جم ح ۲۱٬۰۰۰)، قسمت مرکزی اسرائیل، چش تل اویو. در دوره‌ی خلافت (۸۸–۹۸ هق) ولید ابن عبدالملک، برادرش سلیمان ابن عبدالملک که حکومت فلسطین داشت این شهر را بنا نهاد، و مرکز حکومت را از لد بدانجا منتقل کرد. در دوره‌ی خلافت وی نیز رمله پایتخت بود (۹۶–۹۹ هق). در زمان یعقوبی (فت ۲۸۴ هق) سکنه‌ی آن مخلوطی از اعراب و ایرانیان بودند. در جنگهای صلیبی پیکارها بر سر تصرف آن روی داد؛ صلاح‌الدین ایوبی آنرا ویران نمود (۵۸۳ هق). در ۱۷۹۸ مرکز فرماندهی ناپلئون I بود. در ۱۹۴۸ نیروهای اسرائیلی آنرا گرفتند، و سپس مهاجرین یهودی را در آن سکنی دادند.

رمم (ramem)، ده (جم ۲٬۸۵۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش بستان، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۱ کیلومتری غ بستان. آبش از رود کرخه تأمین میشود. ساکنین از طایفه‌ی بنی طرف هستند.

رمنت (ramenet)، ده (جم ۱٬۱۲۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بیشه، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران).

رموزا[1]، ژان پیر آبل (jāN pier ābel remüzā)، ۱۷۸۸–۱۸۳۲، مستشرق چین‌شناس و طبیب فرانسوی. بتحصیل زبان چینی پرداخت؛ در ۱۸۱۱ رساله در زبان و ادبیات چینی را منتشر کرد. در ۱۸۱۳ تحصیلات خود را در طب بپایان رسانید، ولی کمی بعد وقت خود را بکلی صرف تحقیق در مطالب مربوط به چین کرد، و چین‌شناسی را در فرانسه احیا نمود. استاد کولژ دو فرانس شد (۱۸۱۴)، و خازن نسخه‌های خطی شرقی در کتابخانه‌ی سلطنتی گردید (۱۸۲۴). بعضی از آثارش عبارتست از تحقیقات تاریخی در طب چینی (۱۸۱۳)؛ آسمانشناسی مغولی؛ تحقیقاتی در زبانهای تاتاری (۱۸۲۰)؛ اصول صرف و نحو چینی (۱۸۲۲)؛ تاریخ مذهب بودائی (۱۸۳۶).

رموز حمزه (romuze hamze)، داستان عامیانه‌ی فارسی، شامل دلاوریهای افسانه‌ای منسوب به حمزه (حمزة ابن عبدالمطلب)، که امیر صاحبقران نام دارد، و داستان دلاوریهای او بسیار مفصل و دور از واقعیتهای تاریخی است. رموز حمزه ظاهراً در دوران صفوی تألیف شده است، و مثل بسیاری از داستانهای عامیانه‌ی قدیم، تحریرهای مختلف دارد، و بنامهای اسمار الحمزه، قصه‌ی امیر حمزه، و حمزه‌نامه نیز مشهور است. در رموز حمزه از قهرمانیهای گروهی بنام عیاران بسیار سخن رفته، و بعضی پنداشته‌اند که سرگذشتهای منسوب به حمزه‌ی خارجی، از خوارج و دلاوران سیستان، نیز درین کتاب رنگ قدیمتری بخود گرفته است، و با اغراقها و خیال‌پردازیهای فراوان به حمزه‌ی پسر عبدالمطلب نسبت داده شده است. داستانهای حمزه به عربی، ترکی، و همچنین به السنه‌ی هندی، مالایائی، و جاوه‌ای ترجمه شده، و افسانه‌های اقوام مختلف را در خود جذب کرده است. نسخ داستان حمزه در کتابخانه‌های مهم دنیا بصورت نسخه‌ی خطی موجود است، و صورت متداول رموز حمزه نیز مکرر طبع شده است.

رموس (remus)، در افسانه‌های رومی، برادر رومولوس.

رمون[2] (remmun)، از خدایان سوریه (دوم پادشاهان ۱۸.۵).

رمون[3] (remoN)، ح ۱۱۴۰–۱۱۸۷، کنت (۱۱۵۲–۸۷) طرابلس؛ نبیره‌ی رمون IV (کنت تولوز). در آخرین سالهای مملکت لاتینی اورشلیم نقش عمده‌ای داشت. در ۱۱۶۴ مسلمانان او را دستگیر کردند؛ در ح ۱۱۷۳ آزاد شد. در ۱۱۸۶ که گی دو لوزینیان بسلطنت نشست، رمون بمخالفت با وی برخاست، و حتی با صلاح‌الدین ایوبی متحد شد، ولی در ۱۱۸۷ آشتی کرد، و در نبرد حطین با شهامت با مسلمانان جنگید، ولی صلاح‌الدین پیروز گردید، و کمی بعد مملکت لاتینی اورشلیم بدست مسلمانان افتاد.

رمون[3] IV (remone)، معروف به **رمون دو سن ژیل** (remoN dë saN jil)، فت ۱۱۰۵؟، کنت (۱۰۹۳–۱۱۰۵؟) تولوز. از رهبران اولین جنگ صلیبی (← جنگهای صلیبی) بود. حاضر نشد سوگند تبعیت از آلکسیوس I یاد کند. در محاصره‌ی نیقیه و انطاکیه و اورشلیم ابراز لیاقت کرد، ولی بر سر تصرف انطاکیه با بوهموند I کارش بمنازعه کشید. در آخر عمر طرابلس را محاصره کرد، و سرانجام اعقابش آنرا به کنت‌نشین تبدیل کردند.

رمون[3] VI، فت ۱۲۲۲، کنت (ح ۱۱۹۴–۱۲۲۲) تولوز. بسبب اغماضی که نسبت به آلبیگائیان روا میداشت، مکرر تکفیر شد. در ۱۲۱۱ سیمون دو مونفور باو حمله کرد، از پذیرویی II آراگون کومک گرفت، ولی هر دو در موره مغلوب شدند (۱۲۱۳)، و رمون به انگلستان تبعید شد. برای بازگرفتن سرزمینهای خود، باتفاق پسرش رمون VII با مونفور و پسر مونفور تا آخر عمر جنگید.

رمون[3] VII، ۱۱۹۷–۱۲۴۹، کنت تولوز؛ پسر رمون VI. جنگهای پدر را ادامه داد. در پاریس در ۱۲۲۹ پیمانی امضا کرد که عملا قسمت اعظم فرانسه‌ی جنوبی را بسلطنت فرانسه منتقل کرد. رمون را پاپ چند بار تکفیر کرد، و سرانجام در ۱۲۳۳ ناچار تفتیش افکار را در قلمرو خود برقرار نمود. در ۱۲۴۱ طغیان کرد، ولی کاری از پیش نبرد، و متعهد شد که در نابود کردن آلبیگائیان بکوشد، و بعهد خود وفا کرد، در سال آخر عمر ۸۰ تن از کاتارها را سوزانید.

رمون برنگار[4] IV (remon berengāre)، فت ۱۱۶۲، کنت (۱۱۳۱–۶۲) بارسلون. با دختر و یگانه وارث رامیروی II آراگون وصلت کرد، و پس از استعفای (۱۱۳۷) رامیرو، در آراگون نیز فرمانروائی نمود. در دوره‌ی اعقاب او نیز کاتالونیا و آراگون متحد ماندند. رمون جنگ با مورها را ادامه داد، و تورتوسا را در ۱۱۴۸ و لریدا را در ۱۱۴۹ گرفت.

رمی جمرات: ← جمره.

رمینگتن[5]، فایلو (fāylō remingtən)، ۱۸۱۶–۸۹، صنعتدار امریکائی و از سازندگان معروف ماشین تحریر. پدرش کارخانه‌ی اسلحه‌سازی داشت. کارخانه‌ی رمینگتن به چند مملکت اروپائی اسلحه میفروخت. در ۱۸۷۳ به ساختن ماشین تحریر پرداخت، و اولین ماشین تحریرهای رمینگتن در ۱۸۷۶ بمعرض نمایش گذاشته شد.

رن (raN)، نام فرانسوی رود راین.

رن[6] (ren)، شهر (جم ۱۲۴٬۰۰۰)، کرسی ولایت ایل‌ـاـویلن، غ فرانسه، بر ملتقای رودهای ایل و ویلن؛ پایتخت تاریخی برتانی. فراورده‌های مختلف دارد؛ مقر اسقف اعظم است؛ دانشگاه آن در ۱۷۳۵ تأسیس شد. پیش از انقلاب فرانسه مقر یک پارلمان مقتدر ایالتی بود. در جنگ II آسیب دید. کاخ دادگستری آن از قرن ۱۷م و کلیسای جامع آن از قرن ۱۸م است.

رن[7]، سر کریستوفر (sər kristofər ren*)، ۱۶۳۲–۱۷۲۳، معمار انگلیسی. وقار و زیبائی بناهای او معروف است. پس از آتشسوزی عظیم لندن در سال ۱۶۶۶، نقشه‌هائی برای تجدید ساختمان شهر کشید که هرگز اجرا نشد. بین سالهای ۱۶۷۰ و ۱۷۱۱، ۵۲ کلیسا در لندن بنا کرد، که بزرگترین آنها ← کلیسای جامع سنت پول است. بیمارستان چلسی، قسمتهائی از بیمارستان گرینیچ، و قسمتی از کاخ همتن کورت لندن نیز از کارهای اوست. بعنوان ریاضیدان نیز در زمان خود شهرت داشت.

رناک[8]، سالومون (sālomoN renāk)، ۱۸۵۸–۱۹۳۲، باستانشناس فرانسوی و از اولین کسانی که قائل به ارتباط باستانشناسی و انسانشناسی شدند. در تونس، یونان، آسیای صغیر، و غیره تحقیقات باستانشناسی کرد، و کتابهائی در باب آنها نوشت. از آثار معروفش آپولون (۱۹۰۴)، در تاریخ هنر، و اورفئوس (۱۹۰۹)، در تاریخ ادیان، است.

رنان (renān)، ده (جم ۹٬۰۰۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ماربین، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۹ کیلومتری ش سده.

رنان[9]، ارنست (ernest renāN)، ۱۸۲۳–۹۲، منتقد و مورخ فرانسوی. برای حرفه‌ی کشیشی تربیت شد، ولی در ۱۸۴۵ از این راه روی گردانید، و با کومک مالی و اخلاقی خواهرش هانریت (hānriet)، در پاریس اقامت گزید و به تحصیل و نویسندگی پرداخت. از اعتقاد به معجزات و کرامات و تثلیث و الوهیت مسیح و سایر اصول و داستانهای مشابه روی گردانید، و معتقد شد که بشر جز بوسیله‌ی علم به سعادت نایل نخواهد شد. قسمت عمده‌ی آثار وی مربوط به تاریخ و تحقیق دین یهود و مبانی دین مسیح است. از آثارش تاریخ مبادی مسیحیت (۸ جلد، ۱۸۶۳–۸۳) است، که مجلد اول آن، بنام زندگی عیسی، شهرت تام یافت، و مسیحیان مؤمن از آن سخت خشمگینند. اثر دیگرش آینده‌ی علم (۱۸۹۰) است. نثر زیبای آثار ادبی او (مثلا خاطرات کودکی و جوانی، ۱۸۸۳) مقامی ارجمند دارد.

رنجیت سینگه[10] (ranjit singh)، ۱۷۸۰–۱۸۳۹، فرمانروای سیخ. بیاری صاحب‌منصبان اروپائی

(۱)Rémusat (۲)Rimmon (۳)Raymond (۴)Raymond Berengar (۵)Remington (۶)Rennes (۷)Wren (۸)Reinach (۹)Renan (10)Ranjit Singh

سپاهی عظیم بیاراست، و کشمیر و پنجاب را بسرعت فتح کرد. با وجود قدرت نظامیش، خواستار کشمکش با بریتانیا نبود، و در ۱۸۰۹ به پیمانی تن درداد که رود ساتلج را حد جنوبی قلمرو او قرار میداد. در ۱۸۰۹–۱۱ با کورخاها و در ۱۸۱۳ با افغانها جنگید و پیروز شد. هدفش این بود که همه‌ی سیخها را متحد کند و مملکت واحدی بوجود آورد، اما در این امر توفیق نیافت. و در پایان (۱۸۴۹) دومین جنگ از سه جنگهای سیخ، بیشتر قلمروش بدست بریتانیای کبیر افتاد.

رند (rand)، درخت: ← برگ بو.

رند، افریقای جنوبی: ← ویتواترزرند.

رندویک[1] (randwik)، شهر (جه ۰۸۰'۹۹)، ویلز جدید جنوبی، استرالیا، ج‌ش سیدنی.

رنس[2] (raNs)، باستانی **دوروکورتوروم** (durokortorum)، شهر (جه ح 100'121)، ولایت مارن، ل‌ش فرانسه. از قرن ۸م اسقف‌اعظم‌نشین بوده. دانشگاهش در ۱۵۴۷ تأسیس شد. از قرن ۱۸م مرکز صنعت شامپانی فرانسه است. کلوویس I در اینجا بعنوان شاه فرانکها تاجگذاری کرد (۴۹۶)، و تاجگذاری شاهان فرانسه در این شهر سنت شد. معروفترین تاجگذاری تاجگذاری شارل VII بود که در ۱۴۲۹ در کلیسای جامع رنس انجام گرفت، و در آن ژاندارک کنار شاه ایستاده بود. کلیسای جامع رنس گنجینه‌ی گرانبهائی از سبک معماری گوتیک است؛ بنای آن در ۱۲۱۱ آغاز گردید؛ قسمتی از آن در جه I در اثر توپخانه‌ی آلمانها آسیب دید؛ ترمیم آن در ۱۹۳۸ پایان یافت. در ۷ مه‌ی ۱۹۴۵ نمایندگان آلمان در ستاد نیروهای متفقین در رنس تسلیم بلاشرط را امضا کردند.

رنسانس[3] (ronesāns؛ از فنس) [= تجدید حیات]، عنوانی برای دوره‌ی تحول اروپا از دوره‌ی قرون وسطی به عصر جدید (در بعضی کتابهای فارسی، "رنسانس" را به "تجدد صنعتی و ادبی" و "تجدید حیات علم و ادب" ترجمه کرده‌اند). اگرچه اصطلاح رنسانس را به دوره‌ی زمانی قرون ۱۴م–۱۶م اطلاق کرده‌اند، در واقع رنسانس عبارتست از جریانها و تحولات فرهنگی و عقلیی که در قرن ۱۴م در ایتالیا آغاز شد، و در آنجا در قرون ۱۵م و ۱۶م به اوج شکفتگی رسید، و علم و ادب و هنر را حیات و جانی تازه بخشید. سپس رنسانس (تا حدی بسبب جنگهای ایتالیا) در فرانسه، اسپانیا، آلمان، فروبومان، انگلستان، و باقی اروپا منتشر شد. رنسانس ایتالیا در تحت حمایت خاندان مدیچی در فلورانس، خاندان سفورتا در میلان، پاپهای مشوق رنسانس در رم، خاندان استه در فرارا، و خاندان گونتاگا در مانتوا بکمال خود رسید. از اشخاصی که نامشان در صدر تاریخ نهضت رنسانس ایتالیا جا دارد لئوناردو دا وینچی؛ میکلانژ؛ گویتچاردینی؛ و ماکیاولی است. دیگر از اشخاص بزرگ این دوره اراسموس، رابله، و مونتنی اند.

رنسانس، مانند نهضت اومانیسم، بازگشت آگاهانه به آرمانها و صورتهای ("فورم"های) یونان و روم قدیم بود. اومانیستها رنسانس را طلوع ناگهانی آزادی و زیبائی و شناسائی به احوال انسان و جهان در پایان شب سیاه قرون وسطی میشمردند، و این عقیده در باب پیدایش رنسانس تا ایام اخیر رواج داشت. اما امروزه منتقدین معتقدند که تحولات اقتصادیی که حمایت از هنرمندان و اومانیستها را بتوسط امرا و اشراف ممکن ساخت نقش عمده‌ای در پیدایش رنسانس داشته است. در هر حال، رنسانس یکی از اهم وقایع تاریخ بشر است، و در هنر و معماری و موسیقی تا دوره‌ی معاصر تأثیر فراوان داشته است.

رنسانس، معماری و هنر (ronesāns؛ از فنس)، عنوان دوره‌ای در تاریخ معماری و هنر که در اوایل قرن ۱۵م، در دوره‌ی رنسانس، در ایتالیا آغاز شد، و دامنه‌ی آن در سایر ممالک اروپائی توسعه یافت، و در ممالک مختلف کمابیش تا قرن ۱۸م رواج داشت. نهضت اومانیسم عهد رنسانس با تحولات عظیمی در معماری و هنر اروپا همراه بود. این تحولات، که بسبب بازجستن شیوه‌های معماری و هنر کلاسیک روی داده بود، در ایتالیا آغاز شد، تکامل یافت، و از آنجا به سایر کشورهای اروپا نفوذ کرد. آثار معماری کلاسیک رم (بناها، طاقها، گنبدها، و غیره) منبع سرشاری بود که معماران ایتالیای قرن ۱۵م از آنها اقتباس کردند، و تدریجاً معماری رنسانس را جایگزین سبک معماری گوتیک ساختند. باین ترتیب، توجه به نما و تزیینات داخلی بنا بیش از استخوان‌بندی آن اهمیت پیدا کرد. رنسانس ایتالیا را به سه مرحله‌ی کلی میتوان تقسیم کرد: مرحله‌ی اول (ح ۱۴۲۰–ح ۱۵۰۰)، که در فلورانس آغاز شد، و مرکز اصلی آن فلورانس، میلان، و ونیز است؛ مرحله‌ی دوم (ح ۱۵۰۰–۱۵۸۰)، که دوران اعتلا یا دوره‌ی کلاسیک نامیده میشود، و مرکز آن رم است؛ مرحله‌ی سوم (ح ۱۵۸۰–ح ۱۷۸۰)، دوره‌ی سبکهای باروک و روکوکو است که مرکز آن نیز رم است. برونلسکی نخستین معمار بزرگ رنسانس است، که در ۱۴۲۰ نخستین بناهای رنسانسی را برپا کرد، که از آن جمله کلیسای بزرگ فلورانس است. لئونه باتیستا آلبرتی و برامانته نیز از معماران بزرگ دوره‌ی اولند. برامانته به رم منتقل شد، و کارهای بعدی او مقارن آغاز مرحله‌ی دوم بود. دقت در ترکیب و هماهنگ ساختن یکایک اجزای بنا و جلوه بخشیدن به قسمتهای مهم آن از مشخصات این دوره است. درین زمان ساختمان عظیم کلیسای جامع سان پیترو توسط برامانته آغاز شد. معمارانی چون پروتتسی، میکلانژ، و آنتونیو دا سانگالوی کهتر درین دوره بناهای بسیار، بخصوص در رم، بنا کردند. کاخ فارنزه عالیترین نمونه‌ی این مرحله است، معماران دوره‌ی باروک مرحله‌ی سوم، که مهمترین آنها برنینی است، حالات زنده‌ای به جزئیات کلاسیک افزودند، و "احساس حرکت" در آنها گنجانیدند. میدان ستوندار جلوی کلیسای سان پیترو (کار برنینی) از نمونه‌های برجسته‌ی این سبک است.

جنگهای فرانسه و ایتالیا نفوذ شیوه‌های رنسانس را به فرانسه تسریع کرد. برخی از هنرمندان و معماران ایتالیائی به فرانسه دعوت شدند. معماری و هنر رنسانس در فرانسه نیز سه مرحله داشت؛ در مرحله‌ی اول (ح ۱۴۹۰–ح ۱۵۴۷)، ابداعات رنسانس با طرحها و اشکال گوتیک پیوند داده میشد. کاخ فونتنبلو از نمونه‌های درخشان این دوره است. مرحله‌ی دوم دوره‌ی کلاسیک (ح ۱۵۴۷–ح ۱۶۱۰) است. این مرحله با شروع ساختمان موزه‌ی لوور توسط پیر لسکو آغاز میشود. درین مرحله تناسبات و شیوه‌های ترکیب معماری کلاسیک عمیقاً شناخته شد، و عمومیت یافت، و کلاسیسیسم خاص فرانسه بوجود آمد. هنرمندانی چون ژان گوژون، با مجسمه‌های ظریف، بناهای این مرحله را زینت بخشیده‌اند. مرحله‌ی سوم (ح ۱۶۱۰–ح ۱۷۹۳) مرحله‌ی "سبکهای عهد لوئی" است. کاخ ورسای و مرحله‌ی آخر ساختمان لوور از آثار برجسته‌ی این مرحله است. در سلطنت (۱۷۱۵–۷۴) لوئی XV تزیین داخل بناها به سبک روکوکو باب شد. تحولات ناشی از رنسانس در معماری فرانسه منجر به شیوه‌های جدید در شهرسازی و خانه‌سازی شد، و از جمله ژ. آ. گابریل میدان کنکورد (← پلاس دو لا کنکورد) را در پاریس طرح ریخت. در زمان لوئی XVI، استفاده از اصول خالص کلاسیک بار دیگر شدت یافت، و سبک روکوکو در تزیین داخل بناها منسوخ شد. با ساختمان پانتئون (پاریس) به سبک کلاسیک رسمی توسط سوفلو، دوران رنسانس بسر رسید.

در آلمان قرن ۱۶م، نهضت معماری رنسانس، بسبب عدم پیدایش معماران بزرگ، بیشتر از لحاظ جنبه‌های تزیینی پیشرفت کرد. در نورمبرگ و روتنبرگ نمونه‌های برجسته‌ی این دوره فراوان است. سبک باروک در قرن ۱۷م، و پس از آن سبک روکوکو در آلمان نیز اشاعه یافت. تأثیر معماری رنسانس در اسپانیا و انگلستان نیز قابل ملاحظه است. آلونسو بروگته (alonso berruge-te) (ح ۱۴۸۰–۱۵۶۱) و ف. دِ اررا (جوانتر) از معماران معروف اسپانیا در این دوره اند. در انگلستان اینیگو جونز و پس از او س ک. رن مسئول رواج شیوه‌های کلاسیک در معماری قرن ۱۷م انگلستان بودند.

بطور کلی، در هنرهای زیبای عهد رنسانس توجه شدید به واقعبینی بصری و دقت علمی مهمترین عوامل بشمار میروند. مشکل ایجاد مناظر و مرایا نقاشان این دوره را سخت بخود مشغول داشته بود، و حل این مشکل بود که راه را برای پیدایش مکتبهای بعد در نقاشی هموار ساخت. ابداع مهم دیگر ایجاد سایه روشنهای دقیق در تصویرها بود. تا آن زمان بازی نور بر سطح اجسام مورد توجه قرار نگرفته بود، و در یک تصویر، همه‌ی اجسام با روشنائی یکدستی مجسم میشدند. برای احیای اصول کلاسیک در هنرهای تصویری، در ایتالیای قرن ۱۳م، توسط هنرمندانی مانند نیکولا پیزانو تلاش شده بود، اما سلطه‌ی سبکهای بیزانسی و گوتیک چنان بود که استقرار شیوه‌های تازه نزدیک به یک قرن (تا پیدایش دوناتلو) به تأخیر افتاد، و تکامل آن نزدیک به دو قرن (تا پیدایش میکلانژ) طول کشید. فلورانس جایگاه بسیاری از استادان بزرگ هنر رنسانس بود، از آنجمله اند: چیمابوئه؛ جوتو؛ آنجلیکو؛ وروکیو؛ بوتیچلی؛ گیرلاندایو (پدر و پسر)؛ و لئوناردو دا وینچی. سینا، ونیز، میلان، رم، و دیگر شهرهای

(۱)Randwick (۲)Rheims (۳)Renaissance

ایتالیا نیز هر یک مکتبهای خاص خود را در هنرهای زیبا ببار آوردند. تیپین، نقاش بزرگ رنسانس، در ونیز بود. پختگی در ترکیب رنگ و نور و شکل و ایجاد مناظر و مرایا در کارهای رافائل و کوره‌جو به اوج خود رسید. سفر هنرمندانی چون لئوناردو دا وینچی به دعوت فرانسوای I به فرانسه از جمله‌ی عواملی بود که به رواج شیوه‌های تازه‌ی رنسانس در فرانسه کومک کرد. هنرهای محدودتر نقاشی روی شیشه و مینیاتورسازی در فرانسه، در حالیکه از تحولاتی که در ایتالیا و فلاندر روی میداد برکنار نبود، رونق و استقلال مخصوص بخود را داشت. در مجسمه‌سازی، ژان گوژن مکتب فرانسه را بوجود آورد. اما مدتها طول کشید تا در فرانسه استادان نقاشی از قبیل ن. پوسن و کلود لورن پیدا شدند.

شیوه‌های رنسانس ایتالیا، که در اواخر قرن ۱۵م به اسپانیا رسوخ کرده بود، در اوایل قرن ۱۶م منتج به پیدایش مکتب خاص اسپانیائی شد. رنسانس هنری اسپانیا به سه مرحله تقسیم میشود: موری (← مورها)، کلاسیک، و باروک. هنرهای کوچکتر، آهنکاری و ساختن اشیاء چرمی منقوش در اسپانیا پیشرفت فراوان کرد.

در فروبومان نیز در دوره‌ی رنسانس "عصر طلائی هنر" فرارسید، و استادان عظیم نقاشی یکی بعد از دیگری در این نواحی پیدا شدند. از آن جمله اند برادران آیک؛ روبنس؛ وایدن؛ لوکاس وان لایدن؛ ون دایک؛ و رامبران. در آلمان استادانی مانند دورر و هانس هولباین کهین، بی آنکه زیاد تحت تأثیر نهضت رنسانس قرار گیرند، بکار خود ادامه دادند. در انگلستان، در چند مورد استثنائی نمونه‌هائی از شیوه‌های رنسانس جلوه‌گر شد، و سبک باروک در اواخر عهد رنسانس در برخی از هنرهای کوچکتر بکار رفت.

رنسلر[1] (rensələr)، شهر (جم ۱۰٬۵۰۶)، ش ایالت نیو یورک، کشمه، بر ساحل شرقی رود هودسن. شهری صنعتی و تجارتی است.

رنشولد[2]، **کارل گوستاو** (kārl gustāv ren-šēld)، ۱۶۵۱–۱۷۲۲، فیلد مارشال سوئدی در زمان کارل XII. در جنگ ۱۷۰۱–۳ با لهستان نقش عمده‌ای داشت، و در ۱۷۰۶ سپاهیان متفق روسیه و لهستان و ساکس را مغلوب کرد. در جنگ کارل XII در اوکرائین همراه وی بود. بلافاصله پیش از نبرد پولتاوا (۱۷۰۹)، کارل او را به فرماندهی کل منصوب کرد، ولی فزونی سپاهیان دشمن موجب شکست و دستگیر شدن رنشولد گردید.

رن علیا (rane)، ← اورن.

رنفرو، شهر و ولایت، ← رنفروشر.

رنفروشر[3] (renfrušər) یا **رنفرو**، ولایت (۵۸۸ کم؛ جم ۳۳۸٬۸۱۵)، غ اسکاتلند، بر کشندان رود کلاید. یکی از کوچکترین ولی پرجمعیت‌ترین ولایات اسکاتلند است. کوهستانی و دارای معادن سرشار میباشد. از مناطق مهم صنعتی است، و دارای کارخانه‌های متعدد (شکر، مواد شیمیائی، منسوجات، و ویسکی)، و صنایع استخراج زغال و کشتیسازی است. مرکزش، شهر **رنفرو** (جم ۱۷٬۹۴۶)، از قرن ۱۲م از بنادر پررفت و آمد رود کلاید بوده است.

رنگ (rang)، در رؤیت، جنبه‌ای از نمود اشیاء و نورها که بستگی دارد به ترکیب طیفی (← طیف) نوری که به شبکیه‌ی چشم میرسد، و به تغییرات این ترکیب طیفی در فضا و زمان. در فیزیک، رنگ را میتوان "توزیع انرژی طیفی نوری که از یک سطح صادر یا بوسیله‌ی آن منعکس میشود" تعریف کرد، و در این علم رنگ را بمعنی ترکیب طیفی نیز گفته‌اند. (باید دانست که در باب رنگ، ملاحظات فیزیکی و روانشناسی و وظایف الاعضائی در کار است، و این موضوع وسیع بسبب تمایز مبانی فیزیکی رنگ و احساس‌های ناشی از آنها پیچیده میباشد، و اشتراکات لفظی در اصطلاحات بر این پیچیدگی می‌افزاید.) رنگ به معانی مذکور را نباید با رنگ بمعنی ماده‌ی رنگ‌دهنده (← رنگ، ماده) اشتباه کرد (در این مقاله هر جا رنگ بمعنی اخیر استعمال شود تصریح خواهد شد). همچنین، در مبحث رنگ باید بین رنگ یک تابه‌ی نور و رنگ یک شیء تمیز گذاشت؛ مشخص کردن اولی آسان است، ولی دومی مربوط به ماهیت سطح شیء است و هم به توزیع طیفی نوری که آنرا روشن میسازد.

تحقیق علمی در باب رنگ بوسیله‌ی سر آ. نیوتن آغاز شد (۱۶۶۶)، که مشاهده کرد که اگر تابه‌ای از نور خورشید (نور سفید) بر منشوری مثلث القاعده بتابد، تابه‌های رنگین از منشور خارج میشوند، و اگر این تابه‌ها بر صفحه‌ی سفیدی بیفتند، هفت رنگ بنفش، نیلی، آبی، سبز، زرد، نارنجی، و قرمز بهمین ترتیب بر صفحه پدید میآیند، و در این تجربه، انحراف تابه‌ی بنفش نسبت به امتداد تابه‌ی اولیه از سایرین بیشتر، و انحراف تابه‌ی قرمز از سایرین کمتر است. نیوتن تجربیات متعدد دیگر در این باب انجام داد، و از جمله هر یک از نورهای طیف را جداگانه بر منشوری تابانید، و مشاهده کرد که در این نور تجزیه‌ای روی نمیدهد. بنا بر این، نتیجه گرفت که رنگهای طیف مرئی "رنگهای اساسی" و تجزیه‌ناپذیرند، و نور سفید مخلوطی از این رنگهای اساسی است. از زمان نیوتن ببعد تحقیقات فراوان در باب رنگ بعمل آمده است، و نتایج مهمی حاصل شده. از جمله، جهات عدیده حاکی است از اینکه تفاوت رنگهای طیف با یکدیگر ناشی از اختلاف طول موج یا بسامد آنها است. بسامد موج نور بنفش از بسامد موج نور قرمز بیشتر است، و بعبارت دیگر، طول موج نور بنفش کوتاهتر از طول موج نور قرمز است. از اندازه‌گیریها و محاسبات معلوم شده است که بسامد نور قرمز حد $3{,}75 \times 10^{14}$ ارتعاش در ثانیه است، و این حد اقل بسامد رنگهای مرئی طیف میباشد. از طرف دیگر، بسامد نور بنفش $7{,}5 \times 10^{14}$ ارتعاش در ثانیه است، که حد اعلای بسامد رنگهای مرئی طیف میباشد. طول موج نور قرمز حد نهائی ۷٬۶۰۰ آنگستروم و طول موج نور بنفش حد نهائی طیف ۳٬۸۰۰ آنگستروم است. باید دانست که نور خورشید مؤلفه‌های تکرنگ بیشمار دارد، ولی وقتی این مؤلفه‌ها در طیف گسترده شوند هفت دسته‌ی رنگهای طیف نمودار میگردد. بین بسامد‌های قرمز و بنفش، که باصطلاح "اوکتاو مرئی" را دربر دارند، گام طول موجهای سایر ارتعاشات مرئی قرار دارد. از مسائل مهم مربوط به رنگ "اختلاط اضافی رنگها" است: اگر همه‌ی نورهای طیف حاصل از تجزیه‌ی نور سفید با هم ترکیب شوند، تأثیرات آنها با هم جمع میشود، و احساس نور سفید حاصل میگردد (این مطلب را میتوان بوسیله‌ی اسباب موسوم به ← چرخ نیوتن تحقیق کرد). همچنین، به تجربه معلوم میشود که از ترکیب نور قسمت زرد با نور قسمت آبی-بنفش طیف احساس نور سفید حاصل میگردد. اصطلاحاً هر دو رنگ را که چون با هم جمع شوند نور سفید حاصل گردد متمم یکدیگر خوانند؛ از این قبیل اند سبز و قرمز. همچنین، معلوم شده است که بسیاری از رنگها را میتوان از اختلاط اضافی نورهای قرمز و سبز و آبی به نسبتهای مناسب بدست آورد، و بدین جهت، این رنگها را رنگهای اساسی اضافی میخوانند.

در باب رنگ ظاهری اشیاء باید دانست که اگر نوری بر یک شیء غیر نورانی بیفتد، قسمتی از آن منعکس میشود، قسمتی جذب میگردد، و بقیه از شیء عبور میکنند، و رنگ ظاهری یک شیء مربوط است به ترکیب طیفی شعاع تابش و به اینکه تا چه حد مؤلفه‌های آن منعکس یا جذب میشوند یا عبور میکنند. رنگ ظاهری اشیاء شفاف با طول موجی که به چشم منتقل میکنند مشخص میشود. یک قطعه شیشه‌ی معمولی در مقابل منبع نور سفید بیرنگ بنظر میآید، زیرا عملا همه‌ی نوری را که بر آن می‌افتد از خود عبور میدهد. اما یک قطعه شیشه‌ی قرمز نورهای قرمز و نارنجی و تا حدی زرد را از خود عبور میدهد، ولی سبز و آبی و بنفش را جذب میکند (این جذب را جذب نقصانی خوانند، زیرا جریان امر چنین است که گوئی شیشه‌ی قرمز از نور سفید مؤلفه‌های اخیر را میکاهد). اجسام حاجب ماوراء با نوری که منعکس میکنند دیده میشوند. وقتی که نور سفید بر شیئی بتابد، اگر آن شیء اصلا نور را منعکس نکند سیاه مینماید؛ اگر همه‌ی نور تابنده را منعکس کند سفید دیده میشود؛ اگر قسمتی از نور را منعکس کند ولی همه‌ی طول موجها را به یک نسبت منعکس نماید خاکستری مینماید. اغلب اشیاء چند طول موج را و یکی از آنها را بیش از سایرین منعکس میکنند، و همین طول موج اخیر است که مشخص رنگ شیء میباشد. اینکه پارچه‌ی قرمز باین رنگ دیده میشود از آن جهت است که موج قرمز را منعکس و سایرین را جذب میکند. اگر نور آبی خالص بر شیئی که فقط موج قرمز را منعکس کند بتابد شیء سیاه دیده میشود، زیرا نور تابنده را منعکس نتواند کرد. اینکه در نور سبزفام چراغ جیوه لب انسان کبود مینماید حاکی از اینست که نور چراغ بخار جیوه مقداری مؤلفه‌ی آبی دارد و لب انسان نور آبی را تا حدی منعکس میکند. ظاهر رنگ و روپریده‌ی صورت انسان در برابر نور چراغ بخار جیوه حاکی از اینست که مؤلفه‌ی قرمز در این نور کم است. چراغهای برق معمولی فاقد مؤلفه‌های دارای طول موج کوتاه (طرف بنفش طیف) هستند، و در نور آنها رنگ

(۱)Rensselaer (۲)Rehnskiold (۳)Renfrewshire

زرد غالب است. بهمین جهت است که اشیائی که در زیر این چراغها خریداری میکنیم در روشنائی روز رنگ دیگر دارند. پارچه‌ی آبی تیره در نور چراغ برق تقریباً سیاه مینماید، زیرا این نور مؤلفه‌ی آبی ندارد. بالاخره بعضی از اجسام دارای "رنگ سطحی" هستند (مانند جلای سطوح فلزی)، و این امر بسبب "انعکاس انتخابی" است. مثلا طلا دارای رنگ سطحی زرد است، و این نه از آن جهت است که سایر رنگها را جذب میکند؛ بلکه در واقع رنگ سطحی خود از جمله‌ی رنگهائی است که از همه بیشتر جذب میشود، و سپس بسبب نوعی همنوائی دگر بار صادر میگردد.

در باب اختلاط رنگها و رنگهای اساسی اضافی که قبلا گفته شد، نباید این موضوع را با مخلوط کردن مواد رنگی یا رنگیزه‌ها اشتباه کرد. مثلا از ترکیب نورهای زرد و آبی نور سفید تولید میشود، ولی از ترکیب مواد رنگی زرد و آبی معمولا ماده‌ای مایل به سبزی بدست میآید، چه تنها نوری که هر دو ماده‌ی رنگی (زرد و آبی) تا حدی منعکس میکنند نور سبز است.

برای رنگ بعنوان یک احساس بصری نیز، مانند صوت، سه صفت تشخیص میدهند، که هر یک نظیر یکی از مشخصات فیزیکی نور است. اصطلاحات مربوط به رنگ و صفات آنرا نباید با معانی عرفی آنها اشتباه کرد، چنانکه از جنبه‌ی علمی، سطوح سیاه و سفید بسبب اینکه رفتار آنها نسبت به نوری که بر آنها میتابد خالی از گزینندگی است رنگ محسوب نمیشوند، بلکه اصطلاح رنگ به رنگهائی اطلاق میشود که صبغه‌ای دارند. صبغه (sebqe) ناشی از طول موج غالب رنگ است، و عبارتست از صفتی از رنگ که بمقتضای آن رنگها از سیاه و سفید و انواع خاکستری متمایز میشوند، و هم به مقتضای آن به قرمز، زرد، سبز، و آبی طبقه‌بندی میشوند. بر این اساس، رنگها را به بیفام [فنس آکروماتیک (ākromātik)] و فامدار (fāmdār) [فنس کروماتیک (kromātik)] تقسیم میکنند. صبغه در رنگها مانند طنین صوت است نسبت به صوت اصلی. صفت دیگر اشباع (ešbāʿ) است که مطابق خالص بودن رنگ است از رنگ سفید. هر یک از رنگهای خالص طیفی از لحاظ خالص بودن عالیترین مرتبه را دارد، یعنی صد درصد خالص یا اشباع‌شده است؛ اضافه کردن نور سفید به یک رنگ آنرا "رقیق" میکنند، و از خالص بودن و اشباع آن میکاهد. اشباع نور سفید و سایر نورهای بیفام صفر است. تفاوت رنگ صورتی با رنگ قرمز خالص در میزان اشباع میباشد. بالاخره صفت سوم روشنائی (در مورد اشیاء) و درخشندگی (در مورد نورها) است. روشنائی یک شیء رنگین صفتی است که بمقتضای آن حکم میکنیم به اینکه شیء کمتر یا بیشتر نور منعکس یا منتقل میکند. رنگهای بیفام اشیاء حاجب ماوراء از لحاظ روشنائی از سیاه تا سفید، و در مورد اشیائی که نور را از خود عبور میدهند (بدون اینکه آنرا پخش کنند) از سیاه تا زلال کامل تغییر میکند. درخشندگی رنگ پهنه‌ای که از خود نور دارد صفتی است که بمقتضای آن حکم میکنیم باینکه آن پهنه کمتر یا بیشتر نور صادر میکند، و آن از نامرئی تا خیره‌کننده تغییر میکند.

همچنین، رنگها را به گرم (قرمز ارغوانی، قرمز، نارنجی، و زرد) و سرد (ارغوانی، آبی، و سبز) تقسیم میکنند. اصطلاح گرم و سرد در این مورد با اوضاع و اشیائی که در زندگی روزمره دارای صبغه‌های مذکور هستند مناسبت تمام دارد. بالاخره، رنگهای مایل به قرمز را پیش‌آینده و رنگهای مایل به آبی را عقب‌رو میخوانند؛ اگر کلماتی با مرکبهای قرمز، سفید، و آبی بر زمینه‌ی سیاه نقش کنیم، بنظر میآید که حروف قرمز از صفحه‌ی زمینه جدا شده به جلو میآیند؛ حروف سفید بر صفحه‌ی زمینه بنظر میرسند؛ و حروف آبی در عقب آنها. در نتیجه‌ی همین امر است که اطاقهائی که با رنگهای پیش‌آینده‌ی درخشان نقاشی شوند کوچکتر از آنچه هستند، و آنهائی که با رنگهای تیره‌ی عقب‌رو نقاشی شوند بزرگتر از آنچه هستند بنظر میآیند.

از مناظر رنگی جو قوس قزح است. پخش کردن انتخابی جو منشأ بعضی از نمودهای رنگی است. رنگ آسمان در روز بسبب تفرق نور آفتاب بوسیله‌ی مولکولهای هوا و ذرات گرد و غبار موجود در جو میباشد. شعاعهائی که در روز همواره به چشم ما میرسند شعاعهای تفرق‌یافته‌ی نور خورشید هستند. اگر ذرات متفرق‌کننده‌ی نور بسیار کوچک باشند بیشتر اشعه‌ای را که طول موج کوتاهتری دارند (شعاعهای بنفش و آبی طیف مرئی) را متفرق میکنند، اما ذرات درشت‌تر نورهای دارای طول موج بیشتر (قرمز) را نیز بمقدار معتنابهی متفرق میسازند. این امر در موقع کشیدن سیگار بخوبی آشکار است؛ دودی که از سر روشن سیگار برمیخیزد آبی‌رنگ، ولی آنکه از دهان بیرون میآید سفیدرنگ است، و این ناشی از آنست که ذرات دود در عبور از میان توتون و هم با گرفتن رطوبت دهان درشت‌تر میشوند. بهمین جهت است که نور متفرق‌شده‌ای که از میان ابرها به ما میرسد سفید است، ولی رنگ آسمان صاف آبی است. اگر زمین جو نداشت آسمان بنظر ما سیاه میآمد، و خورشید در این زمینه‌ی سیاه دیده میشد. در موقع طلوع و غروب آفتاب، که خورشید در افق است، چون نور باید مسافت بیشتری را از میان گرد و غبار طی کند، بیشتر رنگهای آبی و بنفش بسبب تفرق برطرف میشوند، و خورشید به رنگ زرد مایل به قرمز بنظر میآید. وقتی خورشید به افق نزدیکتر شود، قسمتی از نور زرد نیز متفرق میگردد، و سرخی رنگ قرص خورشید بیشتر میشود. توجیه رنگ آبی دریاها نیز همین است، و اگر بسبب ذرات پخش‌کننده نبود دریا بیرنگ بنظر میآمد.

اگرچه در چهل سال اخیر در باب اندازه‌گیری رنگ پیشرفتهای فراوان حاصل شده است هنوز این مبحث مسائل حل‌نشده دارد. مشخص کردن رنگها به روشهای نوین جنبه‌ی ریاضی دارد، و در این کتاب نمیگنجد. امروزه بیش از هر زمان از رنگها و خواص آنها استفاده میشود. رنگ در زندگی انسان تأثیر فراوان دارد. مسئله‌ی هماهنگی رنگها و تحقیق در قوانین آن حائز اهمیت فراوان است. در باب فرضیات مربوط به رؤیت رنگها ← رؤیت.

رنگ[1] (rang)، ماده‌ی رنگ‌کننده؛ و بعبارت اصح، هر ماده‌ی طبیعی یا مصنوعی، که برای رنگ کردن مواد مختلف بکار میرود. مواد ملونه (mavādde molavvene) بمعنی مواد رنگ‌کننده است. رنگهای طبیعی آنهائی هستند که از گیاهان (مثلا آلیزارین، گائتو، نیل)، حیوانات (مثلا قرمزدانه و ارغوان صوری)، و بعضی از مواد معدنی طبیعی (مثلا اخرا و آبی پروس) بدست می‌آیند. در این اواخر تقریباً جای همه‌ی آنها را رنگهای ترکیبی یا مصنوعی گرفته است. بیشتر اینها از قطران زغال سنگ تهیه میشوند، که از لیدروکربورهای معطر حاصل از آن، بنزن است که از آن نیل (نیز ← آنیلین) بدست میآید، و آنتراسن که از آن آلیزارین استخراج میشود. بعضی از مواد، مثلا ابریشم و پشم، مستقیماً با فرو بردن آنها در محلول رنگ بخود رنگ می‌گیرند (و بهمین جهت این گونه رنگها را رنگ مستقیم مینامند)، ولی مواد دیگری، از جمله پنبه، عموماً برای رنگ گرفتن به دندانه احتیاج دارند. آلیزارین رنگی دندانه‌ای است و بر حسب نوع دندانه‌ای که با آن بکار رود رنگهای مختلف میدهد.

رنگها را از لحاظ محیطی (اسید یا باز) که برای استعمال آنها در رنگ کردن لازم است. رنگهای اسیدی یا بازی مینامند. رنگ خُمره‌ای یا خُمی، مثلا نیل، از آن جهت چنین نامیده می‌شود که، پس از محلول کردن آن بوسایل شیمیائی، آنرا برای رنگ کردن مواد مطلوب، که در ظرفی (خم رنگرزی) خیسانده شده‌اند، بکار میبرند. وقتی که ماده‌ی مورد نظر رنگ به خود گرفت، آن را از خم خارج میکنند، و در هوا می‌خشکانند؛ در این ضمن، نیل اکسیژن هوا را به خود میگیرد و به شکل اولی خود درمیآید. فرایند "چسبیدن" رنگ به ماده‌ی رنگ‌کردنی بصورت قطعی شناخته نشده است. یک نظریه آن است که میان رنگ و الیاف رنگ‌کردنی فعل و انفعالی شیمیائی صورت میگیرد؛ بنا بر نظریه‌ی دیگر، الیاف رنگ را به خود جذب میکنند.

رنگرزی صناعتی قدیمی است. ایرانیان و چینیان و هندیان از قرنها پیش رنگهای طبیعی (از قبیل نیل، که شاید قدیمترین رنگی باشد که مصرف شده است) را در رنگرزی بکار میبرده‌اند. مصریان قدیم رنگهای بزاقی درست میکردند. در قرنهای ۱۳م و ۱۴م رنگرزی در ایتالیا اهمیت پیدا کرد؛ روشهای ایتالیائی به جاهای دیگر اروپا سرایت کرد، و بتدریج که رنگهای تازه شناخته شد، صناعت رنگرزی رو بترقی نهاد. قرمزدانه را از مکزیک وارد میکردند. در قرن ۱۹م، در نتیجه‌ی تحقیقات سر ویلیام هنری پرکین (sər wilyām henri pĕrkin*) (۱۸۳۸–۱۹۰۷)، شیمیدان انگلیسی، و آدولف فون بیر، نخستین رنگهای مصنوعی ساخته شد.

رنگپذیری حفاظی[2] (rangpazirie hefāzi) یا **رنگ‌آمیزی حفاظی** (rangāmizie)، رنگ‌آمیزی یا تغییر رنگ یک جانور برای محفوظ داشتن خود از چشم شکار یا شکارکننده‌اش. غالب‌ترین نوع آن مشابهت رنگ جانور است با محیط زندگی آن که، توأم با عوامل مختلفی که این مشابهت را قوت میبخشند، سبب میشود که جانور

(۱)dye (۲)protective coloration

در محیط خود "گُم" شود، و از نظرها پنهان بماند. پاره پاره بودن رنگ پوست یا لکه‌های نامنظم رنگهای متضاد چشم ناظر را از تشخیص حدود بدن حیوان منصرف میکند، چنانکه نوارهای پوست ببر و گورخر افریقائی تشخیص دادن آنها را در میان علفهای جنگل دشوار میسازد، و خالهای پوست پلنگ با سایه روشن شاخه‌های پست درختانی که در آنها در کمین شکار مینشیند مناسبتر است. بسیاری از جانوران دیگر (مثلا قورباغه‌ها، سوسمارها، و مارها) پوستشان خال خال یا راه راه یا لکه‌دار یا بصورت دیگر منقش است بطوری که نمیتوان آنها را از شن و ماسه، آب، برف، یا رستنیهای خاصی که زمینه‌ی بوم طبیعی آنهاست تشخیص داد.

رنگیزه‌ی بعضی از جانوران (مثلا حربا) بر حسب زمینه‌های مختلف تغییر میکند. از آن جمله است تغییر "سایه روشن"، که بدان وسیله سطح فوقانی بدن جانور تیره‌تر از سطح زیرین آن می‌شود، و در نتیجه، ضخامت آن کمتر نظرگیر می‌گردد. و نیز همین تغییر در بسیاری از مرغان و ماهیان سبب آن میشود که چون از پایین به آنها نگاه کنند، با آسمان یا سطح فوقانی آب مشتبه شوند، و اگر از بالا نگاه کنند، با زمین یا کف دریا. بعضی از حیوانات تغییر رنگ فصلی دارند؛ مانند قاقم و کاریبو. نوع دیگری از رنگپذیری حفاظی، در جانورانی که رنگ آنها اختلاف فاحشی با محیط زندگیشان دارد، وسیله‌ی اخباری است برای شکارکنندگان آنها (مثلا رنگهای درخشان بسیاری از مارهای زهردار) یا برای همجنسانشان (مانند برق زدن لکه‌ی سفید دُمگاه بعضی از خرگوشها در هنگام نزدیک شدن خطر). شباهت یافتن ظاهر یک سازواره به سازواره‌ای که برای صیاد احتمالی منفور یا خطرناک است بومسانی خوانده میشود.

بنا بر آنچه گفته شد، رنگ‌آمیزی را میتوان به سه نوع نهانساز، پیداساز، و فریبگر تقسیم کرد. با آنکه رنگپذیری حفاظی ایمنی قطعی نمیآورد، احتمال بقای جنس را افزون میکند. مقبولترین توجیه پدیده‌ی رنگپذیری آنست که در نظریه‌ی انتخاب طبیعی داروین آمده است.

رنگل (rangəl). برای اعلامی که تحت این عنوان میجوئید و نمیابید به **ورانگل** نیز رجوع کنید.

رنگهای اساسی: ← رنگ، در رؤیت.

رنگهای متمم: ← رنگ، در رؤیت.

رنگیزه[1] (rangize)، فنـ پیگمان (pigmāN)، ماده‌ی گردشده‌ای که چون با مایعی (که محلل آنست) مخلوط شود، رنگ را بر سطحی که رنگ میزنند مینشاند. رنگیزه‌های مستعمل در رنگ‌آمیزی تقریباً همه ترکیبات فلزی هستند، مگر رنگیزه‌های سیاه، که اغلب از مواد آلی میباشند (مانند زغال، زغال حیوانی، و دوده). بعضی از رنگیزه‌های فلزی بصورت طبیعی وجود دارند. اخرای زرد و سرخ اکسید آهن است؛ مردارسنگ اکسید زرد سرب، و سرنج نیز اکسید دیگری از سرب است. کرومات سرب یا کروم زرد یکی از رنگیزه‌های زرد مهم است. سفیداب شیخ (کربونات بازی سرب) رنگیزه‌ای است که استعمال بسیار قدیمی دارد. از رنگیزه‌های مهم آبی لاجورد و آبی پروس است. شنجرف سرخ است.

در زیستشناسی، هر یک از مواد ملونه‌ای را که در یاخته‌های گیاهان و جانوران یافت میشود، نیز رنگ ناشی از آنها را، رنگیزه میخوانند. تقریباً همه‌ی گیاهان رنگیزه‌های خود را بصورت ترکیبی میسازند؛ حیوانات رنگیزه‌های خود را از غذاهای گیاهی میگیرند، یا خود آنها را ترکیب میکنند. رنگیزه‌های مهم گیاهی عبارتند از کاروتنها[2] (-kāroten؛ فنـ)، به رنگ نارنجی مایل به سرخی تا زرد، که رنگ زرد هویج و بعضی دیگر از گیاهان از آنست؛ آنتوسیانها[3] (-āNtosiān؛ فنـ)، به رنگهای سرخ، آبی، و بنفش؛ و کلوروفیل، به رنگ سبز. رنگ سرخ و زرد پائیزی برگها ناشی از پدیدار شدن آنتوسیانها است پس از تجزیه شدن رنگیزه‌های کلوروفیل، که معمولا آنرا میپوشانند. رنگیزه‌های مهم حیوانی عبارتند از رنگیزه‌های سرخ هموگلوبین خون، موسوم به همها[4] (-hem؛ فنـ)؛ کاروتنها؛ ملانینها[5] (-melānin؛ فنـ)، به رنگ سیاه و خرمائی و گوانینها[6] (-guānin؛ فنـ)، به رنگ سفید و قرمزحسان. رنگ پوست اغلب حیوانات از این سه رنگیزه‌ی اخیر است. در انسان، درجه‌ی تیرگی پوست و مو و عنبیه‌ی چشم در درجه‌ی اول وابسته به مقدار ملانین موجود در آنهاست. وجود کاروتن و هموگلوبین (در خون) در رنگ پوست تأثیر دارد. خالها و ککمک و لکه‌های رنگین پوست از تمرکز زیاد ملانین در یک نقطه پیدا میشوند، و بوربوری نتیجه‌ی نقصان ملانین است. بعضی از لکه‌های سرخ جلدی مادرزادی نتیجه‌ی تجمع محلی بیش از اندازه‌ی رگها (و بنا بر آن هموگلوبین) در نزدیکی پوست است. رنگ گرفتن پوست انسان در معرض آفتاب نتیجه‌ی افزایش تولید ملانین در تحت تأثیر اشعه‌ی فوق بنفش است. رنگ‌آمیزی یک موجود زنده ممکن است ناشی از نهشت رنگیزه‌های آلی در نسجها (مثلا در پوست انسان یا برگ گیاهان)، یا بسبب آثار بصری انکسار نور (مثلا در صدف بعضی از نرم‌تنان، در بال و پر بعضی از پرندگان، و در بال بعضی پروانه‌ها)، یا نتیجه‌ی ترکیب این دو عامل باشد. رنگ بعضی از حیوانات بر حسب محیط زندگی آنها تغییر میکند، و در بقای آنها مددکار است (← بومسانی؛ رنگپذیری حفاظی). رنگیزه‌ها، علاوه بر ساختن رنگ خارجی موجود زنده، در بعضی از اعمال مهم زیستی آن نیز دخالت دارند. در شبکیه‌ی چشم، یاخته‌های رنگیزه‌ای (استوانه‌ای و مخروطی) نوری را که وارد چشم میشود تنظیم میکنند (← رؤیت). یکی از وظایف کاروتن ساختن ویتامینها و کلوروفیل است. کلوروفیل در عمل فوتوسنتز نقش اساسی دارد. هموگلوبین عامل رساندن اکسیژن به یاخته‌های بدن است. کلوروفیل و هموگلوبین از لحاظ ساختمان به یکدیگر شباهت دارند، و هر دو جزو گروهی از رنگیزه‌ها هستند که گروه پیرول[7] نام دارد.

رنگینکره[8] (ranginkore) یا **کروموسفر** (-kro mosfer؛ فنـ)، طبقه‌ای پهناور یا غلافی از گاز‌های با چگالی بسیار کم، که جرم خورشید را فرا گرفته، و روی سطح ظاهری خورشید، یعنی رخشانکره، قرار دارد (برای تصویر ← خورشید). در قاعده‌ی رنگینکره طبقه‌ای است بضخامت ح ۱۵۰ تا ۳۰۰ کم، که طبقه‌ی برگردان نامیده میشود. ضخامت رنگینکره از ۸٬۰۰۰ تا بیش از ۱۲٬۰۰۰ کم است، و دمای آن از ۶٬۰۰۰ درجه‌ی مطلق (کلوین) تا ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ درجه‌ی مطلق (در محل پیوستن به تاج خورشید). تسمیه‌ی آن بمناسبت نور سرخ‌رنگی است که تشعشع میکند. این نور و همچنین نور تاج خورشید، که بسیار رقیقتر است، درحال عادی در نور بسیار شدید رخشانکره ناپیداست، و فقط وقتی که رخشانکره در کسوف کلی پنهان میشود آشکار میگردد. رنگ سرخ رنگینکره را از ئیدروژن میدانند، که مهمترین گاز موجود در آن است. عناصر دیگر آن عبارتست از هلیوم، اکسیژن، کلسیوم، آهن، و تیتان. زبانه‌های خورشید نواحیی از رنگینکره هستند.

رنگین کمان: ← قوس قزح.

رنلدز[9]، سر **جاشوا** (sər jāšuā renəldz*)، ۱۷۲۳-۹۲، نقاش صورتساز انگلیسی. نخستین رئیس آکادمی شاهی هنر و سخنرانی زبردست بود. بکومک دستیارانی که استخدام کرده بود بیش از ۲٬۰۰۰ صورت و صحنه‌ی تاریخی نقاشی کرد. کار‌های او از لحاظ رنگ بسیار غنی است. در طراحی از رقبای خود، ت. گینزبره و چ. رامنی، قویتر بود.

رنو[10] (reno)، انگلـ **رینو** (rinō)، شهر (جمع ۵۱٬۴۷۰)، غ ایالت نوادا، کشمت، بر رود تراکی (trāki). در ۱۸۶۸ احداث گردید. محل دانشگاه نوادا و از مراکز مهم کشتیرانی و توزیع محصولات نواحی اطراف میباشد، که در آنها دامپروری و استخراج معدن رایج است. رنو بسبب هوای خوش، قانونی بودن قمار، و سهولت طلاق رونق بسیار یافته و به عنوان "بزرگترین شهرهای کوچک جهان" معروف شده است.

رنو[11]، **پول** (pol reno)، ۱۸۷۸-، وزیر دارائی (۱۹۳۸-۴۰ و ۱۹۴۸) و نخست‌وزیر (مارس-ژوئن ۱۹۴۰) فرانسه. در مه‌ی ۱۹۴۰ که وضع نظامی فرانسه بمخاطره افتاد، مارشال پتن را به نیابت نخست‌وزیر منصوب کرد، و وقتی که پتن برای انعقاد قرارداد صلح موقت با آلمان اصرار ورزید رنو استعفا کرد. در همان سال توقیف شد، و یکی از متهمین دادرسی ریوم بود. در ۱۹۴۵ از حبس آلمانها خلاص شد، و دگر بار بسیاست پرداخت.

رنو[12]، **ژوزف-توسن** (jozef-tusaN reno)، ۱۷۹۵-۱۸۶۷، مستشرق فرانسوی؛ شاگرد سیلوستر دو ساسی. خازن نسخ شرقی کتابخانه‌ی ملی پاریس بود. در ۱۸۳۲ بعضویت آکادمی کتیبه‌ها انتخاب شد. پس از مرگ سیلوستر دو ساسی، استاد زبان عربی در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه گردید (۱۸۳۸). تحقیقات و تألیفات فراوان در مسائل اسلامی (سکه‌شناسی، باستانشناسی، تاریخ و جغرافیا، مذهب، فقه) و زبان و ادبیات عرب دارد. دوک دو بلاکا (dük dë blākā*) (۱۸۱۵-۶۶)، سکه-

---

(۱)pigment (۲)carotenes (۳)anthocyans (۴)hemes (۵)melanines (۶)guanines (۷)pyrrole
(۸)chromosphere (۹)Reynolds (۱۰)Reno (۱۱)Reynaud (۱۲)Reinaud

شناس معروف فرانسوی، او را مأمور تنظیم فهرست مجموعه‌های گرانبهای خود نمود؛ در نتیجه‌ی این کار، رنو کتاب توصیف آثار عربی، فارسی، و ترکی مجموعه‌ی آقای دوک دو بلاکا (۱۸۲۸) را تألیف کرد. آثار دیگرش مشتمل است بر مستخرجات از مورخین عرب در باب جنگهای صلیبی (۱۸۲۹)؛ و هجوم سارازنها به فرانسه و از فرانسه به ساووا، به پیمون، و در سویس، به رأی مسیحیان و مسلمانان (۱۸۳۶). رنو کتاب تقویم البلدان ابوالفدا را بعربی منتشر کرد، و مقامات حریری طبع سیلوستر دو ساسی را با همکاری ژ. درنبورگ تجدید طبع کرد (۱۸۴۷).

رنو[1]، لوئی (lui reno)، ۱۸۴۳–۱۹۱۸، حقوقدان فرانسوی، استاد حقوق بین الملل در دانشگاه پاریس، و یکی از داوران دیوان لاهه. برای پیشرفت داوری بین‌المللی کوششهای فراوانی کرد. جایزه‌ی صلح نوبل سال ۱۹۰۷ بین او و ا. ت. مونتا تقسیم گردید.

رنوار[2]، پیر اوگوست (pier ogüst rënuār)، ۱۸۴۱–۱۹۱۹، نقاش معروف فرانسوی، از استادان طراز اول مکتب نقاشی فرانسه، و از اعقاب مکتب امپرسیونیسم. ضبط دیگر نامش رونوار (rënuār) است. از ۱۳ سالگی بعنوان نقاش ظروف چینی در کارخانه‌ای شروع بکار کرد، و در ۲۱ سالگی تازه به مدرسه‌ی نقاشی رفت، و در آنجا با سزان، مونه، و سیسله آشنا شد. تا ۲۹ سالگی سخت فقیر بود، و از آن ببعد، با صورتسازی ازین و آن، گشایشی در کار خود داد. از ۴۰ سالگی ببعد نقاشی مشهور و مرفه بود. در سال ۱۸۹۰، در حالی که دوچار نقرس شده بود، در پرووانس مستقر شد، و در اواخر عمر، برای آن که بتواند نقاشی کند، قلم مو را با ریسمان به دست فلج خود میبست. با اینحال تا آخر عمر دراز خود مردی دلشاد و پرشور و شوق بود. رنوار دورنماهای زیبای فراوان ساخته است، اما اهمیت و شهرت او بیشتر بسبب تصویرهائی است که از زنان و کودکان و بدنهای برهنه نقاشی کرده است. نقاشی او از کیفیتی غنائی برخوردار است، و ترکیبهای ظریف رنگ و خطوط موزون تابلوهایش بی‌حد دلنشین و شادی‌آور است. در بیشتر نمایشگاههای بزرگ جهان تابلوهای رنوار وجود دارد. از تابلوهای معروف او ناشتائی قایقرانها؛ کودکان سیرک؛ زنی در حال دوزندگی؛ دختری که گیسوانش را میآراید؛ تاب؛ و آرایش است. یکی از پسرانش، **ژان رنوار** (jāN)، ۱۸۹۴–، از فیلمسازان معروف جهان است. دو پسر دیگرش، **پیر رنوار** هنرپیشه، و **کلود رنوار** (klod) سفالگر است.

رنوویه[3]، شارل برنار (šārl bernār rënuvie)، ۱۸۱۵–۱۹۰۳، فیلسوف فرانسوی، میخواست بعضی از آراء مذهب تحققی (پوزیتیویسم) اوگوست کنت را با پاره‌ای از عقاید مذهب اصالت تصور (ایدآلیسم) کانت تلفیق کند، ولی بر خلاف کانت، وجود ذواتی را که انسان از ادراک آنها عاجز است منکر بود، و معتقد بود که جز حوادث، که به ادراک ما درمیآیند، چیزی بر ما معلوم نیست.

رنه[4] (rëne)، رمانی به زبان فرانسوی (۱۸۰۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۱۶ هش)، اثر شاتوبریان. قهرمان داستان، رنه، جوانی است سودائی که همواره دستخوش تخیلات خویش می‌باشد، و چون از زادگاه خود سخت به تنگ آمده است، از آن دوری میگزیند، و به وحشیان امریکای شمالی پناه میبرد، و در آنجا با شاکتاس (šāktās)، بومی سالخورده‌ای، آشنا میشود، و او را پدرخوانده‌ی خویش مینامد. کتاب رنه بیان مذاکراتی است که میان رنه و شاکتاس روی می‌دهد. کتاب رنه، که مظهری از غمانگیزترین احساسات بشری و سخت‌ترین هیجانات روحی است، در واقع تصویری از روح حساس و زودرنج نویسنده‌ی آنست، که با شیوه‌ای دلنشین سرگذشت دوران جوانی خود را بیان میکند، و پست و بلندیهای روح جوانان را شرح میدهد، و سرانجام نتیجه میگیرد که سعادت و نیکبختی رؤیای آشفته‌ای بیش نیست.

رنه د/آنژو[5] (rëne dāNju)، ۱۴۰۹–۸۰، از بزرگان خاندان آنژو، پادشاه (اسمی) ناپل، دوک آنژو و بار و لورن، و کنت پرووانس؛ دومین پسر لوئی II ناپل. بار را در ۱۴۳۰، لورن را در ۱۴۳۱، و آنژو و پرووانس را پس از مرگ (۱۴۳۴) برادرش، **لوئی III** ناپل، بارث برد. خوانای II، ملکه‌ی ناپل او را بجانشینی خود تعیین کرد، و رنه بعد از مرگ (۱۴۳۵) خوانا مدعی سلطنت ناپل شد. چندی بعد از **آلفونسوی V** آراگون، که او نیز مدعی سلطنت ناپل بود، شکست خورد، و به فرانسه بازگشت، و درباری باشکوه در آنژه دایر نمود. در ۱۴۴۵ دختر خود مارگریت د/آنژو (مارگریت آو انجو) را به هنری VI انگلستان شوهر داد. در همین ایام حکومت لورن و حق خود را بر ناپل به پسرش ژان تفویض نمود، و در ۱۴۵۲ او را دوک لورن و بار کرد. لوئی XI فرانسه او را وادار کرد که در وصیت‌نامه‌ی خود آنژو را به شاه فرانسه منتقل کند. در اواخر عمر در تاراسکون سکنی گزید، و همّ خود را صرف ادبیات و هنر نمود، و فرهنگ قرون وسطائی پرووانس را باوج شکفتگی خود رسانید. رنه یکی از آخرین نمایندگان شهسواری و فرهنگ قرون وسطی بود.

رنه لوئی، ملقب به مارکی د/آرژانسون؛ ← آرژانسون.

رنی، گویدو: ← گویدو رنی.

رنیوم[6] (reniom؛ فنـ)، عنصر فلزی سنگین (علامت شیمیائی Re؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید). مندلیف بر طبق قانون تناوب وجود عنصری را، که آنرا دوی‌منگنز[7] (dvi-manganez) نام نهاد پیشبینی کرد، و در تعقیب این امر، در ۱۹۲۵ رنیوم کشف شد، و تا چندی دوی‌منگنز خوانده میشد.

رنیه[8]، هنری دو (hānri dë renie)، ۱۸۶۴–۱۹۳۶، شاعر فرانسوی. آثار نخستین او مهارتش را در شعر آزاد نشان داد، ولی تحت تأثیر پدر زنش، زوزه ماریا دو اردیا، پیرو سبک کلاسیک شد. صندل بالدار یکی از مجموعه‌های شعری اوست. رمانهای تاریخی نیز مینوشت.

رو، سرکرده‌ی نورمانها؛ ← رولو.

رو[9]، (پیر پول) امیل (pier pol emil ru)، ۱۸۵۳–۱۹۳۳، طبیب و باکتریشناس فرانسوی. شاگرد و همکار پاستور بود. در ۱۸۸۸ وی و آ. یرسن ثابت کردند که باسیل دیفتری مولد زهرابه‌ای است، و این امر منجر به کارهای ا. آ. فون برینگ در تهیه‌ی ضد زهری گردید که درمان دیفتری را دگرگون ساخت. رو با مچنیکوف در باب سیفیلیس تحقیق کرد. در ۱۹۰۴–۱۸ مدیر انستیتو پاستور پاریس بود.

رو[10]، تونل (tunele rov)، قسمت جنوبی کانال مارسی–رون، در ولایت بوش‌دورون، ج‌ش فرانسه. درازای آن ۷ کم، و پهنایش ۲۲ متر است. در ۱۹۲۷ افتتاح شد؛ بعد از کانال پاناما، یکی از بزرگترین عملیات مهندسی بشمار میرود.

رو[11]، ویلهلم (vilhelm ru)، ۱۸۵۰–۱۹۲۴، عالم آلمانی در علم تشریح و از مؤسسین جنینشناسی تجربی.

روئذا، لوپه د: ← لوپه د روئذا.

روئرگ[12] (ruerg)، ناحیه و کنت‌نشین سابق، ج فرانسه، در ولایت کنونی آورون؛ مرکز تاریخیش رودز. قسمتی از گرانکوه مرکزی است. پرورش گوسفند دارد؛ در دره‌هایش زراعت معمول است. روئرگ از املاک خاندان بوربون بود، و در ۱۵۸۹ ضمیمه‌ی ایالت گویین گردید.

رواق: ← گارنت.

رواقی[13]، مذهب (ravāqi)، مذهبی فلسفی که بوسیله‌ی زنون کیتیونی (ح ۳۳۶–ح ۲۶۴ ق‌م) تأسیس شد. نام این فلسفه در زبانهای اروپائی و نیز عنوان "رواقی" برای آن بدین مناسبت است که حوزه‌ی ایشان در یکی از رواقهای [ینه، ستوآ (stoā)] آتن منعقد میشد. مذهب رواقی در قرن ۲م در روم نفوذ یافت، و حکمائی مانند سنکا، اپیکتتوس، و مارکوس آورلیوس بآن گرویدند. پیروان این فلسفه رواقیان یا رواقیون (ravā-qiyyun) خوانده میشوند.

زنون فلسفه را منقسم به طبیعیات و منطق و اخلاق میدانست. منطق وی مبتنی بر ارغنون ارسطو بود، اما میگفت که هر معرفتی بالمآل به ادراکات حواس بازمیگردد. نظریه‌ی رواقیون در طبیعیات اساساً مادی بود. در نظر او هر چه حقیقت دارد مادّی است. قوه و ماده، یا جان و جسم، حقیقت واحد و با یکدیگر مزج کلی دارند، و وجود یکی در تمامی وجود دیگری ساری است. در اخلاق، رواقیان فضیلت را مقصود بالذات میدانستند، و معتقد بودند که زندگی باید سازگار با طبیعت و قوانین آن باشد، و میگفتند آزادی واقعی وقتی حاصل میشود که انسان شهوات و افکار ناحق را به یکسو نهد، و در وارستگی و آزادگی اهتمام ورزد. رواقیان، بسبب پیروی از این اصول، در نزد عامه به نخوت و لاقیدی معروف بودند.

رواقیان: ← رواقی، مذهب.

رواقیون: ← رواقی، مذهب.

روال (revāl)، استونی: ← تالین.

روان[14] (ruāN)، شهر (جم ۱۱۶٬۵۰۰)، کرسی ولایت سن‌ماریتیم (سابقاً سن‌انفریور)، ل فرانسه، کنار رود سن و نزدیک مصب آن؛ پایتخت تاریخی

---

(1)Renault (2)Renoir (3)Renouvier (4)René (5)René d'Anjou (6)rhenium (7)dwi-manganese (dvi–) (8)Régnier (9)Roux (10)Rove (11)Roux (12)Rouergue (13)Stoicism (14)Rouen

نورماندی. بندری عمده و دارای صنایع پنبه است. از قرن ۵م اسقف‌اعظم‌نشین بوده. در جنگ صد ساله از ۱۴۱۹ تا ۱۴۴۹ در تصرف انگلیسها بود؛ ژاندارک را اینجا سوزاندند (۱۴۳۱). اگرچه در جنگ II بسختی آسیب دید، هنوز بسبب بناهای عالیش (سبک گوتیک) معروف است. از آن جمله است کلیسای جامع نوتر دام (notr dām) (قرون ۱۳م–۱۵م)، که اختلاف فاحش میان دو برج آن جالب نظر است؛ کلیساهای سن ماکلو (saN māklu) (قرون ۱۵م–۱۶م) و سنت‌اوان (saN-tuāN) (قرن ۱۴م)؛ کاخ دادگستری (قرون ۱۵م–۱۶م). کورنی و فلوبر در روان متولد شدند.

روئن[1] (ruaN؛ فنس)، انگلا **روین** (ruin)، شهر (جه ۱۸°۷۱۶)، غ کبک، کانادا. مرکز استخراج معادن طلا، مس، و روی نواحی اطراف.

روآن[2]، **پرنس دو** (praNs dë roāN*)، لقب **لوئی رنه ادوار** (lui rëne eduār)، ۱۷۳۴–۱۸۰۳، کاردینال و سیاستمدار فرانسوی. در ۱۷۷۹ اسقف اعظم استراسبورگ گردید. چون با اتریش مخالف بود، منفور ماری آنتوانت شد، و چون سخت مشتاق بود که مورد الطاف ملکه واقع شود، دوچار قضیه‌ی گردن‌بند الماس شد. گرچه تبرئه گشت (۱۷۸۶)، از سمت امین صدقات برکنار و از اقامت در پاریس ممنوع شد.

روآن[2]، **دوک دو** (dük dë roāN*)، نامش **هانری** (hānri)، ۱۵۷۹–۱۶۳۸، ژنرال پروتستان و نویسنده‌ی فرانسوی. از رهبران مقاومت هوگنوها در مقابل ریشلیو بود (مخصوصاً در سالهای ۱۶۲۷–۲۹)، ولی سرانجام از در تسلیم درآمد، و در ۱۶۳۵ ریشلیو او را فرماندهی سپاهیان فرانسه در گریزون داد، و روآن والتلینا را گرفت، و سپاهیان امپراطوری و اسپانیا را شکست داد (۱۶۳۵–۳۶). بعداً در نبرد راینفلدن زخم کاری برداشت و درگذشت.

رواناب[3] (ravānāb)، آن قسمت از ریزش طبیعی که بشکل روانه‌ی مرئی بر سطح زمین جاری میشود. رواناب مشتمل است بر آبی که، بجای فرو رفتن در زمین، بشکل روانه بر سطح آن جاری میشود (رواناب مستقیم)، بضمیمه‌ی قسمت دیگری از آب ناشی از ریزش که در ابتدا به زمین فرو رفته و سپس بآن روانه پیوسته است (رواناب پس‌افتاده). رواناب در بارانهای سنگین بیشتر و سریعتر از نرمه‌بارانهای پردوام است، و همچنین است در زمینهای رستی نسبت به زمینهای شنی، در زمینهای یخ‌بسته نسبت به زمینهائی که چنین نباشند، و در زمینهای بی‌درخت نسبت به جنگلها. نسبت بین رواناب به بارش بر حسب اوضاع اقلیمی تغییر فراوان پیدا میکند.

روانبرق[4] (ravān.barq)، فنس الکترودینامیک (elektrodināmik)، قسمتی از علم برق (← برق یا الکتریسیته) که از تأثیرات جریانهای برق بر خودشان، بر یکدیگر، و بر مغناطیسها، و نیز تأثیر مغناطیسها بر جریانهای برق بحث میکند. اورستد، فیزیکدان دانمارکی، کشف کرد که جریان برق تولید میدان مغناطیسی میکند، و آ. م. آمپر قانون اساسی روانبرق را تقریر نمود. این اکتشافات منجر به پیدایش صنعت برق شد.

روانپزشکی[5]، فنس پسیکوسوماتیک (psikosomā-tik)، قسمتی از علم پزشکی که باختلالات عاطفی (← عاطفه) که غالباً بدان آگاهی و شعور نیست، و بصورت اختلالات جسمی ظاهر میشود، میپردازد. در روانپزشکی معالجه معمولا شامل دستور غذائی و درمان روحی است. روانپزشکی از نظریه‌ی ز. فروید، زیستشناسی روانی (← مایر، آدولف)، و تحقیقات و. ب. کنن در باره‌ی عواقب روانی احساسات شدید مایه گرفته است. گاهی زخم معده، بیماریهای قلب، روماتیسم، تنگی نفس، و اختلالات غدد داخلی را بوسیله‌ی روانپزشکی درمان میکنند.

رواندا، جمهوری، ← رواندا-اوروندی.

رواندا-اوروندی[6] (ruāndā-urundi)، سرزمینی (ح ۵۳°۴۰۰ کمم) در قسمت شرقی افریقای مرکزی، که در زوبه‌ی ۱۹۶۲ به جمهوری رواندا و مملکت بوروندی (صورت محلی نام اوروندی) منقسم گردید. در فلاتی با آب و هوای سالم و دریاچه‌های زیبا قرار دارد. نخستین اروپائی که در داخله‌ی آن نفوذ کرد (۱۸۹۴) یک تن پوینده‌ی آلمانی بود. در ۱۸۹۹–۱۹۱۷ این سرزمین جزء افریقای شرقی آلمان بود. پس از جج I، جامعه‌ی ملل آنرا به عنوان سرزمین قیمومی به بلژیک سپرد، و در ۱۹۴۶–۶۲ نیز از طرف سازمان ملل تحت اداره‌ی بلژیک بود. کرسی آن اوسومبورا (usumburā) بود، که کنار دریاچه‌ی تانگانیکا قرار داشت. مملکت **بوروندی**[7] یا **اوروندی** (ح ۲۷°۸۰۰ کمم؛ جه ح ۲°۲۱۳°۰۰۰) از ل به رواندا و از ش و ج به دریاچه‌ی تانگانیکا محدود است، و پایتختش اوسومبورا میباشد. محصول عمده‌اش قهوه است، ولی پنبه نیز بعمل میآید، و بعضی مواد معدنی استخراج میشود. در سپتامبر ۱۹۶۲ عضو سازمان ملل شد. جمهوری **رواندا**[8] (ح ۲۶°۰۰۰ کمم؛ جه ح ۲°۶۳۴°۰۰۰) از ش به تانگانیکا و از ج به بوروندی محدود، و پایتخت و بزرگترین شهرش کیگالی (جه ح ۲°۰۰۰) است. محصول عمده‌اش قهوه است، ولی پنبه، روغن نخل، توتون، و کتان سیسال نیز تولید میکنند. معادن قلع، لیتیوم، و طلا استخراج میشود. سیمای جغرافیائی عمده‌ی آن دریاچه‌ی کیوو است.

روانسر (ravānsar)، بخش (جه ح ۱۰°۰۰۰؟)، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان). ارتفاع جبال شاهو در ل آبادی بدرآباد از این بخش به ح ۲°۳۳۰ متر میرسد. بعضی از سرچشمه‌های قره سو از آن میگذرند. سابقاً جزء ولایت سنندج بود. مرکزش، **روانسر** (جه ۳۵۷ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۷۶ کیلومتری لغ کرمانشاه کنار قره سو و دماغه‌ی چش کوه شاهو واقست.

روانشناسی[9] (ravān.šenāsi) یا **معرفت النفس** (ma'refato 'n.nafs) یا **علم النفس** (– elmo)، علم روان و ذهن. روانشناسان بر سر تعریف ذهن و روان اختلاف دارند. برخی ذهن را مترادف با روح میدانند، و لذا، از جسم و بدن متمایزش میشمارند، و برخی ذهن و مغز را در ارتباط متقابل میبینند، و دو روی سکه‌ی واحدی می‌انگارند. بطور کلی، روانشناسی جدید را میتوان علمی دانست که روابط متقابل بین موجودات زنده و محیط را مطالعه میکند. این تعریف، هم از محدودیتهای مکتب اصالت رفتار و هم از ایدآلیسم فلسفی مبری است. گرچه روانشناسی خیلی نزدیک به علوم زیستشناسی و فیزیک و علوم اجتماعی است، اما با اینهمه، علمی جداگانه و مستقل است؛ زیرا توجیه و تبیین رفتار آدمی را نمیتوان بتمام معنی در هیچ علم دیگری جستجو کرد. مفاهیم عمده‌ی روانشناسی، از قبیل عاطفه، غریزه، شعور، و هوش، از نظر ارتباطشان با رفتار فرد بطور کلی مورد توجه روانشناس میباشد. کتاب علم النفس ارسطو را معمولا اولین اثر مهم روانشناسی محسوب میدارند. روانشناسی جدید از کارهای هابز (قرن ۱۷م) سرچشمه گرفته است. توجه به روشهای تجربی در قرن ۱۹م منجر به کارهای ز. م. **شارکو** و پ. ژانه گردید. نظریه‌ی تکامل موجب ظهور "روانشناسی دینامیک" ویلیام جیمز شد، که در آن کششها و انگیزه‌ها اهمیت و مقام خاصی دارند. زیگموند فروید با تأسیس پسیکانالیز چشم‌انداز روانشناسی را وسعت بخشید. روانشناسی هیکل‌بینی و اصالت رفتار در افکار قرن ۲۰م تأثیر و نفوذ داشته است. روانشناسی در تعلیم و تربیت و امور صنعتی و تجاری و اداری مورد استفاده قرار گرفته است، و دائماً بر رواجش افزوده میشود. در **روانشناسی اجتماعی** در روابط بین مردم مطالعه و تحقیق میکنند، و میتوان آنرا ملتقای روان‌شناسی تجربی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، و علم درمان بیماریهای روانی دانست. از جمله‌ی مسائلی که درین علم مورد توجه و بحث است، تأثیر خانواده، مدرسه، مؤسسات دینی، و سوابق اقتصادی و سیاسی در فرد؛ مطالعه‌ی طرحهای رفتار؛ چگونگی و طرز تشکیل عقاید و افکار و طرز تغییر و اندازه‌گیری آنها؛ تأثیر روابط بین‌المللی و بین نژادها بر آدمی. روانشناسان اجتماعی میکوشند که، با استفاضه از فنون و روشهای آزمایشگاهی فیزیک و زیستشناسی، راههائی برای اندازه‌گیری و توجیه رفتار آدمی بدست آورند. **روانشناسی استخدامی** شعبه‌ای است از روانشناسی که در باره‌ی طرز انتخاب و انتصاب و آموزش کارمندان و کارگران، و رهبری و اداره‌ی امور اداری مطالعه میکنند. در این زمینه از تستهای **روانشناسی**، مطالعات آماری در روانشناسی، و همچنین از روانشناسی اجتماعی و روانشناسی صنعتی استفاده‌ی بسیار میشود. **روانشناسی بالینی** شعبه‌ای از روانشناسی است که به مطالعه در احوال افراد بطور انفرادی میپردازد، و هدفش در درجه‌ی اول تشخیص و درمان ناراحتیهای روحی است (نیز ← بیماریهای روانی، درمان). در **روانشناسی تجربی**، که از شعب روانشناسی جدید است، روشهای آزمایش و تحقیق در کسب اطلاعات روانشناسی و در حل مسائل و مشکلات روانشناسی بکار میرود (نیز ← وونت، ویلهلم ماکس). **روانشناسی تحلیلی** کوششی است منظم برای کشف عناصر پدیده‌های ذهنی بوسیله‌ی فرو رفتن در خود و مطالعه در نفس و باطن. بمعنی اخص

---

(۱)Rouyn (۲)Rohan (۳)run-off (۴)electrodynamics (۵)psychosomatic medicine (۶)Ruanda-Urundi (۷)Burundi (۸)Rwanda (۹)psychology

روشی است که ک. گ. یونگ برای تحلیل بکار برده است (نیز ← روانشناسی فردی در ضمن همین مقاله). **روانشناسی تربیتی** شعبه‌ای است از روانشناسی که اصول و حقایق روانشناسی را در مطالعات مربوط به مسائل تربیتی بکار میبرد. گاهی نیز به استفاده از روانشناسی در آموزش و پرورش بنحو اعم اطلاق میگردد. **روانشناسی صنعتی** شعبه‌ای از روانشناسی است که به انسان در حین کار توجه دارد، و هدفش توصیف و پیشبینی طرز کار آدمی و بهبود وضع روحی و روانی افراد در حین کار است. در این زمینه، تحقیق در باره‌ی ارتباط بین انسان و ماشین و متناسب ساختن طرح ابزار و ماشین‌آلات با خصوصیات آدمی اخیراً مورد توجه خاص قرار گرفته است (نیز ← روانشناسی استخدامی در ضمن همین مقاله). **روانشناسی فردی** روانشناسی اختلافات فردی، یا تحقیق و تفحص منظم و همراه با اندازه‌گیری این اختلافات است. روانشناسی فردی به معنای اخص به آن نوع از روانشناسی تحلیلی اطلاق میشود که آلفرد آدلر تأسیس و ترویج کرده است. **روانشناسی کودک** شعبه‌ای است از روانشناسی که رشد انسان را از تولد تا دوره‌ی بلوغ مطالعه میکند. **روانشناسی مردم** مطالعه در عقاید، عادات و رسوم، و بالاخص جریان ذهنی نژاد یا طایفه‌ای از مردم است، بویژه مردم بدوی. این مطالعه ممکن است در باره‌ی یک نژاد یا برای مقایسه‌ی بین نژادها انجام بگیرد. مؤسس آن و. م. وونت است. گاهی با روانشناسی اجتماعی اشتباه میشود. **روانشناسی وظایف الاعضائی** (یا **فیزیولوژیائی**) شعبه‌ای است از روانشناسی که در باره‌ی عمل و تأثیر دستگاه عصبی در رفتار و سلوک آدمی و در جریانات ذهنی مطالعه میکند.

روانشناسی، تستهای: ← تستهای روانشناسی.

روانکاوی (ravān.kāvi)، نامی که بعضی به پیکاناليز داده‌اند.

روانگان دبیر (ravāngān dabir)، در عهد ساسانی، منشی امور خیریه. ← دبیر.

روئنوک[1] (roənŏk)، شهر (جه ۱۱۰°۹۷)، چغ ایالت ویرجینیا، کشمکش، بر رود روئنوک. در ۱۸۳۴ بنا شد. دارای مصنوعات آهنی و فولادی، و منسوجات و مواد شیمیائی است.

روئنوک[1]**، جزیره‌ی،** جزیره‌ای در قطا، نزدیک ساحل ش ایالت کارولینای شمالی، کشمکش. هیئتهای اعزامی از طرف سر والتر رالی در ۱۵۸۵ و ۱۵۸۷ در آن مهاجرنشینهائی تأسیس کردند که هیچیک پایدار نماند.

روانه[2] (ravāne). **۱-** در جغرافیا، آبی که در مجرا یا بستری جریان داشته باشد، جریان معتنابه آب. روانه‌ها بر حسب بزرگی آنها به اسامی مختلف خوانده میشوند، چنانکه روانه‌های بزرگ را رود و روانه‌های کوچک را آبنای خوانند، و روانه‌ی کوچکتر از آبنای را جویبار، ولی البته این اصطلاحات نسبی است، و حاکی از اندازه‌ی دقیق نمیباشد، و روانه‌ای که در محلی آبنای محسوب است اگر در محل دیگر بودی چه بسا که رود شمرده شدی. **۲-** هر جریانی مشابه روانه‌ی آب، مانند "روانه‌ی هوا"، "روانه‌ی نور"، و "روانه‌ی الکترونها".

روئو[3]**، ژرژ** (jorj ruo)، ۱۸۷۱-۱۹۵۸، نقاش فرانسوی. شاگرد گ. مورو، و در اوایل کار پیرو مکتب فوویسم بود. در همه‌ی رشته‌های نقاشی (رنگ روغن، آب رنگ، گواش، مداد رنگی، حکاکی، و گراوورسازی) استاد بود، و با اشکال خشنی که تمبیه میکرد در آغاز با خشمی تند و بعدها با آرامشی نسبی از رنج انسان و بیعدالتی سخن میگفت. دلقکها، قضات بورژوا، مصلوب شدن مسیح، و مصیبتهای جنگ موضوعهائی است که بارها آنها را نقاشی کرده است.

رواة: ← راوی.

روئین (ru'in)، ده (جه ۳۵°۲۳۴ شه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)، ۲۰ کیلومتری ل‌ش میان‌آباد.

روباره[4] (ru.bāre). **۱-** فضولاتی که در موقع ذوب مواد معدنی در کوره‌ی فلزگری حاصل می‌شود. وجه تسمیه آنست که این مواد، بعلت سبکی، روی بار (یعنی موادی که در کوره ذوب میکنند) قرار میگیرند. **۲-** توده‌هائی از سنگهای آتشفشانی سبک و حفره‌دار.

روباه[5] (rubāh)، جانوری از تیره‌ی سگها (کانیدای)، که محیلترین حیوانات شکارگر است، و از این جهت موضوع داستانها بوده است. پشم آن عموماً بلند و انبوه است، و دُم پرپشت آن معمولاً بلندتر از دم گرگ میباشد. جانوری است زیرک، و در فریب دادن دشمن مهارت دارد، چنانکه گاه وقتی به دام اوفتد خود را به مُردگی میزند، ولی چون آزاد شود فرار میکند. خوراکش جانوران کوچک و ستهها و میوه‌ها است. روباه سرخ (نوع *Vulpes*) در بعضی نواحی اروپا و آسیا و افریقا و امریکای شمالی بسر میبرد. پوست آن معمولا قرمزرنگ است، و دمش نوک سفید دارد، و پشت گوشش سیاه است. روباه نقره‌ای و سیاه و دورگه (از زردفام تا نارنجی روشن) را بتفاوت در نتاجهای روباه قرمز میتوان مشاهده نمود. پرورش‌دهندگان رنگهای پلاتینی (طلای سفید) نیز از آمیزش نژادهای آن بدست آورده‌اند. پوست بعضی از اقسام روباه از جمله‌ی زیباترین و گرانبهاترین پوستها است.

روباه کوه: ← اشتران کوه.

روباهی، تپه، ← مرودشت.

روبر (rober)، اسم فرانسوی برای مرد؛ ضبط فرانسوی آن Robert. بعضی از اعلام اروپائی مطابق آن بشرح ذیل است (نیز ← روبرت، اسم)،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	Roberto	روبرتو	(roberto)
آلمانی	Robert	روبرت	(robert)
آلمانی	Rudbert	رودبرت	(rudbert)
آلمانی	Ruprecht	روپرشت	(ruprešt)
انگلیسی	Robert	رابرت	(răbərt)
ایتالیائی	Roberto	روبرتو	(roberto)
ایتالیائی	Ruberto	روبرتو	(ruberto)
لاتینی	Robertus	روبرتوس	(robertus)

روبر[6] **I** (فرانسه) (robere)، ح ۸۶۵-۹۲۳، شاه (۹۲۲-۲۳) فرانسه؛ برادر کوچکتر اود. در ۹۲۲ شورشی بر ضد شارل III (ابله) برپا کرد، و در رنس تاجگذاری نمود، ولی کمی بعد در جنگ کشته شد، و دامادش رائول بجایش نشست.

روبر[6] **II** (فرانسه) یا **روبر پرهیزکار،** فنه **روبر لو پیو** (rober lë pië)، ۹۷۰-۱۰۳۱، شاه (۹۹۶-۱۰۳۱) فرانسه. پسر ا. کاپه، و از ۹۸۷ در سلطنت شریک پدر بود. از جهت تقوی و دانش ممتاز بود، و در عین حال کوشید که بر قدر سلطنت بیفزاید. جانشینش هانری I.

روبر[6] **I** (نورماندی) یا **روبر ابلیس،** فنه **روبر لو دیابل** (rober lë diābl)، فت ۱۰۳۵، دوک (۱۰۲۷-۳۵) نورماندی. پدرش، ریشار II (معروف به ریشار خوب)، دوک نورماندی بود. ویلیام I (فاتح) پسر نامشروع روبر بود، و روبر وی را بجانشینی خود تعیین کرد. روبر در راه بازگشت از زیارت اورشلیم درگذشت. اغلب او را با روبر ابلیس داستانهای قرون وسطائی منطبق کرده‌اند.

روبر[7] **II** (نورماندی) یا **روبر کورتوز** (rober kurtëz)، ح ۱۰۵۴-۱۱۳۴، دوک (۱۰۸۷-۱۱۰۶) نورماندی، پسر ارشد ویلیام I (فاتح). چند بار بر ضد پدر شورید، و در ۱۰۸۷ جانشین او در دوکنشین نورماندی شد. با برادر کوچک خود ویلیام II که بپادشاهی انگلستان رسیده و قصد گرفتن نورماندی را داشت جنگید، ولی در ۱۰۹۶ نورماندی را نزد ویلیام گرو گذاشت تا در اولین جنگ صلیبی شرکت کند. هنگامی که روبر در شرق بود، ویلیام درگذشت و سلطنت انگلستان به هنری I رسید. روبر پس از بازگشت به انگلستان حمله کرد (۱۱۰۱)، و اگرچه این نزاع تسکین یافت، هنری به نورماندی حمله کرد؛ روبر در تنشبره مغلوب و اسیر شد (۱۱۰۶)، و بقیه‌ی عمر را در انگلستان در اسارت گذرانید.

روبر پرهیزکار: ← روبر II (فرانسه).

روبرت، اسم آلمانی: ← روبر، اسم.

روبرتو، اسم اروپائی: ← روبر، اسم.

روبرتوس، اسم لاتینی، ← روبر، اسم.

روبرتوس رتیننسیس: ← رابرت چستری.

روبر خردمند: ← روبر د/آنژو.

روبر د/آنژو[8] (rober dāNju)، ملقب به **روبر خردمند،** ۱۲۷۵-۱۳۴۳، شاه (۱۳۰۹-۴۳) ناپل؛ پسر و جانشین شارل II. وی رهبر گوئلفها بود و کوشید که سیسیل را از گیبلینها بگیرد ولی موفق نشد. حامی پترارک و دیگر اهل ادب بود.

روبر دو کورتنه[9] (rober dë kurtne)، فت ۱۲۲۸، امپراطور (۱۲۱۸-۲۸) امپراطوری لاتینی قسطنطنیه. قلمرو امپراطوری وی منحصر به قسطنطنیه گردید.

روبر ژنوی[10] (robere jenevi)، فت ۱۳۹۴، مردی روحانی، از مردم ژنو، که در ۱۳۷۸-۹۴ بعنوان کلمنس VII ناپاپ بود. در ۱۳۷۱ کاردینال شد، و سپس نماینده‌ی پاپ در ایتالیا گردید. پس از مرگ (۱۳۷۸) گرگوریوس XI، اوربانوس VI به پاپی انتخاب شد، اما کاردینالها در این انتخاب تجدید نظر کردند، و روبر را به پاپی برگزیدند[11].

---

(1)Roanoke (2)stream (3)Rouault (4)scoria (5)fox (6)Robert (7)Robert (Courte-Heuse) (8)Robert of Anjou (9)Robert of Courtenay (11)Robert of Geneva

روبر بلافاصله به آوینیون رفت، و شقاق کبیر آغاز گردید. بسیاری از کشورهای اروپائی او را به پاپی شناختند و تأیید کردند، اما او در کوشش‌هایش برای جلب حمایت بیشتر توفیق نیافت. در آوینیون، بندیکتوس XIII (← لونا، پدرو د) جانشین وی گردید.

روبر کورتوز: ← روبر II (نورماندی).

روبر گیسکار[1] (rober giskār)، ح ۱۰۱۵–۱۰۸۵، فاتح ایتالیای جنوبی. از اشراف نورمان و پسر تانکرد دو اوتویل (tānkred dë otvil) بود. سه تن از برادرانش پیش از او به ایتالیا رفته بودند، و در ۱۰۴۲ آپولیا را در تصرف داشتند. روبر در ۱۰۵۷ کنت آپولیا شد، و در ۱۰۵۹، پاپ او را دوک این ناحیه و سایر اراضی ایتالیای جنوبی، که نورمانها از دولت بیزانس و اعراب گرفته یا قرار بود بگیرند، ساخت. روبر فتح ایتالیای جنوبی را بانجام رسانید، و آنرا تحت فرمانروائی نورمانها آورد؛ برادرش، روژه‌ی I، سیسیل را از اعراب گرفت. در ۱۰۸۱ روبر لشکرکشی خود را بر ضد امپراطوری بیزانس آغاز کرد. کورفو را گرفت، و آلکسیوس I را شکست داد، ولی در ۱۰۸۳ بازگشت تا پاپ **گرگوریوس VII** را بر ضد امپراطور هانری IV یاری کند. مدت کوتاهی رم را در دست داشت، و آن را تاراج کرد (۱۰۸۴). بعداً سپاهیان هانری او را بیرون راندند، و روبر جنگ خود را با دولت بیزانس از سر گرفت، و در جزیره‌ی سفالونیا مبتلی به تب شد و درگذشت. متصرفات او در ایتالیای جنوبی به پسرش و نوه‌اش رسید، و سپس روژه‌ی II آنها را به سیسیل ضمیمه کرد.

روبر لو پیو: ← روبر II (فرانسه).

روبر لو دیابل: ← روبر I (نورماندی).

روبروال[2]**، ژیل پرسون** (یا **پرسونیه**) (jil per-son, personie, robervāl)، ۱۶۰۲–۷۵، ریاضیدان فرانسوی که بسبب طریقه‌هائی که برای رسم مماس بر خطوط منحنی ابتکار کرده است معروفست. ترازوی روبروال را اختراع کرد.

روبسپیر[3] [ماکسیمیلین ماری ایزیدور روبسپیر (māksimiliaN māri izidor robespier)]، ملقب به **فسادناپذیر**، ۱۷۵۸–۹۴، انقلابگر فرانسوی و از معروفترین شخصیتهای انقلاب فرانسه. جوانی را در فقر و فاقه گذرانید. بوسیله‌ی کومک خرج تحصیلی در پاریس تحصیل حقوق کرد. سپس در موطن خود آراس به وکالت پرداخت، و اسقف آراس که حامی وی بود او را منصب قضا داد، ولی چون با مجازات اعدام مخالف بود استعفا داد. روبسپیر بزودی تحت تأثیر افکار روسو قرار گرفت؛ دموکراسی و خداپرستی جزء اصول عقاید وی گردید. در ۱۷۸۹ بعضویت اتا ژنرو انتخاب شد، و در انجمن ژاکوبنها نفوذ یافت، و رهبر آن گردید. در مجلس مبعوثان عضویت یافت، و در اوت ۱۷۹۲ عضو کمون پاریس شد. در مجلس کنوانسیون از نمایندگان پاریس بود، و در کشمکش بین ژیروندیان و مونتانیارها نقش عمده‌ای بازی کرد، ولی هنوز تحت الشعاع مارا و دانتون بود. در اعدام شاه اصرار ورزید، و در استیصال ژیروندیان سهمی عمده داشت.

در ۲۷ ژوییه‌ی ۱۷۹۳ روبسپیر بعضویت "کمیته‌ی بزرگ" (دومین کمیته‌ی امنیت عمومی) انتخاب شد، و از آن ببعد سخنگوی انقلاب فرانسه گردید. قدرت بسیار یافت، و در دوره‌ی وحشت رقبای عمده‌ی خود (خاصه ابر و دانتون و دمولن) را نابود کرد، و فرانسه تحت استیلای او و دستیارانش، سن‌ژوست و ژ. کوتون درآمد. قانون ۲۲ پرریال (10 ژوئن ۱۷۹۴) داوگاه انقلابی را دستگاهی خودرأی و مافوق سایر تشکیلات قرار داد، و دوره‌ی خونریزی وحشتناک معروف به وحشت بزرگ آغاز گردید. کار روبسپیر بجائی رسید که نظریه‌ی "وجود برترین" را، که نوعی خداپرستی (← خداپرستان) و وی بدان معتقد بود، بعنوان مذهب رسمی کشور علم کرد. این امر بر مخالفین او و کسانی که از خودمختاری وی و از دوره‌ی وحشت بجان آمده بودند افزود. در ۲۶ ژوییه که در کنوانسیون در باب تصفیه‌ی قریب الوقوع نمایندگان سخن گفت مخالفینش در کنوانسیون و در خارج دست بعمل زدند. در جلسه‌ی پرهیجان کنوانسیون در روز بعد (۹ ترمیدور)، روبسپیر بطور شگفت‌انگیزی بیمناک و متزلزل بود. در همان روز توقیف شد، و اگرچه سپاهیان کمون پاریس او را آزاد کردند، باراس و سپاهیانش بدون فوت وقت او را دستگیر کردند، و صبح روز بعد (۲۸ ژوییه) با چند تن از همدستانش با گیوتین اعدام گردید.

شخصیت روبسپیر مورد بحث است. در پابندی تعصب‌آمیزش به تقوی و پرهیزکاری، که سبب اشتهار وی به "فسادناپذیر" گردید، تردیدی نیست. اما از جهات دیگر، بعضی او را از قهرمانان خیالپرست انقلاب اجتماعی، و برخی مردم‌فریبی جاه‌طلب و مستبد شمرده‌اند.

روبسن[4]**، پول** (pol rōbsən)، ۱۸۹۸–، خواننده و هنرپیشه‌ی سیاهپوست امریکائی. برای اول بار در نمایشنامه‌ی تابو (۱۹۲۲) به صحنه آمد، ولی شهرتش با بازی در نمایشنامه‌های امپراطور جونز و همه‌ی کودکان خدا بال دارند (اثر ی. او'نیل) آغاز شد. برای اجرای کنسرت به اروپا و تجشم سفر کرد، و از لحاظ فکر سیاسی به کمونیسم متمایل گردید. اجرای نقش اتللو (لندن ۱۹۳۰، نیو یورک ۱۹۴۳–۴۵) و خواندن آوازهای مذهبی سیاهان از کارهای ارجمند اوست.

روبلینگ[5]**، جان اوگاستس** (jān ogāstəs rōb-ling)، ۱۸۰۶–۶۹، مهندس امریکائی آلمانی الاصل. از ۱۸۴۱ به ساختن کابلهای فولادی پرداخت، و بوسیله‌ی آنها پلهای معلقی ساخت که مهندسین پیرو روش قدیمی استفاده از زنجیرها ساختن آنها را عملا غیر ممکن میدانستند. از کارهای وی پل معلقی بر نیاگارا (۱۸۵۱–۵۵) و طرحهائی برای پل معروف بروکلین میباشد، که در ضمن اجرای آن مجروح و مبتلا به کزاز گردید و درگذشت. پسرش، **واشینگتن اوگاستس روبلینگ** (wāšingtən)، ۱۸۳۷–۱۹۲۶، پس از وفات پدر سرپرستی ساختمان پل بروکلین را بعهده گرفت، و آنرا به اتمام رسانید.

روبنج: ← روبان؛ مازندران.

روبند (ruband) یا **روبنده** (ə–)، پوشش صورت زنها در خارج از منزل (برای تصویر ← چادر). معمولا پارچه‌ی سفیدی بود که آنرا به سر می‌آویختند، و فقط در جلو چشمان مشبک بود. خانمهای ثروتمند روبند سفید را با قلابه‌ی جواهرنشان به سر میبستند (← چادر).

روبنده: ← روبند.

روبنس[6]**، پتر پول** (peter pol rubens)، ۱۵۷۷–۱۶۴۰، مهمترین نقاش مکتب فلاندری. در بندر آنورس نزد چند نقاش کارآموزی کرد. در ۱۵۶۰ به ایتالیا رفت، و ۸ سالی در آنجا بود، و چون به آنورس بازگشت، در مدت کوتاهی مهمترین و مرفه‌ترین نقاش شهر شد. شاگردان بسیار به او روی آوردند و سفارشهای بسیار به وی داده شد. از اینرو، کارگاهی بزرگ برپا کرد، و در آن، کارآموزان چیره‌دست خود را به کار گماشت، و درینجا بخصوص برای کلیساها تصویرهای بزرگ فراوان ساخت. بیشتر کار این تابلوها را شاگردانش میکردند، و او بر کار آنها نظارت میکرد: طرحها را خود او میریخت، و قلمهای آخر را خود او میزد. تابلوهای ستایش مجوسان و برپا داشتن صلیب از شاهکارهای این دوره است. برای دربارهای فرانسه و اسپانیا نیز تابلوهای متعدد نقاشی کرد، که ۲۴ تصویر از زندگانی ماری دو مدیسی از معروفترین آنهاست. در ۱۶۲۶ که همسرش، ایزابلا برانت (izābelā brānt)، درگذشت، وارد خدمات سیاسی شد؛ در ۱۶۲۸ به مأموریت به اسپانیا رفت تا ترتیب موافقتنامه‌ای بین فیلیپ IV و دولت انگلستان بدهد؛ در آنجا با ولاسکوئز دوست شد، و تصویرهائی از خاندان سلطنتی ساخت. سپس به لندن رفت، و مورد تجلیل فراوان قرار گرفت، و لقب اشرافی به وی اعطا شد. در آنجا، سقف وایتهال را نقاشی کرد. در ۱۶۳۰ به آنورس بازگشت، و در ۵۳ سالگی با دختر ۱۶ ساله‌ی بسیار زیبائی بنام هلن فورمان (helen furmāN) ازدواج کرد. صورتهائی که از زن جوان خود ساخته در زمره‌ی شادیبخشترین شاهکارهای اوست. روبنس در ۱۰ سال آخر زندگی با نیروئی خارق العاده کار می‌کرد، و بسیاری از عالیترین تابلوهای خود را درین دوره ساخته است. تنها برای دربار اسپانیا 100 تابلو درین دوره ساخته است. داوری پاریس و ونوس و آدونیس از جمله‌ی تابلوهای مشهور این دوره اند. در ۶۳ سالگی در عین نیرومندی و توانائی به مرض نقرس درگذشت.

روبنس در ساختن تصویرهای عظیم، و از لحاظ آزادی عمل در بکار بردن قلم مو و رنگها، از نقاشان ایتالیا الهام گرفته است، اما نحوه‌ی ترکیب رنگها و شیوه‌ی کار و روح پرخروش تصویرهایش کاملا فلاندری است. هر چه پخته‌تر میشد، رنگهایش صافتر و روشنتر میشدند. سرانجام تضادهای شدید بین تیرگی و روشنی را کنار گذاشت، و نورهای یکدست صاف را جایگزین آنها ساخت. کمتر نقاشی "حرکت" را بخوبی روبنس مجسم ساخته است. بخصوص در تابلوهائی که از جنگها و کشمکشهای اساطیری ساخته است، بدنهای لخت با حدت و جوشش حیاتی زاید الوصفی در جنگ و تلاش و جنبشند. در همه‌ی زمینه‌ها و شاخه‌های نقاشی تجربه و تحقیق کرده است. در

(۱)Robert Guiscard (۲)Roberval (۳)Robespierre (۴)Robeson (۵)Roebling (۶)Rubens

دورنماسازی، صورتسازی، نقاشی ژانر، و ساختن تصویر حیوانات همان اندازه توانا و موفق بود که در کارهای بزرگترش در زمینه‌های مذهبی و اساطیری و تمثیلی قدرت و موفقیت داشت. بعضی از تابلوهای کوچکش ـ از قبیل ملن فورمان و کودکانش و رقص روستائی ـ از جمله‌ی شکاهکارهای بزرگ او بشمارند. علی رغم سرعت خارق العاده‌ای که در کار داشت، نقاشیهای او نمونه‌های شگفتی از دقت و مهارت در کار شناخته میشوند. همعصرانش به دوام لعاب رقیقی که روی تصویرهایش میکشید عقیده نداشتند، اما تابلوهای او تا امروز به شکلی غیر عادی سالم و از تباهی مصون مانده‌اند. بیش از ۲٬۰۰۰ تابلو به کارگاه او نسبت داده شده است. تقریباً همه‌ی گالریهای هنری بزرگ دنیا نمونه‌هائی درخشان از کارهای او دارند.

روبنسون کروزوئه[1] (robanson kruzoe)، نام فارسی (مأخوذ از فرانسوی) یک شخصیت معروف داستانی که د. دفو او را در کتاب زندگی و سرگذشت عجیب و حیرت‌انگیز روبنسون کروزوئه (۱۷۱۹) خلق کرد؛ و نیز نام اختصاری این کتاب و تلخیصهای آن. این کتاب سرگذشت مردی مبتکر و دارای اعتماد بنفس، و مبارزات او را در مقابل حوادث زندگی و پیروزی وی را بر آنها شرح میدهد. کتاب روبنسون کروزوئه بلافاصله پس از انتشار مقبولیت تام یافت، و به بسیاری از زبانها ترجمه شد. این کتاب خاصه نزد پسران جوان محبوبیتی کم‌نظیر داشته است. ترجمه‌های ملخصی از آن بزبان فارسی موجود است. کتاب روبنسون کروزوئه ظاهراً از منابع متعدد سرچشمه گرفته است که از آن جمله کتاب سفر تازه به گرد دنیا (۱۶۹۷)، اثر و. دمپیر، و سرگذشت ملاحی اسکاتلندی بنام الگزاندر سلکرک را میتوان نام برد.

روبن هود، ضبط دیگر رابین هود.

روبوت[2] (robot) [از زبان چک، = خدمت اجباری]، اسبابی مکانیکی که برای اجرای کارهائی که معمولاً بوسیله‌ی انسان انجام میگیرد طرح شود. این اصطلاح بوسیله‌ی نمایشنامه‌ی روبوتهای عمومی رزوم، از ک. چاپک، که در ۱۹۲۱ در پراگ بمعرض نمایش گذاشته شد، رواج یافت. اتوماتونهای کنونی با خلبان یا ناوبان روبوتی مجهزند، که بطور خودکار طیاره یا کشتی را بر مسیر مطلوب نگاه میدارند. با رواج اتوماسیون در صنعت، آلات و ادوات بیشمار تعبیه شده است که در بعضی کارها جایگزین انسان میشوند. در کتاب چاپک، روبوت به هر یک از آدمهائی که مصنوعاً ساخته شده‌اند اطلاق شده است، که از جنبه‌ی مکانیکی کاربُر هستند، ولی فاقد احساس و عواطف میباشند. بهمین مناسبت، در زبانهای اروپائی، لفظ روبوت بمعنی شخص کاربُر ولی بیحس و بیعاطفه، و هم بمعنی مذموم "آدم مصنوعی" بی‌اراده بکار میرود.

روبه[3] (rube)، شهر (جمع تخمیناً ۱۱۰٬۰۶۷)، ولایت نور، ل فرانسه، در فلاندر فرانسه. یکی از بزرگترین مراکز نساجی فرانسه است.

رؤبة ابن عجاج (ro'bate 'bne ajjāj) [رؤبة ابن العجاج التمیمی]، ح ۶۵–۱۴۵ هق، شاعر عرب. زبانشناسان عرب در باب نام وی اقوال مختلف دارند، ولی بعضی از محققین رؤبه را همان روباه فارسی میدانند. از زندگی او چندان اطلاعی نداریم. وی چندی در خدمت سربازی یا برای تجارت در ایران شرقی سفر کرد. رؤبه، مانند پدرش، در رجزگوئی مهارت داشت، و با لغات غریب و نامأنوس عرب آشنا بود. نام او در اشعار منوچهری و ناصر خسرو و بعضی دیگر از شعرای پارسی‌گوی آمده است.

روبیا، مجسمه‌سازان ایتالیائی؛ ← دلا روبیا.

روبیدیوم[4] (rubidiom؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب بسیار نرم و به رنگ سفید نقره‌ای (علامت شیمیائی Rb. نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید). فلزی است قلیائی و بسیار بااثر. از لحاظ اثر شیمیائی شبیه پوتاسیوم است. در طبیعت به حالت آزاد یافت نمیشود. روبیدیوم و املاحش چندان ارزش تجارتی ندارند. روبیدیوم فلزی در ساختن سلول نورابرقی بکار میرود. روبیدیوم را بونزن و کیرشهوف کشف کردند (۱۸۶۰–۶۱)، و نخستین عنصری است که بوسیله‌ی طیفنما کشف شد.

روبیکو[5] (rubiko) یا **روبیکون**[6]، روانه‌ی کوچکی که به دریای آدریاتیک میریخت، و مرز گل سیزالپین با ایتالیای قدیم بود. محلش درست معلوم نیست. در ۴۹ ق‌م، یولیوس قیصر سربازان خود را برای جنگ با پومپیوس از روبیکو عبور داد.

روبیکون، رود؛ ← روبیکو.

روبینستاین[7]، **آرثر** (ārṯər rubinstāyn)، ۱۸۸۶–، پیانونوار لهستانی که از ۱۹۴۶ تبعه‌ی کشمة است. تحت حمایت ی. یوآخیم، در برلین تحصیل کرد. در ۱۸۹۸ در ارکستر سمفونیک برلین (به رهبری یوآخیم) شروع به کار کرد. در سومین سفر به کشمة به اوج شهرت خود رسید (۱۹۳۷).

روبینشتین[7]، **آنتون گریگوریویچ** (ānton gri-goryevic rubinšteyn)، ۱۸۲۹–۹۴، پیانونواز و آهنگساز روسی. در نواختن پیانو همپایه‌ی لیست بود. کار خود را در موسیقی از ۹ سالگی در مسکو آغاز کرد، و بعدها مورد تحسین مندلسون، شوپن، و لیست واقع شد. در ۱۸۶۲ کنسرواتوار سن پطرزبورگ را تأسیس نمود، و دو بار (۱۸۶۲–۶۷ و ۱۸۸۷–۹۱) ریاست آن را بعهده داشت. در ۱۸۷۲–۷۳ به کشمة سفر کرد. آهنگسازی پرکار بود، و بعنوان مربی موسیقی نیز مقامی بلند دارد. برادرش، **نیکولای گریگوریویچ روبینشتین** (nikolāy)، ۱۸۳۵–۸۱، نیز پیانونواز و معلم موسیقی بود. در ۱۸۶۴ کنسرواتوار مسکو را بنیان نهاد، و تا آخر عمر ریاست آنرا داشت.

روپرت (rupərt)، اسم انگلیسی برای مرد، از اصل آلمانی روپرشت (← روبر، اسم). ضبط انگلیسی آن Rupert، و صورت لاتینی آن Rupertus است، که بفارسی روپرتوس (ruper-tus) ضبط میشود.

روپرت[8] (rupert)، ۱۳۵۲–۱۴۱۰، شاه (۱۴۰۰–۱۰) آلمان. در ۱۳۹۸ به برگزینندگی پالاتینا و در ۱۴۰۰، بجانشینی وِنسلاوس از که امپراطوری خلع شده بود، بسلطنت آلمان انتخاب شد. در لشکرکشی (۱۴۰۱–۲) به ایتالیا کاری از پیش نبرد، و ناچار به آلمان بازگشت، و در بقیه‌ی دوران سلطنت خود گرفتار کشمکشهای محلی بود.

روپرت، ارض[9] (arze rupert)، سرزمینی متعلق به کانادا، که در ۱۶۷۰–۱۸۶۹ در تصرف شرکت خلیج هودسن بود، و از ـ پرنس روپرت، اولین مدیر شرکت، نام گرفته است. بر طبق فرمانی که چارلز به شرکت اعطا کرد (۱۶۷۰)، این سرزمین مشتمل بر قسمتهائی از ایالات کنونی اونتاریو و کبک، تمام مانیتوبا و سسکچوان، نیمه‌ی جنوبی آلبرتا، و گوشه‌ی چغ سرزمینهای شمال غرب بود. در ۱۸۶۹، در مقابل ۳۰۰٬۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی، شرکت آنرا به کانادا واگذار کرد، و جزء سرزمینهای شمال غرب قرار داده شد.

روپرت[10]، **پرنس** (prans rupert*)، ۱۶۱۹–۸۲، پسر فردریک پادشاه زمستانی و الیزابت (ملکه‌ی بوهم و دختر جیمز I انگلستان). در جنگ سی ساله با سپاهیان امپراطوری جنگید. در ۱۶۴۱ به انگلستان رفت تا در جنگهای داخلی چارلز I را یاری کند، و پیروزیهائی نصیبش شد، ولی کرامول او را در نیزبی و مارستن‌مور مغلوب کرد. سالهای ۱۶۵۴–۶۰ را در آلمان گذرانید. پس از بازگشت خاندان استوارت، به انگلستان بازآمد، و در جنگهای هلند خدمات ممتاز کرد (۱۶۶۵–۶۶، ۱۶۷۳). در حکاکی و در شیمی دست داشت، و در بعضی طرحهای استعماری و تجارتی شرکت کرد (← خلیج هودسن، شرکت؛ روپرت، ارض).

روپرشت، اسم آلمانی؛ ← روبر، اسم.

روپیه[11] (rupie) [از سانسکریت، = نقره]، واحد اساسی پول در هند، پاکستان، و سیلان، و نیز واحد پول در بعضی نقاط دیگر (مانند جزیره‌ی موریشس، سیشل، و بعضی از نواحی ساحلی شبه جزیره‌ی عربستان). ارزش آن در هند و پاکستان و سیلان 0,21 دلار کشمة است. روپیه‌ی پاکستان منقسم به ۱۶ آنه میباشد.

روت[12] (rut) یا **راعوث** (rā'us)، زن بیوه‌ی موآبی، که برای محبت مادر شوهر یهودی خود، نعومی، ترک دیار کرد، و به بیت لحم آمد. در آنجا به همسری بوعز درآمد، و از نسل ایشان بعدها داود پیدا شد.

روت[13]، **الیهیو** (elihiu rut)، ۱۸۴۵–۱۹۳۷، یکی از رجال کشمة. وزیر جنگ (۱۸۹۹–۱۹۰۴) و وزیر امور خارجه (۱۹۰۵–۹) و در ۱۹۰۹–۱۵ سناتور بود. از خواستاران معروف همکاری دوستانه بین همه‌ی ملل جهان بود. جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۱۲ به وی اعطا شد.

روتاری بین‌المللی[14] (rotārie؛ از انگلا)، انجمنی از بازرگانان و صاحبان حِرَف و فنون، که در سال ۱۹۰۵ بوسیله‌ی پول پرسی هریس (pol përsi haris) (۱۸۶۸–۱۹۴۷) در شهر شیکاگو تأسیس گردید. هدف این انجمن معاضدت به اعضا، و کومک به امور خیریه و همکاری بین‌المللی است.

---

(۱)Robinson Crusoe (۲)robot (۳)Roubaix (۴)rubidium (۵)Rubico (۶)Rubicon (۷)Rubinstein (۸)Rupert (۹)Rupert's Land (۱۰)Rupert (۱۱)rupee (۱۲)Ruth (۱۳)Root (۱۴)Rotary International

در اغلب کشورهای جهان شعبه دارد. در ایران اولین باشگاه روتاری در سال ۱۹۵۶ در تهران تشکیل گردید، و اینک پنج باشگاه روتاری (۲ در تهران، یکی در آبادان، یکی در تبریز، و یکی در کرج) در کشور دایر است. اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی ریاست عالیه‌ی باشگاههای روتاری را در ایران دارند.

روتبوف[1] (rütebëf)، نهٔ بین ۱۲۵۴ و ۱۲۸۵، شاعر فرانسوی. بزبان افسانه، بیعدالتیهای اجتماع و معایب همه‌ی طبقات را مورد حمله قرار داد. علاوه بس درام مذهبی معجزه‌ی تئوفیل، آثاری در زندگی قدیسین دارد، و نیز هجویه‌هائی نوشته است.

روتردام[2] (roterdām)، شهر (جمع ح ۷۳۰٬۰۰۰)، ایالت زوید هولاند، غ هلند، کنار رود نیوه ماس، نزدیک مصب آن در دریای شمال. یکی از بزرگترین بنادر جهان است؛ کشتیهای اقیانوس‌پیما میتوانند از آبراهه‌ای که در ۱۸۶۶–۹۰ ساخته شده باین بندر بیایند. بوسیله‌ی راههای آبی با ناحیه‌ی صنعتی راینلاند-رور آلمان مرتبط است، و تجارت ترانزیتی عظیمی دارد، که تنها رقیبش در برّ اروپا آنورس میباشد. دارای کارگاههای بزرگ کشتیسازی، پالایشگاههای نفت، و کارخانه‌های مواد شیمیائی و ماشینسازی و تهیه‌ی مواد غذائی است. در ۱۳۲۸ شهریت یافت، ولی اهمیت فراوانش از قرن ۱۹م است. در جنگ II بشدت هر چه تمامتر بمباران هوائی شد (با اینکه چند ساعت پیشتر تسلیم آلمان شده بود، ۱۹۴۰). مرکز قسمت قدیمی شهر (مشتمل بر خانه‌ای که اراسموس در آنجا متولد شده بود) بکلی نابود گردید؛ بعداً بسبک جدید ساخته شد.

روتسیکا[3]، **لئوپولد** (leopold rutsikā) ۱۸۷۷–، شیمیدان سویسی؛ متولد یوگوسلاوی. در ساختمان شیمیائی ویتامین د و هورمونهای جنسی تحقیق کرد، و نخستین کس بود که اینگونه هورمونها را بطریق ترکیبی ساخت. سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۹ در شیمی به وی اعطا شد.

روتشیلد[4] (rotšild؛ فنـ. آلمانی) یا **روچیلد** (rocild؛ فارسی) یا **راتچایلد** (rāṭcāyld؛ انگلـ)، خاندانی یهودی که از راه صرافی و بانکداری ثروتی بسیار هنگفت بدست آورد. مؤسس خاندان مایر آمشل روتشیلد بود (دنباله‌ی مقاله را ملاحظه کنید). پس از وفات (۱۸۱۲) وی، پسر ارشدش، آنسلم مایر، در بانک پدرش در فرانکفورت جایگزین او شد، و چهار پسر دیگر–زولومون، ناتان مایر، کارل مایر، و ژاکوب–بترتیب شعبه‌هائی در وین، لندن، ناپل، و فرانسه تأسیس کردند. جملگی پسران را امپراطور فرانسوای I اتریش لقب بارون داد. برادران روتشیلد با یکدیگر اتحاد کامل داشتند، و در آن موقع که اروپا مواجه با جنگهای ناپلئونی بود، این برادران به آن گونه عملیات بانکی میپرداختند که برای رقبای آنها مقدور و میسر نبود. مثلا موقعی که دولت انگلستان میخواست پول به ارتش خود در اروپا برساند، روتشیلدی که در انگلستان بود پول را دریافت میداشت، و برادرش که در پاریس بود معادل آن را به ارتش مزبور میپرداخت. برادران روتشیلد، با قاچاق طلا و نقره و فلزات به کشورهای مختلف، عملیات بانکی را با سود فراوان انجام میدادند. یکی از وسائلی که در کامیابی آنها بسیار تأثیر داشت دستگاه تحصیل خبری بود که برادران ایجاد کرده بودند و بدان وسیله اطلاعات صحیح را بدست میآوردند. معروف است که ناتان روتشیلد، یک روز قبل از دولت انگلستان، خبر شکست ناپلئون را در واترلو داشت، و چون این خبر را به اطلاع آن دولت رسانید موجب حیرت زمامداران آن کشور شد. پس از شکست ناپلئون، که قرار شد فرانسه مبلغ گزافی به کشورهای مختلف غرامت بپردازد، روتشیلدها حاضر شدند سهم هر کشوری را توسط شعب خود بپردازند، و خرج حمل مسکوک فلزی را صرفه‌جوئی کنند. هر یک از برادران، تابعیت کشوری را که در آن سکنی گرفته بودند قبول کرد، و ازین راه نفوذ بسیاری در امور مالی آن کشور بدست آورد. این برادران در غالب وامهای دولتی و معاملات مالی اوایل قرن ۱۹م دخالت داشتند. انحصاری که این برادران در امور مالی کشورهای مهم اروپا در اوایل قرن ۱۹م برای خود ایجاد کرده بودند بتدریج زائل گردید، ولی ثروت خانواده‌ی هر یک از برادران در کشورهائی که سکنی اختیار کرده بودند هنوز کم و بیش پابرجاست. اعضای این خانواده کومکهای بسیار به همسکیشان خود نموده و مشوق هنر نیز بوده‌اند، و نیز بعضی از آنان نویسنده و پزشک معروف بوده‌اند. مؤسس خاندان روتشیلد، **مایر آمشل روتشیلد** (māyer āmšel)، ۱۷۴۳–۱۸۱۲، پسر یک صراف یهودی ساکن شهر فرانکفورت (آلمان) بود. وی در جواهرات و مسکوکات فلزی بصیرت فراوان داشت، و در دکه‌ی کوچک خود به مبادله‌ی مسکوکات اشتغال داشت. ویلهلم IX، لاندگراف (و سپس برگزیننده‌ی) هسن-کاسل (← ویلهلم IX، هسن-کاسل) با روتشیلد معاملاتی داشت، و روتشیلد موفق به جلب اطمینان وی گردید. ویلهلم مردی طماع و پولپرست و ستمگر بود، و در تاریخ معروفست که صادرات عمده‌ی کشورش "گوشت و پوست انسان" بود، که از منابع درآمد وی محسوب میشد، بدین معنی که اتباع تندرست خود را به خدمت سربازی دعوت میکرد، و پس از آموختن تعلیمات جنگی به آنان، آنها را به کشورهای دیگری که نیازمند به افراد جنگی بودند اجاره میداد. هر گاه یکی از افراد این ارتش اجاره‌ای کشته یا مجروح میگردید، و یا عضوی از بدن او ناقص میشد، ویلهلم علاوه بر مال الاجاره مبلغ معینی هم خسارت میگرفت؛ و بدینوسیله ثروت بسیاری اندوخت. روتشیلد در ۱۸۰۱ پیشکار رسمی ویلهلم شد، و در معاملات او شریک وی بود. این دو، به کومک یکدیگر به پادشاهان و اشراف معاصر خود وامهائی میدادند، و ربح گزافی دریافت میداشتند، بطوریکه در اواخر قرن ۱۸م هر دو ثروت بسیاری گرد آورده بودند. در سال ۱۸۰۶ که ناپلئون به قلمرو ویلهلم مزبور حمله برد، و ویلهلم ناچار فرار کرد، روتشیلد با کومک بانکدارهای فرانکفورت توانست قسمت عمده‌ی ثروت او را از دستبرد محفوظ دارد. بتدریج روتشیلد بانکی تأسیس کرد، و دکه‌ی کوچک صرافی وی تبدیل به بانک بزرگی گردید. برای آنکه ثروتش در خانواده‌ی خودش بماند، و دامادها و خویشانش بآن دست نیابند، در سال ۱۸۱۱ دستگاه بانکی خود را به مبلغ مختصری به پنج پسر خود فروخت، و بهای اسمی آنرا به همسر و دخترانش داد. پس از فوت وی، پسر ارشدش، **آنسلم مایر روتشیلد** (ānselm)، ۱۷۷۳–۱۸۵۵، در فرانکفورت ساکن شد، و بانک پدر را اداره میکرد. **زولومون روتشیلد** (zolo-mon)، ۱۷۷۴–۱۸۵۵، شعبه‌ای در وین دایر کرد. **کارل مایر روتشیلد** (kārl)، ۱۷۸۰–۱۸۵۵، شعبه‌ای در ناپل تأسیس نمود، که در ۱۸۶۱ برچیده شد. **ژاکوب روتشیلد** (jākob)، ۱۷۹۲–۱۸۶۸، مؤسس شعبه‌ی پاریس بود. **ناتان مایر روتشیلد** (nātān)، ملقب به (اولین) **بارون روتشیلد** (bāron*)، ۱۷۷۷–۱۸۳۶، مؤسس شعبه‌ی انگلیسی خاندان روتشیلد است. در ۱۷۹۷، برای خرید کالاهای پنبه‌ای جهت آلمان، به انگلستان اعزام شد، و در آنجا مورد توجه وزیر دارائی قرار گرفت، و به فعالیت پرداخت، و کارش بالا گرفت. دستگاهی برای تحصیل خبر و کبوتر-های قاصد دایر نمود، و همو بود که از فتح واترلو پیش از دولت انگلستان اطلاع یافت. پس از جنگ، در سال ۱۸۳۵ مبلغ ۱۵ میلیون لیره برای دولت انگلستان فراهم نمود، تا جبران خسارات برده‌داران جزایر هند غربی را بنماید. در الغای محرومیتهای سیاسی یهودیان انگلستان سعی بلیغ مبذول کرد. پس و جانشین وی در ریاست شعبه‌ی لندن بانک روتشیلد، **لایونل ناتان روتشیلد** (lāyonəl)، ۱۸۰۸–۷۹، نخستین یهودیی بود که به عضویت پارلمنت انگلستان انتخاب گردید. از روتشیلدهای فرانسه، **بارون ادوار روتشیلد** (bāron eduār*)، ۱۸۴۵–۱۹۳۴، بانکدار و گردآورنده‌ی آثار هنری بود. در ۱۸۶۸ ریاست شعبه‌ی بانک روتشیلد در پاریس به او رسید. وی از اعضای هیئت مدیره‌ی بانک ملی فرانسه بود. پس از صدور اعلامیه‌ی بلفور، به صهیونیت گرایید (۱۹۱۷). به جهت مجموعه‌های هنری و کومک به مؤسسات خیریه و علمی معروف بود.

روتلی[5] (rütli) یا **گروتلی** (grütli)، مرغزاری در ایالت اوری، سویس، کنار دریاچه‌ی لوسرن. بر طبق روایات، گیوم تل و نمایندگان اوری، شویتس، و اونتروالدن در ۱۳۰۷ در اینجا ملاقات و سوگند معروف به **سوگند روتلی** را یاد کردند، که اساس آزادی سویس است. در قرن ۱۹م سندی مورخ اول ماه اوت ۱۲۹۱، حاکی از اتحاد ایالات مذکور، کشف شد که از اهمیت تاریخی ملاقات روتلی کاست.

روتنبورگ اوب در تاوبر[6] (rotenburg ob der täber)، شهر (جمع ۱۱٬۲۵۸)، جمهوری فدرال آلمان غربی، لغ باواریا، بر رود تاوبر. در قرن ۱۱م بنا شد؛ شکل قرون وسطائی خود را تقریباً بکلی حفظ کرده؛ برج و بارویش از قرون ۱۴م–۱۵م است.

روتنیا[7] (rutenīā)، صورت لاتینی کلمه‌ی روسیه. در معنی اصطلاحی این لفظ تغییراتی پدید آمده است. در قرون وسطی، در مدت کوتاهی که امرای

(۱)Rutebeuf (۲)Rotterdam (۳)Ruzicka (۴)Rothschild (۵)Rütli (۶)Rothenburg ob der Tauber (۷)Ruthenia

گالیچ عنوان شاهان روتنیا به خود داده بودند، روتنیا به اوکرائین اطلاق میشد. در دوران دولت اتریش-هنگری، ساکنین اوکرائینی غ اوکرائین (مشتمل بر گالیسی، بوکووینا، و اوکرائین کارپاتی) را روتنیائی میخواندند. پس از ۱۹۱۸، نام روتنیا به شرقیترین ایالت چکوسلواکی تخصیص یافت. این **روتنیا**، که امروز بنام **بخش ماوراء کارپات** (māvarā'e kārpāt) (ح ۱۲°۸۰۰ کمه؛ جمه ح ۹۲۵°۰۰۰)، جزء جشه اوکرائین و در قسمت غربی آنست، به نامهای اوکرائین کارپاتی، روسیه‌ی کارپاتی، و اوکرائین ماوراء کارپات نیز معروف بوده است. بخش ماوراء کارپات، یا (به روسی) زاکارپاتسکایا اوبلاست (zākārpātskayā obląst)، بر دامنه‌های جنوبی جبال کارپات واقع و مرکزش اوژگوروه است. در نتیجه‌ی قرنها استثمار، تا قرن ۲۰م از عقب‌مانده‌ترین نواحی اروپا بود. در ۱۹۱۹ جزء مملکت جدید التأسیس چکوسلواکی گردید. در ۱۹۳۹ مجارستان آنرا ضمیمه‌ی خاک خود کرد. در ۱۹۴۴ سپاهیان شوروی آنرا گرفتند، و در ۱۹۴۵ چکوسلواکی آنرا به تجشه واگذار نمود. سپس بعنوان بخش ماوراء کارپات جزء جشه اوکرائین قرار داده شد.

روتنیوم[1] (ruteniom، فنه)، عنصر فلزی سخت خاکستری براق (علامت شیمیائی Ru؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید). در ۱۸۲۸ بحالت ناخالص کشف شد؛ در ۱۸۴۵ کلاوس آنرا بحالت خالص تهیه کرد. نقطه‌ی ذوب آن °۲۴۵۰ صدبخشی است. در اسیدها نامحلول است. در جواهرسازی، و هم بعنوان تَخْتساز در ساختن سر قلم و آلیاژهائی که برای ساختن اتصالهای برقی بکار میروند استعمال میشود.

روتیل[2] (rutil؛ از فنه)، صورت متبلور طبیعی بی‌اکسیدِ تیتان (TiO_2). بلورهایش چهاروجهی اند. رنگش قرمز مایل به خرمائی است، ولی بعضی انواع آن سیاه اند. در سویس، نروژ، و بعضی قسمتهای دیگر اروپا، و در کشمة و برزیل یافت میشود.

روتر[3]، **والتر فیلیپ** (wāltər filip ruṭər)، ۱۹۰۷–، از رهبران اتحادیه‌های کارگری کشمة. از ۱۹۴۶ رئیس اتحادیه‌ی کارگران اتومبیلسازی کشمة و در ۱۹۵۲–۵۵ رئیس کنگره‌ی سازمانهای صنعتی بود. از مخالفین سرسخت کمونیسم است.

روثون[4]، **پتریک** (patrik ruṭvən)، ۱۵۷۳؟–۱۶۵۱، فرمانده اسکاتلندی. در دستگاه گوستاو II سوئد خدمات ممتاز کرد. بعدها در انگلستان و اسکاتلند به طرفداری چارلز I اقدام نمود، و در ۱۶۴۳–۴۴ سردار کل نیروهای سلطنت‌طلب بود. در ۱۶۴۴ پارلمنت اسکاتلند او را خائن اعلام کرد، و اموالش را مصادره نمود.

روثون[4]، **توطئه‌ی** (ruṭvən)، در تاریخ اسکاتلند، توطئه‌ای که در سال ۱۵۸۲ در روثون کاسل (kāsəl)، نزدیک پرث (اسکاتلند)، صورت گرفت. توطئه‌گران جیمز VI (بعداً جیمز I انگلستان) را گرفتند و در روثون کاسل نگاه داشتند. هدفشان از این کار این بود که جیمز را وادار به طرد کسانی از اطرافیانش کنند که نفوذ آنها سبب محدودیت آزادیهای دینی و غیر دینی شده بود. اما جیمز فرار کرد، و توطئه بی‌نتیجه ماند.

روجرو، اسم ایتالیائی برای مرد؛ ← روگروس.

روچیلد: ← روتشیلد.

روح (ruh)، در نزد حکما، آنچه منشأ حیات یا منشأ عقل و حیات است و آن را با نفس ناطقه (← نفس) غالباً مرادف بکار میبرند. غالب فلاسفه و متفکران-تقریباً باستثنای اصحاب مذاهب و عقاید موسوم به مکانیسم و ماتریالیسم (← ماشینواری، نظریه‌ی؛ اصالت ماده، مذهب)-روح را امری ممتاز و مجزی از بدن و منشأ حیات و عقل میشمارند، و در باب نحوه‌ی ارتباط و تعلق آن با بدن اقوال مختلف دارند (← آنیمیسم؛ ویتالیسم). روح در قرآن و نیز در ادب قبل از اسلام عرب بمعنی نفحه‌ی حیات آمده است، چنانکه در قرآن چند جا روح بیا امر مساوق آمده، و هر چند در باب مراد از روح و امر مذکور در قرآن اختلاف هست، بهر حال ارتباط روح با معنی علم و معرفت و بشارت و هدایت محقق است. همچنین در قرآن روح الامین (ruho 'l.'amin) برای فرشته‌ی حامل وحی، و روح القدس (ruho 'l.qodos) بعنوان فرشته‌ای که به عیسی کومک میکند و فرشته‌ای که حامل قرآن است ذکر شده است. حکمت اسلامی در باب نفس و روح غالباً اقوال حکمای نوافلاطونی و گنوسی را تأیید کرده است، و در اقوال ابن سینا و غزالی آنچه در باب نفس و روح آمده است از همین مآخذ و همچنین تعالیم ارسطو است. عامه‌ی مسلمین غالباً روح را، مثل جسم، مخلوق و امری جسمانی میدانند-هر چند ماهیت آن را با ماهیت جسم طبیعی یکی نمی‌دانند-و معتقدند روح در هنگام خواب از جسم جدا میشود، و بعد از مرگ هم از بدن مفارقت میکند، اما بکلی فانی نیست. همین رأی را قدمای صوفیه نیز در باب روح و نفس داشته‌اند. مع هذا، بعدها که عرفان و تصوف رنگ فلسفه-خاصه فلسفه‌ی نوافلاطونی-گرفت، آراء حکما در باب روح و نفس نیز در تعالیم متصوفه وارد شد و نفوذ کرد. این تأثیر حکمت را در آثار غزالی، ابن عربی، مولوی، و متأخرین صوفیه میتوان یافت. در اخبار شیعه، روح مخلوق و متحرک است، و بهر حال، ارواح قبل از اجساد خلق شده‌اند. بعضی از حکما بین روح انسانی و روح حیوانی قائل به تفاوت شده‌اند: روح حیوانی را عبارت از بخار لطیفی میدانسته‌اند که منبعث از قلب و در تمام اجزای بدن ساری است (نظیر آنچه دکارت "نفوس حیوانی"[5] میخواند)، اما روح انسانی را لطیفه‌ای میدانند از عالم امر که بر روح حیوانی وارد و راکب است، و همان است که نفس ناطقه نیز خوانده میشود. البته روح حیوانی را، به مقتضای جسمانی بودن، معروض فنا و فساد میشمارند، اما روح انسانی را فانی نمیدانند (← نفس). نیز ← سر؛ قلب.

روح الامین، لقب جبرائیل.

روح القدس[6] (ruho 'l.qodos)، در معتقدات مسیحیان، شخص سوم اقانیم ثلاثه‌ی مسیحیت (← تثلیث)، که غالباً چون جنبه‌ای از خدا توصیف می‌شود که در جهان ساکن است، و منشأ ایمان و تسلی است. در نخستین پنجاهه (← پنجاهه، عید، ۲) بر رسولان نازل شد و به آنان موهبت سخن گفتن به "زبانها" داد (اعمال رسولان ۲). علامت آن کبوتر است. نیز ← روح.

روح القوانین[7] (ruho 'l.qavānin)، عنوان ترجمه‌ی فارسی (تهران، ۱۳۲۲ هش) اثر معروف مونتسکیو در فلسفه‌ی سیاسی. نام اصلی کتاب ل/اسپری د لوا (lespri de luā) است، و آن نخست در سال ۱۷۴۸ در ژنو به چاپ رسید، و در مدت ۲ سال ۲۲ بار طبع شد. در این کتاب مونتسکیو انواع حکومتهائی را که در تاریخ پدید آمده است مورد بحث قرار میدهد، و روابط بین قوانین انسانی و رسوم و عادات و قوانین طبیعت را بررسی میکند. مونتسکیو میگوید که ستمگری ناشی از جمع آمدن قدرت است در دست یک فرد-چنانکه در آن زمان، در سلطنت لوئی XV، چنین بود. وی معتقد است که آزادی سیاسی فقط وقتی بوجود میآید و محفوظ میماند که قوای اجرائیه و مقننه و قضائیه از هم تفکیک شوند. باین طریق، هر یک از این قوا سایرین را تعدیل میکند، و در نتیجه آزادی حاصل میشود.

کتاب روح القوانین یکی از مؤثرترین آثار فرانسوی دوره‌ی روشنفکری بوده است، و نه فقط در نزد فرانسویان رواج تمام یافت، بلکه انگلیسها و مهاجرنشینان امریکا با حرص و ولع تمام آنرا میخواندند، و لهذا میتوان گفت که این کتاب در متشکل ساختن عواملی که سرانجام منجر به انقلاب امریکا و انقلاب فرانسه شد مؤثر بود.

روحانی سمرقندی، ابوبکر (ruhānie samar-qandi)، از شاعران پارسی‌گوی قرن ۶م هق. بموجب روایت، شاگرد رشیدی سمرقندی بوده است، و عوفی او را مداح بهرامشاه غزنوی دانسته است. قول آذر بیگدلی، که او را مداح سلطان محمد خوارزمشاه دانسته است، بسیار مستبعد است. از اشعار مختصری که از او باقی مانده است قدرت او در تغزل و توصیف استنباط میشود.

روحشناسی[8] (ruh.šenāsi)، مطالعه و تحقیق در آن دسته از پدیده‌های روانی که با اصول علمی مقبول قابل تبیین و توجیه نیست. اولین انجمن برای اینگونه مطالعات و تحقیقات در لندن تأسیس شد (۱۸۸۲)، و برای اولین بار روشهای علمی را در این مطالعات بکار برد، و روحشناسی را از تسخیر ارواح و خرافات و فعالیتهای غیر علمی که درین باب بوجود آمده بود پاک کرد. علاقه و رغبت علمی در روحشناسی رو به تزاید است، و در بعضی دانشگاههای معتبر جهان آزمایشگاههائی برای تحقیق درین رشته دایر میباشد.

روحی، شیخ احمد: ← احمد روحی.

روحی ولوالجی (ruhie valvāleji)، شاعر پارسی‌گوی قرن ۶م هق در ماوراء النهر، که در هزلگوئی او را یگانه‌ی زمان شمرده‌اند. چنانکه از اشعارش برمیآید، در بلاد مختلف ماوراء النهر و خراسان سیاحت کرده است، و بزرگان این بلاد را ستوده است. تاریخ وفات وی معلوم نیست لیکن

(۱)ruthenium (۲)rutile (۳)Reuther (۴)Ruthven (۵)esprits animaux (فنه) (۶)Holy Ghost; Holy Spirit
(۷)L' Esprit des lois (فنه) (۸)psychical research; parapsychology

پیداست که بهر حال بعد از مسعود سعد (فـ ۵۱۵ هق) میزیسته است. وی به ولوالج (از مضافات بدخشان) منسوب است، و از او بعنوان حکیم روحی ولوالجی نیز یاد کرده‌اند.

روخاس[1]**، مانوئل** (mānuel roxās)، ۱۸۹۲–۱۹۴۸، سیاستمدار فیلیپینو. در جنگ II پشتیبان دولت دست‌نشانده‌ی ژاپن بود، ولی گویند در همان حال نهضت زیرزمینی فیلیپینوها را تقویت می‌کرد. اولین رئیس جمهور (۱۹۴۶–۴۸) جمهوری فیلیپین بود.

روخریو، اسم اسپانیولی برای مرد؛ ← روگروس.

رود[2] (rud) یا **رودخانه** (xāne–)، جریان طبیعی سطحی نسبةً بزرگ آب شیرین. سرچشمه‌ی رود محلی است که برای نخستین بار رود بصورت جریان سطحی پدید میگردد، و آن مرتفعترین نقطه‌ی رود است. سرچشمه‌ی رود ممکن است تعدادی رودهای کوچک یا یک چشمه یا دریاچه و جز آن باشد. ریزابه رودخانه‌ای است که به رودی (معمولا بزرگتر و موسوم به رود اصلی یا روانه‌ی اصلی) میریزد. حجم آب رودخانه بسبب ملحق شدن ریزابه‌ها بآن افزون میگردد. سرابان یک رودخانه مشتمل است بر ریزابه‌هائی که نزدیک به سرچشمه‌ی آن بدان میریزند. مجموعه‌ی یک رود و ریزابه‌هایش یک "دستگاه رود" تشکیل میدهند. رودشاخه شاخه‌ای است از یک رودخانه که از آن جدا شده دیگر بدان بازنمیگردد. ساحل چپ رودخانه ساحل واقع در سمت چپ کسی است که بطرف فروداب بنگرد، و ساحل راست آنکه در سمت راست او باشد. محل ریختن رود را به دریا یا دریاچه مصب آن خوانند. مسیر رودخانه را معمولا به سه قسمت علیا (olyā)، وسطی (vostā)، و سفلی (soflā) قسمت میکنند، که طول و مشخصات آنها متفاوت است. مسیر علیا قسمتهای نزدیک به سرچشمه‌ی رود و مسیر سفلی قسمتهای نزدیک به مصب آنست، و مسیر وسطی قسمتهای بین آن دو. رود دائمی آنست که در سراسر سال جاری باشد؛ رود فصلی یا موسمی آنکه در فصل یا فصولی از سال جاری و در بقیه‌ی سال خشک باشد. برای سایر اصطلاحات مربوط به رودخانه ← بستر؛ جوضه؛ آبریز؛ آبپخشان؛ دره؛ بار رود؛ دلتا؛ و سایر ارجاعات مذکور در این مقاله، و مقالات مربوط در ردیف "رود".

در باب تشکیل رودخانه‌ها باید دانست که سطح خشکی هیچ جا کاملا هموار نیست، و رواناب حاصل از نزولات جوّی طبعاً از کوتاهترین و عمیقترین مسیر حاصل از تقاطع زمینهای سراشیب حرکت میکنند. اگر باران شدیدی بر زمینی سراشیب ببارد ممکن است آبکند (ābkand)، یعنی دره‌ی کوچکی، در آن ایجاد کند. با قطع شدن باران جریان آب درین دره قطع میشود، ولی دره باقی میماند. هر بارش بر طول و عرض و عمق آبکند میافزاید، و در فواصل بین بارشها نیز، بسبب سایند و قوه‌ی ثقل و تأثیر باد، تغییراتی در ابعاد آبکند پدید میآید. مجموعه‌ی فرایندهائی را که سبب سایش اراضی در سرچشمه‌ی یک آبکند میشود فرسایش سرگاهی (sargāhi) میخوانند، و آن مشتمل بر تأثیر بارش، سایند، قوه‌ی ثقل، و باد است. روانه‌ای که در آبکند جاری است در فرسایش سرگاهی سهیم نیست، ولی بوسیله‌ی آن بر طول دره‌ی خود میافزاید. آبکندها را میتوان دره‌های روانه‌های موسمی دانست. بتدریج که آبکند بر طول و عمق خود میافزاید ممکن است به پایینتر از سطح ایستابی برسد، و روانه‌ای دائمی گردد، و نیز ممکن است ریزابه‌هائی بآن ملحق شوند، و به مرور زمان یک "دستگاه رود" تشکیل گردد. چنین میپندارند که همه‌ی رودهای زمین باین طریقه‌ی ساده تشکیل یافته‌اند. در نتیجه‌ی فرسایش سرگاهی، ممکن است سرچشمه‌ی یک رودخانه به آبپخشانی که آبریز آن رود را از آبریز رودی مجاور آن جدا میکند برسد و در نتیجه، رود متجاوز بزرگتر شود؛ و همین امر ممکن است در ریزابه‌ها روی دهد (← رودگیری). رودخانه در ضمن جریان بستر خود را میساید، اما هرگز نمیتواند آنرا از ترازی که بسوی آن جاری است (یعنی تهتراز) پایینتر برد. برای رودهائی که به دریا میریزند، تهتراز همان سطح دریا است، اما در مورد رودهائی که به دریاچه یا به رود دیگر میریزند تهتراز معمولا بالاتر از سطح دریا است، ولی این تهتراز موقت است. تندابها و تفاوت مقاومت سنگها بی‌نظمیهائی در بستر رودخانه پدید میآورد، که منجر به تشکیل آبشار یا چالاب و جز آن میگردد.

بده (–bedeh) رودخانه در هر مقطع عرضی آن رودخانه عبارتست از مقدار آبی که در واحد زمان از این مقطع عرضی میگذرد، و مقدار آن بر حسب متر مکعب در ثانیه مساوی است با حاصلضرب سطح مقطع مذکور بر حسب متر مربع در سرعت متوسط آب بر حسب متر در ثانیه. واحد سنگه که سابقاً در ایران برای اندازه‌گیری بده بکار میرفته هنوز هم معمول است. تاریخ یک رودخانه متضمن سه مرحله‌ی "جوانی"، "رسیدگی"، و "کهنسالی" است. در مرحله‌ی جوانی، پهلوهای دره‌ی رودخانه و نیز بستر آن پرشیب اند، و بستر نامنظم است؛ مسیر رود ممکن است با آبشارها یا تندابها و احیاناً با دریاچه‌ای که رود از آن می‌گذرد منقطع شود. پایان دوره‌ی جوانی و آغاز مرحله‌ی رسیدگی با برطرف شدن بی‌نظمیهای بستر ممتاز است (آبشارها و تندابها سائیده شده و دریاچه‌ها با مواد نهشته بوسیله‌ی رودخانه پر شده اند). رود رسیده بر بستری دارای شیب ملایم جریان دارد، دره‌ی آن عریضتر است و پهلوهایش بطرف خارج گسترده؛ ریزابه‌ها متعددتر اند. در اواخر دوران رسیدگی، رودخانه در دشت سیلابی خود مسیری رودپیچ دارد، و قوسهای طبیعی و دریاچه‌های طوقی پدید میآیند. مشخصات دوران کهنسالی چندان تفاوتی با اواخر دوران رسیدگی ندارد. بستر چندان به تهتراز نزدیک است که شیب آن بزحمت برای جریان یافتن آب رودخانه کفایت دارد؛ در این دوره فعالیت عمده‌ی رودخانه نهشتن مواد است؛ کف دره بسیار عریض و هموار است، و همه‌ی دره تقریباً تا حد تهتراز سائیده شده است. ریزابه‌های چنین رودی و احتمالا رودهای مجاور آن نیز به حالتی مشابه درمیآیند، و در ضمن اینکه این رودها دره‌های خود را عریض میکنند، تمام پهنه‌ای که در آن جریان دارند بصورت دشتگون درمیآید.

دره‌های رودخانه‌ها از مراکز مهم تمدن بوده اند (← دره). رودهای قابل کشتیرانی در تجارت و حمل و نقل اهمیت فراوان دارند، و از عوامل عمده‌ی انتخاب محل شهرها بوده‌اند. از دستگاه‌های رودهای جهان که بسبب عظمت یا به جهات دیگر شهرت دارند اینها را میتوان نام برد: نیل، کنگو، نیجر، و زامبزی؛ آمازون، اورینوکو، و ریو د لا پلاتا؛ میسی‌سیپی (و میسوری)، سنت لارنس، هودسن، کولورادو، کولومبیا، مکنزی، و یوکون؛ دانوب، راین، رون، سن، سکلت، الب، اودر، نیمن، دون، ولگا، دنیپر، پو، تاگوس، و تمز؛ دجله، فرات، اوب، ینیسی، لنا، سیر دریا، آمو دریا، آمور، هوانگ هو، یانگتسه، گنگ، براهماپوترا، سند، ایراوادی، و مکونگ؛ و ماری (و دارلینگ). (برای توضیح به مقالات مربوط رجوع کنید).

رود، جزیره‌ی (rod)، انگلا **رود آیلند**[3] (āylənd)، جزیره (بطول ح ۲۴ کم و بعرض ح ۶ کم)، ج ایالت رود آیلند، کشمت، در مدخل خلیج نرگنست. بزرگترین جزایر ایالت میباشد. شهرهای عمده‌اش پورتسمث و نیوپورت است.

رود[4]**، فرانسوا** (frāNsuā rūd)، ۱۷۸۴–۱۸۵۵، مجسمه‌ساز فرانسوی. از جمله‌ی کارهایش مجسمه‌ی مزیمت داوطلبان (۱۸۳۳–۳۵) است بر ← طاق نصرت اتوال.

رود، قصبه‌ی، خراسان؛ ← خواف.

روداب (rudāb)، دهستان (جم ح ۸٬۰۰۰؟)، بخش فهرج، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۹ (؟) آبادی. جلگه و گرمسیر است. مرکزش، کروک (koruk) (جم ۴۸۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۷ کیلومتری جغ فهرج واقع است.

رودابه (rudābe)، در داستانهای ملی ایران، دختر مهراب، فرمانروای کابل در پادشاهی منوچهر، و مادر رستم. زال در سفری که با گردان خویش به هند میکرد به کابل رسید. مهراب که باجگزار سام بود به پیشواز او رفت، و از وی پذیرائی کرد. چون به کاخ بازگشت، زنش سیندخت (sindoxt) از او سخن از زال پرسید. مهراب وصف پهلوانی و بالا و دیدار زال و زیبندگی موی سفید بر او، بسیار کرد. رودابه ازین سخنان نادیده بر زال عاشق شد. زال را نیز گفتند که مهراب دختری زیباروی دارد و اوصاف او برشمردند، و او نیز بر رودابه عاشق گشت. کنیزکان رودابه پیام آن دو به یکدیگر میرسانیدند. زال شبی به تدبیر رودابه با کمند به کاخ او درآمد و از یکدیگر دیدار کردند و با هم پیمان زناشوئی بستند و خداوند را بر این پیمان گواه گرفتند اما سیندخت از راز عشق آن دو خبر یافت، و هر چند خود به دل خواستار این پیوند بود، مهراب را از عشق رودابه به زال آگاه کرد. مهراب خشمگین شد و نخست میخواست که رودابه را بکشد، اما به وساطت سیندخت که او را دل داد که سام به تدارک این کار به ایران‌زمین رفته است دست بازداشت. زال نیز از پدر اجازه خواسته بود که با رودابه عروسی کند، و سام هر چند بدین کار راضی نبود، چون

(۱)Roxas (۲)river (۳)Rhode Island (۴)Rude

بدو قول داده بود که هر آرزوئی که او داشته باشد برآورد، خواهش او را پذیرفت و به ایران رفت تا اجازه و فرمان این پیوند را از شاه بگیرد. منوچهر که آوازه‌ی این ماجرا شنیده بود و بدین کار راضی نبود، سام را نرسیده و سخن ناگفته به جنگ مهراب فرستاد. چون این خبر به زال رسید بی‌آرام شد و نزد پدر شتافت که اگر بخواهی آهنگ کابل کنی، نخست باید مرا بکشی. سام ناگزیر او را با نامه‌ای نزد منوچهر فرستاد. منوچهر که هنرهای او را دید و هوشمندی او را آزمود، کار به اخترشناسان گذاشت و آنان گفتند که ثمر این پیوند پهلوانی بزرگ است که ایران از او پرنام و آوازه و سربلند خواهد گشت. منوچهر شادمان شد و نامه‌ای پرمهر در پاسخ به سام نوشت و پیوند رودابه و زال را فرمان داد. زال با فرمان شاه به کابل بازگشت و با رودابه عروسی کرد.

رودان (rudān)، دهستان (جم ح ۵۰۰'۱۸؛)، بخش رودان احمدی، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان. دارای ۳۱ (؟) آبادی. در طرفین رود میناب قرار دارد، و مرکزش ده بارز است.

رودان احمدی (rudāne ahmadi)، بخش، ل شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان. بخش رودان احمدی در آذر ماه ۱۳۳۳ هش از دهستانهای رودان، احمدی، و رودخانه تشکیل یافت؛ در بهمن ۱۳۴۰ دهستان احمدی از آن منتزع و ضمیمه‌ی بخش سعادت‌آباد شهرستان بندر عباس گردید. مرکز بخش، ده بارز (dehbārez)، در ۵۰ کیلومتری ل میناب است.

رودانوس: ← رون، رود.

رودآور (rudāvar)، ده (جم ۸۲۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرزان‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۳ کیلومتری غ تویسرکان. نیز ← رودزاور.

رودآورد: ← رودزاور.

رود آیلند[1] (rod āyland)، ایالت (۳'۱۴۰ کمه؛ جم ۸۵۹'۴۸۸)، ل‌ش کشمت، در انگلستان جدید؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه؛ کرسی و بزرگترین شهر آن پراویدنس (تأسیس ۱۶۳۶). کوچکترین و از نظر جمعیت متراکمترین ایالات کشمت میباشد. از ج به قطلا محدود است، و از ← جزیره‌ی رود که بزرگترین جزایر جزء ایالت میباشد نام گرفته است. ایالت عمدهٔ صنعتی (صنایع نساجی، جواهرسازی، و تهیه‌ی مصنوعات آهنی و فولادی) است. دانشگاه براون، در پراویدنس، عمده‌ترین مؤسسه‌ی فرهنگی آنست.

رودبار (rudbār)، دهستان (جم ح ۱۰'۰۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۴۲ (؟) آبادی. در طرفین رود قره چای واقعست. در بهمن ماه ۱۳۳۶ هش، با دهستانهای آشتیان، گرکان، و تفرش، جزء بخش حومه‌ی شهرستان تفرش گردید.

رودبار، دهستان (جم ح ۵'۲۸۰؛)، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۹ (؟) آبادی. هلیل‌رود از آن میگذرد. مرکز دهستان رودبار و بخش کهنوج شیخ‌آباد است.

رودبار (rudbār)، دهستان (جم ح ۱۶'۹۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان دامغان، فرمانداری کل سمنان؛ دارای ۹ (؟) آبادی.

رودبار، شهرستان، استان یکم، ج گیلان. مشتمل بر بخشهای حومه و عمارلو است. سفیدرود از آن میگذرد. ده منجیل و سه سد سفیدرود در آن واقعند. محصول عمده‌اش زیتون است. رودبار بس طبق قتک ۱۳۱۶ بخش شهرستان رشت قرار داده شد؛ در آبان ماه ۱۳۳۸ هش از آن منتزع و تبدیل به شهرستان گردید. مرکزش، **رودبار،** در ۷۷ کیلومتری ج رشت واقعست، و از سه "محله" تشکیل یافته: بالا محله یا نوچوکامبر (nŏcu-kāmbar) (جم ۴۱۱ سش ۱۳۳۵ هش)، مشتمل بر اداره‌ی شهرداری که اصلا از ابنیه‌ی سلطنتی بوده؛ میان محله؛ و پایین محله.

رودبار (rudbār) یا **رودبار الموت** (-e alamut)، دهستان، بخش معلم کلایه، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۱۰۹ (؟) آبادی. رود شاهرود از آن میگذرد. در قدیم ظاهراً مجموع دو ناحیه‌ی رودبار و الموت را رودبار می‌خواندند. یکی از قلاع حسن صباح، بنام لمیشه، که نامش را تصحیف لمبر شمرده‌اند، در رودبار بوده است، و هنوز بعضی آثار آن باقی است.

رودبار الموت: ← رودبار، دهستان قزوین.

رودبار قصران (rudbāre qasrān)، دهستان و (از بهمن ماه ۱۳۳۶ هش) بخش، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، واقع در ناحیه‌ی قصران (قصران ری)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. از مراکز ییلاقی مردم تهران است. شمشک، آهار، اوشان، و میگون از آبادیهای آن میباشند. مرکزش، فشم (faŝam) (جم ۱'۲۳۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۰ کیلومتری ل‌ش تهران کنار جاجرود قرار دارد، و از مراکز ییلاقی معروف اطراف تهران است.

رودبارکی (rudbāraki)، ده (جم ۱'۲۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۴ کیلومتری ش کوچصفهان. بازار لولمان در اراضی این ده و ده پیربست قرار دارد.

رودباری، ابوعلی (abu.'alie rudbāri)، شهرت و عنوان **احمد ابن محمد رودباری،** ف ۳۲۲ یا ۳۲۳ هق، از مشاهیر صوفیه در قرون ۳م و ۴م هق. وی ایرانی‌الاصل بود (گویند نسب به کسری میرسانید)، و در بغداد یک چند به کسب علم پرداخت، چنانکه در ادب از ثعلب و در تصوف از جنید استفاده کرد. گذشته از آن، فقیه و محدث نیز بود. بهمین جهت، در تصوف از طامات و مبالغات اصحاب سکر اجتناب کرد، و در حفظ شریعت اهتمام ورزید. در اواخر عمر در مصر شهرت و محبوبیت داشت، و هم در آنجا وفات یافت. در کتب صوفیه اقوال بسیاری بدو منسوبست، که حکایت از اعتدال طریقه‌ی او دارد.

رودبال (rudbāl)، دهستان (جم ح ۸'۶۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. رود بال از آن میگذرد.

رودبرت، اسم آلمانی، ← روبر، اسم.

رودبرده (rud.borde)، ده (جم ۱'۵۵۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۴ کیلومتری ج‌ش رشت.

رودبرگ[2]**، آبراهام ویکتور** (ābrāhām viktor rudberg)، سوئدی رودبری (rudbery)، ۱۸۲۸–۱۸۹۵، فیلسوف و شاعر و نویسنده‌ی سوئدی. در رمان آخرین آتنی (۱۸۵۹)، تضاد تساهل و اومانیسم تمدن هلنیسم را با تعصب مسیحیت بیان میکند.

رودبست (rudbast)، دهستان (جم ح ۳'۵۰۰؛)، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۹ (؟) آبادی. شعبه‌های رود-های کاری و بابل از آن میگذرد.

رودبشار (rudbeŝār)، دهستان، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۸ (؟) آبادی. قسمتی از طوایف بویر احمدی علیا در آن ییلاق میکنند.

رودبکیا (rudbekiā؛ لتی)، (*Rudbeckia*)، نوعی از گیاهان زینتی امریکای شمالی. بعضی جنسهای آن گلهائی شبیه گل مینا دارد، که وسط آنها خاکستری است.

رودبنه (rud.bone)، سابقاً **شیرجو پشت** (širju pošt)، دهستان (جم ح ۱۷'۰۰۰؛)، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، دارای ۲۶ (؟) آبادی. مرکزش، **رودبنه** (جم ۲'۳۳۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در 10 کیلومتری ل‌غ لاهیجان است.

رودپی (rudpey)، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران). از ل به دریای خزر و از ش به رود تجن محدود است. از آبادیهایش فرح‌آباد میباشد.

رودپیچ[3] (rud.pic)، قسمتی منحنی از مسیر یک رودخانه که بشکل حلقه‌های پهنی متناوباً به اینطرف و آنطرف میپیچد. رودپیچ پیوسته بتوسط خود رودخانه برجسته‌تر و نمودارتر میگردد، بدین ترتیب که جریان آب قسمت محدب بستر را

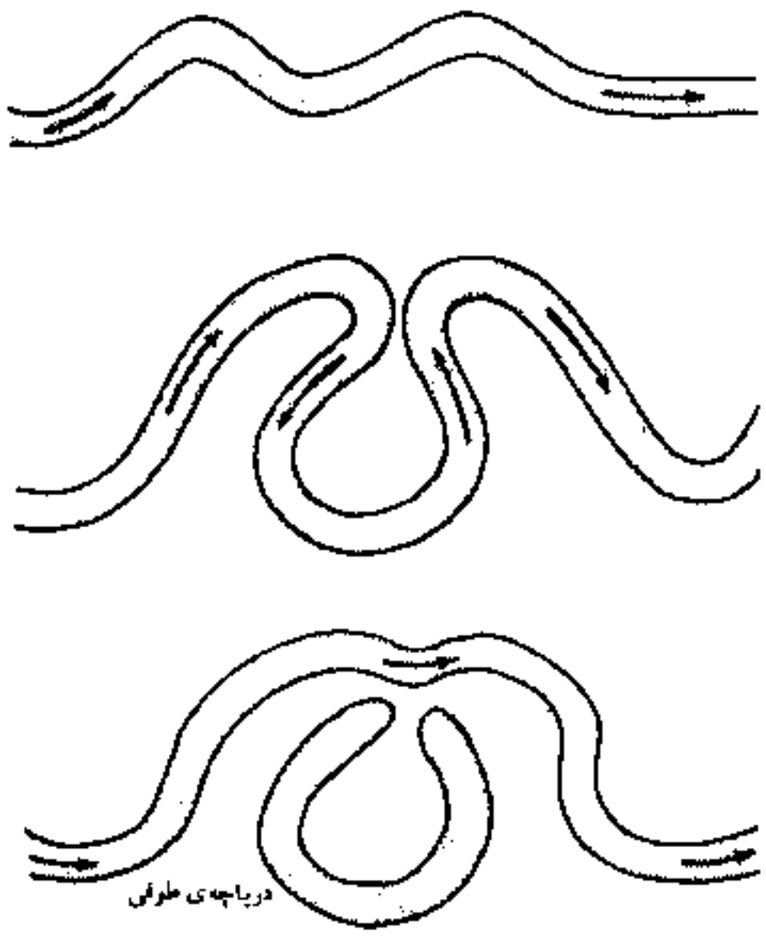

رودپیچ و تشکیل یافتن دریاچه‌ی طوقی

میساید و بر قسمت مقعر آن مواد جامد ته‌نشین میکند؛ سرانجام، رودپیچ تقریباً بشکل حلقه‌ای درمیآید. در اینصورت ممکن است رودخانه تنگه‌ی باریکی از زمین را که بین دو انتهای حلقه است

(۱)Rhode Island (۲)Rydberg (۳)meander

بُبرد، و متدرجاً نهشت فرشهائی که رودخانه در مدخلهای حلقه بجا میگذارد، حلقه را از رود جدا ساخته به دریاچه‌ای مبدل سازد. این دریاچه را دریاچه‌ی طوقی[1] خوانند. در زبانهای اروپائی رودپیچ را بنام رودخانه‌ی مئاندر (← مندرس) مینامند.

رودپیش (rud.piš)، ده (جم ۱'۱۲۳ نث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۵ کیلومتری ل‌ش فومن.

رود تلخ (rude talx)، ده (جم ۱'۰۵۹ نث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهمئی سردسیر، شهرستان کهگیلویه، استان ششم (خوزستان)، ۱۸ کیلومتری جغ قلعه اعلا (مرکز دهستان بهمئی سردسیر).

رودجرو، اسم ایتالیائی برای مرد، ← روگروس.

رودحله (rud.helle)، دهستان (جم ح ۵'۲۰۰؟)، بخش گناوه، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، کنار خلیج فارس؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. رود حله از وسط آن می‌گذرد. مرکزش، محمدی (جم ۳۳۳ نث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری جش گناوه است.

رودخانه: ← رود یا رودخانه.

رودخانه (rudxāne)، ده (جم ۱'۴۴۹ نث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بالارخ، بخش کدکن، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۲۲ کیلومتری ش کدکن.

رودخانه، دهستان (جم ح ۷'۷۲۰؟)، بخش رودان احمدی، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، دارای ۵۵ (؟) آبادی. مرکزش، قلعه دژ (qal'e dej) (جم ۱۰۰ نث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۰۰ کیلومتری ل میناب است.

رودراور: ← رودراور.

رودریگ[2] (rodrig) یا **رودریک**[3] (roderik)، فة ۷۱۱؛ یا ۷۱۳؛، آخرین شاه گوتهای غربی در اسپانیا. در ۷۱۰ به سلطنت رسید. در ۷۱۱ مسلمانان به سرکردگی طارق ابن زیاد از جبل طارق گذشتند، و رودریک که در ل با فرانکها و باسکها مشغول جنگ بود به ج برای جلوگیری از مسلمانان شتافت، ولی مغلوب شد و بقتل رسید. بروایت دیگر، جنگ را تا ۷۱۳ ادامه داد، و در این تاریخ کشته شد. در باب زندگی وی افسانه‌های پرآب و رنگ ساخته‌اند، که در ادبیات اسپانیائی مقامی جاودان دارد، و وارد ادبیات بعضی از ملل دیگر نیز شده است.

رودریگس[4] (rodrigas)، جزیره (۱۰۸ کمم؛ جم ح ۱۶'۰۰۰)، از جزایر ماسکارین، در قهند. جزء مستعمره‌ی موریس است. در ۱۶۴۵ پرتغالیها آنرا کشف کردند. در ۱۸۱۰ بتصرف بریتانیا درآمد. زراعت و ماهیگیری در آن رایج است.

رودز[5] (rodez)، شهر (جم ۲۰'۴۰۰)، کرسی ولایت آورون، ج فرانسه. از قرن ۵م اسقفنشین بوده است. تا قرن ۱۶م کرسی رونرگ بود.

رودز[6]**، سسیل جان** (sesil jān rödz)، ۱۸۵۳–۱۹۰۲، سیاستمدار و سرمایه‌دار بریتانیائی. با انحصار معادن الماس کیمبرلی، در افریقای جنوبی سرمایه‌ی فراوان اندوخت. در الحاق بچوانالند به متصرفات انگلستان سهم عمده‌ای داشت. شرکت بریتانیائی افریقای جنوبی را بمنظور بهره‌برداری از امتیازات معادن تأسیس کرد. در ۱۸۹۰–۹۶ نخست‌وزیر و عملا دیکتاتور مستعمره‌ی کاپ بود، و چون دست داشتن او در توطئه‌ی س ل. س. جیمسن برای تصرف ترانسوال فاش شد ناچار استعفا کرد (۱۸۹۶). در استفاده از منابع رودزیا (که ازو نام گرفته) کوشید. ثروت خود را وقف امور عام المنفعه کرد، و از جمله بر حسب وصیت وی بورسهای تحصیلی در دانشگاه آکسفرد برای محصلین دومینیونها و مستعمرات بریتانیای کبیر و کشمند و آلمان مقرر شد.

رود زرد: ← جیبور.

رود زرد، چین: ← هوانگ هو.

رود زرد (rude zard)، دهستان (جم ح ۱۱'۰۰۰؟)، بخش باغ ملک (جانکی گرمسیری)، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۱۳ (؟) آبادی. مرکزش، **رود زرد** (جم ۳۴۰ نث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری جغ باغ ملک است.

رودزیا[7] (rodeziā)، ناحیه‌ی تاریخی جش افریقا که اینک مشتمل بر **رودزیای شمالی** و **رودزیای جنوبی** است. این ناحیه را س. ج. رودز در ۱۸۸۸ برای شرکت خود بنام شرکت بریتانیائی افریقای جنوبی تصاحب کرد، و در ۱۸۹۴ بنام او به رودزیا موسوم گردید. رودزیا تا ۱۹۲۳ تحت حکومت آن شرکت بود، و سپس در امتداد رود زامبزی به دو قسمت منقسم گردید؛ دو سرزمین جدید تحت حکومت بریتانیا قرار داده شد.

رودزیا و نیاسالند، اتحادیه‌ی (rodeziā, niā-sāland) یا **فدراسیون رودزیا و نیاسالند** (federāsione)، عنوان واحدی سیاسی در قسمت جش افریقا، که دولت بریتانیا در ۱۹۵۳ آنرا از **رودزیای جنوبی**، **رودزیای شمالی**، و **نیاسالند** ایجاد کرد، و در ۳۱ دسامبر ۱۹۶۳ منحل گردید. پایتخت آن سالزبری (در رودزیای جنوبی) بود، و یک نفر فرماندار کل داشت که نماینده‌ی ملکه‌ی انگلستان در اتحادیه محسوب میشد. بر طبق سازمان ۱۹۶۳ (قبل از انحلال اتحادیه)، اتحادیه از ل به جمهوری کنگو (لئوپولدویل) و تانگانیکا، از ش به موزامبیک، از ج به جمهوری افریقای جنوبی و بچوانالند، و از غ به آنگولا محدود بود. از ح ۹٫۵ میلیون سکنه‌ی آن، اکثریت عظیمی افریقائی، ۳۰۹'۰۰۰ تن اروپائی، ۲۷'۹۰۰ نفر آسیائی، و ۱۵'۳۰۰ تن از نژادهای مختلط بودند.

بعد از جنگ II، بریتانیا و اتحادیه‌ی افریقای جنوبی سرمایه‌های هنگفتی در این ناحیه بکار انداختند، و عده‌ی معتنابهی از اروپائیان به آنجا مهاجرت کردند، و این امور سبب آبادی سریع این ناحیه گردید. یکی کردن نواحی رودزیای جنوبی و رودزیای شمالی بجهات اقتصادی مدتها مورد نظر مهاجرین اروپائی بود، و نیاسالند به اصرار بریتانیا جزء اتحادیه شد. تشکیل اتحادیه مواجه با مخالفت شدید ملیون افریقائی گردید، زیرا این کار را حیله‌ای برای توسعه‌ی استیلای سفیدپوستان میدانستند. در آغاز با توقیف و حبس رهبران ملیون از شورشهای آنها جلوگیری بعمل آمد. در ۱۹۶۰–۶۱ تظاهرات سخت بر ضد اتحادیه روی داد، و در ۱۹۶۲ نهضتی شدید برای انحلال آن در کار آمد. در ۱۹۶۲–۶۳ سه ناحیه‌ی عضو اتحادیه حق جدا شدن از اتحادیه را یافتند، و بدین طریق سرانجام اتحادیه منحل گردید. ← رودزیای جنوبی؛ رودزیای شمالی؛ نیاسالند.

رودزیای جنوبی[8] (rodeziāye)، مستعمره‌ی بریتانیا (مساحت مستعمره ۳۸۹'۳۶۰ کمم؛ جم ح ۳'۲۰۰'۰۰۰)، جش افریقا، کرسی آن سالزبری. از ل به رودزیای شمالی، از ل‌ش و ش به موزامبیک، و از جغ و غ به بچوانالند محدود است. عمدةً فلاتی است مرتفع، که منابع معدنی سرشار دارد (از جمله طلا، پنبه‌ی کوهی، زغال، کرومیت، و آهن). پنبه، توتون، پسته‌ی زمینی، چای، و میوه در آن بعمل میآید؛ دامپروری و تهیه‌ی الوار نیز اهمیت دارد. این ناحیه قبلا مسکن قوم ماتابله بود. در ۱۸۸۸ س. ج. رودز آنرا تصاحب کرد (← رودزیا). در ۱۹۲۳ که رودزیا منقسم شد، رودزیای جنوبی بعنوان یک مستعمره‌ی خودمختار بریتانیا تشکیل گردید. در ۱۹۵۳، علی رغم اعتراضات سکنه‌ی افریقائی آن، جزء ← اتحادیه‌ی رودزیا و نیاسالند گردید. در ۱۹۶۲ قانون اساسی جدیدی اعلام شد که مستعمره را به دومینیون مبدل میساخت، ولی اختیار امور سیاسی را به سفیدپوستان میسپرد. ملیون افریقائی بر ضد این ترتیب قیام کردند، و خواستار استقلال کامل شدند. رودزیای جنوبی در سال ۱۹۶۳ تحت حکومت اروپائیان باقی ماند، ولی ملیون افریقائی، اگرچه اتفاق کلمه ندارند، بر این امر مصمم اند که این سرزمین را به مملکت مستقلی بنام مملکت افریقائی زیمبابوه[9] (zimbābve) تبدیل کنند.

رودزیای شمالی[10]، سرزمین (ح ۷۴۶'۲۵۰ کمم؛ جم ح ۲'۵۰۰'۰۰۰) تحت الحمایه‌ی بریتانیا، ج افریقای مرکزی؛ کرسی آن لوساکا. از غ به آنگولا، از ل به جمهوری کنگو (لئوپولدویل) و تانگانیکا، و از ش به نیاسالند و موزامبیک محدود است. در جغ، رود زامبزی مرز آن با رودزیای جنوبی است. در فلاتی مرتفع واقع است. دومین صادرکننده‌ی بزرگ مس در جهان میباشد. از صادرات دیگرش روی، سرب، و کوبالت است. محصولات عمده‌اش زرت، توتون، و قهوه میباشد.

این ناحیه مدتها عرصه‌ی تاراج برده‌فروشان بود (مخصوصاً در قرن ۱۸م و آغاز قرن ۱۹م بوسیله‌ی پرتغالیها و عربها). دیوید لیوینگستن اول بار در ۱۸۵۱ به اینجا آمد. در ناحیه‌ی براتسلند (bərātsəland) (در قسمت جغ) مسافرت نمود، و در ۱۸۵۵ ← آبشارهای ویکتوریا را کشف کرد. در ۱۸۹۱ بریتانیا براتسلند را تحت الحمایه‌ی خود ساخت، و از آن ببعد تا ۱۸۹۴ برده‌فروشان عرب را بیرون رانده بر تمام ناحیه استیلا یافت. رودزیای شمالی تا ۱۹۲۴ بعنوان جزئی از رودزیا اداره میشد، و در این سال تحت الحمایه‌ی بریتانیا گردید. مرزهای آن در ۱۹۱۱ تثبیت گردید. در ۱۹۵۳، علی رغم اعتراضات سکنه‌ی افریقائی، بریتانیا آنرا به ← اتحادیه‌ی رودزیا و نیاسالند

(۱)ox-bow lake (۲)Rodrigue (۳)Roderic(k) (۴)Rodriguez (۵)Rodez (۶)Rhodes (۷)Rhodesia (۸)Southern Rhodesia (۹)Zimbabwe (۱۰)Northern Rhodesia

ملحق کرد. در نتیجه‌ی آشوبهای مداوم و شدید، در ۱۹۶۲ حق رأی به سکنه‌ی افریقائی اعطا گردید. در اول آوریل ۱۹۶۳ حق جدا شدن از اتحادیه یافت. در ۲۰-۲۱ ژانویه‌ی ۱۹۶۴ انتخاب عمومی در آنجا صورت گرفت، که مقدمه‌ی خودمختاری و استقلال این کشور، با نام جدید زامبیا[1] (zāmbiā)، میباشد.

رودس[2] (rodes)، جزیره (حـ ۱۴۰۰ کم؛ جم ۶۳۵۹۱)، در دریای اژه نزدیک ساحل جغ آسیای صغیر؛ بزرگترین جزایر دودکانز، که متعلق به یونان است. کرسی آن، **رودس** (جم ۲۷۳۹۳)، بر کرانه‌ی ش نزدیک شهر قدیم رودس ساخته شده است (عمدةً بوسیله‌ی شهسواران مهمان‌نواز). قسمت داخلی جزیره کوهستانی و باریکه‌ی ساحلی حاصلخیز است. شغل عمده‌ی اهالی دامپروری، ماهیگیری، و صید اسفنج است. قریب ۱۱٪ سکنه‌ی آن ایتالیائی هستند.

دوریها پیش از 1000 ق‌م در رودس مهاجرنشین دایر کردند. رودسیها در اوایل قرن ۷م ق‌م مستعمره‌ی جلا را در سیسیل تأسیس نمودند. رودس تا اواخر قرن ۶م ق‌م که بتصرف ایرانیان درآمد استقلال داشت؛ در شورش شهرهای یونیا که منجر به جنگهای مدی گردید باین شهرها پیوست. در قرون ۴م و ۳م ق‌م به اوج قدرت و ترقی فرهنگی و تجارتی خود رسید. مجسمه‌ی عظیم کولوسوس رودس یکی از عجایب سبعه محسوب است. علم و هنر در رودس رونق بسیار داشت. ابرخس در آنجا رونق یافت. در قرن ۲م ق‌م تجارت و در نتیجه قدرتش انحطاط شدید یافت، و با روم متحد شد. در جنگهای داخلی روم، کاسیوس جزیره را گرفت و تاراجش کرد (۴۳ ق‌م). مدرسه‌ی معروفی برای نطق و خطابه داشت؛ یولیوس قیصر در آن تحصیل کرد. پس از سقوط (۱۲۰۴) قسطنطنیه در چهارمین جنگ صلیبی، از دست دولت بیزانس خارج شد. سپس بدست فرمانروایان گوناگون افتاد، و در ح ۱۲۸۲ سلاجقه تصرفش کردند. در ۱۳۰۹ شهسواران مهمان‌نواز آنرا بازگرفتند، و ۵۰ سال در مقابل حملات ترکان عثمانی از آن دفاع کردند، تا سرانجام سپاهیان سلطان سلیمان قانونی جزیره را گرفتند (اول ژانویه‌ی ۱۵۲۳). در ۱۹۱۲ ایتالیا آنرا از عثمانی گرفت. در ۱۹۴۷ به یونان واگذار شد.

رودس، شهسواران: ← شهسواران مهمان‌نواز.

رودسر (rudsar)، شهرستان، استان یکم (گیلان)، کنار دریای خزر، واقع در ناحیه‌ی رانکوه. رود پلرود از آن میگذرد. بر طبق قتکه ۱۳۱۶ بخش شهرستان شهسوار گردید؛ در دی ماه ۱۳۲۰ هش تابع شهرستان رشت شد؛ در خرداد ماه ۱۳۲۶ هش جزو شهرستان لاهیجان گردید؛ در خرداد ماه ۱۳۳۷ هش تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، **رودسر** (جم ۷۴۶۰ سشـ ۱۳۳۵ هش)، سر راه شوسه‌ی کناره‌ی بحر خزر بفاصله‌ی ۲۸ کیلومتری ش لاهیجان و ۱۳ کیلومتری ش لنگرود واقعست. یکشنبه‌بازار دارد. این شهر سابقاً هوسم (hāsam) نام داشته، و بعدها نامش به رودسر (rudesar) تبدیل شده، و در زمان ظهیرالدین مرعشی بدین نام معروف بوده. شهر نوین از دوره‌ی رضا شاه کبیر است.

رود سرخ[3] (rude sorx)، انگلـ **رد ریور** (red rivər)، نام چند رود در امریکای شمالی. **۱-** رودی قابل کشتیرانی، بطول ۱۶۴۰ کم، در ج قسمت مرکزی کشمـ. در ش نیو مکسیکو سرچشمه گرفته از تکزاس و آرکانساس میگذرد، و در لویزیانا به رود میسی‌سیپی میریزد. **۲-** رودی (نام دیگرش **رود سرخ شمالی**) در ل قسمت مرکزی کشمـ و ج قسمت مرکزی کانادا، که در مینسوتا تشکیل یافته مرز این ایالت و داکوتای شمالی را تشکیل میدهد، و در کانادا به دریاچه‌ی وینیپگ میریزد.

رود سرخ[3] یا **کوی**[4] (koy) یا **سونگکوی**[5] (song-)، رود عمده‌ی تونکن، بطول ح ۱۱۷۰ کم، که در ایالت یوتان چین سرچشمه گرفته، در امتداد چ‌ش در تونکن روان شده به دریای چین جنوبی میریزد. هانوی نزدیک دلتای آنست.

رود سرخ، ماندگاه[6] (māndgāhe rude sorx)، مهاجرنشین زراعتی که در ۱۸۱۱-۱۶ بتوسط تامس داگلس، ملقب به (پنجمین) ارل آو سلکرک و به کومک شرکت خلیج هودسن در دره‌ی رود سرخ شمالی، در ایالت کنونی مانیتوبا (کانادا) و ایالات داکوتای شمالی و مینسوتا (کشمـ) تأسیس شد. هدف داگلس دستگیری از اسکاتلندیها و ایرلندی‌هائی بود که انگلیسها اموال و املاکشان را تاراج و غصب کرده بودند. مهاجرنشین مورد مخالفت سوداگران پوست، مخصوصاً ← شرکت شمال غرب واقع شد؛ و این شرکت در ۱۸۱۶ جمعی از مهاجرین را کشته ماندگاههای آنانرا ویران نمود. کشمکشهائی که بعداً روی داد منجر به تهیدست شدن داگلس و اتحاد دو شرکت خلیج هودسن و شمال غرب گردید.

رود سرخ شمالی: ← رود سرخ، ۲.

رود سفید[7] (rude sefid)، انگلـ **وایت ریور** (wāyt rivər)، نام چند رود در کشمـ. **۱-** از ل‌غ ایالت آرکانساس سرچشمه گرفته پس از طی ۱۱۱۰ کم به میسی‌سیپی میریزد. **۲-** از ل‌غ نبراسکا سرچشمه گرفته پس از طی ۹۲۰ کم به رود میسوری میریزد.

رودسنگ[8] (rud.sang)، روانه‌ای از گدازه‌ها که از سنگریز تشکیل شده و بسوی پایین دره حرکت میکند.

رودسهایم[9] (rüdeshāym)، شهر (جم ۶۸۳۰)، جمهوری فدرال آلمان، در هسن، غ آلمان، بر رود راین. شراب ناحیه‌ی اطرافش معروفست.

رودشاخه[10] (rud.šāxe)، شاخه‌ای از یک رود که از آن جدا شده دیگر بدان بازنمیگردد، بلکه به دریا یا دریاچه‌ای میریزد (مانند شاخه‌های مختلفی که رود در دلتای خود بآنها منقسم می‌شود).

رودشت (rudašt)، دهستان (جم ح ۸۹۰۰؟)، بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. زاینده‌رود از وسط آن میگذرد.

رودشکن[11] (rud.šekan)، محل تغییر شیب در نیمرخ یک رودخانه.

رود شور (rude šur)، از رودهای عمده‌ی ایران جنوبی که مستقیماً، مقابل جزیره‌ی قشم، بین بندر عباس و بندر خمیر، به خلیج فارس میریزد. حوضه‌ای به مساحت ح ۴۰۴۰۰ کم را، که پوشیده از کوههای نمکی است، زهکشی میکند. این رود از دو شاخه‌ی عمده‌ـکه آنها را نیز رود شور خوانده‌اند ـتشکیل میگردد؛ شاخه‌ای که از ل‌غ میآید در ارتفاعات داراب سرچشمه میگیرد، و شاخه‌ای که از ل‌ش میآید در کوه خبر (xabr) در کرمان سرچشمه میگیرد، و انتهای ل‌غ کوه گهکم (gahkom) را دور میزند؛ و دو شاخه در دشت واقع در ج گهکم متلاقی میشوند. از آن ببعد رود شور متوالیاً بطرف ج، چ‌ش، غ، و ج، از میان کوههای فین و گنو (در ش) و درمدان و شو (در غ)، بجانب ساحل میرود. در ح ۲۴ کیلومتری مصب آن ریزابه‌ی بزرگی که از لار میآید بآن میریزد.

رود شور (یا **نمکی**)، اریزونا، کشمـ: ← سالت، رود.

رود غربی، چین: ← سی‌کیانگ.

رودقات (rudeqāt)، دهستان (جم ح ۷۵۰۲۷؟)، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی. راه آهن تبریز به جلفا از آن میگذرد. مرکزش، امند (amand) (جم ۹۷۴ سشـ ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری چ‌ش مرند است. آبادی یام (جم ۸۸۴ سشـ ۱۳۳۵ هش) در ۹ کیلومتری چ‌ش مرند و ۱ کیلومتری راه آهن تبریز به مرند در دامنه‌ی کوه یام واقعست، و از تفرجگاههای تابستانی و محل بازی اسکی است.

رودک (rudak)، ده سابق (جم ۱۰۹۹ سشـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان زهرا، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۲۵ کیلومتری چ‌غ بوئین. در دامنه‌ی کوههای کم‌ارتفاع جارو قرار داشت. رود حاجی عرب از آن میگذشت. بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش بکلی ویران گردید، و در کنار آن دهکده‌ی تازه‌ای توسط دانشگاه تهران ساخته شد.

رودکی (rudaki)، شهرت و تخلص **ابوعبدالله جعفر ابن محمد،** فت ۳۲۹ هق، شاعر ایرانی. در قریه‌ی بنج (bannoj)، مرکز ناحیه‌ی رودک سمرقند و در فاصله‌ی دو فرسنگ از سمرقند، متولد شد. در روزگار سامانیان میزیست و مادح آن خاندان، بویژه نصر ابن احمد بود، و از او و وزیرش ابوالفضل بلعمی صله‌های فراوان میگرفت، و در نزد آنان بسیار گرامی و مقبول‌سخن بود. بیش از همه‌ی سخنوران گذشته و معاصر خویش اشعار نغز سرود؛ ازینرو، ویرا نخستین شاعر بزرگ ایران شمرده‌اند، و دیگر شاعران و دانشمندان پایگاه بلند او را در ادب ستوده‌اند، و او را سلطان شاعران، و استاد شاعران جهان، و سخنش را "تلو نبی" (telve nobi) [= تالی قرآن] خوانده‌اند.

رودکی در قصیده و غزل استاد بود، و در مثنوی نیز آثار قابل ملاحظه پدید آورد. موسیقی

---

(۱)Zambia (۲)Rhodes (۳)Red River (۴)Coi (۵)Songkoi (۶)Red River Settlement (۷)White River (۸)stone river (۹)Rüdesheim (۱۰)distributary (۱۱)knick point

نیز میدانست، آوازی نیکو داشت، و چنگ نیکو مینواخت. با وجود اشعاری که در دیوان او هست و حکایت از بینائی او دارد، در بسیاری از منابع قدیم او را کور مادرزاد و تیره‌چشم روشن‌بین گفته‌اند؛ بعضی در کوری او شک کرده‌اند، و بعضی نوشته‌اند که او را در پایان عمر تابینا کرده‌اند. رودکی جهان را افسانه و باد، و غم خوردن بر رفته و آمده را بیهوده میدانست، و شاد زیستن با سیاه‌چشمان را برای از یاد بردن غم لازم میشمرد، چنانکه شاید توان گفت که خیام از اینگونه اندیشه‌های فلسفی و معانی دقیق وی الهام گرفته است. از اشعار فراوان او-که بموجب حساب رشیدی سمرقندی به حدود یک میلیون بالغ میشده است-جز مقدار کمی، که بعضی از آنها نیز با اشعار قطران تبریزی خلط شده است، چیزی باقی نمانده است. مهمترین اثر رودکی **کلیله و دمنه‌ی منظوم** و **سندبادنامه‌ی منظوم** است، که اکنون جز ابیات پراکنده‌ای از آنها نمانده است.

رودگیری[1] (rud.giri)، گرفتن رودی سرچشمه‌های رود دیگر را بوسیله‌ی توسعه دادن آبریز خود بنحوی که آبریز دیگری را جزء آبریز خود آورد. رودگیری ناشی از افزایش طول دره‌ی یک رودخانه است به سبب فرسایش سرگاهی (← **رود یا رودخانه**). در شکل یکی از طرق رودگیری دیده میشود. بتدریج که سرچشمه‌ی ریزابه‌ی A از رودخانه‌ای، در نتیجه‌ی فرسایش سرگاهی، بر زمین

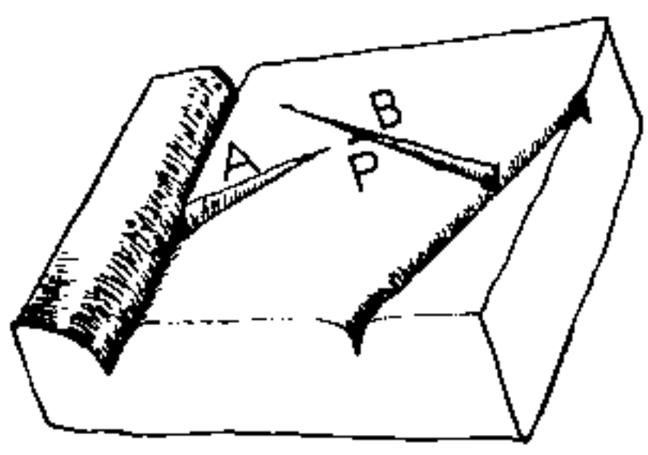

سراشیبی که در آن قرار داشته بالا میرود، به ساحل ریزابه‌ی B از رود دیگری میرسد. با ادامه‌ی فرسایش سرگاهی، اگر در محلی مانند P سرچشمه‌ی A به ترازی پایینتر از بستر B برسد، همه‌ی آبهای B در بالای P سرانجام به A خواهند ریخت. باین طریق، یک رود ممکن است، با تکیده کردن رودهای مجاور، بر حجم آب خود بیفزاید. احتمالا دستگاه‌های بزرگ رودهای زمین در مرحله‌ای از رشد خود از رودگیری استفاده کرده‌اند.

رود مروارید، چین: ← **کانتون**.

رود معجن (rud ma'jan)، ده (جم ۱٬۱۶۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بایک، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۴۷ کیلومتری لغ تربت حیدریه.

رودن[2]، **اوگوست** (ogüst rodaN)، ۱۸۴۰–۱۹۱۷، مجسمه‌ساز بزرگ فرانسوی. در پاریس در خانواده‌ی تنگدستی زاده شد. در ۱۴ سالگی به تحصیل هنر پرداخت و برای تأمین معاش نزد زیورسازی کار میکرد. از ۱۸۶۳ نزد معماران مجسمه‌ساز به کار پرداخت. در ۱۸۷۷ مجسمه‌ی مردی برهنه را، بنام عصر مفرغ، به نمایش گذاشت. بعضی آنرا سخت ستودند، و برخی آنرا محکوم شمردند. منتقدین میگفتند که "از زندگی قالب‌گیری شده است". بهر حال نتیجه این بود که وزارت هنرهای زیبا مجسمه‌های عصر مفرغ و یوحنای حواری او را برای باغ لوکزامبورگ پاریس خریداری کرد. دولت کارگاهی در پاریس به وی داد که تا آخر عمر در آن کار میکرد. از ۱۸۸۰ ببعد متناوباً برای ساختن درِ مفرغی عظیمی جهت موزه‌ی هنرهای تزیینی کار میکرد و نمونه می‌ساخت. برای ساختن آن از دوزخ دانته الهام گرفته بود، و قرار بود آنرا دروازه‌ی جهنم بنامند. اما سرانجام موفق به اتمام آن نشد. از جمله‌ی مجسمه‌هائی که بقصد این در ساخته است آدم و حوا و مرد متفکر است. این دو مجسمه و گروه مجسمه‌های اعضای انجمن شهر کاله، که در ۱۸۹۴ بپایان رسید، از مشهورترین شاهکارهای او بشمار میروند. از کارهای بزرگ دیگرش مجسمه‌های یادبود ویکتور هوگو و بالزاک است. از مرمر نیز مجسمه‌ها و نیمتنه‌های بسیار ساخته است (از قبیل بوسه، پیگمالیون، و دست خدا). عموماً عقیده بر اینست که هنر مجسمه‌سازی درین قرن بیش از هر کس به رودن مدیون است. کار او از جهات بسیار جنبه‌ی رئالیستی دارد، اما همواره با احساس عمیق شاعرانه‌ای آمیخته است. دانته، بودلر، میکلانژ، و سبک گوتیک از منابع الهام او بوده‌اند. برای کمال بخشیدن به کارهای مهمش مدتهای دراز تلاش میکرد. بارها آنها را ترک میگفت و دوباره بسراغ آنها میرفت. تحرک و جوششی که در آنها دیده میشود از کار تند و تب‌آلود بدست نیامده، بلکه حاصل بردباری و تلاشهای طولانی است.

رودنکو[3]، **سرگی ایوانوویچ** (sergey ivānovic rudenko)، ۱۸۸۵–، باستانشناس روسی. در تپه‌های پازیریک (در سرزمین آلتای) نخست در ۱۹۲۹ و سپس در ۱۹۴۷–۴۹ کاوشهائی بعمل آورد. در کاوشهای پازیریک و گورهای باستانی، جنازه‌های مدفون، و اسبهائی با زین و یراق مجلل، و جز آنها کشف شد. ظاهراً این گورها متعلق به قبیله‌ای است که از لحاظ فرهنگ به سکوتهای کرانه‌ی دریای سیاه نزدیک بوده‌اند. نیز ظاهراً در این کاوشها فرشی از عهد هخامنشی کشف شد، که اینک در موزه‌ی ارمیتاژ مخزون است. از آثار رودنکو کتاب هنر سکوتهای آلتای (۱۹۴۹) و کتاب فرهنگ و تمدن مردم آلتای کوهستانی در زمان سکوتها (۱۹۵۳) را میتوان نام برد.

رودوپسین[4] (rodopsin؛ فنس) یا **ارغوان بصری** (arqavāne basari)، ماده‌ی آلی درهم پیچیده‌ای که در شبکیه‌ی چشم تشکیل میگردد. بوسیله‌ی نور به ماده‌ای به رنگ نارنجی یا زرد، و اگر تأثیر نور ادامه یابد، به ویتامین آ و پروتئین تجزیه میشود. چون این دو محصول اخیر بی‌رنگ اند، معمولا میگویند نور ارغوان بصری را "سفید" می‌کند. تبدیل ویتامین آ و پروتئین به ارغوان بصری در تاریکی صورت میگیرد. بوسیله‌ی این تغییرات نوراشیمیائی است که استوانه‌های شبکیه سبب رؤیت میشوند، بدین معنی که تغییرات این مواد حساس به نور تحریکاتی در یاخته‌های عصبی شبکیه ایجاد میکنند. چون در طی "سفید" شدن ارغوان بصری بوسیله‌ی نور ناچار مقداری ویتامین آ از بین میرود، برای اینکه تشکیل مجدد رودوپسین بسرعت انجام گیرد باید همواره مقدار معینی ویتامین آ به شبکیه داده شود. بهمین جهت است که کسانی که ویتامین آ بمقدار کافی مصرف نمیکنند در نور ضعیف درست نمیبینند. فقدان رودوپسین سبب شبکوری میگردد.

رودوپی[5] (rodopi)، رشته‌کوه شبه جزیره‌ی بالکان، در ج بلغارستان و ل‌ش یونان. از رود سترومای بطرف ش تا ماریتسا امتداد دارد. ارتفاع قله‌ی موسالا (musālā) (بلغارستان) ۲٬۹۱۵ متر است.

رودودندرون (rododandron): ← **آزاله**.

رودولف[6] (rudolf) یا **رودولف هاپسبورگی** (e hāpsburgi–)، ۱۸۵۸–۸۹، آرشیدوک اتریش و ولیعهد اتریش-هنگری؛ تنها پسر امپراطور فرانسوا ژوزف. کشف جسد او و معشوقه‌اش در مایرلینگ، که از طرف مقامات رسمی بعنوان خودکشی اعلام شد، باعث صحبتهای فراوان گردید. رودولف مردی ادیب بود.

رودولف I[7] (rudolfe) یا **رودولف هاپسبورگی** (hāpsburgi)، ۱۲۱۸–۹۱، امپراطور امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۲۷۳–۹۱) آلمان، مؤسس سلسله‌ی هاپسبورگ. در ۱۲۳۹ بجای پدرش کُنتِ هاپسبورگ شد. پس از مرگ ریچارد ملقب به ارل آو کورنوال، بعلت تمایل امرای آلمان باینکه شاهی از خود و ساکن مملکت خود داشته باشند، و بسبب اصرار پاپ در برقراری نظم پس از دوره‌ی فترت (← **امپراطوری مقدس روم**)، رودولف بسلطنت آلمان انتخاب شد (۱۲۷۳). در جلب دوستی پاپ کوشید، و بدین منظور از ادعاهای خود بر ایالات پاپی و ایتالیای جنوبی چشم پوشید. در صدد بسط مستملکات خود برآمد؛ **اوتوکار II**، شاه بوهم، را مطیع کرد (۱۲۷۶)، و طغیان (۱۲۷۸) او را فرونشاند، و اتریش و ستیریا و کارنیولا را گرفت، و در ۱۲۸۲ آنها را به پسران خود بخشید، و بدین طریق، این ممالک تحت حکومت خاندان هاپسبورگ درآمد.

رودولف II[7]، ۱۵۵۲–۱۶۱۲، امپراطور (۱۵۷۶–۱۶۱۲) امپراطوری مقدس روم؛ پسر امپراطور ماکسیمیلیان II. در ۱۵۷۲ بعنوان شاه مجارستان، در ۱۵۷۵ بعنوان شاه بوهم، و در ۱۵۷۶ بعنوان امپراطور جانشین پدر شد. از عهده‌ی اداره‌ی امور برنمیآمد، و چون مادرش از دختران امپراطور شارل V بود، وی تحت نفوذ دربار اسپانیا قرار داشت، و سرانجام برادرش ماتیاس را بسلطنت مجارستان شناخت و حکومت اتریش و موراوی را نیز باو واگذاشت (۱۶۰۸)، و در ۱۶۰۹ ناچار به پروتستانهای بوهم آزادی در مذهب اعطا کرد، و در ۱۶۱۱ سلطنت بوهم را نیز به برادر واگذاشت. رودولف مردی فاضل ولی در توجه بعلوم از راه راست منحرف بود؛ کپلر و تیکو براهه را بدربار خود خواند، و کیمیاگران را در خانه‌های کوچک محبوس بداشت تا طلا بسازند. گویند در عقلش

(۱)river capture; beheading; river piracy (۲)Rodin (۳)Rudenko (۴)rhodopsin (۵)Rhodope (۶)Rudolf (۷)Rudolf; Rudolph

نقصان بود.

رودولف[1]**، دریاچه‌ی** (rudolf)، دریاچه‌ای بوسعت ح 9'100 کمـ، لغ کنیا، ش افریقا، در دره‌ی نشتی بزرگ. در فرازای ۳۷۶ متری قرار دارد. گوشه‌ی شمالی آن بر مرز سودان و حبشه است. اطرافش را کوههای آتشفشانی فراگرفته است. آبش مخرج ندارد، و شوری آن همواره در ازدیاد است.

روده[2] (rude)، عربی **معاء** (me'ā') [جمعش امعاء (am'ā')]، قسمت لوله‌ای‌شکل مجرای هاضمه از باب المعده تا مقعد (تصویر در **لوله‌ی هاضمه**). مواد غذائی در داخل روده، بواسطه‌ی انقباض دیواره‌ی عضلانی آن، جا بجا میشود. روده مشتمل بر دو قسمت است، روده‌ی کوچک و روده‌ی بزرگ. **روده‌ی کوچک** یا **معاء دقاق** (deqāq) لوله‌ای است که طولش تقریباً ۸ متر و قطرش ح ۳ سم است، و از باب المعده تا ابتدای روده‌ی بزرگ امتداد دارد. قسمتی از آن، بطول ۱۵ تا ۲۵ سم، که بلافاصله پس از معده قرار دارد، موسوم به اثنی عشر است. در روده‌ی کوچک، صفرا و شیره‌ی لوز المعده و ترشحات خود روده هضم پروتئینها و چربیها و ئیدراتهای کربون را تکمیل میکند. مواد هضم‌شده از جدار روده جذب خون و لنف میشود. **روده‌ی بزرگ** یا **معاء غلاظ** (qelāz) طولش ح ۱٫۵ متر و قطرش ۷ تا 10 سم است، و مشتمل بر سه قسمت میباشد: (۱) اعور (a'var) یا روده‌ی کور، که آپاندیس در انتهای آن قرار دارد؛ قولون (qulun)، که دارای سه قسمت صاعد، افقی، و نازل است؛ روده‌ی راست یا معاء مستقیم، که قسمت انتهائی روده است، و به مقعد ختم میشود. قسمت عمده‌ی موادی که به روده‌ی بزرگ میرود باکتریها و فضولات مواد غذائی و ترشحات مخاطی است، که آب موجود در آنها از طریق جدار روده جذب میشود، و بقایای جامد از طریق مقعد دفع میگردد.

رودهن (rudehen)، ده (جمـ ۱'۱۶۹ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان سیاه‌رود، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، ۲۱ کیلومتری غ دماوند و ۵۴ کیلومتری ش تهران. جاده‌ی جدید الاحداث تهران به آمل از آن میگذرد. بقعه‌ای معروف به امامزاده تقی دارد.

رودیگر، اسم آلمانی برای مرد؛ ← **روگروس**.

رودیگر[3]**، امیل** (emil rödiger)، ۱۸۰۱–۷۴، مستشرق آلمانی.

رودیوم[4] (rodiom؛ از فنـ)، عنصر فلزی سخت و نقره‌فام (علامت شیمیائی Rh. نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی **عنصر** ببینید). در ۱۸۰۴ بوسیله‌ی ولاستن کشف شد. در اسیدها تقریباً لاینحل است، اما اسید سولفوریک داغ و غلیظ بر آن اثر می‌کند. آلیاژ 10% رودیوم و 90% طلای سفید فوق العاده سخت و بادوام است، و در ساختن بعضی ماشین‌آلات که با سرعت زیاد کار میکنند، و نیز برای ساختن نوک قلم خودنویس و سوزن گراموفون بکار میرود. آلیاژ آن با طلای سفید در ساختن ترموکوپل نیز استعمال میشود. خود فلز، بسبب درخشندگی و مقاومتش در مقابل کدر شدن، برای روکشی سطوح منعکس‌کننده و ظروف نقره‌ای بکار میرود.

رودزاور (ruzrāvar) یا **رودراور، کوره‌ای در** ناحیه‌ی جبال، ج کوه الوند و میان تهاوند و همدان. نام آنرا روداور، روداورد، و جز آن نیز ضبط کرده‌اند (نیز ← روداور). بقول ابن الفقیه، دره‌ای بود بطول ۳ فرسخ، دارای ۹۳ آبادی که با باغهای میوه و جویبارهای دائمی بیکدیگر مرتبط بودند، و از مطبوعترین نواحی امپراطوری ساسانی بود. صادرات زعفران آن مشهور بود، و اقسام میوه نیز در آن بعمل میآمد. مسجد جامع آن در آبادی کرج قرار داشت که، برای تمیز آن از کرج ابودلف، کرج روذراور خوانده میشد. برکیارق در ۴۹۵ از روذراور به ساوه رفت. از آبادیهای روذراور سرکان و توی (← تویسرکان) را نام برده‌اند، و کرزانرود نیز جزء این ناحیه بوده است. نیز ← روداور.

رور[5] (rur)، رودی بطول ۲۳۳ کمـ، لغ آلمان. از ریزابه‌های راست (شرقی) راین است، و در دوسبورگ بآن میریزد. مسیر سفلایش حد جنوبی ناحیه‌ی **رور** (ح ۴'۵۹۰ کمـ؛ جم ح 5'200'000) است. این ناحیه در نورد راین‌وستفالن واقع و از پرجمعیت‌ترین و مهمترین مراکز صنعت جهانست. حوضه‌ی عظیم آنتراسیت آن برای صنایع سنگین این منطقه (فولاد، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی) و صنایع سایر کشورها زغال سنگ تهیه میکند. تقریباً سراسر ناحیه‌ی رور مسکونی است، و مشتمل بر شهرهائی مانند اسن، دورتموند، گلزنکیرشن، بوخوم، و دوسبورگ است، و بوسیله‌ی راههای آبی با بنادر روتردام و امدن مرتبط میباشد.

پس از جج I، بعنوان اینکه آلمان در پرداخت غرامت تعلل ورزیده، این منطقه را قوای فرانسه و بلژیک اشغال کردند (۱۹۲۳–۲۵). آلمان بتلافی از پرداخت هر گونه غرامت امتناع کرد، و نهضت مقاومت منفی آلمانها در منطقه‌ی رور موجب انتقامجوئی شدید مقامات اشغالکننده گردید. بعد از اینکه شترزمان صدر اعظم شد (اوت ۱۹۲۳)، مقاومت منفی خاتمه یافت، و آلمان در انجام دادن تعهدات خود کوشید. در ۱۹۲۴ آلمان ← نقشه‌ی داز را پذیرفت، و در ۱۹۲۵ قوای اشغالکننده خارج شدند.

ناحیه‌ی رور مرکز عمده‌ی اسلحه‌سازی نیروهای محور بود، و در جج II با بمبارانهای هوائی متفقین بکلی ویران گردید. پس از جنگ بسرعت ترمیم شد، ولی وضع آن تا ۱۹۴۹ (که پیشنهاد فرانسه برای جدا کردن رور از آلمان و پیشنهاد انگلستان برای ملی کردن معادن و کارخانه‌های آن بکلی متروک شد) مبهم بود. نظارت اقتصادی آن به سازمان بین‌المللی رور واگذار گردید، که در سال ۱۹۴۹ تشکیل یافت، و مرکزش در دوسلدورف بود، و دولتهای فرانسه، انگلستان، کشمت، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ، و (بعد از نوامبر ۱۹۴۹) جمهوری فدرال آلمان غربی در آن شرکت داشتند. در ۱۹۵۲ ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا جایگزین آن سازمان شد.

رورانـد[6] (ru.rānd)، در زمینشناسی، چین خوابیده‌ای که از محل اصلی خود حرکت زیادی کرده و از دامنه‌ی زیرین خود جدا شده باشد.

روراندگی[7] (rurāndegi)، در زمینشناسی، راندگی افقی توده‌ای از سنگ روی سنگهای دیگر در امتداد یک گسستگی.

رورشاخ، تست: ← تستهای روانشناسی.

روریخ[8]**، نیکولاس کنستانتین** (nikolās kons-tāntin rorix)، ۱۸۷۴–۱۹۴۷، نقاش و باستان‌شناس روسی. با تئاتر هنر مسکو و با **دیاگیلف** همکاری داشت. در ۱۹۲۰ به کشمت رفت، و موزه‌ی روریخ به افتخار وی در نیو یورک تأسیس شد (۱۹۲۱). پنج سال در هیمالایا پویش کرد. از ۱۹۳۵ ببعد در پنجاب میزیست.

روریک[9] (rurik)، فت ۸۷۹، بنیانگذار مشهور روسیه. شایع است که یکدسته از وارانگیان را کوچ و در نووگورود استقرار داد. وراث او تا ۱۵۹۸ در روسیه حکومت کردند.

روز: ← روز و شب.

روز[10] (ruz) یا **روسه** (ruse)، شهر (جمـ ۸۳'۴۵۳)، ل‌ش بلغارستان، بر رود دانوب. از مراکز ارتباطات، و دارای صنایع نساجی و ماشینسازی است. مساجد و خرابه‌های قلعه‌های قرون وسطائی جالبی دارد.

روزا[11]**، سالواتور** (sālvātor rozā)، ۱۶۱۵–۷۳، نقاش، حکاک، و شاعر ناپلی. دورنماهای جاندار و صحنه‌های زنده‌ای که از جنگ نقاشی کرده است بیش از هر چیز دیگر سبب شهرت او شده است. اغلب در رم و فلورانس کار میکرد. شعرهای او بیشتر در هجو موسیقی، شعر، نقاشی، و جنگ است.

روزا[11]**، کوه** (rozā)، دسته‌کوهی در مرز سویس و ایتالیا. بلندترین قله‌اش دوفورشپیتسه (düfur-špitse) (۴'۶۳۴ متر) است که بلندترین قله‌ی سویس نیز میباشد.

روز استقلال[12] یا **چهارم جولای**[13] (julāy)، یکی از اعیاد کشمت، بیادبود روز تصویب (چهارم جولای یا ژوییه‌ی ۱۷۷۶) اعلامیه‌ی استقلال. برگزاری آن در انقلاب امریکا مرسوم شد.

روزافزون (ruzafzun)، خاندانی از امرای محلی قسمت کوهستانی مازندران، که از ح ۸۲۱ هق در خدمت سادات مرعشی اعتباری یافتند، و چند تن از ایشان تا قریب یک قرن و نیم سپهسالاری و حکومت قسمتهائی از مازندران را از طرف سادات مذکور یا بعضی از سلاطین صفوی داشتند. نخستین کس از این خاندان که اسمش در تاریخ دیده می‌شود **اسکندر روزافزون** است، که اصلا از مردم رودبار نور بود، و از حدود اواخر ۸۲۱ هق در دستگاه سید مرتضی مرعشی جُملةالملک [= همه‌کاره] بود. پسرش، **بهرام روزافزون**، در امارت (۸۳۷–۵۶ هق) سید محمد ابن سید مرتضی سپهسالاری و صاحب اختیاری قسمت غربی رود تجن یافت، ولی بین او و سید عزیز بابلکانی (bābolkāni)، صاحب اختیار قسمت شرقی تجن، دشمنی علنی پدید آمد. بهرام به تحریک سید عبدالکریم ابن سید محمد بقتل رسید. برادرش،

(۱)Rudolph (۲)intestine; bowel (۳)Rödiger (۴)rhodium (۵)Ruhr (۶)nappes (۷)overthrust (۸)Roerich (۹)Rurik (۱۰)Ruse (۱۱)Rosa (۱۲)Independence Day (۱۳)Fourth of July

علی روزافزون، بوسیله‌ی سادات بابلکانی و طرفدارانشان بقتل رسید، و از آن ببعد تا مدتی، خاندان روزافزون نزد سادات مرعشی اعتبار پیشین را نداشتند، بلکه امور حکومتی مازندران بدست خاندان بابلکانی افتاد. در اوایل عهد صفویه، آقا رستم روزافزون بر مازندران استیلا یافت. پسرش، آقا **محمد روزافزون،** از ۹۱۶ هق ببعد، در عهد شاه اسماعیل I صفوی در حکومت مازندران با میر عبدالکریم قوامی مشارکت داشت، و او آخرین امیر معتبر از خاندان روزافزون است. وی در عهد شاه طهماسب درگذشت، و از آن ببعد شاه طهماسب حکومت آن قسمت از مازندران را که در دست خاندان روزافزون بود باین خاندان رجوع نکرد، بلکه در ح ۹۷۰ هق آنرا اسماً به نبیره‌ی خود سلطان حسن میرزا، پسر سلطان محمد خدابنده، واگذاشت، و نیابت او را به میرک دیو (mirake div)، از خاندان دیوان مازندران سپرد، و این خاندان از این تاریخ ببعد در حدود سوادکوه و هزار جریب جای امرای روزافزون را گرفتند.

روزافزون، رستم: ← رستم روزافزون.

روزاموند[1] (rozāmond)، نة ح ۵۷۰، ملکه‌ی لومباردها. گویند شوهرش، آلبوئین، پدر او را کشته و او را مجبور کرده بود که از کاسه‌ی سر پدر خود شراب بنوشد. از اینروی، روزاموند نیز او را بقتل رسانید. روزاموند با همدست خود هلمکیس (helmekis) ازدواج کرد، ولی بعداً ازین کار پشیمان شد، و بقصد کشتن او، جامی شراب زهرآلود به وی داد. هلمکیس نیمی از آن را آشامید و نیم دیگر را جبراً به روزاموند خوراند. این داستان را سوینبورن و آلفیری موضوع دو تراژدی قرار داده‌اند.

روز اول مه[2] (ruze avvale me)، اولین روز ماه مه، که در آن روز در اغلب ممالک جشنهائی برپا میشود. احتمالا جشن روز اول مه از اعیاد بهاره‌ی بارآوری هند و مصر باستان نشأت گرفته است. عید فلورا در نزد رومیان در اواخر آوریل و اوایل مه برگزار میشد. در انگلستان قرون وسطی، از خصوصیات عمده‌ی روز مه دگلی بود ("دگل مه") که با گلها و نوارهای رنگین تزیین شده بود؛ سر آزاد نوارها را رقاصانی که به دور دگل حلقه زده بودند بدست داشتند، و هنگام رقص، با گذشتن از میان یکدیگر، طرحهای زیبائی پدید میآوردند. این رقصها هنوز هم در انگلستان و کشمت به معرض تماشا گذاشته میشود. بین‌الملل دوم در ۱۸۸۹ روز اول مه را روز تعطیل کارگران اعلام کرد (← روز کارگر)، و از آن زمان سوسیالیستها و کمونیستها آنرا جشن می‌گیرند. در تجشد از جشنهای بسیار مهم است.

روزبری[3]، (پنجمین) **ارل آو** (ërl āv rozbəri*)، لقب **آرچیبالد فیلیپ پریمروز** (ārcibāld filip primrōz)، ۱۸۴۷–۱۹۲۹، سیاستمدار بریتانیائی. پس از گلادستون نخست‌وزیر شد (۱۸۹۴)، ولی دولتش یکسال هم دوام نکرد. بعد از ۱۸۹۶، نظریات امپریالیستی وی باعث دوری حزب لیبرال ازو گردید. کتابهای تاریخی نوشته است.

روزتا[4] (rozetā)، عربی **رشید** (rašid)، شهر (جمه ۷۵'۰۰۰)، مصر، نزدیک مصب رشید رود نیل. در قرن ۹م بنا شد، و زمانی از نظر تجارت اهمیت داشت. امروز از اماکن ماهیگیری و برنجکاری است. **لوح روزتا** (lōhe) لوحه‌ای است از بازالت، و دارای کتیبه‌ای که کاهنان بطلمیوس V به هیروگلیفی، دموتی، و یونانی نوشته‌اند. سپاهیان ناپلئون در ۱۷۹۹ آنرا نزدیک این شهر یافتند؛ بریتانیائیها در ۱۸۰۱ آنرا تصرف کردند، و اکنون در موزه‌ی بریتانیائی محفوظ است. شامپولیون، تامس یانگ، و دیگران مفتاح خواندن خط هیروگلیفی مصری را از روی آن به دست آوردند.

روزتا، لوح: ← روزتا.

روز داوری، نامه‌ی: ← نامه‌ی روز داوری.

روز دوازدهم: ← تجلی مسیح، عید.

روز دومینیون[5] (dominion)، عید ملی کانادا، که مراسم آن در روز اول ژوییه برگزار میشود (بیادبود سال ۱۸۶۷ که دومینیون کانادا تأسیس شد).

روز شکرگزاری[6] (ruze šokr.gozāri)، عید ملی کشمت، که (از سال ۱۹۴۱) در چهارمین پنجشنبه‌ی ماه نوامبر هر سال برگزار میشود. آوارگان، پس از تأسیس ← مهاجرنشین پلیموت، زمستان را به سختی بسر برده در بهار و تابستان سال ۱۶۲۱ زمین را برای زراعت آماده ساختند، چون اولین محصول بدست آمد، مهاجرنشینان و هندیشمردگان اطراف، به شکرانه‌ی عطایای الاهی، جشن گرفتند. جورج واشینگتن آنرا جشن ملی اعلام کرد (۱۷۸۹). بمناسبت پاره‌ای اختلافات، کنگره‌ی کشمت انعقاد آنرا در تاریخ مذکور در صدر این مقاله تثبیت کرد. خوراک بوقلمون، که جزء تشریفات برگزاری این عید است، یادبود ۴ بوقلمونی است که در اولین تشریفات شکرگزاری آوارگان صرف شد.

روز کارگر[7] (ruze kārgar)، روز معینی در سال که در آن روز به افتخار کارگران جشنی برگزار میشود. در سال ۱۸۸۶، اتحادیه‌ی کارگران امریکا، برای تقلیل ساعات کار به ۸ ساعت، اعتصابی اعلام کرد، و تظاهرات وسیعی از طرف کارگران در شهر شیکاگو روی داد. ضمن این تظاهرات چند نفر آنارشیست بمبی انداختند که در اثر آن ۱۵ نفر پاسبان کشته و جمعی دیگر نیز تلف یا مجروح شدند. اولیای دولت واکنش شدیدی نشان دادند، که در نتیجه‌ی آن عده‌ای از کارگران کشته شدند. در سال ۱۸۸۹، اولین کنگره‌ی بین‌الملل دوم، که در پاریس منعقد شد، روز اول ماه مه را، که همان روز کشتار کارگران شیکاگو بود، روز کارگر اعلام کرد. از آن سال ببعد، در اغلب کشورهای جهان، کارگران روز اول ماه مه را تعطیل کرده جشن میگیرند. در کانادا و کشمت، اولین دوشنبه‌ی ماه سپتامبر هر سال روز کارگر اعلام شده است، و کنگره‌ی امریکا در سال ۱۸۹۴ این روز را تعطیل ملی اعلام کرد. از موقعی که قانون کار در ایران اجرا شده است، روز اول ماه مه را کارگران تعطیل میکنند، و روز کارگر میشمارند. در روسیه‌ی شوروی و دیگر کشورهای کمونیست، به روز اول ماه مه اهمیت خاصی داده میشود، و آن روز را یکی از بزرگترین اعیاد سال بشمار میآورند. ← روز اول مه.

روزن، فردریک (frederik rozen)، ضبط دیگر "فریدریش روزن". ← روزن، فریدریش؛ روزن، فریدریش آوگوست.

روزن[8]، **فریدریش** (fridriš rozen)، ۱۸۵۶–۱۹۳۵، سیاستمدار و مستشرق آلمانی؛ پسر گ. روزن. در بیت المقدس کنسول (۱۸۹۹) بود، و در ۱۹۰۵ در طنجه، در ۱۹۰۸ در ایران، در ۱۹۱۰–۱۲ در بوخارست، در ۱۹۱۲–۱۶ در لیسبون، و سپس در لاهه سفیر کبیر بود. در مه‌اکتبر ۱۹۲۱ وزیر امور خارجه‌ی آلمان بود. از آثارش راهنمای مقدماتی فارسی جدید (۱۸۹۰)، ایران با بیان و تصویر (۱۹۲۵)، و طبعی از رباعیات خیام است.

روزن[8]، **فریدریش آوگوست** (fridriš ägust rozen)، ۱۸۰۵–۳۷، مستشرق آلمانی. در گوتینگن و لایپزیگ، و در برلن نزد ف. بوپ، و در پاریس نزد سیلوستر دو ساسی تحصیل کرد. در ۱۸۲۸–۳۰ استاد السنه‌ی شرقی در دانشگاه لندن بود. سپس استعفا کرد، و همّ خود را صرف تحصیل سانسکریت نمود. کتاب جبر محمد ابن موسی خوارزمی را با ترجمه‌ی انگلیسی آن منتشر کرد (۱۸۳۱). اقدام به تهیه‌ی متن و ترجمه‌ی لاتینی ریگ ودا نمود، ولی مرگ مانع اتمام این کار شد؛ مجلد اول آن پس از مرگش بطبع رسید (۱۸۳۸). گئورگ روزن برادر وی بود.

روزن[8]، **گئورگ** (georg rozen)، ۱۸۲۰–۹۱، مستشرق آلمانی؛ برادر ف. آ. روزن. در ۱۸۴۳ کتاب مبادی زبان فارسی را منتشر کرد. در ۱۸۴۳–۴۴ در مشرق‌زمین مأموریت داشت؛ محصول این سفر دو کتاب تحقیق در زبان لزگی (۱۸۴۴) و دستور زبان اوستی (۱۸۴۶) بود. در ۱۸۴۴–۵۳ مترجم رسمی سفارت آلمان در قسطنطنیه، در ۱۸۵۳–۶۷ در بیت المقدس کنسول، و در ۱۸۶۷–۷۵ در بلگراد سرکنسول بود. طوطی‌نامه را ترجمه کرد (۱۸۵۸). از آثار دیگرش کتابی در تاریخ ترکیه است. فریدریش روزن پسر او بود.

روزن[8]، بارون **ویکتور رومانوویچ** (bāron* viktor romānovic rozen)، ۱۸۴۹–۱۹۰۸، مستشرق روسی. در لایپزیگ نزد فلایشر تحصیل کرد. در ۱۸۷۹ عضو آکادمی سلطنتی علوم سن پطرزبورگ شد. در ۱۸۸۵ به استادی و ریاست قسمت شرقی انجمن سلطنتی روسی باستانشناسی منصوب گردید. در ۱۸۹۳–۱۹۰۲ استاد دانشکده‌ی السنه‌ی شرقی دانشگاه سن پطرزبورگ بود. آثار متعددش مشتمل است بر شعر قدیم عرب و نقد آن (۱۸۷۲)؛ منتخبات عربی (با شرکت گیرگاس، ۱۸۷۵–۷۶)؛ نسخه‌های خطی عربی مؤسسه‌ی السنه‌ی شرقی (به فرانسوی، ۱۸۷۷)؛ نسخه‌های خطی فارسی مؤسسه‌ی السنه‌ی شرقی (به فرانسوی، ۱۸۸۶)؛ به لتنبرگ با شرکت زالمان، ۱۸۸۸)، و غیره. در لیدن در طبع تاریخ طبری با دخویه شرکت داشت.

روزنامچه: ← روزنامه.

روزنامه[9] (ruznāme)، نشریه‌ای که برای منتشر

---

(۱)Rosamond (۲)May Day (۳)Rosebery (۴)Rosetta (۵)Dominion Day (۶)Thanksgiving Day (۷)Labor Day (۸)Rosen (۹)newspaper

کردن اخبار، با فواصل معین (روزانه یا هفتگی)، چاپ و توزیع میشود، و امروزه مشتمل بر اعلانات و مطالب دیگری که مورد توجه عموم است نیز میباشد. الفاظ روزنامه و روزنامجه از قرون اولای اسلام در ایران مستعمل بوده است، ولی در آن اوقات بمعنی کتاب شرح گزارش روزانه و یادداشت وقایع هر روزه بوده، و در قرون اخیر به گزارش وقایع‌نگاران دولتی که از ولایات اخبار جاری را به دولت مینوشتند اطلاق میشده، و سپس به معنی روزنامه‌ی چاپی بکار رفته. قدیمترین روزنامه‌هائی که در دنیا انتشار یافته است یکی روزنامه‌ی وقایع روز [لتنی آکتا دیورنا (āktā diurnā)] بود، که در روم قدیم منتشر میشد، و دیگر جراید رسمی که از قرون اولای میلادی در شهرهای چین منتشر میشده است. وقایع روز اخبار کوتاهی در باره‌ی جنگها و انتخابات و رسوم مذهبی و بازیها و آتش‌سوزیها داشته، که مأمورین دولت آنها را مینوشتند و در امکنه‌ی عمومی نصب میکردند تا مردم از مندرجات آن آگاه شوند. در اروپا، عواملی که پیدایش روزنامه بمعنی کنونی آن‌یعنی نشریه‌های مرتب و منظم‌ناشی از آنها است یکی اختراع فن چاپ (قرن ۱۵م) و دیگری توسعه یافتن روح سوداگری در زندگی اروپائی بوده است، و پیش از آن، توزیع اخبار بوسیله‌ی انتشارات نامنظم، اعلاناتی مانند آکتا دیورنا، و یا بوسیله‌ی جارچیها صورت میگرفته است. آلمانها در تهیه‌ی روزنامه‌چه از لحاظ زیبائی صوری و چه از جنبه‌ی فنی‌نخستین پیشروان بودند؛ در طی نیم قرن پس از اختراع فن چاپ، اوراقی مشتمل بر اخبار در شهرهای نورمبرگ، آوگسبورگ، و کلنی نامنظم منتشر میشد (روزنامه‌ای مورخ ۱۵۰۲ بزبان آلمانی موجود است). انتشار نشریه‌های منظم در قرن ۱۷م عملی شد. نخستین روزنامه‌ی منظم به زبان انگلیسی در اواخر سال ۱۶۲۰ در آمستردام منتشر شد؛ روزنامه‌ی اخبار هفته در ۱۶۲۲ در لندن انتشار یافت. نخستین روزنامه‌ی فرانسوی گازت دو فرانس (gāzet dē frāNs) بود، که در ۱۶۳۱ در پاریس انتشار یافت (فرانسه اولین کشوری بوده است که در آن‌بعدها‌به تهیه‌ی روزنامه برای توده‌ی مردم اقدام شد، و نیز نخستین مملکتی بوده که در آن تیراژ روزنامه از یک میلیون تجاوز کرده است). هلندیها و بلژیکیها بسبب پیشرفتشان در کار تجارت سهم عمده‌ای در مراحل اولیه‌ی تکامل روزنامه دارند؛ در آنورس در سال ۱۶۱۶ روزنامه‌ای دایر گردید. در استکهلم در ۱۶۴۳ روزنامه‌ای دایر شد. در قرن ۱۸م، در ۱۷۰۲ در سن پطرزبورگ، در ۱۷۰۴ در بستن (کشمة)، در ۱۷۱۶ در رم، در ۱۷۲۶ در مادرید، و در ۱۷۴۹ در کپنهاگ روزنامه دایر گردید. از قرن ۱۹م ببعد انتشار روزنامه‌ها توسعه یافت.

روزنامه در ایران

اولین روزنامه‌ی چاپی بزبان فارسی در ایران چند سال پیش از سال ۱۲۵۳ هق (۱۸۳۷ بم) به مدیریت میرزا صالح شیرازی در تهران انتشار یافت. این روزنامه نام مخصوصی نداشت، ولی دارای نشان دولتی بود. پس از آن، روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه در تهران انتشار یافت (شماره‌ی اول آن مورخ ۵ ربیع الثانی ۱۲۶۷ هق، مطابق ۱۸۵۱ بم)، که قریب 10 سال دوام کرد، و ظاهراً بعداً بنام روزنامه‌ی دولت علیه‌ی ایران انتشار یافت. در جزء اداره‌ی دارالفنون، سه روزنامه تحت اداره‌ی علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه منتشر میشد، یکی **روزنامه‌ی علمیه‌ی دولت علیه‌ی ایران**، که شماره‌ی اول آن مورخ غره‌ی شعبان ۱۲۸۰ هق است. دیگر **روزنامه‌ی ملت سنیه‌ی ایران**، که شماره‌ی اولش در ۱۵ محرم ۱۲۸۳ هق دایر گردید، و از شماره‌ی سوم نامش به **روزنامه‌ی ملتی** تبدیل شد، و شماره‌ی آخرش مورخ ۲۰ جمادی الثانی ۱۲۸۷ هق است. سوم **روزنامه‌ی دولتی**، که اقلا از سال ۱۲۸۳ هق منتشر میشده، و در اوایل سال ۱۲۸۸ هق، که "اداره‌ی روزنامجات دولتی" از اعتضادالسلطنه به محمد حسن خان اعتمادالسلطنه واگذار شد، به **روزنامه‌ی ایران** موسوم گردید (شماره‌ی اولش مورخ ۱۱ محرم ۱۲۸۸ هق)، و تا اوایل مشروطیت ادامه یافت. اولین روزنامه‌ای که بزبان فرانسوی در ایران انتشار یافت روزنامه‌ی لا پاتری بود.

در ولایات، در سال ۱۲۷۵ هق روزنامه‌ای در تبریز دایر بوده است؛ "روزنامه‌ی تبریز" در ابتدای سال ۱۲۹۷ هق تأسیس گردید. در ۱۲۸۹ هق، روزنامه‌ای بنام "روزنامه‌ی فارس" در شیراز، و در ۱۲۹۶ هق، "روزنامه‌ی فرهنگ" در اصفهان تأسیس شد. این روزنامه‌ها با کومک دولت و به دستور حکام ولایات چاپ و منتشر میشد.

از قدیمترین روزنامه‌های فارسی در خارج از ایران روزنامه‌ی هفتگی مفرح القلوب بوده است، که ظاهراً در ۱۲۷۲ هق در کراچی شروع به انتشار کرده. روزنامه‌های فارسی که در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین شاه در خارج ایران منتشر میشدند در بیداری ایرانیان و کومک به نهضت آزادیخواهی سهم بزرگی داشتند؛ از آن جمله است روزنامه‌ی اختر در استانبول (تأسیس ۱۲۹۲ هق؛ ← اختر، محمد طاهر)، روزنامه‌ی قانون در لندن، روزنامه‌ی حبل المتین در کلکته (← مؤیدالاسلام)، و روزنامه‌ی حکمت در قاهره. پس از انقلاب مشروطیت، روزنامه‌های بسیاری در تهران و سایر شهرهای ایران شروع به انتشار کردند.

روزنامه‌نگاری[1] (ruznāme.negāri)، فن ژورنالیسم (jurnālism)، جمع‌آوری اخبار و نشر آنها در مواقع معین، یعنی روزانه یا هفتگی. روزنامه‌نگاری شامل نوشتن مقالات، تهیه‌ی اخبار، حک و اصلاح مندرجات، و چاپ و نشر میباشد. در اواخر قرن ۱۸م، روزنامه‌نگاری بمعنی امروز آن آغاز گردید. قبل از آن، بواسطه‌ی فقدان آزادی نطق و بیان، روزنامه آلتی در دست سیاسیون و زمامداران بود، که بر طبق میل خود هر چه به سودشان بود چاپ و منتشر میکردند. در قرن ۱۹م که فرصت ابراز عقیده‌ی آزاد موجود شد، و بخصوص پس از افزایش عده‌ی باسوادان، روزنامه‌ها رونقی پیدا کردند، و عامل مؤثری در هدایت افکار عمومی شدند. در قرن ۲۰م، که پیشرفتهای وسیعی در امور فنی تهیه‌ی روزنامه پدیدار گشت، و خواننده‌ی روزنامه افزایش عظیمی یافت، معلوم شد که سرمایه‌ی زیادی برای نشر روزنامه لازم است، و سرمایه‌داران که توجه شایانی باین عامل مؤثر هدایت افکار عمومی داشتند، خود را دخیل در امور روزنامه کردند، و تأسیسات بزرگی برای اداره‌ی آنها برپا ساختند. بالطبع آزادی مطلق روزنامه‌نگار که در قرن ۱۹م جریان داشت محدود گشت، و بتدریج روزنامه در زمره‌ی مؤسسات بازرگانی درآمد، و چون قسمت عمده‌ی درآمد جراید امروز وابسته به درج آگهی است، و کسانی که آگهی به جراید میدهند توقعاتی از روزنامه دارند، اداره‌کنندگان جراید نظر مؤسسات بزرگی که این آگهی‌ها را میدهند رعایت میکنند (نیز ← آگهی کردن). معهذا، جراید بزرگ دنیا سعی میکنند که آزادی بیان مطلب را حفظ کنند، و مطالب خود را با مصالح عمومی و کلی منطبق سازند. در کشورهائی که آزادی مطبوعات محدود مانده است، روزنامه جنبه‌ی روزی‌نامه پیدا کرده، و آنچه را حکمفرمایان دستور میدهند چاپ می‌کنند، و مؤسسه‌ی روزنامه هم قانع به سودجوئی شده و جهدی برای اظهار عقاید آزادگان نمیکند. اداره کردن روزنامه امروز باندازه‌ای وسعت یافته و عوامل فنی بسیاری در آن وارد شده، که در غالب کشورهای متمرقی دانشکده‌های مخصوص روزنامه‌نگاری تأسیس یافته است، و علم روزنامه‌نگاری یکی از علوم و فنون جدید محسوب می‌گردد. نیز ← روزنامه.

روزنامه‌ی ایران: ← روزنامه.

روزنامه‌ی دولت علیه‌ی ایران: ← وقایع اتفاقیه.

روزنامه‌ی دولتی: ← روزنامه.

روزنامه‌ی علمیه‌ی دولت علیه‌ی ایران: ← روزنامه.

روزنامه‌ی ملت سنیه‌ی ایران: ← روزنامه.

روزنامه‌ی ملتی: ← روزنامه.

روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه: ← وقایع اتفاقیه.

روزنبرگ[2]، آلفرد (ālfred rozenberg)، ۱۸۹۳–۱۹۴۶، از رهبران ناسیونال سوسیالیستهای آلمان؛ مت استونی. کتاب افسانه‌ی قرن بیستم را در سال ۱۹۳۰ منتشر کرد. فرضیه‌هائی که درین کتاب آمده اساس و پایه‌ی علمی و فلسفی بسیاری از عقاید نژادی هیتلر بوده است. روزنبرگ از سال ۱۹۴۱ وزیر سرزمینهای اشغال‌شده‌ی اروپای شرقی گردید. بجرم جنایتکاری در کشورهای بالتیک و روسیه‌ی شوروی، در دادگاه نورنبرگ محکوم به اعدام گردید و به دار آویخته شد.

روزنبرگ[2]، فردریک (frederik rozenberg)، ۱۸۶۷–۱۹۳۴، مستشرق روسی، متخصص در تحقیقات ایرانی و هندی. در مذهب زردشت تحقیق کرد، و بهمین مناسبت، در باب شاهنامه مطالعات عمیق نمود. در زبان سغدی نیز تحقیق کرد. از آثارش کتاب زردشت (۱۹۰۴) است.

روزنتال[3]، فرانتس (frānts rozentāl)، ۱۹۱۴–، مستشرق امریکائی آلمانی‌الاصل. در برلین تحصیل کرد. در ۱۹۴۰–۴۸ در کالج اتحاد عبری و در ۱۹۴۸–۵۶ در دانشگاه پنسیلوانیا تدریس نمود. در ۱۹۵۶ به استادی زبانهای سامی دانشگاه ییل منصوب شد. آثارش، علاوه بر تحریر و طبع چندین نسخه‌ی خطی عربی، مشتمل است بر زبان کتیبه‌های پالمیری (۱۹۳۶)، تحقیقات آرامی‌شناسی

(۱) journalism (۲) Rosenberg (۳) Rosenthal

(۱۹۳۹)، راه و رسم دانشمندی در اسلام (۱۹۴۷)، تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام (۱۹۵۲)، و فکاهه در اوایل اسلام (۱۹۵۶).

روزنتال[1]**، موریتس** (morits rozentāl)، ۱۸۶۲–۱۹۴۶، پیانونواز لهستانی، شاگرد ف. لیست. یکی از بزرگترین پیانونوازان زمان خود بود، و تقریباً تا پایان عمر قدرت نوازندگی خود را حفظ کرد. بیشتر بخاطر تکنیک برجسته‌اش مورد توجه بود. کار خود را از ۱۸۷۶ در وین آغاز کرد، و از ۱۸۸۶ ببعد مسافرتهای متعدد به بن اروپا، انگلستان، و کشمت (۱۸۸۸) نمود.

روزن‌داران[2] (rōzan.dārān) یا **فورامینیفرها** (forāminifer.hā؛ از فنس)، راسته‌ای از آغازیان غلاف‌دار. بیشتر آنها غلافی آهکی دارند، که در بسیاری از اشکال، دارای سوراخهای کوچک ("روزن") میباشد، که پاهای کاذب نازک حیوان از آنها بیرون میآید. معمولا غلاف عبارتست از چند یا چندین حجره‌ی مرتبط با هم، که در ضمن نمو جانور، تعداد آنها (تا 100 عدد) زیاد میشود. غلاف بعضی از شکلهای ابتدائی روزن‌داران از فُرش و ذرات دیگر تشکیل یافته است، که به

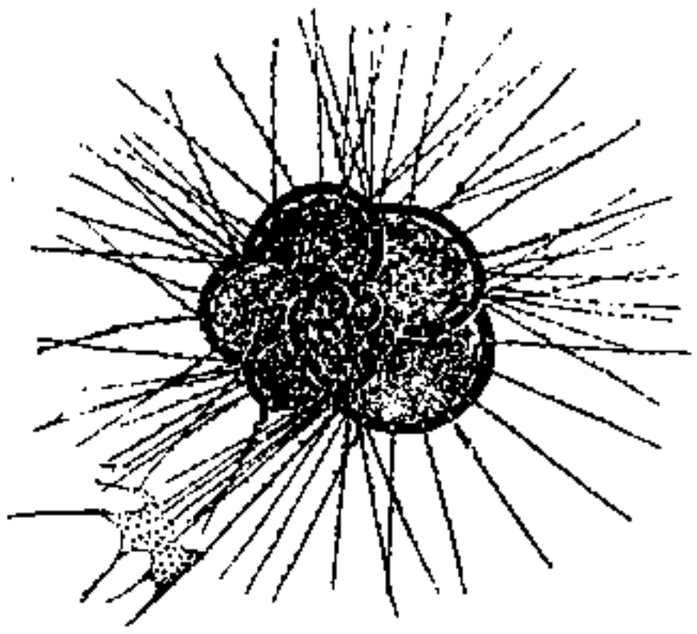

فورامینیفر

یکدیگر چسبیده‌اند. قطر اغلب افراد این راسته از ۱ ملم کمتر است، ولی قطر بعضی تا چند سم میرسد. رنگ روزن‌داران خرمائی، سرخ، یا سفید است. روزن‌داران، مانند آمیبها، حرکت میکنند، و با خارج کردن پاهای کاذب از سوراخهای غلاف خود، خوراک خود را صید مینمایند. در همه‌ی اقیانوسها و اغلب دریاها و در عمقهای مختلف یافت میشوند. قسمت عمده‌ی کف اقیانوسها (بیش از ۱۲۴ میلیون کم) با تهنشستها پوشیده شده است، و ۵۰٪ این تهنشستها از صدفهای دورانداخته‌ی روزن‌داران دریامیانی است. چون روزن‌دارانی که صدفشان قسمت عمده‌ی این تهشت را تشکیل میدهد از نوع گلوبیژرین (globijerin؛ فنس) هستند، این تهنشست نرم آهکی را شلکای گلوبیژرینی مینامند (← شلکا). لایه‌های سنگ آهک یا سفیدگِل، از آن قبیل که در دوور (انگلستان) یافت میشود، سخت‌شده‌ی رسوبات مشابهی از شلکای دریاهای قدیمی است. اسکلت فسیل‌شده‌ی روزن‌داران وسیله‌ای است برای تشخیص هویت سنگهای زیرین زمین و کشف منابع نفتی.

روزنکرویتسیان[3] (rozenkroytsiān) یا **برادران صلیب گلگون**، عنوان مجمعی (یا گروههائی از مجامع) سرّی که، بر طبق ادعای اعضایش، سابقه‌ی آن به مصر باستانی میرسد و بسیاری از حکمای جهان بدان تعلق داشته‌اند. معارف سری آنها با نمادهائی چون صلیب گلگون، صلیب شکسته، و هرم، و با نوشته‌های رازورانه و مرموز آمیخته است. بسیاری از فضلا منشأ روزنکرویتسیان اخیر را شخصی میدانند بنام یوهان والنتین آندرآ (yohān vālentin āndreā)، ۱۵۸۶–۱۶۵۴، که ظاهراً آثاری با نام مستعار روزنکرویتس [= صلیب گلگون] منتشر میکرد. وی در بعضی از آثار خود برای روزنکرویتسیان منشأ شرقی و عربی قائل شده است.

روز و شب، ادوار روشنی (روز) و تاریکی (شب) که، بسبب حرکت وضعی زمین (← زمین، II)، متناوباً در نقاط مختلف سطح زمین پدید میآیند. در هر محل، روز در هنگام برآمدن قرص خورشید از افق آن محل شروع میشود، و در هنگام فرو شدن آن در زیر افق آن پایان مییابد. عبور از روز به شب تدریجی است (← نیمتاب).

نظر به بعد مسافت خورشید از زمین نسبت به ابعاد زمین، اشعه‌ی وارد از خورشید بر زمین را میتوان با یکدیگر موازی شمرد. در این شرایط، این شعاعها استوانه‌ای محیط بر زمین تشکیل می‌دهند که محورش (OS) خط واصل از مرکز زمین (O) به مرکز خورشید (S) است، و زاویه‌ی δ، حادث بین این محور با صفحه‌ی استوای زمین (E'E)، میل خورشید میباشد (← مختصات استوائی). دایره‌ی تماس استوانه‌ی مذکور را با سطح زمین (دایره‌ی درشت شکل) دایره‌ی روشنائی خوانند، و آن بستگی به میل خورشید دارد، و در هر لحظه حد فاصل بین قسمتهای روشن و تاریک زمین است. در حرکت وضعی زمین، نقطه‌ی M از سطح آن، مداری در حول محور زمین طی میکند، که دایره‌ی روشنائی را

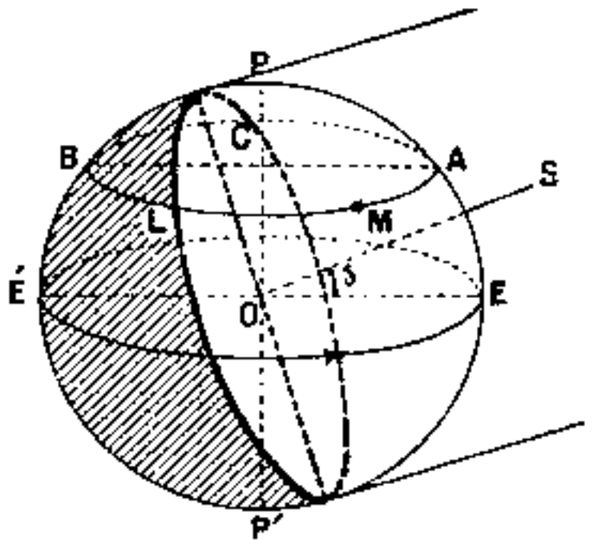

در دو نقطه‌ی L و C قطع میکند. وقتی که نقطه‌ی M از L عبور کند خورشید در افق نقطه‌ی L خواهد بود؛ در این موقع خورشید طلوع میکند. وقتی که نقطه‌ی M قوس LA را طی کند، خورشید از افق متدرجاً بالا میآید، و در A ارتفاعش به منتها میرسد. سپس، وقتی که M قوس AC را طی کند، خورشید پایین میآید، و وقتی که M به C برسد غروب میکند. برای نقطه‌ی M، قوس LMAC قوس روز است، و سپس این نقطه قوس شب (CBL) را طی میکند. چون حرکت وضعی زمین تقریباً متشابه است، طول این قوسها بترتیب متناسب با طول روز و شب در نقطه‌ی M میباشند. چنانکه از شکل پیدا است، طول این قوسها بستگی به عرض جغرافیائی نقطه‌ی M (قوس EA) و میل خورشید دارد. (اگر خورشید میل نداشت، یعنی صفحه‌ی مدار زمین به دور خورشید بر صفحه‌ی استوا منطبق بود، دایره‌ی روشنائی عمود بر صفحه‌ی استوا میشد، و طول روز و شب همواره در تمام نقاط زمین با هم مساوی میبود.) چون دوایر روشنائی و استوا عظیمه اند، یکدیگر را نصف میکنند، و لهذا برای نقاط استوای زمین همواره طول روز و شب برابرند. در سایر نقاط زمین، توزیع روز و شب متفاوت است. (۱) در هنگام اعتدال ربیعی، که خورشید در صفحه‌ی استوا قرار میگیرد، شب و روز در همه‌ی نقاط زمین با یکدیگر برابرند، مگر در نواحی قطبی. (۲) از اعتدال ربیعی تا انقلاب صیفی، میل خورشید از $0°$ تا میل کلی ($23° 27'$) ترقی میکند. در نیمکره‌ی شمالی، روز بلندتر از شب است، و با ازدیاد میل خورشید، طول روز زیاد و طول شب کم میشود؛ بعلاوه، برای نقاط واقع در ل مدار عرض شمالی $\delta - 90°$ (متمم میل خورشید)، خورشید غروب نمیکند، و این نقاط شب ندارند. در نیمکره‌ی جنوبی، روز کوتاهتر از شب است، و با ازدیاد میل خورشید، طول روز کم میشود؛ نقاط واقع در ج مدار عرض جنوبی $\delta - 90°$ روز ندارند. (۳) در انقلاب صیفی (← انقلابین)، میل خورشید $23° 27'$ است؛ روز در نیمکره‌ی شمالی به منتهای بلندی و در نیمکره‌ی جنوبی به منتهای کوتاهی خود میرسد. بالای مدار شمالگان روز قطع نمی‌شود، و پایین مدار جنوبگان پیوسته شب است. (۴) از انقلاب صیفی تا اعتدال خریفی (← اعتدالین)، در نیمکره‌ی شمالی، روز بلندتر از شب است، ولی کوتاه میشود، و در نیمکره‌ی جنوبی، بالعکس. (۵) در اعتدال خریفی حال به همان منوال است که در اعتدال ربیعی گفته شد. (۶) از اعتدال خریفی تا انقلاب شتوی (← انقلابین)، میل خورشید از $0°$ تا $23° 27'$— تنزل میکند، و پدیده‌هائی نظیر آنچه در حالت (۲) گفته شد، ولی در جهت عکس، روی میدهد؛ مثلا در نیمکره‌ی شمالی روز کوتاهتر از شب و رو به کاهش است، و در نیمکره‌ی جنوبی، روز بلندتر از شب و رو به بلند شدن است، و غیره. (۷) در انقلاب شتوی، میل خورشید مساوی $23° 27'$— است. طول روز در نیمکره‌ی شمالی به منتهای کوتاهی و در نیمکره‌ی جنوبی به منتهای بلندی خود میرسد. برای نقاط بالای مدار شمالگان پیوسته شب، و برای نقاط پایین مدار جنوبگان پیوسته روز است. (۸) از انقلاب شتوی تا اعتدال ربیعی، میل خورشید از $23° 27'$— به $0°$ ترقی میکند. در نیمکره‌ی شمالی، روز کوتاهتر از شب است ولی بلند میشود؛ و در نیمکره‌ی جنوبی بالعکس.

عامل دیگری که در طول روز و شب دخالت دارد انکسار جوی است، که بدان سبب، خورشید چند دقیقه قبل از طلوع و نیز چند دقیقه بعد از غروب آن مرئی میباشد. در نتیجه در استوا، طول روز در واقع ۱۲ ساعت و ۷ دقیقه است نه ۱۲ ساعت؛ و همچنین، در موقع اعتدالین، طول روز و شب دقیقاً برابر نیستند. باید دانست که با وجود

(۱)Rosenthal (۲)foraminifera (۳)Rosicrucians

تفاوت ادوار روشنی و تاریکی در قسمتهای مختلف زمین در ایام مختلف سال‌ـقطع نظر از اختلافات جزئی ناشی از انکسار نور، که همواره بر مدت مرئی بودن خورشید می‌افزاید‌ـدر طی ۱۲ ماه، بر روی هم، خورشید ۶ ماه بالای افق هر محل است، و ۶ ماه در زیر آن؛ و اگر زمین جوّ نداشت، این دو مدت دقیقاً برابر میبودند.

بلندترین روزها و شبها متعلق به قطب شمال و قطب جنوب است، که تابستان یک "روز" پیوسته و زمستان یک "شب" پیوسته است، که ادوار نیمتاب آنها را جدا میکنند. روز قطب شمال ۱۸۹ شبانروز (از حدود اعتدال ربیعی تا اعتدال خریفی) طول میکشد. هر چه از قطبها دورتر شویم روزها و شبهای دراز قطبی بتدریج کوتاهتر می‌شوند. از جنبه‌ی نظری، همه‌ی نقاط دارای عرض جغرافیائی بیش از ۶۶° ۳۳ (نظیر مدار شمالگان و مدار جنوبگان)، در یکی از دو انقلاب صیفی و شتوی روز ۲۴ ساعتی و در انقلاب دیگر شب ۲۴ ساعتی دارند. اما بسبب انکسار جوی، عرضهای بالاتر از ۶۶° نظیر روز ۲۴ ساعتی و عرضهای بالاتر از ۶۷° نظیر شبهای ۲۴ ساعتی هستند.

برای استعمال روز بمعنی شبانروز ← شبانروز.

روزولت[1]، انا النر (anā elanər ruzəvelt)، ۱۸۸۴–۱۹۶۲، بانوی نوعدوست امریکائی، زوجه‌ی ف. د. روزولت. از بستگان روزولت بود، و در ۱۹۰۵ با وی ازدواج کرد. پس از ابتلای (۱۹۲۰) شوهرش به پولیومیلیت، حلقه‌ی ارتباط وی با دنیای سیاست بود. از مقام خود در پیشرفت کار سازمانهای زنان استفاده نمود، و در اصلاح جوانان، رفاه مصرف‌کنندگان، و تأمین حقوق اقلیتها کوشید، و در مبارزه با بیکاری نیز اقدام نمود. در جنگ II معاون اداره‌ی دفاع غیر نظامی بود (۱۹۴۱–۴۲). پس از جنگ چندی نماینده‌ی کشمت در سازمان ملل بود. مسافرتهای بسیار کرد. از آثارش مبنای اخلاقی دموکراسی (۱۹۴۰) است.

روزولت[1]، ثیودور (ţiodor ruzəvelt)، ۱۸۵۸–۱۹۱۹، ۲۵مین رئیس جمهور (۱۹۰۱–۹) کشمت؛ مت شهر نیو یورک. در ۱۸۹۷–۹۸ معاون وزارت دریاداری بود، و سپس استعفا داد، و در تأسیس هنگ معروف به سواران بیباک کوشید. در ۱۸۹۹–۱۹۰۰ فرماندار نیو یورک و در ۱۹۰۱ معاون رئیس جمهور بود، و پس از کشته شدن رئیس جمهور مکینلی به ریاست جمهور رسید. طرفدار جدی حقوق "مردم کم‌بضاعت" در مقابل "بدکاران صاحب سرمایه‌های هنگفت" بود، و با تراستهای بزرگ به مبارزه پرداخت. در سیاست خارجی طرفدار "برتری کشمت بر امریکای لاتین" بود، و این امر خشم ممالک امریکای لاتین را برانگیخت. بعد از او و. ه. تفت رئیس جمهور شد، و در انتخابات ۱۹۱۲ رئیس جمهور، روزولت (نامزد حزب پیشرو) رقیب او و ویلسن بود، ولی کاری از پیش نبرد. در جنگ I سخت طرفدار مداخله‌ی کشمت بود. بعضی آثار تاریخی و غیره نوشته است.

روزولت[1]، فرانکلین دلنو (frānklin delənō ruzəvelt)، ۱۸۸۲–۱۹۴۵، ۳۱مین رئیس جمهور (۱۹۳۳–۴۵) کشمت. در دهکده‌ی هایڈ پارک ایالت نیو یورک در خاندان ملاکی متولد شد، و در اروپا و در دانشگاههای هاروارد و کولومبیا تحصیل کرد. در ۱۹۰۵ با ا. ا. روزولت ازدواج نمود. از ۱۹۰۷ بوکالت دعاوی پرداخت، و از ۱۹۱۰ وارد سیاست شد. در دوره‌ی ریاست جمهور ویلسن معاون وزارت دریاداری بود (۱۹۱۳–۲۱). در ۱۹۲۰ نامزد حزب دموکرات برای معاونت ریاست جمهور گردید، ولی توفیق نیافت، و دگرباره بوکالت پرداخت. در ۱۹۲۰ مبتلی به پولیومیلیت شد، و تا آخر عمر بدان مبتلی بود، ولی در اثر درمان مداوم بیماری وی تا حدی تخفیف یافت (بعدها روزولت در وارم سپرینگز، ایالت جورجیا، بنیادی برای مبتلایان باین بیماری تأسیس کرد). در ۱۹۲۹–۳۳ فرماندار ایالت نیو یورک بود. در انتخابات ۱۹۳۲ رئیس جمهور، نامزد حزب دموکرات بود، و پیروز شد، و در ۱۹۳۳ که حکومت را بدست گرفت، کشمت دستخوش بحران اقتصادی شدیدی بود. از همان آغاز کار لیاقت خود را در پیشوائی نشان داد، و بکومک برین تراست، دست بطرح و اجرای برنامه‌های اصلاحی زد. بانکها را، که در دوره‌ی بحران بسته بود، اجازه‌ی افتتاح داد؛ معامله‌ی جدید بکار افتاد؛ قوانینی برای جلوگیری از اجحافات شرکتهای بزرگ و برای بیمه‌ی بیکاری و بیمه‌ی پیری و ناتوانی وضع شد. نتایج معامله‌ی جدید باعث پیروزی شگرف او در انتخابات ۱۹۳۶ گردید. در دوره‌ی دوم ریاست جمهور مواجه با مخالفتهائی شد. دیوان کشور بعضی اقداماتی را که بر اساس معامله‌ی جدید شده بود مخالف قانون اساسی تشخیص داد. کوشش روزولت در ۱۹۳۷ برای تجدید سازمان دیوان کشور بجائی نرسید، و فقط بعد از مرگ یا بازنشستگی بعضی اعضا توانست موافقت اکثریت را بدست آورد. در سیاست خارجی کوشید که از تعرض دولتهای عضو محور جلوگیری کند، و در مورد ممالک امریکای لاتین سیاست "حسن همجواری" را برگزید. بلافاصله بعد از شروع جنگ II برنامه‌ی وسیعی برای تجدید تسلیحات بکار انداخت، و سربازگیری را معمول ساخت. با وجود مخالفت سخت طرفداران کناره‌جوئی کشمت از اروپا، و بر خلاف سنتی که از زمان واشینگتن در امر انتخاب رئیس جمهور رعایت میشد. در انتخابات سال ۱۹۴۰ برای سومین بار بریاست جمهور انتخاب شد. درین دوره بیش از پیش جانب انگلستان را گرفت، قانون وام و اجاره را بکار انداخت، و کشمت را "زرادخانه‌ی دموکراسی" اعلام کرد. در سال ۱۹۴۱ آزادیهای چهارگانه را تأکید کرد، و در همان سال باتفاق و. چرچیل، ← منشور آتلانتیک را منتشر کرد. بعد از واقعه‌ی پرل هاربر در دسامبر ۱۹۴۱، همّ خود را صرف اداره‌ی امور جنگ نمود. در کنفرانسهای واشینگتن، کازابلانکا، کبک، قاهره، تهران، و یالتا شرکت کرد. در ۱۹۴۴ برای چهارمین بار بریاست جمهور انتخاب شد. در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ بمرگ ناگهانی درگذشت، و در دهکده‌ی هاید پارک مدفون شد.

روزه (ruze)، امساک موقت از خوردن غذا یا خوردن بعضی از غذاها بعنوان زهد یا ریاضت یا به متابعت از دستورات مذهبی. در نزد یهودیان مؤمن، روزه‌ی اصلی روزه‌ی یوم کیپور است. در نزد مسیحیان، روزه‌هائی که بیشتر رعایت میشوند روزه‌ی بزرگ و روزه‌ی آدونت است، که هر دو مقدمه‌ی ایام جشن و شادی هستند. پروتستانها روزه نمیگیرند. کلیسای کاتولیک رومی میان روزه گرفتن (خوردن فقط یک وعده غذای کامل و چیزهای اندک دیگر در شبانروز) و پرهیز از خوردن گوشت تفاوت قائل است. در بیشتر ایام روزه، کلیسا خوردن گوشت را روا میداند، جز روزهای جمعه، که روزه و پرهیز از خوردن گوشت هر دو باید رعایت شود.

در اسلام، روزه یکی از فروع دین است، و عبارتست از خودداری مسلمان واجد شرایط مقرر از خوردن و آشامیدن و پاره‌ای کارهای دیگر از سپیده‌دم تا شامگاه هر روز از ماه رمضان. هر کس در روز رمضان بدون داشتن عذری افطار کند، باید کفاره بدهد، و روزه‌ی آن روز را نیز قضا کند.

روزهای ژوئن[2] (juaN)، در تاریخ فرانسه، شورش مخوف کارگران پاریس در ماه ژوئن ۱۸۴۸. سبب آن خرابکاری دولت موقت بعد از انقلاب فوریه بود در امر تأسیس کارگاههای اجتماعی (← بلان، لوئی). ژنرال کاونیاک از طرف مجلس مؤسسان مأمور سرکوبی شورشیان شد، و شورش را با کمال بیرحمی فرونشانید.

روزه‌ی بزرگ، انگلنت[3] (lent)، فنس کارم[4] (kārem)، ایام روزه و توبه‌ی مسیحیان بعنوان مقدمه‌ی ← عید فصح. اجرای آن از قرن ۴م سابقه دارد. ایام آن در کلیساهای شرقی و غربی متفاوت است. در کلیسای غربی روزه‌ی بزرگ از هفتمین چهارشنبه‌ی پیش از عید فصح آغاز میشود، که آنرا چهارشنبه‌ی خاکستر میخوانند (بمناسبت اینکه در این ایام مؤمنین بر پیشانی خود خاکستر میسنهند). هفته‌ی آخر روزه‌ی بزرگ را هفته‌ی مقدس خوانند. در شرق، روزه‌ی بزرگ دورانی ۸ هفته‌ای پیش از عید فصح است.

روزی با جماعت صوفیان، رساله‌ی فارسی از شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق، در بیان مقاصد صوفیان. این رساله، که مانند سایر رسالات فارسی شیخ، با انشائی لطیف اما نسبةً دشوار نوشته شده است همراه رساله‌ی دیگری موسوم به رسالة فی حالة الطفولیه در تهران چاپ شده است (۱۳۱۷ هش).

روزین[5] (rozin)، یا **کولوفون[6]** (kolofon) [مأخوذ از نام شهر قدیمی کولوفون، غ آسیای صغیر] یا **کولوفان**، تفاله‌ی جامد حاصل از تربانتین پس از تقطیر و استخراج روغن تربانتین از آن. سخت و شکننده و نیمشفاف و بیمزه است، ولی بوی ضعیف کاج یا تربانتین دارد. رنگ و ظاهر آن، که بیشتر زرد کمرنگ یا کهربائی است، بر حسب جنس تربانتین خام و روشی که برای استخراج روغن آن بکار رفته تغییر میکند، و انواع مختلف از قهوه‌ای مایل به سیاه تا شفاف دارد. از لحاظ شیمیائی جسم ساده‌ای نیست، و آن را مخلوطی میدانند که جزء اساسی آن اسیدی آلی بنام اسید آبیتیک (asid ābietik) است. روزین در الکل و اتر و تربانتین و بعضی از ئیدروکسیدها حل میشود. در ساختن سیمانها، ورنیها، رنگهای

(۱)Roosevelt (۲)June Days; Journées de Juin (فنس) (۳)lent (۴)carême (فنس) (۵)rosin (۶)colophony

روغنی، لاک مهر، چسبها، و بعضی از انواع صابون بکار میرود؛ برای گرفتن چربی موهای آرشه‌ی ویولون، آن را با کولوفون مالش میدهند؛ تسمه‌های ماشینها را با آن اندود میکنند؛ در در ساختن کاغذ براق ("گلاسه") مصرف دارد؛ در آماده کردن بعضی از فلزات برای لحیمکاری، و نیز در داروسازی برای ساختن بعضی از مرهمها و ضمادها و نظایر آنها بکار میرود. کشتیگیران، برای جلوگیری از لیز خوردن، کف دستها و تخت کفشهای خود را با گرد آن مالش میدهند. **صابون روزین** از روزین و یک قلیائی بدست میآید. صابون روزین را غالباً با صابونهای دیگر (صابون‌های چرب) مخلوط میکنند تا مقدار قلیائی آن زیادتر شود، ولی چنین صابونی گاه لکه تولید میکند.

روژریو، اسم پرتغالی برای مرد؛ ← روگروس.

روژه، اسم فرانسوی برای مرد، ← روگروس.

روژه[1]**، پیتر مارک** (pitər märk roje)، ۱۷۷۹–۱۸۶۹، طبیب و لغتنویس انگلیسی. اثر مشهورش گنجینه‌ی کلمات و عبارات انگلیسی (۱۸۵۲) است، که معروف به گنجینه‌ی روژه میباشد، و وی قریب ۵۰ سال صرف تألیف آن نمود. این کتاب مکرر در مکرر به چاپ رسیده است، و از کتابهای استانده محسوب میشود.

روژه دو لیل[2]**، کلود ژوزف** (klod jozef ruje dë lil)، ۱۷۶۰–۱۸۳۶، شاعر، موسیقیدان، و سرباز فرانسوی. در ۱۷۹۲ شعر و موسیقی مارسیز را برای سربازان ارتش راین تنظیم کرد. اگرچه بعدها این سرود با انقلاب فرانسه بستگی تام یافت، روژه خود از سلطنت‌طلبان بود، و چیزی نمانده بود که با گیوتین اعدام شود.

روژه‌ی I[3] (rojeye)، در مآخذ اسلامی **رجار** (rojār)، ح ۱۰۳۱–۱۱۰۱، فاتح جزیره‌ی سیسیل. از بزرگان نورمانها بود، و در ۱۰۵۷ به ایتالیا آمد، و در گرفتن آپولیا و کالابریا از دولت بیزانس به برادر خود روبر گیسکار پیوست. بسبب اختلافات امرای مسلمان، جزیره‌ی سیسیل را از اعراب گرفت (بین ۱۰۶۱ و ۱۰۹۱). روبر او را کنت سیسیل و کالابریا کرد. پس از مرگ (۱۰۸۵) روبر، روژه مقتدرترین فرمانروایان نورمانی‌نژاد در ایتالیای جنوبی بود. با عدل و انصاف حکمرانی کرد، و نسبت به نژادهای گوناگونی که در قلمرو وی میزیستند جانب تساهل را مرعی میداشت. مسلمانان را تحت حمایت خود قرار داد، و آنان را در اجرای مراسم دینی آزادی داد، و به بسط علم و ادب تشویق کرد. دستگاه اداری دوره‌ی حکومت مسلمانان را حفظ کرد، و مسلمانان را بر مشاغلی که داشتند باقی گذاشت، و حتی نزد مسیحیان به مسلمانی متهم شد. آرمانهای فروسیت (شهسواری) عرب روژه و دربارش را تحت تأثیر قرار داد. در صلح و آرامشی که در سیسیل استقرار یافت فرهنگ اسلامی را در این جزیره مجال شکفتن داد. بعد از روژه پسرش روژه‌ی II بجایش نشست.

روژه‌ی II[3]، در مآخذ اسلامی **رجار**، ح ۱۰۹۷–۱۱۵۴، کنت (۱۱۰۱–۳۰) و اولین شاه (۱۱۳۰–۵۴) سیسیل؛ پسر و جانشین روژه‌ی I. با وجود مخالفت پاپ، آپولیا و سالرنو را گرفت (۱۱۲۷) و با ناپاپ آناکلتوس II بر ضد پاپ اینوکنتیوس II همدست شد، و وی روژه را تاجگذاری کرد (۱۱۳۰). پاپ امپراطور لوتار II و دیگران را بر ضد روژه برانگیخت، ولی در ۱۱۳۹ شکست خورد. ناپل و کاپوا روژه را بسلطنت شناختند، و پاپ ناچار سرزمینهائی را که در تصرف وی بود باو واگذار کرد، و بدین طریق بنیان ممالک ناپل و سیسیل گذاشته شد. روژه چندین شهر از بلاد ساحلی افریقا را نیز گرفت. روژه مانند پدرش همجوشی گروههای نژادی گوناگون را که در قلمرو او میزیستند تشویق میکرد، و حکومت مرکزی مقتدری بوجود آورد. دربار باشکوه وی در پالرم از مراکز هنر و علم و ادب بود. پسرش ویلیام بد (ویلیام I) بجایش نشست.

روژه‌ی لوریائی[4] (rojeye loriā'i)، ح ۱۲۴۵–۱۳۰۴، دریاسالاری در خدمت شاهان سیسیل و آراگون. پس از سقوط (۱۲۶۶) مانفرد، روژه به آراگون رفت و به خدمت پدروی III پیوست. بعد از واقعه‌ی (۱۲۸۲) نماز شامگاهان سیسیل که پدرو به سلطنت سیسیل انتخاب شد، روژه در خدمت وی، در طی جنگهای طولانی با فرمانروایان آنژون ناپل بر سر تصرف سیسیل، فرماندهی ناوگان آراگون را داشت، و چند بار آنژونها را شکست داد. بعد از پدرو، به خدمت جانشینش جیمز II پیوست. در ۱۲۹۵ جیمز تغییر سیاست داد، و سیسیل را به پاپ واگذاشت، و وی نیز آنرا به شارل II ناپل اعطا کرد. روژه هم به آنژونها پیوست، و با سیسیلیها به جنگ پرداخت. در ۱۳۰۲ در کاتالونیا انزوا گزید.

روس (rus)، اسم مردمی که روسیه از آنها نام گرفته است. این لفظ ظاهراً با نورمان (← نورمانها) مترادف است، و خاصه به وارانگیان و بالاخص به وارگهائی که مملکت کیف را تأسیس کردند اطلاق میشده است، ولی در همان اوایل هجوم وارگها به روسیه (← روسیه، I)، لفظ روس اسلاوهای شرقی را نیز فراگرفت، و اسم عمومی سرزمین مسکونی آنان گردید. در قرون وسطی، مملکت روس (و به اصطلاح ما "روسیه") به ممالک اسلاوی واقع در جنوب روسیه، که عمده‌ترین آنها مملکت کیف بود گفته میشد، و سپس این نام به قلمرو دولت مسکو تعلق گرفت. نیز ← روسیه‌ی سفید.

در مآخذ اسلامی نام روسها از آغاز پدید آمدن آنها در اروپای شرقی آمده است، چنانکه ابن خرداذبه روسها را "جنسی از صقالبه" میشمارد. از مهمترین مآخذ در باب آداب و اخلاق روسهای اوایل کتاب ابن فضلان است. همچنین، اطلاعاتی که در آثار مورخین اسلامی در باب تاخت و تاز روسها به نواحی جنوب دریای خزر آمده است اهمیت فراوان دارد. در زمان حکومت (۲۵۰–۷۰ هق، مطابق ۸۶۴–۸۴ ب‌م) حسن ابن زید علوی بر طبرستان، روسها به آبسکون تاختند. در ۲۹۸ یا ۳۰۱ هق وارد ساری شدند. ذکر روسها در اشعار فارسی (مثلا در اسکندرنامه‌ی نظامی) نیز آمده است.

روس، بانک استقراضی: ← بانک استقراضی روس

روساریو[5] (rosārio)، شهر (جم ۵۶۱٬۶۳۷)، ایالت سانتا فه، ش آرژانتین مرکزی؛ دومین شهر بزرگ کشور. بندری است بر رود پارانا و بر کناره‌ی شرقی پامپاس قرار دارد.

روساس[6]**، خوان مانوئل د** (xuān mānuel de rosās)، ۱۷۹۳–۱۸۷۷، دیکتاتور آرژانتینی. زندگی سیاسی او از ۱۸۲۰ آغاز میشود که به پشتیبانی طرفداران تأسیس دولت فدرال در آرژانتین برخاست. در ۱۸۲۹–۳۱ و ۱۸۳۵–۵۲ حاکم ایالت بوئنوس آیرس بود، ولی با کمال قدرت و خودمختاری بر قسمت اعظم آرژانتین فرمان راند. قلمها را شکست، تجارت را محدود کرد، و صدها نفر از مخالفین را مقتول یا تبعید کرد. چون در صدد استیلا بر اوروگه برآمد با مخالفت برزیل مواجه شد، و سرانجام سپاهیان وی از اورکیزا شکست خوردند (۱۸۵۲)، و او به انگلستان گریخت، و در همانجا بود تا درگذشت. بسیاری از مورخین جدید معتقدند که، اگرچه روساس مردی سفاک بود، ملت آرژانتین را تحت لوای واحد درآورد.

روسباخ[7] (rosbāx)، دهکده، ساکس‌ـآنهالت، ش آلمان مرکزی، نزدیک وایمار. در اینجا در جنگ هفتساله فردریک II (فردریک کبیر) بروس بر فرانسویها و اتریشیها پیروز شد (۱۷۵۷)، و این یکی از درخشانترین فتوحات او بود.

روسبکه[8] (rosebeke)، دهکده، فلاندر شرقی، بلژیک. در اینجا در ۱۳۸۲ فرانسویان بر ف. آرتولده پیروز شدند، و در نتیجه، فلاندر به کُنت آن بازگشت، و زمینه برای جانشینی دامادش فیلیپ جسور هموار گردید.

روستان[9]**، ادمون** (edmoN rostāN)، ۱۸۶۸–۱۹۱۸، شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی. معروف‌ترین اثرش نمایشنامه‌ی سیرانو دو برژراک (۱۸۹۷) است. نمایشنامه‌ی شاهزاده خانم دورافتاده (۱۸۹۵) را برای سارا برنار نوشت. از آثار دیگرش ساماریتن (۱۸۹۷) و بچه‌ی عقاب (۱۹۰۰) است.

روستای خاوندی[10] (rustāye xāvandi)، واحد اقتصادی و اجتماعی که بین قرون ۱۱م و ۱۵م در اروپای غربی معمول بود، و طبق آن، ارباب یا خاوند روستا و دیه به رعایا اجازه میداد که، در ازای انتفاع از زمین، مال الاجاره‌ی معینی بشکل محصول کشاورزی و پول نقد به او بپردازند، و خدمات معینی هم برای او انجام دهند. این نظام اقتصادی و اجتماعی، که به "نظام خاوندی"[11] موسوم است، جزء مظاهر فئودالیته محسوب است. رعایا و کشاورزان بر دو نوع بودند. یک دسته رعایای آزاد یا ویلنها (← ویلن) بودند، که می‌توانستند به دلخواه خود تغییر جا بدهند، و ازدواج کنند، و دارائی خود را به فرزندان خویش منتقل نمایند، ولی از حیث حقوقی که باید به خاوند یا ارباب ملک بپردازند تفاوتی با رعایای خانه‌زاد یا سرف نداشتند. این دسته‌ی دوم، یعنی خانه‌زادان یا سرفها، اکثریت را تشکیل میدادند، و اولاد غلامان قدیم و کوچهای امپراطوری روم بودند؛ وضع زندگی آنها چندان تفاوتی با زندگی

(۱)Roget (۲)Rouget de Lisle (۳)Roger (۴)Roger of Loria (۵)Rosario (۶)Rosas (۷)Rossbach (۸)Roosebeke (۹)Rostand (۱۰)manor (۱۱)manorial system; seignorial system

اجدادشان نداشت، زیرا رعیت خانه‌زاد مختار نفس خود نبود، بلکه وابسته به زمین شمرده میشد، و بی‌رخصت خاوند نمیتوانست روستا را ترک کند، و اگر میرفت، خاوند میتوانست او را دنبال کرده هر جا بیابد بگیرد و بازگرداند. خانه‌زاد بدون اجازه‌ی خاوند حق ازدواج نداشت، و نمیتوانست دارائی خود را به فرزندان خویش انتقال دهد، مگر آنکه حقی برای خاوند منظور کند. اگر فرزند یک خانه‌زاد در خانه‌ی پدر بسر نمیبرد، چون پدرش میمرد، ارثش به خاوند میرسید. میزان مال الاجاره‌ای که رعایا میپرداختند بالا و پایین نمیرفت، ولی علاوه بر آن، پاره‌ای تکلیفات جنسی نیز داشتند، باین معنی که هر سال از محصول و گله و مرغ و تخم مرغ نیز سهمی به خاوند میدادند. یک مالیات سرانه‌ی نقدی هم داشتند که مأخذ آن تغییر میکرد، چنانکه رعیت آزاد مالیات معینی میپرداخت، ولی مالیات سرانه‌ی خانه‌زاد به میزانی بود که خاوند میخواست. وظیفه‌ی دیگر رعایا این بود که به بیگار رفته مزارع اختصاصی خاوند را به رایگان کشت کنند، علف او را بچینند، شراب او را برسانند، خندق‌های قلعه را بروبند، به خدمات نظامی قیام کنند، و بخصوص در بالای قلعه و کوشک خاوند به نوبت دیده‌بانی کنند. رعایا حق نداشتند بدون اجازه‌ی خاوند خرمن خود را بردارند، و تا خاوند محصول خود را نمیفروخت و آذوقه‌ی خود را نمیخرید، آنها حق خرید و فروش نداشتند. رعایا بایستی گندم خود را در آسیای خاوند آرد کنند و در تنور او پخت کنند، و برای این کارها موظف به پرداخت تکلفی بودند. هر روستا واحد مستقلی بود، و با دنیای خارج ارتباط زیادی نداشت، زیرا کلیه‌ی مایحتاج ساکنین آن در خود دیه یا قصبه تهیه میگشت. اراضی روستا به قطعات قابل کشت و مراتع و جنگل و اراضی بایر تقسیم میشد. قطعات دایر را رعایا کشت میکردند، و مراتع مورد استفاده‌ی همگان بود، ولی جنگلها اختصاص به خاوند داشت. روستاها، که اغلب دارای اراضی وسیعی بودند، واحد اداری و سیاسی آن عهد را تشکیل میدادند، و دارای محکمه‌ی قضا، و مشمول پرداخت مالیات و عوارضی که برای عمران وضع میشد بودند. پس از توسعه و نمو شهرها و رواج بازرگانی و سرمایه‌داری، روستاهای خاوندی رو به انحطاط گذاشت.

روستوک[1] (rostok)، شهر (جه تخمیناً ۱۴۹°۳۱)، جمهوری دموکراتیک آلمان، در ایالت سابق مکلنبورگ، لش آلمان، کنار دریای بالتیک. بندری دارای مخازن نفت و کشتیسازی است. مصنوعاتش مواد شیمیائی و ماشین‌آلات است. دانشگاهش در ۱۴۱۹ تأسیس شد. در اتحادیه‌ی هانسائی اهمیت داشت. از بمبارانهای هوائی جنگ II سخت آسیب دید.

روستی[2]، **دنتی گیبریل** (danti geybriəl rosset-ti)، ۱۸۲۸–۸۲، نقاش و شاعر انگلیسی. پدرش، گابریله روستی (gābriele) (۱۷۸۳–۱۸۵۴)، از شعرای وطنپرست ایتالیائی بود، و پس از ۱۸۲۴ به علل سیاسی تبعید شد، و به انگلستان رفت. دختر روستی در ۱۸۴۸ با ه. هانت و سر ج. ا. میلی آشنائی یافت، و با آنان انجمن اخوت پیش‌ازرافائلیان را تشکیل داد. این انجمن، برای نشر افکار خود، در ۱۸۵۰ نشریه‌ای به نام چرم [انگل، = جرثومه] منتشر کرد. در این مجله بود که منظومه‌ی دوشیزه‌ی سیمه‌از آثار ۱۹ سالگی روستی، که بسیاری آنرا بهترین اثر وی شمرده‌اند انتشار یافت. اشعار روستی از لحاظ مقام و احساسات از نقاشیهای او تقریباً انفکاک‌ناپذیر است، و تأثیری تصویرانگیز و محیطی آمیخته با زیبائی فراوان دارد. در ۱۸۶۰ با دوشیزه‌ای بنام الیزابت که مدل نقاشی وی بود ازدواج کرد. الیزابت در ۱۸۶۲ درگذشت، و روستی دوچار چنان اندوهی گردید که نسخه‌ی خطی بعضی از اشعار خود را با جسد وی به خاک سپرد. خوشبختانه چند سال بعد اجازه داد که این اشعار را از خاک بیرون آورند. نخستین مجموعه‌ی اشعارش در ۱۸۷۰ به چاپ رسید. سالهای آخر عمرش با آشفتگی دماغی گذشت، و حتی در طی دوره‌ای از دیوانگان بشمار میآمد. وی آثاری از ایتالیائی به انگلیسی ترجمه کرده است که تحت عنوان دانته و محفل او بطبع رسیده است. خواهرش **کریستینا روستی** (kristinā)، ۱۸۳۰–۹۴، نیز از شعرای انگلیسی است. وی زنی متدین بود، و در ۱۵ سال آخر عمر در خانه‌ی خود در بروی خویش بربست. اشعارش مذهبی و حزن‌انگیز، و بعضی از آنها در باب مرگ است.

روسکیلده[3] (roskilde)، دانمارکی **روسکیله** (roskile)، شهر (جه ۱۱°۹۲۸′۳۱)، ش زیلند، دانمارک، غ کپنهاگ، کنار آبدره‌ی روسکیلده (شاخابه‌ای از خلیج کاتگات). صید ماهی و صنایع مختلف دارد. تا ۱۴۴۳ پایتخت دانمارک و تا ۱۵۳۶ پایتخت مذهبی آن بود. بسیاری از پادشاهان دانمارک در کلیسای جامع باشکوه آن (قرون ۱۱م و ۱۲م) مدفونند. بموجب معاهده‌ی روسیکلده (۱۶۵۸)، دانمارک اراضی خود را در سوئد به کارل x سوئد واگذار کرد.

روسکیوس[4]، **کوینتوس** (kuintus roskius)، ح ۱۲۶ ق‌م–۶۲ ق‌م، هنرپیشه‌ی رومی. در آغاز برده‌ای بیش نبود، و سرانجام بزرگترین هنرپیشه‌ی زمان خود گردید. معلم و دوست سیسرون بود.

روسکین، جان: ← راسکین، جان.

روسل[5]، **آلبر** (ālber rusel)، ۱۸۶۹–۱۹۳۷، آهنگساز فرانسوی. در تکنیک پیرو آهنگسازان مکتب بعد از رمانتیسم است، ولی در کارهای خود غالباً القائات سبک امپرسیونیسم را بکار میگیرد. در آثار اخیرش تعدد تونالیته مشهود است. سفرهایش به مشرق‌زمین بر موسیقی وی اثر گذاشته.

روسلی[6]، **کوزیمو** (kozimo rosselli)، ۱۴۳۹–۱۵۰۷، نقاش فلورانسی. یکی از نقاشانی بود که بوسیله‌ی پاپ سیکستوس IV برای کومک به تزیین نمازخانه‌ی سیستین به رم دعوت شدند، و واپسین شام را برای آن نمازخانه کشید. از آثار مشهورش تاجگذاری مریم و پیش آوردن مریم پسرش را برای ستایش فرشتگان و دو قدیس است.

روسلینو[7]، **برناردو** (bernārdo rossellino)، ۱۴۰۹–۶۴، معمار و مجسمه‌ساز فلورانسی که نام حقیقیش برناردو دی مانئو دی دومنیکو گامبارلی (bernārdo di mātteo di domeniko gām-bārelli) بود. با ۴ برادر خود کارگاهی در فلورانس دایر کرد. از کارهای معروف وی یکی کاخ روچلائی (rucellāi) و دیگری مقبره‌ای در سانتا کروچه (هر دو در فلورانس) است. جوان‌ترین برادرانش **آنتونیو روسلینو** (āntonio)، ۱۴۲۷–ح ۱۴۷۸، از مجسمه‌سازان مشهور بود.

روسو[8]، **تئودور** (teodor ruso)، ۱۸۱۲–۶۷، نقاش دورنماساز فرانسوی، از سران ← مکتب باربیزون. در سال ۱۸۴۸ شناخته شد، و از آن ببعد در باربیزون در کنار دوستش ژ. ف. میله زندگی کرد. دورنماهای او تیره و سنگینند. عشق او به تنهائی در کارهایش نمودار است.

روسو[8]، **ژان باتیست لوئی ژاک** (jāN bātist lui jāk ruso)، ۱۷۸۰–۱۸۳۱، مستشرق فرانسوی و مأمور سیاسی. منشی سفارت فرانسه در تهران (۱۸۰۷) و قنسول حلب (۱۸۰۸) و بغداد (۱۸۱۴) بود. در طرابلس غرب درگذشت. آثار عمده‌اش عبارتست از یادداشتهای تاریخی در باره‌ی ایران قدیم و جدید؛ توصیف پاشالیک بغداد؛ تذکره در باره‌ی وهابیه، نصیریه، و اسماعیلیه؛ لغتنامه‌ی تاریخ و ادب شرقی.

روسو[8]، **ژان ژاک** (jāN jāk ruso)، ۱۷۱۲–۷۸، فیلسوف و نویسنده‌ی فرانسوی، اهل ژنو. پدرش ساعتساز بود، و مادرش هنگام ولادت وی درگذشت. چندی زندگی وی آشفته و آواره‌وار بود. در ۱۶ سالگی به تورن رفت، و در آنجا با بی میلی به کیش کاتولیک گروید. چندی در یک خانه‌ی اشرافی نوکر بود، و سرانجام در ۱۷۳۱ از تورن رخت بربست، و به شامبری (در ساووا) رفت، و مدت 10 سال از حمایت مادام دو واران[9] (mādām dë vārāN) برخوردار بود، و معشوق وی نیز بود. در ۱۷۴۱ به پاریس رفت، و در آنجا از خواص محفل دیدرو گردید، و با مادام د/اپینه نیز ارتباط یافت. در همین زمان، با دوشیزه‌ی خدمتکار تقریباً بیسوادی بنام ترز لوواسور[10] (terez lëvāsër) ارتباط یافت، و وی سرانجام "زوجه‌ی عرفی" او گردید. خلاصه، در نتیجه‌ی مساعدت و کومک دوستان و حامیان، زندگی آشفته‌ی روسو سر و سامانی یافت. اما بسبب تقریرات جسورانه‌اش با متنفذین پاریس و ژنو درافتاد، و ناچار در ۱۷۶۰ به برن، و سپس در ۱۷۶۵ به انگلستان نزد د. هیوم پناه برد. با هیوم هم، مانند دیدرو و سایر دوستان، مناقشات سختی داشت، زیرا افکار پارانویائی وی که با مرور زمان در او افزونی میافت، چنان آینه‌ی ذهنش را تاریک کرده بود که میپنداشت همه‌حتی ترز لوواسور، که ظاهراً ۵ فرزند از او پیدا کرد، و آنان را به شیرخوارگاه کودکان سر راهی فرستاد– علیه وی توطئه کرده‌اند.

روسو احتمالا در طرحریزی رومانتیسم و افکار بعدی بیش از سایر مردان قرن ۱۸م تأثیر داشته است. آثار عمده‌اش مشتمل است بر مقاله‌ای

---

(۱)Rostock (۲)Rossetti (۳)Roskilde (۴)Roscius (۵)Roussel (۶)Rosselli (۷)Rossellino (۸)Rousseau (۹)Warens (۱۰)Thérèse Levasseur

در تأیید این نظریه که "بشر فطرةً خوب است و تمدن او را فاسد میکند"، مقاله‌ی دیگر بنام گفتار راجع به منشأ عدم مساوات بین افراد بشر (۱۷۵۴)، داستان تعلیمی هلوئیز جدید (۱۷۶۱)، قرارداد اجتماعی (۱۷۶۲؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۲۴–۲۵ هش، تهران)، داستان تربیتی امیل، و طرحهائی برای قانون اساسی کرس و لهستان (که هرگز اجرا نشد).

افکار روسو بحدی پیچیده و درهم است که بیان خلاصه‌ی موجز آن دشوار است. تنها پاره‌ای از آنها را که بسیار مؤثر بوده است ذکر میکنیم. "انسان طبیعی" حیوانی بود نه خوب و نه بد. با پیدایش مالکیت، کشاورزی، و صنعت، مساوات بین افراد بشر از میان رفت. قوانین صرفاً برای حفظ عدم مساوات بین ستمگران و ستمکشان وضع شد. معهذا، ممکن است افراد بشر، بمنظور ایجاد یک حکومت (مطلقه، اشرافی، یا دموکراسی)، قراردادی اجتماعی بین خود منعقد سازند، ولی برتری باید بصورتی انتقال‌ناپذیر در دست ملت بماند (نیز ← حقوق طبیعی؛ قرارداد اجتماعی). هدف حکومت و تعلیم و تربیت آنست که تأثیرات مفسد نهادهای اجتماعی را جبران کند. باید به بچه اجازه داد تا بدون مداخله‌ی دیگری رشد کند. این عقاید را در کتاب اعترافات نیز منعکس کرده است. اثر اخیر یکی از مشهورترین سرگذشتهای شخصی است. این کتاب حساسیت پیروان رمانتیسم و عشق به طبیعت را که بر ادبیات قرن ۱۹م غالب است بنحو کامل نشان میدهد. روسو بدون استاد موسیقی آموخته بود و در موسیقی نظری و آهنگسازی استاد بود.

روسو[1]، هانری (hānri ruso)، ۱۸۴۴–۱۹۱۰، نقاش فرانسوی. نقاشی را نزد خود آموخت. مردی بسیار ساده‌دل بود. چون کارمند گمرک بود، او را دوانیه (duānie) [= گمرکچی] لقب داده بودند. دورنماهائی که بشیوه‌ی معروف به "ابتدائی" خود از مناظر فرانسه و مکزیک (در مکزیک در ارتش فرانسه خدمت میکرد) کشیده است، ساده و در عین حال گیرا و نافذ است. رنگهای تند و غریب بکار میبرد، و به واقعیت حالتی جادوئی میداد. گاه تصاویر کتابهای جانورشناسی و گیاه‌شناسی را الگوی کار خود میکرد، و از آنها دورنماهای غریب و جادوئی میساخت. از تابلوهای معروف او مارافسای، کولی خفته، و جنگل و شیر است.

روس و ایران، جنگهای: ← ایران و روس، جنگهای.

روس و ژاپن، جنگ، جنگ (۱۹۰۴–۵) دولتین روس و ژاپن که بسبب رقابت آنها بر سر منچوری و کره درگرفت. روسیه در این نواحی نفوذ کرده بود، و از مذاکره با ژاپن برای تقسیم آنها به مناطق نفوذ امتناع داشت. ژاپن، بدون اعلان جنگ، به پورت آرتور حمله کرد، و ناوگان روسیه را از کار انداخت. در ۱۹۰۵ ژاپنیها پورت آرتور را گرفتند، روسها را در موکدن شکست دادند، و ناوگان روسیه را در توشیما نابود کردند. صلح دو کشور به میانجیگری کشمة بعمل آمد (← پورتسمث، پیمان). این جنگ در بروز انقلاب ۱۹۰۵ روسیه مؤثر بود، و ژاپن را از کشورهای مقتدر جهانی گردانید.

روس و عثمانی، جنگهای، یک سلسله جنگهائی که بین سنوات ۱۶۹۶ و ۱۸۷۸ بین دولتین روس و عثمانی واقع شد، و سبب آنها کوشش روسیه (در آغاز) برای دست یافتن به دریای سیاه و (در مراحل بعد) فتح قفقاز و تسلط یافتن به شبه جزیره‌ی بالکان بود. روسیه در کشورگشائیهای خود بطرف مشرق در قرون ۱۶م و ۱۷م همواره با خانهای تاتاری کریمه در جنگ بود، ولی نتوانست سواحل دریای سیاه را از زیر استیلای سلاطین عثمانی و این خانها که تابع دولت عثمانی بودند خارج کند. تصرف (۱۶۹۶) آزوف بدست پطر کبیر اولین پیروزی عمده‌ی روسیه بود، ولی در جنگ شمالی (۱۷۰۰–۲۱) سلطان احمد III علناً بدشمنان روسیه پیوست، و بموجب پیمان پروت (۱۷۱۱) آزوف را بازگرفت. اما این واقعه آخرین موفقیت عثمانیها در مقابل روسها بود. فرانسه، که در طی تاریخ همواره متحد دولت عثمانی بود، در این موفقیت و در مساعی بعدی عثمانیها برای جلوگیری از پیشرفتهای روسیه مؤثر بود.

در ۱۷۳۶ دگر بار جنگ بین عثمانی با روسیه و متحدش اتریش درگرفت. روسیه آزوف را تصرف کرد، و پیروزی عمده‌ای در مولداوی نصیبش شد. اما اتریش، که از توجه روسیه به بالکان بیمناک شده بود، بموجب پیمان بلگراد (۱۷۳۹)، جداگانه با دولت عثمانی صلح کرد، و روسیه ناچار باین پیمان تن درداد، و فتوحات خود را تسلیم نمود.

جنگهای عمده‌ی روس و عثمانی در سلطنت کاترین II آغاز گردید. جنگ ۱۷۶۸–۷۴ نتیجه‌ی غیر مستقیم مداخله‌ی روسیه در لهستان بود، که اتحاد سلطان مصطفی III را جلب کرده بود. روسها کریمه را گرفتند، و به مولداوی و والاکی لشکر کشیدند. بموجب پیمان کوچک قینارجه (۱۷۷۴)، که باین جنگ پایان داد، خان‌نشین کریمه از حکومت عثمانی مستقل شد، و روسیه سرزمینهای وسیعی بدست آورد، و نقش حامی اتباع یونانی ارتدوکس دولت عثمانی را یافت. در پیمان (۱۷۸۱) اتحاد بین کاترین II و امپراطور یوزف II اتریش، موضوع تقسیم امپراطوری عثمانی پیشبینی شده بود، و این امر توجه دولت‌های اروپای غربی را به سرنوشت امپراطوری عثمانی معطوف کرد، و مسئله‌ی شرق را پدید آورد. در ۱۷۸۳ کاترین بغتةً کریمه را بخاک روسیه ضمیمه کرد. در دومین جنگ (۱۷۸۷–۹۲) کاترین و دولت عثمانی، یوزف II بطرفداری از کاترین وارد جنگ شد (۱۷۸۸)، و اگرچه اتریش در ۱۷۹۱ در نتیجه‌ی فشار پروس خود را کنار کشید، پیشرفت روسها بسرکردگی سووروف جنگ را بنفع روسیه پایان داد، و پیمان یاسی (۱۷۹۲) چغ اوکرائین را با اودسا به روسیه واگذار کرد.

در ۱۸۰۶ سلطان سلیم III حکام مولداوی و والاکی را که هواخواه روسیه بودند معزول کرد، و جنگهای ۱۸۰۶–۱۲ روسیه و عثمانی آغاز گردید، که در پایان آنها، بموجب پیمان بخارست (۱۸۱۲) بارابی بتصرف روسیه درآمد. جنگ استقلال یونان سبب جنگ ۱۸۲۸–۲۹ روس و عثمانی گردید، که بموجب ← پیمان آدریانوپل خاتمه یافت. این جنگها نفوذ روسیه را در شرق نزدیک بحد اعلی رسانید، و تمام قفقاز را تحت استیلای روسیه آورد (قسمتهائی از قفقاز که متعلق به ایران بود بموجب عهدنامه‌ی ۱۸۱۳ گلستان و عهدنامه‌ی ۱۸۲۸ ترکمن چای قبلا بتصرف روسیه درآمده بود).

در ۱۸۵۳، که روسیه در صدد گرفتن امتیازات بیشتری از دولت عثمانی برآمد، دولت عثمانی با پشتیبانی فرانسه و انگلستان به روسیه اعلان جنگ داد، و ← جنگ کریمه برپا شد. صلح ۱۸۵۶ (← پاریس، کنگره‌ی) کشورگشائی روسیه را سخت متوقف ساخت.

آخرین جنگ روس و عثمانی در نتیجه‌ی شورشهای (۱۸۷۵) ضد عثمانی در بوسنی و هرزگووین روی داد. صربستان و مونتنگرو به تحریک روسیه به شورشیان پیوستند. روسیه، پس از جلب بیطرفی اتریش، علناً وارد جنگ گردید (۱۸۷۷). بدنبال سقوط پلونا، پیمان سان ستفانو (۱۸۷۸) منعقد شد، که نقشه‌ی بالکان را چنان بنفع روسیه و بلغارستان (که تحت نفوذ روسیه بود) تغییر داد، که دولتهای مقتدر اروپائی برای تغییر دادن مواد آن به کنگاش پرداختند (← برلین، کنگره‌ی).

در جج I بار دیگر دولتین روسیه و عثمانی با یکدیگر مواجه شدند، ولی در این مورد انگلستان و فرانسه (متحدین سابق عثمانی) با روسیه در یک صف قرار داشتند، و اتریش و بلغارستان (متحدین سابق روسیه) با عثمانی در صف مقابل. بموجب پیمان ۱۹۲۱ بین ترکیه و روسیه، تجشس نواحی قارص و اردهان را که در ۱۸۷۸ گرفته بود به ترکیه بازگردانید.

روسویتا[2] (rosvitā)، راهبه‌ی نمایشنامه‌نویس آلمانی در قرن ۱۰م. شهرتش بجهت شش نمایشنامه‌ای است که به سبک ترنتیوس نوشته است، و هدف آنها اینست که تقوای مسیحی را جایگزین فساد اخلاقیات رومی سازد.

روسه، بلغارستان، ← روز.

روسی[3]، اتوره (ettore rossi)، ۱۸۹۴–۱۹۵۵، مستشرق ایتالیائی. از ۱۹۳۸ ببعد مدیر مدرسه‌ی شرقی دانشگاه رم بود. در هیئت علمی اعزامی به یمن شرکت داشت (۱۹۳۶–۳۸). بیشتر در زبان‌های عربی و ترکی، و کتیبه‌شناسی و باستانشناسی جنوب جزیرة العرب کار میکرد. سردبیر مجله‌ی شرق جدید بود. آثارش مشتمل است بر زبان، تاریخ و ادبیات ترکی (۱۹۲۷)؛ کتاب دستی زبان ترکی (۱۹۳۹)؛ دستور زبان فارسی جدید (۱۹۴۷)؛ فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه‌ی واتیکان (۱۹۴۸)؛ و فهرست نسخ خطی ترکی کتابخانه‌ی واتیکان (۱۹۵۳).

روسی، ادبیات (rusi). ادبیات روسی یکی از غنی‌ترین ادبیات جهان و دارای شاهکارهای جاودانی است. نویسندگان روس در همه‌ی انواع ادبیات طبع‌آزمائی کرده‌اند، و در رمان‌نویسی به مقامی بلند رسیده‌اند. نویسندگان بزرگ روس مسائلی مهم و جاودانی را، از قبیل معنای حقیقت، هدف حیات آدمی، سرنوشت بشر، و شرافت

(1)Rousseau (۲)Roswitha; Hroswitha (۳)Rossi

فرد-موضوع بحث قرار داده‌اند. مردم و محیط زندگیشان را با بینشی نقادانه ولی با همدردی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند، و بر خطاهای بشری نه پرده‌ی کتمان کشیده‌اند، و نه آنها را بزرگتر از آنچه هست جلوه داده‌اند. این طرز تلقی، که اغلب رئالیسم انتقادی نامیده میشود، از خصوصیات ادبیات روسی قرن ۱۹م است، و یکی از عمده‌ترین هدایای روسها به ادبیات جهان شمرده میشود. در ادبیات روسی اوایل، نشانه‌ی نفوذ فرهنگ اروپائی و فرهنگهای دیگر هویدا است. اما هجوم تاتارها در قرن ۱۳م و سلطه‌ی ۲۵۰ ساله‌ی آنها بر روسیه، مانع نفوذ اندیشه‌ها و افکار دوره‌ی اخیر قرون وسطی و دوره‌ی رنسانس اروپا به روسیه گردید. با شکست تاتارها در قرن ۱۵م، روسیه بار دیگر با اروپا ارتباط یافت، و اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی و قالبهای جدید ادبی مغرب به روسیه داخل شد. میان اندیشه‌های جدید و سنتهای محافظه‌کارانه تعارض پدید آمد، و ادبیات و فکر روسی بیش از یک قرن منعکس‌کننده‌ی جدال میان "قدیم و جدید" بود، تا آنکه پس از انقلاب ۱۹۱۷ ادبیات روسیه‌ی شوروی پیدایش یافت.

I - اوایل ادبیات روسی

ادبیات مکتوب روسی پس از اینکه در قرن ۱۰م مسیحیت از بیزانس در میان اسلاوها وارد شد آغاز میگردد. اتخاذ زبان **سلاوونیک کلیسائی** بعنوان زبان دینی و ادبی ناشی از نفوذ تمدن بیزانس است که فرهنگ روسی ناحیه‌ی کیف از آن سخت متأثر شده بود (نیز ← روسیه، ۱). آثار اوایل به زبان سلاوونیک کلیسائی سخت جنبه‌ی مذهبی و از لحاظ موضوع جنبه‌ی تعلیمی داشت، اگرچه وقایعنامه‌های منسوب به یکی از راهبان دیر کیف، بنام نسطور (nastur) (فد ۱۱۱۵؟)، حاکی از نهضتی بجانب جنبه‌ی ادبی است. آنچه مقامی والاتر دارد تصنیفها و منظومه‌های عامیانه است، که سنن مسیحی و بت‌پرستی را درهم آمیخته بود، وگاه به پایه‌ی منظومه‌های حماسی بزرگ میرسید.

نخستین شاهکار مکتوب ادبیات روسی سرود سپاه ایگور (ح ۱۱۸۷. ← ایگور سویاتاسلاویچ) است، که با انحطاط عمومی فرهنگی ناشی از استیلای تاتارها تضادی نظرگیر دارد. در اوایل قرن ۱۵م، کشیشی بنام سوفونیا (sofoniā) از مردم ریازان، منظومه‌ی حماسی آن طرف رود دون را به یادبود پیروزی (۱۳۸۰) روسها بر تاتارها در کولیکووا سرود. در همین زمان آفاناسی نیکیتین کتاب سفری به آن طرف سه دریا را نوشت.

پس از برآمدن مهین‌دوکنشین مسکو و انقراض تاتارها، فعالیت ادبی تا حدی وسعت یافت، ولی تمایل مذهبی تا حد زیادی بر جا بود. اگرچه حکومت خودمختاری تزارها و آشوبهای سیاسی و مذهبی مانع رشد ادبیات روسی بود، همین شرایط خود سبب پیدایش بعضی آثار استثنائی در قرون ۱۶م و ۱۷م گردید، که ازین جمله است مکاتبات بین تزار ایوان مخوف و شاهزاده آندری میخایلوویچ کوربسکی (āndrey mixāylovic kurbski) (ح ۱۵۲۸-۱۵۸۳)، که زمانی مورد توجه تزار بود، و سپس به لهستانیها پیوسته بود؛ این مکاتبات اتهامی و رد تهمت حاکی از استادی طرفین در زبان است. همچنین، شقاق کبیر که در نیمه‌ی قرن ۱۷م سبب شکاف در کلیسای روسیه گردید سبب پیدایش نخستین اثر بزبان روسی مکالمه‌ای بود، و آن زندگینامه‌ی معروف کشیشی است بنام آواکوم (āvvākum) (مقتول در ۱۶۸۲) بقلم خودش.

نفوذ مغربزمین در روسیه در قرن ۱۷م آشکار بود؛ ترجمه‌هائی از آثار خارجی فراهم شد، و نخستین تئاتر در روسیه تأسیس گردید (۱۶۶۲).

II - عصر طلائی ادبیات روسی

عصر طلائی ادبیات روسیه در سلطنت **پطر کبیر** آغاز شد، که غربیسازی کشور تسریع گردید. در عهد وی در الفبای روسی تجدید نظر شد، و انتشار آثار روسی به زبان بومی آغاز گردید. ارتباط نزدیک با اروپا مبدأ اِعمال شیوه‌های غربی در ادب روسی گردید. شاهزاده آ. د. **کانتمیر** کوشید تا بوسیله‌ی ترجمه‌های آثار خارجی و ارائه‌ی نمونه‌هائی از ادبیات غربی، روسیه را با افکار مغربیان آشنا و همگام سازد. **لامانوسوف** شعر روسی را به پایه‌ای ارجمند رسانید. **سوماروکوف** در فابلها (← فابل) و نمایشنامه‌های خود سبک اروپائی را با موضوعهای روسی ترکیب کرد، و **همو درام** روسی را آغاز نمود. کاترین II (سلطنتش ۱۷۶۲-۹۶) مشوق نمایشنامه و تئاتر بود؛ در ادبیات عصر وی تمایل به مزج مایه‌ی کلاسیک با طنز و هجو پدیدار است، و این گرایش در نمایشنامه‌هائی که خود کاترین نوشته است، و در مجله‌ی فکاهی **نوویکوف** و حتی در قصاید بلند **درژاوین** دیده میشود. **فونویزین** در نمایشنامه‌های خود هجو را با موضوعهائی که جنبه‌ی واقعبینی دارد ترکیب کرد. انتقاد اجتماعی و سیاسی را نخستین بار **شچرباتوف** (šcerbātof) (۱۷۳۳-۹۰) با کتاب در باره‌ی انحطاط اخلاق آغاز کرد. مجله‌ی فکاهی نوویکوف سابق الذکر و کتاب سفری از سن پطرزبورگ به مسکو (۱۷۹۰)، اثر رادیشچف (rādišcef) (۱۷۴۹-۱۸۰۲) نیز در همین زمینه است.

جنگهائی که در اوایل قرن ۱۹م روسیه در آنها شرکت جست، و بخصوص جنگ با ناپلئون و حریق مسکو، و شکست ناپلئون، سبب پیدایش روحیه‌ی نوینی گردید، و مردم روسیه از یک سو لزوم اصلاحات و از دیگرسو شخصیت ملی خویش را دریافتند. در اوایل همین قرن رومانتیسم و عاطفه‌پردازی از بریتانیای کبیر و آلمان وارد ادبیات روسی و جایگزین نفوذ ادبیات فرانسه گردید. از اشخاص برجسته‌ی این تحول یکی **کارامزین** است، که داستانهای کوتاه را وارد ادبیات روسی کرد، و دیگر **ژوکوفسکی**، که اصلاحاتی در شعر روسی بعمل آورد، و روح رومانتیسم را به ادبیات روسی دمید. کنستانتین باتیوشکوف (konstāntin bātiuškof) (۱۷۸۷-۱۸۵۵) از مبتکرترین شعرای این دوره بود، و قابلهای **کریلوف** در تقوم زبان ادبی روسی تأثیر داشت. بدین ترتیب، زبان روسی بصورت وسیله‌ی ادبی ارزنده‌ای درآمد، و در بیان هر سبک و شیوه‌ای توانائی یافت.

بزرگترین شاعر رومانتیک روسیه پوشکین است، که بزرگترین شاعر روس شمرده میشود، اگرچه بعضی م. ی. **لرمانتوف** را برتر ازو می‌شمارند. در دهه‌ی چهارم قرن ۱۹م، انشعابی که از زمان پطر کبیر افکار را به دو گروه مخالف یکی هواخواه غرب و غربیسازی و دیگری طرفدار فرهنگ خودی و بومی تقسیم کرده بود عم
و شکاف بین این دو وسیعتر شد، و از
طرفداران فرهنگ بومی نهضت معروف به
دوستی یا دوستداری فرهنگ اسلاو پدید آم
میان پیروان این نهضت، چهره‌های درخشان
دیده نمیشود، ولی نهضت مزبور، از طریق
کسانی چون **کاتکوف** تأثیری عظیم در افکار
بلینسکی، منتقد معروف ادبی، بزرگترین سخ
غربیسازان بود. با ظهور **گوگول**، و بخصوص
انتشار داستان کوتاه وی تحت عنوان پِتِرل (۴۲
ادبیات روسی وارد مرحله‌ای شد که با نبوغ
آن ملت بیشتر هماهنگ بود، بدین معنی ک
رئالیسم را پیش گرفت، و شعار آن مست
اجتماعی، و موضوعش مردم و در درجه‌ی
روستائیان و سپس طبقات متوسط گشت.
جدید را **تکراسوف** در شعر بکار بست، و **گانچ**
و **سالتیکوف** به متابعت از وی برخاستند، و سر
سه تن رمان‌نویس بزرگ و توانا-یعنی **تورگ**
داستایفسکی، و **تولستوی**-رهرو آن طریق گشت
چخوف شیوه‌ی رئالیسم را در داستانهای ک
خویش به اوج کمال رسانید. بزرگترین نمایند
های رئالیستی این دوره از قلم چخوف
اوستروفسکی تراوش کرد. بدین طریق، عصر
ادبیات روسی به اوج خود رسید، و ادب
وارد ادبیات جهانی گشت.

در مقابل نهضت رئالیسم، عکس العملی بص
سمبولیسم پدید آمد، که در دهه‌ی آخر قرن ۱۹
دهه‌ی اول قرن ۲۰م رونق داشت، و نمونه‌های
در آثار آ. بلی و آ. آ. **بلوک** دیده میشود.
عکس العمل در آثار مذهبی و فلسفی **سولوویو**
رمانهای تاریخی **مرژکوفسکی** تجلی دارد. در
مکتب **آکمئیستها** بازگشت به تصاویر شاعر
محسوستری را اعلام نمود.

از یکه‌تازان میدان داستان‌نویسی ماک
گورکی است، که چاشنی انقلابی وارد رئ
روسی کرد. در داستانها و نمایشنامه‌های
آندریف، از پیروان گورکی، نیز این خاصه
میشود، و حال آنکه ا. آ. بونین، برنده‌ی جای
نوبل و یکی دیگر از اعضای محفل گورکی
سنن رئالیسم قدیمی و محافظه‌کارانه‌ی روسی و
ماند.

III - ادبیات روسیه‌ی شوروی

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، بسیار
نویسندگان روسیه به کشورهای بیگانه مهاج
کردند، و فعالیت خویش را ادامه دادند (از آن
بودند بونین، کوپرین، مرژکوفسکی، و آلدانو
اما در خود روسیه، پیشرفت ادبیات پس از انق
را میتوان به چند دوره تقسیم کرد. در دو
اول (۱۹۱۸-۲۱)، که آتش جنگ داخل
خارجی شعله‌ور بود، شعر و شاعری رواج پ
کرد؛ از شخصیتهای عمده‌ی این دوره آ.
بلوک (سمبولیست)، س. آ. یسنین (ایمازیست
و. **مایاکوفسکی** (فوتوریست) را میتوان نام بر
باریس **پیلنیاک** که از رمان‌نویسان مستقر بو
صحنه‌های جدید آن دوران را وصف کرده است
ا. ا. بابل داستانهای کوتاه پر آب و رنگی پرداخ
در دوره‌ی دوم (دوره‌ی سیاست اقتصادی جدید
۱۹۲۲-۲۸)، مباحثات بسیار در موضوع "دیکتاتور
ادبی" درگرفت، که گروه "نگهبان" بر له و دسته

مایاکوفسکی بر ضد آن بودند. دسته‌ای از شعرای فورمالیست نیز قائل شدند به اینکه شکل ظاهر یک منظومه بیش از معنی و مظروف آن اهمیت دارد. در این دوره داستان‌نویسی تجدید حیات کرد، و آثار فکاهی پتروف و ایلف، و رمانهای روانی یا رمانتیک لئونوف و کاورین پدید آمد؛ شولوخوف، با نوشتن داستان دون آرام، رمان روسی را به پایه‌ی دوران تولستوی رسانید. در ۱۹۲۸، گورکی بازگشت، و از ارکان ادبیات روسیه‌ی شوروی گردید. در دوره‌ی سوم (۱۹۲۹–۳۲)، گروههای گوناگون ادبی منحل شدند، و گرایش نمایانی برای بسیج نویسندگان و گماشتن ایشان به خدمت ضروریات زمان پیدا شد. این گرایش در دوره‌ی چهارم (۱۹۳۲–۴۱) تشدید شد، و "رئالیسم جدید شوروی" اصل راهنمای هر نوشته‌ای اعلام گردید. در طی جنگ II، دولت تا حدی از محدودیتهائی که برای ادبیات قائل شده بود کاست، و در نتیجه فعالیتهای جدید در عالم ادب روسی آغاز گردید. تئاتر و نمایشنامه‌نویسی بعد از انقلاب مورد تشویق فراوان قرار گرفت، و از آن استفاده‌ی فراوان برای تعلیم عموم بردند؛ از نمایشنامه‌نویسان برجسته‌ی بعد از انقلاب آفینوگنوف (āfinogenof) (۱۹۰۴–۴۱)، کیرشون (kirŝon) (۱۹۰۲–۳۸)، و کاتایف را میتوان نام برد. پاسترناک و تیخونوف (tixonof) (۱۸۹۶–) سرآمدان شعر شدند. رمانهای ن. اوستروفسکی و ا. ارنبورگ مقبولیت فراوان یافت. در جنگ II ارنبورگ و سیمونوف خبرنگاران برجسته‌ای بودند.

روسی، جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی: ← جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی.

روسی، زبان (rusi)، از زبانهای هندواروپائی، دسته‌ی اسلاوی. ← زبان، جدول.

روسی، شرکت: ← مسکووی، شرکت.

روسی، کلیسای، کلیسای روسیه؛ ← ارتدوکس شرقی، کلیسای.

روسینی[1]**، جوآکینو آنتونیو** (joākkino ānto-nio rossini)، ۱۷۹۲–۱۸۶۸، آهنگساز ایتالیائی که در ساختن اپرا (خاصه اپرا کُمیک) استاد بود. مقدمات موسیقی را نزد پدر (ترومپت‌نواز) و مادر (آوازه‌خوان) خود آموخت، و در ۱۳ سالگی در آوازه‌خوانی و شیپورنوازی برآمد، و والدین فقیر خود را در اجرای برنامه‌ها همراهی و به معاش آنان کومک میکرد. سپس در بولونیا به تحصیل موسیقی پرداخت. نخستین اپرای وی در ۱۸۱۰ در وین اجرا شد، و از آن پس رفته رفته شهرتش بالا گرفت، و طی ۱۲ سال بعد موفقیتهای بسیار در ونیز، میلان، رم، و ناپل بدست آورد. در اوایل ۱۸۲۲ با یک خواننده‌ی اپرا ازدواج کرد، و سال بعد، به دعوت تئاتر شاهی لندن برنامه‌هائی در لندن اجرا کرد. سپس در پاریس مدت ۱۸ ماه مدیریت تئاتر ایتالیائی پاریس را بعهده داشت، و چند اپرای خود را از نو فراهم ساخت، و اپرای تازه‌ای تصنیف کرد. پس از آن به بولونیا بازگشت؛ و اگرچه حد ۴۰ سال دیگر بزیست، کمتر اثری پدید آورد. شاهکارش اپرای ویلیام تل (۱۸۲۹) (← تل، گیوم) است. اپرای ریشتراش سویل از آثار اولیه‌ی او ولی در نوع خود شاهکار میباشد.

روسیون[2] (rusiyyoN)، ناحیه و ایالت سابق، ج فرانسه، بر مرز اسپانیا، در ولایت کنونی پیرنه-زوریانتال؛ مرکز تاریخیش پرپینیان. در قرن ۸م فرانکها آنرا از اعراب گرفتند؛ بعداً بدست خاندان آراگون و بدست اسپانیا افتاد. در ۱۶۵۹ اسپانیا آنرا به فرانسه واگذار کرد.

روسیه[3] (rusiyye)، نامی که در معنای سیاسی آن به امپراطوری روسیه تا ۱۹۱۷، و به جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی (بزرگترین و مهمترین عضو تجشم) اطلاق میشود. همچنین، گاه تسامحاً همه‌ی سرزمین پهناور تجشم را بنام روسیه می‌خوانند. نیز، اصطلاح روسیه اطلاق میشود به پهنه‌ای که روسها در آن سکنی دارند، و در این معنی، نواحیی که سایر اسلاوهای شرقی یا مردم غیر اسلاو در آنها سکونت دارند خارج روسیه خواهد بود (نیز ← روس). موضوع مقاله‌ی حاضر تشکیل و تاریخ دولت و امپراطوری روسیه است تا انقلاب ۱۹۱۷ (برای جغرافیا، اقتصاد، حیات سیاسی، و تاریخ روسیه‌ی پس از ۱۹۱۷ ← اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی). برای تسهیل مراجعه، این موضوع تحت چند عنوان خواهد آمد.

I – تاریخ اوایل روسیه تا برآمدن مسکو

بقایای متعدد حاکی از اینست که حتی در عصر حجر قدیم مردمی در ل و ج روسیه میزیسته‌اند. در ج، سکنه‌ی بومی استپها از ش و غ در معرض هجوم اقوام مختلف بودند. در قرن ۷م ق‌م، سواحل شمالی دریای سیاه و کریمه تحت استیلای سکوتها بود. در قرن ۳م ق‌م، سرمتها جای سکوتها را گرفتند. بعدها استپهای روسیه میدان تاخت و تاز اقوام متعدد دیگر گردید، که از آن جمله اند گوتها (قرن ۳م ب‌م)، هونها (قرن ۴م)، و آوار-های ترک‌نژاد (قرن ۶م). در قرن ۷م خزرها مملکت مقتدری در ج روسیه تأسیس کردند، و در قرن ۸م بلغارهای شرقی (← بلغارها) دولتی در ناحیه‌ی ولگا برقرار نمودند. در قرن ۹م، اسلاو-های شرقی در ل اوکرائین، در روسیه‌ی سفید، و در نواحی نوگورود و سمولنسک مستقر بودند، و در جانب شرق بر رودهای آکا و ولگای علیا مهاجرنشینهائی داشتند. قبایل عمده‌ی اسلاو ج روسیه تحت استیلای خزرها بودند.

در قرن ۹م، سوداگران و جنگجویان اسکاندیناوی، معروف به وارانگیان یا وارگها، وارد روسیه شدند، و تا سرزمین خزرها و حتی تا قسطنطنیه پیش رفتند. بنقل روایات، یکی از سرکردگان وارانگیان بنام روریک در ۸۶۲ در نوگورود مستقر شد. نام روس احتمالاً در اصل به وارانگیان یا قسمتی از آنها اطلاق میشد، ولی در همان اوایل امر اسلاوهای شرقی را نیز فراگرفت، و اسم عمومی سرزمین مسکونی آنان گردید. بهر حال، نام "روس" در قرون وسطی اطلاق میشد به ممالک اسلاوی واقع در قسمت جنوبی روسیه، که عمده‌ترین آنها مملکت کیف بود، و سپس این نام به قلمرو دولت مسکو تعلق گرفت.

اولگ، جانشین روریک، مقر خود را به کیف منتقل کرد، و این شهر تا ۱۱۶۹ پایتخت مملکت کیف بود. اولگ اسلاوهای شرقی را متحد کرد، و آنانرا از قید اطاعت از خزرها رهائی بخشید. او و جانشینش ایگور به قسطنطنیه حمله کردند، و پیمانهائی به سود روسها با امپراطور بیزانس بستند. اولگا، زوجه‌ی ایگور، در یکی از سفرهای خود به قسطنطنیه به مسیحیت گروید. در دوره‌ی حکومت (۹۶۴–۷۲) سویاتوسلاو، دوکنشین کیف به اوج قدرت خود رسید، و دامنه‌ی استیلای روسها از نووگورود تا دانوب در طرف غ و تا ولگا در طرف ش منبسط بود. پسر و جانشینش ولادیمیر I کلیسای ارتدوکس شرقی را مذهب رسمی قرار داد، و این امر بستگی کیف و دولت بیزانس را تقویت کرد (بطریرک کلیسای مذکور در قسطنطنیه مقر داشت)، و فرهنگ بیزانس را در دولت کیف نفوذ تمام بخشید. بعد از وفات (۱۰۵۴) یاروسلاو، دولت کیف به چند امیرنشین تقسیم شد، که شعبه-هائی از خاندان روریک بر آنها حکمفرمائی می-کردند. تفوق سیاسی از کیف به امیرنشینهای گالیچ و ولادیمیر (← ولادیمیر-والینسکی و والینی) و سوزدال-ولادیمیر (← ولادیمیر) منتقل گشت. در ۱۱۶۹، امیر سوزدال کیف را گرفت، و مرکز قدرت از کیف به ولادیمیر انتقال یافت. اما در حقیقت، قدرت مرکزی از روسیه رخت بربسته بود. در ۱۲۳۷–۴۰، تاتارها (مغولان) به سرکردگی باتو خان شهرهای عمده‌ی روسیه راجز نووگورود و پسکوف ویران کردند. خانات اردوی زرین تشکیل گردید و امرای روس را خراجگزار ساخت. روسها از جانب شمال نیز مورد حمله بودند، و اگرچه آلکساندر نفسکی سوئدیها و شهسواران توتونی را شکست داد، عاقبت در قرن ۱۴م سرزمینهای پهناوری از روسیه (روسیه‌ی سفید، بیشتر اوکرائین، و قسمتی از غ روسیه) جزء لیتوانی گردید. در اوایل قرن ۱۴م، امیر مهین‌دوکنشین ولادیمیر، که ارشد امرا بود، از جانب تاتارها مأمور وصول خراجها از امرای دیگر بود. اما در ۱۳۲۸ ایوان I، مهین‌دوک مسکو، که تا آن زمان امیرنشین کوچکی جزء امیرنشین سوزدال بود، امتیاز وصول خراجها را خریداری کرد. بسبب این همکاری با تاتارها، امیرنشین مسکو بین شهرهای روسیه اهمیت یافت، و در ۱۳۲۵ که مرکز کلیسای روسیه به مسکو منتقل شد، بر اهمیت مسکو افزوده شد. در ۱۳۸۰، امیر وقت مسکو علناً با تاتارها به مخالفت برخاست، و آنان را در نبرد کولیکووا مغلوب کرد، و پس از این واقعه، مهین‌دوکنشین ولادیمیر، بدون تصویب اردوی زرین، به پسر دمیتری بنام واسیلی رسید، و امرای آن عنوان مهین‌دوک مسکو یافتند (← مسکو).

II – دولت مسکو و استحکام مملکت روسیه

در سلطنت (۱۴۶۲–۱۵۰۵) ایوان کبیر و سلطنت (۱۵۰۵–۳۳) جانشینش واسیلی III، مملکت مسکو توسعه و قدرت مطلقه‌اش بسط یافت. امیرنشین یاروسلاول در ۱۴۶۳ و راستوف در ۱۴۷۴ ضمیمه‌ی مملکت مسکو گردید، و نووگورود در ۱۴۷۱ فتح شد. ایوان مخوف (سلطنتش ۱۵۳۳–۸۴) عنوان خود را (مهین‌دوک مسکو) تغییر داده در ۱۵۴۷ بعنوان تزار کل روسیه تاجگذاری کرد. وی بیشتر روسیه‌ی اروپائی کنونی را زیر فرمان

(۱)Rossinī (۲)Roussillon (۳)Russia

آورد، و نفوذ در سیبریه را آغاز نمود (۱۵۸۱). در داخله، قدرت اشراف مخالف را درهم شکست، و حکومت خودمختاری برقرار نمود، و آنرا بر اراضی متصرفی تحمیل کرد. پس از سلطنت (۱۵۸۴–۹۸) پسر ناتوانش فیودور I، قدرت به دست ب. گادونوف افتاد، و پس از وی "دوران آشوب" (← دمیتری) و مداخله‌ی دول خارجی آغاز گردید. در ۱۶۰۹ سیگیسموند III لهستان به روسیه حمله کرد، و در ۱۶۱۰ سربازان لهستانی بر طبق موافقتی که با اشراف حاصل شده بود وارد مسکو شدند. اما در ۱۶۱۲ یکی از امرای روسی مسکو را گرفت، و در ۱۶۱۳ میخائیل رومانوف به تزاری انتخاب شد، و سلسله‌ی رومانوف که تا ۱۹۱۷ در روسیه سلطنت کرد تأسیس گردید.

روسیه در قرن ۱۷م مملکتی نیمه‌شرقی بود، و عضو جامعه‌ی ملل اروپائی بشمار نمی‌آمد. از لحاظ اقتصادی قرنها از ممالک غربی عقب بود. سوء ظن به راه و رسم خارجیان و به ابتکارات آنان کشور را در چهل‌و انزوا نگاه داشته بود. استحکام دولت مرکزی ناشی از کومک طبقه‌ی متوسط (که وجود خارجی نداشت) یا اصلاحات اجتماعی نبود، بلکه از طریق محروم کردن اشراف و طبقات مرفه از امتیازات و نفوذ سیاسی آنان حاصل شد. به جبران این محرومیتها، به اشراف مزایائی دیگر اعطا گردید، که از آن جمله استیلای متزاید بر دهقانان بود. در نتیجه، سرفداری (← سرف) توده‌های عظیم مردم را فراگرفت، و آنان را بصورت برده درآورد. این رژیم، که در قرن ۱۸م به منتهای شدت رسید، سبب شورشهای شدید روستائیان گردید (مثلا ← رازین، ستنکا؛ پوگاچوف).

III ـ امپراطوری روسیه و برآمدن آن در بین دول اروپا

در سلطنت (۱۶۸۹–۱۷۲۵) پطر کبیر، که در ۱۷۲۱ خود را عنوان امپراطور داد، وضع سیاسی و فرهنگی روسیه منقلب گردید (برای تفصیل ← پطر کبیر). وی نیروی منظم زمینی و دریائی روسیه را ایجاد کرد. در نتیجه‌ی جنگ شمالی (۱۷۰۰–۲۱)، لیوونیا، اینگرمانلند، استونی، و قسمتهائی از کارلیا و فنلاند را گرفت، و بدین طریق، راهی به دریای بالتیک باز کرد، و بعنوان نماد پیروزی خود، شهر سن پطرزبورگ (لنینگراد حالیه) را بنا نمود، و پایتخت خود را بدانجا منتقل کرد. پیشرفتهای سریع روسیه آنرا در عداد دولتهای مقتدر اروپا درآورد. در جنگهای روس و عثمانی (۱۶۹۶–۱۸۷۸)، روسیه بر وسعت خاک خود افزود، و در امور دولت عثمانی نفوذ یافت (← مسئله‌ی شرق).

در امور اروپا نیز روسیه مداخلات متزاید داشت. در سلطنت کاترین II روسیه عمده‌ترین دولت بزرگ اروپا گردید. وی سیاست دست‌اندازی به خاک همسایگان را ادامه داد. سه تجزیه‌ی لهستان در ۱۷۷۲ و ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵، الحاق کریمه در ۱۷۸۳، و پیمانهای کوچک قینارجه (۱۷۷۴) و یاسی (۱۷۹۲) از غ و ج بر وسعت روسیه افزود. در دوره‌ی "استبداد منوّر" کاترین، نویسندگان و علما و هنرمندان فعالیت فراوان داشتند. آلکساندر I فنلاند را در ۱۸۰۹ از سوئد گرفت، و در جنگهای با ایران (← ایران و روس، جنگهای) و عثمانی بسارابی را بموجب پیمان بخارست (۱۸۱۲) و سرزمینهائی را در قفقاز (بموجب ← عهدنامه‌ی گلستان) به چنگ آورد. در ۱۸۱۲ ناپلئون به روسیه لشکر کشید، و مسکو را گرفت، ولی سپاهیانش دفع و تقریباً نابود شدند. پس از سقوط وی و انعقاد قرارداد صلح (← وین، کنگره‌ی)، روسیه و اتریش مقتدرترین دول بزرگ اروپا در رأس اتحاد مقدس بودند. در اواسط قرن ۱۹م، قسمتهائی از آسیای مرکزی (جشمهای حالیه‌ی ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، و قزاقستان) و سرزمین شرق اقصی جزء روسیه شد، اما جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۵) ادامه‌ی پیشرفت روسها را در آسیا متوقف ساخت.

IV ـ ارتجاع، اصلاح، انقلاب

چنانکه گفته شد، روسیه در قرن ۱۷م هنوز یک کشور قرون وسطائی نیمه‌شرقی بود، ولی در قرن ۱۸م، خاصه در عهد پطر کبیر و کاترین II به یک کشور اروپائی نیرومند مبدل گردید. همین غربیسازی اجباری بود که حکومت مطلقه را به اوج رسانید. پطر، برای اینکه روسیه را به کشوری نوین و مترقی مبدل سازد، ناچار بود که مخالفت اشراف متنفذ را درهم شکند، و کلیسا را مطیع دولت سازد. به جبران مزایای ازدست‌رفته‌ی اشراف، بر حقوق و اختیاراتشان نسبت به سرفها افزود. رژیم سرفداری در روسیه در قرن ۱۵م شروع شد، و در ۱۷۸۵، که کاترین بندگان را رسماً جزء مایملک اشراف قرار داد، به اوج رسید. یک ثلث از ملت برده‌ی اشراف ملاک شدند. برنامه‌ی غربیسازی در زندگی توده‌ی مردم تأثیری نداشت، ولی باعث شد که عده‌ی زیادی از نجبا و طبقه‌ی تحصیلکرده افکار آزادیخواهانه‌ی اروپائی را اخذ کردند، و در اواخر قرن ۱۸م انتظار استقرار آزادی بخوبی نمودار بود. آزادیخواهی آلکساندر I در اوایل حکومت خود و شور میهن‌پرستیی که از جنگ ۱۸۱۲ بر ضد ناپلئون I برخاسته بود زمینه‌ی مناسبی برای اصلاحات بود، ولی بعد از ۱۸۱۵، آلکساندر سیاستی بکلی ارتجاعی پیشه ساخت. معذلک، افکار آزادیخواهان در بین طبقه‌ی اشرافی روسیه و طبقه‌ی متوسط تحصیلکرده در توسعه بود. وقایعی مانند توطئه‌ی دسامبریها عکس العمل نفسهائی بود که در سینه‌ها حبس بود. در دوره‌ی جانشینش، نیکولای I، روسیه ارتجاعیترین حکومتهای اروپائی را داشت. در نتیجه، به موازات آزادیخواهان معتدل، دسته‌های تروریست ـ از جمله نیهیلیستها، آنارشیستها، و سرانجام مارکسیستها ـ برخاستند. ← جنگ کریمه ضعف رژیم حکومتی روسیه را آشکار ساخت. آلکساندر II، که مردی آزادیخواه بود، و یک سال پیش از پایان جنگ کریمه جلوس کرد (۱۸۵۵)، تصمیم گرفت که انقلاب را "از بالا" شروع کند. سرفداری را در ۱۸۶۱ ملغی کرد (← منشور آزادی)، ولی نتوانست مالکیت کشاورزان را بر اراضی تثبیت کند. قتل (۱۸۸۱) وی بدست انقلابیون منجر به حکومت وحشت دوره‌ی آلکساندر III گردید. رژیم پلیسی بر روسیه مستولی شد. در دوره‌ی نیکولای II، جنگ روس و ژاپن ناتوانی این رژیم را بیش از پیش آشکار ساخت، و کار را به انقلاب ۱۹۰۵ کشانید (← انقلاب روسیه). تزار ناچار حکومت مشروطه‌ی پارلمانی اعطا کرد (← دوما). اگرچه در وزارت س. ی. ویته و ستالیپین صنعت توسعه یافت و اصلاحاتی در مالکیت اراضی بعمل آمد، رژیم کلی حکومت جنبه‌ی خودمختاری و استبدادی را بازیافت. سیاست خارجی دولت، خاصه پشتیبانی دولت روسیه از ناسیونالیسم اسلاوی در اروپای مرکزی و بالکان، موجب اختلافات روسیه با اتریش‌ـهنگری و آلمان و اتحاد آن با فرانسه و انگلستان شد (← اتحاد مثلث و اتفاق مثلث)، که سرانجام روسیه را وارد جنگ I کرد (۱۹۱۴). شکستهای روسیه و فشارهای اقتصادی علل عمده‌ی انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ بود که حکومت تزاری را واژگون ساخت، و در پی آن انقلاب کمونیستی اکتبر آمد (← انقلاب روسیه). فهرست تزارهای روسیه تا سلطنت خاندان رومانوف در جدول ذیل، و پس از آن، در ۱۶۱۳–۱۹۱۷ در مقاله‌ی رومانوف آمده است.

تزارهای روسیه

(تواریخ مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است)

ایوان IV (مخوف) ۸۴–۱۵۴۷

فیودور I ۹۸–۱۵۸۴

گادونوف ۱۶۰۵–۱۵۹۸
(برادر زن فیودور I)

فیودور II ۱۶۰۵

دمیتری ۶–۱۶۰۵
(مدعی فرزندی ایوان IV)

دوران آشوب

خاندان رومانوف

روسیه، انقلاب: ← انقلاب روسیه.

روسیه‌ی آسیائی[1] (rusiyyeye āsiā'i)، نامی که اغلب به قسمتهائی از آسیا که تحت حکومت روسیه است اطلاق میشود. مرز بین اروپا و آسیا معمولا خطی محسوب میشود که در امتداد خط الرأس کوههای اورال تا نقطه‌ای دارای عرض °۵۵، و سپس در امتداد رود اورال تا دریای خزر ممتد است. در این صورت، روسیه‌ی آسیائی کنونی (روسیه‌ی آسیائی شوروی) مشتمل بر همه‌ی جشمهای ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، و قرقیزستان، و بیشتر قزاقستان، و سیبریه خواهد بود.

روسیه‌ی سرخ[2] (rusiyyeye sorx)، در اصطلاح عادی، روسیه‌ی شوروی. در قرن ۱۸م این اصطلاح به ناحیه‌ای از لهستان جنوبی بین والینی و جبال کارپات در پهنه‌ی اطراف مسیر علیای دنیستر اطلاق میشد. این پهنه امروز جزء غ اوکرائین و ج‌ش لهستان است.

روسیه‌ی سفید[3] یا **بلاروسیا** (belārusiā) یا

(۱)Asiatic Russia (۲)Red Russia (۳)Belorussia

بیلاروسیا (-byelā)، جمهوری (۲۰۷٬۶۰۰ کمه؛ ج در ۱۹۵۶ تخمیناً ۷٬۹۹۲٬۰۰۰) جزء تجشس، غ قسمت اروپائی تجشس؛ کرسی آن مینسک. قسمت اعظم آن زمینهای پستی است که بوسیله‌ی رودهای دنیپر، دوینای غربی، و نیمان زهکشی میشود. اراضی ماندابی پریپت در ج آنست. کشاورزی معمول است، و صنایع شیمیائی، نساجی، و ماشین‌سازی دارد. از سکنه‌ی آن ۸۰٪ روسهای سفید هستند، که از نژاد اسلاو و تحت تأثیر فرهنگ لهستانی میباشند، و بعضی از آنها پیرو کیش کاتولیک رومی و برخی پیرو کلیسای ارتدوکس روسی هستند. این ناحیه از قرن ۹م تحت حکومت کیف بود؛ در قرن ۱۴م بتصرف لیتوانی درآمد؛ در تجزیه‌های لهستان در ۱۷۷۲-۹۵ به روسیه منتقل شد. بر طبق پیمان (۱۹۲۱) ریگا، قسمتی از آن به لهستان واگذار شد. جنبش روسیه‌ی سفید در ۱۹۱۹ تأسیس شد، و در ۱۹۲۲ به تجنبش ملحق گردید. در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد پیوست. در جنگ II از اشغال آلمانها آسیب بسیار دید.

روسیه‌ی شوروی[1]: ← اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

روسیه‌ی صغیر[2] (rusiyyeye saqir)، ناحیه‌ای بدون حدود مشخص، و مشتمل بر ش لهستان، اوکرائین، و سواحل غربی دریای سیاه، که سکنه‌ی آن عمدةً اوکرائینیها هستند، که بنامهای روسهای صغیر یا روتنیائیها نیز خوانده میشوند.

روسیه‌ی کارپاتی: ← روتنیا.

روسیه‌ی کبیر[3] (rusiyyeye kabir)، نامی که سابقاً به قسمت عمده‌ی روسیه‌ی اروپائی اطلاق می‌شد. روسیه‌ی کبیر مشتمل بود بر نواحی سابق آرخانگلسک، ولوگدا، نووگورود، پسکوف، مسکو، تور (حالیه کالینین)، کاستراما، ولادیمیر، یاروسلاول، ریازان، نیژنی نووگورود، تولا، کالوگا، اورل، سمولنسک، کورسک، و وارونژ. قسمت مرکزی این ناحیه هسته‌ای بود که دولت روسیه در آنجا نشأت یافت. ناحیه‌ی روسیه‌ی کبیر امروز جزء جمشسر اروپائی میباشد.

روش اصل موضوعی: ← روش قیاسی.

روشامبو[4]**، کنت دو** (kont dë roŝāMbo*)، لقب **ژان باتیست دوناسین دو ویمور** (jāN bātist donāsiaN dë vimër)، ۱۷۲۵-۱۸۰۷، مارشال فرانسه. در ۱۷۸۰ با ۶٬۰۰۰ مرد جنگی برای کومک به انقلابیون امریکا در نیوپورت (ایالت رود آیلند) پیاده شد. باتفاق واشینگتن نقشه‌ی پیکار یورکتاون را طرح کرد. در دوره‌ی وحشت زندانی بود. پسرش **دوناسین ماری ژوزف دو ویمور** (māri jozef)، ملقب به **ویکنت دو روشامبو** (vikont*)، ۱۷۵۰-۱۸۱۳، نیز در خدمت پدر در انقلاب امریکا جنگید.

روشت (roŝet)، نام دو ده مجاور از دهستان بناجو، بخش بناب، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ح ۵٫۵ کیلومتری ل بناب؛ یکی روشت بزرگ (ج ۱٬۵۷۵ نسث ۱۳۳۵ هش) و دیگری روشت کوچک (ج ۳۷۳ نسث ۱۳۳۵ هش).

روش تیلر (teylər)، ← مدیریت صنعتی.

روش خلیفه‌ای[5] (raveše xalife'i)، روشی در تعلیمات (معمولا ابتدائی)، که در آن معلم "خلیفه‌ها" (شاگردان مسن‌تر و بهتر) را تعلیم میدهد، و اینها به دیگران تعلیم میدهند. اندرو بل آنرا در مدرس بکار برد، و جوزف لنکستر، مربی انگلیسی، برای تأمین آموزش فقرا با حد اکثر استفاده از وسایل محدود، آنرا با موفقیت بکار بست، و باین جهت آنرا روش لنکستری نیز خوانده‌اند.

روشفور[6] یا **روشفورسورمر** (roŝfor sür mer)، بندر ماهیگیری (ج ۳۰٬۹۰۰)، ولایت شارانت‌ماریتیم، غ فرانسه، بر رود شارانت، نزدیک خلیج گاسکونی. در ۱۶۶۶ تأسیس شد، و وبان آنرا مستحکم کرد. کارگاههای کشتیسازی و اسلحه‌سازی مهمش در جنگ II سخت آسیب دید. ناپلئون نزدیک این بندر به یک کشتی جنگی انگلیسی تسلیم شد.

روش قیاسی[7] (raveše qiāsi) یا **روش اصل موضوعی**[8]، روشی در تأسیس یک علم که اجمالا عبارتست از استخراج احکام آن علم از عده‌ی معدودی از آنها که بعنوان اصول موضوعه پذیرفته میشوند. علمی را که باین روش تأسیس شود علم یا تئوری قیاسی (teorie) خوانند. برای توضیح، باید دانست که در تأسیس یک علم کمال مطلوب آنست که همه‌ی اشیاء و خواصی که در آن علم موضوع بحث هستند تعریف، و همه‌ی احکام آن علم ثابت شوند، ولی هیچیک از این دو امر ممکن نیست، زیرا تعریف هر چیز ناچار بوسیله‌ی چیزهای دیگر صورت میگیرد، و تعریف چیزهای اخیر بوسیله‌ی چیزهای دیگر و هکذا؛ و همچنین، در اثبات یک حکم ناچار احکام دیگر میآید، و در اثبات این احکام احکام دیگر، و هکذا. در هر حال، یا به چیز یا حکم اولیه بازمیگردیم، و یا با رشته‌ای نامتناهی از چیزها یا احکام مواجه میشویم؛ یعنی تعریفها و اثباتها بصورت دور (dör) یا تسلسل درمیآیند، که هیچیک مفید فایده نیست. بنا بر این، در تأسیس یک علم به روش قیاسی، عده‌ای قلیل از مفاهیم آنرا بعنوان حدود اولیه یا حدود تعریف‌نشده و عده‌ای از احکام آنرا بعنوان اصول موضوعه (← اصل موضوع) اختیار میکنند. حدود اولیه‌ی یک علم (مانند نقطه و خط مستقیم و غیره در هندسه‌ی مسطحه)، بدون اینکه خود آن علم متصدی تعریف کردن آنها شود، در آن علم بکار میروند، ولی سایر مفاهیم یا حدود آن علم باید بر حسب آنها دقیقاً تعریف شوند (مانند مثلث در هندسه، که بوسیله‌ی مفاهیم اولیه‌ی این علم تعریف میشود). همچنین، اصول موضوعه‌ی یک علم، بدون اینکه در آن علم اثبات شوند، پذیرفته می‌شوند، ولی پس از انتخاب آنها، هر گزاره‌ای از آن علم فقط و فقط وقتی راست محسوب میشود که از روی اصول موضوعه و تعریفات و یا گزاره‌های دیگری از آن علم که قبلا ثابت شده است، به کومک قوانین و قواعد منطق، اثبات شود. هر گزاره‌ای از علم مورد بحث را که باین طریق ثابت شود یک قضیه‌ی آن علم میخوانند. منطق جدید یکی از علومی است که به روش قیاسی تأسیس میشود. هر علم قیاسی دیگر مبتنی بر منطق است، یعنی در واقع قوانین و قواعد منطق با اصول موضوعه‌ی آن علم در یک ردیف قرار میگیرند. حتی در اغلب موارد قوانین و قواعد بعضی از علوم قیاسی در تأسیس علوم قیاسی دیگر، در واقع بعنوان وسیله و آلت، بکار میروند. هر علم قیاسی که به شرح مذکور در تأسیس علم قیاسی دیگر بکار رود نسبت به این علم اخیر علم آلی خوانده میشود. منطق علم آلی ندارد، ولی نسبت به هر علم قیاسی دیگر علم آلی است، و مثلا در علوم حساب و هندسه، منطق علم آلی است. باید دانست که بسیاری از محققین معتقد شده‌اند که یگانه سیمای اساسی ریاضیات که آنرا از سایر علوم متمایز میسازد، روش قیاسی آنست؛ و از این نظر منطق جدید خود شعبه‌ای از ریاضیات محسوب خواهد بود.

از جنبه‌ی تاریخی، روش قیاسی اساساً سابقه‌ای ممتد دارد. اصول هندسه‌ی اقلیدس به روش قیاسی تأسیس شده است (البته نه با دقتی که روش قیاسی با مفهوم کنونی آن اقتضا میکند)، و بهمین جهت از زمان اقلیدس ببعد ریاضیدانها همواره آنرا سرمشق دقت علمی شمرده‌اند. متأسفانه بیش از ۲۲ قرن طول کشید تا ریاضیدانها بفکر اِعمال این روش در سایر رشته‌های ریاضیات افتادند. در قرن اخیر پیشرفتهای عمده‌ای در این راه حاصل شده است (← ریاضیات).

برای پی بردن به سیمای خاص و اهمیت تئوریهای قیاسی کنونی باید دانست که، تا موقعی که تعریفات و استنتاجها به کومک زبانهای معمولی انجام گیرد، همیشه این خطر هست که انسان در بنا کردن یک تئوری قیاسی از اطلاعاتی خارج از آنچه در تعریفها و اصول موضوعه آمده است استفاده کند، زیرا کلمات این زبانها معانی کمابیش متبادر به ذهن دارند، و ممکن است انسان اطلاعاتی خارج از اصول موضوعه در باب آنچه که این کلمات برای آنها وضع شده است داشته باشد، و ندانسته از آنها در استخراج قضایای تئوری مورد نظر استفاده کند. این امر ناقض غرض اصلی از تأسیس تئوری قیاسی است، زیرا شرط اینکه یک تئوری واقعاً و دقیقاً به روش قیاسی تأسیس شود آنست که مبانی استخراج قضایای آن کاملا مشخص باشد، و استخراج قضایا صرفاً بر این مبانی و بر قوانین و قواعد منطق استوار باشد. برای مسدود کردن راه این مخاطره، بجای الفاظ زبانهای معمولی، علامات و حروفی بکار میبرند، که هیچ معنائی به آنها نسبت داده نمیشود. هر تئوری قیاسی که باین طریق بنا شود تئوری قیاسی صوری خوانده میشود. پس یک تئوری قیاسی صوری عبارتست از حدود اولیه‌ای که هیچ معنائی به آنها نسبت داده نمیشود؛ اصول موضوعه‌ای که به طریق صوری (یعنی از لحاظ ساختمان منطقی و نه از جهت معنی) بیان میشوند؛ و نتایج منطقی این اصول موضوعه که به طریق صوری استخراج می‌شود. بدین طریق ممکن است چند تئوری قیاسی را که اصول موضوعه‌ی آنها فقط از جهت معنی متفاوت ولی از لحاظ صورت یکسان هستند بصورت یک تئوری قیاسی صوری عرضه کرد، که هر یک از آن تئوریها در واقع تعبیری از این تئوری

(۱)Soviet Russia (۲)Little Russia (۳)Great Russia (۴)Rochambeau (۵)monitorial system (۶)Rochefort-sur-Mer (۷)deductive method (۸)axiomatic method

صوری هستند. این امر از لحاظ صرفه‌جوئی در قوای فکری انسان ارزش بسیار دارد، و از این گذشته اهمیت نظری آن فراوان است.

روش قیاسی کاملترین روشهای تأسیس علوم است. این روش راه خطا و ابهام را تا حد زیادی میبندد، و تحقیق در هر گونه تردیدی در باب مفاهیم و صحت احکام علم را به تحقیق در حدود اولیه و اصول موضوعه‌ی معدود آن برمیگرداند. تأسیس علوم به روش قیاسی متضمن مسائل متعددی (انتخاب حدود اولیه و اصول موضوعه، سازگار بودن تئوری، تمامیت آن، و غیره) است که موضوع علم روششناسی علوم قیاسی میباشد.

روشل، لا، فرانسه: ← لا روشل.

روشل[1]، **نمک** (namake rošel)، نام تارتراتِ سودیوم و پوتاسیوم. اول بار در ۱۶۷۲ در شهر روشل (فرانسه) ساخته شد. از اجزای گرد سدلیتز و محلول فلینگ است.

روشنانی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

روشناوند (rošanāvand)، ده (جمعیت ۱٬۰۹۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بیدخت، بخش جویمند (بخش حومه‌ی شهرستان گناباد)، استان نهم (خراسان)، ۲۵ کیلومتری ل‌ش گناباد.

روشنتابی[2] (rošan.tābi)، اصطلاح دیگری برای تابناکی.

روشنزا[3] (rošanzā) یا **پیدازا** (peydāzā)، فنر فانروگام (fānerogām)، گروهی از رستنیها که علاوه بر ریشه و ساقه و برگ، دارای گل نیز می‌باشند. روشنزاها به بازدانگان و نهاندانگان تقسیم میشوند. ← رستنی، جدول.

روشنسازی[4] (rošan.sāzi)، روشن کردن با نور مصنوعی. وسایل اولیه‌ی تأمین روشنائی آتش، شاخه‌های افروخته، و مشعل بوده است. چراغ و شمع و فانوس بتدریج بعدها پیدا شد. چراغهای اولیه (← چراغ) کاسه‌ای سنگی بود که در آن روغن میریختند و با فتیله‌ای روشنش میکردند. شمع مومی پس از آن پیدا شد، و سپس فانوس اختراع شد. انواع مختلف این وسائل تأمین روشنائی هنوز هم بین اقوام مختلف متداول و مرسوم است. مشعل آرگان، مخصوصاً پس از رواج یافتن نفت چراغ بوسیله‌ی آ. گنر، رواج فراوان یافت. استفاده از گاز برای روشنسازی نخستین بار در اواخر قرن ۱۸م در انگلستان و پاریس عملی گردید. با اختراع مشعل بونزن و توری ولسباخ، استفاده از گاز برای روشنائی بیش از پیش معمول شد. گازهائی که برای روشنسازی از آنها استفاده میشود عبارتند از گاز زغال سنگ، گاز هوا، استیلن، و غیره.

اولین اقدام برای روشنسازی برقی در ۱۸۰۱ بوسیله‌ی سر ه. دیوی بعمل آمد (← قوس برقی)، در سالهای ۱۸۴۰–۵۰ چراغ قوسی تا حدی تکمیل شد، و در روشنسازی منارة البحرها و ساختمانهای بزرگ مورد استفاده قرار گرفت. چراغ برق با بخار جیوه در ۱۹۰۳ بوسیله‌ی پ. ک. هیولیت اختراع شد. در اینگونه چراغها از مخزنی از جیوه‌ی مایع که در خلأی عالی قرار دارد استفاده میشود. وقتی که جریان برق از جیوه بگذرد، بخاری یونیده تولید میگردد که نور آبی مایل به سبزی از آن میتابد.

چراغهای برق فروزان (foruzān) چراغهائی هستند اساساً مرکب از حبابی شیشه‌ای، خالی یا محتوی یک گاز بی‌اثر، که افروزه‌ای در داخل آن قرار دارد، و جریان برق افروزه را فروزان نگاه میدارد. چراغهای فروزان با حباب خالی اساساً بوسیله‌ی م. گ. فارمر تعبیه شد (۱۸۵۸–۵۹)، ولی چراغ فارمر عملی نبود. چراغهای برق فروزان عملی با حباب خالی در ۱۸۷۸–۸۰ بوسیله‌ی ت. ادیسن در کشمة و سر ج. سوان در انگلستان اختراع شد. افروزه‌ی این چراغها از کربون بود. لامپهای اوسمیوم نخست در ۱۸۹۸ و لامپهای تانتال اول بار در ۱۹۰۳ پدید آمد. کمی بعد، مزیت تنگستن برای ساختن افروزه معلوم گردید. در ۱۹۱۳، ا. لنگمیور امریکائی نوعی چراغ فروزان گازدار اختراع کرد. چراغهای نئون در ۱۹۱۱ بوسیله‌ی ژرژ کلود فرانسوی اختراع شد. با وارد کردن گازهای مختلف در حباب، میتوان الوان مختلف پدید آورد (آرگون برای آبی، نئون برای نارنجی تا سرخ، هلیوم برای زرد، گاز کربونیک برای سفید، و غیره). اخیرترین اختراع در روشنسازی چراغهای فلوئورسنت است. تحقیقات برای اصلاح روشنسازی خیابانها و جاده‌ها ادامه دارد. در بعضی شاهراهها از چراغ بخار سودیوم برای روشنسازی استفاده میشود.

روشنفکری[5] (rošan.fekri)، اصطلاحی برای طرز فکر و تمایل عقلائی، آزادمنشانه، اومانیستی (← اومانیسم)، و علمی رایج در اروپای قرن ۱۸م، که جریان فکری عمده‌ی این قرن محسوب است. تخمهای این جریان در قرن ۱۷م پراکنده شده بود، ترقیات و تحولات علمی و عقلی قرن ۱۷م–مانند اکتشافات نیوتن، اهمیت دادن به تعقل نزد دکارت و پ. بل، وحدت وجود اسپینوزا، و اهمیت تجربه نزد ف. بیکن و ج. لاک–توجه عمومی را به اعتماد بر قوانین طبیعت و نظم کلی آن و بر عقل آدمی برانگیخت، و این امر در جامعه‌ی قرن ۱۸م اروپا سخت مؤثر افتاد. البته جریانهای فکری متعدد و متنوع بود، ولی افکار خاصی که مشخص این دوره است بر سایر اندیشه‌ها غلبه داشت، از جمله اینکه به مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی از جنبه‌ی علمی و عقلی مینگریستند، و بدین جهت، در باره‌ی کارهای جهان و ترقی و کمال بشریت نظری غیر دینی پدید آمد. جمعی از متفکرین در ترویج و انتشار این افکار در میان مردم سخت کوشیدند، و با ایمان کامل به عقل انسان، در صدد آن برآمدند که اصول و مبادی کلی حاکم بر انسانیت و طبیعت و جامعه را کشف کنند. بتهای روحانی و علمی، مطالب تعبدی، عدم تساهل، جلوگیری از نشر عقاید، و محدودیتهای اجتماعی و اقتصادی را از راههای گوناگون مورد حمله قرار دادند. در نظر آنان، حکومت ابزار خاص و معقول ترقی بشمار میرفت. افراط در اصالت تعقل و در شکاکیت سبب گرمی بازار خداپرستان (دئیستها) گردید، چنانکه همین خصوصیات در پیدایش عکس العملهای بعدی رمانتیسم نیز مؤثر افتاد.

روح عصر روشنفکری یا "عصر عقل" در دایرة‌المعارف دیدرو (← دایرة‌المعارف، بعنوان اسم خاص؛ نیز ← دیدرو) خلاصه شده است. فراماسونها در پراکندن افکار عصر عقل در اروپا مؤثر بودند. طرفداران برجسته‌ی نهضت روشنفکری در فرانسه عبارت بوده‌اند از مونتسکیو، ولتر، بوفون؛ تورگو و سایر فیزیوکراتها؛ و ژ. ژ. روسو. در انگلستان و کشمة هیوم و ت. پین، در آلمان لسینگ و کانت و در ایتالیا بکاریا را باید نام برد. از مظاهر دیگر این دوره میتوان اصلاحات فرمانروایان مستبد "روشنفکر"، مانند فردریک کبیر (فردریک II) پروس، کاترین II روسیه، امپراطور یوزف II، و کارلوس III اسپانیا را نام برد. بعضیها مسئولیت انقلاب فرانسه را به گردن علمداران نهضت روشنفکری نهاده‌اند.

روشنک: ← رکانه؛ دارا یا دارای اصغر.

روشنه[6] (rošane)، فضای باز یا معبری در درختزار یا در جنگل، که ممکن است طبیعی باشد یا نتیجه‌ی انداختن درختان.

روشنی خاکستری[7] یا **ضوء رمادی** (zo'e remā-di)، روشنی ضعیفی که از شب اول ماه (که قمر بشکل هلال دیده میشود) تا سه شب بعد بر باقی قرص قمر محسوس است، و حدود باقی قرص را به ما مینمایاند. روشنی خاکستری انعکاس نوری است که از خورشید به زمین میتابد، و از نظر "ساکنین" ماه "زمین‌تاب" (در مقابل ماهتاب ما) میباشد.

روشوز، کوههای (rošēz؛ فنـ) یا **کوههای راکی**[8] (rāki؛ انگل)، مرتفعترین و درازترین سلسله‌ی کوههای امریکای شمالی، که از چندین دسته‌کوه تشکیل شده، و از ل آلاسکا آغاز می‌شود، و در غ کانادا تا چغ کشمة امتداد دارد. در آلاسکا رشته‌ی بروکس (bruks) خوانده میشود. قسمت کانادائی آن مشتمل بر کوههای کاریبو و کوههای سلکرک است. در کشمة، از ایالات واشینگتن، آیداهو، مونتانا، یوتا، وایومینگ، و کولورادو میگذرد، و در ل نیو مکسیکو ختم می‌شود. کوههای روشوز سرچشمه‌ی رودهای بسیار (از جمله رود میسوری)، و دارای یخچالهای طبیعی و بسیاری قلل بلندتر از ۴٬۲۵۰ متر است. طلا، نقره، مس، سرب، و زغال سنگ، و نیز پهنه‌های وسیع فلاحتی و چراگاه دارد.

روش هشانه (roš hašāna) [عبری، = رأس سنه]، سال نو یهود، که در دو روز اول تشری مراسمی بمناسبت آن اجرا میکنند. چون یهودیان سال نو را روزهای داوری خدا در حق جهانیان میدانند، دو روز اول سال را به دعا و استغفار برگزار میکنند، و ضمن اجرای تشریفات مذهبی، شوفار [عبری، = کرنا] مینوازند.

روضات الجنات (rōzāto 'l.jannāt)، کتابی عربی، در ترجمه‌ی احوال مشاهیر علما و ادبای اسلام و شیعه، تألیف سید محمد باقر خونساری، از علمای عهد قاجاریه. کتاب شامل شرح حال قریب ۷۴۲ تن از مشاهیر است که ترجمه‌ی آنها بترتیب اسم اول–نه لقب و عنوان مشهورشان–مرتب شده است، و بواسطه‌ی فقدان فهرست، استفاده از آن

(۱)Rochelle (۲)luminescence (۳)phanerogam (۴)lighting (۵)Enlightenment (۶)glade (۷)earthlight; earthshine (۸)Rocky

نیز دشوار است. مع هذا، برای تحقیق در احوال علمای متأخر مخصوصاً فضلا و مجتهدین شیعه از منابع بسیار مفید است. در تهران چاپ شده است (۱۳۰۶ هق).

روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات (rŏzāto 'l.jannāt fi ŏsāfe madinate harāt)، کتابی فارسی در تاریخ و جغرافیای هرات، تألیف معین‌الدین محمد اسفزاری، که ظاهراً در سال‌های ۸۹۷-۸۹۹ هق تدوین شده است. روضات الجنات حاوی معلومات سودمندی در باب هرات و سایر بلاد مهم خراسان قدیم و مخصوصاً ذکر ابنیه و مزارات و احوال عمران هرات است در عهد تیموریان. گذشته ازین، اطلاعات جالبی نیز در باب رجال خراسان و هرات در ضمن کتاب آمده است که در جای خود بسیار مغتنم تواند بود. این کتاب در دو مجلد ضمن انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است (۱۳۳۸-۳۹ هش).

روض الجنان (rŏzo 'l.jenān)، معروف به **تفسیر ابوالفتوح رازی**، تفسیر فارسی قرآن، در ۲۰ جزء، از ابوالفتوح رازی. این کتاب نخستین تفسیر شیعه‌ی اثنی‌عشری است بزبان فارسی، و بین ۵۱۰ و ۵۵۶ هق تألیف شده است، و چنانکه مؤلف در مقدمه‌ی آن گوید، سبب تألیف کتاب بزبان فارسی ایسن بوده است که "پارسی مقدم باشد بر تازی، برای آنکه طالبان این بیشتر بود". روض الجنان همواره مورد اعتماد و استناد مفسرین بوده است، و گویند امام فخر رازی تفسیر کبیر خود را بر اساس این تفسیر نهاده است. دو مجلد از این کتاب در ۱۳۲۳ هق در عهد مظفرالدین شاه قاجار بطبع رسید، و سه مجلد دیگر از آن در ۱۳۱۵ هش در سلطنت رضا شاه کبیر. دوره‌ی ۵ جلدی این تفسیر جمعاً ۳٬۲۸۶ صفحه است.

روضه (rŏze)، مجلسی که در آن ذکر مصائب امام حسین ع یا سایر معصومین و شهدا میرود. ذکر این مصائب را روضه‌خوانی و ذکرکننده را روضه‌خوان نامند. وجه تسمیه‌ی این نوع عزاداری به روضه اینست که معروفترین کتابی که از روی آن شرح این مصائب خوانده میشد کتاب روضة الشهداء بوده است، و بعدها اصطلاح روضه‌خوانی در مورد خواندن کتابهای دیگر (مانند طوفان البکاء و اسرار الشهاده)، نیز بکار رفته است. تاریخ شروع عزاداری برای امام حسین را بعضی به دوره‌ی حکومت آل بویه نسبت داده‌اند، ولی روضه‌خوانی یا قرائت کتاب روضة الشهداء و کتابهای مشابه از روی منبر از دوره‌ی صفویه شروع شد. روضه‌خوانی مقدمه‌ی پیدایش تعزیه‌خوانی است (← تعزیه).

روضة الاحباب: ← جمال حسینی.

روضة الاخیار و تحفة الابرار: ← بهارستان جامی.

روضة الانشاء: ← ریاض الانشاء.

روضة الانوار (rŏzato 'l.'anvār)، منظومه‌ی فارسی، اثر خواجوی کرمانی، شاعر معروف قرن ۸م هق، که به تقلید از مخزن الاسرار نظامی گنجوی سروده شده است. روضة الانوار، مثل مخزن الاسرار، شامل ۲۰ مقاله است در مطالب عرفانی و حکایات اخلاقی، و شاعر آن را بسال ۷۴۳ هق بنام شمس الدین محمود صاین، وزیر شیخ ابواسحاق، تصنیف کرده است. در تهران چاپ شده است (۱۳۰۶ هش).

روضة الشهداء (rŏzato 'š.šohadā')، کتابی در ترجمه‌ی حال شهیدان واقعه‌ی کربلا، اثر حسین واعظ کاشفی سبزواری. لفظ روضه اشاره است به "روضه‌ی بهشت"، که مقام شهدا در آنجا پنداشته میشود. ظاهراً لفظ روضه‌خوانی (← روضه) از نام این کتاب یا نظایر آن اقتباس شده است، و در قدیم در این قبیل مجلسهای سوگواری این کتاب را میخوانده‌اند. خلاصه‌هائی بنام روضة الشهداء و ده مجلس نیز از این کتاب در دست است. همچنین فضولی بغدادی آن را بنام حدیقة السعدا به ترکی تلخیص و ترجمه کرده است، و بر آن مطالبی نیز افزوده.

روضة الصفا (rŏzato 's.safā)، تاریخ عمومی جامع فارسی، تألیف میر خواند، که حوادث تاریخ عالم را از آغاز خلقت تا ظهور اسلام، و پس از آن، تاریخ اسلام را تا عهد سلطان حسین بایقرا ذکر میکند. روضة الصفا شامل ۷ "قسم" است، که مؤلف قسمتی را از تاریخهای عربی ترجمه و اقتباس و قسمتی را از تاریخهای فارسی نقل کرده است، و قسمت آخر آن را دختر زاده‌اش، غیاث‌الدین خواندمیر، پس از مرگ مؤلف تکمیل کرده است. در دوره‌ی قاجار، رضا قلی خان هدایت سه مجلد مربوط به تاریخ صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه را نیز بدان الحاق کرد، و آنرا **روضة الصفای ناصری** و **تتمه‌ی روضة الصفا** نامید. روضة الصفای میر خواند جداگانه و همچنین با روضة الصفای ناصری مکرر طبع شده است؛ از آنجمله است چاپهای بمبئی (۱۲۶۱ هق)، تهران (۱۲۷۰ هق)، و بمبئی (۱۲۷۱ هق). روضة الصفا به ترکی نیز ترجمه شده است (چاپ استانبول، ۱۲۵۸ هق).

روضة الصفای ناصری: ← روضة الصفا.

روضة اولی الالباب فی تاریخ الاکابر و الانساب: ← تاریخ بناکتی.

روضه‌چای (rŏze.cāy)، دهستان (جم ح ۵٬۸۱۰؛)، غ بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۹ (؛) آبادی. روضه‌چای از آن میگذرد (دهستان از این رود نام گرفته است). باغات انگور دارد. مرکزش، زینالو (zeynāl.lu) (جم ۳۲۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۰,۵ کیلومتری لغ رضائیه است.

روضه‌خوانی: ← روضه.

روعان (rŏ'ān)، ده (جم ۱٬۱۳۹ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حاجیلو، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، ۱۵ کیلومتری جش کبودرآهنگ، کنار راه شوسه‌ی همدان به تهران.

روغن[1] (rŏqan)، کره‌ی آبکرده و تصفیه‌شده که معمولا در کشورهای شرقی بجای کره در آشپزی مصرف میشود؛ و نیز چربی دانه‌های بعضی نباتات (کنجد، تخم پنبه، کرچک، منداب، بزرک) که برای تغذیه یا مصارف صنعتی بکار میرود. نیز ← چربیها و روغنها.

روغن استخوان[2] (rŏqane ostoxān)، مایع تیره‌رنگ روغنی بدبو که از تقطیر تخریبی استخوان بدست میآید. منبع پیریدین است.

روغن بال: ← بال، پستاندار.

روغن بنگ: ← بنگ.

روغن جلا: ← ورنی.

روغن چوب: ← یوتونگ.

روغن خشکان[3] (rŏqane xoškān)، روغنی حیوانی یا نباتی (← روغنها) که در معرض هوا لایه‌ی کشسان محکمی تشکیل میدهد. سخت شدن آن در معرض هوا بسبب اکسایش یا بسپاری اسیدهای چرب آزادی است که جزء ساختمان این روغنها است. از آن جمله است روغنهای تخم کتان، شاهدانه، و خشخاش، و بعضی از روغنهای مستخرج از ماهیها. روغنهای خشکان در ساختن رنگ و ورنی بکار میرود.

روغن دمیده[4] (rŏqane damide)، روغن حیوانی یا نباتی که بوسیله‌ی دمیدن هوا در آن غلیظ شده باشد.

روغن زیتون (rŏqane zeytun)، روغن صاف، و معمولا زردرنگ، که از زیتون استخراج میشود. بهترین نوع آن باین طریق بدست میآید که میوه‌ای را که کاملا نرسیده است پوست میکنند، و با ملایمت میفشارند. از فشردن تفاله‌ها بدفعات روغنهای پست‌تری گرفته میشود. صادرکنندگان عمده‌ی آن ممالک ناحیه‌ی مدیترانه هستند. در ایران فقط در رودبار و متجیل مختصری فراهم میشود.

روغنشکن[5] (rŏqan.šekan)، ماده‌ای که چربیها را تجزیه کند، و بالاخص هر یک از آنزیمهائی که چربیها را صابونی کرده به اسیدهای چرب و گلیسرین مبدل میکنند (← مانند لیپاز).

روغن فوزل[6] (rŏqane fuzel)، مایع روغنی بیرنگ و بدبو و بدمزه، که مخلوطی از الکلها و اسیدهای چرب و غیره است. همراه بعضی مشروبات الکلی خام یا درست‌تصفیه‌نشده وجود دارد، و برای انسان مضر میباشد. در ساختن بعضی لاکها و لعابها بعنوان حلال بکار میرود (نیتروسلولوز را حل میکند). لفظ فوزل آلمانی و بمعنی مشروب پست میباشد.

روغن کات: ← اسید سولفوریک.

روغنکاری[7] (rŏqan.kāri)، وارد کردن ماده‌ای موسوم به لیزانه[8] (lizāne) بین سطوح تماس قطعات متحرک بمنظور کم کردن اصطکاک و پراکندن حرارت. در حرکت سطوح تماس، اگر این سطوح خشک باشند، اصطکاک زیاد تولید میشود، که اثرش ایجاد حرارت فراوان و سائیده شدن سطوح فلزی است؛ یکی از دو سطح فلزی دیگری را "میخورد"، و گاه ممکن است حرارت ناشی از اصطکاک دو فلز را به یکدیگر جوش دهد. هدف روغنکاری ایجاد ورقه‌ای است از لیزانه بین دو سطح برای جلوگیری از این نتایج نامطلوب. لیزانه ممکن است روغن، گرافیت، یا هر ماده‌ی مناسب دیگر، اعم از مایع یا نیمه‌مایع یا جامد، باشد، که از آزادی حرکت قطعات ممانعت نکند، و در عین حال از سایش و آثار نامطلوب حرارت جلوگیری کند. از ایام قدیم تا

(۱)ghee (۲)bone oil (۳)drying oil (۴)blown oil (۵)lipolytic; lipoclastic (۶)fusel oil (۷)lubrication (۸)lubricant

اواخر قرن ۱۹م لیزانه‌ها را از روغنها یا چربیهای حیوانی و نباتی فراهم میکردند، ولی امروزه بیش از ۹۰٪ آنها از نفت یا روغن سنگ رستی تهیه میشود. نوع روغنکاری بستگی به سرعت و بار ماشین و بعضی عوامل دیگر دارد.

روغن کرچک[1] (röqane karcak)، روغن ثابت (← روغنها) زردرنگ، که از دانه‌های گیاه کرچک یا بیدانجیر (*Ricinus communis*) گرفته میشود. در طب بعنوان مسهل و ملین، در ماشینها بعنوان لیزانه (← روغنکاری)، و نیز در چرم‌سازی و رنگ‌سازی و در تهیه‌ی مواد پلاستیک بکار میرود.

روغن ماهی: ← ماهی روغن.

روغن منداب[2] (röqane mandāb)، روغن زرد‌رنگی که از دانه‌های گیاهان گوناگون از نوع کلم (از جمله منداب) بدست میآید. بعنوان روغن خوراکی، روغن چراغ، و لیزانه (← روغنکاری)، و نیز در آب دادن فولاد بکار میرود. "روغن منداب معدنی" مخلوطی از ئیدروکربورهای پارافینی است، که نقطه‌ی ذوب آن °۲۵۰–°۳۵۰ صدبخشی است.

روغنها[3] (röqan.hā)، اصطلاحی که معمولا اطلاق میشود به انواع مواد چرب سیالی که، عموماً در دمای متعارفی حالت مایعی لزج دارند، و از آب سبکتر و در آن نامحلولند، اما در الکل و اتر حل میشوند، و قابل اشتعال میباشند. موادی که تحت این تعریف میآیند از لحاظ ترکیب شیمیائی چنان با هم متفاوتند که، در شیمی، قرار دادن آنها در یک دسته‌ی واحد عملی نیست، و لهذا اطلاق اصطلاح روغنها به این مواد بمناسبت رواج عرفی این اصطلاح است، نه بعنوان یک طبقه‌بندی شیمیائی. نفت خام و مواد مستخرج از آنرا، که مخلوطهائی از ئیدروکربورها (ترکیبات کربون و ئیدروژن) هستند، بمناسبت منشأ آنها **روغنهای معدنی**[4] میخوانند. روغنهای معدنی را باید با **روغنهای چرب**[5] یا **روغنهای ثابت**[6]، که از حیوانات و نباتات بدست میآیند، و مخلوط ترکیبات کربون و ئیدروژن و اکسیژن اند، تمیز گذاشت. روغنهای چرب با چربیها تفاوت اساسی ندارند (← چربیها و روغنها). روغنهای چرب بعنوان لیزانه (← روغنکاری) و هم در صابون‌سازی بکار میروند. روغن خشکان از اقسام آنهاست. دسته‌ی مصنوع دیگری از روغنها، معروف به **روغنهای اصلی**[7] یا **روغنهای فرار**[8] (farrār)، در نباتات یافت میشوند، و تفاوت آنها با روغنهای چرب در فرار بودن آنهاست. عموماً این روغنها منشأ بو و طعم و سایر خواص (از جمله خواص طبی) مخصوص گیاهی که در آن وجود دارند می‌باشند. روغنهای فرار در ساختن مواد معطره، خوش‌طعم ساختن اغذیه، و در پزشکی بکار می‌روند. ترکیبات شیمیائی آنها با هم متفاوت است، ولی بطور کلی عموماً مخلوطهای درهم پیچیده‌ای هستند. از گیاهانی که بمناسبت روغن اصلی خود معروفند میتوان گیاهان تیره‌های هویج، زنجبیل، خلنج، غار، نعناع، مورد، زیتون، ثعلب، گل سرخ، و سداب را نام برد.

روغنهای اصلی: ← روغنها.

روغنهای ثابت: ← روغنها.

روغنهای چرب: ← روغنها.

روغنهای فرار: ← روغنها.

روغنهای معدنی: ← روغنها.

روفو[9]**، فابریتسیو** (fābritsio ruffo)، ۱۷۴۴–۱۸۲۷، ژنرال و کاردینال ایتالیائی. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، سپاه ناپل را بر ضد ← جمهوری پارتنوپی رهبری کرد، و بشورشیان ناپل قول عفو و امان داد، و آنان در ژوئن ۱۷۹۹ تسلیم شدند، ولی حتی پیش از اینکه تسلیم ناپل عملی شود، دریاسالار نلسن با ناوگان خود رسید، و روفو را سخت ملامت و وعده‌ی او را نسخ کرد. شورشیان با اینکه ازین موضوع تا حدی اطلاع یافته بودند تسلیم شدند. رهبر آنان، **کاراتچولو**، در کشتی فرماندهی نلسن اعدام شد، و قتل عام شورشیان آغاز گردید.

روفینوس[10] (rufinus)، فد ۳۹۵، از رجال روم در دوره‌ی **تئودوسیوس I و آرکادیوس**. در نتیجه‌ی نفوذ وی بود که تئودوسیوس فرمان قتل عام سالونیک را صادر کرد (۳۹۰). پس از وفات (۳۹۵) تئودوسیوس و جلوس آرکادیوس، عملا فرمانروای امپراطوری روم شرقی بود. مردی جاه‌طلب بود، و عاقبت سربازان مزدور (از گوتها) او را بقتل رسانیدند، و احتمالا این امر به تحریک **ستیلیکو** صورت گرفت.

روفینی[11]**، پائولو** (pāolo ruffini)، ۱۷۶۵–۱۸۲۲، ریاضیدان و طبیب ایتالیائی. سالها در مودنا طب و ریاضیات تدریس میکرد. کارهای بسیار در باب معادلات کرده است، و آثاری چند درین باب تألیف نموده. قسمهائی قابل توجه در اثبات امتناع حل جبری معادلات درجه‌ی ۵م برداشت.

روقسلانه: ← سلیمان قانونی.

روکا[12]**، خولیو آرخنتینو** (xulio ārxentino rokā)، ۱۸۴۳–۱۹۱۴، سردار و سیاستمدار آرژانتینی، رئیس جمهور (۱۸۸۰–۸۶، ۱۸۹۸–۱۹۰۴) آرژانتین. در زمان او کشور توسعه و رونق یافت، و اختلافات مرزی با شیلی حل شد.

روکا[12]**، دماغه‌ی** (rokā)، دماغه‌ی پرتغال غربی در قطل، نزدیک لیسبون؛ غربیترین نقطه‌ی بر اروپا.

روکرت[13]**، فریدریش** (fridriš rükert)، ۱۷۸۸–۱۸۶۶، شاعر و مستشرق آلمانی. در ۱۸۲۶ بعنوان استاد السنه‌ی شرقی به دانشگاه ارلانگن و در ۱۸۴۱ با همان سمت به دانشگاه برلین رفت. بسیاری از اشعار فارسی، عربی، و چینی را ترجمه یا از آنها تقلید کرده است، که از آنجمله است گلهای شرقی (۱۸۲۲).از آثار دیگرش بهار عشق (۱۸۲۳) و حکمت برهمنها (۶ جلد، ۱۸۳۶–۳۹) است.

روکروا[14] (rokruā)، دهکده، ولایت آردن، ل فرانسه. در اینجا فرانسویان بفرماندهی لوئی II (پرنس دو کنده) شکست فاحشی به اسپانیائیها وارد ساختند (۱۶۴۳).

روکفور[15] (rokfor) یا **روکفور-سور-سولزون** (– sür sulzon)، شهر، چ‌ش ولایت آورون، ج فرانسه. شهرتش بسبب پنیر آنست، که ساختن آن از ایام قدیم سابقه دارد.

روکوکو[16] (rokoko)، سبکی در معماری، بخصوص در تزیینات داخلی، که در اوایل قرن ۱۸م در زمان لوئی XV در فرانسه بوجود آمد. این سبک از سبک **باروک** ناشی شده است، اما از آن ظریفتر است. اشکال صدف و طومار و گل در تزیینات اطاقها و مبلها بکار میرفت. علاقه‌ی جنون‌آمیزی که نسبت به هنرهای چین بوجود آمده بود سبب افزوده شدن اشکال عجیب و غریب به عناصر اصلی این سبک گردید، و تزیینات درهم و دشوار موسوم به چینی‌بازی [فنس شینوازری (šinuāzri)] از اینجا ناشی شد. سبک روکوکو به کشورهای دیگر، بخصوص به آلمان و اتریش، نیز سرایت کرد، و در انگلستان سبک مبلسازی چیپندیل را تحت تأثیر قرار داد. نیز ← رژانس، سبک.

روکوکو[16]**،** سبکی در موسیقی قرن ۱۸م که عکس العملی در برابر سبک **باروک** بود. موسیقی روکوکو از لحاظ ساختمان، بر خلاف موسیقی باروک که از خصوصیات عمده‌اش شکوه و مهارت فنی است، به صورت ("فورم") و عظمت کمتر توجه دارد، و زیبائیش بیش از عمق آنست. بزرگترین آهنگساز این سبک، که بیشتر در فرانسه و مخصوصاً در سازهای شستی‌دار تظاهر کرد، فرانسوا کوپرن بود. آثاری از خصوصیات این سبک در کارهای ک. ف. ا. باخ، هایدن، و موتسارت موجود است.

روکیتانسکی[17]**، کارل** (kārl rokitānski)، ۱۸۰۴–۷۸، طبیب اتریشی و عالم پاتولوژی (درد‌شناسی). بیش از ۳۰٬۰۰۰ کالبدشکافی کرد، و بر اساس آنها، وصفهای پرارزشی از بیماریها نوشت.

روگروس (rogerus)، نام لاتینی برای مرد، از اصل توتونی. بعضی اعلام هم‌اصل آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	Rogerio	روخریو	(roxerio)
آلمانی	Rüdiger	رودیگر	(rüdiger)
انگلیسی	Roger	راجر	(rājar)
ایتالیائی	Ruggiero	رودجرو	(rudjero)
ایتالیائی	Rogero	روجرو	(rojero)
پرتغالی	Rogerio	روژریو	(roǰeriu)
فرانسوی	Roger	روژه	(roǰe)
لاتینی	Rogerus	روگروس	(rogerus)

صاحبان بعضی از این نامها در مآخذ عربی بنام رجار (rojār) خوانده شده‌اند (مثلا روژه‌ی I و روژه‌ی II، فرمانروایان سیسیل).

روگن[18] (rügen)، جزیره‌ای (۹۳۰ کم؛ جم ۹۱٬۲۷۱) در جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی، در ایالت سابق مکلنبورگ، ل‌ش آلمان، در دریای بالتیک. بوسیله‌ی سدی به شترالزوند مرتبط است. زراعت، ماهیگیری، و تفرجگاههای ساحلی دارد. دانمارک آنرا در ۱۱۶۸ تصرف کرد؛ در ۱۳۲۵

---

(۱)castor oil (۲)colza oil (۳)oils (۴)mineral oils (۵)fatty oils (۶)fixed oils (۷)essential oils (۸)volatil oils (۹)Ruffo (۱۰)Rufinus (۱۱)Ruffini (۱۲)Roca (۱۳)Rückert (۱۴)Rocroi (۱۵)Roquefort-sur-Soulzon (۱۶)rococo (۱۷)Rokitansky (۱۸)Rügen

به پومرانی و در ۱۸۱۵ به پروس منتقل شد. در ۱۹۴۵ ضمیمه‌ی مکلنبورگ در منطقه‌ی اشغالی روسیه شد.

روگون‌ماکار: ← له روگون‌ماکار.

رولان[1] (rolāN)، قهرمان بزرگ فرانسوی و یکی از نجبای ۱۲گانه‌ی ملتزم رکاب شارلمانی، که منظومه‌ی حماسی **شانسون دو رولان** (šāNsoN dë) یا **ترانه‌ی رولان** (از قرن ۱۱م یا ۱۲م) او را جاودانی ساخته است. از جنبه‌ی تاریخی، رولان از جانب شارلمانی فرمانده مرز برتانی بود. در مراجعت لشکر شارلمانی از هجوم سال ۷۷۸ به اسپانیا، باسکها راه عقبه‌ی لشکر را قطع کردند، و رولان در گردنه‌ای در کوههای پیرنه بقتل رسید. افسانه‌سرایان شرح واقعه را تغییر داده‌اند، و رولان را از منسوبین شارلمانی و از ملتزمین رکاب وی شمرده‌اند، و قتل او را بدست ساراسنها در رونسو گفته‌اند، و همه‌ی موضوع را با آب و تاب تمام و بصورتی مبالغه‌آمیز و بزرگتر جلوه داده‌اند. بهر حال، هنری که در ترانه‌ی رولان در تجلیل قهرمان داستان بکار رفته، و سادگی و اشعار آبدار و پرشور آن، این منظومه را جزء شاهکارهای ادبیات قرون وسطی قرار داده است. حماسه‌ی رولان مدتها مورد توجه و محبوب شعرای فرانسوی و اسپانیائی و ایتالیائی بوده است، و قهرمان آن عاقبت بنام اورلاندو (orlāndo) در آثار بویاردو و آریوستو آمده است. نیز ← شانسون دو ژست.

رولان[2]**، رومن** (romaN rolāN). ۱۸۶۶–۱۹۴۴، نویسنده و موسیقیشناس فرانسوی. زندگینامه‌ی بتهوون، میکلانژ، تولستوی، و گاندی را نوشت. رمان وی، بنام ژان‌کریستوف (ده جلد، ۱۹۰۵–۹)، زندگینامه‌ی یک موسیقیدان متولد در آلمان و تحقیقی در تمدن معاصر فرانسه و آلمان است، و این کتاب وی را در عالم ادب شهره ساخت. سهمی از جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۱۵ در ادبیات به وی اعطا شد. مردی صلحجو بود، و جرئت رفتار کردن بر طبق عقاید خود داشت؛ فلسفه‌ی صلحجوئی خود را در کتاب در باب جنگ (۱۹۱۵) آورد، و سپس در سویس انزوا گزید. از آثار دیگرش نمایشنامه‌ی گرگها (۱۸۹۸) است.

رولان دو لا پلاتیر[3]**، ژان ماری** (jāN māri rolāN dë lā plātier)، ۱۷۳۴–۹۳، و زوجه‌اش **ژان مانون فلیپون رولان دو لا پلاتیر** (jān mānoN flipoN)، معروف به **مادام رولان**، ۱۷۵۴–۹۳، انقلابگران فرانسوی. مادام رولان، که غرقه در افکار کلاسیک و فلسفه‌ی روسو بود، خانه‌ی خود را مرکز روشنفکران ژیروندی (← ژیروندیان) کرده بود. شوهرش کاملا زیر نفوذ وی بود، و در دولت ۱۷۹۲ ژیروندیان وزیر کشور شد. پس از سقوط ژیروندیان، مادام رولان توقیف شد؛ وقتی که بسوی گیوتین میرفت فریاد کشید: "ای آزادی، چه جنایتها بنام تو میکنند!" شوهرش که از پاریس گریخته بود، چون سرنوشت زوجه‌ی خود را شنید، خودکشی کرد.

رولت[4] (rulet؛ فنـ)، قماری رایج در مونت کارلو و لاس وگاس و سایر مراکز عمده‌ی قماربازان. اسباب آن چرخی است که در وسط میزی مستطیل قرار دارد، و ۳۷ (در اروپا) یا ۳۸ (در امریکا) حجره دارد، که از ۱ تا ۳۶ (و برای خانه‌های ۳۷م و ۳۸م، 0 و 00) شماره‌گذاری شده است. متصدی رولت، چرخ را به گردش میآورد، و گلوله‌ای از عاج در آن می‌اندازد. محل نهائی گلوله شماره‌ی برنده را مشخص میکند. برندگان تا ۳۶ برابر پولی که بمیان گذاشته‌اند دریافت میدارند. رولت بازیی فرانسوی و از اواخر قرن ۱۸م است.

رولر اسکیتینگ: ← اسکیتینگ.

رولف، سرکرده‌ی نورمانها: ← رولو.

رولو[5] (rolo) یا **رولف**[6] (rolf) یا **رو**[7] (ru)، ح ۸۶۰–ح ۹۳۲، اولین دوک نورماندی. از نورمانها بود، و با دسته‌ای از آنان روان را گرفت، و در ۹۱۱ یا ۹۱۲ شارل III فرانسه را وادار کرد که سرزمینی را که از آن ببعد نام نورماندی یافت باو واگذار کند. رولو مسیحی شد، و دختر شارل را بزنی گرفت. وی نیای مستقیم ویلیام فاتح است.

رولور، سلاح: ← طپانچه.

روم (rum)، دولت قدیم، که در شهر رم متشکل شد، و پس از یک دوران حکومت سلطنتی (بنقل روایات از ۷۵۳ تا ح ۵۰۰ یا ۵۰۹ یا ۵۱۰ قم) کمابیش افسانه‌ای، از ح ۵۰۰ قم تا ۲۷ قم بعنوان جمهوری روم و از آن ببعد تا ۳۹۵ بعنوان امپراطوری روم دوام یافت. این دولت سپس به دو امپراطوری شرقی یا بیزانس و غربی تجزیه شد، که اولی در ۱۴۵۳ و دومی در ۴۷۶ (آغاز قرون وسطی) منقرض گردید. بنا بر این، تاریخ دولت روم را میتوان به سه دوره‌ی پادشاهی، جمهوری، و امپراطوری تقسیم کرد.

I ـ دولت پادشاهی روم

(۷۵۳–ح ۵۰۰ قم)

تاریخ این دوره همان تاریخ کشورشهر رم است (← رم، ۱)، و کمابیش آمیخته با افسانه‌ها است. دولت پادشاهی را مردم رم در ح ۵۰۰ قم برانداختند، و حکومتی جمهوری تأسیس کردند. برای سازمان اجتماعی و سیاسی کشورشهر رم (یعنی دولت روم) در این دوره ← رم، ۱.

II ـ جمهوری روم

(ح ۵۰۰–۲۷ قم)

حکومتی که پس از دوران سلطنت در روم پدید آمد جمهوری اشرافی بود. در آغاز تغییری در ماهیت حکومت حاصل نشد، و فقط دو نفر **کنسول** که برای مدت یکسال از طرف مردم انتخاب میشدند جایگزین شاه شدند، و آنان مشترکاً زمامداری میکردند. سنا وضع خود را حفظ کرد.

تاریخ دوره‌ی جمهوری در واقع تاریخ مبارزات داخلی پلبینها و طبقات فقیر است با پاتریسین‌ها از یک طرف، و مبارزات دولت روم با دشمنان خارجی از طرف دیگر، که اگرچه در آغاز جنبه‌ی تدافعی داشت، سرانجام جنبه‌ی تعرضی یافت، و در ضمن آن روم فرمانروای ایتالیا و سرزمینهائی در ماوراء دریاها گردید.

مبارزات داخلی بین طبقات ممتاز و محروم دو قرن بطول انجامید. پلبینها که قسمت اعظم سکنه را تشکیل میدادند امتیازاتی یافتند، و همواره خواستار امتیازات بیشتر بودند؛ عمده‌ترین این امتیازات یکی حق انتخاب **تریبون**ها بود، و دیگری تدوین (ح ۴۵۰ قم) الواح دوازده‌گانه. با توسعه‌ی شهر رم و ازدیاد وظایف کنسولها، مناصب جدیدی روی کار آمد (← کوایستور؛ پرایتور؛ سنسور)، و اختیارات قوه‌ی مقننه متدرجاً از پاتریسینها به کمیته‌ها منتقل شد. سنا، که از جنبه‌ی نظری قدرت عالیه‌ی کشورشهر رم محسوب بود، متزایداً قدرت یافت تا آنکه در قرن ۳م قم کنسولها را بکلی تحت نظارت خود آورد. در دوره‌ی تفوق سنا، کشورگشائی رومیها شروع شد، ولی سرانجام سنا در مقابل مشکلات اداره‌ی دولت از پا درآمد. در قرن ۴م قم دولت روم نفوذ خود را در غ لاتیوم و ج اتروریا منبسط کرد؛ در این قرن و قرن بعد رومیان با تمدن یونانی ارتباط کامل یافتند، و این امر در تغییر حیات رومی سخت مؤثر افتاد. در ۳۹۰ قم گلها شهر رم را تاراج کردند، ولی دولت روم سیر خود را بطرف عظمت و ترقی ادامه داد، و سامنیتها را مقهور کرد، و مردم اومبریا، آپولیا، لوکانیا، و اتروریا را آرام ساخت. سیاست رومیان در تسلط بر ایتالیا سیاست ارباب و بنده بود. در محاصره‌ی تارانت، رومیها از **پورهوس** که به یاری مردم شهر آمده بود شکست خوردند (۲۸۰ قم و ۲۷۹ قم)، ولی پس از بازگشت وی به یونان ارباب بلامنازع ایتالیای مرکزی و جنوبی شدند. روم که تا این زمان یک قدرت بری بود متوجه دریا گردید. در ← جنگهای **کارتاژی** بر دولت کارتاژ پیروز شد، و در نتیجه قدرت خود را بر اسپانیا، سیسیل، ساردنی، کرس، و سواحل شمالی افریقا گسترش داد، و فرمانروای بیرقیب مدیترانه‌ی غربی گردید. سپس متوجه مشرق شد؛ فیلیپ V مقدونی را بعد از دو جنگ (۲۱۴–۲۰۵ قم، و ۲۰۰–۱۹۷ قم) مغلوب کرد، و آنتیوخوس III سلوکی را شکست داد (۱۹۰ قم)، و بالاخره با پیروزی (۱۶۸ قم) رومیان بر پرسئوس، مقدونیه از ایالات دولت روم گردید. اگرچه یونان جزء ایالات رومی نشد، با برافتادن مخالفت کوتاه اتحادیه‌ی آخایائی (← آخایا)، یونانیان مطیع دولت روم شدند. مصر نیز در ۱۶۸ قم سلطه‌ی روم را پذیرفت.

توسعه‌ی سریع قلمرو رومیان در داخل مملکت آثار نامطلوبی داشت. هدف سنا در اداره‌ی ایالات مفتوحه منافع مملکت نبود، بلکه منافع طبقه‌ی سناتورها بود. سناتورها با سوء استفاده از مقام خود ثروتهای سرشار بدست آوردند، و طبقه‌ی **اکویتس** نیز از طریق اداره‌ی داد و ستد دولتی سرمایه‌های فراوان اندوختند. اختلافات طبقاتی جزء مسائل روز بود، و با وجود قوانین تقسیم اراضی، عدم رضایت مردم روزافزون. برادران سیسیل دو بار شورش کردند (ح ۱۳۶–ح ۱۳۱ قم و ۱۰۴–ح ۱۰۱ قم). برادران **گراکوس** در بسط قدرت مردم کوشیدند. کشتارها و بیرحمیهای تصورناپذیر شورش بردگان را خاموش کرد، و برادران گراکوس بقتل رسیدند (۱۳۳ و ۱۲۱ قم). بر اثر **جنگ اجتماعی** (۹۰–۸۸ قم) دولت ناچار حق شارمندی را در ایتالیا توسعه داد، ولی حکومت جمهوری محکوم به زوال بود. شورش بردگان (به سرکردگی **سپارتاکوس**) با بیرحمی فرونشانده شد. در مبارزات خونین بین **ماریوس**

(۱)Roland (۲)Rolland (۳)Roland de la Platière (۴)roulette (۵)Rollo (۶)Rolf; Hrolf (۷)Rou

(قهرمان مردم) و سولا (از محافظه‌کاران)، طرفداران ماریوس برافتادند. در زمان سولا، در سلطنت مهرداد II اشکانی، روابط سیاسی بین ایران و روم برقرار شد. پس از کناره‌گیری سولا، دستیارش **پومپیوس** به‌عنوان قهرمان مردم سر برآورد، و بعضی از اقدامات ارتجاعی سولا را لغو کرد، دریازنی را از مدیترانه برانداخت، و رم را تحت استیلای خود درآورد. وی بر **مهرداد VI** پونتوس پیروز شد، و در نتیجه، قسمتی از پونتوس، سوریه، و فنیقیه جزء قلمرو رومیان گردید. پومپیوس، پس از مراجعت از کشورگشائی در مشرق، اتحاد با یولیوس قیصر را که از خاندان اشرافی ولی از رهبران آزادیخواهان و مورد توجه مردم بود بنفع مقاصد جاه‌طلبانه‌ی خود دید. در ۶۰ ق‌م، پومپیوس، قیصر، و **کراسوس** نخستین تریوم‌ویراتوس را تشکیل دادند. با فتوحات قیصر در جنگهای گالیائی، سیادت روم در غرب بسط یافت. اما سرانجام بین قیصر و پومپیوس نفاق افتاد؛ پومپیوس به حزب طرفدار سنا پیوست، و قیصر که رهبر توده‌ی مردم بود بر ضد وی لشکر کشید. جنگ داخلی با پیروزی (۴۸ ق‌م) قیصر در **فارسالوس** خاتمه یافت. قیصر تا سال ۴۴ ق‌م که بقتل رسید با قدرت و خردمندی حکومت کرد، و عصر طلائی فرهنگ روم و بنیان امپراطوری روم را آغاز نمود.

III ـ امپراطوری روم

(۲۷ ق‌م–۳۹۵ ب‌م)

(برای فهرست امپراطورهای روم جدول ذیل را ببینید)

هرج و مرجی که پس از قتل قیصر روی داد با تأسیس دومین تریوم‌ویراتوس بوسیله‌ی اوکتاویانوس (بعداً آوگوستوس)، آنتونیوس، و لپیدوس پایان یافت. عاقبت اوکتاویانوس که جانشین واقعی قیصر بود، آنتونیوس و **کلئوپاترا** را در آکتیون شکست داد (۳۱ ق‌م)، و قلمرو روم را تحت لوای واحد درآورد. در سال ۲۷ ق‌م سنا او را لقب آوگوستوس اعطا کرد. وی بانی امپراطوری روم و نخستین امپراطور آنست. اداره‌ی ایالات و ارتش را سازمان داد، بنای شهر رم را تجدید کرد، و هنر و ادب را تحت حمایت گرفت. با فرهاد IV اشکانی روابط دوستانه برقرار کرد. حضرت عیسی در زمان او متولد شد. حکومت او آغاز دوران ۲۰۰ ساله‌ای است در تاریخ روم که به پاکس رومانا (pāks romānā) ("دوره‌ی صلح و آرامش روم") معروفست. در این دوره، در سلطنت **تیبریوس**، **کالیگولا**، و **کلاودیوس I** امپراطوری روم از بریتانیا

فهرست امپراطورهای روم

تواریخ مربوط به دوره‌ی امپراطوری است، و بعد از آوگوستوس همگی بعد از میلاد مسیح است.
یادداشتهای ذیل جدول نیز ملاحظه شود.

آوگوستوس[1]	۲۷ ق‌م–۱۴ ب‌م	ماکرینوس	۲۱۷–۱۸	دیوکلسین[7]	۲۸۴–۸۵		
تیبریوس	۱۴–۳۷	هلیوگابالوس	۲۱۸–۲۲	ماکسیمیانوس[7]	۲۸۶–۳۰۵	**امپراطوران روم غربی**	
کالیگولا	۳۷–۴۱	آلکساندر سوروس	۲۲۲–۳۵	کنستانتیوس 1[8]	۳۰۵–۶	هونوریوس	۳۹۵–۴۲۳
کلاودیوس 1	۴۱–۵۴	ماکسیمینوس	۲۳۵–۳۸	گالریوس[8]	۳۰۵–۱۵	کنستانتیوس III[18]	۴۲۱
نرون	۵۴–۶۸	گوردیانوس I	۲۳۸	قسطنطین 1[9]	۳۰۶–۳۷	والنتی‌نیانوس III	۴۲۵–۵۵
گالبا	۶۸–۶۹	گوردیانوس II	۲۳۸	ماکسیمیانوس[7]	۳۰۶–۸	پترونیوس ماکسیموس	۴۵۵
اوتو	۶۹	پوپینوس ماکسیموس و بالبینوس	۲۳۸	سوروس[10]	۳۰۶–۷	آویتوس	۴۵۵–۵۶
ویتلیوس	۶۹	گوردیانوس III[4]	۲۳۸–۴۴	ماکسنتیوس[10]	۳۰۶–۱۲	مایوریانوس	۴۵۷–۶۱
وسپاسیانوس	۶۹–۷۹	فیلیپ عرب	۲۴۴–۴۹	لیکینیوس[11]	۳۰۸–۲۴	سوروس	۴۶۱–۶۵
تیتوس	۷۹–۸۱	دکیوس	۲۴۹–۵۱	ماکسیمینوس[11]	۳۰۸–۱۳	**دوره‌ی فترت**	۴۶۵–۶۷
دومیتیانوس	۸۱–۹۶	گالوس	۲۵۱–۵۳	قسطنطین II[12]	۳۲۷–۴۰	آنتمیوس	۴۶۷–۷۲
نروا	۹۶–۹۸	آئمیلیانوس	۲۵۳	کنستانس 1[12]	۳۳۷–۵۵	اولوبریوس	۴۷۲
ترایانوس	۹۸–۱۱۷	والریانوس	۲۵۳–۶۰	کنستانتیوس II[12]	۳۷۷–۶۱	گلوکریوس	۴۷۳
هادریانوس	۱۱۷–۳۸	گالینوس[5]	۲۵۳–۶۸	ماگنتیوس[13]	۳۵۰–۵۳	نپوس	۴۷۴–۷۵
آنتونینوس پیوس	۱۳۸–۶۱	کلاودیوس II	۲۶۸–۷۰	یولیانوس کافر	۳۶۱–۶۳	رومولوس آوگوستولوس[19]	۴۷۵–۷۶
مارکوس آورلیوس	۱۶۱–۸۰	آورلیانوس	۲۷۰–۷۵	یوویانوس	۳۶۳–۶۴		
وروس[2]	۱۶۱–۶۹	تاکیتوس	۲۷۵–۷۶	والنتی‌نیانوس 1	۳۶۴–۷۵ (مغرب)	**امپراطوران روم شرقی**	
کومودوس	۱۸۵–۹۲	فلوریانوس	۲۷۶	والنس	۳۶۴–۷۸ (مشرق)		
پرتیناکس	۱۹۳	پروبوس	۲۷۶–۸۲	گراتیانوس[14]	۳۶۷–۸۳ (مغرب)	آرکادیوس	۳۹۵–۴۰۸
دیدیوس یولیانوس	۱۹۳	کاروس	۲۸۲–۸۳	والنتی‌نیانوس II[15]	۳۷۵–۹۲ (مغرب)	تئودوسیوس II	۴۰۸–۵۰
سوروس	۱۹۳–۲۱۱	نومریانوس[6]	۲۸۳–۸۴	تئودوسیوس 1[16]	۳۷۹–۹۵	مارکیانوس	۴۵۰–۵۷
کاراکالا	۲۱۱–۱۷	کارینوس[6]	۲۸۳–۸۵	ماکسیموس[17]	۳۸۳–۸۸ (مغرب)	لئوی 1	۴۵۷–۷۴
گتا[3]	۲۱۱–۱۲			اوگنیوس[17]	۳۹۲–۹۴	لئوی II[20]	۴۷۳–۷۴

(۱) عملا از ۳۱ ق‌م فرمانروا بود.
(۲) شریک مارکوس آورلیوس.
(۳) شریک برادرش کاراکالا.
(۴) با پوپینوس ماکسیموس و بالبینوس شریک بود؛ پس از مرگ آن دو، به تنهائی امپراطوری کرد.
(۵) با پدرش، والریانوس، شریک بود تا آنکه وی اسیر شاپور 1 شد، و پس از آن به تنهائی امپراطور بود.
(۶) نومریانوس و کارینوس شریک یکدیگر بودند. پس از مرگ اولی، دیوکلسین بجایش آمد، و او کارینوس را برکنار کرد.
(۷) دیوکلسین در ۲۸۶ ماکسیمیانوس را شریک خود برگزید؛ هر دو در ۳۰۵ به ترتیب به نفع گالریوس و کنستانتیوس 1 استعفا کردند، ولی ماکسیمیانوس در ۳۰۶ بار دیگر امپراطوری را از سر گرفت.
(۸) کنستانتیوس 1 در غرب و گالریوس در شرق فرمانروائی داشت.
(۹) پس از شکست دادن (۳۱۲) ماکسنتیوس، یگانه فرمانروای قسمت غربی امپراطوری، و پس از مرگ (۳۲۴) لیکینیوس یگانه امپراطور در سراسر امپراطوری روم گردید.
(۱۰) این دو و ماکسیمیانوس از امپراطورهای رقیب در قسمت غرب بودند.
(۱۱) لیکینیوس و ماکسیمینوس هر دو امپراطور مشرق بودند. اولی تا هنگام مرگ گالریوس با وی شریک بود؛ دومی در ۳۱۴ توسط لیکینیوس برافتاد.
(۱۲) پسران قسطنطین 1، که با هم در امپراطوری شریک بودند.
(۱۳) غاصب امپراطوری در مغرب.
(۱۴) تا هنگام مرگ (۳۷۵) پدرش، والنتی‌نیانوس 1، شریک او بود. بعد از ۳۷۸ در مشرق نیز امپراطور بود، و در ۳۷۹ تئودوسیوس 1 را به شرکت خویش برگزید.
(۱۵) با برادرش، گراتیانوس، شریک بود.
(۱۶) تا ۳۹۴ امپراطور مشرق بود، و از آن پس یگانه امپراطور شرق و غرب گردید. با مرگ (۳۹۵) وی، امپراطوری به امپراطوری روم غربی و امپراطوری روم شرقی تجزیه شد.
(۱۷) غاصبین امپراطوری.
(۱۸) شریک در امپراطوری.
(۱۹) خلع رومولوس آوگوستولوس توسط اودوآکر پایان امپراطوری روم غربی محسوب است. در واقع اودوآکر و جانشینانش یک چند تفوق امپراطوران روم شرقی را میشناختند.
(۲۰) با پدر بزرگش، لئوی 1، در امپراطوری همکاری داشت. اعقاب وی، جز در دوره‌ی (۱۲۵۴–۶۱) امپراطوری لاتینی (قسطنطنیه)، بر امپراطوری روم شرقی (بیزانس) همچنان فرمانروائی داشتند، تا آنکه در ۱۴۵۳ قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح افتاد.

تا مشرق‌زمین توسعه یافت. شبکه‌ی پهناور ← جاده‌های رومی سبب تسهیل حمل و نقل گردید. نرون، جانشین کلاودیوس، از ستمگران بنام است. در این زمان عامل تازه‌ای در روم اهمیت یافت، و آن مسیحیت بود. به امر نرون، مسیحیان با قساوت هر چه تمامتر مورد آزار واقع شدند، و بسیاری از آنان (از جمله پطرس حواری و پولس حواری) بقتل رسیدند. اما بسط مسیحیت، علی رغم شکنجه‌های متوالی، در امپراطوری ادامه یافت، و در ارتش و خاندان سلطنتی نفوذ کرد.

بعد از نرون دوران آشفتگی کوتاهی روی آورد تا آنکه وسپاسیانوس امپراطوری را بدست گرفت، و سلسله‌ی فلاویوس‌ها را تأسیس نمود. در دوره‌ی او پسرش تیتوس بیت المقدس را ویران کرد (۷۰ ب‌م). از بزرگترین امپراطورهای روم ترایانوس است، که کارهای عام المنفعه‌ی بسیار صورت داد، و مرزهای شرقی امپراطوری را به وراء بین النهرین و ارمنستان رسانید. جانشینش، هادریانوس مرزهای امپراطوری را به رود فرات عقب کشید، و دیوار هادریانوس را در بریتانیا ساخت؛ سازمان ارتش و سنا را تجدید کرد. در دوره‌ی او امپراطوری قرین آرامش بود. در دوره‌ی جانشینانش، آنتونینوس پیوس و مارکوس آورلیوس، اقدامات عمرانی ادامه داشت. دوره‌ی امپراطوری را تا سلطنت (۱۸۰–۹۲) کومودوس عصر طلائی امپراطوری میشمارند، و دوران وی را آغاز انحطاط. اما این انحطاط به کندی صورت گرفت، و از آن ببعد نیز امپراطورانی لایق مانند سپتیمیوس سوروس و کاراکالا بر مسند فرمانروائی نشستند. در ۲۶۰ ب‌م امپراطور والریانوس اسیر ایرانیان شد، و امپراطوری دوچار هرج و مرج گردید. کلاودیوس II تا حدی رونق امپراطوری را بازگردانید، و آورلیانوس دولت زباء را برانداخت. در ۲۸۴ ب‌م، لشکریان دیوکلسین را به امپراطوری برداشتند. وی خواهان اصلاح حکومت و نظم اجتماعی بود. امپراطوری را به دو قسمت در شرق و دو قسمت در غرب تقسیم کرد. بدین ترتیب، مقدمه‌ی تجزیه‌ی امپراطوری روم به شرقی و غربی فراهم شد. پس از وفات (۳۳۷) قسطنطین I، که پایتخت خود را به قسطنطنیه منتقل ساخته بود، موضوع تقسیم امپراطوری تجدید گردید. وی به موجب منشور میلان (۳۱۳) مسیحیان را آزادی مذهب اعطا کرد، و اگرچه بعداً در دوره‌ی یولیانوس کافر دگر بار پیروان دین مسیح گرفتار آزار و شکنجه شدند، بسط دین مسیح ادامه یافت. در این ایام مهاجمین ژرمن به مرزهای روم حمله کردند و موفقیتهائی بدست آوردند، تا اینکه تئودوسیوس I قدرت روم را تجدید کرد. پس از وفات (۳۹۵) وی، تقسیم امپراطوری به امپراطوری روم شرقی یا دولت بیزانس و امپراطوری روم غربی قطعاً عملی گردید، و اهمیت سیاسی رم بسرعت زوال یافت. امپراطوری روم غربی–مشتمل بر ایتالیا، اسپانیا، گل، بریتانیا، ایلیریا، پانونیا، و قسمتی از افریقا–بسرعت رو به زوال نهاد، و ایتالیا دستخوش هجوم قبایل وحشی گردید. آلاریک I در ۴۱۰ و گنریک در ۴۵۵ رم را گرفت، و معروفست که مساعی پاپ لئوی I مانع از تاراج رم بدست آتیلا گردید. در این تلاشی عمومی، پاپها که اصلا اسقف رم بودند به بسط قدرت و اعتبار خود پرداختند، و در نتیجه رم که اهمیت سیاسی خود را از دست داده بود از جنبه‌ی دینی اهمیت یافت. در ۴۷۶ آخرین امپراطور روم غربی، رومولوس آوگوستولوس، بوسیله‌ی سرکرده‌ی گوتها، نامش اودوآکر، خلع شد، و این تاریخ معمولا تاریخ انقراض روم غربی و آغاز قرون وسطی محسوب میشود. پس از آن اروپا دوچار دوران معروفی به دوران تیرگی گردید، اما اثرات عمیق تمدن روم باقی ماند. حقوق رومی هنوز زنده است، و زبانهای رومیالی باقی است. کلیسای کاتولیک رومی تا ۱۵ قرن یگانه مذهب و نیروی فرهنگی اروپای غربی بود. دوام امپراطوری روم شرقی و نیز تأسیس امپراطوری مقدس روم حاکی از نیروی حیاتیی است که در امپراطوری روم وجود داشته.

IV – تمدن روم

رومیها نژاد و قوم معینی نبودند، بلکه مخلوطی از نژادها و اقوام بودند. لفظ رومی به تمام کسانی اطلاق میشد که، قطع نظر از زبان و نژاد و فرهنگ و زادگاهشان، شارمند دولت روم بودند. جامعه‌ی رومی به دو قسمت متمایز تقسیم میشد: شارمندان، و غیر شارمندان. طبقه‌ی شارمندان خود به اعیان یا پاتریسین‌ها، طبقه‌ی اکویتس، و عوام یا پلبینها منقسم بود. در ابتدا تنها مردمی که از شهر رم برخاسته بودند حق شارمندی داشتند، ولی بتدریج حقوق شارمندی تعمیم یافت. غیر شارمندان شامل بیگانگان، سرفها، و بردگان بودند. زبان لاتینی، زبان رسمی دولت روم بود. این زبان با سقوط امپراطوری روم از بین نرفت، بلکه مدتها دوام آورد و عاقبت زبانهای رومیائی از آن ناشی شد.

در خانواده‌ی رومی، پدر سرور و فرمانروا، و نیز مجری مراسم دینی بود. زن رومی با آنکه از حقوق قانونی بی‌بهره بود، مورد احترام بود، و تا حدی آزادی داشت.

رومیها به مناسبت اعیاد و جشنهای مذهبی، از تعطیلات بسیار برخوردار بودند، چنانکه در زمان یولیوس قیصر در سال بیش از 100 روز تعطیل داشتند. بعضی از اعیاد رومی صرفاً جنبه‌ی سرگرمی و تفریحات عمومی داشت، و طبقات فقیر چنان به این تفریحات خو گرفته بودند که شاعری در باره‌ی آنها گفته است که تنها به دو چیز نیازمندند: نان و سیرک. مسابقه‌های ارابه‌رانی و نبرد گلادیاتورها از جمله‌ی این سرگرمیها بشمار میرفت.

اقتصاد روم بر پایه‌ی کشاورزی استوار بود، اما صنعت و تجارت نیز در میان مردم ش مدیترانه و یونانیان رواجی داشت. نظام سرمایه‌داری روم سبب رونق رقابتهای آزاد و فعالیتهای فردی شد. شبکه‌ی ← جاده‌های رومی کار تجارت و ارتباط را در خشکی آسان کرده بود؛ در دریا نیز کشتیهای رومی تمام نقاط ساحلی مدیترانه را درمینوردیدند، و به بریتانیا و مشرق نیز بار سفر میبستند. رومیان برای ارسال نامه‌ها و اخبار دولتی یک شبکه‌ی پستی داشتند.

رومیان در هنر و صنعت و معماری مدیون اتروسکها و یونانیان بودند ولی خود چیزهائی بر آن افزودند (← رومی، معماری و هنر). از اختلاط آهک و خاک آتشفشانی بتون را بوجود آوردند.

رومیان چندان راغب علوم نبودند، اما از دانش یونانی استفاده‌ی بسیار کردند. پلینی مهین کتابی دایرةالمعارف‌گونه نوشت، و در آن، اطلاعات قدما را گرد آورد. در قرون وسطی، کتاب وی کتاب مقدس علوم بود. تقویم یولیانی تا ۱۵۸۲ در اروپا رواج داشت. در عالم ادبیات، آثار پاره‌ای از نویسندگان رومی چون سیسرون، ویرژیل، و لیوی به پایه‌ای از سلاست و زیبائی رسید که قرنها سرمشق نویسندگان مغرب‌زمین بود (← لاتینی، ادبیات).

برای دین رومیان تا پیش از اعلام رسمیت (ح ۳۸۰) دین مسیح در زمان تئودوسیوس I ← روم، دین.

در فن حکومت و کشورداری، رومیان، از جنبه‌ی نظری و عملی، تأثیر بسیار از خود بجای گذاشتند. آنها نخستین کسانی بودند که، در عین ابقای حکام محلی شهرها و ایالات، اطاعت از یک قدرت مرکزی را در سرزمینهای وسیع مرسوم ساختند. امپراطوری روم در اوج قدرت خود بیشتر اروپا، شرق وسطی، و سواحل شمالی افریقا را شامل میشد. میلیونها مردمی که در این منطقه‌ی وسیع میزیستند به زبانهای مختلف سخن میگفتند، و خدایان گوناگون میپرستیدند. آنچه آنها را به هم ارتباط میداد و متحد میساخت نظام حکومت و ارتش روم بود. ارتش روم، که یکی از قویترین ارتشهای دنیای قدیم بود، از شارمندان تشکیل میشد، و علاوه بر آنکه نیروئی برای فتح بود، عاملی برای پخش تمدن نیز به شمار میرفت. هنگامیکه سربازان در جنگ نبودند، به کارهای عام المنفعه چون ساختن جاده‌ها، پلها، و دیوارها میپرداختند. اردوگاههای ارتش روم مرکز اشاعه‌ی تمدن رومی در اقصی نقاط امپراطوری بود. نیز ← لژیون. حقوق رومی پایه و مبنای حقوق مدنی و قوانین بسیاری از کشورهای اروپائی و امریکای لاتین است.

بهر حال، با آنکه امپراطوری روم ح ۱۵ قرن پیش برافتاد، هنوز تأثیر و نفوذ تمدن رومی از دنیای مغرب رخت برنبسته است. بیش از ۳۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ از مردم جهان به زبانهائی گفتگو میکنند که مستقیماً از زبان لاتینی منشعب گشته‌اند. بناهائی که به تقلید از معماری رومی در اروپا و شمال و جنوب امریکا ساخته شده است کم نیست. آن اصولی که اجزای متفرق امپراطوری روم را به هم میپیوست–یعنی عدالت، تساهل، و اشتیاق به صلح–نسلهای بیشمار از آدمیان را تحت تأثیر قرار داد، اگرچه ظلم و حرص آنان نیز موجب بدبختیها و مصیبتهای بزرگ شد. هنوز سجایا و صفاتی که یک فرد رومی را مبرز میساخت–یعنی احساس مسئولیت، احساس ارزش شخصی، و جدیت در نیل به هدفهای خود–آرمان همه‌ی مردم جهان است. نیز ← رمانسک، معماری و هنر؛ بیزانسی، معماری و هنر.

روم (rum)، در مآخذ اسلامی، اصلا اسم (و در واقع اسم جمع) یونانیان سرزمین امپراطوری بیزانس. بدین معنی مفرد آن رومی (rumi؛ عربی rumiyy) است، چنانکه اسکندر مقدونی را اسکندر رومی خوانده‌اند. اطلاق عنوان "روم" به مردم مذکور بدین مناسبت بوده است که پس از استیلای رومیان (به اصطلاح امروز ما، یعنی مردم دولتی که از شهر رم آغاز شد) بر یونان، یونانیان

برای تفاخر خود را، به نام ملت غالب، رومایوی (romāyoy) [= رومیان] میخواندند. در بعضی مآخذ، برای قوم روم نیائی موهوم بنام روم ابن عیصو (rume ʾbne isu) قائل شده‌اند. لفظ روم به سرزمین قوم روم هم اطلاق شده است. بعدها گاه این لفظ بمعنی محدودتری بکار رفته، و فقط به یونانیان آسیا و به سرزمین آنها اطلاق شده، و بدین مناسبت قونیه بنام روم خوانده شده، و شاخه‌ای از سلاجقه که در آسیای صغیر سلطنت کردند به سلاجقه‌ی روم معروف شده‌اند. از طرف دیگر، نام ناحیه‌ی روملیا (مشتمل بر تراکیا و مقدونیه) بمعنی "مملکت رومایوی" میباشد. شهر روم را بعربی رومه (ruma) و رومیه (rumia) میخوانند. امپراطوری روم غربی رومیة الکبری (rumiyyato ʾl.kobrā)، و در مقابل، امپراطوری روم شرقی (یا بیزانس) رومیة الصغری (ʾs.soqrā –) خوانده میشده.

تنزد ما لفظ روم به دولت و امپراطوریی که از شهر رم آغاز گردید اطلاق میشود، و "رومی" منسوب به آن میباشد. ← رم، تاریخ؛ روم، دولت؛ رومی.

روم، امپراطوری: ← امپراطوری روم؛ روم، دولت، قسمت III. نیز ← امپراطوری مقدس روم.

روم، دین (rum)، دین رومیان تا استقرار (ح ۳۸۰) مسیحیت در قلمرو دولت روم. دین بومی ایتالیائی، که منشأ دین رومیان بود، جنبه‌ی آنیمیسم داشت، و مربوط به نومنها (–numen) بود. نومنها نیروها یا نفوسی بودند که در چشمه‌ها، رودخانه‌ها، خانه‌ها، و غیره مقر داشتند، و سرنوشت آدمی در دست آنها بود. مردم برای جلب مساعدت و دفع شر آنها و تأمین صلح بین انسان و خدایان آدابی بجا میآوردند. در اوایل دوره‌ی تاریخی، که جامعه‌های کوچک کشاورزی در ایتالیا تأسیس شده بود، واحدهای اساسی دین خانه و خانواده بود. برای سلامت و دوام خانه و خانواده، فراوانی محصول، و محفوظ ماندن از نفوس مردگان، رومیان متوسل به دعاها و نذرها میشدند، و در اعیاد شرکت میکردند (← وستا؛ لارس؛ پناتس؛ یانوس). در اجرای این آداب، رئیس خانواده نقش کاهن را داشت. احتمالا پس از اینکه خانواده‌ها گرد آمده تشکیل قبایل دادند، و از این قبایل دولت روم تشکیل یافت، پرستشها و مراسم دینی خانوادگی اساس پرستشها و مراسم دینی مملکتی گردید. در اوایل دولت رم، خدایان جنگ و عدالت ـ یوپیتر، مارس، و کویرینوس ـ برترین خدایان بودند، ولی بتدریج بسیاری از خدایان خارجی نیز وارد دین روم شد، چنانکه رومیان در قرن ۷م قوم مینروا را از اتروسکها اقتباس کردند. از این مهمتر اقتباس از خدایان یونانی و شرقی بود، که در قرن ۳م تا قرن اول ق‌م صورت پذیرفت. رومیان خدایان قدیم خود را با خدایان یونانی منطبق شمردند، و صفات و اساطیر اینها را به آنان نسبت دادند، و آیینهای مهمی مانند آیینهای پرستش دیونوسوس و آپولون وارد رم گردید. همچنین، فلسفه‌ی یونانی و خاصه فلسفه‌ی اپیقوری و رواقی در دین روم نفوذ کرد. در دو قرن اخیر دوره‌ی جمهوری روم، که مبانی کهن دین روم از اهمیت افتاده، و کشور وسعت بسیار یافته بود، احساسات دینی به سرعت رو به انحطاط گذاشت. مردم، که خواستار دینی هیجان‌انگیزتر بودند، به اسرار و ادیان مشرق‌زمین روی آوردند، و برای ارضای خود به کوبله، ایسیس، اوزیریس، میترا، و جز آن پرداختند. عاقبت دین روم مسخ شد، و به امپراطورپرستی شرقی مبدل گردید. حال بدین منوال بود تا مسیحیت ظهور کرد.

روم، سوره‌ی (rum)، سوره‌ی ۳۰م قرآن، مکی، ۶۰ آیه. از شکست رومیان و پیروزی پس از آن ایشان خبر میدهد، و میگوید به ظاهر نباید نگریست، و خدا بالاخره مؤمنان را پیروز خواهد کرد. فرمان میدهد که در آیات خدا از آسمان، زمین، گیاه، شب و روز، و اختلاف زبان و رنگ مردم بیندیشند تا او را بشناسند و به او ایمان آرند. به گذشتگان بنگرید که چگونه با همه‌ی نیرومندی، چون سر از فرمان خدا پیچیدند، اثری از ایشان بر جای نماند. از احکام این سوره دستگیری از مستمندان و خویشان و دادن مال به کسانی است که حقی دارند؛ و نیز رباخواری را نهی کرده است.

روماتیسم[1] (rumātism؛ از فنس)، بیماری ناشی از حساسیت، که به دو صورت حاد و مزمن دیده می‌شود، و با تورم دردناک مفاصل همراهست. شکل حاد بیماری، که تب روماتیسمی نیز نامیده میشود، خاص کودکان و جوانانست. این بیماری موجب بروز تب، تورم دردناک مفاصل، التهاب غشاء داخلی قلب، و گاهی التهاب غشاء خارجی قلب و ریه‌ها میشود، و مخصوصاً تغییر شکل غشاء درونی قلب (آندوکازدیت) بعلت تغییر شکل پایدار دریچه‌ها عوارض خطرناک قلبی ببار میآورد. شکل مزمن بیماری معمولا بعد از دهه‌ی چهارم عمر شروع میشود، و مظهر اصلی آن درد مفاصل و تغییر شکل تدریجی آنهاست. این بیماری خوش عاقبت‌تر از روماتیسم حاد مفصلی است. اشکال مختلف روماتیسم، مانند سایر بیماریهای ناشی از حساسیت، با هورمونهای غده‌ی فوق کلیوی (کورتیزون و مشتقات آن) بنحو مؤثری درمان‌پذیر است.

روماسکویچ[2]، **آلکساندر آلکساندروویچ** (-ālek sāndr āleksāndrovic romāskevic)، ۱۸۸۵–۱۹۴۱، مستشرق روسی. پس از اتمام تحصیلاتش در روسیه، مدت سه سال (۱۹۱۲–۱۵) در ایران مشغول مطالعه در زبان و ادبیات فارسی بود. در جشن هزاره‌ی فردوسی در سال ۱۳۱۳ هش شرکت داشت. از آثارش فهرست الفبائی مجموعه‌ی نسخ خطی فارسی، ترکی، و عربی مخزون در کتابخانه‌ی ادبی دانشگاه من پطرزبورگ (۱۹۲۵) و داستانهای ملی ایران (۱۹۳۴) است.

رومان: ← رمان.
رومانتیسم: ← رمانتیسم.
رومانتیک: ← رمانتیک.
رومان دو لا روز: ← داستان گل سرخ.
رومانس: ← رمانس.
رومانس، زبانهای: ← رومیائی، زبانهای.
رومانسک: ← رمانسک.

رومانش (romānš)، از ← زبانهای رومیائی، از ریشه‌ی هندواروپائی. این زبان در سویس رسمیت دارد. ← زبان، جدول.

رومانو، جولیو: ← جولیو رومانو.

رومانوس[3] **I** (romānuse) یا **رومانوس لکاپنوس** (romānus lekāpenus)، ف ۹۴۸، امپراطور (۹۱۹–۴۴) بیزانس. امپراطوری را از داماد خود قسطنطین VII غصب کرد. قوانینی برای حمایت املاک روستائیان و نظامیان در مقابل ملاکین بزرگ وضع کرد. در ۹۴۴ دو پسرش او را از سلطنت برکنار کردند، و کنستانتین VII نیز دست آن دو را کوتاه نمود.

رومانوس[3] **II**، ۹۳۹–۶۳، امپراطور (۹۵۹–۶۳) بیزانس؛ پسر و جانشین قسطنطین VII. او و زوجه‌اش تئوفانو (teofāno)، که قبلا روسپی بود، احتمالا قسطنطین را مسموم کردند. تنها واقعه‌ی عمده‌ی سلطنت او پیروزی نیکفوروس فوکاس بر اعراب بود. پس از مرگ رومانوس، نیکفوروس تئوفانو را بزنی گرفت، و بعنوان نیکفوروس II امپراطور شد.

رومانوس[3] **III**، یا **رومانوس آرگوروس** (romā-nus ārgurus)، ح ۹۶۸–۱۰۳۴، امپراطور (۱۰۲۸–۳۴) بیزانس. با زوئه، دختر امپراطور قسطنطین VIII، ازدواج کرد، و جانشین او شد. سخاوت و علاقه‌ی دیوانه‌وارش به ساختمان خزانه را تهی ساخت. در ۱۰۳۰ در نزدیک انطاکیه از اعراب شکست خورد، ولی در ۱۰۳۱ ادسا را گرفت. احتمالا زوئه و میخائیل IV او را بقتل رسانیدند؛ میخائیل به امپراطوری رسید، و زوئه ملکه‌ی او شد.

رومانوس[3] **IV**، یا **رومانوس دیوگنس** (roma-nus diogenes)، ف ۱۰۷۱، امپراطور (۱۰۶۷–۷۱) بیزانس. بیوه‌ی قسطنطین X را بزنی گرفت و به امپراطوری رسید. در ۱۰۷۱ الب ارسلان سلجوقی او را در ملازگرد مقهور و اسیر کرد. با پرداخت فدیه و تعهد پرداخت خراج آزاد شد، ولی میخائیل VII او را خلع کرد.

رومانوس آرگوروس: ← رومانوس III.
رومانوس دیوگنس: ← رومانوس IV.
رومانوس لکاپنوس: ← رومانوس I.

رومانوف[4] (romānof)، نام سلسله‌ای از تزارها و امپراطورهای روسیه که از ۱۶۱۳ تا ۱۹۱۷ در آن کشور سلطنت کردند (برای فرمانروایان این خاندان شجره را و برای اطلاع بیشتر مقالات مربوط به هر یک از تزارها و امپراطورها را ملاحظه کنید). خاندان رومانوف از خاندانهای اشرافی بزرگ روسیه بود، و نام رومانوف را در قرن ۱۶م بر خود نهاد. زوجه‌ی اول ایوان IV، نامش آناستاسیا رومانوف (ānāstāsiā)، از این خاندان بود. برادر آناستاسیا، نیکیتا، نایب السلطنه‌ی فیودور I بود. پسر نیکیتا، فیلارت (filāret)، بطریرک مسکو بود (۱۶۱۹–۳۳)، و او پدر میخائیل رومانوف است، که در ۱۶۱۳ به تزاری روسیه انتخاب گردید، و با انتخاب وی دوران آشفته‌ای از تاریخ روسیه پایان یافت. از آن زمان تا ۱۷۲۲ اعقاب ذکور وی سلطنت کردند. در ۱۷۲۱ پطر کبیر عنوان امپراطور به خود داد، و

(1)rheumatism (2)Romaskevich (3)Romauns (4)Romanov

جانشینانش همین عنوان را حفظ کردند. پطر در ۱۷۲۲ بموجب فرمانی انتخاب جانشین را در اختیار امپراطور وقت قرار داد، و در ۱۷۲۴ را تغییر داد، و سلطنت را در حق ارشد اولاد بازگردانید. وصلت نیکولای II با آلکساندرا فیودوروونا باعث ورود هموفیلی در میان خاندان

شجره‌ی خاندان رومانوف

(تزارها و امپراطورها با رقم درشت مشخص شده‌اند؛ تواریخ زیر یا مقابل اسامی مربوط به دوره‌ی سلطنت است).

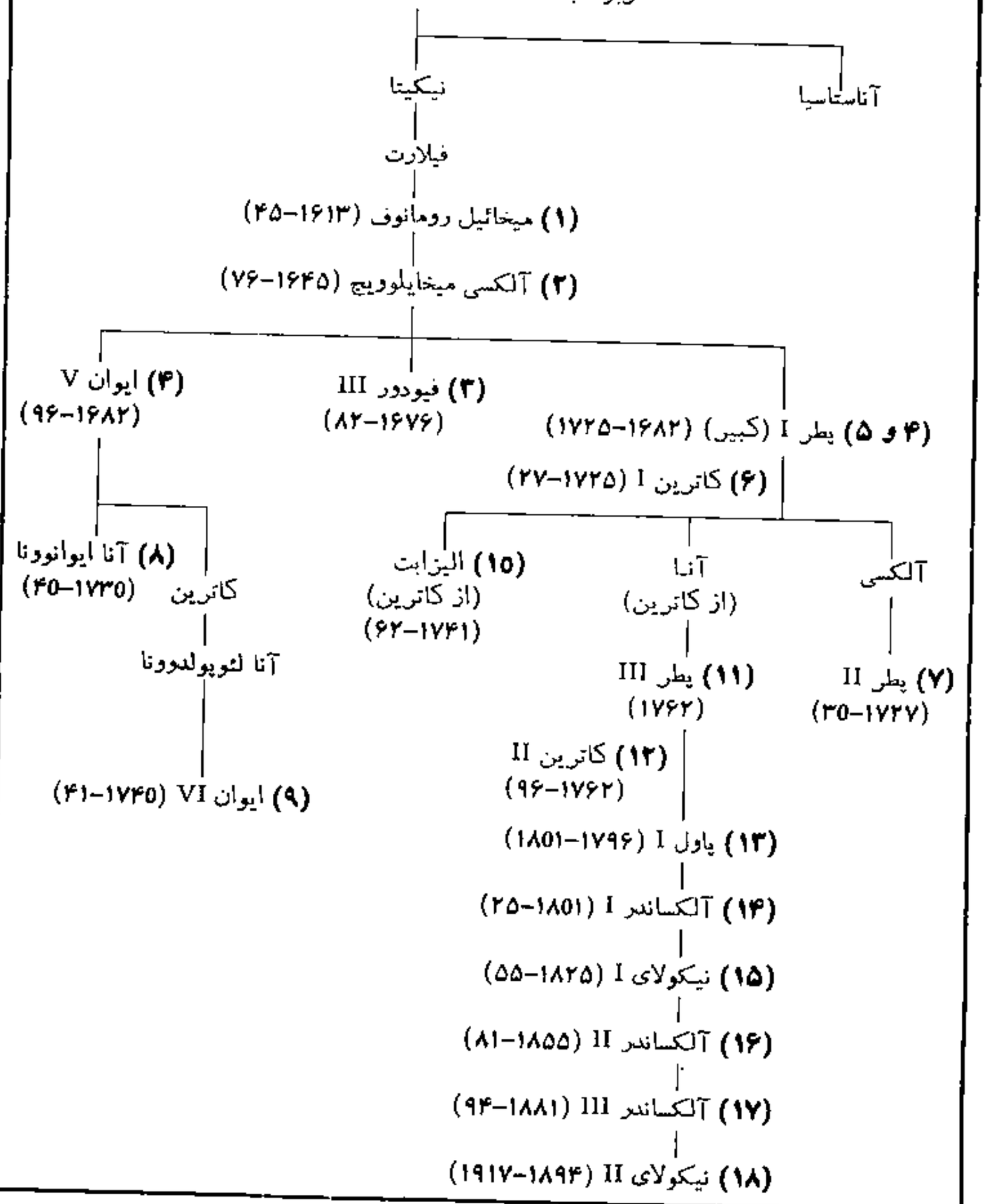

زوجه‌ی خود کاترین I را در سلطنت شریک خود ساخت، و بعد از وفات وی کاترین به سلطنت نشست. پطر از زوجه‌ی اول خود پسری بنام آلکسی (āleksey) داشت که در ۱۷۱۸ کشته شد. از کاترین نیز دو دختر داشت‌یکی الیزابت، و دیگری آنا که به ازدواج دوک هولشتاین‌گوتورپ درآمد. پس از کاترین پسر آلکسی بعنوان پطر II بسلطنت رسید، و او آخرین تزار از نسل مستقیم ذکور میخائیل رومانوف است، و بعد از وی آنا ایوانوونا، و سپس ایوان VI که آلمانی و پسر دوک برونسویک و آنا لئوپولدوونا بود سلطنت کرد، ولی کمی بعد الیزابت او را برانداخت، و خود بسلطنت رسید. سپس پطر III و بعد از وی زوجه‌اش کاترین II سلطنت کردند، و بعد پاول I بسلطنت رسید. وی در ۱۷۹۷ قانون جانشینی رومانوف گردید. پس از انقلاب ۱۹۱۷، کسانی از اعضای خاندان رومانوف که جان سالم بدر بردند به خارجه گریختند.

رومانی[1] (rumāni)، جمهوری (۲۳۷٬۴۰۰ کمه؛ جمه ح 18٬567٬000)، چ‌ش اروپا، پایتختش بخارست. از ل به اوکرائین، از ش به دریای سیاه و اوکرائین و جشم مولداوی، از غ به مجارستان و یوگوسلاوی، و از چ به بلغارستان محدود است. رود دانوب، که قسمتی از مرز آنرا با یوگوسلاوی و بیشتر مرز آنرا با بلغارستان تشکیل میدهد، از قسمت چ‌ش آن میگذرد، ریزابه‌ی آن، بنام پروت، قسمت اعظم مرز میان رومانی و تجشم را تشکیل میدهد. کوههای کارپات، که آلپهای ترانسیلوانی قسمتی از آنها هستند، در امتداد ل به چ‌غ از خاک رومانی میگذرند. با آنکه جمهوری رومانی از نظر اداری به ۱۶ ناحیه تقسیم شده است، از لحاظ تاریخی و جغرافیائی منقسم به ۷ منطقه یا ایالت میباشد: والاکیا، مولداوی، و بوکووینای جنوبی در چ و ش کوههای کارپات؛ دوبروجا میان دریای سیاه و دانوب سفلی، واقع است؛ ناحیه‌ی کوهستانی ترانسیلوانی در مرکز رومانی؛ و منطقه‌ی کریشانا-ماراموروش و قسمتی از بانات در جانب غ قرار دارند. اقلیم رومانی بزی است، و تابستان خشک و گرم و زمستانهای سرد دارد. رومانی کشوری فلاحتی بوده است، ولی از بعد از جنگ II به حد معتنابهی صنعتی شده است. معذلک، هنوز هم شغل عمده کشاورزی است. خاکش حاصلخیز، و محصولات عمده‌اش گندم، زرت، چغندر قند، و سیب زمینی است؛ تهیه‌ی شراب، پرورش میوه، و تربیت دام اهمیت دارد. از صنایع عمده‌ی آن آمودن مواد غذائی است. رومانی بعد از تجشم بزرگترین کشور تولیدکننده‌ی نفت در اروپا است؛ میدانهای وسیع نفت آن در اطراف ناحیه‌ی پلوئستی در والاکیا قرار دارد، و اخیراً میدانهای نفتی در دامنه‌های کوههای کارپات در مولداوی کشف شده است. منابع طبیعی دیگرش گازهای طبیعی، لیگنیت، آهن، مس، طلا، نقره، و سنگ معدن اورانیوم است. محصولات شیمیائی، منسوجات و ماشینهای کشاورزی نیز تولید میکند. از مراکز مهم صنایعش بخارست، طمشوار، اورادئا، براشوو، و یاسی است. گالاتس بندر عمده‌ی آن بر دانوب، و کنستانتسا بندر مهم آن بر دریای سیاه میباشد. اکثریت اهالی به زبان رومانیائی تکلم میکنند، ولی رومانی اقلیتهای نژادی متعدد دارد که به زبانهای مجارستانی، اوکرائینی، آلمانی، و یدیش نیز تکلم میکنند. مذهب عمده ارتدوکس است؛ ولی گروههای مذهبی دیگر نیز (کاتولیک رومی، یهودی، مسلمان، و پروتستان) وجود دارد. رومانی دارای ۴ دانشگاه است که در بخارست، یاسی، طمشوار، و کلوژ قرار دارند.

تاریخ

رومانی تقریباً منطبق با داکیای باستانی است، که در قرون ۲م و ۳م از ایالات رومی بود. در قرون بعد صحنه‌ی تاخت و تاز گوتها، هونها، آوارها، و اسلاوها شد. در قرن ۱۳م تحت استیلای مغول درآمد. بعد از مغولان، تاریخ مردم رومانی همان تاریخ دو امیرنشین مولداوی و والاکیا است، و ناحیه‌ی ترانسیلوانی که بیشتر اوقات تابع مجارستان بود. در قرن ۱۵م، مولداوی و والاکیا تحت سلطه‌ی دولت عثمانی بودند، ولی تا حدی استقلال داشتند، و با وجود استبداد دولت عثمانی، در مقایسه با دوره‌های بعد، مردم رومانی رفاه و آرامشی داشتند. میخائیل دلیر در مقابل سلطان عثمانی قد برافراشت، و مولداوی، والاکیا، و ترانسیلوانی را تحت فرمان خود آورد، ولی با وفات (۱۶۰۱) وی، مملکتش متلاشی شد. در ۱۷۱۱ امرای مولداوی و والاکیا با پطر کبیر متحد شدند، و در نتیجه دوران فرمانروائی حکام محلی پایان یافت. تا ۱۸۲۱ حکام مولداوی و والاکیا را سلاطین عثمانی از میان فناریان (یونانی) انتخاب میکردند، و آنان عنوان هاسپودار (hāspodār) [رومانیائی،

(۱)Rumania

= ارباب، صاحب] داشتند. این حکام و مأمورینشان ملت رومانی را ـجز عده‌ای از اشراف و ملاکین بزرگ ـ به روستائیانی فقیر و گرسنه و شبانان چادرنشین تبدیل کردند. در آخر قرن ۱۸م، روسیه و اتریش با سلطه‌ی عثمانی به مخالفت برخاستند، و در عین حال نهضت ملی شدیدی در میان مردم رومانی پدید آمد. پیمان **کوچک قینارجه** (۱۷۷۴) نفوذ فراوانی برای روسیه در مولداوی و والاکیا ایجاد کرد. در ۱۸۲۱، که آلکساندر ایپسیلانتی در مولداوی علم یونانی طغیان برافراشت، مردم رومانی، که از یونانیان بیش از ترکان ناراضی بودند، به یاری ترکان قیام کردند، و یونانیان را بیرون راندند. در ۱۸۲۲ دولت عثمانی به انتخاب حکام محلی رضایت داد. در جنگ (۱۸۲۸–۲۹) روس و عثمانی، قوای روس مولداوی و والاکیا را اشغال کردند، و دوره‌ی تصدی حکام بومی را مادام العمر قرار دادند. با آنکه مولداوی و والاکیا رسماً جزء امپراطوری عثمانی باقی ماندند، عملا تحت الحمایه‌ی روسیه گشتند. تحت فشار روسها، قانون اساسی جدیدی وضع شد، که در آن قدرت به دست ملاکین بزرگ افتاد. معذلک، نهضتی ملی و فرهنگی در تکوین بود، و رومانیائیها در ۱۸۴۸ شورش کردند. این شورش، که دولت عثمانی در خفا از آن استقبال میکرد، با مداخله‌ی نظامی روسیه پایان یافت. در ← جنگ کریمه، قوای روس این نواحی را تخلیه کردند (۱۸۵۴)، و نیروهای بیطرف اتریش آنها را اشغال نمودند. کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶)، مولداوی و والاکیا را تابع دولت عثمانی و تحت ضمانت دولتهای بزرگ اروپائی قرار داد، و ج بارابی را به مولداوی سپرد. در ۱۸۵۹، آلکساندر کوزا به امارت هر دو امیرنشین مولداوی و والاکیا رسید؛ این دو امیرنشین پس از یکی شدن رومانی خوانده شدند. کوزا کشاورزان را از زیر یوغ تعهدات فئودالی رهائی داد، و خرید زمین را به قیمت ارزان برای آنها میسر ساخت، ولی بسبب فسادهای شخصی، در کودتای ۱۸۶۶ از کار برکنار شد، و **کارول I** به جانشینی وی انتخاب گردید. در ۱۸۶۶ قانون اساسی نسبةً آزادیبخشی اتخاذ شد، و در ۱۸۷۷ رومانی با روسیه متحد گردید و با عثمانی از در جنگ درآمد. کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) به رومانی استقلال کامل داد، ولی مقرر داشت که ج بسارابی در ازاء دوبروجا به روسیه داده شود. در ۱۸۸۱ رومانی مملکت مستقلی اعلام گشت.

معذلک، بسبب عدم اجرای اصلاحات ارضی و فساد دولتها و مداخلات خارجی، آشفتگی ادامه یافت. در دومین جنگ از ← جنگهای بالکان، رومانی علیه دولت بلغارستان وارد جنگ شد (۱۹۱۳)، و ج دوبروجا را بتصرف درآورد. در ۱۸۸۳ به **اتحاد مثلث** پیوست، ولی در آغاز جنگ 1 بیطرفی اختیار کرد. در ۱۹۱۴ فردیناند به سلطنت نشست. در ضمن جنگ، دولت رومانی، که چشم طمع به ترانسیلوانی دوخته بود، به متفقین پیوست، و به آلمان و متحدینش اعلان جنگ داد (۱۹۱۶)، و عاقبت در فوریه‌ی ۱۹۱۸ عهدنامه‌ی سخت بخارست بآن تحمیل شد. در قرارداد متارکه‌ی جنگ (۱۱ نوامبر ۱۹۱۸)، عهدنامه‌ی بخارست ملغی گشت. کمی بعد، بسارابی از روسیه، بوکووینا از اتریش، و ترانسیلوانی و باناات از مجارستان منتزع و ضمیمه‌ی خاک رومانی شد. در پیمانهای سن‌ژرمن (۱۹۱۹)، و تریانون (۱۹۲۰)، انضمام بوکووینا، ترانسیلوانی، و قسمتی از بانات و کریشانا-مارامورش به رومانی تأیید گشت، ولی تجشم به سلطه‌ی رومانی بر بسارابی تن درنداد. با وضع یک سلسله قوانین اصلاحات ارضی، املاک بزرگ به نفع کشاورزان تقسیم گردید. رومانی در ۱۹۲۱ داخل **اتفاق صغیر** و در ۱۹۳۴ داخل اتفاق بالکان شد، تا خود را در مقابل سیاست تجاوزکارانه‌ی مجارستان و بلغارستان حفظ کند. رومانی در این دوره دستخوش یک سلسله اغتشاشات داخلی بود. قوانین انتخاباتی مکرر بوسیله‌ی حزبی که قدرت را در دست داشت، برای جلوگیری از روی کار آمدن مخالفین، تغییر میافت، و قتلها و جنایات سیاسی نیز کم نبود. پس از مرگ (۱۹۲۷) فردیناند، اوضاع آشفته‌تر شد. پسر فردیناند، کارول، از جانشینی پدر استعفا کرد، و پسرش میخائیل به سلطنت نشست، ولی کارول در ۱۹۳۰ بازگشت، و بعنوان **کارول II** به پادشاهی پرداخت. احزاب سیاسی هیچکدام با هم اتحادی نداشتند، و بهمین جهت، با همه‌ی نفرتی که مردم از حزب درباری طرفدار شاه داشتند، کاری از دستشان ساخته نبود. بعضی از احزاب با دسته‌ی تروریستهای معروف به **پادگان آهنین** و گروههای ضد سامی ارتباط داشتند. دولتها یکی پس از دیگری روی کار میآمدند، و سقوط می‌کردند. تنها فردی که در این آمد و رفتها همچنان بر منصب خود باقی بود، نیکولا تیتولسکو (nikolā titulesku) بود، که از ۱۹۲۷ وزارت امور خارجه را داشت، ولی قدرت یافتن روزافزون فاشیستها او را هم وادار به استعفا کرد (۱۹۳۶). از این زمان ببعد، رومانی متزایداً به دولتهای محور نزدیک شد. در آغاز جنگ II، بیطرف بود، ولی در ۱۹۴۰ رسماً به قوای محور پیوست. اما چون دولت ضعیفی بود، روسیه بسارابی و ل بوکووینا، و بلغارستان و مجارستان دوبروجا، باناات، کریشانا-مارامورش و قسمتی از ترانسیلوانی را از خاک آن انتزاع و تصاحب کردند (۱۹۴۰). پس از بازگشت میخائیل به سلطنت، یون آنتونسکو با استبداد تمام به حکومت پرداخت، و در ۱۹۴۱ با قوای آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد. نیروهای رومانی بوکووینا و بسارابی را فتح کردند، ولی در نبرد ستالینگراد تلفاتی سنگین دادند. در اوت ۱۹۴۴ دو دسته از قوای شوروی وارد خاک رومانی شد. میخائیل دولت فاشیستی آنتونسکو را برکنار نمود، و به تجشم تسلیم شد، و به قوای رومانی فرمان داد که به طرفداری از نیروهای متفقین وارد جنگ شوند. معاهده‌ی صلحی که میان رومانی و متفقین در ۱۹۴۷ در پاریس به امضا رسید، با مفاد قرارداد متارکه‌ی جنگ ۱۹۴۴ اختلافی ندارد. به موجب این معاهده، رومانی تمام نواحی ازدست‌رفته‌ی خود را، به استثنای بسارابی، ل بوکووینا، و ج دوبروجا، بازگرفت. از این تاریخ ببعد، رومانی از نظر سیاسی و اقتصادی متکی به اتحاد شوروی بوده است. در ۱۹۴۷ رومانی جمهوری خلق اعلام گشت. در ۱۹۵۲ قانون اساسی جدیدی جایگزین قانون اساسی ۱۹۴۵ شد. ملی کردن صنایع و منابع ملی در ۱۹۴۸ عملی گردید، و اجرای برنامه‌ی اشتراکی کردن کشاورزی آغاز شد. در ۱۹۵۵ رومانی به سازمان **معاهده‌ی ورشو** پیوست، و به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. رومانی در سیاست داخلی و خارجی از متحدین نزدیک تجشم است.

رومانیا[1] (romānyā)، ناحیه‌ی تاریخی، ل ایتالیای مرکزی، کنار دریای آدریاتیک، که اکنون جزء نواحی امیلیا-رومانیا، مارکه، و توسکان است. شامل راونا، ریمینی، و جمهوری مستقل **سان مارینو** میباشد. در ۵۴۰–۷۵۱ تحت حکومت بیزانس بود. پپن کوتاه در ۷۵۴ و شارلمانی در ۷۷۴ آنرا به پاپ اهدا کردند، ولی بعداً مورد ادعای امپراطوران واقع شد. پیدایش شهرهای آزاد و فرمانروایان کوچک از سلطه‌ی کامل امپراطوران و پاپها هر دو جلوگیری میکرد. پاپ آلکساندر VI در ۱۵۰۱ سزار بورژیا را دوک رومانیا کرد، و بورژیا بر این ناحیه استیلا یافت. پس از سقوط وی، رومانیا جزء ایالات پاپی شد. در ۱۸۶۰ به مملکت ساردنی منضم گردید.

رومانیائی (rumāniā'i)، از ← زبانهای رومیائی، گروه هندواروپائی، که مشتق از زبان لاتینی و در رومانی رایج است. ← زبان، جدول.

رومئو[2] **و ژولیت**[3] (romeo, juliet)، یکی از تراژدیهای شکسپیر، که در ۱۵۹۵ نوشته شده است. این داستان عاشقانه‌ی پرسوز و گداز شباهت تام به لیلی و مجنون نظامی گنجوی دارد. در اروپا، رومئو و ژولیت نخستین داستان از نوع خود نیست، و قصه‌های عاشق و معشوق بدعاقبت لااقل از زمان گزنوفون افسوسی (قرن ۳م یا ۴م) سابقه دارد، و در ایتالیای قرن ۱۶م داستانهای چندی از این قبیل رواج داشته است، که از آن جمله است رومئو و ژولیت م. باندلو، که در ۱۵۵۹ به زبان فرانسوی ترجمه شد، و سپس آ. بروک ترجمه‌ی فرانسوی را به انگلیسی نقل کرد (۱۵۶۲)، و کار او منبع رومئو و ژولیت شکسپیر است. رومئو و ژولیت در لیبرتوی ۱۸ اپرای مختلف بکار رفته است، که معروفترین آنها از **گونو** است. سمفونی پنجم برلیوز و یکی از اوورتورهای چایکوفسکی نیز بنام رومئو و ژولیت معروفست.

رومر،[4] **اولائوس** (olāus römer)، ۱۶۴۴–۱۷۱۰، منجم دانمارکی. در ۱۶۷۲–۷۹ در رصدخانه‌ی پاریس دستیار بود، و در آنجا مقدار تقریبی سرعت نور را بوسیله‌ی رصد خسوف اقمار مشتری حساب کرد، و بدین طریق ثابت نمود که انتشار نور آنی نیست، و شهرتش در تاریخ علم بدین مناسبت میباشد.

رومر،[5] **هانس روبرت** (häns robert römer)، ۱۹۱۵–، باستانشناس آلمانی. مدتها در ایران و ترکیه و مصر بسر برد. در ۱۹۵۰–۵۶ استاد فقه اللغه و هنر اسلامی دانشگاه ماینتس بود. در ۱۹۵۶ معلم مؤسسه‌ی باستانشناسی آلمانی در قاهره گردید. مقالات و کتابهای چندی در باب تاریخ ایران در دوره‌ی اسلامی نوشته که از آن جمله اند: انحطاط ایران بعد از وفات اسماعیل شفی (۱۹۳۹)، مسائل تحقیقات راجع به حافظ و وضع حل آن مسائل

(۱)Romagna (۲)Romeo (۳)Juliette (۴)Römer; Roemer (۵)Roemer

(۱۹۵۱)، و مکاتیب دولتی عهد تیموری (۱۹۵۲).

رومسدال[1] (romsdāl)، دره‌ی رود راوما (rāmā)، غ نروژ. کوههای دوورفیل را میشکافد، و به قسمت مرکزی و جنوب شرقی نروژ میرسد. هیئت عجیب قله‌های اطرافش موجب پیدایش افسانه‌های بسیار گردیده است.

روم شرقی، امپراطوری: ← بیزانس، امپراطوری؛ روم، در مآخذ اسلامی.

رومشگان (rumešgān)، دهستان (جـ ح ـ۷؛ ۹۰۰)، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۳ (؟) آبادی.

روم غربی، امپراطوری: ← امپراطوری غربی.

رومکورف[2]، **هاینریش دانیل** (hāynriš dāniel rumkorf)، ۱۸۰۳–۷۷، مخترع آلمانی. از ۱۸۳۹ در پاریس مشغول ساختن آلات و ادوات علمی بود. قرقره‌ی القائی (یا قرقره‌ی رومکورف) را اختراع کرد (۱۸۵۱).

رومل[3]، **اروین** (ervin romel)، ۱۸۹۱–۱۹۴۴، فیلد مارشال آلمانی. فرمانده جنگ صحرائی افریقای شمالی بود (۱۹۴۱–۴۳). پیروزیهای اولیه‌ی او، پس از واقعه‌ی العلمین، بشکست تبدیل شد (۱۹۴۲). در ۱۹۴۴ فرمانده نیروهای آلمان در فرانسه‌ی شمالی بود. گویند بعنوان شرکت در توطئه‌ای بقصد جان هیتلر، مجبورش ساختند که خود را مسموم کند. رومل به "روباه صحرا" معروف، و یکی از بزرگترین ژنرالهای جنگ II محسوب است.

روملو (rumlu)، از طوایف نامی قزلباش. مطابق بعضی روایات، جماعتی از اسرای رومی (یعنی مسلمین عثمانی) بوده‌اند که امیر تیمور با خود از آسیای صغیر آورده بود، و آنها را به خواهش سلطان صدرالدین موسی بخشید و آزاد کرد، و آنها بدین سبب به ارادت صدرالدین درآمدند، و به صوفیان روملو معروف شدند. در صحت این روایت، که بعضی از مورخین عهد صفویه نقل کرده‌اند، جای تردید است. حسن بیگ روملو، مؤلف احسن التواریخ، ازین طایفه است.

روملی: ← روملیا.

روملیا[4] (rumeliā) یا **روملی** (rumeli)، ایالت سابق امپراطوری عثمانی، شامل جزء اعظم قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی بالکان؛ مرکزش (تا ۱۸۷۸) صوفیه. کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) قسمت شمالی بلغارستان را امیرنشینی تحت سلطه‌ی اسمی عثمانی، و قسمت جنوبی یا **روملیای شرقی** را ایالتی خودمختار کرد. بلغارستان در ۱۸۸۵ روملیای شرقی را بخاک خود ملحق نمود. صربستان که بر آن ادعا داشت با بلغارستان جنگید و شکست خورد (۱۸۸۶). دولت عثمانی تلویحاً این انضمام را برسمیت شناخت.

روملیای شرقی: ← روملیا.

رومن[5]، **ژول** (jül romaN)، ۱۸۸۵–، داستان‌نویس فرانسوی که اسم واقعیش لوئی فاریگول (lui fārigul) است. در فلسفه مطالعه کرد، و بعنوان نماینده‌ی عمده‌ی نظریه‌ی ادبی معروف به اونانیمیسم (ünänimism) مشهور شد، که بر طبق آن، داستان‌نویس باید، بجای افراد، به نفوس یا شخصیتهای دسته‌جمعی (مثلا "نفس خیابان" و "روح شهر") بپردازد، و آنها را "نقاشی" کند. این فکر در اغلب اشعار اولیه‌ی وی (مانند زندگی بالاتفاق، ۱۹۰۴–۷) راسخ است. اثر عمده‌اش سلسله‌ی داستانهای مردان با حسن نیت (۲۷ جلد، ۱۹۳۲–۴۷) است، که دورنمائی از پاریس را از ۱۹۰۸ تا ۱۹۳۳ نمایش میدهد. از نمایشنامه‌هایش نمایشنامه‌ی مضحک پیروزی طب (۱۹۲۳) میباشد. در ۱۹۴۶ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

رومولو[6]، **کارلوس پنا** (kārlos penā romulo)، ۱۹۰۰–، سیاستمدار فیلیپینو. در ۱۹۴۹ رئیس مجمع عمومی سازمان ملل متحد و در ۱۹۵۰–۵۲ وزیر خارجه‌ی فیلیپین بود.

رومولوس[7] (romulus)، در افسانه‌های رومی، بانی شهر رم. او و رموس (remus) پسران دوقلوی مارس بودند، و مادرشان، رئا سیلویا، دختر نومیتور، پادشاه آلبا لونگا بود. آمولیوس (āmulius)، غاصب تاج و تخت نومیتور، دو طفل را به رود تیبر انداخت، ولی ماده گرگی آنانرا شیر داد، و چوپانی بزرگشان کرد. چون به رشد رسیدند، آمولیوس را کشته تخت را به نومیتور باز برگردانیدند. سپس شهری نو بنا نهادند (بر طبق روایات در ح ۷۵۳ ق‌م)، ولی بین آنان نزاع درگرفت، و رموس کشته شد. چون طوایف مجاور از مواصلت با رومیان امتناع داشتند، رومولوس ← قوم سابینها را به جشنی دعوت کرد، و در ضمن آن، به اشاره‌ی وی، رومیان دختران سابینی را بتصرف و بعد به نکاح درآوردند. گویند رومولوس در طوفانی ناپدید شد. بعدها رومیان او را بنام کویرینوس (kuirinus) پرستش کردند.

رومولوس آوگوستولوس[8] (romulus āgus-tulus)، فت بعد از ۴۷۶، آخرین امپراطور (۴۷۵–۷۶) روم غربی؛ پسر اورستس. اودوآکسر او را اسیر و خلع کرد.

رومی (rumi)، مربوط یا منسوب به رم قدیم یا مردم آن؛ و نیز بمعنای اهل رم قدیم؛ و همچنین منسوب به دولت روم (← روم، دولت). نیز ← روم، در مآخذ اسلامی.

رومی، ارقام: ← ارقام رومی.

رومی، جاده‌های، شبکه‌ی جاده‌ها و طرق ارتباطی که شهر رم را به اغلب ولایات دوردست دولت روم مرتبط میکرد. اغلب به خط مستقیم و عموماً با ۴ لایه ساخته میشدند، که لایه‌ی فوقانی رهفرشی هموار از سنگهای سخت، بتون، یا سنگریزه و ساروج بود. این جاده‌ها بسیار بادوام بودند، و بعضی هنوز تا حدی مورد استفاده میباشند. نخستین شاهراه بزرگ آپیا ویا بود. از جاده‌های مشهور دیگر جاده‌های فلامینیوسی، آورلیانوسی، و آیمیلیوسی بوده است. در بریتانیا نیز رومیها جاده‌هائی برای مقاصد لشکری ساخته بودند (مثلا ← ارمین ستریت).

رومی، معماری و هنر، معماری و هنر مملکت و امپراطوری باستانی روم. معماری و هنر یونان باستان (← یونانی، معماری و هنر) بیش از هر عاملی در شکل گرفتن و رشد معماری و هنر رومی تأثیر داشته است. در آغاز، بناهای یونانی ایتالیای جنوبی و جزیره‌ی سیسیل مورد اقتباس معماران رومی قرار گرفت، و بعدها اقتباس مستقیم از بناهای ستوندار کاملتر خود یونان رواج یافت. عامل مؤثر دیگر، معماری اتروسک (← اتروسکها) و شرق نزدیک است، که معماران رومی طاق و طاقنما و گنبد را از آن اقتباس کردند. رومیان، با استعمال بتون، پس از قرن ۲ ق‌م تحولات بزرگ در استخوان‌بندی و ترکیب بناها ایجاد کردند. جالبترین آثاری که از روم باستان و جمهوری روم بجا مانده است بقایای آبراه‌هائی است که برای تأمین آب شهر رم با دقت و مهارت بسیار در خارج شهر ساخته شده است. دوران فرمانروائی (۳۰ ق‌م–۱۴ ب‌م) آوگوستوس آغاز دوران رونق و اعتلای معماری رومی است. از خصائص بارز معماری رومی نحوه‌ی آمیختن ستون و طاقنما در بناها بود. در آغاز طاقنما برای پر کردن فضای میان ستونهای کلاسیک بکار میرفت، اما به مرور بصورت مهمترین جزء استخوان‌بندی بنا درآمد، و ستون صرفاً جنبه‌ی تزیینی پیدا کرد، یا بعنوان "شمع تقویتی" بکار میرفت. همراه با بسط امپراطوری روم، شیوه‌های معماری رومی در مستملکات روم در سرزمینهای دوردست نیز رایج شد. در بناهای رومی همواره خشت خام بکار میرفت، اما در دوران امپراطوری آجر نیز برای روکاری بناها عمومیت یافت. این آجرها سه‌گوشه و از حیث ضخامت مانند کاشیهای امروزی بود؛ یک ضلع آجر روی کار بود، و زاویه‌ی مقابل آن در داخل کار قرار میگرفت. از آغاز دوران معماری رومی، گچبری برای تزیین سطوح بناهای مهم بکار میرفت. در سطوح داخل و خارج بناهای مجلل، سنگهای بالنسبه گرانبها، مانند رخام، سنگ سماق، و مرمر، نیز مصرف میشد. طاقهای خشتی یا آجری ،که به عالیترین اشکال در بناهای رومی ساخته میشد، انواع گوناگون داشت: طاقهای استوانه‌ای یا "بشکه‌ای"، طاقهای صلیبی یا "کشاله‌دار"، و طاقهای گنبدی و نیم‌گنبدی. سطح گنبدها کاشیکاری یا گچکاری میشد، و گاه با بتون رومی گنبدهای یک‌پارچه ساخته میشد، و باین ترتیب، وزن گنبد بمقدار زیادی کاهش مییافت. در بناهای عظیم گنبدداری که در آنها ستون بکار نرفته (مانند بنای پانتئون، در رم) وسعت و "یکدست بودن فضا" بیش از هر چیز به چشم میخورد. (در تعبیر معماری، "فضای یکدست" آنست که بواسطه‌ی موانعی، مانند ستون و جز آن، قطع نشده باشد.) در عهد سلطنت (۹۸ ب‌م–۱۱۷) ترایانوس، معماری رومی به اوج خود رسید، و بعد از آن دوران انحطاط آغاز شد، گرچه بناهای عظیم از آن پس نیز فراوان ساخته میشد. در هر حال، دو اصل همواره در معماری رومی رعایت میشد، عملی بودن، و در عین حال، پرشکوه بودن، و حال آنکه یونانیان بیش از هر چیز در پی ریزه‌کاری و ظرافت بودند. شهرهای دوردست امپراطوری، خاصه در افریقای شمالی، بر اساس نقشه‌های منطقی طرحریزی میشد. در سوریه خیابانهائی که کناره‌ی آنها ستوندار بود ساخته شد. کانون هر شهر میدان بزرگ عمومی ستوندار موسوم به **فوروم** بود. در

---

(۱)Romsdal (۲)Ruhmkorff (۳)Rommel (۴)R(o)umelia (۵)Romains (۶)Romulo (۷)Romulus (۸)Romulus Augustulus

شهر رم، توسعه‌ی مداوم طرحهای شهرسازی منجر به ایجاد فورومهای متعدد بدست امپراطوران مختلف گردید، و بدین ترتیب، نواحی مسکونی اطراف فوروم اصلی رم وسعت بسیار یافت. فوروم ترایانوس آخرین و باشکوهترین فوروم روم بود. معبدهای به سبک اتروسکی بر صفه‌های بلند ساخته میشدند. از بناهای مهم دیگر رومیان حمام‌ها، آمفی‌تئاترها، و طاقهای نصرت بود. آمفی‌تئاتر **کولوسئوم** و حمامهای کاراکالا در رم از بقایای مشهور این بناها هستند.

در خانه‌های مسکونی مردم عادی، اطاقها بر گرد یک اطاق مرکزی بنا میشد که آتریوم (ātrium) نام داشت. این اطاق، بسبب سوراخ بزرگی که در سقف آن بود، جنبه‌ی حیاط نیز داشت، و اجاقی برای پخت و پز نیز در آن ساخته میشد. در قرن ۲م ق‌م، حیاطهائی به سبک یونانی به خانه‌ها اضافه شد. در شهرهای بزرگ خانه‌های ۴ یا ۵ طبقه، با پلکانها و درها و پنجره‌های بزرگ، وجود داشت، که طبقه‌ی پایین آنها دکان یا انبار بود. نوع دیگر خانه‌های مسکونی در روم قدیم بناهای مجللی بود که در بیرون شهر ساخته میشد و ویلا نام داشت.

از قرن ۷م تا قرن ۳م ق‌م، هنر اتروسکی در سراسر ایتالیای مرکزی مشتمل بر لاتیوم و رم رونق داشت. هنر اولیه‌ی اتروسکی، که مادر هنر رومی است، در عین آنکه از هنر یونان باستان نشانها داشت، از خصائص بومی اصیلی نیز برخوردار بود که عبارت بودند از ترکیبات تزیینی رنگهای تند و چشمگیر، اشکال حجیم، و کیفیتی شاد و پرنشاط و حیوانی؛ اشکال بزرگ سفالین و رنگارنگ و حجاریها و شمایلهای سنگی و نقاشی‌های مقابر نمودار این خصائصند. از ح ۴۰۰ ق‌م تا در عصر هلنیستی تقلید از الگوهای کلاسیک یونان، توأم با گرایش بومی به ناتورالیسم، جایگزین خلاقیت و نشاط جوشنده‌ی هنر اتروسکی شد. در نتیجه، از آخر دوره‌ی جمهوری و اوایل دوره‌ی امپراطوری، واقعبینی هلنیستی در روم استقرار داشت. پس از فتح (ح ۱۴۶ ق‌م) یونان بدست رومیان، بسیاری از هنرمندان یونانی در رم ساکن شدند؛ از آن پس، آثاری که مستقیماً از روی آثار یونانی شبیه‌سازی میشد بازاری گرم داشت. آثار این شبیه‌سازان به شناخت علل جنبه‌های التقاطی شیوه‌های هنری روم کومک بسیار میکند، و تأثیر آنها در همه‌ی مراحل توسعه‌ی هنرهای رومی مهم بوده است. در آغاز دوران امپراطوری، نظریات هنری رومیان با نیت خدمت به مملکت آمیخته، و هنر رنگ سیاسی یافته بود. در زمان آوگوستوس، کوششی برای تلفیق واقعبینی (رئالیسم) با ایدآل‌پروری و آرمونی انتزاعی (آبستره) اشکال، که از خصائص هنر یونان بود، بعمل آمد. تحولی که ازینجا پدید آمد در مجسمه‌ی نیمتنه‌ای که از آوگوستوس ساخته شده، و امروزه در واتیکان محفوظ است، بخوبی جلوه‌گر است. این نیمتنه نخستین مجسمه‌ی نیمتنه‌ای است که به سبک مشخص رومی ساخته شده، و پس از آن مجسمه‌های بیشمار ازین نوع ساخته شد. در دوران امپراطوری تیبریوس و فلاویان‌ها، از ۱۴ تا ۹۶ ب‌م، مجسمه‌های نیمتنه‌ی عالی بسیار ساخته شد، که در آنها کوشش روزافزونی برای ایجاد ظرافت و ریزه‌کاریهای تصویری و تجزیه و تحلیل روانی بچشم میخورد. حجاریهای برجسته‌ی طاق نصرت تیتوس در رم، که بیاد فتح اورشلیم در سال ۷۰ ب‌م ساخته شده، حد هنر برجسته‌کاری روی سنگ در زمینه‌ی صحنه‌های تاریخی است. از زمان ترایانوس، نفوذ سبکهای تصویری مصر و شرق نزدیک در هنر رومی سخت آشکار است. نمونه‌ی این تأثیر را در برجسته‌کاریهای ستون ترایانوس در رم میتوان مشاهده کرد. در عهد (۱۱۷–۳۸) هادریانوس، ایدآل‌پروری زمان آوگوستوس دوباره رایج شد. از زمان کاراکالا تا مرگ (۳۳۷) قسطنطین I، شیوع سریع سبکهای شرقی نوعی جنبه‌ی انتزاعی به هنر رومی داد. هنر یونان در نقاشی رومی نیز تأثیر عمیق داشته است. آثار معدودی که از آن روزگار بجا مانده حاکی از اینست که نقاشی رومی در اصل وسیله‌ی تزیین داخل بناها بوده است. نقاشیهای دیواری پومپئی نمودار گویائی از این مطلب است. بسیاری از نقاشیهای معروف رومی‌مانند عروسی آلدوبراندینی (āldobrāndini) و دورنماهای اودیسه (در واتیکان)ـنسخه بدل‌های نقاشیهای یونانی بشمار آمده‌اند. کوششی که برای ساختن تصویر‌های "سه‌بعدی" (یعنی القاکننده‌ی عمق، علاوه بر طول و عرض) در مراحل مختلف نقاشی رومی بکار بسته شده است، در کار موزائیک‌سازی نیز، که در دوره‌ی امپراطوری بسیار شایع بوده، بچشم میخورد. در نقاشی و موزائیک‌سازی نیز مانند مجسمه‌سازی، از آغاز قرن ۳م ب‌م نفوذ شدید سبکهای شرقی و کشش به طرف ترکیبهای انتزاعی و نمادی مشهود است. در هنرهای کوچکتر رومی، تجمل و زیورسازی بیش از هر چیز مورد نظر بوده است. حکاکی بر سنگهای قیمتی شیوع فراوان داشت؛ از آن جمله است حکاکی معروف آوگوستوس بشکل خدا، که در موزه‌ی لوور محفوظ است. در فلزکاری نیز هنرمندان رومی پیشرفت فراوان کرده بودند. برخی از بشقابها و جامهای فلزی این دوره در موزه‌ی لوور است. سفالگران اولیه‌ی روم، با سیاه کردن سطح سفالها، میکوشیدند به آنها حالت فلز بدهند. در زمان آوگوستوس، سفالهای سرخ لعابدار با تصویرهای تزیینی برجسته باب شد. در قرن اول ب‌م، شیوه‌های تازه‌ای برای ساختن شیشه ابداع گردید، و راههائی برای ساختن سنگهای قیمتی بدلی پیدا شد. از آثار معروف این هنر گلدان پرتلند است، که در موزه‌ی بریتانیائی محفوظ میباشد.

رومیائی[1]**، زبانهای** (rumiā'i) یا **زبانهای رومانس**[2] (romāns)، دسته‌ای از زبانهای هندو-اروپائی که از زبان لاتینی مشتق شده است. این زبانها در سرزمینهای جزء امپراطوری روم پیدایش یافت. بعدها بوسیله‌ی اسپانیولیها، پرتغالیها، و فرانسویها به نقاط دوردست (خاصه امریکای مرکزی و جنوبی) منتقل گردید. زبانهای رومیائی شامل زبانهای فرانسوی، ایتالیائی، اسپانیولی، پرتغالی، رومانیائی، و زبان رومانش (سویس) میباشد. زبانهای رومیائی زبان رسمی بیش از ۸۰ میلیون سکنه‌ی امریکای مرکزی و جنوبی است، و در قسمتی از کانادا و بیشتر جزایر هند غربی نیز باین زبانها تکلم میکنند. نیز سه زبان، جدول.

رومیان[3] (rumiān)، عنوان اختصاری **رساله‌ی پولس به رومیان**، که یکی از رساله‌های عهد است، و پولس حواری آنرا، قبل از آخرین سفر خود به اورشلیم، از کورنت به مسیحیان رم نوشته است. موضوع این رساله هسته‌ی اصلی تعالیم پولس و عبارتست از "برائت از طریق ایمان"[4]، و آن نظریه‌ای است بدین مضمون که خداوند کسانی را که به خدائی که عیسی مسیح ابلاغ کرده است ایمان کامل بیاورند بر حق میشمارد (همین مطلب موضوع رساله‌ی غلاطیان نیز هست). این رساله یکی از مهمترین و طولانیترین رساله‌های پولس است.

رومیة الصغری: ← روم، در مآخذ اسلامی.

رومیة الکبری: ← روم، در مآخذ اسلامی؛ امپراطوری غربی.

رون[5] (ron)، باستانی **رودانوس** (rodānus)، رودی بطول ۸۱۰ که در سویس و قسمت جنوب فرانسه. از یخچال رون، در واله‌ی علیا (سویس)، سرچشمه گرفته، بطرف غ جاری میشود، و از دریاچه‌ی ژنو گذشته وارد فرانسه میشود. در لیون رود سون به آن میریزد، و در آنجا رود رون قابل کشتیرانی میگردد. در آرل به دو شاخه‌رون بزرگ و رون کوچک‌منشعب میشود (جزیره‌ی کامارگ میان آنها قرار دارد) که در غ مارسی به مدیترانه میریزند. این دو شاخه را گل و لای پر کرده است، ولی تونل زیرزمینی رو (← رو، تونل) رون را به مارسی متصل میکنند. دشت حاصلخیز رون، که مهد تمدن پروونسی است، تاکستانهای خوب و باغهای میوه و زیتون و سبزی فراوان دارد. در قسمت جنوبی آن پرورش کرم ابریشم رایجست. بمنظور استفاده از نیروی عظیم رود رون، طرح ساختن سد ژنیسیا و کارخانه‌ی برقابی آن در ۱۹۴۸ بمرحله‌ی اجرا درآمد. این سد یکی از بزرگترین سدهای جهانست، و در حدود ۳۲ کیلومتری ج ژنو قرار دارد. این طرح جزء طرح پردامنه‌ایست که هدفش عمران دره‌ی رون و قابل کشتیرانی کردن آن تا ژنو میباشد.

رون[5]**،** ولایت (۲٬۸۶۰ کم؛ جه ۹۶۶٬۷۸۲)، ش فرانسه‌ی مرکزی؛ کرسی آن لیون.

رون[7]**،** گراف **آلبرشت فون** (*gräf älbreŝt fon ron)، ۱۸۰۳–۷۹، فیلد مارشال پروسی. در ۱۸۵۹–۷۳ وزیر جنگ بود، و سازمان ارتش پروس را تجدید کرد، و باین طریق پیروزی پروس را در جنگهای دانمارک، اتریش و پروس، و فرانسه و پروس ممکن ساخت.

رون[6]**، الفبای** (run)، نام الفبائی که اقوام ژرمنی از نوعی خط تحریری یونانی اقتباس کردند و برای کندن کتیبه بروی چوب بکار میبردند. محتملا نخست گوتهای شرقی در ح ۳۰۰ ب‌م این الفبا را استعمال کردند. این الفبا دو نوع داشت: ۱۶ حرفی و ۲۴ حرفی (که از افزودن ۸ حرف به ۱۶ حرف حاصل میشد). الفبای رون را در

(۱)Romanic (۲)Romance (۳)Romans (۴)justification by faith (۵)Rhône (۶)runes (۷)Roon

انگلستان و اسکاندیناوی پس از قرون وسطی نیز بکار برده‌اند.

روناس (runās)، (*Rubia tinctorum*)، گیاه رنگی بسیار قدیم، با برگهای متقابل فراهم و گلهای زرد. ماده‌ی رنگین آن، بنام آلیزارین، که برای رنگ قرمز یا نارنجی بکار میرود، از دورانهای قدیم از ریشه‌های این گیاه گرفته میشده، ولی بتدریج رنگهای مصنوعی از اهمیت آن کاسته است.

رونبرگ[1]**، یوهان لودویگ** (yohān ludvig runeberg)، ۱۸۰۴–۷۷، شاعر ملی فنلاند. نخستین اثر طویلش حماسه‌ی سیادان اِلک (۱۸۳۲) است. منظومه‌ی بلند غنائی سلطان فیالار (۱۸۴۴) ازوست. نخستین ترانه‌ی اشعار وی در باب جنگ ۱۸۰۸–۹ روسیه و سوئد سرود ملی فنلاند انتخاب شده است. وی، مانند سایر نویسندگان فنلاندی آن عصر، بزبان سوئدی مینوشت.

رونتگن[2] (röntgen) [بنام و. ک. رونتگن]، واحد بین‌المللی تشعشعات ایکس و گاما، که عبارتست از مقدار تشعشعی که در ۱ سمک هوای خشک یونهائی (← یون) حامل یک واحد ایستانبرقی برق (اعم از مثبت یا منفی) تولید کند.

رونتگن، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی ایکس.

رونتگن[3]**، ویلهلم کونراد** (vilhelm konrād röntgen)، ۱۸۴۵–۱۹۲۳، فیزیکدان آلمانی. بجهت کشف اشعه‌ی ایکس (در دسامبر ۱۸۹۵ اعلام شد) جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۱ در فیزیک به وی اعطا شد. واحد تشعشعات ایکس و گاما بنام اوست (← رونتگن).

رونشتت[4]**، گرد فون** (gerd fon rundštet)، ۱۸۷۵–۱۹۵۳، فیلد مارشال آلمانی در جنگ II. در ۱۹۴۴–۴۵ فرمانده نیروهای آلمان در غرب بود. در پیکار نورماندی و در نبرد پیشامدگی شکست خورد، و کسرلینگ بجای او منصوب شد.

رونسار[5]**، پیر دو** (pier dë roNsār)، ۱۵۲۴–۱۵۸۵، شاعر فرانسوی. در خدمت دربار بود، ولی بعد از آنکه به ثقل سامعه دوچار شد، زندگانی آرامتری اختیار کرد، و عاقبت رهبر پلیادها گردید. رونسار اشعار فراوان در موضوعهای مختلف مخصوصاً وطنپرستی، عشق، و مرگ سروده است. بهترین اشعار عاشقانه‌ی وی در مجموعه‌ی ترانه‌هائی برای هلن (۱۵۷۸) آمده است. حماسه‌ی لا فرانسیاد (۱۵۷۲) وی ناتمام است. در ۱۵۶۲ دو منظومه‌ی دراز وطنی در تأسف از جنگ‌های دینی سرود. شهرت وی مدتها در محاق بود، ولی پس از انتقاد ساعد سنت‌بوو از کارهایش، یکی از بزرگترین شعرای فرانسه شناخته شده است.

رونسوو[6] (roNsəvo)، گردنه‌ای در پیرنه‌ی غربی، بین فرانسه و اسپانیا. بنقل روایات، رولان در آنجا مقتول شد.

رونما (ru.nemā)، هدیه‌ای که داماد در شب زفاف به عروس میدهد. این رسم ظاهراً از اینجا ناشی شده است که زنان مستور بودند، و داماد قبل از اجرای مراسم شرعی نمیتوانست روی نامزد خود را ببیند. در موقع "بله گفتن" عروس هم هدیه‌ای به وی داده میشود که آنرا زیرلفظی (zir.lafzi) گویند.

رونوار، نقاش، ← رنوار.

رونیز (runiz)، ولایت، ← شبانکاره.

رونیز جنگل (runize jangal)، دهستان (جه ح ۴'۵۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۰ (؛) آبادی. کوهستانی و جنگلی است. از دهاتش **رونیز علیا** (جه ۱'۹۸۱ سنه ۱۳۳۵ هش) (۳۶ کیلومتری ل‌ش فسا) است.

رؤوس الجبال: ← خلیج فارس، ۱ (ص ۹۱۱).

رووِنزوری[7] (ruvenzori)، رشته‌کوهی در ش افریقای مرکزی، بر مرز اوگاندا و کنگوی سابق بلژیک. آلبر نیانزا در ل و ادوار نیانزا در چ آنست. بلندترین قلل آن یکی مارگریتا (mārgeritā) (بارتفاع ۵'۱۱۸ متر) و دیگر آلکساندرا (āleksāndrā) (بارتفاع ۵'۱۰۵ متر) است، که اولی بنام مادر ویکتور امانوئل III ایتالیا، و دومی بنام ملکه‌ی ادوارد VII انگلستان خوانده شده است. در ۱۸۸۹ بتوسط ه. ستنلی و امین پاشا کشف شد. ممکن است همان "کوه ماه" یا "جبل القمر" (jabalo 'l.qamar) مذکور در آثار بطلیموس باشد، که آنرا سرچشمه‌ی رود نیل میپنداشتند.

روهان[8] (rohān)، ضبط نام فرانسوی "روآن" در بعضی مآخذ فارسی. برای اعلامی که ممکن است باین صورت بشناسید به ردیف "روآن" رجوع کنید.

روی[9] (ruy)، عنصر فلزی نقره‌ای برنگ سفید مایل به آبی (علامت شیمیائی Zn؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید). در حرارت معمولی شکننده و بلورین است، ولی اگر آن را حرارت دهیم، در دماهای بین ۱۱۰° و ۱۵۰° صدبخشی قابلیت مفتول شدن و چکشخواری پیدا میکند، و میتوان آنرا بصورت ورقه درآورد. ترکیبات آن موارد استعمال فراوان دارند. از آن جمله است اکسید روی یا سفیداب روی؛ و کلورور روی، که برای حفظ چوب، و بعنوان دندانه، و در ساختن چسبها و سیمان بکار میرود؛ و سولفور روی، که در ساختن لیتوپون، و جنس فلوئورسان آن در ساختن صفحه‌ی تلویزیون و اسبابهای اشعه‌ی ایکس استعمال میشود. روی در رشد بسیاری از موجودات زنده اهمیت اساسی دارد، و از عناصر سازای انسولین است. روی فلزی اهمیت تجارتی فراوان دارد. علاوه بر استعمالش در روی‌اندود کردن آهن (← روی‌اندودن)، در تهیه‌ی بعضی آلیاژها (مانند ← آلیاژ بابیت، برنج، ورشو، و گاه مفرغ) استعمال میشود. روی اغلب در قطب منفی پیلها و نیز در ساختن شیروانی و ناودان بکار میرود. سنگهای معدنی روی بحالت وفور همه جا یافت میشود.

روی (raviyy) [عربی، = بهم تابنده؛ از کلمه‌ی رواء (revāº)، = باربند شتر]، در علم قافیه، آخرین حرف اصلی از حروف همسان در پایان کلمات قافیه. مانند "د" در مرد و کرد. روی ساکن را مقید، و روی متحرک به حرف وصل را مطلق خوانند.

رؤیا[10] (roºyā)، فعالیتی ذهنی، وابسته به خواب و متشکل از صور بصری. رؤیا محصول تأثرات حسی نیست، و از اینجهت مانند توهم است. ناراحتیهای جسمانی (از قبیل دندان‌درد و سوء هاضمه) و محرکات خارجی (مانند صدای زنگ ساعت) در صورت رؤیا مؤثر است، اما در محتویات آن تأثیر ندارد. طول مدت رؤیا مختلف فیه است، ولی بعضی از محققین معتقدند که از چند ثانیه تجاوز نمیکند.

تعبیر رؤیا در بین مردم باستانی و بدوی و خرافاتی رونق فراوان داشته است و دارد. زیگموند فروید، که از پیشقدمان ارائه‌ی طریق علمی تعبیر رؤیا است، بین محتویات ظاهری (صور رؤیائی) و محتویات باطنی (معنی رؤیا) فرق میگذارد. وی عقیده دارد که رؤیا از شدت اضطرابات عاطفی میکاهد، و مانع از آن میشود که این اضطرابات شخص را از خواب بیدار کند. کارل گوستاو یونگ رؤیا را آزمایشهائی برای اقدامات آینده میداند. آلفرد آدلر معتقد است که وظیفه و کار رؤیا جبران ناکامیها و نقصها است.

رویال آکادمی آو آرتس (royāl ākādemi āv ārts)، ضبط فارسی نام انگلیسی آکادمی شاهی هنر.

رویال سوسایتی: ← انجمن سلطنتی.

رویال هایلندرز: ← پاسداران سیاه.

رویان[11] (ruyān)، حیوان یا گیاهی که در حال تکوین است؛ و به معنای وسیع، حیوان یا گیاه از موقع گشنگیری (لقاح) تا تبدیل آن به موجودی که از لحاظ ساختمان کامل باشد، و بتواند بعنوان موجودی جداگانه زندگی کند. رویانشناسی علمی است که از چگونگی بعمل آمدن رویان و تکوین و رشد آن از موقع لقاح تا بیرون آمدن نوزاد (در حیوانات) یا رویش در گیاهان بحث میکند. در موجوداتی که تکثیر جنسی دارند، بلافاصله پس از بهم آمیختن نطفه‌ی نر با یاخته یا تخم ماده یک سلسله تقسیماتی در یاخته‌ها صورت میگیرد (← میتوز)، که در موجودات مختلف متفاوت است. در حیوانات نوعاً در مراحل اولیه‌ی تقسیم گوئی مجوف از یک طبقه یاخته تشکیل میگردد که آنرا بلاستولا[12] (blāstulā) خوانند. بلاستولا سپس بصورت پیاله‌ای بنام گاسترولا[13] (gāstrulā) درمیآید، که دارای دو طبقه یاخته است؛ طبقه‌ی خارجی را اکتودرم[14] (ektoderm) و طبقه‌ی داخلی را آندودرم[15] (āndoderm) نامند. در کیسه‌تنان (مانند اسفنج)، این دو طبقه نسجهای عمده‌ی وظایف حیاتی حیوان بالغ را تشکیل میدهند. در حیوانات عالیتر طبقه‌ی سومی از یاخته نیز، بنام مزودرم[16] (mezoderm) از یکی یا هر دو طبقه‌ی مذکور تشکیل میگردد. سپس مزودرم به دو طبقه منقسم میشود، و فضای بین آنها "حفره‌ی بدن" را تشکیل میدهد. در این مرحله، رویان شباهت به لوله‌ای در داخل لوله‌ی دیگر دارد. از سه لایه‌ی مذکور متدرجاً بافتها و اعضا پدید میآیند. در حیوانات پست‌تر که در آب تخم میگذارند، رویان از زرده تغذیه میکند، و از آب اکسیژن میگیرد، و فضولات را نیز در آب دفع میکند. در جانوران تخم‌گذار زمینی، تخم، علاوه

---

(۱)Runeberg (۲)roentgen; röntgen (۳)Roentgen; Röntgen (۴)Rundstedt (۵)Ronsard (۶)Roncevaux (فنس) (۷)Ruwenzori (۸)Rohan (۹)zinc (۱۰)dream (۱۱)embryo (۱۲)blastula (۱۳)gastrula (۱۴)ectoderm (۱۵)endoderm (۱۶)mesoderm

چند مرحله از رشد رویان یک پرنده


رویان حدود ۱۵ روزه

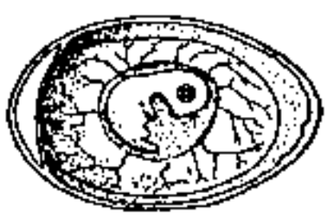
رویان حدود ۱۰ روزه

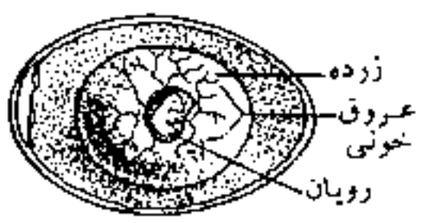

رویان حدود ۵ روزه

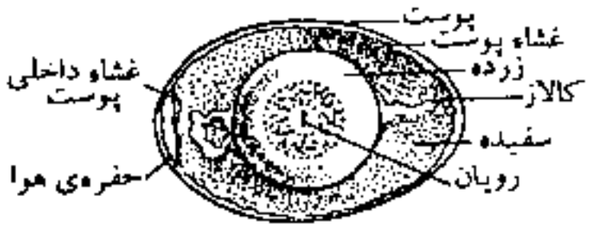

تخم مرغ

رویانهای سه جانور در مراحل متناظر رشد

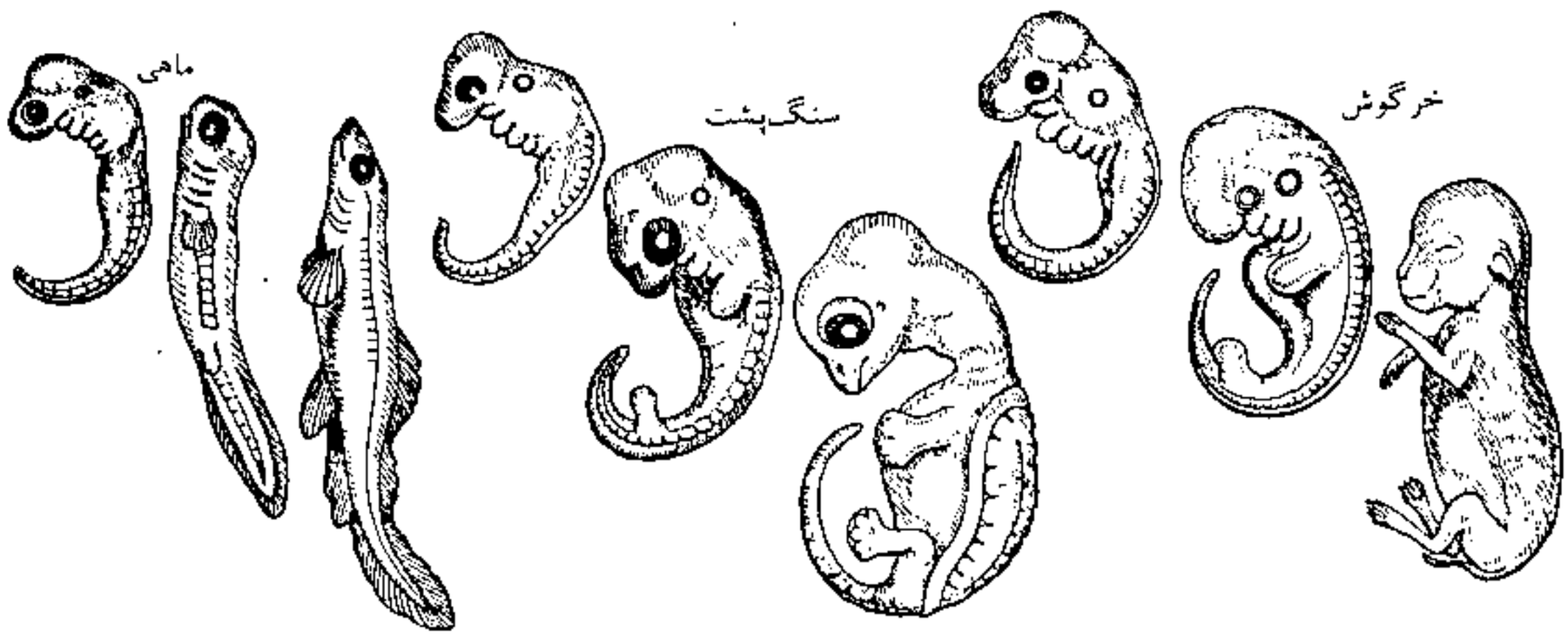

بر زرده، مشتمل بر ماده‌ی دیگر نیز هست که زرده در آن قرار دارد (مانند سفیده‌ی تخم مرغ). در پستانداران غشاءهای اضافی رویانی و زهدانی دور رویان را میگیرد، و جفت در درون آنها قرار دارد. رویان جانوران بچه‌زا را در مراحل تکامل در زهدان جنین[1] میخوانند.

رویان (ruyān)، ده (جم ۱٬۳۹۹ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان زیراستاق، بخش حومه‌ی شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، ۳ کیلومتری ج ایستگاه راه آهن شاهرود.

رویان، ناحیه‌ی قدیم ایران شمالی، مشتمل بر قسمت غربی ولایت مازندران. این ناحیه بین کوههای رویان و دیلم بوده است، و جبال رویان متصل به کوههای ری بوده، و از طریق ری به رویان راه موجود بوده است. نام روبنج (ruhanj) را که به یکی از نواحی کوهستانی مازندران اطلاق شده است بعضی از محققین همان رویان دانسته‌اند. نام رستمدار، که در دوره‌ی مغول پدید آمده است، گاه بر رویان نیز اطلاق میشده. ناحیه‌ی رویان ابتدا کوره‌ای جداگانه و جزء دیلم محسوب بوده است؛ عمر ابن العلاء آنرا فتح کرد (بعد از ۱۴۱ هق)، و به طبرستان منضم نمود. شهر کجه (kajja)، که ظاهراً بعضی آنرا مطابق کجور شمرده‌اند، مقر والی بوده است. بهر حال، نام شهرهای این ناحیه که در مآخذ اسلامی آمده است تا حدی مشوش است، و ظاهراً شهرهای کلار، کجه، و رویان نزدیک به یکدیگر قرار داشته، و بلکه شاید هر سه نام یک شهر بوده است. فرمانروایان رویان عنوان استندار (ostondār) (شاید مأخوذ از استاندار) داشته‌اند. از معروفترین سلسله‌های امرای رویان پادوسبانان بوده‌اند. پس از وفات (۸۵۷) کیومرث ابن بیستون، از امرای این سلسله، قلمرو وی بین دو پسرش منقسم شد: کاوس در نور و اسکندر در کجور به حکومت نشست. از اعقاب آنان، امرای رستمدار تا اوایل دوره‌ی صفویه خودمختاری خود را حفظ کردند، و عاقبت در دوره‌ی شاه عباس I صفوی سلسله‌ی پادوسبانان منقرض شد.

رویان، تاریخ: ← تاریخ رویان.

روی‌اندودن[2] (ruy'andudan)، اندودن یک فلز (معمولا آهن یا فولاد) با لایه‌ی محافظی از روی (روی در مقابل اکسایش و عمل رطوبت مقاومت دارد). آهن روی‌اندود (آهن سفید) را بدین طریق بدست میآورند که ابتدا بوسیله‌ی اسید سولفوریک زنگ آهن را میزدایند، و سپس آنرا در روی مذاب فرومیبرند یا بوسیله‌ی آبکاری برقی روی‌اندود میکنند.

رؤیای صادقه، کتاب: ← جمال واعظ.

رؤیای صادقه: ← کشف، نزد صوفیه.

روی بلاس[3] (ruy blās)، نمایشنامه‌ی تاریخی، اثر ویکتور هوگو، که در ۱۸۳۸ نوشته شده است (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش). در این نمایشنامه، که مربوط به افول امپراطوری اسپانیا است، روی بلاس، که از حیث اصل و نسب از طبقات پایین است، به وزارت میرسد، و مورد توجه ملکه واقع میشود، و پس از اینکه یکی از درباریان ستر او را نزد ملکه فاش میکند، روی بلاس او را بقتل میرساند، و خود را مسموم مینماید؛ از ملکه تقاضای عفو میکند، و اجابت میشود، و سپس درمیگذرد.

رؤیت[4] (ro'yat)، تشکیل یافتن تصاویر ذهنی شکل و رنگ اشیاء بوسیله‌ی نوری که اعضای حس باصره ـ معروف به چشمها (← چشم) ـ از آنها دریافت میکنند. در میان اقسام مختلف "چشم" در جانوران، بعضی ظاهراً فقط نسبت به نور حساسیت دارند و شدت آن و نیز جهتی را که منبع نور در آن جهت قرار دارد ادراک میکنند؛ در بعضی دیگر، تصاویر واضح، مانند آنچه در چشم آدمی تشکیل میشود، تشکیل میگردد یا چنین احتمالی میرود. احتمال داده شده است که چشمان مرکب بندپائیان (← چشم مرکب) تصاویر نسبةً واضحی تشکیل میدهند؛ بهر حال، حکم کردن در این مسائل جنبه‌ی نظری دارد؛ چشمهای مرکب با چشمان انسان تفاوت فاحش دارند، و عمل آنها محققاً با عمل چشم انسان بسیار متفاوت است.

چشم انسان دستگاهی است که انرژی نور را به تکانه‌های عصبی تبدیل میکند، و از لحاظ سیر نور و تشکیل تصاویر در آن در حکم یک دوربین عکاسی است، و شبکیه‌ی چشم بمنزله‌ی صفحه‌ی حساس عکاسی می‌باشد. مهمترین قسمتهای شبکیه یاخته‌های مخروطی (یا "مخروطها") و یاخته‌های استوانه‌ای (یا "استوانه‌ها") میباشند، که نسبت به نور حساسیت دارند، و هر گاه بسبب نور تحریک شوند باعث تحریکات عصبی میگردند که بوسیله‌ی عصب باصره به دماغ منتقل میگردد. مخروطها در نور زیاد حساسترند، و رؤیت رنگها بوسیله‌ی آنها صورت میگیرد. استوانه‌ها در احساس رنگ دخالت ندارند، ولی در نوری که شدتش کم باشد بسیار حساس اند، و رؤیت اشیاء در نور ضعیف بوسیله‌ی آنهاست. استوانه‌ها دارای رنگیزه‌ای قرمز بنام **رودوپسین** هستند، که بر حساسیت چشم در نور کم می‌افزاید، و فقدانش سبب شبکوری میگردد. ناحیه‌ای از قسمت مرکزی شبکیه، که به لکه‌ی

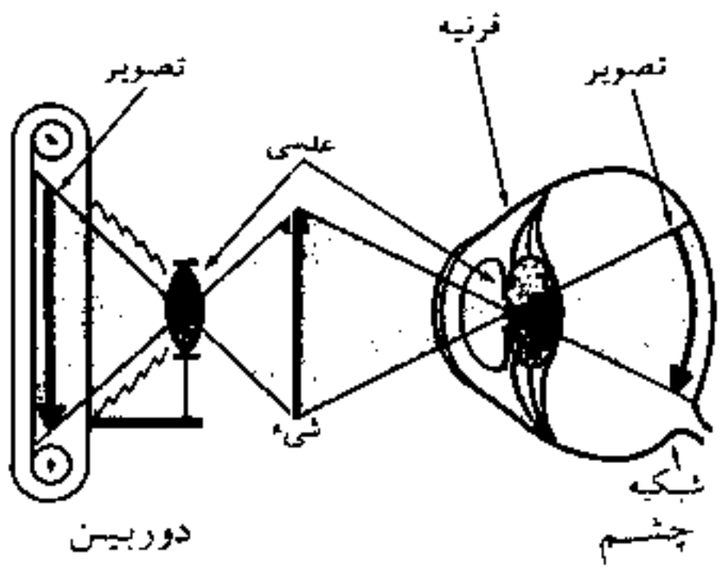

مقایسه‌ی چشم و دوربین عکاسی از لحاظ تشکیل تصویر.

زرد (← چشم) موسومست، یک فرورفتگی مرکزی دارد که تنها از مخروطها تشکیل شده است، و در آنجا حدت رؤیت از جاهای دیگر بیشتر است. محل ورود عصب باصره به کره‌ی چشم **نقطه‌ی کور** میباشد، و در آنجا هیچ استوانه و مخروط وجود ندارد. شعاعهای نور وارد از یک نقطه به چشم، بوسیله‌ی زلالیه، جلیدیه، و زجاجیه متقارب میشوند، و بر شبکیه میتابند. هر مخروط یا استوانه‌ای که از نور متأثر شود تکانه‌ای عصبی ایجاد میکند، که به شاخه‌های تارهای عصبی باصره، و بوسیله‌ی آنها به مراکز رؤیت در دماغ میرسد. مراکز رؤیت در دماغ در لپ پس‌سری

(۱)fetus (۲)galvanizing (۳)Ruy Blas (۴)vision

(سه سر) است؛ از کار افتادن این قسمت از دِماغ انسان در هر دو طرف سبب کوری کامل میگردد. تصویری که از اشیاء خارجی بر شبکیه تشکیل میشود، مانند تصویر حادث بر صفحه‌ی عکاسی، نسبت به شیء معکوس است، ولی تصویر ذهنی مستقیم میباشد، و این امر را ناشی از این دانسته اند که در نتیجه‌ی تجربه‌ی متمادی، دماغ آدمی دریافته است که تصاویر معکوس شبکیه‌ای اشیاء را در وضع واقعی آنها نمایش نمیدهند، و آموخته است که این تصاویر را بر حسب واقع تعبیر کند.

شرط وضوح رؤیت آنست که تصاویر درست بر شبکیه تشکیل شوند، و اینکه چشم اشیاء واقع در فواصل متفاوت را واضح میبیند بوسیله‌ی عمل تطابق است. در ادراک اندازه و شکل و فواصل، هم تجربه و هم مقایسه با اشیائی که با آنها آشنائی حاصل شده است دخالت دارد. تشخیص فواصل نسبی و مجسم دیدن بستگی به رؤیت با دو چشم دارد (← رؤیت دوچشمی). موضوع قطر ظاهری در مبحث رؤیت حائز اهمیت است؛ وقتی که چشم دو شیء واقع در یک فاصله را مقایسه میکند، از نسبت قطر ظاهری آنهاست که نسبت اندازه‌های آنها را قیاس میکند. همچنین، هر قدر تصویری که از یک شیء بر شبکیه می‌افتد بزرگتر باشد جزئیات بیشتری از شیء تشخیص داده میشود، و این تصویر شبکیه‌ای به نسبت مستقیم قطر ظاهری شیء تغییر میکند (← حدت بصری). برای تسهیل مشاهده‌ی اشیاء و دیدن جزئیات بیشتر، آلات بصری مانند ذره‌بین، دوربین، میکروسکوپ، و تلسکوپ بکار میبرند. بالاخره باید دانست که تأثیر شبکیه بلافاصله پس از قطع شدن نور منقطع نمیگردد (← ثبات تأثرات نوری).

در باب رؤیت رنگها (← رنگ، در رؤیت) تا کنون نظریه‌ای که کاملا مقنع باشد عرضه نشده است. از نظریه‌های سابق یکی نظریه‌ی یانگ-هلمهولتز است، که به تامس یانگ و ه. ل. ف. فون هلمهولتز منسوب میباشد، و دیگری نظریه‌ی ا. هرینگ. نظریه‌ی یانگ-هلمهولتز مبتنی بر فرض وجود سه نوع احساس اصلی رنگ-سرخ، سبز، و بنفش-و سه گروه یاخته‌های مخروطی در شبکیه است، که هر گروه مخصوص احساس یکی از این رنگهای اصلی است. احساس رنگ سفید نتیجه‌ی ترکیب این سه احساس است، و سیاهی ناشی از عدم تحریک نورانی. هرینگ فرض کرده است که سه ماده‌ی نوراشیمیائی در شبکیه وجود دارد، که از آنها شش احساس اصلی دست میدهد. با آنکه شواهدی بر علیه هر یک از این دو نظریه از سابق شناخته شده بود، آزمایشهای ادوین لند (edwin land)، عالم معاصر امریکائی، بطور قطع ثابت کرد که سازوکار ناشناخته‌ی رؤیت رنگها پیچیده‌تر از آنست که با این فرضیات توجیه توان کرد.

برای عیوب رؤیت به ارجاعات مذکور در آخر مقاله‌ی چشم رجوع شود. نیز ← خطاهای باصره.

رؤیت دوچشمی[1] (ro'yate do.cašmi)، رؤیت با دو چشم. رؤیت در انسان دارای چشمهای سالم دوچشمی است: در این عمل بر شبکیه‌ی هر یک از دو چشم تصویری از اشیاء خارجی تشکیل میگردد. برای توجیه اینکه انسان در حالت عادی یک تصویر احساس میکند قائل به "نظریه‌ی نقاط متناظر" شده‌اند، یعنی نقاطی از دو شبکیه‌های دو چشم که هر گاه در آن واحد تحریک شوند، عادةً احساسِ رؤیتیِ واحدیٰ تولید میکنند. در رؤیت عادی، هر چشم تصویری جداگانه از شیء خارجی بر قسمتهای متناظر شبکیه تشکیل میدهد، که در دِماغ مزج میشوند، بطوری که بیش از یک تصویر احساس نمیشود، اما اگر دو تصویر بر قسمتهای نامتناظر شبکیه بیفتند، ممکن است دماغ از عهده‌ی مزج کردن آنها برنیاید، و در این صورت انسان یک شیء را دو میبیند، چنانکه اگر مثلا یکی از دو چشم را با انگشت بقدر کافی به یک طرف فشار دهیم، از یک جسم دو تصویر، در کنار یکدیگر، دیده میشوند.

تصاویر حاصل از یک شیء در شبکیه، بسبب فاصله‌ی بین دو چشم، اندک تفاوتی دارند؛ چنانکه اگر مکعبی را که در برابر ما روی میزی قرار گرفته است یک بار با چشم راست تنها (در حالی که چشم چپ بسته است) و یک بار با چشم چپ تنها بنگریم، دو تصویر متفاوت حاصل میشود؛ چشم راست قسمت بیشتری از جانب راست، و چشم چپ قسمت بیشتری از طرف چپ مکعب را میبیند. احساس مجسم بودن اشیاء سه‌بعدی ناشی از مزج دو تصویر شبکیه‌ای نایکسان است بوسیله‌ی دماغ. برای اینکه این مطلب خوب روشن شود، کافی است که یکی از دو چشم را با دست پوشانیده اطراف اطاق را بنگریم؛ در این رؤیت یک‌چشمی، منظره‌ای مستوی، شبیه به عکس، مشاهده میکنیم. حال اگر ناگهان دست را از پیش چشم برداریم یکباره برجستگی اشیاء محسوس میشود.

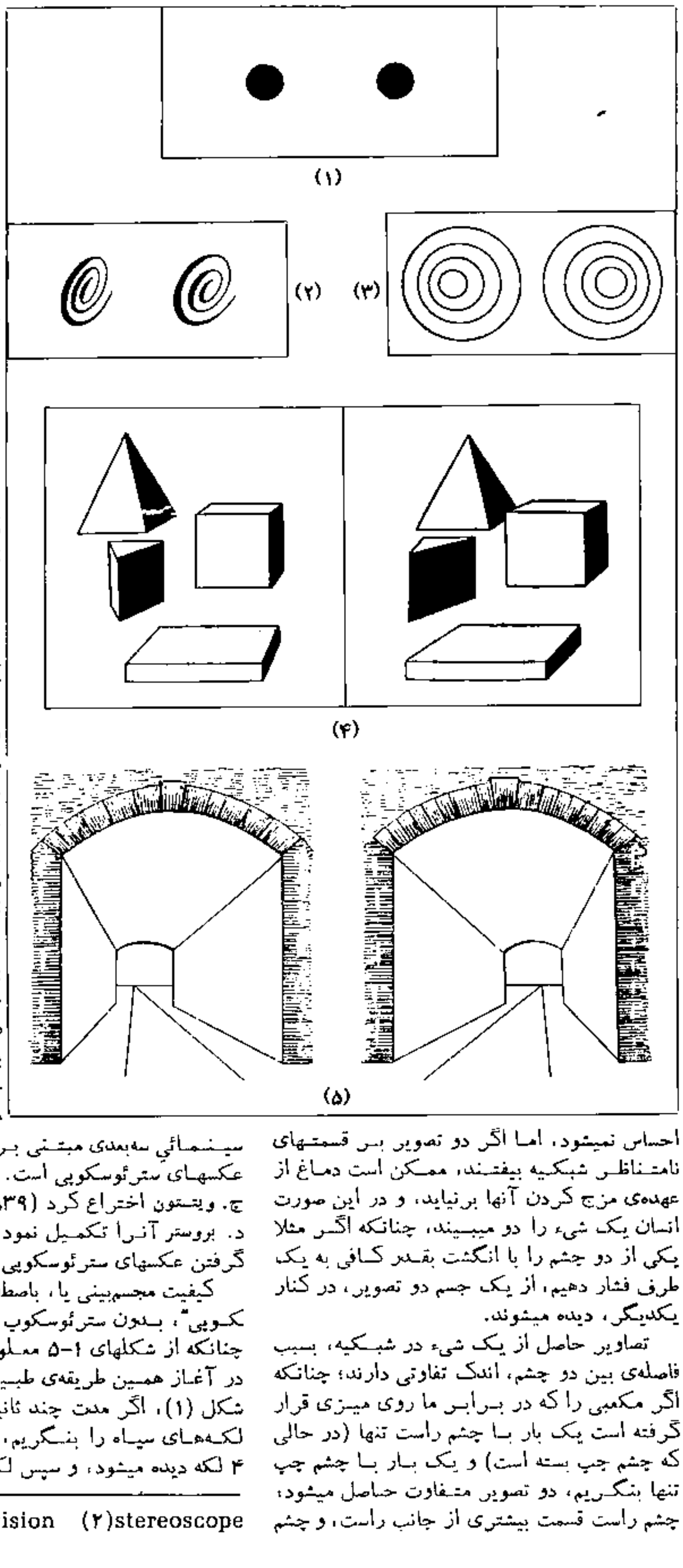
(۱) (۲) (۳) (۴) (۵)

اسباب موسوم به مجسم‌نما (mojas-sam.nemā) یا ستر-ئوسکوپ[2] (stere-oskop؛ فنس) مبتنی بر اصول سابق الذکر است. این اسباب دارای دو دیدگر (هر یک برای یکی از دو چشم) است، که حائلی میان آنها قرار داده شده. اگر بوسیله‌ی دوربین عکاسی خاصی (دوربین سترئوسکوپی) دارای دو نقشگیر متماثل، که فاصله‌ی آنها تقریباً مساوی فاصله‌ی دو چشم انسان است، دو عکس از شیئی برداریم، و آنها را در مجسم‌نما کنار هم قرار دهیم و در عین حال با دو چشم بنگریم بطوری که هر چشم فقط عکسی را که نظیر آنست ببیند، شیء به طرز جالبی مجسم دیده میشود. فیلمهای سینمائی سه‌بعدی مبتنی بر رؤیت دوچشمی و عکسهای سترئوسکوپی است. سترئوسکوپ را سر چ. ویتستون اختراع کرد (۱۸۳۹). در ۱۸۴۹، سر د. بروستر آنرا تکمیل نمود، و دوربینی برای گرفتن عکسهای سترئوسکوپی اختراع کرد.

کیفیت مجسم‌بینی یا، باصطلاح، "اثر سترئوسکوپی"، بدون سترئوسکوپ نیز دست میدهد، چنانکه از شکلهای ۱-۵ معلوم است، و ویتستون در آغاز همین طریقه‌ی طبیعی را بکار برد. در شکل (۱)، اگر مدت چند ثانیه فاصله‌ی سفید بین لکه‌های سیاه را بنگریم، پس از اندک زمانی ۴ لکه دیده میشود، و سپس لکه‌های بیرونی عقب

(۱) binocular vision (۲) stereoscope

میروند، و دو لکه‌ی دیگر یکی میشوند، و کره‌ای معلق در هوا دیده میشود. شکلهای (۲) و (۳) نیز چنین است؛ در شکل اخیر، شخص چنان میپندارد که داخل لوله‌ای را مینگرد. در شکل (۴)، اگر بطریق مذکور عمل کنیم، اجامی معلق در هوا خواهیم دید، و در شکل (۵) انسان چنین توهم میکند که داخل دالان یا تونلی را مینگرد. باید دانست که این قوه‌ی مجسم‌بینی (حتی با ستئوسکوپ) در اشخاص متفاوت است، و مجسم دیدن در بعضی مستلزم تمرین زیاد میباشد. بهر حال، کمی تمرین برای یافتن وضع مناسب چشم نسبت به صفحه لازم میباشد.

رویتر[1]**، پاول یولیوس** (pāl yulius royter)، ملقب به **بارون دو رویتر** (baron dë*)، ۱۸۱۶–۹۹، مؤسس خبرگزاری رویتر؛ متکاسل (آلمان). در ۱۸۲۹ در بانک یکی از بستگانش در گوتینگن مشغول کار شد، و در همانجا موضوع تلگراف توجه او را جلب کرد. در ۱۸۴۹، برای برقرار کردن ارتباط بین خط تلگرافی جدید الاحداث آلمان در اکس‌لاشاپل با خطوط فرانسوی و بلژیکی در ورویه، آژانسی برای جمع‌آوری اخبار در هر یک از این دو نقطه ایجاد کرد، و این دو آژانس را، بوسیله‌ی کبوترهای نامه‌بر، با یکدیگر مرتبط ساخت. بعداً در صدد تأسیس خبرگزاری در پاریس برآمد، ولی بسبب محدودیتهائی که دولت فرانسه در این کار قائل شده بود، ناگزیر منصرف شد. سپس به انگلستان رفت (۱۸۵۱)، و تابعیت آن کشور را پذیرفت. در این زمان، اولین کابل زیردریائی، بین دوور (انگلیس) و کاله (فرانسه)، تازه برقرار شده بود، و رویتر بنگاه تازه‌ای در لندن دایر کرد، و بتدریج کارش رونق گرفت، و در ۱۸۵۸ جراید انگلستان حاضر به منتشر کردن اخبار تلگرافی آژانس رویتر شدند. سپس رویتر دامنه‌ی فعالیتهای خویش را در سراسر جهان وسعت داد، و امتیاز خطوط تلگرافی بین انگلستان و آلمان، انگلستان و فرانسه، و فرانسه و کشمت را بدست آورد. در ۱۸۷۱، دوک ساکس‌کوبورگ‌گوتا به وی لقب بارون اعطا کرد، و با اجازه‌ی مخصوص ملکه‌ی ویکتوریا مقرر شد که وی و اعقابش در انگلستان از مزایای این لقب استفاده کنند.

رویتر در ایران نیز فعالیت داشت؛ برای تفصیل ← بانک شاهنشاهی.

رویتر[2]**، میخیل آدریانسون د** (mixil ādriānsön de royter)، ۱۶۰۷–۷۶، دریاسالار هلندی. در نخستین ← جنگهای هلند تحت فرماندهی ترومپ خدمت کرد (۱۶۵۲–۵۴). در جنگ دوم هلند، متصرفات انگلیس را در ساحل طلا و سواحل گینه تصرف نمود (۱۶۶۴–۶۷)؛ کشتیهای انگلیسی را در مدوی سوزاند (۱۶۶۷). در جنگ سوم هلند (۱۶۷۲–۷۸)، باتفاق ترومپ، رهبری ناوگان هلند را بعهده داشت، و در ۱۶۷۲ مانع حمله‌ی دشمن به بنادر هلند شد. عاقبت در مسینا کشته شد.

رویدر (ruydar)، دهستان (جمع ح ۵۰۰؛۲؛)، بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۹ (؟) آبادی. مرکزش، **رویدر** (جمع ۹۲۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲۵ کیلومتری ل بستک است.

رویس (roveys)، دهستان (جمع ح ۷؛۳۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۶ (؟) آبادی. مرکزش، **رویس** (جمع ۹۸۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱ کیلومتری ج خرمشهر واقعست.

رویس[3] (roys)، رودی بطول ۱۶۰ کم، در سویس مرکزی. از گردنه‌ی سن گوتار بسوی ل جریان یافته، پس از عبور از دریاچه‌ی لوسرن، به رود آر ملحق میشود.

رویس[3]، نام دو امیرنشین سابق در قسمت شرقی تورینگن، آلمان مرکزی. خاندان رویس از قرن ۱۲م سابقه دارد، و نسبنامه‌ی آن بسیار درهم پیچیده است. شاخه‌ی رویس قدیم از ۱۷۷۸ امارت داشت، و پایتختش در گرایتس بود؛ شاخه‌ی جوانتر از ۱۸۰۶ امارت داشت، و پایتختش در گرا بود. در ۱۹۱۸ امارت این خاندان برافتاد، و در ۱۹۲۰ هر دو امیرنشین جزء تورینگن شد.

رویس[4]**، جوسایا** (josāyā roys)، ۱۸۵۵–۱۹۱۶، فیلسوف امریکائی. بزرگترین طرفدار مذهب اصالت تصور در امریکا بود، و عقیده داشت که عالم فقط تا حدی که بوسیله‌ی اذهان درک میشود وجود دارد، و نفس جزئی متناهی فقط از آنجهت که جزئی از نفس جهانی است قادر به درک حقیقت است. از آثارش روح فلسفه‌ی جدید (۱۸۹۲)، عالم و فرد (۱۹۰۰–۱۹۰۱)، و فلسفه‌ی وظیفه‌شناسی (۱۹۰۸) است.

رویسبروک[5]**، یان وان** (yān vān roysbruk)، ۱۲۹۳–۱۳۸۱، راهب هلندی و از رازوران (← رازوری) معروف کاتولیک. پیرو آوگوستینوس بود. آثار رازورانه‌اش در ادبیات هلندی میانه و در رازوری مسیحی مقامی شامخ دارد.

رویسدال[6]**، یاکوب وان** (yākob vān roysdāl)، ح ۱۶۲۸–۸۲، نقاش و حکاک هلندی. در میان دورنماسازان هلندی از همه مشهورتر است. در زمان حیاتش کارهای او زیاد مقبول نبود و در فقر و فاقه مرد. دورنماهای او معمولا تیره و سنگین است. آسمانهای او غالباً از ابر پوشیده است. بر خلاف معاصرانش، تصویرهای او زائیده‌ی حافظه و نیروی تخیل اوست. در کارهای پخته‌ترش، بخصوص در تنظیم نور تابلوهایش، نفوذ رامبران مشهود است.

رویش[7] (ruyeš)، در دانه‌های گیاهان، فرایندی که در آن رویان گیاهی در داخل دانه، پس از یک دوره‌ی خفتگی، رشد خود را از سر میگیرد، و گیاه جوان از دانه بیرون میآید. دوره‌ی خفتگی متفاوت است؛ مثلا دانه‌ی اغلب علفها تقریباً بلافاصله جوانه میزنند، اما اغلب دانه‌ها برای اینکه بتوانند جوانه بزنند احتیاج به یک دوره‌ی استراحت دارند. "قابلیت زندگی" (قابلیت جوانه زدن) تخمها از چند هفته (ثعلبها) تا بیش از ۴۰۰ سال (گل آب هندی) تغییر میکند. رویش مربوط به شرایط دما، رطوبت، و اکسیژن میباشد. برای احتراز از کاشتن دانه‌های کهنه یا نامرغوب، آنها را از لحاظ رویش آزمایش میکنند.

رویشلین[8]**، یوهان** (yohān royšlin)، ۱۴۵۵–۱۵۲۲، اومانیست آلمانی. در زبانهای یونانی و عبری متبحر بود. کتاب اصول عبری (۱۵۰۶) وی نخستین دستور زبان عبری است که یک مسیحی نوشته است.

رویکوس[9] (roykos)، مجسمه‌ساز یونانی در قرن ۶م ق‌م. در تکمیل شیوه‌ی ریختن مجسمه‌های مفرغی دست داشته است.

رویم (rovaym) [شیخ ابومحمد رویم ابن احمد (یا محمد) بغدادی]، فد ۳۰۳ هق، صوفی و عارف مشهور قرن ۳م و آغاز قرن ۴م هق. در فقه از ظاهریه و در تصوف از اقران جنید بغدادی بوده است. در کتابهای صوفیه نمونه‌هائی از حالات و سخنان او آمده است. وفاتش در بغداد اتفاق افتاد.

رویین، شهر کانادا، ← رولن.

رویه‌سائی[10] (ruye.sā'i)، در زمینشناسی، کنده شدن ورقه‌های سنگ از سطح زمین. از فرایندهای ساینده‌ی است.

رویین (ruyin)، در شاهنامه، پسر پیران ویسه، که در جنگ یازده رخ بدست بیژن پسر گیو کشته شد.

رویین‌دژ (ruyin.dej)، در شاهنامه، دژی استوار، و ۳ فرسنگ در ۴۰ فرسنگ، که بر پهنای باره‌ی آن ۱۲ سوار در کنار هم میتوانستند رفت. جایگاه ارجاسپ بود، و اسفندیار پس از گذشتن از هفت خان آن را گشود.

ره: ← رتس، سنیور دو.

ره[11] (re)، جزیره (۸۵ کم؛ جه ۹؛۳۲۸؛)، ولایت شارانت‌ماریتیم، غ فرانسه، در خلیج گاسکونی. قلعه‌اش، که در ۱۶۸۱ توسط وبان ساخته شد، اکنون زندان است.

رها (rohā)، شهر قدیم: ← ادسا.

رهاب (rohāb)، قسمتی از فرود آواز افشاری که، بر عکس افشاری، سوز و گداز کمتر دارد، و حالت تسلی‌بخش آن مشهود است.

رهال (rahāl)، دهستان (جمع ح ۴؛۴۹۰؛)، چغ بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. قطورچای مشروبش میکند. مرکزش، **رهال** (جمع ۳۵۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۱ کیلومتری چغ خوی است.

رهام (rohhām)، در شاهنامه. **۱–** پسر گودرز کشواد که در پادشاهی کیخسرو جنگهای درخشان کرد، و در جنگ یازده رخ، بارمان، پهلوان تورانی، بدست او کشته شد. **۲–** از سرداران بهرام گور در جنگ وی با خاقان چین.

رهبان: ← راهب.

رهبانیت: ← راهب.

رهبری ارکستر[12] (rahbarie orkestr)، در موسیقی، هنر و فن وحدت بخشیدن به اهتمام عده‌ای نوازنده، یا نوازنده و خواننده، که با هم قطعه‌ای را اجرا میکنند. امروزه وظایف رهبر ارکستر مشتمل است بر انتخاب آهنگ برای اجرا؛ القا کردن تصور خود از قطعه‌ی انتخاب‌شده به اجراکنندگان بوسیله‌ی تمرین؛ و سرانجام اداره کردن آنها در اجرای نهائی. رهبر ارکستر معمولا

---

(۱)Reuter (۲)Ruyter (۳)Reuss (۴)Royce (۵)Ruysbroeck (۶)Ruisdael (۷)germination (۸)Reuchlin (۹)Rhoecus (۱۰)exfoliation (۱۱)Ré (۱۲)conducting

با دست راست خود، به کومک چوب میزان یا بدون آن، تمپو، وزن (ریتم)، و فشار را به نوازندگان نشان میدهد، و به نوازندگان مورد نظر اجازه‌ی نواختن میدهد. با دست چپ ممکن است میزان حتت و ملایمت قسمتی را که نواخته میشود نشان دهد. رهبران ارکسترهای خیلی بزرگ با حرکات سر، و نیز با اشارات دقیق چشم و دهان و بدن هم اجراکنندگان را هدایت میکنند.

هنر دشوار رهبری ارکستر زمانی لازم آمد که تعداد سازهای ارکستر زیاد شد. از اوایل دوره‌ی رنسانس تا اواخر قرن ۱۸م اداره‌ی گروه نوازندگان یک ارکستر را یکی از نوازندگان (غالباً نوازنده‌ی کلاوسن یا ویولن) بعهده داشت. استفاده از چوب میزان و رهبری کردن ارکستر بوسیله‌ی کسی که خود سازی را نمینوازد از اوایل قرن ۱۹م معمول شد. هانس فون بولو اولین رهبر ارکستر بمعنی جدید بوده است.

رهفرش[1] (rah.farš)، پوشش سطح جاده‌ها و خیابانها و پیاده‌روها؛ و نیز جاده‌ی رهفرش‌شده (← رهفرش کردن). رهفرش ممکن است از جنس بتون، **ماکادام**، آسفالت، بتون قیری، یا آجر، چوب، یا قطعات سنگ باشد. زیرسازی رهفرش باید با انحنای مناسب و به مدد غلطک کوبیده شده باشد؛ معمولا در زیرسازی قطعات بتونی بکار میبرند. زیرسازی و روسازی هر دو باید برای جریان آب انحنای کافی داشته باشند، و اگر بتونی باشند، باید درزهائی برای انبساط داشته باشند. بتون را غالباً با شبکه یا میله‌های فولادی مسلح میکنند. ← جاده‌های رومی از لحاظ رهفرش بادوام خود شهرت یافته است. از قرون وسطی تا قرن ۱۹م رهفرش با قلوه‌سنگ رایج بود؛ در قرن ۱۹م رهفرش ماکادام رواج یافت.

رهفرش کردن[2] (rah.farš kardan)، پوشاندن جاده‌ای با سنگ، آجر، چوب، بتون، آسفالت، و غیره، بقسمی که سطح آن هموار و محکم شود. ← رهفرش.

رهق (rahaq)، ده (جمعیت ۱۸۳ نفر در سال ۱۳۳۵ هش)، دهستان نیاسر، بخش قمصر، شهرستان کاشان، ۶۵ کیلومتری ل‌غ قمصر.

رهنما، غلامحسین (rahnemā)، ۱۲۹۹–۱۳۶۵ هق (۱۳۲۵ هش)، از رجال و فضلای ایران و از معلمین معروف ریاضیات؛ مت شیراز. پدرش، میرزا علی محمد، از علمای روحانی عصر ناصرالدین شاه بود. رهنما، پس از تحصیلات مقدماتی در شیراز، به اتفاق پدر به تهران آمد، و نزد نجم‌الدوله به تحصیل ریاضیات پرداخت. از ۱۳۲۱ هق تا آخر عمر در مدارس مختلف تهران تدریس نمود؛ تقریباً همه‌ی معلمین کنونی ریاضی و علوم در ایران مستقیماً یا با واسطه شاگرد وی بوده‌اند. در ۱۳۲۴ هش در سه دولت متوالی وزارت فرهنگ داشت. عاقبت در سن ۶۶ سالگی در تهران درگذشت، و در حضرت عبدالعظیم در ایوان قبر ناصرالدین شاه مدفون شد. اثر وی دو جلد کتاب هندسه‌ی متوسطه است، که به اسلوب کتابهای هندسه‌ی آلمانی تألیف شده، و این دو کتاب روش تدریس هندسه را در مدارس متوسطه دگرگون ساخت، ولی متأسفانه بعد از چند سالی از رواج افتاد.

(۱) pavement (۲) (to) pave

ری (rey)، پارسی باستان **رگا** (ragā)، اوستائی **رگها** (raghā)، در مآخذ یونانی و لاتینی **راگس** (rāges) و **راگا** و **راگای** (rāgāy)، شهر قدیم، در ماد، که ویرانه‌های آن در ح ۸ کیلومتری جنوب تهران، در ل حضرت عبدالعظیم و نزدیک آن قرار دارد. اهمیت جغرافیائی این شهر از این جهت بوده است که در منطقه‌ی حاصلخیزی بین کوهستان و بیابان قرار داشته است، و از ایام بسیار قدیم وسیله‌ی ارتباط میان غرب و شرق ایران بوده.

بقول مورخین قدیم، در تابستان سال ۳۳۰ ق‌م، اسکندر مقدونی، در تعقیب داریوش III، خود را ۱۱ روزه از اکباتان به راگا رسانید؛ سلوکوس I راگا را تجدید بنا کرد، و بیاد موطن خود در مقدونیه، نام ائوروپوس (europos) بر آن نهاد؛ پس از استیلای اشکانیان، نام شهر به آرساکیا (ārsākiā) تبدیل شد. ولی باید دانست که احتمالا این شهرها متمایز بوده‌اند، و بسبب نزدیکی آنها به یکدیگر یک شهر شمرده شده‌اند. یزدگرد III ساسانی در سال ۶۴۱ در راه فرار به خراسان از ری گذشت؛ مقبره‌ی بی‌بی شهربانو منسوب به دختر اوست، که به ازدواج امام حسین ع درآمد. در سالهای ۴۸۶ و ۴۹۹ و ۵۵۳، ری مقر اسقفهای کلیسای سوریه‌ای شرقی بوده است.

تاریخ فتح ری بدست اعراب بتفاوت از ۱۸ تا ۲۴ هق ذکر شده است، و احتمالا تسلط آنان بتدریج صورت گرفته، چنانکه در ۲۵ هق شورشی در ری روی داد، که بدست سعد ابن ابی وقاص منکوب گردید. ظاهراً اعراب از نفاق خاندانهای اشرافی ایران برای استقرار نفوذ خود استفاده کردند. در این زمان، ری تحت حکومت خاندان مهران بود؛ در نتیجه‌ی مقاومت سیاوخش ابن مهران ابن بهرام چوبین، نعیم ابن مقرن (no'ayme 'bne moqarren) شهر قدیم را ویران ساخت، و به دستور او، فرخان (← مصمغان) شهر جدیدی بنا نهاد. در ۱۳۶ هق، سنباد ری را گرفت، و مدت کوتاهی آنرا در دست داشت. تاریخ جدید ری با حکومت (۱۴۱–۱۵۲ هق) ابوعبدالله محمد مهدی (بعداً مهدی، خلیفه‌ی عباسی) آغاز میشود. وی شهر را بنام محمدیه تجدید بنا کرد، و خندقی به دور آن ساخت. پسرش، هارون‌الرشید، در ری متولد شد. در ۱۹۵ هق، طاهر ذوالیمینین، سردار مأمون، در نزدیکی ری به لشکریان امین غلبه یافت. در سال ۲۵۰ هق، مبارزه‌ی علویان طبرستان با طاهریان و سپس با سرداران ترک خلیفه در ری آغاز گردید. چندی بعد مداخله‌ی سامانیان در ری شروع شد؛ اسماعیل سامانی شهر را تصرف کرد (۲۸۹ هق). علی رغم توجه خلفای بغداد به ری، تعداد سکنه‌ی عرب ناچیز بود، و اغلب اهالی شهر ایرانی بودند. از محصولات شهر حریر، اشیاء چوبی، و "ظروف جلادار" را ذکر کرده‌اند. شهر از مراکز تجارت بود؛ پنج دروازه‌ی بزرگ و هشت بازار مهم داشت. مقدسی ری را یکی از مفاخر ممالک اسلامی شمرده است، و از کتابخانه‌ی آن نام برده است.

در اوایل قرن ۴م هق، یوسف ابن ابی الساج ری را اشغال کرد. پس از وی بی‌نظمیهائی در ری روی داد، اما سرانجام سامانیان، که از حمایت خلیفه برخوردار بودند، دوباره ری را جزء قلمرو خود ساختند، ولی کمی بعد اسفار ابن شیرویه در ری دعوی استقلال کرد؛ وی در ۳۱۶ (؟) هق بدست مرداویج بقتل رسید، و وی جانشین اسفار گردید. پس از کشته شدن (۳۲۳ هق) مرداویج، آل بویه در ری مستقر شدند، و ری ح 100 سال جزء قلمرو اعقاب رکن‌الدوله‌ی دیلمی بود. در ۴۲۰ هق، مجدالدوله‌ی دیلمی در جنگ با دیالمه از محمود غزنوی استمداد کرد، و محمود از فرصت استفاده کرده قلمرو او را تصرف نمود. دوره‌ی کوتاه حکومت غزنویان دورانی تیره بود؛ کتابهای فلسفه و علوم نابود شد، و قرامطه و معتزله با بیرحمی قلع و قمع شدند. در ۴۲۷ هق، غزها ری را ویران کردند، و در ۴۳۴ هق شهر بدست سلاجقه افتاد، و یکی از شهرهای عمده‌ی آنان گردید. طغرل بیک در ۴۵۵ هق در ری درگذشت. از آن پس در تاریخ سلاجقه‌ی بزرگ و سلاجقه‌ی عراق همواره ذکر ری میآید. از آغاز سلطنت (۵۲۹–۵۴۷ هق) مسعود سلجوقی ری تحت حکومت امیر اینانج قرار گرفت، که دخترش اینانج خاتون به ازدواج محمد معروف به جهان‌پهلوان، پسر اتابک ایلدگز، درآمد. پس از کشته شدن اینانج، ایلدگز ری را به پسر خود محمد واگذاشت. بعدها ری به قتلغ اینانج منتقل شد، و او راه مداخله‌ی تکش خوارزمشاه را در امور ایران باز کرد (۵۸۸ هق). در ۶۱۴ هق اتابک سعد ابن زنگی ری را گرفت، ولی جلال‌الدین خوارزمشاه شهر را از تصرف او بیرون آورد.

ری از کشمکشهای مذهبی در میان اهالی آسیب بسیار دیده است. در جنگ سال ۵۸۲ هق بین شیعه و سنی، بسیاری از مردم کشته شدند یا جلای وطن کردند، و شهر به ویرانی روی نهاد. یاقوت، که هنگام فرار از مقابل مغولها در سال ۶۱۷ هق از ری گذشته است، گوید که حنفیها و شافعیها پیروان شیعه (نصف جمعیت شهر) را قلع و قمع کردند، و سپس شافعیها بر حنفیها غالب شدند؛ در نتیجه، فقط محله‌ی شافعی‌نشین (کوچکترین محلات) باقی ماند. یاقوت خانه‌های زیرزمینی ری را توصیف میکند، و به کوچه‌های تنگ و تاریک صعب العبور که اهالی برای حفظ خود در مقابل دشمنان ساخته بودند اشاره مینماید. مغولها آخرین ضربه را به ری وارد کردند؛ بقول ابن الاثیر (که شاید خالی از مبالغه نباشد)، سکنه‌ی شهر را قتل عام نمودند (۶۱۷ هق)، و بازماندگان نیز در ۶۲۱ هق بقتل رسیدند. بهر حال، به شهادت ظروف سفالینی که ظاهراً ساختن آن در ری ادامه داشت، شراره‌ی حیات در ری کاملا خاموش نشد؛ قلعه‌ی طبرک در دوره‌ی غازان خان دوباره مرمت یافت. اما علل اقتصادی (و شاید موضوع تأمین آب)، و احتمالا علل سیاسی و مذهبی، مانع تجدید رونق ری گردید، و مرکز بخش اداری مغول در ری ("تومان ری") به ورامین منتقل شد. در ۷۸۶ هق لشکریان تیمور بدون برخورد به مقاومتی ناحیه‌ی ری را اشغال کردند. کلاویخو که در ۱۴۰۴ (۸۰۶ هق) از این منطقه عبور کرده است تأیید میکند که ری خالی از سکنه بوده.

اول بار در ۱۷۹۷ اولیویه (← چادر) به جستجوی ویرانه‌های ری پرداخت، ولی توفیقی نیافت. سپس ژنرال گاردان و ترویلیه (trüilie) (از همراهان وی) در این راه قدم برداشتند.

نخستین توصیفهای ویرانه‌های ری از ج. موریه، کر پورتر، و س و. اوزلی است. موریه طرحی از یک کنده‌کاری دوره‌ی ساسانی تهیه کرد (بعدها بر این کنده‌کاری صورت فتحعلی شاه قاجار را ساختند). توصیف کر پورتر از ویرانه‌های ری و مخصوصاً نقشه‌ای که وی تهیه کرده است هنوز هم باارزش است، زیرا در نتیجه‌ی کشت و زرع و حفاریهای نامنظم، دیوارها از بین رفته، و طبقات درهم ریخته است. تعداد عظیمی از اشیاء حائز اهمیت باستانشناسی و مخصوصاً ظروف سفالی منقش معروف ری، در نتیجه‌ی فعالیتهای تجار عتیقه‌فروش، به بازارهای اروپا و امریکا راه یافت. کاوشهای علمی در سال ۱۹۳۴ توسط دانشگاههای فیلادلفی و بستن شروع شد. دکتر ا. شمیت تعداد زیادی ظروف سفالین و بقایای بناهائی را کشف کرد. ← برج طغرل (در مقاله‌ی برج)؛ جشمه علی؛ طبرک.

ری (rey) یا **من ری** (mane rey)، از مقیاسات وزن: ← اوزان و مقیاسهای ایران، جدول.

ری[1]، جان (jān rey)، ۱۶۲۷–۱۷۰۵، طبیعیدان انگلیسی. با یکی از شاگردان خود طرحی برای رده‌بندی ممالک حیوانی و نباتی ریخت، و با هم در اروپا برای جمع‌آوری نمونه‌ها مسافرت کردند. پس از وفات شاگردش، موادی را که از وی بجا مانده بود تنظیم و نشر کرد. اثر مهم خود ری تاریخ گیاهان (۳ جلد، ۱۶۸۶–۱۷۰۴) است.

ری[2]، سینگمان (singmān ri)، ۱۸۷۵–، از رجال کره و رئیس جمهور (۱۹۴۸–۶۰) کره‌ی جنوبی. از طرفداران استقلال کره بود. در کشمکش تحصیل کرد. پس از جنگ II، از رهبران کره‌ی جنوبی، که تحت اشغال کشمکش بود، گردید، و در ۱۹۴۸ به ریاست جمهوری کره‌ی جنوبی رسید، و مدعی حق حکومت بر کره‌ی شمالی گردید. دولت او فاسد بود و نسبت به مخالفین شدت عمل داشت. در انتخابات ۱۹۶۰ نیز انتخاب شد، ولی به خدعه در انتخابات متهم شد. پس از شورشهای ماه مه‌ی ۱۹۶۰، دستش از کار کوتاه شد، و به هاوائی رفت.

ریازان[3] (riāzān)، شهر (جم ح 213'000)، غ قسمت مرکزی جمشر اروپائی، بر رود آکا. صنایع تصفیه‌ی نفت و تهیه‌ی ماشین‌آلات کشاورزی و وسایل حمل و نقل دارد. در ۱۰۹۵ بنا شد، و کرسی امیرنشین ریازان گردید، ولی مغولان در ۱۲۳۷ ویرانش کردند. در دهه‌ی سوم قرن ۱۵م بتصرف مسکو درآمد. کلیساهای جالبی از قرون وسطی و یک کرملین از سال ۱۲۰۸ دارد. در جنگ II، نزدیک ریازان از پیشروی آلمانها بجانب مسکو جلوگیری شد.

ریاض (riāz)، شهر (جم ح 150'000)، پایتخت عربستان سعودی، و پایتخت تاریخی نجد. در واحه‌ای دارای نخلستانها قرار دارد، و محل تلاقی خطوط حمل و نقل و داد و ستد بیابانی است. از ۱۹۵۱ با راه آهن به بندر ظهران (کنار خلیج فارس) مرتبط است. از اوایل قرن ۱۹م مرکز نهضت وهابی، و در تاریخ خاندان آل سعود اهمیت تام داشته است. از ابنیه‌ی آن کاخ سلطنتی ابن سعود است.

ریاض الانشاء (riāzo 'l-'ensā') یا **روضة الانشاء** (← rōzato)، مجموعه‌ای فارسی حاوی نمونه‌های نامه‌های معمولی (← اخوانیات) در خطاب به اشخاص گوناگون، اثر خواجه محمود گاوان، از فضلای قرن ۹م هق. بسبب اهمیت مقام نویسنده، که در هند به وزارت رسید و عنوان خواجه‌ی جهان یافت، و همچنین بسبب اشتمال کتاب بر اشارات و فواید گونه‌گون، این مجموعه فواید تاریخی بسیار دارد. مؤلف، غیر از این مجموعه، کتابی هم در فن انشا دارد بنام مناظر الانشاء. کتاب ریاض الانشاء در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است (۱۹۴۸).

ریاض العارفین (riāzo 'l-'ārefin)، تذکره‌ی فارسی راجع به احوال متصوفه، تألیف رضا قلی خان هدایت. کتاب شامل مقدمه‌ای است، مشتمل بر ۶ گلبن، در بیان حقیقت تصوف و مصطلحات عرفا، و سپس در طی دو روضه به شرح احوال و نقل نمونه‌ی اشعار عرفا و مشایخ و فضلا و حکمای متقدم پرداخته است، و در قسمت دیگر کتاب، که عنوان فردوس دارد، احوال عرفا و حکمای متأخر و معاصر خویش را یاد کرده است، و خاتمه‌ی کتاب را، تحت عنوان خلد، به بیان احوال و آثار خویش اختصاص داده است. اتخاذ عناوینی از قبیل گلبن، روضه، فردوس، و خلد برای اجزای کتاب در واقع برای رعایت تناسب بین عنوان اجزای کتاب بوده است با عنوان اصل کتاب که ریاض است. کتاب ریاض العارفین در تحقیق احوال و آثار متأخرین صوفیه از مآخذ مهم و معتبر بشمارست. این کتاب در تهران بصورت طبع سنگی (۱۳۰۵ هق) و همچنین طبع سربی (۱۳۱۶ هش) منتشر شده است.

ریاضت (riāzat) [عربی، = رام کردن ستوران توسن]، تعذیب جسم با التزام و تحمل مجموعه‌ای از اعمال دشوار و سنگین و اجتناب از لذایذ حتی لذایذ مباح بمنظور نیل به تکامل روحی یا فکری. کسی را که مشغول ریاضت شود مرتاض (mortāz) و ریاضت‌کش میخوانند. ریاضت در بین امم و اقوام بدوی سابقه دارد، و گذشته از آن، بین شمنان و برهمنان، و حتی یهود و نصاری، نیز هر یک بنحوی متداولست (نیز ← یوگا).

در اخلاق و تصوف اسلامی، غایت ریاضت که بهر حال باید موافق شرع باشد تعذیب جسم است بمنظور تأدیب و اصلاح نفس اماره (← نفس). در اسلام، با وجود لحن تخویف و انذاری که مخصوصاً در آیات مکی قرآن هست، تحمل ریاضات شاقه منع شده است، چنانکه پیغمبر عبدالله ابن عمرو ابن عاص و عثمان ابن مظعون را که قصد رهبانیت و ریاضت داشتند منع کرد. مع هذا، ورع و زهد بعضی از خلفای راشدین و صحابه و تابعین زهد اسلامی را به جانب ریاضت سوق داد، و کسانی مانند حسن بصری، حبیب عجمی، عبدالله مبارک، فضیل ابن عیاض، و دیگران در زهد و تقشف و بکاء و تهجد و روزه تا حدی شیوه‌ی اهل ریاضت در پیش گرفتند، و شیوه‌ی این زهاد بعدها برای مبتدیان صوفیه غالباً سرمشق شد، چنانکه در احوال بایزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر، ابوعبدالله ابن خفیف، و دیگران ریاضتهای بسیار ضبط و نقل کرده‌اند، و ظاهراً ریاضات زهاد مسیحی و جوکیان هند (← یوگا) نیز در توسعه‌ی سنن و طرق ریاضات در بین صوفیه خالی از تأثیر نبوده است. با اینهمه، غالب فقها و بعضی از صوفیه‌ی معتدل اینگونه ریاضات را مردود میشمرده‌اند، و بر مرتاضان صوفی ازین بابت طعن و انتقاد می‌کرده‌اند.

ریاضیات[4] (riāziyyāt)، علم استخراج نتایج منطقی دستگاههای اصول موضوعه. برای تسهیل ارجاع دنباله‌ی این مقاله به چند قسمت منقسم می‌شود.

I – دستگاههای مختلف ریاضی ساختمانهائی هستند که هر یک بر تعدادی حدود اولیه و اصول موضوعه (← روش قیاسی. نیز ← ساختمان ریاضی) استوار اند (مثلا ← گروه، در ریاضیات). هر تئوری (teori) یا نظریه‌ی ریاضی مجموعه‌ای است از اصول موضوعه و نتایج منطقی آنها که بر طبق مقتضیات روش قیاسی تنظیم شده باشد. هر تئوری ریاضی با دسته‌ای حدود اولیه یا تعریف‌نشده (اعضا، توابع، خواص، و نسبتها) و دسته‌ای گزاره‌ی ثابت‌نشده در باب آنها (اصول موضوعه) شروع میشود، و سایر احکام تئوری (یا باصطلاح، قضایای آن) بر طبق روشهای منطق صورت از اصول موضوعه استخراج میشوند. بر طبق این بیان، ریاضیات در حقیقت منطق کاربسته است؛ اما جمعی از محققین منطق را شعبه‌ای از ریاضیات میدانند (← روش قیاسی).

تعریف ریاضیات بشرح مذکور مربوط است به ریاضیات محض[5] نوین (قس ریاضیات کاربسته). البته تعریف ریاضیات بر حسب وسعت دامنه‌ی آن و نیز بسط دامنه‌ی فکر ریاضی تغییر کرده است، چنانکه زمانی آنرا علم عدد، زمانی علم فضا، گاه علم کمیات، و زمانی علم مقادیر متصل و منفصل خوانده‌اند. اما ریاضیات کنونی اگرچه از جهتی موضوع واحدی است، مشتمل بر تئوریهائی است که هیچ یک از این تعریفات آنها را فرا نمیگیرد. بهمین جهت است که ریاضیات کنونی را بر اساس روش آن (یعنی روش قیاسی) تعریف میکنند نه بر حسب موضوع آن.

در باب رشته‌های مختلف ریاضیات از قبیل حساب و هندسه و جبر و مثلثات و حسابهای دیفرانسیل و انتگرال توضیحات مجملی در مقالات جداگانه آمده است. در این مقاله فقط به ذکر بعضی توضیحات عمومی و کلی، که برای فهم معنای ریاضیات کنونی لازم است، اکتفا میشود.

II – پیش از زمان یونانیان، بعضی از اقوام قدیم، مانند مصریها و بابلیها، در حل مسائل علمی، بعضی اطلاعات ریاضی از طریق تجربه حاصل کرده بودند. ریاضیات این زمان در واقع مجموعه‌ای پراکنده از این گونه اطلاعات بود، و حتی یک نمونه از چیزی شبیه استدلال منطقی در ریاضیات پیش از یونانیان دیده نمیشود. با برآمدن یونانیان، اطلاعات ریاضی قدم به مرحله‌ی علمی گذاشت. از تحقیقاتی که در قرن ۲۰م بعمل آمده است معلوم شده است که استفاده‌ی یونانیها از اطلاعات ریاضی مصر و بابل بمراتب بیشتر از آنچه سابقاً می‌پنداشتند بوده است، اما آنچه مرحله‌ی نوینی در ریاضیات محسوب میشود اینست که یونانیها ریاضیات را در خط استدلال و استنتاج انداختند،

(1)Ray; Wray (2)Rhee (3)Ryazan (4)mathematics (5)pure mathematics

و احکام ریاضی را، بجای تجربه، بر استدلال منطقی استوار کردند. کمال این روش در کتاب اصول هندسه (ح 300 ق‌م؛ از اقلیدس) دیده میشود، که در آن، علم هندسه به روش قیاسی تأسیس شده است (البته زمینه‌ی منطقی کار با تدوین منطق بوسیله‌ی ارسطو فراهم شده بود). اگرچه ریاضیات یونانیان عمدةً جنبه‌ی هندسی دارد، ریاضیون یونانی قدمهائی نیز در ایجاد علوم حساب، جبر هندسی، و مثلثات برداشته‌اند. خلاصه، عصر طلائی ریاضیات یونانی با ظهور اقلیدس، ارشمیدس و آپولونیوس به اوج رسید، اما بدنبال آن، مغرب‌زمین دوچار دوران تیرگی قرون وسطی گردید. در این دوران رشد ریاضیات در هند ادامه داشت، اما ریاضیدانهای هندی، با اینکه در محاسبه ید طولائی داشتند، رغبتی به مفهوم روش استدلالی دقیق یونانی در آنها دیده نمیشود. در مقابل، مسلمانان میراث یونانیان را حفظ کردند، و ترجمه نمودند، و تا حدی بسط دادند (مثلا ← خوارزمی؛ جبر، رشته‌ای از ریاضیات؛ شکل القطاع)، و وسیله‌ی انتقال آن و نیز بعضی از اطلاعات و کارهای هندیان (مانند ارقام) گردیدند. در اواخر قرن ۱۱م ورود آثار علمی یونانیان به اروپا آغاز گردید. بتدریج کتب یونانی از روی ترجمه‌های عربی به لاتینی ترجمه شد. با آغاز دوره‌ی رنسانس و اختراع فن چاپ در قرن ۱۵م و انقلابی که از این راه در نشر کتابها و تسهیل دست یافتن به آنها پدید آمد، علم و معرفت بطریق بیسابقه‌ای انتشار یافت. استعمال منظم حروف و علامات‌که بدون آن بسط ریاضیات امکان‌پذیر نبود، و بیخبری از آن سبب محدود ماندن و اغلب عقیم ماندن مساعی ریاضیدانهای دوره‌ی اسلامی بود‌از زمان ف. ویت (قرن ۱۶م) آغاز شد. خلاصه، در آغاز قرن ۱۷م ریاضیات بسط معتنابهی یافته بود، و در آن قرن مبانی مباحث تازه‌ای پایه‌گذاری شد، مانند لگاریتم، بوسیله‌ی جان نپر، هندسه‌ی تصویری، بوسیله‌ی دزارگ و پاسکال، هندسه‌ی تحلیلی، بوسیله‌ی دکارت، علم حساب، بوسیله‌ی فرما، حساب احتمالات، بوسیله‌ی پاسکال، فرما، و هویگنس. از همه مهمتر، در نیمه‌ی دوم این قرن نیوتن و لایبنیتز حسابهای دیفرانسیل و انتگرال را وضع کردند. بدینطریق عصر جدید ریاضیات آغاز گردید. از این زمان، ریاضیات با سرعتی حیرت‌انگیز بسط یافت.

III ـ در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م، دو واقعه‌یکی در جبر و دیگری در هندسه‌روی داد، که در بسط فوق العاده‌ی ریاضیات در مغرب‌زمین و مخصوصاً در بسط فکر ریاضی تأثیر قطعی داشته است. تا اوایل قرن ۱۹م جبر نوعی حساب ملحوظ بود، با این تفاوت که در جبر، بجای ارقام و اعداد، حروف بکار میرفت، و کسی تصور نمیکرد که ممکن است عملی مستقل از ترتیب عوامل نباشد (← عمل، در ریاضیات). در ۱۸۴۳، و. ر. همیلتن، ریاضیدان ایرلندی، به دنبال بعضی تحقیقات فیزیکی، جبری اختراع کرد که در آن عمل ضرب مستقل از ترتیب عوامل نبود. سال بعد ه. گ. گراسمان، ریاضیدان آلمانی، جبری کلی‌تر از جبر اختراعی همیلتن عرضه نمود. بدینگونه، جبرهای انتزاعی جدید پایه‌گذاری شد. واقعه‌ی دیگر رهائی هندسه بود از اصل موضوع اقلیدس. به دنبال کوششهائی که ریاضیدانها کمابیش از زمان اقلیدس ببعد در اثبات اصل موضوع اقلیدس بعمل آوردند، لوباچفسکی نخستین هندسه‌ی نااقلیدسی را اختراع نمود، و با این قدم جسورانه و خارق العاده فکری را که قریب ۲۰۰۰ سال در اذهان جایگزین شده بود، که هندسه‌ی اقلیدسی یگانه هندسه‌ی ممکن است، درهم شکست. اهمیت عمده‌ی پیدایش جبرهای غیر عادی و هندسه‌های نااقلیدسی نه در اینست که بر حجم علم ریاضی افزود، بلکه در آزاد کردن ریاضیات از قید سنن قدیم است و در تحولی که در این علم پدید آورد. پیشتر چنین میپنداشتند که یک دستگاه ریاضی (مثلا هندسه)، ولو به روش اصل موضوعی بنا شود، اشیاء مورد بحث آن باید پیش از اصول موضوعه شناخته شده باشند. اما اختراع دستگاههای خارق العاده‌ی مذکور معلوم کرد که اشیاء مورد بحث را بدون قائل شدن هیچ معنائی برای آنها و صرفاً به استناد اصول موضوعه‌ای که اشیاء مذکور در آنها صدق میکنند میتوان مورد بحث قرار داد. اصول موضوعه هم بهیچوجه کاری با "حقیقت" و "بداهت" و امثال آنها ندارند. این روش، که میتوان آنرا صوریگری[1] (یعنی پرداختن به جنبه‌ی صوری نه به معنی) خواند، اهمیت بسیار دارد، چنانکه در قسمتهای بعد خواهد آمد.

IV ـ چنانکه گفته شد، از قرن ۱۸م ببعد رشته‌های مختلف ریاضیات، مانند جبر، هندسه، مثلثات، هندسه‌ی تحلیلی، و خاصه حسابهای دیفرانسیل و انتگرال، بسرعت بسط یافت. بسط حسابهای اخیر، که اختراع آنها از مهمترین اختراعات قرن ۱۷م است، مخصوصاً بسبب توانائی این حسابها در حل مسائل علمی و عملی گوناگون، سرعتی فوق العاده داشت. اما باید دانست که وقتی مبانی یک علم درست فهمیده نشود همواره این خطر هست که انسان اعمالی را به استناد "بداهت" آنها موجه بشمارد، و حتی در استدلال دوچار خطا شود. همین امر در بسط حسابهای دیفرانسیل و انتگرال اتفاق افتاد، و حتی ریاضیدانهای عالیمقامی از قبیل اویلر در اِعمال روشهای تحلیلی این حسابها تقریباً کور کورانه و به استناد آنچه "حس میکردند درست است" عمل مینمودند، و در حقیقت با روشی آمیخته از منطق و مشهودات بود که ریاضیات بسط یافت. در اواسط قرن ۱۹م، توسل به مشهودات، و فقدان مبانی محکم برای شاخه‌های مختلف ریاضیات، آشفتگی فراوان در این علم پدید آورده بود، بحدی که بسیاری از نتایج آن با تردید تلقی میشد، و مخصوصاً این امر در حسابهای دیفرانسیل و انتگرال‌که در آن مفهوم بینهایت از دو طرف نقش عمده‌ای دارد‌بسیار جالب بود. بهمین جهت، تنقیح مبانی آنالیز مورد توجه قرار گرفت. پس از اینکه وایرشتراس منحنی متصلی که در هیچ نقطه‌اش خط مماس ندارد عرضه کرد، لزوم تنقیح اصولیتر و عمیقتری محسوس گردید، زیرا این مثال بخوبی آشکار ساخت که در آنالیز استناد به مشهودات قابل قبول نیست. از تحقیقات عمیقتری که در این باب بعمل آمد آشکار شد که پایه‌ای که همه‌ی آنالیز بر آن استوار است دستگاه اعداد حقیقی است، و لهذا باید به کنه این دستگاه پی برد. بنا بر این، وایرشتراس برنامه‌ای برای طرح دقیق این دستگاه و سپس استوار ساختن سایر مفاهیم آنالیز بر این دستگاه در نظر گرفت. این برنامه، که به "حسابیدن[2] آنالیز" (hesābi-dan) [مصدر ساخته‌شده از "حساب"] (مقصود از "حسابیدن" یک رشته‌ی ریاضیات تأسیس آنست بر اساس اصول موضوعه‌ی تئوری اعداد حقیقی) معروفست، در عمل مشکلتر و پیچیده‌تر بود از آنچه در بادی امر بنظر میرسید، اما سرانجام وایرشتراس و پیروانش آنرا جامه‌ی عمل پوشانیدند. ضمناً، استوار ساختن دستگاه اعداد حقیقی بعنوان پایه‌ی آنالیز نتایجی بسیار عمیق و پردامنه داشت، از جمله اینکه هندسه‌ی اقلیدسی را از طریق هندسه‌ی تحلیلی میتوان بر همین دستگاه استوار نمود، و مطالب دیگر که در این مختصر نمیگنجد.

مساعی ریاضیدانها برای تنقیح مبانی ریاضیات و حذف مشهودات از براهین ریاضی منجر به توجه نوینی به روش قیاسی گردید، و بدین گونه، این روش که در ح 300 ق‌م در تأسیس هندسه بکار رفته بود، از اواخر قرن ۱۹م در رشته‌های دیگر ریاضیات وارد شد. قرن ۲۰م شاهد پیروزی تقریباً کامل این روش بوده است بدین معنی که در این قرن مبانی اصل موضوعی همه‌ی رشته‌های ریاضیات بدقت فراهم شده است، و در خود این روش نیز مطالعات فراوانی بعمل آمده که وسیله‌ی تنقیح آن بوده است.

V ـ چنانکه گفته شد، پیشرفت عمده‌ای که در این راه حاصل شده بسبب کوشش در برانداختن مشهودات از استدلال بوده است. دراین راه محققین باین نتیجه رسیده‌اند که یگانه راه اطمینان‌بخش موفقیت اینست که روش کار چنان باشد که استفاده از مشهودات را غیر ممکن سازد. این منظور بدین طریق حاصل میشود که عالماً و قصداً هر اطلاعی را که در مورد موجودات مورد بحث داریم، اعم از اینکه این موجودات اعداد یا نقاط یا خطوط و جز آنها باشند، به یکسو نهیم مگر آنچه را که در اصول موضوعه آمده است. بدین ترتیب، موجوداتی که در هر رشته‌ای از رشته‌های ریاضیات مورد بحث هستند اولا و بالذات بکلی مجرد خواهند بود. سپس اصول موضوعه‌ای در باب این اشیاء مجرد بیان میشود که مبنای آن دستگاه میباشد، و در بسط دستگاه، همه‌ی اطلاعات ما از آن اشیاء منحصر خواهد بود به آنچه در این اصول موضوعه آمده است ("روش قیاسی صوری" را در مقاله‌ی روش قیاسی ملاحظه کنید). بدین طریق، ریاضیات جدید سر و کارش فقط با موجوداتی بکلی مجرد است. در حقیقت، اتخاذ این نظر جدید را نمیتوان انحرافی از سنت دیرین ریاضیات، که تجرید و انتزاع است، شمرد، بلکه باید آنرا اوج این مشخصه‌ی قدیم ریاضیات محسوب داشت.

چنانکه دیده میشود، موضوع ریاضیات کنونی تحقیق در اعداد یا در فضا نیست، بلکه فقط تعیین نتایج منطقی دستگاههای مختلف اصول موضوعه میباشد به روش صوری. منتهی باید دانست که فواید ریاضیات ناشی از اینست که اغلب دستگاههای ریاضی تعبیراتی مهم دارند. توضیح آنکه حدود اولیه‌ی هر دستگاه صوری ریاضی (← روش قیاسی) اشیاء و اعمال و توابع و نسبتهائی هستند که در

(۱) formalism (۲) arithmetization

اصول موضوعه‌ی دستگاه صدق میکنند. بسیار اتفاق می‌افتد که میتوان به حدود اولیه معانیی بخشید که به جای حدود اولیه در اصول موضوعه‌ی دستگاه صدق کنند (مثلا ← گروه، در ریاضیات). بدین طریق، دستگاهی بدست میآید که تعبیر یا مصداقی از دستگاه صوری اولیه است. باید بخوبی توجه داشت که بسط صوری دستگاه مجرد اولیه از وجود این تعبیرات و مصادیق بکلی مستقل است، اما البته هر گاه تعبیری برای یک دستگاه ریاضی پیدا شود، همه‌ی قضایای مربوط به آن دستگاه به احکام مسلّمی مربوط به آن تعبیر تبدیل میشود. باید گفته شود که از جنبه‌ی تاریخی، ابتدا تعبیرات خاص فراهم شده است، و سپس دستگاههای مجرد کلی پدید آمده، اما کشف دستگاههائی مجرد و دارای عده‌ی نسبةً زیادی نمونه‌های بکلی متفاوت و مهم مزایای بسط دادن دستگاههای مجرد را محقق کرده است.

در پایان باید گفته شود که کلمات قصار جدی یا لطیفه‌گونه‌ی بعضی از دانشمندان را در باب ریاضیات محض باید در پرتو توضیحات سابق تعبیر کرد؛ ازین قبیل است، "ریاضیات را میتوان موضوعی تعریف کرد که در آن نه میدانیم از چه سخن میگوئیم و نه میدانیم که آنچه که میگوئیم راست است" (برتراند راسل)، "ریاضیات عبارت است از نام واحد نهادن به اشیاء مختلف" (ه. پوانکاره)؛ و "جوهر ریاضیات در آزادی آنست" (گ. کانتور).

VI – حسابیدن آنالیز و اِعمال روش قیاسی در ریاضیات در قرن ۲۰م منجر به پیدایش نظریات گوناگون در فلسفه‌ی ریاضیات گردید، که هدف اساسی آنها روشن کردن ماهیت اساسی ریاضیات است. مکتب معروف به مکتب لوژیستیک[1] (lojistik)، که میخواهد پایه‌های ریاضیات را هر چه بشود در عمق بیشتری کار بگذارد، ریاضیات را شعبه‌ای از علم منطق میداند. توضیح آنکه دیدیم که آنالیز را میتوان بر پایه‌ی حقیقی استوار کرد. اعداد حقیقی را نیز میتوان بر پایه‌ی اعداد طبیعی و اعداد طبیعی را بر پایه‌ی مجموعه‌ها (← مجموعه، در ریاضیات) استوار نمود، و بحث در مجموعه‌ها از مباحث منطق است. کتاب عظیم پرینسیپیا ماتماتیکا از وایتهد و برتراند راسل نماینده‌ی این نظر است. مکتب دوم در فلسفه‌ی ریاضیات مکتب صوریگران[2] است، که ریاضیات را مجموعه‌ای از دستگاههای قیاسی صوری (← روش قیاسی) میشمارند، و بتوسط د. هیلبرت تأسیس گردید. مکتب سوم، که بکلی با دو مکتب دیگر متفاوت است، مکتب ریاضیات شهودی است، که واضع آن ل. ا. ی. براوئر هلندی میباشد.

بالاخره باید دانست که هر دستگاه ریاضی ناشی از دو عامل است، یکی اصول موضوعه و دیگری قوانین و قواعد منطق. تا سال ۱۹۲۱، منطق علمی ثابت و عمومی شناخته میشد. اما در این سال، عالم بزرگ لهستانی بنام یان لوکاسیویچ[3] (yān lukā-sievic) منطقی سه‌ارزشی (در مقابل منطق معمولی که دوارزشی است، یعنی در آن هر گزاره یکی از دو ارزش راست یا دروغ را دارد) ساخت، و پس از آن منطقهای نا‌ارسطوئی (← منطق) دیگر ساخته شد، و بدینگونه، "عامل منطق" که تا آن زمان از عوامل ثابت دستگاههای ریاضی بود به عاملی متغیر تبدیل شد. خلاصه، ریاضیات کنونی مخلوقی از ذهن آدمی‌ـمخلوقی که تا حد بسیار زیادی به دلخواه ساخته میشودـاست، نه چیزی که به حکم دنیائی که در آن زندگی میکنیم ضرورت داشته باشد.

VII – پیشرفتها و تحولات عظیمی که در قرن حاضر در ریاضیات و در فکر ریاضی حاصل شده است و اهمیت فراوان آنها در علوم و فنون حیرت‌انگیز کنونی در تعلیم و تعلم این علم در ممالک راقیه تأثیری عظیم داشته است. مجامع مملکتی یا بین‌المللی که بسیاری از آنها بخرج دستگاههای صنعتی عظیم تشکیل میشود مدتی است مشغول مطالعه در اصلاح برنامه‌های ریاضیات بوده‌اند، و در بعضی ممالک تغییرات فاحش در برنامه‌ها و روش تدریس این علم داده شده است، و مبانی مبحث مجموعه‌ها در برنامه‌ی ریاضیات متوسطه وارد گردیده و کوشش میشود که از اوایل تعلیم ریاضیات محصلین را با تجرید ریاضی آشنا سازند. در مقابل، در بعضی ممالک توسعه‌نیافته متصدیان تعلیمات (دانشگاهی و جز آن) هنوز ریاضیات را همان ریاضیات دهه‌های اول قرن ۲۰م میدانند، و همان را مسخ میکنند و تعلیم میدهند، و حتی از طرز فکر قدیمی در باب ریاضیات، که فایده‌ی این علم را "تیز کردن" ذهن محصل میشمردند، بی‌بهره‌اند. نه فقط کوششی در تقویت فکر ریاضی نمیشود، بلکه ریاضیات را تا حدی به دوره‌ی پیش از یونانیان برگردانده‌اند.

ریاضیات شهودی[4] (riāziyyāte šohudi)، مکتبی در ریاضیات که این علم را مبنی بر شهود خاصی میداند، و از لحاظ روش و فکر ریاضی با مکتبهای کلاسیک لوژیستیکی و صوریگری (← ریاضیات، قسمت VI) تفاوت فاحش دارد. بقول شهودیان (یعنی ریاضیدانهای پیرو این مکتب)، ریاضیات "قسمت دقیق تفکر انسان" است، و "مسبوق به هیچ علمی‌و خاصه به هیچیک از فلسفه و منطق‌نیست"، بلکه بر عکس، "تقریر هر اصلی از فلسفه و منطق مسبوق به مفاهیم ریاضی است". بنا بر این، ریاضیات را منبعی نخواهد بود جز نوعی شهود، "که مفاهیم و استنتاجات ریاضی را با روشنی بلاواسطه پیش چشم ما میگذارد". این شهود "چیزی نیست جز توانائی اینکه بعضی از مفاهیم و استنتاجاتی را که در تفکر عادیْ واقع میشوند جدا از هم ملاحظه کنیم". این شهود ابتدائی البته وابسته به حس زمانی ما است که به مقتضای آن قبل و بعد را درک میکنیم، و یک چیز را و سپس یک چیز دیگر را درمییابیم، و هکذا الی غیر النهایه. باین طریق رشته‌های بی‌پایانی حاصل میشود که معروفترین آنها رشته‌ی اعداد طبیعی است. از این رشته‌ی اساسی میتوان سایر اشیاء ریاضی را با طی عده‌ای متناهی از مراحل یا اعمال ساخت. خلاصه، روش ریاضیات شهودی متکی بر "شهود تفکر عادی" است، و شهودیان در این عقیده اصرار دارند که یگانه روش اثبات وجود یک شیء ریاضی ساختن آنست بطریقی که شهوداً قابل فهم باشد، و لهذا، بعضی از روشها و فرضهای ریاضیات کلاسیک نزد آنها مطرود است. بنا بر این، قسمتهائی از ریاضیات کلاسیک را قبول ندارند، و تأسیس مجدد قسمتهائی دیگر از آن را بر طبق روش ریاضیات شهودی لازم میدانند.

واضع ریاضیات شهودی ریاضیدان معاصر هلندی، ل. ا. ی. براوئر، است. وی در مقاله‌ای تحت عنوان قابل اعتماد نبودن اصول منطق (۱۹۰۸) صحت مطلق قواعد منطق کلاسیک را (یعنی صحت آنها را قطع نظر از موضوعی که این قواعد در مورد آنها اِعمال میشود)، مورد تردید قرار داد. منطق کلاسیک، که عمدةً از ارسطو به ما رسیده است، منتزع از مجموعه‌های متناهی است، و البته آنرا حاکم بر ریاضیات شمردن، و بدون دلیل موجه، در مورد مجموعه‌های نامتناهی اِعمال کردن خطا است (از این جمله است اصل بزرگتر بودن کل از جزء. مثلا ← تناظر یکبیک در ضمن مقاله‌ی تناظر). بالاخص از آنچه نزد شهودیان مطرود است میتوان اینها را ذکر کرد، (۱) تعریف کردن یک عضو یک مجموعه بوسیله‌ی جمیع اعضای آن؛ (۲) اصل اخراج شقّ ثالث؛ (۳) فرض اینکه همه‌ی چیزهائی را که در شرایط مفروضی صدق میکنند میتوان در یک مجموعه گرد آورد، و این مجموعه را شیء واحدی بشمار آورد.

اصل اخراج شق ثالث اینست که بازاء هر گزاره (یعنی جمله‌ی خبری)، آن گزاره یا نقیض آن راست است. اگر D مجموعه‌ای متناهی (مثلا مجموعه‌ی شاگردان یک مدرسه یا مجموعه‌ی افراد ساکن یک مملکت) و P خاصیتی باشد، اصولا ممکن است (اگرچه عملا دشوار یا غیر ممکن باشد) که در مورد یک یک اعضای مجموعه تحقیق کرد که آن عضو خاصیت مورد نظر را دارد یا نه. به استناد همین امکان اصولی، اصل اخراج شق ثالث در مورد مجموعه‌های متناهی نزد براوئر مقبول است، اما در مورد مجموعه‌های نامتناهی این امکان اصولا وجود ندارد. بعنوان مثال، گزاره‌ی "هر عدد زوج بزرگتر از ۲ مجموع دو عدد اول است یا چنین نیست که هر عدد زوج بزرگتر از ۲ مجموع دو عدد اول است" را در نظر میگیریم (← گولدباخ). این گزاره در منطق عادی راست است، اما شهودیون آنرا غیر قابل قبول میدانند، زیرا تعداد اعداد زوج بزرگتر از ۲ بیشمار است، و نمیتوان یک یک آنها را امتحان کرد، و تعیین نمود که مجموع دو عددِ اول هست یا نه. اما اگر در گزاره‌ی مذکور عبارت "بزرگتر از ۲" را به "بزرگتر از ۲ و کوچکتر از 1'000'000'000'000" تبدیل کنیم، گزاره‌ی حاصل از نظر شهودیون قابل قبول است، زیرا تعداد حالاتی که باید امتحان کرد متناهی است. باید دانست که طرد اصل اخراج شق ثالث بدین معنی نیست که شهودیون نقیض این اصل را قبول دارند (براوئر نقیض نقیض این اصل را قبول دارد). همچنین، طرد اصل مذکور را نباید بدین معنی گرفت که شهودیون معتقد به ارزش ثالثی هستند (← ریاضیات، قسمت VI؛ منطق). در نتیجه‌ی طرد اصل اخراج شق ثالث، بسیاری از قواعد منطق عادی از اعتبار می‌افتد. در منطق عادی نقیض نقیض یک گزاره با آن گزاره معادل است، ولی

(۱)logistic (۲)formalists (۳)Lucacievicz (۴)intuitionistic mathematics

در نزد شهودیون چنین نیست، اما (مانند منطق عادی) نقیض نقیض نقیض یک گزاره با نقیض آن معادل میباشد.

بند (۳) سابق الذکر نیز منشأ اختلافات عمیق بر سر مسئله‌ی بینهایت است، و در واقع یکی از اختلافات اساسی ریاضیات شهودی و ریاضیات عادی اختلاف آنها بر سر همین مسئله میباشد. در ریاضیات عادی، بینهایت فعلی و تمام و موجود است، ولی در ریاضیات شهودی بالقوه و در دست ساختمان است (این تمایز از زمان گاوس سابقه دارد). ریاضیدانهای شهودی معتقدند که هیچ دلیلی برای اعتقاد به موجود بودن مجموعه‌ی همه‌ی اعداد طبیعی وجود ندارد. انتقاد براوئر نسبت به اِعمال منطق کلاسیک در مجموعه‌های نامتناهی (مثلا مجموعه‌ی اعداد طبیعی) ناشی از همین نظر وی در باب بینهایت است. تعبیری که ریاضیون شهودی از گزاره‌های کلی و وجودی میکنند این مطلب را خوب آشکار میسازد. در ریاضیات قضایای بسیار هست که حکم میکنند به وجود چیزی دارای خاصیت معین. اثبات هر چنین قضیه‌ای، به زعم ریاضیدانهای شهودی، باید جنبه‌ی سازندگی داشته باشد، یعنی باید یک چیزی که دارای آن خاصیت باشد بدست بدهد، یا لااقل راهی که بوسیله‌ی آن اصولا بتوان چنین چیزی را یافت پیش پا بگذارد. برهان خلف ریاضیات عادی نزد آنها مقبول نیست. در ریاضیات عادی، از گزاره‌ی "چنین نیست که هر عدد طبیعی فاقد خاصیت P است" میتوان نتیجه گرفت که در مجموعه‌ی نامتناهی اعداد طبیعی "عددی هست که خاصیت P دارد". ریاضیون شهودی، که منکر وجود چنین مجموعه‌ی ساخته و پرداخته‌ای هستند، این استنتاج را قبول نمیکنند، مگر بشرح مذکور یعنی ارائه‌ی عددی که واجد خاصیت P باشد. در مورد تعریفها نیز رأی آنها همین است، یعنی تعریفاتی برای آنها قابل قبول است که سازنده باشد (این نظر از زمان کرونکر سابقه دارد).

ریاضیدانهای شهودی مدتها است که دست به اجرای برنامه‌ی وسیعی برای تجدید ساختمان ریاضیات بر طبق نظریات خود زده‌اند. توانائی ریاضیات شهودی از ریاضیات عادی کمتر است، و بسط آن از جهات عدیده دشوارتر میباشد. مثلا در نظریه‌ی متصله‌ی براوئر، نمیتوان حکم کرد به اینکه هر دو عدد حقیقی مساوی یا نامساوی اند. اطلاع ما در باب تساوی یا عدم تساوی دو عدد a و b کمابیش مشخص تواند بود. $b \neq a$، که در ریاضیات عادی بمعنی نامساوی بودن a و b است، در ریاضیات شهودی چنین معنی میدهد که $a = b$ منجر به تناقض میگردد. $a \# b$ نامساوی قویتری است، و معنایش اینست که میتوان عددِ مُنطقی واقع بین a و b ارائه کرد. بدین گونه، زوجهائی از اعداد حقیقی خواهد بود که نمیتوان در باب آنها حکم به $a = b$ یا $b \neq a$ نمود. همین ملاحظه‌ی اجمالی تعقیدات روشهای ریاضیات شهودی را آشکار میسازد.

از جنبه‌ی تاریخی میتوان ل. کرونکر را از پیشروان اصول شهودی دانست. وی در دهه‌ی ماقبل آخر قرن ۱۹م، که روشهای وایرشتراس، ددکیند، و کانتور (نیز ← ریاضیات، قسمت IV) رونق فراوان داشت، سخت بر ضد تعریفات اساسی آنان احتجاج میکرد، و آنها را "فقط الفاظ" میشمرد، زیرا این تعریفات همراه با وسیله‌ای نبود که به یاری آن بتوان حکم کرد که شیء مفروضی در تعریفها صدق میکند یا نه. بعلاوه، بعضی از ریاضیدانهای اخیر یا معاصر نظریاتی کمابیش شبیه افکار ریاضیدانهای شهودی‌ـالبته بدون طرد اصل اخراج ثق ثالث‌ـداشته‌اند، که از آن جمله میتوان مکتب فرانسوی "نیمه‌شهودی" بورل، ه. لبسگ، و رنه بر (rëne ber) (۱۸۷۴–۱۹۳۲) (فرانسوی) را نام برد. ن. ن. لوزین، ریاضیدان معروف روسی، وابسته به این مکتب اخیر است. ریاضیات شهودی به معنای کنونی، چنانکه گفته شد، بوسیله‌ی براوئر تأسیس گردید. از پیروان معروف آن میتوان ه. وایل را نام برد.

ریاضیات کاربسته[1] (riāziyyāte kār.baste)، ریاضیات از لحاظ موارد استعمال آن در علوم و فنون دیگر (در مقابل ریاضیات محض. ← ریاضیات، I). هر یک از تعبیرات یک دستگاه ریاضی (← ریاضیات، V) در واقع شعبه‌ای است از ریاضیات کاربسته. رشته‌هائی مانند فیزیک ریاضی، زمینسنجی، مکانیک استدلالی، و نجوم ریاضی در حقیقت شعبه‌هائی از ریاضیات کاربسته میباشند. استفاده از ریاضیات در علوم اجتماعی، اقتصاد، روانشناسی، جامعه‌شناسی، و غیره روزافزون است.

ریاضیات محض: ← ریاضیات، قسمت I.

ریال (riāl)، نام سکه‌ای رایج در ایران. بموجب قانون تعیین واحد و مقیاس پول قانونی ایران (مصوب ۲۷ اسفند ۱۳۰۸ هش)، واحد پول قانونی ایران ریال طلا معین شد، که منقسم به 100 دینار است. بر طبق این قانون و اصلاحیه‌ی (مصوب ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ هش)، مسکوک مضروب نقره، بنام ریال، 1/100 مسکوک طلای موسوم به پهلوی است. لفظ ریال که صورت فارسی و عربی کلمه‌ی اسپانیائی رئال (reāl) [= شاهی] است، ظاهراً بجای قران انتخاب شده، و لفظ رئال به دستیاری پرتغالیها و اسپانیائیها در دوره‌ی رواج داد و ستد آنان با ایران در این کشور شناخته شده است. رئال اسپانیائی سکه‌ای سیمین بوده است، و در خود اسپانیا در ۱۴۹۷ ضرب شده، و تا ۱۸۷۰ پول نقره‌ی رایج آنجا بوده، و از آنجا به مستعمرات اسپانیا و هم به ممالک دیگر (مانند ایران و بعضی از ممالک عربی و غیره) وارد شده است.

ریالتو[2] (riālto)، پل معروف ونیز، ایتالیا. از جزیره‌ای که کهنترین محله‌ی شهر است نام گرفته. این پل بر کانال بزرگ ونیز ساخته شده (۱۵۸۸–۹۱)، و دارای یک طاق مرمرین و مغازه‌های کوچک میباشد.

ریباس، گیاه دائمی، ← ریواس.

ریبرا[3]، **خوسه** (xose riberā)، ح ۱۵۹۰–ح ۱۶۵۲، نقاش اسپانیائی. بیشتر در نابل زندگی کرد. تصویرهای موجز و رئالیستی او با سایه روشن شدید بر زمینه‌های تیره نقاشی شده است. تأثیر کاراوادجو در سبک او دیده میشود.

ریبنتروپ[4]، **یوآخیم فون** (yoāxim fon riben-trop)، ۱۸۹۳–۱۹۴۶، وزیر خارجه‌ی (۱۹۳۸–۴۵) آلمان در زمان هیتلر. در انعقاد قرارداد ۱۹۳۹ آلمان و شوروی مؤثر بود. بعنوان جنایتکار جنگ به دار آویخته شد.

ریبو[5]، **ژان** (jāN ribo)، ح ۱۵۲۰–۶۵، دریانورد و استعمارگر فرانسوی در فلوریدا. اسپانیائیها، که از فعالیتهای او و دیگر فرانسویها در امریکا نگران بودند، مندث د آویلس را مأمور بیرون راندن آنان کردند. مندث بیشتر فرانسویها و از جمله ریبو را بقتل رسانید.

ریبوفلاوین: ← ویتامینها.

ریبینسک[6] (ribinsk) یا (بین ۱۹۴۶ و ۱۹۵۸) **شچرباکوف**[7] (šcerbākof)، شهر (جم ح ۱۸۱٬۰۰۰)، لغ جمشر اروپائی، بر مسیر علیای رود ولگا و مخزن ریبینسک. بندر درونبومی عمده‌ای است، و ایستگاه نیروی برقابی و کارگاههای تعمیر کشتی و کارخانه‌های تهیه‌ی وسایل جاده‌سازی دارد. **مخزن ریبینسک** دریاچه‌ای است مصنوعی بوسعت ح ۵٬۱۸۰ کمم، که با اتمام طرح سد و ایستگاه نیروی برقابی ریبینسک، بین ولگا و دو ریزابه‌های طرف چپ آن‌مالوگا (mālogā) و شکسنا (šeksnā)ـاحداث شد (۱۹۴۱).

ریپابلیکن[8] (ripāblikən)، رود کشمه، بطول ح ۶۸۰ کمم، که در ج نبراسکا سرچشمه گرفته در ایالت کانزاس به رود سموکی هیل پیوسته رود کانزاس را تشکیل میدهد.

ریپکا[9]، **یان** (yān ripkā)، ۱۸۸۶–، مستشرق چکوسلواکیائی؛ استاد (۱۹۲۵–) دانشگاه پراگ. از دانشگاه وین در زبانهای اسلامی (عربی، فارسی، و ترکی) درجه‌ی دکتری گرفت (۱۹۱۰). در قفقاز، ترکیه، و ایران مسافرتهای بسیار کرد. در جشن هزاره‌ی فردوسی (تهران، ۱۳۱۳ هش) نماینده‌ی رسمی دولت چکوسلواکی بود. پس از آن یک سال در ایران توقف کرد، و با فضلای این کشور باب معاشرت مفتوح نمود. در ۱۹۳۷ مدال فردوسی به وی اعطا شد. به دعوت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی، در فروردین ۱۳۴۲ به ایران مسافرت کرد. اثر عمده‌اش کتابی است در تاریخ ادبیات ایران. بعلاوه، مقالات متعدد در مجلات معتبر مانند آرشیو شرقی (پراگ) نوشته است، و مدیر سلسله‌ی انتشارات معروف به مونوگرافی آرشیو شرقی بوده است، و در تأسیس مؤسسه‌ی شرقی پراگ سهم داشته.

ریپلی[10]، **جورج** (jorj ripli)، ۱۸۰۲–۸۰، نویسنده‌ی امریکائی و منتقد ادبی. کشیش و از پیروان برجسته‌ی مذهب وجود برترین بود. در ۱۸۴۱ کشیشی را رها کرد، و به تأسیس ← مزرعه‌ی بروک پرداخت.

ریپن[11] (ripən)، شهر (جم ۱۰٬۴۹۰)، رایدینگ غربی (یورکشر)، انگلستان. پیمانی که اینجا امضا شد (۱۶۴۰) دومین جنگ اسقفها را پایان داد.

ریپ ون وینکل[12] (rip van winkəl)، نام قصه‌ای از و. ایروینگ و قهرمان آن (ترجمه‌ی فارسی، تهران). ریپ ون وینکل، برای فرار از دست زن ستیزه‌جو و بدخوی خود، راه کوه و بیابان در

---

(۱)applied mathematics (۲)Rialto (۳)Ribera (۴)Ribbentrop (۵)Ribau(l)t (۶)Rybinsk (۷)Shcherbakov (۸)Republican (۹)Rypka (۱۰)Ripley (۱۱)Ripon (۱۲)Rip Van Winkle

پیش میگیرد؛ در کوهستان خواب بر او غلبه میکند، و مدت ۲۰ سال در خواب میماند. پس از بیداری، بسراغ خانه و زنش میرود، ولی ملاحظه میکند که زن مرده است، خانه هم درهم فروریخته، و جهان بکلی دگرگون شده.

ریتچی[1]، گرگوریو (gregorio ritci)، ۱۸۵۳–۱۹۲۵، ریاضیدان ایتالیائی. باتفاق لوی-چیویتا حساب دیفرانسیل مطلق را وضع کرد، که گاهی حساب ریتچی هم خوانده میشود. این حساب در نظریه‌ی نسبیت اینشتین اهمیت فراوان دارد.

ریتچی[1]، ماتئو (mātteo ritci)، ۱۵۵۲–۱۶۱۰، مبلغ یسوعی ایتالیائی اعزامی به چین. از ۱۵۸۳ در چین خدمت کرد، و در ۱۶۰۱ اجازه‌ی ورود به پایتخت (پکن) یافت، و ریاضیدان و منجم دربار گردید. اگرچه نتوانست بیش از عده‌ی قلیلی را به آیین مسیح بگرواند، حیثیت مسیحیت را در نظر مردم چین بالا برد. از زندگی مردم این کشور گزارشهای گرانبهائی به اروپا فرستاد.

ریتر، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

ریتر[2]، کارل (kārl riter)، ۱۷۷۹–۱۸۵۹، جغرافیادان آلمانی، و یکی از مؤسسین جغرافیای انسانی جدید. اثر معروفش کتاب جغرافیا (۲ جلد، ۱۸۱۷–۱۸؛ چاپ دوم، ۱۹ جلد، ۱۸۲۲–۵۹) است.

ریتر[2]، هلموت (helmut riter)، ۱۸۹۲–، مستشرق آلمانی؛ سردبیر مجله‌ی مشرق. استاد دانشگاههای هامبورگ (۱۹۱۹–۲۶)، استانبول (۱۹۳۵–۴۸)، و فرانکفورت (۱۹۴۹–۵۶) بود. بعضی از متون مختلف فارسی و عربی را نشر کرد. از آثارش در بارهٔ‌ی استعارات نظامی (۱۹۲۷)، مطالعات در بارهٔ‌ی تاریخ زهد در اسلام (۱۹۳۳)، قراگوز، خیمه‌شب‌بازی ترکی (سه جلد، ۱۹۲۴–۵۳)، و دریای ارواح (۱۹۵۵) است.

ریتسیو[3]، دیوید (deyvid ritsio)، ۱۵۳۳–۱۵۶۶، محبوب ماری استوارت. موسیقیدانی از مردم پیمون بود و منشی ماری شد (۱۵۶۴). اشراف حسود به لرد دارنلی قبولاندند که ریتسیو معشوق ماری است، و با کومک دارنلی در حضور ماری او را بقتل رسانیدند.

ریتم (ritm)، ← وزن، در موسیقی.

ریجاب (rijāb)، دهستان، بخش کرند، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۳ (؟) آبادی. مرکزش، **ریجاب** (جم ۴۷۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری ل‌غ کرند واقعست.

ریجاینا، کانادا، ← رژینا.

ریجنسی[4]، سبک (rijensi) یا **سبک دوره‌ی نایب‌السلطنگی**، سبکی در معماری انگلیسی که در اواخر قرن ۱۸م و قسمت اول قرن ۱۹م در دوره‌ی ۱۸۱۱–۳۰ (عهد نیابت سلطنت و سلطنت جورج IV) رونق داشت، و جان نش، معمار دربار سلطنتی، بزرگترین نماینده‌ی آن بود. از مشخصات این دوره تنوع ناشی از اقتباس از سبک‌های معماری ممالک مختلف و ادوار مختلف است (کاخی که نش برای نایب‌السلطنه در برایتن ساخت به سبک هندی و مشتمل بر اثاثه‌ی شرقی است). اما سادگی و تقلید از معماری قدیم کلاسیک (خاصه یونانی) غلبه داشت. استفاده از گچبری در قسمت خارجی ابنیه و بالکن‌سازی رواج فراوان داشت. سبک مُبلسازی التقاطی و حاکی از تأثیر یونانی، رومی، گوتیک، مصری، و شرقی بود. طرح هندسی منظم ریجنتس پارک (rijənts pārk) لندن از این دوره است.

ریجوی[5]، مثیو بانکر (maṭiu bānkər rijwey)، ۱۸۹۵–، ژنرال امریکائی. در ۱۹۵۲، بجای آیزنهاور، فرمانده عالی نیروهای متفقین در اروپا شد، و تا ۱۹۵۳ که به ریاست ستاد ارتش منصوب شد، این سمت را داشت. در ۱۹۵۵ از خدمت ارتش بازنشسته شد.

ریچ[6]، جان (jān ric)، ۱۶۹۲–۱۷۶۱، هنرپیشه‌ی انگلیسی و مدیر تئاتر. پانتومیم را وارد انگلستان کرد. در نقش آرلکن ممتاز بود. تماشاخانه‌ی **کاونت گاردن** را ساخت، و در ۱۷۳۲ افتتاح نمود.

ریچارد[7] (ricārd)، ملقب به **ارل آو کورنوال** (ërl āv kornwāl*)، ۱۲۰۹–۷۲، پادشاه اسمی "رومیان" (← امپراطوری مقدس روم)، دومین پسر جان لکلند (شاه انگلستان). بر برادر خود هنری III شورید (۱۲۲۷)، و زمینها و ثروتی را که حق خود میدانست، و نیز عنوان ارل آو کورنوال را، بدست آورد. در ۱۲۴۰ به جنگ صلیبی رفت. در یکی از جنگهای هنری، او را از شکست مهلکی نجات داد، و از آن ببعد و پس از وصلت (۱۲۴۳) با خواهر ملکه، مشاور هنری و، در غیاب وی، نایب‌السلطنه بود. عاقبت ثروتمند ترین مردم انگلستان گردید. ریچارد به امپراطوری مقدس روم نظر داشت، و با برانگیختن وسایل، در ۱۲۵۷ بعنوان شاه آلمان انتخاب شد، و بعنوان شاه رومیان در آلمان تاجگذاری کرد، اما سلطنتش اسمی بود، و فقط ۴ بار از آلمان دیدار نمود. در جنگ بارونها، از طرفداران عمده‌ی هنری بود، و اسیر شد، و تا ۱۲۶۵ در اسارت ماند.

ریچارد[7] I (ricārde)، معروف به **ریچارد شیردل**، فنس **ریشار کور دو لیون** (rišār kër dë lioN) [ریشار شیردل]، ۱۱۵۷–۹۹، شاه (۱۱۸۹–۹۹) انگلستان، دوکِ آکیتن و نورماندی، و کنت آنژو، سومین پسر هنری II. با پدر بطرفداری از مادر خود الئونور د/آکیتن جنگید. در ۱۱۹۰ با فیلیپ II فرانسه به سومین جنگ صلیبی رفت، ولی کمی بعد بین آنها نفاق افتاد. ریچارد قبرس را فتح کرد (۱۱۹۱) و یافا را از صلاح‌الدین ایوبی گرفت (۱۱۹۲) و با وی پیمان ترک مخاصمه منعقد کرد (۱۱۹۲)، و چون شنید که برادرش جان تکلند مشغول توطئه بر ضد اوست، از فلسطین عازم انگلستان شد، ولی در اتریش دستگیر گردید، و نزد امپراطور هانری VI فرستاده شد، و با پرداخت فدیه‌ی هنگفتی آزاد گشت (۱۱۹۴)، و به انگلستان بازآمد. سپس متوجه فیلیپ II که همدست جان بود گردید، و او را مغلوب نمود (۱۱۹۵). سرانجام در زد و خورد بی‌اهمیتی کشته شد. اگرچه ریچارد بیشتر عمر خود را در خارج انگلستان گذرانید، و به مستملکات خود در فرانسه علاقه‌ی بیشتری داشت، از شخصیتهای نمایان ادبیات رمانتیک انگلیسی است، و شاید این امر بجهت بستگی نزدیک وی با تروبادورها باشد (ریچارد شعر میگفت و عضو مجمع اخوت تروبادورها بود).

ریچارد[7] II (ricārde)، شاه (۱۳۷۷–۹۹) انگلستان، پسر ادوارد امیر سیاه. جانشین پدر بزرگ خود ادوارد III گردید، و حکومت در دست شورای نیابت سلطنت بود. در شورش (۱۳۸۱) دهقانان برهبری وات تایلر شجاعت زیاد از خود نشان داد. در ۱۳۸۳ شخصاً فرمانروائی را بدست گرفت. در کشمکش بین درباریان مقرب ریچارد با بارونها بر سر جلب قدرت، بارونها به سرکردگی تامس آو وودستاک ملقب به دیوک آو گلاستر بسیاری از مقربین او را بقتل رسانیدند (۱۳۸۸). ریچارد در ۱۳۸۹ بر اوضاع مسلط شد، و چندی با مدارا حکومت کرد، ولی در ۱۳۹۷ وودستاک بامر وی مقتول گردید و رهبران مخالف خود را اعدام یا تبعید کرد، و باستبداد مطلق فرمان راند. در ۱۳۹۹ پسر عمویش، هنری، از تبعید بازگشت و شورشی برپا نمود؛ پارلمنت ریچارد را خلع کرد، و هنری بعنوان هنری IV بسلطنت نشست (۱۳۹۹). بدین ترتیب، سلسله‌ی پلانتاژنه منقرض شد، و سلطنت بدست خاندان لنکستر افتاد. ریچارد در پامفریت محبوس شد، و همانجا بطرز اسرار-آمیزی درگذشت. دوره‌ی ریچارد در تاریخ ادب و کلیسای انگلستان اهمیتی بسزا دارد. زندگی او موضوع نمایشنامه‌ی ریچارد II از شکسپیر است.

ریچارد[7] III، ۱۴۵۲–۸۵، شاه (۱۴۸۳–۸۵) انگلستان. برادر کوچکتر ادوارد IV بود، و لقب دیوک آو گلاستر (diuk āv glāstər*) داشت، و در جنگ گلها خدمات ممتاز کرد. پس از مرگ (۱۴۸۳) ادوارد، پسرش ادوارد ۷ که ۱۲ ساله بود جانشین او شد، ولی ریچارد بکومک هنری ستفرد (دومین دیوک آو باکینگم) ادوارد را تحت نفوذ گرفت، و کمی بعد، بعنوان نامشروع بودن پسران ادوارد IV، خود بسلطنت نشست. قتل (۱۴۸۳) ادوارد V و برادرش در برج لندن باعث شورش هنری ستفرد بنفع هنری تودور (بعداً هنری VII) گردید، ولی ریچارد شورشیان را مقهور کرد، و ستفرد اعدام شد. اما در ۱۴۸۵ هنری تودور به انگلستان پیاده شد، و ریچارد در نبرد بازورث مغلوب و مقتول شد، و هنری بعنوان هنری VII بتخت نشست. ریچارد آخرین پادشاه از خاندان یورک بود، و با مرگ او جنگ گلها پایان یافت. داستان او موضوع نمایشنامه‌ی ریچارد III از شکسپیر است.

ریچارد د کلر: ← پمبروک، (دومین) ارل آو.

ریچاردز[8]، ثیودور ویلیام (ţiodor wilyām ricārdz)، ۱۸۶۸–۱۹۲۸، شیمیدان امریکائی. در کشمة و در خارجه تحصیل کرد. بسبب تعیین وزن اتمی بسیاری از عناصر، جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۴ در شیمی به وی اعطا شد.

ریچاردسن[9]، سر اوون ویلنز (sər owən wilənz ricārdsən*)، ۱۸۷۹–۱۹۵۹، فیزیکدان انگلیسی. بجهت تحقیقاتش در صادرات ترمیونی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۸ را در فیزیک برد.

ریچاردسن[9]، سمیوئل (samyuəl ricārdsən)، ۱۶۸۹–۱۷۶۱، داستان‌نویس انگلیسی. در چاپخانه‌ای کارآموزی کرد، و سپس در لندن مطبعه‌ای تأسیس نمود (۱۷۱۹)، و چاپگر مجلس عوام گردید. در صدد برآمد که داستانی اخلاقی

---

(۱)Ricci (۲)Ritter (۳)Rizzio (۴)Regency (۵)Ridgway (۶)Rich (۷)Richard (۸)Richards (۹)Richardson

بصورت مراسله بنویسد؛ از اینجا داستان پَمِلا (۴ جلد، ۱۷۴۰–۴۱) پدید آمد، که در انگلستان و در بر اروپا رواج فراوان یافت. از آثار دیگرش سرگذشت یک بانوی جوان (۷ جلد، ۱۷۴۷–۴۸) و تاریخ سر چارلز گراندیسن (۷ جلد، ۱۷۵۳–۵۴) است. وی در تحلیل ذهن زنان مهارت داشت، و در رشد داستان‌نویسی تأثیر فراوان داشته است.

ریچارد شیردل: ← ریچارد ۱.

ریچمند[1] (riemənd)، شهر (جم ۴۱°۰۰۲)، ولایت ساری، انگلستان، ح ۱۴ کیلومتری جغ لندن بر رود تمز. از حومه‌های مسکونی لندن است. بقایائی از یک کاخ سلطنتی که ملکه‌ی الیزابت در آنجا درگذشت دارد.

ریچمند[1]، کشمت. **۱–** شهر (جم ۷۱°۸۵۴)، غ ایالت کالیفرنیا. بندر و دارای پالایشگاههای نفت، تعمیرگاههای راه آهن، کارخانه‌های ذوب فلز، و محصولات فلزی و شیمیائی است. **۲–** شهر (جم ۲۱۹°۹۵۸)، ش ایالت ویرجینیا، بر رود جیمز. کرسی و بزرگترین شهر ایالت و از مراکز فرهنگی و بازرگانی و صنعتی ایالات جنوبی، و از مراکز عمده‌ی آمودن و تجارت توتون است. صنایع نساجی و کاغذسازی دارد. در ۱۶۳۷ بعنوان پاسگاه بازرگانی تأسیس شد. در ۱۷۸۱ انگلیسها تاراجش کردند. در جنگ داخلی امریکا پایتخت **ائتلافیه‌ی ایالات امریکا** و آماج دائم نیروهای اتحادیه بود، و در ۱۸۶۵ سقوط کرد و آنرا آتش زدند. دانشگاه ریچمند آنجاست، و بعضی آثار تاریخی نیز دارد.

ریچمند اند داربی، کاونتس آو: ← بوفورت، مارگریت.

ریحان، از اقلام ششگانه: ← خط فارسی.

ریحان (reyhān)، (*Ocimum basilicum*)، گیاه یکساله از تیره‌ی نعناعیان که آنرا شاه اسپرغم (šāh esparam) و شاه اسپرم (šāh esparqam) نیز گفته‌اند. برگهای معطرش را خام میخورند. دانه‌های سیاهش لعاب بسیار دارد، که برای نرم کردن دست بکار میرود. تخم شربتی یا بادروج دانه‌های سیاه ریحان کوهی (*O. album*) است.

ریحانة الادب (reyhānat o'l-ʿadab)، کتابی فارسی و مفید، در زندگینامه‌ی اجمالی و آثار متجاوز از ۴°۶۰۰ تن از علما و حکما و ادبای ممالک اسلامی، تألیف محمد علی تبریزی خیابانی (۱۲۹۶ هق–۱۳۳۳ هش)، معروف به مدرس. تألیف کتاب در ۱۳۲۴ هش آغاز گردید و تا آخر عمر مؤلف ادامه داشت. مجلدات ۶گانه‌ی آن در تهران به چاپ رسیده است.

ریحانی، امین الـ: ← امین الریحانی.

ریخت[2] (rixt). **۱–** در زیستشناسی، سیمای عمومی یک موجود زنده یا اجزای آن (مثلا "ریخت نوزاد پروانه"). **۲–** در زمینشناسی، ساختمان خارجی سنگها از لحاظ ارتباط آنها با تحولات فرسایشی یا پستی و بلندی سطح زمین.

ریختزائی[3] (rixt.zāʾi) [← ریخت]، بوجود آمدن شکل مشخص و معین در موجودات زنده. این امر متضمن رشته‌ای منتظم، ولی فوق العاده درهم‌پیچیده، از حوادث و فرایندها و تغییرات (نمو و تنوع اعضا) است، که نتیجه‌ی آنها رشد موجود است از حالت تخمی به حالت بلوغ بمقتضای سازمان خاص موجود. در این رشد دو دسته فرایند ها در کار است، یکی فرایندهای سازنده، که در ساخته شدن موجود سهیم اند، و دیگر فرایندهای "محدودکننده"، که ممکن است خارجی باشند (مانند محدود بودن ذخیره‌ی غذائی) یا داخلی (مانند هورمونها و عوامل شیمیائی، که راهنمای تجلی مشخصات ارثی هستند). و نیز پیدایش قطبداری (سر و ته داشتن) در نخستین مراحل حیات، که حتی در بعضی از تخمها هم دیده میشود، یکی از مشخصات همین رشد است.

در نتیجه‌ی آزمایشهای دقیق بر روی تخمها و جنینهای در حال نمو مخصوصاً در ذو حیاتین و خارپوستان و کرمها که شامل اقسام مختلف عملیات قطع، وصل، تعویض، و بهم جوش دادن اجزای مختلف بوده، معلوم شده است که دو نوع تخم مختلف وجود دارد: (۱) تخم موزائیکی، که اجزای مختلف آن از همان نخستین مراحل معین شده است؛ و (۲) تخم قابل تنظیم، که تعیّن اجزای آن در مرحله‌ی متأخرتری آغاز میشود. این تخمهای دسته‌ی دوم مخصوصاً برای تحقیقات تجربی مناسب است، زیرا از طریق تجربه میتوان تکامل آنها را تغییر داد.

در تحقیقات جدید ریختزائی، از روشها و اطلاعات و نظریه‌های ریختشناسی، فیزیولوژی، ژنتیکی، توارث، فیزیک، و ریاضیات استفاده میشود.

ریختشناسی[4] (rixt.šenāsi)، فنسم مورفولوژی (morfoloji)، اصطلاحی که (البته صورت آلمانی آن) در ۱۸۱۷ یا پیش از آن بوسیله‌ی ی. و. فون گوته وارد علوم شد، و بطور کلی بمعنی "علم ریخت" یا علم شکل و صورت میباشد. بالاخص، (۱) در زیستشناسی، به قسمتی از این علم گفته میشود که از شکل و ساختمان جانوران و گیاهان بحث میکند. تشریح و بافتشناسی، و تا حدی رویانشناسی و یاختهشناسی را شامل میشود. موضوع ریختشناسی را گاه منحصر به شکل خارجی می‌کنند. (۲)، در دستور زبان، ریختشناسی مبحثی است که از شکل کلمات، ساختمان آنها (بوسیله‌ی اشتقاق و ترکیب)، و صرف آنها گفتگو میکند.

ریخته‌گری[5] (rixte.gari)، درآوردن فلزات بشکل مطلوب بوسیله‌ی ذوب کردن و ریختن آنها در قالب. در بیشتر ریخته‌گریها، مخصوصاً برای کارهای بزرگ، قالب شنی بکار میبرند. ابتدا قالبی با چوب میسازند، و اطراف آن را مخلوطی از ماسه و ماده‌ای چسباننده میریزند و خوب فشار میدهند. پس از بیرون آوردن قالب، حفره‌ای در ماسه بشکل قالب اصلی تشکیل میشود. فلز گداخته را در این حفره میریزند، و میگذارند تا سرد و بسته شود. برای ساختن بسیاری چیزها و اجزای کوچک و ساده‌ی ماشینها قالبهای دائمی فلزی بکار میبرند. برای ریخته‌گری اشیائی که شکل پیچیده دارند، ابتدا نمونه‌ی آنها را با موم یا پلاستیک میسازند، و سپس در جعبه‌ای قالب ماسه‌ای آن را میسازند؛ آنگاه همه‌ی قالب را حرارت میدهند تا نمونه ذوب و از سوراخی خارج شود، و حفره‌ای باقی بماند؛ در این حفره فلز مذاب را میریزند، تا شیء مطلوب بدست آید. در مورد فلزاتی که نقطه‌ی ذوب آنها پایین است (مانند سرب و روی)، فلز مذاب را با فشار وارد قالبهای فلزی میکنند.

رید[6]**، تامس** (tāməs rid)، ۱۷۱۰–۹۶، فیلسوف اسکاتلندی. پیشرو نحله‌ی "عقل سلیم" بود، و میگفت که علم انسان به عالم خارج مستقیم و واقعی است، و بعلت وضوح و بداهت، احتیاج به اثبات ندارد. اخلاق را مبتنی بر وجدان یا شهود اخلاقی میدانست.

رید[7]**، جان** (jān rid)، ۱۸۸۷–۱۹۲۰، روزنامه‌نگار امریکائی. در جنگ I در اروپا سمت مخبری داشت، و در ۱۹۱۷ که بالشویکها بقدرت رسیدند، در پتروگراد (لنینگراد حالیه) بود؛ کتاب ده روزی که دنیا را تکان داد (۱۹۱۹)، که در شرح این واقعه نوشت، بهترین شرحی است که ناظرین وقایع انقلاب روسیه نوشته‌اند. بعد از جنگ I به تجسس بازگشت، و در اداره‌ی تبلیغات شوروی مشغول خدمت شد. در مسکو به مرض تیفوس درگذشت، و در کرملین مدفون شد.

رید[8]**، چارلز** (cārlz rid)، ۱۸۱۴–۸۴، داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس انگلیسی. از نمایشنامه‌های معروفش ماشکها و چهره‌ها (۱۸۵۲)، و از داستان‌هایش هیچ وقت برای ترمیم دیر نیست (۱۸۵۶)، دیر و کانون خانوادگی (۱۸۶۱)، و وجه نقد (۱۸۶۳) است. داستان تاریخی دیر و کانون خانوادگی شاهکار اوست.

رید[9]**، والتر** (wāltər rid)، ۱۸۵۱–۱۹۰۲، جراح نظامی امریکائی. باتفاق هیئتی، در هاوان در باب تب زرد تحقیقات کرد. مرکز بزرگ طبی نظامی شهر واشینگتن (پایتخت کشمة) بنام اوست.

ریدلی[10]**، نیکولس** (nikoləs ridli)، ؟۱۵۰۰–۱۵۵۵، کشیش انگلیسی و از شهدای پروتستان. در ۱۵۴۱ کشیش نمازخانه‌ی هنری VIII و در ۱۵۵۰ اسقف لندن شد. در اصلاح دینی فعالیت داشت، و از ادعای لیدی ج. گری به سلطنت پشتیبانی کرد. پس از جلوس ماری تودور، دستگیر شد، و او را بعنوان بدعت در دین سوزانیدند.

ریز (riz)، ده (جم ۱۰°۲۵۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۸ کیلومتری جغ فلاورجان. زاینده‌رود مشروبش میکند. از محصولاتش غلات، پنبه، و برنج است. از صنایع دستی کرباس‌بافی است.

ریز، دهستان (جم ح ۳°100؟)، بخش دشتی، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، دارای ۱۴ (؟) آبادی. مرکزش، **ریز** (جم ۳۶۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۰۲ کیلومتری جش خورموج در دامنه‌ی کوه بهرام شاه واقعست.

ریزا[11] (rizā)، وصف ماده‌ای که بآسانی میتوان آنرا خرد یا تبدیل به گرد کرد. این خاصیت را ریزائی[12] گویند.

ریزائی: ← ریزا.

ریزابه[13] (rizābe)، رود یا هر جریان آبی که به

---

(۱)Richmond (۲)morphology (۳)morphogenesis (۴)morphology (۵)founding; casting (۶)Reid (۷)Reed (۸)Reade (۹)Reed (۱۰)Ridley (۱۱)friable (۱۲)friability (۱۳)tributary; affluent

رود دیگر ریزد. ← رود.

ریزش[1] (rizeš)، در هواشناسی، آبی که بصورت مایع یا جامد از جو بر زمین ریزد. از آن جمله است باران، برف، و تگرگ.

ریزلی (rizli) یا **ریسلی** یا **راتسلی** (rātsli)، خاندان اشرافی انگلستان، ← ساوثمتن، ارل آو.

ریزن‌گبیرگه[2] (rizengebirge)، یا **کوههای غول**، رشته‌کوهی که در امتداد مرز بوهم (چکوسلواکی) و سیلزی ممتد است. بلندترین قله‌اش، شنکوپه (šnekope)، بارتفاع 1600 متر، بر مرز چکوسلواکی و سیلزی است. چشمه‌های آب معدنی و تفرجگاههای متعدد دارد.

ریزوپودا[3] (rizopodā، لتی) یا **ریشه‌پائیان** (riše.pā'iān)، در جانورشناسی، قسمتی از سلسله‌ی آغازیان که معمولا رده‌ی جزء رده‌ی سارکودینا محسوب میشود، و با پاهای کاذب ریشه‌مانند مشخص میشود. آمیبها و روزن‌داران جزء ریزوپودا هستند. نیز ← آکتینوپودا.

ریزوم[4] (rizom، فنس) [بالمآل مأخوذ از ریزا (ین، = ریشه)] یا **ریشه‌وار** (riše.vār)، ساقه‌ی "گوشتدار" زیرخاکی بعضی از گیاهان، که تکثیر آنها بوسیله‌ی آن صورت میگیرد. از جوانه‌هائی که از بندهای ریشه‌وارها میروید نهالهای تازه بوجود میآید. بهمین جهت است که اگر ریشه‌واری

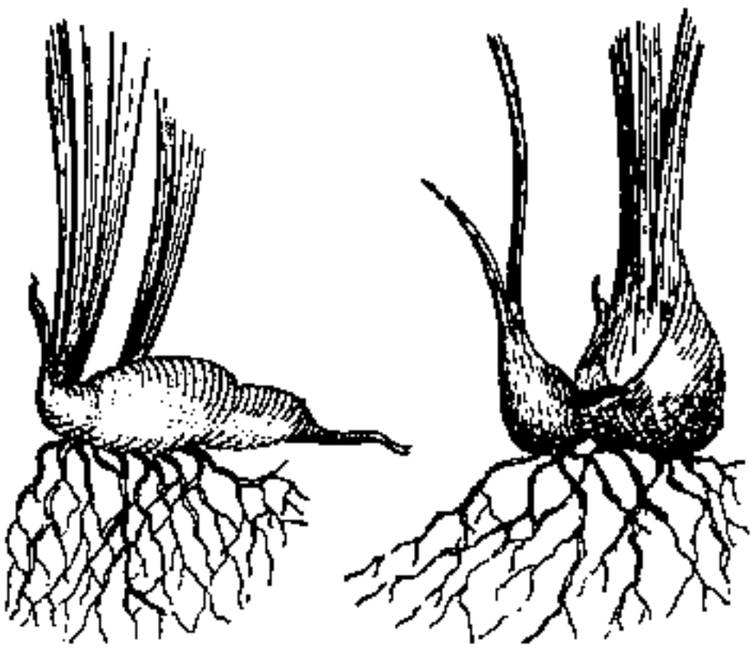

ریزوم پیازدار — ریزوم زنبق
زنبق انگلیسی — ژاپنی

با افزارهای کشاورزی بریده شود، بر خلاف ریشه، نمیمیرد، بلکه بجای یک گیاه چند گیاه میشود، و همین امر است که ریشه‌کن کردن بعضی از اقسام مرغها را دشوار میسازد. زنجبیل و زنبق معمولی از گیاهان دارای ریشه‌وار هستند. بعضی ریشه‌وارها، مانند زنجبیل و زرچوبه، خوراکی میباشند. اوروت حقیقی نشاسته‌ای است که از ریشه‌وار گیاهی از جزایر آنتیل بدست میآید.

ریس[5]**، دماغه‌ی** (reys)، انتهای جش ← شبه جزیره‌ی اولان، جش ایالت نیوفندلند، کانادا.

ریس[6]**، یاکوب آوگوست** (yākob ăgust ris)، ۱۸۴۹–۱۹۱۴، روزنامه‌نگار و بشردوست دانمارکی تبعه‌ی امریکا. با قلم و زبان در اصلاح محلات کثیف شهر نیو یورک کوشید. نخستین اثرش، بنام چگونه نیمه‌ی دیگر مردم زندگی میکنند (۱۸۹۰)، وسیله‌ی دوستی او با ث. روزولت گردید، و متفقاً در بهبود نیو یورک کوشیدند.

ریسال[7]**، خوسه** (xose risal)، ۱۸۶۱–۱۸۹۶، نویسنده‌ی میهن‌پرست و طبیب فیلیپینی. بسبب انتقاد از حکومت اسپانیا و فرق مذهبی در فیلیپین، عاقبت بعنوان تحریک به شورش اعدام شد.

ریستوری[8]**، آدلائیده** (ādelāide ristori)، ۱۸۲۲–۱۹۰۶، بانوی هنرپیشه‌ی ایتالیائی. در اروپا و امریکا در نقشهای تراژدی نمایشنامه‌های ایتالیائی و آثار کلاسیک فرانسه و جز آن شهرت یافت.

ریسلی یا **ریزلی**: ← ساوثمتن، ارل آو.

ریسندگی[9] (risandegi)، کشیدن و تاب دادن رشته‌های درهم یا منظم‌شده‌ی الیاف طبیعی (مانند پنبه و پشم) یا مصنوعی (ریون، نایلون، و غیره) یا مخلوط آنها، و درآوردن آنها به صورت نخ یا ریسمان به ضخامت مطلوب. ریسندگی از قدیمترین ایام تا دوره‌ی اختراعات ماشینی یک صنعت دستی خانگی بود. وسیله‌ی ریسندگی از زمانهای قدیم دوک بوده است، که در نقاط مختلف جهان و در ازمنه‌ی مختلف به شکل‌های گوناگون درآمده. در ایران، دوک دستی که آنرا دوکلان (duklān) نیز مینامند، از دو قسمت مرکب است: یکی محوری چوبی، که نزدیک سر آن شکافی برای بند کردن سر "فتیله" تعبیه شده است؛ و دیگری کفه‌ی چوبی چرخ‌مانندی در انتهای محور، برای سنگین کردن و چرخ دادن به محور. ریسنده معمولا گلوله‌ی الیاف درهم پشم یا پاره‌های نامنظم پنبه را به دست چپ و دوک را به دست راست میگیرد. با دو انگشت سبابه و شست دست راست، مقداری از الیاف درهم گلوله را "فتیله میکند"، و سر آنرا به شکاف محور میاندازد. آنگاه دوک را، در حالی که به انتهای فتیله آویخته است، چرخ میدهند تا فتیله‌ی الیاف تابیده شود. در بسیاری از روستاهای ایران، ریسنده دوک را روی ران خود میگذارد، و با کف دست آنرا به شدت در امتداد ران میچرخاند؛ باین ترتیب، دوک به چرخش درمیآید، و به فتیله تاب میدهد. این طریقه‌ی ریسندگی هنوز هم در روستاهای ایران مرسوم است. با همین وسیله‌ی ابتدائی، در ازمنه‌ی قدیم در نقاط مختلف جهان نخهائی ریسیده و با آن نخها پارچه‌هائی بافته‌اند که ظریفترین پارچه‌های ماشینی امروزی به پای آنها نمیرسد. اولین قدم در راه اصلاح ریسندگی اختراع **چرخ ریسندگی**[10] است، که ظاهراً در هند اختراع شد، و در اوایل قرن ۱۶م در اروپا رواج یافت. طریقه‌ی کار این چرخ همان طریقه‌ی دوک دستی است، جز آنکه در این اسباب، دوک افقی قرار میگیرد، و بوسیله‌ی تسمه‌ای، که یک سر آن در شیار دوک و سر دیگرش روی چرخی بزرگ میافتد، به گردش میآید. چرخ بزرگ را با دست یا بوسیله‌ی پائی (پدال) میگرداندند. محصول قدرت چرخ ریسندگی، که اولین وسیله‌ی مکانیکی ریسندگی به شمار میآمد، تقریباً ۷ برابر ریسندگی دستی بود. ج. هارگریوز، در ح ۱۷۶۵، **ماشین ریسندگی جنی**[11] (jeni) [مشتق از لفظ جین، بمعنی انجین (= ماشین)] را در انگلستان اختراع کرد. مزیت آن بر چرخ ریسندگی آن بود که در یک وهله میتوانست ۱۶ رشته نخ را بریسد. دوکها در این ماشین افقی قرار میگرفتند، و چرخ بزرگ با دست به چرخش درمیآمد. ماشین ریسندگی جنی برای ریسیدن نخهای درشت وسیله‌ی بسیار خوبی بود، اما از عهده‌ی ریسیدن نخهای ظریف و نازک برنمیآمد. ر. آرکرایت، در ۱۷۶۹، **دار**[12] **ریسندگی** را اختراع کرد. دار ریسندگی ماشینی برای ریسیدن نخ پنبه‌ای بود. تا پیش از اختراع این ماشین، چون طریقه‌ای برای ریسیدن نخ تار از پنبه پیدا نشده بود، تارهای تمام پارچه‌ها از کتان بود. با اختراع دار ریسندگی، و استفاده از ماشین شانه‌زنی، ساختن تارهای ظریف و بادوام عملی شد. دار ریسندگی آرکرایت در آغاز با نیروی اسب یا قاطر کار میکرد، و بعدها نیروی آب و سپس (در ۱۷۹۰) نیروی بخار در آن بکار افتاد، و بدین گونه، ریسندگی که تا آن زمان صنعتی خانگی بود، به کارخانه‌ها سوق داده شد. در ۱۷۷۹، س. کرامپتن ماشین معروف به **میول**[13] (miul) [انگل، = قاطر] را اختراع نمود، که در آن اصول کار چرخ ریسندگی و دار آرکرایت، ترکیب شده است. میول ۴۸ دوک داشت و نخهای بسیار ظریف و متحد الشکل میرشت. در **ماشینهای ریسندگی امروز**، بسیاری از مشکلات ریسندگی مرتفع شده است، و نمونه‌ی آنها ماشینهائی است که از الیاف پنبه نخ میریسند. در این ماشینها، الیاف پنبه از چند مرحله میگذرند، و در واقع برای هر یک از مراحل ریسندگی، ماشین مخصوصی وجود دارد که مقدمه‌ی ماشین ریسندگی نهائی محسوب میشود. نخست پنبه‌ی عدلی را در ماشین "عدل‌شکن‌بالشساز" میگذارند؛ در این ماشین، پنبه‌ی بهم‌فشرده‌ی عدلی باز میشود (عدل‌شکنی[14])، و مواد خارجی آن جدا میگردد؛ و سپس تمام پاره‌های پنبه تبدیل به بالش میشوند (بالشسازی[15]). بالش عبارتست از پنبه‌ای که در این ماشین مجدداً فشرده شده و به شکل طاقه‌ای پیوسته با عرض و ضخامت یکنواخت درآمده است؛ بالش دور غلطکی پیچیده میشود. در مرحله‌ی دوم، این غلطکهای آماده را به ماشین کاردینگ[16] (kār-ding) میبندند. بالش ابتدا از میان نوارهای خاردار این ماشین میگذرد، و به صورت یک پهنه‌ی پیوسته‌ی تارعنکبوتی درمیآید، و به این ترتیب، الیاف تا اندازه‌ای در یک جهت و موازی هم قرار میگیرند؛ و سپس، در همین ماشین، تبدیل به یک فتیله‌ی سراسری میشوند؛ مقداری معین از این فتیله بطور خودکار در جعبه‌های فتیله چیده میشود. در مراحل بعد ماشینهای دیگری این فتیله‌ها را نازک میکنند، و اندکی تاب میدهند، و به دور دوک میپیچند. مرحله‌ی آخر ماشین ریسندگی نهائی است، که فتیله‌های ظریف را در آن کار میگذارند و با کشیدن و نازک کردن فتیله‌ها به اندازه‌ی معین، و تاب دادن آنها، نخ دارای ضخامت مطلوب را به دست میآورند.

انقلاب صنعتی، که سبب تغییرات عمده در تاریخ کشورهای اروپا شد، در نتیجه‌ی اختراع ماشینهای جدید ریسندگی و از بین رفتن ریسندگی دستی به

---

(1)precipitation (2)Riesengebirge (3)Rhizopoda (4)rhizome (5)Race (6)Riis (7)Rizal (8)Ristori (9)spinning (10)spinning wheel (11)jenny (12)frame (13)mule (14)opening (15)lapping (16)carding

وجود آمد. پدید آمدن ماشینهای ریسندگی کارآمد سبب افزایش تقاضای پنبه شد، و همزمان با افزایش محصول پنبه و محصولات ریسندگی، بر تعداد کارخانه‌های پارچه‌بافی نیز افزوده شد. با پیشرفتهائی که امروز در صنعت ماشینسازی دیده میشود، ممکن است در آینده ماشینهائی ساخته شود که هر نوع پارچه را مستقیم از الیاف ببافند، و دیگر به ریسندگی و تهیه‌ی انواع نخ احتیاج نباشد.

ریسورجیمنتو[1] (risorjimento) [ایتالیائی، = قیام]، در تاریخ ایتالیا، عنوان دوره‌ی ح ۱۸۱۵–۱۸۷۰، که در طی آن ایتالیا وحدت یافت. میهن‌پرستان ایتالیائی امید داشتند که انقلاب فرانسه و ناپلئون آنان را در تأمین وحدت ملی یاری کنند، ولی امیدشان مبدل به یأس شد. کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) بار دیگر ایتالیا را بچند کشور تقسیم کرد که از آنها فقط ساردنی از نفوذ و تسلط اتریش آزاد بود. شورشهای انجمنهای سری میهن‌پرست (مثلا کاربوناری) بدست فرمانروایان ایتالیائی و با تصویب اتحاد مقدس سرکوبی شد؛ ولی جلوگیری از نهضت وحدت‌طلبی ممکن نبود. در این نهضت سه حزب مهم شرکت داشت: یک گروه جمهوری‌خواه ضد کشیشی، برهبری ماتسینی؛ یک گروه محافظه‌کار، که خواهان اتحاد تحت ریاست پاپ بود؛ و یک گروه میانه‌رو، که از اتحاد تحت لوای خاندان ساووا (یعنی شاهان ساردنی) طرفداری میکرد. سرانجام، این گروه سوم، که کاوور آنرا رهبری میکرد پیروز شد. در سالهای ۱۸۴۸–۴۹ انقلابهائی در سراسر ایتالیا زبانه کشید (← انقلابهای ۱۸۴۸)، ولی بدست اتریش سرکوبی شد. نیروهای ساردنی، که دو بار بیاری شورشیان آمدند، در ۱۸۴۸ در کوستوتسا و در ۱۸۴۹ در نووارا شکست خوردند. در رم سپاهیان فرانسه پاپ پیوس IX را از نو مستقر کردند. کاوور، با سیاست و تدبیری که داشت، فرانسه را در جنگ ۱۸۵۹ ساردنی و اتریش با خود متحد ساخت (← پلومبیر). سپاهیان فرانسه و ساردنی پیروزیهای گرانی در ماجنتا و سولفرینو بدست آوردند، ولی صلح مقدماتی ویلافرانکا دی ورونا فقط لومباردی را به ساردنی داد، و این کشور را دوچار نومیدی ساخت. در ۱۸۶۰ ساردنی سرزمینهای توسکان، پارما، مودنا، و رومانیا را ضمیمه‌ی خود کرد، و آنگاه به جبهه‌ی گاریبالدی پیوست، و اومبریا و مارکه را گرفت، و در همین حال سپاهیان گاریبالدی مشغول گرفتن سیسیلهای دوگانه بودند. در ۱۸۶۱ ویکتور امانوئل II بپادشاهی ایتالیای متحد اعلام شد. ونسی پس از جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) به ایتالیا رسید. رم و لاتیوم، که بازمانده‌ی ایالات پاپی بود، تا ۱۸۷۰ زیر حمایت فرانسه ماند، و در آن سال به ایتالیا ضمیمه شد.

ریسویک[2]**، پیمان** (riswik)، پیمان مورخ ۱۶۹۷ که در شهر ریسویک (هلند، نزدیک لاهه) بامضا رسید، و ــ جنگ اتحاد بزرگ را پایان داد. لوئی XIV فرانسه آنچه را که بعد از ۱۶۷۹ فتح کرده بود، بجز استراسبورگ، از دست داد. هلند امتیازات تجارتی بدست آورد. استقلال ساووا رسماً شناخته شد. ویلیام III بعنوان شاه انگلستان شناخته شد.

ریسه[3] (rise)، در زمینشناسی، چینه‌بندیهای متعلق به یک دور از دوره‌های زمینشناسی. ازمنه‌ی زمینشناسی را در مقاله‌ی **زمینشناسی** ملاحظه کنید.

ریسه‌داران[4] (rise.dārān)، یکی از تقسیمات مملکت رستنیها. جدول رده‌بندی رستنیها را در مقاله‌ی رستنی ببینید.

ریسیمر: ← ریکیمر.

ریش آبی[5] (riš ābi)، انگلا بلوبیرد (blubiərd)، نام داستانی از ش. پرو در باره‌ی شهسواری بنام رائول و ملقب به ریش آبی. رائول مردی ستمکار و سنگدل و دارای ریش آبی است. وی کلیدهای قصر خود را به فاطمه، هفتمین زن خود، سپرده است، و او را از باز کردن دَرِ مخصوصی منع کرده است. فاطمه، در غیبت شوهر، آن در را میگشاید، و با اجساد زنان پیشین وی مواجه میشود. رائول پس از مراجعت قصد کشتن فاطمه را میکند، اما برادرانش بموقع میرسند، فاطمه نجات مییابد، و ریش آبی بقتل میرسد. بعضی سرگذشت سنیور دو رئیس را منشأ این داستان دانسته‌اند.

ریشار[6] **خان** (rišār xān)، معروف به **موسیو ریشار خان** (mosio) [از فنس، = آقا]، شهرت **ژول ریشار** (jül)، ۱۸۱۶–۹۱ (۱۲۳۱–۱۳۰۸ هق)، از فرانسویانی که در دوره‌ی محمدشاه و ناصرالدین شاه در خدمت دولت ایران بودند. در ۱۸۴۴ (۱۲۶۰ هق) به ایران آمد. بعدها مسلمان شد، و به میرزا رضا خان موسوم گردید. ظاهراً یادداشتهائی ازو باقیست که اگر منتشر شود برای تاریخ ایران مفید خواهد بود. پسرش **موسیو ریشار خان**، ملقب به **مؤدب الملک**، ۱۸۶۸–۱۹۳۵ (۱۲۸۵–۱۳۵۴ هق)، در تهران متولد شد، و سالیان متمادی در تهران زبان فرانسه تدریس میکرد. در تهران درگذشت، و در امامزاده عبدالله مدفون شد. نام وی یوسف بود، ولی بعنوان موسیو ریشار خان شهرت داشت.

ریشار شیردل: ← ریچارد I.

ریشار کور دو لیون: ← ریچارد I.

ریش بز (riše boz) یا **لحیة التیس** (lehyato t.tis')، (*Aruncus sylvester*)، گیاه دائمی بلند با گلهای کوچک سفید. شنگ و دم اسب و ارمک را نیز ریش بز مینامند.

ریشتر[7]**، یوهان پاول فریدریش** (yohān pāl fridriš rišter jāN pol)، نام مستعارش **ژان پول**، ۱۷۶۳–۱۸۲۵، نویسنده‌ی آلمانی. در داستانهایش ایدآلیسم فیشته را با احساساتپردازی شتورم اوند درانگ ترکیب کرده است. از رمانهایش هسپروس (۱۷۹۵) و زندگی کوینتوس فیکسلاین (۱۷۹۶) است. آثار وی در زمان حیاتش فوق العاده مقبول بود.

ریشتراش سویل[8] (riš.tarāše sevil)، فنس باربیه دو سویل (barbie dë sevil)، عنوان فارسی نمایشنامه‌ای از بومارشه، که یکی از پرلطیفه‌ترین نمایشنامه‌ها و گزنده‌ترین کمدیهائی است که تا کنون نوشته شده است. در ۱۷۷۲ نوشته شد، و در ۱۷۷۳ برای صحنه آماده بود، ولی مدتی نمایش آن ممنوع بود، و عاقبت در فوریه‌ی ۱۷۷۵ به صحنه آمد. این نمایشنامه اقتباساتی از دیگران دارد، ولی قهرمان آن، بنام فیگارو (figāro)، مخلوق بومارشه میباشد. فیگارو مردی شاد و دارای افکار عمیق حکیمانه است؛ از ماجرای زندگی عبرت گرفته، و زیرک و محیل شده است، مزاح است، ولی بذله‌گوئیهایش جانگزا نیست. مردی کهنسال بنام بارتولو (bārtolo)، که قیم دختر جوان زیبائی بنام روزین (rozin) میباشد، میخواهد او را به عقد ازدواج خود درآورد. با نیرنگهای فیگارو، نقش او بر آب میشود، و روزین با محبوب خود آلماویوا (ālmāviyā)، که فیگارو قبلا پیشخدمت او بوده، وصلت میکنند. ترجمه‌ای از این نمایشنامه، به فارسی، تحت عنوان ریشتراش اشبیلیه، در تهران چاپ شده است. نمایشنامه‌ی ریشتراش سویل هنوز در فرانسه، و ایرانی که ج. ا. روسیتی از آن ساخته است در سراسر جهان مقبولیت تام دارد.

ریش‌سفید (riš.sefid)، عنوان افراد معتمد و معتبر و با سابقه‌ی اصناف که در حلّ اختلافات عادی و جزئی افراد صنف، بکومک کدخدا اهتمام داشته‌اند، و در امر بنیچه‌بندی و توزیع عادلانه‌ی میزان مالیات هر یک از افراد صنف نیز مداخله و نظارت میکرده‌اند. مرافعات و اختلافاتی که ریش‌سفیدان و کدخدایان از عهده‌ی حل و فصل آنها برنمیآمده‌اند از طرف خود آنها یا افراد صاحب دعوی به کلانتر رجوع میشده است.

ریشلیو[9] (rišelië)، شهرت **آرمان ژان دو پلسی** (ārmāN jāN dë plesi) **ریشلیو** (duk dë*) و معروف به **کاردینال ریشلیو** (kārdināl)، ۱۵۸۵–۱۶۴۲، نخست‌کشیش و سیاستمدار فرانسوی. در ۱۶۰۷ اسقف لوسون شد، در ۱۶۱۶ به وزارت رسید؛ در ۱۶۲۲ کاردینال، و در ۱۶۲۴ وزیر اعظم لوئی XIII شد. اگرچه ارتقاء خود را مدیون نایب‌السلطنه، ماری دو مدیسی، بود، لکن با وی درافتاد، و سیاست او را که مبنی بر طرفداری از خاندان هاپسبورگ بود واژگون کرد، و در ۱۶۳۰ وی را تبعید نمود، و تا پایان عمر به خودمختاری فرمانروائی کرد. ریشلیو بنیادگذار حکومت استبدادی فرانسه بود. قدرت هوگنوها را درهم شکست (تصرف لا روشل، ۱۶۲۸؛ صلح آله، ۱۶۲۹) و اشراف بزرگ سرکش را سرکوبی کرد، و توطئه‌های مکرر آنان را مقهور نمود. در جنگ سی‌ساله مداخله کرد؛ این مداخله نخست غیر مستقیم و با کومک مالی به سوئد (۱۶۳۱) بود، و از ۱۶۳۵ بصورت طرفداری مؤثر از پروتستانها درآمد. ریشلیو تجارت با هند و کانادا را تشویق کرد، ولی خرجها و مالیاتهای بیحساب او خزانه را تهی و او را منفور مردم ساخت. ریشلیو مؤسس آکادمی فرانسه است، و آثار ادبی چندی ازو بجا مانده است.

ریشلیو[10]، انگلا **ریشلو** (rišəlu)، رود امریکای شمالی، که از انتهای شمالی دریاچه‌ی شامپلن خارج میشود، و پس از طی مسیری بطول ۱۲۰ کم بطرف ل، از ج ایالت کبک (کانادا) میگذرد، و در سورل به رود سنت لارنس میریزد. در ۱۶۰۹

---

(۱)Risorgimento (۲)Ryswick (۳)series (۴)Thallophyta (۵)Bluebeard (۶)Richard (۷)Richter (۸)Barber of Seville (۹)Richelieu

بوسیله‌ی شامپلن کشف شد.

ریشه[1] (rišе)، در ریاضیات. **۱ـ** ریشه‌ی nم (بخوانید اِنُم، مثلا دوم، سوم، چهارم، و غیره) عدد مفروض a عددی است که اگر n بار در خودش ضرب شود (یعنی به قوه‌ی n برسد) a حاصل گردد. این عدد را به $\sqrt[n]{a}$ نمایش میدهند. علامت "$\sqrt{\ }$" را رادیکال (rādikāl، فنس) و زاویه‌ی تحتانی سمت چپ آنرا فرجه‌ی رادیکال (forjeye) خوانند (برای تاریخ این علامت ← علامات اعمال). ریشه‌ی دوم یک عدد را جذر آن و ریشه‌ی سومش را کعب آن می‌خوانند. مثلا ریشه‌ی چهارم عدد ۵۳۱٬۴۴۱ مساوی ۲۷ است (زیرا $۲۷^۴$، یعنی ۲۷×۲۷×۲۷×۲۷، مساوی ۵۳۱٬۴۴۱ میباشد)، و ریشه‌ی ششم آن ۹ و ریشه‌ی دوازدهمش ۳ است؛ بعبارت دیگر، مثلا $\sqrt[6]{۵۳۱٬۴۴۱} = ۹$.

ریشه‌ها را میتوان بوسیله‌ی قوه‌ای با نماینده‌ی کسری نمایش داد (← قوه). همه یا بعضی از ریشه‌های یک عدد ممکن است اصم باشند. در علم حساب قواعدی برای محاسبه‌ی ریشه‌ها هست؛ البته در مورد ریشه‌های اصم به مقدار تقریبی آنها اکتفا میکنند (مثلا جذر ۲ را بر حسب دقت مورد نیاز میتوان ۱٫۴ یا ۱٫۴۱ یا ۱٫۴۱۴ و غیره گرفت). بوسیله‌ی لگاریتم نیز میتوان بسهولت مقادیر تقریبی ریشه‌ها را حساب کرد.

تا موقعی که بحث محدود به اعداد مثبت باشد، هر عدد یک ریشه‌ی nم ـ یعنی یک جذر، یک کعب، یک ریشه‌ی چهارم، و غیره ـ دارد. بالاخص، هر ریشه‌ی ۱ مساوی ۱، و هر ریشه‌ی ۰ مساوی ۰ است. اما اگر اعداد حقیقی (مثبت یا منفی یا صفر) را مورد بحث قرار دهیم، هر عدد یک ریشه‌ی فرد (سوم، پنجم، و غیره) خواهد داشت، و اعداد مثبت دو ریشه‌ی زوج دارند، ولی اعداد منفی ریشه‌ی زوج ندارند (مثلا ۲ ← جذر). بالاخره، اگر اعداد موهومی را نیز وارد بحث کنیم، هر عدد دارای n ریشه‌ی nم (مثلا ۲ ریشه‌ی دوم، ۳ ریشه‌ی سوم، و غیره) خواهد بود، که ریشه‌های مازاد بر آنچه در مورد اعداد حقیقی گفته شد موهومی هستند (مثلا ۲ ← جذر). **۲ـ ریشه‌ی یک معادله** هر عددی است که در آن معادله صدق کند (← معادله). عده‌ی ریشه‌های هر معادله‌ی صحیح جبری مساوی درجه‌ی آنست.

ریشه، در شیمی، رادیکال. ← رادیکال، در شیمی. برای ریشه‌ی اسیدی ← رادیکال اسید.

ریشه[1]، در گیاهشناسی، قسمتی از رستنیهای آوندی که بر خلاف ساقه، که محور صاعد گیاه است ـ محور نازل آن میباشد. در اغلب گیاهان ریشه در زیر زمین جا دارد، اما در گیاهان هوائی (← گیاه هوائی) ریشه‌ها در هوا میرویند، و در نعرت‌ها در آب یا در مانداب‌ها. عمل ریشه جذب آب و غذا از خاک و استوار نگاهداشتن گیاه، و اغلب ذخیره کردن مواد غذائی است. سیستم ریشه‌های گیاهان بر دو نوع است: یکی سیستم دارای شاهریشه (šāh.rišе)، که در آن یک ریشه‌ی اصلی (شاه‌ریشه) وجود دارد، که سایر ریشه‌ها از آن می‌رویند، و دیگر سیستم ریشه‌ی لیفی یا افشان، که در آن تعدادی ریشه‌های نازک وجود دارد، که ریشه‌های کوچکتر از آنها میرویند. ریشه‌های اغلب درختان و بسیاری از رستنیهای دیگر (از جمله هویج، ترب، شقاقل، و چغندر) از نوع اولند. علفها (از قبیل چاودار و آلفالفا) ریشه‌های لیفی دارند. سیستم ریشه‌ها از حیث اندازه اغلب بمراتب از قسمتی از گیاه که بالای زمین

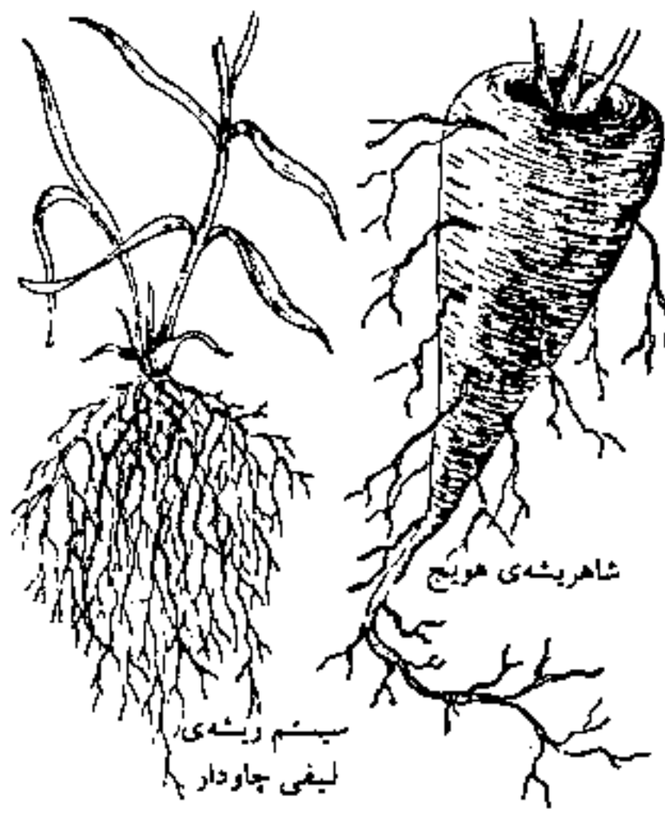

سیستمهای ریشه

است بزرگترند؛ ریشه‌های آلفالفا گاه بطول ۱۲ متر میرسند، مجموع طول همه‌ی ریشه‌های یک چاودار بالغ به ۶۰۰ کم میشود. انشعاب ریشه‌های گیاهی از عوامل مهم جلوگیری از فرسایش خاک هستند. تکه‌ها، سوخ‌ها، سوخه‌ها، و ریزوم‌ها، اگرچه در زیر خاک قرار دارند، دارای ساختمان ساقه میباشد.

ریشه[2]، **شارل روبر** (šārl rober rišе)، ۱۸۵۰–۱۹۳۵، عالم فرانسوی فیزیولوژی. بواسطه‌ی تحقیقاتش در باب آنافیلاکسی (حساسیت بدن در مقابل پروتئینهای خارجی)، جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۳ در فیزیولوژی و طب به وی اعطا شد.

ریشه‌پائیان، در حیوانشناسی، ← ریزوپودا.

ریشهر (rišahr)، شهر قدیم فارس، در انتهای جنوبی شبه جزیره‌ی بوشهر، که ویرانه‌های آن بفاصله‌ی ۱۲ کیلومتری ج بندر بوشهر باقیست، و در ضمن کاوشهای آن تابوتهای سفالی و کتیبه‌های میخی دوره‌ی بابلی بدست آمده است. ممکن است همان شهری باشد که ایسیدوروس خاراکسی باسم یوناخا [= شهر یونانی] از آن نام برده است. در زمان اردشیر ساسانی از نو ساخته شد، و نام ریو اردشیر (riv) گرفت، که ریشهر مخفف آنست. در قرون ۱۰م و ۱۱م هق پرتغالیان در آنجا پایگاه و قلعه‌ی نظامی داشتند. در ۱۸۶۴، شرکت تلگراف هند و اروپا یک پایگاه تلگرافی در آنجا تأسیس کرد.

ریشه‌شناسی: ← اشتقاق، علم.

ریشه‌وار: ← ریزوم.

ریشه‌ی ابرسا: ← زنبق.

ریشه‌ی جوز: ← خولنجان مصری.

ریشه‌ی خون، گیاه، ← سانگیناریا.

ریشه‌ی نان (rišeye nān)، گیاه دائمی امریکای شمالی، از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع پسورالئا (*Psoralea*)، که ریشه‌های ضخیم آن نشاسته‌ی بسیار دارد، و هندیشمردگان آنرا میخورند.

ریطوریقا: ← ارغنون، عنوان.

ریف (rif)، نام کوههائی که بشکل قوسی در پشت سواحل (کنار مدیترانه) مراکش شمالی از سبته تا ملیلا ممتد است. سابقاً قبایل بربر ساکن این کوهستانها به هیچ دولتی گردن نمینهادند، ولی پس از جنگهای اسپانیا و فرانسه با عبدالکریم ریفی مقهور شدند (۱۹۲۵–۲۶).

ریکاردو[3]، **دیوید** (deyvid rikārdō)، ۱۷۷۲–۱۸۲۳، اقتصاددان انگلیسی، از پیشروان مکتب کلاسیک. وی معتقد بود که مزد کارگران نمیتواند از حد اقل معیشت بالاتر رود. همچنین عقیده داشت که ارزش هر کالائی (نه بهای آن) بوسیله‌ی مقدار کاری که صرف تولید آن میشود تعیین میگردد. نظریه‌ی ارزش کار ریکاردو در اقتصاددانهای افراطی تأثیر فراوانی داشت، و ← کارل مارکس در نظریه‌ی ارزش خود از آن استفاده کرده است. معروفترین کتاب ریکاردو اصول اقتصاد و مالیات (۱۸۱۷) است.

ریکان (rikān)، ده (جمع ۸۸۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان ریکان، بخش حومه‌ی شهرستان گرمسار، استان مرکزی (تهران)، ۶ کیلومتری ج‌ش گرمسار. ریکان یکی از چهار بلوک معروف خوار، و مشتمل بر ۲۱ قریه و مزرعه بوده است. از آبادیهایش ریکان، کوشک، حصارک، قاطول، و محله باغ است.

ریکس[4]، **رابرت** (rābərt reyks)، ۱۷۳۵–۱۸۱۱، بشردوست انگلیسی. مدرسه‌ای که از ۱۷۸۰ ببعد در روزهای یکشنبه برای اطفال فقرا دایر کرد مبنای مدارس یکشنبه گردید.

ریکسداگ[5] (riksdāg)، نام پارلمان ملی سوئد. در ۱۸۶۶، بجای دیت (مجلس شور) قدیم، تشکیل یافت. اعضای مجلس اول (مجلس سنا) از طرف انجمنهای بخش و شهر، و اعضای مجلس دوم (مجلس عوام) از طریق انتخابات عمومی انتخاب میشوند. پادشاه حق مطلق در رد کردن قوانین دارد (بندرت از این حق استفاده شده است)، مگر در قوانین مالیاتی که صرفاً بسته به رأی ریکسداگ است.

ریکنبکر[6]، **ادوارد ورنن** (edwärd vërnən rikənbakər)، ۱۸۹۰–، خلبان امریکائی. در جنگ I نشان صلیب جنگ گرفت. در جنگ II بعلت سانحه‌ای هوائی، ۲۷ روز در قطب روی آب ماند.

ریکوف[7]، **آلکسی ایوانوویچ** (āleksey ivānovic rikof)، ۱۸۸۱–۱۹۳۸، انقلابی روسی. از دستیاران برجسته‌ی لنین بود. بعد از مرگ (۱۹۲۴) وی به نخست‌وزیری رسید، اما قدرت واقعی در دست ستالین، کامنف، و زینوویف بود. بسبب مخالفت با برنامه‌های ستالین، متهم به "انحراف به راست" گردید (۱۹۳۰). مولوتوف جایگزین وی شد. در تصفیه‌های حزبی دهه‌ی ۴م قرن ۲۰م، بعنوان خیانت محاکمه شد، و اعدام گردید.

ریکیاویک[8] (reykiāvik)، شهر (جمع ۷۲٬۴۰۷)، پایتخت ایسلند، بر خلیج فاکسا (fāksā)، ج‌غ ایسلند. در ح ۸۷۴ بنا شد. بندر عمده و مرکز صنعت ماهیگیری و آمودن ماهی در ایسلند است. از اسقفنشینهای لوتری است. دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۱) دارد. فرودگاه بین المللی آن در جنگ II

(۱)root (۲)Richet (۳)Ricardo (۴)Raikes (۵)Riksdag (۶)Rickenbacker (۷)Rykov (۸)Reykjavik

ساخته شد. شبکه‌ی لوله‌کشی آب گرم آن در ۱۹۴۵ اتمام پذیرفت، و در آن از چشمه‌های طبیعی آب گرم استفاده میشود.

ریکیمر[1] (rikimer) یا **ریسیمر**، فت ۴۷۲، سردار رومی. اصلا ژرمنی بود. واندالها را در جنگ دریائی شکست داد، و آویتوس (āvitus)، امپراطور (۴۵۵-۵۶) روم غربی، را خلع کرد (۴۵۶). از آن ببعد حکمران واقعی ایتالیا بود، و چندین امپراطور دست‌نشانده (از جمله مایوریانوس) بتخت نشانید و خلع کرد.

ریگ[2] (rig)، تکه‌سنگ کوچکی که بر اثر آب سائیده و کمابیش گرد شده باشد.

ریگ، ده (جمع ۱٬۷۱۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جانکی، بخش لردگان (لوردگان)، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۲۹ کیلومتری جش لردگان.

ریگ، ده (جمع ۱٬۶۰۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرگانرود، شهرستان طوالش، استان یکم. محصولش گیلاس است.

ریگ، بندر: ← بندر ریگ.

ریگا[3] (rigā)، شهر (جمع ح ۵۸۰٬۰۰۰)، کرسی جشه لتونی، بر مصب دوینای غربی و بر خلیج ریگا (از شاخابه‌های ل‌ش دریای بالتیک). از بنادر عمده‌ی دریای بالتیک و از مراکز صنعتی است. مصنوعاتش اسبابهای دقیق، کاغذ، و منسوجات میباشد. پایتخت تاریخی و مرکز فرهنگی لتونی است، و دارای دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۹)، آکادمی علوم (تأسیس ۱۹۴۶)، آکادمی هنرهای زیبا، کنسرواتوار موسیقی، و غیره است.

ریگا در ۱۲۰۱ بنا شد. شهسواران لیوونیائی از اینجا مسیحیت را در سواحل بالتیک نشر کردند. در ۱۲۵۴ اسقف‌اعظم‌نشین و در ۱۲۸۲ عضو اتحادیه‌ی هانسائی گردید، و دیری نکشید که به مرکز تجارتی عمده‌ای مبدل گردید. ریگا اصلاح دینی را پذیرفت. در ۱۵۸۱ به لهستان و در ۱۶۲۱ به سوئد منتقل شد. در ۱۷۱۰، پطر کبیر در جنگ شمالی آنرا گرفت، و در ۱۷۲۱ سوئد آنرا به روسیه واگذار کرد. در ۱۹۱۹ پایتخت کشور جدید الاستقلال لتونی گردید. در ۱۹۴۰، که لتونی به تجشه منتقل شد، ریگا کرسی جشه لتونی گردید. در هر دو جنگ جهانی تحت اشغال آلمان درآمد (۱۹۱۷-۱۹؛ ۱۹۴۱-۴۴). بناهای زیبائی از قرون وسطی دارد.

ریگا، پیمان، نام دو پیمان که در شهر ریگا منعقد شد. **۱- پیمان ریگا** (۱۹۲۰)، بین تجشه و لتونی، استقلال لاتویا را تأیید کرد. **۲- پیمان ریگا** (۱۹۲۱)، بین تجشه و لهستان، مرز بین دو کشور را تثبیت کرد. بر طبق آن، قسمت اعظم روسیه‌ی سفید و اوکرائین به لهستان واگذار شد. پیمان ۱۹۴۵ بین روسیه و لهستان آنرا ملغی ساخت.

ریگان (rigān)، دهستان (جمع ح ۷٬۰۰۰؟)، بخش فهرج، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۲ (؟) آبادی. مرکزش، رحمت‌آباد (rahmat-ābād) (جمع ۴۷۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۵ کیلومتری ج فهرج است.

ریگ روان: ← تلماسه.

ریگستان (rigestān)، ناحیه‌ی ریگزار، افغانستان، از ج به بلوچستان محدود است. آب و هوایش در تابستان خیلی گرم و در زمستان گاه بسیار سرد است. خالی از آبادی است. تیره‌هائی از طایفه‌ی براهوئی در آنجا زندگی چادرنشینی دارند. یگانه وسیله‌ی حمل و نقل شتر میباشد.

ریگسدا[4] (rigsdā)، نام پارلمان ملی دانمارک. برطبق قانون اساسی ۱۸۴۹، که در ۱۹۱۵ و ۱۹۲۰ در آن تجدید نظر شد، قوه‌ی مقننه در دست ریگسدا و شاه است. ریگسدا مرکب از یک مجلس علیا (مجلس سنا) بنام لانستینگ (lānsting) و یک مجلس سفلی (مجلس عوام) بنام فولکتینگ (folketing) است.

ریگسمال (rigsmāl)، یکی از دو لهجه‌ی مهم ← زبان نروژی.

ریگ-ودا: ← ودا.

ریل[5] (reyl؛ از انگلا)، میله‌ای، اصلا چوبی و حالیه معمولا از فولاد، که مسیر بعضی از وسایط نقلیه از آن تشکیل میبابد (← راه آهن). گاهی قسمت فوقانی ریل فرورفته است، و چرخها در آن گردش میکنند، ولی معمولا قسمت فوقانی ریل برآمده است، و چرخها با زائده‌ای که در کنار داخلی خود دارند بر ریل میمانند. قسمت تحتانی ریل با پیچ و مهره‌ها به قطعات چوبی یا فلزی، موسوم به تراورس (trāvers، فنه)، که در زیر ریلها کار گذاشته میشوند، محکم میشود.

ریل، لوئی (lui riel)، ۱۸۴۴-۱۸۸۵، یاغی کانادائی. دورگه‌های (فرانسوی-بومی) ← ماندگاه رود سرخ که انتقال اراضی شرکت خلیج هودسن را به کانادا برای حقوق ارضی خود خطرناک میدیدند برهبری او شورشی برپا کردند (۱۸۶۹-۷۰) که بدون خونریزی فرونشانیده شد. بار دیگر شورشی در سسکچوان برپا کرد (۱۸۸۴)، ولی دستگیر و به جرم خیانت بدار آویخته شد.

ریلکه[7]، **راینر ماریا** (rāyner māriā rilke)، ۱۸۷۵-۱۹۲۶، شاعر غنائی معروف آلمان؛ متولد پراگ. در دیدار (۱۸۹۸) از ایتالیا، با کارهای ی. پ. یاکوبسن آشنا شد. در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ به روسیه مسافرت کرد، و تولستوی را ملاقات نمود، و سخت تحت تأثیر مردم و مناظر روسیه قرار گرفت. در ۱۹۰۵-۶ منشی رودن (مجسمه‌ساز معروف) بود، و بعداً در زمره‌ی دوستان وی درآمد. رودن در رشد هنری او تأثیری قاطع داشت، و به وی آموخت که برای رسیدن به کمال هنری، کار و کوشش ضروری است.

ریلکه شخصاً و هم از جنبه‌ی شاعری حساس و درونگرای بود. سبک شعری او غنی و متنوع است، و هم مضامین ساده و هم مطالب درهم پیچیده و عمیق دربر دارد. اشعارش با تصورات جاندار نظرگیر و آهنگ خوش ممتاز میباشد. لحن اغلب آنها عرفانی است، و وی نمادپردازی (سمبولیسم) را بعنوان وسیله‌ی بیان بکار برده است، و اشعاری بوجود آورده که مشابهت فراوان به اشعار قرون وسطائی دارد. این مشابهت را میتوان انعکاس جنبه‌ی مذهبی او دانست که از آن راه در طبیعت عاطفی و روحی آدمی کنجکاوی میکرد، و مرگ را یک موضوع شعری قرار میداد. از جهات عدیده میتوان او را شاعری ضد نوپرستی شمرد، چنانکه تنفر او از شهرهای نوین بزرگ گواهی میدهد.

نخستین مجموعه‌ی اشعار ریلکه، بنام زندگی و ترانه‌ها در ۱۸۹۴ منتشر شد، ولی انتشار داستانهای خدا (۱۹۰۴) بود که جنبه‌ی عرفانی عمیق او را آشکار ساخت. با انتشار اشعاری از کتاب ساعات (۱۹۰۵)، که در آن خدا بصورت مفهومی تحولی و تکاملی جلوه میکند، شهرت جهانی یافت. منظومه‌های جدید (۲ جلد، ۱۹۰۷-۸) با قوت و زیبائی اشعارش ممتاز است. منظومه‌های اخیرش- مراثی دوینی (۱۹۲۳) و ترانه‌هائی برای اورفئوس (۱۹۲۳)-عمیق است. شهرت وی پس از وفاتش افزایش بسیار یافته است.

ریلی[8]، **لرد** (lord reyli*)، شهرت **جان ویلیام ستررات** (jān wilyām strāt)، ملقب به (سومین) **بارون ریلی** (bāron*)، ۱۸۴۲-۱۹۱۹، فیزیکدان انگلیسی. استاد (۱۸۷۹-۸۴) دانشگاه کیمبریج و از ۱۹۰۸ رئیس آن بود. جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ در فیزیک به وی اعطا شد. بجهت تحقیقات عمده‌اش در صوت و نور، شرکت (با سر و. رمزی) در کشف آرگون، تعیین آحاد برقی، و تحقیق در استعمال قانون بویل-ماریوت در گازهای با فشارهای پست معروف است.

ریمان[9]، **گئورگ فریدریش برنهارد** (georg fridriš bernhārd rimān)، ۱۸۲۶-۶۶، ریاضیدان بزرگ آلمانی. کارهایش مشحون از روشهای ابتکاری و افکار عمیق است. رساله‌ی دکتری وی، بعنوان مبانی یک نظریه‌ی عمومی توابع یک مقدار متغیر مختلط، سبب پیشرفت عمده در نظریه‌ی توابع بود. در ۱۸۵۹ استاد دانشگاه گوتینگن شد. تحقیقات فراوان در هندسه‌ی نااقلیدسی و فیزیک ریاضی کرد، و سطوح معروف به سطوح ریمان را پرداخت. مرگ زودرس وی بسبب بیماری سل روی داد. آثارش مشتمل است بر بر باب فرضهائی که هندسه بر آنها مبتنی است (۱۸۵۴)؛ دروس ثقل، برق، و مغناطیس (۱۸۷۶)؛ و توابع بیضوی (۱۸۹۹).

ریمسکی-کورساکوف[10]، **نیکولای آندریویچ** (nikolāy āndreyevic rimski-korsākof)، ۱۸۴۴-۱۹۰۸، آهنگساز روسی؛ شاگرد بالاکیرف و یکی از موسیقیدانان پنجگانه. خود را برای خدمت در نیروی دریائی آماده کرد، اما در ۱۸۷۱ استاد آهنگسازی کنسرواتوار سن پطرزبورگ شد، و در ۱۸۷۳ از نیروی دریائی استعفا کرد. اگرچه اولین سمفونی (۱۸۶۵) وی و پوئم سمفونیک ساذکو (۱۸۶۷) نخستین نمونه‌های این دو صورت ("فورم") موسیقی در آثار آهنگسازان روسی است، اپراهای وی که عمدةً مبتنی بر افسانه‌ها و تاریخ روسیه میباشد-مخصوصاً دختر برفی (۱۸۸۱)، ایوان مخوف (۱۸۷۳)، ساذکو (۱۸۹۵)، و خروس طلائی (۱۹۰۷)-اهمیت بیشتری دارند. آثار وی برای ارکستر مشتمل است بر سویت مشهور شهرزاد (۱۸۸۸)، کاپریس اسپانیول (۱۸۸۷)، سه سمفونی، و اوورتور عید پاک روسی. وی استاد رنگ‌آمیزی

(1)Ricimer (2)pebble (3)Riga (4)Rigsdag (5)rail (6)Riel (7)Rilke (8)Rayleigh (9)Riemann (10)Rimsky-Korsakov

ارکستراسیون بود، و گاهی آثار سایر آهنگسازان را برای ارکستر تنظیم میکرد؛ از جمله باریی گادونوف موسورگسکی و قسمتهائی از شاهزاده ایگور بورودین را تنظیم نمود. رساله‌ای بنام اساس سازگزینی و زندگینامه‌ی خود را نوشته است. ستراوینسکی از شاگردان اوست.

ریمله (rimale)، دهستان (جه ح ۴۰۰'۶؛) بخش حومه‌ی شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۸ (؛) آبادی.

ریمونت[1]، **ولادیسلاف ستانیسلاف** (vlādislāf stānislāf reymont)، ۱۸۶۷؛–۱۹۲۵، داستان‌نویس لهستانی. اثر معروفش دهقانان (۴ جلد، ۱۹۰۲–۹) است. جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۲۴ را برد.

ریمیا (rimiā) یا **علم شعبده** (elme šo'bade)، یکی از علوم خمسه‌ی محتجبه، که عبارتست از معرفت قوای جواهر ارضی و مزاج آنها به یکدیگر، تا از آن قوتی حادث گردد که از آن قوت فعلی مقترن به غرایب صادر شود (مانند اینکه کاری کنند که خانه‌ای از طلای خالص بنظر آید). قسمتی از اسرار قاسمی مختص به "علم" ریمیا است.

ریمینی[2] (rimini)، نام باستانی آن **آریمینیوم** (āriminium)، شهر (جه ۸۱'۶۶۳)، امیلیا-رومانیا، ل ایتالیای مرکزی؛ بندر دریای آدریاتیک و محل استحمام. در دوره‌ی رومیان اهمیت سوق الجیشی داشت؛ در دوره‌ی بیزانس جزء پنتاپولیس بود. جزء اراضی بود که پپن کوتاه در ۷۵۴ به پاپ اهدا کرد. خاندان مالاتستا در ۱۲۹۵ زمام امور آنجا را بدست گرفته بعداً شهرهای مجاور را بتصرف درآوردند. مالکیت پاپ در ۱۵۰۹ قطعی شد. در حج II بشدت آسیب دید؛ قسمتی از معبد معروف مالاتستا (اصلا از قرن ۱۳م) ویران شد.

رینتسو[3]، **کولا دی** (kolā di rientso)، ۱۳۱۳؛–۱۳۵۴، از رجال رم. نامش را رینتسی نیز ضبط کرده‌اند. در نتیجه‌ی مطالعه‌ی آثار گذشته‌ی یونان و روم، این فکر در او پیدا شد که وی مأمور آرام کردن رم و استقرار حکومت دموکراسی است، و باید رم را پایتخت ایتالیا کند. در ۱۳۴۳ برای انجام مأموریتی به آوینیون نزد پاپ کلمنس VI اعزام شد، و اعتماد او را جلب کرد، و با سمت سردفتری دستگاه پاپ به رم بازگشت، و سخت مورد توجه مردم واقع شد، و در ماه مه‌ی ۱۳۴۷ اختیارات وسیعی باو اعطا گردید. رینتسو اشراف را سرکوبی کرد، اصلاحات پردامنه‌ای آغاز نمود، کوشید تا مردم وحدت ملی را مافوق نزاعهای حزبی قرار دهند، و در صدد برآمد که پشتیبانی شهرهای دیگر ایتالیا را نیز جلب کند؛ و خود را نماینده و نگهبان جمهوری مقدس روم خواند. پاپ که در آغاز طرفدار او بود ازو برگشت، و اشراف را بر ضد او تحریک نمود، و در نتیجه‌ی آشوب دسامبر ۱۳۴۷، رینتسو رم را ترک گفت. در ۱۳۵۰ به پراگ نزد امپراطور شارل IV رفت، ولی امپراطور او را به آوینیون فرستاد (۱۳۵۲) تا در دادگاه تفتیش افکار محاکمه شود. درین ضمن کلمنس درگذشت، و جانشینش، اینوکنتیوس VI، رینتسو را بخشید و آزاد کرد، و با کاردینال آلبورنوث به ایتالیا فرستاد. کاردینال او را سناتور کرد، و رینتسو فاتحانه به رم درآمد (۱۳۵۳)، ولی بسبب شدت عمل و خودرائی که در فرمانروائی نشان داد بقتل رسید. سرگذشت او موضوع اپرای رینتسی از واگنر است.

رینو، شهر کشمت؛ ← رنو.

رینه، ده؛ ← لاریجان، بخش.

ریو، برزیل؛ ← ریو د ژانیرو، شهر.

ریو، در شاهنامه؛ ← ریونیز.

ریو[4] (río)، لفظ اسپانیائی و پرتغالی، بمعنی رود. برای اعلامی که با این لفظ شروع میشود، و در ردیف ریو نمییابید به جزء بعد رجوع کنید.

ریو[5]، **شارل پیر هانری** (šārl pier hānri rië)، ۱۸۲۰–۱۹۰۲، مستشرق سویسی، استاد (۱۸۹۴–۱۹۰۲) عربی در دانشگاه کیمبریج. در ژنو (سویس) متولد شد، در بن تحصیل کرد، و در ۱۸۴۷ در لندن سکنی گزید. از جمله‌ی آثارش فهرست نسخه‌های خطی فارسی در موزه‌ی بریتانیائی (۴ جلد، ۱۸۷۹–۹۵) و فهرست نسخه‌های خطی ترکی در موزه‌ی بریتانیائی (۱۸۸۸) است.

ریو[6]، **مجمع‌الجزایر** (riō)، دسته‌ای از جزایر (۵'۹۰۰ کمه؛ جه ۲۷۸'۹۶۶) اندونزی، در مدخل تنگه‌ی مالاکا. بزرگترین آنها جزیره‌ی بینتان (bintān) است، که معادن بوکسیت و قلع آن اهمیت دارد.

ریو اردشیر: ← ریشهر.

ریواس (rivās) یا **ریباس** یا **ریوند** (rivand)، گیاه دائمی از نوع رئوم (*Rheum*)، دارای برگهای بزرگ، که اقسام بسیار دارد. ریواس خوراکی (*R. ribes*)، که در نقاط بلند ایران (مخصوصاً خراسان) در نواحی ماسه‌ای میروید، دمبرگهای ضخیم دارد که در بهار برای ساختن مربا و شربت از آن استفاده میشود؛ برگهای پائیزی و دانه‌های سه‌پهلوی آن دارای ماده‌ی مسهلی قوی است، و سابقاً در پزشکی معمول بوده است. ریواس چینی یا ریوند چینی (*R. palmatum*) شبیه به ریواس خوراکی است. شیره‌ی زرد آن مسهلی قوی و مقدار زیادش سمی است؛ در نقاشی آب و رنگ بکار میرود.

ریو براوو (دل نورته): ← ریو گرانده.

ریو پیدراس[7] (rio piedrās)، شهر (جه ـ۴۲' ۱۳۲ ۴۳۸)، ل‌ش پورتو ریکو. از مراکز صنعتی و مقر دانشگاه پورتو ریکو است.

ریوتینتو[8] (riotinto)، یا **میناس د ریوتینتو**[8] (minās de)، شهر (جه ۸'۱۲۳)، ایالت اوئلوا، جغ اسپانیا، بر رود تینتو در اندلس. منابع مس آن از سرشارترین نهشتهای مس در جهان میباشد.

ریو د ژانیرو[9] (rio de jāneyro)، ایالت (ـ۴۲' ۷۰۰ کمه؛ جه ح ۳'۴۰۲'۷۰۰)، جش برزیل، کنار قطا؛ کرسیش نیتروی. مشتمل بر دره‌ی بارآور رود پارلیبا، و از نواحی صنعتی عمده میباشد. تاریخ آن عمدةً همان تاریخ شهر ریو د ژانیرو است، که در ۱۸۳۴ از جنبه‌ی اداری از آن منتزع گردید، و بعداً "بخش فدرال" (تحت حکومت دولت مرکزی) شد، و اینک جزء ایالت گوانابارا است.

ریو د ژانیرو[9] (rio de jāneyro) [از پرتغالی، = رود ژانویه] ، معروف به **ریو**، شهر (جه ح ۳'۲۲۳'۴۰۰)، کرسی ایالت گوانابارا، جش برزیل، کنار قطا؛ دومین شهر برزیل از لحاظ بزرگی، و پایتخت سابق (← برازیلیا) و مرکز فرهنگی و از مراکز تجارتی و کانون حمل و نقل آن. بندرگاه طبیعی بسیار زیبائی دارد. قسمت زیادی از تجارت برزیل در آنجا بعمل میآید. صادراتش قهوه، کانه‌ی آهن و منگنز، گوشت، پنبه، و پوست است. مصنوعات گوناگونش مشتمل بر شیشه، منسوجات، و مواد شیمیائی است. باغ گیاهشناسی (تأسیس ۱۸۰۸) و بسیاری بناهای زیبا و مؤسسات فرهنگی دارد. این ناحیه را پویندگان پرتغالی در ژانویه‌ی ۱۵۰۲ دیدن کردند، و تسمیه‌اش بهمین مناسبت است. هوگنوهای فرانسوی در ۱۵۵۵ در آنجا مهاجرنشین دایر کردند، اما ← مم د سا آنها را بیرون راند (۱۵۶۷). در ۱۷۶۳ بجای باهیا پایتخت برزیل شد. در ۱۹۶۰ پایتخت رسمی برزیل به برازیلیا منتقل گردید.

ریو د لا پلاتا[10] (rio de lā plātā)، کشندان رودهای پارانا و اوروگه بر ساحل جش امریکای جنوبی. پهنای مصب آن در قطا ح ۱۹۰ کمه است، و نزدیک رأسش به ح ۳۰ کمه میرسد. بنادر عمده‌ی آن بوئنوس آیرس و مونتویدئو است. در ۱۵۱۶ بوسیله‌ی خ. د. دِ سولیس کشف شد، و مازلان در ۱۵۲۰ و س. کبت در ۱۵۲۶–۲۹ آنرا پوییدند. آولین آبادی ساحلی آن در سال ۱۵۳۶ بتوسط پ. دِ مندوثا در محل بوئنوس آیرس تأسیس گردید.

ریورا، پریمو د: ← پریمو د ریورا.

ریورا[11]، **دیگو** (diego riverā)، ۱۸۸۶–۱۹۵۷، نقاش مکزیکی. در کودکی شاگرد چند نقاش مکزیکی بود. مجسمه‌های باستانی مکزیک عمیقاً در او تأثیر کرد. در ۱۹۰۷–۹ و ۱۹۱۲–۲۱ در اروپا کار میکرد، و نقاشیهای ال گرکو و گویا ای لوئینتس او را تحت تأثیر قرار داد. با سزان و پیکاسو و روسهای کمونیست که در تبعید بسر میبردند دوستی نزدیک داشت. پس از چندی بر این عقیده شد که "هنری جدید باید بوجود آید که جوابگوی نظام جدید باشد ... و جای منطقی برای این هنر ... که متعلق به مردم است، بر دیوار بناهای عمومی است". پس از بازگشت (۱۹۲۱) به مکزیک، به دستیاری نقاشان جوانتر، بر دیوار بناهای عمومی نقاشیهای عظیم کرد. موضوع این نقاشیها زندگانی، تاریخ، و مشکلات مردم مکزیک بود. دهقانان و کارگران کم کم او را برای خود پیغمبری بشمار آوردند. سالهای ۱۹۲۷–۲۸ را در مسکو گذرانید، و چون به مکزیک بازگشت، به ساختن نقاشیهای دیواری ادامه داد. سپس به کشمت دعوت شد، و بر دیوار باشگاه بورس و بنای هنرهای زیبای سان فرانسیسکو، و نیز بر دیوار مؤسسه‌ی هنری دترویت، نقاشی کرد. طرح نقاشی او برای دیوار راکفلر سنتر در نیو یورک، که شامل تصویری از لنین بود، رد شد. در ۱۹۳۶ از رئیس جمهور مکزیک درخواست کرد که به

(۱)Reymont (۲)Rimini (۳)Rienzo (۴)Río; Rio (۵)Rieu (۶)Riouw (۷)Río Piedras (۸) (Minas de) Riotinto (۹)Rio de Janeiro (10) (Río de la) Plata (11)Rivera

تروتسکی اجازه‌ی ورود به مکزیک بدهد.

ریور روژ[1] (rivər ruj)، شهر (جه ۱۸°۱۴۷)، ج‌ش ایالت میشیگان، بر رود دترویت. در دهه‌ی سوم قرن ۲۰م با توسعه‌ی کارخانه‌های موتور فورد توسعه یافت.

ریورینا[2] (riverinā)، بخش روستائی (جه ـ°۸۶ ۱۸۰)، ویلز جدید جنوبی، استرالیا.

ریوش (rivāš)، بخش (جه ح ۱۵°۴۳۰؟)، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی. از ل به کوه سرخ محدود است. اغلب آبادیهایش در اطراف رودهای شش‌طراز، ریوش، و کال شور قرار دارند. بخش مشتمل بر دو دهستان تکاب و سر کوه است. مرکزش، **ریوش** (جه ۱°۶۷۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۷۵ کیلومتری ل‌ش کاشمر است.

ریوکان[3] (riukān)، دهکده (جه ۶°۷۷۷)، ج نروز، کنار آبشار ریوکانفوس (riukānfos) (یکی از آبشارهای متعدد رود مان). نیروگاههای برق آن از عظیمترین نیروگاههای جهان است. نزدیک آن کارخانه‌ای برای تهیه‌ی آب سنگین بود، که کوماندوهای نروژی در جه II ویرانش کردند (فوریه‌ی ۱۹۴۳)؛ گویند این امر در عدم موفقیت آلمانها در ساختن بمب اتمی مؤثر بود.

ریوکیو[4]، **جزایر** (riukiu)، مجمع‌الجزایری (۴°۶۷۰ کمه؛ جه ۸۳۳°۰۵۲) در منتهای غربی فکب. بین فرمز و کیوشو (ژاپن)، که بطول 1°000 کم ممتد است. مشتمل بر جزایر آمامی، اوکیناوا، و ساکیشیما میباشد. محصولاتش نیشکر، آناناس، و موز است. در قدیم مملکت مستقلی بود؛ در قرن ۱۴م تابع چین بود، و در قرن ۱۷م تابع چین و ژاپن شد، و در ۱۸۷۹ بکلی بتصرف ژاپن درآمد. پس از جه II تحت حکومت نظامی کشمة درآمد (۱۹۴۵). هنوز هم این جزایر در دست کشمة است، و این مسئله یکی از اسباب کشمکش بین دولت ژاپن، که خواستار جزایر است، و کشمة میباشد.

ریو گرانده[5] (rio grānde)، مکزیکی **ریو براوو** یا **ریو براوو دل نورته** (rio brāvo del norte)، رودی بطول ح 3°000 کم، که در جغ ایالت کولورادو، قسمت مرکزی ایالت نیو مکسیکو، و جغ و ج ایالت تکزاس (کشمة) جاری است، و به خلیج مکزیک میریزد. در جغ کولورادو سرچشمه میگیرد، و قسمتی از مرز بین تکزاس و مکزیک را تشکیل میدهد.

ریو گرانده د کاگایان: ← کاگایان.

ریو گرانده دو سول[6] (rio grānde do sul)، ایالت (۲۸۲°۳۰۰ کمه؛ جه ۵°۴۴۸°۸۰۰)، ج برزیل، کرسیش پورتو الگره. جنوبیترین ایالات برزیل و از جهت پرورش مواشی و تهیه و آمودن گوشت و تهیه‌ی شراب اولین ایالت کشور است. شهر **ریو گرانده دو سول** (جه ۸۳°۲۰۰)، واقع در ج ایالت، بندر عمده‌ای است.

ریو گرانده دو نورته[7] (rio grānde do norte)، ایالت (۵۳°۱۰۰ کمه؛ جه ۱°۱۵۷°۳۰۰)، ل‌ش برزیل، کنار قطلا، کرسیش ناتال؛ دارای منابع معدنی سرشار.

ریوم[8] (rioM)، شهر (جه ۱۲°۶۶۴)، ولایت بوئی‌دودوم، ج فرانسه‌ی مرکزی. در اینجا در ۱۹۴۲ سه حکومت ویشی چند تن از سران سیاسی و نظامی فرانسه (از جمله لئون بلوم و ادوار دالادیه) را برای اینکه آن کشور را بدون آمادگی وارد جنگ کرده بودند محاکمه کرد. پس از آن که متهمین مدارکی مضر بحال متهم‌کنندگان ارائه دادند، جلسات محاکمه برای مدت نامعلومی بتعویق انداخته شد.

ریو مونی: ← گینه‌ی اسپانیا.

ریون[9] (reyyon؛ از فنه)، نام الیاف مصنوعی ساخته‌شده از سلولوز، و نیز پارچه‌های بافته‌شده از آن الیاف (این نام اول بار در ۱۹۲۴ در کشمة بجای "ابریشم مصنوعی" معمول شد). فکر ساختن ابریشم مصنوعی سابقه‌ی نسبةً دراز دارد. در ۱۶۶۴، ر. **هوک** انگلیسی این کار را ممکن شمرد، ولی نخستین الیاف بافتنی مصنوعی را یکی از علمای فرانسوی بنام ایلر دو شاردونه[10] (iler dē šār-done) در ۱۸۸۴ تهیه کرد، و در ۱۸۸۹ پارچه‌ی آن بوسیله‌ی خود او بافته شد. چون آن پارچه برق زیاد داشت، و خوب شسته نمیشد، در آغاز رواج چندانی نیافت، ولی بتدریج صناعت آن راه کمال پیمود.

اساس تهیه‌ی ریون اینست که سلولوز حاصل از چوب یا پنبه را میشویند، و بوسیله‌ی فشار بشکل ورقه‌هائی درمیآورند، و این ورقه‌ها را در مواد شیمیائی حل میکنند. سپس این محلول را با فشار از اسبابی بنام تاررِیس[11] (tār.ris)، که سوراخهای ریزی دارد، میگذرانند تا بصورت رشته‌هائی درآید. رشته‌ها را بوسیله‌ی هوای گرم یا گذرانیدن آنها از مایع مناسب گرمی منجمد میکنند. از دولا کردن و تابیدن این رشته‌ها میتوان تارهای ابریشم‌مانند بدست آورد. ریون را میتوان چنان عمل آورد که بشکل پشم یا پنبه یا کتان جلوه‌گر شود.

بر حسب نوع مواد شیمیائی و طرز ساختن ریون، چهار طریقه در تهیه‌ی آن معمول است. یکی طریقه‌ی نیتروسلولوزی، که توسط شاردونه اختراع شد، و اکنون دیگر اهمیت تجارتی ندارد؛ در این طریقه، سلولوز را با جوهر گوگرد و جوهر شوره به عمل میآورند. دوم طریقه‌ی ویسکوز، که در ۱۸۹۲ کشف شد، و در آن، سلولوز را تحت تأثیر سولفور کربون قرار میدهند، و سپس آن را در سود سوزآور حل میکنند، و رشته‌هائی را که از تاررِیس بیرون میآیند در جوهر گوگرد سخت میسازند. سوم طریقه‌ی **کوپرامونیوم**، که در آن سلولوز را در محلول اکسید مس و امونیاک حل میکنند، و آن را از سوراخهائی میگذرانند که گشادی آنها از ضخامت نخ مورد نظر بیشتر است، و سپس با روشی، بنام رشتن کششی، رشته‌ها را میکشند و تاب میدهند، بدینطریق، تارهای بسیار ظریف و محکمی بدست میآید، که برای تهیه‌ی منسوجات بسیار نازک و جز آن بکار میرود. ریونی را که از این سه طریقه بدست میآید، "ریون احیاشده" مینامند، زیرا محصول نهائی آنها، مانند ماده‌ی اولیه، سلولوز است. چهارمین نوع ریون ریون استات (asetāt) است، که تهیه‌ی آن در ۱۹۱۸ در انگلستان آغاز شد، و آن یکی از مشتقات استاتی سلولوز است، که از خیساندن سلولوز در اسید استیک و سپس عمل آوردن آن با انیدرید استیک بدست میآید. ریون استات در مقابل لک شدن و تا برداشتن مقاومت بیشتری دارد، و رنگهای مختلف را قبول میکند، و با حرارت شکلپذیر میشود؛ بهمین جهت، از آن میتوانند پارچه‌های موجدار و نقش‌برجسته تهیه کنند.

تارهای ریونی با خواص تازه همواره در دست تهیه و تکامل است. از آن جمله است تارهای بسیار محکمی که در ساختن لاستیکهای روئی (تایر) اتومبیل بکار میرود، و نخهائی که ظاهر پشمی خود را همیشه حفظ میکنند، و آنهائی که در لابلای خود کیسه‌های هوا دارند، و بجای ابر لاستیکی بکار میروند. لایی ریون استاتی در ساختن ورقه‌های شیشه‌ی نشکن مصرف میشود. ورقهای ضد چربی و ضد رطوبت، بنام سلوفان[12] (selofān)، بعنوان لفاف بکار میرود.

ریون[13] (rion)، باستانی **فاسیس** (fāsis؛ یو)، رودی بطول ۲۹۰ کم که در کوههای قفقاز، در غ جشه گرجستان، سرچشمه گرفته بجانب ج روان میشود، و پس از عبور از کوتائیسی، در پوتی به دریای سیاه میریزد. از مسیر علیای آن برای تهیه‌ی نیروی برقابی استفاده میشود.

ریوند (rivand)، ده (جه ۱°۰۶۰ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان باشتین، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)، ۵۴ کیلومتری ج‌ش داورزن.

ریوند، دهستان (جه ح ۱۵°۴۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۰۸ (؟) آبادی. در قدیم یکی از چهار روستای نیشابور بوده است که بحاصلخیزی شهرت داشته‌اند و شهرکی بهمین نام در یک منزلی غ نیشابور داشته است.

ریوند، گیاه دائمی: ← ریواس.

ریوند چینی: ← ریواس.

ریو نگرو[14] (rio negro)، رودی بطول ح ۲°۲۵۰ کم، در لغ امریکای جنوبی. در قسمت شرقی مملکت کولومبیا سرچشمه میگیرد، و در امتداد ج‌ش در برزیل جریان دارد، و نزدیک مانائوس به آمازون میریزد. در کولومبیا گوایئیا (guāy-niā) نامیده میشود. از ریزابه‌های عمده‌ی آمازون و از راههای تجارتی مهم است. بوسیله‌ی یک کانال طبیعی با اورینوکو ارتباط دارد.

ریونیز (rivniz) یا **ریو** (riv)، در شاهنامه. **۱-** داماد طوس، که در کلات به دست فرود کشته شد. **۲-** پسر کهتر **کیکاوس**، که در جنگ ایران و توران کشته شد، و بهرام پسر گودرز تاج او را، که نزدیک بود به دست تورانیان بیفتد، با نیزه از میدان جنگ ربود و بازآورد. **۳-** پهلوان ایرانی از تخمه‌ی زرسپ که به همراهی زریر برای باز آوردن گشتاسپ، تا حلب به پیشباز او رفت.

ریوولی[15] (rivoli)، دهکده، ونسی، ل‌ش ایتالیا،

---

(۱)River Rouge (۲)Riverina (۳)Rjukan (۴)Ryukyu (۵)Rio Grande (۶)Rio Grande do Sul (۷)Rio Grande do Norte (۸)Riom (۹)rayon (۱۰)Hilaire de Chardonnet (۱۱)spinneret (۱۲)cellophane (۱۳)Rion (۱۴)Río Negro (۱۵)Rivoli

بر رود آدیجه، نزدیک ورونا. صحنه‌ی پیروزی قطعی فرانسویان (بفرماندهی بوناپارت) بر اتریشیها (۱۷۹۷).

ریویر[1]**، پول** (pol rivir)، ۱۷۳۵–۱۸۱۸، میهن‌پرست انقلابی امریکائی؛ مت بستن. در واقعه‌ی چای بستن شرکت داشت (← انقلاب امریکا). در شب ۱۸ آوریل ۱۷۷۵ سواره بجانب ماساچوست تاخت تا مردم را از سپاهیان اعزامی بریتانیا آگاه کند، و این واقعه و مخصوصاً یکی از اشعار لانگفلو در باب این "سوار نیمشب" سبب شهرت وی گردید.

ریویرا[2] (rivierā)، باریکه‌ی ساحلی میان کوههای آلپ و آپنن شمالی و مدیترانه، که از لاسپتسیا (ایتالیا) تا ایر (ier) (فرانسه) ممتد است.

ریویرای فرانسه بنام کوت د/آزور (kot dāzür) [= کرانه‌ی لاجوردی] نیز خوانده میشود. ریویرا بسبب مناظر زیبا، هوای معتدل، و گیاهان سرسبز معروفست. در امتداد ساحل تفرجگاههای مجلل دارد، از قبیل راپالو و سان رمو در ایتالیا؛ و نیس، مونت کارلو، و کان در کوت د/آزور.

ریه (rie)، عضو تنفس مهره‌داران. انسان دارای **ریتین**[3] (riateyn) [= دو ریه] است، که در طرفین قفسه‌ی سینه از استخوان ترقوه تا دیافراگم قرار گرفته است (برای تصویر ← تنفس). قصبهٔ الریه در قفسه‌ی سینه به دو شاخه (نایژه‌ها) منشعب میگردد، که هر یک از آنها وارد یکی از دو ریه میشود، و با انشعاب متوالی در آن، شبکه‌ای از تعداد بیشماری لوله‌های بسیار خرد تشکیل میدهد. این لوله‌های کوچک وارد فضاهای کوچکی بنام حبابهای ریوی یا کیسه‌های هوائی میشوند که سطح درونی آنها از مویرگها پوشیده شده است. در همین حبابها است که مبادله‌ی اکسیژن و گاز کربونیک صورت میگیرد (← تنفس). کیسه‌های هوائی دسته دسته مجتمعند، و هر دسته را یک لپک[4] (lapak) و مجموع چند لپک را یک لپ[5] (lap) مینامند. در انسان ریه‌ی راست ۳ لپ و ریه‌ی چپ ۲ لپ دارد. هر یک از دو ریه با غشائی بنام ← پرده‌ی جنب پوشیده شده است. ریه‌ها ممکن است در معرض آسیب و عفونت و تغییرات مخرب قرار گیرند، یا غده‌هائی در آنها پیدا شود.

---

(۱)Revere (۲)Riviera (۳)lungs (۴)lobule (۵)lobe

ز

ز ز ز ز

Z z ȝ ȝ ع ع ز Z ی ا

زائر (zā'er) [عربی؛ جمع آن زوار (zovvār)]، کسی که به زیارت [= دیدار] مکان مقدسی دینی میرود (مقابل "مجاور" و مقیم). زائر بیت الله مسلمانی است که بنا بر وجوب دینی، یا از روی استحباب، به زیارت خانه‌ی خدا میرود و حاجی میشود (← حج). غالب مسلمانان به زیارت قبر پیغمبر و قبور ائمه نیز میروند و، با خواندن زیارتنامه، ادای احترام میکنند. در بین مسلمین، سلفیه و وهابیه غالباً زیارت قبور و اقامه‌ی نماز در مقابر و بقاع را مکروه و ناروا میشمرده‌اند، چنانکه ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه درین باب به عدم جواز آن تصریح و تأکید کرده‌اند، و شاه ولی الله دهلوی در رد این شیوه کتابی بنام البلاغ المبین نوشته است. وهابیه حتی به تخریب قبور بقیع و دیگر مشاهد اقدام کرده‌اند. بعضی از متشرعه‌ی قدیم هم نظیر این عقاید داشته‌اند، و در کلام شعرای قدیم سخنانی ازین قبیل کم نیست ("از پیمبر بدست کوری چندمصحفی ماند و کهنه‌گوری چند"، و "تو تا کی گور مردان را پرستی‌بگرد کار مردان گرد و رستی"). مع هذا، غالب اهل سنت زیارت قبور را جایز و سبب حصول تنبه و کسب ثواب میدانند. شیعه مخصوصاً در فضیلت و ثواب زیارت قبور ائمه و امامزاده‌ها اخبار بسیار نقل میکنند، و وجود بسیاری از بقاع و مشاهد در ایران، که هر یک از جهت معماری و تزیینات نیز در جای خود قابل توجه است، مدیون این طرز تفکر بوده است (← امامزاده).

در بین غیر مسلمین نیز زیارت مقابر و مشاهد رواج داشته است. از جمله بیت المقدس زیارتگاهی است که در نزد مسلمانان و یهود و مسیحیان هر سه محترم است، و در ایران یهودیان را نیز پس از زیارت آنجا حاجی مینامند؛ جنگهای صلیبی را مسیحیان برای تصرف بیت المقدس برپا کردند. بدستور پاپ، مسیحیان هر چند سال یکبار بعنوان زیارت به شهر رم میروند. از جمله‌ی زیارتگاههای مسیحیان پیرو کلیسای کاتولیک رومی در اروپا **لورتو، سانتیاگو د کومپوستلا، لورد، فاطمه، و کنتربری**، و در بت جدید سنت آن دو بوپره (در کانادا) و گوادالوپه ایدالگو (در مکزیک) را میتوان نام برد.

زالیسمیس[1]**، آلکساندر** (āleksāndr zāimis)، ۱۸۵۵–۱۹۳۶، سیاستمدار یونانی. بین سالهای ۱۸۹۷ و ۱۹۲۸ هفت بار نخست‌وزیر شد. در ۱۹۲۹–۳۵ رئیس جمهور یونان بود. در جنگ I طرفدار "بیطرفی مسلح" بود، ولی در پیاده شدن قوای متفقین در سالونیک مداخله‌ای ننمود، و مقارن استعفای کنستانتین، شاه یونان، کناره‌گیری کرد، و راه را برای ونیزلوس بازگذاشت. در دوره‌ی ریاست جمهور او، میان سلطنت‌طلبان و جمهوریخواهان کشمکش بود، و این کشمکشها با استقرار مجدد ژرژ II به سلطنت یونان پایان یافت. زائیمیس در وین در تبعید درگذشت.

زاب، پادشاه پیشدادی، ← زو یا زاب.

زاب، ریزابه‌های دجله، ← زاب صغیر؛ زاب کبیر.

زاب (zāb)، ناحیه‌ای در الجزایر، در اطراف بسکری، که بطول ح ۲۰۰ کم از غ به ش و ح ۵۰ تا ۶۵ کم از ل به ج ممتد است. از ج به صحرای افریقا متصل میشود، و از ل به دامنه‌های جنوبی اطلس صحرائی (← اطلس، جبال) محدود میباشد.

به سه قسمت زاب شرقی، زاب شمالی یا دهروی (dahravi)، و زاب جنوبی یا قبلی (qebli) تقسیم میشود.

زاب اسفل: ← زاب صغیر.

زاب اصغر: ← زاب صغیر.

زاب اعلی: ← زاب کبیر.

زاب اکبر: ← زاب کبیر.

زاب بزرگ: ← زاب کبیر.

زابژه (zābje)، سیلزی علیا، ← هیندنبورگ.

زاب صغیر (zābe saqir) یا **زاب اصغر** (asqar) یا **زاب اسفل** (asfal) یا **زاب کوچک** (kucek)، یکی از ریزابه‌های چپ دجله، بطول ح ۴۰۰ کم. در لغ ایران، از التقای رودهای کوچکی، که در ارتفاعات بین لاهیجان (ج دریاچه‌ی رضائیه) و ناحیه‌ی اورامان آذربایجان سرچشمه میگیرند، تشکیل میشود؛ به جانب جغ جریان یافته، در ۳۰ کیلومتری ج شرقاط، در خاک عراق به دجله می‌ریزد. نام باستانی یونانی آن کاپروس[2] (kāpros) بوده است.

زاب کبیر (zābe kabir) یا **زاب اکبر** (akbar) یا **زاب اعلی** (a'lā) یا **زاب بزرگ** (bozorg)، یکی از ریزابه‌های چپ دجله، بطول ۳۹۲ کم، جش ترکیه‌ی آسیائی و ل عراق. بین دریاچه‌های ارومیه و وان سرچشمه میگیرد، و بطرف ج و جغ جاری میشود، و در ۴۵ کیلومتری ج موصل به دجله میریزد. زاب بزرگ در تاریخ نظامی اهمیت داشته است، و در لشکرکشیهای ماوریکیوس و هراکلیوس چند بار نامش آمده است. شکست قطعی مروان ابن محمد در سال ۱۳۲ هق کنار زاب کبیر اتفاق افتاد. نام باستانی یونانی آن لوکوس[3] (lukos) بوده است.

زاب کوچک: ← زاب صغیر.

زابل: ← سه‌گاه، دستگاه.

زابل (zābol)، شهرستان، استان بلوچستان و سیستان، ش ایران، در ج و جش خراسان؛ تا حدی مطابق ولایت سابق سیستان ایران (برای تاریخ و جغرافیای آن ← سیستان). از ل، ش، و جش به خاک افغانستان محدود است، و از غ و لغ به کویر لوت منتهی میشود. فعلا مشتمل بر بخشهای حومه (زابل)، میان کنگی، پشت‌آب و شیب‌آب، و ناروئی و شهرکی است. بر طبق قتک ۱۳۱۶، شهرستان زابل، مشتمل بر بخشهای زابل و میان کنگی، در جزء استان هشتم تشکیل گردید؛ سپس جزء استان نهم (خراسان) و بعد جزء حوزه‌ی بلوچستان گردید. مرکزش، شهر **زابل** (جه ۱۲٬۲۲۱ سث ۱۳۳۵ هش)، نزدیک مرز ایران و افغانستان واقع است. ← سیستان.

زابل (zābol) یا **زابلستان** (–estān)، پهلوی **زاولستان** (zāvolestān)، نام قدیم ناحیه‌ی کوهستانی قسمتهای علیای رودهای هیرمند (هلمند) و قندهار، و بالاخص سرزمین اطراف غزنه. در افسانه‌های ایرانی، سیستان (← سیستان، ۷) و زابلستان مخصوصاً بمناسبت زال و رستم (که یکی از القاب او زابلی است) شهرت بسیار دارند. گویند نام پهلوی آن مأخوذ از نام قبیله‌ای از هفتالیان است که در قرن ۵م این ناحیه را اشغال کردند در آغاز فتوحات اسلامی، زابلستان را عبدالرحمان ابن سمره فتح کرد (← سیستان، III).

زابلستان: ← زابل یا زابلستان.

زابلی (zāboli)، بخش (جه ح ۴٬۰۰۰؟)، ج شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان دارای ۲۸ (؟) آبادی. مرکزش، **زابلی** (جه ۲۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵۹ کیلومتری جغ سراوان قرار دارد. سابقاً مگس (magas) نام داشت.

زاپاتا[4]**، امیلیانو** (emiliāno zāpātā) یا **امیلیا ساپاتا**، ح ۱۸۷۹–۱۹۱۹، انقلابگر مکزیک زراعی اجاره‌دار بود، و مظالمی که به مردم و

---

(۱)Zaïmis (۲)Caprus (۳)Lycus (۴)Zapata

میشد سخت او را متأثر میکرد. در اواخر سال 1910 که ماذرو بر ضد پ. دیاس قیام کرد، زاپاتا با شعار "زمین و آزادی" اسلحه بدست گرفت. با لشکری که از هندیشمردگان گرد آورده بود به تصرف اراضی پرداخت. تا زمانی که ماذرو را خواهان اصلاحات ارضی میدانست ازو طرفداری کرد، و سپس برنامه‌ی اصلاحات خود را تقریر نمود، که متضمن بازگردانیدن اراضی به هندیشمردگان بود، و در دفاع از برنامه‌ی خود بر ضد ماذرو اقدام کرد، و اراضی و دهاتی را به تصرف آورد، و در ۱۹۱۴–۱۵ نیروهای وی سه بار شهر مکزیکو را اشغال کردند. سرانجام او را به خدعه بقتل رسانیدند. هندیشمردگان او را منجی خود میشمردند.

زاپاروژیه[1] (zāpārojie)، شهر (جه ح 490'000)، ج اوکرائین، بر رود دنیپر. از مراکز عمده‌ی صنعتی (کارخانجات ذوب آهن و تهیه‌ی فولاد و ماشینسازی، و صنایع آلومینیوم و منیزیوم)، و از نقاط مهم تلاقی خطوط آهن است. بندر و نزدیک سد دنیپروگس میباشد. در ۱۷۷۰ تأسیس شد. جزیره‌ی خورتیتسا (xortitsā)، در قسمت سفلای رود دنیپر، از قرن ۱۶م تا قرن ۱۸م مرکز فرماندهی **قزاقهای زاپاروژیه** بود، که نقش مهمی در تاریخ اوکرائین داشته‌اند، و قریب ۳ قرن مرکز مبارزه‌ی مردم اوکرائین بر علیه فشارهای اجتماعی و ملی و دینی بودند. وقتی که قزاقها در اینجا ساکن شدند، ج اوکرائین اسماً متعلق به کشور متحد لهستان و لیتوانی بود، ولی به قزاقها خودمختاری داده شد مشروط به اینکه از مرزها دفاع کنند. بسبب تعدی دولت لهستان و آزار و شکنجه‌ی پیروان کلیسای ارتدوکس اوکرائین، قزاقها سرانجام به رهبری خملنیتسکی قیام کردند (۱۶۴۸)، و به تابعیت روسیه درآمدند (۱۶۵۴). جنگهائی که به دنبال این امر روی داد با پیمان آندروسوف پایان یافت. بعد از شورش مازپا، مزایای قزاقهای زاپاروژیه رفته رفته تقلیل یافت، و در ۱۷۷۵ ملغی شد.

زاپوتک[2] (zāpotek)، مکزیکی سایوتک، نام مردمی از هندیشمردگان مکزیک، که اصلا از ج اوآخاکا و تنگه‌ی توانتپک (tevāntepek) (ج مکزیک) بودند. از منشأ آنها چندان اطلاعی در دست نیست. زاپوتکهای اولیه مردمی کشاورز و شهرنشین بودند. در میتلا یک مرکز دینی بزرگ داشتند، و در شهر باشکوه آنان، در محل مونته آلبان کنونی، احتمالا در 2'000 سال پیش از این تمدنی درخشان برقرار بود. فرهنگ آنان با فرهنگ مایا (و مخصوصاً بعد از ح 1300 با فرهنگ تولتک) بستگی نزدیک داشت. اگرچه زندگی اجتماعی آنان سخت جنبه‌ی اسپانیائی دارد، به میراث ملی خود مباهات تمام دارند.

اپولیا[3] (zāpolyā)، نام خاندانی از نجبای مجار. **ستفان زاپولیا** (stefān) یا (به مجارستانی) **ایشتوان زاپولیا** (īštvān)، فت ۱۴۹۹، منصب کاخنشینی (← کاخنشین) مجارستان داشت (۱۴۹۲–۹۹). از سرداران ماتیاس کورویتوس بود، ترکان عثمانی را دفع کرد، و اتریش را گرفت، و در ۱۴۸۵ به حکومت آنجا منصوب گردید. برای پسرش **یانوش زاپولیا** (شاه مجارستان) ← یانوش I. برای **یانوش زیگیسموند زاپولیا** ← یانوش II.

زاپولیا، ایشتوان: ← زاپولیا.

زاپولیا، ستفان: ← زاپولیا.

زاپولیا، یانوش: ← یانوش I.

زاپولیا، یانوش زیگیسموند: ← یانوش II.

زاتسپرم (zātesparam) یا **زادسپرم**، از فضلا و مؤلفین زردشتی در دوره‌ی عباسیان و هیربد یا دستور (۸۸۱–900) سیرجان و کرمان. گزیده‌های زاتسپرم، بنام منتخبات زاتسپرم، مجموعه‌ای است منتخب از کتب دینی زردشتیان در باب مبدأ خیر و شر و احوال زرتشت، و متضمن مطالبی نظیر دهکرت و بندهشن. کتاب مشتمل بر ح 19'000 کلمه‌ی پهلوی است، که ارتباط 3'000 کلمه‌ی آخر آن با متن کتاب بعقیده‌ی ا. و. وست محقق نیست.

زاج[4]، در شیمی، نام هر یک از سولفاتهای مضاعفی که فورمول کلی آنها $M_2SO_4,R_2(SO_4)_3,24H_2O$ است، که در آن M نمایش فلزی قلیائی (مانند پوتاسیوم، روبیدیوم، سزیوم، یا امونیوم) و R نمایش فلزی سه‌ظرفیتی (آلومینیوم، آهن، یا کروم) است. معمولا اصطلاح **زاج** (بطور مطلق) یا **زاج سفید** اطلاق میشود به سولفات مضاعف آلومینیوم و پوتاسیوم، و آن جسمی است جامد و بیرنگ و متبلور بشکل هشت‌وجهی منتظم، با طعمی شیرین و قابض، که در آب گرم حلپذیری آن بیشتر است. چون گرم شود، در 91° صدبخشی در آب تبلور خود ذوب میشود، سپس اگر آنرا بگذارند سرد شود حالت شیشه‌ای پیدا میکند. اگر حرارت دادن به آنرا ادامه دهند، آب خود را کاملا از دست میدهد، و بصورت توده‌ی سفید متخلخلی موسوم به زاج مکلس (mokallas) یا زاج سوخته[5] درمیآید. زاج سفید در رنگرزی بعنوان دندانه بکار میرود، چون آلومین آن مواد رنگی را تثبیت میکند. زاج از پوسیدگی مواد حیوانی نیز جلوگیری میکند، و بهمین جهت برای نگاهداری پوستها و در دباغی بکار میرود. در طب بعنوان قابض استعمال میشود. نیز به مقالات آتیه رجوع کنید.

تهیه‌ی زاج تا قرن ۱۵م در انحصار سوریه بود، و سپس جنووائیها آنرا وارد ایتالیا کردند. کشف زاج در تولفا (tolfā) در ۱۴۶۲ از منابع مهم درآمد دستگاه پاپ گردید، زاج ترکی حرام و استعمال آن ممنوع اعلام شد. کشورهای صنعتی‌شده‌ی اروپا، که از پرداخت بهای گزافی در برابر زاج پاپ ناراحت شده بودند، بتدریج معادنی کشف کردند، و انحصار زاج از تصرف پاپ خارج شد.

زاج آهن[6] (zāje āhan)، زاج پوتاسیوم و آهن، متبلور و بنفش‌رنگ است، و محلول در آب، زاجهای مشابهی از سودیوم و امونیوم نیز یافت میشود.

زاج سبز[7] (zāje sabz)، نام سولفات آبیده‌ی آهن، به فورمول $FeSO_4,7H_2O$، ملحی است متبلور و برنگ سبز کمرنگ، و در آب حل می‌

شود.
اکسایش
بر آهن
مرکبسازی بنه
زاج سفید: ← ز
زاج سوخته: ← ز
زاج کروم[8] (krom
دارای رنگ بنفش تیر
در رنگرزی و دباغی مص
زاج مکلس: ← زاج.

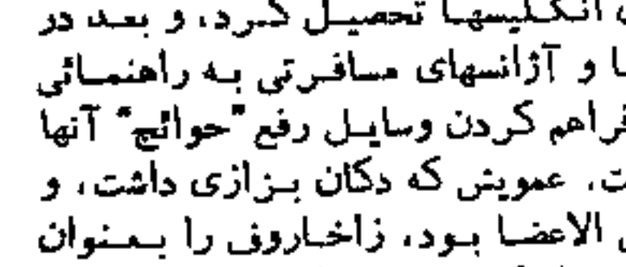

کروم.
محلول است.

زاخاروف[9]، سر **بازیل** (sər bāzil zāxārof*)، ۱۸۵۰؟–۱۹۳۶، یکی از ثروتمندان و اسلحه‌فروشان بین‌المللی، که بنام "مرد اسرارآمیز اروپا" معروف شده، و بعضی هم او را "بازرگان مرگ" نامیده‌اند. ضبط دیگر نامش زاهاروف است. تولد و آغاز کارش تاریک و اسرارآمیز است. ظاهراً در یکی از دهات آناطولی متولد شد. گویند پدرش روس و مادرش یونانی بود. والدینش در طفولیت او را به استانبول بردند. چند سالی در مدرسه‌ی انگلیسها تحصیل کرد، و بعد در مهمانخانه‌ها و آژانسهای مسافرتی به راهنمائی مسافرین و فراهم کردن وسایل رفع "حوائج" آنها اشتغال داشت. عمویش که دکان بزازی داشت، و مردی ناقص الاعضا بود، زاخاروف را بعنوان شاگردی استخدام کرد، و در اثر جدیت و لیاقت این شاگرد جوان، کسب وی رونق بسیار یافت، و زاخاروف را شریک خود ساخت. گویند عموی زاخاروف مرد لئیمی بود، و از پرداخت حق السهم برادرزاده‌اش خودداری نمود. زاخاروف، طبق ادعای خودش، سهم خود را از صندوق برداشته به لندن فرار کرد. عمو در تعاقب او به لندن رفت، و او را متهم به سرقت کرده توقیفش را تقاضا نمود. کار به محاکمه کشید، و اگرچه زاخاروف تبرئه شد، بسبب شهرتی که این واقعه یافت، از اینکه در کارهای تجارتی در انگلستان توفیقی نصیبش شود مأیوس گردید. خلاصه، پس از این واقعه، زاخاروف به آتن رفت، و بوسیله‌ی یکی از بازرگانان یونانی، نمایندگی فروش سلاحهای جنگی شرکت انگلیسی و سوئدی نوردنفلت (nordenfelt) را بدست آورد (ح ۱۸۷۵). ازین تاریخ ببعد کار عمده‌ی زاخاروف فروش اسلحه به کشورهای مختلف بود. اولین توفیق مهم او این بود که یک زیردریائی به دولت یونان فروخت. دولت عثمانی، که با یونان رقابت سیاسی داشت، اقدام به خرید زیردریائی کرد، و چندی بعد دولت روسیه هم چند زیردریائی خرید. مهارت زاخاروف درین بود که سلاحی به یک کشور میفروخت، بلافاصله کشور‌های رقیب را تشویق به خرید همان سلاح میکرد. شرکت نوردنفلت تفنگی ساخت که فروش بسیاری داشت، ولی مواجه با رقابت شرکت ماکسیم (← ماکسیم، خاندان) شد که شصت‌تیری ساخته و به معرض فروش گذاشته بود. زاخاروف با وسایلی که داشت از فروش شصت‌تیر ماکسیم جلوگیری کرد، تا آنکه سرانجام شرکت ماکسیم با شرکت نوردنفلت یکی شد، و شرکت اسلحه‌سازی ماکسیم نوردنفلت تشکیل یافت (۱۸۸۸). از آن پس

(۱)Zaporozhe (۲)Zapotec (۳)Zapolya (۴)alum (۵)burnt alum (۶)ferric alum (۷)copperas; green vitriol (۸)chrom alum (۹)Zaharoff

فروش شصت‌تیر ماکسیم رواج بسیار یافت، و زاخاروف با نفوذ و جدیتی که داشت این اسلحه را به غالب کشورهای اروپا فروخت. در آنوقت صنایع اسلحه‌سازی رونق بسیار داشت، و فواید بسیار عایدش میشد. یکی از کارخانه‌های بزرگ اسلحه‌سازی انگلستان، بنام ویکرز، شهرت بسزائی یافته و از راه فروش اسلحه سرمایه‌ی گزافی بدست آورده بود. زاخاروف با این شرکت بند و بست کرد، و در سال ۱۸۹۷ موجب شد که شرکت ویکرز تمام مؤسسه‌ی ماکسیم نوردنفلت را خریداری کند، و خود وی عاقبت مدیر شرکت ویکرز-آرمسترانگ گردید، و ظاهراً با شرکتهای کروپ در آلمان، شنایدر-کروزو در فرانسه، و شکودا در اتریش-هنگری نیز بستگی داشت، و در شرکتهای نفتی، کشتیرانی، بانکداری، و غیره نیز صاحب منافع عظیم بود. باید گفت که شرکتهای اسلحه‌سازی هدفشان جلب نفع بود، و خود را مقید به هیچ اصل دیگر نمیدانستند. مثلا در جنگ بوئرها، بین انگلستان و بوئرهای ساکن افریقای جنوبی، شرکت ویکرز، به دستیاری زاخاروف، هم به دولت انگلستان اسلحه میفروخت و هم به بوئرها، و غالب سربازان انگلیسی در آن جنگ با گلوله‌های ساخت انگلستان کشته شدند. زاخاروف با استفاده از روابط خود با رجال اروپا (خاصه لوید جورج)، و از سهامی که در شرکتهای اسلحه‌سازی داشت، همواره دست در کار تحریکات سیاسی بود، و بهر وسیله‌ای که ممکن بود متوسل میشد تا شعله‌ی جنگ و نزاع را برافروزد. یکی از کارهای او این بود که سهام روزنامه‌های مهم را خریده و از راه مطبوعات به ایجاد جنگ میپرداخت. در طی سالهائی که این بازرگان مرگ به افروختن شعله‌های جنگ مشغول بود، ثروت هنگفتی اندوخت. جج I میدان وسیعی برای او ایجاد کرد، که به هر دو طرف متخاصم اسلحه بفروشد، و هر وقت که این کار میس نبود، مساعی او صرف این میشد که بر عده‌ی کشورهای وارد در جنگ افزوده شود. مثلا یونان که در ابتدای جنگ بیطرف بود با پشت‌هم‌اندازیهای زاخاروف و با تبلیغات فراوان و پولهای گزافی که او خرج کرد وارد جنگ شد. بسبب "کومکهائی" که در جج I به متفقین کرده بود، دولت انگلستان او را نشان صلیب بزرگ امپراطوری بریتانیا و لقب سر داد، و در سال ۱۹۱۸ دولت فرانسه نشان صلیب بزرگ لژیون د/اونور به او اعطا کرد. پس از ختم جنگ، زاخاروف عامل مؤثری در برانگیختن نزاع بین ترکیه و یونان شد، و همینکه غوغای جنگ فرو نشست، کازینوی مونت کارلو را تحت استیلای خود آورد، و از ترویج قمار درین مؤسسه سود سرشاری حاصل کرد. سرانجام در مونت کارلو درگذشت. در باب زندگی اسرارآمیز وی کتابهای فراوان نوشته شده است.

زاخاو[1]، **کارل ادوارد** (kārl eduārd zāxă)، ۱۸۴۵–۱۹۳۰، مستشرق آلمانی. در ۱۸۶۹ به استادی السنه‌ی سامی در دانشگاه وین و در ۱۸۷۶ به استادی السنه‌ی شرقی در برلن رسید، و در شهر اخیر مدیر مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه گردید. در ۱۸۷۹–۸۰ در سوریه و بین النهرین و در ۱۸۹۷–۹۸ در بابل و آشور سیاحت کرد. از آثارش بزبان آلمانی سیاحتهای سوریه و بین النهرین (۱۸۸۳) و بر فرات و دجله (1900) است. آثار منتشره‌اش عبارتست از آثار الباقیه (از بیرونی)، تحقیق ما للهند (از بیرونی)، چهار مجلد از طبقات ابن سعد، و المعرب جوالیقی. اثر دیگرش فهرست نسخه‌های خطی فارسی (۱۸۸۹) است.

زاخودر[2]، **باریس نیکولایویچ** (bāris nikolāye-vic zāxoder)، ۱۸۹۸–، مستشرق روسی. چند متن فارسی را به روسی ترجمه کرده است، و نیز کتابی به روسی در تاریخ قرون وسطای شرق نوشته (۱۹۴۵).

زادار، یوگوسلاوی: ← زارا.

زاد المسافر: ← زاد المسافرین.

زاد المسافرین (zādo 'l.mosāferin) یا **زاد المسافر**، کتابی فارسی، از ناصر خسرو، در بیان حکمت الاهی بر وفق مشرب اسماعیلیه، که مؤلف آن را در سنه‌ی ۴۵۳ هق ظاهراً بنام خلیفه المستنصر بالله فاطمی تألیف کرده است، و مانند دیگر کتابهای علمی اسماعیلیان، به شیوه‌ای ساده نگاشته شده است. درین کتاب اصطلاحات فلسفی بسیار به زبان فارسی وجود دارد، که بسیار جالب و مورد استفاده است. کتاب مشتمل است بر ۲۷ "قول" و ابواب و مباحث متعدد، که در طی آنها، ناصر خسرو در باب جسم و طبیعت و نفس و ثواب و عقاب به تفصیل گفتگو میکند، و از جمله‌ی فواید آن مواردی است که، ضمن رد و نقض عقاید محمد ابن زکریای رازی، به نقل اقوال و تعالیم او میپردازد. بهمین جهت زاد المسافرین از مآخذ تحقیق در آراء و عقاید رازی نیز بشمارست. زاد المسافرین در مطبعه‌ی کاویانی برلین طبع شده است (۱۳۴۱ هق)، و در تهران نیز طبع افست از آن انتشار یافته.

زادسپرم: ← زاتسپرم.

زادشم (zādšam)، در شاهنامه، پدر پشنگ و نیای افراسیاب.

زادن از دوشیزه: ← پارتنوژنز.

زادووا، چکوسلواکی: ← سادووا.

زادویه ابن شاهویه اصفهانی: ← خدای‌نامه.

زار (zār) [عربی، از اصل امهری]، نام جنّی که بتصور بعضی از مردم افریقا و آسیا در بدن آدمی جای میگیرد. این اعتقاد ناشی از حبشه است، و از آنجا به نواحی دیگر مانند مصر، سودان، حجاز، سومالی، عمان، و نقاط اطراف خلیج فارس سرایت کرده است. ظاهراً زار اصلا بزرگترین خدای کوشیان بت‌پرست بود، و پس از ورود مسیحیت به آن سرزمین، جن شریری تلقی شد. مسلمانان و مسیحیان حبشه معتقدند که زار را (که بیشتر در نهرها و آبهای جاری زندگی میکند) ممکن است با تعویذها و اجرای مراسم خاصی از تن فرد زارزده بیرون راند. در طی این مراسم، زار ناچار میشود که اسم خود را بازگو کند، و از آن پس قدرت خویش را از دست میدهد. در حبشه‌ی جنوبی، علاوه بر آداب بیرون راندن زار از بدن آدمی، آداب خاصی هست که بدان وسیله زار را قهراً وارد بدن آدمی میکنند، و بوسیله‌ی کلمات و اطوار چنین کس غیبگوئی مینمایند.

بیرون کردن زار از بدن زارزده در هر جا مراسم مخصوص بخود دارد، که گاه چندین شب طول میکشد، و با کوبیدن دف و رقصیدن همراه است، و گاه معمولا پیش از شروع مراسم مرغی قربانی میکنند. بروایت کسانی که از جزیره‌ی خارک (و بعضی نقاط دیگر ساحل خلیج فارس) دیدار کرده‌اند، رقص زار در این جزیره در مجالس عیش و عشرت رواج دارد، و در عروسیها با تشریفات خاص اجرا میشود.

زارا[3] (zārā)، بزبان صربی **زادار**[4]، شهر (جه ۲۵°-۱۳۲)، ج کروآسی، یوگوسلاوی، در دالماسی و کنار دریای آدریاتیک. در قرن ۴م قوم تأسیس شد، و سپس مهاجرنشین رومی گردید. در سال 1001 به ونیز منتقل شد. در آخر قرن ۱۱م مجارستان آنرا تصرف کرد، ولی انریکو داندولو، فرمانروای ونیز، سران جنگهای صلیبی چهارم را تحریک کرد تا آنرا برای ونیز بازگیرند. صلیبیان شهر را تصرف و غارت کردند (۱۲۰۲). و بدین سبب مورد توبیخ پاپ اینوکنتیوس III قرار گرفتند. زارا در ۱۷۹۷ از ونیز به اتریش منتقل شد. در ۱۸۱۵–۱۹۱۸ کرسی دالماسی اتریش بود؛ در ۱۹۱۹ به ایتالیا منتقل شد. در ۱۹۴۵، در پایان جج II، سپاهیان یوگوسلاوی آنرا اشغال کردند، و بموجب پیمان صلح (۱۹۴۷) با ایتالیا رسماً به یوگوسلاوی واگذار گردید. دارای چندین کاخ و کلیسای قرون وسطائی است.

زاربروکن، شهر، ناحیه‌ی سار: ← ساربروک.

زارچ (zārc)، ده (جه ۳°۹۳۹ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان رستاق، بخش اشکذر، شهرستان یزد، استان دهم، ۷ کیلومتری ش اشکذر.

زاره[5]، **فریدریش** (fridriš zārc)، ۱۸۶۵–۱۹۴۵، باستانشناس آلمانی و عالم تاریخ هنر؛ مه برلین. بخش هنری موزه‌ی ایالتی برلین را تأسیس کرد (۱۹۰۴)، و از ۱۹۲۲ ببعد مدیر آن بود. نیز از ۱۹۱۱ مدیر حفاریهای علمی در سامره (عراق) بود. از آثار متعددش در هنر اسلامی و ایرانی اینهاست: آثار معماری ایرانی (1910)؛ نقوش برجسته‌ی سنگی از ایران قدیم و ایران میانه (1910، باتفاق هرتسفلد)؛ هنر ایران باستان (۱۹۲۲)؛ آثار سفالی سامره (۱۹۲۵)؛ و غیره.

زاریاسپس: ← دهاس.

زازا، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.

زازران (zāzerān)، ده (جه ۱°۴۸۳ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۶ کیلومتری ل فلاورجان. آبش از زاینده‌رود تأمین میشود.

زاغچه (zāqce)، نام عمومی گروهی از پرندگان از تیره‌ی کلاغ، که در اروپا و آسیا و امریکا یافت میشود.

زاغ‌مرز (zāq.marz)، ده (جه ۱°۴۰۲ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان قره‌طقان، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)، ۳۰ کیلومتری لغ بهشهر. ساکنین از طایفه‌ی عبدالملکی کرد شیرازی هستند.

زاغه (zāqe)، بخش (جه ح ۱۵°۶۰۰؟)، ش شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان. مشتمل است بر چهار دهستان دالوند (dālvand)، سگوند،

(۱)Sachau (۲)Zakhoder (۳)Zara (۴)Zadar (۵)Sarre

رازان، و فائد رحمت. مرکزش، **زاغه‌ی علیا** (zāqeye olyā) (جم ۴۹۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۲ کیلومتری ش خرم‌آباد واقعست. در یک کیلومتری ل آن **زاغه‌ی سفلی** (soflā) (جم ۵۳۸ سنه ۱۳۳۵ هش) قرار دارد.

زاغه (zāqe)، ده (جم ۱٬۰۶۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان. ۱۱ کیلومتری جغ بهار.

زاغی (zāqi)، نام هر یک از پرندگان متعدد از نوع پیکا (*Pica*) و انواع وابسته به آن، که با زاغچه بستگی دارند، ولی دارای دم دراز میباشند، و بال و پرشان سفید و سیاه است. زاغی معمولی (*P. pica* یا *P. caudata*) در نوک درختان لانه میسازد، و دور لانه‌اش را با تیغ و خار محکم میکند. خوراکش دانه، میوه، گوشت، و تخم سایر مرغان است. مرغی چالاک و موذی و مضر است (تخم پرندگانی را که برای زراعت مفیدند میخورد).

زاکاتکاس[1] (zākātekās)، مکزیکی **ساکاتکاس**، ایالت (۷۲٬۸۰۰ کم؛ جم ۸۱۷٬۸۳۱)، ل مکزیک مرکزی؛ کرسیش **زاکاتکاس** (جم ۲۴٬۲۵۴)، شغل عمده‌ی اهالی دامداری است، ولی منابع معدنی مهمی در کوههای سیرا مادره‌ی غربی دارد که استخراج میشود.

زاکارپاتسکایا: ← روتنیا.

زاکاریاس[2]، **قدیس** (zākāriās)، ف ۷۵۲، پاپ (۷۴۱–۵۲). یونانی بود. بسبب اعتباری که داشت، شاه لومبارد‌ها را وادار کرد که بعضی از بلادی را که از پاپ گرفته بود مسترد دارد. طرفدار پپن کوتاه بود. ذکرانش روز ۲۲م مارس است.

زاکانی، عبید: ← عبید زاکانی.

زاکس[3]، **هانس** (hāns zāks)، ۱۴۹۴–۱۵۷۶، شاعر و درام‌نویس آلمانی. در نورمبرگ متولد شد، و از سران صنف کفاش و از مایسترزینگرهای معروف گردید. از طرفداران جدی لوتر بود، و منظومه‌ی بلبل ویتنبرگ را بافتخار او سرود. وی شخص عمده‌ی چندین اپرا است (مخصوصاً اپرای دی مایسترزینگر، اثر واگنر).

زاکونتوس، جزیره، یونان: ← زانت.

زاگان[4] (zāgān)، شهر (جم ۱۷٬۳۰۰)، غ لهستان، بر رود بوبر (bober). سابقاً جزء سیلزی سفلی بود. از ۱۹۴۵ جزء لهستان است. کارخانه‌های نساجی دارد. در قرن ۱۲م تأسیس شد. در ۱۲۷۴–۱۴۷۲ مرکز امیرنشین زاگان بود. در ۱۴۷۲ به ساکس و سپس در ۱۵۴۷ به اتریش منتقل شد. در ۱۷۴۵ به پروس واگذار گردید. والنشتاین در ۱۶۲۸ عنوان و لقب دوک زاگان یافت. در ۱۸۴۴ این عنوان به خاندان فرانسوی تالران منتقل گردید.

زاگرب[5] (zāgreb)، آلمانی **آگرام**[6] (āgrām)، شهر (جم ۴۲۷٬۳۱۹)، کرسی کروآسی، ل‌غ یوگوسلاوی؛ بر رود ساوا. مصنوعات گوناگون دارد. مقر دو اسقف اعظم کاتولیک و ارتدوکس میباشد. دانشگاهش در ۱۶۶۹ تأسیس شد. بر خلاف بیشتر کروآسی، زاگرب در قرون ۱۶م و ۱۷م تحت استیلای دولت عثمانی قرار نگرفت. شهری زیبا و مُدرن است، در قسمت قدیمی آن یک کلیسای جامع کاتولیک (شروع بنا ۱۰۹۳) و کاخ اسقف اعظم (قرن ۱۸م) قرار دارد.

زاگرس[7] یا **زاگروس** (هر دو zāgros)، نام (اصلا یونانی) سلسله‌جبالی در ایران غربی و جنوبی، که بطول ۱٬۶۰۰ کم بطرف ج و ش از جبال ارمنستان تا خلیج فارس ممتد است. متشکل از کوههای متوازی بسیار است. عرضش از ۱۶۰ تا ۳۲۰ کم تغییر میکند، و بسیاری از قلل آن بیش از ۳٬۰۰۰ متر ارتفاع دارند؛ ارتفاع بلندترین قله‌اش، زردکوه، ح ۴٬۵۴۷ متر است. کوههای زاگروس بیشتر از احجار آهکی تشکیل یافته است، و نواحی کارستی (← کارست) در آن بسیار دیده میشود. قسمتهای مرکزی و جنوبی آن اساساً ناشی از چین‌خوردگی، و قسمتهای شمالی ناشی از گسلش است، و مخروطهای آتشفشانی متعدد در طول خطوط گسلش وجود دارد. از اختصاصات جبال زاگروس صخره‌های عظیم نمکی گنبدمانند میباشد. در دامنه‌های جغ آن یکی از سرشارترین مناطق نفتخیز جهان قرار دارد. دامنه‌های جبال زاگروس بیابان و فاقد جنگل و درخت است، ولی در ارتفاعات جنگلها و بیشه‌های کوچک بلوط پست مشاهده میشود. در ارتفاعات و قلل کوهها مراتع کوهستانی و جنگلهای تُنُک و کم‌درخت، و در اراضی پست شوره‌زارها و برکه‌ها و واحه‌ها دیده میشود. بزرگترین شهرهای واقع در منطقه‌ی این جبال کرمانشاه و شیراز است. تعداد ساکنین ناحیه‌ی جبال زاگروس را ح ۵ میلیون تخمین کرده‌اند، که عمده‌ترین آنها کردها و لرها هستند. سکنه، برای چرانیدن گوسفند و بز، در تابستان به نواحی سبز مرتفعات ییلاق و در زمستان به نواحی پست قشلاق میکنند. در لغ، نزدیک دریاچه‌ی رضائیه پهنه‌ی گندم‌خیز مهمی وجود دارد.

بعضی از نویسندگان جبال زاگروس را به نامهائی از قبیل باطاق، پشتکوه، کبیرکوه، زردکوه، و جز آنها خوانده‌اند، که در حقیقت نام موضع یا قسمتی از این کوهها یا ناحیه‌ای در منطقه‌ی زاگروس است؛ چنانکه باطاق گردنه‌ایست از زاگروس میان کرمانشاه و قصر شیرین؛ و پشتکوه ناحیه‌ای است در منطقه‌ی زاگروس؛ و کبیرکوه و زردکوه از کوههای سلسله‌ی زاگروس هستند.

زاگروس: ← زاگرس.

زاگورسک[8] (zāgorsk)، شهر (جم ح ۷۳٬۰۰۰)، قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، ل‌ش مسکو. از مراکز کارهای دستی و منبت‌کاری و اسباب‌بازی‌هایش معروفست. تا پیش از ۱۹۱۹ سرگیفسکی پاساد (sergiefski pāsād) و سپس تا ۱۹۳۰ سرگیف (sergief) نام داشت. دیر تروپتسه‌سرگیوا لاورا (troytse-sergieva lāvrā)، یکی از مشهورترین دیرهای روسیه (بنای ۱۳۴۰، از ۱۹۲۰ موزه است)، واقع در این شهر، شامل کلیسای جامع تروپتسکی (troytski) (۱۴۲۷)، کلیسای جامع اوسپنسکی (uspenski) (بنای قرن ۱۶م؛ شامل مقبره‌ی بوریس گادونوف)، و گنجینه‌های هنری بسیار از نقاشیهای مذهبی است.

زال یا زال زر (zāle zar) [هر دو کلمه به معنی سپیدموی] یا **دستان** (dastān)، در داستانهای ملی ایران، پسر سام و پدر رستم. چون سپیدموی از مادر زاده شد، سام او را ناخوش داشت و به کوه البرز افکند، اما سیمرغ که برای شکار به پرواز درآمده بود، او را بدید و برداشت و پرورد و سرانجام به سام بازگردانید. زال نخست نمی‌خواست که از پرورنده‌ی خود دور شود. اما سیمرغ او را دل داد، و چند پر خویش به او سپرد، و گفت که هر زمان سختی و رنجی به او روی آورد، پری در آتش بیفکند تا او بی‌درنگ پدید آید، و وی را یاری و چاره‌جوئی کند. زال رودابه دختر مهراب کابلی را به زنی گرفت، و ازو رستم به وجود آمد. زال از عهد منوچهر تا روزگار بهمن زندگانی کرد. و همواره یکی از بزرگترین رایزنان پادشاهان ایران بود.

زالتسبورگ: ← سالزبورگ.

زالتسکامرگوت[9] (zāltskāmergut)، ناحیه‌ی آلپی در اتریش علیا و ستیریا و سالزبورگ، اتریش. دارای دریاچه‌های کوهستانی زیبا و تفرجگاههای فراوان است. معادن نمک دارد.

زالتن[10]، **فلیکس** (feliks zālten)، ۱۸۶۹–۱۹۴۵، نویسنده‌ی اتریشی. ابتدا روزنامه‌نگار و منتقد آثار دراماتیک بود. نمایشنامه‌ها و رمانهایش مقبولیتی نیافت، ولی حکایاتی که در باب حیوانات برای بچه‌ها نوشت شهرت فراوان یافت. از آن جمله است بامبی (۱۹۲۳) و یازده خرگوش (۱۹۲۹). بعضی از آثارش را بصورت فیلم درآورده‌اند.

زال خان جلایر (zāl xāne jalāyer)، از امرای معروف دستگاه شاهرخ افشار (سلطنتش ۱۱۶۱–۱۲۱۰ هق). برادر یوسف علی خان جلایر بود، و میر علم خان خزیمه هر دو برادر را بقتل رسانید.

زالزالک: ← دیوآلبالو.

زال زر: ← زال یا زال زر.

زالفلد[11] (zālfeld)، شهر (جم تخمیناً ۲۶٬۸۰۹)، جمهوری دموکراتیک آلمان، در ایالت سابق تورینگن، آلمان مرکزی، بر رود زاله‌ی تورینگن، ۴۶ کیلومتری ج‌ج‌ش ارفورت. مصنوعاتش شکلا، کاغذ، ماشین‌آلات، و رنگ است. در ح ۱۲۰۰ بنا شد. کلیسائی از قرن ۱۳م و قلعه‌ای از قرن ۱۷م دارد. در اینجا در ۱۸۰۶ فرانسویها در جنگهای ناپلئونی بر پروسیها پیروز شدند.

زالمان[12]، **کارل گرمانوویچ** (kārl germānovic zāleman)، ۱۸۴۹–۱۹۱۶، مستشرق روسی. از ۱۸۹۰ ببعد مدیر موزه‌ی آسیائی آکادمی علوم سن پطرزبورگ بود، و تا آخر عمر در دانشگاه آن شهر مقام استادی داشت. از آثارش کتاب دستور زبان فارسی (۱۸۸۹؛ باتفاق ژوکوفسکی) است، که به انگلیسی نیز ترجمه شده است (۱۹۳۰). کتاب لغت شاهنامه (از عبدالقادر بغدادی) را تحریر و طبع کرد (سن پطرزبورگ، ۱۸۹۵). اثر دیگرش بهود ایران بر طبق نسخ خطی سن پطرزبورگ (۱۸۹۷) است.

زالو (zālu)، کرم حلقوی از رده‌ی هیرودینئا (Hirudinea)، که بدنش استوانه‌ای یا اندکی

(۱)Zacatecas (۲)Zacharias (۳)Sachs (۴)Sagan (۵)Zagreb (۶)Agram (۷)Zagros (۸)Zagorsk
(۹)Salzkammergut (۱۰)Salten (۱۱)Saalfeld (۱۲)Zaleman

پهن است. بدنش بند بند است، و از خارج بوسیله‌ی حلقه‌های ثانوی تقسیم شده است، و در هر دو انتهای تنه دارای مکینه میباشد. تقریباً همه‌ی زالوها آبی هستند، و در برکه‌های آبهای شیرین نواحی معتدل فراوانند. بعضی نیز انگل دائمی انسان، اسب، گاو، ماهی، و نرم‌تنان میباشند. ترشح بزاقی زالو مشتمل بر ماده‌ای بنام هیرودین است، که مانع انعقاد خون میباشد. سابقاً اطبا زالو را برای گرفتن خون از بدن بیمار (فصد) بکار میبردند.

زاله[1] (zāle)، رودی بطول ۴۳۰ کم، ش آلمان مرکزی. در قسمت ل‌ش باواریا سرچشمه گرفته، بطرف ل از تورینگن و ایالت سابق ساکس می‌گذرد، و در چ‌ش ماگدبورگ به رود الب ملحق میشود. این رود را بنام زاله‌ی ساکس یا زاله‌ی تورینگن نیز میخوانند، تا با **زاله‌ی** فرانکونیا (بطول ۱۳۵ کم)، که از جنگل تورینگن بسوی چ‌غ جاری شده به رود ماین میریزد، اشتباه نشود.

زام، ناحیه، خراسان، ← تربت جام، شهر.

زاما[2] (zāmā)، شهر قدیم، نزدیک ساحل شمالی افریقا، در تونس حالیه. بر طبق روایات، سکیپیو آفریکانوس مهین، در نبرد نهائی دومین جنگ کارتاژی، هانیبال را در زاما یا نزدیک آن شکست داد (۲۰۲ ق‌م).

زامباور[3]، **ادوارد ریتر فون** (eduārd riter fon zāmbār)، ۱۸۶۶–۱۹۴۷، مستشرق اتریشی و از رجال اتریش. در ۱۹۱۳–۱۸ در دربار عثمانی وزیر مختار بود. در علم انساب و گاهشماری و مخصوصاً سکه‌شناسی ملل اسلامی تحقیق کرد. در انجمن سکه‌شناسی وین عضویت داشت، و مقالات بسیار در سکه‌شناسی اسلامی منتشر کرد. بعضی از مقالات دایرةالمعارف اسلام ازوست. اثر معروفش کتاب فرهنگ انساب و سلسله‌های فرمانروایان در تاریخ اسلام است که، علاوه بر طبعهای آلمانی و فرانسوی، بعربی نیز، بنام معجم الانساب و الاسرات الحاکمة فی التاریخ الاسلامی، در قاهره طبع شده است (دو مجلد، ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲).

زامبزی[4] (zāmbezi)، رودی بطول ح ۲٬۹۰۰ کم، در چ قسمت مرکزی و چ‌ش افریقا. در رودزیای شمالی سرچشمه میگیرد، و بطرف چ از آنگولا میگذرد، و سپس بطرف ش در امتداد مرزهای بچوانالند، رودزیای شمالی، و رودزیای جنوبی جاری میشود، در امتداد چ‌ش از موزامبیک میگذرد، و به قهذ میریزد. قطعات طویلی از آن قابل کشتیرانی است، ولی تندابها و آبشارهای ویکتوریا مانع کشتیرانی در سراسر آنست. کرانه‌هایش حاصلخیز و پرجمعیت است. دریاچه‌ی ← سد کاریبا (اتمامش در ۱۹۶۰) یکی از بزرگترین دریاچه‌های مصنوعی کره‌ی زمین است.

زامبیا (zāmbiā)، ← رودزیای شمالی.

زامنگوف: ← زبان عمومی.

زامورا[5] (zāmorā)، اسپانیولی **ثامورا**، شهر (جه ۴۱٬۰۹۴)، کرسی ایالت زامورا، لغ اسپانیا، در لئون، بر رود دوئرو. کلیسای جامع بسبک رومانسک و استحکامات قرون وسطائی دارد.

زاموشج[6] (zāmoŝc)، شهر (جه ح ۲۹٬۰۰۰)، ایالت لوبلین، چ‌ش لهستان. در ۱۵۷۹ بتوسط یان زامویسکی تأسیس شد. در ۱۷۷۲ به اتریش و در ۱۸۱۵ به روسیه انتقال یافت، و در ۱۹۲۱ به لهستان بازگشت. در ۱۹۳۷ ساختمانش تجدید شد.

زامویسکی[7]، **یان** (jān zāmoyski)، ۱۵۴۲–۱۶۰۵، سیاستمدار و سردار و نویسنده‌ی لهستانی، صدر اعظم لهستان در زمان ستفان باتوری و سیگیسموند III. طرفدار اشراف متوسط و با تمرکز قدرت در دست شاه سخت مخالف بود، و نفوذ خود را برای محدود کردن اقتدار شاه بکار برد، و بدین طریق، لهستان را به یک جمهوری سلطنتی تبدیل کرد. حامی فضل و هنر بود، و شهر و دانشگاه زاموشج را بنا نهاد.

زامیاد (zāmyād) [= زمین، فرشته‌ی زمین]، در آیین زردشتی، ایزد موکل بر زمین و موکل به روز ۲۸م (موسوم به زامیاد) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی. **زامیاد یشت** (yašt)، ۱۹مین یشت (← یشتها) اوستا، منسوب به زامیاد است. این یشت از قدیمترین یشتها محسوب میباشد، و در آن از سلسله‌ی کیانیان و فر کیانی و افراسیاب به تفصیل سخن میرود.

زامیاد یشت: ← زامیاد.

زامین (zāmin)، شهر قدیم، ولایت اشروسنه، بر جاده‌ی فرغانه به سغد و بفاصله‌ی ۱۷ فرسنگی سمرقند. شهری بسیار قدیم و در قرن ۴م هق هم‌وسعت بنجیکت بود، مسجد جامع و بازارهای عالی داشت؛ اطرافش را باغها فرا گرفته بود.

زانت[8] (zānt)، یز **زاکونتوس** (zākuntos)، جزیره (ح ۴۰۰ کمم؛ جه ۳۵٬۴۹۹)، یونان، در دریای یونیائی نزدیک ساحل جنوبی یونان؛ یکی از ← جزایر یونیائی. بسیار حاصلخیز است. از محصولاتش شراب، مرکبات، و روغن زیتون میباشد. مرکزش، **زانت** (جه ۹٬۵۰۹)، بر ساحل شرقی قرار دارد.

زاندام[9] (zāndām)، شهر (جه ۴۸٬۵۱۳)، ایالت نورد هولاند، غ هلند، نزدیک آمستردام. از مراکز تهیه‌ی الوار است. به داشتن آسیاهای بادی فراوان شهرت دارد. پطر کبیر در ۱۶۹۷ برای فرا گرفتن فن کشتیسازی در اینجا، که در آن زمان در این صنعت معروف بود، اقامت داشت.

زانکت [= قدیس]، ← سنت، لفظ.

زانکت گالن، سویس: ← سن‌گال.

زانکت ولفگانگ[10] (zānkt wolfgāng)، شهر (جه تخمیناً ۲٬۲۳۴)، در اتریش علیا، در زالتسکامرگوت، بر دریاچه‌ی زانکت ولفگانگ. پاخر شاهکار خود را بر محراب کلیسای آن پدید آورده است.

زانگا (zāngā) یا **رازدان** (rāzdān)، رودی بطول ۱۴۶ کم، در ارمنستان شوروی، که از ریزابه‌های چپ رود ارس میباشد. از دریاچه‌ی سوان سرچشمه میگیرد؛ از شهر ایروان (کرسی ارمنستان شوروی) میگذرد. بر مسیرش تأسیسات تولید نیروی برقابی وجود دارد.

زانوبند[11] (zānu.band)، انگل گارتر (gārtər)، عنوان قدیمترین و مهمترین نشانهای شهواری در انگلستان، که در ح ۱۳۴۶ بتوسط ادوارد III تأسیس گردید؛ و نیز عنوان گروه شهسواران دارنده‌ی این نشان. نشان این گروه زانوبندی است از مخمل آبی تیره، که مردان زیر زانوی چپ و زنان بر بازوی چپ میبندند، و عبارت "رسوا باد آنکه در این باب فکر بد بخود راه دهد"، که شعار شهسواران عضو این گروه است، با حروف زرین بر آن منقوش است (گویند هنگامی که ادوارد با کاونتس آو سالزبری مشغول رقص بود، زانوبند آن بانو افتاد، ادوارد آنرا به زانوی خود بست و عبارت مذکور را به زبان فرانسوی بر زبان راند). دارندگان نشان زانوبند بعد از اسم خود حروف K. G. [حروف اول کلمات اول و آخر عبارت *Knight (of the Order) of the Garter* (= شهسوار گروه زانوبند)] را مینویسند.

زانوس رستاق (zānus rostāq)، دهستان (جه ح ۷٬۰۰۰)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ناحیه‌ی کجور، دارای ۱۸ (؟) آبادی.

زانیان (zānian)، ده (جه ۱٬۰۰۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۶ کیلومتری غ شهر کرد. آبش از رودخانه و قنات، و محصولش غلات و سیب زمینی است.

زائوتر (zaotar)، رئیس مراسم آتشکده و دیگر اعمال روحانی در دین زردشتی.

زئوس[12] (zeus) [یند، = آسمان]، در دین یونان، خدای خدایان، پسر کرونوس و رئا و شوهر خواهر خود هرا. در جنگ با تیتانها بر کرونوس فائق آمد. سپس با برادرانش، پوسیدون و هادس، عالم را بین خود تقسیم کردند؛ دریاها به پوسیدون، جهان زیرین به هادس، و آسمان و زمین به زئوس



زئوس (یوپیتر) در حالی که یك پیکان برق در دست راست دارد، و آیگیس را بدور دست چپ پیچیده است.

رسید. بسیاری از الاهگان محلی، زنان این جهان، پریان، و نیز هرا از او فرزندانی آوردند. از جمله‌ی فرزندانش آپولون، آفرودیته، آرتمیس، هرمس، و آتنه بودند. رعد و برق را در اختیار داشت و بوسیله‌ی آنها حکمفرمائی میکرد. بر

(1)Saale (2)Zama (3)Zambaur (4)Zambezi (5)Zamora (6)Zamosc (7)Zamojski (8)Zante (9)Zaandam (10)Sankt Wolfgang (11)Garter (12)Zeus

باران مسلط بود و بوسیله‌ی آن زمین را حاصل‌خیزی میبخشید. رب الارباب و نماد قدرت و قانون



زئوس (بوپیتر) کله‌ی زئوس (بوپیتر)

بود، و سرکشان را تنبیه میکرد. دربار باعظمتش بر کوه اولمپ بود. رومیان او را با بوپیتر مطابق میدانستند. زئوس بیش از ۶۸۵ عنوان و لقب دارد که ناشی از جنبه‌های مختلف قدرت و فعالیت اوست. نیز ← آیگیس.

زلوکسیس[1] (zeuksis)، نقاش قرن ۵م ق.م، نقاش یونانی. گویند آپولودوروس را در تکمیل فن سایه و روشن یاری کرد. از آثارش هیچ بجا نمانده است، و آنچه در باب آنها میدانیم بر اساس نوشته‌های نویسندگان یونان باستان است. پلینی از رقابت وی با پارهاسیوس سخن میگوید.

زاولستان: ← زابل یا زابلستان.

زئولیت[2] (zeolit؛ از فنـ) [از ریشه‌ی یونانی، ← سنگ جوشان]، نام عمومی گروهی از کانیها که سیلیکاتهای آبیده‌ی ("ئیدراته‌ی") آلومینیوم با سودیوم یا کلسیوم یا هر دو و ندرةً باریوم، پوتاسیوم، منیزیوم، سترونسیوم، و غیره میباشند. بیشتر زئولیتها در جلو بوری ذوب میشوند، و به شدت "پُف میکنند" و آب خود را از دست میدهند (تسمیه‌ی آنها بهمین مناسبت است). ساختمان آنها شبیه فلدسپات است. زئولیتها در طبیعت در تَرَکها و حفره‌های سنگهای آذرین یافت میشوند، و به طریقه‌ی ترکیبی هم آنها را میسازند. زئولیت سودیوم‌دار مصنوعی برای نرم کردن آب (← آب سخت) بوسیله‌ی ← تعویض یون، بکار میرود. آب سخت را، که محتوی یونهای کلسیوم است، از ظرفی محتوی زئولیت مصنوعی میگذرانند؛ یونهای سودیوم موجود در زئولیت جایگزین یونهای کلسیوم موجود در آب میشوند؛ بدینگونه، آب نرم میشود، و زئولیت کلسیوم‌دار تشکیل میگردد. وقتی زئولیت خاصیت نرمسازی خود را از دست بدهد، با گذرانیدن محلول نمک (کلورور سودیوم) از آن میتوان این خاصیت را بدان بازگردانید.

زاوه (zāve)، دهستان (جه ح ۳۳°۷۵۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، دارای ۸۵ (؟) آبادی. دشت زاوه دارای قنوات زیاد و پرآب است؛ بعلاوه، رودهای سالار و صبی (sabi) در چغ آن جاری است. مرکزش، **زاوه** (جه ۲°۲۷۰ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۱ کیلومتری ش تربت حیدریه واقعست. نیز ← تربت حیدریه.

زاویه (zāvie)، ده (جه ۲°۶۵۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش زرند، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران).

زاویه، دهستان (جه ح ۲°۰۰۰؛)، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، غ رود دز، دارای ۶ (؟) آبادی. مرکزش، **زاویه** یا **قلعه نو زاویه** (جه ۷۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ل‌ش شوش و ۶ کیلومتری ش راه آهن سرتاسری است.

زاویه[3]، در ریاضیات ۱- در هندسه‌ی مسطحه، شکل حادث از دو نیم‌خط (← خط، در هندسه) که از یک مبدأ (رأس زاویه) آغاز شوند؛ و نیز اندازه‌ی این زاویه، که میل دو خط نسبت به یکدیگر محسوب است، و عبارتست از اندازه‌ی (بر حسب درجه، رادیان، یا گراد) قوسی به شعاع دلخواه که مرکزش رأس زاویه باشد و به دو نیم‌خط مذکور (موسوم به دو ضلع زاویه) محدود شود (نیز ← نقاله). شکل ۱ زاویه‌ای را نشان میدهد که رأسش O و دو ضلعش OA و OB است؛ اندازه‌ی این زاویه همان اندازه‌ی قوس CD (بمرکز O) می‌باشد. زاویه را با حرف رأس آن، یا با حرفی (مثلا α یا β) یا رقمی که در داخل آن (معمولا کنار قوس کوچکی که مرکزش رأس زاویه است)

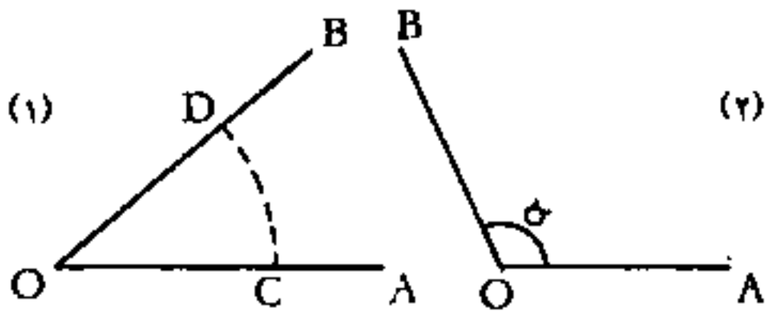

نوشته میشود نام میبرند، مگر وقتی که این امر سبب اشتباه شود، که در این صورت، آنرا با سه حرف نماینده‌ی رأس و دو ضلع نام میبرند بطوری که حرف رأس در وسط قرار گیرد، در نوشتن، معمولا علامت "∠" را روی حرف یا حروف مذکور میگنراند. مثلا زاویه‌ی شکل ۲ را میتوان زاویه‌ی $\hat{O}$ O یا زاویه‌ی α ($\hat{\alpha}$) یا زاویه‌ی AOB ($\hat{AOB}$) نامید. اگر خطوط OA و OB بر هم منطبق باشند (شکل ۳) زاویه‌ی آنها **0** محسوب میشود. دو زاویه را با یکدیگر متساوی گویند

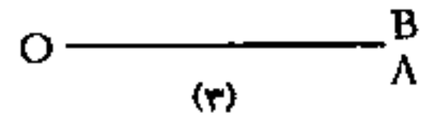

(۳)

اگر بر هم قابل انطباق باشند؛ مثلا در هندسه ثابت میشود که اگر اضلاع دو زاویه دو به دو موازی و ممتد در یک جهت باشند، آن دو زاویه با یکدیگر متساویند (مانند زوایای AOB و A′O′B′ در شکل ۴). تنصیف یک زاویه تقسیم کردن آن

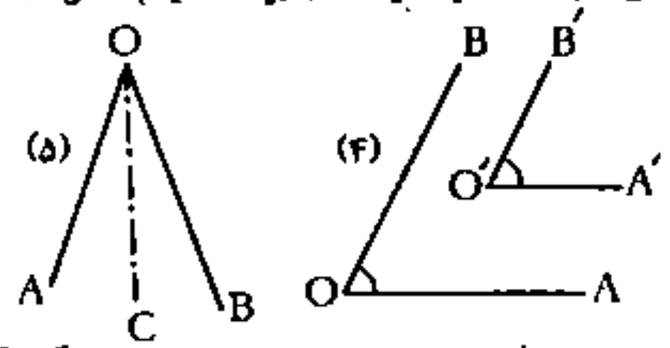

است به دو زاویه‌ی متساوی؛ خط مستقیمی که یک زاویه را نصف کند نیمساز یا منصف الزاویه‌ی آن زاویه خوانده میشود (مانند خط OC در شکل ۵). مسئله‌ی تثلیث زاویه از مسائل معروف ریاضیات است. **اقسام و اوضاع نسبی زوایا.** بعضی از اقسام زاویه و نیز بعضی زوایا که نسبت به هم اوضاع خاصی دارند دارای اسامی مخصوص میباشند (برای زاویه‌ی خط با منحنی و زاویه‌ی دو منحنی به مقالات جداگانه رجوع شود). **زاویه‌ی نیم‌سطح** آنست که مقدارش 180° باشد؛ اضلاع چنین زاویه‌ای بر یک خط مستقیم ولی در دو جهت متقابل ممتد اند (زاویه‌ی AOB در شکل ۶).

زاویه‌ی برجسته یا **محدب** آنست که بین 0° و

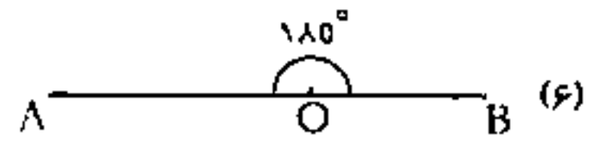

180° باشد، و **زاویه‌ی برگشته** یا **مقعر** آنکه بین 180° و 360° باشد (در شکل ۷، زاویه‌ی α برجسته و زاویه‌ی β برگشته است)؛ در هندسه‌ی مقدماتی همیشه زاویه‌ی برجسته‌ی دو خط مورد

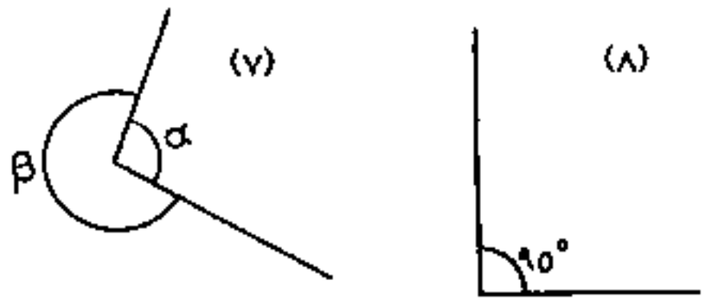

نظر میباشد. **زاویه‌ی قائمه** (qā'eme) آنست که مقدارش 90° باشد (شکل ۸)؛ زاویه‌ی قائمه نصف زاویه‌ی نیم‌سطح است، و اضلاعش بر هم عمود می‌باشند. **زاویه‌ی حاده** (hādde) آنست که کمتر از 90° باشد، و **زاویه‌ی منفرجه** (monfareje) آنکه بیش از 90° (و کمتر از 180°) باشد (زاویه‌ی شکل ۱ حاده و زاویه‌ی شکل ۲ منفرجه است)؛ اضلاع زاویه‌ی حاده یا منفرجه نسبت به یکدیگر مایل اند. **زاویه‌ی خارجه** در کثیر الاضلاع هر یک از زوایای یکی از اضلاع است با امتداد ضلع مجاور (مانند زوایائی که در شکل ۹ با قوس نموده شده است). **زوایای مجاور** دو زاویه را گویند که

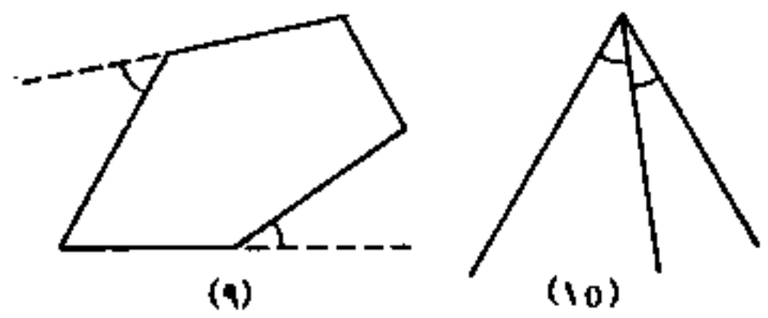

دارای یک ضلع مشترک باشند و اضلاع دیگر در طرفین ضلع مشترک واقع باشند (زوایای قوس‌دار در شکل 10). **زوایای متمم** (motammem) دو زاویه‌ی مجاور را گویند که مجموعشان 90° باشد (شکل ۱۱). **زوایای مکمل** (mokammel) دو

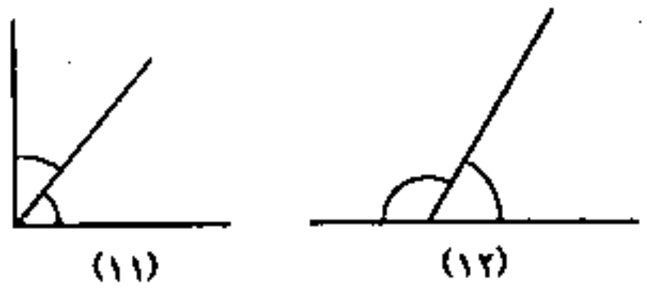

زاویه‌ی مجاور را گویند که مجموعشان 180° (یعنی زاویه‌ی نیم‌سطح) باشد (شکل ۱۲). **زوایای متقابل براس** (motaqābele be.ra's) دو زاویه را گویند که اضلاعشان دو به دو بر یک خط مستقیم ولی در جهات مقابل ممتد باشند (زوایای α و β، یا γ و δ در شکل ۱۳). اگر دو خط مستقیم AB

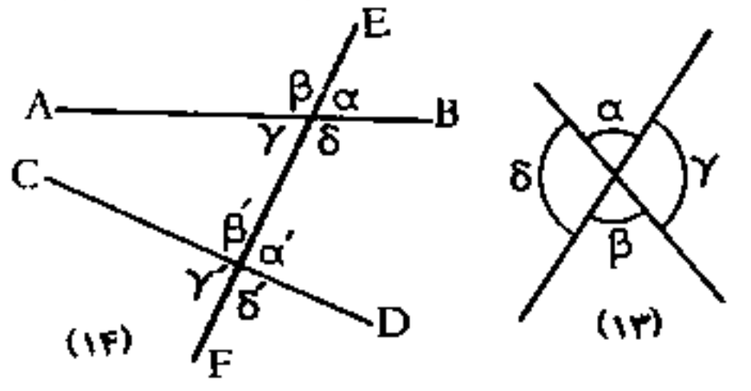

و CD را قاطعی مانند EF قطع کند (شکل ۱۴).

(۱)Zeuxis (۲)zeolite (۳)angle

۸ زاویه تشکیل میگردد که از آنها اولا هر زاویه را که بین دو خط باشد **داخله** و هر یک را که در خارج دو خط باشد **خارجه** میخوانند، و هر دو زاویه را که رأس مشترک نداشته باشند بر حسب اینکه در طرفین قاطع یا در یک طرف آن باشند **متبادله** (motabādele) یا **متقابله** (motaqābele) گویند؛ پس مثلا زوایای α و δ′ متقابله‌ی خارجه، δ و β′ متبادله‌ی داخله، و α و β′ متبادله‌ی داخله و خارجه اند. **زاویه‌ی مرکزی** در یک دایره آنست که رأسش مرکز دایره باشد (زاویه‌ی O در شکل ۱۵)؛ مقیاس زاویه‌ی مرکزی مساوی قوس مقابل آنست. **زاویه‌ی محاطی** (mohāti) در یک دایره آنست که رأسش بر

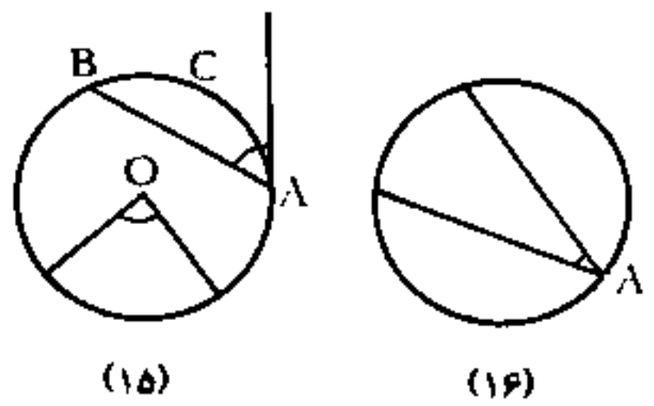

(۱۵) (۱۶)

محیط دایره باشد (زاویه‌ی A در شکل ۱۶)؛ مقیاس زاویه‌ی محاطی نصف قوس مقابل آنست. **زاویه‌ی ظلی** (zeili) در دایره زاویه‌ی حاده‌ی حادث بین یک وتر است با خطی که از یک انتهای آن وتر بر دایره مماس شود (زاویه‌ی A در شکل ۱۵)، این زاویه زاویه‌ی وتر است با دایره (← زاویه‌ی خط با منحنی)، و مقیاسش نصف قوس "مقابل" آن (قوس ACB در شکل) میباشد. **۳-** در مثلثات و نیز در مراتب بالاتر هندسه، در تعریف زاویه‌ی دو خط D و D′ واقع در یک صفحه‌ی جهتدار (← جهت، در ریاضیات)، ترتیب دو ضلع را نیز ملحوظ میکنند، و مثلا برای تعریف کردن "زاویه‌ی D′ با D"، که بعلامت (D,D′) نمایش داده میشود، از مبدأ دلخواه O

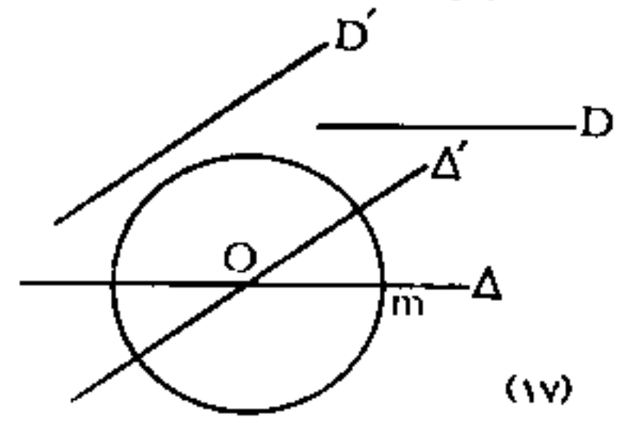

(۱۷)

(شکل ۱۷) دو خط مانند Δ و Δ′ بترتیب بموازات آن دو خط میکشند، و نقطه‌ی m را بر خط Δ بفاصله‌ی واحد طول از مبدأ انتخاب میکنند، و خط Δ را در حول نقطه‌ی O دوران میدهند تا بر Δ′ منطبق شود. در هر یک از دورانهای بیشماری که وافی بدین منظور است، نقطه‌ی m قوس دایره‌ای بمرکز O و شعاع 1 طی میکند. بنا بر تعریف، (D,D′)، یعنی زاویه‌ی D′ با D، عبارتست از مقدار جبری طول قوسی که نقطه‌ی m در هر یک از دورانهای مذکور طی میکند (اگر دوران در جهت مثبت صفحه—مثلا جهت خلاف حرکت عقربه‌های ساعت—انجام گیرد، طول قوس مذکور مثبت و الا منفی محسوب میشود). چنانکه دیده میشود، زاویه‌ی یک خط با خط دیگر مقادیر بیشمار دارد. تعریف زاویه‌ی دو نیم‌خط جهتدار و دو محور نیز بهمین قیاس است، الا اینکه فقط دورانهائی ملحوظ میشود که دو نیم‌خط یا دو محور را از حیث امتداد و جهت بر هم منطبق سازند. **۳-** در هندسه‌ی فضائی، زاویه‌ی دو خط عبارتست از زاویه‌ی دو نیم‌خطی که از یک نقطه‌ی

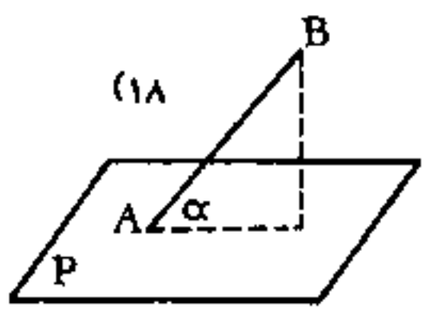

فضا به موازات آن دو خط رسم شود. زاویه‌ی یک خط با یک صفحه را زاویه‌ی آن خط با تصویرش بر آن صفحه تعریف میکنند (مثلا در شکل ۱۸، زاویه‌ی α زاویه‌ی خط AB است با صفحه‌ی P). نیز ← زاویه‌ی دوسطحی؛ زاویه‌ی چندوجهی؛ زاویه‌ی صلب؛ و سایر مقالات ردیف آتیه.

زاویه (zāvic)، در نزد مسلمین مغرب و شمال افریقا، بقعه‌ی یک تن از مشایخ و اولیا، که نیز شامل محرابی جهت عبادت، و محلی برای تلاوت قرآن و اعتکاف زائران، و همچنین غالباً متضمن روضه‌ای باشد جهت تدفین کسانی که در طی مدت عمر مایل بوده‌اند در جوار بقعه‌ی شیخ مدفون شوند. مجموع این محل شباهت دارد بدانچه در ایران در مورد بقاع متبرکه و ابنیه‌ی موسوم به امامزاده متداول است، و از بعضی جهات نیز با آنچه در نزد ما رباط و خانقاه خوانده میشود مناسبت دارد. مشایخ زاویه و پیروان آنها در بلاد شمال افریقا غالباً نفوذ و قدرت فوق العاده داشته اند و در بسیاری از حوادث سیاسی آن حدود تأثیر وجود آنها مشهود است.

زاویه‌یاب[1] (zāvie.yāb)، فنس گونیومتر (gonio-metr)، اسبابی برای اندازه‌گیری زاویه، که در نقشه‌برداری، مردمسنجی، بلورشناسی و غیره بکار میرود. برای تعیین زاویه‌ی بین سطوح منعکس-کننده‌ی یک بلور یا منشور، اشعه‌ی موازی وارد از یک هموساز را بر بلور یا منشور، که ساکن نگاهداشته میشود، میتابانند؛ زاویه‌ی بین شعاعهای منعکس را بوسیله‌ی دوربینی که بر دایره‌ی مدرجی میگردد اندازه میگیرند؛ زاویه‌ی بین دو وجه نصف این زاویه خواهد بود (شکل). طریق دیگر اینست که دوربین ثابت است، و بلور یا منشور به ترتیب مناسبی میگردد.

زاویه‌یاب (یا زاویه‌یاب رادیوئی) نام اسبابی نیز

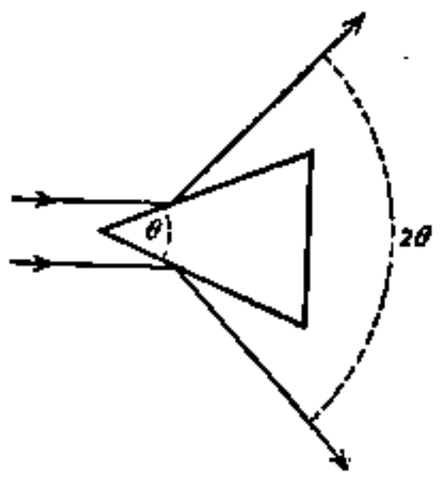

زاویه‌ی بین دو شعاع منعکس نصف زاویه‌ی دو وجه منشور است.

هست که برای تعیین امتداد و جهتی که امواج رادیوئی از آنجا میآیند بکار میرود.

زاویه‌ی انخفاض: ← انخفاض.
زاویه‌ی انعکاس، در فیزیک، ← انعکاس.
زاویه‌ی برجسته: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی برگشته: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی تابش[2]، در فیزیک، زاویه‌ی بین شعاع نوری که بر یک سطح میتابد با خطی که از نقطه‌ی تابش (نقطه‌ی برخورد شعاع تابش با آن سطح) بر آن سطح قائم شود. ← انعکاس؛ انکسار.
زاویه‌ی چندوجهی[3] (zāvieye cand.vajhi) یا **کنج** (konj)، در هندسه‌ی فضائی، شکل حادث از لااقل سه نیم‌خط متمایز مرسوم از یک نقطه (رأس کنج) بترتیب معین، مشروط بر اینکه اولا هیچ دو از این نیم‌خطها بر یک مستقیم و دارای امتدادهای متقابل نباشند، و ثانیاً هیچ سه‌ی متوالی از آنها در یک صفحه نباشند. هر یک از نیم‌خطها

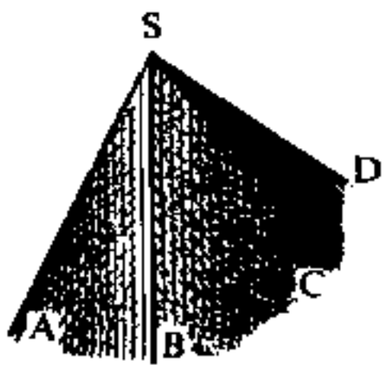

یک یال زاویه‌ی چند وجهی است، و قسمتی از صفحه‌ی مار بر دو نیم‌خط متوالی که باین دو نیم‌خط محدود شود یک وجه آن میباشد. برای نام بردن از یک زاویه‌ی چندوجهی ابتدا حرف رأس و سپس حروف دیگر یالها را بترتیب نام میبرند. در شکل، زاویه‌ی چندوجهی SABCD نمایش داده میشود. زوایای چندوجهی را بر حسب عده‌ی وجوه مینامند، مانند "زاویه‌ی سه‌وجهی" (مثل کنج اطاق) و زاویه‌ی چهاروجهی (زاویه‌ی شکل).
زاویه‌ی حاده: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی حد[4]، در فیزیک، کوچکترین زاویه‌ی تابشی که بازاء آن انعکاس کلی روی دهد. ← انکسار.
زاویه‌ی خارجه: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی خط با صفحه: ← زاویه، در ریاضیات، ۳.
زاویه‌ی خط با منحنی، زاویه‌ی یک خط مستقیم با یک خط منحنی در یک نقطه‌ی تقاطع آنها عبارتست از زاویه‌ی بین آن خط با خطی که از

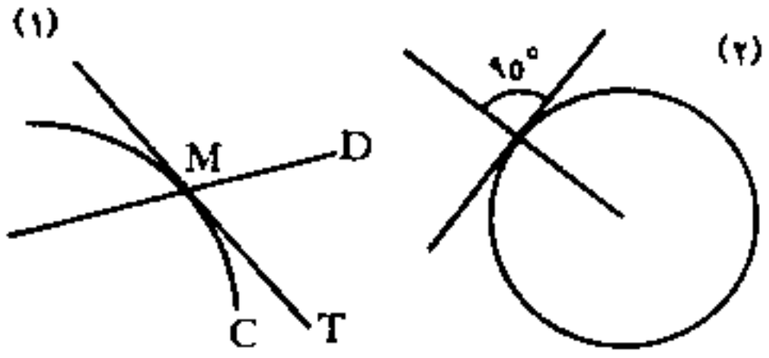

آن نقطه بر منحنی مماس شود. مثلا در شکل ۱، زاویه‌ی خط D با منحنی C زاویه‌ی DMT است. اگر این زاویه قائمه باشد گویند خط در آن نقطه بر منحنی عمود یا قائم است. بدین معنی است که گویند شعاعهای هر دایره بر آن دایره عمود یا قائمند (شکل ۲). خطی که با یک منحنی مماس باشد زاویه‌اش با منحنی در نقطه‌ی تماس صفر است. نیز زاویه‌ی ظلی را در مقاله‌ی زاویه (شکل ۱۵) ملاحظه کنید.
زاویه‌ی دوسطحی[5] (zāvieye do.sathi)، در هندسه‌ی فضائی، شکل حادث از دو نیم‌صفحه‌ی متقاطع (P و P′) که هر یک به فصل مشترکشان

(1)goniometer (2)angle of incidence (3)polyhedral angle (4)critical angle (5)dihedral angle

(خط D) محدود باشد (شکل). زاویه‌ی دوسطحی را با زاویه‌ی مسطحه[1]ی آن اندازه میگیرند، و آن عبارتست از زاویه‌ی بین دو خطی که، از نقطه‌ای مانند M از فصل مشترک، هر یک در یکی از دو صفحه بر فصل مشترک عمود شود.

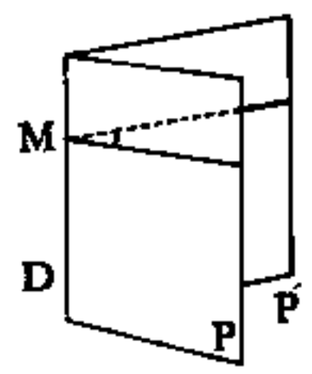

زاویه‌ی دو منحنی. زاویه‌ی دو منحنی در یک نقطه‌ی تقاطع آنها عبارتست از زاویه‌ی مماسهای مرسوم بر دو منحنی از آن نقطه. مثلا در شکل ۱ زاویه‌ی TMT' زاویه‌ی دو منحنی C و C' است

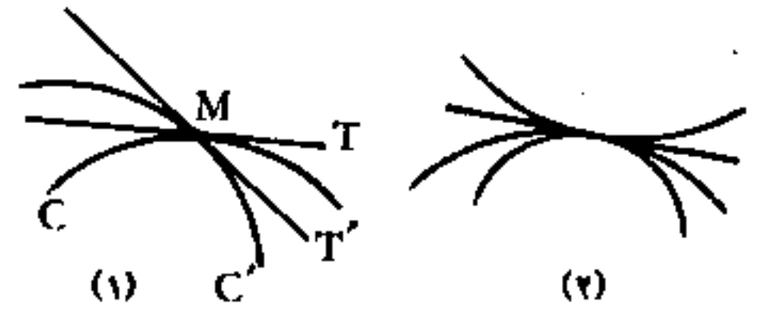

در نقطه‌ی M. اگر این زاویه °90 باشد دو منحنی را قائم بر یکدیگر (در نقطه‌ی M) خوانند. اگر دو منحنی در یک نقطه بر هم مماس باشند زاویه‌ی آنها در این نقطه صفر است؛ مثلا در شکل ۲ زاویه‌ی سه منحنی دو به دو در نقطه‌ی تماس صفر میباشد.

زاویه‌ی ساعتی[2] (zāvieye sā'ati). قوسی از معدل النهار واقع بین دایره‌ی ساعتی (یا دایره‌ی میل). ← مختصات استوائی) یک نقطه‌ی آسمان و دایره‌ی ساعتی معینی (مبدأ)، که در جهت حرکت یومی اندازه گرفته میشود؛ یا زاویه‌ی دو دایره‌ی مذکور (← زاویه‌ی دو منحنی)، که در قطب نمایش داده میشود، و مقیاسش همان قوس سابق الذکر است. اگر دایره‌ی نصف النهار آسمانی محل رصد را مبدأ بگیریم، زاویه‌ی ساعتی را محلی خوانند؛ زاویه‌ی ساعتی گرینیچ مبدأش نصف النهار آسمانی گرینیچ (انگلستان) میباشد. زاویه‌ی ساعتی نجومی آنست که مبدأش دایره‌ی ساعتی نقطه‌ی اعتدال ربیعی باشد. در شکل، P و P' دو قطب آسمان، E وضع

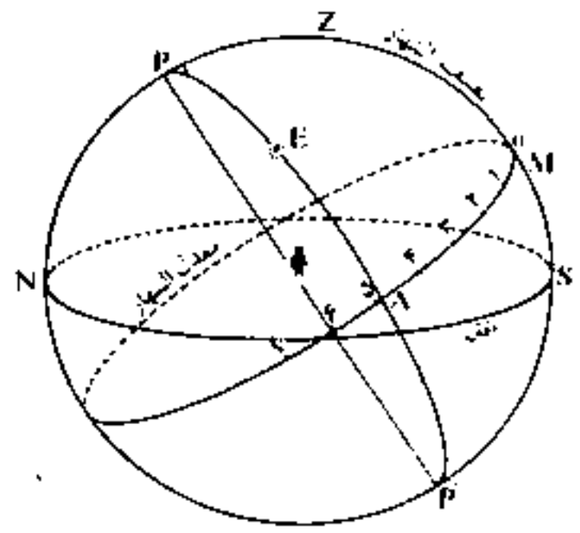

زاویه‌ی ساعتی

(ارقام شماره‌ی ساعات است)

ستاره‌ای در لحظه‌ی معین، Z سمت الرأس محل رصد، و N و S بترتیب شمال و جنوب محل رصد میباشند. قوس MA (یا زاویه‌ی P، که با قوس کوچکی نمایش داده شده) زاویه‌ی ساعتی ستاره‌ی E در لحظه‌ی مذکور است.

در ضمن حرکت یومی، این زاویه تغییر میکند، در موقع عبور علیای ستاره از نصف النهار محل رصد، زاویه‌ی ساعتی آن صفر است، و سپس چون ستاره بطرف مغرب حرکت کند زاویه‌ی ساعتی آن ترقی میکند. نکته‌ی مهم اینست که ترقی این زاویه‌مانند ترقی زاویه‌ی عقربه‌ی ساعتشمار ساعت با وضع عقربه در ساعت ۱۲ـیکنواخت میباشد، و زاویه‌ی ساعتی تقریباً در ۲۴ ساعت از °0 تا °360 ترقی میکند، و لهذا هر ساعت قریب °15 بر آن افزوده میشود. باین جهت، زاویه‌ی ساعتی را معمولا با آحاد زمان اندازه میگیرند. زاویه‌ی ساعتی ۲ ساعت و ۴۴ دقیقه بر حسب درجه مساوی

$$۲ \times ۱۵^\circ + \frac{۴۴}{۶۰} \times ۱۵^\circ = ۴۱^\circ$$

خواهد بود. اختلاف بین زاویه‌ی ساعتی گرینیچ و زاویه‌ی ساعتی محلی یک جرم آسمانی اندازه‌ی طول جغرافیائی محل رصد است. چون "زمان" و "زاویه‌ی ساعتی" عملا مترادفند (← زمان، IV و ۷)، تعیین زاویه‌ی ساعتی برای تعیین زمان محلی و طول جغرافیائی اهمیت حیاتی دارد. دریانوردان زاویه‌ی ساعتی را با سکستان اندازه میگیرند. نیز ← مختصات استوائی.

زاویه‌ی صلب[3] (solb)، عددی که گشادگی یک مخروط را مشخص میسازد، و مساوی است با خارج قسمت تقسیم سطحی که بتوسط مخروط از کره‌ای بمرکز رأس مخروط جدا میشود بر مجذور شعاع کره. اگر سطح مذکور مساوی مجذور شعاع کره باشد، زاویه‌ی صلب را یک سترادیان (sterādiān؛ از فر) خوانند، و آن واحد اندازه‌گیری زاویه‌ی صلب است. چون سطح هر کره مساوی چهار برابر حاصلضرب π در مجذور شعاع کره است، زاویه‌ی صلب حول یک نقطه 4π سترادیان میباشد. زاویه‌ی صلب در فیزیک، خاصه در مباحث نور و برق و مغناطیس، زیاد مورد استعمال دارد.

زاویه‌ی ظلی: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی قائمه: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی محاطی: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی محدب: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی مرکزی: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی مسطحه: ← زاویه‌ی دوسطحی.
زاویه‌ی مقعر: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی منفرجه: ← زاویه، در ریاضیات.
زاویه‌ی نیم‌سطح: ← زاویه، در ریاضیات.
زاهاروف: ← زاخاروف.
زاهد: ← زهد.

زاهدان (zāhedān)، ده (جم ۳۰۸ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۱۴ کیلومتری جش بنجار. ویرانه‌های شهر قدیم زرنج نزدیک این دهکده و دهکده‌ی شهرستان است. نزدیک ده زاهدان بقایای برجی بارتفاع ۲۴ متر، معروف به میل زاهدان، واقعست که پلکانی مارپیچی و دو قطعه کتیبه‌ی کوفی دارد. گویند برج را امیر تیمور خراب کرد.

زاهدان، ده (جم ۳'۷۳۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان شیبکوه، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)، ۲۴ کیلومتری جش فسا.

زاهدان (zāhedān)، شهرستان (جم ح 153'500)، ل استان بلوچستان و سیستان. از ل به شهرستان زابل و کویر لوت و از ش به خاک افغانستان و پاکستان محدود است. فعلا مشتمل بر بخشهای حومه، خاش، میرجاوه، و نصرت‌آباد میباشد. کوههای آن مشتمل است بر کوههای مرزی ملک سیاه و میرجاوه، و کوه تفتان. راه آهن زاهدان به پاکستان از آن میگذرد. در قتک ۱۳۱۶، زاهدان بخشی تابع شهرستان خاش استان هشتم (کرمان) بود. بعدها به شهرستان مبدل شد. مرکز شهرستان و مرکز استان بلوچستان و سیستان، **زاهدان** (جم ۱۷'۴۹۵ سث ۱۳۳۵ هش)، نزدیک مرز پاکستان و در ناحیه‌ی معروف به سرحد واقعست. تا خرداد ۱۳۱۵ هش دزداب (dozdāb) نام داشت. با راه آهن (۹۲ کم) به میرجاوه مربوط است (← راه آهن ایران)، و بر سر راههای ارتباطی مشهد به کرمان، کرمان به چاه بهار، و کرمان به مرز پاکستان قرار دارد.

زایباتسو[4] (zāybātsu) [ژاپنی، ← گروه پولـ داران]، عنوان تراستهای بزرگ خانوادگی ژاپن، که علاوه بر فعالیتهای دیگر، پیش از جج II بر بانکهای آن کشور استیلا داشتند. این تراستها عبارت بودند از میتسوئی (mitsui)، میتسوبیشی (mitsubiši)، سومیتومو (sumitomo)، یاسودا (yāsudā)، و دای ایچی (dāy ici)، و در محافل بانکی به "بزرگان پنجگانه" معروف بودند. از این شرکتها، میتسوئی در دوره‌ی شوگونی بانکدارهای متنفذی بودند، ولی سایرین پس از بازگشت (۱۸۶۸) میجی، بسبب کومکهائی که به دولت کردند و مزایائی که در مقابل گرفتند، برآمدند. عاقبت گروه زایباتسو چنان موقعیتی در اقتصادیات ژاپن یافت که در هیچ جا نظیر کاملی برای آن نتوان یافت. در دهه‌ی چهارم قرن ۲۰م، گروه نظامیان در صدد برآمدند که قدرت اقتصادی زایباتسو را درهم شکنند، ولی از عهده برنیامدند. در ۱۹۳۷، یک ثلث همه‌ی سپرده‌های بانکی مستقیماً، یک ثلث تجارت خارجی ژاپن، نصف صنعت کشتیسازی و دریانوردی، و بیشتر صنایع سنگین ژاپن تحت نظارت چهار شرکت میتسوئی، میتسوبیشی، سومیتومو، و یاسودا بود. گروه زایباتسو با احزاب سیاسی بستگی نزدیک داشتند. پس از تسلیم ژاپن در ۱۹۴۵، متفقین اعلام کردند که یکی از هدفهای آنان درهم شکستن قدرت زایباتسو است. معذلک، در ۱۹۴۸ زایباتسوها دگر بار سر برآورده بودند. گروه زایباتسو هنوز هم قدرت اقتصادی فراوان دارد، ولی بسبب برآمدن مؤسسات تجارتی نوین در سنوات اخیر، از استیلایش کاسته شده است.

زایچه[5] (zāyeje)، شکلی مربع یا مدور و منقسم به ۱۲ خانه یا بیت (← بیوت)، که مواضع سیارات و عقدتین قمر و بعضی دیگر از اوضاع فلکی را در آن ثبت میکنند، و مدعیان علم **احکام نجوم** بوسیله‌ی آن آینده‌ی شخص یا مولود و جز آن را پیشگوئی میکنند (در شکل، زایچه‌ی تولد ابوعلی سینا به نقل از نامه‌ی دانشوران دیده میشود). از زوایدی که در تقویم میآورده‌اند یکی زایچه‌ی تحویل آفتاب به اول حمل بوده است. ترتیب

---

(۱)plane angle (۲)hour angle (۳)solid angle (۴)zaibatsu (۵)thema; horoscope

دادن زایچه‌ی طالع ولادت در بین ملل قدیمه از بابل و یونان مرسوم بوده، و در ایران قدیم برای هر امر حادث زایچه‌ای ترتیب میداده و استخراج

زایچه‌ی تولد ابوعلی سینا



احکام میکرده‌اند، و در دوره‌ی ساسانی، زایچه‌ی طالع جلوس هر پادشاهی را منجمین بدقت تعیین میکردند، و آنرا در خزانه‌ی اسناد دولتی ضبط میکردند.

زایدلیتس[1]**، فریدریش ویلهلم فون** (fridriš vilhelm fon zāydlits)، ۱۷۲۱–۷۳، ژنرال پروسی. سواره نظام را تقویت کرد، و آنرا بصورت عاملی قاطع و مؤثر درآورد. در همه‌ی پیروزی‌های بزرگ فردریک II (کبیر) سهم عمده‌ای داشت.

زایس[2]**، کارل** (kārl zāys)، آلمانی کارل تسایس (tsāys)، ۱۸۱۶–۸۸، کارخانه‌دار آلمانی و سازنده‌ی آلات دقیق بصری. در ۱۸۴۶ کارخانه‌ی کارل زایس را در ینا تأسیس کرد، که در آغاز تخصصش در میکروسکوپسازی بود. در ۱۸۶۶ ارنست آبه را به سمت مدیر کارهای تحقیقاتی کارخانه استخدام نمود، و در ۱۸۷۵ او را شریک خود ساخت. به کومک آبه اسبابهای بصری زایس را اصلاح و تکمیل کرد، و کارخانه‌اش شهرت جهانی یافت.

زایل الاوتاد، در احکام نجوم: ← بیوت.

زایمان[3] (zāymān) یا **وضع حمل** (vaz'e haml)، خارج شدن جنین از رحم مادر پس از سرآمدن مدت آبستنی. عادةً وضع حمل در انسان ۲۸۰ روز بعد از آخرین قاعده شدن زن پیش از حاملگی واقع میشود. وضع حمل با انقباضهای مکرر رحم همراه با احساس درد در ناحیه‌ی شکم یا قسمت پایین ظهر آغاز میشود. این انقباضها ابتدا به فاصله‌ی 10 دقیقه روی میدهد، و سرانجام فاصله‌ی آنها به ۲ دقیقه میرسد. با هر انقباض دهنه‌ی رحم منبسط میگردد، و عاقبت بقدر کافی برای خارج شدن جنین باز میشود. طول مدت وضع حمل متفاوت است؛ در شکم اول ۱۸ ساعت یا بیشتر میباشد، و در شکمهای بعد ممکن است از ۸ تا ۱۲ ساعت طول بکشد. در حدود ۱۵ تا ۳۰ دقیقه بعد از ولادت طفل جفت خارج میشود. در مواردی که، بسبب وضع غیر عادی رحم یا سایر حالات غیر عادی، وضع حمل بطور طبیعی صورت نگیرد، از اسباب گیره‌مانندی موسوم به فورسپس[4] (forseps) برای بیرون آوردن بچه استفاده میکنند. در حالات دشوارتر به عمل سزارین متوسل میشوند. کوری ناشی از عفونت چشم نوزاد در موقع زایمان سابقاً ۱/۳ موارد کوری را در اطفال تشکیل میداد، ولی عمل معمول چکانیدن چند قطره نیترات نقره در چشم نوزاد این رقم را به مقدار معتنابهی تقلیل داده است. از مخاطرات دیگری که در وضع حمل متوجه مادر یا نوزاد است میتوان آنهائی را که ناشی از مسامحه در ضد عفونی کردن (مثلا لب نقاسی) یا بد بکار بردن اسبابها است نام برد.

زاینده‌رود (zāyande.rud) یا **زنده‌رود** (zende-rud)، یکی از رودهای عمده‌ی ایران مرکزی، که جهت عمومی جریان آن غ‍رب است. از **زردکوه**، در ح ۱۶۰ کیلومتری غ اصفهان سرچشمه میگیرد، از بختیاری و چهار محال و اصفهان میگذرد، و پس از طی ح ۱۳۰ کم بطرف ش‌ش، در دهستان رودشت به باطلاق **گاوخونی** میریزد. جغرافیادانهای عربی‌نویس و فارسی‌نویس قرون وسطی چنین میپنداشتند که زاینده‌رود، تا ح ۶۰ کیلومتری از محلی که ناپدید میشود، در مجرائی زیر زمینی جریان دارد، و سپس دگر بار بر زمین پدیدار میگردد، و بطرف دریا جاری میشود. ظاهراً حمدالله مستوفی نخستین کسی بوده است که بی‌اساس بودن این مطلب را خاطر نشان کرده است. از پلهای قدیمی روی زاینده‌رود میتوان پل **خواجو** و سی و سه پل را نام برد.

برای مطالعه در این رود، بنگاه مستقل آبیاری ۶ ایستگاه اندازه‌گیری در نقاط مختلف آن، تا نزدیک باطلاق گاوخونی، تأسیس کرده است، و از اواسط سال ۱۳۲۸ هش (۱۹۴۹ بم) ببعد مشغول آماربرداری شده. ایستگاههای مذکور با مختصات جغرافیائی آنها عبارتند از

نام ایستگاه	مختصات جغرافیائی عا	طش
پل زَمان خان	۳۲° ۳۰′	۵۰° ۵۴′
پل کَلَه	۳۲ ۲۸	۵۱ ۱۲
پل مزرعه	۳۲ ۲۴	۵۱ ۲۸
پل مارْنون	۳۲ ۳۸	۵۱ ۳۸
پل خواجو	۳۲ ۳۸	۵۱ ۴۰
وَرزَنه	۳۲ ۲۵	۵۲ ۳۹

(مختصات جغرافیائی شهر اصفهان ′۳۹ °۳۲ عا و ′۳۸ °۵۱ طش است).

اندازه‌گیریهائی که بعمل آمده است حاکی از اینست که سیلابهای عظیمی در زاینده‌رود جاری میشود، چنانکه در پل زمان خان در سال ۱۳۳۶–۳۷ هش تا ح ۱۴۵ ممک در ثانیه آب جریان داشته است، و در سال ۱۳۳۷–۳۸ هش، در همان ایستگاه، جریان آب ۲۱۵ ممک در ثانیه بوده است؛ جریان آب در ایستگاه پل خواجو به ۲۷۷ ممک در ثانیه، و در ایستگاه مزرعه به ۲۸۰ ممک در ثانیه بالغ شده است. مقدار آبی که در ظرف سال در قسمت بالای بستر زاینده‌رود جاری است، بر طبق اندازه‌گیریهای مضبوط، تا ح ۸۸۰ ممک در سال رسیده است. میزان بارندگیهائی که، از طریق حوضه‌های آبریز، به زاینده‌رود آب میرسانند بر روی هم از ۳۰۰ تا ۴۰۰ ملم در سال بوده است.

نظر به وسعت کشتزارهای استان اصفهان و کمبود آب این ناحیه، طرح ملحق کردن آب کوهرنگ به زاینده‌رود، که در زمان صفویه آغاز شده و متروک گردیده بود، بموقع اجرا گذاشته شد، و تونل کوهرنگ در ۲۴ مهر ماه ۱۳۳۲ هش افتتاح گردید (← **کوهرنگ**). توزیع آب زاینده‌رود بر طبق سه طومار شیخ بهائی انجام میگیرد.

زباء (zalbā')، در مآخذ رومی **زنوبیا**[5] (zeno-bia)، قرن سوم بم، ملکه‌ی (فرمانروای ۲۶۷–۲۷۲) تدمر. زنی خردمند و متهور بود، و پیشرفت‌های شوهرش اذینه را در جنگهای (۲۶۲–۶۷) وی با ایران ناشی از این خصائل زباء دانسته‌اند. پس از کشته شدن شوهرش، که شاید زباء در آن دست داشت، اسماً بنام طفلش وهب اللات (vahabo l.lāt')، که در مآخذ رومی بنام سپتیمیوس وابالاتوس آتنودوروس[6] (septimius vābāllātus ātenodorus) خوانده شده است، و عملا بعنوان ملکه، سلطنت را بدست گرفت، و از سلاطین مشهور شرق گردید. در آغاز مانند شوهرش جانب رومیان را رعایت کرد، اما بعد به کشورگشائی پرداخت؛ در ۲۶۸ سوریه و در ۲۶۹ مصر را گرفت، و در ۲۷۰ تقریباً همه‌ی آسیای صغیر را مورد حمله قرار داد. کمی بعد از انتخاب (۲۷۰) آورلیانوس به امپراطوری روم، زباء پسرش وهب اللات را امپراطور اعلام کرد. آورلیانوس که از جاه‌طلبی زباء متوحش شده بود به سوریه لشکر کشید؛ عاقبت‌علی رغم دفاع شجاعانه‌ی زباء از تدمر–آورلیانوس شهر را گرفت و ویران نمود (۲۷۳). زباء و پسرش اسیر شدند، و آورلیانوس آنانرا به رم برد. زباء بقیه‌ی عمر را در کاخی در تیبور (تیوولی حالیه) گذرانید.

زباد[7] (zabād) یا **گربه‌ی زباد**، پستانداری از تیره‌ی Viverridae، نزدیک به گربه‌ها، و بومی آسیا و افریقا. نزدیک مخرج آن کیسه‌ی ترشحی است، که از آن چربی معطری (بنام زباد) بدست میآید، و در بعضی از نواحی مشرق‌زمین از آن عطر میسازند.

زبان[8] (zabān)، وسیله‌ی صوتی منظمی که انسان برای ارتباط با همنوع خود بکار میبرد. این وسیله، که خاص انسان است، در میان نوع بشر عمومی است. اساس و آغاز آن دانسته نیست. وقتی عده‌ای از زبانها شباهت منظم و باقاعده‌ای با یکدیگر داشته باشند، مرتبط و خویشاوند شمرده میشوند. خویشاوندی زبانها تا کنون بیشتر بر حسب شباهت صوتی آنها و کلماتی که از اصوات زبان حاصل میشود قرار داشته است. از لحاظ قواعد اساسی دستوری، که طرح هر زبانی را معین میکند، مقایسه‌ی زبانها، چنانکه موجب یقین در خویشاوندی آنها شود، هنوز کامل نیست. مجموع کلیه‌ی زبانهای خویشاوند گروههای اساسی زبانها را تشکیل میدهند، مثل گروه هندواروپائی، گروه سامی، گروه دراویدی، و جز اینها. برای گروه‌های مختلف زبانها و تقسیمات آنها جدول زبانها در صفحات ۱۱۶۶–۶۷ دیده شود. درین جدول ستاره (*) علامت متروک بودن زبان است.

(۱)Seydlitz (۲)Zeiss (۳)labor (۴)forceps (۵)Zenobia (۶)Septimius Vaballathus Athenodorus (۷)civet (۸)language

جدول زبانهای برّ قدیم

(قسمت ملاحظات را در همین صفحه نیز ملاحظه کنید)

زبانهای ترکی	ترکی شرقی	آباکان، آلتائی اویرات، آلتائی شمالی، اویغور، بارابا، قزل، و زبانهای وابسته
	ترکی غربی	ایرتیشی، باشقیری، قرقیزی، قرقیزی ولگا، و زبانهای وابسته
	ترکی مرکزی یا تاتار	ازبک، تارانچی، سَرتی، کاشغری، یارکندی، و زبانهای وابسته
	ترکی جنوبی	ترکمنی، ترکی آذربایجانی و قفقازی ترکی عثمانی، و لهجه‌های وابسته ترکی کریمه‌ای
	یاکوتی	
	چوواشی	
زبانهای چین و تبتی یا هندوچینی	تبتی و برمه‌ای	آسامی شمالی، تبتی استانده، تبتی هیمالیائی بودو، کاچین، ناگا (همه در ج آسام)
	برمه‌ای	برمه‌ای استانده، لهجه‌های برمه‌ای زبان کارِن، و غیره
	چینی	چینی کنونی چین شمالی، *چینی کهن، چینی مکتوب استانده چینی سواحل مرکزی لهجه‌های کیانگسی کانتونی و هاکائی
	تای	تای جنوب شرقی (مشتمل بر لائوسی)، سیامی استانده تای شرقی (مشتمل بر لاکیائیِ هاینان) تای شمالی (مشتمل بر شان)
زبانهای دراویدی (عمدةً در ج هند)		تامیل، مالایالم، کناره‌ای، کوروخ تلوگو، تولو، گوندی براهوئی
زبانهای سامی و حامی و زبانهای مربوط به آنها — سامی	اکدی	*آسوری، *اکدی نوزی، *بابلی
	کنعانی	*اوگاریتی (← اوگاریت)، *پونی، *عبری، عبری جدید، *فنیقی، *کنعانی کهن، *موآبی
	آرامی	*آرامی تورات، *سریانی، سریانی جدید، *فلسطینی، *ماندائی
	عربی	عربی کلاسیک (عربی قرآن و اشعار فصیح عربی) عربی حجاز عربی سوریه عربی عراق عربی مصر عربی غربی (شامل عربی مالتی، و *عربی اندلسی) عربی جنوبی، مخصوصاً حمیری (شامل سبائی)
	حبشی	امهری یا حبشی (← حبشه)، تیگره، تیگرینیا، *گئز یا جعز (حبشی کلاسیک)
حامی	مصری	قبطی، *مصری کهن
	بربری	بربری جدید (شامل ریفی، طوارقی، قبایلی)، *لیبیائی کهن، *نومیدیائی
	کوشی (← کوش)	سومالیائی، گالائی
چاد		هوسائی

زبانهای فینو-اویغوری	فینو-پِرمیائی	فینی (شامل استونیائی، چرمیسی، فنلاندی، کارلیائی، لاپ، لیوونیائی، موردوینیائی) پرمیائی (شامل اودمورتی، کومی)
	اویغوری	آشتیاکی، اویغوری اوبی، مجارستانی، وُگولی
	ساموئیدی	
زبانهای مالزیائی و پولینزیائی	اندونزیائی یا مالایائی	ایگوروتی، ایلوکانو، بالیائی، بیسایائی، تاگالوگ، جاوه‌ای، دیاک، سوندائی، کاوی، مالاگاسی، مالایائی
	ملانزیائی	فیجیائی، مارووُ، مالو، مونو
	میکرونزیائی	کارولینی، گیلبرتی، مارشالی، ماریانائی
	پولینزیائی	تاهیتیائی، تونگان، راپانوئی، راروتونگائی، ساموآئی، مائوری، مارکیزی، هاوائیائی
زبانهای مغولی	شرقی	مغولی ادبی، مغولی به معنی اخص یا هالْها (شامل زبان رسمی جدید اورگا) اوردوس، چاهار، مغولی جنوبی (مشتمل بر زبانهای هاراچین) بوریات (مشتمل بر سِلِنگا)
	غربی	اویرات (مشتمل بر قلموقی) مغولی افغانستان

زبانهای هندواروپائی در جدول صفحه‌ی ۱۱۶۷

جدول زبانهای عمده‌ی بومی برّ جدید

زبانها	محل	مشتمل بر زبانهای
اسکیمو و آلئوت	نزد اسکیموها و آلئوتها	اسکیمو، آلِئوت
الگانکین	امریکای شمالی	چین، شعبه‌های شرقی و مرکزی (مشتمل بر ساک، فاکس، و غیره)، و غیره
آندواستوائی	عمدةً امریکای جنوبی	استوائی (شامل گوارانی)، آندی (شامل آروکانیائی و کچوائی)، خیواروئی
اوتو-آزتک	غ امریکای شمالی و مکزیک	تانوئی، زونی، شوشونیائی (شامل هوپیائی و یوتی)، ناواتْلی (مشتمل بر *آزتک و تولتک)
پِنوتیائی	غ امریکای شمالی و امریکای مرکزی	مایائی، و غیره
نادِنئی	غ امریکای شمالی	اثپسکن (شامل آپاشی)، هایدائی، و غیره
هوکی و سوئی	امریکای شمالی	ایروکوئوی (شامل چرکی)، سوئی، ماسکوگیائی، هوکی، و غیره

ملاحظات

(۱) "*" علامت زبانهای مرده است.

(۲) هیچ دو زبانشناس در همه‌ی موارد بستگی طبقه‌بندی زبانها متفق القول نیستند، و در بسیاری از نواحی زمین (استرالیا، سیبریه‌ی شرقی، و غیره) اطلاعات مربوط به زبانها بقدری ناقص است که طبقه‌بندی را غیر ممکن میسازد.

(۳) بسیاری از زبانهای مندرج در این جدول تحت عناوین جداگانه در کتاب حاضر آمده است، ولی در این جدول فقط به عناوینی که (قطع نظر از تلفظ) مطلبی بیش از آنچه ازین جدول برمیآید بدست میدهد ارجاع شده است. در بعضی موارد نیز اشاره به یک زبان در ضمن قوم متکلم به آن زبان، یا ناحیه‌ای که ساکنینش بآن زبان متکلم اند، آمده است.

ارجاعات (علاوه بر آنچه در جدول آمده است): اورال‌وآلتائی، زبانهای؛ ایتالیک، زبانهای؛ ایرانی، زبانهای؛ بانتو؛ ترکی، زبانهای؛ چینی، زبان؛ دراویدی، زبانهای؛ سواحلی؛ هندواروپائی؛ هندوایرانی.

جدول زبانهای بتر قدیم
زبانهای هندواروپائی

(قسمت ملاحظات را در ذیل صفحه‌ی ۱۱۶۶ نیز ملاحظه کنید)

زبانهای ایرانی	ارمنی		ارمنی کنونی، *ارمنی کهن (کلاسیک)	
	آسیائیک	جنوبی	اسلاوونیائی، بلغاری، *سلاوونیک کلیسائی کهن، صربوکروآتی، مقدونی	
		شرقی	اوکرائینی، روسی، روسیِ روسیه‌ی سفید	
		غربی	چک، سلوواکیائی، لهستانی، وِندی	
	آلبانیائی		آلبانیائی	
	آناطولیائی		*حتی (ــ حتیها)، *حتی هیروگلیفی، *لوکیائی، *لوویائی، *لیدیائی	
	آسیائیک	غیر رومیائی	*اوسکان، *اومبریائی، *لاتینی (*لاتینی عامه، *لاتینی قرون وسطی، *لاتینی کلاسیک، *لاتینی کهن)	
		رومیائی	اسپانیائی (مشتمل بر اسپانیائی امریکا و فیلیپین)، *اسپانیائی کهن، اسپانیائی یهودی، ایتالیائی (لهجه‌های ایتالیائی و توسکان استانده)، *ایتالیائی کهن، پرتغالی (مشتمل بر برزیلی)، *پرتغالی کهن، پروونسال (چ‌ش فرانسه)، *پروونسال کهن، *دالماسیائی، رتوورومیائی (مشتمل بر رومانش، فریولیائی، و لادین)، رومانیائی، ساردنیی، فرانسوی (مشتمل بر فرانسوی کانادائی و لویزیانائی)، *فرانسوی کهن، کاتالانی (چ‌ش اسپانیا)، گالیسیائی (لغ اسپانیا)، مولداویائی	
	بالتی		*پروسی کهن، لاتوی، لیتوانی	
	طخاری		*طخاریِ آ (تورفانی)، *طخاریِ ب (کوچی)	
	ژرمنی	شرقی	*بورگونیی، *گوتیک، *واندالی	
		شمالی	ایسلندی، دانمارکی، *دانمارکی کهن، سوئدی، *سوئدی کهن، نروژی (شامل لاندسمال)، *نورس کهن (شامل ایسلندی کهن)	
		غربی	علیا: آلزاسی، آلمانی سویس، آلمانی پنسیلوانیائی، سوابیائی، آلمانی، *آلمانی علیای کهن، *آلمانی علیای میانه، فرانکونیائی، یدیش سفلی: آلمانی سفلای کنونی، *ساکسون کهن، آفریکانس، *فرانکونیائی سفلای کهن، فلاندری، هلندی آنگلوفریزی، *انگلوفریزی میانه، انگلیسی کنونی (شامل اسکاتلندی، انگلیسی استرالیا، انگلیسی افریقای جنوبی، انگلیسی امریکائی، انگلیسی بریتانیائی، انگلیسی نیوزلند)، *انگلیسی کهن، *انگلیسی میانه، فریزی، *فریزی کهن	
	سلتی	بریتونیک	برتانیی، کورنوالی، ولش کنونی، *ولش میانه	
		سلتی بر اروپا	*گُلی (یا گلوا)	
		گوادلی	ایرلندی کنونی، *ایرلندی کهن، *ایرلندی میانه، گیلی اسکاتلندی، مانکس	
زبانهای ایرانی	زبانهای کهن		*اوستائی (شامل دو لهجه‌ی گاثی و اوستائی جدیدتر)، *فارسی باستان	
	زبانهای میانه		*فارسی میانه (پهلوی زردشتی، پهلوی مانوی. ــ پهلوی)، *پارتی (پارتی کتیبه‌ها، پارتی مانوی)	
	زبانهای کنونی	غربی	دسته‌ی جنوبی: بشکردی (انگهرانی و شاه بابکی)، فارسی (فارسی کلاسیک، فارسی عادی کنونی، تاجیکی، فارسی افغانستانی)، کومزاری، لاری، لری، و غیره دسته‌ی شمالی: بلوچی؟ (شرقی و غربی)، تالی (تاتی میان تاکستان و اشتهارد، تاتی خلخال، تاتی کرینگان، و جز اینها)، جوشقانی، خونساری، سده‌ای، سمنانی و لهجه‌های نزدیک بآن، سیوندی، کرده‌ی (کرمانجی، گورانی، زازا، و غیره)، گزی، لهجه‌های اطراف دریای خزر (مازندرانی، گیلکی، طالشی)، لهجه‌ی زردشتیان یزد و کرمان، لهجه‌ی یهودیان همدان و کاشان و اصفهان و جز اینها، نطنزی، وفسی، هرزندی. ــ لهجه‌های مرکزی ایران	
	زبانهای میانه		*ختنی (سکائی) (لهجه‌ی قدیم و جدیدتر)، *سغدی (سغدی رسمی یا بودائی، سغدی مانوی، سغدی مسیحی)، *خوارزمی	
	زبانهای کنونی	شرقی	آسی (ایرون و دیگورون)، پشتو یا پختو، لهجه‌های فلات پامیر (اروشری، اشکاشمی، اورموری، برتنگی، پراچی، روشنانی، سنگلیچی، شغنانی، مونجانی، وخی، یدغه، یزغلامی)، یغنابی	
	ذردی (آسیای مرکزی)		کافری، کشمیری، کوهستانی	
هندی یا هندوآریائی	پاهاری		*پالی، پراکریت، *سانسکریت، *ودائی، پاهاری شرقی، پاهاری غربی، پاهاری مرکزی	
	سینهالی			
	هندی جنوبی		مراتی	
	هندی شرقی		آسامی، اوریه‌ای، بنگالی، بهاری	
	هندی شمال غربی		پنجابی، سندی	
	هندی غربی		بهیلی، خاندیشی، راجستانی (لهجه‌های متعدد)، گجراتی	
	هندی مرکزی		اردو، هندوستانی، هندی ادبی	
یونانی یا هلنی			*آتیک، *آخایائی *آیولیائی، *دوریائی (یا دوریک)، *قبرسی، *کوئینی، *کورنتی، *یونانی بیزانسی، *یونانی کلاسیک، یونانی کنونی، *یونیائی (یونانی هومر)	

زبان[1] (zabān)، در اصطلاح حابگر الکترونی، دستگاهی از نمایه‌ها و نمادهای مشخص و قواعد ترکیب آنها برای ساختن کلمات یا عبارات دیگر، بمنظور دادن اطلاعات یا داده‌ها به حابگر.

زبان، عضو بدن، ← ذائقه.

زبانا یا زبانی (هر دو zobānā)، ۱۶مین منزل از منازل قمر.

زبان در قفا (zabān dar qafā)، گیاهی از نوع آکویلگیا (*Aquilegia*) که گلبرگهای آن دارای مهمیزی است و بشکل زبانه‌ای در پشت گل قرار گرفته. برای زینت کاشته میشود. نیز ← دلفین.

زبان زنان، روزنامه، ← رفع حجاب.

زبانشناسی[2] (zabān.šenāsi)، نام علمی که موضوع آن تحقیق زبان (← زبان، وسیله) است. رایجترین وظیفه‌ی آن تحقیق توصیفی هر زبان است به صورتی که در زمان معینی متداول است. تحقیق تحول تاریخی هر زبان و رابطه‌ی آن با سایر زبانهای مشابه، در قرن ۱۹م، بخصوص در آلمان، رواج گرفت. از کسانی که ذکر نامشان در این باب لازمست ی. گریم، ف. بوپ، آ. شلایشر، ر. س. راسک، و. د. ویتنی، و آ. میه، و ف. دو سوسور است. تحقیق توصیفی زبانها بخصوص در کشمکش، تا حدی در نتیجه‌ی مطالعه در زبانهای هندیشمردگان، مورد توجه واقع شده است. از پیشروان زبانشناسی در امریکا میتوان ف. بولز، ا. سپیر، و ل. بلومفیلد را نام برد. زبانشناسی از علوم انسانی است، و گذشته از علوم انسانی، با بعضی علوم دیگر نیز مانند فیزیک (از جهت فونتیک یا علم الاصوات) رابطه دارد. نیز ← اشتقاق، علم.

زبان عمومی[3] (zabāne omumi). ۱ـ زبانی که برای تسهیل ارتباط میان اقوامی که زبانشان یکسان نیست ابداع شود. در قرن ۱۹م، با توسعه‌ی افق ذهنی بشر و خوشبینیی که همراه آن بود، چند زبان عمومی ابداع گردید. ازین جمله تنها اسپرانتو (esperānto) تا حدی رواج یافت. این زبان را یک نفر روسی بنام زامنگوف (zāmengof) ابداع کرد، و در ۱۸۸۷ نام مستعار دکتر اسپرانتو بر خود نهاد. ۲ـ زبانی که بر حسب ضرورت یا نظر به رواج کافی جنبه‌ی عمومی پیدا کند، و وسیله‌ی ارتباط شود. ← لینگوا فرانکا.

زبان گنجشک (zabān gonješk)، درخت یا درختچه‌ای از نوع فراکسینوس (*Fraxinus*) و از تیره‌ی زیتونیان، با چوب سخت و برگهای مرکب. اقسام بسیار دارد، مانند زبان گنجشک امریکائی (*F. americana*)، زبان گنجشک سیاه (*F. nigra*)، و زبان گنجشک کبود (*F. quadrangulata*). اقسام آن در ایران بنامهای ون (ven)، وند (vend)، شجرة العصافیر (šajarato 'l.ʿasāfir)، تلک (talck)، و اهر (ahr) است. دانه‌های باریک و دراز آن شبیه به زبان گنجشک و در مغز دانه‌ها روغنی معطر است که برای معطر ساختن مشروبی بنام فرنت (frenet) بکار میرود. جنسی از زبان گنجشک (*F. mannifera*) قندی ترشح میکند که آنرا شیرخشت مینامند و در کوه‌های البرز و غ ایران زیاد است.

زبانه[4]، در جغرافیا، باریکه‌ای پست از ریگ و ماسه، یا دماغه‌ای کوچک، که در دریا پیش رفته است. تفاوت آن با بنداب در آنست که یک انتهایش بزمین پیوسته است، و اغلب بواسطه‌ی جریانهای ساحلی در سراسر مدخل خلیج تشکیل میشود.

زبانه‌های خورشید[5] (zabānchāye)، نواحیی از رنگینکره‌ی خورشید که، بعلت نامعلومی، تا ارتفاعاتی بمراتب بالاتر از سطح فوقانی عادی رنگینکره ممتد هستند (نیز ← خورشید. تصویر در ص ۹۲۴). تا نیمه‌ی قرن ۱۹م، رؤیت آنها فقط در کسوف کلی ممکن بود، ولی از ۱۸۸۶ به طریقه‌ای مبتنی بر طیفنما میتوان در هر موقع آنها را رؤیت کرد. زبانه‌ها را به ۶ طبقه‌ی عمده میتوان تقسیم کرد، فتال، فورانی، کلفی، تاجی، طوفانی، و آرام. زبانه‌های آرام بسیار عظیم اند، و ارتفاعشان نسبت به سطح خورشید به ح ۸۰٬۰۰۰ کم میرسد. زبانه‌های فورانی نسبةً کوچکترند، ولی ارتفاعشان اغلب متجاوز از ۸۰۰٬۰۰۰ کم است، و سرعت خروجشان از خورشید به بیش از ۳۰۰ کم در ثانیه میرسد. هر دو نوع دارای ئیدروژن، کلسیوم، و هلیوم میباشند، اما در زبانه‌های فورانی آهن و منیزیوم، و سایر عناصری که از قسمت سفلای جوّ خورشید میآورند، نیز دارند. هنوز توجیه مقنعی برای نیروی شگرفی که، علی رغم نیروی عظیم جاذبه‌ی خورشید، ماده را باین ارتفاعات میبرد پیدا نشده است. عده‌ی زبانه‌ها رابطه‌ی مستقیم با عده‌ی کلفهای خورشید دارد.

زبانی یا زبانا: ← منازل قمر.

زبانیه (zabānia) [عربی، = کسانی که مردم را میرانند]، در عقاید اسلامی، گروهی از ملائکه که نگاهبانان و خازنان آتش جهنم بشمارند، و گویند که دوزخیان را بسوی آتش میرانند. در قرآن، در سوره‌ی علق ذکر آنها رفته است، و در آنجا ابوجهل را، که قصد ایذاء و آزار رسول را داشته است، به زبانیه تهدید کرده است.

زبدة التواریخ (zobdato 't.tavārix) یا **زبدة التواریخ بایسنقری** یا **تاریخ حافظ ابرو**، کتابی در تاریخ عمومی، بفارسی، تألیف حافظ ابرو، از مورخین عصر شاهرخ تیموری. کتاب را حافظ ابرو بنام شاهزاده بایسنقر تیموری در حدود سنه‌ی ۸۳۰ هق به اتمام آورده، و وقایع عالم را از آغاز خلقت تا بعثت پیغمبر، و تاریخ اسلام را تا سال ۸۲۹ هق به رشته‌ی تألیف درآورده است. این کتاب در واقع تاریخ عمومی بالنسبه مفصلی است در ۴ مجلد، که عنوان کلی مجمع التواریخ سلطانی دارد، و تقلیدگونه‌ای است از جامع التواریخ رشیدی، و در بعضی موارد عین مطالب آن کتاب را اخذ کرده است. مجلد چهارم آن، در باب تاریخ سلطنت تیموریان ـ که قسمتی از مطالب آن، مخصوصاً آنچه راجع به احوال عصر تیموری است، بر مشهودات یا مسموعات بلاواسطه‌ی مؤلف مبتنی است ـ اهمیت بیشتر دارد، و عنوان زبدة التواریخ بایسنقری که به دوره‌ی کامل تاریخ حافظ ابرو داده شده است ظاهراً فقط عنوان همین مجلد اخیر آن بوده است. در همین مجلد اخیر نیز، حافظ ابرو در بیان تاریخ تیمور غالباً به نقل مطالب ظفرنامه‌ی شامی پرداخته است، لیکن در شرح سلطنت شاهرخ، کتاب او اصیل و معتبر است.

زبدة الحقایق: ← تمهیدات.

زبدی[6] (zabadi)، نام پدر یعقوب و یوحنا، حواریان مسیح (متی ۴.۲۱، ۲۰.۲۰، ۲۷.۵۶؛ مرقس ۱.۲۰).

زبدیا[7] (zabadyā)، از متحدین داود (اول تواریخ ۱۲.۷).

زبرا[8] (zebrā) [ظاهراً از امهری]، جانوری از تیره‌ی اسبها، که شبیه است به اسبی کوچک با دست و پای باریک و سم کوچک. نوارهای رنگین پوست آن در جنسهای مختلف از حیث رنگ (سیاه، سفید، خرمائی) و پهنا و شکل متفاوت است. زبرا یکی از بهترین نمونه‌های

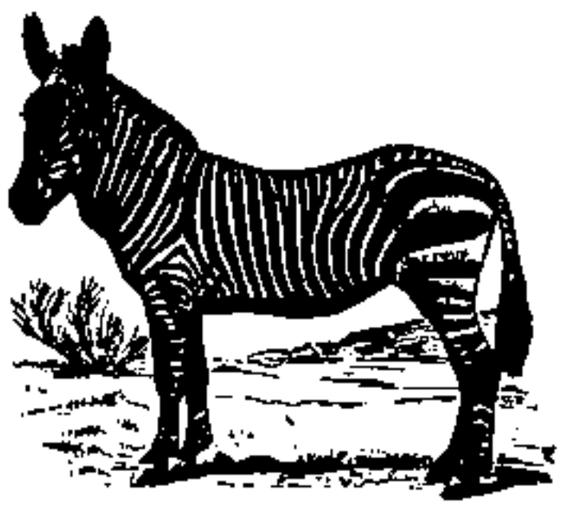

زِبْرا

تغییر رنگ بدن حیوانات برای محافظت آنها است (← رنگپذیری حفاظی)؛ گویند فن استتار را در جنگ تا حدی از رنگامیزی زبرا آموخته‌اند. زبرا را بیحساب برای پوست زیبا و گوشتش شکار میکنند، و بهمین جهت در شرف زوال میباشد. در کتابهای فارسی گاه آنرا گورخر افریقائی نامیده‌اند.

زبرجد[9] (zebarjad)، جواهری قیمتی که ساختمان شیمیائی آن سیلیکاتِ فلوئوردار آلومینیوم است. رنگش متفاوت است، ولی بیشتر به رنگ زرد کمرنگ و در سنگهای آذرین و دگرگون یافت میشود. معادن آن در روسیه، سیبریه، نروژ، سوئد، برزیل، مکزیک، آلمان، استرالیا، و کشمة است.

زبرخان (zabarxān)، دهستان (جمه ح ۴۹۰؛۵)، بخش زبرخان، ش شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۵ (۹) آبادی. از ل به کوه بینالود محدود، و مرکزش قدمگاه است.

زبردست خان (zebardast xān)، از رؤسای افغان و از سرداران لشکر محمود افغان. در ۱۱۳۷ هق شیراز را گرفت.

زبروگه[10] (zebrüge)، دریابندر، ایالت فلاندر غربی، بلژیک، کنار دریای شمال؛ جزء بروژ. در ح ۱۹۰۰ بجای بندرگاه بروژ که با رسوبات پر شده بود توسعه یافت؛ بوسیله‌ی کانالی بطول 10 کم با آن بندرگاه مرتبط است. در جج I پایگاه

(۱)language (۲)linguistics (۳)universal language (۴)spit (۵)prominences (۶)Zebedee (۷)Zebadiah (۸)zebra (۹)topaz (10)Zeebrugge

زیردریائیهای آلمان بود، تا اینکه در آوریل ۱۹۱۸ انگلیسها با غرق کردن سه رزمناو بندرگاهش را مسدود کردند.

زبره (zobra)، ۱۱مین منزل از منازل قمر.

زبک، اثر (asare zebek)، تولید شدن جریان برق در مداری مرکب از دو سیم فلزی مختلف الجنس وقتی که دو نقطه‌ی اتصال را به دماهای متفاوت برسانیم. این جریان را جریان گرمابرقی گویند (← گرمابرق). پدیده‌ی مذکور را **توماس یوهان زبک**[1] (tomās yohān) (۱۷۷۰–۱۸۳۱)، فیزیکدان آلمانی، در ۱۸۲۶ کشف کرد.

زبک، توماس یوهان: ← زبک، اثر.

زبو[2] (zebu؛ از فنـ) [احتمالا از ریشه‌ی تبتی] یا **گاو کوهان‌دار** (gāve kōhān.dār)، (*Bos indicus*)، حیوانی از نوع گاو اهلی، که بومی آسیای شرقی، هند، و افریقا است، دارای یک (و گاه دو) کوهان چربی‌دار بر شانه‌اش میباشد. رنگش معمولا خرمائی، خاکستری، گندمی، یا


زبو

سیاه است. شیر و گوشتش مصرف میشود. طاقتش زیاد و پاهایش نسبةً بلند است، و در هند برای سواری و بارکشی از آن استفاده میشود. در قرن ۱۹م به امریکا وارد شد؛ در امریکای مرکزی و جنوبی نیز از آن استفاده میکنند.

زبور (zabur) [جمعش زبر (zobor)]، لفظ عربی، بمعنی کتاب. در قرآن، صورت جمع آن بمعنی کتابهای آسمانی آمده است. برای زبور داود ← مزامیر.

زبولون[3] (zabulun) [عبری، = منزل]، پسر یعقوب و جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی اسرائیل. قبیله‌ی او در ل فلسطین ساکن شدند (پیدایش ۲۰.۳۰، ۱۴.۴۶؛ اعداد ۲۶.۲۶؛ تثنیه ۱۸.۳۳؛ یوشع ۱۰.۱۹؛ داوران ۱۴.۵، ۱۸؛ متی ۱۳.۴، ۱۵؛ مکاشفات یوحنا ۸.۷).

زبید (zabid)، شهر (جمع ح ۲۵٬۰۰۰)، یمن، در تهامه‌ی یمن، ۲۵ کیلومتری ساحل بحر احمر، کنار راه قدیم مکه به عدن. اصلا نامش حصیب (hosayb) بود، و بمناسبت وادی زبید که از ج آن میگذرد به زبید موسوم گردید. بر خلاف جاهای دیگر تهامه، نخلستانهای فراوان دارد؛ نیل و گیاهان داروئی در آن بعمل میآید. اسلام در سال 10 هق بدانجا وارد شد، و خالد ابن سعید ابن العاص اولین حاکم مسلمان آن بود. یکی از اعقاب زیاد ابن ابی سفیان، نامش محمد، که از طرف مأمون خلیفه حکومت تهامه یافت، در آبادی زبید کوشید. در آخر قرن ۳م هق قرامطه آنرا سوزانیدند. بعدها تحت حکومت رسولیان و سپس طاهریان درآمد. در ۹۴۳–۱۰۴۵ هق و ۱۲۸۹–۱۳۳۸ هق تحت حکومت عمال دولت عثمانی بود، ولی زیدیه ترکان عثمانی را بیرون راندند. پس از اینکه عثمانیها صنعاء را پایتخت یمن قرار دادند (۱۲۸۸ هق) تجارت زبید انحطاط یافت. زبید از مراکز تشیع است، و نسبت زبیدی هنوز بین علمای آنجا معمول میباشد.

زبیده (zobeyde؛ عربی zobayda) [مصغر زبده، = سر شیر]، ۱۴۵–۲۱۶ هق، زوجه‌ی هارون الرشید و مادر امین خلیفه. پدرش، جعفر، فرزند ابوجعفر منصور خلیفه بود، و ابوجعفر او را بسبب زیبائی و طراوتش زبیده لقب داد. در ۱۶۵ هق به ازدواج هارون درآمد. پس از کشته شدن امین خلیفه مأمون عباسی در بزرگداشت او اهتمام نمود. زبیده در بغداد درگذشت. بسبب سخاوت و حمایتش از اهل فضل و ادب و کارهای خیریه‌اش از مشاهیر زنان اسلام است. در باره‌ی او و هارون حکایتهای جالب در افسانه‌ها نقل شده است.

زبیدی: ← سید مرتضی.

زبیر ابن العوام (zobayre 'bne 'l.'avvām) یا **زبیر ابن عوام**، ف ۳۶ هق، از مشاهیر و ثروتمندان و توانگران صحابه، پسر عمه‌ی پیغمبر اسلام، و برادرزاده‌ی خدیجه. مادرش، صَفیّه، دختر عبدالمطلب بود. زبیر در سن ۱۲ سالگی اسلام آورد، و تقریباً در همه‌ی جنگهای زمان پیغمبر شرکت داشت. پیغمبر او را از عشره‌ی مبشره قرار داد. در جنگ جمل بقتل رسید. از زوجه‌های وی اسماء ذات النطاقین بود، که از وی عبدالله ابن زبیر و عروة ابن زبیر را آورد. مصعب ابن زبیر نیز از پسران زبیر است.

زبیر ابن عوام: ← زبیر ابن العوام.

زپلین[4]، گراف **فردیناند فون** (grār ferdinānd fon zepelin)*، ۱۸۳۸–۱۹۱۷، افسر ارتش آلمان، و مخترع و سازنده‌ی اولین نـاو هوائی سخت‌بدنه (۱۹۰۰). در ۱۸۵۸ وارد ارتش پروس شد، در جنگ داخلی امریکا در جزء سپاهیان اتحادیه جنگید، و در جنگ فرانسه و پروس نیز شرکت داشت. در ۱۸۹۱ از خدمت ارتش کناره‌گیری کرد، و وقت خود را صرف ساختن طیاره‌های موتوری نمود.

زترستن[5]، **کارل ویلهلم** (kārl vilhelm zetersten)، ۱۸۶۶–۱۹۵۳، مستشرق سوئدی. ضبطهای دیگر نامش سترستن، زترستین، و سترستین است. در ۱۹۰۴–۳۱ در دانشگاه اوپسالا تدریس کرد، و در ۱۹۳۱ بازنشسته شد؛ سپس استاد افتخاری السنه‌ی سامی گردید. از بدو تأسیس (۱۹۰۶) مجله‌ی عالم شرقی با آن همکاری داشت، و در ۱۹۲۲–۲۸ سردبیر آن بود. چند بار به مصر و شام و تونس مسافرت کرد. علاوه بر ترجمه‌ی سوئدی قرآن (۱۹۱۷)، و تهیه‌ی فهرست‌های نسخ شرقی کتابخانه‌ی اوپسالا، و تألیف کتاب مآخذ ترکی، تاتاری، و فارسی بایکانی دولتی سوئد (۱۹۴۵)، تهذیب اللغه (از ازهری) وجزءهای ۵م و ۶م طبقات ابن سعد و بعضی کتب دیگر را تصحیح و طبع کرد، و تألیفات متعدد دیگر نیز دارد.

زتلند، اسکاتلند، ← شتلند.

زتوس[6] (zetos)، در اساطیر یونان، پسر زئوس و آنتیوپه. برادرش آمفیون، باتفاق وی، شهر تب را گرفت، و با هم دیوارهای شهر را ساختند.


زتوس و آمفیون

زجاج (zajjāj) [= شیشه‌گر]، شهرت **ابواسحاق ابراهیم ابن السری** (abu.'eshāq ebrāhime 'bne 's.sariyy)، ۲۴۱–۳۱۱ هق، از علمای لغت و نحو عربی؛ مت بغداد. شاگرد مبرد بود، و گویند از درآمد مختصری که از شیشه‌گری داشت به وی حق التعلیم میداد، مبرد او را به عبیدالله ابن سلیمان (وزیر معتضد خلیفه‌ی عباسی)، برای تربیت پسرش قاسم، معرفی کرد، و کار زجاج در دستگاه آنان رونق یافت، و به ثروت بسیار رسید. زجاج با ثعلب و دیگران مناظرات داشت. از آثارش معانی القرآن، الاشتقاق، خلق الانسان، و الامالی است.

زجاجیه: ← چشم.

زحاف (zehāf) [جمع زحف (zahf)؛ عربی، = بشانه نخوردن تیر، از مقصد دور افتادن]، در علم عروض، هر تغییر که باصول افاعیل (← پایه) عروضی (با افزودن یا کاستن یک یا چند حرف یا ساکن کردن حرفی متحرک) درآورند تا وزنی فرعی بدست آید. برای این که میان تغییر ناجایز (که وزن شعر را مختل میسازد) و تغییر جایز (که گاه وزنی سنگین و نامطبوع بسبب آن مطبوع و آسان میگردد) فرق باشد، عروضیان هر تغییر جایز را زحاف، و جمع آنرا ازاحیف (azāhif) یا زحافات (zehāfāt)، و بیتی یا وزنی را که تغییری چنین در پایه‌های آن راه یافته است مزاحف (mozāhaf) میخوانند؛ و هر تغییر ناجایز را زحف، و بیتی یا وزنی زحف‌دار را مزحوف (mazhuf) یا منزحف (monzahef) مینامند. شماره‌ی ازاحیف که هر یک نامی جداگانه دارد، از ۴۵ درمیگذرد، و هر چند تا از آنها بیکی از پایه‌ها اختصاص دارد. این قواعد بنا بر آن است که بنیاد وزن چنانکه عربها نهاده‌اند بر حروف متحرک و ساکن باشد. اما چون بنیاد وزن عروضی بر هجاهای (← هجا) کوتاه و دراز است، اصل زحافات در اوزان اشعار فارسی جز کاستن یک یا چند هجا از آغاز یا پایان وزن، یا افزودن هجائی

(۱)Seebeck (۲)zebu (۳)Zebulun (۴)Zeppelin (۵)Zetterstéen (۶)Zethus

در آخر وزن، یا تبدیل هجاهای کوتاه و دراز بیکدیگر در آغاز یا میان وزن، نیست. مجموع زحافهائی که در اشعار فارسی مستعمل است، ۳۵ میباشد که مهمترین آنها حذف، قصر، خبن، تسبیغ، قبض، شتر، خرب، اذالت، طی، کف، شکل، ثلم، قطع، وقف، خرم، ترفیل، جب، زلل، بتر، و هتم است. زحافهائی را که در آنها یک یا چند حرف از آخر پایه می‌افتد یا باول آن افزوده میشود، علت (جمع آن علل) و پایه‌ای چنین را معلول نیز میخوانند.

زحل[1] (zohal) یا **کیوان** (keyvān)، در نجوم، ششمین سیاره (از لحاظ فاصله تا خورشید) در منظومه‌ی شمسی (← سیارات، جدول مشخصات). فاصله‌اش از خورشید تقریباً دو برابر فاصله‌ی مشتری از خورشید است. حجمش ح ۷۳۴ برابر و جرمش ح ۹۵ برابر جرم زمین است، ولی جرم مخصوصش از جرم مخصوص سایر سیارات کمتر و ح ۱/۸ جرم مخصوص زمین میباشد. دوره‌ی حرکت وضعی آن در نواحی مختلف سیاره متفاوت است، و این مطلب حاکی از اینست که سطح آن بحالت مایع یا گاز است. جو زحل مشتمل بر امونیاک و متان میباشد. زحل لااقل ۹ قمر دارد، که بزرگ‌ترین آنها، نامش تیتان (titān)، تقریباً به بزرگی عطارد میباشد، و در ۱۶۵۵ بوسیله‌ی ک. هویگنس کشف شد. منظره‌ی مختص به این سیاره حلقه‌هائی است مرکب از ذرات خردی که هر یک بر مدار مخصوص بخود در صفحه‌ی استوای سیاره میگردد. اول دفعه گالیله بوسیله‌ی تلسکوپ خود این منظره را مشاهده کرد؛ هویگنس یک حلقه‌ی عظیم تشخیص داد (۱۶۵۵)؛ کاسینی کشف کرد (۱۶۷۵) که شکاف تاریکی (موسوم به بخش کاسینی) این حلقه را به دو حلقه‌ی روشن داخلی و خارجی تقسیم میکند. فضای بین حلقه‌ی داخلی و سیاره را، که نسبةً تیره است، حلقه‌ی تار گویند.

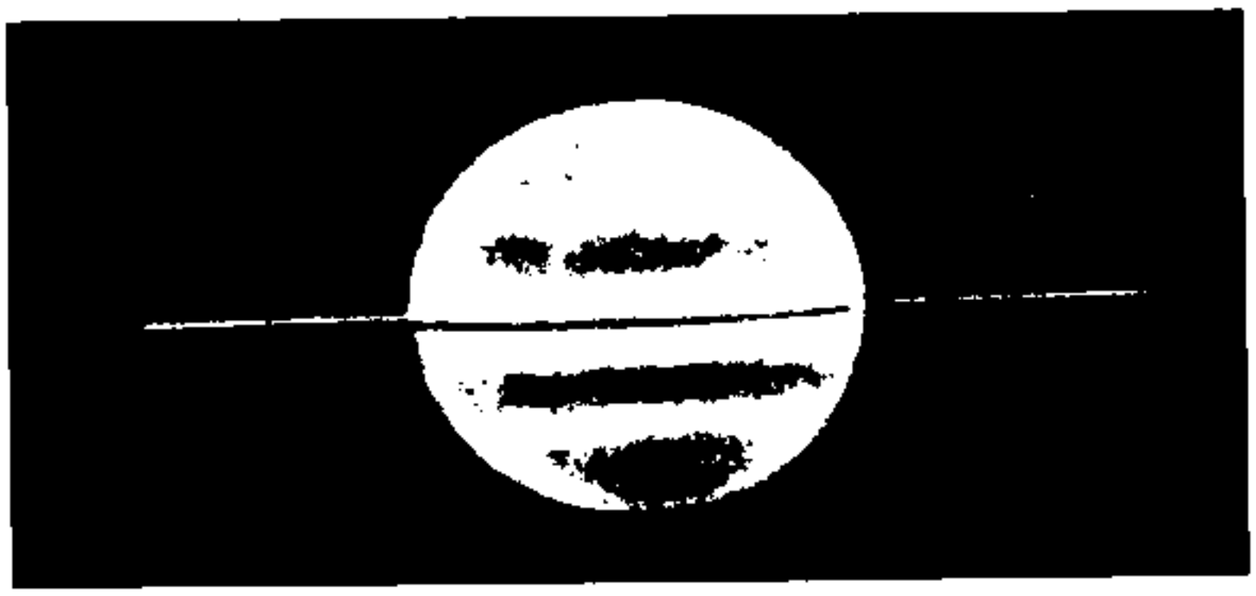

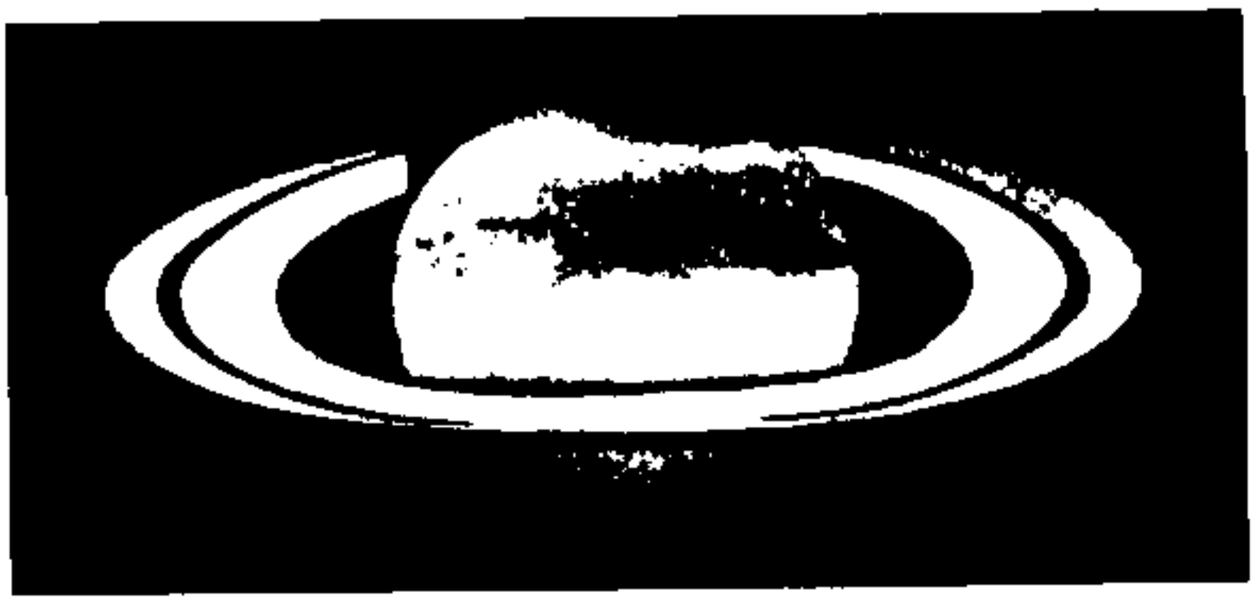



قطر خارجی دستگاه حلقه‌ها ح ۲۷۵٬۰۰۰ کم و ضخامتش از ۱۶ تا ۲۴ کم تخمین شده است. نزد احکامیان، زحل یکی از نحسین است (دیگری مریخ). نیز ← سیارات سبعه.

زحمتکشان: ← پرولتاریا.

زخرف، سوره‌ی (zoxrof) [عربی، = پیرایه]، سوره‌ی ۴۳م قرآن، مکی، ۸۹ آیه. ایرادهای بیجای مشرکان را برمیشمارد و به آنها جواب میدهد، و آنان را به سرنوشت گذشتگان از قوم ابراهیم و قوم فرعون پند میدهد، و از سخنان عیسی ذکر میکند.

زدود[2] (zodud)، زایل کردن ناخالصیها از سطوح فلزی. این منظور را میتوان بوسیله‌ی محلولهای شیمیائی (مثلا محلولهای رقیق اسید) یا بوسیله‌ی الکترولیز انجام داد.

زر (zar)، لقب زال، پدر رستم.

زراتشت: ← زردشت.

زراتشت بهرام پژدو: ← زردشت بهرام پژدو.

زراعت بیخاک[3] (zerāʿate bi.xāk)، طریقه‌ای در زراعت که نبات را بجای خاک در محیط دیگری (مانند آب، ماسه، شن، خاک اره) میکارند. درین طریقه، مواد غذائی مورد نیاز عادی نبات (مانند ازت، فوسفور، پوتاس) باید به محیط جدید اضافه شود. زراعت در آب را ئیدروپونیک[4] (idroponik؛ فنس) خوانند. این طریقه را محققین از بیش از یک قرن پیش برای مطالعه در حیات گیاهی بکار میبردند، اما از سال ۱۹۲۹ بود که امکان استفاده‌ی تجارتی از آن مورد بررسی واقع شد. از مزایای آن اینست که گیاهان را میتوان نزدیکتر بهم کاشت، و در نتیجه، محصول بیشتری برداشت کرد. بعلاوه در این طریقه خطرات آفات گیاهی و علفهای هرز تقریباً هیچ است. از محظورات آن یکی قیمت سنگین وسایل کار است، و دیگری لزوم کارکنان متخصص کارآزموده. ئیدروپونیک را زراعت شیمیائی[5] نیز میخوانند.

زراعت حفاظی[6] (zerāʿate hefāzi)، کاشتن محصولی بمنظور حفظ خاک (مثلا از فرسایش)، یا تقویت و ازدیاد مواد غذائی آن (مثلا ازت، از راه کشت سبزیجات)، و یا اصلاح جنس خاک (شخم زدن کشت در حالی که سبز است). در ایران، در بعضی نواحی، منداب، شیدر، یونجه، و شنبلیله را برای تقویت زمین میکارند، و زیر خاک میکنند.

زرافشان (zarafšān)، رودی بطول ۷۸۰ کم، در آسیای مرکزی شوروی. از کوههای زرافشان و کوههای ترکستان سرچشمه میگیرد، و در ابتدا ح ۳۰۰ کم در دره‌ای عمیق و تنگ روان میشود، و سپس از کوهها خارج میشود، و قبل از اینکه به آمو دریا (جیحون) برسد، تقریباً همه‌ی آب آن به مصرف آبیاری میرسد. دره‌ی زرافشان مخصوصاً در ازبکستان (مشتمل بر سمرقند و بخارا) پرجمعیت است. سابقاً این رود را رود سغد (soqd) میخواندند.

زرافشان، کوههای، رشته‌جبالی بطول ح ۳۲۰ کم، در جنوب‌های تاجیکستان و ازبکستان، ج رود زرافشان. بلندترین قله‌اش، چیمتارگا (cimtārgā)، ۵٬۴۹۴ متر ارتفاع دارد.

زرافه (zarrāfe) یا **شترگاوپلنگ** (šotor.gāv-palang)، حیوان پستاندار نشخوارکننده‌ای (از نوع *Giraffa*)، که در ج صحرای افریقا زندگی میکند. بلندترین حیوانات است؛ بلندی آن از سم تا شاخ به ۶ متر میرسد، و میتواند از بیشتر دشمنان خود بگریزد. شاخهای کوتاهش از پوست

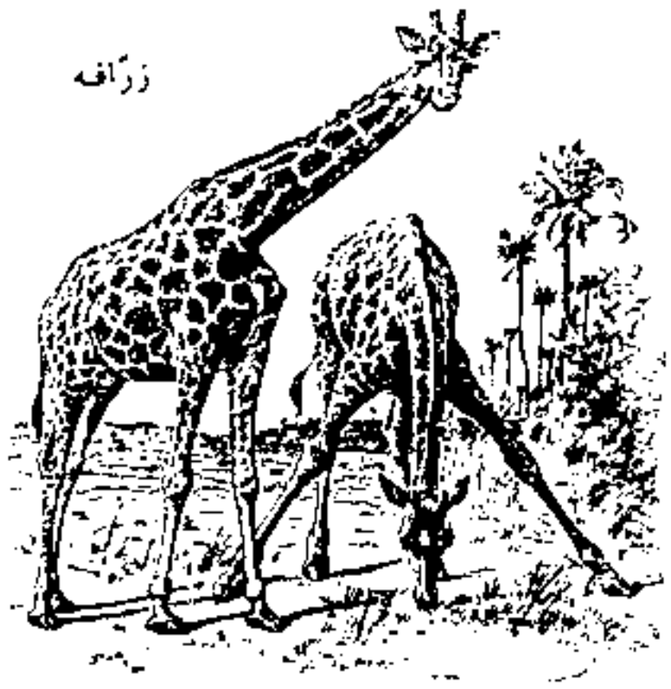
زرافه

و مو پوشیده است. لکه‌های گوشه‌دار کم‌فاصله، به رنگ شنی تا بلوطی، زمینه‌ی نسبةً روشن پوست

(۱)Saturn (۲)pickling (۳)soilless gardening (۴)hydroponics (۵)chemiculture (۶)cover crop

آنرا میپوشاند، و این طرح برای حیوان نوعی حفاظت طبیعی است (← رنگپذیری حفاظی). خوراک عمده‌اش برگ اقاقیا (آکاکیا) و میموزا است. مدت درازی میتواند بدون آب بسر برد.

زراندود[1] (zarandud)، پوشاندن سطحی با ورقه‌ی نازکی از طلا یا تقلیدی از طلا. این کار بر روی چوب، فلز، عاج، چرم، کاغذ، شیشه، چینی، و چیزهای دیگر عمل میشود، و برای تزیین یا محفوظ نگاه داشتن مجسمه‌ها و قطعات زینتی و گنبدها و ساختمانها بکار میرود. طلا یا جانشین آن را بصورت ورقه‌ی نازکی (← زرک) بر سطح مورد نظر، که قبلا با چسب، جیوه، اسید، یا حرارت برای این کار آماده شده است، میچسبانند. شاید قدیمترین راه زراندود پوشاندن سطح با ملغمه‌ی طلا، و سپس گرفتن جیوه از آن بوسیله‌ی حرارت بوده است. در روشهای شیمیائی، که معمولا برای سطحهای فلزی بکار میرود، طلای بحالت دروائی را تحت تأثیر حرارت قرار میدهند؛ در نتیجه‌ی تبخیر، نهشتی از طلا بر روی سطح فلز مینشیند. اکنون بجای زراندود مکانیکی و شیمیائی بیشتر زراندود با برق (← آبکاری) بکار میرود. هنر زراندود بسیار قدیمی است، و در مصر و یونان و روم قدیم و در دوره‌ی رنسانس رواج فراوان داشته، و در مشرقزمین همواره بکار میرفته است.

زراوند (zarāvand) یا **چپقک** (copoqak)، گیاه پیچنده‌ی نیمکره‌ی شمالی، از نوع آریستولوکیا (*Aristolochia*)، که گلهایش شبیه چپق و برگ‌هایش بشکل دل است. گلها تله‌ی گرفتن حشرات است.

زربابل[2] (zarobbābel, _bal)، نة ۵۲۰ قم، شاهزاده‌ای از خاندان داود، حاکم اورشلیم. پس از صدور (۵۳۸ قم) فرمان کوروش، گروهی از کسانی را که از تبعید بازمیگشتند رهبری کرد. معاصر حجی و زکریا بود، و بتشویق آنان به تجدید ساختمان معبد پرداخت (عزرا ۳.۲؛ ۲.۳، ۸؛ حجی ۱–۲؛ زکریا ۹.۴، ۱۰؛ متی ۱۲.۱، ۱۳؛ لوقا ۲۷.۳).

زرت یا ذرت (هر دو zorrat)، (*Zea mays*)، گیاهی از دسته‌ی غلات از تیره‌ی گندمیان؛ و نیز دانه‌های آن. زرت مدتها پیش از ورود سفیدپوستان به امریکا اهلی شده بود و کشت میشد. سنبله‌های ماده‌ی آن پس از رسیدن محور ضخیمی پیدا میکنند؛ این نوع سنبله‌ها را بلال (balāl) خوانند. دانه‌های بوداده‌ی آن به "نقل بیابان" یا زرت بوداده معروفست. زرت در بعضی ممالک (خاصه امریکا) برای تغذیه‌ی انسان و حیوان، و استخراج نشاسته بمصرف میرسد. زراعت آن در ایران محدود است، و فقط در بعضی نقاط فارس نسبةً اهمیت دارد.

زرت خوشه‌ای (zorrate xuše'i) یا **سورگو** (sorgo؛ ایتالیائی)، (*Sorghum vulgare*)، گیاهی از تیره‌ی گندمیان، که خوشه‌های بزرگ آن دارای دانه‌های بسیار شبیه به ارزن است. برای علوفه و تغذیه‌ی حیوانات کاشته میشود. از یکی از اقسامش مایع شیرین قندی میگیرند.

زرتشت: ← زردشتی.

زرچوب[3] (zarcub)، (*Cladrastis lutea*)، درخت زینتی امریکائی، از تیره‌ی پروانه‌واران، با خوشه‌های گلهای معطر سفید. از چوب آن رنگی زرد بدست میآید.

زرچوبه (zarcube) یا **زردچوبه** (zardcube)، (*Curcuma longa*)، گیاه دائمی که در نواحی گرمسیر برای استفاده از ریشه‌های ضخیم زرد-رنگ آن کاشته میشود. ریشه‌های نرم‌شده‌ی آن بعنوان ادویه‌ی غذائی و برای رنگ بکار میرود. گلهایش بصورت خوشه‌های دراز زرد است. نیز ← جذوار.

زرچه، از اقسام برنج: ← برنج، گیاه.

زردالو (zardālu)، (*Prunus armeniaca*)، درختی از تیره‌ی گل‌سرخیان، و میوه‌ی آن. میوه‌ی درخت منطقه‌ی معتدله‌ی خشک به رنگ زرد نارنجی و دارای هسته‌ی سخت است که مغزش شیرین و گاهی تلخ میباشد. انواع آن در ایران بنامهای کتانی (katāni)، قیسی (qeysi)، و نوری (nuri) مشهور است؛ خشک‌کرده‌ی آن، باسم برگه (barge)، جنبه‌ی تجارتی دارد.

زردچوبه: ← زرچوبه.

زر دست‌افشار (zare dastafšār)، کتابی از موبد سروش ابن کیوان ابن کامگار، از شاگردان و پیروان آذر کیوان (فت ۱۰۲۷ هق). مؤلف ظاهراً عالم علوم عقلی و نقلی و آشنا به زبانهای فارسی و عربی و هندی بوده. تألیفات دیگری نیز از قبیل نوشدارو و سکنگبین نیز دارد.

زردشت (zardošt)، پهلوی زرتشت، اوستائی زره-ثوشتره (zaraṯuštra) [= دارنده‌ی شتر زرد، یا شتر پیر، یا شتر خشمگین (؟)]، نام یا شهرت پیامبر ایران باستان، و مؤسس آیین زرتشتی (← زردشتی، دین)؛ از خانواده‌ی سپیتمه. در باب اصل و منشأ و زبان و حتی هویت او اختلاف است. بعضی وی را از آذربایجان و برخی از ری دانسته اند، و قولی نیز هست که وی به ولایات ل‌ش ایران قدیم منسوب بوده است. زمان او را سنّت زردشتیان قرن ۷م و ۶م قم یاد میکنند، در صورتیکه بعضی از پارسیان، از روی بعضی محاسبات نجومی، آن را تا ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد بالا میبرند، و هر چند از بعضی روایات قدیم یونان نیز این نکته برمیآید، لیکن قبول آن به جهات بسیار دشوار است. در هر حال، بموجب سنت زردشتیان و همچنین آنچه از مجموعه‌ی اوستا و کتب دینی آنها برمیآید، پدر زرتشت پوروشسپ (purušasp) و مادرش دغدو (doqdu) یا دغدویه (doqduya) نام داشت، و خود وی معاصر گشتاسپ (شهریار خراسان) بود، و گشتاسپ نیز دین او را پذیرفت. برخی از سرودهای گاتها که در دستست ظاهراً از خود اوست. طبق روایت، در حمله‌ی دوم ارجاسپ تورانی به بلخ، بدست یک تن تورانی از خاندان کرپ (karap)، بنام براترک‌رش (brātrok.reš)، کشته شد. اسم او در فارسی بصورتهای زردهشت، زراتشت، زرتهشت، و غیره نیز آمده است. نیز ← زردشتی، دین.

زردشت بهرام پژدو (zardošte bahrāme pajdu) یا **زراتشت بهرام پژدو** (zarātošte)، فت بعد از ۶۷۷ هق، شاعر زرتشتی ایرانی. اهل خواف خراسان و بقولی اهل ری بوده است، و ظاهراً اواخر سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه را نیز درک کرده، و حتی تا عهد هلاکو خان و پسرش اباقا خان در قید حیات بوده است. از آثار وی آنچه باقی است چند منظومه‌ی فارسی است، که ارزش ادبی آنها زیاد نیست، اما از جهت اشتمال بر مقدار زیادی لغات پهلوی و از لحاظ احتوا بر روایات دینی زرتشتی اهمیت خاص دارد. این منظومه‌ها عبارتند از (۱) زراتشت‌نامه، شامل ۱۵۷۰ بیت بوزن شاهنامه‌ی فردوسی، متضمن سرگذشت زرتشت و ظهور سوشیانت (موعود زرتشتی)؛ (۲) ارداویراف (← ارداویرافنامه)؛ (۳) منظومه‌ای در باب زرتشت و هزاره‌های زرتشتی؛ (۴) داستان چنگرنگهاجه (cangarnghāja)، بر وزن ارداویراف-نامه و در ضمن همان مجموعه، شامل حکایت مناظره‌ی زرتشت با حکیم هندی موسوم به چنگرنگهاجه؛ (۵) داستان شاهزاده‌ی ایرانزمین و عمر خطاب، شامل ۵۵۸ بیت، بر وزن ارداویرافنامه، که در طی آن یک شاهزاده‌ی ایرانی با خلیفه‌ی عرب از تاریخ ایران و آبادانی آن سخن میگوید؛ (۶) خمسه‌ی زرتشت، که ظاهراً مجموعه یا منتخبی از مجموعه‌ی منظومه‌های پنجگانه‌ی مذکور در فوق میباشد.

زردشتی (zardošti) یا **زرتشتی**، مربوط یا منسوب به زردشت یا دینی که وی تأسیس کرد (← زردشتی، دین)؛ پیرو زردشت یا دین زردشتی. نیز ← پارسیان؛ گبر.

زردشتی، دین یا **دین زرتشتی**، مبتنی بر اصول ثنویت، که بوسیله‌ی زردشت تأسیس گردید، و زمانی دین رسمی ایران باستان بود، و امروز حدود ۱۵٬۰۰۰ تن در ایران و ۱۲۰٬۰۰۰ تن در بمبئی و شهرهای مجاور آن پیرو دارد (← هند؛ پارسیان). کتاب مقدس آن اوستا است. در نظر زردشتیان، نیکی از بدی جداست، و ممکن نیست یکی از دیگری پدید آید؛ انکار مبدأ جداگانه‌ای برای شر به منزله‌ی انتساب شر است به خدا (← اهورمزدا)، و چون شر را نمیتوان به خدا منسوب داشت، پس شر باید خود اصلی مستقل داشته باشد. دنیا پهنه‌ی پیکار بین نیکی و بدی است، و این پیکار بین نیک و بد تنها در جهان خارج نیست؛ در دل آدمی و در حیات بعد از مرگ نیز دوام دارد. انسان، که باید درین جهان با هر چه شر و اهریمنی است پیکار کند، حربه‌اش راستی است. در هر حال، با آنکه دیانت زردشتی جنبه‌ی ثنویت دارد، بین طرفین این ثنویت تعادل نیست. یک طرف اهورمزدا است، که سپنتامینو در کنار اوست، و در طرف دیگر جز اهریمن کسی نیست. البته انگره مئینیوه یا اهریمن در مقابل سپنتامینو است؛ در این صورت، چیزی در مقابل اهورمزدا نیست، و بدینگونه، ثنویت زردشتی تعادلی ندارد، و از همان اول قهر و غلبه‌ی قوه‌ی خیر مسلم است، و از همین روست که تمایلات یکتاپرستی زروانی (← زروانیه)، در آن تأثیر کرده است، و بعضی از محققان آن را اصلا نوعی دیانت یکتا-پرستی دانسته‌اند. بهر حال درین آیین، اهورمزدا خدای بزرگ است. هفت امشاسپند و گروه بسیار

(۱)gilding (۲)Zerubbabel (۳)yellowwood

از ایزدان (← ایزد) مجری اراده‌ی اویند. اهریمن روان خبیث و اصل شر است، و گروهی از دیوان (← دیو) یار اویند. سه رکن مهم دین زردشت "پندار نیک، کردار نیک، و گفتار نیک" است. اعتقاد به جهان دیگر و صراط و میزان و داوری و بهشت و دوزخ درین آیین آشکار است. پیروزی از آن راستی است و انسان باید در راه این پیروزی بکوشد.

تاریخ

دین زردشت ظاهرا در لش ایران آغاز شد، و سپس در دوره‌ی هخامنشیان (قرون ۶م-۴م ق‌م)، بجانب جنوب و مغرب گسترش یافت، اگرچه کاملا مسلم نیست که داریوش I (بزرگ) و جانشینش خشیارشای I، که اهورمزدا را ستایش میکرده‌اند، از پیروان دین زردشت بوده باشند. بهر حال، از عهد سلطنت (۴۶۴-۴۲۴ ق‌م) اردشیر I (درازدست) هخامنشی تا فتح (۳۳۱ ق‌م) ایران بدست اسکندر مقدونی، دین زردشتی دین رسمی شاهان هخامنشی بود. پس از غلبه‌ی یونانیان، دین زردشتی نیز مورد هجوم عناصر یونانی و سامی قرار گرفت. اشکانیان، که در ح ۲۵۰ ق‌م-۲۲۶ ب‌م سلطنت کردند، توجهی به دین زردشتی نداشتند، اما در اواخر عهد اشکانی دین زردشتی رونقی یافت، و گویند بلاش I (سلطنتش ۵۱-۷۷ یا ۷۸ ب‌م) امر به جمع‌آوری و تدوین اوستا داد. با ظهور (۲۲۶) سلسله‌ی ساسانی، آیین زردشت دین رسمی امپراطوری ایران شد. درین دوره، دین زردشتی با مسیحیت و با آیین مانی در جنگ بود. در آغاز قرن ۶م ب‌م مزدک طلوع کرد، و آیینی تازه و اشتراکی آورد، که مورد حمایت قباد I ساسانی قرار گرفت، ولی پسرش، خسرو انوشروان (سلطنتش ۵۳۱-۵۷۹)، مزدکیه را برانداخت. آیین پیشین را مستقر نمود، و اوستا را جمع‌آوری کرد. پس از وی سلسله‌ی ساسانی رو به افول گذاشت تا در ۶۴۱ بدست مسلمانان برافتاد. اگرچه اسلام اصولا نسبت به دین زردشت تساهل داشت، توده‌ی مردم طوعاً یا کرهاً به اسلام گرویدند. معذلک، در بعضی نواحی (مخصوصاً فارس) جمعی به پیروی از آیین زردشتی باقی ماندند. گروههائی از زردشتیان نیز به هند مهاجرت نمودند، و عنوان پارسی یافتند (← پارسیان).

از قرن ۱۱م ببعد فرمانروایان ترک‌نژاد غزنوی، غوری، و سلجوقی در ایران حکومت کردند، و با تعصبی که در تسنن داشتند، بر ضد مذاهب شیعه و زردشتی اقدام نمودند. معذلک، آیین زردشتی در پاره‌ای نقاط دورافتاده مانند یزد و کرمان بر جای ماند.

زردشتیان، لهجه‌ی بهدینان (zardoštiān)، یا **لهجه‌ی بهدینان** (behdinān)، از لهجه‌های ایرانی غربی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که میان زردشتیان یزد و کرمان متداول است، و اصولا از لهجه‌های محلی یزد است، و با نائینی و اردستانی و انارکی قرابت دارد.

زردکوه (zard.kuh) یا **زردکوه** (-zarde)، رشته‌کوهی از سلسله‌ی جبال زاگرس، ناحیه‌ی بختیاری، ج‌غ ایران. رشته‌ی کوهرنگ از مرتفع‌ترین جبال ج‌غ ایران (ارتفاعش به ۴٬۹۶۰ متر میرسد)، جزء زردکوه است. زاینده‌رود از زردکوه سرچشمه میگیرد (نیز ← کارون). از دهستان‌های منطقه‌ی زردکوه دهستانهای شوراب، بازفت، و بیرگان از شهرستان شهر کرد را میتوان نام برد. قلل زردکوه بیشتر پوشیده از برف است. بلندترین قله‌ی آن، بنام زردکوه، واقع در غ شهر کرد در ناحیه‌ی شوراب، ح ۴٬۵۴۷ متر ارتفاع دارد.

زردلان (zardalān)، دهستان (جه ح ۲٬۲۵۰؟)، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۱۶ (؟) آبادی.

زرد مرغک (zard morqak)، (*Ranunculus edulis*)، نوعی آلاله که در کوهستانهای سرد در آغاز بهار میروید، و آنرا برف ریم (barf rim) نیز گویند.

زردمه (zardame)، اپیگلوت، ← حنجره.

زردهشت: ← زردشت.

زردی، بیماری، ← یرقان.

زرزا (zarzā)، ایل کرد، مشتمل بر ح ۷۰۰ (؟) خانوار، که در ناحیه‌ی اشنویه (فعلا جزء شهرستان نقده، آذربایجان غربی) زندگی میکنند.

زرسپ (zarasp)، در شاهنامه. ۱- پسر منوچهر. ۲- پسر طوس که به فرمان پدر به جنگ فرود رفت، و به دست وی کشته شد.

زرشک (zerešk)، نام درختچه‌های خاردار از نوع بربریس (*Berberis*). برگهای بعضی از آنها در پائیز بتراق و سخت و برگ بعضی نرمتر ولی پیوسته‌سبز، و میوه‌ی آنها قرمز یا سیاه و خوراکی است. زرشک معمولی (*B. vulgaris*) میزبان زنگ گندم میباشد.

زرقالی (zarqāli) یا **ابن زرقیال** (ebne zarqiāl)، لتیـ **آرزاکل**[1] (ārzākel)، شهرت **ابواسحاق ابراهیم ابن یحیی**، منجم مسلمان اسپانیائی در قرن ۵م ه‍ق، اهل قرطبه. بهترین راصدین عصر خود بود. مخترع اسطرلاب موسوم به صحیفه‌ی زرقالیه (sahifeye zarqāliyye)، و مؤلف زیجات و جداول مثلثاتی است.

زرقان (zarqān)، بخش (جه ح ۷۹٬۰۰۰؟)، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس). از ل به شهرستان آباده محدود است. مشتمل بر ۸ دهستان حومه (دهستان زرقان)، مرودشت، کربال، خفرک، کمین، مشهد مرغاب، سرپنیران، و توابع ارسنجان است. رودهای کر و سیوند مشرویش میکنند. راه شوسه‌ی شیراز به اصفهان از آن میگذرد. مرکزش، **زرقان** (جه ۶٬۳۶۸ سنه ۱۳۳۵ ه‍ش)، در ۳۵ کیلومتری لش شیراز واقعست.

زرقان، ده (جه ۱٬۱۲۲ سنه ۱۳۳۵ ه‍ش)، دهستان رودقات، بخش مرکزی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۲ کیلومتری ش مرند.

زرقان، ولایت، ← شبانکاره.

زرک[2] (zarak)، ورقه‌ی بسیار نازک طلا، به ضخامت ح 0,0001 ملم، که مخصوصاً در زراندود و نقش انداختن بر شیشه بکار میرود. زرک ظاهر طلای فلزی را دارد، اما نور سبز را از خود عبور میدهد، و لهذا، در مقابل نور، به رنگ سبز جلوه میکند.

زرکلی، خیرالدین (xeyro'd.dine zerekli) ۱۸۹۳-، روزنامه‌نویس و نویسنده‌ی دمشقی. چندین روزنامه و مجله و چاپخانه در دمشق و قاهره تاسیس کرد. هنگام تسلط فرانسویان بر سوریه، محکوم به اعدام شد، و به حجاز گریخت، و تابعیت آنجا را پذیرفت. در دستگاه آل سعود برآمد، و به مناصب عمده رسید. اثر عمده‌اش الاعلام است.

زرکوب (zarkub) یا **زرکوب قونوی** (یا **قونیوی**) (e qunavi, qonyavi-) یا **صلاح‌الدین زرکوب** (salāho'd.dine zarkub)، عنوان و شهرت **شیخ صلاح‌الدین فریدون ابن یاغیبسان قونوی** (yāqibasāne?)، فت محرم ۶۵۷ ه‍ق، مرید محبوب و یار روحانی جلال‌الدین رومی، و همچنین خلیفه و شیخ مولویه در قسمتی از عهد حیات مولانا. وی مردی اُمّی اما زاهد و مرتاض و متعبّد بود، که در قونیه حرفه‌ی زرگری داشت، و نخست یک چند مرید برهان محقق ترمذی بود، و پس از چندی دست ارادت به مولانا جلال‌الدین داد. در دوره‌ی بعد از غیبت یا وفات شمس تبریزی، مورد توجه خاص مولانا و تقریباً ازین حیث جانشین شمس تبریزی گشت. مولانا دختر او فاطمه خاتون را جهت پسر خویش سلطان ولد گرفت، و بر رغم نارضائی مریدان، او را سمت شیخی داد. حتی با آنکه مریدان ازین بابت اظهار نارضائی کردند، و یک بار نیز در صدد قتل وی برآمدند، وی در اکرام زرکوب مبالغه کرد، و قسمتی از غزلیات خویش را نیز به نام او و به یاد او ساخت. مدت ارتباط و اتصال شدید معنوی بین مولانا و زرکوب ۱۰ سال کشید، و در پایان آن، زرکوب وفات یافت، و جنازه‌ی او، به حکم وصیت خود و همچنین به اراده‌ی مولانا، خالی از تشریفات سوگواری، بلکه همراه با مراسم رقص و موسیقی، تشییع شد، و در مقبره‌ی پدر مولانا دفن گشت. بعد از وی، توجه و محبت روحانی شدید جلال‌الدین به حسام‌الدین چلبی معطوف گشت.

زرکوب قونوی (یا **قونیوی**)، ← زرکوب.

زرگنده: ← قلهک.

زرمخ، گیلان، ← گوراب زرمخ.

زرملو[3]، **ارنست (فریدریش فردیناند)** (ernst fridriš ferdināND zermelo)، ۱۸۷۱-، ریاضی‌دان آلمانی. نام آلمانی وی تسرملو (tsermelo) است. در حساب تغییرات و نظریه‌ی گروههای متناهی تحقیقاتی دارد. ولی شهرتش عمدةً بجهت کارهائی است که در نظریه‌ی مجموعه‌ها و مبانی ریاضیات بعمل آورده است. **اصل زرملو** یا **اصل انتخاب** بدین مضمون است که اگر مجموعه‌ای مانند M مفروض باشد که اعضایش مجموعه‌هائی غیر خالی و دو به دو بدون عضو مشترک باشند، مجموعه‌ای وجود دارد که همه‌ی اعضایش اعضای اعضای M هستند، و با هر عضو M فقط و فقط یک عضو مشترک دارد. این اصل معرکه‌ی آراء ریاضیدانها بوده است.

زرنان (zarnān)، ده (جه ۱٬۰۰۶ سنه ۱۳۳۵ ه‍ش)، دهستان سیلاخور، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۳۶ کیلومتری غ الیگودرز.

---

(۱) Arzachel (۲) gold leaf (۳) Zermelo

زرنب (zarnab)، ← سرخدار.
زرنباد (zoronbād)، ریشه‌ی گیاهی (*Zingiber zerumbet*) شبیه به زنجبیل.
زرنج (zaranj) یا **زرنگ**، شهر قدیم ایران، پایتخت و مهمترین شهر قدیم سیستان، که ویرانه‌های آن در اطراف آبادیهای زاهدان و شهرستان، در کنار بستر یکی از شعبه‌های سابق هیرمند، باقی است. در دوره‌ی ساسانیان شهر معتبری بود. در سال ۳۰ هق، ربیع ابن زیاد به آنجا حمله برد، و در مقابل دریافت ۲۰۰ برده که هر یک حامل طشتکی از طلا بود، شهر را به مرزبان ایرانی آن، پرویز، واگذاشت. پس از دو سال و نیم، عبدالرحمان ابن سمره جایگزین ربیع شد، و ارگ شهر را که مقر مرزبان بود محاصره کرد، و در مقابل دو میلیون درهم پول و ۲'۰۰۰ برده با او صلح نمود. در قرن ۴م هق زرنج خندق و ۵ دروازه‌ی آهنین و مسجد جامع و آب فراوان داشت. در عین حال، شهر دستخوش بادهای دائمی سخت بود که ریگهای بیابانهای اطراف را با خود میآورد. مردم از بادها برای بکار انداختن آسیاهای بادی‌که از سیماهای خاص این ناحیه بود‌استفاده میکردند. اما ریگ‌های روان همواره مخاطره‌انگیز بود. در داخل شهر نهرهائی برای تأمین آب ساخته شده بود. از ابنیه‌ی شهر کاخ یعقوب لیث صفار، کاخ عمرو لیث صفار، و دو مناره‌ی مشهور مسجد جامع شهر را میتوان نام برد. زرنج ظاهراً در حمله‌ی مغول جان سالم بدر برد، ولی در ۷۸۵ هق شهر به تصرف امیر تیمور درآمد و ویران گردید، و ساکنین آن قتل عام شدند.
زرند (zarand)، بخش (جه ح ۳۵'۵۰۰)، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان). مشتمل بر ۸ دهستان حومه (جمه ح ۱۴'۳۲۵، دارای ۱۷۱ آبادی)، حنکن، حصن، دشت خاک، سبلوئیه، سربنان، سیریز، و طغرالجرد است. مرکزش، **زرند** (جه ۴'۰۹۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۸۱ کیلومتری لغ کرمان است. در قرن ۴م هق زرند شهری بزرگ و دارای ۶ دروازه بود، و مسجد جامعی در میدان شهر قرار داشت. در ۵۸۳ هق که ترکمانان غز بردسیر را غارت کردند زرند را موقتاً پایتخت کرمان قرار دادند، ملک دینار آنجا را مقر خود قرار داد.
زرند، دهستان، بخش زرند، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۹۳ (۱) آبادی. در بهمن ماه ۱۳۲۳ هش به بخش تبدیل شد؛ در اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ هش "قطعه‌ی چهار زرند"، مشتمل بر دهات اختر آباد، ولی آباد، زرین آباد، شیرین آباد، چهارباغ، و بوقین، از بخش زرند منتزع و ضمیمه‌ی بخش شهریار شهرستان کرج شد. مرکزش مأمونیه (ma'muniyye) (جمه ۲'۴۲۱ سنه ۱۳۳۵ هش) است.
زرنق (zarnaq)، ده (جه ۲'۷۱۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان آلان براغوش، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳٫۵ کیلومتری غ مهربان.
زرنگ، ← زرنج.
زرنه (zarne)، ده (جه ۱'۱۱۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۳۲ کیلومتری لغ داران. ارمنی‌نشین است.
زرنیخ[1] (zarnix)، ماده‌ای معدنی به رنگ زرد یا نارنجی، که از نظر شیمیائی سولفور طبیعی ارسنیک (با فرمول شیمیائی As_2S_3) میباشد. مصنوعاً نیز فراهم میشود. بعنوان رنگیزه (ماده‌ی رنگی) و در تیرتخشائی و در بعضی کارهای فنی استعمال میشود.
زرنیکه[2]، **فریتس** (frits zernike)، ۱۸۸۸–، فیزیکدان هلندی. میکروسکوپی ساخت که مخصوصاً برای تحقیقات مربوط به سرطان پرارزش است، و بهمین جهت جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۳ را برد.
زروان: ← زروانیه.
زروانیان: ← زروانیه.
زروانیه (zarvāniyye, zor–) یا **زروانیان**، در نزد علمای کلام و نویسندگان کتب ملل و نحل اسلامی عنوان یکی از فرقه‌های مجوس که خدای واحدی را بعنوان زروان بیتکران (zarvāne bikarān) پرستش میکرده‌اند، و او را برتر از یزدان و اهریمن میشناخته‌اند. در باب اصل و منشأ زروان بیکران یا زروان اکرانه (zarvān akarāna) [= زمان لایتناهی] محققین اختلاف دارند، چنانکه نوبرگ آن را از خدایان دیرین آریائی و پروردگار آسمان پنداشته است، و کومون معتقد است که این آیین جز در بین کاهنانی که با ستارگان و اجرام فلکی سر و کار داشته‌اند ممکن نیست بوجود آید، و بدینگونه، بعضی آن را مأخوذ از عقاید بابلی در روزگار هخامنشیان میدانند. بهر حال فرقه‌ی زروانیه که در اوایل دوره‌ی اسلامی وجود داشته‌اند بقایای زروانیان عهد ساسانی بوده‌اند، ولی آیین زروان، بر خلاف ادعای بعضی از محققان، که آن را آیین رسمی اواخر عهد ساسانی شمرده‌اند، بهیچوجه مذهب رسمی و غالب ایرانیها نبوده است، هر چند از تأثیر آن گرایش به نوعی مذهب جبری در آن ادوار در بین موبدان و بزرگان پدید آمده بوده است. لیکن بهر حال محقق است که در روزگار ساسانیان، آیین زروان و آیین مزدا هر دو وجود داشته‌اند، و در واقع، چنانکه مؤلفین کتب ملل و نحل اسلامی نیز بعدها گفته‌اند، مانند دو مذهب و دو شعبه‌ی یک دین بوده‌اند نه مانند دو دین مغایر و مخالف با یکدیگر، نهایت آنکه در دوره‌ی ساسانی، به تفاوت، گاه آیین زروان قوت بیشتری داشته است و گاه آیین مزدیسنان، چنانکه در روزگار یزدگرد I و یزدگرد II آیین زروان قوت یافت، و در دوره‌ی شاپور II و خسرو I (انوشروان) آیین زرتشتی. از بعضی اسناد مربوط به مانویه و قرائن دیگر برمیآید که آیین زروان مقارن قرن ۳م بم در بلاد چغ ایران رایج بوده است، در صورتی که آیین مزدا بیشتر در ل و ش رواج داشته است، و گویند همین نکته سبب شده است که بعد از اسلام، بسبب قرب جوار زروانیه با اعراب، این فرقه تدریجاً و بلکه تا حدی دفعةً از بین رفته‌اند. در هر صورت، زروانیه در کتب ملل و نحل اسلامی بیشتر بمنزله‌ی فرقه‌ای منقرض نام برده میشوند.
زره (zereh)، در شاهنامه. ۱– پدر گروی. ۲– پدر ارژنگ، پهلوان تورانی.
زره[3] (zereh)، پوششی برای محافظت سرباز، اسب، وسایط نقلیه، کشتی، و هواپیما در جنگ. زره از قدیم الایام برای سربازان معمول بود؛ زره فولادی در قرون وسطی تکمیل شد. افزایش سرعتها در جنگ و ظهور سلاحهای آتشی (قرن ۱۶م) اهمیت زره را بکلی از بین برد. در قرن ۲۰م کلاه‌خود مجدداً معمول شد، و زره تانک و کشتی و هواپیما اهمیت یافت. در جج II، آزمایش‌های متعددی برای زره انفرادی بعمل آمد.
زره مغناطیسی (zerehe meqnātisi)، جسمی که تأثیر میدان مغناطیسی را از وراء خود به میزان معتنابهی تخفیف میدهد یا عملا ناچیز میکند. اگر مقداری برادهٔ آهن بر صفحه‌ای از مس ریخته آهنربائی زیر صفحه حرکت دهیم، برادهها با حرکت آهنربا حرکت میکنند. اما اگر صفحه از آهن یا نیکل باشد، تأثیر حرکت آهنربا در برادهها هیچ یا خفیف است. پس این مواد "زره مغناطیسی" هستند. قاب بعضی ساعتها را از نیکل میسازند تا ساعت از تأثیرات مغناطیسی محفوظ بماند.
زری (zari)، پارچه‌ی ظریف و گرانبهائی که تار و پود آن از ابریشم است، و با گلابتون طرحهائی بر آن نقشبندی شده. در مشرق‌زمین از روزگار قدیم پارچه‌های زری میساخته‌اند؛ در چین، در ۲۳۰ بم زری‌بافی مرسوم بوده. مورها این هنر را از زری‌بافان ایرانی و شامی آموختند، و آنرا در افریقا و ج اروپا رایج کردند. در قرن ۱۴م، زری‌بافی در شهرهای ونیز و جنووا و فلورانس سخت رواج یافته بود. در قرن ۱۷م، شهر لیون در ساختن منسوجات لطیف و زیبائی که در کاخها و دربارها بکار میرفت با جنووا و فلورانس به رقابت برخاست. انگلستان نیز، که از قرن ۱۵م زری وارد میکرد، در قرن ۱۸م بافتن آنرا آغاز نمود، و پس از چندی رقیب لیون شد.
در ایران، تا زمان قاجاریه، زری را برای ساختن پوشاک پادشاهان و بزرگان، پرده‌های کاخ‌های آنان، و جامه‌های فاخر زنان بکار میبردند. پادشاهان، گاه با بخشیدن خلعتهائی از قبای زری و شال ترمه، مقبولان درگاه خود را مینواختند. در زریهای ایرانی، طرحهای گوناگون بکار رفته است، نقش شمارهای سلطنتی، گلها و شکوفه‌های استیل ایرانی، و نقشهای انسان، جانوران و درختها، که بر اساس تصاویر مینیاتور ساخته شده. تا زمان صفویه، "نقشبندی" زری بر اساس طرحهائی صورت میگرفت که اندازه‌ی آنها، باصطلاح زری‌بافان، "صد نخ در صد نخ" بود. با تکرار این "واحد"، ذرعها زری میبافتند، و برای فروش به بازار می‌بردند. زریهای هنری، با طرح‌های استادان بزرگ، بصورت پرده‌های کوچک و دیوارکوبهای نفیس بافته میشد. در زمان صفویه، در کار "نقشبندی" تحولی پیدا شد، و طول و عرض یک "واحد نقشبندی" در برخی پرده‌ها به ۲٫۵ متر در یک متر رسید. دو قطعه ازین پرده‌های زمان صفویه اکنون در موزه‌ی آستانه‌ی قم محفوظ است.
برای بافتن یک متر مربع زری، ۲۰ مثقال گلابتون بکار میرود. در زمان صفویه، هر مثقال گلابتونی که برای بافتن زریهای نفیس بکار میرفت

(1) orpiment (2) Zernike (3) armor

۲۵۰ متر درازا داشت. امروزه اگر بخواهند چنین گلابتونی بسازند، هر مثقال آن ۶۰۰ تا ۸۰۰ ریال تمام خواهد شد؛ و بهای یک متر مربع زری به ۱۲‘۰۰۰ تا ۱۶‘۰۰۰ ریال خواهد رسید. ازین رو، گلابتونهائی میسازند که هر مثقال آن ۳۰ متر درازا دارد؛ و از همینجا انحطاط هنری زری‌بافی را میتوان دریافت. در اواخر دوران قاجاریه، بسبب رواج پارچه‌های ماشینی خارجی و دست‌بافتهای بدلی هندی، زری‌بافی تقریباً منسوخ شد. در زمان رضا شاه کبیر، استادی اصفهانی بنام مهدی‌پور نقشبند در دربار سلطنتی به کار زری‌بافی گماشته شد. پس از دو سال شعبه‌ی زری‌بافی در اداره‌ی صنایع قدیمه‌ی تهران بوجود آمد، و مهدی‌پور در آنجا به کار خود ادامه داد، و بر اساس طرحهای عیسی بهادری، زریهائی ساخت که بعضی از آنها اینک کاخهای سعدآباد و مرمر را زینت داده است، و برخی در بازار عرضه شده.

شیوه‌ی کار. استاد زری‌باف نقشه‌ی طراح را بر کارگاه خود با نخ معمولی "نقشبندی" میکند، و به دستگاه زری‌بافی میبندد. یک بافنده و دستیار او-که "گوشواره‌کش" نامیده میشود-کار بافندگی را بر عهده دارند. گوشواره‌کش در جایگاهی که برای او بر فراز دستگاه تعبیه شده، مینشیند، و "نقشبندی" نخی را که استاد شماره‌گذاری کرده است در برابر خود دارد؛ رشته‌های چله را بر حسب شماره‌هائی که استاد تعیین کرده بالا میکشد (چله در زریبافی مجموع رشته‌های ابریشمی است که، با قرار دادن آنها در کنار یکدیگر، "تار" زری را تشکیل میدهند)؛ بافنده به مدد ماسوره، پودهای گلابتون را از لابلای آنها رد میکند؛ طرح "نقشبندی" اندک اندک آشکار میشود؛ زری بافته میشود، و بافنده آنرا شانه میزند.

زریاب (zeryāb)، شهرت **ابوالحسن علی ابن نافع** (nāfeʿ)، قرن ۲م و ۳م هق، بزرگترین موسیقیدان اسپانیای مسلمان، که بعضی او را ایرانی‌الاصل دانسته‌اند. استاد وی در موسیقی **اسحاق موصلی** (ف ۲۳۵ هق) (و بقول دیگر **ابراهیم موصلی**، ف ۱۸۸ هق) بود. بسبب ابتکارش در خوانندگی و در نواختن عودی که خودش اختراع کرده بود، مورد توجه هارون‌الرشید واقع شد، به حدی که رشک استادش اسحاق را برانگیخت. در نتیجه، از بغداد به افریقای شمالی گریخت، و به خدمت زیادةالله I اغلبی پیوست، ولی چون در ضمن آوازخوانی گوشه‌ای به امیر زده بود، محکوم به تازیانه و تبعید شد. در اندلس به خدمت عبدالرحمان II (والی اموی اندلس) پیوست، و سخت تقرب یافت، و سالی ۵‘۶۴۰ درهم و مزایای دیگر در حق وی مقرر گردید، و این امر سر و صدای بسیار در بغداد برپا کرد.

بقول مورخین، زریاب به شعبه‌های مختلف ادب وقوف کامل داشت، و نجوم و جغرافیا نیز میدانست، ولی مهارتش در موسیقی سایر جنبه‌های او را تحت الشعاع قرار داده بود. حافظه‌ای عجیب داشت، و گویند ۱۰‘۰۰۰ آواز با الحان آنها را از بر داشت. عود را تکمیل کرد، و تار پنجمی به تارهای آن افزود. بزرگترین خدمت وی تأسیس سنت موسیقی اندلسی از روی تعلیمات اسحاق موصلی بوده است، که از اندلس به شمال افریقا نیز راه یافت. زریاب ۱۰ فرزند داشت که جملگی موسیقیدان بودند، و از جمله دخترش، حمدونه (hamduna)، زوجه‌ی هشام ابن عبدالعزیز گردید، که برادر او با کومک حمدونه آوازهای زریاب را در یک مجلد بنام کتاب معروف در اغانی گرد آورد.

زریبافی: ← زری.

زریر (zarir)، در داستانهای ملی ایران، برادر **گشتاسپ** و سپهسالار او، که در جنگ ارجاسپ تورانی به دست بیدرفش جادو، پهلوان تورانی، کشته شد.

زرین‌آباد (zarrināb̄d)، بخش (جمع ح ۱۵‘۰۰۰)، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)، در ج کبیر کوه؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی. رودهای گوراب (gurāb) و میمه (meyme)، که از کبیر کوه سرچشمه میگیرند، بعضی از دهات آنرا مشروب میکنند، و در تنگ هفت چنگ بیکدیگر پیوسته به طرف دهلران میروند. رود چنگوله (cangule) نیز، که در کبیر کوه سرچشمه دارد، در این بخش جاری است. ساکنین از طوایف پایی و پایروند (pāyravand) هستند؛ زبان اهالی کردی است. مرکزش، پهله (pahle) (جمع ۴۴۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۴۴ کیلومتری جش ایلام است.

زرین‌آباد، ده (جمع ۱‘۶۰۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بزینه‌رود، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم، ۴۷ کیلومتری ج قیدار.

زرین‌دست (zarrin.dast)، شهرت **ابوروح محمد** (abu.ruh)، کحال ایرانی که در سلطنت (۴۶۵-۴۸۵ هق) ملکشاه سلجوقی رونق داشت. مؤلف رساله‌ی فارسی جالب توجه و جامعی است در باب بیماریهای چشم، بنام **نور العیون**.

زرین‌قلم: ← شاه محمود نیشابوری.

زرینه‌رود: ← جغتو.

زرینیی[1]، **پتر** (peter zrinyi)، ۱۶۲۱-۷۱، از رجال و اشراف مجار، نایب‌السلطنه‌ی کروآسی؛ برادر نیکولا زرینیی. در ۱۶۶۵ به نیابت سلطنت رسید. از سیاست استبدادی خاندان هاپسبورگ، که موفقیت خود را در مجارستان مدیون خاندان زرینیی بودند، سخت ناراضی بود، و در ۱۶۷۱ با عده‌ای از اشراف بزرگ مجار وارد توطئه‌ای بر ضد امپراطور لئوپولد I شد، و پشتیبانی لوئی XIV فرانسه را جلب نمود، ولی توطئه سازمان نداشت و بآسانی سرکوبی و زرینیی اعدام شد. دختر زرینیی، نامش هِلِن (فت ۱۷۰۳)، ابتدا با فرانسیس I راکوتسی و پس از مرگ او با ایمره توکولی وصلت کرد، و وی مادر فرانسیس II راکوتسی، قهرمان ملی مجارستان، میباشد.

زرینیی[1]، **نیکولا** (nikolā zrinyi)، ۱۵۰۸-۶۶، از رجال و اشراف مجار. در دفاع (۱۵۲۹) از وین در مقابل سلطان سلیمان I (قانونی) عثمانی خدمات ممتاز کرد، و در جنگ فردیناند I بر ضد یانوش زاپولیا که مدعی سلطنت مجارستان بود شرکت داشت، و فردیناند او را به نیابت سلطنت کروآسی منصوب نمود (۱۵۴۲). در دفاع معروف و شجاعانه از آبادی سیگتوار (sigetvār) (ج مجارستان) در مقابل سلطان سلیمان بقتل رسید. نتیجه‌ی او، **نیکولا زرینیی**، ۱۶۱۶-۶۴، در ۱۶۴۷ به نیابت سلطنت کروآسی رسید. با ترکهای عثمانی جنگید و موفق شد، و رهبر ملی بلامنازع مجارها گردید. شاعری ممتاز و از نخستین کسانی بود که زبان مجار را بعنوان زبان ادبی بکار بردند. پتر زرینیی برادرش بود.

زز و ماهرو (zazo māhru)، دهستان، بخش زز و ماهرو، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان. دارای ۷۰ (؟) آبادی، کوهستانی است.

زشت و زیبا (zešto zibā) یا **تحویل** (tahvil)، در علم بدیع، مصراعی یا بیتی گفتن که ذمّ (یا مدح) نماید اما مصراع یا بیت دنبال آن معلوم دارد که مدح (یا ذم) است؛ مانند

عزم دارم کز دلت بیرون کنم
و اندرون جان بسازم مسکنت؛

و نیز

بگاه جود و کرم بر کرامت تو گواست
دل و کفی که هزاران درود بسر آمن.

زشگ (zošg)، ده (جمع ۲‘۳۳۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان شاندیز، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۲۴ کیلومتری لغ طرقبه.

زط، قوم: ← زطها.

زطها (zott.hā) [معرب کلمه‌ی فارسی جات. نیز ← جاط]، نام قومی که، مانند سیابجه، از پیش از اسلام در بنادر خلیج فارس در طرف هند می‌زیستند. این قوم بعدها به ایران و از آنجا به طرف آسیا و نیز به اروپا مهاجرت کردند، و ظاهراً مهاجرت آنها به ایران با داستان ۱۰‘۰۰۰ مرد و زن لوری که، بقول فردوسی، پادشاه هند برای مطربی و نواختن عود به درخواست بهرام گور ساسانی به دربار وی فرستاد، مرتبط است. در اوایل دوره‌ی اسلامی زطها در بطائح میان بصره و واسط سکونت داشتند. نام آنان همراه با نام سیابجه در فتوحات اسلامی آمده است. در زمان مأمون عباسی طغیان کردند، و راه بصره به بغداد را بریدند، و عاقبت یک سال بعد از وفات مأمون به اطاعت از خلیفه گردن نهادند. قبیله‌ی موسوم به اوندزاتسی (ondzātsi) در ساحل شرقی ماداگاسکار-که به عربی ماداگاسکاری اذت (ozat) یا اجت خوانده میشوند-به زعم بعضی از محققین با زطها و جاطها یکی هستند.

زعرور (zoʿrur)، ← ازگیل.

زعفران (zaʿfarān)، (*Crocus sativus*)، گیاهی با گلهای پائیزی سفید یا بنفش، و نیز خامه‌های مادگی آن، که به رنگ زعفرانی است، و برای معطر ساختن و رنگ کردن مواد غذائی بکار میرود. دمکرده‌ی آن برای تسهیل هضم و تسکین خارش لثه، و بعنوان محرک عمومی و مدر حیض استعمال میشود.

زعیم، حسنی الـ (hosne ʾz.zaʿim)، ۱۸۹۹-۱۹۴۹، از رجال سوریه. فرمانده کل قشون سوریه بود (۱۹۴۸). بعد از کودتای ۱۹۴۹ در بهار این سال رئیس جمهور شد، و در تابستان، در کودتای دیگری که توسط سرهنگ سامی الحنّاوی صورت گرفت، بقتل رسید.

زغال[2] (zoqāl)، ماده‌ای که بیشتر آن کربون خالص است، و از تقطیر تخریبی چوب، مواد حیوانی (زغال حیوانی از استخوان)، یا قند بدست میآید. سوختی است بیدود، و مقدار زیادی حرارت میدهد. عامل مؤثری در جدا کردن جامدات از مایعات است. در ساختن باروت، در تصفیه‌ی قند و

(1)Zrinyi (2)charcoal

آب و هوا، و در ساختن ماسک ضد گاز بکار میرود. نیز ← جذب سطحی.

زغال اخته (zoqāl axte) یا **پستنک** (pestanak) یا **چپ‌چپی** (capcapi)، نام بوته‌هائی از نوع واکسینیوم (*Vaccinium*)، دارای ساقه‌های کبود یا سیاهرنگ خوراکی با هسته‌های دراز. در خاک‌های اسید میرویند. بعضی جنسهای آن (مانند *V. corymbosum*) خوشه‌های بزرگ گل دارند، و در پائیز برگهای زیبا پیدا میکنند؛ در باغها کاشته میشوند. **زغال اخته‌ی سرخ** (*V. oxycoccus*)، گیاه خزنده‌ی پیوسته‌سبز باطلاقی و دارای میوه‌های قرمز کوچک خوراکی است. **پستنک** نام درختچه‌ای نیز هست.

زغال حیوانی[1] (zoqāle heyvāni)، ماده‌ای محتوی 10% کربون و 90% مواد معدنی (خاصه فوسفاتهای کلسیوم)، که از سوزاندن استخوان و سایر مواد حیوانی بدست میآید. خاصیت جذب سطحی دارد، و بعنوان عامل رنگ‌زدا بکار میرود.

زغال زنده[2] (zoqāle zende)، زغالی (مخصوصاً زغال چوب) که، به طرق مخصوص، ئیدروکربورهای آنرا گرفته و قوه‌ی جذب سطحی آنرا افزوده‌اند. در بسیاری از کارهای صنعتی برای پس گرفتن مواد باارزش از مخلوطهای گازی بکار میرود. نیز برای زایل کردن بو و در ماسکهای ضد گاز استعمال میشود.

زغال سنگ[3] (zoqāle sang)، سوختی که اصلش از گیاهان، و مرکب از کربون و مقادیر مختلفی از مواد آلی و معدنی است. اقسام متعدد آن بر حسب مقدار کربون و رطوبت و مواد فرار تشخیص داده میشود. در تورب مقدار کربون کمتر از همه، و پس از آن لیگنیت یا زغال قهوه‌ای، زغال قیری، زغال نیمه‌قیری، و آنتراسیت (تقریباً کربون خالص) است. زغال سنگها لایه لایه یا بصورت سنگهای تهنشستی هستند، و مبدأ آنها گیاهانی بوده است که در آبهای کم‌عمق باطلاقها میروئیده اند. سنگینی طبقات ته‌نشین‌شده‌ی فوقانی به تشکیل زغال در طبقات تحتانی کومک کرده؛ هر چه فشار طبقات بالا بیشتر باشد، نوع زغال سنگی که پدید میآید بالاتر است. اغلب زغال سنگهای اروپا و امریکا در دوره‌ی کربونیفر تشکیل یافته‌اند. در ایران زغال سنگ در دوره‌ی لیاس تشکیل شده است.

زغال سنگ معمولی[4] یا **زغال قیری**، نوعی زغال سنگ به رنگ سیاه، دارای آب کم، مواد فرار متوسط، و کربون ثابت زیاد. با شعله‌ی متوسط و بیدود میسوزد.

زغال قرع[5] (zoqāle qar')، نهشت سختی مرکب از کربون نسبةً خالص و بیشکل، که بر جدارهای ظروف تقطیر تخریبی زغال سنگ برای بدست آوردن گاز چراغ یافت میشود. برق را به خوبی هدایت میکند، و در ساختن الکترودهای زغالی بکار میرود.

زغال قهوه‌ای: ← لیگنیت.

زغال قیری: ← زغال سنگ معمولی.

زغال نارس: ← تورب.

زغلول پاشا، سعد (sa'de zaqlul pāšā)، ح ۱۸۵۰–۱۹۲۷، رهبر ملی مصری. برای رهانیدن مصر از استیلای دولتهای خارجی کوشید، و در ۱۸۸۲ توقیف و در ۱۹۱۹ تبعید شد. در ۱۹۱۹ حزب وفد را برای مبارزه در راه دموکراسی و آزادی تأسیس کرد. در ۱۹۲۴ نخست‌وزیر مصر شد، ولی بسبب مخالفت بریتانیا و دربار مصر ناگزیر استعفا نمود. در سال آخر عمرش رئیس مجلس مصر بود.

زفره (zefre)، ده (جم ۲٬۲۲۹ نسـ ۱۳۳۵ هش)، بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۷ کیلومتری ل‌غ کوهپایه.

زفره، ده (جم ۱٬۵۹۱ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۶ کیلومتری ج فلاورجان. آبش از زاینده‌رود تأمین میشود.

زفره‌ای، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

زفوروس[6] (zefuros) یا **زفیر** (zefir)، در اساطیر یونان، مظهر باد مغرب، پدر کسانتوس



زفوروس

(ksāntos) و بالیوس (bālios)، اسبهای جاودانی اخیلس، که اولی سخن گفتن میدانست و مرگ اخیلس را از پیش خبر داده بود.

زفیر یا بازدم: ← تنفس.

زفیر یا زفوروس: ← زفوروس.

زقازیق (zaqāziq)، شهر (جم ۹۶٬۹۰۰)، ل مصر، در دلتای نیل، ح ۷۴ کیلومتری قاهره. شهری تجارتی است. نزدیک آن ویرانه‌های معروف به تل بسطه (talle basta) قرار دارد، که بقایای شهر باستانی بوباستیس[7] (bubāstis) است، که پایتخت سلسله‌های XXII و XXIII از سلاطین مصر قدیم بوده است. این شهر پس از دومین پیروزی (۳۴۳ قم) ایرانیها بر مصر رو به انحطاط گذاشت. بوباستیس مرکز پرستش الاهه‌ای بنام باست (بسط) بود. در ۱۸۸۶، ۱۸۸۷، و ۱۹۰۶ حفاریهائی در آن بعمل آمد. از آثار مکشوفه بقایای معبدی است از سلسله‌ی VI و معبد عظیمی از قرن ۸م قم.

زقزاق: ← مرغ باران.

زقوم (zaqqum)، در قرآن و روایات اسلامی، نام درختی در جهنم. درخت زقوم بموجب قرآن (الصافات ۶۲–۶۳) در بن جهنم میروید، و میوه‌ی آن شباهت دارد به سرهای دیوان [رؤس الشیاطین]. زقوم در جهنم غذای بدکاران است، و بر حسب قرآن (دخان ۴۴–۴۶)، در شکمهای آنها، مانند مسی که در آتش گذارند یا چون آب که بر روی آتش نهند میجوشد. اهل دوزخ از میوه‌ی زقوم چندان میخورند که شکمهاشان انباشته میشود، و از آن به عذاب سخت گرفتار میآیند (← جهنم). در لغت، زقوم نام درختی تلخ و زهردار است که از آن شیر برمیآید.

زکات یا زکوة (هر دو zakāt)، مقدار مشخصی که مسلمان از مال خود، بترتیب معین، در راه خدا و برای مصارف معین به امام یا عمّال او میدهد. بعبارت فقها، حقی است که بر مال‌در صورتی که به حدّ نِصاب معینی رسیده باشد‌واجب است. دادن زکات از فروع دین است، و در قرآن تأکید بسیار در آن باب آمده است (مثلا سوره‌ی توبه و سوره‌ی بقره). زکات مهمترین مالیاتی بوده است که در قرنهای متمادی دستگاه خلافت و حکومتهای اسلامی بوسیله‌ی آن اداره میشده است. حکم زکات در سال ۸م هق صادر شده است، و در سال ۹م، عمالی از جانب پیغمبر به اطراف گسیل شدند تا از مردم زکات بستانند. در آغاز حال و در صدر اسلام، زکات اهمیت خاص داشته است، و از جهت اهمیت همدوش صلوة (← نماز) بوده است. ازین رو، در فتنه‌ی اهل رده، خلیفه ابوبکر در مبارزه با کسانی که مانع زکات بودند خشونت تمام نشان داد. اجناسی که زکوة بر آنها تعلق میگیرد در قرآن مذکور نیست، لیکن مصارف آن در قرآن (سوره‌ی توبه) آمده است.

زکات بر دو نوع است، زکات مال و زکات فطر. **زکات مال** بر ۹ چیز تعلق میگیرد: شتر، گاو، و گوسفند، یا انعام ثلاثه (an'āme salāse)؛ طلا و نقره، یا نقدین (naqdeyn)؛ و گندم، جو، خرما، و مویز، یا غلات اربعه (qallāte arba'e). **زکات فطر** (fetr) یا **فطریه** (fetriyye) زکاتی است که هر مسلمان برای خود و نفقه‌خوارانش به مستحقان میدهد، و هنگام دادن آن مغرب روز آخر رمضان تا ظهر روز عید فطر است. مقدارش به اندازه‌ی یک صاع از ماده‌ای است که بیشتر خوراک دهنده‌ی زکات را تشکیل میدهد.

زکریوة ابن مهرویه: ← قرامطه.

زکریا[8] (zakariyyā)، پدر یوحنای معمدان و شوهر الیصابات. زکریا کاهن معبد بیت المقدس بود، و وی و زوجه‌اش پیر بودند، و فرزندی نداشتند. روزی در وقت عبادت، جبرئیل به وی خبر داد که صاحب پسر خواهد شد، ولی زکریا باور نکرد، و باین جهت گنگ گردید. عاقبت پس از ولادت و ختنه کردن پسرش، یوحنا، زبانش باز شد (لوقا ۱.۵–۷۹). گویند زکریا به امر هرودس بقتل رسید. زکریا و الیصابات از قدیسین کلیسای کاتولیک رومی هستند. قصه‌ی زکریا و نگهداری و پرستاری او از مریم در محراب معبد در قرآن نیز آمده است. در قصه‌های اسلامی مربوط به پیغمبران، زکریا از انبیائی است که به شهادت میرسند: پس از کشته شدن پسرش، یحیی (یوحنا)، به درختی پناه میبرد؛ درخت باز میشود، و زکریا بدرون آن میرود، اما گوشه‌ی جامه‌ی وی بیرون میماند؛ ابلیس مردم را خبر میدهد، و آنان درخت را اره میکنند، و بدین گونه زکریا به شهادت میرسد.

زکریا[9]، ف ح ۷۴۹ (۷۵۲؟) قم، شاه بنی اسرائیل؛ پسر و جانشین یربعام II. پس از ۶ ماه سلطنت، شلّوم او را بقتل رسانید، و خود به سلطنت نشست

---

(۱)animal charcoal (۲)activated carbon (۳)coal (۴)bituminous coal (۵)gas carbon (۶)Zephyrus (۷)Bubastis (۸)Zacharias; Zachary (۹)Zachariah

(دوم پادشاهان ۱۵.۸-۱۲).

زکریا[1] (zakariyyā)، از کاهنان بنی اسرائیل. چون علناً مردم را از بت‌پرستی منع میکرد، با موافقت نهانی یهوآش، سنگسار شد (دوم تواریخ ۲۴.۲۰-۲۲).

زکریا، مسجد: ← حلب.

زکریای قزوینی: ← قزوینی.

زکریای نبی[2] (zakariyyāye nabi)، یکی از انبیا و کاهنان بنی اسرائیل، که در سال ۲م سلطنت داریوش (سال ۵۱۹ قم) پیغمبری خود را اظهار کرد. وی با حجی در تشویق مردم به بنا کردن معبد شرکت داشت (عزرا ۴-۵). **کتاب زکریای نبی**، که به وی منسوب است، از کتابهای عهد است، و در سالهای ۵۱۹ و ۵۱۷ قم در بیت المقدس نوشته شده. این کتاب در طی رؤیاهائی تجدید دولت بنی اسرائیل و ظهور مسیح را پیشبینی می‌کند. در باب عمل کردن به شریعت و اجر آن موعظه مینماید.

زکوة: ← زکات.

زکی خان زند (zaki xāne zand)، فت جمادی الاولی ۱۱۹۳ هق، از سرداران مشهور زندیه؛ پسر بوداق خان، و پسر عم کریم خان زند و همچنین برادر مادری وی. زکی خان در روزگار دولت کریم خان زند غالباً ملازم رکاب بود، و در بنادر جنوب و نیز در مازندران چندی حکومت راند. یک چند بر کریم خان طغیان کرد، اما مورد عفو واقع شد، و وقتی هم در مسقط از امام عمان شکست خورد، و کریم خان به او اهانت بسیار کرد. مردی متهور و جسور بود. در هنگام وفات کریم خان، هشت تن از رؤسا و خوانین زندیه را بقتل آورد تا محمد علی خان زند، پسر کهتر کریم خان، را که داماد خودش بود به سلطنت بنشاند. اما بعلت صلاح وقت، عاقبت راضی شد ابوالفتح خان پسر بزرگتر را به سلطنت بردارد، و محمد علی خان را نیز با وی شریک سازد. با اینهمه، خود به وکالت و نیابت پسران کریم خان زمام امور را بدست گرفت، و صادق خان زند، برادر کریم خان، را که از بصره عازم شیراز بود دفع کرد، و ابوالفتح خان را که به صادق خان علاقه و تمایلی داشت از سلطنت خلع نمود، و نام سلطنت بر محمد علی خان نهاد. آنگاه شیراز را به اکبر خان پسر ارشد خویش سپرد، و خود ابوالفتح خان مخلوع و پسران صادق خان را که در شیراز بودند برگرفته جهت دفع خواهرزاده‌ی خود علیمراد خان زند، که خود او را به اصفهان فرستاده بود، لشکر به آن ولایت برد. اما در منزل ایزدخواست رفتار وحشیانه‌ای نسبت به اهل آن قریه کرد، و بهمین سبب بدست عده‌ای از یاران و همراهان خود، که از ظلم و تعدی او بستوه آمده بودند، کشته شد، و تا چند روز جسد او همچنان در کنار قلعه‌ی ایزدخواست افتاده بود تا مردم آن را دفن کردند.

زلاتائوست[3] (zlātāust)، شهر (جع ح ۱۶۱٬۰۰۰)، ج‌غ جمشسر، در ج اورال. از مراکز قدیمی فلزگری است، و فولاد مرغوب و ریخته‌گریهای دقیق بعمل میآورد.

زلاقه (zallāqa)، نامی که مورخین مسلمان به محلی در نزدیکی شهر باذاخوث (اسپانیا) داده‌اند، که در آنجا سپاهیان یوسف ابن تاشفین شکست سختی بر سپاهیان آلفونسوی VI لئون و کاستیل وارد آوردند (جمعه‌ی ۱۲ رجب ۴۷۹ هق، مطابق ۱۰۸۶ بم). این نبردگاه مشهور اکنون به ساگراخاس (sāgrārxās) معروفست، و در ح ۱۳ کیلومتری لغ باذاخوث قرار دارد.

زلالی خونساری (zolālie xonsāri)، نامش **محمد حسن**، فت ح ۱۰۲۴ یا ح ۱۰۲۵ و بقولی ۱۰۳۱ هق، شاعر ایرانی؛ مت خونسار. همعصر شاه عباس I صفوی و ملک‌الشعرای دربار وی بود. میر داماد (استاد خود) و هم شیخ بهائی را مدح میکرد. شهرت وی بسبب هفت مثنوی است، که عبارتند از شعله‌ی دیدار؛ محمود و ایاز؛ حسن گلوسوز؛ آذر و سمندر؛ سلیمان و بلقیس یا سلیمان‌نامه؛ ذره و خورشید؛ می و میخانه یا میخانه. مجموعه‌ی این هفت مثنوی بنام هفت سیاره یا هفت آشوب یا سبعه‌ی سیاره هم خوانده میشود. نیز ← بحر وصال.

زلالیه: ← چشم.

زلاند، دانمارک؛ ← زیلند.

زلاند، پول وان: ← وان زلاند، پول.

زلاند جدید: ← زلند جدید.

زلایا[4]، **خوسه سانتوس** (xose sāntos zelāyā)، ۱۸۵۳-۱۹۱۹، رئیس جمهور (۱۸۹۴-۱۹۰۹) نیکاراگا. در دوره‌ی او مملکت رونق مادی یافت. موسکیتیا را از بریتانیا گرفت (۱۸۹۴). در تجدید اتحادیه‌ی امریکای مرکزی بریاست خود کوشید، و کشمت این امر را بهانه کرده "شورشیان" نیکاراگا را یاری کرد، و زلایا ناچار استعفا نمود. در تبعید در نیو یورک درگذشت.

زلزال، سوره‌ی: ← زلزله، سوره‌ی.

زلزل (zalzal)، شهرت **منصور ابن جعفر الضارب** (ja'fare 'z.zāreb)، عودنواز مشهور دربار نخستین خلفای عباسی. ظاهراً از مردم کوفه بود. از ابراهیم موصلی (فت ۱۸۸ هق) تعلیم گرفت، و از بهترین نوازندگان عود شد، و به همین جهت لقب ضارب یافت. شهرت او در تاریخ موسیقی به پرده‌ای است که به پرده‌های عود افزوده است، و به ابتکارات دیگری که در ساختن این ساز کرده.

زلزله[5] (zelzele) یا **زمین‌لرزه**[5] (zamin.larze)، لرزش یا تکان سطح زمین. زلزله‌ها معمولا بسبب لغزش توده‌های سنگ در امتداد گسله‌ها حادث می‌شوند. علل دیگر آنها فعالیتهای شدید آتشفشانی و ریزش سقفهای غارهای زیرزمینی بزرگ است. نقطه‌ی زیرزمینی منشأ زلزله را کانون[6] زلزله، و



توزیع امواج اولیه و ثانوی از کانون زلزله

نقطه‌ای از سطح زمین را که مستقیماً بالای آنست مرکز زلزله[7] خوانند. بحث در زلزله موضوع لرزه‌شناسی است. امتداد جنبشهای زلزله ممکن است طولی یا عرضی یا دورانی موجی (که موجب حرکات شدیدتر میشود) باشد. زلزله‌های دریائی، اعم از اینکه ناشی از گسلش کف اقیانوسها یا وقوع انفجارهای آتشفشانی در آنها باشند، ممکن است موجهای عظیمی، بنام ژاپنی تسونامیس (tsunā-mis)، تولید کنند، و این امواج مهیب ممکن است سرعتشان به بیش از ۸۰۰ کم در ساعت برسد، و با ارتفاع ح ۲۰ متر به نواحی ساحلی حمله آورند.

برای انسان زلزله از مخربترین و خطرناکترین بلایای طبیعی است. لرزش شدید زمین سبب فرو ریختن بناهای بی‌استحکام بر سر ساکنین آنها میگردد. در زلزله‌ی ۱۵۵۶ ایالت شنسی (چین) قریب ۱ میلیون تن کشته شدند. در زلزله‌ی ۱۷۳۷ کلکته ح ۳۰۰٬۰۰۰ نفر و در زلزله‌ی ۱۹۳۹ شیلی ۵۰٬۰۰۰ تن از بین رفتند. حریقهای ناشی از برگشتن چراغهای نفتی یا اتصالهای نامطلوب برقی تلفات جانی و مالی زلزله را تشدید میکند، و شکستن لوله‌های آب و قطع وسایل ارتباطی استفاده از کارهای امدادی را به تأخیر می‌اندازد. خسارت هنگفت (ح ۳۵۰ میلیون دلار) زلزله‌ی ۱۹۰۶ سان فرانسیسکو بیشتر ناشی از حریق بود. در زلزله‌ی عظیم ۱۹۲۳ ژاپن، ح ۱۵۰٬۰۰۰ تن تلف شدند، و بیش از نیم میلیون بنا نابود شد، و در اینجا هم حریق نقش مهمی داشت. تسونامیس در ویران شدن نواحی ساحلی نقش عمده‌ای دارد. در زلزله‌ی مهیب ۱۷۵۵ لیسبون (پرتغال)، بلافاصله پس از نخستین ضربه‌ی شدید زلزله، موجی از دریا به ارتفاع ۱۸ متر به شهر هجوم برد، و بسیاری از ۶۰٬۰۰۰ تن تلفات این زلزله بسبب این موج غرق و هلاک شدند.

اگرچه هیچ نقطه‌ای از سطح زمین از زلزله مصون نیست، چند منطقه‌ی عظیم هست که دستخوش زلزله‌های فراوان هستند، و آنها را کمربندهای زلزله میخوانند (نقشه‌ی ص ۱۱۷۷ را ملاحظه کنید). عمده‌ترین آنها کمربند اقیانوس کبیر است، که حلقه‌ای کوهستانی به دور قسمت عظیمی از قکب ایجاد میکند، و مشتمل بر جبال آند (امریکای جنوبی)، رشته‌های ساحلی امریکای شمالی و مرکزی، جزایر آلئوسین، جزایر ژاپن، جزایر فیلیپین، جزایر هند شرقی، و زلند جدید میباشد. کمربند دوم کمربند مدیترانه‌ای است، که منطقه‌ی شرقی غربی وسیعی است که از جبال مرتفع آسیای جنوبی و ناحیه‌ی مدیترانه تا جبل طارق گسترش دارد. کمربند طویل دیگر رشته‌ی میان اقیانوس اطلس است، که از آبهای جنوبگان تا آبهای شمالگان ممتد میباشد. کمربندهای دیگر نیز وجود دارد. عموماً خطوط عمده‌ی آتشفشانهای زنده و نیز بیشتر رشته‌کوههای جوان در کمربندهای دستخوش زلزله‌های فراوان قرار دارند.

فهرست اجمالی زلزله‌های ایران

سر آ. ویلسن تعداد زلزله‌هائی را (ح ۱۶۶) که از ح ۱۵۰۰ بم تا سال ۱۹۳۰ در ایران روی داده است، و ذکر آنها در مآخذ اسلامی یا اروپائی آمده است گردآوری نموده. از آن جمله است تقریباً (I) ح ۴۵ زلزله مربوط به خطی زمینساختی که از سوریه به موصل و از آنجا به بین النهرین شرقی و ش بغداد و بوشهر و کنار ساحل خلیج فارس تا بندر عباس ممتد است؛ (II) ح ۳۶ زلزله مربوط به ناحیه‌ی تبریز؛ (III) بیش از ۴۰ زلزله مربوط

(۱)Zechariah (۲)Zechariah (۳)Zlatoust (۴)Zelaya (۵)earthquake (۶)focus (۷)epicenter

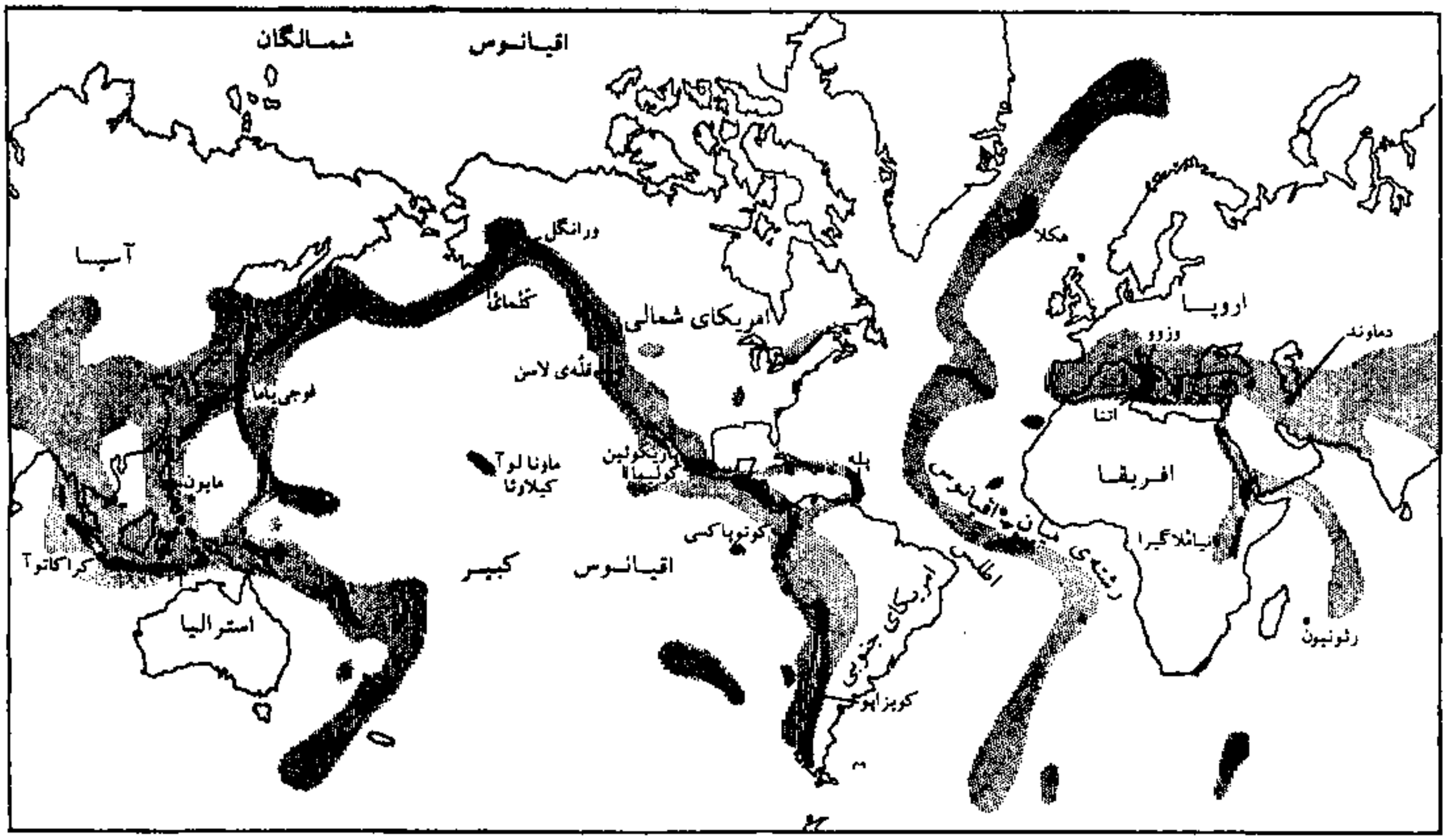

توزیع کمربندهای زلزله (سایه‌دار) و مراکز بزرگ آتشفشانی (سیاه)

خطوط عرضی نمایش پهنه‌هائی است که در آنها فعالیت زلزله‌ای فوق‌العاده قوی است. نام بعضی آتشفشانهای عمده ذکر شده است.

به کوههای ساحلی بحر خزر و امتداد آنها به استراباد و مشهد، (IV) ح ۱۳ زلزله مربوط به خط اصفهان-همدان، (V) ح 10 فقره مربوط به ناحیه‌ی اطراف شیراز، و (VI) ح ۱۹ زلزله‌ی دیگر در نواحی متفرق (تقریب ارقام بسبب اینست که بعضی از زلزله‌ها بیش از یک بار ثبت شده یا لرزشهای فرعی بوده است).

از زلزله‌هائی که سبب خسارات کلی شده است اینها را میتوان نام برد، (۱) زلزله‌های سالهای ۵۴۰، ۶۰۵، ۶۷۹، و ۸۰۸ هق نیشابور؛ (۲) زلزله‌های سالهای ۴۴۴، ۴۳۴ هق، و ۱۷۲۱ (۱۱۳۳ یا ۱۱۳۴ هق)، ۲۲-۲۳ سپتامبر ۱۸۵۴ (۲۹-۳۰ ذو الحجه‌ی ۱۲۷۰ هق)، و ۴ اکتبر ۱۸۵۶ (ربیع الاول ۱۲۷۳ هق) تبریز؛ (۳) زلزله‌های ۲۱-۲۲ آوریل ۱۸۵۳ (رجب ۱۲۶۹ هق)، ح ۱۸۶۰، و فوریه‌ی ۱۸۹۴ شیراز؛ (۴) زلزله‌ی شب ۱۱ ژانویه‌ی ۱۸۹۷ (شب ۷ شعبان ۱۳۱۴ هق) در خلیج فارس، که شهر قشم را ویران کرد؛ (۵) زلزله‌ی ۹ مه‌ی ۱۹۳۰ (10 ذو الحجه‌ی ۱۳۴۸ هق) در سلماس؛ (۶) زلزله‌ی ۲۳ بهمن ۱۳۳۱ هش طرود؛ (۷) زلزله‌ی 10 شهریور ۱۳۴۱ هش در استان مرکزی مخصوصاً قزوین.

زلزله، سوره‌ی (zelzele) یا **سوره‌ی زلزال** (zelzāl) [= زلزله]، سوره‌ی ۹۹م قرآن، مکی (بقولی مدنی)، ۸ آیه، در بیان روز قیامت.

زلف‌آباد (zolfābād)، ویرانه‌های آبادیی در ناحیه‌ی فراهان، در بخش کنونی فرمهین از شهرستان تفرش، بین آبادیهای فرمهین، مجدآباد کهنه، مجدآباد نو، و شاه‌آباد. گویند این آبادی مرکز فراهان بود، و چون اهالی آن بر ضد دولت قاجاریه قیام میکردند عبدالله خان گرجی بدستور فتحعلی شاه قاجار آنرا ویران کرد.

زلفه[1] (zelfa)، کنیز لیه و مادر دو تن از پسران یعقوب، جاد و اشیر (پیدایش ۳۰.۹-۱۳).

زلقی (zallaqi)، دهستان، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، دارای ۳۵ (۱) آبادی.

زلقی، یکی از طوایف **چهار لنگه**.

زلل (zalal) [عربی= لغزش، لاغری رانها]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن اجتماع هتم و خرم است در مفاعلین (U - - -) تا از آن فاع (- ·) بماند. عروضیان فاع را، که بدینگونه از مفاعیلن بیرون آمده است، ازل (azall) میخوانند.

زلند جدید[2] (zelande jadid) یا **زلاند جدید** (zelānde)، انگلا **نیو زیلند** (niu ziland)، مملکت مستقل (۲۶۸٬۷۰۰ کمم؛ جه ۲٬۳۳۱٬۱۲۶) عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، در قکبه جنوبی، بفاصله‌ی ح ۱٬۹۰۰ کیلومتری جش استرالیا، پایتختش ولینگتن. این مملکت عبارتست از دسته‌ای از جزایر که عمده‌ترین آنها جزیره‌ی شمالی (شهر و بندر عمده‌ی اوکلند در آنست) و جزیره‌ی جنوبی است؛ ← جزیره‌ی استوارت، جزایر توکلاو، جزایر چتم (catom)، و بعضی جزایر کوچک دورافتاده‌تر نیز جزو آنست. در 1901 زلند جدید بعضی از جزایر پولینزی (از جمله ← جزایر **کوک**) را به قلمرو خود ملحق کرد. ساموآی غربی (مستملکه‌ی سابق آلمان) از طرف سازمان ملل تحت قیمومت زلند جدید است. جزایر زلند جدید بسبب مناظر زیبا و متنوع معروف است. گیاهی آن مشتمل بر سرخسهای درختی عظیم و زیبای آن مشتمل بر پرنده‌ی معروف به کیوی است؛ مار زمینی ندارد. بیش از ۹۰٪ بومیان اصلی (← مالوری) در جزیره‌ی شمالی زندگی میکنند. صادرات عمده‌ی جزایر لبنیات و گوشت و پشم است.

تاریخ. زلند جدید در ۱۶۴۲ بوسیله‌ی آ. ی. تاسمان کشف شد. در ۱۷۶۹ جیمز کوک از آن دیدن کرد. اولین دسته‌ی مبلغین مذهبی در ۱۸۱۴ بدانجا وارد شدند. بموجب پیمان (۱۸۴۰) وایتانگی (wāytāngi)، مائوریها حکومت بریتانیا را شناختند بشرط اینکه تازه‌واردها متعرض اراضی بومیان نشوند. نقض عهد از طرف استعمارگران بریتانیائی منجر به جنگهای خونین ۱۸۴۵-۴۸ و ۱۸۶۰-۷۰ گردید، و سرانجام بومیان حقوقی بدست آوردند. برنامه‌ی اصلاحات اجتماعی زلند جدید جالب است. زلند جدید اولین کشوری بود که حقوق بازنشستگی سن کهولت را تماماً به خرج کارفرما برقرار کرد (۱۸۹۸)، و نظامی ملی برای رفاه کودکان تأسیس نمود (۱۹۰۷). دولت لیبرال، که در ۱۸۹۰-۱۹۱۲ روی کار بود، حق رأی دادن زنان را تأمین کرد، و از پیشروان تهیه‌ی قوانین کار بود. در ۱۹۰۷ زلند جدید عنوان دومینیون یافت. احزاب محافظه‌کار و لیبرال در ۱۹۳۱ متحد شده حزب ملی را تشکیل دادند، ولی در ۱۹۳۵ حزب کارگر بر آنان پیروز شد، و حکومت را بدست گرفت، و اجرای برنامه‌ی وسیعی را برای تأمین اجتماعی آغاز کرد. در ۱۹۴۱ برنامه‌ی ملی کردن خدمات پزشکی آغاز گردید. اداره‌ی امور زلند جدید در دست یک فرمانروای کل (نماینده‌ی سلطنت بریتانیا)، یک نخستوزیر، و یک مجلس نمایندگان است (مجلس سنا در ۱۹۵۱ ملغی شد).

---

(1)Zilpah (۲)New Zealand

زلند جدید عضو سازمان ملل متحد و سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی میباشد.

زلوتس: ← زلوتها.

زلوتها[1] (zelot.hā) یا **زلوتس** (zelotes) [لاتینی مأخوذ از یونانی، = پرحرارت، متعصب]، حزب یهودی متعصبی که در سلطنت (۳۷-۴ قم) هرودس کبیر متشکل شد، و با استیلای رومیان بر فلسطین سخت مخالفت و در مقابل شعائر بت‌پرستانه مقاومت میکرد. در ح ۶ بم، که حاکم رومی سوریه در صدد سرشماری برآمد، زلوتها به سرکردگی یهودای جلیلی سر به شورش برداشتند. پس از آن نیز گاه گاه بر ضد رومیان و یهودیان پیرو راه و رسم آنها طغیان میکردند، تا عاقبت رومیان بیت المقدس را ویران کردند (۷۰ بم). با پراکنده شدن یهودیان فلسطین، حزب زلوتها نیز از میان رفت.

زلیخا (zoleyxā, zalixā)، در روایات اسلامی، نام زنی که گویند زوجه‌ی پوطیفار (عزیز مصر) بود، و نسبت به یوسف اظهار عشق کرد، و عاقبت بسبب ابای یوسف از داشتن ارتباط با او، بر یوسف تهمت نهاده او را به زندان انداخت. نام زلیخا در قرآن نیامده است، و در تورات هم (پیدایش ۳۹.۷-۲۱) که داستان یوسف با زن پوطیفار آمده است نام زلیخا مذکور نیست. مع ذلک، در کتب میدراش، نام این زن زلیخا، و منشأ روایات اسلامی نیز ظاهراً همان است. تفصیلات حکایت عشق زلیخا به یوسف، از طریق کتب میدراش و تلمود، وارد روایات اسلامی شده است، و در قرآن نیز-بدون ذکر نام زلیخا-آمده است. در یکی از داستانهای قدیم مصر هم که مربوط به عهد رامسس II است، حکایتی شبیه به داستان یوسف و زلیخا هست. بموجب بعضی قصه‌ها، یوسف بعدها که از زندان بیرون آمد، و مقرب فرعون و عزیز مصر گشت، نسبت به زلیخا، که شوهرش را از دست داده بود، علاقه‌ی واقعی یافت. داستان یوسف و زلیخا از مضامین مهم ادب فارسی است، و مکرر شاعران به نظم آن اهتمام کرده‌اند. ← یوسف؛ اسنات.

زلین[2] (zlin)، شهر (جه ۹۲۲'۵۹)، موراوی، چکوسلواکی. در ۱۹۴۸ نامش به گوتوالدوف (gotvāldof) تبدیل شد. مرکز صنعت کفاشی چکوسلواکی (اکنون ملی شده است) است. خانواده‌ی کفاشان معروف باتا آنرا توسعه دادند و آباد کردند.

زمان[3] (zamān)، در دستور زبان، یکی از خصوصیاتی که در مورد افعال زبان ملحوظ میشود، و دلالت بر وقت وقوع فعل میکند. زمانهای اصلی عبارتند از گذشته، حال، و آینده. در بعضی از زبانها تقسیمات افعال از حیث زمان با تقسیمات دیگری از حیث وجه (مانند وجه اخباری، وجه التزامی، و غیره) و سمت[4] (semat) (مانند سمت استمراری و غیره) اختلاط یافته است، چنانکه آنچه ماضی نقلی یا ماضی بعید نامیده میشود بیشتر ناظر به سمت است، و آنچه مضارع التزامی نامیده میشود بیشتر ناظر به وجه.

زمان[5]، مفهومی که در ادوار مختلف و از جنبه‌های متفاوت (فلسفی، فیزیکی، روانی، حیاتی، و غیره) تعریفات گوناگون و مختلف فیه برای آن ذکر شده است. گفته‌اند که زمان محیطی است عمومی که همه‌ی وقایع در آن به توالی یا ظاهراً به توالی رخ میدهند. همه‌ی دوره‌های مشخص و محدود زمان، اعم از گذشته یا حال یا آینده، جز اجزائی از زمان واحد و تمام چیزی نیستند. به تعبیر مبهم عامه و "ذوق سلیم"، زمان چیزی است که به طرف آینده حرکت میکند. وقایع و تغییر اشیاء در زمان روی میدهند، و بالعکس، بوسیله‌ی فرایند تغییر است که ما بر زمان وقوف داریم و آنرا اندازه میگیریم.

I - برای رفع تناقضات ناشی از زمان به تعبیر ذوق سلیم، از قدیم الایام فلاسفه به نظریاتی قائل شده‌اند. نخستین اختلاف نظر معروف در این باب، که لاینحل ماند، اختلاف بین پارمنیدس و هراکلیتوس بود، که اولی تغییر و شدن را اوهامی دور از عقل میشمرد، و دومی منکر ثبات و دوام بود، و تغییر را اصل میدانست. اختلاف بزرگ دیگر چند قرن بعد بین پیروان لایبنیتز و نیوتن روی داد. نیوتن زمان را مستقل از وقایع و مقدم بر آنها میدانست، و بگفته‌ی وی "زمان مطلق، یعنی زمان واقعی و ریاضی، بخودی خود و به مقتضای ماهیتش و بدون ارتباط با هر شیء خارجی بطور یکنواخت روان است". از طرف دیگر، به رأی لایبنیتز، زمان مستقل از وقایع وجود نتواند داشت، زیرا زمان از وقایع و ارتباط آنها با یکدیگر تشکیل مییابد (همین نظر بود که بالمآل به نظریه‌ی جاگاه منجر شد). در نتیجه‌ی مشکلاتی که به آنها اشاره شد، متفکرین قائل به تمایز بین زمان درونخودی و زمان برونخودی (← عینی) شدند، که اولی عبارتست از "اکنونِ" متحرکِ زمانِ حاضر، و دومی مشتمل بر همه‌ی ادوار زمانی است، و همه‌ی وقایعی را که ما گذشته و حال و آینده میخوانیم میتوان متقابلا در آن تثبیت نمود. مدت قطعه‌ای است از زمان.

II - فهم عمیقتر از گذشته که ما امروز از زمان داریم ناشی از فیزیک و نجوم جدید است، و در دنباله‌ی مقاله‌ی حاضر زمان عمدةً از این نظر مورد بحث خواهد بود. مفهوم زمان در فیزیک کلاسیک (یعنی فیزیک پیش از نظریه‌ی نسبیت) اساساً همان مفهوم عامه از زمان-منتها تا حدی پیراسته‌تر-بوده است. اما در سال ۱۹۰۵ نظریه‌ی نسبیت این مفهوم را بطور فاحش دگرگون ساخت.

در فیزیک، اندازه‌گیری اساس فهم هر موضوعی است. اساسیترین روشهای اندازه‌گیری زمان مبتنی بر سازوکارهائی حلقوی (← حلقه) یا پدیده‌های فیزیکی متناوبی است که، در هر دو حال، دوره‌ی آنها-در حدود اطلاعات موجود-ثابت است. حرکت وضعی کره‌ی زمین (← حرکت وضعی؛ زمین، II) بسیار به حرکت متشابه نزدیک است، و لهذا، برای همه‌ی کارهای علمی و عملی، زمانشمار ما بالمآل زمین میباشد. در انواع ساعت (← ساعت، اسباب) از پدیده‌های متناوب دیگر استفاده میشود. بهر حال نکته‌ای که باید در مد نظر داشت اینست که زمان عبارتست از آن کمیت فیزیکی که با ساعت (بمعنی اعم) اندازه‌گیری میشود، زیرا فهم زمان در نظریه‌ی نسبیت با مسئله‌ی فهم رفتار ساعتها یکی است، و سعی در فهمیدن زمان بدون ساعت منشأ آشفتگی و خطای ذهن بسیاری از نقادان ناپخته‌ی نظریه‌ی نسبیت بوده است. در فیزیک کلاسیک، زمان و فضا را مستقل از یکدیگر و اموری اساسیتر و مستقل از وقایع و پدیده‌هائی که در فضا و زمان رخ میدهد میپنداشتند. بعلاوه، همزمانی را مطلق میشمردند یعنی چنین میدانستند که اگر دو واقعه برای یک شخص ناظر همزمان باشند، برای هر ناظر دیگر، قطع نظر از حرکت آن، همزمان خواهند بود. بدین ترتیب، اتخاذ یک مقیاس زمانی برای همه‌ی ناظرها ممکن میشد. همچنین زمان را از دو طرف، در گذشته و آینده، الی غیر النهایه ممتد میپنداشتند. با ظهور نظریه‌ی نسبیت خاص در ۱۹۰۵ و نظریه‌ی نسبیت عام در ۱۹۱۶ مفهوم زمان بکلی دگرگون گردید. بر طبق نظریه‌ی نسبیت، دو واقعه‌ی A و B، که در دو نقطه‌ی مختلف روی دهند، ممکن است نسبت به یک شخص ناظر همزمان باشند، ولی عموماً نسبت به ناظرهای دیگری که نسبت به ناظر اولیه در حرکت هستند همزمان نخواهند بود (← نسبیت). در نظریه‌ی نسبیت، بر خلاف نظریه‌ی فیزیک کلاسیک، اندازه‌گیری زمان و فضا با یکدیگر پیوستگی دارند، و این پیوستگی را با مفهوم جاگاه نمایش میدهند، که در آن زمان عنوان "بعد چهارم" را دارد. در نظریه‌ی نسبیت عمومی، تأثیر گرانش مفهوم زمان را پیچیده‌تر میسازد.

اندازه‌گیری و تعیین زمان

III - توصیف وقوع یک واقعه مستلزم مشخص کردن لحظه‌ی وقوع و مدت دوام آن است. بنا بر این، نگاه داشتن حساب زمان متضمن دو مسئله‌ی مشخص کردن لحظه و مشخص کردن فاصله‌ی زمانی بین دو لحظه میباشد. کار علم اندازه‌گیری زمان عبارتست از برقرار کردن مقیاسهائی برای زمان که وقایع و فواصل زمانی را بوسیله‌ی آنها بتوان مشخص کرد. بر حسب احتیاجات عملی و فنی و علمی، چند نوع مقیاس زمان-مبتنی بر حرکت وضعی زمین (قسمتهای VIII-IV)، حرکت انتقالی آن (IX)، و نوسانهای اتمی (X)-بکار میرود.

IV - **زمان نجومی**[6] (nojumi) عبارتست از زاویه‌ی ساعتی نقطه‌ی اعتدال ربیعی نسبت به نصف النهار محل رصد. شبانروز نجومی (← شبانروز) فاصله‌ی زمانی دو عبور متوالی نقطه‌ی اعتدال ربیعی است از نصف النهار. تعیین زمان نجومی بوسیله‌ی لحظه‌ی عبور ستاره‌ای که مختصاتش معلوم است، از نصف النهار محل رصد انجام می‌گیرد (از روی مختصات استوائی ستاره میتوان زاویه‌ی ساعتی نقطه‌ی اعتدال ربیعی را در هنگام عبور ستاره از نصف النهار تعیین کرد). چون وضع اعتدال ربیعی نسبت به ستارگان ثابت متغیر است (← تقدیم اعتدالین)، شبانروز نجومی نیز دستخوش تغییراتی میباشد. دو نوع زمان نجومی معمول است، که بیشینه‌ی اختلاف آنها ح ۱ ثانیه میباشد: زمان نجومی حقیقی زاویه‌ی ساعتی اعتدال ربیعی است، و زمان نجومی یکنواخت زاویه‌ی ساعتی یک اعتدال ربیعی موهومی است که فارغ از تغییرات دوره‌ای ناشی از رقص محور (← تقدیم اعتدالین) میباشد. زمان نجومی در زندگی روزمره،

(۱)Zealots (۲)Zlin (۳)tense (۴)aspect (۵)time (۶)sideral time

که بر اساس حرکت ظاهری خورشید تنظیم میشود، بکار نمیخورد.

۷ـ زمان شمسی[1] (zamāne šamsi) زمانی است مبتنی بر حرکت یومی خورشید به دور زمین. **زمان شمسی حقیقی** یا **زمان شمسی ظاهری**[2] عبارتست از زاویه‌ی ساعتی خورشید نسبت به نصف النهار محل رصد، که مبدأش ظهر است، و همانست که از صفحه‌ی ساعت آفتابی بدست میآید. شبانروز شمسی حقیقی (← شبانروز) فاصله‌ی زمانی دو عبور علیای متوالی مرکز خورشید است از نصف النهار محل رصد. انسان قرنها در حساب زمان زمان شمسی حقیقی را بکار میبرد. بسبب متغیر بودن طول شبانروز شمسی حقیقی (ناشی از بیضی بودن مدار زمین و میل محورش نسبت به معدل النهار)، در ح سال ۱۷۰۰ که ساعتهای نسبةً دقیق ساخته شد؛ نامناسب بودن زمان شمسی حقیقی آشکار گردید، و **زمان شمسی متوسط**[3] در کار آمد، که مبدأش ظهر است، و عبارتست از زاویه‌ی ساعتی خورشیدی موهومی (← شبانروز)، که بر معدل النهار حرکتی متشابه دارد، و سرعتش مساوی سرعت متوسط خورشید حقیقی و زاویه‌ی ساعتیش تقریباً مساوی زاویه‌ی ساعتی همین خورشید است. تفاوت زمان متوسط و زمان حقیقی را تعدیل زمان[4] (ta'dile) خوانند. تعدیل زمان در هر سال چهار بار صفر میشود، و بزرگترین مقدار آن در سال ح ۱۶ دقیقه و ۲۳ ثانیه است. مقادیر تعدیل زمان را برای هر روز بصورت جدولها یا نمودارها چاپ میکنند. زمان متوسط مساوی مجموع زمان شمسی حقیقی و تعدیل زمان است، و لهذا اگر بر زمان شمسی حقیقی، که بوسیله‌ی ساعت آفتابی بدست میآید، تعدیل زمان را اضافه کنیم، زمان شمسی متوسط بدست میآید. ساعتی که حساب زمان نجومی (قسمت IV) را نگاه میدارد، در یک شبانروز شمسی متوسط، ۳ دقیقه و ۵۶,۵۵۵ ثانیه نسبت به ساعتی که با زمان شمسی متوسط کار میکند تند میباشد.

۶ـ زمان محلی[5]، **زمان عرفی**[6]، **و زمان استانده**[7]. بطور کلی، زمان محلی (mahalli) عبارتست از زمان نسبت به نصف النهار آسمانی محل رصد. این اصطلاح معمولا در مقابل زمان استانده و زمان گرینیچ (مذکور در قسمت VIII) بکار میرود. زمان محلی برای همه‌ی نقاط واقع بر یک نصف النهار یکسان است. لحظه‌ی عبور خورشید یا نقطه‌ی اعتدال ربیعی از نصف النهار شخص راصد بستگی به طول جغرافیائی محل رصد دارد. زمین در ۲۴ ساعت °۳۶۰ میگردد. بنا بر این، اگر دو نقطه °۱۵ اختلاف طول جغرافیائی داشته باشند، زمان محلی آنها یک ساعت با هم اختلاف خواهد داشت.

زمان عرفی (orfi) مساوی زمان شمسی متوسط است (قسمت V) بعلاوه‌ی ۱۲ ساعت، و لهذا مبدأ آن نصف شب میباشد. زمان عرفی جنبه‌ی محلی دارد.

زمان استانده عبارتست از زمانی عرفی که بر طبق قانون یا رواج عمومی در ناحیه یا مملکتی معمول باشد (نیز ← استانده).

سابقاً نگاهداری وقت از روی زمان محلی صورت میگرفت، ولی با پیشرفت وسایل ارتباطی، این امر سبب مشکلاتی گردید. در سال ۱۸۸۴، در یک کنفرانس بین‌المللی، موافقت شد که نصف النهار گرینیچ (انگلستان) نقطه‌ی مبدأ برای اندازه‌گیری طول جغرافیائی باشد، و زمین از نظر حساب زمان به ۲۴ منطقه‌ی زمان استانده، موسوم به قاچهای ساعتی منقسم شود (برای تفصیل و نقشه ← ساعت، مقیاس زمان). زمان استانده در هر یک از این قاچها همان زمان نصف النهار مرکزی آنست.

VII ـ احتساب زمان. یک شبانروز شمسی متوسط به ۲۴ واحد شمسی متوسط تقسیم میگردد که هر کدام یک ساعت خوانده میشود (← ساعت، مقیاس زمان). هر ساعت به ۶۰ دقیقه و هر دقیقه به ۶۰ ثانیه تقسیم میشود. شبانروز به دو قسمت تقسیم میشود، و ساعات را از نیمه‌شب تا ظهر و از ظهر تا نیمه‌شب حساب میکنند. در این اواخر، در بعضی محافل ایران، روش رایج در محافل نظامی کشمت اتخاذ شده است، که در آن تقسیم به ۲۴ قسمت بکار میرود؛ زمان با ۴ رقم نموده می‌شود، که دو رقم اول برای ساعت و دو رقم دوم برای دقیقه است. شبانروز از نیمه‌شب آغاز می‌شود، که آنرا به علامت 0000 نمایش میدهند. آخرین دقیقه‌ی شبانروز با عدد ۲۳۵۹ نشان داده میشود. به این ترتیب، 0830 یعنی ساعت ۸:۳۰ (هشت و سی دقیقه) بعد از نیمه‌شب، ۱۲۳۰ یعنی ۱۲:۳۰، یا ۳۰ دقیقه بعد از ظهر؛ و ۲۳۱۵ یعنی ۱۱ و ۱۵ دقیقه بعد از ظهر، و ساعت ۲۴۰۰ دهم خرداد با ساعت 0000 یازدهم خرداد یکی است. روش ۲۴ قسمتی در بتز اروپا نیز متداول است. برنامه‌های خطوط هوائی معمولا بر طبق این روش تنظیم میگردد.

VIII ـ زمان عمومی (یا **جهانی**) **و زمان گرینیچ.** برای احتراز از مشکلات ناشی از زمان‌های محلی، در بسیاری از کارهای علمی و فنی، زمان شمسی متوسط نصف النهار گرینیچ بکار می‌رود، که نام رسمی آن زمان عمومی است، و علامت اختصاریش UT [حروف اوایل *Universal Time*] یا GMT [حروف اوایل *Greenwich Mean Time*]. این زمان در حمل و نقل جهانی و برنامه‌های پرواز هوائی رواج مطلق دارد، و گاه با حرف Z نشان داده میشود. بدین ترتیب، Z ۱۳۲۵ یعنی UT ۱۳۲۵ یا GMT ۱۳۲۵.

IX ـ زمان تقویمی[8] (taqvimi) مقیاس یکنواختی است برای زمان که بوسیله‌ی حرکت سیارات به دور خورشید تعریف میشود، و بوسیله‌ی تصحیح بینظمیهای زمان شمسی متوسط تعیین می‌شود. توضیح آنکه سرعت حرکت وضعی زمین دستخوش تغییرات نامنظمی است که قابل پیشبینی نیستند، و احتمالا ناشی از فعالیتهائی کیف اتفق در داخل این سیاره میباشند. در نتیجه‌ی پیشرفت‌هائی که در دهه‌های اخیر در دقت در ارصاد نجومی حاصل شده معلوم شده است که این تغییرات سبب تغییر طول شبانروز شمسی متوسط و شبانروز نجومی میباشند، و این مقیاسها را نمیتوان در اعمال بسیار دقیق نجومی برای سنجش بکار برد. لهذا، مقیاس یکنواخت دقیقتری، که همان زمان تقویمی باشد، در کار آمد. زمان تقویمی را می‌توان از حرکت هر سیاره به دور خورشید یا حرکت هر قمر به دور سیاره‌ی آن بدست آورد. زمانهائی که باین طریق حاصل میشود عموماً با هم سازگارند، ولی جزئی اختلافاتی ناشی از خطاهای رصد بین آنها وجود دارد. باین جهت، حرکت انتقالی زمین را به دور خورشید مأخذ تعریف اندازه‌ی زمان تقویمی گرفته‌اند. در عمل زمان تقویمی را از رصد گردش ماه به دور زمین بدست میآورند. زمان تقویمی مقیاس زمان در مکانیک سماوی است.

در سال ۱۹۵۵، در کنفرانس بین‌المللی دوبلین، تعریف شبانروز شمسی متوسط بر اساس سال اعتدالی خاصی (سال 1900) قرار داده شد، که در سال ۱۹۵۶ مورد تأیید اتحادیه‌ی بین‌المللی فیزیکدانها قرار گرفت. در اکتبر ۱۹۵۶، کمیته‌ی بین‌المللی اوزان و مقیاسها ثانیه را ۱/۳۱٬۵۵۶٬۹۲۵,۹۷۴۷ سال اعتدالی در ساعت ۱۲ زمان تقویمی روز ۳۱ دسامبر سال ۱۸۹۹ـکه در عرف منجمین به "صفر ژانویه‌ی 1900 معروف است‌ـتعریف کرد. در ۱۴ اکتبر ۱۹۶۰، یازدهمین کنفرانس عمومی اوزان و مقیاسها این تعریف را تأیید نمود. ثانیه بر طبق تعریف مذکور همان ثانیه‌ی تقویمی است. اما عملا آنرا از زمانشمارهای اتمی بدست میآورند.

X ـ زمان اتمی[9]. از مدتی پیش معلوم شده است که، تحت شرایطی، اتمها (و مولکولها) تشعشعات برقاطیسی دارای بسامدهای ثابت صادر میکنند (← کوانتوم، نظریه‌ی). تشعشعاتی که دارای بسامد ح 5×10^{14} سیکل در ثانیه هستند بصورت خط مرئی طیف پدید میآیند. اگر بتوان وسیله‌ای برای شمردن تعداد سیکلها تعبیه کرد میتوان "ساعت اتمی" ساخت. این امر در مورد نور مرئی‌ـبسبب عظمت فوق العاده‌ی بسامدهاـانجام نگرفته است. اما امواج رادیوئی دارای طول موج بسیار کوتاه (ح ۱ سم)، موسوم به کهموج، دارای خطوط طیفی نامرئی میباشند. در مورد طول موج ۳ سانتیمتری، بسامد ح 10^{10} سیکل در ثانیه است. اگرچه وسایل تولید کهموجها و شمردن تعداد سیکلهای آنها در ۱۹۴۰ فراهم و راه برای تعبیه‌ی ساعتهای اتمی باز بود، بسیاری مشکلات عملی در سر راه بود. تجربیاتی که با مولکولهای امونیاک بعمل آمد، در ۱۹۵۴ منجر به اختراع نوسانگر معروف به **ماسر** گردید. در ۱۹۵۵ نوسانگر بسیار دقیقی که با تابه‌ای از اتمهای سزیوم کار میکرد در انگلستان ساخته شد. تعیین عملی زمان اتمی مبتنی بر نوسانگرهای سزیومی است. انواع دیگر نوسانگرهای بسیار دقیق در دست ساختمان است.

اندازه‌گیری زمان بوسیله‌ی آلات زمانشمار یا ساعت انجام میگیرد.

زمان، احتساب: ← زمان، قسمت VII.

زمان، کپسول: ← کپسول زمان.

زمان‌آباد (zamānābād)، ده (جم ۱٬۱۴۸ نف

---

(۱)solar time (۲)apparent solar time (۳)mean solar time (۴)equation of time (۵)local time (۶)civil tmie (۷)standard time (۸)ephemeris time (۹)atomic time

۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۱ کیلومتری ل اصفهان.
زمان اتمی: ← زمان، قسمت X.
زمان استانده: ← زمان، قسمت VI.
زمان تقویمی: ← زمان، قسمت IX.
زمان جهانی: ← زمان، قسمت VIII.
زمان شاه درانی (zamān šāhe dorrāni)، امیر (۱۲۰۷–۱۵ هق) افغانستان، پسر و جانشین تیمور شاه درانی. با اینکه در داخل مواجه با رقابت برادرانش، محمود و شجاع‌الملک، و از اطراف (مثلا از غ از طرف آقا محمد خان قاجار) نیز مملکتش مورد تهدید بود، در صدد تجدید امپراطوری احمد شاه درانی در هند برآمد، و این امر او را با قدرت روز افزون بریتانیا در هند مواجه ساخت. پاینده خان (معروف به سرفراز خان)، رئیس مقتدر قبیله‌ی بارکزائی، را که همدست محمود بود، بقتل رسانید. پسر پاینده خان، نامش فتح خان، به خراسان نزد محمود گریخت، و او را تحریک به طغیان کرد. محمود قندهار را گرفت، و بطرف کابل پیش رفت. زمان شاه گریخت، اما کمی بعد دستگیر شد، و او را کور کردند (۱۲۱۵ هق)، و محمود در کابل به سلطنت نشست.
زمانشمار[1] (zamān.šomār)، نام عمومی هر یک از اسبابهای گوناگون اندازه‌گیری زمان. ← ساعت، اسباب.
زمان شمسی: ← زمان، قسمت ۷.
زمان شمسی حقیقی: ← زمان، قسمت ۷.
زمان شمسی ظاهری: ← زمان، قسمت ۷.
زمان شمسی متوسط: ← زمان، قسمت ۷.
زمان صرفه‌جوئی از آفتاب: ← ساعت فصلی.
زمان عرفی: ← زمان، قسمت VI.
زمان عمومی: ← زمان، قسمت VIII.
زمان فصلی: ← ساعت فصلی.
زمان گرینیچ: ← زمان، قسمت VIII؛ ساعت، مقیاس زمان.
زمان متوسط: ← شبانروز.
زمان محلی: ← زمان، قسمت VI.
زمان مطلق: ← زمان، قسمت I. نیز ← جاگاه؛ نسبیت.
زمان نجومی: ← زمان، قسمت IV.
زمپاخ[2] (zempāx)، شهر (جه ۱°۳۰۸)، ایالت لوسرن، ل سویس مرکزی. سویسیها در ۱۳۸۶ در اینجا پیروزی قطعی بر اتریشیها بدست آوردند، که طبق روایات مرهون جانبازی آ. فون وینکلرید بود.
زمپر[3]**، گوتفرید** (gotfrid zemper)، ۱۸۰۳–۷۹، معمار آلمانی. سبک وی مقتبس از سبک رنسانس ایتالیائی بود که آنرا ماهرانه در آلمان بکار میبست. بعلت شرکت در انقلاب ۱۸۴۸، ناچار آلمان را ترک کرد. از بناهائی که با نقشه‌ی وی ساخته شده است تئاتر و کنیسه‌ای در درسدن، مدرسه‌ی پولیتکنیک زوریخ، و دو موزه و کاخ سلطنتی در وین است.
زمج (zemej)، دهستان (جه ه ۷۷۰°۶؛)، بخش ششتمد، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی.
زمخشر، از آبادیهای خوارزم، ← زمخشری.
زمخشری (zamaxšari)، شهرت **ابوالقاسم محمود ابن عمر** (omar)، ۴۶۷–۵۳۸ هق، عالم ایرانی ادب و لغت عرب و فقه و حدیث و تفسیر، و متکلم معتزلی. نسبت وی به زمخشر، از آبادیهای خوارزم است، و از وی نقل شده است که "زادگاه من قریه‌ی مجهولی از قرای خوارزم است که بآن زمخشر گویند". در ضمن مسافرتهای خود مدتی نسبة مدید در مکه اقامت کرد، و بهمین مناسبت به جار الله (jāro 'l.lāh) [= همسایه‌ی خدا] معروف شد. عاقبت در جرجانیه‌ی خوارزم درگذشت؛ ابن بطوطه قبر او را در آنجا دیده است. از آثار متعدد و معروف و مهمش اینها را میتوان نام برد، **کشاف**، در تفسیر قرآن، **مفصل و الانموذج در نحو**، کتاب لغت عربی به فارسی **مقدمة الادب**، و کتب لغوی و ادبی **الفائق فی غریب الحدیث** (تألیف ۵۱۶ هق، چاپ ۱۳۲۴ هق حیدرآباد دکن، و ۱۳۶۷ هق مصر)، **اساس البلاغه**، و **اعجب العجب فی شرح لامیة العرب**؛ کتاب ادبی و اخلاقی **اطواق الذهب**؛ و فرهنگ جغرافیائی **کتاب الامکنة و الجبال و المیاه** (چاپ لیدن، ۱۸۵۶) است.
زمر، سوره‌ی (zomar) [= گروه گروه]، سوره‌ی ۳۹م قرآن، مکی، ۷۵ آیه. مشتمل است بر یادآوری اینکه خدا فرزند ندارد؛ وصفی از آفرینش جهان، برابر نبودن دانایان و نادانان؛ و تشویق به توبه پیش از آنکه روزی برسد که توبه را فایده‌ای نباشد. گوید اگر از مشرکان بپرسند جهان را که آفریده است گویند خدا آفریده؛ پس چرا برای او شریک قائلند؛ چرا چون نام خدای یگانه برده میشود گرفته میشوند، و چون کسانی جز او را نام برند میشکفند؟
زمرد[4] (zomorrod)، سنگ قیمتی سبز از نوع بریل. بهترین جنس آن از امریکای جنوبی است. زمردهای شرقی از انواع سنگ سنباده است.
زمرد کبود[5] (zomorrode kabud)، سنگی از نوع بریل، برنگ کبود مایل به سبزی. در برزیل، سیلان، آلمان، سیبریه، و کشمة یافت میشود. از هر جهت، جز رنگ، شبیه به زمرد است.
زمری[6] (zemri)، فت ح ۸۸۵ قم، شاه ۷ روزه‌ی اسرائیل. ایله را برای تصاحب کردن سلطنتش کشت، ولی عمری او را خلع نمود. زمری کاخ شاهی را آتش زد و خودش را با آن سوزانید (اول پادشاهان ۱۶.۹–۲۰).
زمرینگ[7] (zemering)، ناحیه‌ای تفرجگاه، ش اتریش. بر مرز ستیریا و اتریش سفلی. **گردنه‌ی زمرینگ**، بارتفاع ۹۸۰ متر، در اینجا از کوههای آلپ میگذرد. از زیر این گردنه قدیمترین راه آهن کوهستانی (ساختمان ۱۸۴۸–۵۴) عبور میکند.
زمزم (zamzam)، چاه مقدسی در مکه، واقع در چ‌ش کعبه، مقابل زاویه‌ای که حجر الاسود در آن قرار دارد. عمقش ۴۲ متر است، و گنبدی زیبا بر بالای آن بنا شده. از آب آن زائرین خانه‌ی خدا برای سلامتی مینوشند، و برای شفای بیماران با خود میبرند. بر طبق روایات اسلامی، این چاه را جبرئیل برای نجات دادن هاجر و پسرش اسماعیل، که در بیابان از تشنگی در شرف هلاکت بودند، پدید آورد. بهر حال، مسلم است که زمزم از زمانهای خیلی قدیم مورد احترام بوده است، و گویند در زمانهای پیش از اسلام ایرانیان بدانجا میآمدند. در دوره‌ی جاهلیت، جرهم چاه را پر کردند. عبدالمطلب، جد پیغمبر، محل زمزم را پیدا کرد، و آنرا حفر نمود، و بهمین جهت، سقائی زائرین خانه‌ی خدا مخصوص خانواده‌ی او گردید.
زمزم، در دین زردشتی، ← باژ.
زمستانخوابی[8] (zemestān.xābi)، عادت طبیعی بعضی از حیوانات، که قسمتی از فصل سرما را در حالت خواب کامل یا نیمه‌خواب بسر میبرند. ظاهراً این حالت برای دفاع در مقابل سرما و کمیابی غذا در فصل سرما است. جانوران زمستان‌خواب میتوانند مقدار کافی اندوخته‌ی غذائی در بدن خود نگاهدارند، و هنگامی که از خارج غذا بمقدار کافی بدست نمیآید، از آن استفاده کنند. در زمستانخوابی، رشد متوقف میشود، و فعالیت بدنی به کمترین مقدار میرسد. در حیوانات خونگرم (مانند پرندگان و پستانداران)، متابولیسم دمای بدن را تنظیم میکند، اما حیوانات خونسرد (حشرات، خزندگان، دوزیستان، ماهیها، و غیره)، اگر در نواحیی که دما به نقطه‌ی یخبندان برسد زندگی کنند، ناچار از زمستانخوابی هستند. در بعضی حشرات، حالت نوزادی در خواب می‌گذرد (← نوزاد؛ شفیره). تابستانخوابی[9] دوره‌ی خوابی است برای فرار از گرما و کمی آب.
زمستوو[10] (zemstvo)، در تاریخ روسیه، عنوان هر یک از انجمنهای محلی شبیه انجمنهای ولایتی خودمختار، که از ۱۸۶۴ تا ۱۹۱۷ در نقاط مختلف روسیه انجام وظیفه میکردند. تأسیس این انجمن‌ها یکی از اصلاحات عمده‌ای بود که در دوره‌ی الکساندر II صورت گرفت. هر ایالت یک زمستوو انتخاب میکرد، که بر امور فرهنگی و بهداشت عمومی، جاده‌سازی، و اعانت به کشاورزی و تجارت نظارت داشت، و به نوبه‌ی خود کمیته‌های اجرائی و انجمنهای ولایتی انتخاب میکرد. از ۱۸۷۰ انجمنهائی مشابه برای اداره‌ی امور شهرها برقرار شد. اگرچه به اقتضای روش انتخاباتی ملاکین بزرگ بر زمستووها غلبه داشتند، این انجمنها در طی نیم قرن عمر خود در تعلیم و تربیت و بهداشت عمومی به پیشرفتهای زیادی نائل گشتند. زمستووها سنگرهای آزادیخواهان بودند، و پس از انقلاب ۱۹۱۷، آنان در صدد برآمدند که زمستوو را اساس رژیم جدید قرار دهند، ولی پس از پیروزی بالشویکها در نوامبر ۱۹۱۷، وظایف زمستووها به سویتها محول گردید.
زملوایس[11]**، ایگناتس فیلیپ** (ignāts filip zemelvāys)، ۱۸۱۸–۶۵، طبیب مجار. از پیشروان بکار بستن طریقه‌های ضد عفونی در مامائی بود، و تلفات تب نفاسی را بمقدار زیاد کاهش داد.
زمناور، ناحیه، ← زمین داور.
زمهریر (zamharir)، در کائنات جو (هواشناسی)

---

(۱)timepiece (۲)Sempach (۳)Semper (۴)emerald (۵)aquamarine (۶)Zimri (۷)Semmering (۸)hibernation (۹)aestivation (۱۰)zemstvo (۱۱)Semmelweis

متداول بین مسلمین، طبقه‌ای از طبقات هوا که بلافاصله مافوق طبقه‌ی هوای متحرک یا، در اصطلاح قدما، کره‌ی نسیم قرار دارد، و سرمای هوای متحرک هم از آن است. بعقیده‌ی قدما، نزدیک بودن قلل کوههای بلند باین طبقه از هوا که مرکز زمهریر و کره‌ی زمهریر نیز خوانده میشود سبب غلبه‌ی برودت بر بخارات متصاعد از دریا، و موجب نزول برف در مرتفعات جبال میشود. ظاهراً از همین جا است که زمهریر در لغت و ادب قدیم عرب بمعنی شدت سرما آمده است، چنانکه در قرآن (سوره‌ی انسان، ۱۳) نیز در معنی سرمای شدید بکار رفته است. مع هذا، در بین اعتقادات عامه راجع به احوال آخرت، زمهریر طبقه‌ای است از جهنم، و سرمائی است شدید، که خداوند آن را برای عقوبت و عذاب کفار ساخته است. در حدیث، زمهریر نَفَس جهنم در زمستان خوانده شده است، چنانکه حر (harr) عبارتست از نفس جهنم در تابستان. همچنین تندبادهای جهان را از زمهریر جهنم ناشی شمرده‌اند، و بادهای سموم را از حر آن.

ریشه و اشتقاق زمهریر مورد اختلاف است، و جزء اول آن [زم، = سرما] در ترکیبات دیگر فارسی نیز آمده است، و شباهت زمهریر مسلمین، که محل عقوبت کافران است، با زمستان و سرمائی که در اساطیر قدیم ایرانی، بموجب وندیداد، در عهد جمشید پدید آمده است، قابل توجه میباشد.

زمین[1] (zamin)، در اصطلاح برق، جسم هادی برق که به سطح کره‌ی زمین، یا به جسم هادی بزرگی که پتانسیل آن صفر محسوب میشود، اتصال دارد (مثل استخوان‌بندی فلزی اتومبیل). بعضی اوقات "زمین" را با متصل ساختن اجسام هادی برق به کره‌ی زمین (مثلا بوسیله‌ی صفحاتی که در خاک دفن میکنند) عمداً ایجاد میکنند. "زمین‌های" نامطلوب گاهی اتفاقاً ایجاد میشود، و باید آنها را با عایقپوش کردن قسمتهای مربوط برطرف کرد.

زمین[2]، یکی از سیارات منظومه‌ی شمسی، که از لحاظ بزرگی پنجمین و از حیث فاصله‌اش از خورشید سومین سیاره‌ی این منظومه است، و یگانه سیاره‌ای است که از وجود حیات بر آن اطلاع قطعی داریم (نیز ← سیارات، جدول مشخصات). سیارات نزدیکتر از زمین به خورشید عبارتند از عطارد و زهره. فاصله‌ی متوسط زمین از خورشید ح 149'500'000 کم است (نیز ← واحد نجومی). زمین را پوششی گازی احاطه کرده است، که قسمت عمده‌ی آن اکسیژن و نیتروژن میباشد (← جو؛ هوا). زمین دارای یک قمر میباشد (← ماه، قمر زمین). وسعت خشکیهای زمین ح 148'800'000 کم و وسعت اقیانوسها ح 361'200'000 کم است. از تحقیقات وسیعی که از نظر فیزیکی در زمین بعمل آمده است، یک رشته علومی بوجود آمده که عنوان "علوم زمین" به آنها اطلاق میشود، و زمینفیزیک بمعنای وسیع آن جزء این علوم است. علوم زمین را میتوان به زمینسنجی، زمینشناسی، فیزیوگرافی، زمینریخت، هواشناسی، و مغناطیس زمین و برق آن تقسیم کرد. این علوم با یکدیگر بستگی دارند، و بعضی از از آنها به شعبه‌های خاص تقسیم میشوند، از قبیل لرزه‌شناسی، اقیانوسشناسی، یونکره‌شناسی، آب‌شناسی، و زمینساخت.

(1)ground (2)earth

I ـ ابعاد و شکل زمین

گویند فیثاغورس (قرن ۶م ق‌م) نخستین کسی بود که حکم قطعی به کرویت زمین کرد. اراتستن (قرن ۳م ق‌م) اولین کسی محسوب است که اقدام به تعیین ابعاد زمین کرد. زمین تقریباً کروی است، و در بسیاری از مسائل میتوان آنرا کره‌ای پنداشت که محیط دایره‌ی عظیمه‌ی آن 40'000 کم است؛ شعاع چنین کره‌ای 6'366 کم و طول یک درجه‌ی نصف النهار آن 111,111 کم میباشد. اما در واقع، زمین کره‌ی کامل نیست، بلکه در قطبین فرورفتگی و در استوا برآمدگی دارد. از اندازه‌گیریهائی که بعمل آمده است (← نصف النهار؛ زمینسنجی) معلوم شده است که زمین را میتوان بشکل یک گویوار پخت دانست (نقشه‌ی برداریهای فراوان زمینسنجی حاکی از اینست که خط استوا خود اندکی بیضوی است). ابعاد گویوار بین‌المللی (← زمینسنجی) عبارتند از، نصف قطر اطول (استوائی) 6'378'388 متر، نصف قطر اقصر (در امتداد محور زمین) 6'356'912 متر، تفاضل دو نصف قطر 21'476 متر، و پختی آن 1/297 (برای تفصیل بیشتر ← زمینسنجی). جرم زمین تقریباً 6×10^{21} تن، و جرم مخصوص متوسط آن 5,552 است. طرق دقیق محاسبه‌ی جرم زمین مبتنی بر کارهای ه. کوندیش میباشد.

II ـ حرکات زمین

(برای ملاحظات تاریخی ← نجوم.) معروفترین حرکات زمین عبارتند از حرکت وضعی و حرکت انتقالی آن. حرکت وضعی زمین، که بوسیله‌ی ژ. ب. ل. فوکو بطور قطع ثابت شد، حرکتی است از مغرب به مشرق بر گرد خطی موهومی موسوم به محور زمین، که از مرکز زمین بر استوای آن عمود است؛ نقاط تقاطع محور زمین را با سطح آن دو قطب زمین (قطبین جغرافیائی) میخوانند. زمان یک دوران کامل زمین در حول محورش شبانروز میباشد. این حرکت سبب طلوع و غروب ظاهری خورشید و ماه و ستارگان و توالی روشنی و تاریکی است (← روز و شب). علاوه بر حرکت وضعی، زمین سالی یک بار دور خورشید حرکت انتقالی میکند؛ مدار این حرکت بیضیی است واقع در صفحه‌ی دایرة البروج، که خورشید در یکی از کانونهای آن قرار دارد. سرعت این حرکت ح 30 کم در ثانیه است (نیز ← سال). خروج از مرکز مدار زمین ح 1/60 است؛ بسبب این خروج از مرکز، فاصله‌ی متوسط زمین تا خورشید، در طی سال، از مقدار متوسط خود، یعنی 149'500'000 (← واحد نجومی)، به اندازه‌ی ح 4'800'000 کم تغییر میکند. این اختلاف آن اندازه زیاد نیست که در اقلیم مؤثر افتد، چنانکه در نیمکره‌ی شمالی، در زمستان زمین به خورشید نزدیکتر است تا در تابستان. محور زمین نسبت به صفحه‌ی مدار آن زاویه‌ای برابر $66^\circ\ 33'\ 01''$ دارد، و این میل محور، توأم با حرکت انتقالی زمین، سبب درازتر بودن روزها در تابستان نسبت به زمستان میباشد (← روز و شب)، و علت اولیه‌ی پیدایش فصول (← فصل) نیز هست. حرکات زمین منحصر به حرکات وضعی و انتقالی نیست، زیرا در ضمن گردش سالیانه‌ی زمین به دور خورشید، خورشید خود با سرعت ح 20 کم در ثانیه نسبت به ثوابت حرکت میکند، و در این حرکت، زمین را با خود میبرد. پس مسیر واقعی حرکت زمین نسبت به ثوابت یک منحنی پیچ است (← پیچ، منحنی). در آغاز هر سال نو، زمین نسبت به خورشید به همان وضع آغاز سال گذشته درمیآید، ولی در واقع ح 634'000'000 کم بر این پلکان مارپیچی بالا رفته است. بالاخره، محور زمین خود حرکاتی دارد که یکی از آنها حرکت تقدیمی و دیگری رقص محور است (← تقدیم اعتدالین).

III ـ ساختمان زمین

جرم مخصوص متوسط سنگهای سطحی زمین ح 2,67 است، اما از شکل و اندازه و جرم زمین معلوم میشود که جرم مخصوص متوسط آن بر روی هم 5,5 میباشد. بنا بر این، محتملا چگالی هسته‌ی زمین بمراتب بیشتر از چگالی سطح آنست. از مطالعه‌ی امواج زلزله چنین برمیآید که زمین از یک رشته قشرهائی، که مانند پوستهای پیاز روی هم قرار گرفته‌اند، تشکیل یافته است، اما نظر محققین در باب ضخامت این قشرها متفاوت میباشد. وجود سه لایه‌ی متمایز در نزدیک سطح زمین تقریباً مسلم است. رفتار امواج زلزله حاکی از اینست که در اعماق (نسبت به سطح زمین) ۱۲ کیلومتری، ۳۷ کیلومتری، و ۶۰ کیلومتری، در ساختمان زمین "انفصال" روی میدهد (یعنی خواص فیزیکی لایه‌ها بطور فاحش تغییر میکند). در عمق 2'900 کیلومتری، سطح انفصال دیگری قرار دارد که در آنجا تغییر لایه‌ها فاحشتر است. بیشتر لرزه‌شناسان معتقدند که در اینجا امواج زلزله به هسته‌ی مرکزی زمین برخورد میکنند، که احتمالا مرکب از آهن و نیکل به حالت مایع است. خلاصه‌ی اطلاعات ما از داخل زمین اجمالا بدین شرح است: هسته‌ی مرکزی، به شعاع 3'470 کم؛ لایه‌ای برزخی از سیلیکاتهای آغشته به آهن، بضخامت 1'700 کم؛ لایه‌ای از سیلیسیوم و منیزیوم، موسوم به سیما، بضخامت ح 1'140 کم؛ سنگهای فوق العاده بازی، مشتمل بر لایه‌ای بضخامت ۲۳ کم، لایه‌ی بازالتی، که محمل مستقیم "قشر جامد زمین" و عمدهٔ مرکب از گرانیت و سنگهای گرانیتی است، بضخامت ح ۱۲ کم؛ لایه‌ی خارجی یا قشر جامد زمین، که آنرا سنگکره نیز مینامند. اقیانوسها آبکره را تشکیل میدهند، و لایه‌ی گازی، موسوم به جوّ زمین، بر کره‌ی زمین محیط میباشد. از عناصر شیمیائی، ۹۶ عنصر در زمین یافت میشود، ولی مواد معدنی موجود حاصل از ترکیب آنها به 1'000 میرسد. داخلیترین قسمت قشر زمین از سنگهای آذرین است، و قسمت میانی از سنگهای تهنشستی. لایه‌های خارجی (یا سطحی) عبارتند از رس و شن، و برونزدهای گرانیت و بازالت که در رشته‌کوهها و نواحی کوهزائی بسبب روراندگی و فراراندگی لایه‌های تحتانی پدید میآیند. از قشر زمین، ح ۹۳٪ جامد و ح ۷٪ مایع است.

از ماهیت داخله‌ی زمین چندان اطلاعی نداریم، و اطلاعات مختصری که در دست است ناشی از مطالعه‌ی رفتار امواج زلزله و قشر جامد زمین است. عموماً دما با عمق زیاد میشود (احتمالا از

قرار °۲۰ صدبخشی در کیلومتر). دمای گدازه‌های آتشفشانی که از آتشفشانهای زنده به خارج پرتاب میشود حد °۱٬۱۰۰ صدبخشی است. بعضی از محققین چنین میپندارند که از عمق ۵۰ کیلومتری میزان ازدیاد دما بمقدار معتنابهی تنزل میکند، و محتملا دمای هسته‌ی مرکزی زمین بیش از °۲٬۰۰۰ یا °۳٬۰۰۰ صدبخشی نیست. هر چه بیشتر بطرف مرکز زمین برویم فشار افزایش بسیار پیدا میکند. فشار را در عمق ۲٬۰۰۰ کیلومتری برابر یک میلیون **اتموسفر** تخمین کرده‌اند، و فشار در مرکز زمین ممکن است ۳٫۵ برابر این مقدار باشد. در باب اینکه حرارت رادیوآکتیوی که در داخل زمین تولید میشود بیشتر از آنچه از آن خارج میشود هست یا نه بین محققین اختلاف نظر هست. بعضی از زمینشناسان هنوز معتقدند که زمین در حال خنک شدن است، و انقباض ناشی از این خنک شدن را برای توجیه تشکیل یافتن کوهها کافی میدانند. توجیه بی‌نظمیهائی که در توزیع اجرام در زمین مشاهده میشود منشأ نظریه‌ی همتادی است (نیز ← قاره).

IV ـ سن و منشأ زمین

اطمینان‌بخش‌ترین اطلاعی که در تخمین سن زمین داریم ناشی از تحقیقات رادیوآکتیو است (← **تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته**). قدیم‌ترین سنگهای زمینی حد ۲٬۸۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال سن دارند. سن شهابسنگهائی که مورد بررسی واقع شده‌اند حد ۴٬۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال تخمین شده است، و ظاهراً سن زمین به سن شهابسنگها نزدیکتر میباشد. در باب منشأ زمین هنوز نظریه‌ی مقنعی عرضه نشده است. فرضیه‌ی **سیارکان** پیدایش منظومه‌ی شمسی را ناشی از فورانی میداند که، بسبب عبور ستاره‌ای از نزدیکی خورشید، عارض خورشید گردید. نظریه‌ی دیگری هست که زمین قسمتی است از ستاره‌ای که منفجر گردیده. بعضی نیز معتقدند که انرژی نور ستارگان و جاذبه توأماً گازها و گرد و غبارهای کیهانی را کنار هم جمع کرده و زمین را پدید آورده است.

زمین خاوران: ← خاوران.

زمین‌خزه[1] (zamin.xaze)، حرکت نزولی بطیء و تقریباً نامحسوس ولی دائمی سطح خاک و قطعات سنگ بر دامنه‌ها.

زمین داور (zamin dāvar) یا **زمنداور** (zemen–) یا **داور**، ناحیه‌ی تاریخی بین سجستان و غور. این ناحیه عبارت بوده است از دره‌ی وسیعی که رود هیرمند از جبال هندوکش تا بست در آن جاری است. بنا بر مآخذ اسلامی، ناحیه‌ای حاصلخیز و پرجمعیت بوده است، و چهار شهر عمده ـ به اسامی درتل (dartall) یا تل، درغش (darqaš)، بغنین (baqnin)، و شروان (šarvān) یا سروان ـ و آبادیهای بزرگ داشته است. هیچیک از شهرهای مذکور امروز باقی نیست. شهر درتل بفاصله‌ی ۳ منزلی بست بر ساحل هیرمند واقع بوده، و کوه زون که در آنجا مسلمانان دستهای بت معروف به زون را قطع کردند نزدیک آن بوده. از شهری بنام خاش یا خواش نیز در زمین داور نام برده شده، که محل آن نیز نامعلوم است، و بعضی آنرا از توابع کابل شمرده‌اند.

زمینساخت[2] (zamin.sāxt)، شاخه‌ای از زمینشناسی که موضوع آن پدیده‌های زمینساختی، خاصه چین‌خوردگیها و گسلش‌ها است.

زمینساختی[5] (zamin.sāxti)، مربوط به ساختمان قشر جامد زمین، و یا به نیروها و شرایطی در داخل زمین که باعث حرکات قشر زمین است (از قبیل زلزله، چین‌خوردگی، گسلش، و غیره)، و نیز حاکی از نتیجه‌ی این حرکات (مثلا دره‌ی زمینساختی). نیز ← زمینساخت.

زمینسنجی[6] (zamin.sanji)، فن ژئودزی (geo-dezi)، علم و فن تعیین دقیق اوضاع نقاط و شکل و وسعت قسمتهای وسیع سطح زمین و شکل و اندازه‌ی کره‌ی زمین، بوسیله‌ی رصد و محاسبه. نقشه‌برداریهای زمینسنجی با توجه به انحنای زمین ـ که نه مستوی و نه کروی کامل است ـ انجام میگیرد، و لهذا در این کار باید به روشهائی دقیقتر از نقشه‌برداری عادی توسل جست (← **نقشه‌برداری**). روشهای عمده‌ی زمینسنجی عبارتند از مثلث‌بندی، ترازیابی (برای یافتن فرازای نقاط)، نجوم زمینسنجی (بکار بردن علم نجوم در زمین‌سنجی)، و گرانیسنجی (برای تعیین شتاب ثقل). در زمینسنجی برای توصیف شکل زمین سطحی موسوم به **زمینوار** بکار میرود، که عبارتست از سطح متوسط دریا و امتداد آن در زیر قاره‌ها. بسبب بینظمیهای زمینوار، سطح منظمی اختیار میکنند، که حتی الامکان به زمینوار نزدیک باشد. این سطح **گویواری** است که آنرا گویوار مأخذ خوانند. کارهای زمینسنجی بطریق "تقریبات متوالیه" صورت میگیرد، بر اساس نتایج حاصل، گویواری نزدیک به شکل زمین طرح میکنند، و سپس، از یک طرف، با نقشه‌برداریها و ارصاد دقیق اندازه‌گیریهائی بعمل میآورند، و از طرف دیگر، کمیات مورد اندازه‌گیری را بر اساس گویوار مأخذ حساب میکنند. با مقایسه‌ی نتایج حاصل از اندازه‌گیری و محاسبه، گویوار مأخذ را اصلاح میکنند تا گویواری نزدیکتر به شکل زمین حاصل شود. بر اساس اندازه‌گیریهای دقیقی که در قرون ۱۸م و ۱۹م بعمل آمد، زمینسنجان طرح چند گویوار ریخته‌اند، که از آن جمله است گویوار ا. ر. **کلارک** که در ۱۸۶۶ محاسبه شد. در ۱۹۰۹، ج. ف. هیفرد طرح گویواری ریخت، که مورد قبول "انجمن زمینسنجی اتحادیه‌ی بین‌المللی زمینسنجی و زمینفیزیک" قرار گرفت (۱۹۲۴)، و بهمین جهت به گویوار (یا بیضیوار) بین‌المللی معروفست (کشمة، بسبب نقشه‌برداریهای پردامنه که بر اساس گویوار کلارک بعمل آورده بود، آنرا نپذیرفت). در جدول مقابل بعضی از مشخصات گویوار بین‌المللی مندرج است. با اصلاحاتی که در وسایل کار زمینسنجی بعمل آمده است، اکنون میتوان در زمانی کوتاهتر نتایجی دقیقتر از گذشته بدست آورد. از سال ۱۹۵۷، از اقمار مصنوعی در زمینسنجی استفاده میشود. از اندازه‌گیریهای دقیقتری که بعمل آمده معلوم شده است که استوای زمین ظاهراً بیضی‌شکل است، و زمین تا حدی شبیه گلابی است، و پختی آن ۱/۲۹۷ میباشد. در نتیجه‌ی کارهای زمینشناسی اخیر و مخصوصاً **سال جهانی زمینفیزیکی**، احتمال میرود که گویوار بین‌المللی مورد تجدید نظر قرار گیرد.

از جنبه‌ی تاریخی، بسط زمینسنجی را میتوان به سه دوره تقسیم کرد: دوره‌ی کرویت، از زمان **اراتستن** (حد ۲۷۳–حد ۱۹۲ ق‌م) تا زمان ژ. **پیکار** (قرن ۱۷م)، که در آن زمین را کروی میدانستند؛ دوره‌ی گویواری، از اواخر قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م تا آغاز قرن ۲۰م؛ و دوره‌ی زمینواری، از ۱۹۰۰ ببعد. ظاهراً اول کسی که حکم به کرویت زمین کرد **فیثاغورس** (قرن ۶م ق‌م) بود. معمولا اراتستن، که نخستین کسی است که به تعیین اندازه‌ی زمین پرداخت، واضع زمینسنجی محسوب میشود. از کوششهای دیگری که در این راه بعمل آمد **رصدهای مأمونی** است. باید دانست که با فرض کرویت زمین، برای تعیین اندازه‌ی آن کافیست که طول قسمتی از یک نصف النهار را، واقع بین دو نقطه که عرضهای جغرافیائی آنها در دست است، اندازه‌گیری کنیم؛ از روی این طول و تفاضل عرضهای آن دو نقطه میتوان شعاع نصف النهار (یعنی شعاع زمین) را بدست آورد. دوره‌ی گویواری، که در طی آن زمین را بشکل گویوار پختی میدانستند، با تحقیقات نظری نیوتن و ک. هویگنس آغاز گردید. از کسانی که بسبب اندازه‌گیریها یا تحقیقات نظری سهم عمده در بسط زمینسنجی داشته‌اند باید کاسینی، **موپرتولی**، **مشن**، **دلامبر**، **گاوس**، **لژاندر**، و **بسل** را نام برد. نقشه‌برداریها و اندازه‌گیریهائی که در قرن ۱۹م در هند، به سرپرستی کسانی چون سر ج. **اورست** بعمل آمد، نیز در این زمینه اهمیت داشته است.

مشخصات گویوار بین‌المللی (هیفرد)
(ارقام داخل پرانتز متعلق به گویوار کلارک است)

شعاع استوائی (نصف قطر اطول)	۶٬۳۷۸٬۳۸۸	متر
»	(۶٬۳۷۸٬۲۵۶)	»
شعاع قطبی (نصف قطر اقصر)	۶٬۳۵۶٬۹۱۲	»
»	(۶٬۳۵۶٬۵۸۴)	»
پختی	۱/۲۹۷ یا ۰٫۰۰۳۳۶۷۰۰	
طول ربع نصف النهار	۱۰٬۰۰۲٬۲۸۸	متر
محیط استوا	۴۰٬۰۷۶٬۵۹۴	»
سطح زمین	$510'101 \times 10^3$	کم
حجم زمین	$1'083'320 \times 10^6$	کم
شعاع کره‌ای با همان نصف النهار	۶٬۳۶۷٫۶	کم
شعاع کره‌ای با همان حجم	۶٬۳۷۱٫۲	»

طول یک درجه‌ی نصف النهار

از عرض °۰ تا °۱	۱۱۰٬۵۷۶	متر
از عرض °۴۹ تا °۵۰	۱۱۱٬۲۳۳	»
از عرض °۸۹ تا °۹۰	۱۱۱٬۷۰۰	»

(1)soil creep (2)geomorphology (3)Davis (4)tectonics (5)tectonic (6)geodesy

زمینشناسی[1] (zamin.šenāsi)، علم به احوال و تغییرات زمین از نظر ساختمان و ترکیب آن و فرایندهای وابسته به آنها. شعبه‌های مختلف آن عبارتند از سنگشناسی، در منشأ و ساختمان سنگها؛ زمینشناسی ساختمانی، در تغییراتی از سنگها که چینها و گسلها از آنها پیدا شده است؛ چینه‌شناسی، مربوط به روابط متقابل میان سنگهای لایه‌دار؛ زمینریخت، در منشأ پیدایش خشکیها و پیدایش توده‌های خشکی و تغییرات آنها؛ فیزیوگرافی، در توزیع ساخته‌های سنگی (کوهها، فلاتها، دشتها، دره‌ها)؛ زمینشناسی اقتصادی، در نهشتهای معدنی که از لحاظ بازرگانی سودمند است؛ زمینشناسی مهندسی، در قشر زمین از لحاظ تأثیر آن در ساخته‌های دست بشری (مانند سدها، تونلها، و شالوده‌های عمارات)؛ کیهانزالی، در منشأ زمین؛ زمینشناسی تاریخی، در تاریخ پیدایش سنگها از روی ساختمان و ترکیب آنها، و وضع قرار گرفتن سنگواره‌های گیاهی و جانوری موجود در این سنگها، و ارتباط آنها با یکدیگر (بحث در سنگواره‌ها خود موضوع پالئونتولوژی است).

در باب پدیده‌ها و فرایندهای مربوط به ساختمان زمین؛ پیشینیان نیز ملاحظات و مشاهداتی داشته‌اند، که در آثار ارسطو، لوکرتیوس، استرابون، و سنکا آمده است، و نظریات ارسطو در این زمینه در اوایل قرون وسطی از طریق آثار ابوعلی سینا به مغرب‌زمین رسید. زمینشناسی از موضوعهای مورد توجه لئوناردو دا وینچی بود. در قرن ۱۷م، علمائی که در کیهانزائی مطالعه میکردند، مخصوصاً دکارت و لایبنیتز، نظریه‌هائی در باب منشأ و تاریخ زمین عرضه کردند. اما علم زمینشناسی جدید در قرن ۱۸م با کارها و تألیفات کسانی چون بوفون و ا. ب. دو سوسور پیدایش یافت. آبراهام گوتلوب ورنر، با کوششهای بیهوده‌اش در اثبات اینکه اصل همه‌ی سنگها از آب است، به پیشرفت زمینشناسی کومک فراوان کرد، زیرا توانست توالی تاریخی سنگها را ثابت کند. با دانشمندانی چون دولومیو، سر ر. ا. مرچیسن، لامارک، کوویه، و دیگران این علم هر چه بیشتر جنبه‌ی تجربی پیدا کرد. جیمز هاتن، با نظریه‌ی اونیفورمیسم، بنیان نظری قسمتی از زمین‌شناسی جدید را طرحریزی کرد، و این نظریه جایگزین نظریه‌ی کاتاستروفیسم شد. در قرن ۱۹م، آثار چارلز داروین و تحقیقات ل. اگسی در علم زمینشناسی تأثیر داشته است. در قرن ۲۰م، فرضیه‌های ارزنده‌ی جدید بوسیله‌ی ت. ک. چیمبرلین، سر جیمز جینز، و آ. ل. وگنر پیشنهاد شده است. در سال جهانی ژئوفیزیکی (۱۹۵۷-۵۸) که دانشمندان ۶۷ ملت برای حل مشکلات موجود در همه‌ی شاخه‌های زمینشناسی دست بدست یکدیگر دادند، پیشرفتهای چندی حاصل شد. نیز ← تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته؛ زمین.

ازمنه‌ی زمینشناسی، یعنی مدت زمان از آغاز پیدایش نخستین سنگها به این طرف (بیش از ۴٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال) را به قسمتهائی (موسوم به دوران[2]های زمینشناسی) منقسم کرده‌اند، که نماینده‌ی هر قسمت گروهی از سنگها است، و این فواصل زمانی یا قسمتها را به قسمتهای جزء منقسم نموده‌اند، و برای این قسمتها و سنگهائی که در طی هر یک تشکیل یافته است عناوین معین قائل شده‌اند. از آن جمله است، دوره[3]، دور[4]، و عصر[5]. اما باید دانست که استعمال این اصطلاحات یکنواخت نیست، چنانکه فاصله‌ی زمانی ائوسن را گاه تحت عنوان دوره و گاه تحت عنوان دور می‌آورند. چینه‌بندیهای متعلق به یک دوران را گروه[6]، متعلق به یک دوره را سیستم[7] (sistem)، متعلق به یک دور را ریسه[8]، و متعلق به یک عصر را سازند خوانند. چهار قسمت بزرگ ازمنه‌ی زمینشناسی عبارتند از پرکامبرین، پالئوزوئیک، مزوزوئیک، و سنوزوئیک (جدول را در صص ۱۱۸۴-۸۵ ملاحظه کنید). هر یک از این قسمتها، جز سنوزوئیک، با تغییرات عمیقی در وضع قاره‌ها و کوهها پایان یافته است، و با طلوع اشکال تازه‌ای از حیات تمایز پیدا کرده. حلقه‌ی زمینشناسی، که در سراسر تاریخ زمینشناسی جریان داشته، مشتمل است بر یک دوره‌ی ساخته شدن کوه و قاره که در پی آن دوره‌ی فرسایشی آمده، و سپس دوره‌ی برآمدن زمین از سر گرفته شده است.

زمینفیزیک[9] (zamin.fizik) [= فیزیک زمین]، فنی ژئوفیزیک (jeofizik)، علمی که در ساختمان و ترکیب و تغییرات زمین و جو آن بنا بر اصول نظری و عملی فیزیک بحث میکند. اصطلاح ژئوفیزیک (البته بصورت آلمانی) نخستین بار در اواسط قرن ۱۹م در محافل علمی آلمان وضع و رایج شد. این علم مفاهیم و معلومات اولیه و روشهای علوم گوناگون دیگر را دربر میگیرد، دامنه‌اش وسیع و تعیین حدود آن دشوار است. مثلا زمینشناسی، علم نجوم، علم کائنات جو، آبشناسی، اقیانوسشناسی، لرزه‌شناسی، و جغرافیای طبیعی، همه در مطالعات و تحقیقات زمینفیزیکی وارد میشوند. یافتن محل ذخایر نفتی و معدنی و آبهای زیرزمینی، همه به زمین‌فیزیک عملی مربوط میشود. اندازه‌گیریهای برقی و لرزه‌ای بر روی زمین، و تجسسات گرانشی و مغناطیسی و تشعشعی (چه بر زمین و چه بوسیله‌ی دستگاههای هوابرده) از وسایل کار پژوهشهای زمینفیزیکی است. از مقایسه‌ی اطلاعات حاصل از این راهها با سیماهای مرئی سطح زمین، نتایجی در باب قسمتهای زیر سطحی میگیرند؛ سپس، با حفر چاههای گمانه‌ای، وسعت و ثروت پهنه‌ای را که از لحاظ ماده‌ی مطلوب (نفت، آب، یا فلز) مورد جستجو است معلوم میکنند.

زمینلاد[10] (zamin.lād) [زمین + لاد (= بن، اصل)]، پهنه‌ی وسیعی از خشکی که شامل جزء اعظم خاک یک کشور است (معمولا در مقابل جزیره و شبه جزیره گفته میشود):

زمینلاد اسپانیائی[11] (zamin.lāde espāniā'i)، زمینلاد امریکای اسپانیائی (← امریکای اسپانیائی) خاصه ساحل امریکای جنوبی از برزخ پاناما تا مصب اورینوکو. دریازنان انگلیسی از این سواحل و جزایر دریای کارائیب به کشتیهای اسپانیائی حامل ذخائر بتر جدید که عازم اسپانیا بودند دستبرد میزدند. امروزه این عنوان به همه‌ی ناحیه‌ی کارائیب که عرصه‌ی دریازنی بود اطلاق میشود.

زمین‌لرزه: ← زلزله.

زمین‌لغزه[12] (zamin.laqze)، لغزیدن توده‌ی بزرگی از سنگ یا خاک بر سطح کوه یا تندان. سبب عمده‌ی آن اشباع شدن از آب است، که موجب زیادی وزن و کمی اصطکاک میشود. نیز ممکن است بوسیله‌ی زلزله حادث شود. زمین‌لغزه‌ها سبب ایجاد سد در برابر نهرها، و باعث سیل و انهدام جنگلها، کشتزارها، و خانه‌ها، و خسارات دیگر میشوند.

زمینوار[13] (zamin.vār)، فنی ژئوئید (jeoid)، سطح متوسط اقیانوسها که در زیر قاره‌ها ممتد فرض میشود، و در هر نقطه بر امتداد شاقول در آن نقطه عمود است. برای تصور زمینوار میتوان فرض کرد که اقیانوسها بوسیله‌ی شبکه‌ای از کانال‌های تنگ که به محاذات سطح دریا در قاره‌ها حفر شده است مرتبط شوند؛ در این صورت، زمینوار عبارت خواهد بود از سطح اقیانوس و امتداد آن در زیر قاره‌ها. در زمینسنجی، زمینوار مشخص شکل زمین است. شکل عمومی زمینوار نزدیک به یک گویوار پخت است (← گویوار)، ولی بسبب جاذبه‌های نامنظم قاره‌ها و پستی و بلندی زمین، از لحاظ جزئیات با آن متفاوت میباشد، و

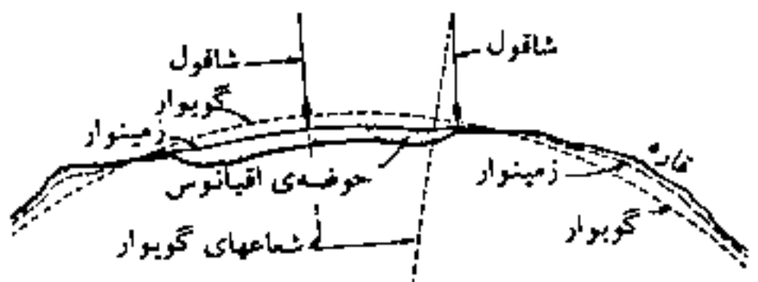

زمینوار و گویوار

بدین جهت، متضمن مشکلات ریاضی عظیم برای زمینسنجان است. برای اجتناب از این مشکلات، زمینسنجان گویواری را که حتی الامکان به زمینوار نزدیک باشد مأخذ قرار میدهند، که در واقع شکل متوسط زمینوار است (متوسط به معنی جهانی). گویوار در پهنه‌های اقیانوسی کمی بالاتر و در قاره‌ها کمی پایینتر از زمینوار قرار دارد.

زن[14] (zen)، فرقه و آیینی بودائی (← بودا، آیین) که مخصوصاً در ژاپن قوت گرفت. در هند نشأت یافت، و بر طبق روایات، بوسیله‌ی شخصی نیمه‌افسانه‌ای، بنام بوددهیدهارما (boddhidhārmā) (نهٔ قرن ۶م ب‌م)، وارد چین شد. در چین بنام چان (cān) خوانده میشد، و در آنجا از آیین تائو متأثر گردید، و از ح ۹۰۰ شکل غالب آیین بودا در چین بود. در قرن ۱۲م به ژاپن وارد شد. پیروان زن در جستجوی بینشی نهائی هستند که در عالم نیروانا نصیب بودا گردید؛ و معتقدند که کوشش فکری، کارهای نیک، و اجرای اعمال دینی به خودی خود ارزشی ندارند، و اغلب مانع بینش واقعی هستند. رستگاری را باید با نگریستن در دل خود با دیده‌ای درونبین جستجو کرد. فرقه‌ی زن بسبب انضباط سخت آن

(۱)geology (۲)era (۳)period (۴)epoch (۵)age (۶)group (۷)system (۸)series (۹)geophysics (۱۰)mainland (۱۱)Spanish Main (۱۲)landslide (۱۳)geoid (۱۴)Zen Buddhism

جدول ازمنه‌ی زمینشناسی

برای تفصیل بیشتر در باب مشخصات هر یک از ازمنه، و زمینشناسی ایران، مقالات ارجاعی را ملاحظه کنید.

تقسیمات	وقایع و سیماهای عمده	زندگی حیوانی و نباتی
پرکامبرین	نخستین قسمت از ازمنه‌ی زمینشناسی است، و پس از زمان ماقبل زمینشناسی معروف به آزوئیک (āzoik) قرار دارد. بر طبق کشفیات کنونی مشتمل بر دو قسمت آرکئوزوئیک و پروتروزوئیک بوده است، که به دنبال هر یک فاصله‌ی زمانی فرسایشی مدیدی پیش آمده است. بر طبق اطلاعات حاصل از رادیوآکتیویته، زمان پرکامبرین ح ۴٬۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال پیش شروع شده است.	
اوایل پرکامبرین	فعالیت شدید آتشفشانی. تشکیل یافتن کانیها. برآمدن کوهها و فرسایش آنها. برآمدن کوهها در سراسر زمین در اواخر این عهد.	احتمالا گیاهان و جانوران ابتدائی دریائی فراوان بوده‌اند. هنوز فسیلهائی که انتساب آنها به این عهد مسلم باشد کشف نشده.
اواخر پرکامبرین	تهشتهای فراوان آهن، مس، نیکل، و طلا. دو یخگیری. تشکیل یافتن کوهها و فعالیت آتشفشانی در اواخر این عهد.	ظاهراً گیاهان و جانوران ساده‌ی دریائی متنوع وجود داشته. آثاری هست حاکی از وجود جلبکهائی که آهک ترشح میکرده‌اند، و احتمالا از کرمها و اسفنجها.
پالئوزوئیک	ح ۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال قبل آغاز شد، و ح ۳۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال طول کشید. در طی قسمت اعظم آن، هوا ملایم و یکنواخت بود.	
کامبرین	دریاها سه بار پهنه‌های عظیمی از قاره‌ها را فروگرفتند، و سپس عقب نشستند. تهشت سنگهای تهنشستی. مرتفعات عهد پرکامبرین تخفیف یافت. رسوبهای هرمزی (ج ایران) از این دوره است.	بیمهرگان دریائی گوناگون، بسیاری دارای صدف؛ فسیلها عمدةً از تریلوبیتها و براکیوپودها؛ نخستین حلزونها؛ بسیاری جلبکهای دریائی و اسفنجها.
اوردوویسین (ordovisian)	منتهای گسترش دریاهای قاره‌ای. لااقل دو بار خشکیها از آب بیرون آمده است. فعالیت آتشفشانی در بعضی نواحی. تشکیل یافتن نفت، مرمر، و سنگ آهک. اختلالاتی در قشر جامد زمین در اواخر دوره.	غلبه‌ی بیمهرگان دریائی برجای ماند؛ بعضی اقسام نرمتنان، کرینوئیدها، پابرسران، و مرجانها وجود داشته. نخستین مهره‌داران (ماهیهای اولیه) پیدایش یافت.
سیلورین	دو بار داخله‌ی امریکای شمالی را آب فروگرفت. در اواخر دوره کوهها در اروپا، آسیا، و افریقا تشکیل یافت.	غلبه‌ی بیمهرگان دریائی ادامه داشت؛ کرینوئیدها و مرجانهای فراوان. اجداد عقربها پیدایش یافتند، که شاید نخستین جانوران دارای تنفس هوائی بوده‌اند. احتمالا بعضی گیاهان خشکی پدید آمدند.
دوونین	احتمالا ل اروپا بوسیله‌ی خشکی به ل‌ش امریکا ارتباط داشته. آب گاه پهنه‌های عظیمی از امریکای شمالی را فروگرفته؛ عاقبت عقبنشینی کرده. تشکیل کوهها در ش امریکای شمالی.	ماهیهای زره‌دار و ماهیهای کوسه برآمدند. جانوران خشکی پدید آمدند (دوزیستان، حشرات، عنکبوتها). گسترش اجداد پنجه‌گرگها، سرخسها، دم اسبیان، و مخروطیان.
کربونیفر		
کربونیفر سفلی	آبها به جانب دره‌ی میسی‌سیپی و اروپای غربی پیشروی کردند؛ سپس عقب نشستند. حرکات قشر جامد زمین و فعالیت آتشفشانی در امریکای شمالی، اروپا، و آسیا.	کرینوئیدها، روزن‌داران (فورامینیفرها) و کوسه‌های تکامل‌یافته فراوان بودند. دوزیستان برآمدند.
کربونیفر علیا	آب و هوا (گرم و مرطوب) با تشکیل یافتن زغال سنگ از رستنیهای فراوان باطلاقهای پهناور مساعد بود. برآمدن و فرونشستن متناوب قشر جامد زمین در امریکای شمالی، اروپا، آسیا، و افریقای شمالی.	پدید آمدن حلزونهای خشکی. نخستین خزندگان شناخته‌شده. حشرات بسیار درشت. سرخسهای غول‌پیکر، پنجه‌گرگها، و دم اسبیان غلبه داشتند. پیدایش رستنیهای دانه‌دار.
پرمین	قاره‌ها برآمدند. کمابی پردامنه در نیمکره‌ی شمالی؛ یخگیری در نیمکره‌ی جنوبی. تهشت نمک و پوتاس در قسمتی از کشمت، آلمان، تجشت. برآمدن کوهها (آپالاش و اورال).	تغییرات شدید آب و هوا سبب از بین رفتن بسیاری از گیاهان و جانوران و انطباق بعضی دیگر با این شرایط گردید. خزندگان برآمدند؛ دوزیستان انحطاط یافتند. مخروطیان در حال برآمدن بودند.
مزوزوئیک	عصر خزندگان. ح ۲۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال قبل آغاز شد، و ح ۱۳۰٬۰۰۰٬۰۰۰ سال بطول انجامید.	
تریاسیک	اقلیم معتدل، و نواحی کمابی و نیمکماب فراوان بوده است.	بیمهرگان رایج مشتمل بر بعضی اقسام نرمتنان، شکمپائیان، و مرجانهای واقعی بوده است. بسیاری خزندگان عظیم آبی و خشکی، خاصه دینوزورها؛ بعضی جانوران شبیه پستانداران. مخروطیان، سرخسها، دم اسبیان، سیکاسها.
ژوراسیک	دریاها قاره‌ها را فروگرفتند. کوههای آپالاش فرسایش یافتند. در ایران آرامش وجود داشته است.	جانوران غالب؛ خزندگان زمینی، دریائی، و پرنده. ماهیهای استخوانی دار و پستانداران و پرندگان باستانی. برآمدن حشرات کنونی (زنبور، مورچه، مگس). اوج سیکاسها.
گرتاسه	بیشتر قاره‌ها غرق در آب بود؛ سفیدگل در اروپا نهشته شد. نزدیک اواخر دوره کوهسازی در ناحیه‌ی کوردیلرا در امریکا شدت داشت؛ هوا سردتر شد. در ایران رسوب سنگهای آهکی ادامه داشت.	پستانداران کیسه‌دار و جُفتدار پدید آمدند. گیاهان دارای دانه‌های پوشیده برآمدند؛ درختان برگریز، علفها، و غلات انتشار یافتند. در اواخر دوره پرندگان دندانه‌دار و دینوزورها و خزندگان پرنده منقرض شدند.

جدول ازمنه‌ی زمینشناسی

برای تفصیل بیشتر در باب مشخصات هر یک از ازمنه، و زمینشناسی ایران، مقالات ارجاعی را ملاحظه کنید

تقسیمات	وقایع و سیماهای عمده	زندگی حیوانی و نباتی
سنوزوئیک	مدتی که از آن گذشته به تفاوت از ۶۰٬۰۰۰٬۰۰۰ تا ۷۵٬۰۰۰٬۰۰۰ سال تخمین شده است. بسیاری از زمینشناسان دوران سنوزوئیک را به دو دوران ــ دوران سوم و دوران چهارم ــ تقسیم میکنند.	
پالئوسن و ائوسن	فراروندگی جبال پیرله. فرسایش مرتفعات. پیشرفت دریاها در اراضی اطراف مدیتراله. هوا اغلب گرم بود.	پیدایش نخستین آدم‌نمایان شناخته‌شده. اسلاف بسال، اسب، جوندگان، سگ، و گربه در ائوسن. پرندگان بی‌دندان جدید.
اولیگوسن	قسمتهائی از اروپا و سواحل غربی و جنوبی امریکای شمالی زیر آب بود. در امریکای شمالی و اروپا تشکیل آتشفشانها و فرسایش فراوان بود. در اواسط این دور، سلسله‌های آلپ و هیمالیا چین خوردند.	گوشتخواران واقعی، جوندگان (موش، سنجاب، بیدستر)، ماستودونت، شتر، خوکهای عظیم، و میمونهای راست‌قامت پدید آمدند.
میوسن	دریاها اروپای جنوبی و سواحل امریکای شمالی را فراگرفتند. در نواحی کوردیلرا و اطراف قطب شمالی فعالیت آتشفشانی در کار بود. در سلسله‌های آلپ و هیمالیا چین‌خوردگیهای بسیار روی داد. هوا سردتر بود. در ایران دریاها عموماً پسروی کرده است.	رشد قابل ملاحظه‌ی تیره‌های سگ و گربه. ماستودونت به امریکای شمالی رسید. در بز قدیم میمونهای شبیه آدم پدید آمدند. جنگلها رو به انحطاط گذاشت؛ توسعه‌ی گیاهستانها با تکامل جانوران چرنده مساعد بود.
پلیوسن	بیشتر قاره‌ها بیرون از آب بودند. کرانه‌های فکب و مدیترانه دستخوش فعالیت آتشفشانی بود. کوههای کوردیلرا، آپالاش، آلپ، و هیمالیا دگر بار برآمدند. زمستانها فوق العاده سرد بود.	اوج تفوق پستانداران. پیدایش نخستین اسب یک‌انگشتی. محتملا آدم‌نمایان اولیه‌ی برزخی ابزار سنگی ابتدائی بکار میبردند. در دنبال برآمدن پل میان امریکای شمالی و امریکای جنوبی، مهاجرت روی داد.
پلئیستوسن حد ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ سال قبل آغاز شد.	چهار یخگیری عمده بر قسمتهائی از اروپا، آسیا، و امریکا روی داد؛ سطح دریا در بالا و پایین رفتن بود. تاثیر یخچالها سبب پیدایش آبشارها، تندابها، دریاچه‌ها گردید؛ مسیر رودها تغییر کرد. بیشتر کوهها دگر بار برآمدند، و تقریباً به ارتفاعات کنونی رسیدند.	در نتیجه‌ی تغییرات شدید اقلیمی بسیاری از جانداران مهاجرت کردند یا منقرض شدند. پستانداران تمایز و انحطاط یافتند. امریکای شمالی عرصه‌ی تاخت و تاز فیلها، گربه‌های شمشیردندان، شتر، و اسب بود. پستانداران تیره‌ی هومینیدای (که انسان بآن تعلق دارد) برآمدند. انسان کرومانیون در اواخر این دور پدید آمد.
دور معاصر حد ۲۵٬۰۰۰ سال قبل آغاز شده است.	عقبنشینی یخچالها؛ فرورفتن خشکیها بسبب تاثیر یخچالها. پیدایش پهنه‌های کماب و لیمکماب. فعالیت آتشفشانی در ناحیه‌ی قکب.	در اوایل این دور فرهنگ نئولیتیک پیدایش یافت. اهلی کردن حیوانات و کشت گیاهان آغاز شد. انسان در نیمکره‌ی غربی انتشار یافت.

و اهمیتی که به لیاقت شخصی میداد بزودی مورد توجه سامورای گردید، و در این طبقه نفوذ فراوان یافت. اوج قدرت زن در ژاپن از قرن ۱۴م تا قرن ۱۶م بود. این فرقه در پیشرفت هنر ژاپنی مؤثر بوده است.

زنا (zenā)، رابطه‌ی جنسی بین زن و مردی که ازدواج قانونی، عرفی، یا شرعی نکرده باشند. در نزد اعراب جاهلی، زنا گناه محسوب نمیشد، بلکه عنوان تجاوز بحق مالکیت داشت، ولی قرآن زنا را حرام و عفت را از صفات مؤمنان شمرده است (مثلا سوره‌ی اسراء ۳۴ و سوره‌ی فرقان ۶۸). بحث تفصیلی در باره‌ی زنا و اثبات شرعی آن در سوره‌ی نساء (آیات ۱۹ و ۲۰)، و بحث در باره‌ی مجازات آن و نیز مجازات کسی که دیگری را به زنا متهم کند و از عهده‌ی اثبات برنیاید در سوره‌ی نور (آیات ۲–۹) آمده است. حد شرعی یا مجازات زنای محصن (mohsan)، یعنی زنای کسی که ازدواج شرعی کرده است (خواه زن و خواه مرد)، شدیدتر و احکام تفصیلی آن در کتابهای فقه آمده است. **زناء با محارم** (mahārem) عبارتست از رابطه‌ی جنسی بین زن و مردی که ازدواج آنها بسبب خویشاوندی، اعم از نسبی یا سببی، قانوناً یا عرفاً ممنوع باشد. درجه‌ی خویشاوندی برای حرمت ازدواج در جامعه‌های مختلف متفاوت است. در بعضی جامعه‌ها، ازدواج بین افراد یک عشیره ممنوع و تابو محسوب است، و در بعضی دیگر (مانند مصر قدیم، ایران قدیم، و امپراطوری اینکا) ازدواج بین برادر و خواهر هم جایز بوده است. در قانون مدنی ایران اقاربی که زناشوئی با آنها در این کشور ممنوع است مذکور میباشد. نیز ← زناشوئی.

زناته (zenāta)، یکی از دو گروه بزرگ قبایل بربر (← بربرها)، که بر خلاف گروه دیگر (یعنی صنهاجه)، بیشترشان زندگی چادرنشینی داشتند. از قبایل زناته، قبایل یفرن (yefren) در سه قرن اول هق در افریقای شمالی نقش عمده‌ای داشتند، و سرانجام بدست مرابطون نابود شدند. قبایل هم‌پیمان مغراوه (maqrāva) از مقتدرترین قبایل زناته بوده‌اند. مغراوه تابع خلفای اموی قرطبه بودند، و در قرون ۴م–۵م هق بکرات مورد حمله‌ی صنهاجه (طرفداران فاطمیان افریقیه) واقع شدند. ممالک کوچکی که امرای قبایل مغراوه تأسیس کردند بدست مرابطون برافتاد. پس از انحطاط جانشینان عبدالمؤمن ابن علی موحدی، قبایل زناته دگر بار اهمیت یافتند. سلسله‌ی مرینیان، مؤسس مملکت فاس، از زناته بشمارند.

زنادقه (zanādeqe)، در تاریخ اسلام و فقه اسلامی و همچنین در کتب ملل و نحل، عنوان ملحدین متظاهر به اسلام، که غالباً در باطن به ثنویت و علی الخصوص به مانویت قائل بوده‌اند. این عنوان بعدها، از طریق توسع، اطلاق بر عموم کسانی شده است که باطناً منکر نبوت پیغمبر اسلام و بلکه جمیع پیغمبران بوده و به قِدَم عالم (← حدوث و قدم) اعتقاد داشته‌اند. لفظ زنادقه جمع زندیق (zendiq) است، که معرب زندیک (zandik) و بمعنی اهل تأویل است (← مذهب تاویل)، و مانویه را هم قبل از اسلام، ظاهراً بسبب وسعت مشرب و تمایلی که به تأویل احکام اوستا داشته‌اند، بنام زندیک میخوانده‌اند، چنانکه موبدان زرتشتی مزدک و پیروان او و همچنین بعدها گجستک ابالیش ممروف را نیز زندیق میخوانده‌اند. در عهد بنی امیه، جعد ابن درهم اولین کسی بود که به اتهام زندقه مقتول شد. در اوایل عهد عباسیان، تمایل به زندقه و الحاد مخصوصاً در بصره و بغداد فزونی یافت، و کسانی مانند عبدالله ابن مقفع، بشار ابن برد، حماد عجرد، صالح ابن عبدالقدوس، و ابن ابی العوجاء بهمین اتهام مورد تعقیب و قتل واقع شدند. این زنادقه که در عراق به نشر و تعلیم عقاید خویش میپرداختند در تلقین شک و ترویج الحاد در بین مسلمین اهتمام میکردند، و بهمین سبب، وجود آنها برای اسلام و خلافت خطری بزرگ تلقی شد، و خلیفه مهدی عباسی برای تعقیب آنها و جلوگیری از نشر زندقه در بین مسلمین مأمور مخصوصی بعنوان صاحب الزنادقه تعیین کرد، و در قتل و قمع زنادقه جد بسیار به خرج داد، و پسرش خلیفه هادی عباسی نیز بوصیت او درین باب اهتمام بسیار کرد، و هارون‌الرشید هم در سنه‌ی ۱۷۱ هق، که اشخاص متواری و فراری را امان داد، این امان را شامل زنادقه‌ای که از بیم او روی درکشیده بودند نکرد، چنانکه مأمون عباسی نیز، با وجود مسامحه و اغماضی که درین

گونه امور داشت، در تعقیب زنادقه بی‌گذشت و سختگیر بود. در بین زنادقه‌ی این عهد، هر چند بعضی مانند عبدالله ابن مقفع، ابن ابی العوجاء، و بعضی دیگر، صریحاً به مانویت منسوب بوده‌اند، اغلب آنها کسانی بوده‌اند که، بسبب رندی و ظرافت طبع و آزاداندیشی، از تقید به سنن و تقالید ادیان خود را برکنار میداشته‌اند، و فهرست‌هائی که جاحظ (در کتاب الحیوان) و ابن الندیم (در الفهرست) از زنادقه‌ی اسلام داده‌اند غالباً نامتجانس و در واقع فهرست همین گونه آزاداندیشان است. زنادقه به جعل و نشر اخبار و احادیث و طعن در قرآن میپرداخته‌اند، و از طعن و تعریض به پیغمبر نیز در مواردی که بیم جان نبوده است خودداری نداشته‌اند. بدین جهت، شتم و هجو پیغمبر از مشخصات زنادقه و مهمترین اسباب تعقیب آنها بشمار میآمده است، و هم بدین سبب است که ابن تیمیه توبه‌ی آنها را مقبول نمیشمارد، و غالب فقهای دیگر نیز زندقه را کفر دانسته‌اند، و ابن حنبل حتی جهم ابن صفوان را بسبب اعتقادش به اینکه روح امری غیر مادی است و الاهی‌زندیق و کافر شمرد. مالکیه و حنفیه نیز عموماً زنادقه را کافر شمرده‌اند، و بعدها، صوفیه و غلاة نیز، بعنوان زندقه، از طرف مخالفین خود مورد اتهام واقع شده‌اند.

زنار (zonnār) [از ریشه‌ی یونانی، بمعنی کمربند]، کمربندی که ذمیان نصرانی، به امر مسلمین، بر میان میبسته‌اند تا از مسلمانان شناخته شوند (← اهل ذمه). در بین مسلمین، اهل ذمه غالباً مجبور بوده‌اند به لباس و هیأت خاصی باشند تا با مسلمین مشتبه نشوند. از خلفای عباسی، مخصوصاً متوکل در اجبار آنها به این امر و الزام آنها به آنچه غیار (qiār) خوانده شد اهتمام و اصرار کرد (غیار بمعنی وصله‌ای است بر جامه، ولی به زنار هم اطلاق شده است). ازین رو، یهود غالباً عسلی (asali)، که عبارت بود از وصله‌ای عسلی‌رنگ، بر روی لباس خود میدوختند، چنانکه کستی یا کشتی مجوس نیز، با آنکه در اصل بعنوان غیار و بمنزله‌ی نشانه‌ی ذمی بودن بکار نمیرفت، در عمل به مشابه‌ی غیار بود، و ازین رو آن را نیز در کتب ادب فارسی گاه بعنوان زنار میخواندند.

زناشوئی (zanāšu'i) یا **نکاح** (nekāh)، عقد و عملی که بوسیله‌ی آن زن و مردی قانوناً با یکدیگر متحد میشوند و خانواده‌ی جدیدی تأسیس میکنند. در همه‌ی جامعه‌ها انتخاب همسران توأم با محدودیتهای ناشی از مقررات محلی برونگانی و درونگانی است. تا این اواخر، چه در جامعه‌های متمدن و چه در جامعه‌های ابتدائی، انتخاب همسر اساساً تحت تأثیر ملاحظات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بود، و ازدواج ناظر به ایجاد روابط تازه یا استحکام روابط سابق بود. در جامعه‌هائی که گروههای خویشاوند غلبه دارند و قواعد برونگانی بدقت مراعات میشود، جوانانی که به سن ازدواج میرسند تا حدی آزادی انتخاب دارند که از بین اشخاص قابل انتخاب همسری برای خود برگزینند. در جاهای دیگر، انتخاب بوسیله‌ی خانواده‌های عروس و داماد صورت میگیرد، و غالباً دلال یا واسطه‌ای در میان است. گاه در کودکی یا حتی پیش از تولد قرارداد ازدواج میان خانواده‌های عروس و داماد آینده منعقد میشود؛ در این موارد، در بعضی جامعه‌ها، دختر جوان چند سال پیش از آنکه ازدواج عملی شود در خانواده‌ی شوهر آینده‌ی خود زندگی میکند. تقریباً هر ازدواجی توأم با مبادله‌ی اموال است. آنچه که از خانواده‌ی عروس به خانواده‌ی داماد منتقل میشود، جهیزیه نام دارد، و صورت مقابل آن به نامهای شیربها و مهر و کابین و غیره خوانده میشود. در جامعه‌های ابتدائی، که زن سرمایه‌ی اقتصادی مهمی است، شیربها گرفتن رواج بیشتری دارد. در بعضی جامعه‌ها (مثلا بعضی از قبایل ساکن سیبریه)، شیربها یا مهر را داماد بصورت چند سال کار کردن مجانی در نزد پدر زن خود میپردازد. در همه‌ی جامعه‌ها، زناشوئی با تشریفاتی همراه است.

از عوامل متغیر در زناشوئی تعداد شوهر یا زوجه است. صورتی که امروزه در همه جا غلبه دارد تکگانی (tak.gāni) (همسری یک مرد با یک زن) است، ولی چندگانی (cand.gāni) (داشتن چند زن یا شوهر) نیز در بیشتر قبایل ابتدائی و بعضی از جامعه‌های متمدن رایج بوده است (نیز ← دوگانی). چندشوهری نادر است، و تنها در تبت و نقاط معدود دیگری رواج دارد. در مذهب اسلام تعدد زوجات مجاز است. در مذهب شیعه و در قانون مدنی ایران، نکاح ممکن است دائم یا منقطع باشد (← متعه).

با آنکه زناشوئی تقریباً در همه جا پیوندی کمابیش دائم و ناگسستنی حساب میشود، در غالب جامعه‌ها، چون این پیوند با ناکامی همراه شود، میتوان آنرا قطع کرد (← طلاق). از عادیترین علل ناکامی در ازدواج زنا، نازائی، ناتوانی از فراهم کردن وسایل زندگی و سوء رفتار است. زناشوئی مدنی اکنون در بیشتر کشورهای غربی مجاز شمرده میشود، ولی قریب هزار سال پیوند زناشوئی در مغرب‌زمین یک عقد دینی بوده است. دخالت کلیسا در این کار از قرن ۹م آغاز شد، و از آن ببعد رسم چنین بود که زوجهای نامزد همسری به در کلیسا میآمدند تا کشیش پیوند آنان را تقدیس کند. و بالاخره کار به آن صورت درآمد که انجام مراسم عقد نکاح یکی از احکام شرع شمرده شد. کلیسای کاتولیک رومی و کلیسا‌های ارتدوکس عقد نکاح را یکی از آیینهای مقدس و غیر قابل نقض میدانند. حقوق و اختیارات زن شوهردار در ممالک مختلف کمابیش متفاوت است. قانون ایران، زن را مالک بالاستقلال دارائی خود خود شناخته است، و مرد را هیچگونه حق دخالتی در امور مالی زن نداده. بنا بر این، زن در کلیه‌ی معاملات حقوقی، از عقود و ایقاعات، مختار و آزاد است.

زنان ایران، حزب، عنوان جمعیتی که در ۱۳۲۰ هش، برای حفظ حیثیت و حقوق اجتماعی زنان ایران، و آشنا ساختن آنان بوظایف خود، بتوسط عده‌ای زنان روشنفکر تشکیل شد. در ۱۳۲۵ هش نامش به "شورای زنان ایران" تبدیل گردید.

زنان ایران، شورای: ← زنان ایران، حزب.

زنبق، گیاه دائمی از نوع ایریس (*Iris*)، دارای گلهای زیبا، ریشه‌ی ضخیم، و برگهای پهن و دراز با لبه‌ی برنده. گلهای نامنظم آن رنگین و زینتی، و ساقه‌های زیرین آنرا چون خشک کنند دارای بوی معطر است، و بنام بیخ بنفشه و ریشه‌ی ایرسا (irsā) در عطرسازی و تهیه‌ی پودرها بکار میرود. زنبقهای کرکی دارای انواع بسیار اند؛ زنبقهای ژاپونی و سیبری کرک ندارند، و ریشه‌های آنها خزنده است. اقسام معروف زنبقها عبارتند از زنبق بنفش (*I. germanica*)، زنبق ایتالیائی (*I. florentina*)، و زنبق انگلیسی که دارای پیاز است. در نواحی مرطوب شمالی و مرکزی ایران زنبق بحالت خودرو دیده میشود.

زنبور (zanbur)، حشره‌ای از راسته‌ی نازکبالان (nāzokbālān) (لتـ Hymenoptera). از این راسته تا کنون 100'000 جنس شناخته شده، و هزارها جنس دیگر آن هنوز مشخص نشده‌اند. این راسته‌ی بزرگ به ۲۸ تیره تقسیم شده است. زنبور عسل و مورچه تعلق به همین راسته دارند.

زنبورها دارای دو جفت بال نازک غشائی هستند، و طول آنها از یک ملم تا ۲ سم یا بیشتر تغییر میکند. بعضی از آنها زندگی اجتماعی دارند، و در لانه‌های بزرگ با سازمانها و عادات مخصوص زندگی میکنند. بیشتر زنبورها مواد خوراکی در حفره‌هائی که در لانه‌ی خود تعبیه کرده‌اند ذخیره میکنند، و روی مواد مزبور تخم میگذارند، تا نوزادهایشان در موقع خروج از تخم غذای مورد نیاز خود را در دسترس داشته باشند. زنبور عسل اهلی یکی از پیشرفته‌ترین جنس زنبورها است. معمولا در زنبورهای اجتماعی تعداد محدودی و گاهی فقط یک عدد ماده‌ی بارور و تخم‌گذار وجود دارد، که آنرا ملکه میگویند، و جز زنبورهای نر، که فقط نقش بارور کردن را بعهده دارند، بقیه‌ی افراد یک لانه عبارتند از ماده‌های عقیم، که تمام کارهای لانه، اعم از تهیه‌ی غذا و نگاهداری و پاکیزگی و عملیات دفاعی، بر عهده‌ی آنهاست. در زنبورهای بزرگ، آلت تخمریزی، که در انتهای شکم قرار دارد، تبدیل به یک نیش شده است که برای حمله و دفاع به کار میرود. بهمین جهت است که فقط زنبورهای ماده میتوانند نیش بزنند.

در طبیعت هزارها نوع زنبور کوچک وجود دارد که طول آنها از چند ملم تجاوز نمیکند، و از نظر رده‌بندی به چندین تیره‌ی مخصوص تعلق دارند، که مهمترین آنها تیره‌ی Chalcididae است. این زنبورهای کوچک تخمهای خود را در داخل و یا در کنار حشرات دیگر میگذارند، و نوزادهای آنها، پس از خروج از تخم، از اعضای بدن این حشرات تغذیه میکنند، و آنها را نابود میسازند، و بدینطریق، از ازدیاد حشرات زیان‌آور جلوگیری میکنند (← سن گندم). عده‌ای از زنبورها روی شاخ و برگ درختان ایجاد برجستگی‌هائی میکنند که به اصطلاح علمی آنها را گال میگویند (مازو یکی از این گالها است).

زنبور عسل (zanbure asal)، حشره‌ای از راسته‌ی نازکبالان (← زنبور) و از جنس *Apis mellifera* که اصلش از بن قدیم است. زنبورهای عسل دارای زندگی اجتماعی پیشرفته‌ای هستند، و دسته‌جمعی زندگی میکنند. زنبورهای عسل وحشی در تنه‌ی درختان و یا در جاهای مناسب دیگر لانه میسازند، و زنبورهای عسل اهلی در کندوهائی که بوسیله‌ی انسان تهیه میشود زندگی میکنند. در هر کندو معمولا یک زنبور ماده‌ی بارور، که ملکه نامیده میشود، وجود دارد، که وظیفه‌اش فقط تخمگذاری است. بقیه‌ی افراد کندو از ماده‌های عقیم تشکیل

گشته است، که به نام کارگر شناخته میشوند، و همه‌ی وظایف ساختمانی و نگاهداری، نظافت، تهیه‌ی غذا و پرورش نوزادان، و حفاظت کندو بعهده‌ی آنها است. علاوه بر ملکه و کارگران، تعداد بسیار محدودی زنبور نر در کندو وجود دارد که کار آنها فقط بارور کردن ملکه است (ملکه در مدت عمر خود تنها یکبار جفتگیری میکند).

زنبور عسل یکی از عوامل گرده‌افشانی (بارور کردن گلهای گیاهان) و تولیدکننده‌ی عسل و موم است. زنبورهای عسل، برای پرورش نوزادهای خود، شانه‌های مومی میسازند، که به حجره‌های متعدد شش‌گوش و منظم تقسیم شده است. زنبورهای کارگر تخمهائی را که ملکه میگذارد در داخل این حجره‌ها قرار میدهند، و برای نوزادهائی که از این تخمها خارج میشوند گرده‌ی گل و شیره‌ی گل میآورند تا از آنها تغذیه کنند، و رشد خود را به اتمام رسانند. زنبورهای کارگر، با رفتار خاص و دادن علامات، یکدیگر را از محل گل و یا حمله‌ی دشمن و غیره مستحضر میسازند. نیش زنبور عسل در انتهای شکمش قرار دارد، و دارای ضمایم کوچک و قلابی‌شکل است که، پس از فرو کردن در گوشت انسان یا حیوان، دیگر بیرون نمیآید، و پس از فرار کردن زنبور، با مقداری از روده‌هایش در محل باقی میماند، بطوریکه پس از یک بار نیش زدن، زنبور عسل میمیرد.

زنبورک: ← زنبورک‌خانه.

زنبورکچی: ← زنبورک‌خانه.

زنبورک‌خانه (zanburak.xāne)، محل نگهداری زنبورک و تربیت افراد زنبورکچی (zanburak.či) در نظام عهد قاجاریه. زنبورک سلاح گرمی بوده است بین توپ و تفنگ، که غالباً در جنگها بر پشت شتر حمل میشده است. و گویند در جنگهای نادر شاه هم مورد استفاده بوده است. ریاست زنبورک‌خانه و زنبورکچیها به عهده‌ی زنبورکچی‌باشی بوده است. در اواخر عهد ناصرالدین شاه، زنبورک جنبه‌ی جنگی خود را از دست داد، و فقط در تشریفات از آن استفاده میشد، و مقارن مشروطیت تقریباً بکلی منسوخ شد.

زنبور مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

زنبیل (zanbil)، کتابی جُنگ‌مانند، از شاهزاده‌ی فرهاد میرزای قاجار، شامل مطالب متنوع تاریخی و ادبی، که آن را به تقلید از کشکول شیخ بهائی تنظیم کرده، و مطالب علمی و ادبی را بی رعایت نظم و ترتیب در آن گرد آورده است. کتاب زنبیل مکرر در تهران طبع شده است (۱۳۱۸ هق، ۱۳۲۹ هق، و غیره).

زن پادشائیها (zan pādšā'ihā) [= پادشاهٔ زن، زن ممتاز]، در عهد ساسانی، عنوان زن سوگلی، که صاحب حقوق کامل بود. هر زنی از این طبقه عنوان بانوی خانه یا کدبانو داشته است، و گویا هر یک از آنان دارای خانه‌ای جداگانه بوده‌اند. شوهر مکلف بوده است که مادام العمر از زن ممتاز خود نگاهداری کند. زنان دیگری از طبقه‌ی پایینتر نیز بودند که زن چاکریها (zan cākarihā) [= زن خدمتکار] خوانده میشدند، و ظاهراً کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزء این طبقه بوده‌اند.

زنتا (zentā)، یوگوسلاوی، ← سنتا.

زنج (zanj)، نام قبایل سیاهپوست سواحل شرقی افریقا و زنگبار، که گاه بطور کلی به همه‌ی سیاهان اطلاق شده است. در قرون اولای اسلام، جمع کثیری از افراد این قبایل را مسلمانان به بردگی به بین النهرین سفلی برده و همراه با رعایای بومی، با دادن قوت لایموتی از مشتی آرد و خرما، به کار آباد کردن زمینهای شوره‌زار گماشتند. این بردگان، در نتیجه‌ی تماس با اربابان مسلمان خود، تا حدی به حقوق خود پی بردند، و چند بار طغیان کردند، ولی هر بار شورش آنها با کمال قساوت فرونشانده شد. معروفترین قیام آنها به سرکردگی صاحب الزنج روی داد، که در ۲۷۰ هق بقتل رسید، و شورشیان با نهایت وحشیگری منکوب شدند.

زنجان (zanjān)، شهر (جه ۴۷'۱۵۹ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان زنجان و مرکز ولایت سابق خمسه، استان یکم، بر راه آهن و راه شوسه‌ی تهران به تبریز. این شهر مطابق شهر آگانزانا (-āgān zānā) است، که ک. بطلمیوس (قرن ۲م ب‌م) از آن نام برده است. بقول حمدالله مستوفی، اردشیر بابکان آنرا بنام شَهین بنا (یا تجدید بنا) کرد. فاتحین مسلمان آنرا در ۲۴ هق تصرف کردند. بقول حمدالله، مردم شهر بزبان پهلوی تکلم می‌کرده‌اند. نظر به وقوع زنجان بر ملتقای نواحی مختلف، مورخین اسلامی گاه آنرا جزء ناحیه‌ی جبال، گاه جزء دیلم، گاه جزء آذربایجان، و گاه جزء ری به شمار آورده‌اند. در قرن ۴م هق جزء منطقه‌ی فعالیت سلسله‌ی دیلمی آل مسافر بود. ذکر قلعه‌ی سرجهان مکرر در تاریخ آمده است. در دوره‌ی مغول زنجان ویران گردید، و ناحیه‌ی بین زنجان و تبریز مورد هجوم قبایل قاتح قرار گرفت. نام دهستان اورياد ظاهراً با نام اویرات مرتبط است. سلطانیه را الجایتو نزدیک زنجان بنا نهاد، و پایتخت خود قرار داد. در دوره‌ی بعد از صفویه، دامنه‌ی جنگهای ایران و عثمانی تا زنجان امتداد یافت. در ۱۲۶۶ هق، بابیه با قوای دولتی مقاومت مسلح نمودند. از ابنیه‌ی آن مسجد شاه و مسجد سید است (← مسجد شاه). صنعت کاردینه‌ی زنجان شهرت دارد.

زنجان، شهرستان، استان یکم، ل ایران، کمابیش مطابق ولایت سابق خمسه؛ مرکزش شهر زنجان. از ل به آذربایجان، از ش به گیلان و قزوین، از ج به همدان، و از غ به کردستان و آذربایجان محدود است. مشتمل بر بخشهای حومه، ابهر، طارم علیا، ماه‌نشان، و خدابنده (قیدار، مشتمل بر سجاسرود) میباشد. زبان مادری سکنه ترکی است. کوهستانی است، قله‌ی دگا (degā)، بارتفاع ۲'۸۹۸ متر، در ل، و قله‌ی رستم، به ارتفاع ۲'۷۵۲ متر، در ج‌ش آن قرار دارد. از رودهائی که از آن میگذرند ابهر رود، خر رود، و قزل اوزن با بعضی شعبات آن (مثلا زنجان رود) است (نیز ← خمسه). راه آهن و راه شوسه‌ی تهران به تبریز از آن می‌گذرد. از آبادیهای تاریخی آن سلطانیه است؛ شهر سهرورد بر جاده‌ی زنجان به همدان در ج سلطانیه واقع بوده. معادن آهن، مس، و سرب دارد. برای تاریخچه‌ی مختصر ناحیه ← زنجان، شهر. بخش حومه‌ی شهرستان **زنجان** از چهار دهستان حومه (زنجان)، ایجرود، زنجان رود، و سلطانیه تشکیل یافته است.

زنجان، مسجد شاه: ← مسجد شاه.

زنجان چای: ← زنجان رود.

زنجان رود (zanjān rud) یا **زنجان چای** (zanjān-cāy)، سابقاً (بقول نزهة القلوب) **ماج رود** (māj rud)، رودی در شهرستان زنجان. از حدود سلطانیه سرچشمه میگیرد؛ از ج شهر زنجان می‌گذرد؛ نزدیک آبادی رجین (rajin)، واقع در ۸۴ کیلومتری لغ زنجان بر راه آهن زنجان به تبریز، به قزل اوزن میریزد. جریانش از ج‌ش به لغ است. دره‌ی آن زیبا است، و راه آهن و جاده‌ی تهران به تبریز از آن میگذرد. دهستان **زنجان رود** (جه ح ۳۱'۰۰۰؛ دارای ۱۰۶؛ آبادی) در طول دره‌ی زنجان رود واقع است، و مشتمل بر سه بلوک زنجان رود (۵۷؛ آبادی)، چای پاره (۱۷؛ آبادی)، و قره پشلو (۳۲؛ آبادی) میباشد.

زنجانی، ابوالحسن: ← اخوان الصفا.

زنجانی، ابوعبدالله: ← ابوعبدالله زنجانی.

زنجانی، عبدالوهاب (abdo'l.vahhābe zanjāni)، نه قرن ۷م هق، مؤلف کتاب کوچک تصریف در صرف زبان عربی، که مکرر در جزء مجموعه‌ی معروف به جامع المقدمات بچاپ رسیده است.

زنجبیل (zanjebil)، (*Zingiber officinale*)، گیاهی دائمی که از ایام قدیم در بعضی ممالک کاشته میشده است؛ و نیز ریشه‌ی آن که یکی از ادویه‌ی تجارتی عمده است. زنجبیل تجارتی بصورت کنسرو یا خشک و پرورده بفروش میرسد. در طب، و برای معطر ساختن غذا و مشروبات مصرف میشود.

زنجرک پسته (zanjarake peste)، (*Idiocerus stali*)، حشره‌ی کوچکی به طول ۳ تا ۴ ملم که از آفات مهم درختان پسته است، و چون نوزادهای آن مقدار بسیاری مایع چسبناک شیرین از خود ترشح میکنند، این آفت را در اصطلاح محلی کرمان آفت شیره مینامند. در اثر آلودگی به این شیره، برگها و خوشه‌های جوان پسته زرد و خشک میشوند، و محصول پسته تباه میگردد. این آفت در بیشتر نقاط ایران که پسته‌کاری دارند، بخصوص در کرمان و قزوین، شیوع دارد. برای مبارزه با این آفت، در اواخر زمستان، قبل از پیدایش جوانه‌ها، و یا اواخر فروردین ماه، پس از پایان گل و ظاهر شدن میوه‌های جوان، با حشره‌کشهائی مانند مالاتیون و یا دیازینون درختان را سمپاشی میکنند.

زنجره (zanjare)، حشره‌ای نسبةً درشت، بطول ۲ تا ۳ سم، از راسته‌ی هوموپترا، دارای سر پهن، چشمان برجسته، و بالهای بزرگ توری‌شکل و شفاف. در ایران چندین نوع از آن یافت میشود. یکی از آنها را که در کرمان فراوان است به نام محلی چنزو (cenzu) میشناسند، و بعضی از مردم آنها را سرخ کرده میخورند. زنجره‌ی نر، از ارتعاش عضو صوتی مخصوصی که در زیر شکمش قرار گرفته است، صدای تیز و بلندی تولید میکند. نوزادهای زنجره‌ها بطور معمول چندین سال در زیر خاک بسر میبرند، و با مکیدن شیره‌ی گیاهی از درون ریشه‌های لطیف، غذای خود را تأمین میکنند. ← زنجره‌ی مو.

زنجره‌ی مو (zanjareye mŏ)، (*Cicadatra*)، حشره‌ی بزرگی به طول ۳۰ ملم، که نوزادهای آن

بر روی ریشه‌ی مو و ریشه‌ی عده‌ای از درختان دیگر زندگی میکنند. این نوزادها ۲ تا ۳ سال، زیر خاک، از شیره‌ی نباتی که در داخل ریشه‌های مو جریان دارد، تغذیه میکنند، و موجب تباهی آن میگردند. در شهریار، ساوجبلاغ، قزوین، همدان، آذربایجان، و بسیاری از نقاط دیگر ایران، این حشره آفت مهم مو محسوب میشود. در زمینهای شنی و قابل نفوذ، میتوان با ریختن محلول پاراتیون و یا دیازینون در اطراف هر پایه‌ی مو با این آفت مبارزه کرد.

زنجیر پروتون-پروتون[1] (zanjire proton-proton)، رشته‌ای از فعل و انفعالات هسته‌ای حرارتزا که با فعل و انفعال دو پروتون آغاز می‌گردد، و انرژی بعضی از ستارگان را ناشی از آن میدانند (← انرژی هسته‌ای). از جهت نتیجه، با حلقه‌ی کربون یکسان است (← حلقه‌ی کربون، در فیزیک)، بدین معنی که در اینجا نیز ۴ اتم ئیدروژن به یک اتم هلیوم تبدیل میشود، و اختلاف اجرام، بصورت انرژی، آزاد میگردد. چنین میپندارند که زنجیر پروتون-پروتون در ستارگان خنکتر مهمتر از حلقه‌ی کربون است، که در ستارگان داغ واجد اهمیت میباشد. ظاهراً هر دو رشته در خورشید حائز اهمیت هستند.

زنجیره (zanjire)، ده (جه ۱°۵۳۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان یامچی، بخش مرکزی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۶ کیلومتری غ مرند.

زنجیره[2]، فنس شنت[3] (šenet)، در ریاضیات، منحنی که معادله‌ی آن نسبت به دو محور قائم مختصات عبارتست از

$$y = \frac{a}{2}(e^{x/a} + e^{-x/a})$$

که در آن e مبنای لگاریتم نپری و a طول ثابتی است. زنجیر متشابه سنگین قابل انعطافی که با دو انتهایش آزاد آویخته شود، در حال تعادل، بصورت قوسی از زنجیره قرار میگیرد. زنجیره خواص ریاضی جالبی دارد، و در ساختن پلهای معلق مورد استفاده است.

زن چاکریها: ← زن پادشاهیها.

زن‌خوان (zan.xān)، هر یک از پسرانی که در تعزیه نقش زنها را ایفا میکنند.

زند (zand) [کلمه‌ی فارسی، از ریشه‌ی اوستائی ازنتی (azanti)، بمعنی شرح و تفسیر]، مجموعه‌ی رسمی و مقبول تفسیر اوستا، و همچنین، خط و کتابت آن، که همان پهلوی است؛ و نیز احیاناً زبان آن در نزد بعضی از لغت‌نویسان قدیم باین نام خوانده میشود. صورتی ازین تفسیر هم که ساده‌تر شده، یعنی لغات آرامی و هزوارش از آن بیرون آمده و به خط اوستائی نوشته شده بوده است-در دست است که پازند خوانده میشود. از همین ریشه‌ی زند است زندیک [= زندیق] (← زنادقه)، که منسوب است به زند، و عبارتست از کسی که به زند، یعنی تفسیر (و مخصوصاً تأویل)، اوستا بیشتر اعتماد دارد تا به متن آن. البته آنچه امروز زند خوانده میشود مقداری است از یک تفسیر رسمی اوستا که در اواخر عهد ساسانیان نزد موبدان مقبول و رسمی بوده است. آنچه ازین زند امروز باقی است عبارتست از تفسیر یسنا، تفسیر ویسپرد، تفسیر وندیداد، تفسیر برخی از یشتها (مانند هرمزد یشت، بهرام یشت، و اردیبهشت یشت)، و همچنین تفسیر چند نیایش و نماز و بعضی دعاهای خرده‌اوستا. زند اوستا بنا بر مشهور در عهد اشکانیان آغاز شده است، اما آنچه اکنون در دست است به پهلوی ساسانی است، و از بعضی قرائن-مثل ذکر مزدک بامدادان بعنوان یک فریفتار نابکار-نیز برمیآید که زند موجود به عهد ساسانی تعلق دارد. در زبان فارسی-خاصه در استعمال شاعران-لفظ زند بمعنی اوستا، یعنی متن کتاب مقدس زرتشت، نیز بکار رفته است، چنانکه صاحب فرهنگ جهانگیری و صاحب برهان قاطع "زند" و "پازند" را بمعنی لغتی خاص-مخصوصاً لغات پهلوی-استعمال کرده‌اند.

زند، طایفه: ← زندیه؛ پری، قلعه.

زند اسفل: ← استخوان‌بندی.

زند اعلی: ← استخوان‌بندی.

زندان[4] (zendān) یا **محبس** (mahbas)، محلی برای بازداشت و نگاهداری مجرمین بمنظور مجازات یا اصلاح آنها. تا اواخر قرن ۱۸م زندان جائی بود که مقصرین و مجرمین را در آن حبس میکردند، و آنها را از دیگر مردم جدا نگاه می‌داشتند. یوستی‌نیانوس I در قانون روم میگوید "زندان جای حبس است نه جای مجازات"، و این نظر در همه‌ی کشورها معمول و مجری بود. در گذشته، سلاطین خودکام، و روحانیون مقتدر همگام آنها، و مالکین بی‌انصاف، برای تأمین منافع خود، مردم را بدون محاکمه به حبس می‌انداختند، و سالهای متمادی زجر میدادند. در مورد گناهکاران و مجرمین هم نظری به اصلاح آنها در بین نبود، بلکه قصد این بود که آنها را از جامعه خارج کنند. در قرون وسطی، زندان عمارت مخصوصی نداشت، و اغلب زندانیان را در زیرزمینهای کلیسا یا کاخهای ملاکین و معادن و قلاع حبس میکردند. اداره‌ی زندان هم به مقاطعه داده میشد، و مقاطعه‌کاران هزینه‌ی زندان را از زندانیانی که توانائی داشتند، و از اعاناتی که خیرخواهان بعنوان صدقه میدادند، تأمین می‌کردند. قوانین جزائی ایام قدیم مقرر میداشت که مجازاتها سریعتر انجام گیرد. میرغضبان مشغله‌ی بسیار داشتند، و به حقوق انسانی کمتر توجه می‌شد. زندانیان را بر حسب شدت یا ضعف جرم از یکدیگر جدا نمیکردند؛ اغلب آنها با هم بودند، و برای آنکه فرار نکنند، آنها را به زنجیر می‌بستند. در قرن ۱۷م، که زندانهای انگلستان پر شده بود، برخی از زندانیان را بشرط اینکه به مستعمرات بروند آزاد میکردند، و تحت الحفظ به مستعمرات میفرستادند. در اواخر قرن ۱۸م، مارکزه دی بکاریا، از اهل ایتالیا، کتابی بعنوان در جنایات و مجازاتها منتشر کرد، که در آن اساس علم جنائی را پایه‌گذاری نمود. بکاریا میگفت تنها توجیهی که برای مجازات قانونی وجود دارد همان حفظ جامعه از تجاوز مجرمین است؛ وی با کشتن جنایتکاران سخت مخالف بود. یکی از مصلحین انگلستان، بنام جان هاوارد (jān hāwārd)، در سال ۱۷۷۷ کتابی در باره‌ی زندان-های انگلستان و کشورهای دیگر منتشر کرد، که تأثیر بسیار در افکار عامه داشت. در توصیف زندانهای آن عهد، هاوارد مینویسد که زندانها لانه‌های پرجمعیت تاریک و کثیفی فاقد هوای آزاد بود، و با زندانیان رفتاری میشد که از رفتار با حیوانات بدتر بود. غذای آنها بستگی به رحم و شفقت زندانبانها داشت، و اغلب گرسنه و تشنه بسر میبردند. جای خواب آنها روی کاه بود، و همه در زنجیر بودند و زجر میکشیدند. بطور خلاصه، تنبلی، بیماری، گرسنگی، زجر، و عذاب سهم آنها ازین زندگی بود. هاوارد میگفت که زندانبان باید مستخدم دستگاه عدالت باشد؛ عمارات مخصوصی باید برای زندان ساخته شود؛ در هر زندان اطاقهای مختلف و خیاط و باغ و آسایشگاه باید بنا گردد؛ برای زندانیان باید کار سودمند تهیه کرد، و آنها را بکار واداشت؛ باید آنها را تربیت کرد، و وسایل تحصیلشان را در زندان فراهم نمود؛ و بطور خلاصه، میگفت مجرمین را باید تبدیل به انسانهای اصلاح‌شده کرد. در سال ۱۷۹۴، قانونی در انگلستان برای بهبود وضع زندانها وضع شد، که شامل بسیاری از پیشنهادهای هاوارد بود، و بتدریج در کشورهای دیگر اروپا و امریکا هم قوانین مشابهی وضع گردید. از آنوقت به بعد قوانین دیگری هم در غالب کشورها وضع شده است که در اصلاح امر زندانها بسیار مؤثر بوده. از اواخر قرن ۱۹م، موضوع آزادی مشروط زندانیان معمول گشت، و در قرن حاضر مقررات گوناگون دیگری بوجود آمده است که زندانیان دیوانه و بیمار و اطفال و کسانی که جرمهای کوچکتری مرتکب شده‌اند در قسمتهای جداگانه نگاهداری میشوند. اکنون در تمام زندانها دار التأدیب، کارگاههای مختلف برای اشتغال زندانیان، و درمانگاه و تأسیسات آموزش و پرورش متداول گشته است. در کشورهای متمدن، زندان مفهوم قرون سابق را از دست داده است، و همگی متفق هستند که زندان باید وسیله‌ای برای اصلاح و تجدید تربیت مجرمین و منحرفین باشد، نه محل زجر و شکنجه‌ی آنها، و نهایت کوشش بعمل میآید که زندانیان پس از خارج شدن از زندان شغلی بدست آورند، و عضو مفیدی برای جامعه باشند. پس از جنگ II، در انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی حبس با اعمال شاقه و حبس ابد ملغی شده است.

از زندانهائی که در تاریخ شهرت دارند باستیل و تاور آو لاندن (برج لندن) است.

زندان هارون (zendāne hārun)، بنای سنگی عهد آل بویه و سلجوقی، در ۱۲ کیلومتری ش تهران، بر جانب ل جاده‌ی قدیم خراسان، نزدیک آبادی زندان (واقع در دامنه‌ی کوههای مسگرآباد).

زندانیان جنگ[5] (zendāniāne jang)، کسانی که، بسبب جنگ بوسیله‌ی یک دولت متخاصم اسیر یا دستگیر و محبوس میشوند. در ایام قدیم، اختیار جان کسانی که در جنگ دستگیر میشدند در دست فاتحین بود، و چه بسا که اسیران را، به جای کشتن آنان، به بردگی میبردند (نیز ← اسراء، گرفتارشدگان در جنگ). روش اخیر

(1)proton-proton chain (2)catenary (3)chainette (فنس) (4)prison (5)prisoners of war

حتی تا ایام نسبةً اخیر نزد ملل آسیائی (مانند عثمانیان) معمول بود. اولین پیمان بین‌المللی مربوط به زندانیان جنگ در سال ۱۸۹۹ در کنفرانس صلح لاهه به امضا رسید، و در سال ۱۹۰۷ به مواد آن افزوده شد. حج I ثابت کرد که قوانین و مقررات آن پیمان کافی برای حفظ حقوق زندانیان نمیباشد. از این جهت، صلیب سرخ بین‌المللی پیشنهادهائی برای پیمان تازه‌ای طرح کرد، که در سال ۱۹۲۹ در شهر ژنو سویس به امضا رسید، و هنوز هم به قوت خود باقی است. طبق این پیمان، از زندانیان جنگ فقط میتوان اسم و درجه‌ی آنها را سؤال کرد، باید به زندانیان غذا داد و وسایل بهداشت آنانرا فراهم کرد؛ زندانیان حق دارند با خارج از زندان مکاتبه کنند، و بسته‌هائی که برای آنها فرستاده میشود دریافت نمایند. در مقابل، زندانیان هم باید از انضباط نظامی اطاعت کنند، و فرار آنان از زندان به مسئولیت خودشان است. اردوگاههائی که زندانیان جنگ را در آنها نگاه میدارند باید برای بازرسی دولتهای بیطرف آزاد باشند.

زند اوستا، تفسیر اوستا، ← زند.

زند بهمن یشت: ← بهمن یشت.

زندقه: ← زنادقه.

زندگینامه[1] (zendegi.nāme)، فن بیوگرافی (biografi)، تاریخ زندگی یا دوره‌ای از زندگی یک شخص در حدود اطلاعاتی که نویسنده از احوال وی داشته است؛ و نیز (توسعاً) شرح دوره‌ی زندگی یک شیء که بصورت زندگینامه نوشته شده باشد. زندگینامه را ترجمه‌ی حال نیز میگویند، و آنرا کارنامه نیز توان گفت. "صاحب ترجمه" کسی است که ترجمه‌ی حال او را مینویسند. اگر نویسنده و صاحب ترجمه یکی باشد، زندگینامه را اوتوبیوگرافی[2] (otobiografi) خوانند، و آن تا حدی عبارتست از خاطرات و یادداشتهای شخصی؛ مثلا تذکره‌ی شاه طهماسب، تزوک جهانگیری (← جهانگیر) و شرح احوال عباس میرزا ملک‌آرا بقلم خودش. زندگینامه‌ای که شخص دیگر بنویسد البته محدود به اطلاعات اوست و ناچار بکلی کامل و درست و منطبق با حقیقت نیست، اما زندگی‌نامه‌ای هم که خود شخص مؤلف آن باشد ناچار از گزاف و دعوی خالی نیست. ازین رو است که در تاریخ ازین هر دو نوع مأخذ باید با دقت و احتیاط تمام استفاده کرد.

زندگینامه‌نویسی در هر زمان غالباً تحت تأثیر افکار ادبی و مقتضیات تاریخی عصر واقع میشود. وقایعنامه‌های آشور و بابل و مصر باستانی تا حدی جنبه‌ی زندگینامه‌ی شاهان را داشته، ولی چون هدف آنها تجلیل از سلاطین بوده است به مندرجات آنها اعتماد نمیتوان کرد. در زندگینامه‌های یونانی، بسبب اعتقاد یونانیان به نوع (نه فرد) و سرنوشت، فرد تحت الشعاع است، و این زندگی‌نامه‌ها مخلوطی از واقعیات و افسانه‌ها میباشد. از زندگینامه‌نویسان معروف قدیم **پلوتارک** را باید نام برد. در ایران، زندگینامه‌نویسی سابقه‌ی طولانی دارد، چنانکه گذشته از اجزای **خداینامه**، که بعدها در **شاهنامه** جمع شده است حتی بعضی کتیبه‌ها (مثلا کتیبه‌ی بیستون) را میتوان از نوع زندگینامه بشمار آورد. رساله‌ی پهلوی **کارنامه‌ی اردشیر بابکان** نمونه‌ای است از اینگونه آثار که چنانکه از ابن الندیم و جاحظ و دیگران برمیآید در عهد ساسانیان ظاهراً نظائر زیاد داشته است، و در اکثر آنها، مثل اجزای خداینامه، افسانه با حقیقت درآمیخته بوده است. در دوره‌ی اسلامی نیز در کتب سیر (مثلا **سیره‌ی ابن هشام**) و کتب راجع به مقامات و مناقب اولیا و عرفا (مثلا **اسرار التوحید، فردوس المرشدیه، و مناقب العارفین**) افسانه با حقیقت مخلوط شده است، چنانکه در کتب مفرد راجع بسلاطین و حکام (مثلا **سیرة صلاح‌الدین** ایوبی و **سیرة جلال‌الدین منکبرنی**، و نظائر آنها) لاف و گزاف و تملق با مطالب واقعی و تاریخی آمیخته شده است.

در اروپا، در قرون وسطی زندگینامه‌ی شهدا و قدیسین سخت مورد توجه بود. با پیشرفت افکار علمی، دقت در شرح وقایع اهمیت بسیار یافت. اصطلاح بیوگرافی در دهه‌ی ۷۰ قرن ۱۷م در انگلستان پدید آمد. آیزک والتن نخستین زندگی‌نامه‌نویس جدید همسایه‌ی پلوتارک محسوب است. در عصر روشنفکری، که توجه متفکرین به انسان متمرکز شد، تحولی در زندگینامه‌نویسی پدید آمد. از آثار معروف این دوره شرح حال جانسن، اثر **بازول**، و شرح احوال ب. فرانکلین و ژ. ژ. روسو بقلم خود آنهاست. در قرن ۱۹م، زندگینامه‌هائی که ت. **کارلایل** و ا. رنان نوشتند مورد توجه قرار گرفت. در همین قرن فرهنگهای زندگینامه‌ای، خاصه فرهنگ زندگینامه‌ی ملی، در انگلستان بوجود آمد. در ۱۹۱۰، ز. **فروید** روانشناسی علمی را وارد زندگینامه‌نویسی کرد. در قرن ۲۰م زندگی‌نامه‌های متعدد محققانه یا تا حدی محققانه نوشته شده است، و بعضی نویسندگان معاصر (مثل امیل **لودویگ، شتفان تسوایگ**، و آندره موروا) درین فن تبرزی حاصل کرده‌اند. مجموعه‌های فهرست‌مانند از قبیل **کی کیست** نیز در این قرن پدید آمده است.

زندانجی (zandanji)، نام نوعی پارچه‌ی سفید ساده که از پنبه میبافتند، و به نقوش باستانی مزین می‌کردند. نامش مأخوذ از شهر زندنه (zandana)، واقع در ۴ فرسنگی ل بخارا بوده است، که پارچه‌های زندنجی آن شهرت داشته. نمونه‌های آن از عهد دیلمیان و سلجوقیان در موزه‌ها و خزانه‌های کلیساهای مختلف جهان موجود است. گاه نیز بعنوان روپوش همراه اجساد بزرگان به خاک سپرده میشد.

زندنه: ← زندنجی.

زند وهومن یسن: ← بهمن یشت.

زنده‌چوب: ← چوب.

زنده‌رود: ← زاینده‌رود.

زنده‌ی بیدار: ← حی ابن یقظان.

زندی، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.

زندیق: ← زنادقه.

زندیه (zandiyye)، سلسله‌ای از پادشاهان ایران که از ح ۱۱۶۳ تا ح ۱۲۰۸ هق سلطنت کرده‌اند. مؤسس این سلسله **کریم خان زند** بود. سلسله‌ی زندیه منسوبست به زند، که نام طایفه‌ای است از الوار فیلی، و این طایفه در حدود قلمه‌ی پری از توابع ملایر سکونت داشته‌اند. مقارن فتنه‌ی افغان، این طایفه در محل سکونت خود قدرتی یافتند. در اوایل عهد قدرت نادر شاه، بابا خان چاپشلو (cāpešlu) به تدبیر بر رؤسای این طایفه دست یافته جمعی از آنها را کشت، و بقیه را به خراسان کوچ داده در حدود ابیورد و درهگز سکونت داد. بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر، طایفه‌ی زند تحت سرپرستی کریم خان به مساکن خویش بازآمدند، و کریم خان از هرج و مرج ایام بعد از قتل نادر استفاده کرده به دعوی سلطنت برخاست، و عاقبت رقبا و مخالفین خود را از میان برده دولت زندیه را تشکیل داد. اما بعد از او، بین فرزندان و برادرانش اختلاف افتاد، و آقا محمد خان قاجار سر برآورد، و صادق خان زند و پسر او جعفر خان زند و حتی نواده‌ی دلیرش لطفعلی خان زند، هیچ یک نتوانستند در مقابل قدرت و جلادت خان قاجار مقاومت کنند. عاقبت دولت زندیه برافتاد، و آقا محمد خان با حرص و نفرت بی‌نظیری آثار آن را محو نمود. مرکز سلطنت زندیه شیراز بود، و در واقع، آن سلسله بعد از وفات کریم خان فقط حکمرانان کمابیش مستقل فارس و کرمان و عراق بشمار میآمدند.

زنفلدر[3]**، آلویس** (āloys zenefelder)، ۱۷۷۱–۱۸۳۴، مخترع آلمانی؛ مت پراگ. در ح ۱۷۹۶ لیتوگرافی (چاپ سنگی) را در مونیخ اختراع کرد، و در ۱۸۱۸ کتابی در باره‌ی چگونگی و تاریخ اختراع خود منتشر ساخت.

زنکر، تئودور، مستشرق، ← تسنکر.

زنگ: ← ناقوس یا زنگ.

زنگ (zang)، نام بیماریهائی که عده‌ای از قارچ‌های ذره‌بینی انگل در گیاهان تولید میکنند. هاگهای زنگ، بر حسب جنس زنگ، خطوط و یا لکه‌هائی به رنگ قهوه‌ای یا زرد یا سیاه بر روی گیاه ایجاد میکنند، و بهمین مناسبت، این بیماری‌ها را زنگ زرد یا زنگ قهوه‌ای یا زنگ سیاه مینامند. قارچهای ذره‌بینی عامل این بیماریها به راسته‌ی Basediomycete تعلق دارند، و مراحل مختلف زندگی خود را روی یک یا چند نبات میزبان میگذرانند.

زنگ، در فلزات، ← زنگ زدن.

زنگ اخبار (برقی)[4] (zange exbāre barqi)، اسباب ساده‌ی برقی برای زنگ زدن بمنظور خبر دادن. از موارد استعمال آهنربای برقی است. در شکل سیمکشی زنگ اخبار مشاهده میشود. اگر با فشار دادن شستی جریان برق را وصل کنیم، میله‌هائی که پیچه بر آنها پیچیده شده است مغناطیس میشوند، و جوشن را به خود میکشند؛

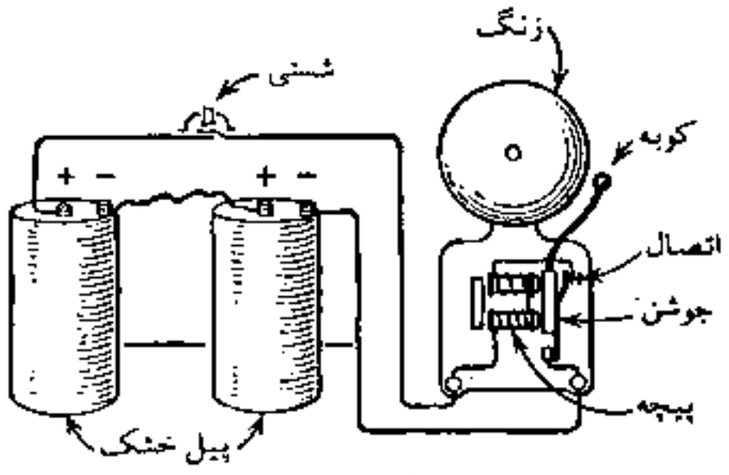

زنگ اخبار

(۱)biography (۲)autobiography (۳)Senefelder (۴)electric bell

در نتیجه، کوبه به زنگ میخورد، زنگ مرتعش میشود، و تولید صوت میکنند. در همین ضمن، جوشن از نقطه‌ی اتصال جدا میشود، میله‌ها خاصیت مغناطیسی خود را از دست میدهند، جوشن به جای اول بازمیگردد، اتصال برقرار میگردد، و همان مراحل از آغاز تکرار میشود، تا آنکه فشار از شستی برطرف گردد.

زنگار[1] (zangār)، ماده‌ای به رنگ سبز مایل به خاکستری یا آبی مایل به سبزی که از عمل اسید استیک بر مس بر سطح مس تشکیل میگردد. از جنبه‌ی شیمیائی آستات بازی مس یا مخلوطی از آستاتهای مس است. ماده‌ای سمی است، بهمین جهت در پختن مواد غذائی اسیدی (مثل گوجه فرنگی) با ظروف مسی باید دقت لازم مرعی گردد. زنگار گاهی در مواد رنگی بعنوان رنگیزه‌ی سبز و نیز در رنگرزی بعنوان دندانه بکار میرود. مورد استعمال طبی نیز دارد.

زنگبار[2] (zangbār)، مملکت مستقل (۲٬۶۴۰ کمم؛ جم ۳۰۰٬۰۰۰)، در قهند، مجاور ساحل تانگانیکا، ش افریقا، عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا؛ پایتخت و شهر عمده‌اش زنگبار. تا 10 دسامبر ۱۹۶۳ تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود. مشتمل است بر دو جزیره‌ی زنگبار (۱٬۶۵۸ کمم؛ جم ح ۱۶۶٬۰۰۰) و پمبا و جزایر کوچک واقع در آبهای ساحلی آنها. عمده‌ترین محصول اقتصادی آن میخک است؛ قسمت اعظم میخک مصرفی جهان از زنگبار میآید. زنگبار زیبائی غریبی دارد، مناره‌های مساجد و بازارهایش، در زمینه‌ی افریقای استوائی، منظره‌ای بدیع دارد.

وقوع زنگبار در مجاورت ساحل شرقی افریقا در تاریخ آن تأثیری بسزا داشته است. از ایام قدیم با هند و نواحی اطراف خلیج فارس و بحر احمر ارتباط داشته. در اوایل دوره‌ی اسلامی، سواحل شرقی افریقا مطمح نظر دولتهای گوناگون بود، و سلسله‌های رقیب عرب و ایرانی بر جزایر زنگبار سلطنت کردند. در ۱۵۰۳ پرتغالیها زنگبار را گرفتند، و آنرا پایگاه تجاوزات خود به افریقای شرقی قرار دادند. در ۱۶۹۸ نیروهای اعزامی امام عمان (یا مسقط) دژ پرتغالیها را در مومباسا تصرف کردند، و زنگبار بدست عربها افتاد. پس از ضعیف شدن دولت عمان، فرمانروای آن، بنام سعید ابن سلطان، پایتخت خود را به زنگبار منتقل کرد (۱۸۳۲). عربها در جستجوی طلا و عاج و برده در داخل افریقا پیش رفتند، و ثروت فراوان بدست آوردند، و زنگبار رونق گرفت. در همین دوره میخک وارد این سرزمین گردید، و پیمانهای تجارتی با دولتهای اروپائی و با کشمکش منعقد شد. پس از وفات (۱۸۵۶) سعید ابن سلطان، زنگبار از عمان جدا شد، و کشمکش‌هائی بر سر سلطنت آن پدید آمد. در ۱۸۷۳، بر اثر فشار بریتانیای کبیر، تجارت برده موقوف شد. در ۱۸۹۰ فرانسه و آلمان موافقت کردند که زنگبار تحت الحمایه‌ی بریتانیا شود، و در مقابل، بریتانیا از ادعای خود بر ماداگاسکار منصرف گردید، و هلیگولاند را به آلمان واگذاشت. امروز قدرت حکومت در دست سلطان زنگبار و نماینده‌ی مقیم دولت بریتانیا است. در ۱۹۵۶ قانون اساسی جدیدی برقرار گردید، و در انتخابات سال ۱۹۶۱ سیاهپوستان زنگبار برای نخستین بار شناسائی سیاسی یافتند. در ۱۹۶۲ دولت بریتانیا با استقلال زنگبار در "آتیه‌ی نزدیک" موافقت کرد. در 10 دسامبر ۱۹۶۳ استقلال یافت، و در ۱۶ دسامبر همان سال به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد. پایتخت کشور زنگبار شهر **زنگبار** (جم ۱۶۵٬۲۵۳) است، که بر ساحل غربی جزیره‌ی زنگبار قرار دارد، و بندر عمده‌ی جزیره و مرکز تجارتی آنست. در قرن ۱۶م بوسیله‌ی پرتغالیها تأسیس گردید. در ۱۸۳۲، که سعید ابن سلطان آنرا پایتخت قرار داد، حائز اعتبار شد، و بوسیله‌ی تجارت برده رونق یافت. با لغو برده‌فروشی و برآمدن بنادر دیگر (خاصه مومباسا و دار السلام) بر ساحل افریقا، رو به انحطاط گذاشت.

زنگ زدن[3] (zang zadan)، تشکیل یافتن قشری (موسوم به زنگ) بر سطح فلزات، مخصوصاً آهن، بسبب تأثیر هوای جو. زنگ زدن اساساً یک عمل اکسایش (← اکسایش و احیا) است، که در آن فلز با اکسیژن هوا ترکیب شیمیائی میشود. برای اینکه زنگ زدن معتنابه باشد، وجود رطوبت ضروری است، و ظاهراً وجود گاز کربونیک نیز اهمیت دارد. وقتی که آهن در مجاورت هوای مرطوب قرار گیرد، ماده‌ای به رنگ خرمائی مایل به قرمز به سرعت بر سطح آن تشکیل میگردد، این طبقه رفته رفته میریزد، و عمل در سطح جدید تجدید میشود. برای حفاظت فلز در مقابل زنگ زدن، بعضی رنگها یا روغن بکار میرود، و نیز میتوان سطح فلز را با پوشش محافظی از فلزی که در مقابل زنگ زدن مقاومت دارد پوشانید (مثلا ← روی؛ روی‌اندودن).

زنگ گندم (zange gandom)، نام بیماریهای قارچی مخصوص گندم (← زنگ، نام بیماریها). بر روی گندم چند گونه بیماری زنگ دیده می‌شود، که مهمترین آنها در ایران زنگ زرد است، که نام علمی عامل آن *Puccinia glumarum* میباشد. این بیماری بر روی برگ و خوشه‌ی گندم به صورت گرد زردرنگی مشاهده میشود. نوع دیگر بیماری زنگ سیاه گندم است، که عامل آن *P. graminis* میباشد. این بیماری نیز بر روی برگ و خوشه‌ی گندم به شکل خطوط قهوه‌ای تیره‌ی مایل به سیاه نمایان میگردد، و قسمتی از مراحل زندگی خود را در زمستان بر روی برگها و ساقه‌های بوته‌ی زرشک میگذراند.

زنگله (zangole)، در شاهنامه، پهلوان تورانی، که در جنگ یازده رخ، با فروهل جنگید، و به تیر وی کشته شد.

زنگمار (zangemār) یا **ماکو چای** (māku cāy)، رودی در شهرستان ماکو، آذربایجان غربی، لغ ایران، که از ریزابه‌های جنوبی رود ارس میباشد (در پلدشت به ارس میریزد). از سه شاخه‌ی عمده تشکیل میشود، که یکی از دهستان آواجیق، دیگری از گوشه‌ی بش دشت چالدران، و سومی از ناحیه‌ی به‌به‌جیک میآید. آبهای این سه شعبه، پس از متصل شدن به یکدیگر، از گردنه‌ای که شهر ماکو در آن قرار دارد میگذرند. از ریزابه‌های دیگر آن ساری سو (sāri su) است، که در خاک ترکیه سرچشمه میگیرد، و پس از طی مسیری طولانی بموازات قسمت مرکزی مسیر زنگمار، باین رود میریزد.

زنگنه (zangene)، ده (جم ۱٬۴۰۴ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کمازان، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۳۰ کیلومتری جش ملایر. مشتمل است بر زنگنه‌ی علیا (جم ۱٬۰۳۲ نسث ۱۳۳۵ هش)، و زنگنه‌ی سفلی (جم ۳۷۲ نسث ۱۳۳۵ هش)، که فاصله‌ی آنها ح ۲ کیلومتر است.

زنگنه، نام طوایفی از ایلات ایران، که در کرمانشاهان، فارس، خوزستان، و کهگیلویه زندگی میکنند. ظاهراً در آغاز در کرمانشاهان زندگی میکرده‌اند. تیره‌های ساکن کهگیلویه و خوزستان در ح سال ۱۰۸۶ هق به این نواحی آمده‌اند. در فارس، در طایفه‌ی اینالو، تیره‌ای بنام زنگنه دیده میشود، و نیز در دشتستان فارس تیره‌هائی از زنگنه زندگی میکنند. در میان طوایف قشقائی نیز تیره‌هائی از زنگنه هستند. افواج زنگنه در دوره‌ی قاجاریه در قشون ایران اهمیت داشتند. نیز ← زنگنه‌ی حاج.

زنگنه‌ی حاج (zangeneye hāj)، طایفه‌ای از طوایف زنگنه، که حسین خان زنگنه‌ی حاج، از رؤسای آن طایفه، یک چند در عهد فتنه‌ی بعد از قتل نادر شاه در کرمانشاه سر به طغیان آورده بود.

زنگوان (zangevān)، دهستان (جم ح ۹۸۰٬۱۱؛ ۸۱۰)، بخش شیروان و چرداول، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۶ (؟) آبادی.

زنگه (zange) یا **زنگه‌ی شاوران** (ye šāvarān–)، در شاهنامه، از پهلوانان کیخسرو. سردار و ندیم پدرش سیاوش در جنگ او با افراسیاب، و پیامبر وی در پناهندگی خواستن از افراسیاب بود. از هفت پهلوانی که با رستم برای رهائی بیژن از بند افراسیاب به توران رفتند، یکی او بود. اخواست (axvāst)، پهلوان تورانی، در جنگ یازده رخ به دست او کشته شد.

زنگه‌ی شاوران: ← زنگه.

زنگی، آل، سلسله‌ی امرای ترک‌نژاد، ← آل زنگی.

زنگی، عمادالدین: ← عمادالدین زنگی.

زنگی، نورالدین محمود: ← نورالدین محمود.

زنگی‌آباد (zangiābād)، دهستان (جم ح ۱۲٬۴؛ ۸۱۰)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۶ (؟) آبادی. مرکزش، **زنگی‌آباد** (جم ۱٬۵۹۱ نسث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری غ کرمان است. قالیبافی دارد.

زنگی ابن علی شیبانی (zangie 'bne alie šeybāni)، امیر طخارستان در عهد سلطان سنجر سلجوقی. وی بسبب مجاورت، غالباً با امیر قماج (فت ۵۴۸ هق)، امیر الامرای سنجر و والی بلخ، رقابت و عداوت داشت، و امیر قماج معامله‌ی بسیار وحشیانه‌ای با او کرد، بدینگونه که پسرش را گرفته بکشت، و از گوشت او به پدر غذا داد. خود زنگی ابن علی نیز چندی بعد بدست امیر قماج بقتل رسید. وی در هنگام شروع طغیان غز،

(۱)verdigris (۲)Zanzibar (۳)rusting

بسبب مخالفت با امیر قماج، آن طایفه را تقویت و تحریک میکرد.

زنگی ابن مودود (zangie 'bne mŏdud) [اتابک مظفرالدین زنگی ابن مودود]، فت ۵۷۱ هق، دومین اتابک (۵۵۸–۵۷۱ هق) از سلسله‌ی اتابکان فارس. ولیعهد و جانشین و برادر اتابک سنقر ابن مودود بود. بعد از برادر، نخست به دفع مدعیان، و سپس در شیراز به حکومت پرداخت.

زنگی احمد، کویر (یا **لوت**)، ل‌ش شهرستان بم، ← کویر.

زنگی‌دارو (zangi.dāru)، نوعی سرخس که برگهایش بی‌بریدگی هستند، و هاگینه‌هایش بشکل خطوطی مورب و موازی با یکدیگر در پشت برگها قرار دارند.

زنو[1] (zeno)، ضبط دیگر نام زنون[2] (zenon). برای اعلامی که ممکن است باین صورت بشناسید، به ردیف "زنون" رجوع کنید. مثلا برای زنو، امپراطور روم شرقی، ← زنون.

زنوبیا، ملکه‌ی تدمر، ← زباء.

زنوز (zonuz)، دهستان (جه ح ۹۰۰؛۶؟)، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۹ (؟) آبادی. رود زنوز مشروبش میکند. این دهستان با دهستان هرزندات بخش سابق زنوز را تشکیل میداد. مرکز دهستان زنوز، **زنوز** (جه ۳٬۸۵۲ نسث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ل مرند و ۲ کیلومتری راه آهن تبریز به جلفا است.

زنوزق (zonuzaq)، ده (جه ۱٬۰۴۰ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان زنوز، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۹ کیلومتری ل‌ش مرند.

زنون[3] (zenon) یا **زنو**[4] (zeno)، فت ۴۹۱، امپراطور (۴۷۴–۹۱) روم شرقی. در دوره‌ی حکومت وی امتیازاتی به گنسریک در افریقا و به اودوآکر در ایتالیا داده شد. تئودوریک کبیر را تشویق کرد که به ایتالیا حمله‌ور شود (۴۸۸)، و بدین وسیله امپراطوری شرقی را از هجوم اوستروگوتها نجات داد.

زنون الئائی[5] (zenone eleā'i)، ح ۴۹۰–ح ۴۳۰ ق‌م، فیلسوف یونانی از ← نحله‌ی الئالی. از پیروان پارمنیدس بود، و معتقد بود که فقط "وجود" تغییرناپذیر حقیقت دارد، و برای اثبات این نظر به ابطال نظر مخالف، یعنی حقیقت داشتن تکثر و تغییر، پرداخت. احتجاج معروف وی بر ضد امکان حرکت این بود که ثابت کند که مفهوم حرکت تناقضاتی دربر دارد، و لهذا بر خلاف نظر معتقدین به جزء لایتجزی، مانند هراکلیتوس و لوکرتیوس، نمیتوان آنرا مبنای توجیه پدیده‌های دیگر قرار داد. بقول ارسطو، زنون نخستین کسی است که روش احتجاج (← دیالکتیک) را بکار برده است.

زنون رواقی: ← زنون کیتیونی.

زنون کیتیونی[6] (zenone kitioni) یا **زنون رواقی** (ravāqi)، ح ۳۳۶–ح ۲۶۴ ق‌م، فیلسوف یونانی؛ مؤسس مذهب رواقی. اهل قبرس بود، و از آنجا به آتن رفت، و نزد فلاسفه‌ی کلبی (← کلبیان) تحصیل کرد، و تعالیم آنها در وی تأثیر بسیار نمود. برای آراء وی ← رواقی، مذهب.

زنون، بسبب ابتلا به بیماری درمان‌ناپذیر، خودکشی کرد.

زنیان (zenīān) یا **کمون** (komun) یا **نانخواه** (nānxāh)، گیاهی از تیره‌ی چتریان از نوع سیوم (*Sium*) که دانه‌های آن معطر و اسانس مخصوص دارد. بادشکن است. ریشه‌ی آنرا بجای سنبل الطیب بکار میبرند.

زو (zŏ) یا **زاب** (zāb)، در شاهنامه، پادشاه پیشدادی، پسر طهماسب و جانشین نوذر. پس از کشته شدن نوذر، زال که طوس و گستهم، فرزندان او، را لایق پادشاهی ندید، با موبدان رای زد، و به جستجوی کسی از نسل فریدون برخاست، و جز زو کسی را سزاوار شاهی نیافت، و او را، گرچه سالخورده بود، به پادشاهی برداشت. زو خردمند و دادگر بود. در آغاز به یاری پهلوانان ایران با افراسیاب جنگها کرد، و چون خشکسالی در جهان افتاده بود، و هر دو طرف از جنگ آزرده بودند، پس از پنج ماه جنگ، جیحون را مرز ایران و توران قرار دادند، و صلح کردند. زو پس از ۵ سال پادشاهی در ۸۶ سالگی درگذشت.

زوار: ← زائر.

زوار (zavār)، دهستان (جه ح ۷۰۰؛۲؟)، شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران)، دارای ۱۲ (؟) آبادی.

زوارق (zevāraq)، ده (جه ۱٬۰۴۸ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بناجو، بخش بناب، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۷ کیلومتری ج بناب.

زوارم (zavārom)، دهستان (جه ح ۴٬۶۱۰؟)، شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)، دارای ۸ (؟) آبادی. مرکزش، **زوارم** (جه ۱٬۱۵۳ نسث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ج‌غ شیروان واقست.

زواره (zavāre)، برادر رستم و از پهلوانان کیخسرو و کیکاوس. در جنگها همه جا همراه رستم و یار و کارگزار او بود.

زواره، ده (جه ۳٬۹۹۷ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرمسیر، شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)، ۱۷ کیلومتری ل‌ش اردستان. گرمسیر، و محصولش غلات، پنبه، و انار است. صنایع دستی بافندگی (قالی، عبا) و آهنگری است. مسجد جامع دارد؛ منار مسجد پامنار مورخ ۴۶۱ هق است. زواره بجهت کثرت عده‌ی ساداتی که در آن اقامت داشته‌اند به قریة السادات معروف بوده.

زواره، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

زوئوله[7] (zuole)، شهر (جه ۵۵٬۱۴۵)، کرسی ایالت اوورایسل، ل هلند مرکزی. از مصنوعاتش مواد شیمیائی، لباس، و کالاهای فلزی است. کلیسائی بسبک گوتیک از قرن ۱۵م دارد.

زواوها[8] (zuāv.hā) [از نام طایفه‌ی زواوه (zuāwa) از طوایف قبائلیه]، صنفی از پیاده نظام ارتش فرانسه، که اصلا در ۱۸۳۱ در الجزایر تشکیل یافت. در آغاز عبارت بود از دو گردان، عمدةً از افراد قبایل زواوه، و بجهت بیباکی و سرسختی و نیز بجهت مشق نظامی خاص و لباسهای شرقی پرآب و رنگ نفراتش شهرت داشت. زواوها تا ۱۸۵۴ منحصراً در الجزایر خدمت می‌کردند.

زوئه[9] (zoe)، فت ۱۰۵۰، امپراطور (۱۰۲۸–۵۰) بیزانس؛ دختر و جانشین قسطنطین VIII. اولین شوهر و شریک او در امپراطوری رومانوس III بود که (احتمالا با تصویب زوئه و معشوقش میخائیل) در حمام بقتل رسید (۱۰۳۴). چند ساعت بعد، زوئه با میخائیل ازدواج کرد، و او همان امپراطور میخائیل IV است، که دست زوئه را از امور مملکت کوتاه کرد. میخائیل ۳۰ سال از زوئه کوچکتر بود، ولی در ۱۰۴۱ درگذشت، و میخائیل V شریک زوئه در امپراطوری شد، و در ۱۰۴۲ زوئه را به دیری تبعید کرد، ولی مردم شوریدند، و زوئه بازگشت و میخائیل را کور و تبعید کرد، و خواهر خود تئودورا را که قبلا در دیری بسر میبرد شریک در امپراطوری نمود. چند ماهی بعد زوئه با قسطنطین IX ازدواج کرد (۱۰۴۲)، و او را نیز در امپراطوری شریک ساخت. دوره‌ی امپراطوری مشترک این سه تن، حتی با موازین اخلاقی امپراطوری بیزانس، به فسق و فجور و فساد و زشتکاری مشهور است. ضمنا در همین دوره تجدید حیات فرهنگی معتبری در قسطنطنیه روی داد. در سال ۱۰۴۲ شقاق قطعی بین کلیسا‌های شرق و غرب آغاز شد (← لئوی IX، قدیس).

زوایای متبادله: ← زاویه، در ریاضیات.

زوایای متقابل براس: ← زاویه، در ریاضیات.

زوایای متقابله: ← زاویه، در ریاضیات.

زوایای متمم: ← زاویه، در ریاضیات.

زوایای مجاور: ← زاویه، در ریاضیات.

زوایای مکمل: ← زاویه، در ریاضیات.

زوئیدر زه[10] (zuider ze). هلندی **زویدر زی** (zoyder zey)، شاخابه‌ی کم‌عمق سابق دریای شمال، بطول ح ۱۳۰ کم، ل هلند و قسمت مرکزی آن. زمانی دریاچه بود، ولی در قرن ۱۳م، در اثر سیل عظیمی، به دریای شمال متصل شد. اکنون بوسیله‌ی سد آیسلمر به دو قسمت منقسم است: آیسلمر در ج، و وادنزه (vādenze) در ل.

زوپه[11]، **فرانتس فون** (frānts fon zupe)، ۱۸۱۹–۹۵، آهنگساز اتریشی. اپرتهای او در زمره‌ی بهترین اپرتهای وینی بود، و از لحاظ مقبولیت با اپرتهای مقتبس از سبک اوفنباک رقابت میکرد. از آثار ارکستری متعددش، اوورتورهای شاعر و روستائی و سواره نظام سبک‌اسلحه هنوز رواج دارد.

زوتنبرگ[12]، **هرمان** (hermān zotenberg)، ۱۸۳۶–۱۹۱۴، مستشرق فرانسوی. زمانی کتابدار نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی ملی پاریس بود. از آثارش فهرست نسخه‌های خطی حبشی و سریانی و عبری و سامری آن کتابخانه و بررسی انتقادی تاریخ و ادبیات (۱۸۶۶) است. نیز تاریخ بلعمی (ترجمه‌ی فارسی مختصر تاریخ طبری) را به فرانسوی ترجمه نمود (پاریس ۱۸۶۷–۷۴)، و قسمتی از غرر السیر ثعالبی را به فرانسوی ترجمه و در پاریس منتشر کرد.

زوتنر[13]، بارونس **برتا فون** (bārones bertā fon zutner)، ۱۸۴۳–۱۹۱۴، بانوی نویسنده‌ی

---

(۱)Zeno (۲)Zenon (۳)Zenon (۴)Zeno (۵)Zeno of Elea (۶)Zeno of Citium (۷)Zwolle (۸)Zouaves (۹)Zoë (10)Zuider Zee (11)Suppé (۱۲)Zotenberg (۱۳)Suttner

اتریشی، که بسبب صلح‌طلبی معروفست. رمان صلح‌جویانه‌اش بنام اسلحه‌ی خود را زمین بگذارید (۱۸۸۹) تأثیر اجتماعی بسیار داشت. وی از دوستان آ. نوبل بود، و تحت نفوذ او، نوبل جوائز معروف به جایزه‌های نوبل را تأسیس کرد. زوتنر نخستین کسی بود که جایزه‌ی صلح نوبل گرفت (۱۹۰۵).

زوج[1] (zŏj)، در حساب، وصف عددی صحیح که بر ۲ قابل قسمت باشد؛ مانند اعداد ۰ و ۸ (قس فرد). زوج الزوج (zŏjo 'z.zŏj) عددی است که نصفش نیز زوج باشد (مانند ۱۲)، و زوج الفرد (l.fard' ـ) آنکه نصفش فرد باشد (مانند ۱۴).

زوج[2] (zŏj) یا **جفت**[2] (joft)، دستگاه دو حامل مساوی و موازی و مختلف الجهت که محملشان یکی نباشد. اگر حاملهای نمایش دو نیروی وارد بر یک جسم دارای این شرایط باشند (مثلا دو نیروی F و F′ در شکل ۱)، این دو نیرو تشکیل یک زوج میدهند. صفحه‌ی دو نیرو را صفحه‌ی عمل زوج و فاصله‌ی محملهای آنها را (در شکل، d) بازوی زوج خوانند. یک زوج قوه‌ی وارد بر یک جسم صلب در حال تعادل نتواند بود، بلکه گرایش دارد که جسم را در حول محوری عمود بر صفحه‌ی عمل زوج بگرداند. عزم زوج عبارتست از حاصلضرب کمیت یکی از دو نیرو در بازوی زوج (یعنی Fd)، و بر حسب اینکه گرایش زوج حرکت دادن جسم در خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت (← جهت، ترتیب) یا موافق آن باشد، عزم آنرا مثبت یا منفی حساب میکنند. در مکانیک ثابت میشود که عمل زوج با عزم آن مشخص میشود، بدین معنی که اگر بجای زوجی وارد بر یک جسم زوج دیگری در همان صفحه (یا در صفحه‌ای موازی با آن) و با همان عزم بر جسم وارد کنیم تأثیر دو زوج بر جسم یکسان خواهد بود. بدینجهت است که در مسائل فنی، اغلب زوج را بوسیله‌ی قوسی که جهت گردش ناشی از زوج را نشان میدهد نمایش میدهند، بدون اینکه زوج را رسم کنند. در شکل ۲ جسمی تحت تأثیر یک نیرو (F) و زوجی با عزم m نمایش داده شده است. نیز ← گشتاور.

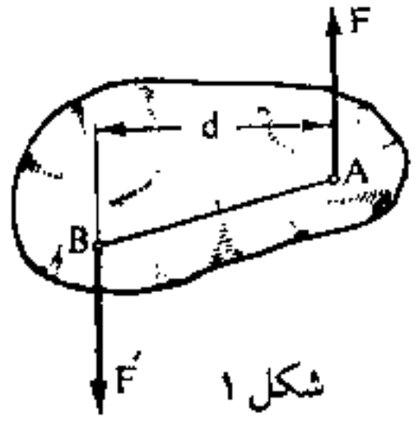

شکل ۱



شکل ۲

تعیین حرکت یک جسم صلب تحت تأثیر زوج از مسائل دینامیک میباشد. در آن علم ثابت میشود که اگر زوجی بر یک جسم صلب آزاد تأثیر کند گرایش دارد که آنرا در حول مرکز ثقلش دوران دهد. اگر جسمی دارای محور دوران ثابتی باشد، تأثیر زوجی که در صفحه‌ای عمود بر این محور بر جسم وارد شود از وضع زوج در این صفحه مستقل است.

بحث منظم از خواص زوج اول بار بوسیله‌ی لوئی پوانسو[3] (lui puaNso) (۱۷۷۷–۱۸۵۹)، ریاضیدان فرانسوی، صورت گرفت.

زودرمان[4]، **هرمان** (hermān zuderman)، ۱۸۵۷–۱۹۲۸، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس آلمانی، از مردم پروس شرقی، که در نهضت ناتورالیستی در آلمان نقش عمده‌ای داشت. نخستین نمایشنامه‌اش، بنام شرف، که در آن تأثیر ه. ایبسن نمودار است، در ۱۸۸۹ در برلین نمایش داده شد، و توفیق بسیار یافت، بحدی که او را "وارث حقیقی شیلر جوان" خواندند. نمایشنامه‌ی وطن (۱۸۹۳) سبب شهرت جهانی او گردید. نمایشنامه‌های متعدد دیگرش نیز سخت مقبولیت داشت. اما آنچه مقام او را در ادبیات آلمانی جاودانی ساخته است آثار دیگر اوست، که از آن جمله بانوی خاکستری‌پوش (۱۸۸۷) میباشد، که نخستین اثر حماسی ناتورالیستی در آلمان است. در داستان غزل غزلها (۱۹۰۸)، از مردمفریبی اجتماعی و مفاسد پرده برمیدارد، و این داستان یادآور بالزاک و زولا میباشد. از آثار دیگرش کتاب جوانی من (۱۹۲۲)، اسناد دوراته (۱۹۲۶)، و رقص جوانی (۱۹۲۸) است.

زور، بت، ← زرن.

زوراء یا الزوراء: ← بغداد، تاریخ.

زورآباد، آبادی، آذربایجان، ← سکمن‌آباد.

زورآباد، خراسان، ← جنت‌آباد.

زورخانه (zur.xāne)، محل ورزشهای پهلوانی ایران (معروف به ورزش باستانی). زورخانه‌های قدیمی ایران بناهائی هستند مسقف که بوسیله‌ی پنجره‌ای که در سقف بنا تعبیه شده است روشن میشوند. گود (gŏd) در وسط کف بنا و کمی پایینتر از سطح آن قرار دارد. در اطراف، غرفه‌هائی برای تماشاچیان، کندن لباس، و گذاشتن وسایل ورزش ساخته شده است. در غرفه‌ی کنار مدخل زورخانه، سکوئی بنام سردم (sar.dam) ساخته شده است، که جایگاه مرشد میباشد، و در جلو آن چوب‌بست یا وسیله‌ای مانند آن برای آویختن زنگ و اجاقی برای گرم کردن ضرب و تهیه‌ی مطبوخ زنجبیل و دارچین بعد از ورزش است.

اعضای زورخانه سلسله‌مراتبی دارند. نوچه (nŏce) کسی است که در زورخانه‌ی مخصوص نزد پهلوان معینی تعلیم میگیرد؛ نوچه پس از پیشرفت کافی به مرتبه‌ی نوخاسته (nŏxāste) میرسد. میاندار (miāndār) داور و مربی زورخانه است، و رهبر ورزشکاران در هنگام ورزش. مرشد (morŝed) یا کهنه‌سوار (kohne.savār) (ظاهراً اصطلاح اخیر اکنون متروک است)، با ضرب گرفتن و خواندن اشعار مناسب، حرکات ورزشی را تنظیم میکنند، و نیز ادای احترام به واردین بر حسب مراتب آنها مثلا با خوش‌آمد گفتن یا زدن دست به ضرب یا به زنگ سردم‌ساز وظایف اوست. لباس ورزش زورخانه لُنگ یا تنبان یا تنکه‌ی کوتاهی از چرم (یا پارچه‌ای محکم) میباشد. روی تنکه را با نقشهای زیبائی قلابدوزی میکنند. در موقع کشتی گرفتن، دو حریف کمربند یکدیگر را میگیرند (این طریقه در کشتیگیری غربی معمول نیست). مرشد برای دفع چشم‌زخم اسفند در آتش میریزد، و در بعضی جاها، کشتی‌گیران تعویذهائی بهمین منظور بر بازوان دارند.

برنامه‌ی هر جلسه‌ی زورخانه مشتمل بر حرکات ورزشی متعدد است—از قبیل سنگ گرفتن، شنا رفتن، میل گرفتن، و کباده کشیدن—و سپس کشتیگیری، که پس از آن با تشریفاتی (دعا کردن میاندار به انبیا و اولیا و بزرگان، طلب شفا برای بیماران، و غیره) جلسه ختم میشود.

منشأ کشتیگیری در ایران بسیار قدیم است. در شاهنامه آمده است که حریفان پیش از کشتی گرفتن "همی دست سودند بر یکدگر"، و سپس کمربند یا "دوال کمر" یکدیگر را میگرفتند. فنون کشتی بسیار متعدد بوده است. در گلستان سعدی ذکر ۳۶۰ فن کشتی رفته است، و ملا حسین واعظ کاشفی، در کتاب فتوت‌نامه، فنون کشتی را ۱٬۰۸۱ برشمرده است. با وجود قدمت کشتیگیری در ایران، سازمان زورخانه جنبه‌های خاصی به کشتی میدهد، و بنیاد زورخانه بر اساس فتوت و جوانمردی (سه جوانمردان) است، و با تصوف شیعی مرتبط می‌باشد، و اصطلاحات بسیار مفصل آن (مرشد، پیش‌کسوت، تاج فقر، و غیره) و آداب و انظباط آن حاکی از همین معنی است. ورزشکار باید پاک‌نظر باشد. بر او فرض است که، در موقع ورود، به گود، خاک گود را به رسم ادب و شاید بعنوان نماد قدم پوریای ولی—بوسه زند. در گود زورخانه، خوردن، آشامیدن، استعمال دخانیات، و صحبت و خنده ممنوع است. در ورزشهای انفرادی، ورزشکار از مرشد "رخصت" میطلبد، و وی در جواب "فرصت" میگوید. رسم بوده است که در موقع پوشیدن و بیرون آوردن تنکه بر آن بوسه زنند. بکار بردن فنونی که حریف را زبون کند، و نیز خفیف کردن او در انظار در هنگام غلبه بر وی مجاز نیست. چند تن از اولیا هستند که از سرآمدان کشتیگیری، و به اصطلاح فرنگی، "اولیاء حامی کشتیگیران"، هستند، و مشهورترین آنها پهلوان محمود معروف به پوریای ولی (puriāye vali) یا پریای ولی (pariāye) است، که ظاهراً از مردم خوارزم بوده است، و گویا در ۷۲۲ هق درگذشته است، و در باب او افسانه‌ها آورده‌اند.

زوریخ[5] (zurix)، آلمانی **تسوریش** (tsüriš)، ایالت (۱٬۷۳۰ کم۲، جم ۹۵۲٬۳۰۴)، ل سویس، در دامنه‌ی کوههای آلپ، مناطق زراعتی، جنگلها، و مراتع دارد. سکنه‌اش آلمانی‌زبان و غالباً پروتستان‌مذهبند، و بیشتر بامور صنعت و تجارت اشتغال دارند. از مراکز صنعتی آن وینترتور و شهر **زوریخ** (جم ۴۴۰٬۱۷۰) است. شهر زوریخ مرکز ایالت و بزرگترین شهر سویس، و کنار رود لیمات و دریاچه‌ی زوریخ واقعست. از مصنوعاتش منسوجات، ماشین‌آلات، و مواد شیمیائی است. از مراکز طبع و نشر، تجارت، و امور مالی و فرهنگی است. دانشگاهش در ۱۵۲۳ تأسیس شد؛ مدرسه‌ی فنی آن (۱۸۵۴) شهرت جهانی دارد. شهر زوریخ در ۱۲۱۸ از شهرهای آزاد امپراطوری شد؛ در ۱۳۵۱ به کنفدراسیون سویس پیوست. **تسوینگلی** زوریخ را مبدأ اصلاح دینی در سویس قرار داد (قرن ۱۶م). در زوریخ ابنیه‌ی جدید و تاریخی بصورت زیبائی درهم آمیخته است.

زوریخ[5]، **دریاچه‌ی**، دریاچه‌ای بطول ← ۴۰ کم و

(۱)even (۲)couple (۳)Poinsot (۴)Sudermann (۵)Zurich

زورخانه

بعضی از آلات ورزشهای زورخانه‌ای و ورزشهای باستانی

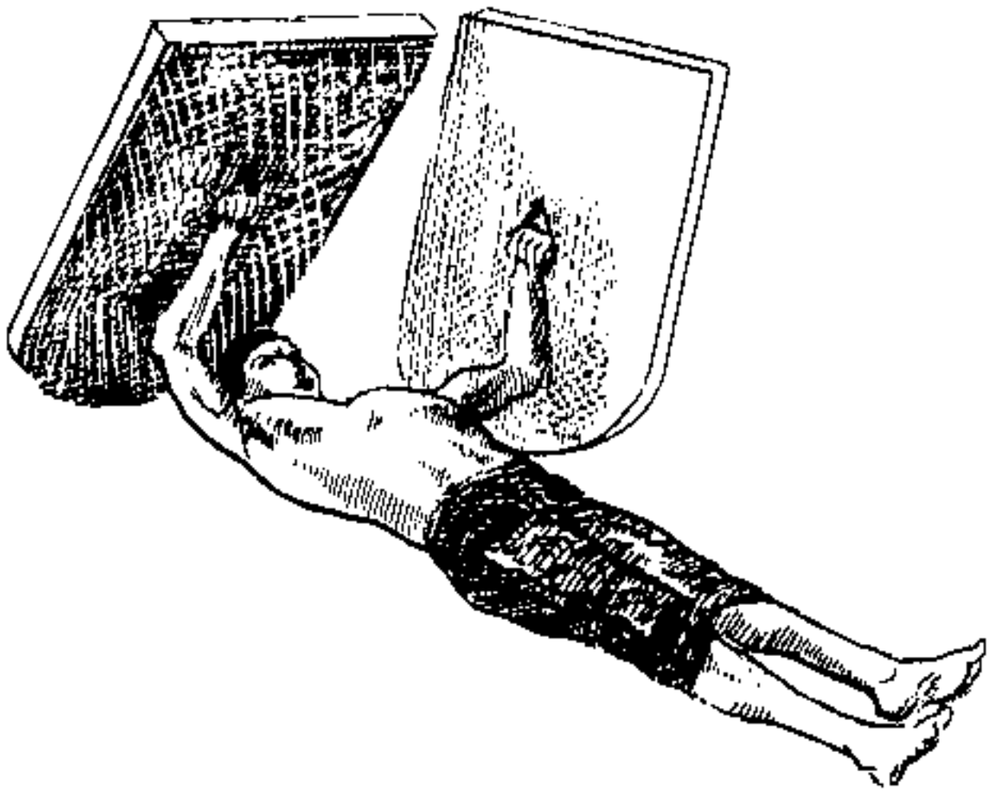

سنگ گرفتن

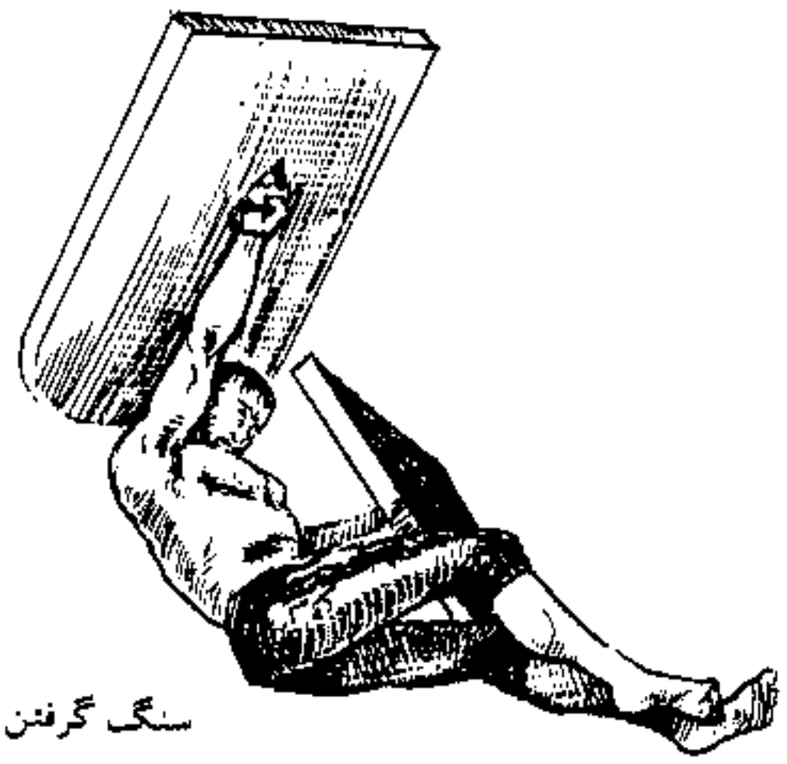

سنگ

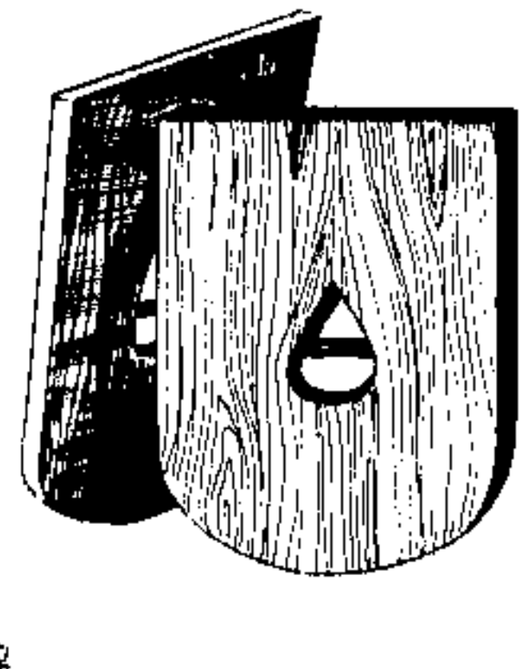

تخته‌ی شنا



شنا رفتن





میل گرفتن

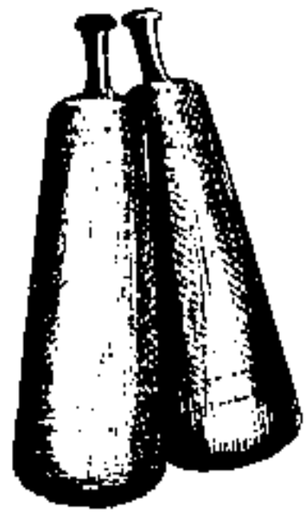

میل







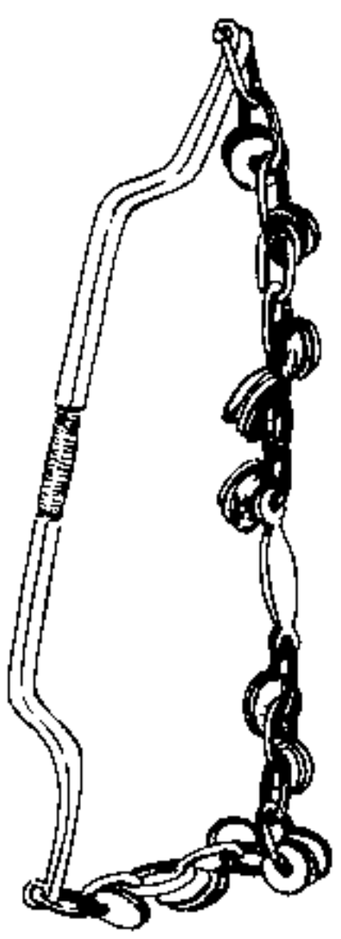

میل بازی

کباده کشیدن

کباده

عرض ح ۳ کم، ایالت زوریخ، سویس. شهر زوریخ کنار آن واقعست. مناظر فرحبخش دارد. رود لیمات آب آنرا به رود آر میبرد.
زورینگ، راینهارد: ← جو، قسمت ۵.
زوزن (zuzan, zăzan)، ده (جه ۶۶۰ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان جلگه‌زوزن، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان). بقایای مسجدی (از ۶۱۰ هق) در آن باقیست. جغرافیانویسان قدیم در ذکر آبادیهای خواف از سه محل به اسامی سلام، سنجان، و زوزن نام برده‌اند، که در قرن ۸م هق از لحاظ جمعیت به مرکز عمده‌ی خواف بوده‌اند. زوزن بسبب جاده‌هایش‌که آنرا به قائن، سلام، و فرگرد مرتبط میساخته است‌اهمیت داشته، و یاقوت حموی آنرا بسبب داد و ستدش "بصره‌ی کوچک" خوانده است. در اطراف آن ۱۲۴ آبادی مهم وجود داشته.
زوزنی (zuzani, zăzani)، شهرت **ابوعبدالله حسین ابن احمد**، ف ۴۸۶ هق، عالم نحو و لغت عرب. لغتنامه‌ی وی معروف به المصادر، اساس تاج المصادر بوده. از آثار دیگرش ترجمان القرآن و شرح معلقات سبع است.
زوست[1] (zost)، شهر (جه ۳۲'۳۷۷)، جمهوری فدرال آلمان، در نورد راین‌وستفالن، غ آلمان. در اواخر قرون وسطی شهر عمده‌ی وستفالی و جزء اسقف‌نشین کولونی و بعداً جزء کنت‌نشین مارک (تحت فرمان دوکهای کلوه) بود، ولی عملا استقلال داشت. در ۱۶۱۳ به براندنبورگ منتقل شد. در جج II سخت ویران گردید، و گنجینه‌های هنر معماریش (از جمله کلیسای جامع، بسبک رومانسک، از قرن 10م) آسیب دید.
زوسیموس[2] (zosimos)، مؤلف یونانی در کیمیا و سحر، که در اواخر قرن ۳م یا احتمالا در قرن ۴م بم رونق داشته است. از مردم پانوپولیس در مصر علیا بود. مهمترین اثرش دایرةالمعارف‌گونه‌ای بود در کیمیا در ۲۸ مقاله، که قسمتی از آن (مانند شرح قرع و انبیق) از نویسندگان پیشین گرفته شده است. کتابی در آب جوسازی به وی منسوب است.
زوغو[3]، **احمد** (zuqu)، ۱۸۹۵–۱۹۶۱، شاه آلبانی. در ۱۹۲۲–۲۴ نخست‌وزیر بود، و در نتیجه‌ی شورشی که در ۱۹۲۴ برپا شد بگریخت، ولی با کومک یوگوسلاوی بازگشت، و رئیس جمهور آلبانی شد (ژانویه‌ی ۱۹۲۵). با استبداد حکومت کرد، و در ۱۹۲۸، بعنوان زوغوی I، خود را شاه اعلام نمود. در مقابل وامهائی که از ایتالیا میگرفت، امتیازات روزافزونی بآن کشور در آلبانی میداد. در آوریل ۱۹۳۹ سپاهیان ایتالیا آلبانی را اشغال کردند، و زوغو فرار کرد. در ۱۹۴۶ خلع شد.
زوفا (zufā)، گیاه دائمی از تیره‌ی نعناعیان و از نوع هوسوپوس (*Hyssopus*)، دارای گلهای سفید، آبی، یا صورتی. سابقاً برای بوی خوش و مصارف داروئی کاشته میشد. فعلا فقط برای زینت کاشته میشود. بعضی گیاه جنس *Nepeta orientalis* را زوفا خوانده‌اند. جنس *N. cataria* موسوم به قطرم (qatram) است، که چون گربه آنرا دوست دارد، آنرا علف گربه یا حشیشة الهر (hašīšato 'l.herr) نیز میخوانند.
زولا[4]، **امیل** (emil zolā)، ۱۸۴۰–۱۹۰۲ رمان‌نویس و روزنامه‌نگار فرانسوی، و بارزترین نماینده‌ی مکتب ناتورالیسم فرانسه؛ مت پاریس. پسر یک مهندس ایتالیائی بود. سالهای از ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۲ را در منتهای تنگدستی گذرانید، و عاقبت در کتابفروشی هاشت با شغل بسته‌بندی کتاب مشغول کار شد، ولی اوقات فراغت را صرف نویسندگی میکرد. با انتشار قصه‌هائی برای نینون (ninoN) (۱۸۶۴) و اعتراف کلود (klod) (۱۸۶۵) مورد توجه قرار گرفت. سپس دعای یک مرده (۱۸۶۶)، اسرار مارسی (۱۸۶۷)، ترز راکن (terez rākaN) (۱۸۶۷)، و مادلن فرا (mādlen ferā) (۱۸۶۸) پدید آمد. از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۳، تحت عنوان عمومی له روگون‌ماکار بیست رمان (از جمله نانا) منتشر نمود. از آثار دیگرش مجموعه‌ی سوسیالیستی اناجیل اربعه است، که از آنها باروری، کار، و حقیقت را به اتمام رسانید.
زولا تحت تأثیر بالزاک، ستندال، گ. فلوبر، و ا. آ. تن قرار داشت، و معتقد بود که ابتکار واقعی هنری از این راه حاصل تواند شد که شخص سنتها را به یکسو نهد و بکلی تابع زندگی زمان خود باشد، و نیز اعتقاد راسخ داشت به اینکه روش علمی بهترین روش نزدیک شدن به حقیقت است. علاقه‌ی تام به دقت داشت، و معتقد بود که زندگی را چنانکه هست میبیند، و این دو الهامبخش وی در توصیف دقیق جامعه بود. برای ساختن تصویر دقیق زندگی عصر خود، توصیف جزئیات را به سرحد کمال میرساند، و در این راه، هیچ چیز-هر قدر هم "کثیف" باشد-او را متوقف نمیکند.
زولا به اصلاحات اجتماعی و امور جاری مملکت علاقه‌ی تام داشت. با کاتولیکها سخت ضدیت داشت، و انتقادیه‌های سخت بر ضد کشیشها و کلیسا نوشت. در بحرانهائی که در دهه‌ی آخر قرن ۱۹م فرانسه را متزلزل کرد (← دریفوس، قضیه‌ی) بر ضد سلطنت‌طلبان و نظامیها بود. بارزترین اقدام عمومی وی شرکت در قضیه‌ی دریفوس بود. در ۱۳ ژانویه‌ی ۱۸۹۸، با نشر مقاله‌ی من متهم میکنم، به دفاع از دریفوس برخاست. در این مقاله، زولا به خلافهائی که در محاکمه‌ی دریفوس روی داده بود اشاره میکند، و متصدیان را متهم میسازد. این مقاله عملا دولت را مجبور به تجدید محاکمه کرد (← دریفوس، قضیه‌ی). در فوریه‌ی ۱۸۹۸ زولا بعنوان تهمت زدن محکوم به حبس و جریمه شد، ولی دیوان کشور آن رأی را نقض کرد (۲ آوریل)، و محاکمه‌ی تازه‌ای مقرر شد، اما زولا که به مقصود خود رسیده بود به انگلستان رفت تا در محاکمه شرکت نکند، و چند ماهی در آنجا زیست. سپس به فرانسه بازگشت، و عاقبت در پاریس بسبب گرفتگی لوله‌ی بخاری اطاقش با گاز خفه شد.
در تشییع جنازه‌ی وی، آناتول فرانس او را "لحظه‌ای از وجدان انسانی" خواند. در حیاتش او را به آکادمی فرانسه راه ندادند، ولی در ۱۹۰۸ جسدش را به پانتئون منتقل کردند.

زولا چای (zolā cāy)، رودی در ناحیه‌ی سلماس، آذربایجان غربی، که از غ به دریاچه‌ی رضائیه میریزد.
زولنهوفن[5] (zolnhofen, zolen-)، دهکده، فرانیکونیای وسطی، غ باواریای مرکزی. در معادن وسیع سنگ آن فسیلهای آرکئوپتریکس بدست آمد.
زولو[6] (zulu)، مردمی بانتوزبان از دسته‌ی نگونی شمالی افریقای جنوبی که در ناتال، ج ترانسوال، و ج کشور آزاد اورانژ سکنی دارند، و قسمت عمده‌ی جمعیت زولولند را تشکیل میدهند. عده‌ی آنها را ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ تخمین کرده‌اند. قوم زولو در دوره‌ی سلطنت (۱۸۱۶–۲۸) شاکا به منتهای قدرت رسید، و وی با فتوحات بزرگ خود امپراطوری زولو را بوجود آورد. دولت زولو در ۱۸۳۰–۳۹ با بوئرها در جنگ بود، و سرانجام در ۱۸۸۰ مغلوب بریتانیا شد، و امپراطوری زولو به ۱۳ مملکت منقسم گردید، و بعداً نیز این ممالک منقسم شد، و قریب ۲۰۰ قبیله‌ی مستقل زولو تشکیل یافت. زولوها تعدد زوجات را جایز می‌دانند، و عقد عروسی در نزد آنان با اهدای گاو به خانواده‌ی عروس منعقد میشود. قوم ماتابله از شاخه‌های زولو است.
زولوتورن[7] (zoloturn)، فنس **سولور**[8] (solēr)، ایالت (۷۹۲ کمم؛ جه ۱۸۶٬۲۰۰)، غ سویس، بیشترش در کوههای ژورا؛ منطقه‌ی زراعتی. زبان اغلب سکنه آلمانی و مذهبشان کاتولیک است. تاریخ آن همان تاریخ مرکزش، **زولوتورن** (جه تخمیناً ۱۸٬۵۰۰)، واقع بر رود آر، میباشد، که مصنوعاتش دستگاههای برقی و ساعت است. از ۱۲۱۸ از شهرهای آزاد امپراطوری بود؛ در ۱۴۸۱ به کنفدراسیون سویس پیوست. سفرای کبار فرانسه که تا انقلاب فرانسه در این شهر اقامت داشتند دارای نفوذ و اقتدار بسیار بودند. کلیسای جامع (مقر اسقف بال و لوگانو) و بناهای زیبائی از قرون وسطی دارد.
زولولند[9] (zululand)، بخش (۲۷٬۰۰۰ کمم؛ جه ح ۴۰۰٬۰۰۰)، ل‌ش ناتال، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی (اکنون جمهوری افریقای جنوبی)، کنار قهنه. قسمت عمده‌ی آن سکنی‌گاه بومیان است. در ۱۸۸۷ بریتانیای کبیر آنرا به متصرفات خود ملحق کرد. در ۱۸۹۷ جزء ناتال شد. سکنه‌ی آن بیشتر از قوم زولو هستند.
زولینگن[10] (zolingen)، شهر (جه ۱۶۱٬۹۰۸)، جمهوری فدرال آلمان، در نورد راین‌وستفالن، غ آلمان، بر رود وویر و مجاور شهرهای ووپرتال و رمشاید. کاردینه‌ی زولینگن از قرنها پیش معروف است.
زومبارت[11]، **ورنر** (verner zombārt)، ۱۸۶۳–۱۹۴۱، اقتصاددان آلمانی و استاد دانشگاه برلن (از ۱۹۱۷). در اثر مطالعه‌ی نظریه‌ی روش تاریخی مارکس، کتابهائی در باره‌ی سرمایه‌داری نوشت و اصول سرمایه‌داری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. بعداً به مکتب اقتصادی رمانتیسم آلمان گروید، و اصول سوسیالیسم ملی را که همان راه و روش هیتلر بود پذیرفت.

(۱)Soest (۲)Zosimus (۳)Zog(u) (۴)Zola (۵)Solnhofen (۶)Zulu (۷)Solothurn (۸)Soleure (۹)Zululand (۱۰)Solingen (۱۱)Sombart

زومرفلد[1]، **آرنلد** (ärnold zomerfeld)، ۱۸۶۸–۱۹۵۱، فیزیکدان و ریاضیدان آلمانی. در آخن (از ۱۹۰۰) و مونیخ (از ۱۹۰۶) استاد فیزیک نظری بود. تحقیقات مهمی در نظریه‌ی کوانتوم و نظریه‌ی اتمی بور کرده است، و در بسط نظریه‌ی کوانتوم سهم عمده داشته. از آثارش کتاب ساختمان اتم و خطوط طیفی (۱۹۱۹؛ چاپهای مکرر بعد)، نظریه‌ی ژیروسکوپها (باتفاق ف. کلاین، ۱۸۹۷–۱۹۱۰)، و دروس فیزیک نظری (۶ جلد) است. هایزنبرگ و پاولی از شاگردان او بودند.

زون (zun)، بُتی که معبد معروفی بر فراز کوه معروف به جبل الزون (jabalo ʾz.zun)، در زمین داور، داشته است. این بت از طلا و چشمانش از یاقوت بود. در سال ۳۳ هق، عبدالرحمان ابن سمره، که به حکومت سیستان منصوب شده بود، کوه زون را محاصره کرد، و به معبد زون درآمد، و یک دست بت را قطع کرد و یاقوت چشمانش را با خود برد، تا ناتوانی زون را ثابت کند. احتمال داده‌اند که زون اصلا از خدایان هندی بوده است. نام زون (گاه بصورت "زور") در اشعار عرب آمده است، و احتمالا این خدای هندی (؟) معبدی هم در ابله (از بنادر تجارت با هند) در عراق داشته است.

زوندربوند[2] (zonderbund)، اتحادیه‌ی بیشتر ایالات (کانتونها) کاتولیک‌مذهب سویس که در ۱۸۴۵ تشکیل شد، و سرانجام مشتمل بر لوسرن، اوری، اونتروالدن، شویتس، تسوگ، فرایبورگ، و واله گردید. تشکیل این اتحادیه عکس العملی بود در مقابل طرح پیشنهادی قانون اساسی جدیدی، که بیشتر ایالات طرفدار آن بودند، و دولت مرکزی نیرومندی در آن پیشبینی شده بود، و هدفش درهم شکستن قدرت یسوعیان در بعضی ایالات بود. کنفدراسیون سویس در ژوییه‌ی ۱۸۴۷ اتحادیه را لغو کرد، و در نتیجه، در نوامبر ۱۸۴۷ جنگ درگرفت، و گیوم هانری دوفور فرماندهی سپاهیان دولت سویس را داشت. سرانجام، زوندربوند سرنگون و در ۱۸۴۸ قانون اساسی جدید پذیرفته شد، و یسوعیان از سویس اخراج شدند.

زونگاری، ناحیه، ← دزونگاری.

زووریکین[3]، **ولادیمیر کوسما** (vlādimir kosma zvorikin)، ۱۸۸۹–، فیزیکدان امریکائی. در روسیه متولد شد، و در آنجا و در فرانسه و کشمکش تحصیل کرد. در ۱۹۲۴ به تابعیت کشور درآمد. تحقیقات مهم در الکترونیک کرده است؛ با همکاران خود ایکونوسکوپ و کینسکوپ (← تلویزیون) را اختراع نمود.

زویدهولاند[4] (zoydholānd) یا **هولاند جنوبی**، ایالت (۲٬۸۰۰ کم۲؛ جم ۲٬۶۶۸٬۱۵۸)، غ هلند، کنار دریای شمال؛ مرکزش لاهه، و از شهرهای مهمش روتردام و لیدن. زمینش پست و حاصلخیز است، و بواسطه‌ی سدها و خاکریزهای ساحلی از آب دریا محافظت میشود. از بسیاری جهات مانند نورد هولاند است، که تا سال ۱۸۴۰ به عنوان هولاند هر دو با هم یکی بودند.

زه[5] (zeh)، تراوش بطیء آب زیرزمینی بر سطح زمین؛ و نیز آبی که بدینگونه تراوش میکند.

زه[6]، در صوتشناخت، جسمی قابل انعطاف که قطرش نسبت به طولش چنان کوچک باشد که بتوان آنرا مانند ریسمانی محسوب کرد. زه ممکن است فلزی یا از روده‌ی تابیده یا از ابریشم باشد. اگر زهی بین دو نقطه‌ی ثابت کاملا ممتد باشد، میتوان ارتعاشات طولی یا عرضی در آن ایجاد کرد. در اینجا فقط ارتعاشات عرضی مورد بحث میباشد، که موارد استعمال آنها مهمتر است. اینگونه ارتعاشات را میتوان بوسیله‌ی دور کردن نقطه‌ای از زه از وضع تعادل و رها کردن آن، یا با کشیدن عمودی آرشه بر زه تولید کرد. بمتریز صوتی که از ارتعاشات زه تولید میشود صدای اصلی آن نامیده میشود. ارتفاع صدای اصلی (N) بستگی دارد به طول (l) و کشش (T) زه و جرم مخصوص خطی (μ) آن، یعنی جرم ۱ سم طول آن. بستگی این مقادیر طبق دستور $N=(\sqrt{T/\mu})/(2l)$ است. در ویولن، بوسیله‌ی پیچاندن گوشی، کشش زه، و بوسیله‌ی انگشت طول آنرا تغییر میدهند؛ در پیانو طول هر زه ثابت است، ولی کشش را میتوان تغییر داد.

اگر زهی را "دست باز" از وسطش به ارتعاش درآوریم صدای اصلی خود را میدهد، ولی اگر وسط آنرا (مثلا با فشار انگشت) ثابت نگاه داریم، و روی نیمی از آن آرشه بکشیم صدائی که تولید میشود آرمونیک دوم صدای اصلی است، و اگر نقطه‌ای از سیم را ثابت نگاه داریم که طول قسمت لرزنده‌ی سیم مساوی ۱/۳ تمام طول آن باشد، آرمونیک سوم تولید میشود، و غیره. باید دانست که اگر زهی را کیف اتفق مرتعش کنیم، علاوه بر صدای اصلی، در عین حال عده‌ای از آرمونیکهای آن نیز تولید میشود، و صدائی که شنیده میشود نتیجه‌ی ترکیب صدای اصلی با این آرمونیکها است (تیز ← طنین). زههای مرتعش فواید و موارد استعمال بسیار دارد. سازهای زهی همه مبتنی بر قوانین ارتعاشات عرضی زهها میباشند.

زهاب یا **ذهاب** (هر دو zohāb)، دهستان (جم ح ۵٬۰۰۰؟)، ل بخش سرپل زهاب، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۳۹ (؟) آبادی. از غ به خاک عراق محدود است. آبادی زهاب از این دهستان در ۱۵ کیلومتری ل سرپل زهاب است.

زهان (zohān)، دهستان (جم ح ۷٬۴۷۰؟)، بخش قائنات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۰ (؟) آبادی. مرکزش، **زهان** (جم ۱٬۶۰۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۸۷ کیلومتری جش قائن واقعست.

زهاوی، جمیل صدقی (jamil sedqie zahāvi)، ۱۸۶۳–۱۹۳۶ (۱۲۷۹–۱۳۵۴ هق)، بزرگترین شاعر عراق جدید؛ مت بغداد. وی اصلا کرد بود، و نسبت وی به زهاو (زهاب) است، که دهی از کرمانشاهان میباشد. پدرش، ملا محمد فیض زهاوی، مفتی بغداد بود. جمیل صدقی، پس از چند سال خدمت در دستگاه دولت (ابتدا در بغداد و سپس در قسطنطنیه)، بسبب آزادیخواهی علنی و همدردی با نهضت ترکان جوان، به یمن تبعید شد. در حکومت ترکان جوان، در قسطنطنیه ادبیات عرب و فلسفه‌ی اسلامی، و بعدها در بغداد فقه تدریس کرد. بسبب روشنفکری و مخصوصاً طرفداری از آزادی زنان سخت مورد انتقاد و حمله واقع شد، و عاقبت از شغل خود استعفا کرد، ولی منصب سناتوری را که ملک فیصل I به وی اعطا نمود قبول کرد. عاقبت از حملات و تحریکاتی که بر ضد وی میشد خسته شد، و از این کار نیز کناره گرفت، و سرانجام در ۷۳ سالگی در فقر و فاقه درگذشت. جمیل صدقی بزبان فارسی هم شعر میگفت؛ در جشن هزاره‌ی فردوسی (۱۳۱۳ هش) در تهران شرکت داشت، و قطعه‌شعر غرائی انشاد نمود. منتخباتی از رباعیات خیام را به عربی ترجمه کرد. از آثارش، علاوه بر اشعار، کتاب کائنات و مقالات وی را بر ضد وهابیه و در طرفداری از آزادی زنان میتوان نام برد.

زهد (zohd) [= خویشتن‌داری]، نزد صوفیه، برکنار داشتن سالک خویشتن را از گناه و از هر چه غیر لازم و یا سبب دوری از خدا شناخته میشود، و بلکه دوری گزیدن از همه‌ی مخلوقات و از تمام آنچه سبب تعلق به دنیا است. زهد از مقامات صوفیه است، و میگویند حاصل و نتیجه‌ی مقام وَرَع است، و غزالی آن را بعد از مقام فقر و حاصل آن میشمارد. اهل زهد را زاهد (zāhed) گویند، و کسی را که زهدش زبانی است و قلبی نیست متزهد (motazahhed) میخوانند. در احوال مشایخ و اولیاء صوفیه، حکایات بسیار از زهد آمده است، که بعضی از علما (مثل ابن الجوزی) بسبب همان حکایات بر صوفیه طعن کرده‌اند، و آنها را به افراط در زهد منسوب داشته‌اند. خود صوفیه نیز با وجود افراط در زهد که حکایات حسن بصری، رابعه‌ی عدویه، ابراهیم ادهم، فضیل ابن عیاض، سفیان ثوری، و امثال آنها ناظر به آنست از اظهار زهد و تکیه بر آن، که خود سبب عروض غفلت و منجر به دوری قلب از خداست، اظهار نفرت کرده‌اند، و از شبلی نقل است که گفت زهد خود نوعی غفلت است، چون دنیا لا شیء [= ناچیز] است، و زهد در لا شیء چیزی جز غفلت نیست. در حکایات و قصص منسوب به زهاد و مشایخ صوفیه بعضی امور هست که زهاد قدیم مسیحی و مانوی را بخاطر میآورد. هر چند وقوع تقلید از زهاد غیر مسلمان در امور راجع به ریاضت و خلوت و انزوا بعید نیست، لیکن پیدایش زهد مسلمین از تأثیر مسیحیت و مانویت و امثال آنها نیست، و منشأ آن قرآن و آیات وعید و اخبار راجع به سیرت رسول و صحابه است (← تصوف).

زهدان (zehdān) یا **رحم** (rahem)، عضو عضلانی مجوفی که در داخل لگن خاصره قرار دارد و جنین در آن تکامل پیدا میکند. زهدان

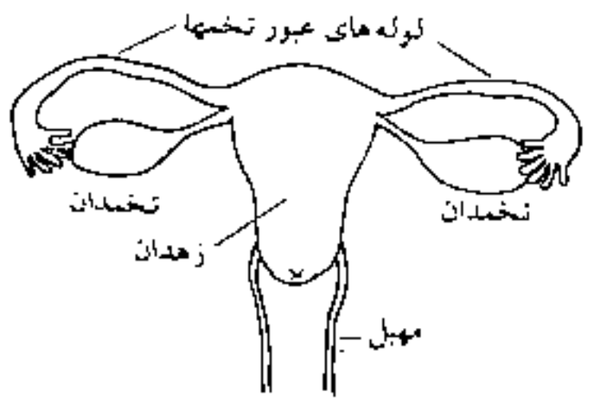

زهدان و مهبل

(۱)Sommerfeld (۲)Sonderbund (۳)Zworykin (۴)South Holland (۵)seepage (۶)string

انسان گلابی‌شکل و بطول ۷ تا ۸ سم است. ضر باریک این عضو در پایین به مهبل متصل است، و قسمت بالای آن، بوسیله‌ی دو لوله که راه عبور تخمها است، به تخمدان مربوط میگردد. رحم در طی حاملگی (← آبستنی) با ازدیاد فشار داخلی

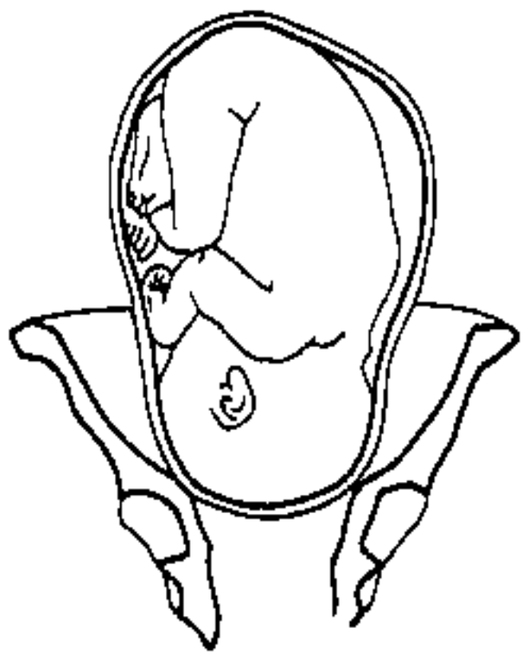

وضع طبیعی قرار گرفتن سر بچه در موقع تولد

بزرگ میشود، و حجم آن به حدی میرسد که بتواند جنین، جفت، و کیسه‌ی جنین را در خود جا بدهد. بعد از وضع حمل (← زایمان)، رحم در طی چند روز رفته رفته به حجم عادی خود بازمیگردد.

زهدیات (zohdiyyāt)، مجموعه‌ی اشعاری که شاعری در پارسائی و اعراض از دنیا و عبادت خداوند سروده باشد.

زهرا (zahrā)، دهستان، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، دارای ۲۸ (؟) آبادی. اکثر آبادیهای آن بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش بسختی آسیب دید.

زهراب: ← پیشاب.

زهرابه[1] (zahrābe)، فنـ توکسین (toksin)، ماده‌ای سمی که بعضی موجودات زنده، مخصوصاً باکتریها، میسازند. وارد شدن زهرابه در جریان خون سبب تولید پازهر (ضد زهر یا ضد سم) برای خنثی کردن آن میشود. زهرابه یا مخلوط زهرابه و پازهر برای تحصیل ایمنی در مقابل بیماریهای ناشی از زهرابه (مثلا دیفتری) بکار میرود، ولی امروزه بیشتر با تزریق مواد زهرآسا[2] (زهرابه‌ای که سمیت آن با ترتیب خاصی ناچیز شده ولی خاصیت پازهرانگیزی آن باقی است) عمل میکنند. نیز ← پازهر.

زهران (zahrān)، ده (جـ ۱۳۱'۱ سـ ۱۳۳۵ هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، 10 کیلومتری جش سده. آبش از زاینده‌رود تأمین میشود.

زهراوی: ← ابوالقاسم زهراوی.

زهروی، بیماریهای: ← بیماریهای زهروی.

زهره (zahre)، ← صفرا.

زهره[3] (zohre) یا **ناهید** (nāhid)، دومین سیاره (از لحاظ فاصله از خورشید) در منظومه‌ی شمسی (← سیارات، جدول مشخصات). مدارش میان مدارهای عطارد و زمین است. از خورشید و ماه گذشته، معمولا درخشنده‌ترین جرم آسمانی است. هیچیک از سیارات دیگر به اندازه‌ی زهره به زمین نزدیک نمیشود؛ فاصله‌ی آن از زمین هنگام مقارنه‌ی سفلی ح ۴۱'۸۰۰'۰۰۰ کم است. زهره صورتهائی شبیه به اهله‌ی ماه (← ماه، قمر زمین) پیدا میکند. از لحاظ بزرگی و وزن و جرم مخصوص، بسیار به زمین شباهت دارد. جرم آنرا ح ۴/۵ جرم زمین تخمین کرده‌اند. منتهای فاصله‌ی آن از خط واصل بین زمین و خورشید ۴۹° است، و لهذا غروبش چندان بیش از ۳ ساعت بعد از غروب خورشید، و طلوعش چندان بیش از ۳ ساعت پیش از طلوع خورشید نتواند بود؛ زهره‌ی شامگاهی را کوکب مسائی (masāʿi) و زهره‌ی صبحگاهی را کوکب صباحی (sabāhi) میگفتند. نزد احکامیان، زهره سعد اصغر و مشتری سعد اکبر است (نیز ← سیارات سبعه).

زهره را قشرهای ابری درمیان گرفته است که مانع رؤیت سطح آن از زمین و هم از فضا است. این ابرها را بعضی از منجمین متشکل از قطرات کوچک آب، و برخی متشکل از قطرات کوچک ئیدروکربورها میدانند. دوره‌ی حرکت وضعی زهره (اگر چنین حرکتی داشته باشد) معلوم نیست، ولی اطلاعات حاصل از تلسکوپ رادیوئی و تحقیقات فضائی حاکی از آنست که دوره‌ی حرکت وضعی آن ح ۲۳۰ شبانروز زمینی است، با تقریب ۵۰ شبانروز کمتر یا بیشتر. سطح زهره محتملا مانند سطح زمین قسمتهای هموار و قسمتهای کوهستانی دارد. زهره قمر ندارد.

نخستین ارتباط رادیوئی با زهره در ۱۹۵۸ برقرار شد. در ۱۹۶۱، بوسیله‌ی تحقیق در پیام‌های راداری منعکس از زهره، مقدار دقیقتری برای واحد نجومی فاصله حاصل شد. در همین سال دولت شوروی فضاپیمائی به زهره روانه کرد. در ۱۹۶۲ کشمت یک فضاپیمای پویشی بطرف زهره پرتاب نمود. گزارشهای واصل از اسبابهای اندازه‌گیری وسایط فضاپیما حاکی از اینست که سطح زهره، چه در قسمت مقابل خورشید و چه در قسمت تاریک آن، دمای یکنواختی ح ۴۲۶° صدبخشی دارد. در باب عبور زهره از مقابل خورشید ← عبور.

زهره‌دان: ← صفرا.

زهری (zohri)، شهرت **محمد ابن مسلم** (moslem)، ۵۰ یا ۵۱ رمضان ۱۲۴ هق، فقیه و محدث تابعی و از حافظین معروف حدیث. در جوانی در مکه تحصیل علوم دینی کرد، و سپس به دمشق رفت، و نزد خلفای اموی اعتبار تمام یافت، و هشام ابن عبدالملک تربیت فرزندانش را به وی سپرد. زهری نخستین کسی است که احادیث نبوی را مدون کرد. گویند ۲'۲۰۰ حدیث، نیمی را با سلسله‌ی سند، از بر داشت. مالک ابن انس و سفیان ثوری از وی روایت کرده‌اند، و با آنکه او از امام زین‌العابدین نیز روایت دارد، غالب علمای شیعه او را تضعیف کرده‌اند. در تاریخ وفاتش سال ۱۲۳ و ۱۲۵ هق را نیز آورده‌اند.

زهکشی[4] (zeh.keši)، کشیدن زه یا آب پهنه‌ای از زمین. زهکشی ممکن است طبیعی باشد (مانند کشیدن رودخانه آب بستر خود را) یا مصنوعی. زهکشی مصنوعی را برای خشکانیدن پهنه‌ای از زمین، یا ممانعت از اینکه آب در مسیر طبیعی خود بجانب پهنه‌ای از زمین جاری شود، میتوان با حفر گودالهائی انجام داد: اراضی باطلاقی را اغلب بدین طریق زهکشی میکنند. در مواردی که حفر گودال نامطلوب باشد (مثلا در زمینهای بازی) زهکشی زیرزمینی بکار میرود. در کشاورزی، آب اضافی زمین را بوسیله‌ی زهکشی میگیرند. زهکشی در ح ۴۰۰ قم در حوضه‌ی رود نیل معمول بوده است.

در استخراج معادن، از میان برداشتن آبی که از زمینهای اطراف در چاه معدن و کارگاههای زیرزمینی آن تراوش میکند اهمیت بسیار دارد. اگر این آب نفوذی پیوسته کشیده نشود، ممکن است عمل بارکشی و سایر کارهای معدن را به خطر بیندازد، پایه‌های نگاهداری سقفها و دیوارهای معدن را سست کند، و گاهی سبب غرق شدن تمام معدن شود. آبهای معدن را به چاله یا مخزنی، که معمولا سطح آن پایینتر از پایینترین کارگاه معدن است، هدایت میکنند، و از آنجا با تلمبه خارج مینمایند. از جمله‌ی اقداماتی که برای تقلیل دادن تراوش آب بعمل میآید، یکی بستن شکافهای پدیدار تراوش آبست، و دیگر تزریق کردن سیمان به زمینهای اطراف چاه اصلی معدن.

بالاخره، از جنبه‌ی فنی، کشیدن آب چاهکها، مستراحها، حمامها، و امثال آنها زهکشی مصنوعی محسوب است. ← فاضلاب.

زهکشی شجری[5] (zeh.kešie šajari)، نوعی زهکشی که چون ریزابه‌های متعدد به پیرودی بریزند، و به هر یک از اینها نیز ریزابه‌های کوچکی بریزند، تشکیل میگردد. تسمیه ناشی از اینست که مجموعه‌ی این روانه‌ها طرحی منشعب به شاخه‌ها، شبیه درخت، تشکیل میدهند.

زهیر ابن ابی سلمی (zohayre 'bne abi solmā)، فت ۶۲۷؟ بم، شاعر عرب جاهلی، که یکی از سه شاعر بزرگ قدیم عرب (دو تن دیگر امرؤ القیس و نابغه‌ی ذبیانی) بشمار میرود، و یکی از قصاید وی از معلقات محسوب است. اشعارش آمیخته با پند و موعظه بود؛ الفاظ درست و روان بکار میبرد، و از الفاظ سست و لغو احتراز میکرد.

زیا[6] (ziā) [از زیستن]، مجموع حیات حیوانی یک سرزمین یا یک دوره‌ی زمینشناسی. ← گیا.

زیاد ابن ابی سفیان: ← زیاد ابن ابیه.

زیاد ابن ابیه (ziāde 'bne abih) [= زیاد پسر پدرش]، فت ۵۳ هق، از امرا و حکام معروف عرب در اوایل عهد بنی امیه. گویند چون پدرش شناخته نبود، به زیاد ابن ابیه معروف شد. در عهد ابوبکر اسلام آورد، و ابوموسی اشعری در دوره‌ی حکومت خود در بصره او را به دبیری خویش برگزید، و سپس امیرالمؤمنین علی ع امارت فارس بدو داد. بعد از قتل علی، وی از فرمان معاویه سرپیچید، اما معاویه او را استمالت نمود، و او را برادر خویش و فرزند ابوسفیان خواند (بهمین جهت گاه زیاد ابن ابی سفیان خوانده میشود)، و زیاد نزد او رفت و او را یاری نمود. معاویه ولایت بصره و کوفه بدو داد، و زیاد در دوره‌ی معاویه متصدی ولایت عراق بود. مردی خطیب و فصیح و زیرک و کاردان بود. وقتی به حکومت بصره رسید، خطبه‌ای بدون ذکر "بسم الله" خواند، که به خطبة

(1)toxin (2)toxoid (3)Venus (4)drainage (5)dendritic drainage (6)fauna

البتراء (xotbato 'l.batrā') [= خطبه‌ی کم‌بریده] معروفست، و در آن برنامه‌ی خود را بیان کرد، و مردم را سخت تهدید نمود، و به گفته‌های خود عمل کرد. واقعه‌ی کربلا در زمان پسرش عبیدالله ابن زیاد روی داد.

زیاد ابن اصفر: ← صفریه.

زیادةالله (ziādato'l.lāh)، نام سه تن از امرای افریقای شمالی از سلسله‌ی اغالبه. **زیادةالله I** (ف ۲۲۳ هق) سومین امیر (۲۰۱–۲۲۳ هق) و یکی از بزرگترین امرای سلسله بود. با جنگهای طولانی قسمت اعظم سیسیل را فتح کرد. مسجد قیروان را تجدید بنا نمود. **زیادةالله II** از ۲۴۹ تا ۲۵۰ هق فرمانروائی کرد. **زیادةالله III**، آخرین امیر سلسله، در ۲۹۰–۹۶ هق امارت کرد.

زیارات (ziārāt)، ده (جه ۱°۵۷۹ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان فشکلدره، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۲ کیلومتری ل آبیک.

زیارت: ← زائر.

زیارت (ziārat)، معروف به **امامزاده قاسم**، ده (جه ۱°۰۱۷ سه ۱۳۳۵ هش)، بخش سنگسر، شهرستان سمنان، فرمانداری کل سمنان، ۱ کیلومتری ل سنگسر.

زیارت، دهستان (جه ح ۱۲°۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان دشتی و دشتستان، استان هفتم (فارس)، در دشت ساحلی خلیج فارس؛ دارای ۶ (۱) آبادی. مرکزش، **زیارت** (جه ۱°۴۶۶ سه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری غ برازجان واقعست.

زیارت، دهستان (جه ح ۱۳°۸۵۰)، شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)، دارای ۶ (۱) آبادی. مرکزش، **زیارت** (جه ۱°۷۶۷ سه ۱۳۳۵ هش)، در ۷ کیلومتری لغ شیروان واقعست.

زیارت فیض[1] (ziārate feyz)، عنوان قیام ۱۵۳۶ کاتولیکهای رومی در ل انگلستان، بعنوان اعتراض به الغای سیادت پاپ، و ضبط اموال دیرها و تعطیل آنها. برجسته‌ترین حوادث این قیام طغیان ر. اسک بود در یورکشر، که به یاری طرفداران متعددش دیرهای یورک را از نو گشود، و بجانب دانکستر حرکت کرد. این واقعه با وعده‌های هنری VIII پایان یافت. در ۱۵۳۷ نیز قیام دیگری در بورلی برپا شد، و اگرچه اسک و یارانش برای جلوگیری از این قیام تازه کوشیدند، آنان را نیز همراه قیام‌کنندگان دستگیر کردند، و پس از محاکمه اعدام نمودند.

زیارت کوه، کوه، بلوچستان، ← تفتان.

زیاری (ziāri)، بمعنی منسوب به آل زیار (یا زیاریان) است.

زیاریان: ← آل زیار.

زیب‌النساء مخفی: ← مخفی.

زیبد (zibad)، دهستان (جه ح ۱۸°۶۱۰)، بخش حومه‌ی شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)، دارای ۸ (۱) آبادی. مرکزش، **زیبد** (جه ۹۷۵ سه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۲ کیلومتری جغ گناباد است.

زیبق: ← جیوه.

زیبل، سوریه، ← جبله.

زیبل[2]، **هاینریش فون** (häynriš fon zibel)، ۱۸۱۷–۹۵، مورخ آلمانی. در دانشگاههای بن، ماربورگ، و مونیخ استاد تاریخ بود. در سیاست شرکت مؤثر داشت، و از مسلیون و پروتستانها طرفداری میکرد. از ۱۸۷۵ ببعد رئیس "اداره‌ی اسناد و مدارک مربوط به پروس" بود. آثارش مشتمل است بر تأسیس امپراطوری آلمان بوسیله‌ی ویلهلم I (۱۸۸۹–۹۰)، تاریخ مشهوری در باره‌ی اولین جنگ صلیبی (۱۸۴۱)، و تاریخی در باب دوره‌ی انقلاب ۱۷۸۹–۱۸۰۰.

زیبنبورگن: ← ترانسیلوانی.

زیپ[3] (zip؛ از انگلـ)، نوعی بَست، مرکب از دو نوار قابل انعطاف دارای دندانه‌های فلزی یا پلاستیکی قابل درهم افتادن، که بوسیله‌ی لغزاندن گیره‌ای کشوی در امتداد آنها میتوان آنرا باز یا بسته کرد. با لغزاندن گیره در یک جهت، نری و مادگی دندانه‌ها منظماً در هم می‌افتند و "قفل میشوند"، با لغزاندن گیره در جهت مخالف، دندانه‌ها از هم جدا و زیپ باز میشود.

نخستین بست با گیره‌ی لغزنده در ۱۸۹۲ بوسیله‌ی ویتکم جادسن (witkəm jādsən) در شیکاگو اختراع شد، و آن عبارت بود از یک ردیف قزن قفلی، که بوسیله‌ی کشو به هم جفت میشدند. در ۱۹۱۳، یکی از دوستان وی، سرهنگ لویس واکر (luis wākər)، بستی از نوع زیپ را به ثبت رساند. در ۱۹۲۳، شرکت ب. ف. گودریچ گالشهائی وارد بازار کرد که، بجای دگمه یا بند، با زیپ باز و بسته میشد، و نام تجارتی زیپر (ziper) را بر آنها نهاد (بمناسبت لفظ انگلیسی زیپ، بمعنی صدائی ناگهانی شبیه صدای گلوله‌ی در حال پرواز). امروزه زیپ در لباس و در انواع چمدانها و کیفها و محفظه‌های چرمی و پلاستیکی بکار میرود، و تا حد زیادی جانشین تکمه و بعضی از انواع بستها و قفلها و سگکها شده است.

زیتا[4] (zitā)، آلمانی سینا (tsitā)، ۱۸۹۲–، امپراطور سابق اتریش و ملکه‌ی سابق مجارستان، دختر روبر (دوک پارما). در ۱۹۱۱ با مهین‌دوک کارل فرانتس یوزف، که در ۱۹۱۶ به امپراطوری رسید، ازدواج کرد. در شوهرش نفوذ فراوان داشت، و او را مسئول نامه‌هائی میدانند که، در جه I، کارل به سیکستوس (sikstus) (برادر زیتا) نوشت. پس از مرگ (۱۹۲۲) شوهرش، در بروکسل اقامت گزید (۱۹۲۵). در ۱۹۴۰–۴۹ در کشمت و کانادا بسر برد. اوتو، مهین‌دوک اتریش، پسر اوست.

زیتن، سویس، ← سیون.

زیتون: ← بادان.

زیتون (zeytun)، (*Olea europaea*)، درخت پیوسته‌سبز ناحیه‌ی مدیترانه که از دوران قبل از تاریخ برای استفاده از میوه‌ی آن در نقاط معتدل کاشته شده. میوه‌ی آن سبز (در آب نمک) یا رسیده مصرف میشود، و از آن روغن زیتون می‌گیرند. ساقه و برگ زیتون از مدتی پیش از دوره‌ی مسیح نشانه‌ی صلح بوده است.

زیتون، جبل، کوهی در ش اورشلیم. عیسی کراراً از آن بالا رفت. زیتونستان جثسیمانی در دامنه‌ی غربی آن واقع است (دوم سموئیل ۱۵.۳۰، متی ۲۶.۳۰).

زیتون خاتون: ← عصمةالدین.

زیج (zij)، عنوان عمومی جداول عددی نجومی، که با توضیحات کافی برای حل مسائل نجومی و استخراج احکام همراه بوده است. این کلمه‌ی عربی مأخوذ از فارسی است، و اصل آن بقول بعضی زیگ (zig)، و بقول بعضی دیگر (مانند بیرونی در قانون مسعودی) زه (zeh) بوده است، و این احتمال هم داده شده است که زیگ صورت قدیمتر زه بوده است. بهر حال، اصل فارسی کلمه‌ی زیج ظاهراً بمعنی ریسمان بوده، و بتدریج بر سبیل توسع به رشته‌های موازی که تارهای پارچه از آنها تشکیل میابد اطلاق شده است، و بالاخره بمناسبت مشابهت خطوط یک جدول عددی به رشته‌ی تارهائی که در کارگاه بافندگی تنظیم میشود، این گونه جداول نیز به همان نام خوانده شده است، و عاقبت به مجموعه‌ی جدولها یعنی زیج اصطلاحی اطلاق شده است. محتمل است که این توسعات در زمان ساسانیان انجام یافته باشد، زیرا در متنی پهلوی (فارسی میانه) ذکری از زیک شترواپار (zike šatro-ayār) [= زیج شهریار] رفته است. اطلاق زیج به یک جدول در دوره‌ی اسلامی نیز دیده میشود. لفظ زیج از عربی یا فارسی بصورت ززی (zezi) وارد یونانی بیزانسی و بصورت زیک یا ازیک (از الزیج) وارد لاتینی قرون وسطائی شده است.

زیج بزرگ و اساسی ایرانیان **زیج شهریار** (سابق الذکر) یا **زیج شاه** بوده است، که احتمالا در سال ۲۵م سلطنت انوشروان (۵۵۵ بم) تهیه شده است، و در ح ۷۹۰ بم از پهلوی به عربی ترجمه شده، و مانند سندهند، پیش از ورود مجسطی نزد مسلمانان، تأثیری فراوان داشته است.

عده‌ی زیجهائی را که در ۸ قرن اول اسلام تنظیم شده است متجاوز از 100 برشمرده‌اند، که لااقل ۲۰ عدد از آنها کمابیش مبتنی بر ارصاد شخصی مؤلفین بوده است. اکثریت عظیمی از این زیجها بر اساس هیئت بطلمیوسی است، از آنها که بر اساس نجوم هندی یا نجوم ایرانیِ قبل از اسلام است ظاهراً فقط زیج خوارزمی باقیست. از مواد اصلی که در اغلب زیجها مندرج است اینها را می‌توان نام برد، (۱) گاهشماری، (۲) جداول خطوط مثلثاتی، (۳) جداول مختصات و تعدیلات و سایر مقادیر نجومی، (۴) جداول جغرافیائی، شامل فهرست بلاد و غیره و مختصات جغرافیائی آنها، (۵) جداول صور نجومی، (۶) جداولی برای استخراج احکام نجوم. بعضی زیجها مشتمل بر اثبات قضایا و شرح ارصادی که در محاسبات بکار رفته است نیز میباشد. از جمله‌ی زیجهای معروف اینها را میتوان نام برد. **زیج الغ بیگ** یا **زیج جدید سلطانی** یا **زیج گورکانی** (gurkāni)، در نتیجه‌ی مساعی مشترک جمعی از دانشمندان، تحت حمایت الغ بیگ، در سمرقند فراهم شد، و متن فارسی مدخل آنرا با ترجمه‌ی فرانسوی سدیو در پاریس منتشر کرد (۱۸۴۷). **زیج ایلخانی** (ilxāni)، بفارسی، بوسیله‌ی خواجه نصیرالدین طوسی با همکاری جمعی از دانشمندان، در رصد خانه‌ی مراغه، تحت سرپرستی عالیه‌ی هولاکو خان

(۱)Pilgrimage of Grace (۲)Sybel (۳)zipper; zip (۴)Zita

فراهم گردید. **زیج بتانی** یا **زیج صابی** بوسیله‌ی بتانی فراهم گردید. این زیج را نالینو با حواشی مفصل و ترجمه‌ی لاتینی در سه مجلد منتشر کرد (میلان، ۱۸۹۹–۱۹۰۷). متأسفانه ترجمه‌ی متن و حواشی این اثر نفیس ـ که اساس بررسیهای نوین در نجوم اسلامی است ـ به زبان لاتینی است، و بهمین جهت استفاده‌ی از آن بسیار محدود می‌باشد. **زیج خاقانی**، بفارسی، که بوسیله‌ی غیاث‌الدین جمشید کاشانی فراهم و تقدیم الغ بیگ گردید، و مؤلف در آن به اصلاح خطاهای زیج ایلخانی نظر داشته. **زیج سنجری**، که ابوالفتح عبدالرحمان خازنی بنام سلطان سنجر تنظیم کرده. **زیج کبیر حاکمی** از ابن یونس است، و فقط قطعاتی از آن در دست میباشد. **زیج ملکشاهی**، که ظاهراً خیام در آن شرکت داشته است، و بنام سلطان ملکشاه سلجوقی خوانده شده است. و **زیج مشتمل**، از احمد ابن محمد نهاوندی، که در جندیشاپور به رصد اشتغال داشته.

از زیجهای معروف دیگر ـ زیج آلفونسی است.

زید، امامزاده (zeyd)، امامزاده‌ی زیبائی در تهران، نزدیک چارسو کوچک، که مدفن زید، فرزند امام زین‌العابدین است. ساختمان بقعه‌ی فعلی و تزیینات و صحن از عهد فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه قاجار است. صندوق آن مورخ ۹۰۲ هق میباشد. آرامگاه لطفعلی خان زند مجاور آنست.

زیدآباد (zeydābād)، دهستان (جم ح ۶۴۰؛۸)، بخش حومه‌ی شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۲۳ (؛) آبادی. مرکزش، **زیدآباد** (جم ۹۶۷ سث ۱۳۳۵ هش). در ۲۸ کیلومتری ل سعیدآباد است.

زید ابن ثابت (zeyde 'bne sābet) [زید ابن ثابت انصاری خزرجی (ansārie xazraji)]، فت ۴۵ هق، از مشاهیر و دانشمندان صحابه و از کاتبان وحی پیغمبر اسلام، که در ایام ابوبکر به جمع و تدوین قرآن پرداخت. پس از وفات پیغمبر، مناصب عمده داشت، و بعد از جنگ یرموک امر تقسیم غنائم را تنظیم کرد. پس از وفات، مروان ابن حکم بر جنازه‌ی او نماز خواند.

زید ابن حارثه (zeyde 'bne hāresa)، فت ۸ هق، پسرخوانده و صحابی پیغمبر اسلام. برده بود، و خدیجه او را به محمد ص هدیه داد. پدرش حارثه برای آزاد کردن او به مکه آمد، ولی زید از جدا شدن از محمد امتناع نمود، و آن حضرت هم او را آزاد کرد، و به فرزندی برگزید. زید ح 10 سال از محمد جوانتر بود، و از نخستین کسانی بود که به اسلام گرویدند. وی مردی متهور بود، و در وقایع بدر، احد، خندق، و غیره شرکت داشت. پیغمبر زینب بنت جحش را به زنی به وی داد، و در سال ۴م هق، زید او را طلاق گفت. از زنان دیگر وی ام ایمن است، که اسامة ابن زید را ازو بزاد.

زید ابن رفاعه (zeyde 'bne refā'a): ← اخوان الصفا.

زید ابن علی (zeyde 'bne ali)، فت ۱۲۲ هق، از دلاوران و بزرگان اهل بیت؛ پسر امام زین العابدین و برادر امام محمد باقر. زید نخستین کسی بود که برای انتزاع خلافت از بنی امیه، پس از واقعه‌ی کربلا، قیام کرد، و امامت کوفیان را پذیرفت. در سال ۱۲۰ هق بر هشام ابن عبدالملک خروج کرد. یوسف ابن عمر ثقفی، والی عراق، به دفع او برخاست، و آخر زید در کوچه‌های کوفه کشته شد. فرقه‌ی زیدیه بدو منسوب اند. زید شاگرد واصل ابن عطاء بود، و بهمین جهت زیدیه در اصول مذهب معتزله داشته‌اند. یحیی ابن زید پسر او بود.

زیدان، دهستان، ← زیدون.

زیدان، جرجی (jorji zaydān) [جرجی ابن حبیب زیدان]، ۱۸۶۱–۱۹۱۴، ادیب و مورخ مصری، مت بیروت. به مصر مهاجرت کرد؛ مجله‌ی معروف الهلال را در قاهره تأسیس نمود. در قاهره وفات یافت. از تألیفات و آثار فراوانش تاریخ مصر الحدیث، تاریخ التمدن الاسلامی، تاریخ العرب قبل الاسلام، تراجم مشاهیر الشرق، و تاریخ آداب اللغة العربیه است.

زیدون (zeydun) یا **زیدان** (dān_)، دهستان (جم ح ۵٬۰۰۰؛)، شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۳ (؛) آبادی. آب فهلیان و آب شولستان از ش به آن وارد میشوند، و در آبادی قلعه گلاب (qal'e golāb) (۵۴ کیلومتری ج‌ش بهبهان) به یکدیگر ملحق میشوند؛ در آبادی عسکری (۴۰ کیلومتری ج بهبهان) آب خیرآباد به آنها ملحق میشود، و رود زیدون تشکیل می‌گردد، که بطرف غ و سپس لغ جریان دارد. گویند شهر زیدان، که نامش در مآخذ اسلامی آمده است، در این دهستان واقع بوده. زیدون در سال ۱۲۴۵ هق گرفتار طاعون شد.

زیده (zeyde)، ده (جم ۱٬۳۵۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۶ کیلومتری غ فومن.

زیدی، مذهب: ← زیدیه.

زیدیه (zeydiyye)، فرقه‌ای از شیعه که، بعد از امام زین‌العابدین، پسرش زید ابن علی را امام میدانند (قائل اثنی‌عشری و سبعیه)، و مذهب آنها مذهب رسمی یمن است. بگفته‌ی شهرستانی (در ملل و نحل)، زیدیه معتقد بودند که امام باید از اولاد فاطمه‌ی زهرا ع باشد، و از اولاد وی هر کس عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد و دعوی امامت کند امام است و اطاعت او واجب، خواه از نسل امام حسن باشد یا امام حسین؛ و اگر دو نفر که هر دو جامع شرایط امامت باشند، در دو ناحیه خروج کنند، هر دو امام واجب الطاعه هستند. چون زید ابن علی شاگرد واصل ابن عطاء بود، زیدیه در اصول مذهب معتزله داشته‌اند. پس از کشته شدن زید ابن علی، پسرش یحیی ابن زید به امامت برخاست، و به خراسان رفت، و جمعی بر او بگرویدند، ولی عاقبت کشته شد. زیدیه منقسم بر چند فرقه بوده‌اند (مانند جارودیه؛ نیز ← خشبیه)، و در بعضی عقاید بین آنها اختلاف بوده است.

از امامهای زیدیه دو تن قابل ذکرند؛ یکی حسن ابن زید معروف به داعی کبیر است، که دولت علویان طبرستان را تأسیس کرد (ح ۲۵۰ هق)؛ و دیگری قاسم رسی (rassi) (فت ۲۴۶ هق)، که خود و جانشینانش اصول عقاید یگانه مذهب زیدی موجود را تدوین کردند، و آن در اصول مذهب معتزلی است، بعلاوه، سخت با تصوف ناسازگار میباشد (طریقه‌های صوفیه بکلی در یمن ممنوع است)؛ اما در عبادات، زیدیان در بعضی از مسائل که مایه‌ی تمایز شیعه و سنی است، روش شیعه را دارند (مانند "حی علی خیر العمل" گفتن در اذان؛ پنج بار تکبیر گفتن در نماز میت؛ نخوردن ذبیحه‌ی نامسلمان، و غیره). زناشوئی با غیر زیدی و زواج متعه را جایز نمیدانند. شرایط اصلی امام در مذهب زیدیه عبارتست از اینکه (۱) از اهل بیت پیغمبر باشد (خواه از نسل امام حسن خواه از نسل امام حسین)، و لهذا امامت ارثی نیست؛ (۲) امام بشخصه قادر به جنگ و دفاع باشد، و به همین جهت کودک یا مهدی غایبی را به امامت قبول ندارند؛ (۳) امام عالم در علم دین باشد (زیدیه از این قاعده سخت تبعیت میکرده‌اند، و شاهد آن کتابهای فراوانی است که امامان زیدی در قرون متوالی تألیف کرده‌اند). در نتیجه‌ی این شرایط، نزد زیدیه کوشش شخصی عامل قطعی برای رسیدن به مقام امامت بوده است، و سلسله‌ی پیوسته‌ای از امامان پیدا نشده است؛ و حتی زیدیه گاه بی‌امام بوده‌اند، و گاه وجود بیش از یک امام را در یک وقت پذیرفته‌اند، و امامی در مقابل امام دیگر قیام کرده است؛ اگر امام جدید می‌توانسته است سلف خود را از امامت براند، خلع امام مغلوب از امامت امری کاملا مشروع شمرده میشده است، و الا، امام مغلوب میتوانسته است دوباره به امامت خود بازگردد. اگر تمام شروط امامت در امامی جمع نباشد، او را امام کامل نمیشناسند، و به همین جهت گاهی کسی تنها امام در جنگ یا امام در فقه شناخته میشود.

زیدیه در دو ناحیه به قدرت سیاسی رسیدند؛ یکی در سواحل دریای خزر، از زمان داعی کبیر تا ح ۵۲۰ هق، که در آنجا قریب ۲۰ امام و داعی پیدا شدند، که گاه میان آنان دوره‌های فترت حاصل میشد، و گاه همزمان با یکدیگر بودند و کارشان به کشمکش می‌انجامید. پس از آن زیدیه‌ی طبرستان و گیلان در فرقه‌ی ناطویه مستحیل شدند. دوم در یمن، که یحیی ابن حسین (فت ۲۹۸ هق)، نواده‌ی قاسم رسی، پیشوای گروهی اندک ولی بسیار مؤمن و فداکار زیدیه در مدینه، با جمعی از پیروان خود بعنوان جهاد بجانب جنوب جزیرة العرب براه افتاد، و بر یمن مستولی شد، و حکومتی دینی در آن ناحیه تأسیس کرد. امامان زیدی یمن، در داخل و خارج کشمکشها داشتند، و پس از استیلای ترکان عثمانی بر یمن، چند بار با ترکان جنگیدند، و گاه نیز مدعیان امامت با هم در جنگ بودند. سلطنت جدید یمن را امام المتوکل یحیی تأسیس کرد، که در ۱۹۰۴ با ترکان جنگید، و در ۱۹۱۸ صنعاء را بطور قطعی بدست آورد.

زیراب (zirāb)، ده (جم ۱٬۲۴۴ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۳۹ کیلومتری شاهی و ۸ کیلومتری پل سفید. ایستگاه راه آهن و امامزاده‌ای (بنام امامزاده عبدالحق) دارد. معدن زغال سنگ زیراب نزدیک آنست.

زیراتمی[1] (zir'atomi)، مربوط یا منسوب به پدیده‌هائی که در داخل اتم روی میدهد یا ذرات خردتر از اتم.

---

(۱) subatomic

زیراستاق (zir'estāq)، دهستان (جمع ح ۱۳٬۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، دارای ۳۲ (؟) آبادی. راه آهن تهران به مشهد از آن میگذرد.

زیرخاک[1] (zir.xāk)، لایه‌ی ذرات سنگ که زیر خاک واقعی واقع است. مواد آلی آن از خاک کمتر است، و چون کمتر از خاک در معرض اکسایش و آب گرفتن است، مواد معدنی آن با مواد معدنی خاک متفاوت میباشد.

زیردریائی[2] (zir.darya'i)، واحد دریائی که می‌تواند زیر آب عمل کند، و در جنگ برای حمله (عموماً بوسیله‌ی اژدر) به کشتیهای روی آبی بکار میرود. اولین زیردریائی عملی قایقی پاروئی و پوشیده از چرم بود، که بوسیله‌ی ک. ی. دربل در انگلستان ساخته شد (ح ۱۶۲۰). در انقلاب امریکا، دیوید بوشنل (deyvid bušnəl)، مخترع امریکائی، کوشید که یک کشتی جنگی را بوسیله‌ی ناو زیردریائی غرق کند (۱۷۷۶). پیشرفت زیردریائی نوین، که آلمانها در جج I استفاده‌ی فراوانی از آن کردند، مرهون زحمات جان فیلیپ هالند (jān filip hāland) (۱۸۴۰–۱۹۱۴)، مخترع ایرلندی، و س. لیک است. در جج II، آلمانها و ژاپنیها تعداد زیادی زیردریائی بکار انداختند، و تلفات سنگین به کشتیهای دولت‌های بیطرف و ناوگان متفقین وارد کردند. پریسکوپ یا اسبابهای مشابه جزء ضروری زیردریائی است. با بکار افتادن انرژی اتمی تغییرات عمده در زیردریائیها حاصل شده است. زیردریائیهای اتمی میتوانند مدت تقریباً نامحدودی زیر آب بمانند، و بدون روی آب آمدن، کره‌ی زمین را دور بزنند.

زیر راه (zir rāh)، دهستان (جمع ح ۸٬۵۰۰؟)، شهرستان دشتی و دشتستان، استان هفتم (فارس)، در ناحیه‌ی دشتستان؛ دارای ۹ (؟) آبادی. از غ رود شاپور و از ش رود دالکی محدودش میسازد. مرکزش، سعدآباد (جمع ۲٬۶۸۸ نسف ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری لغ برازجان است. سد شبانکاره بر رود شاپور، برابر این ده است.

زیررست[3] (zir.rost)، بوته‌ها یا درختهای کوچکی که زیر درختهای بزرگتر یا بین آنها میرویند.

زیرفون یا زیرفون: ← نمدار.

زیر قرمز، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی زیر قرمز.

زیرکون: ← زیرکونیوم.

زیرکونیا: ← زیرکونیوم.

زیرکونیوم[4] (zirkoniom؛ فنـ)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Zr؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید). از جنبه‌ی شیمیائی شبیه تیتان است. عمده‌ترین ترکیب آن اکسید زیرکونیوم است، که موسوم به زیرکونیا[5] (zirkoniā) میباشد، و اول بار در ۱۷۸۹ بوسیله‌ی کلاپروت در کانی موسوم به زیرکون[6] کشف شد. زیرکونیا ماده‌ی سفید متبلوری است، و در ۲٬۶۷۷° صدبخشی ذوب میشود؛ بسبب مقاومت آن در حرارتهای زیاد، در کوره‌های نسوز و در سفالگری بکار میرود. زیرکون سیلیکات طبیعی زیرکونیوم است، و بعنوان جواهر استعمال میشود.

زیرکونیوم در مقابل زنگ زدن و حرارت فوق العاده مقاومت دارد. مقادیر کم آن در ساختن آلیاژها برای زیاد کردن سختی آنها و در ساختن اسبابهای جراحی و چراغهای برق قوسی بکار میرود. زیرکونیوم را برزلیوس در ۱۸۲۴ جدا کرد.

زیرکوه (zirkuh)، دهستان (جمع ح ۱۰٬۴۱۰؟)، بخش قائنات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، دارای ۶۱ (؟) آبادی. از ش به افغانستان محدود است.

زیرکوه باشت بابولی (zirkuhe bāšt bābu'i)، دهستان (جمع ح ۲٬۰۰۰؟)، بخش گچاران، شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان)؛ دارای 10 (؟) آبادی. گچاران مرکز بخش و دهستان است.

زیرکوه سورتیجی (zirkuhe surtiji)، دهستان (جمع ح ۱۶٬۰۰۰؟)، بخش چهاردانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی.

زیرلفظی: ← رونما.

زیره (zirc)، (*Cuminum cyminum*)، گیاه کوچک یکساله، با برگهای ریسمانی‌شکل. اصلش از نواحی مدیترانه‌ای است. دانه‌های آن برای معطر ساختن برنج، آش، پنیر، و بعضی مشروبات الکلی، و در پزشکی بکار میرود. نیز ← کرابیه.

زیره‌ی سبز: ← کرابیه.

زیریان (zirīān) یا **بنو زیری** (bānu)، نام سلسله‌ای بربر، که از اواخر قرن ۴م تا اواسط قرن ۶م هق قسمتی از ← ممالک بربر شرقی را در دست داشت. زیریان متعلق به قبایل صنهاجه بودند، و نسبت آنها به **زیری ابن مناد** (zirie 'bne manād) است، که در ح ۳۲۸ یا ۳۲۹ هق شهر اشیر (ašir) (100 کیلومتری جنوب الجزایر) را بنا نهاد، و آنرا پایتخت خود قرار داد، و در مقابل قبایل مغراوه (← زناته)، که با امویان قرطبه متحد بودند، آنرا مستحکم نمود. زیریان، بسبب مقاومت در مقابل امویان قرطبه، خدمات عمده به فاطمیان افریقیه کردند، و در ۳۶۳ هق، که معز خلیفه‌ی فاطمی عازم مصر شد، حکومت افریقیه را به **بلکین** (یا **بلقین**) **ابن زیری** (bolokkine 'bne ziri) (فت ۳۷۳ هق) داد. بلکین همه‌ی شهرهای مهم المغرب را جز سبته تصرف کرد. جنگ با زناته در زمان وی و جانشینانش **منصور ابن بلکین** (امارتش در ۳۷۳–۸۵ هق) و **بادیس ابن منصور** (bādise 'bne) (امارتش در ۳۸۵–۴۰۶ هق) ادامه یافت. در زمان بادیس، قلمرو زیریان به دو قسمت غربی (پایتختش قلعه) و شرقی (پایتختش قیروان) تجزیه شد، که بترتیب تحت امارت حمادیان و زیریان قرار داشت. در دوره‌ی (امارت ۴۰۶–۴۵۴ هق) **معز ابن بادیس** (mo'ezze 'bne)، قسمت شرقی ممالک بربر رونق اقتصادی یافت، و وی شهر قیروان را بیاراست، و از تبعیت از فاطمیان سر فروپیچید، و گرفتار انتقام شدید آنان شد (← تونس، ۱، ص ۶۹۲ ستون وسط). جانشینان معز در صدد بازگرفتن نواحی ازدست‌رفته و جلوگیری از مطامع حمادیان برآمدند، ولی توفیقی نیافتند. فعالیت دریائی آنها برای قطع نفوذ نورمانهای سیسیل از دریای مدیترانه نیز بجائی نرسید. در دوره‌ی امارت (۵۱۵–۵۶۳ هق) **حسن ابن علی**، آخرین امیر این سلسله، نورمانها مهدیه را گرفتند (۵۴۳ هق، ۱۱۴۸ بم). اگرچه بعداً عبدالمؤمن ابن علی، خلیفه‌ی موحدی، حسن را در امارت آنجا مستقر کرد، پس از ۸ سال امارتش بسر رسید، و در المغرب اقصی گمنام درگذشت.

شاخه‌ای از زیریان افریقیه، در زمان انحلال خلافت امویان قرطبه، امیرنشین مستقلی که مرکزش غرناطه بود در اسپانیا تأسیس کردند (ح ۴۰۳ هق)، که سرانجام بدست مرابطون بکلی منقرض گردید (پیش از ۴۸۸ هق، مطابق ۱۰۹۵ بم).

زیزفون یا زیرفون: ← نمدار.

زیزکا[7]**، یان** (yān zizkā)، فت ۱۴۲۴، سرباز چک و از رهبران هوسیان. در ۱۴۲۰ که ← جنگهای هوسی آغاز شد، وی قریب ۶۰ سال داشت، و یک چشمش کور بود. زیزکا به تابوریان پیوست، و فرماندهی سپاهیان آنانرا بدست گرفت (۱۴۲۰)، و با اینکه در ۱۴۲۱ بکلی نابینا شد، پیروزیهای درخشانی بر کاتولیکها بدست آورد. با نظریات دینی افراطی تابوریان موافق نبود، و در ۱۴۲۳ خود "اتحاد"ی تشکیل داد، ولی از تابوریان نبرید، و در اختلاف آنان با اوتراکیان (هوسیان معتدل) طرف تابوریان را گرفت. زیزکا سرداری دلاور بود، و از مبتکرین در فنون نظامی محسوبست؛ با قرار دادن توپخانه بر روی ارابه‌های زره‌پوش، جنگهای موتوری و تانکی امروز را بنیاد گذاشت.

زیستتابی[8] (zist.tābi)، تولید نوری تقریباً بدون حرارت توسط موجودات زنده (← تابناکی). تقریباً در هر یک از سلسله‌های جانوران عده‌ی معدودی خاصیت زیستتابی دارند، ولی در گیاهان فقط بعضی از باکتریها و قارچها با این خصوصیت دیده میشوند. رنگ این تابش بستگی به جنس (مقصود جنس از لحاظ رده‌بندی است) موجود دارد، و از زرد تا آبی و سبز و سرخ تغییر می‌کند. معمولا زیستتابی نتیجه‌ی اکسایشی است کندتر از اکسایشی که در شعله روی میدهد؛ در زیستتابی، ماده‌ی خاصی، بنام لوسیفرین[9] (lusiferin)، در حضور آنزیم خاصی، با اکسیژن ترکیب میشود. در شبافروز منیزیوم نیز دخالت دارد. وجود حیات لازمه‌ی تولید نور نیست، بلکه هر گاه که آب به مواد شیمیائی مربوط اضافه شود نور تولید میگردد. نوری که هنگام شب بر کنده‌های پوسیده در جنگلها مشاهده میشود، از قارچ‌هائی است که بر آنها روییده است. زیستتابی در نوع ماهی هند شرقی نیز از باکتریهای موجود بر روی بدن آنها است. غالباً تحریکی لازم است تا زیستتابی موجود زنده بکار افتد. نوری که در اطراف کشتیها مشاهده میشود، نتیجه‌ی تحریک بعضی از آغازیان با حرکت کشتی است. در شب‌افروز، زیستتابی وسیله‌ی رساندن نر و ماده به یکدیگر میشود. در اعماق اقیانوسها، بعضی از ماهیان و جانوران دیگر لکه‌های نورانی بر سطح

---

(۱)subsoil (۲)submarine (۳)undergrowth (۴)zirconium (۵)zirconia (۶)zircon (۷)Zizka (۸)bioluminescence (۹)luciferin

بدن دارند، و چنین میپندارند که با همین لکه‌ها یکدیگر را میشناسند.

زیستسنجی[1] (zist.sanji)، فنن بومسنری (bio-metri)، شعبه‌ای از زیستشناسی که در آن از ریاضیات، و مخصوصاً علم آمار، برای مطالعه در موجودات زنده استفاده میشود. با کارهای سر ف. گالتن و ک. پیرسن آغاز گردید. زیستشناسان با استعانت از نسبتها، درصدها، مقادیر متوسط، پسامد توزیعها، همبستگیها، و سایر وسایل آماری، میتوانند تغییرپذیری موجودات زنده و نیز آثار عوامل گوناگون توارثی (سه توراث) و محیطی (سه بومشناسی) را بر آنها بصورت کمّی توصیف کنند. از این راه توانسته‌اند در باروری و نوع و خصوصیات دیگر گیاهان و جانوران تغییرات مطلوب بدهند، و ارتباط میان موجودات زنده را با یکدیگر و با محیطشان بهتر بفهمند. استفاده از روشهای زیستسنجی در کشاورزی، دامداری، بومشناسی، جنگلداری، بهداشت عمومی، و پزشکی نتایج سودمند بدست داده است. مثلا مسئله‌ی پیدایش و شیوع یک بیماری واگیردار و چلوگیری از آن، قسمتی به پزشکی مربوط میشود، و قسمتی جنبه‌ی آماری دارد.

زیستشناسی[2] (zist.šenāsi) یا **معرفت الحیات**[2] (ma'rafato 'l.hayāt)، علمی که با موجودات زنده و فرایندهای حیاتی سر و کار دارد. زیست‌شناسی بمعنی وسیع خود مشتمل بر جانورشناسی، گیاهشناسی، ریختشناسی، ژنتیک، رویانشناسی، و رشته‌های وابسته بآنها میباشد، اما معمولا دامنه‌ی آنرا محدود میکنند به مطالعه در اصول کلی پردامنه در باب منشأ، رشد، ساختمان، وظایف، و توزیع ماده‌ی زنده، و پدیده‌های رجوعی حیات و رشد و تولید مثل. جنبه‌های زیستی علوم دیگر اغلب عناوین جداگانه دارند، از قبیل زیستشیمی، زیستفیزیک، اقلیمشناسی زیستی، جغرافیای زیستی، زیستسنجی، و جز آنها. بسط مفاهیم زیستشناسی از زمان یونانیان قدیم آغاز گردید. آثار ارسطو در این زمینه مشتمل بر مشاهدات وی و طبقه‌بندی مجموعه‌ی وسیعی که از جانوران گرد آورده بود میباشد. اختراع میکروسکوپ در قرن ۱۶م موجب پیشرفت سریع زیستشناسی و وسعت و عمق دامنه‌ی آن گردید. از محققین متعددی که درین علم کار کرده‌اند اینها را میتوان نام برد: کلود برنار، کوویه، داروین، هکل، ت. ه. هاکسلی، لامارک، لینایوس، مندل، و آلکساندر فون هومبولت. نیز ← یاخته؛ زیستشناسی دریا؛ زیستشیمی؛ زیستفیزیک؛ زیستسنجی؛ بومشناسی.

زیستشناسی دریا (zist.šenāsie daryā)، مطالعه در گیاهان و جانوران دریائی و ارتباط آنها با یکدیگر از لحاظ بومشناسی. موجودات دریائی را بر حسب نوع زندگی به شناری، درواری، و بنثری تقسیم میکنند. توزیع موجودات زنده در دریا بستگی دارد به خواص فیزیکی و شیمیائی آب دریا، جریانهای دریائی، و نفوذ نور در آب. گیاهان، که منبع نهائی مواد غذائی هستند، تا عمق ح ۹۰ متری، که نفوذ نور برای فوتوسنتز کافیست، یافت میشوند. نیز ← اقیانوسشناسی.

زیستشیمی[3] (zist.šimi)، علمی که در آن از تغییرات شیمیائی مواد آلی و غیر آلی بوسیله‌ی موجودات زنده، و بصورت دقیقتر، از عمل میان یاخته یا موجود زنده و محیط شیمیائی آن و تبدیل عناصر این محیط به نیازمندیهای زیستی خاص آن بحث میشود. باین ترتیب، زیستشیمی را میتوان حلقه‌ی اتصالی میان شیمی آلی و فیزیولوژی دانست. یکی از مباحث آن تحقیق در دوره‌ی گردش انرژی در موجودات زنده است. این انرژی از راههای گوناگون بدست میآید، گیاهان انرژی نور خورشید را مصرف میکنند، باکتریها ترکیبات شیمیائی ساده همچون امونیاک و گاز کربونیک را بکار میبرند، و جانوران انرژی لازم را از مواد پیچیده‌تری که در گیاهان و جانوران دیگر موجود است میگیرند. انرژی آفتاب، که از طریق ترکیبات گیاهی به مصرف خوراک جانوری میرسد، بدون اکسایش، برای آن جانور قابل مصرف نیست، و نیز جانوران قادر نیستند که ترکیبات گیاهی را مستقیماً در ساختن نسجهای خود بکار برند، باید مولکولهای پیچیده‌ی ترکیبات گیاهی (ئیدراتهای کربون، چربیها، پروتئینها، و غیره) را بشکنند، و از این مولکولهای کوچکتر مولکولهای جدید درشتتری بسازند که مخصوص جانوران است، مثلا نشاسته را به گلوکوز تبدیل میکنند، و از این گلوکوز گلیکوژن یا نشاسته‌ی حیوانی میسازند. صدها از این گونه تغییرات در سازواره‌ها حادث میشود، میانجی عمل در آنها مواد پروتئینی خاصی بنام آنزیم است. یکی دیگر از مباحث زیستشیمی تحقیق در امر تولید مثل یاخته‌ها از لحاظ شیمیائی است.

زیستفیزیک[4] (zist.fizik)، تحقیق در دستگاههای زنده بر اساس اصول علم فیزیک و بوسیله‌ی روشهای آن. از کارهای اولیه در زیستفیزیک تحقیقات ی. ر. فون ماير را در باره‌ی قانون بقای انرژی در موجودات زنده، و پژوهشهای ه. فون هلمهولتس را در باره‌ی سازوکار دیدن و شنیدن، در قرن ۱۹م، باید نام برد. با بسط فیزیک اتمی و هسته‌ای و مهندسی الکترونیک در قرن ۲۰م، اسبابهای دقیق و اطلاعات تازه‌ای پیدا شد که راه تحقیق در اعمال زیستی را هموارتر ساخت. با میکروسکوپ الکترونی، بررسی ساختمان سلولهای فوق العاده خُرد میس شد، و اندازه و شکل ویروسها و موادی که دیواره‌های یاخته‌ها را تشکیل میدهند آشکار گردید. با اسبابهای اندازه‌گیری برقی دقیق، ولتاژهای بسیار ضعیف حاصل از اعمال مغز و قلب و اعضای دیگر اندازه‌گیری، و انتقال تحریکات عصبی بهتر شناخته شد. بوسیله‌ی اشعه‌ی ایکس، معلوم شد که مولکولهای پروتئین (ماده‌ی سازنده‌ی آنزیمها) ساختمان سه‌بعدی دارند. قسمت مهمی از تحقیقات زیستفیزیکی در دهه‌ی سوم قرن ۲۰م پس از آن پیدا شد که ه. ج. مالر ثابت کرد که اشعه‌ی ایکس، با ایجاد تغییراتی در ژنها، میتوانند توراث را تغییر دهند. اتمهای رادیوآکتیو مخصوصاً وسیله‌ی ارزنده‌ای برای تحقیقات زیستفیزیکی بشمار میروند (← پیجو).

زیستکره[5] (zist.kore)، نامی که گاهی بقسمتی از زمین که نوعی حیات در آن وجود دارد اطلاق میشود.

زیستگرد[6] (zist.gard)، علمی که موضوعش تاثیر اقلیم و تغییرات ناشی از گردش فصول در زندگی نباتی و حیوانی است.

زیکینگن[7]، **فرانتس فون** (frants fon zikin-gen)، ۱۴۸۱-۱۵۲۳، شهسوار آلمانی و حامی مصلحین دینی، که در دوره‌ی ماکسیمیلیان I و شارل V متنفذ بود. در انتخاب شارل به امپراطوری مؤثر بود. تحت تاثیر اولریش فون هوتن واقع شد، و جانب لوتر را گرفت، و مصلحین دینی را که مورد آزار و شکنجه بودند در کاخها و قلعه‌های خود پناه داد. برای پیش بردن قهری اصلاح دینی و کوتاه کردن دست فرمانروایان دینی سپاهی ترتیب داد، به اسقف اعظم تریر اعلان جنگ داد، و در ۱۵۲۲ تریر را محاصره کرد، ولی سرانجام در یکی از قلاع خود محاصره و ناچار تسلیم شد، و از زخمهائی که برداشته بود درگذشت. شکست او نشانه‌ی پایان قدرت شهسواری در آلمان بود.

زیگفرید[8] (zigfrid) یا **زیگورد**[9] (zigurd، ایسلندی)، از قهرمانان بزرگ اساطیر ژرمنی، در ترانه‌های نیبلونگن، وی بر برونهیلد پیروز میشود. در ازای زیگفرید واگنس، وی نجات‌دهنده‌ی برونهیلد است.

زیگفرید[10]، **خط** (xatte zigfrid)، خط استحکامات نظامی که در برابر خط ماژینوی فرانسویها، و برای دفاع از سرحدات غربی آلمان، توسط آلمانها از ۱۹۳۶ ببعد ساخته شد. ختم ساختمان آن عملا هنگام بحران مونیخ بود. تفاوت آن با خط ماژینو عمدةً از لحاظ استحکامات ضد تانک و نیز از جهت پهنای وسعت دامنه‌ی دفاعی آن (در بعضی نقاط تا ح ۳۲ کم) بود.

زیگفلد[11]، **فلارنز** (flaranz zigfeld)، ۱۸۶۹-۱۹۳۲، کارگردان امریکائی تئاتر. در ۱۹۰۷ نمایش موزیکال کمدی صحنه‌های زیگفلد را بروی صحنه آورد، و فصلی تازه در نحوه‌ی تهیه‌ی نمایشهای موزیکال امریکائی گشود. صحنه‌های زیگفلد بسبب صحنه‌آرائی مجلل و پرهزینه، تنوع بازیگران، و دسته‌های دختران زیبای خواننده و رقصنده مشهور گردید، و بعدها بصورت فیلم معروفی درآمد. از ستارگان مشهور نمایشهای او ادی کانتور را میتوان نام برد.

زیگمارینگن[12] (zigmāringen)، شهر (جه ۷°۵۳۴)، جمهوری فدرال آلمان غربی، در بادن-وورتمبرگ، ج آلمان، کنار رود دانوب. تا ۱۹۴۵ کرسی هوهانزولرن بود. قلعه‌ای از قرن ۱۶م دارد، که در قرن ۱۹م تجدید بنا شد.

زیگورات[13] (zigurāt) [مأخوذ از اصل آشوری و بابلی]، معبد برج‌مانند بابلی، که اصلا از سومریان بوده است. عبارت بوده است از ساختمان هرمی-شکل بلند چند طبقه که از دور پله میخورده و بالای آن قسمت اصلی معبد و قربانگاه را تشکیل میداده است. برج بابل، که نامش در کتاب مقدس آمده است، یکی از همین زیگوراتها بوده است.

(۱)biometry; biometrics (۲)biology (۳)biochemistry (۴)biophysics (۵)biosphere (۶)phenology
(۷)Sickingen (۸)Siegfried (۹)Sigurd (۱۰)Siegfried (۱۱)Ziegfeld (۱۲)Sigmaringen (۱۳)ziggurat

زیگورات عیلامی چغازنبیل بزرگترین زیگوراتی



زیگورات عیلامی، چغازنبیل، خوزستان

است که از آن خبر داریم، و از سایرین بهتر مانده است.

زیگورد: ← زیگفرید.

زیگیسموند[1] (zigismund)، برای اعلامی که باین صورت ممکن است بشناسید ردیف "سیگیسموند" را ملاحظه کنید.

زیلالی (zilā'i)، دهستان (جه ح ۱°۵۰۰؛)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)، دارای ۱۲ (۱) آبادی. سکنه بختیاری هستند.

زیلاند[2] (zeylānd)، ایالت (۱°۶۸۵ کمه، جه ۲۸۳°۷۲۱)، ج‌غ هلند، کرسی آن میدلبورگ، جزایر والخرن و بولاند شمالی و بولاند جنوبی و جزایر دیگری در کشندان رود سکلت در دریای شمال جزو آن است. بسیاری از اراضی آن پایینتر از سطح دریا قرار گرفته، و بوسیله‌ی سدهائی محافظت میشود. کشاورزی، لبنیات، و ماهیگیری دارد. از قرن 10م جزء هولاند بود. بعداً کنت‌نشینی مجزا شد، ولی تحت حکومت کنتهای هولاند باقی ماند. در ۱۵۷۹ به اتحاد اوترشت پیوست.

زیلبکه[3] (zilebeke)، دهکده (جه ۱°۶۴۴)، ایالت فلاندر غربی، ل‌غ بلژیک، نزدیک ایپر. در جه I صحنه‌ی یکی از سختترین نبردها بود.

زیلت، جزیره، آلمان، ← سیلت.

زیلع[4] (zayla')، شهر و بندر (جه، بر حسب فصل، از ۳°۰۰۰ تا ۷°۰۰۰)، سومالی، ش افریقا، کنار خلیج عدن. پس از تأسیس دولت اکسوم اهمیت یافت، و با هندوستان رابطه‌ی مستقیم برقرار کرد. پس از انحطاط (قرن ۶م) اکسوم، بر اهمیتش افزوده شد؛ بعدها یکی از مهمترین بنادر افریقای شرقی برای تجارت برده گردید. در قرن ۱۵م تحت اشغال ترکان عثمانی بود؛ در ۱۵۱۶ پرتغالی‌ها آنرا گرفتند و سوزانیدند. پس از آن، مدت ۳ قرن تحت سلطه‌ی شریفهای مخا بود. در ۱۸۷۰ بتصرف مصر، و در ۱۸۸۴ بتصرف بریتانیا درآمد. با تأسیس (۱۹۶۰) دولت جمهوری سومالی، استیلای بریتانیا پایان یافت.

زیلند[5] (ziland)، دانمارکی **شلان** (šelān)، آلمانی **زلاند** (zelānd)، بزرگترین جزیره‌ی (۷°۰۱۶ کمه، جه ۱°۷۷۱°۵۵۷) دانمارک، میان کاتگات و دریای بالتیک، که بوسیله‌ی تنگه‌ی اورسوند از سوئد جدا میشود. شهرهای عمده‌اش کپنهاگ، روسکیلده، و السینور است. کشاورزی، لبنیاتسازی، و ماهیگیری دارد.

زیله (zile)، یا **زلا**[6] (zela)، شهر (جه ۱۵°۱۶۷)، ولایت توقاد (tuqād)، ل قسمت مرکزی ترکیه‌ی آسیائی، بر رود پشیل ایرماق. در جنگی که در سال ۴۷ ق‌م بین فارناکس II، شاه پونتوس، با یولیوس قیصر روی داد، فارناکس مغلوب شد، و قیصر پیام معروف خود ("آمدم، دیدم، پیروز شدم") را به سنای روم فرستاد.

زیمار[7] (zimār، فنس)، آنزیمی (← آلزیم) که در مخمر آب جو وجود دارد. از تأثیر آن بر قند، الکل و گاز کربونیک تولید میشود. ← تخمیر.

زیمان[8]، **اثر** (asare zeymān)، پدیده‌ای که بوسیله‌ی ب. زیمان کشف شد، و عبارتست از اثر میدان مغناطیسی بر طیف نوری که از این میدان بگذرد (هر یک از خطوط طیف به دو خط یا بیشتر تجزیه میشوند). از فواید آن بررسی شرایط مغناطیسی است در نواحی کلفدار خورشید. کمی پس از اینکه زیمان این اثر را کشف کرد (۱۸۹۶)، ه. آ. لورنتس توجیه نظری آنرا عرضه نمود.

زیمان[8]، **پیتر** (piter zeymān)، ۱۸۶۵–۱۹۴۳، فیزیکدان هلندی. از ۱۹۰۰ استاد فیزیک در دانشگاه آمستردام و از ۱۹۰۸ مدیر مؤسسه‌ی فیزیک آمستردام بود. به اثر زیمان را کشف کرد، جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۲ در فیزیک بین او و ه. آ. لورنتس تقسیم شد.

زیمبابوه[9] (zimbābwe) [بانتو، ← خانه‌های سنگی]، شهری ویران، ج‌ش رودزیای جنوبی. در ح ۱۸۷۱ بوسیله‌ی پویندگان سفیدپوست کشف شد. بعضی آنرا با اوفیر تورات یکسی دانسته‌اند، ولی امروزه محققین معتقدند که ساختمانهای آن، که حاکی از مهارت در مهندسی است، در ح قرن ۱۵م و احتمالا بوسیله‌ی بانتوها ساخته شده است. بقایای آن مشتمل است بر دیواری جسیم، یک "معبد"، و یک ارگ مستحکم.

زیمون، اسم آلمانی، ← شمعون، اسم.

زیمونس[10]، **والتر** (vālter zimons)، ۱۸۶۱–۱۹۳۷، حقوقدان آلمانی و از رجال آلمان. در ۱۹۲۰–۲۱ وزیر امور خارجه بود. در ۱۹۲۲ ریاست دیوان کشور یافت. پس از مرگ ابرت (رئیس جمهور)، در مارس‌مه‌ی ۱۹۲۵ کفیل ریاست جمهور بود. در قوانین بین الملل تبحر و مرجعیت داشت. تألیفات متعدد دارد.

زیمیسکس، ← یوحنای I، بیزانس.

زین الاخبار (zeyno 'l.'axbār) یا **تاریخ گردیزی** (gardizi)، تاریخ فارسی، از ابوسعید عبدالحی ابن ضحاک ابن محمود گردیزی (abdo'l.hayye bne')، که در نیمه‌ی اول قرن ۵م ه‍، در عهد سلطنت عبدالرشید غزنوی یا اندکی قبل از آن تألیف یافته است. از احوال مؤلف اطلاعی در دست نیست، نسبت او به گردیز (یا کردیز) است، که در یک منزلی غزنه بر جاده‌ی هند واقع بوده است. زین الاخبار تاریخ عالم و اسلام را از قدیمترین روزگار تا اندکی بعد از سال ۴۳۲ ه‍ق دربر دارد، و به زبان فارسی بسیار پخته و روان بسبک قدیم نوشته شده است. از این کتاب، قسمت مربوط به امرای خراسان، از طاهریان تا پایان کتاب، به اهتمام محمد ناظم هندی چاپ شده است (برلین، ۱۹۲۸). بعدها همین قسمت در تهران مجدداً طبع شده است (۱۳۱۵ ه‍ش، ۱۳۲۷ ه‍ش). همچنین، قسمت راجع به ساسانیان و خلفا نیز در تهران ضمن مجله‌ی پیام او (۱۳۲۵–۲۷ ه‍ش) و نیز جداگانه انتشار یافته است.

زین‌الدین خوافی (zeyno'd.dine xāfi) [زین الدین ابوبکر خوافی]، ف‌ت شوال ۸۳۸ ه‍ق، از عرفا و مشایخ خراسان، بموجب روایت جامی در نفحات الانس، وی جامع علوم ظاهری و باطنی بوده است، و یک چند در مصر و عراق به خدمت مشایخ اشتغال داشته است. در اواخر عمر در خراسان میزیسته است، و در یک وبای عام که تلفات بسیار داشته است، و شرح آن در مجمل فصیحی آمده است، هلاک شده. بنا حسب روایت خواندمیر در حبیب السیر، وی در نزدیک هرات صاحب محراب بوده است، و مریدان بسیار داشته، چنانکه سلطان شاهرخ نیز گاه به زیارتش میآمده. بعد از وفات هم قبر وی، در عیدگاه هرات، زیارتگاه معتبری شده است، و بقعه‌ای بر سر آن ساخته بوده‌اند.

زین‌العابدین، لقب علی ابن حسین، چهارمین امام شیعه، ← امام زین‌العابدین.

زین‌العابدین، امامزاده (zeyno'l.'ābedin)، بقعه‌ای از قرن ۹م ه‍ق، در ساری (مازندران).

زین‌العابدین، سلطان، پادشاه آل مظفر، ← سلطان زین‌العابدین.

زیناللو، آبادی، آذربایجان، ← روضه‌چای.

زینب (zeynab)، ف‌ت ۶۵ ه‍ق، دختر امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب و زوجه‌ی عبدالله ابن جعفر ابن ابی طالب، در واقعه‌ی کربلا با برادرش امام حسین همراه بود، و با سایر اسیران به شام رفت.

شبیه زینب در تعزیه نقش مهمی داشته است. اجراکننده‌ی این نقش در زمان ناصرالدین شاه، در تکیه‌ی دولت، مردی بود بنام ملا حسین زینب‌خوان، که با نازک کردن صدای خود تقلید صدای زنها را میکرد. لباس شبیه زینب پیراهنی بود که تا پشت پا میرسید. پارچه‌ی سیاهی به سر می‌افکند که تا سر انگشتهای او را میپوشانید. پارچه‌ی سیاه دیگری صورت او را تا زیر چشم میپوشانید، بطوریکه جز چشمها و سر انگشتان، تمام بدنش با این سه قطعه پارچه پوشیده بود.

زینب بنت جحش (zeynabe bente jahš) [= زینب دختر جحش]، مکنّی به **ام الحکم** (ommo 'l.hakam')، ف‌ت ۲۰ یا ۲۱ ه‍ق، از زنان مشهور در صدر اسلام. بعد از آنکه زید ابن حارثه او را طلاق داد، محمد ص او را، که ح ۳۵ سال داشت، به زنی گرفت. در جنگ خیبر همراه محمد بود.

زینب بنت خزیمه (zeynabe bente xozayma) [= زینب دختر خزیمه]، ف‌ت ۴ ه‍ق، یکی از زنان پیغمبر اسلام. از زمان جاهلیت لقب ام المساکین (ommo 'l.masākin) داشت. شوهر

(1)Sigismund (2)Zeeland (3)Zillebeke (4)Zella (5)Zealand (6)Zela (7)zymase (8)Zeeman (9)Zimbabwe (10)Simons

اولش او را طلاق گفت، و شوهر دومش در غزوه‌ی بدر بقتل رسید. در رمضان سال ۴ هق، محمد ص با او ازدواج کرد. زینب چند ماه بعد درگذشت.

زینب بنت محمد (zeynabe bente) [= زینب دختر محمد]، فت ۸ هق، دختر پیغمبر اسلام. پیش از بعثت محمد ص، به ازدواج پسر خاله‌ی خود، ابوالعاصی ابن ربیع، درآمد. شوهرش در غزوه‌ی بدر اسیر شد، و زینب، با دادن گلوبندی که از مادرش خدیجه به وی رسیده بود، او را بازخرید. شوهرش در سال ۶م هجرت بار دیگر اسیر ولی به وساطت زینب آزاد گردید، و در سال ۷م اسلام آورد، و زنش را بار دیگر به آیین اسلام به عقد او درآوردند. زینب در مدینه درگذشت. از دو فرزندش، علی در طفولیت درگذشت، و امامه (omāma)، پس از وفات فاطمه‌ی زهرا، به ازدواج علی ابن ابی طالب درآمد.

زینجناب (zin.janāb)، ده (جه ۱'۴۶۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سردرود، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۰ کیلومتری ش اسکو.

زینسر[1]، هانس (hāns zinsər)، ۱۸۷۸–۱۹۴۰، باکتریشناس امریکائی و معتبر در بیماری تیفوس.

زین عطار، حاجی علی ابن حسین انصاری، ۷۳۰–۸۰۶ هق، داروشناس ایرانی؛ مت شیراز. پدرش جمال‌الدین حسین اصفهانی در شیراز طبابت میکرد. حاجی زین عطار در دربار سلطان جلال‌الدین شاه شجاع، از آل مظفر، ۱۶ سال خدمت کرد، و در خدمت سلطان مقرب بود. اثر عمده‌اش کتاب مفتاح الخزائن است، در باب ادویه، که آنرا در سال ۷۶۷ هق بپایان رسانیده است. سه سال بعد، تحریر نوی از این کتاب پرداخت و آنرا، بنام شاهزاده خانم بدیع الجمال، اختیارات بدیعی نام نهاد.

زینون (zinun)، ضبط نام زنون در مآخذ اسلامی. برای اعلامی که ممکن است به این صورت بشناسید به ردیف "زنون" رجوع کنید.

زینوویف[2]، گریگوری یفسیویچ (grigori yefseyevic zinovief)، ۱۸۸۳–۱۹۳۶، رهبر کمونیست روسی. وی و کامنف با نقشه‌ی انقلاب مسلح لنین مخالفت کردند، ولی در اقلیت ماندند. در ۱۹۱۹ رئیس کمینترن و از ۱۹۲۱ از اعضای پولیت بورو شد. بعد از مرگ (۱۹۲۴) لنین، زینوویف و کامنف و ستالین یک هیئت حاکمه‌ی سه‌نفری تشکیل دادند. زینوویف سخت با تروتسکی مخالفت نمود. بعد از شکست (۱۹۲۴) تروتسکی، ستالین به سرکوبی زینوویف و کامنف پرداخت، و در ۱۹۲۵ دست آنها را کوتاه کرد. آن دو در ۱۹۲۶ با تروتسکی متحد شدند، ولی کاری از پیش نبردند. زینوویف در ۱۹۲۶ از پولیت بورو و در ۱۹۲۷ از حزب اخراج گردید. در ۱۹۲۸ مجدداً به حزب پذیرفته شد، ولی دیگر نفوذی نداشت. در قتل کیروف شرکت داشت، در ۱۹۳۶ به اتهام خیانت محاکمه شد، و وی و کامنف و ۱۳ تن از بالشویکهای قدیمی اعدام شدند. **نامه‌ی زینوویف**، که در ۱۹۲۴ در روزنامه‌های انگلستان منتشر شد، حاکی از تعلیمات نهانی برای یک قیام کمونیستی در انگلستان بود. با اینکه بعدها مجعول بودن آن به اثبات رسید، در شکست حزب کارگر (۱۹۲۴) مؤثر افتاد، و سبب سردی روابط شوروی و انگلستان گردید.

زینه[3] (zinc)، بطور کلی نرخ تغییر (ترقی یا تنزل) یک مقدار متغیر؛ بالاخص، نرخ تغییر یک عامل هواشناسی (دما، فشار، و غیره) بر حسب فاصله. در امتداد قائم، زینه‌ی دما را بر حسب درجه‌ی صدبخشی در 100 متر، و در امتداد افقی، زینه‌ی فشار را بر حسب میلیبار در 100 کم بیان میکنند. زینه‌ی فشار را بر حسب میلیبار در یک درجه‌ی عرض جغرافیائی نیز بیان میکنند. شیب را نیز گاه زینه میخوانند.

زینة المجالس (zinato 'l.majāles)، کتابی بفارسی، از مجدالدین محمد ابن ابی طالب، متخلص به مجدی (majdi)، از نویسندگان دوران صفوی، که مؤلف در آن حکایتها و نادره‌ها جمع کرده، و تألیف آن را در طی 10 فصل بسال 1004 هق به پایان آورده است. زینة المجالس از بعضی جهات شباهت به جوامع الحکایات عوفی دارد، و مثل آن متضمن بعضی معلومات تاریخی و جغرافیائی و اجتماعی سودمند است. این کتاب مکرر در تهران (۱۲۶۲، ۱۲۶۹، ۱۲۷۶، ۱۲۹۶ هق، و جز اینها) چاپ شده است.

زیویه (zivie)، تپه‌ای در ح ۴۵ کیلومتری ش شهر سقز، ل آبادی کنونی زیویه از دهستان کل تپه‌ی فیض‌الله بیگی از شهرستان سقز و در چش دریاچه‌ی ارومیه، که از اماکن باستانی مهم ایران است. محل آنرا با محل شهر مستحکم باستانی زیبیه یا ایزیبیه، از استحکامات مملکت مانا، تطبیق کرده‌اند. سارگن II، در کتیبه‌ای از سال ششم سلطنت خود، گوید که ایزیرتو (izirtu)، پایتخت مملکت مانا، را سوزانیده است، و شهرهای زیبیه و آرمائید را تصرف کرده، و در جای دیگر، از سوزانیدن این دو شهر سخن گفته. در اوایل سال ۱۳۲۵ هش گنجینه‌ای از اشیاء زرین در این محل کشف شد، که بلافاصله مردم آبادیهای مجاور آنها را بین خود تقسیم کردند، ولی بعداً قسمتی از این گنجینه برای موزه‌ی ایران باستان گرد آورده شد. این اشیاء مشتمل است بر سینه‌بند بزرگی مزین با دو ردیف تصاویر حیوانات و موجودات افسانه‌ای؛ غلاف خنجر؛ گردن‌بندی حلقه حلقه و مزین به تصاویر برجسته‌ی حیوانات؛ کله‌های بزرگ شیرها و دیوها؛ پیشانی‌بند میناکاری؛ زین و برگی بسیار جالب؛ زیورآلات گوناگون؛ و غیره. اغلب این اشیاء محتملا از قرن ۹م ق‌م است، ولی بعضی از زمان قدیمتر و برخی از قرن ۸م ق‌م میباشد.

از حفریاتی که در زیویه بعمل آمده است بقایای دیوارها، سنگ‌فرشهائی از سنگ تراشیده، و آجرهای پخته‌ی بزرگ و محکمی که ظاهراً پله‌های پلکانها را با آن ساخته بوده‌اند، کشف شده است. همچنین، سلاحهای متعدد، از قبیل دشنه‌هائی با قبضه‌های هنرمندانه، پیکانها، و نیز قطعاتی از تشیمنگاههای مجلل از چوب سرو پوشیده با مفرغ، و ظروف سفالین قرمز گوناگون بدست آمده است. در باره‌ی آثار مکشوفه در زیویه، آ. گدار رساله‌ای بزبان فرانسوی بعنوان گنجینه‌ی زیویه طبع کرده است (هلند، ۱۹۵۰).

---

(۱)Zinsser (۲)Zinoviev (۳)gradient

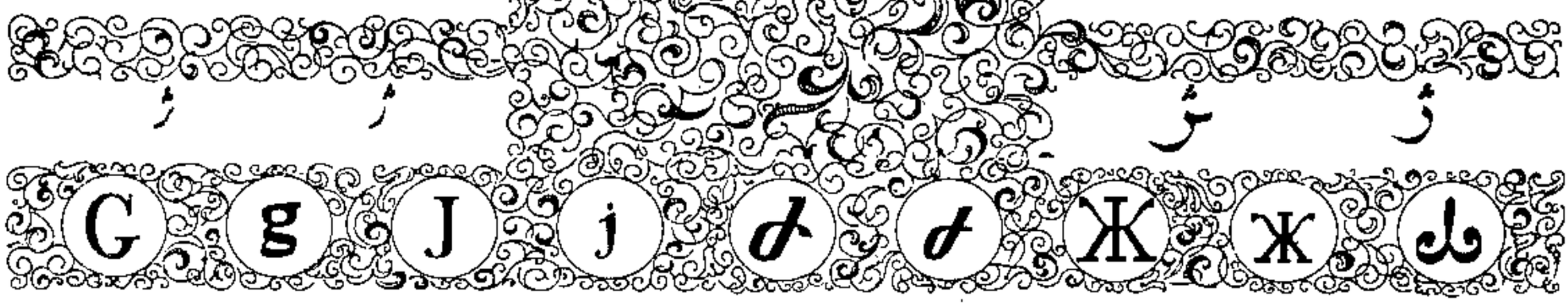

ژاپن[1] یا **ژاپون** (هر دو jāpon)، ژاپنی **نیپون** (nippon) یا **نیهون** (nihon) یا **دای نیپون** (dāy) [= ژاپن بزرگ]، مملکت (۳۶۷٬۸۰۰ کمه؛ جه ۹۳٬۶۰۰٬۰۰۰)، مرکب از رشته‌ای از جزایر در قکب غربی، نزدیک ساحل شرقی آسیا، که بین مدارات °۴۶ و °۲۴ عرض شمالی ممتد است؛ پایتختش توکیو (یکی از سه شهر بزرگ دنیا). ژاپن بمعنی اخص دارای ۴ جزیره‌ی عمده است، که از ل به ج عبارتند از هوکایدو، هونشو (عمده‌ترین جزایر، مشتمل بر توکیو و سایر شهرهای عمده‌ی ژاپن)، شیکوکو، و کیوشو. جزایر بسیار متعدد دیگر (احتمالا ح ۱٬۰۰۰)، که بشکل قوسی بین دریای ژاپن و قکب (بمعنی اخص) ممتدند، جزء ژاپن میباشند. سواحل ژاپن، مخصوصاً در جانب قکب، تضاریس بسیار و عمیق دارد (← توسکارورا، ژرفنای)؛ تضاریس مذکور بندرگاههای زیبا و مناسب بوجود آورده است. جزایر هونشو، شیکوکو، و کیوشو دریای مهمی را، معروف به دریای درنبومی محصور میکنند. سیماهای عمده‌ی چهار جزیره‌ی اصلی ژاپن عبارتند از کوههای زیبا (عمده‌ترین آنها کوه مقدس فوجی‌یاما)؛ رودهای سریع السیر؛ دامنه‌های جنگلی؛ و دریاچه‌های نامنظم و زیبا. دو ثلث سطح ژاپن را کوههائی (بسیاری از آنها آتشفشان) فراگرفته است، که حمل و نقل را دشوار و سطح اراضی قابل کشت و زرع را محدود میکند. کمتر از ۲۰ درصد اراضی آن تحت کشت است، و مناطق مزروعی از لحاظ جمعیت از چگالترین نواحی جهان میباشد. باران در ژاپن فراوان است، و "تیفون" (چرخه‌های دریای چین) و زلزله بسیار روی میدهد (ژاپن در کمربند زلزله‌ای قکب واقع است، و از تکانهای مخرب زلزله‌مثلا در سپتامبر ۱۹۲۳ و دسامبر ۱۹۴۶ـآسیب بسیار دیده است). گذشته از زغال سنگ، که منبع عمده‌ی انرژی صنعتی است، منابع معدنی چندانی ندارد. رودهای سریع السیر ژاپن منبع نیروی برقابی فراوان میباشد. این رودها عموماً برای کشتیرانی نامناسب اند؛ طول رودهایش ـجز رودهای ایشیکاری و شینانو ـاز ح ۳۲۰ کم تجاوز نمیکند، و عمده‌ترین وسیله‌ی حمل و نقل خطوط آهن و کشتیرانی ساحلی است. اگرچه ژاپن صنعتیترین ممالک آسیائی است، ح ۴۰٪ سکنه‌ی آن هنوز به کشاورزی اشتغال دارند. از زمینهای زراعتی به منتها درجه استفاده بعمل میآید. محصولات عمده‌اش برنج و غلات است. رستنیهای صنعتی (مانند توت، برای تغذیه‌ی کرم ابریشم) کشت میشود. دامپروری رواج دارد. صناعت ماهیگیری بسیار پیشرفته است. در اواخر قرن ۱۹م و در قرن ۲۰م ژاپن به سرعت و کاملا صنعتی شد. از صنایع عمده‌ی آن نساجی بود، که مواد اولیه‌ی آن، جز در منسوجات ابریشمی، از خارج وارد میشد. مصنوعات سبک نیز، مخصوصاً برای مصارف روزمره (مانند اسباب‌بازی، چینی، و امثال آنها)، بمقدار هنگفت تهیه میشد. در دهه‌های ۳م و ۴م قرن ۲۰م، صنایع سنگین و صنایع شیمیائی توسعه‌ی بسیار یافت. بحریه‌ی تجارتی ژاپن، که در دهه‌ی ۴م آن قرن یکی از بزرگترین ناوگان تجارتی در جهان بود، در حج ۱۱ تقریباً نابود گردید. اما در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰–۵۹ ژاپن دگر بار از نیروهای صنعتی عمده‌ی جهان شد. صنایع ژاپن عمدةً در هونشو و کیوشو متمرکز است؛ مراکز صنعتی عمده عبارتند از توکیو، یوکوهاما، اوزاکا، کوبه، ناگویا، و کیوتو.

ژاپنیها اعقاب اقوام مختلفی هستند که در ادوار پیش از تاریخ از آسیا به ژاپن مهاجرت کردند. نژاد غالبْ آسیائی شمالی یا مغولوار است که تا حدی با مالهها و اندونزیائیها اختلاط یافته است. یکی از نخستین گروههای نژادی ژاپن آینوها هستند، که هنوز تا حدی در هوکایدو موجودند، و از لحاظ ظاهری تا حدی به نژاد قفقازی شباهت دارند. دین رسمی شینتو است. بسیاری نیز پیرو آیین بودا هستند. این دو آیین در یکدیگر نفوذ داشته‌اند، و انواع خاصی از آیین بودا (مانند زن) در ژاپن دیده میشود. آیین کنفوسیوس نیز در افکار ژاپنیها مؤثر بوده است. مسیحیت در ژاپن نفوذی نداشته است؛ تعداد ژاپنیهای مسیحی به ۱٪ سکنه‌ی ژاپن نمیرسد. نفوذ آیین کنفوسیوس جزئی از نفوذ تمدن چینی است، که در تقوم تمدن ژاپنی نقش مؤثری داشته است (← ژاپنی، ادبیات؛ ژاپنی، معماری و هنر).

تاریخ ژاپن

I ـ تاریخ اوایل و دوره‌ی شوگونها

بر طبق روایات، امپراطوری ژاپن در ۶۶۰ ق‌م بوسیله‌ی جیمو تنو (jimmu tenno) از اعقاب الاهه‌ی خورشید، تأسیس گردید. طرح امپراطوری جنبه‌ی الاهی داشت، و امپراطورهای دیگر ژاپن از اعقاب جیمو محسوب میشدند (این عقیده تا سال ۱۹۴۵ از اصول عقاید رسمی بود). در واقع، مدارک مورد اعتماد در باب تاریخ ژاپن متعلق به ح ۴۰۰ ب‌م است. در قرون اولای مسیحی، قبایل مختلف در این سرزمین سکنی داشتند، و حکومت قلمرو هر یک در دست کاهنان بود. مهاجمین کره‌ای ابزار مفرغی و آهنی را بدانجا وارد کردند (احتمالا در قرن اول ب‌م). در قرن ۵م، قبیله‌ی یاماتو، که ظاهراً مسکن اصلی آن کیوشو بود، در مجاورت کیوتوی حالیه سکنی داشت، و تا حدی بر سایر قبایل قسمتهای مرکزی و غربی ژاپن مستولی بود، و بدینگونه، مملکت ژاپن را بنیاد نهاد. از قرن ۶م تا قرن ۸م، جامعه‌ی ژاپن بسرعت رشد کرد، و تمدن ژاپنی از نفوذ فرهنگی شدید چین دوره‌ی درخشان سلسله‌ی تانگ بهره‌مند گردید. آیین بودا به ژاپن وارد شد، و طبقات عالیه با رغبت تمام به تحصیل زبان، ادبیات، فلسفه، هنر، و معارف و مملکتداری چینی، و اقتباس از آنها پرداختند. اقداماتی که برای تأسیس حکومتی متمرکز مانند حکومت چین بعمل آمد تا حدی به نتیجه رسید. رئیس کاهن قبیله‌ی یاماتو مقام امپراطور یافت، و پایتخت باشکوهی، به تقلید پایتخت سلسله‌ی تانگ، در نارا تأسیس گردید، که بعداً کیوتو جای آنرا گرفت. در آغاز قرن ۹م دربار امپراطوری تحت استیلای خاندان فوجیوارا بود. نفوذ این خاندان و قدرت کهنه‌ی بودائی سبب ضعف امپراطورها گردید، و در ولایات هم قبایل مخالف فوجیوارا گردن برافراشتند، و عاقبت ملوک الطوایفی برقرار شد. تقریباً در سراسر قرن ۱۲م ژاپن گرفتار جنگهای داخلی بود. خاندان مینامونو بر رقبای خود پیروز شد، و رئیس این خاندان، یوریتومو، با عنوان شوگون قدرت را بدست گرفت، و کاماکورا را کرسی خود قرار داد، و حکومت دیکتاتوری نظامی برقرار نمود. از آن ببعد تا مدت ۷۰۰ سال حکومت ژاپن در دست جنگجویان بود. قدرت خاندان مینامونو دیری نپایید، و خاندانهای دیگر به شوگونی رسیدند. در ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱ مغولان به سردگی قوبلای قاآن در صدد لشکرکشی به ژاپن برآمدند، ولی توفیق نیافتند (← کامیکازه). در ۱۳۳۸ شوگونی به خاندان آشیکاگا رسید، و آنان کیوتو را مقر خود قرار دادند، ولی نتوانستند قدرت خود را مستقر کنند. از آن ببعد تا ۲۵۰ سال ژاپن گرفتار جنگهای داخلی بود، و در این دوره خاوندان (← دایمیو)

---

(۱) Japan

و دیرهای بودائی به تأسیس قلمرو و ایجاد ارتش برای خود پرداختند. اما در میان این اوضاع آشفته، صنعت و تجارت بسط یافت، و برآمدن ساکای (بعدها اوساکا یا اوزاکا) بعنوان یک شهر آزاد و فارغ از مداخله‌ی ملوک الطوایف نشانه‌ای از این امر میباشد. در همین دوره، طبقه‌ی متوسط بوجود آمد. تجارت دریائی با آسیا توسعه‌ی فراوان یافت، و تا ورود اروپائیان در قرن ۱۶م، آبهای شرق اقصی تحت استیلای تجار و دریازنان ژاپنی بود.

II ـ قدرت نظامی و مسئله‌ی خارجیها

نخستین مردم اروپائی که با ژاپن ارتباط یافتند پرتغالیها بودند (۱۵۴۲). تجارت مختصری با مغرب‌زمین برقرار گردید. قدیس فرانسوا گزاویه در ۱۵۴۹ به ژاپن رسید، و مسیحیت بوسیله‌ی وی بدین سرزمین وارد شد. در اواخر قرن ۱۶م، سه جنگجوی بزرگ ـ نوبوناگا، هیدیوشی، و اییاسو ـ یکی بعد از دیگری ژاپن را تحت قدرت نظامی درآوردند. اییاسو مؤسس سلسله‌ی شوگونی توکوگاوا است، که در ۱۶۰۳–۱۸۶۷ بر ژاپن فرمانروائی کرد. این خاندان دولتی مؤثر و متمرکز در یدو (توکیوی بعد) تأسیس کردند، بسط مسیحیت را متوقف ساختند، هر گونه رابطه با ممالک خارجی را ممنوع کردند، و فقط یک پاسگاه تجارتی هلندی در ناگاساکی دایر ماند. جامعه‌ی ژاپنی در این دوره منقسم به طبقاتی بود که حدود آنها سخت رعایت میشد، و بترتیب عبارت بودند از خاوندان فئودال (دایمیو)، سامورای، دهقانان، ارباب حرف و صنایع، و سوداگران. طبقه‌ی حاکمه اطاعت از مافوق و فضایل نظامی را تشویق میکرد (← بوشیدو). معذلک، با وجود محدودیتهای دولتی، تولید و داد و ستد بسط یافت، شهرها رونق گرفت، و طبقه‌ی سوداگر ثروت و قدرت اقتصادی فراوان یافت. در اواسط قرن ۱۹م، کشور مستعد تغییر بود. بیشتر خاوندان فئودال به سوداگران مقروض بودند، و طبقه‌ی جاه‌طلب سامورای که فقیر شده بود ناراضی بود. عاقبت با مسافرت (۱۸۵۳–۵۴) م. ک. پری به ژاپن، قهراً درهای این کشور بروی غرب گشوده شد. رژیم شوگونی که از داخل و خارج در معرض تهدید بود از پا درآمد. در ۱۸۶۷، شوگون وقت ناچار استعفا کرد، و در ۱۸۶۸، امپراطور موتسوهیتو، که طفلی بیش نبود، به امپراطوری "بازگشت"، و پایتخت از کیوتو به توکیو منتقل گردید. بدینگونه، دوره‌ی معروف به بازگشت میجی آغاز گردید.

III ـ توسعه‌ی صنعتی و نظامی ژاپن

در دوره‌ی بازگشت میجی، فرمانروایان ژاپن، بجای کوشش در طرد خارجیان، سعی در اخذ فنون و صنایع تمدن مغربزمین کردند، و تحت رهبری رجالی لایق، ژاپن بسرعت به یک مملکت صنعتی نوین و به یک قدرت نظامی مبدل گردید. فئودالیته در ۱۸۷۱ لغو شد. شکست (۱۸۷۷) شورش ساتسوما مخالفت باپدرژیم حکومتی جدید را پایان داد. مأمورینی برای فراگرفتن علوم نظامی، فنون صنعتی، و علوم سیاسی به خارجه اعزام شدند. دستگاه دولت به راه و رسم اروپا تجدید سازمان یافت. ارتش و نیروی دریائی نوین و مؤثری ایجاد شد، و نظام وظیفه مقرر گردید. دولت، با همکاری نزدیک با تجارتخانه‌های بزرگ، به تشویق توسعه‌ی صنعتی پرداخت. اصلاحات پولی و بانکی بعمل آمد. قوانین جدید به موقع اجرا گذاشته شد. تعلیمات ابتدائی اجباری گردید. در ۱۸۸۹ امپراطور یک قانون اساسی مقتبس از قانون اساسی پروس اعطا نمود. قدرت عالیه در دست امپراطور بود. ولی عملا جمعی از متنفذین رشته‌های امور را در دست داشتند. یک هیئت مشاورین امپراطور، یک هیئت دولت، و یک مجلس شور یا دیت (مرکب از مجلس اشراف و مجلس نمایندگان) نیز تأسیس گردید، اما حق رأی دادن برای مردان در ۱۹۲۵ تعمیم یافت. پس از بازگشت میجی، احساسات ملت سخت قوت یافت. افسانه‌ی الاهی بودن امپراطور و نژاد ژاپنی تجدید و تبلیغ شد. ژاپن به امپراطوری مقتدری تبدیل گردید، و دیری نگذشت که این کشور، که در آغاز هدفش مصروف حفظ استقلال خود در مقابل دولتهای غربی بود، به کشورگشائی در مشرق پرداخت. در ۱۸۹۹ ژاپن از یوغ حقوق بورلمرزی آزاد بود. اولین جنگ چین و ژاپن (۱۸۹۴–۹۵) دلیل واقعی طلوع امپراطوری ژاپن بود. در نتیجه‌ی این جنگ، فرمز و پسکادورس و شبه جزیره‌ی لیائوتونگ (در منچوری) بتصرف ژاپن درآمد، ولی لیائوتونگ را در اثر فشار دولتهای غربی رها نمود. اعتبار ژاپن با اتحاد (۱۹۰۲) با بریتانیای کبیر افزون شد، و با پیروزی ژاپن بر روسیه در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۵) به اوج رسید. در ۱۹۱۰ کره را به قلمرو خود ملحق کرد. در جنگ I منافع آلمانها را در شانتونگ بدست آورد، و جزایر متصرفی آلمان در فکمه به قیمومت به ژاپن واگذار شد. بیست و یک درخواست ژاپن از چین، بسبب مخالفت سایر دولتهای مقتدر، نتیجه نداد. در ۱۹۱۸ رهبری مداخلات متفقین را در سیبریه بدست گرفت. در طی دهه‌ی بعد، انگیزه‌ی کشورگشائی تا حدی در ژاپن تخفیف یافت، و نیروهای آزادیخواه قوتی یافتند. قدرت دیت افزون شد، و دولتهای حزبی بر سر کار آمدند (← سیوکای)، و اتحادیه‌های کارگری و دهقانی قوتی یافتند، و افکار آزادیخواهانه بین محصلین و روشنفکران رواج یافت. سیاست تحت استیلای سرمایه‌داران و صنعتداران بزرگ بود (← زایباتسو). نسبت به چین، سیاست معتدلی اعمال میشد. طرفداران افراطی قدرت نظامی و عناصر ناسیونالیست، که از سرمایه‌داران بیزار و خواهان سوسیالیسم دولتی بودند، از جریان امور ناراضی بودند. این گروه‌های ناراضی مشتمل بود بر ارتش کوانتونگ در منچوری، افسران جوان، و اعضای انجمنهائی از قبیل انجمن اژدهای سیاه که بسیاری از رجال برجسته در آنها عضویت داشتند. بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹، که تجارت ابریشم ژاپن را نابود کرد، به سود طرفداران قدرت نظامی تمام شد. در ۱۹۳۱، ارتش کوانتونگ منچوری را اشغال کرد، و دولت دست‌نشانده‌ی منچوکوئو را برپا نمود؛ در مقابل اعتراض جامعه‌ی ملل، ژاپن از عضویت آن خارج شد. در دهه‌ی بعد از ۱۹۳۵، نظامیها بر امور استیلا یافتند، و بر تسلیحات افزودند، و با زایباتسو نیز سازش کردند. در همین دوره صادرات ژاپن فوق العاده افزایش یافت، بطوری که بعضی از ممالک را دوچار وحشت کرد، ولی این وضع در ۱۹۳۷ تخفیف یافت. در ۱۹۳۲–۱۹۳۷ ژاپن مشغول بسط تدریجی نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در چین شمالی بود. در ژوییه‌ی ۱۹۳۷، در نتیجه‌ی حادثه‌ای که در پکن روی داد، ژاپنیها به ایالات شمالی چین لشکر کشیدند (← چین و ژاپن، دومین جنگ). در ۱۹۴۰ یک دولت چینی دست‌نشانده‌ی ژاپن در نانکینگ علم کردند. در ۱۹۴۰ احزاب سیاسی منحل شدند. پس از آغاز (۱۹۳۹) جنگ II در اروپا، ژاپن به هندوچین نیرو فرستاد (۱۹۴۰)، و با آلمان و ایتالیا پیمانی امضا کرد، و عزم خود را دایر به تأسیس "منطقه‌ی رفاه مشترک آسیای شرقی بزرگتر" اعلام نمود. در آوریل ۱۹۴۱ پیمان بیطرفی با روسیه امضا کرد. در اکتبر ۱۹۴۱، ژنرال توجو به نخست‌وزیری رسید، و ژاپن بکلی تحت استیلای طرفداران قدرت نظامی درآمد. در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ واقعه‌ی پرل هاربر روی داد، و نیروهای ژاپنی به سنگاپور و مستعمرات دیگر بریتانیای کبیر و کشمکش در فکمه حمله کردند، و پیروزیهای برق‌آسا در فکمه و در آسیا بدست آوردند (← جنگ جهانی II، قسمت ۸)، ولی چندی بعد ورق برگشت، و عاقبت در ۱۹۴۵ ژاپن در مقابل بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناگاساکی بزانو درآمد، در ۱۴ اوت ۱۹۴۵ تسلیم شد، و در ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ در عرشه‌ی کشتی موری متعلق به کشمکش مراسم رسمی تسلیم بلاشرط انجام گرفت.

IV ـ اشغال ژاپن

اشغال ژاپن بوسیله‌ی متفقین بر طبق شرایط مقرر در کنفرانس پوتسدام و تحت فرماندهی ژنرال مکارثر آغاز شد. امپراطوری ژاپن منحل گردید، و سرزمینهای متصرفی آن از دستش خارج شد. امپراطوری ژاپن در اوج وسعت خود مشتمل بود بر قسمت جنوبی ساخالین، جزایر کوریل، جزایر ریوکیو، فرمز، جزایر پسکادورس، کره، جزایر بونین، سرزمین کوانتونگ در منچوری، و جزایری که تحت قیمومت جامعه‌ی ملل بدست ژاپن اداره میشد (جزایر کارولین، مارشال، و ماریاناس). بعلاوه، دولت منچوکوئو هم دست‌نشانده‌ی ژاپن بود. در سالهای اول جنگ، ژاپن نواحی وسیعی، از جمله قسمت وسیعی از چین، چش آسیا، فیلیپین، و جزایر هند شرقی هلند، را تصرف کرده بود. با شکست ژاپن، قلمرو این کشور به همان حد آغاز امپراطوری بازگشت. قوای نظامی آن منحل شد، و صنایع آن به احتیاجات زمان صلح محدود گردید. در ۱۹۴۶ قانون اساسی جدیدی برقرار گردید، که در ۱۹۴۷ به موقع اجرا گذاشته شد. امپراطور در ملأ عام جنبه‌ی الاهی خود را نفی کرد، و حاکمیت مردم را به رسمیت شناخت. وضع سیاسی تیره بود، و احزاب سیاسی چندی پدید آمدند. در انتخابات ۱۹۴۷، حزب سوسیال دموکرات عمده‌ترین نیروی واحد گردید، ولی در ۱۹۴۹، ش. یوشیدا نخست‌وزیر شد، و محافظه‌کاران بر اوضاع مسلط شدند. کوششی برای درهم شکستن قدرت زایباتسو بعمل آمد. در ۱۹۴۹، مکارثر تا حدی از شدت حکومت نظامی خود کاست، و بسیاری از کارها به مقامات محلی واگذار شد. در سپتامبر ۱۹۵۱، در سان فرانسیسکو، پیمان صلحی بین ژاپن و بیشتر

دشمنانش در جنگ II به امضا رسید. هند و برمه از شرکت در کنفرانس صلح، و تجشک و چکوسلواکی و لهستان از امضای پیمان صلح امتناع کردند. معذلک، پیمان صلح در ۲۸ آوریل ۱۹۵۲ به موقع اجرا گذاشته شد، و ژاپن دگر بار مقام یک ملک و ملت را احراز کرد.

۷ ـ دموکراسی در ژاپن

در انتخابات سال ۱۹۵۲ حزب لیبرال محافظه‌کار و یوشیدا بر سر کار ماندند. در نوامبر ۱۹۵۴ حزب دموکرات ژاپن تاسیس شد، که طرفدار ایجاد روابط پایدار با تجشک و چین کمونیست بود، و دولت را بعنوان فساد مورد حمله قرار داد. در دسامبر ۱۹۵۴، ایچیرو هاتویاما، رهبر حزب مخالف، جایگزین یوشیدا شد. در نوامبر ۱۹۵۵، احزاب لیبرال و دموکرات یکی شدند، و در دسامبر ۱۹۵۶، ایشیباشی، از حزب لیبرال دموکرات سر کار آمد. ژاپن در ۱۹۵۲ با تایوان (فرمز) و هند، در ۱۹۵۴ با برمه، و در ۱۹۵۶ با تجشک پیمان صلح امضا کرد، و در سال اخیر عضو سازمان ملل گردید. پیمانهای صلح و توافقنامه‌هائی در باب غرامات جنگ در ۱۹۵۶ با فیلیپین و در ۱۹۵۸ با اندونزی به امضا رسید. ژاپن قسمت عمده‌ی رونق اقتصادی خود را بازیافت، و در صدور منسوجات پنبه‌ای در ۱۹۵۴ و در کشتیسازی در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ در بین کشورهای جهان مرتبه‌ی اول را داشت. در جنگ کره از پایگاه‌های کشمت بود، و در ۱۹۵۴ یک پیمان کومک نظامی با کشمت امضا کرد. کشمت، بسبب انتقادات پردامنه، در ۱۹۵۸ نیروهای اشغالی خود را از ژاپن خارج کرد؛ ولی در ۱۹۶۰ مذاکراتی برای عقد یک پیمان نظامی جدید بین دو کشور صورت گرفت. اکثریت مردم ژاپن صلحدوست هستند، و از عهد بستن با کشمت، که ممکن است آنها را وارد جنگی دیگر کند، بیمناک میباشند. محصلین و اتحادیه‌های کارگری سخت با اتحاد نظامی با کشمت و آزمایشهای اتمی مخالفند، و بر ضد آن تظاهراتی کرده‌اند، که بسبب یکی از آنها (ژوئن ۱۹۶۰)، آیزنهاور مسافرت خود را به ژاپن فسخ کرد. دست راستیهای افراطی نیز نیروی مهمی در ژاپن نوین بشمار میآیند، و جوانی از افراد متعصب آنها بود که در ۱۹۶۰ رهبر سوسیالیستهای ژاپن را بقتل رسانید. ژاپن اکنون پررونقترین و مترقیترین ممالک آسیائی است، ولی در سیاست داخلی و نیاز به توسعه‌ی بازارهائی در خارج مواجه با مشکلات بزرگ میباشد.

ژاپن[1]، دریای (jāpon)، قسمتی از قکه بین ژاپن و کره. از راه تنگه‌ی کره با دریای چین شرقی، از طریق دریای درنبومی و تنگه‌ی تسوگارو با قکه (بمعنی خاص)، و از راه تنگه‌ی لا پروز و تنگه‌ی تاتار با دریای اختسک مرتبط است. وسعتش حد ۱٬۰۴۹٬۰۰۰ کمه و عمقش بیش از ۳٬۵۵۰ متر است.

ژاپنی، ادبیات (jāponi). تا اواخر قرن ۳م ق.م، که دانشمندان کره‌ای زبان چینی را به ژاپن آوردند، ژاپن زبان مکتوب نداشت. در اوایل قرن ۸م، زبانی برای کتابت ژاپنی فراهم آمد که مقتبس از مفهومنگاشتهای چینی (← چینی، زبان) بود، و در آن، بعضی از این مفهومنگاشتها بعنوان علامات صوتی (فونتیسک) اتخاذ شده بود. این روش دشوار کتابت در تدوین (۷۱۲) کتاب مقدس آیین شینتو، موسوم به کوجیکی (kujiki) بکار رفت. این کتاب حاوی اشعار و روایاتی در باره‌ی آفرینش جهان، و اصل و منشأ الاهی خاندان سلطنتی ژاپن میباشد. در همین قرن بعضی آثار تاریخی و ادبی نیز پدید آمد، اما همه بزبان چینی بود. در قرن ۸م و ۹م تسهیلاتی در کتابت فراهم آمد، و عصر کلاسیک ژاپن آغاز گشت، که نخستین اوج ادبیات ژاپنی بود. اگرچه ادبیات کلاسیک چینی هنوز در محافل ادبی رونق داشت، ادبیات زبان بومی نیز حیثیت روزافزون مییافت. از سیماهای خاص عصر کلاسیک پیدایش زنان نویسنده‌ی بااستعداد بود، که معروفترین آنها موراساکی بوده است. عصر کلاسیک در قرن ۱۲م بپایان رسید، و پس از آن دوره‌ی معروف به دوره‌ی تاریک ادبیات ژاپنی پیش آمد. معذلک، در همین دوره درام ژاپنی طلوع کرد، و نیز آثار زیبای منثوری پدید آمد. با تأسیس (۱۶۰۳) شوگونی توکوگاوا، دوره‌ی آرامشی آغاز گردید، که بیش از ۲۵۰ سال طول کشید. درین دوره نسبت به ادبیات کلاسیک باستانی علاقه‌مندی تازه‌ای پیدا شد، و زبان مکتوب استانده‌ای پرورش یافت؛ ادبیات کلاسیک چینی مورد توجه قرار گرفت؛ و در اثر کوششهای چیکاماتسو، تئاتر ژاپنی پیشرفت بسیار کرد. در شعر، قالبهائی آزادتر و نوین‌مانند هایکای (hāykāy) و هوکو (hokku)ـتا حد زیادی جایگزین قالب قدیمی و کلاسیک تانکا (tānkā) گردید. افتتاح درهای ژاپن بر روی مغرب‌زمین در اواسط قرن ۱۹م در ادبیات ژاپنی تأثیری عمیق داشت. ترجمه‌ی آثار اروپائی و امریکائی و روسی رواج یافت، و داستانهائی تازه به تقلید از آثار خارجی نوشته شد. در قرن ۲۰م، نویسندگان ژاپنی توجه جهانیان را به خود جلب کردند، و بعضی از داستانهای آنان به زبانهای اروپائی ترجمه شده است.

ژاپنی، جریان: ← کوروشیو.

ژاپنی، درام: ← درام، ص ۹۶۴، ستون وسط.

ژاپنی، معماری و هنر (jāponi). از لحاظ کثرت و، در عین حال، کمال انواع هنرها، کمتر سرزمینی را میتوان با ژاپن مقایسه کرد، و این بدان سبب است که بعضی رشته‌ها که در غالب کشورها از حد "صنعت" بالاتر نرفته است، در دست صنعتگران ژاپنی "هنرهای زیبا" شده است (ازین جمله است نجاری، حصیربافی، پاراوان‌سازی، گل‌آرائی، و حتی لباس‌دوزی). دیگر اینکه تقریباً از همه‌ی رشته‌ها و آثار هنری همواره در امور عادی زندگی حد اکثر استفاده بعمل آمده است. بدین سبب، و نیز بسبب کیفیت خاص معماری ژاپنی، انواع این هنرها چنان با ترکیب اصلی و استخوان‌بندی بناها درآمیخته است که تعیین مرزی میان معماری و سایر هنرهای این سرزمین ناممکن بنظر میرسد.

آنچه امروزه بنام معماری و هنر خاص ژاپن میشناسیم، از ← هنر و معماری چینی سرچشمه گرفته، و در قرن ۶م ب.م، همراه با دین بودائی، از راه شبه جزیره‌ی کره، بیشتر بدست کشیشان و مبلغین بودائی یا به سرپرستی آنان، به ژاپن آمده، و بنا بر این، در آغاز صرفاً جنبه‌ی مذهبی داشته است. توسعه و تکامل سریع و مستقل معماری و هنر خاص ژاپنی (بدنبال پایه‌گذاری کشیشان و معماران چینی در قرن ۶م) به تحولات سریع اجتماعی و پیشرفتهای حیرت‌آور صنعتی آن سرزمین در قرن ۱۹م (بر اساس روشهای اجتماعی و صنعتی ملل غربی) بیشباهت نیست.

مهمترین اثری که از معماران نخستین بر جای مانده صومعه‌ی عظیم و بیمانند هوریو-جی (horyu-ji) است، نزدیک نارا؛ به دروازه و پاگودا و معبد این صومعه تقریباً هیچگونه آسیبی وارد نیامده است. معبد هوریو-جی قدیمترین بنای چوبی است که بر جای مانده، و چون بنائی ازین دوره در چین باقی نمانده است، میتوان آنرا نمودداری از معماری اولیه‌ی چینی نیز دانست. طرحها و خطوط یکدست و خالص بناهای صومعه در نوع خود حد زیبائی است، و نیز الگوی اصیلی است که طراحی و ترکیب‌بندی در معماری بعدی ژاپنی از آن برخاسته است. درین بناها بر خلاف بناهای سنگی یا آجری یا گلی سایر کشورها، دیوارها در برپا نگاهداشتن بنا نقشی بازی نمی‌کنند؛ همه‌ی بار بنا بر دوش ستونهای چوبی خوشتراشی است که در داخل آن قرار دارند، و جنس دیوارهای پیرامون بنا از چوب و گچ و کاغذ برنج است. اجزای مورب و مقوس در استخوان‌بندی این شیوه‌ی معماری وجود ندارد؛ قطعات اصلی بناسمانند معماری یونانی‌ـافقی است یا عمودی. انحناهای ظریف سطح ستونها و اشکال خاص لاپه‌ها، و بخصوص بامهای عظیمی که معلق بنظر میآیند، حالتی زنده و دلنشین به بناها می‌بخشند. بناهای هوریو-جی مظهر دوره‌ی اول معماری ژاپنی (600–1185) بشمار میروند. متانت، سادگی، بی‌پیرایگی، و در عین حال طراوت و نشاط، خصائص بارز بناهای این دوره بطور کلی است. درین دوره در حد ۷۰۰ ب.م، با ساخته شدن پاگودائی در یاکوشی-جی (yākuši-ji) (نزدیک نارا)، که هنوز پابرجا است، سبک معماری خالص ژاپنی بوجود آمد. تالار معروف فونیکس در معبد بیودو-این (byodo-in) در اوجی (واقع در نزدیکی کیوتو)، که بسال 1050 ب.م ساخته شده، نمودار اوج معماری ژاپن و حاصل عصر طلائی فرهنگ آن سرزمین است، که در اواسط قرن ۹م، همراه با نفوذ مجدد تمدن چین، آغاز شد. در قرن ۱۳م، همراه با رواج آیین زن (← زن، فرقه)، معبدهای جدیدی در ژاپن ساخته شد. محراب این معابد را دیگر در مرکز بنا نمیساختند، بلکه در پشت بنا محوطه‌ی محفوظی را بدان اختصاص میدادند. در قرون ۱۴م–۱۶م، توجه به جنبه‌های تزیینی بناها روزافزون بود. در دورانی که رابطه‌ی ژاپن با دنیای خارج مقطوع بود (1603–1867)، معماری معابد ژاپن سادگی خود را از دست داد، و بر از پیرایه و پیچیدگی شد، و ترکیبات نامتعادل و تو در تو عمومیت یافت. اما تزیینات داخلی و خارجی بناها در اوج شکوه بود، و انواع منبت‌کاری، زیورهای فلزی و لاکی، برگهای طلا، و نقاشیهای دیواری با رنگهای درخشان در هر بنای مجللی فراوان دیده میشد. معبدهای رنگارنگ شهر نیکو، معبد پارک شیبا (šibā) در توکیو، و معبد چیون‌این (cion-in)

(1) Japan

در کیوتو، از نمونه‌های درخشان معماری این دوره اند. باید توجه داشت که در هیچیک از مراحل معماری بودائی ژاپن، در شرایط و اصول کلی معبدسازی تغییرات اساسی پیدا نشده است. در همه‌ی موارد، زیبائی و خرمی مناظر اطراف معبد شرط اول برای شروع کار بوده؛ و در سرزمینی به طراوت ژاپن، با بیشه‌ها و تپه‌های رؤیائی و شگفت‌انگیزش، یافتن گوشه‌ای آرام در دامن تپه‌ای سرسبز و یا در میان درختزاری پرشکوفه و سحرآمیز هرگز دشوار نبوده است. همه‌ی معابد بودائی دارای حیاطهائی هستند که پلکانهای پهن به آنها منتهی میشود. در برابر بنای اصلی معبد، دروازه‌ای باشکوه قرار دارد، و در هر معبد، بناهای فرعی عبارتند از برج نقاره، سقاخانه‌ی سرپوشیده‌ای که دارای آب جاری است، صحنه‌ی مخصوص رقصهای مذهبی، و پاگودائی پنج طبقه که قاعده‌ی آن مربع است (و در برخی معابد از ساختن آن صرف نظر شده است). معابد شینتو، که پیش از ورود دین بودائی نیز ساخته میشد، بناهائی کوچک و بسیار ساده اند، و هیچگونه رنگ و زیوری در آنها بکار نرفته است.

پس از باز شدن بندرهای ژاپن بروی غربیان، همراه با انقلاب صنعتی و تحولات اجتماعی آن کشور، شیوه‌های معماری غربی نیز در آنجا شیوع یافت. امروزه برای ساختن بناهای عمومی و تجارتی ازین شیوه‌های بین‌المللی استفاده‌ی فراوان میشود؛ اما خانه‌های شخصی را همچنان به سبک اصیل و قدیمی ژاپن میسازند، و درینجا است که معماری با انواع هنرهای خاص ژاپن درآمیخته، و به مدد ذوق سالم و لطیف ژاپونی، در امور عادی زندگی حد اکثر استفاده از آن بعمل میآید. این سبک خانه‌سازی در آخرین دوره‌ی معماری "کلاسیک" ژاپنی (۱۶۰۳-۱۸۶۷)، هنگامی که رابطه‌ی ژاپن با دنیای خارج بریده بود، بسط و رونق یافت، و در قرن ۲۰م نه تنها اصالت خود را از دست نداد، بلکه شیوه‌های جدید را در خود تحلیل برد، و باین ترتیب، خود را غنی‌تر ساخت. معماری امروز ژاپن برای معماران پیشرو غالب کشورهای مترقی منبع الهام است. ظرافت بیحساب و سادگی مطلق دو اصل اساسی این معماری است. خانه‌ها بیشتر یک طبقه و گاهی نیز دو طبقه اند. حیاطهای خلوت باصفا (گاه بیش از یکی) جزء لاینجزای آنهاست. چوب ماده‌ی اصلی ساختمان است. استخوان‌بندی بنا از تیرهای عمودی متعددی تشکیل شده است، که بام خوشترکیب خانه بر آنها سوار است. اطراف بنا چارچوبهای سبک و ظریفی است که در آن دیوارهای ظریفتری از کاغذ برنج، که با دقت و مهارتی شگفت‌انگیز ترکیب‌بندی شده، کار گذاشته شده است. قسمتهائی ازین دیوارها لغزنده است، و میتوان آنها را در دو جهت حرکت داد. در واقع، این "قسمتهای لغزنده" را میتوان "درهای کشوئی" بشمار آورد. لبه‌های پیش‌آمده‌ی بام، که گرداگرد بنا حفاظی بوجود آورده، این "دیوارهای لطیف" را از گزند باد و باران مصون میدارد. داخل بنا دیواری نیست؛ سطوح لغزنده‌ای، بر حسب احتیاجات روزانه‌ی اهل خانه، فضای داخل بنا را به "اطاقهای"ی کوچک و بزرگ تقسیم میکند. بنا بر این، اطاق معینی بنام غذاخوری یا نشیمن یا اطاق خواب از پیش ساخته نمیشود؛ اما جای حمام و آشپزخانه و جایگاه "اجرای مراسم چای‌نوشی" همیشه ثابت و مشخص است. کف بنا از حصیرهای ساده و خوش‌بافت پوشیده شده است. در وقت غذا خوردن یا خوابیدن، وسایل و اثاث مربوط را به "اطاق" میآورند. در سایر اوقات، "اطاقها" تقریباً خالی است. در "اطاقها"ی مهم خانه، جایگاهی بنام توکونوما (tokonomā) تعبیه شده است، که آنرا هر روز به شکلی گل‌آذین میکنند، و تابلوهای نقاشی و اشیاء ظریف هنری در آن میگذارند؛ و تابلوهای نقاشی را هر چند گاه یک بار، با تغییر فصل یا بر حسب موارد خاصی که پیش آید، عوض میکنند.

تابلوهای اصیل ژاپنی با مرکب چین و آب رنگ بر "بومهائی" از حریر نازک یا کاغذهای لطیف نقاشی میشود. سپس تابلو را بر بافته‌ای زری‌مانند از ابریشم (یا بدل کاغذی آن) سوار میکنند. در اوقاتی که از تابلو استفاده نمیشود آنرا به دور میله‌ای میپیچند. نوع دیگر نقاشی ژاپنی طومارهای دراز ابریشمی است که برای تماشا آنرا در دست باز میکنند. این طومارها معمولا مرکب از صحنه‌های گوناگونی است که، با باز شدن طومار، یکی بعد از دیگری از برابر چشمان تماشاگر میگذرد. این شیوه‌ها از زمانی که کشیشان و هنرمندان بودائی چینی برای تجسم دادن به خدایان و قدیسین و موجودات افسانه‌ای در ژاپن به تعلیم نقاشی و مجسمه‌سازی پرداختند (قرن ۶م ب‌م) پایه‌گذاری شد (چند نقاشی دیواری را نیز به این دوره نسبت میدهند). مدتها از میان خود ژاپونیان نقاش برجسته‌ای برنخاست. نخستین استاد مسلم ژاپنی کانائوکا، صورتساز و دورنماساز معروف، بود که در قرن ۹م، بر اساس برخی از سنتهای نقاشی چینی، مکتب کوسه (kose)، نخستین مکتب نقاشی ژاپن، را بوجود آورد. در میان اعقاب او نقاشان فراوان بودند، که یکی از آنها، موتومیتسو (motomitsu)، استاد برجسته‌ای بود که در قرن ۱۱م مکتب "بومی" نقاشی ژاپن را پایه‌گذاری کرد. پیروان این مکتب صورت اشراف و مراسم درباری را با رنگهای درخشان بر زمینه‌های طلائی نقاشی میکردند (سنگ لاجورد از جمله موادی بود که، برای بدست آوردن رنگهای ثابت، گرد آنرا بکار میبردند). درین نقاشیها، دورنماسازی و بکار بردن سیماهای طبیعت نقش مهمی نداشت. دو قرن بعد یکی دیگر از اعقاب کانائوکا، بنام تسونتاکا، که دورنماسازی چیره‌دست بود، مکتب توسا را بوجود آورد، که تا قرن ۱۴م دوام داشت. نقاشان این مکتب همه از اشراف بودند. در پایان قرن ۱۲م، کشیشی بنام توبا سوجو (tobā sojo) ساختن کاریکاتور را باب کرد. در نقاشیهای او، روحانیون و شخصیتهای مهم دیگر به شکل قورباغه و پرنده و سایر جانوران در حالات مسخره‌آمیزی دیده میشوند. بدنبال قرن ۱۴م، دوره‌ی احیای نقاشی "کلاسیک" چین فرا رسید. برجسته‌ترین نقاشان این دوره جوستسو، چو دنسو (co densu)، شوبون، و سشو، دورنماسازان بزرگ ژاپونی، بودند. درین دوره، مکتب کانو (kāno) بر پایه‌ی اصول نقاشی چینی دوره‌های یوان و سونگ بوجود آمد، و مدت سه قرن رونق فراوان داشت. در قرن ۱۷م کانو تانیو عالیترین نقاشیهای این مکتب را بوجود آورد. در این دوره، مکتب عامه‌پسند اوکیویه بدست ایواسا ماتابی بنیاد گرفت. نقاشان این مکتب به مرور شهرت جهانی یافتند، و باسمه‌های ژاپنی بسیاری از نقاشان قرن ۱۹م ممالک غربی را سخت تحت تأثیر قرار داد، و سبکهائی که مآلا به "نقاشی مدرن" منجر شدند از آنها بهره گرفتند. برخی از مشاهیر این مکتب ازین قرارند: هارونوبو، شونسو (šunso)، اوتامارو، توریوکونی، کیوسای، هوکوسای، و هیروشیگه. مکتب ناتورالیستی قرن ۱۸م، که در کیوتو بنیان‌گذاری شد، به مکتب شیجو (šijo) معروف شده است. اوکیو (okyo)، سرحلقه‌ی این مکتب، با ساختن تابلوهائی مستقیماً از روی طبیعت انقلابی در نقاشی ژاپون پدید آورد. از پیروان او سوسن، شیباتا یشین (šibātā yešin)، یوسای (yosāy)، و هوین (hoyen) است. معاصر این نهضت مکتب گانکو (gānku) است، که بر اساس سنتهای نقاشی چینی بنا شده بود اما از مکتب شیجو نیز متأثر بود. نقاشان اصلی این مکتب گانکو و بونرین (bunrin) بودند. رسوخ فرهنگ اروپا در ژاپن قرن ۱۹م اثر گیج‌کننده‌ای در نقاشان اصیل ژاپنی داشت. در این زمان، فقط چند تن از باسمه‌سازان شهرتی یافتند، ولی هیچیک بپای استادان قبلی نرسیدند. پس از احیای مجدد نقاشی، تأثیر شیوه‌های غربی در کار نقاشان ژاپنی بخوبی نمایان بود؛ بسیاری از آنان یکسره شیوه‌های اروپائی اختیار نموده بودند، اما غالبشان همچنان اصول "کلاسیک" چینی را دنبال میکردند.

نمونه‌هائی که از هنر مجسمه‌سازی ژاپن در قرن ۷م و ۸م بجا مانده عبارتست از مجسمه‌های چوبی بزرگ و مفرغی کوچک از خدایان و قدیسین بودائی، که بدست کشیشان و صنعتگران چینی و کره‌ای ساخته شده است. این مجسمه‌ها بسیار خوشترکیب و باحالتند، و در آنها تأثیری از شیوه‌های هندی و یونانی دیده میشود. سرحلقه‌ی مکتب مجسمه‌سازی نارا، که در قرن ۱۱م بوجود آمد، جوجو (joco) بود؛ بعضی از مجسمه‌سازان مشهور این مکتب (از اواخر قرن ۱۲م تا قرن ۱۴م) عبارتند از کوکی (kokey)، اونکی (unkey)، و کوایکی (kuāykey). پس از کشف مس در ژاپن، ساختن مجسمه‌های کوه‌پیکر بودا معمول شد، و نیز ساختن مجسمه‌های کوچک مفرغی افزایش یافت. مجسمه‌های سنگی در ژاپن کمیاب است، اما شکلهای تراشیده از عاج فراوان یافت میشود، و ظرافت و مهارتی که در ساختن آنها بکار رفته حیرت‌انگیز است.

برخی از هنرهای کوچکتر ژاپن ازین قرارند: نجاری (هیداری جینگورو این صنعت را بپایه‌ی یکی از هنرهای زیبا رساند)، سبدسازی، سفالگری، چینی‌سازی و لاکسازی (که هر دو از چین گرفته شده)، اسلحه‌سازی و زره‌سازی (بخصوص شمشیرسازی)، میناکاری، ترصیع، و خاتمسازی. اشیائی ازین قبیل در ژاپن ارزش هنری داشته و دارند: درهای کشوئی، پاراوان، عودسوز، و انواع قوطیهای کوچک و بزرگ برای مصارف گوناگون، و نیز انواع اشیاء خرده ریز. مجموعه‌های شخصی کوچک و بزرگ از آثار و اشیاء هنری ژاپن در سراسر جهان فراوان است.

مجموعه‌ی خاندان سلطنتی ژاپن درین میان از همه بزرگتر است. غالب موزه‌های مشهور جهان نیز دارای مجموعه‌های نفیسی ازین اشیاء و آثارند.

ژاپورا[1] (jāpurā)، رودی بطول متجاوز از ۱٬۶۰۰ کم، لغ امریکای جنوبی. در کوههای آند در کشور کولومبیا سرچشمه میگیرد، و در امتداد چش وارد برزیل میشود، و به آمازون میریزد. در کولومبیا به کاکتا (kāketā) موسوم است.

ژاپون: ← ژاپن.

ژارناک[2] (jārnāk)، شهر (جه ۴٬۱۰۰)، ولایت شارانت، غ فرانسه، در ناحیه‌ی کونیاک، بر رود شارانت. صنعت تقطیر مشروبات الکلی آن اهمیت دارد. در اینجا در ۱۵۶۹ کاتولیکهای فرانسه، به سرکردگی دوک آنژو (بعداً هانری II)، بر هوگنوها پیروز شدند، و لوئی I (پرنس دو کنده)، رهبر هوگنوها، بقتل رسید.

ژاک، اسم فرانسوی: ← یعقوب، اسم.

ژاکار[3]**، ژوزف ماری** (jozef māri jākār)، ۱۷۵۲–۱۸۳۴، مکانیسین فرانسوی. کارگاه بافندگی را که به نام وی معروف شد در ح ۱۸۰۱ اختراع کرد، و آن نخستین کارگاهی بود که طرحهای مصور را میبافت.

ژاکبازی، در تاریخ فرانسه: ← ژاکری.

ژاکدالکروز[4]**، امیل** (emil jāk-dālkroz)، ۱۸۶۵–۱۹۵۰، آهنگساز و مربی سویسی. در کنسرواتوارهای ژنو و پاریس، و در وین تحصیل کرد. در ۱۸۹۲–۱۹۰۹ در کنسرواتوار ژنو تدریس نمود، و برای رفع مشکلات شاگردانش در فراگرفتن وزن، طریقه‌ی خاصی در حرکات بدنی موزون ابتکار نمود. در ۱۹۱۵ مؤسسه‌ی ژاک-دالکروز را در ژنو تأسیس نمود.

ژاکری[5] (jākri)، در تاریخ فرانسه، شورش سال ۱۳۵۸ روستائیان در فرانسه‌ی شمالی بر ضد اشراف و سربازان تاراجگر. تسمیه بدین مناسبت است که روستائیان را لقب "ژاک" داده بودند، و "ژاکری" را میتوان "ژاکبازی" ترجمه کرد. شارل II ناوار شورش را فرونشاند، و هزاران نفر را بقصاص آن قتل عام کرد.

ژاکوب، اسم: ← یعقوب، اسم.

ژاکوب[6]**، ماکس** (māks jākob)، ۱۸۷۶–۱۹۴۴، نویسنده، شاعر، و نقاش فرانسوی. در جوانی بسبب درک کیفیاتی عارفانه، که همراه با تجسم وجود عیسی مسیح بود، حالتش دگرگون شد، و به مذهب کاتولیک درآمد، و این کیفیات سرچشمه‌ی کار-های هنری بعدی او شد. اشعار، نمایشنامه‌ها، و رمانهای او دو مکتب سمبولیسم و سوررئالیسم را به یکدیگر پیوند میدهند، اما تفاوت ژاکوب با سوررئالیستهائی که بعد از او آمدند در اینست که که وی به نظم و ترتیب در طبیعت عمیقاً اعتقاد داشت. علاوه بر کتابهای بسیار داستان و شعر و رمان، کتاب مهمی بنام هنر شاعری منتشر کرد (۱۹۲۲)، و در سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۸ دو نمایشگاه از نقاشیهای خود در نیو یورک برپا ساخت. وفاتش در یکی از اردوگاههای کار اجباری نازیها اتفاق افتاد.

ژاکوبن، فرقه‌ی[7] (jākobaN)، اسمی که در فرانسه به فرقه‌ی دومینیکیان اطلاق میشود. تسمیه بمناسبت نام کلیسای سن ژاک (saN jāk) است که این فرقه اول بار در پاریس در آنجا مستقر شدند.

ژاکوبنها[7] (jākobaN.hā)، اعضای یکی از مجامع سیاسی دوران انقلاب فرانسه، که در ۱۷۸۹ باسم مجمع دوستان قانون اساسی تشکیل گردید، و بعداً بمناسبت دیر ← فرقه‌ی ژاکوبن در پاریس که در آن مجتمع میشدند باین نام خوانده شدند. در آغاز رهبری مجمع در دست اشخاصی اعتدالی مانند میرابو و سیس و لافایت بود، ولی بعداً کار بدست عناصر افراطی افتاد. در سالهای ۱۷۹۱–۹۲، مجلس مقنن تحت استیلای ژاکوبنها و دسته‌ی فویان بود. بین ژاکوبنها و ژیروندیان اختلاف افتاد، و این از آن جهت بود که ژیروندیان طرفدار ورود فرانسه بجنگ بمنظور بی‌اعتبار ساختن شاه بودند، ولی ژاکوبنها (که بیشتر آنها نمایندگان پاریس بودند) با جنگ مخالف و طرفدار اصلاحات مستقیم بودند، و بهمین جهت سخت طرفدار جمهوریت شدند. در مجلس کنوانسیون، ژاکوبنها و سایر مخالفین افراطی ژیروندیان (مخصوصاً کوردلیه‌ها) بر صندلیهای بلند می-نشستند، و بهمین جهت به مونتانی (moNtāny) [= کوه] معروف شدند. دانتون و روبسپیر از رهبران آنان بودند. پس از سقوط ژیروندیان (ژوئن ۱۷۹۳)، ژاکوبنها دوره‌ی وحشت را آغاز کردند، و پس از نابود کردن مخالفین خود در جناح راست، به جناح چپ پرداختند، و ژ. ر. ابر و پیروانش را تسلیم گیوتین نمودند (مارس ۱۷۹۴). کار به کشمکش شخصی دانتون و روبسپیر منجر شد. دانتون اعدام گردید (آوریل ۱۷۹۴)، و دیکتاتوری ژاکوبنها بدست روبسپیر مستقر شد، و تا نهم ترمیدور (ژویه‌ی ۱۷۹۴)، که دولت وی برافتاد، دوام یافت. اگرچه با سقوط روبسپیر ژاکوبنها نیز برافتادند، افکار انقلابی آنان بحیات خود ادامه داد. ژاکوبنها دگر بار در دیرکتوار و بعدها در انقلاب ۱۸۴۸ سر برآوردند.

ژاگوار[8] (jāguār، از فنس)، (*Felis onca*)، بزرگ-ترین گربه‌ی بز جدید، که از چ کشمت تا آرژانتین مرکزی یافت میشود. دارای لکه‌های

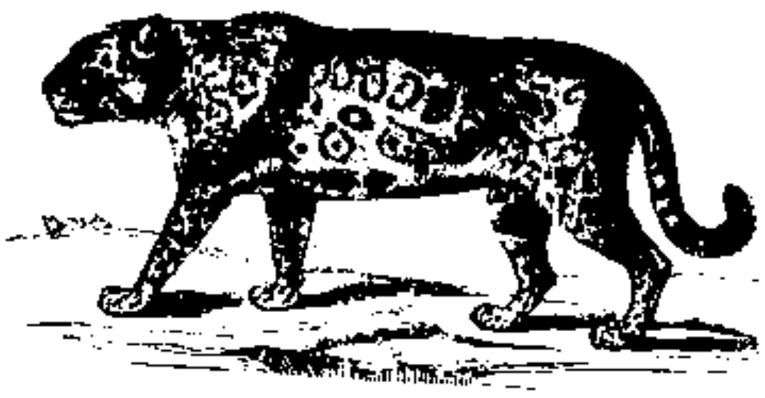

ژاگوار

سیاه و خالهای مرتب بر روی پوست زردرنگ است؛ گاهی ممکن است بکلی سیاه باشد. طول نرهای آن تا ۲ متر میرسد.

ژام، آلبر (ālber jām)، ۱۹۱۶–، عربشناس بلژیکی. از آثارش کتیبه‌های جنوب جزیرة العرب است.

ژام[9]**، فرانسیس** (frāNsis jām)، ۱۸۶۸–۱۹۳۸، شاعر فرانسوی. معمولا از پیروان مکتب سمبولیسم شمرده میشود، ولی بسبب سادگی اشعار شبانیش از آنان ممتاز است. از آثارش از نماز صبح تا نماز شب (۱۸۸۸–۹۸) و سترده‌های آسمان (۱۹۰۲–۶) است. آثار اخیرش آمیخته با روح کاتولیکی است. داستانهای زیبا نیز نوشته است.

ژامائیک[10] (jāmāik)، انگلا جمیکا (jəmeykā)، جمهوری (۱۱٬۴۳۰ کمه؛ جه ۱٬۶۰۶٬۵۰۰)، منطبق با جزیره‌ی ژامائیک از هند غربی بریتانیا، ج کوبا و غ هائیتی؛ پایتخت و بزرگترین شهرش بندر کینگستن (kingstən) (جه ح ۴۲۴٬۰۰۰؛ بنای ۱۶۹۳). جزیره را کریستوف کلمب کشف کرد (۱۴۹۴). در ۱۵۰۹–۱۶۵۵ تحت فرمان اسپانیا بود. در ۱۶۷۰ رسماً به بریتانیای کبیر واگذار شد. مدت ۳۰۷ سال، بضمیمه‌ی چند جزیره‌ی دیگر، مستعمره‌ی بریتانیا بود، تا آنکه در ماه اوت ۱۹۶۲ استقلال یافت، و در همان سال به عضویت سازمان ملل درآمد. اکثر سکنه‌اش از سیاهان هستند، و بیکاری شدت دارد. از محصولاتش میوه، ادویه، قهوه، توتون، و کاکائو است.

ژان، اسم فرانسوی: ← یوحنا، اسم.

ژان، برای پاپهائی که ممکن است باین نام بشناسید به ردیف "یوهانس" رجوع کنید.

ژان (jān)، ده (جه ۱٬۱۹۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان زاوه‌رود، شهرستان سنندج، استان کردستان، ۲۸ کیلومتری جش رزاب.

ژان، دهستان (جه ح ۹٬۰۰۰)، بخش دورود، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. مرکزش، **ژان** (جه ۶۶۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری لش دورود است.

ژان[11] **I** (پرتغال) یا **ژان بزرگ،** ۱۳۵۷؟–۱۴۳۳، شاه (۱۳۸۵–۱۴۳۳) پرتغال؛ پسر نامشروع پدروی I. در ۱۳۶۴ رئیس شهسواران اویش گردید، و نفوذ بسیار یافت. پس از مرگ (۱۳۸۳) فردیناند I (برادر ناتنی ژان)، زوجه‌ی وی و معشوقش سلطنت پرتغال را بنام بئاتریس، دختر فردیناند و زوجه‌ی خوان I کاستیل، بدست گرفتند. در شورش ملی پرتغالیها بر ضد حکومت اسپانیا بر پرتغال، نون/آلورس پریرا قهرمان ملی بود، و ژان با او همکاری کرد، و در ۱۳۸۵ بسلطنت انتخاب شد. پیروزی مهم آلژوبروتا (۱۳۸۵) استقلال پرتغال را تأمین کرد. سلطنت ژان یکی از درخشانترین ادوار تاریخ قرون وسطائی پرتغال است. اصلاحاتی که ژان در اداره‌ی امور بعمل آورد بر محبوبیتش افزود. پسرانش (از جمله هانری دریانورد) عوامل عمده‌ای در پیدایش قدرت دریائی و استعماری پرتغال بودند. انعقاد پیمانی با انگلستان روابط دوستانه‌ی دو کشور را مستحکم کرد. در ۱۴۱۵ سبته (ل افریقا) از مسلمانان گرفته شد. و بالاخره، ادبیات پرتغالی برای اول بار رونق واقعی یافت.

ژان[11] **II** (پرتغال) یا **ژان کامل،** ۱۴۵۵–۹۵، شاه (۱۴۸۱–۹۵) پرتغال؛ پسر آلفونسوی V. سیاست-مداری باتدبیر و حامی فضل و هنر رنسانس بود. قدرت اشراف را درهم شکست، و اشراف شورشی را اعدام نمود، و قدرت سلطنت را مستقر ساخت.

---

(۱)Japurá (۲)Jarnac (۳)Jacquard (۴)Jaques-Dalcroze (۵)Jacquerie (۶)Jacob (۷)Jacobins (۸)jaguar (۹)Jammes (10)Jamaica (11)John

پیمان توردسیلیاس را با اسپانیا منعقد کرد. پویشها و اکتشافات جغرافیائی را تشویق کرد (کریستوف کلمب را مردی خیالپرست میدانست و از کومک باو امتناع نمود).

ژان[۱] III (پرتغال) یا **ژان نیکبخت**، ۱۵۰۲–۵۷، شاه (۱۵۲۱–۵۷) پرتغال، پسر مانوئل I. در دوره‌ی او امپراطوری پرتغال باوج عظمت رسید، مستعمرات آسیائی توسعه یافت، ولی فساد داخلی آغاز شد. ژان که مردی پرهیزکار بود تفتیش افکار را وارد پرتغال کرد. کشاورزی رو بانحطاط گذاشت. از افریقا برده به پرتغال آوردند. دربار بمنتهای فساد رسید.

ژان[۱] IV (پرتغال)، ۱۶۰۴–۵۶، شاه (۱۶۴۰–۵۶) پرتغال. از اعقاب مانوئل I و از شاخه‌ی فرزندان نامشروع ژان I بود. در ۱۶۳۰ دوک براگانزا شد. در ۱۶۴۰ که پرتغال از زیر سلطه‌ی اسپانیا بیرون آمد بسلطنت رسید. وی اولین شاه از سلسله‌ی براگانزا است.

ژان[۱] V (پرتغال) یا **ژان بزرگوار**، ۱۶۸۹–۱۷۵۰، شاه (۱۷۰۶–۵۰) پرتغال، پسر پدروی II. حامی ادب و هنر و صاحب درباری باشکوه بود، و ابنیه‌ی بسیار زیبائی در لیسبون بنا کرد. در اصلاح اداره‌ی امور کوشید، و به نیروی دریائی توجه خاص داشت.

ژان[۱] VI (پرتغال)، ۱۷۶۹–۱۸۲۶، شاه (۱۸۱۶–۲۶) پرتغال؛ پسر پدروی III و ماریای I. وقتیکه مادرش مشاعر خود را از دست داد، وی زمام امور را بدست گرفت (۱۷۹۲)، و در ۱۷۹۹ رسماً نایب السلطنه شد. با انقلاب فرانسه سخت مخالف بود، و به اتحادیه‌ی دول اروپا بر ضد فرانسه پیوست. بسبب دوستی انگلستان و پرتغال، ناپلئون را دشمن میداشت. سپاهیان فرانسه و اسپانیا پرتغال را بسهولت مغلوب کردند (۱۸۰۱) و پیمان موهن باداخوث را به ژان تحمیل نمودند. ژان باطاعت ناپلئون درآمد، ولی در ۱۸۰۷ فرانسویها به پرتغال لشکر کشیدند؛ ژان و خاندان سلطنتی پرتغال به برزیل گریختند (۱۸۰۷)، و در ۱۸۰۸ بآنجا رسیدند، و ژان دربار خود را در آنجا دایر کرد. بعد از جنگهای ناپلئون هم در برزیل ماند، و پس از مرگ مادرش بسلطنت رسید، و در ۱۸۲۱ پسرش پدروی I را به نیابت سلطنت برزیل منصوب کرد، و خود به پرتغال بازگشت. پس از گذرانیدن دورانی آشفته، در ۱۸۲۴ به برزیل که مملکت مستقلی شده بود بازگشت، و انزوا گزید، و بهنگام مرگ، دختر خود ایزابل را نایب‌السلطنه‌ی پرتغال کرد.

ژان[۱] I (فرانسه)، ۱۳۱۶، شاه فرانسه. پسر لوئی X بود، و پس از مرگ پدر بدنیا آمد، و چند روزی بیش نزیست. پس از او فیلیپ V بسلطنت رسید. بر طبق بعضی گزارشها، طفل محتضری را با ژان تعویض کردند، و ژان را به ایتالیا بردند، و تاجری از اهل سینا او را بزرگ کرد.

ژان[۱] II (فرانسه) یا **ژان خوب**، ۱۳۱۹–۶۴، شاه (۱۳۵۰–۶۴) فرانسه؛ پسر و جانشین فیلیپ VI. سلطنت او بسبب جنگ صدساله و اغتشاشات داخلی، مخصوصاً منازعات او با شارل II ناوار و ژاکری، آشفته بود. در ۱۳۵۶ در پواتیه اسیر انگلیسها شد. در دوران اسارتش در انگلستان، پسرش (بعداً شارل V) نایب‌السلطنه‌ی وی در فرانسه بود. در ۱۳۶۰، بموجب پیمان برتینی، با پرداخت فدیه‌ای سنگین و سپردن چند تن گروگان، آزاد گردید. در ۱۳۶۴، که یکی از گروگانها گریخت، ژان برای حفظ شرافت خود به انگلستان بازگشت، و در همانجا درگذشت.

ژان-باتیست دو لا سال[۲]، قدیس (qeddis jaN-bātist dē lā sal)، ۱۶۵۱–۱۷۱۹، کشیش و مربی و مصلح فرهنگی فرانسوی، مؤسس کلیسای جامع رنس بود، و در ۱۶۸۰ درجه‌ی دکتری در الاهیات گرفت. عمر خود را وقف تربیت کودکان فقیر کرد. در ۱۶۸۴ از مشاغل کلیسائی استعفا کرد، و فرقه‌ای بنام برادران مکاتب مسیحی تشکیل داد، که اولین فرقه‌ای بود که هم خود را منحصراً صرف آموزش مسیحی میکرد. در ۱۶۸۵، برای تربیت معلمین، در رنس آموزشگاهی تأسیس کرد که نخستین دار المعلمین میباشد. وی یکی از مربیان برجسته‌ی عصر جدید بشمار میآید. در ۱۹۵۰ پاپ پیوس XII او را قدیس حامی معلمین اعلام کرد.

ژان بریننی[۳] (jāne brieni)، ح ۱۱۴۸–۱۲۳۷، جنگجوی صلیبی فرانسوی. در ۱۲۱۰ با ماری، ملکه‌ی اورشلیم، وصلت کرد. پس از وفات (۱۲۱۲) ماری، دختر آنان، یولاند (yolānd)، جانشین مادر شد، و ژان نایب‌السلطنه‌ی او بود. ژان در پنجمین جنگ صلیبی نقش عمده‌ای داشت، دمیاط را گرفت (۱۲۱۹). عروسی یولاند و امپراطور فردریک II را ترتیب داد، و فردریک مدعی سلطنت اورشلیم شد. ژان نیز همین ادعا داشت، و در ۱۲۲۹ بر ضد فردریک، که خود مشغول جنگهای صلیبی بود، جنگید. در ۱۲۲۸، ژان نایب‌السلطنه‌ی بودوئن II، امپراطور امپراطوری لاتینی قسطنطنیه، که بسن قانونی نرسیده بود، گردید. از قسطنطنیه در مقابل یونانیها و بلغارها دفاع کرد (۱۲۳۶).

ژان بزرگ: ← ژان I (پرتغال).

ژان بزرگوار: ← ژان V (پرتغال).

ژان بی‌ترس[۴] (jāne bi.tars)، فنس ژان سان پور[۵] (jāN sāN pēr)، ۱۳۷۱–۱۴۱۹، دوک (۱۴۰۴–۱۹) بورگونی؛ پسر فیلیپ جسور. ترکها او را در نیکوپول اسیر کردند (۱۳۹۶) ولی با پرداخت فدیه آزاد شد. نزاع پدرش را با لوئی د/اورلئان ادامه داد، و او را بقتل رسانید (۱۴۰۷). در نتیجه، منازعه‌ی آرمانیاکها و بورگینیونها پیش آمد، که در طی آن، ژان در ۱۴۱۱–۱۳ و بار دیگر از ۱۴۱۸ بر پاریس استیلا داشت. در جنگ صدساله، با انگلیسها پنهانی همکاری میکرد، ولی مذاکره با آرمانیاکها را ادامه میداد. هنگام مصاحبه با دوفن (بعداً شارل VII) بقتل رسید. پسرش فیلیپ نیکو جانشینش شد.

ژان پول، نام مستعار یوهان پاول فریدریش ریشتر.

ژان خوب: ← ژان II (فرانسه).

ژاندارک[۶] [ژان د/آرک] (jāndārk)، (نزد انگلیسها) ملقب به **دوشیزه‌ی اورلئان** (orlcāN)، ۱۴۱۲؟–۱۴۳۱، قهرمان ملی فرانسه و از قدیسه‌های مسیحی. دختر یکی از کشاورزان دومرمی (دومرمی-لا-پوسل حالیه) بود. در زمان او تمام فرانسه در ل رود لوار تحت استیلای انگلیسها و بورگینیونها (متحدین انگلستان) بود، و ملکه‌ی ایزابو دو باویر پشتیبان ادعای هنری VI بر سلطنت فرانسه در مقابل پسر خود (بعداً شارل VII) بود. ژاندارک از کودکی از عالم غیب می‌شنید که باید برای آزادی فرانسه و یاری دوفن (بعداً شارل VII) برخیزد. چندین بار درخواست ملاقات دوفن را کرد، و سرانجام اجازه یافت که برای دیدار وی عازم سفر شود (۱۴۲۹). پس، لباس مردانه پوشید (و تا آخرین روزهای زندگیش آنرا بر تن داشت) و دوفن را در شینون ملاقات کرد و او را از ماموریت خود باخبر ساخت. پس از مدتی تأخیر، سپاهی به وی داده شد، و در اندک مدتی اورلئان را از محاصره بیرون آورد، چند موضع را در مسیر لوار گرفت، انگلیسها را در پاته شکست سختی داد، و شارل را برانگیخت که بسوی رنس پیش رود. شارل در رنس تاجگذاری کرد و در این هنگام ژاندارک در کنارش ایستاده بود (۱۴۲۹). ژاندارک شوق بسیار داشت که پیروزیهای خود را، که ورق جنگ صدساله را برگردانیده بود، دنبال کند، ولی شارل، بعلت تنبلی خود و اصرار مشاورینش، با بورگونی که متحد انگلستان بود، وارد مذاکره شد. ژاندارک، پس از محاصره‌ی (۱۴۲۹) پاریس، در ۱۴۳۰ بعزم آزاد ساختن کومپینی رهسپار شد ولی بورگینیونها اسیرش کردند، و بعداً او را به انگلیسها فروختند. در روان در یک دادگاه مذهبی بریاست پیر **کوشون** بنحوی غیر عادی و خلاف اصول محاکمه شد، و بجرم بیدینی و جادوگری محکوم گردید (۱۴۳۱)، و وی را در آتش سوزانیدند. در ۱۴۵۶ در محاکمه‌ی وی تجدید نظر بعمل آمد، و مقام و حیثیت وی اعاده شد، و در ۱۹۲۰ در شمار قدیسه‌ها درآمد. ذکرانش ۳۰ ماه مه است.

ژاندارمری (jāndārmeri؛ از فنس)، نیروئی نظامی که هدف از تأسیس آن حفظ انتظامات و استقرار امنیت عمومی و اجرای قوانین و جلوگیری از تخلف از قوانین و مقررات و کشف جرائم و تعقیب و دستگیری مرتکبین جرائم است در تمام راهها و نقاطی که شهربانی وجود ندارد. ژاندارمری تابع وزارت کشور است، ولی چون یک سازمان نظامی است، از نظر استخدامی مشمول قوانین و مقررات نظامی میباشد. این سازمان مدتی به امنیه (anniyye) نیز معروف بود.

پیش از مشروطیت سازمانهائی بنام قراسوران وجود داشت که مأمور حفظ امنیت در طرق و شوارع بودند. بسیاری از قراسورانها از رعایای خوانین متنفذ محلی، و بعضی از آنها شریک دزد و رفیق قافله بودند. سازمان قراسورانها چندی بعد از مشروطیت نیز باقی بود، و فصل هشتم قانون تشکیلات ایالات و ولایات، مصوب ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۵ هق اولین دوره‌ی تقنینیه‌ی مجلس شورای ملی، در باب قراسورانها است. لایحه‌ی ژاندارمری ظاهراً در محرم ۱۳۲۹ هق بتصویب مجلس شورای

(۱)John (۲)Jean-Baptiste de la Salle (فنس) (۳)John of Brienne (۴)John the Fearless (۵)Jean sans Peur (فنس)
(۶)Joan of Arc; Jeanne d'Arc (فنس)

ملی رسید. دولت ایران مستشارانی از سوئد برای تشکیل اداره‌ی ژاندارمری استخدام نمود، که در ۱۹ شعبان ۱۳۲۹ هق به تهران رسیدند. این هیئت مرکب از سه نفر بود، که ریاست آنها را سرهنگ یالمارسون[1] (yālmārson) داشت، که به ریاست ژاندارمری انتخاب شد، و بعدها در ایران به درجه‌ی سرتیپی رسید. بعدها مستشاران دیگر از سوئد استخدام شدند. این سازمان جدید التأسیس از همان آغاز کار گرفتار رقابتها و کارشکنیهای روسیه و بریتانیا گردید. از طرف دیگر، شوستر، که بعنوان مستشار مالیه استخدام شده بود، و در ۷ جمادی الاولی ۱۳۲۹ هق وارد تهران شده بود، برای جمع‌آوری مالیاتها سازمانی بنام "ژاندارمری خزانه" تأسیس کرد، و پس از کشمکشهائی با دولتین روس و انگلیس، این سازمان را تحت تعلیم افسران امریکائی قرار داد. پس از پایان یافتن خدمت شوستر، ژاندارمری خزانه نیز تحویل افسران سوئدی داده شد (۱۸ محرم ۱۳۳۰ هش).

دستگاه ژاندارمری، تحت تربیت و اداره‌ی افسران سوئدی، متزایداً نیرومند میشد، و آموزشگاههائی در بعضی شهرها مانند اصفهان و مشهد و قزوین دایر گردید. این سازمان در نزد مردم محبوبیت داشت زیرا آنرا بر خلاف قزاقخانه از خود میدانستند. در وقایع جمع I، اوضاع ژاندارمری رو به وخامت گذاشت، زیرا طبق قرار قبلی پرداخت بودجه‌ی ژاندارمری با بانک شاهنشاهی بود، و چون افسران ژاندارم حاضر به اجرای مقاصد انگلیسها نبودند، آنان نیز متوسل به ندادن حقوق شدند. در نتیجه یالمارسون از دولت سوئد تقاضای احضار خود و همکارانش را کرد، و در ربیع الاول ۱۳۳۳ هق (مارس ۱۹۱۵) ایران را ترک گفت. پس از آن، کار ژاندارمری بسبب بی‌پولی خراب شد. سیل خشم و نفرت ژاندارمری متوجه انگلیسها گردید، و مخصوصاً در فارس ژاندارمری با ملیون بر ضد انگلیسها قیام کردند، ولی جمعی کشته دادند، و کاری از پیش نبردند، و فارس تحت استیلای انگلیسها و عمال آنها درآمد، و انگلیسها بعنوان نبودن امنیت در جنوب پلیس جنوب را تأسیس کردند. خلاصه، تشکیلات ژاندارمری بر اثر این اوضاع متلاشی گردید. پس از جنگ، سرهنگ گلروب[2] که در زمان یالمارسون به ایران آمده بود، این دستگاه متلاشی را سر و سامانی داد. پس از کودتای سوم حوت، اقداماتی برای منضم کردن ژاندارمری به وزارت جنگ صورت گرفت، و عاقبت در جزء برنامه‌ی سردار سپه (← رضا شاه کبیر) برای ایجاد ارتش متحد الشکل، ژاندارمری که در دولت سید ضیاءالدین طباطبائی جزء وزارت جنگ قرار داده شده بود (۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۰ هش)، عملا نیز جزء آن وزارت درآمد (۱۷ دی ماه ۱۳۰۰ هش). ژاندارمری در دوره‌ی رضا شاه بنام امنیه انجام وظیفه میکرد. چندی پس از جمع II عنوان ژاندارمری را بازیافت.

ژان د/آلبره، شاه ناوار: ← آلبره.

ژان د/آلبره[3] (jān dālbre)، ملکه‌ی (۱۵۵۵–۷۲) ناوار؛ دختر هانری د/آلبره (← آلبره) و مارگریت دو ناوار؛ مادر هانری IV، پادشاه فرانسه؛ زوجه‌ی آنتوان دو بوربون. بر خلاف شوهرش، پروتستانی وفادار و سرسخت بود.

ژان دو مون[4] (jāN dë mën)، فد ۱۳۰۵، شاعر فرانسوی، که به ژان شوپینل[5] (šopinel) یا ژان کلوپینل[6] (klopinel) نیز معروفست. وی سراینده‌ی دومین قسمت داستان گل سرخ است. آثاری نیز از لاتینی به فرانسوی ترجمه کرد (از جمله نامه‌های آبلار به هلوئیز). از دانش زمان خود اطلاع جامع داشت، و متفکری بی‌پروا، و نوشته‌هایش هجوآمیز بود، و باین جهات بعضی او را ولتر قرون وسطی خوانده‌اند.

ژانر[7] (jāNr؛ فنس)، نوعی نقاشی که موضوع آن مطالب و صحنه‌های عادی و غیر رسمی زندگانی روزمره است. در اروپا، نقاشی ژانر از قرن ۱۶م آغاز شد، و از آن ببعد رونق و تکامل یافت، و میتوان گفت که در قرن ۱۷م در هلند به اوج خود رسید. تربورخ، ورمیر، هوخ، و یان ستن از نقاشان درخشان ژانر هستند.

ژانسریک: ← گنسریک.

ژانسن[8]**، ژول** (jül jāNseN)، ۱۸۲۴–۱۹۰۷، منجم و فیزیکدان فرانسوی. از مأموریتهای متعدد علمی وی مأموریتهای تعیین استوای مغناطیسی در پرو (۱۸۵۷) و مطالعه در مغناطیس زمین در جزایر آسور (۱۸۶۷) بود. در ۱۸۷۶ یک رصدخانه‌ی فیزیک نجومی در مونمارتر تأسیس کرد، که در ۱۸۷۷ به مودون منتقل گردید. در ۱۸۶۸، همزمان با سر ج. ن. لاکیر، به وجود عنصر جدیدی (هلیوم) پی برد.

ژانسنیسم: ← یانسن، آیین.

ژان فردریک I: ← یوهان فریدریش I.

ژان کامل: ← ژان II (پرتغال).

ژان نیکبخت: ← ژان III (پرتغال).

ژانویه[9] (jānvie؛ از فنس)، ماه اول سال شمسی مسیحی، مشتمل بر ۳۱ روز، مطابق ح ۱۱ دی تا ح ۱۱ بهمن. نام لاتینی آن، یانواریوس، مأخوذ از نام یانوس بوده است، که این ماه ماه مقدس وی بود. نیز ← تقویم گرگوری؛ تقویم یولیانی.

ژانه[10]**، پیر** (pier jāne)، ۱۸۵۹–۱۹۴۷، طبیب و روانشناس فرانسوی. در ۱۸۹۰–۹۸ مدیر آزمایشگاه روانشناسی مَرَضی بیمارستان سالپتریر (sālpetrier)، و از ۱۹۰۲ استاد روانشناسی تجربی و تطبیقی در کولژ دو فرانس بود. در توسعه و تکمیل علم معالجات روانی و کشف علت هیستری مخصوصاً بوسیله‌ی بکار بردن هیپنوتیسم سهمی بسزا دارد. ژانه مؤسس روانشناسی اتوماتیک است، و نخستین کسی است که بینماری پسیکاستنی را تعریف و توصیف کرده است. تألیفات متعدد دارد.

ژئولید: ← زمینوار.

ژئوپولیتیک[11] (jeopolitik) [فنس، = علم سیاست وابسته به زمین]، علم ارتباط میان محیط طبیعی زندگی و سیاست. ارسطو به تأثیر محیط در تکامل سیاسی توجه فراوان داشت؛ یولیوس قیصر و هرودوت نیز متوجه تأثیر عوامل ژئوپولیتیکی بودند. در اوایل عصر جدید، ج. ب. ویکو، مونتسکیو، ولتر، و کانت نظریه‌هائی در ارتباط میان تاریخ و جغرافیا ابراز داشته‌اند. از قرن ۱۹م، جغرافیای علمی برای توضیح محیط اجتماعی و سیاسی بشر بکار رفت. مخصوصاً در آلمان مکتبی از پیروان نظریه‌ی حتمیت ژئوپولیتیکی پیدا شد، که پیشرو آن کارل ریتر بوده است. فریدریش راتسل، از نمایندگان داروینیسم، نظریه‌ای بیان کرد مبتنی بر اینکه فرهنگهای در حال رشد در فضا گسترش مییابند، و دولت و حکومت هم موجود زنده‌ای است که باید تغذیه کند، وگرنه خواهد مرد. هاینریش فون ترایتسکه[12] (hāynriš fon trāyxke) (۱۸۳۴–۹۶)، مورخ آلمانی و واضع کلمه‌ی آلمانی لبنزرام[13] (lebenzrām) [= فضای حیاتی]، نماینده‌ی این نظر توسعه‌طلبی ناسیونالیستی بود که هر دولت و کشور نیرومند باید فضای جغرافیائی شایسته‌ای را برای زیستن متصرف شود. در امریکا نیز طرفداران مشابهی بنام "سرنوشت مشهود"[14] پیدا شدند، و ا. ت. مهن افکار ژئوپولیتیکی مشابهی را در مسائل سوق الجیشی دریائی وارد کرد. در آلمان نازی، کارل هاوسهوفر افکار اولیه‌ی ژئوپولیتیکی، و از جمله نظریه‌ی سر ه. ج. مکیندر را در باب "هارتلند"[15]، رواج داد، و دولت نازی این افکار را پذیرفت تا هجوم‌های خود را مشروع و منطقی جلوه‌گر سازد. مکتبهای ژئوپولیتیکی معتدلتری در جاهای دیگر (مثلا در فرانسه) پیدا شده است؛ در این مکتبها سعی شده است که رنگ حتمیت از ارتباط میان انسان سیاسی و بوم جغرافیائی آن زدوده شود. بعضی از مورخین، مانند فردریک جکسن ترنر (fredrik jaksən tërnər) (۱۸۶۱–۱۹۳۲)، مورخ امریکائی، و آ. ج. توینبی از افکار ژئوپولیتیکی بصورت سودمندی در نوشتن تاریخ استفاده کرده اند.

ژئوتروپیسم: ← تروپیسم.

ژئودزی: ← زمینسنجی.

ژئودزیک[16] (jeodezik؛ فنس)، خطی واصل بین دو نقطه که طولش بیشینه یا کمینه باشد، یعنی از همه‌ی خطوط دیگر واصل بین آن دو نقطه بلندتر یا از همه‌ی آنها کوتاهتر باشد. مفهوم ژئودزیک تعمیم مفهوم خط مستقیم (← خط) است، که کوتاهترین راه بین دو نقطه‌ی یک صفحه میباشد. بر سطح کره، اقصر راه بین دو نقطه قوس دایره‌ی عظیمه‌ای است که بر آن دو نقطه میگذرد. پس، ژئودزیکهای یک کره قوسهای دوایر عظیمه‌ی آن میباشند. هر خط مستقیمی که تماماً بر یک سطح قرار گیرد (مانند مولد استوانه یا مخروط) ژئودزیک آن میباشد.

ژئوفیزیک: ← زمینفیزیک.

ژاول، آب: ← آب ژاول.

ژاوه‌رود (jāve.rud)، دهستان (جمع ح ۲۵٬۰۰۰؟)، شهرستان سنندج، استان کردستان. منطقه‌ای است کوهستانی؛ آبادیهای آن در طول ۵ دره واقع است. یکی از رشته‌های اصلی کوه چهل چشمه از آن میگذرد؛ از قله‌های بلند آن قله‌ی عاشقان

---

(۱)Hjalmarson (۲)Gleerup (۳)Jeanne d'Albret (۴)Jean de Meun (۵)Chopinel (۶)Clopinel (۷)genre (فنس) (۸)Janssen (۹)January (۱۰)Janet (۱۱)geopolitics (۱۲)Treitschke (۱۳)Lebensraum (۱۴)manifest destiny (۱۵)heartland (۱۶)geodesic

(۲٬۷۲۶ متر) و قله‌ی سید عطا (۲٬۷۷۸ متر) است. زاوه‌رود از دهستانهای بسیار آباد سنندج است. آویهنگ از آبادیهای آنست.

ژایمه، اسم پرتغالی: ← یعقوب، اسم.

ژدانوف[1] (jdānof)، شهر (جم ح ۲۸۴٬۰۰۰)، چ‌ش جنب اوکرائین، کنار دریای آزوف. دریابندر و از مراکز بزرگ فلزگری، و دارای کارخانه‌های تهیه‌ی فولاد، ماشینسازی، و مواد شیمیائی است. صادرات عمده‌اش زغال سنگ، نمک، و غلات است. در ۱۷۷۹ بوسیله‌ی یونانیان کریمه در محل یک آبادی قدیمی تأسیس شد. تا ۱۹۴۸ ماریوپول (māriupol) نام داشت.

ژدانوف، آندری آلکساندروویچ (ändrey āleksāndrovic jdānof)، ۱۸۹۶–۱۹۴۸، ژنرال و رهبر کمونیست روسی. در ۱۹۳۹–۴۸ عضو پولیت بورو بود؛ در جنگ II، وی و وروشیلوف فرماندهی دفاع از لنینگراد را بعهده داشتند. در ۱۹۴۷ کمینفرم را سازمان داد. شهر ژدانوف بنام او نامگذاری شده است.

ژر[2] (jer)، ولایت (۶٬۲۹۰ کمم؛ جم ۱۸۷٬۰۰۰)، چ‌غ فرانسه، بر دامنه‌ی پیرنه، در ناحیه‌ی آرمانیاک از گاسکونی؛ مرکزش اوش، بمناسبت یکی از ریزابه‌های گارون بدین نام خوانده شده است.

ژرار، اسم فرانسوی: ← گراردوس، اسم.

ژرترود، اسم فرانسوی: ← گرترود، اسم.

ژرترودش، اسم پرتغالی: ← گرترود، اسم.

ژرژ، اسم فرانسوی: ← گئورگیوس، اسم.

ژرژ I (jorje)، انگلا جورج (jorj)، ۱۸۴۵–۱۹۱۳، شاه (۱۸۶۳–۱۹۱۳) یونان؛ پسر دوم کریستیان IX دانمارک؛ برادر زن ادوارد VII انگلستان. بعد از خلع اوتوی I، مجمع ملی یونان او را بسلطنت انتخاب کرد (۱۸۶۳). قانون اساسی آزادیخواهانه‌ای مقرر کرد (۱۸۶۳)؛ تسالی و قسمتی از اپیروس را در ۱۸۸۱ و کرت را در ۱۹۰۸ گرفت. در سالونیک بقتل رسید.

ژرژ II، انگلا جورج، ۱۸۹۰–۱۹۴۷، شاه (۱۹۲۲–۲۳، ۱۹۳۵–۴۷) یونان؛ پسر ارشد کنستانتین I و نوه‌ی ژرژ I. در ۱۹۲۳–۳۵ در تبعید بسر برد. در نتیجه‌ی کودتای نظامی بسلطنت بازگشت، و کمی بعد قانون اساسی را لغو و دولت دیکتاتوری متاکساس را علم کرد. در جنگ II، در دوره‌ی اشغال یونان بدست نیروهای محور، در تبعید بسر برد؛ در ۱۹۴۶ به یونان بازگشت. جنگ داخلی با کمونیستها در زمان برادر و جانشینش پول I ادامه یافت.

ژرژ پودبرادی[4] (jorje podebrādi)، ۱۴۲۰–۷۱، شاه (۱۴۵۸–۷۱) بوهم؛ مت پودبراد. در ۱۴۴۴ رهبر اوتراکیان بود. در جنگهای هوسی بر ضد اتریش ابراز لیاقت کرد. پاپ پاولوس II او را تکفیر نمود (۱۴۶۶)؛ ژرژ ماتیاس کوروینوس را که اشراف کاتولیک در ۱۴۶۹ بسلطنت برداشته بودند بیرون کرد. بوهم را قرین آرامش و رفاه ساخت.

ژرژ د/آمبواز: ← آمبواز، ژرژ د/.

ژرژه، اسم پرتغالی: ← گئورگیوس، اسم.

ژرسون[5]**، ژان شارلیه دو** (jāN šārlie dē jer-soN)، ۱۳۶۳–۱۴۲۹، نویسنده، فیلسوف، و واعظ فرانسوی، و از رجال دینی. پس از استادش، پیر د/آیی، رئیس دانشگاه پاریس گردید (۱۳۹۵). هر دو سخت خواهان پایان دادن به شقاق کبیر بودند. چون نتوانستند بندیکتوس XIII (← لونا، پدرو د) و گرگوریوس XII را وادار به استعفا کنند، در صدد برآمدند که شقاق را از طریق تشکیل دادن شورائی دینی مرتفع سازند. در نتیجه، شورای پیز تشکیل گردید، و ژرسون رساله‌ای در دفاع از آن نوشت (۱۴۰۹)، که مشتمل بر نظریه‌ی تفوق شورای دینی بر پاپ است در صورتی که مصلحت کلیسا چنین اقتضا کند (این نظریه بعداً بعنوان بدعت در دین محکوم شد). در ← شورای کنستانس شرکت داشت، و در ترمیم شقاق و در محکومیت هوس مؤثر بود. ژان بی‌ترس از دشمنان ژرسون بود، زیرا وی از ۱۴۰۸ علناً میگفت که ژان باید بسبب قتل لوئی (دوک د/اورلئان) توبه کند. بدین جهت، ژرسون از کنستانس به فرانسه بازنگشت، بلکه برای تعلیم به وین رفت. از ۱۴۱۹ در لیون میزیست. آثاری در الاهیات مسیحی و رساله‌ای در دفاع از ژاندارک دارد. ژرسون داستان گل سرخ ژان دو مون را بعنوان اثری منافی اخلاق محکوم کرد. با فلسفه‌ی ویلیام آکمی مخالف بود، و در مقام ریاست دانشگاه، بازگشت به فلسفه‌ی واقعپردازی (رئالیسم) را آغاز نمود.

ژرفاسنج[6] (jarfā.sanj)، اسبابی برای تعیین عمق اقیانوس به کومک سرعت صوت در آب. سابقاً برای ژرفاسنجی (اندازه‌گیری عمق اقیانوس) وزنه‌ای را که متصل به طنابی بود به کف دریا می‌انداختند. این طریقه‌ی دشوار، مخصوصاً از لحاظ سرعت عمل، با استفاده از سرعت صوت تضاد تمایاتی دارد. ژرفاسنج در ضمن اینکه کشتی راه خود را میرود، زمان لازم را برای اینکه صوت به کف اقیانوس برسد، و صوت منعکس به کشتی بازگردد اندازه میگیرد، و از روی آن عمق را خود بخود ثابت میکند. تعیین عمق بدینوسیله ۴ بار در ثانیه انجام میگیرد. سرعت صوت در آب ح ۱٬۴۶۲ متر در ثانیه است؛ پس اگر موج صوتی مثلا در دو ثانیه از ژرفاسنج به کف دریا رفته از آنجا به ژرفاسنج بازگردد، معلوم میشود که عمق در نقطه‌ی اندازه‌گیری ۱٬۴۶۲ متر بوده است.

با اینکه طناب و وزنه برای تعیین عمق متروک شده است، در تعیین دمای آب در اعماق مختلف، و نیز در نمونه‌برداری آبها و نهشتهای عمقی از آن طریقه استفاده میکنند. برای این منظور دماسنجها، بطریهائی که بطور خودکار بسته میشوند، قاشقهای نمونه‌برداری، و اسبابهای دیگری را نیز به طناب متصل میکنند. بتازگی اسبابهائی اختراع شده است که چون مته‌ای تا عمق ۲۰ متر در کف اقیانوس فرو میرود، و تلمبه‌های مخصوص نهشتهای اقیانوس را با خود به بالا می‌آورد. نیز ← ژرفنا.

ژرفنا[7] (jarfnā)، هر یک از عمیقترین قسمتهای اقیانوس، که فرورفتگی با اطراف بالنسبه پرشیب در پهنه‌ی محدودی از کف دریا تشکیل میدهد.

نیز ← میندانائو، ژرفنای؛ ماریاناس، ژرفنای.

ژرم (jerm)؛ ← جرثومه؛ نیز ← ژرمیسید.

ژرمانی، ناحیه‌ای در اروپا؛ ← گرمانیا.

ژرمانیوم[8] (jermāniom؛ فنـ)، عنصر فلزی کمیاب، شکننده و به رنگ خاکستری (علامت شیمیائی Ge؛ نیز جدول عنصرها را در مقاله‌ی عنصر ببینید). در ۱۸۸۶ کشف شد، ولی قبل از آن مندلیف آنرا با دقتی شگفت‌انگیز بوسیله‌ی جدول متناوب خود توصیف کرده بود. از جنبه‌ی فیزیکی و شیمیائی شباهت بسیار به سیلیسیوم دارد. در معدودی از مواد معدنی یافت میشود. با اکسیژن، کلور، و فلوئور، و با کربون و ئیدروژن ترکیباتی تشکیل میدهد. از لحاظ هدایت برق نیمه‌هادی است، و بهمین جهت در اسبابهای الکترونیکی، خاصه در ترانزیستورها مورد استعمال فراوان دارد.

ژرمکش: ← ژرمیسید.

ژرمن[9]**، سوفی** (sofi jermaN)، ۱۷۷۶–۱۸۳۱، بانوی ریاضیدان فرانسوی. در ریاضیات عمدةً خودآموخته بود. از طریق مکاتبه مورد توجه لاگرانژ و گاوس قرار گرفت، و در ۱۸۱۶، بجهت کارهایش در توجیه ارتعاشات صفحات کشسان، جایزه‌ی اول انستیتو دو فرانس را برد. در صوت و کشسانی و حساب عالی نیز تحقیقاتی دارد.

ژرمنها[10] (jerman.hā)، گروههائی از مردم اروپا، که از لحاظ زبان و فرهنگ پیوستگی داشته‌اند، و از ریشه‌های اساسی مردم کنونی سوئد، نروژ، دانمارک، ایسلند، آلمان، اتریش، سویس، ایتالیای شمالی، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ، فرانسه‌ی شمالی و مرکزی، اراضی پست اسکاتلند، و انگلستان محسوب میباشند. انشعاب ژرمنها به اقوام مختلف قبل از قرن ۷م قم آغاز گردید. ژرمنها خود را بدین نام نمیخواندند، و منشأ تسمیه‌ی آنان محقق نیست. اهمیت آنها در تاریخ اروپا کمابیش با انحلال عمومی فرهنگ سلتی (← سلتها) در اروپای مرکزی آغاز میگردد. پیش از توسعه‌طلبی، در ل آلمان، چ سوئد و دانمارک، و سواحل بالتیک مسکن داشتند. از این پهنه‌ها به دسته‌های عظیم بطرف چ، چ‌ش، و غ مهاجرت کردند. نخستین بار یک ملاح یونانی، که در قرن ۴م قم آنانرا در نروژ و ژوتلند دیده است از آنان نام برده، ولی ورود واقعی آنها در تاریخ در قرن اول قم بود که با رومیان تماس یافتند. منابع تاریخی عمده در باب آنها و توزیع آنان یکی کتابهای گرمانیکا و آگریکولا از تاسیت است، و دیگری بقایائی که از سازمانهای اولیه‌ی ژرمنی در ادوار بعد بجا مانده است. تعلیقات، اثر قیصر، جز ذکر توحش و جنگجوئی ژرمنها، اطلاع دیگری در باب آنان بدست نمیدهد. با مرور زمان، ژرمنها متزایداً مزاحم رومیان گردیدند. واندالها در غ و اوستروگوتها در ش نخستین قبایلی بودند که امپراطوری روم را مورد هجوم معتنابه قرار دادند. اوستروگوتها قسمتی از قبایل گوت بودند، و زبان آنها (گوتیک) نخستین زبان مکتوب ژرمنی بوده است (نیز ← گوتها).

ژرمنها احتمالا تا قرن ۲م یا ۳م تا حدی

---

(۱)Zhdanov (۲)Gers (۳)George (۴)George of Podebrad (۵)Gerson (۶)fathometer (۷)deep (۸)germanium (۹)Germain (۱۰)Germans

وحدت و اشتراک منافع نژادی خود را حفظ کردند، ولی پس از آن به اقوام متعدد منشعب شدند. قبایل عمده‌ی ژرمنی عبارت بوده‌اند از **آلمانی، فرانکها، آنگلها، آنگلوساکسونها، لومبارد‌ها، ساکسونها، و ویزیگوتها.** گروه بزرگ اسکاندیناویائی مشتمل بر ایسلندیها بوده است، که نخستین ادبیات ژرمنی را بوجود آوردند (← **نورس، ادبیات**). بسیاری قبایل دیگر نیز در قرون قدیم و وسطی پدید آمدند، که از آن جمله بوده‌اند **شاماوها، کیمبرها، هلوتها، هرولها، گپیدها، مارکومانها، سوئبها.** توتونها (toton.hā)، از اقوام معروف ژرمنی، باتفاق کیمبرها، در سالهای **109–105** ق‌م سه بار لشکریان روم را درهم شکستند، ولی در **102** ق‌م از ماریوس در اکس‌لاشاپل شکست فاحشی خوردند. گاهی توسعاً همه‌ی اقوام ژرمنی را توتونی میخوانند. نیز ← **ژرمنی، دین؛ ژرمنی، قوانین؛ ژرمنی، زبانهای؛ آلمان.**

ژرمنی[1] (jermani)، مربوط یا منسوب به ژرمنها یا به توتونها (← ژرمنها)؛ مانند ← **قوانین ژرمنی، دین ژرمنی، زبانهای ژرمنی.**

ژرمنی، اتحادیه‌ی: ← **اتحادیه‌ی آلمانی.**

ژرمنی، دین، عنوان عمومی دینهائی که پیش از مسیحیت بین قبایل اروپای غربی، آلمان، و اسکاندیناوی رواج داشت (← ژرمنها). بهترین مآخذ در این باب **گرمانیکا** (از تاسیت) و **بیوولف** است. دین ژرمنی چندخدائی بود. در ادوار اوایل قائل به دو دسته خدا بودند: اسیر و ونیر. پس از جنگی کم بین خدایان دو دسته درگرفت، ونیرها مغلوب شدند، و جزء اسیرها درآمدند، و بدین گونه، دسته‌ی واحدی از خدایان تشکیل یافت. این دسته‌ی واحد بقولی مشتمل بر ۱۲ خدای اصلی بود، که ودن ریاست آنها را داشت، و از اعضای عمده‌ی دیگرش تیو، تور، بالدر، فریک، فریر، و فریا بودند. خدایان در آسگارد مقر داشتند، و هر یک منزلی مخصوص به خود داشت. زیباترین کاخهایشان والهالا بود. برای خدایان قربانی میکردند، و اجرای ← **شعائر بارآوری معمول** بود، و وخشهائی (← **وخش**) نیز داشتند. اساطیر ژرمنی چندان وسعتی نداشت، اما قصه‌سرائی رایج بود، و از آثاری که بعدها فراهم شده است (مانند **نیبلونگنلید.** ← **نیبلونگن**) میتوان اطلاعاتی در باب اساطیر ژرمنی بدست آورد. تصورات ژرمنها در باب مرگ و دنیای پس از آن شبیه تصورات یونانی بود. منابع اساطیر ایسلندی دو اثر موسوم به ادا (edā) است، که یکی منثور و دیگری منظوم است، و قدیمترین اثری است که مستقیماً اطلاعاتی در باب اساطیر ژرمنی از آن بدست میآید. گرویدن ژرمنها به مسیحیت در قرن ۴م به‌م آغاز شد، ولی چند قرن طول کشید تا آیین جدید در سرزمینهای اروپای شمالی انتشار یافت. نیز ← **نورس، ادبیات؛ سنوری، سنورلوسون؛ ایگدراسیل.**

ژرمنی، زبانهای، دسته‌ای از زبانهای هندواروپائی که شامل زبان آلمانی و زبان انگلیسی و زبانهای اسکاندیناوی و صورتهای قدیمتر آنهاست. ← **زبان، جدول.**

ژرمنی، قوانین، عنوان مجموعه‌ی قوانین عرفی قبایل مختلف ژرمنی (← ژرمنها) که طی قرون ۵م–۹م تألیف و تدوین گردید. خصوصیات قوانین حقوق ژرمنی را، قبل از ارتباط ژرمنها با رومیها، جز از طریق مراجعه به مختصر اشارات پراکنده‌ی مؤلفین باستانی و قانون‌نامه‌هائی که پس از هجوم ژرمنها بر امپراطوری روم فراهم شده و قسمتهائی از آن بر جای مانده است نمیتوان دریافت. توضیح آنکه پس از تأسیس بزرگترین پادشاهی قبایل توتونی (← ژرمنها) در قلمرو تمدن رومی، نیاز به تدوین قوانینی که از قبایل مختلف ژرمنی به ارث رسیده بود احساس شد. این نیاز عمدةً حاصل آمیزش دائم این قوم با مردم بومیی بود که در حیات اجتماعی خود تابع قوانین مختلف بودند.

از نخستین قبایل بزرگ ژرمنی که به تدوین قوانین خود پرداختند ویزیگوتها و سپس لومبارد‌ها قابل ذکرند. آن عده از قبایل توتونی که در سرزمین اصلی خود زندگی میکردند تدوین قوانین خود را مدیون سلطه‌ی فرانکها بودند؛ قوانین سایر قبایل عمدةً بوسیله‌ی سلسله‌ی مروونژیان و شارلمانی جمع‌آوری و تدوین شد. قانون‌نامه‌های شارلمانی و پسرش لوئی مخصوصاً در بسط حقوق اهمیت شایان داشته است. قوانین ژرمنی را، به این علت که مردم و حکمرانان در وضع آنها مشترکاً سهیم بودند، گاهی "قرارداد" مینامیدند. همه‌ی این قوانین، باستثنای قوانین آنگلوساکسونها، با اینکه پر از الفاظ و اصطلاحات حقوق ژرمنی است، به لاتینی نوشته شده، و در بعضی از مهمترین آنها نفوذ حقوق رومی مشهود است. قسمت اعظم قوانین ژرمنی عبارتست از مجموعه‌های معتبر قوانین جزائی و آیین دادرسی یا اصول محاکمات. بعضی از قدیمترین این قوانین صرفاً مقررات مربوط به دیه را بیان میکرد. تفاوت حقوق عمومی (حقوقی که ناظر به روابط دولت با اتباع آن است) و حقوق خصوصی (حقوقی که ناظر به روابط افراد با یکدیگر است) بتدریج تشخیص داده شد. با این حال، در قوانین ژرمنی مواد عمده‌ای یافت میشد که ناظر به روابط افراد و یا مسائل مربوط به مالکیت ارضی بود. ظاهراً یکی از همین مواد بعدها اساس مسئله‌ی جانشینی در ← **قانون سالیک** گردید. قدیمترین قوانین ژرمنی قانون‌نامه‌ی **اوریک** میباشد، که در دعاوی بین گوتها و رومیها بکار برده میشد. دیگری ← **قوانین آلاریک** بود، که ناظر به حقوق اتباع رومی وی بود. کاملترین مجموعه‌ی قوانین ژرمنی قانون‌نامه‌ای بود که در ۶۴۳ وضع گردید، و با مجموعه‌ی قوانین ایتالیائی که در دوره‌ی امپراطوری مقدس روم فراهم شد نهضتی در رویه‌های قضائی ایتالیا بوجود آورد، و تا قرن ۱۳م که **گوریوس یوریس کیویلیس** دوباره رواج یافت، و بتدریج سراسر اروپای غربی را فرا گرفت، بر جای ماند. نیز ← **حقوق رومی.**

ژرمیسید[2] (jermisid؛ فنس) یا **ژرمکش** (jerm-koš) [= زرم (← **جرثومه**) + کش]، ماده‌ای شیمیائی که جرثومه‌ها را تلف میکند. اصطلاح ژرمیسید با گندزدای شیمیائی مترادف است (عوامل دیگر از بین بردن ژرمها، از قبیل حرارت، را ژرمیسید نمیخوانند). در بعضی جرثومه‌ها تخمهائی بعمل میآید که درمقابل داروهای ژرمکش مقاومت دارند. بسیاری از ژرمکشها به انساج بدن آسیب میرسانند، و استعمال آنها باید با تجویز طبیب صورت گیرد. بعضی از ترشحات بدن ژرمکش است، و بعضی از ژرمها را تلف میکند.

ژرن‌ـلاژوا[3]**، آنتوان** (āNtuān jeraN-lājuā)، ۱۸۲۴–۸۲، نویسنده و شاعر کانادائی فرانسوی زبان. معروفترین آثارش دو رمان است که در آنها زندگی ساده‌ی سکنه‌ی فرانسوی‌زبان کانادا با بیانی شاعرانه و دلپسند توصیف شده است.

ژروم، اسم فرانسوی: ← **هیرونوموس،** اسم.

ژروم، قدیس: ← **هیرونوموس.**

ژروم پراگی[4] (jerome prāgi)، ح ۱۳۷۰–۱۴۱۶، مصلح مذهبی، از مردم بوهم. در دوران تحصیلش در پراگ و در آکسفرد، تحت تأثیر عقاید ج. ویکلیف قرار گرفت. به تحصیل و مسافرت ادامه داد، و در ۱۴۰۷ به پراگ بازگشت، و در مسئله‌ی اداره‌ی ← **دانشگاه پراگ** جانب ی. **هوس** را گرفت. برای دفاع از هوس، در ۱۴۱۵ به ← شورای **کنستانس** رفت. پس از اینکه هوس را سوزانیدند، ژروم مدافعات خود را انکار کرد، ولی چون صدق اظهاراتش مورد تردید بود، وی همچنان در زندان ماند. در ۱۴۱۶ انکار خود را پس گرفت، و بعنوان بدعت‌گذار سوزانیده شد.

ژرومسکی[5]**، ستفان** (stefān jeromski)، ۱۸۶۴–۱۹۲۵، نویسنده‌ی لهستانی. از آثارش مردم بیخانمان (1900؛ برنده‌ی جایزه‌ی ملی)، خاکستر (۱۹۰۴)، در باب دوره‌ی ناپلئون، رودخانه‌ی باورنا، و کمدی بلدرچین کوچک من گریخت (۱۹۲۴) میباشد.

ژرونیمو، اسم پرتغالی: ← **هیرونوموس،** اسم.

ژریکو[6]**، ژان لوئی آندره تئودور** (jāN lui āNdre teodor jeriko)، ۱۷۹۱–۱۸۲۴، نقاش فرانسوی. تابلوهای افسر سوار و مجاهد مجروح را بترتیب در سالهای ۱۸۱۲ و ۱۸۱۴ به نمایش گذاشت. از ۱۸۱۶ تا ۱۸۱۷ در رم تحصیل کرد، و پس از بازگشت به پاریس، تابلو بزرگ و معروف خود را موسوم به کلک مدوز به نمایش گذاشت. این تابلو وصف حال گروهی کشتی‌شکسته در وسط دریاست. آزاداندیشی و شیوه‌ی رئالیستی ژریکو درین تابلو از یک طرف اعتراض شدید هواداران مکتب کلاسیک را برانگیخت، و از طرف دیگر مقدمه‌ی رسوخ مکتب رمانتیسم در نقاشی فرانسه شد. در ۱۸۲۰ ژریکو این تابلو را در لندن به نمایش گذاشت، و مورد استقبال عموم واقع شد. طی سه سال اقامت در انگلستان، تابلوهای زیبائی ساخت که تابلو معروف خوراک دادن کودک به اسب از آن جمله است. در این مدت در کار چاپ سنگی نیز آثار درخشانی بوجود آورد. در پایان اقامتش در انگلستان، از اسب فرو افتاد، و بر اثر این حادثه در پاریس در عین جوانی درگذشت. دوران نقاشی او 10 سال بیش نبود، اما در همین مدت کوتاه، در شمار بهترین نقاشان قرن خود درآمد. وجود او در نقاشی فرانسه اثری حیاتبخش و طولانی داشت.

ژزو[7]**، جزیره‌ی** (jezü)، فنس **ایل ژزو**[8] (il)،

---

(۱)Germanic (۲)germicide (۳)Gérin-Lajoie (۴)Jerome of Prague (۵)Zeromski (۶)Géricault (۷)Jesus (۸)Île Jésus (فنس)

جزیره (۲۴۵ کمـ؛ جه ۱۲۴°۷۴۱)، ج ایـالت کبک، کانادا؛ میان دو شاخه از رود اوتاوا، در ل جزیره‌ی مونترآل.
ژزویت (jezüit؛ فنـ) : ← یسوعیان.
ژل[1] (jel؛ فنـ)، محـلول کولوئیدی که به حـالت ژله منعـقد شده است، و لزوجت آن بقـدری زیـاد است کـه محـلول کشـانی جامدات را دارد. ژلهـا، مـانند ژلاتین، بـا جذب کـردن آب، افزایش حجم میيابند. بیشتر ژله‌ها ژل هستند.
ژلاتین[2] (jelātin؛ فنـ)، پروتئین مختلـطی که از تأثیر آب جوشان یـا اسید رقیق بر استخوان و نُم مهـره‌داران بدست میـآید. خـالص آن شکنـنده، شفـاف، بی‌رنگ، بـی‌بو، و بی‌طعـم است. در آب "بـاد میـکند"؛ در آب داغ حـل میشود، و پـس از سرد شدن بصورت ژلـه درمیـآیـد. چون ژلاتیـن بسرعت هضـم و جذب میشود، غـذای خوبی بـرای کودکـان و مـردم علـیل است. موارد استعمال آن متعدد است: در شیرینی‌پـزی، نگـاهداری اغذیه و میوه‌جات، قالبگیری حروف چاپ (الکتروتایپ)، عکـاسی، رنگرزی، و برای تهـیه‌ی محیط مناسب بـرای کشت بـاکتری و غـلاف حب و کـپسول، و غیـره بکـار مـیرود. سریشم نجاری ناخـالص آن است. بسیـاری از مواد مشابه ژلاتین را نیـز بدین نام میخوانـند (مانند **آگـار آگـار**، که آنرا ژلاتین نباتی گویند).
ژلاز[3] (jelāz)، صورت فرانسوی نام لاتینی **گلاسیوس**.
ژلوز، ماده‌ی ژلاتینی، ← **آگار آگار**.
ژله[4] (jele؛ فنـ)، ماده‌ی نیـمشفاف غـذائی که بـه آسانی در آب حـل میشود، و به علت وجود ژلاتین یـا پکتین یـا مواد مشابـه در آن، حـالت کشسانی دارد؛ و نیـز خوراکـی که معـمولا بـا آب میوه و ژلاتین سـاخته میشود (← مربا).
ژماپ[5] (jemāp)، شهـر (جه تخمـیناً ۱۳°۲۳۰)، ایالت انو، غ بلژیک، نزدیک مونس؛ از مـراکز استخـراج زغـال سـنـگ. در اینـجـا در ۱۷۹۲ فـرانسویها، تحت فرمـاندهی **دومـوریه**، اتریشیها را در یکی اولین نبـردهـای مهـم جنـگهای اروپائی انقلاب فرانسه شکست دادند.
ژن (jen)، بندر، ایتالیا؛ ← جنووا.
ژن[6] (jen؛ از فـنس)، واحد انتـقـال صـفات ارثـی موجودات زنده از یک نسل به نسل دیگر، که در هر نوع بترتیـبی خاص آن نوع ساخته شده، و بر روی کـروموزومهـای هسته قرار دارد. اثر ژن بر فعـل و انفعـالات شیمیائی هـر سلول اختصاصات داخلی و ظاهـری هـر موجود زنده را بوجود می‌آورد. ← توراث.
ژن[7]، **کنفرانس** (konferänse jen) یا **کنفرانس جنووا** (jenovā)، کـنـفرانس بین المـلل که در ۱۹۲۲ در ژن (جنووا) در ایتالیا برای مذاکره در باره‌ی احیاء اقتصاد اروپـای پس از جنگ I تشکـیل یـافت. موضوع مهـم آن وام روسیـه بود که دولت شوروی پـرداخت آن را نـپـذیـرفته بود. در ایـن مورد پیشرفتها و موافقتهائی بعمل آمد، ولی اعلام پیـمان رایـالـو بیـن آلمـان و شوروی سبب قطع مذاکرات گردید.
ژنتیک (jenetik؛ فنـ)، علـم توراث. ← توراث. نیز ← مندل؛ وریس؛ چـرماک‌حسایزنک؛ مورگـن؛ موتاسیون.
ژنتیو (jenetiv)، حـالت مضاف الیـه؛ ← حالات اسم.
ژنده پیل: ← شیخ جام.
ژنو[8] (jenev)، ایالت (= کانتون) (۲۸۲ کمـ؛ جه ۲۵۹°۲۳۴)، چغ سویس، در انتهای چغ دریاچه‌ی ژنو، و تقریباً از همه طرف محدود بخاک فرانسه. از مناطق روستائی آن اقسام میوه و سبزی و شراب بدست میآید. مرکزش، شهر **ژنو** (جه 100°169)، در دو طـرف رود رون، کـه در اینجـا از دریـاچه خـارج میشود، قرار دارد. از مـراکز فـرهنگی و مـالی است. مصنوعاتش ماشین‌آلات و ساعت است.
ژنو ابتدا جـزء ایـالت رومی گـل بود، و از اوایل مسیحیت اسقـفـنشین شد، و جـزء اولین و دومین مملـکت **بورگونی** بود، و در ۱۰۳۳ به امپـراطوری مقدس روم منتقل گردید. اگرچه اهالی ژنو حقوق وسیـع خودمختـاری تحصـیـل کـردند (۱۳۸۷)، دوکهای ساووا، که قـدرت میان نمایندگان ایشان و اسقـفها تقسیـم شده بود، روزافـزون بـاین حقوق تجاوز میـکردند. ژنو با ایالات فـرایبورگ و برن متحد شد، و مردم ژنو در ۱۵۳۳ اسقـفها را بیرون راندند، و اصلاح دینی را که بوسیـله‌ی گیوم فـارل تبلـیغ میشد پذیرفتند (۱۵۳۶). در زمان **کـالون**، کـانون اصلاح دینی شد. کوشش شارل امـانوئل I، دوک ساووا، بـرای بـازگـرفـتـن شهـر دفـع شد (۱۶۰۲). هوگـنـوهـائی کـه بـه ژنو پنـاهیـدند در عمران و آبادی روزافزون شهر مؤثر بودند، و در قرن ۱۸م، ژنو از مـراکـز بین‌المللی روشنفکران شد. در ۱۷۹۸–۱۸۱۴ تحت اشغـال فـرانسه بود، و در ۱۸۱۵ بعنوان ایالت به سویس ملحق شد. اکنون مـرکز صلیب سرخ بین‌المللی، سازمان بیـن‌المللی کـار، و چند سازمـان دیگر وابسته به سازمان ملل متحد میباشد. کـاخ عظیم یاله د ناسیون (pāle de nāsioN) [= کاخ ملتها] مقر جامعه‌ی ملل بود، و سپس به سازمان ملل متحد رسید. مبدأ دانشگاه ژنو مدرسه‌ای است که توسط کـالون تأسیس شد. از جمله‌ی بناهای تاریخیش کـلیـسای جـامع و عمارت شهرداری است. پـارکهای زیبا و موقعیت عالی ژنو آنرا یکی از تفرجگاههای بین‌المللی ساخته است. ژان ژاک روسو در ژنو متولد شد.
ژنو، پروتوکل: ← پروتوکل، ۴.
ژنو[8]، **دریـاچه‌ی یا دریاچه‌ی لمان**[9] (lemāN)، دریـاچه‌ای بطول ۷۲ کم و بعـرض ۳–۱۴٫۵ کـم، بین سویس و فرانسه. رود رون عمده‌ترین واردات آن و تنـهـا مخـرج آب آنست. کـرانه‌ی شـمـالی دریـاچه (کـرانه‌ی سویسی) پوشیـده از بـاغـات و تـاکستانها و تفرجگاهها است؛ در کـرانه‌ی جنوبی (فرانسوی) آلپهـای فرانسه قرار دارد. بسیاری از نویسندگان مناظر زیبایش را توصیف کرده‌اند.
ژنو، موافقتنامه‌ی[10]، مـوافقـتـنامـه‌ای که در اوت ۱۸۶۴ بین چند دولت اروپـائی در ژنو (سویس) به امضا رسید. منـظور از آن کـومـک بـه سربـازان مجروح و زخمدیده در میدان جنگ و کـاستن از رنجهای آنان بود. بنـا بر این موافقتنامه، اعضای واحدهـای پـزشکـی و تـأسیسات مـربوط به آنهـا بیطرف شناخته شدند.
ژنویو[11]، **قدیسه** (qeddise jeneviev)، فـ ۵۱۲، راهـبه‌ی فـرانسوی و قـدیسه‌ی حـامـی پـاریس. به نیکوکاری شهرت داشت، و گویند در اثر نمازها و روزه‌هـای او بود که آتیـلا از حـمـلـه بـه پـاریس منصرف شد. ذکرانش سوم ژانویه است.
ژنه[12]، **ادمون شارل ادوار** (edmoN šārl eduār jene)، ۱۷۶۳–۱۸۳۴، سیاستمدار فرانسوی. سخت طرفدار انقلاب فرانسه بود. در ۱۷۹۳ وزیر مختار فرانـسه در کشمة گردید، و در آنجا پیروان جفرسن که هواخواه فـرانسه بودند ازو به گـرمی استقبال کردند. ژنه در صدد گرد آوردن نیرو برای حمله به فلوریدای اسپانیـا، و مأمور کردن دریـاستیزان (← دریاستیزی) بـر ضد تجارت دریائی انگـلستان بود، ولی رئیس جمـهور وقت، واشینـگتـن، که سخت خواهان بیطرفی امریکـا در جنگهای انقلاب فـرانسه بود، روی موافق نشـان نـداد، و از دولت فـرانسه تقاضای احضار او را کـرد (۱۷۹۳). پیش از مـراجعت ژنه، ژیروندیان سقوط کـردند، و وی از ترس اعدام، در کشمة اقامت گزید.
ژنیسیا[13]، **سد** (jenisiā)، سدی بر رود رون، ولایت آن، ش فرانسه‌ی مـرکزی، نزدیک مـرز سویس و ح ۳۲ کـیـلومتـری چ ژنو. آغـاز ساختمـانش در ۱۹۳۷ و افـتـتاحش در ۱۹۴۸ بود. ایـن سد جـزو طرح عمرانی و قـابل کشتیـرانی کردن تمام دره‌ی رون از ژنو تا مارسی است. تأسیسات برقابی ژنیسیا بـزرگـتـرین تـأسیسات بـرقـابی فـرانسه، و پس از تأسیـسات دنیپروگس در تجشـ، احتمالا بزرگترین تأسیسات برقابی در اروپا است.
ژوائو، اسم پرتغالی: ← یوحنا، اسم.
ژوائو پسوآ[14] (jūão pesoā)، شهر (جه ح ۷°۱۵۵ 100)، کرسی ایـالت پارئیبا، لش برزیل، نزدیک قطـ. در ۱۵۸۵ بنـا شد. صادراتش پنـبه، شکر، و کانیها است.
ژوآشم[15]، **قدیس** (qeddis joāšaM)، در روایات مسیحی، پدر حضرت مـریم و شوهـر قـدیسه حنا. ← مریم.
ژوان (jūān)، صورتی از نام اسپانیولی خوان (← یوحنا، اسم) در بعضی مآخذ فارسی.
ژوئن[16] (juaN؛ از فـنس)، مـاه ششم سـال شمسی مسیحی، دارای ۳۰ روز، مطابق ح ۱۱ خرداد–ح ۹ تیـر. نام لاتیـنـی آن، یونیوس (yunius)، از نام یکـی از خاندانهـای رومی مـأخوذ است. نیـز ← تقویم گرگوری؛ تقویم یولیانی.
ژوئن، روزهای: ← روزهای ژوئن.
ژوان-ل-پـن[17] (jüāN-le-paN)، شـهـر، ولایت آلپـمـاریتیم، بر دماغه‌ی آنتیب. از تفرجگاههـای ریویرای فرانسه است.
ژوئنویل[18]، **ژان دو** (jāN dë juaNvil)، ۱۲۲۴؟–۱۳۱۷؟، وقـایـع‌نگـار فـرانسوی. از مشـاورین نزدیک **لوئی IX** فـرانسه (سن لوئی)، و در ۷مین جنـگ صـلـیبی همـراه او بود (۱۲۴۸–۵۴). از شرکت در ۸مین جنـگ صـلـیبی امتنـاع کرد.

---

(۱)gel (۲)gelatin (۳)Gélase (۴)jelly (۵)Jemappes (۶)gene (۷)Genoa (۸)Geneva (۹)Leman (۱۰)Geneva Convention (۱۱)Geneviève (۱۲)Genêt (۱۳)Génissiat (۱۴)João Pessoa (۱۵)Joachim (۱۶)June (۱۷)Juan-les-Pins (۱۸)Joinville

زندگینامه‌ی لوئی را بنام سن لوئی نوشته است، که از لحاظ اطلاع از وضع فرانسه در آن دوره و نیز از ۷مین جنگ صلیبی ارزش دارد.

ژوئو[1]، **لئون** (leoN juo)، ۱۸۷۹–۱۹۵۴، از رهبران سوسیالیسم در فرانسه. از ۱۹۰۹ ریاست اتحادیه‌ی کارگران فرانسه را عهده‌دار بود؛ در ۱۹۴۷ ازین مقام کناره‌گیری کرد، و در ۱۹۴۹ اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران آزاد را که ضد کمونیسم بود تأسیس نمود. در سازمان بین‌المللی کار نقش مؤثری داشت. جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۵۱ را برد.

ژوئیه، ماه مسیحی؛ ← ژویه.

ژوبر[2]، **آمده** (āmede jober)، ۱۷۷۹–۱۸۴۷، مستشرق فرانسوی؛ شاگرد سیلوستر دو ساسی. ابتدا برای تأمین معاش خانواده‌اش، که در انقلاب فرانسه دوچار فلاکت شده بود، در چاپخانه‌ای مشغول خدمت شد. سپس وارد مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه شد، و به سرعت پیشرفت کرد، بطوریکه در ۱۹ سالگی بعنوان مترجم همراه نیروی اعزامی به مصر رفت، و اعتماد بناپارت را جلب نمود. همراه وی به فرانسه بازگشت، منشی و مترجم دولت شد، و در ۱۸۰۰–۱ استاد مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه بود. در ۱۸۰۲ به افریقای شمالی و در ۱۸۰۴ به قسطنطنیه مأموریت یافت. در ۱۸۰۵ ناپلئون او را مأمور دربار فتحعلی شاه قاجار در تهران نمود، تا وسایل برانگیختن ایران را بر ضد انگلستان و روسیه بررسی کند. ژوبر در ۵ ژوئن ۱۸۰۶ به تهران وارد شد، و در مأموریت خود توفیق یافت. در تابستان سال ۱۸۰۷ به فرانسه بازگشت. در سال ۱۸۱۵، روز قبل از سقوط ناپلئون، مأمور قسطنطنیه شد، و بهمین جهت منصوب حکومت بعد فرانسه شد. از آن ببعد تمام خود را صرف مطالعه و تحقیق در زبانهای شرقی نمود، و در ۱۸۱۸ مسافرت دیگری به آسیا کرد تا چند رأس بز تبتی به فرانسه بیاورد. وی به استادی کولژ دو فرانس و ریاست مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه رسید. از آثارش مسافرت به ارمنستان و ایران (پاریس، ۱۸۲۱؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۲۲ هش) و دستور مقدماتی زبان ترکی (پاریس ۱۸۲۳–۳۴) است، و مقالات متعددی که در مجله‌ی آسیائی نوشته است. ژوبر کتاب الرجاری ادریسی را بعنوان جغرافیای ادریسی (پاریس، ۱۸۳۶–۴۰) به فرانسوی ترجمه نمود.

ژوپیتر، در دین رومی؛ ← یوپیتر.

ژوت (jut، از فنس)، (*Corchorus capcularis*)، گیاه یکساله‌ی گرمسیری که برای رشته‌هایش کاشته میشود. رشته‌ها بین پوست خارجی و چوب قرار گرفته و بسهولت جدا و خشک میشوند؛ از آنها گونی، دم‌پایی، طناب، رشته‌های زمینه‌ی لینولئوم، مشمعهای فرشی، و پوشال درست می‌کنند. بزرگترین سازندگان و صادرکنندگان آن کلکته است، ولی خود گیاه را در همه‌ی نقاط گرم و مرطوب میتوان بعمل آورد. نیز ← برگ مخملی.

ژوت چینی: ← برگ مخملی.

ژوتلند[3] (jutland)، دانمارکی **یولان**[4] (yülān)، آلمانی **یوتلاند** (yütlānd)، نام باستانی آن **خرسونسوس کیمبریکا**[5] (xersonesos kimbrikā)، شبه جزیره، ل اروپا، مشتمل بر بت دانمارک و آن قسمت از شلویگ (آلمان) که در ل رود آیدر است. از ل به سکاژراک و از غ به دریای شمال محدود میباشد. ژوتلند دانمارک با جزایر همجوار ۲۹٬۶۳۰ کم مساحت و ۲٬۰۱۸٬۰۰۰ نفر جمعیت دارد. در سواحل حاصلخیز و پرجمعیت شرقی مشاغل عمده تهیه‌ی لبنیات و پرورش گاو است. بنادر عمده‌ی این قسمت البورگ، ارهوس، و فردریکسهافن میباشد. ژوتلند دریاچه‌های متعدد دارد، و رود گودن از آن میگذرد. در دانمارک، قسمت شمالی دوک‌نشین سابق شلویگ را ژوتلند جنوبی مینامند.

ژوتلند[6]، **نبرد** (jutland)، بزرگترین نبرد دریائی جنگ I، که در ۳۱م ماه مه‌ی ۱۹۱۶ در ح ۱۰۰ کیلومتری غ ژوتلند بین ناوگان بریتانیا (بفرماندهی دریاسالار جلیکو) و ناوگان آلمان (بفرماندهی دریاسالار شر) بوقوع پیوست. آنرا نبرد سکاژراک نیز خوانده‌اند. در این نبرد آلمان ۱۱ کشتی و بریتانیا ۱۴ کشتی از دست دادند؛ کشتگان آلمانی ح ۲٬۵۰۰ و کشتگان بریتانیائی ح ۶٬۸۰۰ بود. اگرچه آلمانها در این نبرد تسلط خود را بر تدابیر جنگ دریائی بطور درخشانی بمنصه‌ی بروز رسانیدند، از پیروزی تدابیر خود سودی نبردند، و در باقی مدت جنگ ناوگان آنها در پایگاههای خود متوقف ماند. از لحاظ ظرفیت کشتیها، نبرد ژوتلند بزرگترین نبرد دریائیی است که تا آن زمان روی داده است.

ژوتها، قوم قدیم، ← جوتها.

ژو دو پوم[7] (jë dë pom)، نام نوعی بازی تنیس قدیم. در وقایع انقلاب فرانسه (← انقلاب فرانسه، ص ۲۷۷، قسمت پایین ستون وسط)، نمایندگان طبقه‌ی سوم در تالاری در ورسای، که مخصوص این بازی بود، گرد آمدند، و سوگند یاد کردند (۲۰ ژوئن ۱۷۸۹) (سوگند ژو دو پوم) که تا قانون اساسی کشور را تدوین نکنند متفرق نشوند.

ژورا[8] (jürā)، رشته‌جبال، ش فرانسه (ولایات ژورا و دو) و غ سویس (ایالات وو، نوشاتل، و برن). رشته‌ای است از کوههای موازی، که از رود راین در بال تا رود رون در ژنو امتداد دارند. ارتفاعش به ۱٬۶۷۶ متر میرسد. جنگلهای کاج، مراتع، و زمینهای زراعتی دارد. دارای تفرجگاه‌های متعدد است؛ بسیاری از شهرهای ناحیه‌ی ژورا از ماسه‌سنگ ساعتسازی دارند. کوههای ژورا از ماسه‌سنگ و سنگ آهک تشکیل شده، و فسیلهای فراوان دارد؛ دوره‌ی ژوراسیک از ادوار زمین‌شناسی از آن نام گرفته است. کوههای واقع در ج بادن‌وورتمبرگ را ژورای سوابیائی خوانند.

ژورا[8]، ولایت (۵٬۰۵۴ کم؛ جم ۲۲۰٬۲۰۰)، ش فرانسه، در فرانش‌کنته؛ مرکزش لون‌لوسونیه (loN-lë-sonie). کنار مرز سویس است، و قسمت اعظم آنرا کوههای ژورا فراگرفته است. شغل عمده‌ی اهالی گاوپروری است.

ژوراسیک[9]، **دوره‌ی** (jurāsik، از فنس)، دومین دوره از ← دوران مزوزوئیک از ازمنه‌ی زمین‌شناسی. درین دوره در ایران آرامش وجود داشته و حرکت کوهزائی عمده‌ای انجام نگرفته است. در ژوراسیک پایین یا لیاس (liās)، دریا کم‌عمق بوده و جوشسنگ و ماسه‌سنگ و سنگهای رستی رسوب کرده و لایه‌های زغال سنگ پدید آمده است. در بقیه‌ی دوره‌ی ژوراسیک، دریاها عمیقتر گشته و سنگهای آهکی رسوب کرده‌اند. در دریاها، خشکیها، و هوا، خزندگان بسیار وجود داشته است. موجودات گیاهی مشتمل بر سیکاسها، مخروطیان، و سرخسهای درختی بوده است. نیز ← زمینشناسی، جدول.

ژوردان[10]، **کامی** (kāmiyy jordāN)، ۱۸۳۸–۱۹۲۲، ریاضیدان فرانسوی. مدت ۳۶ سال در پولیتکنیک پاریس آنالیز تدریس کرد. در ۱۸۸۳، جانشین لیوویل در کرسی ریاضیات کولژ دو فرانس شد. وی مخصوصاً بسبب کارهایش در آنالیز شهرت دارد. بر اساس نظریه‌ی مجموعه‌ها، تعریفی عمومی از منحنی آورد (منحنی ژوردان معروف و در توپولوژی حائز اهمیت فراوان است). در جبر، تحقیقات گالوا را تکمیل کرد.

ژوردن[11]، **ژان باتیست** (jāN bātist jurdaN)، ۱۷۶۲–۱۸۳۳؛ مارشال فرانسه. در انقلاب امریکا و در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه جنگید.

ژورس[12]، **ژان** (jāN jores)، ۱۸۵۹–۱۹۱۴، رهبر سیاسی و روزنامه‌نگار و مورخ فرانسوی، رهبر حزب سوسیالیست فرانسه. مردی ایدئالیست و صلحجو بود، و برای جلوگیری از جنگ جهانی، که آنرا قریب الوقوع میدید، سخت کوشید. در آغاز جنگ I بدست یکی از ملیون متعصب کشته شد. از آثارش تاریخ سوسیالیستی انقلاب فرانسه است.

ژوروا[13] (jurua)، رودی بطول ح ۱٬۹۳۰ کم، لغ قسمت مرکزی امریکای جنوبی. در کوههای آند در ش پرو سرچشمه میگیرد، و بطرف لش جاری میشود؛ در لغ برزیل به آمازون میریزد.

ژوریو[14]، **پیر** (pier jürië)، ۱۶۳۷–۱۷۱۳، عالم فرانسوی الاهیات مسیحی، از پیروان کالون. وی نویسنده‌ی کتاب سیاست روحانیون فرانسه، در دفاع از هوگنوها است، که آنرا بدون ذکر نام خود منتشر کرد (۱۶۸۱)، ولی مؤلف کتاب بزودی شناخته شد، و وی ناگزیر به روتردام گریخت. در آثار خود به بوسوئه، فنلون، و دیگران تاخته است.

ژوزف، اسم فرانسوی؛ ← یوسف، اسم.

ژوزف بالسامو: ← کالیوسترو.

ژوزف[15] **پدر روحانی** (jozef pedare röhāni)، شهرت **فرانسوا لوکلر دو ترامبله**[16] (frāNsuā lëkler dü trāMble)، ملقب به **امینانس گریز**[17] (emināNs griz) [فنس، ← عالیجناب خاکستری (āli.janābe xākestari)]، ۱۵۷۷–۱۶۳۸، راهب فرانسوی، از کاپوسنها. محرم اسرار و از عمال ریشلیو بود. مردی سیاس بود، و عمر و همت خود را وقف تبلیغات دینی و مأموریتهای سیاسی حساس و مزورانه‌ای که ریشلیو به او محول میکرد نمود. بسیاری از اعمال ریشلیو را در اثر نفوذ پلید ژوزف دانسته‌اند، ولی ظاهراً وی در دست ریشلیو

(۱)Jouhaux (۲)Jaubert (۳)Jutland (۴)Jylland (۵)Chersonesus Cimbrica (۶)Jutland (۷)Jeu de Paume (۸)Jura (۹)Jurassic (۱۰)Jordan (۱۱)Jourdan (۱۲)Jaurès (۱۳)Juruá (۱۴)Jurieu (۱۵)Joseph (۱۶)Tremblay (۱۷)Eminence Grise

آلتی بیش نبود.
ژوزفین، اسم فرانسوی: ← یوسف، اسم.
ژوزفین[1] (jozefin)، ۱۷۶۳–۱۸۱۴، ملکه‌ی (۱۸۰۴–۹) همسر ناپلئون؛ مة مارتینیک. شوهر اولش، آلکساندر دو بوآرنه، با گیوتین کشته شد (۱۷۹۴)، ولی خودش بسبب دوستی با باراس آزاری ندید. در ۱۷۹۶ با ناپلئون بوناپارت ازدواج کرد. ناپلئون از بسیاری از کارهای ناروای او چشم پوشید، ولی ظاهراً چون نازا بود ازدواج را لغو کرد (۱۸۰۹). ژوزفین در مالمزون در انزوا درگذشت.
ژوزفینا، اسم پرتغالی: ← یوسف، اسم.
ژوزه، اسم پرتغالی: ← یوسف، اسم.
ژوزه[2] (juze)، ۱۷۱۵–۷۷، شاه (۱۷۵۰–۷۷) پرتغال. اداره‌ی امور در دست وزیرش پومبال بود.
ژوستن، اسم فرانسوی: ← یوستینوس، اسم.
ژوستینین (jüstiniaN؛ فنس)، برای رومیانی که باین صورت میشناسید به صورت لاتینی نام آنها "یوستی‌نیانوس" مراجعه کنید.
ژوسران[3]، **ژان ژول** (jāN jül jüserāN)، ۱۸۵۵–۱۹۳۲، سیاستمدار و نویسنده‌ی فرانسوی. در لندن، قسطنطنیه، و کپنهاگ مشاغل سیاسی داشت، و در ۱۹۰۲–۲۵ سفیر کبیر فرانسه در کشمة بود، و بسبب روابط دوستانه‌اش با رئیس جمهور کشمة، آن کشور را در جج I به متفقین متمایل ساخت. مردی فاضل بود؛ از آثارش شکسپیر در فرانسه (۱۸۹۸) است.
ژوسکن د پره[4] (joskaN de pre)، ح ۱۴۴۰–۱۵۲۱، آهنگساز فلاندری. معاصرینش او را بزرگترین آهنگساز عصر میدانستند. در رم از همسرایان نمازخانه‌ی پاپ بود. قطعات موسیقی کلیسائی نوشت، ولی بیشتر به جهت شانسونها و موته‌هایش معروفست.
ژوسیو[5] (jüsië)، نام خانوادگی چند تن گیاهشناس فرانسوی. **آنتوان دو ژوسیو** (āNtuān dë)، ۱۶۸۶–۱۷۵۸، رئیس باغ گیاهان پاریس بود. تألیفاتی در گیاهشناسی دارد. برادرش، **برنار دو ژوسیو** (bernār)، ۱۶۹۹–۱۷۷۷؟، رئیس باغهای تریانون (ورسای) بود. طریقه‌ی خاصی برای رده‌بندی گیاهان وضع کرد. برادر دیگر، **ژوزف دو ژوسیو** (jozef)، ۱۷۰۴–۷۹، مسافرتی به امریکای جنوبی کرد، و گیاهانی مانند آفتاب‌پرست را به اروپا برد. **آنتوان لوران دو ژوسیو** (lorāN)، ۱۷۴۸–۱۸۳۶، روش رده‌بندی برنار دو ژوسیو را مرتب کرد. استاد موزه‌ی تاریخ طبیعی پاریس بود. مجموعه‌ی نباتاتی تشکیل داد. پسرش **آدرین دو ژوسیو** (ādriaN)، ۱۷۹۷–۱۸۵۳، نیز استاد گیاهشناسی موزه‌ی تاریخ طبیعی بود.
ژوفر[6]، **ژوزف ژاک سزر** (jozef jāk sezer jofr)، ۱۸۵۲–۱۹۳۱، مارشال فرانسه. در جج 1، تا ۱۹۱۶ فرمانده کل قوای فرانسه، و در ۱۹۱۶–۱۸ رئیس شورای جنگی متفقین بود. در نخستین نبرد مارن پیروز شد (۱۹۱۴). در وردن تقریباً شکست خورد (۱۹۱۶).
ژوفروا (jofruā)، اسم فرانسوی برای مرد، مطابق اسم انگلیسی جفری (jefri). ضبط اصلی فرانسوی Geoffroi و ضبط اصلی انگلیسی Geoffroy است.
ژوفروا پلانتاژنه (jofruā plāNtājene)، انگلا جفری پلنتجنت[7] (jefri plantajənət)، ۱۱۱۳–۵۱، کنت (۱۱۲۹–۵۱) آنژو؛ پسر **فولک ۷** (نیز سه پلانتاژنه). با متیلدا (دختر هنری I، شاه انگلستان، و بیوه‌ی امپراطور هانری V) ازدواج کرد (۱۱۲۸؟). پس از مرگ (۱۱۳۵) هنری، ژوفروا بنام همسرش نورماندی را ادعا نمود، و در ۱۱۴۴ فتح آن را بپایان رسانید. با لوئی VII فرانسه بجنگ صلیبی رفت (۱۱۴۷). پسرش، هنری II، شاه انگلستان شد. ژوفروا به ژوفروای زیبا معروف بود. لفظ پلانتاژنه در نام او در زبان فرانسوی قدیم بمعنی سرشاخه‌ی بوته‌ی جارو است، و ژوفروا معمولا سرشاخه‌ای بر کلاه‌خود خود داشت. نیز ← آنژون.
ژوفروا سنتیلر[8]، **اتین** (etien jofruā saNtiler)، ۱۷۷۲–۱۸۴۴، جانورشناس فرانسوی. در پاریس استاد (۱۷۹۳–۱۸۴۰) موزه‌ی تاریخ طبیعی و استاد (از ۱۸۰۹) دانشکده‌ی علوم بود. در ۱۷۹۸–۱۸۰۱ در هیئت علمی ناپلئون در مصر عضویت داشت. در کتاب فلسفه‌ی تشریح (۱۸۱۸–۲۲) و آثار دیگر خود، نظریه‌ای آورده است بدین مضمون که همه‌ی جانوران یک طرح ساختمانی دارند. کوویه، که از دوستان وی بود، سخت با این نظریه مخالفت کرد. پسرش **ایزیدور ژوفروا سنتیلر** (izidor)، ۱۸۰۵–۶۱، نیز حیوانشناس، و در انحراف ساختمانی اندامها معتبر بود.
ژوفروای زیبا: ← ژوفروا پلانتاژنه.
ژوکر[9] (joker)، برگی از دسته‌ی ورق بازی که معمولا روی آن تصویر دلقک دارد. سابقاً این برگ اضافه بر دسته‌ی ورق بود ولی حالیه جزء آنست. برگ ژوکر در بازیهای ورق امتیازاتی دارد، چنانکه در "پوکر امریکائی" و رامی، بازی‌کنی که ژوکر در دست دارد میتواند آنرا به جای هر یک از ورقهای آن بازی که بخواهد به حساب بیاورد.
ژوکوف[10]، **گیورگی کنستانتینوویچ** (giorgi konstāntinovic jukof)، ۱۸۹۶–، مارشال روسی. در انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) و در جنگ داخلی (۱۹۱۸–۲۰) جنگید، و در جنگ ۱۹۳۸–۳۹ با ژاپن بر سر مرز منچوری و هم در جنگ فنلاند و روسیه شرکت داشت. در ۱۹۴۰ به درجه‌ی ژنرالی رسید. دفاع از مسکو را رهبری کرد. در ۱۹۴۲ فرمانده جبهه‌ی چغ شد، و آلمانها را در ستالینگراد شکست داد (۱۹۴۳)، و باتفاق مارشال وروشیلوف، محاصره‌ی لنینگراد را درهم شکست. در آوریل ۱۹۴۵ برلین را گرفت. در ۱۹۴۶ فرمانده نیروی زمینی شوروی گردید، ولی در ۱۹۴۷ تنزل مقام یافت. پس از مرگ ستالین، در ۱۹۵۵ وزیر دفاع و در ژوئن ۱۹۵۷ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شد، ولی در اکتبر همان سال از وزارت و عضویت در کمیته برکنار شد.
ژوکوفسکی[11]، **واسیلی آندریویچ** (vāsili āndreyevic jukofski)، ۱۷۸۳–۱۸۵۲، شاعر و مترجم روسی. قصائد و اشعار غنائی نغزی سروده است، ولی اهمیت وی بیشتر بجهت آثاری است که از زبانهای انگلیسی و آلمانی و فرانسوی به روسی ترجمه کرد، و بدین وسیله کیفیت و لطافت تازه‌ای به اشعار روسی بخشید. در ۱۸۱۸ مربی آلکساندر (بعداً تزار آلکساندر II) گردید، و آلکساندر از افکار آزادیخواهانه‌ی وی برخوردار گردید. نیز ← روسی، ادبیات، قسمت II.
ژوکوفسکی[12]، **والنتین آلکسیویچ** (vālentin ālekseyevic jukofski)، ۱۸۵۸–۱۹۱۸، مستشرق ایرانشناس روسی. عضو وابسته‌ی فرهنگستان علوم پطرزبورگ (از سال ۱۸۹۹) و استاد دانشگاه پطرزبورگ بود. در زبان و ادبیات و فرهنگ عامه و مردمشناسی ایران تحقیق و مطالعه کرد. تألیفات مهم وی عبارت است از آثار باستانی ناحیه‌ی قفقاز (۱۸۹۴)؛ مواد و مطالبی برای مطالعه‌ی لهجه‌های فارسی (۳ قسمت، ۱۸۸۸–۱۹۲۲)؛ دستور مختصر زبان لوبن فارسی (۱۸۹۰، باتفاق ک. گ. زالمان)؛ و نمونه‌هائی از آثار هنری مردم ایران (۱۹۰۲). کتاب اسرار التوحید را تصحیح و منتشر کرد.
ژول، اسم فرانسوی: ← یولیوس، اسم.
ژول[13] (jul)، شهرت فارسی (مأخوذ از فرانسوی) **جیمز پرسکت جول** (jeymz preskat jul)، ۱۸۱۸–۸۹، فیزیکدان انگلیسی. تحقیقاتی در برق و ترمودینامیک دارد. نخستین کسی بود که هم‌ارزی مکانیکی حرارت را تعیین کرد. **ژول،** واحد کار و انرژی سلسله‌ی مکث بنام اوست، و آن کار نیروی یک نیوتن است هر گاه نقطه‌ی اثر خود را یک متر در امتداد خود حرکت دهد. کیلوژول (kilo–) بمعنی هزار ژول است. اگر جریان یک آمپر مدت یک ثانیه از مقاومت یک اهم بگذرد یک ژول کار انجام میدهد. برابری ژول با مقیاس‌های دیگر کار و انرژی بقرار ذیل است:

۱ ژول = ۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰	ارگ
= ۰٫۱۰۲۰	کیلوگرمتر
= ۰٫۰۰۰۹۴۸۷	بی. تی. یو.
= $۰٫۲۷۷۷۷۸ \times ۱۰^{-۳}$	واتساعت
= ۰٫۲۳۹۰	کالری.

ژول ورن: ← ورن، ژول.
ژولیانو، اسم پرتغالی: ← یولیانوس، اسم.
ژولیانا، اسم پرتغالی: ← یولیانوس، اسم.
ژولیانا[14] (juliānā)، ۱۹۰۹–، ملکه‌ی فرمانروای (۱۹۴۸–) هلند؛ دختر و جانشین ویلهلمینا. در ۱۹۳۷ با پرنس برنهارد (bernhārd) (۱۹۱۱–، مة ینا، آلمان) ازدواج کرد. ازو ۴ دختر دارد. در ۴م سپتامبر ۱۹۴۸ مادرش به نفع وی کناره‌گیری کرد، و او در ۶م همان ماه تاجگذاری نمود. دخترش، بئاتریس (beātris) (۱۹۳۸–) ولیعهد هلند است. ملکه‌ی ژولیانا و همسرش و بئاتریس در ۱۱–۲۲ مهر ماه ۱۳۴۲ هش در ایران میهمان رسمی بودند.
ژولیت[15] (joliet)، شهر (جه ۱۸٬۵۸۸)، ج ایالت کبک، کانادا، لش مونترآل. صنایعش مشتمل

(۱)Josephine (۲)Joseph (۳)Jusserand (۴)Josquin des Prés (Desprez) (۵)Jussieu (۶)Joffre (۷)Geoffrey Plantagenet (۸)Geoffroy Saint-Hilaire (۹)joker (۱۰)Zhukov (۱۱)Zhukovsky (۱۲)Zhukovskii (۱۳)Joule (۱۴)Juliana (۱۵)Joliette

است بر تهیه‌ی فولاد، کاغذسازی، نساجی، و آمودن توتون.
ژولین، اسم فرانسوی؛ ← یولیانوس، اسم.
ژولیو، اسم پرتغالی؛ ← یولیوس، اسم.
ژولیو-کوری[1]**، فردریک** (frederik julio-küri)، 1900–58، **و ایرن ژولیو-کوری** (iren)، 1897–1956، دانشمندان فرانسوی. ایرن دختر پیر کوری و مادام کوری بود، و در 1926 با فردریک ازدواج کرد. هر دو در انستیتوی رادیوم پاریس دستیار بودند، و در 1932، ایرن، پس از مادرش، به مدیریت آنجا رسید. ایرن و فردریک تحقیقات پیر و ماری را در رادیو-آکتیویته ادامه دادند، و بوسیله‌ی همکاران بعضی عناصر با ذرات آلفا موفق به تهیه‌ی رادیوآکتیو-های مصنوعی (← رادیوآکتیویته) گردیدند، و بجهت همین کارها، جایزه‌ی نوبل 1935 در شیمی به آنان اعطا شد. در 1946، فردریک به ریاست کمیسیون انرژی اتمی فرانسه منصوب گردید، ولی در 1950، بسبب فعالیتهای کمونیستی، ناچار کناره‌گیری کرد. در 1956 عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست فرانسه بود، و در همان سال به استادی فیزیک هسته‌ای در دانشگاه پاریس منصوب شد.
ژولیه[2]**، لوئی** (lui jolie)، 1645–1700، پوینده‌ی فرانسوی، مت کانادا. او و ژ. مارکت مسیر علیای میسی‌سیپی را کشف کردند.
ژونکیر[3] (joNkier)، شهر (جه 28'588)، ج ایالت کبک، کانادا، بر رود سابل.
ژونگلور[4] (joNglër، فنـ)، نام هر یک از نمایش-دهندگان دوره‌گرد قرون وسطائی در فرانسه و در انگلستان دوره‌ی نورمانها. از جمله‌ی کارهای آنها رقص، حقه‌بازی، بندبازی، آوازخوانی، قصه-سرائی، و چشمبندی بود. ژونگلورها در نواختن سازها مهارت داشتند، و اغلب همکار یا دستیار یک تروبادور یا تروور بودند.
ژونو[5]**، آندوش** (āNdoš jüno)، 1771–1813، ژنرال فرانسوی. در جنگهای ناپلئون در ایتالیا و مصر در خدمت او بود، و در 1806 حاکم پاریس شد. فرمانده سپاهی بود که در 1807 به پرتغال حمله کرد و لیسبون را گرفت. ولینگتون او را شکست داد (1808)، و ناچار پرتغال را تخلیه کرد. ناپلئون او را لقب دوک د/آبرانتس (dük dābrāNtes*) داد. زوجه‌ی وی، **لور ژونو** (lor)، ملقب به **دوشس د/آبرانتس** (düšes*)، 1784–1838، نویسنده و از زنان برجسته‌ی دوره‌ی بازگشت خاندان بوربون بود، و تذکره‌های دقیق و باارزشی از وی بجا مانده است.
ژونون[6] (junon؛ از فنس)، یکی از سیارکان، که در 1804 بوسیله‌ی ک. ل. هاژدینگ کشف شد. قطرش را حـ 326 کم میدانند.
ژوهانسبورگ[7] (johānesburg) یا **یوهانس-بورگ** (-yo)، شهر (جه حـ 1'100'000)، ج ترانسوال، جمهوری (سابقاً "اتحادیه"ی) افریقای جنوبی. بر دامنه‌های جنوبی ویتواترزرند در فرازای حـ 1'830 متری قرار دارد. عمده‌ترین شهر افریقای جنوبی و مرکز صنایع استخراج طلا و کانون فعالیتهای صنعتی و تجارتی و شبکه‌ی حمل و نقل این منطقه میباشد. بورس آن در 1887 تأسیس گردید. این شهر اصلا آبادیی معدنی بود، که در 1886، که طلا در ویتواترزرند کشف شد، تأسیس گردید، و پس از آن در طی 15 سال جمعیتش به 100'000 تن بالغ شد. جمع کثیری از سکنه‌ی آن غیر اروپائی هستند، و اکثر آنها از بانتوها میباشند، که در معادن کار میکنند. از 1956 ببعد، سیاست رسمی آپارتهید موجب مزاحمت کلی برای سکنه‌ی غیر اروپائی بوده است. شهر دارای دانشگاه (تأسیس 1921) و رصدخانه میباشد. اعلیحضرت رضا شاه کبیر اواخر عمر را چندی در ژوهانسبورگ گذرانیدند.
ژوینبول، مستشرقین هلندی؛ ← جوینبول.
ژویه[8] (juyye)، ماه 7م سال شمسی مسیحی، دارای 31 روز، مطابق حـ 10 تیر–حـ 9 مرداد. نام لاتینی آن، یولیوس (yulius)، مأخوذ از نام یولیوس قیصر است. در فارسی نام ماه را ژوئیه هم می-نویسند. نیز ← تقویم گرگوری؛ تقویم یولیانی.
ژویه، انقلاب، در تاریخ فرانسه: ← انقلاب ژویه.
ژویه، سلطنت، در تاریخ فرانسه: ← سلطنت ژویه.
ژیبل، سوریه: ← جبله.
ژیپس: ← سنگ گچ.
ژیتومیر[9] (jitomir)، شهر (جه حـ 105'000)، کرسی بخش ژیتومیر، لغ جشه اوکرائین، در ناحیه‌ی تاریخی والینی. از مراکز حمل و نقل و صدور غلات است. از 1240 سابقه دارد. هنگام اشغال آلمانها در جه II (1941–43)، سکنه‌ی یهودی آن (40% سکنه) بکلی نابود شد.
ژید[10]**، آندره** (āNdre jid)، 1869–1951، نویسنده‌ی فرانسوی، مت پاریس. اصلا از طرف پدر پروتستان و از طرف مادر کاتولیک بود، و وی تناقضات فکری و هنری خود را ناشی از همین امر شمرده است. پنج اثر نخستینش (1891–93) او را در ردیف سمبولیستها قرار داد. در 1893 به افریقای شمالی سفر کرد، و در آنجا به بیماری سل مبتلی شد. دوران نقاهت وی، که ارزش حیات را به او آموخت، نقطه‌ی تحول فکری او محسوب است. ازین پس، لبریز از شور و شوق و بی‌آرامی، بکار پرداخت، و آثاری مانند مردابها (1895) و مائده‌های زمینی (1897) عرضه کرد، که نغمه‌سرای لذت زندگی جسمانی هستند. پس از بازگشت (1895) از افریقا به پاریس، همّ خود را صرف تبلیغ راه و رسم خود در زندگی کرد. وی لذات حسی را میستاید، و حتی شهوات غیر طبیعی خود را مکتوم نمیکند، چنانکه در 1911، رساله‌ی کوریدون را در دفاع از همجنسگرائی نوشت. در 1925 رمان مکه‌سازان را نوشت، که بعضی او را بهترین اثر وی دانسته‌اند. متدرجاً ژید به مسائل اجتماعی بیش از پیش توجه یافت؛ کتابهای سفر به کنگو (1927) و بازگشت از چاد (1928)، که حاصل سفرهای او به افریقا است، در اصلاح روش استعماری دولت فرانسه در افریقا مؤثر بود. چندی به کمونیسم تمایل یافت، ولی پس از سفری به تجشه، از این مسلک دوری گزید، و دلائل تغییر نظر خود را در کتاب بازگشت از تجشه (1936) به رشته‌ی تحریر آورد. دفاع صریح او از همجنسگرائی و پیروی از کمونیسم و سپس طرد آن، شخصیت او را در فرانسه مختلف فیه ساخت، بطوری که در آن کشور هیچگونه تجلیل رسمی از وی نشد، اما در 1947 جایزه‌ی ادبی نوبل به او اعطا شد، و ژید شهرت جهانی یافت.
ژید از برجسته‌ترین رمان‌نویسها و رهبران ادبی معاصر محسوب است. تأثیر وی بعنوان منتقد، بوسیله‌ی ماهنامه‌اش بنام مجله‌ی نوین فرانسوی (1909–40)، فراوان بوده است. نوشته‌هایش از لحاظ سبک ممتاز است. از آثار دیگرش اینها را میتوان نام برد: پرومته‌ی سنت‌ژنجیر (1899)؛ مخالف اخلاق (1902)؛ در تنگ (1909)؛ زمینهای واتیکان (1914)؛ آهنگ روستائی (1919)؛ اگر دانه نمیرد (1921)؛ مائده‌های تازه (1936)؛ و تزه (1946). از بسیاری از آثار وی ترجمه‌گونه‌هائی بزبان فارسی چاپ شده است.
ژید[10]**، شارل** (šārl jid)، 1847–1932، اقتصاد-دان بنام فرانسوی که بخصوص در مسائل مربوط به پول تخصص وافری داشت. نقش بزرگی در نهضت ایجاد شرکتهای تعاونی داشته است.
ژیرو[11]**، هانری اونوره** (hānri onore jiro)، 1879–1949، ژنرال فرانسوی. در هر دو جنگ جهانی بدست آلمانها اسیر شد و هر دو بار گریخت. پس از فرار پرماجرای دوم، در 1942 با متفقین به افریقای شمالی پیاده شد؛ بجای دارلان، کمیسر عالی افریقای فرانسه گردید. مدت کوتاهی با رقیبش دوگل متفقاً ریاست کمیته‌ی آزادی ملی فرانسه را داشت (1943). تا 1944 فرمانده کل نیروهای مسلح فرانسه‌ی آزاد بود.
ژیرودو[12]**، ژان** (jāN jirodu)، 1882–1944، رمان‌نویس و درام‌نویس فرانسوی. از جمله‌ی رمان-های معروفش سوزان و مرد آرام (1921)، و زیگفرید و لیموزن (1922)، و از جمله نمایشنامه‌هایش که بیشتر بیان تخیلی جامعه‌ی جدید در لباس افسانه-های قدیم است ـ زن دیوانه‌ی شایو (1945) را میتوان نام برد.
ژیروسکوپ[13] (jiroskop)، چرخ یا قرص سنگین مستقارنی که میتواند به آزادی در حول محوری دوران کند، و این محور خود چنان در قاب‌بستی سوار است که میتواند به آزادی هر امتدادی را در فضا بگیرد. ژیروسکوپ لفظاً بمعنی "دوران‌نما" است، و این لفظ را فوکو از دو لفظ یونانی ساخت، و بر اسبابی که در 1851 برای ارائه و اثبات حرکت وضعی کره‌ی زمین بکار برد اطلاق نمود.
قسمت اساسی ژیروسکوپ همان چرخ یا قرص است، که آنرا گردا[14] (gardā) میخوانند، و محوری (محور چرخش) از مرکز آن بر صفحه‌اش عمود میباشد. گردا معمولا در دستگاهی موسوم به دوقاب[15] (do.qāb) جا دارد، بدینگونه که دو انتهای محور بر دو انتهای یاتاقانهائی در قابی (قاب داخلی) سوار است، و این قاب بوسیله‌ی یاتاقانهائی بر قاب دیگر (قاب خارجی) سوار میباشد. قاب خارجی را ممکن است بوسیله‌ی یاتاقانهائی بر قابی نگاهدارنده‌ی دستگاه سوار کرد. بدینگونه، وقتی ژیروسکوپ را در دوقاب

(۱)Joliot-Curie (۲)Jol(l)iet (۳)Jonquière (۴)jongleur (فنـ) (۵)Junot (۶)Juno (۷)Johannesburg (۸)July
(۹)Zhitomir (۱۰)Gide (۱۱)Giraud (۱۲)Giraudoux (۱۳)gyroscope (۱۴)rotor (۱۵)gimbals

سوار کنیم، محور آنرا میتوان در هر امتدادی متوجه ساخت، ولی مرکز ثقل ژیروسکوپ در هر حال نسبت به دوقاب ثابت میماند.

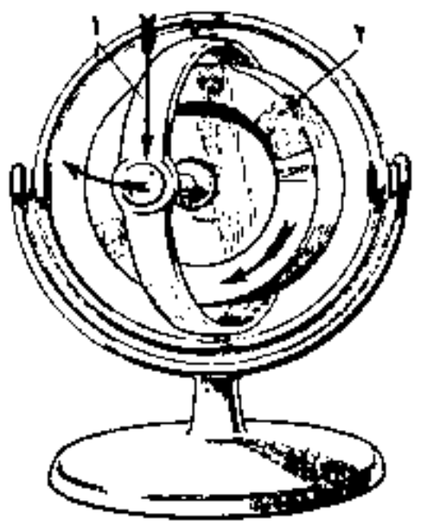

ژیرو سکوپ

(۱) دوقاب. (۲) گردا اگر چرخ در جهت سهم تحتانی در گردش باشد، تاثیر نیروئی که از بالا بپائین وارد آید حرکتی است در جهت سهم میانی.

رفتار شگفت‌انگیز ژیروسکوپ، و خاصه بی‌اعتنائی آنرا به قوه‌ی ثقل، میتوان در ژیروسکوپهائی که بعنوان اسباب‌بازی ساخته میشود مشاهده کرد. گردای چنین بازیچه‌ای را می‌توان، با کیشدن سریع ریسمانی که بر محور آن پیچیده شده است، به دوران سریع درآورد. در این صورت، ژیروسکوپ را، با مایل بودن محور آن، میتوان بر نوک انگشت به حال تعادل نگاه داشت، بدون اینکه حرکت دست انسان خللی به تعادل آن وارد سازد. همچنین میتوان آنرا بر لبه‌ی گیلاس به حال تعادل آورد، و اگر آنرا به ملایمت بطرف پایین فشار دهیم نمی‌افتد. اگر محور ژیروسکوپی را که با سرعت میچرخد متوجه خورشید کنیم، امتداد محور ظاهراً همراه با حرکت خورشید در آسمان حرکت میکند (این امر ناشی از آنست که ژیروسکوپ در عین اینکه زمین در زیر آن می‌گردد وضع خود را در فضا حفظ میکند).

بحث کامل در رفتار ژیروسکوپ مستلزم تحلیل ریاضی تفصیلی حرکات اجسام صلبی است که حرکت دورانی دارند و یک نقطه‌ی آنها ثابت است. این تحلیل بکلی از حدود این کتاب خارج است، و در اینجا به ملاحظاتی مجمل و تقریبی اکتفا میشود، و البته بحث محدود خواهد بود به اجسامی مانند ژیروسکوپ یا فرفره، که نسبت به محور چرخش خود متقارن هستند. (۱) اگر جسم آزاد و مرکز ثقل آن ثابت باشد، امتداد محور چرخش در فضا نسبت به ثوابت ثابت میماند. این امر ناشی از اینست که، در این حالت، حامل **مقدار حرکت** زاویه‌ای جسم که بر محور چرخش قرار دارد ثابت میباشد. این خاصیت یکی از مهمترین خواص ژیروسکوپ است، و در همه‌ی اسبابهای ژیروسکوپی مورد استفاده میباشد. بر طبق این خاصیت، محور یک ژیروسکوپ آزاد نسبت به زمین در خلاف جهت حرکت وضعی زمین میگردد. بدینگونه، میتوان ژیروسکوپ آزاد را برای اثبات حرکت وضعی زمین بکار برد، چنانکه فوکو در ۱۸۵۱ عمل کرد. (۲) اگر بر محور ژیروسکوپی که مرکز ثقل آن ثابت است نیروئی وارد شود، محور ژیروسکوپ در امتداد نیرو حرکت نمیکند بلکه در امتدادی عمود بر نیرو (بعبارت دقیقتر، در امتداد حامل گشتاور نیرو نسبت به نقطه‌ی ثابت) حرکت میکند، و هر گاه اثر نیرو متوقف شود، حرکت محور ژیروسکوپ هم متوقف میگردد. بر طبق این خاصیت اگر نیروئی در مدت کوتاهی بر محور یک ژیروسکوپ سریع الدوران تأثیر کند، عملا وضع محور تغییر نمیکند. پایداری محور ژیروسکوپهای سریع الدوران ناشی از همین خاصیت میباشد. (۳) اگر نقطه‌ی ثابت محور ژیروسکوپ غیر از مرکز ثقل آن باشد، ژیروسکوپ تحت تأثیر گشتاور ناشی از قوه‌ی ثقل، **حرکت تقدیمی** پیدا میکند. در شکل، جسمی نمایش داده شده است که نقطه‌ی O از آن ثابت است، و در حول محور چرخش خود (OZ) دوران میکند. در بادی امر بنظر میرسد که نیروی P همچنانکه اگر جسم ساکن بود انتظار میداشتیم سبب افتادن جسم میشود. ولی وقتی جسم سریعاً در دوران است جریان امر غیر از این میباشد، زیرا در این حالت سرعت زاویه‌ای دوران با سرعت

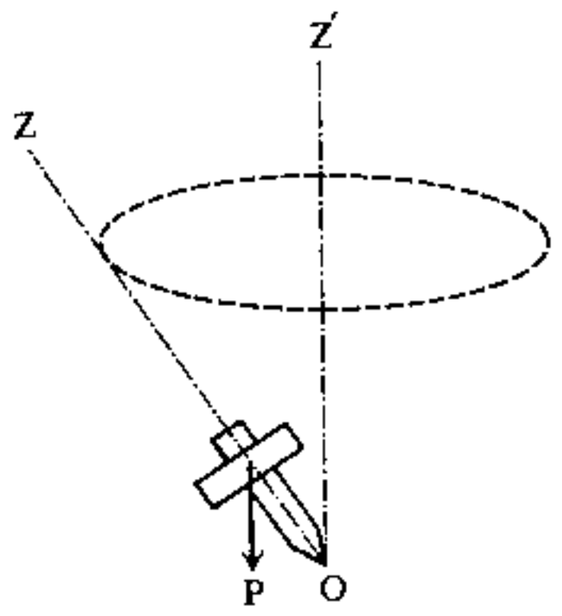

زاویه‌ای حاصل از گشتاور ناشی از نیروی P ترکیب میشود، و منتجه‌ی این دو سرعت زاویه‌ای سبب دوران محور OZ در حول محور 'OZ میگردد، و این همان حرکت تقدیمی است.

اساس ژیروسکوپهای کنونی همان اختراع فوکو است. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، که گردانیدن گردا بوسیله‌ی نیروی برق مقدور شد، موارد استعمال ژیروسکوپ افزایش یافت. فواید عملی آن در ژیروسکوپهای غول‌آسای پایدارکننده‌ی

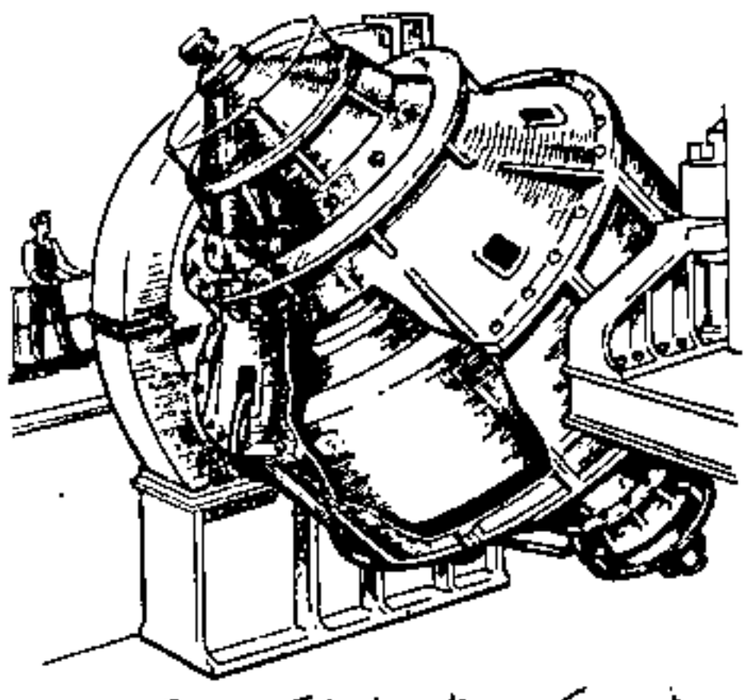

ژیروسکوپ عظیم پایدارکننده‌ی کشتی

کشتیها دیده میشود که غلتیدن کشتی را خنثی میکنند. همچنین در اسبابهای امتدادنما مانند **قطبنمای ژیروسکوپی** بکار میرود. بوسیله‌ی آن میتوان امتداد دُلِ پرانه‌ها، طیاره‌ها، و کشتیها را بهتر از آنچه از انسان ساخته است ثابت نگاه داشت. ژیروسکوپ هسته‌ی بسیاری از دستگاههائی است که بطور خودکار هدایت میشوند.

ژیروند[1] (jiroNd)، ولایت (۱۰٬۷۲۰ کم²؛ جمع ۸۹۶٬۵۰۰)، جغ فرانسه، در گویین؛ مرکزش بوردو. ناحیه‌ی بوردو، که از مراکز تهیه‌ی شراب است، جزء آن میباشد. **کشندان ژیروند** (← کشندان)، بطول ۶۴ کم و به عرض ۵–۱۱ کم، که از اتصال رودهای گارون و دوردونی در ۱۹ کیلومتری ل بوردو تشکیل میشود، در ولایت ژیروند و یکی از راههای عمده‌ی تجارت شراب است.

ژیروندن، در تاریخ فرانسه: ← ژیروندیان.

ژیروندیان[2] (jirondiān)، فنس ژیروندن (jiroN-daN)، عنوان گروه جمهوریخواهان اعتدالی در انقلاب فرانسه، که چون بیشتر اعضای اولیه‌ی آن (۱۷۹۱) از ولایت ژیروند بودند باین نام شهرت یافت. از جمله‌ی رهبران آن بریسو دو وارویل، ورنیو، کوندورسه، و دوموریه بودند. در ماه ژوئن ۱۷۹۳، ژاکوبنها و کوردلیه‌های افراطی ژیروندیان را از مجلس کنوانسیون طرد کردند و رهبرانشان را اعدام نمودند. پس از قتل مارا بدست شارلت کوردی، ژیروندیان بیش از پیش مورد آزار واقع شدند. بکومک سلطنت‌طلبان، در ولایات سر بشورش برداشتند، ولی جز دادن تلفات بسیار حاصلی نبردند.

ژیگموندی[3]، **ریشارد آدولف** (rišārd ādolf jigmondi)، ۱۸۶۵–۱۹۲۹، شیمیدان اتریشی. از ۱۹۰۸ استاد شیمی در دانشگاه گوتینگن بود. بجهت تحقیقاتش در شیمی کولوئیدها و تکمیل اولترا میکروسکوپ، جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۵ در شیمی به وی اعطا شد.

ژیلبر، اسم فرانسوی، ← گیلبرتوس، اسم.

ژیل بلاس: ← لو ساژ.

ژیمنازیوم[4] (jimnāziom)، آلمانی **گیمنازیوم** (gimnāzium). **۱–** محل یا مدرسه‌ای برای تمرینهای بدنی (← ژیمناستیک). **۲–** در بر اروپا، خاصه در آلمان، مدرسه‌ی متوسطه‌ای که محصلین را برای ورود به دانشگاه آماده میکند.

ژیمناستیک[5] (jimnāstik؛ فنس)، در ورزش، تمرینهائی بمنظور پرورش هماهنگ و متوازن اعضای بدن، که معمولاً در اطاق یا در بنائی موسوم به ژیمنازیوم انجام میگیرد. در یونان، ژیمنازیوم اصلا محلی برای تمرین شرکت‌کنندگان در ← مسابقات اولمپی و سایر ورزشهای قهرمانی بود. ژیمناستیک جدید در اوایل قرن ۱۹م که تورنفراین توسط ف. ل. یان در آلمان تأسیس شد بوجود آمد. حرکات اصلی ژیمناستیک عبارتند از بالا رفتن از دار و حلقه، و حرکات زمینی و حرکاتی که بوسیله‌ی خرک، پارالل، و بارفیکس انجام میگیرند.

ژیونو[6]، **ژان** (jāN jiono)، ۱۸۹۵–، رمان‌نویس فرانسوی، مه پرووانس. در بیشتر نوشته‌های خود از مناظر و ساکنین زادگاهش الهام گرفته است. از آثارش، رمان درو (۱۹۳۰) و داستان کوتاه زن نانوا (۱۹۳۹)، بصورت فیلم درآمده است.

---

(۱) Gironde (۲) Girondists (۳) Zsigmondy (۴) gymnasium (۵) gymnastics (۶) Giono

س

س ـ ـ ـ س

S ∫ C c Σ ς σ U u स D

سا[1]، **مم د** (mem de sā)، فت ۱۵۷۲، مأمور مستعمراتی پرتغال. در ۱۵۵۷؟-۱۵۷۲ فرماندار کل برزیل بود. پس از بیرون راندن (۱۵۶۷) فرانسویان از خلیج گوانابارا، شهر ریو د ژانیرو را در محل آبادی آنان بنیان نهاد.

سائر، نزد صوفیه: ← سیر.

سئارا[2] (seārā)، ایالت (۱۴۶٬۶۳۰ کمم؛ جه ـ۳٬ ۳۳۷٬۹۰۰)؛ لش برزیل، امریکای جنوبی؛ کرسی آن فورتالزا. در دشتهای ساحلی آن در کنار قطلا، پنبه و نیشکر و قهوه بعمل میآید. از اراضی مرتفع نیمکماب آن برای پرورش گاو و بز استفاده میشود.

سائو، لفظ، بمعنی قدیس؛ ← سنت، لفظ.

سائو پولو[3] (sāo polo)، ایالت (۲۴۷٬۸۶۰ کمم؛ جه ۱۲٬۹۳۰٬۰۰۰)، جش برزیل، امریکای جنوبی؛ کرسیش سائو پولو. از قطلا تا رود پارانا ممتد است، و پرجمعیت‌ترین و مهمترین ایالت فلاحتی و صنعتی برزیل میباشد. محصول عمده‌اش قهوه است که به مقدار هنگفت از سانتوس صادر میشود. در بسیاری از مناطق آن گاوپروری معمول است.

سائو پولو[3]، شهر (جه ۳٬۷۷۶٬۶۰۰؛ فرازا ۸۲۳ متر)، کرسی ایالت سائو پولو، جش برزیل، امریکای جنوبی؛ مرکز تجارتی و صنعتی برزیل و یکی از مهمترین شهرهای امریکای لاتین. مرکز حمل و کشتیرانی پسکرانه‌ی فلاحتی پرنعمت برزیل است. کارخانه‌های فراوان دارد (ماشین‌آلات، منسوجات، مواد شیمیائی، اتومبیل، آمودن مواد غذائی، و غیره). از مؤسسات فرهنگی آن دانشگاه سائو پولو است. شهر در ۱۵۵۴ بوسیله‌ی ژزوئیتها بنا شد؛ در ۱۶۸۱ کرسی ناحیه‌ی سائو پولو گردید.

سائو تومه[4] **و پرینسیپه**[5] (sāo tume, prinsipe)، جزایری در خلیج گینه، غ افریقا، که یکی از ایالات پرتغال را تشکیل میدهند. مساحت ایالت ۹۶۰ کمم و جمعیت آن ۶۵٬۰۰۰ است. از صادراتش کاکائو، قهوه، کوپرا، و روغن نخل است.

سائو تیاگو، جزیره؛ ← کیپ ورد، جزایر

سائو فرانسیسکو[6] (sāo frānsisko)، رودی بطول حـ ۳٬۰۵۰ کم، ش برزیل، امریکای جنوبی. در جغ ایالت مینس ژرایش تشکیل مییابد، عموماً بطرف لش جاری میشود، و به قطلا میریزد. برنامه‌ی وسیع عمرانی استفاده از آن برای آبیاری و تولید نیروی برقابی در ۱۹۴۹ آغاز شد.

سائو لویس[7] (sāo luis)، شهر (جه ۱۵۹٬۶۰۰)، کرسی ایالت مارانیائو، لش برزیل، امریکای جنوبی، بر جزیره‌ی سائو لویس. در ۱۶۱۲ فرانسویان آنرا بنا کردند؛ در ۱۶۱۵ بتصرف پرتغالیها درآمد. از صادراتش پنبه، شکر، بلسان، و پوست خام است.

سائون (sāon)، ضبطی فارسی از لفظ فرانسوی Saône. ضبط و تلفظ صحیح این لفظ سون (son) است، و در این کتاب همه جا بصورت اخیر آمده است (مثلا رود "سون" و ولایت "اوت‌سون").

سائو ویسنته، جزیره، برزیل؛ ← سانتوس.

سائو ویسنته[8]، **دماغه‌ی** (sāo visente)، فنس **دماغه‌ی سن ونسان** (saN vaNsāN)، انگلـ **دماغه‌ی سنت وینسنت** (sənt vinsənt)، لتیـ **پرومونتوریوم ساکروم** (promontorium sākrum) [= سنگپوز مقدس]، دماغه‌ی جغ پرتغال، حـ ۱۹۰ کیلومتری ج لیسبون. جغرافیادانان قدیم (مارینوس و بطلمیوس) آنرا غربیترین نقطه‌ی اروپا میدانستند. در اینجا یا در ساگرش (sāgreš) که نزدیک آنست، هانری دریانورد در حـ ۱۴۱۸ مدرسه‌ی دریانوردی و رصدخانه‌ی خود را تأسیس کرد. نزدیک دماغه، ناوگان انگلستان بفرماندهی دریاسالار جارویس ناوگان اسپانیا را مغلوب کردند (۱۷۹۷).

سائیتی، سلسله؛ ← سائیس.

سائیس[9] (sāis، ینـ)، هیروگلیفی **صا**، شهر باستانی ویران‌شده‌ی مصر، بر شاخه‌ی موسوم به رشید از رود نیل، حـ ۱۰۸ کیلومتری لغ قاهره، که اکنون آبادی صاء الحجر (sā'o 'l.hajar) در محل آن قرار دارد. مقر شاهان سلسله‌ی XXVI، و نیز یکی از پایتختهای مذهبی بود؛ معبد معروف نیت (nit)، الاهه‌ی جنگ و شکار، و مقبره‌ی اوزیریس در آن قرار داشت. از مراکز فرهنگی نیز بود، و حکمای یونان بدانجا رفت و آمد داشتند. سلسله‌ی سائیتی که مدت ۱۵۰ سال، تا تصرف مصر بدست کبوجیه، بر مصر سلطنت کردند از این شهر برخاستند.

ساباتیه[10]، **پول** (pol sābātie)، ۱۸۵۴-۱۹۴۱، شیمیدان فرانسوی. در کولژ دو فرانس دستیار برتلو، و از ۱۹۰۵ رئیس دانشکده‌ی علوم تولوز بود. در کاتالیز تحقیق کرد، و بجهت طریقه‌ای که برای ئیدروژندهی به ترکیبات آلی در مجاورت کاتالیزورهای فلزی ابداع کرد، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۲ در شیمی برد.

ساباط: ← اشروسنه.

سابرمتی[11] (sābarmati)، رودی به طول حـ ۳۲۰ کم، غ هند، که در راجپوتانا سرچشمه میگیرد، و به طرف ج جاری میشود، و از احمدآباد (در سرزمین بمبئی) میگذرد، و به خلیج کمبایه (شاخابه‌ی دریای عربستان) میریزد. صومعه‌ای که گاندی قسمتی از عمر خود را در آن گذرانید کنار آنست.

سابقون: ← سابقین.

سابقین (sābeqin) یا **سابقون** (sābequn)، در تاریخ اسلام، عنوان و لقب عمومی کسانی که در اوایل بعثت محمد ص و بهر حال قبل از شروع غزوات او، اسلام آورده‌اند. در باب اولین کس که اسلام آورده است ظاهراً شک نیست که خدیجه بوده است، اما در باره‌ی اولین مرد اختلاف است، و قول مشهور آنست که علی ع بوده است؛ زید ابن حارثه، و ابوبکر ابن ابی قحافه را نیز گفته‌اند. بهر حال علی و زید در خانه‌ی محمد بوده‌اند، و ابوبکر اولین کس است که در خارج از خانه‌ی محمد اسلام آورده است، و گویند عثمان ابن عفان، زبیر ابن عوام، عبدالرحمان ابن عوف، سعد ابن ابی وقاص، و طلحة ابن عبیدالله، بوسیله‌ی ابوبکر اسلام آورده‌اند، و آنها را ابوبکر نزد محمد آورد، و همه با محمد نماز خواندند، و اصطلاح سابقین بطور اخص در نزد مورخین غالباً شامل تمام این عده است، اگرچه نام کسان دیگر هم بعنوان چهارمین یا پنجمین کسانی که اسلام آورده‌اند در تواریخ مذکور است. در قرآن (سوره‌ی توبه ۱۰۱)، در باب کسانی از مهاجرین و انصار که سبقت به اسلام گرفته‌اند عنوان السابقون الاوّلون آمده است، و به آنها و کسانی که از آنها پیروی کرده‌اند وعده‌ی خشنودی خدا و وعده‌ی بهشت داده شده است.

در نزد شیعه، سابقین اسلام، غیر از علی و خدیجه، بترتیب عبارتند از جعفر ابن ابی طالب، زید ابن حارثه، ابوذر، عمرو ابن عبسه (abasa)

---

(۱)Sá (۲)Ceará (۳)São Paulo (۴)São Tomé (۵)Principe (۶)São Francisco (۷)São Luís (۸)Saint Vincent (۹)Saïs (۱۰)Sabatier (۱۱)Sabarmati

(یا عنبسه)، خالد ابن سعید، سمیه (somayya) (مادر عمّار یاسر)، عبیدة ابن الحارث، حمزة ابن ابی طالب، خبّاب ابن الارت، سلمان فارسی، مقداد، عمار یاسر، عبدالله ابن مسعود با جماعتی، ابوبکر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد ابن ابی وقاص، عبدالرحمان ابن عوف، سعید ابن زید، صهیب (sohayb)، و بلال. همچنین، در روایات شیعه آمده است که علی از عرب، سلمان از فارس، صهیب از روم، بلال از حبشه، خباب از نبط، و مخیریق (moxyriq) از یهود سابق به اسلام بوده‌اند.

در اصطلاح رجال شیعه نیز، **سابقین** کسانی از صحابه هستند که رجوع به علی ابن ابی طالب کرده‌اند، مانند مقداد، سلمان، ابوذر، عمار یاسر، جابر ابن عبدالله، ابوالهیثم انصاری، برید ابن الحصین (borayde 'bne 'l.hosayn)، و عثمان ابن حنیف، و نام آنها در کتب رجال امامیه (مثلا خلاصة الاقوال علامه‌ی حلی) آمده است.

سابله (sāble)، ده (جه ح ۵۰۰؛)، بخش بستان، شهرستان دشت میشان، غ استان ششم (خوزستان)، ۸ کیلومتری چ‍ش بستان. ساکنین از بنی طرف هستند.

سابلیوس[1] (sābellius)، نة ۲۱۵ ب‌م، کشیش و عالم الاهیات مسیحی. احتمالا از مردم لیبی یا مصر بود. به رم رفت، و به تعلیم نوعی مونارکیانیسم پرداخت. معتقد به "تثلیث اقتصادی" بود، که در آن خدا، به هیئت وجودی لایتجزی، متوالیاً به صورت اب و ابن و روح القدس تجلی میکند. در ۲۲۰ ب‌م، پاپ قدیس کالیکستوس I او را تکفیر کرد. اصطلاح سابلیانیسم یا آیین سابلیوس بعداً به کلیه‌ی نظریه‌ها و عقاید وابسته به مونارکیانیسم اطلاق گردید.

سابور (sābur)، معرب اسم فارسی شاپور، در مآخذ اسلامی، بصورت مفرد و در ترکیبات، میآید (مانند "سابورخواست" بجای "شاپورخواست").

سابه: ← سب.

سابین، قوم: ← سابینها.

سابینها[2] (sābin.hā) یا **قوم سابین**، قوم قدیم ایتالیای مرکزی، که عمدةً در تپه‌های سابین، ل‍ش رم، متمرکز بودند. از ادوار اولیه‌ی تاریخ روم، با آن بستگی دارند (← رومولوس). پیوسته با رومیان در زد و خورد بودند. سابینها در ۲۶۸ ق‌م شارمند روم شدند. احتمالا سامنیتها شاخه‌ای از سابینها بودند.

ساپاتا، امیلیانو: ← زاپاتا، امیلیانو.

ساپفو[3] (sāpfo) یا **سافو** (sāfo)، نة اوایل قرن ۶م ق‌م، شاعره‌ی یونانی و بزرگترین نخستین شعرای غنائی یونان، مت موتیلنه (در لسبوس). افلاطون او را "دهمین موز" (← موزها) خوانده است. از زندگی وی چندان اطلاعی در دست نیست. معاصر آلکایوس بود، و با وی مناظره‌ها داشت. گویند بسبب اختلافات سیاسی، ناچار زادگاه خود را ترک گفت (ح ۵۹۶ ق‌م) و به سیسیل رفت. پس از چند سالی بازگشت، و انجمنی از دختران جوان برای ترویج شعر تشکیل داد. از اشعار او دو چکامه‌ی کامل و قطعاتی چند باقی است، که از زمره‌ی لطیفترین و زیباترین نمونه‌های ادبیات یونان است. اشعار سافو از قدیم الایام بسبب خوشنوائی و اوزان مطبوع و رقت و لطافت احساسات زبانزد بوده است.

ساپوتک، مکزیک، ← زاپوتک.

ساپورو[4] (sāpporo)، شهر (جه ۸۳۹'۵۲۳)، کرسی هوکایدو، چ‍غ هوکایدو، ژاپن. بزرگترین شهر جزیره‌ی هوکایدو است. دانشگاه سلطنتی هوکایدو (تأسیس ۱۹۱۸) در آنجاست.

ساتاسپس[5] (sātāspes)، مردی از خاندان هخامنشی در زمان خشایارشای I (قرن ۵م ق‌م). به روایت مورخین یونانی، به کیفر گناهی که مرتکب شده بود محکوم به اعدام گردید، ولی به وساطت مادرش، که خواهر داریوش بزرگ بود، مجازاتش تبدیل شد به اینکه دور لیبی بگردد. وی در دریای مدیترانه کشتی راند و تا ستونهای هرکول پیش رفت، و سپس بطرف جنوب راند، و پس از چند ماه دریانوردی به نزد شاه بازگشت، و به امر وی اعدام شد.

ساتراپ: ← خشتر پاون.

ساتسوما[6] (sātsumā)، شبه جزیره، چ‍غ کیوشو، ژاپن. قلمرو قبیله‌ی نیرومند ساتسوما و محل شورش ۱۸۷۷ ت. سایگو بود. چینی معروف به چینی ساتسوما در اینجا ساخته میشود.

ساتلج[7] (sātlej)، رودی به طول ۱'۴۵۰ ک‍م، ل هند، یکی از رودهای پنجگانه‌ی پنجاب. از چ‍غ تبت سرچشمه میگیرد، ابتدا به غ و سپس به چ‍غ روان میشود، از هند و پنجاب غربی (پاکستان) میگذرد، و به رود چناب ملحق میشود. در مسیر وسطای خود قسمت وسیعی از ش پنجاب غربی را آبیاری میکند.

ساتمار یا **ساتمار-نمتی،** رومانی، ← ساتو-ماره.

ساتن[8] (sātan؛ از فنس)، پارچه‌ی ابریشمی بزاق که در بافت آن معمولا تارها (رشته‌های طولی) را هر چه کمتر که بشود به پودها (رشته‌های عرضی) گره میزنند، بطوری که عملا فقط تارها نمایان است، و روی پارچه نرم میباشد، و براق جلوه میکند. اصلا در چین بافته میشد، و در مشرق‌زمین و یونان و روم خواستاران فراوان داشت. نام آن احتمالا از لفظ عربی زیتونی گرفته شده است، که منسوب به زیتون است، که شاید نام عربی بندر تسو تینگ (tsu ting) (چوانچوی حالیه، در ایالت فوکین، چین) بوده است، که در قرون وسطی از بنادر مهم چین بوده. در اروپای قرون وسطی بسیار کمیاب و گرانبها بود، و در کلیسا و برای لباس سلاطین بکار میرفت. پس از اینکه مغربیان از فن تهیه‌ی ابریشم آگاه شدند، ساتنهای عالی در جنووا و فلورانس و سپس در قرن ۱۵م در لیون و در انگلستان بافته شد. ساتنهای کنونی از الیاف گوناگون بافته میشود. ساتین[9]، که از ساتن نام گرفته است، پارچه‌ای است پنبه‌ای و براق، شبیه ساتن.

ساتورنالیا: ← ساتورنوس.

ساتورنوس[10] (sāturnus)، در دین روم، خدای خرمن؛ شوهر اوپس و پدر کرس. جشن او **ساتورنالیا** (sāturnālia) نام داشت، و در طی آن دست از کار میکشیدند، هدایا رد و بدل میکردند، و بردگان در اعمال خود آزاد میشدند.

ساتو-ماره[11] (sātu-māre)، مجار **ساتمار-نمتی**[12] (sātmār-nemeti) یا **ساتمار**، شهر (جه ۵۸'۴ ۱۶۹)، ل‍غ رومانی، نزدیک مرز مجارستان. از مراکز تجارتی است. مصنوعاتش منسوجات و ماشین‌آلات است. قریب ۶۰٪ سکنه‌اش مجار اند.

ساتی[13] (sāti) [از سانسکریت، = زن باوفا]، رسمی که به موجب آن زن هندو، پس از مرگ شوهر، خود را در آتشی که جهت سوزاندن جسد شوهرش می‌افروختند میسوزانید. چنین میپنداشتند که زن با این عمل روح خود و شوهرش را در جهان پس از مرگ یاوری میکند. ساتی با تشریفات گوناگون انجام میگرفت. اگر مرد دور از وطن میمرد و به جنازه‌اش دسترسی نبود، زن را با یکی از اشیاء متعلق به وی میسوزاندند. این رسم را بریتانیائیها در ۱۸۲۹ قانوناً ملغی کردند، ولی حتی در قرن ۲۰م مواردی که زن داوطلبانه خواستار ساتی شده دیده شده است. رسومی شبیه به ساتی در نقاط دیگر جهان نیز مرسوم است، و گمان میرود در آیین هندو نیز از ادیان کهن‌تری مأخوذ باشد.

ساتی[14]، **اریک** (erik sāti)، ۱۸۶۶–۱۹۲۵، آهنگساز فرانسوی. بر ضد رمانتیسم و امپرسیونیسم قیام کرد، و در بازگشت به سادگی سبک اصرار داشت. در ۱۹۱۸ عده‌ای آهنگساز جوان بدور خود گرد آورد، اونگر (oneger)، ژرژ اوریک (jorj orik) (۱۸۹۹–)، لوئی دوره (lui düre) (۱۸۸۸–)، ژرمن تایفر (jermen tāyyefer) (۱۸۹۲–). در ۱۹۱۹ پولنک و میلو نیز بآنان پیوستند، و این گروه شش‌نفری به "شش تن" معروف شد. ساتی باله و موسیقی برای فیلم و قطعاتی برای پیانو نوشته است، از این قطعات، سارابانه (۱۸۸۷) و زیمنوپدی (۱۸۸۸) را میتوان نام برد.

ساتی بک (sāti bak)، از خاتونان بزرگ سلسله‌ی ایلخانیان مغول؛ دختر الجایتو سلطان محمد خدابنده و خواهر ابوسعید بهادر خان. ابوسعید در سال ۷۲۱ هق وی را به عقد ازدواج امیر چوپان درآورد، و او در هنگام طغیان امیر چوپان به سلطانیه نزد برادر بازآمد. بعد از وفات (۷۳۶ هق) ابوسعید، چون ارپا خان بسلطنت نشست، ساتی بک را به عقد خویش درآورد. پس از قتل ارپا خان، ساتی بک یک چند با پسری که از امیر چوپان داشت نزد امیر شیخ حسن ایلکانی رفت، اما وقتی کار امیر شیخ حسن چوپانی قوت گرفت، به او پیوست، و امیر شیخ حسن چوپانی (کوچک) در سال ۷۳۹ هق ساتی بک را به سلطنت برداشت، و نام او را در خطبه و سکه داخل کرد، اما چندی بعد، سلیمان خان مغول (از احفاد هولاکو) را به سلطنت برداشت، و ساتی بک را خواه ناخواه به عقد ازدواج او درآورد. پس از آن دیگر از فرجام ساتی بک اطلاعی در دست نیست.

ساتیرها[15] (sātir.hā؛ فنس)، پند ساتوروی (sātu-roy)، در اساطیر یونان، مخلوقاتی که در جنگلها

---

(۱)Sabellius (۲)Sabines (۳)Sappho (۴)Sapporo (۵)Sataspes (۶)Satsuma (۷)Sutlej (۸)satin (۹)sateen (۱۰)Saturn (۱۱)Satu-Mare (۱۲)Szatmár-Németi (۱۳)suttee (۱۴)Satie (۱۵)Satyr

و کوه‌ها سکنی داشتند، و از مراتب پایین خدایان حاصلخیزی بشمار میآمدند. از پیروان دیونوسوس و طالب خوشگذرانی و شیطنت بودند. ساتیر را بصورت پیرمرد یرموی کوچک‌اندامی با دم و گوشهای بزمانند تصویر میکردند.

ساتین، پارچه، ← ساتن.

ساج، نام عربی درخت تک.

ساجیان (sājiān)، سلسله‌ای از امرای ایرانی در آذربایجان، منسوب به **ابوالساج** نام از منسوبین امرای اشروسنه، که از جانب خلفای بنی عباس از ۲۷۹ تا ۳۱۷ هق در حدود آذربایجان فرمانروائی داشته‌اند، و اسماً تابع و مطیع خلفا بوده‌اند. ابوالساج ولایت کوفه و اهواز داشت، و پسرش **محمد افشین** ولایت آذربایجان یافت، و چندی نیز قسمتی از ارمنستان را ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد. پسر دیگرش **یوسف ابن ابوالساج** از اطاعت خلیفه سر فروپیچید، و قزوین و ابهر و زنجان را گرفت، و ری را چند بار تصرف نمود، و خلیفه مقتدر ناچار حکومت او را درین ولایات تصدیق نمود. برادرزاده‌اش **فتح ابن افشین** نیز بعد از او یک چند حکومت کرد. ساجیان یکی از قدیمترین سلسله‌های ایرانی هستند که در مقابل خلفا رایت استقلال برداشته‌اند، و با آنکه به استقلال کامل طولانی نرسیده‌اند، آنها را تا حدی در ردیف صفاریان، طاهریان، و سامانیان میتوان شمرد.

ساحر: ← سحر.

ساحل چپ: ← ساحل راست.

ساحل راست[1] (sāhele rāst)، در مورد رودخانه، ساحل واقع در طرف راست ناظری که رو به جهت جریان آب ایستاده باشد (یعنی بطرف فرورود بنکرد). ساحل دیگر ساحل چپ[2] است.

ساحل طلا[3] (sāhele talā)، مستعمره و تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیا، غ افریقا، کنار خلیج گینه، ش ساحل عاج. مشتمل بود بر مستعمره‌ی فرمانگزار ساحل طلا، **توگولند** بریتانیا، و سرزمینهای تحت الحمایه‌ی آشانتی و سرزمینهای شمالی. در ۶ مارس ۱۹۵۷ کشور غنا از آن تشکیل یافت.

ساحل عاج[4] (sāhele āj)، جمهوری (۳۳۰٬۰۰۰ کمه؛ جه ۳٬۲۵۰٬۰۰۰)، غ افریقا، کنار خلیج گینه؛ پایتخت و بندر عمده‌اش ابیجان. از غ به لیبریه و گینه، از ل به مالی و ولتای علیا، و از ش به غنا محدود است. سکنه‌اش سیاهپوست اند. مردم قسمت شمالی مسلمان و ساکنین قسمت جنوبی مسیحی میباشند. صادراتش قهوه، کاکائو، و سختچوب است. مشتمل بر باریکه‌ی ساحلی مرطوب، و فلات داخلی مستور از جنگل و ساوانا است. در قرن ۱۶م پرتغالیها در آنجا مهاجرنشین تأسیس کردند. در ۱۸۹۱ تحت الحمایه‌ی فرانسه، و در ۱۹۰۴ جزء افریقای غربی فرانسه قرار داده شد. در ۱۹۵۶ در امور داخلی خودمختاری یافت، و دو سال بعد به جامعه‌ی فرانسه پیوست. در ماه اوت ۱۹۶۰ استقلال خود را اعلام کرد.

ساحل غلامان[5] (sāhele qolāmān)، نامی که سوداگران اروپائی به ناحیه‌ی ساحلی کنار شاخابه‌ی بنین (benin) از خلیج گینه، غ افریقا، داده بودند. از قرن ۱۶م تا اواسط قرن ۱۹م عمده‌ترین مرکز صدور برده از افریقای غربی بود.

ساحلی (sāheli)، دهستان (جه ح ۷٬۲۰۰؟)، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، در ناحیه‌ی **تنگستان**، کنار خلیج فارس؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. مرکزش دلوار (delvāz) (جه ح ۷۶۱؟)، در ۳۰ کیلومتری جغ اهرم است.

ساخالین[6] (sāxālin)، ژاپنی **کارافوتو** (kārā-futo)، جزیره (۷۶٬۴۰۰ کمه؛ جه ح ۵۰۰٬۰۰۰)، کنار ساحل شرقی سیبریه، بین دریای اختسک و دریای ژاپن. تنگه‌ی لا پروز آنرا از جزیره‌ی هوکایدو (ژاپن) جدا میکند. به انضمام جزایر کوریل، بخشی از جمشسر است. بیشترش کوهستانی است. صنایع عمده‌اش تهیه‌ی الوار و زغال سنگ، و صید شاه ماهی. کشاورزی بعلت سردی هوا محدود میباشد. روسها آنرا در قرن ۱۷م پوییدند، و در قرون ۱۸م و ۱۹م تحت استعمار روس و ژاپن درآمد. تا ۱۸۷۵ تحت نظارت مشترک هر دو دولت بود، و سپس بکلی به روسیه واگذار گردید، و ژاپن، در ازاء آن، کوریل را تصرف کرد. معاهده‌ی پورتسمث (۱۹۰۵) نیمه‌ی جنوبی جزیره را به ژاپن واگذاشت. بعد از جج II، بر طبق توافقهای محرمانه‌ی کنفرانس یالتا، این قسمت هم به تجشم واگذار شد.

ساختمان ریاضی[7]، در اصطلاح ریاضیات کنونی، عبارتست از (۱) مجموعه‌هائی از اعضا و مجموعه‌هائی از مجموعه‌ها؛ (۲) یک یا چند نسبت بین این اعضا و مجموعه‌ها؛ و (۳) اصول موضوعه‌ای که این نسبت یا نسبتها در آنها صدق میکنند. نتایج منطقی این اصول موضوعه به روش قیاسی صوری (← روش قیاسی) استخراج میشوند. انواع ساختمانهای بزرگ یا "ساختمانهای مادر" عبارتند از ساختمانهای جبری، ساختمانهای مرتب، و ساختمانهای توپولوژیائی. نیز ← ریاضیات.

ساد[8]، **مارکی دو** (mārki dë sād*)، شهرت **دوناسین آلفونس فرانسوا** (donāsiaN ālfoNs frāNsuā)، ملقب به **کنت دو ساد** (kont dë*)، ۱۷۴۰–۱۸۱۴، نویسنده‌ی فرانسوی آثار روانشناسی و فلسفی؛ مت پاریس. شهرتش بسبب داستانهای مستهجن اوست، اما مقالات جدی هم نوشته است. در جنگ هفتساله جنگید، اما بسبب فساد اخلاق محبوس شد. از آن ببعد بسبب انتشار کتابهائی از قبیل زوستین؛ یا بدبختیهای عفت (۱۷۹۱) و ژولیت؛ یا رونق فساد (۶ جلد، ۱۷۹۷)–بیشتر عمر را در باستیل و زندانهای ونسن و شارانتون گذرانید، و عاقبت در تیمارستان شارانتون درگذشت.

مارکی دو ساد معتقد بود که انحرافات جنسی و اعمال جنائی هر دو در طبیعت وجود دارند، و بنا بر این، اموری طبیعی هستند. این نظریه، اگرچه سخت با معتقدات آن زمان مخالف بود، ساد را در جرگه‌ی پیشروان افکار روانشناسی قرار داده است. انحرافات جنسی معروف به سادیسم ازو نام گرفته است.

سادات: ← سید.

سادات، مدرسه‌ی متبرکه‌ی: ← مدرسه‌ی متبرکه‌ی سادات.

سادات دهلی (sādāte dehli)، سلسله‌ای از فرمانروایان مسلمان ← مملکت دهلی پیش از استیلای تیموریان هند، که از ۸۱۷ هق تا ح ۸۵۵ هق فرمانروائی کردند. مؤسس این سلسله **سید خضر خان** (seyyed xezr xān) (فت ۸۲۴ هق) بود، که امیر تیمور، پس از فتح دهلی، مولتان را به وی واگذاشت. سپس قلمرو خود را بجانب دهلی گسترش داد، و پس از مرگ **محمود تغلق** (← تغلقیه)، دهلی را گرفت (۸۱۷ هق). وی عنوان شاهی بر خود ننهاد، بلکه به عنوان رایات اعلی (rāyāte a'lā) اکتفا کرد، و به سلطنت شاهرخ تیموری گردن نهاد. پس از وی، **سید مبارک شاه** در ۸۲۴–۸۳۷ هق، و سپس **سید محمد ابن فرید** (farid) در ۸۳۷–۸۴۹ هق، و بالاخره **سید علاءالدین عالم شاه** (فت ۸۸۳ هق) در ۸۴۹–۸۵۵ هق فرمانروائی کرد. در این زمان فرمانروائی دهلی چنان از اوج افتاده بود که عالم شاه آنرا به بهلول لودی واگذار نمود (۸۵۵ هق)، و تا آخر عمر به بداؤن اکتفا کرد.

سادات طباطبائی: ← طباطبا.

سادات محله (sādāt mahalle)، ده (جه ۲٬۲۵۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش رامسر، شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران)، ۵ کیلومتری ش رامسر.

سادات مرعشی (sādāte mar'aši) یا **آل مرعش** (āle mar'aš)، سلسله‌ای از سادات که نسب خود را به سید علی مرعش، نواده‌ی امام زین العابدین، میرسانند، و در ایران چهار شعبه‌ی معروف–مرعشیه‌ی مازندران، مرعشیه‌ی قزوین، مرعشیه‌ی اصفهان، و مرعشیه‌ی شوشتر–دارند. در بین سادات مرعشی مشاهیر بسیار از طبقات مختلف برخاسته است، و از آن جمله است سلسله‌ای از حکام مازندران، که از اواسط قرن ۸م تا اواخر قرن ۱۰م هق در آن ولایت و در شهر ساری حکمرانی داشته‌اند. حکومت این سلسله مقارن عهد امیر تیمور آغاز شد و در عهد صفویه پایان یافت. از مشاهیر این سلسله **قوام‌الدین مرعشی** [سید قوام‌الدین ابن عبدالله ابن صادق] است، که در ۷۶۰ هق کیا افراسیاب چلابی (از افراسیابیان مازندران) را برانداخت، و تا ۷۸۱ هق فرمانروائی کرد. پس از وی، خاندانش در ساری، آمل، میانرود، قره تیکان، بارفروش، و نواحی دیگر مازندران بتفاوت حکومت کردند، و همه از آنکه حکمرانی ساری داشت تمکین میکردند. جانشین قوام‌الدین، **کمال‌الدین مرعشی** در ۷۸۱ امارت یافت، و عاقبت امیر تیمور او را اسیر کرد، و به کاشمر فرستاد، و در آنجا درگذشت (۸۰۱ هق). پس جمشید ابن قارن در ۷۹۵–۸۰۵ هق و شمس‌الدین غوری در ۸۰۵–۸۰۸ هق از جانب تیموریان حکومت کردند، و دگر بار سادات مرعشی به امارت نشستند. از ح ۹۱۵ هق چندی آقا رستم روزافزون سبب اختلال کار آنها شد. آخرین فرمانروای مرعشی سید مراد (morād) بود، که از ۹۶۶ تا ۹۸۹ هق امارت داشت، و در سنه‌ی اخیر صفویه بر مازندران استیلا یافتند، و سادات مرعشی را برانداختند. در عهد

---

(۱)right bank (۲)left bank (۳)Gold Coast (۴)Ivory Coast (۵)Slave Coast (۶)Sakhalin (۷)mathematical structure (۸)Sade

صفویه، سادات مرعشی، بسبب انتساب به ائمه‌ی شیعه، قدرت و حشمت بیشتری داشته‌اند، و مادر شاه عباس مشهور به مهد علیا، که بدست قزلباش کشته شد، از همین سلسله بود. عاقبت نفاق و اختلاف بین مدعیان این سلسله حکومت موروثی مطلقه‌ی آنها را پایان داد. از معاریف سادات مرعشی سید ظهیرالدین مرعشی است که مؤلف **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران** میباشد.

غیر از مرعشیه‌ی مازندران، نام بعضی مشاهیر مرعشیه‌ی شوشتر نیز در تاریخ شهرت دارد. از آن جمله است **میر اسدالله مرعشی شوشتری**، که در عهد شاه طهماسب I صفوی یکبه چند منصب صدارت داشته است، و همچنین ← قاضی نورالله **شوشتری** مرعشی که بسبب تألیف کتاب مجالی المؤمنین مخصوصاً شهرت دارد.

سادات هزار جریب: ← هزار جریب.

سادن (sāden)، ← بت.

سادووا[1] (sādovā) یا **زادووا**، دهکده، ش بوهم، چکوسلواکی، نزدیک هرادتس کرالوه (بآلمانی: کونیگ‌گرتس). در جنگ اتریش و پروس اتریشیها در اینجا شکست قطعی خوردند (۱۸۶۶).

سادی[2]، **فردریک** (fredrik sādi)، ۱۸۷۷–۱۹۵۶، شیمیدان انگلیسی. نزد رادرفرد و سر و. رمزی کار کرد. در ۱۹۱۴–۱۹ در دانشگاه ابردین و در ۱۹۱۹–۳۶ در دانشگاه آکسفرد استاد شیمی بود. بسبب تحقیقاتش در رادیوآکتیویته، که منجر به نظریه‌ی وی در باره‌ی همجاها (ایزوتوپها) شد، معروفست. جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۱ را در شیمی برد.

سادیسم[3] (sādism، از فنس) [بنام ← مارکی دو ساد]، کجهنجاری روانی و انحراف جنسی، که در آن حصول لذت با آزار و شکنجه دادن به طرف دست میدهد.

ساذرلندشر (sāḏərlənd∫ər) یا **ساذرلند**[4]، ولایت ساحلی (۵٬۲۵۰ کمم؛ جه ۱۳٬۴۴۲)، ل اسکاتلند؛ مرکزش دورناک. ناحیه‌ای است کوهستانی، دارای زمینهای بایر و جنگلها؛ بدی خاک و باران زیاد زراعت را دشوار میسازد. داخله‌ی آن تقریباً خالی از سکنه است.

سار (sār)، نام هر یک از پرندگان نوع ستورنوس (*Sturnus*) و انواع وابسته بآن. سار معمولی پرنده‌ای است کوچک، به رنگ سیاه قزحسان و دارای نوک دراز. دشمن حشرات است. صدای پرندگان و صداهای دیگر را تقلید میکند.

سار[5] (sār)، آلمانی **زار** (zār)، رودی به طول ۲۴۰ کم، در ل‌ش فرانسه و غ آلمان. از کوههای وز سرچشمه میگیرد، و بطرف ل جاری میشود؛ قسمتی از خط مرکزی میان فرانسه و سرزمین سار را تشکیل میدهد، و در خاک آلمان، در ج‌غ تریر، به موزل میپیوندد.

سار[6]، آلمانی **زارلاند**[7] (zārland) یا **زار**[8]، کشور (۲٬۵۷۰ کمم؛ جه ۱٬۰۶۰٬۵۰۰) جزء جمهوری فدرال آلمان (غربی)، ل لورن، کرسی آن **ساربروک**. رود سار قسمتی از مرز آنرا با فرانسه تشکیل میدهد. ناحیه‌ای است کوهستانی، و رود سار آنرا زهکشی میکند. معادن مهم زغال دارد. ناحیه‌ای بسیار صنعتی است (آهن و فولاد).

سکنه‌اش آلمانی‌زبان و اغلب کاتولیک اند. ناحیه‌ی سار پیش از قرن ۲۰م چندان وحدت تاریخی نداشت. در ۱۹۱۹ پیمان ورسای آنرا سرزمینی خودمختار ساخت، و اداره‌ی آنرا تحت قیمومت جامعه‌ی ملل به فرانسه سپرد، و تعیین سرنوشت قطعی آنرا به مراجعه به آراء عمومی که مقرر شد در ۱۹۳۵ بعمل آید محول کرد؛ بدین طریق، سار یک واحد سیاسی شد. ضمناً به فرانسه حق استخراج معادن زغال آن تا آن تاریخ داده شد. در ۱۹۳۵ با اکثریت عظیمی از رأی‌دهندگان به آلمان بازگشت، و جزء ایالات آلمان شد. در ۱۹۴۵ فرانسه سار را اشغال نمود، و دگر بار این ناحیه از آلمان جدا گردید، و بآن خودمختاری اعطا شد. در ۱۹۴۸ با فرانسه اتحادیه‌ی گمرکی منعقد کرد. در ۱۹۵۰ فرانسه معادن زغال آنرا برای ۵۰ سال اجاره نمود. ادعای آلمان بر این سرزمین عامل مهمی در روابط فرانسه و آلمان بود. سرانجام، پیمان ۱۹۵۶ بین فرانسه و آلمان غربی آنرا جزء کشور اخیر قرارداد، و در ۱۹۵۷ جزء جمهوری فدرال آلمان (غربی) گردید.

سارا[9] (sārā) [عبری، = شاهزاده‌خانم] یا **ساره** (sāra)، زوجه‌ی ابراهیم و مادر اسحاق. در ۹۰ سالگی، بنا به وعده‌ای که خداوند داده بود، اسحاق را زائید، در ۱۲۷ سالگی در حبرون درگذشت. زیبا و حسود بود؛ ابراهیم بخاطر او زن دیگر خود هاجر و فرزندش اسماعیل را در بیابانی رها کرد (پیدایش ۱۱.۱۳–۲۰.۲۳؛ رومیان ۴.۱۹؛ ۹.۹؛ عبرانیان ۱۱.۱۱؛ اول پطرس ۳.۶).

ساراباند[10] (sārābānd)، رقصی که اصلا احتمالا از سارسنها است، و خصوصیت آن در سنگینی و حالت بیان‌کننده‌ی آنست. اصلا در اسپانیا نشأت گرفت، و در آنجا سابقاً همراه با قاشقک اجرا میشد. آهنگسازان بزرگ به کرات مایه‌هائی از این رقص را برای کلاویکورد پرورانده‌اند. ساراباند در قرن ۱۶م در اروپا رواج یافت، ولی در اسپانیا مدتی بعنوان "خلاف اخلاق بودن" ممنوع گردید. رقص درباری و باشکوه ساراباند، که در قرون ۱۷م و ۱۸م در اروپا رواج داشت، از این رقص ناشی شده.

سارا برنار: ← برنار، سارا.

ساراتوف[11] (sārātof)، شهر (جه ح ۵۸۱٬۰۰۰)، کرسی بخش ساراتوف، ج‌ش جمنشر اروپائی، بر رود ولگا. بندری عمده برای حمل محصولات کشاورزی دره‌ی ولگای سفلی و نفت باکو است. از مراکز صنعتی عمده است؛ از مصنوعاتش اسبابهای دقیق، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، و مولد برق میباشد. پالایشگاه نفت و کارگاههای تعمیر کشتی دارد. چاههای سرشار گاز طبیعی آن در جه II کشف شد. شهر در ۱۵۸۴–۸۹ بعنوان قلعه‌ای ساخته شد. دانشگاه دارد.

ساراساته[12]، **پابلو د** (pāblo de sārāsāte)، ۱۸۴۴–۱۹۰۸، ویولون‌نواز هنرمند اسپانیائی. قطعات بسیار و زیبائی به اسلوب اسپانیائی برای ویولون نوشته است.

ساراسنها[13] (sārāsen.hā)، ← سارا کنوی (-sārā kenoy)، نامی که یونانیان و رومیان متأخر به مردم چادرنشین بیابان سوریه و عربستان، که مزاحم مرزهای امپراطوری روم در جانب سوریه بودند، اطلاق میکردند، و سپس به عربها، و توسعاً خاصه در موارد مربوط به جنگهای صلیبی به مسلمانان بطور کلی اطلاق میشد (اصطلاح غالب در مورد مسلمانان اسپانیا و پرتغال **مورها** بود). این لفظ را نخستین بار دیوسکوریدس عین زربی در حدود نیمه‌ی اول قرن اول ب‌م در مورد نوعی رزین بکار برده که آنرا محصول یک "درخت ساراکنی" نامیده. کلاودیوس بطلمیوس از سرزمین ساراکنه در عربستان نام میبرد. احتمالا منشأ ساراسنها از سرزمین شبه جزیره‌ی سینا بطرف مرز مصر و در مجاورت قلمرو نبطیان بوده. ظاهراً در اواسط قرن ۳م ب‌م، ساراسنها بعضی قبایل کوچکتر را مطیع ساختند، و مزاحم مرزهای امپراطوری بیزانس شدند. عاقبت اعراب شمالی و عربهای بین النهرین و مرزهای ایران تحت این عنوان آمدند. پس از تأسیس دولت اسلامی، بیزانسیها همه‌ی اتباع مسلمان تابع خلفا را ساراسن خواندند، و این تسمیه تا اواخر قرون وسطی و حتی پس از سقوط خلافت بغداد هم معمول بود، و بوسیله‌ی بیزانسیها از طریق جنگهای صلیبی وارد اروپای غربی گردید، و در مورد همه‌ی عربها و محصولات ممالک شرقی رواج یافت.

ساراسواتی[14] (sārāsvāti)، نام دو رود در هند. **۱–** رود مقدس پنجاب شرقی، ل‌غ هند، که نامش در وداها زیاد آمده است، و در اساطیر هندی مظهر الاهه‌ای بهمین نام است. این رود همان رود سارسوتی (sārsuti) است، که در شنزارهای راجپوتانا ناپدید میشود. **۲–** رودی بطول ح ۱۹۰ کم، در راجستان جنوبی و بارودا. از کوه آبو سرچشمه میگیرد.

ساراکنه: ← سارسنها.

ساراگوسا[15] (sārāgossā)، یا **ثاراگوثا**، در مآخذ اسلامی **سرقسطه** (saraqosta)، شهر (جه ـ ۲۶۴٬۲۵۶)، کرسی ایالت ساراگوسا و آراگون سابق، ل‌ش اسپانیا، بر رود ابرو. از مراکز ارتباطات و تجارت است. مقر اسقف اعظم میباشد. دانشگاه (تأسیس ۱۴۷۴) دارد. در دوره‌ی رومیان کایسارئا آوگوستوس (kāysāreā āgustus) نام داشت. در ۹۴ هق (۷۱۲–۱۳ ب‌م) موسی ابن نصیر آنرا گرفت، و حکومت مسلمانان بر آنجا آغاز گردید، و تا رمضان ۵۱۲ هق (۱۱۱۸) که قطعاً بدست مسیحیان افتاد، از بزرگترین شهرهای دولت اسلامی اندلس بود. در جنگ شبه جزیره، ساراگوسا برهبری پالافوخ اولین محاصره‌ی (۱۸۰۸) فرانسویان را با شجاعت دفع کرد، ولی در محاصره‌ی دوم (۱۸۰۸–۹) پس از اینکه ح ۵۰٬۰۰۰ تن از مدافعین جان سپردند، تسلیم گردید.

در بسیاری از آثار هنری فراوان ساراگوسا تأثیر هنر دوره‌ی حکومت اسلامی مشهود است. دو کلیسای جامع داردیکی لا سئو (قرون ۱۲م–۱۶م) و دیگری ال پیلار. لا سئو اصلا مسجدی ظاهراً از قرن اول هجری بوده، و در ۲۴۲.هق،

---

(۱)Sadowa (۲)Soddy (۳)sadism (۴)Sutherland (۵)Saar (۶)Sarre (فنس) (۷)Saarland (۸)Saar (۹)Sara(h) (۱۰)saraband (۱۱)Saratov (۱۲)Sarasate (۱۳)Saracens (۱۴)Saraswati (۱۵)Saragossa

در دوره‌ی خلافت محمد ابن عبدالرحمان ابن حکم اموی، بر وسعت و بنای این مسجد افزوده شده است. ال پیلار فرسکوهائی از ولاسکوئز و گویا دارد. از بناهای دیگرش کاخ الجعفریه است، که تغییرات فراوان در آن راه یافته است.

سارال (sārāl)، دهستان (جم ح ۱۵٬۰۰۰)، بخش دیواندره (میرانشاه)، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ دارای ۳۹ (۱) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. رود قزل اوزن در آن سرچشمه دارد. مرکزش، گاو آهنتو (gāv āhantu) (جه ۲۸۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۲ کیلومتری جغ دیواندره قرار دارد.

سارایوو[1] (sārāyevo)، ترکی **سرای** (sarāy) یا **سرای بوسنه** (sarāye bosna)، شهر (جم ـ۱۴۲٬۴۲۳)، کرسی بوسنی و هرزگووین، یوگوسلاوی مرکزی، در بوسنی و در دره‌ی علیای رود بوسنه. مرکز راه آهن و داد و ستد است؛ محصولاتش فرش و توتون و غیره میباشد. مقر مطران ارتدوکس شرقی و اسقف اعظم کاتولیک رومی و پیشوایان دینی مسلمانان یوگوسلاوی است. در ۱۴۲۹ بدست ترکان عثمانی افتاد. از ۱۸۷۸ ببعد تاریخش جزء تاریخ بوسنی و هرزگووین است. قتل (۲۸ ژوئن ۱۹۱۴) مهین‌دوک فرانس فردیناند در اینجا باعث مستقیم جنگ I بود. بیشتر سکنه‌ی آن مسلمانند.

ساربروک[2] (sārbrük)، آلمانی **زاربروکن**[3] (zārbrüken)، شهر (جم ۱۲۴٬۱۱۴)، مرکز ناحیه‌ی سار، غ آلمان، از مراکز صنعتی (فولاد، ماشین‌آلات). در ۱۳۸۱–۱۷۹۳ کرسی کنت‌نشین زاربروکن (از توابع ناسو) بود. در جنگ II سخت آسیب دید.

سارپدون[4] (sārpedon)، در افسانه‌های یونانی، پسر زئوس و ائوروپه، و برادر مینوس. به سلطنت لوکیا رسید. یکی از نوادگانش، بنام **سارپدون**، که وی نیز پسر زئوس بود، از شاهزادگان لوکیا بود، و در جنگ تروا پشتیبان تروائیها بود، و در جنگ بقتل رسید.

سارت[5] (sārt)، ولایت (۶٬۲۴۴ کمـ؛ جم ـ۴۲۰٬۳۹۳)، لغ فرانسه، در من؛ کرسی آن لو مان. رود **سارت**، بطول ۲۸۰ کمـ، از آن میگذرد. این رود در بالای آنژه به رود ماین پیوسته رود من را تشکیل میدهد.

سارت یا سرت: ← سرت یا سارت.

سارت[6]، **مری یوجینیا** (meri yujiniā sārat)، ۱۸۲۰–۶۵، بانوی امریکائی، صاحب پانسیونی که ج. و. بوث نقشه‌ی دزدیدن لینکلن را در آنجا کشید. باتهام شرکت در قتل لینکلن به دار آویخته شد (۷ ژوییه‌ی ۱۸۶۵). بعدها بیگناهی وی مسلم گردید. قتل وی از اشتباهات فاحش قضاوت محسوب است.

سارتر[7]، **ژان پول** (jāN pol sārtr)، ۱۹۰۵–، فیلسوف، نمایشنامه‌نویس، رمان‌نویس، منتقد، و روزنامه‌نگار فرانسوی؛ مت پاریس. وی تحت تأثیر فلاسفه‌ی آلمان، مخصوصاً هایدگر، از نمایندگان برجسته‌ی فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم (← وجود، مذهب) قرن ۲۰م گردیده است. تا آغاز جنگ II به تدریس اشتغال داشت. در ژوئن ۱۹۴۰ اسیر آلمانها شد، ولی سال بعد آزاد گردید، و از اعضای فعال نهضت مقاومت شد. در ۱۹۴۶ مجله‌ی زمانهای جدید را تأسیس کرد، و از تدریس کناره گرفت، و بسیار مسافرت کرد.

نخستین رمان وی، بنام غثیان (۱۹۳۸)، حاکی از این فکر بود که زندگی آدمی هدفی ندارد. در مقاله‌ی فلسفی طولانی بود و نبود (۱۹۴۳)، این فکر را با آزادی مطلق انسان و مسئولیت کامل وی در انتخاب (← وجود، مذهب) و تشویش و یأس حاصل از آن مرتبط میکند. در نمایشنامه‌ی مگسها (۱۹۴۳) و هم در سخنرانیهایش تحت عنوان اگزیستانسیالیسم نوعی اومانیسم است (۱۹۴۶)، تا حدی خوشبینی در فلسفه‌ی وجودی او دیده میشود. اما سپس سارتر سخنرانیهای مذکور را "اشتباهی" اعلام کرد، و در نمایشنامه‌ها و رمانهائی که بعداً نوشته است، در تصور اولیه‌ی خود از انسان بعنوان "شور و شهوتی بیهوده" اصرار ورزیده است. آثار دیگرش عبارتند از مجموعه‌ی داستانهای کوتاهی بنام دیوار (۱۹۳۹)؛ رمانهای عصر عقل (۱۹۴۵)، امهال (۱۹۴۵)، و مرگ در روح (۱۹۴۹)، که هر سه جزء مجموعه‌ی راههای آزادی است که سارتر در نظر داشت در ۴ مجلد بنویسد، ولی مجلد ۴م را ننوشت؛ ادبیات چیست (۱۹۴۷)؛ و نمایشنامه‌های روسبی آبرومند (۱۹۴۶)، دستهای آلوده (۱۹۴۸)، ابلیس و خداوندگار (۱۹۵۱)، و غیره. از بعضی از آثار وی ترجمه‌هائی به زبان فارسی منتشر شده است. از ۱۹۵۰ گرایش سارتر به مارکسیسم افزونی یافت. کتاب نقد عقل دیالکتیک (۱۹۶۰) را در توفیق دادن مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم نوشت، ولی موضوع عمده‌ی آن تنازع احترازناپذیر بین آدمیان است.

سارتر در زندگی فکری فرانسه نفوذ فراوان داشته است، اما از ۱۹۵۰ ببعد این نظریه‌ی وی که ادبیات باید در مسائل سیاسی جانبگیری کند مخالفینی برانگیخته است. در سال ۱۹۶۴ جایزه‌ی ادبی نوبل به سارتر اعطا شد، ولی از قبول آن امتناع نمود.

سارتن[8]، **جورج** (jorj sārtən)، ۱۸۸۴–۱۹۵۶، عالم معروف بلژیکی‌ـامریکائی تاریخ علم. در جنگ I، بعلت حمله‌ی آلمانها، زادگاهش بلژیک را ترک گفت، و پس از اقامت کوتاهی در انگلستان، به کشمت رفت، و در آنجا مقیم شد. در دانشگاه هاروارد استاد تاریخ علم بود. در ۱۹۱۲ مجله‌ی ایزیس و در ۱۹۳۶ مجله‌ی اوزیریس (هر دو مخصوص فلسفه و تاریخ علم) را تأسیس کرد. آثار متعددش مشتمل است بر مدخل تاریخ علم (۱۹۲۷–۳۱)؛ تاریخ علم و اومانیسم جدید (۱۹۳۱)؛ تحقیق در تاریخ ریاضیات (۱۹۳۶)؛ علم و معرفت در قرن چهاردهم (۱۹۴۷)؛ زندگی علم (۱۹۴۸)؛ علم و سنت (۱۹۵۱)؛ جلد اول (۱۹۵۲) و دوم (۱۹۵۷) تاریخ علم که طرح آنرا در ۹ جلد ریخته بود؛ و شش بال (در تاریخ علم در رنسانس، ۱۹۵۵). تاریخ علم و شش بال به فارسی ترجمه شده است.

سارتو[9]، **آندرئا دل** (āndreā del sārto)، ۱۴۸۶–۱۵۳۱، نقاش فلورانسی. بیش از هر چیز موضوعهای مذهبی را در نقاشیهای خود آورده است. از ۱۵۰۹ شروع به تزیین صومعه‌ی سانت آنونتسیاتا[10] (ānnuntsiātā) در فلورانس کرد. بسبب فرسکوهای پنجگانه‌اش درین صومعه، او را "نقاش بی‌عیب و نقص" لقب دادند. در حیاط این صومعه نیز فرسکوهای تولد مریم عذرا و پیش رفتن مجوسان را کشیده است. در صومعه‌های دیگر، صحنه‌هائی با یک رنگ از زندگانی یحیی تعمید دهنده و نیز تصویری از پیام آخر نقش کرده است. برخی از تابلوهای رنگ روغن او ازینقرارند، وحی مریم عذرا (دو تابلو)، پایین آوردن مسیح را از صلیب، صعود مریم عذرا، جلال مریم عذرا، خاندان مقدس، شفقت، و مریم و کودک. کارهای او را در بسیاری از موزه‌های بزرگ جهان میتوان یافت. خصائص نقاشیهای او عبارتند از ترکیب‌بندیهای پرهیمنه، استادی در اجرای نقشها، و رنگهای مجلل. گویا زن زیبای سارتو الگوی بیشتر تصویرهای او از مریم عذرا بوده است.

سارجنت[11]، **جان سینگر** (jān singər sārjənt)، ۱۸۵۶–۱۹۲۵، نقاش امریکائی؛ مت فلورانس. در ایتالیا و فرانسه و آلمان تحصیل کرد. در سال ۱۸۸۴ که به لندن رفت، صورتساز مشهوری بود. از آن ببعد بیشتر عمر را در لندن گذرانید، و از مشاهیر امریکائی و انگلیسی صورت میساخت. در ۱۸۹۰ بنا و سفارش برخی نقاشیهای دیواری تحت عنوان تاریخ دین در کتابخانه‌ی عمومی شهر بستن داده شد. این کار را در ۱۹۱۶ بپایان رسانید. سارجنت نقاشی پرکار و خستگی‌ناپذیر بود. حرکات قلم موی او بسیار استادانه است، و صورتهایش خلق الساعه بنظر میرسند، اما در حقیقت، کارهایش حاصل تدارکات و دقت فراوان است. در جوانی و نیز پس از ۱۹۱۰، صورتسازی را مدتی رها کرد، و با آب رنگ دورنماهای امپرسیونیست‌مانند درخشانی بوجود آورد، که بیشتر آنها در ونیز و تیرول ساخته شده است.

سارجنتی[12] (sārjenti؛ انگلا)، نوعی تیولداری در نظام فئودالیته در بریتانیا، که در آن زمین مستقیماً از طرف شاه یا خاوند بزرگ، در مقابل بعضی خدمات شخصی، به تیولدار واگذار میشد. این خدمات متنوع بود، و تیولدار ممکن بود موظف به بعضی خدمات عالی باشد یا مثلا تیر برای شکار خاوند بزرگ آماده کند. بقایائی از این رسم در بعضی تشریفات تاجگذاری در انگلستان برجاست.

سارد، شهر باستانی، آسیای صغیر؛ ← ساردیس.

ساردانا‌پال[13] (sārdānāpāl)، یا ساردانا‌پالوس (-los)، آخرین پادشاه افسانه‌ای آشور که بعضی او را همان آسوربانی‌پال میشمرند. داستان ساردانا‌پال از طریق کتاب پرسیکای کتسیاس، که در اواخر قرن ۵م قم طبیب دربار ایران بوده است، به یونان راه یافت. گویند مادها مدت ۲ سال ساردانا‌پال را در نینوا در حصار گرفتند، و چون تاب مقاومتش نماند، کاخ شاهی را آتش زد، و خود و دربارش در آن آتش بسوختند.

ساردانا‌پالوس: ← ساردانا‌پال؛ آسوربانی‌پال.

ساردنی[14] (sardeny)، ایتالیائی **ساردنیا**[15] (sār-denyā)، عربی **سردینیه** (sardinia)، جزیره و

(۱)Sarajevo (۲)Sarrebruck (۳)Saarbrücken (۴)Sarpedon (۵)Sarthe (۶)Surratt (۷)Sartre (۸)Sarton (۹)Sarto (۱۰)Annunziata (۱۱)Sargent (۱۲)serjeanty; sergeanty (۱۳)Sardanapalus (۱۴)Sardinia

ناحیه‌ی خودمختار (۲۴٬۰۹۰ کمسه؛ جه ـ۱٬۴۱۹ ۸۶۳)، ایتالیا، در مدیترانه‌ی غربی، کرسی آن کالیاری. تنگه‌ی بونیفاچو (bonifāco) آنرا از جزیره‌ی کرس (در ل) جدا میکند. اکثرش کوهستانی (منتهای فرازا ۱٬۸۳۴ متر) است. دارای مراتع وسیع (پرورش اسب، گوسفند، بز)، معادن (روی، سرب، لیگنیت)، زراعت، و ماهیگیری است. بیماری مالاریا و نظام فئودالیته (که در ۱۸۳۵ از میان رفت) مدتها مانع ترقی آن بود، ولی در این اواخر اقدام در اجرای طرحهای عمرانی شده است.

ساردنی در قرن ۶م ق‌م تحت استیلای کارتاژ درآمد، و پیش از آن فنیقیها و یونانیان مهاجرنشینهائی در آن دایر کرده بودند. در ۲۳۸ ق‌م رومیان آنرا فتح کردند. در قرن ۵م بتصرف واندالها درآمد؛ در قرن ۶م ضمیمه‌ی روم شرقی شد. ولی پاپها آنرا جزء قلمرو خود میدانستند (← ایالات پاپی). بیاری آنان، ساردنی حملات مسلمانان را دفع کرد (قرون ۸م–۱۱م). در قرون ۱۱م–۱۴م، پیز و جنووا بر سر سلطه‌ی بر ساردنی منازعه داشتند، تا بالاخره پاپ در قرن ۱۴م آنرا به خاندان آراگون بخشید. ساردنی تا ۱۷۱۳ در تصرف اسپانیا بود، و در آن سال طبق عهدنامه‌ی صلح اوترشت به اتریش منتقل شد. اسپانیا در ۱۷۱۷ آنرا بزور بازگرفت، ولی بر اثر اتحاد چهارگانه مجبور شد از آن چشم بپوشد (۱۷۲۰). در ۱۷۲۰ در ازاء سیسیل به دوکِ ساووا واگذار شد، و او خود را شاه ساردنی خواند. ← ساردنی، مملکت.

ساردنی[1]**، مملکت** (sardeny)، مملکت سابق که در ۱۷۲۰، که جزیره‌ی ساردنی به دوک ساووا واگذار گردید، تشکیل یافت. مشتمل بر ساووا (بمعنی اخص)، نیس، پیمون، جزیره‌ی ساردنی، و (بعد از ۱۸۱۵) لیگوریا (شامل جنووا)، و پایتختش تورن بود. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه شکست خورد، و همه‌ی قسمت زمینلادی آن (قسمت واقع در بر اروپا) بتصرف فرانسه درآمد (۱۷۹۸–۱۸۱۴). ساردنی، مخصوصاً در دوره‌ی ویکتور امانوئل II، نقش عمده‌ای در تأمین وحدت ملی ایتالیا (← ریسورجیمنتو) داشت. پس از التحاق لومباردی (۱۸۵۹)، پارما، مودنا، قسمت شمالی ایالات پاپی (۱۸۶۰)، و سیسیلهای دوگانه (۱۸۶۱) به ساردنی، ساردنی مبدل به مملکت ایتالیا گردید. نیز ← ساووا، خاندان.

ساردو[2]**، ویکتورین** (viktoriaN sārdu)، ۱۸۳۱–۱۹۰۸، نمایشنامه‌نویس فرانسوی. قریب ۷۰ نمایشنامه نوشته است، که مخصوصاً کمدیها و نمایشنامه‌های تاریخیش مقبولیت فراوان یافت. در ۱۸۷۷ به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد. از نمایشنامه‌های معروفش وطن‌ا (۱۸۶۹)، لا توسکا (۱۸۸۷)، فدورا (۱۸۸۲)، کلئوپاترا (۱۸۹۰)، و خانم خودخواه (۱۸۹۳) میباشد (دو نمایشنامه‌ی اخیر را با همکاری امیل مورو نوشته است).

ساردویه (sārduyc) یا **ساردوئیه** (sārdu'iyye)، بخش (جه ح ۱۸٬۸۰۰؟)، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان). مشتمل است بر دهستانهای ساردویه، گروه، دلفارد، سرویزن، سرمشک، هنزا، گور، بحرآسمان، و اسفندقه، و جمعاً ۵۵۲ (۱) آبادی دارد. ناحیه‌ای کوهستانی است؛ بلندترین قله‌اش قله‌ی بحرآسمان است. مرکزش درمزار (darmazār) است.

ساردیس[3] (sārdis) یا **سارد** (sārd)، شهر باستانی لیدیا و پایتخت آن، در آسیای صغیر، بر محل آبادی کنونی صرت (sart)، ۵۶ کیلومتری شل‌ش ازمیر، ترکیه، در دره‌ی رود هرموس (hermus)، که حالیه گدیز چای (gediz cāy) نامیده میشود. از مراکز معتبر تجارتی میان دریای اژه و داخله‌ی آسیای صغیر بود. ارگ مستحکم آنرا کیمریان در قرن ۷م ق‌م ویران ساختند، ولی شهر دگر بار بپاخاست، و پایتخت مجلل و مشهور کرزوس (سلطنتش ح ۵۶۰–۵۴۶ ق‌م) گردید. کوروش کبیر آنرا در ۵۴۶ ق‌م فتح کرد، و لیدیا را به قلمرو خود منضم نمود. یونانیان آکروپولیس آنرا در ۴۹۹ ق‌م سوختند، و خشیارشای I حمله به یونان را در آنجا تدارک دید (۴۸۰ ق‌م). آنتیوخوس III آنرا محاصره کرد (۲۱۵–۲۱۳ ق‌م) و تصرف نمود. در دوره‌ی رومیان با وجود زلزله‌ی مخرب ۱۷ ب‌م، شهری آبادان بود، ولی با تجدید بنای (۳۳۰ ب‌م) بیزانس بنام قسطنطنیه، کم کم از رونق افتاد. در ۱۳۰۶ ترکان سلجوقی بر آن دست یافتند. در ۱۳۹۰ (۷۹۲ هق) جزء قلمرو سلطان بایزید I عثمانی شد. در لشکرکشی (۱۴۰۲ مطابق ۸۰۵ هق) امیر تیمور به ازمیر، ساردیس و ارگ آن احتمالا ویران شد، و از آن ببعد ساردیس کمر راست نکرد. در حفاریهائی که در ۱۹۱۰ بوسیله‌ی انجمن امریکائی حفاری ساردیس بعمل آمد، بقایای مهمی‌از جمله ارگ شهر و معبد آرتمیس‌از خاک بدر آمد.

ساردین[4] (sārdin، از فنـ)، نام انواع مختلفی از ماهیهای کوچک که با آنها کنسرو میسازند. ساردین اصلی از جنس ساردینیا پیلکاردوس (*Sardinia pilchardus*) است، که در مدیترانه و آبهای ساحلی گرم قطلا یافت میشود. بچه‌ی انواع ماهیهای دیگر را نیز به نام ساردین کنسرو میکنند (← هرینگ).

سارس[5]**، میکال** (mikāl sārs)، ۱۸۰۵–۶۹، زیست‌شناس نروژی. از پیشقدمان تحقیق در موجودات دریائی است. دگردیسی نرم‌تنان دریائی را کشف کرد.

سارسوتی، رود هند؛ ← ساراسوائی.

سارق: ← سرقت.

سارک[6] (sārk)، فنـ **سرک**[7] (serk)، جزیره (۵ کمـ؛ جه ۵۶۶)، در تنگه‌ی مانش، ش گرنزی؛ متعلق به بریتانیا. یکی از ← جزایر چنل، و به دو پاره‌ی نامتساوی، **سارک بزرگ** و **سارک کوچک**، منقسم است، که باریکه‌ای از خشکی به طول ۹۰ متر و عرض ح ۲ متر آنها را به هم متصل میکند. سواحلش بسیار زیبا است. حکومت محلی آن بازمانده‌ی نظام فئودالیته است.

سارکودینا[8] (sārkodinā؛ لتـ)، در حیوانشناسی، یکی از رده‌های سلسله‌ی آغازیان، که مشخص عمده‌ی افراد آن تشکیل پاهای کاذب است که معمولا برای حرکت و گرفتن مواد غذائی بکار میرود. از رده‌های جزء آن ریزوپودا و آکتینوپودا است.

سارکوم[9] (sārkom؛ فنـ)، سرطان بافتهائی که از طبقه‌ی مزودرم جنین ساخته میشوند (مانند عضله، استخوان، بافت لنفاوی، عروق، و غیره). سارکوم بیشتر در افراد جوان دیده میشود، در حالی که سرطان بافتهای ناشی از آندودرم (← کارسینوم) خاص افراد مسن است.

سارگاس (sārgās؛ از لتـ)، لتـ *Sargassum*، نوعی از جلبکهای دریائی که عمدةً در قسمتهای گرم قطلا خاصه در دریای سارگسو فراوان است. جنسی از آن، معروف به علف خلیج[10]، خرمائی‌رنگ است، و رشته‌های آن قطعات وسیعی، شناور در دریای سارگسو و گلف ستریم (جریان خلیج)، تشکیل میدهند.

سارگسو[11]**، دریای** (sārgasō)، قسمتی از قطلا شمالی، که از ح ۲۰° عـلـ تا ۳۵° عـلـ میان جزایر هند غربی و جزایر آسور ممتد است. مرکز حرکت گردابی جریانهای دریائی و میدان مساعدی برای تحقیقات زیستشناسی دریائی است. نامش مأخوذ از سارگاس‌هائی است که در آن شناورند.

سارگن[12] **I** (sārgon–)، به اکدی و آشوری **شروکین**[13] (šarrukin)، ۲۳۴۰–۲۳۰۵ ق‌م، شاه اکد (در بین النهرین)، و نخستین شاه بزرگ از سامیها. با لشکرکشیهای خود امپراطوری پهناوری تأسیس کرد، که مشتمل بر همه‌ی بین النهرین بود، و تا داخل سوریه و عیلام گسترش داشت، و از غ تا مدیترانه و از ل تا دریای سیاه منبسط بود. بر طبق مدارکی که بدست آمده است، وی به جش جزیرة العرب و هم به آسیای صغیر لشکر کشید. سلسله‌ای که وی تأسیس نمود تقریباً ۱۸۰ سال دوام یافت، و عاقبت بسبب هجوم گوتها از جبال زاگرس منقرض شد (ح ۲۱۸۰ ق‌م). سارگن و سلسله‌ی او سهم عمده‌ای در نشر تمدنهای سامی و سومری داشته‌اند.

سارگن[12] **II** یا **شروکین**[13]، فت ۷۰۵ ق‌م، شاه (۷۲۲ یا ۷۲۱–۷۰۵ ق‌م) آشور، جانشین شلمنصر V. فتح سامره را، که در زمان شلمنصر آغاز شده بود، به انجام رسانید (۷۲۲ ق‌م)، و بدینگونه، قسمت شمالی مملکت اسرائیل را ویران نمود. در ۷۲۰ ق‌م، سپاه مؤتلف دشمنانش را در رافیا مغلوب کرد. دامنه‌ی فتوحات خود را بسیار گسترش داد. کرکمیش را گرفت، بر بابل استیلا یافت، و در جانب شرق تا کردستان پیش تاخت. وی مؤسس آخرین سلسله‌ی بزرگ سلاطین آشور بود. در حفریات کاخ مجلل وی در خرساباد، سالنامه‌های شخصی وی کشف شده است، که در آنها تفصیل ویران کردن سامره آمده است. سارگن و جانشینانش جمع کثیری از اسرائیلیان را به اسارت بردند، و از قبایل بابلی و سوریه‌ای جایگزین آنان کردند، و از وصلت اینها با بقایای اسرائیلیها سامریون بوجود آمدند.

سارما، جزیره، استونی؛ ← ساره.

سارماتها: ← سرمتها.

سارماتیا: ← سرمتیه.

---

(۱)Saridnia (۲)Sardou (۳)Sardis (۴)sardine (۵)Sars (۶)Sark (۷)Sercq (۸)Sarcodina (۹)sarcoma (۱۰)gulfweed (۱۱)Sargasso (۱۲)Sargon (۱۳)Sharrukin

سارمینتو[1]، دومینگو فاوستینو (domingo fāstino sārmiento)، ۱۸۱۱-۸۸، سیاستمدار و نویسنده‌ی آرژانتینی، رئیس جمهور (۱۸۶۸-۷۴). در زمان روساس در تبعید بود، و پس از سقوط او بازگشت. و چون رئیس جمهور شد اصلاحات فرهنگی در آرژانتین بعمل آورد.

سارناته[2] (sārnāth) یا **سارنات**، از اماکن باستان‌شناسی، ج‌ش اوتار پرادش، هند، نزدیک بنارس. باغ گوزن که، بر طبق روایات، محل نخستین موعظه‌ی بودا است، در اینجا میباشد. ابنیه‌ی بودائی آن مشتمل است بر ستونی دارای کتیبه‌ای (قرن ۳م ق‌م) از آشوکا و یک ستوپا، از قرن ۷م ب‌م، به ارتفاع ح ۴۳ متر.

سارنیا[3] (sārniā)، شهر (جه ۵۰'۹۷۶) و بندر، ج ایالت اونتاریو، کانادا، بر رود سنت کلر، در انتهای جنوبی دریاچه‌ی هورون. مقابل شهر و بندر پورت هیورن[4] (port hiurən) از ایالت میشیگان (کشمت) است. و با آن بوسیله‌ی پل و تونل مرتبط میباشد. در ۱۸۳۳ مسکون شد. مرکز پالایش نفت است، فولادسازی، الوار، و آرد دارد.

ساروتقی (sārutaqi)، شهرت **میرزا تقی اعتماد الدوله**، ف ۲۰ شعبان ۱۰۵۵ هق، از وزرا و رجال مشهور عهد صفوی. در زمان شاه عباس I صفوی وزیر قراباغ و سپس وزیر مازندران شد. بسبب عشقی غیر طبیعی، به امر شاه عباس خصی گشت (وی خود شرح این بدبختی را در ۱۰۲۸ هق برای پیترو دلا واله، که در فرح‌آباد مازندران میهمان شاه عباس بود، نقل کرده است، و گفته است که حاسدان به وی تهمت زده‌اند). در زمان شاه صفی نیز تا ۱۰۴۴ هق، جز مدتی کوتاه، وزارت مازندران و گیلان داشت، و پس از آنکه شاه صفی وزیر اعظم خود، میرزا طالب خان اعتمادالدوله را کشت، ساروتقی را به وزارت اعظم انتخاب کرد، و وی در ماه صفر ۱۰۴۴ هق به اصفهان وارد شد، و رسماً اعتمادالدوله گردید (← اعتمادالدوله، عنوان). ساروتقی در عین زیرکی و درستکاری مردی متکبر و مستبد و تندخوی و کینه‌توز بود، و عاقبت در سلطنت شاه عباس II، که از ساروتقی دلخوش نبود، او را بقتل رسانیدند. در باب ماجرای او با ساعتساز سویسی ← شتادلر، رودولف.

ساروتقی، مسجد، مسجد کوچکی مورخ ۱۰۵۳ هق، در اصفهان. نقاشی عالی داخل گنبد از جهت سبک منحصر است. بانی آن ساروتقی بود، که این مسجد را متصل به کاخ خویش ساخت.

ساروخ، رود آذربایجان، ← ساروق.

ساروس: ← گرفت.

ساروق (sāruq)، ده (جه ۱°۹۷۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان فراهان، شهرستان اراک. قالی آن معروف است. بقول نزهة القلوب سابقاً دار الملک فراهان بود.

ساروق (sāruq) یا **ساروخ** (sārux)، رود آذربایجان جنوبی، ل‌غ ایران. از کوههای قرق بلاغ داغ (qerq bolāq dāq) یا کوه بلقیس در خاک افشار برمیخیزد و تقریباً بجانب غ روان شده به رود جغتو میریزد.

ساروکلا (saru kalā)، ده (جه ۱°۵۰۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان علی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران).

سارون، دشت، ← شارون.

سارونیک[5]، خلیج (sāronik) یا **خلیج آیگینا[6]** (āyginā) یا **خلیج اژین[7]** (ejin)، شاخابه‌ی دریای اژه، ج‌ش یونان، از ل‌ش به آتیک، از ل به برزخ کورنت، و از ج‌غ به شبه جزیره‌ی آرگولیس محدود است. کانال معروف به کانال برزخی آنرا به خلیج کورنت متصل میکند. از شهرهای واقع بر کنار آن پیره است. جزایر بسیاری (از جمله آیگینا و سالامیس) در آن واقعند.

ساروبه: ← دابویه.

ساره: ← سارا.

ساره[8] (sāre) یا **سارما** (sāremā)، آلمانی و سوئدی **اوزل[9]** (ēzel)، جزیره (۲°۷۱۰ کمم)، استونی، در ش دریای بالتیک نزدیک ساحل غربی استونی و لغ خلیج ریگا.

ساری (sāri)، شهرستان، استان دوم (مازندران)، ل ایران؛ فعلا مشتمل بر بخشهای حومه، دوه‌انگه، و چهاردانگه. از ل به دریای خزر، از غ به شهرستان شاهی، از ج به شهرستان سمنان، و از ش به شهرستانهای بهشهر و دامغان محدود است. جبال البرز از آن میگذرد، و مستور از جنگل میباشد. رود تجن با شعبه‌هایش، فریم (farim)، لاجیم (lājim)، زارم رود (zārem rud)، و گرمابرود (garmābrud) مشروبش میکنند. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد. از آبادیهای تاریخی آن فرح‌آباد میباشد. محصول عمده‌اش برنج، پنبه، توتون، و مرکبات است. شهرستان ساری در سال ۱۳۱۶ هش، با بخشهای چهاردانگه، بابل، بابلسر، آمل، بندپی، نور، لاریجان، شاهی، سوادکوه، اشرف (بهشهر)، و فیروزکوه، تشکیل گردید. در بهمن ماه ۱۳۲۲ هش بخشهای بابل، نور، بندپی، آمل، بابلسر، و لاریجان از آن منتزع شد. در مهر ماه ۱۳۲۴ هش بخشهای شاهی، فیروزکوه، و سوادکوه، و سپس در اسفند ماه ۱۳۳۳ هش بخش بهشهر هم از آن جدا گردید. مرکز شهرستان و استان دوم، **ساری** (جه ۲۶°۲۷۸ سث ۱۳۳۵ هش)، نزدیک بحر خزر کنار راه آهن سرتاسری است. رود تجن از ۱ کیلومتری ش آن میگذرد. توسط راه‌های شوسه با شاهی، بهشهر، و فرح‌آباد مربوط است. در مآخذ اسلامی نام این شهر ساریه (sāria) آمده است. شهر ساری در زمان فرخان، اسپهبد طبرستان در اواخر قرن اول و اوایل قرن ۲م هق، بوسیله‌ی یکی از امرای وی بنام باو (bāv) ساخته شد یا ساختمانش تجدید گردید (در افسانه‌ها بنای آنرا به طوس، پسر نوذر، سپهسالار کیخسرو، پادشاه داستانی ایران، نسبت داده‌اند). ساری در طی تاریخ چند بار در دوره‌ی طاهریان و در زمان حسن ابن زید علوی و محمد ابن زید کرسی طبرستان بود. ساختمان مسجد جامع آنرا امیر یحیی ابن یحیی در دوره‌ی خلافت هارون‌الرشید آغاز کرد، و مازیار ابن قارن آنرا به اتمام رسانید. محصول عمده‌ی آن ابریشم بود. از بناهای مهم آن مقبره‌ی سلطان محمد رضا، و ← امامزاده یحیی است.

ساری (sāri)، لباس اصلی زنان هندی، که عبارتست از پارچه‌ای راسته و سبک‌وزن، بطول ۵ تا متجاوز از ۸ متر. ساری را با ظرافت تمام دور کمر می‌پیچند، قسمت پایین آن به شکل دامن از کمر به پایین بدن را کاملا میپوشاند، قسمت بالائی را دور سینه میپیچند، و دنباله‌ی آن را روی شانه‌ی چپ و گاهی بر سر میکشند. زنان ثروتمند هندی ساری ابریشمین با حواشی منقش به نقش و نگار زرین میپوشند.

ساری، لفظ، ← سریان.

ساری[10]، ولایت (۱°۸۷۰ کمم؛ جه ۱°۷۳۳°۰۳۶)، ج انگلستان، کرسی آن گیلفرد. داونز شمالی از ش به غ از آن میگذرد. از ولایات اطراف لندن، و عمدةً زراعتی است؛ تهیه‌ی لبنیات و پرورش گوسفند رواج دارد. شهرهای معروفش عبارتند از کرویدن (دارای فرودگاه)، ویمبلدن (مسابقات تنیس)، اپسم اند یوئل (اسب‌دوانی)، کیو گاردنز (باغ نباتات)، و رانیمید (جان لکلند در ۱۲۱۵ ماگنا کارتا را در اینجا امضا کرد).

ساری رودپی (sārie rudpey)، دهستان (جه ح ۱۶۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۴ (؟) آبادی.

ساری‌سو: ← زنگمار؛ ساری‌سو باسار.

ساری‌سو باسار (sāri.su bāsār)، دهستان (جه ح ۷°۸۰۰؟)، بخش پلدشت، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. از ل و ش به خاک شوروی و از غ به ترکیه محدود است. رودهای ساری‌سو و زنگمار از آن میگذرند (دهستان از رود ساری‌سو نام گرفته است). مرکزش، قره تپه (qara tappe) (جه ۵۶۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری جغ پلدشت است.

ساریه (sāriyye)، ده (جه ۱°۰۰۶ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۵ کیلومتری جغ سوسنگرد.

ساز[11] (sāz)، وسیله‌ای (جز اعضای بدن) برای ایجاد اصوات موسیقی (← صوت). سازها را بر حسب ماهیت ماده‌ای که ارتعاشات آن سبب تولید صوت است (ستون هوا، زه، و غشاء پوستی یا صفحات فلزی و غیره) به سازهای بادی (مانند فلوت)، سازهای زهی (مانند ویولن)، و سازهای کوبی (مانند تمبال و سنج) تقسیم میکنند. اگرچه این تقسیم‌بندی خالی از مسامحه نیست (زیرا بعضی از سازها را مانند پیانو نمیتوان منحصراً جزء یکی از این تقسیمات دانست)، ولی آسان و عملی است. **سازگزینی[12]** (sāz.gozini) عبارتست از تنظیم و تصنیف موسیقی برای سازهای مخصوص، و معمولا ناظر به علم آهنگساز است بر امکانات عملی هر ساز از این لحاظ که خلق یا ایجاد اصوات مورد نظر وی با چه سازهائی بهتر و عملیتر است. قس "ارکستراسیون" در مقاله‌ی ارکستر.

سازا[13] (sāzā) [از ساختن]، هر یک از اجزای سازنده‌ی یک چیز (بدین معنی است که مثلا گویند ماده و تشعشع دو سازای جهان فیزیکی هستند). در اصطلاح شیمی، هر عنصر یا رادیکالی (←

---

(۱)Sarmiento (۲)Sarnath (۳)Sarnia (۴)Port Huron (۵)Saronic (۶)Aegina (۷)Égine (فتـ) (۸)Saare (۹)Ösel (۱۰)Surrey (۱۱)musical instrument (۱۲)instrumentation (۱۳)constituent

رادیکال، در شیمی) را که جزء یک ترکیب شیمیائی است (مانند اکسیژن یا ئیدروژن در آب) سازای آن ترکیب میخوانند. همچنین، هر فاز یک سیستم شیمیائی را سازای آن نامند.

سازج هندی (sāzaje hendi)، برگ دارچین چینی (*Lauri cassiae*).

ساز دهنی[1] (sāze dahani)، ساده‌ترین ساز دارای زبانه‌های متحرک، که ارگ دهنی نیز خوانده میشود. زبانه‌های آن در جعبه‌ی تنگ چوبی یا فلزی قرار داده شده است. بوسیله‌ی سوراخهائی هوا به داخل ساز دمیده میشود، یا از آن خارج میگردد. اغلب سازهای دهنی روی گام دیاتونیک کوک شده است.

سازش[2] سال ۱۸۵۰، عنوان کلی تصمیماتی که در سال ۱۸۵۰ به تصویب کنگره‌ی کشمکش رسید، و به نقار میان ایالات جنوبی و شمالی بر سر مسئله‌ی بردگی (که با الحاق تکزاس به کشمکش شدت یافته بود) موقتاً پایان داد. طراح عمده‌ی آنها س. آ. داگلس و مدافع آنها در سنا ه. کلی بود. مسائلی که در آنها پیشبینی شده بود عبارت بود از پذیرفتن کالیفرنیا در جرگه‌ی ایالات متحده به عنوان یک ایالت آزاد؛ سازمان دادن نیو مکسیکو و یوتا بعنوان سرزمینهای جزء کشمکش بدون اشاره به موضوع برده‌داری؛ تصفیه‌ی ادعاهای مرزی تکزاس؛ منع برده‌داری در بخش کولومبیا؛ و تشدید قوانین بردگان فراری. این "سازش"، بعنوان راه حل نهائی مسئله‌ی بردگی در سرزمینهای کشمکش، مورد استقبال قرار گرفت، ولی در ۱۸۵۴ دگر بار مشکلات بپا خاست.

سازگزینی: ← ساز.

سازمان بازرگانی بین‌المللی[3]، علامت اختصاری **ایتو[4]** (ito)، سازمانی که تأسیس آن، بعنوان سازمانی وابسته به سازمان ملل متحد، در منشور معروف به منشور هاوانا، پیشبینی شده بود ولی تأسیس نگردید. در کنفرانسهائی که از ۲۱ نوامبر ۱۹۴۷ تا ۲۴ مارس ۱۹۴۸ در هاوانا (کوبا) تشکیل شد، ۵۴ دولت عضو بمنظور برطرف کردن مشکلات تجارت بین‌المللی توافقهائی معروف به منشور هاوانا بعمل آوردند، و قرار شد پس از تصویب این منشور بوسیله‌ی مملکتهای عضو، ایتو تأسیس شود. متعاقب این منشور کمیسیون موقتی ("کمیسیون موقت ایتو") تشکیل گردید تا مقدمات نخستین کنفرانس ایتو را آماده کند، ولی در نتیجه‌ی امتناع کشمکش از تصویب منشور هاوانا، سازمان بازرگانی بین‌المللی تشکیل نیافت.

در ضمن اینکه منشور هاوانا در دست تهیه بود، "کمیته‌ی مقدماتی برای اینو" ترتیب مذاکراتی را جهت یک توافق بین‌المللی بازرگانی بر سر تعرفه‌ها داد، و از این مذاکرات—که بین 10 آوریل و ۳۰ اکتبر ۱۹۴۷ در ژنو صورت گرفت—موافقت‌نامه‌ای معروف به موافقتنامه‌ی عمومی در باب تعرفه‌ها و بازرگانی[5]، بعلامت اختصاری گاتت[6] (gātete)، ناشی شد، که از اول ژانویه‌ی ۱۹۴۸ بموقع اجرا گذاشته شد. اعضای گاتت متعهدند که برای تخفیف تعرفه‌های گمرکی و برطرف کردن سایر موانع تجارت بین‌المللی همکاری کنند. مهمترین خدمت گاتت مذاکرات مربوط به توسعه‌ی چندجانبی تخفیف تعرفه از طریق اجرای اصل **کاملة الوداد** بوده است.

سازمان برنامه (sāzmāne barnāme)، سازمانی که بر طبق قانون مصوب ۲۶ بهمن ۱۳۲۷ هش مجلس شورای ملی برای به انجام رسانیدن عملیاتی عمرانی بوجود آمد. فکر تنظیم "برنامه" برای فعالیتهای عمرانی کشور از سال ۱۳۱۶ هش مورد توجه قرار گرفت. "شورای عالی اقتصاد" که برای این منظور در اوایل آن سال تأسیس گردید، مخصوصاً پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و شرایط خاصی که طی جنگ II در ایران حکمفرما بود، کاری از پیش نبرد. پس از خاتمه‌ی جنگ، چون در نتیجه‌ی مخارج نیروهای متفقین در ایران طی سالهای جنگ کشور قوه‌ی خرید خارجی معتنابهی بشکل نقره و طلا و ارز بدست آورده بود، فکر استفاده از این اندوخته برای ترمیم و توسعه‌ی اقتصادی، و طرح برنامه‌های عمرانی، تجدید شد. برای این منظور، در اوایل سال ۱۳۲۵ هش، از یک طرف "بانک صنعتی و معدنی ایران" برای اصلاح کردن وضع کارخانه‌های دولتی تأسیس شد، و کلیه‌ی مؤسسات اقتصادی و کارخانه‌های دولتی—جز صنعت نفت و انحصار دخانیات و راه آهن دولتی ایران و سیلوها—در آن دستگاه متمرکز گردید. از طرف دیگر، برای تنظیم یک برنامه‌ی توسعه‌ی اقتصادی، هیئتی بنام "کمیته‌ی برنامه" بوجود آمد که، برنامه‌ای برای مدت ۷ سال تهیه و تنظیم کند. چون قدرت مالی کشور برای اجرای برنامه‌ای که تهیه شد کافی نبود، فکر گرفتن وام خارجی پیش آمد. در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۲۵ هش با بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی) مذاکره شد، و آن بانک، که اصولا برای طرحهای مشخص وام میپردازد، جزئیات طرحها و برنامه‌های پیشنهادی را خواست. دولت ایران در آذر ماه ۱۳۲۵ هش شرکت امریکائی موریسن نودسن را (که بعداً پیمانکار ساختن ← سد گرج شد) مأمور این کار کرد. آن شرکت در ربع دوم سال ۱۳۲۶ هش گزارشی تحت عنوان برنامه‌ی توسعه و عمران ایران به مقامات دولتی تسلیم کرد، ولی چون وسعت این برنامه هم خارج از حدود امکانات مالی دولت بود، یک برنامه‌ی نهائی بنام "برنامه‌ی هفتساله‌ی اول" بر اساس تحقیقات و نظریات شرکت موریسن نودسن تنظیم گردید.

برنامه‌ی هفتساله‌ی اول (بهمن ماه ۱۳۲۷–شهریور ماه ۱۳۳۴ هش)—طرح این برنامه در آذر ماه ۱۳۲۶ هش آماده شد. حجم اولیه‌ی این برنامه بدواً ≈ ۶۲ میلیارد ریال پیشبینی شده بود، ولی بسبب عدم تکافوی امکانات مالی و نیروی انسانی آزموده، به ۲۱ میلیارد ریال تقلیل یافت. لایحه‌ی برنامه‌ی هفتساله‌ی اول در بهمن ماه ۱۳۲۷ هش به تصویب مجلس شورای ملی رسید. چون پیشبینی شده بود که ≈ ۳۲٪ از وجوه لازم از بانک جهانی وام گرفته شود، دولت ایران در بهمن ماه ۱۳۲۷ هش قراردادی با مؤسسه‌ی امریکائی مشاورین ماوراء بحار منعقد نمود تا یک برنامه‌ی تفصیلی بر اساس قانون برنامه تهیه کند. گزارش آن مؤسسه در مهر ماه ۱۳۲۸ هش تسلیم مقامات ایرانی شد، و بر آن اساس، دولت ایران با مقامات بانک جهانی مذاکرات اخذ وام را شروع نمود، ولی پس از ورود نمایندگان بانک به ایران، صنعت نفت ملی شد، و مذاکرات تعطیل گردید. معذلک، برنامه‌ی هفتساله‌ی اول، پس از تجدید نظر به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد. دو سال اول دوره‌ی این برنامه صرف ایجاد تشکیلات سازمان برنامه و اصلاح وضع و تجدید سازمان صنایع (که از بانک سابق صنعتی و معدنی ایران به سازمان برنامه منتقل شده بود) گردید. فعالیت سازمان برنامه در زمینه‌ی اخیر تا حدی موجب بهبود وضع کارخانه‌ها از نظر مالی و میزان تولید شد. در اوایل سال ۱۳۳۰ هش، بحران نفت باعث رکود و وقفه در اجرای طرحها شد. این وضع تا سال ۱۳۳۳ هش ادامه یافت، و پس از برقراری مجدد درآمد نفت، برنامه‌ی جدیدی برای توسعه‌ی اقتصادی طرح شد. برنامه‌ی اول در شهریور ماه ۱۳۳۴ هش متوقف گردید، و مبادرت به اجرای برنامه‌ی دوم شد.

برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم (مهر ماه ۱۳۳۴–مهر ماه ۱۳۴۱ هش)—قانون برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم در ۸ اسفند ماه ۱۳۳۴ هش به تصویب مجلس شورای ملی رسید. هدفهای این برنامه عبارت بود از افزایش تولید، بهبود و تکثیر صادرات، تهیه‌ی مایحتاج مردم در داخله‌ی کشور، ترقی کشاورزی و صنایع، اکتشاف و بهره‌برداری از معادن و ثروتهای زیرزمینی، اصلاح و تکمیل وسائل ارتباط، اصلاح امور بهداشت عمومی، و انجام هر نوع عملیات دیگر برای عمران کشور و بالا بردن سطح فرهنگ و زندگی افراد و بهبود وضع معیشت عمومی. همین قانون مقرر کرده بود که اعتبار هزینه‌ی عملیات مندرج در قانون از محل عایدات نفت تأمین، و از سال ۱۳۲۷ ببعد ۸۵٪ کل درآمد نفت به آن سازمان پرداخت شود. اعتبارات اولیه که ضمن این قانون به تصویب رسید بالغ بر ۷۰ میلیارد ریال بود، و بعداً به ۸۴ میلیارد ریال افزایش یافت (دی ماه ۱۳۳۶ هش).

برنامه‌ی دوم چندی در دوره‌ی توسعه بود، که مقارن بود با تحرک و رونقی که—بسبب افزایش درآمد نفت و وامها و کومکهای بلاعوض خارجی از یک طرف، و افزایش هزینه‌های دولتی به موازات افزایش اعتبارات داخلی و خارجی از طرف دیگر—در اقتصاد عمومی کشور پدید آمده بود. بعلاوه، وضع ارزی کشور از ۱۳۳۴ تا پایان ۱۳۳۶ هش بسیار رضایت‌بخش بود، و واردات در نتیجه‌ی سیاست درهای باز رو به افزایش گذاشت (منابع عمده‌ی ارز را صادرات، کومکهای بلاعوض خارجی، درآمد نفت، و فروش ارز توسط کنسرسیوم نفت برای تأمین ریال جهت هزینه‌های داخلی آن تشکیل میداد). بعداً عواملی چند (پیشی گرفتن سرعت افزایش پول بر رشد اقتصادی کشور، افزایش سریع بودجه‌ی عادی دولت، عدم هماهنگی مؤسسات دولتی در اخذ وام از خارجه، تقلیل کومکهای خارجی در ۱۳۳۶ هش و قطع آن در سال ۱۳۳۷ هش)، سبب کاهش موجودی ارزی

---

(۱)harmonica (۲)Compromise (۳)International Trade Organization (۴)ITO (۵)General Agreement on Tariffs and Trade (۶)GATT

کشور و افزایش قیمتهای داخلی گردید، و دولت اقدام به کاستن از سهم سازمان برنامه از درآمد نفت برای جبران کسر بودجه نمود. باین جهت، قراردادهائی برای اخذ وام منعقد شد، که از محل آنها حدود ۲۵ میلیارد ریال تا آخر دوره‌ی برنامه‌ی دوم مورد استفاده قرار گرفت.

مسائل و مشکلات برنامه‌ی دوم، علاوه بر مسائل مالی سابق الذکر، عبارت بوده است از فراهم نبودن اطلاعات و آمار دقیق، که اساس طراحی هر برنامه‌ای است، و سایر مشکلات برنامه‌ریزی؛ عدم هماهنگی بین دستگاههای گوناگون اجراکننده‌ی طرحهای عمرانی، و تشتت ناشی از اعتباراتی که دستگاههای دولتی از بودجه‌ی دولت برای اجرای برنامه‌های عمرانی میگرفتند؛ کمی مأمورین کارآزموده برای اجرای عملیات عمرانی و پیمانکاران و مهندسین مشاور ورزیده در کشور؛ و غیره. معذلک، در برنامه‌ی دوم کارهای مهمی صورت گرفت، و پیشرفتهای ممتنابهی حاصل آمد، که از جمله علاوه بر پیشرفتهای نامرئی (مانند آماده ساختن مأمورین کارآزموده برای کارهای عمرانی و شناسانیدن توسعه‌ی اقتصادی بعنوان هدف ملی) میتوان ساختمان سدهای محمد رضا شاه پهلوی، کرج، و سفیدرود؛ طرحهای مکانیزه کردن کشاورزی، دفع آفات، ترویج کود شیمیائی، کشت نیشکر و ایجاد صنعت قند بر پایه‌ی آن؛ ساختمان راه و راه آهن و فرودگاهها، اصلاح بنادر، و تقویت تجهیزات پستی و تلگرافی و رادیوئی؛ ساختمان یا تکمیل کارخانه‌های متعدد (مانند چیت‌سازی تهران و شاهی، کارخانه‌های سیمان دورود و منجیل، و کارخانه‌های قند مرودشت، بردسیر کرمان، و چناران)، مبارزه‌ی موفقیت‌آمیز با مالاریا و بیماریهای واگیردار، ساختن تعداد زیادی درمانگاه، مدرسه، و مراکز و کارگاههای حرفه‌ای و کشاورزی؛ تأمین برق برای ۱۴۴ شهر و اتمام لوله‌کشی در ۴۰ شهر؛ و غیره.

برنامه‌ی سوم (اول مهر ماه ۱۳۴۱–آخر سال ۱۳۴۶ هش)–در ۲۰ دی ماه ۱۳۳۹ هش، هیئت دولت سازمان برنامه را مأمور تهیه‌ی برنامه‌ی سوم کرد. برنامه‌ای که با استفاده از تجربیات گذشته فراهم شده بود، در روز ۱۳ دی ماه ۱۳۴۰ هش در جلسه‌ای در سازمان برنامه در حضور اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی مورد بررسی قرار گرفت. لایحه‌ی قانونی برنامه سوم در ۱۸ شهریور ماه ۱۳۴۱ هش به تصویب هیئت دولت رسید. هدفهای اصلی این برنامه افزایش درآمد ملی، توزیع عادلانه‌ی درآمد، و ایجاد کار برای عده‌ی بیشتری از مردم است. از تفاوتهای اساسی آن با برنامه‌ی دوم اینست که در این دوره سازمان برنامه بصورت دستگاه برنامه‌ریزی و نظارت در اجرای برنامه‌های عمرانی درآمده است، و اجرای طرحها را بر عهده ندارد، و وزارتخانه‌ها و دستگاههای اجرائی مسئول اجرای طرحها میباشند. بعلاوه، سعی شده است که حتی الامکان از تراکم کارها در مرکز جلوگیری شود، و در استانها واحدهائی برای تهیه و تنظیم و اجرای برنامه‌های محلی بوجود آمده است.

سازمان بین‌المللی آوارگان[1] (یا **پناهندگان**)، علامت اختصاری **ایرو**[2] (iro)، از سازمانهای موقت وابسته به سازمان ملل متحد، که در ۱۹۴۸ تأسیس شد، و مرکزش در ژنو بود. کار اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد را در رسیدگی به حال اروپائیانی که در جنگ II بی‌خانمان شده بودند، و در بازگردانیدن آنها به اوطانشان یا سکنی دادن آنها در نواحی دیگر، به پایان رسانید. در ۱۹۵۲ این سازمان برچیده شد، به اداره‌ی مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان جایگزین آن گردید.

سازمان بین‌المللی کار[3]، علامت اختصاری **ایلو**[4] (ilo)، سازمان خودمختاری که بموجب معاهده‌ی ورسای در ۱۹۱۹ برای هماهنگ کردن و بهبود بخشیدن به شرایط کار کارگران کشورهای عضو تشکیل گردید. این سازمان وابسته به جامعه‌ی ملل بود، ولی از ۱۹۴۶ از سازمانهای تخصصی سازمان ملل متحد گردید. مرکز اصلی آن در ژنو است.

سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری[5]، علامت اختصاری **ایکائو**[6] (ikāo)، سازمانی وابسته به سازمان ملل متحد، که در ۱۹۴۷ تأسیس شد. کارش تشویق و پیش بردن تجارت و اقتصاد و امنیت هوائی است. مرکزش در مونترآل است.

سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی[7]، علامت اختصاری **سیتو**[8] (sito)، سازمانی که به موجب پیمان دفاع جمعی آسیای جنوب شرقی بوجود آمد. این پیمان در ۱۹۵۴ در مانیل بین نمایندگان استرالیا، فرانسه، بریتانیای کبیر، زلند جدید، پاکستان، فیلیپین، تایلند، و کشمت به امضا رسید. هدف آن تضمین صلح در پهنه‌ی چش آسیا و چغ فکم است. در تتمیم این پیمان، "منشور اقیانوس کبیر" صادر شد که در آن حق ملل آسیائی و مردم جزایر فکم به برابری و اخذ تصمیم در باب سرنوشت خود تأیید گردید، و همکاری ممالک عضو سازمان در تأمین هدفهای اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی بیان گردید. مرکز سازمانهای نظامی و غیر نظامی که بموجب پیمان مذکور بوجود آمد در بانکوک است.

سازمان پیمان خاور میانه: ← **سازمان پیمان مرکزی.**

سازمان پیمان مرکزی[9]، علامت اختصاری **سنتو**[10] (sento)، اتحادیه‌ای دفاعی که گاه سازمان پیمان خاور میانه[11] [علامت اختصاری منو[12] (meto)] نیز خوانده میشود، و تا ماه اوت ۱۹۵۹ به پیمان بغداد موسوم بود. پیمان بغداد، پس از مذاکرات طولانی، در ۲۴ فوریه‌ی ۱۹۵۵، در بغداد بین ترکیه و عراق به امضا رسید، و هدفش امداد متقابل بین دول امضاکننده بود، و کشمت و بریتانیای کبیر از آن حسن استقبال کردند. در همان سال، در ۴ آوریل بریتانیای کبیر، در ۲۳ سپتامبر پاکستان، و در ۳ نوامبر ایران بدان پیوستند، و پس از ۱۹۵۵ دولت دیگری بآن ملحق نشد. با وجود مساعی فراوانی که برای الحاق کشمت باین اتحادیه بعمل آمد، آن دولت به اتحادیه نپیوست، اما وعده‌ی همکاری داد، و نمایندگانش بعنوان ناظر در شورای وزیران پیمان، که تقریباً هر ۶ ماه یک بار تشکیل میشد، شرکت میکردند.

پس از سرنگون شدن بساط نوری سعید در زویه‌ی ۱۹۵۸ و روی کار آمدن عبدالکریم قاسم، دولت جدید عراق از اتحادیه بلافاصله خارج نشد. در جلسه‌ی ۲۸–۲۹ زویه‌ی ۱۹۵۸ شورای وزیران در لندن، که اعضای پیمان جز عراق در آن شرکت داشتند، هدف پیمان تأیید شد، و کشمت بیش از پیش وعده‌ی مساعدت داد. در مارس ۱۹۵۹ عراق از عضویت خارج شد، و در ۱۹ ماه اوت از مرکز جدید سازمان در آنقره اعلام شد که سازمان اسم خود را به سازمان پیمان مرکزی تغییر داده است.

سنتو علاوه بر وظایف دفاعی فعالیتهای اقتصادی نیز دارد. از بزرگترین طرحهای اقتصادی آن طرح راه آهن بین ایران و ترکیه است.

سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد: ← **یونسکو.**

سازمان جهانی بهداشت[13]، علامت اختصاری **و.ه.او.**[14] (ve he o) یا **وهو**[14] (veho)، از مؤسسات تخصصی سازمان ملل متحد، که در ۱۹۴۸ تأسیس شد، و مرکزش در ژنو است. هدف آن "نیل همه‌ی مردم به سطح اعلای سلامتی" است. این سازمان بوسیله‌ی هیئتها و مؤسسات محلی عمل میکند، و تا کنون در ریشه‌کن ساختن بیماریهای سل، مالاریا، و وبا قدمهای مؤثری برداشته است.

سازمان خواربار و کشاورزی جهانی[15]، علامت اختصاری **اف.آ.او.**[16] (ef ā o) یا **فائو**[16] (fāo)، از کارگزاریهای سازمان ملل متحد. در اکتبر ۱۹۴۵ تأسیس شد، و در دسامبر ۱۹۴۶ زیر نظر سازمان ملل متحد قرار گرفت. کارش توسعه‌ی اقتصادیات جهان از طریق بهبود وضع زراعت، توزیع فراورده‌های کشاورزی، اصلاح وضع روستائیان، و بالا بردن مقدار و درجه‌ی مرغوبیت مواد غذائی است.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، سازمان خیریه‌ای تحت ریاست عالیه‌ی محمد رضا شاه پهلوی و نیابت اشرف پهلوی، که در سال ۱۳۲۶ هش ـ هنگامی که عواقب شوم جنگ II گروه کثیری از ایرانیان را گرفتار فقر و فاقه و بیماریهای گوناگون کرده بود ـ در تهران تأسیس گردید، و پس از آن فعالیتهای خود را در نقاط دیگر کشور گسترش داد. وظایف سازمان عبارت بود از اقدام در امور اجتماعی عام المنفعه، از قبیل خدمات بهداشتی و تعلیم و تربیتی، کومک به مادران فقیر و بینوا، رسیدگی به زندگی خانواده‌های فقیر، و غیره. در آغاز عواید سازمان بطور کلی عواید بلیطهای اعانه‌ی ملی بود که بعدها با حمایت منابع دولتی توسعه پیدا کرد. با گسترش سازمان بعدها (I) ۱۲۵ درمانگاه و بیمارستان در سراسر کشور احداث گردید

(۱)International Refugee Organization (۲)IRO (۳)International Labo(u)r Organization (۴)ILO (۵)International Civil Aviation Organization (۶)ICAO (۷)Southeast Asia Treaty Organization (۸)SEATO (۹)Central Treaty Organization (۱۰)CENTO (۱۱)Middle East Treaty Organization (۱۲)METO (۱۳)World Health Organization (۱۴)WHO (۱۵)Food and Agriculture Organization (۱۶)FAO

که از جمله آنها می‌توان به بیمارستان رضا پهلوی، در تجریش (تاریخ افتتاح ۲۳ مرداد ۱۳۴۰ هش)؛ بیمارستان فرح پهلوی، در رامسر (تاریخ افتتاح ۸ مهر ماه ۱۳۴۱ هش، دارای 100 تخت)؛ و بیمارستان نکوئی، در قم (تاریخ افتتاح ۸ اسفند ۱۳۳۵ هش، دارای ۹۰ تخت). (III) آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی، در تهران، که در آغاز بعنوان کانون کار و آموزش، برای جمع‌آوری متکدیان و ولگردان و آموختن تحصیلات ابتدائی و کارهای حرفه‌ای به آنان، تأسیس گردید (بهمن ماه ۱۳۲۶ هش)، و در سال ۱۳۳۴ هش به آموزشگاه شبانروزی فنی و حرفه‌ای مبدل گردید که امروز بنام آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی خوانده میشود. (IV) آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی، که در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۸ هش در تهران افتتاح گردید، و تا کنون ۵۵۱ فارغ التحصیل از آن خارج شده‌اند. (V) مؤسسات دیگر، مانند بنگاه شماره‌ی ۲ اشرف (در تهران)، کارخانه‌ی داروسازی دارویخش (تاریخ افتتاح ۲ اردیبهشت ۱۳۴۲)، و ۵ باب اندرزگاه در تهران و ۵۸ باب در شهرستانها (برای کومکهای طبی و بهداشتی به مادران و خانواده‌های فقیر، و نیز توزیع مواد غذائی و سوخت و لباس به آنان).

از کارهای فرهنگی سازمان طبع کتابهای چهار کلاس ابتدائی دبستانها است که از سال تحصیلی ۱۳۳۶–۳۷ هش ببعد دو سال تماماً به هزینه‌ی سازمان و پس از آن با کومک دولت انجام گرفته است. از آغاز اجرای این برنامه تا پایان سال تحصیلی ۱۳۴۲–۴۳ هش، تعداد ۲۶٬۳۰۱٬۵۹۵ جلد کتاب درسی و ۳۰۰٬۰۰۰ جلد کتاب نیز برای سپاه دانش طبع شده است.

سازمان کشورهای امریکائی[1]، از سازمانهای ناحیه‌ای سازمان ملل متحد، که در ۳۰ آوریل ۱۹۴۸ در شهر بوگوتا، بر حسب توافق ۲۱ کشور جمهوری امریکائی بوجود آمد. هدفش تأمین صلح، عدالت، و اتحاد مستحکم بین ممالک قاره‌ی امریکا است، و امنیت و دفاع از حاکمیت و تمامیت ارضی کشورهای امضاکننده. مرکز آن شهر واشینگتن (پایتخت کشور) است. در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۶۲، کوبا از سازمان اخراج گردید، و در ژوئن ۱۹۶۳ بولیوی از آن خارج شد. نیز ← پان‌آمریکن، اتحادیه‌ی.

سازمان مرز شمال شرقی: ← مرز شمال شرقی، سازمان.

سازمان ملل متحد[2] (sāzmāne melale mot-tahed)، سازمانی بین‌المللی که بلافاصله پس از جنگ II برقرار شد، و جانشین جامعه‌ی ملل گردید. اصطلاح "ملل متحد" برساخته‌ی ف. د. روزولت است، که در ۱۹۴۱ آنرا برای توصیف ملتی که با ممالک محور در جنگ بودند بکار برد. استعمال رسمی آن از اول ژانویه‌ی ۱۹۴۲ است، که ۲۶ دولت اعلامیه‌ی مشترکی (اعلامیه‌ی ملل متحد) صادر و در ضمن آن تصمیم خود را دایر به ادامه‌ی جنگ و عدم قبول انعقاد صلح جداگانه تأکید کردند. اعلامیه‌ی مسکو، که در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۳ توسط دولتهای کشمت، بریتانیای کبیر، چین، و شوروی صادر شد، لزوم ایجاد یک سازمان بین‌المللی را که جانشین جامعه‌ی ملل گردد تأیید کرد. در کنفرانس دامبارتن اوکس (۱۹۴۴)، چهار کشور مذکور طرح اساسنامه‌ی سازمان ملل متحد را تنظیم کردند. در سه کنفرانس یالتا (فوریه‌ی ۱۹۴۵) کشمت، دولت شوروی، و انگلستان با استفاده از حق وتو در شورای امنیت موافقت نمودند. همه‌ی دولتهائی که به اعلامیه‌ی ملل متحد پیوسته بودند و تا اول مارس ۱۹۴۵ به آلمان یا ژاپن اعلان جنگ داده بودند به کنفرانس هیئت مؤسس، که در ۲۵ آوریل–۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ در سان فرانسیسکو منعقد گردید، دعوت شدند. در این کنفرانس، ۵۰ دولت شرکت داشتند، و محلی نیز برای لهستان، که مسئله‌ی حکومت قانونی آن متنازع فیه بود، منظور شد. این اعضای اولیه به تفصیل مندرج در جدول است. در ژانویه‌ی سال ۱۹۶۵ عده‌ی اعضای سازمان ملل متحد بالغ بر ۱۱۵ بوده است. در کنفرانس سان فرانسیسکو پیمانی تنظیم شد بنام منشور سازمان ملل متحد، که در ۲۶ ژوئن به امضا رسید، و در ۲۴ اکتبر (روز سازمان ملل متحد) اکثریت اعضا آنرا تصویب کردند. اولین مجمع عمومی در ۱۰ ژانویه‌ی ۱۹۴۶ در لندن تشکیل شد، و شورای امنیت دو روز بعد تشکیل جلسه داد. در جلسه‌ی مجمع عمومی تصمیم گرفته شد که مقر دائمی سازمان ملل متحد در کشمت شرقی باشد. در دسامبر ۱۹۴۶، مجمع عمومی عطیه‌ی ۸٬۵۰۰٬۰۰۰ دلاری جان د. راکفلر را برای خرید یک قطعه زمین در کنار ایست ریور در شهر نیو یورک برای ساختن مرکز سازمان ملل متحد قبول کرد. ساختمان عمارت سازمان در سال ۱۹۵۲ به اتمام رسید. اولین مجمع عمومی در نیو یورک در سپتامبر ۱۹۵۲ تشکیل جلسه داد.

تشکیلات و اصول سازمان ملل. منشور سازمان ملل متحد مرکب است از یک مقدمه، ۱۹ فصل، و ۱۱۱ ماده. ارکان اساسی سازمان ملل متحد، که بر طبق منشور سازمان تعیین گردیده‌اند، عبارتند از مجمع عمومی، شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی، شورای قیمومت (← قیمومت)، دادگاه دادگستری بین‌المللی، و دبیرخانه. سایر مؤسساتی که بعنوان مؤسسات تخصصی سازمان ملل متحد انجام وظیفه میکنند ولی در منشور ملل متحد پیشبینی نشده‌اند عبارتند از سازمان خواربار و کشاورزی جهانی؛ بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه؛ سازمان بین‌المللی کار؛ سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری؛ صندوق بین‌المللی پول؛ اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات به مسافت دور؛ اتحادیه‌ی پستی جهانی؛ یونسکو؛ دفتر موافقتنامه‌ی عمومی در باب تعرفه‌ها و بازرگانی (← سازمان بازرگانی بین‌المللی)؛ سازمان جهانی بهداشت؛ سازمان مشورتی بین دولتها برای دریانوردی؛ مؤسسه‌ی همکاری مالی بین المللی؛ انجمن بین‌المللی عمران، یونسف؛ و غیره. بعلاوه، سازمان ملل متحد مؤسسات و سازمانهای موقت نیز داشته است (از قبیل سازمان بین‌المللی پناهندگان).

بر طبق منشور سازمان ملل متحد، هدف سازمان عبارتست از حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توسعه‌ی روابط دوستانه بین کشورها، و تأمین همکاری برای حل مسائل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بشردوستی بین‌المللی.

دبیرخانه‌ی سازمان ملل متحد کلیه‌ی وظایف اداری سازمان را بر عهده دارد. دبیرخانه دارای یک دبیر کل و عده‌ای کارمند است که از اتباع کشورهای عضو استخدام میشوند. نخستین دبیر کل سازمان تریگوه لی بود، و پس از وی د. هامرشولد باین مقام رسید (آوریل ۱۹۵۳)، و او تا هنگام مرگ (۱۹۶۱) در این سمت بود، و سپس او تانت (u tānt) کفیل دبیر کل و از نوامبر ۱۹۶۲ دبیر کل شد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد یگانه جائی است که نمایندگان همه‌ی کشورهای عضو در آن شرکت دارند. این مجمع مرتباً همه ساله در سومین دوشنبه‌ی ماه سپتامبر تشکیل جلسه میدهد، و اگر اوضاع و احوال ایجاب کند، جلسات فوق العاده نیز تشکیل میدهد. بطور کلی، جلسات عمومی اختصاص به بحث و شور در مسائل سیاسی و اجتماعی دارد. مجمع عمومی میتواند در تمام مسائل و اموری که در حدود منشور ملل متحد باشد، جز در مسائلی که تحت رسیدگی شورای امنیت است، بحث کند، و به اعضای سازمان یا به شورای امنیت توصیه‌هائی بنماید. در مجمع عمومی، مانند همه‌ی قسمتهای دیگر سازمان، زبانهای رسمی عبارتند از انگلیسی، روسی، فرانسوی، اسپانیائی، و چینی.

شورای امنیت سازمان ملل متحد بر خلاف مجمع عمومی، که اساساً محل بحث و فحص است، مسئولیت اولیه‌اش حفظ صلح میباشد. و نیز، بر خلاف مجمع عمومی، از جنبه‌ی نظری همواره در محل سازمان ملل متحد دایر میباشد. شورای امنیت دارای ۱۱ عضو است؛ نمایندگان چین، فرانسه، بریتانیای کبیر، کشمت، و دولت شوروی اعضای ثابت شورا هستند. شش عضو دیگر غیر ثابت اند، و هر دو سال یکبار از طرف مجمع عمومی انتخاب میشوند، باین ترتیب که از هر یک از نواحی شش‌گانه‌ی اروپای غربی، اروپای شرقی، شرق وسطی، شرق اقصی، امریکای لاتین، و (اخیراً) افریقا، نماینده‌ی یک دولت در شورا شرکت میکنند. در موقع اخذ رأی در شورای امنیت در مسائل مهم سیاسی، پنج دولت بزرگ باید اتفاق رأی داشته باشند، و الا هر یک از آنها میتواند با استفاده از حق وتو از اجرای تصمیمات شورا جلوگیری نماید. شورای امنیت برای حفظ صلح از طرف کلیه‌ی اعضای سازمان ملل انجام وظیفه میکند. طبق منشور ملل متحد، شورای امنیت میتواند به همه‌ی مسائلی که صلح را به خطر اندازد رسیدگی کند. شورای امنیت به مسائل و شکایاتی که از طرف اعضای سازمان ملل متحد مراجعه شود رسیدگی میکند، و ممکن است توصیه‌هائی بنماید یا مستقیماً اقداماتی بعمل آورد.

اقدامات و مشکلات سازمان ملل متحد. شورای امنیت، بسبب حق وتوئی که پنج دولت بزرگ دارند، تا کنون در امر خلع سلاح و تهیه‌ی یک نیروی نظامی برای اجرای تصمیمات سازمان ملل متحد به توافقی نرسیده است. استفاده از حق وتو گاه قبول عضویت اعضای جدید را به تأخیر

(۱)Organization of American States (۲)United Nations (Organization)

انداخته یا غیر ممکن ساخته است (نمونه‌ی بارز آن عضویت چین کمونیست است).

اگرچه مسائل عمده‌ی بین‌المللی به مذاکرات بین دولتهای بزرگ محول شده است، سازمان ملل متحد در تصفیه‌ی بعضی مسائل بین‌المللی مددکار بوده است. تجزیه‌ی فلسطین به توصیه‌ی (۱۹۴۷) سازمان صورت گرفت، و متارکه‌ی جنگ و صلح موقت بین اعراب و یهود را در فلسطین ترتیب داد. مخاصمات هلند و اندونزی را در اندونزی پایان داد (۱۹۴۹)، و قرار آتش‌بس را در کشمیر عملی کرد (۱۹۴۹). کمی بعد از حمله‌ی مشترک (۱۹۵۶) انگلستان و فرانسه و اسرائیل به مصر، سازمان آتش‌بس را ترتیب داد؛ "نیروی سازمان ملل برای وقایع غیر مترقبه" را ایجاد کرد، و جایگزین قوای اشغال‌کننده‌ی کانال سوئز و مرز مصر و اسرائیل نمود. از طرف دیگر، در موارد متعدد که پای دولت مقتدری در میان بوده است، بعنوان اینکه مسائل مورد اختلاف از "امور داخلی" است، از جلوگیری از تجاوز خودداری کرده است (مثلا ← افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی، سطور اخیر مقاله؛ الجزایر، صفحه‌ی ۲۵۵، سطور اوایل ستون اول).

۵۱ عضو اولیه‌ی سازمان ملل متحد

اتحادیه‌ی افریقای جنوبی (جمهوری افریقای جنوبی)	چکوسلواکی	کولومبیا
	چین (تایوان)	گواتمالا
	حبشه	لبنان
آرژانتین	دانمارک	لوکزامبورگ
استرالیا	دومینیک	لهستان
اکوادور	روسیه‌ی سفید	لیبریا
اورگه	زلند جدید	مصر
اوکرائین	سالوادور	مکزیک
ایران	سوریه	نروژ
برزیل	شیلی	نیکاراگا
بریتانیای کبیر	عراق	ونزوئلا
بلژیک	عربستان سعودی	هائیتی
بولیوی	فرانسه	هلند
پاراگه	فیلیپین	هند
پاناما	کانادا	هندوراس
پرو	کشمت	یوگوسلاوی
تچشـ	کوبا	یونان
ترکیه	کوستاریکا	

سازمان ملل متحد، اداره‌ی رفاه و احیاء: ← اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد.

سازمان ملل متحد برای آوارگان، اداره‌ی مأمور عالی: ← مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان، اداره‌ی.

سازمان ممالک امریکای مرکزی: ← امریکای مرکزی.

سازمانهای آب و برق، در ایران، عنوان بعضی سازمانهای قانونی موظف به اجرای عملیات عمرانی، متضمن طرحهای سدسازی و توسعه و انتقال برق حاصل از آنها و اداره‌ی امور سدها و بهره‌برداری از آنها و از تأسیسات مربوط به آنها. نخستین سازمان از این قبیل ← سازمان آب و برق خوزستان بود. در ۱۹ آبان ماه ۱۳۳۹ هش، سازمان سد کرج تبدیل به سازمان آب و برق کرج گردید (← کرج، سد). در آذر ماه ۱۳۳۹ هش سازمان آب و برق سفیدرود (← سفیدرود، سد) و در شهریور ماه ۱۳۴۲ هش سازمان آب و برق آذربایجان تأسیس شد.

سازمان همکاری اقتصادی اروپائی: ← اروپا، سازمان همکاری اقتصادی.

سازمان همکاری بین‌المللی[1]، علامت اختصاری **آی.سی.ای.**[2] (āy si ey)، سازمانی نیمه‌خودمختار، جزء وزارت امور خارجه‌ی کشمت، که امور مربوط به دادن کومکهای اقتصادی، فنی، و سایر کومک‌های غیر نظامی را، که بر طبق برنامه‌ی امنیت متقابل به کشورهای خارجی داده میشود، اداره میکند. این سازمان در ۱۹۵۵ جایگزین سازمانهای مشابهی گردید که در این زمینه فعالیت داشتند، از قبیل اداره‌ی همکاری اقتصادی[3] [علامت اختصاری ای.سی.ای.[4] (i si ey)]، اداره‌ی امنیت متقابل[5] [علامت اختصاری ام.اس.ای.[6] (em es ey)] (۱۹۵۱–۵۳)، و اداره‌ی عملیات خارجی[7] [علامت اختصاری اف.او.ای.[8] (ef o ey)] (۱۹۵۳–۵۵). اعطای کومکهای نظامی صرف از طریق وزارت دفاع کشمت صورت میگیرد.

سازند[9] (sāzand)، در اصطلاح زمینشناسی، مجموعه‌ای از چینه‌ها که دارای خواص سنگی و یا زیائی مشترک باشند؛ و نیز، چینه‌بندیهائی که در یک عصر زمینشناسی تشکیل شده باشد (← زمینشناسی). بر سبیل مسامحه، هر دسته‌ای از سنگهای واقع در یک ناحیه و کمابیش مرتبط به هم را سازند خوانند.

سازواره[10] (sāzvāre)، موجود زنده، یا فردی که فعالیتهای حیاتی را بوسیله‌ی قسمتها یا اعضائی وابسته به یکدیگر ولی دارای وظایف کمابیش متمایز انجام دهد؛ و توسعاً هر واحد سازماندار یا دستگاهی همانند یک موجود زنده، یا هر موجود یا دستگاهی مرکب از اجزای متمایز که چنان سازمان یافته‌اند که اعمال آنها و بستگی آنها به یکدیگر تابع بستگیهای آنها به آن موجود یا به آن دستگاه است، خاصه چنین موجود یا دستگاهی که مستقل از اجزای خود یا مهمتر و اساسیتر از آنها باشد (چنانکه گویند "یک ملت مجموع افراد آن در لحظه‌ی معین نیست، بلکه سازواره‌ای است که هر فرد یک جزء گنرای آنست").

سازوکار[11] (sāzokār)، فنس مکانیسم (mekā-nism). ۱- ترتیب اجزای هر چیز یا روابط آنها با یکدیگر از جهت تطابق آنها در تولید اثری (مانند سازوکار ساعت). ۲- دستگاهی از اجزائی که با سازگاری و تطابق متقابل، مانند ماشین، کار میکنند. ۳- تألیف فرایندهای دماغی که بوسیله‌ی آن نتیجه‌ای حاصل شود (مانند سازوکار اختراع). ۴- وسایلی که لاعن‌شعور برای ارضای میلی بکار انداخته میشوند (مانند سازوکار دفاع).

سازونوف[12]، **سرگی دمیتریویچ** (sergey dmit-rievic sāzonof)، ۱۸۶۱–۱۹۲۷، از رجال روسیه، در ۱۹۱۰–۱۶ وزیر امور خارجه بود، و در بحرانی که منجر به جنگ I شد نقش مهمی داشت. او و سران نظامی روسیه تزار را به اعلان (۲۹ ژوئیه‌ی ۱۹۱۴) بسیج عمومی تحریص کردند. در جنگ داخلی روسیه (۱۹۱۸–۲۰) رهبر گروههای ضد بولشویسم در پاریس بود.

سازهای بادی[13] (sāzhāye hādi) یا **سازهای هوائی**[13] (havā'i)، سازهائی که صوت آنها بوسیله‌ی ارتعاش ستونی از هوا تولید میشود. در ارگ، ستون هوا را به وسایل مکانیکی به ارتعاش درمیآورند (گاه سازهائی را مانند ارگ و آکوردئون که در آنها ارتعاش هوا بوسایل مکانیکی تولید میشود، جزء سازهای بادی نمیآورند). در سایر سازهای بادی، این کار بوسیله‌ی نوازنده انجام میگیرد؛ این سازها به دو دسته‌ی چوبی و فلزی تقسیم میشوند. سازهای بادی چوبی مشتمل است بر خانواده‌ی فلوت (بی‌زبانه یا قمیش)؛ خانواده‌ی قره‌نی (دارای دهانه‌ی تکقمیشی)؛ و خانواده‌ی اوبوا (دارای دهانه‌ی دوقمیشی) (نیز ← سازهای زبانه‌دار). سازهای بادی فلزی مشتمل است بر سازهای دهانه‌جامی (مانند ترومبون و توبا) و دهانه‌قیفی (مانند کر فرانسوی).

معبر هوا را در یک ساز بادی هواگذر[14] (havā.gozar) میخوانند، و آن ممکن است مخروطی یا استوانه‌ای باشد؛ طرف پهن آنرا کاسه[15] گویند. امروزه سازهای بادی را بیشتر از روی شکل دهانه‌ی آنها طبقه‌بندی میکنند، زیرا فلوت و ساکسوفون فلزی، قطع نظر از جنسشان، سازهای بادی چوبی میباشند. سازهای بادی از لحاظ تولید صوت تابع قوانین لوله‌های صوتی هستند.

سازهای زبانه‌دار[16] (sāzhāye zabāne.dār) یا **سازهای قمیشی**[16] (qamiši)، سازهائی که عامل مولد صدا در آنها زبانه‌ای (← قمیش) نازک، چوبی یا فلزی یا نیی، است، که بسبب برخورد با هوای متحرک مرتعش میشود. در سازهائی که یک قمیش دارند، قمیش ممکن است آزاد یا زننده باشد. از سازهای دارای قمیش آزاد ساز دهنی، و از آنها که دارای قمیش زننده هستند قره‌نی را میتوان نام برد. نمونه‌ی سازهای دوقمیشی اوبوا است، که دو قمیش آن مقابل یکدیگر قرار دارند، و هوا قهراً از میان آنها میگذرد، و آنها را مرتعش میکند. نیز ← سازهای بادی.

سازهای زهی[17] (sāzhāye zehi)، سازهائی که صدای آنها از اوتار مرتعشه (← زه، در صوت‌شناخت) تولید میشود. این سازها بر چند نوع اند. سازهای زخمه‌ای آنهائی هستند که زههایشان را با انگشت یا مضراب به ارتعاش درمیآورند، و از آن جمله است بالالایکا، بانجو، تار، چنگ، سه‌تار، سیتار، عود، قانون، گیتار، و ماندولین؛ در کلاوسن زخمه بوسیله‌ی شستیها نواخته میشود. سازهای آرشه‌ای (← آرشه) عمدةً از خانواده‌های ویولن و ویول میباشند، و کمانچه از آن جمله است. در سازهای کوبی، ارتعاش زهها بوسیله‌ی ضربات کوبه‌ها

---

(۱)International Cooperation Administration (۲)ICA (۳)Economic Cooperation Administration (۴)ECA (۵)Mutual Security Agency (۶)MSA (۷)Foreign Operations Administration (۸)FOA (۹)formation (۱۰)organism (۱۱)mechanism (۱۲)Sazonov (۱۳)wind instruments (۱۴)bore (۱۵)bell (۱۶)reed instruments (۱۷)stringed instruments

تولید میشود؛ از آن جمله است دولسیمر، سنتور، و بعضی سازهای شستی‌دار مانند پیانو و کلاویکورد.

زیر و بم و طنین اصوات در سازهای زهی بستگی به طول و کشش و جرم مخصوص خطی زه دارد (← زه، در صوتشناخت)؛ با جنس و کشش ثابت، صدای حاصل از زه هر قدر زه کوتاهتر و نازکتر باشد زیرتر است، و هر چه بلندتر و قطورتر باشد بمتر. بعضی سازهای زهی (مانند چنگ و پیانو) سیمهای متعدد دارند، و به تعداد سیمهائی که دارند نت احداث میکنند. چون اغلب سازهای زهی تعداد قلیلی زه دارند (مثلا ویولن چهار زه یا "سیم" دارد)، برای ایجاد نتهای مختلف، نوازنده با تغییر دادن محل انگشت بر زهها طول قسمت مرتعش آنها را تغییر میدهد. در بعضی سازها (مانند تار و گیتار) محل قرار دادن انگشت بوسیله‌ی پرده‌هائی معین شده است، ولی در سایرین (مثلا ویولن) چنین نیست، و راهنمای نوازنده در یافتن محل انگشت تنها گوش و ممارست اوست. سازهای زهی قابلیت ایجاد اصوات غنی و متعدد را دارند، و بیش از ۲/۳ سازهای ارکستر از این جمله است.

سازهای قمیشی: ← سازهای زبانه‌دار.

سازهای کوبی[1] (sāzhāye kubi)، سازهائی که بوسیله‌ی ضربه‌های وارد بر آنها خواه با دست یا با کوبه‌های چوبی یا فلزی بصدا درمیآیند. معروفترین آنها طبل است که همه کس با آن آشنا هستند. دو میله‌ی چوبی، که از زدن آنها به یکدیگر صدای "تق تق" تولید میشود، از اشکال ابتدائی سازهای کوبی است. از سازهای کوبی قاشقک، مثلث، سنج، تمبال، سلستا، و کیلوفون را میتوان نام برد.

سازهای هوائی: ← سازهای بادی.

ساس، حشره‌ای از راسته‌ی نیم‌بالان (Hemiptera)، که تقریباً در همه جا یافت میشود. جنس معمولی و خانگی آن *Cimex lectularius* است. شکل عمومی بدن بیضی پهن و کم‌ضخامت، طول بدن ۴ تا ۵ ملم، و رنگ آن قهوه‌ای مایل به قرمز است، و دارای بالپوشهای بسیار کوتاه میباشد. در اماکن کثیف فراوان است، ولی حتی در خانه‌ها و مهمانخانه‌های پاکیزه نیز دیده میشود. ساس فقط در تاریکی فعالیت دارد، و روزها را در زیر فرش یا شکافهای در و دیوار و درزهای تختخوابهای چوبی، و یا لای تشک و لحاف و بالش پنهان میشود. افراد بالغ آن از خود مایع روغنی‌شکلی ترشح میکنند که بوی نامطبوعی دارد.



ساس
تقریباً ۶ برابر اندازه‌ی طبیعی

ساس از خون انسان و دام و پرندگان تغذیه میکند، و برای این کار خرطوم نازک و بسیار تیز خود را وارد بدن میزبان میکند، و خونش را میمکد. اثر گزش ساس در اشخاص مختلف متفاوت است؛ آنهائی که بدان حساسیت دارند روی بدنشان تاول میزند، و خارش و درد ناشی از آن یک هفته یا بیشتر طول میکشد. بعضی ساس را ناقل بیماریهای متعدد مانند طاعون و جذام و تبهای مختلف میدانند، ولی درستی این نظر هنوز ثابت نشده است.

ساسافراس (sāssāfrās؛ لتی)، نوعی درخت معطر امریکای شمالی از تیره‌ی غاریها. از پوست ریشه‌ی جنس *Sassafras albidum* در پزشکی برای تهیه‌ی جوشانده‌های معرق و نیز در عطرسازی استفاده میشود.

ساسان، در شاهنامه، پسر بهمن (پسر اسفندیار). بسبب اینکه بهمن دختر خود چهرزاد را به زنی گرفت و ولیعهد کرد، از پدر رنجید و به نشابور رفت، زنی از نژاد بزرگان گرفت، و از وی صاحب پسری شد که او را نیز ساسان نام کرد. این ساسان، پس از آنکه به مردی رسید، چوپان شاه نشابور شد.

ساسان، جد اردشیر بابکان، مؤسس سلسله‌ی ساسانیان، که این سلسله بدو منسوبست. وی از نجبای ایران بود، و با زنی از خاندان بازرنگی (bāzrangi)، که در آن زمان بر استخر فرمانروائی داشت، وصلت کرد. ساسان در معبد اناهید (← ناهید) استخر ریاست داشت، و پس از او پسرش بابک (پدر اردشیر بابکان) جانشین وی گردید.

ساسانی، تمدن (sāsāni). ساسانیان، که با قیام و غلبه‌ی اردشیر بابکان بر اردوان V اشکانی روی کار آمدند، حکومتی ملی تأسیس کردند، که متکی به دین ایرانی بود و تمدنی که شاید از جنبه‌ی ایرانیت در سراسر تاریخ ایران نظیر نداشته است. دولت ساسانی از دو جهت عمده از دولت اشکانی ممتاز است؛ یکی تمرکز قوی و دیگر ایجاد دین رسمی، و اگر هم اولی تقلید از سنتهای عهد هخامنشی شمرده شود، دومی از ابتکارات ساسانیان است. از نظر مسائل خارجی، ساسانیان در سه جبهه گرفتار جنگ بودند، در مغرب بارومیان، در مشرق با هفتالیان (هیاطله) و کوشانیان، و در شمال با مهاجمین بدوی. مسئله‌ی دشوار ارمنستان، که بین ایران و روم متنازع فیه بود، نیز بخشی از مساعی آنان را به خود مصروف میداشت. در دوره‌ی ساسانی، تمدن و فرهنگ ایران از شرق و غرب گسترش فراوان یافت. عناصر برجسته‌ی این تمدن عبارت بود از دین، ادبیات، تشکیلات اداری و درباری، سازمان لشکری و مالی، هنر و صنایع، و تجارت، که در این مقاله به اختصار در باره‌ی آنها سخن گفته خواهد شد.

I [شاهنشاه و تشکیلات اداری]ـ در رأس تمام تشکیلات مملکتی و طبقات اجتماعی شخص شاهنشاه قرار داشت، که نماینده‌ی اهورمزدا و دارای فره‌ی ایزدی (← خره‌ی کیانی) بود. رسماً شاهنشاه قادر مطلق بود، و اراده‌ای فوق اراده‌اش تصور نمیشد، و اتباع او وی را منصفترین، قوی‌ترین، و خردمندترین مردم میشمردند. در قصری باشکوه و با جلال و جبروتی بیمانند میزیست. لباسهای زرین مرصع میپوشید. در مجالسی که در کاخ سلطنتی تشکیل میشد، پرده‌ای او را از حضار جدا میکرد. کسی که به حضور او بار مییافت، پس از تشریفات فراوان، در برابر او به خاک میافتاد، و در آن حالت میماند، تا شاه او را اجازه‌ی برخاستن دهد. معذلک، قدرت سلطنت محدود به حدودی بود ناشی از تصوراتی که از جنبه‌ی دینی و اخلاقی در باره‌ی مقام سلطنت رواج داشت. شاهنشاه بدکردار را فره‌ی ایزدی رها میکند، و وی دیگر نباید در مقام سلطنت بماند. از جمله اگر شاهنشاه از رأی و راهنمائی موبدان موبد سرپیچی کند، لیاقت سلطنت نخواهد داشت، و این امر سلاح خطرناکی در دست موبدان بود.

در اطراف شاهنشاه درباریانی با القاب و مناصب عالی بودند؛ از قبیل دربذ (darbaḏ) یا رئیس دربار؛ آندیمان کاران سردار (رئیس تشریفات)؛ خرم‌باش (پرده‌دار یا حاجب)؛ خوانسالار (رئیس کل مطبخ)؛ عملهٔ خلوت؛ میرشکار؛ آخوربذ (رئیس کل اصطبل)؛ پشتیکبان (نگاهبان شاهنشاه)؛ و غیره. چند طبقه‌ی دیگر بودند که، بسبب نفوذی که در مزاج شاهنشاه داشتند، در دربار اهمیت یافته بودند. از آن جمله بودند اخترماران (ستاره‌شناسان) و درستبذان (اطبای درباری).

رئیس تشکیلات مرکزی صدر اعظم یا وزیر بزرگ بود (← وزرگ فرمذار). امور مختلف مملکتی را اداراتی بنام دیوان بعهده داشتند. این دیوانها متصدی امور جنگی، راهها و چاپارخانه‌ها، مالیاتها، مسکوکات، ارسال مراسلات، امور جزائی، و غیره بودند.

ساسانیان روش قدیمی تقسیم کشور را به چهار قسمت محفوظ داشتند. حکام این قسمتها مسلماً از آغاز قرن ۵م عنوان مرزبان داشتند (نیز ← پاذگوسپان). علاوه بر این مرزبانان، که عنوان شاهی داشتند، مرزبانانی از مرتبه‌ی پایینتر نیز بودند، که بر ایالات داخلی حکومت میکردند. ایالات منقسم به اجزائی بنام استان بود، که از جنبه‌ی اداری به بخشهای کوچکتری با عنوان شهر منقسم میشد، و مرکز شهر را شهرستان میگفتند.

II [سازمان و اوضاع اجتماعی]ـ سازمان اجتماعی عهد ساسانی و ترتیب مقامات و طبقات بسیار پیچیده و تاریک است. از طرفی تشکیلاتی مبتنی بر ۴ طبقه وجود داشت؛ روحانیان (یا آسروان)؛ جنگیان (ارتشتاران)؛ مستخدمین ادارات (دبیران)؛ و توده‌ی مردم، شامل روستائیان (واستریوشان) و ارباب حرفه‌ها (هتخشان). از طرف دیگر، تقسیمی از بقایای عهد اشکانی و ظاهراً ناظر به طبقات ممتاز وجود داشته، که گویا متغیر بوده، و بهر حال، نسبت آن با طبقه‌بندی سابق روشن نیست. این طبقه‌بندی مشتمل بوده است بر شهرداران (← شهریار)؛ ویس پوهران وزرگان (بزرگان)؛ و آزادان. شهرداران افراد طبقه‌ی اول نجبا بودند، و لقب شاهی داشتند. ویس پوهران خاندانهای هفتگانه‌ی مقتدر رؤوس طوایف بودند. وزرگان ظاهراً صاحبمنصبان عالیرتبه‌ی دولت بودند، و این عنوان احتمالا شامل وزرا و رؤسای ادارات هم میشده است. آزادان از نجبای طبقه‌ی دوم بودند، و این طبقه شامل اسواران و دهقان‌ها نیز بوده است. در تقسیمات طبقاتی دوره‌ی ساسانی ورود از طبقه‌ای به طبقه‌ی دیگر عملا غیر ممکن بود.

در ایران عهد ساسانی، مانند گذشته، عامه‌ی مردم در نادانی و تحمل مصائب میزیستند.

---

(1) percussion instruments

اصلاحات مالی خسرو انوشروان هم چندان تغییری در حال این طبقه نداد، و فلاسفه‌ی یونانی که در عهد وی به ایران پناه آورده بودند، از این وضع و از فاصله‌ی بین طبقات اجتماعی و ظلم و ستم صاحبان قدرت به زیردستان و اعمال دور از انصاف و انسانیت آنان چنان آزرده شدند که از ایران رخت بربستند.

نظام اجتماعی عهد ساسانیان بر طبق قانون مدنی مفصلی اداره میشد، که مبتنی بر احکام زند و اوستا بود. معمولا پدر خانواده صاحب‌اختیار همه‌ی خانواده بود. اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده بشمار میرفت. در عمل، عده‌ی زنانی که مرد میتوانست داشته باشد متناسب با استطاعت او بود، و ظاهراً مردمان کم‌بضاعت بطور کلی بیش از یک زن نداشتند. اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارز جامعه‌ی ایرانی بشمار میرفت، تا حدی که ازدواج با محارم را جایز میشمردند.

جشنهای سالیانه‌ی عهد ساسانیان عموماً دارای صورت دهقانی و روستائی بوده، و اصلا با امور کشاورزی بستگی داشته است. چون دین رسمی ساسانیان این اعیاد را پذیرفته بود، اجرای جشنها همراه با مراسم مذهبی بود. از جشنهای معروف مهرگان، سده، نوروز، و گهنبارها را میتوان نام برد.

III [مالیه]ـ عایدات دولت ساسانی عمدةً از دو نوع مالیات حاصل میشد: خراج یا مالیات ارضی و گزیت یا مالیات سرانه (نیز ← خراج؛ جزیه). مالیات ارضی بر حسب حاصلخیزی زمین، قرب و بعد نسبت به محل معین، و وضع سالیانه‌ی محصول دریافت میشد. چون این عوامل تا حدی نامعین بود، و بعلاوه ظاهراً کشاورزان قبل از تعیین مالیات بوسیله‌ی مأمورین دولت جسارت برداشت محصول نداشتند، روش مذکور نه فقط دولت را فایده‌ای نمیبخشید، بلکه زحمات و خساراتی برای مؤدیان مالیات هم فراهم میکرد. گویا قباد I تصمیم به اصلاح این روش گرفت، ولی بهر حال اجرای آن بوسیله‌ی خسرو انوشروان صورت پذیرفت، و به امر وی، اراضی مزروع اندازه‌گیری و ممیزی شد، و توزیع مالیات ارضی بر آن اساس قرار گرفت. در مالیات سرانه نیز در عهد وی اصلاحاتی بعمل آمد. رئیس مالیات ارضی، که ظاهراً وصول مالیات سرانه را هم به عهده داشت، واستریوشان سالار بود، که در واقع وزیر مالیه، فلاحت، صناعت، و تجارت به شمار میرفت. بعد از وی، آمارکاران از جمله‌ی مأموران عالیرتبه‌ی مالیه بودند.

درآمد دولت منحصر به این مالیاتها نبود. غنائم جنگی، هدایائی که در اعیاد و جشنها مردم توانگر تقدیم میکردند، و نیز عایدات معادن طلا و غیره، از دیگر درآمدهای دولت محسوب میشد. از شرایط صلح خسرو I و یوستی‌نیانوس در سال ۵۶۱ چنین استنباط میشود که عوارض گمرکی نیز در آن زمان معمول بوده است. نیز ← درهم.

IV [تشکیلات نظامی]ـ دولت شاهنشاهی ساسانی در پناه لشکری آراسته و نیرومند وسعت گرفت. در تشکیلات لشکری عهد ساسانیان، عالیترین لقب لشکری، ارگبذ (arg.bad)، در خانواده‌ی سلطنتی موروث بود (ارگبذ در اصل عنوان فرمانده ارگ بود، و چون اردشیر بابکان دارای این عنوان بود، پس از اینکه به پادشاهی رسید، لقب ارگبذ را مخصوص خانواده‌ی سلطنتی و عالیترین منصب لشکری قرار داد). دو منصب لشکری دیگر، ریاست امور سپاه و فرماندهی سواره‌نظام، نیز به دو خاندان از خاندانهای بزرگ تعلق داشت. نخبه‌ی سپاه عهد ساسانی اسواران (سواره‌نظام) بودند. اینان در صف جنگ مقدم بر همه قرار داشتند، و فتح و پیروزی منوط به قوت و شجاعت آنها بود. اسواران زره‌پوش ایرانی، که تنشان سراسر از صفحات آهنی پوشیده بود و برای محافظت چهره نقابی بر صورت می‌افکندند، با صفوفی چنان انبوه به مقابله‌ی دشمن میرفتند که از برق زره و سلاح آنها چشم خیره میشد. ساسانیان، مانند هخامنشیان (← سپاه جاویدان)، هنگی از اسواران برگزیده ترتیب داده بودند که جاودانان خوانده میشدند. در پشت سر سواره‌نظام، فیلها قرار داشتند، که بو و منظره‌ی وحشت‌آور آنها اسبان دشمن را میترسانید. مؤخرة الجیش سپاه ساسانی را پایگان یا پیاده‌نظام تشکیل میداد، که فرمانده آنها را پایگان‌سالار میگفتند. افراد پیاده مسلح به سپر و نیزه و کلاه‌خود بودند. واحدهای بزرگ سپاه را گند میگفتند، که فرماندهی آنها با گندسالار بود. واحدهای کوچکتر به ترتیب درفش و وشت نامیده میشد (← گند). هر درفش پرچم مخصوصی داشت. در جنگهای بزرگ، که شاهنشاه شخصاً فرماندهی داشت، در وسط لشکر تخت بسیار بزرگی برای او نصب میکردند، و پاسدارانی، که موظف بودند تا دم مرگ از شاه دفاع کنند، در گرد تخت میایستادند. بعلاوه، ایرانیان فنون قلعه‌ستانی را از رومیان فرا گرفتند، و از منجنیق و سایر وسایلی که در قدیم در محاصره بکار میرفت استفاده میکردند، و اگر محصور میشدند، طریقه‌ی دفاع از وسایل دشمن را میدانستند، و آلات جنگی خصم را از کار می‌انداختند، و سرب گداخته یا مواد قابل اشتعال بر ادوات دشمن میریختند. در زمان صلح، اسلحه و ادوات جنگی را در مخازن (انبارگ) و در قورخانه (گنج) انبار میکردند. اسبان لشکر را مواظبت و تیمار مخصوصی می‌کردند. ستورپزشک (بیطار) از اشخاص مهم بشمار میرفت.

تا زمان خسرو انوشروان، سپاه ایران تحت فرمان یک نفر سردار بزرگ با عنوان ایران سپاهبذ بود. خسرو انوشروان در تشکیلات سپاه اصلاحاتی بعمل آورد، و طرز فرماندهی را تغییر داد. منصب ایران سپاهبذی را ملغی کرد، و چهار سپاهبذ، هر یک در یک ربع کشور، به ریاست دائمی سپاه منصوب نمود: سپاهبذ شرق (خراسان، سکستان، و کرمان)؛ سپاهبذ جنوب (فارس و خوزستان)؛ سپاهبذ غرب (عراق تا سرحد دولت بیزانس)؛ و سپاهبذ شمال (ماد و آذربایجان).

پرچم ملی عهد ساسانی درفش کاویان بود، اما توصیفات مذکور در باب این پرچم فقط مربوط به دوره‌ی اخیر عهد ساسانی است.

V [دادگستری]ـ عدالت به مفهوم قدیم آن در ایران باستان مقامی جلیل داشت، و پادشاهان ایران از زمان هخامنشیان مراقب حسن جریان قوه‌ی قضائی بودند (نیز ← داذور). ظاهراً نخستین شاهان ساسانی سالی دو بار، در عید نوروز و عید مهرگان، بار عام میدادند، و به شکایات مردم میرسیدند. مبانی حقوقی عهد ساسانی کتاب اوستا و تفاسیر آن و اجماع "نیکان" (مجموع فتاوی علمای روحانی) بود. مجازات بر سه گونه جرم مترتب بود: جرم دینی، جرم سیاسی، و جرم نسبت به "برادران دنیا" (از قبیل دزدی، هتک ناموس، راهزنی، و غیره). مجازات دو جرم اول در قرون اولای عهد ساسانی اعدام عاجل بود، و جرمهای نوع سوم را با مجازاتهای سخت یا اعدام کیفر میدادند. اگر در تقصیر و یا بی‌تقصیری متهم یقین حاصل نمیشد، اجرای عدالت به ور موکول میگردید. مجازاتها و شکنجه‌های عهد ساسانی وحشت‌انگیز بود. از مجازاتهای معمول، که خاصه در باره‌ی شاهزادگان عاصی اجرا میشد، کور کردن بود، باین ترتیب که میل سرخ در چشم محکوم فرو میبردند، یا روغن گداخته در دیده‌ی او میریختند. از مجازاتهای وحشت‌انگیز دیگر مجازات نه مرگ بود. در زمان خسرو انوشروان تا حدی مجازاتها تعدیل یافت. نیز ← انوشیرد.

VI [تجارت و صنایع]ـ در دوره‌ی ساسانیان تجارت رونق داشت. تجارت زمینی در طرق و شوارع کاروان‌رو قدیم صورت میگرفت. شاهراه بزرگ از تیسفون شروع میشد، و از طریق حلوان و کنگاور به همدان میرسید. در همدان، راههای مختلف انشعاب مییافت: یکی به سمت جنوب از خوزستان و فارس گذشته به خلیج فارس منتهی میشد؛ دیگری به ری میرفت، و از آنجا راههائی از کوههای گیلان و البرز گذشته به بحر خزر میپیوست، یا از راه خراسان و دره‌ی کابل به هندوستان اتصال مییافت. راهی هم از ترکستان و حوضه‌ی تاریم به چین میرسید. تجارت دریائی نیز تا اندازه‌ای حائز اهمیت بود. اردشیر I در عمران بنادر قدیم و احداث بنادر جدید سعی کرد. رفته رفته نیروی دریائی معتنابهی تشکیل یافت، و سفائن ایران متوالیاً در همه‌ی دریاهای مشرق سیر میکرد.

هیوئن تسانگ، سیاح مشهور چینی، از محصولات ایران در این دوره طلا، نقره، مس، مروارید، و غیره را نام میبرد، و از پارچه‌های ابریشمی و پشمی و قالیهای ایران سخن میگوید. مهمترین کالاهائی که از چین به ایران میآمد ابریشم بود (← جاده‌ی ابریشم). از کالاهائی که چین از ایران یا از طریق ایران میخرید وسمه‌های ایرانی، قالیهای بابلی، احجار قیمتی، منسوجات، و مواد مخدره بود.

تشکیلات پست در عهد ساسانی، که بعدها در امپراطوری اسلامی مورد تقلید واقع شد، ظاهراً با تشکیلات عهد هخامنشی تفاوتی نداشت.

VII [هنر و معماری]ـ در زمینه‌ی معماری و حجاری، دوره‌ی ساسانیان را باید دوران احیای هنر بومی و ملی شمرد. در این عصر، از شیوه‌های یونانی تا حدی اعراض شد، و هنر به سبکهای دوره‌ی هخامنشی بازگشت، اما این بازگشت تقلید صرف نبود بلکه تحولاتی نیز بهمراه داشت (← ایران، هنر و معماری).

VIII [ادب و فرهنگ]ـ زبان رسمی ایرانیان در دوره‌ی ساسانی زبان پهلوی (فارسی میانه) بود. از این زبان آثار ادبی چندی، که بیشتر جنبه‌ی

دینی دارد، بجا مانده است. تقریباً همه‌ی این آثار بعد از انقراض ساسانیان تألیف شده است، مخصوصاً در قرن ۳م هق، علمای دین زردشتی در نوشتن کتاب فعالیت فوق العاده‌ای داشته‌اند. از جمله‌ی آثار مذکور میتوان دینکرت (← آذر فرنبغ)، بندهشن، داتستان دینیک، ارداویرافنامه، دانای مینوگ خرد، شکند گمانیک ویچار، و ماتیکان گجستک ابالیش را نام برد.

در قرن اخیر عهد ساسانی، تعدادی کتب اخلاقی بنام اندرزنامه یا پندنامه نوشته شده است، که در آنها قواعد اخلاقی و کلمات حکیمانه به بزرگان تاریخی یا افسانه‌ای گذشته نسبت داده شده است. رساله‌هائی از این نوع که فعلا باقی است بعد از انقراض ساسانیان تألیف شده است؛ از آن جمله است اندرز اوشنر داناگ؛ اندرز خسرو کواتان؛ اندرز آذرپاد مارسپندان؛ اندرز داناگان و مزدیسنان؛ و پندنامه‌ای منسوب به بزرگمهر. آثار دیگر ادب پهلوی مشتمل است بر رمانهای تاریخی (مانند کارنامه‌ی اردشیر بابکان)، رساله‌ی خسرو کواتان و ریدگی، و شهرستانهای ایران، و نوشته‌های مانوی.

چنانکه در زمان هخامنشیان مرسوم بود، دربار ساسانیان نیز سالنامه‌هائی رسمی داشت، که احتمالا در تألیف کتاب خدای‌نامه از مندرجات آنها استفاده شده است. در این زمینه، ذکر آیین‌نامک و نامه‌ی تنسر نیز لازم است. نام عده‌ی کثیری از کتب پهلوی که در دوره‌ی اسلامی به عربی ترجمه شده است در الفهرست مذکور میباشد.

عصر بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ایران با سلطنت خسرو انوشروان آغاز میشود. در زمان او رومیان آکادمی آتن را تعطیل کردند (۵۲۹ بم)، و به حکما جور و ستم روا داشتند. بدین جهت، ۷ تن از فلاسفه‌ی یونان ـ از قبیل داماسکیوس (dāmāskios)، سیمپلیکیوس، و پریسکیانوس (priskiānos) ـ به تیسفون پناه آوردند، و مورد عنایت تام و حمایت انوشروان واقع شدند، و پس از اینکه ـ بسبب آزردگی از اوضاع اجتماعی ایران (قسمت II همین مقاله) ـ در صدد عزیمت از ایران برآمدند، انوشروان حمایت خود را از آنان قطع نکرد، و در عهدنامه‌ی خود با امپراطور روم، شرط کرد که آنان را از بازگشت به اوطانشان منع نکنند. بهر حال، بدینگونه فرهنگ یونانی در ایران تجدید حیات کرد، چنانکه یک نفر مسیحی، بنام پاولوس ایرانی (pāluse)، رساله‌ای در منطق ارسطو برای انوشروان تهیه کرد. و نیز در عصر انوشروان، فرهنگ هندی به ایران راه یافت، و بنقل روایات، شطرنج در عصر او از هند به ایران وارد شد. از جمله‌ی کتب هندی که به زبان پهلوی ترجمه شد داستان بلوهر و بوداسف و از آن مشهورتر کتاب پنچتنترا است که برزویه آنرا از هند همراه خود آورد، و منشأ کتاب کلیله و دمنه گردید.

از علومی که در ایران اهمیت داشت طب و نجوم بود. معلومات راجع به این دو علم در ایران قدیم بر دو قسم است: یکی آنچه عقاید ایرانیان قدیم (یعنی عهد اوستائی) و آمیخته با دین است، و دیگری آنچه محصول دوره‌های متأخر و مخصوصاً عهد ساسانیان است، که از علوم یونانی بهره‌مند میباشد. در نسک هوسپارم (hospāram) از اوستا شرح تفصیلی در باب طب و اطبا مندرج بوده است، و در نسک نکاذوم (nekādom) نیز تفصیلاتی در طب و بیطاری آمده است، و از روش معمول در ایران ـ که مجرمین محکوم به قتل را برای تجربیات طبی زنده نگاه میداشتند ـ سخن رفته. گذشته از طب دینی، منشأ طب ایرانیان کلاً یا غالباً از یونان بوده است؛ داریوش I طبیبی یونانی بنام دموکدس داشته، و سلاطین ساسانی، با وجود نهی دینی، به اطبای یونانی و سریانی و مسیحی مراجعه میکردند.

در قرن ۵م، که نسطوریان از کشور روم طرد شدند و به بین النهرین و ایران پناه آوردند، مدارسی عیسوی تشکیل گردید، که در آنها طب یونانی تدریس میشد. مشهورترین آنها مدرسه‌ی طب جندیشاپور است، که پس از انقراض ساسانیان نیز باقی ماند، و در قرون نخستین اسلامی از مراکز علم طب بشمار میرفت. در عهد ساسانیان، ایرانیها با نجوم یونانی و هندی آشنا شدند. زیج شهریار ظاهراً در زمان انوشروان تألیف یا تصحیح شده است.

در باب تعلیم و تربیت در عهد ساسانی اطلاعات موجود بسیار قلیل است، و از تعلیمات ابتدائی آن زمان مطلقاً اطلاعی نداریم. ظاهراً قسمت اعظم کشاورزان بیسواد بوده‌اند، ولی گویا دهقانان (← دهقان) مختصر سوادی داشته‌اند. جماعت بسیاری از تجار شهرها لااقل قرائت و کتابت و حساب میدانسته‌اند، و از این که بگذریم، عامه‌ی مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشته‌اند. بهر حال، بلاشک تعلیمات ابتدائی و لااقل قسمتی از تعلیمات عالیه در دست روحانیون بوده و کاملا جنبه‌ی دینی داشته است. راجع به تعلیم کودکان و جوانان طبقات عالیه اطلاعات دقیقتری در دست است. عده‌ای از نجیب‌زادگان، مانند عهد هخامنشی، در دربار با جوانان خاندان سلطنت به نوعی تعلیم و تربیت نایل میشدند؛ و خواندن و نوشتن، حساب، چوگان‌بازی، شطرنج، و سواری و شکار در آنجا فرا میگرفتند.

IX [دین]ـ تا زمان ساسانیان، ایران دارای یک مذهب رسمی نبود، و اقوام تابعه در معتقدات مذهبی خود آزاد بودند. ساسانیان ـ دین زردشتی را مذهب رسمی ایران قرار دادند. مظهر اصلی این دین آتش بود، که باید در هر خانواده، هر ده، و هر بلوک فروزان نگاهداشته شود. سه آتشکده‌ی آذر فرنبغ، آذر برزین مهر، و آذرگشنسب بخصوص اهمیت فراوان داشت. اما آیین زردشتی دوره‌ی ساسانیان دیگر مانند گذشته صورت یگانه‌پرستی نداشت؛ خدایان یا ایزدان دیگر ـ چون مهر و ناهید ـ نیز در جرگه‌ی خدایان دین مزدیسنی وارد شده بودند. در همین عصر فرقه‌ها و ادیان جدیدی مانند مانویه، مزدکیه، و زروانیه ظهور کردند، و مهرپرستی در اروپا تا آنجا رونق گرفت که چیزی نمانده بود بر مسیحیت غلبه کند. ادیان غیر ایرانی چون کیش بودائی، مسیحی، و یهودی نیز در ایران پیروان زیاد داشتند.

ریاست عالیه‌ی همه‌ی امور روحانی با موبدان موبد بود، که سیاست روحانی را در دست داشت. رؤسای روحانیون همیشه از میان مغان (← مغ) انتخاب میشدند و در مقابل ساسانیان، که نسب خود را به سلاطین هخامنشی میرساندند ـ برای خود شجره‌ی نسب پرافتخاری ترتیب داده بودند، و مدعی انتساب به منوچهر پیشدادی بودند. روحانیون با دخالت در امور عرفی این امور را جنبه‌ی مقدس و رنگ دینی میدادند، در همه‌ی امور زندگی افراد حق مداخله داشتند، و مردم عموماً آنها را مقدس شمرده احترام میکردند، و ظاهراً هیچ چیزی را درست و قانونی نمیدانستند مگر آنکه بتصدیق مغی رسیده باشد. اما اسباب قدرت روحانیون منحصر به این مراتب و به اینکه از طرف دولت حق قضاوت داشتند نبود، بلکه سبب عمده‌ی اقتدار آنان داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفت بود، که از راه جرائم دینی و صدقات و غیره عایدشان میشد؛ افراد این طبقه، اگر هم ثروت موروثی نداشتند، بسهولت میتوانستند از عایدات مشاغل گوناگون خود توانگر شوند. در عمل این طبقه استقلال تام داشتند، و میتوان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند.

شاهنشاهان ساسانی در آغاز کار، خاصه در زمان شاپور I و هرمز I، نسبت به پیروان مذاهب دیگر گذشت و اغماض نشان میدادند. اما روحانیون زردشتی بسیار متعصب بودند، و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمیکردند، ولی این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود. دین زردشت دیانت تبلیغی نبود، و رؤسای آن داعیه‌ی نجات و رستگاری کلیه‌ی ابناء بشر را نداشتند، اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند. این امر مشکلات مهمی مخصوصاً در مورد مسیحیان پیش آورد. در موقعی که سلسله‌ی ساسانی جانشین اشکانیان شد، عیسویان مرکز تبلیغی مهمی در شهر ادسا داشتند. دولت ایران، در جنگهای خود با روم، اسیران را در نواحی دوردست کشور ایران مسکن داد. شاهنشاهان ایران در لشکرکشیهای خود به سوریه گاه همه‌ی سکنه‌ی یک شهر یا یک ناحیه را کوچ داده در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم میکردند. چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی‌مذهب بودند، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج گرفت.

تا زمانی که دولت امپراطوری روم دیانت رسمی نداشت، عیسویان ایرانی نسبةً در آرامش می‌زیستند، اما چون قسطنطین I، امپراطور روم، به مسیحیت گروید، وضع تغییر کرد. عیسویان ایران، که مخصوصاً در نواحی مجاور سرحد روم بودند، مجذوب و فریفته‌ی دولت مقتدری شدند که همکیش آنان بود. بدینگونه، آزار مسیحیان آغاز گردید، و در طی آن کشتارهای بسیار روی داد، و مسیحیان ـ در بسیاری از موارد بسبب سوء عمل و فتنه‌انگیزی خود ـ دوچار آزار و شکنجه شدند، و این امر از عوامل محرک جنگهای ایران و روم گردید.

X [ابنیه و آثار و شهرها]ـ از بررسیها و کاوشهای نقاط مختلف امپراطوری ساسانی آثار مهمی از این عصر مکشوف شده است. اولین پادشاهان سلسله‌ی ساسانی، بسبب علاقه‌ی طبیعی به ولایت پارس که مسقط الرأس آنان بود، استخر را کرسی مقدس دودمان خود قرار دادند. شاهنشاهان ساسانی تا نرسی در حوالی استخر و تخت جمشید نقوش و کتیبه‌هائی بر جای گذاشته‌اند. اردشیر II و جانشینانش محلی را واقع در کشور ماد قدیم، که به اقامتگاه آنها، یعنی تیسفون، نزدیکتر بود، اختیار کردند، و آن مکان امروز معروف به طاق

بستان است. از جمله‌ی کتیبه‌های عهد ساسانی اینها را میتوان ذکر کرد: کتیبه‌ی اردشیر I در نقش رستم، کتیبه‌های شاپور I در نقش رجب، حاجی آباد، شاپور، و کعبه‌ی زردشت (نقش رستم)؛ کتیبه‌ای از موبد کرتیر هرمز در نقش رجب و کتیبه‌ی دیگر او در بالای نقش برجسته‌ی شاپور I در نقش رستم، کتیبه‌ی نرسی در پایکولی؛ کتیبه‌ی شاپور II در غار کوچک طاق بستان، و کتیبه‌ی شاپور III در سمت چپ آن؛ کتیبه‌ای در تخت جمشید از سال دوم سلطنت شاپور II؛ کتیبه‌های متعدد کوچکی در دربند، که بفرمان امرای آنجا در قرون اخیر عهد ساسانی ساخته شده؛ کتیبه‌های کنیسه‌ی یهودیان در شهر دورا. بعلاوه، کاوشهای علمی اخیر در قلمرو شاهنشاهان ساسانی منتهی به کشف بناهای متعددی از آن دوره گردیده است، که کاخ ساسانی دامغان از آن جمله میباشد. در ناحیه‌ی بابل، کاوشهای علمی بسیار مهم حاکی از اینست که در عهد ساسانی سرزمین واقع بین دجله و فرات بوسیله‌ی نهرها و ترعه‌های مرتب کاملا آبیاری میشده، و حاصلخیز و آبادان بوده، و در سراسر این ناحیه شهرهای بسیاری وجود داشته است.

بسیاری از شاهنشاهان ساسانی به ساختن شهرها اهتمام داشته‌اند، و شهرهائی که الفاظ شاپور (شاهپور) و اردشیر در جزء نام آنها میآید گواه بر این امر توانند بود. بنا یا تجدید بنای چند شهر به اردشیر بابکان منسوب است؛ از آن جمله است شهر وه اردشیر (veh)، که آنرا بر ویرانه‌های شهر سلوکیه، بر ساحل دجله بنا نهاد (نیز ← فیروزآباد). در شوش، شاپور I شهر جندیشاپور را بنا کرد. نیز ← دستگرد؛ اردبیل؛ انبار؛ درفول؛ شوشتر؛ قزوین؛ نیشابور؛ تیفسون؛ مداین.

ساسانیان (sāsāniān)، آخرین سلسله‌ی شاهنشاهان ایران پیش از اسلام، که از ح ۲۲۶ تا ح ۶۵۲ ب‌م، بعد از اشکانیان، سلطنت کردند. تاریخ اختتام فرمانروائی ساسانیان در مآخذ و موارد مختلف، به اعتبارات گوناگون، بتفاوت ذکر شده است، و در این باب تاریخ ۶۵۲ به اعتبار تلاشهای شاهزادگان ساسانی بعد از کشته شدن یزدگرد، تاریخ ۶۵۱ به اعتبار قتل یزدگرد، تواریخ ۶۳۶ یا ۶۳۷ به اعتبار شکست فاحش ایرانیان در جنگ قادسیه، و تاریخ ۶۴۲ به اعتبار فتح مسلمانان در جنگ نهاوند، و جز اینها آمده است، و این مطلب را در مقالات مربوط باید در نظر داشت.

سلسله‌ی ساسانیان منسوبست به ساسان، که پس از وی پسرش بابک جانشین او شد، و با استفاده از بستگی خود با خاندان بازرنگی، یکی از فرزندان خود، اردشیر، را در دارابگرد به منصب عالی نظامی ارگبذ رسانید. این اردشیر همان اردشیر بابکان است، که اردوان V اشکانی را شکست داد، و با تسخیر (۲۲۶) تیسفون، شاهنشاهی ساسانی را بنیان گذاشت. وی سیستان، گرگان، خراسان، مرو، بلخ، و خوارزم را گرفت؛ شاهان کوشان، توران، و مکران را منقاد ساخت. سپس متوجه آسیای غربی شد؛ ارمنستان را مورد حمله قرار داد، و به قسمتی از بین النهرین که در دست رومیان بود لشکر فرستاد، و جنگهای ایران و روم، که از دوره‌ی اشکانیان شروع شده بود، در زمان او از نو آغاز گشت. اردشیر اجزای پراکنده‌ی کشور اشکانی را به واحدی مستحکم مبدل کرد، و حتی بعضی از نواحی شرقی را که از اشکانیان فرمان نمیبردند به اطاعت آورد، و آیین زردشتی را دین رسمی کشور قرار داد. تشکیلاتی که در سیاست و دین پدید آورد قریب ۴۰۰ سال دوام یافت. در شهرسازی نیز فعالیت داشت (← ساسانی، تمدن؛ قسمت x). جانشینش، شاپور I، ارمنستان را که شوریده بود، مطیع ساخت، به بین النهرین و نصیبین و انطاکیه تاخت، با رومیان چندین بار جنگید، و در یکی از این جنگها والریانوس، امپراطور روم، را اسیر کرد (۲۶۰). سالهای آخر عمر را صرف آبادانی مملکت نمود. مانی در زمان او ظهور کرد. پس از شاپور، هرمز I و سپس بهرام I سلطنت کرد (مانی در زمان این پادشاه بقتل رسید). بعد از او پسرش بهرام II به پادشاهی نشست. وی به مشرق ایران لشکر کشید، و سکاها را مطیع ساخت. در زمان او، امپراطور کاروس بقصد گرفتن انتقام شکست والریانوس به بین النهرین لشکر کشید، و رومیان تا تیسفون پیش آمدند، اما با مرگ (۲۸۳) ناگهانی کاروس، رومیان ناچار عقبنشینی کردند، و بهرام با دیوکلسین صلح کرد. بعد از بهرام II، بهرام III و سپس نرسی سلطنت کرد. نرسی ارمنستان را اشغال کرد، و امپراطور گالریوس را شکست داد (۲۹۶)، اما سال بعد ایرانیان در ارمنستان از رومیان شکست خوردند (۲۹۷)، و ایالات غ دجله، و نیز قسمتی از ارمنستان و ایبریا (گرجستان) بدست رومیان افتاد. دوران کوتاه سلطنت هرمز II به اصلاحات اجتماعی و دادگستری گذشت. پس از سلطنت کوتاه آذر نرسی، بزرگان ایران شاپور ذوالاکتاف را، که هنوز در شکم مادر بود، به سلطنت برداشتند. در زمان شاپور اعراب بحرین و بین النهرین به ایران تاختند، و تیسفون را غارت کردند، و این امر سبب لشکرکشی شاپور به عربستان و مقهور کردن اعراب گردید. در دوره‌ی او، قسطنطین I، امپراطور روم، به مسیحیت گروید، و این امر مشکلات تازه‌ای در روابط ایران و روم پدید آورد. مسیحیان ایران، که مخصوصاً در نواحی مجاور سرحد روم فراوان بودند، هواخواه دولت مقتدر همکیش خود، یعنی دولت روم شدند، و در مقابل مقامات ایرانی به گردنکشی پرداختند. بدینگونه، تعقیب و آزار مسیحیان در ایران آغاز شد (۳۳۹) و تا فوت شاپور ادامه یافت. در زمان شاپور، ایران به اوج قدرت رسید. اما جانشینانش، اردشیر II، شاپور III، و بهرام IV شاهان توانائی نبودند. در زمان شاپور III، ارمنستان طبق عهدنامه‌ی صلح مورخ ۳۸۴، میان ایران و روم قسمت شد. در سلطنت یزدگرد I، آتش جنگ میان ایران و روم، موقتاً خاموش شد، و مسیحیان قلمرو ایران تا حدی آزادی دینی یافتند (۴۰۹)، اما این آزادی، بسبب فتنه‌انگیزی مسیحیان، دیری نپایید. در زمان پسر و جانشینش، بهرام گور، جنگ با رومیان از نو آغاز شد. هفتالیان (هیاطله) از جانب ش بنای تاخت و تاز به مرزهای ایران گذاشتند؛ بهرام از جیحون گذشت و آنها را بجای خود نشاند. جانشینش، یزدگرد II، با رومیان صلح کرد (۴۴۰). در زمان او تاخت و تاز و جنگ با هفتالیان همچنان ادامه یافت. وی کوشید تا آیین زرتشتی را جبراً در ارمنستان رواج دهد (۴۵۵-۴۵۶)، و آزار و تعقیب مسیحیان را به شدت دنبال کرد. بعد از او، ابتدا پسر کوچکش هرمز III، و سپس پسر بزرگترش پیروز I به دستیاری هفتالیان به پادشاهی نشست. ولی بعدها، بسبب آنکه هفتالیان به طخارستان دست‌اندازی کردند با آنها وارد جنگ شد، اما دستگیر گردید، و ناچار به صلح تن درداد. در ۴۸۱ از کوشانها شکست خورد، و این امر سبب شورش در ارمنستان و ایبریا (گرجستان) گردید (۴۸۱-۴۸۳). پیروز عاقبت در جنگ با هفتالیان مقتول شد، و برادرش بلاش و پس از او قباد I به سلطنت نشست. قباد خزرها را مطیع ساخت، و مزدک را که دینی نو آورده بود پشتیبانی نمود. این امر سبب شورش بزرگان و موبدان ایران و خلع وی، و سلطنت کوتاه برادرش جاماسب شد. قباد به کومک هفتالیان به سلطنت بازگشت، و این بار از پشتیبانی مزدک و

شاهنشاهان سلسله‌ی ساسانی

(تواریخ-مخصوصاً بین زمان هرمز I و شاپور II-بطور قطع محقق نیست.)

نام	دوره‌ی سلطنت	نام	دوره‌ی سلطنت
اردشیر I (بابکان)	۲۲۶–۴۱	یزدگرد II	۴۳۸ یا ۴۳۹–۴۵۷
شاپور I	۲۴۱–۷۲	هرمز III	۴۵۷–۵۹
هرمز I	۲۷۲–۷۳	پیروز I	۴۵۹–۸۴
بهرام I	۲۷۳–۲۷۶ یا ۲۷۷	بلاش	۴۸۴–۸۸
بهرام II	۲۷۶ یا ۲۷۷–۲۹۳	قباد I	۴۸۸–۴۹۶؛ و ۴۹۸ یا ۴۹۹–۵۳۱
بهرام III	۲۹۳ (ح ۴ ماه)	جاماسب	۴۹۶–؟۴۹۸ یا ۴۹۹
نرسی	۲۹۳–۳۰۲ یا ۳۰۳	خسرو I (انوشروان)	۵۳۱–۷۹
هرمز II	۳۰۲ یا ۳۰۳–۳۰۹ یا ۳۱۰	هرمز IV	۵۷۹–۹۰
آذر نرسی	۳۱۰	خسرو II (پرویز)	۵۹۵–۶۲۸
شاپور II (ذوالاکتاف)	۳۱۰–۷۹	قباد II (شیرویه)	۶۲۸ (ح ۶ ماه)
اردشیر II	۳۷۹–۸۳	اردشیر III	ح ۶۲۹–۳۵
شاپور III	۳۸۳–۸۸	دوران آشفتگی: شهربراز (غاصب سلطنت)، خسرو III، جوانشیر، بوراندخت، آزرمیدخت، خسرو IV، پیروز II، خسرو V، هرمز V، و غیره	
بهرام IV	۳۸۸–۹۹		
یزدگرد I	۳۹۹–۴۲۵ یا ۴۲۱		
بهرام V (گور)	۴۲۵ یا ۴۲۱–۴۳۸ یا ۴۳۹	یزدگرد III	۶۳۲–۶۵۱

مزدکیان دست بازکشید، و این فرقه سخت سرکوبی شدند. در دوره‌ی قباد، ایران با روم گاه در جنگ و گاه در صلح بود. بین قباد و هفتالیان عاقبت جنگهائی طولانی روی داد، که به شکست قطعی هفتالیان انجامید. پس از قباد I، خسرو انوشروان به سلطنت نشست. سلطنت وی یکی از درخشان‌ترین دوره‌های ساسانی و عهد بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ایران است (← ساسانی، تمدن، قسمت VIII). در زمان او مزدک و مزدکیان قتل عام شدند؛ و در سازمان اداری و امور مالی و لشکری اصلاحاتی بعمل آمد (← ساسانی، تمدن). در سال ۵۳۴ بین ایران و روم صلحی منعقد شد، اما بسبب اختلافی که بین غسانیان (دست‌نشانده‌ی رومیان) و پادشاه حیره (دست‌نشانده‌ی ایران) روی داد، آتش جنگ بین ایران و روم مشتعل شد؛ انوشروان انطاکیه را گرفت (۵۴۰) و ویران کرد، و پس از جنگهای متعدد، عاقبت دولتین صلح کردند (۵۴۵). انوشروان در مسائل مذهبی تعصب نداشت، و از استخدام مسیحیان روگردان نبود. در زمان وی شاهنشاهی ساسانی از رود سند تا دریای احمر گسترش یافت و قسمتهای وسیعی از آسیای صغیر تحت استیلای او درآمد، رود جیحون مرز بین ایران و سرزمین خاقان ترک شد، و از طرف دیگر، نفوذ دولت ساسانی تا یمن بسط داشت. در سلطنت هرمز IV، جنگ با رومیان آغاز شد، و دو بار (۵۸۱ و ۵۸۸) به شکست ایران انجامید. قبایل عرب و اقوام ترک و خزر به مرزهای ایران تاختند. مخصوصاً پیشرویهای ترکان مایه‌ی وحشت گشت، لیکن دلیری و کاردانی سردار بزرگ ساسانی، بهرام چوبین، کارها را به سامان بازآورد. توهین و تخفیفی که هرمز IV در حق بهرام چوبین روا داشت، سبب شورش او، و خلع و قتل هرمز و به تخت نشستن خسرو پرویز گردید. در سلطنت خسرو پرویز، شاهنشاهی ساسانی به اوج عظمت خود رسید، و مرزهای کشور تا سرحد مرزهای ایران در زمان داریوش بزرگ گسترش یافت. وی در چند لشکرکشی متوالی بین النهرین، سوریه، فلسطین، مصر، و آسیای صغیر را تسخیر کرد و مرز فتوحات خود را تا خالکدون، مقابل قسطنطنیه، رسانید. اما این عظمت دیری نپایید، و کاخ شاهنشاهی ایران یکباره فرو ریخت. ایران پی در پی از روم شکست خورد، دستگرد به جنگ دشمن افتاد، ارتش طغیان کرد، و خسرو پرویز مخلوع و محبوس و مقتول گشت، و پسر بی‌کفایتش شیرویه، به نام قباد II، به تخت نشست. پس از وی هرج و مرج بر سر کشور سایه افکند. اوضاع دوران آشفته‌ی بعد از مرگ اردشیر III تا جلوس (۶۳۲) یزدگرد III روشن نیست، و در تواریخ از اشخاص مختلفی که در این دوره سلطنت یا عنوان سلطنت داشته‌اند نام برده‌اند. از آن جمله است شهربراز، خسرو III، جوانشیر (javānšīr)، بوراندخت، آزرمیدخت، خسرو IV، پیروز II، خسرو V، و هرمز V. عاقبت در ۶۳۲ یزدگرد III زمام امور پریشان را بدست گرفت، ولی قبل از آنکه به سامان دادن اوضاع آشفته توفیق یابد، سیل خروشان قبایل عرب، زیر لوای اسلام، به ایران سرازیر شد، و پس از شکستهای پی در پی سپاه ایران و کشته شدن (۶۵۱) یزدگرد، شاهنشاهی ساسانی سقوط کرد، و باین ترتیب دوره‌ی جدیدی در تاریخ ایران آغاز شد (← ایران قبل از اسلام؛ ایران بعد از اسلام، تاریخ، I). برای تمدن و فرهنگ ایران در دوره‌ی ساسانی ← ساسانی، تمدن.

ساسبو[1] (sāsebo)، شهر (جم ۲۶۲°۴۸۴)، غ جزیره‌ی کیوشو، ژاپن؛ بندر و پایگاه دریائی کنار دریای چین شرقی.

ساسکس[2] (sāseks)، ولایت ساحلی، ج انگلستان؛ مرکزش لویس. از لحاظ اداری به ساسکس شرقی (۲°۱۵۰ کم۲؛ جم ۶۶۴°۶۶۹) و ساسکس غربی (۱°۶۳۰ کم۲؛ جم ۴۱۱°۲۲۴) تقسیم میشود. داونز جنوبی در امتداد ش‌غ از آن میگذرد. تقریباً تماماً فلاحتی و مرتع است. از شهرهایش چیچستر، برایتن، ایستبورن، و هیستینگز (محل پیروزی ویلیام فاتح بر ساکسونها در ۱۰۶۶) میباشد.

ساسکس[2]**، مملکت**، یکی از ممالک هفتگانه‌ی (← هپتارکی) آنگلوساکسونها در انگلستان. بنقل روایات، ساکسونها پس از پیروزیهای مکرر بر سلتها در آنجا مستقر شدند (۴۷۷)، و در اواخر قرن ۵م قدرتی بهم رسانیدند که دیری نپایید. بعد از قرن ۵م، تابع ممالک اطراف بود، و بعدها مشتمل بر ولایت ساسکس فعلی، همپشر شرقی و جزیره‌ی وایت گردید. در ۶۸۱–۸۶، قدیس ویلفرد به مسیحی کردن مردم آن پرداخت. مقارن همین ایام تابع وسکس شد، و سپس تابع مرشا گردید و تا ۷۷۱ بهمین وضع ماند، و در ۸۲۵ تابع اگبرت (شاه وسکس) شد.

ساسکویهنا[3] (sāskuihanā)، رود کشمت، بطول ح ۷۲۰ کم، که از ایالت نیو یورک و منطقه‌ی زغال‌خیز ایالت پنسیلوانیا میگذرد، و به خلیج چسپیک میریزد.

ساسکیا وان اویلنبورگ: ← رامبران.

ساسی[4]، بارون **سیلوستر دو** (bāron silvestr dë sāsi)، ۱۷۵۸–۱۸۳۸، مستشرق فرانسوی و از رجال فرانسه؛ مت پاریس. از آغاز جوانی به تحصیلات شرقی پرداخت. در دوره‌ی انقلاب فرانسه، از پاریس خارج شد، ولی پس از تأسیس (۱۷۹۵) مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه بوسیله‌ی کنوانسیون، به پاریس بازگشت، و در آن مدرسه به تدریس زبان عربی پرداخت. در ۱۸۰۶ به استادی زبان فارسی در کولژ دو فرانس منصوب شد. در ۱۸۱۵ به ریاست دانشگاه پاریس و در ۱۸۲۳ به مدیریت کولژ دو فرانس، و بعداً به مدیریت مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه رسید. منشی دائمی آکادمی کتیبه‌ها و ادبیات بود. بسبب وسعت معلومات و آغاز کردن روش انتقادی، مؤسس تحقیقات عربی در فرانسه بشمار میآید. در تحقیق در زبان قبطی و کشف مفتاح خط هیروگلیفی، و نیز در شناساندن ایران در اروپا سهیم بود. آثارش مشتمل است بر تذکره‌ی آثار باستانی ایران (۱۷۸۷)؛ تذکره در تاریخ اعراب قبل از محمد (۱۷۸۵)؛ صرف و نحو عربی (۱۸۱۰)؛ منتخبات ادب عرب (۱۸۲۶)؛ اصول دستور عمومی زبان (۱۸۱۵)؛ رساله در مذهب دروزها (۱۸۳۸)؛ و غیره. مقامات حریری را با مقدمه و حواشی (به عربی) (پاریس ۱۸۲۲) و نیز پندنامه‌ی شیخ عطار و کلیله و دمنه را تحریر و طبع کرد.

ساسی کلام (sāsi kolām)، دهستان (جم ۶°۷۰۰؛)، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی.

ساطح (sāteh)، ده (جم ۱°۱۱۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان جانکی، بخش لردگان (لوردگان)، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۱ کیلومتری جش لردگان.

ساعات کار[5] (sā'āte kār). پیش از انقلاب صنعتی اروپا، ساعات کار کارگران روزانه بین ۱۱ و ۱۴ بود. پس از رواج سرمایه‌داری و بکار افتادن ماشینهای صنعتی، ساعات کار افزایش یافت. رقابت برای تحصیل کار موجب شد که کارگران به شرایطی که کارفرمایان تحمیل میکردند گردن نهند، و ساعات کار روزانه گاه به ۱۶ هم میرسید. اولین قانون برای محدود کردن ساعات کار در ۱۸۳۳ در انگلستان وضع شد؛ طبق آن، ساعات کار در معادن به ۱۲ ساعت و ساعات کار کودکان کوچکتر از ۱۳ ساله به ۸ ساعت تقلیل یافت. در ۱۸۴۸ قانونی وضع شد که ساعات کار روزانه را 10 ساعت تعیین کرد. از آن ببعد تدریجاً ساعات کار محدودتر شد، تا آنکه امروز در اکثر کشورها ساعات کار ۸ ساعت است.

ساعاتی: ← ابن ساعاتی.

ساعت (sā'at)، اسبابی برای اندازه‌گیری زمان و تشخیص کمابیش دقیق تساوی فواصل زمانی.

I– تاریخ اجمالی ساعت. احتمالا نخستین تقسیم زمان که بوسیله‌ی انسان بعمل آمد تقسیم به روز و شب بود، و سپس، بسبب اهله‌ی ماه، آدمی دوره‌ی زمانی موسوم به ماه را کشف کرد، و احتمالا مدتها بعد، از توجه به تغییر دما و رستنی‌ها، به سال پی برد. بتدریج، در آغاز روز را (بوسیله‌ی وضع سایه‌ی اشیاء) و سپس شب را (به کومک ستارگان حول قطبی) به تقسیماتی منقسم کرد، و از اینجا به ابداع ساعت آفتابی نائل گردید. با پیشرفت انسان، وسایل دقیقتری برای تشخیص ادوار زمانی متساوی لازم آمد، و این احتیاج منجر به ساختن طنابها، شمعها، و (مدتها بعد) چراغهائی شد که با سرعت تقریباً ثابتی میسوختند. تنظیم چکیدن آب منجر به اختراع ساعت آبی شد، و پس از پیشرفت فن شیشه‌سازی ساعت رملی در کار آمد. اختراع چرخ و دنده، منسوب به ارشمیدس (قرن ۳م ق‌م)، ساعتسازان را در ساختن ساعتهای بدیع یاری کرد، و از جمله مکانیکدانهای مسلمان در این راه ابتکارات جالبی کردند. قدیمترین شرح مربوط به ساعتهای ممالک اسلامی شرقی مربوط به ساعتی است که هارون‌الرشید به شارلمانی هدیه کرد (۱۹۱ هق) و ذکرش در سالنامه‌های آینهارد آمده است. مهمترین اثر علمای اسلامی در ساعتسازی از ابوالعز اسماعیل جزری است، که در کتاب فی معرفة الحیل الهندسیه به تفصیل از ساختن انواع ساعت سخن گفته است، و ابن ساعاتی نیز در این باب مشهور میباشد. کمال ساعتهای آلفونسو، پادشاه کاستیل، مدیون مهارت ساعتسازان مسلمان دربار وی بوده است.

ساعتها را بطور کلی میتوان به مکانیکی، برقی، الکترونی، و اتمی تقسیم کرد. از تحقیقات

(۱)Sasebo (۲)Sussex (۳)Susquehanna (۴)Sacy (۵)hours of labo(u)r

اخیر معلوم شده است که ساعت مکانیکی، پیش از آنکه در اروپا پیدایش یابد، در چین وجود داشته است. در اوایل قرن ۱۴م، هانری دو ویک (hānri dë vik)، از مردم وورتمبرگ، ساعتی اختراع کرد که شامل بسیاری از قسمتهای اصلی ساعتهای جدید بود، و چرخ و صفحه و عقربه‌ی ساعتشمار داشت. اختراعی که شاید بیش از همه در پیشرفت اندازه‌گیری زمان سهیم است استعمال آونگ در تنظیم حرکت چرخهای ساعت میباشد. در ۱۵۸۱، گالیله مشاهده کرد که دوره‌ی نوسان آونگ از دامنه‌ی حرکت آن مستقل است، و بستگی به طول آونگ دارد. بنا بر این، آونگ وسیله‌ی قابل اطمینانی برای اندازه‌گیری زمان است. گالیله پیش از وفات خود پسر خویش و یکی از شاگردانش، ویویانی، را مأمور تهیه‌ی طرحی کرد برای برقرار داشتن آونگ در نوسان بوسیله‌ی سازوکار ساعت، ولی معلوم نیست که آنان در تهیه‌ی این طرح تا چه حد توفیق یافتند. بهر حال، ک. هویگنس هلندی برای نخستین بار طرح استعمال آونگ را در ساعت به ثبت رسانید، و در ۱۶۵۶–۵۷ اولین ساعتی را که بطور موفقیت‌آمیز با آونگ ("رقاصک") کار میکرد ساخت. استفاده از نیروی فنر را در ساعت نیز همو به ثبت رسانید. در باب ساعتهای برقی، الکترونی، و اتمی، قسمتهای بعد را ببینید.

II ـ سازوکار ساعت. سازوکار ساعت اساساً مشتمل بر چهار قسمت است: (۱) منبع قوه‌ی محرکه (وزنه‌ای که سقوط میکند یا فنری که باز میشود)؛ (۲) یک رشته چرخ و دنده برای انتقال حرکت؛ (۳) دستگاهی که "گریختن" یکنواخت قوه‌ی محرکه را ممکن میسازد؛ و (۴) مجموعه‌ای از چرخ و دنده‌ها، که عقربه‌ها را به حرکت میآورند. البته ساعت ممکن است ملحقات دیگر داشته باشد (مثل شماته).

برای اینکه ساعت به کار افتد، باید آن را کوک کرد. در ساعتهائی که محرک آنها سقوط وزنه‌ای است، برای کوک کردن، زنجیر یا ریسمانی را که وزنه به آن متصل است، بر گرد استوانه‌ای میپیچیند. بتدریج که وزنه فرومی‌افتد، استوانه به دوران درمیآید، و حرکت آن چرخ دنداندار کوچکی را، که به چرخ مضرس بزرگی متصل است، به حرکت درمیآورد. این چرخ بزرگ، بنوبه‌ی خود، چرخ دنداندار کوچکی را، که به چرخ دنداندار بزرگتری متصل است، میگرداند. دستگاه تنظیم "گریختن" قوه‌ی محرکه، که به دنگ (dang) موسومست، به این چرخ بزرگ دوم مرتبط است، و مانع میشود که وزنه سریعتر از آنچه مطلوبست سقوط کند. دنگ قطعه‌ی فلزی خمیده‌ای است که در هر یک از دو کنار خود دندانه‌ای دارد که در دندانه‌های دومین چرخ بزرگ می‌افتد. رقاصک (آونگ)، با نوسان خود به چپ و راست، سبب میشود که میله‌ی خمیده‌ی دنگ نیز به چپ و راست حرکت کند، و در هر حرکت، چرخ بزرگ دوم به اندازه‌ی یک دندانه پیش رود. باین ترتیب، نوسان رقاصک وسیله‌ی تنظیم حرکت چرخهای ساعت میشود. اگر وزنه را بطرف بالا حرکت دهیم، طول آونگ، و لهذا دوره‌ی نوسان آن، کم میشود، و ساعت تندتر کار میکند، و اگر وزنه را به پایین منتقل کنیم، عکس این امر روی میدهد.

چرخی در ساعت هست که در هر ساعت یک دور میزند، و عقربه‌ی دقیقه‌شمار را، که متصل به آن است، یک دور بر صفحه‌ی ساعت میچرخاند. عقربه‌ی ساعتشمار متصل به چرخ ۷۲ دندانه‌ای

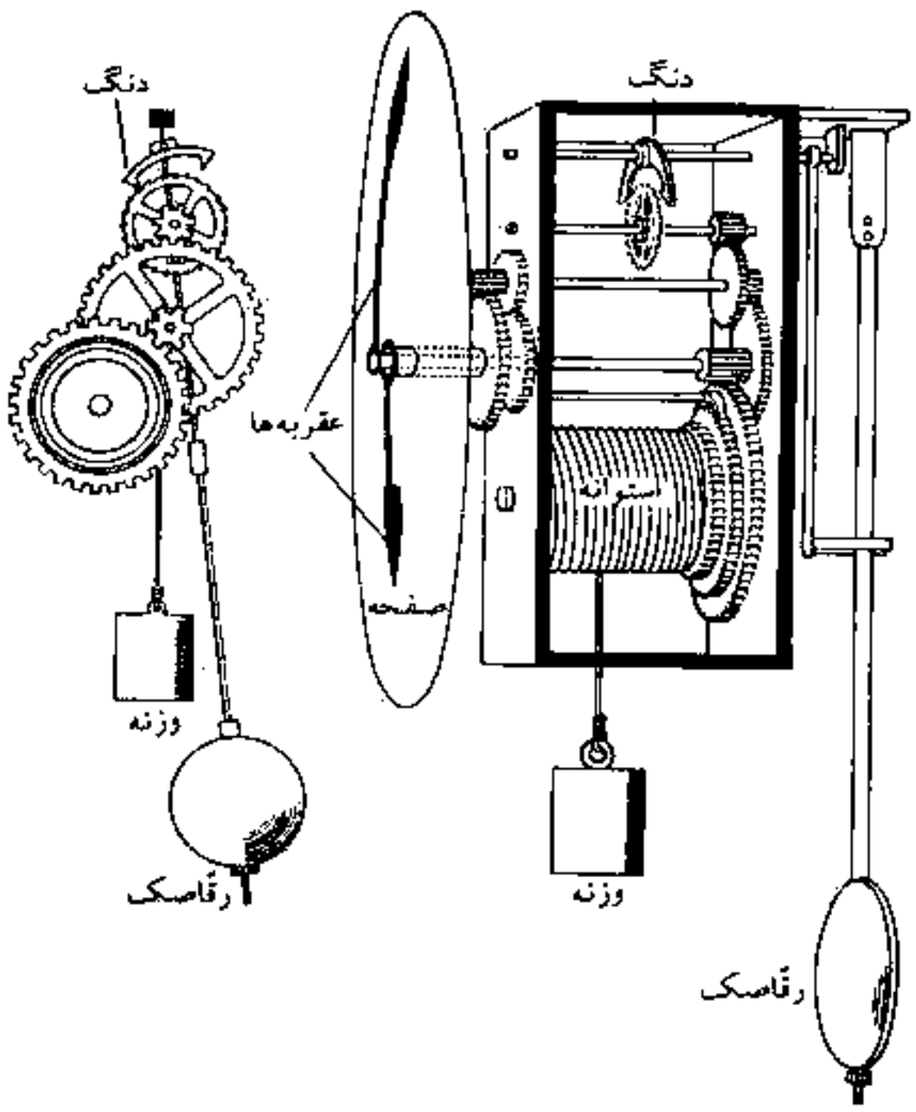

منظره‌ی سازوکار ساعت از جلو و از پهلو

است که چرخ کوچک ۶ دندانه‌ای آن را به حرکت درمیآورد. در هر دور چرخ کوچک، عقربه‌ی ساعتشمار به اندازه‌ی ۱/۱۲ دور دوران میکند. باین ترتیب، در مدتی که عقربه‌ی دقیقه‌شمار ۱۲ دور میچرخد، عقربه‌ی ساعتشمار یک دور را تمام میکند.

پس از کشف اینکه یک فنر کوچک فولادی انرژی لازم برای گرداندن چرخهای ساعت را تأمین تواند کرد، احتیاج به وزنه و آونگ از میان برخاست. در ساعتهای فنری، برای تنظیم حرکت چرخهای ساعت، بجای رقاصک، از چرخ لنگر استفاده میشود، که‌مانند رقاصک‌ـحرکت نوسانی دارد (فنر ظریفی که به این چرخ متصل است چرخ را، پس از حرکت به چپ، به راست برمیگرداند، و سبب ادامه‌ی حرکت نوسانی آن میشود). ساعت فنری فنر دیگری دارد که پیچاندن آن همان کوک کردن ساعت است، و این فنر، در ضمن باز شدن، انرژی لازم را برای حرکت چرخ‌های ساعت تأمین میکند. فنر بعضی از ساعتها چنان است که کوک آنها برای یک هفته کار ساعت کافی است. ساعتهای خاصی ساخته‌اند که با یک کوک ۴۰۰ شبانروز کار میکنند.

در ساعتهای "زمان‌نواز"، آن قسمت که زمان (مثلا ساعت) را مینوازد از آن قسمت که زمان را نگاه میدارد مجزا است. بیشتر ساعتهای قدیمی فاقد عقربه‌ی نشان دادن وقت بوده است. دستگاه دنگ و چرخ آن، که بآن اشاره شد، وسیله‌ای بود برای اینکه زنگی به صدا درآید. مردم با گوش دادن به صدای زنگ وقت را میشناختند نه با نگاه کردن به آن (نام ساعت دیواری در بعضی زبانهای اروپائی بمعنی زنگ است). زنگ ساعت‌های ساعتنواز با چکشی به صدا درمیآید که فنری، در لحظات معین، سبب حرکت آن میشود. بعضی از ساعتها چکشهائی دارند که یک دسته از زنگها را به صدا درمیآورند. در بعضی دیگر، مثل ساعت مشهور شهر ستراسبورگ، در فواصل زمانی معین، گروهی صورتها یا مجسمه‌های کوچک به حرکت درمیآیند. از این قبیل ساعتها در شهرهای دیگر اروپا نیز دیده میشود، و این خود دلیل آن است که ساعتسازان قدیم، بیش از آنکه به ساختن ساعتهائی توجه داشته باشند که وقت صحیح را بگوید، در بند ساختن ساعتهای مفصلی بوده‌اند که صورتهائی را به حرکت وادار کنند، یا کارهای دیگری از این قبیل انجام دهد. در ساعت‌های "کوکوئی"، در هر ساعت مرغی چوبی از داخل ساعت بیرون میآید و با تکرار صدای "کوکو" شماره‌ی ساعات را معلوم میکند. در ساعتهای شماته‌دار دستگاهی است که سر ساعت دلخواه زنگی را به صدا درمیآورد.

III ـ ساعت برقی. از پیشرفتهای عمده‌ای که در قرون ۱۹م و ۲۰م در ساعت‌سازی بعمل آمد استفاده از نیروی برق بعنوان قوه‌ی محرکه‌ی ساعت بود. بعضی از ساعتهای برقی با جریان متناوب کار می‌کنند. بسامد این جریان ۶۰ سیکل در ثانیه است، و بدینگونه ساعت بسیار دقیق کار میکند. چندین ساعت را که در جاهای مختلف قرار دارند میتوان از یک دستگاه مرکزی به کار انداخت. بوسیله‌ی ساعتهای برقی اندازه‌گیری بسیار دقیق زمان مقدور شد.

IV ـ ساعت الکترونی. با پیشرفتهای سریعی که از ۱۹۱۵ در علوم حاصل شد، اندازه‌گیری بسیار دقیق فواصل زمانی بسیار کوتاه لازم آمد. در آغاز به دیاپازون متوسل شدند، ولی آنهم غیر کافی تشخیص داده شد. کشف اینکه بعضی بلورها تحت تأثیر ولتاژ مناسب با بسامد بسیار زیاد مرتعش میشوند، همراه با تکمیل لوله‌های خلأ که فزون‌سازی این ارتعاشات را مقدور ساخت راه دیگری برای اندازه‌گیری زمان پیش آورد. پس، دگر بار دیاپازون را درکار آوردند، بدینگونه که حرکت آنرا، بوسیله‌ی تحریک برقی، متشابه کردند. اینگونه دیاپازونها در شرایط مناسب با بسامد ۱‘۰۰۰ بار در ثانیه، با خطائی کمتر از ۱ در یک میلیون، نوسان میکنند. بلورهای کوارتز را میتوان چنان تراشید که از ۱۶‘۰۰۰ تا ۳۰‘۰۰۰‘۰۰۰ سیکل در ثانیه، با خطائی کمتر از ۱ در ۱۰ میلیون، نوسان کنند. همه‌ی پدیده‌های سریع را با این وسایل الکترونی اندازه‌گیری میکنند. از این قبیل است اندازه‌گیری سرعت گلوله بوسیله‌ی اندازه‌گیری زمانی که برای طی فاصله‌ی چند متری لازم دارد؛ اندازه‌گیری زمان رشته‌ی پدیده‌های مقارن با پدیده‌ی جوّی برق؛ اندازه‌گیری خود بخود عمق اقیانوسها (با ژرفاسنج)؛ و غیره.

V ـ ساعت اتمی نام هر یک از ساعتهای بسیار دقیقی است که عمل آنها مبتنی است بر یک نوسانگر الکترونی (مانند بلور کوارتز) که بوسیله‌ی جسامدهای ارتعاشات طبیعی یک دستگاه اتمی (مانند تابه‌ای از اتمهای سزیوم یا مولکولهای امونیاک) تنظیم میشود. در هر ساعت، برای

تعیین فواصل زمانی ناچار باید تعداد نوسانات را اندازه‌گیری کرد، چنانکه در ساعتهای معمولی، عقربه‌ها عده‌ی نوسانات چرخ لنگر را اندازه میگیرند. از مدتها پیش معلوم بود که، تحت شرایط مناسب، اتمها (و مولکولها) تشعشعات برقاطیسی دارای بسامد ثابت صادر میکنند (← کوانتوم). تشعشعات دارای بسامد حد 5×10^{14} سیکل در ثانیه بصورت خطوط مرئی طیف پدیدار میگردند. شمردن این بسامدهای زیاد هنوز ممکن نشده است. اما امواج رادیوئی دارای طول موج بسیار کوتاه (حد 1 سم)، موسوم به کهموج، خطوط طیفی نامرئی ایجاد میکنند. بسامد نظیر طول موج ۳ سانتیمتری حد 10^{10} سیکل در ثانیه است. در اغلب ساعتهای اتمی، اینگونه بسامدهای فوق العاده بلند (از حد ۱٬۰۰۰ تا ۳۰٬۰۰۰ مگاسیکل در ثانیه) بکار میروند، و لهذا، شمردن عده‌ی بسامدها بطریق غیر مستقیم انجام میگیرد، بدین طریق که یک ساعت کوارتزی دارای بسامد کمتر ولی بسیار پایدار را، به وسایل الکترونی، با نوسانگر اتمی همزمان میکنند.

وسایل تولید کهموجها و شمردن بسامد آنها در ۱۹۴۰ فراهم بود، ولی مشکلاتی در راه استفاده از آنها برای ساختن ساعت اتمی وجود داشت. در سال ۱۹۴۷ تجربیاتی برای استفاده از مولکول امونیاک (NH_3) جهت پایدار کردن نوسانگرهای الکترونی صورت گرفت. در ۱۹۴۸ نخستین ساعت اتمی در دفتر ملی استانده‌ها در کشمت ساخته شد. در ۱۹۵۴ نوسانگری که در آن از خط صدوری امونیاک استفاده میشد ساخته شد (← ماسر). در ۱۹۵۵ نوسانگر اتمی بسیار دقیقی که با تابه‌ای از اتمهای سزیوم کار میکرد در انگلستان ساخته شد. ساعت سزیومی، که با بسامد ۹٬۱۹۲٬۶۳۱٬۷۵۰ سیکل در ثانیه کار میکند، در سال ۱۹۶۳ موقتاً بعنوان استانده قبول شده است. دقت ساعتهای سزیومی تا 10^{-11} رسیده است. انواع دیگر نوسانگرهای بسیار دقیق در دست ساختمان است، و انتظار میرود که دقت به 10^{-13} یا 10^{-14} برسد ("دقت 10^{-14}" مطابق 1 ثانیه در ۳ میلیون سال است).

ساعت[1] (sā'at). ۱- مقیاسی برای زمان، که مقادیر کمابیش متفاوت دارد، و به ۶۰ دقیقه منقسم میشود (هر دقیقه خود به ۶۰ ثانیه منقسم است). امروز ساعت برابر ۱/۲۴ شبانروز است، ولی در ایام قدیم هر یک از شب و روز را به ۱۲ قسمت متساوی تقسیم میکردند، و هر قسمت را ساعت میخواندند. مسلمانان، به تبعیت از یونانیان، قائل به دو نوع ساعت بودند، یکی **ساعت مستویه**[2] (mostavie)، که همان ساعتهای متساوی نجومی، و متناظر با ۱۵° حرکت فلک ثوابت (← افلاک) است، و دیگر **ساعت معوجه**[3] (mo'vajje) یعنی هر یک از ساعتهای نامساوی حاصل از تقسیم هر یک از شب و روز به ۱۲ قسمت، که اندازه‌ی آن بر حسب فصل و طول و عرض جغرافیائی متفاوت است، و در عرضهای زیاد کاملا بیمعنی میشود. امروز سه نوع ساعت-نجومی، حقیقی، و شمسی متوسط- تشخیص میدهند، که جملگی بر حسب شبانروز تعریف میشوند. **ساعت نجومی**[4] ۱/۲۴ شبانروز نجومی است. **ساعت حقیقی** ۱/۲۴ شبانروز شمسی حقیقی میباشد. **ساعت شمسی متوسط** عبارتست از ۱/۲۴ شبانروز شمسی متوسط، و مشتمل بر ۶۰ دقیقه‌ی شمسی متوسط میباشد، که هر یک خود منقسم بر ۶۰ ثانیه‌ی شمسی متوسط است. معمولا هر جا "ساعت" بطور مطلق گفته شود مقصود ساعت شمسی متوسط است، و هکذا در مورد اجزای آن.

"ساعت" بعنوان مقیاس زمان در جزء اسم بعضی از مقیاسها مانند آمپر-ساعت، کیلووات-ساعت، و غیرمعیاری. مثلا آمپر خود واحد شدت جریان است، اما آمپر-ساعت مقدار برقی است که جریانی با شدت یک آمپر در مدت یک ساعت میدهد.

۲- هر لحظه یا وقت از شبانروز که بر حسب ساعت (بمعنی ۱) و اجزای آن، چنانکه ساعت (اسباب اندازه‌گیری زمان) نشان میدهد، بیان شود. زمانی که ساعت نشان میدهد در همه‌ی نقاط واقع بر یک نصف النهار یکی است، ولی با طول جغرافیائی تغییر میکند (از قرار یک ساعت به جلو بازاء °15 بطرف شرق). سابقاً در اغلب ممالک، همه‌ی نقاط یک مملکت ساعت پایتخت را اتخاذ میکردند تا تنظیم برنامه‌های راه آهن و

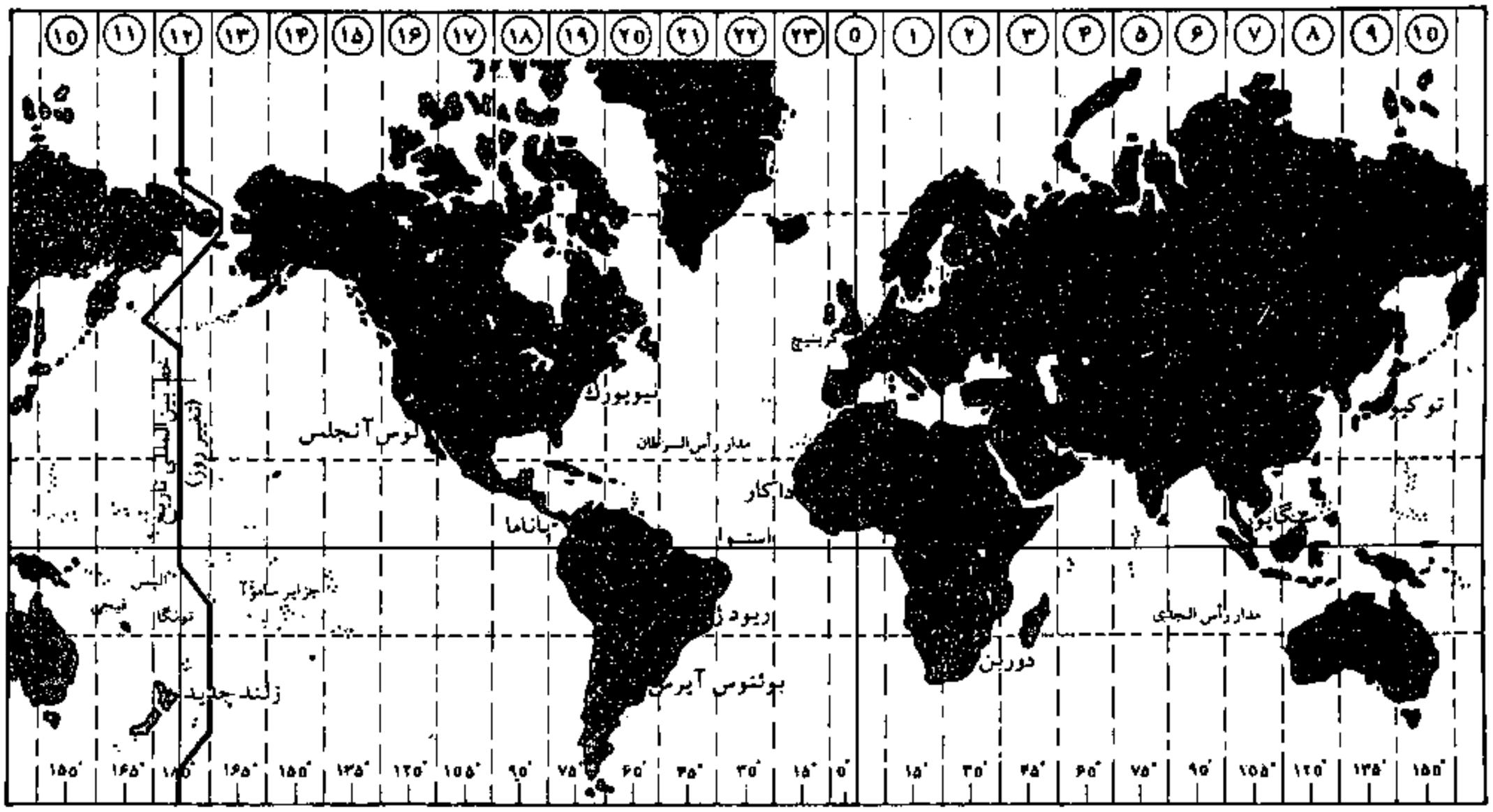

قاچهای ساعتی و خط بین‌المللی تاریخ

بسیار کوتاه (حد 1 سم)، موسوم به کهموج، خطوط طیفی نامرئی ایجاد میکنند. بسامد نظیر طول موج ۳ سانتیمتری حد 10^{10} سیکل در ثانیه است. در اغلب ساعتهای اتمی، اینگونه بسامدهای فوق العاده بلند (از حد ۱٬۰۰۰ تا ۳۰٬۰۰۰ مگاسیکل در ثانیه) بکار میروند، و لهذا، شمردن عده‌ی بسامدها بطریق غیر مستقیم انجام میگیرد، بدین طریق که یک ساعت کوارتزی دارای بسامد کمتر ولی بسیار پایدار را، به وسایل الکترونی، با نوسانگر اتمی همزمان میکنند.

وسایل تولید کهموجها و شمردن بسامد آنها در ۱۹۴۰ فراهم بود، ولی مشکلاتی در راه استفاده از آنها برای ساختن ساعت اتمی وجود داشت. در سال ۱۹۴۷ تجربیاتی برای استفاده از مولکول امونیاک (NH_3) جهت پایدار کردن نوسانگرهای الکترونی صورت گرفت. در ۱۹۴۸ نخستین ساعت اتمی در دفتر ملی استانده‌ها در کشمت ساخته شد. در ۱۹۵۴ نوسانگری که در آن از خط صدوری امونیاک استفاده میشد ساخته شد (← ماسر). در ۱۹۵۵ نوسانگر اتمی بسیار دقیقی که با تابه‌ای از اتمهای سزیوم کار میکرد در انگلستان ساخته شد. ساعت سزیومی، که با بسامد ۹٬۱۹۲٬۶۳۱٬۷۵۰ سیکل در ثانیه کار میکند، در سال ۱۹۶۳ موقتاً بعنوان استانده قبول شده است. دقت ساعتهای جز آن میسر باشد. اما این امر در کشورهای پهناور دشوار بود، و بعلاوه در عبور از سرحد دو مملکت مجاور میبایست ساعت را تغییر دهند. برای اینکه این مشکل به حد اقل تقلیل یابد، همراه با اتخاذ زمان عمومی (← زمان، قسمت VIII) در سال ۱۹۱۱، تنظیم زمان را بر اساس **قاچهای ساعتی** قرار دادند، که عبارتند از ۲۴ قاچ حادث بر زمین بوسیله‌ی ۲۴ نصف النهار که اختلاف طول هر دو نصف النهار متوالی °15 است. عملا، به ملاحظات سیاسی یا مرزهای طبیعی جغرافیائی و غیره، حدود قاچهای ساعتی در قاره‌ها بینظمیهائی دارد. **ساعت رسمی** در هر قاچ ساعت نصف النهار وسط آن قاچ است. نصف النهار وسط قاچ شماره‌ی 0 نصف النهار گرینیچ است، و لهذا این قاچ به دو نصف النهار ′30 °7 طث و ′30 °7 طث محدود می‌باشد. قاچ شماره‌ی 1 قاچ مجاور آنست از طرف شرق، و بین نصف النهارات ′30 °7 طث و ′30 °22 طث قرار دارد. و قس علیهذا در مورد سایر قاچها (نقشه را ملاحظه کنید). ساعت رسمی در قاچ شماره‌ی 0 ساعت متوسط گرینیچ است، و در قاچ شماره‌ی 1 ساعت نصف النهار °15 طث است، یعنی ساعت قاچ شماره‌ی 0 باضافه‌ی یک ساعت، و غیره. بدینگونه، ساعت رسمی در هر قاچ مساوی است با ساعت زمان متوسط گرینیچ بعلاوه‌ی شماره‌ی آن

(۱)hour (۲)equal hour (۳)unequal hour (۴)sideral hour

قاچ (عند اللزوم پس از اسقاط ۲۴ ساعت از این مجموع). ساعت رسمی در هر کشور اساساً ساعت قاچی است که آن کشور در آن قرار دارد. در دو مملکت واقع در دو قاچ متفاوت، اختلاف ساعات عددی است صحیح، ولی در هر لحظه در تمام نقاط کره‌ی زمین دقایق و ثوانی که ساعتها (اسبابهای اندازه‌گیری) نشان میدهند باید یکسان باشد. وقتی مملکتی در چند قاچ ساعتی واقع باشد در مورد هر یک از ایالات و ولایاتش مشخص میکند که ساعت کدام قاچ را باید اتخاذ کند. در ایران، که در قاچهای ۳م و ۴م قرار دارد، حد وسط ساعتهای مذکور، یعنی ۳ ساعت و نیم در سراسر کشور اتخاذ شده است. نیز ← خط بین‌المللی تاریخ.

ساعت آبی[1] (sā'ate ābi)، اسباب قدیمی برای اندازه‌گیری زمان بوسیله‌ی جریان یکنواخت آب از یک ظرف. از انواع ساده‌ی آن ظرفی بود دارای سوراخ تنگی که آب از آن میچکید. اگر ظرفیت ظرف و قطر سوراخ چنان باشد که آب موجود در آن با سرعت ثابت در ۲۴ ساعت از سوراخ خارج شود، با مدرج کردن ظرف میتوان زمان را نسبةً به دقت اندازه گرفت. بعضی از انواع کامل‌شده‌ی ساعت آبی دارای دو ظرف بود؛ آبی که از یکی خارج میشد به دومی، که در زیر آن قرار داشت، میریخت؛ جسم سبکی که در این ظرف بود، همراه آب متدرجاً بالا میآمد، و ارتفاع آن زمان را نشان میداد. بعدها ساعت آبی را بوسیله‌ی چرخهای دندانه‌دار تکمیل کردند، بطوری که بالا آمدن جسم شناور چرخی را به حرکت میآورد، و شاخصی را میگرداند.

ساعت آبی اسبابی بسیار قدیمی، و عموماً به مصریان باستانی منسوب میباشد. یونانیان آنرا کلپسودرا[2] (klepsudrā) [= آبْ دُزد] میخواندند، و نام آن در زبانهای اروپائی از همین اسم مأخوذ است، و همچنین است نام سراقة الماء (sarrāqato l.mā') که مسلمانان بر آن نهاده بودند. اسامی دیگر آن در مآخذ اسلامی نیز مأخوذ است از یونانی‌مانند بنکام یا پنگان (← فنجان)-یا از فارسی‌مانند طرجهاره (tarjahāra)، که از ترکهار (tarkehār) [= سینی، بشقاب] گرفته شده است.

ساعت آبی در ۱۵۹ ق‌م از یونان به رم رسید. در روم شرقی این ساعتها تکامل پیدا کرد، و به آنها دستگاههائی برای زنگ زدن، خاموش کردن شعله‌ی چراغ، یا بیرون آمدن صورتهائی از آن، یا تولید نوای مخصوص موسیقی اضافه شد، و به این ترتیب، بدون نگاه کردن به ساعت و نیز از راه دور شناختن وقت میسر گردید. از معروفترین ساعتهای آبی قدیم آن بود که هارون‌الرشید به شارلمانی هدیه فرستاد (← ساعت، اسباب، قسمت ۱).

ساعت آفتابی[3] (sā'ate āftābi) یا **شاخص آفتابی**[3] (šāxese)، اسبابی که، بوسیله‌ی سایه‌ای که یک میله (شاخص) بر صفحه‌ای مستوی (معمولا افقی) یا سطحی استوانه‌ای می‌افکند، وقت را نشان میدهد.

اقسام گوناگون ساعتهای آفتابی اساس مشترکی دارند. اگر تصور کنیم که ۱۲ صفحه بر محور عالم بگذرند بطوری که همه‌ی فضا را به ۲۴ زاویه‌ی دوسطحی متساوی قسمت کنند، و اولی منطبق با صفحه‌ی نصف النهار محل باشد، هر ستاره، برای عبور از نصف النهار به صفحه‌ی دوم، یک ساعت وقت صرف میکند، و برای عبور از صفحه‌ی دوم به صفحه‌ی سوم نیز یک ساعت، و هکذا. ساعتهای آفتابی همه بر این اساس متکی هستند. تصور کنید که ۱۲ فصل مشترک ("خطوط ساعتی") صفحات مذکور را با صفحه‌ی ثابتی مانند P تعیین کنیم، و سپس این صفحات را برداریم، و بجای فصل مشترک آنها میله (شاخص) یا عقربه‌ای حاجب ماوراء قرار دهیم، که آن نیز ثابت باشد. واضحست که اگر خورشید مستقیماً بر این اسباب بتابد، سایه‌ی شاخص متوالیاً بر خطوط ساعتی منطبق میشود؛ هنگام ظهر حقیقی، سایه بر آن خط ساعتی که اثر صفحه‌ی نصف النهار بر صفحه‌ی P است منطبق میگردد. ضمناً چنانکه از توضیحات مذکور استنباط میشود، شاخص باید بر امتداد محور زمین باشد، و بعلاوه زمانی که شاخص نشان میدهد زمان شمسی حقیقی است (← زمان، قسمت ۷).



ساعت آفتابی

بنا بر ملاحظات مذکور، اصول کلی ساعتهای آفتابی اینست که اولا شاخص موازی محور زمین است، و لهذا در صفحه‌ی نصف النهار محل واقع و میل آن نسبت به صفحه‌ی افقی مساوی ارتفاع قطب در محل میباشد؛ و ثانیاً خطوط ساعتی فصل مشترکهای صفحه‌ی ساعت (صفحه‌ی ثابت P) هستند با ۱۲ صفحه‌ای که از شاخص بگذرند، و اولی صفحه‌ی نصف النهار و زاویه‌ی هر دو صفحه‌ی متوالی ۱۵° باشد. این خطوط در مرکز صفحه‌ی ساعت، یعنی محل تلاقی شاخص با آن متلاقی میشوند. ساده‌ترین اقسام ساعت آفتابی ساعت نصف النهاری است که فقط ظهر را نشان میدهد. برای ساختن آن کافیست سایه‌ی میله‌ی ثابتی را که در صفحه‌ی نصف النهار واقعست بر سطح زمین یا بر دیوار قائمی رسم کنیم. اگر این عمل روزی در ظهر حقیقی انجام گیرد، هر روز هنگام ظهر حقیقی سایه‌ی شاخص بر اثر صفحه‌ی نصف النهار (یعنی همان سایه‌ای که رسم شده است) منطبق میگردد. نوع دیگر ساعت اعتدالی است، که صفحه‌ی آن (یعنی صفحه‌ی P سابق الذکر) موازی صفحه‌ی معدل النهار است. در این صورت شاخص بر این صفحه عمود و زاویه‌ی هر دو خط ساعتی متوالی ۱۵° خواهد بود. بنا بر این، برای ساختن ساعت کافی است بر صفحه‌ای، مثلا از سنگ لوح، دایره‌ای رسم کنیم، و آنرا به ۲۴ قسمت تقسیم کنیم، و از مرکز آن میله‌ای عموداً بر آن نصب نمائیم. سپس باید دستگاه را بطوری قرار داد که شاخص موازی محور زمین و خط ظهر در امتداد خط نصف النهار قرار گیرد (این کار بطریق هندسی ساده‌ای بوسیله‌ی عرض جغرافیائی محل میسر است). در ساعتهای افقی، که در مآخذ اسلامی آنها را رخامه (roxāma) [= مرمر] مینامند، صفحه‌ی ساعت افقی است. ساختن ساعتهای افقی تفصیل بیشتری دارد.

اگر در محل معینی شاخصی عمود بر صفحه‌ای افقی نصب کنیم، و انتهای سایه‌ی شاخص را در روزهای مختلف تعیین کرده به هم وصل نمائیم منحنی حاصل میشود (این منحنی در تهران، و بطور کلی در هر نقطه‌ای که بین مدار رأس السرطان و مدار شمالگان باشد، یک هذلولی است). بر طبق توضیحاتی که در باب اساس ساعت‌های آفتابی مذکور شد، میتوان این اسباب را برای نشان دادن خط نصف النهار، ظهر حقیقی، و ارتفاع آفتاب بکار برد. این اسباب را شاخص میخوانند.

ساعت آفتابی اسبابی است بسیار قدیمی. مصریان و کلدانیان و عبرانیان از آن استفاده میکردند؛ ساعتهائی که در ح ۱۵۰۰ ق‌م در مصر بکار میرفت هنوز موجود است. پیشرفت عمده در ساختن ساعت آفتابی احتمالا در قرن اول ب‌م روی داد، که معلوم گشت که اگر شاخص را متوجه قطب شمال آسمان کنند، یعنی آنرا به موازات محور زمین قرار دهند-بسبب اینکه حرکت یومی خورشید بر مداری موازی معدل النهار صورت میگیرد-میتوان زمان شمسی را دقیقاً بوسیله‌ی سایه‌ی آن تعیین کرد. مسلمانان در تکمیل ساعت آفتابی کوشیدند، و اقسام مختلفی از آن تعبیه کردند. بین سالهای ۱۵۰۰ و ۱۸۰۰، بسبب پیشرفتهای مهمی که در اروپا در علم نجوم حاصل شد، ساختن ساعتهای آفتابی بر اساس علمی استوار گردید. ورود ساعت در مغرب‌زمین از رونق بازار ساعتهای آفتابی نکاست، بلکه آنرا بیش از پیش مقبول کرد، زیرا ساعت بر زمان شمسی متوسط استوار است، که اختلافش با زمان شمسی حقیقی به ۱۶ دقیقه میرسد (← زمان، قسمت ۷). اما ساعت آفتابی، در عین اینکه ساعتهای متساوی المدت را نشان میدهد، با زمان شمسی حقیقی کار میکند. اغلب تعدیل زمان (← زمان، قسمت ۷) را نیز بر ساعتهای آفتابی نشان میدهند.

ساعت تابستانی: ← ساعت فصلی.

ساعت حقیقی: ← ساعت، مقیاس زمان، ۱.

ساعت رسمی: ← ساعت، مقیاس زمان، ۲.

ساعت رملی[4] (ramlī)، اسبابی شیشه‌ای برای اندازه‌گیری زمان. اساساً مرکبست از دو حباب شیشه‌ای که بوسیله‌ی گردن تنگی به یکدیگر مرتبط اند. یکی از دو حباب محتوی ماسه‌ی نرم است، که در مدت معینی مثلا یک ساعت از طریق گردن به دیگری منتقل میشود. اسبابی بسیار قدیمی است، و پس از اینکه فن شیشه‌سازی تا حدی پیشرفت کرد، ساعت رملی برای تعیین فواصل زمانی کوتاه (منتها یک ساعت) تعبیه شد.



ساعت شمسی متوسط: ← ساعت، مقیاس زمان، ۱.

ساعت فصلی (sā'ate fasli) یا **زمان فصلی** (zamāne) یا **زمان صرفه‌جوئی از آفتاب**[5]، زمانی جلوتر (معمولا یک و گاه دو ساعت) از زمان استانده، که در بعضی جاها-مخصوصاً در بهار، تابستان، و پائیز-بمنظور استفاده‌ی بیشتر در فعالیتهای روزانه از ساعات تابیدن آفتاب بکار

(۱)water clock (۲)clepsydra (۳)sundial (۴)hourglass (۵)daylight saving time

میرود (مثلا کار روزانه، که از ساعت ۶ استانده شروع میشده، از ساعت ۶ فصلی‌یعنی ساعت ۷ استانده‌شروع میشود). منشأ آن در انگلستان بوسیله‌ی ویلیام ویلت (wilyām wilet) (۱۸۵۷–۱۹۱۵) بود، که در ۱۹۰۷ رساله‌ای بعنوان ائلاف روشنی روز نوشت. در جه I برای صرفه‌جوئی در مصرف نور مصنوعی، در بعضی کشورها، "ساعت تابستانی"[1] اتخاذ شد، بدین معنی که از بهار تا پائیز ساعت قانونی را یک ساعت جلوتر از ساعت استانده بردند (ساعت تابستانی). ساعت فصلی اکنون در بسیاری از کشورها معمول است.

ساعت مستویه: ← ساعت، مقیاس زمان، ۱.

ساعت معوجه: ← ساعت، مقیاس زمان، ۱.

ساعت نجومی. ۱–۲ ← ساعت، مقیاس زمان، ۱. **۲–۳** ساعتی (اسباب اندازه‌گیری زمان) که زمان نجومی (← زمان، IV) را نگاه میدارد. آنرا چنان میزان میکنند که در لحظه‌ی عبور نقطه‌ی اعتدال ربیعی از نصف النهار محل رصد 0 را نشان دهد. درجات آن از 0 تا ۲۴ است، و لهذا زمان نجومی را نشان میدهد. اینگونه ساعتها را در مکانهای زیرزمینی قرار میدهند تا حتی الامکان از تغییرات دما و فشار جو و تزلزلها مصون بمانند. کوک آنها خودکار است. هر ۲۴ ساعت ساعت نجومی مطابق ۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه‌ی ساعتهای رایج در زندگی روزمره است.

ساعدالدوله: ← سپهدار تنکابنی.

سافک[4] (sāfək)، ولایت ساحلی، ش انگلستان، مرکزش ایپسویچ. از لحاظ اداری به سافک شرقی (۲٬۲۶۰ کمه؛ جه ۳۴۲٬۶۹۶) و سافک غربی (۱٬۵۸۰ کمه؛ جه ۱۲۹٬۹۶۹) تقسیم میشود. ناحیه‌ای پست و عمدةً کشاورزی است، از مراکز عمده‌ی تولید غله در انگلستان میباشد. در دوره‌ی آنگلوساکسونها جزء مملکت انگلیای شرقی بود، و سکنه‌اش "مردم جنوبی" [انگل south folk] آن مملکت بودند، و تسمیه‌اش بدین مناسبت است.

سافک، ارل آو: ← پول، خاندان.

سافک، (اولین) ارل آو: ← هاوارد، تامس.

سافک، دیوک آو: ← پول، خاندان.

سافک[4]، دیوک آو (*diuk āv sāfək*)، تامش **هنری گری** (henri grey)، ف ۱۵۵۴، از اشراف انگلستان؛ پدر لیدی جین گری. کوشید که پس از مرگ (۱۵۵۳) ادوارد VI جین را بتخت بنشاند؛ پس از پایان دوره‌ی ملکه‌ای ۹ روزه‌ی جین، دستگیر و در برج لندن محبوس شد، ولی در اثر نفوذ زوجه‌اش آزاد گردید. بعداً سافک به شورش (۱۵۵۴) سر تامس وایت پیوست، ولی دستگیر و محکوم بخیانت گشت، و اعدام شد.

سافک، (اولین) دیوک آو: ← برندن، چارلز.

سافو، شاعره‌ی یونانی: ← ساپفو.

ساق (sāq)، ده (جه ۱٬۳۸۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان زاوه، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۴۶ کیلومتری جش تربت حیدریه.

ساق، هر یک از دو ضلع متساوی یک مثلث متساوی الساقین؛ نیز هر یک از دو ضلع غیر موازی ذوزنقه؛ و نیز هر یک از اضلاع مجاور به زاویه‌ی قائمه در مثلث قائم الزاویه، در مقابل ضلع مقابل به زاویه‌ی قائمه، که وتر (vatar) خوانده میشود.

ساقپر: ← پر.

ساقز، جزیره: ← کیوس.

ساق زر (sāqe zar)، گیاه دائمی از نوع سولیداگو (*Solidago*) با گلهای زرد مرکب در اواخر تابستان. دانه‌های گرده‌ی آن موجب تب یونجه میشود.

ساق عروس: ← سنگ‌شکن.

ساقه[5] (sāqe)، در گیاهشناسی، قسمتی از رستنی که برگها، ریشه، و قسمتهای گلی رستنی بآن متصل اند. محل اتصال برگ را گره، و فاصله‌ی بین دو گره را میانگره (miāngereh) نامند. ساقه غذا را از برگها به ریشه، و آب و مواد معدنی را از ریشه، به بالا، به شاخه‌ها و برگها میرساند. بعضی گیاهان دارای ساقه‌های زیر خاکی هستند، که آنها را به تکمه، ریزوم، سوخ، و سوخه تقسیم میکنند.

ساقی (sāqi) [= شرابدار]، در اصطلاح شعرای صوفیه، کسی که وجود او سبب ظهور سکر و بیخودی در وجود سالک میشود. البته باین معنی، غالباً مراد از ساقی مرشد و پیر عارف است، که صحبت و ارشاد او در حکم شراب است، و سالک را مست و بیخود میکند. در بعضی موارد، خاصه در نزد متأخرین از شیعه، ساقی کنایه است از حضرت علی، امام شیعه، که او را ساقی کوثر میخوانند. همچنین، ساقی در نزد عرفا گاه اطلاق میشود بر فیاض مطلق، که خدا است؛ بعبارت دیگر، ذات حق را به اعتبار آنکه علاقه به ظهور و تجلی دارد ساقی میگویند، از آن رو که ظهور و تجلی او سالک را از خود بیخود میکند، و از هستی و خودی او نشانی باقی نمیگذارد. نیز ← شراب.

ساقی‌نامه (sāqi.nāme)، در ادبیات فارسی و ترکی، عنوان عمومی منظومه‌هائی از نوع خمریه، و غالباً به بحر متقارب، که مشتمل اند بر ابیاتی خطاب به ساقی، و اشعاری در بیان ناپایداری دنیا و ضرورت اغتنام عمر. قدیمترین ساقی‌نامه‌ی مستقل موجود فارسی منسوبست به خواجه حافظ، و ظاهراً خواجه در نظم آن به ابیاتی که نظامی گنجوی‌و به تقلید او امیر خسرو دهلوی‌در آخر آینه‌ی سکندری خطاب به ساقی و مغنی ساخته‌اند نظر داشته است. همچنین، ساقی‌نامه‌ای هم که خواجوی کرمانی‌نه بطور مستقل، بلکه در ضمن مثنوی همای و همایون‌ساخته است، تا حدی مورد توجه و تقلید او بوده است. اینکه قبل از نظامی هم شاعران دیگر (مثلا فخرالدین گرگانی) به نظم ساقی‌نامه یا چیزی شبیه بآن پرداخته باشند محتمل هست، و بهر حال خمریات در ادب فارسی و عربی سابقه‌ی دراز دارد.

بعد از حافظ‌صرف نظر از جامی و هاتفی، که در این کار بیشتر قصدشان تتبع و تقلید نظامی و امیر خسرو بوده است‌نظم کردن ساقی‌نامه‌های مستقل مورد توجه شعرا واقع شده است. مخصوصاً شعرای عصر صفوی، و کسانی از آنها که به دربار تیموریان هند منسوب بوده‌اند، علاقه‌ی خاصی به نظم ساقی‌نامه داشته‌اند، و از آن میان امیدی رازی، پرتوی لاهیجی، قاسم گنابادی، و ظهوری ترشیزی ساقی‌نامه‌های مفصل دارند، چنانکه ساقی‌نامه‌ی ظهوری بالغ بر ۴٬۵۰۰ بیت هست. در تمام این ساقی‌نامه‌ها، که تعدادشان از ۱۲۰ متجاوز شده است، شیوه‌ی ساقی‌نامه‌ی حافظ مورد تقلید واقع شده است، یعنی غیر از ابیاتی در خطاب به ساقی و مغنی، غالباً اشعاری نیز در وصف شراب میآورند، و سپس تخلص به یاد و نام ممدوح میکنند. در بعضی ساقی‌نامه‌ها، مثل ساقی‌نامه‌ی پرتوی، این ممدوح حضرت علی است، و در غالب آنها، ممدوح‌مثل ساقی‌نامه‌ی حافظ‌یک تن از شاهزادگان و پادشاهان عصر است. از شاعران فارسی‌زبان که به نظم ساقی‌نامه شهرت یافته‌اند مخصوصاً شرف جهان، عرفی شیرازی، نوعی خبوشانی، غیاثای منصف، شکیبی اصفهانی، میر سنجر، ملک قمی، صوفی مازندرانی، طالب آملی، مرشد بروجردی، فزونی استرابادی، غروری کاشی، عسکری کاشانی، محب علی سندی، و ملا عبدالنبی فخرالزمانی را میتوان نام برد. شخص اخیر مؤلف تذکره‌ای است بنام میخانه، که شرح حال و نمونه‌ی آثار تعدادی از کسانی را که ساقی‌نامه سروده‌اند، یا غزلیات و ترجیعاتی (از نوع خمریات)، که بتوان آنها را در ردیف ساقی‌نامه آورد نظم کرده‌اند، در آن جمع آورده است. از بین این منظومه‌ها، مخصوصاً ساقی‌نامه‌های پرتوی، ظهوری، و نوعی شهرت و قبول بیشتر یافته است.

در زبان ترکی نیز غالباً به تقلید شاعران ایران، نظم ساقی‌نامه متداول شده است، چنانکه حاجی خلیفه در کشف الظنون تعدادی ازین ساقی‌نامه‌ها را نام میبرد. بعضی ازین ساقی‌نامه‌های ترکی نیز نسبةً مفصل بوده است. از آن جمله ساقی‌نامه‌ی مؤمن است، که مشتمل بر ۳٬۰۰۰ بیت بوده است.

ساقیة الحمراء (sāqiato 'l.hamrā')، منطقه‌ای (۸۳٬۰۰۰ کمه) در صحرای اسپانیا، لغ افریقا. رود ساقیة الحمراء، که در بیش از نیمی از سال خشک است، از آن میگذرد. بیشتر آن بیابان است، و منبع عمده‌ی عایدی مردم ماهیگیری در قطا میباشد.

ساک، قبیله، امریکا: ← سک و فاکس.

ساکاتکاس، ایالت، مکزیک: ← زاکاتکاس.

ساکاروز[6] (sākāroz؛ فنس) یا **سوکروز**[7] (suk-roz؛ از فنس)، یکی از لیدراتهای کربون، که جسمی است سفید و متبلور، با طعم شیرین، که در ۱۸۶° صدبخشی ذوب و تجزیه میشود و کارامل تشکیل میدهد. معمولیترین نوع قندها است، و بر حسب ماده‌ای که از آن استخراج شود، قند نیشکر، قند چغندر، و غیره نامیده میشود. هر مولکول آن مرکب از ۱۲ اتم کربون، ۲۲ اتم ئیدروژن، و ۱۱ اتم اکسیژن است، که احتمالا بصورت یک مولکول گلوکوز و یک مولکول فروکتوز با حذف یک مولکول آب تنظیم یافته‌اند. ساکاروز، با عمل ئیدرولیز، گلوکوز و فروکتوز میدهد. این عمل را قلب و مخلوط قندهای حاصل را قند مقلوب خوانند. برای اطلاع بیشتر ← قند.

ساکاریمتر: ← قندسنج.

ساکارین[8] (sākārin؛ فنس)، ماده‌ای سفید و متبلور،

---

(۱)summer time (۲)sideral hour (۳)astronomical clock (۴)Suffolk (۵)stem (۶)saccharose (۷)sucrose (۸)saccharin

محتوی کربون، ئیدروژن، اکسیژن، نیتروژن، و گوگرد. در ۱۸۷۹ کشف شد. شیرینی خالص آن حـ ۵۵۰ برابر شیرینی شکر نیشکر است. بعنوان شیرینساز برای مصرف مبتلایان به دیابت، و هم برای رژیم لاغر شدن یا احتراز از چاقی، بجای قند بکار میرود. ارزش غذائی ندارد، و بدون تغییر، بوسیله‌ی ادرار دفع میشود. در آب سرد به آسانی حل نمیشود، اما ملح سودیوم آن، که شکل تجارتی آنست، به آسانی در اغلب مشروبات حل میشود.

ساکای، قوم قدیم؛ ← سکاها.

ساکای[1] (sākāy)، شهر صنعتی (جه ۳۳۹٬۸۶۳)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج اوزاکا و بر مصب رود یاماتو. از مراکز صنعتی است. در قرون ۱۵م–۱۷م بندر معتبری بود.

ساکب الماء، در نجوم، ← دلو.

ساکتی[2]**، فرانکو** (frānko sākketti)، حـ ۱۳۳۰–۱۴۰۰، نویسنده و شاعر ایتالیائی. اثر معروفش سیصد داستان (۱۳۸۸–۹۵)، مانند دکامرون، مجموعه‌ای از قصه‌ها است.

ساکرامنتو[3] (sākrāmento)، رود کشمت، بطول حـ ۵۱۰ کم، که در قسمت شمالی ایالت کالیفرنیا، نزدیک کوه شستا (šastā) یا شاستا، سرچشمه میگیرد، به شاخه‌ای از خلیج سان فرانسیسکو میریزد. رود امریکن بدان ملحق میشود. پس از کشف (۱۸۴۸) طلا در دره‌ی آن، مردم بدانجا هجوم آوردند، و بسیاری از شهرهای کنار یا نزدیک آن یا ریزابه‌هایش در آن دوره پیدایش یافت. سد شستا (شاستا) (به ارتفاع ۱۸۳ متر و به طول ۱٬۵۵۵ متر) بر این رود ساخته شده است (۱۹۳۸–۴۵)، و جزء طرح عمران دره‌ی مرکزی است.

ساکرامنتو[3]**،** شهر (جه ۱۹۱٬۶۶۷)، کرسی ایالت کالیفرنیا، کشمت، بر ملتقای رودهای ساکرامنتو و امریکن. در ۱۸۴۸ بنا شد. کشف (۱۸۴۸) معادن طلا در این ناحیه موجب افزایش جمعیت آن گشت. در ۱۸۵۴ کرسی کالیفرنیا شد. اینک از مراکز راه آهن و کشتیرانی است. شهری صنعتی نیز هست؛ کارخانه‌های تصفیه‌ی قند، فلزگری، و آمودن میوه و سبزیجات، و کارگاههای پرانه‌سازی دارد.

ساکره‌کور[4] (sākre-kër) [فنـ، = قلب مقدس]، کلیسائی در پاریس، فرانسه، که وقف "قلب مقدس عیسی مسیح" شده است. از بناهای مشهور محله‌ی مونمارتر، و در بلندترین نقطه‌ی آنجا بنا شده است، و بر همه‌ی شهر مشرف میباشد. غالباً در تصویرهائی که نقاشان از محله‌ی مونمارتر کشیده اند، گنبد و دیوارهای سفید آن جلب نظر میکند. در ۱۸۷۵–۱۹۱۴، با اعاناتی که مردم پس از جنگ فرانسه و پروس بعنوان نذر داده بودند ساخته شد. پس از جنگ I، در ۱۹۱۹ تشریفات مذهبی برای افتتاح آن بعمل آمد. این بنا، علاوه بر جنبه‌ی مذهبی، جنبه‌ی میهنی نیز دارد. معمار آن پول آبادی (pol ābādi) است، که این بنای عظیم و موزون را به شیوه‌ای مرکب از دو سبک بیزانسی و رمانسک ساخته است. برج ناقوس ساکره‌کور، که در پشت گنبد بلند آن برپا شده، 100 متر ارتفاع دارد.

ساکری[5]**، جووانی جیرولامو** (jovānni jirolāmo sākkeri)، ۱۶۶۷–۱۷۳۳، ریاضیدان ایتالیائی که عمدةً بسبب تحقیقاتش در اصل موضوع اقلیدس معروفست. با استفاده از کارهای عمر خیام و خواجه نصیرالدین طوسی، در اثبات این اصل موضوع کوشید، بدین طریق که سعی کرد تا از نفی آن به تناقضی برسد، و در این امر توفیق نیافت. ساکری و آنها که پس از وی آمدند، هیچیک اهمیت این موضوع را درنیافتند، و تقریباً یک قرن بعد بود که این گونه تحقیقات به هندسه‌ی نااقلیدسی منجر شد.

ساکس[6] (sāks؛ فنـ) یا **ساکسونی** (sāksoni، از انگلـ)، آلمانی **زاکسن** (zāksen)، نامی که اصلا بسرزمینی اطلاق میشد که در ازمنه‌ی قدیم و اوایل قرون وسطی ساکسونها در آن سکونت داشتند (تقریباً مطابق ساکس سفلای کنونی در لغ آلمان. ← **ساکس سفلی**)، و بعدها به چند واحد سیاسی دیگر هم اطلاق گردید. در اواخر قرن ۹م، اولین **دوکنشین ساکس،** مشتمل بر تمام اراضی بین رودهای الب و راین، از بقایای امپراطوری کارولنژیان بوجود آمد. در ۹۱۹ هانری I که دوکِ ساکس بود بپادشاهی آلمان انتخاب شد. پسرش امپراطور اوتوی I، مؤسس امپراطوری مقدس روم، ساکس را به یکی از نجبای ساکس بنام هرمان بیلونگ (hermān bilung) بخشید (۹۶۰). دوکنشین ساکس در ۱۱۳۷ از اعقاب بیلونگ به هانری مفرور، پادشاه باواریا، رسید. پسرش، هانری شیر، را امپراطور فردریک I از دوکنشینهایش محروم کرده آنها را به چند تیول کوچکتر تقسیم نمود (۱۱۸۰). فقط برونسویک (مشتمل بر مملکت هانوور که بعدها تأسیس شد) برای وراث گوئلفی هانری باقی ماند. عنوان دوک ساکس به برنارد پسر آلبرشت خرس رسید، و او مؤسس سلسله‌ی آشکانیان از دوکهای ساکس است. قلمرو برنارد مشتمل بر **آنهالت، لاوئنبورگ،** و اراضی اطراف **ویتنبرگ** بود. این سرزمینهای پراکنده، بعد از ۱۲۶۰ بدست شاخه‌های مجزای سلسله‌ی آسکانی، بعنوان ساکس-لاوئنبورگ و ساکس-ویتنبرگ، اداره میشد. منشور زرین ۱۳۵۶ دوک ساکس-ویتنبرگ را به مقام برگزینندگی (← **برگزینندگان**) ارتقا داد. قلمرو او، بنام **برگزیننده‌نشین ساکس،** پهنه‌ی کوچکی بود در طول قسمت وسطای رود الب، و در جنوب آن مارکگرافنشین مایسن قرار داشت که در تحت حکومت سلسله‌ی مقتدر وتین بود. مارکگرافهای مایسن در قرون ۱۳م–۱۴م بیشتر تورینگن و لوزاس سفلی و اراضی بین آنها را تصرف کردند، و در ۱۴۲۳، برگزیننده‌نشین ساکس نیز به فردریک که مارکگراف وقت بود رسید، و او در ۱۴۲۵ عنوان برگزیننده یافت (← **فردریک ۱**). در ۱۴۸۵ اراضی سلسله‌ی وتین بین ارنست و آلبرت، پسران فردریک II تقسیم شد. برگزیننده‌نشین ساکس با ویتنبرگ و بیشتر تورینگن به ارنست رسید، و او مؤسس شاخه‌ی ارنستی از سلسله‌ی وتین است. عنوان دوکی و اراضی مایسن (مشتمل بر درسدن و لایپزیگ) به آلبرت، مؤسس شاخه‌ی آلبرتی، رسید. پس از ارنست، پسرش **فردریک III** و بعد از او برادرش یوهان (در ۱۵۲۵–۳۲ فرمانروائی کرد) و سپس پسر یوهان، **یوهان فریدریش I،** برگزینندگی کردند، و جملگی مشوق اصلاح دینی بودند. یوهان را امپراطور شارل V از برگزینندگی خلع کرد (۱۵۴۷)، و عنوان برگزینندگی به **موریتس** (از نوه‌های آلبرت) رسید، و تا انحلال (۱۸۰۶) امپراطوری مقدس روم در شاخه‌ی آلبرتی ماند. شاخه‌ی ارنستی بعد از ۱۵۴۷ فقط دوکنشین‌های تورینگن را در دست داشت که بین شعب مختلف آن شاخه تقسیم شده بود (← **ساکس-آلتنبورگ؛ ساکس-کوبورگ؛ ساکس-گوتا؛ ساکس-ماینینگن؛ ساکس-وایمار**). برگزیننده‌نشین ساکس در جنگ سی‌ساله چند بار متحدین خود را عوض کرد، و بکلی منهدم شد، ولی شرایط صلح (۱۶۴۸) بنفع آن تمام شد. از ۱۶۹۷ تا ۱۷۶۳ برگزینندگان ساکس، با عنوان آوگوستوس II و آوگوستوس III، پادشاه لهستان هم بودند. در دوره‌ی این دو پادشاه ساکس باوج ترقی فرهنگی خود رسید، ولی چون بین دو همسایه‌ی مقتدر یعنی پروس و اتریش افتاده بود، از لحاظ سیاسی انحطاط یافت (← **اتریش، جنگ جانشینی؛ جنگ هفتساله**). در اوایل جنگهای ناپلئون، ساکس با پروس بر ضد فرانسه متحد شد، ولی در ۱۸۰۶ تغییر روش داد، و در ازای آن، برگزیننده‌ی ساکس، بعنوان **فردریک آوگوستوس I،** مقام سلطنت، و ساکس عنوان **پادشاهی** یا **مملکت ساکس** یافت. اما وفاداری پادشاه نسبت به ناپلئون موجب شد که در کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) نیمی از کشور خود را از دست بدهد. در ← **جنگ اتریش و پروس** (۱۸۶۶)، ساکس از پروس شکست خورد، و به اتحادیه‌ی آلمان شمالی، و در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست. آخرین پادشاه ساکس در ۱۹۱۸ خلع شد، و ساکس در ۱۹۱۹ بعنوان **کشور ساکس** (۱۶٬۹۹۰ کمـ؛ در ۱۹۴۶ جه ۵٬۵۵۸٬۵۶۶) به جمهوری وایمار ضمیمه گردید، و کرسی آن درسدن بود. ساکس بسیار صنعتی (نساجی، ماشین‌آلات) است، و منابع معدنی مهمی در ارتسگبیرگه دارد. مراکز صنعتی و تجارتی عمده‌ی آن لایپزیگ و کمنیتس است. پس از جنگ II، کشور ساکس تحت اشغال دولت شوروی تغییر سازمان یافت (۱۹۴۷). کشور جدید ساکس در ۱۹۴۹ به جمهوری دموکراتیک آلمان پیوست، و در ۱۹۵۲ عنوان یک واحد اداری را از دست داد.

ساکس[7]**، آدولف،** شهرت **آدولف آنتوان ژوزف ساکس** (ādolf āNtuān jozef sāks)، ۱۸۱۴–۹۴، سازنده‌ی بلژیکی آلات موسیقی؛ فرزند ش. ژ. ساکس. ساکسوفون و چند ساز دیگر ابداع کرد، و در سازگزینی فرانسه‌ی زمان خود مؤثر بود.

ساکس[7]**، شارل ژوزف** (šārl jozef sāks)، ۱۷۹۱–۱۸۶۵، سازنده‌ی بلژیکی آلات موسیقی. در قره‌نی اصلاحاتی کرد. آدولف ساکس پسرش بود.

ساکس[8]**، کنت موریس دو** (kont moris dë* sāks)، ۱۶۹۶–۱۷۵۰، مارشال فرانسه و یکی از بزرگترین سرداران عصر خود. پسر نامشروع آوگوستوس II لهستان بود. در ۱۷۲۰ بخدمت

(۱)Sakai (۲)Sacchetti (۳)Sacramento (۴)Sacré-Cœur (فنـ) (۵)Saccheri (۶)Saxony (۷)Sax (۸)Saxe

فرانسه درآمد. در جنگ جانشینی اتریش، در ۱۷۴۱ با موفقیت به پراگ حمله کرد، و بعداً بسبب پیروزیهایش (از جمله در فونتنوا در ۱۷۴۵) شهرت یافت. لوئی XV بپاس خدماتش کاخ شامبور را مادام العمر باو واگذاشت، و وی را لقب مارشال کُل داد. کتاب وی، بنام رؤیاهای من (۱۷۵۷)، از کتابهای جالب در فن جنگ است. مردی زیبا، و حوادث عشقی او و داستان حزن‌انگیزش با آ. لوکوورور معروف بود. ژرژ ساند از اعقاب وی بود.

ساکس-آلتنبورگ[1] (sāks-āltenburg)، دوک‌نشین سابق، تورینگن، آلمان مرکزی؛ کرسی آن آلتنبورگ. در اوایل قرن ۱۷م دوکنشین مجزائی گردید، و تحت حکومت شاخه‌ی ارنستی از سلسله‌ی وتین بود. در ۱۶۷۲ به دوکهای **ساکس-گوتا** منتقل شد، ولی در ۱۸۲۶–۱۹۱۸ دگر بار دوکنشین مجزائی تحت حکومت یکی از شاخه‌های عرضی آن خاندان بود. در ۱۹۲۰ جزء تورینگن شد.

ساکس-آنهالت[2] (sāks-ānhālt)، آلمانی **زاکسن-آنهالت** (-zāksen)، کشور سابق (ح ۲۴٬۶۴۰ کمم؛ در ۱۹۴۶ جمع ۴٬۱۶۰٬۵۳۹)، جمهوری دموکراتیک آلمان، آلمان مرکزی. کرسی آن هاله بود. بر طبق سازمانی که در ۱۹۴۷، تحت اشغال قوای نظامی شوروی، بآن داده شد، تقریباً مرکب از کشور سابق آنهالت، ساکس پروس، و چندین سرزمین جزء کشور سابق برونسویک بود. در ۱۹۵۲ عنوان یک واحد اداری را از دست داد.

ایالت ساکس-آنهالت چندان وحدت تاریخی نداشت، ولی همه‌ی این ناحیه تا حدی وحدت اقتصادی دارد. قسمت شمالی آن دشت زراعتی حاصلخیزی است. قسمت کوهستانی جنوبی مشتمل بر دامنه‌های شرقی جبال هارتس میباشد، و ناحیه‌ای صنعتی است. ایالت منابع معدنی سرشار دارد. از شهرهای عمده‌اش ماگدبورگ، هاله، و هالبرشتات، و از شهرهای تاریخی آن ویتنبرگ و آیسلبن است.

ساکس-زالفلد: ← ساکس-کوبورگ.

ساکس سفلی[3] (sākse soflā)، آلمانی **نیدرزاخسن** (niderzāxsen)، کشور آلمانی (۴۷٬۳۷۰ کمم؛ جمع ۶٬۵۷۶٬۱۰۰)، لغ آلمان؛ کرسی آن هانوور. در ۱۹۴۶ در منطقه‌ی اشغالی بریتانیا تشکیل یافت، و مشتمل بر ایالت سابق هانوور و کشورهای سابق برونسویک، اولدنبورگ، و شاومبورگ-لیپه میباشد. در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان غربی پیوست. از ۱۱۸۰ که امپراطور فردریک I دوکنشین هانری شیر را تجزیه کرد این ناحیه وحدت تاریخی نداشته، ولی عنوان آن بعنوان یک اصطلاح جغرافیائی باقی بوده است.

ساکس-کوبورگ[4] (sāks-koburg)، دوکنشین سابق، آلمان مرکزی؛ مرکزش کوبورگ. از مستملکات شاخه‌ی ارنستی سلسله‌ی وتین بود، و ارنست پرهیزگار (ف ۱۶۷۵)، دوک ساکس-گوتا، آنرا به پسرش آلبرت داد. بعد از مرگ (۱۶۹۹) آلبرت به برادر کوچکترش، یوهان ارنست، که دوک ساکس-زالفلد بود رسید، و اعقاب او تا ۱۹۱۸ در دوکنشین کوبورگ و تا ۱۸۲۶ در دوکنشین زالفلد فرمانروائی کردند. در ۱۸۲۵ شاخه‌ی ساکس-گوتا-آلتنبورگ منقرض شد، و در ۱۸۲۶ در تقسیم متصرفات شاخه‌ی ارنستی تجدید نظر بعمل آمد. دوکنشین زالفلد بدوک ساکس-ماینینگن منتقل شد، و دوکنشین گوتا به ارنست III که دوک ساکس-کوبورگ بود رسید، و او با عنوان ارنست I دوک **ساکس-کوبورگ-گوتا** شد. برادر این ارنست در ۱۸۳۱ با عنوان لئوپولد I پادشاهی بلژیک رسید، و پسرش همان پرینس البرت همسر ملکه‌ی ویکتوریا است. در ۱۹۱۸ دوک ساکس-کوبورگ-گوتا استعفا داد، و در ۱۹۲۰ ساکس-گوتا جزء تورینگن و ساکس-کوبورگ جزء باواریا شد.

ساکس-گوتا[5] (sāks-gotā)، دوکنشین سابق، (از ۱۹۲۰ جزء) تورینگن، آلمان مرکزی؛ مرکزش گوتا. یکی از متصرفات شاخه‌ی ارنستی سلسله‌ی وتین بود، و در قرن ۱۶م به دوکهای ساکس-وایمار رسید. در ۱۶۰۵ که دوکِ وایمار درگذشت، قلمرو او بین پسرانش تقسیم شد، و ساکس-گوتا با کوبورگ و ماینینگن و زالفلد و غیره به ارنست پرهیزگار رسید، و او در ۱۶۷۲ ساکس-آلتنبورگ را نیز بارث برد. بعد از مرگ (۱۶۷۵) ارنست، گوتا و ساکس-آلتنبورگ به پسر ارشدش فردریک I رسید، و اعقاب مستقیم او تا ۱۸۲۵ که نسل ذکور او برافتاد فرمانروائی این سرزمینها را داشتند. در ۱۸۲۶، ساکس-گوتا به ارنست III (دوک **ساکس-کوبورگ**) منتقل شد، و ساکس-آلتنبورگ به یکی از شاخه‌های عرضی خاندان رسید.

ساکس-ماینینگن[6] (sāks-māyningen)، دوک‌نشین سابق، تورینگن، آلمان مرکزی؛ مرکزش ماینینگن. یکی از متصرفات شاخه‌ی ارنستی سلسله‌ی وتین بود؛ در قرن ۱۷م دوکنشین مجزائی شد و به یکی از پسران ارنست پرهیزگار (دوک **ساکس-گوتا**) رسید. در تجدید نظری که بعد از ۱۸۲۵ در تقسیم مستملکات شاخه‌ی ارنستی بعمل آمد، دوک ساکس-ماینینگن در ۱۸۲۶ دوکنشین ساکس-زالفلد را از دوک ساکس-کوبورگ گرفت و دوکنشین گوتا را در عوض باو داد، و نیز دوکنشین ساکس-هیلدبورگهاوزن (-hildburghāzen) را از دوک آن گرفت، و در عوض ساکس-آلتنبورگ را باو داد. آخرین دوک ساکس-ماینینگن در ۱۹۱۸ استعفا داد، و در ۱۹۲۰ ساکس-ماینینگن جزء تورینگن گردید.

ساکس-وایمار[7] (sāks-vāymār)، دوکنشین سابق، تورینگن، آلمان مرکزی؛ مرکزش وایمار. در تجدید تقسیم مستملکات سلسله‌ی وتین، که در ۱۵۴۷ پس از دستگیری یوهان فریدریش I بعمل آمد، ساکس-وایمار در دست شاخه‌ی ارنستی این سلسله باقی ماند. وراث فریدریش املاک شاخه‌ی ارنستی را به دوکنشینهای وایمار، گوتا، کوبورگ، آیزناخ، و آلتنبورگ تقسیم کردند. دوک وایمار، نامش یوهان، در ۱۶۰۵ درگذشت، و چند پسر ازو باقی ماند، که یکی از آنها برنهارد ساکس-وایماری بود. شاخه‌های کهتر کوبورگ و گوتا و آیزناخ در ۱۶۴۰ منقرض شدند، و اراضی آنها به پسران یوهان رسید. ارنست پرهیزگار که گوتا و کوبورگ را داشت در ۱۶۷۲ آلتنبورگ را نیز بارث برد. مستملکات او بین هفت پسرش تقسیم شد (← **ساکس-گوتا؛ ساکس-کوبورگ؛ ساکس-ماینینگن**). وایمار و آیزناخ به یکی از برادران مهتر ارنست پرهیزگار، نامش ویلهلم، رسید، ولی این دوک‌نشینها در زمان وراث او دگر بار جدا شد، تا آنکه در ۱۷۴۱ شاخه‌ی آیزناخ بپایان رسید، و اراضی آن به دوک ساکس-وایمار منتقل شد، و دوکنشین **ساکس-وایمار-آیزناخ** تشکیل گردید (۱۷۴۱)، که اگرچه دوکنشین کوچکی بود، مهمترین امیر-نشینهای تورینگن بود، و در زمان **کارل آوگوست** باوج رونق و اهمیت فرهنگی خود رسید. وی وایمار را کرسی قرار داد، و این شهر از مراکز فرهنگی اروپا شد. کنگره‌ی وین (۱۸۱۵) کارل را عنوان مهین‌دوک داد. آخرین دوک ساکس-وایمار-آیزناخ در ۱۹۱۸ استعفا داد، و در ۱۹۲۰ این دوکنشین جزء تورینگن گردید.

ساکس-وایمار-آیزناخ: ← ساکس-وایمار.

ساکسوفون[8] (sāksofon)، سازی که در ۱۸۴۵ بوسیله‌ی آدولف ساکس اختراع شد. لوله‌ای فلزی و مخروطی‌شکل دارد، ولی چون دارای قمیش (واحد) است، در ردیف سازهای بادی چوبی و از خانواده‌ی قره‌نی محسوب میشود. دارای انواع مختلف با حدود صوتی متفاوت میباشد. در موزیک نظامی و گاه در ارکستر بکار میرود، و حالیه بیشتر در موسیقی رقص و جاز معمول است.

ساکسو گراماتیکوس[9] (sākso grāmmātikus) [ساکسوی دانا]، نق ۱۱۸۸–۱۲۰۱، مورخ دانمارکی. در خدمت آبسالون بود، و به اشاره‌ی وی کتاب تاریخ دانمارک را نوشت، که ۹ مجلد اول آن مبتنی بر روایات شفاهی و افسانه‌های اوایل دینها (← نورمانها) (از جمله داستان هملت) است، و ۷ کتاب دیگر در باب وقایع زمان مؤلف و از مآخذ پرارزش تاریخ دانمارک میباشد.

ساکسون، قوم: ← ساکسونها.

ساکسونها[10] (sākson.hā) یا **قوم ساکسون، قوم** ژرمنی که نام آنها را در تاریخ اول بار کلاودیوس بطلمیوس در قرن ۲م میلادی ذکر کرده است، و در آن زمان ظاهراً در ناحیه‌ی شلسویگ می‌زیستند. در قرون ۳م و ۴م مشغول دستبرد به سواحل دریای شمال بودند، و در اراضی تابع دولت روم تاخت و تاز میکردند. در قرن ۵م در قسمت شمالی گل سکنی داشتند. پس از حملات متعدد به چش بریتانیا، سرانجام در قرن ۶م در آنجا مقیم شدند، و با آنگلها ممالک آنگلوساکسون (مانند وسکس) را بنیان گذاشتند. پس از مهاجرت ساکسونها به بریتانیا، بقایای آنها در بن اروپا به ساکسونهای کهن معروف شدند، و ناحیه‌ی لغ آلمان تحت اشغال آنان بود. پس از پیمان وردن (۸۴۳)، سرزمین ساکسونهای کهن هسته‌ی مرکزی آلمان جدید گردید.

ساکسونی، آلمان: ← ساکس.

ساکلینگ[11]، سر **جان** (sər jān sākling*)،

---

(۱)Saxe-Altenburg (۲)Saxony-Anhalt (۳)Lower Saxony (۴)Saxe-Coburg(-Gotha) (۵)Saxe-Gotha (۶)Saxe-Meiningen (۷)Saxe-Weimar(-Eisenach) (۸)saxophone (۹)Saxo Grammaticus (۱۰)Saxons (۱۱)Suckling

۱۶۰۹-۴۲، شاعر انگلیسی، از گروه ← شعرای کولیر. زن‌بازی زبردست، و دستخوش همه‌ی افراطکاریهای دربار چارلز I بود. از سلطنت‌طلبان پرحرارت بود. عاقبت به فرانسه گریخت، و ظاهراً بسبب تهیدستی خودکشی کرد. مجموعه‌ی اشعار، نمایشنامه‌ها، نامه‌ها، و رساله‌های وی پس از مرگش انتشار یافت (۱۶۴۶).

ساکو، نیکولا: ← ساکو و وانزتی، قضیه‌ی.

ساک و فاکس: ← سک و فاکس.

ساکو[1] و وانزتی[2]، قضیه‌ی (sāko va vānzeti)، قضیه‌ی محاکمه و اعدام (۲۲ اوت ۱۹۲۷) دو نفر ایتالیائی، نیکولا ساکو (nikolā) و بارتولومئو وانزتی (bārtolomeo)، باتهام ارتکاب قتل و دزدی در ایالت ماساچوست، کشمکش. این قضیه شهرت بین‌المللی یافت، و آزادیخواهان معتقد بودند که این دو نفر را که پیرو و مبلغ آنارشیسم بودند بسبب عقاید سیاسی آنان محکوم کردند، و اغلب هر دو تن را از شهدا میشمارند.

ساکی[3] (sāki)، مشروب الکلی عمده‌ی ژاپون. از تخمیر برنج حاصل میشود. زردرنگ و از حیث طعم مانند شری است.

ساکی، نویسنده‌ی انگلیسی، ← مانرو، هکتر هیو.

ساکیا: ← بودا.

ساکیشیما: ← ریوکیو، جزایر.

ساگا[4] (sāgā) [به زبان نورس، = داستان]، در ← ادبیات نورس کهن، مخصوصاً در ادبیات ایسلندی و نروژی، داستانی منظوم یا منثور که هسته‌ی مرکزی آن شخص یا خاندانی افسانه‌ای یا تاریخی است. دوره‌ی تألیف ساگاها از ح اوایل قرن ۱۱م تا نیمه‌ی قرن ۱۴م بم بوده است، و نخستین ساگاهای مکتوب از ح ۱۲۰۰ است. از ساگاهای معروف ساگای شاهان نروژ، اثر سنوری ستورلوسون، و ساگای فریتیوف (frityof) است.

ساگاستا[5]، پراکسدس ماتئو (prāksedes māteo sāgāstā)، ۱۸۲۵-۱۹۰۳، سیاستمدار اسپانیولی. از رهبران حزب مترقی بود، و بسبب مخالفتش با حکومت ایزابل II دو بار تبعید شد. در ۱۸۶۸، باتفاق خ. پریم انقلابی را که منجر به خلع ملکه شد رهبری کرد. در ۱۸۸۰ حزب آزادیخواه برهبری او تأسیس شد. از ۱۸۷۱ تا ۱۹۰۲ پنج بار نخست‌وزیر شد. به کوبا خودمختاری اعطا کرد، ولی از عهده‌ی سرکوبی شورش کوبائیها و جلوگیری از مداخله‌ی امریکا برنیامد. در ۱۸۹۸ معاهده‌ی پاریس را امضا کرد، و جنگ اسپانیا و امریکا پایان یافت. در خارج شدن کوبا از تصرف اسپانیا عموماً او را مقصر میدانند.

ساگراخاس، اسپانیا، ← زلاقه.

ساگو (sāgo؛ فنـ)، ماده‌ی نشاسته‌ای خوراکی که از مغز ساقه‌ی بعضی از نخلهای هند شرقی (مخصوصاً نخلهای نوع *Metroxylon*) بدست میآید. این ماده هم در خوراک و هم برای آهار زدن پارچه مصرف میشود. نشاسته‌ی حاصل از بعضی درختان موسوم به ساگو را، که نخل واقعی نیستند، اوروت می‌خوانند. نیز ← اوروت.

ساگونتوم[6] (sāgunto)، لتـ **ساگونتوم** (sāgun-tum)، شهر (جه ۲۶٬۹۸۷)، اسپانیای شرقی، در والانس، نزدیک دریای مدیترانه. در قرن ۳م ق‌م یونانیان در آنجا سکنی گزیدند؛ با دولت روم متحد شد؛ کارتاژیها بفرماندهی هانیبال محاصره و تسخیرش کردند (۲۱۹-۲۱۸ ق‌م) و دلیرانه مقاومت کرد. در ۲۱۴ ق‌م بتصرف روم درآمد. مسلمانان در ۷۱۳ بم آنرا گرفتند؛ در ۱۲۳۸ جیمز I (فاتح) آنرا بازگرفت. آثاری از دوره‌ی یونان و روم (از جمله تئاتر رومی) دارد.

ساگینا[7] (sāginā)، شهر (جه ۹۸٬۲۶۵)، ج ایالت میشیگان، کشمکش، بر رود ساگینا. ناحیه‌ای است زراعتی، و دارای زغال سنگ و نفت و ذخایر نمک.

سال[8] (sāl)، مقیاسی برای زمان که کمابیش مساوی دوره‌ی گردش زمین به دور خورشید (یا دوره‌ی گردش ظاهری خورشید به دور زمین) است. استعمال سال برای سنجش زمان از ۴٬۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح نزد مصریان معمول بوده است. سال بر چند قسم است. **سال اعتدالی[9]** (e'tedāli) یا **سال شمسی[10] (حقیقی)** فاصله‌ی زمانی دو عبور متوالی خورشید است از اعتدال ربیعی، و تقریباً مساوی ۳۶۵,۲۴۲۲۰ شبانروز شمسی متوسط، یا ۳۵۶ شبانروز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه (یعنی کمی کمتر از ۳۶۵ شبانروز و ربع شبانروز)، میباشد. طول متوسط سال اعتدالی از قرار ۰,۵۳ ثانیه در هر قرن تقلیل میابد. باین جهت، در تعریف ثانیه (← زمان، قسمت IX) لحظه‌ی معینی از سال معین انتخاب شده است. **سال نجومی[11]** (nojumi) دوره‌ی متوسط دو عبور متوالی زمین است از یک نقطه‌ی آسمان. مدت آن ۳۶۵,۲۵۶۳۶ شبانروز شمسی متوسط میباشد. **سال انحرافی[12]** (enherāfi) مدت زمان بین دو عبور متوالی زمین است از نقطه‌ی حضیض آن (نزدیک‌ترین وضع آن به خورشید)، و مدتش قریب ۳۶۵,۲۵۹۶۴ شبانروز شمسی متوسط میباشد. سال انحرافی بسبب حرکت سالیانه‌ی خط اوج و حضیض (۱۱" در سال) با سالهای نجومی و شمسی متفاوت است. **سال قمری[13]** (qamari) مساوی ۱۲ ماه هلالی (← ماه، مقیاس زمان) است، و برابر ۳۵۴,۳۶۷۰ شبانروز شمسی متوسط است. **سال عرفی[14]** (orfi) مدت زمانی است حتی الامکان نزدیک به سال شمسی حقیقی و مشتمل بر تعداد صحیحی شبانروز شمسی متوسط. سال عرفی عادی مشتمل بر ۳۶۵ شبانروز و سال عرفی کبیسه مشتمل بر ۳۶۶ شبانروز میباشد. تطبیق مدت متغیر سال عرفی با سال شمسی بوسیله‌ی تقویم بعمل میآید.

نیز ← تقویم و مقالاتی که با این لفظ شروع میشود. نیز ← شبانروز؛ گاهشماری.

سالاد[15] (sālād؛ فنـ)، سبزی یا میوه، انواع گوشت، یا تخم مرغ، که سرد و معمولا با چاشنی خورده میشود. "سالادهای سبز"، که از دوره‌های قدیم رواج داشته، از جهت مشتمل بودن بر املاح معدنی و ویتامینها و ترشیهای اشتهاآور، اهمیت غذائی خاص دارند. سالادهای سبک همراه با یک خوراک گوشتی یا بعنوان یک خوراک مستقل مصرف میشوند، و سالادهای مقویتر به عنوان خوراک اصلی. چاشنی عمده‌ی سالاد عبارت است از روغن (بیشتر روغن زیتون) و سرکه یا آبلیمو، با ترکیبات مختلف ادویه، و پنیر. **مایونز** نوعی از پوشش و چاشنی سالاد است.

سالار (sālār)، سرکرده و فرمانده عالی نظامی، و همچنین همریشه و تقریباً مرادف سردار، مخصوصاً در مناصب و مقامات لشکری و کشوری عهد ساسانی. وجه اشتقاق نسبهٔ معروفی که بموجب آن سالار را از لفظ فارسی سال و تقریباً معادل مفهوم سالخورده و کهن‌سال دانسته‌اند، با وجود شهرت، درست نیست و ظاهراً عامیانه است. در عهد ساسانیان، لفظ سالار در درجه‌ی اول در جزء القاب بعضی از صاحب‌منصبان نظامی مکرر بکار میرفته است، چنانکه فرمانده جنگجویان ارتیشتاران‌سالار خوانده میشده، سرکرده‌ی بزرگ پیاده‌نظام پایگان‌سالار، و رئیس قراولان خاصه‌ی سلطنتی پشتیگبان‌سالار عنوان داشته‌اند. در عناوین کشوری و درباری هم این لفظ داخل میشده است، چنانکه رئیس طبقه‌ی کشاورزان را واستریوشان‌سالار می‌خوانده‌اند. عناوین خوانسالار و آخورسالار هم حاکی از مناصب درباری است. از طرز بکار رفتن اصطلاح سالار در سلسله‌ی طبقات قوای عالم در جزء عقاید منسوب به مزدک برمیآید که سالار در درگاه "خسروان" [پادشاهان ساسانی بطور عموم] اهمیت خاصی داشته است. نزد مزدک، که دستگاه خدا را ظاهرا از روی دستگاه خسروان تصویر میکرده است، سالار یک تن از هفت وزیر است که به چهار قوه‌ی عالم (تمیز، فهم، حافظه، و سرور) در اداره‌ی امور جهان یاری میکنند، و بهر حال، این طرز استعمال حکایت دارد از اهمیت عنوان سالار در سلسله‌ی مراتب اداری عهد ساسانیان.

در دوره‌ی اسلامی هم تا دوره‌ی سلاجقه و گاه بعد از آن، لفظ سالار بعنوان یکی از القاب و عناوین مهم نظامی و اداری غالباً متداول بوده است، چنانکه عنوان رؤسای بعضی طبقات با لفظ سالار همراه ذکر میشده است، مثل سالار حاجیان (امیر الحاج)، سالار علویان (نقیب علویان)، و سالار غازیان (فرمانده مجاهدین و مطوعه). همچنین، در عناوین درباری مثل حاجب سالار، سالار بار، خوانسالار، و آخورسالار متداول بوده است. در قسمتی از بلاد ایران هم سالار و همچنین شکل سلار (sallār) جزء القاب امرا و حکام محلی بوده است، چنانکه امیر مستقل اندرآب ظاهراً شهرسالار عنوان داشته است، و همچنین نام سلسله‌ی سلاری یا سلاریان طارم از همین لفظ اخذ شده است. در استیلای طغرل بر نیشابور، یک تن از محتشمان جوین به مخالفت غزنویان با سلاجقه همکاری کرد، و ۴٬۰۰۰ نفر را هم به یاری سلاجقه آورد؛ این مرد، که بعدها به وزارت طغرل رسید، سالار بوزگان خوانده میشد. در بعضی موارد، لفظ سلار ظاهراً حتی بجای اسم خاص هم مخصوصاً نزد اکراد و دیالمه بکار میرفته است؛ چنانکه سلار دیلمی از علمای شیعه بوده است در قرن ۴م هق، و ابن سلار از اکراد محتشم وزیر مصر بوده است در قرن ۶م هق.

سالار در معنی مطلق مهتر و سردار هم در ادب

---

(۱)Sacco (۲)Vanzetti (۳)sake (۴)saga (۵)Sagasta (۶)Sagunto (۷)Saginaw (۸)year (۹)tropical year (۱۰)solar year (۱۱)sideral year (۱۲)anomalistic year (۱۳)lunar year (۱۴)civil year (۱۵)salad

و شعر فارسی تداول یافت، و حتی ترکیباتی مثل سخن‌سالار، قافله‌سالار، و امثال آن نیز از آن لفظ ساخته شد. بعدها مخصوصاً در عهد تیموریان هند و قاجاریه باز سالار در جزء القاب و عناوین حکام و رؤسا و امرا داخل گشت، و کسانی به القابی چون سالار جنگ، سالار لشکر، سالار فاتح، سالار منصور، سالار ناصر، سالارالدوله، و سالار معتضد معروف شدند. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، قیام محمد حسن خان سالار از وقایع مهم عهد قاجاریه بود. نیز ← سپهسالار.

سالار، لقب **محمد حسن خان،** ف ۱۲۶۶ هق، از مشاهیر رجال و امرای عهد قاجاریه، پسر اللهیار خان آصف‌الدوله. در اواخر عهد محمد شاه قاجار، بسبب کدورتی که از حاجی میرزا آقاسی داشت، و باتکاء ضعف و فتوری که از بی‌تدبیری حاجی و رنجوری شاه در امور مملکت پیش آمده بود، در خراسان بخیال کسب قدرت و تحصیل سلطنت افتاد (۱۲۶۲ هق)، و بکومک جعفر قلی خان شادلو و حمایت ترکمانان، در خراسان عصیان کرد، و کلات را گرفته در صدد لشکرکشی به تهران برآمد، و تا حدود سبزوار براند. اما حمزه میرزا حشمت‌الدوله، که مأمور دفع او گشت، او را شکست داد، و سالار ناچار به نزد ترکمانان گریخت، و از آنجا غالباً در ولایات مجاور سرحدی خراسان تاخت و تاز میکرد. آخر به سرخس رفت، و چندی بعد، چون اهالی مشهد بر حمزه میرزا شورش کرده بودند، از فرصت استفاده نمود، و باز لشکر به خراسان آورد (۱۲۶۴ هق)، و مقارن وصول خبر وفات محمد شاه، بر مشهد مسلط گشت، و حمزه میرزا ناچار به هرات گریخت، و خراسان بدست سالار افتاد. چندی بعد، شاهزاده سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه از جانب ناصرالدین شاه مأمور دفع فتنه‌ی سالار شد (ذیحجه‌ی ۱۲۶۴). چون جعفر قلی خان شادلو نیز در این هنگام با فرستادگان امیر کبیر، که جهت استمالت آنها آمده بودند، از در دوستی درآمد، سالار تنها ماند. اما سلطانمراد میرزا که عازم فتح مشهد بود، هر چند در سبزوار با مقاومت مردم مواجه شد، لیکن سرولایت نیشابور و اسفراین و جوین و ترشیز را گرفت، و عاقبت سبزوار را گرفته مشهد را در محاصره انداخت. سالار درماند، و چون مالی نداشت، فرمان داد تا بسیاری از نفایس و اشیاء و ظروف طلای متعلق به آستانه‌ی رضوی را ذوب کرده سکه زدند، و سلطانمراد میرزا نزدیک ۱۸ ماه مشهد را محاصره کرد. عاقبت مردم از یاری سالار ملول شدند، و شهر را بدست سلطان‌مراد میرزا دادند. سالار با فرزندان در حرم رضوی متحصن شد، اما او را از آنجا بیرون کشیدند، و بازداشت کردند، و سپس، بعد از محاکمه، بامر ناصرالدین شاه و صوابدید امیر کبیر، او را با دو پسر و کسانش هلاک کردند، و فتنه‌ی سالار خاتمه یافت (۱۲۶۶ هق)، و سلطانمراد میرزا، در ازای این خدمت، خلعت یافت، و لقب حسام‌السلطنه گرفت. در قضیه‌ی فتنه‌ی سالار، ظن آن رفته است که انگلیسها مداخله داشته‌اند، و حمایت کلنل شیل، وزیر مختار انگلیس در تهران، از آنها، و مکاتبات او با امیر کبیر در باب سالار و آصف‌الدوله این ظن را تا حدی تأیید میکند.

سالار، فتنه‌ی: ← سالار.

سالار ابن یزید: ← شروانشاهان.

سالارالدوله، لقب **شاهزاده ابوالفتح میرزا قاجار،** ۸ ذیحجه‌ی ۱۲۹۸ هق=خرداد ۱۳۳۸ هش، سومین پسر مظفرالدین شاه قاجار و از شاهزادگان و اعیان و مستبدین اواخر عهد قاجاریه. وی در تبریز ولادت یافت، و در ۱۳۱۲ هق به تهران آمد، و ناصرالدین شاه منصب امیر تومانی و لقب سالار الدوله بدو داد. سالارالدوله در زمان سلطنت پدر حکومت بروجرد و لرستان داشت، و بسبب رقابت و مخالفتی که با برادر خود، محمد علی میرزا ولیعهد (← محمد علی شاه قاجار)، داشت داعیه‌ی سرکشی یافت، و در اوایل سلطنت محمد علی شاه، بسبب اظهار بغض و مخالفت با او، یک چند پنهانی بتقویت مشروطه‌خواهان پرداخت، و در نزدیک نهاوند از قوای برادر شکست خورده گرفتار شد، و به اروپا تبعید گشت. بعد از عزل محمد علی شاه، در وین با او و شعاع‌السلطنه ملاقات کرد، و بدستور برادر، برای تهیه‌ی زمینه‌ی بازگشت او بسلطنت، از راه عثمانی به ایران بازآمد، و با لشکری از ایلات کلهر و سنجابی و الوار، کرمانشاه و همدان را گرفت، و قوای امیر مفخم بختیاری را در نزدیک ملایر مغلوب کرده با نزدیک ۳۰٬۰۰۰ قشون بسوی تهران راند. اما در حدود ساوه بدست یفرم خان مغلوب گشت (۱۳۲۹ هق)، و چون مجلس برای توقیف یا اعدام او ۲۵٬۰۰۰ تومان جایزه تعیین نمود، به عثمانی فرار کرد. چندی بعد، در حدود سنه‌ی ۱۳۳۰ هق، باز به ایران آمد، و در حدود کردستان لشکری جمع آورد، و به همدان تاخت، اما از فرمانفرما شکست خورده بگریخت. سپس بوساطت روس حکومت گیلان بنام او شد (۱۳۳۱ هق). اما چندی بعد چون طغیان کرد و قزاقهای ساخلو گرگان از او حمایت نمودند، دولت او را از ایران اخراج کرد. سالار الدوله در حج I نیز باز به ایران آمد، اما کاری از پیش نبرد. عاقبت باز به عثمانی پناه برد، و آخر در مصر سکونت جست، و در اسکندریه وفات یافت.

سالار جنگ، سر (sər sālār jang*)، لقب و شهرت **میر تراب علی** (mir torāb ali)، ۱۸۲۹–۸۳، از رجال بزرگ هند، مه حیدرآباد دکن. از سادات ایرانی‌الاصل بود، و اسلافش در خدمت سلاطین عادلشاهی بیجاپور، امپراطوران دهلی، و نظامهای حیدرآباد مناصب داشتند. پس از عمو یا دائیش، سراج‌الملک، نخست‌وزیر حیدرآباد شد (۱۸۵۳)، و به تنظیم ارتش و ایجاد امنیت پرداخت. در حیدرآباد محاکم دادگستری، شهربانی، و مدارس تأسیس کرد. در شورش سپاهیان، به دولت بریتانیا وفادار ماند، و آن دولت را یاری کرد. پس از وفات (۱۸۶۹) نظام حیدرآباد، نامش افضل‌الدوله، چون پسر و جانشینش میر محبوب علی خان به سن قانونی نرسیده بود، سالار جنگ، به یاری دولت بریتانیا، در نیابت سلطنت شرکت یافت. عاقبت در حیدرآباد به بیماری وبا درگذشت.

سالار ملی: ← باقر خان.

سالاریان: ← آل مسافر.

سالازار[1]، آنتونیو د اولیویرا (āntoniu də oliveyrā sālāzār)، ۱۸۸۹–، دیکتاتور پرتغال. در دانشگاه کویمبرا مدرس اقتصاد بود. سخت پایبند به مذهب بود، و رهبر یک دسته‌ی سیاسی گردید که هدفش عملی ساختن اصول اجتماعی مندرج در توقیعات پاپ لئوی XIII بود. پس از اینکه ژنرال کارمونا بوسیله‌ی کودتا بقدرت رسید، سالازار بوزارت دارائی منصوب شد (۱۹۲۶)، ولی چون اختیاراتی که میخواست به وی اعطا نشد کناره‌گیری کرد. در بحران مالی ۱۹۲۸ دگر بار بکار دعوت شد، و با اختیارات کافی مالیه‌ی کشور را بدست گرفت، و برای اولین بار در قرن ۲۰م امور مالی پرتغال بر پایه‌ای استوار قرار گرفت. در ۱۹۳۲ نخست‌وزیر و دیکتاتور کشور گردید. قانون اساسی ۱۹۳۳، که حکومت صنفی معروف به دولت نوین را برقرار کرد، ساخته و پرداخته‌ی او بود. اگرچه در قانون اساسی وجود حزب مخالف پیشبینی شده است، اقداماتی که برای تأمین این موضوع بعمل آمده تا کنون به نتیجه نرسیده است.

سال اعتدالی: ← سال.

سالامانکا[2] (sālāmānkā)، در مآخذ اسلامی **شلمنقه** (šalamanqa)، شهر (جم ۷۴٬۲۳۳)، غ اسپانیا، در لئون، بر ساحل راست رود تورمس (tormes). در دوره‌ی رومیان از پاسگاههای نظامی بود. موسی ابن نصیر آنرا تصرف کرد؛ در دوره‌ی حکومت مسلمانان علم و تمدن اسلامی در آن رونق داشت. در ۱۰۸۵ مسیحیان آنرا گرفتند. در ۱۲۳۰ آلفونسوی IX دانشگاه آنرا تأسیس کرد، و آن کمی بعد رقیب دانشگاههای بولونیا و پاریس و آکسفرد گردید، و وسیله‌ی نقل علوم اسلامی به مغرب‌زمین شد. سالامانکا در اواخر قرون وسطی و در دوره‌ی رنسانس مرکز فرهنگی اسپانیا و منبع علوم الاهی در این سرزمین بود. در جنگ داخلی اسپانیا پایتخت شورشیان بود (۱۹۳۷–۳۸). کاخهای عالی و کلیساهای زیبا (از جمله کلیسای جامعی از قرن ۱۲م) دارد.

سالامیس: ← سالامین.

سالامین[3] (sālāmin)، یا **سالامیس** (sālāmis)، جزیره، ش یونان، در خلیج سارونیک، غ آتن. در ← جنگهای مدی، در زمان خشیارشای I، بحریه‌ی یونان، به رهبری تمیستوکلس، ایرانیان را نزدیک سالامین شکست قطعی داد (۴۸۰ ق‌م).

سال انحرافی: ← سال.

سالاوتسکی[4]، جزایر (sālāvetski)، مجمع الجزایری بمساحت ح ۳۴۷ کمم، ل جمشس اروپائی، در دریای سفید در مدخل اونگا. در بزرگترین آنها دیری از نیمه‌ی اول قرن ۱۵م بجا مانده است، که در قرون ۱۶م و ۱۷م دژی مستحکم در مقابل سوئدیها بود. از زمان ایوان IV تا ۱۹۵۶، این جزیره تبعیدگاه مخوف جنایتکاران و زندانیان سیاسی و مذهبی بود.

سال بین‌المللی ژئوفیزیکی: ← سال جهانی ژئوفیزیکی.

سالپتر: ← شوره.

سالپتریر[5] (sālpetrier)، بیمارستان یا دار المساکینی در پاریس، فرانسه، برای زنان علیل یا

(۱) Salazar (۲) Salamanca (۳) Salamis (۴) Solovetski (۵) Salpêtrière

مجنون یا آنهائی که به جهت دیگری نیازمند دستگیری هستند. وسعت تمام آن ح ۳۲ هکتار است. بیمارستان عمومی آن در ۱۶۵۶ بموجب یک منشور سلطنتی تأسیس شد. زمانی ح 10'000 تن در آن جا داشتند، و با بیماران با خشونت تمام رفتار میشد. سابقاً بعنوان توقیفگاه نیز بکار میرفت. در ۱۸۲۳ در آن اصلاحاتی شد، و این سازمان کمابیش بصورت کنونی درآمد. در زمان ژان مارتن شارکو درمانگاه آن در سراسر اروپا شهرت یافت.

سالت[1]، سر **تایتس** (*sər tāytəs sâlt*)، ۱۸۰۳–۷۶، نساج و مخترع انگلیسی. ماشینی برای تهیه‌ی وورستد از پشم خام و طریقه‌ای برای رشتن و بافتن پشم آلپاکا اختراع کرد. آبادی نمونه‌ی سالتر (sâlter) را در ح ۵ کیلومتری لیڤ بردفرد، در رایدینگ غربی، یورکشر، برای کارگران کارخانه‌ی خود بنا نهاد، تا افکار خویش را در باب شرایط ایدآل برای کارگران در کارخانه جامه‌ی عمل بپوشاند.

سالت[1]**، رود** (sâlt) یا **رود شور** (یا **نمکی**) (šur, namaki)، انگلا **سالت ریور** (rivər)، رود کشمت، بطول ح ۳۲۰ کم، در ایالت اریزونا. از ش به غ جاری است، و در ج قسمت مرکزی ایالت به رود خیلا میریزد. طرح عمران دره‌ی رود سالت در ۱۹۰۳ آغاز شد، و مشتمل بر چند سد است (از جمله سد روزولت، که در ۱۹۱۱ اتمام پذیرفت).

سالتا[2] (sāltā)، شهر (جم ح 120'000)، کرسی ایالت سالتا، لیڤ آرژانتین؛ بنای ۱۵۸۲. نزدیک دامنه‌های جبال آند، و یکی از جالبترین شهرهای آرژانتین است. مرکز تجارتی ناحیه‌ای سرشار از محصولات کشاورزی و جنگلی و معدنی (خاصه نفت) میباشد.

سالت ریور، کشمت ← سالت، رود.

سالت لیک سیتی[3] (sâlt leyk siti)، شهر (جم ۱۸۹'۴۵۴)، کرسی ایالت یوتا، کشمت، کنار رود جوردن (jordən) و ج‌ش دریاچه‌ی معروف به گریت سالت لیک (دریاچه‌ی شور بزرگ). در ۱۸۴۷ ب. یانگ آن را بعنوان کرسی مورمونها بنا کرد. بزرگترین شهر ایالت، و مرکز توزیع و بازرگانی، و کانون راههای هوائی و شاهراههای زمینی است. محصولات فولادی و نفتی و آهنی، و صنایع آمودن مواد غذائی، نمکسازی، و گداز دارد. مقر دانشگاه یوتا است. سالیان متمادی کانون اختلاف کلیسای مورمون و دولت کشمت بود.

سالتو[4] (sālto)، شهر (جم ح 80'000)، کرسی ولایت سالتو، لیڤ اوروگه، بر رود اوروگه.

سالتیکوف[5]**، میخائیل یوگرافوویچ** (mixāil yevgrāfovic sāltikof)، نام مستعار **نیکولای یوگرافوویچ شچدرین**[6] (nikolāy, scedrin)، معروف به **سالتیکوف‌شچدرین**، ۱۸۲۶–۸۹، هجانویس روسی. قلمی توانا داشت، و صریحاً یا در پرده‌ی قابل طبقه‌ی بورژوا را که در حال برآمدن بود، و طبقه‌ی تربیت‌شده و بااصل و نسب، و مخصوصاً کارمندان دولت را (که خود از آن جمله بود) مورد حمله قرار میداد. در ۱۸۴۸ یک قصیده‌ی پیچیده را منتشر ساخت، که منجر به تبعید وی به ویاتکا گردید، و مدت ۸ سال در آنجا به شغل دولتی بی‌اهمیتی اشتغال داشت. حاصل تجربیات این دوره‌اش کتاب تصویرهای ولایتی بود. پس از چندی نایب الحکومه‌ی ریازان و سپس تور شد. بعد از مراجعت (۱۸۶۴) به سن پطرزبورگ نیز در خدمت دولت باقی بود، و عاقبت در ۱۸۶۸ از این کار کناره‌گیری کرد. آثار عمده‌اش عبارتند از تاریخ یک شهر (۱۸۶۹–۷۰)، که بزرگترین اثر هجائی اوست؛ و خاندان گالاویوف (۱۸۷۶)، که شاهکار وی و تحقیقی در باب انحطاط و تلاشی طبقه‌ی بااصل و نسب است.

سالتیو[7] (sāltiyyo)، شهر (جم ح 75'000)، کرسی ایالت کوئاویلا، ل مکزیک؛ بنای ۱۵۷۵.

سال جهانی زمینفیزیکی (zamin.fiziki) [← زمینفیزیک] یا **سال بین‌المللی ژئوفیزیکی** (jeofiziki)، عنوان دوره‌ای ۱۸ماهه، از اول ماه ژوییه‌ی ۱۹۵۷ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۵۸، که در طی آن، دانشمندان ۶۶ ملت برای تحقیق در زمین و محیط کیهانی آن همکاری داشتند. این دوره سومین دوره از یک رشته "سال"های جهانی بوده است که به بررسی فیزیک زمین تخصیص داشته. پیش از آن، نخستین سال جهانی قطبی در ۱۸۸۲–۸۳ و دومین سال جهانی قطبی در ۱۹۳۲–۳۳ انعقاد یافت، که هر دو در درجه‌ی اول به ناحیه‌ی شمالگان نظر داشتند. اما سال جهانی زمینفیزیکی متوجه تمام کره‌ی زمین بود. این دوره‌ی ۱۸ماهه منطبق با یک دوره‌ی حد اکثر فعالیت خورشیدی انتخاب شد. بررسیهائی که در طی آن در شعب مختلف زمینفیزیک بعمل آمد وسیعترین بررسی‌هائی است که تا کنون در باب کره‌ی زمین–از اعمال داخلی آن گرفته تا فضای بین سیارات–بعمل آمده است. در اجرای برنامه‌ی این کار، بیش از 4'000 ایستگاه زمینفیزیکی، ۸۰ کشتی تحقیقاتی اقیانوس‌پیما، و 10'000 محقق در کار بودند، و ۶۶ ملت در آن شرکت و همکاری داشتند، و چنین همکاری در روابط بین‌المللی منحصر بفرد است. اگرچه سال جهانی زمینفیزیکی در ۳۱ دسامبر ۱۹۵۸ رسماً پایان یافت، فعالیتهای آن به مقیاس محدودتر، بعنوان همکاری بین‌المللی زمینفیزیکی، در سال ۱۹۵۹ ادامه یافت. اطلاعات فوق العاده زیادی که در طی سال جهانی زمینفیزیکی گرد آورده شد در سه مرکز جهانی اطلاعات مضبوط است: مرکز الف در کشمت و مرکز ب در تجشت قرار دارد، و مرکز ج بین اروپای غربی و استرالیا و ژاپن منقسم میباشد. از جمله‌ی کارهائی که برای اول بار صورت گرفت روانه کردن سپوتنیک I بود در ۴ اکتبر ۱۹۵۷، گرد آوردن نقشه‌های هوائی منطقه‌ی جنوبگان، فرستادن وارسها برای وارسی ماه و فضا، تصرف در فضای خارجی بوسیله‌ی انفجار هسته‌ای، رصد های از موشک در طی یک کسوف، رسیدن موشک بی‌سرنشین معروف به لونیک II در ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۹ به ماه، و عکاسی طرف ناشناخته‌ی ماه بوسیله‌ی لونیک III در ۵ اکتبر ۱۹۵۹.

دولتهای کشمت و تجشت قمرهائی با ابعاد و جزئیات متفاوت به فضا روانه کردند، و بدینگونه، وارسی فضا در فواصل بسیار دور از زمین مقدور گردید، و اطلاعاتی در باب دما و جرم مخصوص طبقات علیای جو، تراکم ذرات دارای بار برقی در بالای یونکره، چگالی شهابها در فضای اطراف زمین، میزان تنزل میدان مغناطیسی زمین، و شدت تشعشعات کیهانی به دست آمد، و مناطق تشعشعی هلالی معروف به ← کمربندهای وان الن کشف شد، و معلوم گردید که مقدار متوسط جرم مخصوص جو در فرازهای بیش از ۲۲۵ کیلومتر 10 بار بیش از آن است که تا آن زمان میپنداشتند. از اندازه‌گیریهائی که بوسیله‌ی اقمار بعمل آمد چنین استنتاج میشود که زمین تقریباً به شکل گلابیی است که نوک آن نزدیک قطب شمال است، و برآمدگی استوائی آن به اندازه‌ای که میپنداشتند نیست.

دوازده مملکت هیئتهای علمی عمده به جنوبگان اعزام داشتند، و در این منطقه، بعضی کوهها و سلسله‌جبال و نهشتهای زغال و کانیهای دیگر کشف شد، و معلوم گردید که این قاره ۴۰٪ بیش از آنچه میپنداشتند یخ دارد. حجمهای عظیم یخ تا کف اقیانوس ممتد است؛ مثلا نزدیک ژرفنای برد (bërd) ضخامت یخ به حدود ۴'۳۰۰ متر می‌رسد، و این پاره یخ بر سنگبستری به عمق ۲'۵۰۰ متر قرار دارد، و ممکن است ضخیمترین یخی باشد که تا کنون اندازه‌گیری شده است. پایینترین دما بر سطح زمین نزدیک مرکز جنوبگان ثبت گردید، و مقدار آن ۸۷٫۴— درجه‌ی صدبخشی بوده است. در پهنه‌های خالی از یخ توزیع فراوان گیاهان بی‌گل مانند جلبک‌ها و خزه‌ها مشاهده شد.

برای بررسی شمالگان، چهار ایستگاه مواج بر یخهای شناور اقیانوس برقرار گردید (دو ایستگاه بوسیله‌ی کشمت و دو ایستگاه بوسیله‌ی تجشت)، و اندازه‌گیریهای حاصل از رصدخانه‌های مواج آنهائی را که از ایستگاههای ثابت بر زمین بدست آمده بود تکمیل کرد، و اطلاعاتی در باب پستی و بلندیهای کف اقیانوس و حرکات آب و غیره بدست داد. ظاهراً سیمای عمومی کف اقیانوس شمالگان عبارتست از سنگهای فراوانی که با اشکال و ابعاد مختلف در کف اقیانوس پراکنده اند.

اطلاعات عمومی حاصل نیز فراوان بوده است. جریانهای دریائی تازه کشف شد. اطلاعاتی در تأیید اینکه زمین در حال گرم شدن است بدست آمد. مطالعاتی در شفق شمالی صورت گرفت. وجود یک جریان برق در جو در ارتفاعات بالاتر از 100 کیلومتر، که نظراً پیشبینی شده بود تأیید گردید، و تحقیقات جالب در شعله‌های شمسی بعمل آمد.

سالچینه[8] (sāl.cine)، تهنشستهائی که، از دو لایه‌ی درشت (معمولا فرش) و ریز (معمولا رس)، در دریا یا دریاچه، بوسیله‌ی روانه‌های آب، تهنشین شده است، و از شمارش آنها ممکن است عده‌ی سالهای بعد از عصر یخ را برآورد کرد.

سال خراجی (sāle xarāji) یا **سنه‌ی خراجیه** (saneye xarājiyye)، سالی شمسی که در ممالک اسلامی از قرن ۳م هق تا (اقلا) قرن ۸م هق در امر گرفتن خراج و مالیات استعمال میشده است. ظاهراً در ممالک اسلامی از قرون اولای اسلام در عمل خراج سال شمسی معمول بوده است، و در

(۱)Salt (۲)Salta (۳)Salt Lake City (۴)Salto (۵)Saltykov (۶)Shchedrin (۷)Saltillo (۸)varve

سوریه و فلسطین با سال رومی و در ایران و عراق با سال ایرانی عمل میشده. بالاخص در ایران و عراق سال مالیاتی همان سال شمسی ۳۶۵ شبانروزی تقویم اوستائی جدید ولی مبدأ آن هجری بوده، و خلفا شاید بدین مناسبت که در اواخر عهد ساسانی نوروز در ماه اول تابستان بوده این روز را افتتاح الخراج (eftetāho 'l.xarāj) یعنی آغاز سال مالیاتی قرار داده بودند. چون سال شمسی ح ۱۰,۸۷۵ شبانروز بلندتر از سال قمری است (← سال)، و این تأخیر در ۳۳ سال به ح ۳۵۸,۸۷۵ شبانروز بالغ میگردد، تواریخ شمسی بتدریج از تواریخ قمری عقب می‌افتاد، و مثلا سال 100 هق تقریباً مطابق سال ۹۷ هجری شمسی مالیاتی میشد. بدینگونه، امر خراج و مالیات که طبعاً مربوط به زراعت و بدست آمدن محصول بود، بسبب تغییر موقع نوروز در سال قمری، اشکالات عظیم ایجاد میکرد. بعلاوه، اگر نوروز در روزهای آخر یک سال قمری، مثلا در ۲۴ ذیحجه (ماه ۱۲م)، قرار میگرفت، سال قمری بعد دیگر نوروز نمیداشت، و نوروز بعد در ۵م محرم سال ۲م بعد از آن سال قمری قرار میگرفت، و چون نوروز آغاز سال مالیاتی[1] بود، چه بسا عمال نادان یا نادرست یا خوش‌خدمت دولت مطالبه‌ی مالیات جدیدی می‌کردند. این آشفتگیها موجب شکایات مکرر دهقانان و ملاکین ایران (مثلا در خلافت هشام ابن عبدالملک و هارون‌الرشید) گردید.

سال خراجی برای رفع این مشکلات بوسیله‌ی ازدلاق (ezdelāq) [= لغزانیدن] و تثبیت نوروز معمول شد. ازدلاق چنین است که در هر ۳۳ سال، در شمردن سالهای خراجی، یک شماره را (ظاهراً اغلب شماره‌ی نظیر آن سال قمری را که نوروز در آن واقع نمیشده) اسقاط کنند و عدد بعد را بگیرند (یعنی مثلا سال ۳۲م خراجی را سال ۳۳م خراجی قرار دهند). ظاهراً قدیمترین گزارشی که از اجرای ازدلاق در دست است از زمان متوکل خلیفه (۲۳۲–۲۴۷ هق) است. همچنین، متوکل خواست نوروز را قریب دو ماه به تأخیر انداخته به ۱۷ یونیوس (ژوئن) از تقویم یولیانی (که بر حسب ظاهر در سال جلوس یزدگرد نوروز در آن روز بوده) منتقل نماید، و حکم اجرای آنرا نیز صادر کرد، ولی ظاهراً بعلت وفات وی این کار پیشرفت نکرد. پس از آن، معتضد خلیفه در سال ۲۸۲ هق نوروز را که در آن سال مطابق ۱۲ آوریل بود در ۱۱ ژوئن (که موقع وفات یزدگرد در آنجا بوده) قرار داد و با اتخاذ کبیسه‌ای نظیر کبیسه‌ی رومی، در همانجا ثابت ساخت، و مقرر شد که بعدها موقع افتتاح خراج همیشه از آن تاریخ باشد، و این سال خراجی معتضدی ظاهراً مدتی برای امر مالیات رایج بود. سنه‌ی خراجیه در مصر نیز بر اساس سال شمسی مصری معمول بود، ولی هم در آنجا و هم در ممالک شرقی اسلامی (از جمله ایران) گاه در اجرای ازدلاق اهمال میشد. مسئله‌ی بکار بردن سالهای گوناگون و اهمال در رعایت ازدلاق در بعضی موارد مشکلاتی در تاریخ ایجاد کرده است (مثلا ← سلاجقه‌ی کرمان).

در دولت عثمانی نیز، بواسطه‌ی مشکلات حساب‌های مالی سلطان محمد IV بموجب فرمانی (۱۰۸۸ هق) "سنه‌ی مالیه" را مقرر کرد، که ابتدا از ۱۰۸۷ هق با سال شمسی حساب میشد، و ازدلاق خاصی، که به ترکی سیویش (sivīš) میخواندند، مقرر گردید، و این روش تا ۱۲۵۵ هق جاری بود.

سالرنو[1] (sālerno)، شهر (جم تخمیناً ۱۰۲٬۶۴۴)، کرسی ایالت سالرنو، در کامپانیا، ج ایتالیا، کنار خلیج سالرنو (شاخابه‌ی دریای تیرنه). از مراکز زراعتی و تجارتی عمده است. در قرن ۶م جزء دوک‌نشین بنونتو گردید، و در قرن ۹م امیرنشین مستقلی شد، و آن در ۱۰۷۶ بتصرف روبر گیسکار درآمد. در سپتامبر ۱۹۴۳ در آنجا جنگ سختی بین قوای متفقین و نیروهای آلمان درگرفت. کلیسای جامع زیبای آن درهای مفرغی از قرن ۱۱م و موزائیکهای قدیمی دارد.

ستودیوم یا مدرس سالرنو (← دانشگاه) از قرن ۹م سابقه داشت، و از معارف لاتینی، یونانی، اسلامی، و یهودی برخوردار بود. قسطنطین افریقالی (ف ۱۰۸۷) در آنجا تدریس میکرد، و تعالیم وی این مدرس را در سراسر اروپا شهره ساخت. نشانه‌ی روح آزادمنشی ستودیوم سالرنو اینست که یهودیان، که در آن زمان در سراسر اروپا دستخوش آزار بودند، در سالرنو به تعلیم و تعلم اشتغال داشتند. در ۱۲۳۱، امپراطور فردریک II آنرا بعنوان یگانه مدرسه‌ی طب مملکت نایل سازمان داد. با پیشرفت سریع مدارس دیگر، این مدرس رو به انحطاط گذاشت، و در ۱۸۱۷ تعطیل گردید.

سالزبری[2] (sālzbəri, sâ–)، شهر (جم ح ۲۶۰٬۸۰۰)، پایتخت رودزیای جنوبی، لش رودزیای جنوبی؛ بنای ۱۸۹۰. یکی از مُدِرن‌ترین شهرهای افریقا است. از مراکز پررفت و آمد حمل و نقل و داد و ستد، و کانون ناحیه‌ی طلاخیز اطراف می‌باشد. با جاده و راه آهن به لوساکا (پایتخت رودزیای شمالی) و به بندر بیرا (در موزامبیک) مرتبط است. در ۱۹۵۳ پایتخت اتحادیه‌ی جدید التأسیس رودزیا و نیاسالند گردید.

سالزبری[2] (sâlzbəri) یا **نیو سرم**[3] (niu serəm) [= سرم نو]، شهر (جم ۳۵٬۴۷۱)، مرکز ولایت ویلتشر، ج انگلستان. آغاز تأسیسش از سال ۱۲۲۰ است، که مقر اسقفی از اولد سرم [= سرم کهنه] بدینجا منتقل شد. کلیسای جامع آن (ساختمان ۱۲۲۰–۶۰) مناری بطول ۱۲۳ متر دارد که بلندترین منارهای کلیساهای انگلستان است.

سالزبری، ارل آو: ← سیل، رابرت.

سالزبری[4]**، دشت** (daşte sâlzbəri)، نام فلاتی از سفیدگل و بیشتر لم یزرع، به مساحت ح ۷۸۰ کم، که با پستی و بلندیهای ملایم در ولایت ویلتشر، ج انگلستان، ممتد است. شهرتش عمدةً بسبب بقایای ابنیه‌ی قدیمی است، که معروفترین آنها ستونهنج میباشد. دشت سالزبری از میدانهای مهم تمرین و کارآموزی نظامی است.

سالزبری، مارکوئس آو: ← سیل، رابرت آرثر تالبت گسکوین.

سالزبورگ[5] (sālzburg)، آلمانی **زالتسبورگ** (zālts–)، ایالت (۷٬۱۵۰ کم؛ جم ۳۴۵٬۷۱۳)، غ اتریش مرکزی، در کوههای آلپ. معادن وسیع نمک و معادن کوچک طلا و مس دارد. شامل قسمتی از زالتسکامرگوت است، و سیاحان بسیار بدانجا میروند. تاریخش همان تاریخ مرکزش **سالزبورگ** (جم ۱۰۶٬۸۹۲) است، که بر رود زالتساخ (zāltsāx) قرار دارد. اسقفهای اعظم این شهر بعنوان امرای امپراطوری مقدس روم بر ناحیه‌ی سالزبورگ حکومت میکردند (۱۲۷۸–۱۸۰۲). در ۱۸۰۲ سالزبورگ بدست اتریش افتاد. در ۱۸۰۹ به باواریا منتقل شد؛ در ۱۸۱۵ به اتریش بازگشت. شهر سالزبورگ بسبب بناهای رنسانس و باروک شهرت جهانی دارد؛ از آن جمله است کلیسای جامع، کاخ اسقف اعظم، و کاخ و باغ میرابل. قلعه‌ی هوهنزالتسبورگ (hohen-zāltsburg) (قرن ۱۱م) از فراز تپه‌ای بر آن مشرف است. از دانشگاهش (تأسیس ۱۶۲۳) فقط دانشکده‌ی مذهبی باقیست. سالزبورگ مولد موزار است، و هر سال به یادبود وی فستیوالهای موسیقی و تئاتر در آنجا برپا میشود. رونق و آبادانی آن بیشتر از طریق سیاحان است.

سال شمسی (حقیقی): ← سال.

سال عرفی: ← سال.

سالفرد[6] (salfərd)، شهر (جم ۱۵۴٬۹۶۳)، لنکشر، ل انگلستان، که قسمتی از بندرگاه منچستر را تشکیل میدهد. مصنوعاتش منسوجات و مواد شیمیائی است. در ۱۲۳۰ بنا شد، و در قرون وسطی منچستر جزء آن بود. کثرت باغهای عمومی و زمینهای ورزش و گردش در آن غیر عادی است.

سال قمری: ← سال.

سالک[7] (sālak)، بیماری پوستی که بوسیله‌ی انگلی از جنس لیشمانیای مناطق حاره (*Leishmania tropica*)، در اثر تماس مستقیم یا نیش حشرات در قسمتهای ناپوشیده‌ی پوست بدن، ایجاد میشود. ضایعه‌ی پوستی بصورت برآمدگی کوچکی شروع میشود، و رفته رفته بقطر ۱ تا ۳ سم میرسد. دوره‌ی بیماری ۳ تا ۶ ماه است، و بعد از این مدت، جای زخم فرو رفته سالک باقی میماند. ابتلا به سالک ایمنی دائمی میدهد، اما ممکن است یک بیمار، در آن واحد، در چند موضع به سالک دوچار شود. سالک با نمکهای آنتیموان و تدابیر موضعی بهبود میپابد. انگلهای نوع لیشمانیا بنام ژنرال سر ویلیام بوگ لیشمن[8] (sər wilyām bug lišmen*) (مت ۱۸۶۵)، جراح ارتش بریتانیا، نامیده شده‌اند.

سالک (sālek) [= رهرو، رونده]، نزد صوفیه، کسی که در طریقت، تحت ارشاد و مراقبت پیر و شیخ، مراحل تهذیب و تصفیه‌ی نفس را طی کند. این طی مراحل را سیر و سلوک (seyro soluk) میخوانند، و سالک را اهل سلوک و نیز اهل طریقت هم مینامند. البته طی این مراحل طریقت‌ـ چنانکه در هر نوع سیر و سلوک نیز حال بر همین گونه است‌ـمستلزم شناخت چهار امر است: (۱) راه و شناخت آن؛ (۲) رونده و شناخت آن؛ (۳) مقصد و شناخت آن؛ (۴) راهنما و شناخت آن. بدینگونه، سالک که رونده است، غیر از راه و مقصد، باید هم خود را بشناسد و هم راهنمای خود را، و به اعتقاد صوفیه، بی حصول این شرط البته

(۱)Salerno (۲)Salisbury (۳)New Sarum (۴)Salisbury (۵)Salzburg (۶)Salford (۷)Oriental sore; Aleppo (یا tropical) boil (۸)Leishman

سلوک تمام نیست، و یا فایده‌ای از آن حاصل نمیشود. نزد محققان صوفیه، سلوک عبارتست از سیر در مراتب وجود به قصد وصول به کمال، که در واقع عبارتست از نیل به حقیقت. ازین رو، سالک هر چند در منتهای "سیر الی الله" [= سیر بسوی خدا] به حق میرسد، اما سیر او با وصول به حق تمام نیست؛ "سیر فی الله" [= سیر در خدا] نیز در پیش هست که نهایت ندارد. معرفت سالک از طریق تزکیه‌ی نفس و تجلیه‌ی باطن حاصل میشود، و چون ریاضت و خلوت قلب سالک را صفا میدهد، هر چه در آینه‌ی ضمیرش منعکس شود وارد غیبی محسوب است. شرط سلوک ترک، صلح، عزلت، صمت، جوع، و شب‌زنده‌داری است، و صوفیه با تفاوت جزئی در بعضی آداب بیش و کم همگی ضرورت تمسک به این امور را توصیه میکنند، اما رکن اصلی و عمده‌ی سلوک را غالباً وصول به صحبت شیخ میشمرند، که آداب آن مقتضی تسلیم صرف و طاعت محض بدون چون و چراست نسبت به شیخ. راه هم البته مقامات و منازل دارد، و گاه عقبات دشوار در سر راه پیدا میشود، که این همه کار سلوک را دشوار میکند. بهمین جهت است که در کار سلوک، وجود شیخ و تسلیم محض نسبت به شیخ برای وصول به مقصد برای سالک ضرورت دارد. هدف سلوک هم عبارتست از رفع آنچه حجاب خوانده میشود، و حصول آنچه مقام نام دارد، و احوال مقدمات آنهاست (← مقامات). مراقبت و نظارت شیخ در امر سلوک اهمیت دارد، و در حقیقت، شیخ بسبب اطلاع از راه و رسم منازل میتواند سالک را در طی مراحل و منازل کومک کند، و آنچه آداب سلوک خوانده میشود در واقع تعبیری است از تجارب روحانی شیخ، که سالک برای نیل به هدف سلوک خویش از آن تجارب استفاده میکند. نیز ← جذبه.

سالک[1]**، جونس ادوارد** (jönəs edwārd sālk)، ۱۹۱۴–، پزشک امریکائی، صاحبنظر در بیماری‌های ویروسی. شهرتش بسبب **مایه‌ی سالک** است، که برای جلوگیری از پولیومیلیت فراهم آورد. این مایه از سه تیره ویروس، که جداگانه روی انساج میمون کشت میشود، ساخته میشود. بعد از کشت، ویروس را از انساج گرفته یک هفته نگاه میدارند، و سپس آنرا با محلول فورمالدئید می‌کشند، و با آزمونهای خاص از بی‌جانی آن مطمئن میشوند. برای حصول ایمنی، ۳ یا ۴ تزریق مایه‌ی سالک لازم است.

سالک مجذوب، در اصطلاح صوفیه: ← جذبه.

سالماسیوس[2]**، کلاودیوس** (klădius sālmā-sius)، صورت لاتینی نام **کلود دو سومز**[3] (klod dë somez)، ۱۵۸۸–۱۶۵۳، اومانیست فرانسوی و عالم فقه اللغه. زبانهای لاتینی و یونانی را نزد پدر آموخت، و سپس به تحصیل حقوق و زبانهای عبری، فارسی، و عربی پرداخت. آثار عالمانه‌ی بسیار از او باقی است. در رساله‌ی (۱۶۴۹) خود در پشتیبانی از خاندان استوارت، از این اصل که سلطنت موهبتی الاهی است طرفداری کرد، و این امر باعث جواب مخالف جان میلتن گردید. در ۱۶۵۰–۵۱، تحت عنایت ملکه‌ی کریستینا، در استکهلم زیست.

سالمونلوز: ← حصبه.

سالن: ← سالون.

سال نجومی: ← سال.

سال نور[4] (sāle nur)، مقیاسی برای فواصل نجومی، برابر مسافتی که نور در مدت یک سال (۳۶۵٫۲۵ شبانروز) میپیماید. تقریباً برابر ۹٬۴۶۱٬۰۰۰ میلیون (یا $9{,}461 \times 10^{12}$) کم است. نزدیکترین ثوابت (غیر از خورشید) به زمین رجل قنطورس است که ۴٫۳ سال نور از زمین فاصله دارد (یعنی نور این ستاره در مدت ۴٫۳ سال به زمین میرسد). نور خورشید در ۸٫۳ دقیقه به زمین میرسد.

سالو[5]**، جزایر** (sālü)، فنه **ایل دو سالو**[6] (il dü sālü)، مجمع‌الجزایر کوچکی نزدیک ساحل گویان فرانسه، در دریای کارائیب. معروفترین جزیره‌اش ← جزیره‌ی ابلیس است.

سالوادور[7] یا **ال سالوادور** (el sālvādor)، جمهوری (۲۱٬۴۰۰ کم؛ جم ۲٬۶۱۲٬۰۰۰)، امریکای مرکزی؛ پایتختش سان سالوادور. از غ به گواتمالا، از ل‌ش به هندوراس، و از ج‌غ به قکب محدود است. کوچکترین جمهوریهای امریکای لاتین است. کشوری است پرجمعیت و از لحاظ سکنه متجانس میباشد (۹۲٫۳٪ ساکنین مستیسو، ۵٫۶٪ از هندیشمردگان، و ۲٫۱٪ سفیدپوست اند). دو رشته‌کوه آتشفشانی کمابیش موازی از غ به ش آن ممتد است، و بین آنها دره‌های حاصلخیز قرار دارد. مملکت فلاحتی نسبةً پررونقی است؛ محصول اقتصادی عمده‌ی آن قهوه است. در سالهای اخیر پنبه از صادرات عمده‌ی آن گردیده است. صنعت عمده نساجی است. "شاهراه بین ممالک امریکائی"، که از نوئوو لاردو (در مکزیک) تا شهر پاناما ممتد است، از آن میگذرد. از شهرهای عمده‌اش سانتا آنا میباشد.

در دوره‌ی کشورگشائی اسپانیا، پ. دِ آلوارادا (فت ۱۵۴۱) این ناحیه را تحت حکومت گواتمالا قرار داد. در آن زمان، این سرزمین بسبب محصول نیلش اهمیت داشت. پس از اینکه از اسپانیا منتزع شد (۱۸۲۱)، چندی جزء امپراطوری ایتوربیده بود، و سپس در ۱۸۲۵–۳۸ جزء اتحادیه‌ی امریکای مرکزی بود. با توسعه‌ی کشت قهوه در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، جمعیت آن ازدیاد فاحش یافت، و امروز از لحاظ چگالی جمعیت یکی از ممالک درجه‌ی اول امریکای لاتین است. در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد پیوست. از ۱۹۴۴ ببعد کودتاهای متعدد در سالوادور روی داد. در ۱۹۶۲ قانون اساسی جدیدی به موقع اجرا گذاشته شد، و سرهنگ خ. ریورا (riverā) به ریاست جمهور انتخاب گردید.

سالوادور[8] (sālvādor) یا **باهیا** (bāhiā)، شهر (جم ح ۶۵۵٬۷۰۰)، کرسی ایالت باهیا، ش برزیل، از بنادر کنار قطا. شهری سرشار از خاطرات تاریخی و فولکلور است، و سیمائی نظرگیر دارد. از مراکز تجارتی و از بنادر صدور کاکائو است. صادرات دیگرش توتون و شکر است. در ۱۵۴۹ بنا شد، و تا ۱۷۶۳ پایتخت مستملکات پرتغال در امریکا بود.

سالور یا **صالور** (هر دو sālor)، یکی از طوایف غز یا اغوز، که نام آن سلغر (solqor) نیز ضبط شده است. مانند سایر طوایف غز، از نواحی ایسیک کول به سواحل سیحون و سپس به ماوراء النهر، خوارزم، و خراسان مهاجرت کردند، و در کشورگشائی غزها در آسیای صغیر، قسمتی از آنها در قسمت شرقی آناطولی سکنی گزیدند، و در تاریخ سلاجقه‌ی روم نقش عمده‌ای داشتند. سلسله‌ی اتابکان سلغری (← اتابکان فارس)، که پس از سلاجقه روی کار آمدند از طایفه‌ی سالور بودند.

سالورهای ترکمنستان بسبب زد و خورد با طوایف ترکمن و تاخت و تاز در مرزهای خراسان ضعیف شدند؛ در مقابله با عباس میرزا ولیعهد تلفات بسیار بآنان وارد شد، و اهمیت خود را بکلی از دست دادند.

سالوستیوس[9] (sāllustius)، ۸۶ ق‌م–۳۴ ق‌م، مورخ رومی، و از رجال روم. از طرفداران یولیوس قیصر بود. اثر عمده‌اش کاتیلینا در باب توطئه‌ی کاتیلینا است.

سالومائو، اسم اروپائی: ← سلیمان، اسم.

سالومن، اسم اروپائی: ← سلیمان، اسم.

سالومون، اسم اروپائی: ← سلیمان، اسم.

سالومونه، اسم اروپائی: ← سلیمان، اسم.

سالومه[10] (sālome)، نام عبری برای زن، که در زمان عیسی مسیح در فلسطین رواج داشت.

سالومه، نوه‌ی هرودس I (کبیر) و دختر هرودیاس و هرودس فیلیپ (← هرودس)، مشهورترین کسی است که این نام را داشته. وی محتملا در ۱۴ ب‌م متولد شد، و قبل از ۶۲ ب‌م درگذشت، و ظاهراً همان دختری است که، به روایت انجیل (متی ۱۴.۳–۱۱؛ مرقس ۶.۱۷–۲۸)، در مجلس جشن هرودس (هرودس آنتیپاس) با رقص خود هرودس و اهل مجلس را شاد کرد، و به پاداش آن‌به تحریک مادرش هرودیاس‌سر یوحنای معمدان را از هرودس خواست، و بدینگونه، هرودس امر به قتل یوحنا کرد. این داستان موضوع نمایشنامه‌ی سالومه است، از اوسکار وایلد، که اصلا بزبان فرانسوی نوشته شد (۱۸۹۳)، و یکی از دوستان وایلد آنرا به انگلیسی ترجمه کرد (۱۸۹۳)، و بعدها ر. شتراوس آنرا به صورت اپرا درآورد. دیگر از کسانی که نام **سالومه** داشته‌اند یکی از زنانی بود که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، و وی شاهد مصلوب شدن عیسی بود (متی ۲۷.۵۶؛ مرقس ۱۵.۴۰). بسیاری او را با زوجه‌ی زبدی یکی دانسته‌اند، و برخی وی را خواهر مریم عذرا شمرده‌اند.

سالومینی[11]**، گائتانو** (gāetāno sālvemini)، ۱۸۷۳–۱۹۵۷، مورخ ایتالیائی. در ۱۹۲۵ به جرم مخالفت با فاشیسم توقیف شد. ایتالیا را ترک گفت، و چندی در کشمت در دانشگاه هاروارد تدریس کرد، و در ۱۹۴۰ به تابعیت کشمت درآمد. در ۱۹۵۴ به ایتالیا بازگشت. ازوست فاشیسم ایتالیا

(۱)Salk (۲)Salmasius (۳)Saumaise (۴)light year (۵)Salut (۶)Îles du Salut (۷)(El) Salvador (۸)Salvador (۹)Sallust (۱۰)Salome (۱۱)Salvemini

(۱۹۳۸) و انقلاب فرانسه، ۱۷۸۸-۱۷۹۲.

سالون[1] یا **سالن**[1] (هر دو sālon)، لفظ فرانسوی الاصل بمعنی اطاق پذیرائی و تالار، که به بعضی نمایشگاههای هنری یا جز آن و نیز به بعضی کارگاهها نیز اطلاق شده است. لفظ سالون در زبان فرانسوی به مجامع ادبا و اهل فضل و متفکرین نیز اطلاق میشود، و مقاله‌ی حاضر ناظر به اینگونه سالونها است، که بعضی از آنها مرکز فعالیتهای فکری و سیاسی بوده، و در رشد این امور تأثیری بسزا داشته‌اند.

سالونهای ادبی در فرانسه از قرون وسطی سابقه داشته، ولی دوره‌ی رواج و اهمیت آنها از قرن ۱۷م ببعد است. سالونها در کاخهای زنان اشرافی و ملکه‌های دوستدار شعر و ادب تشکیل میشد. از مشهورترین سالونهای ادبی قرن ۱۷م سالون مارکین دو رامبویه است. سالونهای قرن ۱۷م بیشتر جنبه‌ی ادبی داشت، از این رو در زبان و ادب فرانسه تأثیر فراوان کرد، و سبب تلطیف و تصفیه‌ی زبان، و تشویق و پرورش بعضی از نویسندگان مبرز، و در بعضی موارد هسته‌ی مجامع و انجمن‌های علمی و فرهنگی بزرگی گردید، چنانکه اساس آکادمی فرانسه در یکی از این سالونها نهاده شد. در سالونهای قرن ۱۸م، غیر از ادبیات، مسائل علمی و سیاسی و مذهبی نیز مورد توجه و بحث بود. از سالونهای معتبر این دوره سالون خانم لپیناس است. در انقلاب فرانسه، سالونها مدتی تعطیل گشت، ولی در آغاز قرن ۱۹م بار دیگر رواج و رونق یافت. اما در این دوره، بعلت تغییر اوضاع اجتماعی و سیاسی و ادبی، دیگر سالونها تأثیر سابق را نداشتند. سالونهای مادام دو ستال و مادام رکامیه در این قرن شهرت داشتند.

سالونا[2] (sālonā)، لتـ **سالونای**، شهر قدیم دالماسی. بندری کنار آدریاتیک و از پایگاههای کشورگشائی رومیان بود، و در قرن اول ق‌م کرسی ایلیریکوم (← ایلیریا) قرار داده شد. دیوکلسین پس از کناره‌گیری (۳۰۵) از امپراطوری در آنجا سکنی گزید (۳۰۵-۳۱۳)، و کاخ و بناهای دیگر نزدیک سپالاتو (← سپلیت)، در ح ۵ کیلومتری ج سالونا بنا نهاد. سالونا را چند بار گوتها و هونها تصرف کردند، و عاقبت آوارها آنرا ویران نمودند (۶۳۹).

سالونیک[3] (sālonik) یا **سالونیکا**، پیش از ۳۱۵ ق‌م **ترما**[4] (termā) و بعداً **تسالونیکه**[5] (tessālonike) یا **تسالونیکی**، شهر (جه ۲۵۰°۹۲۰)، کرسی مقدونیه‌ی یونان، لش یونان، کنار خلیج سالونیک (شاخابه‌ی دریای اژه). دومین شهر بزرگ یونان، بندر عمده، و از مراکز صنعتی (منسوجات، سیگار، اشیاء چرمی، ابزار ماشین) است. دانشگاهش در ۱۹۲۶ دایر شد.

شهر سالونیک در حدود ۳۱۵ ق‌م بوسیله‌ی کساساندروس بنا شد، و وی آنرا به اسم زوجه‌ی خود تسالونیکه نام نهاد. در دوره‌ی حکومت روم و بیزانس رونق داشت. در ۱۲۰۴ که رهبران چهارمین جنگ صلیبی امپراطوری لاتینی قسطنطنیه را تأسیس کردند، مملکت تسالونیکه، شامل قسمت اعظم یونان شمالی و یونان مرکزی، بزرگترین سرزمینهای تابعه‌ی آن امپراطوری بود. این مملکت در ۱۲۲۲ بتصرف یونان درآمد. سالونیک چند بار دست بدست گشت، و بالاخره در ۱۴۳۰ سلطان مراد II آنرا از ونیزیها گرفت، و ازین سال تا ۱۹۱۲ تحت حکومت عثمانی بود، و در ۱۹۱۲ یونان آنرا تصرف کرد. در ۱۸۹۰ و ۱۹۱۷ دستخوش حریقهای مدهش گردید. در جه II صدمات فراوان دید. از کلیساهای معروفش هاگیا سوفیا (ایاصوفیه) است. خرابه‌ی طاق نصرت امپراطور قسطنطین هنوز باقیست.

سالونیک[6]**، پیکارهای** (sālonik)، رشته‌ای از پیکارهای جه I که، پس از سقوط دولت ونیزلوس، با پیاده شدن نیروهای متفقین در سالونیک بعنوان "محاصره‌ی مسالمت‌آمیز" یونان بیطرف آغاز شد (۱۹۱۵). متفقین دولت دیگری بریاست ونیزلوس در سالونیک تشکیل دادند (۱۹۱۶). این دولت به دول مرکزی اعلان جنگ داد. پس از پیشروی متفقین در یونان مرکزی، کنستانتین (شاه یونان) استعفا داد (ژوئن ۱۹۱۷). در جبهه‌ی مقدونیه عملیات جنگی متفقین بعلت نفاق و مخصوصاً بواسطه‌ی شیوع مالاریا معطل ماند، ولی در ۱۹۱۸ که قوای تازه بآنان رسید بسوی شمال پیشروی کردند. بلغارستان در ۳۰ سپتامبر سقوط کرد؛ صربستان در اول نوامبر فتح شد، و رومانی در ۱۰ نوامبر سقوط کرد.

سالوی[7]**، خلیج** (sālwey)، انگلـ **سالوی فرث** (fĕrt)، شاخابه‌ای از دریای ایرلند بر کشندان رود اسک، که قسمت لغ انگلستان (کامبرلند) را از چغ اسکاتلند جدا میکند. طولش ح ۶۵ کم است، و رودهای اسک، دی، و غیره بدان میریزد.

سالویان: ← سالویانوس.

سالویانوس[8] (sālviānus) یا **سالویان**، نه قرن ۵م بم، نویسنده و واعظ مسیحی در گل. استاد علم خطابه بود. قسمتی از رساله‌ی در باب حکومت الاهی و تمام رساله‌ی بر ضد آز وی در دست است.

سالوین[9] (sālwin)، چینی **لو کیانگ**[10] (lu kiāng) یا **نو کیانگ**[11] (nu)، رودی بطول ح ۲°۸۰۰ کم که در ش تبت سرچشمه میگیرد. از ایالت یونان چین، بموازات مکونگ و یانگتسه و ایراوادی، و سپس از مملکت شان و برمه می‌گذرد، و به خلیج مارتابان (ساحل شرقی برمه) میریزد. فقط ح ۱۲۰ کم از مسیر سفلای آن قابل کشتیرانی است.

ساله، مراکش: ← سلا.

سالهای خطا و ایغور (xatā, oyqor)، نام دوره‌ای دوازده‌ساله در نوعی گاهشماری منسوب به خطائیان و ایغورها (اویغورها)، که اصلا چینی و ترکی است، و پس از استیلای مغول در ایران رواج یافت. اسم هر یک از سالهای این دوره مرکب از اسم یک جانور باضافه‌ی لفظ ئیل (il) [= سال] است از این قرار:

(۱) سیچقان ئیل (sicqān)	سال موش
(۲) اود ئیل (ud)	سال گاو
(۳) پارس ئیل (pārs) یا بارس ئیل	سال پلنگ
(۴) توشقان ئیل (taveŝqān)	سال خرگوش
(۵) لوی ئیل (luy)	سال نهنگ
(۶) ئیلان ئیل (ilān)	سال مار
(۷) یونت ئیل (yunt)	سال اسب
(۸) قوی ئیل (qoy)	سال گوسفند
(۹) پیچی ئیل (pici)	سال بوزینه
(۱۰) تخاقوی ئیل (taxāquy)	سال مرغ
(۱۱) ایت ئیل (it)	سال سگ
(۱۲) تنگوز ئیل (tanguz)	سال خوک.

ترجمه‌ی اسامی حیوانات در نصاب الصبیان در دو بیت آمده است:

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار،
زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار،
و آنگاه به اسب و گوسفند است حساب،
حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار.

دوره‌ی مذکور از قدیم الایام بین ترکهای آسیای مرکزی معمول بود. در ایران بعد از اسم ماه اسم سال را میآوردند (مثلا "مجرم سنه‌ی ئیلان ئیل" یا "اول حمل تنگوز ئیل"). بموجب قانون شب ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ هق "ترتیب سال شماری ختا و ایغور که در تقویمهای سابق معمول بوده از تاریخ تصویب این قانون منسوخ خواهد بود". (هنوز در بعضی از تقویمهای فارسی نام سال ترکی را نیز مینویسند، و بر حسب حیوانی که سال بآن مربوط است خواص یا حوادث خوب یا بدی پیشبینی میکنند.)

سالیان (sālian)، شهر (جه ۱۷°۲۰۰)، جشه آذربایجان شوروی، بر ساحل راست رود کورا.

سالیسبوری (sālisburi)، ضبط فارسی نام انگلیسی Salisbury در بعضی مآخذ فارسی. این لفظ در کتاب حاضر همه جا به صورت "سالزبری" نقل شده است. برای اعلامی که ممکن است به صورت "سالیسبوری" بشناسید به ردیف سالزبری رجوع کنید.

سالیسیلیک، اسید: ← اسید سالیسیلیک.

سالیک[12]**، قانون** (sālik)، قانون جانشینی در بعضی از خانواده‌های سلطنتی و اشرافی اروپا، که افراد اناث خانواده و اعقاب آنها را از اینکه جانشین مناصب و عناوین خانواده شوند ممنوع میکند. ظاهراً غرض از این قانون این بوده است که اراضی و قلمرو تحت سلطه‌ی خانواده از طریق ازدواج آنها بدست بیگانگان نیفتد. قانون سالیک در خاندان والوا و سپس خاندان بوربون در فرانسه سخت رعایت میشد. فیلیپ V آنرا به اسپانیا وارد کرد. نقض آن به خاطر ایزابل II سبب شورش کارلوسیان گردید. در رقابت بین ستیون و متیلدا بر سر تاج و تخت انگلستان و در ادعای ادوارد III به جانشینی در فرانسه نیز این قانون دخیل بود. گوئلفها نیز آنرا رعایت میکردند. سلطنت بریتانیای کبیر و هانوور که بعد از جورج I یکی شده بود پس از جلوس ویکتوریا به تخت سلطنت انگلستان، بموجب همین قانون تجزیه شد.

سالیم[13] (sālim) یا **شالیم** [عبری، = صلح]، در کتاب مقدس، مملکت ملکی صدق، که در روایات آنرا مطابق اورشلیم (که سالیم یا شالیم نام مختصرشده‌ی آنست) دانسته‌اند (پیدایش ۱۸.۱۴؛ عبرانیان ۱.۷، ۲؛ مزامیر ۲.۷۶).

سالیون[14]، سر **آرثر سیمور** (sər ārtər simor)*

(۱)salon (۲)Salona (۳)Salonica (۴)Therma (۵)Thessalonike (۶)Salonica (۷)Solway (۸)Salvian (۹)Salween; Salwin (۱۰)Lu Kiang (۱۱)Nu Kiang (۱۲)Salic (۱۳)Salem (۱۴)Sullivan

sālivən)، ۱۸۴۲–۱۹۰۰، آهنگساز انگلیسی. در کنسرواتوار لایپزیگ تحصیل موسیقی کرد. نخستین اپراکمیک وی در ۱۸۶۷ پدید آمد. در ۱۸۷۱ همکاری طولانی و موفقیت‌آمیز خود را با س و. ش. گیلبرت در تهیه‌ی اپراهای کمیک آغاز نمود. با وجود موفقیتی که در این زمینه نصیب آن دو گردید، سالیون آثار جدی خود را شامل اپرا، سرودهای مذهبی، آواز، و مخصوصاً اوراتوریو–بهترین کارهای خود میدانست. از این جمله است ایرای آیونهو (۱۸۹۱) و اوراتوریوهای نیلورث (۱۸۶۴)، پسر مسرف (۱۸۶۹)، فروغ جهان (۱۸۷۳)، و افسانه‌ی زرین (۱۸۸۶). از ترانه‌های معروفش زه کمنده (۱۸۷۸) است.

سالیون[1]**، هری ستک** (hari stak sālivən)، ۱۸۹۲–۱۹۴۹، متخصص امریکائی امراض روانی. وی معتقد بود که پیکاناليز باید با مطالعه‌ی جامعی در باره‌ی تأثیر تمدن و فرهنگ در شخصیت آدمی تکمیل گردد.

سام، در داستانهای ملی ایران، پدر زال و سپهسالار منوچهر، که گرزی گاوسر داشت، و به "سام یکزخم" مشهور بود، زیرا که به ضربت اول گرز، کار دشمن را میساخت.

سام[2] (sām)، ارشد اولاد نوح، برادر حام و یافث. با زوجه‌ی خود داخل کشتی نوح گردید، و از هلاکت رهائی یافت. اقوام یهود و آرام و آشور، و نیز عیلامیها از نسل او محسوبند (پیدایش ۱۰. ۲۱–۳۱). "سامی" بمعنی منسوب به سام است. ← سامیها؛ سامی، زبانهای.

سام، باد: ← سموم.

سام، بهاءالدین، شاهان آل شنسب، ← بهاءالدین سام I؛ بهاءالدین سام II؛ بهاءالدین سام III.

سام ابن وردان زور: ← اتابکان یزد.

سامار[3] (sāmār)، جزیره (ح ۱۳°000 کمم؛ جه ۸۳۲°۶۷۰)، یکی از جزایر ویسایان، فیلیپین، در لش لیته. ایالت سامار مشتمل بر این جزیره و بعضی جزایر مجاور است.

سامارا، جمشس، ← کوی‌بیشف.

سامارسکی: ← ساماریوم.

ساماریا، فلسطین، ← سامره.

ساماریتن: ← سامریون.

ساماریوم[4] (sāmāriom؛ فنس)، عنصر فلزی از دسته‌ی خاکهای کمیاب (علامت شیمیائی Sm. نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید). رنگش سفید مایل به خاکستری است. در ۱۸۷۹ بوسیله‌ی طیفنما کشف شد. بمقدار کم در بعضی کانیها یافت میشود. بنام سرهنگ سامارسکی (sāmārski)، افسر روسی معدنشناس در قرن ۱۹م، نامیده شده است.

سامان (sāmān)، ده (جه ۱°۴۳۶ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)، ۲۰ کیلومتری لغ نوبران.

سامان، ده (جه ۴°۹۰۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۱۲ کیلومتری ل شهر کرد. در ۳ کیلومتری ل آن، پلی ظاهراً قدیمی، معروف به پل زمانخان، بر زاینده‌رود بسته شده است، که یک چشمه دارد، و پایه‌های آنرا از دو طرف بر کوه محکم کرده‌اند.

سامان خداة: ← سامانیان.

سامانیان، سلسله‌ای از پادشاهان ایرانی مستقل بعد از اسلام که از حدود سنه‌ی ۲۶۱ هق تا سال ۳۸۹ هق در ماوراء النهر و خراسان حکومت کرده‌اند. اجداد این سلسله، که نسب خود را به اتفاق مورخین به بهرام چوبین میرساندند، سامان خداة (sāmān xodāt) لقب داشته اند، و نسبت سامانی برای امرا و پادشاهان این سلسله از اینجاست. سامان خداة در زمان خلافت (۱۰۵–۱۲۵ هق) هشام ابن عبدالملک اموی نزد اسد ابن عبدالله قسری، والی عرب در خراسان، رفت و اسلام آورد، و او حکومت بلخ را به وی داد. سامان خداة، بسبب محبت اسد ابن عبدالله، فرزند خود را اسد نام نهاد. در اواخر عهد خلافت (۱۷۰–۱۹۳ هق) هارون‌الرشید، فرزندان اسد، به اشارت مأمون، در دفع فتنه‌ی رافع ابن لیث (rāfe'e 'bne leys) در خراسان، هرثمة ابن اعین را یاری نمودند، و بدین سبب مورد توجه و التفات مأمون واقع شدند، و چون مأمون به خلافت رسید فرمان داد تا آنها را در بلاد ماوراء النهر به حکومت گمارند (۲۰۲ هق). بدین ترتیب، سمرقند را به نوح ابن اسد، فرغانه را به احمد ابن اسد، چاچ را به یحیی ابن اسد، و هرات را به الیاس ابن اسد داد. بعد از آن، چون طاهریان والی خراسان شدند، همچنان فرزندان اسد را نیکو داشتند، و چون نوح ابن اسد وفات یافت، طلحة ابن طاهر حکومت سمرقند را به قلمرو احمد ابن اسد افزود. بعد از احمد ابن اسد، ولایت سمرقند به پسر مهترش نصر ابن احمد (← نصر I) رسید (۲۵۰ هق)، و چند سال بعد خلیفه فرمان تمام ایالت ماوراء النهر را بنام او صادر نمود (۲۶۱ هق)، و او، که بنام نصر ابن احمد سامانی مشهور است، در واقع بانی و مؤسس واقعی امارت سامانیان محسوب است، هر چند معمولا برادرش اسماعیل سامانی را، که باین اعتبار دومین پادشاه سلسله است، اولین پادشاه سلسله‌ی سامانی میشمارند. باری، امرای سامانی که بعد از نصر I در ماوراء النهر بطور مستقل حکومت کرده‌اند عبارتند از اسماعیل سامانی، احمد سامانی، نصر II، نوح I، عبدالملک I، منصور I، نوح II، منصور II، و عبدالملک II.

حکومت مستقل سامانیان در ماوراء النهر رویهمرفته ح ۱۲۸ سال طول کشید. در دوره‌ی عظمت و قدرت، قلمرو آنها، گذشته از ماوراء النهر، شامل خراسان و گرگان و طبرستان و ری و حتی سیستان و بلخ نیز میشد، و امرای این سلسله، که حتی ۶۰ سالی قبل از شروع استقلال خویش در بلاد ماوراء النهر صاحب قدرت بودند، اگرچه تقریباً هیچوقت خراجی و سپاهی به خلیفه ندادند، اما همیشه در ظاهر نسبت به خلیفه اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند. اکثر امرای این سلسله با قواعد و رموز ملکداری و جهانبانی آشنا بودند، و با پیروان ادیان و ملل مختلف، که در مملکتی مانند ماوراء النهر زیاد بودند، با مسامحه و صلحجوئی بسر میبردند. اسماعیل سامانی، برای آنکه وزیر خود را در امری با خویشتن همداستان کند، به وصایای اردشیر استشهاد میکرد، و نواده‌ی او نصر II، که ممدوح رودکی شاعر بود، در همه‌ی کارها به مشورت پیران و صاحبنظران کار میراند، و وزرای او رسمها و آیینهای همه‌ی ممالک را، از روم و هند و چین و ترکستان و مصر، مطالعه میکردند، تا از آن میان، آنچه پسندیده‌تر است برگزینند. در دوره‌ی سلطنت این سلسله، بخارا از مراکز مهم ادب و علم و تمدن بود، و عده‌ی زیادی از فضلا و علما در آنجا بودند، و کتابخانه‌ی سامانیان، چنانکه ابن ابی اصیبعه از قول ابن سینا نقل کرده است، عبارت بود از حجره‌های بسیار، و در هر حجره صندوقهائی محتوی هر گونه کتاب؛ و ابن سینا میگوید که در آنجا "کتابهائی یافتم که حتی نامهاشان بر بسیاری مجهول بود، و از آن پس هرگز چنان مجموعه‌ای از کتابها بهیچ جای ندیدم". پادشاهان این سلسله چندان به تشویق علما اهتمام داشتند که دانشمندان را از خدمت و زمین‌بوس خویش معاف کرده بودند، و آنها را در محضر خویش با حرمت برمیکشیدند، و کارها به تدبیر آنها میراندند. مع ذلک، استخدام ترکان جهت خدمات لشکری، دولت سامانیان را نیز مانند دولت خلفای عباسی ضعیف کرد، و غلامان ترک را بر پادشاهان مستولی نمود، و کار بجائی کشید که عاقبت پادشاهان سامانی دستخوش ترکان سرائی و سپاهی خویش شدند، و امرائی مانند بکتوزون و البتکین و سبکتکین–که سرانجام سبب سقوط سامانیان شدند، و پای ایلک‌خانیان را نیز به بخارا و سمرقند باز کردند–از بین همین ترکان ظهور نمودند. سامانیان به شعر و ادب توجه خاص ورزیدند، و در دربار آنها شاعران بزرگ، مانند رودکی، شهید بلخی، دقیقی، و کسائی مروزی، ظهور نمودند، و حتی بعضی از شاهزادگان و امرای آن سلسله، مانند ابوالحسن آغاجی و آخرین شاهزاده‌ی دلیر و معروف آن خاندان، امیر منتصر سامانی، نیز خود قریحه‌ی شاعری داشتند، و از وزرای آنها کسانی مانند ابوالفضل بلعمی، ابوعلی بلعمی، جیهانی، و عتبی، به فضل و ادب مشهور بودند.

سامبر[5] (sāMbr)، رودی بطول ۱۹۰ کمم، ل فرانسه و چش بلژیک. در جهت لش جاری است و در نامور به رود موز میریزد. در جج I میدان نبردهای شدید بود.

سامبوآنگا[6] (sāmboāngā) یا **زامبوآنگا**، شهر (جه ۱۳۱°۴۱۱)، کرسی ایالت سامبوآنگا، چغ میندانائو، در جزایر فیلیپین. صادراتش کوپرا، نارگیل، الوار، و کائوچو است. بیشتر سکنه‌ی آن از موروها (moro–) هستند که مسلمان می‌باشند. مسجد آن مرکز آداب دینی آنها و ازین لحاظ مشهور است.

سامتر[7]**، تامس** (tāməs sāmtər)، ۱۷۳۴–۱۸۳۲، رهبر جنگجویان غیر نظامی در دوره‌ی انقلاب امریکا. دژ سامتر (← چارلزتن) ازو نام گرفته است.

سامتر، دژ، کشمت، ← چارلزتن.

سامرا (sāmarrā) یا **سامراء** (sāmarrā')، شهر (جه ح 10°000)، عراق، بر ساحل شرقی دجله بفاصله‌ی ح ۱۲۰ کیلومتری ل بغداد، از زیارتگاه‌های معتبر شیعیان است، گنبد طلای آن منظره‌ای

(۱)Sullivan (۲)Shem; Sem (۳)Samar (۴)samarium (۵)Sambre (۶)Zamboanga (۷)Sumter

نظرگیر دارد؛ مدفن امام 10م (امام علی النقی) و امام 11م (امام حسن عسکری)، و نیز سرداب معروفی که امام قائم در آن غیبت اختیار فرمود در سامرا است.

شهر کنار ویرانه‌های شهر قدیم سامرا بوجود آمده است، که در سکه‌های خلفای عباسی بعنوان سر من رأی (sorra man ra'ā) [هر کس (آنرا) ببیند مسرور شود] از آن نام برده شده است، و در ۲۲۱ هق به امر معتصم، خلیفه‌ی عباسی، برای فرار از فشار لشکریان مزدور ترک و بربر خلیفه در بغداد، بعنوان پایتخت دومی در ۲ فرسنگی ج دهکده‌ی کرخ فیروز (karxe firuz)، بر ساحل شرقی دجله، بنا شد. از آن زمان تا ۲۷۶ حق، سامرا مقر ۷ تن از خلفای عباسی بود. در زمان متوکل به اوج شکوه و جلال خود رسید، و پس از او رو به انحطاط گذاشت. در قرن 10م بم بیشتر بناهای آن ویران بود. نام بسیاری از قصرها و عماراتش بوسیله‌ی مورخین و جغرافیانویسان باقی مانده است—مانند جوسق (jāsaq)، از بناهای معتصم، و بلکواری (balkovārā)، از بناهای متوکل. اگرچه در طی قرون عربها از ویرانه‌های این پایتخت باشکوه موقت برای تهیه‌ی مصالح ساختمانی استفاده کرده‌اند، کاوشهای نسبةً اخیری که در آن بعمل آمده از لحاظ تحقیق در هنر اسلامی واجد اهمیت است. از بقایای عمده‌ی آن مسجد جامع متوکل، در ج شهر قدیم است، که در ل آن مناره‌ی معروف به ملویه (malviyya)، به ارتفاع ۵۳ متر، قرار دارد که دور آن سطح موربی مارپیچی واقع است، که از آن تا بالای مناره میتوان رفت.

سامرز[1]، جان (jān sāmərz)، ملقب به **بارون سامرز** (bāron[5])، ۱۶۵۱–۱۷۱۶، حقوقدان و سیاستمدار انگلیسی. در تدوین اعلامیه‌ی حقوق شرکت داشت (۱۶۸۸). قانونی بودن سلطنت ویلیام III و مری II را استوار ساخت. در ۱۶۹۷–۱۷۰۰ لرد چانسلر بود. در دوره‌ی آن استوارت رهبر ویگها بود، تا آنکه در 1710 توریها به قدرت رسیدند. سامرز از دوستان ج. لاک، آ. نیوتن، و ج. سویفت بود.

سامرست[2] (sāmərset)، ولایت (۴٬۲۰۰ کمم؛ جه ۵۹۸٬۵۵۶)، ج‌غ انگلستان؛ مرکزش شهر تانتن. دارای دره‌های حاصلخیز است. لبنیات و میوه‌ی آن اهمیت دارد. از شهرهایش باث و گلاستنبری است.

سامرست، ارل آو: ← کار، رابرت.

سامرست، دیوک آو: ← سیمور، ادوارد.

سامرست، (دومین) دیوک آو: ← بوفورت، ادموند.

سامرست هاوس[3] (sāmərset hās)، عمارتی در خیابان سترند، لندن، که بوسیله‌ی ادوارد سیمور ملقب به دیوک آو سامرست بنا شد (۱۵۴۹). در ۱۷۷۵ ویران گشت، ولی دگر بار ساخته شد، و اکنون محل بعضی از ادارات دولتی است. شهرتش بخصوص بخاطر داشتن جامعترین دفاتر موالید و متوفیات در جهان میباشد.

سامرویل[4] (sāmərvil)، شهر (جه ۹۴٬۶۹۷)، ش ایالت ماساچوست، کشمته، ح ۳ کیلومتری ل‌غ بستن و حومه‌ی مسکونی و صنعتی ل آن.

سامره[5] (sāmera)، لتیـ **ساماریا** (sāmāriā)، شهر قدیم، ناحیه‌ی سامره، فلسطین مرکزی، بر تلی در ل‌غ نابلس (شکیم)، بفاصله‌ی ۵۸ کیلومتری ل‌غ اورشلیم، که اکنون آبادی سبسطیه (sebas-tiyye) در محل آن قرار دارد. در قرن ۹م ق‌م، بوسیله‌ی عمری، پادشاه اسرائیل، بعنوان پایتخت مملکت اسرائیل بنا شد؛ در ۷۲۲ ق‌م آشوریها تسخیرش کردند. یوحنا هیرکانوس آنرا ویران نمود (۱۲۰ ق‌م)؛ هرودس کبیر آنرا از نو ساخت. به نقل روایات، یوحنای معمدان در آنجا مدفون است. سامریون بدانجا منسوب اند.

سامری: ← هارون.

سامریون[6] (sāmeriyyun) یا **سامریان** (sāme-riān) [هر دو منسوب به سامره]، فرقه‌ای از یهود که مرکز آن در ناحیه‌ی سامره بود، و امروز تعداد قلیلی از آنها در نابلس (ح ۲۵۰ تن) و یافا (ح ۷۰ تن) زندگی میکنند. سامریون از نژاد اسرائیلیان قدیم بودند که آشوریها، پس از فتح فلسطین و تبعید سکنه‌ی آن، آنها را بر جای گذاشتند؛ بعضی آنها را اعقاب مهاجرنشینان غیر یهودی که آشوریان از بابل و سوریه و غیره در سامره سکنی دادند شمرده‌اند. بهر حال، معلوم نیست که سامریون در چه زمان بصورت فرقه‌ای جداگانه درآمدند.

سامریون تنها به اسفار خمسه اعتقاد دارند (بدین جهت، میان آنها و سایر یهودیان دشمنی شدید وجود داشت)، و دستورات آنرا با دقت تمام رعایت میکنند. مرکز عبادت آنان کوه جرزیم است. زبان سامری نوعی از آرامی فلسطینی است. ترجمه‌ی اسفار خمسه به زبان سامری، از جهت اختلافاتی که با متون دیگر دارد، واجد اهمیت است.

سامعه (sāme'e) یا **شنوائی** (šenavā'i)، حسی که اصوات بواسطه‌ی آن ادراک میشود. ← گوش.

سام میرزا (sām mirzā)، ف ۹۷۴ هق؛ از شاه‌زادگان صفوی؛ پسر شاه اسماعیل I، و مؤلف تذکره‌ی معروف تحفه‌ی سامی، در سال ۹۴۱ هق در قندهار بر برادرش شاه طهماسب شورید، ولی کاری از پیش نبرد، و از در عذرخواهی درآمد. اما در ۹۶۹ هق دیگر بار سر به شورش برآورد، و گرفتار شد. او را در قلعه‌ی قهقهه حبس کردند؛ بر اثر زلزله در آنجا به زیر آوار ماند و مرد.

سامن (sāmen)، بخش، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۴۶ (؟) آبادی. کوه سفید در غ و کوه یزدجرد در ش آن قرار دارد. راه شوسه‌ی ملایر به بروجرد از آن می‌گذرد. محصولاتش غلات، پنبه، چغندر قند، میوه، و صیفی است. صنعت دستی فرشبافی و کرباسبافی است، و قالی علمدار (alamdār) (جه ۸۱۴ سش ۱۳۳۵ هش) معروف است. خرابه‌های "قلعه‌ی یزدجرد" در کوه یزدجرد است. بخش سامن در شهریور ماه ۱۳۳۸ هش از دهستان سامن بوجود آمد. مرکزش، **سامن** (جه ۳٬۰۳۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۷ کیلومتری ج ملایر است.

سام‌نامه‌ی سیفی (sām.nāmeye seyfi)، منظومه‌ی حماسی و تاریخی، از سیف‌الدین محمد ابن یعقوب هروی، که گوینده آن را در مدت محاصره‌ی هرات بدست مغول، در شرح دلیریهای جمال‌الدین محمد سام، سردار ملک فخرالدین کرت، در دفاع از این شهر پرداخته است. این منظومه به ادعای شاعر مشتمل بر ۲۰٬۰۰۰ بیت بوده، و نسخه‌ی مصوری از آن وجود داشته است که ظاهراً از بین رفته است، و جز بیتی چند پراکنده—که سراینده آن را در جای جای تاریخ‌نامه‌ی هرات، اثر دیگر خود، آورده است—چیزی از آن بر جای نمانده است.

سامنر[7]، جیمز بچلر (jeymz baclər sāmnər)، ۱۸۸۷–۱۹۵۵، عالم امریکائی زیستشیمی. بعد از چند سال تحقیق، آنزیمی را بصورت بلور ذره‌بینی جدا کرد (۱۹۲۶). بجهت تحقیقاتش در آنزیمها به سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ در شیمی نایل آمد.

سامنر[7]، چارلز (cārlz sāmnər)، ۱۸۱۱–۷۴، سیاستمدار و سناتور (۱۸۵۱–۷۴) امریکائی، و از رهبران افراطی ترمیم.

سامنر[7]، ویلیام گراهام (wilyām grāhām sāmnər)، ۱۸۴۰–۱۹۱۰، اقتصاددان و جامعه‌شناس امریکائی، و استاد دانشگاه ییل. در اقتصاد از طرفداران افراطی سیاست آزادی عمل بود. در جامعه‌شناسی باین نتیجه رسیده بود که عادات و سنن در مردم بطوری رخنه کرده‌اند که تغییر و اصلاح آنها بیفایده خواهد بود. آثار معروفش عبارتند از عرف و عادت (۱۹۰۷) و علم الاجتماع (۴ جلد، ۱۹۲۷).

سامنیتها[8] (sāmnit.hā)، قوم قدیم ساکن ایتالیای مرکزی، که بزبان اوسکان تکلم میکردند، و محتملا با سابینها بستگی داشتند. قلمرو آنان سامنیوم (sāmnium) نام داشت. دولت روم در طی جنگهای معروف به جنگهای سامنیتی (۳۲۸ یا ۳۲۶–۳۰۴ ق‌م، ۲۹۸–۲۹۰ ق‌م) آنانرا مغلوب کرد، و سامنیتها رو به انحطاط گذاشتند. بعدها از ماریوس جانبداری کردند، و سولا آنانرا مقهور کرد (۸۲ ق‌م).

سامنیوم: ← سامنیتها.

ساموآ[9] (sāmoā)، سابقاً **جزایر ملاحان** (mallā-hān)، دسته‌جزیره‌ای در قسمت جنوبی، بین هونولولو و سیدنی، مشتمل بر 10 جزیره‌ی عمده و چندین جزیره‌ی غیر مسکون، که در رشته‌ای بطول ۵۶۰ کم متفرق اند. جزایر عمده‌اش آتشفشانی و کوهستانی است. درختان و محصولات مناطق حاره (سرخس، نارگیل، کائوچو، کوپرا، تارو، اقسام میوه، کاکائو، یام) دارد. در ۱۷۲۲ بوسیله‌ی هلندیها کشف شد. پیش از جج I این جزایر منقسم بین بریتانیای کبیر، آلمان، و کشمة بود. در ۱۹۲۰، متصرفات آلمان را جامعه‌ی ملل تحت قیمومت زلند جدید قرار داد، و آن در ۱۹۴۶ از سرزمینهای قیمومی سازمان ملل گردید، و تحت نظارت زلند جدید باقی ماند. این جزایر قیمومی، که به **سرزمین ساموآی غربی** موسوم بود، در اول ژانویه‌ی ۱۹۶۲ به مملکت مستقل **ساموآی**

---

(۱)Somers (۲)Somerset (۳)Somerset House (۴)Somerville (۵)Samaria (۶)Samaritans (۷)Sumner (۸)Samnites (۹)Samoa

غربی (۲٬۹۳۰ کمه؛ جه ۱۱۳٬۵۶۷) تبدیل گردید. این مملکت مشتمل بر جزایر ساوایی، اوپولو، آپولیما (āpolimā)، مانونو (mānono)، و چند جزیره‌ی غیر مسکون است. پایتخت و بندر عمده‌ی آن آپیا (در جزیره اوپولو) میباشد. بقیه‌ی جزایر ساموآ متعلق به کشمة و موسوم به **ساموآی امریکا** (۲۰۰ کمه؛ جه ۲۰٬۰۵۱) است، که از ۱۹۵۱ بوسیله‌ی وزارت کشور کشمت اداره میشود. ساموآی امریکا مشتمل بر توتویلا، جزایر مانوا، و غیره است.

ساموئل، اسم اروپائی: ← شموئیل، اسم.

ساموئله، اسم ایتالیائی: ← شموئیل، اسم.

ساموئیدها[1] (sāmoid.hā) یا **ساموییدها** (sāmo-yed)، قبایلی در سیبریه‌ی شمالی و شبه جزیره‌ی تایمیر، مخصوصاً در حوضه‌ی رودهای اوب و ینیسئی، که به کشاورزی اشتغال دارند، و بعضی چادرنشین هستند، و برخی استقرار یافته‌اند. آنها را ننتسی[2] (nenetsi) هم میخوانند (نیز ← ننتس). زبان ساموئیدی احتمالا از خانواده‌ی زبان‌های فینو-اوینوری است.

ساموتراس[3] (sāmotrās)، یا **ساموتراکه** (sāmotrāke)، جزیره‌ای به وسعت ح ۱۸۰ کمه، در دریای اژه، یونان، بین زمینلاد تراکیا و شبه جزیره‌ی گالیپولی. کوهستانی است. در ازمنه‌ی قدیم مرکز عبادت کابیروی بود. مجسمه‌ی بالدار پیروزی ساموتراس (اکنون در موزه‌ی لوور، پاریس) در حدود ۳۰۶ ق‌م در اینجا نصب شد. این جزیره اولین توقفگاه پولس حواری در سفرش به مقدونیه بود. در ۱۹۱۳ دولت عثمانی آنرا به یونان واگذاشت.

سامورای[4] (sāmurāy)، شهسواران نظام فئودالیته در ژاپن، که در استخدام طبقه‌ی دایمیو بودند. این طبقه‌ی اشرافی در جنگهای داخلی قرن ۱۲م پیدایش یافت، و در دوره‌ی توکوگاوا متشکل شد. از مزایای آنان حق آویختن دو شمشیر بود، و زمانی حق داشتند که اگر کسی از مردم عادی بآنان توهین کند او را بقتل برسانند. اعمال و رفتار ایشان تابع مقررات بوشیدو بود. طبقه‌ی سامورای قرنها در ژاپن نفوذ و قدرت داشتند، و ناراضیان این طبقه سهم عمده‌ای در برانداختن (۱۸۶۷) رژیم شوگونی (← شوگون) داشتند. اگرچه سامورای، بعنوان یک طبقه، منسوخ شد، اعضای آن سهم عمده‌ای در ایجاد ژاپن نوین داشته‌اند.

ساموس[5] (sāmos)، ترکی **سیسام** (sisām) [= کنجد]، جزیره‌ای (۵۰۰ کمه؛ جه ۴۱٬۱۲۴) در دریای اژه، یونان، نزدیک ساحل غربی آسیای صغیر؛ یکی از جزایر سپورادس. بیشترش کوهستانی است. محصولاتش شراب، توتون، و میوه است. در حوالی قرن ۱۱م ق‌م مهاجرنشین یونانی شد. در عهد پولوکراتس رونق یافت (قرن ۶م ق‌م). آناکرئون و ازوپ آنجا میزیستند. فیثاغورس در آنجا متولد شد. در قرون وسطی مورد هجومهای مکرر مسلمانان بود. در ۱۴۷۵ به تصرف ترکان عثمانی درآمد. در ۱۹۱۳، پس از پایان نخستین جنگ بالکان، به یونان منتقل شد.

ساموییدها، قبایل سیبریه: ← ساموئیدها.

سامی، زبانهای (sāmi)، گروهی از زبانهای خویشاوند که در میان اقوام سامی (← سامیها) رواج داشته است و دارد. زبانهای عربی، عبری، آرامی، و حبشی ازین گروه است. زبان آسوریهای ایران نیز زبان سامی است. نیز ← زبان، جدول.

سامی، شمس‌الدین [شمس‌الدین سامی بیگ ابن خالد بیک]، ۱۲۶۶–۱۳۲۲ هق، مؤلف و لغتنامه‌نویس ترک عثمانی؛ مت آلبانی. در مدرسه‌ی متوسطه‌ی یونانی یانیه تحصیل کرد، و در ضمن نزد معلمین خصوصی به تحصیل ترکی و فارسی و عربی پرداخت. سپس به قسطنطنیه رفت، و هم خود را صرف روزنامه‌نگاری کرد، و روزنامه‌ی یومیه‌ی صباح را تأسیس نمود (ح ۱۲۹۲ هق). مقارن همین ایام فعالیت ادبی خود را آغاز کرد. رمان تمثق ظلمت و فتنت وی بر ضد نظام زناشوئی در مملکت عثمانی بود. نمایشنامه‌ی کاوه را در شرح قیام ایرانیان بر ضد ضحاک نوشت، و بدین جهت مدت ۲ سال به طرابلس غرب تبعید شد. پس از بازگشت تقریباً همه‌ی فعالیت خود را صرف تهیه‌ی لغتنامه‌های مشهور خود و آثار مشابه کرد. از آن جمله است قاموس فرانسوی، کتاب معروف قاموس الاعلام (۶ مجلد)، و قاموس ترکی. سامی بیگ به تصفیه‌ی زبان ترکی از لغات فارسی و عربی اهتمام تمام داشت. در زبان آلبانیائی نیز کار کرد، و دستور زبان و نیز الفبائی برای این زبان فراهم نمود.

سامی بیگ: ← سامی، شمس‌الدین.

سامیها[6] (sāmi.hā)، اصلا یکی از اقوامی که آنها را از اعقاب سام پسر نوح میدانستند. اکنون این اصطلاح مشتمل بر این اقوام است: اعراب؛ اکدی‌های بابل قدیم؛ آشوریها؛ کنعانیها (مشتمل بر اموریان، موآبیان، ادومیان، عمونیان، و فنیقیان)؛ قبایل مختلف آرامی (و از جمله عبرانیان)؛ و قسمت مهمی از سکنه‌ی حبشه. جهت عمده‌ی اینکه این اقوام را تحت عنوان سامی قرار داده‌اند بستگی زبانهای آنهاست به یکدیگر، که احتمالا همه از یک زبان، یعنی ← زبانهای سامی، منشعب اند.

سامیها بیشتر زندگی صحراگردی و چوپانی داشتند، ولی هر جا که زراعت ممکن بود آبادیهائی تأسیس میکردند، و در آنها سکنی میگزیدند. اقلا در ۲٬۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح سامیها به مهاجرت از جزیرة العرب آغاز کردند، و به بین النهرین و سواحل مدیترانه و دلتای نیل درآمدند. سازمانی قبیله‌ای داشتند، و ریاست آن قبایل با شیوخ، و این منصب موروثی بود. در بین النهرین، سامیها از همان ابتدا با فرهنگ سومری مربوط شدند، و با طلوع سارگن (شاه اکد) و حمورابی، این تمدن را کاملا قبضه کردند. در فنیقیه، سامیها تجارت دریائی وسیعی دایر کردند، و نخستین ملت بزرگ دریانورد را به وجود آوردند. آن دسته از عبرانیان که از طریق شبه جزیره‌ی سینا به دلتای نیل درآمده بودند عاقبت با بعضی دیگر از سامیها در فلسطین ماندگار شدند. این عبرانیان جنوبی (یا عبرانیان یهودی) رهبران ملت و دین تازه‌ای شدند. ← یهود؛ یهودیت.

سان، لفظ، بمعنی قدیس: ← سنت، لفظ.

سانناتساروِ[7]، **یاکوپو** (yākopo sānnātsāro)، ۱۴۵۸–۱۵۳۰، شاعر و اومانیست ایتالیائی. در دربار شاهان ناپل تقرب داشت. اثر معروفش منظومه‌ی شبانی آرکادیا (۱۵۰۴) است، که در ادبیات ایتالیائی و اروپائی تأثیر بسیار داشته است.

سان ایلدفونسو[8]، **پیمان** (sān ildefonso)، نام چند پیمان که، در دهکده‌ی سان ایلدفونسو (ایالت سگوویا، اسپانیای مرکزی)، در کاخ سلطنتی تابستانی لا گرانخا (lā grānxā)ـکه به امر فیلیپ V اسپانیا به تقلید از ورسای ساخته شده است‌ـبه امضا رسیده است. **پیمان ۱۷۹۶** پیمان اتحاد فرانسه با اسپانیا بر ضد انگلستان در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه بود. **پیمان ۱۸۰۰** در واقع طرح قراردادی بود که بعداً در پیمانهای ۱۸۰۱ و ۱۸۰۲ تأیید شد. بموجب آن، اسپانیا لویزیانا را به فرانسه بازگردانید، و در عوض، مملکت اتروریا در توسکان تأسیس و به دوک پارما (داماد امپراطور کارلوس IV اسپانیا) واگذار گردید.

سان پائولو، کلیسای: ← رم.

سان پدرو سولا[9] (sān pedro sulā)، شهر (جه ۵۸٬۹۳۱)، لغ هندوراس؛ دومین شهر بزرگ و از بنادر عمده‌ی کشور.

سان پیترو[10]، **کلیسای** (sān pietro)، [بنام پطرس یا پطرس حواری]، کلیسای بزرگ رم، و مهمترین کلیسای جهان. بنای فعلی آن عمدةً بین سالهای ۱۵۰۶ و ۱۶۲۶ ساخته شده است. درین کلیسا، در موارد خاص، طی تشریفات باشکوهی، پاپ شخصاً مراسم مذهبی را اجرا میکند. بناهای واتیکان در حوالی آن قرار دارند. سیرک نرون، که شهادتگاه مسیحیان بیشمار بوده است، در محل این کلیسا قرار داشته است. در قرن ۴م، امپراطور قسطنطین نخستین کلیسای سان پیترو را بر محل فرضی قبر پطرس بنا نهاد. شارلمانی و بسیاری امپراطوران دیگر و پاپها درین کلیسا تاجگذاری کردند. در قرن ۱۵م، بنا چنان کهنه و فرسوده شده بود که پاپ نیکولاوس V تصمیم گرفت که قسمتهائی از آنرا بر اساس نقشه‌ی برناردو روسلینو تجدید کند. کار ساختمان در ۱۴۵۲ شروع شد، ولی بعداً پاپ یولیوس II تصمیم به تجدید بنای همه‌ی آن گرفت، و از نقشه‌هائی که بتوسط معماران مختلف برای ساختمان کلیسا ارائه شده بود، نقشه‌ی برامانته را برگزید (۱۵۰۶). این نقشه حاوی طرح کلیسائی بود بشکل صلیب یونانی، با گنبدی عظیم بر فراز قسمت مرکزی. در ۱۵۰۶ نخستین سنگ بنای طرح برامانته نهاده شد، اما این معمار در ۱۵۱۴ درگذشت. جولیانو دا سانگالو و رافائل مأمور ساختن کلیسا شدند، اما کار چندانی از پیش نبردند. در ۱۵۲۰ آنتونیو دا سانگالوی کوچک مأمور این کار شد. در سال ۱۵۴۷، پاپ پاولوس III میکلانژ را به معماری کلیسا برگزید. میکلانژ پیشنهادهائی را که برای تغییر طرح کلیسا شده بود نادیده گرفت، و نقشه‌ی اصلی برامانته را بار دیگر اساس کار قرار داد؛ گنبد بزرگ کلیسا را طرح کرد و تا پیش از مرگش (۱۵۶۴) بنای کلیسا را تا پای

(۱)Samoyedes; Samoyeds (۲)Nentsy (۳)Samothrace (۴)Samurai (۵)Samos (۶)Semites (۷)Sannazaro (۸)San Ildefonso (۹)San Pedro Sula (۱۰)Saint Peter

گنبد رسانید. وینیولا از ۱۵۶۴ تا ۱۵۷۳، و پس از او ج. دلا پورتا و د. فونتانا ساختمان گنبد را بر اساس طرح میکلانژ بپایان رسانیدند. در ۱۶۰۵ طرح بنا را بشکل صلیب لاتینی درآوردند. پس از تکمیل بنای کلیسا، پاپ اوربانوس VIII آنرا افتتاح کرد (۱۶۲۶). از ۱۶۲۹ تا ۱۶۶۷ برنینی ترکیبات پیرامون کلیسا را کامل کرد. حیاطی در برابر آن و میدان باشکوهی در آن سوی حیاط بوجود آورد. چهار ردیف ستون میدان را در میان گرفته است، و مسلهای که کالیگولا به رم آورده بود، مرکز میدان را زینت میدهد. گنبد سان پیترو یکی از بزرگترین گنبدهای جهان بشمار میرود، رأس آن ۱۲۳ متر از سطح زمین ارتفاع دارد، قطر داخلی آن ۴۲ متر است. در زیر گنبد، محراب بلند سان پیترو به ارتفاع ۲۹ متر قرار گرفته. درین محراب فقط پاپ میتواند مراسم دعای دستهجمعی را اجرا کند. در زیر محراب دخمهای است که مرقد پطرس در آن است. مرمرهای رنگارنگ، مجسمههای بیشمار، فرسکوها، و زیورهای طلائی داخل کلیسا حشمت و جلالی خاص بآن میبخشد. مجسمهای مفرغی از پطرس درینجا است که در قرن ۵م ساخته شده، و مسیحیانی که به زیارت به رم میآیند پای آنرا میبوسند.

سانتا، لفظ، بمعنی قدیس، ← سنت، لفظ.

سانتا آنا[1] (sāntā ānā)، شهر (جم ح ۵۴٬۰۰۰)، غ سالوادور، در درهای گرم و حاصلخیز. دومین شهر بزرگ کشور، و مرکز ناحیهای دارای ثروت سرشار قهوه و شکر است. آتشفشان سانتا آنا نزدیک آنست.

سانتا آنا، آنتونیو لوپس د (antonio lopes de sāntā ānā)، ۱۷۹۴–۱۸۷۶، سردار و سیاستمدار مکزیکی، رئیس جمهور (۱۸۳۳–۳۶، ۱۸۴۱–۴۴، ۱۸۴۶–۴۷، ۱۸۵۳–۵۵) مکزیک، مردی ابن الوقت بود، و مسلک سیاسی مشخصی نداشت. در ← جنگ مکزیک، وقتی که سربازان کشمت مکزیکو را تصرف کردند (۱۸۴۷) فرار کرد، ولی در ۱۸۵۳، در رأس جماعتی از ملاکین عمده و نظامیها و روحانیون، بازگشت و حکومت را بدست گرفت، ولی دولتش دیری نپایید، و مغلوب ب. خوارس گردید و تبعید شد. دو سال پیش از مرگش اجازهی ورود به مکزیک یافت.

سانتارم[3] (sāntārem)، عربی **شنترین** (šantārin)، شهر (جم ح ۱۳٬۱۱۰)، غ پرتغال، در استرمادورا، بر رود تاگوس. مرکز داد و ستد محصولات کشاورزی. آلفونسوی I آنرا از اعراب گرفت (۱۱۴۷)؛ در تاریخ پرتغال نقش مهمی داشت. کاخ سلطنتی قدیمی آن اکنون ویرانه است.

سانتا فه[4] (sāntā fe)، شهر (جم ۲۵۲٬۵۹۲)، کرسی ایالت سانتا فه، ش آرژانتین مرکزی. رودبندری است نزدیک رود پارانا و با کانال بآن مرتبط است. در ۱۵۷۳ بنا شد. در تاریخ آرژانتین اهمیتی بسزا داشته است. دانشگاه دارد.

سانتا فه[4]، شهر (جم ۳۴٬۶۷۶)، ل ایالت نیو مکسیکو، کشمت، بین رودهای پیکس و ریو گرانده؛ کرسی ایالت و دومین شهر بزرگ آن. تفرجگاه و از مراکز اجتماع هنرمندان و نویسندگان و محل صدور مصنوعات هندیشمردگان و مواد معدنی (سرب، روی، زغال، طلا، و نقره) و محصولات کشاورزی (میوهجات، سیب زمینی) است. در ح ۱۶۰۹ توسط اسپانیائیها ساخته شد، و بیش از ۲۰۰ سال مرکز داد و ستد اسپانیائیها و بومیان بود. در ۱۸۴۶ بتصرف کشمت درآمد. قدیمترین کرسیهای ایالتی کشمت و دارای ابنیهی جالب است. **جادهی کاروانی سانتا فه** (از غ میسوری به سانتا فه) از جادههای کاروانرو عمدهی قسمتغربی کشمت بوده است.

سانتا کروچه، کلیسای: ← رم.

سانتا کروز[5] (sāntā kruz) یا **سانتا کروس، شهر** (جم ح ۴۴٬۵۰۰)، کرسی ولایت سانتا کروز، بولیوی مرکزی، بنای ۱۵۵۷. مرکز ناحیهای فلاحتی و مستعد ترقی است.

سانتا کروز، جزایر، دستهای از جزایر کوچک آتشفشانی، قکب جنوبی، جزء ← جزایر سلیمان.

سانتا کروز د تنریفه: ← کاناری، جزایر.

سانتا کلوز[6] (sāntā kloz)، شخصی موهومی که، در بعضی ممالک مسیحی، اطفال او را پخشکنندهی هدایای کریسمس (← میلاد مسیح، عید) میدانند. در بعضی ممالک دیگر (مانند فرانسه)، بابا نوئل[7] (noel) همین عنوان را دارد. نام سانتا کلوز تصحیف صورت هلندی نام قدیس نیکولاوس[8] (qeddis nikolās) (فد ۳۴۵ یا ۳۵۲) است بوسیلهی انگلیسیزبانان نیو یورک. نیکولاوس اسقف مورا[9] (murā) (شهر عمدهی لوکیای قدیم، جنوب آسیای صغیر) بود، و وی قدیس حامی دریانوردان، دزدان، زنان باکره، و اطفال است. ذکرانش در هلند و بعضی ممالک دیگر ۶ دسامبر میباشد، که از اعیاد اطفال است. در بعضی ممالک، عید او را به کریسمس منتقل کردهاند. سانتا کلوز را به صورت مردی بشاش و فربه، با ریش سفید، و جامه و کلاه قرمز تصویر میکنند که انبانی پر از هدیه به دوش دارد، و در شب عید، سوار بر سورتمه، از پشت بامها میگذرد، و هدایای کودکان را از دودکش بخاریها برای آنها میاندازد. بابا نوئل را معمولا بصورت پیرمردی با ریش سفید بلند، و ملبس به قبائی مستور از برف تصور میکنند.

سانتا مارتا[10] (sāntā mārtā)، شهر (جم ح ۶۲٬۰۰۰)، ل جمهوری کولومبیا؛ بندری کنار دریای کارائیب. در ۱۵۲۵ بنا شد. در دوران استعمار اسپانیا اهمیت داشت. امروز بجهت محصول موز اهمیت بسیار دارد. سیمون بولیوار نزدیک آنجا درگذشت.

سانتا ماریا دله پاچه، کلیسای: ← رم.

سانتا ماریا دله ویتوریا، کلیسای: ← رم.

سانتا ماریا مادجوره، کلیسای: ← رم.

سانتا مونیکا[11] (sāntā monikā)، شهر (جم ح ۸۳٬۲۴۹)، ج ایالت کالیفرنیا، کشمت، بر خلیج سانتا مونیکا و غ لوس آنجلس. از مصنوعاتش پرانه، اجزای هواپیما، و اسبابهای الکترونی است.

سانتاندر[12] (sāntānder)، شهر (جم ح ۱۰۰٬۰۶۹)، کرسی ایالت سانتاندر، ل اسپانیا، در کاستیل کهنه. دریابندری است کنار خلیج بیسکی. صنایع آهنی و کشتیسازی دارد.

سانتایانا[13]، **جورج** (jorj sāntāyānā)، ۱۸۶۳–۱۹۵۲، فیلسوف و شاعر اسپانیائی؛ متولد مادرید (اسپانیا). در ۱۸۷۲ به کشمت آمد. در دانشگاه هاروارد تحصیل کرد. پس از چند سال تدریس در آن دانشگاه، در ۱۹۱۲ به اروپا بازگشت، و سرانجام در ایتالیا اقامت گزید، و در دیری انزوا جست. وی معتقد به مذاهب رسمی نبود، اما در آثار متأخرش تأثیر ایمان به "ناشناختنی" را در دنیائی کاملا مادی در زندگی بشر تأکید کرده است. بعلت وسعت نظر و استادیش در نویسندگی، حتی آثار فلسفی محض وی خوانندگان فراوان داشته است.

نخستین اثر فلسفی منتشرشدهاش حس زیبائی (۱۸۹۶) است. آثار دیگرش مشتمل است بر حیات عقل (۱۹۰۵–۶)، و قلمروهای وجود (۴ جلد، قلمرو جوهر، ۱۹۲۷؛ قلمرو ماده، ۱۹۳۰؛ قلمرو حقیقت، ۱۹۳۷؛ و قلمرو نفس، ۱۹۴۰). رمان آخرین پیرایشگر (۱۹۳۵) و زندگینامهی خودش (بعنوان اشخاص و اماکن، ۳ جلد، ۱۹۴۴–۵۳) در نزد عامه رواج بیشتر داشت.

سانتو، لفظ، بمعنی قدیس، ← سنت، لفظ.

سانتو دومینگو[14] (sānto domingo)، مستعمرهی سابق اسپانیا در جزیرهی هیسپانیولا. جزیره را کریستوف کلمب در ۱۴۹۲ کشف کرد. چون اسپانیائیها اقدامی در استعمار قسمت غربی جزیره (هائیتی حالیه) نکردند، فرانسویان بتدریج در این قسمت به فعالیت پرداختند. در ۱۷۹۵ اسپانیا تمام جزیره را به فرانسه واگذاشت، ولی سکنهی اسپانیائی با حکومت فرانسه وبعد از استقلال هائیتی با حکومت هائیتی به مخالفت برخاستند (برای دنبالهی تاریخ جزیره ← هائیتی؛ جمهوری دومینیک). کرسی مستعمره شهر **سانتو دومینگو** بود، که در ۱۴۹۶ بنا شده بود. این شهر قدیمترین آبادیی است در نیمکرهی غربی که مستمراً مسکون بوده است. بعد از توفند ۱۹۳۰، شهر از نو ساخته و تروخیو نامیده شد.

سانتورین، جزیرهی دریای اژه، ← ترا.

سانتوریو: ← سانکتوریوس.

سانتوس[15] (sāNtus)، شهر (جم ح ۲۶۲٬۰۰۰)، ایالت **سائو پولو**، ج ش برزیل، بر جزیرهی کوچک سائو ویسنته (são visente) (در قطر، نزدیک ساحل برزیل)؛ بنای ح ۱۵۴۰. بزرگترین بندر صدور قهوه در جهان است، و قسمت اعظم محصولات دیگر برزیل (از جمله مرکبات، موز، پنبه، و محصولات صنعتی) نیز از آنجا صادر میشود.

سانتوس-دومونت[16]، **آلبرتو** (albertu sāntos-dumont)، ۱۸۷۳–۱۹۳۲، هوانورد برزیلی و از پیشقدمان صنعت هواپیماسازی. از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۸ در فرانسه اقامت داشت. اولین کسی بود که طیارهای با موتور گازولینی ساخت و با آن پرواز کرد (۱۸۹۸). پس از آن چند طیارهی دیگر سبکتر از هوا ساخت، و در ۱۹۰۱، بخاطر پرواز

---

(۱)Santa Ana (۲)Santa Anna (۳)Santarém (۴)Santa Fe (۵)Santa Cruz (۶)Santa Claus (۷)Noël (۸)Nicholas (۹)Myra (۱۰)Santa Marta (۱۱)Santa Monica (۱۲)Santander (۱۳)Santayana (۱۴)Santo Domingo (۱۵)Santos (۱۶)Santos-Dumont

میان سن‌کلو و برج ایفل، به دریافت جایزه نائل آمد. در ۱۹۰۳ اولین پایگاه ناو هوائی را در نویی (فرانسه) تأسیس کرد.

سانتونین[1] (sāntonin، از فنـ) یا **سنتونین** (-san)، مادهٔای سفید زردفام، بی‌بو و تقریباً بی‌طعم، و متبلور، که از درمنهٔ تُرکی گرفته میشود. مرکب از کربون، ئیدروژن، و اکسیژن است. درمان کرم امعاء است. مقدار زیاد آن مسموم‌کننده میباشد.

سانتی-[2] (sānti)، پیشوندی از ریشهٔ لاتینی، بمعنی یک صدم و صد. در ساختن اسامی آحاد، مخصوصاً در سلسلهٔ متری، این لفظ بمعنی یک صدم است، مانند سانتیمتر (1/100 متر) و سانتیگرم (1/100 گرم). سانتیگراد یعنی "مشتمل بر 100 درجه". نیز ← دما.

سانتیاگو[3] (sāntiāgo)، شهر (جه ۱°۶۹۹°۷۱۱)، شیلی مرکزی، پایتخت شیلی و کرسی ایالت سانتیاگو، یکی از بزرگترین شهرهای امریکای جنوبی. در ۱۵۴۱ بتوسط پ. دِ والدیویا بنا شد، چند ماه بعد هندیشمردگان آروکانیائی (← آروکانیالیان) شورش کردند، و آبادی نوبنیاد را تقریباً از بین بردند. زلزلهٔ ۱۶۴۷ آنرا بکلی با خاک یکسان کرد. سانتیاگو گرفتار مصائب دیگر نیز گردید. امروز مرکز فرهنگی و سیاسی و مالی کشور شیلی است. دانشگاه دارد.

سانتیاگو د کوبا[4] (sāntiāgo de kubā)، شهر (جه ح 166°000)، چ‌ش کوبا. بندری بر ساحل چ‌ش و دومین شهر بزرگ کوبا است. در ۱۵۱۴ بتوسط د. دِ ولاسکوئز بنا شد، و چندی پایتخت کوبا بود. از صادراتش مواد معدنی و محصولات کشاورزی و چوبی است. با برافتادن تب زرد از آنجا، بندر مُیرن زیبائی شده است.

سانتیاگو د کومپوستلا[5] (sāntiāgo de kom-postelā)، در مآخذ اسلامی **شنت یاقب** (šanta yāqob)، شهر (جه ۵۷°۱۴۲)، لغ اسپانیا، در گالیشیا. در قرن ۹م در محلی که آنرا قبر یعقوب حواری قلمداد میکردند بقعه و بارگاهی ساخته شد، و از آن ببعد این شهر از زیارتگاههای مهم مسیحی است. اعراب در قرن 10م آنرا ویران کردند، و در قرون ۱۱م و ۱۲م در محل مقبره کلیسای جامعی بسبک رمانسک بنا شد که بعدها توسعه یافت. دانشگاهش در ۱۵۰۱ تأسیس شد.

سانتیاگو دل استرو[6] (sāntiāgo del estro)، شهر (جه ح 92°000)، کرسی ایالت سانتیاگو دل استرو، ل آرژانتین مرکزی، بنای ۱۵۵۳.

سانتیگراد[7] (sāntigrād) [← مشتمل بر صد قسمت. ← سانتی-]، اصطلاحی مأخوذ از فرانسوی برای درجه‌بندی دما و دماسنج. ← دما.

سانتیگرم، یک صدم گرم. علامت اختصاری آن در این کتاب سگ است.

سانتیلیانا[8]، **اینیگو لوپث د مندوثا** (inyigo lopeţ de mendoţā sāntilyānā)، ملقب به **مارکوئس د سانتیلیانا** (märkues de*)، ۱۳۹۸-۱۴۵۸، شاعر اسپانیائی. بزرگترین شخصیت ادب اسپانیائی در زمان خود بود. ترانه‌های شبانی و کوهستانی وی بسبب سادگی، مقام طبیعی، و زیبائی صورت و بیان ممتاز است.

سانتیمتر[9] (sāntimetr، از فنـ)، واحد اصلی طول در سلسلهٔ سگ، برابر 1/100 متر. علامت اختصاری آن در کتاب حاضر سم است. **سانتیمتر مربع** [علامت اختصاری، سمم] واحد اصلی سطح است در همان سلسله، و عبارتست از مساحت مربعی که هر ضلعش یک سانتیمتر باشد. یک سانتیمتر مربع برابر 1/10°000 متر مربع است. **سانتیمتر مکعب** [علامت اختصاری، سمک] واحد اصلی حجم است در همان سلسله، و عبارتست از حجم مکعبی به ضلع 1 سم. یک سانتیمتر مکعب 10^{-6} (یک میلیونیم) متر مکعب است، و گنجایش آن یک هزارم لیتر میباشد. نیز جداول I و III را در مقالهٔ سلسلهٔ آحاد ملاحظه کنید.

سان جووانی، کلیسای: ← رم.

سان جیمینیانو[10] (sān jiminiāno)، شهر (جه تخمیناً 10°712)، در توسکان، ایتالیای مرکزی. دارای باروها و کاخها و ۱۳ برج است، و جنبهٔ قرون وسطائی خود را بیش از سایر شهرهای ایتالیا حفظ کرده.

سانچو پانثا: ← دون کیشوت.

سانچو رامیرث: ← سانچوی I، آراگون.

سانچوی[11] I (sāncoye) یا **سانچو رامیرث** (sānco rāmireţ)، ۱۰۴۵؟-۹۴، شاه (۱۰۶۳-۹۴) آراگون، و (بعنوان سانچوی V) شاه (۱۰۷۶-۹۴) ناوار، پسر و جانشین رامیروی I. جنگ با مسلمانان را ادامه داد. پس از مرگ سانچوی IV ناوار بسلطنت ناوار اعلام گردید. جانشینش پدروی I.

سانچوی[12] III یا **سانچوی بزرگ**، ح ۹۷۰-۱۰۳۵، شاه (1000-۳۵) ناوار. ناوار و آراگون را به ارث برد، و کاستیل و آلاوا و ویشکایا را از راه ازدواج بدست آورد (1028)؛ بعضی نواحی را نیز از مسلمانان فتح کرد، و باین ترتیب، مملکتش بیشتر اسپانیای مسیحی را شامل شد. در هنگام مرگ، قلمرو خود را میان پسرانش تقسیم کرد.

سانچوی V (ناوار)، ← سانچوی I، آراگون.

سانچوی بزرگ: ← سانچوی III.

سانچی، دهکده، هند، ← ستوپا.

سان خوان[13] (sān xuān)، رودی بطول ح ۱۷۰ کم در امریکای مرکزی، که از گوشهٔ چ‌ش دریاچهٔ نیکاراگا به جانب ش روان شده به دریای کارائیب میریزد. مسیر سفلای آن مرز بین نیکاراگا و کوستا ریکا را تشکیل میدهد.

سان خوان[13]، شهر (جه ۱۱۲°۲۸۶)، کرسی ایالت سان خوان، غ آرژانتین، بر رود سان خوان؛ بنای ۱۵۶۲.

سان خوان[13]، انگلسن **اوان** (san uān)، شهر (جه ۴۳۲°۳۷۷)، کرسی و بزرگترین شهر پورتو ریکو، بر ساحل ل‌ش جزیره. بندر عمده‌ای است. در ۱۵۲۱ بوسیلهٔ اسپانیائیها بنا شد. در قرون ۱۸م و ۱۹م بعنوان بندر هند غربی اهمیت یافت. مرکز قیام (۱۸۸۵) علیه حکومت اسپانیا بود. در جنگ اسپانیا و امریکا به تصرف نیروهای کشمت درآمد (۱۸۹۸). قسمت عمدهٔ دانشگاه پورتو ریکو و نیز مدرسهٔ طب مناطق حاره در آنجاست.

سان خوسه[14] (sān xose)، شهر (جه ۱۰°۲۹۷)، غ قسمت مرکزی کوستا ریکا، پایتخت و بزرگترین شهر آن کشور. در ح ۱۷۳۸ بنا شد. مرکز اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کوستا ریکا است. دانشگاه دارد (تأسیس ۱۸۴۴).

ساند[15]، **ژرژ** (jorj sāNd)، نام مستعار **آماندین اورور لوسی دوپن** (-āmaNdin oror lüsi dü-paN)، ملقب به **بارون دودووان** (bāron* düdëvaN)، ۱۸۰۴-۷۶، رمان‌نویس فرانسوی. پدرش از خاندان اشرافی و فرزند دختر نامشروع موریس دو ساکس بود. آماندین زیردست مادر بزرگی سختگیر تربیت شد. با یکی از اشراف به نام بارون دودووان ازدواج کرد، اما پس از ۸ سال با دو فرزند از او جدا شد (۱۸۳۶)، و با فرزندانش به پاریس رفت، و به نویسندگی پرداخت، و تا آخر عمر زندگی خود و کودکانش را عمدةً از این راه تأمین نمود. ساند با عده‌ای از مردان معروف معاصر خویش‌مانند ژ. **سانتو**، آ. **موسه**، و **شوپن**- روابط علنی و رسوا داشت، اما این روابط فقط قسمتی از زندگی او را تشکیل میداد. ساند برای زنان همان آزادی در زندگی را میخواست که مردان آن عصر از آن برخوردار بودند.

ساند بیش از ۸۰ رمان نوشته است که همه در زمان خود مقبولیت فراوان یافتند. در رمانهای اولیه‌اش بیشتر به موضوعات عاشقانه و رومانتیک پرداخته است، ولی در آثار اخیرش به مسائل جدی زندگی و اصلاحات اجتماعی توجه میکند. معهذا، در همه‌ی آثارش صبغه‌ی یک عشق رومانتیک به طبیعت و یک ایدآلیسم اخلاقی افراطی به چشم میخورد. نخستین رمان وی سرخ و سفید (۱۸۳۱) است، که آنرا با همکاری ساندو نوشته، و نام مستعار خود را از نام وی گرفته است. از رمانهائی که خود به تنهائی نوشته است، قدیر شیطان (۱۸۴۶) و اسناد ناقوس‌نواز (۱۸۵۳) را شاهکار او میدانند. آثار دیگرش مشتمل است بر ایندیانا (۱۸۳۲؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۳ هش)، آن مرد و آن زن (۱۸۵۹)، در باره‌ی روابط عاشقانه‌ی خود با آ. موسه، و زمستانی در مایورکا (۱۸۴۱)، در باره‌ی زندگیش با شوپن.

ساندراکوتوس[16] (sāndrākottos) یا **ساندرو-کوتوس**[17] (-sāndro)، نام یونانی **چاندراگوپتا** (cāndrāgupţā)، ح ۳۲۱-ح ۲۹۸ قم، امپراطور هند، مؤسس سلسلهٔ ماوریا، و جد آشوکا. احتمالا بازماندگان سپاهیان اسکندر مقدونی را از لغ هند بیرون راند. مملکت ماگادها را تصرف کرد، و سرانجام بر تمام خاک هند واقع در ل ارتفاعات ویندهیا استیلا یافت. در ح ۳۰۵ قم، با لشکری گران، سلوکوس I (نیکاتور) را که به طمع بازگرفتن متصرفات اسکندر به لغ هند تاخته بود شکست داد. سلوکوس قسمتی از افغانستان (و گویند یک شاهزاده خانم یونانی) را به او واگذار کرد، و اتحادی دوستانه بین آنان برقرار شد. پادشاهی باتجمل بود، و در قصری باشکوه می-

---

(۱)santonin (۲)centi- (۳)Santiago (۴)Santiago de Cuba (۵)Santiago de Compostela (۶)Santiago del Estero (۷)centigrade (۸)Santillana (۹)centimètre (۱۰)San Gimignano (۱۱)Sancho (Ramírez) (۱۲)Sancho (۱۳)San Juan (۱۴)San José (۱۵)Sand (۱۶)Sandracottus (۱۷)Sandrocottus

زیست، و دستگاه حکومتی وی همه‌ی حیات اقتصادی هند شمالی را رتق و فتق میکرد. رایزن وی برهمنی کاردان ولی بی‌بند و بار، بنام کاوتیلیا (kātilyā)، بود. ساندراکوتوس شبکه‌ی جاسوسی مجهزی برای کسب خبر تأسیس کرد، و چون از سوء قصد به جان خود میترسید، کمتر از کاخ خارج میشد. گویند عاقبت تاج و تخت را رها کرد، و در سلک راهبان جینی درآمد، و بر اثر مداومت بر روزه درگذشت.

ساندروکوتوس، امپراطور هند، ← ساندراکوتوس.

ساندو[1]**، ژول** (jūl saNdo)، ۱۸۱۱–۸۳، رمان‌نویس فرانسوی. معروفترین اثرش رمان دوشیزه‌ی سگلیر (seglier) (۱۸۴۸) است، که در ۱۸۵۱ به صورت نمایشنامه نیز درآمد. با بعضی از نویسندگان معاصر خود از جمله با ژرژ ساند در کتاب سرخ و سفید همکاری داشته است، و ساند نام مستعار خود را از نام وی گرفته.

ساندومیر، لهستان، ← ساندومیش.

ساندومیش[2] (sāndomieš)، روسی **ساندومیر** (-mir)، شهر (جه ح 10'000)، چ‌ش لهستان، بر رود ویستول. بندر رودخانه‌ای و از مراکز کشاورزی است. در ۱۱۳۹ کرسی یک دوکنشین شد. در ۱۲۴۱ و دگر بار در ۱۲۵۹ تاتارها با خاک یکسانش کردند، ولی در قرن ۱۴م بوسیله‌ی کازیمیر III ساخته شد، و از مراکز پررونق داد و ستد و فرهنگی و یکی از زیباترین شهرهای لهستان گردید. در ۱۵۷۰ یک شورای دینی در اینجا منعقد شد که همه‌ی پروتستانهای لهستان را متحد ساخت. در ۱۷۷۲ به اتریش و در ۱۸۱۵ به روسیه منتقل شد؛ در ۱۹۱۹ به لهستان بازگشت.

ساندویچ[3] (sānduic) یا **سندویچ** (sandwic)، غذائی مرکب از دو پاره نان، معمولا کره‌مالیده، که ورقه‌ی نازکی از گوشت یا پنیر یا سالاد بین آنها قرار داده‌اند. احتمالا از ← جان مانتگیو، ملقب به (چهارمین) ارل آو سندویچ نام گرفته است، که در سر میز بازی، بدون اعتنا به آداب و مراسم، به خوردن چنین غذا میپرداخت.

سان دیگو[4] (sān diego)، انگلا **سن دیگو** (san diegō)، شهر (جه ح ۵۷۳'۲۲۴)، چ ایالت کالیفرنیا، کشمت، بر ساحل شرقی خلیج سان دیگو. نخستین آبادی دائم سفیدپوستان در کالیفرنیا بوده است. صنایع هواپیماسازی، تهیه‌ی وسایل برقی، و آمودن ماهی دارد. تأسیسات نیروی دریائی کشمت در آنجا مهم است. دانشگاه کالیفرنیای غربی در این شهر میباشد.

سان رمو[5] (sān remo)، شهر (جه تخمیناً ۴۷' ۶۰۹)، در لیگوریا، لغ ایتالیا. از تفرجگاههای ریویرا، و مقبولترین قمارخانه‌های ایتالیا در آنجاست.

سانس[6] (sāNs)، شهر (جه تخمیناً ۱۸'۶۱۲)، ولایت یون، لش فرانسه، در شامپانی. شهری صنعتی است. اسقف‌اعظم‌نشین و دارای کلیسای جامع مشهوری از قرن ۱۲م است، که یکی از قدیمترین بناهای سبک گوتیک میباشد (در جج II کمی آسیب دید). در قرن ۱۶م از استحکامات اتحادیه‌ی مقدس بود، و قتل عام هوگنوها در ۱۵۶۲ در اینجا روی داد، و منجر به تجدید جنگهای مذهبی گردید.

سان سالوادور[7] (sān sālvādor)، اسمی که کریستوف کلمب به اولین خشکیی که در دنیای جدید کشف کرد (۱۲ اکتبر ۱۴۹۲) داد، و آن یکی از جزایر باهاما بود. این جزیره را مورخین همان جزیره‌ی کنونی واتلینگ یا واتلینگز (wātlingz) میشمارند.

سان سالوادور[7]، شهر (جه ۲۳۱'۲۴۵)، غ قسمت مرکزی جمهوری سالوادور؛ پایتخت و بزرگترین شهر کشور. در کمربندی آتشفشانی و موازی ساحل قکب بنا شده است (آتشفشان سان سالوادور، بارتفاع ۱'۹۵۰ متر، نزدیک آنست). دستخوش زلزله‌های سخت و راجع است. مرکز داد و ستد و ارتباطات جمهوری سالوادور است. در اوایل قرن ۱۶م بنا شد؛ در ۱۸۳۱–۳۸ پایتخت اتحادیه‌ی امریکای مرکزی بود.

سان سباستیان[8] (sān sebāstiān)، شهر و دریا-بندر (جه ۴۰'۶۸۷)، مرکز ایالت گیپوثکوئا، ل اسپانیا، در ایالات باسک، کنار خلیج بیسکی، نزدیک مرز فرانسه. مقر تابستانی سابق دربار اسپانیا بود، و هم‌اکنون از مقبولترین تفرجگاه-های کنار دریا در اسپانیا است. در جنگ شبه جزیره، در نبرد خونین (۱۸۱۳) بین ولینگتون و فرانسویها، ویران شد. پیمان سان سباستیان، یا اعلامیه‌ی جمهوریخواهان، که سقوط حکومت سلطنتی اسپانیا را تسریع کرد، در اینجا امضا شد (۱۹۳۰).

سان سباستیانو، کلیسای: ← رم.

سان ستفانو[9]**، پیمان** (sān stefāno)، پیمانی که در ۱۸۷۸ بین روسیه و عثمانی در دهکده‌ی سان ستفانو [اکنون یشیل‌کوی (yeŝilkëy)] نزدیک استانبول امضا شد، و به آخرین جنگ از ← جنگهای روس و عثمانی پایان داد. بموجب آن، دولت عثمانی ناچار قسمتهائی از ارمنستان و دوبروجا را به روسیه واگذار کرد، و استقلال رومانی، صربستان، و مونتنگرو را شناخت. بلغارستان به امیرنشین خودمختار تبدیل شد، و بر وسعتش بسیار افزود. این پیمان معاهده‌ی ۱۸۵۶ پاریس را تغییر داد، و نفوذ روسیه را در بالکان بسیار زیاد کرد. بهمین جهت، سایر دولتهای بزرگ اقدام در تجدید نظر در آن کردند (← برلین، کنگره‌ی).

سانسکریت[10] (sānskrit) [لفظاً بمعنی کامل]، زبان کلاسیک هندوستان، که از زبانهای هندواروپائی و متعلق به دسته‌ی هندوایرانی است (← زبان، جدول)، و اکنون متروک میباشد. کهنترین صورت آن زبان ودائی است، که سرودهای ودا بدان نوشته شده، و با زبانهای ایرانی کهن، اوستائی، و فارسی باستان بسیار نزدیک است. در ح ۴۰۰ ق‌م، سانسکریت بعنوان زبان دَری (درباری) و رسمی بکار میرفت. سانسکریت ادبیات وسیع و معتبر دارد (← سانسکریت، ادبیات)، که آثار برهمائی و بودائی را شامل است، و آثاری که بدین زبان باقی مانده است جزء قدیمترین آثار زبانهای هندواروپائی است. از کسانی که در تحقیق علمی در این زبان سهم عمده‌ای داشته‌اند. سر و. جونز است. نیز ← پراکریت.

سانسکریت[10]**، ادبیات** (sānskrit)، قسمت عمده و اصلی ادبیات قدیم هند، که به زبان سانسکریت نگارش یافته است. معمولا از نظر زبانی و زمانی به دو دسته‌ی عمده تقسیم میشود: **دوره‌ی ودائی** (ح ۱۵۰۰–۲۰۰ ق‌م)، که صورت ودائی سانسکریت رواج عمومی داشت، و دوره‌ی سانسکریت (ح ۲۰۰ ق‌م–ح 1100 ب‌م)، که سانسکریت کلاسیک رایج بود. باید دانست که سانسکریت در ۴۰۰ ق‌م زبان رسمی درباری بود، و لهذا نمیتوان حد فاصل قاطعی بین ادبیات اوایل سانسکریت و ادبیات ودائی قائل شد.

قسمت اول دوره‌ی ودائی (از ح ۱۵۰۰ تا ح ۸۰۰ ق‌م) دوره‌ی وداها و عصر خلاقیت و شعر بود، ولی بعد (ح ۸۰۰–ح ۵۰۰ ق‌م)، براهمه همّ خود را صرف ادبیات مذهبی کردند، و برهمنها (-brahmana) را پدید آوردند، که تفسیرهای منثور وداها است. قسمتهای مؤخر برهمنها رسالاتی عارفانه هستند، و چون منظور این بوده است که در انزوای جنگلها مورد مطالعه قرار گیرند، به آرانیکه‌ها (-ārān-yaka) [= کتابهای جنگل] معروف شده‌اند، و قسمتهای نهائی آنها همان اوپانیشادها هستند. وداها و برهمنها عنوان سروتی (sruti) [سانسکریت، = استماع، الهام] داشتند، و آثار متأخر را سمریتی [سانسکریت= خاطره، سنّت] میخواندند. در سومین و آخرین دوره‌ی ودائی (از ح ۵۰۰ تا ح ۲۰۰ ق‌م)، سوترها پدید آمدند، که در باب مناسک دینی و حقوق عادی میباشند، و قدیمترین مآخذ حقوق هندی هستند. در اواسط دوره‌ی سوترها، پانینی ظهور کرد.

ادبیات سانسکریت کلاسیک، جز دستور زبان و فلسفه، تقریباً به تمامی منظوم است. این دوره با آثار حماسی بزرگ آغاز گردید، که مشهورترین آنها مهابهاراتا و رامایانا است، که اولی منشأ پورانه‌ها (-purāna) (مجموعه‌ای از ۱۸ حماسه) و دومی منشأ اغلب حماسه‌های عشقی و درباری (۲۰۰ ق‌م–1100 ب‌م) بوده است.

منشأ نمایشنامه‌های سانسکریت سرودهای مذهبی ریگ‌ودا بوده است. از اختصاصات مهم درام سانسکریت، فقدان کلی تراژدی در آنست؛ نمایشنامه‌ها اغلب پایان خوش دارند، و مرگ هیچگاه بر صحنه‌ی نمایش پا نمیگذارد. در نمایش-نامه‌های سانسکریت، معمولا شخصیتهای معتبر به زبان سانسکریت، و اشخاص عامی و عادی و زنان به زبان پراکریت سخن میگویند. مهمترین نمونه‌ی نمایشنامه‌های سانسکریت، شاکونتالا، اثر معروف کالیداس، است.

ادبیات سانسکریت عمدهٔ جنبه‌ی تعلیمی دارد، و این مطلب در قصه‌ها و افسانه‌های آن (۴۰۰ ب‌م–1100 ب‌م)، بیشتر به چشم میخورد. از خصوصیات قصه‌های سانسکریت اینست که معمولا، در ضمن قصه‌ی اصلی، قصه‌های فرعی، و در دل آنها نیز قصه‌های فرعی دیگر میآید. نمونه‌ی معروف این نوع از ادبیات کتاب پنچتنترا است، که مآخذ اصلی قسمت عمده‌ی داستانهای مندرج در

(۱)Sandeau (۲)Sandomierz (۳)sandwich (۴)San Diego (۵)San Remo (۶)Sens (۷)San Salvador
(۸)San Sebastián (۹)San Stefano (10)Sanskrit

کتاب کلیله و دمنه میباشد.

سانسور[1] (sānsur؛ از فنس)، تفتیش پیش از انتشار کتابها، جراید، نمایشنامه‌ها، و امثال آنها، و نیز تفتیش نامه‌های خصوصی و جز آنها قبل از رسیدن آنها به مقصد، یا تفتیش نطق و بیان قبل از ایراد آنها، بمنظور حصول اطمینان از اینکه مندرجات آنها مضر به اخلاق عمومی یا منافع دولت یا دستگاه حاکمه نیست. سانسور ممکن است بوسیله‌ی مقامات دولتی یا دینی و گاه بوسیله‌ی دسته‌ی مقتدر و متنفذی اعمال شود. از ایام قدیم، هر گاه حکومتی نشر عقیده‌ای را منافی مصالح یا قدرت و حیثیت خود تشخیص داده است در صدد جلوگیری از آن برآمده. در ۳۹۹ ق‌م، حکومت آتن سقراط را به جرم ترویج بیدینی و فاسد کردن عقاید جوانان محکوم به مرگ کرد. امپراطوری روم، از عهد آوگوستوس، که در ۲۷ ق‌م به فرمانروائی رسید، تا دوره‌ی قسطنطین (قرن ۴م ب‌م)، نسبت به مبلغین ادیان مختلف با تساهل رفتار میکرد، ولی هر کس که از شناختن مقام الوهیت امپراطور سر باز میزد کشته میشد، و بسیار نوشته‌هائی که به قدرت امپراطوری روم خدشه وارد میساخت از میان برده میشد. در قرون وسطی کلیسای کاتولیک از نشر عقایدی که مخالف رویه‌ی آن بود جلوگیری مینمود، و همینکه چاپ کتاب بمیان آمد، هم کلیسا و هم حکومتهای وقت تحصیل اجازه را برای چاپ کتابها متداول کردند. پس از نهضت اصلاح دینی در قرن ۱۶م و جدا شدن امور دولتی از کلیسا، صدور اجازه برای چاپ کتاب از کلیسا به دولت منتقل گردید. مدتی هم این اختیار در دست حکومتهای وقت باقی ماند، تا اینکه در قرن ۱۸م آزادی نشر عقاید نخست در انگلستان و سپس در بسیاری از کشورهای بز اروپا تأمین شد، و اخذ پروانه برای چاپ کتاب از میان رفت. پس از انقلاب فرانسه، آزادی نطق و بیان و انتشار کتاب و روزنامه در قوانین اساسی غالب کشورها تأمین گردید.

اکنون در همه‌ی کشورهای دموکراسی، که قدرت حکومت متکی به اراده‌ی مردم میباشد، سانسور جز در مواقع جنگ، آنهم بر طبق مقررات و قوانین مخصوص معمول نیست، ولی در کشورهائی که حکومتهای فردی برقرار است، بسبب آنکه این حکومتها، بجهت متکی نبودن به مردم، همواره ضعیف و زبون میباشند، سانسور جراید و نشریات رواج دارد. اصولا حکومتهائی که ذاتاً ضعیف هستند از نشر عقاید و نظریات مخالفین خود جلوگیری میکنند، و بطور کلی برقراری سانسور خود نشانه‌ی ترس و وحشت حکومت از ابراز عقیده‌ی مخالفین است.

سان سوسی[2] (sāN susi) [فنس، = بی‌دغدغه]، قصری که فردریک II (کبیر) در پوتسدام (آلمان) بنا کرد (۱۷۴۵–۴۷)، و مدت ۴۰ سال در آن زیست. طولش بیش از ۹۰ متر است، و گویند طرح آنرا فردریک ریخت. به مناسبت آثاری که از زندگی فردریک دارد جالب است. عمارت مسکونی وی و اطاقهائی که ولتر در طی دیدار طولانی خود در آنها میزیست بهمان صورت محفوظ است.

سانسووینو[3]، **آندرئا** (āndreā sānsovino)، ۱۴۶۰–۱۵۲۹، مجسمه‌ساز و معمار فلورانسی در عهد رنسانس؛ مت مونته سانسووینو. نام اصلیش آندرئا کونتوتچی[4] (kontutci) بود. مقبره‌هائی که در رم برای کاردینالها ساخته، و مجسمه‌ها و برجسته‌کاریهای او در کلیساها بسیار مورد تحسین بوده است.

سانسووینو[5]، **یاکوپو** (yākopo sānsovino)، ۱۴۸۶–۱۵۷۰، مجسمه‌ساز و معمار ایتالیائی در عهد رنسانس. نام اصلیش تاتی[6] (tātti) بود، و نام سانسووینو را به احترام استادش آ. سانسووینو اختیار کرد. پس از سالها مجسمه‌سازی، در رم به معماری پرداخت، و در ۱۵۲۷ به ونیز رفت، و شیوه‌ی کلاسیک معماری رم را با خود به آن شهر برد. در ونیز، شاهکار خود، کتابخانه‌ی سان مارکو، را در میدان سان مارکو بنا کرد، و چندین بنای دیگر (از جمله ضرابخانه‌ی ونیز و چند کلیسا) بوجود آورد. زیورهای خوش‌طرحی که بناهای او را زینت میدهند نمودار سلیقه‌ی او در مجسمه‌سازی هستند.

سان فرانسیسکو[7] (sān frānsisko)، شهر (جمع ۷۴۰٬۳۱۶)، غ ایالت کالیفرنیا، کشمت، بر انتهای شبه جزیره‌ای بین قطا و ← خلیج سان فرانسیسکو. بر زمینی پست و بلند ساخته شده است، و یکی از زیباترین و نظرگیرترین شهرهای ایالت میباشد. بسبب زیبائی طبیعی و اقلیم ملایمش، شهر مسکونی جالبی است. در ۱۷۷۶ بوسیله‌ی اسپانیائیها ساخته و یربا بوئنا (yerbā buenā) نامیده شد. در ۱۸۴۶ بتصرف کشمت درآمد، و سال بعد به سان فرانسیسکو موسوم شد. مقارن کشف (۱۸۴۸) معادن طلا در کالیفرنیا، ح ۸۰۰ تن جمعیت داشت؛ دو سال بعد جمعیتش به ح ۲۵٬۰۰۰ تن رسید. هجوم جویندگان طلا و حادثه‌جویان و ماندگاران دورانی آشفته همراه داشت؛ پهنه‌ی کنار دریای آن، که تا ۱۹۱۷ به ساحل بربر[8] (ق بربر، ممالک) معروف بود، بعد از ۱۸۴۹، بسبب قمار و فاحشگی و گانگستربازی علنی، سوء شهرت جهانی داشت. با آمدن مردم به سان فرانسیسکو از نقاط مختلف جهان، این شهر جنبه‌ی جهانبومی (یعنی متشکل از عناصر گوناگون از اطراف و اکناف جهان) یافت. در همین دوره، نخستین مهاجرین چینی در این شهر سکنی گزیدند، و امروز قسمتی از شهر، که به "شهر چینیها" موسوم است، معروف و بزرگترین ماندگاه چینیها در کشتم میباشد. زلزله‌ی ۱۹۰۶، و حریقی که به دنبال آن آمد، شهر را تقریباً بکلی از بین برد، ولی بسرعت از نو ساخته شد. افتتاح کانال پاناما در ۱۹۱۵ سبب ازدیاد بازرگانی این شهر شد. نمایشگاه بین‌المللی گولدن گیت در ۱۹۳۹–۴۰ ترقیات صنعتی شگرف آنرا نمایان ساخت. اکنون یکی از عمده‌ترین بنادر کشمت، و از مراکز حمل و نقل و فرهنگی، و بازار منطقه‌ی پهناور فلاحتی و معدنی اطراف است. دارای پالایشگاه نفت، و کارخانه‌ی کشتیسازی و آمودن مواد غذائی، و صنایع تهیه‌ی فولاد و آهن، و مواد شیمیائی و نساجی است. دانشگاه سان فرانسیسکو (۱۸۵۵) در آنجا است. طرح منشور سازمان ملل متحد درین شهر فراهم شد (۱۹۴۵)، و پیمان صلح با ژاپن در آنجا به امضا رسید (۱۹۵۱).

سان فرانسیسکو[9]، **خلیج** (sān frānsisko)، شاخابه‌ی قکب در ساحل غربی ایالت کالیفرنیا، کشمت، بطول ۸۰ کم و عرض ۵–۲۰ کم. مدخل آن تنگه‌ی گولدن گیت است، که بین دو شبه جزیره قرار دارد. شهر سان فرانسیسکو بر شبه جزیره‌ی جنوبی است، و شهرهای اوکلند و برکلی بر ساحل شرقی این خلیج هلالی‌شکل قرار دارند. بندرگاهش از محفوظ‌ترین بندرگاههای جهان است. در ۱۵۷۹ سر ف. دریک به این خلیج وارد شد.

سانکتوریوس[10] (sānktorius)، ایتالیائی سانتو ریو[11] (sāntorio)، ۱۵۶۱–۱۶۳۶، عالم ایتالیائی فیزیولوژی، استاد (۱۶۱۱–۲۴) دانشگاه پادوا. بوسیله‌ی آزمایشهای کمی دما، تنفس، و وزن، پایه‌ی تحقیق در متابولیسم (سوخت و ساز) را استوار ساخت. نوعی دماسنج طبی اختراع کرد.

سان‌کولوتها[12] (sāN-külot.hā) [از فنس: سان (= بدون) + کولوت (= شلوار کوتاه)]، عنوانی که در طی انقلاب فرانسه در این کشور به طبقات پایین داده شده بود. منشأ این عنوان این بود که افراد طبقه‌ی مذکور بجای شلوار کوتاهی که نزد اشراف و طبقه‌ی متوسط معمول بود شلوار بلند میپوشیدند، تا از آنان متمایز باشند. عنوان مذکور معمولا به جمهوریخواهان افراطی پاریس، که با ژاکوبنها مرتبط بودند، اطلاق میشد.

سانگاریوس، رود آسیای صغیر؛ ← سقاریه.

سانگالو[13] (sāngāllo)، نام سه معمار ایتالیائی عصر رنسانس. **جولیانو دا سانگالو** (juliāno dā)، ۱۴۴۵–۱۵۱۶، با رافائل در کلیسای سان پیتروی رم کار کرده است. برادرش، **آنتونیو دا سانگالو** (بزرگتر) (āntonio dā)، ۱۴۵۵–۱۵۳۴، کلیسای گنبددار مادونا را در مونتپولچیانو (montepulciāno) (در ۴۷ کیلومتری جش سینا، ایتالیا) ساخته است. از کسان ایشان، **آنتونیو دا سانگالو** (کوچکتر)، ۱۴۸۵–۱۵۴۶، در سالهای آخر عمر برامانته با وی همکاری داشت. کاخ فارنزه را طرح ریخت، و پس از وفات رافائل، جایگزین وی در ساختن کلیسای سان پیترو گردید (۱۵۲۰).

سانگیناریا (sāngināriā؛ فنس) یا **ریشه‌ی خون** (rišeye xun)، (*Sanguinaria canadensis*)، گیاه امریکائی خودرو از گروه کوکنار، با گلهای منفرد که در اوایل بهار باز میشوند.

سان لورنتسو، کلیسای؛ ← رم.

سان لویس[14] (sān luis)، شهر (جمع ح ۳۸٬۰۰۰)، کرسی ایالت سان لویس، غ آرژانتین مرکزی؛ بنای ح ۱۵۹۶.

سان لویس پوتوسی[15] (sān luis potosi)، ایالت ۶۳٬۲۴۰ کمم؛ جمع ۱٬۰۴۸٬۲۹۷)، ل مکزیک

---

(۱)censorship (۲)Sans Souci (۳)Sansovino (۴)Contucci (۵)Sansovino (۶)Tatti (۷)San Francisco (۸)Barbary Coast (۹)San Francisco (10)Sanctorius (11)Santorio (12)sans-culottes (13)Sangallo (14)San Luis (15)San Luis Potosí

مرکزی. از صنایع عمده‌اش استخراج معدن است (نهشتهای سرشار نقره، طلا، مس، روی، و بیسموت دارد). کرسی آن، **سان لویس پوتوسی** (جم ۱۷۳‘۸۸۶) در ۱۵۷۶ بنا شده است.

سانلیس[1] (sāNlis)، شهر (جم ۸‘000)، ولایت اواز، ل فرانسه، ل‌ش پاریس. از قرن ۶م از اقامتگاههای سلطنتی بود. کلیسای نوتردام آن (قرن ۱۲م) یکی از قدیمترین ابنیه‌ی سبک گوتیک است. در اینجا در ۱۴۹۳ شارل VIII عهدنامه‌ای امضا کرد که فرانش‌کنته، آرتوا، و شارولِه را به امپراطور ماکسیمیلیان I داد.

سان مارتین[2]، **خوسه د** (xose de sān mārtin)، ۱۷۷۸–۱۸۵۰، انقلابگر اهل امریکای جنوبی؛ مت آرژانتین. در جنگ شبه جزیره، در خدمت ارتش اسپانیا بود. در ۱۸۱۲ از اروپا به امریکای جنوبی بازگشت، و هم خود را صرف آزاد کردن ممالک آن قاره از قید استعمار اسپانیا نمود. فرماندهی شورشیان را بدست گرفت، و آنانرا در عبور از گردنه‌های کوههای آند رهبری کرد، و وارد شیلی گردید، و با پیروزیهای ۱۸۱۷ و ۱۸۱۸، آزادی شیلی را به اتمام رسانید، و عازم پرو شد. در گوایاکیل با س. بولیوار که از جانب شمال قصد پرو داشت پنهانی ملاقات کرد، و فتح پرو را به او واگذاشت، و خود کناره گرفت. سان مارتین سهم عمده‌ای در استخلاص آرژانتین و شیلی و پرو از قید استعمار اسپانیا داشته است.

سان مارکو[3]، **کلیسای** (sān mārko)، [بنام مرقس حواری]، کلیسای معروفی در ونیز. در اصل کلیسائی بود به سبک رمانسک، که در قرن ۹م ساخته شد، و در ۹۷۶ به آتش سوخت. معماران بیزانسی به تجدید ساختمان آن کومک کردند، و در ۱۷۰۱ ساختمان بدنه‌ی اصلی کلیسا کامل شد. در قرن ۱۲م و قرون بعد، با تغییراتی که در آن داده شد، و تزیینات مفصلی که بآن افزوده گشت، بصورت یک بنای باشکوه بیزانسی درآمد، که در عین حال، نمودار موقعیت ممتاز ونیز در تجارت با مشرق‌زمین بود. در قرن ۱۴م، زوایدی به سبک گوتیک به نمای آن افزوده شد. ترکیب فعلی کلیسا مخلوطی از سبکهای بیزانسی و گوتیک است، که قطعاتی از معابد دیگر و از بناهای ویران شرقی در آن بکار رفته است. طرح بنا بشکل یک صلیب یونانی است با پنج گنبد: یکی بر مرکز بنا و چهار گنبد بر اطراف آن. در نمای آن تخته‌های سنگ مرمر و موزائیکهای شیشه‌ای بکار رفته است. طاقها و گنبدها یکسره از موزائیکهای رنگارنگ با زمینه‌های طلائی پوشیده شده است. در داخل کلیسا، ازاره‌ی دیوارها از مرمر رگه‌دار است. این عوامل گوناگون بشکلی موزون با هم درآمیخته، و نور ملایمی که از شکافهای باریک کنار گنبدها داخل میشود، بشکل دلنشینی این مجموعه‌ی رنگارنگ را روشن میکند. چهار اسب مفرغی مطلای سان مارکو بر فراز مدخل کلیسا قرار دارند. گمان میرود که این چهار اسب زینت طاق نصرت نرون در رم بوده‌اند، و بعدها آنها را به قسطنطنیه بردند، و در ۱۲۰۴ به ونیز آوردند. در ۱۷۹۷ ناپلئون آنها را به پاریس برد، و بالاخره در ۱۸۱۵، فرانسیس I، امپراطور اتریش، آنها را به ونیز بازگرداند.

سان مارینو[4] (sān mārino)، کشور جمهوری (ح ۶۰ کمم؛ جم ح ۱۶‘۷۰۰)، ج اروپا، در شبه جزیره‌ی ایتالیا، ۱۷ کیلومتری جغ ریمینی (ایتالیا)، در کوههای آپنن. کوچکترین جمهوری جهان، و بادعای خود، قدیمترین مملکت اروپا است (استقلالش از اوایل قرون وسطی آغاز شد). حکومت دموکراسی بسیار پیشرفته‌ای دارد. قوه‌ی مقننه در دست "شورای بزرگ" است که ۶۰ عضو دارد و از طریق انتخابات عمومی انتخاب میشوند. قوه‌ی مجریه در دست دو "نایب‌السلطنه" است که شورای بزرگ آنها را برای مدت شش ماه منصوب میکند. پایتخت زیبایش، **سان مارینو** (جم ح ۲‘000)، بر صخره‌ای قرار دارد، و قسمتی از استحکامات قرون وسطائی آن باقیست.

سانمیکلی[5]، **میکله** (mikele sānmikeli)، ح ۱۴۸۴–۱۵۵۹، معمار و مهندس ایتالیائی. کاخها و کلیساهای مشهوری ساخته است. از آن جمله است کاخ گریمانی، در ونیز (که نمای آن شهرت دارد)، کاخ بسیار زیبای پومپئی، در ورونا، و کلیسای مادونا دی کامپانیا، در نزدیکی ورونا. دروازه‌های دو شهر ونیز و ورونا نیز از کارهای اوست. کتابی هم در معماری نوشته است.

سانیکوف[6]، **جزیره‌ی** (sānikof)، جزیره‌ای افسانه‌ای، ل جزایر سیبری جدید، جمشس. سانیکوف، پوینده‌ی روسی، در ۱۸۱۰ وجود آن را گزارش داد، ولی پویش (۱۹۳۷–۴۰) هیئت علمی روسی با یخشکن سدوف (sedof) عدم صحت گزارش سانیکوف را به اثبات رسانید.

ساو، رود، یوگوسلاوی؛ ← ساوا.

ساوا[7] (sāvā) یا **ساو**[8] (sāv)، رودی بطول ۹۴۰ کمم، ل یوگوسلاوی، که در مرز یوگوسلاوی و ایتالیا سرچشمه گرفته در جهت جش جاری میشود، و از لیوبلیانا و زاگرب گذشته در بلگراد به دانوب میریزد. حوضه‌ی آن حاصلخیز است.

ساوار[9] [بنام ساوار (۱۷۹۱–۱۸۴۱)، فیزیکدان فرانسوی]، واحد عملی بیان فاصله‌ی اصوات. فاصله‌ی دو صوت بر حسب ساوار 1‘000 برابر لگاریتم اعشاری فاصله‌ی آنهاست. مثلا فاصله‌ی اکتاو بر حسب ساوار قریب ۳۰۰ است (زیرا فاصله‌ی اکتاو ۲ و لگاریتم اعشاری ۲ تقریباً 0,۳ است).

ساوانا[10] (sāvānā؛ از انگل)، در اصطلاح جغرافیا، گیاهستان استوائی یا گرد مداری واقع در حاشیه‌ی مناطق بادهای بسامان که، بسبب دارا بودن فصول متمایز خشک و بارانی، رستنی طبیعی آنها عمدةً سبزه است، و درختان متفرق نیز دارند، ولی فقدان بارش در فصول خشک عموماً مانع پیدایش جنگلها میباشد. در موسم گرما باران میبارد، و سبزه ساوانا را میپوشاند. فصل مخالف فصل غلبه‌ی بادهای بسامان است، که زمین و سبزه را خشک میکنند. ساواناها بسبب دارا بودن سبزه‌ی طبیعی چراگاههای خوبی هستند. پهناورترین ساواناها در افریقا است. ساواناهای امریکای جنوبی عبارتند از لانوس[11] (lānos) یا یانوس[11] (مخصوصاً در حوضه‌ی اورینوکو در ونزوئلا و قسمت شرقی کولومبیا) و کامپوس[12] (kāmpos) (در برزیل).

ساوایی[13] (sāvāyi)، سابقاً **چتم**[14] (catəm)، جزیره‌ی آتشفشانی (۱‘810 کمم؛ جم ح ۲۷‘000)، ساموآی غربی. بزرگترین و غربیترین جزایر ساموآ است. صادراتش موز، کوپرا، و کاکائو است.

سئوتا، ل‌غ افریقا؛ ← سبته.

ساوث (sāṯ)، در کشمت؛ ← جنوبخوانده.

ساوث آیلند، زلند جدید؛ ← جزیره‌ی جنوبی.

ساوث بند[15] (sāṯ bend)، شهر (جم ۱۳۲‘۴۴۵)، ل ایالت ایندیانا، کشمت. مصنوعاتش وسایل حمل و نقل و ماشینهای فلاحتی است.

ساوث شیلدز[16] (sāṯ šildz) [شیلدز جنوبی]، شهر (جم ۱۰۹‘۵۳۳)، ولایت دارم، ل انگلستان، بر مصب رود تاین. بندر نورث شیلدز (norṯ) [شیلدز شمالی] قسمتی از **تاینماوث** و مقابل ساوث شیلدز واقعست. باراندازهای ساوث شیلدز ۲۰ هکتار وسعت دارد. دارای ماهیگیری و مصنوعات مختلف است.

ساوثمتن[17] (sāṯamtən)، شهر (جم ۲۰۴‘۷۰۷) و دریابندر، ولایت همپشر، ج انگلستان، کنار خلیج ساوثمتن. بسبب بندرگاه عالی و اسکله‌های پهناورش، از پایگاههای کشتیهای اقیانوس‌پیما و از مراکز عمده‌ی کشتیسازی است. دارای کارخانه‌های تهیه‌ی مواد شیمیائی، ساختن موتور و دیگ بخار، و غیره است. کلیساها و بناهای قدیمی بسیار دارد. جنگجویان صلیبی و آوارگان از اینجا سوار کشتی شدند. در جنگ II، در بمباران هوائی ۱۹۴۰ مرکز شهر تقریباً بکلی ویران شد.

ساوثمتن[17]، (اولین) **ارل آو** (-ërl āv sāṯam* tən)، لقب **تامس رائسلی**[18] (یا **ریزلی**[18] یا **ریسلی**[18]) (tāməs rātsli, rizli)، ۱۵۰۵–۵۰، لرد چانسلر انگلستان. در دربار هنری VIII تقرب داشت. در مقام قضائی خود به سختگیری شهره بود. ادوارد سیمور او را برکنار کرد. بعداً جان دادلی را در برانداختن سیمور از نیابت سلطنت یاری نمود.

ساوثمتن[17]، (سومین) **ارل آو**، لقب **هنری رائسلی**[18] (یا **ریزلی**[18] یا **ریسلی**[18]) (henri rātsli, rizli)، ۱۵۷۳–۱۶۲۴، از اشراف ادب‌پرور انگلیسی؛ نواده‌ی اولین ارل آو ساوثمتن. شهرتش بیشتر بجهت حمایت وی از شکسپیر است، و بعضی معتقدند که پاره‌ای از سروده‌های شکسپیر بنام او سروده شده است. وی از دوستان ر. دورو، و در شورش (۱۶۰۱) وی وارد بود، و ملکه‌ی الیزابت او را بزندان انداخت. پس از جلوس (۱۶۰۳) جیمز I، آزاد شد، و نزد او تقرب یافت.

ساوثمتن[17]، (چهارمین) **ارل آو**، لقب **تامس رائسلی**[18] (یا **ریزلی**[18] یا **ریسلی**[18]) (tāməs rātsli, rizli)، ۱۶۰۷–۶۷، از اشراف انگلستان؛ پسر سومین ارل آو ساوثمتن. از رایزنان چارلز I و مخالفت سیاستهای افراطی ارل آو سترفرد بود. پس از مرگ (۱۶۴۹) شاه، کناره‌گیری کرد. بعد

---

(۱)Senlis (۲)San Martin (۳)Saint Mark (۴)San Marino (۵)Sanmicheli (۶)Sannikov (۷)Sava (۸)Save (۹)savart (۱۰)savanna(h) (۱۱)llanos (۱۲)campos (۱۳)Savaii (۱۴)Chatham (۱۵)South Bend (۱۶)South Shields (۱۷)Southampton (۱۸)Wriothesley

از بازگشت (۱۶۶۰) خاندان استوارت بخدمت بازگشت. بسبب فساد چارلز II و دربارش، از سیاست کناره‌گیری کرد.

ساوثولد[1] (sāṯwŏld)، شهر (جه ۲°۲۲۸)، سافک شرقی، انگلستان؛ تفرجگاه کنار دریا. کنار **خلیج ساوثولد** یا **خلیج سول**[2] (sol) واقعست، که در آنجا در نبردی که در ۱۶۷۲ بین هلندیها (به سرکردگی م. آ. دِ رویتر) و انگلیسها (به سرکردگی دیوک آو یورک که بعداً بعنوان جیمز II بسلطنت رسید) روی داد، هلندیها پیروز شدند.

ساوج: ← ساوه، شهرستان.

ساوجبلاغ (sāvoj.bolāq, säj-) [از ترکی، ← چشمه‌ی سرد]، ناحیه‌ی حاصلخیزی جزء ولایت تهران، که بطرف غ رود کرج بر دو طرف جاده‌ی تهران به قزوین ممتد است. از ل رشته‌کوههائی آنرا از طالقان جدا میکنند. بر دامنه‌های جنوبی این کوهها معادن زغال سنگ فشند قرار دارد. رود کردان (kordān)، که از این کوهها سرچشمه میگیرد، ناحیه را آبیاری میکند. از آبادیهایش سنقرآباد (sonqorābād) و نجم‌آباد است، که حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق) از آنها نام برده است. از آبادیهای دیگرش ینگی امام میباشد. در انتهای جغ ساوجبلاغ آبادی اشتهارد قرار دارد، که ساکنینش بزبان تاتی تکلم میکنند. بخش **ساوجبلاغ** در سازمان جغرافیائی کنونی کشور، بخشی است از شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران). بخش در بهمن ماه ۱۳۳۳ هش‌از دهستانهای ساوجبلاغ، برغان، و اشتهارد-تشکیل گردید. بعداً اشتهارد از آن منتزع شد. مرکزش هشتگرد (haŝt.gerd) یا هشتجرد (جه ۱°۰۷۸ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۱ کیلومتری غ کرج بر راه شوسه‌ی کرج به قزوین واقعست، و ایستگاه راه آهن دارد.

ساوجبلاغ (sāvoj.bolāq, säj-) [از ترکی، ← چشمه‌ی سرد] یا **ساوجبلاغ مکری** (mokri ←)، ولایت سابق (جه ۱۲°۵۰۰ تا ۱۳°۰۰۰ کم)، لغ ایران، جزء کردستان ایران؛ مرکزش ساوجبلاغ (شهر کنونی مهاباد). از ل به دریاچه‌ی رضائیه، از لغ به بخشهای سلدوز و اشنو، از غ به کوههای قندیل، از ج به کوههای بین بانه و شیلر، از ش به آب‌پخشان رودهای تاتائو و جغتو، و از لش به رود تاتائو محدود است. ساوجبلاغ بر دو آب‌پخشان دریاچه‌ی ارومیه و زاب صغیر قرار دارد. جغتو، تاتائو، و رود ساوجبلاغ به اولی میریزند. زاب صغیر، که در این ناحیه کالو (kālu) یا کیالو خوانده میشود، زیر سردشت به جانب غ منحرف میگردد، و راه خود را به طرف دجله باز میکند.

از جنبه‌ی اداری و دسته‌بندی طوایف، ساوجبلاغ به چند قسمت منقسم میشده است: (۱) کردستان مکری به معنی اخص، که مسکن کردهای مکری و دبکری (debokri)، و مرکزش ساوجبلاغ (مهاباد) بوده است. این قسمت مشتمل بر چند محال بوده است، حومه‌ی شهر ساوجبلاغ؛ شهر ویران، آختاچی؛ بهی؛ تورجان یا ترجان؛ و گورک. (۲) سرزمین طوایف کرد بلباس (bel-bās)، مشتمل بر بلوک ایل تیمور، نعلین منگور، لاهیجان قدیم، و لاهیجان نو. (۳) ناحیه‌ی سردشت؛ (۴) سقز؛ (۵) بانه.

تاریخ. ناحیه‌ی ساوجبلاغ سابقه‌ی تاریخی ممتدی دارد. تا ح ۱۸۹۰ در داش تپه، بر مسیر سفلای تاتائو، کتیبه‌ای به خط میخی و بزبان وانی یا خلدی (← اورارتو) موجود بوده است، که بعضی از محققین آنرا از منوآ (menuă)، که بین ۸۱۲ تا ۷۷۸ قم در وان سلطنت داشته است، دانسته‌اند. نشانه‌های نفوذ وانیها در تأسیسات آبی، راهروهای زیرزمینی، و پلکانهای سنگی، که راولینسن در آبادیهائی بر ساحل چپ رود ساوجبلاغ کشف کرده است، نیز دیده میشود. اثر تاریخی مهم دیگر قبری سنگی است نزدیک آبادی اندرقاش، که از قبرهای هخامنشی است، و هرتسفلد آنرا با آثاری که بزعم وی از دوره‌ی مادها است مرتبط شمرده است. آبادی دریاس در لغ اندرقاش است. دمرگان به تلهای مصنوعی متعددی که در کالوی علیا وجود دارد، و ۲۴ فقره از آنها در لاهیجان است، اشاره میکند. نزدیک تل گلگاتپه، در خلیل دلیل دمرگان گورهائی از عصر آهن کشف کرده است. این مطالب نشان میدهد که ناحیه‌ی کردستان مکری از زمانهای بسیار کهن معمور و مسکون بوده است. هراکلیوس (هرقل) در سال ۶۲۴، در تعقیب خسرو پرویز، از این ناحیه گذشت، در غارهای کرفتو کر پورتر کتیبه‌ای یونانی بدست آورده است.

بر طبق بعضی مآخذ، ناحیه‌ی ساوجبلاغ در دوره‌ی مغول از لحاظ رفت و آمد اهمیت داشته است، و در اسامی آبادیهای این ناحیه، علاوه بر اسامی کردی و ترکی، اسامی مغولی نیز دیده میشود. تاریخ گذشته‌ی این سرزمین بعلت نبودن مدارک کافی کمابیش تاریک است. در باب تاریخ متأخر آن اطلاعات بیشتری در دست است. در پائیز ۱۲۹۷ هق، شیخ عبیدالله شمدینان سرزمین مکری را میدان تاخت و تاز قرار داد. در این ضمن شیوخ سنی ساوجبلاغ بر علیه شیعه اعلام جهاد کردند، که موجب خونریزیهای بسیار مخصوصاً در اطراف مراغه گردید. در ۱۹۰۵ عثمانیها اختلافات سرخدی را بهانه کرده لاهیجان را اشغال نمودند. در جه I، این منطقه به میدان مبارزه‌ی قوای روسیه و عثمانی تبدیل گردید، و متعاقب آن دستخوش غارت و ویرانی شد. با برآمدن سلسله‌ی پهلوی، دست اجانب از این ناحیه کوتاه و امنیت در آن برقرار شد.

ساوجبلاغ مکری: ← ساوجبلاغ.

ساوجی، سلمان: ← سلمان ساوجی؛ ساوه.

ساوذرا لاماس[3]، **کارلوس** (kārlos sāveḏrā lāmās)، ۱۸۸۰–۱۹۵۹، سیاستمدار آرژانتینی و وزیر امور خارجه‌ی (۱۹۳۲–۳۸) آن کشور. از طرفداران نهضت پان-آمریکن و جامعه‌ی ملل بود. در پایان دادن به جنگ بین بولیوی و پاراگه بر سر مسئله‌ی چاکو مؤثر بود. جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۳۶ به او داده شد.

ساوذی[4]، **رابرت** (rābərt sāḏi)، ۱۷۷۴–۱۸۴۳، نویسنده و شاعر انگلیسی. در آکسفرد با کولریج آشنا شد (۱۷۹۴). پس از چند سفر به پرتغال، در ۱۸۰۳ او و کولریج و همسرانشان در نزدیکی کسیک در لیک دیستریکت اقامت گزیدند. آثار متعدد منظوم و منثورش مقبولیت فراوان یافت، و در ۱۸۱۳ به مقام ملک‌الشعرائی رسید. از آثار منثورش زندگینامه‌ی نلسن، کتابی در تاریخ برزیل، و کتابی در تاریخ جنگ شبه جزیره است.

سئول[5] (seul) یا **کیونگسونگ**[6] (kiongsong)، ژاپنی **کیجو**[7] (keyjo)، شهر (جه ح ۲°۴۴۵°۰۰۰)، پایتخت جمهوری کره‌ی جنوبی، ج کره‌ی مرکزی، بر رود هان. از ۱۳۹۳ تا ۱۹۰۹ پایتخت کره بود، و سپس مقر حکمران ژاپنی گردید. پس از جج II، که کره تجزیه شد، پایگاه نیروهای اشغالگر کشمة در کره‌ی جنوبی، و در ۱۹۴۸ پایتخت کره‌ی جنوبی گردید. سه کاخ سلطنتی دارد، و در مرکز شهر ناقوس مفرغی عظیمی است که در ۱۴۶۸ ریخته شده است. دانشگاه سئول در این شهر است.

ساووا[8] (sāvuā)، ایتالیائی **ساوویا** (sāvoyā)، انگلا فارسی‌شده **ساووی** (sāvoy)، ناحیه‌ای در کوههای آلپ، ش فرانسه، هم‌مرز با ایتالیا و سویس؛ مرکز تاریخیش شامبری. اینک منقسم است به دو ولایت اوت‌ساووا (کرسی آن آنسی)، که مشتمل بر مون بلان و کرانه‌ی جنوبی دریاچه‌ی ژنو است؛ و ولایت ساووا، که مشتمل بر شامبری و اکس-لِ-بن میباشد. ناحیه‌ی ساووا لبنیاتازی و کشاورزی دارد، و سیاحان از منابع عایدات آن هستند.

ناحیه‌ی ساووا را یولیوس قیصر بتصرف روم درآورد، و بعداً جزء مملکت بورگونی و ← مملکت آرل گردید. با ظهور نخستین کنتهای ساووا در قرن ۱۱م، اینَ ناحیه بچند قلمرو تقسیم شد، و تاریخش با تاریخ **خاندان ساووا** منطبق گردید. این خاندان از راه جنگ، تعویض، و ازدواج، قسمت اعظم پیمون (اکنون در ایتالیا)، واله‌ی سفلی، ژنو، وو (اکنون در سویس)، برس، نیس (حالیه در فرانسه)، و غیره را تصرف کرد. آمادئوس VIII در ۱۴۱۶ لقب دوک بخود داد. ساووا در ۱۵۳۶ متصرفات خود را در سویس از دست داده بود، و در همین سال فرانسوای I، پادشاه فرانسه، بقیه‌ی این دوکنشین را تصرف نمود، ولی در ۱۵۵۹ دوکنشین ساووا به امانوئل فیلیبر مسترد شد. تورن بجای شامبری پایتخت شد، ولی زبان فرانسه زبان رسمی ماند. دوکهای بعدی در جنگ‌های عمده‌ی قرون ۱۷م و ۱۸م شرکت داشتند، و مکرر متحدین خود را عوض کردند. طبق پیمان صلح اوترشت و پیمانهای مکمل آن (۱۷۱۳–۱۴) سیسیل به آنان رسید، و در ۱۷۲۰ آنرا با ساردنی تعویض کردند، و بدین طریق ← مملکت ساردنی بوجود آمد. در ۱۸۳۱ شاخه‌ی کوچکتر ساووا-کارینیانو، بجای شاخه‌ی ارشد خاندان ساووا، به فرمانروائی رسید. در این زمان خاندان مزبور از فرانسه بریده و به ایتالیا پیوسته بود. در دوره‌ی شارل-آلبر، خاندان ساووا مظهر نهضت وحدت ایتالیا (← ریورجیمنتو) شد، و در نتیجه‌ی این نهضت، ایتالیا تحت لوای پسرش ویکتور امانوئل II

(۱)Southwold (۲)Sole (۳)Saavedra Lamas (۴)Southey (۵)Seoul (۶)Kyongsong (۷)Keijo (۸)Savoy; Savoie (فنس)

وحدت یافت. خود ناحیه‌ی ساووا، که اهالیش فرانسوی‌زبانند، در ۱۷۹۲ ضمیمه‌ی فرانسه شد؛ در ۱۸۱۵ به ساردنی مسترد گردید، ولی در ۱۸۶۰ (بازاء کومک فرانسه به ساردنی در مقابل اتریش) مجدداً به فرانسه بازگشت. پادشاهان بعدی ایتالیا از خاندان ساووا عبارتند از اومبرتوی I، ویکتور امانوئل III، و اومبرتوی II (در ۱۹۴۶ استعفا داد).

ساووا[1] (sāvuā)، ولایت (۶٬۱۸۸ کمم؛ جم ـ۲۵۲٬۱۹۲)، ش فرانسه، در ناحیه‌ی ساووا، کنار مرز ایتالیا، کرسی آن شامبری.

ساووا، پرنس اوژن دو: ← اوژن دو ساووا.

ساووای علیا، ولایت فرانسه، ← اوت‌ساووا.

ساوونا[2] (sāvonā)، شهر (جم ۶۹٬۸۱۷)، کرسی ایالت ساوونا، در لیگوریا، لغ ایتالیا؛ کنار دریای مدیترانه. بندرگاهش به خوبی مجهز است.

ساوونارولا[3]**، جیرولامو** (jirolāmo sāvonā-rolā)، ۱۴۵۲–۹۸، مصلح مذهبی ایتالیائی؛ مت فرارا. در ۱۴۷۵ به راهبان دومینیکی پیوست. در ۱۴۸۱ به دیر دومینیکیان در فلورانس رفت، و بسبب موعظه‌هایش مقبول مردم شد. غیبگوئی نیز میکرد، و گاه (مثلا در موضوع تاریخ مرگ اینوکنتیوس VIII) پیشگوئیهایش تحقق مییافت. در ۱۴۹۱ رئیس دیر شد، و پس از تبعید (۱۴۹۴) خاندان مدیچی، فرمانروای روحانی فلورانس گردید. سختگیری وی وحشت‌انگیز بود. بسبب دربار رسوای پاپ آلکساندر VI، با شارل VIII فرانسه، که مشغول تاخت و تاز در ایتالیا بود، بر ضد پاپ همدست شد. پاپ وی را بعنوان نافرمانی تکفیر کرد (۱۴۹۷). ساوونارولا اعلام کرد که آلکساندر پاپ واقعی نیست، زیرا با فروختن مقامات کلیسائی انتخاب شده است. شهر فلورانس در تلاطم بود. فرانسیسیان دشمنان او را در شهر رهبری میکردند، و در مارس ۱۴۹۸، حکومت فلورانس، تحت تهدید پاپ، به ساوونارولا تکلیف کرد که از موعظه دست بردارد. مقارن این ایام، یکی از پیروان وی، برای اثبات حقانیت او، قبول کرد که به اوردالی بوسیله‌ی آتش تن دردهد. باران مانع از اجرای این کار شد، ولی آشوبهائی پدید آمد، و ساوونارولا و دو تن از پیروانش دستگیر شدند، آنها را شکنجه کردند، و اعلام نمودند که ساوونارولا اعتراف کرده است که پیغمبر دروغی است. هر سه را بعنوان ایجاد شقاق و بدعت به دار آویختند، و سپس سوزانیدند.

ساووی، ناحیه، فرانسه، ← ساووا.

ساووی[4] (savoy)، نمازخانه‌ای در لندن، میان خیابان سترند و رود تمز. در سال ۱۲۴۶، هنری III قطعه‌زمینی بین سترند و تمز به پیتر آو ساووی (pitər āv sāvoy)، که از بستگان ملکه بود، اعطا کرد، و وی در آنجا کاخ ساووی را بنا نهاد. نمازخانه‌ی کنونی تنها اثری است که ازین کاخ باقی مانده است. **تئاتر ساووی** نزدیک آنست؛ افتتاحش در ۱۸۸۱ بود.

ساوویا، ناحیه، فرانسه، ← ساووا.

ساوه (sāve)، در شاهنامه، ۱- پهلوانی تورانی، خویش کاموس کشانی، که در جنگ رستم با خاقان چین، به دست رستم کشته شد. ۲- پهلوانی ایرانی، ← هفت خان اسفندیار. ۳- شاه ترکان، ← ساوه شاه.

ساوه (sāve)، شهرستان، استان مرکزی (تهران)، مشتمل بر بخشهای حومه (ساوه)، نوبران، زرند، خرقان، و جعفرآباد؛ مرکزش شهر ساوه. از ل به شهرستانهای قزوین و کرج، از ش به شهرستانهای تهران و قم، از ج به شهرستانهای قم و تفرش، از غ به شهرستان همدان محدود است. رود قره سو مشروبش میکند. محصول عمده‌اش خربزه و انار است. راه شوسه‌ی تهران به اصفهان از شهرستان، و راه آهن سرتاسری ایران از ش آن میگذرد. شهرستان ساوه بر طبق قتکا ۱۳۱۶، با بخشهای حومه (ساوه) و نوبران، در استان یکم تشکیل گردید. در بهمن ماه ۱۳۲۳ هش دهستان زرند، و در شهریور ماه ۱۳۲۶ هش دهستان جعفرآباد شهرستان ساوه تبدیل به بخش گردیدند. در مهر ماه ۱۳۲۶ هش شهرستان ساوه از استان یکم مجزا شد، و تابع استان جدید التأسیس تهران گردید. در اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ هش قطعه‌ی چهار زرند (← زرند، بخش ساوه) از شهرستان منتزع گردید. آثار تاریخی آن، علاوه بر آنچه در شهر ساوه است، مشتمل است بر سدی بر قره سو، در ۲۰ کیلومتری جغ شهر ساوه، که ظاهراً بوسیله‌ی شمس‌الدین جوینی ساخته شده است، و در دوره‌ی صفویه تعمیر گردیده، و به بند شاه عباس معروف شده. شهر **ساوه** (جم ۱۴٬۵۳۷ سث ۱۳۳۵ هش) در ۱۳۷ کیلومتری جغ تهران و ۵ ۹۰ کیلومتری لغ قم واقعست. از آثار جالب آن مسجد جمعه (از دوره‌ی سلاجقه. ← مسجد جمعه)، ← مسجد میدان (قرن ۱۰م هق)، بقعه‌ی شاهزاده اسحاق (قرن ۷م)، منار آجری کوتاه مسجد میدان (مورخ ۴۵۳ هق)، و منار آجری ضخیم مسجد جمعه (مورخ ۵۰۴ هق) است.

مورخین و جغرافیانویسان دوره‌ی اسلامی اطلاعاتی در باب شهر و ناحیه‌ی ساوه که اسم قدیمتر آن ساوج (sāvaj) بوده است آورده‌اند. مردم شهر ساوه سنی شافعی بودند، و میان آنها و مردم آبادی مجاور، یعنی آوه (āve)، که شیعه‌ی اثنی‌عشری بودند، همواره جنگ و نزاع بود. مغولها در ۶۱۷ هق شهر ساوه را غارت کردند، و کتابخانه‌ی عالی آنرا، که دارای آلات نجومی نیز بود، آتش زدند. خواجه ظهیرالدین ساوجی در قرن ۸م هق باروی شهر را مرمت کرد. بعضی از سیاحان اروپائی (از جمله مارکو پولو) از ساوه نام برده‌اند. شهر آوه بفاصله‌ی کمی در ج ساوه قرار دارد، و از مراکز قدیمی تشیع بوده است. در قرن ۱۰م هق، ساوه تابع قم بود. در دوره‌ی قاجاریه وضع اداری آن چند بار تغییر یافت. در ح ۱۸۹۰، یکی از افسران اتریشی مستخدم دولت ایران، بنام فون تویفنشتاین[5] (fon tēyfenštāyn)، بر ساوه حکومت میکرد. از بزرگان منسوب به ساوه یا ساوج سلمان ساوجی (۷۰۰–۷۷۸ هق) را میتوان نام برد.

ساوه، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

ساوه شاه (sāve šāh) یا **ساوه،** در شاهنامه، پادشاه ترکان که، در عهد هرمزد پسر انوشیروان، از راه هری به ایران تاخت، و به دست بهرام چوبین، سردار ایرانی، کشته شد.

ساویئی[6]**، فریدریش کارل فون** (fridriš kārl fon sāvinyi)، ۱۷۷۹–۱۸۶۱، قانوندان آلمانی و از مؤسسین مکتب تاریخی در علم قانون. نظریات حقوقی وی در انگلستان، فرانسه، ایتالیا، و آلمان قرن ۱۹م تاثیر بسیار داشت. تحقیقاتش در حقوق رومی سرمشق تحقیقات تاریخی است. بزرگترین اثر او در این زمینه تاریخ حقوق رومی در قرون وسطی (۶ جلد، ۱۸۱۵–۳۱) است.

سایا[7] (sāyā)، ماده‌ای که برای ساییدن، بریدن، یا صیقل دادن بکار رود. سایا ممکن است طبیعی یا مصنوعی باشد. از مهمترین سایاهای طبیعی الماس، سنباده، ماسه، کوارتز سائیده، و سنگ پا است. از سایاهای مصنوعی سنگ سنباده است. بر حسب مورد استعمال، ماده‌ی سایا را گرد میکنند و با آب و روغن می‌آمیزند یا بوسیله‌ی ملاط بشکل چرخ یا صفحه‌ی سایا درمیآورند، و غیره.

سایان[8]**، کوههای** (sāyān)، کوههائی در آسیای مرکزی که عمدةً در جمشس، در سیبریه‌ی جنوبی، واقعند. جبال **سایان شرقی** بطول ح 1٬100 کم از قسمت سفلای رود ینیسئی تا انتهای ج‌غ دریاچه‌ی بایکال ممتد است، و قسمتی از مرز بین تجشس و جمهوری خلق مغولستان را تشکیل میدهد. ارتفاعش به ۳٬۵۶۰ متر میرسد. **سایان غربی** بطول ح ۶۵۰ کم از کوههای آلتای بطرف لش تا قسمت مرکزی سایان شرقی ممتد است، و ارتفاعش به ـ۳٬۱۱۰ متر میرسد. کوههای سایان منابع آهن، مس، طلا، نقره، جیوه، سرب، گرافیت، و میکا دارد. شغل عمده‌ی ساکنین این نواحی تهیه‌ی الوار، کشاورزی، و شکار است.

سایپان، در قکب، ← ماریاناس، جزایر.

سایکس[9]**، سر پرسی مولزورث** (sər pērsi* mölzwērt sāyks)، ۱۸۶۷–۱۹۴۵، سپاهی و مستشرق انگلیسی. هنگامی که در هند خدمت میکرد، با زبان فارسی آشنائی یافت. از ۱۸۹۳ مسافرتها و مأموریتهای او در ایران و بلوچستان آغاز شد. در ۱۸۹۴ کنسولگری کرمان و بلوچستان ایران، و در ۱۸۹۹ کنسولگری سیستان را تأسیس کرد. در جنگ افریقای جنوبی با بوئرها جنگید. در ۱۹۰۵–۱۳ در خراسان و در ۱۹۱۵ در ترکستان چین سرکنسول بود. در ۱۹۱۶ مأمور تأسیس پلیس جنوب گردید، و تا ۱۹۱۸ در ایران خدمت میکرد. در ۱۹۲۰ از کار کناره گرفت، و به انگلستان بازگشت.

سایکس، به واسطه‌ی تألیفات متعددش راجع به ایران و سایر ممالک آسیائی، از محققین و مستشرقین برجسته به شمار میرود. از آثار اوست: تاریخ ایران (۱۹۱۵)؛ تاریخ کرمان؛ ده هزار میل در ایران (۱۹۰۲؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان سفرنامه‌ی ژنرال سر پرسی سایکس، تهران، ۱۳۳۶ هش)؛ افتخار عالم تشیع (۱۹۱۰)؛ در واحات و صحاری آسیای مرکزی (۱۹۲۰، با همکاری خانم سایکس)؛ تاریخ افغانستان (۲ مجلد، ۱۹۴۰)؛ و تاریخ اکتشافات جغرافیائی (۱۹۳۴).

سایگو[10]**، تاکاموری** (tākāmori sāygo)،

---

(۱)Savoie (۲)Savona (۳)Savonarola (۴)Savoy (۵)von Täufenstein (۶)Savigny (۷)abrasive (۸)Sayan (۹)Sykes (10)Saigo

۱۸۲۸–۷۷، از رجال و سرداران ژاپن. از نخستین مخالفین شوگونها بود. چندی در تبعید بسر برد (۱۸۵۹–۶۴). پس از بازگشت، به آماده کردن جنگجویان **ساتسوما** پرداخت. در ۱۸۶۷، سربازان وی از امپراطور ژاپن پشتیبانی کردند. در دولت جدید رایزن امپراطور بود. در ۱۸۷۳ خواهان جنگ با کره گردید، و با غربیسازی ژاپن مخالفت کرد. چون نظریاتش طرد شد، از دولت کناره‌گیری کرد، و به آماده کردن نیروی نظامی پرداخت، و در ۱۸۷۷ شورش ساتسوما را رهبری کرد، ولی مغلوب نیروهای امپراطوری (که با اسلحه‌ی جدید مجهز بودند) شد، و خودکشی کرد. بعدها طرفداران امپراطور او را قهرمان شمردند.

سایگون[1] (sāygon)، شهر (جه با شولون ـ ۱°۳۸۳°۶۰۰)، پایتخت جمهوری ویتنام جنوبی، در کوشنشین شرقی، بر ساحل راست رود سایگون. با شولون، بزرگترین بندر و شهر صنعتی ویتنام جنوبی است. کارگاههای کشتیسازی و کارخانه‌های آمودن مواد غذائی دارد. صادراتش برنج، ماهی خشک، کوپرا، و کائوچو است. زیبائیش در شرق مشهور است، و اگرچه اساساً شهری به سبک اروپائی است، بر خلاف شولون، سیمای چینی خود را حفظ کرده است. سایگون از آبادیهای قدیم امپراطوری خمر بود، و در قرن ۱۷م بدست آنامیها افتاد. در ۱۸۵۹ فرانسویها آنرا تصرف کردند، و از آن ببعد بتدریج به شهری مُدِرن مبدل شد. در ۱۸۸۷–۱۹۰۲ کرسی اتحادیه‌ی هندوچین بود. در ۱۹۳۲، سایگون و شولون به یک واحد اداری مبدل گردید. در ۱۹۵۴ پایتخت مملکت جدید التاسیس ویتنام جنوبی شد.

سایما[2] (sāymā)، شبکه‌ای از دریاچه‌ها در غ فنلاند مرکزی، شامل بیش از ۱۲۰ دریاچه که به یکدیگر مرتبط اند، و جمعاً ح ۴°۸۰۰ کمم مساحت دارند. حوضه‌ی جنوبی پهناور این شبکه دریاچه‌ی سایما (به معنی اخص) را تشکیل میدهد. آب شبکه به دریاچه‌ی لادوگا (تجشم) میریزد. **کانال سایما** (بطول ح ۶۰ کم)، که ساختمانش در ۱۸۵۶ بپایان رسید، به ویبورگ (تجشم) بر خلیج فنلاند منتهی میشود. کانالهای متعدد، از طریق کانال سایما، عبور و مرور کشتیهای بخار و حمل الوار را به خلیج فنلاند تسهیل میکنند.

سایمن، اسم انگلیسی، ← شمعون، اسم.

سایموندز[3]، **جان ادینگتن** (jān adingtən sāy-mən dz)، ۱۸۴۰–۹۳، مؤلف انگلیسی. به علت بیماری مداوم، بیشتر عمر را در ایتالیا و سویس گذرانید. آثار متعددش مشتمل بر سفرنامه‌ها، مقالات ادبی، زندگینامه‌ها، و چند دیوان شعر است. عمده‌ترین اثرش رنسانس در ایتالیا (۷ مجلد، ۱۸۷۵–۸۶) است.

سایمنز[4]، **آرثر** (ārtər sāymənz)، ۱۸۶۵–۱۹۴۵، شاعر و منتقد انگلیسی. از پیشوایان سمبولیستها در انگلستان، و مفسر، مترجم، منتقد، و مقلد آثار شاعران سمبولیست فرانسوی بود. در ۱۹۰۸–10 مبتلا به جنون شد، و شرح آنرا در اعترافات (۱۹۳۰) خود آورده است. مهمترین اثر انتقادی وی نهضت سمبولیسم در ادبیات (۱۸۹۹)، و از آثار دیگرش نهضت رمانتیک در شعر انگلیسی (۱۹۰۹)، و تحقیقاتش در باب بودلر، پلیک، و روستی است. از دیوانهای شعر او روزان و شبان (۱۸۸۹)، اشعار (۱۹۰۲)، و بی‌رحمی عشق (۱۹۲۳) را میتوان نام برد.

سایمنزتاون[5] (sāymənztăn)، شهر (جه ح ـ ۸°۶۰۰)، غ ایالت کاپ، جمهوری افریقای جنوبی (اتحادیه‌ی افریقای جنوبی سابق)، کنار قطا.

ساینده[6] (sāyand)، در زمینشناسی، متلاشی شدن سنگهای نزدیک سطح زمین بسبب عوامل جوّی. ساینده متضمن فرایندهای مکانیکی (مثلا انقباض و انبساطی که بواسطه‌ی تغییر ناگهانی دما پیش میآید؛ و برخورد آب جاری با سنگها)، شیمیائی (از قبیل اکسایش، از دست دادن عناصر شیمیائی بواسطه‌ی حل شدن در آب، و غیره)، و غیره است. از نتایج ساینده تشکیل خاک و آماده شدن زمینه‌ی فرسایش است. لفظ ساینده گاه مترادف با فرسایش استعمال میشود.

سایونجی[7]، پرنس **کیموچی** (prans kimmoci sāyonji)*، ۱۸۵۰–۱۹۴۰، از رجال ژاپن. در بازگشت میجی سهیم بود، و سپس مدت 10 سال در فرانسه گذرانید، و افکار آزادیخواهانه‌ی بسیار کسب کرد. در ۱۸۸۲ باتفاق دوست و حامی خود، پرنس ایتو، برای مطالعه در حکومتهای خارجی به اروپا سفر کرد. در ۱۹۰۶–۸ و ۱۹۱۱–۱۲ نخست وزیر بود. در ۱۹۱۴ از سیاست کناره گرفت، ولی تا آخر عمر نفوذ و اعتبار بسیار داشت.

سایه[8] (sāye) یا **ظل**[8] (zell)، تاریکی نسبی در فضا یا بر یک پهنه، که بسبب متوقف شدن امواج نور یک منبع نور بواسطه‌ی یک جسم حاجب ماوراء حادث شود. نوع سایه مربوط است به ابعاد منبع و شدت نور آن، فاصله‌ی آن از جسم حاجب ماوراء، حجم این جسم، و وضع و فاصله‌ی سطحی که سایه بر آن می‌افتد نسبت به منبع و به این جسم. اگر ابعاد منبع نور به حدی کوچک باشد که بتوان آنرا یک نقطه انگاشت، سایه‌ی شیء حاجب ماورائی که در مقابل آن قرار گیرد حدود

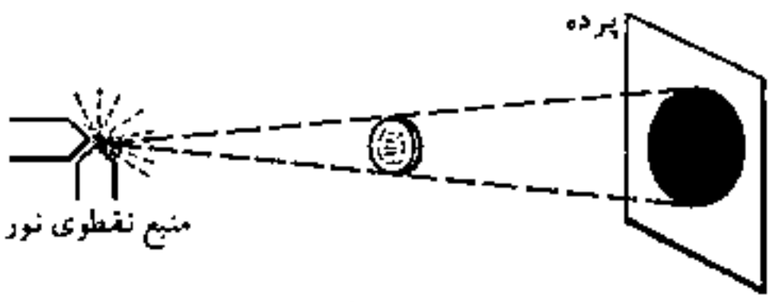

سایه (منبع نُقْطَوی)

واضح و مشخصی دارد: مجموعه‌ی اشعه‌ای که از منبع به حالت تماس بر شیء میتابند سطحی مخروطی (← مخروط) ایجاد میکنند (مخروط ظل یا مخروط سایه)، که فضای داخل آن در پشت شیء در سایه است. اما اگر ابعاد منبع معتنابه باشد، دو ناحیه در وراء شیء نسبت به منبع نور تشکیل میگردد: یک ناحیه‌ی مرکزی، که بکلی از دریافت نور محروم است، و بالاخص آنرا ظل[9] یا سایه[9] گویند، و دیگر ناحیه‌ای روشنتر، که بر ناحیه‌ی اول محیط میباشد، و از قسمتهائی از منبع بدان نور میرسد، و آنرا شبه ظل[10] (šebhe) یا نیمسایه[10] (nim.sāye) میخوانند.

توجیه **گرفت** (کسوف و خسوف) بر اساس همین ملاحظات است. بوسیله‌ی چند منبع نور و چند

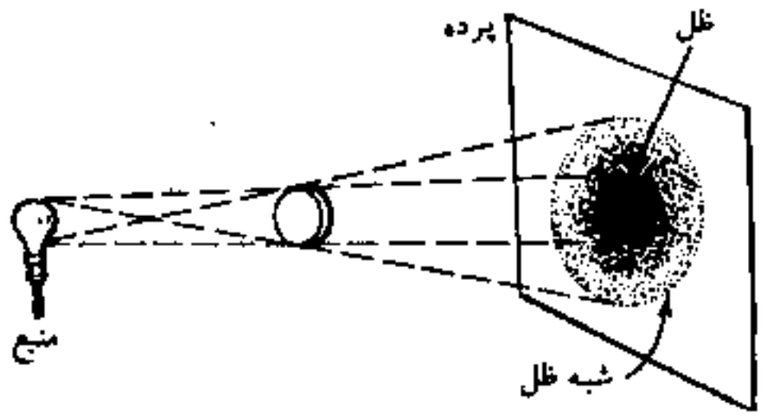

ظل و شبه ظل

جسم حاجب ماوراء میتوان ترکیبات جالبی از "سایه و روشن" ایجاد کرد.

سایه‌بان، فارس، ← درز و سایه‌بان.

سب (sabb)، لفظ عربی، بمعنی بدگوئی و دشنام. در جاهلیت، سب و سباب (sebāb) [= یکدیگر را سب کردن] نزد اعراب متداول بود، و اسلام آن را منع کرد، چنانکه پیغمبر خود از سب اشخاص خودداری میکرد، و سباب را فسق شمرده مسلمین را از سب یکدیگر بازداشت. ازین رو، در اخلاق متشرعه، سب و سباب بقدری مکروه تلقی میشد که حتی انگشت سبابه را (که بر حسب قول اهل لغت، در جاهلیت، بسبب آنکه در هنگام سباب با آن به یکدیگر اشارت میکرده‌اند، باین نام خوانده شده است) از باب اجتناب از سب و سباب، بنام سباحه (sabbāha) و مسبحه (mosab-beha) (از تسبیح) میخوانده‌اند. در هر حال، با وجود منع اکید و مکرر از سب و سباب، این کار در بین عامه همچنان متداول بوده است چنانکه بموجب بعضی اخبار، جماعتی از شیعه، در عهد خلافت علی ابن ابی طالب، خلفای نخستین را سب میکرده‌اند، و آنها را بهمین سبب سابه (sābba) میخوانده‌اند؛ و حتی خلفای اموی در بعضی موارد با مخالفان خود سباب میکرده‌اند. همچنین، از عهد معاویة ابن ابی سفیان، که برای موجه جلوه دادن خلافت خویش دستور داده بود علی و یارانش را بعنوان قاتل و مسئول قتل عثمان سب کنند، حکام عمال اموی مدتها در اکثر بلاد قلمرو خلافت بعد از هر خطبه غالباً علی را سب میکرده‌اند، و ظاهراً عمر ابن عبدالعزیز اولین کس از خلفای اموی بود که این اقدام تبلیغاتی بنی امیه را که دیگر در زمان وی فایده‌ای را هم که معاویه از آن منظور داشت از دست داده بود قدغن کرد، و متشرعه‌ی وقت، خاصه شیعه، از این کار او بسیار خشنود شدند. نزد شیعه، سب علی در مواقع تقیه جایز شمرده شده است، اما تبری از وی روا نیست. سب علی، که در زمان بنی امیه بقصد بزرگداشت عثمان و امویان انجام میشد، غالباً در بلاد شیعه‌نشین، خاصه عراق، موجبات نارضائی میشد، و عکس العملهائی هم پدید آورد. نیز ← تولائیان؛ تبرائیان.

سبا (sabā) یا **سبأ** (saba')، نام قوم و مملکتی در قسمت جنوب جزیرة العرب (عربستان) در هزاره‌ی اول ق‌م. سبائیان یا قوم سبا یکی از سه قومی بوده اند که در تاریخ عربستان جنوبی نقش مهمی داشته

(۱)Saigon (۲)Saimaa (۳)Symonds (۴)Symons (۵)Simonstown (۶)weathering (۷)Saionji (۸)shadow (۹)umbra (۱۰)penumbra

اند (دو قوم دیگر معینیان و حمیریان بوده‌اند)، و آنانرا نخستین قوم عربستان جنوبی شمرده‌اند که به آستانه‌ی تمدن گام نهادند. در کتاب عهد عتیق بنام شبا (šebā) از ایشان یاد شده است (پیدایش ۱۰.۷، ۲۵.۳). مملکت سبا یا شبای زمان کتاب عهد عتیق احتمالا مشتمل بر یمن و حضرموت کنونی بوده، ولی محل آن به درستی معلوم نیست. ثروت آن در مشرق‌زمین مشهور بود، و در کتاب اول پادشاهان قصه‌ی رفتن ملکه‌ی سبا به دربار سلیمان نبی آمده است. مملکت سبا، بسبب ذکر آن در قرآن در قصه‌ی سلیمان و همچنین مسئله‌ی سیل العرم (saylo 'l-'arem) که برای سبا فرستاده شد، نزد مسلمانان شهرت بسیار یافته است؛ و داستان ملکه‌ی سبا با شرح و بسطی که در روایات اسلامی از داستانهای تورات و کتابهای یهود اخذ و بر آنها شاخ و برگها افزوده شده است، و اسم بلقیس که به ملکه‌ی سبا داده شده، موجب مزید شهرت آن گردیده، و در ادبیات فارسی هم قصه‌ی مربوط به سبا و بلقیس مکرر آمده است.

قدیمترین اشاره به سبائیان در مآخذ غربی در منابع یونانی قرن ۳م ق‌م است. جایگاه ایشان گوشه‌ی جنوب غربی جزیره‌ی عربستان بود که اکنون یمن نام دارد. حاصلخیزی این زمین پرباران، نزدیکی به دریا، و قرار گرفتن آن بر سر راه هند، مزیت قاطعی برای این سرزمین نسبت به حجاز فراهم آورد، و مدتها پیش از ظهور اسلام این ناحیه را مرکز تمدن شکوفانی ساخت. تا ربع اخیر قرن ۱۹م، اطلاعات دست اول در باب تمدن سبائی پراکنده و ناچیز بود. کاوش کردن در عربستان ممنوع بود. کارستن نیبور نخستین کسی است که وجود کتیبه‌هائی را در عربستان جنوبی اعلام کرد (۱۷۷۲). ژوزف آلوی فرانسوی اولین اروپائیی بود که به داخل یمن راه یافت (۱۸۶۹–۱۸۷۰)، و در بازگشت، ۶۸۶ نسخه از کتیبه‌های ۳۷ محل مختلف با خود همراه آورد. پس از وی ادوارد گلازر بکار برخاست، با کاوشهای او (از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۴) قریب ۲٬۰۰۰ کتیبه پیدا شد، که دورترین زمان آنها قرن ۷م ق‌م بود. این کتیبه‌ها با حروف الفبا نوشته شده، و تا حدی به الفبای فنیقی بستگی دارد، و میرساند که دوره‌ی تکاملی طولانیی پیموده است. کشف رمز حروف و خواندن این کتیبه‌های جنوبی مردم جهان را مجال داد که اطلاعاتی در باره‌ی سبائیان از زبان خود ایشان پیدا کنند.

چنانکه از این کتیبه‌ها و از آثار مورخین قدیم و از کاوشهای جدیدتر (آخرین آنها در ۱۹۵۰–۵۲) برمیآید، اعراب جنوبی تمدنی پیشرفته و مبتنی بر کشاورزی و بازرگانی داشته‌اند. دین آنان اساساً ستاره‌پرستی بود، و در آن، خدای ماه که او را المقه (almaqa) [= دهنده‌ی تندرستی؟] میخواندند مقامی خاص داشت. در طول لااقل نخستین هزاره‌ی پیش از میلاد مسیح و دو قرن پس از آن، تجارت بین‌المللی بحر احمر و اقیانوس هند و نیز تجارت زمینی کندر، مر، ادویه، و سایر فراورده‌های گرمسیری را به بنادر مدیترانه در انحصار داشتند. بعضی از این فراورده‌ها از هندوستان و افریقای شرقی میرسید. کندر و بخور برای مراسم مذهبی و در مومیائی کردن مردگان در مصر بسیار مورد توجه بود. سبائیان در اوج قدرت خود مهاجرنشینها یا پاسگاههای تجارتی در سراسر راه کاروانی شمال عربستان داشتند.

آغاز تشکیل دولت سبا مجقق نیست، ولی بهر حال سبائیان در اواسط قرن ۸م ق‌م مملکت و دولتی داشتند، که پایتخت آن مأرب بود، و این دولت تا سال ۱۱۵ ق‌م دوام یافت. تاریخ دولت سبا را به چند دوره تقسیم میکنند. در دوره‌ی اول، که در ۴۵۰ ق‌م پایان یافت، مملکت سبا تحت حکومت کاهنانی بود که فرمانروائی نیز میکردند، و عنوان مکرب (mokarreb؟) داشتند. دوره‌ی دوم دوره‌ی ملوک سبا است، که در آن ظاهراً فرمانروای سبا جنبه‌ی کاهنی خود را از دست داده بود، و عنوان ملک سبا (maleke) داشت. از اقوامی که در قلمرو دولت سبا میزیستند قوم حمیر بودند، که بتدریج قدرت یافتند، و سلطنت سبا را بدست گرفتند (۱۱۵ ق‌م).

واقعه‌ای که بقول مورخین عرب سبب انحطاط تمدن عربستان جنوبی گردید شکستن سد مشهور مأرب بود، که کمی پیش از ظهور اسلام روی داد، و مآخذ عربی آنرا همان سیل العرم، که ذکرش در قرآن آمده است (سوره‌ی سبا ۱۵) دانسته‌اند. حقیقت اینست که انحطاط دولت سبا نتیجه‌ی عوامل گوناگون سیاسی و اقتصادی بوده است، که از جمله‌ی آنها ورود کشتیهای رومی و مصری به اقیانوس هند و جا به جا شدن راههای بازرگانی را میتوان نام برد.

سبأ، سوره‌ی (saba')، سوره‌ی ۳۴م قرآن، مکی، ۵۴ آیه. پس از شمردن صفاتی از قادر متعال، از قدرتی یاد میشود که خداوند به داود و سلیمان بخشیده بود. سخن از قوم سبأ و باغهای آنان می‌شود که، در نتیجه‌ی نافرمانی، سیل بنیان‌کنی همه چیز را از ایشان گرفت. به پیغمبر اسلام تسلیت میدهد که اگر منکران او را ناراحت میکنند دلتنگ نباشد، چون همیشه کسانی که زندگی با تجمل داشته‌اند با فرستادگان خدا چنین بوده‌اند.

سبائیه (saba'iyye)، اولین فرقه از غلاة، طرفداران مردی یهودی بنام عبدالله ابن سباء (saba') یا سبأ (saba')، که علی ابن ابی طالب ع را خدا میدانست، و ظاهراً از اغراض فاسده خالی نبود. گویند عبدالله هم در زمان علی این دعوی کرد، و عده‌ای را با خود همداستان نمود، و علی پیروان او را به سختی تعقیب کرد، اما خود او گریخت، و بعد از قتل علی، همچنان به نشر اعتقاد خویش پرداخت. فرقه‌ی نصیریه را بعضی از بقایای سبائیه دانسته‌اند.

سباب: ← سب.

سباستوپول، جمشر: ← سواستوپول.

سباسته، آسیای صغیر، ← سیواس.

سباستیا، آسیای صغیر، ← سیواس.

سباستیان[1] (sebāstiān)، ۱۵۵۴–۷۸، پادشاه (۱۵۵۷–۷۸) پرتغال، نوه و جانشین ژان III. در ۱۵۵۷–۶۲ مادر بزرگش (خواهر شارل V، امپراطور امپراطوری مقدس روم) و در ۱۵۶۲–۶۸ یکی از بستگانش، هانری، نایب‌السلطنه‌ی وی بود. در ۱۵۶۸ خود به سلطنت نشست. مردی ضعیف و بیمار و در دین متعصب بود، و در صدد جهاد با مسلمانان افریقای شمالی برآمد، اما عاقبت شکست خورد، و در نبرد القصر الکبیر کشته شد، و لشکرش بکلی از میان رفت. معذلک، تا قرن ۱۹م جمعی او را زنده میدانستند، و منتظر بازگشت او بودند. هانری سابق الذکر جانشین او شد، و وی آخرین شاه سلسله‌ی اویش است. پس از وی سلطنت پرتغال به فیلیپ II اسپانیا، که سباستیان از بستگان وی بود، رسید، و استیلای اسپانیا بر پرتغال آغاز شد.

سباستیانو دل پیومبو[2] (sebāstiāno del piombo)، ح ۱۴۸۵–۱۵۴۷، نقاش ایتالیائی، متعلق به مکتب ونیزی. نام اصلی او **سباستیانو لوچیانی**[3] (luciāni) بود. نخستین کار مهم خود را در یکی از کلیساهای ونیز اجرا کرد. در ح ۱۵۱۰ به رم دعوت شد، و تعدادی تصویرهای کوچک دیواری در ویلای معروف فارنزینا[4] (fārnezinā) نقاشی کرد. از تابلوهائی که تحت تأثیر میکلانژ نقاشی کرده است برخاستن لازاروس (گالری ملی لندن)، پیتا (کلیسای سان فرانچسکو، ویتربو)، و شهادت سنت آگاتا (کاخ پیتی، فلورانس) است. در ۱۵۳۱ بعنوان پیومبو (مهردار مخصوص پاپ) انتخاب شد، و از آن پس کمتر نقاشی می‌کرد. پیومبو گاهی بر سنگ نقاشی میکرد، صورتهائی که ساخته است، بملت دقت در نشان دادن خصائص صاحبان صورت، و نیز بسبب رنگ‌آمیزی دقیق، شهرتی به استحقاق دارند. از صورتهای مشهور او صورت کریستوف کلمب (موزه‌ی متروپلیتن) است.

سباستیانوس[5]، قدیس (qeddis sebāstiānus)، فت ح ۲۸۸ ب‌م، شهید مسیحی رومی. گویند جوانی زیبا و محبوب امپراطور دیوکلسین بود. سپس به مسیحیت گروید، و به امر وی بقتل رسید. برای جلوگیری از طاعون به وی توسل میجویند. ذکرانش ۲۰ ژانویه است.

سباشی (sobāši)، عنوان فرمانده سپاه در بین ترکان ماوراء النهر و سلاطین غزنوی. از کسانی که در تاریخ ایران و ماوراء النهر باین عنوان مشهورند دو تن را مخصوصاً میتوان ذکر کرد.

سباشی تکین (یا **تگین**) (takin, tegin) سردار ایلک خان بود، و از جانب او در اوایل سلطنت سلطان محمود غزنوی در اطراف خراسان کنت و فزی کرد. وی یک بار با امیر منتصر سامانی، که از حبس ایلک خان گریخته بود، در محلی بنام ابکوهک جنگ کرد، و چون ترکمانان غز امیر سامانی را یاری میکردند، وی شکست خورد (ح ۳۹۳ هق). چند سال بعد که سلطان محمود به مولتان رفته بود، به امر ایلک خان در حدود بلخ و هرات و نیشابور تاخت و تاز کرد، و چون سلطان محمود از هند بازآمد، به عزم تنبیه او به خراسان رفت، و وی را هزیمت کرد (۳۹۶ هق)، و سباشی تکین بسبب این هزیمت مورد ملامت ایلک خان واقع شد. **حاجب سباشی** (hājeb)، فت ۴۳۱ هق، سردار و حاجب بزرگ سلطان مسعود I غزنوی بود، و در اکثر دوره‌ی سلطنت مسعود مقام لشکری مهم داشت، و در مجالس مشورت، که

(۱)Sebastian (۲)Sebastiano del Piombo (۳)Luciani (۴)Farnesina (۵)Sebastian

سلطان برای اقدامات جنگی خویش با حضور امرای بزرگ تشکیل میداد، حاضر و صاحب رأی بود. در ماه صفر ۴۲۹ هق عنوان حاجب بزرگ سلطان یافت، و چندی بعد با 10'000 سوار و 5'000 پیاده، و با سمت فرماندهی قوای موجود محلی، برای دفع شورش ترکمانان سلجوقی به خراسان رفت، و با آنکه بسبب چالاکی و زیرکی در جنگ نزد ترکمانان به سباشی جادو معروف شد، در دفع ترکمانان توفیقی نیافت، و یک بار نیز از آنها شکست خورده منهزم شد و به غزنین رفت (شوال ۴۲۹ هق). بعد از آن، در جنگهای سلطان مسعود با ترکمانان غالباً فرمانده جناح چپ بود. در واقعه‌ی دندانقان متهم به اهمال و حتی خیانت شد، و غلبه‌ی سلجوقیان، که در واقع نتیجه‌ی بی‌تدبیری خود سلطان بود، به حساب خیانت او و چند تن دیگر از سرداران سپاه گذاشته شد. بعد از واقعه‌ی دندانقان، در ذیقعده‌ی ۴۳۱ هق، سلطان او را با چند تن دیگر از امرای بزرگ توقیف کرد، و آنها را به قلعه‌های هند فرستاد، و همه‌ی آنها در همین ایام وفات یافتند.

سباشی تکین: ← سباشی.

سبب (sabab) [عربی، = ریسمان]، در علم عروض، رکنی (← **رکن**) دوحرفی. سبب دو گونه است. (۱) **سبب خفیف** یک متحرک است و یک ساکن (در صداشناسی: هجای دراز. ← هجا)، مانند دل (–). (۲) **سبب ثقیل** دو متحرک است در پی یکدیگر (در صداشناسی: دو هجای کوتاه)، مانند همه (U U). ← وتد؛ فاصله.

سبب ثقیل، در علم عروض: ← سبب.

سبب خفیف، در علم عروض: ← سبب.

سبت (sabt) [از عبری، = استراحت]، روز شنبه در نزد یهود، که آخرین روز هفته‌ی آنان است، و یهودیان از ایام بسیار قدیم آنرا روز مخصوص ترک کار و اشتغال به عبادت شمرده‌اند. در شرحی که در تورات در باب خلقت آمده است (پیدایش ۲،۱)، خدا عالم را در ۶ روز آفرید، و روز هفتم به استراحت پرداخت، و آن روز را مبارک خواند و تقدیس نمود. تقدیس و تعظیم این روز را بر حسب بعضی احتمالات ظاهراً یهود از قدمای بابل گرفته‌اند، و بهر حال، این امر در بین آنها سابقه‌ی دراز دارد، چنانکه یادآوری و نگهداری آن در احکام عشره‌ی موسی هم هست. در قرآن، به اهمیت روز سبت در نزد یهود و به تجاوز بعضی از آن قوم از رعایت حدود آن از جمله تمهید یک حیله‌ی شرعی برای گرفتن ماهی در آن روز اشارت رفته است، و این نافرمانی سبب عقوبت الاهی در حق آنها خوانده شده است (بقره ۶۵؛ اعراف ۱۶۳). اهل تفسیر غالباً این واقعه‌ی عقوبت الاهی را که در قرآن آمده است مربوط به عهد داود دانسته‌اند. نصارای قدیم غالباً هم سبت یهود (شنبه) و هم سبت مسیحی (یکشنبه) را رعایت میکردند، اما بعد از شورای دینی لاذقیه در ۳۶۴ ب‌م، رعایت سبت یهود برای نصاری منسوخ و ممنوع شد، و سبت آنها منحصراً به یکشنبه افتاد. در نزد مسلمین، جمعه مثل سبت اهمیت و حرمت دارد، لیکن احکام آن از بسیاری جهات با سبت متفاوت است. نیز ← سبتیون.

سبت، اصحاب: ← سبتیون.

سبتای صوی[1] (sabbatāy sevi)، ۱۶۲۶–۷۶، عارف یهودی؛ مه ازمیر. در ۱۶۴۸ خود را مسیح موعود قوم یهود خواند، و خلقی انبوه از یهودیان اروپای شرقی به او گرویدند. در ۱۶۶۶ به قسطنطنیه درآمد تا "سلطان عثمانی را عزل کند"، ولی دستگیر و زندانی گشت، و عاقبت، از ترس جان، اسلام پذیرفت. معهذا، این عمل عقیده‌ی پیروانش (سبتائیان) را نسبت به وی تغییر نداد، و آنان عمل او را به منظور کفاره و جبران گناهان بنی اسرائیل دانستند.

سبته[2] (sabta)، اسپانیائی **ثئوتا** (ṯeutā) یا **سئوتا،** شهر (جه ۵۹'۹۳۶)، لغ افریقا، بر تنگه‌ی جبل طارق؛ از متصرفات اسپانیا. در محل یک مهاجرنشین فنیقی قرار دارد. مدتها در تصرف رومیها، واندالها، و دولت بیزانس بود، و در ۷۱۱ بتصرف اعراب درآمد. پرتغالیان در ۱۴۱۵ آنرا گرفتند، و این نخستین فتح پایدار اروپائیان در افریقا بود. در ۱۵۸۰ به تصرف اسپانیا درآمد. بندر تجارتی و ماهیگیری مهمی به شمار میرود.

سبتیون[3] (sabtiyyun) یا **اصحاب سبت** (sabt)، مسیحیانی (معمولا پروتستانها) که روز یکشنبه را روز سبت میدانند، و به رعایت آداب آن سخت پای‌بندند. این عنوان به فرقه‌هائی نیز که روز هفتم (یعنی شنبه) را روز سبت محسوب میدارند (مانند بعضی از آدونتیستها) نیز اطلاق میشود.

سبحان قلی ابن جمشید: ← قطب‌شاهیه.

سبخت[4]**، سوروس** (severus sebokht)، از دانشمندان و فلاسفه‌ی قرن ۷م؛ مه نصیبین. اسقف دیر قنسرین بود، و به رهبری وی، این دیر مرکز عمده‌ی معارف یونانی در سوریه‌ی غربی گردید. شروحی بر بعضی از آثار ارسطو نوشته است، و تألیفاتی در جغرافیا و نجوم و اصطرلاب دارد. احتمالا واسطه‌ی نقل اصطرلاب (از یونانیان) و ارقام هندی به مسلمانان بوده است.

سبدان (sebdān)، ده (جه ۱'۷۴۲ نف ۱۳۳۵ هش)، بخش مارپین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۷ کیلومتری ل‌ش سده.

سبدلو (sabadlu)، دهستان (جه ح ۱'۰۰۰؟)، شهرستان بانه، استان کردستان؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. کوهستانی، جنگلی، و سردسیر است. محصولش توتون و فراورده‌های جنگلی است. مرکزش، **سبدلو** (جه ۲۷۰ نف ۱۳۳۵ هش)، در 10 کیلومتری ل‌ش بانه است.

سبز، گنبد، کرمان: ← گنبد.

سبز پاریس[5] (sabze pāris)، ترکیبی دارای ارسنیک و مس، که رنگ سبز درخشان دارد، و بسیار سمی است. بعنوان حشره‌کش و قارچکش بکار میرود.

سبز علی خان زند (sabz ali xāne zand)، از خوانین و رؤسای ایل زند در قرن ۱۲م هق؛ خواهرزاده‌ی کریم خان زند و برادرزاده‌ی شیخعلی خان زند. وی از جانب کریم خان حکومت خرم‌آباد و قلمرو فیلی و لرستان یافت. هنگام عبور از اصفهان، بعضی از لشکر وی نسبت به یکی از پیشه‌وران دست‌درازی کرد، و این نکته سبب خشم محمد رفیع خان زند، حاکم اصفهان، شد، و در نزاع مختصری که روی داد، محمد رفیع خان بدست سبز علی خان مقتول شد، و کریم خان، بسبب شیخعلی خان، از تعقیب و مجازات سبز علی خان خودداری نمود. اما چند سال بعد وقتی شیخعلی خان زند مورد سخط کریم خان واقع و کور شد (۱۱۷۵ هق) سبز علی خان نیز در جنگی بدست یکی از شیوخ اعراب خوزستان کشته شد.

سبزوار، افغانستان: ← اسفزار.

سبزوار (sabzevār)، شهر (جه ۳۰'۵۴۵ نف ۱۳۳۵ هش)، کرسی شهرستان سبزوار، غ استان نهم (خراسان)، در دامنه‌ی کوه اندقان (andeqān) در کنار رود کال‌شور، ح ۱۱۴ کیلومتری غ نیشابور. شهر سبزوار با بسیاری از داستانهای پهلوانی ایران باستان بستگی داشته است، چنانکه میدان مرکز شهر را مدتها میدان دیو سفید می‌نامیدند، و رزمگاه رستم و سهراب میدانستند. در دوره‌ی اسلامی از شهرهای عمده و مهم ناحیه‌ی بیهق بود، و بتدریج شهر عمده‌ی این ناحیه گردید. در هجوم مغول ویران شد، ولی دگر بار رونق یافت. در ۷۳۷ هق، عبدالرزاق سربداری سبزوار و نواحی اطراف را گرفت، و سلسله‌ی سربداران را تأسیس کرد، که به دست امیر تیمور منقرض شد. در اوایل دولت صفوی شهر ترمیم شد، و کرسی ناحیه‌ی سبزوار گردید، و از آن زمان همواره از شهرهای مهم خراسان بوده است. مردم آن در تعصب در مذهب شیعه شهرت داشته‌اند. در زمان شاه عباس I صفوی، عبدالمؤمن خان ازبک اهالی را قتل عام کرد. از بزرگان منسوب به این شهر حاج ملا هادی سبزواری است. از ابنیه‌ی تاریخی آن مناری آجری از اواخر قرن ۵م هق است. آبادی خسروگرد، در 10 کیلومتری غ سبزوار، مناری آجری مورخ ۵۵۵ هق دارد.

سبزوار، شهرستان، غ استان نهم (خراسان)؛ کرسی آن شهر سبزوار. از ل به شهرستانهای بجنورد و اسفراین، از ش به شهرستانهای نیشابور و کاشمر، از ج به شهرستان کاشمر، و از غ به شهرستان شاهرود (فرمانداری کل سمنان) محدود است. فعلا مشتمل بر ۴ بخش حومه (سبزوار)، جغتای، داورزن، و ششتمد میباشد. دارای چشمه‌های فراوان است. محصول عمده‌اش پنبه است. معادن کرومیت و منیزیت دارد. راه شوسه و راه آهن تهران به مشهد از آن میگذرد. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش، شهرستان سبزوار، با بخشهای سبزوار، جغتای، داورزن، تکاب، و صفی‌آباد در جزء استان نهم تشکیل یافت؛ پس از آن دستخوش تغییراتی گردید، چنانکه در خرداد ماه ۱۳۳۹ هش بخشهای جغتای و بام و صفی‌آباد از آن منتزع گردید، و در آذر ماه ۱۳۳۹ هش بخش جغتای دگر بار تابع آن شد.

سبزوار یا سبزوار هرات: ← اسفزار.

سبزواران (sabzvārān)، دهستان (جه ح ۱۸'۹۷۰)، بخش سبزواران، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۵۲ (؟) آبادی. از ل به جبال بارز محدود است. هلیل‌رود و رود شور از آن میگذرند. مرکز دهستان و شهرستان جیرفت، **سبزواران** (جه ۲'۴۸۰ نف ۱۳۳۵ هش) در ۲۶۳ کیلومتری جغ کرمان است. خرابه‌های شهر قدیم

(۱)Sabbatai Zevi (۲)Ceuta (۳)Sabbatarians (۴)Sebokht (۵)Paris green

جیرفت در ۲ کیلومتری غ آن قرار دارد.
سبزواری: ← هادی سبزواری.
سبزه میدان (sabze meydān)، نام میدان معروفی در ناحیه‌ی بازار شهر تهران. وجه تسمیه‌ی آن اینست که در سلطنت زندیه و تا مدتی در عهد قاجاریه، این ناحیه و اطراف آنرا که بمنزله‌ی دشتی بود سبزی برای مصرف مردم تهران می‌کاشتند، و از عهد محمد شاه قاجار تا سال ۱۲۶۹ هق، "قاپوق" [= چوبه‌ی دار] در وسط این میدان بود، و کسبه‌ی بسیار پست در آنجا به کسب میپرداختند. هفت تن بابیه‌ی متهم به توطئه بر ضد ناصرالدین شاه، به امر امیر کبیر در سبزه میدان بدار آویخته شدند. به امر ناصرالدین شاه، دار را به خارج شهر بردند، و این میدان که صورتی بسیار ناپسند پیدا کرده بود، به مباشرت حاج علی خان مقدم مراغه‌ای، ملقب به حاجب‌الدوله، به نزهتگاهی برای مردم شهر و محل تجارت تبدیل گردید (۱۲۶۹ هق). در روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه (مورخ پنجشنبه‌ی 10 شوال ۱۲۷۰ هق) شرحی در باب بازدید ناصرالدین شاه از سبزه میدان مذکور است. در جوار این میدان، در قسمت جغ آن در انتهای بازار توتون‌فروشها، مؤسسه‌ای بنام مجمع الصنایع وجود داشت که طرح آنرا امیر کبیر ریخته بود و بعد از قتل وی دایر شد. هدف این مؤسسه تربیت و تشویق اهل هنر و ترویج صنایع داخلی بود. در گزارش مورخ محرم ۱۲۶۹ هق، تعداد استادان این مؤسسه ۴۵ و تعداد شاگردان آن ۱۴۴ ذکر شده است.
سبزینه: ← کلوروفیل.
سبسطیه، فلسطین؛ ← سامره.
سبط (sebt)، جمعش اسباط (asbāt)، لفظ عربی بمعنی نواده و فرزندزاده، که در جزء بعضی از اعلام آمده است (مثلا "سبط ابن الجوزی"). سبط بمعنی طایفه و قبیله‌ی یهود نیز هست؛ برای **اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل** ← اسرائیل.
سبط ابن الجوزی (sebte ebno 'l.jăzi)، یا **سبط ابن جوزی** (ebne)، شهرت **شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف ابن قزاوغلی** (qezoqli)، ۵۸۲-۶۵۴ (و بقولی ۶۴۴) هق، واعظ و دانشمند و مورخ بغدادی. وی چون دخترزاده‌ی ابوالفرج ابن الجوزی I بود مشهور به سبط ابن جوزی شد. سبط ابن جوزی نخست نزد ابن الجوزی تلمذ کرده سپس به دمشق رفت. تذکره‌ی خواص الامه (چاپ تهران) و تاریخ مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان از تألیفات اوست. وفاتش در دمشق اتفاق افتاد، و هم آنجا در جبل قاسیون مدفون گشت.
سبعات خزیر (saba'āte xazir)، نام چهار تل کوچک، در پشتکوه لرستان، که تشکیل تل بزرگی میدهند. یکی از مهمترین نقاط سوق الجیشی ادوار باستانی بوده، و بر سر دوراهی قدیم که معبر کلدانیان به شوش بوده جا داشته است.
سبع المثانی (sab'o 'l.masāni)، در علوم قرآنی، ← سوره‌ی حمد، که با بسم الله جمعاً هفت آیه است. مجموعه‌ی این هفت آیه را سبع المثانی میخوانده‌اند. در باب سبب تسمیه‌ی آن اختلاف است. قولی آنست که چون در نماز این هفت آیه مجموعاً دو بار خوانده میشده است، آنها را جمعاً به این نام خوانده‌اند. از وجوه دیگر در باب این تسمیه اینست که گفته‌اند سوره‌ی فاتحه دو بار بر پیغمبر وحی شده است، یک بار در مکه و یک بار در مدینه، و ازین روست که این هفت آیه را بنام سبع المثانی خوانده‌اند. سایر وجوهی که درین باب آمده است قابل توجه نیست، و در غالب تفاسیر ذکر آنها هست. بسبب تعظیم و تجلیلی که در سنت از سبع المثانی شده است‌و حتی گفته شده است که پیغمبر را بسبب آنکه سبع المثانی داده‌اند از سایر پیامبران ممتاز داشته‌اند‌این عنوان اهمیت خاص پیدا کرده است، و شیعه آن را کنایه از اهل بیت معصومین خویش میدانند، و از امام محمد باقر ع نقل میکنند که گفته است آن مثانی که به پیغمبر داده شده است مائیم.

بموجب بعضی روایات نیز مراد از سبع المثانی سوره‌ی فاتحه نیست، بلکه مجموعه‌ی هفت سوره‌ی طولانی اول قرآن است (بعد از سوره‌ی فاتحه)، و آنها را مثانی خوانده‌اند بسبب آنکه اخبار در آنها دوباره تکرار میشود. احتمال دارد که در این تسمیه‌ی اخیر تا حدی نظر به تسمیه‌ی سفر تثنیه از اسفار تورات نیز داشته‌اند (← تثنیه، سفر).
سبعه‌ی سیاره: ← زلالی خوناری.
سبعیه (sab'iyye)، عنوان عمومی فرقه‌هائی از شیعه که تعداد ائمه‌ی خویش را منحصر به هفت امام میدانسته‌اند (هفت امامی)، و یا، در باب شمار ائمه، به مراتب و ادوار هفتگانه قائل بوده‌اند. سبعیه در واقع از القاب اسماعیلیه و فرقه‌های منسوب به آنها است، که یا مانند اسماعیلیه‌ی خالص، امامت را بعد از امام جعفر صادق به پسرش اسماعیل ختم میکنند و او را بر خلاف آنچه گفته میشود که در عهد حیات پدر وفات یافته است، و درین باب "شاهد و محضر" (صورت جلسه) نیز درست شده است‌حیّ و باقی و قائم میشمارند، و یا مانند سایر فرقه‌های اسماعیلیه (مثلا مبارکیه)، امامت را بعد از اسماعیل حق پسرش محمد ابن اسماعیل میدانند. غالب فرقه‌های سبعیه که بعد از اسماعیل به محمد ابن اسماعیل گرویده‌اند معتقد شده‌اند به اینکه امامت در حقیقت به اسماعیل که امام هفتم است ختم میشود، و بعد از وی، و در نوبت محمد ابن اسماعیل، مرتبه‌ی امامت به مرتبه‌ی قائمیت ارتقا مییابد. سبعیه برای عدد هفت نوعی خاصیت و تأثیر قدسی و علوی قائل بوده‌اند، و میگفته‌اند همانگونه که طبقات آسمان و زمین و تعداد اندامهای انسان ۷ است، تعداد ائمه نیز ۷ خواهد بود. همچنین، سبعیه به هفت ستاره‌ی جرمانی، هفت جزیره‌ی ایمانی، هفت درجه‌ی مؤمنین، هفت ناطق، و هفت صامت (یا اساس) قائل بوده‌اند، و در حقیقت بسبب توقف در هفت، و مخصوصاً بعلت اهمیتی که به عدد هفت میداده‌اند، بنام سبعیه خوانده شده‌اند. برای تفصیل عقاید آنها ← اسماعیلیه؛ نزاریه؛ مستعلویه؛ حشیشیه؛ دروزیه.
سبک (sabk) [عربی، = گداختن و بقالب ریختن]، در ادبیات، روش یا شیوه‌ای خاص که شاعر یا نویسنده‌ای برای بیان مطالب و اندیشه‌های خویش بکار میبرد، و مشخص اثری ادبی از اثر ادبی دیگر است. نوع الفاظ و ترکیبات و جمله‌بندی و طرز تعبیر معانی مهمترین عوامل در چگونگی سبک یا شیوه‌ی ادبی هر شاعر یا نویسنده است.

در نثر فارسی بطور کلی چند سبک را میتوان نام برد. (۱) سبک دوره‌ی سامانی، که به سادگی، روانی، خالی بودن از صنایع بدیعی، و بسیاری لغات و ترکیبات فارسی ممتاز است؛ مانند تاریخ بلعمی و کتاب حدود العالم. (۲) سبک دوره‌ی غزنوی و اوایل سلجوقی، که به افزونی لغات و ترکیبات عربی/نسبت به دوره‌ی پیش، اطناب و تفصیل جمله‌ها، و گاه ایراد مترادفات مشخص است؛ مانند تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه. (۳) سبک اواخر سلجوقی تا اوایل دوره‌ی مغول، که به ایراد صنایع بدیعی، مترادفات بسیار، و فراوانی لغات و ترکیبات عربی معروف است؛ مانند مقامات حمیدی و مرزبان‌نامه. (۴) سبک دوره‌ی مغول، یا نثر مصنوع، که به تکلفات بدیعی، اصطلاحات علمی، غلبه‌ی لغات عربی بر فارسی، و ایراد آیات و اخبار و امثال عربی ممتاز است؛ مانند تاریخ وصاف، نفثة المصدور زیدری، و التوسل الی الترسل. (۵) سبک دوره‌ی بازگشت ادبی، که به تقلید از نثر گلستان و تاریخ بیهقی بازشناخته میشود؛ مانند منشآت قائم مقام و ناسخ التواریخ. (۶) سبک ساده‌نویسی جدید، از دوران مشروطیت تا کنون، که همچنان روی در ترقی دارد، و نمونه‌های آن سرگذشت حاجی بابا، مسالک المحسنین طالبوف، ترجمه‌های سه تفنگدار و سفر هفتادروزه، و مقالات نویسندگان درجه‌ی اول زمان حاضر است.

در شعر فارسی بر روی هم سه سبک کلی معروف است. (۱) سبک خراسانی یا ترکستانی (بمناسبت اینکه نخستین سخنسرایان ایران از خراسان و سیستان و ماوراء النهر برخاستند، و به لهجه‌ی این نواحی شعر سرودند)، که مشخصات آن سادگی الفاظ، روانی فکر، خالی بودن از تخیلات دور از ذهن، کمی لغات عربی، و مقید نبودن به ایراد صنایع بدیعی است، و تا قرن ۶م هق رواج داشت؛ مانند شعرهای رودکی، عنصری، فرخی، منوچهری، و دیگر شعرای خراسان. شکل خاص شعر در سبک خراسانی قصیده است. (۲) سبک عراقی (از آن رو که این شیوه‌ی سخنسرائی در ری و اصفهان و آذربایجان و فارس رواج یافت)، که مشخصات آن آرایش کلام به صنایع بدیعی، آوردن استعاره و کنایه، معانی و مضامین لطیف، و آمیختگی بیشتر با لغات عربی است، و از اوایل قرن ۶م شیوع پیدا کرد. شکل خاص شعر در سبک عراقی غزل است؛ مانند غزلهای سعدی و حافظ. (۳) سبک هندی (بمناسبت اینکه پیروان این شیوه بیشتر در دربار امپراطوران گورکانی هند بسر میبرده‌اند)، که ممیزات آن تخیلات دقیق و مضمون‌پردازی، معانی پیچیده و باریک و دور از ذهن، الفاظ ساده و بازاری، کثرت استعاره و کنایه، و آوردن امثال بسیار در شعر است، و از نیمه‌ی دوم قرن ۱۰م تا اواخر قرن ۱۲م رواج داشته است. شکل خاص شعر درین سبک نیز غزل است؛ مانند غزلهای صائب، کلیم کاشانی، و عرفی شیرازی.

در بیان سبکها، مکان مورد توجه نیست، بدین معنی که مثلا، هنگامی که سبک هندی در شعر رواج یافت، همه‌ی شعرای فارسی‌زبان، چه در هند و چه در ایران یا جای دیگر، بدان سبک شعر میگفتند.
سبکتکین (saboktakin) [ابومنصور ناصرالدین سبکتکین]، ف ۳۸۷ هق، مؤسس سلسله‌ی غزنویان

آل ناصر. وی در آغاز غلام البتکین بود؛ اما بسبب کفایت و شجاعتی که داشت، به دامادی وی رسید. بعد از وفات (۳۵۲ هق) البتکین، اخلاف او نتوانستند از عهده‌ی اداره‌ی امور برآیند. ازین رو، امرا در ۲۷ شعبان ۳۶۶ هق سبکتکین را به امارت برداشتند، و او بست، زمین داور، قصدار، بامیان، طخارستان، و غور را گرفت. پس از فتح بست، ابوالفتح بستی را به دبیری خود برگزید. بعد از این فتوحات، سبکتکین وارد دشت سند شد، و با جیپال (jaypāl)، از حکام آن نواحی جنگ کرد، و قسمتی از بلاد او (از جمله پیشاور) را تصرف نمود. سپس به خواهش امیر نوح II سامانی لشکر به خراسان کشید، و با بغرا خان جنگید، و امیر نوح را که از بغرا خان گریخته بود به بخارا بازآورد. نوح، پس از این فتح، سبکتکین را لقب ناصرالدوله و پسرش محمود را لقب سیف‌الدوله داد (← محمود غزنوی)، و حکومت خراسان را به سبکتکین سپرد (۳۸۴ هق). سبکتکین مردی عاقل و دلیر و دیندار و مشفق بود. وفاتش در حدود بلخ روی داد.

سبک خراسانی یا **ترکستانی:** ← سبک، در ادبیات.

سبکری (sobkari)، قرن ۳م هق، حاکم فارس از جانب یعقوب لیث، و سپس از جانب مقتدر خلیفه. وی نخست از غلامان یعقوب لیث بود، و یعقوب او را در حدود سنه‌ی ۲۵۵ هق در راه کابل به بندگی گرفته بود. گویند سبکری از ترکان خلج بود، و یعقوب بسبب خوبروئی وی فریفته‌اش گشت، اما به پاس دیانت و تقوی، او را یک چند از خویشتن دور بداشت، و چون به مردی رسید، خود یعقوب یا برادرش عمرو لیث امارت فارس بدو داد، و بعدها او در فارس و کرمان قدرت بدست آورد، و بعد از اسارت عمرو لیث، با خلیفه مقتدر سازش کرد، و نواده‌ی عمرو لیث، طاهر ابن محمد صفاری را با برادرش یعقوب گرفته بند برنهاد و به بغداد فرستاد. بعداً غرور بر سبکری مستولی گشت، و از تأدیه‌ی خراجی که پرداخت آن را به خلیفه تعهد کرده بود سر فروپیچید، و چون خلیفه لشکر به دفع او فرستاد، بگریخت و به یم رفت، و بقولی به مرو رفت و نزد احمد سامانی پناه جست؛ اما به دستور خلیفه گرفتار شد، و به بغداد گسیل گشت (جمادی الآخر ۲۹۹ هق).

سبک عراقی: ← سبک، در ادبیات.

سبکهای معماری کلاسیک. سبکهائی که در معماری کلاسیک برای ساختن بناهای ستوندار بکار رفته است بطور کلی پنج نوع است: دوریک، یونیک، کورنتی، توسکان (← دوریک)، و سبک "مرکب". اجزای ستونهای سبک "مرکب" ترکیبی از ستونهای یونیک و کورنتی است. سه سبک اول یونانی‌الاصل، و دو سبک اخیر رومی‌الاصل هستند. تصاویر را ملاحظه کنید.

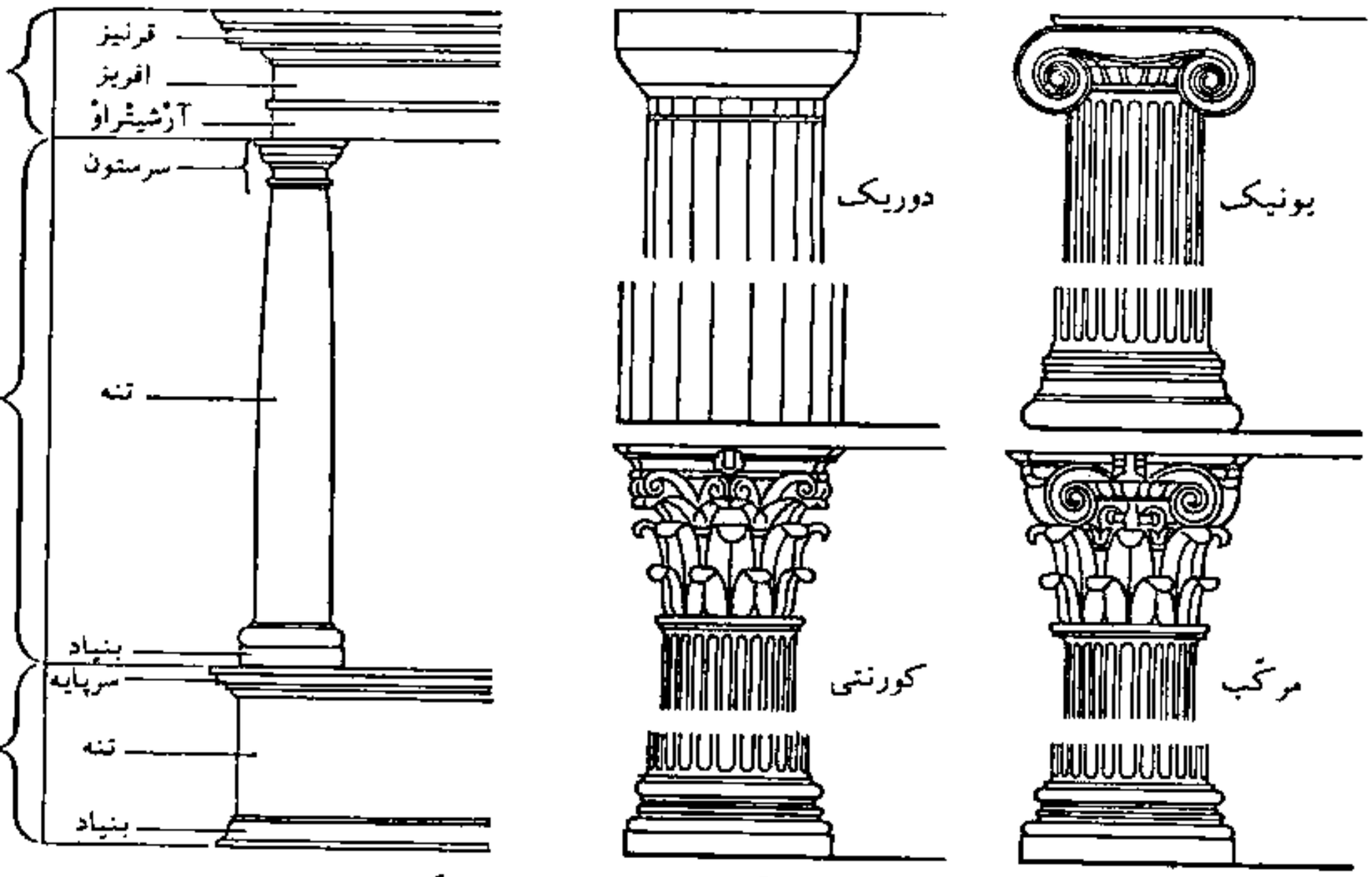

سبکهای پنجگانه‌ی معماری کلاسیک

سبک هندی: ← سبک، در ادبیات.

سبکی (sobki)، خاندان معروفی از علمای شافعی، که به محلی بنام سبک (sobk)، در ناحیه‌ی ممفیس مصر منسوبند. از مشاهیر آنها **تقی‌الدین ابوالحسن علی سبکی، ۶۸۳–۷۶۵ هق**، است، که در قاهره و دمشق مدرس و مفتی و قاضی بود. از آن تألیفات او را بیش از ۱۵۰ برشمرده‌اند. از آن جمله است الدر النظیم فی تفسیر القرآن العظیم، الابتهاج فی شرح المنهاج، و الرقم الابریزی فی شرح مختصر التبریزی. پسرش، **بهاءالدین ابوحامد احمد سبکی، ۷۱۹–۷۷۳ هق**، مانند پدر، در قاهره و دمشق مدرس و مفتی و قاضی بود، و در مکه درگذشت. آثارش مشتمل است بر شرح ناتمام حاوی قزوینی، عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح، شرح مختصر ابن حاجب، و غیره. برادر بهاء الدین، **تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب سبکی، ۷۲۷؟–۷۷۱ هق**، نیز در قاهره و دمشق مدرس و مفتی و قاضی بود. در ۷۶۹ مدت ۸۰ روز محبوس بود. عاقبت به مرض طاعون درگذشت. آثارش مشتمل است بر رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب، شرح منهاج بیضاوی، و طبقات الشافعیة الکبری.

سبکی (sobki)، شهرت **شیخ محمود خطاب** (xattāb)، ۱۲۷۴–۱۳۵۲ هق، فقیه مالکی مصری و مصلح دینی. در آغاز تحت تأثیر تصوف بود، و در امور مذهبی شور فراوان داشت. در جامع ازهر درس خواند، و سپس مدرس آنجا بود. حتی در ایام تحصیل رساله‌هائی بر ضد بدعت در دین نوشت. در ۱۳۳۱ هق، مجمعی بنام الجمعیة الشرعیه برای عملی کردن افکار خود تأسیس کرد، و تا هنگام مرگ ریاست آن را داشت. پیروانش به سبکیه معروفند. آثارش، علاوه بر آنچه در اصلاحات دینی نوشته، مشتمل است بر شرح جامعی بنام المنهل العذب بر سنن ابوداود.

سبلان (sabalān) یا **سولان** (sava-lān)، رشته‌کوهی بطول ح ۶۰ کم و بعرض ح ۴۵ کم، در نواحی اردبیل و سراب و اهر، ل آذربایجان شرقی، لغ ایران. در غ کوههای طالش واقعست، و از غ به قوشه‌داغ متصل میباشد. قله‌ی مهم آن، سبلان (به ارتفاع ۴٬۸۲۱ متر)، در ۲۰ کیلومتری غ شهر اردبیل قرار دارد؛ این قله‌ی آتشفشانی خاموش شکل مخروط کامل دارد، و اکثر مستور از برف میباشد. در دامنه‌های آن آب‌های گرم و سرد معدنی وجود دارد. عسل سبلان معروفست.

سبلوئیه (sablu'iyye)، دهستان (جه ح ۴٬۳۰۰؟)، بخش زرند، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۱ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. آبادی‌هایش اکثر در دره واقع اند. مرکزش، **سبلوئیه** (جه ۳۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری ج زرند است.

سبو[1] (sebu)، جزیره (ح ۴٬۴۰۰ کمه؛ جه ۱٬۳۵۰٬۱۳۰)، از جزایر ویسایان، فیلیپین. کرسی و بندر عمده‌اش، **سبو** (جه ۲۰۱٬۳۶۲)، بر ساحل شرقی است. در ۱۵۶۵ لوپث د لگاسپی آنرا بنا کرد؛ تا ۱۵۷۱ پایتخت مستعمره‌ی اسپانیائی جزایر فیلیپین بود. صادراتش کنف و کوپرا است.

سبو[2]**، وادی** (vādie sabu)، رودی بطول ح ۳۳۰ کم، لغ مراکش. بطرف ل و سپس غ جریان یافته در ل رباط به قطلا میریزد. تا فاس قابل کشتیرانی است. مهدیه (سابقاً معموره) بر مصب آنست.

سبورقان، افغانستان: ← شبرغان.

سبولت: ← شبولت.

سبیلی، ماهی: ← اسبله.

سبین[3] (sabin)، رود کشمة، که در ایالت تکزاس سرچشمه میگیرد، قسمتی از مرز تکزاس–لویزیانا را تشکیل میدهد، و به خلیج مکزیک میریزد.

سپا[4] (spā)، شهر (جه تخمیناً ۹٬۶۷۲)، ایالت لیژ، ش بلژیک، در آردن و نزدیک مرز آلمان. چشمه‌ها و حمامهای آب معدنی آن، که از قرن ۱۶م برای استحمام مورد استفاده بوده، سبب شهرت

(۱)Cebu (۲)Seb(o)u (۳)Sabine (۴)Spa

جهانی این شهر گردیده، تا آنجا که لفظ سپا به همه‌ی اماکن بهداشتی دارای چشمه‌ها و حمامهای آب معدنی اطلاق میشود. کنفرانس سپا (۱۹۲۰) به مسئله‌ی پرداخت غرامات جنگی آلمان رسیدگی کرد.

سپاتیسوود[1]، جان (jān spātiswud)، ۱۵۶۵–۱۶۳۹، کشیش و مورخ اسکاتلندی؛ مؤلف تاریخ کلیسای اسکاتلند (۱۶۵۵).

سپارتا یا سپارته، یونان قدیم: ← اسپارت.

سپارتاسیستها: ← سپارتاکوس، حزب.

سپارتاکوس[2] (spārtākus)، ف ۷۱ ق‌م، گلادیاتور رومی، رهبر آخرین و عمده‌ترین جنگهای بردگان. از مدرسه‌ی گلادیاتورها در کاپوا فرار کرد؛ بسیاری از غلامان بدور او گرد آمدند؛ در ۷۲ ق‌م بر قسمت زیادی از ج ایتالیا استیلا داشت. کراسوس و پومپیوس قیام را فرونشانیده ح ۶٬۰۰۰ تن از بردگان اسیر را مصلوب کردند.

سپارتاکوس[2]، حزب، یا سپارتاسیستها[3] (spār-tāsist.hā)، حزبی از سوسیالیستهای رادیکال آلمانی که در ح ۱۹۱۶ تأسیس شد، و رهبری آنرا کارل لیبکنشت و روزا لوکسمبورگ داشتند. در ۱۹۱۸ رسماً به حزب کمونیست آلمان تبدیل شد. قیام و تظاهرات آن در ژانویه‌ی ۱۹۱۹ در برلین بوسیله‌ی گ. نوسکه فرونشانده شد.

سپاک[4]، پول هانری (pol hānri spāk)، ۱۸۹۹–، از رجال سوسیالیست بلژیک. دو بار نخست‌وزیر بود (۱۹۳۸–۳۹ و ۱۹۴۷–۴۹). در ۱۹۳۸–۴۹ تقریباً پیوسته، و نیز در ۱۹۵۴–۵۷ وزیر امور خارجه‌ی بلژیک بود. وی نخستین رئیس (۱۹۴۶) مجمع عمومی سازمان ملل متحد، و در ۱۹۵۷–۶۱ دبیر کل ناتو بود. سپاک همواره برای وحدت سیاسی و اقتصادی اروپای غربی کوشا بوده است.

سپالاتو، کروآسی: ← سپلیت.

سپئوسیپوس[5] (speusippos)، فیلسوف و ریاضیدان یونانی، متولد آتن، که از ح ۳۴۸ تا ۳۳۹ ق‌م رونق داشت. از بستگان افلاطون بود، و پس از وی، جانشین او در ریاست آکادمیا بود (۳۴۸–۳۴۷ ق‌م). آثاری در باب اعداد اول و اعداد مسطح و مجسم دارد.

سپاه بهداشت: ← سپاه دانش.

سپاه جاویدان (sepāhe jāvidān)، سپاه ۱۰٬۰۰۰ نفری از مردان جنگ‌آزموده، که در عهد داریوش بزرگ تشکیل شد، و همواره حاضر به جنگ بود. اگر کسی از افراد آن میمرد یا کشته میشد، بی‌درنگ دیگری بجای وی میگماشتند.

سپاه داذور: ← داذور.

سپاه دانش (sepāhe dāneš)، عنوان طرح و سازمانی در دستگاه فرهنگی ایران، که هدفش تعمیم تعلیمات ابتدائی در آبادیهای کشور است. افراد "سپاه" عبارتند از فارغ التحصیلهای دوره‌ی متوسطه، که به صورت "صنف تعلیم‌دهنده" به نقاط مختلف کشور اعزام میشوند. اولین لایحه‌ی قانونی تشکیل سپاه دانش در دوره‌ی تعطیل مجالس مقننه در روز ۴ آبان ۱۳۴۱ هش به تصویب هیئت دولت، و سپس در جزء لوایح ششگانه به تصویب ملت ایران رسید. افراد سپاه، پس از طی دوره‌ای ۴ماهه در مراکز آموزشی ارتش، در صورت توفیق یافتن در امتحانات مربوط، به درجه‌ی گروهبانی نائل، و برای خدمت در سپاه دانش به وزارت فرهنگ مأمور میشوند. اولین دوره‌ی سپاهیان دانش مشتمل بر ۲٬۵۰۰ نفر بود، که در اردیبهشت ۱۳۴۲ هش به محلهای خدمت آموزگاری عزیمت نمودند.

توفیقی که در اجرای این طرح حاصل شد موجب پیدایش طرح سپاه بهداشت، برای تعمیم سلامت جسمی و بهداشت عمومی گردید، که بر طبق آن، پزشکان، لیسانسیه‌ها، و فارغ التحصیلان متوسطه، بصورت گروههای سیار در نقاط محروم از این امکانات مشغول خدمت میشوند. فرمان تشکیل سپاه بهداشت در بهمن ماه ۱۳۴۲ هش صادر شد.

سپاه رستگاری[6] (sepāhe rastegāri)، سازمان بین‌المللی مسیحی برای خدمات مذهبی و نوع‌دوستی. این سازمان را ویلیام بوث با کومک زوجه‌ی خود ک. م. بوث در ۱۸۶۵ در شهر لندن بنیان نهاد. نامش در آغاز انجمن تبلیغ مسیحی یا انجمن احیای شرق لندن بود، و در ۱۸۷۸ به سپاه رستگاری تغییر یافت، و تشکیلات آن صورت تشکیلات نظامی بخود گرفت؛ و ویلیام بوث اولین "ژنرال" سپاه رستگاری شد. در ۱۸۹۰ سپاه رستگاری در قاره‌ی اروپا، امریکای شمالی، استرالیا، و هندوستان گسترش داشت. اقدامات سپاه در کشمکش در ۱۸۸۰ آغاز شد. فرزندان و نوادگان و. بوث در پیشرفت کار سپاه کوشیدند، چنانکه دخترش، ایونجلین کوری بوث (ivanjalin kōri but)، در ۱۹۰۴ فرمانده سپاه رستگاری کشمکش، و در ۱۹۳۴ ژنرال سپاه بین‌المللی بود. جمعیت سپاه رستگاری عقیده‌ی رسمی خاصی ندارد.

سپاهیان، شورش: ← شورش سپاهیان.

سپایزر[7]، ایفریم آویگدور (ifreyim āvigdor spāyzər)، ۱۹۰۲–، مستشرق امریکائی؛ متولد گالیسی (اتریش). در ۱۹۲۰ به کشمکش رفت. از ۱۹۲۸ استاد زبانها و ادبیات سامی در دانشگاه پنسیلوانیا بوده است. در ۱۹۲۶–۲۸ در عراق مشغول مطالعه بود، و سپس ریاست هیئت باستان‌شناسان امریکائی را در حفاریهای تپه گورا بر عهده داشت. در ۱۹۳۳–۴۱ از نویسندگان مجله‌ی انجمن شرقشناسی امریکا بود. آثارش مشتمل است بر مدخل زبان حوری؛ کشورهای متحد و شرق نزدیک (۱۹۴۷)؛ و اساطیر و حماسه‌های اکدی.

سپتامبر[8] (septāMbr)، ماه ۹م سال شمسی مسیحی، دارای ۳۰ روز، مطابق ح 10 شهریور ماه تا ۸ مهر ماه. نیز ← تقویم یولیانی؛ تقویم گرگوری.

سپتیسمی[9] (septisemi، فنـ) یا **خونگند** (xun-gand)، مرحله‌ی خطرناکی از بعضی از بیماریهای عفونی، که در اثر وارد شدن مقادیر زیاد باکتری از یک مرکز عفونت به خون ایجاد میگردد. بعضی از انواع توکسمی (toksemi، فنـ) (آکنده شدن خون با مواد زهرآگین) در اثر سپتیسمی بوجود میآید.

سپتیم سور، نام فرانسوی سوروس، امپراطور روم.

سپتیمیوس سوروس، امپراطور روم: ← سوروس.

سپر[10] (separ)، در اصطلاح زمینشناسی، هسته‌ی اصلی قاره‌های زمین از دوران پرکامبرین که در اطراف آن و تا حدی بر روی آن سنگهای تهنشستی جدیدتر تهشته شده‌اند. این اصطلاح اصلا در مورد پهنه‌ی پرکامبرین کانادا، که بشکل زره بود، بکار میرفت (← لارنسی، فلات)، و سپس در مورد پهنه‌های اولیه‌ی سایر قاره‌ها نیز قطع نظر از شکل آنها استعمال میشود.

سپرانسکی[11]، میخائیل میخایلوویچ (mixāil mixāylovic sperānski)، ۱۷۷۲–۱۸۳۹، از رجال روسیه. به تقاضای آلکساندر I، طرحی برای قانون اساسی روسیه ریخت (۱۸۰۹)، که چون متضمن شرکت توده‌ی مردم در امر قانونگذاری و الغای تدریجی سرفداری (← سرف) بود، مورد قبول واقع نشد. پیشنهاد او در باره‌ی مالیات بر درآمد باعث رنجش عده‌ای از اشراف شد؛ وی را به داشتن روابط سری با فرانسه متهم کردند، و آلکساندر، برای جلب حمایت اشراف در جنگ با فرانسه، او را تبعید کرد (۱۸۱۲). در ۱۸۱۹ به فرمانداری کل سیبریه منصوب شد. در ۱۸۲۱ به سن پطرزبورگ بازگشت، ولی دیگر نفوذ کلامی را که در آلکساندر I داشت بازنیافت. در سلطنت نیکولای I بیشتر به محافظه‌کاری گرایید. تدوین قوانین روسیه در ۱۸۳۳ از کارهای او است.

سپردار (separ.dār)، حشره‌ای از تیره‌ی دیاسپیدیدای (Diaspididae) و جزء دسته‌ی شپشکها. این حشرات را به این علت سپردار میگویند که افراد آنها، پس از خروج از تخم، ماده‌ی مومی‌شکلی از خود ترشح میکنند که روی بدن آنها را با پوششی مانند سپر میپوشاند. شکل سپر بر حسب جنس حشره متفاوت است، و اغلب میتوان از روی شکل ظاهری سپر جنس حشره را تشخیص داد. سپردارها حشرات کوچکی هستند کم و بیش مدور، و قطر آنها از ۲ تا ۳ ملم تجاوز نمیکند. چندین جنس از سپردارها آفت درختان، بخصوص درختان مرکبات، میباشند که مهمترین آنها عبارتند از سپردار قهوه‌ای مرکبات (*Chrysomphalus dictyospermi*)، سپردار "واوی‌شکل" مرکبات (*Lepidosaphes beckii*)، و سپردار "واوی‌شکل" سیب (*L. ulmi*). با تمام این سپردارها میتوان با محلول پارافین مایع و یکی از سموم فسفری (مانند پاراتیون، مالاتیون، دیازینون، و غیره) مبارزه کرد.

سپرز[12] (seporz) یا **طحال** (tahāl)، عضو نرم غده‌مانند، که در سمت چپ قسمت بالای شکم، در پشت معده، قرار دارد، و چون همیشه پر از خون است، ارغوانی‌رنگ بنظر میرسد. طحال حاوی مقدار زیادی بافت لنفاوی است، و در آن، گویچه‌های قرمز ازکارافتاده جمع‌آوری و حل میشوند، تا مواد درون آنها دوباره به مصرف خونسازی برسد. طحال ماده‌ای میسازد که خونسازی را در بدن محدود میکند. وظایف طحال تا کنون کاملا شناخته نشده‌اند. خارج ساختن این عضو برای درمان بعضی بیماریهای خونی ضروری است.

---

(۱)Spottiswood (۲)Spartacus (۳)Spartacists (۴)Spaak (۵)Speusippus (۶)Salvation Army (۷)Speiser (۸)September (۹)septicemia (۱۰)shield (۱۱)Speranski (۱۲)spleen

سپرنگر، آلویس، مستشرق، ← شپرنگر، آلویس.

سپری[1]، المر امبروز (elmər ambröz speri)، ۱۸۶۰–۱۹۳۰، مهندس و مخترع امریکائی. ژیروسکوپی اختراع کرد که در حمل و نقل موارد استعمال عدیده دارد. اسبابهای برقی متعدد نیز اختراع کرده است.

سپرینگفیلد[2] (springfild)، نام چند شهر در کشمت. **۱-** شهر (جه ۸۲°۷۲۳)، غ قسمت مرکزی ایالت اوهایو، کنار رود مد. **۲-** شهر (جه ۸۳°-۲۷۱)، کرسی ایالت ایلینوا، چغ شیکاگو. مرکز بازرگانی، صنعتی، و توزیع ناحیه‌ای فلاحتی و زغال‌خیز است. آبراهام لینکلن مدتی درین شهر زیست، و آرامگاه او در اینجا است. **۳-** شهر صنعتی (جه ۱۷۴°۴۶۳)، چغ ایالت ماساچوست، کنار رود کونکتیکت. محصولاتش ماشینهای برقی، سلاحهای آتشین، موتورسیکلت، و کالاهای پلاستیکی است. از ایستگاههای راه آهن زیرزمینی بود. **۴-** شهر (جه ۹۵°۸۶۵)، چغ ایالت میسوری، مرکز فلاحتی و صنعتی و دارای کارگاههای راه آهن و فلزگری است.

سپستان (sepestān)، (*Cordia myxa*)، درختی از تیره‌ی گاوزبانیان، که در نواحی گرم میروید، و نیز میوه‌های ملتین آن.

سپکتروسکوپ: ← طیفنما.

سپلوگا، گردنه، آلپ: ← شپلوگن.

سپلیت[3] (split)، ایتالیائی **سپالاتو[4]** (spälāto)، شهر (جه ۹۹°۴۶۲)، چ کروآسی، یوگوسلاوی. بزرگترین شهر دالماسی و از بندرهای عمده‌ی آدریاتیک، و سیاحتگاه است. شهر در اطراف کاخی بوجود آمد که در ۲۹۵–۳۰۵ بوسیله‌ی دیوکلسین بنا شد (وی در همین کاخ درگذشت). در قرن ۷م، اهالی شهر سالونا در مقابل هجوم آوارها به این کاخ پناهنده شدند، و بدین طریق، کاخ مرکزی شد که شهر در اطراف آن پیدایش یافت. پس از آن مقر اسقف اعظم (از ۱۸۲۰ اسقف) کاتولیک رومی شد، و در قرون وسطی بندر معموری بود. در قرون ۱۳م–۱۵م بین مجارستان و ونیز متنازع فیه بود، و در ۱۴۲۰–۱۷۹۷ تحت حکومت ونیز و بعداً تا ۱۹۱۸ تحت حکومت اتریش بود، و سپس جزء یوگوسلاوی شد. آثار فراوان از دوره‌ی رومیها دارد، که مهمترین آنها همان کاخ عظیم دیوکلسین است. کلیسای جامع و تعمیدگاهش اصلا از معابد رومی بوده‌اند. باروهای قدیمی و عمارت شهرداری آن از دوره‌ی ونیزیها است.

سپنتامینو: ← امشاسپند؛ زردشتی، دین.

سپنتمد: ← گاتها.

سپندر[5]، ستیون (stivən spendər)، ۱۹۰۹–، شاعر و منتقد انگلیسی. اشعارش متضمن اعتراضات و انتقادات اجتماعی است. داستانها و آثار انتقادی (مانند عنصر مخرب، ۱۹۳۵؛ زندگی و شاعر، ۱۹۴۲) و کتابی در زندگینامه‌ی خودش (بنام جهانی در جهان، ۱۹۵۱) نوشته است.

سپنس[6]، تامس (tāməs spens)، ۱۷۵۰–۱۸۱۴، سوسیالیست انگلیسی و طرفدار تقسیم اراضی، مؤلف کتاب حقوق حقیقی انسان (۱۷۷۵).

سپنسر[7]، ادمند (edmənd spensər)، ۱۵۵۲؟–۹۹، شاعر انگلیسی، مت لندن. با مردان بزرگی چون سر و. رالی و سر ف. سیدنی دوستی داشت. مدتی دبیر اسقف راچیستر بود. در ۱۵۸۰، با سمت دبیری لرد گری (نایب‌السلطنه‌ی ایرلند از جانب ملکه‌ی انگلستان)، به ایرلند رفت. در ۱۵۸۹، به امید آنکه در دربار مقامی به دست آورد، به لندن رفت، ولی توفیقی نیافت. پس از شورش ۱۵۹۸ ایرلند به لندن بازگشت، و سال بعد درگذشت، و در وستمینستر ابی مدفون شد. سپنسر بزرگترین شاعر زمان خود بود، و استاد مسلم زبان و شعر به شمار میرفت. در آغاز شاعری از ویرژیل پیروی میکرد، و منظومه‌ی گاهنامه‌ی شبانان (۱۵۷۹) را به تقلید از اشعار شبانی او سرود. شاهکار مسلمش ملکه‌ی پریان است که گویا به تقلید از رولاند خشمگین تصنیف آریوستو سروده شده، و اگرچه ناتمام است، مبین بینش عمیق اخلاقی، استادی در فن شعر، و تسلط شاعر بر زبان و لغت است. از منظومه‌های دیگرش استرفل (astrəfel) (۱۵۸۶، در رثای سر ف. سیدنی)، امورتی (amurati) (۱۵۹۵)، در معاشقاتش با الیزابت بویل (boyl)، و شکایات (۱۵۹۱) است.

سپنسر[8]، خلیج (spensər)، شاخابه‌ی بزرگ قهنه، در استرالیای جنوبی، بین شبه جزیره‌های ایر و یورک.

سپنسر[8]، هربرت (hërbərt spensər)، ۱۸۲۰–۱۹۰۳، فیلسوف انگلیسی. مطالعات وسیع خود را در علوم طبیعی و اجتماعی در فلسفه بکار برد، و بر آن شد که یک رشته تصنیفاتی تحت عنوان فلسفه‌ی ترکیبی بنویسد، و اصل تکامل را مفهوم وحدت‌بخش علوم طبیعی و اجتماعی قرار داد. زمانی که به این کار همت گماشت هنوز کتاب معروف داروین منتشر نشده بود، و پس از انتشار آن، سپنسر در عقاید خود راسختر شد، و از تحقیقات داروین نیز استفاده کرد، و قبلا هم از لامارک بهره‌مند شده بود. آثار معتبر وی همان کتابهائی است که بعنوان فلسفه‌ی ترکیبی تدوین کرده است، و مشتمل است بر مبادی نخستین (۱۸۶۲)، اصول زیستشناسی (۱۸۶۴–۶۷)، اصول روانشناسی (۱۸۵۵)، اصول جامعه‌شناسی (۱۸۷۶–۹۶)، و اصول اخلاق (۱۸۹۱). در کتاب مبادی نخستین میگوید که ما فقط میتوانیم به پدیده‌ها معرفت بیابیم، ولی امری هست که "نادانستنی" است، و اهل علم هر قدر معرفتشان بر امور دانستنی پیش می‌رود بیشتر به آن نادانستنی برمیخورند، ولی آنچه دانستنی است همین پدیده‌ها است که بر طبق قانون تکامل از آن نیروی نادانستنی ناشی می‌شوند. در اصول زیستشناسی و در اصول روانشناسی قائل به نظریه‌ای ماشینی در توجیه حیات شده است، و جانداری را سازگاری دائمی احوال درونی موجود با روابط بیرونی آن (یعنی مقتضیات خارجی) میشمارد. فلسفه‌ی ترکیبی سپنسر منتهی به اصول اخلاق میشود، که پایه‌ی آن سازگار شدن موجود زنده است با تغییرات محیط.

سپوتنیک[9] (sputnik) [روسی، = قمر]، نام نخستین قمرهای مصنوعی که بوسیله‌ی تجشس پرتاب شد. (در تجشس وسایطی را که برای بررسی کره‌ی ماه فرستاده‌اند **لونیک**، قمرهای مصنوعی را که از ۱۹۶۲ ببعد فرستاده‌اند **کوسموس**، و قمرهای مصنوعی با سرنشین را **واستوک** مینامند.) روسها نیت خود را برای فرستادن قمرهای مصنوعی به جو بوسیله‌ی سدوف اعلام کردند. نخستین سپوتنیک ("سپوتنیک I") در ۴ اکتبر ۱۹۵۷ پرتاب شد، و عامه‌ی مردم و متخصصین را دوچار شگفتی کرد، مخصوصاً که طرح واگذارد در سال ۱۹۵۵ بتوسط رئیس جمهور کشمت اعلام شده بود، و سپس تبلیغات فراوان در باب آن کردند. حیرت متخصصین از این جهت بود که وزن موشک را برای هر یک کگ وزن خود قمر حد 10 تن میدانستند، و حال آنکه وزن کلی سپوتنیک I مساوی ۴°۰۰۰ کگ و وزن قمر آن ۸۳٫۶ کگ بود. با سپوتنیک II (۳ نوامبر ۱۹۵۷)، به وزن کل ۴°۰۰۰ کگ و وزن قمر ۵۰۸ کگ، سگی نیز بنام لایکا به فضا پرتاب شد. سپوتنیک V، به وزن ۴°۵۹۰ کگ، در ۱۹ اوت ۱۹۶۰ پرتاب، و در ۲۰ اوت ۱۹۶۰ به زمین بازگردانیده شد. این سپوتنیک حامل ۲ سگ و چندین موش و تعدادی مگس و گیاهان متعدد، و مخصوصاً به وسایل علمی فراوان مجهز بود. فواصل اوج و حضیض مدار آن از زمین ۳۴۰ کم و ۳۰۶ کم بود.

سپوتنیکها امروز جنبه‌ی تاریخی دارند: سپوتنیک I بعنوان نخستین قمر مصنوعی، سپوتنیک II بعنوان نخستین قمر مصنوعی مسکون، و سپوتنیک V بعنوان نخستین وسیله‌ی فضاپیما که به زمین بازگردانیده شد (بفاصله‌ی 10 کیلومتری از نقطه‌ی پیشبینی‌شده). نیز ← قمر مصنوعی.

سپورادس[10] (sporādes)، جزایری پراکنده در دریای اژه، متعلق به یونان. تقسیم‌بندی آن در ادوار مختلف متفاوت بوده است. معمولا سپورادس شمالی را شامل سکوردوس و جزایر کوچکتر نزدیک سواحل ماگنسیا و ائوبویا، و گاهی شامل جزایر لمنوس و لسبوس (نزدیک ساحل لغ آسیای صغیر) میشمارند. سپورادس جنوبی شامل ایکاریا، ساموس، دودکانز، و کیوس است.

سپوروزوا[11] (sporozoā، لتی)، در حیوانشناسی، رده‌ای از سلسله‌ی آغازیان که جملگی زندگی انگلی دارند، و در بدن حیوانات عالیتر زندگی میکنند. بسیاری از آنها بیماریزا هستند (مانند انگل مالاریا).

سپوکن[12] (spōkan)، شهر (جه ۱۸۱°۶۰۸) و بندر تجارتی، ش ایالت واشینگتن، کشمت، کنار آبشار رود سپوکن؛ مرکز تجارتی و صنعتی ناحیه‌ی ثروتمند اطراف.

سپولتو[13] (spoleto)، شهر جه (۳۹°۷۲۸)، اومبریا، ایتالیای مرکزی. شهری است بسیار قدیمی؛ اتروسکها آنرا بنا کردند؛ در ۲۴۰ ق‌م بدست رومیان افتاد؛ یکی از شهرهای مهم اومبریای قدیم بود؛ در ح ۵۷۱ ب‌م مرکز دوک‌نشین بزرگی شد که لومباردها تأسیس کردند، و شامل بیشتر قسمت شرقی ایتالیای مرکزی بود؛ بعد از سقوط کارولنژیان، گی سپولتوئی (gie) خود را شاه ایتالیا اعلام کرد (۸۸۹)، و بعنوان

(۱)Sperry (۲)Springfield (۳)Split (۴)Spalato (۵)Spender (۶)Spence (۷)Spenser (۸)Spencer (۹)sputnik (۱۰)Sporades (۱۱)Sporozoa (۱۲)Spokane (۱۳)Spoleto

امپراطور روم غربی تاجگذاری نمود (۸۹۱). سپولتو در ۱۱۹۸ جزء ایالات پاپی و در ۱۸۶۰ جزء ایتالیا گردید. کلیسای جامع آن نقوش برجسته‌ی کار فرا فیلیپو لیپی، و نیز بقایائی از دوره‌ی رومیان دارد.

سپهبد خورشید: ← خورشید، سپهبد.

سپهدار اعظم: ← سپهدار تنکابنی.

سپهدار تنکابنی (sepahdāre tonokāboni)، شهرت **محمد ولی خان تنکابنی، ۱۲۶۴–۱۳۴۵** هق، از مشاهیر رجال عهد مشروطیت، و یکی از دو فاتح معروف تهران در آخر استبداد صغیر از دست محمد علی شاه قاجار (فاتح دیگر سردار اسعد). وی پسر حبیب‌الله خان سردار و نواده‌ی محمد ولی خان ساعدالدوله، از سرداران محمد شاه قاجار در ایام محاصره‌ی هرات، بود. محمد ولی خان تنکابنی ابتدا ساعدالدوله و بعد نصرالسلطنه لقب داشت، و مقارن انقلاب مشروطیت به سپهدار اعظم ملقب بود. اول بار در ذیقعده‌ی ۱۳۲۷ هق رئیس الوزرا شد، و از این تاریخ تا ربیع الثانی ۱۳۳۴ هق که با لقب سپهسالار اعظم رئیس الوزرا شد، چهار بار دیگر ریاست وزرا داشت. عاقبت (بنا بر مشهور، از مضیقه‌ی مالی) در تهران انتحار کرد. اولاد او نام خانوادگی خلعتبری دارند.

سپهر (sepehr)، شهرت و تخلص **میرزا محمد تقی خان کاشانی**، ملقب به **لسان‌الملک** (lesāno'l.molk)، فت ۱۲۹۷ هق، مورخ و شاعر ایرانی. در جوانی از کاشان به تهران آمد، و به خدمت صبا، ملک‌الشعرای فتحعلی شاه، رسید. پس از فوت (۱۲۳۸ هق) صبا، به کاشان برگشت، و در آنجا محمود میرزا، پسر فتحعلی شاه و حکمران کاشان، او را به ندیمی خود برگزید، و به وی تخلص سپهر داد. سپس از طرف فتحعلی شاه به تهران احضار شد، و در سلک اعضای دیوان درآمد. در عهد محمد شاه مداح خاص شاه و منشی و مستوفی دیوان شد، و به نوشتن کتاب ناسخ التواریخ مأموریت یافت. سپهر را ناصرالدین شاه لقب لسان‌الملک داد. از آثار دیگرش براهین العجم است.

سپهرم (sepahram)، در شاهنامه، پهلوان تورانی، از خویشان افراسیاب. اول بار با گرسیوز و بارمان، به سرداری تورانیان، به جنگ سیاوش آمد. اما تاب سیاوش نیاورد، و از پیش او با سپاه نزد افراسیاب گریخت. در جنگ یازده رخ هماورد هجیر فرزند گودرز بود، و به دست او کشته شد.

سپهسالار (sepah.sālār) یا **اسفهسالار** (esfah-sālār) یا **اسفهسلار** (esfahsallār)، عنوان سردار و سالار سپاه در دوره‌ی عباسیان و امرا و سلاطین مستقل ایران، که در عهد ناصری و اوایل مشروطیت بصورت سپهسالار اعظم درآمده است (نیز ← سالار). این عنوان بصورت اسفهسلار در نزد خلفای عباسی بغداد و خلفای فاطمی در جزو مناصب مهم بوده، و نزد ایوبیان و ممالیک تا حدود قرن ۹م هق نیز تداول داشته است. در عهد سامانیان، عنوان سپهسالار اختصاص به فرمانروای خراسان داشته، و صاحب این مقام، که با نفوذ تمام در نشابور میزیسته، و در عزل و نصب وزرای سامانیان نیز گاه مداخله میکرده است، غالباً از رجال خاندان‌های معروف و بزرگ بوده است. در عهد غزنویان، هر چند سپهسالار عنوانی مهم بوده است، ولیکن سپهسالارها نفوذ و حشمت عهد سامانیان را نداشته اند، اما در هر حال این عنوان اختصاص به فرماندهان جنگ و امرای عالی مقام داشته است. از تفصیلاتی که مؤلف قابوسنامه در آیین اسفهسالاری نوشته است پیداست که در آن زمان این منصب تالی مقام وزارت بوده است. در عهد سلاجقه نیز، اسفهسلار و سپاه سالار عنوان بعضی از امرای بزرگ مانند امیر قماج و انر و شیرگیر و امثال آنها بوده است، و بعضی از امرای معروف سنجر، که حکومت و ایالت ولایات بزرگ مانند ری و مازندران و شحنگی ترکمانان و بلخ بنام آنها بوده است، عنوان امیر اسفهسلار داشته‌اند. در عهد صفویه نیز، هر چند بیگلربیگی آذربایجان عنوان سپهسالار داشته، لیکن آن عنوان، مثل عهد مغول و تیمور، در واقع اختصاص به شخص سلطان داشته، و در مقام استعمال جهت امرا منسوخ و ملغی شمرده میشده است. در عهد قاجاریه، خاصه عهد ناصری، عنوان سپهسالار اعظم معادل "وزارت اعظم عساکر منصوره‌ی نظام و غیر نظام" بوده، و باین عنوان، سپهسالار نایب شخص پادشاه محسوب می‌شده است. بعد از مشروطیت این عنوان به سپهدار تنکابنی و سپس به سپهدار رشتی اطلاق شده است.

سپهسالار، محمدخان: ← محمد خان سپهسالار.

سپهسالار، مدرسه‌ی عالی: ← مدرسه‌ی عالی سپهسالار.

سپهسالار، مسجد (sepah.sālār)، مسجد معظم دوران ناصرالدین شاه در تهران، ج عمارت بهارستان (مجلس شورای ملی کنونی). ساختمانش بتوسط میرزا حسین خان سپهسالار، در قسمت جنوبی باغ شخصی او در ۱۲۹۶ هق شروع شد، و پس از فوت وی، بوسیله‌ی برادرش میرزا یحیی خان مشیرالدوله ادامه یافت. ازاره‌ی سنگی ایوان شرقی به ۱۳۰۱ هق، و سردر به ۱۳۰۲ هق مورخ است. دارای حجرات متعدد در دو طبقه، کاشیکاری مخلوط با نقوش سبک جدید، شش مناره، گنبد کوتاه یکپوشه، و جلو خان زیبا است.

سپهسالار، میرزا حسین خان: ← حسین خان سپهسالار، میرزا.

سپهسالار اعظم: ← سپهدار تنکابنی؛ محمد خان سپهسالار.

سپهسالار ابن لنگر: ← اتابکان یزد.

سپهسالار قدیم، مسجد (sepah.sālāre)، مسجد زیبای دوره‌ی قاجاریه، در محله‌ی حیاط شاهی، تهران. دارای دو مناره بر سردر ورودی است؛ کتیبه‌های شبستان جنوبی و سردر بنام ناصرالدین شاه قاجار و محمد خان سپهسالار (بانی مسجد) است. در حاشیه‌ی زیلوها تاریخ ۱۲۷۷ هق مسطور میباشد.

سپی[1] (spey)، رودی بطول ۱۸۰ کم، در اسکاتلند، که از ارتفاعات اینورنس‌شر سرچشمه میگیرد، و به خلیج ماری میریزد. تنداب و غیر قابل کشتیرانی است.

سپیا (sepiā؛ فت)، نرمتن دریائی پابرس (← پابرسان) آبهای گرم و معتدل ساحلی. از حیث ساختمان و رفتار شباهت تام به سش دارد، و مانند آن، دارای ۸ بازو و یک جفت شاخک بلندتر است، که میتواند آنها را بیرون بیندازد، و طعمه‌ی خود را بگیرد. چشمانش تکامل‌یافته و شبیه چشمان آدمی است. حرکت آن بر طبق اصول حرکت جت است، و بوسیله‌ی خارج کردن قهری آب از اندامی سیفون‌مانند صورت میگیرد. صدف تحلیل‌رفته‌ی آن در جثه‌ای که بر جانور محیط است جایگزین میباشد، و در ساختن مواد سایا و کودها و نیز بعنوان منبع آهک برای پرندگانی که در قفس جای دارند بکار میرود. سپیا در موقع خطر مرکبی از خود دفع میکند که آب را تیره و حیوان را از نظر دشمن پنهان میسازد، و این مرکب همان رنگیزه‌ی معروف به سپیا است، که در نقاشی بکار میرود.

سپیاس[2] (sepiās)، سنگپوزی در چش تسالی در ناحیه‌ی ماگنسیا، که در نزدیکی آن قسمت اعظم ناوگان خشیارشای I نابود شد.

سپیتامه: ← سپیتمه.

سپیتزبرگ[3] (spitzberg)، مجمع‌الجزایری در قشم، بفاصله‌ی ح ۶۴۵ کیلومتری ل زمینلاد نروژ، بین مدارات عا °۷۶ و عا °۸۱. از جزایر عمده‌ی آن سپیتزبرگ غربی (آبادی السون تو در آنست)، ارض شمال شرقی، و جزیره‌ی بارنتس است. این جزایر با جزایر مجاور (از جمله ارض کینگ چارلز و جزیره‌ی خرس) مستملکه‌ی سوالبار (svālbār) یا سوالبارد (d–) (۶۲°۱۶۰ کمه؛ جه ۳°۴۰۲) را تشکیل میدهند. ثروت عمده‌ی جزایر زغال سنگ است. جزایر سپیتزبرگ را در قرن ۱۲م وایکینگها کشف کردند، و سوالبارد نامیدند؛ سپس این جزایر فراموش شد، تا آنکه و. بارنتس دگر بار آنها را کشف کرد (۱۵۹۶). در قرن ۱۷م شکار نهنگ در آنجا رونق یافت، و جزایر عرصه‌ی رقابت هلندیها، انگلیسها، و فرانسویها شد. پس از زوال شکار نهنگ، بازار تجارت پوست و میدان رقابت تاجران روسی و بعداً اسکاندیناوی شد. در آغاز قرن ۲۰م، با کشف معادن وسیع زغال سنگ در آنجا، مسئله‌ی مالکیت جزایر صورت جدی یافت، تا آنکه طبق موافقتنامه‌ی ۱۹۲۰ پاریس، که به امضای کشورهای مدعی رسید، به نروژ واگذار شد، و در ۱۹۲۵ رسماً به تملک آن کشور درآمد. در جه II، متفقین تأسیسات معدنی آنرا از کار انداختند (۱۹۴۱)، و سپس آلمانها این تأسیسات را به کلی ویران کردند (۱۹۴۳).

سپیتسکا[4]**، ادوارد چارلز** (edward cārlz spitska)، ۱۸۵۲–۱۹۱۴، پزشک و روانپزشک امریکائی. از پیشقدمان تحقیقات تشریحی مغز انسان و طبقه‌بندی بیماریهای مغزی بود. پسرش، **ادوارد انتونی سپیتسکا** (antoni)، ۱۸۷۶–۱۹۲۲، نیز طبیب بود، و در باب مغز انسان، مخصوصاً مغز جنایتکاران، تحقیقات بااهمیتی کرده است.

سپیتمه (spitama) یا **سپیتامه** (spitāma). نام خانوادگی زردشت.

سپیتور (spitur)، در ادبیات پهلوی، یکی از یاران ضحاک. جمشید را با ارهای هزاردندانه به دو نیم کرد.

سپیتهد[5] (spithed)، قسمت شرقی تنگه‌ی بین

---

(۱)Spey (۲)Sepias (۳)Spitsbergen (۴)Spitzka (۵)Spithead

همپشر و جزیره‌ی وایت، انگلستان. انگلیسها در نبرد ۱۵۹۵ فرانسویها را اینجا شکست دادند.
سپیدجامگان (sepid.jāmegān) یا **مبیضه** (mobayyeza) یا **مقنعیه** (moqanna'iyye)، فرقه‌ی پیروان مقنع که به دستور او، در مقابل و بر ضد عباسیان و **سیاه‌جامگان**، لباس سفید می‌پوشیده‌اند، و تحت فرمان او و هم در زمان او (بنا به روایتی مبالغه‌آمیز) نزدیک ۱۴ سال در حدود سغد و بخارا و کش و نخشب موجب آزار و کشتار مسلمانان و تخریب مساجد شدند. این فرقه مقنع را خدا میشمردند، و مقالاتی شبیه به اهل تناسخ داشتند. گویند مقنع بر پیروان خویش زن و مال مردم مباح گردانید، و هر چه مزدک آیین نهاده بود وی امضا کرد. مقنع مدعی بود که او خداوند است، و در صورت آدمی جلوه کرده است تا خلق او را ببینند، و میگفت خداوند بصورت آدم درآمد و از او بصورت نوح و از آن بصورت دیگر پیغمبران درآمد تا به ابومسلم رسید، و آخر از صورت ابومسلم بصورت وی درآمد. بعد از شکست و خودکشی مقنع نیز، پیروانش در ماوراء النهر باقی ماندند. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه، و مؤلف حدود العالم و مقدسی و مؤلف تاریخ بخارا نیز به وجود آنها در ماوراء النهر در عصر خود اشارت کرده‌اند، و حتی عوفی نیز گفته است که تا زمان او عده‌ای از این جماعت در ماوراء النهر باقی بوده‌اند. نکته‌ی جالبی که ابن اثیر در باب مقنع گفته است اینست که او قصد خونخواهی یحیی ابن زید را نیز داشته است، و از این مطلب شاید بتوان استنباط کرد که بعضی از زیدیه نیز در بین سپیدجامگان بوده‌اند، و ظاهراً آنها نیز مانند ترکان خلخی برای غارت اموال مسلمانان به سپیدجامگان پیوسته‌اند. ابن العبری در تاریخ مختصر الدول میگوید که مقنع به پیروان خویش وعده داد که روح وی در قالب مردی خاکستری‌موی که بر اسبی خاکستری‌رنگ سوار باشد ظهور خواهد کرد، و همه‌ی عالم را به تصرف درخواهد آورد. ابوریحان بیرونی در باب اخبار سپیدجامگان و قرامطه کتابی داشته است بنام اخبار المبیضة و القرامطه، که ظاهراً از بین رفته است. بعضی محققان پنداشته‌اند که سپیدجامگان به مانویه و زنادقه نیز انتساب داشته‌اند.
سپیددشت (sepid.dašt)، ده (جم ۷۹۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان گازه، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان. دارای ایستگاه راه آهن سرتاسری و مرکز بخش پایی است.
سپیدز (sepidez) [= (؟) سپید دژ]، آثار قلعه‌ی معظمی از سنگ و گچ بر فراز کوهی منفرد بمسافت قریب ۶ کیلومتری لش نورآباد، در ممسنی فارس.
سپیر[1]**، ادوارد** (edward sapir)، ۱۸۸۴–۱۹۳۹، زبانشناس و مردمشناس امریکائی. مطالعاتش در زبانشناسی و نژادشناسی بومیان کشمة در پیشرفت و تکامل زبانشناسی توصیفی، که وی یکی از پیشقدمان آن بود، تأثیری بسزا داشت. از تألیفاتش کتاب زبان (۱۹۲۱) را میتوان نام برد.
سپیریلیوم، باکتری مارپیچی، ← باکتریها.

سپیک[2] (sepik)، رود لش گینه‌ی جدید، بطول حد ۱۱۳۰ کم، که به دریای بیزمارک میریزد.
سپیک[3]**، جان هنینگ** (jān haning spik)، ۱۸۲۷–۶۴، پوینده‌ی انگلیسی در افریقا. دریاچه‌ی تانگانیکا را باتفاق سر ریچارد برتن کشف کرد (۱۸۵۸). دریاچه‌ی ویکتوریا نیانزا را نیز کشف نمود (۱۸۵۸).
سپینت[4] (spinet؛ از انگلا) یا **اپینت**[5] (epinet؛ فنس)، ساز زهی کلاویه‌دار، از خانواده‌ی **کلاوسن**، که از اواخر قرن ۱۵م تا قرن ۱۷م رواج داشت. در قرن ۲۰م برای اجرای آثار قدیمی احیاء گردید.
سپینلو دی لوکا سپینلی[6] (spinello di lukā spinelli)، حد ۱۳۴۶–۱۴۱۰، نقاش فرسکوساز ایتالیائی. معمولا، بنام مولدش، **سپینلو آرتینو** (aretino) نامیده میشود. یکی از سران برجسته‌ی مکتب جوتو بود. فرسکوهائی از زندگانی قدیس بندیکتوس (فلورانس) که بوسیله‌ی نقاش دیگری بعد از او تعمیر شده است، و تاریخ زندگانی پاپ آلکساندر (سینا) نقاشی کرد. بعضی از نقاشیهای دیگر او عبارتند از مریم و قدیسین (آکادمی فلورانس)؛ سه قدیس و مصلوب کردن مسیح (گالری ملی لندن).
سپینود (sapinud)، در شاهنامه، دختر شنگل، پادشاه هند، و زن بهرام گور. به روایت فردوسی، بهرام گور، برای آگاهی از وضع هند، ناشناس و بعنوان پیک شاه به دربار هند رفت. و نامه‌ی شاهنشاه را در طلب خراج بدو داد، و در کشتی و تیراندازی هنرنمائی کرد. شنگل او را به کشتن گرگی و اژدهائی، که آسایش بر مردم تباه کرده بودند، فرستاد، و بهرام هر دو را کشت، و سرشان را نزد شنگل آورد. شنگل دختر خود سپینود را بدو داد تا او را نزد خویش همچون سالار لشکر و پشتیبان خود نگاه دارد. اما بهرام که مدتی از کشور دور مانده بود، با سپینود به ایران گریخت. شنگل او را دنبال کرد، و لب دریا بدو رسید. اینجا بهرام خود را به وی شناساند و شنگل از در پوزش درآمد.
سپینوزا، باروخ، فیلسوف هلندی: ← اسپینوزا.
ست[7] (set)، در دین مصر قدیم، خدای شر و زشتی. ابتدا خدای آفتاب بود، اما چون پرستندگانش در جنگ مغلوب شدند، خدای آنان نیز به تدریج تنزل مقام یافت، و از مرتبه‌ی خدای خیر و روشنی به مرتبه‌ی خدای شر و تاریکی رسید. مطابق یک اسطوره‌ی مصری، ست برادر خود اوزیریس را میکشد، و به نوبه‌ی خود از هوروس، پسر اوزیریس شکست میخورد.


ست

ست[8]، شهر (جم تخمینا ۳۳°۴۵۴)، ولایت ارو، ج فرانسه. از حیث بازرگانی و ماهیگیری یکی از مهمترین بنادر جنوبی فرانسه در کنار دریای مدیترانه است.
ستئاتیت (steātit)، ← سنگ صابون.

ستئارین[9] (steārin؛ از فنس)، جربی سفید متبلوری، که از ترکیبات کربون، اکسیژن، و ئیدروژن است، و در آب نامحلول و در الکل اندکی قابل انحلال است. از جنبه‌ی شیمیائی، یکی از استرهای اسیدی بنام اسید ستئاریک میباشد، و در اثر ئیدرولیز، اسید ستئاریک و گلیسرین میدهد. در بسیاری از چربیها و روغنهای سخت (مانند پیه و روغن زیتون) یافت میشود. در ساختن شمع و صابون و نیز در رنگرزی بکار میرود.
ستابات ماتر[10] (stābāt māter)، از سرودهای کلیسای کاتولیک رومی، که از آلام مریم عذرا هنگام مصلوب شدن عیسی یاد میکنند. برای آن آهنگهای موسیقی معروفی ساخته شده است.
ستات[11] [بصورت اصح ستاة] (stāt)، پیشوندی که در ساختن اسامی آحاد برقی بمعنی الکتروستاتیک (← ایستانبرق) بکار میرود. ← سلسله‌ی آحاد و جدول ۷ آن مقاله.
ستاتیرا: ← برسینه.
ستاتیستیک: ← آمار.
ستاتیک[12] (stātik؛ از انگلا)، صدای نامطلوب اتفاقی که در دستگاه گیرنده‌ی رادیو احداث می‌شود، و معمولا ناشی از اختلالات برقی غیر مرتبط با فرستنده‌ای است که میخواهند از آن پیام بگیرند. این گونه صداها ناشی از اختلالات جوّی و از وسایل برقی گوناگون (لامپهای نئون، لامپهای فلوئورسنت، گرفتن شماره‌ی تلفن، و غیره) میباشند. تداخل تأثیر این قبیل منبعها را میتوان با بکار بردن صافیها و آنتنهای اصلاح‌شده تقلیل داد. بزبان فرانسوی، اختلالاتی که گرفتن پیامهای رادیوئی را مشوش میکنند پارازیت[13] (pārāzit) [= طفیلی، انگل] خوانده میشوند. نیز تحمیل بسامدی را در مقاله‌ی تحمیل ملاحظه کنید.
ستاتیک[14] (stātik؛ فنس) یا **تعادلشناسی** (ta'ādol.šenāsi)، قسمتی از علم مکانیک که از تعادل نیروها بحث میکند. از موضوعهای بحث این علم مرکز ثقل و عزم جبر است. اصول علم ستاتیک در طرح و ساختن بناها و ساختمانها و ماشین‌آلات اهمیت فراوان دارند.
ستاتیوس[15]**، پوبلیوس پاپینیوس** (publius pāpinius stātius)، حد ۴۰–حد ۹۶، شاعر رومی. از آثار باقیمانده‌اش دو حماسه‌ی تب (در باره‌ی جنگهای مخالفان هفتگانه‌ی تب) و اخیلی (در باره‌ی پهلوانیهای اخیلس پیش از جنگ تروا) است.
ستاخانوویسم[16] (stāxānovism)، نام نهضتی که در سال ۱۹۳۵ در تجشم برای بالا بردن مقدار تولیدات صنعتی بوسیله‌ی روشهای مؤثر در کار بوجود آمد. این نهضت بنام مبتکر آن آلکسی ستاخانوف، که یکی از کارگران باکفایت معدن زغال سنگ حوضه‌ی دونتس بود، معروف گردید. محصول کار کارگران این معدن در اثر اجرای روش ستاخانوف بمراتب زیادتر از سایر معادن زغال سنگ گردید، و کارگران آن از حقوق و مزایای بیشتری استفاده میکردند. ستاخانوویسم در تجشم موجب ازدیاد تولیدات صنعتی شده، اما

(۱)Sapir (۲)Sepik (۳)Speke (۴)spinet (۵)épinette (۶)Spinello di Luca Spinelli (۷)Set(h) (۸)Sète (۹)stearin (۱۰)Stabat Mater (۱۱)stat- (۱۲)static (۱۳)parasite (۱۴)statics (۱۵)Statius (۱۶)Stakhanovism

در خارج از کشور شوروی، منقدین آنرا نیز یکی از روشهای نامطلوب تسریع در تولید میدانند.

ستادهاودر[1] (stādhāder) [هلندی. ستاد (= جا، و حالیه معمولا بمعنی شهر) + هاودر (= دارنده)]، عنوانی که در هلند به حکام ایالات که فرمانده کل قوا نیز بودند داده میشد. این عنوان در ۱۵۸۰ که ایالات هولاند و زیلاند بر ضد اسپانیا قیام کردند، و متحداً ویلیام خاموش را بعنوان ستادهاودر خود پذیرفتند اهمیت یافت، و از آن ببعد تا ۱۸۰۲ که هولاند بدست فرانسه افتاد عنوان موروثی رئیس مملکت بود. در ۱۸۱۴ که مجمعی از اعیان هلند ویلیام I را از انگلستان بسلطنت هلند دعوت نمودند، عنوان ستادهاودر منسوخ گردید.

ستادیا: ← دورسنج.

ستادیوم[2] (stādium؛ لتی)، یا ستادیون، یکی از آحاد طول یونانیان قدیم، که واحد اصلی اندازه‌گیری جاده‌ها و امثال آنها بود، و رومیان آنرا اقتباس کرده در مسافات دریائی و نجومی نیز بکار میبردند. ستادیوم مساوی ۶۰۰ پای یونانی و مقدارش بر حسب مقدار پا متغیر بود. ستادیوم آتیک ۱۸۵٫۲ متر (۶۰۷ فوت انگلیسی)، ستادیوم اولمپی ۱۹۲٫۳ متر (۶۳۰٫۸ فوت)، و ستادیوم آسیائی بقول هرودوت و گزنوفون برابر ۱۵۰ تا ۲۲۵ متر (۴۹۲ تا ۷۳۸ فوت) بود. ستادیوم رومی ۶۲۵ پای رومی (۱۸۴٫۸ متر) بود. لفظ ستادیوم به میدان مسابقات دو در اولمپیا، که طولش درست یک ستادیوم بود، نیز اطلاق میشد، و بعداً در سراسر یونان به هر مکانی که جشنهای ورزشی در آن برپا میشد اطلاق گردید، و استعمال کنونی لفظ ستادیوم در السنه‌ی اروپائی و ضبط فارسی آن (استادیوم)، بمعنی ابنیه و میدانهای ورزشهای پهلوانی و غیره، ناشی از همین است.

ستار چیمبر، لندن، ← تالار ستاره.

ستار خان (sattār xān)، ملقب به **سردار ملی،** فد ۱۳۳۲ هق، مجاهد معروف در انقلاب مشروطیت. قبل از مشروطیت شغل فراشی داشت، و در واقعه‌ی انقلاب و مقاومت آذربایجان، که اهل تبریز در سال ۱۳۲۶ هق بر ضد استبداد محمد علی شاه قیام کرده بودند و با عین‌الدوله جنگ میکردند، وی سرکرده‌ی قسمتی از مجاهدین بود، و عزم و ثبات و استقامت تمام از خود بروز داد. بعد از فتح تهران از طرف مجاهدین و خلع محمد علی شاه، ستار خان با مجاهدین خویش در تهران بود. در سال ۱۳۲۹ هق که قوای دولتی جهت خلع سلاح مجاهدین به مقر آنها در پارک اتابک اعظم حمله کردند، ستار خان مجروح شد، و در سن قریب ۴۵ سالگی در تهران وفات یافت.

ستارگان بستائی: ← ستارگان دوتائی.

ستارگان تپنده: ← ستارگان متغیر.

ستارگان ثابت: ← ثوابت.

ستارگان حول قطبی: ← مدارات یومی.

ستارگان دوتائی[3] (do.tā'i)، دو ستاره (موسوم به مؤلفه‌های ستاره‌ی دوتائی) که شعاعهای رؤیت (← شعاع رؤیت) آنها از زمین بقدری بهم نزدیک است که با چشم غیر مسلح یک ستاره بنظر میآیند، ولی بوسیله‌ی تلسکوپ میتوان دو مؤلفه را از هم تمیز داد. ستارگان دوتائی بر دو نوعند. در صورتی که نزدیکی دو مؤلفه صرفاً ظاهری باشد، و در واقع فاصله‌ی آنها بسیار زیاد باشد، آنها را دوتائی بصری (basari) گویند. در اغلب موارد، فاصله‌ی دو ستاره چنان است که هر یک تحت تأثیر جاذبه‌ی دیگری قرار میگیرد، و دو ستاره در حول مرکز ثقل دستگاه خود میگردند. ستارگانی را که چنین بستگی فیزیکی داشته باشند ستارگان مزدوج نامند. ستارگان سه‌تائی، چهارتائی، و بطور کلی بستائی[4] (basta'i) نیز در آسمان هست، و تعریف آنها بقیاس تعریف ستارگان دوتائی است.

ستارگان متغیر[5]، ستارگانی که نور آنها متغیر است. شواهدی هست دال بر اینکه قدما بعضی از ستارگان متغیر موقت را، که امروزه به نواختران معروفند، و نیز متغیر بودن **راس الغول** را تشخیص داده بودند. نخستین سند قطعی رصد یک ستاره‌ی متغیر از اواخر قرن ۱۶م و اوایل قرن ۱۷م و مربوط به ستاره‌ی اعجوبه‌ی قیطس است. در ۱۸۴۴، آرگلاندر نخستین فهرست ستارگان متغیر را منتشر کرد، و این امر محرک توجه بیشتر به این ستارگان و تحقیقات فراوان در باب آنها گردید.

ستارگان متغیر را به متغیرهای متناوب یا دوره‌ای و نامتناوب تقسیم میکنند. متغیرهای متناوب آنهائی هستند که نورشان متناوباً تغییر میکند. چنین میپندارند که این ستارگان تپنده (tapande) هستند، یعنی متناوباً منقبض و منبسط میشوند. از ستارگان متغیر متناوب، آنها را که دوره‌ی تناوبشان کمتر از ۵۰ روز است قیقاووسیان[6] (بنام قیقاووس) و آنها را که دوره‌ی تناوبشان بیش از 100 روز است متغیرهای درازدوره[7] مینامند. متغیرهای نامتناوب مشتمل بر نواختران و متغیرهای بیقاعده[8] هستند؛ از جمله‌ی متغیرهای بیقاعده ستاره‌ی آلفای جبار و ستاره‌ی آلفای جائی علی رکبتیه است، که هر دو از غول‌پیکران سرخ هستند. بالاخره، متغیرهای گرفتی[9] (gerefti) ستارگان مزدوجی (← **ستارگان مزدوج**) هستند که، در ضمن دوران به دور مرکز ثقل خود، سبب گرفت یکدیگر میشوند، و لهذا نورشان بنظر ما متغیر میآید، و حال آنکه در واقع نور آنها متغیر نیست.

ستارگان مزدوج[10] (mozdavaj)، ستارگان دوتائی که دو مؤلفه‌ی آنها، تحت تأثیر جاذبه‌ی متقابل، در حول مرکز ثقل مشترک دستگاه دو ستاره میگردند. ستارگان مزدوج را به سه دسته تقسیم میکنند: مزدوج بَصری، که مؤلفه‌های آن قابل تفکیک بوسیله‌ی تلسکوپ اند؛ مزدوج گرفتی (gerefti)، که صفحه‌ی مدار آن بقدری به شعاع رؤیت شخص راصد نزدیک است که مؤلفه‌ها سبب گرفت یکدیگر میشوند؛ و مزدوج طیفی، که مؤلفه‌های آن بقدری به یکدیگر نزدیکند که هر قدر هم قوه‌ی تحلیل تلسکوپ زیاد باشد قادر به تفکیک آنها از هم نیست، و فقط بوسیله‌ی مطالعات طیفی دوتائی بودن آنها معلوم میشود.

ستارلینگ[11]، **ارنست هنری** (ërnəst henri stār-ling)، ۱۸۶۶-۱۹۲۷، عالم انگلیسی فیزیولوژی، صاحب‌نظر در اعصاب تنظیم‌کننده‌ی ضربان قلب و گردش خون؛ مدتی هندوستان. با همکاری و. م. بیلیس در باره‌ی هورمونها تحقیقاتی بعمل آورد.

ستاره‌ی بیت لحم[12] (setāreye beyte lahm)، ستاره‌ای که، به روایت انجیل متی (۲.۱-۱۰)، نشانه‌ی تولد عیسی بود، و مجوسان شرق را به بیت لحم رهبری نمود. منجمین معتقدند که این ستاره ممکن است نواختر، شهاب، یا ذوذنبی بوده باشد.

ستاره‌ی دریائی (setāreye darya'i)، خارپوستی (← **خارپوستان**) به شکل ستاره، که بدنش به شکل قرصی است که بازوهائی (معمولا ۵، و تا ۲۵ در بعضی جنسها) از آن به اطراف گسترده‌اند. سطح خارجی آن خشن و پوشیده از خارهای آهکی است. ستاره‌ی دریائی مانند همه‌ی خارپوستان با پاهای لوله‌ای حرکت میکند. بیش از ۱٬۰۰۰ جنس دارد.

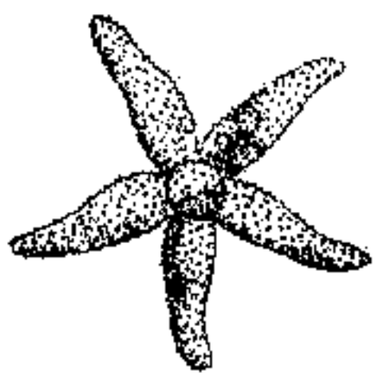
ستاره‌ی دریائی

ستاره‌ی دنباله‌دار: ← دنباله‌داران.

ستاره‌ی غول‌پیکر: ← غول‌پیکران.

ستاره‌ی قطبی[13] (setāreye qotbi)، عنوان نزدیکترین ستارگان به قطب شمال کره‌ی آسمان. هزاران سال است که ستاره‌ی جدی، از صورت فلکی دب اصغر، ستاره‌ی قطبی است، و بهمین جهت، معمولا اصطلاح "ستاره‌ی قطبی" مترادف با جدی شمرده میشود. فاصله‌ی جدی تا قطب شمال اکنون کمی بیش از °۱ است. در حدود ۵٬۰۰۰ سال قبل، نزدیکترین ستاره‌ی مشهود به قطب شمال ستاره‌ی آلفا از صورت تنین بوده است، و حدود ۱۲٬۰۰۰ سال پس از این، نیز واقع ستاره‌ی قطبی خواهد بود.

ستاره‌ی کوتوله: ← کوتوله‌ها.

ستاکپورت[14] (stākport)، شهر (جم ۱۴۲٬۴۶۹)، قسمتی در چشر و قسمتی در لنکشر، غ انگلستان، مرکز منسوجات پنبه‌ای و غیره.

ستاکتن[15] (stāktən)، شهر (جم ۸۶٬۳۲۱) و دریا-بندر، قسمت مرکزی ایالت کالیفرنیا، کشمة، ش سان فرانسیسکو.

ستاکتن-آن-تیز[16] (stāktən-ān-tiz)، شهر (جم ۸۱٬۱۹۸)، ولایت دارم، ل انگلستان، نزدیک کشندان تیز. اولین راه آهن مهم انگلستان در ۱۸۲۵ در اینجا افتتاح شد. صنعت کشتیسازی عظیمی دارد.

ستاگیرا[17] (stāgeyrā) یا **استاگیرا** (estāgirā) یا **اسطاغیرا**، شهر قدیم در شبه جزیره‌ی خالکیدیکه، مقدونیه؛ زادگاه ارسطو.

ستال[18]، **مادام دو** (mādām dë stāl)، شهرت **آن لویز ژرمن نکر** (ān luiz jermen neker)، ۱۷۶۶-۱۸۱۷، بانوی ادیب فرانسوی، دختر نکر، مت پاریس. مادرش به ادبیات اشتیاق فراوان داشت، و با شاعران و نویسندگان زمان خود محشور بود.

---

(۱)stadholder (۲)stadium (۳)double star (۴)multiple star (۵)variable stars (۶)cepheids (۷)long-period variables (۸)irregular variables (۹)eclipsing variables (۱۰)binary stars (۱۱)Starling (۱۲)Star of Bethlehem (۱۳)Polestar; Polaris (۱۴)Stockport (۱۵)Stockton (۱۶)Stockton-on-Tees (۱۷)Stagira (۱۸)Staël

آن لویز در سالون مادر با اندیشه‌های سیاسی و ادبی آشنا شد. در ۱۷۸۶ با بارون دو ستال-هولشتاین (holštāyn-) (از رجال سیاسی سوئد در فرانسه) ازدواج کرد، و به مادام دو ستال ملقب گردید. در دوره‌ی انقلاب، از فرانسه خارج شد (۱۷۹۲). در دوره‌ی دیرکتوار به فرانسه بازگشت، و سالون وی به یکی از مجامع مهم سیاسی و فکری مبدل شد. در ۱۸۰۳، بر اثر مخالفت شدید با ناپلئون، از پاریس تبعید شد، و در املاک خود در کوپه (kope) (کنار دریاچه‌ی ژنو) اقامت گزید. پس از مسافرت به ایتالیا کتاب کورین (۱۸۰۷)، و پس از سفر به آلمان کتاب مهم در باره‌ی آلمان (۱۸۱۰) را نوشت. ناپلئون کتاب اخیر را مقایسه‌ی غیر منصفانه‌ای میان فرهنگ و تمدن و آداب و رسوم فرانسه و آلمان میدانست، و به امر وی نسخ چاپ اول کتاب را از بین بردند (۱۸۱۱). خود مادام دو ستال نیز از ترس جان به روسیه و انگلستان گریخت، ولی در ۱۸۱۵ دوباره به کوپه بازگشت. کتاب در باره‌ی آلمان، بجهت بیان شورانگیز نویسنده در توصیف آداب و اخلاق آلمانها و ستایش از رمانتیسم، بر اندیشه و ادبیات اروپائی تأثیری عظیم داشته است. آثار دیگر مادام دو ستال عبارتند از کتاب ادبیات از لحاظ روابط آن با بنیادهای اجتماعی (۱۸۰۰)، دلفین (۱۸۰۳)، ملاحظاتی در باره‌ی حوادث مهم انقلاب فرانسه (۱۸۱۸)، و ده سال در تبعید (۱۸۲۱).

ست المشایخ: ← شهید اول.

ست الملک (setto 'l.molk) یا **سیدة الملک** (sayyedato 'l.molk) یا **ست الملوک** (setto 'l.moluk)، فت ۴۱۵ هق، شاهزاده خانم مصر، خواهر حاکم، ۶مین خلیفه‌ی فاطمی مصر. زنی کاردان و زیرک و در مملکتداری توانا بود. در مدت ۴ سالی که نیابت خلافت ظاهر، ۷مین خلیفه‌ی فاطمی مصر را داشت مملکت آرام، خزانه پر، و لشکر آراسته بود. حکمرانی شدید العمل، اما صلاح‌اندیش، و بهمین جهت مورد احترام مردم بود. امرای خطاکار را بدون چشم‌پوشی تنبیه میکرد. حکمران یاغی دمشق، عبدالرحمان، که حاکم او را به ولیعهدی خویش برگزیده بود، به امر وی دستگیر و مقتول شد. ست الملک را بعضی متهم به شرکت در قتل برادرش حاکم کرده اند.

ست الملوک: ← ست الملک.

ستالیپین[1]، **پیوتر آرکادیویچ** (piotr ārkād-yevic stālipin)، ۱۸۶۳–۱۹۱۱، از رجال روسیه. در ۱۹۰۶–۱۱ نخست‌وزیر و وزیر کشور بود، کوشید که با شدت عمل، و هم از راه اصلاحات اجتماعی، با نهضت انقلابی مبارزه کند. رژیم دادگاههای نظامی را برای جلوگیری از ترورهای انقلابی و مبارزه با شورش دهقانان ایجاد کرد، و در ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ صدها تن اعدام شدند. اصلاحات ارضی او برای روستائیان در خرید زمین تسهیلاتی فراهم ساخت، ولی مواجه با مخالفت اکثریت دست چپی اولین دوما شد، که طرفدار مصادره‌ی اراضی ملاکین بزرگ بود. ستالیپین دو دومای اول را منحل کرد، و با تغییر دادن (۱۹۰۷) قوانین انتخابات، اکثریت محافظه‌کاری در دومای سوم بدست آورد. ستالیپین برنامه‌ای برای تحمیل فرهنگ و نظامات روسیه بر فنلاند داشت، که، چون اختیارات دیت فنلاند را محدود میکرد، با مخالفت شدیدی روبرو شد. دولت وی در برابر باگروههای ضد یهود که بوسیله‌ی انجمنهای انقلابی افراطی تأسیس شده بود اقدامی بعمل نیاورد. عاقبت بدست یکی از تروریستهای انقلابی، که مأمور پلیس نیز بود، بقتل رسید.

ستالین[2] (stālin)، اکنون **وارنا**[3] (vārnā)، شهر (جم ۱۲۰٬۳۴۵)، ش بلغارستان، کنار دریای سیاه. از بنادر و مراکز عمده‌ی صنعتی و تفرجگاه تابستانی است. کارگاههای کشتیسازی و نساجی دارد. مهاجرین یونانی آنرا بنا نهادند (۵۸۰ قم) و اودسوس (odessus) نامیدند. در قرن اول بم بتصرف رومیان درآمد. در ۱۳۹۱ بتصرف ترکان درآمد، و دریابندر عمده‌ای گردید. سلطان مراد II در اینجا سپاهیان لادیسلاوس III (شاه لهستان و مجارستان) را مقهور کرد (۱۴۴۴). در ۱۸۵۴ پایگاه دریائی عمده‌ی نیروهای فرانسوی و انگلیسی در جنگ کریمه بود. در ۱۹۴۹–۵۶ ستالین نامیده میشد و سپس اسمش به نام قدیم آن، یعنی وارنا، مبدل گردید.

ستالین[4]، نام کاملش **یوسیف ویساریونوویچ ستالین** (yosif visārionovic stālin)، ۱۸۷۹–۱۹۵۳، سیاستمدار روسیه و رهبر حزب کمونیست آن کشور؛ مت گوری (در گرجستان شوروی). نام اصلیش جوگاشویلی (jugāšvili) بود، و پس از پیوستن به جنبش انقلابی خود را ستالین [= مرد پولادین] نامید (ح ۱۹۱۳). پدرش کفاش بود. در ۱۸۹۴–۹۹ در مدرسه‌ی مذهبی تفلیس تحصیل کرد، ولی بسبب نافرمانی اخراج شد. در دوره‌ی تحصیل به مارکسیسم گروید، و داخل حزب سوسیال دموکرات قفقاز شد. پس از انشعاب (۱۹۰۳) حزب سوسیال دموکرات به دو جناح بولشویک و منشویک، به بولشویکها پیوست، و جزء یاران لنین درآمد. میان سالهای ۱۹۰۲ و ۱۹۱۳ پنج بار توقیف شد، و هر پنج بار گریخت. از ۱۹۱۲ جزء نویسندگان روزنامه‌ی **پراودا**، که در آن زمان روزنامه‌ی کوچکی بود، درآمد. در ۱۹۱۳ برای تمام عمر به سیبریه تبعید شد، و تا انقلاب ۱۹۱۷ که مشمول عفو عمومی قرار گرفت در آنجا بود. بعد از انقلاب اکتبر، در دولت لنین به مقام کمیسری خلق ملتها رسید. در جنگ داخلی (۱۹۱۸–۲۰) نقش مهمی داشت. روابطش با لنین مورد اختلاف است. در ۱۹۲۲ دبیر کل حزب کمونیست شد.

پس از مرگ (۱۹۲۴) لنین، ستالین به اتفاق کامنف و زینوویف زمام امور را بدست گرفت. در ۱۹۲۷ موفق شد که دو تن از رقبای عمده‌ی حزبی خود–تروتسکی و زینوویف–را دفع کند، و باین طریق رهبر بلامعارض حزب گردید. با آنکه تا ۱۹۴۱ رسماً مقام دولتی نداشت، اما به عنوان رئیس پولیتبورو (کمیته‌ی اجرائی حزب)، سیاست دولت شوروی را تقریر میکرد. در ۱۹۲۸ به سیاست اقتصادی نوین لنین پایان داد، و برنامه‌های پنجساله را آغاز نهاد. صنعتی و اشتراکی کردن کشور را با شدت، و به قیمت آزادی و جانهای بسیار دنبال کرد. بر خلاف تروتسکی، به انقلاب جهانی عقیده نداشت، و به "تقویت سوسیالیسم در یک کشور" بیشتر اهمیت میداد. در تصفیه‌ی حزبی سالهای ۱۹۳۵ (که با قتل س. م. کیروف در ۱۹۳۴ آغاز شد)، مخالفین را نابود کرد، و دیکتاتور مطلق العنان روسیه گشت. در ۱۹۴۱ نخست‌وزیری را از مولوتوف گرفت، و اندکی پس از حمله‌ی هیتلر به روسیه، تصدی ارتش را نیز عهده‌دار شد (۱۹۴۱)، و عنوان مارشالی (۱۹۴۳) و فرماندهی کل قوا (۱۹۴۵) یافت. در کنفرانسهای تهران (۱۹۴۳)، یالتا (۱۹۴۵)، و پوتسدام (۱۹۴۵) شرکت جست، و نشان داد که سیاستمداری داهی و زیرک است. تا زمان مرگش (۵م مارس ۱۹۵۳)، که بر اثر خونریزی مغزی اتفاق افتاد، با قدرت کامل بر روسیه حکومت کرد. جسدش را در مقبره‌ی لنین، در میدان سرخ مسکو، کنار جسد لنین، دفن کردند. مالنکوف جانشین او شد.

ستالین در زمان حیات، خاصه اواخر عمرش، به کلی از مردم دور شده بود، و مورد مداهنه و چاپلوسیهای بیسابقه، و حتی پرستش، قرار گرفته بود. اما پس از مرگ، جانشینانش ویرا به ستمگری و ترور و قلب تاریخ متهم کردند، و سیاستی ضد ستالین در پیش گرفتند. این سیاست با سخنرانی محرمانه‌ی خروشچف در ۲۰مین کنگره‌ی حزب کمونیست (۱۹۵۶) به اوج خود رسید. در ۲۲مین کنگره‌ی حزب (۱۹۶۱)، رأی بر آن قرار گرفت که جسد او را از مقبره‌ی لنین خارج کنند، و در قبرستان قهرمانان، نزدیک دیوار کرملین، به خاک سپارند، و چنین کردند. اصطلاحات ستالینیسم (stālinism) و ستالینیست، که در آغاز برای نشان دادن تمایز سیاست ستالین از سیاست تروتسکی به کار میرفت، بعدها به شاخه‌ای از کمونیسم که جنبه‌ی وطنی داشت اطلاق میشد. از ستالین نوشته‌های بسیار باقیست؛ از آن جمله لنینیسم، مسائل لنینیسم، و جنگ وطنپرستانه‌ی اتحاد شوروی.

ستالین[4]**، قله‌ی** (stālin)، قله‌ای بارتفاع ۷٬۴۹۵ متر، تاجیکستان، در پامیر؛ بلندترین قلل تجشس. سابقاً قله‌ی گارمو[5] (gārmo) نام داشت؛ در ۱۹۳۳ به قله‌ی ستالین، و در ۱۹۶۲ به قله‌ی کمونیسم تغییر نام یافت.

ستالین، قله‌ی، چکوسلواکی: ← تاترا.

ستالین‌آباد (stālinābād)، اکنون **دوشنبه** (došanbe)، شهر (جم ح ۲۲۴٬۰۰۰)، کرسی ناحیه‌ی دوشنبه و تاجیکستان شوروی. از مراکز عمده‌ی صنعتی و فلاحتی است. محصولش پنبه، مواد غذائی، و مصنوعات است. در ۱۹۲۹–۶۱ ستالین‌آباد خوانده میشد؛ سپس به نام قدیم–دوشنبه–بازخوانده شد. دانشگاه تاجیکستان آنجا است.

ستالینسک[6] (stālinsk)، اکنون **نوو کوزنتسک**[7] (novo kuznetsk)، شهر (جم ح ۳۷۷٬۰۰۰)، ج‌غ جمشس آسیائی، بر رود توم. در دهه‌ی بعد از ۱۹۳۰، بنام ستالینسک و بعنوان یکی از مراکز آهن و فولاد حوضه‌ی کوزنتسک توسعه یافت. شهر قدیم کوزنتسک که در ۱۶۱۷ بوسیله‌ی قزاقان بنا شده بود، تا قرن ۲۰م از مراکز تجارت بود، و

(۱)Stolypin (۲)Stalin (۳)Varna (۴)Stalin (۵)Garmo (۶)Stalinsk (۷)Novo Kuznetsk

در ۱۹۳۲ جزء ستالینسک گردید. در ۱۹۶۱ نام شهر به نوو کوزنتسک [= کوزنتسک جدید] مبدل گردید.

ستالینگراد[۱] (stālingrād)، اکنون **ولگاگراد**[۲] (volgāgrād)، شهر (جم ح ۵۹۱٬۰۰۰)، چ‌ش جمشس اروپائی، بر رود ولگا. نامش در ۱۹۶۱ از ستالینگراد به ولگاگراد مبدل شد. شهر بطول ۵۵ کم بر سواحل شرقی و غربی ولگا گسترده است. کانال ولگا-دون آنرا به رود دون و حوضه‌ی دونتس مرتبط میسازد، و این امر بر اهمیت بندری آن افزوده است. عمده‌ترین شهر صنعتی و بازرگانی ناحیه‌ی ولگا، و محل بارگیری کشتیها و ملتقای چند راه آهن است. از مراکز صنایع سنگین (خاصه فولادسازی، پالایشگاه‌های نفت، و صنایع فلزی) میباشد. در ۱۵۸۹ بعنوان قلعه‌ی نظامی بنا شد، و تساریتسین (tsā-ritsin) نام داشت. در ۱۹۲۵ نامش به ستالینگراد مبدل گردید. در جنگهای داخلی روسیه، ستالین و وروشیلوف در مقابل ارتش روسهای سفید از آن دفاع کردند. در یکی از نبردهای قطعی جنگ II بکلی ویران شد. ارتش آلمان (بهمراهی نیروهای ایتالیا، مجارستان، و رومانی) در سپتامبر ۱۹۴۲ با نفرات زیاد دست به حمله زد، ولی، با وجود برتری از حیث عده‌ی نفرات، نتوانست مقاومت روسها را درهم شکند. نیروهای امدادی شوروی، که در ماه نوامبر رسیده بود، بالاخره نیروهای محور را وادار به تسلیم کرد (دوم فوریه‌ی ۱۹۴۳). ارتش شوروی با نیروی فراوان حمله بجانب غرب را آغاز نمود، و بطور کلی تا پایان جنگ این حالت تهاجم را حفظ کرد. تلفات شوروی و آلمان در نبردهای ستالینگراد حیرت‌انگیز بود (تنها آلمانها ح ۳۰۰٬۰۰۰ تن تلفات دادند). تجدید بنای شهر بلافاصله بعد از آزادی آن شروع شد.

ستالینگز[۳]، **لارنس** (lārəns stālingz)، ۱۸۹۴–، نمایشنامه‌نویس امریکائی. شهرتش بیشتر به خاطر نمایشنامه‌ی بهای سرافرازی (۱۹۲۴) است، که به اتفاق م. اندرسن نوشته است. از آثار دیگرش رودخانه‌ی عمیق (۱۹۲۶) و پرواز نخستین (۱۹۲۵) است.

ستالینو[۴] (stālino)، اکنون **دونتسک**[۵] (do-netsk)، شهر (جم ح ۷۰۱٬۰۰۰)، چ‌ش اوکرائین. بزرگترین مرکز صنعتی حوضه‌ی دونتس است، و کارخانه‌های تهیه‌ی آهن و فولاد و مواد شیمیائی دارد. در ۱۸۷۰ بنام یوزوفکا (yuzofkā) بنا شد. در ۱۹۲۴–۶۱ ستالینو خوانده میشد.

ستامبولوف[۶]، **ستفان** (stefān stāmbulof)، ۱۸۵۴–۹۵، سیاستمدار بلغارستانی. شورش ۱۸۷۶ که وی رهبری آنرا داشت با کمال شدت از طرف دولت عثمانی سرکوبی شد. در جنگ روس و عثمانی بر ضد عثمانیها جنگید (۱۸۷۷–۷۸)، و پس از پیدایش مملکت بلغارستان، رهبر پارلمانی حزب آزادی ملی گردید. بر ضد دسته‌ی طرفدار روسیه شورشی برپا کرد که در نتیجه‌ی آن فردیناند (دوک ساکس-کوبورگ-گوتا) به سلطنت رسید (۱۸۸۷). فردیناند او را به نخست‌وزیری منصوب نمود، و وی با اختیار مطلق حکومت کرد. در ۱۸۹۴ استعفا داد، سرانجام بقتل رسید.

ستامبولیسکی[۷]، **آلکساندر** (āleksāndr stām-boliski)، ۱۸۷۹–۱۹۲۳، نخست‌وزیر (۱۹۱۹–۲۳) بلغارستان. در ۱۹۰۸ حزب روستائی را تأسیس کرد. از ۱۹۲۰ ببعد اختیار کارها در دست او بود؛ اصلاحات روستائی بعمل آورد؛ نسبت به همسایگان بلغارستان سیاستی آشتی‌آمیز پیش گرفت. در کودتای ۱۹۲۳ دولتش برافتاد؛ وی گریخت، ولی بضرب گلوله از پا درآمد.

ستاناووی[۸]، **کوههای** (stānāvoy) یا **ستانووی** (stānovoy)، سلسله‌کوهی در جمشس آسیائی، که بطول ح ۷۳۰ کم در چ‌ش سیبریه ممتد است. ارتفاعش به بیش از ۲٬۴۸۰ متر میرسد. آب‌یخشان بین حوضه‌های رودهای لنا و آمور را تشکیل میدهد.

ستانتن[۹]، **ادوین مکماسترز** (edwin makmās-tərz stāntən)، ۱۸۱۴–۶۹، از رجال کشمت. در دولت ا. جانسن وزیر جنگ بود، ولی با برنامه‌ی ترمیم جانسن مخالفت ورزید. جانسن در صدد عزل او برآمد، ولی ستانتن به اتکای قانون تثبیت مشاغل مقاومت ورزید، اما سرانجام استعفا داد (۱۸۶۸).

ستانتن[۹]، **الیزابت کیدی** (elizābet keydi stān-tən)، ۱۸۱۵–۱۹۰۲، بانوی اصلاح‌طلب امریکائی، رهبر جنبش حق رأی دادن زنان. در ۱۸۴۸، به اتفاق ل. ک. مات، اولین مجمع حقوق زنان را تشکیل داد. با س. ب. انتونی ارتباط نزدیک داشت.

ستانس[۱۰] (stāns)، شهر (جم ۴٬۰۱۷)، کرسی نیدوالدن، اونتروالدن، سویس؛ از مراکز تاریخی.

ستانووی: ← ستاناووی، کوههای.

ستانیسلاس[۱۱] I (stānislāse) یا **ستانیسلاس لشچینسکی** (stānislās leščinski)، ۱۶۷۷–۱۷۶۶، شاه لهستان و دوک لورن. در ۱۷۰۴ با مداخله‌ی کارل XII، پادشاه سوئد، بسلطنت انتخاب شد (← جنگ شمالی). پس از شکست (۱۷۰۹) کارل در پولتاوا، ستانیسلاس ناچار لهستان را برقیب خود، **آوگوستوس II**، تسلیم کرد، و خود رهسپار فرانسه گردید. دخترش، ماری لشچینسکا، با لوئی XV ازدواج کرد. پس از مرگ (۱۷۳۳) آوگوستوس II، ستانیسلاس به لهستان بازگشت، و به سلطنت انتخاب شد، ولی اقلیتی در دیت (مجلس شور) لهستان **آوگوستوس III** را بسلطنت برگزیدند، و ← جنگ جانشینی لهستان درگرفت. ستانیسلاس گریخت، و در ۱۷۳۵ شرایط پیمان مقدماتی وین را پذیرفت. عنوان سلطنت برای او محفوظ ماند، ولی از اختیارات خود بنفع آوگوستوس III صرف نظر کرد، و در مقابل دوکنشین لورن باو واگذار شد. ستانیسلاس مردی بافرهنگ و صاحب ذوق بود. شهر نانسی را زیب و زینت داد، و در لونویل درباری مجلل داشت. با ژ. ژ. روسو مکاتبه داشت، و روسو بتقاضای او طرحی برای قانون اساسی جدید لهستان تهیه کرد.

ستانیسلاس[۱۱] II یا **ستانیسلاس آوگوستوس پونیاتوفسکی** (stānislās āgustus poniā-tofski)، ۱۷۳۲–۹۸، آخرین شاه (۱۷۶۴–۹۵) لهستان، جانشین آوگوستوس III. از حمایت فردریک II پروس و کاترین II روسیه (که ستانیسلاس قبلا معشوق او بود) برخوردار بود. نفوذ روسیه در لهستان بالا گرفت. شورش ۱۷۶۸ اشراف لهستانی ضد روسی را روسها درهم شکستند، و سپس اولین تقسیم لهستان صورت گرفت (۱۷۷۲). بعداً ستانیسلاس برای تجدید حیات لهستان کوشید، و قانون اساسی مؤثری برقرار نمود (۱۷۹۱)، ولی این امر منجر به مداخله‌ی نظامی روسیه و پروس و دومین تقسیم لهستان گردید (۱۷۹۳). ستانیسلاس در شورش ۱۷۹۴ **کوشچوشکو** مقاومتی نشان نداد، و پس از شکست این شورش، باقی‌مانده‌ی قلمرو او نیز در سومین تقسیم لهستان (۱۷۹۵) از دست رفت، و وی استعفا داد، و در روسیه اقامت گزید. در سیاست ضعیف ولی از حامیان هنر و علم و مخصوصاً ادبیات بود.

ستانیسلافسکی[۱۲]، **کنستانتین** (konstāntin stānislāfski)، ۱۸۶۳–۱۹۳۸، کارگردان، معلم تئاتر، و هنرپیشه‌ی روسی. از بنیانگزاران (۱۸۹۸) تئاتر هنری مسکو بود. با تکنیکهای مصنوعی و مکانیکی در تئاتر موافق نبود، و معتقد بود که هنرپیشه باید روحاً و معناً خود را با شخصیتی که میخواهد نقش او را بازی کند عینیت دهد. روش وی در تعلیم هنرپیشگان به روش ستانیسلافسکی معروف است. آثار بااهمیتی در زمینه‌ی تعلیم هنرپیشگی و تئاتر دارد.

ستانیسلاو[۱۳] (stānislāv)، شهر (جم ح ۷۲٬۰۰۰)، غ اوکرائین، تجشس. از مراکز صنعتی و ملتقای خطوط آهن است. دارای پالایشگاههای نفت میباشد. از آبادیهای قدیمی اوکرائین است. در حملات مغولان و ترکان آسیب فراوان دید؛ معهذا، در قرون ۱۷م–۱۸م از مراکز بارونق تجارت بود. در ۱۷۷۲ به اتریش و در ۱۹۱۹ به لهستان تعلق یافت. در ۱۹۳۹ جزء اوکرائین شد. در ۱۹۶۲ به افتخار ایوان فرانکو، نویسنده‌ی بزرگ اوکرائینی، نامش به ایوانو-فرانکوفسک[۱۴] (ivāno-frānkofsk) مبدل شد.

ستاوانگر[۱۵] (stāvānger)، شهر و دریابندر (جم ۵۲٬۸۳۵)، چ‌غ نروژ، کنار آبدره‌ی ستاوانگر. کارگاههای کشتیسازی و صنعت کنسرو ماهی دارد. کلیسای جامع (سبک گوتیک) آن از قرن ۱۱م سابقه دارد. ستاوانگر یکی از اولین نقاطی بود که آلمانها در حمله‌ی خود به نروژ (۹ آوریل ۱۹۴۰) تصرف کردند.

ستاودینگر[۱۶]، **هرمان** (herman stādinger)، ۱۸۸۱–، شیمیدان آلمانی. در ۱۹۲۷ به کشف سلسله‌ی مولکولی نایل آمد، و این امر به بسط صنعت پلاستیکسازی منجر شد. جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۳ در شیمی به وی اعطا شد.

ستاوروپول[۱۷] (stāvropol)، شهر (جم ح ۱۴۰٬۰۰۰)، کرسی ← سرزمین ستاوروپول، چ‌ش جمشس اروپائی. در ۱۷۷۷ به عنوان یک دژ روسی بنا شد، و بعداً از پایگاههای عمده‌ی فتوحات روسیه در قفقاز گشت.

---

(۱)Stalingrad (۲)Volgograd (۳)Stallings (۴)Stalino (۵)Donetsk (۶)Stambulov (۷)Stambuliski (۸)Stanovoi (۹)Stanton (۱۰)Stans (۱۱)Stanislaus (۱۲)Stanislavsky (۱۳)Stanislav (۱۴)Ivano-Frankovsk (۱۵)Stavanger (۱۶)Staudinger (۱۷)Stavropol

ستاوروپول[1]، **سرزمین** (stāvropol)، بخش اداری (۸۰٬۴۸۰ کمـ، جـ ح ۱٬۹۰۰٬۰۰۰)، ج جمشسر اروپائی، در قفقاز شمالی. قسمت مرکزی آنرا فلات ستاوروپول تشکیل میدهد، که رودهای کوما و کوبان آنرا زهکشی میکنند. دره‌ی مانیچ در قسمت شمالی آنست. معادن نفت و گاز طبیعی دارد. محصول عمده‌اش غلات، میوه، و سبزیجات است. دامپروری نیز رواج کامل دارد. شهرهای عمده‌اش **ستاوروپول** (کرسی آن)، **پیاتیگورسک**، و **کیسلووودسک** است. اکثریت مردمش روسی و اوکرائینی، و از اقلیتهای عمده‌اش قرقیزها و مغولان هستند. در ۱۹۲۴ به نام سرزمین قفقاز شمالی تشکیل شد. نام کنونی آن از ۱۹۴۳ است.

ستاویسکی[2]، **سرژ آلکساندر** (serj āleksāndr stāviski)، ۱۸۸۶–۱۹۳۴، کلاهبردار روسی که بسبب رسوائی خطیر مالی و سیاسی، که در نتیجه‌ی فعالیتهای او، در سال ۱۹۳۴ در فرانسه روی داد، مشهور است. وی در ۱۹۰۰ وارد پاریس شد. علیرغم گذشته‌ی مشکوک خود، در لباس یک متخصص آبرومند امور مالی، با مقامات سیاسی روابطی نزدیک یافت. در ۱۹۳۳، دست به کلاهبرداری عظیمی زد، و هنگامی که پرده از کارش برداشته شد، فرار کرد. در ۳م ژانویه‌ی ۱۹۳۴ پلیس او را در شامونی یافت، و وی خودکشی کرد یا بوسیله‌ی پلیس کشته شد. بر اثر این واقعه، که به **قضیه‌ی ستاویسکی** مشهور است، بحران سیاسی سختی در فرانسه پدید آمد، و افراطیون دست راست و دست چپ دولت رادیکال سوسیالیست شوتان را متهم به فساد و ارتباط با ستاویسکی، و وادار باستعفا کردند. تحقیق پارلمانی در باب قضیه‌ی ستاویسکی نیز نتوانست موضوع را کاملا روشن کند. دولت دالادیه نیز، که پس از شوتان بر سر کار آمد، بر اثر شورش دست راستیها (بخصوص سلطنت‌طلبان) ساقط شد. قضیه‌ی ستاویسکی یکی از نشانه‌های زوال جمهوری سوم بود، و نه تنها حزب رادیکال سوسیالیست، بلکه دموکراسی پارلمانی را بطور کلی بی‌اعتبار کرد. نیز ← جبهه‌ی مردم.

ستاین[3]، **گرترود** (gërtrud stāyn)، ۱۸۷۴–۱۹۴۶، بانوی نویسنده‌ی امریکائی و از حامیان هنر و ادب. در ۱۹۰۳ به پاریس رفت. در آنجا به تشویق نقاشان جدید (از جمله پیکاسو و ماتیس) پرداخت. در سالون وی جمعی از نویسندگان جوان (از جمله همینگوی) رفت و آمد داشتند. ستاین خود در نویسندگی سبک خاصی دارد؛ به آهنگ و صدای کلمات بیش از معنای آنها اهمیت میدهد، و غرضش اینست که لحظات و "آن"هائی را که بر وجدان آدمی میگذرند، بی آنکه در لفافه‌ی زمان و خاطرات گم شوند، به قید الفاظ درآورد. نخستین و شاید بهترین اثرش داستان کوتاه سه زندگی (۱۹۰۹) است. آثار دیگرش مشتمل است بر سرنوشت امریکائیان (۱۹۲۵)، چگونه باید نوشت (۱۹۳۱)، داستان‌نویسی (۱۹۳۵)، و جنگهائی که من دیده‌ام (۱۹۴۵).

ستاین[3]، **سر مارک اورل** (sər märk ărel stāyn)*، ۱۸۶۲–۱۹۴۳، پوینده و مستشرق انگلیسی؛ متـ مجارستان. پوینده‌ای نامور بود، و سه هیئت اکتشافی را به آسیای مرکزی رهبری کرد. در ۱۹۰۰ ختن را در ترکستان چین پویید. در ۱۹۰۶–۸ صحرای گوبی را تا مرزهای غربی چین و تبت درنوردید، و دیوار بزرگ چین را کشف کرد، و ح ۳۲۰ کیلومتر آن را دنبال نمود. در ۱۹۱۲، چین غربی را به پشت سر نهاد، از ماوراء النهر گذشت، از طریق ترکستان روس وارد ایران شد، و پس از طی ۱۷٬۷۰۰ کیلومتر راه به پاکستان رسید. قبل از آنکه به آرزوی خود، یعنی پویش افغانستان و باز یافتن مسیر لشکرکشی اسکندر مقدونی، برسد درگذشت. آثار متعددش مشتمل است بر ایزدان زرتشتی بر سکه‌های هند و سکائی (۱۸۸۷)، فهرست نسخ سانسکریت در کتابخانه‌ی معبد راگوناتا (۱۸۹۴)، ختن باستانی (۱۹۰۷)، پویشهائی در آسیای مرکزی (۱۹۰۹)، کتیبه‌های خروستی مکشوفه‌ی در ترکستان چین (۱۹۲۰)، در قلب آسیا (۱۹۲۸)، روابط باستانی ایران و هند (۱۹۳۷)، بررسیهای مقدماتی باستانشناسی در شمال غربی هند و جنوب شرقی ایران (۱۹۳۷)، و راههای باستانی غرب ایران (۱۹۴۰) (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان راههای باستانی و پایتختهای قدیمی غرب ایران، ۱۳۲۹ هش).

ستاینبک[4]، **جان ارنست** (jān ërnəst stāynbek)، ۱۹۰۲–، نویسنده‌ی امریکائی، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۲ در ادبیات. رمانها و داستان‌های کوتاه نخستینش (جام طلا، ۱۹۲۹؛ چراگاههای آسمان، ۱۹۳۲؛ به خدائی ناشناخته، ۱۹۳۳) چندان مورد توجه نقادان ادب واقع نشد، اما کتاب تورتیلا فلت (۱۹۳۵؛ ترجمه‌ی فارسی ۱۳۴۲ هش) وی خوانندگان فراوان یافت، و قهرمانان تهیدست و دوست‌داشتنی او، که با واقعپردازی توصیف شده بودند، مورد توجه واقع شدند. دنیای مورد علاقه‌ی ستاینبک دنیای محرومان است. در داستان در نبردی مشکوک (۱۹۳۶)، با لحنی مبارز، از کارگران کشاورز مهاجر مزارع کالیفرنیا دفاع میکند، و در رمان کوچک موشها و آدمها (۱۹۳۷؛ ترجمه‌ی فارسی) بار دیگر این موضوع را با اصطلاحات سمبولیک، که ارزش و کمال آدمیت را بیان میکنند، از سر میگیرد. رمان خوشه‌های خشم (۱۹۳۹؛ ترجمه‌ی فارسی) تصویر تمام‌نمای قربانیان بدبختی و حرمان، و از بهترین رمانهای امریکائی در قرن ۲۰م است. آثار دیگرش مشتمل است بر ماه پنهان است (۱۹۴۲)، اتوبوس گمراه (۱۹۴۷)، شرق عدن (۱۹۵۲، ترجمه‌ی فارسی)، و زمستان نارضائیها (۱۹۶۱).

ستاینمتز[5]، **چارلز پروتیس** (cārlz prōtiəs stāynmetz)، ۱۸۶۵–۱۹۲۳، مهندس برق امریکائی آلمانی‌الاصل. در ۱۸۸۹ به کشمة رفت. قانون هیسترزیس را کشف کرد.

ستپاناکرت[6] (stepānākret)، شهر (جه ح ۲۰٬۰۰۰)، مرکز ناحیه‌ی خودمختار قراباغ کوهستانی، ج‌غ آذربایجان شوروی. صنایع آمودن غذا و شراب و ابریشم دارد. در دهه‌ی بعد از ۱۹۲۰ شهریت، و پس از آن توسعه یافت، و جایگزین شهر شوشی گردید.

ستپنی[7] (stepni)، معروف به **ایست اند** (ist end) [= انتهای شرقی]، کوی (جه ۹۱٬۹۴۰) لندن، ج قسمت مرکزی انگلستان. اسکله‌های سازمان بندر لندن، تاور آو لاندن (برج لندن)، و وایتچپل (wāytcapəl) (محله‌ی یهودی‌نشین لندن) در ستپنی است.

ستپنیاک[8] (stepniāk)، ۱۸۵۱–۹۵، انقلابگر و نویسنده‌ی روسی، که نام اصلیش سرگی میخایلو-ویچ کرافچینسکی (sergey mixāylovic krāf-cinski) بود. در ۱۸۷۸، بر اثر شرکت در قتل رئیس پلیس تزاری، از روسیه گریخت. نخستین اثرش، روسیه‌ی مخفی (۱۸۸۲)، به زبان ایتالیائی و در باره‌ی انقلابیون روسی بود. رمان حرفه‌ی یک نیهیلیست؛ یا، آندره کاژوخوف (۱۸۸۹) را به زبان انگلیسی نوشته است. در تصادف با لوکوموتیو در لندن کشته شد.

ستتن[9]، **جزیره‌ی** (statən)، جزیره (۱۵۵ کمـ، جه ۲۲۱٬۹۹۱)، ج‌ش ایالت نیو یورک، در خلیج **نیو یورک**، ج‌غ مانهاتن، که بخش ریچمند شهر نیو یورک، را تشکیل میدهد. با پلهائی به نیو جرزی مرتبط است. منطقه‌ای عمدةً مسکونی است. صنایع کشتیسازی و تصفیه‌ی نفت نیز دارد. در ۱۶۰۹ هنری هودسن از این جزیره دیدن کرد. در ۱۶۶۱ بطور دایم مسکون شد. گاریبالدی از ۱۸۵۰ مدتی در اینجا میزیست؛ خانه‌ی او از بناهای تاریخی جزیره میباشد.

ستتینیس[10]، **ادوارد رایلی** (edwārd rāyli stətinyəs)، ۱۹۰۰–۱۹۴۹، از رجال و صنعتداران کشمة. مدیر عامل شرکت جنرال موتورز و رئیس هیئت سهامداران شرکت فولاد کشمة بود. در ۱۹۴۴–۴۵ وزارت امور خارجه داشت.

استد[11]، **ویلیام تامس** (wilyām tāməs sted)، ۱۸۴۹–۱۹۱۲، روزنامه‌نگار انگلیسی. مجله‌ی مجله‌ی مجله‌ها را تأسیس کرد (۱۸۹۰)، و آن را در کشمة و استرالیا نیز انتشار داد. از پیشقدمان روزنامه‌نگاری به شیوه‌ی جدید در انگلستان، و از طرفداران اصلاح نیروی دریائی انگلیس، و مدافع بهبود وضع کودکان و قوانین اجتماعی بود. در اواخر عمر سخت فریفته‌ی تحقیقات روانی شده بود.

ستر[12] (ster؛ فنـ)، واحد حجم در سلسله‌ی متری، که معادل یک متر مکعب است، و خاصه در تجارت چوب بکار میرود.

ستر، ارل آو: ← دلریمپل، جان.

ستر، (اولین) وایکاونت: ← دلریمپل، جیمز.

سترابو، جغرافیدان و مورخ یونانی؛ ← استرابون.

ستراتوپوز: ← ستراتوسفر.

ستراتوس: ← ابر، توده.

ستراتوسفر[13] (strātosfer؛ از فنـ) یا **پوشکره** (puškore)، یکی از لایه‌های جو زمین (← جو، ۳)، بین لایه‌های گشتکره و مزوسفر یا میانکره. مرز آن با گشتکره موسوم به گشتمرز است، که ارتفاعش از ۷ تا ۱۸ کم میباشد؛ مرز فوقانی آن ستراتوپوز[14] (strātopoz) یا پوشمرز (pušmarz) است، که فرازای آن از ۳۵ تا ۵۰ کم میباشد. فرازای مرز تحتانی ستراتوسفر با عرض جغرافیائی تغییر میکند. برای تغییرات دما ← جو، ۴. میان فرازاهای ۲۰ تا ۵۰ کیلومتری، در ستراتوسفر،

---

(۱)Stavropol (۲)Stavisky (۳)Stein (۴)Steinbeck (۵)Steinmetz (۶)Stepanakret (۷)Stepney (۸)Stepniak (۹)Staten (۱۰)Stettinius (۱۱)Stead (۱۲)stère (فنـ) (۱۳)stratosphere (۱۴)stratopause

قشر اوزون جای دارد. این قشر بیشتر اشعه‌ی ماوراء بنفش خورشید را متوقف میسازد، و مانع رسیدن آنها به زمین میشود، و این امر در امکان ادامه‌ی حیات بر سطح زمین نقش اساسی دارد.

ستراتوکومولوس: ← ابر، توده.

سترادلا[1]، آلساندرو (ālessāndro strādellā)، ۱۶۴۲–۱۶۸۲، آهنگساز و اپرانویس ایتالیائی (← اپرا). افسانه‌های بسیار در باره‌ی وی شایع است، اما از واقعیت زندگیش چیزی معلوم نیست. شرح حال او موضوع چند اپرا است. موسیقیش فرح‌انگیز و ملودیائی است. به تکامل ساختمان صورت (← فورم) آریاها کومک کرد. هندل تحت تاثیر اوراتوریوهای او قرار داشت.

سترادیان: ← زاویه‌ی صلب.

سترادیواریوس[2]، آنتونیوس (-ān tonius strā divārius)، صورت لاتینی نام **آنتونیو ستراد دیواری** (āntonio)، ۱۶۴۴–۱۷۳۷، ویولنساز ایتالیائی، اهل کرمونا، شاگرد نیکولو آمالی. قدیمترین سازهای موجود ساخت او مورخ ۱۶۶۶، و آخرین آنها مورخ ۱۷۳۷ است. بهترین ساخته‌های او متعلق به بعد از ۱۷۰۰ میباشد. وی لااقل ۱۱۶ ساز (۵۴۰ ویولن) ساخت. هنرمندی وی ویولن را به حد کمال رسانید، و صنعتگران پس از وی به تقلید از او کوشیدند. سترادیواریوس در زمان خود هم شهرت تام داشت، و از کسانی که به وی سفارش ساختن ساز داده‌اند جیمز II انگلستان و کارلوس III اسپانیا را میتوان نام برد. دو تن از پسرانش–**فرانچسکو سترادیواری** (-frāncesko) (۱۶۷۱–۱۷۴۳) و **اومبونو سترادیواری** (omobono) (۱۶۷۹–۱۷۴۲)–دستیار پدر بودند، و پس از وی کار او را ادامه دادند.

ستراسبورگ[3] (sträsburg)، آلمانی **شتراسبورگ، شهر** (جمع ۲۰۰٬۹۰۰)، کرسی ولایت بادن، ش فرانسه، بر رود ایل (نزدیک ملتقای آن با راین)؛ مرکز فرهنگی و تجارتی آلزاس. بندری بر رود راین دارد. دارای صنایع گوناگون (چرمسازی، اتومبیلسازی، آبجوسازی، صنایع شیمیائی، و غیره) است. دانشگاه (تأسیس ۱۵۳۸) دارد، و مقر شورای اروپا است.

از دوره‌ی رومیان اهمیت داشته؛ اسقفهای آن بعنوان امرای امپراطوری مقدس روم بر نواحی وسیعی حکومت میکردند، ولی خود ستراسبورگ از قرن ۱۳م از شهرهای آزاد امپراطوری شد، و حکومتش بدست انجمن اصناف شهر افتاد. در این شهر بود که گوتفرید فون شتراسبورگ ادبیات قرون وسطائی آلمان را باوج رونقش رسانید، و احتمالا گوتنبرگ ماشین چاپ را در اینجا اختراع کرد. ستراسبورگ اصلاح دینی را پذیرفت، و در این امر نقش مهمی ایفا کرد. لوئی XIV آنرا در ۱۶۸۱ گرفت، و از آن ببعد در تاریخ با آلزاس اشتراک یافت، و زبان و راه و رسم زندگی فرانسوی را فراگرفت. در جنگ II آسیب دید، ولی کلیسای جامع باشکوه آن (بنای ۱۰۱۵–۱۴۳۹) محفوظ ماند.

ستراسبورگ[3]، سوگند (sögande strāsburg)، سوگندی که در ۸۴۲ میان شارل کچل (بعداً شارل II) و لوئی ژرمنی برای تحکیم اتحاد آن دو علیه برادرشان لوتار I یاد کرده شد. نتیجه‌ی سیاسی عمده‌ی آن پیمان وردن بود. هر یک از دو برادر سوگند را به زبان ملت برادر دیگر یاد کرد، تا فهمش بر آنان میسر باشد. متن سوگند لوئی ژرمنی را قدیمترین نمونه‌ی زبان فرانسوی می‌دانند.

ستراتگیو، ریچارد: ← پمبروک، (دومین) ارل آو.

ستراوپتیکون[4] (stereoptikon؛ از فنس)، نوع تکمیل‌شده‌ی فانوس سحری که برای افکندن تصویر بزرگی از یک شیء (مانند عکس، نقشه، صفحه‌ی کتاب، یا لغزانه) بر دیوار یا پرده بکار میرود.

ستراوتایپ[5] (stereotāyp) [در اصطلاح چاپگران ایران بصورت اشترئوتیپی (eštertupi) درآمده است]، طریقه‌ی ساختن لوحه‌ی یکپارچه‌ی فلزی از روی یک یا چند صفحه‌ی حروفچینی‌شده برای استعمال در ماشین چاپ. صفحه‌ی حروفچینی‌شده‌ی (مثلا) روزنامه را در یک قاب فلزی میبندند، و با قلم مو، لایه‌ی نازکی از روغن روی حروف میکشند. سپس یک صفحه کاغذ ضخیم مخصوصی به نام فلانگ (flāng) روی آن میگذارند، و آنرا با دستگاه مخصوصی تحت فشار قرار میدهند تا اثر قسمتهای برجسته (حروف، تصاویر، حاشیه، و غیره) بصورت فرورفتگیهائی بر فلانگ نقش ببندد. سپس این کاغذ را، که بشکل قالبی از صفحه‌ی حروفچینی‌شده‌ی روزنامه درآمده است، در دیگی میگذارند، تا پس از پخته شدن، سخت و خشک شود. این قالب کاغذی را ماتریس (mātris) نامند. ماتریس را در جعبه‌ای قرار میدهند بطوری که روی آن بطرف بالا باشد. بعد، فلزی مذاب، که قسمت اعظم آن سرب است، روی ماتریس میریزند. فلز مذاب فرورفتگیهای ماتریس را پر میکند، و فوراً "میبندد"، و در نتیجه، لوحه‌ای یکپارچه و محکم از صفحه‌ی حروفچینی‌شده بدست میآید. این لوحه را به ماشین چاپ میبندند، و از روی آن چاپ میکنند. لوحه‌ی ستراوتایپ را برای ماشینهای کوچک چاپ مسطح و برای ماشینهای روتاری نیم‌استوانه‌ای تهیه میکنند.

امروز فقط در چاپ روزنامه و کتابهای بسیار ارزان‌قیمت از طریقه‌ی ستراوتایپ استفاده می‌شود. اختراع این طریقه سبب تسریع فوق العاده در کار چاپ روزنامه شد، زیرا بدین طریق میتوان از روی یک ماتریس چند لوحه تهیه کرد، و آنها را به ماشینهای متعدد بست؛ همه‌ی آن ماشینها در یک زمان صفحات معینی از روزنامه را در چند هزار نسخه چاپ میکنند.

ستراوسکوپ: ← رؤیت دوچشمی.

ستراوفونی[6] (stereofoni؛ از فنس)، علم و فنی که موضوعش ضبط، تقویت، و یا باز دادن اصوات است بطوری که در شنونده احساس توزیع فضائی صوت اولیه را ایجاد کند. ستراوفون[7] دستگاهی است که اصوات را بدینگونه بازدهد. ستراوفونیائی[8] بمعنی منسوب یا مربوط به ستراوفون و یا منطبق با مقتضیات آن است. ستراوفونیسم[9] (-stereofo nism) بمعنی حالت ستراوفونیائی بودن است.

ستراوفونی اساساً شبیه ستراوسکوپی (← رؤیت دوچشمی) است، همانگونه که در رؤیت با یک چشم اشیاء مسطح مینمایند، اصواتی که از یک بلندگو صادر میشوند احساس عمق ایجاد نمیکنند. در یک سالون کنسرت، صدا از جاهای مختلف به گوش میرسد. گوش انسان صداهای سازها یا گروه‌های سازها را جدا جدا میشنود. در عین حال، صداهای مختلف ارکستر با یکدیگر مخلوط می‌شوند و فضا را پر میکنند. اما صدای صفحه یا نوار معمولی مسطح شنیده میشود، زیرا که موسیقی از یک نقطه، یعنی از یک بلندگو به گوش می‌رسد. در ستراوفونی سعی میشود که احساس عمق در شنونده ایجاد شود، چنانکه گوئی وی شخصاً در محل نواختن موسیقی حضور دارد، و اصوات سازهای مختلف را میشنود. برای این منظور، دستگاههای ستراوفونیائی، نه فقط بسامدهای صوت اولیه را بازگو میکنند، بلکه مشخصات فضائی آنرا نیز ایجاد میکنند، بدین معنی که صوتی که ناشی از طرف راست ارکستر است بطوری بازگو میشود که از طرف راست اطاق ناشی شود، و آنکه از طرف چپ ارکستر است از طرف چپ اطاق. اثر صوتهای ستراوفونیائی مربوط است به اینکه آدمی، علاوه بر بسامد صوت، نسبت به جهت آن نیز حساس است. مثلا اگر صوتی از طرف چپ شنونده بیاید، گوش چپ او آنرا بمیزان کسری از ثانیه زودتر از گوش راست وی درک میکند. دستگاه‌های ستراوفونیائی این تمایزی را که بین آنچه گوش چپ میشنود با آنچه گوش راست میشنود موجود است درکار میآورند، بدینگونه که اصواتی را که از دو محل (یا بیشتر) متفاوت ناشی میشوند جداگانه ضبط میکنند، و آنها را در فزونسازهای جداگانه و بلندگوهای جداگانه بازگو میکنند. بلندگوها را در جاهای مختلف اطاق قرار میدهند، و در نتیجه، صداها از نقاط مختلف به گوش شنونده میرسند، و از حالت "مسطح بودن" بیرون میآیند، و در شنونده احساس عمق ایجاد میکنند. نیز ← های-فی.

نخستین پخش ستراوفونیائی در ۱۹۵۰ بوسیله‌ی رادیوی فرانسه عملی شد.

ستراوینسکی[10]، ایگور فیودوروویچ (igor fiodorovic strāvinski)، ۱۸۸۲–، آهنگساز روسی، و نماینده‌ی عمده‌ی نهضت فوتوریسم در موسیقی. آهنگسازی را در نزد ریمسکی-کورساکوف آموخت (۱۹۰۲–۱۹۰۷). در تصنیف موسیقی تکنیکی فوق العاده جدید دارد. از تصنیفات او بالتهای پرنده‌ی آتش (۱۹۱۰)، پتروشکا (۱۹۱۱)، تقدیس بهار (۱۹۱۳)، اپرای هزاردستان (۱۹۱۴)، اپرا-اوراتوریوی اودیپ شهریار (۱۹۲۷)، سمفونی مزامیر (۱۹۳۰)، و آثار بسیار دیگر در زمینه‌های مختلف میتوان نام برد.

ستراویت[11]، کلرنس کرشمن (klarəns kërshmən strāyt)، ۱۸۹۶–، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی امریکائی. طرفدار تشکیل اتحادیه‌ای از کشمت و ملل مشترک المنافع بریتانیا بود، و در این باب با قلم و زبان تبلیغ کرد. در ۱۹۳۹ که سازمانی

(۱)Stradella (۲)Stradivari (۳)Strasbourg (۴)stereopticon (۵)stereotype (۶)stereophonics (۷)stereophone (۸)stereophonic (۹)stereophonism (۱۰)Stravinsky (۱۱)Streit

بتام شرکت سهامی اتحاد فدرال تشکیل شد، وی به ریاست آن انتخاب گردید. در ۱۹۴۶ مدیر نشریه‌ی آزادی و اتحاد شد. از آثار وی حافظ‌زبان اسرار (۱۹۲۸) است.

استرایدوم[1]، یوهانس گرهاردوس (yohānes gerhārdus strāydom)، ۱۸۹۳–۱۹۵۸، نخست وزیر (۱۹۵۴–۵۸) اتحادیه‌ی افریقای جنوبی (جمهوری افریقای جنوبی کنونی). رهبر حزب ملیون و از طرفداران سرسخت سیاست تبعیض نژادی معروف به آپارتهید و جدا شدن اتحادیه از جامعه‌ی ملل مشترک المنافع بریتانیا بود.

سترتفرد-آن-ایون[2] (stratfərd-ān-eyvən)، شهر (جه ۱۶٬۸۴۷)، ولایت واریک‌ش، انگلستان، بر رود ایون علیا. مولد شکسپیر است، که هم در آنجا درگذشت. از بناهائی که به یادبود وی در اینجا تأسیس شده تئاتری است که فستیوال سالانه‌ی شکسپیر در آن برپا میشود.

سترتفرد د ردکلیف، وایکاونت: ← کنینگ، سترتفرد.

سترتکلاید و کامبریا[3] (straṭklāyd va kām-briā)، مملکت قرون وسطائی بریتانیای کبیر، واقع در قسمت جنوبی اسکاتلند و قسمت شمالی انگلستان حالیه. یکی از چهار قسمت بزرگ بریتانیا پس از حمله‌ی آنگلوساکسونها بود، و تا قرن ۹م استقلال خود را حفظ کرد.

سترتکونا[4]، لرد (lord straṭkönā)، شهرت **دانلد الگزاندر سمیث** (dānəld alegzāndər smiṭ)، ملقب به (اولین) **بارون سترتکونا اند ماونت رویال** (*bāron straṭkönā and mānt royāl)، ۱۸۲۰–۱۹۱۴، سرمایه‌دار کانادائی؛ مت اسکاتلند. در ۱۸۳۸ به کانادا رفت، و به خدمت شرکت خلیج هودسن پیوست، و به مدیریت آن شرکت رسید. در توسعه‌ی راه آهن‌سازی و ساختمان راه آهن سراسری کانادا سهمی بسزا داشت. وی در نتیجه‌ی فعالیتهای خود ثروتی عظیم گرد آورد، و مبالغ عظیم صرف امور خیریه و فرهنگی کرد. نیز ← دارسی.

سترثمور[5] (straṭmor)، دشتی (۱۶۰ کم در ۸–۱۶ کم) در اسکاتلند، که بیشترش در ولایات پرثشر و انگس واقعست. معروف به "دره‌ی بزرگ اسکاتلند" میباشد.

سترده[6] (setorde)، قطعه‌زمینی از جنگل که برای زراعت آنرا از درخت خالی کرده باشند.

سترزا[7] (strezā)، شهر (جه تخمیناً ۴٬۷۶۳)، پیمون، ل ایتالیا، بر ساحل غربی دریاچه‌ی مادجوره؛ تفرجگاه. در آوریل ۱۹۳۵ در اینجا کنفرانس بی‌نتیجه‌ای بین نمایندگان بریتانیای کبیر و فرانسه و ایتالیا برای تأمین همکاری در مخالفت با مسلح شدن مجدد آلمان، که بوسیله‌ی هیتلر اعلام شده بود، تشکیل گردید.

سترستن، مستشرق؛ ← زترستن.

سترفرد[8]، (اولین) **ارل آو** (*ërl āv straförd)، لقب **تامس ونتورث** (tāməs wentwërṭ)، ۱۵۹۳–۱۶۴۱، سیاستمدار انگلیسی. در ۱۶۱۴ عضو پارلمنت شد. در ۱۶۲۸ رهبر پارلمنت بر ضد چارلز I بود، ولی چارلز بوسیله‌ی اعطای القاب و مناصب او را بطرف خود جلب کرد (۱۶۲۸). در ۱۶۳۲–۳۹ نایب‌السلطنه‌ی ایرلند بود، و با استبداد حکومت کرد. در ۱۶۳۹ به انگلستان بازگشت، و او و ویلیام لاد مشاورین عمده‌ی چارلز گردیدند. پس از انعقاد (۱۶۴۰) پارلمنت طویل، متهم شد که خیال استفاده از سربازان ایرلندی را بر ضد انگلستان داشته است، و اگرچه این اتهام به ثبوت نرسید، سرش را بریدند.

سترلینگ، اسکاتلند، ← سترلینگ‌شر.

سترلینگ[9]، جیمز (jeymz stërling)، ۱۶۹۲–۱۷۷۰، ریاضیدان اسکاتلندی. در گلاسگو و آکسفرد تحصیل کرد، و در ۱۷۱۵، بسبب ارتباط با جکوبایتها، آکسفرد را ترک کرد، و به ونیز رفت، و به تدریس ریاضیات پرداخت. در ۱۷۲۵ به لندن بازگشت. مهمترین اثرش روش دیفرانسیل (۱۷۳۰) است، که در آن روش حساب دیفرانسیل را در مسائل مربوط به سلسله‌های نامتناهی بکار برده.

سترلینگ‌شر[10] (stërlingshər) یا **سترلینگ**، ولایت (۱٬۱۷۰ کم²؛ جه ۱۹۴٬۸۵۸)، اسکاتلند مرکزی. اراضی آن متنوع و مشتمل بر کشتزارها، دریاچه‌ها، مراتع، و زمینهای بایر و باتلاقی است. در **فالکرک** (مرکز صنعتی ولایت) آهن، فولاد، منسوجات، و پشم تولید میشود. بسیاری از جنگ‌های مهم تاریخ اسکاتلند در این ولایت صورت گرفت. مرکزش، **سترلینگ** (جه ۲۷٬۵۵۳)، دارای صنایع مختلف است. ماری استوارت و جیمز VI اینجا تاجگذاری کردند. بناهای قدیمی بسیار دارد.

سترن[11]، اوتو (oto stern)، آلمانی شترن (shtern)، ۱۸۸۸–، فیزیکدان آلمانی، که بعد از ۱۹۳۳ به تابعیت کشمة درآمد. بجهت تحقیقاتش در فیزیک اتمی و کشف عزم مغناطیسی پروتون، جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۳ در فیزیک به وی اعطا شد.

سترن[11]، دانیل، نام مستعار آگو، کنتس د/.

سترن[11]، گلدیس برانوین (gladis brānwin stern)، ۱۸۹۰–، بانوی رمان‌نویس انگلیسی. شهرتش بیشتر بجهت رمانهائی است که تحت عنوان تواریخ ایام یک کدبانو (۱۹۳۶) در باب یک خانواده‌ی یهودی نوشته است.

سترن[12]، لارنس (lārəns stërn)، ۱۷۱۳–۶۸، نویسنده‌ی انگلیسی؛ مت ایرلند. در آغاز کشیش بود، و در ۱۷۶۰ به لندن آمد، و در آنجا توفیق بسیار یافت. زندگی را با فسق و فجور گذرانید، و با زنان بسیار–از جمله بانوئی بنام ایلایزا (ilāyzā)، که یادداشتهای روزانه به ایلایزا (۱۷۶۷) را برای او نوشته است–رابطه داشت. مردی نحیف و رنجور بود، و سرانجام به بیماری سل درگذشت. در ۱۷۶۰ نخستین جلد از شاهکار بزرگش، بنام تریسترام شاندی، انتشار یافت، و با آنکه منتقدان و نویسندگان از نظر اخلاقی و ادبی بر آن خرده‌ها گرفتند، توفیقی عظیم یافت، و ۸ مجلد دیگر آن نیز منتشر شد (۱۷۶۱–۶۷). کتاب ناتمام یک سفر احساساتی (۱۷۶۸) را پس از سفری به فرانسه و ایتالیا نوشت. سترن در ادبیات انگلیسی تأثیر فراوان داشت. وی رمان را از ضبط معمولی حوادث و اتفاقات به صورت بیان حالات و احساسات بیرون آورد. آثارش جزء کلاسیکهای عصر او بشمارند.

سترند[13] (strand)، خیابان معروفی در قسمت مرکزی شهر لندن، انگلستان، که از میدان ترافالگار تا تمپل بموازات رود تمز ممتد است. از مراکز مهمانخانه‌ها و تئاترها، و دارای ابنیه و کاخها و صومعه‌ها است. مهمانخانه‌ی معروف ساووی در آنجاست.

سترنفلد[14]، آری (āri sternfeld)، مهندس روسی معاصر و یکی از متخصصین دارای شهرت جهانی در فضاپیمائی؛ مت لهستان. تحصیلات مهندسی را در نانسی (فرانسه) به انجام رسانید، و از ۱۹۲۹ به محاسبه‌ی مسیر وسایط فضاپیما پرداخت، ولی تحقیقاتش مورد توجه واقع نشد، مگر در تجشم، که از آن استقبال بسیار بعمل آمد (۱۹۳۴)، و وی کمی بعد بدانجا مهاجرت کرد. سترنفلد ظاهراً عامل اصلی آزمایشهای مربوط به **توئیکها** بوده است.

سترنگ[15]، جیمز جسی (jeymz jesi strang)، ۱۸۱۳–۵۶، رهبر امریکائی مورمونها. مدعی جانشینی ج. سمیث بود، و از فرقه‌ی مورمون طرد شد. سپس مهاجرنشینی در یکی از جزایر دریاچه‌ی میشیگان تأسیس نمود، و در ۱۸۵۰ بعنوان جیمز تاجگذاری نمود، و با استبداد حکومت کرد. عاقبت بقتل رسید.

استروئیدها[16] (steroid.hā؛ از انگل)، گروهی از مواد آلی که ساختمان مولکولی حلقوی خاصی، موسوم به سیکلوپنتانوفنانترن[17] (siklopan-tāno-fenāntren)، دارند. تفاوت استروئیدهای مختلف با یکدیگر تنها در ساختمان زنجیرهای جانبی و حلقه‌های اضافی است. بسیاری از استروئیدها از لحاظ زیستشناسی فعالیت دارند. هورمونهای مرد و زن، **کورتیزون و هورمونهای** دیگر غشاء غده‌ی فوق کلیه، چندین شکل ویتامین د، دیژیتالین، و **کولسترول** همه از استروئیدها هستند. استروئیدها مصرف آب و مواد معدنی را در بدن تنظیم میکنند. موارد استعمال طبی آنها در مداوای ورم مفصل و بیماریهای جلدی است؛ چنان میپندارند که بعضی از استروئیدها ممکن است سیر بیماری سرطان را متوقف کنند. نیز ← استرولها.

استروبوسکوپ[18] (stroboskop؛ فنس)، اسبابی که با آن میتوان اشیاء متحرک مورد مشاهده را با درخش‌های کوتاه‌مدت نور روشن کرد، و در نتیجه، آنها را متوقف یا حرکتشان را بطیء جلوه داد. برای فهم اساس عمل استروبوسکوپ، فرض کنید قرص سیاهی که لکه‌ی سفیدی بر آن منقوش است در حول محور خود با بسامد معینی دوران کند (بسامد عده‌ی دورهای گردش است در ثانیه). اگر قرص را متناوباً با درخش نور روشن و تاریک کنیم، بطوری که بسامد این عمل مساوی بسامد حرکت قرص باشد (یعنی اگر قرص در ثانیه مثلا ۳۰ دور میگردد، در هر دور یک لحظه روشن

---

(۱)Strijdom (۲)Stratford-on-Avon (۳)Strathclyde and Cumbria (۴)Strathcona (۵)Strathmore (۶)clearing (۷)Stresa (۸)Strafford (۹)Stirling (۱۰)Stirlingshire (۱۱)Stern (۱۲)Sterne (۱۳)Strand (۱۴)Sternfeld (۱۵)Strang (۱۶)steroids (۱۷)cyclopentano-phenanthrene (۱۸)stroboscope

شود)، در این صورت، در هر دور تمام که قرص میگردد، لکه‌ی سفید یک بار و در یک موقعیت روشن میشود، و لهذا بنظر شخص ناظر ساکن می‌نماید، و وی میتواند با فرصت کافی حرکت را مورد مطالعه قرار دهد. اگر بسامد درخش اندکی کمتر از بسامد قرص باشد، میتوان ثابت کرد که حرکت قرص بطیءتر از آنچه هست جلوه میکند.

ستروبوسکوپ، علاوه بر فواید آزمایشگاهی، در صنعت بسیار بکار میرود. اگر ماشینی را که با سرعت میگردد، یا حرکت رفت و آمد سریع دارد، در روشنائی معمولی بنگریم، بسبب ثبات تأثرات نوری، قسمتهای متحرک واضح دیده نمی‌شوند. ستروبوسکوپ با ساکن جلوه دادن این قسمتها یا بطیء نمایاندن حرکت آنها، مطالعه در آنها را مقدور میسازد. بدینگونه میتوان قطعات ماشینها را در حالی که دستخوش دگروشی (← کشمانی) ناشی از حرکت هستند بررسی کرد، اگر ستروبوسکوپ با حرکت قطعه‌ی مورد نظر میزان شود، این قسمت ساکن بنظر میرسد، ولی تابیدگی آن به وضوح دیده میشود. ستروبوسکوپ در عکاسی از اشیاء سریع الحرکت نیز بکار میرود. اصل اساسی ستروبوسکوپهای کنونی به ژوزف آنتوان فردینان پلاتو[1] (jozef āNtuān ferdi-naN plāto) (۱۸۰۱–۸۳)، فیزیکدان و منجم بلژیکی، منسوب است.

ستروتتسی[2] (strottsi)، خاندان اشرافی فلورانسی، که بعد از قرن ۱۳م در حکومت فلورانس فعالیت داشت، و بعداً با خاندان مدیچی سخت مخالفت کرد. ازین خاندان سربازان، محققین، و ادبای عالیمقام برخاسته‌اند. بنای کاخ معروف ستروتتسی را در فلورانس فیلیپو ستروتتسی (filippo) (۱۴۲۸–۹۱) آغاز کرد.

سترولها[3] (sterol.hā؛ از انگل)، گروهی از الکل‌های آلی که در بیشتر موجودات زنده موجودند، و در بسیاری از اعمال بدن نقش عمده دارند. ارگوسترول و کولسترول از سترولها هستند. سترول‌ها از دسته‌ی مواد موسوم به ستروئید هستند (← ستروئیدها).

ستروما[4] (strumā)، رودی بطول ۳۴۵ کم، که در ج صوفیه (بلغارستان) سرچشمه گرفته، بطرف ج در یونان جاری شده به دریای اژه میریزد.

سترومبولی، جزیره، ایتالیا؛ ← لیپاری، جزایر.

سترومو[5] (strëmë)، بزرگترین جزیره (۳۷۳ کمم؛ جه ۱۱٬۶۹۲) از جزایر فارو، دانمارک.

سترونسیوم[6] (stronsiom؛ فنس)، عنصر فلزی نقره‌فام (علامت شیمیائی Sr. نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید). یکی از فلزات خاکهای قلیائی است. از الکترولیز کلرور مذاب آن تهیه میشود. ترکیبات آن برای رنگ لاکی دادن به آتشبازی بکار میرود. ئیدروکسید آن برای تصفیه‌ی شکر چغندر بکار میرود. در ۱۸۰۸ سر ه. دیوی آنرا جدا ساخت.

همجاهای رادیوآکتیو سترونسیوم جملگی محصولات شکافت هسته‌ی اتم هستند، و نصف عمر آنها کوتاه است، مگر سترونسیوم ۹۰، که نصف عمرش ۲۵ سال میباشد. سترونسیوم ۹۰ از عوامل خطرناک فروریزه میباشد، و حالیه با چگالی متفاوت در جو زمین و خاک پراکنده است. چون از جنبه‌ی شیمیائی مانند کلسیوم است، به آسانی وارد نسوج حیوانی و گیاهی میشود، و ممکن است از طریق گاوهائی که علوفه‌ی آلوده به سترونسیوم ۹۰ خورده‌اند و از طریق شیر آنها وارد بدن انسان شود. سترونسیوم ۹۰ مخصوصاً برای اطفال در حال رشد خطرناک است، زیرا استخوانها به آسانی آنرا جذب میکنند (سترونسیوم ۹۰ را مولد سرطان استخوان و لوکمی میدانند).

سترونی[7] (satarvani) یا **نازائی** (nāzāʿi) یا **عقم** (aqm)، ناتوانی در تولید مثل، که ممکنست در اثر نقص سلولهای جنسی (نطفه و تخم)، کمی ترشح هورمونها، و یا ناپایداریهای روانی (ضعف در مقاربت) بوجود بیاید. سترونی در عده‌ی بسیاری از افراد سالم نیز دیده میشود، و بنظر می‌آید که ناسازگاری بافتی و عوامل ناشناخته‌ی دیگری موجب ناتوانی در تولید مثل بشوند.

ستروولس[8]، **ستاین** (stāyn strëvels)، نام مستعار **فرانک لاتور** (frānk lātër)، ۱۸۷۱–، رمان‌نویس فلاندری. آثارش، که با واقعپردازی نوشته شده، تصاویر زنده‌ای از زندگی روزمره ارائه میدهند. شاهکارش ی فلاشارد (۱۹۰۷) است.

سترووه[9]، **واسیلی واسیلیویچ** (vāsili vāsilyevic struve)، ۱۸۸۹–، مستشرق و باستانشناس روسی، و عضو (از ۱۹۳۵) فرهنگستان شوروی. از ۱۹۱۶ در دانشگاه دولتی لنینگراد به تدریس اشتغال داشته است، و در ۱۹۱۸–۳۳ مدیر بخش مصر در موزه‌ی دولتی ارمیتاژ بوده. صاحب تألیفات و مقالات متعدد است؛ از جمله تاریخ مشرق باستانی، لشکرکشی داریوش I بر ضد سکاها و ماساگتها، و زادگاه زرتشتیگری.

سترووی، آتو: ← شترووه، اوتو.

ستریتس ستلمنت: ← ماندگاههای تنگه‌ها.

ستریچی[10]، **جایلز لیتن** (jāylz litən streyci)، ۱۸۸۰–۱۹۳۲، زندگینامه‌نویس و منتقد انگلیسی. اهمیتش به خاطر انقلابی است که در زندگینامه‌نویسی پدید آورد، و این فن را از تفصیلات فاضل‌مآبانه و ملال‌آور و مداحیهای طولانی قرن ۱۹م پیراست؛ و اقدام به نوشتن زندگینامه‌هائی روشن و پرحرکت و انتقادی و هنرمندانه نمود. آثارش مشتمل است بر وقایع مهم در ادبیات فرانسه (۱۹۱۲)، مشاهیر عهد ویکتوریا (۱۹۱۸)، ملکه‌ی ویکتوریا (۱۹۲۱)، و کتابها و قهرمانها (۱۹۲۲).

ستریکنین: ← استریکنین.

ستریندبرگ[11]، **یوهان آوگوست** (yuhān ăgust strindberg)، ۱۸۴۹–۱۹۱۲، درام‌نویس و رمان‌نویس سوئدی، استاد مسلم زبان سوئدی و مبتکر سبکهای نو در ادبیات و درام؛ مت استکهلم. دوران کودکیش با رنج و بدبختی گذشت، و سه ازدواج بی‌سرانجام زندگی را به کام او تلخ ساخت. مدتها از راه معلمی، روزنامه‌نویسی، کتابداری امرار معاش میکرد، سپس به نوشتن درام و داستان روی آورد. رمان اطاق سرخ (۱۸۷۹) او، که در آن هرج و مرج و بیعدالتی اجتماع سوئد را هجو کرده است شهرتی عجیب یافت. این داستان، در عین اینکه شروع واقعپردازی را در ادبیات سوئد نشان میدهد، سبک باشکوه ستریندبرگ را، که قالب زیبائی برای افکار اوست، آشکار میسازد. وی شعر آزاد را در نوشتن درامهای بزرگ خود چون پدر (۱۸۸۷) و دوشیزه ژولی (۱۸۸۸)، که هر دو تحلیل روانی و واقعپردازانه‌ای از جدال میان زن و مرد هستند، به کار برد. در ۱۸۹۴–۹۶ دستخوش "بحرانهای دوزخی" بود، و اوهام پارانویائی در وی پدید آمد، که میپنداشت موجوداتی از آن جهان در پی آزار او هستند. شرح آنچه را که در این دوره بر او گذشته است بعداً در کتاب دوزخ (۱۸۹۷) آورده است. پس از گرویدن به آیین سودنبورگ تا حدی آرامش خاطر یافت، و دوره‌ی خلاقیت جدیدی در کارش پدید آمد. سبکش در این دوره ترکیبی از اکسپرسیونیسم، سمبولیسم، واقعپردازی، و رازوری مذهبی بود. از آثار این دوره‌اش بسوی دمشق (۱۸۹۸–۱۹۰۴) و سونات شبح (۱۹۰۷) است. از درامهای تاریخی متعددش گوستاو واسا (۱۸۹۹) است.

ستسدال[12] (stesdāl)، دره‌ی تنگی در نروژ جنوبی. دارای چندین دریاچه است. لباس، زبان، عادات، و کارهای دستی قدیمی مردم آن هنوز محفوظ مانده است، و ستسدال باین جهات جالب میباشد.

ستسن[13]، **هرلد ادوارد** (harəld edwārd sta-sen)، ۱۹۰۷–، از رجال کشمت. در کنفرانسی که منجر به تشکیل سازمان ملل شد نماینده‌ی (۱۹۴۵) کشمت، و در ۱۹۵۳–۵۵ مدیر اداره‌ی امنیت متقابل و خلف آن اداره‌ی کومکهای خارجی (← برنامه‌ی امنیت متقابل) بود. در مسائل مربوط به خلع سلاح دستیار خاص رئیس جمهور بود، و در کمیسیون خلع سلاح سازمان ملل نمایندگی کشمت را داشت (۱۹۵۵–۵۸).

ستسیخوروس[14] (stesixoros)، نق ح ۶۰۰ قم، شاعر غنائی یونانی. ظاهراً نام اصلیش تیسیاس بود. بر طبق افسانه‌ها، "سرودهای پهلوانی" دسته‌جمعی را ابداع کرد، و در ترکیب و وزن شعر یونانی تغییراتی داد. از اشعارش قطعاتی باقی است.

ستفان I (مجارستان): ← ستفان، قدیس.

ستفان[15]، **قدیس** (qeddis stefān) یا **ستفان I** (stefāne) [بزبان مجارستانی ایشتوان (ištvān)]، معروف به **رسول مجارستان**، ۹۶۹–۱۰۳۸، دوک (۹۹۷–۱۰۰۱) و نخستین پادشاه (۱۰۰۱–۳۸) مجارستان؛ قهرمان ملی مجارها و مؤسس دولت آنان. مسیحی کردن مجارستان را که پدرش آغاز کرده بود ادامه داد؛ شورشهای اشراف غیر مسیحی را سرکوبی کرد. طرز اداره‌ی کشور را از پادشاهان آلمان تقلید نمود. پاپ او را پادشاه حواری خواند. تاجی که پاپ سیلوستر II برای وی فرستاد در طی قرون متمادی نماد مقدس ملت مجار بود. مجارها روز ۲۰م ماه اوت را باحترام او جشن میگیرند.

ستفان باتوری[16] (stefān bātori)، ۱۵۳۳–۸۶، پادشاه (۱۵۷۵–۸۶) لهستان و امیر (۱۵۷۱–۷۵) ترانسیلوانی؛ پسر ستفان باتوری. بجانشینی یانوش

(1)Plateau (2)Strozzi (3)sterols (4)Struma (5)Stromo (6)strontium (7)sterility (8)Streuvels (9)Struve (10)Strachey (11)Strindberg (12)Setesdal (13)Stassen (14)Stesichorus (15)Stephen (16)Stephen Bathory

II به امارت ترانسیلوانی انتخاب شد. در لهستان، بجای هانری دو والوا (هانری III فرانسه) که در ۱۵۷۴ از این کشور رفت، بسلطنت برگزیده شد. بر طبق شرطی که مجلس شور لهستان مقرر کرده بود، با آنا، دختر سیگیسموند II (آخرین پادشاه لهستان از سلسله‌ی یاگیلو)، ازدواج نمود. بر سر جانشینی لیوونیا، با ایوان IV روسیه چندین جنگ موفقیت‌آمیز کرد؛ با وساطت پاپ صلح برقرار شد (۱۵۸۲)، ولی پولوتسک در دست لهستان ماند. در اواخر سلطنت خود در صدد برآمد که مسیحیان را بر ضد دولت عثمانی متحد کند، و روسیه را تابع لهستان سازد، ولی کاری از پیش نبرد. طرفدار اصلاحات کاتولیکی بود. صدر اعظم او، ی. زامویسکی، از اشخاص متنفذ دوران سلطنت وی بود.

ستفان دوشان[1] (stefān dušān)، ح ۱۳۰۸–۱۳۵۵، پادشاه (۱۳۳۱–۴۶) و تزار (۱۳۴۶–۵۵) صربستان. بر پدر بشورید و اورا محبوس و سپس خفه کرد، و بسلطنت نشست. بیرحم و بیش از حد جاه‌طلب بود. بلغارستان، مقدونیه، تسالی، و اپیروس را گرفت، و در حالی که بسوی قسطنطنیه پیش میرفت درگذشت. در زمان وی صربستان به اوج شکوه خود رسید، ولی کمی پس از مرگش امپراطوری او از هم پاشید.

ستفانسون[2]، **ویلهیالمر** (vilhiālmer stefān-son)، ۱۸۷۹–۱۹۶۲، پوینده‌ی کانادائی شمالگان. اصلا ایسلندی بود. چند هیئت اکتشافی را برای پویش و تحقیقات نژادی و باستانشناسی به نواحی شمالگان رهبری کرد. از جمله در ۱۹۱۳–۱۸ به طولانیترین پویش قطبی تاریخ دست زد. برای زنده ماندن در هوای سرد قطبی، از شیوه‌ی زندگی اسکیموها با موفقیت استفاده نمود. در باره‌ی پویشهای خود کتابهائی نوشته است.

ستفانو، اسم، ← ستفانوس، اسم.

ستفانوس، خاندان چاپگران، ← استین.

ستفانوس (stefānos)، اسم یونانی برای مرد، که در مآخذ عربی بصورت اصطفن (estefan) و اصطفان و در فارسی بصورت استفان و استفانوس و غیره ضبط شده است. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	Esteban	استبان	(estebān)
اسپانیولی	Estevan	استوان	(estevān)
آلمانی	Stephan	شتفان	(ŝtefān)
انگلیسی	Stephen	ستیون	(stivən)
انگلیسی	Steven	ستیون	(stivən)
ایتالیائی	Stefano	ستفانو	(stefāno)
فرانسوی	Étienne	اتین	(etien)
لاتینی	Stephanus	ستفانوس	(stefānus)
هلندی	Stephanus	ستفانوس	(stefānus)

ستفرد[3] (stafərd)، خاندانی از نجبای انگلیسی. **هامفری ستفرد** (hāmfri)، ملقب به (اولین) **دیوک آو باکینگم** (*diuk āv bākingəm)، ۱۴۰۲–۶۰، در جنگ صدساله در فرانسه جنگید. در جنگ گلها طرفدار خاندان لنکستر بود، و در جنگ کشته شد. نوه‌اش، **هنری ستفرد** (henri)، ملقب به (دومین) **دیوک آو باکینگم**، ۱۴۵۴؟–۱۴۸۳، در رسیدن ریچارد III بسلطنت مؤثر بود. بر ضد ریچارد طغیان کرد، و اعدام شد. پسرش، **ادوارد ستفرد** (edwārd)، ملقب به (سومین) **دیوک آو باکینگم**، ۱۴۷۸–۱۵۲۱، از طرف هنری VIII به مقامات عالی منصوب شد. ولی هنری در واقع ازو مظنون بود، و به امر وی محاکمه شد (۱۵۲۱)، و بعنوان خیانت اعدام گردید.

ستفرد، شهر و ولایت، انگلستان، ← ستفردشر.

ستفرد، ادوارد: ← ستفرد، خاندان.

ستفرد، (اولین) **وایکاونت**: ← هاوارد، ویلیام.

ستفرد، هامفری: ← ستفرد، خاندان.

ستفرد، هنری: ← ستفرد، خاندان.

ستفردشر[4] (stafərdšər) یا **ستفرد**، ولایت (۲٬۹۹۰ کمم؛ جع ۱٬۷۳۳٬۸۸۷)، انگلستان مرکزی. رود عمده‌اش ترنت است. عمدةً ولایتی صنعتی است؛ در ل ناحیه‌ی پاتریز (با مصنوعات چینی، شیشه، آجر، سفالگری) و در ج **بلک کانتری** (دارای منابع پهناور زغال و کارخانه‌های ذوب آهن و فولاد) واقع است. مرکزش، **ستفرد** (جع ۴۷٬۸۱۴)، از مراکز کفاشی است.

ستفنسون (stefenson). برای اعلامی که به این صورت میشناسید به ستیونسن که ضبط اصلی است رجوع کنید.

ستگوزور[5] (stegozor؛ از فنس)، جانور منقرض چهارپای گیاهخوار از گروه دینوزورها. طولش به ح ۶ متر و وزنش به ح 10 تن میرسید. دستهایش کوتاه بود، و دو ردیف صفحه‌های استخوانی عمودی بر پشت، و خارهائی بر روی دم داشت. اسکلت کامل آنرا در طبقات دوره‌ی ژوراسیک، در امریکای شمالی یافته‌اند.

ستل (stel)، در آثار باستانی، ← استل.

ستلویو[6]، **گردنه‌ی** (stelvio)، گردنه‌ای بارتفاع ۲٬۷۵۹ متر در کوههای آلپ، ل ایتالیا، نزدیک مرز سویس. مرتفعترین جاده‌ی کوههای آلپ از آن میگذرد، و والتلینا و انگادین را با دره‌ی آدیجه مرتبط میسازد.

ستمفرد[7] (stamfərd)، شهر (جع ۱۱٬۷۴۳)، در قسمتهای کستیون، لینکن‌شر، انگلستان.

ستمفرد بریج[8] (stamfərd brij)، دهکده، رایدینگ شرقی (یورکشر)، ل انگلستان. در اینجا هرلد (پادشاه انگلستان) هارولد III (پادشاه نروژ) و تاستیگ را شکست داد (۱۰۶۶).

ستن[9] (sten؛ فنس)، واحد نیرو در سلسله‌ی متث، و آن نیروئی است که اگر بر جرمی برابر یک تُن وارد شود شتابی مساوی یک متر در ثانیه در ثانیه بآن بدهد. یک ستن برابر 1٬000 نیوتن، و نیز برابر 100٬000٬000 دین است.

ستن[10]، **یان** (yān sten) یا **یان ستین** (steyn)، ۱۶۲۶–۷۹، نقاش هلندی متعلق به شیوه‌ی ژانر؛ متولیدن. پدرش آبجوساز بود. ستن در ۱۶۷۲ میخانه‌ای در دلفت باز کرد. چهارصد تابلو از او بجا مانده است، که در آنها اوضاع اجتماعی زمان او بدقت نقاشی شده است، و جنبه‌های مختلف آن مورد بررسی قرار گرفته. بسیاری ازین نقاشیها طنزآمیز یا اخلاقی است. از موضوعهای مورد علاقه‌ی او صحنه‌های خوردن و آشامیدن در میخانه یا در خانه است. در فن نقاشی استادی توانا بود، و با اینکه به جزئیات خارج از موضوع نقاشی می‌پرداخت، قسمتهای دسته‌جمعی تابلوهایش را با قوت و بدون زحمت مجسم میساخت. تابلوهای او یکسان نیستند، اما همه‌ی آنها از حیات سرشارند. برخی از تابلوهای متعدد او عبارتند از خاندان خوشبخت و روز تولد شاهزاده (موزه‌ی رایکس)، و خانواده‌ی نقاش (لاهه).

ستنبوک[11]، **کنت ماگنوس** (*kont māgnus stenbok)، ۱۶۶۵–۱۷۱۷، فیلد مارشال سوئدی، یکی از تواناترین دستیاران کارل XII در جنگ شمالی.

ستنپ[12]، **جیمز** (jeymz stanəp)، ملقب به (اولین) **ارل ستنپ** (*ërl)، ۱۶۷۳–۱۷۲۱، سردار و از رجال انگلستان. در جنگ جانشینی اسپانیا در ارتش خدمت کرد، و از دستیاران مورد اعتماد مارلبره شد. در ۱۷۰۸ بفرماندهی کل قوای بریتانیا در اسپانیا منصوب گردید، و پیروزیهائی نصیبش شد. در ۱۷۱۴–۱۷ و ۱۷۱۸–۲۱ وزیر امور خارجه بود، و سیاست خارجی پیچیده‌ی بعد از جنگ را با کاردانی اداره کرد. در ۱۷۱۷–۱۸ وزیر دارائی بود. چارلز ستنپ نوه‌اش بود.

ستنپ[12]، **چارلز** (cārlz stanəp)، ملقب به (سومین) **ارل ستنپ** (*ërl)، ۱۷۵۳–۱۸۱۶، سیاستمدار و عالم انگلیسی. از دوستان ویلیام پیت کوچک بود، و خواهر وی را بزنی گرفت. در ۱۷۸۰ بعضویت پارلمنت نایل شد، و با جنگ با مهاجرنشینهای امریکا مخالفت کرد، و از طرح‌های اصلاحی پیت پشتیبانی نمود. پس از آغاز انقلاب فرانسه از پیت برید، و بمخالفت با "سیاست اختناق در داخل و مداخله در خارج" برخاست. در انجام دادن آزمایشهای علمی خستگی‌ناپذیر بود؛ نوعی ماشین حساب و عدسی ستنپ و ماشین چاپ ستنپ را اختراع کرد. هستر لوسی ستنپ دخترش بود.

ستنپ، فیلیپ دورمر: ← چسترفیلد، (چهارمین) ارل آو.

ستنپ[12]، **فیلیپ هنری** (filip henri stanəp)، ملقب به (پنجمین) **ارل ستنپ** (*ërl)، ۱۸۰۵–۷۵، مورخ و سیاستمدار انگلیسی؛ نوه‌ی ج. ستنپ. کتابهای معتبری در تاریخ نوشته است. از آثارش تاریخ جنگ جانشینی اسپانیا (۱۸۳۲) و زندگینامه‌ی معتبری از ویلیام پیت است.

ستنپ[12]، لیدی **هستر لوسی** (*leydi hestər lusi stanəp)، ۱۷۷۶–۱۸۳۹، بانوی سیاح انگلیسی؛ دختر ج. ستنپ. خواهرزاده‌ی ویلیام پیت و منشی مخصوص وی بود. در ۱۸۱۰ از انگلستان بیرون رفت، و با لباس مردان مشرقزمین در سواحل شرقی مدیترانه سفر کرد، و آیینی آمیخته از مسیحیت و اسلام پرداخت. سرانجام در کوههای لبنان در میان دروزها در دیر ویرانه‌ای که آنرا ترمیم کرد ماندگار شد. قبایل نیمه‌متمدن آن نواحی او را پیغمبر میدانستند، و سرانجام این فکر بر خودش نیز مستولی شد. در لشکرکشی

(۱)Stephen Dushan (۲)Stefansson (۳)Stafford (۴)Staffordshire (۵)Stegosaurus (۶)Stelvio (۷)Stamford (۸)Stamford Bridge (۹)sthène (فنس) (۱۰)Steen (۱۱)Stenbock (۱۲)Stanhope

۱۸۳۱ مصر به سوریه قبایل پیرو خود را به مقاومت با مصریان برانگیخت.

ستنتن[1] (stantən)، شهر (جم ۲۲٬۲۳۲)، ویرجینیای غربی، در دره‌ی شنندوآ؛ مولد وودرو ویلسن.

ستنتور[2] (stentor)، چاوش یونانی در جنگ تروا. صدایش ببلندی صدای ۵۰ مرد بود.

ستندال[3] (staNdāl)، اسم مستعار **ماری‌هانری بیل**[4] (māri-hānri beyl)، ۱۷۸۳–۱۸۴۲، نویسنده‌ی فرانسوی. در ارتش ناپلئون خدمت میکرد، و در لشکرکشی به ایتالیا و روسیه شرکت داشت. پس از سقوط ناپلئون، به میلان رفت (۱۸۱۴) و تا ۱۸۲۰ در آنجا زیست، و به کارهای ادبی پرداخت. کتابهای زندگی هایدن، موزار، و متاستازیو (۱۸۱۴) و رم، نابل، و فلورانس (۱۸۱۷) را در آنجا نوشت. در زمان لوئی فیلیپ، کنسول تریست شد، اما چون مترنیخ با آثار و افکار آزادیخواهانه‌ی او میانه‌ی خوشی نداشت، با همان سمت به چیویتاوکیا انتقال یافت. ستندال به علت بینش عمیقش در روانشناسی، عدم اعتنا به نثر مصنوع رمانتیک و نکته‌سنجیهای زیرکانه، مورد خرده‌گیری اکثر معاصرینش بود، ولی ۵۰ سال پس از مرگش، که آثارش کشف و چاپ شد، عظمت وی معلوم گشت. شاهکارهای وی‌مانند سرخ و سیاه (۱۸۳۱) و صومعه‌ی پارما (۱۸۳۹)ـاز بهترین رمانهائی است که تا کنون نوشته شده است.

ستنفرد[5]، **لیلند** (liland stanfərd)، ۱۸۲۴–۹۳، از رجال و صنعتداران خیّر کشمتـ؛ مؤسس و رئیس (۱۸۶۳–۹۳) راه آهن قکب مرکزی. به اتفاق همسرش دانشگاه ستنفرد (افتتاح ۱۸۹۱) را بنیان نهاد.

ستنکرکه[6] (stenkerke)، دهکده‌ای نزدیک مونس، بلژیک. قوای فرانسه تحت فرماندهی مارشال لوکزامبورگ ویلیام III انگلستان را در ۱۶۹۲ در اینجا شکست دادند.

ستنلی[7]، **آبشارهای** (stanli) [بنام سر ه. م. ستنلی]، آبشارهای رود لوالابا، ل‌ش جمهوری کنگو (کنگوی سابق بلژیک) که بطول ح ۱۰۰ کم بین ستنلیویل و پونتیویل (poNtievil) ممتد است. ارتفاع ریزش آن ح ۶۰ متر است.

ستنلی، آبگیر[8] (ābgire stanli)، پهنه‌ای (۸۳۰ کمم) دریاچه‌مانند از رود کنگو، بین دو جمهوری کنگو، و بر مرز بین کنگوی سابق بلژیک و افریقای استوائی سابق فرانسه. در ۱۸۷۷ سر هنری ستنلی آنرا کشف کرد. شهرهای لئوپولدویل و برازاویل کنار آن واقعند.

ستنلی، ادوارد جورج جفری سمیث: ← داربی، (چهاردهمین) ارل آو.

ستنلی[9]، **وندل مردیث** (wendəl meradit stanli)، ۱۹۰۴–، زیستشیمیدان امریکائی. بسبب جدا کردن اشکال متبلور ویروسها، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ در شیمی به وی اعطا شد.

ستنلی[9]، **سر هنری مورتن** (sər henri mortən stanli)*، ۱۸۴۱–۱۹۰۴، پوینده و حادثه‌جوی انگلیسی؛ مت ویلز. در ۱۸۵۹ به نیو اورلئان رفت، و در ۱۸۶۷ مخبر روزنامه‌ی نیو یورک هرالد گردید، و مأمور شد که به جستجوی د. لیوینگستن به افریقا برود. در ۱۸۷۱ به زنگبار رسید، لیوینگستن را در اوجیجی یافت، و با هم به پویش دریاچه‌ی تانگانیکا پرداختند. سپس به خدمت لئوپولد II، شاه بلژیک، پیوست. بین ۱۸۷۴ و ۱۸۸۹ سه بار دیگر به افریقا مسافرت کرد. امتیازات ارضی که بدست آورد منجر به تشکیل کشور آزاد کنگو گردید. آخرین سفرش در ظاهر برای یافتن امین پاشا بود، ولی در طی آن امتیازات ارضی برای انگلستان بدست آورد.

ستنلیویل[10] (stanlivil)، در بعضی مآخذ فارسی **استانلی ویل** (estānli vil)، شهر (جم ح ـ۳۰٬۰۰۰)، پایتخت ایالت شرقی، جمهوری مرکزی کنگو، بر رود کنگو. بر مسیر خط آهن کوتاهی قرار دارد که آبشارهای ستنلی را دور میزند. صادراتش برنج و پنبه است. در ۱۸۸۳ به وسیله‌ی س ه. م. ستنلی تأسیس شد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰–۶۰ پایگاه مبارزات پاتریس لومومبا بود. در ۱۹۶۲ بتصرف قوای دولت مرکزی کنگو درآمد.

ستو[11]، **جان** (jān stō)، ۱۵۲۵؟–۱۶۰۵، وقایع‌نگار و عتیقه‌شناس انگلیسی. همّ خود را صرف جمع‌آوری اسناد و نسخ تاریخی کرد. آثار مشهورش سالنامه‌های انگلستان (۱۵۹۲) و بررسی لندن (۱۵۹۸) است.

ستو[12]، **هریت بیچر** (hariət bicər stō)، ۱۸۱۱–۹۶، بانوی نویسنده‌ی امریکائی؛ دختر لایمن بیچر. مانند همه‌ی اعضای خانواده‌ی خود، به امور دینی و اصلاحات اجتماعی علاقه‌مند بود. هنگامی که پدرش رئیس مدرسه‌ی الاهیات سینسیناتی شد، به آنجا رفت، و در ۱۸۳۶ با کالوین ا. ستو ازدواج کرد. سینسیناتی در این زمان صحنه‌ی مجادلات الغاگران بود. برادران هریت از رهبران ضد بردگی بودند، و خود وی به بردگان فراری یاری و پناه میداد. قوانین سخت سال ۱۸۵۰، معروف به قوانین برده‌گان فراری، چنان او را تحت تأثیر قرار داد که کتاب کلبه‌ی عمو تم را به رشته‌ی تحریر کشید. از این کتاب در یک سال بیش از ۳۰۰٬۰۰۰ نسخه به فروش رفت، و کتاب به زبانهای مختلف ترجمه شد. دومین کتاب هریت (۱۸۵۶)، نیز در باره‌ی بردگان بود، و اگرچه از جهاتی برتر از کلبه‌ی عمو تم بود، شهرت و توفیق آن را نیافت. آثار دیگر وی، از شعر و خطابه و مقاله و داستان، بر ۱۶ مجلد بالغ میشود.

ستوار[13] (sotvār)، وصف ماده‌ای که اجزای آن سخت به یکدیگر چسبیده‌اند، بطوری که به آسانی نمیتوان آنها را از هم جدا کرد. **ستواری**[14] خاصیت ستوار بودن است، و اصطلاحاً به مقاومت در مقابل گسیختن (← کشانی)، خرد شدن، له شدن، خم شدن، و جز آنها، گفته میشود.

ستوارت[15] (stuārt). برای اعلام انگلیسی که باین صورت میشناسید به صورت فارسی رایج آن، استوارت، رجوع کنید.

ستوبال[16] (setubāl)، شهر (جم ۴۴٬۰۳۰)، غ پرتغال، در استرمادورا؛ کنار قطا. شراب، میوه، و چوب پنبه صادر میکند. از پایگاههای ماهی‌گیری است.

ستوپا[17] (stupā) [از سانسکریت، = تلّ، پشته]، بناهای یادبود تل‌مانند، معمولاً بودائی، که در هند، ژاپن، چین، تبت، و سیلان یافت میشود. احتمالاً مقتبس از مقبره‌های ماقبل بودائی است که بر تلها ساخته میشد. قدیمترین آنها (از ح ۷۰۰ قم) در ل هند است. امپراطور **آشوکا** نخستین کسی بود که ساختن آنها را تشویق کرد. از قدیم‌ترین ستوپاها ستوپای دهکده‌ی سانچی (sānci) (هند مرکزی، ح ۳۷ کیلومتری ل‌ش بهوپال) است، که تلی از خاک است بشکل نیمکره که نمای آن از آجر یا سنگ پوشیده شده، قطرش ح ۳۲ متر و ارتفاعش ح ۱۳ متر است. بعدها ستوپاها را اغلب با تزیینات هنری می‌آراستند. در محلهائی که بودا در ضمن سیر و سیاحت خود توقف کرده بود نیز ستوپا برپا میکردند.

ستوپس[18]، **مری کارمایکل** (meri kārmāykəl stōps)، ۱۸۸۰–۱۹۵۸، عالمه‌ی انگلیسی اصلاح نژاد، بنیانگذار مؤسسه‌ی نظارت بر ولادت در بریتانیای کبیر. تألیفات متعدد دارد.

ستور[19]، **آبدره‌ی** (ābdareye stor)، شاخابه‌ی (← آبدره) کوچک دریای نروژ، در ساحل جغ نروژ. از السون ح ۱۱۰ کم در خشکی پیش رفته است. مناظر وحشی اطراف آن دلربا است.

ستوربان، در عهد ساسانیان: ← استوربان.

ستورت[20]، **چارلز** (cārlz stērt)، ۱۷۹۵–۱۸۶۹، پوینده و مأمور بریتانیائی در استرالیا. شبکه‌ی رودهای ج استرالیا را پوپید؛ رود دارلینگ را کشف کرد (۱۸۲۸). در ۱۸۴۹–۵۱ وزیر مستعمرات بود.

ستورتینگ[21] (storting)، پارلمان نروژ، که مستقیماً از طرف عامه‌ی مردم انتخاب میشود. یک چهارم اعضای خود را برای تشکیل لاگتینگ (lāgting) (مجلس اعیان، سنا) انتخاب میکند. بقیه اودلستینگ (odelsting) (مجلس عوام) را تشکیل میدهند.

ستورلوسون، سنوری: ← سنوری ستورلوسون.

ستورم[22]، **ژاک شارل فرانسوا** (jāk shārl frāN-suā stürm)، ۱۸۰۳–۵۵، ریاضیدان فرانسوی؛ مت سویس. تألیفاتی در نور، مکانیک، و آنالیز ریاضی دارد. قضیه‌ی ستورم در باب تعیین عده‌ی ریشه‌های حقیقی یک معادله است که بین دو حد مفروض واقع باشند.

ستوره[23] (stüre)، خاندان اشرافی سوئدی که در قرون ۱۵م و ۱۶م نقش مهمی داشت. **ستن ستوره** (sten)، ح ۱۴۴۰–۱۵۰۳، از ۱۴۷۰ نایب‌السلطنه بود. دینها را شکست داد (۱۴۷۱)، ولی در ۱۴۹۷ ناچار اتحاد سوئد را با دانمارک برسمیت شناخت. سهم عمده‌ای در تأسیس (۱۴۷۷) دانشگاه اوپسالا دارد. **سوانته ستوره** (svānte)، فت ۱۵۱۲، بعد از ستن نایب‌السلطنه شد. سراسر دوران فرمانروائی وی بجنگ گذشت. پسر و جانشینش **ستن ستوره**، ح ۱۴۹۲–۱۵۲۰، رقیب خود گوستاو تروله را که اسقف اعظم بود خلع کرد (۱۵۱۷)، و بدین

(۱)Staunton (۲)Stentor (۳)Stendhal (۴)Beyle (۵)Stanford (۶)Steenkerke (۷)Stanley (۸)Stanley Pool (۹)Stanley (۱۰)Stanleyville (۱۱)Stow (۱۲)Stowe (۱۳)tenacious (۱۴)tenacity (۱۵)Stuart; Stewart (۱۶)Setúbal (۱۷)stupa (۱۸)Stopes (۱۹)Stor (۲۰)Sturt (۲۱)Storting (۲۲)Sturm (۲۳)Sture

طریق تفوق دولت را بر کلیسا مسلم ساخت. از شناختن کریستیان II دانمارک بپادشاهی سوئد امتناع کرد. جنگ درگرفت، ولی پیش از آنکه کریستیان استکهلم را بگیرد، ستوره در نبرد درگذشت.

ستوری[1]، **چارلز امبروز** (cārlz ambrŏz stori)، ۱۸۸۸–، مستشرق بریتانیائی. استاد زبان عربی در دانشگاه کیمبریج بود. سالهای ۱۹۱۴–۳۳ را در هند به سر برد و به خدمات فرهنگی و دولتی اشتغال داشت. آثارش مشتمل است بر ادبیات فارسی (۱۹۲۷)، ادبیات فارسی (جلد ۲، قسمت اول) (۱۹۵۸)، و فهرست نسخ عربی در کتابخانه‌ی دولتی هند (۱۹۳۵).

ستوفلس، هندریکیه: ← رامبران.

ستوکد-آن-ترنت[2] (stŏk-ān-trent)، شهر (جم ۲۶۵٬۵۰۶)، ولایت ستفردشر، انگلستان؛ مرکز منطقه‌ی سفالگری موسوم به پالریز.

ستوکس[3] (stuks)، در دین یونان، رودی در عالم زیرین (← هادس) که ارواح مردگان در سفر خود از زمین میبایست از آن بگذرند. در ل پلوپونز رودی بهمین نام هست.

ستوکس[4]، سر **جورج گیبریل** (sər jorj geyb-riəl stŏks)، ۱۸۱۹–۱۹۰۳، ریاضیدان و فیزیک‌دان انگلیسی؛ مت ایرلند. از ۱۸۴۹ در دانشگاه کیمبریج استاد ریاضیات، و در ۱۸۸۵–۹۲ رئیس انجمن سلطنتی بود. نظریه‌ی جدید سیالات لَزِج ناشی از تحقیقات او است. کارهای وی چگونگی فلوئورسانی را آشکار ساخت، و ترکیب کلوروفیل را روشن نمود.

ستوکوفسکی[5]، **لیوپولد** (liopŏld stokofski)، ۱۸۸۲–، رهبر ارکستر، متوطن کشمت. از خاندانی لهستانی در لندن به دنیا آمد. در ۱۹۱۳–۳۶ رهبر ارکستر فیلادلفیا بود. با والت دیزنی در تهیه‌ی فانتزیا همکاری داشت.

ستولا، لباس: ← تونیکا.

ستومفالیسی[6]، **مرغان** (stumfālisi)، در اساطیر یونان، مرغانی آدمخوار در جنگلهای اطراف دریاچه‌ی ستومفالوس در آرکادیا. از بین بردن آنها یکی از اعمال ۱۲گانه‌ی هرکول بود.

ستون[7]، **لوسی** (lusi stŏn)، ۱۸۱۸–۹۳، بانوی مصلح امریکائی. از سخنرانهای بلیغ ضد برده‌داری و از رهبران نهضت حق رأی دادن زنان بود.

ستو نایکای، ژاپن: ← دریای درونبومی.

ستون پنجم[8] (sotune panjom)، اصطلاحی نوظهور در توصیف کسانی که حاضر به همکاری با نیروئی متجاوز به میهن آنها یا به کشوری که در آن مقیم هستند میباشند. در ۱۹۳۹ که، در مراحل نهائی جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹)، ژنرال فرانکو با چهار ستون به جانب مادرید پیش می‌رفت، اظهار داشت که با چهار ستون از خارج شهر و یک "ستون پنجم" در داخل آن حمله میکند. از آن زمان، اصطلاح "ستون پنجم" بمعنی مذکور رایج شد.

ستون فقرات[9] (faqarāt، عربی –feqa) یا **ستون مهره‌ها**، قسمتی از استخوان‌بندی مهره‌داران، در پشت، مرکب از قطعات استخوانی، هر یک موسوم به مهره یا فقره (faqare؛ عربی feqra)، که روی هم قرار گرفته، و بتوسط صفحات غضروفی و پیوندها بهم متصل شده‌اند (برای تصویر ← استخوان‌بندی). ستون فقرات بر روی هم ستونی تشکیل میدهد که حامل تنه است، و اطراف عالی و سافل بآن تکیه دارند. در وسط آن مجرائی است که مغز حرام یا نخاع در آن قرار دارد. مهره‌های انسان بالغ بطریق ذیل تقسیم میشوند، (۱) هفت مهره‌ی گردن که اولین آنها را اطلس و دومی را آسه یا محور نامند (اطلس و جمجمه بدور زایده‌ی آسه، که مانند محوری است، میتواند بگردد)؛ (۲) دوازده مهره‌ی پشت، که بهر یک دو دنده تکیه دارد؛ (۳) پنج مهره‌ی کمر؛ (۴) استخوان خاجی، مرکب از پنج مهره‌ی بهم‌چسبیده؛ (۵) استخوان دنبالچه (donbālce)، که معمولا عبارت از چهار مهره‌ی بهم‌جوش‌خورده است. اسامی سابق مهره‌ها بقرار ذیل است،

مهره‌های گردن	فقرات عنقی	(onoqi)
مهره‌های پشت	فقرات ظهری	(zahri)
مهره‌های کمر	فقرات قطنی	(qatani)
استخوان خاجی	عظم عجز	(azme ajoz)
استخوان دنبالچه	عظم عصعص	(os'os).

ستو نو اوچی، ژاپن: ← دریای درونبومی.

ستونهنج[10] (stŏnhenj)، دسته‌ای سنگهای برپا-ایستاده، در دشت سالزبری، ولایت ویلتشر، انگلستان، که عظیم‌ترین آثار ماقبل تاریخی انگلستان است. عبارت است از دو دایره‌ی متحد المرکز که دو ردیف سنگ در آن قرار دارد. در حدود ۱۷۰۰ ق‌م، احتمالا برای پرستش خورشید، ساخته شده است.

ستونی[11]، **جورج جانستن** (jorj jānstən stŏni)، ۱۸۲۶–۱۹۱۱، عالم ایرلندی فیزیک ریاضی. تحقیقاتی در پدیده‌های مولکولی، علم نور، و گاز-ها دارد. واضع (۱۸۴۷) لفظ الکترون است.

ستویوسانت[12]، **پیتر** (peter stuyvesānt)، ح ۱۶۱۰–۱۶۷۲، آخرین حاکم هلندی نیو یورک. در ۱۶۴۷–۶۴ فرماندار کل هلند جدید بود، و به خودمختاری حکومت کرد. در ۱۶۵۵ سولد جدید را گرفت. در ۱۶۶۴ هلند جدید را به انگلستان تسلیم کرد.

سته (sete)، در اصطلاح گیاهشناسی، میوه‌های آبداری که دارای پوسته‌ای نازک و میان‌بری آبدار، و یک یا چند هسته‌ی کوچک باشند (مانند انگور).

ستی (setti)، ← خانم.

ستی[13] **I** (setie)، فت ۱۲۹۲ ق‌م، از شاهان سلسله‌ی XIX مصر قدیم. در ح ۱۳۱۳ ق‌م جانشین پدرش رامسس I شد. پایه‌های قدرت مصر را در فلسطین استوار ساخت. با حتیها مظفرانه مقابله کرد، و با آنها پیمان صلح بست. معبدهائی در تب و آبیدوس؛ و مقبره‌ی باشکوهی در دره‌ی شاهان در تب بنا نهاد. رامسس II جانشینش شد.

ستی[13] **II**، فت ۱۲۰۵ ق‌م، از شاهان سلسله‌ی XIX مصر قدیم. از شاهان زودگذر بعد از مرنپتاح بود، و گویا ۴ سال سلطنت کرد. پس از او مدت چند سالی مملکت دستخوش هرج و مرج بود تا آنکه رامسس III شاه شد.

ستیبین[14] (stibin) یا **آنتیمونیت** (ăntimonit)، سولفور طبیعی آنتیموان، با فرمول شیمیائی Sb_2S_3. خاکستری نقره‌فام و دارای جلای فلزی است. عمدةً در چین، ژاپن، اروپا، مکزیک، امریکای جنوبی، و کشمت یافت میشود، و کانه‌ی عمده‌ی آنتیموان است. در قدیم آنرا میشناختند، و گرد آنرا زنان برای سیاه کردن ابرو و مژه بکار می-بردند (← **کحل**). ترکیباتش در ساختن مواد منفجره، کبریت، تیرتخشها، و پروردن کائوچو، و در طب بعنوان قی‌آور بکار میرود. آلیاژ آن را برای حروفریزی و تهیه‌ی فلزات ضد اصطکاک بکار میبرند.

ستی خاتون، دختر سنجر، ← ماه ملک خاتون.

ستیریا[15] (stiriā)، آلمانی **شتایرمارک**[16] (-štāyer-mārk)، ایالت (۱٬۳۸۰ کمه؛ جم ۱٬۱۳۷٬۴۶۰)، در اتریش مرکزی و جنوب شرقی؛ کرسی آن گراتس. بیشتر آن کوهستانی است. از نواحی معدنی عمده‌ی اتریش (آهن، لیگنیت) و دارای صنایع فلزی است. چندین تفرجگاه کوهستانی دارد. اصلا قسمتی از کارینتیا بود، در ۱۱۸۰ دوکنشین مجزائی شد. در ۱۱۹۲ به دوکهای اتریش، در ۱۲۶۰ به اوتوکار II (پادشاه بوهم)، و در ۱۲۷۶ به رودولف I هاپسبورگ منتقل شد. قسمت جنوبی آن در ۱۹۱۹ به یوگوسلاوی واگذار گردید.

ستی زرین (settie zarrin) یا **ستی زرین‌کمر** (–kamar)، نام زنی مطربه، که در دستگاه سلطان (۴۲۱–۴۳۲ هق) مسعود I غزنوی تقرب تمام داشت، و پیغامهای سلطان را به سرایها میبرد.

ستیغ[17] (setiq)، بلندترین تیغه‌ی یک تپه یا یک رشته‌کوه.

ستی فاطمه (setti Fāteme)، بقعه‌ای در شهر اصفهان، منسوب به مدفن ستی فاطمه، از اولاد امام ۷م؛ دارای ایوان و کاشیکاری عهد صفویه. قبور بعضی شاهزادگان صفوی مجاور آنست.

ستیکلستا[18] (stiklestā)، دهکده‌ای در نروژ غربی، بر آبدره‌ی ترونهیم. میدان نبردی بود که در آن اولاف II، شاه نروژ، بقتل رسید (۱۰۳۰).

ستیکین[19] (stikin)، رود امریکای شمالی، بطول ۵۴۰ کم، که در لغ کولومبیای بریتانیا در کانادا، در کوههای ستیکین، سرچشمه میگیرد، و از چش آلاسکا گذشته به قکب میریزد.

ستیکین[19]، **کوههای**، سلسله‌ای از کوههای راکی، لغ کولومبیای بریتانیا، کانادا، که بطول ح ۴۰۰ کم در امتداد لغ‌چش کشیده شده است.

ستیل[20]، **اندرو تیلر** (andru teylər stil)، ۱۸۲۸–۱۹۱۷، مؤسس مکتب اوستئوپاتی در طب و صاحب تألیفاتی در این زمینه؛ اهل کشمت.

ستیل[21]، سر **ریچارد** (sər ricārd stil*)، ۱۶۷۲–۱۷۲۹، نویسنده‌ی ایرلندی؛ مت دوبلن. در لندن اقامت گزید، و در ۱۷۰۹ مجله‌ی تتلر (tatlər) را تأسیس نمود که دوستش ج. ادیسن در آن و نیز

---

(۱)Storey (۲)Stoke-on-Trent (۳)Styx (۴)Stokes (۵)Stokowski (۶)Stymphalian (۷)Stone (۸)fifth column (۹)spinal column (۱۰)Stonehenge (۱۱)Stoney (۱۲)Stuyvesant (۱۳)Seti (۱۴)stibnite (۱۵)Styria (۱۶)Steiermark (۱۷)crest (۱۸)Stiklestad (۱۹)Stikine (۲۰)Still (۲۱)Steele

در مجله‌های بعدی وی‌از جمله سپکتیتر (spek-teytər)ـمقاله مینوشت. از نمایشنامه‌های وی مشاق هوشیار (۱۷۲۲) است. وی به پارلمنت انگلیس نیز راه یافت.

ستیلتیس[1]**، توماس یان** (tomās yān stiltyes)، ۱۸۵۶–۹۴، ریاضیدان هلندی. آثاری در سلسله‌های متباعد، علم حساب عالی، و کسرهای مسلسل دارد، ولی شهرت وی بیشتر بسبب بررسی انتگرالهائی است که به انتگرال ستیلتیس معروف میباشد. در دلفت و گرونینگن، و بعدها در دانشگاه تولوز تدریس کرد.

ستیلول[2]**، جوزف وارن** (jōzəf wārən stilwel)، ۱۸۸۳–۱۹۴۶، ژنرال امریکائی. فرمانده نیروهای کشمت در منطقه‌ی چین و برمه و هند بود (۱۹۴۲–۴۴)، و بعلت اختلافاتی که بین او و چیانگ کای‌شک بروز کرد احضار شد.

ستیلیارد[3]**، بازرگانان** (stilyārd)، بازرگانان آلمانی ← اتحادیه‌ی هانسائی در انگلستان، که چون مرکز آنها در محلی بنام ستیلیارد در لندن بود، باین عنوان معروف شده‌اند. نخستین بار هنری II تجار اتحادیه را در لندن پروانه‌ی تجارت داد (۱۱۵۷) و مزایائی به آنان اعطا نمود. بازرگانان ستیلیارد بتدریج مزایای فراوان یافتند، بحدی که مبغوض بازرگانان انگلیسی گردیدند. عاقبت، بموجب فرمانی (۱۵۹۷) که ملکه‌ی الیزابت I صادر کرد، تجار آلمانی از انگلستان طرد شدند، و سال بعد ستیلیارد تعطیل گردید.

ستیلیکو[4]**، فلاویوس** (flāvius stiliko)، فت ۴۰۸، سرداران تئودوسیوس I بود، و به سفارت به ایران رفت. در دوره‌ی هونوریوس ـمخصوصاً بجهت مرگ رقیبش روفینوس، و وصلت دخترش ماریا با هونوریوس ـقدرت بسیار یافت، و نایب‌السلطنه‌ی غرب شد. با آلاریک I و سایر اقوام وحشی مهاجم جنگید. عاقبت به اتهامی ناروا، به امر هونوریوس مقتول شد. او را از بزرگترین رجال و سرداران دوره‌ی اخیر امپراطوری روم دانسته‌اند.

ستین، یان، نقاش: ← ستن، یان.

ستینی، شمار: ← شمار ستینی.

ستیوئرت (stiuərt). برای اعلام انگلیسی که به این صورت میشناسید به ضبط فارسی رایج آن استوارت رجوع کنید.

ستیون (stivən)، اسم: ← ستفانوس، اسم.

ستیون[5]**،** ۱۰۹۷–۱۱۵۴، شاه (۱۱۳۵–۵۴) انگلستان. سوگند وفاداری به متیلدا (دختر هنری I) یاد کرد، ولی پس از مرگ هنری پادشاه اعلام شد. در دوره‌ی پادشاهی طولانی خود همواره گرفتار کشمکش برای حفظ سلطنت بود. اسقفهائی را که مخالف او بودند تهدید کرد، و در نتیجه، روحانیون را با خود دشمن ساخت. متیلدا، بکومک برادر ناتنی خود رابرت ملقب به ارل آو گلاستر، ستیون را در ۱۱۴۱ اسیر نمود، و مدت کوتاهی پادشاهی کرد، تا آنکه ستیون بار دیگر سلطنت را بدست آورد. ستیون پدر اوستاش IV بود، و پس از مرگ فرزند، ناچار پسر متیلدا، نامش هنری (هنری II)، را بجانشینی خود نامزد کرد (۱۱۵۳).

ستیون[6]**، سر لزلی** (sər lezli stivən*)، ۱۸۳۲–۱۹۰۴، نویسنده و فیلسوف انگلیسی؛ اولین مؤلف فرهنگ رجال ملی (۱۸۸۲–۹۱). از آثارش تاریخ فکری انگلستان در قرن هجدهم (۱۸۷۶)، تراجم احوال جانسن، پوپ، سویفت، و جورج الیت، و رسائلی در باب کوهنوردی است. ورجینیا وولف دختر او بود.

ستیونز[7]**، ادوین اوگاستس** (edwin ogāstəs stivənz)، ۱۷۹۵–۱۸۶۸، مخترع امریکائی؛ پسر جان ستیونز. خیش ستیونز را اختراع کرد. از نخستین سازندگان کشتی جنگی زره‌دار بود.

ستیونز[7]**، الگزاندر هملتن** (alegzāndər hamil-tən stivənz)، ۱۸۱۲–۸۳، از رجال امریکائی، نایب رئیس (۱۸۶۱–۶۵) ائتلافیه‌ی ایالات امریکا.

ستیونز[8]**، ثدیس** (tadiəs stivənz)، ۱۷۹۲–۱۸۶۸، از رجال کشمت و از رهبران برنامه‌ی ترمیم. ایالات جنوبی را "ایالات تسخیرشده" میشمرد. چهاردهمین متمم قانون اساسی کشمت را پیشنهاد کرد.

ستیونز[8]**، جان** (jān stivənz)، ۱۷۴۹–۱۸۳۸، مخترع امریکائی. اولین امتیاز راه آهن را در کشمت بدست آورد، و لوکوموتیوی اختراع کرد.

ستیونز[9]**، جیمز** (jeymz stivənz)، ۱۸۸۲–۱۹۵۰، شاعر و رمان‌نویس ایرلندی، و یکی از شخصیتهای برجسته‌ی دوران تجدید حیات ادبی آن کشور. شهرتش بیشتر به خاطر داستانهای تخیل‌آمیزی است که به نثری زیبا و خوش‌آهنگ نوشته، و مایه‌ی آنها افسانه‌ها و قصه‌های ایرلندی میباشد. از آن زمره است داستان سبوی طلائی (۱۹۱۲)، داستانهای پریان (۱۹۲۰)، و در سرزمین جوانی (۱۹۲۴). از آثار منظوم او نغمه‌هائی از گِل (۱۹۱۵) و شاهان و ماه (۱۹۳۸) است.

ستیونز[9]**، فریس جی.** (feris jey stivənz)، ۱۸۹۳–، آشورشناس امریکائی. در ۱۹۲۸ به استادی دانشگاه ییل رسید. آثارش مشتمل است بر نامه‌های شخصی مستخرج از کتیبه‌های میخی کاپادوکیا (۱۹۲۷)، متون تاریخی و نذری بابل و آشور (۱۹۳۷)، و نامه‌ها و اسناد بازرگانی آشوری کهن (۱۹۴۴).

ستیونز[10]**، والاس** (wālās stivənz)، ۱۸۷۹–۱۹۵۵، شاعر امریکائی. اشعار او، که کاوش هوشمندانه و فیلسوفانه در وجود و مسائل شخصیت در جهان متمدن است، تحسین‌کنندگان بسیار دارد. آثارش مشتمل است بر هارمونیکا (۱۹۲۳)، اندیشه‌های نظم و ترتیب (۱۹۳۶)، مردی با گیتار آبی (۱۹۳۷)، زیبائیشناسی ریتم (۱۹۴۵)، انتقال به تابستان (۱۹۴۷)، و سپیده‌دم خزان (۱۹۵۰).

ستیونسن[11]**، ادلی یوینگ** (adley yuing stivənsən)، ۱۹۰۰–، از رجال و سیاستمداران کشمت. در ۱۹۴۹–۵۳ فرماندار ایالت ایلینوا بود. در انتخابات ۱۹۵۲ و ۱۹۵۶ از طرف حزب دموکرات نامزد ریاست جمهوری شد، ولی هر دو بار از آیزنهاور شکست خورد.

ستیونسن[12]**، جورج** (jorj stivənsən)، ۱۷۸۱–۱۸۴۸، مهندس انگلیسی و سازنده‌ی معروف لوکوموتیو. در ۱۸۱۴ لوکوموتیوی برای حمل زغال از معادن ساخت. در ۱۸۱۵ اولین لوکوموتیو بخار را ابداع کرد. در ۱۸۱۵ چراغ اطمینانی اختراع کرد که بعضی آنرا مقدم بر چراغ اطمینان سر ه. دیوی شمرده‌اند.

ستیونسن[13]**، رابرت لویس** (rābərt luis stivən-sən)، ۱۸۵۰–۹۴، نویسنده و شاعر انگلیسی. در سراسر عمر گرفتار مرض سل بود، و برای بهبود خویش به مسافرتهای بسیار رفت. داستانهای کوتاه و سفرنامه‌های بسیار نوشته است. آثارش هنوز هم خواننده‌ی بسیار دارد. از آن جمله است. جزیره‌ی گنج (۱۸۸۳؛ ترجمه‌ی فارسی)؛ گلستانی از شعر برای کودکان (۱۸۸۵)؛ فرزند ربوده‌شده (۱۸۸۶؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۷ هش)؛ و ماجرای شگفت‌انگیز دکتر جکیل و مستر هاید (۱۸۸۶؛ ترجمه‌ی فارسی). در ۱۸۸۹ سفری طولانی به دریاهای جنوب کرد، و سپس در املاک خود در ساموآ اقامت گزید، و نویسندگی را ادامه داد. داستان نیمه‌تمام وی، سنت آیوز (۱۸۹۷)، از این دوره است.

ستیون هاردینگ[14]**، قدیس** (stivən hārding)، فت ۱۱۳۴، راهب اصلاح‌طلب انگلیسی. دیری در سیتو تأسیس کرد (۱۰۹۸)، و فرقه‌ی راهبان سیسترسی را تأسیس نمود (← سیترسیان). ذکرانش ۱۷ آوریل و ۱۶ ژوئیه است.

سجاح (sajāh)، فت ۵۵ هق، از مدعیان پیغمبری، دختر حارث ابن سوید (harese 'bne sovayd). از قبیله‌ی تمیم بود، و در زمان ابوبکر دعوی پیغمبری کرد، و عده‌ای به دور او گرد آمدند، و در صدد جنگ با خلیفه برآمد. مسیلمه‌ی کذاب، که او نیز دعوی پیغمبری داشت، نزد وی آمد و او را تزویج نمود. سجاح یک چند با او بماند، و چون از جنگ با مسلمین میترسید، از مسیلمه جدا شد، و به قبیله‌ی خود بازگشت. درین میان مسیلمه کشته شد، و سجاح اسلام آورد، و به بصره رفت، و در آنجا وفات یافت.

سجاد مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

سجاسرود (sojās.rud)، دهستان (جه ح ـ۲۰'؛ 000)، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم؛ دارای ۵۵ (؟) آبادی. سجاس رود از آن میگذرد. از آبادیهای آن سجاس (جه ۱۴۵'۲ سث ۱۳۳۵ هش) است، که در ۱۲ کیلومتری لغ قیدار قرار دارد.

سجاس رود (sojās rud)، رود ایران غربی؛ از ریزابه‌های شرقی مسیر وسطای قزل اوزن، در بخش قیدار از شهرستان زنجان سرچشمه میگیرد، و نزدیک آبادی ینگی کند جامع السرا (yengi kande jāme'o 's.sarā) (۷۷ کیلومتری جغ زنجان)، به قزل اوزن میریزد. وسعت حوضه‌ی زهکشی آن ۲'۳۰۰ کمه است، و ۱۲۰ آبادی را مشروب میکند. رود اوزون دره (uzun darre)، که از ارتفاعات ج شهر زنجان سرچشمه میگیرد، در ح ۵۷ کیلومتری جغ زنجان در دهستان ایجرود بدان میریزد. قسمت از محل تلاقی دو رود را تا ینگی کند، که در دهستان ایجرود جاری است، ایجرود نیز میخوانند.

سجاوندی (sajāvandi)، نسبت و شهرت **مجد الدین غزنوی سجاوندی**، فت ۵۶۰ هق، از مشاهیر علمای قرآن در قرن ۶م هق. وی در تفسیر و

---

(۱)Stieltjes (۲)Stilwell (۳)Steelyard (۴)Stilicho (۵)Stephen (۶)Stevens (۷)Stephens (۸)Stevens (۹)Stephens (۱۰)Stevens (۱۱)Stevenson (۱۲)Stephenson (۱۳)Stevenson (۱۴)Stephen Harding

مسائل راجع به قرآن صاحب‌نظر بوده است، و تألیفات متعدد درین باب داشته است. از آنجمله است کتاب الموجز، که در آن پنج گونه وقف بیان میکند؛ کتاب الوقف و الابتداء، که در آن از هفت قسم وقف یاد میکند؛ عین المعانی فی تفسیر السبع المثانی (← سبع المثانی)؛ انسان عین المعانی، که در واقع خلاصه‌ای است از عین المعانی (این کتابها به عربی بوده است). کتابی فارسی نیز بنام ذخایر ثمار در معانی اخبار سید مختار، در لباب الالباب عوفی به او منسوب است، که بموجب قول عوفی، مشتمل بوده است بر ستایش آفریدگار و درود رسول مختار. عوفی ذکر او را در جمله‌ی افاضل جبال و غزنین آورده است، و ابیاتی چند شامل تغزل و غزل و رباعی از او نقل کرده است، و او را با القاب و عناوین ستایش‌آمیز "الامام الکبیر" و "ملک الکلام" یاد کرده است. نام و نام پدر وی در لباب الالباب احمد ابن محمد، و در کشف الظنون یک جا احمد ابن محمد و یک جا محمد ابن طیفور ذکر شده است.

سجده، سوره‌ی (sajda) [= سر به خاک سودن]، سوره‌ی ۳۲م قرآن، مکی، ۳۰ آیه. سخن از خلق آسمانها و زمین در شش روز؛ آفرینش آدم از گل و آفرینش نسل وی از آب پست؛ نمایشی از قیامت و اینکه بدکاران تقاضای بازگشت به دنیا میکنند، و در جواب عذاب بیشتر میچشند و سرکوفت میشنوند؛ بیان اینکه جز عذاب آخرت در این دنیا نیز عذاب هست. میگوید اینکه اکنون وارث آنهمه گذشتگان شده‌اند که جانشان را گرفته و هلاکشان ساخته‌ایم کافی نیست برای آنکه ایمان آورند؛

سجزی (sejzi؛ عربی sejziyy)، منسوب به سجستان (سیستان).

سجزی (sajzi) یا **سگزی**، ده (جه ۱°۱۳۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۳۴ کیلومتری غ کوهپایه.

سجزی، ابوسلیمان: ← ابوسلیمان سجستانی.

سجزی، ابویعقوب (abu.ya'qube sejzi)، شهرت **ابویعقوب اسحاق ابن احمد سجزی**، داعی اسماعیلی در قرن ۴م هق، و یکی از بزرگترین نویسندگان این فرقه. معروفترین آثار متعددش کشف المحجوب است.

سجزی، احمد ابن عبدالجلیل (ahmade 'bne abdo'l.jalile sejzi)، ریاضیدان و منجم ایرانی در قرن ۴م هق. ظاهراً بیشتر عمر خود را در شیراز تحت حمایت عضدالدوله‌ی دیلمی (سلطنتش ۳۳۸-۳۷۲ هق) بسر برده است، و بسیاری از تألیفات خود را بنام او کرده. مجموع آنچه از تألیفات وی در کتابخانه‌های اروپا موجود است ۲۹ رساله میباشد. از آن جمله است کتاب جامع شاهی (مجموعه‌ای از ۱۵ رساله در نجوم)، و رساله‌ای در تثلیث زاویه که ویکه مفاد آنرا به فرانسوی ترجمه کرده و در آخر کتاب خود در جبر خیام آورده است.

سجزی، معین‌الدین حسن: ← چشتیه.

سجستان: ← سیستان.

سجستانی، ابن ابی داود (ebne abi dāvude sejestāni)، شهرت **ابوبکر عبدالله ابن سلیمان**، ۲۳۰-۳۱۶ هق، از بزرگان محدثین و فقها؛ پسر ← ابوداود سجستانی. با پدرش از سجستان (سیستان) مهاجرت کرد، و در خراسان، اصفهان، شیراز، و بغداد استماع حدیث نمود. عاقبت در بغداد اقامت گزید. آثارش مشتمل است بر کتاب التفسیر، که همزمان با تألیف تفسیر طبری نوشته شده است؛ المصابیح در حدیث؛ و غیره.

سجستانی، ابوداود (abu.dāvude sejestāni)، شهرت **ابوداود سلیمان ابن اشعث** (aš'as)، ۲۰۲-۲۷۵ هق، از بزرگان محدثین و حفاظ حدیث. از مردم سجستان (سیستان) بود، و در طلب حدیث مسافرتهای بسیار کرد، و در بصره درگذشت. آثارش مشتمل است بر السنن، معروف به سنن ابوداود، که در آن ۴°۸۰۰ حدیث را گرد آورده، و از صحاح ستهٔ اهل سنت میباشد. وی پدر ← ابن ابی داود سجستانی است.

سجستانی، ابوسلیمان: ← ابوسلیمان سجستانی.

سجع (saj') [عربی، = آواز کبوتر] یا **تسجیع** (tasji')، در علم بدیع، آوردن دو واژه، که در وزن و روی یا یکی از این دو برابر باشند، در پایان دو جمله در نثر یا نظم (بجز قافیه). سجع سه گونه است: (۱) متوازی یا مرصع (در وزن و روی برابر)، مانند رزم و بزم؛ (۲) متوازن (در وزن برابر)، مانند مرد و شرم؛ (۳) مطرف (motarraf) (در روی برابر)، مانند بسته و نشسته.

سجل‌آباد (sejellābād)، ده (جه ۱°۰۵۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کربال، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۷۸ کیلومتری چ‌ش زرقان. آبش از رود کر و قنات تأمین میشود.

سجل احوال (sejelle ahvāl)، اصطلاح سابق برای شناسنامه، یعنی سندی که در آن تولد، ازدواج، طلاق، و فوت ثبت میشود. در ایران نخستین بار در سال ۱۲۹۷ هش، بموجب تصویبنامه‌ی هیئت دولت، تنظیم "سند سجلی" مقرر شد، و اجرای آن به بلدیه‌ی تهران واگذار گردید. اولین قانون مربوط به سجل احوال در ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ هش به تصویب مجلس رسید. برقراری سجل احوال آغاز مرحله‌ی جدیدی در سرشماری و مسائل مربوط به جمعیت ایران میباشد (مقاله‌ی جمعیت ایران را در جزء مقاله‌ی جمعیت ملاحظه کنید). در مرداد ۱۳۰۷ هش قانون دیگری جایگزین قانون سابق الذکر گردید. در همین سال اداره‌ی سجل احوال مستقل شد، و عنوان "اداره‌ی احصائیه و سجل احوال کل مملکتی" یافت، که از ۱۳۱۶ هش عنوان "اداره‌ی آمار و ثبت احوال" یافت. در سال ۱۳۳۷ هش وظایف ادارات آمار و ثبت احوال از یکدیگر تفکیک شد، و اکنون دو اداره‌ی مستقل ـ اداره‌ی کل ثبت احوال و اداره‌ی کل آمار عمومی ـ زیر نظر وزارت کشور کارهای شناسنامه‌ها و آمار کشور را اداره میکنند.

سجلماسه (sejelmāsa)، شهر قدیم، مراکش، ح ۳۲۰ کیلومتری جنوب فاس، در حاشیه‌ی صحرا، که مرکز تافیلالت بود، و اکنون ویران است. ظاهراً در قرن اول ب‌م بوسیله‌ی رومیان بنا شد. در دوره‌ی اسلامی، بسبب موقعیت خاص جغرافیائیش در حاشیه‌ی صحرا، همواره دستخوش آشوب و اغتشاش و قیام امرای محلی برای استقلال بود، و عاقبت هم در یکی از این اغتشاشات ویران گردید (۶۷۳ هق).

سجمور[1] (sejmur)، زمین بایری در ولایت سامرست، انگلستان، که در آنجا جیمز II در ۱۶۸۵ دیوک آو مانمث را شکست داد.

سجود (sojud)، نهادن پیشانی بر زمین، با آداب خاص، بعنوان تعظیم و عبادت. سجود اقسامی دارد، مانند سجود نماز، سجود تلاوت و استماع بعضی از قسمتهای قرآن، سجده‌ی شکر، و غیره. در نماز-های یومیه، دو سجده در هر رکعت از ارکان نماز است، و در هر یک باید اعضای هفتگانه‌ی سجده (پیشانی، دو کف دست، دو زانو، و دو انگشت بزرگ پاها) را بر زمین نهاد، و ذکر مخصوص (سبحان ربی الاعلی و بحمده) خواند. سجده‌های تلاوت قرآن ۱۵ است، که از آن جمله ۴ سجده واجب میباشد، و آن در سوره‌های سجده، فصلت، نجم، و علق میباشد.

سچوان[2] (secuān)، ایالت (ح ۵۴۳°۹۰۰ کمه؛ جه ۸۵°۰۰۰°۰۰۰)، چ‌غ چین؛ کرسی آن چنگتو. با آنکه از اطراق کوهها آنرا احاطه کرده‌اند، پرجمعیت‌ترین ایالات چین است. رود یانگتسه از آن میگذرد. زراعت (برنج، نیشکر، توتون) رونق بسیار دارد؛ طلا و آهن استخراج میشود. در ۱۹۵۵ قسمت شرقی ایالت سیکانگ به سچوان منضم شد.

سحاب اصفهانی (sahābe)، نامش **سید محمد حسینی**، ف ۱۲۲۲ هق، شاعر ایرانی اوایل عهد قاجار؛ فرزند هاتف اصفهانی. آغاز سلطنت فتحعلی شاه را درک کرد، و او را مدح گفت، و از او لقب مجتهدالشعرا یافت. از فنون شعر و عروض و قافیه و هم از علم طب بهره‌مند بود. در اواخر عمر انزوا گزید. غیر از دیوان شعر و مجموعه‌ی موسوم به سحاب البکاء (sahābo 'l.bokā')، تذکره‌ای بنام رشحات (rašahāt) نیز تألیف کرد.

سحاب البکاء: ← سحاب اصفهانی.

سحابی، فرضیه‌ی: ← لاپلاس، فرضیه‌ی.

سحابی استرابادی (sahābie esterābādi)، ف ۱۰۱۰ هق، شاعر ایرانی عصر صفویه؛ مت شوشتر. نیاکانش از گرگان بودند، و خود در نجف پرورش یافت، و بهر حال، بیش از ۴۰ سال در آنجا مجاورت داشت (ازیترو، او را سحابی نجفی هم می-گفتند). بیشتر رباعیات عرفانی میسرود؛ شماره‌ی رباعیات او را از ۶°۰۰۰ تا ۱۲°۰۰۰ نوشته‌اند.

سحابی نجفی: ← سحابی استرابادی.

سحابیها[3] (sahābi.hā) [از سحاب (عربی، = ابر)]، توده‌های ابری‌شکل، معمولا کمی روشن ولی گاه تاریک، که در قسمتهای مختلف آسمان دیده میشود. در کهکشان ما سحابیهای بسیار وجود دارد، ولی همه‌ی سحابیها در این کهکشان نیستند. سحابیهای موجود در کهکشانها را سحابیهای برونکهکشانی (borun.kahkašāni) مینامند. سحابیها را از زمان نیوتن رصد کرده‌اند، ولی تا روشهای طیفی و عکسبرداری از آسمان رایج نشده بود، اطلاعات در باره‌ی آنها بسیار ناچیز بود. بعضی از منجمین آنها را توده‌هائی از ستارگان

(۱)Sedgemoor (۲)Szechwan (۳)nebulae

میدانستند، ولی ویلیام هرشل آنها را مادهٔ سیال پیوسته‌ای میدانست. سر و. هاگینز، از تحقیق (۱۸۶۴) در طیفهای سحابیها، نظر هرشل را تأیید کرد، زیرا طیف بعضی از سحابیها از خطوط درخشانی ساخته شده است که مشخص گازهای متشعشع است. از آن زمان تا کنون انواع گوناگون سحابی را مطالعه کرده‌اند. شمارهٔ سحابیهائی که با چشم میتوان دید معدود است. معروفترین و آشکارترین آنها سحابی بزرگ صورت فلکی جبار است. آنچه که بنام سحابی بزرگ امراة المسلسله نامیده میشود کهکشانهای جداگانه و برای خود جهانی است.

در کهکشان ما، سحابیهای سیاره‌ای، سحابیهای گسترده‌ی روشن، و سحابیهای گسترده‌ی تاریک وجود دارد. سحابی سیاره‌ای عبارتست از یک پوسته‌ی گازی که ستاره‌ای مرکزی را فراگرفته، و همین ستاره سبب روشنی آن سحابی میشود. این گونه سحابیها در تلسکوپ بصورت قرص کوچکی با حدود مشخص بنظر میرسند. شواهدی بدست آمده که دلالت بر حرکت دورانی آنها دارد. فاصله‌ی این سحابیها از زمین از ۳٬۰۰۰ تا ۳۰٬۰۰۰ سال نور است. قطر آنها را هزاران برابر فاصله‌ی زمین تا خورشید تخمین کرده‌اند. شکل ظاهری این سحابیها تغییر چندانی پیدا نمیکند. از طرف دیگر، سحابیهای گسترده‌ی روشن تنوع قابل ملاحظه‌ای دارند. بعضی از آنها به ابرهائی پیوسته‌ی به ستارگان شباهت دارند، مانند سحابی‌های ثریا و جبار. بعضی دیگر مانند پرده‌ی دراز و نامنظم و گسترده‌ای بنظر میرسند. بعضی دیگر به مه رقیقی میمانند که پهنه‌ی وسیعی را فراگرفته باشد. منجمین مدتها در جستجوی توجیه روشنی سحابیهای گسترده بودند، و اکنون چنان تصور میکنند که این روشنی قسمتی نتیجه‌ی انعکاس نور ستارگان بر آنها است، و قسمتی نتیجه‌ی تشعشعاتی است که، به تحریک تشعشعات بسیار گرم ستارگان، از خود سحابیها خارج میشود. سحابیهای گسترده‌ی تاریک را توده‌های ماده‌ای کدر میدانند که نور ستارگان را متوقف میکنند. گاهی قسمتی از سحابیهای روشن در پشت سحابیهای تاریک مخفی میماند. لکه‌های تاریک کهکشان ما را، که پیشتر فضاهای وسیع خالی میان ستارگان تصور میکردند، اکنون از همین طریق توجیه میکنند.

سحابیهای برونکهکشانی (غالباً مارپیچی‌شکل) مجموعه‌هائی از ستارگانند شبیه کهکشان ما، که در خوذ ستارگان غول‌پیکر، خوشه‌ها، نواختران، سحابیهای تاریک، سحابیهای گسترده‌ی روشن، و اجرام دیگری دارند. چنان مینماید که سحابیهای برونکهکشانی با سرعت زیاد از زمین دور میشوند؛ مشاهده‌ی این کیفیت مؤیدی برای نظریه‌ی "جهان انبساطی" است (← جهان).

سحبان وائل (sahbāne vā'el)، فـ ۵۴ هق، خطیب عرب، که در سخنگوئی و بلاغت ضرب المثل است. در جاهلیت شهرت یافت. در زمان پیغمبر اسلام آورد، ولی حضرتش را زیارت نکرد. در زمان معاویه در دمشق میزیست. گویند روزی معاویه به او گفت که "تو بزرگترین خطیب عرب هستی"، و سحبان بر سخن معاویه چنین افزود که "و عجم و جن و انس".

سحر (sehr)، لفظ عربی، بمعنی تغییر یا گردانیدن ماهیت و صورت واقعی شیء به امری غیر حقیقی یا خیالی. تعریف اصطلاحی سحر وسیع و تا حدی مبهم است، چنانکه سحر گاه مترادف با جادو بکار رفته؛ و گاه نشان دادن صوری است بر خلاف واقع، چنانکه گوئی حقیقت شیئی دگرگون شده است (مانند اینکه ریسمانی را به مار مبدل کنند)، و گاه اطلاق شده است به احداث امور عجیبه با استمداد از ارواح و شیاطین یا استفاده از تأثیر کواکب و اجرام آسمانی. (حتی بعضی از نویسندگان کارهای عجیبی را که از راه آلات و ترکیبات علمی صورت میپذیرد جزء سحر بشمار آورده‌اند، و در این صورت مثلا ← علم حیل جزء سحر خواهد بود.) کسی را که اینگونه امور از وی صادر شود ساحر (sāher) خوانند. سحر در شریعت اسلام ممنوع و ارتکاب آن از گناهان کبیره محسوب است. سحر و جادو و اعتقاد به آن هنوز در میان توده‌ی مسلمانان رواج دارد، و از مهمترین اسباب دوام و رواج آن داستانهای عامیانه‌ی متعددی است که موضوع اصلی آنها مغلوب شدن جن و سحر و طلسمات جادوگران در مقابل پیغمبران پیشین است.

سحر حلال (sehre halāl)، مثنوی کوتاه عاشقانه، اثر اهلی شیرازی (فـ ۹۴۲ هق)، که در مقابل مجمع البحرین و تجنیسات کاتبی سروده شده، و داستان عشقبازی شاهزاده‌ای است به نام جم با دختری به نام گل. سحر حلال مشتمل بر صنایع بدیعی ذوبحرین و ذو قافیتین و انواع تجنیس (← جناس) است، و بدین بیت آغاز میشود:

ای همه عالم بر تو بی شکوه
رفعت خاک در تو بیش کوه

که آن را هم در بحر سریع و هم در بحر رمل میتوان خواند. سحر حلال شامل ۵۲۰ بیت و در بعضی نسخه‌ها شامل ح ۶۲۰ است، و تا کنون مکرر در لکهنو، استانبول، تهران، و تبریز چاپ شده است.

سحنون (sahnun)، شهرت **عبدالسلام ابن سعید**، ۱۶۰–۲۴۰ هق، از رؤسای مالکیه‌ی المغرب. کتاب المدونة الکبری (al.modavvanato 'l.kobrā) در فقه مالکی ازوست. نیز ← فقه.

سخاوی (saxāvi)، شهرت **شمس‌الدین محمد ابن عبدالرحمان**، ۸۳۱–۹۰۲ هق، عالم شافعی مصری. از آثارش الضوء اللامع است. در مدینه درگذشت.

سخت‌بالپوشان، راسته‌ی حشرات؛ ← سوسک.

سختپا[1] (saxt.pā)، وصف جسمی که در مقابل تغییر شکل سخت مقاومت کند. در اصطلاح مکانیک، جسم سختپا بمعنی جسم صلب است.

سختپائی[2] مقاومت جسم است در مقابل تغییر شکل (← کشائی).

سخت‌پوستان (saxt.pustān)، لتـ Crustacea، رده‌ی بزرگی از جانوران بندپا (← بندپالیان)، دارای ضمائم بند بند، و اسکلت خارجی شاخی، که با برانشی تنفس میکنند. خون آنها معمولا بی‌رنگ است، و بوسیله‌ی عضو قلب‌مانندی دوران مییابد. بعضی از آنها همه‌خوار اند، و بعضی فقط گوشتخوار یا گیاهخوار. بسیاری از آنها انگل میباشند. سخت‌پوستان ۲۵٬۰۰۰ جنس دارند، که بیشتر آنها دریائی هستند. بالان، خرچنگ، خرچنگ دراز، خرچنگ گوشه‌گیر، و میگو از سخت‌پوستان هستند.

سختچوب: ← چوب.

سخته[3] (saxte)، لایه‌ای از خاک سخت‌شده و نفوذ‌ناپذیر که زیر سطح زمین قرار گرفته باشد. از موانع بزرگ زراعت است.

سختی[4] (saxti)، خاصیتی از ماده که معمولا به مقاومت آن در مقابل خراشیده شدن بواسطه‌ی ماده‌ی دیگر توصیف میشود. درجه‌ی سختی نسبی است، و معمولا سختی مواد مختلف را نسبت به یکدیگر میسنجند. در درجه‌بندی موس که بوسیله‌ی فریدریش موس (fridriš mos) (۱۷۷۳–۱۸۳۹)، معدنشناس آلمانی، وضع شده است، و در معدنشناسی معمول است سختی بعضی مواد بدین گونه مرتب شده‌اند، تلق، ۱؛ سنگ گچ، ۲؛ کلسیت، ۳؛ فلوئوریت، ۴؛ آپاتیت، ۵؛ اورتوکلاز (فلدسپات)، ۶؛ کوارتز، ۷؛ زبرجد، ۸؛ سنباده، ۹؛ الماس، ۱۰. باید دانست که این طبقه‌بندی حاکی از آنست که مثلا سنگ گچ (با سختی ۲) سختتر از تلق (با سختی ۱) است، یعنی میتواند آنرا خراش دهد، نه اینکه سختی اولی ۲ برابر سختی دومی است. سختی اغلب اجسام بین اعداد مذکور است. مثلا سختی باریت ۳٫۳ است. سختی یک جسم ممکن است نسبت به امتداد خراشیدن متفاوت باشد. روشهای دیگری نیز، مبتنی بر مقاومت در مقابل تضریس، در درجه‌بندی سختی اجسام وجود دارد. عناصر جامد را از این لحاظ چنین درجه‌بندی کرده‌اند، کربون (که الماس یکی از اشکال آنست) سختترین مواد است، و درجه‌ی سختی آن ۱۰؛ سزیوم نرمترین مواد و دارای درجه‌ی سختی ۰٫۲ است. سختی یک ماده ممکن است با افزایش مقدار کمی از ماده‌ی دیگر به آن تغییر کند (مثلا در آلیاژهای فلزی، یا ناخالصیهای موجود در سنگهای معدنی). چنین میپندارند که درجه‌ی سختی مواد مربوط است به نیروهای همچسبی میان مولکولهای سطح آن.

سختی آب: ← آب سخت.

سختیدن[5] (saxtidan) [مصدر ساخته‌شده از سخت]، تبدیل کردن به صورت جامد یا به جامدی سفت‌تر (مانند سختیدن چربیها بوسیله‌ی نیدروژندهی با حضور یک کاتالیزگر)؛ یا سخت ساختن (فلزات، مخصوصاً فولاد) بوسیله‌ی حرارت، مخصوصاً با حرارت دادن و فرو بردن در آب یا نمکاب یا روغن. ماده‌ی سختیده آنست که چنین عملی بر آن اجرا شده باشد.

سد[6] (sadd)، مانعی که در مقابل یک جریان آب ساخته میشود تا از جریان جلوگیری یا آنرا تنظیم کند. سدهای مخزنی در پشت خود مخزن یا دریاچه‌ای تشکیل میدهند، و اگر سد از نوع سد انحرافی باشد، ارتفاع آب را در بستر رودخانه چند متر بالاتر از سطح عادی میآورد، و در نتیجه، آب جاری را به یک یا دو سمت رودخانه در انهار آبیاری سوار میکند، و باین وسیله، مشروب ساختن اراضی مرتفعتر را میسر میسازد (این نوع سد را معمولا "بند" مینامند).

(۱)rigid (۲)rigidity (۳)hardpan (۴)hardness (۵)harden (۶)dam

سدها را با الوار، سنگ، خاک، مصالح بنائی، بتون، یا ترکیبی از آنها میسازند. بسبب کمی دوام الوار و محدود بودن ارتفاع آنها، سد الواری به ندرت ساخته میشود. در جاهائی که سنگ فراوان است ممکن است ساختن سد سنگی مقرون به صرفه باشد. سدهای خاکی ممکن است صرفاً خاکریزهائی باشد که لایه به لایه ریخته میشود، و هر لایه را کاملا با غلطک متراکم میسازند، و سپس لایه‌ی دیگری روی آن میریزند، یا خاکریزهائی باشد که با قسمت داخلی بتونی تقویت شده و جدار رو به فرازاب آن، با افزودن قشر غیر قابل نفوذی، نسبت به آب نفوذناپذیر شده باشد. سدهای "مصالحی" (که با مصالح بنائی، مانند سنگ و غیره ساخته میشوند) و سدهای بتونی ممکن است از نوع وزنی یا انحنائی (با یک انحنا یا انحنا در چند جهت) باشند. سد وزنی آنست که بسبب وزنش در مقابل فشار آب مقاومت میکند. سدهای تک‌انحنائی در طرف فرازاب منحنی هستند، و معمولا در دره‌های تنگ که دیواره‌های سنگی اطراف آنها استقامت کافی برای ایستادگی در مقابل فشار سد دارند ساخته میشوند. سدهای چندانحنائی مرکب از چند قسمت منحنی هستند که پشتوانه‌ائی (poštvān–) آنها را تقویت و نگاهداری میکنند (منظور از پشتوان دیوارهای عمودی پیش‌آمده‌ای است که، بشکل پایه، جزء بدنه‌ی سد ساخته میشود، و قوس سد را تقویت میکند).

فکر سدسازی بسیار قدیمی است. ویرانه‌های آب‌بندها و سدهای باستانی در ایران و در دره‌های نیل و دجله دیده میشوند، و هنوز بعضی از سدهای رومی در ایتالیا، اسپانیا، و افریقای شمالی مورد استفاده است. سابقاً سد را برای تأمین آب برای مصرف زراعت و دام میساختند. بسیاری از سدهای کنونی "چند جانبی" هستند، یعنی آب برای آبیاری فراهم میکنند، از خسارات سیل و شسته شدن زمینهای زراعتی جلوگیری مینمایند، و برای مصارف خانگی و صنعتی برق تهیه میکنند. بعلاوه، ساختن سد پرورش ماهی و گاه کشتیرانی در رودخانه را میسر میکند. سدهای بزرگی که اخیراً در ایران ساخته شده است سدهای محمد رضا شاه پهلوی، کرج، و سفیدرود است. سدهای کوچک دیگری از نوع بند انحرافی، که استفاده از آنها منحصراً برای آبیاری اراضی زراعتی است، نیز در ایران ساخته شده است، که از آن جمله بند کرخه را در خوزستان، بندهای میانکنگی و زهک را در سیستان، و بند بمپور را در کرمان میتوان نام برد.

بزرگترین سدهای جهان

ترتیب مبتنی بر حجم کل ساختمان است. همه‌ی سدها عمدةً خاکی یا سنگی هستند. علامت "*" بمعنی "در دست ساختمان" است.

نام سد	کشور	حجم (میلیون ممکع)	سال اتمام
فورت پک[1]	کشمکش	۹۵,۶	۱۹۴۵
اواهی[2]	کشمکش	۷۵,۳	۱۹۶۵
سان لویس[3]	کشمکش	۵۹,۶	*
اورویل[4]	کشمکش	۵۹,۶	*
مانگلا[5]	پاکستان	۵۷,۳	*
گریسن[6]	کشمکش	۵۵,۸	۱۹۵۴
پورتیج ماونتن[7]	کانادا	۴۵,۹	*
نورک[8]	تجشم	۴۵	*
کیف[9]	تجشم	۴۵	*
گورکی[10]	تجشم	۴۴,۳	۱۹۵۵
آسوان[11]	مصر	۴۱,۶	*
فورت رندل[12]	کشمکش	۳۸,۴	۱۹۵۶
کاخوفکا[13]	تجشم	۳۵,۶	۱۹۵۵
تسیملیانسک[14]	تجشم	۳۳,۹	۱۹۵۲
کویبیشف[15]	تجشم	۳۳,۹	۱۹۵۵
سسکچوان[16] جنوبی	کانادا	۳۵,۶	*
کرمنچوگ[17]	تجشم	۲۷,۸	۱۹۵۹
دنیپرودزرژینسک[18]	تجشم	۲۷,۵	*
ولگاگراد[19]	تجشم	۲۵,۲	۱۹۵۸
کینگزلی[20]	کشمکش	۲۴,۵	۱۹۴۲
ترینیتی[21]	کشمکش	۲۲,۴	۱۹۶۲
هیراکود[22]	هند	۲۵,۶	۱۹۵۷
نوهو[23]	کشمکش	۲۵,۵	۱۹۶۳
گاتون[24]	پاناما	۱۷,۶	۱۹۱۲
براتسک[25]	تجشم	۱۶,۹	۱۹۶۱

بلندترین سدهای جهان

"ب" علامت "بتونی"، "خ" علامت "خاکی"، و "*" بمعنی "در دست ساختمان" است.

نام سد	کشور	ارتفاع (متر)	سال اتمام
اینگوری[26]	تجشم	۳۵۱ ب	*
نورک[8]	تجشم	۳۵۵ خ	*
گران دیکسانس[27]	سویس	۲۸۴ ب	۱۹۶۲
وایونت[28]	ایتالیا	۲۶۲ ب	۱۹۶۱
مووازن[29]	سویس	۲۳۷ ب	۱۹۵۸
کونترا[30]	سویس	۲۳۵ ب	*
بهاکرا[31]	هند	۲۲۶ ب	۱۹۶۲
ماتیکواگان[32] شماره‌ی ۵	کانادا	۲۲۶ ب	*
اورویل[4]	کشمکش	۲۲۴ خ	*
هوور[33]	کشمکش	۲۲۱ ب	۱۹۳۶
گلن کنین[34]	کشمکش	۲۱۶ ب	۱۹۶۳
لوزون[35]	سویس	۲۵۸ ب	۱۹۶۴
کبان[36]	ترکیه	۲۵۵ ب	*
دوورشاک[37]	کشمکش	۲۵۴ ب	*
محمد رضا شاه پهلوی	ایران	۲۵۴ ب	۱۹۶۳
کوروبه[38]ی شماره‌ی ۴	ژاپن	۱۸۶ ب	۱۹۶۲
شستا[39]	کشمکش	۱۸۳ ب	۱۹۴۵
کرج	ایران	۱۸۳ ب	۱۹۶۱
پورتیج ماونتن[7]	کانادا	۱۸۳ خ	*
تینی[40]	فرانسه	۱۸۱ ب	۱۹۵۲
ماسی راک[41]	کشمکش	۱۸۵ ب	*
آلپه گرا[42]	ایتالیا	۱۷۸ ب	*
هانگری هورس[43]	کشمکش	۱۷۲ ب	۱۹۵۳
بخمه[44]	عراق	۱۶۸ ب	۱۹۵۷
گرند کولی[45]	کشمکش	۱۶۸ ب	۱۹۴۲

تلفظ اعلام

(۱)fort pek (۲)oāhi (۳)sān luis (۴)orŏvil (۵)mānglā (۶)garisən (۷)portej măntən (۸)nurek (۹)kief (۱۰)gorki (۱۱)āsuān (۱۲)fort randəl (۱۳)kāxofkā (۱۴)tsimliānsk (۱۵)kuybišef (۱۶)saskacevān (۱۷)kremencug (۱۸)dnieprodzerjinsk (۱۹)volgāgrād (۲۰)kingzli (۲۱)triniti (۲۲)hirākud (۲۳)navəhŏ (۲۴)gātun (۲۵)brātsk (۲۶)ingury (۲۷)grāN diksāNs (۲۸)vāyont (۲۹)movuāzaN (۳۰)kontrā (۳۱)bhākrā (۳۲)mānikuāgān (۳۳)huvər (۳۴)glen kanyən (۳۵)luzon (۳۶)kebān (۳۷)dworšāk (۳۸)kurobe (۳۹)šastā (۴۰)tiny (۴۱)māsi rāk (۴۲)ālpe gerā (۴۳)hāngri hors (۴۴)bexme (۴۵)grand kuli

سداب (sodāb)، گیاه دائمی از نوع روتا (*Ruta*)، با بوی تند. سداب معمولی (*R. graveolans*) دارای گلهای زرد مایل به سبز، برگهای تلخ، و بوی نامطبوع است. برگش را سابقاً در طب بکار می‌بردند.

سد آبسنگی[1]: ← آبسنگ.

سد آبسنگی بزرگ[2]، آبسنگ مرجانی، نزدیک ساحل ل‌ش کوینزلند، استرالیا. بزرگترین نهشت مرجانی جهان است. در طول ۲٬۰۱۰ کم ممتد می‌باشد؛ انتهای شمالی آن پیوسته به ساحل و انتهای جنوبی بفاصله‌ی ۲۴۰ کیلومتری از ساحل در دریا است.

سدان[3] (sedān)، شهر (جم ۱۷٬۶۳۷)، ولایت آردن، ل‌ش فرانسه، بر رود موز، نزدیک مرز بلژیک. دارای صنعت نساجی. تا انضمام آن به فرانسه در ۱۶۴۲، جزئی از دوکنشین بویون بود. در قرون ۱۶م و ۱۷م از مراکز دفاعی پروتستانها بود. در جنگ فرانسه و پروس، فرانسویها در اینجا شکست قطعی خوردند، و ناپلئون III دستگیر شد (۱۸۷۰). در جج II آلمانها از این نقطه جبهه را شکافته "نبرد فرانسه" را آغاز کردند (۱۹۴۰).

سد حرارتی: ← سوپرسونیک.

سدچم، ده: ← کیش، جزیره‌ی.

سد خرو یا **صد خرو** (هر دو sad xarv)، ده (جم ۲٬۰۷۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کاه، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)، ۲۵ کیلومتری ش داورزن.

سدر (sedr) یا **کنار** (konār)، (*Ziziphus lotus*)، درختی گرمسیری از تیره‌ی عنابیان از دسته‌ی گل سرخها با برگهای کوچک مدور برنگ سبز تیره، و میوه‌ای خوردنی تقریباً شبیه زالزالک. خیسانده‌ی برگ کوبیده‌ی آن، بنام سدر، در آب کف میکند، و در بعضی از نقاط ایران برای شستن سر و تن بکار میرود، و نیز در شستشوی مردگان مصرف میشود. کوبیده‌ی پوست شاخه‌های کنار جانشین ارزانتر مازو در کارهای دباغی محلی است. ظاهراً کنار تخته، میان

(۱)barrier reef (۲)Great Barrier Reef (۳)Sedan

کارزون و بوشهر، از همین گیاه نام گرفته است.
سدرا[1]، **خلیج** (sedrā)، شاخابه‌ای از دریای مدیترانه در لیبی، ل افریقا، میان مسراطه و بنغازی.
سدرة المنتهی (sedrato 'l.montahā)، در عقاید اسلامی، درخت کناری (← سدر) که در آسمان هفتم، یا در اقصای بهشت، واقع است. گویند علم اولین و آخرین بدانجا منتهی شود و از آن درنمیگذرد. بموجب اخبار شیعه، آن را بدان سبب سدرة المنتهی گویند که اعمال آمیزادگان را ملائکه تا بدانجا میبرند، و در آنجا فرشتگانی هستند که اعمال را ضبط میکنند، و هیچ یک از آنجا فراتر نتوانند رفت. روایت هست که برگهای آن درخت چنان است که هر برگی از آن میتواند امتی را در زیر سایه‌ی خویش بگیرد. از پیغمبر نقل است که "بر هر برگی از آن درخت فرشته‌ای دیدم ایستاده و خداوند را تسبیح میکند". سدرة المنتهی حد عروج جبرئیل نیز هست، و جبرئیل از آنجا فراتر نمیتواند رفت، و گویند هیچ کس جز پیغمبر اسلام از آن فراتر نرفته است.
سد صوتی: ← سوپرسونیک.
سدلیتز[2]، **گرد** (garde sedlitz)، ملحی که بعنوان ملین بکار میرود، و عبارتست از دو گرد مجزا، یکی جوش شیرین و ← نمک روشل، و دیگری اسید تارتریک. دو گرد را، که در دو بسته‌ی جداگانه قرار دارند، در دو لیوان آب حل می‌کنند، و سپس دو محلول را مخلوط میکنند. بلافاصله محلول به جوشش می‌افتد، و آنرا قبل از اتمام جوشش باید نوشید. گرد سدلیتز را بمناسبت مشابهت آن با آبهای معدنی سدلیتز (چکوسلواکی) بدین نام خوانده‌اند.
سدن رستاق (sadan rostāq)، دهستان (جم ح ۱۰٬۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم؛ دارای ۳۱ (؟) آبادی. در طرفین راه شوسه‌ی گرگان به بندر شاه است. تعدادی از آبادیهایش به بخش کردکوی ملحق شده است.
سدوزائی یا **صدوزائی** (هر دو sadozā'i) یا **سدوزای** یا **صدوزای** (هر دو sadozāy)، تیره‌ای از طایفه‌ی درانی که از اواسط قرن ۱۲م هق تا اواسط قرن ۱۳م هق بر تمام یا قسمتی از افغانستان و نواحی مجاور سلطنت کردند. این تیره در دوره‌ی شاه عباس I صفوی و بیاری وی در ناحیه‌ی نزدیک قندهار قدرت و اعتبار یافت، و بعداً قسمتی از آن به هرات منتقل شد. در دوره‌ی نادر شاه افشار، احمد خان ابدالی (بعداً احمد شاه درانی) از این تیره مورد توجه نادر واقع شد، و پس از مرگ (1160 هق) نادر، در قندهار بتخت نشست. وی مؤسس سلسله‌ی سدوزائی و بانی وحدت افغانستان است. دیگر فرمانروایان این سلسله عبارت بوده‌اند از تیمور شاه درانی؛ زمان شاه درانی؛ شاه شجاع درانی؛ محمود شاه درانی؛ علی شاه درانی (در کابل)؛ ایوب شاه (در پیشاور و کشمیر)؛ کامران میرزا (در هرات). در زمان امرای اخیر سلسله‌ی سدوزائی ← جنگهای هرات بین ایران و امرای افغانستان واقع شد.
با برآمدن طایفه‌ی بارکزائی، بین دو طایفه‌ی بارکزای و سدوزای کشمکشهای خونین روی داد، و رؤسای بارکزای بر بیشتر کشور استیلا یافتند، و عاقبت **دوست محمد خان افغان** خود را امیر کابل خواند (۱۲۵۰)، و فرمانروائی به سلسله‌ی بارکزای منتقل گردید.
سدوف[3]، **لئونید ایوانوویچ** (leonid ivānovic sedof)، ۱۹۰۷–، عالم روسی مکانیک و تحقیقات فضائی، استاد (۱۹۳۷–) دانشگاه مسکو. وی به "پدر سپوتنیک‌ها" معروفست، و در همه‌ی مجامع بین‌المللی مربوط به فضانوردی، نمایندگی تجشم را داشته، و از جمله در کنگره‌ی اتحادیه‌ی بین المللی فضانوردی (کپنهاگ، ۱۹۵۵) قصد دولت شوروی را به روانه کردن اقمار مصنوعی اعلام نمود، و در هنگام فرستادن نخستین سپوتنیک، در ۸مین کنگره‌ی اتحادیه در بارسلون شرکت داشت.
سدوم[4] (sadum)، در کتاب مقدس، عمده‌ترین شهرهای وادی اردن، مسکن قوم لوط، که بسبب گناه مردمش، خدا آنرا با آتش آسمانی سوزانید. از شهرهای دیگر آن عموره (amura) و صوغر (suqar) بود، که اولی نیز بسوخت، ولی دومی نجات یافت (پیدایش ۱۹.۱۰؛ ۱۳؛ ۱۴؛ ۱۸؛ ۱۹؛ تثنیه ۲۳.۲۹؛ عاموس ۱۱.۴؛ متی ۱۵.۱۰؛ مرقس ۱۱.۶؛ دوم پطرس ۶.۲؛ یهودا ۷؛ رومیان ۲۹.۹).
سده (sade) [از سد (= صد) + ه (تخصیص)؛ نظیر ← چله]، جشنی ایرانی از جمله‌ی اعیاد ایران قبل از اسلام، که هر سال در 10م بهمن ماه (بقول ابوریحان بیرونی، "آبان روز" از بهمن ماه) گرفته میشده است، و بعد از اسلام نیز مخصوصاً در دربار بعضی از امرا و سلاطین ایران (مثل آل زیار) و حتی غزنویان متداول بوده است. در وجه تسمیه‌ی آن اقوال مختلف ذکر شده است. از آن جمله گفته‌اند چون فرزندان "پدر نخستین"، **کیومرث** (آدم ابوالبشر)، درین روز صد تن تمام شدند، یا چون از این روز تا به نوروز ۵۰ روز است و ۵۰ شب، آن را بدین نام خوانده‌اند. اما قول درست درین باب این است که چون این جشن در صدمین روز زمستان بزرگ باستانی (بر حسب تقسیم سال در نزد ایرانیان قدیم به یک تابستان ۷ ماهه و یک زمستان ۵ ماهه) واقع میشده است، از قدیم آن را باین نام خوانده‌اند. مطابق روایت شاهنامه، جشن سده منسوب است به **هوشنگ** پیشدادی، و یادگاری است از پیدایش آتش بدست او. یک افسانه‌ی قدیم دیگر، که ابوریحان نقل کرده است، پیدایش سده را به دوره‌ی ضحاک منسوب داشته است. در هر حال، جشن سده در ایران ساسانی رواج داشته است، و در حقیقت جشن مخصوص آتش بوده است. ازین رو، در طی این جشن، آتش برمی‌افروخته‌اند، و بر گرد آن شادی میکرده‌اند. درین آتش‌افروزی، راندن حیوانات وحشی و پراندن مرغان در میان شعله نیز متداول بوده است. خوردن شراب و انواع لهو و بازی هم از لوازم این جشن بوده است، و حتی درین باب در ادوار بعد از اسلام نیز سنتهای کهن رعایت میشده است، و وصف بعضی از جشنهای سده در اشعار شعرای غزنوی (مثل فرخی و منوچهری) هست. جشن سده‌ای هم که مرداویج زیاری ترتیب داد، و خود او در پایان آن کشته شد، وصفش در مروج الذهب مسعودی و بعضی دیگر از کتب تاریخ آمده است. روز پیش از سده را نوسده یا برسده میخوانده‌اند.
جشن سده را هنوز هم زردشتیان ایران در روز دهم بهمن ماه برپا میدارند؛ در کرمان با شکوهی بیشتر از جاهای دیگر، و در تهران بتوسط انجمن زردشتیان در مدرسه‌ی گیو برگزار میکنند. نیز ← چهارشنبه سوری.
سده (sedeh)، ده (جم ۱٬۴۵۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان دزکرد، بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)، ۵۴ کیلومتری جغ اقلید.
سده، ده (جم ۲٬۴۶۸ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۵ کیلومتری جغ فلاورجان.
سده، ده (جم ۱٬۳۲۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش قائنات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، ۵۰ کیلومتری جش قائن.
سده، ده (جم ۱٬۳۸۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۴ کیلومتری جغ کوچصفهان.
سده (sedeh) یا **همایون‌شهر** (homāyun.šahr)، شهر (جم ۳۳٬۵۴۴ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش ماربین (سابقاً سده)، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۲ کیلومتری غ اصفهان. مرکبست از سه ده خوزان (جم ۱۰٬۷۵۹ سث ۱۳۳۵ هش)، ورنسفادران (جم ۱۲٬۹۹۵ سث ۱۳۳۵ هش)، و فریشان یا پریشان یا فروشان (جم ۹٬۷۹۰ سث ۱۳۳۵ هش). محصولش غلات، حبوبات، برنج، و میوه (گلابی، سیب، انگور، و خربزه) است. از صنایع دستی رایج آن پارچه‌بافی و کرباس‌بافی است. گویند در حمله‌ی محمود افغان به اصفهان، اهالی سده دلیرانه مقاومت کردند، و جمعی از خاصان و بستگان محمود را به اسیری گرفتند.
سدهانت (seddhānta) [سانسکریت، = معرفت، علم، طریقه‌ی علمی]، نام عمومی کتابهای اوایل هندی در علم هیئت. در این کتابها آثار افکار یونانیان بیش و کم مشهود است. معروفترین آنها سوری‌سدهانت (suria–) است، که ظاهراً بتمامی در دست است، و بعضی به تخمین آنرا از نیمه‌ی اول قرن ۵م دانسته‌اند. عمده‌ترین سیمای این کتاب استعمال جیب است در آن بجای وتر. برهمگپت نیز کتابی بنام براهمسپهط‌سدهانت تألیف کرده است (ح ۶۲۸). سندهند مآخذ اسلامی تحریف سدهانت میباشد.
سدهی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.
سدیج (sedic)، ده (جم ح ۳٬۲۵۰؟)، دهستان حومه‌ی بخش خوسف، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، ۲۲ کیلومتری ش خوسف.
سدیدالدین ابن ابی البیان: ← داود ابن سلیمان اسرائیلی.
سدیر، قصر (sadir)، ← اخیضر.
سدیو[5]، **امانوئل** [نام کاملش ژان ژاک امانوئل سدیو (jāN jāk emānüel sediyyo)]، ۱۷۷۷–۱۸۳۲، مستشرق فرانسوی. در باب ریاضیات و نجوم در نزد مسلمانان تحقیقات وسیع داشت، ولی کارهایش در عهد وی چندان مورد توجه واقع نشد. کتاب جامع المبادی و الغایات فی علم المیقات ابوعلی

(۱)Sidra (۲)Seidlitz (۳)Sedov (۴)Sodom (۵)Sédillot

حسن ابن عمر مراکشی (فـ ۶۶۰ هق) را به فرانسوی ترجمه کرد، و پسرش، آملی سدیو، آنرا بنام رساله‌ی آلات نجومی عربها طبع نمود (پاریس، ۱۸۳۴–۳۵). **آملی سدیو** [نام کاملش لوئی پیر اوزن آملی سدیو (lui pier ëjen āmeli)]، ۱۸۰۸–۷۵، دومین پسر امانوئل بود، و نزد وی تعلیم یافت. وی سهم بزرگی در شناسانیدن ریاضیون و منجمین دوره‌ی اسلامی و تحقیقات آنان به مردم مغرب‌زمین دارد. آملی، بر خلاف پدر، در عصر خود شهرت بسیار یافت. کتابها و رساله‌ها و مقالات فراوان نوشت. از آثار معروفش طبع مقدمه‌ی زیج فارسی الغ بیک است با ترجمه‌ی فرانسوی و حواشی و توضیحات فراوان، که قسمت اول آن در ۱۸۴۷ و قسمت دوم آن در ۱۸۵۳ در پاریس بطبع رسید. آثار دیگرش، که بر طبق روش اغلب مستشرقین، در آنها لفظ "عربها" بجای "مسلمانان" آمده است مشتمل است بر تذکره در باب دستگاههای جغرافیائی یونانیان و عربها و مخصوصاً در باب قبه‌ی آرین (۱۸۴۲)؛ تحقیقات جدید که بکار تاریخ علوم ریاضی نزد شرقیها میآید؛ تحقیقات جدید که بکار تاریخ نجوم نزد شرقیها میآید (۱۸۳۶–۴۵)؛ موادی که در تاریخ تطبیقی علوم ریاضی نزد یونانیان و شرقیها بکار میآید (۱۸۴۵–۵۰)؛ و غیره. سدیو در تاریخ نیز تألیفاتی دارد که معروفترین آنها تاریخ اعراب (۱۸۵۳) است، که به زبانهای عربی و اردو و قسمتهائی از آن نیز به انگلیسی ترجمه شده است.

سر (serr)، نزد عرفای صوفیه، باطن روح، و چیزی که در وجود انسان محل مشاهده است. متصوفه که بوجود این جوهر روحانی اعتقاد دارند میگویند از روح لطیف‌تر است و از قلب شریفتر. همچنین، سر در تداول عامه‌ی متصوفه اطلاق می‌شود بر آنچه بین انسان و خدا است و دیگری بر آن وقوف ندارد. البته درین معنی، سر چیزی است که از دیگران پنهان است، اما صاحب سر خود از آن آگاه است. لیکن به اعتقاد صوفیه، امر یا اموری نیز هست که مخصوص به خداوند است، و هیچ بنده را از آن اطلاع نیست (مثل علم بتفصیل حقایق)، و این را صوفیه سر السر (serro 's.serr) میخوانند.

سر[1] (sər) [انگل. = آقا]، عنوان احترام‌آمیز انگلیسی که معمولا در جلو اسم شخصی ("اسم کوچک"، در مقابل نام خانوادگی) کسانی که به لقب نایت یا برنت (← القاب و عناوین اشرافی اروپائی) مفتخر شده باشند درمیآید (مانند "سر وینستن چرچیل").

سر (sar)، قسمت فوقانی بدن انسان، مشتمل بر مغز، اعضای عمده‌ی حواس (چشم، گوش، بینی)، و دهان؛ و نیز قسمت قدامی بدن حیوانات که نظیر سر انسان است. محفظه‌ی استخوانی سر را کله (kalle) گویند، و آن مشتمل است بر کاسه‌ی سر یا جمجمه (jomjome) و استخوانهای صورت.

کاسه‌ی سر انسان از ۸ استخوان تشکیل شده است، که بیکدیگر چسبیده‌اند، ازین قرار: (۱ و ۲) دو آهیانه (āhiāne)، در قسمت فوقانی و جانبی. (۳) استخوان پیشانی، در قسمت جلو جمجمه، که قسمت فوقانی حدقه‌ی چشم را بوجود میآورد. (۴) استخوان پس‌سری (pase.sari)، دارای سوراخ وسیعی که نخاع شوکی از آن می‌گذرد. (۵ و ۶) دو استخوان گیجگاه یا شقیقه، که گوشهای متوسط و داخلی در آنها جا دارند. استخوان شقیقه سه زایده دارد، که عبارتند از زواید ماستوئید، خنجری، و گونه‌ای. (۷) استخوان شب‌پره‌ای، بشکل پروانه، که مغز سر بر بالهای آن جا دارد، و غده‌ی هیپوفیز بر بالای آن قرار گرفته. (۸) استخوان پرویزنی (parvizani) یا غربالی، که قسمت فوقانی آن شبیه غربال است، و اعصاب شامه از سوراخهای آن میگذرند. بعضی مناطق جمجمه هنگام تولد هنوز استخوانی نشده و نرم است. این مناطق، که به ملاز (malāz) یا ملاج معروفست، بتدریج در جریان سال اول بسته میشود، و معمولا در سال دوم همه‌ی ملاجها بسته و استخوانی میباشند.

استخوانهای صورت عبارتند از (۱ و ۲) دو استخوان اشکی، در گوشه‌های داخلی حدقه‌ها، که مجرای ترشح اشک از داخل آن به درون بینی باز میشود. (۳ و ۴) دو استخوان بینی که، بصورت

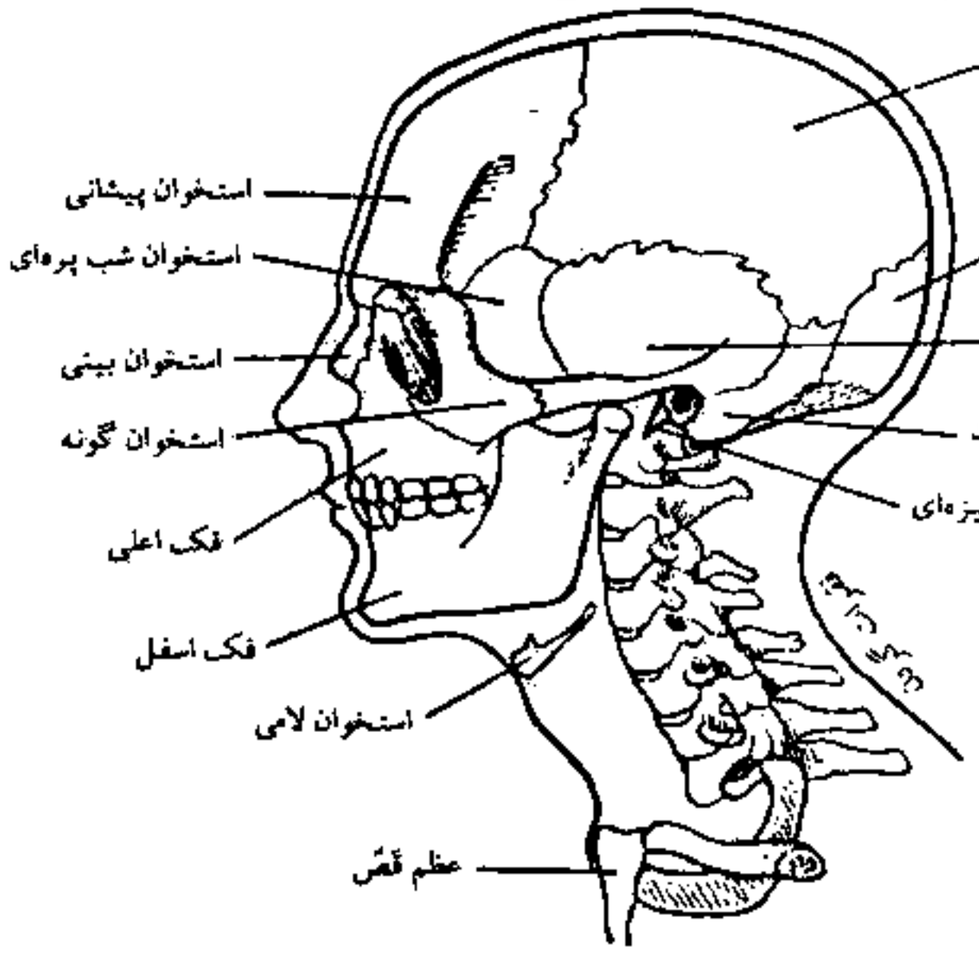

استخوانهای سر و گردن

دو تیغه‌ی نازک، قسمت سخت انتهای فوقانی بینی را تشکیل میدهند. (۵ و ۶) دو استخوان کامی، که عقب سقف دهان را تشکیل میدهند. (۷ و ۸) دو استخوان صدفی تحتانی بینی. (۹ و ۱۰) دو فک اعلی یا آرواره‌ی بالا، که قسمت اعظم سقف استخوانی دهان و قسمت تحتانی حدقه‌ی چشم را تشکیل میدهند، و در لبه‌ی سطح تحتانی آنها سوراخهائی است که محل استقرار دندانها میباشند. (۱۱ و ۱۲) دو استخوان گونه. (۱۳) استخوان تیغه‌ای، که دو حفره‌ی بینی را از هم جدا میکند، و قسمت قدامی آن غضروفی است. (۱۴) یک فک اسفل یا آرواره‌ی پایین، که در لبه‌ی فوقانی آن سوراخهائی است که محل استقرار دندانها میباشند.

اسامی سابق استخوانهای سر بشرح ذیل است؛ در این اسامی، لفظ عربی عظم (azm) بمعنی استخوان میباشد.

آهیانه	عظم قحف	(qahf)
استخوان پیشانی	عظم جبهه	(jebhe)
استخوان پس‌سری	قمحدوه	(qāmahdove)
استخوان گیجگاه	عظم صدغ	(sodq)
استخوان شب‌پره‌ای	عظم خفاشی	(xoffāši)
استخوان پرویزنی	عظم مصفات	(mesfāt)
استخوان اشکی	عظم دمعه	(dam'e)
استخوان بینی	عظم انف	(anf)
استخوان کامی	عظم حنک	(hanak)
استخوان گونه	عظم وجنه	(vajne)
استخوان تیغه‌ای	قصبة الانف	(qasabato 'l.'anf)

سراب[2] (sarāb)، پدیده‌ی شگفت‌انگیز جوّی، که بسبب انعکاس کلی نور (← انکسار) بر لایه‌ای از هوای رقیق‌شده تولید میشود. عادیترین شکل آن

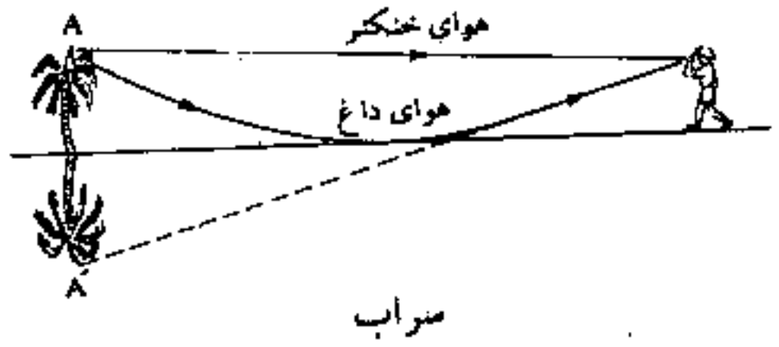

سراب

در هوای گرم بر سطح جاده‌های شوسه دیده می‌شود: هوای نزدیک جاده گرم و نسبت به هوای بالای آن رقیق میشود، بطوری که نوری که به زاویه‌ی تابش کافی بر آن بتابد انعکاس کلی پیدا میکند، و چنان مینماید که بر سطح جاده آب است و اشیاء (مثلا درختان) بر آن منعکس شده‌اند. کسانی که در بیابانهای گرم گسم می‌شوند غالباً به همین سراب فریفته میشوند، و در جستجوی آب پیوسته بجانب محل رؤیت سراب میروند. کیفیتی، تا حدی متفاوت با سراب، از انکسار نوری که از هوای رقیق وارد هوای چگالتر میشود اتفاق میافتد، و سبب آن میشود که اشیاء دور بسیار بلندتر از اندازه‌ی طبیعی یا در بالای افق بنظر برسند، و مثلا کشتیی که زیر افق است در آسمان دیده شود. این نوع سراب

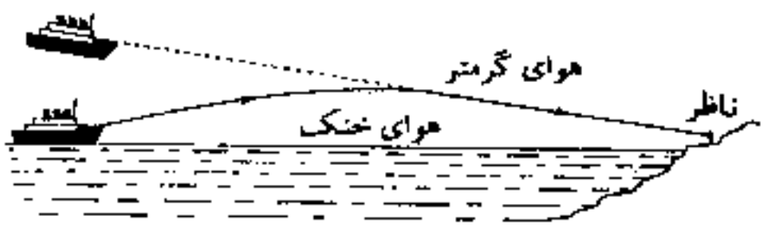

سراب دریائی

بیشتر در دریا دیده میشود (سراب دریائی).

سراب، شهرستان، استان سوم (آذربایجان شرقی)، فقط مشتمل بر بخش حومه. بین دو رشته‌کوه سبلان در ل و بزقوش در ج قرار گرفته است. از ش به شهرستان اردبیل، و از غ به شهرستان تبریز محدود است. از دهستانهای مهم آن آقمیان، ابرغان، رازلیق، ملا یعقوب، هریس، و پنگجه میباشد. رود سراب از دامنه‌های جنوبی سبلان سرچشمه میگیرد، و بطرف غ به جانب دریاچه‌ی ارومیه جاری میشود. مرکزش، **سراب** (جم ۱۳٬۰۸۶ نسـ ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۷۰۰ متر)، سر راه شوسه‌ی تبریز به اردبیل، در ۱۲۴ کیلومتری ش تبریز و ۸۶ کیلومتری جغ اردبیل واقعست. این حوقل از آبادی و مزارع و باغهای میوه‌ی آن

---

(۱)Sir (۲)mirage

یاد کرده است. نامش در مآخذ اسلامی سرات (sarāt) و بعدها سراو (sarāv) ضبط شده است. در هجوم مغول، شهر ویران گردید (۶۱۷ هق)، و سکنه‌اش قتل عام شدند.

سرابان (sarābān)، ← رود یا رودخانه.

سراب بهرام: ← نقش بهرام.

سراب دوره (sarābe dorah) یا **دوره**، دهستان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، در ناحیه‌ی چگنی؛ دارای ۱۹ (؟) آبادی. از ل به سفیدکوه و از ج به رود خرم‌آباد محدود است. رود کشکان از آن میگذرد. مرکزش **دوره** یا **سراب دوره** (جه ۲۴۹ سشه ۱۳۳۵ هش) است. آبش از چشمه‌ی دوره تأمین میشود.

سرابی (sarābi)، ده (جه ۳°۱۷۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرزان‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۳ کیلومتری چ‌ش تویسرکان. خوش آب و هوا و تفرجگاه تابستانی مردم تویسرکان است.

سراپیوم، مصر: ← سقاره.

سراپیون[1] (serāpion)، نه نیمه‌ی اول قرن ۲م ق‌م، طبیب اسکندرانی، مؤسس مکتب تجربی در طب. دو کتاب در طب نوشت.

سرات، شهر، آذربایجان: ← سراب.

سراج، ابونصر: ← ابونصر سراج.

سراج‌الدوله (serājo'd.dōle)، لقب **میرزا محمد**، فت ۱۷۵۷ (۱۱۷۰ هق)، نواب (۱۷۵۶–۵۷) بنگال. بسبب حمایت انگلیسها از یکی از عمالشان، که خزاینی از داکا دزدیده و فرار کرده بود، به کلکته حمله کرد و آنجا را گرفت (ژوئن ۱۷۵۶، مطابق رمضان ۱۱۶۹ هق)، و پس از آن کشتار معروف به سیاه چال کلکته روی داد. در ژانویه‌ی ۱۷۵۷ انگلیسها کلکته را بازگرفتند. سراج‌الدوله در حال فرار دستگیر شد، و در ژوییه‌ی ۱۷۵۷ در مرشدآباد به امر میران پسر میر جعفر بقتل رسید.

سراج‌الدین ارموی (serājo'd.dine ormavi)، شهرت **ابوالثنایا سراج‌الدین محمود** (abo-'s.sanāyā)، ۵۹۴–۶۸۲ هق، عالم ایرانی اصول و کلام. نسبت وی به ارومیه (رضائیه) است. معروفترین اثرش کتاب مَطالع الانوار است در منطق و کلام، که شرحهای متعدد بر آن نوشته شده، که مشهورترین آنها کتاب لَوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار قطب‌الدین رازی است، که به شرح مطالع معروف و از کتابهای رایج تدریسی است. ارموی در موصل و بلاد روم میزیست، و در قونیه وفات یافت.

سراج‌الدین علی آرزو (serājo'd.din alie ārzu)، معروف به **خان آرزو** (xāne)، فت ۱۱۶۹ هق، شاعر و لغت‌نویس فارسیدان هندی. به زبان اردو و فارسی شعر میگفت. در علوم عقلی و نقلی دست داشت. چراغ هدایت، سراج اللغات، و تنبیه الغافلین از تألیفات اوست. تذکره‌ای هم بنام تحفة النفائس دارد که آن را تذکره‌ی آرزو نیز میخوانند.

سراج اللغات (serājo 'l.loqāt)، لغت فارسی بفارسی تألیف (۱۱۴۷ هق) سراج‌الدین علی خان متخلص به آرزو. ترتیب لغات در آن با رعایت حروف اول و دوم و سوم لغات است. این کتاب جنبه‌ی انتقادی دارد، و در آن به رابطه‌ی زبان فارسی با سانسکریت نیز اشاره شده است. چنانکه میگویند، این کتاب بچاپ رسیده است، ولی از نسخ چاپی آن اثری نیست، اما نسخ خطی آن موجود است.

سراج کلا (serāj kalā)، ده (جه ۱°۳۳۵ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان گیلخوازان، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران).

سراجو (sarāju)، دهستان (جه ح ۲۶۰°۴۶؛)، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۱۰۸ (؟) آبادی. صوفی‌چای از آن میگذرد. مرکزش، گل تپه (gol tappe) (جه ۸۸۶ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۲ کیلومتری چ‌ش مراغه است.

سراجه (sarāje)، ده (جه ۱°۷۴۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان قنوات، بخش حومه‌ی شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)، ۱۸ کیلومتری ش قم. در کتاب البلدان (قرن ۳م هق) ابن الفقیه بهمین نام آمده است. میدان گاز سراجه در ۱۸۰ کیلومتری چ‌ش تهران در اطراف دهکده‌ی سراجه قرار دارد. اولین چاه اکتشافی این ناحیه در فروردین ماه ۱۳۳۷ هش در عمق ۲°۴۱۰ متری به گاز رسید. تا کنون ۶ چاه نفت در ناحیه‌ی سراجه زده شده است. در نظر است از گاز سراجه برای مصرف کارخانجات و مراکز ایجاد نیرو در تهران استفاده شود.

سراجه: ← مشمشه.

سرارود (sarārud)، ده (جه ۹۵۷ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۴۸ کیلومتری لغ شهرضا.

سراسکند (sareskand)، دهستان (جه ح ۲۶°۳۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان هشترود، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۵۴ (؟) آبادی؛ مرکزش شهر سراسکند. از آبادیهایش وظیفه‌خوران (vazife.xorān) (جه ۱°۰۰۷ سشه ۱۳۳۵ هش)، در 10 کیلومتری لغ شهر سراسکند، و علی‌آباد (جه ۱°۰۱۲ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۵ کیلومتری ش شهر سراسکند است.

سراسکند (sareskand) یا **سراسکندخان** (xān–)، شهر (جه ۳°۱۵۳ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان سراسکند، بخش حومه‌ی شهرستان هشترود، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۲۵ کیلومتری چ‌ش تبریز. راه شوسه‌ی تبریز به میانه از ۲۴ کیلومتری آن میگذرد. جمعه‌بازار دارد.

سر آسیا: ← چغانیان.

سرآسیاب فرسنگی (sarāsiābe farsangi)، ده (جه ۲°۸۲۸ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان درختنگان، بخش حومه‌ی شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)، ۶ کیلومتری ش کرمان.

سرافراز بیگ (sarafrāz beyg)، نه قرن ۱۲م هق، از خوانین ایل خدا بنده‌لو، و از رؤسا و سرکردگان لشکر نادر شاه افشار. در اواخر عهد نادر منصب میرآخوری داشت، و هزار سوار تحت فرمانش بود، و مقارن قتل (۱۱۶۰ هق) نادر در همدان مقام داشت. به داعیه‌ی استقلال برخاست، و عده‌ای را دور خود جمع آورد، و مدت ۷ ماه در آن حدود قدرتی کسب کرد. عاقبت به سعی خوانین قرا گوزلو دستگیر شد و به قتل رسید.

سرافیم[2] (sarāfim) یا **سرافیین**، گروهی از فرشتگان، که با کروبیم (کروبیان) در اطراف عرش خدا جای دارند. یکفته‌ی کتاب مقدس، سرافیم شش بال دارند (اشعیا ۶:۲–۶).

سرافین: ← سرافیم.

سراقة الماء: ← ساعت آبی.

سر اکبر: ← اوپانیشادها؛ داراشکوه.

سر الاسرار (serro 'l.'asrār)، لتین سکرتوم سکرتوروم[3] (sekretum sekretorum)، عنوان کتاب معروفی منسوب به ارسطو، که تألیف مشوشی است از فولکلور و خرافه در باب قیافه‌شناسی و شناختن غذاها و پرهیز و غیره، که ارزش آن هنوز به درستی بررسی نشده است. امروزه عموماً معتقدند که اگرچه این کتاب مبنی بر منابع یونانی بوده است اصلا عربی یا سریانی بوده؛ و نیز ممکن است ناشی از تأثیر متقابل افکار ایرانی و سریانی باشد که در قرون ۷م تا ۹م به وقوع پیوست. احتمالا قدیمترین متن عربی آن از اوایل قرن ۹م است، زیرا در مقدمه‌ی متن عربی آن، بنام سر الاسرار، کتاب به یحیی ابن البطریق منسوب شده است، که گویند آنرا از یونانی به رومی و از رومی به عربی ترجمه کرده است. یوهانس هیسپالنسیس (نیمه‌ی اول قرن ۱۲م) آنرا به لاتینی ترجمه کرد، و در اواخر قرن ۱۲م یا اوایل قرن ۱۳م در اسپانیا به عبری ترجمه شد. ترجمه‌ی عربی کتاب بعدها تنقیح و بر آن افزوده شد، و از روی آن ترجمه‌های لاتینی جدید به وجود آمد. جالبترین ترجمه‌ی لاتینی کتاب از راجر بیکن، فیلسوف و دانشمند انگلیسی، است.

سر السر: ← سر، نزد عرفای صوفیه.

سرام[4] (serām)، جزیره (۱۸°۶۲۵ کمه؛ جه با جزایر مجاور ۷۲۰°۱۶۹)، اندونزی، در ش اندونزی و غ گینه‌ی جدید. بزرگترین جزایر ادویه و از محصولاتش کوپرا، رزین، و ساگو است.

سرامطه: ← سرمتها.

سرامیک[5]**، خلیج** (serāmik)، نام باستانی خلیج کوس یا خلیج کرمه در چ‌غ ترکیه، که شاخابه‌ای از دریای اژه است. شهر معروف هالیکارناس، پایتخت مملکت کاپادوکیا، بر آن قرار داشت.

سراندیب، جزیره: ← سیلان.

سرانه، مالیات: ← مالیات سرانه.

سراو، شهر، آذربایجان: ← سراب.

سراواک[6] (sarāwāk)، مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا (مساحت مستعمره ۱۲۱°۹۰۰ کمه؛ جه ۷۰۳°۵۲۵)، لغ بورنئو، کرسی آن کوچینگ. از محصولاتش نفت، کائوچو، و برنج است. در ۱۸۴۱ سلطان برونی این ناحیه را از برونی جدا کرده به سر ج. بروک واگذار کرد، و بروک راجه‌ی کشور مستقل سراواک شد. در ۱۸۸۸–۱۹۴۶ سراواک تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود، و خاندان بروک بر آن حکومت میکردند. در ۱۹۴۶ مستعمره شد. شورشهای ملیون برای خلاصی از استعمار در اواخر سال ۱۹۶۲ آغاز گردید.

سراوان (sarāvān)، ده (جه ۲°۳۳۰ سشه ۱۳۳۵

(۱)Serapion (۲)Seraphim (۳)Secretum secretorum (۴)Ceram (۵)Ceramic (۶)Sarawak

هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۲۳ کیلومتری ج رشت.

سراوان (sarāvān)، شهرستان، ش استان بلوچستان و سیستان، کنار مرز پاکستان. مشتمل بر ۴ بخش حومه، سیب و سوران، جالق، و زابلی است. رود ماشکیل از بخش سیب و سوران سرچشمه گرفته پس از عبور از دهستان بمپشت وارد پاکستان میشود. مرکزش، شهستان (šahestān) (جم ۴°۰۱۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵۵ کیلومتری مرز ایران و پاکستان است.

سرآور (sarāvar)، ده (جم ۶۶۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جلگه، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، ۱۱ کیلومتری ش گلپایگان. **مسجد سرآور** دارای ستونها و الواری است که استادانه و بطرزی جالب جهت پوشانیدن شبستان ترتیب داده‌اند. روی منبر منبت آن نام بانی مسجد ابراهیم ابن علی ابن ابراهیم سرآوری و سال ۸۱۱ هق ذکر، و سازنده‌ی منبر استاد حاجی ابن محمد علی خوانساری معرفی شده است. بر در مسجد نام محسن نجار و تاریخ ۹۲۹ مرقوم میباشد.

سراویل: ← سروال.

سراة (sarāt)، نام عمومی سلسله‌کوههائی که به موازات جانب غربی فلات عربستان از یمن تا شام ممتد است، و حاجز میان مرتفعات (نجد) و دشت (غور و تهامه) میباشد (منشأ نام حجاز را همین امر گفته‌اند). ارتفاعش در حضور شعیب به ح ۳°۱۰۰ متر میرسد.

سرای (sarāy) [فارسی، = قصر، بارگاه، بنای عالی]، پایتخت مملکت اردوی زرین، نزدیک ستالینگراد (ولگاگراد حالیه)، که بتوسط باتو خان بنا شد (۱۲۴۲) و در ۱۳۹۵ امیر تیمور آنرا ویران نمود.

سرای، ده (جم ۱°۵۴۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بدوستان، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۶ کیلومتری غ هریس.

سرای یا سرای بوسنه: ← سارایوو.

سرایا: ← سریان.

سرای امیر یا سرای اتابکیه، تهران، ← تهران، قسمت دوم، ۴. IV.

سرایان (sarāyān)، دهستان (جم ح ۱۳°۳۴۸)، بخش سرایان، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)، دارای ۳ (؟) آبادی. دهستان سرایان در خرداد ماه ۱۳۳۷ هش تبدیل به بخش گردید. مرکز دهستان و بخش، **سرایان** (جم ۲°۷۴۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۸ کیلومتری جش فردوس است.

سرایجوق (sarāyjuq)، ده (جم ۱°۰۴۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهربان، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۷۵ کیلومتری لغ کبودرآهنگ.

سرایش[1] (sarāyeš)، فنس سولفژ (solfej)، در موسیقی، روشی در تمرین آواز، که در آن هجاهای دو، ر، می، فا، سل، لا، و سی بجای کلمات بکار میرود. در سرایش، اسم نُتها باید با وضوح ادا شود، و ادای آهنگ در نهایت صحت انجام گیرد. هدفهای دوگانه‌ی سرایش عبارتست از پرورش حنجره و بازشناختن و سریع خواندن نتها.

نیز ← گویدو د/ آرتنو.

سرای گنجعلی خانی (sarāye ganj'ali xāni)، سرای دوطبقه، در شهر کرمان، مزین به کاشی‌کاریهای بدیع، که اکنون جزئی از آنها بیش نمانده است. از آثار متعددی است که گنجعلی خان، حاکم (۱۰۰۵–۳۱ هق) کرمان، ساخته است.

سرب[2] (sorb)، عنصر فلزی سنگین (علامت شیمیائی Pb؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید). چون تازه بریده شده باشد، نقره‌فام است، ولی در مجاورت رطوبت هوا برده‌ی محافظی بر روی آن تشکیل میشود که رنگ آن را تیره میکند. نسبةً نرم و کمی تورقپذیر، و مقاومت آن در برابر کشش کم است؛ برق و حرارت را خوب هدایت نمیکند. در مقابل بعضی از اسیدها (مثلا اسید سولفوریک غلیظ سرد) مقاومت نشان میدهد؛ بعضی دیگر (مثلا اسید کلوریدریک) به کندی در آن اثر میکنند؛ و برخی (مثلا اسید نیتریک) به سرعت. از ترکیبات معروف آن مردارسنگ، سرنج، سفیداب سرب، و شکر سرب است. سرب در ساختن چند آلیاژ بکار میرود (مثلا ← آلیاژ چاپ؛ لحیم). همچنین، در پوشاندن کابلها، و میزها و طشتکهای آزمایشگاهی، و درون اطاقهای جوهر گوگردکشی مصرف میشود. بعلت جرم مخصوص زیادش، بعنوان سپر محافظ در مقابل اشعه‌ی ایکس و تشعشعات رئاکتورهای هسته‌ای بکار میرود. ماشینهای سنگین را بر پایه‌های سربی سوار میکنند، زیرا که قدرت خفه کردن نوسانها در سرب زیاد است. استعمال لوله‌ی سربی برای لوله‌کشی آب مشروب خطرناک است، چه ممکن است ترکیبات سمی در آن تولید شود (همه‌ی ترکیبات سرب سمی هستند).

سرب یکی از قدیمیترین فلزاتی است که بشر از آن استفاده کرده است. مصریان قدیم و بابلیها آن را میشناختند. رومیان از آن برای لوله‌کشی و برای ساختن آلیاژ لحیمکاری استفاده میکردند. ترکیبات معدنی آن (مانند گالن و سروزیت، و سولفات سرب) در سراسر جهان فراوان است، ولی خودش بندرت بحالت آزاد یافت میشود. استرالیا و کشمة و تجشم مهمترین فراورنده‌های این فلز در جهانند. در سلسله‌های تلاشیهای رادیوآکتیو هر یک از عناصر اورانیوم، توریوم، و آکتینیوم، ایزوتوپ (همجای) پایدار خاصی از سرب تولید میشود (← رادیوآکتیو، سلسله‌ی).

سرباز (sarbāz)، بخش (جم ح ۱۹°۵۰۰)، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان. قسمتی از ش آن به پاکستان محدود است. از دهستانی به همین نام تشکیل یافته و ۷۸ (؟) آبادی دارد. کوه سرباز این بخش را از شهرستان سراوان جدا میکند. رود سرباز از وسط بخش میگذرد، و آبادیهای بخش در دو طرف آن قرار دارند. مرکزش، **سرباز**، در ۸۶ کیلومتری جش ایرانشهر واقعست.

سرباز گمنام (sarbāze gomnām)، سربازی مجهول الهویه از سربازان مقتول در جنگ، که ملتی جسد او را بعنوان نماینده‌ی جمله‌ی افرادی از آن ملت که در آن جنگ کشته شده‌اند بخاک میسپارد، و مورد تجلیل قرار میدهد. این اصطلاح مخصوصاً در مورد دو جنگ جهانی بکار رفته است، و بعنوان اسم خاص اطلاق میشود بر سرباز فرانسوی گمنام جج I، که جسد او را در ۱۱ نوامبر ۱۹۲۰ به ← طاق نصرت اتوال در پاریس منتقل کردند. وی نماینده‌ی ۱°۳۹۰°۰۰۰ تن فرانسوی است که در میدانهای جج I بخاطر دفاع از فرانسه کشته شدند. روی سنگ گور او همواره مشعلی فروزان است، که سربازان جنگدیده مراقب آن هستند.

سربدار: ← سربداران.

سربداران (sarbedārān)، سلسله‌ای از امرای محلی سبزوار، که نزدیک ۵۰ سال از حدود سال ۷۳۷ تا ۷۸۸ هق در سبزوار و بعضی ولایات مجاور فرمانروائی کردند. امرای این سلسله ۱۲ تن بودند (فهرست را ملاحظه کنید)، که هیچ یک بیش از ۶ یا ۷ سال فرمانروائی نکردند، و ۹ تن از آنها بسختی مقتول شدند. این امرا در ترویج تشیع و ارتباط با صوفیه و مشایخ تا حدی پیشرو قدمای صفویه بودند، و با فتیان و اهل اخوت (← جوانمردان) مراوده و ارتباط داشتند، و فقها و علمای شیعه را تشویق میکردند. کلمه‌ی سربدار یا سربدال (sarbedāl) بمعنی گستاخ و ماجراجو و پرخاشخر بوده، و اطلاق به کسانی میشده است که، در رأس جماعتی از عوام، سلاح برگرفته بر دولت و حکومت وقت میشوریده‌اند؛ چنانکه بعضی از شورشگران ماوراء النهر را بر مغول، در تواریخ، سربدالان سمرقند خوانده‌اند. گویند اولین کس که به نام سربدار در حدود سبزوار قیام کرد، و مردم را به طغیان بر خلاف مغول خواند، امین‌الدین عبدالرزاق (← عبدالرزاق سرباری) پسر خواجه فضل‌الله باشتینی بود که در باشتین سبزوار جماعتی از دلاوران ولایت را با خود همداستان نمود، و این گروه بر ضد امرای مغول در خراسان شوریدند، و بقول مؤلف روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، گفتند "اگر توفیق یابیم، دفع ظلم ظالمان نمائیم، و الا سر خود را بر دار ببینیم، که دیگر تحمل تمدی و ظلم نداریم". ابن یمین فریومدی، شاعر معروف ایران، با امرای این سلسله مربوط بوده است، و در یکی از جنگهای مسعود سرباری با آل کرت، بدست مخالفان آنها اسیر شده و دیوانش هم به غارت رفته است. برای اطلاع بیشتر در باب این سلسله مقالات امرای آن را در کتاب حاضر ملاحظه کنید.

فهرست امرای سربداری

عبدالرزاق سرباری	یحیی کرابی
مسعود سرباری	ظهیرالدین کرابی
آیتمور	حیدر سرباری
کلو اسفندیار	لطف‌الله سرباری
فضل‌الله سرباری	حسن دامغانی
علی شمس‌الدین	علی مؤید

سربدال: ← سربداران.

سربر (serber)، در دین یونان، ← کربروس.

سربستان: ← صربستان.

سربنان (sarbanān)، دهستان (جم ح ۳°۹۲۰؛)، بخش زرند، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)، دارای ۸۷ (؟) آبادی. کوهستانی و

(۱)solfège (فنـ); solfeggio (ایتالیائی) (۲)lead

سردسیر است. قالیبافی دارد. مرکزش، برفوئیه (barfuʿiyye) (جه ۲۱۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۵ کیلومتری ل‌ش زرند قرار دارد.

سربند (sarband)، بخش (جه ح ۱۴۰٬۰۰۰؟)، ج شهرستان اراک. مشتمل بر ۳ دهستان سربند، کزاز، و قره کهریز است. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد. محصول عمده‌اش چغندر قند است. آبادیهای آستانه و شازند از این بخش بمناسبت کارخانه‌های قند معروفست.

سربندان (sarbandān)، ده (جه ۱٬۵۰۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ابرشیوه، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، ۳۳ کیلومتری ج‌ش دماوند.

سربندر (sar.bandar)، یکی از ایستگاههای راه آهن سرتاسری ایران، ۱۱ کیلومتری ج اهواز و ۱۳ کیلومتری ل بندر شاهپور. شهرستان بندر معشور بوسیله‌ی این ایستگاه با راه آهن سرتاسری مرتبط است.

سربندی (sarbandi)، یکی از قبایل سیستان، مشتمل بر ح ۳٬۰۰۰ خانوار، که مرکز آنها دولت آباد است. سربندیها را نادر شاه افشار به سیستان کوچانید. پس از مرگ وی، کشمکشهای سرکرده‌های طوایف سربندی و شهرکی با ← ملوک کیانی وضع سیستان را آشفته ساخت، و عاقبت در ۱۲۵۳ یا ۱۲۵۴ هق، دست ملک جلال‌الدین کیانی از سیستان کوتاه شد. پس از آن سیستان بدست سرکردگان محلی افتاد، و بین هرات و قندهار متنازع فیه گردید. عاقبت علی خان سربندی، سرکرده‌ی طایفه‌ی سربندی، قدرت یافت، و با دولت ایران از در اتحاد درآمد، و بیرق ایران را بر فراز قلعه‌ی سه‌کوهه برافراشت، و پسران خود را به عنوان گروگان به مشهد فرستاد (۱۸۵۳ بم). اما حکومت وی مورد رغبت اهالی نبود، و در شورشی کشته شد، و تاج محمد جانشین وی گردید. وی در آغاز به استقلال به فرمانروائی پرداخت (۱۸۵۸ بم)، اما بعد بسبب پیشروی دوست محمد خان افغان، امیر افغانستان، به صوب هرات، در ۱۸۶۲ خود را تابع دولت ایران اعلام کرد. بعد از وفات (۱۸۶۳ بم) دوست محمد و در آغاز امارت جانشینش، شیر علی خان، میان تاج محمد سیستانی و دولت ایران کشمکش پدید آمد، و عاقبت سپاهیان ایران در ۱۸۶۵ بم سیستان را تصرف کردند، و ۲ سال بعد تاج محمد خلع شد، و سیستان مستقیماً تحت حکم امیر منصوب از طرف دولت ایران قرار گرفت.

سربیشه (sar.biše)، ده (جه ح ۳٬۴۰۰؟)، دهستان مؤمن‌آباد، بخش درمیان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، ۳۷ کیلومتری ج‌غ درمیان.

سرپانتین[1] (serpāntin، از فنس)، سنگی از جنس سیلیکات آبیده‌ی (ئیدراته‌ی) منیزیوم، که معمولا رنگ سبز دارد. پنبه‌ی کوهی نوعی از آنست. بعضی انواع آن بصورت سنگ ساختمانی زینتی بکار میرود.

سرپل ذهاب: ← سرپل زهاب.

سرپل زهاب (یا **ذهاب**) (هر دو sarpole zahāb, zohāb)، بخش (جه ح ۱۳٬۱۰۰؟)، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)، غ ایران، که بنام مکان باستانی مهم سرپل زهاب خوانده شده است. قسمتی از غ آن کنار خاک عراق است. مشتمل بر دهستانهای بشیوه، پاطاق، زهاب، و قلعه شاهین میباشد. کوهستانی است (کوه آهنگران، در دهستان زهاب، حد طبیعی مرز ایران و عراق میباشد). رودهای پاطاق و حلوان از آن میگذرند. مرکزش، **سرپل زهاب** (جه ۳٬۱۷۲ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری ش قصر شیرین است، و رود حلوان از وسط آن میگذرد.

سرپل زهاب (یا **ذهاب**) (هر دو sarpole zahāb, zohāb)، محلی بر شاهراه میان کرمانشاه و بغداد، که بمناسبت پل دودهنه‌ای بر رود حلوان بدین نام خوانده شده است. شهر قدیم زهاب، به فاصله‌ی ۴ ساعت راه در ل آن، اکنون ویران است. دز ش، در پشت تندانهای هزار جریب، در راهگذری که به دور دامنه‌ی زاگرس میپیچد و به گردنه‌ی معروف پاطاق راهبردار میشود، ناحیه‌ی بشیوه قرار دارد. طاق گرا، از آثار دوره‌ی ساسانیان، بر شیب گردنه‌ی پاطاق واقعست. در سمت غ، کوههای میل یعقوب (mile yaʿqub) دشت سرسبز سرپل را از قصر شیرین جدا میسازد.

محل سرپل زهاب مطابق محل شهر باستانی آشوری خلمنو (xalmanu) و حلوان جغرافیا-نویسان مسلمان است. این محل بر دو جانب رود حلوان (عمدةً طرف چپ) قرار دارد، و ویرانه‌های عهد ساسانی اکنون در آنجا مشهود است. آثار باستانی عمده‌ی این ناحیه عبارتند از (۱) سه لوحه بر تندانهای هزار جریب؛ یکی لوحه‌ی بزرگ حجاری‌شده‌ی مربوط به ۲۶۷۰ تا ۲۵۵۰ قم، بر سینه‌ی کوه هزار جریب، در ارتفاع ح ۳۰ متر از دشت، که در آن، آنوبانی‌نی، پادشاه سامی‌نژاد لولوبی، از دست الاهه اینی‌نا، اسیران را میگیرد، و اسیری هم زیر پا انداخته است، و اسیران دیگر در پایین نموده شده‌اند؛ دوم لوحه‌ی دیگری در جانب چپ کوه و مربوط به همان تاریخ مشتمل بر شرح آثار مزبور؛ سوم لوحه‌ی بزرگ دیگر بر همان کوه بنام اردوان شهریار اشکانی. (۲) دخمه‌ی سنگی از دوران ماد، بنام دکان داود (dokkāne dāvud)، در ح ۳ کیلومتری ج کوه هزار جریب، که زیارتگاه اهل حق میباشد.

بین جاده‌ی سرپل به لرستان، دخمه‌ی سنگی دیگری از دوران ماد، بنام اطاق فرهاد، موجود است. نیز در طرف غربی سرپل، نقش برجسته‌ی سنگی در هورن (huren)، بنام ساژبانی بیرینی، پادشاه دیگر سامی‌نژاد، وجود دارد، که حجاری‌های آن به خوبی و مهارت نقش برجسته‌ی آنوبانی‌نی نیست، و احتمالا قدیمتر از آنست.

سرپنیران (sarpanirān)، دهستان (جه ح ۵٬۰۰۰؟)، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، دارای ۵ (؟) آبادی.

سرپولک (sar.pulak)، نام یکی از محلات قدیمی تهران، در بخش عودلاجان، بین سید اسماعیل و امامزاده یحیی. نقشه‌ی تهران را در ص ۶۹۶ ملاحظه کنید.

سرت (sart) یا **سارت** (sārt)، نام سکنه‌ی ایرانی-نژاد شهرنشین و تاجرپیشه در آسیای مرکزی. لفظ سرت ترکی و بمعنی سوداگر است، و هنگامی که ایرانیان آسیای مرکزی داد و ستد با مردم چادرنشین آن نواحی را قبضه کردند، استعمال آن، کمابیش به همان معنای تاجیک، بوسیله‌ی ترکان و مغولان معمول شد. در دوره‌ی استیلای مغول بر ترکستان، اصطلاحات سرت و ترک ناظر به اختلاف زبان بود. پس از اینکه ازبکان ترکستان را فتح کردند، به جهت تقابل نمایان این فاتحین بیابانگرد با ملل مفتوح، استعمال سرت در مقابل ازبک معمول شد. بعدها لفظ سرت معنی کنونی را یافت.

سرتخت (sar.taxt)، نام یکی از محلات قدیمی تهران، در بخش عودلاجان. ← تهران، قسمت دوم، ۴. IV. نیز نقشه‌ی تهران را در ص ۷۰۰ ملاحظه کنید.

سرتوخنبوس[2] (sertoxenbos)، فنـ **بوا-لو-دوک** (buā-lë-dük)، شهر (جه ۷۰٬۱۹۴)، مرکز ایالت نورد برابانت، ج هلند مرکزی. از مراکز مصنوعات گوناگون (دستگاههای برقی، دوچرخه، مواد غذائی، و دخانیات). در جج II بسختی آسیب دید.

سرتوریوس[3]، **کوینتوس** (kuintus sertorius)، فت ۷۲ قم، سردار رومی. از سرداران ماریوس بود. در ۸۳ قم به حکومت اسپانیای اقصی منصوب شد، ولی از ترس انتقامجوئی سولا به افریقا گریخت. لوسیتانیائیهای شورشی او را به اسپانیا فراخواندند (۸۰ قم)، و وی آنها را بر ضد رومیان یاری کرد، اما عاقبت بدست یکی از افسران ناراضی خود کشته شد.

سرتوگا[4]، **پیکار** (sarətŏgā)، از پیکارهای معروف انقلاب امریکا در ماههای ژوئن-اکتبر ۱۷۷۷، که با تسلیم شدن ژنرال ج. برگوین انگلیسی در نزدیکی سرتوگا سپرینگز به مهاجر-نشینان پایان یافت. این نخستین پیروزی عمده‌ی مهاجرنشینان بود، و روحیه‌ی آنانرا قوت داد، و نظر فرانسه را برای کومک به انقلابیون جلب نمود، و خلاصه، جریان جنگ را به نفع آنان تغییر داد.

سرتوگا سپرینگز[5] (sarətŏgā springz)، شهر (جه ۱۶٬۶۳۰)، ش ایالت نیو یورک، کشمت، نزدیک دریاچه‌ی سرتوگا، ل آلبنی. ← پیکار سرتوگا.

سرجام (sar.jām) یا **احمدآباد سرجام** (ahmad-ābāde)، دهستان (جه ح ۱۳٬۱۳۰؟)، بخش احمد آباد، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، دارای ۷۹ (؟) آبادی. بادهای شدید دارد. مرکزش **احمدآباد سرجام** (جه ۳۳۶ سش ۱۳۳۵ هش) است.

سر جان ملکم: ← ملکم، سر جان.

سرجهان (sarjahān)، قلعه‌ای قدیم در ل‌ش زنجان، بفاصله‌ی ۵ فرسخی ش سلطانیه. بر دشت وسیعی که بطرف ش بجانب ابهر و قزوین امتداد دارد مشرف بود. یاقوت آنرا یکی از مستحکمترین قلاعی که دیده است شمرده. در نتیجه‌ی حمله‌ی مغول ویران گردید.

سرجیس، اسم انگلیسی: ← سرگیوس، اسم.

سرچاه (sarcāh)، ده (جه ۱٬۱۷۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بارمعدن، بخش سرولایت، شهرستان

(۱)serpentine (۲)'s Hertogenbosch (۳)Sertorius (۴)Saratoga (۵)Saratoga Springs

نیشابور، استان نهم (خراسان)، ۳۶ کیلومتری جغ چکنه‌ی علیا (مرکز بخش سرولایت).
سرچمک (sar.camak)، نام یکی از محلات قدیمی تهران، در بخش عودلاجان، که سرچنبک هم خوانده میشود. نقشه‌ی تهران را در ص ۷۰۰ ملاحظه کنید.
سرچنبک، از محلات تهران، ← سرچمک.
سرچهان (sarcahān)، دهستان (جم ح ۷۰۰'۳؟)، بخش بوانات و سرچهان، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. در ناحیه‌ی معروف به سردسیر فارس است.
سرحان، وادی (vādic serhān)، دره و ناحیه‌ای در قسمت لغ عربستان سعودی، که از ح انتهای جنوبی حوران بجانب جش بطول ح ۲۶۰ کم ممتد است. عرضش از ۳ کم تا ح ۲۰ کم میباشد. آب نسبةً فراوان دارد. در دوره‌ی اسلامی راه طبیعی حیره یا کوفه به سوریه بود، و کاروان حج در امتداد آن از طریق تیماء به مدینه میرفت.
سرحد (sarhadd)، ناحیه، جش ایران، کنار مرز پاکستان. از ل به سیستان، از ج به رود ماشکیل از مرز تا مکس (زابلی حالیه)، و از غ به امتداد کویر لوت تا ل آبادی بزمان، و به کوه درزنان (darznān) محدود است.

از سیماهای جالب قسمت شمالی آن کوه تفتان است. دره‌های این منطقه‌ی کوهستانی نسبةً آبیاری کافی دارد، و دارای درختان بید، چنار، و تبریزی، و باغستانهای میوه، و مزارع غلات است. زمستانهای آن سرد است، ولی تابستانش نسبت به دشتهای سوزان اطراف مطبوع میباشد.

قسمت جنوبی دارای رشته‌کوههائی است (مانند درزنان و بیرگ) که به موازات یکدیگر در امتداد لغ به جش کشیده شده‌اند، و بین آنها دره‌های پهناوری قرار گرفته. از زمینهای پست میان این کوهها، غله‌ی کافی برای رفع احتیاج اهالی بدست میآید. مردم اغلب بلوچهای چادرنشین اند، اما بعضی از طوایف هم ساکن شده‌اند، و مزارع خود را مستقیماً از نهرها یا از قنوات آبیاری میکنند. در بعضی آبادیهای بزرگتر (مانند دزک، سوران، و مکس) خرما و گندم به عمل میآید. اما شغل مولد ثروت در این منطقه گله‌داری است. اقلیم آن نسبت به بعضی مناطق دیگر ایران شدید نیست.
سرحد چهاردانگه: ← چهاردانگه، فارس.
سرحد شش ناحیه، فارس، ← شش ناحیه.
سرحوضک (sar.hōzak)، ده (جم ۹۷۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان رستاق، بخش خلیل‌آباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۶ کیلومتری لش خلیل‌آباد.
سرخ، گنبد، مراغه، ← گنبد.
سرخاب (sorxāb)، در داستانهای ملی، ← سهراب.
سرخاب، رود تاجیکستان، ← وخشاب.
سرخاب، کتاب، ← رمل.
سرخاب ابن باوند: ← آل باوند (کیوسیه).
سرخاب II ابن مهرمردان: ← آل باوند (کیوسیه).
سرخ‌آباد (sorxābād)، ده (جم ۱'۰۲۶ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۱ کیلومتری ش همدان.

سرخان، رود، ← چغان رود.
سرخ بت و خنگ بت: ← خنگ بت و سرخ بت.
سرخ‌بید: ← بید، درخت.
سرخ‌جامگان: ← سرخ‌علمان.
سرخجه (sorxaje)، بیماری خفیف ویروسی که در کودکان با تب، بثورات جلدی، و تورم غدد لنفاوی گردن و بدن همراه است. سرخجه خود بیماری خطرناکی نیست، اما اگر زنان باردار در چهار ماهه‌ی اول حاملگی به آن دوچار شوند، ناهنجاری‌های شدید در جنین ایشان بوجود میآید. بهمین سبب، در بسیاری از ممالک، اگر دختران تا بعد از بلوغ به سرخجه دوچار نشده باشند، آنان را قبل از ازدواج عمداً به این بیماری دوچار میسازند.
سرخچوب: ← سکویا.
سرخدار (sorxdār)، درخت یا درختچه‌ی پیوسته‌سبز مخروطی از نوع تاکسوس (*Taxus*)، با برگهای سبز تیره و میوه‌های کوچک سرخ. از ایام قدیم اروپائیان آنرا در مراسم تدفین بکار برده‌اند. در ایران جنس *T. baccata* زیاد و به اسم زرنب (zarnab) آمده است. نیز ← سرو.
سرخرست[1] (sorx.rost)، نوعی شلکا که جزء عمده‌ی آن مواد غیر آلی است، و نواحی مفاکی بستر اقیانوسها را میپوشاند.
سرخرطومی گیلاس (sarxortumie gilās)، سوسک کوچکی بطول تقریبی ۷ تا ۹ ملم، که رنگ آن مشی مایل به قرمز است، و در مقابل نور آفتاب برق سبزرنگ فلزی از خود نشان میدهد. نام علمی آن *Rhynchites smyrnensis* میباشد، و در بعضی نقاط با جنس دیگری بنام *R. auratus* همراه است. این حشره در ایران فراوان است، و به میوه‌ی درختان گیلاس و بادام و قیسی و زردالو حمله میکند. نوزاد سرخرطومی گیلاس کرم سفیدرنگ خمیده‌ای است که، پس از رشد کامل، طول آن ح ۵ تا ۶ ملم است، و در داخل هسته‌ی میوه‌های مذکور زندگی میکند. گیلاسهای آلوده باین آفت سوراخ میشوند و میریزند.
سرخرگ[2] (sorx.rag) یا **شریان** (šeryān)، رگی که خون را از قلب به نسجهای مختلف بدن میبرد. سرخرگها هر چه از قلب دور میشوند باریکتر و منشعب‌تر میشوند، و عاقبت تبدیل به مویرگها میشوند که به وریدها میپیوندند. سرخرگ‌های عمده‌ی بدن عبارتند از آئورت و شریان ریوی، که اولی خون اکسیژندار را به اعضای بدن میرساند، و دومی خون بی‌اکسیژن را، برای اکسیژنگیری، به ریه‌ها میبرد (← گردش خون). در شریانها، خون تحت فشار است، و بملت ضربان قلب، بصورت موجی حرکت میکند (← نبض). برای سرخرگهای عمده تصویر مقاله‌ی گردش خون را ملاحظه کنید.
سرخ رود (sorx rud)، ده (جم ۱'۱۱۵ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان دابو، بخش حومه‌ی شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)، ۲۲ کیلومتری لش آمل بر مصب رود هراز.
سرخس (saraxs)، بخش، ش شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۷ (؟) آبادی. از ل و ش به ترکمنستان شوروی محدود است. هری رود از ش آن میگذرد. بادهای ۱۲۰ روزه دارد.

گردنه‌ی معروف مزدوران در دهستان مزدوران ازین بخش است. محصولش کنجد، زیره، و میوه است. دامداری در آن رایج است؛ گوسفند قراکل دارد. مرکزش، **سرخس** (جم ۳'۴۶۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸۰ کیلومتری ش مشهد بر راه شوسه‌ی مشهد به سرخس است. شهر قدیم سرخس بر جاده‌ی طوس بر مرو و بر ساحل شرقی رود تجن قرار داشت، و در قرن ۴م هق شهری بزرگ و از حیث عظمت نصف مرو بود. مؤلفین قدیم ایرانی و عرب بنای آن را به کیکاوس، افراسیاب، و ذوالقرنین نسبت داده‌اند. از بزرگانی که از این سرزمین برخاسته‌اند فضل ابن سهل و برادرش حسن ابن سهل، وزیران مأمون، و احمد ابن طیب سرخسی را میتوان نام برد.
سرخس (saraxs)، نام رستینهای دائمی بی‌گل که بیش از ۶'۰۰۰ جنس آنها در تمام سطح زمین خصوصاً در نواحی گرم پراکنده است. در میان آنها از بوته‌های پیچنده تا درختان بزرگ (← **سرخس درختی**) میتوان یافت. سرخسهای نواحی معتدل ساقه‌های زیرزمینی دارند که هر سال از آنها برگهای بزرگ بریده یا ساده‌ی هوائی خارج میشوند که نخست بدور خود پیچیده مارپیچی (موسوم به فلاخن) تشکیل میدهند و بعد گسترده میشوند. تکثیر سرخسها بوسیله‌ی هاگهای (← **هاگ**) بی‌جنسی است که در پشت فلاخنها یا در تاخوردگیهای بعدی برگها یا در برآمدگیهای خاص بنام **هاگینه** ساخته میشود. سرخسها چون برگهای زیبا دارند در گرمخانه‌ها و گلدانها برای زینت کاشته میشوند. خواص داروئی هم دارند. از جمله‌ی آنهائی که در پزشکی بکار میروند بسفایج، پر سیاوشان، زنگی‌دارو، و لسان الحیه است.
سرخس درختی (saraxse deraxti)، هر سرخسی (← سرخس) که دارای تنه‌ی درختی باشد. سرخسهای درختی عمدةً بومی نواحی استوائی و اغلب شبیه نخلها میباشند.
سرخسی، ابوالعباس احمد: ← احمد ابن طیب سرخسی.
سرخسی، ابوبکر محمد (saraxsi)، فت ۴۸۳ (یا ۴۸۴ یا ۴۹۰) هق، بزرگترین فقیه حنفی ماوراء النهر. در بخارا تحصیل کرد، و سپس در اوزکند به دربار قراخانیان پیوست. بسبب فتوائی که بر خلاف میل خاقان حسن داد به زندان افتاد، و بیش از ۱۰ سال محبوس بود، و در این مدت شاگردانش در زندان حاضر میشدند، و وی مؤلفات خود را کتاب المبسوط (۱۴ جلد، در فقه حنفی)، اصول الفقه (۲ جلد)، و شرح السیر الکبیر (۴ جلد)-بر آنان املا میکرد.
سرخس‌علمان (sorx.ʿalamān) یا **محمره** (moham-mera) [= سرخ‌پوشان، سرخ‌جامگان]، عنوان فرقه‌ای ایرانی، ظاهراً از بقایای مزدکیان، در عهد خلفای عباسیان. این فرقه در آذربایجان غالباً بنام خرم‌دینان و خرمیه معروف بوده‌اند، و در طبرستان اتباع مازیار سرخ‌علمان خوانده میشدند، و مخصوصاً فرقه‌ی اخیر بیشتر بنام سرخ‌علمان شهرت یافته‌اند (مع هذا، غالب نویسندگان کتب ملل و نحل سرخ‌علمان را با سپیدجامگان و خرم‌دینان یکی شمرده‌اند). در تاریخ طبری، نیز از

(1)red clay (2)artery

بقایای خرم‌دینان، که به بیزانس به درگاه تئوفیل قیصر روم رفته بودند، بعنوان سرخ‌علمان تعبیر شده است. در هر حال، مازیاریه را، که عنوان پیروان و یاران مازیار بوده است غالب نویسندگان کتب ملل و نحل قدیم در ردیف خرمیه و خرم دینان بشمار آورده‌اند، و مؤلف تاریخ گردیزی نیز در باب مازیار نوشته است که "دین بابک خرم‌دین بگرفت و جامه سرخ کرد".

سرخک[1] (sorxak) یا **گل‌افشان** (golafšān)، بیماری مسری ناشی از ویروسی خاص، که یکی از فراوانترین بیماریهای دوره‌ی کودکی است. بیماری، مانند یک سرماخوردگی ساده، با تب و آبریزش از بینی و چشمها شروع میشود، و بعد از سه روز، دانه‌هائی در صورت، پشت، و شکم ظاهر میشود. دوره‌ی کمون بیماری 10 روز است، و یک بار ابتلا ایمنی دائمی میدهد. سرخک بعلت ایجاد ضعف و عوارض ریوی بعدی هنوز یکی از کشنده‌ترین بیماریهای کودکان است، اما اخیراً واکسن ضد آن ساخته شده است، که در پیشگیری از سرخک بسیار مؤثر میباشد.

سرخ کلا (sorx kalā)، ده (جم ۱٬۰۷۹ نسم ۱۳۳۵ هش)، دهستان راستوپی، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۴ کیلومتری ل زیراب. راه آهن سرتاسری ایران از ۲ کیلومتری آن میگذرد.

سرخگل[2] (sorx.gel)، نوعی نهشت دریائی که شباهت بسیار به **گل کبود** دارد، و رنگ سرخ آن ناشی از وجود اکسید آهن در آن میباشد.

سرخن کلاته (sorxan kalāte)، ده (جم ۲٬۱۸۲ نسم ۱۳۳۵ هش)، دهستان استراباد رستاق، شهرستان گرگان، استان دوم، ۱۵ کیلومتری ل‌ش گرگان.

سرخ و سیاه[3] (sorxo siāh)، عنوان فارسی مشهورترین رمان ستندال، که در ۱۸۳۱ منتشر شد (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۵ هش). داستان برآمدن جوانی است بنام سورل (sorel)، که زیبا و سخت خودپسند و جاه‌طلب است، و از ماجراهای عشقی خود برای نیل به جاه و مقام استفاده میکند، و اولین معشوقه‌ی خود را، که او را نزد معشوقه‌ی دیگرش رسوا میکند، مجروح میسازد، و عاقبت خودش با گیوتین اعدام میشود. عنوان کتاب مأخوذ است از رنگهای لباس نظامیان ـ که فرمان محبوب نویسنده، یعنی ناپلئون، فرد شاخص آنهاست ـ و ردای سیاه روحانیون، که منفور ستندال بوده‌اند. در این داستان، حوادث دوران پس از سقوط ناپلئون و معتقدات اشراف تازه به دوران رسیده و انگیزه‌های عشق و رشک و نفرت آدمی با استادی تمام وصف شده است، و کتاب بجهت مهارت مؤلف در تجزیه و تحلیلهای روانی و تجسم شخصیت سورل مشهور است.

سرخه (sorxe)، در شاهنامه، پسر افراسیاب. چون خبر تاختن رستم به توران به خونخواهی سیاوش، و کشته شدن ورازاد (شاه اِسپیجاب) به دست فرامرز، پیشرو سپاه ایران، به افراسیاب رسید، سرخه را پیشرو سپاهیان توران کرد، و به مقابله‌ی فرامرز فرستاد. فرامرز او را در جنگ زنده گرفت، و نزد رستم برد. رستم طوس را فرمان داد که، به خونخواهی سیاوش، سر او را از تن جدا سازد. اما سرخه از طوس بخشایش خواست، و گفت که بیگناه و دوست سیاوش است. طوس به شفاعت نزد رستم بازگشت، اما رستم گفت که این سخن چاره‌گری و فریب است، و فرامرز را مأمور کشتن او کرد، و زواره فرمان داد تا سر او را، مانند سیاوش، به خنجر از تن جدا کردند.

سرخه (sorxe)، دهستان (جم ح ۷٬۲۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان سمنان، فرمانداری کل سمنان؛ دارای ۸ (؟) آبادی. راه آهن تهران به مشهد از آن میگذرد. مرکزش، **سرخه** (جم ۴٬۱۱۷ نسم ۱۳۳۵ هش)، در ۲۰ کیلومتری جغ سمنان بر سر راه شوسه‌ی تهران به سمنان است. آبادیهای دیگر دهستان عبارتند از بیابانک (مولد علاءالدوله‌ی سمنانی)، صوفی‌آباد، و لاسگرد.

سرخه‌ای، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

سرخی، مسجد (sorxi)، مسجد کوچکی در اصفهان که خلف نام، سفره‌چی شاه عباس I صفوی، در 1014 هق ساخت. بمرور نامش از سفره‌چی به سرخی تبدیل شد.

سرخیو، اسم اسپانیولی؛ ← سرگیوس، اسم.

سردارآباد (sardārābād)، دهستان (جم ح ۱٬۴۰۰؛ ۵۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۷ (؟) آبادی. ساکنین از طوایف بختیاری و عرب اند.

سردار ارشد: ← ارشدالدوله.

سردار اسعد (sardāre as'ad) [سردار اسعد II]، لقب **حاجی علیقلی خان بختیاری، ۱۲۷۴–۱۳۳۶** هق، از رجال اواخر دوره‌ی ناصری و رئیس مجاهدین بختیاری و از هواخواهان مشروطیت و معارف، و یکی از دو فاتح معروف تهران از محمد علی شاه قاجار (دیگری سپهدار تنکابنی). وی سومین پسر حسینقلی خان هفت‌لنگ، ایلخانی بختیاری، بود، که در رجب ۱۲۹۹ هق در اصفهان به امر ظل‌السلطان مقتول شد، و او برای دفع شر ظل‌السلطان در تهران بسیار سعی ورزید. نیز از یاران اتابک بود، و در دوره‌ی صدارت عین‌الدوله از او دل خوش نداشت. در اواخر عهد مظفرالدین شاه، غالباً در بختیاری میزیست، و چند بار نیز به اروپا رفت. در اواخر عمر نابینا شد. سردار به زبان فرانسوی آشنائی داشت، و کتابهائی بقلم او و یا به امر او از زبان فرانسوی به فارسی ترجمه شد. نیز به تشویق وی، عبدالحسین خان سپهر کتاب تاریخ بختیاری را گرد آورد.

سردار اسعد: ← سردار بهادر.

سردار اقدس: ← خزعل خان.

سردار بهادر (sardāre bahādor) یا (بعداً) **سردار اسعد** (as'ad) [سردار اسعد III]، لقب **جعفر قلی خان بختیاری**، ف ۱۳ فروردین ۱۳۱۳ هش، از رؤسای مجاهدین بختیاری و از رجال و وزرای عهد پهلوی. وی پسر حاجی علیقلی خان بختیاری ملقب به سردار اسعد بود، و در نهضت مشروطه کفایت و علاقه‌ای از خود نشان داد. بعد از کودتا والی کرمان و در زمان ریاست وزرای سردار سپه (← رضا شاه کبیر) وزیر پست و تلگراف شد. چندی بعد به وزارت جنگ رسید، و در همین سمت بود که گرفتار و محبوس شد، و در زندان قصر قاجار وفات یافت.

سردار سپه: ← رضا شاه کبیر.

سردار کل (sardāre koll)، لقب و شهرت **عزیز خان**، ف شوال ۱۲۸۷ هق، از رجال مشهور عهد محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار، پسر محمد سلطان مکری. در عهد محمد شاه در قشون‌کشی هرات رتبه‌ی سرهنگی داشت (۱۲۵۳ هق)، و بعد از آن، یک چند در فارس و آذربایجان بخدمت اشتغال داشت. امیر کبیر در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه او را آجودانباشی کل عساکر کرد. در ۱۲۶۶ هق در رفع فتنه‌ی بابیه در زنجان اهتمام کرد، و هنگام ورود آلکساندر (ولیعهد روسیه) به ایروان، بعنوان سفارت از طرف امیر کبیر با هدایا و تحف به ایروان رفت. بعد از عزل امیر کبیر، وی در ماه رجب ۱۲۶۹ هق مقام سردار کل عساکر یافت، و کفایت و لیاقت تمام ابراز نمود. در شوال ۱۲۷۳ هق، بسعایت میرزا آقاخان نوری، از آن مقام معزول شد. اما بعد از عزل (محرم ۱۲۷۵ هق) میرزا آقاخان، عزیز خان دیگر بار سردار کل و چندی بعد عضو شورای وزرا گشت، و سپس پیشکاری آذربایجان یافت. در ۱۲۸۳ هق، به وزارت جنگ منصوب شد. در ۱۲۸۷ هق شاه او را به پیشکاری آذربایجان فرستاد. سردار کل مردی باکفایت و عاقل بود، ولی بسبب طمع و قساوت شهرت خوبی نداشت.

سردار محترم: ← غلامعلی خان عزیز سلطان.

سردار محیی (sardāre mohyi) یا **معزالسلطان** (mo'ezzo's.soltān)، لقب و شهرت **عبدالحسین خان رشتی**، از رؤسای مجاهدین گیلان. وی در محرم سال ۱۳۲۶ هق، باتفاق برادران خود و یفرم خان ارمنی، در گیلان بر ضد استبداد محمد علی شاه قیام کرد، و حاکم رشت (آقا بالا خان سردار افخم) را بکشت. بعد از فتح تهران، سردار محیی به اعتدالیون پیوست، و در ۱۳۲۹ هق که ناصرالملک اولتیماتوم روس را پذیرفت، وی و چند تن از اعتدالیون را نیز با عده‌ای از دموکراتها به قم تبعید کرد. در سنه‌ی ۱۳۳۳ هق وی با مهاجرین که به قم آمدند ارتباط یافت، و در ساوه با روس‌ها جنگ کرد.

سردار ملی، لقب ستار خان، مجاهد معروف.

سردار نصرت: ← رحیم خان چلبیانلو.

سردر بقعه‌ی شیخ ابوسعود (sardare boq-eye')، قسمتی از سردر خانقاه و مدفن شیخ ابو مسعود رازی (قرن ۸م هق)، در اصفهان؛ دارای کتیبه‌ها و کاشیکاری عالی معرق مورخ ۸۹۵ هق بنام یعقوب آق قوینلو. نام بانی محمد عریشاه و نام کاتب کمال‌الدین یزدی است.

سردرود (sard.rud)، دهستان (جم ح ۱۷٬۳۵۰؛)، ل‌ش بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۴ (؟) آبادی. راه آهن مراغه به تبریز و راه شوسه‌ی تبریز به مراغه از آن میگذرند. مرکزش، **سردرود** (جم ۴٬۲۷۸ نسم ۱۳۳۵ هش)، در ۱۱ کیلومتری ل اسکو است.

سردرود، دهستان (جم ح ۳۰٬۰۰۰؛)، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۵۴ (؟) آبادی، مرکزش دمق.

سرده‌ی خوار (sar.darreye xār)، دره‌ای بطول

---

(۱)measles (۲)red mud (۳)Le Rouge et le Noir (فنس); Red and the Black (انگل)

ح ۱٫۵ فرسنگ، در ناحیه‌ی خوار، ل ایران، که ابتدای آن (از طرف ایوانکی) ح ۲ فرسنگ از ایوانکی، و انتهایش ۱٫۵ فرسنگ از قشلاق (گرمسار کنونی) فاصله دارد. ابتدای آن تنگ است، و سپس متدرجاً دره وسعتی پیدا میکند، و از اواسط آن تا انتهایش نیز تنگ میباشد. در دوره‌ی قاجاریه، در زمان تألیف مطلع الشمس، در مدخل آن یک کاروانسرای سنگی و یک قراول‌خانه‌ی کوچک مخروبه، و در اواسط آن یک کاروانسرای مخروبه‌ی قدیمی وجود داشته. اینک در وسط دره پاسگاه ژندارمری دایر است. سردره‌ی خوار را بعضی با معبر معروف به دروازه‌ی خزر مطابق شمرده‌اند (نیز ← شاه‌کوه).

سردسازی[1] (sard.sāzi)، پایین آوردن دمای ("درجه‌ی حرارت") یک ماده به مقداری کمتر از دمای محیط اطراف، معمولاً بمنظور حفظ کردن آن ماده. اغلب دستگاههای سردساز اساساً مبتنی بر این خاصیت هستند که تغییر حالت یک جسم از جامد به مایع یا از مایع به گاز، همراه با گرفتن حرارت از محیط اطراف است، و همچنین است اگر به هوای فشرده مجال انبساط داده شود. مثلا در یخچالهای برقی، سه جزء اصلی دستگاه عبارتند از کومپرسور، چگالگر، و تبخیرگر. ماده‌ای که بعنوان سردساز بکار میرود باید گازی باشد که بتوان آنرا در دمای متعارفی تبدیل به مایع کرد. از کومپرسور گاز را بوسیله‌ی تلمبه وارد چگالگر میکنند؛ در چگالگر، گاز (معمولا بوسیله‌ی بادزنی) خنک میشود، و تبدیل به مایع میگردد. سپس بوسیله‌ی دریچه‌ای به دستگاه تبخیرگر هدایت میشود. در تبخیرگر، فشار بقدر کافی پایین است، بطوری که گاز مایع‌شده در آن تبدیل به گاز میگردد، و در این تبدیل است که حرارت محیط را میگیرد، و سرما تولید میشود. گاز دگر بار وارد کومپرسور میشود، و همان "حلقه‌ی سردسازی" تکرار میگردد. موادی که بعنوان سردساز استعمال فراوان دارند عبارتند از انیدرید کربونیک، انیدرید سولفورو، و مخصوصاً فرلون.

سردسیر (sardsir) [بعنوان اسم خاص] یا **سرد‌سیرات**، نام قسمتهای مرتفع فارس که در عقب اراضی پست ساحلی (موسوم به گرمسیر) قرار دارد. استرابون فارس را از حیث آب و هوا به سه منطقه‌ی سردسیر، گرمسیر، و معتدل تقسیم کرده است. جغرافیانویسان مسلمان این ناحیه را، در امتداد خطی فرضی و ممتد از ش به غ، به دو ناحیه‌ی سرد و گرم تقسیم میکردند، و اولی را صرود یا سرود (sorud) و دومی را جروم (← گرمسیر) میخواندند. بلوکات عمده‌ی سردسیر عبارتند از سرحد چهاردانگه یا چهاردانگه و سرحد شش ناحیه یا شش ناحیه. بقول فارسنامه‌ی ناصری، "سردسیر و گرمسیر بعضی از بلوکات فارس چنان به هم نزدیک است، که بعد از ساعتی میتوان برف را از کوهستان و لیمو و خرما را از بوستان در یک سفره حاضر نمود".

سردشت (sardašt)، بخش (جه ح ۳٬۰۰۰؛)، ل شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۵ (؟) آبادی. قشلاق طوایف علیوند از ایل هفت‌لنگ است. مرکزش، **سردشت** (جه ۵۱۶ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵۰ کیلومتری ل‌ش دزفول است.

سردشت (sardašt)، بخش، شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی). از غ و ج به خاک عراق محدود است. کوهستانی و جنگلی است. رود سردشت از آن میگذرد. محصولش توتون است. مرکزش، **سردشت** (جه ۲٬۶۴۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۳۹ کیلومتری جغ مهاباد است. در ابتدای خیابان پهلوی از این آبادی چشمه‌ای بزرگ و در اطراف آبادی نیز چند چشمه وجود دارد.

سردم: ← زورخانه.

سردها (sar.dahā)، ده (جه ۱٬۲۵۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان هریس، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، 10 کیلومتری جغ سراب.

سردینیه: ← سارد نی.

سررود (sar.rud)، دهستانی دارای ۵۰ (؟) آبادی، که چندی جزء بهبهان بود، و از آبان ماه ۱۳۳۸ هش قسمتی از آن جزء شهرستان کهگیلویه و قسمتی جزء شهرستان شیراز است.

سرریگان، ده: ← پایین‌شهر.

سر زبانه (sar zabāne)، در اصطلاح بنائی، انتهای تیر سقف اطاق که از طرف دیگر دیوار بیرون میماند یا بر روی دیوار تکیه دارد.

سرزمین پایتخت فدرال: ← استرالیا، سرزمین پایتخت.

سرزمین جدید، کانادا: ← نیوفندلند.

سرزمین شرق اقصی (šarqe aqsā) یا **شرق اقصای شوروی،** ناحیه‌ای (ح ۳٬۰۳۱٬۹۰۰ کمم؛ جه ح ۴٬۴۸۴٬۰۰۰) جزء جمشس، شامل سراسر کرانه‌ی ل‌ش قاره‌ی آسیا، و مشتمل است بر سرزمین کرانه‌ای و سرزمین خاباروفسک، و بخشهای آمور، ماگادان، کامچاتکا، و ساخالین. ولادی‌وستوک شهر و بندر عمده‌ی آنست. از ل به دریای سیبریه‌ی شرقی، از ش به دریای برینگ و دریای ژاپن، از ج به منچوری، و از غ به رود لنا محدود است. عمدةً منطقه‌ای کوهستانی، و دارای جنگل‌های پیوسته‌سبز وسیع است. دره‌های حاصلخیز آمور و اوسوری (usuri) در ج آن قرار دارند. این سرزمین از نظر اقتصادی غنی است، و صنایع سنگین هم در شهرهای ولادی‌وستوک، کامسامولسک، خاباروفسک، و نیکولایفسک در شرف توسعه است. دارای معادن سرشار آهن، سرب، روی، و نقره میباشد، و مهمترین معادن طلای مملکت شوروی نیز در این ناحیه قرار دارد.

استعمار این ناحیه بوسیله‌ی روسیه از اواخر قرن ۱۶م شروع شد. منطقه‌ی ل رود آمور در ۱۸۵۶–۵۷، ناحیه‌ی ش اوسوری در ۱۸۶۰، و بخش شمالی ساخالین در ۱۸۷۵ به تصرف روسیه درآمد. در جنگ داخلی روسیه و مداخلات بریتانیا و کشمت پس از انقلاب ۱۹۱۷ (← کولچاک)، قسمت‌های وسیعی از این ناحیه را ژاپونیها اشغال کردند. عاقبت در ۱۹۲۰ قوای متفقین و در ۱۹۲۲ قوای ژاپن عقبنشینی کردند، و سرزمین شرق اقصی جزء تحشس گردید. پس از جج II، نیمه‌ی جنوبی ساخالین و جزایر کوریل هم بر متصرفات جمشس در این ناحیه افزوده شد.

سرزمین شمال غرب[2]، در تاریخ کشمت، ناحیه‌ای در اطراف دریاچه‌های بزرگ و بین رودهای اوهایو و میسی‌سیپی–که قبلا "شمال غرب کهن"[3] خوانده میشد–و بموجب معاهده‌ی ۱۷۸۳ پاریس به کشمت واگذار شد. این ناحیه بعنوان "سرزمین شمال غرب" سازمان یافت، و مشتمل بود بر ایالات کنونی اوهایو، ایندیانا، ایلینوا، میشیگان، ویسکانسین، و قسمتی از مینسوتا.

سرزمین شمالی[4]، ناحیه (۱٬۳۵۶٬۱۷۰ کمم؛ جه ۲۰٬۹۴۲)، ل استرالیا، کنار دریاهای تیمور و آرافورا، کرسی آن داروین. اصلا قسمتی از ویلز جدید جنوبی بود؛ بعدها به استرالیای جنوبی تعلق گرفت. از ۱۹۱۱ تحت اداره‌ی مستقیم دولت مرکزی استرالیا است. در ۱۹۲۶ به دو بخش استرالیای شمالی و استرالیای مرکزی منقسم شد، که در ۱۹۳۱ دگر بار بهم منضم شدند. اقلیم آن حاره و دارای بادهای موسمی است. سکنه‌ی قلیل آن از بومیان اصلی تشکیل یافته است. کشف اورانیوم باعث رونق اقتصادی آن شده است.

سرزمین قزاقهای دون: ← دون یا دن.

سرزمین قیمومی جزایر اقیانوس کبیر: ← اقیانوس کبیر، سرزمین قیمومی جزایر.

سرزمین کرانه‌ای[5]، روسی **پریمورسکی کرای** (primorski krāy)، بخش اداری (ح ۱۶۸٬۰۹۰ کمم؛ جه ح ۱٬۳۷۹٬۰۰۰)، ج‌ش جمشس آسیائی، بین منچوری و دریای ژاپن؛ کرسی آن ولادی‌وستوک. در ارتفاعات ساحلیش معادن زغال سنگ، آهن، سرب، روی، نقره، و قلع فراوان است. در طول سواحل آن ماهیگیری رواج دارد. بیشتر جمعیت آن روسی، اوکرائینی، و روسهای سفید هستند. برای تاریخ آن ← سرزمین شرق اقصی.

سرزمینهای جدید: ← هونگ کونگ.

سرزمینهای خلافت شرقی، عنوان ترجمه‌ی فارسی (تهران، ۱۳۳۷ هش) یکی از تألیفات معروف لسترینج، در جغرافیای تاریخی بین النهرین، ایران، و آسیای مرکزی، از زمان فتوحات مسلمین تا ایام امیر تیمور. اصل کتاب مبتنی بر مدارک عربی، فارسی، و ترکی، و بسیار مفید است، و بقول مؤلف، متمم کتاب دیگر وی بنام بغداد در عهد خلفای عباسی (1900) میباشد. کتاب لسترینج، تحت عنوان بلدان الخلافة الشرقیه، بعربی نیز ترجمه شده است.

سرزمینهای شمال غرب[6]، ناحیه (۳٬۳۷۹٬۷۰۰ کمم؛ جه ۲۲٬۹۹۸)، ل‌غ کانادا، در غ خلیج هودسن و ش سرزمین یوکون. جزایر واقع در خلیج هودسن، تنگه‌ی هودسن، و خلیج جیمز نیز جزء آن محسوب میشود. این بهنه به سه سرزمین کیوانین، فرانکلین، و مکنزی تقسیم میشود. تجارت پوست رونق بسیار دارد. اگرچه منابع زیرزمینی سرشار آن هنوز دست‌نخورده است، نفت و طلا و پچبلند استخراج میشود. دریاچه‌های گریت سلیو و گریت بر، از بزرگترین دریاچه‌های جهان، درین

(۱)refrigeration (۲)Northwest Territory (۳)Old Northwest (۴)Northern Territory (۵)Maritime Territory (۶)Northwest Territories

سرزمین اند، و بوسیله‌ی رود مکنزی به قشم می‌ریزند. حمل و نقل و مسافرت درین ناحیه عمدةً بوسیله‌ی هواپیما انجام میگیرد. هنری هودسن این سرزمین را گشود، و شرکت خلیج هودسن آنرا پویید و پاسگاههای تجارتی در آن دایر کرد، و قبل از اینکه شرکت آنرا به کانادا منتقل سازد (۱۸۶۹) ارض روپرت نامیده میشد (نیز ← روپرت، ارض).

سرزمینهای شمالی[1]، تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیا، غ افریقا. در ۱۹۵۷ جزء غنا شد.

سرژ، اسم فرانسوی، ← سرگیوس، اسم.

سرس[2] (seres)، در نجوم، یکی از سیارکان، که در اول ژانویه‌ی ۱۸۰۱ بوسیله‌ی پیاتسی کشف شد. نخستین سیارکی است که کشف شد. قطرش را ۶۵۲ کم (ح ۱/۲۰ قطر زمین) برآورد کرده‌اند.

سرسام[3] (sarsām)، عفونت و التهاب مغز و غشاء های آن، که بصورت بیماری مستقل، و یا در طی بیماریهای عفونی عمومی، پیدا میشود، و با تشنج و پریشانی حواس همراهست. در اصطلاح عوام، سرسام بمعنی حالت بحرانی بیماریهای عفونی است که با هذیان و اختلال حواس توأم میباشد.

سرسختی علیا (sarsaxtie olyā)، ده (جه ۱°۵۷۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، ۷ کیلومتری ج آستانه.

سرشاخه‌خوار پسته[4] (saršaxe.xāre peste)، (*Chaetoptelius vestitus*)، حشره‌ی کوچکی از تیره‌ی پوستخواران (Scolytidae). حشره‌ی بالغ جوانه‌های درختان پسته را تباه میسازد، و نوزادهای آن به شاخه‌های ضعیف و بیمار حمله میکنند. برای جلوگیری از خسارت آن، باید در زمستان شاخه‌های شکسته و نیمه‌خشک را قبل از بهار قطع کنند و بسوزانند.

سرشماری (sar.šomāri)، برشمردن رسمی جمعیت یک کشور یا یک شهر یا یک واحد اداری، که معمولا همراه با طبقه‌بندی از لحاظ شرایط اقتصادی و اجتماعی نیز هست. در باب سرشماری در ایران، مقاله‌ی جمعیت ایران را جزء مقاله‌ی جمعیت ملاحظه کنید. نیز ← سجل احوال.

سرشیو (saršiv)، دهستان (جه ح ۱۲°۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان سقز، استان کردستان، دارای ۴۸ (؟) آبادی. از ج به ارتفاعات شمالی شیلر محدود است. کوهستانی است، و زمستانهای سخت دارد. رود جغتو یا زرینه‌رود در این دهستان سرچشمه دارد.

سرشیو، دهستان (جه ح ۱۴°۵۰۰)، بخش سرشیو، شهرستان مریوان، استان کردستان، دارای ۴۰ (؟) آبادی. از ل به ارتفاعات جنوبی شیلر محدود است. ارتفاعاتش پوشیده از جنگل، و محصولش غلات و لبنیات است.

سرطا (saratā)، دهستان (جه ح ۱۹۳۰)، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. رودخانه‌ی رامهرمز مشرویش میکند. مرکزش، **سرطا**، در ۴ کیلومتری ش رامهرمز است.

سرطان[5] (saratān)، افزایش بدخیم دسته‌ای از یاخته‌های بدن، که در حیوانات و گیاهان دیده میشود. علت سرطان کاملا شناخته نیست، اما تحریکات ممتد مکانیکی و شیمیائی، و همچنین عفونت با بعضی ویروسها، از عوامل پیدایش آن میباشند. ابتلا به سرطان تا حد زیادی وابسته به اختصاصات بافتی و زمینه‌ی ارثی مساعد است، چنانکه سلولهای زنده‌ی سرطانی فقط در بدن افراد مبتلا به سرطان رشد میکنند، در حالی که اگر به بدن افراد سالم تزریق شوند، در مدت کوتاهی نابود میگردند. سرطان در افراد مسن بسیار فراوانتر از جوانان است، و چون مبارزه با امراض مختلف موجب ازدیاد حد متوسط عمر شده است، عده‌ی بیشتری از مردم به سنین ابتلا به سرطان میرسند. در عین حال، بعضی اعتیادات همه‌گیر موجب ازدیاد سرطان میشود، چنانکه کشیدن سیگار، در اثر تحریک دائمی مخاط مجاری تنفسی، در افراد مستعد ایجاد سرطان ریه مینماید.

وجه اختلاف بافت سرطانی با بافت طبیعی تکثیر سریع سلولهای سرطانی و تهاجم آنها به بافتهای دیگر بدن است، و همین مسئله موجب مرگ مبتلایان میشود. سرطان در مراحل اولیه با جراحی قابل علاج است، و بهمین مناسبت، آشنا شدن مردم با مظاهر اولیه‌ی سرطان یکی از مؤثر- ترین طرق جلوگیری از مرگ و میر این بیماری میباشد. نیز ← سارکوم؛ کارسینوم.

سرطان[6] (saratān) یا **خرچنگ** (xarcang)، در نجوم، چهارمین صورت فلکی در منطقة البروج، و چهارمین برج. از صورتهای فلکی نیمکره‌ی شمالی است. مدار رأس السرطان ازین صورت نام گرفته است.

سر طرهان (sar tarhān)، ده (جه ۱°۱۷۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان طرهان، شهرستان خرم‌آباد. فرمانداری کل لرستان، ۴۸ کیلومتری لغ کوهدشت.

سرعت[7] (sor'at)، در حرکت (← حرکت، در فیزیک مخصوصاً قسمت I)، نرخ زمانی تغییر وضع نقطه‌ی متحرک (برای نرخ تغییر و روش تعریف و توضیحات بیشتر ← مشتق). بر طبق روش معمول در اینگونه تعریفات، ابتدا سرعت متوسط (نرخ متوسط تغییر وضع) و سپس سرعت آنی (یا بالاختصار، سرعت) را تعریف و حساب میکنند. باید دانست که در بسیاری موارد، از لفظ سرعت فقط نرخ عددی تغییر وضع را بر حسب زمان اراده میکنند، ولی در واقع، سرعت باید نرخ زمانی تغییر وضع را از لحاظ جهت و امتداد نیز نشان دهد، و لهذا اساساً یک کمیت حاملی (← حامل، در ریاضیات) است، و حامل نماینده‌ی آنرا حامل سرعت میخوانند.

سرعت متوسط. اگر متحرکی در لحظه‌ای (مانند t) در موضعی مانند M و اندکی بعد (مثلا در لحظه‌ی t_1) در موضعی مانند M_1 از مسیر خود

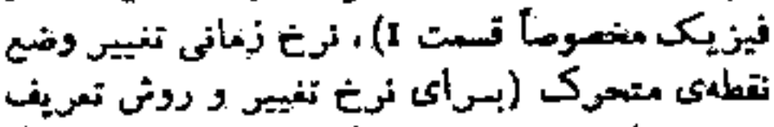

شکل ۱

باشد (شکلهای ۱ و ۲)، تغییر وضع آن در مدت بین آن لحظات با مقدار قطعه خط MM_1 مشخص میشود؛ و مقدار عددی سرعت متوسط آن در این مدت مساوی نسبت طول MM_1 است به مدت مذکور. مثلا اگر اتومبیلی در لحظه‌ی ۲ ۳۰ بعد از ظهر (۲ ساعت و ۳۰ دقیقه) در M و در لحظه‌ی ۸ ۳۰ ۲ در M_1 باشد، و طول MM_1 مساوی ۸۰ متر باشد، مقدار عددی سرعت متوسط آن در مدت ۸ ثانیه‌ی بین لحظات مذکور مساوی ۸۰/۸ یا ده متر در ثانیه (معادل ۳۶ کم در ساعت) خواهد بود. در این بیان، جهت حرکت در سرعت متوسط ملحوظ نشده است، ولی رفع این مشکل آسان است. در حرکت مستقیم الخط (شکل ۱)، کافی است در محاسبه‌ی سرعت متوسط، بجای مقدار عددی قطعه‌ی MM_1، مقدار جبری آن یعنی $\overline{MM_1}$ راکه اگر جهت از M بجانب M_1 مطابق جهت مثبت مسیر باشد مثبت، و اگر بر خلاف آن باشد منفی است بکار بریم؛ بدینگونه، مقدار $\overline{MM_1}/(t_1 - t)$ برای سرعت متوسط بدست می‌آید. در حرکت منحنی الخط (شکل ۲)، سرعت متوسط عبارتست از خارج قسمت حامل $\overrightarrow{MM_1}$ بر مدت $t_1 - t$، و آن، بنا بر تعریف، حاملی است مانند $\overrightarrow{MU}$ با امتداد و جهت $\overrightarrow{MM_1}$، که مبدأش نقطه‌ی M و کمیتش خارج قسمت کمیت $\overrightarrow{MM_1}$ بر $t_1 - t$ میباشد.

سرعت آنی. در حرکت مستقیم الخط، برای تعیین سرعت در لحظه‌ی معین t (سرعت آنی)، بر طبق روش معمول، لحظه‌ی دلخواهی مانند t_1 نزدیک به t میگیریم. اگر M_1 وضع متحرک در این لحظه باشد، سرعت متوسط در مدت $t_1 - t$ مساوی $\overline{MM_1}/(t_1 - t)$ است؛ و سرعت در لحظه‌ی t عبارتست از حد این نسبت وقتی t_1 بسمت t میل کند (برای مثالی از محاسبه ← حساب دیفرانسیل و انتگرال، قسمت I). سرعت آنی در لحظه‌ی t، اگر در این لحظه متحرک به جهت مثبت عازم باشد مثبت و اگر بجهت منفی عازم باشد منفی است. مثلا در پرتاب یک جسم در امتداد قائم بطرف بالا، اگر جهت از تحت بفوق را جهت مثبت بگیریم، سرعت در هر لحظه از مرحله‌ی حرکت بطرف بالا مثبت است، و در هر لحظه از مرحله‌ی سقوط به طرف پایین منفی. معمولا سرعت متوسط و سرعت آنی در ضمن حرکت تغییر می‌کنند (حرکت اتومبیل را در نظر آورید. نرخ زمانی تغییر سرعت را شتاب حرکت گویند). در حرکت مستقیم الخط متشابه، یعنی حرکتی که در جهت معین بر مسیری مستقیم صورت گیرد بطوری که متحرک در زمانهای متساوی فواصل متساوی طی کند، سرعت متوسط همواره ثابت است، و سرعت آنی در همه‌ی لحظات مساوی آن میباشد؛ در چنین حرکتی، مقدار عددی سرعت مساوی نسبت راه طی‌شده است به زمان طی آن (همین رابطه مبنای تعریف واجد سرعت میباشد). در حرکت منحنی الخط، سرعت آنی حد نسبت $\overrightarrow{MM_1}/(t_1 - t)$، یعنی حد حامل $\overrightarrow{MU}$، است وقتی t_1 بسمت t میل کند (دنباله‌ی مقاله را ملاحظه کنید).

حامل سرعت. چنانکه گفته شد، سرعت کمیتی است حاملی، و حامل نماینده‌ی آنرا حامل سرعت

---

(۱)Northern Territories (۲)Ceres (۳)encephalitis; leptoencephalitis (۴)bark beetle (۵)cancer (۶)Cancer (۷)velocity

خوانند. در حرکت مستقیم الخط (شکل ۱)، سرعت آنی را در لحظه‌ی t بوسیله‌ی حامل $\overrightarrow{MV}$، که مبداش نقطه‌ی متحرک، و امتداد و جهتش همان امتداد و جهت حرکت، و کمیتش (بر حسب واحدی که اختیار میشود) کمیت سرعت باشد، نمایش میدهند. در حرکت منحنی الخط (شکل ۲)، وقتی t_1 بسمت t میل کند، M_1 بسمت M میل خواهد کرد، و خط قاطع MM_1 بسمت مماس MT میل میکند. بنا بر این، سرعت آنی در لحظه‌ی t بوسیله‌ی حامل $\overrightarrow{MV}$ که امتدادش بر مسیر مماس، جهتش جهت حرکت، و کمیتش کمیت سرعت حرکت است نمایش داده میشود، و این حامل حامل سرعت است در لحظه‌ی t. در حرکت مستقیم الخط متشابه، حامل سرعت از حیث امتداد و کمیت و جهت ثابت است؛ اما در حرکت متشابه بر یک منحنی (مثلا حرکت مستدیر متشابه)، این حامل از حیث کمیت ثابت است، ولی امتداد و جهتش با زمان تغییر میکند.

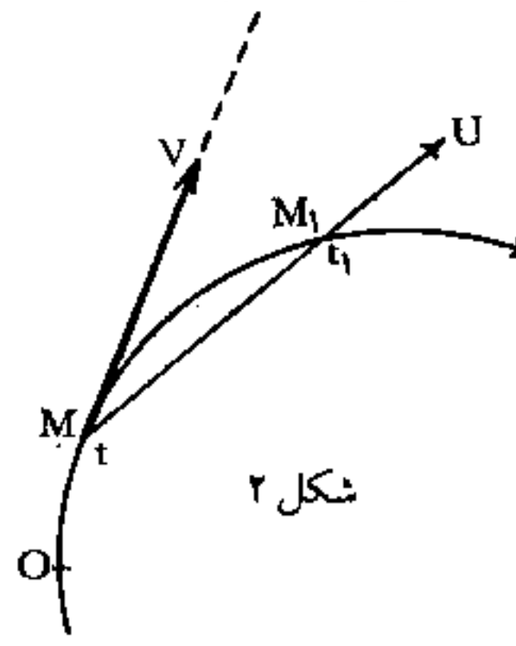

شکل ۲

حامل سرعت در فیزیک و مکانیک اهمیت بسیار دارد، اگر M وضع متحرک در لحظه‌ی t باشد، و در این لحظه تأثیر نیروهای وارد بر نقطه‌ی متحرک معدوم شود، متحرک متوقف نمیشود، بلکه بر خط MV با همان سرعت که در لحظه‌ی t داشت، یعنی با سرعت $\overrightarrow{MV}$، حرکت مستقیم الخط متشابه خواهد کرد (نیز اصل جبر را در مقاله‌ی جبر یا لختی ملاحظه کنید).

واحد سرعت نسبت واحد طول است بر واحد زمان، از قبیل سانتیمتر بر ثانیه و کیلومتر بر ساعت، و غیره، ولی در زبان فارسی در این مورد لفظ در بجای بر بکار میرود (چنانکه گویند سرعت اتومبیل ۵۰ کم در ساعت است)؛ وقتی گفته میشود که سرعت حرکت مستقیم الخط متشابهی ۵ متر در ثانیه است، یعنی متحرک در هر ثانیه ۵ متر راه طی میکند. واحد سرعت را میتوان سرعت متحرکی تعریف کرد که، با حرکت مستقیم الخط متشابه، در هر واحد زمان بقدر یک واحد طول طی طریق کند.

سرعت زاویه‌ای[1] کمیتی است مربوط به گردش نقطه یا جسم، و اگرچه میتوان آنرا در مورد هر حرکت بکار برد، استعمال مهم آن در حرکت مستدیر و حرکت وضعی است. سرعت زاویه‌ای آنی عبارتست از نرخ گردش متحرک بر حسب زمان، و آنرا بوسیله‌ی حاملی واقع بر محور دوران نمایش میدهند، که جهت آن بطور دلخواه (مثلا مطابق جهتی از محور که، نسبت به آن، جهت دوران مطابق جهت حرکت عقربه‌های ساعت است) تعیین میشود. سرعت زاویه‌ای را معمولا به حرف یونانی ω (اومگای کوچک) یا Ω (اومگای بزرگ) نمایش میدهند.

سرعت آنی: ← سرعت.

سرعت حد[2] (sor'ate hadd)، حدی که سرعت یک جسم، که تحت تأثیر نیروی ثابتی در یک سیال مقاوم حرکت میکند، بسمت آن حد میل مینماید (مثلا ← سقوط آزاد).

سرعت زاویه‌ای: ← سرعت.

سرعت سطحی[3] (sor'ate sathi)، در حرکت مستوی، نرخ زمانی تغییر سطح مفروش بوسیله‌ی شعاع حامل واصل بین یک نقطه‌ی ثابت مفروض و یک نقطه‌ی متحرک (برای نرخ تغییر و روش تعریف ← مشتق). اگر متحرکی بر منحنی مستوی C حرکت کند (مانند حرکت یک سیاره بر مدارش)، و O نقطه‌ی ثابتی (مثلا مرکز خورشید) در صفحه‌ی منحنی باشد، و شعاع حامل OA را مبدأ بگیریم، در ضمن حرکت نقطه بر مسیرش، شعاع حامل نقطه قطاعی را طی میکند، یا باصطلاح "مفروش" میکند.

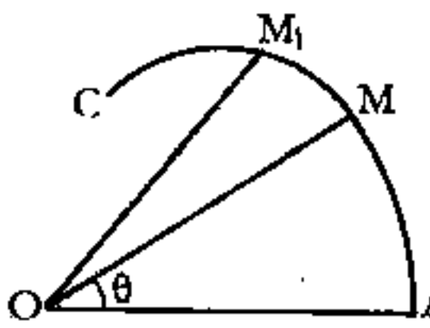

مثلا اگر M وضع متحرک در لحظه‌ی t و M_1 وضع آن در لحظه‌ی t_1 باشد، سطح مفروش در لحظات t و t_1 بترتیب قطاعهای OAM و OAM_1 خواهد بود. تغییر سطح مفروش در مدت $t - t_1$ عبارتست از سطح قطاع OMM_1، که نسبت آن به $t - t_1$ سرعت سطحی متوسط در مدت $t - t_1$ است. سرعت سطحی آنی در لحظه‌ی t عبارتست از حد این نسبت وقتی t_1 بسمت t میل کند. ثابت میشود که این سرعت آنی مساوی نصف حاصلضرب مجذور شعاع حامل $\overset{\frown}{OM}$ است در نرخ زمانی تغییر زاویه‌ی θ $(\overset{\frown}{AOM})$. نیز ثابت میشود که اگر نقطه‌ای تحت تأثیر "جاذبه‌ی نیوتونی" (جاذبه‌ای که به نسبت عکس مجذور فاصله تغییر کند. ← گرانش) حرکت کند، سرعت سطحی آن ثابت است. مثال آن حرکت سیارات به دور خورشید میباشد (← کپلر، قوانین).

سرعت متوسط: ← سرعت.

سرعت موج: ← موج.

سرف[4] (serf؛ فنس) یا **خانه‌زاد**، در نظام فئودالیته، کارگران و رعایائی که به امر کشاورزی می‌پرداختند. سرفها نوعی برده بودند، با این تفاوت که خرید و فروش نمیشدند، و نسبت به طبقه‌ی بردگان قدیم آزادی نسبی بیشتری داشتند. سرفها، بر خلاف بردگان قدیم، دارای تشکیلاتی بودند. گرچه اربابان میتوانستند سرفها را مطابق میل خود به هر کاری که میخواستند بگمارند، ولی گماشتن سرف به کارها تابع رسوم و عاداتی بود که تجاوز از آن بسختی ممکن بود. سرفها وابسته‌ی زمین محسوب میشدند، و بی‌رخصت ارباب نمی‌توانستند روستا را ترک کنند، و اگر میرفتند، ارباب میتوانست آنانرا دنبال کرده هر جا بیابد بگیرد و بازگرداند. بدون اجازه‌ی ارباب حق مزاوجت نداشتند، و نمیتوانستند دارائی خود را به فرزندان خود واگذار کنند مگر آنکه حقی هم به ارباب بدهند. گرچه سرفها از زمانهای بسیار قدیم وجود داشتند، ولی در قرون وسطی در فرانسه و اسپانیا و ایتالیا و بعداً نیز در آلمان بواسطه‌ی توسعه‌ی نظام فئودالیته تعداد آنها زیاد گردید. در قرن ۱۵م در کشورهای اسلاو، و بعد از تسلط نورمانها، در انگلستان بسیاری از زارعین آزاد (← ویلن) بصورت سرفها درآمدند. در سال ۱۷۸۱، امپراطور یوزف II نظام سرف‌داری را در کشورهائی که تحت تسلط خانواده‌ی سلطنتی هاپسبورگ بودند ملغی ساخت. در فرانسه، انقلاب کبیر اصول بردگی و سرف‌داری را برانداخت. اما در روسیه‌ی تزاری تا سال ۱۸۶۱ هنوز عده‌ای بصورت سرف زندگی میکردند، و دریسن سال آلکساندر II تمام سرفها را آزاد کرد (← آزادی، منشور). سرف‌داری در ژاپون و چین و هند و سایر مناطق جهان نیز با پیدایش فئودالیته بوجود آمد، و با از بین رفتن آن منسوخ شد. هنوز هم در سرزمینهائی که اصول فئودالیته حکمفرماست عده‌ای از زارعین بصورت سرفها زندگی میکنند. نیز ← روستای خاوندی.

سرقات شعر (saraqāte še'r)، در ادبیات، عنوانی در نقد شعر و تحقیق در اصل و منبع الهام اثری شعری. از انواع آن است، انتحال، نقل، سلخ، و المام (elmām) (گرفتن معنی شعری از شاعری و بیان آن بالفاظ دیگر).

سر قبر آقا، تهران، ← تهران، قسمت دوم، ۴. IV، ص ۷۰۲، ستون سوم، بند (ه). نیز نقشه‌ی تهران را در ص ۷۰۰ ملاحظه کنید.

سرقت (serqat) یا **دزدی**، ربودن مخفیانه‌ی مال منقول غیر بدون رضای صاحب آن. کسی که چنین کند سارق یا دزد است. در قوانین ایران از سرقت تعریفی بدست داده نشده، ولی مواد ۲۲۲-۲۳۲ قانون مجازات عمومی عمدةً ناظر به انواع سرقتها و مجازات آنها میباشد. بنا بر این مواد، سرقت مقید (سرقت در اوضاع و احوالی موجب تشدید مجازات؛ مانند سرقت مسلحانه، سرقت دسته‌جمعی، و سرقت توأم با آزار و تهدید) جنایت، و سرقت عادی یا ساده جنحه محسوب شده است.

سرقسطه، اسپانیا: ← ساراگوسا.

سرقلعه (sarqal'e)، دهستان (جه ح ۵۰۰'۱۱)، بخش ثلاث، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)، کنار مرز عراق؛ دارای ۹ (؟) آبادی. مرکزش، **سرقلعه**، در ۳۰ کیلومتری ل‌غ سرپل ذهاب است.

سرقین (saraqin)، ده (جه ۱۹۴'۱ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان ایردموسی، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۰ کیلومتری غ اردبیل. چشمه‌های آب گرم دارد.

سرک، جزیره، در تنگه‌ی مانش: ← سارک.

سرکان (serkān)، ده (جه ۵'۳۶۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرزانرود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۷ کیلومتری ل تویسرکان. کوهستانی و سردسیر، و محصولش میوه است. در جلد اول مرآت البلدان، در تحت عنوان تویسرکان، توضیحات جالبی در باب این آبادی آمده است. سرکان، که جمعیت آن قریب ۹'۰۰۰ تن بوده، در دامنه‌ی کوهی است که به کثرت چشمه‌سارها موصوف میباشد؛ هوای آن لطیف و فرحبخش است؛ در حوالی آن دره‌های متعدد باصفا است،

(۱)angular velocity (۲)terminal velocity (۳)areal velocity (۴)serf

که از آن جمله است دره‌ی موسوم به گل زرد، که از میان آن نهری زاینده میگذرد؛ متصل به این آبادی مقبره‌ای است که اهالی آنرا کمربسته می‌نامند، و گویند مقبره‌ی ابومحجن ثقفی است.
سرکانه (sarkānc)، دهستان (جم ح ۱۵٬۸۰۰؟)، بخش پایی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. ساکنین از طایفه‌ی پایی هستند. مرکزش، **سرکانه** (جم ۲۸۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۹ کیلومتری غ سپیددشت است.
سرکب: ← سرکش.
سرکره (sarkorre)، دهستان (جم ح ۱۲٬۳۰۰؟)، بخش برازجان، شهرستان دشتی و دشتستان، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۴ (؟) آبادی. مرکزش، **سرکره** (جم ۷۸۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۹ کیلومتری ج برازجان است.
سرکش (sarkāš)، از رامشگران چیره‌دست دربار خسرو پرویز، پادشاه معروف ساسانی. محققین احتمال داده‌اند که وی مطربی یونانی و نام اصلی وی سرگیوس (sergius) بوده است، که به سرگس (sarges) و اندک اندک به سرگش و سرکش تبدیل شده است. سرکب (sarkab) نیز، که در روایات و اشعار فارسی یکی دیگر از رامشگران خسرو پرویز دانسته شده، ظاهراً تحریفی از همین نام سرگس است.
سرکلاته‌ی خرابه‌شهر (sarkalāteye xarābe-šahr)، ده (جم ۱٬۷۱۰ نسه ۱۳۳۵ هش)، بخش کردکوی، شهرستان گرگان، استان دوم، ۷ کیلومتری ج کردکوی.
سرکندیزج (sarkandizaj)، ده (جم ۱٬۰۸۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان صوفیان، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۱ کیلومتری جغ شبستر.
سر کوچه، مسجد (sare kuce)، مسجد متعلق به قرن ۴م یا ۵م هق، در ده محمدیه، نائین؛ دارای منبر عتیق چوبی.
سرکوه، دهستان: ← کوهستان.
سرکوه (sarkuh)، دهستان (جم ح ۸٬۹۲۰؟)، بخش ریوش، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای 10 (؟) آبادی.
سرکه[1] (serke)، مایع ترشی که قسمت اعظم آن اسید استیک و آب است، و از تأثیر یک نوع باکتری بر محلول رقیق الکل اتیلیک حاصل از تخمیر بدست میآید. رنگ و بوی آن بسته است به نوع محلول الکلی (شراب سیب، آب جو، شراب انگور، شیره‌ی تخمیرشده‌ی میوه، نشاسته، یا انواع قندها) که سرکه را از آن ساخته‌اند. سرکه بعنوان چاشنی غذا، وسیله‌ی حفظ مواد خوراکی، تسکین تحریکات مرضی، و گندزدای خفیف، و در طباخی برای نرم کردن الیاف سخت (مثلا گوشت) بکار میرود. از قدیم الایام سرکه را محصول فرعی شراب میشناخته‌اند. ساختن آن بعنوان یک محصول صنعتی جداگانه در قرن ۱۷م در فرانسه آغاز شد. تا اوایل قرن ۱۹م سرکه را از تخمیر خود بخود مایع الکلی در چلیکهای سوراخدار بدست میآوردند. در قرن ۱۹م طریقه‌ی سریعتری جایگزین این طریقه‌ی بطیء گردید.
در ایران، سرکه‌ی خانگی را از ریختن انگور یا کشمش یا خرما در خمره‌های لعابدار و قرار دادن آنها در مقابل آفتاب بدست میآورند؛ در داخل خمره ابتدا تخمیر الکلی و سپس تخمیر سرکه‌ای صورت میگیرد. پس از مدتی در خمره را میگشایند، و سرکه را صاف میکنند.
سرکیس[2]، **یوسف الیان** (yusof elyān sarkis)، ۱۸۵۶–۱۹۳۲ (۱۲۷۲–۱۳۵۱ هق)، محقق عرب مسیحی؛ مت دمشق. مدت ۳۵ سال در بانک عثمانی در بیروت، دمشق، قبرس، انقره، و اسلامبول خدمت کرد، و در ۱۹۱۲ به قاهره انتقال یافت، و در آنجا کتابفروشی دایر نمود. تتبع و استقصا و احاطه‌ی وی در خصوص کتابهای عربی چاپشده و شرح احوال مؤلفین آنها کم‌نظیر است. حاصل زحمات خود را در کتاب معجم المطبوعات العربیه (۲ جلد، حاوی معرفی کتابهای عربی چاپی تا سال ۱۹۱۹) آورده است، که شهرت جهانی دارد.
سرگذشت حاجی بابا: ← حاجی بابا.
سرگی، اسم روسی: ← سرگیوس، اسم.
سرگیس (sargis)، ده (جم ۱۹۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ 10 کیلومتری جش ده اشنویه. در نشریات اداره‌ی کل آمار نامش سرگیز ضبط شده است.
سرگیف یا **سرگیفسکی پاساد،** جمشر: ← زاگورسک.
سرگیوس (sergius)، اسم لاتینی برای مرد. ضبط لاتینی آن (Sergius) و معرب آن سرجیوس است. بعضی اسامی وابسته:

زبان	ضبط اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Sergio	سرخیو (serxio)
انگلیسی	Sergius	سرجیس (sërjias)
روسی	[Sergey]	سرگی (sergey)
فرانسوی	Serge	سرژ (serj)

سرلوح (sar.löh) یا **سرلوحه** (e–)، از تزیینات نسخ خطی، که عبارت است از نقشی که در بالای نخستین صفحه‌ی کتاب رسم میکردند، و گاهی در آن نقش نام کتاب یا عبارتی را مینوشتند. در کتبی که برای سلاطین و امرا نوشته میشد، و در مجموعه‌ها یا کلیات شعرا، در ابتدای فصول یا ابتدای هر رساله سرلوح جداگانه‌ای نقش میکردند.
سرله (sarole)، دهستان (جم ح ۳٬۰۰۰؟)، بخش باغ ملک (جانکی گرمسیری)، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای 10 (؟) آبادی. سکنه از طوایف کرد زنگنه هستند.
سرم (serom): ← سروم.
سرم (seram)، انگلستان: ← اولد سرم؛ سالزبری.
سرماج (sarmāj)، ده (جم ۸۳۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان هرسین، بخش هرسین، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۱۲ کیلومتری لغ هرسین و 10 کیلومتری جش بیستون. در دیوارهای خانه‌های دهکده سنگهای تراش بزرگ منظم، دارای خطوط کوفی زیبا، موجود است، و میرساند که در این محل بنائی از آثار سلاطین بنی حسنویه وجود داشته است. در مآخذ اسلامی از دژ بزرگی بنام **سرماج** نام برده شده، که بوسیله‌ی حسنویه (فت ۳۶۹ هق) از سنگ ساخته شده، و شکست‌ناپذیر بود. در قرن بعد، طغرل بیک قلعه را پس از ۴ سال محاصره و با لشکری مرکب از 100٬000 تن تصرف کرد (۴۴۱ هق).
سرماخوردگی یا **چایمان** (cāymān)، التهاب مخاط مجاری تنفسی، همراه با تب، که در اثر عفونت، ویروسها، یا باکتریها بوجود میآید. عوامل بوجودآورنده‌ی سرماخوردگی در شرایط طبیعی، بدون اینکه آزاری برسانند، در حلق و دهان وجود دارند، و وقتی مقاومت افراد در اثر سرما کم میشود، بیماریزا میشوند. نیز ← انفلوانزا؛ گریپ.
سرمازائی[3] (sarmā.zā'i)، علم خواص فیزیکی و شیمیائی مواد در دماهای بسیار پست؛ و نیز فن تولید اینگونه دماها. اگرچه اساساً میتوان این اصطلاح را بطور کلی به سردسازی نیز اطلاق کرد، معمولا در مورد دماهای حدود دمای هوای مایع (ح ۲۰۰° — صدبخشی) و پایینتر از آن بکار میرود. امروز در رشته‌ی سرمازائی تحقیقات فراوان بعمل میآید، زیرا نه فقط موادی مانند ئیدروژن مایع و اکسیژن مایع به مقدار فراوان و بیسابقه در جت مصرف میشود، بلکه کیفیت پرهدایتی (← هدایت، در فیزیک)، که اهمیتش روزافزون است، اغلب در دماهای نزدیک به دمای هلیوم مایع (ح ۴° به صفر مطلق) پدید میآید. در زمینه‌ی سرمازائی، در آزمایشگاه کلرندن (آکسفرد، انگلستان) مساعی فراوان بعمل آمده است، و در ۱۹۶۰ پست‌ترین دمائی که در کره‌ی زمین ایجاد شده—یعنی 0,000001 درجه بالای صفر مطلق—برقرار شده است.
سرمایه‌داری[4] (sarmāye.dāri)، فنس. کاپیتالیسم (kāpitālism)، نظام اقتصادیی که در آن مالکیت خصوصی وسایل تولید در دست طبقه‌ای متمرکز شده است که فقط بخش قلیلی از افراد جامعه را تشکیل میدهند، و در برابر این طبقه، طبقه‌ی انبوه و فقیر کارگر قرار دارد که تنها منبع درآمد برای ادامه‌ی حیاتش ارزش کار اوست که، مانند یک کالا، در بازار عرضه و تقاضا به فروش گذاشته میشود. در این نظام، وسایل تولید و توزیع کالا تحت نظارت سرمایه‌داران و مالکین خصوصی است، و تنها انگیزه‌ی سرمایه‌داران در چگونگی اداره‌ی تولید و توزیع و مبادله تحصیل نفع شخصی است. نظام سرمایه‌داری همیشه مورد حمله‌ی سوسیالیستها بوده است، زیرا برنامه‌ی اقتصادی سوسیالیستها کومک به ملی کردن وسایل تولید و توزیع، و تأمین توسعه‌ی اقتصاد ملی از طریق تمرکز دادن امور اقتصادی در یک دستگاه مدیریت واحد (مانند دولت) است. در اقتصاد سوسیالیستی اصل رفاه اجتماعی و نفع عمومی جایگزین اصل نفع شخصی شده است. سوسیالیستها نظام سرمایه‌داری را بعنوان یک هرج و مرج‌طلبی بی‌نقشه‌ی اقتصادی مورد انتقاد قرار میدهند، و معتقدند که این نظام، بسبب عدم هماهنگی، دوچار بحرانهای ادواری میشود. مدافعین نظام سرمایه‌داری در برابر این حملات به موفقیتهای بزرگ این نظام تکیه میکنند، و مدعی هستند که اصل نفع عمومی نمیتواند جایگزین اصل نفع شخصی شود؛ و در تحلیل نهائی، نفع شخصی لزوماً منجر به نفع عمومی میگردد. بنا بر نظریه‌های سوسیالیستی،

(۱)vinegar (۲)Sarkis (۳)cryogenics (۴)capitalism

در نظام سرمایه‌داری یک نوع تمایل باطنی برای انحصار وجود دارد که مآلا منجر به تمرکز سرمایه‌های بزرگ، از بین رفتن رقابت آزاد، و طرد یا نابودی واحدهای کوچک صنعتی و تولیدی بوسیله‌ی واحدهای بزرگ و قوی میشود، تا آنجا که فقط تعدادی تراست و بانک حیات اقتصادی یک ملت را زیر سلطه‌ی خود میگیرند، و بدین طریق، سرمایه‌داری توأم با رقابت آزاد، که پیشتر رواج داشت، تبدیل به سرمایه‌داری انحصارطلب میشود.

سرمتها[1] (sarmat.hā) یا **سارماتها** (sārmāt.hā) یا **سرامطه** (sarāmete) یا **سرمطیان** (sarmatiān)، قوم قدیم چادرنشین آریائی، احتمالا منسوب به سکوتها (← سکوتیا) که از قرن ۴م ق‌م تا قرن ۳م ب‌م بر روسیه‌ی جنوبی و استپهای ل قفقاز استیلا داشتند. در سوارکاری مهارت داشتند، و جنگجویانی مهیب بودند. در قرن سوم بطرف غ مهاجرت کردند، و داکیا را مورد تاخت و تاز قرار دادند. در آغاز قرن ۴م، در نتیجه‌ی فشار رومیان و ژرمنها و هونها، بکلی متفرق شده بودند. نیز ← سرمتیه.

سرمتیه[2] (sarmatia) یا **سارماتیا** (sārmātiā)، نامی که رومیان به ناحیه‌ای فاقد حدود مشخص، بین رود ویستول و دریای خزر، داده بودند. این ناحیه از سرمتها نام گرفته است، اگرچه این قوم فقط در قسمتی از سرمتیه میزیستند. سرمتیه کمابیش مشتمل بر قسمت شرقی لهستان و قسمت جنوبی روسیه‌ی اروپائی بود.

سرمد کاشانی (sarmade)، نامش **سعید** یا **سعیدا**، فت ۱۰۷۰ یا ۱۰۷۲، شاعر و عارف ایرانی مقیم هند. اصلا از یهودیان کاشان بود، اما به اسلام گروید، و در سلک صوفیان درآمد. ضمن سیاحت به هندوستان رفت، و گویند در آنجا برهنه میگشت، و سرانجام ببهانه‌ی سخنان کفرآمیزی که از او نقل میکردند کشته شد. شاهزاده داراشکوه با او دوستی داشت. رباعیات عارفانه‌ی وی بسیار گیرا و شورانگیز است.

سرمشک (sarmesk)، دهستان (جه ح ۴۱٬۰۰۰)، بخش ساردویه، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. مرکزش **سرمشک** (جه ۱۰۸ سشه ۱۳۳۵ هش) است.

سرمشهد (sar.mashad)، ده (جه ۴۰ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جره، بخش حومه‌ی شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)، ۸۴ کیلومتری ج کازرون. در سینه‌ی کوهستان نزدیک آنجا، نقش برجسته‌ی پیکار بهرام II ساسانی با دو شیر و نقش الاهه‌ی ناهید و کرتیر در یک لوحه، و بالای آن، لوحه‌ی دیگری مشتمل بر بزرگترین کتیبه‌ی پهلوی ساسانی موجود است.

سرمطیان: ← سرمتها.

سرم کهنه، انگلستان، ← اولد سرم.

سر من رای: ← سامرا.

سرم نو، انگلستان، ← سالزبری.

سرمه: ← کحل.

سرنا (sornā) یا **سرنای** (-y) یا **سورنای** (surnāy)، ساز بادی چوبی و شبیه به اوبوا که دارای لوله‌ای مخروطی است با شش سوراخ در جلو و یکی در عقب. دارای قمیش مضاعفی است که اگر اصلاحاتی در آن صورت گیرد میتوان امکانات فنی سرنا را افزایش داد و صدای تیز آن را بهتر کرد. این ساز در اکثر نقاط ایران، مخصوصاً در روستاها، رواج دارد، و در رقصهای محلی و مراسم عروسی و احیاناً در مراسم عزاداری ماه محرم غالباً بهمراه دهل نواخته میشود. سرنا را به اندازه‌ها و حدود صوتی متفاوت میسازند، و طول نوع بزرگ آن حدود نیم متر است. کیفیت صدای قوی و پرمایه‌ی آن روستائی است، و بی‌شباهت به کیفیت صدای اوبوا نمیباشد.

سرنج[3] (soranj)، ماده‌ای گردمانند و سرخ‌فام، که از نظر شیمیائی ترکیبی از سرب و اکسیژن است بنام تِتْروکسیدِ سرب. از حرارت دادن مردارسنگ بدست میآید. در ساختن صفحات باتری و شیشه، و بعنوان رنگیزه‌ی قرمز، و هم بعنوان رنگ محافظ فولاد از خوردگی بکار میرود.

سرندیب، جزیره، ← سیلان.

سرنوشت مشهود: ← ژلوپولیتیک.

سرو (sarv)، در شاهنامه، پادشاه یمن، که فریدون دختران او را برای سه پسر خود، سلم، تور، و ایرج گرفت. در جنگ منوچهر با سلم و تور، یکی از سرکردگان سپاه او بود.

سرو، نام بسیاری از درختان پیوسته‌سبز مخروطی. سروهای حقیقی از نوع کوپرسوس (*Cupressus*) و بومی اروپای جنوبی، چین، و غ کشمة است. سرو ناز که در ادبیات نام آن برده میشود از جنس *C. sempervirens* میباشد. از سایر سروها سرخدار، سرو کوهی، سور، و سرو لبنان (*Cedrus libani*) را میتوان نام برد. درختان پیوسته‌سبز دیگری از نوع *Chamaecyparis* را در کشورهای مختلف بنام سرو برای زینت باغها میکارند.

سروآباد (sarvābād)، ده (جه ۳۲۷ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان اورامان تخت، بخش سروآباد، شهرستان مریوان، استان کردستان، 10 کیلومتری ل رزاب. در خرداد ماه ۱۳۳۸ هش، بخش سروآباد از شهرستان پاوه منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان مریوان گردید.

سرو آزاد: ← آزاد بلگرامی.

سروال (servāl) [جمع آن سراویل (sarāvil)]، معرب شلوار، که اصل آن نیز، مانند لفظ، در نزد مسلمین و حتی در سایر امم و السنه از ایران رفته است. هر چند، بموجب بعضی احادیث، پیغمبر سروال پوشیده است، و حتی پاره‌ای روایات به ابراهیم و موسی، از انبیاء سلف، نیز پوشیدن سروال را نسبت داده‌اند، چنین بنظر میآید که رسم پوشیدن شلوار را اعراب مقارن اوایل عهد اسلام از ایرانیها آموخته‌اند. در اوایل اسلام، این لباس را مخصوصاً زنها میپوشیده‌اند، و اگرچه پوشیدن آن برای مردان هم جایز و گاه تا حدی مستحسن بوده است، لیکن پوشیدن آن مخصوصاً به زنها توصیه شده است، و احادیث درین باب بسیار است. در حال احرام، و نیز در حال نماز و همچنین در مورد مؤذن، که عامه غالباً پوشیدن سروال را جایز یا مناسب نمیدانسته‌اند، پوشیدن فوطه (fute) یا لنگ (long) متداول بوده است. مع هذا، جز در مورد احرام، عامه‌ی مسلمین غالباً از همان اوایل عهد اسلام پوشیدن سروال را بر پوشیدن فوطه ترجیح میداده‌اند. سروال از حیث تنگی و گشادی، بلندی و کوتاهی، و از حیث رنگ و جنس پارچه انواع داشته است، و مخصوصاً در بند آن انواع تفنن و تجمل متداول بوده است. سروال جزو البسه‌ی غازیان هم بوده است، و حتی جُند اسلام در عهد بنی امیه نیز، بموجب اخبار و روایات، سروال میپوشیده‌اند. در نزد اهل فتوت (← جوانمردان) نیز سروال اهمیت خاصی داشته است، و تا حدی مثل خرقه‌ی صوفیه تلقی میشده است، و در جزو آداب تشرف جوانمردان، کمر بستن (← شد)، و به اصطلاح پوشیدن سروال فتوت بوده است، که با آداب خاصی اجرا میشده است.

سروان، ده، ← فهلیان.

سروانتس[4]، **میگل د** (migel de servāntes)، نام کامل اسپانیائی وی **میگل د ثروانتس ساآوذرا** (sāavedrā)، ۱۵۴۷–۱۶۱۶، رمان‌نویس، درام‌نویس، و شاعر اسپانیائی؛ نویسنده‌ی **دون کیشوت**. از روزگار جوانی او اطلاع زیادی در دست نیست. در ۱۵۶۹ به ایتالیا رفت، وارد ارتش شد (۱۵۷۰)، در نبرد دریائی لپانتو (۱۵۷۱) شرکت جست، و بر اثر زخمی، دست چپش برای همیشه از کار افتاد. در بازگشت به اسپانیا، دریازنان بربر او را اسیر کردند (۱۵۷۵)، و به بردگی فروختند، و بدین طریق، به الجزیره افتاد. در ۱۵۸۰، با دادن خونبهائی که مایه‌ی افلاس خود و خانواده‌اش شد، آزادی خود را بازخرید، و به اسپانیا آمد. در ۱۵۸۴ ازدواج کرد. زندگی او توأم با تنگدستی بود. در ۱۵۸۸–۹۷ در دستگاه دولت شغل کارپردازی داشت، و مبالغی کسر آورد، و چند بار به زندان افتاد.

نخستین اثرش رمان منثور و منظوم **لا گالاتئا** (۱۵۸۵) بود. در فاصله‌ی ۱۵۸۲ و ۱۵۸۷ بیش از ۲۰ نمایشنامه نوشت، که از آنها فقط دوتا باقی مانده است. در ۱۶۰۵، قسمت اول شاهکار خود، **دون کیشوت**، را منتشر ساخت (قسمت دوم در ۱۶۱۵ منتشر شد). بعد از آن داستانهای دیگری نوشت که از آن میان داستانهای نمونه (۱۶۱۳) را میتوان ذکر کرد.

سروتوس[5]، **میکائل** (mikāel servetus)، صورت لاتینی نام **میگل سروتو** (migel serveto)، ۱۵۱۱–۵۳، عالم الاهیات و طبیب اسپانیائی. در اوایل عمر با بعضی از بزرگان نهضت اصلاح دینی در آلمان و سویس ارتباط داشت، ولی بسبب عقاید خاصش در باره‌ی تثلیث، هم اصلاح‌طلبان و هم کلیسای کاتولیک او را طرد کردند. انتشار (۱۵۳۲) کتاب تثلیث او چنان مخالفتی با وی برانگیخت که ناچار با نام مستعار به لیون گریخت. در آنجا کتاب جغرافیای بطلمیوس و چند اثر علمی دیگر را به چاپ رسانید. سپس در پاریس به تحصیل طب پرداخت. از ۱۵۴۱ تا ۱۵۵۳ طبیب معتمد اسقف اعظم وین بود. در ۱۵۵۳ مخفیانه کتابی مبین نظریات خود در باره‌ی مسیحیت به چاپ رسانید، و این امر درست مقارن فعالیت اداره‌ی تفتیش افکار بود. سروتوس دستگیر و محاکمه و به مرگ محکوم شد، ولی از زندان

(۱)Sarmatians (۲)Sarmatia (۳)minium; red lead (۴)Cervantes (۵)Servetus

گریخت. اما چند ماه بعد، در راه سفر به ایتالیا، گرفتار گشت، و بعد از محاکمه‌ای طولانی، سوزانده شد.
سروتی: ← سانسکریت، ادبیات.
سروج (saruj)، شهر، ج ترکیه‌ی آسیائی، نزدیک مرز سوریه، در ناحیه‌ی دیار مضر. در ناحیه‌ی حاصلخیزی قرار دارد. در سال ۱۸ هق، عیاض ابن غنم، در ضمن فتح الجزیره، سروج را نیز فتح کرد. شهرت ادبی آن بجهت اینست که ابوزید سروجی، قهرمان مقامات حریری، اهل آنجا بوده است (در همین کتاب، اطلاعاتی در باب شهر آمده است).
سرو خاکی: ← پنجه‌گرگ.
سرو خمره‌ای: ← سرو کوهی؛ سور.
سرود، فارس، ← سردسیر.
سرو د پاسکو[1] (sero de pāsko)، شهر (جه ۱۹°۳۰۰)، قسمت مرکزی پرو. فرازای آن ۴°۲۶۰ متر است، و یکی از مرتفعترین شهرهای جهان میباشد. خشک و بیحاصل است، ولی معادن نقره‌ی آن (که در ۱۶۳۰ کشف شد) آنرا مشهور آفاق ساخت. از معادن وانادیوم نزدیک آن، ۸۰٪ وانادیوم جهان استخراج میشود.
سرود دسته‌ی ایگور یا **سرود سپاه ایگور،** نام منظومه‌ای حماسی درباره‌ی لشکرکشی (۱۱۸۵) ایگور سویاتاسلاویچ علیه کومانها، و یکی از نخستین آثار شایان توجه ← ادبیات روسی، از مؤلفی گمنام. ظاهراً در ح ۱۱۸۷ تألیف یافته است. در ۱۷۹۵ کشف شد. از نظر وحدت موضوع و توصیف (خاصه وصف طبیعت) جالب است.
سرود سپاه ایگور: ← سرود دسته‌ی ایگور.
سرود مذهبی: ← سرود نیایش.
سرود نیایش[2] (sorude niāyeš)، سرودی در مدح و ستایش ارباب انواع، خدا، قدیسین، یا قهرمانان. اینگونه سرودها، که اغلب وابسته به آداب دینی بوده است، یکی از قدیمترین صورت‌های شعر محسوب است، و متون مکشوف در اهرام مصر، مزامیر کتاب مقدس، وداهای هندیان و زند اوستای ایرانیان از جمله‌ی آنها میباشد. در یونان باستان، کلمه‌ی هومنوس (humnos) تا قرن ۶م قم بطور کلی به شعر اطلاق میشده، و سپس در مورد اشعار غنائی (مانند سرودهای هومر) و بعد به شعرهای مذهبی و اخلاقی (مانند سرودهای اورفئوسی) بکار رفته، و عاقبت به سرودهای مذهبی که مخصوصاً برای نیایش و پرستش سروده میشد اختصاص یافته است. لفظ ایمن[3] (imn) در زبان فرانسوی (بمعنی سرود نیایش یا سرود ملی)، لفظ هیم (him) در زبان انگلیسی (بمعنی سرود نیایش)، و غیره از همین کلمه‌ی هومنوس یونانی مأخوذ است.
نخستین سرودهای مذهبی مسیحیان عمدةً مقتبس از مزامیر و غزل غزلهای سلیمان بود. سرودهای لاتینی در قرن ۴م بسط یافت، و تا قرن ۱۶م سرمشق همه‌ی سرودهای مذهبی مسیحی بود. بین قرون ۹م و ۱۳م سرودهای مذهبی فراوان ساخته شد، که از سرایندگان معروف آنها میتوان قدیس آمبروسیوس، قدیس برنار، و قدیس توماس آکویناس را نام برد. با آغاز نهضت اصلاح دینی، سرودهای مذهبی نیز تحول یافت.
سرور: ← خزینة الاصفیاء.
سروری کاشانی (sorurie)، شهرت **محمد قاسم ابن حاج محمد کاشانی،** شاعر و لغت‌نویس ایرانی معاصر شاه عباس I صفوی. فرهنگ مجمع الفرس را بسال ۱۰۰۸ هق بنام آن سلطان تألیف کرد. در سال ۱۰۱۸ هق همان کتاب را تلخیص و به خلاصة المجمع موسوم کرد، و دیباچه‌ی آنرا بنام حاتم بیک اعتمادالدوله، وزیر شاه عباس، نوشت. در سال ۱۰۳۲ هق به هندوستان رفت و دربار شاه جهان را درک کرد. سپس قصد مکه کرد و در راه وفات یافت.
سرو زمینی: ← پنجه‌گرگ.
سروزیت[4] (seruzit، از فنس)، کربونات سرب، و یکی از مهمترین کانه‌های آن فلز. ماده‌ای است شکننده و بیرنگ یا به رنگ سفید یا خاکستری، و گاه مایل به زردی یا سبزی.
سروستان (sarvestān)، بخش (جه ح ۲۵°۰۰۰)، ج‌ش شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس). مشتمل بر سه دهستان حومه (سروستان)، کوار، و فرمشکان است. دهستان سروستان از غ به دریاچه‌ی مهارلو محدود میباشد. آب و هوای بخش معتدل است. مرکزش، **سروستان** (جه ۳°۲۵۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۹۰ کیلومتری ج‌ش شیراز قرار دارد. در ح ۹ کیلومتری ج‌غ آن بنای معظمی از سنگ و گچ، با گنبدها و اطاقها و دهلیزهای متعدد از عهد ساسانیان وجود دارد، که از آثار زمان بهرام گور است. مقبره‌ی شیخ یوسف سروستانی نیز نزدیک سروستان است.
سروش (soruš)، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، که در روز رستاخیز مأمور حساب و میزان است. سروش مظهر فرمانبرداری از اوامر اهورمزدا و نماد رضا و تسلیم است. موکل به روز هفدهم (موسوم به سروش) هر ماه شمسی است (← تقویم اوستائی). در ادبیات متأخر زردشتی، سروش پیک ایزدی و حامل وحی نیز هست، و از این رو با جبرئیل یکی دانسته شده است.
سروش، در دین یونان، ← وخش.
سروش اصفهانی (soruše esfahāni)، شهرت **میرزا محمد علی سدهی اصفهانی** (sedehie)، ۱۲۲۸-۸۵ هق، شاعر ایرانی عهد ناصری. پدرش قنبر علی نام داشت. شاعر در جوانی یک چند مسافرت کرد، و عاقبت در تبریز وارد دستگاه ناصرالدین میرزا ولیعهد شد، و به ستایشگری او پرداخت. بعد از جلوس ناصرالدین شاه به سلطنت، وی نیز به تهران آمد، و به لقب شمس‌الشعرا نائل گشت. سروش به سبک فرخی و ناصر خسرو و منوچهری شعر میگفت، و در تقلید سبک معروف به خراسانی مهارتی بسزا داشت. علاوه بر مدایح شاه و امرا، در مناقب علی ع و ائمه‌ی شیعه نیز قصاید و اشعار دارد. هنگام اشتغال و مأموریت عبداللطیف طسوجی به ترجمه‌ی کتاب الف لیلة و لیله، وی نیز مأمور شد برای اشعار عربی آن کتاب ترجمه‌هائی انتخاب یا نظم کند. مجموعه‌ای از اشعار مذهبی او بنام شمس المناقب چاپ شده است. همچنین دیوان او در ۲ جلد در تهران انتشار یافته است.
سروشنه: ← اشروسنه.
سروک، تنگ: ← سولک، تنگ.
سرو کوهی، درخت یا درختچه‌ی پیوسته‌سبز از نوع یونیپروس (*Juniperus*)، با میوه‌های ستاره‌ای و برگهای سوزنی یا پولکی. سرو کوتاه یا مخروطی یا خمره‌ای (*J. communis*) یا نوش (nuš) را در نیمکره‌ی شمالی برای آرایش باغها میکارند؛ میوه‌های آن برای معطر ساختن جین بکار میرود. چوب سرو سرخ امریکائی (*J. virginiana*) را برای ساختن جعبه بکار میبرند؛ روغن آن در پزشکی و عطرسازی مصرف میشود. بعضی اقسام سرو کوهی در ایران باسامی ارس (ars)، پیرو (piru)، عرعر، مای‌مرز (māymarz)، و ورس (vars) معروف است.
سرولایت (sar.velāyat)، بخش (جه ح ۵۰°۲۷۰؛)، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ مشتمل بر ۴ دهستان حومه (سرولایت)، اربقائی، بارمعدن، و ماروسک؛ مرکزش چکنه‌ی علیا. کوهستانی است. در مسیر راه آهن و راه شوسه‌ی تهران-مشهد است. معدن فیروزه دارد.
سروم[5] یا **سرم** (هر دو serom؛ از فنس)، مایعی کاهی‌رنگ که در بستن خون از آن جدا میشود (پیش از بستن خون، مایع خون پلاسما خوانده میشود). سروم مرکبست از آب، آلبومین، گلوبولینها، هورمونها، و آنزیمها. سروم را برای بعضی کارهای طبی از خون جدا میکنند. سروم انسان سالم را گاه برای رفع شوک یا جبران مایعات تلفشده‌ی بدن بکار میبرند. سروم حیواناتی که بوسیله‌ی تزریق باکتری یا زهرابه‌ی معینی ایمنی یافته‌اند، و نیز سروم اشخاصی که در حال نقاهت پس از بیماریهای عفونی هستند، دارای پادتنهائی میباشد. اینگونه سرومها را برای حصول ایمنی در مقابل بیماری معین به اشخاص سالم تزریق میکنند. ← واکسن.
سروم راستگوئی[6] (serome rāstgu'i)، شهرت داروئی از داروهای گروه معروف به باربیتوریکها (bārbiturik.hā؛ از فنس). داروهای این گروه از مشتقات اسیدی بنام اسید باربیتوریک هستند، و اغلب آنها خواب‌آوری قوی و گاه خطرناک میباشند. سروم راستگوئی، که نام دیگرش پنتوتال[7] (pentotāl) است، اگر در داخل ورید تزریق شود حالت خواب مغناطیسی در شخص ایجاد میکند، و در این صورت شخص ممکن است چیزهائی را که فراموش کرده یا سعی در مکتوم داشتن آنها دارد اظهار کند. پنتوتال را در بعضی از کشورها برای اقرار گرفتن از جنایتکاران بکار میبرند، ولی در بعضی ممالک به این گونه اعترافات ترتیب اثر نمیدهند. استعمال مهمتر آن بعنوان داروی بیحسی و برای درمان بعضی از بیماریهای روانی (مانند نسیان، تقسیم خاطر، و اختلال اعصاب) میباشد. ← نارکوآنالیز.
سرون، ده: ← فهلیان.
سرون، کوه: ← ماترهورن.
سرو ناز: ← سرو.
سروندان (sarvandān)، ده (جه ۱°۲۸۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی

(۱)Cerro de Pasco (۲)hymn (۳)hymne (فنس) (۴)cerussite (۵)serum (۶)truth serum (۷)pentothal

شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۵ کیلومتری ش رشت.

سروومکانیسم[1] (servo.mekānism؛ از فنس) یا باختصار **سروو** (servo)، دستگاه کنترول خودکار که در آنْ عملِ یک اسباب پرقدرت قهراً از فرمان یک اسباب کم‌قدرت پیروی میکند. اسباب پرقدرت را عضو کنترول‌شده (یا مهارشده) میخوانند، و معمولا کمیتی که میخواهند آنرا کنترول (مهار) کنند وضع یا سرعت این اسباب میباشد. اسباب کم‌قدرت را دستگاه فرمان یا مأخذ مینامند؛ فرمان، یا پیامهای صادر از این دستگاه، حالت مطلوب را معین میکند، و عضو کنترول‌شده قهراً از این فرمان پیروی میکند تا نتیجه مطابق آنچه مطلوبست درآید. سروها یکی از دو نوع دستگاه کنترول میباشند (نوع دیگر را معمولا دستگاه تنظیم‌کننده مینامند). خاصیت عمده‌ی سروها، که آنها را از دستگاههای تنظیم‌کننده ممتاز میسازد، اینست که در سروو عمل عضو کنترول‌شده را جبراً تابع تفاوت یا خطای بین حالت مطلوب (فرمان) و حالت موجود قرار میدهند. دستگاههای تنظیم‌کننده (مانند دماپای معمولی)، بی‌توجه به تغییراتِ درداده، بازداده‌ی ثابتی را تأمین میکنند. اما در همه‌ی سروها، مقتضیات فرمان پیوسته یا متناوباً با حالت عضو کنترول‌شده مقایسه میشود، و اگر خطائی در کار باشد، دستگاه در اصلاح آن اقدام میکند. این خاصیت "احساس" خطا از خواص مهم سروها است، که عمل بسیار دقیق آنها را در شرایط گوناگون مقدور میسازد، و بمناسبت وسیله‌ی تأمین این منظور است که سروها را دستگاههای کنترول فیدبکی (← فیدبک) هم میخوانند. توضیح آنکه در همه‌ی سروها، مشخصات بازداده، بمنظور مقایسه با فرمان، به دستگاه پس‌خورانیده میشود (← فیدبک) تا اطلاع در باب خطا بدست آید. این اطلاع، بعنوان پیام برای بکار انداختن یک فزونساز و اِعمال کنترول مطلوب بکار میرود. بنا بر این، هر سروومکانیسم اساساً مشتمل است بر یک عضو حساس، یک فزونساز، و یک سروموتور (servo.motor). عضو حساس خطا را معین میکند. پیامی که بواسطه‌ی عضو حساس فرستاده میشود بوسیله‌ی فزونساز تقویت میشود، و سروموتور را در جهتی بکار میاندازد که خطا را حتی الامکان به صفر نزدیک سازد. قسمتهای احساس‌کننده‌ی خطا و فزونساز را معمولا مغز یا مرکز عصبی سروو میخوانند. سروومکانیسم را میتوان برای تنظیم هر کمیت فیزیکی (از قبیل دما، وضع زاویه‌ای، سرعت، یا شتاب) و نگاه داشتن آن در حد مطلوبی بکار برد. جزء حساس ممکن است ژیروسکوپ، دماسنج، پیل نورابرقی (← نورابرق)، یا هر اسباب دیگری باشد که در مقابل تغییرات فیزیکی عکس العمل نشان میدهد. فزونساز معمولا الکترونیکی است، ولی فزونسازهای مغناطیسی و آبی و هوائی نیز بکار میروند. سروموتور عموماً یک موتور برقی یا یک پیستون آبی است، ولی انواع دیگر نیز دارد. اساس عمل فیدبک را میتوان از مثال ساده‌ای درک کرد، و آن اطاق درس مدرسه است. در اینجا، متن کتاب درسی در حکم فرمان است؛ معلم مغز دستگاه و شاگرد عضو کنترول‌شده میباشد (شکل را ملاحظه کنید). کمیت کنترول‌شده عبارتست از میزان

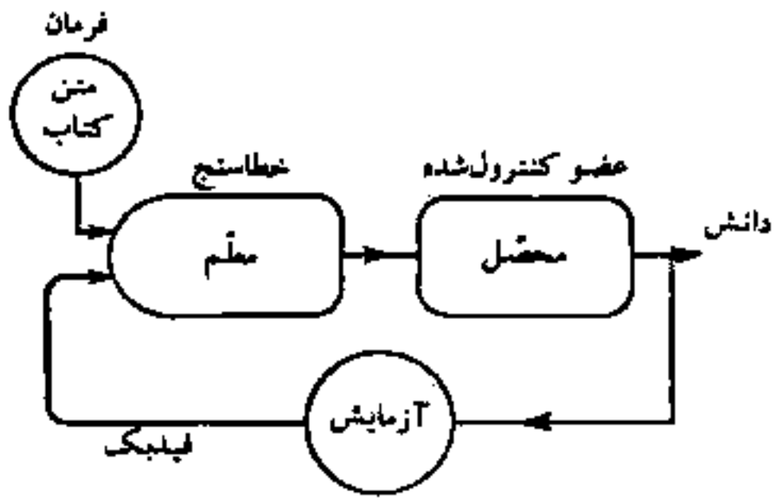

تصویر فیدبک در اطاق مدرسه

آنچه محصل از کتاب فهمیده است. اگر روش تعلیم و تعلم این باشد که معلم متن کتاب را شرح دهد، و محصل فقط به گوش دادن اکتفا کند، معلم هیچ وسیله‌ای برای تشخیص اینکه محصل درس را واقعاً فهمیده است یا نه نخواهد داشت. بهمین جهت است که موضوع امتحان در کار میآید، که بدان وسیله "فیدبک"هائی به معلم میرسد، و او از روی آنها تشخیص میدهد که محصل تا چه حد درس را فهمیده است. اگر خطائی در فهم مطالب باشد، معلم به اصلاح آن میپردازد. از موارد استعمال سروومکانیسم، که نمونه‌ای از موارد مشابه است، درآوردن تلسکوپهای عظیم صد تنی است به وضع مطلوب با حرکت دادن یک دسته‌ی کوچک. راصد دسته را به زاویه‌ی معینی میگرداند، و موتور بزرگی تلسکوپ را تقریباً به همان زاویه حرکت میدهد. برای اینکه تلسکوپ درست در امتداد منظور واقع شود، جزء حساس سروو وضع تلسکوپ را با وضع دسته "مقایسه میکند"، و سپس، بوسیله‌ی فزونساز، سروموتور را بکار میاندازد، تا اختلاف دو امتداد را از بین ببرد. دن هواپیماهای با خلبان خودکار، درداده عبارت است از مسیر مطلوب، و جزء حساس یک ژیروسکوپ است، و سروموتور سکان را چنان بکار میاندازد که از مسیر مطلوب منحرف نشود.

از مثالهای مذکور معلوم میشود که سروومکانیسمها دو خصوصیت اصلی دارند، (۱) پیامهای ضعیفی را ممکن است بکار بست تا بازداده‌های بسیار نیرومندی را کنترول کنند؛ (۲) ممکن است درداده و بازداده از لحاظ فیزیکی، بسیار با یکدیگر متفاوت باشند. سروومکانیسمها برای بهبود صحت و اطمینان و ایمنی کارهای مهندسی و صنعتی بصورت وسیعی مورد استعمال پیدا کرده اند. تحقیق نظری سروومکانیسم اساس سیبرنتیک میباشد. نیز ← اتوماسیون؛ روبوت.

سروِیزن (sarvizan)، دهستان (جم ح ۱۴۹۰؛)، ش بخش ساردویه، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی، سردسیر است. مرکزش، باب بیدان (bāb bidān) (جم ۱۸۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۲۵ کیلومتری جش ساردویه است.

سروین[2]، **ویلیام** (wilyām səroyən)، ۱۹۰۸–، درام‌نویس امریکائی و نویسنده‌ی داستانهای کوتاه. آثارش مشتمل است بر نمایشنامه‌های هنگام زندگی تو (۱۹۳۹) و دل من در کوهستانها است (۱۹۳۹)، و رمانهای کمدی انسانی (۱۹۴۲)، و پسران و دختران با هم (۱۹۶۳).

سرهند (serhend)، بهنه‌زمینی در پنجاب، هند، مشتمل بر قسمت ل‌ش دشت بین رودهای جمنا و ساتلج، بوسیله‌ی کانال سرهند (افتتاح در ۱۸۸۲) آبیاری میشود. شهر کوچک **سرهند** از زمان اسکندر مقدونی سابقه دارد. در دوره‌ی سلطنت مغول در هند از شهرهای معتبر بود. در زمان ریاست بنده بر سیخها (← سیخ)، سیخها آنرا با خاک یکسان کردند، و ساکنینش را اعم از زن و مرد و پیر و جوان بقتل رسانیدند.

سرهنگ عیاران، رئیس عیاران، ← عیاران.

سری ابن منصور: ← ابوالسرایا.

سریان (sarayān) در لغت عبارتست از حرکت در شب، و چون حرکت در شب پنهانی است، مجازاً هر نوع حرکت ناپیدا و نامحسوس نیز سریان خوانده میشود. مثلا حرکت و پیشرفت ریشه‌ی گیاه در خاک و حرکت خون در رگ به سریان تعبیر میشود. آنچه حرکتش ناپیدا و سریانی است ساری خوانده میشود؛ بهمین سبب، بیماریهای واگیر را که گوئی بطور ناپیدا و غیر محسوس حرکت میکنند، و از بیمار به سالم منتقل میشوند، امراض ساریه میخوانند.

از همین اصل است لفظ سریه (sariyye) [جمعش سرایا (sarāyā)]، که عبارتست از دسته‌ای از سپاه که بطور مخفی و پنهانی، مثلا بقصد شبیخون، بجائی میرفته‌اند؛ چنانکه در تاریخ جنگهای پیغمبر، به آنگونه جنگها که پیغمبر خود با دسته‌های گسیل‌شده همراه نبوده است، و بهمین سبب، حرکت آنها غالباً ناپیدا بوده است، سریه میگفته‌اند؛ در مقابل، غزوه (← غزوات) بقصد جنگ و غارت مشرکین انجام میشده است، و حرکت آشکارا بوده است. تعداد افراد سریه از ۳ تا ۵۰۰ نفر بوده است.

سریانی[3] (soryāni) [منسوب به سوریه]، یکی از ← زبانهای سامی که در حقیقت یکی از صورتهای زبان آرامی است (← زبان، جدول). پس از نفوذ اسکندر مقدونی در شرق نزدیک، زبان یونانی خاصه در شهرها جایگزین زبان آرامی گردید، و از آن ببعد زبان اخیر فقط بعنوان زبان محلی باقی ماند، و لهجه‌ها و صورتهای متنوع از آن پدید آمد، که یکی از آنها زبان سریانی است، که از آرامی متداول در لغ بین النهرین خاصه در اطراف ادسا ناشی شد. پس از نفوذ مسیحیت در این ناحیه، آرامیان مسیحی خود را به سوریه منسوب کردند، و اصطلاح آرامی به آرامیان بت‌پرست تخصیص یافت، و بدینگونه، اصطلاح سریانی برای این صورت زبان آرامی پدید آمد. زبان سریانی در قرون اولای بعد از میلاد مسیح بسرعت در سراسر سوریه و بین النهرین غربی انتشار یافت. پس از شقاق بزرگ قرن ۵م، زبان سریانی همراه با مذهب نسطوری بجانب شرق انتقال یافت، و از آسیای مرکزی تا چین و هند رسید. پس از فتوحات عرب در شرق نزدیک در قرن ۷م، بتدریج زبان عربی جایگزین زبان سریانی شد، و زبان سریانی عمدةً زبان دینی

(۱) servomechanism (۲) Saroyan (۳) Syriac

کلیسای سریانی گردید، ولی لهجه‌های سریانی در بعضی نقاط دورافتاده باقی ماند. هنوز هم در بعضی نقاط زبان سریانی بعنوان لهجه‌ی بومی محلی باقی است؛ از آن جمله است در نزد مسیحیان مالابار هند، آسوریهای ایران (در اطراف دریاچه‌ی رضائیه)، و نزد سکنه‌ی کوههای کردستان و مجاورت موصل در خاک عراق، و در کشمت (شیکاگو و میشیگان).

آثاری که از زبان سریانی باقی مانده بیشتر مربوط به مسیحیان سریانی‌زبان است. زبان سریانی از اوایل ظهور دین مسیح زبان کلیسای شرقی گردید، و آثار ادبی مذهبی مسیحی باین زبان فراهم شد. ترجمه‌ی سریانی کتاب عهد عتیق احتمالا در آخر قرن دوم صورت گرفته است. از سریانی‌زبانهای معروف قرن ۲م طاطیانوس صاحب دیاتسرون و ابن دیصان را میتوان نام برد. در نتیجه‌ی شقاق بزرگ قرن ۵م، نسطوریها از ادسا طرد شدند (۴۵۷)، و دبستان ایرانی تعطیل شد (۴۸۹)، و نسطوریها مدرسه‌ای در نصیبین دایر کردند. این شقاق نه فقط ادبیات سریانی را از بین نبرد، بلکه مشوق فضلا و نویسندگان شد، و ادبیات سریانی در قرون ۵م و۶م به اوج خود رسید.

توجه مسیحیان سریانی صرفاً معطوف به آثار مذهبی نبود بلکه، تحت نفوذ تمدن یونانی، آثار تاریخی و علمی و ادبی نیز پدید آمد، و بعضی از آثار یونانی بزبان سریانی ترجمه شد، و این زبان برای بیان مطالب فلسفی و علمی رسائی یافت. در عصر علمی اسلامی، بعضی از آثار یونانی بواسطه‌ی زبان سریانی به عربی ترجمه شد.

آثار سریانی از لحاظ تاریخ ایران اهمیت دارد. مانی کتابهای مشهور خود را بزبان سریانی نوشته است.

سریزد (saryazd)، ده (جم ۱٬۴۲۵ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم، 10 کیلومتری ش مهریز.

سری سقطی (sariyye saqati)، مکنی به **ابو الحسن**، ف ۲۵۱ هق، صوفی و عارف مشهور بغداد. وی مرشد و خال جنید بغدادی و از مشاهیر محققان صوفیه بود، و از زهد و پرهیز او در کتابهای صوفیه داستانها آمده است. گویند در آغاز حال تجارت داشته است، و بسبب عروض حال و جذبه، دارائی خود را همه بفقرا بخشیده است. وی در عرفان و توحید سخنان بلند داشته است، و در بغداد بسن ۹۸ سالگی درگذشته است. تاریخ وفات او را در سنه‌ی ۲۴۵ و ۲۵۰ و ۲۵۳ و ۲۵۷ هق نیز ضبط کرده‌اند، و سال ۲۵۱ ظاهراً درست‌تر است.

سریش (seriš)، گیاهی از نوع آسفودلوس (*Asphodelus*) از تیره‌ی سوسنیها، که بی‌ساقه و دارای گلهای خاردار و ریشه‌ی ضخیم است. ریشه‌ی آن چون خشک و نرم شود در آب خمیری چسبنده میسازد. سریش صحافی از جنس *A. sphaerocarpus* است.

سریش‌آباد (serišābād)، ده (جم ۲٬۹۲۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان اسفندآباد، شهرستان قروه، استان کردستان، ۹ کیلومتری ل قروه.

سریشم ماهی[1] (serišome māhi)، ماده‌ی ژلاتینی که از کیسه‌ی شنای سگ‌ماهی، ماهی روغن، و ماهیهای دیگر بدست میآید. در روسیه، کشمت، کانادا، برزیل، اندونزی، جزایر هند غربی، و مانیل ساخته میشود. در صاف کردن شراب و آبجو، ساختن ژله، و تهیه‌ی بعضی از مشمعها و چسبها بکار میرود.

سریع، بحر (sari')، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار دو بار مفتعلن مفتعلن فاعلات (از اصل مستفعلن مستفعلن مفعولات بزحاف طی و وقف) پدید آید (← پایه؛ دایره)، مانند (نظامی)،

پیرزنی را ستمی درگرفت
دست زد و دامن سنجر گرفت

(– U U – /– U U – /– U – .).

سریناگار، کشمیر، ← شریناگار.

سرینگپتم[2] (seringapatam)، شهر (جم ح ۱۱٬۰۰۰)، ایالت میسور، جنوب هند، بر جزیره‌ای در رود کاوری. در قرون ۱۷م–۱۸م پایتخت میسور بود. تیپو سلطان در آن مسجدی بزرگ، کاخی تابستانی، و مقبره‌ای بنا نهاد. پس از وی، شهر بدست انگلیسها افتاد (۱۷۹۹)، و رو به انحطاط و ویرانی گذاشت.

سریوم[3] (seriom) [بنام سیارک سرس]، عنصر فلزی از دسته‌ی خاکهای کمیاب (علامت شیمیائی Ce. نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید)، رنگش شبیه آهن است. قابلیت مفتول شدن و تورق دارد. رطوبت آنرا تیره میکند. اگر آنرا حرارت دهند، با شعله‌ی درخشانی میسوزد، و اکسیدی فروزنده تشکیل میدهد که در ساختن توری چراغ بکار میرود. بعضی از ترکیباتش در طب استعمال میشود. با سایر فلزات تشکیل آلیاژ میدهد. سریوم در ۱۸۰۳ شناخته شد، ولی فلز خالص در ۱۸۷۵ بدست آمد.

سریون، کوه، ← حرمون، جبل.

سری ویجایه، ← سوماترا.

سریه: ← سریان؛ غزوات.

سزار (sezār)، ← قیصر.

سزاری، عمل: ← سزارین.

سزارین (sezārian) یا **عمل قیصری** یا **سزاری** (sezāri)، بیرون آوردن بچه از زهدان از چاکی که روی جدار شکم میدهند. در افسانه است که رستم زال و پولیوس قیصر باین ترتیب بدنیا آمده‌اند. نام آن از نام قیصر مذکور گرفته شده است.

سزان[4]، **پول** (pol sezān)، ۱۸۳۹–۱۹۰۶، نقاش بزرگ فرانسوی و از برجسته‌ترین شخصیتهای هنر نوین فرانسه؛ مت اکس‌آن‌پرووانس. در آغاز کار از بسیاری از استادان قدیم متأثر بود. به پاریس رفت، و در آنجا با پایه‌گذاران مکتب امپرسیونیسم آشنا شد. از پیسارو برای اولین بار بطور مرتب تعلیم نقاشی گرفت (بخصوص در نقاشی از طبیعت). امیل زولا، که از کودکی با وی دوست بود، او را نزد مانه برد. استقلال رفتار دوستان جدید و شور و سودای آنان به دلش نشست. دوستان امپرسیونیست وی او را به نواحی خرم اطراف پاریس بردند، و با تابش نورهای گوناگون روز، و وزش باد بر آنها، و لرزش برگها، و گردش سایه‌ی ابرها بر زمین و بامهای سرخ آن نواحی آشنا کردند. با کومک آنها، کم کم خود را از نفوذ کوربه، دومیه، دلاکروا، و حتی روبنس، ورونزه، و میکلانژ، که مدت ۱۵ سال گریبانگیرش بود، آزاد ساخت. از دوستان امپرسیونیست آموخت که نباید خود را مجبور به قبول شیوه‌های استادان بزرگ بداند، بلکه باید آنها را برای آنچه خود میخواهد بیان کند گواه بگیرد. در ۱۸۷۴، در نمایشگاه امپرسیونیستها، کارهای خود را به نمایش گذاشت. اما نه شیوه‌ی امپرسیونیستها او را کاملا راضی میکرد، نه روش طرفداران مکتب قدیم. در سال ۱۸۷۹، که به اکس‌آن‌پرووانس بازگشت، هنوز درست نمیدانست که سالهای پاریس تا چه حد کار و اندیشه‌ی او را دگرگون ساخته است. روشنائی و آسمان پاک جنوب فرانسه، و سایه‌های تند هندسی آنجا، سزان را برمی‌انگیخت که مطالب را ساده‌تر ببیند و ساده‌تر بیان کند. عادت داشت بگوید که "همه‌ی شکلهای طبیعت را میتوان بشکل مخروط یا استوانه یا کره خلاصه کرد". البته مقصودش این بود که اشکال طبیعی بسوی اشکال هندسی گرایش دارند. همین فکر، و تلاشی که سزان برای مجسم کردن آن در نقاشی بکار بست، راه را بطرف مکتب کوبیسم، و مآلا مکتب نقاشی آبستره، باز کرد. سزان شخصاً به این سو گرایش داشت، ولی عملا یکسره تسلیم آن نشد. اما بهر حال، سبک بدیع و مهمی که بوجود آورد در نحوه‌ی کار نقاشان بعد از او تأثیر عمیق داشت. خصیصه‌ی اصلی کار او بکار بردن رنگهای زنده و روشن است، در عین اینکه کوشیده است به سایه‌ها و طرح اشکال عمق ببخشد، و باین ترتیب، بتواند بهترین جنبه‌های مکتب امپرسیونیسم را با هنر والای قدیم پیوند دهد. هم در کار رنگ روغن توفیقش عظیم بود، هم در کار آب‌رنگ. در ساختن دورنما و طبیعت بیجان استادیش به اوج خود میرسید (بخصوص اوقاتی که از زادگاه خود، پرووانس، دورنما میساخت؛ در برخی ازین دورنماها بدنهای لخت گنجانده است). صورتهائی که ساخته است نیز مستحکم و استادانه است. سزان فقط گاهی از پرووانس به پاریس میآمد، و بیشتر وقتش را با نقاشیهای ورونزه، کوربه، و روبنس میگذرانید. چند بار نیز به فلاندر و هلند رفت. از ۱۸۹۹ ببعد دیگر پرووانس را ترک نکرد. اهمیت سزان بعنوان پایه‌گذار و راهنمای نهضتی تازه در نقاشی تا سال ۱۹۰۴، یعنی دو سال پیش از مرگش، آنچنان که باید مسلم نشده بود. نمایشگاهی که درین سال از کارهای او برپا شد، موقعیت حساس او را در تاریخ نقاشی مسلم ساخت.

سزیوم[5] (seziom؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب نرم و نقره‌فام (علامت شیمیائی Cs. نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید). بااثرترین فلزات و از دسته‌ی فلزات قلیائی است. در هوا با چنان سرعت و شدتی کدر میشود، که آنرا در نفت نگاه میدارند. بسبب فعالیت شیمیائیش، در طبیعت هرگز بحالت آزاد یافت نمیشود؛ کلرور سزیوم بمقدار کم همه جا وجود دارد. سزیوم در ۱۸۶۰ بوسیله‌ی بونزن و کیرشهوف کشف شد.

س. ژ. اس.: ← سلسله‌ی سگت.

سس (ses)، گیاه بی‌برگ انگل از نوع کوسکوتا

(۱)isinglass (۲)Seringapatam (۳)cerium (۴)Cézanne (۵)cesium

(*Cuscuta*)، با گلهای ریز. آفت گیاهان مختلف مخصوصاً گیاهانی است که ساقه‌های نرم دارند، مانند خیار، خربزه، درخت مو، و غیره. برانداختن آن، بسبب دانه‌های ریزش، بسیار مشکل است. از اقسامش کشوث (kašus) و افتیمون است.

سستوس[1] (sestos)، شهری باستانی در تراکیا، بر باریکترین قسمت تنگه‌ی داردانل، در نقطه‌ی مقابل شهر آبیدوس. آیولیها آنرا بنا نهادند. در اینجا خشیارشای I، برای عبور دادن ارتش خود، دستور داد پلی با قایق بر فراز تنگه بستند. مدتی در تصرف ایرانیان بود، ولی در ۴۷۸ ق‌م، پس از محاصره‌ای طولانی، بدست یونانیان افتاد. بعدها جزء امپراطوری آتن شد. آنرا صحنه‌ی افسانه و عشق هرو و لئاندروس میشمارند.

سسشو[2] (sesšu)، نقاش ژاپنی و روحانی بودائی از فرقه‌ی زن، در ژاپن نقاشیهای بدیع و جسورانه‌ی او شهرت بسیار یافت، سپس از وی دعوت شد که برای تزیین کاخی به چین برود، پس از بازگشت (۱۴۶۹) به ژاپن، از امتیازاتی که دربار ژاپن به او میداد درگذشت، و در معبدی روستائی ساکن شد تا به وظائف مذهبی خود بپردازد، اما، در عین حال، به نقاشی کردن و تعلیم نقاشی ادامه داد، و سرانجام یکی از مشهورترین نقاشان ژاپن شد. در صومعه‌های مختلف نقاشیهای دیواری از خود بجای گذاشت. پاراوانهای شش‌لتی بسیاری را تزیین کرد.

سسکتون[3] (saskətun)، شهر (جم ۹۵٬۵۲۶)، ج سسکچوان مرکزی، کانادا، بر رود سسکچوان جنوبی، و لغ رژینا. پس از تأسیس (۱۸۹۰) راه آهن بسرعت توسعه یافت. مرکز عمده‌ی صنعت و تجارت و توزیع سسکچوان شمالی و مرکزی است. دانشگاه سسکچوان در آنجا واقع است.

سسکچوان[4] (saskacevān)، ایالت (سطح خشکی ۵۷۰٬۲۷۰ کم‌، سطح کل ۶۵۱٬۹۰۰ کم‌، جم ۹۲۵٬۱۸۱)، غ کانادا، در مرکز ایالات چمنی؛ کرسی آن رژینا. از شهرهای دیگرش پرینس البرت و سکتون است. شبکه‌ای پیچیده و درهم از رودها و دریاچه‌ها آنرا زهکشی میکنند، و در لغ (از طریق دریاچه‌ی اثبسکا) به رود مکنزی، و در ش به رود چرچیل میریزند. کشف پچبلند این ایالت را مخزن اورانیوم کانادا گردانیده است. مواد معدنی سرشار دارد (مس، روی، طلا، زغال سنگ، نفت، و گازهای طبیعی).

سفیدپوستان اول بار در اواخر قرن ۱۷م آنرا پوییدند. بعدها به دست شرکت شمال غرب و شرکت خلیج هودسن افتاد، در ۱۸۶۹ دولت کانادا آنرا از شرکت اخیر خرید. شورش (۱۸۸۴–۸۵) ل. ریل در اینجا روی داد.

سسکچوان[4]، رود ج‌غ و ج قسمت مرکزی کانادا، که از کوههای روشوز سرچشمه میگیرد و به دریاچه‌ی وینیپگ میریزد. مسیر علیای آن به دو شعبه، **سسکچوان جنوبی** (۱٬۳۹۰ کم) و **سسکچوان شمالی** (۱٬۲۲۰ کم)، منقسم میگردد، و طول رود پس از التقای شاخه‌هایش (در ش شهر پرینس البرت، ایالت سسکچوان) ۵۵۰ کم است.

سسوستریس، شاهان مصر، ← سنوسرت.

سسه[5]، **برنار** (bernār sese)، ف ۱۳۱۴، روحانی فرانسوی و اسقف پامیه (ج فرانسه). پاپ بونیفاکیوس VIII او را برای اعتراض به اقدامات فیلیپ IV فرانسه بر ضد کشیشان به نمایندگی نزد فیلیپ فرستاد (۱۳۰۱). پس از بازگشت به پامیه، چون تحریکاتی بر ضد شاه میکرد، توقیف شد. این امر کشمکش و دشمنی میان پاپ بونیفاکیوس VIII و فیلیپ را تشدید کرد.

سسیل[6]، **ادگر الجرنن رابرت** (edgər aljərnən rābərt sesil)، ملقب به (اولین) **وایکاونت سسیل آو چلوود** (vāykānt sesil āv cel-wud)*، ۱۸۶۴–۱۹۵۸، از رجال سیاسی انگلستان. چند بار به وزارت رسید، و از طرفداران ثابت‌قدم و خستگی‌ناپذیر سیاست همکاریهای بین‌المللی برای حفظ صلح بود. با و. ویلسن و ی. ک. سمائس در تشکیل جامعه‌ی ملل مجاهدت و همکاری کرد. جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۳۷ به او اعطا شد.

سسیل[6]، **رابرت** (rābərt sesil)، ملقب به (اولین) **ارل آو سالزبری** (ērl āv sālzbəri)*، ۱۵۶۳–۱۶۱۲، سیاستمدار انگلیسی؛ پسر ویلیام سسیل ملقب به (اولین) بارون برلی. بعد از مرگ پدر، وزیر اعظم الیزابت I شد (۱۵۹۸). پس از برافتادن (۱۶۰۱) ارل آو اسکس، محرمانه وارد مذاکره با جیمز VI اسکاتلند گردید، و راه نیل او را بسلطنت انگلستان پس از مرگ الیزابت هموار کرد. پس از جلوس جیمز نیز بر سر کار بود، و از ۱۶۰۸ تا آخر عمر عملا حکومت را در دست داشت.

سسیل[6]، **رابرت آرثر تالبت گسکوین-** (rābərt ārthər tālbət gaskoyn-sesil)، ملقب به (سومین) **مارکوئس آو سالزبری** (mārkues āv sālz-bəri)*، ۱۸۳۰–۱۹۰۳، سیاستمدار محافظه‌کار انگلیسی. در دولت دیزریلی وزیر خارجه شد (۱۸۷۸)، و همان سال همراه او به کنگره‌ی برلین رفت. پس از مرگ دیزریلی، رهبر حزب محافظه‌کار شد. سه بار نخست‌وزیر بود (۱۸۸۵–۸۶، ۱۸۸۶–۹۲، ۱۸۹۵–۱۹۰۲)، و اغلب خود سمت وزیر امور خارجه را داشت. وی از مخالفین سرسخت گلادستون بود.

سسیل، قدیسه: ← سیسیلیا، قدیسه.

سسیل، ویلیام: ← برلی، (اولین) بارون.

سش[7] (seš؛ فنس) یا **ماهی مرکب** (māhie morak-kab)، جانور نرمتن دریائی با ده بازوی دارای بادکش. پوستش ضخیم است، و صدف آن بصورت یک صفحه‌ی شاخی داخلی درآمده. چشمان بسیار بزرگ دارد. در هنگام خطر، مایعی سیاهرنگ در آب پراکنده میکند که مرکب چین اصل را چینیان از آن میساختند. نیز ← سپیا.

سطح[8] (sath)، در اصطلاح هندسه‌ی مقدماتی، حد جسم. (مفهوم سطح از مفاهیم اساسی هندسه است، ولی در هندسه‌ی مقدماتی تعریف مقنعی ندارد.) سطح ضخامت ندارد، و به خودی خود دارای دو بعد میباشد، ولی در تصور عادی ما همواره جایگزین در فضای سه‌بعدی است. بیشتر سطوح دو رویه دارند، ولی سطوح دارای یک رویه نیز وجود دارد (مانند نوار موبیوس. ← توپولوژی).

ساده‌ترین اقسام سطوح **صفحه** است. سطح ممکن است بسته و متناهی باشد (مثل کره) یا نامتناهی (مثل صفحه). از حرکت یک خط (موسوم به مولّد)، در شرایطی، سطح حادث میشود. مثلا از حرکت خط مستقیمی که تابع شرایط مناسب باشد سطح خطاخته، و از دوران یک منحنی در حول یک محور سطح دوار حادث میشود. بعضی از منحنیات مرسوم بر یک سطح اهمیت خاص دارند (مثلا ← ژلودزیک)، از منحنیات مهم واقع بر سطوح دوار مدارات و نصف النهارات آنهاست. از یک نقطه‌ی عادی از یک سطح میتوان یک صفحه بر آن مماس کرد (صفحه‌ی مماس). خطی را که از نقطه‌ی تماس بر صفحه‌ی مماس عمود شود قائم بر سطح از آن نقطه خوانند. نیز ← شعاع انحنا.

در هندسه‌ی تحلیلی فضای سه‌بعدی، سطح را مکان هندسی نقاطی تعریف میکنند که مختصات آنها در معادله‌ی مشخصی (معادله‌ی سطح) صدق کنند. سطوح را بر حسب نوع معادله‌ی آنها طبقه‌بندی میکنند. سطحی را که معادله‌ی آن جبری باشد سطح جبری خوانند. در دستگاه مختصات قائم، هر معادله‌ی درجه‌ی اول (مثلا $۲x + ۳y - z = ۵$) صفحه‌ای را نمایش میدهد، و معادله‌ی درجه‌ی دوم سطوح درجه‌ی دوم را، که کره از آن جمله است.

سطح انفصال: ← زمین، III.

سطح ایستابی[9] (sathe istābi)، سطحی که زیر آن خلل و فرج زمین از آب اشباع شده باشد. آب باران که به سنگپوش متخلخلی میریزد، از خلل و فرج آن پایین میرود تا به طبقه‌ی نفوذناپذیری مانند لایه‌ای از رس یا هر سنگبستر نفوذناپذیری مثل سنگ رستی یا گرانیت برسد. در این صورت، آب خلل و فرج قسمت تحتانی سنگپوش را پر میکند. بتدریج که آب باران بیشتر میشود، خلل و فرج قسمت پایین سنگپوش بیش از پیش "اشباع" (یعنی از آب پر) میشوند. آبی که در این قسمت تحتانی اشباع‌شده جمع میشود آب زیرزمینی است، و تراز فوقانی آن

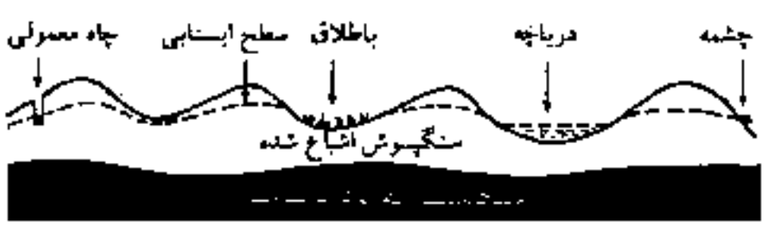

سطح ایستابی در نواحی پست و بلند

سطح ایستابی میباشد. بالای سطح ایستابی، بیشتر خلل و فرج سنگپوش را هوا پر کرده است. عمق سطح ایستابی، از جائی به جای دیگر، با ضخامت سنگپوش، شیب زمین، و مقدار بارش تغییر می‌کند. در بیابانها ممکن است ریزش چندان نباشد که سطح ایستابی تشکیل شود. در فاصله‌ی میان بارانها، سطح آب رفته رفته از راه تبخیر در هوا و راه یافتن به آبگیرها و چشمه‌ها و دریاچه‌ها، و نیز از طریق جذب شدن بوسیله‌ی گیاهان، پایین میرود. در دره‌ها سطح ایستابی در عمقی کمتر از نقاط کوهستانی قرار دارد، و ممکن است در بالای

(۱)Sestos (۲)Sesshu (۳)Saskatoon (۴)Saskatchewan (۵)Saisset (۶)Cecil (۷)squid (۸)surface (۹)water table

سطح زمین قرار گیرد، و تشکیل دریاچه، چشمه، یا باطلاق بدهد.

سطح خطساخته[1] (sathe xat.sāxte)، سطحی که بتوان آنرا از حرکت یک خط مستقیم (موسوم به مولد) تابع شرایط مناسب احداث کرد. ساده‌ترین نوع آن صفحه است. سطوح استوانی و مخروطی نیز خطساخته اند (برای توضیح و تصویر ← استوانه؛ مخروط). از انواع سطوح درجه‌ی دوم، علاوه بر اقسام استوانه و مخروط، هذلولیوار یکپرده‌ای و سهمیوار هذلولوی سطوح خطساخته اند (برای تصویر ← سطوح درجه‌ی دوم). دو سطح اخیر دارای این امتیازند که از هر نقطه‌ی آنها دو خط مستقیم (تماماً واقع بر سطح) میگذرد، و بعبارت دیگر، بر هر یک از این دو سطح دو خانواده خط مستقیم موجود است، که سطح را میتوان بوسیله‌ی هر یک از آنها احداث کرد. چنین سطحی را سطح مضاعفاً خطساخته[2] گویند. از سطوح خطساخته، آنهائی را که، مانند سطوح مخروطی یا استوانی، با بریدن در امتداد یکی از مولدها، بتوان بدون کشیدن یا پاره کردن بر صفحه گسترد سطح گسترا[3] (gostarā) میخوانند. ← گسترش.

سطح دریا[4] (sathe daryā). ۱- تراز آب اقیانوس در صورتی که خالی از تأثیر کشند و امواج باشد. ۲- تراز آب اقیانوس در وضع متوسط آن بین جزر و مد (← کشند)، که آنرا **سطح متوسط دریا**[5] نیز میخوانند، و مبنای استانده‌ی اندازه‌ی قرارها است.

سطح دوار[6] (sathe davvār)، سطح حادث از دوران یک منحنی دارای شکل تغییرناپذیر (منحنی مولد) در حول یک خط مستقیم ثابت (محور) که با آن محور بستگی لایتغیر دارد. مثلا از دوران یک نیمدایره در حول قطرش سطح کره حاصل میشود، که از سطوح دوار است (نیز ← استوانه؛ مخروط). در شکل

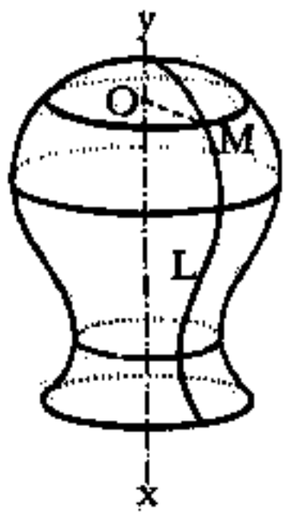

سطح دوار حادث از دوران منحنی L در حول محور xy نمایش داده شده است. هر نقطه مانند M از خط L، در ضمن دوران این خط، دایره‌ای طی میکند که صفحه‌اش عمود بر محور و مرکزش (نقطه‌ی O) بر محور واقع است؛ این دایره را مدار نقطه‌ی M خوانند. هر صفحه که بر محور دوران بگذرد صفحه‌ی نصف النهاری خوانده میشود. مقطع هر صفحه‌ی نصف النهاری را با سطح دوار نصف النهار سطح نامند؛ همه‌ی نصف النهارات یک سطح دوار با هم متساویند، و سطح دوار را میتوان از دوران هر یک از آنها در حول محور احداث کرد. چون مقاطع صفحاتِ عمود بر محورْ با سطح دوار دایره اند، سطح دوار را میتوان با حرکت دایره‌ای متحرک و با شعاع متغیر، که صفحه‌اش عمود بر محور و مرکزش بر محور است، و همواره بر منحنی معینی (مثلا منحنی L، که در این صورت ثابت فرض میشود) متکی است، احداث کرد؛ در این صورت، دایره‌ی متحرک مولد سطح است، و خط L را خط هادی میخوانند.

سطح سوزان، در فیزیک، ← سوزان.

سطح شیبدار: ← سطح مورب.

سطح گسترا: ← سطح خطساخته.

سطح متوسط دریا: ← سطح دریا.

سطح موج: ← موج.

سطح مورب[7] (sathe movarrab) یا **سطح شیبدار** (šib.dār)، ماشین ساده‌ای که عبارتست از صفحه‌ای مایل (نسبت به صفحه‌ی افقی)، و بوسیله‌ی آن میتوان باری را، با نیروئی بمراتب کمتر از وزن آن، از سطحی به سطحی مرتفعتر منتقل کرد. اگر باری به وزن GP (G مرکز ثقل بار است) بر سطح مورب AB قرار گیرد، وزن آن را میتوان به دو مؤلفه‌یکی (N) عمود بر سطح مورب و دیگری (F) موازی با آن‌تجزیه کرد (← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها). نیروی اول، که بصورت فشار بر سطح مورب اعمال میشود، با عکس العمل سطح مورب خنثی میگردد، و نیروی F بار را بطرف پایین میکشد. لهذا، برای اینکه

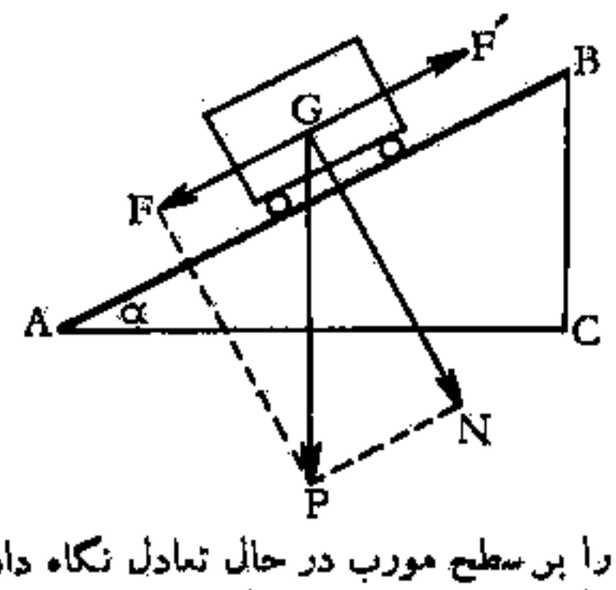

جسم را بر سطح مورب در حال تعادل نگاه داریم، کافی است نیروئی مانند F′، متقابل با F، بر آن وارد آوریم. با ملاحظات ساده‌ی هندسی معلوم میشود که کمیت F مساوی است با حاصل ضرب P در نسبت CB/AB؛ پس اگر مثلا ارتفاع سطح مورب (یعنی CB)، صد یک طول آن (یعنی AB) باشد، نیروی F′ نیز صد یک P خواهد بود، و بار را میتوان با نیروئی مساوی یک صدم وزنش بر سطح مورب به حال تعادل نگاه داشت. با اندک افزونی F′ بر F، بار بطرف بالا حرکت میکند (البته در این ملاحظات اجمالی نیروی اصطکاک ملحوظ نشده است). معمولا نسبت CB/AB را که، به اصطلاح مثلثات، جیب زاویه‌ی α (میل سطح مورب نسبت به صفحه‌ی افقی) است، شیب سطح مورب میخوانند (نیز ← شیب). از سطح مورب میتوان برای پایین آوردن بارهای بسیار سنگین به تأنی و بدون تکان نیز استفاده کرد.

باید دانست که اگر بار را بر خط قائم بقدر CB بالا بریم، باید کاری معادل P×CB انجام دهیم. با استعمال سطح مورب، نیروی کمتری مصرف میشود، اما، برای بالا بردن ارتفاع بار به همان مقدار سابق، باید آنرا بر خط AB از A به B برد؛ کاری که در این صورت انجام میگیرد برابر F′×AB است، که با همان کار سابق مساوی میباشد. نیز ← ماشین؛ کار.

سطحه[8] (sathe)، سطحی افقی و عموماً هموار و (معمولا) بلندتر از زمین اطراف آن (مانند "سکو"های ایستگاه راه آهن).

سطوح، قانون: ← کپلر، قوانین.

سطوح درجه‌ی دوم[9]، سطوحی (← سطح) که معادله‌ی هر یک نسبت به سه محور قائم مختصات از درجه‌ی دوم است (نیز ← هندسه‌ی تحلیلی). مقاطع این سطوح با صفحات قاطع منحنیاتی از درجه‌ی دوم (← قطعهای مخروطی) هستند، و سطوح درجه‌ی دوم را میتوان بر حسب انواع مقاطعشان طبقه‌بندی کرد. همچنین، این سطوح را میتوان از لحاظ دارا بودن یا فاقد بودن مرکز تقارن، یا بر حسب خصوصیات معادله‌ی آنها طبقه‌بندی نمود. از نظر جبری، بر روی هم ۱۶ قسم سطح درجه‌ی دوم وجود دارد، که بعضی از آنها موهومی یا تبهگن هستند (از اقسام تبهگن میتوان دو صفحه‌ی موازی، منطبق، یا متقاطع را نام برد). از این بعض که بگذریم، باقی میماند استوانه‌های درجه‌ی دوم، مخروطهای درجه‌ی دوم، و سطوح درجه‌ی دوم بمعنی اخص (تصاویر ۱-۵ ص ۱۲۹۵)-که عبارتند از بیضیوار (کره حالت خاصی از آنست)، هذلولیوار، مشتمل بر دو نوع، هذلولیوار یکپرده‌ای و هذلولیوار دوپرده‌ای، و سهمیوار، مشتمل بر دو نوع، سهمیوار بیضوی و سهمیوار زینی (بمناسبت مشابهت آن با زین) یا هذلولوی.

استوانه‌ی درجه‌ی دوم سطحی است استوانی (← استوانه) که مقطع قائمش یک منحنی درجه‌ی دوم (بیضی، هذلولی، یا سهمی) باشد، و بر حسب نوع مقطع، آنرا استوانه‌ی بیضوی، هذلولوی، یا سهموی میخوانند؛ و هکذا در مورد مخروط. از سطوح درجه‌ی دوم بمعنی اخص، جز بیضیوار، که محدود است، سایرین باز و نامتناهی اند. سطوح استوانی و مخروطی خطساخته، و سطوح (۲) و (۵) مضاعفاً خطساخته اند (شکل ۶. نیز ← سطح خطساخته). از سطوح پنجگانه، (۱) و (۲) و (۳) دارای مرکز تقارن میباشند، و (۴) و (۵) بیمرکزند. در هر سطح درجه‌ی دوم، هر صفحه‌ی تقارن را صفحه‌ی اصلی، و هر محور تقارن را محور اصلی خوانند؛ عموماً هر سهمیوار دو صفحه‌ی اصلی و یک محور اصلی دارد؛ سطوح درجه‌ی دوم مرکزدار عموماً سه صفحه‌ی اصلی و سه محور اصلی دارند. برای اطلاع بیشتر مقالات مربوط به هر یک از سطوح را ملاحظه کنید.

سطوح و احجام: ← مساحت.

سعادت، جزایر: ← خالدات، جزایر.

سعادت‌آباد (sa'ādatābād)، بخش (جه ح ـ ۲۸؛ ۲۰۰)، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ مرکزش حاجی‌آباد، کوهستانی و گرمسیر است. بخش سعادت‌آباد در مرداد ۱۳۲۲ هش از شهرستان فسا منتزع و جزء شهرستان بندر عباس گردید. در ۱۳۳۳ هش دهستانهای احمدی، فارغان، و سیاهو از آن منتزع و ضمیمه‌ی بخشهای رودان احمدی و فین گشتند. در بهمن ۱۳۴۰ هش بار دیگر فارغان و احمدی از بخشهای مذکور جدا و به سعادت‌آباد منضم شدند.

سعادت‌آباد، ده، شهرستان سیرجان، ← قهستان.

---

(۱)ruled surface (۲)doubly ruled surface (۳)developable surface (۴)sea level (۵)mean sea level
(۶)surface of revolution (۷)inclined plane (۸)platform (۹)quadrics

سطوح درجه‌ی دوّم

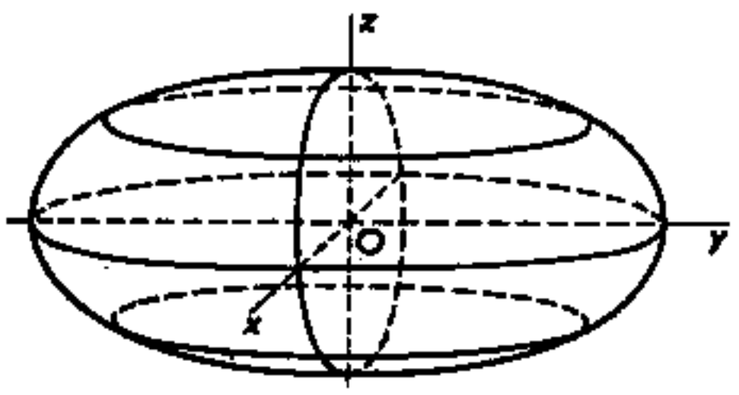

۱ ـ بیضیوار

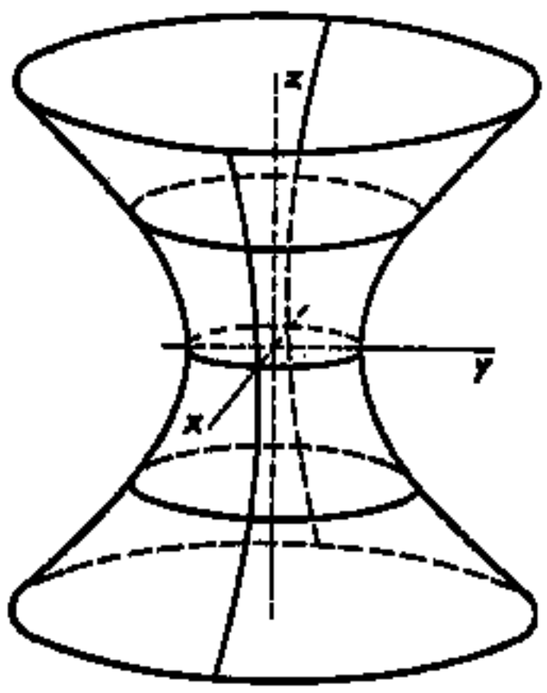

۲ ـ هذلولیوار یکپرده‌ای

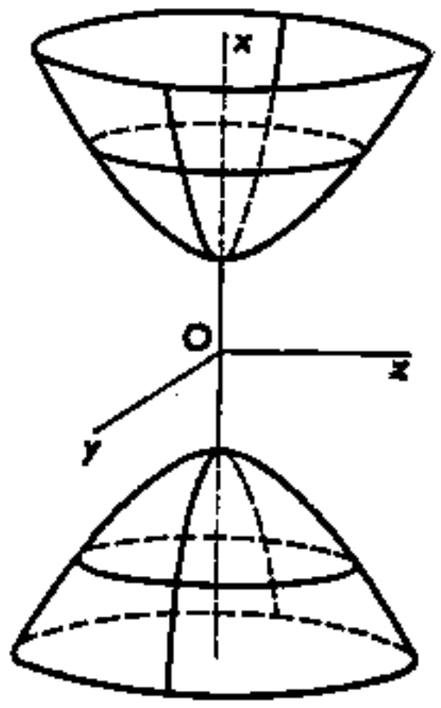

۳ ـ هذلولیوار دوپرده‌ای

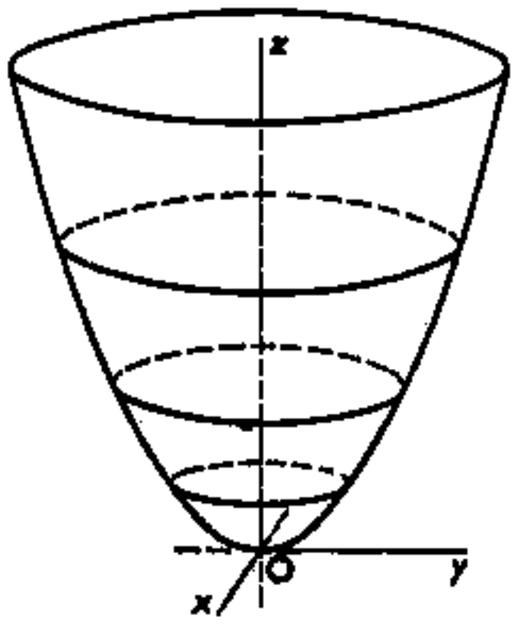

۴ ـ سهمیوار بیضوی

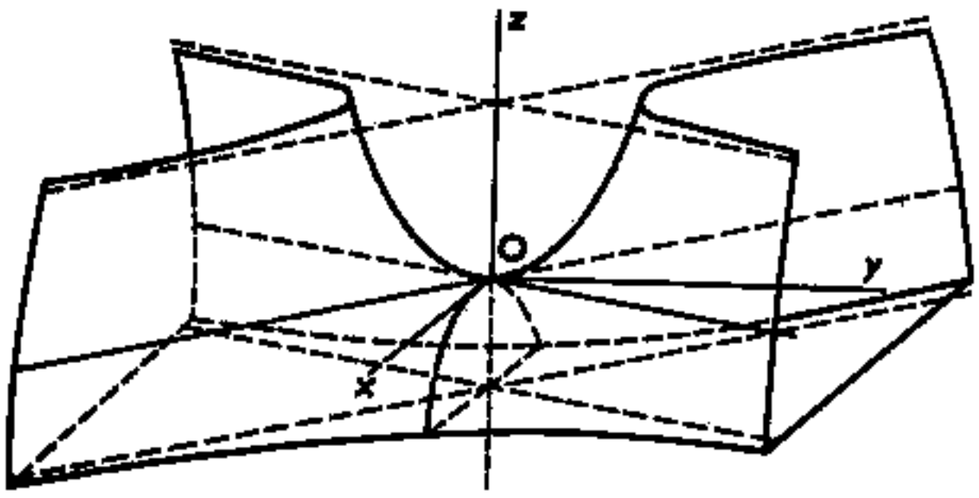

۵ ـ سهمیوار زینی (هذلولوی)

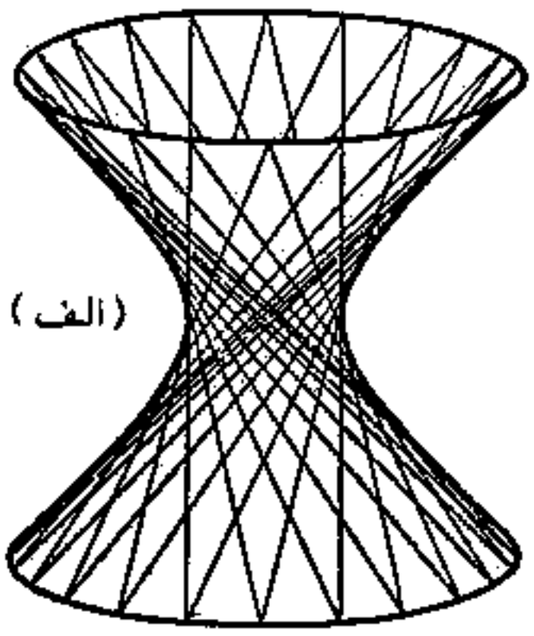

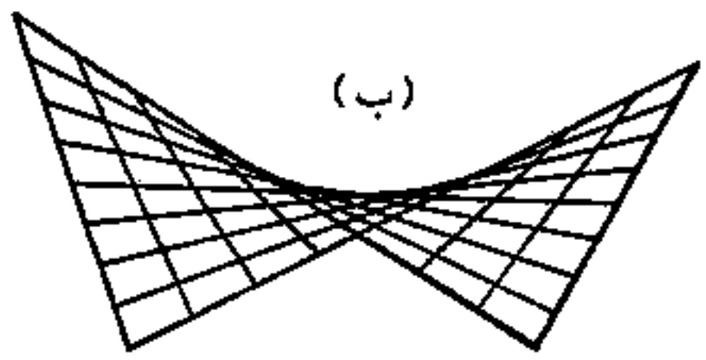

۶ ـ مولدهای مستقیم :
(الف) هذلولیوار یکپرده‌ای
(ب) سهمیوار زینی

سعادت‌آباد (sa'ādatābād)، ده (جم ۱'۵۵۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کمین، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۸۴ کیلومتری لش زرقان.

سعادتنامه: ← محمود شبستری.

سعد، قبیله‌ی عرب: ← ربیعه.

سعد (so'd)، (*Cyperus badii*)، گیاهی از تیره‌ی جگنها که ریشه‌ی معطر آنرا سابقاً بعنوان مقوی و مدر بکار میبردند. نامهای دیگرش مشک زمین (meške) و طپلاق (tepelāq) است.

سعدآباد، فارس: ← زیر راه.

سعدآباد (sa'dābād)، بخش، شهرستان دشتی و دشتستان، استان هفتم (فارس).

سعدآباد، پیمان (sa'dābād)، عهدنامه‌ی عدم تعرض بین دولتهای ایران، افغانستان، ترکیه، و عراق مشتمل بر 10 ماده که در تاریخ ۱۷ تیر ماه ۱۳۱۶ هش (۸ ژوییه‌ی ۱۹۳۷) در کاخ سلطنتی سعدآباد به امضای وزرای خارجه‌ی دولتهای مذکور، و در ۲۵ اسفند ماه ۱۳۱۶ هش به تصویب مجلس شورای ملی رسید. دولتهای امضاکننده متعهد شدند که سیاست عدم مداخله‌ی مطلق را در امور داخلی یکدیگر تعقیب کنند، مصونیت حدود مشترک یکدیگر را محترم شمارند، و در هیچ مورد ـ خواه به تنهائی یا به معیت یک یا چند دولت دیگر ـ به تجاوز بر علیه یکدیگر مبادرت نکنند.

سعد ابن ابوبکر (sa'de 'bne abu.bakr)، شهرت **اتابک مظفرالدین سعد ابن ابوبکر ابن سعد ابن زنگی**، ف ۶۵۸ هق، هفتمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان فارس. در زمان حیات پدر، در موقع فتح لرستان بدست مغول، جهت اظهار تهنیت، با هدایا و تحف به اردوی هولاکو خان رفت. در بازگشت ازین سفر، در حدود تفرش بیمار شد، و همانجا، پس از ۱۲ روز از وفات پدر، که در فارس خطبه و سکه بنام او شده بود، وفات یافت. جنازه‌اش را به شیراز بردند، و در مدرسه‌ی عضدی دفن کردند. شیخ سعدی قصیده‌ای و ترکیب‌بندی لطیف و مؤثر در مرثیه‌ی او سروده است.

سعد ابن ابی وقاص (sa'de 'bne abi vaqqās) یا **سعد وقاص**، ف ۵۵ هق، از مشاهیر صحابه و از امرای بزرگ عرب در آغاز اسلام؛ فاتح مداین و قادسیه. بعد از فتح عراق، کوفه را بنا نمود، و مرکز و مقر سپاه خویش نمود. مدتی در خلافت عمر خطاب و عثمان حکومت کوفه با او بود. پس از اینکه عثمان او را معزول کرد، سعد به مدینه رفت، و در آخر عمر نابینا شد. در مدینه درگذشت.

سعد ابن زنگی: ← سعد زنگی.

سعد ابن عباده (sa'de 'bne obāda)، ف ۱۵ هق، از بزرگان صحابه و سید قبیله‌ی خزرج، که در عهد جاهلیت او را "کامل" میخواندند. وی از بزرگان انصار بود، و در بسیاری غزوات پیغمبر را یاری کرد. بعد از رحلت پیغمبر، از بیعت با ابوبکر خودداری نمود، و با عمر خطاب نیز بیعت نکرد، و به شام رفت، و در حوران وفات یافت، و گویند کشته شد.

سعد ابن علی قمی (sa'de 'bne alie qomi)، ملقب به **وجیه‌الملک** (vajiho'l.molk)، ف ۵۱۶ هق، از رجال و وزرای عهد سلجوقیان. از محرم ۵۱۵ هق تا هنگام وفات وزیر سلطان سنجر بود. پیش از آن نیز در دستگاه تاج‌الدین خاتون، مادر سنجر، وزارت داشت. امیر معزی در مدح او قصاید بلند دارد، و او را به فضل و دانش و دادگستری ستوده است.

سعد ابن معاذ (sa'de 'bne mo'āz)، از مشاهیر صحابه و از بزرگان انصار. سید قبیله‌ی اوس بود، و در غزوات بدر و احد شرکت نمود. در واقعه‌ی خندق (سال ۵ هق) مجروح شد، و از آن جراحت وفات یافت.

سعد اصغر، در علم احکام نجوم، ← سیارات سبعه.

سعد اکبر، در علم احکام نجوم، ← سیارات سبعه.

سعد الاخبیه یا اخبیه: ← منازل قمر.

سعدالدوله (saʿdo'd.dŏle)، لقب **میرزا جواد خان**، ۱۲۵۷-۱۳۴۸ هق، از رجال عهد مظفرالدین شاه قاجار و اواخر عهد قاجاریه؛ پسر حاجی میرزا جبار ناظم‌المهام. در دوره‌ی قبل از مشروطیت، بعد از مدتی خدمت در تلگرافخانه‌ی تبریز، وزیر مختار ایران در بلژیک شد. بعدها، بسبب مخالفت با عین‌الدوله، از تهران تبعید گشت، و سپس نزد مشروطه‌طلبان تقرب یافت. در مجلس اول یک چند وکیل تهران بود، ولی بعد به دستگاه محمد علی شاه پیوست. پس از اینکه محمد علی شاه مجلس را به توپ بست، وی را به وزارت خارجه و سپس به کفالت ریاست وزرا برگزید (ناصرالملک که به ریاست وزرا انتخاب شده بود هنوز در اروپا بود). وقتی مجاهدین تهران را گرفتند، وی تبعید شد و به اروپا رفت. سپس در ۱۳۳۳ هق به ریاست وزرا انتخاب شد، اما بسبب هیجان افکار عمومی بلافاصله معزول گردید. در واقعه‌ی کودتای سوم حوت به حبس افتاد.

سعدالدوله‌ی حمدانی: ← حمدانیان.

سعدالدوله‌ی گوهرآیین: ← گوهرآیین، سعد الدوله‌ی.

سعدالدوله‌ی یهودی (saʿdo'd.dŏleye yahudi)، فت ۶۹۰ هق، وزیر معروف ارغون خان، ایلخان مغول. سعدالدوله پسر طبیبی یهودی بود، و در ابهر بدنیا آمد. سپس به بغداد رفت و به طبابت پرداخت. بسبب آشنائی بزبان مغولی و ترکی، به دستگاه ارغون راه یافت. وقتی او را معالجه کرد، و سپس در خدمت او خزانه‌دار و مستوفی شد، و آنگاه به وزارت رسید. حکومت بسیاری از بلاد را به خویشان و همکیشان خود داد، و این نکته سبب تحریک حسادت مخالفان گشت، و سعدالدوله نیز ارغون را به مخالفت با مسلمین و معاندت با اسلام تحریک مینمود، و حتی جهت مخالفت با اسلام سعی کرد ارغون را به داعیه‌ی پیغمبری وادارد، و او را به قتل مسلمانان تشویق نمود، و عمال و حکام مسلمان را از کار برکنار داشت. اما دولت او چندان نپایید، و ارغون خان بشدت بیمار شد و از کار فروماند. چند روزی قبل از وفات ارغون، مخالفان سعدالدوله آن وزیر یهودی را فروگرفتند، و پس از تعذیب و شکنجه هلاک کردند (سلخ صفر ۶۹۰)، و با مرگ او، در اکثر بلاد به تعذیب و قتل یهود پرداختند.

سعدالدین، ده، خراسان: ← برکال.

سعدالدین آوجی: ← سعدالدین محمد آوجی.

سعدالدین کاشغری (saʿdo'd.dine kāšqari)، شهرت **خواجه سعدالدین محمد کاشغری**، فت ۸۶۰ هق، عارف و صوفی مشهور قرن ۹م هق، و از مشایخ معروف طریقه‌ی نقشبندیه. وی در آغاز به کسب علوم مشغول بود. چندی بعد به تصوف گرایید، و تجرد اختیار کرد، و به صحبت نظام الدین خاموش پیوست، و از مشایخ نقشبندیه شد. در هرات مریدان بسیار داشت، و عبدالرحمان جامی مرید و شاگرد وی بود. همچنین، خواجه کلان، پسر سعدالدین، یکی از دختران خود را به حباله‌ی جامی درآورده بود، چنانکه دختر دیگرش را به مولانا فخرالدین صفی داد، و این هر دو در بیان کرامات سعدالدین کاشغری روایات مبالغه‌آمیز نقل کرده‌اند.

سعدالدین محمد آوجی (saʿdo'd.dine āvaji) (یا **ساوجی**) یا **خواجه سعدالدین وزیر**، فت ۷۱۱ هق، از وزرا و مستوفیان و رجال معروف ایرانی در دوران ایلخانیان. بعد از صدر جهان زنجانی به وزارت رسید، و به امر غازان خان، با خواجه رشیدالدین فضل‌الله در وزارت شریک شد (۶۹۹ هق، و بقولی ۶۹۸ هق)، و تا پایان حیات غازان خان (فت ۷۰۳ هق)، همچنان به شرکت رشیدالدین فضل‌الله وزارت میراند. در آغاز سلطنت الجایتو (سلطان محمد خدابنده) نیز همچنان بر سر آن کار بود. عاقبت به تحریک و سعایت مخالفان، به امر الجایتو بقتل رسید.

سعدالدین وراوینی (saʿdo'd.dine varāvini)، نویسنده و ادیب ایرانی در قرن ۶م و ۷م هق، معاصر اتابکان آذربایجان. از مردم آذربایجان بود، و ظاهراً منسوب به وراوی (آبادی کوچکی در کوههای آذربایجان، میان اردبیل و تبریز، بر یک منزلی اهر) بود. کتاب مرزبان‌نامه را از اصل زبان طبری قدیم، بنام خواجه ربیب‌الدین هارون ابن علی ابن ظفر دندان، وزیر اتابک (۶۰۷-۶۲۲ هق) مظفرالدین ازبک، بفارسی ترجمه کرد، درین ترجمه، تا حدی از سبک ابوالمعالی نصرالله ابن عبدالحمید منشی، مترجم کلیله و دمنه، پیروی نمود، و در بعضی موارد در تکلف از آن نیز پیش افتاد.

سعدالدین هروی: ← سعید هروی.

سعدالدین یزدی (saʿdo'd.dine yazdi)، از عمال و کاتبان در دوره‌ی ایلخانیان؛ برادرزاده‌ی مجدالملک یزدی (فت ۶۸۱ هق). وی وقتی، بسبب رنجشی که از مجدالملک یافته بود، شمس‌الدین جوینی را از کید و سعایت او آگاه کرد.

سعد السعود یا سعود: ← منازل قمر.

سعدالملک آبی (saʿdo'l.molke ābi) یا **سعد الملک آوجی** (āvaji)، شهرت **ابوالمحاسن سعد ابن محمد آبی** (یا **آوجی**) (abo'l.mahāsen)، فت ۵۰۰ هق، از وزرا و رجال معروف عهد سلاجقه، و وزیر سلطان محمد ابن ملکشاه سلجوقی. وی در آغاز کاتب محمد ابن ملکشاه بود، و چون او به امارت و سلطنت رسید، وزارت خویش بدو داد. در ایام فتنه‌ی ابن عطاش در اصفهان، سعدالملک از طرف مخالفان خود متهم شد که با ابن عطاش روابط دوستانه دارد، و خود و بعضی از اطرافیانش به آیین باطنیه گرویده‌اند، و حتی بر وی تهمت نهادند که فصاد سلطان را خلعت و رشوتی داده است تا سلطان را با نیشتر زهرآلودی، که گفتند وی به فصاد داده است، هلاک کند. این توطئه برملا شد، و سلطان بفرمود تا او را بگرفتند، و با چهار تن از نزدیکانش بر دروازه‌ی اصفهان بیاویخت.

سعدالملک آوجی، وزیر سلاجقه: ← سعدالملک آبی.

سعد بلع یا بلع: ← منازل قمر.

سعد تفتازانی: ← تفتازانی.

سعد ذابح یا ذابح: ← منازل قمر.

سعد زنگی (saʿde zangi) [اتابک مظفرالدین سعد ابن زنگی ابن مودود سلغری]، فت ح ۶۲۳ هق، پنجمین اتابک از سلسله‌ی اتابکان فارس. بعد از وفات (۵۹۱ هق) برادرش اتابک تکلة ابن زنگی، با جانشین او طغرل ابن سنقر بر سر تصاحب تاج و تخت به کشمکش پرداخت، و عاقبت در ح ۵۹۹ هق به استقلال اتابک فارس شد. آغاز امارت او مواجه شد با قحط و وبائی سخت. سعد زنگی کرمان را از دست ملوک شبانکاره بیرون آورد. سپس به عراق دست‌اندازی کرد، و در پی تسخیر اصفهان و همدان (که در این زمان در تصرف اتابکان آذربایجان بود) برآمد، و این کار سبب حمله‌ی اتابک مظفرالدین ازبک به شیراز و قتل و غارت در آن شهر گردید. بعد از آن، سعد زنگی بار دیگر قصد عراق کرد، و تا حدود ری پیش تاخت، و بر لشکر سلطان محمد خوارزمشاه حمله برد ولی گرفتار شد (۶۱۴ هق). سلطان محمد از کشتنش درگذشت، و با گرفتن دو قلعه‌ی اصطخر و اشکنوان (aškanavān) در حوالی شهر اصطخر، و چهار دانگ از محصول فارس، با وی صلح کرد. پسر سعد زنگی، ابوبکر، که از این مصالحه ناراضی بود، بر پدر شورید، اما در نزدیکی قلعه‌ی اصطخر اسیر شد، و در آن قلعه محبوس گردید. بعدها ابوبکر از حبس نجات یافت، و بنام ابوبکر ابن سعد جانشین پدر گردید.

شیخ سعدی با اتابک سعد زنگی ظاهراً ارتباطی از نوع مادح و ممدوح نداشته است، و حتی تخلص او هم به بعضی احتمالات ظاهراً بنام نواده‌ی این اتابک است، که سعد ابن ابوبکر باشد، نه بنام این اتابک که سعد ابن زنگی است.

سعد وقاص: ← سعد ابن ابی وقاص.

سعدی (saʿdi)، ده (جع ح ۲ʿ۰۰۸؟)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۳ کیلومتری ل‌ش شیراز. آرامگاه سعدی در جنب آنست.

سعدی، تخلص و شهرت **ابوعبدالله مشرف ابن مصلح** (mošarrafe 'bne mosleh) یا **مشرف الدین ابن مصلح‌الدین** (mošarrafo'd.dine 'bne mosleho'd.din) یا (بقولی) **شیخ مصلح الدین عبدالله شیرازی**، مشهور به **شیخ سعدی یا شیخ شیراز یا شیخ** (بطور مطلق)، ح ۶۰۰-۶۹۱ یا ۶۹۴ هق، شاعر و نویسنده‌ی بزرگ ایران، که به افصح المتکلمین (afsaho 'l.motakal-lemin) معروف شده است. در باب نام و نام پدر و همچنین در باب تاریخ ولادت سعدی اختلاف بسیار است، چنانکه نام او و پدرش را گونه گون نوشته‌اند، و ولادتش را از ۵۷۱ تا ۶۰۶ هق احتمال داده‌اند. همچنین در تاریخ وفاتش سال ۶۹۰ و ۶۹۵ هق نیز ذکر شده است. بهر حال، سعدی در شیراز ولادت یافت، و در کودکی از پدر یتیم ماند. خانواده و قبیله‌ی او غالباً عالمان دین بودند، و سعدی هم، بعد از تحصیل مقدمات، از شیراز بیرون آمد (ح ۶۲۱ هق)، به بغداد رفت، و در مدرسه‌ی نظامیه سکونت گزیده به تکمیل معلومات پرداخت. در بغداد، به صحبت ابوالفرج ابن الجوزی II (عبدالرحمان ابن یوسف) نائل آمد، و همچنین، محضر شهاب‌الدین عمر سهروردی را دریافت. پس از آن، از بغداد سفر گزید، و به شام و حجاز رفت. زیارت حج بجا آورد، و در شام یک چند به وعظ، و همچنین، به سیاحت و عبادت پرداخت، و در عهد سلطنت اتابک ابوبکر ابن سعد به شیراز بازآمد. بوستان و گلستان را بنام این اتابک و همچنین بنام پسرش سعد ابن ابوبکر تألیف نمود. بعد از زوال سلغریان، باز سعدی از

شیراز خارج شد، و به بغداد و حجاز رفت (ح ۶۶۲ هق)، و ظاهراً در بازگشت ازین سفر بود که از طریق آسیای صغیر به آذربایجان رفت، و مورد تکریم شمس‌الدین جوینی و برادرش عطا ملک جوینی گشت، و داستان ملاقات او با همام تبریزی، که تذکره‌نویسان گفته‌اند اگر درست باشد باید در همین اوقات اتفاق افتاده باشد، و احتمال میرود که سفر او به آسیای صغیر و ملاقات او با جلال‌الدین رومی نیز، که بعضی از تذکره‌نویسان گفته‌اند، در همین اوقات واقع شده باشد. در مراجعت به شیراز، شیخ که مورد تکریم و تعظیم بزرگان فارس بود، بنا بر مشهور، عزلت گزید، و در زاویه‌ای به خلوت و ریاضت مشغول گشت. در آثار سعدی اشاراتی هم به مسافرتهای او در یمن، بلخ، بامیان، هند، و کاشغر هست، که احتمالا ادعای صرف و برای صحنه‌سازی حکایات موضوعه‌ی او است. اواخر عمر سعدی در شیراز گذشت، و بنا بر مشهور، هم در زاویه‌ی خویش ـ که اکنون سعدیه خوانده میشود ـ مدفون گشت. تخلص سعدی ظاهراً منسوب است به نام سعد زنگی، و هر چند شعری در مدح او در آثار سعدی در دست نیست، ظاهراً بسبب انتساب خود و پدرش به دستگاه این اتابک، عنوان سعدی تخلص او گشته است؛ احتمالی هم هست که تخلص او بنام سعد ابن ابوبکر است، و در این باب بهر حال جای بحث و تأمل هست.

اقامت و تحصیل در دیار عرب سبب تبحر سعدی در عربیت و آشنائی او با ادب عربی گشت، و مناسبت و مشابهت بعضی از مضامین نظم و نثر او با آثار شاعران و نویسندگان عرب حاصل این آشنائی است، چنانکه قصاید عربی و ملمعات او نیز گواه تبحر اوست در زبان عربی. طرز بیان سعدی بر انسجام لفظ و رقت معنی استوار است و مخصوصاً شیوه‌ی سهل ممتنع در سخن او جلوه‌ای بارز دارد. شهرت او بیشتر در غزل است که حتی مایه‌ی رشک بعضی معاصران وی ـ مثل همام تبریزی ـ شده است و امیر خسرو دهلوی و خواجو و حافظ نیز او را درین شیوه استاد شمرده‌اند. در قصاید و مدایح او صراحت لهجه‌ای هست که در کلام دیگران نیست و این شیوه‌ی بیان ـ که ملامت و نصیحت را با مدح و تشویق میآمیزد ـ مخصوص اوست. بوستانش هم از نوع حدیقة الحقیقه و مخزن الاسرار است اما جنبه‌ی شاعری آن قویتر است. رأی معروف مجد همگر در مقایسه بین سعدی و امامی مغرضانه است و مقام سعدی بی‌شک ازین مقایسه‌ها برتر است و خود سعدی درست‌تر از هر کس لطف و بلاغت سخن خویش را دریافته و آن را ستوده است.

آثار سعدی متنوع و بسیار است و تمام آنها تحت عنوان کلیات سعدی جمع و تدوین شده است. از قدیمترین جامعان کلیات سعدی علی ابن احمد ابن ابی بکر مشهور به بیستون است، که غالب نسخ مشهور متداول کلیات شیخ از روی نسخه‌ی تدوین شده‌ی اوست. وی دو بار در سالهای ۷۲۶ و ۷۳۴ هق به ترتیب کلیات شیخ پرداخته است، و مجموعه‌ی آثار وی را ـ از نظم و نثر ـ در ۲۲ یا ۲۳ کتاب و رساله جمع کرده است باین ترتیب: (۱) تقریر دیباچه؛ (۲) مجالس پنجگانه؛ (۳) سؤال صاحبدیوان؛ (۴) عقل و عشق؛ (۵) نصیحة الملوک؛ (۶) رسائل ثلاثه (ملاقات شیخ با اباقا خان، رساله‌ی انکیانو، رساله‌ی ملک شمس‌الدین)؛ (۷) گلستان؛ (۸) بوستان یا سعدی‌نامه؛ (۹) قصائد فارسی؛ (۱۰) قصائد عربی؛ (۱۱) ملمعات؛ (۱۲) ترجیعات؛ (۱۳) طیبات؛ (۱۴) بدایع؛ (۱۵) خواتیم؛ (۱۶) غزلیات قدیم؛ (۱۷) صاحبیه؛ (۱۸) مقطعات؛ (۱۹) رباعیات؛ (۲۰) مفردات؛ (۲۱) خبیثات؛ (۲۲) هزلیات؛ (۲۳) مضحکات. مثنوی کوتاهی بنام کریما و به وزن بوستان، و همچنین رساله‌ای بنام لغزیات نیز در بعضی نسخ خطی یا چاپی به سعدی منسوب است، که صحت انتساب آنها مشکوک است، و در نسخ قدیم کلیات هم مطابق ترتیب و تدوین موجود علی ابن احمد بیستون نیست، و بهر حال ترتیب تدوینی که احتمالا خود شیخ در نظم و تألیف آنها داشته است با آنچه ذکر شد متفاوت است.

قدیمترین چاپ موجود کلیات سعدی در دو جلد در کلکته انتشار یافته است (۱۷۹۱ و ۱۷۹۵). بعد از آن نیز در کلکته (۱۸۰۹ و ۱۸۲۸)، بمبئی (۱۸۱۱، ۱۸۴۱، ۱۸۵۱)، تبریز (۱۸۴۱، ۱۸۴۸، ۱۸۵۴)، تهران (۱۸۴۷، ۱۸۵۲، ۱۸۵۴)، لکنهو (۱۸۷۰)، و کانپور (۱۸۶۳) کلیات سعدی چاپ شده است. چاپهای بعد از این تاریخها، و همچنین چاپهای جداگانه‌ی گلستان و بوستان نیز بسیار است، و درینجا به احصاء نمیگنجد، چنانکه نیز منتخبات متعدد و متنوع هم از کلیات و از بوستان و گلستان در هند، ایران، عثمانی، و اروپا انتشار یافته است، که حکایت از انتشار و رواج فوق العاده‌ی آثار سعدی در نزد فارسی‌زبانان جهان دارد. شرق‌شناسان اروپا از قرن ۱۷م ببعد در آثار و منتخبات نام سعدی را ذکر کرده‌اند، و در همان ایام گلستان و بوستان را به لاتینی و دیگر السنه‌ی فرنگی ترجمه کرده‌اند، و در کتاب مشهور هانری ماسه موسوم به تحقیق در باب سعدی شاعر (پاریس، ۱۹۱۹) فهرست چاپهای مختلف و فهرست ترجمه‌ها و منتخبات آثار سعدی که تا زمان تألیف آن کتاب در دست بوده است آمده است. از مجموع اطلاعات مذکور میزان نفوذ سعدی در قلمرو زبان فارسی و همچنین اندازه‌ی شهرت سعدی و تأثیر افکار و آثار او در نویسندگان شرق و غرب بدست میآید.

سعدیا بن یوسف الفیومی: ← سعید فیومی.

سعدین، در علم احکام نجوم: ← سیارات سبعه.

سعدی‌نامه: ← بوستان.

سعدیه، عراق: ← جلولاء.

سعرد (se'erd)، شهر (جه ۲۰°۸۹۵)، کرسی ولایت سعرد (۱۱°۶۰۵ کمه؛ جه ۲۳۳°۲۰۸)، چ‌ش ترکیه‌ی آسیائی. شهر در ناحیه‌ی مرزی میان ارمنستان و منطقه‌ی کردنشین ترکیه، در ح ۴۸ کیلومتری چغ بدلیس و ۲۸ کیلومتری ل دجله واقع است. سابقاً آنرا با شهر باستانی تیگرانوکرتا (← تیگرانس ۱) یکی میدانستند، ولی ظاهراً امروز این نظر مردود است. در دوره‌ی اسلامی شهر کوچکی بود، و تاریخ عمومی آن همان تاریخ ناحیه‌ی دیاربکر و حصن کیفا است. در حمله‌ی مغول ویران گشت، ولی دوباره آباد شد.

سعفص (sa'fas)، ← ابجد.

سعود یا سعد السعود: ← منازل قمر.

سعود ابن عبدالعزیز (sa'ude 'bne abdo'l-aziz)، معروف به **سعود کبیر، ۱۱۶۳–۱۲۲۹ هق**، سومین فرمانروای (۱۲۱۸–۲۹ هق) سلسله‌ی آل سعود؛ پسر و جانشین عبدالعزیز ابن محمد ابن سعود. در زمان پدرش کربلا را تاراج و اماکن مقدس شیعه را ویران کرد، و اکثر سکنه را بقتل رسانید (۱۲۱۶ هق). مدینه را گرفت (۱۲۲۰ هق) و مقابر مقدسه را ویران نمود، و کمی بعد مکه را نیز گرفت، و مذهب وهابی در حجاز نشر یافت. سعود قسمت اعظم جزیرة العرب را گرفت، و مملکت خود را تا شام و از طرف دیگر از خلیج فارس تا بحر احمر بسط داد. زیارت اماکن مقدسه را ممنوع ساخت، و اسم سلطان عثمانی را از خطبه انداخت، و او را بقبول مذهب وهابی دعوت کرد. سلطان عثمانی محمد علی پاشا را مأمور سرکوبی او کرد، مدینه و مکه و طائف از دست سعود خارج شد، ولی پیش از اینکه نتیجه‌ی قطعی حاصل شود، سعود وفات یافت، و پسرش عبدالله ابن سعود بجایش نشست.

سعود ابن عبدالعزیز (sa'ude 'bne abdo'l-aziz')، یا **ملک سعود I** (malek)، ۱۹۰۲–، دومین پادشاه (۱۹۵۳–۶۴) عربستان سعودی؛ پسر و جانشین عبدالعزیز III ابن سعود. در مبارزات اولیه‌ی پدرش لیاقت خود را نشان داد. در ۱۹۲۶ نایب‌السلطنه‌ی نجد و در ۱۹۳۳ ولیعهد شد. در ۱۹۵۳ وزیر امور خارجه و وزیر دفاع گردید، و در همان سال، پس از فوت پدر، به سلطنت نشست.

در دوره‌ی سلطنت او، برادرش فیصل این عبدالعزیز نقش عمده‌ای در حکومت داشت. سعود مخالف پیمان بغداد و سازمان پیمان خاور میانه بود، ولی در ۱۹۵۷ پیمان کومک نظامی با کشمة منعقد ساخت. با وجود عایدات سرشار نفت، در ۱۹۵۸ عربستان سعودی مواجه با مشکلات مالی سخت گردید، و در ۲۳ مارس همان سال، سعود تمام اختیارات خود را در امور داخلی و خارجی و مالی به برادرش فیصل تفویض کرد، و در ماه مه‌ی ۱۹۵۸، بر طبق فرمانی، روش اداره‌ی مملکت را بوسیله‌ی هیئت دولت اتخاذ نمود، اما در دسامبر ۱۹۶۰ آن منشور را نقض و فیصل را از نخست‌وزیری برکنار نمود، و وظایف او را خود بعهده گرفت. در مارس ۱۹۶۲، فیصل نایب نخست‌وزیر، و در اکتبر همان سال دگر بار نخست‌وزیر شد. عاقبت بموجب رأی شورای خانوادگی (۲۸ مارس ۱۹۶۴)، همه‌ی اختیارات از سعود سلب گردید، ولی موافقت شد که عنوان سلطنت برای او محفوظ بماند، و فیصل نایب السلطنه شد. عاقبت در ۲ نوامبر ۱۹۶۴ ملک سعود از سلطنت خلع شد، و فیصل به سلطنت نشست، و بدینگونه، کشمکش ممتد دو برادر خاتمه یافت. ملک فیصل وعده‌ی اجرای اصلاحاتی را که همواره خواهان آنها بود داده است. نیز ← عربستان سعودی.

سعودی، سلسله‌ی: ← آل سعود.

سعی (sa'y) [عربی، = دویدن] یا **سعی بین صفا و مروه،** یکی از ارکان حج، که عبارتست از ۷ مرتبه طی کردن (پیاده، سواره، یا بر دوش کس دیگر) فاصله‌ی بین صفا و مروه (هر رفتن یا آمدن یک مرتبه محسوب است). برای تصویر، مقاله‌ی کعبه را ملاحظه کنید. سعی بعد از طواف خانه‌ی کعبه انجام میگیرد. پیش از سعی، بوسیدن حجر

الاسود و نوشیدن از آب زمزم مستحب است. سپس حجگزار از صفا حرکت میکند، و موقع حرکت نیت سعی میکند، و عازم مروه میشود. میان صفا و مروه، خیابان پهنی است که آنرا مسعی (mas'ā) [= محل سعی] مینامند، که حاجی باید آن را ۷ بار برود و بازگردد. هر رفتن و هر برگشتن یک شوط (šāt) نامیده میشود. پس از خاتمه‌ی سعی، تقصیر واجب است که آن گرفتن ناخن یا چیدن مقداری از موی بدن است (← حج).

سعی بین صفا و مروه: ← سعی.

سعید، نوری: ← نوری سعید.

سعیدآباد (sa'īdābād)، ده (جم ۲'۵۳۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم، ۵۷ کیلومتری جغ زنجان. از دو آبادی بنام سعیدآباد علیا و سعیدآباد سفلی تشکیل شده است.

سعیدآباد، شهر (جم ۱۲'۱۶۰ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان سیرجان، غ استان هشتم (کرمان)، ۱۸۴ کیلومتری جغ کرمان. راه شوسه‌ی کرمان به بندر عباس از آن میگذرد. خرابه‌های شهر قدیم سیرجان در اطراف آبادی قلعه سنگ (۱۵ کیلومتری جش سعیدآباد) قرار دارد. سعیدآباد پس از ویرانی سیرجان در حمله‌ی امیر تیمور بنا شد.

سعیدآباد یا **سعدآباد** (sa'dābād)، ده (جم ۱'۸۲۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۵ کیلومتری لغ بستان آباد.

سعید ابن البطریق (sa'ide 'bne 'l.betriq)، ۲۶۳–۳۲۸ هق، طبیب و مورخ مسیحی و صاحب تألیفاتی در طب و تاریخ، که نام اصلی او اوتوخیوس[1] (eutuxios) بود، مت فسطاط (مصر). در ۳۲۱–۳۲۸ هق بطریرک اسکندریه بود. اثر معروفش کتاب عربی نظم الجوهر است در تاریخ، که بزبان لاتینی ترجمه شده است (۱۶۵۸–۵۹).

سعید ابن اوس: ← ابوزید انصاری.

سعید ابن جبیر (sa'ide 'bne jobayr)، ۴۵–۹۵ هق، از علما و مشاهیر تابعین. در فتنه‌ی خروج عبدالرحمان ابن اشعث با وی همدستی کرد. پس از مرگ عبدالرحمان، سعید به مکه رفت، خالد قسری، والی آنجا، وی را بگرفت، و نزد حجاج فرستاد. حجاج او را ملامت کرد، و بسختی بکشت.

سعید ابن زید (sa'ide 'bne zeyd)، مکنی به **ابوالاعور** (abo'l.'a'var) و **ابوثور** (abu.sār)، فت ۵۰ یا ۵۱ و بقولی ۵۸ هق، صحابی پیغمبر، پسر عم، شوهر خواهر، و برادر زن عمر خطاب، و یک تن از عشره‌ی مبشره. وی با زنش فاطمه‌ی بنت خطاب، قبل از عمر خطاب، اسلام آوردند، و حتی بموجب روایات، اسلام آوردن آنها، و خواندن آیه‌ای از قرآن بر عمر که وقتی بقصد قتل و آزار آنها به خانه‌شان آمده بود، و هنوز با اسلام و پیغمبر مخالفت تمام داشت سبب اسلام آوردن عمر گشت. سعید جزء اولین مهاجرین از مکه به مدینه بود، اما بنا بر مشهور در غزوه‌ی بدر حاضر نبود، لیکن چون پیغمبر برای تجسس از احوال قوافل قریش او را به حدود شام فرستاده بود، در پایان جنگ از غنائمی که بدست آمده بود برای او هم سهمی معین کرد. روایتی هم هست که او در واقعه‌ی بدر دررسید و شرکت کرد. سعید ابن زید تا روزگار معاویه زیست. گویند مستجاب الدعوه بود، و به دعای او زنی که بر وی دعویی ناروا کرد هلاک شد. وی در حدود ۲۴ سالگی مسلمان شد، و در هنگام وفات هفتاد و اند سال داشت. در مدینه و بقولی در عقیق (از نواحی مدینه) وفات یافت.

سعید ابن سلطان (sa'ide 'bne soltān)، فت ۱۲۷۳ هق، فرمانروای (۱۲۲۰–۷۳ هق) عمان و زنگبار، پسر سلطان ابن احمد. وی از بزرگترین فرمانروایان سلسله‌ی بوسعید است. از طرفداران جدی بریتانیای کبیر بود، و در تحت فشار آن دولت، تجارت برده را محدود کرد (۱۲۳۸ هق)، و از ۱۲۶۳ هق صدور برده از افریقا ممنوع گردید. اقدام بزرگ او توسعه‌ی قلمرو افریقائی دولت بوسعید و تشکیل یک امپراطوری تجارتی مجهز به نیروی دریائی بود. بعد از او، حکومت عمان بدست پسرش ثوینی (sovayni)، و حکومت زنگبار بدست پسر دیگرش ماجد (mājed) افتاد.

سعید ابن عاص (sa'ide 'bne ās)، فت ۵۹ هق، امیر و فاتح عرب. از بنی امیه، و پدرش عاص ابن سعید ابن عاص ابن امیه بود. عثمان خلیفه برای سعید ابن عاص احترام بسیار قائل بود، و وی را در رأس هیئتی به جمع‌آوری قرآن برگماشت، و در ۲۹ هق ولایت کوفه داد، اما چون او در کوفه به مردم سخنان سخت و تلخ گفت، مردم برنجیدند و از او به خلیفه شکایت بردند. خلیفه او را به مدینه خواست، و در آنجا نگهداشت. در واقعه‌ی محاصره‌ی خانه‌ی عثمان، وی از خلیفه دفاع کرد، و بعد از قتل عثمان، به مکه رفت. چون معاویه به خلافت نشست، ولایت مدینه بدو داد، و او تا پایان عمر در آنجا بود. سعید ابن عاص فاتح طبرستان و جرجان بود، و به سخاوت و فصاحت شهرت داشت. در واقعه‌ی جمل و صفین کناره گرفت.

سعید ابن عثمان (sa'ide 'bne osmān)، فت ۶۲ هق، والی عرب در خراسان و فاتح ماوراء النهر در دوره‌ی اموی، پسر عثمان خلیفه. معاویه او را بجای عبیدالله ابن زیاد به امارت خراسان فرستاد (۵۶ هق). سعید با لشکری که در آن، گذشته از غازیان و مجاهدان، عده‌ی بسیاری از بندیان و رهزنان و آدمکشان بودند، به خراسان شتافت، و از آنجا به ماوراء النهر تاخت. با خاتون بخارا صلح کرد، و از آنجا ۳۰ تن از بزرگزادگان بخارا را بعنوان گروگان با خود برگرفت، و پس از فتح بعضی از بلاد ماوراء النهر، به خراسان بازگشت، و آن ۳۰ کس را با خود به مدینه برد، و در مدینه آنها را به باغبانی و برزگری خویش بداشت. عاقبت هم بدست آنها کشته شد. گویند در ماوراء النهر، سعید بر خاتون بخارا عاشق گشت، و مردم در باب روابط عاشقانه‌ی آنها سرودها ساخته‌اند، که فقط یک نمونه از آنها باقی مانده است، و آن اکنون قدیمترین نمونه‌ی موجود کلام موزون فارسی محسوب است.

سعید ابن مسعده: ← اخفش، ۲.

سعید ابن مسعود غزنوی (sa'ide 'bne mas'ude qaznavi) [امیر سعید ابن مسعود]، فت ۴۳۰ هق، از شاهزادگان غزنوی و پسر کهتر سلطان مسعود I غزنوی. مسعود این فرزند را از سایر پسران دوستتر میداشت، و ظاهراً درصدد بود او را ولیعهد خویش کند، اما مجال نیافت. در ۴۲۶ هق، که مسعود بجانب گرگان میرفت، امیر سعید را به نیابت خویش در غزنین گماشت، و در حق او اکرام فراوان کرد. امیر سعید، قبل از پدر، در آغاز جوانی وفات یافت، و سلطان مسعود از وفات او بسیار متأثر گشت.

سعید ابن مسیب، ابومحمد (abu.mohammad sa'ide 'bne mosayyeb)، ۱۳–۹۴ هق، زاهد و فقیه و تابعی معروف قرن اول هق، که او را از فقهای سبعه‌ی معروف مدینه میشمارند. عده‌ای از صحابه و از زنان پیغمبر را دیدار کرد، و از آنها حدیث آموخت، و در فقه تبحر یافت. در تاریخ وفاتش اقوال مختلف است، و از سنه‌ی ۹۱ تا ۹۵ هق را ذکر کرده‌اند، و بعضی نیز وفاتش را در ۱۰۵ هق در مدینه دانسته‌اند.

سعید ابن هبةالله، ابوالحسن (abo'l.hasan sa'ide 'bne hebato'l.lāh)، فت ۴۹۵ هق، طبیب و فیلسوف بغداد. در دوره‌ی مقتدی، خلیفه‌ی عباسی، در بغداد رونق داشت. آثارش مشتمل است بر مغنی، در طب؛ مقالة فی خلق الانسان، در علم وظائف الاعضاء و روانشناسی؛ و الحدود و الفروق، در فلسفه.

سعید ابن یعقوب دمشقی، ابوعثمان: ← دمشقی، ابوعثمان.

سعیدالدوله‌ی همدانی: ← همدانیان.

سعید پاشا (sa'id pāšā)، ۱۸۲۲–۶۳، خدیو (۱۸۵۴–۶۳) مصر، پسر کهتر محمد علی پاشا و جانشین عباس I حلمی. فرمانروائی با حسن نیت و طرف توجه مردم بود. شورائی برای بحث در امور مملکتی تاسیس نمود. در لغو برده‌فروشی کوشید. راه آهن قاهره به سوئز در زمان او اتمام پذیرفت. عمده‌ترین واقعه‌ی زمان او اعطای امتیاز حفر کانال سوئز به فردینان دو لسپس است. موضوع مهم دیگر این است که استقراض مصر از خارجیان در زمان او آغاز شد، که بسبب اجرای طرحهای عمرانی و کومکهائی که به عثمانی کرده بود، ناچار از انگلستان بیش از سه میلیون لیره قرض کرد، و بدینگونه، راه استقراضهای خطرناک عهد اسماعیل پاشا گشوده شد.

سعید حمدانی: ← حمدانیان.

سعید خان مؤتمن‌الملک، میرزا، فت ۱۳۰۱ هق، از رجال و وزرای مشهور قاجاریه در عهد ناصری. از اهل آذربایجان و منسوب به طایفه‌ی انصاری بود. در ۱۲۶۹ هق ناصرالدین شاه او را به وزارت خارجه برگزید، و او تا سنه‌ی ۱۲۹۰ وزارت خارجه داشت. درین سال متولی آستان رضوی گشت، اما در سنه‌ی ۱۲۹۷ مجدداً به وزارت خارجه منصوب شد. به سن ۷۰ سالگی وفات یافت.

سعید طائی (sa'ide tā'i)، نف نیمه‌ی دوم قرن ۶م هق، از شاعران پارسی‌گوی اواخر عهد سلاجقه در عراق. از احوالش اطلاعی در دست نیست. عوفی که یک قصیده‌ی معروف او را در لباب الالباب خویش آورده است او را بلقب زین‌الشعراء خوانده است.

سعید فیومی (sa'ide fayyumi) یا **سعدیا بن**

(1) Eutychius

یوسف فیومی (saʿdiā ben yusofe)، فت ۹۴۲، فیلسوف یهودی و ایجادکننده‌ی فلسفه‌ی یهود در دین، که بنیانگذار فقه اللغه‌ی علمی زبان عبری نیز شمرده شده است؛ مت فیوم (مصر). چندی در فلسطین سیاحت و با فضلای آنجا در ابواب مختلف بحث و مناظره کرد. مهمترین اثر فلسفی او کتاب الامانات و الاعتقادات است، بزبان عربی، که در آن اثر علم کلام اسلامی و فلسفه‌ی ارسطو مشهود میباشد. بزعم وی، میان عقل و دین هیچگونه تضادی وجود ندارد. آثار دیگرش مشتمل است بر ترجمه‌ی عربی بیشتر کتاب عهد عتیق، نخستین دستور زبان عبری، و نخستین لغتنامه‌ی عبری به عربی.

سعید هروی (saʿide haravi)، شهرت **سعدالدین هروی** (saʿdo'd.dine)، فت ۶۴۹ هق، شاعر ایرانی در عهد مغول. بنا بر مشهور مذهب شیعه داشت. عزالدین طاهر فریومدی، وزیر خراسان، را مدح میکرد. پور بهاء جامی، بموجب روایت دولتشاه، شاگرد وی بود.

سعیر[1] (seʿir)، ناحیه‌ای کوهستانی، ج فلسطین، ج بحر المیت. بلندترین نقطه‌ی آن کوه حور (hur) است. سعیر منطبق با ناحیه‌ی ادوم است، که در کتاب مقدس اغلب بنام جبل سعیر (jabale) خوانده شده است. سعیر نام کوهی در مرز سرزمین یهودا نیز بوده است.

سعیر، جبل: ← ادوم؛ سعیر.

سعیر آلشفشانی: ← گدازه.

سغد یا **صغد** (هر دو soqd) یا **سغدیانا** (soqdi-āna)، ینـ **سگدیانه** (sogdiāne)، ناحیه‌ای در آسیای مرکزی، بین رودهای آمو دریا و سیر دریا، مطابق نواحی بخارا و سمرقند ادواز متأخر. سغدیها مردمی ایرانی‌الاصل و لااقل از زمان داریوش I هخامنشی تابع دولت ایران بودند. ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه شرح مفصلی در باب زبان سغدی و خاصه اصطلاحات تقویمی و اعیاد و جشنهای زردشتیان سغدی آورده است. در دوره‌ی سامانیان، سغد شکوه و جلال خاص داشت.

نیز ← جو، رود.

سغد، رود: ← زرافشان.

سغدی، زبان (soqdi)، از زبانهای متروک ایرانی میانه (دسته‌ی شرقی) (← ایرانی، زبانهای)، از ریشه‌ی هندواروپائی، که آثار آن جدیداً بدست افتاده. سغدی یکی از زبانهای بسیار رایج آسیای مرکزی بوده (← لینگوا فرانکا)، و آثار آن به خط سغدی و سریانی و مانوی بدست افتاده، و شامل آثار بودائی و مانوی و مسیحی و نیز آثار غیر مذهبی است. تنها بازمانده‌ی کنونی زبان سغدی زبان یغنابی است. زبان سغدی ظاهراً تا حدود قرن ششم هق وجود داشته است. ← زبان، جدول.

سغدیان (soqdiān)، شاهنشاه (۴۲۴ قم) هخا- منشی، پسر اردشیر درازدست. برادر خود خشیارشای II را بکشت و بتخت نشست، ولی پس از مدتی کوتاه بدست برادر دیگر خود کشته شد. جانشینش داریوش II.

سغدیانا: ← سغد یا صغد.

سفاح (saffāh) یا **ابوالعباس سفاح** (abo'l-ʿabbās) [ابوالعباس عبدالله ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس ابن عبدالمطلب]، فت ۱۳۶ هق، اولین خلیفه‌ی (۱۳۲-۱۳۶ هق) عباسی؛ برادر ابراهیم امام. در کوفه به خلافت نشست، و با شدت و قساوت به قتل عام بقایای بنی امیه و هواداران آنها پرداخت. وزارت خود را به ابوسلمه‌ی خلال داد، اما چون باطناً از او کدورت داشت، بوسیله‌ی ابومسلم خراسانی و یا با اطلاع او، اسباب قتل وی را فراهم آورد. پایتخت سفاح شهر قدیمی انبار بود، در کنار فرات، که در دوره‌ی جنگهای ایران و روم، محل ذخایر و مهمات ایران بوده است.

سفاراد: ← صفارد.

سفاقس[2] (sfāqes) یا **سفاکس** (sfāks)، شهر و دریابندر (حم 65'000)، ش تونس، ل افریقا، بر ساحل شمالی خلیج قابس. شهری مستحکم است و اطرافش را ویلاها و باغها فراگرفته. سه بخش اروپائی، عرب، و فرانسوی دارد. صادراتش زیتون، فسفات، و اسفنج است؛ درختان زیتونش مشهورند. بقایائی از دوره‌ی رومیان دارد. مسجد جامع آن از ۲۷۵ هق است. در قرن ۱۲م در تصرف سیسیلیها و در قرن ۱۶م مدت کوتاهی در دست اسپانیائیها بود. از وقایع اصلی فتوحات فرانسه در تونس بمباران (۱۸۸۱) این شهر بود.

سفاکس، تونس: ← سفاقس.

سفاگنوم، خزه: ← اسفاگنوم.

سفال: ← سفالگری.

سفالریت[3] (sfālerit، فنس) یا **بلند**[4] (blend؛ از آلمانی)، سولفور طبیعی روی. جسمی است متبلور، و گرد آن زردرنگ است. خاصیت بارابرقی (← بارابرق) دارد، و پدیده‌های فوسفورسانی و مالشتابی از آن جلوه‌گر میشود. اغلب مواد اضافی (آهن، کادمیوم، منگنز، و ژرمانیوم) همراه دارد. سفالریت کانیی فراوان است، و عمده‌ترین منبع روی میباشد. در بوهم، ساکس، کورنوال، ژاپن، و کشمة یافت میشود.

سفالگری (sofālgari)، هنر یا صنعت ساختن ظروف و اشیاء گِلی پخته. معمولا این ظروف و اشیاء را، اگر بی‌لعاب باشند سفال، و اگر لعابدار باشند، بر حسب گِل و لعابی که در آنها بکار رفته، بدل‌چینی یا چینی مینامند. سفال را غالباً از گل نخر (gele naxar) (گل آبرفتی) یا از خاک رس میسازند. بدل‌چینی را از خاک رس معمولی میسازند، و روی آن لعاب میدهند. چینی را از خاک چینی میسازند و لعاب میدهند. به بعضی ظروف سفالی لعابدار لفظ کاشی اطلاق میشود، ولی این اصطلاح اساساً متعلق به خشتهای لعابدار است (← کاشی‌سازی).

I - سفالینه‌سازی. طرز ساختن سفالینه‌ها در همه جا کمابیش یکسان بوده است، نخست گل را "وَرز" میدهند، و سپس با دست یا به کومک چرخ سفالگری (که در 4000 قم در مصر وجود داشته)، آنرا بشکل دلخواه درمیآورند، و بعد از آنکه گِل روی چرخ باصطلاح "بشکل آمد"، با دست خیس آنرا "پرداخت" میکنند. گاهی نیز با ایجاد طرحهای برجسته و "خط انداختن" آنرا زینت میدهند. برای تزیین یا خط انداختن سفالینه، ابتدا آنرا "نیمه‌خشک" میکنند، و سپس با قلمهای مخصوص روی آن "کار" میکنند، و اگر بخواهند گرداگرد ظرف را با خطوط منظم هندسی "گود بیندازند"، آنرا با چرخ به گردش درمیآورند، و بشیوه‌ی خراطان، قلم را روی آن بکار میبرند. سفالینه را، بعد از خشک شدن، بدست نقاش میدهند؛ نقاش یا آنرا رنگ میکند، و یا نقشهای ساده یا رنگارنگ بر آن می‌اندازد. بعد آنرا در کوره میگذارند. پس از پخته شدن، سفالینه را با بلور مایع یا شیشه‌ی مایع یا برخی ترکیبات فلزی لعاب میدهند، و دوباره به کوره میبرند. البته ساده‌ترین نوع سفال آنست که پس از شکل گرفتن، بدون هیچگونه تزیین یا لعابی، در کوره پخته شود.

II - تاریخچه‌ی سفالگری. در همه جا انسان ابتدائی ظروف خود را از گل میساخته است؛ ازین رو، در بیشتر جاها سفالگری کهنترین و رایجترین هنرها بوده است. سفالینه‌های پیش از تاریخ که در آسیا و اروپا و امریکا بدست آمده است از لحاظ باستانشناسی اهمیت بسیار دارد. اسناد تاریخی و ادبی تمدن آشور بصورت لوحه‌ها و استوانه‌های سفالین در خرابه‌های شهر نینوا بدست آمده است. نخستین سفالینه‌های مصری که در مقبره‌ها بجا مانده شامل انواع ظروف و اشیائی است که یا تنها با دست و یا به کومک چرخ سفالگری ساخته شده، و رنگها و لعابهائی گوناگون بر آنها بکار رفته است. انواع رنگهای سبز و آبی بارزترین خصیصه‌ی این سفالهای ساده یا پرنقش و نگار است. در میان سفالینه‌های باستانی، ظروف فنیقی و رودسی و اتروسک را نیز باید نام برد. گلدانها و ظروف سفالینی که بین قرون ۸م و ۳م قم به رنگهای گوناگون-بخصوص سرخ و سیاه-در یونان ساخته شده، بسبب تقارن خطوط و اشکال و زیبائی طرح، شهرت بسیار دارند. در امپراطوری روم نیز از یک قرن قبل از میلاد تا ۴ قرن بعد از میلاد سفالگری رونق داشت.

در چین سفالینه‌های منقشی با رنگهای سرخ و سیاه و ارغوانی و سفید منسوب به 3000 سال قم بدست آمده است (میان این آثار و سفالینه‌های شوش و برخی دیگر از نقاط آسیای غربی شباهت‌هائی موجود است). در عصر سلسله‌ی هان قدیم (از ۲۰۲ قم تا قرن ۹م بم) ظروف چینی بی‌مانندی در چین ساخته شد، که اروپای دوره‌ی رنسانس بر آنها رشک میبرد. چایدانها، عطردانها، و انفیه‌دانهای این عصر در ظرافت و تمامیت هنری مثل است. سفالگران چینی، بعد از لعاب دادن ظرف، بر لعاب نقاشی میکردند، و باین ترتیب فن میناسازی را در سفالگری بکار میزدند. این شیوه، که در ایران بعد از اسلام نیز معمول بوده است، بعدها مورد تقلید سفالگران اروپائی قرار گرفت. در حدود قرن ۷م بم، ژاپن و کره سفالگری را از چین آموختند، و سپس هر یک به راهی تازه رفتند. در همین زمان، هنر سفالگری در ممالک اسلامی حیات تازه‌ای آغاز کرد. در ایران، این هنر، که با فرا رسیدن عصر آهن از رواج افتاده بود، با پیدایش "سفالهای گبری" (gabri) در دوره‌ی اسلامی دوباره جان گرفت. سفالهای گبری را، که با اشکال حیوانات خیالی و

(۱)Seir (۲)Sfax (۳)sphalerite (۴)blende

حقیقی و خطوط کوفی تزیین میشد، برای بزرگان و درباریان میساختند، در ساختن این ظروف از شیوه‌ی قبل از اسلام نیز استفاده میشد، و چون نقش جانداران بر این ظروف بود، ساختن آنها را به زرتشتیان نسبت داده و آنها را گبری نامیده‌اند. شیوه‌ی سفالگران ایرانی در کار سفالگران دیگر کشورهای اسلامی مؤثر افتاد، و بتدریج به مراکش و سایر نواحی شمال افریقا راه یافت. پیش از آغاز جنگهای صلیبی، ایرانیان، مردم سوریه، و مصریان درخشانترین رنگها را بوجود آوردند. در قرن ۱۲م سفالینه‌های هنری ممالک اسلامی، بعنوان اشیاء تجملی، نظر اروپائیان را بخود جلب کرد، و در ایتالیا و فرانسه، به پیروی از شیوه‌ی سفالگران اسلامی، اشیائی ساخته شد. در قرن ۱۵م، کشورهای اروپائی شیوه‌ی چینی‌سازی و سفالسازی چین را تقلید میکردند. در قرن ۱۸م، ظروف چینی و سفالین چین و ژاپن فراوان به اروپا وارد میشد، و ساختن نظایر این ظروف رواج بسیار یافته بود. در قرن ۱۹م، دستگاههای ماشینی جایگزین وسایل دستی قدیمی شد، و بتدریج جنبه‌ی تجارتی کار جنبه‌ی هنری آنرا تقریباً از میان برد. امروزه کارگاههای مشهور سفالگری در اروپا و امریکا برپاست، و مصنوعات تجارتی آنها به نقاط مختلف جهان صادر میشود.

سفالینه‌های پیش از تاریخ، که در پرو و مکزیک و چغ کشمة بدست آمده است، نمودار آنست که سفالگران پیش از تاریخ دنیای جدید نیز، به موازات سفالگران دنیای قدیم، دست به ساختن ظروف و اشیاء سفالین زده بوده‌اند. مهارتی که در ساختن این سفالینه‌ها بکار رفته شگفت‌انگیز است. انواع رنگها و شکلها و مایه‌های تزیینی خاص آنها نمودار خلاقیت هنری ساکنان امریکای باستان و پیش از تاریخ است.

III - سفالگری در ایران. تا چندی پیش تصور میرفت که سابقه‌ی سفالگری در ایران فقط به ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد میرسد، اما کشفیات اخیر در نقاط مختلف، از جمله در تپه‌ی مارلیک (در رودبار) ح ۱۵ قرن به این سابقه افزوده است. ولی چون تحقیقات در باره‌ی سفالینه‌های این ۱۵ قرن هنوز به نتایج قاطع نرسیده، آنچه در این مقاله آمده است ناظر به تاریخچه‌ی سفالگری از ۳۵۰۰ ق‌م به بعد میباشد. سفالگران آن روزگار چرخهای پائی و ابزارهای گوناگون دورانهای بعد را در اختیار نداشتند، با این وصف، تناسب و ظرافتی شگفت به ساخته‌های خود بخشیده‌اند. در شوش، ظرفهائی ازین دوره بدست آمده که نازکی دیواره‌های آنها شگفت‌انگیز است. طرحها و نمادهائی که، برنگ سیاه، بر سفالهای این دوران نقش شده است نمودار عقایدی است که در باره‌ی نیروهای طبیعت وجود داشته. از آن جمله است نماد کوه، که در افسانه‌های قدیم آفرینش، مخلوق نخستین بشمار آمده است، و در نقش یکی از ظرفهای شوش، از میان دریاهای نخستین سر برآورده است. عنصر دیگر آب است؛ از دوران‌های قدیم، قرص ماه را با باران مربوط میدانسته اند، و نیز میان شاخهای خمیده‌ی بز کوهی و هلال ماه ارتباطی میدیده‌اند، و شاخ را نیز در نزول باران مؤثر میشناخته‌اند. از اینرو، بر بعضی ظروف دیگر شاخهای پیچیده‌ی بزی را بیش از اندازه بزرگ و دور از طبیعت نقش کرده‌اند، و قرص ماه را، بشکل آبدانی، در میان آنها قرار داده‌اند. نقش بزها و قوچهای درشت‌شاخ، به اشکال گوناگون، بر سفالهای باستانی ایران تکرار شده است. گرچه اساس این نقشها عقاید مذهبی است، و بقصد استعانت از نیروهای طبیعت پرداخته شده، زیبائی و قوت آنها گواه تلاش آگاهانه‌ای است که سازندگان آنها، که هنرمندانی خلاق بوده اند، بکار بسته‌اند. دیگر از نمادهای آب مرغان درازپای مرداب‌نشین اند. نقشهائی هست که در آنها آسمان بشکل پرنده‌ای با بالهای گشوده نموده شده است. در نقش سفالینه‌های ادوار بعد، پرنده‌ای چندسر، که از میان سرهایش آب بشکل باران فرو میریزد، نماد آسمان است. با فرا رسیدن عصر آهن، هنر سفالگری، که اصولا برای مصارف عادی از آن استفاده میشد، از رونق افتاد، و نقاشی روی سفال متروک شد، و تا دوران بعد از اسلام رواج خود را بازنیافت. در زمان ساسانیان، گاه گاه ظروفی ساخته میشد، که نمونه‌هائی از آنها بجا مانده است.

سفالگری را به درستی میتوان کاملترین نمودار حیات هنری ایران بعد از اسلام دانست، زیرا در ایران بعد از اسلام، از آثار معماری پیش از قرن ۵م ه‍.ق، بیش از ۳ یا ۴ بنا بر جای نمانده است، و بجز چند قطعه نقاشی دیواری متعلق به قرون ۶م و ۷م ه‍.ق، هیچگونه نقاشیی که پیش از قرن ۷م بوجود آمده باشد در دست نیست، و هیچ نمونه‌ای از قالیهای پیش از قرن ۹م نیز باقی نمانده. چون بکار بردن ظروف طلا و نقره در دین اسلام منع شده بود، سفالسازان به ساختن سفالینه‌های لعابدار مجللی پرداختند، که جایگزین ظروف گرانبهای پیش از اسلام بشود. نوعی ظروف زرین‌فام از دوره‌ی هارون‌الرشید هست، که هنرمندان چینی در ساختن آنها دست داشته‌اند. اما در گرگان و کاشان، سفالگرانی بدون کومک هنرمندان چینی ظروف زرین‌فام ساخته‌اند. برای ساختن رنگهای زرد و قهوه‌ای از آهن، و برای رنگهای سبز و کبود از مس استفاده میکردند. در میان سفالینه‌های لعابدار منسوب بقرن ۲م ه‍.ق که در شوش بدست آمده، کوزه‌ای است که شیوه‌ی پرداختن آنرا میتوان مبنای سبکی شناخت که سبب پیدایش آثار سفالین عرب در اسپانیا شده است. در قرن ۳م ه‍.ق سفالینه‌های رنگین در سمرقند و نیشابور رونق و اوج بسیار یافت. استحکام و نیروئی که در طرح این سفالها بچشم میخورد با عظمت فرهنگی و هنری خراسان قرون ۳م و ۴م ه‍.ق تجانس دارد. در این دوره، رنگهای تازه‌ای چون قرمز جگری، یاقوتی، طلائی، و لیموئی به رنگهای قدیم افزوده شد. زمینه‌ها و طرحهائی که بیاری این رنگها پدید آمده است تنوع و جادوئی است. بعضی از طرحهائی که در سفالگری این دوره بکار میرفت (از قبیل طرح مارپیچی) بعدها در قلمزنی و قالیبافی بکار رفت. در بعضی از آثار این دوره نفوذ سبکهای چینی دیده میشود. در قرن ۵م ه‍.ق، شیوه‌ی ابتدائی و پرقدرتی در نواحی کردستان پدید آمد. طرحهای جانوران و مرغان این شیوه، در عین خشونت صبغه‌ای از طرحهای زمان ساسانی داشت، و شباهتی با شاخ و برگها و خطوط ظریف و پیراسته‌ی سفال‌های مشرق ایران نداشت. در قرن ۵م یا ۶م ه‍.ق، در مازندران نیز سفالینه‌های خشنی با تصاویر ماهیان و مرغان (بخصوص کبوتر و غاز) ساخته میشد. در اواخر قرن ۶م، هنگامی که سلطنت سلجوقیان بپایان میرسید، هنر سفالگری بیش از پیش عظمت یافت. کاشان و ری، و نیز ساوه و سلطان‌آباد، مراکز بزرگ سفالگری شدند؛ اما این هنر و صنعت ملی در بیش از ۵۰ شهر ایران رواج داشت. سفالینه‌های ایران، که به هندوستان و عثمانی و عراق و سوریه صادر میشد، تا پیش از دوران استیلای مغول قلم مهمی در تجارت این کشور بشمار میرفت. انواع اشکالی که در سفالینه‌های این زمان بکار رفته بیشمار، و تنوع رنگها حیرت‌آور است. بسیاری از خبرگان رنگهای گوناگون و درخشان سفالهای ایرانی را بزرگترین امتیاز آنها میدانند، رنگ فیروزه‌ای جاندار و درخشانی رنگ اصلی سفالهاست، مایه‌های گوناگون آبی هر یک در جای خود بکار رفته، سپس، مایه‌های گوناگون رنگ سبز و انواع رنگهای نخودی و گاهی زرد و خرمائی؛ سپس سیاه، و گاه اندکی سفید. رنگ قرمز کمرنگ، بعدها برای ترسیم حدود اشکال بکار رفت. آرثر آ. پوپ بر این عقیده است که "خصیصه‌ی بیمانند این سفالینه‌ها آنست که ساختمان و نقوش و لعاب آنها بیش از سفالهای چین و یونان برای هنر سفالگری بوجود آمده است. گوئی سفالگر ایرانی با گل همدم یا همکار بوده است، و در تمام مراحل تحول، با آن زندگی کرده است. یک یک اجزای این سفالها نمودار حالات و اندیشه‌های سفالگرانی است که خود از حالات و اندیشه‌های زمان خود متأثر بوده‌اند." موضوع برخی از طرحها که در سفالینه‌های قرن ۶م ه‍.ق بکار رفته‌اند از زندگانی روزانه‌ی اشراف مایه گرفته، و شیوه‌ی مینیاتورهای اولیه در آنها بچشم میخورد. سفالگران کاشان بیش از دیگر جاها در پی راهها و چیزهای تازه بودند، علاوه بر ظرفها و کاشیهای گوناگون، با طرحهای نزدیک به طبیعت و انتزاعی گوناگون، محرابهای سفالین نیز میساختند. رسم ترنجها و طرحهای اسلیمی بر اشیاء سفالین در قرنهای ۶م و ۷م ه‍.ق در ری معمول بود. این نقشها بعدها در قالیبافی بکار رفت. در ساوه بیشتر تصاویر جانوران را بر سفالها نقش میکردند. تبریز، قم، گرگان، اصفهان، یزد، شیراز، و سلطانیه نیز، هر یک بنوبه‌ی خود، در سفالگری سبکی داشتند.

در زمان صفویه، هنر سفالگری رونقی دیگر گرفت: شوق و ابداع سفالگران و تقاضای خریداران توانگر بازاری گرم بوجود آورد. سفالگران از اصول کار گذشتگان استفاده می‌کردند، بی آنکه از شیوه‌ی آنان تقلید کنند. در این دوره، نقش زیباپرستی و ظرافت و تنوع اشکال و رنگها حیرت‌آور بود، اما بلندگرائی سفالگران دیرین و خاصیت شعری سفالهای آنان وجود نداشت. شاه عباس I صفوی در اصفهان کارگاههای چینی‌سازی برپا داشت، تا نیازهای دربار شاهی و بزرگان و نیز مردم عادی را برآورند. بعضی از سفالینه‌های دوره‌ی شاه عباس دارای تزیینات و نقوش چینی است (از قبیل اژدها و مرغها و غیره)، و این بدان سبب است که شاه عباس عده‌ای از هنرمندان چینی را به دربار خود آورده بود.

پس از زمان صفویه، هنر سفالگری رو به انحطاط گذاشت، و اندک اندک، بشکل صنعتی معمولی درآمد. در نطنز و قم، سفالها را رنگ میکردند، و بی هیچ نقش و نگاری لعاب میدادند. این شیوه در قراء لالجین و کمیجان رونق گرفت، و برقرار ماند. ظروف سفالین لالجین را، که جنس آنها نامرغوب است و گاه نقشهای بی‌اساس بر آنها دیده میشود، در بسیاری از نقاط کشور میتوان خریداری کرد. در برخی نواحی دیگر نیز سفالینه‌های لعابدار میسازند. نیز ← کاشی‌سازی؛ استیل ایرانی.

سفالونیا[1] (sefālonia)، یا **کفالنیا** (kefāllenia)، جزیره (۷۷۵ کم²؛ جم ۳۹٬۷۹۰)، یونان، بزرگ‌ترین ← جزایر یونیائی. ناهموار و کوهستانی است؛ قله‌ی آینوس (āynos) ۱٬۶۲۰ متر ارتفاع دارد، و سابقاً بر آن معبدی برای زئوس ساخته بودند. شهر مهم و بندر آن آرگوستولی (-argos toli)، است، که شراب و روغن زیتون صادر می‌کند. گله‌داری و ماهیگیری معمولست. سفالونیا از ۱۸۹ ق‌م تحت حکومت روم قرار گرفت؛ در ۱۱۲۶ بتصرف ونیز درآمد. در ۱۷۹۷ به فرانسه منتقل شد، و از آن ببعد تاریخش همان تاریخ جزایر یونیائی است. در ۱۹۵۳ زلزله‌ی شدیدی آنرا ویران ساخت؛ شدت زلزله به حدی بود که کوه آینوس را شکافت.

سفالینه: ← سفالگری.

سفاهت، در روانشناسی: ← ضعف عقل.

سفتجان (seftejān)، ده (جم ۱٬۲۴۳ نسمهٔ ۱۳۳۵ هش)، دهستان ورزق، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۷ کیلومتری جنوب داران.

سفته (softe, saf-)، سابقاً **فته طلب** (fate talab)، سندی که بموجب آن امضاکننده تعهد میکند که مبلغی در موعد معین یا عند المطالبه در وجه حامل یا شخص معین یا به حواله‌کرد آن شخص کارسازی نماید. سفته مختص معاملات بازرگانی نیست، و در معاملات عادی نیز هر بدهکاری میتواند سفته‌ای به طلبکار خود بدهد، بر خلاف برات که، بر طبق قانون، بخودی خود سند تجارتی است. برای آنکه سفته صورت سند تجارتی پیدا کند باید تاجر بودن طرفین معامله و یا تجارتی بودن موضوع معامله مسلم گردد.

سفر (sefr) [جمعش اسفار (asfār)]، لفظ عربی بمعنی کتاب بزرگ، که اصطلاحاً به هر یک از پنج کتاب اول عهد قدیم (تورات) اطلاق میشود: سفر پیدایش (یا تکوین)، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد، و سفر تثنیه. مجموع آنها را اسفار خمسه (xamse) [= سفرهای پنجگانه] نامند. اسفار نام کتاب معروف ملا صدرا نیز هست (← اسفار یا اسفار اربعه).

سفر دراز[2] (safare derāz)، چینی چانگ چنگ (cāng ceng)، سفری به مسافت ح ۹٬۷۰۰ کم، که ارتش سرخ چین در ۱۹۳۴–۳۵ بدان اقدام نمود. چون سربازان کمونیستها تحت فشار و در خطر محاصره شدن بوسیله‌ی نیروهای چیانگ کای‌شک بودند، گروهی از زن و مرد، مشتمل بر ح ۹۰٬۰۰۰ تن به رهبری مائو ته‌تونگ، چو ته، چو ان‌لای، و لین پیائو، در اکتبر ۱۹۳۴ مساکن خود را در ایالت کیانگسی ترک گفتند، و رو به ل به راه افتادند، و علی رغم موانع و مشکلات طبیعی و حملات سربازان چیانگ کای‌شک و سرکردگان محلی، در اکتبر ۱۹۳۵ به ایالت شنسی که مورد نظرشان بود رسیدند. بیش از نیمی از مسافرین در این سفر خطیر تصور‌ناپذیر از میان رفتند، و بقیه در اطراف شهر ینان سکنی گزیدند.

سفردیم: ← صفارد.

سفرس[3] (seferes)، نام مستعار **گئورگیوس سفریادس**[4] (georgios seferiādes)، 1900–، شاعر سوررئالیست یونانی و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۳ در ادبیات. در عین اینکه از شعرای خارجی (مانند ت. س. الیت و شعرای نوپرداز فرانسوی) متأثر است، به سنتهای ادبی یونانی نیز وفادار میباشد. توصیفاتش روشن، زبانش غنی، و سبکش اغلب به انسجام و زیبائی اشعار کلاسیک یونانی است.

سفر فضائی[5] (safare fazā'i) یا **فضانوردی** (fazā.navardi)، پرواز با وسایط فضاپیمای سرنشین‌دار به ماوراء جو زمین. عصر سفر فضائی در آوریل ۱۹۶۱ آغاز گردید، که دولت شوروی نخستین فضانورد را در یک قمر مصنوعی روانه‌ی فضای کیهانی نمود، و بدین گونه آرزوی دیرینه‌ی آدمی برای رسیدن به ستارگان دوردست آسمان به تحقق نزدیک شد. معذلک، مشکلات پرواز آدمی در فضا هنوز عمدةً حل نشده است (نیز ← فضاپیمایی). آدمی هنوز وابسته به شرایط اساسی محیطی است که بقای حیات زمینی‌ما بدانها وابسته است، و انسان بهر جا که سفر کند ناچار باید این شرایط را همراه ببرد. مثلا فضانورد باید شرایطی مشابه شرایط موجود در زمین در درون سفینه و حتی در درون جامه‌ی فضائی خود فراهم آورد. ماه و احتمالا همه‌ی سیارات منظومه‌ی شمسی فاقد جو هستند، و میدان تغییر دما در آنها چنان نیست که انسان بتواند در آنها زندگی کند. بنا بر این، ناچار باید گنبدهای عظیمی در پایگاههای فضائی (← فضائی، پایگاه) ساخته شود و در درون آنها جو مصنوعی فراهم آید. تأثیرات بیوزنی (← وزن) در مدتهای مدید در فضا، که طبیعةً لازمه‌ی سفر در مناطقی است که میدان گرانش در آنها قوت کافی ندارد، و نیز تأثیرات واقع شدن در معرض تشعشعات شدید کیهانی و اشعه‌ی ایکس صادر از خورشید، هنوز ناشناخته اند، و ممکن است در آتیه دامنه‌ی سفرهای فضائی را محدود کنند.

البته ساختن وسایط فضاپیمای غول‌آسا از جنبه‌ی فنی غیر ممکن نیست، و ناوگانی ازین وسایط میتوانند صدها مسافر را تا مریخ و زهره حمل کنند، اما چنین سفرها مستلزم اینست که انسان هفته‌ها یا ماهها، دور از زمین، خود را به شرایطی نامطمئن بسپارد، و لهذا، مسئله‌ی مهاجرت دسته‌جمعی مردم به فضا قریب الوقوع بنظر نمیرسد. تا کنون، تنها مردانی سخت‌آزموده و دارای سلامت بدنی به درون فضا پرواز کرده‌اند، و پرواز مردم عادی به فضا مستلزم مطالعه در بسیاری مسائل بدنی و روانی خواهد بود، زیرا در طی اینگونه سفرها مدتهای مدید احساس وزن و جهت از بین میرود، و گردش روز و شب تکرار نمیشود. بعلاوه، مسئله‌ی دفع ملال و سازش دادن خلق و خوی متفاوت اشخاص نیز مسئله‌ای جدی است. در مرحله‌ی کنونی، گذرانیدن روز جمعه یا یک روز تعطیل در کره‌ی مریخ مطرح نیست، بلکه پویشهای کنونی ناظر به مسافرتهای چند ماهه است. محققین اتفاق دارند که، به سبب کوتاهی نسبی عمر انسان، تنها چیزی که میتوان بدان امید داشت مسافرت در فضای منظومه‌ی شمسی است، و امکان مسافرت به سیارات کهکشان در مورد اغلب آنها بسیار بعید است، و سفر در میان کهکشانها، که نزدیکترین آنها ۱٫۵ میلیون سال نور از زمین فاصله دارد تنها در خیال و در زمانهای علمی ممکن است. پیشگوئی در باب امکان چنین مسافرتها تا حد زیادی مربوط است به پویشهای قریب الوقوع در ماه و مریخ، که قرن حاضر شاهد آنها خواهد بود. البته استفاده از انرژی اتمی و موتورها و روشهای جدید مشکلات موجود در زمینه‌ی نیاز به سوخت فراوان را حل خواهد کرد، و ساختن سفینه‌های فضائی عظیم را مقدور خواهد ساخت. در چنین سفینه‌ها سفر با سرعتی نزدیک به سرعت نور احتمالا ممکن خواهد بود، اما با چنین سرعتها همه‌ی جریان زمان و زندگی کند خواهد شد، بطوری که سفری که به حساب زمینی ما 10 بیلیون سال طول میکشد، در نظر مسافر فضائی تنها در ۳۳ سال انجام خواهد یافت، و چون مسافران فضائی ما از این سفر بازگردند، همه چیز را در سطح زمین دگرگون خواهند یافت (البته اگر زمین باقی باشد، و یا اگر ایشان قادر به یافتن آن باشند). باید دانست که پویشهای علمی فضائی هم اکنون جنبه‌های سیاسی و حقوقی یافته است، و مثلا مسئله‌ی حقوق ارضی در کره‌ی ماه سبب طرح مسئله‌ی لزوم حقوق فضائی شده است.

سفرنامه‌ی گالیور[6] (یا **گولیور**) (gālivar, guliver)، عنوان ترجمه‌ی فارسی (یک بار در دوره‌ی قاجاریه، و یک بار در ۱۳۳۵ هش، در تهران) یکی از آثار ج. سویفت، که نخست در ۱۷۲۶ انتشار یافت، و از شاهکارهای ادبیات منثور انگلیسی، و از هجونامه‌های انتقادی معروف آن زبان، و از کتابهای محبوب اطفال است. قهرمان کتاب، گالیور، طبیب یک کشتی تجارتی، است، و کتاب سرگذشت مسافرت وی به سرزمینهای شگفت، و مشتمل بر ۴ قسمت است. در قسمت اول، گالیور، بر اثر شکستن کشتی، به سرزمینی بنام لیلیپوت می‌افتد، که قامت ساکنینش بیش از بند انگشتی نیست، و همه چیز در آنجا در مقایسه با چیزهای معمولی دنیای ما بهمین نسبت کوچک است. سویفت، در ضمن توصیف دربار پادشاه و ملکه‌ی لیلیپوت، دربار آن روز انگلستان را مورد انتقاد قرار میدهد، و در لفاف مشاجره‌ی میان هواخواهان شکستن تخم مرغ از سر یا ته آن، احزاب ویگ و توری را بباد انتقاد میگیرد. در قسمت دوم، گالیور به سرزمینی با سکنه‌ی غول‌پیکر می‌افتد، که شاه آن، پس از شنیدن اوصاف آداب و رسوم، حکومت، و علم و معرفت اروپائیان، قسمت اعظم آنها را حشراتی موذی

(۱)Cephalonia (۲)long march (۳)Seferes (۴)Seferiades (۵)space travel (۶)Gulliver's Travels

میخواند. در قسمت سوم، هدف هجو فلاسفه، علما، مورخین، و طراحان سیاسی است؛ در قسمت چهارم، گالیور به مملکتی میرسد که ساکنانش همه اسبان خردمند و فرزانه اند، و در مقابل آنها حیوانی شبیه انسان وجود دارد که، هر چند دارای اندکی عقل و شعور است، جامع عیوب و رذائل میباشد، اصلاح این جانور خبیث و بدنهاد محال است، و همان بهتر که از روی زمین نابود شود تا سایر مخلوقات از شر او آسوده گردند. در دو قسمت اخیر ملال نویسنده از نوع بشر به اوج خود میرسد، و انتقاد او لحنی جانگزا پیدا میکند.

سفرنامه‌ی مازندران و استراباد، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی از رابینو، در باب وضع جغرافیائی و تاریخی دو ایالت مازندران و استراباد. مؤلف در زمان ماموریتش در ایران دو بار، یکی در ۱۹۰۸ و دیگری در ۱۹۰۹، سراسر مازندران و گرگان را سیاحت کرده است، و به جمع‌آوری اطلاعات جغرافیائی و تاریخی پرداخته. سپس این اطلاعات و مشهودات را با بررسی کتب تاریخی و مقابله با نوشته‌های جغرافیونویسان شرقی و سیاحان غربی تکمیل کرده است؛ کتاب به قول مؤلف حاصل مطالعات مداوم وی از ۱۹۰۹ تا ۱۹۲۲ است. در ۱۹۲۵ به سرمایه‌ی اوقاف گیب چاپ شده است (ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۶ هش).

سفرنامه‌ی ناصر خسرو یا **سیاحتنامه‌ی ناصر خسرو**، کتابی از شاعر و حکیم معروف، ناصر خسرو، در باره‌ی احوال و اوضاع بلادی که وی، در طی مسافرت هفتساله‌ی (۴۳۷–۴۴۴ هق) خویش از بلخ تا مکه و مصر، دیده است. سفرنامه از کتب قدیم و مفید نثر فارسی، و در عین سادگی، بسیار شیرین و جالب است. ناصر خسرو درین سفرنامه عجایبی را که در طی مسافرتهای خویش دیده است بیان کرده است، و بدین سبب، کتاب او بر معلومات گونه گون در باب احوال ممالک اسلامی و مسائل مختلف اجتماعی و دینی در مصر، شام، عراق، و حجاز مشتمل میباشد. قرائن متعدد حاکی است که سفرنامه‌ی موجود تلخیص‌گونه‌ای است از اصل سفرنامه‌ی ناصر خسرو، و جالب آنست که مؤلف، با آنکه در هنگام تحریر کتاب بر مذهب اسماعیلیه بوده است، درین کتاب آثاری ازین گرایش خویش نشان نداده است. سفرنامه‌ی ناصر خسرو مکرر در هند، اروپا، و ایران طبع شده است.

سفرن والدن[1] (safrən wâldən)، شهر (جه ۷°۸۱۰)، اسکس، ش انگلستان؛ بازار محصولات کشاورزی.

سفره‌چی‌باشی: ← خوانسالار.

سفره‌ماهی[2] (sofre.māhi)، نام هر یک از جنس‌های متعددی از راسته‌ی ماهیهای پهن، که در دریاهای گرم و معتدل فراوانند. سفره‌ماهی معمولی اروپائی (*Solea solea*) یکی از مطبوعترین ماهیهای خوراکی است. ← ماهیهای پهن.

سفریادس، گئورگیوس: ← سفرس.

سفسطه: ← سوفسطائیان.

سفلی (sofla)، دهستان (جه ح ۴۸°۳۲۰)، شهرستان اردستان، استان دهم، دارای ۲۱ (۹) آبادی. از ل (چه ۵۶۱ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری ش اردستان است. قلعه‌ای مخروب و دو امامزاده دارد.

سفلی، سیارات: ← سیارات سفلی.

سفورتسا[3] (sfortsā)، خاندان معروف ایتالیائی که از ۱۴۵۰ تا ۱۵۳۵ بر دوکنشین میلان فرمانروائی کرد. نخستین عضو برجسته‌ی خاندان **موتسیو آتندولو سفورتسا** (mutsio āttendolo)، ۱۳۶۹–۱۴۲۴، زارعی از مردم رومانیا بود، و کوندوتیره (سرکرده‌ی سربازانی مزدور) شد، و معروف گردید، و لقب سفورتسا به خود داد. پسر نامشروعش، **فرانچسکوی I سفورتسا** (frāncesko avval)، ۱۴۰۱–۶۶، جانشین پدر شد، و یکی از مقتدرترین کوندوتیره‌های زمان خود گردید. در ۱۴۴۱ با بیانکا ماریا، دختر فیلیپو ماریا ویسکونتی، دوک میلان، وصلت کرد، و پس از مرگ (۱۴۴۷) فیلیپو، در ۱۴۵۰ دوک میلان اعلام شد. حامی ادب و هنر بود، و در آراستن میلان کوشید. پسر ارشد و جانشینش، **گالئاتسو ماریا سفورتسا** (gāleāttso māriā)، ۱۴۴۴–۷۶، حامی هنر ولی زشتکار و ستمگر بود، و توطئه‌گران جمهوریخواه او را در کلیسای سان ستفانو در میلان بقتل رسانیدند. دختر گالئاتسو، نامش بیانکا ماریا، با امپراطور ماکسیمیلیان I وصلت کرد؛ از دختران نامشروعش، **کاترینا سفورتسا** (kāterinā)، ۱۴۶۳؟–۱۵۰۹، با جرولامو ریاریو (jerolāmo riārio)، خاوند ایمولا و فورلی، ازدواج کرد. جرولامو در ۱۴۸۸ بقتل رسید، و کاترینا تا سال ۱۴۹۹ که این دو شهر را سزار بورژیا گرفت بر آنها فرمانروائی کرد. شوهر دومش جووانی دِ مدیچی بود، و کاترینا ازو فرزندی آورد بنام جووانی دله بانده نره، که کوندوتیره‌ی معروفی گردید (← مدیچی). پسر گالئاتسو ماریا، **جان گالئاتسو سفورتسا**، ۱۴۶۸–۹۴، در ۱۴۷۶ به جانشینی پدر دوک میلان گردید، ولی پیش از اینکه بسن قانونی برسد مادرش بونا (bonā) که از خاندان ساووا بود به نیابت وی حکومت میکرد. جان پدر بونا سفورتسا بود که ملکه‌ی سیگیسموند I لهستان گردید. در ۱۴۸۰ لودوویکو سفورتسا که عموی جان بود حکومت را غصب کرد. این **لودوویکو سفورتسا** (ludoviko)، ۱۴۵۱–۱۵۰۸، جوانترین پسر فرانچسکوی I سفورتسا بود، و بمناسبت رنگ تیره‌اش به لودوویکو ایل مووره (il more) [= لودوویکوی مور. ← مورها] شهرت داشت. وی در ۱۴۸۰ زن برادر خود بونا را از نیابت حکومت محروم کرد، و فرمانروائی واقعی وی از همین تاریخ آغاز میگردد. پس از مرگ جان گالئاتسو، امپراطور ماکسیمیلیان I دوکی میلان را به وی اعطا نمود. اتحاد او با شارل VIII فرانسه از عوامل آغاز شدن (۱۴۹۴) ← جنگهای ایتالیا بود. اما لودوویکو در ۱۴۹۵ با دشمنان شارل متحد شد، و فرانسویان از ایتالیا بیرون رانده شدند. در ۱۴۹۹، لوئی XII فرانسه، که نبیره‌ی جان گالئاتسو ویسکونتی و مدعی فرمانروائی میلان بود، به ایتالیا لشکر کشید و لودوویکو را بیرون راند. لودوویکو بکومک سربازان مزدور سویسی (← گارد سویسی) در صدد بازگرفتن قلمرو خود برآمد، ولی مغلوب شد (۱۵۰۰)، و در اسارت در فرانسه درگذشت. لودوویکو یکی از ثروتمندترین و مقتدرترین امرای دوره‌ی رنسانس در ایتالیا و سیاستمداری زیرک و مکار بود. با زوجه‌اش، بئاتریچه د/استه، درباری مجلل برپا کرد، و مبالغ هنگفتی صرف پیشرفت علم و هنر نمود، و لئوناردو دا وینچی و برامانته را تحت حمایت خود قرار داد. پسرش، **ماسیمیلیانو سفورتسا** (-mās similiāno)، ۱۴۹۳–۱۵۳۰، بکومک سربازان مزدور سویسی میلان را گرفت (۱۵۱۲)، ولی قدرت در دست سویسیها بود، تا آنکه در ۱۵۱۵ در مارینیانو شکست خوردند، و ماسیمیلیانو ناچار میلان را به فرانسوای I فرانسه تسلیم نمود، و خود در فرانسه اقامت گزید، و امپراطور ماکسیمیلیان دوکی میلان را به برادر ماسیمیلیانو، **فرانچسکوی II سفورتسا**، ۱۴۹۵–۱۵۳۵، اعطا نمود. پس از شکست (۱۵۲۲) فرانسویان از سپاهیان امپراطور شارل V، فرانچسکو حکومت دوکنشین میلان را بدست گرفت. وی بدون فرزند درگذشت، و جانشینی میلان چندی بین فرانسه و اسپانیا متنازع فیه بود، تا آنکه بموجب پیمان کاتو-کامبرزی (۱۵۵۹) به اسپانیا رسید. خاندان سفورتسا چندین شاخه‌ی دیگر نیز داشت، که بعضی از آنها هنوز باقی است.

سفورتسا[3]**، کارلو** (kārlo sfortsā)، ملقب به **کنته سفورتسا** (konte*)، ۱۸۷۲–۱۹۵۲، سیاستمدار ایتالیائی؛ وزیر خارجه‌ی (۱۹۲۰–۲۱، ۱۹۴۷–۵۱) ایتالیا. در ۱۹۲۲ که موسولینی سر کار آمد سفیر ایتالیا در پاریس بود، و استعفا داد. چندی رهبری مخالفین را در سنا داشت، ولی در ۱۹۲۷ از ایتالیا خارج شد. در ۱۹۴۳ به ایتالیا بازگشت. در برافتادن حکومت سلطنتی نقشی عمده داشت.

سفی (safi) یا **اسفی** یا **اصفی** (هر دو asfi)، شهر (جه ۸°۹۱۰)، مراکش، بندری کنار قطا. در اوایل قرن ۱۶م از پایگاههای پرتغالیها بود. سپس تا ۱۶۶۰ بندر عمده‌ی شریفهای مراکش از سلسله‌ی بنی سعد بود. صادراتش فوسفات است. از مراکز صنعت ماهیگیری مراکش میباشد.

سفیان ثوری (sofyāne sāri) [ابوعبدالله سفیان ابن سعید ابن مسروق ثوری (masruqe)]، ۹۷–۱۶۱ هق، محدث و زاهد معروف قرن ۲م هق؛ مت کوفه. از قبول مناصبی که منصور خلیفه‌ی عباسی به وی اعطا کرد امتناع نمود. برای اجتناب از قبول منصب قضا، از کوفه گریخت (۱۵۰ هق) و به یمن رفت. اما در آنجا هم از دربار بغداد ایمن نبود، و به مکه رفت، و از آنجا هم به کعبه پناه برد. عاقبت به بصره رفت، و در آنجا نیز همواره منزل خود را تغییر میداد.

سفیان زمان بعضی از بزرگان تابعین را درک کرد، و بعضی او را از مشاهیر رجال شیعه شمرده اند. اما عده‌ای از نویسندگان کتب رجال شیعه او را شیعی نشمرده‌اند، و بعضی در قدح وی کوشیده اند. در کتابهای صوفیه سخنان زهدآمیز و اندیشه‌های عارفانه از او نقل شده است. از آثارش الجامع الکبیر، الجامع الصغیر، و کتاب الفرائض است.

---

(1)Saffron Walden (2)sole (3)Sforza

سفیداب روی[1] (sefidābe ruy)، نام معمولی اکسید روی. گرد سفیدی است که معمولا بعنوان رنگیزه‌ی سفید، مخصوصاً در نقاشی منازل، آب رنگ، میناکاری، و لعابسازی، بکار میرود. سفیدترین رنگیزه‌ها و دارای دوام زیاد و غیر سمی است، قدرت پوشانندگی آن کمتر از سفیداب شیخ است، اما در مجاورت ترکیبات گوگردی (مثلا ئیدروژن سولفوره، ← سولفور) و در معرض اشعه‌ی فوق بنفش سفیدی خود را حفظ میکند. در ساختن اشیاء لاستیکی و در پروردن کائوچو نیز مصرف فراوان دارد.

سفیداب سرب: ← سفیداب شیخ.

سفیداب شیخ[2] (sefidābe šeyx) یا **سفیداب سرب** (sorb)، ماده‌ای سفید و سنگین و سمی، که در آب نامحلول است، و بعنوان رنگیزه‌ی سفید در رنگسازی مصرف فراوان دارد. از جنبه‌ی شیمیائی، مخلوطی است از کربونات سرب و ئیدروکسید سرب. در نقاشی مخلوط گرد نرم آن را با روغن بزرک بکار میبرند. یکی از قدیمی‌ترین رنگیزه‌هائی است که انسان از آن استفاده کرده است. قدرت پوشانندگی آن از بیشتر رنگیزه‌های سفید دیگر (از جمله سفیداب روی) بیشتر است، ولی ئیدروژن سولفوره‌ی هوا و ترکیبات گوگردی دیگر در سرب آن تأثیر میکنند، و سولفور سرب میسازند که ماده‌ای تیره‌رنگ است؛ و بدینگونه، رنگ سفید آن بتدریج زایل میشود. سفیداب سرب بسیار سمی است، و نقاشانی که با آن زیاد سر و کار دارند غالباً دوچار قولنج سرب میشوند. سفیداب سرب را در ساختن بطانه و در ساختن بعضی از انواع ظروف سفالی نیز بکار میبرند.

تسمیه‌ی آن به سفیداب شیخ بدین مناسبت است که خانواده‌ای در اصفهان، که به شیخی منسوب بوده‌اند، این ماده را به طریقه‌ای خاص، که در پنهان داشتن آن ساعی بوده‌اند، تهیه میکرده‌اند. شلیمر، که به طریقه‌ی آنان دست یافته است، شرح آنرا در کتاب معروف خود آورده است.

سفیدار، درخت، ← تبریزی.

سفیدال: ← شمشاد، ۲.

سفیدان جدید (sefidāne jadid)، ده (جم ۱۰۷۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان مواضحان، بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی). در ۲۳ کیلومتری ل تبریز است. آبادی **سفیدان عتیق** (atiq) (جم ۵۶۳ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۰ کیلومتری ل تبریز، جزء دهستان مواضحان ولی از جنبه‌ی اداری تابع بخش بستان‌آباد تبریز است.

سفیدپسران[3] (sefid.pesarān)، انگلیسی (wāytboyz)، عنوان اعضای دسته‌های کوچک غیر قانونی روستائیان ایرلندی که اول بار در ح ۱۷۶۱ در مانستر برای مقاومت در برابر مالیات گیران و ملاکین تشکیل شد. در دستبردهای شبانه‌ی خود لباس مبدل سفید میپوشیدند. این نهضت در همه جای ایرلند توسعه یافت، و برقرار شدن (۱۷۸۲) پارلمنت ایرلند را تسریع کرد. نهضت سفیدپسران در طی ده سال سرکوبی شد، ولی سرمشق تشنجات مناطق روستائی گردید که تا بعد از تأسیس کشور آزاد ایرلند دوام یافت.

سفید دشت (sefid dašt)، ده (جم ۲°۸۳۵ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان گندمان، بخش گندمان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۱۸ کیلومتری غ بروجن.

سفیدرود (sefid.rud)، رود مهمی در ایران شمالی، بطول ح 100 کم. که نزدیک منجیل از التقای رودهای شاهرود بزرگ با قزل اوزن تشکیل میابد، و در گیلان بطرف ل روان شده در حسن‌کیاده‌ی لاهیجان به دریای خزر میریزد (در باب نام سفیدرود ← قزل اوزن). سفیدرود از میان دره‌های تنگ و عمیق کوههای رودبار و رحمت‌آباد و دشت وسیع رستم‌آباد میگذرد، و در امامزاده هاشم از کوهستان خارج میشود، و از سمت مشرق رشت عبور کرده در ناحیه‌ی لاهیجان با دلتای نسبةً وسیعی به دریای خزر میریزد. از ریزابه‌های شرقی آن سیاه‌رود است، که در ناحیه‌ی رودبار جاری است. بده سالیانه‌ی آب سفیدرود در منجیل ح ۴°۰۰۰°۰۰۰°۰۰۰ متر مکعب تخمین شده است، که سابقاً قسمت مهمی از آن بلااستفاده به دریای خزر میریخت. برای استفاده‌ی بیشتر از آب سفیدرود، ← سد سفیدرود ساخته شد، و شبکه‌ی آبیاری آن نیز در دست ساختمان است.

سفیدرود، سد، یکی از سدهای بزرگ ایران، که در منجیل بر سفیدرود ساخته شده است. این سد از نوع بتونی پشتوانی (← سد) است؛ ارتفاع بلندترین مقطع سد ۱۰۸٫۲۵ متر است، و لذا سد در نوع خود بلندترین سد دنیا است. حجم مخزن آن ۱°۸۰۰ میلیون متر مکعب میباشد؛ این مخزن از حیث حجم ۲۱مین مخزن مصنوعی دنیا است. مخزن یا دریاچه‌ی سد سفیدرود از منجیل شروع میشود، و در بستر بزرگ دو رودخانه‌ی قزل اوزن (بسمت جغ) و شاهرود (بسمت جش) ممتد است؛ مساحت دریاچه ۵°۶۰۰ هکتار میباشد. تأسیسات نیروی برقابی سد برای تأمین برق گیلان و دشت قزوین و کومک به برق تهران است. مطالعه‌ی این سد در بهمن ۱۳۳۱ هش شروع شد، و در اول اسفند ۱۳۳۳ هش خاتمه یافت. ساختمانهای مقدماتی در دی ماه ۱۳۳۳ هش آغاز گردید، و کلیه‌ی ساختمانهای سد و تأسیسات تبعی آن (از حیث آبیاری) در بهمن ماه ۱۳۴۰ هش پایان پذیرفت، و در اردیبهشت ۱۳۴۱ هش بدست اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی با حضور علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی افتتاح گردید. هزینه‌ی ساختمان سد و تأسیسات برقابی آن بالغ بر ۴°۸۴۹ میلیون ریال بوده است. اداره‌ی امور سد و تأسیسات مربوط بر عهده‌ی **سازمان آب و برق منطقه‌ی سفیدرود** است، که در آذر ماه ۱۳۳۹ هش تأسیس گردید. پیش‌بینی میشود که طرح شبکه‌ی اصلی آبیاری سد سفیدرود تا آخر سال ۱۳۴۵ هش بپایان برسد. این شبکه مشتمل بر بند سنگر و کانالهای آن، بند تاریک، و تونل فومن و کانال اصلی آن میباشد.

سفیدک (sefidak)، نام عده‌ای از بیماریهای قارچی گیاهان. عوامل مولد این بیماریها در طبقه‌بندی قارچها از تیره‌ی Erysiphaceae میباشند. این تیره شامل ۸ نوع است که همه‌ی آنها در ایران مشاهده و شناخته شده‌اند، اما از نظر بیماریزائی، ۴ نوع آن در ایران نسبت به بقیه اهمیت بیشتری دارند که عبارتند از *Erysiphe*، *Sphaerotheca*، *Uncinula*، و *Oidium*. از نوع اول، جنس *E. cichoracearum* مولد بیماری سفیدک نباتات جالیزی (مثل خیار، خربزه، و طالبی) و جنس *E. communis* عامل سفیدک چغندر قند است. از نوع دوم، جنس *S. pannosa* است، که یک قسم آن مولد بیماری سفیدک گل سرخ و قسم دیگر آن مولد بیماری سفیدک هلو میباشد. از نوع سوم، جنس *U. necator* مولد سفیدک مو است. از نوع چهارم، جنس *O. evonymi-japonici* عامل سفیدک شمشاد زینتی میباشد. سفیدکهای درختان میوه نیز گاهی در ایران خساراتی ایجاد میکنند.

بطور کلی مبارزه با سفیدکها بیشتر جنبه‌ی پیشگیری دارد، ولی در بعضی موارد میتوان در مراحل اولیه‌ی ظهور بیماری نیز با آن مبارزه کرد. برای مبارزه و پیشگیری بطور کلی از گل گوگرد و گوگرد قابل تعلیق در آب و پولیسولفور و ترکیبات شیمیائی آلی مانند کاراتان استفاده میشود.

سفیدکمر (sefid.kamar)، ده (جم ۱°۳۹۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان صوفیان، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۶ کیلومتری غ شبستر.

سفیدکوه، آذربایجان، ← آق‌داغ.

سفیدکوه (sefid.kuh)، رشته‌کوه افغانستان شرقی، که دره‌ی رود کابل را از دره‌ی رود کرم (koram) جدا میکند. بلندترین قله‌اش سیکارام (بارتفاع ۴°۸۰۰ متر) است. امتداد رشته‌ی سفیدکوه بطرف جغ مرز طبیعی بین افغانستان و پاکستان میباشد. در شاخه‌های شمالی و شرقی سفیدکوه گردنه‌ی معروف خیبر (بین پیشاور و جلال‌آباد) و گردنه‌ی مشهوری بین جلال‌آباد و کابل قرار دارد، که در آنجا در جنگهای ۱۸۴۱–۴۲ افغانها سپاهیان بریتانیائی و هندی را نابود کردند.

رشته‌کوه دیگری نیز بنام سفیدکوه در افغانستان شمالی هست که موازی هری رود است، و از ش به غ تا نزدیک هرات امتداد دارد.

سفیدکوه، نام چند کوه یا رشته‌کوه در ایران. از آن جمله است رشته‌کوهی در ل دامغان و سمنان، که تا **شاه‌کوه** ادامه دارد. بین سمنان و دامغان شاخه‌هائی از آن جدا میشود و بطرف کویر میرود.

سفیدگل (sefid.gel): ← گل سفید.

سفیده‌خوان (sefide.xān)، ده (جم ۱°۲۳۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سهندآباد، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۸ کیلومتری غ بستان‌آباد.

سفیده‌ی چشم: ← چشم.

سفیر، تخلص محمد نبی خان شیرازی.

سفینکس[4] (sfinks) یا **ابوالهول** (abo'l.höl)، در اساطیر مصر قدیم، جانوری که مظهر فرعون، یا مظهر رع، خدای بزرگ آفتاب، بوده است. مجسمه‌هائی که از آن ساخته‌اند معمولا آن را با تنه‌ی شیر و سر انسان، و بعضی با سر قوچ یا باز نشان میدهند. در مصر قدیم هزاران مجسمه از

(۱)zinc white (۲)white lead (۳)Whiteboys (۴)sphinx

ابوالهول ساخته شده است، که معروفترین آنها ابوالهول جیزه است، که از صخره‌ای طبیعی در نزدیکی هرم خفرع تراشیده شده است.

این جانور اساطیری تنها خاص مصریان نبوده است، بلکه در اساطیر همه‌ی ملل باستانی شرق نزدیک و یونان، به صورتها و شکلهای مختلف، وجود داشته است. در اساطیر و هنر یونان، سفینکس هیولای بالداری بوده است با سر و پستانهای زنان و تن شیر، که بر سنگی نزدیک دروازه‌ی تب مقر داشت، و از عابرین معمای مراحل سه‌گانه‌ی عمر انسان را میپرسید (آن چیست که صبح بر چهار پا، ظهر بر دو پا، و عصر بر سه پا راه میرود؟)، و چون جواب گفتن نمیتوانستند، آنانرا پاره میکرد. کرئون، شاه تب، وعده کرده بود که هر کس شهر را از شر این جانور نجات دهد خواهر خود یوکاسته را به زنی به وی دهد. اودیپ سؤال سفینکس را جواب گفت، و وی خود را از فراز سنگ پرت کرد و هلاک شد.

بعضی از محققین معتقدند که سفینکس یونانی همان ابوالهول مصری است، با این تفاوت که ابوالهول در دین مصری مظهر و نماد قوه‌ی سلطنت، و در نتیجه موجودی خیّر و حامی نیکان و دشمن ستمکاران است، ولی در اساطیر یونانی موجودی ستمکار و شریر است.

سفینه[1] (safine) [عربی، = کشتی]، صورت فلکی جنوبی، عمدةً بین کلب اکبر و صلیب جنوبی، که کهکشان از آن میگذرد. سهیل ستاره‌ی آلفای آنست. این صورت را به شکل کشتیی تصویر کرده‌اند، و نام یونانی آن، آرگو (ārgo)، بنام کشتی اساطیری آرگو است. در نجوم جدید صورت بزرگ سفینه را به چهار بخش منقسم میکنند.

سفینه [از عربی، = کشتی]، در ادبیات فارسی، عنوان عمومی هر گونه کتابی که در آن مطالب مختلف، مخصوصاً شعر، جمع شده باشد. غالباً سفینه بصورت بَیاض است، یعنی دفتری که از طول باز میشود. این گونه بیاضها را بسبب شکل درازی که در قطع آنها هست، و مخصوصاً بسبب اشتمال بر انواع گونه گون مطالب، از باب تشبیه به کشتی، بنام سفینه میخوانند. انواع سفینه‌ها، مخصوصاً سفینه‌های شعر، از قدیم متداول بوده است، چنانکه "سفینه‌ی غزل" را حافظ رفیقی که خالی از خلل است خوانده است. اینگونه مجموعه‌ها مخصوصاً معرف ذوق و سلیقه‌ی صاحبان آنها است. فی المثل سفینه‌ی صائب، که باقی است، از ذوق شناخت آن شاعر مشهور حکایت دارد. بعضی ازین مجموعه‌ها هم به نامها یا عنوانهای دیگر، مثل مجموعه‌ها، جنگ‌ها، و منتخبات معروفند، و از قدیمترین آنها مونس الاحرار بدر جاجرمی است. هم اکنون در غالب کتابخانه‌های شخصی و عمومی سفینه‌های متعدد گونه گون هست، که بر منتخبات اشعار گویندگان مختلف مبتنی است، و بعضی از آنها، بسبب احتوا بر نوادر اشعار و اشتمال بر آثار گویندگانی که دیوانهای آنها در دست نیست، اهمیت و فواید بسیار دارد، و در حکم مآخذ مهم ادب و شعر قدیم فارسی است، و از این حیث آنها را میتوان در ردیف کتبی مانند حماسه‌ی ابوتمام، حماسه‌ی بحتری، و امثال آنها قرار داد.

در بعضی موارد نیز سفینه عنوان پاره‌ای از کتب تذکره واقع شده است از قبیل سفینه‌ی خوشگو، سفینة الشعراء (که ترجمه‌ی ترکی تذکره‌ی دولتشاه است)؛ سفینه‌ی عشرت و سفینه‌ی هندی (هر دو در باره‌ی شعرای هند)، سفینه‌ی محمود (که تذکره‌ای است در باب شعرای عهد فتحعلی شاه قاجار).

سفینه‌ی طالبی (safineye tālebi) یا **کتاب احمد**، کتابی به فارسی، از طالبوف، در مسائل فیزیکی و طبیعی و اختراعات و اکتشافات مردم مغرب‌زمین، که در آن این مسائل را طالبوف بصورت صحبت و مباحثه با پسر موهومی خود که او را احمد خوانده است مطرح کرده است. مؤلف کتاب را به میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله، از والیان فارس و سفیر ایران در استانبول تقدیم نموده. سفینه‌ی طالبی در ۲ مجلد است، که جلد اول در ۱۳۱۱ هق و جلد دوم در سال بعد در استانبول بطبع رسیده است.

سفینه‌ی فضائی: ← وسایط فضاپیما.

سقاخانه‌ی چهارراه آقا شیخ هادی (saqqā-xāneye)، سقاخانه‌ای در چهارراه آقا شیخ هادی، تهران، که بمناسبت کشته شدن قنسول کشمة در آنجا شهرتی یافت. در حدود نیمه‌ی اول ذیحجه‌ی سال ۱۳۴۲ هق شهرت یافت که از این سقاخانه معجزه‌ای صادر شده است، و بدین مناسبت جشنها در شهر برپا شد. بعد از ظهر روز جمعه‌ی ۲۷ سرطان ۱۳۰۳ هش (۱۵ ذیحجه‌ی ۱۳۴۲، مطابق ۱۸ ژوییه‌ی ۱۹۲۴)، سرگرد ایمبری، قنسول کشمة در تهران، در حالی که قصد عکسبرداری از سقاخانه داشت به دست عوام کشته شد. واقعه‌ی کشته شدن ایمبری را مخبرین جراید خارجه با آب و تاب تمام و شاخ و برگهای فراوان در اروپا منتشر کردند، و این امر در خارجه لطمه‌ی بسیار به حیثیت ایرانیان وارد ساخت. بعضی از تواریخ معاصر، موضوع قتل سرگرد ایمبری را مربوط به موضوع نفت دانسته‌اند.

سقاره[2] (saqqāra)، گورستان شهر باستانی ممفیس، مصر، ۲۴ کیلومتری جنوب قاهره، نزدیک ساحل چپ رود نیل، و بر حاشیه‌ی صحرای لیبی. هرم معروف زوسر (zoser)، از فراعنه‌ی سلسله‌ی III، و چند هرم دیگر از دوره‌ی سلسله‌های V و VI در اینجاست. قدیمترین پاپیروس تاریخدار (متعلق به سلسله‌ی VI) در ۱۸۹۳ در اینجا کشف شد. سرابیوم (serāpium)، گورستان گاوهای آپیس، نزدیک آن میباشد.

سقاریه یا صقاریه (هر دو saqāria)، لتین **سانگاریوس**[3] (sāngārius)، رود آسیای صغیر، بطول حدود ۴۸۰ کم، از ترکیه‌ی آسیائی، که در ح ۱۳۰ کیلومتری بوسفور به دریای سیاه میریزد. در ایام ماقبل تاریخ به دریای مرمره میریخته؛ دریاچه‌ی صبنجه و خلیج ازمید (ezmid) (شاخابه‌ی ش دریای مرمره، از ساحل ترکیه‌ی آسیائی) یادگار آن ایام است. در ۹۰۹ هق سلطان سلیم I طرحی برای برقرار کردن مجدد ارتباط بین سقاریه و دریاچه و خلیج اندیشید، ولی اجرا نشد.

سقراط[4] (soqrāt)، ۴۶۹-۳۹۹ قم، فیلسوف یونانی آتنی و استاد افلاطون، که عموماً یکی از بزرگترین فلاسفه‌ی جهان شمرده میشود. پدرش سنگتراش و مادرش قابله بود، و وی حرفه‌ی پدر آموخت، ولی مجازاً توان گفت که حرفه‌ی مادر را بکار بست، یعنی "قابله‌ی حقیقت" بود. در اواسط عمر با گزانتیپه ازدواج کرد. سقراط عمر خود را وقف برانگیختن عشق به حقیقت و فضیلت و مجادله با سوفسطائیان کرد. جوانان از روش بحثهای فلسفی او لذت میبردند، و به دور او گرد میآمدند. عاقبت در ۳۹۹ قم او را به عنوان فاسد کردن جوانان و بدعت در دین به محاکمه کشیدند، و محکوم به مرگ کردند، و وی با شجاعت و آرامشی، که ضرب المثل شده است، جام شوکران را نوشید، و بدینگونه حیات این مرد بزرگ پایان یافت. در محاکمه‌ی او ملاحظات سیاسی درهم‌پیچیده‌ای دخیل بود، و خاصه دوستی او با آلکیبیادس و کریتیاس ـ که هر دو از شاگردان وی بودند، و به آتن خیانت کرده بودند ـ نیز تأثیر داشت. از سقراط اثری بجا نمانده است، و آنچه از روش فلسفی او میدانیم مبتنی بر آثار سه تن از معاصرین اوست. آریستوفانس در نمایشنامه‌ی ابرهای خود او را استهزا میکند، و بعضی از معایب سوفسطائیان را به او نیز نسبت میدهد. گزنوفون با احترام از او یاد میکند، ولی به عمق فلسفی او چنانکه باید پی نبرده است. دیالوگ‌های افلاطون اورا بصورت کمال مطلوب جلوه میدهد، و احتمالا آنچه به وی نسبت میدهد فراتر از افکار خود سقراط میباشد. **روش سقراطی** که، بقول افلاطون و گزنوفون، سقراط بکار میبرده است، طریقی است در تعلیم که در آن استاد مدعی است که چیزی به متعلم نمیآموزد بلکه، با سؤالات مناسب و ادامه‌ی آنها، متعلم را به دادن جوابهای بیش از پیش صحیح وادار میکند (نیز ← دیالکتیک). سقراط میگفت من چیزی نمیدانم ("استهزای سقراطی")، بلکه مانند مادرم فن قابلگی میدانم، او کودکان را در زادن مدد میکرد، و من نفوس را یاری میکنم که زاده شوند، یعنی به خود آیند و راه کسب معرفت را بیابند. ظاهراً سقراط معتقد بود که فضیلت معرفت است و معرفت بوسیله‌ی تعریف حاصل میشود، و بهمین جهت، یافتن تعریف صحیح در فلسفه‌ی او اهمیت تام دارد.

سقز (saqqez)، شهرستان، استان کردستان، غ ایران؛ در ولایت سابق ساوجبلاغ. فعلا از ل به شهرستانهای مهاباد و میاندوآب، از ش به شهرستان سنندج، از ج به شهرستان مریوان و خاک عراق (ارتفاعات شمالی پیشرفتگی شیلر)، و از غ به شهرستان بانه محدود است. دارای یک بخش است (بخش حومه) که مشتمل بر دهستانهای سرشیو، گل تپه‌ی فیض‌الله بیگی، و میرده میباشد. قسمت علیای رود جغتو مشروبش میکند. بر طبق فتکا ۱۳۱۶، سقز از بخشهای شهرستان مهاباد بود؛ در شهریور ماه ۱۳۲۵ هش تبدیل به شهرستان، و بخش بانه جزء آن قرار داده شد. بعداً بانه از آن منتزع گردید. ناحیه‌ی سقز از لحاظ باستانشناسی از اماکن مهم ایران است. در ۱۳۲۵ هش آثار جالبی در زیویه بدست آمد. کشف (اوایل ۱۳۳۳ هش) تصادفی یک تبر مفرغی در دامنه‌ی کوهستان واقع در ل شهر سابق، باستانشناسان را بیش از پیش متوجه این ناحیه ساخت. نیز ← سنه؛ قپلانتو.

---

(۱)Argo (Navis) (۲)Sakkara (۳)Sangarius (۴)Socrates

مرکز شهرستان، شهر **سقز** (جه ۱۲°۷۲۹ سش ۱۳۳۵ هش، فرازا ۱°۴۷۴ متر)، بر راه شوسه‌ی سنندج به میاندوآب و سنندج به بانه واقعست. رود سقز از ج آن میگذرد. زبان محلی کردی و مذهب سکنه سنی شافعی است، و طریقه‌ی نقشبندیه در میان آنها رواج دارد.

سقز (saqqez)، صمغی شبیه تربانتین، که از درخت بنه (درخت سقز) بدست میآید. در ایران، در کرمان، کردستان فارس، و غیره، از همین درخت گرفته میشود. **سقز امریکائی** [انگلیسی: چیکل[1] (cikəl)] صمغی است که از یک قسم درخت پیوسته‌سبز امریکای استوائی (از جنس *Achras zapoia*) بدست میآید. "سقزهای امریکائی" جویدنی را معمولا با همین صمغ میسازند، اگرچه مواد پلاستیک لاینحل نیز با آن مخلوط میکنند، یا اصلا بجای آن صمغ بکار میبرند. نیز ← فندرون.

سقسین (saqsin)، نام محلی که موضع آن مختلف فیه است. بعضی آنرا بر رود دنیپر (تجشس) و برخی در ش دریای خزر گفته‌اند؛ و بعضی آنرا از بلاد روس و برخی از بلاد خزرها شمرده‌اند. ذکرش در دوره‌ی مغول مکرر آمده است، و از فتح آن بدست چنگیز خان سخن رفته. بهر حال، در قرن ۱۵م اثری از آن بر جای نبوده است.

سقط[2]، بیرون افتادن جنین از زهدان قبل از اینکه قابل زندگی باشد. سقط یا خود بخود و در اثر بیماری و ناتوانی است، و یا عمدی. سقط عمدی بدون موجب طبی جرم است. اصطلاح کوله انداختن (kule) برای سقط جنین بیشتر در مورد حیوانات استعمال میشود.

سقطره، جزیره، ← سقطری.

سقطری (soqotrā)، جزیره‌ای (۳°۵۸۰ کمه، جه ۱۲°۰۰۰) در قهذ، در جانب شرقی خلیج عدن، بفاصله‌ی ح ۲۴۰ کیلومتری لش رأس العسیر (ra'so 'l.'asir) یا دماغه‌ی گواردافولی (ش افریقا). از ۱۸۸۶ جزء تحت الحمایه‌ی بریتانیائی عدن است. ارتفاع کوهستانهای داخلی آن به بیش از ۱°۵۲۰ متر میرسد. ساکنین آن بیشتر مسلمانند، و به زراعت و دامپروری اشتغال دارند. صادراتش ماهی خشک، صبر، روغن، و مروارید است. در ایام باستانی جزیره‌ی دیوسکوریدس (dioskorides) نام داشت، و مصریان، یونانیها، ایرانیان، و رومیها آنرا میشناختند. خسرو انوشروان جمعی از رومیان را در آنجا سکنی داد. ذکرش در تورات و در سفرنامه‌ی مارکو پولو آمده است. ساکنین مختلط نسطوری آن در قرن ۱۶م به اسلام گرویدند. مدت کوتاهی در تصرف پرتغالیها (تریستائو دا کونیا، و در ۱۵۰۷، آلبوکرک) بود. در ۱۸۷۶ دولت انگلستان پیمانی با سلطان وقت سقطری منعقد کرد، و در ۱۸۸۶ تحت الحمایه‌ی بریتانیا شد. ضبط دیگر نامش سقطره (soqotra) است.

سقمونیا (saqmuniā) یا **محموده** (mahmude)، (*Convolvulus scammonia*)، گیاهی پیچنده از تیره‌ی پیچکها. اصلش از آسیای صغیر است. ریشه‌های ضخیم آن ماده‌ی رزینی مخصوصی دارد، موسوم به سقمونیا، که مسهلی قوی است.

سقنقور[3] (saqanqur)، سوسماری از تیره‌ی تکینکیدائ (*Scincidae*) که تقریباً ربع سوسمارهای موجود بدان تعلق دارد. سقنقور در افریقا، آسیا، و جزایر قکبه غربی فراوان است. سابقاً برای سقنقورهای جنس *Scincus officinalis* مصر و سایر نواحی افریقای شمالی خواص داروئی قائل بودند.

سقوط آزاد (soqute āzād)، حرکت جسم وزینی که در میدان جاذبه‌ی زمین از حال سکون بیفتد یا آزاد (در مقابل "پرتاب") رها شود. تجربیات اولیه در باب سقوط آزاد از گالیله است. اگر جسمی در خلأ سقوط آزاد کند، شتاب حرکت آن در هر محل مقدار ثابتی دارد، که معمولا بحرف لاتینی g نموده میشود، و آن را شتاب ثقل در آن نقطه گویند. اگر در مبدأ زمان ذره‌ای از نقطه‌ی O آزاد رها شود، در لحظه‌ی t در موضعی مانند M از امتداد قائم نقطه‌ی O خواهد بود. فاصله‌ی OM (یا e) که در این مدت طی کرده است و سرعت آن در این لحظه (که به v نمایش داده میشود) از این معادلات بدست میآید:



$$e = \frac{1}{2} gt^2, \qquad v = gt.$$

این قوانین موسومند به قوانین سقوط آزاد در خلأ.

البته اگر جسم با سرعت اولیه‌ای در امتداد قائم از بالا به پایین یا بالعکس پرتاب شود، قوانین مذکور صادق نخواهند بود. همچنین، وقتی جسم در هوا سقوط آزاد کند، قوانین مذکور صادق نخواهند بود، زیرا در این صورت، جسم مواجه با مقاومت هوا میگردد، که در خلاف جهت نیروی ثقل عمل میکند و با ازدیاد سرعت جسم زیاد میشود، تا (عملا) سرعت به حدی ("سرعت حد") میرسد که مقاومت مذکور نیروی ثقل را خنثی میکند. از آن ببعد، بر طبق اصل جبر (← جبر یا لختی؛ نیز ← سرعت)، حرکت جسم متشابه و سرعتش مساوی سرعت حد خواهد بود.

سقوط جمرات: ← جمره [ته پاره‌ی اخگر].

سقین سرای (saqin sarāy)، ده (جه ۱°۶۸۷ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۹ کیلومتری ل بستان‌آباد.

سک، قبیله، امریکا، ← سک و فاکس.

سکائی، زبان، ← ختنی یا سکائی.

سکائی ختن، زبان، ← ختنی یا سکائی.

سکائیه، سرزمین قدیم، ← سکوتیا.

سکات، جان: ← الدن، ارل آو.

سکات[4]، سر **جایلز گیلبرت** (sər jāylz gilbərt skāt)*، ۱۸۸۰–۱۹۶۰، معمار انگلیسی؛ نوه‌ی سر جورج گیلبرت سکات. کلیسای بزرگ لیورپول را طرح ریخت. چند ساختمان در کیمبریج و آکسفرد، و پل واترلو بر رود تمز از آثار دیگر اوست.

سکات[4]، سر **جورج گیلبرت** (sər jorj gilbərt skāt)*، ۱۸۱۱–۷۸، معمار انگلیسی. از پیشروان نهضت احیای سبک گوتیک در معماری انگلستان بود. بنای یادبود پرینس البرت را در لندن طرح ریخت، و قسمتی از وستمینستر ابی را که خراب شده بود بشکل اول تجدید کرد. سر جایلز گیلبرت سکات نوه‌ی او بود.

سکات[5]، **رابرت فالکن** (rābərt fālkən skāt)، ۱۸۶۸–۱۹۱۲، افسر نیروی دریائی بریتانیا، پوینده‌ی جنوبگان. در ۱۹۱۰ عازم جستجوی قطب جنوب شد، و در ۱۸م ژانویه‌ی ۱۹۱۲، یعنی یک ماه پس از ر. آموندسن، به اتفاق ۴ تن از همراهانش به آنجا رسید. در راه بازگشت، جملگی از بین رفتند، ولی اجساد آنان و شرح سفر دلاورانه‌ی آنها بعداً بدست آمد.

سکات[6]، **مایکل** (māykəl skāt)، ۱۱۷۵؟–۱۲۳۴؟، از فضلای قرون وسطی؛ مت اسکاتلند. در آکسفرد و بز اروپا به تحصیل و مطالعه پرداخت. عاقبت منجم و طبیب دربار امپراطور فردریک II شد، و به اتفاق فضلای دیگر به ترجمه‌ی کتب عربی و آثار ارسطو و ابن رشد به زبان لاتینی پرداخت. به جادوگری و تسلط در علوم غریبه و دارا بودن قوای فوق طبیعی شهرت داشت، و به همین مناسبت دانته در دوزخ و سر والتر سکات در نغمه‌ی آخرین مینسترل ذکرش را بمیان آورده‌اند.

سکات[6]، سر **والتر** (sər wāltər skāt*)، ۱۷۷۱–۱۸۳۲، شاعر و رمان‌نویس انگلیسی؛ مت ادینبورگ. در دو سالگی مبتلا به فلج اطفال و پای راستش لنگ شد. کودکی را در مزرعه‌ی پدرش در مرز اسکاتلند گذرانید، و توجهش به افسانه‌ها و ترانه‌های عامیانه‌ی آن نواحی جلب شد. در ۱۷۹۲ اجازه‌ی وکالت عدلیه یافت. پس از ترجمه‌ی بعضی از آثار سرایندگان آلمان، مجموعه‌ی آثار مینسترلهای مرز اسکاتلند را به چاپ رسانید. نخستین منظومه‌ی عمده‌اش نغمه‌ی آخرین مینسترل (۱۸۰۵) بود، و پس از آن مارمیون (۱۸۰۸) و بانوی دریاچه (۱۸۱۰) پدید آمد. سپس به نوشتن داستانهای منثور پرداخت. رمان ویورلی (weyvərli) (۱۸۱۴) او سرسلسله‌ی یک سلسله رمان (معروف به "رمانهای ویورلی") دیگرش گردید. با نوشتن رمان آیوانهو (āyvənhō) (۱۸۲۰) دوره‌ی رمانهای تاریخی خود را شروع کرد، که کنیلورث (kenil-wərt) (۱۸۲۱) و طلسم (۱۸۲۵) از آن جمله است. در این هنگام گرفتار مشکلات مالی عظیم شد، و برای ادای وامهای خود شب و روز به کار نوشتن پرداخت، و این کار بنیه‌ی او را از میان برد، و به بستر بیماری و مرگش کشانید. بعد از مرگ، از فروش کتابهایش قروض او را پرداختند. سکات در اشعار و داستانهای خود روح حماسی و پهلوانی مردم اسکاتلند و انگلستان را زنده کرده است.

سکاتسبارو[7] (skātsbārō)، شهر (جه ۶°۴۴۹)، ل‌ش ایالت آلاباما، کشمة، نزدیک رود تنسی، سرگذشت غم‌انگیز ۹ پسر سیاهپوست، که بعنوان تجاوز به دو دختر سفیدپوست در اینجا محکوم شدند (۱۹۳۱)، بعنوان **قضیه‌ی سکاتسبارو** معروفست، و این ماجرا که تا سال ۱۹۴۸ طول

(۱)chicle (۲)abortion (۳)skink (۴)Scott (۵)Scot (۶)Scott (۷)Scottsboro

کشید وسیله‌ی تبلیغات بر ضد کشمهٔ گردید.
سکاتلند[1]، برای اعلامی که ممکن است باین صورت بجوئید ردیف اسکاتلند را ملاحظه کنید.
سکاجویا[2] (sakājəwiā)، ۱۷۸۴–۱۸۸۴، زنی از هندیشمردگان که راهنمای هیئت لویس و کلارک بود. وی را به اسیری به میسوری برده بودند. در طی مسافرت اکتشافی هیئت، از خود دلاوری و بردباری ستایش‌انگیزی نشان داد.
سکارامـوش[3] (skārāmuš؛ از فنـ)، یکی از اشخاص بازی در کمدیا دل/آرته، که مردی ترسو و لافزن است، و تقلید اشراف اسپانیا را بر عهده داشت.
سکاربره[4] (skārbərə)، شهر (جه ۴۲°۵۸۷)، رایدینگ شمالی (یورکشر)، انگلستان، کنار دریای شمال. فستیوال سالیانه‌ی موزیک و مسابقات ورزشی دارد.
سکارپانتو، جزیره، ← کارپاتوس.
سکارلاتی[5]، **آلساندرو** (ālessāndro skārlātti)، ۱۶۶۰؟–۱۷۲۵، آهنگساز ایتالیائی. وی مؤسس سبک ایتالیائی اپرا محسوبست، که در قرن ۱۸م سراسر اروپا را فراگرفت. بیش از ۱۰۰ اپرا تصنیف کرد، که قسمت عمده‌ی آن از بین رفته است. از آثار دیگرش ۶۰۰ کانتات، ۲۰۰ مس، چندین اوراتوریو، و قطعاتی برای موسیقی مجلسی است. پسرش، **جوزپه دومنیکو سکارلاتی** (juzeppe domeniko)، ۱۶۸۵–۱۷۵۷، نیز آهنگساز و در نواختن کلاوسن استاد بود. نخست به شیوه‌ی پدر به ساختن اپرا پرداخت، اما در ۱۷۲۰ به پرتغال و سپس به اسپانیا رفت، و در آنجا تعداد زیادی از سوناتهای تکحرکتی خود را برای کلاوسن تصنیف کرد. این سوناتها، که تعدادشان به بیش از ۵۵۰ میرسد، نمونه‌های بدوی و تکامل‌نیافته‌ای بود برای فورم سونات، که بعداً بوجود آمد.
سکارون[6]، **پول** (pol skāroN)، ۱۶۱۰–۶۰، شاعر و نویسنده‌ی فرانسوی. بیانی هزل‌آمیز و پرطنز داشت، و از این لحاظ وی را میتوان پیشوای سبکی شمرد که بعدها مولیر آنرا به اوج کمال رسانید. در ۱۶۵۲ با دختر یتیم بینوائی به نام فرانسواز د/اوبینیه که بعدها ترقی بسیار یافت (← منتنون، مارکیز دو) ازدواج کرد. آثارش مشتمل است بر رمان مضحک و داستانهای غم‌انگیز و خنده‌آور.
سکاژراک[7] (skājerāk) یا **سکاگراک** یا (در بعضی کتابهای فارسی) **اسکاژراک** (eskā–)، تنگه‌ای بعرض ۱۳۰–۱۴۵ کم، میان نروژ و دانمارک، که از دریای شمال در جهت لش ممتد است، و دنباله‌ی جنوبی آن به کاتگات متصل میشود. برای جنگ سکاژراک ← ژوتلند، نبرد.
سکافل[8] (skåfel)، دسته‌کوهی در کامبرلند، انگلستان، در لیک دیستریکت. یکی از قلل آن ۹۷۸ متر ارتفاع دارد، و بلندترین قلل انگلستان است.
سکاکی (sakkāki)، شهرت **سراج‌الدین ابوبکر یوسف ابن ابی بکر**، ۵۵۵–۶۲۶ هق، ادیب معروف زبان عرب؛ مت خوارزم. در آغاز آهنگری و قفلسازی پیشه داشت (گویا شهرت او به سکاکی بهمین مناسبت است). سپس به تحصیل علم پرداخت، و در علوم بلاغت و منطق و صرف و نحو مشهور شد، و در دستگاه سلطان محمد خوارزمشاه به عزت و احترام میزیست. بعد از استیلای مغول، در پیش جغتای مکرم شد. گویند به طلسمات و سحر و جادو اعتقاد داشت، و بهمین جهت حکایات غریب ازو نقل کرده‌اند. اثر معروفش کتاب مفتاح العلوم است. کنیه‌ی او را ابویعقوب هم ضبط کرده‌اند.
سکاگن[9] (skāgen)، شهر (جه ۱۰°۳۹۰)، ل ژوتلند، دانمارک؛ بندر کنار کاتگات. ماهیگیری دارد.
سکالا[10]، **کان فرانچسکو دلا** (kān frāncesko dellā skālā)، یا **کان گرانده دلا سکالا** (kān grānde)، ۱۲۹۱–۱۳۲۹، خاونده ورونا. برهبری گیبلینها و بنمایندگی امپراطوری مقدس روم با گوئلفها جنگید، و بخش بزرگی از ونسی (شامل پادوا و ویچنتسا) را گرفت. قلمرو وی مهمترین ممالک ایتالیای شمالی بود. از حامیان بزرگ هنر و ادب و حامی دانته بود، و نامش در قسمت بهشت از کمدی الاهی آمده است.
سکالوپ[11] (skālop؛ از انگلـ)، جانور نرمتن دریائی دوکپه‌ای (← نرمتنان)، از تیره‌ی پکتینیدای (Pectinidae). جانوران این تیره دوکپه‌ای هستند، ولی فقط یک عضله‌ی مقرب (← نرمتنان) دارند. دو کپه‌ی سکالوپ مدور و بشکل بادزن هستند و، مانند آن، خطوط شعاعی برجسته دارند. در محل اتصال دنده‌ها دو زایده‌ی بال‌مانند موجود است، که آنها را گوشهای سکالوپ میخوانند. داخل دو کپه از غشائی موسوم به جبه (jobbe) پوشیده شده است. سکالوپ با باز و بسته کردن کپه‌های خود در آب حرکت میکند. عضلات مقرب آن در بعضی جاها غذای لذیذی محسوبست.


سکالوپ

سکالیجرو: ← سکالیژر.
سکالیـژر[12]، **ژول سزار** (jül sezār skālijer)، ایتالیائی **جولیو چزاره سکالیجرو** (julio cezāre skālijero)، نام لاتینی وی **یولیوس کایسار سکالیگر** (yulius kāysār skāliger)، ۱۴۸۴–۱۵۵۸، طبیب و عالم فقه اللغه‌ی ایتالیائی که در فرانسه میزیست. در کتاب وضع زبان لاتینی (۱۵۴۰) سبک سیسرون را تجزیه و تحلیل کرد، و بیش از ۶۰۰ خطای اومانیستهای پیش از خود را برشمرد. بر آثار طبی و گیاهشناسی بقراط، تئوفراستوس، و ارسطو تفسیرهائی نوشت و رده‌بندی گیاهان را اصلاح کرد. کتاب فن شعر (۱۵۶۱) او، از لحاظ آنکه پایه‌هائی برای سبک کلاسیک نو گذاشت، در خور اهمیت است. پسرش، **ژوزف ژوست سکالیژر** (jozef jüst)، ۱۵۴۰–۱۶۰۹، در ریاضیات، فلسفه، السنه، و روشهای انتقادی در آثار کلاسیک مشهور بود. در گاهشماری تاریخ تحقیقات بسیار کرد. در ۱۵۷۲–۷۴ استاد فلسفه در دانشگاه ژنو بود.
سکالیگر: ← سکالیژر.
سکاماندروس[13] (skāmāndros)، نام یونانی رود مشهور تروآس، که ذکرش مکرر در ایلیاد آمده است. از کوه ایدا میآید و به دریای مدیترانه میریزد. امروزه در لغ ترکیه در آسیای صغیر جاری است، و نام ترکی آن کوچک مندرس (kucek menderes) است (← مندرس).
سکانت، در مثلثات، ← قطر ظل.
سکاندیوم[14] (skāndiom؛ از فنـ)، عنصر فلزی سه‌ظرفیتی (علامت شیمیائی، Sc. نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید). در ۱۸۷۹ بوسیله‌ی طیفنما کشف شد، و سپس ثابت شد که مطابق یکی از عناصری است که مندلیف در ۱۸۷۱ وجود آنرا پیشگوئی کرده بود. بمناسبت خواص شیمیائیش، بعضی آنرا از فلزات خاکهای کمیاب میدانند. اهمیت تجارتی ندارد.
سکانیا[15] (skāniā)، سوئدی **سکونه**[16] (skone)، آلمانی **شونن**[17] (šonen)، ایالت تاریخی منتهی‌الیه جنوبی سوئد، شهر عمده‌اش مالمو. تا ۱۶۵۸ که کارل X، شاه سوئد، آنرا گرفت، در تصرف دانمارک بود. آثار ماقبل تاریخ و قلاع قرون وسطائی دارد.
سکاوتن[18]، **ویلم کورنلیس** (wilem kornelis skāten)، ۱۵۶۷؟–۱۶۲۵، دریانورد هلندی. در ۱۶۱۵، به ریاست هیئتی که هدفش یافتن راه تازه‌ای بود به فکیه برای رهائی از مشکلاتی که شرکت هلندی هند شرقی در راه تجارت ایجاد کرده بود، از هلند عازم شد. دماغه‌ی هورن را دور زد، و آن را بنام مولد خود نامگذاری نمود (۱۶۱۶). با اینکه راه ناشناخته‌ای کشف کرده بود، شرکت هند شرقی او را بعنوان تجاوز به حق انحصاری شرکت توقیف و کشتی او را در جاوه ضبط کرد.
سکاها (sakā.hā) یا **سکه‌ها** (saka.hā)، بنا ساکای (sākāy)، نام قوم قدیم ایرانی‌نژاد آسیای مرکزی (ترکستان روس حالیه)، که پس از مهاجرت سایر آریائیها بطرف ج، در همان نواحی خود باقی ماندند، و زندگی چادرنشینی را ادامه دادند. بین سالهای ۷۵۰ و ۷۰۰ ق‌م، قسمتی از سکاها بناحیه‌ای در روسیه‌ی جنوبی که بنام آنها به سکوتیا معروف شد مهاجرت کردند، ولی بیشتر سکاها در اطراف تین شان (بجانب فرغانه و در کاشغرستان) باقی ماندند. این سکاهای مهاجر به سکوتیا، که در مآخذ یونانی سکوتها خوانده شده‌اند (← سکوتیا)، کیمریان را از سرزمینشان بیرون راندند، و بین سالهای ۷۲۰ و ۷۰۰ ق‌م قسمتی از سکوتها به تعقیب کیمریان پرداختند، اما (بقول هرودوت) راه را گم کردند، و از طریق دربند (باب الابواب) از قفقاز گذشتند، و با مملکت آشور همسایه شدند، و بعدها با کومک دولت آشور کیمریان را ریشه‌کن ساختند (ح ۶۳۸ ق‌م). تقریباً ۱۰ سال بعد، پادشاه آشور که مورد حمله‌ی مادها واقع شده بود از سرکرده‌ی سکوتها استمداد کرد، و وی به یاری او شتافت، و ماد را مطیع ساخت (ح ۶۲۸ ق‌م)،

(۱)Scotland (۲)Sacajawea (۳)Scaramouche (۴)Scarborough (۵)Scarlatti (۶)Scarron (۷)Skagerrak (۸)Scafell; Scaw Fell (۹)Skagen (۱۰)Scala (۱۱)scallop (۱۲)Scaliger (۱۳)Scamander (۱۴)scandium (۱۵)Scania (۱۶)Skåne (۱۷)Schonen (۱۸)Schouten

اما چندی بعد، هووخ شتره، پادشاه ماد، سرکردگان سکوت را بقتل رسانید، و سکوتها از طریق قفقاز به روسیه‌ی جنوبی منهزم شدند. پس از اینکه سلطنت ایران به هخامنشیان رسید، شاهان این سلسله به تأمین ایران از حملات مهاجمین پرداختند، چنانکه کوروش کبیر در ح ۵۲۹ با سکاهای ناحیه‌ی ش خیوه به جنگ پرداخت. داریوش بزرگ هخامنشی در ح ۵۱۲ ق‌م (یا بین ۵۱۴ و ۵۱۲ ق‌م) به سکوتیا لشکر کشید، و با سکاها (یعنی سکوتهای مآخذ یونانی) جنگید، و اگرچه با تحمل تلفات زیاد بازگشت، لشکرکشی وی ناحیه‌ی آسیای صغیر را از تجاوزات مهاجمین چادرنشین ایمن ساخت. در مآخذ عهد هخامنشی، از چند دسته از سکاها نام برده شده است: (۱) سکاهای هئومورکه (haumavarka) [= نوشنده‌ی هوم]، که ظاهراً سکاهای ساکن فرغانه و کاشغر هستند؛ (۲) سکاهای تیگرخئوده (tigraxauda) [= تیزخود]، که ظاهراً در طرف آرال و مسیر سفلای سیر دریا میزیستند؛ و (۳) سکاهای پردریه (paradraya) (یا به قرائت سابق، تردریه) [= ماوراء بحار]، که همان سکاهای سکوتیا (سکوتهای مآخذ قدیم یونانی) هستند.

در حدود ۱۶۰ ق‌م، بسبب هجوم قبایل یوئه‌چی از جانب ش، سکاها از آسیای مرکزی بطرف ج رانده شدند. قسمتی از آنان در ۱۴۰–۱۳۰ ق‌م بجانب هندوستان حمله بردند، که گروهی از آنان در ایران شرقی سکنی گزیدند، و مسکنشان بنام سکستانه (← سیستان) خوانده شد، و گروههای دیگر بر پنجاب و سند و گجرات و مالوا مسلط شدند. در ۵۷ ق‌م، سکاها از غ (بوسیله‌ی پارتیان) و ش مواجه با حملات قبایل دیگر شدند، و قدرت ایشان از میان رفت.

سکاها مردمی بیابانگرد و جنگجو بودند، و در سواری و تیراندازی مهارت بسیار داشتند. از کاوشهای اخیر در آسیای مرکزی و نواحی دیگر، آثار جالبی از آنان بدست آمده است.

سکای[1] (skāy)، جزیره (حم ۷۶۵′۷)، نزدیک ساحل لغ اسکاتلند، در اینورنس‌شر. یکی از جزایر هبریدین، و مرکزش پورتری (portri) است.

سکایوولا[2] (skāyvolā)، خانواده‌ی رومی. **گایوس موکیوس سکایوولا** (gāyus mukius)، قهرمان نیمه‌تاریخی روم در قرن ۶م (؟) ق‌م است. گویند در صدد کشتن لارس پورسنا (که رم را محاصره کرده بود) برآمد. پورسنا حکم کرد که او را در آتش بسوزانند. سکایوولا دستش را در آتش برد، و همچنان نگاهداشت. تأثیر این امر در پورسنا چنان بود که او را رها کرد، و بخاطر چنین جرئتی، دست از محاصره برداشت. **کوینتوس موکیوس سکایوولا** (kuintus)، فت ۸۲ ق‌م، در ۹۵ ق‌م کنسول بود. در دوره‌ی کنسولی، او و ل. ل. کراسوس قانونی تهیه کردند که سبب اخراج بسیاری از ایتالیائیها از رم گردید، و به جنگ اجتماعی منجر شد. سیسرون در جوانی نزد سکایوولا علم حقوق آموخت.

سکبینج (sakbinaj)، صمغ گیاهی (*Ferula sagapenum*) از تیره‌ی چتریان، که از تخمیر شیر جلوگیری میکند.

سکته: ← سکته‌ی قلبی؛ سکته‌ی مغزی.

سکته‌ی قلبی (sakteye qalbi) یا **انفارکتوس**[3] (anfārktus؛ از فنس)، بیماری قلبی که در اثر بسته شدن عروق مغذی قلب بوجود میآید. بعد از بسته شدن رگ، قسمتی از ماهیچه‌ی قلب از کار می‌افتد، و اگر وسعت ضایعه زیاد باشد، قلب از کار باز می‌ایستد. خوردن غذاهای پرانرژی و چرب موجب تنگ شدن عروق قلب میشود، و زمینه‌ی مساعد ارثی و حالات اضطراب و هیجان این حالت را تشدید مینماید. بهمین سبب، سکته‌ی قلبی روز بروز فراوانتر میشود، و شیوع آن در میان افرادی که مقامات پرمسئولیت دارند بحدی است که به آن "بیماری افراد مسئول" نیز میگویند.

تنگ شدن عروق قلب موجب درد در ناحیه‌ی قلب و بازوی چپ میشود، و این حالت‌که آنژین صدری[4] (ānjine sadri) یا اختناق صدری (extenāqe) نام دارد‌معمولا مقدمه‌ی انسداد کامل عروق و سکته‌ی قلبی است. ← ترومبوز.

سکته‌ی مغزی[5] (sakteye maqzi)، وقفه‌ی فعالیت قسمتی از مغز در اثر بسته یا پاره شدن عروق و نرسیدن خون و اکسیژن به یاخته‌ها. آثار سکته‌ی مغزی به محل اختلال و دامنه‌ی آن بستگی دارد. معمولا قسمتی از قشر مغز که عهده‌دار حرکت دادن نیمی از بدن است از کار می‌افتد، و در نتیجه، نیمی از بدن و صورت فلج میشود. اگر سکته‌ی مغزی، بعلت کمی وسعت دامنه، موجب مرگ نشود، بتدریج یاخته‌ها از عروق خونی مجاور محل ضایعه تغذیه میشوند، و آثار فلج بطور کامل یا ناقص از بین میرود.

سکجیت[6] (skajit)، رودی به طول ۲۶۲ کم، که از کوههای کسکید (کانادا) سرچشمه گرفته در امتداد ج‌غ از ایالت واشینگتن (کشمت) گذشته به خلیج پیوجت میریزد.

سکر (sokr) [= مستی]، نزد صوفیه، از خود بیخود شدن سالک تحت تأثیر یک وارد قوی، چنانکه نیک و بد و سود و زیان را نشناسد. در مقابل آن صحو (sahv) [= هشیاری] است، و آن عبارتست از رجوع به احساس و تمیز. از قدمای صوفیه بایزید بسطامی سکر را اصل مذهب خویش گرفت، و جنید بغدادی صحو را. کسانی که سکر را بر صحو ترجیح میدهند گویند چون بنای سکر بر زوال خودی و بازماندن از تصرف انسان در نفس خویش است از صحو، که خودبینی لازمه‌ی آن است، و بدین جهت، در هر حال نوعی حجاب محسوب است، برترست. اما طرفداران صحو هم سکر را، از آن جهت که محل آفت و معرض لغزش انسان است، خطرناک میشمرند و از آن اجتناب دارند. در مقابل بایزید و شیخ احمد غزالی که به اصالت سکر قائل بوده‌اند، کسانی مانند جنید و هجویری، که اهل تشرع بوده‌اند، اعتقاد به اصالت صحو داشته‌اند. بهر حال، سکر و صحو شباهت تمام دارند به غیبت و حضور (← غیبت)، الا آنکه، به اعتقاد اکثر مشایخ، از آنها قویتر و قاهرتر بشمار میآمده‌اند.

سکران ابن عمرو (sakrāne 'bne amr)، شوهر اول سوده، زوجه‌ی پیغمبر اسلام. در مهاجرت دوم، با سوده و برادرش مالک به حبشه رفت، و در آنجا به دیانت نصاری درآمد. قبل از هجرت، با زوجه‌اش به مکه بازگشت، و چندی بعد در آنجا وفات یافت.

سکرتسو[7] (skertso؛ ایتالیائی)، یکی از صورتهای ("فرمهای") موسیقی، دارای حرکتی تند و نشاط‌انگیز، که در سونات و سمفونی بکار میرود. در آثار بتهوون، بعنوان حرکت سوم قطعاتی که فرم سونات دارند، جای مینوئه را میگیرد (← سمفونی).

سکرتوم سکرتورم: ← سر الاسرار.

سکرنتن[8] (skrantən)، شهر (حم ۴۴۳′۱۱۱)، ل‌ش ایالت پنسیلوانیا، کشمت.

سکری (sokkari)، شهرت **حسن ابن حسین**، ۲۱۲–۲۷۵ هق، عالم فقه اللغه‌ی عربی. همّش را به گردآوری و تحریر اشعار قدیم عرب مصروف کرد. از آثارش اخبار اللصوص است.

سکریابین[9]، **آلکساندر نیکولایویچ** (āleksāndr nikolāyevic skriābin)، ۱۸۷۲–۱۹۱۵، آهنگساز و پیانونواز روسی. در کنسروانوار مسکو تحصیل کرد، و سپس در آنجا تدریس نمود (۱۸۹۸–۱۹۰۳). آرزوی تلفیق همه‌ی هنرها را داشت. در اثر ارکستری خود بنام شعر الاهی (۱۹۰۳)، کوشیده است تا موسیقی و فلسفه را وحدت بخشد. اجرای اثر دیگرش بنام پرومتئوس، شعری از آتش (۱۹۰۹–۱۰) مقتضی نورهای رنگین بر صحنه است. در صدد بود که آهنگی بنام راز بسازد که در آن از همه‌ی زمینه‌های هنرساز جمله رنگ و بوهای خوش‌استفاده شود، ولی این آهنگ هیچگاه تحقق نیافت.

سکریب[10]، **اوگوستن اوژن** (ēļen ogüstaN skrib)، ۱۷۹۱–۱۸۶۱، نمایشنامه‌نویس و لیبرتو‌نویس فرانسوی. از اولین کسانی است که زندگی و اخلاقیات طبقه‌ی بورژوا را در آثار خود مجسم کردند. برای چند تن از آهنگسازان معروف زمان خود لیبرتو نوشت. از کمدیهای معروفش لیوان آب است.

سکریبلیرس[11]، **باشگاه** (skriblirəs)، انجمنی ادبی در انگلستان، که در ح ۱۷۱۳ برای هجو "همه‌ی ذوقهای بد در دانش" تأسیس شد. اعضای برجسته‌ی آن ج. گی، ا. پوپ، ج. سویفت، ت. پارنل، و آربثنات (ārbaṭnāt) بودند. جلسات انجمن از ۱۷۱۴ ببعد تعطیل شد. مهمترین اثر باشگاه خاطرات سکریبلیرس بود، که جزء آثار منثور پوپ انتشار یافت (۱۷۴۱). تأثیر افکار و آراء باشگاه را در سفرنامه‌ی گالیور (از سویفت) میتوان دید.

سکساول (saksāvol)، بوته؛ ← تاغ.

سکستان: ← سیستان.

سکستان[12] (sekstān؛ از فنس)، اسبابی سبک و قابل حمل و نقل برای اندازه‌گیری فاصله‌ی زاویه‌ای بین دو شیء.

سکستان اساساً مبتنی است بر خاصیت آینه‌های دوار (davvār)، و آن اینست که اگر شعاع SI که بر آینه‌ی مسطح M میتابد ثابت باشد، و آینه را

---

(۱)Skye (۲)Scaevola (۳)infarctus (فنس) (۴)angina pectoris (۵)apoplexy; stroke (۶)Skagit (۷)scherzo (۸)Scranton (۹)Scriabin (۱۰)Scribe (۱۱)Scriblerus (۱۲)sextant

در حول محوری عمود بر صفحه‌ی تابش (صفحه‌ی مار بر SI و عمود IN) بگردانیم، و مثلا بوضع M′ درآوریم، شعاع منعکس نیز میگردد (از

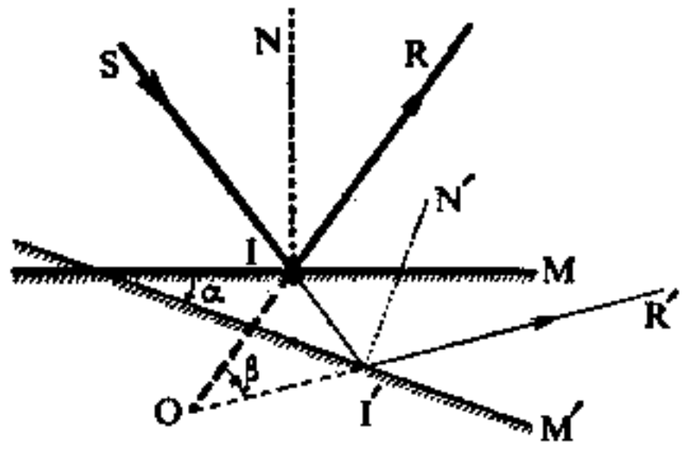

(وضع IR بوضع I′R′)، و زاویه‌ی گردش شعاع منعکس (یعنی زاویه‌ی ROR′ یا β) دو برابر زاویه‌ی گردش آینه (یعنی زاویه‌ی α) است.

سکستان اساساً عبارتست از قابی حامل یک قوس مدرج (C) و یک دوربین (E)، و دو آینه‌ی مسطح M (موسوم به "شیشه‌ی شاخص") و m (موسوم به "شیشه‌ی افق")، که عمود بر صفحه‌ی سکستان قرار دارند. آینه‌ی m ثابت و فقط نیمی از آن نقره‌اندود است. در مرکز قوس مدرج (نقطه‌ی P) لولائی است که بازوئی را میتوان حول آن گردانید، بر یک طرف بازو، آینه‌ی M قرار دارد، و بر طرف دیگر آن ورنیه‌ای (V)، که به

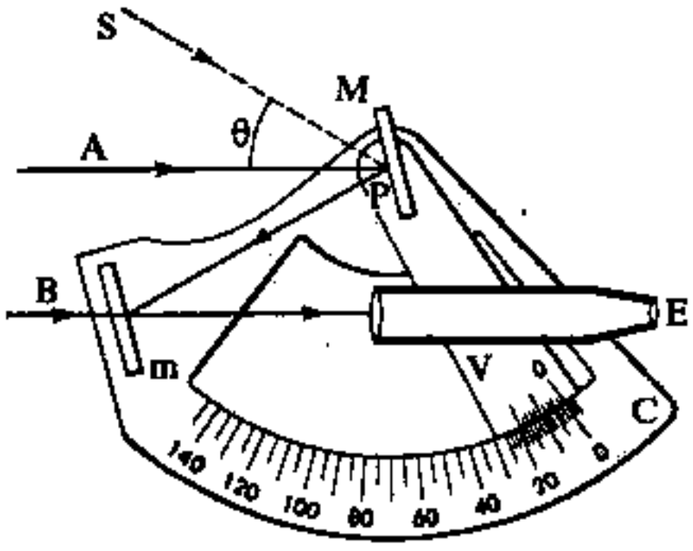

سکستان

کومک آن میتوان زوایای گردش را قرائت کرد. اشیاء واقع در افق را از دو طریق میتوان با دوربین مشاهده کرد، یکی مستقیماً، بوسیله‌ی شعاعی مانند B که از قسمت شفاف m میگذرد، و دیگری بوسیله‌ی شعاعی مانند A که دو بار (بر M و m) منعکس میشود. وقتی دو آینه کاملا متوازی باشند، دو تصویری که یکی مستقیماً از طریق قسمت شفاف m، و دیگری از دو انعکاس، تشکیل میشود بر هم منطبق خواهند بود، و در این صورت، ورنیه درجه‌ی 0 را نشان میدهد. اما اگر فاصله‌ی زاویه‌ای θ، بین امتداد افق A با شعاع رؤیت شیء دیگری (مثلا خورشید) که در امتداد S است، مطلوب باشد، شخص راصد بازوی حامل آینه‌ی M را میگرداند تا تصویری که از دو انعکاس حاصل میشود با تصویر افق که مستقیماً حاصل شده است منطبق گردد. در این صورت، زاویه‌ای که آینه‌ی M را گردانیده‌ایم نصف زاویه‌ی θ خواهد بود، و لهذا، اگر زاویه‌ی گردش را، که بوسیله‌ی ورنیه خوانده میشود، مضاعف کنیم، زاویه‌ی θ بدست میآید. در عمل هر نیم درجه از قوس مدرج را یک درجه نشان میگذارند تا حاجت به تضعیف نباشد، و زاویه را بتوان مستقیماً بر قوس مدرج قرائت کرد.

بوسیله‌ی سکستان میتوان ارتفاع خورشید یا ستاره‌ی ثابت دیگری را تعیین کرد، و در نتیجه، وضع جغرافیائی محل رصد را تعیین نمود. دریانوردان از سکستان استفاده‌ی فراوان بدین منظور میکنند، زیرا سکستان، بر خلاف تئودولیت پایه‌ی ثابت نمیخواهد. تنها کاری که میکنند اینست که سکستان را بدست میگیرند و، با حرکت دادن "شیشه‌ی شاخص"، تصویر خورشید را بر تصویر افق منطبق میکنند. اما باید دانست که سکستان اسبابی مختص دریانوردان نیست، بلکه این اسباب برای پویندگان و نقشه‌برداران و، بطور کلی، برای همه‌ی کسانی که حاجت به اندازه‌گیری فواصل زاویه‌ای دارند ارزش فراوان دارد.

سکستانه: ← سیستان؛ سکاها.

سکسکه[1] (sekseke) یا **فواق** (fovāq)، حالتی که در اثر انقباض شدید عضله‌ی حجاب حاجز و بسته شدن تارهای صوتی حنجره پدید میآید، و پی در پی تکرار میشود. صدای سکسکه معلول برخورد هوای ریه‌ها با تارهای صوتی است. سکسکه در اثر عوامل گوناگونی بوجود میآید؛ حملات کوتاه آن معمولاً ناشی از انباشتگی معده یا هیجان است، اما حملات طولانی ممکنست معلول بیماریهای خطرناک مغزی یا سل و سرطان سینه و شکم باشد، و یا بعد از جراحی شکم عارض شود. سکسکه‌ی خفیف با بیرون کشیدن زبان و یا صحبت کردن بلند و مداوم تخفیف میابد، اما سکسکه‌ی شدید و طولانی فقط در صورتی که بیماری بوجودآورنده‌ی آن علاج شود قطع میگردد.

سکشفهروار[2] (sekešfehervār)، آلمانی **شتول‌ـ وایسنبورگ**[3] (štulvāysenburg)، شهر (جه ۴۳′۹۴ ۵۵)، غ مجارستان مرکزی. از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. در ۱۰۲۷–۱۵۲۷ سلاطین مجار اینجا تاجگذاری میکردند.

سکگوی[4] (skagwey)، شهر (جه ۶۵۹)، چ‌ش آلاسکا، در پنهندل (← آلاسکا).

سکلت[5] (skelt)، فنس **اسکو**[6] (esko)، رودی بطول ۴۳۵ کم، که در ل فرانسه سرچشمه گرفته، در جهت ل‌ش در بلژیک جاری میشود، و از تورنه، گان، و آنورس گذشته به دریای شمال می‌ریزد. قسمت اعظم آن قابل کشتیرانی است. مصب آن کشندان بین جزایر بولاند جنوبی و والخرن را تشکیل میدهد. از ۱۶۴۸ تا ۱۸۶۳ (باستثنای دوره‌ی ناپلئون) هلند حق بستن این کشندان را داشت، و از این راه آنورس را تحت نظارت داشت.

سکلتن[7]، **جان** (jān skeltən)، ۱۴۶۰؟–۱۵۲۹، شاعر و کشیش انگلیسی. معلم و مربی پرینس هنری (بعداً هنری VIII) بود، و علیرغم هجویه‌هائی که در باره‌ی "ریزه‌خواران درباری" سروده است، خود پرورده‌ی آن دستگاه بود. در ۱۴۹۸ در سلک روحانیان درآمد. بخاطر هجویه‌های تندی که در باره‌ی روحانیان، وضع دربار هنری VII، و کاردینال وولزی سرود، مجبور به اعتکاف در وستمینستر شد، و همانجا درگذشت. آثارش مشتمل است بر ریزه‌خواران درباری (۱۴۹۹)، چرا به دربار نمیآئید؟ (ح ۱۵۲۲)، نمایشنامه‌ی منظوم و اخلاقی عظمت. سکلتن در شعر انگلیسی مبتکر وزن و قافیه‌ای است که بنام وی "وزن سکلتنی" خوانده میشود.

سکلی[8] (sekeli) یا **سکی** (sekey)، نام گروه نژادی ترانسیلوانی و نواحی مجاور. بزبان مجارستانی تکلم میکنند، و تخمیناً ح ۸۰٪ سکنه‌ی مجار ترانسیلوانی اصلا از این گروه نژادی هستند. سکلیها همراه با مجارها یا پیش از آنها به ترانسیلوانی آمدند. سازمانهای آنها مانند ترکان بود، و محتملا خود آنها ریشه‌ی ترکی داشته‌اند. بهر حال، سکلیها در قرن ۱۱م بزبان مجارستانی تکلم میکردند. بعدها یکی از سه "ملت ممتاز" ترانسیلوانی را تشکیل دادند (دو ملت دیگر مجارها و ساکسونها بودند). در قرن ۱۸م، در سلطنت ماری ترز و یوزف II، مزایای آنها تقلیل یافت، و پس از انقلاب ۱۸۴۸ بکلی از بین رفت.

سکمن‌آباد (sokmanābād)، دهستان (جه ح ۶۱۰ ۹′؟)، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی. رود آق‌چای از آن میگذرد. محصولش فراورده‌های دامی است. مرکزش، زورآباد (zurābād) (جه ۵۸۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۵ کیلومتری لغ خوی است.

سکندرا (sekandarā)، دهکده‌ای بفاصله‌ی ح ۱۰ کیلومتری لغ آگره، اوتار پرادش، ل هند. آرامگاه اکبر شاه آنجا است.

سکندربگ، قهرمان ملی آلبانی؛ ← اسکندر بیگ.

سکندر شاه: ← تغلقیه.

سکندر لودی: ← لودی، سلسله‌ی.

سکندرنامه: ← اسکندرنامه‌ی نظامی.

سکنده گوپتا[9] (skanda guptā)، ۴۵۳–۴۸۰، آخرین شاه سلسله‌ی گوپتای هند. هونهای سفید را که به هند تاخته بودند بیرون راند. با آنکه سلسله‌ی گوپتا اندک مدتی پس از وی نیز ادامه داشت، ولی با مرگ او در حقیقت آن سلسله اضمحلال یافت. سکنده گوپتا را جنگجوئی بزرگ و سپهسالاری دلیر خوانده‌اند.

سکنکتدی[10] (skənektədi)، شهر (جه ۸۱′۶۸۲)، ش ایالت نیو یورک، کشمه، بر رود موهاک؛ بنای ۱۶۶۱.

سکو[11] (sakku)، قسمتی از بستر دریا که از اطراف خود بلندتر است، ولی آب در آنجا عمق کافی برای کشتیرانی دارد.

سکو، در نمایشهای مذهبی ایران، ایوانی به بلندی نیم متر و بمساحتی متناسب با مساحت تکیه، که بشکل مربع یا مستطیل یا دایره در وسط تکیه ساخته میشد، و در واقع میدان بازی بود، و در یک یا دو یا هر چهار سمت آن یکی دو پله بود برای بالا رفتن و پایین آمدن بروی سکو. در تکیه‌هائی که سقف نداشت و پوش هم نمیزدند، گاهی روی سکو سقف میساختند تا شبیه‌خوانها از گزند آفتاب و باران مصون باشند.

سکوبلف[12]، **میخائیل دمیتریویچ** (mixāil dmitriyevic skobelef)، ۱۸۴۳–۸۲، ژنرال روسی.

---

(۱)hiccup; singulatus (لتی) (۲)Szekesfehervar (۳)Stuhlweissenburg (۴)Skagway (۵)Scheldt (۶)Escaut (۷)Skelton (۸)Szekely (۹)Skanda Gupta (۱۰)Schenectady (۱۱)bank (۱۲)Skobelev

در لشکرکشی (۱۸۷۳) روسیه به خیوه، و لشکرکشی (۱۸۷۵–۷۶) به خوقند، که به ضمیمه شدن خانات خوقند به ایالت فرغانه‌ی روس منتهی شد، شرکت داشت. در جنگهای (۱۸۷۷–۷۸) روس و عثمانی معروفیت پیدا کرد. لشکرکشی (۱۸۸۱) به گوک تپه به فرماندهی او انجام گرفت.

سکوپاس[1] (skopās)، مجسمه‌ساز یونانی در قرن ۴م قم، مت پاروس. نخستین مجسمه‌سازی بود که احساسات و عواطف تند و آتشین را در صورتهای مرمرین مجسم ساخت. قطعات مثله‌شده‌ای از آثار او بدست آمده که نمودار سبک خاص اوست. این قطعات در موزه‌ی ملی آتن محفوظ است.

سکوپس[2]**، محاکمه‌ی** (skŏps)، شهرت محاکمه‌ای در ایالت تنسی کشمت، که چنان رسوا بود که توجه جهانیان را جلب کرد. بموجب قانونی که در مارس ۱۹۲۵ در مجلس مقننه‌ی آن ایالت بتصویب رسید تعلیم "هر نظریه‌ای که منکر داستان خلقت انسان بر طبق آنچه در کتاب مقدس آمده باشد" و "انسان را از اعقاب شکل پست‌تری (از حیات حیوانی) بداند" در مؤسسات تعلیماتی تنسی ممنوع شد. در همان سال، سکوپس نام، معلم زیستشناسی مدرسه‌ای در شهر دیتن، بعنوان نقض این قانون و تدریس نظریه‌ی داروین، به محاکمه جلب و به کوشش و. ج. برایان به 100 دلار جریمه محکوم گردید.

سکوپلیه[3] (skoplie)، ترکی **اسکوپ** (oskub)، شهر (جم ۱۶۱°۹۸۳)، کرسی مقدونیه‌ی یوگوسلاوی، ج یوگوسلاوی، بر رود واردار. از زمان رومیان سابقه دارد. مقر مطران ارتدوکس شرقی است. دانشگاه دارد. ستفان دوشان در اینجا بعنوان تزار صربستان تاجگذاری کرد (۱۳۴۶). پل، کلیسای جامع، مسجد، و قلعه‌ی قرون وسطائی و بازاری مانند بازارهای مشرق‌زمین دارد.

سکوپوس[4]**، کوه** (skopus)، کوهی در خاک اردن ولی در دست دولت اسرائیل. به ارتفاع ۸۳۵ متر در ل‌ش بیت المقدس واقعست. مشرف بر شهر میباشد، و از زمان قدیم از لحاظ دفاعی برای بیت المقدس اهمیت نظامی داشته است. ابنیه‌ی دانشگاه عبری بر آن قرار دارد.

سکوتاری، کوی استانبول، ← اسکدار.

سکوتاری[5] (skutāri)، بزبان آلبانی **شکودر**[6] (škoder) یا **شکودرا**[7] (škodrā)، ترکی **اشقودره** (eškudara)، شهر (جم ۴۰°۹۰۰)، ل آلبانی، در انتهای چ‌ش دریاچه‌ی سکوتاری. از مصنوعاتش منسوجات و دخانیات است. از پایتختهای قدیم ایلیریا و از ۱۶۸ قم، بنام سکودرا (skodrā)، مهاجرنشین رومی بود. در قرن ۷م بم بتصرف صربستان درآمد. از قرن ۱۴م تا ۱۴۷۹ (که بدست دولت عثمانی افتاد) پایتخت امرای مونتنگرو بود. در جنگهای بالکان (۱۹۱۳) تحت اشغال سپاهیان مونتنگرو بود، ولی کشورهای بزرگ اروپا آنرا به آلبانی دادند.

سکوتاری[8]**، دریاچه‌ی**، لت **پالوس لابئاتیس** (pālus lābeātis)، دریاچه‌ای بین مونتنگرو، چغ یوگوسلاوی، و لغ آلبانی. بر حسب فصل، مساحتش (از ۳۹۰ تا ۵۲۵ کمم) تغییر میکند. ماهی فراوان دارد. شهر سکوتاری در گوشه‌ی چ‌ش آنست.

سکوتس: ← دانز سکوتس، جان.

سکوتوپولیس، فلسطین، ← بیت شان؛ دکاپولیس.

سکوتها، قوم قدیم، ← سکوتیا؛ سکاها.

سکوتها، دریای: ← خزر، دریای.

سکوتیا (skotiā)، نام لاتینی اسکاتلند.

سکوتیا[9] (skutiā؛ از یو) یا **سیتی** (siti؛ فنس) یا (در بعضی مآخذ فارسی) **سکائیه** (saka°iyye)، نام باستانی قسمتی از چ‌ش اروپا، بین کوههای کارپات و رود دون (تانائیس باستانی). این سرزمین در ایام باستانی مسکن کیمریان بود. بر طبق مآخذ یونانی، که مآخذ آشوری مکمل آنهاست، بین ۷۵۰ و ۷۰۰ قم، مردمی آسیائی و ایرانی‌نژاد که یونانیان آنها را سکوتها[10] (سیتها) خوانده‌اند به این ناحیه هجوم آوردند، و کیمریان را بیرون راندند، و این ناحیه بنام آنان معروف شد. این مردم همان اقوامی هستند که ایرانیان و هندیان آنها را **سکاها** خوانده‌اند، و در واقع سکوتهای سکوتیا شعبه‌ای از سکاها بودند. بعدها که ملل قدیم به سایر سکاها برخورد کردند، بمناسبت مشابهتی که بین آنها و سکوتهای سکوتیا مشاهده کردند، چه بسا سرزمین آنها را سکوتیا نامیدند، و بدینگونه، لفظ سکوتیا به نواحی گوناگون اطلاق شد، چنانکه مورخین رومی این لفظ را به قسمتی از آسیای شمالی بین ولگا و چین که از چ تا هندوستان ممتد بود اطلاق میکردند. چندی بعد از لشکرکشی داریوش بزرگ به سکوتیا، قدرت سکوتها رو به انحطاط گذاشت، و بتدریج سرزمین ایشان بدست سرمتها افتاد، و سکوتها بعنوان یک واحد نژادی و سیاسی از بین رفتند، و از آن پس نام سکوتیا به سرزمین سرمتها اطلاق شد. برای اطلاع بیشتر از سکوتها ← سکاها.

سکوتیکوم ماره: ← خزر، دریای.

سکودری[11]**، مادلن دو** (mādlen dë sküderi)، ۱۶۰۷؟–۱۷۰۱، بانوی رمان‌نویس فرانسوی. در پاریس سالون معتبری داشت. آثار عمده‌اش دو رمان بسیار دراز آرتامن؛ یا کوروش کبیر (۱۶۴۹–۵۳) و کلی (۱۶۵۴–۶۰) است، که رواجی فوق العاده داشت.

سکورزبی[12]**، ویلیام** (wilyām skorzbi)، ۱۷۸۹–۱۸۵۷، دانشمند انگلیسی و پوینده‌ی شمالگان. در ضمن مسافرتهای سالیانه (۱۸۰۳–۲۲) به گروئنلند، اطلاعات علمی فراهم کرد، و مخصوصاً به مغناطوری زمین توجه داشت، و برای مطالعه در این باره به استرالیا نیز سفر کرد (۱۸۵۶). **خلیج سکورزبی** (ساحل شرقی گروئنلند) بنام اوست.

سکوروس[13] (skuros) یا **سکیروس** (skiros)، جزیره (۲۰۵ کمم؛ جم ۲°۸۸۲)، یونان، در دریای اژه، ش اتوبویا؛ بزرگترین جزیره‌ی مجمع‌الجزایر سیکلاد شمالی. معادن مرمر، ماهیگیری، و صید اسفنج دارد. مطابق افسانه‌های قدیم، تتیس پسر خود اخیلس را در اینجا در لباس زنانه پنهان کرد، و تسئوس در اینجا بقتل رسید.

روبرت بروک در سکوروس مدفون است.

سک[14] **و فاکس**[15] (sak, fāks)، دو قبیله از هندیشمردگان امریکای شمالی، از تیره‌ی زبانی الگانکین. مدتهای مدید در اطراف خلیج ساگینا (ش ایالت میشیگان، کشمت) میزیستند، ولی در اوایل قرن ۱۷م از آنجا رانده شدند، و در ل‌ش ویسکانسین سکنی گزیدند. اکثر فاکسها تا ۱۷۳۰ بدست فرانسویان نابود شدند، و بقیه با سکها درآمیختند، و پس از شکست دادن بومیان ایلینوا، به آنجا کوچیدند. خدعه‌های سفیدپوستان نسبت به آنان منجر به جنگ **بلک هاک** گردید، که در آن سکها و فاکسها مغلوب شدند. سرانجام در مناطق مخصوصی در آیووا، کانزاس، و اوکلاهما اسکان داده شدند. ساک[16] (sāk) نام دیگر قبیله‌ی سک است.

سکولا[17] (skullā)، در اساطیر یونان، از پریان دریا. عاشق گلاوکوس بود، و رقیبش، کیرکه، او را به عفریته‌ای مبدل کرد، و از آن پس بر



سکولا

صخره‌ای بر ساحل ایتالیائی تنگه‌ی مسینا میزیست. بر ساحل مقابل، در سیسیل، گرداب خاروبدیس واقع بود. اودوسئوس و آرگونوتها از هر دو بسلامت گذشتند.

سکولاستیکا، قدیسه: ← سوبیاکو.

سکولاکس[18] (skulāks)، سیاح یونانی عهد سلطنت (۵۲۱–۴۸۶ یا ۴۸۵ قم) داریوش بزرگ؛ از مردم کاریا. داریوش او را مأمور پویش رود سند کرد. سکولاکس در طی سیاحت خود به اقیانوس هند، و سپس به دریای احمر رسید. سفر دریائی او ۳۰ ماه طول کشید.

سکون[19] (skun)، دهکده (جم ۲°۵۵۹)، پرثشر، اسکاتلند. در ۱۱۵۷–۱۴۸۸ مقر پادشاهان اسکاتلند بود. سنگ سکون یا سنگ تاجگذاری اینک در وستمینستر ابی جا دارد. آخرین تاجگذاریی که در اینجا برپا شد تاجگذاری چارلز II بود (۱۶۵۱).

سکونه، ایالت تاریخی، سوئد، ← سکانیا.

سکوهه، ده، زابل، ← سه‌کوهه.

سکویا[20] (sekoyā) [بنام یکی از هندیشمردگان قبیله‌ی چرکی که الفبائی سیلابی برای زبان چرکی اختراع کرد]، نام نوعی از درختان عظیم مخروطی پیوسته‌سبز، که سابقاً در نواحی معتدل نیمکره‌ی شمالی فراوان بودند، ولی فقط دو جنس از آنها در حاشیه‌ی باریکی نزدیک ساحل قکب در کشمت باقی مانده است. سکویای سرخ یا سرخچوب (sorx.cub) (*Sequoia sempervirens*)، به ارتفاع ۳۰ تا ۱۰۳ متر، بلندترین درختان سطح زمین است. سکویای غول‌آسا (*S. gigantea*)، به ارتفاع

(1)Scopas (2)Scopes (3)Skoplje (4)Scopus (5)Scutari (6)Shkodër (7)Shkodra (8)Scutari (9)Scythia (10)Scythae (11)Scudéry (12)Scoresby (13)Skyros; Scyros (14)Sac (15)Fox (16)Sauk (17)Scylla (18)Scylax (19)Scone (20)sequoia

۴۵ تا 100 متر است، بعضی از سکویاهای غول‌آسا ۳٬۰۰۰ تا ۴٬۰۰۰ سال عمر دارند. چوب سکویا در مقابل پوسیدگی مقاومت دارد، در ساختمانهائی که در معرض هوا هستند بکار میرود. سرخچوب چینی (*Metasequoia*) را وابسته به سکویا میدانند.

سکوی پهناور: ← گرند بنکس.

سکویل[1]**، تامس** (tāməs sakvil)، ملقب به (اولین) **ارل آو دورست** (*ërl āv dorset*)، ۱۵۳۶–۱۶۰۸، سیاستمدار و شاعر انگلیسی. در خدمت الیزابت I و جیمز I بود. باتفاق تامس نورتن نمایشنامه‌ی گاربداک (gārbədāk) را نوشت (۱۵۶۲)، که قدیمترین تراژدی ادبیات انگلیسی محسوب است.

سکویل[1]**، چارلز** (cārlz sakvil)، ملقب به (ششمین) **ارل آو دورست**، ۱۶۳۸–۱۷۰۶، شاعر درباری انگلیسی. مطایبات طنزآمین و نمایشنامه‌های کوتاهی نوشت، و ترانه‌هائی (از جمله ترانه‌ی معروف ای نکویان که در این دنیالید) سرود.

سکویل-وست[2]**، ویکتوریا مری** (viktoriā meri sakvil-west)، ۱۸۹۲–۱۹۶۲، نویسنده و شاعره‌ی انگلیسی، زوجه‌ی سر ه. نیکلسن. نخستین بار با نوشتن رمان میراث (۱۹۱۹) و داستان کوتاه وارث (۱۹۲۲) مورد توجه واقع شد. در ۱۹۲۶ کتاب مسافری به سوی تهران را منتشر کرد، که شرح سیاحت او باتفاق شوهرش در بلغارستان، مراکش، مجارستان، و ایران است. معروفترین رمانهایش ادواردها (۱۹۳۰) و پایان شوق (۱۹۳۱) میباشد. از آثار دیگرش وقایعنامه‌ای است از نیاکانش، که از قرن ۱۶م مقامات شامخ داشته‌اند. از منظومه‌های معروفش زمین (۱۹۲۶) و باغ (۱۹۴۶) میباشد.

سکه[3] (sekke)، تکه‌فلزی معمولا بشکل قرصی از طلا، نقره، نیکل، مفرغ، یا مس که از طرف دولت با شکل و اندازه‌ی معین ضرب میشود، و دولت ارزش آنرا تثبیت و ضمانت میکند، و بعنوان پول به جریان می‌اندازد. سکه‌زنی به احتمال قوی در ح ۷۰۰ ق‌م در لیدیا، جزایر دریای اژه، و چین اختراع شده است (قدیمترین سکه‌های موجود از ح ۷۰۰ ق‌م از لیدیا است). نیز ← درهم؛ دینار. سکه‌های اولیه با دست ساخته میشد، و اندازه‌های آنها یکسان نبود. با اختراع (ح ۱۵۶۱) ماشین ضرب سکه، سکه‌های استانده رواج یافت.

سکهر، سد، پاکستان؛ ← سند، رود.

سکه‌ها، قبیله‌ی قدیم؛ ← سکاها.

سکی، گروه نژادی؛ ← سکلی.

سکی[4]**، پیترو آنجلو** (pietro ānjelo sekki)، ۱۸۱۸–۷۸، منجم و کشیش یسوعی ایتالیائی. از ۱۸۴۹ مدیر رصدخانه‌ی دانشگاه گرگوریوس (در رم) بود. از پیشقدمان طبقه‌بندی ستارگان از روی طیف آنهاست.

سکیاپارلی[5]**، السا** (elsā skiāpārelli)، بانوی خیاط مشهور فرانسوی و از سرامدان ایجاد مُدِ لباس زنانه؛ مة ایتالیا. از بستگان ج. و. سکیاپارلی و دختر یکی از استادان دانشگاه رم بود. در دهه‌ی بعد از ۱۹۲۰ در پاریس سکونت گزید، و در ۱۹۲۷ نخستین مغازه‌ی خود را در آنجا دایر نمود، و بزودی در "خیاطیهای مجلل" لباس زنانه شهرت یافت. در ۱۹۳۵ مغازه‌ی خود را به میدان واندوم منتقل، و داد و ستد عطر را نیز به خیاطی منضم ساخت.

سکیاپارلی[5]**، جووانی ویرجینیو** (jovānni virjinio skiāpārelli)، ۱۸۳۵–۱۹۱۰، منجم ایتالیائی. در ایتالیا و برلین و روسیه تحصیل کرد. در ۱۸۶۲–1900 مدیر رصدخانه‌ی بررا (brerā) (در میلان) بود. در ۱۸۶۱ سیارک هسپریا را کشف کرد. در ۱۸۸۷ نخستین شرح رصدهای مشهور خود را از نشانه‌های سطح مریخ، که وی آنها را کانال نامیده است، منتشر ساخت. چند ستاره‌ی دوتائی کشف کرد، و حرکت وضعی مریخ و زهره را ثابت نمود. السا سکیاپارلی از بستگان او بود.

سکیپیو[6] (skipio)، فنس سیپیون (sipion)، خاندانی از پاتریسین‌های رومی، که بجهت دانش‌دوستی و شرکت در جنگهای روم معروف است. **گنیوس کورنلیوس سکیپیو کالووس** (gnejus kornelius, kālvus)، ف ۲۱۱ ق‌م، در ۲۲۲ ق‌م کنسول بود. در جنگ دوم از ← جنگهای کارتاژی، برای درهم شکستن نیروی هانیبال به اسپانیا اعزام شد (۲۱۸ ق‌م). او و برادرش هاندروبال را شکست دادند (۲۱۵ ق‌م) و ساگونتو را گرفتند (۲۱۴ ق‌م)، ولی هر دو در جنگ کشته شدند. برادر نامبرده، **پوبلیوس کورنلیوس سکیپیو** (publius)، ف ح ۲۱۱ ق‌م، در ۲۱۸ کنسول بود. قبل از اینکه به اسپانیا برود، در تیچینو و تربیا از هانیبال شکست خورد (۲۱۸ ق‌م). بزرگترین عضو خاندان، **سکیپیو آفریکانوس مایور** (āfrikānus māyor) [سکیپیوی افریقائی مهین]، ۲۳۴؟–۱۸۳ ق‌م، از سرداران روم و پسر پوبلیوس و مغلوب‌کننده‌ی هانیبال بود. در جنگ تیچینو، پدر را از مرگ نجات داد؛ و از شکست (۲۱۶ ق‌م) مهلکی که هانیبال در کانای بر رومیان وارد ساخت جان بدر برد. پس از مرگ پدر، والی اسپانیا شد. در آنجا نبوغ جنگی خود را آشکار ساخت؛ در ۲۰۹ ق‌م کارتاژ را در تصرف داشت، و طی چند سال بعد تمام اسپانیا را گرفت. در ۲۰۵ ق‌م کنسول بود، ولی سنای روم تقاضای او را برای اینکه جنگ را به افریقا بکشاند رد کرد. وی به سیسیل رفته قشون داوطلبی گرد آورد. در ۲۰۴ ق‌م از سنا اجازه‌ی رفتن به افریقا یافت. در آنجا تقاضای صلح هانیبال را مشروط به شرایط غیر قابل قبول کرد، و کارتاژیها را در نبرد نهائی زاما شکست داد (۲۰۲ ق‌م). بعداً کوشید که رومیان را از تعقیب هانیبال منصرف سازد، ولی موفق نشد. غرور و پیروزیهای وی حسادت دشمنانش را برانگیخت، و او را، به اتهام اینکه در جنگی (۱۹۰ ق‌م) با آنتیوخوس III رشوه گرفته است، به محاکمه جلب کردند. کاتوی مهین رهبر مخالفان او بود. سرانجام به کومک داماد خود سمپرونیوس گراکوس خلاصی یافت. وصیت کرد که پس از مرگ او را در شهر حق‌ناشناس رم بخاک نسپارند. زوجه‌ی این سکیپیو خواهر آیمیلیوس پاولوس، و کورنلیا دختر او بود.

سکیپیو آفریکانوس مینور (minor) [سکیپیوی افریقائی کهین]، ح ۱۸۵–۱۲۹ ق‌م، پسر آیمیلیوس پاولوس و پسرخوانده‌ی پسر ارشد سکیپیو آفریکانوس مایور بود. مردی ادب‌پرور و رفیق ترنتیوس، لایلیوس، و پولوبیوس بود. در جنگ سوم کارتاژی کنسول شد (۱۴۷ ق‌م)، و به افریقا رفت، و کارتاژ را بکلی منهدم ساخت. در ۱۳۴ ق‌م، که مجدداً کنسول بود، شورشی را که در اسپانیا بپا شده بود فرونشاند، و نومانتیا را ویران کرد. اگرچه تیبریوس گراکوس برادر زنش بود، علناً از قتل او اظهار مسرت کرد، و در لغو اصلاحات او کوشید، ولی مقتول شد (شاید بدست زن یا مادر زنش). سیسرون او را ستوده است. از بستگان نزدیکش **سکیپیو ناسیکا سراپیو** (nāsikā serāpio)، ف ح ۱۳۲ ق‌م، از رهبران قاتلین تیبریوس گراکوس بود، که بعداً از ترس افکار عمومی گریخت. از اعقابش **کوینتوس کایکیلیوس متلوس پیوس سکیپیو** (kuintus kāykilius metellus pius)، ف ۴۶ ق‌م، از طرفداران سرسخت پومپیوس بود، و پومپیوس او را در کنسولی همکار خود ساخت (۵۲ ق‌م). در جنگ داخلی روم، از جانب پومپیوس در فارسالوس فرماندهی داشت، و پس از شکست، به افریقا رفت. یولیوس قیصر او را در تاپسوس مغلوب کرد، و وی در صدد فرار از طریق دریا برآمد، اما چون اسارت بدست سربازان قیصر را نزدیک دید خودکشی کرد.

سکیروس، جزیره، یونان؛ ← سکوروس.

سکیزوفرنی (skizofreni)؛ ← تقسیم خاطر.

سکینا[7] (skinā)، رودی به طول ۵۸۰ کم، غ کولومبیای بریتانیا، کانادا. به فکبه میریزد.

سکینه (sakine؛ عربی sokayna)، ف ۱۱۷ هق، از زنان پارسا و بزرگوار بنی هاشم؛ دختر امام حسین ع. به شعر و ادب علاقه داشت، و شعرا را بار میداد، و از پس پرده اشعارشان را میشنید، و نقد میکرد. نخست زن مصعب ابن زبیر بود؛ بعد از قتل او، به نکاح عبدالله ابن عثمان، برادرزاده‌ی مصعب، درآمد، و چون او بمرد، زید ابن عمرو، نواده‌ی عثمان ابن عفان، او را به زنی گرفت، اما سلیمان ابن عبدالملک او را واداشت تا سکینه را طلاق دهد، و ازدواج با او را، بسبب مرگ شوهرانش، بفال بد گرفت. در باره‌ی تعداد و اسامی شوهران سکینه روایات مختلف هست، و اخبار او نیز در کتابها فراوانست. سکینه در مدینه وفات یافت.

سگ، علامت اختصاری سانتیگرم (یک صدم گرم) در این کتاب.

سگ (sag)، (*Canis familiaris*)، جانور پستاندار اهلی از تیره‌ی سگها یا کانیدای (Canidae)، که گرگ و شغال و روباه نیز بدان تعلق دارند. نقوش غارهای اواخر عصر حجر قدیم حاکی از آنست که انسان اولیه از سگ برای شکار استفاده میکرده است، و بدینگونه، سگ نخستین جانور اهلی می‌باشد. بر طبق فرضیه‌ای، بعضی از اقسام سگها از اعقاب گرگ و بقیه از اعقاب شغال و روباه و کویوت هستند، ولی بررسی تطبیقی دندان سگها و سایر جانوران این فرضیه را به حد زیادی بی‌اعتبار ساخته است، و آنچه امروز عموماً مورد قبول است اینست که سگها اصلا در چغ آسیا تکامل یافته و عمدةً از اعقاب گرگها بوده‌اند. انسان در طی

(۱)Sackville (۲)Sackville-West (۳)coin (۴)Secchi (۵)Schiaparelli (۶)Scipio (۷)Skeena

قرنها، با انتخاب و اصلاح نژاد سگها، توانسته است آنها را برای مقاصد خاص تربیت کند، و صفات نامطلوبشان را از بین ببرد. بدینگونه، امروز بیش از ۲۰۰ نژاد سگ پرورش یافته است.

سگها را بطور کلی میتوان به چند دسته تقسیم کرد، مانند سگهای شکاری، که آنها را توله نیز مینامند؛ سگهای کارگر، و سگهای تفننی. سگهای شکاری، بعضی (مانند سگ اسپانیول) شکار را بوسیله‌ی بوی آن تعقیب میکنند، و برخی عمدةً بوسیله‌ی رؤیت به دنبال آن میروند. نژادهای متعدد معروف به تریه (terie؛ از فنس)، که سابقاً برای شکار از آنها استفاده میشد، شکارهائی را که لانه‌ی زیرزمینی دارند در لانه تعقیب میکردند، یا از لانه بیرون میراندند. سگهای کارگر حـ ۳۰ نژاد اند، و برای محافظت گله (سگ چوپان)، رساندن پیام در زمان جنگ، بارکشی، حفاظت اشخاص یا پاسبانی، یا راهنمائی کوران، و یا در کارهای پلیسی از آنها استفاده میشود. از این جمله است سگ سن برنار، که در قرن ۱۷م بوسیله‌ی راهبان دار الضیافه‌ی سن برنار در کوه‌های آلپ سویس، برای نجات دادن گرفتارشدگان در برف، تربیت شده‌اند. بعضی سگهای کوچک بعنوان تفننی و برای بازیچه بکار میرود. بالاخره، نژادهای دیگری هستند که عمدةً بعنوان سگ خانگی و یا بعنوان مونس از آنها استفاده میشود. بولداگ و چوچو از این جمله میباشند.

سگ آبی: ← سمور آبی.

سگ اسپانیول[1] (sage espānyol)، نژاد مخصوصی از سگها که گویا اصلش از اسپانیا بوده است، و با گوشهای بزرگ افتاده و پشم بلند ابریشم‌مانند ممتاز است. این سگها در شکار مهارت دارند. بعضی خوب شنا میکنند، و غرقشدگان را نجات میدهند.

سگ اسکیمو: ← چوچو.

سگث، سلسله‌ی: ← سلسله‌ی سگث.

سگد[2] (seged)، آلمانی **سگدین** (segedin)، شهر (جمع حـ ۹۹٬۰۰۰)، ج مجارستان، بر رود تایس. مصنوعاتش منسوجات پنبه‌ای، قایق، و توتون است. مقر اسقف کاتولیک رومی است. در قرن ۹م وجود داشت. نخستین مجمع ملی قبایل مجار، بریاست سرکرده‌ی آنان آرپاد، در اینجا تشکیل شد. از ۱۵۴۲ تا ۱۶۸۶ تحت حکومت ترکان عثمانی بود. دانشگاه و کاخ اسقفی و کتابخانه‌ای مشتمل بر بیش از ۱۵۰٬۰۰۰ مجلد کتاب دارد.

سگدین، مجارستان: ← سگد.

س گراونهاگه، هلند: ← لاهه.

سگزآباد (sagzābād)، ده (جمع ۱٬۹۴۲ ث ۱۳۳۵ هش)، دهستان زهرا، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ج‌غ بوئین. بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش بسختی آسیب دید.

سگزی، اصفهان: ← سجزی.

سگسار (sagsār)، در شاهنامه، نام قومی در مازندران که سخت نیرومند و دلاور بوده‌اند، و پهلوانان ایران‌مانند سام، زال، و رستم با آنان نبردها کرده‌اند، نیز نام سرزمینی در مازندران که این قوم در آنجا میزیسته‌اند. ظاهراً سگسار همان قوم آریائی‌نژاد سکا است، که در قرن ۲م قم سرزمین زرنگ را در مشرق ایران اشغال کردند، و نام خود را بدانجا دادند، که بعداً بصورت سکستان، سجستان، و سپس سیستان درآمد.

سگستان: ← سیستان.

سگ‌کن، گیاه دائمی: ← مهر گیاه.

سگ‌ماهی (sag.māhi)، نام هر یک از ماهیهای تیره‌ی سگ‌ماهیها (Acipenseridae)، که اغلب آنها عظیم الجثه میباشند. بدن آنها کشیده و از پوستی سفت مستور است، که پنج ردیف صفحات استخوانی آنرا حفاظت میکنند. دم سگ‌ماهی دو شاخه‌ی نامتساوی دارد؛ سر آن کشیده است، و دهان بی‌دندانش در زیر بدن قرار دارد. اغلب سگ‌ماهیها از نوع آکیپنسر (*Acipenser*) هستند، که در آبهای شمالی اروپا، آسیا، و امریکا فراوان میباشد. این ماهیها در آب شیرین یا در دریا



بلوگا

زندگی میکنند، و برای تخم‌ریزی وارد رودخانه‌ها میشوند. عمده‌ترین جنس آنها سگ‌ماهی سفید (*A. huso*) یا ماهی بزرگ خاویار دریای سیاه و دریای خزر و رودهای وارد بدانها است، که به زبان روسی آنرا بلوگا (beluga) نامند. طول بلوگا به ۹ متر و وزنش به ۱٫۵ تن میرسد. ماهی ازون برون (ozun borun) [ترکی، = دراز-پوزه] از جنس *A. stellatus* میباشد. از تخمهای داخل شکم سگ‌ماهی خاویار و از کیسه‌های هوائی آنها سریشم ماهی بدست میآید.

سگنی[3] (saganey)، رودی بطول حـ ۱۷۵ کم، در قسمت جنوبی ایالت کبک، کانادا. از دریاچه‌ی سنت جان خارج میشود، و به رود سنت لارنس میریزد. نخستین بار کارتیه از آن دیدن کرد (۱۵۳۵)، و در ۱۶۰۳ شامپلن قسمتهای سفلای آنرا پویید.

سگوند (sagvand)، دهستان (جمع حـ ۶٬۶۰۰)، بخش زاغه، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۵ (؟) آبادی. ساکنین از طایفه‌ی سگوند هستند.

سگوویا[4] (segoviā)، در مآخذ اسلامی **شقوبیه** (šaqubiyya)، شهر (جمع ۲۷٬۹۱۹)، کرسی ایالت سگوویا، اسپانیای مرکزی، در کاستیل کهن، ۶۴ کیلومتری ل‌لغ مادرید. شهری قدیمی است، و آثاری از دوره‌ی رومیان دارد. از ۷۱۴ تا ۱۰۸۳ (که آلفونسوی VI آنرا فتح کرد)، مکرر مسلمانان آنرا گرفتند و از دست دادند. آثار معماری آن در حکم گنجینه‌ای گرانبها است.

سگوویا[4]**، آندرس** (āndres segoviā)، ۱۸۹۳–، گیتارنواز مشهور اسپانیائی. با بکار بردن قواعد کنسرتیوان در آهنگهائی که برای گیتار ساخته میشد، این ساز را در ردیف سازهای ارکستر درآورد.

سل[5] (sel)، بیماری عفونی مسری مهره‌داران، ناشی از باکتری موسوم به باسیل کوخ، که بتوسط ر. کوخ کشف شد. میکروبهای مولد سل در انسان و چهارپایان مشابه و از یک گونه اند. شیر گاو و گوساله‌ی مسلول از اسباب ابتلا است، و بهمین جهت برای جلوگیری از انتشار سل بواسطه‌ی شیر، آزمون گاوها و گوساله‌ها لازم است. اما اغلب موارد سل ناشی از میکروبهای موجود در خلطی است که از سینه‌ی مبتلایان به سل ریوی خارج میشود. توضیح آنکه چون میکروب سل وارد بدن شود و بافتها را فاسد کند، دانه‌هائی محتوی میکروب و چرک تولید میشود، و در سل ریوی، از این جراحتها که در بافت ریه پیدا می‌شود، مقدار زیادی باسیل سل با اخلاط دفع میشود، که باعث سرایت میگردد. اشکال دیگر سل عبارتند از سل استخوانی، سل روده‌ای، سل پوستی، سل صفاقی، و سل غده‌های لنفاوی، که خنازیر (xanāzir) نوعی از آنست. اشعه‌ی ایکس تشخیص سل ریوی را حتی در مراحل اولیه ممکن ساخته است. این امر و مخصوصاً پیشگیری از سل با مایه‌کوبی و معالجه‌ی آن با داروهای ضد سل و بعضی آنتی‌بیوتیکها، سرایت سل و تلفات آنرا تخفیف کلی داده است.

سلا[6] (salā)، فنس **سالە** (sāle)، شهر و دریابندر (جمع حـ ۷۵٬۰۰۰)، لغ مراکش، کنار قطا بر مصب و بر ساحل شمالی رود ابورقراق، مقابل رباط. نام آن بسیار قدیمی است، اما شهر فنیقی سالا با سلا کمی فاصله دارد. در قرون وسطی و پس از آن اهمیت داشت. برای تاریخ آن ← رباط.

سلاجقه (salājeqe) یا **آل سلجوق** (āle saljuq) یا **سلجوقیان،** طایفه‌ای از ترکمانان غز که رویهم رفته پنج شعبه‌ی مختلف از آنها به عناوین سلاجقه‌ی بزرگ، سلاجقه‌ی عراق، سلاجقه‌ی کرمان، سلاجقه‌ی روم، و سلاجقه‌ی شام در فاصله‌ی سالهای ۴۲۹ هق تا اوایل قرن ۸م هق در بلاد خراسان، عراق، کرمان، شام، و قسمتی از بلاد روم فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس دولت این طایفه در واقع همان سلاجقه‌ی معروف به سلاجقه‌ی بزرگ بودند، که قلمرو آنها در دوره‌ی اقتدارشان از کاشغر تا حلب وسعت داشت، و عنوان سلطان مختص آنها بود، و تا سلطنت و فرمانروائی این شعبه‌ی مهم دوام داشت، سایر شعبه‌های این طایفه به اکراه یا رغبت غالباً نسبت به سلاطین این سلسله اظهار طاعت و انقیاد مینمودند. سلسله‌ی سلاجقه منسوبند به سلجوق ابن دقاق (saljuqe 'bne doqāq)، از امرای ترکمانان غز، که فرزندان او مؤسس قدرت و دولت شدند. از آغاز کار این طایفه و سبب مهاجرت آنها از ترکستان به ماوراء النهر اطلاعات قطعی و موثقی در دست نیست. در هر حال، این طایفه، که ظاهراً قبل از مهاجرت به ماوراء النهر دیانت نصاری پذیرفته بودند، به اسلام درآمدند، و در اواخر عهد سامانیان و در حدود سال ۳۷۵ هق خواه بسبب تنگی جا و در طلب چراخور، و خواه بجهت ترس سلجوق از پادشاه مشرک ترک به حدود ماوراء النهر آمدند. اخلاف سلجوق، مقارن عهد سلطان محمود غزنوی، در آن حدود قدرت و عدت بسیار بهمرسانیدند، چنانکه سلطان محمود در سنه‌ی ۴۱۹ هق (یا ۴۱۵ هق) چون از جیحون گذشت، از حشمت و عدت آل

(۱)spaniel (۲)Szeged (۳)Saguenay (۴)Segovia (۵)tuberculosis (۶)Salé

سلجوق ترسید، و اسرائیل ابن سلجوق را گرفت. پس از سلطان محمود، برادرزادگان اسرائیل، یعنی طغرل بیگ و یبغو (yabqu) و چغری بیگ، پسران میکائیل ابن سلجوق، در عهد سلطان مسعود I غزنوی چند بار به تحریک علی تکین (از امرای ایلک‌خانیان) و هارون ابن آلتونتاش، و در واقع به جهت انتقام خون عم خویش اسرائیل، که ظاهراً در زمان محمود در زندان مولتان مرده بود، در خراسان طغیان کردند، و سپس باز از در معذرت درآمدند. عاقبت در ۴۲۶ هق لشکر مسعود را در نزدیک نسا شکست دادند، و در شوال ۴۲۹ هق حاجب سباشی، امیر معروف سلطان مسعود، را منهزم کرده بر خراسان مستولی شدند، و امارت خویش را در مرو (بنام چغری بیگ) و نشابور (بنام طغرل بیگ) اعلام کردند. بعد هم در رمضان ۴۳۱ هق خود مسعود را در جنگ دندانقان شکست سخت دادند، و ولایات متصرفی غزنویان را بین خود تقسیم نمودند. بدینگونه، دولت سلاجقه تشکیل شد، و مخصوصاً بوسیله‌ی طغرل بیگ و سپس الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی قلمرو آنها متدرجاً وسعت تمام یافت، و تقریباً حوزه‌ی فرمانروائی آنها تا بحدود قلمرو مملکت ساسانیان رسید، و نه فقط دولتهای غزنویان و آل بویه با ظهور آنها به عقده‌ی کسوف و افول افتاد، بلکه قدرت آنها امپراطوری روم (بیزانس) را نیز تهدید و تضعیف کرد، و سلاجقه، چندی بعد، بلاد شام و قسمت عمده‌ی روم را بتصرف درآوردند، و با صلیبیها رو برو شدند. مع ذلک، اندکی بعد (مخصوصاً پس از وفات ملکشاه)، بسبب منازعات خانوادگی، دولت آنها به ضعف گرایید، و بدین سبب، اسماعیلیه قدرت بهمرسانیدند، و نه فقط در الموت و قهستان، بلکه حتی در اصفهان نیز صاحب نفوذ شدند.

سلاجقه در تاریخ ایران تأثیر شگرف کردند، و ظهور آنها موجب سلطه‌ی اتابکان (← اتابک) ترک بر اکثر بلاد گشت. همچنین بسبب اظهار انقیادی که غالب آنها نسبت به خلیفه‌ی بغداد میکردند، قدرت خلافت تا حدی افزون شد، و در مقابل تحریکات فاطمیان مصر و شوکت آل بویه، خلیفه را اعتبار و استظهاری حاصل آمد. وسعت قلمرو و توسعه‌ی فتوحات سلاجقه در حوزه‌ی اسلام سبب مزید انتشار زبان فارسی شد، و بدینگونه بود که زبان و ادب ایران در اقطار آسیای صغیر انتشار یافت. سلاطین و وزرای این سلسله به تأسیس مدارس و بنای مساجد و خانقاهها اهتمام کردند، و مدارس نظامیه در عهد آنها و بوسیله‌ی خواجه نظام‌الملک طوسی در بلاد مختلف بنا شد. بعضی از امرای این سلسله (مانند طغانشاه ابن الب ارسلان، ملکشاه سلجوقی، و سلطان سنجر) در تشویق و نگهداشت شعرا و فضلا کوشیدند، و شعرائی مانند ازرقی، معزی، و انوری ابیوردی آنها را ستایش کرده‌اند.

سلاجقه‌ی بزرگ (saāljeqeye bozorg) یا **سلاجقه‌ی خراسان**، عنوان متداول در باب شاخه‌های عمده و اصلی سلاجقه، که از ۴۲۹ تا ۵۵۲ هق در خراسان، و همچنین غالباً در عراق و شام، و یک چند در ماوراء النهر نیز بعنوان مالک و وارث تمام قلمرو سلجوقی سلطنت و فرمانروائی کردند، و سایر شعب سلاجقه و امرای مستقل آل سلجوق تابع و نایب و دست‌نشانده‌ی آنها محسوب میشدند. مؤسس دولت آنها طغرل بیگ سلجوقی بود که حکومت برادران و برادرزادگانش در اطراف بلاد مفتوحه در واقع به نیابت او بود. بعد از او برادرزاده‌اش الب ارسلان به سلطنت نشست، که جانشین او پسرش ملکشاه سلجوقی شد. در زمان این پدر و پسر، قلمرو سلاجقه وسعت تمام یافت، و از جیحون تا انطاکیه در حوزه‌ی فرمانروائی آنها درآمد. بعد از ملکشاه، اختلافات خانوادگی سبب ضعف مرکزیت حکومت سلاجقه شد، و در نتیجه، توسعه‌ی قلمرو سلاجقه‌ی بزرگ متوقف ماند. درین مدت نخست شاهزاده‌ی خردسال، محمود ابن ملکشاه، مدت کوتاهی عنوان سلطنت داشت، و بعد از مرگ او برادر مهترش برکیارق به سلطنت نشست، اما ولیعهد او ملکشاه ابن برکیارق، کارش پیش نرفت، و عمش محمد ابن ملکشاه سلطنت یافت. فرزندان او هم نتوانستند بعنوان پادشاه بزرگ سلجوقی فرمانروائی کنند، و این عنوان به عم آنها سنجر ابن ملکشاه (← سنجر) رسید، که هر چند خود او در تمام مدت سلطنت خویش عملا به حکومت مستقل خراسان اکتفا کرد، اما ریاست معنوی او بر تمام شعبه‌های خاندان سلاجقه محرز بود. بهر حال، سنجر آخرین سلطان از سلسله‌ی سلاجقه‌ی بزرگ محسوب است، و با وفات او، وحدت و ارتباط شعب مختلف امرای آل سلجوق از میان رفت، و در واقع اختلاف و تجزیه‌ای که از مدتی قبل از سلطنت او در شعب خاندان سلجوقی روی داد هر یک از شعب مختلف را یک چند استقلال جداگانه داد، و انقراض و سقوط هر شعبه نیز تاریخ و تفصیل جداگانه یافت.

سلاجقه‌ی خراسان: ← سلاجقه‌ی بزرگ.

سلاجقه‌ی روم (salājeqeye rum)، عنوان شعبه‌ای از سلسله‌ی سلاجقه، که از حدود اواخر قرن ۵م تا ح اوایل قرن ۸م هق در قسمتهائی از آسیای صغیر فرمانروائی داشته‌اند (نیز ← روم، در مآخذ اسلامی). مؤسس این شعبه سلیمان ابن قتلمش (← سلیمانشاه I) بود، که بعد از کشته شدن پدرش، از جانب الب ارسلان بعنوان امارت، و در واقع بقصد آنکه فرصت داعیه‌داری و سلطنت‌طلبی پیدا نکند، به حدود آسیای صغیر گسیل شد، و در آنجا رفته رفته زمینه‌ی امارت مستقلی برای خود فراهم آورد. مع ذلک، امارت اخلاف او هر چند تا حدی همراه با نوعی استقلال بود، لیکن تا مدتی امرای سلجوقی روم دست‌نشانده‌ی سلاجقه‌ی بزرگ بشمار میآمدند، و مکرر اختلافات و دعاوی سبب وقوع فترت در توالی و ترتیب آنها میشد. ازین رو، اخوال و اخبار راجع به اوایل کار این شعبه از سلاجقه‌ـبسبب بُعد مسافت آنها از مراکز اسلامی، و هم ظاهراً بسبب آنکه استقرار امارت و استقلال درست آنها با مشکلات عمده مواجه بوده است، و تا حدی هم بسبب آنکه اولین مؤسسین این شعبه از سلاجقه از محیط فرهنگ اسلامی بالنسبه دور بوده‌اندـدر تواریخ اسلامی چندان روشن نیست، چنانکه حتی در باب سنین جلوس و وفات امرای قدیم این سلسله، و گاه در ترتیب توالی آنها، بین مآخذ اختلاف است، و بسبب وجود همین اختلافات حل‌نشدنی است که ابن بی‌بی، قدیمترین مورخ این خاندان، از نقل روایات راجع به مبادی احوال این سلسله خودداری کرده است، و روایت خود را فقط از عهد سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اول (← کیخسرو I) شروع کرده است. در حقیقت، از همین دوره است که در قلمرو سلاجقه‌ی روم امنیت واقعی حاصل میشود، و با امنیت راهها، تجارت و صنعت و معرفت در آن سرزمین رونقی مییابد، و نیز از همین دوره است که تاریخ این سلسله ضبط شده است. با اینهمه، روایات مورخین‌مثل ابن بی‌بی، حمدالله مستوفی، و ابن اثیرـدر باب قسمتی از امرای این سلسله همیشه با هم موافق نیست، و در تصحیح آنها ناچار باید از اسناد دیگرـمثل سکه‌ها، الواح، و کتیبه‌هاـاستفاده کرد، و این نکته‌ای است که در تاریخ این سلسله‌ـبلکه غالب سلسله‌های اسلامیـاز آن غافل نباید بود.

پادشاهان سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم، خاصه از دوره‌ی کیخسرو I ببعد، غالباً توجه خاصی به تربیت اهل فضل و هنر نشان داده‌اند، چنانکه سلیمانشاه II به حکما و اهل فضل عنایت مخصوص داشت، و این طبقه غالباً از هر جا که مأیوس میشدند بدو پناه میبردند. همچنین عزالدین کیکاوس I نیز در جلب شعرا و فضلا اهتمام داشت و علاءالدین کیقباد I نیز درین مورد علاقه‌ای داشت، و گویند بهاءالدین ولد پدر جلال‌الدین رومی در واقع به دعوت او به قونیه رفت. بعضی از رجال و امرای منسوب باین سلسله نیز مانند کمال‌الدین کامیار و معین‌الدین پروانه‌ـهمچنان در تشویق و تربیت فضلا و اهل معرفت کوششی بسیار داشتند. سلاجقه‌ی روم، که در عهد کیخسرو II از لشکر مغول شکست خوردند، بعد از آن دیگر بیش و کم دست‌نشانده‌ی ایلخانیان مغول شدند، و آخرین پادشاهان آن سلسله در واقع حکام مغول بشمار میآمدند، چنانکه عزل و نصب کسانی مثل کیخسرو III، مسعود II سلجوقی، و کیقباد III در دست ایلخانیان بود. با زوال استقلال آنها، قلمرو سلاجقه‌ی روم بدست امرای مستقل محلی افتاد، و چندی بعد امارت آل عثمان (← عثمانی، امپراطوری) بر روی بقایای امارت آنها بوجود آمد.

سلاجقه‌ی شام (salājeqeye šām)، عنوان شعبه‌ای از سلسله‌ی سلاجقه، که از حدود سنه‌ی ۴۸۷ تا ۵۱۱ هق در بلاد شام فرمانروائی کرده‌اند. مؤسس این سلسله تتش ابن الب ارسلان نام داشت، که ملکشاه ولایت شام را به اقطاع به او واگذاشت (۴۷۰ هق). بعد از وفات ملکشاه، تتش داعیه‌ی سلطنت یافت (۴۸۶ هق)، و اندکی بعد امارت شام را مستقل کرد (۴۸۷ هق). اخلاف او بنام سلاجقه‌ی شام خوانده شده‌اند. بعد از او پسرش رضوان ابن تتش در حلب و پس دیگرش دقاق ابن تتش در دمشق به امارت نشستند. سپس الب ارسلان اخرس و برادرش سلطانشاه ابن رضوان یک چند در آن حدود امارت کردند. این شعبه از سلسله‌ی سلاجقه بوسیله‌ی اتابکان دمشق و امرای ارتقیه‌ی (artoqiyye–) دیاربکر منقرض شدند.

سلاجقه‌ی عراق (salājeqeye erāq)، عنوان شعبه‌ای از سلسله‌ی سلاجقه، از اولاد سلطان محمد ابن ملکشاه، که از ح ۵۱۱ هق تا ۵۹۰ هق در ولایات عراق، و گاه فارس و خوزستان، و همچنین غالباً در آذربایجان و کردستان سلطنت کرده‌اند. مؤسس سلطنت این سلسله، مغیث‌الدین محمود ابن محمد (← محمود سلجوقی)، بعد از پدرش محمد ابن

سلاجقه*

سلجوق ابن دقاق

یونس — موسی یبغو — میکائیل — یبغو — چغری بیگ داود

سلاجقه‌ی بزرگ

طغرل بیگ ۴۵۵–۴۲۹

الب ارسلان ۴۶۵–۴۵۵

ملکشاه ۴۸۵–۴۶۵

محمود ابن ملکشاه

برکیارق ۴۹۸–۴۸۶

ملکشاه ابن برکیارق ۴۹۸

محمد ابن ملکشاه فد ۵۱۱

سنجر ۵۵۲–۵۱۱

سلیمان ابن داود

تتش فد ۴۸۸

دقاق فد ۴۹۲

رضوان فد ۵۰۷

الب ارسلان اخرس فد ۵۰۸

سلطانشاه ۵۱۱–۵۰۸

سلاجقه‌ی شام بدست اتابکان دمشق و امرای دیاربکر منقرض شدند.

طغانشاه فد ۴۶۵

سلاجقه‌ی عراق

محمود سلجوقی ۵۲۵–۵۱۱

داود فد ۵۳۳ — ملکشاه ۵۵۵ فد — محمد II فد ۵۵۴

طغرل ۵۲۹–۵۲۶

ارسلان ابن طغرل ۵۷۱–۵۵۵

طغرل ابن ارسلان ۵۹۰–۵۷۱

مسعود ۵۴۷–۵۲۹

سلیمانشاه ۵۵۵

سلاجقه‌ی عراق بدست خوارزمشاهیان منقرض شدند.

سلاجقه‌ی کرمان

قاورد ۴۶۶–ح ۴۳۳

کرمانشاه I ۴۶۶–ح ۴۶۷

ارسلانشاه I ۵۳۷–۴۹۵

محمد ابن ارسلانشاه ۵۵۱–۵۳۷

کرمانشاه II فد ۵۳۷

طغرلشاه ۵۶۲–۵۵۱

بهرامشاه ۵۷۰–۵۶۲

محمد شاه ۵۷۹–ح ۵۸۳

ارسلانشاه II ۵۷۲–۵۶۲

تورانشاه II ۵۷۹–۵۷۲

سلطانشاه ۴۷۷–۴۶۷

حسین

تورانشاه I فد ح ۴۹۰

ایرانشاه ۴۹۵–ح ۴۹۰

سلاجقه‌ی کرمان بدست ملک دینار، از امرای غز، برافتادند.

اسرائیل ابن سلجوق فد ۴۲۲ یا ۴۲۶

قتلمش فد ۴۵۶

سلاجقه‌ی روم

سلیمانشاه I فد ۴۷۹

قلج ارسلان I ۵۰۰–۴۸۵

ملکشاه I ۵۱۰–۵۰۰

مسعود I ۵۵۱–۵۱۰

قلج ارسلان II ۵۸۴–۵۵۱

ملکشاه II فد ح ۵۸۸

کیخسرو I ۵۹۷–۵۸۸ و ح ۶۰۷–۶۰۱

سلیمانشاه II ح ۶۰۰–۵۹۶

قلج ارسلان III ۶۰۱–ح ۶۰۰

کیکاوس I ۶۱۵–۶۰۸

کیقباد I ۶۱۵ یا ۶۱۷–۶۳۴

کیخسرو II ۶۴۳–ح ۶۳۴

کیقباد II فد ح ۶۵۵

کیکاوس II ۶۵۵–۶۴۳

قلج ارسلان IV ۶۶۴–۶۵۵ یا ۶۶۶

کیخسرو III ۶۶۴ یا ۶۶۶–۶۸۲

مسعود II ۷۰۴–۶۸۱ به فواصل

فرامرز

کیقباد III ۷۰۷–۶۸۳ به فواصل

* همه‌ی سنوات هجری قمری است، و آنچه علامت "فد" دارد تاریخ وفات است. سایر سنوات تاریخ سلطنت (گاه تقریبی. برای اطلاع بیشتر، مقالات جداگانه در کتاب حاضر ملاحظه شود) میباشد.

ملکشاه به دعوی سلطنت برخاست، اما با معارضه‌ی سنجر مواجه شد، و سلطان سنجر، بعد از غلبه بر او، سلطنت عراق را بدو مسلم داشت. بعد از او، سلطنت عراق غالباً مورد تنازع فرزندان و نوادگان سلطان محمد ابن ملکشاه واقع شد، و این شاهزادگان سلجوقی، که غالباً در کودکی به سلطنت میرسیدند، تحت نفوذ اتابکان (← اتابک) خویش، دائماً معارض یکدیگر بودند، و این نکته سبب ضعف خاندان سلاجقه و غلبه‌ی اتابکان شد، و از جمله اتابکان آذربایجان در اواخر حال غالباً بر سلاطین این سلسله تسلط داشتند، چنانکه سلطنت غالب پادشاهان این سلسله اسمی بیش نبود، و غالب ولایات در اقطاع امرا بود. سلاطین سلجوقی عراق که بعد از محمود سلجوقی فرمانروائی کرده‌اند عبارتند از داوه ابن محمود سلجوقی؛ طغرل ابن محمد؛ مسعود سلجوقی؛ ملکشاه ابن محمود؛ محمد II سلجوقی؛ سلیمانشاه سلجوقی؛ ارسلان ابن طغرل؛ و طغرل ابن ارسلان، که آخرین سلطان سلجوقی عراق بود، و سلطنتش بر دست خوارزمشاهیان منقرض گشت.

سلاجقه‌ی کرمان (salājeqeye kermān)، عنوان شعبه‌ای از سلسله‌ی سلاجقه، که بین سالهای ۴۳۳ تا ۵۸۳ هق در کرمان و توابع (و گاه در بعضی نواحی مجاور نیز) فرمانروائی کرده‌اند، و آنها را، بسبب آنکه مؤسس این سلسله قاورد نام داشته است، آل قاورد هم میخوانده‌اند. اولین پادشاه این سلسله قاورد، برادر الب ارسلان، بود که هنگام جلوس ملکشاه سلجوقی مدعی او شد، و در دنبال جنگی که بین آن دو روی داد، دستگیر شد و بقتل رسید. بعد از او، نه پادشاهی کرمانشاه I که جانشین او بود دوام یافت، نه امارت اسمی برادرش ملک حسین خردسال. سلطانشاه ابن قاورد (← سلطانشاه سلجوقی)، که در واقع بعد از قاورد سلطنت واقعی یافت، در حقیقت ۳مین و بحسابی ۴مین پادشاه این سلسله بود. بعد از او نوبت به تورانشاه I و سپس به ایرانشاه سلجوقی رسید. سلطنت خشن ایرانشاه و اقدام او در قتل اکثر افراد و اعیان آل قاورد، و سپس اتهام او به زندقه و قتلش، نزدیک بود که سلطنت سلاجقه‌ی کرمان را پایان دهد. اما سلطنت ارسلانشاه I دوباره پادشاهی آل قاورد را تجدید و تحکیم کرد. بعد از او محمد ابن ارسلانشاه و سپس طغرلشاه امارت کردند. از پسران طغرلشاه یک چند بهرامشاه سلجوقی و ارسلانشاه II مدعی هم شدند، و عاقبت برادر دیگرشان تورانشاه II پادشاهی یافت. محمد شاه سلجوقی، پسر بهرامشاه، آخرین پادشاه این سلسله، با معارضه‌ی مبارکشاه سلجوقی، که بعضی از امرا او را بر ضد وی علم کردند، مواجه شد، و عاقبت هم در مقابل طغیان ملک دینار و غلبه‌ی غز، کرمان را گذاشته به سیستان و غور رفت.

تاریخ این سلسله از پادشاهان محلی کرمان مشکلاتی دارد، مخصوصاً سنوات شروع یا ختم سلطنت بعضی از آنها (مثلا وفات قاورد، سلطنت کرمانشاه، سلطانشاه، تورانشاه، و ایرانشاه) محل اختلاف است، و دوره‌های فترت هم که گاه بعد از یک پادشاه مقتدر پیش میآمده است تا حدی سبب بروز اشکال در تعیین تاریخ دقیق شروع بعضی سلطنتها هست (مثلا بعد از وفات طغرلشاه، پسران وی چند سال متعارض و متعرض هم بوده‌اند). چون بعضی مورخین نیز تاریخ این سلسله را (و همچنین بعضی پادشاهان و سلسله‌های دیگر را نیز) بر مبنای سالهای خراجی (نه هلالی) ضبط کرده‌اند، در اصل تواریخ هم دشواریهائی پیش آمده است، و در بعضی موارد رفع اختلافات و جمع بین روایات ممکن نیست.

پادشاهان آل قاورد غالباً به آبادانی رغبت خاص داشته‌اند، و مساجد و مدارس و ابنیه‌ی بسیار بوجود آورده‌اند. همچنین، بعضی از آنها به شعر و ادب علاقه‌ی مخصوص میورزیده‌اند، و کسانی مثل ازرقی هروی و عثمان مختاری آنها را ستوده‌اند. تاریخ این سلسله را نیز احمد ابن حامد کرمانی، معروف به افضل کرمانی، در کتابی بنام بدایع الازمان جمع آورده بوده است، که اصل نسخه‌ی آن امروز شناخته نیست، اما اکثر مطالب آن را از روی منقولاتی که در تواریخ آل سلجوق محمد ابن ابراهیم و جامع التواریخ حسنی و بعضی کتب دیگر آمده است میتوان بدست آورد.

سلاح، در فیزیک، ← خازن.

سلاحهای اتمی (atomi)، سلاحهائی که نیروی آنها ناشی از فعل و انفعالات هسته‌ی اتم و تجزیه‌ی آن است (در مواد منفجره‌ی معمولی، نیروی انفجاری ناشی از جا بجا شدن اتمها است). ← بمب اتمی؛ بمب ئیدروژنی.

سلار: ← سالار، سرکرده.

سلاسل، قلعه‌ی (salāsel) یا **قلعه‌ی شوشتر** (šuštar)، قلعه‌ای محکم واقع بر قطعه‌کوهی در ل شهر شوشتر، خوزستان. در افسانه‌ها گویند غلامی از غلامان والی فارس، که سلاسل نام داشت، آنجا را بنا کرد، و برای اثبات استحکام آن یک چند در آنجا تحصن جسته بر والی مزبور یاغی شد، و آخر، بعد از آنکه والی فارس از تصرف قلعه مأیوس گردید، وی تسلیم شد، و علت اقدام به طغیان را اثبات استحکام قلعه بیان نمود، و مورد تحسین و اکرام والی قرار گرفت. قلعه‌ی سلاسل، بسبب استحکام و وجود چاه و قنات بسیار و صعوبت دست یافتن بدان، از جهت سوق الجیشی اهمیت تمام داشته است. شاه منصور آل مظفر یک چند در همین قلعه سلطان زین‌العابدین را محبوس داشت. امیر تیمور در مسافرت خوزستان این قلعه را گرفت. در زمان صفویه، به استظهار استحکام این قلعه، امرای لرستان و مشعشعیان خوزستان گاه طغیان میکرده‌اند. حکام شوشتر تا زمان نادر شاه در قلعه‌ی سلاسل میبوده‌اند، و اجزا و مستوفیان آنها نیز در قلعه‌ی سلاسل عمارت مخصوص می‌داشته‌اند. بعد از نادر شاه، حکام ولایت دیگر در قلعه‌ی سلاسل نمینشستند، و قلعه متروک شد، و روی به انهدام آورد، اما در عهد ناصرالدین شاه قلعه آباد و مسکون بوده است.

سلاگ[1] (slāg)، واحد بریتانیائی جرم در کارهای مهندسی، برابر ۳۲٫۱۷ پوند، یا ۱۴٫۵۹ کگ. یک پوند معادل ۰٫۰۳۱۰۸ سلاگ، و هر کیلوگرم معادل ۰٫۰۶۸۵ سلاگ میباشد.

سلامان: ← سلامان و ابسال.

سلامان و ابسال (salāmāno absāl)، عنوان قصه‌ای فلسفی، به عربی و به شیوه‌ی نمادی (سمبولیسم)، منسوب به ابن سینا، که شیخ در نمط ۹م کتاب اشارات هم بدان قصه اشارت کرده است. از شارحان اشارات، امام فخر رازی بر اصل حکایت دست نیافته و کلام شیخ را در اشارات حل نکرده است، اما خواجه نصیرالدین طوسی دو روایت از قصه را پیدا کرده است. یکی روایتی است که منسوب است به ابن سینا، و خواجه خلاصه‌ای از آن را با تأویل قصه در شرح اشارات خویش آورده است؛ دیگر روایتی است کهنه‌تر، که بوسیله‌ی حنین ابن اسحاق از یونانی به عربی نقل شده است، و ظاهراً از سلسله‌ی کتب حکمت هرمسی بوده است. همین روایت اخیر است که جامی آن را با شرح و تأویلی صوفیانه در بحر مثنوی مولوی به نظم آورده است. در روایت حنین و جامی، سلامان جوانی است که بدام محبت زنی ابسال نام گرفتار میشود، و هرمانوس، پادشاه یونان، برای استخلاص او ازین محبت ناروا، ابسال را نابود میکند. در روایت منسوب به شیخ، سلامان و ابسال نام دو برادر است، که زن سلامان عاشق ابسال میشود، و چون ابسال به عشق او تسلیم نمیشود به مکر زن مسموم میشود. سلامان و ابسال جامی به انگلیسی و فرانسوی هم ترجمه شده است، و شیوه‌ی نمادی آن اهمیت خاص دارد. بین دو روایت البته تفاوت هست، و بنظر میآید که سلامان و ابسال شیخ، که در بعضی موارد یادآور داستان یوسف و زلیخا است، تا حدی حاصل قوه‌ی تخیل و حاکی از دید فلسفی خود اوست. در رساله‌ی حی ابن یقظان شیخ هم ذکر سلامان و ابسال (یا آسال) بطور فرعی و تبعی آمده است. غیر از اینها، بموجب بعضی اسناد، سلامان و ابسال در امثال عرب نام دو تن بوده است از قبیله‌ی جرهم، که وقتی بدست طایفه‌ای از اعراب اسیر افتاده‌اند.

سلامه: ← یزید ابن عبدالملک.

سلامة ابن جندل (salāmate ’bne jandal)، شاعر عرب جاهلی، از قبیله‌ی تمیم، که احتمالا در نیمه‌ی دوم قرن ۶م بم رونق داشت. از اشعارش جز معدودی باقی نمانده است.

سلامی (salāmi)، ده (جم ۱٬۵۳۴ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان بالاخواف، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۲۵ کیلومتری لغ قصبه‌رود.

سلان، دو، مستشرق فرانسوی، ← دسلان.

سلانکامن[2] (slānkāmen)، دهکده، ل صربستان، یوگوسلاوی. در اینجا سپاهیان امپراطوری مقدس روم در ۱۶۹۱ ترکهای عثمانی را شکست سختی دادند.

سلاو (slāv)، دسته‌ی نژادی، ← اسلاو.

سلاوونیا (slāvoniā)، ضبط دیگر نام ناحیه‌ی اسلاوونیا، یوگوسلاوی.

سلاوونیک کلیسائی[3] (slāvonike kelisā’i) یا **اسلاوی کلیسائی** (eslāvie)، زبان ادبی اسلاوهای شرقی و جنوبی، که تا قرن ۱۷م در رومانی نیز بکار میرفت. این زبان از زبان "سلاوونیک کلیسائی کهنن" تحت تأثیر زبانهای اسلاوی محلی پدید آمد، و در نوشته‌های عادی و هم در نوشته‌های مذهبی بکار میرفت، و از این جهت، مانند زبان لاتین بود در غرب. سه صورت عمده‌ی بلغاری،

(1)slug (1)Slankamen (2)Church Slavonic

روسی، و صربی داشت، و سرانجام صورتهای بلغاری و صربی تحت نفوذ صورت روسی درآمدند. در اوایل قرن ۱۸م اهمیت خود را بعنوان زبان ادبی از دست داد. امروز در اغلب شعبه‌های کلیسای ارتدوکس شرقی بکار میرود. نیز ← روسی، ادبیات. **سلاوونیک کلیسائی کهن**[1] زبانی است که در قدیمترین نسخه‌های خطی (قرون ۹م-۱۱م) اسلاوی بکار رفته است، و در قرن ۹م بوسیله‌ی دو تن از فضلای یونانی-قدیس سیریل و قدیس متودیوس-برای تبلیغ دین مسیح بین اسلاوهای موراوی و پانونیا بوجود آمد، و خود صورت عمومیتری از زبان اسلاوی جنوبی اوایل است. معمولا سال 1100 را سال جدا شدن زبان سلاوونیک کلیسائی کهن و شعبه‌های زبان سلاوونیک کلیسائی میشمارند. نسخه‌هائی که به زبان سلاوونیک کلیسائی کهن هستند به دو الفبای سیریلی و گلاگولیتی (glāgoliti) نوشته شده‌اند. گویند گلاگولیتی در ح ۸۶۳ وضع شد؛ این الفبا مقتبس از الفبای یونانی، قبطی، و جز آنست. الفبای سیریلی بعداً (شاید در آغاز قرن 10م) و ظاهراً در بلغارستان پیدایش یافت؛ سیریلی کنونی که امروز در بالکان و تجشه بکار میرود ناشی از آنست.

سلاوونیک کلیسائی کهن: ← سلاوونیک کلیسائی.

سلایفر[2]**، وستو ملوین** (vesto melvin slāyfər)، ۱۸۷۵-، منجم امریکائی. بیشتر توجهش معطوف به تحقیقات طیفی نجومی و مخصوصاً دوران و جوّ سیارات و سحابیها بوده است. در ۱۹۱۹ مدال طلای آکادمی علوم پاریس به وی اعطا شد.

سلایگو[3] (slāygō)، ولایت (800'1 کمه؛ جه ۵۳'۵۵۸)، ل جمهوری ایرلند. ساحلش غیر منظم و داخله‌اش کوهستانی است. مشاغل عمده پرورش گاو و زراعت میباشد. مرکزش، شهر **سلایگو** (جه ۱۳'۱۳۸)، دریابندر و مرکز ماهیگیری است.

سلب[4] (seleb)، جزیره (ح 700'185 کمه؛ جه با جزایر نزدیک 349'079'7)، اندونزی، ش بورنئو. چهار شبه جزیره‌ی کوهستانی و دریاچه‌های بسیار دارد. دارای چهار بندر است که معروفترین آنها ماکاسار میباشد. منابع طبیعی آن مشتمل بر طلا، نقره، الماس، زغال سنگ، نیکل، و آهن است. از محصولاتش برنج، زرت، کوپرا، قهوه، پنبه، و چوب میباشد.

اول بار پرتقالیها در ۱۵۱۲ به سلب آمدند، و در ۱۶۲۵ در ماکاسار مهاجرنشینی تأسیس کردند. در ۱۶۶۰ هلندیها آنانرا بیرون راندند، و سلب تا ۱۹۴۶ جزء هند شرقی هلند بود.

سلب[4]**، دریای،** قسمتی از فکب، در ل جزیره‌ی سلب، بین این جزیره و جزایر فیلیپین. بوسیله‌ی تنگه‌ی ماکاسار از چغ با دریای جاوه مرتبط میباشد.

سلبی (salbi) یا **سلوی:** ← مریم گلی.

سلپ (saləp)، ولایت، انگلستان، ← شراپشر.

سلت، قوم، ← سلتها.

سلت، گیاه یکساله، ← جو برهنه.

سلتز، آب: ← آب سلتز.

سلتها[5] (selt.hā) یا **کلتها**[6]، گروهی از مردم قدیم که نخستین بار در هزاره‌ی ۲م ق‌م در قسمت چغ آلمان و ش فرانسه یافت شده‌اند. سلتها گروهی از قبایل بودند، و به لهجه‌های هندواروپائی تکلم میکردند. این قبایل، که با اسب و سلاحهای آهنی مجهز بودند، بسرعت در سراسر اروپا پراکنده شدند؛ از یک طرف وارد جزایر بریتانیا شدند، و در طرف جنوب در فرانسه، ایتالیا، و اسپانیا پیش راندند، با مقدونیها جنگیدند، و وارد آسیای صغیر شدند، و مراکز هلنیسم را مورد دستبرد قرار دادند. سلتها صنایع جدید آهنی را به نقاط مختلف وارد کردند، و با ثروتی که از راه تجارت و تاخت و تاز بدست آورده بودند، در طی عصر آهن استیلای خود را بر اروپای مرکزی حفظ کردند. فرهنگ لاتینها احتمالا ناشی از فرهنگ سلتی است. در نتیجه‌ی نفوذ فرهنگ یونانی، سلتها با ارابه، و بعدها با کتابت آشنائی یافتند.

سلتها در دهکده‌هائی با نظام قبیله‌ای زندگی میکردند. بتدریج، با افزایش ثروت، سلسله مراتب طبقاتی آنها وسعت یافت. روحانیون، اشراف، پیشه‌وران، و دهقانان تمایز یافتند، و سرکرده‌ی قبیله قدرتی مانند قدرت سلطنتی یافت. به جن و شیاطین معتقد بودند، و دروئیدها نزد آنها مقامی مهم داشتند. فولکلور اروپای غربی عمدةً از سلتها سرچشمه گرفته است. در قرن ۴م ق‌م، سلتها یارای مقاومت در مقابل تجاوزات قبایل ژرمنی را از دست دادند، و بسیاری از متصرفات آنها در شمال و در آلمان غربی از دستشان خارج شد. از این به بعد، تاریخ قبایل سلت با تاریخ بسیاری از قبایل متحرک اروپائی درهم آمیخت.

اصطلاح سلتی به مردمی که به زبانهای سلتی متکلم اند یا اجداد خود را از نواحیی که زبانهای سلتی در آنجا رایج بوده میدانند نیز اطلاق میشود (ایرلندیها، اسکاتلندیهای هبریدیز و هایلندز، مردم جزیره‌ی من، ویلز، کورنوال، یا برتانی). نیز ← سلتی، زبانهای.

سلتی، منسوب به قوم سلت، ← سلتها.

سلتی، زبانهای (selti) یا **زبانهای کلتی** (kelti)، نام شعبه‌ای از زبانهای هندواروپائی که از جمله زبانهای ولش، برتانیی، و گیلی را شامل است. نیز ← زبان، جدول، ص ۱۱۶۷.

سلتیبریان، قوم قدیم، ← ایبریان.

سلجوق ابن دقاق: ← سلاجقه.

سلجوقشاه ابن سلغور شاه [اتابک مظفرالدین سلجوقشاه ابن سلغور شاه ابن سعد زنگی]، فت ۶۶۲ هق، از اتابکان فارس. بعد از توقیف برادرش محمد شاه ابن سلغور شاه، او را از زندان برآوردند، و به مسند اتابکی فارس نشاندند. سلجوقشاه ترکان خاتون را به زنی گرفت، اما چندی بعد در حال مستی امر به کشتن او داد، و شحنگان مغول را نیز که در شیراز بودند بکشت. اما هولاکو لشکری به دفع او فرستاد، و سرانجام او را به کیفر رسانید، و با مرگ او دولت اتابکان در حقیقت بپایان رسید. مدت سلطنت او پنج ماه و بقولی هفت ماه بود.

سلجوقنامه (saljuq.nāme)، کتابی بفارسی در تاریخ سلاجقه‌ی بزرگ و سلاجقه‌ی عراق تا جلوس طغرل ابن ارسلان (فت ۵۹۰ هق)، تألیف ظهیر الدین نیشابوری (ظهیری). مطالب تاریخی راحة الصدور راوندی تقریباً خلاصه‌ی این کتاب است. رشیدالدین فضل‌الله در جامع التواریخ و حافظ ابرو در زبدة التواریخ، در قسمت تاریخ سلجوقیان، از این کتاب استفاده کرده‌اند. این کتاب در ۱۳۳۲ هش در تهران بطبع رسیده است.

سلجوقیان: ← سلاجقه.

سلحفاة، صورت فلکی، ← شلیاق.

سلحین (salhin, sel-)، کاخ پادشاهان سبا در مأرب (پایتخت مملکت سبا، عربستان جنوبی). نامش در کتیبه‌های عربستان جنوبی آمده است. پس از انتقال پایتخت سبا از مأرب به ظفار، سلحین اهمیت خود را از دست داد. به احتمال قوی، در فتح (۵۲۵) مملکت سبا بدست حبشیان ویران گردید، و در آغاز ظهور اسلام اثری از آن باقی نبود. بعدها در باب این کاخ باستانی افسانه‌های فراوان پرداخته شد، از جمله اینکه سلیمان آنرا برای بلقیس ساخت، و اینکه بنای آن بدست دیوان صورت گرفت و ۷۰ سال طول کشید.

سلخ (salx)، روز سی‌ام ماه قمری. قس غره.

سلخ [عربی، = پوست کندن]، یکی از سرقات شعر، و آن گرفتن شعری است از شاعری دیگر و تغییر دادن ترکیب الفاظ آن. رودکی گفته است:

هر که نامخت از گذشت روزگار،
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار؛
و بوشکور بلخی ازو برده و گفته:
مگر پیش بنشاندت روزگار،
که به زو نیابی تو آموزگار.

سلدن[7]**، جان** (jān seldən)، ۱۵۸۴-۱۶۵۴، حقوقدان و از فضلا و رجال انگلستان. در کشمکش پارلمنت با شاه از طرفداران پرحرارت پارلمنت بود، و در محاکمه‌ی جورج ویلیرز (دیوک آو باکینگم) فعالیت داشت. یکی از دانشمندترین مردم زمان خود بود، و چندین کتاب از او بیادگار مانده است.

سلدوز (solduz)، ولایت سابق، آذربایجان غربی، لغ ایران، در چغ دریاچه‌ی ارومیه و بر مسیر سفلای قادرچای. دشتی حاصلخیز است. در ۷۰۳ هق غازان خان آنرا به تیولهائی منقسم کرد، و احتمالا اطلاق نام سلدوز بر این ناحیه (بنام قبیله‌ی سلدوز یا سلدوس) از آن زمان است. عباس میرزا نایب‌السلطنه سلدوز را به ۸۰۰ خانوار قره پاپاخ بعنوان تیول داد (۱۲۴۳ یا ۱۲۴۴ هق). مرکز سلدوز آبادی نقده بود، که اینک مرکز شهرستان نقده است. از آبادیهای دیگرش خلیفه‌لو و حیدرآباد میباشد.

سلدوز یا سلدوس، یکی از قبایل مغول. اسامی معاریف این قبیله در جدول مقابل مذکور است. سورغان شیره (surqān šira) چنگیز خان را در یکی از جنگهای ایام جوانی وی از نابودی نجات داد، و از آن ببعد قبیله‌ی سلدوز نزد وی و سپس نزد جانشینانش اعتبار بسیار داشتند، چنانکه زوجه‌ی هلاکو (مادر اباقا خان) از قبیله‌ی سلدوز بود. پسران

سورغان شیره	
جیلاؤغان	
سودو نویان	
تودان	
ملک بهادر	
چوپان	

(۱)Old Church Slavonic (۲)Slipher (۳)Sligo (۴)Celebes (۵)Celts (۶)Kelts (۷)Selden

سودو نویان (sudu nuyān) با هلاکو خان به ایران آمدند. در ۶۸۸ هق، در سلطنت ارغون، چوپان بسبب دلاوری برآمد، و این چوپان همان ← امیر چوپان معروفست، که سرسلسله‌ی خاندان چوپانیان میباشد.

سلدوس: ← سلدوز یا سلدوس.

سلسبیل (salsabil)، نام چشمه‌ای در بهشت، که در قرآن فقط یک بار ذکرش آمده است (سوره‌ی دهر ۱۸).

سلستا[1] (selestā)، سازی دارای صفحه‌ی شستی و مانند پیانو، که چکشهای آن بر صفحاتی فولادی، که بالای جعبه‌طنینهای چوبی آویخته‌اند، نواخته میشود. صدای آن شبیه گلوکنشیل ولی خالصتر است. در ۱۸۸۶ بوسیله‌ی شارل ویکتور موستل (šārl viktor müstel) (۱۸۱۵–۱۸۹۰)، نجار فرانسوی و سپس سازنده‌ی آلات موسیقی اختراع شد. کمی بعد از اختراع این ساز، چایکوفسکی آن را در قسمت "رقص پری ساچمه‌ای" از باله‌ی فندق‌شکن خود بکار برد.

سلسله (selsele)، بخش (جه ح 100°30′)، ل شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، غ ایران؛ مرکزش الشتر. مشتمل بر چهار دهستان حسنوند، کولیوند، یوسفوند، و هنام و بسطام است. از غ به رود کشکان و از ل به کوه گرو (garru) (ارتفاع قله‌ی آن ۳۶۲۷ متر) محدود است. رودهای دوآب و کاکارضا در آن جریان دارند؛ رود صیمره در آن سرچشمه دارد. طوایف حسنوند، یوسفوند، و کولیوند در آن زندگی می‌کنند.

سلسله، در رده‌بندی: ← رده‌بندی.

سلسله[2]، در ریاضیات، عبارتی بصورت حاصلجمع تعدادی مرتب و متناهی یا نامتناهی از اعداد یا از عبارات جبری (هر یک از این اعداد یا عبارات یک جمله‌ی سلسله خوانده میشود)، بطوری که هر جمله‌ی سلسله با رتبه‌اش کاملا مشخص شود. مثلا هر یک از عبارات ذیل یک سلسله است (اولی و سومی نامتناهی و دومی متناهی):

$$1 - 1 + 1 - 1 + \cdots, \quad (1)$$

$$1 + 2 + 3 + \cdots + 100, \quad (2)$$

$$1 + \frac{x}{1!} + \frac{x^2}{2!} + \frac{x^3}{3!} + \cdots, \quad (3)$$

(برای معنی علامت "!" ← فاکتوریل). در هر یک از این سلسله‌ها، میتوان هر جمله را که رتبه‌ی آن در دست باشد نوشت؛ مثلا جمله‌ی هزارم اولی -1 و جمله‌ی ۲۵۱م سومی $x^{250}/(250!)$ است. از معروفترین و مهمترین سلسله‌ها آنهائی است که جملشان یک تصاعد تشکیل میدهند. در ریاضیات، سلسله‌های نامتناهی اهمیت خاص دارند، و دنباله‌ی این مقاله ناظر به همین گونه سلسله‌ها است. نمایش دادن جمله‌های یک سلسله بهمان طریق است که در باب رشته ذکر شده است. اگر u_n جمله‌ی nام یک سلسله باشد، سلسله بصورت

$$u_1 + u_2 + \cdots + u_n + \cdots \quad (4)$$

نوشته میشود. معمولا حاصلجمع n جمله‌ی اول سلسله را به علامت S_n، و در این صورت، برای تقارن، جمله‌ی اول را به S_1 نمایش میدهند. مثلا در مثال (۱) سابق الذکر

$$S_1 = 1, \quad S_2 = 0, \quad S_3 = 1, \quad S_4 = 0.$$

این حاصلجمعها را حاصلجمعهای جزئی سلسله میخوانند. چنانکه دیده میشود، حاصلجمعهای جزئی سلسله‌ای مانند (۴) تشکیل یک رشته میدهند. اگر این رشته متقارب باشد (← رشته)– یعنی وقتی n بسمت بینهایت میل کند، S_n (یعنی $u_1 + u_2 + \cdots + u_n$) بسمت حد مشخصی مانند S میل کند (← حد، در ریاضیات)–گویند سلسله متقارب است، و S را حاصلجمع سلسله میخوانند، و در این صورت مینویسند،

$$S = u_1 + u_2 + \cdots + u_n + \cdots \quad (5)$$

(مثلا تصاعد هندسی $1 + 1/2 + 1/4 + \cdots$ متقارب است، و حاصلجمع آن ۲ میباشد. ← تصاعد). سلسله‌های غیر متقارب را متباعد می‌خوانند. مثلا سلسله‌ی (۱) متباعد است، زیرا حاصلجمعهای جزئی آن بترتیب مقادیر ۱ و ۰ میگیرند، و لهذا اگرچه متناهی هستند بسمت حدی میل نمیکنند. همچنین، سلسله‌ی $1 + 2 + 3 + \cdots$ متباعد است، زیرا رشته‌ی حاصلجمعهای جزئی آن (۱، ۱+۲، ۱+۲+۳، ۱+۲+۳+۴، و غیره) بینهایت بزرگ میشوند. از سلسله‌های متباعد معروف سلسله‌ی

$$1 + \frac{1}{2} + \frac{1}{3} + \frac{1}{4} + \cdots$$

است، که به سلسله‌ی توافقی موسوم است.

از مسائل مهم و دشوار مبحث سلسله‌ها یکی تعیین متباعد یا متقارب بودن یک سلسله است، و دیگر تعیین حاصلجمع یک سلسله‌ی متقارب. مسئله‌ی دیگر اینست که تابع مفروضی را بصورت سلسله‌ای دارای صورت معین درآوریم؛ این عمل، که دارای فواید علمی و عملی بسیار است، بسط دادن تابع خوانده میشود. بالاخره، برای بعضی از سلسله‌های متباعد، بطرق گوناگون، میتوان حاصلجمعی قائل شد، و این خود موضوع رشته‌ی مهمی است در مبحث سلسله‌ها که آنرا مبحث سلسله‌های متباعد جمعپذیر گویند.

سلسله (selsele)، نزد صوفیه، زنجیره‌ی انتساب خرقه و صحبت، که غالباً و مخصوصاً در روایات و کتب متأخرین، به یکی از ائمه میرسد، چنانکه ادهمیه به امام محمد باقر، طیفوریه به امام جعفر صادق، و معروفیه به امام رضا میرسند. بدینگونه، هر دسته‌ی صوفیه که انتساب به طریقت منسوب به شیخ واحدْ یا یک رشته از مشایخ متوالیْ معیّن واسطه‌ی اشتراک و جهت جامع بین آنها باشد، و آنها را به یک خانواده‌ی روحانی تبدیل کرده باشد که در بلاد مختلف و قرون متمادی متوالی با یکدیگر نوعی برادری و خویشاوندی روحی (← جوانمردان) یافته باشند سلسله خوانده میشوند؛ مانند سلسله‌های ذهبیه، نعمت‌اللهیه، قادریه، و چشتیه. البته منشأ اختلاف و تمایز بین سلسله‌های مختلف صوفیه اختلاف در فروع اعمال و آداب است، در صورتی که اختلاف در اصول سبب پیدایش فرقه‌های صوفیه شده است (مثلا حلولیه، اتحادیه، عشقیه، و نوریه).

پیدایش سلسله‌های صوفیه اکثر بطریق انشعاب دسته‌های جدید از دسته‌های قدیم بوده است، و این انشعاب یا بسبب آن بوده است که صوفیه غالباً به بلاد مختلف مسافرت میکرده‌اند، و در طی این مسافرتها، هر جا اسباب را آماده میدیده‌اند بنا که به ایجاد خانقاه و تربیت سالکان میپرداخته‌اند، و بدین ترتیب، مکتب تازه‌ای پدید میآورده‌اند. در بعضی موارد نیز، البته به ندرت و مخصوصاً در قرون اخیر، اختلاف در بعضی مبادی و غالباً اختلاف در امر جانشینی مشایخ، سبب انشعاب سلسله‌های تازه‌ای از سلسله‌های قدیمتر شده است (مثلا ← ذهبیه؛ نوربخشیه). بعضی از دسته‌های صوفیه را جزو سلاسل رسمی بشمار نیاورده‌اند (مثلا خاکساریه)، و بعضی که تا حدی عنوان تک‌روی داشته‌اند اصلا دسته‌ای خاص نبوده‌اند (مثلا اویسیه یا قلندریه). اما غالب مشایخ و مشاهیر صوفیه، یا بسبب آنکه خود منشأ ایجاد یک سلسله شده‌اند و یا بسبب آنکه بعضی تربیت‌یافتگانشان سلسله‌ای بوجود آورده‌اند، در سلاسل طریقت وارد شده‌اند. احصاء سلسله‌های مختلف صوفیه دقیقاً ممکن نیست، جز آنکه در حال حاضر از سلاسل طریقت آنچه بیش و کم شهرتی بیشتر دارند عبارتند از قادریه، نقشبندیه، شاذلیه، بکتاشیه، شطاریه، تیجانیه، سنوسیه، نعمت‌اللهیه، و ذهبیه. البته تعداد سلاسل بسیار است، و شرح بعضی از سلاسل و کیفیت انشعاب آنها نیز در طرائق الحقایق ذکر شده است. در غالب ممالک اسلامی، غیر از ایران، آنچه را درین مقاله سلسله خوانده شد طریقت میخوانند، و بدینگونه، طرائق صوفیه عبارتست از سلاسل مختلف این طایفه. ← طریقت، طریق، مشیخه، خرقه، سالک، سیر، و همچنین عناوین سلاسل مهم.

سلسلة التواریخ: ← سلیمان تاجر.

سلسلة الذهب: ← ذهبیه.

سلسلة الذهب (selselato 'z.zahab)، منظومه‌ای عرفانی و اخلاقی، در وزن حدیقه‌ی سنائی، اثر جامی، شاعر معروف قرن ۹م هق. کتاب مشتمل است بر تقریباً ۷۲۰۰ بیت، و حاوی مطالب مختلف و حکایات متنوع است، و ظاهراً گوینده میخواسته است چیزی از نوع مثنوی مولوی را با سبک و بیان تازه‌ای عرضه کند. کتاب مشتمل است بر سه دفتر. دفتر اول در مباحث تصوف و اخلاق و متضمن شرح آیات قرآنی و احادیث نبوی است، و در آغاز آن نام سلطان حسین بایقرا آمده است؛ و از قرائن برمیآید که بین سالهای ۸۷۳ و ۸۷۷ هق سروده شده است. دفتر دوم در بیان انواع عشق است، از حقیقی و مجازی، با ذکر حکایات و تمثیلات در احوال اولیا و عشاق، و این دفتر را شاعر در سنه‌ی ۸۹۰ هق به اتمام آورده است. دفتر سوم مختصری است در آداب ملک‌داری و نصیحت ملوک، و شاعر آن را بنام سلطان بایزید II عثمانی نظم کرده است، و در طی آن، از عطای سلطان شکر کرده، و امثال و حکایاتی چند از کتب معروف تاریخ و ادب، خاصه از چهار مقاله‌ی نظامی عروضی، به نظم کشیده است.

خاتمه‌ی سلسلة الذهب و ربط بین اجزای دفاتر سه‌گانه‌ی آن ضعیف بنظر میرسد، و چنین مینماید که شاعر فرصت تجدید نظری نهائی را در باب این کتاب نیافته است، و بهر حال، اطناب ملال‌انگیز و فقدان وحدت، که در این کتاب همه جا مشهود است، از معایب عمده‌ی آن محسوب میباشد. سلسلة الذهب در لکنهو (۱۳۲۳ هق) و تاشکند (۱۳۳۱–۳۲ هق) طبع شده است.

---

(۱) celesta (۲) series

سلسله‌کوه[1]، مجموعه‌ای از کوهها، مرکب از عده‌ای رشته‌کوههای موازی، و احیاناً فلاتها (بشرط آنکه امتداد طولی عمومی محفوظ بماند). گاهی مترادف با رشته‌کوه بکار میرود.

سلسله‌های پنجگانه[2]، در تاریخ چین، عنوان دوره‌ی پس از انقراض سلسله‌ی تانگ که در طی آن چین شمالی تحت حکومت پنج سلسله‌ی لیانگ اخیر (۹۰۶–۲۳)، تانگ اخیر (۹۲۳–۳۶)، چین اخیر (۹۳۶–۴۷)، هان اخیر (۹۴۷–۵۰)، و چوی اخیر (۹۴۷–۶۰) بود. پایتخت این سلسله‌ها نزدیک شهر کایفنگ حالیه در ایالت هنان بود. فن چاپ در این دوره پیشرفت کرد، و رسم بستن پای زنان، که زنان چینی را هزار سال در بدبختی نگاه داشت، ظاهراً از آثار این دوره است.

سلسله‌ی آحاد[3] (selseleye āhād)، مجموعه‌ای از آحاد اندازه‌گیری کمیتهای فیزیکی، مشتمل بر تعداد قلیلی (معمولا ۳ یا ۴) واحد اصلی (آحاد کمیتهای اصلی)، که سایر آحاد آن (آحاد مشتق) از روی یکی از روابطی که با کمیتهای اصلی دارند تعریف میشوند بطوری که تعریفات آحاد سلسله متقابلا سازگار باشند (← واحد، در اندازه‌گیری؛ کمیت). انتخاب نوع و تعداد کمیتهای اصلی اختیاری ولی با رعایت تسهیلات حاصل از انتخاب میباشد. در بیشتر سلسله‌های آحاد واحدهای طول و جرم و زمان از آحاد اصلی هستند. تعریف آحاد مشتق در ضمن مثالی توضیح داده میشود. در هندسه ثابت میشود که سطح (S) یک مستطیل متناسب با حاصلضرب طول (a) و عرض (b) آنست؛ و لهذا $S = kab$ (k ضریب تناسب است. موضوع "تغییر بنسبت مستقیم" را در مقاله‌ی تغییر ملاحظه کنید). اگر واحد طول قبلا تعریف شده باشد، واحد سطح از روی معادله‌ی سابق الذکر تعریف میشود، اما بنحوی که واحد تعریف‌شده با واحد طول که قبلا تعریف شده است سازگار باشد، یعنی اگر a برابر یک واحد طول و b برابر یک واحد طول باشد، S برابر یک واحد سطح گردد. در این صورت، از معادله‌ی مذکور خواهیم داشت، ۱.۱. $k = 1$، یعنی $k = 1$، و لهذا دستور محاسبه‌ی سطح مستطیل بصورت $S = ab$ درمیآید، و واحد سطح عبارت خواهد بود از سطح مربعی که طول ضلعش مساوی واحد طول باشد. (ملاحظه کنید که اگر مثلا واحد طول متر باشد، و واحد سطح را بطور دلخواه مثلا یک آر یعنی صد متر مربع انتخاب کنیم، از معادله‌ی $S = kab$ نتیجه میشود $k = 0{,}01$، و دستور محاسبه‌ی سطح مستطیل بصورت نامساعد $S = 0{,}01ab$ درمیآید.)

رابطه‌ای که مبین بستگی یک واحد مشتق با آحاد اصلی است معادله‌ی ابعاد آن واحد خوانده میشود. مثلا اگر L واحد طول و S واحد سطح باشد، بموجب رابطه‌ی $S = ab$ خواهیم داشت $S = L \times L$، یا $S = L^2$، و این رابطه معادله‌ی ابعاد واحد سطح است. همچنین، واحد سرعت از معادله‌ی $v = e/t$ تعریف میشود؛ پس اگر T واحد طول و V واحد سرعت باشد، معادله‌ی ابعاد سرعت $V = L/T$ یا $V = LT^{-1}$ خواهد بود (در باب نماینده‌های منفی، که در مبحث آحاد و در جداول مربوط بسیار میآید ← قوه). در باب اسامی آحاد مشتق، روش معمول در فارسی، که در آن، بجای "بر" (در "تقسیم بر") "در" گفته می‌شود اگرچه با معادله‌ی ابعاد وفق نمیدهد بمناسبت رواج آن، در این کتاب پیروی شده است. مثلا واحد سرعت در سلسله‌ی مکث در واقع عبارتست از "کیلومتر بر ثانیه"، ولی در تداول فارسی "کیلومتر در ثانیه" میگویند. در بسیاری از موارد، بیان کردن یک واحد مشتق بر حسب آحاد اصلی منجر به عبارات پیچیده‌ای میشود، برای احتراز از این مشکل، اغلب معادله‌ی ابعاد را بر حسب واحدهای مشتق مناسب بیان میکنند. معادلات ابعاد در فیزیک نظری اهمیت تام دارد.

تقریباً همه‌ی اندازه‌گیریهای فیزیکی را میتوان به اندازه‌گیری کمیتهای مکانیکی، حرارتی، و برقاطیسی برگردانید. چون همه‌ی اندازه‌گیریهای مکانیکی متضمن اندازه‌گیری حرکت (و لهذا فواصل و زمان) است، واحد طول (سانتیمتر، متر، فوت) و واحد زمان (ثانیه) واحدهای اصلی همه‌ی سلسله‌ها میباشند. بعلاوه، در بیشتر سلسله‌های آحاد، واحد جرم (گرم، کیلوگرم، پوند) نیز واحد اصلی است (← **سلسله‌ی سگت؛ سلسله‌ی مکث؛ سلسله‌ی متث؛ سلسله‌ی فپث**). اما در بعضی مسائل مهندسی، از آن جهت که نیرو نقش مهمتر از جرم دارد، واحد نیرو را بعنوان سومین واحد اصلی انتخاب میکنند (مثلا ← **سلسله‌ی مکنیث**).

در اندازه‌گیریهای حرارتی، علاوه بر آحاد مکانیکی، مشخص کردن دما هم در کار میآید (برای درجه‌بندیهای مختلف ← دما). چون حرارت صورتی از انرژی است، هر یک از آحاد مکانیکی انرژی را میتوان در اندازه‌گیری مقدار حرارت هم بکار برد. آحاد دیگری مبتنی بر خواص حرارتی آب، نیز معمولست که مشهورترین آنها **کالری** میباشد (نیز ← بی. تی. یو.).

اقلا ده سلسله‌ی آحاد برقی و مغناطیسی رواج دارد، که هر یک مبتنی بر انتخاب مقدار خاصی برای ضریب تناسب یکی از قوانین فیزیک میباشد. **سلسله‌های ایستانبرقی** (الکتروستاتیک) مبتنی بر ← قانون **کولن** است، که بموجب آن، نیروی f که دو بار برقی q_1 و q_2، واقع به فاصله‌ی r، بر یکدیگر وارد میآورند مساوی $f = k\,(q_1q_2/r^2)$ میباشد. در سلسله‌ی معروف به **سلسله‌ی سگث ایستانبرقی**، دین و سانتیمتر واحد نیرو و طول، و k در قانون کولن مساوی عدد ۱ انتخاب میشود. واحد بار برقی در این سلسله ستانکولن (stätkulon) نام دارد، و آن باری است که اگر در خلأ بفاصله‌ی ۱ سم از باری مساوی خود قرار گیرد آنرا با قوه‌ای مساوی یک دین دفع کند. باید دانست که پیشوند ستات (stät)، که در اول آحاد این سلسله آمده است، مأخوذ از حروف اوایل کلمه‌ی *static* میباشد. **سلسله‌های آحاد برقاطیسی** بر اساس قانون جاذبه‌ی بین جریانهای برق است. اگر دو جریان با شدتهای i_1 و i_2 از دو سیم موازی و بفاصله‌ی d و واقع در خلأ بگذرند، جاذبه‌ی f که واحد طول هر یک بر دیگری اعمال میکند مساوی $f = k'\,(i_1i_2/d)$ میباشد. در سلسله‌ی معروف به **سلسله‌ی سگث برقاطیسی**، دین و سانتیمتر آحاد نیرو و طول، و k ضریب k در معادله‌ی فوق مساوی عدد ۲ انتخاب شده است. واحد شدت جریان برق در این سلسله آبامپر (ābāmper) است، که از روی معادله‌ی فوق الذکر تعریف میشود؛ و واحد بار برقی آبکولن (ābkulon) میباشد، و آن باری است که در یک ثانیه از مقطعی از سیمی که جریانی با شدت یک آبامپر از آن میگذرد عبور میکند. حروف آب (āb)، که در اسامی آحاد برقاطیسی آمده است مأخوذ از حروف اوایل کلمه‌ی *absolute* [= مطلق] است، که آنرا به اسامی آحاد عملی برق الحاق کرده‌اند تا آحاد نظیر آنها را در سلسله‌ی سگث برقاطیسی نشان دهند. در سلسله‌های مذکور، آحاد مکانیکی سلسله‌ی سگث بکار رفته است. سلسله‌های آحاد دیگری هست که در آنها آحاد مکانیکی دیگر اتخاذ شده است، و از آن جمله **سلسله‌ی مکنا** [متر، کیلوگرم، ثانیه، آمپر] رواج فراوان دارد. در این سلسله، آحاد طول و جرم **سلسله‌ی مکث** بکار میرود، و واحد شدت جریان، موسوم به آمپر مطلق، مساوی 1/10 آبامپر انتخاب شده. از مزایای این سلسله اینست که تقریباً همه‌ی کمیت‌های برقی در این سلسله مقادیری نزدیک به مقادیر خود در سلسله‌ی معروف به "سلسله‌ی آحاد عملی" دارند، که در قرن ۱۹م پرداخته شد. سلسله‌ی مکنا را اساساً جووانی جورجی[4] (jovānni jorji) (۱۸۷۱–۱۹۵۰)، فیزیکدان ایتالیائی، در 1901 پیشنهاد کرد، و در ۱۹۳۵ کمیسیون بین‌المللی الکتروتکنیک آنرا اتخاذ نمود، و از سال ۱۹۵۰، بر حسب توافق بین‌المللی، آحاد قانونی برق همان آحاد سلسله‌ی مکنا میباشد. قبل از آن، سلسله‌ی آحاد معروف به **سلسله‌ی آحاد بین‌المللی** بکار میرفت، که بعضی از واحدهای آن در جدول V این مقاله آمده است. از سلسله‌های قدیمی دیگر **سلسله‌ی گاوس** (بنام گاوس) میباشد.

جداول سلسله‌ی آحاد و مقیاسها

جداول پنجگانه‌ی ضمیمه‌ی این مقاله در صص ۱۳۱۸–۱۹ آمده است. در این جداول، آحاد و مقیاسهائی که ممکن است بیشتر مورد حاجت باشد نسبةً جامع، و نیز آحاد عمده‌ی مکانیکی و برقی درج شده است، و ضرایب تبدیل آنها به یکدیگر نیز ضبط شده. در باب آحاد عمده، از مقالات جداگانه‌ای که در کتاب راجع به آنها یا به کمیتهای مربوط آمده است میتوان اطلاعات بیشتری بدست آورد. در باب علامات اختصاری آحاد ← علامات اختصاری.

سلسله‌ی اعصاب[5] (selseleye a'sāb)، شبکه‌ای از بافت عصبی که، باستثنای اسفنجها، در تمام جانوران چندیاخته‌ای یافت میشود، و وظیفه‌ی آن احساس و درک شرایط محیط خارجی و تغییرات درونی بدن، و متناسب ساختن فعالیت و عکس العمل دستگاههای بدن با این شرایط است. واحد بافت عصبی یاخته‌ی عصبی یا نورون است، که از یک جسم یاخته‌ای، یک زایده‌ی طویل بنام تار عصبی یا آکسون (ākson)، و یک یا چند زایده‌ی کوتاه بنام داندرون (dāndron) تشکیل شده است.

برای تسهیل ارجاع، دنباله‌ی این مقاله به چند

---

(۱)(mountain) chain (۲)Five Dynasties (۳)unit system (۴)Giorgi (۵)nervous system

جدول I ـ سلسله‌ی متری

برای پیشوندهای مقیاسات سلسله‌ی متری به متن مقاله‌ی سلسله‌ی متری رجوع شود. در مورد آحادی که برای آنها در این کتاب علامت اختصاری وضع شده است، علامت اختصاری بعد از اسم واحد بین علامت "[ ]" درج شده.

برای تبدیل مقیاسهای سلسله‌ی متری به مقیاسهای شاهی بریتانیائی یا مقیاسهای امریکائی جدول III را ملاحظه کنید.

	اسم	مقدار
مقیاسهای طول	مگامتر	10^6 متر
	میریامتر	10^4 متر
	کیلومتر [کم]	10^3 متر
	هکتومتر	10^2 متر
	دکامتر	۱۰ متر
	متر	۱ متر
	دسیمتر	10^{-1} متر
	سانتیمتر [سم]	10^{-2} متر
	میلیمتر [ملم]	10^{-3} متر
	میکرون	10^{-6} متر
	میلیمیکرون	10^{-9} متر
مقیاسهای سطح	کیلومتر مربع [کمم]	10^6 متر مربع
	هکتومتر مربع	10^4 متر مربع
	دکامتر مربع	10^2 متر مربع
	متر مربع	۱ متر مربع
	دسیمتر مربع	10^{-2} متر مربع
	سانتیمتر مربع [سمم]	10^{-4} متر مربع
	میلیمتر مربع [ملمم]	10^{-6} متر مربع
	در اراضی زراعتی	
	هکتار	10^2 آر
	آر	10^2 متر مربع
	سانتیار	10^{-2} آر (یا ۱ متر مربع)
مقیاسهای حجم	کیلومتر مکعب [کمک]	10^9 متر مکعب
	متر مکعب	۱ متر مکعب
	دسیمتر مکعب	10^{-3} متر مکعب
	سانتیمتر مکعب [سمک]	10^{-6} متر مکعب
	میلیمتر مکعب [ملمک]	10^{-9} متر مکعب
مقیاسهای ظرفیت	متر	۱ متر مکعب
	دسیمتر	10^{-1} متر
	هکتولیتر	10^2 لیتر
	دکالیتر	۱۰ لیتر
	لیتر	۱ دسیمتر مکعب
	دسیلیتر	10^{-1} لیتر
	سانتیلیتر	10^{-2} لیتر
	میلیلیتر	10^{-3} لیتر
مقیاسهای جرم	تن	10^3 کیلوگرم
	کنتال	10^2 کیلوگرم
	کیلوگرم [کگ]	۱ کیلوگرم
	هکتوگرم	10^{-1} کیلوگرم
	دکاگرم	10^{-2} کیلوگرم
	گرم [گ]	10^{-3} کیلوگرم
	دسیگرم	10^{-1} گرم
	سانتیگرم [سگ]	10^{-2} گرم
	میلیگرم [ملگ]	10^{-3} گرم

جدول II ـ مقیاسهای شاهی بریتانیائی و مقیاسهای امریکائی

مقیاسهای معروف به مقیاسهای شاهی بریتانیائی تقریباً در همه‌ی ملل مشترک المنافع بریتانیا رایج است. در مواردی که بین این مقیاسها و مقیاسهای امریکائی اختلاف معتنابه هست، مقادیر هر یک جداگانه ذکر شده است (در این باب مخصوصاً ← یارد؛ مایل). برای مقیاسهای عمده، مقالات جداگانه در متن کتاب آمده است. برای تبدیل مقیاسهای سلسله‌ی متری به مقیاسهای شاهی یا امریکائی جدول III را ملاحظه کنید.

	اسم و تلفظ		مقدار
مقیاسهای طول	اینچ (inc)		۱/۱۲ فوت
	فوت (fut)		۱/۳ یارد
	یارد (yārd)		۳ فوت
	راد (rād)		۵٫۵ یارد
	فرلانگ (fërlāng)		۲۲۵ یارد
	مایل (māyl)		۵٬۲۸۵ فوت
	دریائی		
	فدم (fadəm)		۶ فوت
	مایل دریائی (شاهی)		۶٬۰۸۵ فوت
	مایل دریائی (کشمة)		۶٬۰۸۵٫۲۵ فوت
	مایل دریائی بین‌المللی		۶٬۰۷۶٫۱۱۵۴۹ فوت
مقیاسهای سطح	اینچ مربع		۱/۱۴۴ فوت مربع
	فوت مربع		۱/۹ یارد مربع
	یارد مربع		۹ فوت مربع
	راد مربع		۳۰٫۲۵ یارد مربع
	ایکر (eykər)		۱۶۰ راد مربع
	ایکر		۴٬۸۴۰ یارد مربع
	مایل مربع		۶۴۰ ایکر
مقیاسهای حجم	اینچ مکعب		۱/۱۷۲۸ فوت مکعب
	فوت مکعب		۱/۲۷ یارد مکعب
	یارد مکعب		۲۷ فوت مکعب
مقیاسهای ظرفیت مایعات	اونس سیال (شاهی)		۱٫۷۳۳۹ اینچ مکعب
	اونس سیال (کشمة)		۱٫۸۵۴۷ اینچ مکعب
	پاینت (شاهی) (pāynt–)		۲۵ اونس (شاهی)
	پاینت (کشمة)		۱۶ اونس (کشمة)
	کوارت (kuārt)		۲ پاینت
	گالون (gālon)		۴ کوارت
	[گالون شاهی	۴ کوارت شاهی =	۱٫۲۰۱۵ گالون کشمة]
	[گالون کشمة	۴ کوارت کشمة =	۰٫۸۳۲۷ گالون شاهی]
	بوشل (bušel)		۸ گالون
	جلیک (نفت) (کشمة)	۴۲ گالون کشمة =	۳۴٫۹۷ گالون شاهی
		=	۱۵۸٫۹۸ لیتر
مقیاسهای جرم	سلسله‌ی اوردیوپز		
	درم (dram)		۱/۱۶ اونس
	اونس (ăns)		۱/۱۶ پوند
	پوند (pănd)		۱۶ اونس
	هاندردویت (hăndrədweyt)		۱۱۲ پوند
	تن (شاهی)		۲٬۲۴۰ پوند
	تن بلند (کشمة)		۲٬۲۴۰ پوند
	تن کوتاه (کشمة)		۲٬۰۰۰ پوند
	تن متری ـ		۲٬۲۰۴٫۶۲ پوند
	سلسله‌ی تروی و داروئی		
	گرین (greyn)		۱/۴۸۰ اونس (تروی)
	اونس (تروی)		۱/۱۲ پوند (تروی)
	پوند (تروی)		۱۲ اونس (تروی)

جدول III ـ ضرایب تبدیل مقیاسات شاهی بریتانیائی و مقیاسات امریکائی به مقیاسات سلسله‌ی متری و بالعکس

(ضرایبی که خالی از تقریب است با ارقام درشت چاپ شده)

	(۱)	(۲)	برای تبدیل (۱) به (۲) در این عدد ضرب کنید*	برای تبدیل (۲) به (۱) در این عدد ضرب کنید*
مقیاسهای طول	اینچ	سانتیمتر	**۲,۵۴**	۰,۳۹۳۷۰۱
	فوت	متر	**۰,۳۰۴۸**	۳,۲۸۰۸۴
	یارد	متر	**۰,۹۱۴۴**	۱,۰۹۳۶۱
	مایل	کیلومتر	**۱,۶۰۹۳۴۴**	۰,۶۲۱۳۷
	مایل دریائی بین‌المللی	کیلومتر	**۱,۸۵۲**	۰,۵۳۹۹۵۷
مقیاسهای سطح	اینچ مربع	سانتیمتر مربع	**۶,۴۵۱۶**	۰,۱۵۵۰۰
	فوت مربع	متر مربع	۰,۰۹۲۹۰۳	۱۰,۷۶۳۹
	یارد مربع	متر مربع	۰,۸۳۶۱۲۷	۱,۱۹۵۹۹
	ایکر	هکتار	۰,۴۰۴۶۸۶	۲,۴۷۱۰۵
	مایل مربع	کیلومتر مربع	۲,۵۸۹۹۹	۰,۳۸۶۱۰
مقیاسهای حجم	اینچ مکعب	سانتیمتر مکعب	**۱۶,۳۸۷۱**	۰,۰۶۱۰۲۴
	فوت مکعب	متر مکعب	۰,۰۲۸۳۱۷	۳۵,۳۱۴۶۷
	یارد مکعب	متر مکعب	۰,۷۶۴۵۵۵	۱,۳۰۷۹۵
مقیاسهای ظرفیت مایعات	پاینت شاهی	لیتر	۰,۵۶۸۲۴۵	۱,۷۵۹۸۰
	پاینت کشمتة	لیتر	۰,۴۷۳۱۶۶	۲,۱۱۳۴۲
	کوارت شاهی	لیتر	۱,۱۳۶۴۹	۰,۸۷۹۹۰
	کوارت کشمتة	لیتر	۰,۹۴۶۳۳۳	۱,۰۵۶۷۱۲
	گالون شاهی	لیتر	۴,۵۴۵۹۶	۰,۲۱۹۹۷۶
	گالون کشمتة	لیتر	۳,۷۸۵۳۳	۰,۲۶۴۱۷۸
	بوشل شاهی	هکتولیتر	۰,۳۶۳۶۷۷	۲,۷۴۹۶۹
	بوشل کشمتة**	هکتولیتر	۰,۳۵۲۳۸۳	۲,۸۳۷۸۱۹
مقیاسهای وزن	گرین	گرم	۰,۰۶۴۷۹۹	۱۵,۴۳۲۴
	اونس اوردیویز	گرم	۲۸,۳۴۹۵	۰,۰۳۵۲۷۴
	اونس تروی	گرم	۳۱,۱۰۳۵	۰,۰۳۲۱۵۰۷
	پوند اوردیویز	کیلوگرم	۰,۴۵۳۵۹۲	۲,۲۰۴۶۲۲
	هاندردویت	کنتال	۰,۰۵۸۰۲	۱,۹۶۸۴۱
	تن کوتاه	تن متری	۰,۹۰۷۱۸۵	۱,۱۰۲۳۱۱
	تن بلند	تن متری	۱,۰۱۶۰۵	۰,۹۸۴۲۰۷

(*) مثال: ۱۵ اینچ برابر ۲,۵۴ × ۱۵ یعنی ۳۸,۱۰ سم است. ۱۲ کم برابر ۰,۶۲۱۳۷ × ۱۲ یعنی ۷,۴۵۶۴۴ مایل است.

(**) برای چلیک (نفت) جدول II، مقیاسهای ظرفیت مایعات، را ملاحظه کنید.

جدول IV ـ بعضی از سلسله‌های آحاد مکانیکی و روابط آنها با یکدیگر

در همه‌ی این سلسله‌ها واحد زمان (ثانیه) یکی از آحاد اصلی است.

کمیت	سلسله‌ی مکث	معادلهای آحاد سلسله‌ی مکث در سلسله‌های دیگر		
		سلسله‌ی سگث	سلسله‌ی متث	سلسله‌ی فپث
طول	۱ متر	$۱۵^{۲}$ سانتیمتر	۱ متر	۳,۲۸۱ فوت
جرم	۱ کیلوگرم	$۱۵^{۳}$ گرم	$۱۵^{-۳}$ تن	۲,۲۰۵ پوند
نیرو	۱ نیوتن	$۱۵^{۵}$ دین	$۱۵^{-۳}$ ستن	۷,۵۱۵ پوندال
کار	۱ ژول	$۱۵^{۷}$ ارگ	$۱۵^{-۳}$ کیلوژول	۲۳,۵۲ فوت‌پوندال
قدرت	۱ وات	$۱۵^{۷}$ ارگ در ثانیه	$۱۵^{-۳}$ کیلووات	۲۳,۵۲ فوت‌پوندال در ثانیه

هم‌ارزی با آحاد حرارتی: ۱ ژول = ۰,۲۳۹ کالری کوچک ۱ کالری کوچک = ۴,۱۸۶ ژول

۱ بی. تی. یو. = ۲۵۲ کالری کوچک = $۱^{۰}۵۵۵$ ژول

جدول V ـ سلسله‌های آحاد برقی و مغناطیسی و روابط آنها با یکدیگر

کمیت (و علامت آن)	سلسله‌ی مکتا (مطلق)	معادلهای آحاد سلسله‌ی مکتا در سلسله‌های دیگر			
		سلسله‌ی بین‌المللی قدیم	سلسله‌ی سگت ایستانبرقی	سلسله‌ی سگت برقاطیسی	سلسله‌ی گاوس
بار برقی (Q)	۱ کولن	۱,۰۰۰۱۶۵ کولن بین‌المللی	$۲,۹۹۸ \times ۱۵^{۹}$ ستاتکولن	۰,۱ آبکولن	$۲,۹۹۸ \times ۱۵^{۹}$ ستاتکولن
اختلاف پتانسیل (V)	۱ ولت	۰,۹۹۹۶۷۵ ولت بین‌المللی	$۳,۳۳۶ \times ۱۵^{-۲}$ ستاتولت	$۱۵^{۸}$ آبولت	$۳,۳۳۶ \times ۱۵^{-۲}$ ستاتولت
شدت جریان (I)	۱ آمپر	۱,۰۰۰۱۶۵ آمپر بین‌المللی	$۲,۹۹۸ \times ۱۵^{۹}$ ستاتامپر	۰,۱ آبامپر	$۲,۹۹۸ \times ۱۵^{۹}$ ستاتامپر
مقاومت (R)	۱ اهم	۰,۹۹۹۵۰۵ اهم بین‌المللی	$۱,۱۱۲۶ \times ۱۵^{-۱۲}$ ستاتاهم	$۱۵^{۹}$ آباهم	$۱,۱۱۲۶ \times ۱۵^{-۱۲}$ ستاتاهم
ظرفیت (C)	۱ فاراد	۱,۰۰۰۴۹۵ فاراد بین‌المللی	$۸,۹۸۸ \times ۱۵^{۱۱}$ سانتیمتر	$۱۵^{-۹}$ آبفاراد	$۸,۹۸۸ \times ۱۵^{۱۱}$ سانتیمتر
شدت میدان مغناطیسی (H)	۱ آمپر دور در متر	۱,۰۰۰۱۶۵ آمپر (بین‌المللی) دور در متر	$۳,۷۶۷ \times ۱۵^{۸}$ ستاتاورستد	$۱,۲۵۷ \times ۱۵^{-۲}$ اورستد	$۱,۲۵۷ \times ۱۵^{-۲}$ اورستد
ضریب القاگری (L)	۱ هانری	۰,۹۹۹۵۰۵ هانری بین‌المللی	$۱,۱۱۲۶ \times ۱۵^{-۱۲}$ ستاتهانری	$۱۵^{۹}$ سانتیمتر	$۱۵^{۹}$ سانتیمتر
قدرت	۱ وات	۰,۹۹۹۸۳۵ وات بین‌المللی	$۱۵^{۷}$ ارگ در ثانیه	$۱۵^{۷}$ ارگ در ثانیه	$۱۵^{۷}$ ارگ در ثانیه

قسمت به شرح ذیل منقسم میشود:

I ـ تکانه‌ی عصبی
II ـ انواع یاخته‌های عصبی و اعصاب
III ـ تکامل سلسله‌ی اعصاب
IV ـ اعصاب ارادی و غیر ارادی
V ـ سلسله‌ی اعصاب خودکار
VI ـ تفکر و حافظه

I ـ تکانه‌ی عصبی[1] (takāneye asabi). تار عصبی دارای غشائی است که آن را از محیط خارج جدا میسازد، و بعلت تفاوت غلظت یونها در دو طرف آن غشاء، اختلاف سطح برقی خاصی در دو طرف غشاء وجود دارد (شکل ۱، قسمت الف). اگر این تعادل برقی بهم بخورد، مقداری از یونهای مثبت از خارج تار عصبی به داخل آن نفوذ می‌کنند، و اختلاف سطحی در خلاف جهت بار برقی عادی تار عصبی بوجود میآورند (شکل ۱، قسمت

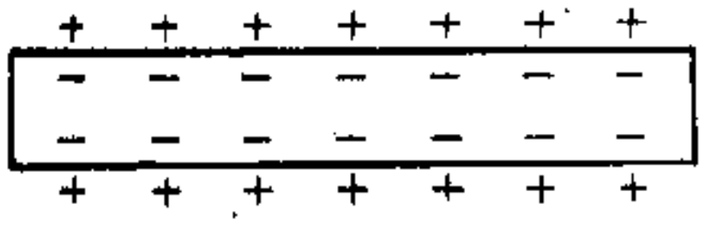

(الف) اختلاف سطح برقی در تار عصبی در حال استراحت

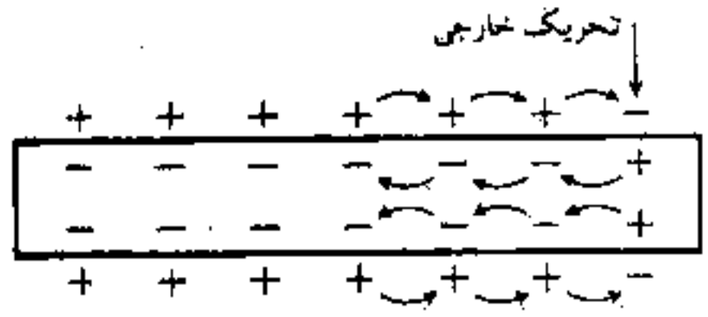

(ب) انتقال تکانه‌ی عصبی در تار تحریک‌شده

شکل ۱

ب)، بطوریکه در محل تحریک، داخل غشاء موقتاً مثبت و خارج آن منفی میشود. این تغییر تعادل برقی غشاء تار عصبی را بهم میزند، و چون نقاطِ مجاورِ محلِ تحریک‌شده بارهای برقی مخالف دارند، یک موج برقی منفی که در مورد اعصاب موج یا تکانه‌ی عصبی نامیده میشود، در طول تار عصبی به راه می‌افتد. بدین ترتیب، هر محرک خارجی که قادر باشد تعادل برقی حالت استراحت را به اندازه‌ی کافی بهم بزند، یک موج عصبی بوجود میآورد. تعداد تکانه‌های عصبی با شدت تحریک زیاد میشود اما، بعلت زمانِ تحریک‌ناپذیری که بعد از هر تحریک وجود دارد، هیچگاه از ۳۰۰ تکانه در ثانیه تجاوز نمیکند. البته باید دانست که بدون وجود محرک خارجی نیز تکانه‌هائی در همه‌ی اعصاب جریان دارد، و وجود همین تکانه‌ها باعث میشود که ما، در هر لحظه، از موقعیت اندامهای بدن خود اطلاع داشته باشیم. این جریان عصبی روی سطح جمجمه بوسیله‌ی الکتروآنسفالوگرافی[2] (elektroānsefālografi) قابل ترسیم است، و برای تشخیص امراض مغزی از تغییرات آن استفاده میشود. سرعت انتقال تکانه‌ی عصبی در رشته‌های عصبی مختلف متفاوتست، و بین چند سانتیمتر تا 100 متر در ثانیه تغییر میکند. یاخته‌های عصبی بوسیله‌ی محرکهای برقی، شیمیائی، و مکانیکی تحریک میشوند. بعضی از این محرکها مستقیماً بر اعصاب اثر دارند (از جمله، تراکم مواد شیمیائی در محل ضایعات بافتی موجب تحریک عصب و احساس درد میشود)، اما در اکثر موارد، یاخته‌های حساسی برای درک محرک خارجی و تبدیل آن به موج عصبی لازم است، که از جمله یاخته‌های حساس چشم، گوش، لمس، و غیره میباشند.

II ـ انواع یاخته‌های عصبی و اعصاب. بر اساس تعریفی که در ابتدا از وظیفه‌ی سلسله‌ی اعصاب ذکر شد، میتوان گفت که ما اصولا به دو نوع یاخته‌ی عصبی احتیاج داریم. یکی یاخته‌هائی که بتوانند تحریکات را احساس کنند؛ و دیگر یاخته‌هائی که بتوانند عکس العملی را که در مقابل محرک خارجیِ مناسب تشخیص داده شده است به مرحله‌ی اجرا درآورند، و یا، بعبارت دیگر، به دستگاههای بدن بگویند که در مقابل آن تحریک خاص چه باید بکنند. بر اساس نحوه‌ی عمل، اعصاب را به دو دسته‌ی حسی[3] و حرکتی[4] تقسیم میکنند. در دسته‌ی اول، تحریک، بوسیله‌ای، در تار عصبی یک تکانه ایجاد میکند، و این موج بطرف جسم یاخته‌ای بحرکت درمیآید؛ در حالی که در اعصاب حرکتی، تحریک یک مرکز عصبیِ جسم یاخته را تحریک میکند، و موج عصبی از جسم یاخته بطرف تار عصبی به راه می‌افتد تا به عضو مورد نظر برسد. بنا بر آنچه گفته شد، برای یک فعالیت ساده‌ی عصبی، یک عصب حسی، یک عصب حرکتی، و یک عضو رابط، که این دو را بهم مربوط کند، کافیست (شکل ۲)، و همین "سلسله‌ی اعصاب" ابتدائی

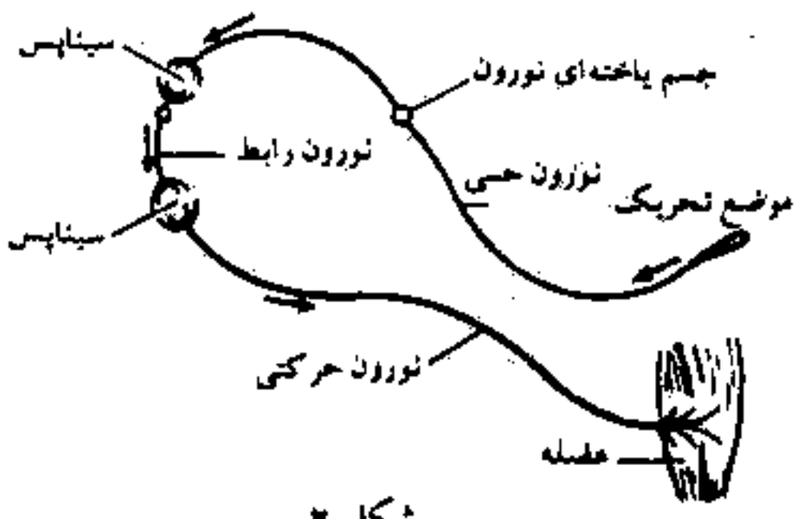

شکل ۲

است که در اغلب جانوران پست دیده میشود، و عمل مستقل آن در انسان نیز بصورت رفلکس ساده‌ساز جمله رفلکس عضله‌ی چهارسر ران (رفلکسی که با وارد آوردن ضربه در زیر کشک زانو ایجاد میشود) مشاهده میگردد. محل اتصال یک یاخته‌ی عصبی به یاخته‌ی دیگر سیناپس[5] (sināps) نامیده میشود؛ در این محل، موج عصبی که از یاخته‌ی تحریک‌شده میرسد ماده‌ی شیمیائی خاصی ایجاد میکند، که موجب تحریک یاخته‌ی عصبی دیگر، و در نتیجه، انتقال موج عصبی اولیه میگردد.

III ـ تکامل سلسله‌ی اعصاب. ساده‌ترین نوع دستگاه عصبی را در کرمهای خاکی، که هر حلقه‌ی بدنشان یک واحد تقریباً مستقلی است، میتوان یافت (شکل ۳). در این جانوران، در هر حلقه، توده‌ای از جسم یاخته‌های عصبی وجود دارد، موسوم به گره یا عقده‌ی عصبی[6]، که تارهای آنها با قسمتهای مختلف حلقه مرتبط است، و در عین حال، هر یک از این گرههای عصبی بوسیله‌ی رشته‌ای با گره حلقه‌ی مجاور ارتباط دارد. در حلقه‌ای که سر را تشکیل میدهد، گرههای عصبی،

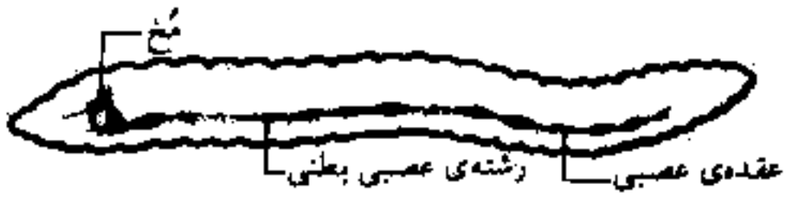

شکل ۳ ـ سلسله‌ی اعصاب کرم خاکی

بدون اینکه نقش عمده‌ای داشته باشند، اندکی از گره سایر حلقه‌ها بزرگتر شده‌اند، و اولین و ساده‌ترین نوع مغز را بوجود آورده‌اند.

در طی تکامل جانوران، با تنوعی که در فعالیت دستگاههای بدن پدید آمده، سلسله‌ی اعصاب تکامل فوق العاده یافته است، سلولهای عصبی در نخاع شوکی و مغز تراکم پیدا کرده‌اند، و مراکز نخاعی و مغزی را بوجود آورده‌اند، و تارهای اعصاب مختلف نیز، با حفظ استقلال عملشان، در کنار هم قرار گرفته‌اند، و رشته‌های نسبةً قطور و طویلی بوجود آورده‌اند، که اعصاب نامیده میشوند (← عصب).

بافت عصبی حساسترین بافت بدن جانوران است؛ بعد از دوران جنینی، حتی یک یاخته‌ی عصبی تازه ساخته نمیشود، و مرمت تارهای عصبیِ آسیب‌دیده نیز فوق العاده ناچیز است. بهمین سبب، جای تعجب نیست که، در طی تکامل، قسمتهای مهمتر این بافت، یعنی مغز و نخاع شوکی، در محفظه‌های استخوانی جا داده شده‌اند تا حتی المقدور از آسیب مصون باشند.

سلسله‌ی اعصاب انسان را، که از نظر تشریحی و فیزیولوژیائی تکامل‌یافته‌ترین نوع سلسله‌ی اعصاب است، به سلسله‌ی اعصاب مرکزی[7] (یعنی مغ و نخاع شوکی) و سلسله‌ی اعصاب محیطی[8] (اعصاب دماغی و نخاعی، و شاخه‌های آنها، و همچنین عقده‌ها و تارهای عصبی خودکار) تقسیم میکنند (شکل ۴). اعصاب دماغی ۱۲ جفت است، که مستقیماً از مغ میآیند، و بعضی حسی، برخی حرکتی، و بعضی مخلوط میباشند. عصب دهم مغزی عصب واگوس[9] (vāgus) نام دارد، که عصب اصلی پاراسمپاتیک (قسمت ۷ این مقاله را ملاحظه کنید) است، و تنها عصب دماغیی است که تارهای آن به قفسه‌ی سینه و شکم وارد میشوند. اعصاب نخاعی ۳۱ جفت هستند، و از نخاع شوکی میآیند، یا بطرف آن میروند. این اعصاب را، بر حسب محل خروجشان از ستون فقرات، به اعصاب گردنی (۸ جفت)، صدری (۱۲ جفت)، کمری (۵ جفت)، عجزی (۵ جفت)، و عصعصی (۱ جفت) تقسیم میکنند. تارهای اعصاب خودکار با اعصاب نخاعی از ستون فقرات خارج میشوند، و بر روی سطح اندامهای بدن "شبکه"ها، یا پلکسوس[10]هائی (pleksus–)، تشکیل میدهند.

در مقایسه‌ی تکامل سلسله‌ی اعصاب جانوران سه نکته جلب توجه میکند: (۱) هوش جانوران و فعالیت مغزی آنها با نسبت وزن مغز به وزن کلی

(۱)nervous impulse (۲)electroencephalography (۳)sensory (۴)motor (۵)synapse (۶)ganglion (۷)central nervous system (۸)peripheral nervous system (۹)vagus (۱۰)plexus

بدن متناسب است؛ یعنی، با اینکه وزن مغز جانوران عظیم الجثه از وزن مغز انسان بیشتر است، قدرت مغزی این جانوران بیشتر به حیواناتی شبیه است که، از نظر نسبت وزن مغز به وزن

شکل ۴ ـ طرح عمومی سلسله‌ی اعصاب

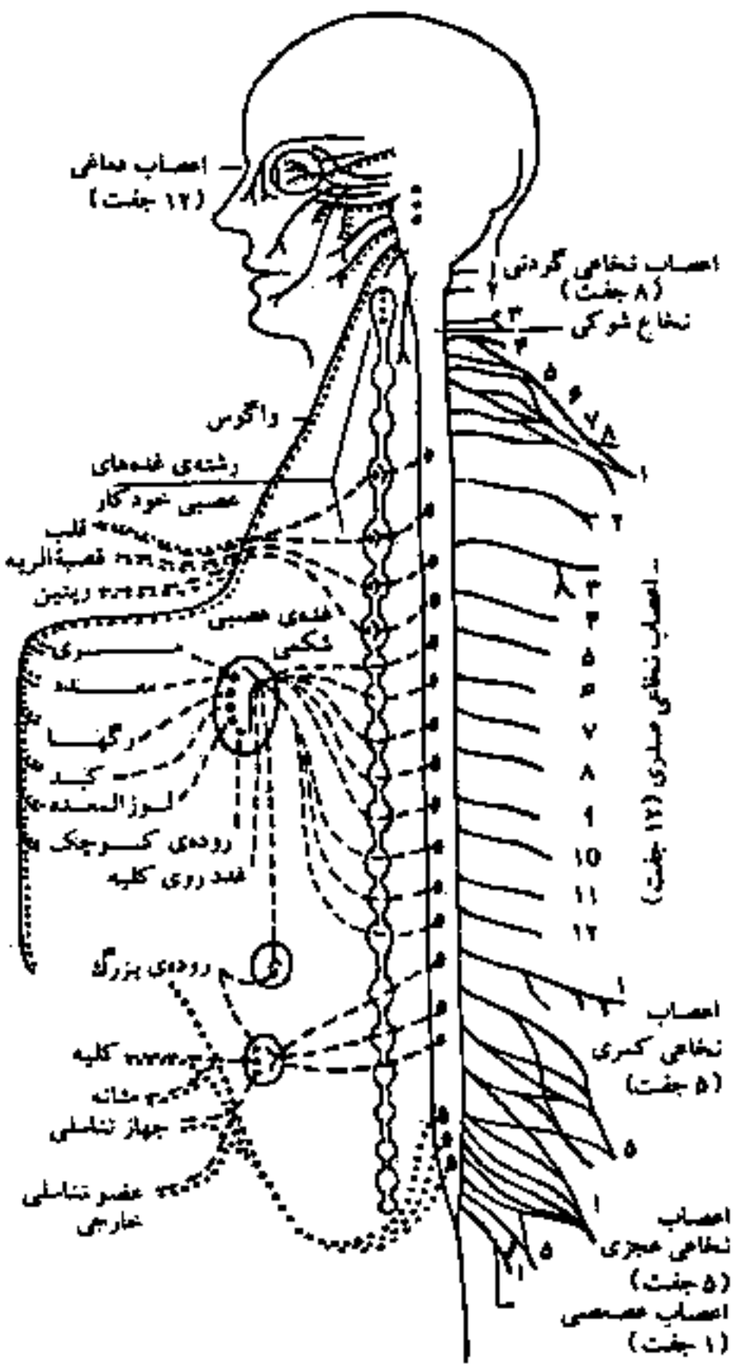

بدن، در گروه مشابه آنان قرار دارند. (۲) در مغز جانوران عالی، تمام قسمتهای مغز جانوران پست‌تر وجود دارد؛ یعنی در طی تکامل، در مقابل آنچه به مغز اضافه شده، چیزی از آنچه در انواع ساده‌تر حیوانات وجود داشته کاسته نگردیده است، و در مغز انسان نیز قسمتهای مختلفی دیده میشود که هر یک یادگار مرحله‌ی نهائی تکامل مغز در جانوران دیگر است. (۳) قسمت ارزنده‌ی مغز از نظر هوش و فعالیت مغزی جسم یاخته‌های عصبی است که، در نخاع شوکی در قسمت میانی، و در مغز بیشتر در قسمت قشری قرار دارند. بدیهی است که، با افزایش فوق العاده‌ی تعداد این یاخته‌ها در جانوران عالی، برای جای گرفتن آنها در قشر مغز، پیدایش چین و شکنهای سطح مغز لازم بوده است.

IV ـ اعصاب ارادی و غیر ارادی. از مطالب مذکور میتوان برای درک نحوه‌ی فعالیت سلسله‌ی اعصاب انسان، که کاملترین نوع بافت عصبی است، استفاده کرد. صرف نظر از تفکر، که در قسمت VI این مقاله چند کلمه‌ای در باره‌ی آن ذکر خواهد شد، فعالیت سلسله‌ی اعصاب انسان را می‌توان به دو دسته‌ی ارادی و غیر ارادی تقسیم کرد.

(۱) کارهای ارادی. مراکز تمام فعالیتهای ارادی عصبی در قسمت قشری مغز قرار دارند؛ یعنی آنچه ما حس میکنیم و از آن آگاه میشویم، از محل اولین تحریک عصب حسی، راه کم و بیش درازی را میپیماید تا به مراکز حسی قشر مغز برسد؛ همچنین، فرمان تمام اعمال ارادی از قشر مغز صادر میشود. در سطح مغز، مراکز شناخته‌شده‌ای برای باصره، شامه، سامعه، لامسه، و تکلم وجود دارد؛ و همچنین، در نقاط خاصی از آن، مراکز مربوط به حس و حرکت اعضای بدن جمع شده‌اند، بطوری که با تحریک قسمت خاصی از قشر مغز، میتوان در یک پا، یک دست، یا یک گروه عضلانی خاص انقباض بوجود آورد.

مراکز مختلف مغز بوسیله‌ی رشته‌های عصبی بیشماری با هم مربوط هستند، و بطور قطع وجود همین ارتباطات امکانات نامحدود فعالیت مغزی بشر را باعث میشود.

البته باید دانست که ما مقدار زیادی از کارهای ارادی خود را در سالهای اول حیات به مراکز ناخودآگاه درونی مغز واگذار میکنیم، و بعدها، این مراکز، بدون دخالت قشر مغز، فعالیت خود را انجام میدهند. مثلا وقتی کودکی راه رفتن می‌آموزد، باید به کومک مراکز خودآگاه قشری مغزش، اول یک پا و بعد پای دیگر را بحرکت درآورد، و در عین حال، از وسایلی که برای حفظ تعادل بدن دارد کومک بگیرد، در حالی که در افراد بالغ، راه رفتن محتاج به دخالت قشر مغز نیست، و همینقدر که فرمان حرکت به مقصد خاصی صادر شود، حرکات لازم برای رسیدن به مقصد از طرف مراکز حرکتی زیرقشری انجام میگیرد. همین مراکزِ قسمت اعظم کارهای رفلکسی یا انعکاسی بدن را نیز انجام میدهند، بطوریکه اگر حرکت شیئی بطرف سر یا صورت احساس شود، مدتها قبل از اینکه ماهیت قضیه بوسیله‌ی قشر مغز روشن گردد، سر بوسیله‌ی یک رفلکس به کناری کشیده میشود، و از محیط خطر دور میگردد.

(۲) کارهای غیر ارادی. اگر از فعالیتهای غیر ارادی آموخته که در بالا بآن اشاره شد صرف نظر کنیم، به آن دسته از کارهای عصبی میرسیم که دخالت در آنها از عهده‌ی ما برنمیآید، و بهمین سبب نیز، آنها را فعالیتهای غیر ارادی یا خودمختار مینامیم. نمونه‌ی بارز این نوع فعالیتها ضربان قلب، ترشح شیره‌های گوارشی، و حرکت روده‌ها است.

V ـ سلسله‌ی اعصاب خودکار. فعالیت دستگاههای خودکار بدن از قبیل دستگاه تنفس، گردش خون، گوارش، و غیره بوسیله‌ی سلسله‌ی اعصاب خودکار[1] تنظیم میشود. در بدن پستانداران دو نوع عصب خودکار وجود دارد، که اثرشان در خلاف جهت یکدیگر است، و کوچکترین تغییر در فعالیت یکی از آنها اثر متضادی در فعالیت دیگری دارد. یکی از این دو واحد عصبی سمپاتیک[2] (sampātik) نام دارد، که عملش آماده کردن بدن برای مقابله با عوامل خارجی است، و مثلا کار قلب را تقویت میکند، و حرکات روده را بطیء میسازد، تا حد اقل انرژی برای کارهای داخلی بدن مصرف شود، و نیروی بیشتری برای مقابله با محیط خارج ذخیره گردد. در مقابل اعصاب سمپاتیک، واحد دیگر یعنی اعصاب پاراسمپاتیک[3] (pārā-) وجود دارد، که کارش ایجاد زمینه‌ی مساعد برای انجام کارهای درونی بدن از قبیل گوارش و غیره است.

در حالت طبیعی، اثر دوجانبه‌ی اعصاب خودکار بر یکدیگر موجب میشود که هر کاری به وقت معین و در مساعدترین وضع انجام گیرد؛ اما اگر شرایط زندگی سخت و نامرتب باشد، نظم اعصاب خودکار بهم میخورد، و همین درهمکاری اعصاب خودکار است که بیماریهای تمدن جدید یعنی تنگ شدن عروق قلب، زخم معده، و میگرن را بوجود میآورد.

VI ـ تفکر و حافظه. با وجود اطلاع نسبةً جامعی که از تشریح و فیزیولوژی مغز و اعصاب در دست است، هنوز نکات تاریکی در نحوه‌ی کلی عمل سلسله‌ی اعصاب وجود دارد. مهمترین وجه امتیاز مغز انسان بر سایر جانوران قدرت تفکر و حفظ کردن مطالب است، که هنوز وجود آن در هیچیک از جانوران دیگر به ثبوت نرسیده است، و حتی بنظر میرسد که عکس العملهای عاطفی سگ، یا کارهای آموخته‌ی میمون، بیشتر معلول رفلکسهای پیچیده‌ی آنی باشد تا تفکر و واکنش بر اساس استفاده از حافظه. انسان قادر است تجربیات مختلف را در مغز خود "ذخیره" و حفظ کند، و چون این ذخایر عملا در تمام مدت عمر پایدار میمانند، مسلم بنظر میرسد که، در اثر درک یا تجربه، تغییر شیمیائی خاصی در یاخته‌های قشر مغز بوجود میآید. این تغییراتْ ابزارهای تفکر هستند، و هر چه بیشتر بدست بیایند، قدرت مرکز خاصی که در آن مجتمع اند بیشتر میشود.

قدرت تفکر به اغلب احتمال بدین ترتیب بوجود میآید که انسان ادراک آنی و شرایط محیط را با ذخایری که از وقایع مشابه در یاخته‌های مغز خود دارد مقایسه و بررسی میکند. بهمین سبب، بنظر میآید که هر چه راههای ارتباطی بیشتری بین مراکز مختلف مغز بوجود آید، قدرت تفکر بیشتر میشود. البته از نظر تشریحی، رشته‌های عصبی برای ارتباط تمام یاخته‌های مغزی با یکدیگر بطور مستقیم یا غیر مستقیم موجود است، اما همه‌ی افراد بطور یکنواخت از آنها استفاده نمیکنند.

موضوع جالب توجه دیگر در انسان نظم فوق العاده در حافظه و همچنین دقت در هدایت فرامین مغز است. بعبارت دیگر، ما فعالیت مغزی خود را مدیون این خاصیت هستیم که هر گاه به محل خاصی از حافظه‌ی خود برای بررسی مسئله‌ی خاصی محتاج باشیم، درست به همان محلی از مغز که ذخیره‌ی مورد نظر در آنجاست هدایت میشویم. اختلال در این نظم موجب پریشانی عکس العملهای مغزی میشود، و میتوان گفت که زمینه‌ی اختلال حواس بوسیله‌ی همین بینظمی بوجود میآید. از طرف دیگر، وقتی فرمانی برای حرکت دادن انگشت پا از مغز صادر میشود، تکانه‌ی عصبی ایجادشده، از میان میلیونها راه عصبی ممکن، درست همان یک راهی را که به مقصد منتهی می‌شود میپیماید، و اهمیت این نظم وقتی معلوم

(۱)autonomic nervous system (۲)sympathetic (۳)parasympathetic

میشود که وقتی در اثر بعضی امراض عصبی یا مسمومیتها ترتیب هدایت موجهای عصبی بهم می‌خورد، سعی بیماران در انجام یک حرکت کوچک به تشنج عمومی بدن منجر میگردد.

***

سلسله‌ی اعصاب، علاوه بر راههای معمولی عصبی، از طریق دخالت در ساختن هورمونها نیز در تنظیم فعالیت بدن دخالت میکنند، و بعضی از هورمونها ـ از جمله هورمونهای محرک غدد داخلی (← هورمونها) ـ مستقیماً در سلولهای عصبی مغز میانی ساخته میشوند.

سلسله‌ی ام. کا. اس.: ← سلسله‌ی مکث.

سلسله‌ی تروی: ← تروی، اوزان، نیز جدول II را در مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد ملاحظه کنید.

سلسله‌ی س. ژ. اس.: ← سلسله‌ی سگث.

سلسله‌ی سگث [لفظ سگث از حروف اوایل کلمات سانتیمتر، گرم، و ثانیه ساخته شده است] یا **سلسله‌ی سانتیمتر-گرم-ثانیه**، سلسله‌ای از آحاد مکانیکی، مبتنی بر سلسله‌ی متری، که آحاد اصلی آن سانتیمتر (واحد طول)، **گرم** (واحد جرم)، و ثانیه (واحد زمان) است (نیز ← سلسله‌ی آحاد و جدول IV آن). در بعضی از زبانهای اروپائی، این سلسله را بر حسب حروف اوایل صورت اصلی کلمات سانتیمتر و گرم و ثانیه، "سلسله‌ی C. G. S. (یا cgs)" گویند، و از همین جا، با تلفظ فرانسوی حروف، بصورت "سلسله‌ی س. ژ. اس." (se je es) در کتابهای فارسی یاد شده است. از آحاد مشتق این سلسله دین (نیرو)، **ارگ** (کار)، و باری (فشار) میباشد. برای سلسله‌های سگث الکتریکی و سگث برقاطیسی ← سلسله‌ی آحاد و جدول V آن مقاله.

سلسله‌ی فپث[1] [لفظ فپث از حروف اوایل کلمات فوت، پوند، و ثانیه ساخته شده است] یا **سلسله‌ی فوت-پوند-ثانیه**، سلسله‌ای از آحاد مکانیکی، رایج در انگلستان و کشمت و بعضی دیگر از ممالک انگلیسی‌زبان، که آحاد اصلی آن **فوت** (واحد طول)، **پوند** (واحد جرم)، و ثانیه (واحد زمان) است. نیز ← سلسله‌ی آحاد و جداول II-IV آن مقاله.

سلسله‌ی متث [لفظ متث از حروف اوایل کلمات متر، تن، و ثانیه ساخته شده است] یا **سلسله‌ی متر-تن (جرم)-ثانیه**، سلسله‌ای از آحاد مکانیکی، مبتنی بر سلسله‌ی متری، که آحاد اصلی آن متر (واحد طول)، تن (واحد جرم)، و ثانیه (واحد زمان) است. آحاد نیرو و فشار در این سلسله بترتیب ستن و پیز است. این سلسله از ۱۹۱۹ سلسله‌ی آحاد قانونی کشور فرانسه است. در بعضی زبانهای اروپائی، این سلسله را بر حسب حروف اوایل صورت اصلی کلمات متر و تن و ثانیه، "سلسله‌ی M. T. S." گویند، و از همین جا، با تلفظ فرانسوی حروف، بعنوان "سلسله‌ی ام. ت. اس." (em te es) در کتابهای فارسی آمده است. نیز جدول IV مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ملاحظه کنید.

سلسله‌ی متری[2] (selseleye metri)، سلسله‌ای اعشاری از مقیاسها، که در اواخر قرن ۱۸م در فرانسه نشأت یافت، و امروز مقیاسهای رسمی بسیاری از ممالک میباشد (برای مقیاسهای این سلسله جدول I ص ۱۳۱۸ را ملاحظه کنید).

پیش از تأسیس سلسله‌ی متری، مقیاسهائی که در فرانسه بکار میرفت دو اشکال اساسی داشت، یکی اینکه مقیاسهای همنام در ولایات مختلف مقادیر مختلف داشتند، و دیگر اینکه تقسیمات آحاد اعشاری نبود، و این امر موجب اشکالات فراوان در محاسبات میشد. در سال ۱۷۹۰، مجلس ملی، به پیشنهاد تالران، طرحی برای یکنواخت کردن مجموعه‌ی آحاد اندازه‌گیری اتخاذ کرد؛ کمیسیونی از آکادمی علوم، مرکب از بوردا (bordā)، لاگرانژ، لاپلاس، مونژ، و کوندورسه مأمور تهیه‌ی سلسله‌ای از آحاد گردید، و این دانشمندان تصمیم گرفتند که جزئی از نصف النهار پاریس را واحد طول قرار دهند. قانون ۳۰ مارس ۱۷۹۱ عملیات لازم برای اندازه‌گیری قوسی از نصف النهار را، بین دونکرک و بارسلون مقرر کرد، و دلامبر و مشن مأمور این کار شدند، و آنرا در ۱۷۹۲-۹۹ انجام دادند. از آنجا طول تمام نصف النهار استخراج شد، و ۱/۴۰٬۰۰۰٬۰۰۰ آن را واحد طول قرار دادند، و این واحد را متر نام نهادند. متر مبنای مقیاسات جدید قرار گرفت، و بهمین مناسبت، مجموعه‌ی این مقیاسها به سلسله‌ی متری موسوم شد. در ۷ آوریل ۱۷۹۵، مجلس کنوانسیون تسمیه‌ی مقیاسهای این سلسله را معین کرد. در ۲ نوامبر ۱۸۰۱ "سلسله‌ی متری اعشاری" در فرانسه صورت قانونی یافت، و استعمال آن از اول ژانویه‌ی ۱۸۴۰ اجباری گردید. در ۱۸۷۰ و ۱۸۷۲ کمیسیونهائی بین‌المللی در پاریس تشکیل شد، و بحثهای این کمیسیونها در ۱۸۷۵ به "قرارداد متر بین‌المللی" و تعهد مشترک ساختن دفتری بین‌المللی برای اوزان و مقیاسها انجامید، و همین دفتر و ساختمان بین‌المللی است که اکنون در شهر سور (فرانسه) وجود دارد. بنا بر قانون ۱۱ ژوئیه و تصویبنامه‌ی ۲۸ ژوئیه‌ی ۱۹۰۳، الگوهای اصلی سلسله‌ی متری عبارتند از متر بین‌المللی و کیلوگرم بین‌المللی، که مورد تصویب کنفرانس عمومی اوزان و مقیاسها، که در ۱۸۸۹ در پاریس منعقد شد، قرار گرفته و اکنون در شهر سور نگاهداری میشود.

امروز سلسله‌ی متری سلسله‌ی مقیاسهای قانونی بسیاری از ممالک متمدن است، و استعمال این سلسله در بسیاری از ممالک انگلیسی‌زبان نیز مجاز میباشد. سلسله‌ی متری بتدریج برای اندازه‌گیری کمیتهای مختلف فیزیکی توسعه یافته است، و بیشتر سلسله‌های آحاد رایج کنونی بر اساس سلسله‌ی متری است (← سلسله‌ی آحاد؛ سلسله‌ی سگث؛ سلسله‌ی مکث؛ سلسله‌ی متث).

مقیاسهای عمده‌ی سلسله‌ی متری عبارتند از متر؛ کیلوگرم؛ و لیتر. در این سلسله، اجزاء و اضعاف هر واحد را با الحاق پیشوندهائی به اسم آن واحد نام میبرند، که معروفترین آنها از این قرارند:

پیشوند و تلفظ	معنی	
مگا (megā)	۱٬۰۰۰٬۰۰۰	یا 10^6 واحد
میریا (miryā)	۱۰٬۰۰۰	یا 10^4 واحد
کیلو (kilo)	۱٬۰۰۰	یا 10^3 واحد
هکتو (hekto)	۱۰۰	یا 10^2 واحد
دکا (dekā)	۱۰	یا 10^1 واحد
دسی (desi)	۰٫۱	یا 10^{-1} واحد
سانتی (sānti)	۰٫۰۱	یا 10^{-2} واحد
میلی (mili)	۰٫۰۰۱	یا 10^{-3} واحد
میکرو (mikro)	۰٫۰۰۰۰۰۱	یا 10^{-6} واحد

در جدول I (ص ۱۳۱۸) مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد مقیاسهای عمده‌ی سلسله‌ی متری، و در جدول III (ص ۱۳۱۹) ضرایب تبدیل این مقیاسها به مقیاسهای شاهی بریتانیائی و مقیاسهای امریکائی و بالعکس آمده است. نیز ← اوزان و مقیاسهای ایران.

سلسله‌ی مکث [لفظ مکث از حروف اوایل کلمات متر، کیلوگرم، و ثانیه ساخته شده است] یا **سلسله‌ی متر-کیلوگرم-ثانیه**، سلسله‌ای از آحاد مطلق، مبتنی بر سلسله‌ی متری، که آحاد اصلی آن متر (واحد طول)، **کیلوگرم** (واحد جرم)، و ثانیه (واحد زمان) است (نیز ← سلسله‌ی آحاد و جدول IV آن مقاله). در بعضی زبانهای اروپائی، این سلسله را بر حسب حروف اوایل صورت اصلی کلمات متر و کیلوگرم و ثانیه، "سلسله‌ی M. K. S. (یا MKS)" گویند، و از همین جا، با تلفظ فرانسوی حروف، بصورت "سلسله‌ی ام. کا. اس." (em kā es) در کتابهای فارسی یاد شده است. از آحاد مشتق این سلسله نیوتن (نیرو)، **ژول** (کار)، و وات (قدرت) است. برای **سلسله‌ی مکسا** ← سلسله‌ی آحاد، ص ۱۳۱۷، ستون سوم.

سلسله‌ی مکتیث[3] [لفظ مکتیث از حروف اوایل کلمات متر، کیلوگرم‌نیرو، و ثانیه ساخته شده است] یا **سلسله‌ی متر-کیلوگرم‌نیرو-ثانیه**، سلسله‌ای از آحاد مکانیکی، مبتنی بر سلسله‌ی متری، که آحاد اصلی آن متر (واحد طول)، **کیلوگرم‌نیرو** (واحد نیرو)، و ثانیه (واحد زمان) است. از آحاد مشتق این سلسله کیلوگرمتر (کار) میباشد. چون کیلوگرم‌نیرو مربوط به شتاب ثقل و، لهذا، در نقاط مختلف زمین متغیر است، واحد نیرو در این سلسله ثابت نیست، ولی چون تغییرات آن نسبةً کم است، این سلسله را در بعضی رشته‌های مهندسی بکار میبرند. نیز ← سلسله‌ی آحاد.

سلسیوس[4]، **آندرس** (āndres selsius)، ۱۷۰۱-۴۴، منجم سوئدی. در ضمن استادی (۱۷۳۰-۴۴) دانشگاه اوپسالا، به آلمان و فرانسه و ایتالیا مسافرت و از رصدخانه‌های بزرگ دیدار کرد. در ۱۷۳۳ در نورمبرگ مجموعه‌ای از نتایج ۳۱۶ رصد شفق شمالی را که بوسیله‌ی او یا دیگران انجام گرفته بود منتشر نمود. عضو هیئت اعزامی (۱۷۳۶) فرانسه به لاپلاند برای اندازه‌گیری طول قوس نصف النهار بود. در ۱۷۴۲ دماسنج صدبخشی را اختراع کرد، که به دماسنج سلسیوس نیز معروفست.

سلطان (soltān)، در تاریخ اسلام، عنوان عمومی هر یک از فرمانروایان مستقل مسلمان در ممالک مختلف اسلامی ـ اعم از آنکه خلیفه باشد یا نه ـ که در حوزه‌ی فرمانروائی خود تسلط و شوکت مطلق کامل داشته باشد، و مافوق قدرت او در امر و حکم، و در صلح و جنگ، قدرت و اختیاری نباشد (نیز ← شاه). لفظ سلطان در قرآن بمعنی قدرت و تسلط مکرر آمده است، چنانکه در حدیث نیز بهمین معنی بسیار بکار رفته است. همچنین، در حدیث، در معنی فرمانروا و شخص صاحب تسلط

(۱) f lbm s (۲) metric system (۳) M. Kp. S. (۴) Celsius

[= ذو سلطان] هم استعمال شده است، و از سلطان عادل، سلطان جائر، اموال سلطان، و ثنای سلطان سخن رفته است. در اخبار شیعه، از پیغمبر روایت هست که گفت "طاعة السلطان واجبه"؛ و با اینهمه، امام محمد باقر یک تن از اصحاب خویش را که به سفر شام میرود از تردد نزد "سلطان" (ظاهراً خلیفه) تحذیر میکند. بهر حال، از تأمل در اینگونه اخبار برمیآید که در آن زمان خلیفه‌ی اموی سلطان خوانده میشده است.

در عهد عباسیان هم لفظ سلطان گاه گاه در حق خلیفه بکار میرفته است، و لااقل در اخبار تاریخ و احکام فقه به آنها با همین عنوان اشارت رفته است. بموجب بعضی روایات، خلیفه هارون به جعفر برمکی عنوان سلطان داد، و درین مورد ظاهراً مقصود ازین لقب کسی است که به اصطلاح، از جانب خلیفه صاحب اختیار کل امور شناخته میشود. احتمال دارد اتخاذ این لقب از جانب امرای آل بویه هم تا حدی بهمین منظور و البته غالباً بر خلاف میل و رضای خلیفه بوده است. خلفای فاطمی مصر هم عنوان سلطان داشته‌اند، و ابن یونس، در زیج حاکمی، خلیفه حاکم فاطمی را بعنوان سلطان اسلام خوانده است، چنانکه بعدها، خلفای عثمانی هم عنوان سلطان را، که از مدتها پیش از دعوی خلافت داشته‌اند، نگاهداشته‌اند.

مطابق روایت ابن اثیر، محمود غزنوی نخستین پادشاهی است که خلیفه او را به لقب سلطان خوانده است؛ روایتی هم هست که خلف ابن احمد سیستانی وی را از راه تملق بدین لقب خواند. در هر صورت، اینکه لقب سلطان برای محمود غزنوی بمنزله‌ی یک عنوان رسمی در زمان خود او بکار رفته باشد محقق نیست؛ مع هذا، شاعران و مورخان دربار غزنه غالباً از باب تجلیل و تمجید او را به عنوان سلطان یاد کرده‌اند. باری، خلیفه‌ی عباسی طغرل بیگ، مؤسس دولت سلجوقی، را "السلطان رکن‌الدوله" لقب داد، و ازین ببعد پادشاهان سلجوقی و بعضی پادشاهان معاصرشان خود را سلطان یا سلطان اعظم میخوانده‌اند، و ازین پس، سلطان بمنزله‌ی عنوان آن فرمانروائی است که بالاترین درجه‌ی قدرت و تسلط را دارا باشد، و مافوق او در حوزه‌ی فرمانروائی وی کسی نباشد؛ چنانکه سلاطین مقتدر فرمانروایان تابع و دست‌نشانده‌ی خود را غالباً بعنوان امیر و مَلِک میخوانده‌اند. لیکن همین نکته سبب شده است که غالب فرمانروایان جزء و تابع هم طالب و مدعی عنوان سلطان بشوند، و فی المثل در یک زمان، هم یک ایلخان مغول یا یک پادشاه عثمانی صاحب عنوان سلطان باشد، هم یک حاکم ولایت جزء که داعیه‌ی استقلال دارد. بعلاوه، شهرت و تداول عبارت "السلطان ظل الله" نیز، که گاه بخطا آنرا حدیث هم پنداشته‌اند، خود تا حدی از اسباب عمده‌ی تداول و مقبولیت این عنوان در نزد فرمانروایان، خاصه امرا و ملوک اهل سنت، بوده است. همین تداول و مقبولیت عام هم سبب شد که عنوان سلطان تدریجاً تنزل کند، و از همین روست که در عهد صفویه، سلطان، که عنوان پادشاه عثمانی بشمار میآمد، در ایران عنوان حکام جزء شد و فی المثل حاکم سلطانیه و حاکم بروجرد در این زمان عنوان سلطان داشته‌اند.

در دوره‌ی قاجار، تنزل تدریجی این عنوان بجائی رسید که عاقبت سلطان عبارت شد از یک صاحب‌منصب نسبةً جزء قشون، که فرمانده یک عده‌ی محدود معین باشد، و تقریباً مرادف شد با کاپیتان، که امروز سروان میخوانند. در اول و آخر بعضی القاب و اسماء هم در دوره‌ی قاجاریه عنوان سلطان ذکر میشد، مثل سلطان عبدالمجید میرزا (عین‌الدوله)، ظل السلطان، عزیز السلطان، و امثال آنها. حتی در آخر بعضی اسمهای مؤنث هم لفظ سلطان تدریجاً افزوده شد، مثل خدیجه سلطان، فاطمه سلطان، و نظایر آنها.

همچنین صوفیه نیز، ظاهراً بسبب ادعای قدرت معنوی یا بجهت سعی در تجلیل فقر، این لفظ را بعنوان لقب در اول نام بعضی مشایخ میآورده‌اند مثل سلطان بوسعید، سلطان بایزید، و امثال آنها. نیز ← شاه.

سلطان‌آباد (soltānābād)، ده (جه ۱°۲۴۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۰ کیلومتری جغ قزوین.

سلطان‌آباد، ده (جه ۱°۵۶۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سردرود، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۸ کیلومتری لغ رزن.

سلطان‌آباد، دهستان (جه ح ۴۱°۳۰۰)، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۶ (؟) آبادی. مرکزش، **سلطان‌آباد** (جه ۵۹۶ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری جش رامهرمز قرار دارد.

سلطان‌آباد، دهستان (جه ح ۷°۹۶۰)، بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. مرکزش، **سلطان‌آباد** (جه ۱°۵۰۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری لش سبزوار است.

سلطان‌آباد، نام سابق شهر اراک.

سلطان ابراهیم میرزای صفوی، ۹۴۶–۹۸۴ هق، شاهزاده‌ی صفوی، فرزند بهرام میرزا ابن شاه اسماعیل I صفوی. شاه طهماسب I دختر خود، گوهر سلطان، را به زوجیت او درآورد، و او را به حکومت خراسان فرستاد. وی ۱۲ سال در این سمت باقی بود. شاه اسماعیل II پس از جلوس او را در قزوین بقتل رسانید. بعدها جنازه‌ی او را از قزوین به مشهد منتقل کردند.

ابراهیم میرزا به علو همت و لطف طبع در میان شاهزادگان صفوی ممتاز بود. به صحبت دانشمندان و شعرا و ادبا و هنرمندان میل فراوان، و از علوم متداول عصر بهره داشت، و در خوش‌نویسی و نقاشی و تذهیب ماهر بود. به فارسی و ترکی شعر میگفت، و جاهی تخلص میکرد (یک نسخه از دیوان وی، که بطرز بدیعی تزیین شده، اکنون در کتابخانه‌ی سلطنتی موجود است). مجموعه‌ی آثار هنری، یا موزه‌ی او، مشهور بود، و در آن مجموعه‌هائی از هنر چینی، خطوط خوشنویسان، نقاشی مصوران، و جواهرات گرد آمده بود. در کتابخانه‌ی خصوصی خود خوش‌نویسان و نقاشان و مذهبان و مصوران و مجلّدان معروف را گرد آورده، و با تشویق ایشان بهترین آثار هنرهای زیبای ایران را فراهم میساخت. کتابخانه‌ی وی ۴°000 نسخه‌ی خطی داشت.

سلطان ابن احمد، فت ۱۲۱۹ هق، فرمانروای عمان و زنگبار از سلسله‌ی بوسعید؛ پسر احمد ابن سعید. بعد از احمد، ابتدا پسرش سعید و سپس نوه‌اش حامد ابن سعید به سلطنت رسید (۱۲۰۰ هق)، و بعد از وفات (۱۲۰۶ هق) حامد، سلطان ابن احمد جانشین او شد. چاه بهار و هرمز و قشم و بندر عباس و بحرین را تصرف کرد. در ۱۲۱۳ هق پیمانی با دولت بریتانیا منعقد کرد که به آن دولت اجازه‌ی ساختن کارخانه در بندر عباس میداد، و ضمناً متعهد شد که هر زمان هلند و فرانسه با بریتانیا در جنگ باشند به آنان اجازه‌ی ساختن کارخانه در قلمرو خود ندهد. وی در جنگی نزدیک لنگه کشته شد، و کمی بعد پسرش **سعید ابن سلطان** به سلطنت نشست.

سلطان ابن سیف (soltāne 'bne sayf) [سلطان ابن سیف ابن مالک یعربی (ya'robi)]، فت ۱۰۹۱ هق، امام (۱۰۵۹–۱۰۷۹ هق) عمان، از سلسله‌ی یعربی. بعد از امام ناصر ابن مرشد یعربی (فت ۱۰۵۹ هق) به امامت نشست. مسقط را از پرتغالیان گرفت (۱۰۶۰ هق)، و دار التجاره‌ی آنان را غارت کرد. برای حفظ قلمرو خود نیروی دریائی قابل ملاحظه‌ای تجهیز کرد، و به کومک آن به مراکز پرتغالیها در بلاد هند و سواحل افریقا حمله برد. عمان در دوره‌ی امامت او قدرت تمام یافت. سلطان ابن سیف مردی دلیر، دوراندیش، و متواضع بود.

سلطان ابن سیف II: ← خلیج فارس، ۵.۶؛ یعربی.

سلطان ابواسحاق (soltān abu.'eshāq)، فت رجب ۷۹۵ هق، از شاهزادگان معروف آل مظفر؛ پسر سلطان اویس آل مظفر. وی حکومت سیرجان داشت. از سیرجان به اردوی امیر تیمور پیوست (جمادی ۷۹۵ هق)، و چندی بعد با سایر شاهزادگان آل مظفر به حکم تیمور مقتول شد.

سلطان احمد (soltān ahmad)، شهرت **عمادالدین احمد**، ۷۴۲؟–۷۹۵ هق، از پادشاهان آل مظفر؛ پسر امیر مبارزالدین محمد و برادر شاه شجاع آل مظفر. چند روز قبل از وفات (۷۸۶ هق) شاه شجاع، احمد از جانب او حکومت کرمان یافت، و بعد از وی در کرمان حکومت کرد. چندی بعد، امیر تیمور کس نزد او فرستاده طلب انقیاد نمود، و سلطان احمد خطبه و سکه بنام او کرد (۷۸۷ هق)، و چندی بعد، خود نیز به خدمت امیر تیمور شتافته مورد اکرام واقع شد، و باز به حکومت کرمان منصوب گشت. بعد از تسلط (۷۹۰ هق) شاه منصور بر شیراز، احمد، به اتفاق سلطان زین‌العابدین، لشکر به شیراز برد (۷۹۳ هق)، اما منلوب و منهزم گشت و به کرمان بازآمد. تیمور بعد از غلبه بر شاه منصور، احمد را به خدمت خویش خواند، و او به اردوی تیمور پیوست (جمادی ۷۹۵ هق). اما چندی بعد، با سایر شاهزادگان آل مظفر به امر تیمور بقتل رسید (رجب ۷۹۵). سلطان احمد را به سخاوت و دیانت و ساده‌دلی و زودپشیمانی ستوده‌اند.

سلطان‌الدوله: ← ارسلانشاه غزنوی.

سلطان‌الدوله‌ی دیلمی (soltāno'd.dōleye deylami)، شهرت **سلطان‌الدوله ابوشجاع** (abu.šojā')، فت ۴۱۵ هق، پنجمین پادشاه (۴۰۳–۴۱۵ هق) از سلسله‌ی آل بویه در فارس؛ پسر بهاءالدوله‌ی دیلمی. بعد از فوت پدر در فارس به سلطنت نشست (۴۰۳ هق)، و عراق و اهواز را نیز داشت. برادرش قوام‌الدوله‌ی دیلمی، که فرمانروای کرمان بود، بر او شورید و نزد محمود غزنوی رفت، و با لشکر سلطان محمود کرمان و فارس را

از سلطان‌الدوله گرفت. اما سلطان‌الدوله از بغداد لشکر دیگر آورد، و فارس را از قوام‌الدوله گرفت، ولی عاقبت او را بخشید، و کرمان را بدو واگذاشت. در سنه‌ی ۴۱۱ هق، برادر دیگرش **مشرف‌الدوله‌ی دیلمی** بر او شورید، و پس از چند جنگ سلطان‌الدوله عراق عرب را به مشرف‌الدوله واگذاشت، و فارس و اهواز برای او ماند. سلطان الدوله در شیراز وفات یافت، و پسرش **عمادالدین دیلمی** بجای او نشست.

سلطان العلماء: ← بهاءالدین ولد.

سلطان القراء (soltāno 'l.qorrā') ، شهرت **شیخ عبدالرحیم ابن شیخ ابوالقاسم، ۱۲۵۵–۱۳۳۶** هق، از فضلای آذربایجان و عالم تجوید، مت تبریز. از تألیفاتش رساله‌ای است در علم تجوید موسوم به الدر المنثور.

سلطان اللیل: ← عس؛ میر شب.

سلطان اویس (soltān ovays) ، فت **۷۷۶** یا **۷۷۷** هق، از شاهزادگان آل مظفر، پسر شاه شجاع. از پدر متوهم شد، و برای بدست آوردن ملک کرمان و انتزاع آن از دست ← پهلوان اسد اهتمام کرد، و فرمان مجعول از زبان شاه شجاع ساخت. اما کاری پیش نبرد، و ناچار از کرمان به اصفهان نزد عم خود شاه محمود رفت، و در همانجا وفات یافت.

سلطان اویس جلایر: ← اویس جلایر.

سلطان بایزید (soltān bāyazid) ، **۷۵۵–۷۹۲** هق، از شاهزادگان آل مظفر، پسر مبارزالدین محمد و برادر شاه شجاع. شاه شجاع در حق او محبت داشت، و در سنه‌ی ۷۸۶ هق وصیت کرد اصفهان را بدو دهند. اما این وصیت مجری نشد، و بایزید به شاه یحیی پیوست، و یک چند در لرستان و نطنز و شهربابک بود. عاقبت در یزد نزد شاه یحیی رفت (۷۸۸ هق). چندی بعد لشکر به کرمان برده با سلطان احمد جنگ کرد و شکست خورد، اما سلطان احمد او را اکرام نمود، و نزد خود نگهداشت. بایزید در کرمان وفات یافت. گویند ذوق شاعری داشت، و از او اشعاری روایت کرده‌اند.

سلطان جنید (soltān jonayd) یا **شیخ جنید** (šeyx) ، فت **۸۶۰** هق، مرشد و پیشوای صوفیان صفویه؛ پدر سلطان حیدر و نواده‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی. وی پسر سلطان ابراهیم صفوی بود، و در ۸۵۱ در اردبیل بجای پدر به ریاست صفویه نشست. جهانشاه قرا قوینلو از کثرت مریدانش متوهم شده او را از آنجا تبعید نمود. سلطان جنید از اردبیل فرار کرد، و عاقبت به دیاربکر رفت. در آنجا خواهر اوزون حسن آق قوینلو را به حبالهٔ نکاح درآورد. چندی بعد به اردبیل بازگشت، و بعد به خیال جنگ با مخالفان افتاد، و عاقبت نزدیک طبرسران مورد حملهٔ قوای شروانشاه خلیل ابن شیخ ابراهیم (← شروانشاهان) قرار گرفت، و بقتل رسید.

سلطان حسین ثانی (soltān hoseyne sāni) ، شهرت یا نام شخصی مجهول النسب که خود را نوادهٔ شاه سلطان حسین صفوی و پسر شاه طهماسب II صفوی (فت ۱۱۵۲ هق) میخواند، و مدعی بود که در قتل عام شاهزادگان صفوی وی هشت ماهه بوده، و خواجه‌سرائی او را نجات داده و با خود به روسیه برده است، و او پس از رشد و بلوغ به طلب ملک پدران برخاسته و به بغداد آمده است. این سلطان حسین را علیمردان خان بختیاری و مصطفی خان شاملو از بغداد با خود به ایران آوردند، و نام سلطنت بر او نهاده بعنوان اینکه او را به پادشاهی بردارند یا کریم خان زند، که در این زمان شاه اسماعیل III صفوی در اختیار او بود، به جنگ برخاستند (۱۱۶۶ هق)، اما از کریم خان شکست خوردند، و کاری از پیش نبردند. گویند علیمردان خان بختیاری در آخر از سلطان حسین بیمناک شد، و چشم او را کور و نسبش را انکار نمود. قولی هم هست که سلطان حسین مزبور بقتل رسید.

سلطان حسین صفوی (soltān hoseyne safavi) یا **شاه سلطان حسین** (šāh) ، ۹مین پادشاه (۱۱۰۵–۱۱۳۵ هق) سلسلهٔ صفویه، که در ۱۲ محرم ۱۱۳۵ تاج سلطنت را به محمود افغان واگذاشت، و عاقبت، اشرف افغان وی را کشت؛ پسر و جانشین شاه سلیمان I صفوی. گویند شاه سلیمان دو پسر داشت، عباس میرزا و سلطان حسین، و در مرض موت به درباریان خویش وصیت کرد که اگر طالب ترقی و افتخار هستند عباس میرزا را بعد از او به سلطنت بردارند، و اگر رفاه و آسایش میخواهند سلطان حسین را به تخت بنشانند، و از سوء طالع، بعد از او، امرا سلطان حسین را به سلطنت نشاندند. شاه سلطان حسین گرگین خان گرجی را به حکومت قندهار منصوب کرد، و مظالم همین شخص بود که موجبات عصیان افاغنه و انقراض سلسلهٔ صفوی را فراهم ساخت.

سلطان حسین مردی ترسو و کم‌آزار بود، و رحم و اغماض و ضعف نفس بر او غلبه داشت. در تلاوت قرآن و آموختن مسائل شرعی جدی بلیغ میورزید، و زیاده تحت نفوذ مجتهدین و ملاها واقع بود. ضعف و جبن او دست خواجگان و زنان حرم و ملایان را در حل و عقد امور مملکت گشاده داشت، و این نکته سبب شد که دادخواهان و ناراضیان بکلی از شخص او مأیوس و نومید شوند. در روزگار او، امام عمان به بحرین و بعضی دیگر از متصرفات ایران در خلیج فارس تجاوز کرد، ازبکان در خراسان و لزگیها در شیروان آشوب و فتنه افکندند، پطر کبیر، امپراطور روسیه، خیال تجاوز در سر میپرورد، و هیئتی از بازرگانان روس، که برای فرار از پرداخت گمرک خود را نمایندهٔ او معرفی کردند، نزد شاه با احترام تلقی شدند. آثار ضعف و فتور در همهٔ ارکان و شئون پدید آمد. عاقبت فتنهٔ افاغنه پیش آمد، محمود افغان با لشکر اندک به ایران روی نهاد، و اصفهان را تسخیر کرد (۱۱۳۵ هق)، و سلطان حسین در روز جمعه‌ی ۱۲ محرم ۱۱۳۵ هق به فرح‌آباد نزد محمود رفت، و تاج و تخت را تسلیم او نمود.

سلطان حیدر (soltān heydar) یا **شیخ حیدر** فت ۸۹۳ هق، مرشد و پیشوای فرقه‌ی قزلباش صفویه؛ پسر سلطان جنید و نواده‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی. وی بعد از پدر بر مریدان او ریاست یافت، و دختر اوزون حسن را به زنی گرفت. بعد از وفات (۸۸۲ هق) اوزون حسن، لشکری از مریدان خویش گرد آورد، و به خونخواهی پدر به تسخیر گرجستان و جنگ پادشاه شروان شتافت. اما فرخ یسار، پادشاه شروان (← شروانشاهان)، با کومک سپاهیانی که یعقوب بیگ ترکمان بیاری او فرستاد، به مقابله با سلطان حیدر شتافت، و سلطان حیدر در جنگ بقتل رسید.

سلطان حیدر میرزا (soltān heydar mirzā) ، ح **۹۶۲–۹۸۴** هق، از شاهزادگان صفوی؛ پسر شاه طهماسب I صفوی. چون زیاده مورد توجه و محبت پدر بود، داعیه‌ی ولیعهدی داشت. ازین رو، بعد از وفات پدر به دعوی سلطنت برخاست، و تاج شاهی بر سر نهاد (۱۶ صفر ۹۸۴ هق)، اما سلطنت او قوام نیافت، و یک روز بیش نکشید، و به تحریک خواهرش پریخان خانم، شب‌هنگام در قصر سلطنتی کشته شد، و هفته‌ی بعد خطبه‌ی سلطنت بنام برادرش اسماعیل میرزا که در قلعه‌ی قهقهه محبوس بود خوانده شد، و او به قزوین آمد، و بنام شاه اسماعیل دوم (← اسماعیل II صفوی) بر تخت نشست (جمادی الاول ۹۸۴ هق). سلطان حیدر میرزا، بنا بر قول مؤلف کتاب عالم‌آرای عباسی، شاهزاده‌ای پرهیزگار و مشفق و مهربان بود، و سوای یک دختر فرزندی دیگر نداشت.

سلطان خلیل میرزا: ← سلیمان II صفوی؛ مجمع التواریخ.

سلطان داود میرزا: ← سلیمان II صفوی.

سلطان زین‌العابدین (soltān zeyno'l.'ābedin) ، ملقب به **مجاهدالدین** (mojāhedo'd.din) ، پادشاه (۷۸۶–۷۸۹ هق) آل مظفر؛ پسر شاه شجاع آل مظفر. بعد از پدر در شیراز به سلطنت نشست، و با مخالفت و لشکرکشی شاه یحیی مواجه شد؛ اما کار به صلح انجامید. بعداً اصفهان بتصرف زین‌العابدین درآمد. در ۷۸۸ هق فرستاده‌ی امیر تیمور نزد زین‌العابدین آمده او را به طاعت و خدمت خواند، ولی زین‌العابدین جوابی به این رسالت نداده سفیر تیمور را نیز اجازه‌ی بازگشت نداد. امیر تیمور لشکر به عراق و فارس آورده اصفهان را بگرفت (۷۸۹ هق)، و قتل عام کرد؛ و سلطان زین‌العابدین فارس را گذاشته بجانب بغداد گریخت. سلطان زین‌العابدین، هنگام فرار از شیراز، در حدود شوشتر بدست پسر عم خود شاه منصور گرفتار و در قلعه‌ی سلاسل شوشتر محبوس گردید. اما چندی بعد، از آن قلعه رهائی یافته به اصفهان رفت، و بعداً باتفاق سلطان احمد، لشکر به فارس برد، اما مغلوب شد؛ شاه منصور اصفهان را نیز گرفت، و زین‌العابدین از پیش او گریخته عازم خراسان گردید، اما در ری گرفتار شد، و او را نزد شاه منصور فرستادند. منصور او را کور کرده به قلعه‌ی سفید در شوشتر فرستاد. چون امیر تیمور بر قلعه‌ی سفید دست یافت (جمادی ۷۹۵ هق)، سلطان زین‌العابدین را خلاص کرد (۷۹۵ هق). پس از کشته شدن شاه منصور، امیر تیمور سلطان شبلی و سلطان زین‌العابدین را به سمرقند فرستاد، و سایر شاهزادگان آل مظفر به امر وی مقتول شدند (رجب ۷۹۵ هق).

سلطان سلیم، سلاطین عثمانی؛ ← سلیم I؛ سلیم II؛ سلیم III.

سلطان سلیمان، سلاطین عثمانی؛ ← سلیمان II؛ سلیمان قانونی (سلیمان I).

سلطان سوری: ← سیف‌الدین سوری.

سلطانشاه (soltān.šāh) [سلطانشاه ابن ایل ارسلان] ، فت **۵۸۹** هق، **پادشاه سلسلهٔ خوارزم‌شاهیان**؛ پسر ایل ارسلان. در خوارزم به سلطنت

نشست، ولی برادرش علاءالدین تکش مدعی او شد، و به کومک لشکر قراختای غلبه یافته خوارزم بگرفت (۵۶۸ هق). سلطانشاه به خراسان رفت، و سرخس و نیشابور را گرفت، و با برادر به جنگ پرداخت. عاقبت بین آنها صلح اتفاق افتاد. چند سال بعد، باز تکش در صدد قلع سلطانشاه برآمد، و بعضی امرا نیز با او همداستان شدند. سلطانشاه چون ازین واقعه آگاه شد از شدت غم و اندوه در سلخ رمضان ۵۸۹ هق وفات یافت.

سلطانشاه ابن ایل ارسلان: ← سلطانشاه.

سلطانشاه ابن رضوان (soltān.šāhe 'bne rezvān)، آخرین فرمانروای (۵۰۸–۵۱۱ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی شام؛ برادر و جانشین الب ارسلان اخرس. لؤلؤ خادم، که عنوان اتابکی الب ارسلان و سلطانشاه را داشت، بعد از قتل الب ارسلان، بر سلطانشاه تسلط تام پیدا کرد، و تمام امور حکومت را مستقلا بدست گرفت. اما عاقبت در صدد برآمد که وی را نیز هلاک کند، و خود به استقلال تمام زمام امور را بدست گیرد. یاران سلطانشاه چون از توطئه‌ی او آگاه شدند او را بقتل آوردند (۵۱۱ و بقولی 510 هق). بعد از لؤلؤ خادم، عنوان اتابکی سلطانشاه به شمس‌الخواص رسید، اما یک ماه بعد او را عزل کردند، و دیگری را، بنام ابوالمعالی دمشقی، به اتابکی برداشتند، و چون او نیز معزول شد، اهل حلب، از ترس استیلای صلیبیون فرنگ، شهر را به نجم‌الدین ایلغازی دادند، و بدینگونه امارت سلاجقه در شام پایان رفت.

سلطانشاه ابن قاورد: ← سلطانشاه سلجوقی.

سلطانشاه سلجوقی (soltān.šāhe saljuqi) [سلطانشاه ابن قاورد]، فت ۴۷۶ هق، سومین (و بحسابی ۴مین) پادشاه (صفر ۴۶۷–۴۷۶ و بقولی ۴۷۷ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر قاورد و برادر کرمانشاه I. در ح ۴۶۶ هق با پدر در جنگ با ملکشاه سلجوقی اسیر شد، و او را میل کشیدند، اما کور نشد، و چندی بعد به یاری بعضی امرای خویش، در کرمان بسلطنت نشست (صفر ۴۶۷ هق). چندی بعد ملکشاه سلجوقی که قبول داعیه‌ی استقلال اولاد قاورد برایش مشکل بود لشکر به کرمان کشید، و یک چند بردسیر را محاصره کرد. عاقبت چون سلطانشاه پذیرفت که در خطبه نام ملکشاه را مقدم بدارد، و در وقت ضرورت نیز از فرستادن سپاه به خدمت ملکشاه مضایقه نکند، ملکشاه نیز استقلال کرمان و خاندان قاورد را قبول کرد، و با مصالحه از کرمان به اصفهان بازگشت (محرم ۴۷۳ هق). سلطانشاه به بیماری استسقا درگذشت، و بعد از او برادرش تورانشاه I سلطنت کرمان یافت.

سلطان شبلی (soltān šebli)، شاهزاده‌ی آل مظفر؛ پسر شاه شجاع. بتحریک فتنه‌جویان، شاه شجاع از او اندیشناک شده او را دستگیر کرد، و به قلعه‌ی اقلید فرستاده او را کور کرد (۷۸۵ هق)، و آنجا در حبس بود، و بعد ظاهراً او را به قلعه‌ی سفید بردند. بعد از فتح (جمادی ۷۹۵ هق) قلعه‌ی سفید بدست امیر تیمور، تیمور او را خلاص کرد، و با سلطان زین‌العابدین به سمرقند فرستاد.

سلطان صدرالدین: ← صدرالدین صفوی.

سلطانعلی گنابادی، ملا (mollā soltān.'alie gonābādi)، شهرت **حاج سلطان محمد**، جمادی الاولی ۱۲۵۱–ربیع الاول ۱۳۲۷ هق، از مشایخ و بزرگان صوفیه در عهد اخیر. وی در نزدیک بیدخت گناباد (جنابد) بدنیا آمد، و در تصوف و تفسیر تألیفات داشت. از آن جمله است بیان السعاده فی مقامات العباده (تهران، ۱۳۱۴ هق)، در تفسیر قرآن بر وفق مشرب اهل عرفان؛ تنبیه النائمین؛ سعادتنامه؛ و مجمع السعاده. عاقبت بدست دو نفر از مخالفان خویش هلاک شد.

سلطان علی مشهدی (soltān alie mašhadi)، ۸۴۱؟–۹۲۶ هق، از مشاهیر خوشنویسان ایرانی؛ مت مشهد. وی را به القاب قبلة‌الکتاب، زبدة الکتاب، سلطان‌الخطاطین، و کاتب‌السلطانی خوانده‌اند. در ۸۶۵ هق ابوسعید گورکان او را به هرات دعوت کرد، و پس از مرگ وی، در دربار سلطان حسین بایقرا بکار کتابت مشغول شد، و همواره ملازم این امیر و مصاحب امیر علیشیر نوائی بود. پس از مرگ سلطان، به مشهد بازگشت، عاقبت در همانجا درگذشت، و در جوار مزار حضرت رضا به خاک سپرده شد. سلطان علی منشی و شاعر نیز بود، و از آثار وی، جز قطعات متفرقه، مثنوی صراط السطور یا صراط الخط است در باب قواعد و تعلیم خط. آنچه مسلم است اینکه خط وی بسیار هموار و استوار است، ولی درستی و پختگی آن حتی به درجه‌ی خط بعضی شاگردان خود او نمیرسیده است. از آثارش قطعات و سرمقالات و جزوه‌ها و کتابهای متعدد در کتابخانه‌های مختلف موجود است. از جمله‌ی آنها یکی همان مثنوی صراط السطور است.

سلطان علی میرزا: ← سلیمان II صفوی.

سلطان قلی: ← قطب‌شاهیه.

سلطان محمد سلجوقی: ← محمد ابن ملکشاه.

سلطان محمد صفوی: ← محمد صفوی.

سلطان محمد عابد، امامزاده (soltān moham-made ābed)، امامزاده‌ی عهد صفوی، در آبادی کاخک (گناباد)، دارای گنبد و کتیبه‌ی کاشی مورخ ۹۶۰ هق.

سلطان محمد غوری: ← معزالدین محمد سام.

سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه (soltān.morād mirzā hosāmo's.saltane)، فت ۲ جمادی الاولی ۱۲۹۹ هق، از شاهزادگان و رجال و حکام و امرای لایق و کافی و معروف قاجاریه؛ پسر عباس میرزا ولیعهد. وی در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار خراسان را فتح کرد، و فتنه‌ی سالار را فرونشاند، و حکومت خراسان با لقب حسام السلطنه یافت (۱۲۶۶ هق). چند سال بعد، هرات را پس از محاصره‌ی طولانی فتح کرد، و در آن شهر بنام ناصرالدین شاه سکه زد، و مورد اکرام شاه واقع گشت (۱۲۷۳ هق). اما ضعف و بی‌تدبیری رجال دربار نگذاشت که این فتح پایدار بماند، و هرات، بسبب تهدید انگلیسها، دوباره از ایران منتزع گشت. حسام‌السلطنه در بازگشت از هرات به مشهد به دفع ترکمانان پرداخت، و آنها را که در حدود خراسان تاخت و تازی کرده بودند تنبیه نمود. چندی بعد او را از خراسان فراخواندند (۱۲۷۵ هق)، و در سنه‌ی ۱۲۷۷ هق دیگر بار، بعد از عزل حمزه میرزا حشمت‌الدوله، به ولایت خراسان آمد، و تا سنه‌ی ۱۲۸۱ هق در آنجا بود. پس از آن، در سنه‌ی ۱۲۸۸ هق باز به ولایت خراسان منصوب شد. میرزا حسین خان سپهسالار او را از حکومت خراسان معزول کرد، و او در سفر اول شاه به فرنگ همراه بود (۱۲۹۰ هق). وی در تاریخ قاجاریه به "فاتح هرات" معروف است.

سلطان مهدی (soltān mahdi)، فت رجب ۷۹۵ هق، شاهزاده‌ی آل مظفر؛ پسر شاه شجاع. داماد سلطان احمد آل مظفر بود، و با او از کرمان در آخر عمر به خدمت امیر تیمور پیوست، و به امر تیمور با سایر شاهزادگان آل مظفر بقتل رسید.

سلطان ولد (soltān valad)، شهرت و لقب **بهاءالدین محمد، ۶۲۳–۷۱۲** هق، پسر و از خلفای مولانا جلال‌الدین رومی، و از قدمای مشایخ سلسله‌ی مولویه؛ مت لارنده (از بلاد آسیای صغیر). در قونیه و دمشق تحصیل کرد، و گذشته از آن، صحبت مشایخ و خلفای پدر، مانند برهان محقق، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب، و حسام‌الدین چلبی را درک کرد، و مخصوصاً دست ارادت به صلاح‌الدین و حسام‌الدین داد. در زمان حیات پدر، غیر از کسب مقامات روحانی، ظاهراً مسند تدریس داشت، و بعد از وفات او نیز، تا حسام الدین چلبی زنده بود، مسند شیخی را همچنان به وی بازگذاشت. بعد از وفات حسام‌الدین، عنوان شیخی و خلافت مولویه به وی تعلق یافت (شعبان ۶۸۳ هق)، و وی تا پایان عمر، نزدیک ۳۰ سال، صاحب این مقام بود، و اکثر آداب مولویه در سماع و لباس بدو منسوب است. سلطان ولد آثاری نیز به نظم و نثر دارد، که از آن جمله است دیوان قصاید و غزلیات (بعضی از غزلیات وی به اشتباه در دیوان کبیر شمس نیز درج شده است)؛ مثنوی ولدی یا ولدنامه، در بیان احوال و مقامات پدرش مولانا جلال‌الدین، کتابی به نثر، موسوم به معارف سلطان ولد، از نوع فیه مافیه. نام سلطان ولد را در بعضی مآخذ احمد نوشته‌اند، و این درست نیست. ظاهر آنست که مولانا در نامگذاری او بنام پدر خویش، بهاءالدین ولد، نظر داشته است.

سلطانی: ← قطع.

سلطانی، مدرسه‌ی (soltāni)، از اولین مدارس پسرانه‌ی تهران که در ۲۰ صفر ۱۳۲۵ هق دایر بوده است. در ۱۲۹۸ هش دولتی شد. بعداً نامش به معرفت و سپس در سال تحصیلی ۱۳۱۵–۱۶ هش به پانزدهم بهمن تغییر یافت.

سلطانی، مسجد، قزوین، ← مسجد شاه.

سلطانیات (soltāniyyāt)، فرمانها و منشورها و خاصه نامه‌هائی که از دربار پادشاهان صادر گردد.

سلطانیه (soltāniyye)، شهر سابق عراق عجم، که آبادی کنونی سلطانیه (دنباله‌ی مقاله را ببینید) بازمانده‌ی آنست. ناحیه‌ی سلطانیه اصلا از توابع قزوین به شمار میرفت. هوای خنک آن در تابستان و وفور مرتع و نخجیر آنرا مطمح نظر مغولان ساخت. ارغون خان شروع به ساختن شهری در این محل کرد، و جانشینش، الجایتو، به مبارکی تولد پسرش ابوسعید، بنای شهر جدید را به اتمام رسانید (۷۰۴ هق)، و آنرا پایتخت خود قرار داد. سلطان و وزیرش (رشیدالدین فضل‌الله) در آباد کردن و تزیین شهر بر یکدیگر سبقت میگرفتند، چنانکه رشیدالدین محله‌ای بنا نهاد که 1'000 خانه داشت. ساختمان شهر در ۷۱۳ هق به پایان رسید، و جشنی باشکوه بدین مناسبت برپا شد. الجایتو، پس از آنکه به دین اسلام و مذهب شیعه گروید، بر آن شد که بازمانده‌ی خاندان علی و امام حسین را به سلطانیه فراخواند.

وی در سلطانیه درگذشت، و مقبره‌ی معروفش در آنجا است.

بعد از سقوط مغولان، سلطانیه میان امرای مختلف سلدوز، آل جلایر، و آل مظفر متنازع فیه بود. در ۷۸۶ هق، سپاهیان امیر تیمور سلطانیه را از چنگ پسران سلطان احمد ایلکانی بیرون آوردند. امیر تیمور سلطانیه را به پسرش میرانشاه بخشید، و در ۷۹۵ هق، شهر جزء تیول هلاکو خان شد. کلاویخو، که در ۱۴۰۴ شهر را دیدار کرده است گوید که میرانشاه، در دوران جنون خود، به شهر و به مقبره‌ی الجایتو آسیب بسیار رسانید. در زمان شاه طهماسب I، مقبره را مرمت کردند (پیترو دلا واله و اولئاریوس از وضع مطلوب آن سخن گفته‌اند). با انتقال مرکز تجارت و سیاست به تبریز و اصفهان، سلطانیه از اعتبار و اهمیت افتاد، و رو به ویرانی گذاشت. بازمانده‌ی شهر سلطانیه آبادی کنونی **سلطانیه** (جه ۳٬۲۳۸ سشه ۱۳۳۵ هش) است، که در ۶ کیلومتری ج راه زنجان به قزوین قرار دارد، و مرکز دهستان **سلطانیه** (جه ح ۲۰٬۰۰۰؛ دارای ۳۴؛ آبادی) از بخش حومه‌ی شهرستان زنجان است، و راه آهن تهران به تبریز از آن میگذرد. آثار تاریخی سلطانیه عبارتست از مقبره‌ی الجایتو ("گنبد سلطانیه" را در مقاله‌ی گنبد ملاحظه کنید)، که دیولافوا آنرا بزرگترین و جالبترین بناهائی شمرده است که پس از استیلای عرب در ایران بنا شده؛ و مقبره‌های چلبی اغلی و ملا حسن شیرازی.

سلطانیه، گنبد: ← گنبد.

سلطنت‌آباد (saltanatābād)، باغ و کاخ سلطنتی عهد ناصرالدین شاه قاجار، در آبادی سلطنت‌آباد کنونی، که فعلا در دست ارتش است، و بخوبی محفوظ مانده. عمارت حوضخانه‌ی آن، مزین به گچبریهای عالی، بن مظهر قنات سلطنت‌آباد ساخته شده است. در بنای چندطبقه‌ی دیگر نیز، نمونه‌های مختلف صنایع ظریفه‌ی معماری ایران بکار رفته است. تأسیسات مهماتسازی و اسلحه‌سازی و نیز دانشگاه نظامی پادگان سلطنت‌آباد در اراضی آن است. آبادی **سلطنت‌آباد**، که فعلا از کویهای مسکونی اطراف شهر تهران است، در اطراف باغ سلطنت‌آباد پیدایش یافته است. این آبادی جزء شهرستان شمیرانات استان مرکزی (تهران)، در ۴ کیلومتری ج‌ش تجریش واقعست، و بوسیله‌ی جاده‌ی قدیم شمیران با شهر تهران مرتبط است. متصل به دروس میباشد، و بر سر راه تهران به لشکرک واقع، و بوسیله‌ی جاده‌های آسفالت‌شده با نیاوران، قلهک، و تجریش مرتبط میباشد. در سالهای اخیر ویلاها و عمارات و باغها در آن احداث شده است.

سلطنت ژویه[1] (juyye)، در تاریخ فرانسه، عنوان دوران سلطنت (۱۸۳۰–۴۸) لوئی فیلیپ، که در نتیجه‌ی انقلاب ژویه سلطنت یافت.

سلغر یا سلغور: ← سالور؛ اتابکان فارس.

سلغر شاه، علاءالدوله: ← اتابکان یزد.

سلغریان: ← سالور؛ اتابکان فارس.

سلغور یا سلغر: ← اتابکان فارس.

سلف، در فقه: ← سلم.

سلف‌سرویس[2] (self.servis) [از انگل. = خدمت کردن خود شخص، خودخدمتی]، عنوان روشی معمول در بعضی رستورانها (← کافتریا) و کافه‌ها، که مشتریان کار پیشخدمت را خود انجام میدهند، یعنی غذاها و نوشابه‌های انتخاب‌شده را خود برمیدارند و بر سر میز حمل میکنند. در بعضی مغازه‌ها (مثلا ← سوپرمارکت) نیز روش سلف سرویس معمول است، بدین معنی که مشتری خود اجناس مورد نیاز را، کلاً یا بعضاً، انتخاب و حمل میکند، و وجه آنرا در موقع خروج نقداً می‌پردازد.

سلفکه: ← سلوکیه.

سلفیه (salafiyye)، عنوان عمومی افراد و فرقه‌هائی از مسلمین متجدد، مخصوصاً در مصر و هند، که بعنوان اکتفا به پیروی از "سلف صالح" (salafe sāleh)، مسلمین را از آنچه خرافات و بدعت متأخرین میخوانند تحذیر میکنند. این نهضت در مصر تحت تأثیر افکار سید جمال‌الدین افغانی و شاگردش محمد عبده بوجود آمد، و از تأثیر مذهب وهابی (← وهابیه) و فکر اتحاد اسلام خالی نبود. اما داعی و مروج عمده‌ی آن شیخ محمد رشید رضا، شاگرد عبده، بود که مخصوصاً در مجله‌ی المنار (al.manār) به ترویج این فکر اهتمام کرد. طریقه‌ی سلفیه نوعی تجدد در مذهب وهابی و حنبلی محسوب میشد، و پیروان آن معتقد بودند که، قطع نظر از صنایع و فنون جدیده، مسلمین نباید چیزی از فرنگیها اخذ و اقتباس کنند. سلفیه در مبارزه‌ی با صوفیه و با معتقدین به زیارت مقابر (← زائر)، که آنها را قبوریون میخوانند، شباهت و اشتراک عقیده با وهابیه دارند، و در بعضی مسائل نیز از جمله انسداد باب اجتهاد با آنها متفاوت و مخالفند، در عین آنکه میکوشند قرآن را با علوم جدیده همه جا منطبق جلوه دهند، همه جا نیز مسلمین را به رجوع به توحید محض خالص قرآنی، و اجتناب از بدعتهائی که رفته رفته و در واقع بعد از عهد سلف صالح در بین عوام مسلمین پدید آمده است، دعوت میکنند. سلفیه به اقوال و کتب ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه اعتماد فراوان ابراز میکنند، و در واقع ابن تیمیه، ابن قیم الجوزیه، و شاه ولی‌الله دهلوی را میتوان از پیشروان این فرقه محسوب کرد. افکار سلفیه بوسیله‌ی مجله‌ی المنار در بین متجددین مسلمان در تمام اقطار اسلامی منتشر شد، و از مراکش تا جاوه طرفدارانی یافت. در هند مخصوصاً جماعتی که بعنوان فرائضی (← فرائضیه) مشهورند نیز به عنوان سلفیه خوانده میشوند.

سلکرک[3] (selkërk)، شهر (جه ۸٬۵۷۶)، ج‌ش ایالت مانیتوبا، کانادا، بر رود سرخ. بنام پنجمین ارل آو سلکرک، که ← ماندگاه رود سرخ را در اینجا بنا نهاد، خوانده شده است.

سلکرک، اسکاتلند: ← سلکرک‌شر.

سلکرک[3]، (پنجمین) **ارل آو** (-ërl āv sel* kërk)، لقب **تامس داگلس** (tāməs dāgləs)، ۱۷۷۱–۱۸۲۰، نوعدوست اسکاتلندی، بانی ← ماندگاه رود سرخ. برای کمک به هموطنان ستمدیده‌ی خود، آبادیی در جزیره‌ی پرینس ادوارد (کانادا) تأسیس کرد (۱۸۰۳).

سلکرک[3]، **الگزاندر** (alegzāndər selkërk)، ۱۶۷۶–۱۷۲۱، دریانورد اسکاتلندی، که سرگذشت وی فکر داستان **روبنسون کروزوئه** را به د. دفو القا کرد. بسبب نزاع (۱۷۰۴) با ناخدای کشتیی که در آن کار میکرد، در یکی از جزایر خوان فرناندس فرود آمد، و ح ۵ سال در آنجا بسر برد، تا یکی از دریاستیزان او را نجات داد (فوریه‌ی ۱۷۰۹).

سلکرک[3]، **کوههای** (selkërk)، رشته‌ای از کوه‌های روشوز، ج‌ش ایالت کولومبیای بریتانیا، کانادا، نزدیک مرز آلبرتا.

سلکرک‌شر[4] (selkërkʃər) یا **سلکرک**، ولایت (۶۹۰ کمه؛ جه ۲۱٬۰۵۵)، ج‌ش اسکاتلند، مرکزش شهر سلکرک (جه ۵٬۶۳۴). ناحیه‌ای پست و بلند و شغل عمده‌ی اهالی پرورش گوسفند است. صحنه‌ی بسیاری از زد و خوردهای مرزی بین انگلستان و اسکاتلند بود.

سلگی (solgi)، دهستان (جه ح ۱۳٬۰۰۰؛)، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۳۵ (؟) آبادی. رود گاماساب از وسطش میگذرد. مرکزش، شهرک (جه ۱٬۰۰۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۲ کیلومتری ل‌غ نهاوند است.

سلم (salm)، در داستانهای ملی ایران، پسر فریدون. پدر حکومت روم را بدو داد. وی با برادر خود تور توطئه کرد، و به حیله، برادر کوچک خود ایرج را کشتند. منوچهر، به فرمان فریدون، لشکر به جنگ آن دو کشید، و بر هر دو دست یافت، و آنان را به کین ایرج بکشت.

سلم (salam) یا **سلف** (salaf)، در فقه، بیعی که بهای جنس (مبیع) از پیش پرداخته شود، و تحویل جنس پس از موعدی که در عقد مقرر شده است صورت گیرد. در مقابل آن بیع نسیه است که جنس نقد است، و بها پس از مدتی پرداخت می‌شود.

سلماس (salmās)، ولایت سابق، آذربایجان، ل‌غ ایران، در ل‌غ دریاچه‌ی ارومیه و ج‌غ خوی. سلماس مشتمل بر نواحی کوهستانی چهریق، شینطال، و شپیران (اکنون دهستانهای شهرستان شاهپور) و دشت حاصلخیزی است که رود زولا چای مشروبش میکند. از شهرهای این ناحیه که ذکرش در کتب جغرافیائی دوره‌ی اسلامی آمده است شهر سلماس است، که مقدسی بازارها و مسجد سنگی آنرا ستوده است، و در قرن ۴م هق سکنه‌ی آن کرد بوده‌اند. در زمان یاقوت بیشتر شهر ویران بوده، ولی بقول حمدالله مستوفی، در دوره‌ی غازان خان باروی شهر ترمیم شده است. ظاهراً در ادوار متأخر، شهری بنام سلماس وجود نداشته است، و در مآخذ عهد اخیر قاجاریه مرکز ولایت سلماس شهر دیلمقان (dilmaqān) ذکر شده است. سلماس در سال ۱۹۰۰ دارای ۱۰۸ آبادی بود، و بیش از ۵۰٬۰۰۰ نفر جمعیت داشت (۶۳٫۲٪ شیعه؛ ۱۳٪ سنی؛ ۲۲٫۵٪ مسیحی؛ و ۱٫۳٪ یهودی)، و بعضی از آبادیهای آن صرفاً مسیحی‌نشین بود. جنگهای روس و عثمانی و آشفتگیهای بعد از جج I به سلماس لطمات بزرگ وارد ساخت (مثلا ← چهریق). در اردیبهشت ماه ۱۳۰۹ هش، زلزله‌ی شدیدی در سلماس و اطراف آن واقع شد که اغلب آبادیهای آنرا ویران کرد، و سبب تلفات جانی

(۱)July Monarchy; Monarchie de Juillet (فنـ) (۲)self-service (۳)Selkirk (۴)Selkirkshire

بسیار گردید. شهر شاهپور، مرکز شهرستان شاهپور، بعد از این زلزله، بجای دیلمقان تأسیس گردید.

به شهادت آثار بناهای خلدی، ناحیه‌ی سلماس از زمانهای بسیار قدیم مسکون بوده است؛ از آن جمله است بناهای خلدی بر تپه‌ی زنجیر قلعه، نزدیک آبادی تمر (tamar)، که بوسیله‌ی کر پورتر کشف شد. نزدیک شهر کنونی شاهپور نقوش حجاری عهد ساسانی، و در گورچین قلعه نیز آثار جالبی وجود دارد. نزدیک آبادی کهنه‌شهر، که آنرا تازه‌شهر هم میگویند، برج آجری منسوب به میری خاتون (دختر ارغون آغا) واقعست، که تاریخ کتیبه‌ی آن هفتصد و اند هق میباشد.

سلمان، شیخ (šeyx salmān)، فت ۱۱۸۲ هق، شیخ معروف و مقتدر قبیله‌ی بنی کعب در فلاحیه، خوزستان. در ۱۱۵۰ هق شیخ قبیله را بقتل رسانید، و خود و برادرش شیخ عثمان ریاست کعبیان را بدست گرفتند. در لشکرکشی (۱۱۵۶ هق) زمان نادر برای فتح بصره شرکت داشت. مردی کاردان و باهوش بود. پس از کشته شدن (۱۱۶۰ هق) نادر، در دورق مستقر شد، و قلمرو خود را از هندیجان در سرحد فارس تا آن طرف شط العرب رسانید، و سپس در شط العرب و کارون و خلیج فارس کشتی بکار انداخت. از کارهای وی تأسیس فلاحیه است.

سلمان پاک: ← قیفون؛ سلمان فارسی.

سلمان ساوجی (salmāne sāvaji) [خواجه جمال الدین سلمان ساوجی]، فت ۷۷۸ هق، شاعر قصیده‌سرای ایرانی، مت ساوه. فرزند خواجه علاءالدین محمد نام بود، که از مستوفیان دیوانی بشمار میآمد. سلمان نخست مداح خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر بود، و سپس به آل جلایر پیوست؛ امیر شیخ حسن بزرگ و پسرش سلطان اویس جلایر را ستود. یک چند در بغداد و چندی نیز در تبریز زیست، و عاقبت انزوا گزیده به ساوه رفت، و هم در آنجا وفات یافت. وی قصیده‌سرائی ماهر بود، و بسبک کمال‌الدین اسماعیل و ظهیر فاریابی و انوری ابیوردی قصیده میسرود. در تغزل و تشبیب و غزل نیز دست داشت، و در صنایع بدیعی و عروض نیز تبحر داشت، و مخصوصاً قصاید مصنوعی او مشهور است. با شاعران معاصر خود مکاتبه و مشاعره میکرد، و در نزد آنان معزز بود، چنانکه خواجه حافظ وی را "پادشاه ملک سخن" خواند. دو مثنوی عشقی نیز دارد، یکی بنام جمشید و خورشید و دیگری بنام فراقنامه.

سلمان فارسی (salmāne fārsi)، فت ۳۵ یا ۳۶ هق، از مشاهیر صحابه و یاران پیغمبر اسلام. اصل وی بقولی از جی اصفهان و بقولی دیگر از رامهرمز بود. گویند، یک چند در شام و موصل و نصیبین سیاحت کرده بود، و در بلاد عرب به اسارت بنی کلب افتاده بود. بعدها یکی از اهل قریظه او را خرید و به مدینه برد. در مدینه اسلام آورد، و مسلمین او را از خواجه‌اش بخریدند و آزاد کردند. سلمان از ادیان و مذاهب آگاهی و اطلاع تمام داشت، و مردی پرهیزگار و زیرک و کاردان بود، و در ← غزوه‌ی خندق، بنا بمشهور، وی بود که مسلمین را به حفر خندق راهنمائی کرد. روایات و اخبار راجع به سلمان در کتب شیعه و سنی فراوان است، و صوفیه او را از پیشقدمان طریقه‌ی متصوفه و از اهل صفه شمرده‌اند، و از زهد و تقوی و فضیلت او روایتهای بسیار آورده‌اند. گویند در آخر عمر حکومت مداین داشت، و وقتی "عطا"ی وی (یعنی مستمری و حقوق او از بیت المال) میرسید، آن را به صدقه میداد، و خود زنبیل میبافت، و از کسب دست خویش معیشت مینمود. وفاتش در مداین روی داد، و همانجا در بقعه‌ای که بنام او مشهور به سلمان پاک است مدفون شد.

سلمنصر: ← شلمنصر.

سلمه تره (salme tare)، گیاهی از تیره‌ی فرفیونها و از نوع مرکوریالیس (*Mercurialis*)، که برگ‌های نورسیده‌ی آن را جزو سبزیهای خودرو مصرف میکنند.

سلمی، کوه، عربستان، ← شمر، ولایت.

سلمی (sollami, solami)، شهرت **ابوعبد الرحمان محمد ابن حسین نیشابوری، ۳۲۵–۴۱۲** هق، صوفی و عارف مشهور در قرن ۴م و اوایل قرن ۵م هق. وی در عهد خویش از مشاهیر علما و صوفیه بشمار میآمد، و صاحب احوال و مقامات بود. وفاتش در نیشابور اتفاق افتاد. تصنیفات وی ظاهراً از 100 متجاوز بوده است. معروفترین اثرش کتاب طبقات الصوفیه است. از آثار دیگرش آداب الصحبه، اربعین، و رسالة الملامتیه است.

سلنگا[1] (selengā)، رودی بطول ح ۹۹۰ کم، که در ل‌غ جمهوری خلق مغولستان سرچشمه میگیرد. بجانب شرق از آن جمهوری میگذرد، و سپس بطرف شمال از چخشم بوریات عبور میکند، و به دریاچه‌ی بایکال میریزد. عمده‌ترین ریزابه‌ی آن اورخون است (نیز ← اورخون).

سلنگور[2] (selangor)، مملکت (ح ۸°۱۸۰ کمه، جه ۱°۰۱۲'۸۹۱)، مالایای مرکزی، کنار تنگه‌ی مالاکا؛ کرسی آن کوالا لومپور (پایتخت ممالک متحده‌ی مالایا). در ۱۸۹۵ جزء ممالک متحده‌ی مالایا گردید.

سلنه[3] (selene) [یو، = ماه]، در اساطیر یونان، الاهه‌ی ماه، دختر هوپریون و تیا و خواهر هلیوس. اغلب او را با هکاته و آرتمیس یکی شمرده‌اند.

سلنیوم[4] (seleniom؛ فنس)، عنصر نافلز که از لحاظ فعالیت شیمیائی شبیه گوگرد و تلور است (علامت شیمیائی Se. نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید). در ۱۸۱۷ بوسیله‌ی برزلیوس کشف شد. دگروارگی دارد، و به چند صورت (از جمله گرد بیشکل سرخ‌رنگ؛ متبلور سرخ‌رنگ، و متبلور خاکستری‌رنگ و فلزمانند، معروف به "سلنیوم فلزی") یافت میشود. از خواص جالب توجه شکل فلزی آن، که در ۱۸۷۳ کشف شد، اینست که قابلیت هدایت برقی آن در روشنائی بیش از تاریکی است، و هر چه روشنائی زیادتر شود هدایت آن بیشتر میشود. بواسطه‌ی همین خاصیت، سلنیوم فلزی در نورابرق بکار میرود. سلنیوم بمقدار زیاد در پروردن کائوچو و در ساختن شیشه‌های سرخ و مینا بکار میرود. بمقدار تجارتی، بعنوان محصول فرعی تصفیه‌ی مس و ساختن جوهر گوگرد بدست میآید.

سلنیت: ← سنگ گچ.

سلواس[5] (selvās)، ناحیه‌ی جنگلی پهناور حوزه‌ی قسمت علیای رود آمازون در ل قسمت مرکزی امریکای جنوبی.

سلوام[6] (selovām)، برکه‌ای در فلسطین، ج‌ش اورشلیم، که ذکرش در عهة و عهج آمده است، و ظاهراً حزقیا آنرا حفر کرده. شیلوه[7] (šiluh) نام دیگر آنست (اشعیا ۶.۸، نحمیا ۱۵.۳، لوقا ۴.۱۳، یوحنا ۷.۹).

سلوانا (selvānā)، بخش (جه ح ۳۸۰'۱۱°)، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۸۴ (۱) آبادی. از غ به خاک ترکیه محدود است. رودهای نازلوچای، روضه‌چای، باراندوزچای، و برگشلوچای از آن میگذرند. مرکزش **سلوانا** (جه ۳۲۷ سث ۱۳۳۵ هش) است.

سلوودا[8] (saludā)، رودی بطول ح ۳۲۰ کم، غ قسمت مرکزی ایالت کارولینای جنوبی، کشمت.

سلوفان: ← ریون.

سلوک: ← سالک، نزد صوفیه.

سلوکوس[9] I (solukuse)، ملقب به **نیکاتور** (nikātor) [= فاتح]، فت ۲۸۰ قم، شاه (۳۱۲–۲۸۰ قم) و مؤسس سلسله‌ی سلوکیان. پدرش، آنتیوخوس، از سرداران فیلیپ II مقدونی بود. سلوکوس خود از سرداران اسکندر مقدونی بود، و در کشورگشائی اسکندر در هند نزد وی تقرب یافت. اسکندر، پس از مراجعت به شوش، دستور داد تا سردارانش با دختران ایرانی ازدواج کنند؛ از آن جمله، سلوکوس با آپاما، دختر یکی از سرداران ایرانی ازدواج کرد، و این دختر بعدها ملکه و مادر ولیعهد سلوکی گردید (از اینجا است که بعضی سلسله‌ی سلوکی را سلسله‌ی مقدونی و ایرانی گفته‌اند). پس از وفات (۳۲۳ قم) اسکندر، در جنگهای جانشینان وی (← دیادوخوی) نقش مهمی داشت. ابتدا معاون پردیکاس شد، ولی در قتل (۳۲۱ قم) او دست داشت. بهنگام تقسیم مجدد ممالک اسکندر ایالت بابل سهم سلوکوس شد (۳۲۱ قم). در ۳۱۶ قم از مقابل آنتیگونوس I به مصر گریخت، ولی بعد از پیروزی (۳۱۲ قم) بطلمیوس I بر آنتیگونوس، به بابل بازگشت. این سال ۳۱۲ قم آغاز عصر سلوکیان و مبدأ تقویم سلوکی شمرده میشود. سلوکوس با فتح شوش و ماد متصرفات خود را توسعه داد، و به ل‌غ هند لشکر کشید. بعداً (ح ۳۰۵ قم)، قسمتی از افغانستان کنونی را به ساندراکوتوس واگذاشت. در اتحادیه‌ی دوم جانشینان اسکندر بر ضد آنتیگونوس I شرکت داشت، و پس از شکست (۳۰۱ قم) آنتیگونوس در ایپسوس، قسمت اعظم آسیای صغیر و تمام سوریه را گرفت. وی سردار و پادشاهی عاقل و مآل‌بین و شجاع بود. شهرها و مهاجرنشینهای یونانی (مانند سلوکیه و انطاکیه) تأسیس کرد. کوشید تا ملل تابعه را بر طبق روش هخامنشیان اداره کند. با پیروزی (۲۸۱ قم) بر لوسیماخوس، بر تمام آسیای صغیر استیلا یافت، ولی پیش از اینکه به سلطنت بیصاحب مقدونیه برسد مقتول

(۱)Selenga (۲)Selangor (۳)Selene (۴)selenium (۵)Selvas (۶)Siloam (۷)Shiloah (۸)Saluda (۹)Seleucus

شد. آنتیوخوس I بجایش نشست.
سلوکوس[1] II (solukuse)، ملقب به **کالینیکوس** (kāllinikus) [= فاتح درخشان]، فد ۲۲۶ ق‌م، شاه (۲۴۷–۲۲۶ ق‌م) سلسله‌ی سلوکیان، پسر آنتیوخوس II. مقارن وفات پدرش، بین او و نامادریش برنیس (که میخواست طفل خود را به سلطنت بنشاند) نفاق افتاد، و سلوکوس برنیس و فرزندش را بقتل رسانید، و این امر موجب جنگی طولانی با بطلمیوس III، برادر برنیس و فرمانروای مصر، گردید. سلوکوس با برادر خود، آنتیوخوس هیراکس (āntioxos hieraks)، نیز بر سر آسیای صغیر در جنگ بود. باکتریا و پارت نیز شورش کردند، و از قید اطاعت سلوکیان خارج شدند. بنای شهر رقه به او منسوبست. پسر و جانشینش سلوکوس III.
سلوکوس[1] III، ملقب به **سوتر** (soter) [= نجات‌دهنده]، فد ۲۲۳ ق‌م، شاه (۲۲۶–۲۲۳ ق‌م) سلوکی سوریه؛ پسر ارشد و جانشین سلوکوس II. بدست افسرانش بقتل رسید، و آنتیوخوس III جانشینش شد.
سلوکوس[1] IV، ملقب به **فیلوپاتر** (filopāter) [= پدردوست]، فد ۱۷۵ ق‌م، شاه (۱۸۷–۱۷۵ ق‌م) سلوکی سوریه؛ پسر و جانشین آنتیوخوس III (کبیر). در نتیجه‌ی شکست خوردن پدرش از رومیان و صلح خفت‌آوری که به دنبال آن آمد، وارث دولتی ضعیف شد. سلوکوس در توطئه‌ای بقتل رسید. پسرش دمتریوس بعداً به سلطنت رسید (← دمتریوس I)، و دخترش لائودیکه با پرسئوس، شاه مقدونیه، ازدواج کرد.
سلوکوس[1] V، فد ۱۲۵ ق‌م، شاه (۱۲۵ ق‌م) سلوکی سوریه. پسر ارشد دمتریوس II بود، و پس از مرگ پدر به سلطنت نشست، ولی در توطئه‌ای که مادرش کلئوپاترا برانگیخت بقتل رسید.
سلوکوس[1] VI، ملقب به **اپیفانس** (epifānes) و **نیکاتور** (nikātor)، شاه (۹۶–۹۵ ق‌م) سلوکی سوریه؛ پسر و جانشین آنتیوخوس VIII.
سلوکی (soluki)، منسوب به **سلوکوس I** (مؤسس دولت سلوکیان)، یا به سلوکیان.
سلوکیان (solukiān) یا **سلوکیدها** (solukid-hā) [بنام سلوکوس I، مؤسس سلسله]، نام سلسله‌ای مقدونی که پس از اسکندر مقدونی، بوسیله‌ی سلوکوس I در سوریه تأسیس شد، و از ۳۱۲ تا ۶۴ (یا ۶۵) ق‌م در قسمت پهناوری از امپراطوری تجزیه‌شده‌ی اسکندر (و از جمله مدتی در ایران) سلطنت کرد. در تقسیم قلمرو اسکندر، ولایت بابل به سلوکوس رسید (۳۲۱ ق‌م)، و او کشورگشائی را از آنجا آغاز نهاد، و تا رود سند را فتح کرد (۳۱۱–۳۰۲ ق‌م)، و پس از پیروزی (۳۰۱ ق‌م) بر آنتیگونوس I در ایپسوس، سوریه و قسمت شرقی آسیای صغیر را به قلمرو خود منضم نمود. معمولاً سال ۳۱۲ ق‌م، که تاریخ بازگشت سلوکوس I به بابل است، آغاز عصر سلوکیان و مبدأ تقویم سلوکی شمرده میشود.
مملکتی که سلوکوس I تأسیس کرد تقریباً هیچگاه آرامش نداشت. جانشینانش، آنتیوخوس I (سلطنتش ۲۸۰–۲۶۱ ق‌م) و آنتیوخوس II (سلطنتش ۲۶۱–۲۴۷ ق‌م) با بطلمیوس II بر سر فلسطین در جنگ بودند. در ایران، اشکانیان برخاستند. آنتیوخوس III (کبیر) (سلطنتش ۲۲۳–۱۸۷ ق‌م) به پارت لشکر کشید، و اردوان I ناچار پادشاهی او را شناخت، ولی آنتیوخوس عاقبت در جنگ با رومیان مغلوب شد، و قسمت مهمی از قلمرو خود را از دست داد. دیگر از سلاطین معروف سلوکی آنتیوخوس IV (سلطنتش ۱۷۵–۱۶۳ یا ۱۶۴ ق‌م) بود، که قسمتی از مصر را اشغال کرد. وی سخت خواهان نشر هلنیسم بود، و در تحمیل آن بر اتباع خود–خاصه یهودیان فلسطین–کوشید، و این امر منجر به قیام مکابیان شد. عاقبت کار سلوکیان بجائی رسید که تیگرانس I، شاه ارمنستان، به سوریه لشکر کشید، و تا عکا پیش راند (۶۹ ق‌م). سرانجام، پومپیوس، سردار رومی، آنتیوخوس XIII را مغلوب کرد، و سوریه جزء ایالات رومی شد (۶۵ یا ۶۴ ق‌م). برای بعضی دیگر از سلاطین سلوکی ← آلکساندر بالاس و به ردیف دمتریوس.
تکیه‌گاه مملکت سلوکی سوریه بود. سیاست سلوکیان بسط روابط تجارتی با یونان و روم بود، و بهمین جهت پاسگاههای محکمی در شاهراهها دایر گردید که دورا از آن جمله بود. سازمانهای سیاسی سلوکیان مخلوطی از عناصر یونانی و هخامنشی بود. شاه نه فقط قدرت مطلق داشت، بلکه به تقلید از شرقیها، جنبه‌ی الوهیت نیز برای او قائل بودند. سلوکیان، که جانشین هخامنشیان در بیشتر متصرفات آنان گردیدند، برای حفظ مملکت خود، که مشتمل بر ملل و تمدنهای مختلف بود، کوشیدند، ولی بدین هدف نرسیدند. همه‌ی اموری که بتدریج شاهنشاهی هخامنشی را ضعیف کرد، و موجب انقراض آن گردید، دامنگیر سلوکیان هم شد. از آن جمله بود جنگ با ملل دیگر برای کشورگشائی و جنگهائی که برای جلوگیری از تمایلات تجزیه‌طلبی بعضی از ممالک متصرفی میکردند؛ کوششهائی که برای مطیع نگاه داشتن حکام ولایات میکردند؛ توطئه‌های درباری و رقابتهای مدعیان؛ و غیره. سلوکیان کوشیدند تا یونانیان و مقدونیان را در بخش وسیعی از متصرفات خود متمرکز کنند. شهرهائی در نواحی مختلف قلمرو خود ساختند (مثلا ← سلوکیه؛ انطاکیه) و یونانیان را در آنها سکنی دادند، و بدینگونه، وسیله‌ی نشر هلنیسم شدند. زبان درباری زبان یونانی بود، که جنبه‌ی لینگوا فرانکا یافت. تمدن یونانی در ایرانیان ساکن شهرها تأثیر کرد، ولی در روستائیان کمتر نفوذ نمود.
کارهای هنری ایران را در این عصر میتوان به سه دسته تقسیم کرد: ایرانی بمعنی اخص، مختلط یونانی و ایرانی، و یونانی. معروف دسته‌ی اول معماری معبد نورآباد است، که تقلیدی است از معابد هخامنشی پازارگاد و نقش رستم. در استخر، خرابه‌هائی متعلق به دسته‌ی دوم وجود دارد که تقلیدی از سرستون کورنتی در آن دیده میشود، و حاکی از رابطه‌ی ستون ایرانی با سرستون یونانی است. در معبد کنگاور (احتمالا از ح ۲۰۰ ق‌م) نیز سرستونهای دوریک دیده میشود. نمونه‌های دسته‌ی سوم شامل مجسمه‌ها و ظروف بسیار است.
سلوکیدها: ← سلوکیان.

سلوکیه[2] (solukiyye)، نام چند شهر قدیم که از سلوکوس I، مؤسس سلسله‌ی سلوکیان، نام گرفته اند. مشهورترین آنها **سلوکیه یا سلوکیه‌ی دجله** است که آنرا سلوکوس I در ۳۱۲ ق‌م بر ساحل غربی دجله، بفاصله‌ی ح ۳۲ کیلومتری بغداد حالیه بنا نهاد، و طولی نکشید که مرکز عمده‌ی تجارت شرق و غرب و جایگزین بابل گردید. سلوکیه پایتخت شرقی سلوکیان بود تا آنکه اشکانیان آنرا تصرف کردند، و تیسفون را در مقابل آن بنا نهادند و پایتخت قرار دادند. سلوکیه را به روایتی عاقبت آویدیوس کاسیوس در ۱۶۴ ب‌م سوزانید. انهدام شهر نشانه‌ی برافتادن هلنیسم از بین النهرین است. **سلوکیه یا سلوکیه‌ی پیریا[3]** (pieriā) در ح ۳۰۰ ق‌م بوسیله‌ی سلوکوس I در دامنه‌ی کوه پیریا بفاصله‌ی ۶٫۵ کیلومتری مصب اورونتس و ح ۱۹ کیلومتری غ انطاکیه بنا شد، و شهر و دریابندری مستحکم و بندرگاه انطاکیه گردید. در ح قرن ۶م ب‌م از بین رفت. دریابندر کنونی سویدیه (sovaydiyye)، در ج آن، جزء ترکیه‌ی آسیائی و در ل مصب اورونتس واقع است.
سلوکیه یا سلوکیه‌ی تراخئوتیس[4] (trāxeotis) [یند، = ناهموار] در ح ۳۰۰ ق‌م بوسیله‌ی سلوکوس I در کیلیکیا در ج‌غ طرسوس بر رود گوک سو بنا شد. شهر کنونی سلفکه (selefke) در محل آن قرار دارد. **سلوکیه یا سلوکیه‌ی مارگیانا** (← مرو) از بناهای اسکندر بود، و اسکندریه نام داشت، و بدست مهاجمین وحشی ویران شد. آنتیوخوس I آنرا تجدید بنا کرد، و بنام پدرش سلوکیه خواند. اسرای رومی که در جنگ کراسوس با ارد اشکانی اسیر شدند بدینجا منتقل شدند.
سلول، در زیستشناسی، ← یاخته.
سلولان (solulān)، ده (جه ۱°۵۸۳ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۸ کیلومتری غ همدان.
سلولز: ← سلولوز.
سلولوئید[5] (selluloid؛ از فنـ)، پلاستیک (← پلاستیکها) مصنوعی شفاف و بیرنگ، که از عمل آوردن نیترات سلولوز با کافور و الکل بدست میآید. خمیری را که باین طریق حاصل میشود، بصورت ورقه یا (بوسیله‌ی قالبریزی) به اشکال مختلف درمیآورند. سلولوئید نخستین پلاستیک مصنوعی بوده است، و بجای مواد گرانتر (عاج، کهربا، شاخ، و غیره) بمقدار زیاد بکار میرفته است. سلولوئید بسیار قابل اشتعال است، و بتدریج جای آن را پلاستیکهای جدیدتر گرفته است. در ساختن شانه، دسته‌ی مسواک، گلوله‌های بیلیارد، دسته‌ی چاقو، دگمه، و غیره بکار میرود.
سلولوز[6] یا **سلولز** (هر دو selluloz؛ از فنـ)، سازای اصلی جدار یاخته‌های گیاهی. از لحاظ شیمیائی یکی از ئیدراتهای بی‌اثر کربون (← ئیدراتهای کربون) است. پنبه‌ی خام ۹۱٪ سلولوز خالص دارد؛ منابع طبیعی دیگر آن الیاف حاصل از کتان، شاهدانه، و ژوت میباشد. سلولوز از قرن ۲م ب‌م برای ساختن کاغذ بکار میرفته است. در آب و حلالهای معمولی دیگر حل نمیشود، و قابلیت جذب آن قابل توجه است. مشتقات سلولوز

(۱)Seleucus (۲)Seleucia (۳)Pieria (۴)Tracheotis (۵)celluloid (۶)cellulose

اهمیت تجارتی فراوان دارند. از آن جمله است پنبه‌ی باروتی؛ سلولوئید؛ کولودیون؛ و استات سلولوز، که در ساختن پلاستیکها و فیلمهای نسوز عکاسی مصرف میشود. ساختن منسوجاتی مانند ریون و سایر منسوجات مصنوعی از استرهای سلولوز یا مستقیماً از خود سلولوز، و تهیه‌ی سلوفان به طریقه‌ی ویسکوز صورت میگیرد.

سلون[1]، سر **هانس** (sər hāns slōn*)، ۱۶۶۰–۱۷۵۳، پزشک و طبیعیدان انگلیسی. در ۱۷۲۷ طبیب مخصوص جورج II شد. در ۱۷۱۹–۳۵ رئیس جامعه‌ی سلطنتی پزشکان و در ۱۷۲۷–۴۰ رئیس انجمن سلطنتی بود. مجموعه‌ی نمونه‌های گیاهان، و کتابها و نسخه‌های خطی وی (متجاوز از ۵۰٬۰۰۰)، از ارکان آغاز موزه‌ی بریتانیائی گردید.

سلووآتسکی[2]، **یولیوش** (yuliuš slovātski)، ۱۸۰۹–۴۹، نویسنده‌ی لهستانی و یکی از شعرای رمانتیک عمده‌ی لهستان. پس از انقلاب ۱۸۳۱ در سویس میزیست، و به ایتالیا، یونان، و شرق وسطی سفر کرد، و در ۱۸۳۹ به پاریس رفت. آثارش مشتمل بر نمایشنامه‌های تاریخی مازپا و ماری استوارت است.

سلوواکها[3] (slovāk.hā) یا **اسلوواکها** (–eslo)، مردم **سلوواکی**، که از جنبه‌ی زبانی و نژادی با چکها بستگی نزدیک دارند. نیز ← **چکوسلواکی**. زبان سلوواکیائی از گروه غربی زبانهای اسلاوی از السنه‌ی هندواروپائی است (← زبان، جدول؛ ص ۱۱۶۷).

سلوواکی[4] (slovāki) یا **اسلوواکی** (eslovāki)، بزبان چک **سلوونسکو** (slovensko)، سرزمین (۴۹٬۰۰۰ کمم؛ جم ۴٬۱۱۳٬۴۳۷) جزء جمهوری **چکوسلواکی**؛ کرسی آن براتیسلاوا. از شهرهای عمده‌اش **کومارنو**، **ترناوا**، و **کوشیته** است. سلوواکی از ل به لهستان، از چ به مجارستان، از ش به اوکرائین، و از غ به موراوی محدود است. قسمت اعظم آن کوهستانی است؛ کوههای **کارپات** (از جمله **تاترا** و **بسکیدز**) از آن میگذرند. بخش جنوبی آن جزئی از دشت بزرگ مجارستان و حاصلخیز است، و از رود دانوب و ریزابه‌های آن سیراب میشود. قسمت کوهستانیش دارای جنگلها و مراتع، و معادن آهن، مس، جیوه، طلا، نقره، سرب، و لیگنیت، و نیز تفرجگاهها و چشمه‌های آب معدنی است. بزرگترین منبع درآمد ناحیه‌ی جنوبی تاکستانها، باغهای میوه، و مراتع پرورش دام است.

قریب ۸۷٫۳٪ سکنه‌ی سلوواکی را سلوواکها تشکیل میدهند. ملیتهای دیگر مجارها، اوکرائینی‌ها، و چکها هستند. با آنکه سلوواکها و چکها از نظر نژادی و زبانی با یکدیگر قرابت بسیار دارند، از نظر فرهنگی و سیاسی مدت ۱٬۰۰۰ سال از هم جدا بوده‌اند. مذهب اکثریت مردم سلوواکی کاتولیک رومی است.

ناحیه‌ای که اکنون سلوواکی نامیده میشود در قرون ۵م–۶م.ب.م تحت اشغال طوایف اسلاو درآمد. در قرن ۹م، سلوواکی جزئی از امپراطوری بزرگ موراوی بود. در همین دوره، مسیحیت بوسیله‌ی قدیس سیریل و قدیس متودیوس در آنجا رواج یافت. سلوواکی از اوایل قرن ۱۰م تا ۱۹۱۸ جزء مجارستان بود. بیشتر اراضی آن به اشراف مجار تعلق داشت. اکثر سکنه‌ی شهرها آلمانی یا یهودی بودند. احساسات ملی در سلوواکی در قرن ۱۹م بیدار شد. در جنگ I رهبران چک و سلوواک با اتحاد این دو ملت موافقت کردند، و در ۱۹۱۸ چکوسلواکی بوجود آمد؛ پیمان تریانون (۱۹۲۰) مرز کنونی کشور را با مجارستان تعیین کرد، و اقلیتی بیش از ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ مجار در سلوواکی باقی گذاشت. وجود این اقلیت سبب مشکلاتی گردید، و تحریکات ملیون سلوواک که خواهان خودمختاری بودند از یک طرف، و اصطکاک بین سلوواکها که در مذهب کاتولیک سخت متعصب بودند و دولت ضد مذهبی پراگ از طرف دیگر، بر این مشکلات افزود. پس از پیمان مونیخ (۱۹۳۸)، سلوواکی قسمتی از اراضی خود را به مجارستان داد، و خود کشوری خودمختار گردید. پس از تصرف بوهم و موراوی بتوسط آلمان در مارس ۱۹۳۹، سلوواکی اسماً مستقل ماند، ولی در واقع دست‌نشانده‌ی آلمان بود، و در جنگ II بطرفداری دول محور وارد جنگ شد، و در ۱۹۴۴ قوای شوروی آنرا اشغال کردند. پس از پیروزی (۱۹۴۵) متفقین، وضع اراضی سلوواکی به همان صورت پیش از پیمان مونیخ درآمد، و قانون اساسی ۱۹۴۸ سلوواکی را یکی از ایالات سازای جمهوری احیاشده‌ی **چکوسلواکی** قرار داد (ایالت دیگر مرکب از بوهم، موراوی، و سیلزی بود)؛ در همین قانون، هیئت دولت جداگانه برای سلوواکی پیشبینی شده بود. در ۱۹۴۸ دولتی کمونیست در چکوسلواکی روی کار آمد، و نقار میان چکها و سلوواکها تجدید شد. روحانیان کاتولیک سلوواکی با کمونیستها از در مخالفت درآمدند، ولی تنبیه شدند، و حکومت خودمختار سلوواکی کلاً تحت سلطه‌ی حزب کمونیست چکوسلواکی درآمد، و مرکز حکومت از براتیسلاوا به پراگ انتقال یافت. قانون اساسی جدید سال ۱۹۶۰ خودمختاری سلوواکی را سخت محدود کرد، و اختیار قوه‌ی مقننه را از شورای ملی سلوواکی گرفت، و هیئت دولت آنرا منحل ساخت، و اداره‌ی آنرا به کمیسیونهائی منصوب از طرف دولت مرکزی (در پراگ) تفویض کرد.

سلوونها[5] (sloven.hā)، مردم لغ یوگوسلاوی، که از جنبه‌ی زبانی و نژادی با کروآتها و صربها بستگی نزدیک دارند. بیشتر آنها پیرو مذهب کاتولیک رومی هستند.

سلوونیا[6] (sloveniā)، جمهوری خودمختار (۲۰٬۲۵۰ کمم؛ جم ۱٬۵۸۴٬۳۶۸)، لغ یوگوسلاوی؛ کرسی آن لیوبلیانا، و از شهرهای عمده‌اش ماریبور. از ل به اتریش، از غ به ایتالیا، از ش به مجارستان، و از چ به کروآسی محدود است. صنعتیترین جمهوریهای یوگوسلاوی است. آلپهای شرقی (بلندترین قله‌اش تریگلاو) و ناحیه‌ی کارست در آن واقع است؛ رودهای دراوا و ساوا آنرا زهکشی میکنند. مردمش کاتولیک هستند. بیشتر سلوونیا جزو اراضی سلطنتی قدیم اتریش (کارنیولا، ستیریا، و کارینتیا) بود، تا آنکه در ۱۹۱۸ مملکت صربها و کروآتها و سلوونها، که بعداً عنوان یوگوسلاوی یافت، تشکیل گردید. سلوونیا پس از جنگ II استقلال داخلی یافت، و قسمتی از اراضی ونتسیا جولیا که قبلا متعلق به ایتالیا بود بآن واگذار شد.

سلوی (salvā)؛ ← من و سلوی.

سلوی (salvi) یا **سلبی**: ← مریم گلی.

سلوی[7]، **ارنست** (ernest solvey)، ۱۸۳۸–۱۹۲۲، عالم شیمی صنعتی و نوعدوست بلژیکی. در ۱۸۶۱ طریقه‌ی معروف به طریقه‌ی سلوی را برای تهیه‌ی کربونات سودیوم از طریق بیکربونات سودیوم حاصل از آب نمک، امونیاک، و انیدرید کربونیک ابداع کرد، و در ۱۸۶۳، به اتفاق برادرش آلفرد سلوی (alfred)، نخستین کارخانه‌ی تهیه‌ی سود را از این طریقه نزدیک شارلروا تأسیس نمود. طولی نکشید که طریقه‌ی مذکور جایگزین طریقه‌ی قدیمی تهیه‌ی سود شد، و عملا تهیه‌ی سود را در جهان به انحصار او و برادرش درآورد. سلوی کومکهای عمده به دانشگاهها و مؤسسات علمی اروپائی اعطا کرد.

سلوی، طریقه‌ی: ← سلوی، ارنست.

سلویس[8] (sloys)، فنس **ل/اکلوز**[9] [لکلوز] (leklüz)، شهر (جم ۱٬۶۱۵)، ایالت زیلند، جغ هلند، بر کشندان رود سکلت. در قرن ۱۳م بعنوان بندر فرعی بروژ بوجود آمد. در اینجا در جنگ صدساله نیروی دریائی انگلستان بر فرانسه پیروز شد (۱۳۴۰). هلندیها آنرا در ۱۶۰۴ از اسپانیائیها گرفتند.

سله (selle)، طبقه‌ی سختی که پس از بارندگی یا آبیاری روی زمین تشکیل میابد، و علاوه بر اینکه مانع خروج جوانه است، مانع نفوذ آب به زمین نیز میباشد. با استعمال کودهای حیوانی یا سبز، و اصلاح جنس زمین، و شکستن این طبقه با اسبابهای دستی یا ماشینهای مخصوص، از مضار آن جلوگیری میکنند.

سلیتر[10]، **سمیوئل** (samyuəl sleytər)، ۱۷۶۸–۱۸۳۵، از پیشروان صنعت نساجی در کشمت؛ مت انگلستان. ماشین ریسندگی ر. آرکرایت را بیاری حافظه ساخت. چند کارخانه‌ی نساجی تأسیس کرد.

سلیج (solij)، ده (جم ۲٬۲۲۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهمنشیر، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، ح ۴ کیلومتری ل آبادان، کنار رود بهمنشیر.

سلیخه: ← دارچین.

سلیگمن[11]، **ادوین رابرت اندرسن** (edwin rābərt andərsən seligmən)، ۱۸۶۱–۱۹۳۹، اقتصاددان امریکائی؛ سرپرست دایرةالمعارف علوم اجتماعی.

سلیل الیرکات: ← شاباشیه.

سلیم I (salime)، معروف به **یاوز سلطان سلیم** (yāvoz) [= سختگیر، مهیب]، ۱۴۶۷–۱۵۲۰ (۸۷۲–۹۲۶ هق)، ۹مین سلطان (۱۵۱۲–۲۰، مطابق ۹۱۸–۹۲۶ هق) عثمانی؛ پسر و جانشین بایزید II. پدر را وادار به استعفا کرد، و برادران خود را بقتل رسانید، و به تخت نشست. با شاه

(1)Sloane (2)Slowacki (3)Slovaks (4)Slovakia (5)Slovenes (6)Slovenia (7)Solvay (8)Sluis; Sluys (9)L'Écluse (10)Slater (11)Seligman

اسماعیل I صفوی ـ بجهت اینکه یکی از برادران او، احمد، را یاری کرده بود، و مخصوصاً بجهت هراسی که از تشکیل یک دولت مقتدر شیعه داشت ـ به جنگ برخاست، و به آزار شیعیان در قلمرو دولت عثمانی قیام نمود (← ایران و عثمانی، جنگهای، ۱). ایرانیان در جنگ چالدران مغلوب شدند (۲ رجب ۹۲۰ هق، مطابق ۲۳ اوت ۱۵۱۴). خادم سنان پاشا را به صدارت اعظم برگزید، و او به جنگ علاءالدوله‌ی ذوالقدر رفت؛ ذوالقدر مغلوب و مقتول شد، و قلمرو وی (از جمله البستان و مرعش) بتصرف عثمانیها درآمد. بعداً عثمانیها دیاربکر را نیز گرفتند. قانصوه، سلطان مملوک مصر، که از فتوحات عثمانیها بیمناک شده بود، برای کومک به شاه اسماعیل و بازگرفتن مرعش، با لشکری عظیم عازم حلب برای جنگ با عثمانیها شد. سلطان سلیم سپاهیان مصر را در سوریه و مصر مغلوب کرد، و عاقبت فرمانروای بلامعارض مصر گردید. شریف مکه به اطاعت او درآمد، و در ذیحجه‌ی ۹۲۳ هق، کاروان حج که سلیم از دمشق به راه انداخته بود، برای نخستین بار، کسوه‌ی کعبه (نیز ← محمل) بعنوان هدیه‌ی سلطان عثمانی همراه داشت، و از این زمان ببعد، سلاطین عثمانی لقب خادم الحرمین الشریفین یافتند. از اشخاصی که به امر سلیم بعنوان گروگان به قسطنطنیه اعزام شدند، آخرین "خلیفه‌ی عباسی" در دربار ممالیک در قاهره بود، که متوکل نام داشت. بعضی از مورخین گویند که متوکل رسماً خلافت را به سلیم واگذاشت، ولی ظاهراً این خبر مجعول، و برای موجه قلمداد کردن ادعای سلاطین عثمانی است بر خلافت (نیز ← خلیفه). فتوحات سلطان سلیم در ممالک مسیحی تأثیری فراوان داشت. پاپ لئوی X در صدد برآمد که امپراطور امپراطوری مقدس روم و سلاطین انگلستان و فرانسه را به جنگ با ترکان عثمانی تحریک کند، ولی توفیق نیافت. سلیم در حالی که مقدمات تسخیر جزیره‌ی رودس را فراهم میکرد ناگهان درگذشت، و پسرش سلیمان جانشین او شد (← سلیمان قانونی).

سلیم فرمانروائی خودرأی و خونخوار بود. بسبب کشتارها و اعدامهائی که به امر وی روی داد، به یاوز معروف شد. ولی سازمان‌دهنده‌ای لایق بود، و در دوره‌ی او امپراطوری عثمانی اقتدار فراوان یافت. سلیم شعر نیز میگفت. دیوانش که تماماً به فارسی است در ۱۳۰۶ هق در قسطنطنیه، و سپس در ۱۹۰۴ در برلین به امر ویلهلم II به چاپ رسید.

سلیم II (salime)، ۱۵۲۴–۷۴ (۹۳۰–۹۸۲ هق)، ۱۱مین سلطان (۱۵۶۶–۷۴، مطابق ۹۷۴–۹۸۲ هق) عثمانی؛ پسر سلطان سلیمان قانونی و خرم سلطان. مادرش میخواست که بایزید، برادر سلیم، جانشین پدر شود. پس از وفات خرم سلطان، کشمکش بین دو برادر بالا گرفت، و عاقبت بایزید مغلوب شد (۱۵۵۹) و به دربار شاه طهماسب I صفوی پناه برد، ولی وی نامردانه بایزید و چهار پسرش را تسلیم سلیم نمود، و بایزید بقتل رسید. سلیم پس از پدر به سلطنت نشست. در دوران او، امور ملک در دست صدر اعظمش صوقللی محمد (soqolli) بود، و سلطان وقت خود را به عیش و عشرت و میگساری میگذرانید. اگرچه عثمانیها قبرس را از ونیز و تونس را از اسپانیا گرفتند، نخستین ضربه‌ی جدی بر پیکر امپراطوری عثمانی ـ یعنی شکست دریائی لپانتو (۱۵۷۱) ـ در عهد او واقع شد. بعلاوه، در دوره‌ی او رشا و ارتشا و فساد در همه‌ی طبقات جامعه رسوخ کرد. معروفترین بنای عهد وی مسجد سلیمیه است در ادرنه، که بوسیله‌ی سنان معمار ساخته شد. پس از وی مراد III به سلطنت نشست.

سلیم III (salime)، ۱۷۶۱–۱۸۰۸ (۱۱۷۵–۱۲۲۳ هق)، ۲۸مین سلطان (۱۷۸۹–۱۸۰۷، مطابق ۱۲۰۳–۲۲ هق) عثمانی؛ پسر سلطان مصطفی III و جانشین سلطان عبدالحمید I. مشخصات دوره‌ی او از یک طرف جنگهای خانه‌برانداز بر ضد دولتهای اروپائی است، و شورشهای داخلی، که جملگی حاکی از ضعف امپراطوری عثمانی است، و از طرف دیگر مساعی او و گروهی از روشنفکران برای اصلاح سازمانهای کهنه و مندرس امپراطوری عثمانی.

سلیم در دومین جنگ روس و عثمانی چند بار بسختی شکست خورد، و بموجب پیمان صلح یاسی (۱۷۹۲)، اراضی پهناوری از دست دولت عثمانی خارج شد. بلافاصله، سلیم در صدد تجدید نیروی دریائی خود و درآوردن آن به وضع اروپائی، اصلاح ارتش، و درهم شکستن ینی‌چری برآمد. در ۱۷۹۸، در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، به دومین اتحادیه‌ی ضد فرانسه پیوست. ناپلئون بوناپارت، پس از تصرف مصر، به سوریه لشکر کشید (۱۷۹۹)؛ عثمانیها یافا را از دست دادند، ولی در عکا مقاومت و ناپلئون را واداز به عقبنشینی کردند. در ۱۸۰۱ فرانسویها از مصر خارج شدند، و این سرزمین به سلطان عثمانی بازگشت. در ۱۸۰۴ سربها به سرکردگی کارآژرژ سر به شورش برداشتند. در ۱۸۰۶ جنگهای روس و عثمانی تجدید شد. ینی‌چری و محافظه‌کاران، که با اصلاحات سلطان مخالف بودند، شورش کردند؛ سلیم خلع شد، و به زندان افتاد (۱۸۰۷)، و شورشیان مصطفی IV را به سلطنت نشاندند، ولی سپاهیانی که به سلیم وفادار بودند عازم قسطنطنیه شدند تا دگر بار او را به سلطنت بنشانند، اما مقارن ورود آنها به قسطنطنیه، مصطفی اجازه‌ی اعدام سلیم و برادر کوچکتر خود محمود را صادر کرد، و سلیم را خفه کردند، اما سپاهیان محمود را از محل اختفایش بیرون آوردند، و به سلطنت نشاندند. در سلطنت سلیم III، مصر تحت رهبری محمد علی پاشا و آلبانی تحت رهبری علی پاشا عملا استقلال یافتند.

سلیم ابن منصور (solayme 'bne mansur)، قبیله‌ی بزرگ عرب از گروه قیس ابن عیلان، از عربهای عدنانی. این قبیله در اواسط قرن ۶م بم در تاریخ پدید میآید. سرزمین آنها از ل مجاور مدینه، از چ متصل به مکه، و از ش مجاور سرزمین قبایل غطفان، هوازن، و هلال (جملگی از قیس ابن عیلان) بود، و با یهودیان مدینه روابط نزدیک، و با مردم مکه نیز منافع مشترک داشتند. بهمین جهت، در آغاز ظهور اسلام نسبت به محمد ص خصومت میورزیدند، اما پس از مشاهده‌ی پیشرفت اسلام بدین مذهب گرویدند، و در سال ۸ هق در فتح مکه و سپس در غزوه‌ی حنین شرکت کردند. در اختلافاتی که در دوره‌ی خلافت عثمان پیش آمد جانب او را گرفتند، و بهمین جهت، مورد عنایت معاویه بودند. در سال ۱۰۹ هق گروهی از آنان به مصر رفتند. در ۲۳۰ هق، همراه با قبیله‌ی هلال، مدینه را تاراج کردند، ولی سخت سرکوبی شدند. در دوره‌ی خلفای فاطمی مصر، جانب قرامطه را داشتند، و کاروانهای حج را مورد حمله قرار میدادند. در ۴۴۴ هق، مستنصر خلیفه‌ی فاطمی برای اینکه از شر آنها فارغ شود آنها را به همراهی هلال به فتح افریقای شمالی فرستاد.

سلیمان (soleymān)، اسم عبری‌الاصل برای مرد. بعضی از اعلام اروپائی معادل آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Salomón	سالومون (sālomon)
آلمانی	Salomo	زالومو (zālomo)
انگلیسی	Solomon	سالومن (sāloman)
ایتالیائی	Salomone	سالومونه (sālomone)
پرتغالی	Salomão	سالومائو (sālomão)
فرانسوی	Salomon	سالومون (sālomoN)

سلیمان [سلیمان ابن داود]، فت ح ۹۳۲ قم، شاه (ح ۹۷۲–ح ۹۳۲ قم) عبرانیان قدیم، پسر و جانشین داود. مادرش بتشبع بود. دوران سلطنت او قرین صلح و آرامش کامل و عقد اتحاد با دولتهای خارجه (مخصوصاً مصر و فنیقیه. نیز ← حیرام) بود. برای بسط تجارت شهرهای متعدد بنا نهاد، و کوره‌های ذوب مس در ل نقب تأسیس نمود. هر قدر سنش بیشتر میشد بر استبدادش می‌افزود. و عاقبت مردم اسرائیل شمالی ازو نفرت یافتند، و این امر منجر به شورش یربعام I گردید. سلیمان نخستین معبد عبرانیان را در اورشلیم بنا نهاد. سلیمان حرمسرای وسیعی داشت.

سلیمان به خردمندی معروفست، و از این لحاظ در مشرق‌زمین موضوع افسانه‌ها بوده است. چند قسمت از کتاب عهد عتیق به او منسوب است، امثال سلیمان، سفر جامعه، حکمت سلیمان، و غزلهای سلیمان. در میان کتابهای عهدین غیر قانونی، مزامیر سلیمان را به او نسبت داده‌اند.

سلیمان، بسبب ذکر نام وی در قرآن، در نزد مسلمانان مشهور است، و در روایات اسلامی در باب او و زوجه‌اش بلقیس داستانها آمده است. پیغمبری را از داود به ارث برد، و خداوند اسرار بسیاری از علوم و فنون غریبه و زبان حشرات و طیور را به وی آموخت، و سپاهی از جن و انس تحت فرمانش قرار داد، و بدینگونه، وی دیوهای متمرد را در بند کشید، و بناهای عظیم برپا کرد. بعضی از افسانه‌های مربوط به او با افسانه‌های مربوط به جمشید، شاه داستانی ایران، مخلوط شده است. نیز ← سبا.

سلیمان I، سلطان عثمانی: ← سلیمان قانونی.

سلیمان II (soleymāne)، ۱۶۴۲–۹۱ (۱۰۵۲–۱۱۰۲ هق)، ۲۰مین سلطان (۱۶۸۷–۹۱، مطابق ۱۰۹۹–۱۱۰۲ هق) عثمانی؛ پسر سلطان ابراهیم و برادر و جانشین سلطان محمد IV. از هنگام جلوس محمد، با برادر خود احمد در کاخ سلطنتی محبوس بود. پس از خلع محمد، بیاری مصطفی پاشا کوپریلی به سلطنت نشست. وی مردی باعزم و جنگجو ولی علیل المزاج بود. کمی بعد از جلوس وی، لشکریان یاغی که از مجارستان بازگشته بودند به پایتخت تاختند، و تعدی بسیار

کردند، که در ضمن آن صدر اعظم جدید، سیاوش پاشا، بقتل رسید (۱۶۸۸). عاقبت مردم شهر بپا خاستند، و آرامش را برقرار کردند. در ضمن کشمکشهای داخلی، ترکان عثمانی در مجارستان و دالماسی شکست خوردند. سرانجام با انتخاب مصطفی پاشا به صدارت اعظم، وضع تا حدی رو به بهبود نهاد، و در اواخر سال ۱۶۹۰ ترکان بلگراد را بازگرفتند.

سلیمان، امثال: ← امثال سلیمان.

سلیمان[1]، جزایر (soleymān)، انگلا **(جزایر) سالومن** (sāloman)، مجمع‌الجزایری (۳۹°000 کمه، جه ح 160°000) در قکهٔ غربی، جزء ملانزی، واقع در ش گینه‌ی جدید و ل‌ش استرالیا. بیشتر جزایر کوهستانی و دارای جنگلهای انبوه است. اقلیم آنها داغ و مرطوب میباشد. محصول تجارتی عمده کوپرا است. سکنه‌ی بومی ملانزیائی و پولینزیائی هستند.

جزایر سلیمان از جنبه‌ی اداری به دو دسته‌ی شمالی و جنوبی منقسم میشود. جزایر شمالی مشتمل بر بوگنویل (بزرگترین تمام جزایر سلیمان)، بوکا، و جزایر مجاور است، و از جنبه‌ی اداری جزئی از ← سرزمین گینه‌ی جدید و تحت قیمومت استرالیا میباشد. جزایر جنوبی تحت الحمایه‌ی بریتانیا است (مساحت تحت الحمایه 29°000 کمه؛ جه ح 113°500)، و مشتمل است بر جزایر **گوادالکانال**، سان کریستوبال (sān kristo-bāl)، جورجیای جدید، سانتا کروز (sāntā kruz)، شوازول (šuāzēl)، سانتا ایزابل (sāntā izābel)، مالیتا (māleytā)، و غیره میباشد.

کشف جزایر سلیمان بوسیله‌ی اسپانیائیها آغاز شد (۱۵۶۷). در قرن ۱۹م مبلغین مسیحی، و مخصوصاً سوداگرانی که کارگر ارزان برای مزارع نیشکر فیجی و کوینزلند (استرالیا) میخواستند، رو به جزایر آوردند. در ۱۸۸۵ شرکت گینه‌ی جدید آلمان مدعی مالکیت جزایر شمالی شد؛ در ۱۸۹۳ بریتانیای کبیر عده‌ای از جزایر جنوبی را تحت الحمایه ساخت، و در ۱۸۹۸–۹۹ جزایر سانتا کروز و آتولهای مجاور را به آنها منضم کرد، و در ۱۹۰۰ شوازول و سانتا ایزابل و غیره بموجب پیمانی از آلمان به بریتانیا منتقل گردید، ولی بوکا و بوگنویل جزء گینه‌ی جدید آلمان باقی ماند. پس از جه ح I جزایر شمالی تحت قیمومت استرالیا قرار داده شد. جزایر جنوبی در ۱۹۴۲–۴۳ میدان جنگهای خونینی بین کشتی و ژاپن بود.

سلیمان، دریای، قسمت شمالی دریای مرجان، که از غ به گینه‌ی جدید، از لغ به نیو بریتن، و از ش به جزایر سلیمان محدود است.

سلیمان، غزلهای: ← غزلهای سلیمان.

سلیمان، کوههای، رشته‌کوه پاکستان غربی، که بطول ح ۴۵۰ کمه در امتداد مرز بلوچستان و پنجاب ممتد است. پهنایش ح ۶۵ کم است، و رود گومل (gomal) در نزدیک انتهای شمالی آن آنرا قطع میکند. در ل، دو قله‌ی توأمان دارد که به تخت سلیمان معروفست، و ارتفاع آنها ۳°۴۴۱ متر و ۳°۳۷۷ متر است.

سلیمان، مولای ابوالربیع (mōlāy abo'r.rabi' soleymān)، فت ۱۲۳۸ هق، سلطان (۱۲۰۶–۳۸ هق، مطابق ۱۷۹۲–۱۸۲۲ بم) علوی مراکش؛ پسر سلطان محمد ابن عبدالله. در آغاز گرفتار جنگ با سه برادرش بود، و سپس دوچار جنگ با قبایل طاغی گردید. سعی فراوان برای برقراری نظم و ترتیب در کارها مبذول نمود، و بدین منظور در اقطار قلمرو خود مسافرت میکرد. معذلک، در اواخر دوره‌ی وی، کشور دستخوش هرج و مرج واقعی بود. مردی پرهیزکار و عادل و خیراندیش بود.

سلیمان ابن اشعث: ← سجستانی، ابوداود.

سلیمان ابن داود، شاه عبرانیان: ← سلیمان.

سلیمان ابن داود (soleymāne 'bne dāvud)، قرن ۵م هق، از شاهزادگان مشهور سلسله‌ی سلاجقه، پسر چغری بیگ داود و برادرزاده‌ی طغرل بیگ. چون مادر او بعد از وفات داود به حبالهٔ طغرل درآمده بود، طغرل او را، که کودکی بود، به جانشینی توصیه کرد، اما الب ارسلان بیامد، و او را کنار کرد، و خود به سلطنت نشست.

سلیمان ابن صرد (soleymāne 'bne sorad)، فت ۶۵ هق، از صحابه‌ی پیغمبر و از سران و بزرگان عرب. در کوفه سکونت جست. در جنگهای جمل و صفین با علی ابن ابی طالب همراه بود. بعد از وفات (۶۰ هق) معاویه، به طرفداری از امام حسین ع برخاست، و از کسانی بود که امام را از حجاز به عراق دعوت نمودند، و از یاری او خودداری کردند. بعد از شهادت حسین، به خونخواهی او برخاست، و در رأس توابین قرار گرفت، و با عبیدالله ابن زیاد چند جنگ نمود، و عاقبت به قتل رسید.

سلیمان ابن عبدالله، فت ۲۶۵ هق، از رؤسا و امرای خاندان طاهریان در بغداد؛ پسر عبدالله ابن طاهر.

سلیمان ابن عبدالملک (soleymāne 'bne abdo'l.malek)، فت صفر ۹۹ هق، ۷مین خلیفه‌ی (جمادی الثانی ۹۶–صفر ۹۹ هق) اموی، برادر و جانشین ولید ابن عبدالملک. ولید در اواخر خلافت خود با موافقت حجاج ابن یوسف و قتیبة ابن مسلم باهلی خیال داشت که پسر خود عبدالعزیز را جانشین خود سازد، اما پیش از اقدام به این کار درگذشت، و سلیمان به خلافت نشست، و دست گماشتگان حجاج را از کار کوتاه کرد، و یزید ابن مهلب را که از دشمنان حجاج بود حکومت عراق و سپس حکومت خراسان داد. سلیمان شهر رمله را در فلسطین مقر خلافت قرار داد. خلیفه‌ای عاقل و زیرک و فصیح و جهانجوی بود. در دوره‌ی او جنگ با روم شرقی (بیزانس) ادامه یافت؛ مسلمه (برادر خلیفه) پرگاموس و سارد را گرفت، و سپس مسلمانان به محاصره‌ی قسطنطنیه پرداختند. سلیمان در آخر عمر، به توصیه‌ی رجاء ابن حیوه، عمر ابن عبدالعزیز را به جانشینی خود انتخاب کرد. سلیمان در دابق درگذشت.

سلیمان ابن قتلمش: ← سلیمانشاه I.

سلیمان ابن محمد، شاه سلجوقی: ← سلیمانشاه سلجوقی.

سلیمان ابن مخلد: ← موریانی.

سلیمان ابن وهب (soleymāne 'bne vahb)، فت ۲۷۲ هق، از وزرای عهد عباسی. اصلا از خانواده‌ای مسیحی بود. پدرش در خدمت جعفر برمکی و سپس فضل ابن سهل بود، و پس از وفات سهل، حکومت فارس و کرمان یافت. سلیمان در ۱۴ سالگی از دبیران مأمون خلیفه شد. در خلافت مهتدی و معتمد وزارت یافت، ولی در ۲۶۹ هق معزول شد، و در حبس درگذشت. سلیمان در ادب عربی مایه‌ی قوی داشت، و رسائل و اشعاری بلیغ انشاء کرد. او و برادرش، حسن ابن وهب، از رجال و بزرگان عصر خویش بوده‌اند، و شعرای بسیاری آنها را مدح گفته‌اند.

سلیمان ابن یسار، از فقهای سبعه.

سلیمان تاجر (soleymāne tājer)، جهانگرد و تاجر مسلمان، که در ح ۲۳۷ هق (۸۵۱ بم) از بندر سیراف، واقع بر خلیج فارس، از راه دریا به چین سفر کرده است. در این سفر از سیراف به مسقط، و از مسقط تا کیلون (بر ساحل مالابار)، و از آنجا از راه تنگه‌ی پالک (بین سیلان و هند) به جزیره‌ی لانگابالوس (lāngābālus) از جزایر نیکوبار، و از آنجا به مالزی، و از آنجا به مصب رودخانه‌ی سایگون، و از آنجا به خانفو یا کانتون رفته است. این سفر در ح ۵ ماه طول کشیده است. گزارش سفر سلیمان تاجر، با ملاحظات ابوزید حسن سیرافی، در ح ۳۰۴ هق (۹۱۶ بم) تدوین شده است، و نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود میباشد. این کتاب از لحاظ تاریخ تمدن و مخصوصاً روابط تجارتی بین چین و عالم اسلام شایان توجه است. کتاب بنام سلسلة التواریخ در ۱۸۱۱ بوسیله‌ی ل. م. لانگلس در پاریس چاپ شده است، و ژ. ت. رنو آن را در سال ۱۸۴۵ به فرانسوی ترجمه کرده است. گابریل فران[2] (gābriel ferāN) در سال ۱۹۲۲ ترجمه‌ی دیگری از این کتاب به زبان فرانسوی منتشر ساخته است.

سلیمان جنابی: ← سلیمان قرمطی.

سلیمان چلبی، امیر (amir soleymāne calabi)، فت ۸۱۳ هق (۱۴۱۱ بم)، شاهزاده‌ی ترک؛ پسر بایزید I. در ۱۴۰۳ در قسمت اروپائی خاک عثمانی به استقلال به حکومت نشست، و ادرنه را کرسی خود قرار داد، و با امپراطور بیزانس و دولت ونیز موافقتنامه‌هائی منعقد کرد. از ۱۴۰۶ در آناطولی گرفتار جنگ با برادر خود محمد چلبی و در عثمانی اروپائی گرفتار برادر دیگرش موسی چلبی گردید. عاقبت طرفدارانش او را رها کردند، و بقتل رسید، و دو سال بعد سلطان محمد I به سلطنت نشست. اگرچه مدت ۷ سال در قسمت اروپائی خاک عثمانی فرمانروائی کرد، در شمار سلاطین عثمانی نمیآید.

سلیمان خان اول: ← سلیمان قانونی.

سلیمان خان مغول (soleymān xāne moqol)، پادشاه (ح ۷۳۹–۷۴۴ هق) سلسله‌ی ایلخانیان مغول؛ نبیره‌ی هولاکو خان. امیر شیخ حسن چوپانی وی را به سلطنت برداشت، و ساتی بگ را که در نزد او بود به عقد وی درآورد. پس از آن شیخ حسن چوپانی و سلیمان خان با امیر شیخ حسن ایلکانی و جهان تیمور جنگ کردند، و آنها را شکست دادند. سلیمان خان از سلطنت جز نامی نداشت، و امور مملکت همه در دست شیخ حسن چوپانی بود. بعد از کشته شدن (۷۴۴ هق) شیخ حسن چوپانی، برادرش ملک اشرف چوپانی به آذربایجان آمد، و سلیمان خان متواری گشت.

---

(1)Solomon (2)Ferrand

سلیمانشاه I (soleymān.šāhe avval) [سلیمان ابن قتلمش ابن اسرائیل]، فت ۴۷۹ هق، از امرا و بزرگان سلجوقی و مؤسس سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر قتلمش. الب ارسلان، بعد از قتل قتلمش، به اشارت خواجه نظام‌الملک وی را سپهسالار شام کرد، و او در آنجا کتر و فتری داشت. ملکشاه سلجوقی هم ولایت شام و دیاربکر را بدو داد، و او نخست با خصومت امرای شام مواجه شد، و با آنها جنگ کرد. سلیمانشاه مخصوصاً بعد از واقعه‌ی ملازگرد، در بلاد آسیای صغیر کر و فری کرد، و قونیه و بعضی قلاع و بلاد دیگر را تسخیر نمود. چندی بعد انطاکیه را هم بنام ملکشاه فتح کرد (۴۷۷ هق)، و چون این شهر سالها بود که در دست روم بود، فتح آن مورد توجه بسیار واقع شد. بعد از چندی، سلیمان بجانب حلب رفت و آنجا را هم از دست والی سلجوقی آن گرفت؛ تتش با او به ستیز برخاست، و در نزدیک حلب او را شکست داد. درین میان، ملکشاه فرمان ولایت انطاکیه را بنام سلیمان فرستاد، اما چون سلیمان وفات یافته بود (گویند خود را مسموم کرده بود)، ولایت به نام پسرش شد. مع هذا، مملکت او منقسم و تجزیه گشت، و دولتی که او اساس آن را نهاد، بعد از مرگش یک چند گرفتار فترت شد. ← قلج ارسلان I.

سلیمانشاه II (soleymān.šāhe dovvom) [رکن الدین سلیمانشاه ابن قلج ارسلان]، فت ح ۶۰۰ هق، پادشاه (۵۹۶ یا ۵۹۷–ح ۶۰۰ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر قلج ارسلان II، وی با همدستی بعضی از برادران خود کیخسرو I، برادر خویش، را از مملکت براند، و قونیه را گرفت، و خود به سلطنت نشست، و از خلیفه لقب السلطان القاهر یافت. ارزن الروم را گرفت، و در ابخاز و گرجستان نیز به جنگ پرداخت، اما کاری از پیش نبرد، و شکست خورده به قونیه بازآمد. در قونیه مشغول تهیه و تدارک لشکر و تجدید حمله به گرجستان بود که وفات یافت. تاریخ وفاتش را ابن بی‌بی ۶۰۱ و تاریخ گزیده ۶۰۲ هق نوشته است. سلیمانشاه II دوستدار حکمت و ادب بود، و فلاسفه و حکما به درگاه او پناه میآوردند، و او از آنها حمایت میکرد. ظهیر فاریابی نیز اشعاری نزد او فرستاد و صله‌ها یافت.

سلیمانشاه ابن قلج ارسلان: ← سلیمانشاه II.

سلیمانشاه ایوائی (soleymān.šāhe ivā'i) [سلیمانشاه ابن پرچم ایوائی]، ملقب به **شهاب الدین**، فت ۶۵۶ هق، از رجال بزرگ اواخر دوره‌ی خلافت مستعصم. رئیس قبیله‌ی ایوه (iva) از قبایل ترکمان بود، و در کردستان حکومت داشت، و کرسی وی قلعه‌ی بهار بود (← بهارلو؛ بهار). در ۶۴۰ هق، حسام‌الدین خلیل لر را مقتول نمود. اما چندی بعد مورد حمله و تعقیب مغول واقع شد، ولی به یاری خلیفه، از حمله‌ی آنها، که ممکن بود منجر به سقوط بغداد شود، نجات یافت (۶۴۳ هق). عاقبت، در واقعه‌ی فتح بغداد بدست هولاکو خان مغول به قتل رسید، و بدرالدین مسعود لر، پسر حسام‌الدین خلیل، در حق اعقاب و احفاد او نیکی بسیار نمود. سلیمانشاه در اواخر عهد مستعصم یکی از بزرگترین ارکان دولت بود، و او و مجاهدالدین ایبک و مؤیدالدین محمد ابن علقمی وزیر سه شخص اول مملکت محسوب میشدند. سلیمانشاه اهل فضل و کمال بود، و شعر فارسی نیکو میگفت، و از علم نجوم هم بهره داشت.

سلیمانشاه سلجوقی (soleymān.šāhe saljuqi)، شهرت **معزالدین ابوالحارث سلیمان ابن محمد ابن ملکشاه**، فت ۵۵۶ هق، پادشاه (۵۵۵ هق) سلجوقی عراق. بر مسعود سلجوقی قیام کرد، اما بدست او اسیر و در قلعه‌ای محبوس شد. پس از جلوس **محمد II سلجوقی**، فرار کرد، و نزد عم خود سنجر رفت، و او وی را بنواخت، و یک چند اسم ولیعهدی خویش بر سر او گذاشت. بعد از فتنه‌ی غز و اسیر شدن سنجر، به خلیفه مقتفی پناهنده شد، و در ۵۵۱ هق به بغداد آمد، و خلیفه او را سلطان خواند. اما در همین سال خود و همدستش اتابک ایلدگز از **محمد II سلجوقی** شکست خوردند، و سلیمانشاه اسیر شد، و در موصل یک چند محترماً محبوس بود. بعد از وفات محمد، به پادشاهی نشست (۵۵۵ هق)، اما پادشاهی او دوام نیافت، و بسبب آنکه همواره اوقات به عشرت و شراب میگذاشت، کاری از پیش نبرد. امرا از او نومید شدند، و ملک ارسلان ابن طغرل را بسلطنت برداشتند (۵۵۵ هق). سلیمانشاه در قلعه‌ی علاءالدوله در همدان محبوس شد، و هم در آن حبس بسن ۴۵ سالگی وفات یافت، و گویند او را مسموم یا خفه کردند.

سلیمان I صفوی (soleymāne avvale safavi) یا **شاه سلیمان**، ۱۰۵۷–۱۱۰۵ هق، ۸مین پادشاه (۱۰۷۷ یا ۱۰۷۸–۱۱۰۵ هق) صفوی؛ پسر شاه عباس II صفوی. شاه عباس II دو پسر داشت؛ یکی صفی میرزا، از خادمه‌ای چرکسی، و دیگری حمزه میرزا (مت ۱۰۶۹ هق)، از زوجه‌ی گرجی شاه. صفی میرزا تا ۱۶ سالگی را در حرمسرا گذرانیده بود، و عاقبت هم به امر شاه عباس در یکی از قصور سلطنتی محبوس شد. پس از فوت شاه عباس، امرا بعد از مذاکرات و مشاجرات، صفی میرزا را به سلطنت برداشتند، و او را شاه صفی II و بعدها شاه سلیمان خواندند.

سلطنت سلیمان ۲۸ سال و کسری طول کشید، و سراسر آن در عشرت و آسایش و بیرحمی و سفاکی گذشت. در سالهای آخر، اکثر عمر او در اندرون حرمسرا میگذشت، و زنان و خواجگان بر بیشتر کارها مستولی بودند. در زمان او هلندیها جزیره‌ی قشم را تصرف کردند، و ازبکان در خراسان بنای تاخت و تاز نهادند. شاه سلیمان به حفظ جلال و شکوه و ترتیبات و تشریفات اهمیت تمام داد، و از سلطنت جز آن به چیزی نمی‌پرداخت. شیخ علی خان زنگنه وزارت او داشت، اما بی‌کفایتی و سبک‌مغزی شاه بدو مجال اقدام و اصلاح نمیداد. کار عمده‌ی شاه سلیمان تزیین و تعمیر گنبد آستانه‌ی رضوی و بنای مصلای شهر مشهد بود. از مسافرین خارجی معروف عصر وی شاردن و تاورنیه بوده‌اند. بعد از او سلطنت به شاه سلطان حسین صفوی رسید.

سلیمان II صفوی (soleymāne dovvome safavi) یا **شاه سلیمان ثانی** (sāni)، شهرت **میر سید محمد صفوی** (mir)، معروف به **سید محمد صدر** (sadr)، ۱۱۲۸–۱۱۷۷ هق، پادشاه چهل روزه‌ی صفوی؛ مت اصفهان، فرزند میرزا محمد داود ابن میرزا عبدالله و دخترزاده‌ی شاه سلیمان I صفوی بود، و بعدها دختر شاه سلطان حسین صفوی را به زنی گرفت. نادر شاه او را به تولیت آستان رضوی داشت. بعد از اینکه شاهرخ افشار در مشهد به سلطنت نشست، در صدد قتل سید محمد برآمد. عده‌ای از امرای خراسان (از جمله میر علم خان خزیمه) که از شاهرخ دل خوش نداشتند در ۲۰ محرم ۱۱۶۳ هق سید محمد را به سلطنت برداشتند، و شاهرخ را فروگرفتند، و بدون اطلاع و رضایت میر سید محمد او را کور کردند. سید محمد در ۵ صفر ۱۱۶۳ هق رسماً به سلطنت جلوس کرد، و شاه سلیمان ثانی لقب یافت، و در همان روزهای اول سلطنت، عده‌ای از طرفداران خود را جهت تسخیر هرات فرستاد، و از مقر سلطنت دور نمود. بعلاوه، چون از کوری شاهرخ بدست امرا واقف گشت، به آنها سخت پرخاش نمود، و آنها را رنجانید. درین بین، عده‌ای از امرای جلایر و قرقلو که طرفدار شاهرخ بودند بر او بشوریدند، و او را گرفتند، و یوسف علی خان جلایر او را کور کرد، و امرا دیگر باره شاهرخ نابینا را به سلطنت برداشتند. میر سید محمد صفوی، پس از کور شدن، عزلت گزید و خانه‌نشین شد، تا آنکه در مشهد وفات یافت، و در روضه‌ی رضوی مدفون گشت.

شاه سلیمان II، پس از اینکه کور شد، از ترس اینکه مبادا به پسران بزرگش، سلطان داود میرزا و سلطان علی میرزا، از طرف دشمنان صدمه‌ای برسد، آنها را محرمانه به عتبات فرستاد، و بعد از یک سال به آنها نوشت که از راه دریا خود را به هند برسانند و در پناه عالمگیر II، پادشاه (۱۱۶۷–۷۳ هق) تیموری هند قرار گیرند. داود بدانجا رفت، ولی اوضاع سلطنت عالمگیر را آشفته دید، و لهذا به بنگاله رفت، و نزد حاکم آنجا به احترام میزیست، و برادرش نیز در آنجا بدو پیوست. داود در ۱۲۰۴ هق در مرشدآباد بنگاله و علی در ۱۱۸۸ هق نیز در بنگاله وفات یافت. پسر سلطان داود میرزا، نامش میرزا محمد خلیل یا سلطان خلیل میرزا (فت ح ۱۲۲۰ هق)، مؤلف کتاب مجمع التواریخ است.

سلیمان قانونی (soleymāne qānuni) یا **سلیمان I** یا **سلیمان خان اول**، ۱۴۹۴–۱۵۶۶ (۹۰۰–۹۷۴ هق)، ۱۰مین و بزرگترین سلطان (۱۵۲۰–۶۶، مطابق ۹۲۶–۹۷۴ هق) عثمانی؛ پسر و جانشین سلطان سلیم I. سلیمان شخصاً در ۱۳ جنگ بزرگ (۱۰ در اروپا و ۳ در آسیا) شرکت داشت، و در دوره‌ی او امپراطوری عثمانی به اوج قدرت و اعتبار خود رسید. فتوحات پدر را در بالکان و در دریای مدیترانه ادامه داد؛ بلگراد را گرفت (۱۵۲۱)؛ شهسواران مهمان‌نواز را از رودس بیرون راند (۱۵۲۲). در ۱۵۲۳ ابراهیم پاشا را به صدارت اعظم منصوب کرد، و وی تا سال ۱۵۳۶ که بامر سلطان مقتول شد، خدمتگزار باوفای سلطان و در همه‌ی جنگها همراه وی بود. در ۱۵۲۶ سلیمان در موهاچ مجارها را مقهور نمود. در ۱۵۲۹ وین را بدون حصول نتیجه محاصره کرد، و پانوش زاپولیا (پانوش I مجارستان) را بر ضد امپراطور فردیناند I یاری نمود، و به سلطنت مجارستان شناخت. پس از وفات (۱۵۴۰) پانوش I و جلوس پانوش II بجای او، مجارستان را (جز ترانسیلوانی و منطقه‌ای که در دست فردیناند بود) ضمیمه‌ی امپراطوری عثمانی نمود. در ۱۵۳۶ رسماً با فرانسوای I فرانسه بر ضد خاندان هاپسبورگ

متحد شد، و این اتحاد تا بیش از ۳ قرن اساس سیاست خارجی دولت عثمانی بود. اگرچه ناوگان عثمانی تحت سرکردگی باربارُوسا دریای مدیترانه را به وحشت افکنده بود، بر روی هم سلیمان در جنگهای دریائی خود با امپراطور شارل V و دولت ونیز توفیقی نیافت. در ۱۵۳۵ تونس از دست او خارج شد و بدست شارل افتاد، و حمله‌ی ناوگان وی به مالت نیز دفع گردید (۱۵۶۵). در سال ۱۵۶۶ جنگ با مجارستان را از سر گرفت، ولی کمی بعد درگذشت. سلطان سلیم II جانشین او شد. برای لشکرکشیهای او به ایران ← ایران و عثمانی، جنگهای، ۱.

سلیمان محبوبه‌ای داشت بنام خرم سلطان (xorram)، که نزد مورخین اروپائی به روکسلانه (rokselāne) (صورت ترکی آن روقسلانه) معروفست. وی کنیزکی روسی‌الاصل بود. سلطان ازو سه پسر (از جمله سلیم. ← سلیم II) و یک دختر بنام مهرماه داشت. وی زنی کاردان و زیرک و بهمین جهت، تا هنگام مرگ (۱۵۵۸، مطابق ۹۶۵ هق)، مشاور سلطان بود، و سلطان نظر او را بکار میبست. اما خرم زنی دسیسه‌کار و فتنه‌انگیز بود، و در این راه از هیچ جنایتی باک نداشت، چنانکه در خلع و اعدام دو وزیر اعظم سلطان سلیمان، ابراهیم پاشا و احمد پاشا، سهیم بود، و به کوشش او بود که رستم پاشا، که مهرماه را به زنی باو داده بود، به وزارت اعظم رسید (۱۵۴۴، مطابق ۹۵۱ هق). تحریکات "حَرَم" در امور مملکت که بعضی از مورخین، در عین عظمت امپراطوری عثمانی در عهد سلیمان I، آنرا ریشه‌ی انحطاط آتیه‌ی امپراطوری دانسته‌اند-سالهای آخر عمر سلیمان را، مخصوصاً بسبب کشمکش بستگانش بر سر جانشینی، تاریک کرد. سلیمان از کنیزی دیگر فرزندی بنام مصطفی داشت، که پس ارشد او بود، و به امر پدرو بر حسب بعضی اقوال، به تحریک خرم سلطان-بقتل رسید (۱۵۵۳، مطابق ۹۶۰ هق). پس از وفات خرم، رقابت بین سلیم و بایزید بالا گرفت، و به قتل بایزید انجامید (← سلیم II).

دوره‌ی سلیمان I در تاریخ عثمانی اهمیتی خاص دارد، زیرا در این دوره امپراطوری عثمانی هم در اروپا و هم در عالم اسلام به مقام دولتی مقتدر رسید، که تأثیر آن در بسط سیاسی و فرهنگی دولت عثمانی در قرون بعد باقی ماند. تشکیلات مملکتی با تنظیم قوانینی برای اداره‌ی امور داخلی و ممالک متصرفی-که به مناسبت آنها سلیمان به قانونی ملقب شده است-سامان یافت. تمدن عثمانی در ادب و هنر کیفیت خاص خود را حاصل کرد. سلیمان خود با تخلص محبی (mohebbi) به فارسی و ترکی شعر میگفت و حامی شعرا و اهل ادب بود. مخصوصاً در زمینه‌ی معماری پیشرفتهای عمده حاصل آمد. از مساجد متعددی که در قسطنطنیه ساخت مخصوصاً سلیمانیه (که وی و سلیمان II و احمد I در آن مدفونند) و سلیمیه (به یادبود سلیم I) قابل ذکر است. از بناهای دیگر وی مقبره‌ی ابوحنیفه (بغداد) است و مسجدی که بر مقبره‌ی مولانا جلال‌الدین رومی در قونیه بنا نهاد. از رجال بزرگ عهد وی، علاوه بر ابراهیم پاشا و صوقللی محمد، سنان (معمار معروف) و باربارُوسا را میتوان نام برد.

سلیمان قرمطی (soleymāne qarmati) یا **سلیمان جنابی** (jannābi) [ابوطاهر سلیمان ابن حسن ابن بهرام جنابی]، فة ۳۳۲ هق، پیشوا و رهبر معروف قرامطه. نسبت وی به جنابه (← گناوه) است. در دوره‌ی خلافت مقتدر، بعد از پدرش، ابوسعید حسن ابن بهرام جنابی قرمطی، رهبری قرامطه یافت. در ۳۱۱ هق به بصره تاخت، و پس از قتل و اسیر کردن عده‌ای زن و بچه‌ی مسلمانان، به هجر بازگشت. از آنجا به مکه تاخت، و عده‌ی زیادی از حاجیان را کشته اموال آنها بگرفت. در ۳۱۵ هق، لشکر خلیفه را در نزدیک کوفه منلوب کرد، و شهر انبار را گرفت؛ قرامطه‌ی کوفه نیز بدو پیوستند، و بغداد سخت در خطر افتاد. در ۳۱۷ هق باز لشکر به مکه برد، و بسیاری از حاجیان را کشت، و حجر الاسود را به هجر فرستاد. پس از آن نیز تا زنده بود راه حج برای اهل عراق ناامن و غالباً بکلی مخوف و مسدود بود. وی در هجر به بیماری آبله وفات یافت.

سلیمان مهری (soleymāne mahri) [سلیمان ابن احمد ابن سلیمان مهری]، دریانورد عرب در قرون ۹م و 10م هق، و مؤلف ۵ رساله در باره‌ی دریانوردی، منسوب به مهره از قبایل عربستان جنوبی. از شرح حال او اطلاعی در دست نیست؛ سیدی علی، مترجم کتابهای او به ترکی، در کتاب محیط که بسال ۱۵۵۴ تألیف کرده است، از او بعنوان متوفی یاد میکند. تاریخ تألیف یکی از رساله‌های او سال ۱۵۱۱ (۹۱۶ یا ۹۱۷ هق) است. رساله‌های او در علم دریانوردی عبارتست از قلادة الشموس و استخراج قواعد الاسوس؛ تحفة الفحول فی تمهید الاصول؛ عمدة المهریه فی ضبط العلم البحریه؛ منهاج الفاخر فی علم البحر الزاخر؛ و شرح تحفة الفحول فی تمهید الاصول. این رساله‌ها در سال ۱۹۲۵ بوسیله‌ی گابریل فران[1] (gābriel ferāN) به فرانسوی ترجمه شده و با متن آنها (چاپ عکسی) در پاریس بچاپ رسیده است.

سلیمان‌نامه: ← زلالی خونساری.

سلیمان و بلقیس: ← زلالی خونساری.

سلیمانی، شاخه‌ای از مستعلویه، ← مستعلویه.

سلیمانیه (soleymāniyye)، شهر (جه ح 100°35')، کرسی ایالت سلیمانیه، لش عراق، نزدیک مرز ایران، در ناحیه‌ی کردستان، از پایگاههای نظامی. ایالت سلیمانیه (9°540 کمه؛ جه 299°978) از ش به ایران محدود است. ناحیه‌ی سلیمانیه از ایام باستانی شناخته بوده است. کوهی که، بر طبق حماسه‌ی بابلی، کشتی گیلگمش بر آن آرام گرفت، در این ناحیه بوده است. در ۸۸۰ قم آسورنصیرپال ناحیه را فتح کرد. از آثار دوره‌ی ساسانیان بناهای پایکولی را میتوان نام برد. در دوره‌ی اسلامی، در آغاز اوضاع این ناحیه بستگی به اوضاع شهرزور داشت. از اواخر قرن 11م تا ۱۲۶۷ هق امرای محلی ناحیه‌ی سلیمانیه بیش و کم خودمختاری داشتند. سپس این ناحیه تحت حکومت عمال دولت عثمانی قرار گرفت. در ح ۱۱۹۹ هق (۱۷۸۴)، ابراهیم پاشا شهر سلیمانیه را بنا نهاد. پس از جنگ I، سلیمانیه جزء مملکت جدید التأسیس عراق شد، ولی شورای جامعه‌ی ملل بعضی حقوق محلی برای کردهای این ناحیه مقرر کرد (دسامبر ۱۹۲۵).

سلیمانیه‌ای، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.

سلیم جواهری (salime javāheri)، کتابی فارسی، از داستانهای عامیانه‌ی ایران، که در طی آن، مردی زندانی، بنام سلیم یا سلیم واسطی، سرگذشت عجیب خود را برای حجاج ابن یوسف ثقفی باز میگوید، تا او را از ناراحتیهائی که در بیماری سخت پایان عمر خویش بدان دوچار شده است برهاند. سرگذشت سلیم شامل قصه‌های عجیب و خیالی است؛ از قبیل ازدواج با دختر پادشاه بوزینگان، سواری دادن به دوالپا، ازدواج با پریزادگان، گرفتار شدن به دست جادوگر آدمخوار، و امثال آنها. همچنین، بعضی حوادث در آن هست که حاکی از زندگی مسلمین در عهد جنگهای صلیبی است؛ مثل جهاد اهل حلب با رومیها و اسارت سلیم بدست نصاری. رویهم رفته، اصل حکایت از صبغه‌ی محیط داستانهای الف لیلة و لیله و سیرة عنتر و امثال آنها خالی نیست. بعضی مطالب آن-مثل داستان بیماری حجاج، قضیه‌ی کشته شدن سعید ابن جبیر، و فاصله‌ی عهد حجاج با دوره‌ی معاویه-مأخوذ از تاریخ است، و حتی بعضی اجزای آن-مانند داستان گرفتاری سلیم بدست دیو جادو، و کور کردن او با میخ آهنین تافته، و بازگشت به خانه در نزد زن و فرزندتا حد زیادی یادآور حکایات اولیس است. داستان سلیم مکرر چاپ شده است، و از جمله‌ی حکایاتی است که بین روستائیان و عوام طالب بسیار دارد. نهایت آنکه چاپهای جدید اخیر آن غالباً تحت تأثیر انشاء متداول روز درآمده و اسلوب قدیم خود را از دست داده‌اند.

سلیم خان قرخلوی افشار (salim xāne qerex-luye afšār)، قرن ۱۲م هق، از رؤسا و خوانین افشار. وی از منسوبان و صاحب‌منصبان دستگاه نادر بود، و نادر شاه وقتی یک چشم او را کور کرد. بعد از قتل نادر، وی به ابراهیم شاه افشار پیوست، و ابراهیم شاه او را به سرداری عراق نامزد نمود. سلیم خان در دفع کائید کلب علی، که در بروجرد عصیان کرده بود، و نیز در دفع حسین خان زنگنه‌ی حاج، که در کرمانشاه برخاسته بود، از خود تدبیر و رشادت نشان داد. بعد از شکست ابراهیم شاه و تسلط یاران شاهرخ افشار، وی به اصفهان رفت. در سال ۱۱۶۴ هق که علیمردان خان بختیاری و کریم خان زند اصفهان را فتح کردند، وی نزد ابوالفتح خان بختیاری بود. در سال ۱۱۶۵ هق، که کریم خان پس از دفع علیمردان خان به اصفهان رفت، از او بدگمان شد و چشم دیگرش را نیز کور کرد.

سلیم خان قوتولوی افشار (salim xāne qutu-luye afšār)، قرن ۱۲م هق، از امرا و سرکردگان خاندان افشار. وی وزیر اعظم و مشاور و مدبر و وکیل‌السلطنه‌ی ابراهیم شاه افشار بود، و ابراهیم شاه وی را اکرام بسیار میکرد، و عمو اغلی خطاب مینمود. بعد از شکست و اسارت ابراهیم شاه بدست لشکریان و هواخواهان شاهرخ افشار، وی (چنانکه مؤلف گیتی‌گشای گفته است) از جانب شاهرخ به سرداری عراق مأمور شد، و به اصفهان رفت. در هنگام حمله‌ی کریم خان زند و علیمردان خان بختیاری به اصفهان، وی به یاری ابوالفتح خان بختیاری برخاست. پس از آن از کریم خان

(1) Ferrand

شکست خورد و گریخت. در حدود ساوجبلاغ ری، از کشته شدن ابوالفتح خان بدست علیمردان خان مطلع شد، و وقتی کریم خان زند به عزم تنبیه علیمردان خان و به خونخواهی ابوالفتح خان به اصفهان میرفت، سلیم خان با لشکری که همراه داشت به او پیوست. اما پس از دفع علیمردان خان، کریم خان از او بدگمان شد و در اصفهان او را کور کرد (۱۱۶۵ هق).

سلین[1]، **لوئی فردینان** (lui ferdināN selin)، ۱۸۹۴–۱۹۶۱، نویسنده‌ی فرانسوی که اسم حقیقیش لوئی فردینان دتوش (detuš) بود. طبیب بود، و رمانهای شورانگیزش جنبه‌ی مردم‌گریزی دارد. از آن جمله است مسافرت به عمق ظلمت (۱۹۳۲) و مرگ تدریجی (۱۹۳۶). آثار متأخرش جنبه‌ی فاشیستی دارد.

سلیو یا گریت سلیو[2] (greyt sleyv)، رودی بطول حد 500 کم، در قسمت غربی کانادای مرکزی، بین دریاچه‌ی اثبسکا و دریاچه‌ی گریت سلیو، که به دریاچه‌ی اخیر میریزد.

سلیو، دریاچه‌ی بزرگ: ← گریت سلیو، دریاچه‌ی.

سم[3] (som)، پوست شاخی‌شده‌ی انتهای انگشتهای راسته‌ای از پستانداران، که به راسته‌ی سمداران (لتیر Ungulata) موسومست. سم در بعضی حیوانات (خوک، گوسفند، گاو) شکافته است، و در برخی (اسب، گورخر) پُر میباشد.

سم، در دفع آفات نباتی، ← حشره‌کش.

سم، علامت اختصاری سانتیمتر در این کتاب.

سم[4] (samm) یا **زهر** (zahr)، نام عمومی هر ماده‌ای که اگر بمقدار کافی داخل بدن شود، یا اثر شیمیائی خود، سبب آسیب یا عوارض کشنده می‌شود. بعضی از این مواد به مقدار جزئی کشنده هستند، و برخی به مقدار زیاد. اثر سم ممکن است موضعی یا سیستمی (مربوط به همه‌ی بدن) باشد. زهرها را به سه نوع محرک، اکال (akkāl) [= خورنده]، و سیستمی تقسیم میکنند. هر وقت ظن مسمومیتی باشد باید فوراً به پزشک مراجعه کرد، بقایای سم، و نیز هر گونه ظرفی را که سم در آن به کار برده شده است، باید محفوظ نگاه داشت، تا پزشک بتواند به آسانی نوع سم را تشخیص دهد. از کومکهای نخستین پیش از رسیدن پزشک اینست که اگر زهری بلعیده شده است بلافاصله چند گیلاس آب به مسموم بخورانند تا زهر رقیق گردد، و بیمار را با فرو بردن انگشت در گلو وادار به استفراغ کنند. در مورد سمهای محرک از استعمال مواد قی‌آور و مسهل باید احتراز شود. در مسمومیت با سمهای اکال حتی از تحریک استفراغ نیز باید اجتناب نمود. در مسمومیت با گازهای سمی، اگر تنفس ضعیف شود، باید بیمار را تنفس مصنوعی داد. نیز ← مسمومیت غذائی؛ قولنج سربی؛ مارگزیدگی؛ کومکهای نخستین.

سماءالدوله‌ی دیلمی (samā'o'd.döleye dey-lami) یا **سماءالدوله ابوالحسن**، پادشاه (حد ۴۱۲–۴۱۴ هق) سلسله‌ی آل بویه در همدان، پسر شمس‌الدوله‌ی دیلمی. بعد از وفات پدر به امارت نشست، اما دولت او دوامی نیافت، و علاءالدوله‌ی کاکویه او را معزول نمود، و همدان را ضمیمه‌ی مملکت خویش کرد.

سمائی مروزی (samā'ie marvazi)، شهرت **محمود ابن علی**، شاعر پارسی‌گوی عهد سلجوقی. وی ظاهراً معاصر سلطان سنجر (فت ۵۵۲ هق) بود، و با انوری ابیوردی مناسبات داشت. از آثار او جز ابیات و غزلیاتی چند که در تذکره‌ها (مانند لباب الالباب) آمده است مشهور نیست.

سمانس[5]، **یان کریستیان** (yān kristiān smāts)، ۱۸۷۰–۱۹۵۰، سیاستمدار و سرباز افریقای جنوبی. اصلا هلندی، ولی شارمند بریتانیا بود، و پس از حمله‌ی س ل. س. جیمسن به ترانسوال (← بوئرها، جنگ) ترک شارمندی بریتانیا گفت. همکاری بریتانیا و بوئرها را ضروری میدانست. او و ل. بوتا در تأسیس (۱۹۱۰) اتحادیه‌ی افریقای جنوبی نقش عمده‌ای داشتند. در تمام دوره‌ی دولت بوتا بر سر کار بود. معاهده‌ی ورسای را امضا کرد (۱۹۱۹)، ولی تحمیلات آنرا نسبت به آلمان ظالمانه میدانست. طرفدار جامعه‌ی ملل بود. در ۱۹۱۴–۲۴ نخست‌وزیر اتحادیه‌ی افریقای جنوبی بود. در جنگ II نیز نخست‌وزیر شد، و در شورای جنگی بریتانیا مقام شامخی داشت. در سر و سامان دادن به سازمان ملل متحد کوشید.

سمارانگ[6] (semārāng)، شهر (جم ۱۵۳°۵۰۳)، ل جاوه، اندونزی، کنار دریای جاوه پس مصب رود سمارانگ. بندری عمده و از مراکز بزرگ تجارتی جاوه است. صادراتش توتون، شکر، کائوچو، و قهوه است. کارگاههای نساجی و کشتی‌سازی دارد.

سماع (samā')، در نزد صوفیه، شرکت دسته‌جمعی در مجالس غنا و قوالی (qavvāli) [= خواندن ترانه و قول به صدای کشیده]. سماع را غالب صوفیه مباح میدانند، در صورتیکه متشرعه غالباً آن را لغو و ناروا میشمرند. اقوال فقها از سنی و شیعه درین باب مختلف است. از جمله، بعضی آن را در صورتیکه مشتمل بر فحش و هجو نباشد تجویز میکنند، و بعضی آن را مکروه بلکه حرام دانسته‌اند. کسانی که قائل به اباحه‌ی غنا شده‌اند اعم از صوفیه یا فقها غالباً تصریح کرده‌اند که سماع در صورتیکه همراه با محرمات شرعی نباشد جایز است، در غیر این صورت البته جایز نیست. غزالی در احیاء العلوم به تفصیل در باب سماع سخن گفته است، و دلایل راجع به اباحه و حرمت را ذکر کرده است، اما خود جانب اباحه‌ی آن را ترجیح داده است، در صورتیکه ابوالفرج ابن الجوزی I در تلبیس ابلیس، ضمن نقل اخبار متعارض درین باب، جنبه‌ی تحریم را ترجیح داده است. صوفیه حتی با قبول این امر که سماع در عهد پیغمبر و صحابه نبوده است، و ازین رو بدعت است آن را بسبب آنکه مزاحم هیچ سنتی نیست جایز میدانند، و حتی برای آن فوائدی نیز قائلند، چنانکه آن را در رفع ملال اهل ریاضت و کومک به گشایش روحی آنان بسیار مؤثر و مفید میدانند. مع هذا، ترتیباتی که در مجالس بعضی از صوفیه در باب سماع متداول بوده است (مثل حضور امردان و اقدام به رقص و حال و خرقه‌اندازی و امثال آنها) همواره مورد انکار صوفیه‌ی معتدل بوده است. مولویه برای سماع اهمیت بسیار قائل بوده‌اند، و از خود و مولانا جلال‌الدین رومی درین باب حکایات و اقوال جالب نقل کرده‌اند. صوفیه در باب سماع آداب و ترتیبات خاص داشته‌اند، و رعایت این آداب و اجتناب از هر گونه افراط بی‌رویه را درین باب توصیه میکرده‌اند.

سماع طبیعی (samā'e tabi'i) یا **سمع الکیان** (sam'o 'l.kiān)، عنوان قسمتی از حکمت طبیعی که از امور عامه‌ی طبیعی، یعنی آنچه همه‌ی اجسام طبیعی در آنها اشتراک دارند (مانند ماده و صورت، حرکت، طبیعت، و غیره)، بحث میکند. یونانیان این قسمت از آثار ارسطو را فوسیکه آکروآسیس (fusike ākroāsis) میخواندند، که بمعنی "دروس شفاهی حکمت طبیعی" است، و این اصطلاح را که لااقل از زمان سیمپلیکیوس (قرن ۶م ب‌م) سابقه دارد، مترجمین اسلامی به سماع طبیعی ترجمه کرده‌اند. حکمای اسلامی وجه تسمیه‌ی آنرا بدین مناسبت گفته‌اند که مطالب این قسمت اول چیزی است که محصل حکمت طبیعی استماع میکند. اما حقیقت اینست که اصطلاح آکروآسیس را یونانیان به درسهای علمی استدلالی که ارسطو صبحها برای محصلین مستعد میگفت اطلاق کرده اند، که در آنها مباحثه نبود بلکه محصلین فقط گفته‌های استاد را استماع میکردند، بر خلاف درسهای عصرها که درس عمومی بود، و در آنها گفتگو و مباحثه در میان بود، و اشخاص متفرقه هم در آن مباحثه‌ها داخل میشدند.

سمافور[7] (semāfor؛ از فنس)، وسیله‌ای برای ارسال پیامها بوسیله‌ی دادن علامتهای قابل رؤیت. سمافور دریائی، که هنگام روز بین کشتیها یا میان کشتی و ساحل بکار میرود، اساساً تیری است که در بالای آن دو بازوی مفصلی قرار دارد، و این بازوها را بوسیله‌ی دو اهرم میتوان به اوضاع مختلف قرار داد. هر وضعی از دو بازو نماینده‌ی یکی از حروف الفبا یا یکی از اعداد است. شب هنگام بازوها را با چراغ روشن میکنند. در پیام‌رسانی سمافوری نظامی (و نیز در پیشاهنگی)، افراد از دو بازوی خود، با در دست گرفتن دو پرچم یا بدون آن، استفاده میکنند. در سمافور راه آهن یک بازو بیشتر بکار نمیرود، وضع افقی علامت "ایست" است، وضع قائم علامت باز بودن راه، و وضع مایل نشانه‌ی آن است که لوکوموتیو میتواند به جلو برود، ولی باید منتظر فرمان ایست باشد.

سماق (somāq)، نام درخت یا درختچه‌هائی از نوع روس (*Rhus*). **سماق ترش** (*R. coriaria*) دارای برگهای مرکب است، که در پائیز قرمز میشوند، و خوشه‌گلهای سفید بهم‌فشرده دارد. ارتفاعش از ۴ تا ۵ متر است. میوه‌ی آن (موسوم به سماق) قرمز رنگ و دارای پوست ترش است، و قابض میباشد، و گرد آنرا در خوراک بعنوان ترشی مصرف میکنند. برگ سماق ترش بعنوان تب‌بر بکار میرود، و از کلیه‌ی قسمتهای آن، بسبب وجود تانن (← مازو) در آنها، در دباغی استفاده میشود. **سماق پَر** یا **درخت پر** یا **گُل پر** (*R. cotinus*) زینتی و چندساله است، و دارای برگهای منفرد میباشد، و گلهای سترون بسیار بر روی شاخه‌ها. ارتفاعش از ۲ تا ۵ متر است. پوست آن، بسبب دارا بودن تانن، قابض است، و در بعضی

(۱)Céline (۲)Great Slave (۳)hoof (۴)poison (۵)Smuts (۶)Semarang (۷)semaphore

نقاط بعنوان تب‌بر، و نیز برای رنگ کردن چرم بکار میرود. سماق سمی همان پیچک سمی است.
سماق (somāq)، دهستان (جم ح ۴٬۲۰۰؟)، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، در ناحیه‌ی چغنی؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی. کشکان‌رود از آن میگذرد. مرکزش، **سماق**، در ۱۳ کیلومتری لغ سراب دوره است.
سماق، سنگ: ← سنگ سماق.
سماک اعزل[1] (semāke a'zal)، در نجوم، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی سنبله، از قدر اول؛ و نیز ۱۴مین منزل از منازل قمر، که ستاره‌ی مذکور علامت آنست. اهمیت ستاره‌ی سماک اعزل از آنجاست که ظاهراً این ستاره بود که ابرخس را به کشف تقدیم اعتدالین رهنمون گردید.
سماک رامح[2] (semāke rāmeh)، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی عواء. قطرش ح ۲۷ برابر قطر خورشید است.
سمالاند[3] (smāland)، ایالت تاریخی قسمت جنوبی سوئد. ایالات کنونی یونکوپینگ و کالمار در آن واقع است.
سمالتین[4] (smāltin؛ فنس)، کانیی به رنگ قلع یا خاکستری فولادی، که ترکیبی از کوبالت و ارسنیک است. از کانه‌های عمده‌ی کوبالت میباشد.
سم السمک، گیاه: ← ماهی زهره.
سماله، ده، شوشتر: ← عقیلی.
سمام (somām)، دهستان (جم ح ۵٬۰۰۰؟)، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۲۴ (؟) آبادی. چاک‌رود از آن میگذرد. از ج کوه‌های البرز آنرا از رودبار قزوین جدا میکنند. مرکزش، امام (جم ۴۰۳ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۵۰ کیلومتری جغ رودسر است. محصول عمده‌اش گردو و فندق است. در ۵۰۰ متری لش آن برجی به ارتفاع ۷ متر بر فراز تپه‌ای قرار دارد. از آبادیهای دیگر دهستان شهرسمام است.
سمانتیک[5] (semāntik؛ از فنس)، در زبانشناسی، علم رابطه‌ی بین کلمات و معانی. سمانتیک در زبانشناسی در ح ۱۸۲۵ در فرانسه و آلمان آغاز گردید. نخستین آثاری که بکلی به سمانتیک پرداخته‌اند عبارتند از کتاب زندگی کلمات از لحاظ معانی آنها (۱۸۸۷)، از آرسن دارمستتر (ārsen dārmesteter) (۱۸۴۶–۸۸؛ عالم فرانسوی فقه اللغه، و برادر ژام دارمستتر، مستشرق معروف)، و کتاب مطالعه‌ای در سمانتیک (۱۸۹۷)، از میشل برئال (mišel breāl) (۱۸۳۲–۱۹۱۵؛ زبانشناس فرانسوی). امروز سمانتیک بخش مهمی از علم زبانشناسی است. برای سمانتیک در منطق ← منطق.
سماو (semāv)، نام باستانی آن **سوناوس**[6] (sunāos)، شهر (جم ۵٬۸۵۳)، ولایت کوتاهیه، ترکیه‌ی آسیائی، بر مسیر علیای رود سماو در دامنه‌ی جبال سماو داغ.
سماوات سبع: ← افلاک.
سماوه (samāva)، شهر (جم ۱۸٬۷۳۲)، ج‌ش عراق مرکزی، بر ساحل راست فرات. از مراکز عمده‌ی راه آهن بین بغداد و بصره است.
سمایث[7]، **فرانسیس سیدنی** (frānsis sidni smāyt)، ۱۹۰۱–۴۹، کوهنورد انگلیسی. در ۱۹۳۱ از قله‌ی کامت (۷٬۷۵۵ متر) در هیمالایا بالا رفت. در هیئتهای کوهنوردی اورست شرکت داشت (۱۹۳۳، ۱۹۳۶، و ۱۹۳۸)، و یک بار تا ۳۳۵ متری قله‌ی اورست رسید.
سمباط، پادشاهان ارمنستان: ← باگراتید.
سمبول (sambol؛ از فنس)؛ ← نماد.
سمبولیست[8] (sambolist؛ از فنس) [از لفظ سمبول، = نماد]، بطور کلی، کسی که نمادهائی بکار بندد یا در تعبیر و تفسیر نمادها ماهر باشد، یا پیرو سمبولیسم باشد. بالاخص، در اصطلاح ادبی، سمبولیستها عنوان گروهی است از شعرای فرانسوی که در اواخر قرن ۱۹م بر ضد مکتبهای ناتورالیسم و رئالیسم قیام کردند، و هدفشان این بود که افکار و عواطف را با اشارات غیر مستقیم نمایش دهند، نه با بیان صریح و مستقیم؛ و برای اشیاء و کلمات و اصوات، و جز آنها، معانی نمادی قائل بودند. این نهضت، که نخست در شعر پدید آمد، بعدها در هنرهای دیگر نیز نفوذ کرد. این نهضت سمبولیسم در درجه‌ی اول قیامی بر ضد هنر پارناسیان بود، که عبارت بود از تقلید شکلها و رنگها. بزعم شعرای سمبولیست، شعر باید آنچه را در اعماق نفس نهفته است بیان کند. مبنای نمادها تناظر بین دو چیز است، که عموماً یکی از آنها متعلق به عالم مادی و دیگری متعلق به عالم نفسانی است. شعر سمبولیستها از لحاظ هدف مانند موسیقی است، که بوسیله‌ی اوزان و اصوات، احساسات و عواطفی را که دست تحلیل به آنها نمیرسد بیان میکند. از لحاظ صورت نیز سمبولیستها آزادیهای بسیار در صورت (فورم) شعر و در ترکیب و استعمال کلمات قائل شدند. از جنبه‌ی تاریخی، ادبیات آلمانی و انگلیسی، موسیقی واگنر، و هنرمندان معروف به پیش‌ازرافائلیان در رشد نهضت سمبولیسم بی‌تأثیر نبوده‌اند. اما پیشاهنگان این نهضت فرانسوی بوده‌اند، و معروفترین آنها ش. بودلر است، که در پیشروان نهضت سمبولیسم (که بعضی از آنها به مکتبهای دیگر مانند پارناسیان و دکادانها متعلق بوده اند)ـ ورلن، مالارمه، و رمبوـ نفوذ داشته است. سمبولیسم را لافورگ، مورآس، و رنیه در شعر، و مترلینگ در درام، و دبوسی در موسیقی بکار بستند. از سمبولیستهای متأخر میتوان کلودل، والری، و ژام را نام برد. نفوذ سمبولیستهای فرانسوی در انگلستان، آلمان، و ممالک دیگر راه یافت، و حتی در رشد نهضت ایمازیستها مؤثر بود، و تأثیر آنها در کارهای ت. س. الیت، پروست، ج. جویس، و گ. ستاین پدیدار است.
سمبولیسم[9] (sambolism؛ از فنس) [از لفظ سمبول، = نماد] یا **نمادپردازی** (nemād.pardāzi)، عمل یا هنر بکار بستن نمادها، مثلا با قائل شدن معانی نمادی برای اشیاء، یا "بیان کردن" موجودات نامرئی یا نامحسوس یا نفسانی بوسیله‌ی نمایش دادن آنها بصورت مرئی و محسوس. نمونه‌های سمبولیسم در مذاهب فراوان است. بسیاری از محققین خدایان ادیان قدیم را نمادهای کمالات الاهی، یا قوای طبیعت، یا وقایع مهم تاریخ، و امثال آنها میشمارند. سمبولیسم در اسرار یونان و روم قدیم و در اورفیسم (← اورفئوسی، اسرار) نقش عمده‌ای داشته است. برای سمبولیسم در ادب و هنر غربی ← سمبولیست.

در آداب و مناسک اسلامی فرض وجود نوعی سمبولیسم سابقه‌ی دراز دارد، و مخصوصاً صوفیه و حکما برای بعضی مناسک یا تمام آنها معانی نمادی قائل بوده‌اند. مثلا ابن عربی برداشتن دست را در حال نماز نشانه‌ی اقرار عبد میداند به اینکه در پیشگاه خدا دستش خالی است و ثروت و قدرتی ندارد؛ همچنین، غزالی پوشیدن لباس احرام را در حج کنایه میداند از توجه انسان به اینکه در هنگام ملاقات با پروردگار خویش‌ـچنانکه در گورـ جز یک کفن نخواهد داشت. انتساب اینگونه معانی نمادی به آداب و مناسک عبادات، مخصوصاً در بین باطنیه (← اسماعیلیه) و غلاة رواج بسیار دارد، و کتب آنها مشحون است به اینگونه معانی. در آداب صوفیه و عرفای اسلامی هم نوعی سمبولیسم هست، و مخصوصاً اشعار صوفیه‌ـکه مشحون از ذکر شراب، ساقی، عشق، و شاهد، و اینگونه الفاظ است‌ـغالباً متضمن معانی نمادی پنداشته میشده است. بعضی از شارحان حافظ مخصوصاً درین باب و در نسبت دادن معانی نمادی به اینگونه الفاظ متداول در دیوان او تا حدی مبالغه کرده‌اند، لیکن محقق است که مولوی و حافظ و بسیاری شعرای دیگر، احیاناً به عمد، زبان نمادی بکار میبرده‌اند، و هاتف اصفهانی در یک جا از ترجیع‌ـ بند خویش (چهار بیت آخر بند پنجم) بتصریح و تأکید میگوید که اینگونه الفاظ عرفا را باید به معانی دیگر حمل کرد. در واقع اصحاب تأویل هم در مذهب و ادب به وجود معانی نمادی در ورای الفاظ قائل بوده‌اند (← مذهب تاویل).
سمپاتیک، سلسله‌ی اعصاب: ← سلسله‌ی اعصاب.
سمپلون[10] (saMploN)، معبری بارتفاع ۲٬۰۰۸ متر در آلپهای پنین، بین ایالت والوا (ج سویس) و ناحیه‌ی پیمون (لغ ایتالیا). **جاده‌ی سمپلون** بطول ۶۹ کم، که در ۱۸۰۰–۱۸۰۶ بتوسط ناپلئون I ساخته شد از آن میگذرد. راه آهن سمپلون از **تونل سمپلون** (در ارتفاع ۷۰۵ متری) میگذرد. این تونل ح ۲۰ کم طول دارد، و طویلترین تونل‌ـ های دنیا است؛ در ۱۹۰۶ افتتاح شد، و از مرز سویس‌ـایتالیا میگذرد.
سمت، در نجوم، ← مختصات افقی.
سمت الراس[11] (samto 'r.ra's)، در هر موضع زمین، یکی از دو نقطه‌ی تقاطع امتداد قائم آن موضع (یعنی امتداد شاقول در آن موضع) با کره‌ی آسمان که در بالای سر شخص ناظر واقعست (نقطه‌ی Z در شکل). نقطه‌ی دیگر را که در جانب پای اوست سمت القدم[12] (samto 'l.qadam) خوانند (نقطه‌ی N در شکل).

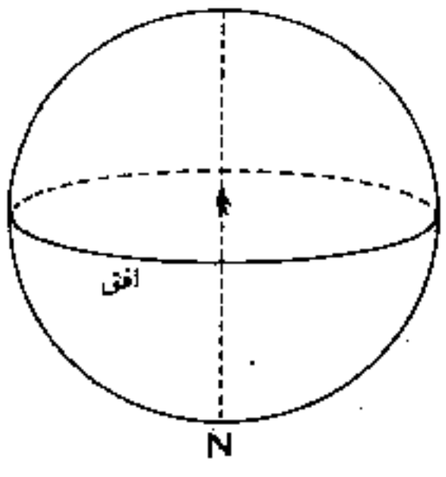

(۱)Spica (۲)Arcturus (۳)Smaland (۴)smaltite (۵)semantics (۶)Synaos (۷)Smythe (۸)symbolist (۹)symbolism (۱۰)Simplon (۱۱)zenith (۱۲)nadir

سمت القدم: ← سمت الراس.

سمتانا[1]**، فریدریش** (fridriš smetānā)، ۱۸۲۴–۸۴، آهنگساز و پیانونواز چک، و رهبر اکستر. در انقلاب (۱۸۴۸) بیحاصل چکوسلواکی علیه اتریش شرکت داشت؛ سپس چند سالی در سوئد کار کرد، و از ۱۸۶۱ در پراگ اقامت گزید. در ۱۸۷۴ بکلی کر شد، ولی همچنان به آهنگسازی ادامه داد، و از جمله ۶ پوئم سمفونیک تحت عنوان عمومی میهن من (۱۸۷۴–۷۹)، دو کوارتت برای سازهای زهی، و اپرای بوسه را تصنیف کرد. از آثار دیگرش قطعات متعدد برای پیانو و ۷ اپرا است. از میان اپراهای او تنها اپراکمیک هروس عوضی در خارج چکوسلواکی توفیق یافت. با استفاده از موسیقی عامیانه، سبک تازه‌ای در موسیقی ملی چک بنیان گذاشت. در حال جنون درگذشت.

سمردیس، نام یونانی گوماتا.

سمرقند (samarqand)، شهر (جه ح ۱۹۵°۰۰۰)، کرسی بخش سمرقند، ج قسمت مرکزی جشم ازبکستان، بر راه آهن ماوراء خزر، در دره‌ی حاصلخیز زرافشان. صنایع عمده‌اش تهیه‌ی محصولات پشمی، پنبه‌ای، ابریشمی، چرمی، غذائی، و ماشین‌آلات است. یکی از قدیمترین شهرهای موجود در جهان است، و مشتمل بر دو قسمت بومی (سمرقند کهنه) و روسی میباشد. دانشگاه دولتی ازبک (تأسیس ۱۹۳۳) و مدارس طب و کشاورزی دارد.

سمرقند قدیمترین شهر آسیای مرکزی است، این شهر در محل شهر افراسیاب (از هزاره‌ی ۳م یا ۴م ق‌م) بنا شده است. اول بار ذکر آن در مآخذ یونانی قرن ۴م ق‌م بنام ماراکاندا (-mārā kāndā) و بعنوان پایتخت سغد آمده است. در ۳۲۹ ق‌م، که اسکندر مقدونی آنرا فتح کرد، شهری بزرگ و پررونق و بر جاده‌ی ابریشم واقع بود. پس از آن محل تلاقی فرهنگهای غربی و چینی گردید. در زمان جانشینان اسکندر (دیادوخوی)، جزء ولایت باکتریا بود، و در زمان آنتیوخوس II، که باکتریا استقلال یافت، از دست سلوکیان خارج شد. نخستین کارخانه‌ی کاغذسازی در خارج چین در ۷۵۱ ب‌م در اینجا تأسیس گردید.

در ۹۱ هق خراجگزار قتیبة ابن مسلم، والی خراسان، گردید؛ در اوایل قرن ۳م هق جزء قلمرو سامانیان شد، و در دوره‌ی سلطنت این سلسله رونق و شکوه بسیار داشت. پس از انقراض سامانیان، از دست قراخانیان، سلجوقیان، قراختائیان، و خوارزمشاهیان گذشت، در حمله‌ی چنگیز خان تسلیم شد (۶۱۷ هق) و دستخوش تاراج گردید، و از آن پس تا ۱,۵ قرن در تیرگی گذرانید. امیر تیمور، که در ۷۷۱ هق بر ماوراء النهر مستولی شد، سمرقند را پایتخت خود قرار داد، و شهر رونق خود را بازیافت، و شکوه آن ضرب المثل شد. الغ بیگ بیش از پیش بر جلال آن افزود و کاخ چهلستون و رصدخانه‌ی مشهور خود را (← سمرقند، رصدخانه‌ی) در آنجا تأسیس کرد. سپس بدست ازبکان افتاد، و تا ۱۹۲۰ جزء قلمرو امرای بخارا بود که از ۱۸۶۸ تابع دولت روسیه بودند. از ۱۸۷۱ روسها سمرقند نو را در غ سمرقند کهنه بنا کردند. در ۱۹۲۵ سمرقند کرسی ازبکستان شد، ولی در ۱۹۳۵ تاشکند جایگزین آن گردید. سمرقند کهنه، با کوچه‌های تنگ پیچ در پیچش قسمت شرقی شهر را اشغال کرده است، و مشتمل بر بعضی از جالبترین بناهای آسیای مرکزی میباشد، که در دوره‌ی امیر تیمور و جانشینانش بنا شده است. مشهورترین بنایش مقبره‌ی امیر تیمور میباشد. بناهای دیگرش مشتمل است بر مسجد بی‌بی خان، که دارای گنبد فیروزه است، و امیر تیمور آنرا بنام زوجه‌ی محبوب خود بنا نهاد؛ چند مسجد زیبای دیگر؛ مقبره‌های شاهان تیموری؛ و ویرانه‌های رصدخانه‌ی الغ بیگ، مقبره‌ی بخاری در نزدیک سمرقند زیارتگاه مسلمانان است.

سمرقند در دوره‌ی شکوه و جلال قرون وسطائی خود شهری افسانه‌ای و دارای کاخها و باغها و خیابانهای مشجر بود. شبکه‌ی آبیاری آن به بیشتر خانه‌ها یک یک آب میرسانید. صنایع ابریشم و آهن آن مشهور بود، و شهر میعاد کاروانهائی بود که از ایران، هند، و چین میآمدند. سمرقند کنونی نیز از مراکز عمده‌ی پنبه و ابریشم است.

سمرقند، رصدخانه‌ی (samarqand)، رصدخانه‌ای که بوسیله‌ی الغ بیگ در لش شهر سمرقند تأسیس گردید (آغازش ۸۲۴ هق)، و در آن عصر بزرگترین مرکز تحقیقات نجومی در عالم بود. راصدین عمده‌ی آن غیاث‌الدین جمشید کاشانی، قاضی‌زاده‌ی رومی، و ملا علی قوشجی بودند. از رصدهائی که در آنجا بعمل آمد زیج الغ بیگ فراهم شد، که در شرق و غرب شهرت کامل یافت، و آخرین اثر بزرگ منجمین دوره‌ی اسلامی است. ویرانه‌های رصدخانه‌ی سمرقند در ۱۹۰۸ کشف شد.

سمرقندی (samarqandi)، شهرت **شمس‌الدین محمد ابن اشرف،** ف ۶۷۵ هق، ریاضیدان، منجم، و منطقی مسلمان. آثارش مشتمل است بر رسالة فی آداب البحث؛ رساله‌های کتاب القسطاس و کتاب عین النظر فی المنطق، در علم منطق؛ کتاب اشکال التأسیس، در هندسه؛ کتاب اعمال تقویم کواکب ثابته (به فارسی).

سمرقندی یا **نجیب‌الدین سمرقندی،** شهرت **ابوحامد محمد ابن علی،** ف ۶۱۹ هق، طبیب مسلمان، از مردم سمرقند. چند تألیف طبی دارد. معروفترین آنها کتاب الاسباب و العلامات (در علل و علامات امراض) است، که نفیس ابن عوض کرمانی، طبیب الغ بیگ، شرحی بنام شرح الاسباب و العلامات بر آن نوشت، و این شرح اساس کتاب طبی فارسی معروف به طب اکبری بوده است. نجیب الدین در محاصره‌ی هرات بدست مغول بقتل رسید.

سمرک[2]**، سر رابرت** (sər rābərt smĕrk*)، ۱۷۸۱–۱۸۶۷، معمار انگلیسی، از پیشقدمان سرشناس احیای سبک کلاسیک. نمای اصلی موزه‌ی بریتانیائی را طرحریزی کرد. برادرش، **سیدنی سمرک** (sidni)، ۱۷۹۸–۱۸۷۷، نیز به سبک او کار میکرد.

سمری (sommari) [ابوالحسین علی ابن محمد سمری]، ف ۳۲۹ هق، چهارمین نایب از نواب خاص امام قائم، که بعد از حسین ابن روح بدین سمت برگزیده شده است. با مرگ او، دوره‌ی غیبت صغری و نیابت خاص خاتمه یافته، و غیبت کبری شروع شده است.

سمریتی: ← سانسکریت، ادبیات.

سمزقند (samazqand)، ده (جه ۱°۱۱۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۲ کیلومتری ل مشهد.

سمس، خدای خورشید، ← شمش.

سمط العلی [سمط العلی للحضرة العلیا] (semto 'l.ʿolā le 'l.hazrate 'l.ʿolyā)، کتابی به فارسی در تاریخ قراختائیان کرمان از براق حاجب تا پایان سلطنت قطب‌الدین شاه جهان، تألیف ناصرالدین منشی. مؤلف این کتاب را در اواخر سال ۷۱۵ هق شروع کرده و در مدت یک ماه در اوایل سال ۷۱۶ هق به انجام رسانیده است، و چنانکه خود اشاره میکند، کتاب وی ذیلی است بر تاریخ شاهی، تألیف خواجه شهاب‌الدین ابوسعید، که ظاهراً بکلی از بین رفته است، و تاریخ قراختائیان کرمان را تا آخر سلطنت پادشاه خاتون دربس داشته. ناصرالدین منشی در ۷۲۵ هق، پس از بازگشت به کرمان، فصلی بعنوان تتمة التاریخ بر سمط العلی افزوده است، که مطالب تاریخی مهمی ندارد، و در واقع هجونامه‌ای است در باب عامل تحصیل مالیات کرمان. انشای سمط العلی متکلف و منشیانه است. کتاب و تتمه‌ی آن در ۱۳۲۸ هش در تهران چاپ شده است.

سمع الکیان: ← سماع طبیعی.

سمعان عمودی[3]**، قدیس** (qeddis samʿāne amudi)، ف ۴۵۹؟، راهب عیسوی، از مردم سوریه. بیش از ۳۵ سال بر صفه‌ی کوچکی که بر سر "عمود" [= ستون] بلندی قرار داشت زندگی کرد. ذکرانش ۵ ژانویه است. یکی از امکنه‌ی معروف به دیر سمعان بنام اوست.

سمعان غیور: ← شمعون قانوی.

سمعانی (samʿāni)، شهرت **ابوسعد عبدالکریم ابن محمد، ملقب به تاج‌الاسلام،** ۵۰۶–۵۶۲ هق، محدث و مورخ و از علمای انساب، اهل مرو، در طلب حدیث در ایران، عراق، شام، حجاز، و ماوراء النهر بسیار مسافرت کرد. معروفترین اثرش کتاب الانساب است، که به انساب السمعانی مشهور است. از آثار دیگرش تاریخ مرو و ذیل تاریخ بغداد خطیب بغدادی است.

سمفونی[4] (samfoni؛ از فنس)، صورتی ("فرمی") در موسیقی سازی، و آن قطعه‌ای است برای یک ارکستر کامل، که معمولا در چهار حرکت و به صورت سوناتا ساخته میشود؛ به بیان دیگر، سمفونی سوناتی است برای ارکستر کامل (← ارکستر سمفونیک). اصطلاح سمفونی عمدةً از زمان هایدن (معروف به "پدر سمفونی") رواج یافت. پیش از آن، آهنگسازان ایتالیائی اوورتورهائی را که بعنوان پیش‌درآمد برای اپراها میساختند سینفونیا (sinfonia) میخواندند؛ آ. سکارلاتی در اواخر قرن ۱۷م این نوع پیش‌درآمدها را در سه بخش متمایز استانده کرد. در نمونه‌هائی که وی بدست داد، بخشهای اول و سوم تند، و بخش میانی دارای

(۱)Smetana (۲)Smirke (۳)Simeon Stylites (۴)symphony

سرعت کمتری بود. چون این اوورتورها با موسیقی اپراهائی که در پی آنها اجرا میشد ارتباط مستقیم نداشت، اجرای آنها بتنهائی و بعنوان یک اثر مستقل هم ممکن بود. در اوایل قرن ۱۸م، نوشتن قطعات ارکستری مستقل به سبک اوورتورهای مذکور رواج یافت، و همین قطعات نخستین نمونه‌های سمفونی بود. یوهان شتامیتس[1] (yohān stā-mits) (۱۷۱۷–۵۷)، آهنگساز آلمانی و رهبر گروه آهنگسازان مانهایم، از نخستین کسانی بود که یک تم غنائی دوم به حرکت اول سمفونی افزود، و حرکتهای سه‌گانه‌ی سمفونی را به چهار رسانید. هایدن و موتسارت تکنیکهای گوناگون مکتبهای پیش از خود را درهم آمیختند، و سمفونی کلاسیک را بوجود آوردند. سمفونیهای آنها مرکب از چهار حرکت بود: حرکت اول، آلگرو (حرکت یک سونات تند)؛ حرکت دوم، آداجو (حرکت ملایم)؛ حرکت سوم، موسیقی رقص (معمولا مینوئه، و در آثار بتهوون، سکرتسو)؛ و حرکت چهارم، آلگروی دوم، یا حرکت تند نهائی. در میان حرکتهای چهارگانه‌ی سمفونی، حرکت اول، که پرجنب و جوش و تند، و از لحاظ ترکیب و ساختمان عیناً مانند صورت سونات است، اهمیت بیشتری دارد؛ در این حرکت، آهنگساز اساس ساختمان سمفونی را عرضه میکند، و قدرت خود را در ترکیب نشان میدهد. در حرکت دوم (آداجو)، موسیقی به آرامش و انبساط میگراید، و ساختمان دقیق و مشخص آلگرو جای خود را به قالبی انعطاف‌پذیر و نسبةً بیقید میسپارد، که در آن، دست آهنگساز برای مدولاسیون باز است. بعبارت دیگر، در آلگرو آهنگساز قدرت فنی خود، و در آداجو عواطف خویش را عرضه میدارد. بتهوون ساختمان سمفونی کلاسیک را تا حدی درهم شکست، و حتی آواز و همسرائی را در سمفونی وارد کرد (نمونه‌ی آن سمفونی نهم اوست که به سمفونی کورال معروفست). پس از بتهوون، شوبرت، مندلسون، و شومان روش کلاسیک را با تغییراتی در سمفونیهای خود بکار گرفتند، اما بعضی از آهنگسازان رمانتیک (مانند لیست و برلیوز) عناصر کلاسیک سمفونی را دگرگون ساختند، و پولم سمفونیک را ابداع کردند. برامس، که خود در شمار رمانتیکها است، در ساختن سمفونی سبک کلاسیک را پیش گرفت، و به زنده کردن نوع سمفونی بتهوون پرداخت، تا آنجا که سمفونی اول وی را دهمین سمفونی بتهوون خوانده‌اند. بعضی از آهنگسازان معاصر (مانند ستراوینسکی) صورت کلاسیک سمفونی را با تکنیکهای جدید آرمونی درهم آمیخته‌اند.

اگرچه سمفونی را معمولا در چهار حرکت تصنیف میکنند، اما استثناءً بعضی از سمفونیها در سه حرکت (مانند سمفونی مزامیر ستراوینسکی)، برخی در یک حرکت، و بعضی در پنج حرکت ساخته شده است، و سمفونیهائی که تعداد حرکات آنها جز این باشد بسیار نادر است.

سمقاور (samqāvar)، ده (جه ۱°۵۵۱ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بزچلو، بخش وفس، شهرستان اراک، ۷ کیلومتری ش کمیجان.

سمک، علامت اختصاری سانتیمتر مکعب در این کتاب.

سمک عیار (samake ayyār)، یکی از داستانهای عامیانه‌ی فارسی، در شرح دلاوریها و جوانمردیها و زیرکیها و تدابیر عیاری به نام سمک، که قهرمان داستان است. دو قسمت از آن بترتیب در ۱۳۳۸ هش و ۱۳۴۳ هش در تهران چاپ شده است. مؤلف یا گردآورنده‌ی داستان فرامرز ابن خداداد بداد شده، و او راوی قصه را صدقة ابن ابی القاسم شیرازی خوانده است. داستان حاوی نکات بسیار مربوط به اوضاع اجتماعی ایران در قرون ۶م و ۷م هق، خاصه وضع عیاران و فتیان و کارها و خصائل آنان است.

سمل (samal)، دهستان (جه ح ۲°۶۰۰؟)، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، در ناحیه‌ی تنگستان؛ دارای ۶ (؟) آبادی، مرکزش، **سمل**، در ۳۰ کیلومتری ل اهرم است.

سملقان (samalqān)، دهستان (جه ح ۷°۷۷۰؟)، بخش مانه، شهرستان بجنوزد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۶ (؟) آبادی؛ مرکزش آش‌خانه.

سمله[2] (semele)، در دین یونان، دختر کادموس و هارمونیا، که به روایتی دیونوسوس را از زئوس آورد. وی محبوبه‌ی زئوس بود، و هرا او را بفریفت تا از زئوس تقاضا کند که بر او نیز با همان جلال و جبروتی که نزد هرا میرود ظاهر شود. زئوس او را از مخاطرات این امر آگاه کرد، ولی سمله اصرار ورزید، عاقبت زئوس بصورت خدای صاعقه بر وی ظاهر گشت، و در نتیجه سمله نابود شد؛ اما زئوس فرزند وی دیونوسوس را نجات داد. بعداً دیونوسوس سمله را از هادس نجات و در سلک الاهگان کوه اولمپ قرار داد.

سمه، علامت اختصاری سانتیمتر مربع در این کتاب.

سمن[3] (seman)، چاقی مفرط ناشی از افزایش چربی بدن. معمولا از پرخوری حاصل میشود. بعضی از چاقها دوچار اختلالات غده‌ای همراه با تنزل میزان سوخت و ساز میباشند.

سمن[4] (samən)، رود کشمة، بطول ح ۶۸۰ کم، که از قسمت مرکزی ایالت آیداهو سرچشمه میگیرد، و به رود سنیک میریزد. چون کشتیرانی بر خلاف جریان آن غیر ممکن است، "رودخانه‌ی بی‌بازگشت" نام گرفته است.

سمنان (semnān)، شهر (جه ۲۹°۰۳۶ سشه ۱۳۳۵ هش؛ فرازا 1°100 متر)، مرکز شهرستان و فرمانداری کل سمنان (← سمنان، شهرستان)، در دامنه‌ی جبال البرز و بر حاشیه‌ی کویر نمک؛ در ناحیه‌ی تاریخی قومس. شهر در ۲۲۱ کیلومتری ش تهران واقعست. راه آهن تهران به مشهد از یک کیلومتری ج آن میگذرد؛ ایستگاه راه آهن سمنان در ۲۵ خرداد ۱۳۳۷ هش افتتاح شد. آب رود گلرودبار (← سمنان، شهرستان) بوسیله‌ی تهرهائی به شهر هدایت میشود. سمنان یک کارخانه‌ی نخ‌تابی (تأسیس ۱۳۱۰ هش) و یک کارخانه‌ی پارچه‌بافی (آغاز کار در ۱۳۳۸ هش) دارد. از بناهای جالب آن مسجد جمعه، مسجد شاه (دوره‌ی قاجاریه)، منار مسجد جمعه (از قرن ۵م هق)، و دروازه‌ی ارگ (← دروازه) است. از بزرگان منسوب به سمنان علاءالدوله‌ی سمنانی است، که ویرانه‌های آرامگاه او در صوفی‌آباد قرار دارد.

در افسانه‌ها بنای شهر را به طهمورث پیشدادی نسبت داده‌اند. بهر حال، سمنان احتمالا شهری بسیار قدیمی است. در زمان حجاج، قطری ابن الفجاءه در اینجا مغلوب شد. در آغاز قرن ۴م هق، سمنان جزء متصرفات آل زیار بود، و در ۳۳۱ هق از دست آنان رفت. در دوره‌ی آل بویه، شهرهای قومس جزء دیلم بشمار میرفت. در ۴۲۷ هق ترکان غز صدمات بسیار بر شهر وارد ساختند. در حمله‌ی مغول ویران شد (۶۱۸ هق).

سمنان (semnān)، شهرستان، فرمانداری کل سمنان (مشتمل بر شهرستانهای سمنان، شاهرود، و دامغان)، ل قسمت مرکزی ایران؛ کرسی آن شهر سمنان، مشتمل بر بخشهای حومه و سنگسر است. از ل به مازندران، از ش به شهرستان دامغان، از ج به کویر نمک، و از غ به استان تهران محدود میباشد. رشته‌جبال البرز از ل آن میگذرد؛ ش آن نیز کوهستانی است. راه شوسه و راه آهن تهران به مشهد از آن میگذرند. رود عمده‌ی آن گلرودبار (golrudbar) است که در ۲۵ کیلومتری ل شهر سمنان سرچشمه میگیرد. دارای معادن آهن، سرب، روی، و گوگرد میباشد. لهجه‌ی سمنانی و لهجه‌های سرخه‌ای، شهمیرزادی، سنگسری، و لاسگردی (بترتیب منسوب به سرخه، شهمیرزاد، سنگسر، و لاسگرد، واقع در سمنان) از لهجه‌های مرکزی ایران است. غار دربند در ۲۱ کیلومتری ل شهر سمنان، نزدیک آبادی ییلاقی دربند، قرار گرفته است، و از کاوش آن آثار جالبی بدست آمده. بر طبق قتکا ۱۳۱۶، شهرستان سمنان با بخشهای حومه، سنگسر، دامغان، شاهرود، میامی، و قشلاق (اینک گرمسار) در استان دوم تشکیل گردید؛ در مهر ماه ۱۳۲۱ هش بخشهای شاهرود و میامی، در تیر ماه ۱۳۲۵ هش بخش دامغان، و در مهر ماه ۱۳۲۵ هش بخش گرمسار از آن منتزع گردید. در سال ۱۳۴۵ هش، فرمانداری کل سمنان، مشتمل بر شهرستانهای سمنان، شاهرود، و دامغان، تشکیل یافت.

سمنان، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

سمنان، مسجد شاه: ← مسجد شاه.

سمنانی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

سمنای: ← الاهگان انتقام.

سمنجان (semenjān, saman–) یا **سمنگان**، شهر قدیم، بفاصله‌ی دو روز راه در چ‌ش خلم، در ولایت کنونی مزار شریف افغانستان. بسبب وضع مساعد جغرافیائی، در طول تاریخ یکی از راههای مهم بلخ بوده است. دارای آثار بودائی به نام تخت رستم است. به روایت شاهنامه، سمنگان شهری بر مرز ایران و توران بود، و رستم در جستجوی رخش‌که تورانیان، هنگام خواب وی درشکارگاه، آن را ربوده بودند‌بدانجا رفت، و با تهمینه، دختر شاه آنجا، ازدواج کرد.

سمندر (samandar)، جانور دوزیست دم‌دار، با دست و پای ضعیف، که شباهت ظاهری با سوسمار دارد. اگر دست یا پا یا دم آن کنده شود، دوباره میروید. سمندر ممکن است خاکی، آبی، یا هر دو باشد؛ اقسام درختی یا زیرزمینی آن نیز گاهی

(۱)Stamitz (۲)Semele (۳)obesity (۴)Salmon

یافت میشود. سمندرها اغلب شبرو هستند، و از نور مستقیم میپرهیزند. سمندر معمولا در برکه‌ها



سمندر

یا جویبارها تخم میگذارد. نوزاد آن تا رشد ریه با برانشی تنفس میکند. طول سمندرهای بزرگ چینی و ژاپونی به بیش از ۱٫۵ متر میرسد. بروایت افسانه‌ها، سمندر در آتش نمیسوزد.

سمنگان (samangān)، ده (جمعیت ۲۸۳ سنه ۱۳۳۵ ه‍ش)، دهستان چغچمال، بخش صحنه، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۱۳ کیلومتری غ صحنه. در دو محل (سمنگان علیا و سمنگان سفلی)، بفاصله‌ی ۲ کم از یکدیگر، قرار دارد. از رود گاماساب و دینور مشروب میشود. آثار قلعه‌ای قدیمی دارد، که اهالی آنرا قلعه‌ی هجین میخوانند، و با هجیر، از پهلوانان شاهنامه، مرتبط میدانند.

سمنگان: ← سمنجان.

سمنو (samanu)، خوراکی شیرین که از گندم نیمه‌جوانه‌زده تهیه میشود، و یکی از اجزای هفت سین و نیز از غذاهای نذری معروف است. برای تهیه‌ی آن، مقداری گندم را در آب میخیسانند تا "نیش بزند" (مختصری سبزی در آن پیدا شود)؛ سپس آنرا میکوبند، و شیره‌ی آنرا با مقداری آرد مخلوط میکنند، و بوسیله‌ی حرارت دادن قوام میآورند. شیرینی سمنو بسبب بعضی از مواد موجود در گندم است (← مالت)، ولی عوام آنرا بواسطه‌ی انگشتی میدانستند که حضرت فاطمه‌ی زهرا ع به دیگ میزند (حبابهائی را که، هنگام حرارت دادن، برمیآید و در سطح دیگ میترکد، و سبب فرورفتگی مانند جای انگشت میشود، جای انگشت آن حضرت قلمداد میکردند). بهمین جهت پختن سمنو با آداب و تشریفات خاص انجام میگرفته است.

سمنوف[1]، آلکساندر آلکساندروویچ (āleksāndr āleksāndrovic semenof)، ۱۸۷۳–، مستشرق روسی. آثارش مشتمل است بر ادراد فارسی برای دفع بیماری (به روسی، ۱۹۰۳)؛ فهرست توصیفی نسخ خطی فارسی، تاجیک، عربی، و ترکی (۲ مجلد، ۱۹۳۵–۵۶)؛ کتابی به روسی در باره‌ی ابن سینا (۱۹۵۳)؛ و بقایای آثار فرهنگ ایرانی در آسیای وسطی (به روسی، ۱۹۴۴).

سمنی: ← سمنیه.

سمنیه (somaniyye)، در کتب ادیان و ملل و نحل، عنوان کسانی از قدما که به قدم عالم و تناسخ ارواح اعتقاد داشته، و بسبب اتکاء بر حس، منکر نظر و استدلال بوده‌اند، و در اوایل عهد عباسیان، در بصره و شاید بغداد، نیز بعضی از زنادقه‌ی مسلمین باین فرقه پیوسته‌اند. بر حسب قول مؤلفین عرب، مذهب سمنیه از مذاهب هند و مذاهب چین است، و بعضی سمنیه را عبارت از بت‌پرستان و کسانی که برای عالم قائل به ضرورت فرض خالقی نیستند شمرده‌اند. جوهری لفظ سمنیه را منسوب به سومنات (شهر و بتکده‌ای در هند) شمرده. کلمات فارسی شمن (šaman) و شمنی را فرهنگ‌نویسان بمعنی بت‌پرست گفته‌اند، و در کتب نظم و نثر فارسی نیز مکرر لفظ شمن و شمنی بهمین معنی بکار رفته است، و پیداست که مراد از شمنان غالباً طبقه‌ی زهاد و روحانیان هندو و چینی بوده است، و بموجب روایات مسلمین، در هنگام قحطی و خشکسالی، همین طبقه را پادشاه مقید میکرده و چندان نگه میداشته است تا باران ببارد. ظاهراً اصل کلمات سمنیه و شمن از کلمه‌ی سانسکریت سرمن (sramana) [= فقیر و درویش بودائی] است، که به واسطه‌های مختلف به صورتهای سمنی در عربی و شمن در فارسی درآمده است.

اصطلاح مبهم "مذهب شمنی"[2] مآخذ اروپائی را پویندگان سیبیریه در قرون ۱۸م و ۱۹م بکار برده‌اند، و آن به مذهب خاصی اطلاق نمیشده است، بلکه "مذهب شمنی" علم یا شکلی از سحر و جادو بوده است که پیروان آن معتقدند که بدان وسیله طبیعت را میتوان تحت قدرت و اختیار انسان درآورد. مذهب شمنی بین قبایل تورانی و مغول و هندیشمردگان امریکا و اسکیموها رواج دارد، و با معتقدات مذهبی و عادات و رسوم آنان درآمیخته است. شمنها، که همان ساحران و پزشکان و کاهنان هستند، با قوای فوق طبیعت مرتبط و در احوال عالم متصرف شمرده میشوند، و در علاج امراض و دفع ارواح موذی به کهانت و سحر متشبث میشوند. مذهب شمنی مبتنی است بر اعتقاد به اینکه نیروها یا نفوس نامرئی در جهان مادی ساری و در زندگی موجودات زنده مؤثرند (← آنیمیسم). نقش شمن اینست که، از طریق ارتباط با جهان فوق طبیعی، آدمی را از گزند این نیروها و نفوس موذی برهاند. رسیدن به این مقام بسته به استعداد و قوت نفس شخص و آداب آن متفاوت است. در میان اسکیموها، کسی که میخواهد به مقام شمنی برسد، باید تا مدت ۱۰ روز در یک ایگلو انزوا گزیند، رو به دیواری بنشیند، چیزی نخورد، کم بخوابد، و همواره خود را به جلو و عقب بجنباند، و به درگاه نفوس نامرئی تضرع کند تا در او وارد شوند. شمن معمولا در جامعه اعتبار و نفوذ فراوان دارد، و ممکن است به مشاغلی مانند معلمی، قضا، و فرماندهی جنگ نیز اشتغال ورزد. با آنکه شمنان بیشتر مرد هستند، معمولا لباس و صفات زنان را اختیار میکنند.

سموأل ابن عادیاء (یا **عادیا**) (samā'ale 'bne ādiā', ādiā)، نه نیمه‌ی قرن ۶م ببم، شاعر عرب جاهلی یهودی. معاصر امرؤ القیس بود، و صاحب کاخ مستحکمی بنام ابلق (ablaq)، نزدیک تیماء، که بمناسبت رنگهای گوناگونش بدین نام خوانده میشود. استحکام این کاخ ضرب المثل بود، و بهمین مناسبت، به ابلق الفرد (ablaqo 'l.fard) معروف بود. در زمان یاقوت حموی این کاخ ویران بود.

شهرت سموأل بیشتر بجهت وفای بعهد است، و از این لحاظ ضرب المثل میباشد. بر طبق روایاتی، که ظاهراً اساس آنها صحیح است، امرؤ القیس که از منذر پادشاه حیره گریخته، و برای استمداد از امپراطور روم عازم بیزانس بود، ترکه‌ی خود را به سموأل سپرد. در غیبت امرؤ القیس، لشکری، که ظاهراً منذر فرستاده بود، کاخ سموأل را محاصره کرد، و خواستار امانت امرؤ القیس گردید، ولی سموأل حتی وقتی که پسرش اسیر و تهدید به مرگ شد بدین کار تن درنداد، تا لشکریان فرزندش را پیش چشم او کشتند، و دست خالی بازگشتند. بر طبق روایات عرب، در غیبت امرؤ القیس، حارث ابن ابی شمر نامی کاخ سموأل را محاصره کرد، و خواستار امانت امرؤ القیس شد، و این حارث را، به استناد بعضی قرائن تاریخی، همان حارث ابن جبله شمرده‌اند.

سموئیل، اسم، ← شموئیل، اسم.

سموئیل یا صموئیل (هر دو samu'il)، نه 1050 ق‌م، آخرین داور اسرائیل (← داوران، سفر) و نخستین پیغمبری که بعد از موسی آمد. رهبری قوم خود را در قیام بر ضد ستمگران فلسطین بعهده گرفت. هنگام پیری، بفرمان خدا، شاؤل را بعنوان نخستین شاه اسرائیل، و پس از وی، داود را بجانشینی او، مسح کرد. **کتاب سموئیل** نام دو کتاب است از کتاب عهد قدیم، که مشتمل بر تاریخ یهود و مخصوصاً کارهای سموئیل و شاؤل و داود میباشد. نیز ← پادشاهان، کتاب.

سموئیل، کتاب: ← سموئیل یا صموئیل.

سمور (samur)، (*Martes zibellina*)، پستاندار گوشتخوار ل اروپا و قسمتهائی از ل آسیا. پوست نرم پرپشت آن معمولا خرمائی یا سیاه مخلوط با خاکستری و خرمائی است. پوست سمور سیاه سیبری پربهاترین اقسام پوست سمور است. شکار نامحدود سمور در طی چندین قرن نسل این حیوان را در بعضی نواحی برانداخته است، و در بعضی دیگر به مخاطره انداخته. اکنون در قسمتهائی از تجشه مورد حمایت است و پرورش داده میشود. دله‌ی امریکائی را گاه سمور امریکائی یا سمور خلیج هودسن میخوانند.

سمور، رودی بطول ح 210 کم در داغستان و بر مرز آن با آذربایجان شوروی. در جبال قفقاز سرچشمه میگیرد، و از غ به دریای خزر میریزد.

سمور آبی[3] (samure ābi)، پستاندار گوشتخوار آبی از تیره‌ی خزها، که در همه‌ی قاره‌ها جز استرالیا یافت میشود. نامهای دیگرش سگ آبی و روباه آبی است. دم بلند، پاهای عقب کوتاه پرده‌دار برای شنا، رنگ خرمائی، و سر پهن دارد. طول بدنش بیش از یک متر است. پوستش قیمتی است. سمور آبی دریائی (از نوع *Enhydra*) مخصوص قکه میباشد، و بر پشت شنا میکند.

سمورقه، شهر، ترکیه: ← ازمیر.

سموط: ← معلقات.

سموکی[4] (smöki)، رودی به طول ح 400 کم، غ ایالت آلبرتا، کانادا. در کوههای روشوز سرچشمه میگیرد، و در جهت ش جریان مییابد، و به رود پیس میریزد.

(۱)Semenov (۲)Shamanism (۳)otter (۴)Smoky

سموکی، کوههای، کشمة: ← کوههای بزرگ سموکی.

سموکی هیل، رود[1] (smöki hil)، رود کشمة، که در ش ایالت کولورادو سرچشمه میگیرد، و در ایالت کانزاس به رود ریپابلیکن پیوسته رود کانزاس را تشکیل میدهد.

سمولنسک[2] (smolensk)، شهر (جه ح ۱۴۷٬۰۰۰)، غ قسمت مرکزی جمسش اروپائی، بر دنیپر علیا. محل التقای خطوط راه آهن و از مراکز عمدهٔ نساجی است. از سال ۸۸۲ سابقه دارد. در قرن 10م مرکز تجارتی عمدهای گردید. در قرن ۱۲م کرسی امیرنشین مستقل روسیهٔ سفید شد، که در قرن ۱۴م به تصرف لیتوانی درآمد. در ۱۶۶۷ به روسیه واگذار شد. در ماه اوت ۱۸۱۲ ناپلئون I آنرا گرفت. در جه II مدتی در تصرف آلمانها بود (اوت ۱۹۴۱–سپتامبر ۱۹۴۳)، و در جنگ بین نیروهای شوروی با آنها تقریباً بکلی ویران گردید. پس از جنگ، قسمت عمدهاش تجدید بنا شد. از بناهای تاریخی آن کرملن (← کرملین) و کلیسای جامع اوسپنسکی (۱۶۷۷–۷۹) است.

سموم (samum)، باد یا گردباد داغ و خشک و خفقانآوری که عمدةً هنگام بهار و تابستان در صحرای افریقا، مصر، و بیابانهای عربستان می‌وزد. معمولاً تودههای متراکم شن و خاک را به هوا بلند میکند و با خود میآورد، و در نتیجه، پدیداری را به چند متر یا تقریباً به صفر میرساند، و گاه شکل تلماسهها را در مسیر خود تغییر میدهد. سموم افریقای شمالی و عربستان سهم عمدهای در گرد و غبار هوای اروپا دارد. سموم یا باد سام به بادهای داغ بعضی نواحی دیگر هم گفته شده است، چنانکه در نزهة القلوب در باب قصر شیرین گوید: "و هوای عظیم بد دارد، و بهنگام گرما اکثر اوقات آنجا باد سموم آید".

سمهودی (samhudi)، شهرت **نورالدین ابوالحسن علی ابن عبدالله**، ۸۴۴–۹۱۱ هق، مورخ و فقیه شافعی، اهل سمهود (در مصر علیا). در ۸۶۰ به حج رفت، و در مدینه اقامت گزید. سعی بلیغ در تعمیر مقبرهٔ پیغمبر، که در آن زمان وضع نامطلوبی داشت، مبذول کرد. در مدینه درگذشت، و در بقیع مدفون شد. آثار متعددش مشتمل است بر اقتفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، در تاریخ مدینه، که تلخیصی بنام وفاء الوفاء از آن فراهم ساخت (۸۸۶ هق)، و سپس این کتاب را هم مختصر کرد، و کتاب خلاصة الوفاء را از آن پرداخت (ظاهراً ۸۹۳ هق).

سمیپالاتینسک[3] (semipālātinsk)، شهر (جه ح ۱۵۵٬۰۰۰)، ل‌ش جنب قزاقستان، بر رود ایرتیش و بر راه آهن ترکستان–سیبریه. مرکز مهم صنایع غذائی و صنایع سبک. در ۱۷۱۸ بعنوان یک پاسگاه مرزی روسیه بنا شد. در قرن ۱۹م از مراکز داد و ستد بین روسها و قرقیزستان، بخارا، و چین بود.

سمیث[4]، **ادم** (adəm smiţ)، ۱۷۲۳–۹۰، اقتصاددان اسکاتلندی و مؤسس واقعی مکتب کلاسیک در اقتصاد. در سال ۱۷۷۶ کتاب معروف خود را، بنام تحقیق در ماهیت و علل ثروت ملل، که اغلب بطور خلاصه ثروت ملل نیز خوانده میشود، منتشر کرد، و شهرت فوق العاده بدست آورد. فرضیههای مهم اقتصادی سمیث عبارتند از تقسیم کار؛ آزادی عمل؛ و ارزش، که حاصل کاری است که در ضمن تولید صرف شده است. سمیث در باب دخالت دولت در امور اقتصادی مخالف مرکانتیلیسم بود، و معتقد بود که، با آزاد گذاشتن افراد، ثروت ملل افزایش خواهد یافت. با وجود اصراری که به آزادی عمل افراد داشت، معتقد بود که دولت باید بعضی از امور را که ادارهٔ آنها از قدرت افراد خارج است بعهده بگیرد، و در موارد معینی محدودیتها و مقرراتی هم برای آزادی تجارت قائل گردد. سمیث اثر فوق العاده زیادی در افکار اقتصادی نویسندگان و سیاستمداران باقی گذاشته است. در بعضی مآخذ فارسی نام او را آدام اسمیت (ādām esmit) ضبط کردهاند.

سمیث[4]، **جان** (jān smiţ)، ۱۵۸۰–۱۶۳۱، از مستعمرهجویان انگلیسی در امریکا. جوانی پرماجرائی داشت. در جنگ با ترکان عثمانی، در مجارستان، به اسارت افتاد، و مدتی در بردگی بسر برد. در ۱۶۰۶ به امریکا رفت، و در تأسیس (۱۶۰۷) مهاجرنشین جیمزتاون، و همچنین مستعمره ساختن ایالت ویرجینیا شرکت جست. مدیری بانفوذ بود، و وحدت مهاجرنشینان را در سالهای پرمشقتِ اوایلْ محفوظ داشت. یک بار به دست قبیلهای از هندیشمردگان اسیر شد، ولی پوکهانتس، دختر رئیس قبیله، او را نجات داد. آثار متعددی در بارهٔ مهاجرنشینهای انگلیسی در امریکا، و مسافرتها و ماجراهای شخصی خود نوشته است.

سمیث[4]، **جوزف** (jōzəf smiţ)، ۱۸۰۵–۴۴، مؤسس امریکائی کلیسای عیسی مسیح قدیسین متاخر و فرقهٔ مورمونها. دوران کودکی را در دهکدهٔ پلمایرا (palmāyrā) (غ قسمت مرکزی ایالت نیو یورک) در فقر و فاقه گذرانید. مدعی بود که در ۱۸۲۳، در عالم شهود، وجود اسنادی سرّی بر وی مکشوف شده است. اما محل این اسناد تا سال ۱۸۲۷ بر او مکشوف نشد. بقول خودش، در این سال الواح زرینی‌که عباراتی مقدس بر آنها مکتوب بود–از زیر خاک بیرون آورد، و آنها را ترجمه نمود، و بعنوان کتاب مورمون منتشر ساخت (۱۸۲۹). با داعیهٔ پیغمبری، در ۱۸۳۰ نخستین کلیسای مورمون را در دهکدهٔ فیت (feyet) (غ قسمت مرکزی ایالت نیو یورک) بنیاد نهاد. اما بسبب خصومت همسایگان، مرکز خود را به دهکدهٔ کرتلند (kërtlənd) در ایالت اوهایو منتقل کرد، و در آنجا خود و پیروانش مشغول کسب و کار و تجارت شدند، و کارشان رونقی گرفت. سپس از آنجا به میسوری و بعد به ایلینوا منتقل شد. عاقبت در ۱۸۴۴ خود را نامزد ریاست جمهور کشمة کرد، و این امر دشمنانش را برانگیخت؛ خود و برادرش به اتهام خیانت و توطئه توقیف شدند، و در ۲۷ ژوئن ۱۸۴۴ بدست مردم بقتل رسیدند. مکاشفات او را مورمونها بعنوان اصول عقاید خود پذیرفتند.

سمیث[4]، **دیوید یوجین** (deyvid yujin smiţ)، ۱۸۶۰–۱۹۴۴، ریاضیدان امریکائی. آثار متعددش مشتمل بر کتاب مفید تاریخ ریاضیات است (۲ جلد، ۱۹۲۴–۲۵).

سمیث[4]، **سیدنی** (sidni smiţ)، ۱۷۷۱–۱۸۴۵، کشیش و نویسندهٔ لطیفهگوی انگلیسی. در ۱۸۰۳ در لندن سکنی گزید، و به تدریس فلسفهٔ اخلاقی پرداخت، و در میان اهل ادب سرشناس شد. عاشق انصاف و حقیقت، و در همهٔ عمر مدافع سرسخت بیچارگان بود. مشهورترین اثرش "نامههای پلیملی" (۱۸۰۷–۸) است در باب آزادی کاتولیکان.

سمیث[4]، **مایرن بیمنت** (māyrən bimənt smiţ)، ۱۸۹۷–، باستانشناس امریکائی. از سال ۱۹۵۵ به بعد در کتابخانهٔ کنگرهٔ کشمة مشاور افتخاری باستانشناسی اسلامی و تاریخ شرق نزدیک بوده است. وی به هنر و باستانشناسی اسلامی، خصوصاً در ایران، علاقهٔ بسیار دارد، و با "مؤسسهٔ امریکائی هنر و باستانشناسی ایران" و "هیئت اعزامی برای تحقیقات معماری اسلامی ایرانی" همکاری داشته است. آثارش مشتمل است بر موادی برای مجموعهای از معماری اسلامی ایرانی اوایل.

سمیث[4]، **والتر بدل** (wāltər bədel smiţ)، ۱۸۹۵–۱۹۶۱، ژنرال و سیاستمدار امریکائی. در جه II رئیس ستاد آیزنهاور بود (۱۹۴۲–۴۵). موافقتنامهٔ تسلیم ایتالیا را در ۱۹۴۳، و آلمان را در ۱۹۴۵ امضا کرد. در ۱۹۴۶–۴۹ سفیر کبیر کشمة در تجشه بود. ازوست سه سال زندگی من در مسکو (۱۹۵۰).

سمیث[4]، **ویلیام رابرتسن** (wilyām rābertsən smiţ)، ۱۸۴۶–۹۴، مستشرق اسکاتلندی و عالم کتاب مقدس. از ۱۸۷۰ در ابردین استاد زبانهای شرقی و تفسیر کتاب عهد قدیم بود. مقالاتی که در مسائل مربوط به کتاب مقدس در چاپ ۹م دایرةالمعارف بریتانیک نوشت غوغائی در کلیسای آزاد اسکاتلند برپا کرد، و در ۱۸۸۱ سمیث از استادی معزول شد. در ۱۸۸۷ سردبیر دایرةالمعارف مذکور شد. از ۱۸۸۳ استاد زبان عربی در دانشگاه کیمبریج بود. آثارش مشتمل است بر کتاب عهد قدیم در مذهب یهود (۱۸۸۱)، پیغمبران اسرائیل (۱۸۸۲)، و دین سامیها (۱۸۸۹).

سمیثسن[5]، **جیمز** (jeymz smiţsən)، ۱۷۶۵–۱۸۲۹، عالم انگلیسی، بانی مؤسسهٔ سمیثسونین؛ اهل فرانسه. فرزند نامشروع یکی از اشراف انگلیسی بود. با اینکه هرگز امریکا را ندیده بود، دارائی خود را وقف تأسیس مؤسسهای در کشمة برای پیشرفت و انتشار علم کرد، که بنام وی معروفست.

سمیثسونین[6]، **مؤسسهٔ** (smiţsōniən)، مؤسسهای عمدةً علمی در شهر واشینگتن (پایتخت کشمة)، که در ۱۸۴۶ بوسیلهٔ موقوفهٔ ج. سمیثسن تأسیس گردید. از مؤسسات گوناگونی که تحت سرپرستی آن هستند ادارهٔ نژادشناسی امریکا، باغ ملی جانورشناسی، رصدخانهٔ فیزیک نجومی، موزهٔ ملی هوا، و موزهٔ ملی کشمة (مشتمل بر گالری هنری فریر) است.

سمیرامیس[7] (semirāmis)، ملکهٔ افسانهای

---

(۱)Smoky Hill River (۲)Smolensk (۳)Semipalatinsk (۴)Smith (۵)Smithson (۶)Smithsonian (۷)Semiramis

آشور، که به زیبائی و دانائی معروف است. گویند سرزمینهای بسیار را فتح کرد، و شهر بابل را بنیاد نهاد. پس از سلطنتی طولانی و به مراد، به صورت کبوتری درآمد و ناپدید گردید. از آن پس، به عنوان الاهه‌ای مورد پرستش واقع شد، و بسیاری از صفات عشتر را به او نسبت داده‌اند. احتمالا این افسانه مبتنی بر زندگی سامورامات (sāmmurāmāt)، ملکه‌ی بانفوذ آشور، است که از ۸۱۰ تا ۸۰۵ ق‌م نایب‌السلطنه‌ی آشور بود.

سمیران، شهر قدیم، طارم، ← شمیران یا سمیران.

سمیرم: ← سمیرم سفلی؛ سمیرم علیا؛ شش‌ناحیه.

سمیرم سفلی (semirome soflā)، دهستان (جه ح ۴۸°۶۳۶)، بخش حومه‌ی شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی. از ج به سمیرم علیا محدود است. دو رشته‌کوه در امتداد چ‌ش‌ـ‌ل‌غ یکی در قسمت شرقی و دیگری در قسمت غربی آن ممتد است، که اولی مشتمل بر کوه زرد و دومی مشتمل بر کوه قمیشلو است. رود شور یا شوراب از ارتفاعات غربی سرچشمه میگیرد، و در نزدیکی ده شیخ‌آباد (۵۰ کیلومتری ل‌غ شهرضا) به زاینده‌رود میریزد.

سمیرم علیا (semirome olyā)، بخش (جه ح ۱۲۱°۲۷۰)، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۱۱۵ (؟) آبادی. از ل به سمیرم سفلی محدود است. ناحیه‌ای کوهستانی و دارای گردنه‌های بسیار است؛ کوه دینار از ج آن می‌گذرد. شعبه‌هائی از رود خرسان (از ریزابه‌های کارون) از آن میگذرند. محصولش غلات، حبوبات، و فراورده‌های دامی است. در زمان رضا شاه کبیر آبادیهائی برای تخته‌قاپو کردن ایلات این ناحیه احداث شد، ولی پس از شهریور ۱۳۲۰ هش، ایلات به عادت سابق خود بازگشتند، و این آبادیها متروک و ویران شد. از آبادیهای سمیرم علیا، ونک (vanak) (جه ۵۶۰°۱ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۴۶ کیلومتری ل‌غ سمیرم، و حناء (hannā') (جه ۵۰۰°۱۱)، در ۳۵ کیلومتری ج سمیرم است. مرکز بخش، **سمیرم** (جه ۹۶۸°۷ سش ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ح ۴۰۰°۲ متر)، در ۷۳ کیلومتری ج شهرضا در ج کوه سیاه قرار دارد. محل ییلاق بعضی از طوایف قشقائی است. زمانی مرکز بلوک معروف به سرجد شش‌ناحیه بود.

سمیروم، شهر قدیم، طارم، ← شمیران یا سمیران.

سمیساط (somaysāt)، یا **سامـوساتـا** (sāmo-sātā)، شهر قدیم سوریه بر ساحل راست فرات ح ۴۸ کیلومتری ل‌غ ادسا (اورفه‌ی حالیه). آبادی کردنشین کنونی سمساط (samsāt)، چ‌ش ترکیه‌ی آسیائی، در محل آن قرار دارد. در دوره‌ی سلوکیان پایتخت مملکت کوماگنه بود (قرن ۳ ق‌م)، و در ۷۲ ب‌م کرسی یکی از ایالات رومی شد. مسلمانان در ۱۸ هق آنرا فتح کردند. بمناسبت موقعیت آن در مرز عربستان و قلمرو دولت بیزانس، اغلب مورد تهاجم و تاراج هر دو طرف واقع میشد. بیزانسیها در ۲۴۵ هق و ۲۵۹ هق آن را غارت کردند، و همین امر به انحطاط آن کومک کرد. بار دیگر میدان جنگهای صلیبی شد، و در ۵۸۴ هق بدست صلاح‌الدین ایوبی افتاد.

سمیغ (somayfa')، نق قرن ۶ م ب‌م، سرکرده‌ی یمنیهای ضد ذونواس. لشکر دولت اکسوم را کومک کرد تا ذونواس را شکست دادند (ح ۵۲۵)، و خود امیر یمن شد. بعداً ابرهه او را دستگیر کرد (ح ۵۳۱) و بقتل رسانید.

سمینار[1] (seminār؛ انگ)، گروهی از محصلین دارای تحصیلات عالی که تحت نظر استادی مشغول تحقیق در موضوع معین و تدوین نتایج تحقیق خود میباشند، و در جلسات بحث و مذاکره تبادل نظر میکنند، و نیز جلساتی که برای بحث و تبادل نظر و ایراد خطابه در موضوعی معین منعقد میشود.

سمینول[2] (seminōl)، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی، از دسته‌ی زبانی هوکی و سوئی (← زبان، جدول). جنگ امریکائیان با آنها در ۱۸۳۵ درگرفت و تا ۱۸۴۲ طول کشید، و مقاومت دلیرانه‌ی سمینولها درهم شکست. برخی از آنان در اورگلیدز ماندند، ولی بیشتر به اوکلاهوما انتقال یافتند.

سمیوئل، اسم انگلیسی، ← شموئیل، اسم.

سمیوئل[3]، **مارکس** (mārkəs samyuəl)، ملقب به (اولین) **وایکاونت برستد**[4]* (vāykānt bersted)، ۱۸۵۳–۱۹۲۷، از سرمایه‌داران و رجال مالی انگلستان، و از ارکان مهم صنعت نفت جهان. در محله‌ی یهودیهای لندن از خانواده‌ای یهودی بدنیا آمد. مدتها در یک اداره‌ی کشتیرانی منشی بود، تا اینکه کارفرمایانش او را با کشتیهای خود که به شرق اقصی رفت و آمد داشتند به مسافرتهای متعدد فرستادند. سمیوئل در این مسافرتها تجربیات فراوان و سرمایه‌ای مختصر اندوخت. سپس شغل خود را رها کرد، و تجارتخانه‌ای تأسیس نمود، و کارش پیشرفت کرد، و یک کشتی بخار خریداری نمود. در ۱۸۹۷ "شرکت حمل و نقل شل" را تأسیس کرد. سپس به کومک خاندان روتشیلد کشتی نفتکش ساخت، و در جزیره‌ی بورنئو به استخراج نفت و حمل آن پرداخت. بسبت رقابت راکفلر با شرکت رویال دچ، وی با دتردینگ متحد شد، و این دو شرکتهای خود را متحد کرده نام "رویال دچ شل" بر آن نهادند، که امروز یکی از بزرگترین شرکتهای نفتی جهان است. در ۱۹۰۲–۳ شهردار لندن بود. ثروت او را ۷۰ میلیون لیره‌ی انگلیسی تخمین کرده‌اند.

سمیه: ← سابقین.

سن (sen)، در تئاتر، ← صحنه.

سن، حشره، ← سن گندم؛ سنک گلابی.

سن[5] (sen)، لتیه **سکوانا** (sekuānā)، رودی بطول ۷۷۶ کم، ل فرانسه. سن با ریزابه‌هایش (اوب، یون، مارن، اواز، و غیره) تمام حوضه‌ی پاریس را زهکشی میکند. در فلات لانگر (lāNgr) در بورگونی سرچشمه میگیرد، و بجانب ل‌غ میپیچد، و از شامپانی، تروا، ملن، پاریس، و روان میگذرد، و از کشندان پهناوری (منتهای عرضش ح ۱۰ کم) در ج لو هاور به دریای مانش میریزد. یکی از عمده‌ترین رودهای قابل کشتیرانی فرانسه است، و از دوره‌ی رومیها از راههای تجارتی عمده بوده است. رونق پاریس و روان و لو هاور بسبب موقعیت آنها بر رود سن است.

سن، لفظ فرانسوی، بمعنی قدیس، ← سنت، لفظ.

سن[5] (sen)، ولایت (۴۷۸ کم²؛ جه ۸۳۴°۱۵۴°۵)، ل فرانسه، منطبق با پاریس بزرگ (شهر پاریس با حومه‌های مسکونی و صنعتی آن). از محصولاتش ماشین‌آلات، اتومبیل، هواپیما، منسوجات، مواد شیمیائی، و اشیاء تجملی است. از رود سن نام گرفته است.

سنا[6] (senā؛ از فنس)، لفظی ماخوذ از کلمه‌ی لاتینی سناتوس (senātus)، بمعنی مجلس "شیوخ" [= سالخوردگان]. لفظ سناتوس اصلا در مورد شورای عالی مملکت روم بکار رفته است (دنباله‌ی مقاله را ملاحظه کنید)، و امروز در ممالکی که در قانون اساسی آنها بیش از یک مجلس مقننه پیشبینی شده است (مانند ایران، فرانسه، ایتالیا، و کشمت)، یکی از آنها تقریبا در همه‌ی موارد مجلس سنا است، که اساساً جنبه‌ی محافظه‌کاری دارد. عضو مجلس سنا را سناتور (senātor) خوانند. در ممالک فدرال، وظیفه‌ی سنا حفظ منافع خاص هر یک از کشورهای عضو فدراسیون است؛ و در ممالک واحد، نقش سنا اغلب متوقف کردن تندرویهای مجلس دیگر میباشد. در بیشتر قوانین اساسی، سن سناتورها بیش از سن نمایندگان مجلس دیگر مقرر شده است. برای سنای ایران ← مجلس سنا؛ برای سنای کشمت ← کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا. دنباله‌ی این مقاله در باب **سنای روم** یا **سناتوس** است، که شورای عالی مملکت و اصلا دارای 100 عضو بود. این شورا زائیده‌ی شورای سلطنتی دوران پادشاهی بود، ولی با بسط روم در قرون ۳م و ۲م ق‌م اقتدار و اختیارات فراوان یافت (اعزام نیرو، انعقاد عهدنامه‌ها، سازمان دادن متصرفات جدید، و غیره). اعضایش از صاحب‌منصبان سابق و تقریباً منحصراً از خانواده‌های اشرافی بودند. روش سنا ارتجاعی بود، ولی تا زمان برادران گراکوس، قیام واقعی علیه اقتدار خود ندیده بود. اگرچه این قیام به شکست انجامید، منجر به تشکیل حزبی از مردم در مقابل محافظه‌کاران گردید. این حزب، و رهبرش ماریوس، بکلی مقهور سولا شدند. بعداً مبارزه بین یولیوس قیصر (رهبر مردم) و پومپیوس (رهبر سناتورها) تجدید شد؛ قیصر پیروز گردید (۴۸ ق‌م)، و اگرچه بقتل رسید (۴۴ ق‌م)، سنا اقتدار ازدست‌رفته را باز نیافت. در دوره‌ی آوگوستوس، سنا مطیع امپراطور بود، و در ادوار بعد اسمی بیش نبود.

سنا (sanā)، مسهل معروفی که عبارتست از برگ‌های خشک دو جنس گیاه از نوع کاسیا (*Cassia*)، که یکی سنای مصری (*C. acutifolia*) و دیگری سنای مکی (makki) (یا هندی) (*C. angusti-folia*) نام دارد. این گیاهان بوته‌های کوتاهی به ارتفاع ح ۶۰ سم هستند. سنا بوسیله‌ی مسلمانان وارد اروپا شد.

سنا، مجلس، ایران، ← مجلس سنا.

سن‌ـ‌اواز[7] (sen-e-uāz)، ولایت (۶۵۸°۵ کم²؛ جه تخمیناً ۷۹۱°۷۰۸°۱)، ل فرانسه، در ایل‌ـ‌دو‌ـ‌فرانس؛ کرسی آن ورسای. شهر پاریس در آن قرار دارد، ولی جزء آن نیست.

سنائی: ← سنائی غزنوی.

سنائی غزنوی (sanā'ie qaznavi)، شهرت

(۱)seminar (۲)Seminole (۳)Samuel (۴)Bearstead (۵)Seine (۶)senate (۷)Seine-et-Oise

ابوالمجد مجدود ابن آدم (abo'l.majd majdude 'bne ādam)، متخلص به **سنائی**، فت ح ۵۳۵ هق، عارف و شاعر عالیمقدار ایرانی؛ مت غزنین. وی در مدت عمر چندی در خراسان سفر کرد. بعضی از شاهان غزنوی چون سلطان مسعود III غزنوی و بهرامشاه غزنوی را مدح کرد، ولی عُروض یک تحول روحانی‌ـکه در باب کیفیت آن افسانه‌ها ساخته‌اندـوی را به تصوف و زهد کشانید، و در پایان حج، در غزنین به انزوا واداشت. سنائی نخستین شاعر مشهوری است که حقایق عرفانی و معانی تصوف را در شعر بکار برد. علاوه بر دیوان (ح ۱۳٬۵۰۰ بیت)، چندین مثنوی نیز سرود که مهمترین آنها **حدیقة الحقیقه** است. دیگر از آنها **سیر العباد الی المعاد**، **طریق التحقیق**، **کارنامه‌ی بلخ** یا **مطایبه‌نامه**، **عشقنامه**، **عقل‌نامه**، و **تحریمة القلم** است. گذشته از اینها، دیوان قصاید و غزلیات و همچنین چندین نامه و یک مقدمه‌ی منثور نیز از او باقی است. در قصیده‌سرائی، وی نخست اسلوب فرخی و عنصری را تقلید میکرد، اما در نظم مواعظ و زهدیات شیوه و اسلوبی خاص برگزید، و آن اسلوب مورد توجه و تقلید کسانی چون خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی واقع گشت. مقبره‌ی او در غزنین زیارتگاه خاص و عام است.

سناب، آسیای صغیر؛ ← سینوپ.

سناباد: ← مشهد، شهر.

سناتور: ← سنا.

سناتوس، سنای روم؛ ← سنا.

سناخریب[1] (sennāxrib)، فت ۶۸۱ قم، شاه (۷۰۵–۶۸۱ قم) آشور؛ پسر سارگن II. بیشتر سلطنت خود را در کشمکش برای حفظ امپراطوریی که پدرش بنیاد افکنده بود گذراند. نخستین جنگ او ظاهراً با بابل بود. بعدها برای خواباندن شورش ملل غربی، که از جانب مصر حمایت میشدند، به فنیقیه و فلسطین لشکر کشید. مصریان را شکست داد (۷۰۱ قم)، و آماده‌ی تصرف اورشلیم شد. حزقیا به توصیه‌ی اشیا دایر بر شرکت نکردن در شورش بر ضد آشور اعتنا نکرد. در نتیجه، سناـ خریب چندین شهر یهودیه را ویران کرد، اورشلیم را محاصره نمود، و خراجی سنگین از شاه یهود مطالبه کرد. بیقین نمیتوان دانست که طاعونی که، به روایت تورات، لشکریان سناخریب را هلاک کرد، در همین تاریخ ظهور کرده یا پس ازین پدید آمده است. بهر حال، سناخریب بسبب آشفتگی امور بابل بدان سامان بازگشت، و به جنگ دریائی با کلده پرداخت. عیلام را ویران کرد. چندی بعد بابل را مسخر و ویران نمود. کانالها و آبارهها و کاخی مجلل در نینوا ساخت. عاقبت دو تن از پسرانش، که بر برادر خود اسرحدون حسد میورزیدند، او را بقتل رسانیدند.

سناد (senād) [عربی، = اختلاف]، در علم قافیه، دوگونگی ردف اصلی یا زائد؛ مانند پاک و نیک، داشت و راست، و تاخت و بافت. سناد از عیوب قافیه است.

سنار (sennār)، شهر، ش قسمت مرکزی جمهوری سودان، افریقای شرقی، بر نیل ازرق. از آثار ماقبل تاریخی مکشوفه در آنجا معلوم میشود که این ناحیه از ایام بسیار قدیم مسکون بوده است. سنار پایتخت سلسله‌ی فونج (funj) بود، که در ح ۱۵۰۴ بوسیله‌ی عماره دنقاس (amāre donqās) تأسیس گردید. وی از قبیله‌ی فونج بود، و سلسله‌ی مسیحی آلوآ (āloā) را برانداخت، و تا ۱۵۳۴ سلطنت کرد. بنای شهر از دوره‌ی اوست. مملکت فونج از قرن ۱۶م تا اوایل قرن ۱۹م مهمترین سازمان سیاسی در سودان شرقی بود. در ۱۸۲۱ مصر آنرا به قلمرو خود ضمیمه کرد. شهر سنار بوسیله‌ی راه آهن به خرطوم مرتبط است. سد سنار (اتمام آن در ۱۹۲۵) نزدیک آنست.

سناریو[2] (senārio؛ از ایتالیائی)، داستان یا شرح صحنه‌های یک فیلم پیش از شروع فیلمبرداری. سناریو در کار فیلمبرداری حکم نمایشنامه را در مورد نمایش دارد، با این تفاوت کلی که توضیح صحنه‌های نمایش جزء کوچکی از نمایشنامه را تشکیل میدهد، و قسمت اعظم آن مرکب است از گفتگوهائی که میان شخصیتهای نمایشنامه رد و بدل میشود، و حال آنکه گفتگو (**دیالوگ**) جزئی از یک سناریو بشمار میرود، و غالباً قسمت اعظم یک سناریو صرف توضیح دقیق صحنه‌های فیلم و نحوه‌ی حرکت دوربین و برداشتن تصویرها و زاویه‌ی دید کارگردان میشود. نمایشنامه‌ها را اغلب چاپ میکنند، و مردم آنها را بعنوان آثار خواندنی میخرند، در حالی که سناریو، بعلت آنکه بیشتر شرح جزئیات فنی کار بازیگران و فیلم‌ـبردار و مشخصات فنی صحنه‌های فیلم است، فقط بکار کارگردان یا متخصصین کار سینما میخورد، و شاید یک خواننده‌ی بی‌اطلاع از فن سینما از بیشتر مندرجات و اشارات فنی آن سر درنیاورد. باین جهت، کمتر اتفاق افتاده است که سناریوی فیلمی بچاپ برسد.

سناریو را ممکن است از آغاز تا انجام خود کارگردان فیلم بنویسد؛ ممکن است سناریونویس داستان و دیالوگ را بنویسد، و کارگردان جزئیات فنی را خود به آن اضافه کند؛ و نیز ممکن است که، علاوه بر نویسنده‌ی داستان و کارگردان فیلم، کسی یا کسانی نیز بعنوان نویسنده‌ی دیالوگ در نوشتن سناریو شرکت داشته باشند. در فرانسه بیشتر طریقه‌ی اخیر معمول است.

سن‌ـامارن[3] (sen-e-mārn)، ولایت (۵٬۹۳۱ کمم؛ جم تخمیناً ۴۵۳٬۴۳۸)، ل فرانسه؛ کرسی آن ملن. قسمت اعظم آن ناحیه‌ی بری را، بین رودهای سن و مارن، فراگرفته است. شهر فونتنبلو در این ولایت است.

سنان (senān)، ۸۹۵–۹۸۶ هق (۱۴۸۹–۱۵۷۸ بم)، معمار مسلمان و بزرگترین معماران دولت عثمانی. مهمترین توفیق او در حل مشکلات مربوط به "تقسیم فضا" در بناهای گنبددار است. دوران فعالیت او در عهد سه سلطان عثمانی‌ـسلیم I، سلیمان I، و سلیم IIـبود، و در ۱۵۳۹ معمار مخصوص دربار عثمانی شد. در زندگینامه‌ی وی بقلم خودش، فهرست ۳۰۰ بنا از آنچه را که طرح کرده است آورده است، که مشتمل‌است بر مساجد، مدرسه‌ها، مقبره‌ها، بیمارستانها، پلها، مخازن، کاروانسراها، کاخها، و حمامها. از شاهکارهای وی مساجد جامع سلیمانیه و شهزاده در استانبول و سلیمیه در ادرنه است.

سنان ابن ثابت (senāne 'bne sābet)، فت ۳۳۱ هق، طبیب و ریاضیدان و منجم بغداد؛ پسر ثابت ابن قره. طبیب سه تن از خلفای عباسی‌ـمقتدر، قاهر، و راضی‌ـبود. نزد مقتدر مقامی ارجمند داشت، و رئیس اطبا گردید؛ در حسن اداره‌ی بیمارستانهای بغداد و بالا بردن مقام حرفه‌ی طبابت معروف است. قاهر را به او علاقه‌ی تمام بود، و بابن جهت او را به دین اسلام خواند، و ثابت امتناع کرد، و عاقبت از ترس وی مسلمان شد. معذلک، از خوف قاهر به خراسان گریخت. سپس به بغداد بازگشت، و در همانجا وفات یافت. تألیفاتی چند در ریاضیات، نجوم، و تاریخ به وی منسوب است.

سنان‌الدوله بکتوزون: ← بکتوزون.

سنان پاشا، خادم (xādem senān pāšā)، فت ۹۲۳ هق، وزیر اعظم (۹۲۰–۹۲۳ هق) دولت عثمانی در عهد سلطان سلیم I. در آغاز حاکم روملی و سپس آناطولی بود. در جنگ **چالدران** فرمانده جناح راست سپاه عثمانی بود. پس از اینکه احمد پاشا از وزارت اعظم خلع شد، وی بدین مقام منصوب گردید. در جنگ با سوریه و مصر فرمانده کل قوا گردید. عاقبت در جنگ بقتل رسید.

سنان پاشا، خواجه (xāje senān pāšā)، فت ۱۰۰۴ هق، از رجال و وزرای اعظم دولت عثمانی. از مردم آلبانی و پدرش مردی دهقان بود. از زمان سلطان سلیمان I بتدریج برآمد، و به حکومت مصر رسید، و در جنگ با تونس، با سمت فرماندهی عالی نیروهای زمینی، تونس را گرفت، و این سرزمین جزء قلمرو امپراطوری عثمانی شد. در جنگهای ایران و عثمانی، در لشکرکشی ترکان عثمانی به گرجستان شرکت داشت، و در رجب ۹۸۸ هق به وزارت اعظم رسید. گرجستان را ترکان فتح کردند، ولی بلافاصله پس از فتح مشکلاتی پدید آمد، و سنان پاشا خلع (ذیقعده‌ی ۹۹۰ هق) و تبعید شد. بعداً ۴ بار دیگر به وزارت اعظم رسید. سنان پاشا مردی فوق العاده بیرحم، لجوج، خودخواه، و در عین حال نادان بود. ثروتی هنگفت اندوخت، و از این منبع هدایای عظیم میداد. از نقشه‌های او، که قبلا هم سابقه داشت، این بود که، با استفاده از مهارت سنان در معماری، بوسیله‌ی حفر کانالی از دریاچه‌ی صبنجه، دریای سیاه را به خلیج نیکومدیا مرتبط سازد، ولی این نقشه ظاهراً بسبب گرفتاری جنگهای مکرر عملی نشد.

سنان پاشا، خواجه (یا ملا) (xāje, mollā, senān pāšā)، فت ۸۹۱ هق، از وزرا و فضلای مملکت عثمانی. پدرش، ملا خضر بک (فت ۸۶۳ هق)، نخستین قاضی استانبول بود. سنان پاشا معلم و مشاور سلطان محمد فاتح بود، و در عهد وی به وزارت رسید، و در زمان سلطان بایزید نیز تقرب داشت. تألیفاتش مشتمل است بر شرحی بر ملخص چغمینی در نجوم و شرحی بر مواقف ایجی.

سن انتونیو[4] (san antŏnio)، شهر (جم ـ۵۸۷٬۷۱۸)، ج قسمت مرکزی ایالت تکزاس، کشمت، بر سرچشمه‌ی رود سن انتونیو. در ۱۷۱۸ متوسط اسپانیائیها تأسیس شد، و در مراحل اولیه‌ی آبادی ایالت تکزاس اهمیتی بسزا داشت. اینک بندر و

(۱)Sennacherib (۲)scenario (۳)Seine-et-Marne (۴)San Antonio

از مراکز راه آهن است.

سن انجلو[1] (san anjəlō)، شهر (جه ۵۸٬۸۱۵)، غ ایالت تکزاس، کشمت.

سن‌انفریور: ← سن‌ماریتیم.

سنانکور[2]، **اتین پیور دو** (etien piver dë senāNkur)، ۱۷۷۰–۱۸۴۶، ادیب فرانسوی. پدرش میخواست او را وارد حرفه‌ی کشیشی کند، و وی برای فرار از این کار به سویس رفت (۱۷۸۹). منظره‌ی جذاب کوههای آلپ و اضطرابات و نگرانیهای ایام جوانی گرایش او را به بدبینی و خیالپردازی تقویت کرد. در انقلاب فرانسه، نامش در جزء امیگره‌ها بشمار آمد، و بیشتر مالیه‌اش از دست رفت. در ۱۸۰۳ به فرانسه بازگشت. تحت تأثیر نظریات اجتماعی ژ. ژ. روسو بود، و در کتاب خود بنام رؤیاهائی در باب طبیعت بدوی انسان (۱۷۹۹) ازو الهام گرفت. رمان معروفش، بنام اوبرمان (oberman) (۱۸۰۴)، داستانی پر از توصیفهای رمانتیک از طبیعت و سخت مالیخولیائی است، اما بعضی از افکار فلسفی آن بسیار ابتکاری است.

سن اواکین[3] (san uākin)، رود کشمت، بطول ح ۵۶۰ کم، که در ش ایالت کالیفرنیا در جبال سیرا نوادا سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از دره‌ی مرکزی، نزدیک مصب رود ساکرامنتو به آن میریزد.

سن اوان[4] (san uān)، رود کشمت، بطول ح ۵۸۰ کم، که از کوههای سن اوان، در جغ کولورادو، سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از ایالات نیو مکسیکو و یوتا، به رود کولورادو میریزد.

سن اوان[4]**، جزایر**، مجموعه‌ی ۱۷۲ جزیره، جزء ایالت واشینگتن، کشمت، نزدیک ساحل لغ ایالت. ح ۱۷۹۰ بتوسط اسپانیائیها کشف شد. در ۱۸۷۲ به کشمت واگذار گردید.

سنایدرس[5]**، فرانس** (frāns snāyders)، ۱۵۷۹–۱۶۵۷، نقاش فلاندری، که در ساختن طبیعت بیجان و حیوانات مشهور است. عمدةً تحت تأثیر روبنس قرار گرفت. غالباً با روبنس و یاکوب یوردانس همکاری داشت. گاهی حیوانات نقاشیهای آنان را برایشان میکشید، و آنها نیز در عوض گاهی آدمهای صحنه‌های شکار او را برایش می‌کشیدند. کارهای اولیه‌ی او بیش از هر چیز طبیعت بیجان بود، اما بعدها ترکیب‌بندیهای زنده‌ی او از حیوانات غالباً در صحنه‌های شکار یا جنگ حیوانات وحشی شهرت بیشتری یافت. در ساختن اینگونه صحنه‌ها تا کنون هیچکس بپای او نرسیده است. نقاشیهای او رنگهائی تازه و تابناک دارند، و ترکیب‌بندی آنها درخشان است. بعضی از تابلو‌های معروف او عبارتند از شکار گوزن (لاهه)؛ شکار اسب آبی (موزه‌ی رایکس، آمستردام)؛ حمله‌ی ماده شیر به گراز، و سگها در مطبخ (لوور)؛ شیرها بدنبال گوزن (موزه‌ی متروپلیتن)، و شکار گراز (موزه‌ی هنرهای زیبای بستن).

سنای روم: ← سنا.

سنای کشورهای متحد امریکا: ← کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا.

سنای مکی: ← سنا، مسهل.

سنباد (sonbād)، ملقب به **اسپهبد فیروز** (espahbod firuz)، فت ۱۳۷ هق، سردار مجوس ابومسلم خراسانی که به خونخواهی او در ۱۳۷ هق بر منصور خلیفه‌ی عباسی خروج کرد. قبل از ظهور ابومسلم، وی در یکی از قراء نشابور می‌زیست، و از توانگران آن ولایت بود. گویند یکی از اعراب آن قریه، بسبب خصومت جزئی، فرزند سنباد را نهانی بکشت، و از گوشت او سنباد را غذائی داد، و سنباد برای انتقام از این رفتار به ابومسلم پیوست، و او عده‌ای از یاران خویش را با وی همراه کرد، و سنباد تمام اعراب آن قریه را به انتقام خون فرزند خویش بکشت، و بعد از آن، خود در جزء سپاهیان و یاران ابومسلم درآمد، و ابومسلم او را برکشید و سپهسالاری داد، و حتی هنگام عزیمت نزد منصور، سنباد را در ری به نیابت خود منصوب کرد. سنباد بعد از کشته شدن ابومسلم به خونخواهی او برخاست، و ری و قزوین و نشابور و قومس بگرفت، و در ری بر خزائن ابومسلم نیز دست یافت، و آهنگ برانداختن خلیفه و حتی ویران کردن کعبه نمود. منصور سردار خود جمهور ابن مرار را با 10٬000 کس به جنگ او فرستاد، او در جنگی بین همدان و ری مغلوب شد، و گویند نزدیک 60٬000 تن از یاران و کسانش مقتول شدند، و خود او در حین فرار و بهنگام عزیمت به طبرستان بدست یکی از امرای طبرستان بقتل رسید، و سرش را نزد خلیفه فرستادند.

سنباده[6] (sonbāde) یا **سنگ سنباده**[6]، سنگی معدنی که عمدةً اکسید خالص آلومینیوم (← آلومین) است. اقسام بهترش بعنوان سنگ قیمتی بکار میرود. یاقوت، یاقوت کبود، زمرد، آمتیست، و زبرجد اقسام قیمتی یا نیمه‌قیمتی عمده‌ی سنباده است.

انواع حاجب ماوراء سنباده بعنوان سایا بکار میرود. "خاک سنباده"[7] مخلوط سنباده با اکسید آهن و معمولا بشکل گردی بسیار نرم است. چون بر سطح ورق کاغذ یا پارچه چسب بمالند، و بر روی آن خاک سنباده بریزند، کاغذ سنباده به دست میآید، که در نجاری و نقاشی بکار میرود. با گرد دانه‌ی درشت آن چرخ سنباده میسازند، که برای تیز کردن کاردینه و صیقلی کردن سطح فلزات بکار میرود. سنباده را بطور مصنوعی نیز میسازند. منابع عمده‌ی سنباده‌ی طبیعی در برمه، سیلان، هند، افریقای جنوبی، و کشمت میباشد.

سن‌بارتلمی[8]**، کشتار** (saN-bārtelemi)، کشتار پروتستانها در سلطنت شارل IX–در اثر دسایس کاترین دو مدیسی (مادر شاه)، دوک د/آنژو (بعداً هانری III، و سومین دوک دو گیز (موسوم به هانری)–که در روز ۲۴ ماه اوت ۱۵۷۲ در پاریس آغاز شد. قبلا، در روز ۲۲ اوت، به امر کاترین، سوء قصدی به جان گولینیی شد، که بی‌نتیجه ماند. به این جهت، طرحی برای کشتار دسته‌جمعی پروتستانها ریخته شد. موقعیت نیز مناسب بود، زیرا بمناسبت جشن ازدواج هانری دو ناوار (بعداً بنام هانری IV) با مارگریت خواهر شارل، جمع کثیری از بزرگان و رهبران پروتستان در پاریس گرد آمده بودند. به اغوای کاترین دو مدیسی، شاه در شب ۲۴ اوت فرمان کشتار را صادر کرد (← شارل IX)، و کشتار در فردای جشن ازدواج آغاز گردید.

این واقعه، که خونانگیزترین صفحات تاریخ تعصبات مذهبی است، چندین روز بطول انجامید، و در طی آن عده‌ی زیادی مرد و زن و کودک به قتل رسیدند، و تمام خاک فرانسه به خاک و خون کشیده شد. در پاریس، اجرای فرمان بوسیله‌ی صدای ناقوس کلیسای سن‌ژرمن‌ل/اوکسروا (saN-jermaN-lokseruā) اعلام شد، و در آنجا کشتار وحشتناکتر از جاهای دیگر بود؛ رهبران اصلی پروتستانها سر بریده شدند. از اشخاص بنامی که قربانی این حادثه گردیدند کولینیی بود. در لوور، قتل عام از ساعت پنج صبح آغاز شد. قربانیان، که اغلب آنان شب را در خدمت شاه بودند، چون گوسفند سر بریده شدند، و گویند شاه از پنجره‌ای ناظر وقایع بود. در ولایات، گروههائی از پروتستانها بدست جلاد سپرده شدند، ولی چندین تن از حکام محلی از ابلاغ فرمان قتل عام خودداری کردند. نتیجه‌ی مستقیم این حادثه تجدید جنگ داخلی بود (← جنگهای مذهبی).

سن‌بران، قله: ← اشتران کوه.

سن برنار: ← برنار، قدیس.

سن برنار[9] (saN bernār)، نام دو گردنه در کوههای آلپ. **سن برنار بزرگ** در ارتفاع ۲٬۴۷۳ متری قرار دارد، و وال د/آئوستا (ایتالیا) را به دره‌ی رون (سویس) مرتبط میسازد. دار الضیافه‌ی معروفش در ح ۹۸۲ بوسیله‌ی قدیس برنار مانتونی تأسیس شد. سگهای معروف سن برنار (← سگ) را راهبان آوگوستینی تربیت میکنند. **سن برنار کوچک** در ارتفاع ۲٬۱۸۸ متری واقعست، و وال د/آئوستا را به ساووای فرانسه مرتبط میکند.

سن‌بریو[10] (saN-brië)، شهر (جه تخمیناً ۳۷٬۶۷۰)، کرسی ولایت کوت‌دونور، لغ فرانسه، در برتانی، کنار دریای مانش. احتمالا در قرن ۵م بنا شد. از قرن ۹م مقر اسقف بوده است. دارای خانه‌های قدیمی بسیار و کلیسای جامع (سبک گوتیک) است.

سنبل (sonbol)، گیاه پیازدار از نوع هواکینتوس (*Hyacinthus*) و از تیره‌ی سوسنیها، که بومی نواحی مدیترانه و افریقای جنوبی است. معروف‌ترین اقسام آن سنبل هلندی است، که پرورش آن از قرن ۱۸م سابقه دارد. گلهای سنبل هلندی بشکل خوشه‌های بلند و بهم‌فشرده، و معطر، و به رنگهای قرمز، آبی، سفید، و زرد است، و در آغاز بهار و زودتر از آن نیز در گلخانه بدست میآید. در ایران اقسام خودروی سنبل وجود دارد. نام لاتینی سنبل از نام هواکینتوس گرفته شده است. نیز سایر مقالات ردیف "سنبل" را ملاحظه کنید.

سنبل آبی (sonbole ābi)، (*Eichhornia crassipes*)، گیاه دائمی، دارای برگهای گرد شناور، و گلهای آبی بنفش. اصلا از امریکای استوائی است.

سنبل الطیب (sonbolo 't.tib)، نام چند گیاه و ریشه‌های معطر آنها، و خاصه والریان، که چون

---

(۱)San Angelo (۲)Sénancour (۳)San Joaquin (۴)San Juan (۵)Snyders (۶)corundum (۷)emery (۸)Saint-Barthélemy (۹)Saint Bernard (۱۰)Saint-Brieuc

ریشه‌های آنرا گربه بسیار دوست دارد، آنرا علف گربه نیز میخوانند. روغن معطر سنبل مذکور در کتاب مقدس (غزلهای سلیمان) را بعضی یکی از اقسام سنبل الطیب محسوب کرده‌اند، و معتقدند که از گیاه جنس *Nardostachys jatamansi* بدست میآمده است.

سنبل ختائی (sonbole xatā'i)، گیاه دائمی از نوع آنگلیکا (*Angelica*) از تیره‌ی چتریان، که دارای برگهای مرکب و ساقه‌ی معطر است. عرق ریشه‌ها، و دانه‌های معطر آن، در پزشکی، عطرسازی، و در ساختن شیرینی و شربت بکار میرود. بعضی از جنسهای آن گاه برای زینت کاشته می‌شود.

سنبله[1] (sonbole) [= خوشه] یا **عذراء** (azrā')، ششمین صورت فلکی در منطقة البروج، و ششمین برج. روشنترین ستاره‌ی آن سماک اعزل است. هرشل بیش از ۳۰۰ سحابی در صورت سنبله کشف کرد، و بعدها بیش از ۲۰۰ سحابی دیگر در آن رصد شد. در ۱۹۳۶ ابرنواختری در صورت سنبله کشف شد.

سنبلیقیوس: ← سیمپلیکیوس.

سن پطرزبورغ: ← لنینگراد.

سن پطرزبورگ: ← لنینگراد.

سن پول: ← پولس حواری.

سن پیر: ← پطرس یا پطرس حواری.

سن پیر، جزیره‌ی: ← میکلون.

سن‌پیر، ژاک هانری برناردن دو: ← برناردن دو سن‌پیر.

سنت (sent, sənt)، لفظ انگلیسی بمعنی قدیس یا قدیسه، که خود و معادلهای آن در زبانهای دیگر اروپائی عنوان بعضی از بزرگان دین مسیح است (← قدیس)، و در جزء بعضی از اعلام جغرافیائی نیز آمده است. در کتاب حاضر، این لفظ و معادلهای آن در مورد اشخاص به قدیس یا قدیسه ترجمه شده است. بعضی از صورتهای آن بقرار ذیل است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیولی	San	سان	(sān)
اسپانیولی	Santa	سانتا	(sāntā)
اسپانیولی	Santo	سانتو	(sānto)
اسکاندیناوی	Sankt	زانکت	(zānkt)
آلمانی	Sankt	زانکت	(zānkt)
انگلیسی	Saint	سنت	(sent, sənt)
انگلیسی	Saint	سینت	(seynt)
ایتالیائی	San	سان	(sān)
ایتالیائی	Santa	سانتا	(sāntā)
ایتالیائی	Santo	سانتو	(sānto)
بلغاری	Svetiya	سوتیا	(svetiā)
پرتغالی	São	سائو	(sāo)
روسی	[Svyatoi]	سویاتوی	(sviātoy)
فرانسوی (مذکر)	Saint	سن	(saN)
فرانسوی (مؤنث)	Sainte	سنت	(saNt)
هلندی	Sint	سینت	(sint)
یونانی	Hagios	آیوس	(āyos)
یونانی	Hagion	آیون	(āyon)

سنت[2] (saNt)، شهر (جه تخمیناً ۲۳°۷۶۸)، ولایت شارانت‌ماریتیم، ل فرانسه، کنار رود شارانت. از مراکز تجارت غلات، برندی، و چرم است. از شهرهای عمده‌ی سلتی بود، و سپس بدست رومیان افتاد، و کرسی سنتونز گردید. لوئی IX در اینجا هنری III را شکست داد (۱۲۴۲). ویرانه‌های یک آمفی‌تئاتر رومی و یک طاق نصرت رومی، و نیز کلیساهائی از قرن ۱۲م دارد.

سنت (sonnat) [جمش سنن (sonan)]، لفظ عربی، بمعنی روش و طریقه، که در اصطلاح شرعی معانی مختلف دارد. **۱ـ** در نزد سنیان (← سنی)، قول و فعل و تقریر پیغمبر اسلام در امور شرعی (نه امور عادی). مقصود از تقریر این است که پیغمبر امری را که دیده و یا شنیده است تصویب کند و از آن منع ننماید. سنت به این معنی از جمله‌ی ادله‌ی اربعه در فقه (کتاب، سنت، اجماع، عقل) است. سنت بیان‌کننده‌ی احکام مجمل و مشکل قرآنی و توضیح مختصر آن است، و بهمین جهت، قرآن را قطعی الصدور و ظنی الدلاله (یعنی صدور آن از جانب خدا قطعی است، اما دلالت آن بر احکام، بجهت ایجاز و اجمالش، ظنی است) میدانند، و سنت را ظنی الصدور و قطعی الدلاله میخوانند. البته، اگر سنت متواتر باشد، بنحوی که صدور آن از حضرت رسول مسلم باشد، نیز قطعی الصدور خواهد بود. اما چون همه‌ی سنت متواتر نیست، و در انتساب اخبار آحاد به پیغمبر گاهی تردید حاصل میگردد، برای اثبات صحت انتساب حدیثی به پیغمبر قواعدی وضع شده است که در علم درایه و رجال در آن باره گفتگو میشود (← حدیث). در بیان موارد تعارض سنت با قرآن، و تعارض سنت با سنت، و جواز نسخ قرآن با سنت متواتر، و جواز نسخ سنت با سنت، در علم اصول فقه بحث میگردد. بعقیده‌ی شیعه، سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر معصوم؛ و چون فرق مختلفه‌ی شیعه در عده‌ی معصومین اختلاف دارند، مصداق سنت نیز در نظر ایشان مختلف میگردد. بعقیده‌ی شیعه‌ی امامیه، عده‌ی معصومان چهارده است (حضرت رسول و حضرت فاطمه و ۱۲ امام). **۲ـ** سنت (در برابر بدعت)، عملی که مطابق عمل صاحب شرع باشد (اگر مخالف آن باشد بدعت خوانده میشود). **۳ـ** عمل صحابه‌ی پیغمبر را نیز سنت مینامند، خواه این عمل در قرآن و سنت نبوی موجود باشد و خواه نباشد. مثلا، جمع قرآن که به امر عثمان انجام گرفت سنت است، گرچه در خود قرآن و سنت پیغمبر به آن اشاره نشده است؛ و نیز حدّ شارب خمر، که ۸۰ تازیانه است، از سنت صحابه است. شافعی مقصود از سنت مطلق را فقط سنت پیغمبر میداند، برای اینکه او تقلید از اصحاب پیغمبر را لازم نمیداند؛ بخلاف ابوحنیفه، که تقلید از اقوال و افعال صحابه را در امور شرعی واجب میداند. **۴ـ** بمعنی نفل (nafl)، یعنی آنچه عمل آن ثواب دارد اما ترک آن موجب عقاب نیست. **۵ـ** بمعنی روش پیغمبر و اصحاب او بدون آنکه واجب و مفروض باشد. در این حال، اگر ترک آن مکروه باشد سنت هدی (hodā) و یا سنت مؤکده خوانده میشود، مثل اذان و نماز جماعت؛ و اگر ترک آن مکروه نباشد سنن زوائد (sonane) نامیده میشود، مانند مسواک کردن. برای **اهل سنت و جماعت** ← سنی.

سنت[3]**، مک** (mak senət)، ۱۸۸۴–۱۹۶۰، کارگردان و تهیه‌کننده‌ی امریکائی فیلم. فیلمهای او مرکب از کمدیهای پرسر و صدا و آمیخته با دلقک‌بازی بود. چارلی چاپلین در برخی فیلمهای او بازی کرده است.

سنتا[4] (sentā)، مجارستانی **زنتا**[5]، شهر (جه ۴۶°۲۴ ۹۸۷)، ل صربستان، یوگوسلاوی. در اینجا در ۱۶۹۷ اوژن دو ساووا شکستی قاطع به ترکهای عثمانی وارد کرد.

سنت‌اتین[6] (saNtetien)، شهر صنعتی (جه تخمیناً ۴۵°۷۳۰ ۱۸۱)، مرکز ولایت لوار، ش فرانسه‌ی مرکزی. از مراکز صنعتی و محصولش منسوجات، اتومبیل، و زغال سنگ است. مدرسه‌ی معدن آن مشهور میباشد.

سنتا کاتارینا[7] (santā kātārinā)، ایالت (ح ۹۵°۸۳۰ کمه؛ جه ح ۲°۱۴۶°۹۰۰)، ج برزیل، کرسیش **فلوریانوپولیس** (بر جزیره‌ی سنتا کاتارینا واقع در کنار ساحل ایالت). از ش به قطا و از غ به آرژانتین محدود است. در قرن ۱۷م پرتغالیها به استعمار آن پرداختند. در قرن ۱۹م جمع کثیری از آلمانها بآنجا مهاجرت کردند.

سنت‌اگزوپری[8]**، آنتوان دو** (aNtuān dē saNtegzuperi)، ۱۹۰۰–۴۴، نویسنده و هوانورد فرانسوی. در ۱۹۲۶ به هوانوردی بازرگانی پرداخت، و به اروپا، افریقا، و امریکای جنوبی پرواز کرد. در جه II به خدمت ارتش درآمد، و در جنگ مفقود الاثر شد. آثارش مشتمل است بر پُست جنوب (۱۹۲۹)، پرواز شبانه (۱۹۳۱)، زمین آدمیزاد (۱۹۳۹)، و خلبان جنگ (۱۹۴۲). داستان شازده کوچولو (۱۹۴۳؛ ترجمه‌ی فارسی) را به سبکی فانتزی نوشته است، و آن پرتوی از دنیای درون خود او و دارای افکاری عمیق است، و مطلوب اطفال و بزرگسالان میباشد.

سنت آلبنز[9] (sent ālbənz)، شهر (جه ۵۱°۵۰ ۲۷۶)، هارتفردشر، ش انگلستان مرکزی. دیر بندیکتی آن (بنای اولیه ۷۹۳) نمونه‌ی عالی معماری نورمانها است. شهر صحنه‌ی دو نبرد از جنگ گلها بود. یکی از صلیبهای التر آو کتیل اینجا برپا شد.

سنت المو، آتش: ← آتش سنت المو.

سنت اندرو: ← آندرئاس، قدیس.

سنت اندروز[10] (sent andruz)، شهر (جه ۹°۸۸۸)، ولایت فایف، ش اسکاتلند. تفرجگاه و دارای زمینهای معروف بازی گلف است، و مقررات این بازی اینجا وضع میشود. کلیسای جامع آن در ۱۱۶۰ بنا شد. دانشگاه سنت اندروز (تأسیس ۱۴۱۱) قدیمترین دانشگاه اسکاتلند است.

سنت‌آن‌دو‌بوپره[11] (saNt-ān-dē-bopre)، دهکده، ج ایالت کبک، کانادا، بر رود سنت لارنس و در ل‌ش شهر کبک. مقبره‌ی مشهور آنرا در ۱۶۲۰ کشتی‌شکستگانی نجات‌یافته بنیاد نهادند، و آن زیارتگاه و معجزاتی بدان منسوبست.

سنت‌اورمون[12]**، شارل دو** (sārl dē saNtevre-moN)، ۱۶۱۶–۱۷۰۳، نویسنده، منتقد، و

(۱)Virgo (۲)Saintes (۳)Sennett (۴)Senta (۵)Zenta (۶)Saint-Étienne (۷)Santa Catarina (۸)Saint-Exupéry (۹)Saint Albans (۱۰)Saint Andrews (۱۱)Sainte-Anne-de-Beaupré (۱۲)Saint-Évremond

سرباز فرانسوی. پس از ۱۶۵۹، به علل سیاسی، در تبعید بسر برد. در انگلستان درگذشت، و در وستمینستر ابی مدفون شد. اثرش کمدی فرهنگستانیان است، که نماینده‌ی روح شکاک و فکر آزاد نویسنده میباشد. انتقادهای تند و نیشداری هم در مورد ادبیات و تاریخ و مذهب بعمل آورده است. نامه‌های وی منبع ذیقیمتی برای حوادث و اشخاص عصر اوست.

سنت اوگاستین[1] (sent ogāstin)، شهر (جه ـ۱۴°۷۳۴)، ل‌ش ایالت فلوریدا، کشمت، کنار قطـ. قدیمترین مهاجرنشین دائمی اروپائی موجود در امریکای شمالی است. در ۱۵۶۵ بتوسط پدرو منندث د آویلس تأسیس شد. در ۱۵۸۶ سر ف. دریک آنرا تاراج کرده بسوخت. در ۱۷۶۳ بدست انگلستان افتاد، و در ۱۸۲۱ به کشمت واگذار گردید. بناهای تاریخی چند دارد.

سنت‌بوو[2]**، شارل اوگوستن** (šārl ogüstaN saNt-bēv)، ۱۸۰۴–۶۹، مورخ و منتقد ادبی فرانسوی، طب تحصیل کرد، ولی آنرا رها نمود، و به ادبیات پرداخت. چندی به سرودن شعر پرداخت، و سپس رمان التقاط (۱۸۳۴) را که تا حدی زندگینامه‌ی خود اوست، و از عشق وی به زوجه‌ی ویکتور هوگو الهام گرفته است نوشت، اما پس از آن، از رمانتیسم برید، و به انتقاد ادبی و تاریخی پرداخت. بیشتر مقالات هفتگی و انتقادی او در مجموعه‌ی گفتارهای دوشنبه (۱۸۵۱–۷۰) چاپ شده است. سنت‌بوو بزرگترین اثر خود را کتاب تاریخی پورروایال (۱۸۴۰–۵۹) میدانست، و این کتاب او را در ردیف بزرگترین استادان انتقاد و تاریخ قرهنگ قرار داده است. در ۱۸۴۴ به عضویت فرهنگستان فرانسه انتخاب، و در ۱۸۶۵ به سناتوری منصوب شد.

سنت پتریک، پرزخ: ← پرزخ قدیس پاتریکیوس.

سنت پول: ← پولس حواری.

سنت پول[3] (sent pol)، شهر (جه ۳۱۳°۴۱۱)، ش ایالت مینسوتا، کشمت، بر تپه‌هائی مشرف به رود میسی‌سیپی و مجاور مینیاپولیس، کرسی ایالت. در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م تأسیس شد. بعدها مهاجرین بسیاری خاصه ایرلندیها و آلمانیهای کاتولیک باین شهر روی آوردند. دومین شهر بزرگ مینسوتا و دارای صنایع طبع و نشر و آمودن گوشت است.

سنت پول[3]**، کلیسای جامع،** کلیسای معروفی در لندن (انگلستان)، که نمونه‌ای عالی از کلیساهای رنسانس و شاهکار سر کریستوفر رن، معمار انگلیسی، بشمار میرود. در محل آن تا کنون چند کلیسا بنا شده که یا خراب شده یا به آتش سوخته است. در ۱۶۶۸ به رن اختیار داده شد که ویرانه‌ی کلیسای سوخته‌ی قبلی را از میان بردارد، و با طرحی نو، کلیسائی دیگر بجای آن بسازد. در ۱۶۷۵، رن شخصاً نخستین پایه‌ی کلیسا را بنا نهاد، و ۳۵ سال بعد، با قرار دادن آخرین سنگ بنا در جای خود، ساختمان کلیسای جامع سنت پول را بپایان رسانید. البته، درین میان، رن ناگزیر شده بود که در نقشه‌ی خود تغییراتی بدهد، و نیز طرحی که برای ایجاد یک میدان ستوندار بعنوان زمینه‌ی بنا داده بود، بعلت گرانی قیمت زمین، اجرا نشد. گنبد این کلیسا در شمار گنبد‌های مهم و مشهور جهان است، و بر فراز آن فانوسی سنگی است، که به صلیبی منتهی میشود. طول محوطه‌ی داخلی کلیسا چهار برابر عرض آنست، و موزائیکهائی که آنرا زینت داده جدید است، اما با طرح اصلی رن برای تزیین کلیسا مطابقت دارد. در جنگ II، بمبهای آلمانی در ۱۹۴۰ منتهای شرقی و محراب این کلیسا و نمازخانه‌ی پشت آنرا، و در ۱۹۴۱ بام و کف بازوی شمالی آنرا ویران کردند. در ۱۹۴۹ اعلام شد که منتهای شرقی بر حسب نقشه‌ی اصلی رن دوباره ساخته خواهد شد. کار تجدید ساختمان تا ۱۹۶۲ تکمیل نشده بود.

سنت پیتر: ← پطرس یا پطرس حواری.

سنت پیتر پورت[4] (sent pitər port)، شهر (جه ۱۶°۷۲۰)، کرسی جزیره‌ی گرنزی از جزایر چنل. صادراتش سبزیجات، میوه، و گل است. ویکتور هوگو از ۱۸۵۶ تا ۱۸۷۰ اینجا میزیست.

سنت تامس: ← توماس حواری.

سنت جان[5] (sent jān)، رودی بطول ح ۶۴۰ کم در ل‌ش کشمت و چ‌ش کانادا. در ل‌غ ایالت مین (کشمت) سرچشمه میگیرد، و در ایالت برونسویک جدید (کانادا) به خلیج فاندی میریزد. شامپلن و سیور دو مون آنرا کشف کردند (۱۶۰۴).

سنت جان[5]**،** شهر (جه ۵۵°۱۵۳)، ج ایالت برونسویک جدید، کانادا، بر مصب رود سنت جان در خلیج فاندی. از مراکز عمده‌ی ماهیگیری و بندر عمده‌ی (قابل استفاده در تمام سال) ایالت است. در ۱۶۳۱–۳۵ دژی درین محل تأسیس شد. مدتی بین فرانسه و انگلستان متنازع فیه بود تا در ۱۷۵۸ تحت استیلای انگلستان درآمد.

سنت جانز[6] (sent jānz)، شهر (جه ح ۲۱°۰۰۰)، مرکز جزیره‌ی انتیگوا، هند غربی بریتانیا، در جزایر بادپناه. مرکز تجارتی جزیره است.

سنت جانز[6]**،** شهر (جه ۶۳°۶۳۳)، چ‌ش ایالت نیوفندلند، کانادا، بر ساحل ل‌ش شبه جزیره‌ی اولان. بندر عمده‌ی ایالت و صنایع عمده‌ی آن مربوط بصید بال و ماهیگیری است. در اوایل قرن ۱۶م تأسیس شد، و بین فرانسه و انگلستان دست بدست میشد تا در ۱۷۶۲ تسلط بریتانیا بر آن استقرار یافت. در انقلاب امریکا و در جنگ سال ۱۸۱۲ از پایگاههای دریائی بود. در اینجا بود که مارکونی اولین پیام رادیوئی تراطلسی را گرفت (۱۹۰۱)، و اولین پرواز یکسره‌ی تراطلسی از همینجا بعمل آمد (۱۹۱۹).

سنت جانز[7] (sent jānz)، فنسـ **سن ژان**[8] (saN jāN)، شهر (جه ۲۶°۹۸۸)، ج ایالت کبک، کانادا، کنار رود ریشلیو و در چ‌غ مونترآل. اصلا در ۱۶۶۶ بنا شد.

سنت جورج[9]**، تنگه‌ی** (sent jorj)، تنگه‌ای بطول ح ۱۶۰ کم و عرض ۸۰–۱۵۰ کم، که قطا و دریای ایرلند را بهم متصل، و ویلز را از چ‌ش ایرلند جدا میکند.

سنت جورجز[10] (sent jorjez)، شهر (جه ح ۲۷°۰۰۰)، کرسی گرنیدا، هند غربی انگلیس. شهری بدیع بر بندرگاهی عمیق و زیبا است. مرکز اداری جزیره است.

سنت جوزف[11] (sent jōzəf)، نام چند شهر در کشمت. **۱–** شهر (جه ۱۱°۷۵۵)، چ‌غ میشیگان، کنار دریاچه‌ی میشیگان بر مصب رود سنت جوزف. **۲–** شهر (جه ۷۹°۶۷۳)، ل‌غ ایالت میسوری.

سنت جیمز[12]**، کاخ** (sent jeymz)، کاخی در خیابان سنت جیمز لندن، انگلستان. هنری VIII کاخ و پارک اطراف آنرا ساخت. از ۱۶۹۷ (که وایتهال طعمه‌ی حریق شد) تا زمان ملکه‌ی ویکتوریا اقامتگاه شاهی بود. اگرچه اینک فقط در بعضی مراسم از آن استفاده میشود، هنوز دربار انگلستان را "دربار سنت جیمز" میخوانند.

سنت دیویدز[13] (sent deyvidz)، دهکده، بمبروک‌شر، چ‌غ ویلز. کلیسای جامع آن (قرن ۱۲م) معروفترین کلیساهای جامع ویلز است. قرنها یکی از مهمترین زیارتگاههای بریتانیای کبیر بود. **راس سنت دیویدز،** در ل‌غ دهکده، غربی‌ترین نقطه‌ی ویلز است.

سنترال ولی: ← دره‌ی مرکزی.

سن‌تروپز[14] (saN-tropez)، شهر (جه تخمیناً ۴°۹۲۵)، ولایت وار، چ‌ش فرانسه، در ریویرای فرانسه (← ریویرا). از قرن ۱۵م تا قرن ۱۷م جمهوری مستقلی بود.

سنتروک[15] (sanatrok)، شاهنشاه اشکانی که پس از دوره‌ی آشفتگی بعد از مهرداد II (فت ح ۸۸ ق‌م)، در پیری (ظاهراً در ۸۰ سالگی)، بتخت نشست. در جنگهای روم با مهرداد VI (پادشاه پونتوس) بیطرف ماند. دوره‌ی سلطنت او را از ۷۶ یا ۷۵ ق‌م تا ۷۰ یا ۶۹ ق‌م نوشته‌اند. جانشینش فرهاد III.

سنت‌شاپل[16] (saNt-šāpel)، نمازخانه‌ی سابق در پاریس، که جزئی از کاخ دادگستری را تشکیل میدهد. در ۱۲۴۲–۴۸، بفرمان لوئی IX ساخته شد، و یکی از خالصترین و زیباترین نمونه‌های هنر قرون وسطی بشمار میرود. پنجره‌های فاخر آن، که با شیشه‌های رنگارنگ زینت شده، بسیار عظیم اند، و بیشتر سطح دیوارهای نمازخانه را اشغال کرده‌اند.

سنت کریستوفر، جزیره: ← سنت کیتس.

سنت‌کنان: ← ختنه.

سنت کیتس[17] (sent kits) یا **سنت کریستوفر**[18] (kristofər)، جزیره (۱۷۶ کمـ)، هند غربی بریتانیا، جزء جزایر بادپناه. با جزیره‌ی نویس (nevis) و چند جزیره‌ی دیگر، مستعمره‌ی سنت کیتس‌ـنویس (جه ح ۵۷°۰۰۰) را تشکیل میدهد که کرسی آن باستر است.

سنت‌گیورگی[19]**، آلبرت فون** (albert fon sent-giorgi)، ۱۸۹۳–، عالم مجارستانی زیستشیمی.

---

(۱)Saint Augustine (۲)Sainte-Beuve (۳)Saint Paul (۴)Saint Peter Port (۵)Saint John (۶)Saint John's (۷)Saint Johns (۸)Saint Jean (۹)Saint George (۱۰)Saint George's (۱۱)Saint Joseph (۱۲)Saint James (۱۳)Saint David's (۱۴)Saint-Tropez (۱۵)Sanatruces (۱۶)Sainte-Chapelle (۱۷)Saint Kitts (۱۸)Saint Christopher (۱۹)Szent-Gyorgyi

استاد دانشگاههای سگد (در ۱۹۳۲–۴۴) و بودایست (در ۱۹۴۵–۴۷) بود. در ۱۹۴۷ به کشمت رفت، و در ۱۹۵۵ تابعیت کشمت را پذیرفت. بسبب تحقیقاتش در اکسایش زیستی، کشف اسید آسکوربیک در غدد آدرنال و یکی بودن آن با ویتامین ث، و استخراج آن بمقادیر زیاد، جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۷ در فیزیولوژی و طب به وی اعطا شد.

سنت لارنس[1] (sent lārəns؛ انگل). برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمییابید به ردیف "سن لوران"[2] (saN loräN)، که ضبط فارسی صورت فرانسوی آنست نیز رجوع کنید.

سنت لارنس[1]، فنس **سن لوران**[2] (saN loräN)، از رودهای عمده‌ی امریکای شمالی. مخرج **دریاچه‌های بزرگ** است، و آنها را به ← خلیج سنت لارنس مرتبط میکند، و بدینگونه، آبراهه‌ای بطول ح ۳٬۷۸۰ کم از انتهای غربی دریاچه‌ی سوپریور به قطا تشکیل میدهد، که یکی از عظیم‌ترین آبراهه‌های رودخانه‌ای جهان میباشد. خود سنت لارنس از انتهای ل‌ش دریاچه‌ی اونتاریو سرچشمه میگیرد، و به جانب ل‌ش جاری شده در ل دماغه‌ی گاسپه به خلیج سنت لارنس میریزد؛ طولش ح ۱٬۲۰۰ کم است، و ح ۱۸۰ کم از مرز کشمت‌کانادا را تشکیل میدهد، و بقیه‌ی آن در کانادا است؛ پهنای مصبش ح ۱۴۵ کم میباشد. در مخرج سنت لارنس از دریاچه‌ی اونتاریو، گروهی از بیش از ۱٬۵۰۰ جزیره قرار دارد، که دارای مناظر بسیار زیبا و به هزار جزیره معروفست، و بعضی از این جزایر جزء ایالت نیو یورک (کشمت) و برخی جزء ایالت اونتاریو (کانادا) است. شهر مونترآل بر جزیره‌ی مونترآل در رود سنت لارنس واقعست، و ناورس کشتیهای اقیانوس‌پیما میباشد، ولی تمام رود بواسطه‌ی کانالها قابل کشتیرانی برای کشتیهای کوچکتر است. از ریزابه‌های جنوبی آن ریشلیو است، که سنت لارنس را به دریاچه‌ی شامپلن و رود هودسن مرتبط میکند.

تأسیسات معروف به "طرح راه دریائی و نیروی سنت لارنس" مشتمل است بر کانالها، سدها، آب‌بندها، که بمنظور احداث معبری آبی بین خلیج سنت لارنس و دریاچه‌ی اونتاریو برای کشتیهای بزرگ اقیانوس‌پیما و نیز برای تولید نیروی برقابی، با همکاری کانادا و کشمت ساخته شده است. اقدام در این کار در ۱۹۵۱ بوسیله‌ی کانادا آغاز شد، و در ۱۹۵۴ دولت کانادا همکاری کشمت را جلب کرد. طرح نیروی برقابی در ۱۹۵۴ و ساختن راه آبی در ۱۹۵۵ آغاز گردید. راه آبی در ۱۹۵۹ افتتاح شد، و دارای سه سد عمده، سه آب‌بند عمده، و کانالها میباشد. واحد مهم طرح نیروی برقابی که در ۱۹۵۸ شروع به کار کرد، دارای یک سد و ۳۲ مولد عظیم است، که قدرت نصب‌شده‌ی آنها ۱٬۸۲۴٬۰۰۰ کیلووات میباشد.

رود سنت لارنس را اول بار ژ. کارتیه در ۱۵۳۴ دیدار کرد؛ و در ۱۵۳۵ آنرا تا مونترآل پیمود. در ۱۶۰۸، شامپلن مهاجرنشینی در کبک دایر نمود. دره‌ی رود مدتها در دست فرانسه بود، تا عاقبت در پایان جنگهای فرانسویان و هندیـ عمردگان، کانادا را فرانسویها تسلیم بریتانیا کردند (۱۷۶۳).

سنت لارنس[3]، **جزیره‌ی** (sent lārəns)، جزیره‌ای بطول ح ۱۴۵ و بعرض ح ۱۳–۳۵ کم، غ آلاسکا، در دریای برینگ. لم‌یزرع، پوشیده از برف، و مسکن اسکیموهاست. ویتوس برینگ آن را کشف کرد (۱۷۲۸).

سنت لارنس[3]، **خلیج**، خلیج بزرگ قطا، ج‌ش کانادا، که بطول ۴۰۰ کم از مصب رود سنت لارنس تا نیوفندلند بطرف شرق ممتد است. منتهای پهنای آن (در امتداد ل‌ش–ج‌غ) ح ۸۰۰ کم است. از ج به نووا سکوتیا، از غ به برونسویک جدید و شبه جزیره‌ی **گاسپه**، و از ل به کبک محدود است. از جزایر فراوان واقع در آن **انتیکاستی** و جزیره‌ی پرینس ادوارد (← پرینس ادوارد آیلند) میباشد.

سنت لوشا[4] (sent lušā)، جزیره (ح ۶۰۰ کم؛ جم ح ۵٬۰۰۰)، هند غربی بریتانیا، جزء جزایر بادگیر. از ۱۸۰۳ در تصرف بریتانیا است. از سال ۱۹۴۰ به اجاره‌ی ۹۹ ساله‌ی کشمت، برای تأسیس پایگاه نیروی دریائی، واگذار شد.

سنت لویس[5] (sent luis؛ انگل). برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمییابید به ردیف "سن لوئی"[5] (saN lui)، که ضبط فارسی صورت فرانسوی آنست نیز رجوع کنید.

سنت لویس[5]، فنس **سن لوئی** (saN lui)، شهر (جم ۷۵۰٬۰۲۶)، ش ایالت میسوری، کشمت، بر ساحل غربی رود میسی‌سیپی. بزرگترین شهر ایالت و هشتمین شهر بزرگ کشمت است. بتوسط فرانسویان تأسیس شد (۱۷۶۳–۶۴). در ۱۷۷۰ بدست اسپانیا افتاد، و سپس به فرانسه بازگشت، و در خرید لویزیانا به کشمت تعلق یافت. سکنه‌ی آن در قرن ۱۹م اکثر فرانسوی بودند، ولی بعد از ۱۸۵۰ مهاجران آلمانی نیز بدانجا آمدند. در جنگ داخلی امریکا از پایگاههای اتحادیه بود. اینک از مراکز داد و ستد احشام و پوست و الوار و محصولات کشاورزی و نیز از مراکز مالی و فرهنگی است. مصنوعاتش مواد شیمیائی، وسایل نقلیه، و محصولات فلزی و نفتی میباشد. دانشگاه‌های سنت لویس و واشینگتن آنجاست.

سنتلیه: ← سنت هلیر.

سنت مثیو: ← متی.

سنت مریلبون[6] (sent meriləbön) یا **مرلبن** (marləbən)، کوی (جم ۶۸٬۸۳۴)، لغ لندن، ج انگلستان مرکزی. شامل باغ وحش و باغ گیاهان، استودیوهای بی. بی. سی.، کارگاه ← مادام توسو، و خیابان هارلی ستریت (härli strit) (مرکز معروف مطبهای پزشکان در لندن) است، و بازارگاه مهم لندن میباشد.

سنت مریز[7] (sent meriz)، رود کانادا و کشمت، بطول ح 100 کم، که در جهت ج‌ش از دریاچه‌ی سوپریور به دریاچه‌ی هورون جریان دارد، و قسمتی از مرز دو کشور را تشکیل میدهد.

سنت مؤکده: ← سنت، ه.

سنتو: ← سازمان پیمان مرکزی.

سنت و جماعت، اهل: ← سنی.

سنتور (santur)، ساز شرقی زهی مضرابی، بشکل ذوذنقه‌ی متساوی الساقین، و دارای ۷۲ سیم و ۱۸ خرک. سیمها از یک طرف به گوشیها و از طرف دیگر به میخهائی متصل اند، از روی هر خرک ۴ سیم میگذرند که همصدا کوک میشوند. سنتور را بطوری که قاعده‌ی اطولش مقابل نوازنده باشد، با دو مضراب چوبی بطول ح ۲۲ سم، مینوازند، و کوک کردن آن بوسیله‌ی پس و پیش کردن خرکها و پیچاندن گوشیها صورت میگیرد.

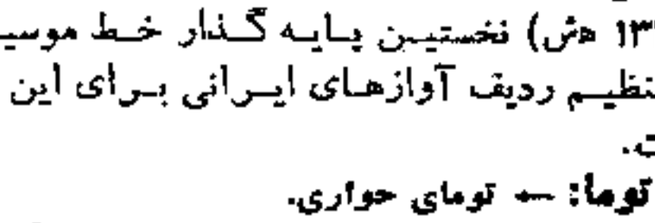

سنتور

سنتور عادی یک ساز مجلسی است، و نمیتواند با سازهای آرشه‌ای یا بادی، که حتی در تالارهای بزرگ و بین دیگر سازهای ارکستر قدرت و درخشش صدای خود را حفظ میکنند، رقابت کند. اخیراً (احتمالاً ح ۱۳۳۷ هش) عده‌ای از نوازندگان اهل فن برای افزودن قدرت و امکانات فنی سنتور تغییراتی در این ساز داده‌اند؛ اختلاف اساسی سنتور جدید با سنتور عادی در چند خرک اضافی است.

از نوازندگان زبردست و مشهور سنتور حبیب سماعی (فت ۱۳۲۵ هش) بود؛ ابوالحسن صبا (۱۲۸۱–۱۳۳۶ هش) نخستین پایه گذار خط موسیقی و تنظیم ردیف آوازهای ایرانی برای این ساز است.

سن توما: ← توماس حواری.

سنتومر[8] (saNtomer)، شهر (جم تخمیناً ۱۹٬۲۸۰)، ولایت پادوکاله، ل فرانسه. کلیسائی (قرون ۱۳م و ۱۴م) بسبک گوتیک و آثار هنری فراوان دارد.

سنتونژ[9] (saNtoNž)، ایالت سابق و ناحیه، غ فرانسه، کنار قطا بر مصب ژیروند؛ کرسی تاریخیش سنت. اکنون جزء ولایت شارانت‌ماریتیم میباشد. از مصنوعاتش کنیاک است. مسکن سانتونها (sāNton–) بود، و بتصرف رومیان درآمد، و بعدها قسمت اعظم آن جزء قلمرو تابع آکیتن گردید. در ۱۳۷۵ به شاه فرانسه منتقل شد.

سنتونین: ← سانتونین.

سنت وینسنت[10] (sent vinsənt)، جزیره (ح ۳۶۰ کم)، هند غربی بریتانیا، جزء جزایر بادگیر. این جزیره قسمت عمده‌ی مستعمری بریتانیائی سنت وینسنت (ح ۳۹۰ کم؛ جم ح ۸۲٬۰۰۰) را تشکیل میدهد، که کرسی آن کینگزتاون (kingztān) است. جزیره‌ی سنت وینسنت احتمالا در ۱۴۹۸ بوسیله‌ی کریستوف کلمب کشف شد.

سنت وینسنت، ارل آو: ← جارویس، جان.

سنت وینسنت[10]، **خلیج**، شاخابه‌ی بزرگ قهر، استرالیای جنوبی، ش شبه جزیره‌ی یورک. بندر آدلائید بر ساحل شرقی آنست.

سنت وینسنت، دماغه‌ی: ← سالو وینته، دماغه‌ی.

سنته (sonnate)، ده (جم ۴۱۳ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان کل‌تپه‌ی فیض‌الله بیگی، بخش حومه‌ی شهرستان سقز، استان کردستان، ۳۷ کیلومتری ش سقز، سر راه سقز به سنندج. ضمن گمانه‌های باستانشناسی در ۱۳۳۳ هش، قبور پیش از عهد

(1)Saint Lawrence (2)Saint Laurent (3)Saint Lawrence (4)Saint Lucia (5)Saint Louis (6)(Saint) Marylebone (7)Saint Marys (8)Saint-Omer (9)Saintonge (10)Saint Vincent

هخامنشی نزدیک آن کشف شد.

سنت هدی: ← سنت، ۵.

سنت هلن[1] (sant helen)، جزیره‌ای (۱۲۲ کمم؛ جم ح ۴°۷۰۰) در قطا، بفاصله‌ی ۱°۹۳۰ کیلومتری غ افریقا، که تبعیدگاه ناپلئون بود (۱۸۱۵–۲۱)، و بهمین جهت مشهور است. مستعمره‌ی بریتانیائی سنت هلن مشتمل بر این جزیره است، و کرسی آن جیمزتاون (jeymztăn) میباشد، و جزایر آسانسیون و تریستان دا کونیا تابع آن هستند. جزیره‌ی سنت هلن را پرتغالیها کشف کردند (۱۵۰۲). در ۱۶۵۱ پادگان شرکت هند شرقی بریتانیا آنرا اشغال نمود، و در ۱۸۳۴ مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا گردید. خانه‌ای که ناپلئون در آن میزیست بعنوان یادبود محفوظ است.

سنت هلنز[2] (sent helənz)، شهر (جم ـ۱۰۸° ۳۴۸)، لنکشر، ل انگلستان. مرکز عمده‌ی تهیه‌ی شیشه در انگلستان است، و دارای کارخانه‌های ذوب آهن و مس، تهیه‌ی مواد شیمیائی، صابون‌پزی، و سفالگری میباشد.

سنت هلیر[3] (sent heliər)، فنس **سنتلیه** (saN-telie)، شهر (جم ۲۵°۸۳۴)، کرسی جزیره‌ی جرزی از جزایر چنل. جنگ ۱۷۸۱ فرانسویها برای بازگرفتن جرزی در اینجا روی داد، و با عدم موفقیت مواجه شد.

سنج[4] یا **صنج** (هر دو sanj)، ساز کوبی مرکب از دو صفحه یا سینی مدوّر برنجی و هم‌اندازه که در وسط آنها قسمت فرورفته‌ی نعلبکی‌مانندی وجود دارد. صفحات بعضی انواع قدیمی آن ممکن است مسطح یا پیاله‌مانند باشد. از سازهای باستانی بوده و اصلا از مشرق‌زمین است، و نزد مصریان و آشوریها رواج داشته است. نوع جدید سنج در اواخر قرون وسطی به اروپا راه یافت، و در حال حاضر در ارکسترهای سمفونیک جدید یکی از سازهای کوبی اصلی بشمار میرود. وظیفه‌ی سنج مخصوصاً تنظیم ریتم موسیقی و رقص است. این ساز را به طرق گوناگون مینوازند، که معمولترین آنها یکی بر هم کوبیدن آرام سینیها توأم با لغزاندن و لرزاندن یکی بر دیگری، و طریق دیگر بصدا درآوردن یکی از سینیها به کومک کوبه‌ی طبل یا تمبال است. طنین سنج آمرانه و پرقدرت میباشد.

سنجاب (sanjāb)، جانور جونده‌ی کوچک، که در امریکای شمالی و جنوبی، اروپا، آسیا، و افریقا زندگی میکند. دارای موی نرم انبوه و دمی پشمالو است. معمولا روزگرد و درخت‌نشین است. بسیاری از سنجابها غذای زمستانی خود را در زمین یا در کنده‌ی درختان اندوخته میکنند. پوست گرانبهای معروف به سنجاب عمدةً از سنجابهای روسیه و سیبریه است. نیز ← سنجاب پرنده.

سنجاب پرنده (sanjābe parande)، نام بعضی اقسام سنجابهای شبگرد درختی، که در آسیا فراوانند، و در اروپا و امریکای شمالی نیز یافت میشوند. این سنجابها واقعاً پرواز نمیکنند، بلکه با استفاده از پوست پشمداری، که مانند چتر نجات باز میشود، از بلندیها فرومیلغزند.

سنجابی (sanjābi)، دهستان و بخش سابق، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۴۷ (؟) آبادی. قله‌های قلعه قاضی (بارتفاع ۲°۳۶۰ متر) و باریکه بین این دهستان و دهستان گوران قرار دارد. رود مرگ (merg) در سنجابی به قره سو ملحق میشود. بعضی از کردان سنجابی در آن زندگی میکنند. مرکزش، کوزران (kuzarān) (جم ۳۵۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری لغ کرمانشاه است.

سنجابی (sanjābi)، طایفه‌ای از کردان ایران، دارای تیره‌های مختلف، که در کرمانشاهان زندگی میکنند. تعداد آنها را بتفاوت از ۲°۵۰۰ تا ۴°۰۰۰ خانوار ضبط کرده‌اند، که احتمالا ح ۵۰۰ خانوار از آنها سنجابی خالص اند، و سایرین عبارتند از تیره‌هائی از لرها، گوران، کردهای جاف، و غیره. ییلاق آنها نواحی ماهیدشت و جوانرود، و قشلاقشان اراضی چ رود حلوان است. سنجابیها (بر طبق روایات سنجابیها) زمانی در بیات (نزدیک شیراز) میزیستند، و ظاهراً در زمان نادر شاه به کرمانشاه کوچانده شدند، و در آنجا چندی با طایفه‌ی گوران می‌زیستند، و بعدها از آنها جدا شدند. در جم I از دشمنان انگلیسها و روسها بودند.

سنجار (senjār)، شهر (جم ۱۲°۷۰۰)، مرکز ولایت سنجار، ایالت موصل، عراق، ح ۱۰۰ کیلومتری غ موصل؛ کرسی قدیم دیار ربیعه. این شهر، که آنرا با شهر باستانی سنگارا (sen-gārā) مطابق شمرده‌اند، در چ رشته‌کوه معروف به جبل سنجار واقع است. جغرافیانویسان اسلامی قدیم از آبادی فراوان آن سخن گفته‌اند. بر طبق روایات اسلامی، کشتی نوح، پیش از آنکه بر کوه جودی قرار گیرد، مدتی بر جبل سنجار توقف کرد. بقول یاقوت، از جهات دیگر شهرت سنجار این بوده است که سلطان سنجر در آنجا متولد شد. ساکنین ناحیه‌ی جبل سنجار از قرون وسطی از فرقه‌ی یزیدیه بوده‌اند، و اکنون نیز در جبل و شهر سنجار کردهای یزیدی زندگی میکنند. نیز ← اتابکان سنجار.

سنجار، جبل (jabale senjār) یا **کوه سنجار**، رشته‌کوه، ل‌ش عراق، نزدیک مرز سوریه. بطول ۱۰۰ کم در ل الجزیره در امتداد ش‌غ ممتد است؛ ارتفاعش به ۱°۴۹۸ متر میرسد. دامنه‌ی کوهپایه‌های توروس را محدود میکند. یزیدیها (ح ۲۰°۰۰۰ تن) در آنجا زندگی میکنند. جبل سنجار در زمان مارکوس آورلیوس از پاسگاههای مقدم امپراطوری روم بشمار میرفت.

سنجاق (sanjāq) یا **سنجق** (sanjaq)، در تقسیمات اداری دولت عثمانی، هر یک از تقسیمات جزء یک ولایت یا ایالت. بر طبق قانون "تشکیلات اساسیه" (۱۹۲۱) سنجاق منسوخ شد، و مملکت ترکیه به ولایات، و ولایات به قضاها، و قضاها به نواحی منقسم گردید.

سنجق ظاهراً اصلا بمعنی بیرق است، و خاصه بیرقهای بزرگ قابل نصب بر زمین یا آنهائی که بطور دائم بر بنا یا بر کشتی نصب میشد. نزد سلاجقه، سنجق از علامات سلطنتی و در واقع بیرق سلطنتی بود، و در تواریخ آمده است که بر بارو‌های استحکاماتی که تسلیم آنها میشد سنجق نصب میکردند. امرا و سلاطین دیگر سنجق را از آنان اقتباس کردند. در اواخر دولت سلجوقیان، اعطای سنجق یکی از مراسم انتصاب حکام تابع (خاصه تابع سرکرده‌ی عثمانیها) بود؛ با برآمدن عثمانی‌ها، عنوان سنجق به قلمرو حکومت اطلاق شد، و حاکم سنجق عنوان سنجق بیکی یافت.

سنجاقک (sanjāqak)، نام عمومی حشرات راسته‌ی اودوناتا (Odonata). این حشرات شکاری هستند، و از جانوران دیگر بخصوص حشرات تغذیه میکنند. نوزادهای آنها در آب زندگی میکنند، و

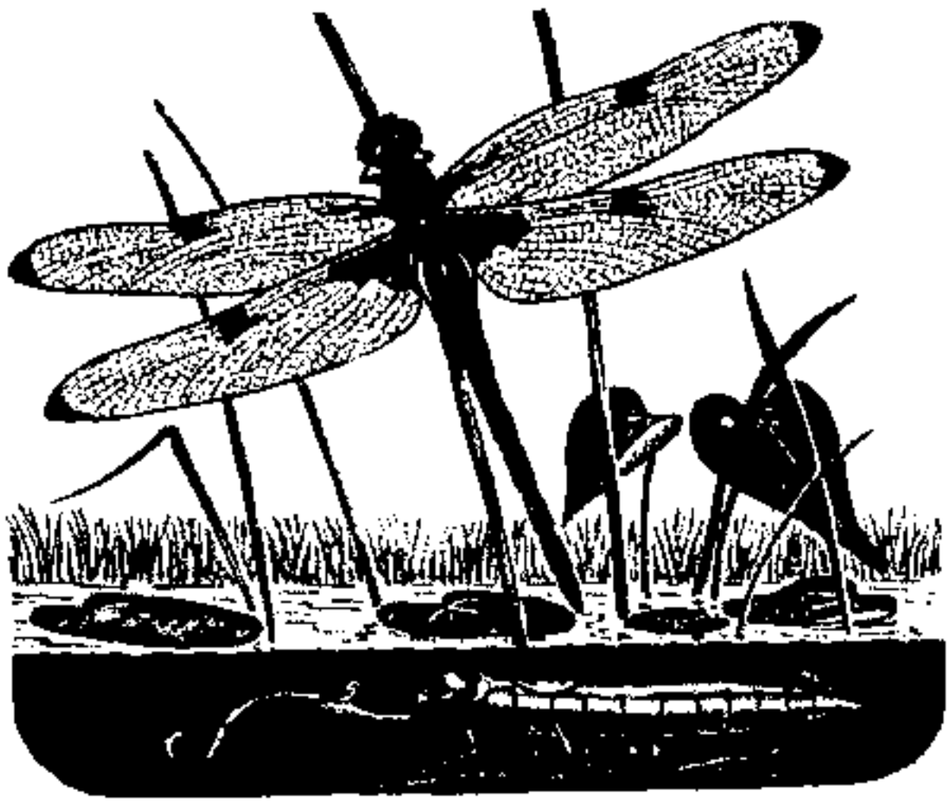

سنجاقک و نوزاد آن

بهمین جهت، هنگام جفتگیری و تخمریزی، سنجاقکها در اطراف نهرها و برکه‌ها پرواز میکنند. رنگ بدن آنها بسیار زیبا و متنوع و الهام‌بخش هنرمندان ژاپونی بوده است. تا کنون ح ۳°۰۰۰ جنس سنجاقک نامگذاری شده است. تقریباً تمام این حشرات در روشنائی روز پرواز میکنند، و فقط چند گونه از آنها در تاریکی فعالیت دارند. سرعت پرواز بعضی از اقسام سنجاقکها تعجب‌آور است، و به ۱۰۰ کم در ساعت میرسد. سنجاقکها بطور کلی حشرات بزرگی هستند؛ پهنای بزرگ‌ترین جنسی از آنها که اکنون روی زمین زندگی میکند با بالهای باز ۱۹۰ میلیمتر میباشد.

سنجان، قصه‌ی: ← قصه‌ی سنجان.

سنجان رای (sanjān rāy)، مورخ فارسی‌نویس هندو در عهد سلطنت (۱۰۶۸–۱۱۱۸ هق) اورنگ زیب، و از منشیان معروف هند در زمان تیموریان هند؛ مت پنجاب. وی به زبان فارسی آشنائی یافت، و در جوانی به خدمت دیوانی درآمد، و مسافرت‌هائی به کابل و بعضی نواحی مجاور هیمالایا نیز کرد. از احوالش اطلاع درستی در دست نیست. اثر عمده‌ی او کتابی است بنام خلاصة التواریخ، در تاریخ هند از آغاز تا اوایل سلطنت اورنگ‌زیب. سنجان رای کتاب را در سال ۱۱۰۷ هق تمام کرده است، اما تاریخ را فقط تا سال ۱۰۶۸ هق آورده است. خلاصة التواریخ، گذشته از اشتمال بر خلاصه‌ی مفیدی از تاریخ هند، متضمن اطلاعات ذیقیمتی در

(۱)Saint Helena (۲)Saint Helens (۳)Saint Helier (۴)cymbal

باب جغرافیای هند، خاصه پنجاب، نیز هست. اثر دیگر وی کتابی است بنام خلاصة المکاتیب، که مجموعه‌ای است از منشآت او، و آن را به خواهش پسر خویش و یک دوست مسلمان تألیف کرده است (حدود سالهای ۱۱۱۰ و ۱۱۱۴ هق). بعد از این تاریخ معلوم نیست سنجان رای تا چند سال دیگر زیسته است. صورت سنجان رای هم در اسم او محل تردید است و احتمال هست که شکل درست اسم او سجان رای (sojān) باشد.

سنجبد (sanjabad)، بخش (جم ح ۱۵۰'۳۰؛)، لغ شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۱۵۰ (؟) آبادی. مشتمل بر دو دهستان کیوی و گنجگاه، و مرکزش کیوی (سفلی) است. آبادی **سنجبد** (جم ۶۲۸ سنه ۱۳۳۵ هش) از دهستان گنجگاه در ۱۰ کیلومتری ل‌ش کیوی واقع است. در معجم البلدان نامش بصورت سنجبذ (senjabaz) و سنجاباذ ضبط شده است.

سنجد (senjed)، (*Elaeagnus angustifolia*)، درخت نواحی خشک از تیره‌ی زیتونیان؛ و نیز نام میوه‌ی آن. میوه‌ی سنجد هسته‌ی دراز و پوست نارنجی‌رنگ دارد، و میان‌بر آن ابتدا گس است، و پس از آن شیرین میشود. از نامهای محلی آن در ایران پستنک (pestanak)، پستانک (pestānak) و غبیده بادام (qobeyde bādām) است.

سنجد تلخ (senjede talx)، (*Melia azedarach*)، درختی دارای گلهای بنفش معطر، و میوه‌های گرد و خوشه‌ای تلخ سمی. به نامهای آجی‌درخت و علقم (alqam) نیز خوانده میشود. اسم جنس آن، یعنی آزداراک، از طریق زبان عربی از اصل فارسی آزادرخت مأخوذ است.

سنجر (sanjar)، شهرت **ناصرالدین و سپس معزالدین ابوالحارث احمد** (abo'l.hāres)، رجب ۴۷۷ (و بقولی ۴۷۹)ـربیع الاول ۵۵۲ هق، سلطان (۵۱۱-۵۵۲ هق) مشهور از سلسله‌ی سلاجقه؛ پسر معروف سلطان ملکشاه سلجوقی. در شهر سنجار بدنیا آمد، و نام سنجر بمناسبت همین شهر بر روی او نهاده آمد. در ۴۹۰ هق، از جانب برادر مهمتر خود برکیارق، بجای ارسلان ارغون، فرمانروائی خراسان یافت، و چون در منازعات برکیارق و محمد ابن ملکشاه، جانب محمد را که برادر مادریش بود داشت، سلطان محمد نیز تا زنده بود او را همچنان به فرمانروائی خراسان بداشت. در دوره‌ی فرمانروائی خراسان، سنجر، که از جانب برادران در آنجا حکومت داشت، طخارستان و ترمذ را گرفت (۴۹۰ هق). چند سال بعد، در حدود بلخ، پادشاه ترکستان را که به خراسان تاخته بود، مغلوب و مقتول نمود (۴۹۵ هق)، و خواهرزاده‌ی خویش، محمد ملقب به ارسلان خان، را به سلطنت ماوراء النهر نشاند. چند سال بعد، سنجر غزنین را از ارسلانشاه غزنوی گرفت، و خواهرزاده‌ی خود بهرامشاه غزنوی را در آنجا به سلطنت نشاند (شوال ۵۱۱ و بقولی ۵۱۰ هق).

بعد از وفات (ذیحجه‌ی ۵۱۱ هق) سلطان محمد ابن ملکشاه سنجر در خراسان داعیه‌ی استقلال یافت، و از قبول طاعت برادرزاده‌ی خردسال خویش، محمود سلجوقی، استنکاف ورزیده خود را، به القاب پدر خویش، ملکشاه و سلطان معزالدنیا و الدین خواند (پیش از آن به ملک ناصرالدین سنجر و ملک مشرق شهرت داشت). سنجر نخست محمود را، که بقصد وی آمده بود، در ساوه شکست داد (جمادی الاولی ۵۱۳ هق)، و بعد، بخواهش مادر خود تاج خاتون، که جده‌ی محمود بود، محمود را بخشوده ولایت عراق بدو مسلم داشت، و ولیعهدی خویش نیز بدو داد. چند سال بعد، سنجر لشکر به ماوراء النهر برد، و محمد ارسلان خان را که ظاهراً از طریق متابعت وی خارج شده بود بگرفت، و ولایت ماوراء النهر را به حسن تکین داد (۵۲۴ هق). در ۵۲۹ هق لشکر به غزنین برد، و بهرامشاه غزنوی را، که از پرداخت خراج بدو ابا داشت، منهزم کرد، سپس او را امان داد و به غزنه خواند، و خود به خراسان برگشت (۵۳۰ هق). چندی بعد با طغیان اتسز خوارزمشاه مواجه گشت، و او را یک بار در نزدیک قلعه‌ی هزار اسب، بعد از مدتی محاصره‌ی آن قلعه، مغلوب نمود (ربیع الاول ۵۳۳ هق)، و پسر اتسز را که اسیر گشته بود گردن زد. بعد از چندی، به دعوت و استدعای محمود خاقان، لشکری گران به ماوراء النهر برد، اما در محلی موسوم به قطوان، از گور خان قراختائی شکست سخت خورد، و منهزم شد (۵۳۶ هق). گویند پیش از این جنگ سنجر تقریباً در تمام جنگها که کرده بود فیروز شده و هرگز شکست نخورده بود. نیز آورده‌اند که درین جنگ، زوجه‌ی وی ترکان خاتون اسیر شد، و ممالک شرقی او، از کاشغر تا بخارا، بدست گورخانیان افتاد. سنجر بعد از این شکست به ترمذ و از آنجا به بلخ رفت. درین میان، اتسز فرصت یافته به مرو تاخت، و آنجا را قتل و غارت نمود. بعد از آن، سنجر بقصد تنبیه او دو بار لشکر به خوارزم برد (۵۳۸ و ۵۴۲ هق)، و هر دو بار اتسز را مغلوب و منقاد نمود. در ۵۴۷ هق، علاءالدین جهانسوز غوری را مغلوب و اسیر کرد.

چیزی نگذشت که سنجر با فتنه‌ی غز مواجه شد، و در جنگ آنها نیز مغلوب و با زوجه‌ی خود بدست آنها اسیر گشت (جمادی الاولی ۵۴۸ هق). امرای غز یک چند سنجر و زوجه‌ی او را نزد خود نگهداشته بنام او در خراسان حکومت کردند، و سنجر تا زوجه‌اش زنده بود (سه سال و اندی)، از بیم آنکه مبادا زوجه‌اش در دست آنها اسیر بماند، حاضر به فرار نشد. بعد از وفات ترکان خاتون، جمعی از غلامان سلطان موکلان غز را فریفته سنجر را به بهانه‌ی شکار تا لب جیحون بردند، و در حدود ترمذ او را به کشتی نشانده بربودند. سنجر به مرو آمد، و بار دیگر به سلطنت نشست، اما دیگر مهلت نیافت، و چندی بعد، ظاهراً از شدت اندوه، وفات یافت.

سنجر بلندبالا و فراخ‌شانه و گندم‌گون و آبله‌رو بود، ریشی پهن و بلند داشت، و بعضی از موی شارب او به آبله رفته بود. مال فراوان داشت، و در مال‌بخشی و عشرت‌جوئی افراط داشت. از شاعران عصر، کسانی مانند انوری، امیر معزی، ادیب صابر، عبدالواسع جبلی، و بعضی دیگر او را ستوده‌اند. از ورزای او ابوالمحاسن وزیر، تفار بیگ کاشغری، معین‌الدین کاشی، شرف‌الدین قمی، و ابن ابی توبه شهرت دارند.

سنجر ابن ملکشاه: ← سنجر.

سنجر شاه، فت ۵۹۵ هق، آخرین امیر آل مؤید.

سنجر گورکانی (sanjare gurkāni)، معروف به **میرزا سنجر،** فت ۸۶۳ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی گورکانیان؛ نواده‌ی میرزا عمر شیخ ابن تیمور. در ۸۵۷ هق، بم و کرمان را محاصره و فتح نمود. در ۸۶۱ هق، در مرو به سلطنت نشست. در مصاف با سلطان ابوسعید گورکان مقتول شد.

سنجق: ← سنجاق یا سنجق.

سنجق شریف (sanjaqe šarif)، عَلَمی (← سنجاق) که آنرا به پیغمبر اسلام منسوب کرده‌اند، و در استانبول مخزون میباشد. طولش ح ۳٫۵ متر است، و بر فراز آن مکعبی است از نقره که نسخه‌ای از قرآن، که گویند عثمان خلیفه نوشته است، در آن جا دارد. علم پیغمبر یا بیرقی منسوب به عمر مستور است، و همه‌ی اینها در جعبه‌ای قرار دارد، که حاوی نسخه‌ی کوچکی از قرآن منسوب به عمر، و کلید سیمین خانه‌ی کعبه، که شریف مکه به سلطان سلیم I تقدیم کرده است، میباشد. علم پیغمبر را سلطان سلیم I از مصر بیاورد (۹۲۳ هق).

سنجه (sanje)، در شاهنامه، یکی از دیوان مازندران، و از پهلوانان دیو سپید، که به دست رستم کشته شد.

سنحدرین: ← سنهدرین.

سنخواست (sanxāst)، دهستان (جم ح ۲۲۰'۵؛)، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. مرکزش **سنخواست** (جم ۵۱۷'۱ سنه ۱۳۳۵ هش) است.

سند[1] (send)، ایالت سابق (ح ۱۳۰'۰۰۰ کمه)، پاکستان غربی، کنار دریای قهذ؛ تقریباً منطبق با دوره‌ی سفلای ← رود سند. کرسی آن حیدرآباد بود. ناحیه‌ی سند، که اکنون عمدةً جزء ولایات حیدرآباد و خیرپور (چ‌ش پاکستان غربی) است، از ش و چ به هند و از غ به بلوچستان محدود می‌باشد، و مشتمل است بر مناطق پست و بلند، مناطق بیابانی، و قسمتهائی از دشت آبرفتی و دلتای رود سند. ناحیه‌ای سوزان و کماب است، و کشاورزی آن منحصراً وابسته به آبیاری مصنوعی است. تأسیسات سدهای سکهر و کوتری (← سند، رود) مشروبش میکنند؛ محصولاتش گندم، برنج، پنبه، نیشکر، دانه‌های روغنی، و میوه است. صنایع دستی، و صنایع متنوع سبک در شهرها دارد. در نواحی ساحلی آن ماهیگیری اهمیت دارد. زبان عمده‌ی آن زبان سندی است.

سند امکنه‌ی باستانشناسی فراوان و تاریخی طولانی دارد، و محتملا مهد تمدن شبه قاره‌ی هند بوده است (← سند، تمدن دره‌ی؛ موهنجودارو). آریائیها پیش از 1000 ق‌م در آنجا مستقر شدند. داریوش I هخامنشی آنرا به امپراطوری ایران منضم کرد؛ اسکندر مقدونی آنرا تاراج نمود (۳۲۵ ق‌م)؛ در ح قرن ۳م ق‌م امپراطوری ماوریا آنرا گرفت. از قرن اول ق‌م تا قرن ۷م ب‌م، قبایل مختلف آسیای مرکزی در هند تاخت و تاز کردند، و از آن جمله هفتالیان در سند مستقر شدند.

در خلافت ولید، محمد ابن قاسم، برای گرفتن انتقام سوء رفتاری که نسبت به تجار مسلمان شده

(1)Sind

بود، به فتح سند اعزام شد (۹۲ هق)؛ وی مواضع چندی (از جمله حیدرآباد کنونی) را گرفت، و بعد ملتان و خزاین آن بدست او افتاد. پس از آن عده‌ای از حکام مسلمان در سند فرمانروائی کردند، ولی اداره‌ی امور عمدةً در دست مردم محلی بود. با فتوحات محمود غزنوی در هند، سند و ملتان بدست غزنویان افتاد. در ح ۴۴۴ هق قبیله‌ی سمره (somra) از راجپوتها بر سند سفلی استیلا یافت، اما سند علیا همچنان در دست غزنویان بود تا آنکه معزالدین محمد سام آنرا با متصرفات دیگرشان تصرف کرد. بعداً سند گاه مطیع سلاطین دهلی و گاه با آنها در جنگ بود. در اوایل قرن ۸م هق، علاءالدین خلجی سمره‌ها را برانداخت، ولی در ح ۷۳۳ هق، قبیله‌ی سما (sammā) از راجپوتهائی که به اسلام گرویده بودند، حکومت سند را بدست گرفتند، و از خود فرمانروائی با عنوان جام در آنجا بتخت نشاندند، اما عاقبت مطیع فیروز شاه تغلق شدند. با انحطاط دولت دهلی، قدرت سماها تجدید شد، و بزرگترین فرمانروای آنان جام نندہ (jām nanda)، ملقب به نظام‌الدین، ۴۶ سال سلطنت کرد، و در ۹۱۴ یا ۹۱۵ هق وفات یافت. در کشمکشهای زمان کشورگشائی تیموریان هند، عاقبت اکبر شاه سند را ضمیمه‌ی قلمرو امپراطوری خود کرد (اوایل قرن ۱۱م هق). اما بسبب بعد مسافت سند از مرکز سلطنت، امور محلی سند در دست مقامات محلی بود. نادر شاه افشار قسمتی از سند را که در غ رود سند بود بدست آورد. در ۱۷۸۳ (۱۱۹۷ یا ۱۱۹۸ هق)، فتحعلی، از قبیله‌ی تالپور بلوچ، بر سند امارت یافت، و وی، که خود را "رئیس سند" میخواند، سرسلسله‌ی امرای معروف به میرهای سند است. سند بین اعضای خاندان فتحعلی منقسم گردید، و بهمین جهت، تاریخ آن در دوره‌ی میرهای سند پیچیده و مبهم است. میر سند در ۱۸۴۳ از بریتانیائیها در نزدیک حیدرآباد شکست خورد، و بیشتر سند ضمیمه‌ی قلمرو بریتانیا در هند گردید. بریتانیائیها کراچی را پایتخت خود قرار دادند. سند تا ۱۹۳۶ بعنوان جزئی از ایالت بمبئی اداره میشد. در ۱۹۴۷ از ایالات بزرگ پاکستان غربی گردید، ولی در ۱۹۵۵ این ایالت انحلال یافت.

سند[1] (send)، یا **ایندوس**[1] (indos)، رودی در آسیای جنوبی، بطول ح ۲٬۹۰۰ کم، که یکی از سه رود بزرگ هند شمالی است. در کوههای هیمالایا در تبت غربی در فرازای ح ۵٬۱۸۰ متری سرچشمه میگیرد. با مسیری دارای شیب بسیار تند، بجانب غ از تبت و سپس بجانب لغ از کشمیر میگذرد. در کشمیر غربی، در تنگه‌ای به عمق ح ۴٬۰۰۰ متر جاری میشود. در پاکستان غربی، در امتداد ج‌غ از پنجاب غربی و ناحیه‌ی سند میگذرد، و به قهۀ میریزد. در پنجاب، رودهای پنجگانه‌ی پنجاب بدان میریزند. وسعت دلتای آن ح ۷٬۷۰۰ کمم است، ولی دلتای آن بر خلاف دلتای بسیاری از رودهای دیگر مرکب از رست و ناحاصلخیز است. جریان پرتلاطم آن، مخصوصاً در ل، سبب خرابی کانالها و عدم مساعدت این رود با کشتیرانی است.

سند عمده‌ترین رود پاکستان غربی است، و آب لازم برای طرحهای وسیع آبیاری و نیروی برقابی از آن تأمین میشود؛ عمده‌ترین سدهائی که بر آن ساخته شده است سدهای سکهر (sakhar) و کوتری (kotri) است. سد سکهر در ۱۹۲۸–۳۲ ساخته شد؛ طولش ح ۱٫۶ کم میباشد، و پهنه‌ای به مساحت بیش از ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ هکتار را آبیاری میکند. شبکه‌ی آبیاری سد سکهر یکی از بزرگترین شبکه‌های آبیاری در جهان است. تقسیم آب سند از اسباب کشمکش بین هند و پاکستان بوده است، ولی در ۱۹۵۹ توافقی بر سر این مسئله حاصل شده است.

سند از رودهای تاریخی محسوب است، و بسیاری از مراکز ماقبل تاریخی ← تمدن دره‌ی سند کنار آن واقع بوده است. دره‌ی آن، از زمان اسکندر مقدونی تا سومین جنگ افغانستان و بریتانیا (۱۹۱۹)، میدان لشکرکشیها و زد و خوردها بوده است.

سند، تمدن دره‌ی (send)، عنوان تمدنی که از هزاره‌ی ۳م قم تا ح ۱۵۰۰ قم در دره‌ی رود سند و ریزابه‌های آن، در قسمتی از لغ شبه قاره‌ی هند که امروز جزء پاکستان غربی است، رونق داشته است، و یکی از عالیترین نخستین تمدنهای جهان محسوب میشود. این تمدن بوسیله‌ی اکتشافاتی که از ۱۹۲۲ ببعد در موهنجودارو (لغ ناحیه‌ی سند) و در هاراپا (در پنجاب مرکزی) بعمل آمده است مکشوف گردیده، و این دو مکان مراکز اصلی تمدن دره‌ی سند و شهرهای عمده‌ی آن بوده‌اند. اقتصادیات این تمدن بر کشاورزی سازمان‌یافته مبتنی بوده و با فعالیت تجارتی تقویت میشده است، و محتملا با تمدن باستانی بین النهرین مرتبط بوده. هنر در این دوره رونق داشته است، و بعضی از مشابهتهای آثار آن با آثار بابلی از اسباب حیرت محققین میباشد. منشأ و طلوع و افول این تمدن هنوز مکشوف نشده است، ولی به احتمال بسیار غالب، با هجوم آریائیها این تمدن از بین رفته است (ح ۱۵۰۰ قم).

سندابل (sandābel)، شهری که در مآخذ جغرافیائی اسلامی بعنوان پایتخت چین معرفی شده است. توصیف شهر در گزارش مسافرت موهوم ابودلف ینبوعی به چین آمده است، و یاقوت و زکریای قزوینی از وی اقتباس کرده‌اند. بعضی از محققین سندابل را با کانسو یکی شمرده‌اند.

سند ابن علی، ابوالطیب (abo't.tayyeb sanade 'bne ali, sende)، از منجمین بغداد در دوره‌ی خلافت (۱۹۸–۲۱۸ هق) مأمون. یهودی بود، و بدست مأمون اسلام آورد. خلیفه او را مأمور اصلاح آلات رصد و پرداختن به رصد در شماسیه‌ی بغداد کرد (← رصدهای مامونی). تألیفاتی در نجوم و حساب داشت، و تحقیقاتی در وزن مخصوص بعمل آورد.

سندالدوله علی: ← بنی مزید.

سندای[2] (sendāy)، شهر (جم ۴۲۵٬۲۷۲)، ل جزیره‌ی هونشو، ژاپن. از شهرهای صنعتی عمده، و از مصنوعاتش منسوجات ابریشمی، مواد شیمیائی، کالاهای فلزی، و ماشین‌آلات است. مدتها است که از مراکز فرهنگی بوده است. دانشگاه سلطنتی توهوکو (tohoku) در آنجاست.

سندباد بحری (sendbāde bahri)، قهرمان افسانه‌ای سفرهای پرماجرا، که گزارش سفرهای او در کتاب الف لیلة و لیله (هزار و یکشب) آمده است. درین گزارشها، اطلاعات و حکایات مختلف از مسموعات و مشهودات دریانوردان قدیم شرقی با قصه‌هائی از اساطیر قدیم یونانی و هندی بهم درآمیخته است. حکایات و عجائبی نظیر آنچه در داستانهای سندباد هست در بعضی سفرنامه‌ها و کتب جغرافیائی قدیم (مثل آثار ابن خرداذبه، قزوینی، بنیامین تودلائی، و مارکو پولو) آمده است، و بعضی در کتب یونانی و رومی سابقه دارد. از جمله، داستان نهنگی که پشت آن از آب بیرون است و جزیره‌ای فرض میشود در آثار پلینی هم هست؛ دُرّه‌ی الماس نظیرش در قزوینی، بنیامین، و حتی مارکو پولو هست؛ و کوه بوزینگان هم در ادریسی و ابن الوردی نظیر دارد. داستان زنگی آدمخوار شباهت به داستان نسناسهای اودیسه (← سیکلوپها) دارد، و حکایت محبوس شدن سندباد در غار مردگان، و نجات و فرار او از آنجا، شبیه است به داستانی که از آریستومنس (āristo-menes)، از قهرمانان دومین جنگ مسنیا با اسپارت، منقول است. در داستان سندباد بحری، عناصر و اجزای مختلف بهم آمیخته است، و در حقیقت این داستان یادگاری است از امتزاج فرهنگهای شرقی و غربی اقوام بین مدیترانه و اقیانوس هند، مخصوصاً در قرون ۲م و ۳م هق، و متعلق است به سلسله‌ای از قصه‌های عامیانه که داستان سلیم جواهرفروش (← سلیم جواهری) نیز بدان تعلق دارد.

سندبادنامه (sendbād.nāme)، از داستانهای ایرانی یا هندی، که مدتی مدید قبل از اسلام تألیف شده است، و به قصه‌ی هفت وزیر نیز معروفست. در این داستان، پادشاهی سندباد حکیم را به آموزگاری پسر خویش برمیگزیند. در زمانی که سندباد در طالع پسر خطری دیده است، و او را امر به خاموشی فرموده، یکی از کنیزکان محبوب پدرش، که به وی دل باخته است و از وی اعتنائی نمیبیند، او را متهم به ناحفاظی میکند، و پادشاه به کشتن شاهزاده فرمان میدهد. هفت وزیر پادشاه، هر یک با نقل حکایاتی در ضرورت تأمل و اجتناب از شتاب، شاه را از قتل وی باز میدارند، تا آنکه خود شاهزاده عاقبت زبان میگشاید، و خود را چنانکه باید تبرئه و تهمت را از خود رفع میکند. داستان متضمن قصه‌های تو در تو است، و ازین حیث به سبک هزار و یکشب و طوطی‌نامه و امثال آنها شباهت دارد (نیز ← بختیارنامه).

اصل سندبادنامه هر چه باشد، نسخه‌ی پهلوی آن تا زمان سامانیان موجود بوده است، و بعضی حدس زده‌اند که رودکی آنرا به نظم درآورده. بهر حال، این کتاب به امر امیر نوح II سامانی (سلطنتش ۳۶۶–۳۸۷ هق) از زبان پهلوی به فارسی ترجمه شد، ولی این ترجمه ظاهراً از میان رفته است؛ نام مترجم را خواجه‌ی عمید ابوالفوارس "قناوزی" (xājeye amid abo'l.favārese) ذکر کرده‌اند، ولی ظاهراً "قناوزی" غلط است، و احتمال داده‌اند که صحیح آن قنارزی (qanārezi) باشد، که منسوب به قنارز، از قراء بیرون نیشابور، است (در این باب اقوال دیگر هم هست). بهر حال، ابوبکر ازرقی هروی از روی همان ترجمه داستان را به نظم آورده یا در صدد نظم آن بوده؛ در هر صورت، اگر هم وی آن را به نظم کشیده باشد،

(۱)Indus (۲)Sendai

از نسخه‌ی منظوم وی اکنون نشانی نیست. در ح 600 هق، ظهیرالدین سمرقندی ترجمه‌ی فارسی "قناوزی" را اصلاح و تهذیب کرد، و به نثری مزین و آراسته به امثال فارسی و تازی نگاشت، و سندبادنامه‌ای که امروز در دست داریم همان تهذیب ظهیری است، و از بهترین نمونه‌های نثر مصنوع پایان قرن ۶ م هق بشمار میآید. سندبادنامه‌ی ظهیری در استانبول (۱۹۴۸) و تهران (۱۳۳۳ هش) چاپ شده است.

سندبادنامه در قرون وسطی وارد ادبیات غرب شد؛ ترجمه‌هائی به زبانهای فرانسوی، لاتینی، ایتالیائی، کاتالانی، سلاوونیک، آلمانی، و ارمنی از آن در دست است.

سندبرگ[1]، **کارل** (kārl sandbërg)، ۱۸۷۸–، شاعر و زندگینامه‌نویس امریکائی؛ مت ایلینویز. وی یکی از ادبای بزرگ کشمت در قرن ۲۰م محسوب است. پس یکی از مهاجرین سوئدی مستمند بود. در ۱۳ سالگی مدرسه را ترک گفت و کارگر روزمزد شد. در جنگ اسپانیا و امریکا سرباز بود. پس از مراجعت، به تحصیل پرداخت. سپس به روزنامه‌نگاری و منشیگری مشغول شد. در ۱۹۱۷ از سرمقاله‌نویسان روزنامه‌ی دیلی نیوز شیکاگو گردید. انتشار منظومه‌های شیکاگو (۱۹۱۶)، سبوسکیران (۱۹۱۸)، و دود و فولاد (۱۹۲۰) سبب شهرت او بعنوان شاعری مبتکر گردید. منظومه‌های دیگرش صبح بخیر، امریکا (۱۹۲۸)، آری، مردم (۱۹۳۶)، و عسل و نمک (۱۹۶۳) است. کلیات اشعارش (چاپ ۱۹۵۰) جایزه‌ی پولیتسر ۱۹۵۱ را در شعر ربود. مبدأ بسیاری از الهامات او تاریخ امریکا است. در شعر غالباً اصطلاحات عامیانه بکار میبرد، و چندان پای‌بند وزن و قالب نیست، اما سخنش ساده و اصیل است، و گاه صبغه‌ای از امپرسیونیسم دارد. اثر دیگر او زندگینامه‌ی آبراهام لینکلن است (۶ مجلد، ۱۹۲۶–۳۹)، که جایزه‌ی پولیتسر را در تاریخ به دست آورد (۱۹۴۰). برای کودکان نیز داستانها پرداخته و شعرها گفته است.

سندر، رستنی، ← توس، ۲.

سندر[2]، **رامون خوسه** (rāmon xose sender)، ۱۹۰۲–، رمان‌نویس اسپانیائی. مردی آتشین‌خو و انقلابی بود. در اواخر ۱۹۳۸ اسپانیا را ترک گفت، و در ۱۹۴۶ به تبعیت کشمت درآمد. آثارش با شفقت تمام برای تلاش آدمی و وقوف به بیعدالتیهای اجتماع ممتاز است. سبکش در آغاز سخت واقعیرداز بود، ولی آثار متأخرش صبغه‌ی سمبولیسم دارد. از آثارش هفت یکشنبه‌ی سرخ (۱۹۳۲) است.

سندروس (sandarus)، صمغی که از پوست درخت سندروس (*Callitris quadrivalvis*) بدست میآید. این‌درخت درخت کوچک پیوسته‌سبزی است از تیره‌ی مخروطیان، و بومی افریقای شمالی میباشد. از جنسهای استرالیائی نوع کالیتریس صمغی مشابه سندروس بدست میآید. صمغ سندروس که پیشتر مصرف طبی فراوان داشت، امروز فقط به مصرف ساختن ورنی میرسد. چوب سرخ‌رنگ درخت سندروس معطر و بسیار بادوام است، و در میلسازی و منبتکاری بکار میرود.

سندز[3]، سر **ادوین** (sər edwin sandz*)، ۱۵۶۱–۱۶۲۹، از رجال انگلستان، و از مشوقین بزرگ تأسیس مهاجرنشین در ویرجینیا. در سخنرانی (۱۶۱۴) خود منکر این نظریه شد که سلطنت عطیه‌ی الاهی است، و منفور جیمز I گردید. برادرش، **جورج سندز** (jorj)، ۱۵۷۸–۱۶۴۴، سیاح و شاعر بود. کتاب داستان یک سفر (۱۶۱۵) را در باره‌ی سفر خود به اروپا و شرق نزدیک نوشت. در ۱۶۲۱–۳۱ در ویرجینیا میزیست، و کتاب مسخ اووید را ترجمه کرد (۱۶۲۶).

سند قرضه[4] (sanade qarze)، سندی حاکی از اینکه دارنده‌ی آن از شرکت یا مؤسسه‌ی صادر کننده‌ی سند مبلغی طلبکار است. صاحب اسناد قرضه (یا اوراق قرضه)، بر خلاف دارنده‌ی سهم، در اداره‌ی شرکت دخالت عمده‌ای ندارد، و در نفع و ضرر شرکت نیز سهیم نمیباشد، بلکه فقط بهره‌ی معینی در سال دریافت میدارد. اسناد قرضه‌ای که از طرف دولتها در موارد خاص برای تأمین وجوه مورد نیاز منتشر میشود قرضه‌ی ملی نام دارد.

سن‌دنی[5] یا **سن‌دونی** (هر دو saN-dëni)، شهر (جم ۸۰′۷۵۵)، ولایت سن، ل فرانسه‌ی مرکزی، از حومه‌های شمالی پاریس. فلزکاری و صنایع شیمیائی دارد. این شهر در اطراف صومعه‌ای بندیکتی، که در ۶۲۶ بر مزار ← قدیس دنی [فنس، سن دنی] بنا شد، تشکیل گردید، و توسعه یافت. در تاریخ قرون وسطای فرانسه نقش برجسته‌ای داشت. کلیسای آن نماینده‌ی تحول از سبک رمانسک به سبک گوتیک است، مقبره‌ی بسیاری از شاهان و بزرگان فرانسه (از جمله لوئی XVI و ماری آنتوانت) در آنست. نیز ← آبلار.

سن‌دونی، فرانسه، ← سن‌دنی.

سندویچ[6] (sandwic)، شهر (جم ۴′۲۳۴)، کنت، چ انگلستان. یکی از سینک پورتس، و در زمان هنری VII پایگاه عمده‌ی دریائی و نظامی بود. اینک بندرگاهش مملو از گل و لای است.

سندویچ، غذا، ← ساندویچ.

سندویچ، ارل آو: ← مانتگیو، ادوارد؛ مانتگیو، جان.

سندویچ[6]، **جزایر**، نام سابق جزایر هاوائی. ← هاوائی، ایالت.

سندهرست[7] (sandhërst)، دهکده، ولایت بارکشر، چ انگلستان مرکزی، چ ردینگ. کالج نظامی سلطنتی (تأسیس ۱۸۰۲) در اینجا است.

سندهند (send.hend)، لفظی که در کتابهای نجومی و زیجات دوره‌ی اسلامی آمده است، و ظاهراً تحریف لفظ سدهانت میباشد. در جزء هیئتی که در ۱۵۴ هق از سند به دربار منصور خلیفه‌ی عباسی آمد، شخصی هندی بود که نامش را در مآخذ اسلامی کنکه (kanka?) و منکه ضبط کرده اند و او در نجوم هندی بطریقه‌ی سوری‌سدهانت یا براهمیطسدهانت (← برهمگیت) دست داشت، و منصور او را مأمور کرد که مختصر آن کتاب را که همراه داشت به بعضی از منجمین دربار وی به عربی املا کند، و بعد امر به ترجمه‌ی آن کتاب فرمود، و هم خواست که کتابی مبنی بر آن ترجمه پرداخته شود، و این کار را فزاری بعهده گرفت، و زیجی فراهم آورد که نزد مسلمین به زیج سندهند معروف شد، و تا عهد مأمون خلیفه و انتشار طریقه‌ی بطلمیوس مدار عمل بود.

سندی، زبان (sendi)، یکی از زبانهای هندو-اروپائی، متعلق به شعبه‌ی هندی از دسته‌ی هندو-ایرانی، که اکنون در قسمتی از لغ هندوستان رایج است. ← زبان، جدول، ص ۱۱۶۷.

سندیکالیست (sandikālist)، طرفدار و هواخواه سندیکالیسم.

سندیکالیسم[8] (sandikālism، از فنس)، نهضت کارگرانی که معتقد به مبارزه‌ی طبقاتی هستند، و رسیدن به هدف خود را از راه فعالیت صنعتی می‌جویند، در حالی که سوسیالیستها فعالیت سیاسی را وسیله‌ی حصول مقصود میدانند (← سوسیالیسم). پس از جنگ ۱۸۷۰ بین فرانسه و آلمان، نهضت سوسیالیستی در فرانسه ضعیف گردید، و چند سال بعد هم که تجدید حیات کرد مواجه با انشعابات و اختلافات داخلی شد. قسمتی از کارگران فرانسه باین نتیجه رسیدند که وصول به هدف از راه سوسیالیسم طولانی و خسته‌کننده خواهد بود، و طالب این بودند که از راه فعالیت صنعتی بمقصود خود برسند. آنها از افکار م. باکونین الهام گرفته بودند، و میگفتند چون حکومت وسیله‌ی فشار و تعدی است باید ملغی گردد، و فقط اتحادیه‌های کارگران که واحدهای اصلی تولید میباشند امور جامعه را اداره نمایند. افکار و عقاید پ. ژ. پرودون و ژ. سورل در سازمانهای سندیکالیستها (طرفداران سندیکالیسم) تأثیر بسیاری داشت. وسائلی را که سندیکالیستها برای حصول به مقصود در نظر گرفته بودند عبارت بود از **اعتصاب عمومی**، تحریم، و خرابکاری. نهضت سندیکالیسم در فرانسه و ایتالیا و اسپانی تا حدی رواج گرفت، و در کشمت هم بشکل **اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان** ظاهر شد، و تا چندی ادامه داشت. طرفداران آنارشیسم همدردی کاملی با سندیکالیسم دارند، و همیشه به هواخواهی آن برمیخیزند، ولی میگویند که اعتصاب و خرابکاری در صنایع کافی نیست، و باید بوسیله‌ی یک انقلاب شدید حکومت را واژگون کرده بمقصود رسید. پس از انقلاب روسیه‌ی شوروی در ۱۹۱۷ و استقرار حکومت سوسیالیستی در آن کشور، نهضت سندیکالیسم در اروپا و کشمت تخفیف یافت، و اکثریت کارگران توجه خود را معطوف به توفیقهای دولت شوروی کرده‌اند، و بطور کلی میگویند نهضتهای مختلف کارگری در عالم حرف و فرضیه بحث میکنند، در حالی که شورویها عمل کرده و نتیجه بدست آورده‌اند.

سن دیگو، کشمت، ← سان دیگو.

سن‌دیه[9] (saN-die)، شهر (جم ۲۱′۰۰۰)، ولایت وز، ش فرانسه، بر رود مورت. در اطراف صومعه‌ای که در قرن ۷م بنا شد تشکیل و توسعه یافت. در ۱۹۴۴، قوای آلمان هنگام عقب‌نشینی قسمت اعظم شهر از جمله کلیسای جامع آنرا ویران ساختند. در سال ۱۵۰۷، نخستین کتاب در

(۱)Sandburg (۲)Sender (۳)Sandys (۴)bond (۵)Saint-Denis (۶)Sandwich (۷)Sandhurst (۸)syndicalism (۹)Saint-Dié

باب قاره‌ی جدید الاکتشاف امریکا در این شهر بچاپ رسید.

سن ژان، کانادا: ← سنت جانز.

سن‌ژرمن[1]**، پیمان** (saN-jermaN). نام چند پیمان که در سن‌ژرمن‌-آن‌-له در فرانسه امضا شد. **پیمان ۱۵۷۰** اولین مرحله‌ی جنگهای مذهبی را پایان داد. **پیمان ۱۶۷۹**، میان فرانسه و براندنبورگ در پایان جنگ سوم هلند منعقد شد، و بموجب آن فردریک ویلهلم (برگزیننده‌ی بزرگ) ناچار بیشتر فتوحات خود را در پومرانی به کارل XI سوئد که متحد فرانسه بود بازگردانید. **پیمان ۱۹۱۹** (10 سپتامبر 1919) بین متفقین جز I از یک طرف و جمهوری جدید اتریش از طرف دیگر منعقد گردید. مملکت اتریش‌-هنگری را منحل کرد؛ سرزمین اتریش را به اندازه‌ی کنونی آن تقلیل داد؛ باقیمانده‌ی امپراطوری سابق اتریش را به کشورهای نوین لهستان، چکوسلواکی، و یوگوسلاوی (که اتریش استقلالشان را شناخت)، و به ایتالیا و رومانی اعطا نمود؛ و یکانگی سیاسی و اقتصادی اتریش را با آلمان منع کرد (← آنشلوس). این پیمان، مانند معاهده‌ی ورسای، میثاق جامعه‌ی ملل را دربر داشت، و بهمین جهت کشمکش آن را تصویب نکرد.

سن‌ژرمن‌-آن‌-له[2] (saN-jermaN-āN-le)، شهر (جم ۲۹٬۴۲۹)، ولایت سن‌-اِ-اواز، ل فرانسه، بر رود سن؛ از حومه‌های غربی پاریس. قصری از دوره‌ی رنسانس دارد، که اکنون موزه است. اصلا در قرن ۱۲م به امر لوئی VI بعنوان قصر سلطنتی ساخته شد، و منشأ کاخ کنونی و شهر گردید. قصر بفرمان فرانسوای I تجدید بنا شد، و از اقامتگاههای زیبای شاهان فرانسه گردید. در ۱۸۶۲ مبدل به موزه شد. پیمانهای سن‌ژرمن در اینجا امضا شد. هانری II و لوئی XIV، و نیز دبوسی، در اینجا متولد شدند.

سن‌ژرمن‌-دِ-پره[3] (saN-jermaN-de-pre)، دیر و کلیسای تاریخی پاریس، بر ساحل چپ رود سن. در قرن ۶م بوسیله‌ی شیلدبر I بنا شد. چند تن از شاهان سلسله‌ی مروونژیان در آنجا مدفونند. دیر و کلیسای سن‌ژرمن چندین بار ویران و دوباره ساخته شده است. کلیسای فعلی، که به سبک رمانسک بنا شده، متعلق به اوایل قرن ۱۱م، و دارای نمای بیمانندی است. از دیر قدیمی (که در زمان انقلاب فرانسه خراب شد) فقط ویرانه‌ای باقیست؛ اما کاخ راهبان (متعلق به قرن ۱۶م) در نزدیکی آن همچنان پا برجا است.

سن‌ژوست[4]**، لوئی دو** (lui dë saN-jüst)، معروف به **ملک مقرب انقلاب** (malake moqar-rabe)، ۱۷۶۷–۹۴، انقلابگر فرانسوی. از ۱۷۹۲ عضو کنوانسیون بود، و نزد روبسپیر تقرب یافت، و در دوره‌ی وحشت (۱۷۹۳–۹۴) او و کوتون دستیاران عمده‌ی روبسپیر بودند. وی معتقد بود که دولتی کامل، که صفحه‌ی زمین را پر از خیر و سعادت سازد، ممکن الوجود است، و در این عقیده تعصب داشت. در کودتای نهم ترمیدور او نیز دستگیر شد، و روز بعد با روبسپیر با گیوتین بقتل رسید. بسبب جوانی و زیبائی و تقوای انعطافناپذیرش، به ملک مقرب انقلاب معروف بود.

سن‌-سانس[5]**، شارل کامی** (šārl kāmiyy saN-sāNs)، ۱۸۳۵–۱۹۲۱، آهنگساز فرانسوی. در کودکی اعجوبه بود، و در ۱۸۴۸ وارد کنسرواتوار پاریس شد. آهنگهای فراوان ساخت. از آن جمله است اپرای سامسون و دلیله (۱۸۷۷)؛ سمفونی سوم (۱۸۸۶)، با ارگ و پیانو؛ کنسرتوهائی برای پیانو (۱۸۶۸، ۱۸۷۵)؛ چند پوئم سمفونیک، خاصه رقص مردگان (۱۸۷۴)؛ و قطعه‌ی کارناوال حیوانات، برای دو پیانو و ارکستر، که مشتمل بر قطعه‌ی مشهور قو (۱۹۲۲) میباشد.

سن سفلی: ← سن‌-ماریتیم.

سنسور[6] (sensor)، عنوان دو تن از مأمورین روم قدیم، از ح ۴۴۳ ق‌م تا زمان دومیتیانوس. سرشماری (بمنظور تعیین مالیات)، نظارت در کردار مردم، تجدید نظر در اعضای سنا، مقاطعه دادن کارهای عمومی، و غیره از وظایف آنان بود. سنسورها به مدت ۱۸ ماه (قابل تمدید) انتخاب میشدند. قوانین سولا از اهمیت آنان کاست. امپراطورها از اختیارات آنان برای تجدید نظر در اعضای سنا استفاده میکردند. کاتوی مهین از سنسورهای معروف بود.

سن‌-سیر، مارکی دو گوویون‌-: ← گوویون‌-سن‌-سیر، مارکی دو.

سن‌-سیر، مدرسه‌ی: ← سن‌-سیر-لکول.

سن‌-سیر-لکول[7] (بجای ل/اکول) (saN-sir-lekol)، شهر (جم ۷٬۴۰۰)، ولایت سن‌-اِ-اواز، ل فرانسه‌ی مرکزی، غ ورسای. در اینجا در ۱۶۸۶، لوئی XIV و مارکیز دو منتنون مدرسه‌ی معروفی برای دختران اشرافی که ثروتشان از دست رفته بود تأسیس کردند. ناپلئون بنای مدرسه را در ۱۸۰۸ بصورت مدرسه‌ی نظامی معروف سن‌-سیر درآورد. بنای مدرسه در جنگ II ویران شد (۱۹۴۴)، و مدرسه در ۱۹۴۶ موقتاً به محلی بنام کوئتکیدان[8] (koetkidāN) در برتانی در ۴۵ کیلومتری جنوب شهر رن منتقل گردید.

سن‌-سیمون[9]**، دوک دو** (dük dë saN-simoN)*، لقب **لوئی دو روورووا** (lui dë ruv-rua)، ۱۶۷۵–۱۷۵۵، تذکره‌نویس و درباری فرانسوی. دوره‌ی کامل تذکره‌های وی در باب دربار لوئی XIV در ۱۸۷۹–۱۹۲۸ در ۴۱ مجلد بطبع رسید. این تذکره‌ها در ادبیات فرانسه مقامی بسیار شامخ دارد، و بجهت بینش روانشناسی مؤلف و شرح درخشان تصویرمانندی که در آنها بکار رفته ممتاز است. سن‌-سیمون مردی متکبر و زودرنج و تندخو بود، و این امور و هم کینه‌ی او نسبت به برآمدن طبقه‌ی بورژوا، در عین اینکه آثارش را از بیطرفی خارج ساخته است، صبغه‌ی شخصی شدیدی به آنها بخشیده است.

سن‌-سیمون[9]**، کنت دو** (kont dë saN-simoN)*، لقب **کلود هانری دو روورووا** (klod hānri dë ruvruā)، ۱۷۶۰–۱۸۲۵، فیلسوف اجتماعی فرانسوی. افکار و نوشته‌های او تأثیر زیادی در پیدایش سوسیالیسم، فکر تشکیل اتحادیه‌ی ملل اروپا، و فلسفه‌ی تحققی اوگوست کنت داشت. پیروان او هواخواه این بودند که وسایل تولید به مالکیت دولت درآید، حقوق ناشی از توارث ملغی گردد، و زنان بتدریج آزادی بدست آورند.

سنف[10] (senef)، شهر (جم ۳٬۲۷۰)، ایالت انو، بلژیک، ل‌غ شارلروا. در اینجا فرانسویان، بفرماندهی لوئی II (پرنس دو کنده)، هلندیان را مغلوب کردند (۱۶۷۴)؛ و در ۱۷۹۴ نیز، بفرماندهی مارسو (mārso)، اتریشیها را شکست دادند.

سنقر (sonqor)، نام ناحیه و بلوکی در ایران غربی، بین دینور و سنندج، که سابقاً از توابع کرمانشاه بود؛ و نیز نام مرکز آن. گردنه‌ی مله ماس (mele mās)، واقع در سر راه شوسه‌ی شهر سنقر به کرمانشاه، آنرا از دینور جدا میکند. از ل‌ش به کوه پنجه علی محدود است. ریزابه‌های علیای رود دینور آنرا مشروب میکنند. بر مسیر علیای گاوه‌رود، بلوک کلیائی (kolyā'i) قرار دارد، که جزء سنقر (بمعنی وسیع آن) محسوب میشود، و مجموع دو بلوک را سنقر و کلیائی نیز میخوانند. سکنه‌ی سنقر مرکب از دو عنصر متمایز بوده‌اند. مردم شهر سنقر عمدةً از اعقاب ترکانی هستند که در دوره‌ی مغول به این ناحیه آمدند، و رئیس آنها، بنام سنقر، در خدمت مغول بوده. سکنه‌ی دهات کشاورزان کرد، و خانهای آنها از طایفه‌ی کلیائی بوده‌اند، که خود را از اعقاب صفی خان، از خوانین دوره‌ی صفویه، میدانند. در ۱۲۱۳ هق، علی همت خان کلیائی، و برادرش بابا خان، بوسیله‌ی فتحعلی شاه اعدام شدند. کردهای کلیائی به لهجه‌ای کردی شبیه کرمانشاهی تکلم میکنند، و ظاهراً از اهل حق میباشند. بخش کنونی **سنقر و کلیائی** (جم ح 156٬500) جزء شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان) است، و ۱۷۸ (؟) آبادی دارد. فعلا از ل به شهرستان قروه (بخش سابق شهرستان سنندج) و از ج به دهستان دینور محدود است. اطرافش را کوههای مرتفع گرفته است؛ ارتفاع قله‌ی دالاخانی ۳٬۱۲۶ متر و ارتفاع هزارخانی پایین ۳٬۴۲۰ متر میباشد. مرکز بخش، شهر **سنقر** (جم ۱۲٬۱۲۶ سث ۱۳۳۵ هش؛ فرازا ۱٬۶۹۲ متر)، در ۹۷ کیلومتری ل‌ش کرمانشاه، در دشت کوچک و باصفائی واقعست. قله‌ی دالاخانی در ج آن قرار دارد.

سنقر ابن مودود (sonqore 'bne mödud)، ف ۵۵۸ هق، اولین اتابک (۵۴۳–۵۵۸ هق) از سلسله‌ی اتابکان فارس؛ برادرزاده‌ی بوزابه. پس از کشته شدن بوزابه، در جنگ با سلطان مسعود سلجوقی، سنقر به کین‌خواهی وی قیام کرد. در ۵۴۳ هق به فارس آمد، و بر لشکریان ملکشاه ابن محمود سلجوقی غلبه کرد، و شیراز را گرفت، و خود را لقب مظفرالدین داد، و اتابک فارس خواند. در دوره‌ی اتابکی، به آبادی و عدالت پرداخت. سیرت او را مورخین ستوده‌اند.

سنقر و کلیائی، کرمانشاه: ← سنقر.

سنکا، فیلسوف رومی: ← سنکا.

سنکا، قبیله: ← ایروکوئی، اتحادیه‌ی.

سنکا[11] (senekā) یا **سنک** (senek)، نام کاملش

---

(۱)Saint-Germain (۲)Saint-Germain-en-Laye (۳)Saint-Germain-des-Prés (۴)Saint-Just (۵)Saint-Saëns (۶)censor (۷)Saint-Cyr-l'École (۸)Coëtquidan (۹)Saint-Simon (۱۰)Seneff(e) (۱۱)Seneca

لوکیوس آنایوس سنکا (lukius ānnāyus)، ح ۳ ق‌م–۶۵ ب‌م، فیلسوف و نمایشنامه‌نویس و از رجال رومی؛ مت اسپانیا. در طفولیت به رم رفت. در آنجا به تحصیل فن خطابه و فلسفه پرداخت، و در جوانی بعنوان خطیب شهرت یافت. کلاودیوس ـ در ظاهر بعنوان ارتباط وی با یولیا، دختر گرمانیکوس ـ تبعیدش کرد (۴۱)، ولی در سال ۴۹، به اصرار آگریپینای II، بعنوان مربی نرون فراخوانده شد. در سالهای اول سلطنت نرون، وی حکمران واقعی بود. با برآمدن پوپایا سابینا، مستعفی شد. سنکا، که ثروت عظیمی اندوخته بود، عاقبت متهم به توطئه گردید، و به وی تکلیف شد که انتحار کند، و رگهای خود را گشود و جان داد. کیفیت مرگش را رومیان مظهر رفتار شرافتمندانه میدانند. سنکا از رواقیون بود، و رسائلی در تأیید این نحله در اخلاق و فلسفه نوشت. تراژدیهای نه‌گانه‌اش (مخصوصاً مدئا، فدرا، آگاممنون، اودیپ، و تواستس) در آثار دوره‌ی رنسانس و در ادبیات متأخر اروپا تأثیر بسیار داشت. سنکا رسائلی نیز در فیزیک، نجوم، جغرافیا، زمینشناسی، و کائنات جو تألیف کرد.

سنکا فالز[1] (senekā fâlz)، دهکده (جم ۷٬۴۳۹)، غ قسمت مرکزی ایالت نیو یورک، بر رود سنکا. نخستین مجمع حق رأی دادن زنان در کشمکش در اینجا تشکیل شد (۱۸۴۸).

سن‌ـکانتن[2] (saN-kāNtaN)، شهر (جم ـ۵۳٬۸۶۶)، ولایت اِن، ل فرانسه، بر رود سوم، در پیکاردی. صنعت نساجی دارد. تصرفش (۱۵۵۷) بدست امانوئل فیلیبر یکی از فتوحات عمده‌ی اسپانیا در مرحله‌ی نهائی جنگهای ایتالیا بود. در جنگ I تقریباً بکلی ویران شد، ولی کلیسای گوتیک و عمارت شهرداری زیبای آن سالم ماند.

سنکروترون[3] (sankrotron؛ از انگل)، شتابگری مستدیر که از تکامل سنکروسیکلوترون (← سیکلوترون) حاصل شده است، و انرژی بسیار زیاد به ذرات میدهد. در سنکروترون ذرات را بوسیله‌ی یک میدان مغناطیسی منحرف میکنند تا قهراً بر مداری با شعاع تقریباً ثابت در داخل چنبری خالی از هوا بگردند. بتدریج که انرژی ذرات زیاد میشود، باید میدان مغناطیسی را تقویت کرد تا شعاع ثابت بماند. سنکروترون الکترونی برای شتاباندن الکترونها، و سنکروترون پروتونی مخصوص ذرات سنگینتر (پروتون، دوترون، ذرات آلفا، و غیره) است. برای سنکروترون آ. گ. ← شتابگر. نخستین سنکروترون پروتونی عظیم، معروف به کوسموترون[4] (kosmotron)، سنکروترون آزمایشگاه ملی بروکهیون در لانگ آیلند (کشمکش) است، که در ۱۹۵۲ بکار افتاد. دیگر ماشین معروف به بواترون[5] (bevātron) است، که در ۱۹۵۴ در دانشگاه کالیفرنیا بکار افتاد. انرژی ذرات را کوسموترون تا ح ۳ بیلیون الکترون‌ولت و بواترون تا حدود ۶ بیلیون الکترون‌ولت میرساند. در ۱۹۵۸ یک سنکروترون پروتونی 10 بیلیون الکترون‌ولتی در شهر دوبنا (dubnā)، در ل مسکو (تجتم)، بکار افتاد. در اواخر ۱۹۵۹ یک سنکروترون پروتونی ۳۰ بیلیون الکترون‌ولتی در آزمایشگاه شورای اروپائی تحقیقات هسته‌ای در ژنو (سویس) دایر شد. بالاخره باید از سنکروترون ۳۰ بیلیون الکترون‌ولتی آزمایشگاه ملی بروکهیون نام برد، که ۳۰ میلیون دلار خرج ساختن آن شده است، و در ۱۹۶۰ بکار افتاده.

سنکروس[6] (senkrus)، گیاهی از تیره‌ی گندمیان و از نوع کنکروس (*Cenchrus*) شبیه چمن، که بیشتر در زمینهای ماسه‌ای مرطوب میروید.

سنکروسیکلوترون: ← سیکلوترون.

سنک گلابی (senake golābi) یا **سن کوچک سیب** (sene kuceke sib)، (*Stephanitis pyri*)، حشره‌ی کوچکی (ح ۳ تا ۴ ملم) از راسته‌ی نیمبالان (Hemiptera)، که زیر برگهای درختان سیب و گلابی به تعداد بسیار دیده میشود. بالهای آن توری‌شکل و دارای لکه‌های کوچک سیاه‌رنگ میباشد. در اثر حمله‌ی این حشره، لکه‌های سیاه‌رنگ کوچکی تمام سطح زیری برگ را می‌پوشاند، و سطح بالائی برگ زردرنگ میشود. با محلولهای پاراتیون و روغن پارافین میتوان با آن مبارزه کرد.

سن‌ـکلو[7] (saN-klu)، شهر (جم ح ۲۰٬۶۷۱)، ولایت سن‌ـاِواز، ل فرانسه‌ی مرکزی، بر رود سن؛ حومه‌ی غربی پاریس. در کاخ آن (تأسیس ۱۵۷۲؛ ویرانی در اثر حریق ۱۸۷۰) ناپلئون بسال ۱۸۰۴ به امپراطوری اعلام شد.

سن کوچک سیب: ← سنک گلابی.

سنگ[8] (sang)، در اصطلاح زمینشناسی، ماده‌ای که قشر جامد زمین را تشکیل میدهد. اگرچه در استعمال عرفی از لفظ سنگ جسمی سخت و یک‌پارچه متبادر به ذهن است، در اصطلاح زمینشناسی هم توده‌های بهم‌نابیوسته‌ی ماسه، رُست، شن، یا خاکستر آتشفشانی، و هم توده‌های سخت و محکم گرانیت، ماسه‌سنگ، سنگ آهک، و امثال آنها سنگ میباشند. بیشتر سنگها از یک یا چند کانی ساخته شده‌اند، ولی بعضی از آنها تماماً از شیشه (← شیشه یا شیشه‌ی آتشفشانی) ساخته شده‌اند، و برخی مخلوطی از شیشه و کانیها هستند. سنگها را بر حسب منشأ آنها به سه دسته‌ی بزرگ تقسیم میکنند، **سنگهای آذرین؛ سنگهای تهنشتی؛ و سنگ‌های دگرگون.** نیز سایر مقالات ردیف "سنگ" و "سنگها" را ملاحظه کنید.

همچنانکه پارچه را برای تشخیص بافت آن بررسی میکنند، نمونه‌ای از یک سنگ را نیز میتوان برای تشخیص طرح سازاهای مرئی آن مورد بررسی دقیق قرار داد. در اصطلاح سنگ‌شناسی بافت[9] (bāft) عبارتست از صورت ظاهر (با چشم یا با ذره‌بین) سطح صاف یک سنگ متجانس، و آن مربوطست به اندازه و شکل و ترتیب ذرات سازای آن.

بسیاری از سنگها در سراسر سطحشان دانه‌های مرئی با چشم دارند. در این صورت گویند سنگ بافت دانه‌دار[10] دارد، و بر حسب اینکه درشتی متوسط دانه‌ها به اندازه‌ی دانه‌ی خلر یا در حدود دانه‌ی شکر باشد، سنگ را دانه‌درشت یا دانه‌ریز خوانند. اگر دانه‌ها بقدری کوچک باشند که تشخیص آنها فقط با ذره‌بین ممکن باشد بافت سنگ را نامرئی[11] خوانند. بعضی از سنگهای آذرین بافت شیشه‌ای یا زُجاجی دارند (← شیشه یا شیشه‌ی آتشفشانی).

سنگ (sang)، مقیاسی دارای انواع گوناگون (سنگ دیوانی، سنگ آسیا، سنگ زراعتی) برای مقدار آب جاری، که در بعضی نواحی ایران برای اندازه‌گیری بکار میرفته است و هنوز هم معمول میباشد. مقدار سنگ در نواحی مختلف متفاوت بوده و هست، و اگرچه مقیاسی برای بده آب رودخانه (← رود) شمرده میشده، در تعریفهای مبهمی که حتی در بعضی مآخذ رسمی از آن شده است مفهوم زمان دیده نمیشود، چنانکه در طومار تقسیم آب رود کرج شرح آنی به خط میرزا آقاخان صدر اعظم و مختوم به مهر میرزا تقی خان امیر کبیر مرقوم است: "بتاریخ روز یکشنبه‌ی سنه‌ی ۱۲۶۷ هجری. قرار تقسیم آب رودخانه‌ی کرج بر حسب امر اولیای دولت ابدمدت قاهره بنوعی است که در این صفحه مشخص و منشعب شده است، و نباید تغییر و تبدیل یابد، و ستم شریکی انشاء الله تعالی نباید شود. قرار یک سنگ یک چارک در یک چارک است، و در هشتاد و چهار سنگ منقسم شد، که در چهل روز از بهار گذشته اول تقسیم آب است". همچنین، در نظام‌نامه‌ی تقسیم آب رودهای زرینه‌رود و سیمینه‌رود، مصوب ۱۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۱۷ هش هیئت وزیران، سنگ دیوانی "10 سم × 10 سم" تعریف شده است.

از سال ۱۳۲۰ هش ببعد که موضوع آب برای کشاورزی و هم برای مصرف شهرها مورد توجه قرار گرفت، مهندسین بده ۱۳٫۳ لیتر در ثانیه را برای مقدار "سنگ" اتخاذ کردند. بر اساس این رقم، بده یک متر مکعب در ثانیه تقریباً برابر ۷۵ سنگ میشود. در بعضی موارد نیز سنگ را برابر ۱۵ لیتر در ثانیه بحساب میآورند.

سنگ[12] (sang) یا **حصاة** (hasāt)، در طب، جسم یا اجسام سفتی که از رسوب مواد مختلف در داخل اعضای مجوف بدن (مانند مثانه، کلیه، کیسه‌ی صفرا، غدد بزاقی، و غیره) تشکیل میشود. این مواد در حالت طبیعی بصورت محلول از درون اعضای مجوف عبور میکنند، و فقط در شرایط خاصی از قبیل عفونت، و یا وجود زمینه‌ی ارثی مساعد، بصورت غیر محلول درآمده رسوب می‌کنند.

سنگاپور[13] (sangāpur)، شهر (جم ۹۳۵٬۵۰۰)، بر جزیره‌ی سنگاپور (ح ۵۶۰ کمه، جم ـ۱٬۶۸۷٬۳۰۰)، نزدیک گوشه‌ی جنوبی شبه جزیره‌ی مالی. جزیره‌ی سنگاپور مملکتی خودمختار در جزء ملل مشترک المنافع بریتانیا، و یکی از مراکز تجارتی بزرگ جهان و از بزرگترین بنادر شرق است. شهر و بندر سنگاپور بر طرف جنوبی جزیره قرار دارد، و بزرگترین پایگاه دریائی بریتانیا در چش آسیا است. جزیره بوسیله‌ی گذرگاهی به مملکت جوهور متصل شده است. جزیره را سلطان جوهور، بوسیله‌ی سر ت. س. ب. رفلز، به شرکت هند شرقی بریتانیا واگذار کرد (۱۸۱۹)،

---

(۱)Seneca Falls (۲)Saint-Quentin (۳)synchrotron (۴)Cosmotron (۵)Bevatron (۶)cenchrus (۷)Saint-Cloud (۸)rock (۹)texture (۱۰)granular (۱۱)aphanitic (۱۲)calculus; stone (۱۳)Singapore

و در ۱۸۲۴ به بریتانیا واگذار گردید. بندر سنگاپور بسرعت توسعه یافت، و در ۱۸۲۶ جزء ماندگاههای تنگه‌ها گردید. در دوره‌ی فرمانروائی بریتانیا در مالایا، سنگاپور از بنادر عمده‌ی صدور قلع و کائوچو گردید. ساختمان پایگاه دریائی آن در ۱۹۲۴ شروع شد، و در ۱۹۳۸ پایان یافت. اگرچه سنگاپور مرکز حیاتی دفاع آسیای جنوب شرقی محسوب بود، در جنگ II در مراحل آخر جنگ مالایا، ژاپنیها در مدت کوتاهی آنرا گرفتند (فوریه‌ی ۱۹۴۲). بریتانیا دوباره آنرا اشغال کرد (سپتامبر ۱۹۴۵). جزیره‌ی سنگاپور تا ۱۹۴۶ جزء مستعمره‌ی ماندگاههای تنگه‌ها بود، و سپس مستعمره‌ی فرمانگزار سنگاپور تشکیل یافت، که مشتمل بر جزیره‌ی سنگاپور و جزیره‌ی کریسمس و بعضی جزایر دیگر بود. در ژوئن ۱۹۵۹، سنگاپور از جزیره‌ی کریسمس جدا شد، و دولتی خودمختار تشکیل داد، که در اوت ۱۹۶۳ یکی از اعضای فدراسیون مالزی گردید. سکنه‌ی آن بیشتر چینی هستند.

سنگاچین (sangācin)، ده (جه ۹۸۹ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهارفریضه، بخش مرکزی شهرستان بندر پهلوی، ۱۴ کیلومتری غ بندر پهلوی.

سنگارد[1] (sangārd) [= سنگ + آرد]، مواد سنگی بسیار ریز، مانند گِل، که از سایش یخچالها و یخپهنه به وجود آمده‌اند، و لهذا، قسمت عمده‌ی آنها از کانیهای ساینده‌نده تشکیل شده است.

سنگال[2] (sangāl) [= سنگ + آل (پسوند شباهت)]، توده‌ی صلب یا تکمه یا برآمدگی گره‌مانند صلبی که از جمع آمدن مواد، یا انجماد، انعقاد، تراکم، یا تصلب آنها تولید شود. بالاخص، در طب، هر جسم سخت غیر آلی که در یک حفره‌ی طبیعی بدن (مانند مثانه) یا در نسج یا در عضوی تشکیل شود (← سنگ یا حصاة). در زمینشناسی، تجمع قرص‌مانند یا گره‌مانند یا نامنظم مواد معدنی در جا بجای سنگهای تهنشستی، بسبب رسوب حاصل از محلولهای معدنی که در این سنگها نفوذ میکنند. سنگالها از کانیهائی چون کوارتز، کربوناتها، و اکسید یا سفولفور آهن ساخته میشوند. هر سنگال عموماً یک هسته‌ی مرکزی دارد، که ممکن است معدنی یا فسیل باشد، و بر گرد آن قشرهای متوالی سنگال رسوب میکنند.

سنگال[3] (senegal)، جمهوری (۱۹۷°۱۶۰ کمه؛ جه ۳°۱۴۰°۰۰۰) عضو جامعه‌ی فرانسه، غ افریقا، کنار قطه؛ پایتخت آن داکار. از ل به موریتانیا، از ش به مالی، و از ج به گینه‌ی پرتغال و جمهوری گینه محدود است. رأس الاخضر (غربیترین نقطه‌ی افریقا) بر ساحل سنگال قرار دارد. مستعمره‌ی برونبومی گامبیا در قسمت جغ سنگال است. سرزمین سنگال را رودهای سنگال و گامبیا زهکشی میکنند. سواحل آن پست، و داخله‌ی آن جنگلی است. دامنه‌های فوتا جالون در امتداد مرز جش آن قرار دارد. دارای راه آهن و شبکه‌ی بهناوری از جاده‌ها است. زندگانی اهالی از کشاورزی و دامپروری میکنرد. کالای صادراتی آن بادام زمینی، پنبه، صمغ عربی، فوسفات، و پوست دباغی‌نشده است. اهالی عمدهٔ سیاهپوست و ۷۵٪ آنان مسلمان اند؛ از گروههای نژادی عمده یکی تکرور (takrur) است، که فرانسویها آنرا توکولور (tukulēr) خوانده‌اند، و دیگری ولوف (volof)، که از سیاهترین سیاهان افریقا هستند.

اقلا از قرن ۸م قسمت اعظم سنگال شمالی و موریتانیای جنوبی جزء مملکت تکرور بود، که قبایل سیاهپوست تکرور و ولوف و غیره در آن مسکن داشتند. سنگال احتمالا نخستین مملکت سیاهان افریقا بود که مورد هجوم مسلمانان قرار گرفت. نهضت دینی مرابطون در ح ۱۰۴۰ در جزیره‌ای بر مسیر سفلای رود سنگال آغاز شد، و در ح ۱۰۵۰، مرابطون فرمانروا و بزرگان مملکت تکرور را مسلمان کردند. فرمانروائی سلسله‌ی سلاطین تکرور تا ح ۱۲۵۰ ادامه یافت، و پس از استیلای موقت قبیله‌ی ولوف، دگر بار آغاز گردید. پرتغالیها در قرن ۱۵م سنگال را پوییدند، و مهاجرنشینهائی در آن دایر کردند. فرانسویها در ۱۶۳۸ سن‌لوئی را بر مصب رود سنگال تأسیس نمودند. عاقبت در ۱۸۹۳ سلسله‌ی تکرور بدست فرانسویها منقرض شد. سنگال جزء افریقای غربی فرانسه گردید. در ۱۹۴۶، با سایر قسمتهای افریقای غربی فرانسه، از سرزمینهای ماوراء بحار سه ممالک متحده‌ی فرانسه شد. در نوامبر ۱۹۵۸ عضو خودمختار جامعه‌ی فرانسه گردید، و در امور داخلی خودمختاری یافت. در ۱۹۵۹ وارد اتحادیه‌ی مالی شد، اما بسبب بروز اختلافات سیاسی از آن جدا گردید. در ۱۹۶۰ استقلال یافت، و به عضویت سازمان ملل درآمد.

سنگال[3] (senegal)، رودی بطول ح ۱°۶۰۰ کم، در افریقای غربی. در جغ مالی سرچشمه میگیرد، و در امتداد لغ از کشور سنگال میگذرد، و پایین شهر سن‌لوئی به قطا میریزد.

سن‌گال[4] (saN-gāl)، آلمانی **زانکت گالن** (zānkt gālen)، ایالت (= کانتون) (۲°۰۱۲ کمه؛ جه ۳۳۹°۴۸۹)، لش سویس. قسمت اعظمش کوهستانی است. از ل کنار دریاچه‌ی کنستانس و از ش کنار رود راین قرار گرفته، و ایالت آپنتسل را بکلی محاصره میکند. سکنه‌اش آلمانی‌زبانند. صنایع عمده (خاصه کالاهای ابریشمی و پنبه‌ای، و توردوزی) دارد. کرسی آن **سن‌گال** (جه تخمیناً ۷۵°۶۰۰) است، که در آغاز حجره‌ی محقری بود که در ح ۶۱۴ توسط قدیس گال (فنه، سن گال)، مبلغ مسیحی ایرلندی، ساخته شد. این محل از قرن ۸م به دیری مبدل گردید، و از مراکز مهم علم و دانش اوایل قرون وسطی شد، و در آنجا نسخه‌های گرانبهای یونانی و رومی را رونویس و رونویسها را مخزون میکردند. رؤسای دیر، که بر سن‌گال حالیه و آپنتسل حکومت میکردند، در ۱۲۰۴ در زمره‌ی امرای امپراطوری مقدس روم درآمدند. شهر سن‌گال در ۱۴۵۴ به کنفدراسیون سویس پیوست، و در ۱۴۵۷ خود را از قید این امرای دینی و دنیوی آزاد ساخت. این شهر به مذهب پروتستان گروید، ولی نواحی زیر فرمان رؤسای دیر کاتولیک ماند، و این امر تا ۱۷۱۸ منشأ زد و خوردهای داخلی بود. در ۱۷۹۸ دست رؤسای دیر از حکومت کوتاه شد، و در ۱۸۰۳ قلمرو آنان بضمیمه‌ی شهر سن‌گال مبدل به یک ایالت گردید. ابنیه‌ی دیر کنونی در قرن ۱۸م ساخته شده است؛ کلیسای دیر قدیم در ۱۸۴۶ به کلیسای جامع مبدل شد. کتابخانه‌ی شهر نسخه‌های خطی مهم قرون وسطائی دارد.

سنگان (sangān)، ده (جه ۱°۲۱۶ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز دهستان پایین‌خواف، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۱۴ کیلومتری جش تربت حیدریه. سنگان در گذشته از شهرهای مهم ناحیه‌ی خواف بوده است.

سنگان (sengān)، ده (جه ۴۵۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشنویه، شهرستان نقده، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۴°۸۰۰ متری جش ده اشنویه. راولینسن آنرا مطابق سینخار (sinxār) مذکور در آثار بطلمیوس شمرده است. ویرانه‌های دیر شیخ ابراهیم در نزدیکی سنگان، که مورد احترام مسلمانان و مسیحیان است، احتمالا مشتمل بر یک کلیسای قدیمی است، که بقول راولینسن، ابراهیم نام، اسقف اشنو که در قرن ۱۳م بم میزیسته در آن بخاک سپرده شده است.

سنگان (sangān)، دهستان (جه ح ۱۳۰°۱۷؛)، بخش رشخوار، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، دارای ۴۲ (؛) آبادی. مرکزش، **سنگان** (جه ۲°۲۵۰ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری لغ رشخوار است.

سنگان، دهستان (جه ح ۱°۵۰۰؛)، بخش میرجاوه، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۱۶ (؛) آبادی. از ش به پاکستان محدود است. ناحیه‌ی سنگان بر دامنه‌ی کوه تفتان قرار دارد. مرکزش، **سنگان** (جه ۳۸۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری ج میرجاوه است.

سنگ آواری: ← آوار.

سنگ آهک[5] (sange āhak)، سنگی تهنشستی (← سنگهای تهنشستی) که تمام یا قسمت عمده‌ی آن کربوناتِ کلسیوم است. معمولا سفید است ولی بسبب مواد خارجی ممکن است به رنگهای دیگر درآید، چنانکه اکسید آهن آنرا قهوه‌ای، زرد، یا سرخ میکند، کربون آنرا به رنگهای آبی، سیاه، یا خاکستری درمیآورد. سنگ آهک از تهنشست و تحجر استخوان‌بندی بیمهرگان دریائی، و گاه از رسوبهای شیمیائی پیدایش مییابد. از منابع تهیه‌ی آهک است، و در استخراج آهن، در ساختن سیمان پرتلند، هم بعنوان سنگ ساختمانی بکار میرود. از انواع مختلف آن آهکرس، گل سفید، دولومیت، و مرمر است.

سنگای[6] (songay) یا **سنگوی** (songoy)، بزرگترین دولتهای بومی قدیم غ افریقا. در ح ۷۰۰ بوسیله‌ی بربرها در اطراف مسیر وسطای رود نیجر تأسیس شد. فرمانروایان آن در ح سال 1000 به اسلام گرویدند. در دوره‌ی سلطنت (۱۴۶۴–۹۲) سنی علی (sonni ali)، قدرت آن افزون شد، و وی در ۱۴۸۶ تمبوکتو را گرفت. در سلطنت کوتاه پسرش، یکی از سرداران او بنام محمد توره در ۱۴۹۳ تاج و تخت سنگای را تصاحب کرد. در دوره‌ی سلطنت وی دولت سنگای به اوج قدرت خود رسید، اما وی کور شد، و در ۱۵۲۸ یا ۱۵۲۹ یکی از پسرانش او را خلع کرد، و سپس سنگای

(۱)rock-flour (۲)concretion (۳)Senegal (۴)Saint-Gall (۵)limestone (۶)Songhai

رو بانحطاط گذاشت. در اواخر قرن ۱۶م مورد حمله‌ی مراکش قرار گرفت، و پس از آن به سرعت رو به تجزیه نهاد.

سنگ باباقوری: ← سنگ سلیمانی.

سنگباران (sangbārān)، ده (جه ۱°۴۹۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۲۰ کیلومتری غ داران.

سنگبست (sang.bast)، مقبره و منار معتبر عهد غزنوی، در خارج شهر مشهد، دارای کتیبه‌های کوفی و تزیینات مهم آجری و نقاشی. مردم آنرا قبر ایاز میدانند، اما ظاهراً مربوط به ارسلان جاذب، حاکم طوس در زمان محمود غزنوی، می‌باشد.

سنگبستر[1] (sang.bastar)، سنگ سخت زیر خاک یا زیرخاک یا آبرفت.

سنگ پا[2] (sange pā)، شیشه‌ای (← شیشه یا شیشه‌ی آتشفشانی) متخلخل که از انجماد گدازه‌ی دارای حبابهای فراوان گاز حاصل میشود. بسیاری از خلل و فرج آن لوله‌های باریک مدودی تشکیل میدهند، و بهمین جهت، اگر بر آب قرار داده شود، مدت مدیدی شناور میماند. مورد استعمال عمده‌ی آن بعنوان سایا است.

سنگپشت (sang.pošt) یا **لاک‌پشت** (-lāk)، خزنده‌ای از راسته‌ی سنگ‌پشتان (لتی Chelonia). بدن جانوران این راسته در لاکی قرار دارد، که معمولا از صفحات استخوانی تشکیل یافته، و از بیرون بوسیله‌ی سپرهای شاخی پوشیده شده است، و تقریباً در همه‌ی اقسام به بعضی از فقرات یا دنده‌ها یا جناغ سینه متصل است. فکهای آنها بی‌دندان میباشد. راسته‌ی سنگ‌پشتان مشتمل بر ۱۱ تیره و ح ۲۷۵ جنس است. سنگ‌پشتها حشرات، کرمها، ماهیها، و بعضی گیاهان را می‌خورند. همه‌ی آنها تخم میگذارند؛ سنگ‌پشتهای دریائی در موقع تخم‌ریزی به خشکی میآیند. بزرگترین جنسهای موجود سنگ‌پشت سنگ‌پشت دریائی موسوم به چرم‌پشت است، که وزن بالغ آن به ح ۴۵۰ کگ میرسد. سنگ‌پشت خوراکی معمولا سنگ‌پشت سبز دریائی است. صدف بعضی از اقسام سنگ‌پشت برای ساختن اشیاء زینتی بکار میرود.

سنگپوز[3] (sang.puz)، نقطه یا قسمتی از خشکی که در دریا، دریاچه، یا هر پهنه‌ی دیگری از آب پیش رفته باشد؛ یا قسمت بلندی از خشکی یا از یک صخره که در دریا، فراتر از خط ساحلی، پیش آمده باشد.

سنگپوش[4] (sang.puš) [= پوشاننده‌ی سنگ]، مواد ناپیوسته‌ی سطح زمین (مانند شن، ماسه، و خاک) که روی قشر سنگی زمین را میپوشانند.

سنگ تاجگذاری[5] (sange tājgozāri)، سنگی که شاهان اسکاتلند به هنگام تاجگذاری بر آن مینشستند. در ۱۲۹۶، ادوارد I آنرا به انگلستان برد، و اکنون در وستمینستر ابی محفوظ است. نام دیگرش سنگ سرنوشت[6] است، و بر طبق افسانه‌ها، همان سنگی بود که، بگفته‌ی تورات (پیدایش ۱۱.۲۸)، یعقوب آنرا زیر سر خود نهاد. نیز ← سکون.

سنگ جهنم (sange jahannam)، نام معمولی نیترات نقره. ← نقره.

سنگ‌چال (sang.čāl)، ده (جه ۱°۵۸۹ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش بندپی، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۱۸ کیلومتری جغ مقری‌کلا.

سنگ چخماق: ← آتشزنه.

سنگ خارا (sange xārā)، نامی که سابقاً به سنگهای سخت اطلاق میشد، و اخیراً آنرا به گرانیت اطلاق کرده‌اند.

سنگر[7]، **مارگریت هیگینز** (mārgerit higinz sangər)، ۱۸۸۳–، بانوی رهبر امریکائی نهضت نظارت بر ولادت. بر اثر تجارب شخصی و شغل پرستاری، باین نتیجه رسید که محدود کردن تولید فرزند، خاصه هنگامی که عامل فقر در کار باشد، برای پیشرفت جامعه ضروری است. در لندن تحصیل کرد، و پس از بازگشت به کشمکش دست تنها مبارزه را آغاز کرد. بسبب فرستادن اطلاعاتی از طریق پست، علیه او ادعانامه تنظیم شد (۱۹۱۵)، و سال بعد، بعلت اینکه مطبی برای جلوگیری از ولادت در بروکلین دایر کرده بود، بازداشت شد. اما بتدریج حمایت مردم و محاکم دادگستری را جلب کرد. مطبی که در ۱۹۲۳ در نیو یورک تأسیس کرد هنوز مشغول کار است. نخستین کنفرانس امریکائی نظارت بر ولادت را در ۱۹۲۱ و نخستین کنفرانس بین‌المللی نظارت بر ولادت را در ۱۹۲۵ ترتیب، و کمیته‌ی ملی فدرال را در باب قانون نظارت بر ولادت در ۱۹۲۳ تشکیل داد. کمیته تا سال ۱۹۳۷ـکه نظارت بر ولادت در اغلب ایالات کشمکت قانونی شناخته شدـدایر و سنگر رئیس آن بود. از آثارش زنان و نژاد جدید (۱۹۲۰)، خوشبختی در ازدواج (۱۹۲۶)، و زندگینامه‌ی شخصی (۱۹۳۸) اوست.

سنگ رستی[8] (sange rostī)، فنـ شیست[9] (šist)، یکی از سنگهای تهنشتی که عمدةً از رس فشرده تشکیل یافته است، و خاصیت آن اینست که به ورقه‌هائی نازک به موازات بستره‌ی خود متورق میشود. فراوانترین سنگهای تهنشتی است. رنگ آن بستگی به مواد خارجی موجود در آن دارد، و ممکن است خاکستری، سبز، سرخ، قهوه‌ای، یا سیاه باشد. مورد استعمال عمده‌ی آن بعنوان منبع آلومین در ساختن سیمان است. سنگهای رستی محتوی مواد قیری را سنگهای رستی قیری خوانند؛ از آن دسته از این سنگها که سرشار از مواد قیری هستند، بوسیله‌ی تقطیر میتوان نفت و گاز بدست آورد.

سنگر و کهدمات (sangaro kahdomāt)، دهستان (جه ح ۴۰°۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، دارای ۴۰ (؟) آبادی. سفیدرود از آن میگذرد. مرکزش، دوشنبه‌بازار (جه ۶۰۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری جش رشت است، و بمناسبت دوشنبه‌بازارش بدین نام خوانده شده. ← کهدم.

سنگری دی کریستو[10]، **کوههای** (sangri di kristō) [از اسپانیولی، = خون مسیح]، بخشی از کوههای روشوز، کشمکت، که از چ قسمت مرکزی ایالت کولورادو تا ل قسمت مرکزی ایالت نیو مکسیکو ممتد است.

سنگریز[11] (sangriz)، توده‌ای از گرداله‌ها و سنگهای شکسته، به اندازه‌های متفاوت، در پای تندان یا در دامن کوه، که بسبب سایند از سنگهای تندان یا کوه جدا شده، به اقتضای نیروی ثقل، به پایین غلطیده‌اند. معمولا شیب سنگریز بقدری زیاد است که کمترین اختلالی باعث لغزش تمام توده بطرف پایین میشود.

سنگزائی: ← سنگشناسی.

سنگستان (sangestān)، ده (جه ۱°۱۰۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۶ کیلومتری ش همدان.

سنگسر (sangsar)، بخش (جه ح ۱۲۴°۰۰۰)، ل شهرستان سمنان، فرمانداری کل سمنان؛ دارای ۶ (؟) آبادی. در منطقه‌ی کوهستانی دره‌های جنوبی رشته‌ی البرز واقعست. مرکزش، **سنگسر** (جه ـ°۹ ۱۰۹ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ل سمنان است. شغل مردم گله‌داری است.

سنگ سرنوشت: ← سنگ تاجگذاری.

سنگسری، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

سنگ سلیمانی[12] (sange soleymāni) یا **سنگ باباقوری** (bābāquri)، نوعی کوارتز نهانبلور، که تفاوت آن با عقیق فقط در اینست که رگه‌های آن موازی و منظم است. سنگ سلیمانی دارای رگه‌های سیاه و سفید بعنوان سنگ نیمه‌قیمتی بکار میرود.

سنگ سماق[13] (sange somāq)، سنگی آذرین (← سنگهای آذرین)، مرکب از بلورهای نمایان (پیدابلور) که در زمینه‌ای (ماتریس) دانه‌ریز یا شیشه‌ای جای گرفته‌اند. زمینه ممکن است بافت شیشه‌ای داشته باشد یا از بلورها ساخته شده باشد. بافت سماقی (یعنی بافت سنگ سماق) حاکی از اینست که انجماد آن در دو مرحله صورت گرفته است؛ در مرحله‌ی اول، پیدابلورها در جرم مذاب پیدایش یافته‌اند؛ در مرحله‌ی دوم، جرم مذاب خود منجمد و متبلور شده است. بافت سماقی مخصوصاً در مواد برونریخته (مثلا در گدازه) بسیار دیده میشود.

سنگ سنباده: ← سنباده.

سنگ سوراخ، درگز، خراسان: ← درونگر، رود.

سنگ‌شکن (sang.šekan)، گیاه دائمی کوتاه از نوع ساکسیفراگا (*Saxifraga*)، با برگهای ضخیم بشکل گلچه‌ای گسترده، و خوشه‌های گلهای کوچک بهاره. بسیاری از اجناس آن در حاشیه‌های باغ و مخصوصاً در باغهای سنگستانی کاشته میشود. یک جنس آن (*S. sarmentosa*)، که ساق عروس نامیده میشود، در گلدانها و گرمخانه‌ها برای زینت بعمل میآید.

سنگشناسی[14] (sang.šenāsi)، فنـ پتروگرافی (petrografi)، قسمتی از زمینشناسی که موضوع آن تحقیق در منشأ، ساختمان، خواص، و تاریخ سنگهای قشر جامد زمین است. سنگشناسی مشتمل بر مباحث سنگنگاری[15] (توصیف منظم سنگها) و

(1)bed rock (2)pumice (3)promontory; headland (4)regolith; mantle rock (5)Coronation Stone (6)Stone of Destiny (7)Sanger (8)shale (9)schist (فنـ) (10)Sangre de Cristo (11)talus; scree (12)onyx (13)porphyry (14)petrology (15)petrography

سنگزائی[1] (بررسی منشأ اقسام مختلف سنگها) می‌باشد.

سنگ‌شیر (sang.šir)، مجسمه‌ی بزرگ سنگی شیر، از آثار عهد اشکانیان، در طرف چپ شهر همدان در خارج شهر. طول مجسمه بیش از ۲٫۵ متر، پهنای آن ۱٫۵ متر، و ارتفاع قسمت سینه‌ی آن ۱٫۲ متر میباشد. این مجسمه در ایام قدیم نزدیک یکی از دروازه‌های شهر از جانب الوند بوده است، و این دروازه را بهمین مناسبت در مآخذ اسلامی باب الاسد (bābo 'l.'asad) [دروازه‌ی شیر] میخواندند. در ۳۱۹ هق، لشکریان مرداویج باب الاسد را ویران و مجسمه را سرنگون کردند. اکنون مردم از سنگ‌شیر تبرک میجویند. نیز ← همدان، شهر.

سنگ صابون[2] (sange sābun) یا **ستئاتیت**[3] (steātit؛ فنس)، یکی از سنگهای دگرگون که در لمس مانند صابون است، و معمولا کانی عمده‌ی آن تلق میباشد؛ ولی مواد دیگر (میکا، کوارتز، ترکیبات آهن، و غیره) نیز دارد. رنگش از خاکستری تا سبز است، و در مقابل اسیدها و حرارت سخت مقاومت دارد. از حیث نرمی چنان است که میتوان آنرا با کارد برید. در ساختن وسایل آزمایشگاه و آستر کوره‌ها و وسایل برقی بکار میرود.

سنگفرش بیابانی[4] (sangfarše biābāni)، پهنه‌ی نسبةً هموار و سنگفرش‌مانند در بیابان، که از اجتماع فشرده‌ی ریگها پس از برطرف شدن مواد دانه‌ریزتر تشکیل میگردد.

سنگکره[5] (sang.kore)، قشر جامد زمین، که بر هسته‌ی مرکزی آن احاطه دارد (← زمین، قسمت III). محتوی سیما و سیال است.

سنگ گچ[6] (sange gac)، فنس ژیپس (jips)، نام سولفات کلسیوم آبیده‌ی طبیعی (فرمول شیمیائی، $CaSO_4,2H_2O$)، که از سنگهای مطبق است، و از تبخیر آبهای دارای املاح در مردابهای طبیعی بوجود میآید. فراوانترین سولفات معدنی است، و به شکلهای گوناگون در جاهای مختلف یافت می‌شود. نوع شفاف و متبلور آن سلنیت (selenit؛ فنس) است. از انواع دیگرش رخام میباشد. اگر سنگ گچ را تا ۱۲۰° صدبخشی حرارت دهند، ۳/۴ آب تبلور خود را از دست میدهد، و به گچ زنده[7] (فرمول شیمیائی، $CaSO_4,1/2H_2O$) مبدل میشود. گچ زنده گردی است سفید، که با آب "خود را میگیرد" و سخت میشود. در قالب‌گیری و گچبری و شکسته‌بندی بکار میرود.

سنگ لاجورد[8] (sange lājevard)، سنگی قیمتی، به رنگ آبی سیر، بنفش، یا آبی مایل به سبز، که معمولا دارای لکه‌هائی زردرنگ (ناشی از وجود سولفور آهن) میباشد. معادن آن در افغانستان، شیلی، سیبریه، برمه، و کشمة (کالیفرنیا و کولورادو) است. سابقاً از آن ظرف و جام می‌ساختند، و از قدیم الایام برای ساختن تسبیح و اشیاء زینتی کوچک بکار میرفت. در موزائیک‌سازی نیز استعمال فراوان داشت. سابقاً رنگیزه‌ی لاجورد طبیعی از آن تهیه میشد، و بهمین جهت ارزش بسیار داشت، ولی امروز لاجورد مصنوعی جای آنرا گرفته است.

سنگلاخ (sanglāx)، لغتنامه‌ی ترکی به فارسی، تألیف (۱۱۷۲ یا ۱۱۷۳ هق) میرزا مهدی خان استرابادی، منشی نادر شاه افشار. این کتاب شرح لغات مشکل اشعار امیر علیشیر نوائی است، و بهمین جهت، بیشتر لغاتش ترکی جغتائی است، اما لغات لهجه‌های دیگر ترکی و بعضی لغات مغولی نیز در آن آمده است. مؤلف در وجه تسمیه‌ی کتاب میگوید: "بنا بر صلابت الفاظ و صعوبت لغات آن را به سنگلاخ موسوم ساخت". قسمت اول کتاب، که موسوم به مبانی اللغه است، در دستور زبان ترکی جغتائی یا اشاره به لهجه‌های دیگر ترکی و مخصوصاً ترکی رومی (عثمانی) است. قسمت دوم، که خاتمه‌ی مبانی اللغه است، مشتمل است بر جملات و کلماتی از امیر علیشیر نوائی که مؤلف آنها را درنیافته است. قسمت سوم لغت‌نامه است. قسمت چهارم تذییل است، و در بیان لغات عربی و فارسی و کنایاتی است که در کتب منظوم امیر علیشیر و در کتاب محبوب القلوب او استعمال شده است، ولی در کتب لغت و فرهنگها ذکر نشده است. قسمت مبانی اللغه را س د. راس در ۱۹۱۰ در کلکته بچاپ رسانیده است. چاپ عکسی همه‌ی کتاب، از روی نسخه‌ی امنای اوقاف گیب، با مقدمه‌ی انگلیسی و فهارس، در سال ۱۹۶۰ صورت گرفته است.

سنگلاخ، میرزا (mirzā sanglāx)، ف ۱۲۹۴ هق، شاعر فارسی‌گوی و عارف و خوشنویس عهد قاجاریه. اصلش از خراسان بود، و سفرهای متعدد کرد، و از جمله بیش از ۲۵ سال در ممالک مصر و عثمانی بسر برد. در تبریز به سن نزدیک به 110 سال درگذشت. در باره‌ی خود غلو بسیار می‌کرده است، و در رفتارش نوعی جنون وجود داشته. کتابی دارد بنام امتحان الفضلاء، معروف به تذکرة الخطاطین، که در دو جلد بطرز بسیار زیبائی در تبریز چاپ شده است. کتاب دیگرش، درج جواهر (dorje javāher)، مجموعه‌ی رقمهای اوست، و در سال ۱۲۷۲ هق در مصر چاپ شده است. قطعه‌سنگ مرمر بزرگی با گل و بوته و اشعار عربی و فارسی تهیه کرده بوده است، و می‌خواسته از مصر به مدینه ببرد، و بر سر قبر حضرت رسول بگذارد، و چون موفق نشده است، با خود به تبریز برده است، و اکنون بر سر قبر او در بقعه‌ی سید ابراهیم گذاشته شده است.

سنگلج (sangelaj)، نام محله‌ی بزرگ قدیمی غ شهر قدیم تهران، که اکنون قسمت بزرگی از آن تبدیل به باغی ملی معروف به "پارک شهر" شده است. نقشه‌های تهران را در صص ۶۹۶-۹۷ و صص ۷۰۰-۷۰۱ ملاحظه کنید.

سنگ لوح[9] (sange lōh)، از سنگهای دگرگون دانه‌ریز برگیده، که از دگرگونکی تهنشستهای رُستی و فُرشی در تحت فشار ناشی از ساخته شدن کوهها تشکیل یافته است، و با خاصیت شکافتن به ورقه‌های بسیار نازک ممتاز است (امتداد شکافت عمود بر امتداد فشار میباشد). رنگ آن معمولا آبی مایل به خاکستری است. انواع خوب آن برای پوشاندن سقفها بکار میرود. اوراق معروف به سنگ لوح، که برای نوشتن بکار میرود، ورقه‌های سنگ لوح یا جز آن میباشد. ناحیه‌ی ویلز (انگلستان) مهمترین ناحیه‌ی استخراج سنگ لوح در جهان میباشد.

سنگلیچی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

سنگ ماه: ← حجر القمر.

سنگ معدن: ← کانه.

سن گندم (sene gandom)، حشره‌ای بطول ۱۲ ملم، که به گندم صدمه میزند، و در بعضی از نواحی ایران آنرا به نام کاسه پشتک (kāse pošt-tak) میشناسند. در تهران (ورامین و گرمسار)، ساوه، اصفهان، فارس، اردکان، یزد، و غیره بعضی سالها زیان بسیاری به محصول وارد میسازد. چندین جنس از این حشره در ایران وجود دارد، که مهمترین آنها جنس *Eurygaster integriceps* و چندین جنس از نوع *Aelia* میباشند. حشره‌ی کامل زمستان را در دامنه‌های رو به آفتاب، در زیر بوته‌ها و در داخل شکاف سنگها، یا در جنگلهای جنوب ایران زیر برگ‌های ریخته، میگذراند. در بهار، سنهای بالغ پرواز دسته‌جمعی میکنند، و از پناهگاههای زمستانی به مزرعه‌ها میریزند، و شروع به تغذیه از شیره‌ی ساقه‌ی گندم میکنند. پس از جفتگیری، حشره‌ی ماده تعدادی تخم سبزرنگ به درشتی ارزن زیر برگ میگذارد، و چند روز بعد، از این تخمها نوزادهای کوچکی بیرون میآیند، که پوره‌ی سن نامیده میشوند. این پوره‌ها شیره‌ی دانه‌های گندم را که هنوز شیری هستند میمکند و باعث انهدام آنها میگردند. دو نوع مبارزه با سن معمول است: یکی سمپاشی با ددت و سایر ترکیبات مشابه؛ و دیگری مبارزه‌ی بیولوژیکی بوسیله‌ی زنبور کوچکی از نوع *Telenomus* یا *Asoclus* (۴ جنس آن در ایران وجود دارد). ماده‌های این زنبور تخم خود را در داخل تخم سن قرار میدهند، و آنرا فاسد میکنند. هر یک از زنبورهای ماده‌ی مذکور میتواند بیش از 100 عدد تخم سن را تباه کند. این زنبورها را بطور مصنوعی در آزمایشگاه‌های مخصوص پرورش میدهند، و هنگام حمله‌ی سن آنها را در مزرعه رها میسازند. برای هر هکتار مزرعه‌ی گندم آلوده به سن، بین ۲۰ تا ۵۰ هزار عدد از این زنبورها باید رها گردد.



سن گندم
(تقریباً به برابر اندازه‌ی طبیعی)

سنگ نشانه[10] (sange nešāne)، ستون یا توده‌ای از سنگ که در زمانهای قدیم بعنوان یادبود و یادگار بر روی زمین قرار میدادند، و اکنون بعنوان نشانه‌ی مرز اراضی بکار میبرند، بمعنی اخیر اکنون میله مصطلح است.

سنگنگاری: ← سنگشناسی.

سنگواره: ← فسیل.

(۱)petrogenesis (۲)soapstone (۳)steatite (۴)desert pavement (۵)lithosphere (۶)gypsum (۷)plaster of Paris (۸)lapis lazuli (۹)slate (۱۰)cairn

سن گوتار[1] (saN gotār)، قسمتی از جبال آلپ، که بیشترش بین ایالات اوری و تیچینو، جش سویس مرکزی، واقعست. **گردنه‌ی سن گوتار** (فرازا ۲٬۱۱۲ متر) از آن میگذرد، و از قرن ۱۳م راه عبور و مرور بوده است. جاده‌ی آن در ۱۸۲۰–۳۰ ساخته شد. **تونل سن گوتار** (بطول ح ۱۵ کم؛ بیشینه‌ی ارتفاع ۱٬۱۵۵ متر) یکی از طویلترین تونلهای ساخته‌شده در جبال آلپ است، و راه آهن سن گوتار، که در ۱۸۷۲–۸۲ ساخته شد، از آن میگذرد، و قسمتهای شمالی و جنوبی سویس را به یکدیگر مرتبط میسازد.

سنگهای آذرین[2] (sanghāye āzarin)، سنگهائی که از سرد شدن و انجماد مواد مذاب هسته‌ی داخلی زمین ساخته شده‌اند (← ماگما؛ گدازه). سنگهای آذرین یکی از سه دسته‌ی بزرگ سنگ‌های قشر جامد زمین را تشکیل میدهند، و خود به سنگ‌های خروجی و سنگهای نفوذی تقسیم میشوند. **سنگهای خروجی**[3] (xoruji) سنگهای آذرینی هستند که از انجماد ماگما یا گدازه پس از رسیدن به سطح زمین تشکیل میشوند. **سنگهای نفوذی**[4] (nofuzi) آنهائی هستند که از رانده شدن مواد مذاب در درون سنگهای قشر جامد زمین و انجماد آنها در زیر سطح زمین تشکیل شده‌اند. باتولیت‌ها (bātolit-) از اشکال عادی سنگهای نفوذی هستند. سنگهای آذرینی را که بجانب قشر زمین رانده شده‌اند، ولی به سطح زمین نرسیده‌اند، بلکه در شکافها منجمد شده‌اند، **سنگهای برمغاکی**[5] (bar.moqāki) نامند، و آنهائی را که در فاصله‌ی نسبةً زیادی از سطح زمین منجمد شده و معمولا دارای بافت گرانیتی هستند **سنگهای مغاکی**[6] نامند.

رنگ و جرم مخصوص یک سنگ آذرین معمولا از ترکیب آن مشخص میشود، اما بافت (← سنگ) سنگ عمدةً ناشی از طریقه‌ی انجماد آن است. اگر انجماد به کندی صورت گیرد، عناصر ماگما متدرجاً متبلور میشوند، و بلورهای بزرگ، و بدینگونه، سنگهای دانه‌درشت (مانند گرانیت و دیوریت) بوجود میآید. اگر سرد شدن ماگما سریع باشد بلورهای کوچک تشکیل میشود، و سنگی که بوجود میآید دانه‌ریز است، و ممکن است بافت آن نامرئی باشد (مانند بازالت). بالاخره ممکن است سرد شدن ماگما چنان سریع باشد که مجال پیدایش دانه‌ها دست ندهد؛ در این صورت سنگهای آذرین دارای بافت زجاجی (مانند اوبسیدین و سنگ پا) حاصل میشود. بالاخره، بسیاری از سنگهای آذرین (مانند سنگ سماق) دارای بلورهای نمایانی هستند که در زمینه‌ای داتهرین جا دارند. این بلورها را پیدابلور[7] (peydā.bolur)، و سنگهائی را که محتوی آنها باشند دارای بافت سماقی[8] خوانند.

سنگهای برمغاکی: ← سنگهای آذرین.

سنگهای تهنشستی[9] (sanghāye tahnešasti)، سنگهائی که از بهم چسبیدن و سخت شدن تهنشستها معمولا بصورت لایه‌ها یا بسترها تشکیل میشوند. تهنشستها بر دو گونه اند: یکی تهنشست‌های پاره‌ای[10]، که عبارتند از پاره‌هائی که بوسیله‌ی سایند و فرسایش از سنگهای قبلی جدا و به محل فعلی منتقل شده‌اند؛ دوم تهنشستهای ناپاره‌ای[11]، که عبارتند از رسوبات شیمیائی یا بقایای حیوانی و نباتی. بیشتر تهنشستها در زیر آب بصورت لایه‌ها نهشته میشوند، و در طی صدها هزار سال یا بیشتر بصورت سنگهای مطبق[12] (motabbaq)، یعنی سنگهای (تهنشستی) چینه‌ای درمیآیند (← چینه؛ چینه‌سازی). بعضی از سنگهای تهنشستی (مانند استالاکتیت و استالاگمیت) مطبق نیستند، اما اغلب این سنگها مطبق اند، و این امر یکی از طرق تشخیص آنهاست از سنگهای دیگر. از مشخصات دیگر سنگهای تهنشستی وجود فسیلها است در آنها.

سنگهای تهنشستی یکی از سه دسته‌ی بزرگ سنگهای قشر جامد زمین را تشکیل میدهند (← سنگ)، و آنها را بر حسب نوع تهنشستها به سنگهای پاره‌ای (مانند ماسه‌سنگ و سنگ رسی) و ناپاره‌ای (مانند سنگ آهک؛ دولومیت؛ تورب و زغال سنگ؛ و نمک ترکی و سنگ گچ) تقسیم می‌کنند.

سنگهای خروجی: ← سنگهای آذرین.

سنگهای دگرگون[13] (sanghāye degargun)، سنگهائی که از تغییرات بافت (← سنگ) و کانی‌های سازای سنگهای دیگر بر اثر عوامل درونی زمین (فشار، حرارت، و غیره) به وجود آمده باشند، مشروط بر اینکه این تغییرات بحدی در سراسر سنگ پیش رفته باشند که سنگ جدید از سنگهائی که از آنها بوجود آمده است متمایز باشد (نیز ← دگرگونگی). بسیاری از سنگهای دگرگون برگیده[14] (bargide) هستند. اصطلاح برگیده کمابیش بمعنای متورق است، الا اینکه اولی حاکی از انقسام به برگها یا ورقه‌های تقریباً موازی (مثلا در سنگ لوح) است، و دومی عموماً حاکی از انقسام به ورقه‌های نسبةً نازک یا دارای توازی دقیقتر میباشد. برگیدگی[15] منظره‌ای نواری به مقطع سنگ میدهد. از سنگهای دگرگون برگیده سنگ لوح، اردوال، و گنیس، و از آنها که نابرگیده اند مرمر و کوارتزیت را میتوان نام برد. از مشخصات بسیاری از سنگهای دگرگون شکافت سنگ لوحی آنهاست.

سنگهای قیمتی: ← جواهر.

سنگهای گرده‌گوسفندی[16] (sanghāye gorde-gusfandi)، سنگهائی گردشده، که بر اثر عمل یخچال به صورت پشت گوسفند درآمده و صاف و خطدار هستند.

سنگهای مغاکی: ← سنگهای آذرین.

سنگهای نفوذپذیر[17] (sanghāye nofuz.pazir)، سنگهائی که، بسبب دارا بودن خلل و فرج کافی یا شکافها، آب میتواند به آزادی از آنها بگذرد (مانند ماسه‌سنگ). سنگهائی که آب از آنها نمیتواند بگذرد سنگهای نفوذناپذیر[18] نامیده می‌شوند (مانند گرانیت و سنگ رسی).

سنگهای نفوذناپذیر: ← سنگهای نفوذپذیر.

سنگهای نفوذی: ← سنگهای آذرین.

سنگهای نیمه‌قیمتی: ← جواهر.

سنگی، مسجد (masjede sangi)، از آثار تاریخی عظیم دارابگرد، فارس، مشتمل بر کریاس، شاه نشینها، اطاقها، و حیاط و حوض، که تماماً در دل کوه تراشیده و تعبیه شده است. احداث آن منسوب به دختر داراب شاه (داریوش II هخامنشی) میباشد. در زمان اتابکان فارس، محرابی تراشیدند، و بنا را به مسجد مبدل کردند. تاریخ ۶۵۲ هق در کتیبه‌ها موجود میباشد.

سن گیبریل[19]**، کوههای** (san geybriel)، رشته کوه، ج ایالت کالیفرنیا، ش و ل‌ش لوس آنجلس، کشمة.

سنگینکره[20] (sangin.kore)، قسمت داخلی زمین، در زیر سنگکره (قشر جامد زمین).

سنل[21]**، ویلبرورد** (vilebrord snel)، ۱۵۹۱–۱۶۲۶، ریاضیدان هلندی. کشف (۱۶۲۱) قانون انکسار نور به او منسوب است. ضبط دیگر نامش سنلیوس[22] (snelius) است.

سن‌لو[23] (saN-lo)، شهر (جه ۱۶٬۰۷۲)، کرسی ولایت مانش، لغ فرانسه، در نورماندی. در ۱۹۴۴ در ضمن جنگهای نورماندی قسمتی از آن ویران گردید.

سن لوئی[24] (saN lui؛ فنس). برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمیابید به ردیف "سنت لویس"[23] (sent luis) که ضبط فارسی صورت انگلیسی آنست نیز رجوع کنید.

سن لوئی: ← لوئی IX.

سن لوئی، شهر، کشمة: ← سنت لویس.

سن‌لوئی[25] (saN-lui)، شهر (جه ح ۳۷٬۰۰۰)، لغ جمهوری سنگال. بندری بر رود سنگال و انتهای راه آهنی است که آنرا به داکار متصل میکند. صادراتش بادام زمینی و پوست خام است. در ۱۶۳۸ بوسیله‌ی فرانسویان ساخته شد، و قدیم‌ترین مهاجرنشینهای فرانسوی در افریقا است، و پایگاه کشورگشائی فرانسه در داخله‌ی سنگال بوده است. در ۱۹۰۲–۵۸ پایتخت سنگال و موریتانیا بود.

سن لوران[26] (saN loraN؛ فنس). برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمیابید به ردیف "سنت لارنس"[27] (sent laraNs)، که ضبط فارسی صورت انگلیسی آنست نیز رجوع کنید.

سن لوران، رود امریکای شمالی، ← سنت لارنس.

سن لوران[28]**، لوئی ستفن** (lui stefen saN loraN)، ۱۸۸۲–، از رجال کانادا. وکیل عدلیه بود، و به وزارت دادگستری و وزارت امور خارجه رسید. پس از مکنزی کینگ، رهبر حزب لیبرال

---

(۱)Saint Got(t)hard (۲)igneous rocks (۳)effusive (یا extrusive) rocks (۴)intrusive rocks (۵)hypabyssal rocks (۶)abyssal (یا plutonic) rocks (۷)phenocryst (۸)porphyritic (۹)sedimentary rocks (۱۰)clastic (۱۱)nonclastic (۱۲)stratified rocks (۱۳)metamorphic rocks (۱۴)foliated (۱۵)foliation (۱۶)roches moutonnées (فنس) (۱۷)pervious (یا permeable) rocks (۱۸)impervious (یا impermeable) rocks (۱۹)San Gabriel (۲۰)barysphere; bathysphere; centrosphere (۲۱)Snell (۲۲)Snellius (۲۳)Saint-Lô (۲۴)Saint Louis (۲۵)Saint-Louis (۲۶)Saint Laurent (۲۷)Saint Lawrence (۲۸)St. Laurent

و نخست‌وزیر شد (۱۹۴۸)، و در ۱۹۵۳ دگر بار به نخست‌وزیری انتخاب گردید، و تا سال ۱۹۵۷ همین سمت را داشت.

سنلیوس: ← سنل، ویلبرورد.

سن ماتیو: ← متی.

سنمار، معمار: ← خورنق.

سن‌مار[۱]، **مارکی دو** (märki dë saN-mär*)، لقب **هانری کوئفیه** (hänri koefie)، ۱۶۲۰–۴۲، توطئه‌گر فرانسوی. در سن ۱۸ سالگی بوسیله‌ی ریشلیو وارد دربار شد، و مورد توجه لوئی XIII قرار گرفت. با دوک دو بویون و گاستون د/اورلئان بر ضد ریشلیو توطئه کرد. پس از کشف پیمانی که توطئه‌گران با اسپانیا منعقد کرده بودند، سن‌مار اعدام شد. توطئه‌ی مذکور موضوع رمان سن‌مار از آلفرد دو وینیی است.

سن مارتن[۲] (saN märtaN)، جزیره (ح ۹۶ کم)، هند غربی، جزء جزایر بادپناه. از ۱۶۴۸ قسمت جنوبی آن (جم ح ۱'۶۰۰) متعلق به هلند، و قسمت شمالی (جم ح ۳'۳۷۰) متعلق به فرانسه است.

سن‌ماریتیم[۳] (sen-märitim)، سابقاً **سن‌انفریور**[۴] (sen-aNferior) [سن سفلی]، ولایت (۶'۳۴۱ کم؛ جم تخمیناً ۱'۰۳۵'۸۴۴)، ل فرانسه، تقریباً بتمامی در نورماندی؛ کرسی آن روان. تا ژانویه‌ی ۱۹۵۵ سن‌انفریور نام داشت. بنادر و تصفیه‌خانه‌های مهم نفت دارد.

سن‌مالو[۵] (saN-mälo)، شهر (جم ۱۷'۸۰۰)، ولایت ایل‌ـ‌ویلن، ل‌غ فرانسه، در برتانی. در قرن ۹م بر سنگپوزی در دریای مانش ساخته شد. از قرن ۱۶م بندر معموری بوده است. باروهای قدیمی معروف، کلیسای جامع بسبکهای گوتیک و رنسانس، و خانه‌های قرن ۱۷م آن در جنگ II آسیب دید (۱۹۴۴).

سن موریس[۶] (saN moris)، رود کانادا، بطول ح ۵۲۰ کم، که در ج ایالت کبک سرچشمه می‌گیرد، و در تروا ریویر به رود سنت لارنس می‌ریزد. برای حمل و نقل الوار اهمیت دارد.

سن‌میئیل[۷] (saN-miiel)، شهر (جم ۵'۳۶۶)، ولایت موز، ل‌ش فرانسه، در لورن، بر رود موز. کلیسای سنتاتین (saNtetien) بسبک گوتیک است، و مجسمه‌های کار لیژیه ریشیه[۸] (lijie rišie) (ح ۱۵۰۰–ح ۱۵۶۷) دارد.

سن میشل[۹] (saN mišel)، شهر (جم ۵۵'۹۷۸)، ج ایالت کبک، کانادا، بر جزیره‌ی مونترآل. حومه‌ی شمالی مونترآل است.

سنن (sonan) [جمع سنت]، عنوان بعضی از کتب حدیث اهل سنت (← سنی)، که فقط شامل احادیث مربوط به احکام شرعیه هستند، و احادیثی که متضمن تاریخ و اخلاق و اصول عقاید باشد در آنها بندرت دیده میشود، و از این روی مخصوصاً با دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم فرق دارند. اما فرق عمده‌ی مجموعه‌های معروف به سنن مخصوصاً با دو کتاب مزبور در شروطی است که مؤلفان این دو کتاب در اِسناد و رجال احادیث پیروی کرده اند. در صحیح بخاری و صحیح مسلم فقط احادیثی آمده است که موثوق بودن رجال آن متفق علیه باشد، در صورتیکه در کتب سنن و مجموعه‌های دیگر، تقریباً عکس این شرط رعایت شده است، یعنی احادیثی نقل شده است که مطعون بودن رجال آن متفق علیه نباشد. برای سنن معروف مقالات آتیه را ملاحظه کنید.

سنن (sonan): ← سنت.

سنن ابن ماجه (sonane ebne mäja)، مجموعه‌ای در احادیث نبوی از طریق اهل سنت (← سنن)، تألیف ابن ماجه، شامل ح ۴'۰۰۰ حدیث. این کتاب بجهت اشتمال آن بر احادیث ضعیف در ابتدا چندان مورد اعتنا نبود، و فقط از اواخر قرن ۶م هق جزء صحاح سته محسوب گردید. عبدالرحمان سیوطی شرحی بر آن نوشته است بنام مصباح الزجاجه علی سنن ابن ماجه؛ شروح دیگری نیز بر آن نوشته شده است. این کتاب چندین بار بطبع رسیده است.

سنن ابوداود: ← سنن ابی داود.

سنن ابی داود (sonane abi dävud) یا **سنن ابوداود** (abu)، مجموعه‌ای از احادیث نبوی (← سنن)، تألیف ← ابوداود سجستانی، که در آن، بگفته‌ی خود، ۴'۸۰۰ حدیث از ۵۰۰'۰۰۰ حدیث انتخاب کرده است. تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب سبکی (← سبکی) گفته است که فقها از اطلاق لفظ صحاح بر این کتاب تحاشی ندارند. بهمین جهت است که این کتاب از جمله‌ی صحاح سته (کتب ششگانه‌ی معتبر حدیث) شمرده شده است، و در میان اهل سنت شهرت و رواج عظیم یافته. بر این کتاب شرحهای متعدد نوشته شده است، و چندین بار بطبع رسیده.

سن‌نازر[۱۰] (saN-näzer)، شهر (جم تخمیناً ۴۹'۳۳۱)، ولایت لوار-آتلانتیک، غ فرانسه، بر مصب رود لوار در خلیج بیسکی. بندر مهم و از مراکز بزرگ کارگاههای کشتیسازی و هوانوردی است، و صنایع فلزگری و شیمیائی و تهیه‌ی مواد غذائی دارد. در جنگ II از پایگاههای عمده‌ی زیردریائی‌های آلمان بود، و سخت بمباران شد.

سنن ترمذی: ← جامع ترمذی.

سنن دارقطنی (sonane däraqotni)، مجموعه‌ای در احادیث نبوی بطریق اهل سنت (← سنن)، از علی ابن عمر دارقطنی.

سنن دارمی (sonane däremi)، مجموعه‌ای در احادیث نبوی بطریق اهل سنت (← سنن)، تألیف ابومحمد عبدالله ابن عبدالرحمان دارمی سمرقندی. این کتاب به مسند دارمی (mosnade) و جامع صحیح نیز مشهور است. چندین بار بطبع رسیده است.

سنندج (sanandaj)، سابقاً **سنه** (senne)، شهر (جم ۴۰'۶۴۱ سش ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان سنندج و استان کردستان، غ ایران. قبل از تقسیمات کنونی کشور، مرکز ولایت سنندج و والی کردستان بود. بقول مورخین، شهر را سلیمان خان اردلان، والی کردستان، در زمان سلطنت شاه صفی صفوی بنا نهاد (۱۰۴۶ هق). شهر سنندج بین رود قشلاق (← سیروان) و کوه آویدر (-āvi dar) قرار دارد. در حکومت خسرو خان I اردلان و امان‌الله خان I اردلان اصلاحات بسیار در شهر بعمل آمد. شرح تالار امان‌الله خان را بعضی از سیاحان و مأمورین اروپائی نوشته‌اند. مصنوعات نجاری شهر (تخته‌های نرد و شطرنج، جعبه، قوطی سیگار، و غیره) شهرت محلی دارد. سابقاً شهر از مراکز داد و ستد بود، و مازو، کتیرا، و پوست روباه صادر میکرد. از بناهای قابل ذکر آن ← مسجد دار الاحسان است.

سنندج (sanandaj)، سابقاً **سنه** (senne)، شهرستان، استان کردستان، غ ایران، در ولایت سابق سنندج (دنباله‌ی مقاله را ببینید)؛ کرسی آن شهر سنندج. فعلا از ل به آذربایجان غربی، از غ به شهرستانهای سقز، مریوان، و پاوه، از چ به شهرستان کرمانشاه، و از ش به شهرستانهای قروه و بیجار محدود است. مشتمل بر بخشهای حومه، کامیاران، و میرانشاه (دیواندره) میباشد. شهرستان سنندج بر طبق قتک ۱۳۱۶ از بخشهای حومه، قروه، کامیاران، سنقر، مریوان، آویهنگ، میرانشاه، و پاوه تشکیل گردید، و سپس متدرجاً بخشهائی از آن متنزع شد.

شهرستان سنندج در آغاز تشکیل (۱۳۱۶ هش) تقریباً مطابق ولایت سابق سنندج بود، و دنباله‌ی مقاله‌ی فعلی ناظر به همین ولایت است. این ولایت، که همان کردستان ایران به معنای اخص بوده است، از ل به آذربایجان جنوبی، از لش به صائین قلعه، از ش به بیجار (گروس)، از چش به همدان، از ج به کرمانشاه (سنقر، دینور، بالا دربند، ماهیدشت، و زهاب)، و از غ به خاک عراق کنونی محدود بوده است. کوههای عمده‌ی سنندج یکی کوه شاهو است، در ج رود سیروان؛ و دیگر کوه چهل چشمه (بارتفاع ح ۳'۶۶۰ متر)، که از انتهای شرقی شیلر آغاز میشود، و سرچشمه‌های رود خورخوره (اولین ریزابه‌ی مهم جغتو) در چش آنست. در قسمت غربی، رشته‌جبال مرزی اورامان (örämän) قرار دارد.

شبکه‌ی رودهای سنندج عبارتند از شبکه‌های جغتو، سیروان، قزل اوزن، و قره سو، که بترتیب به دریاچه‌ی ارومیه، دجله، بحر خزر، و کرخه میریزند. در حوضه‌ی جغتو بلوک خورخوره، تیلکوه، و کرفتو قرار دارند. سرچشمه‌های شمالی قزل اوزن در ج خورخوره و تیلکوه واقعند، و بلوک قره توره، اوباتو (مشتمل بر آبادی دیوان‌دره)، و سارال در حوضه‌ی این سرچشمه‌ها واقعند. حوضه‌ی سرچشمه‌های جنوبی قزل اوزن در چش سنندج است، و عمده‌ترین این سرچشمه‌ها تلوار میباشد. قسمت مرکزی سنندج بوسیله‌ی رود سیروان زهکشی میشود، و از بلوک واقع در آن مریوان، اورامان تخت، اورامان لهون، و جوانرود است. در ج حوضه‌ی سیروان و بیرون از آن، بلوک روانسر و بیلوار بر سرچشمه‌های شمالی قره سو (← کرخه) قرار دارند.

بر طبق مقاله‌ی مینورسکی در جلد ۴م دایرة‌المعارف اسلام (چاپ ۱۹۳۴) تحت عنوان سنه، سکنه‌ی سنندج عمدةً کرد بوده‌اند. مهمترین قبایل کرد سنندج قبیله‌ی جاف است، و از قبایل مهم دیگر مندمی (mandomi) و گلباغی (galbäqi) را نام برده است. مذهب اکثریت سکنه سنی شافعی بوده است، و مشایخ نقشبندیه در میان کردان

(۱)Cinq-Mars (۲)Saint Martin (۳)Seine-Maritime (۴)Seine-Inférieure (۵)Saint-Malo (۶)Saint Maurice
(۷)Saint-Mihiel (۸)Ligier Richier (۹)Saint Michel (۱۰)Saint-Nazaire

پیروان فراوان داشته‌اند.

تاریخ

در سنندج بناهائی از قبیل آنچه در کرمانشاه یا کردستان مکری (← ساوجبلاغ) موجود است وجود ندارد. از آثار باستانی میتوان اطاقی را که نزدیک روانسر در سنگ کنده شده است نام برد. غارهای کرفتو نیز از این لحاظ جالب است. در ۱۹۰۹، در غاری در اورامان تخت، بنجاقهائی به زبان یونانی و پهلوی کشف گردید، که از قرن اول ق‌م میباشد. سنندج لااقل مدت ۴ قرن تحت حکومت والیان موروثی خاندان اردلان بود، که منشأ خود را از عهد ساسانیان یا اوایل دوره‌ی عباسیان میرساندند. در جنگهای ایران و عثمانی در عهد صفویه، والیان سنندج فعالیت داشتند، و گاه جانب ایران و گاه جانب عثمانیان را می‌گرفتند. بهر حال، خاندان اردلان در دوره‌ی صفویه، جز فترتی کوتاه، قدرت خود را حفظ کردند. کریم خان زند سنندج را ویران کرد (۱۱۶۴ هق). پس از یک دوران آشفتگی، خسرو خان اردلان در سنندج مستقر شد (۱۱۶۸–۱۲۰۴ هق)، و آقا محمد خان قاجار سنقر را نیز به پاس خدمات وی به او واگذاشت. پسرش امان‌الله خان در ۱۲۱۴–۴۰ هق حکمرانی کرد، و در شهر سنندج اصلاحات بسیاری بعمل آورد. پسر و جانشینش، خسرو خان ناکام، در ۱۲۴۰–۵۰ هق حکومت راند. در زمان امارت (۱۲۵۰–۶۶ هق) پسرش، رضا قلی خان اردلان، بین اعضای خاندان نزاع درگرفت. برادرش، امان‌الله خان، در ۱۲۶۵–۸۴ هق حکومت کرد، و او آخرین والی موروثی سنندج است. بسبب عدم رضایت مردم، دولت مرکزی در سال ۱۲۸۴ هق فرهاد میرزا را به حکومت سنندج فرستاد، و او تا ۱۲۹۱ هق حکومت کرد، و امور این منطقه را سامان داد.

سنندجی، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.

سنن زوائد: ← سنت، ۵.

سنن نسائی (sonane nasā'i)، مجموعه‌ای از احادیث نبوی (← سنن)، تألیف ابوعبدالرحمان احمد ابن شعیب نسائی. نسائی ابتدا کتاب سنن را تألیف کرد، و بعد احادیث صحیح آن را استخراج کرد، و آن را المجتبی (al.mojtabā) نام نهاد، و بهمین جهت اولی به سنن کبیر [السنن الکبیر] و دومی به سنن صغیر [السنن الصغیر] موسوم گردید، و همین المجتبی یا السنن الصغیر است که از جمله‌ی صحاح سته شمرده میشود، و در اصطلاح اهل حدیث، مقصود از سنن نسائی همین است. جلال الدین سیوطی تعلیقاتی بر این کتاب نوشته است. این کتاب چندین بار بطبع رسیده است.

سنوب یا صنوب: ← سینوپ.

سنودن[1] (snödən)، کوهی بارتفاع ۱۰۸۵ متر، ولایت کارنارون‌شر، لغ ویلز. بلندترین کوه ویلز و انگلستان است.

سنودن[2]**، فیلیپ** (filip snödən)، ملقب به (اولین) **وایکاونت سنودن** (väykänt*)، ۱۸۶۴–۱۹۳۷، از رجال بریتانیا. سوسیالیست و متخصص امور مالی بود، و در دولتهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۹ ج. ر. مکدانلد وزارت دارائی داشت. از طرفداران سرسخت تجارت آزاد بود. در دولت ۱۹۳۱ مکدانلد نیز شرکت کرد، ولی سال بعد، که تجارت آزاد متروک شد، کناره گرفت.

سنوری ستورلوسون[3] (snori stürlüson)، ۱۱۷۸–۱۲۴۱، سرکرده و مورخ ایسلندی، و احتمالا بزرگترین شخصیت قرون وسطائی ادبیات نورس. از آثار معروفش ادای منثور (–edā) است، که در باب فن شعر و در عین حال مجموعه‌ای از اساطیر نورس میباشد. اثر دیگرش ساگای بزرگ معروف به شاهان نروژ میباشد، که تاریخ نروژ را تا ۱۱۷۷ دربر دارد. نیز ← نورس، ادبیات.

سنوزوئیک[4]**، دوران** (senozoik، فنس)، نام مجموع دوران سوم و دوران چهارم از ازمنه‌ی زمینشناسی. در این دوران، وضع خشکیهای فعلی تا حدی مشخص شد. پستانداران جای خزندگان را گرفتند، و سرانجام انسان ظاهر گردید. نیز جدول مقاله‌ی زمینشناسی را ملاحظه کنید (ص ۱۱۸۵).

سنوسرت (senusret, sen.vsert)، یا سوستریس[5] (sesostris)، نام چند پادشاه از سلسله‌ی XII مصر قدیم. بسبب اختلافاتی که بین محققین در مسئله‌ی گاهشماری مصری وجود دارد، تواریخ متفاوت در باب سلطنت این پادشاهان ذکر شده است. **سنوسرت I**، ف‌ت ۱۹۳۵ ق‌م؛ (در بعضی مآخذ ۱۹۲۶ یا ۱۹۲۸ ق‌م و غیره)، پسر و جانشین آمنمحت I، و از ۱۹۸۰ ق‌م با پدر در سلطنت شریک بود، و در ۱۹۷۰–۱۹۳۸ ق‌م منفرداً، و در ۱۹۳۸–۳۵ ق‌م باتفاق پسر و جانشینش، آمنمحت II، سلطنت کرد. **سنوسرت II**، ف‌ت ۱۸۷۸ ق‌م، پسر آمنمحت II، در ۱۹۰۶–۱۹۰۳ ق‌م با پدر در سلطنت شریک بود، و سپس به تنهائی سلطنت کرد. پسر و جانشینش، **سنوسرت III**، ف‌ت ۱۸۴۰ ق‌م، مرز جنوبی مصر را در بالای آبشار دوم نیل تثبیت کرد. قدرت نجبای مصر را درهم شکست.

سنوسی، محمد: ← سنوسیه.

سنوسیه (sanusiyye)، فرقه‌ای از صوفیه‌ی مجاهد در افریقای شمالی، منسوب به سیدی محمد ابن علی سنوسی (۱۷۹۱–۱۸۵۹). وی نزدیک مستغانم در الجزایر ولادت یافت. در وطن خود و سپس در فاس (۱۸۲۱–۲۸) تحصیل کرد. در ۱۸۳۰–۴۳ در مکه اقامت داشت؛ در آنجا نزد احمد ابن ادریس فاسی، مؤسس طریقه‌ی خضریه‌ی ادریسیه، تحصیل کرد. پس از وفات (۱۸۳۷) احمد، پیروان او منشعب شدند. سنوسی رئیس یکی از دو شعبه (سنوسیه) گردید، و در ۱۸۳۷ نخستین زاویه‌ی (خانقاه) فرقه‌ی خود را بر کوه ابوقبیس (نزدیک) مکه تأسیس نمود. سپس به سیرنائیک رفت، و در آنجا زوایای متعدد دایر نمود، و از جمله در ۱۸۵۵ زاویه‌ای در جغبوب تأسیس کرد، و جمع کثیری از بردگان آزادشده را در آنجا سکنی داد، و به آبادی آن کوشید. عاقبت در جغبوب وفات یافت. سیدی محمد خود داعیه‌ی اجتهاد داشت، و در اصول و کلام و تصوف کتابهائی چند تألیف کرد.

سنوسی در تحقق دادن فکر وحدت اسلام اهتمام بسیار کرد، و مریدان و اخلاف او در تعقیب مقاصد او کوشیدند، و عده‌ی کثیری از بندگان آزادشده که در بین نخستین پیروان سنوسی بودند در اجرای مقاصد وی فداکاری بسیار کردند. بسبب کثرت روزافزون مریدان و شهرت و قبولی که این طریقه در شمال و قسمت شرقی صحرای افریقا یافت، تعداد زاویه‌های آنها، که در هنگام وفات سیدی محمد ۲۲ بود، در ۱۸۸۴ به 100 زاویه بالغ گشت. اخلاق سیدی محمد در فاس و جغبوب و سیرنائیک و بعضی بلاد دیگر قدرت و حیثیت بسیار پیدا کردند، و سنوسیه در دفاع از اسلام و مجاهده‌ی با دشمنان شور و حرارت بسیار بخرج دادند. در جنگ I، در مرز مصر با انگلستان و در صحرای افریقا با فرانسه جنگیدند. در ۱۹۳۰ فرقه منحل و اموالش مصادره گردید. پس از جنگ II، که مملکت لیبی تحت فرمانروائی ادریس I، رهبر سنوسیه، تشکیل شد، سنوسیه دگر بار تجدید قدرت کردند. نیز ← لیبی.

سنوک هرگرونیه[6]**، کریستیان** (kristiān snuk horgronye)، ۱۸۵۷–۱۹۳۶، مستشرق هلندی. از دانشگاه لیدن در فقه اللغه‌ی زبانهای سامی درجه‌ی دکتری گرفت، و سپس یک سال در ستراسبورگ به تحصیل زبان سریانی پرداخت، و در ۱۸۸۱ به لیدن بازگشت، و در سمینار صاحب منصبان مستعمراتی مشغول تدریس فقه اسلامی شد. در سال ۱۸۸۴ مدت ۷ ماه در جده اقامت کرد و، بروایت خودش، بنام عبدالغفار وارد مکه شد، و مدت ۵ ماه در آن شهر ماند، ولی پرده از کارش برداشته شد، و ناچار پیش از رسیدن موسم حج ناگهان مکه را ترک کرد. سپس به جاوه رفت و ۱۷ سال در آنجا درنگ کرد. در ۱۹۰۶، به جانشینی دخویه، به استادی زبان عربی دانشگاه لیدن منصوب شد. پس از آن وی را به رایزنی در مسائل اسلامی و عربی وزارت مستعمرات هلند انتخاب کردند. چندین کتاب بزبان آلمانی در باره‌ی اسلام و مسلمانان نوشته است، که معروفترین آنها عبارتند از مکه در قرن نوزدهم (۱۸۸۸–۸۹)؛ اسلام و تاریخ آن؛ شریعت اسلامی؛ اسلام در مستعمرات هلند؛ زبان و ادبیات؛ ملاحظاتی در باره‌ی کتابها (که در آن از بعضی از نسخه‌های خطی بحث کرده است)؛ و مهدی (۱۸۸۵).

سن ونسان: ← سانو وینسنته.

سنوهتا، قله، نروژ، ← دوورفیل.

سنه (senne)، شهر و ولایت، غ ایران، ← سنندج.

سنهدرین یا **سنحدرین** (هر دو sanhadrin)، محکمه‌ی حقوقی و شرعی یهودیان قدیم در بیت المقدس. بقول بعضی از محققین، دو سنهدرین وجود داشته است؛ یکی سیاسی و مدنی، و دیگری (معروف به سنهدرین بزرگ) منحصراً دینی. هر دو سازمان با ویرانی معبد یهود از میان رفت. در ۱۸۰۷ ناپلئون یک سنهدرین مرکب از ۷۱ عضو از ربن‌ها و از مردم غیر روحانی برای بررسی مسئله‌ی روابط بین یهودیان و مملکت تأسیس کرد.

سن هوزی[7] (san hozey)، شهر (جه ۱۹۶°۲۵۴)، غ ایالت کالیفرنیا، بخش خلیج سان فرانسیسکو. در ۱۸۴۹–۵۱ کرسی ایالت بود. صنعت عمده‌اش

---

(۱)Snowdon (۲)Snowden (۳)Snorri Sturluson (۴)Cenozoic (۵)Sesostris (۶)Snouck Hurgronje (۷)San Jose

آمودن مواد غذائی است. صنایع شیمیائی و تهیه‌ی افزار الکترونی نیز دارد.

سن هوشی: ← هوش.

سنه‌ی خراجیه: ← سال خراجی.

سنه‌ی مالیه: ← سال خراجی.

سنی (sonni) یا **اهل سنت و جماعت** (ahle sonnat va jamā'at)، عنوان مسلمینی که پس از قرآن، فقط فعل و قول و تقریر پیغمبر را ملاک احکام شرع میشمارند (← سنت)، و صحابه و خلفای اربعه (ابوبکر، عمر، عثمان، و علی ع) را مأخذ سنت پیغمبر میدانند، و بر احادیث و اقوال آنها درین ابواب تکیه میکنند، و از روش و سنت ایشان پیروی مینمایند. اهل سنت و جماعت در مقابل اهل بدعت گفته میشود؛ زیرا اهل بدعت اموری در دین پدید آورده‌اند که در سنت پیغمبر و اصحاب او نبوده است؛ و نیز اهل سنت و جماعت در مقابل شیعه گفته میشود، زیرا شیعه متمسک به سنت معصوم هستند، و فعل و قول و تقریر معصوم را ملاک و مستند میشمارند، و ائمه‌ی معصومین را مأخذ سنت پیغمبر و احکام شرع میدانند، و سنت اصحاب رسول را، بجز حضرت امیر و حضرت فاطمه و حسنین (hasanayn) (امام حسن و امام حسین)، قبول ندارند، و نیز در فقه، اخباری را که از غیر راه معصومین به پیغمبر برسد معتبر نمیدانند. باین دلایل، شیعه نزد دیگر مسلمین خارج از اهل سنت، بلکه اهل بدعت بشمار رفته اند. خلاصه، "کتاب خدا" و "سنت رسول" مستند و ملاک عمل در نزد اهل سنت است، و اهل سنت عدول از سنت پیغمبر را مستوجب لعنت خدا، و وقوف به سنت را شرط امامت در نماز میشمارند. مذاهب عمده‌ی سنی در فقه عبارتست از مذاهب ائمه‌ی چهارگانه، یعنی ابوحنیفه، شافعی، مالک ابن انس، و احمد ابن حنبل، که پیروان آنها بترتیب حنفیه، شافعیه، مالکیه، و حنابله میباشند.

سنیجان (senijān)، ده (جم ۳٬۴۲۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان قره کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک. راه آهن سرتاسری ایران از کنار آن می‌گذرد.

سنیر، کوه: ← حرمون، جبل.

سنیک[1] (sneyk)، رود لغ کشمت. بطول ح ۱٬۶۱۰ کم، که ریزابه‌ی عمده‌ی رود کولومبیا است. در لغ ایالت وایومینگ سرچشمه میگیرد، و از ایالات آیداهو و اورگون گذشته قسمتی از مرز آیداهو-اورگون و آیداهو-واشینگتن را تشکیل میدهد، و سپس به رود کولومبیا میریزد. در ۱۸۰۳–۶ کشف شد، و بتوسعه‌ی لغ کشمت کومک کرد. از آن برای آبیاری استفاده میشود. شهرهای عمده‌ی آیداهو در دره‌ی آنست.

سنیگالیا[2] (senigallia)، شهر (جم تخمیناً ۳۵٬۰۵۴۲)، در ناحیه‌ی مارکه، ایتالیای مرکزی، کنار دریای آدریاتیک. از تفرجگاههای کنار دریا است. در قرن ۶م یکی از شهرهای پنجگانه‌ی رومیان بود، که پنتاپولیس را تشکیل میدادند. در ۱۵۰۲ سزار بورژیا عده‌ای از اشراف شورشی را در اینجا به خدعه بقتل رسانید.

سنیوبو[3]، **شارل** (šārl senyobo)، ۱۸۵۴–۱۹۴۲، مورخ فرانسوی. در دانشگاه پاریس تدریس می‌کرد، و آثار متعدد در تاریخ و تمدن فرانسه و اروپا نوشت، که بعضی از آنها در فرانسه جزء متون درسی است. مهمترین اثرش تاریخ سیاسی اروپای معاصر (۱۸۹۷) است.

سنیور[4] (senyēr، فنس) [از لتی، = ارشد]، در تاریخ فرانسه، خاوند در دوره‌ی فئودالیته، مطابق لرد در انگلستان دوره‌ی فئودالیته (← روستای خاوندی). نیز ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

سنیی[5] (senyi)، شهر، ایتالیای مرکزی، در ناحیه‌ی لاتیوم، ح ۴۸ کیلومتری جش رم. دیوارهای عظیم از عهد باستان دارد. در ۴۹۵ قم مهاجرنشین رومی شد. در جنگهای کارتاژی از پایگاههای دفاعی بود. در ح ۷۲۶ تحت حکومت پاپ بود، و در قرون ۱۲م–۱۴م، که غالباً مقر پاپ و شوراهای دینی بود، رونق داشت.

سو (su)، لفظ ترکی، بمعنی آب، رودخانه، و دره، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید (مانند قره سو). سو نیز بهمین معنی است.

سو[6]، نام هفت قبیله از هندیشمردگان امریکای شمالی، که خود را داکوتا[7] (dākotā) [= متحدین] میخوانند، و به گروه زبانی سوئی تعلق دارند (جدول زبانهای بشر جدید را در ص ۱۱۶۶ ملاحظه کنید). قبایل اوجیبوا آنها را در قرن ۱۷م از ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ به جانب ل پهندشت بیرون راندند. جنگهای سو با سفیدپوستان در ۱۸۷۴ آغاز شد؛ پایان قطعی کشمکشها در ۱۸۹۰–۹۱ بود. امروزه ح ۲۵٬۰۰۰ تن سو در ایالات داکوتا، مینسوتا، و مونتانا، در کشمت، سکنی دارند.

سو[8]، **اوژن** (ējen sü)، ۱۸۰۴–۵۷، رمان‌نویس فرانسوی. نام اصلی وی ماری ژوزف سو (māri jozef) بود. در نیروی دریائی جراح بود، و هنگام روی کار آمدن ناپلئون III تبعید گشت. از آثار معروفش اسرار پاریس (۱۸۴۲–۴۳) و یهودی سرگردان (۱۸۴۴–۴۵) است، که هر دو به فارسی ترجمه شده.

سوا[9]، **ژان** (jāN sevā)، صورت فرانسوی نام **جووانی چوا** (jovānni cevā)، ۱۶۴۷–۱۷۳۶، ریاضیدان و فیزیکدان ایتالیائی. قضیه‌ی معروف سوا را در هندسه در ۱۶۷۸ منتشر ساخت. **قضیه‌ی سوا** اینست که اگر خطوط AA′ و BB′ و CC′، مرسوم از رؤوس مثلث ABC، متقارب باشند (یعنی از یک نقطه بگذرند) همواره رابطه‌ی

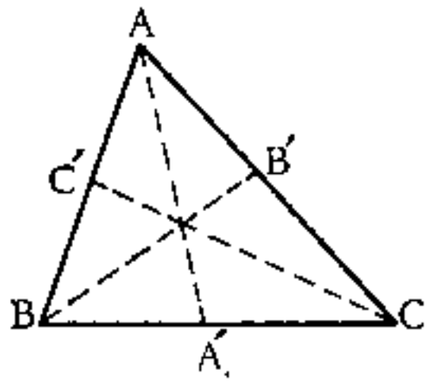

$$\frac{A'B}{A'C}\cdot\frac{B'C}{B'A}\cdot\frac{C'A}{C'B}=-1$$

برقرار است. برادرش، **تومازو چوا** (tommāzo)، ۱۶۴۸–۱۷۳۷، نیز ریاضیدان و فیزیکدان بود، و وسیله‌ای مکانیکی برای تثلیث زاویه اختراع کرد.

سوئابورگ، فنلاند: ← سوئومنلینا.

سوئار، قوم: ← سوئد، تاریخ.

سوئاریکه، سوئد: ← سوئالاند.

سوئالاند[10] (sveāland) یا **سوئاریکه**[11] (sveā-rike)، قسمتی از ثلث جنوبی سوئد، ل گوتالاند، مشتمل بر ایالات تاریخی سودرمانلاند، آپلاند، وستمانلاند (vestmānland)، نرکه (nerke)، ورملاند، و دالارنا.

سوئبها[12] (sueb.hā) یا **سوئوها**[13] (suev.hā)، یکی از اقوام ژرمنی (← ژرمنها)، که بقول تاسیت از ژرمنهای مرکزی بوده‌اند. سوابیا از این قوم نام گرفته است. سوئبها احتمالاً مشتمل بر قبایل چندی بوده است، که آلمانی و مارکومانها از آن جمله بوده‌اند. سوئبها در ح ۶۵۰ قم نزدیک رود الب میزیستند. از آنجا بطرف ج به داخل آلمان پیش رفتند. در 100 قم وحدت سیاسی آنها از بین رفته بود، اگرچه تاسیت مدعی است که وحدت فرهنگی و دینی آنان محفوظ مانده بود.

سوابیا[14] (suābiā)، آلمانی **شوابن**[15] (švāben)، ناحیه‌ی تاریخی، عمدةً در قسمت جغ باواریا و ج بادن-وورتمبرگ، جغ آلمان. از ش به باواریای علیا، از غ به فرانسه، و از ج به سویس و اتریش محدود است. جنگل سیاه، قسمتی از کوههای ژورا، و قسمت علیای رودهای دانوب و نکار در آن قرار دارد. بیشتر آن زراعتی و جنگلی است، و زیبائیش مشهور است. طی مهاجرت بزرگ ژرمنها، سوئبها (که این ناحیه از آنها نام گرفته) و قوم آلمانی یا آلامانی در آن سکنی گزیدند، و این ناحیه به آلمانی نیز معروف شد. در قرن ۹م یکی از پنج دوکنشین اساسی آلمان قرون وسطی گردید، و در آن زمان شامل آلزاس و قسمت شرقی سویس نیز بود. در ۱۰۷۹ به سلسله‌ی هوهنشتاوفن منتقل گردید. بعد از ۱۲۶۸ به چند خاوندنشین کوچک و شهرهای آزاد امپراطوری (مانند آوگسبورگ و اولم) تقسیم شد. در نهضت اصلاح دینی، شهرها اصلاح را پذیرفتند، ولی دهات به کیش کاتولیک باقی ماند. در ۱۸۰۱–۳ سوابیا میان باواریا، وورتمبرگ، و بادن تقسیم شد. نیز ← سوابیائی، اتحادیه‌ی.

سوابیائی، اتحادیه‌ی (suābiā'i)، عنوان عده‌ای از اتحادیه‌های شهرهای سوابیا و سایر دولتهای جغ آلمان که هدف آنها حمایت داد و ستد و تأمین صلح ناحیه‌ای بود. اگرچه اینگونه اتحادیه‌ها در سوابیا از قرن ۱۴م سابقه دارد، معروفترین اتحادیه‌های سوابیائی اتحادیه‌ی ۱۴۸۸–۱۵۳۴ است، که بیش از ۲۶ شهر و عده‌ای از مقامات روحانی و اشراف و شهسواران در آن شرکت داشتند. این اتحادیه سپاهی نیرومند، دربار، و قانون اساسی داشت، و مورد حمایت امپراطور امپراطوری مقدس روم بود. مخالفت اتحادیه با امرای مقتدری که بر اراضی وسیع استیلا داشتند سبب پیشرفت برنامه‌های اصلاحی امپراطوری گردید. اتحادیه در شکست فرانتس فون زیکینگن و دهقانان در جنگ دهقانان نقش مهمی داشت. اختلافاتی که بر سر اصلاح دینی بین اعضا پدید آمد سبب انحلال آن گردید. اعضای پروتستان در ۱۵۳۱ به اتحادیه‌ی شمالکالدنی (← شمالکالدن) پیوستند.

سوات (suāt)، ناحیه، ل پاکستان غربی، ل پیشاور.

---

(۱)Snake (۲)Senigallia (۳)Seignobos (۴)seigneur (فنس) (۵)Segni (۶)Sioux (۷)Dakota (۸)Sue (۹)Ceva (۱۰)Svealand (۱۱)Svearike (۱۲)Suebi (۱۳)Suevi (۱۴)Swabia (۱۵)Schwaben

جنگلها و باغهای زیبایش معروف، و صنعت منبت‌کاری آن جالب است. چندین ستوپای بودائی دارد. سواتیها افغانی و اهل سنت اند.

سواتکوه: ← سوادکوه.

سواتو[1] (suātŏ)، بزبان ماندارن **شان‌تو** (-sān tu)، شهر (جه ح ۳°۰۰'۰۰۰)، چ‌ش ایالت کوانگ‌تونگ، چین، بندر کنار دریای چین جنوبی، نزدیک دلتای رود هان. در ۱۸۶۰، که بروی تجارت خارجی گشوده شد، دهکده‌ی کوچکی بود. امروز از مراکز صنعتی و صادرکننده‌ی شکر است.

سوئتونیوس[2] (suetonius)، ح ۶۹ ب‌م‌ـح ۱۴۰ ب‌م، زندگینامه‌نویس رومی؛ مؤلف کتاب حیات قیصرها، که تقریباً بتمامی در دست است.

سواچ[3]**، کوههای** (səwāc)، رشته‌ی مرتفعی از کوههای روشوز، غ قسمت مرکزی ایالت کولورادو، کشمت.

سواحل دریازنان: ← سواحل متصالح.

سواحل متصالح[4] (savāhele motasāleh) یا **عمان متصالح**[5] (omāne)، ناحیه (ح ۸۳°۰۰۰ کمـه؛ جه ح ۸۶°۰۰۰)، ش عربستان، در کرانه‌ی خلیج فارس. خط ساحلی آن، از ل‌ش به چ و چ‌غ، بطول ح ۶۴۰ کم از شبه جزیره‌ی قطر تا سرحد عمان ممتد است. مرزهای غربی و جنوبی آن با عربستان سعودی مورد اختلاف میباشد. این ناحیه مرکب از ۷ شیخ‌نشین کوچک است: ابوظبی؛ دبی؛ شارجه؛ عجمان (ajmān)؛ ام القوین (ommo l.qovayn')؛ رأس الخیمه؛ و فجیره (fojayra).

عمان متصالح سرزمینی پست و شن‌زار و بی‌حاصل، و هوای آن در تابستان بسیار گرم است. سکنه‌ی آن مسلمان (شیعه) و بیشتر عربی‌زبان اند. احتمالا ۱/۴ سکنه چادرنشین اند، و به پرورش شتر، گوسفند، و بز اشتغال دارند. ماهیگیری نیز معمول است. صادرات آن ماهی خشکیده و مروارید میباشد (صید مروارید رو به انحطاط است). حقوق نفتی بدست شعبه‌ای از شرکت نفت عراق است. بازرگانی مختصر ولی استواری از طریق دبی و شارجه جریان دارد. ارتباطات بسیار بدوی است. شارجه فرودگاهی دارد که بوسیله‌ی شرکت محدود هواپیمائی خلیج اداره میشود. کشتیهای بخار انگلیسی و هندی نیز به دبی رفت و آمد دارند.

اسلام در قرن اول هق به این ناحیه وارد شد. از آن ببعد، سواحل متصالح همواره میدان زد و خورد شیوخ و فرمانروایان سلسله‌های مختلف بوده است. سواحل متصالح و پهنه‌ی خلیج فارس مدتهای مدید بسبب دریازنی معروف بود، و سواحل منکور مدتها عنوان سواحل دریازنان داشت. در قرن ۱۹م مسئله‌ی دریازنی و برده‌فروشی در خلیج فارس مستمسک عملیات بریتانیا در خلیج فارس گردید (← خلیج فارس، قسمت ۵.۸). پس از مقهور شدن قواسم، شیوخ سواحل دریازنان پیمانهائی برای ترک دریازنی و برده‌فروشی و متارکه‌ی زد و خورد با بریتانیای کبیر امضا کردند (۱۲۳۵ هق، مطابق ۱۸۲۰ ب‌م)، و این ناحیه عنوان سواحل متصالح یافت. پس از آن، بریتانیا پیمانهای دیگری با شیوخ سواحل منعقد کرد، که بموجب آنها این شیوخ متعهدند که با هیچ دولتی موافقتنامه‌ای منعقد نکنند و هیچگونه امتیازی به آن ندهند (برای تفصیل بیشتر ← خلیج فارس، قسمت ۵.۸). بر طبق پیمانهای مذکور، سیاست خارجی شیخنشینها و امور قضائی و حقوقی خارجیان توسط بریتانیای کبیر اداره میشود. نماینده‌ی رسمی بریتانیا یک "کارگزار سیاسی" است، که در دبی اقامت دارد، و تابع "نماینده‌ی مقیم بریتانیا در خلیج فارس" است، که مقیم بحرین میباشد. در امور داخلی، بریتانیا چندان نظارتی اعمال نمی‌کند، و اینگونه امور در دست شیوخ است، که غالباً با یکدیگر در نزاعند.

در ۱۹۵۳ در ابوظبی نفت کشف شد. در ۱۹۶۲ عملیات حفاری آغاز گردید. این امر، که انتظار میرود حیات اقتصادی سواحل متصالح را دگرگون کند، از عوامل اختلافات مرزی با عربستان سعودی بر سر ناحیه‌ی بوریمی (boraymi) بوده است.

سواحلی[6] (savāheli)، نام مردم بومی سواحل کنیا و تانگانیکا و زنگبار در افریقا، که اخلاق سیاه‌پوستان بانتو و سوداگران عرب اند. **زبان سواحلی** نام زبانی است از ریشه‌ی بانتو، که زبان عربی در آن تأثیر بسیار کرده است، و در قسمت مهمی از افریقای شرقی بعنوان لینگوا فرانکا (← زبان عمومی) بکار میرود.

سواد (savād)، لفظ عربی، بمعنی سیاهی، که در اصطلاحات جغرافیائی به چند معنی بکار رفته است. سواد قدیمترین نام دشت آبرفتی دجله و فرات بوده است، و وجه تسمیه آن بوده است که، در مقایسه با بیابان عربستان، اراضی منکور بسبب زراعت و درختان خرما از دور سیاه بنظر میآمد. سپس این لفظ در تاریخ فتوحات اسلامی، بعنوان اسم خاص، به سرزمین عراق عرب اطلاق شده است.

سواد بمعنی ناحیه‌ی مزروع داخل یک کشور نیز هست (مثلا در عبارات "سواد عراق" و "سواد اردن")، و در جلو اسامی شهرها بمعنی حومه می‌باشد (مثلا در "سواد بغداد" و "سواد بخارا").

سوئد[7] (sued)، مملکت (۴۴۹°۷۰۰ کمـه، که ۳۸°۶۰۰ کمـه آنرا دریاچه‌ها میپوشاند؛ جه ۷°۵۴۳°۰۰۰)، ل اروپا؛ پایتختش استکهلم. قسمت شرقی و اعظم شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی را اشغال کرده است. از غ به نروژ، از ل‌ش به فنلاند، از ش و چ به دریای بالتیک (مشتمل بر خلیج بوتنی)، و از چ‌غ بعضاً به کاتگات و سکاژراک محدود است. بطول ح ۱°۵۸۰ کم از ل به چ ممتد، و عرضش از ش به غ بطور متوسط ح ۳۲۰ کم می‌باشد. مشتمل بر چندین جزیره است. مرز دراز غربی آن کوهستانی است، و مرتفعترین قله‌اش کبنکایسه (بارتفاع ۲°۱۲۱ متر) میباشد. از طرف دیگر سرازیر و به سواحل شرقی و جنوبی منتهی میشود، و رودهای عمده‌اش ـ مخصوصاً گوتا، دال، انگرمان، اومه (ume)، و لوله ـ عموماً بطرف چ‌ش جریان دارند.

سرزمین سوئد به سه ناحیه‌ی عمده تقسیم می‌شود. اول انتهای جنوبی شبه جزیره، که به گوتالاند موسومست. دوم سوئالاند، در ل گوتالاند، که در ثلث جنوبی سوئد واقعست. سوم نورلاند، که دو ثلث شمالی سوئد را اشغال کرده است، و مشتمل بر لاپلاند میباشد. شهرهای عمده‌ی سوئد ـ استکهلم، گوتنبورگ، مالمو، نورکوپینگ، و هلسینگبورگ ـ همه در سوئالاند و گوتالاند واقع و شهرهای ساحلی هستند. دریاچه‌های عمده‌ی آن ـ ونرن، وترن، و ملارن ـ نیز در قسمت جنوبی قرار دارند. زراعت عمدةً در جنوب متمرکز است. کمتر از ۱۰٪ خاک سوئد تحت کشت است، ولی محصول آن فراوان و روشهای کشاورزی فوق العاده کارآمد میباشد. بیشتر زارعین خرده‌مالک اند، و در دهات زندگی میکنند. شرکتهای تعاونی، که بیشتر زارعین در آنها عضویت دارند، نقش مهمی در تأمین رفاه آنان داشته است. محصولات عمده گندم و غلات است؛ لبنیاتسازی از ارکان عمده‌ی اقتصادیات سوئد میباشد. سه منبع طبیعی عمده‌ی سوئد عبارتند از جنگلها، که بیش از نیمی ازین سرزمین را میپوشاند؛ کانه‌ی آهن (مخصوصاً در کیرونا، در لاپلاند)؛ و نیروی برقابی؛ و صنایع عمده‌ی آن مبتنی بر این سه عامل است. از چوب و الوار، که شناور بوسیله‌ی جریان سریع رودخانه انتقال میابند، در کارخانه‌های چوب‌بری، مبل‌سازی، کبریتسازی، و کاغذسازی استفاده میشود، و همین رودها نیروی لازم برای این کارخانه‌ها را تأمین میکنند. قدیمترین مرکز استخراج معدن در سوئد در فالون در ولایت کوپاربرگ (سوئد مرکزی) واقعست. سوئد زغال سنگ کافی ندارد، ولی از فلزگری بوسیله‌ی نیروی برق سود فراوان برده است. سایر منابع معدنی آن نقره، سرب، روی، مس، و منگنز است. صادرات عمده‌اش الوار، کاغذ، کانه‌ی آهن، و ماشین‌آلات است. هنر تزیینی و هنرهای محلی سوئد، و نیز اشیاء بلوری آن که در اورفورس ساخته میشود، شهرت جهانی دارد. ماهیگیری و کشتیرانی و کشتیسازی از کارهای عمده است. موقعیت سوئد با اینکه این سرزمین مرکز سیاحان گردد مساعد نیست؛ معذلک، زیبائی و تنوع شهرهای قدیمی و شهرهای جدید نمونه‌اش عده‌ای را به دیدار آنجا میکشد؛ و روش نمونه و تحسین‌آوری که سوئد در حل مشکلات مالی و اجتماعی خود بکار برده، و وفور نعمت، و راه و رسم خردمندانه‌ی زندگی مردم بافرهنگ آن، جملگی مزید بر این علل هستند.

از جنبه‌ی اداری، سوئد به ولایاتی منقسم می‌شود، که مرزهای آنها ندرةً با مرزهای تاریخی منطبقند. بر طبق قانون اساسی سوئد، قوه‌ی مجریه در دست شاه است، که با نظر هیئت دولت خود کار میکند. قوه‌ی مقننه در دست پارلمان دومجلسی (← ریکداگ) و شاه است، و تصویب شاه برای قانونی ساختن مصوبات مجلسین ضروری است. اگرچه قانون اساسی اختیارات فراوان به شاه تفویض کرده است، عملا شاه بندرت از همه‌ی اختیارات خود استفاده میکند، و حکومت سوئد دموکراسی پارلمانی است. طبقه‌ی اشراف مزایای سیاسی خاصی ندارند. کلیسای رسمی سوئد کلیسای لوتری است، و تقریباً همه‌ی سوئدیها لوتری هستند. اوپسالا مقر مطران است، و قدیمترین دانشگاه دولتی سوئد نیز در این شهر است. سطح فرهنگ و تعلیم و تربیت بسیار عالی و سازمان

(۱)Swatow (۲)Suetonius (۳)Sawatch (۴)Trucial Coast (۵)Trucial Oman (۶)Swahili (۷)Sweden

مدارس نمونه است. قوانین اجتماعی از لحاظ تأمین رفاه عمومی بسیار مترقی است، و مشتمل بر حقوق تقاعد دوران کهولت و ازکارافتادگی، مزایائی برای مادران، بیمه‌ی کارگری، و مقرری برای اطفال (قطع نظر از وضع مالی والدین) میباشد. بیمه‌ی زمان بیکاری اختیاری است. بیمه‌ی بهداشت بموجب قانون (۱۹۴۶) اجباری میباشد.

به استثنای فینها (ح ۸۰٬۰۰۰) و لاپها (ح ۱۰٬۰۰۰) در سوئد شمالی، سکنه‌ی سوئد از نژاد سوئدی و بیشتر از اعقاب قبایل ژرمنی هستند، که احتمالاً در عصر حجر جدید در سوئد مقام داشتند.

تاریخ

در اوایل ادوار تاریخی، سوئالاند مسکن قوم سوئار (svear) بود، که سوئدیها از آنان نام گرفته‌اند. سوئارها با همسایگان جنوبی خود، یعنی قوم گوتار (gotar)، ساکن گوتالاند، در جنگ بودند (بنا بر روایتی که دلیلی بر صحت آن نیست، این گوتارها اعقاب گوتها بوده‌اند). در آغاز قرن ۶م ب‌م، گوتارها تحت استیلای سوئارها بودند، و با آنان درآمیختند. سوئدیهای نخستین با وایکینگها و نورمانها نیز آمیخته بودند، و اشتباهاً با آنان یکی شمرده میشدند. خود سوئدیها، که در روسیه بنام وارانگیان خوانده میشدند، در قرن ۱۰م نفوذ خود را تا ساحل دریای سیاه بسط دادند. شاهان سوئد قرنها با همسایگان خود، یعنی دانمارکیها و نروژیها، در جنگ بودند. مسیحیت در ح ۸۲۹ بتوسط قدیس آنسگار (qeddis āns-gār)، مبلّغ فرانکی، وارد سوئد شد، اما استیصال قطعی بت‌پرستی در قرن ۱۲م بدست اریک IX صورت گرفت، و همو بود که فنلاند را فتح کرد. قدرت سلطنتی پیش از قرن ۱۳م، بسبب برآمدن طبقه‌ی مستقلی از خاوندان، ضعیف شد. در همین دوره، شهرهای سوئد دست به تحصیل حقوق وسیعی زدند، و در این امر تجار ژرمنی ← اتحادیه‌ی هانسائی تأثیر کلی داشتند. در ۱۳۱۹، ماگنوس VII سوئد و نروژ را متحد ساخت، و در ۱۳۹۷، مارگریت، از طریق ← اتحادیه‌ی کالمار، سوئد و نروژ و دانمارک را تحت سلطنت واحد آورد. جانشینان مارگریت نتوانستند سوئد را در همین وضع نگاه دارند. مدت مدیدی قدرت عملا در دست نایب‌السلطنه‌های منتخب دیت (مجلس شور) سوئد بود (مخصوصاً آنهائی که از خاندان ستوره بودند). کریستیان II، پادشاه دانمارک و نروژ، ادعای خود را بر سوئد قهراً به کرسی نشاند، و بفرمان وی، اشراف سوئدی در استکهلم قتل عام شدند (۱۵۲۰)، و این واقعه، که به "حمام خونین استکهلم" معروفست، بر مقاومت سوئدیها بیفزود، و آنان در ۱۵۲۳ گوستاو واسا را بعنوان گوستاو I بسلطنت برداشتند. گوستاو I مؤسس مملکت سوئد است. ایالات جنوبی یوهوسلن، هالاند، بلکینگه، و سکانیا، و جزایر گوتلاند و اولاند در دست دانمارک ماند، ولی گوستاو با تأسیس قدرت نظامی و دریائی سوئد زمینه‌ی بازگرفتن آنها را فراهم کرد. وی سوئد را از استیلای اتحادیه‌ی هانسائی رهانید، قدرت مرکزی را تقویت کرد، و سلطنت را در سلسله‌ی خود موروثی نمود (← واسا)، و آیین لوتری را مذهب رسمی قرار داد. استیلای سوئد بر لیوونیا در زمان جانشین وی اریک XIV آغاز شد، که قسمت شمالی آن (استونی) را تصرف کرد (۱۵۶۱). توجه سوئد به اروپای شرقی، بسبب وصلت ژان III (جانشین اریک) با خواهر سیگیسموند II لهستان، افزایش یافت. پسر آنان، سیگیسموند III لهستان، کاتولیک بود، و جلوس او به سلطنت سوئد بر سوئدیها سخت گران آمد. وی در ۱۵۹۹ خلع گردید، و کارل IX نایب‌السلطنه و سپس شاه شد. پسر کارل، گوستاو II (گوستاو آدولف) سوئد را یکی از دول مقتدر اروپا ساخت. در جنگ با روسیه، اینگرمانلند و کارلیا را گرفت (۱۶۱۷). در ۱۶۲۹ تقریباً همه‌ی لیوونیا را از لهستان منتزع کرد. با ورود (۱۶۳۰) وی در جنگ سی‌ساله، سوئد مقتدرترین دولت پروتستان بتِ اروپا گردید. پس از مرگ گوستاو آدولف، سلطنت به ملکه‌ی کریستینا رسید، ولی اداره‌ی امور در دست اوکنشیرنا (صدر اعظم گوستاو آدولف) بود. معاهده‌ی ← صلح وستفالی (۱۶۴۸) پومرانی و اسقف‌اعظم‌نشین برمن را به سوئد داد، و باین طریق، شاهان سوئد از امرای امپراطوری مقدس روم شدند. کارل X، که پس از استعفای (۱۶۵۴) کریستینا بسلطنت رسید، با لهستان و دانمارک جنگید و پیروز شد. ایالات جنوبی سوئد در ۱۶۶۰ از دانمارک بازگرفته شد. در سلطنت کارل XI، حکومت مطلقه برقرار شد، و اشراف سوئد استقلال خود را از دست دادند. در جنگ شمالی (۱۷۰۰–۱۷۲۱)، که مقارن جلوس کارل XII درگرفت، سوئد، پس از بدست آوردن بزرگترین پیروزی نظامی خود، مقهور شد. پیمانهای استکهلم (۱۷۲۰) و نوستاد (۱۷۲۱) سوئد را وادار کرد که برمن را به هانوور، قسمتی از پومرانی را به پروس، و لیوونیا و اینگرمانلند و کارلیا را به روسیه واگذارد. در نتیجه، سوئد مقام خود را در بین دولتهای مقتدر اروپا از دست داد.

در قرن ۱۸م، سوئد گرفتار تحریکات سیاسی و اختلافات داخلی گردید، و امور آن مختل شد. در ۱۷۱۸ اولریکا الئونورا (ulrikā eleonorā) (فت ۱۷۴۱) جانشین برادر خود کارل XII شد، و باتفاق شوهرش فردریک I (فت ۱۷۵۱)، که از خاندان هسن‌کاسل بود، سلطنت کرد. اگرچه قانون اساسی جدید اختیارات بیشتری به ریکسداگ داد، میدان سیاست در دست دو دسته از اشراف بود؛ یکی هاتها که، متحداً با فرانسه، طرفدار سیاست تجاوزی ضد روسی بودند، و دیگری کاپها، که خواستار روابط صلحجویانه با روسیه بودند. در ۱۷۵۱ آدولفوس فردریک (ādolfus fredrik)، از خاندان اولدنبورگ‌هولشتاین‌گوتورپ، بسلطنت سوئد رسید. پسرش گوستاو III حکومت مطلقه را بازگردانید (۱۷۷۲)، ولی در توطئه‌ای که اشراف ترتیب دادند بقتل رسید (۱۷۹۲). گوستاو IV فرمانروائی مستبد و مرتجع بود. سوئد را گرفتار جنگ با ناپلئون I کرد (۱۸۰۳)، و در ۱۸۰۸ ناچار فنلاند را به روسیه داد. گوستاو وادار به استعفا شد، و کارل XIII بسلطنت رسید، اما از ۱۸۱۰ سیاست سوئد در دست مارشال برنادوت (بعداً کارل XIV) بود. در ۱۸۱۳ سوئد دگر بار به مؤتلفین بر ضد ناپلئون پیوست؛ کنگره‌ی وین پومرانی و فنلاند را به سوئد باز نداد، اما در عوض، در ۱۸۱۴ نروژ را به سوئد سپرد، و نروژ کشوری مستقل ولی در تحت سلطنت شاه سوئد باقی ماند. این آخرین جنگی بود که سوئد در آن شرکت کرد. در قرن ۱۹م در سلطنت کارل XIV، اوسکار I، کارل XV، و اوسکار II، آزادی برقرار شد، و صنایع توسعه یافت.

اساس قانون اساسی کنونی سوئد در ۱۸۶۴ گذاشته شد. توسعه‌ی صنعتی اواخر قرن ۱۹م مقارن با برآمدن حزب سوسیال دموکرات بود، که از ۱۹۲۰ ببعد نقش عمده‌ای در سیاست سوئد داشته است. در طی قرن ۱۹م، روابط سوئد با نروژ تیره بود، ولی در ۱۹۰۵ وحدت سوئد و نروژ بطریقی مسالمت‌آمیز پایان یافت. در سلطنت گوستاو V سوئد، با اتخاذ سیاست بیطرفی، از گرفتار شدن در دو جنگ جهانی احتراز کرد، و به تأمین رفاه اقتصادی و پیشرفت اجتماعی پرداخت. سوئد در ۱۹۴۶ به سازمان ملل متحد پیوست. به برنامه‌ی احیای اقتصادی اروپا نیز ملحق گردید، ولی وارد پیمان آتلانتیک شمالی نشد. در قرن ۱۷م سوئد تمایل کوتاه‌مدتی به تأسیس مستعمره در امریکای شمالی نشان داد (← سوئد جدید) و بین سنوات ۱۸۷۰ و ۱۹۱۴ قریب ۱٬۵۰۰٬۰۰۰ تن سوئدی به کشمة مهاجرت کردند.

سوئد جدید[1] (suede jadid)، انگلا **نیو سویدن** (niu suidən)، مهاجرنشین سوئدی، که در ۱۶۳۸ در امریکای شمالی، کنار رود دلاور، تأسیس گردید، و شامل قسمتهائی از ایالات پنسیلوانیا، نیو جرزی، و دلاور کنونی در کشمة بود. در ۱۶۳۷ شرکتی بنام شرکت سوئدی جدید تحت حمایت آ. گ. اوکنشیرنا و دیگران در سوئد تأسیس شد، که گروهی را روانه‌ی امریکای شمالی کرد، و آنان زمینهائی از هندیشمردگان خریداری و سوئد جدید را تأسیس کردند. بیش از نیمی از مهاجرنشینان از فینها بودند (در آن زمان، فنلاند جزء سوئد بود). در ۱۶۵۵، ستوبوسانت، سرباز هلندی، سوئد جدید را فتح کرد.

سوادکوه (savād.kuh) یا **سوادکوه**، بخش (جه ح ۴۵۳٬۰۰۰)، شهرستان شاهی، استان دوم، در مازندران جنوبی؛ مرکزش پل سفید. از ج به فیروزکوه محدود است. مشتمل بر دهستانهای ولوبی، راستوپی، لفور، کسلیان، و شیرگاه می‌باشد، دو رود بزرگ مازندران–تالار و بابل‌در این بخش سرچشمه دارند. راه شوسه‌ی تهران به گرگان از وسط بخش (از دره‌ی رود تالار) می‌گذرد. ایستگاههای راه آهن شیرگاه، زیراب، پل سفید، سرخ‌آباد، ورسک، دوگل (dogal)، و گبوک در این بخش واقعند.

محمد حسن خان اعتمادالدوله، مؤلف کتاب التدوین فی احوال جبال شروین (šarvin) (تهران، ۱۳۱۱ هق)، معتقد است که جبال شروین مذکور در مآخذ اسلامی مطابق ناحیه‌ی سوادکوه و کوه معروف آن (سوادکوه، که ناحیه از آن نام گرفته) است. کوه سوادکوه در چهل آبادی چرات قرار دارد. در زمان تألیف کتاب، سوادکوه دارای 100 آبادی، و به دو بلوک منقسم بوده، که به اعتبار طرف راست و چپ مسافری که رو به دریا (خزر) برود–لوپی (= "آب دنباله‌ی چپ"، یعنی بلوک سمت چپ یا غربی) و راستوپی (بلوک سمت راست یا شرقی) خوانده شده‌اند. کوه شروین یا شلفین

(1) New Sweden

فاصل بین سوادکوه و فیروزکوه است. راه معروف به راه شاه عباسی، که بوسیله‌ی هلندیها ساخته شد، و از اصفهان تا فرح‌آباد امتداد داشت، از بلوک راستوپی میگذشته، و در سال 1051 هق، یعنی سال آخر سلطنت شاه صفی یا سال جلوس شاه عباس II صفوی اتمام پذیرفته.

سولدی، زبان (suedi)، از زبانهای هندواروپائی متعلق به دسته‌ی ژرمنی شمالی. ← زبان، جدول.

سواران بیباک[1]، در تاریخ کشمکش، نام معمولی اولین هنگ سوار داوطلب نیروهای کشمکش در جنگ اسپانیا و امریکا. تأسیس آن عمدةً بوسیله‌ی ث. روزولت، که در آن هنگام سرهنگ دوم بود صورت گرفت. در باره‌ی عملیات این هنگ تبلیغ فراوان بعمل آمد.

سوارث[2]، **فرانسیسکو** (frāntisko suāret)، ۱۵۴۸–۱۶۱۷، عالم یسوعی اسپانیائی در الاهیات مسیحی، که آخرین فیلسوف مدرسی قدیم نیز شمرده شده است؛ مة غرناطه. در باب قدرت پادشاهان بر اساس مذهب کاتولیک، که همه‌ی افراد را در پیشگاه خداوند مساوی میداند معتقد بود که این قدرت ناشی از جسم آنان است، و حق الاهی نیست. این نظریه‌ی سیاسی، مبنای تعالیم کاتولیکها در باب دموکراسی است. میان حقوق طبیعی و حقوق بین الملل (که مبنای آن را آداب و رسوم میدانست) تمیز میگذاشت.

سوارد[3]، **ویلیام هنری** (wilyām henri suərd)، ۱۸۰۱–۷۲، از رجال کشمکش. در جنگ داخلی امریکا، وزیر امور خارجه‌ی لینکلن بود، و با لیاقت خدمت کرد. در دوره‌ی ریاست جمهور اندرو جانسن نیز وزیر امور خارجه بود، و از سیاست ترمیم جانسن پشتیبانی نمود. از خدمات برجسته‌ی او خرید آلاسکا است (۱۸۶۷). در آن زمان مردم اهمیت این دوراندیشی او را نمیدانستند، و آلاسکا را مدتها "دیوانگی سوارد" میخواندند.

سواره نظام[4] (savāre nezām)، جنگجویانی که سواره میجنگند. استفاده‌ی نظامی از اسب در ح ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در آسیای مرکزی آغاز شد. قدیمترین نشانه‌هائی که از سواره نظام بدست آمده است از عیلام، و عبارتست از دو مجسمه‌ی کوچک سفالین، که در کاوشهای دمرگان در شوش بدست آمده است. نخستین ملل که دارای سواره نظام به معنای واقعی شدند مردم مصر و نومیدیا، سکاها، و پارتیها بوده‌اند. معذلک، فن سوارکاری با کمال تأنی توسعه یافت؛ از قرن ۹م ق‌م سواره نظام در نقوش برجسته‌ی آشوری دیده میشود. بعضی از کشورهای یونانی نیز نیروی سوار داشتند، ولی نیروی عمده‌ی آنها را پیاده نظام تشکیل میداد (برای جنگندگان سوار در دوره‌ی یونان و روم ← شهسوار). یونانیان و رومیها اسب را بدون زین سوار میشدند؛ اگرچه زین در قرن اول و رکاب در قرن ۷م در هند و چین شناخته بود، ورود آنها به مغرب‌زمین در اواخر عهد شارلمانی صورت گرفت. پیش از رواج یافتن زین، سواره نظام در مقابل پیاده نظام منظم چندان کامیابی نداشت، و مخصوصاً در تعقیب دشمن شکست‌خورده مفید بود. در اروپا، نخستین کسانی که سواره نظام را با مهارت و در عملیات پردامنه بکار بستند مهاجمین شرقی (هونها، مجارها، آوارها، و مغولها) بودند. در قرون وسطی شهسواران نقش مهمی یافتند، و در جنگهای کوچک ولی دائمی اروپائی سواره نظام حائز درجه‌ی اول اهمیت بود.

در اواخر قرون وسطی، جنگهائی که تعداد کثیری در آنها شرکت داشتند سبب تجدید اهمیت پیاده نظام گردید، و رواج سلاحهای آتشین بر اهمیت این صنف افزود. معذلک، سواره نظام، بسبب سرعت و قدرت تحرک خود و تأثیرش در تعقیب دشمن شکست‌خورده، ارزش بسیار داشت. در اواخر قرن ۱۹م که سلاحهای آتشین خودکار (مانند مسلسل) وارد کار شد، ارزش سواره نظام رو به انحطاط گذاشت. بعلاوه، در جنگ I، بسبب جنگهای خندقی (مثلا ← جنگ جهانی I، قسمت ۲، ص ۷۵۶)، سواره نظام فقط به تعداد معدود در دشتهای اروپای شرقی و شرق وسطی بکار رفت. در آغاز جنگ II لهستانیها و روسها سواره نظام را در مقابل آلمانها بکار انداختند. اما رواج واحد های موتوری و زرهی بسیار سریع سواره نظام را در جنگهای این عصر از اعتبار انداخته است، و در بعضی ممالک سواره نظام بعنوان یک صنف خاص منسوخ شده است.

سوئز[5] (suez)، عربی **سویس** (sovays)، شهر (جم ح ۲۰۳٬۰۰۰)، مصر، بر انتهای شمالی خلیج سوئز. اگرچه محل آن از ایام بسیار قدیم مسکون بود، شهر سوئز در طول قسمت اعظم تاریخش دهکده‌ی کوچکی بیش نبود. پس از اتمام (۱۸۶۹) کانال سوئز توسعه‌ی آن آغاز گردید. سوئز بر منتهای جنوبی کانال قرار دارد. در واحه‌ی نزدیک آن "چشمه‌ی موسی" قرار دارد، که گویند موسی آب آنرا شیرین کرد (خروج ۱۵.۲۵).

سوئز، ترعه‌ی: ← کانال سوئز.

سوئز، کانال: ← کانال سوئز.

سوازی، قبیله: ← سوازیلند.

سوازیلند[6] (suāziland)، سرزمین متعلق به بریتانیا (مساحت سرزمین ۱۷٬۳۶۰ کم؛ جم ۲۶۷٬۰۰۰)، جنب افریقا؛ کرسی آن مبابان (mbābān). از ج و غ و ل به جمهوری (سابقاً اتحادیه‌ی) افریقای جنوبی، و از ش به موزامبیک محدود است. بیشتر آن فلاتی مرتفع است. صادرات عمده‌اش گاو است. نهشتهای سرشار پنبه‌ی کوهی و آهن و زغال سنگ دارد. در ح ۱۸۲۰ قبایل سوازی آنرا اشغال کردند.

سواستوپول[7] (sevāstopol) یا **سباستوپول**[8]، شهر (جم ح ۱۴۸٬۰۰۰)، جنب اوکرائین، در جنب کریمه، بر خلیج سواستوپول (شاخابه‌ی دریای سیاه). بندر و از پایگاههای عمده‌ی دریائی و سوق الجیشی است، و صنایع کشتیسازی و آمودن مواد غذائی دارد. سواستوپول نزدیک محل مهاجرنشین قدیم یونانی خرسون یا خرسونسوس (xersonesos) است، که در ۴۲۱ ق‌م تأسیس شد. خرسونسوس مدتها کشورشهر و مهمترین مهاجرنشینهای یونانی کنار دریای سیاه بود، و عاقبت بسبب هجوم سکوتها تحت الحمایه‌ی مهرداد VI گردید (۱۷۹ ق‌م–۶۳ ق‌م). ولادیمیر I در اینجا قبول مسیحیت کرد. عاقبت در هجوم تاتارها ویران شد (۱۳۹۹). شهر سواستوپول را کاترین II بنا نهاد. در ← جنگ کریمه، مدت ۳۴۹ روز (۱۸۵۴–۵۵) در مقابل محاصره‌ی نیروهای بریتانیا، فرانسه، عثمانی، و ساردنی مردانه ایستادگی کرد، ولی عاقبت مقاومت روسها درهم شکست. تولستوی، که خود همراه محاصره‌شدگان میجنگید، شرح روحیه و مصائب مدافعین سواستوپول را در کتاب قصه‌های سواستوپول آورده است. در جنگ داخلی روسیه، در آخرین مقاومت "ارتش سفید" (۱۹۲۰)، ستاد فرماندهی ژنرال ورانگل، بود. در جنگ II، ۸ ماه در محاصره‌ی آلمانها بود، و بکلی ویران شد؛ در سوم ژوئیه‌ی ۱۹۴۲ سقوط کرد. در ماه مه‌ی ۱۹۴۴ دوباره بدست روسها افتاد، و ساختمان مجدد آن آغاز گردید.

سواستیکا: ← صلیب شکسته.

سواسون[9] (suāsoN)، شهر (جم تخمیناً ۲۰٬۴۸۴)، ولایت اِن، ل‌ش فرانسه، در ایل‌دو-فرانس، بر رود اِن. در اینجا کلوویس I رومیها را شکست قطعی داد (۴۸۶). سواسون پایتخت چند تن از سلاطین سلسله‌ی مروونژیان بود؛ پپن کوتاه در اینجا شیلدریک III، آخرین پادشاه این سلسله، را خلع کرد (۷۵۱). در هر دو جنگ آسیب فراوان دید؛ و دیر قدیمی (که تامس اِ بکت چند سال در آنجا میزیست) و کلیسای جامع (قرن ۱۳م) آن هر دو خسارت دید.

سواع (sovā')، یکی از بتهائی که در عرب جاهلیت آن را میپرستیدند. این بت خاص قبیله‌ی هذیل و جای آن در رهاط (rohāt) از زمین ینبع بوده است. سواع از سنگ بوده است، و پس از ظهور اسلام، عمرو عاص آن را از میان برد. بروایت دیگر، سواع از بتهای قبیله‌ی همدان و بشکل زنی بوده است. از آیه‌ی ۲۲ در سوره‌ی نوح معلوم میشود که قوم نوح نیز سواع را میپرستیده‌اند. بعقیده‌ی نولدکه، سواع بهنگام ظهور اسلام بت بزرگی نبوده است، و پرستش آن در آن زمان در میان قبایل عرب چندان شایع نبوده.

سوئل[10]، **انا** (anā suəl)، ۱۸۲۰–۷۸، بانوی نویسنده‌ی انگلیسی. تنها اثرش زیبای سیاه (۱۸۷۷) است، که از کتابهای مشهور کودکان میباشد، و چاپهای بیشمار از آن شد. مادرش، **مری رایت سوئل** (meri rāyt)، ۱۷۹۷–۱۸۸۴، نیز از نویسندگان محبوب کتابهای کودکان بود.

سوالبار: ← سپیتزبرگ.

سؤال و جواب یا **مراجعه**، در علم بدیع، سخن بطریق پرسش و پاسخ سرودن. پرسش و پاسخ، که بیشتر با کلمات گفتم و گفت، و گاه پرسیدم و پرسید، آغاز میشود، هر دو در یک مصراع میتوانند بود یا در دو مصراع و یا در دو بیت، مانند (حافظ)،

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید
گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید.

و (حافظ)،

گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد.

سوامردام[11]، **یان** (yān svāmerdām)، ۱۶۳۷–

(1)Rough Riders (2)Suárez (3)Seward (4)cavalry (5)Suez (6)Swaziland (7)Sevastopol (8)Sebastopol (9)Soissons (10)Sewell (11)Swammerdam

۸۰، طبیعیدان هلندی، و از پیشقدمان در استفاده از میکروسکوپ. در سیر زندگی قورباغه و بسیاری از حشرات تحقیق کرد، و آنها را بر اساس دگردیسی در رشدشان طبقه‌بندی نمود. احتمالا اول کسی است که گویچه‌های سرخ خون را مشاهده کرد (۱۶۵۸). وی از نخستین مروجین نظریه‌ی تکامل در مقابل عقیده‌ی رایج به تولید خلق الساعه بود.

سوامی دیاننده: ← دیاننده.

سوان (sevān)، ترکی **گوکچه (تنگیز)** (gëkca tengiz)، دریاچه‌ی کوهستانی (ح ۱٬۴۲۰ کمم)، ش جنب ارمنستان مرکزی، در فرازای ۱٬۹۱۴ متری. عمقش ح ۹۹ متر است، و بزرگترین دریاچه‌ی قفقاز میباشد. قریب ۳۰ رود به آن می‌ریزند، و فقط رود رازدان (سابقاً زانگا)، از ریزابه‌های ارس، از آن خارج میشود. چندین مرکز نیروی برقابی بر رازدان ساخته شده است. در مآخذ اسلامی، ظاهراً نام این دریاچه (گوکچه تنگیز) اول بار در نزهة القلوب آمده است.

سوان[1]**، سر جوزف ویلسن** (sər jözəf vilsən* suān)، ۱۸۲۸–۱۹۱۴، شیمیدان و فیزیکدان انگلیسی. بیست سال پیش از ادیسن، لامپی فروزان با افروزه‌ی زغالی اختراع کرد (۱۸۶۰) (← روشنایی). کارهای او در عکاسی نیز اهمیت دارد؛ کاغذ برومور از اختراعات اوست.

سوانح العشاق (savāneho 'l.ʿošāq) یا **السوانح فی العشق** (as.savāneh fe 'l.ʿešq)، رساله‌ای از احمد غزالی، در معانی و احوال و اسرار عشق بدان نحو که مورد توجه صوفیان است. این رساله بسیار ساده و شیرین نوشته شده، و مؤلف هر جا مقتضی بوده نوشته‌ی خود را به اشعار و حکایتهای کوتاه آراسته است. رساله‌ی سوانح در استانبول و تهران چاپ شده است، و اسلوب نگارش آن مکرر مورد تقلید نویسندگان صوفیه واقع گشته است، چنانکه اوایح جامی از حیث سبک نگارش به تقلید آن نوشته شده است.

سوانح عمری حاجی بابا: ← حاجی بابا.

سوانسی[2] (suānsi) یا **ابرتاوی**[3] (abərtāwi)، شهر (جه ۱۶۶٬۷۴۰)، گلمورگن‌ش، ویلز. از مراکز فلزکاری و ذوب فلزات است. مؤسسات فرهنگی دارد. در ۱۹۴۱ بشدت بمباران شد. از آثار جالبش قلعه‌ی ویرانی از دوره‌ی نورمانها است.

سوئنه، مصر علیا، ← آسوان.

سوء نیت، در حقوق، معرفت فاعل جرم به نامشروع بودن عمل ارتکابی خود. قانون مجازات عمومی ایران، در بعضی موارد، اثبات سوء نیت را برای احراز جرم لازم دانسته است، و در پاره‌ای موارد، عمل بخصوصی را دلیل سوء نیت دانسته است. مثلا در مورد صدور چک بی‌محل، اگر به کشنده‌ی چک اخطار شود که محل چک را تأمین کند، و کشنده در ظرف مدت معینی محل را تأمین ننماید، قانون سوء نیت او را محرز خواهد دانست.

سوئومنلینا[4] (suomenlinnā)، سوئدی **سوئه‌بورگ**[5] (sveāborg)، دژی در فنلاند جنوبی، در مدخل بندرگاه هلسینکی. در ۱۷۴۷–۷۲ سوئدیها آنرا ساختند، و سپس توسعه یافت، و هفت جزیره‌ی کوچک را فراگرفت، و به جبل طارق شمال معروف شد.

سوئوها، از اقوام ژرمنی، ← سوئبها.

سوئی[6] (sui)، سلسله‌ای از پادشاهان چین که از ۵۸۱ تا ۶۱۸ سلطنت کردند. مؤسس این سلسله یانگ چین (yāng cien) (۵۴۱–۶۰۴) بود، که قلمرو وی از دیوار بزرگ چین تا پسکادورس و در طرف ج تا آنام امتداد داشت. پایتخت وی چانگان و سپس آنیانگ بود. وی کشور چین را پس از ۴۰۰ سال تجزیه وحدت بخشید. پسرش، یانگ کوانگ (yāng kuāng)، پدر را بقتل آورد، و بجای او نشست، و عاقبت بدست مؤسس سلسله‌ی تانگ بقتل رسید. نیز ← چین، تاریخ، قسمت x (ص ۸۱۷).

سوئی[7]**، زبان**، دسته‌ای از زبانهای بومی امریکای شمالی، که بعضی آنرا از گروه فرضی هوکی و سوئی[8] (hōki) شمرده‌اند. ← زبان، جدول. نیز ← سو، قبایل.

سوئی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

سوئیت[9] یا **سویت** (هر دو suit) [از فنس، = رشته]، نام معمولی هر قطعه‌ی موسیقی سازی، غیر از سونات، که در چند حرکت نسبةً کوتاه و متوالی تصنیف شده باشد. معمولا همه‌ی حرکتهای یک سویت در مایه و تونالیته‌ی واحدی ساخته میشوند، و به طرزی تقریباً قراردادی، پشت سر هم قرار میگیرند، بدین معنی که در ترتیب آنها، اصل تضاد در نظر گرفته میشود، و پس از یک حرکت سریع و پرجنب و جوش، حرکتی ملایم و سنگین بمیان میآید، هر حرکت دارای تم واحدی است که نخست در تونالیته‌ی اصلی خودنمائی میکند، و پس از گردشی در یک تونالیته‌ی همسایه، دوباره به تونالیته‌ی اصلی بازمیگردد. بارزترین صفت سوئیتهای قرون ۱۷م و ۱۸م ترکیب چهاربخشی ساختمان آنها از اجتماع ۴ فورم موسیقی رقصهای مشهور آلماند (ālemānd)، کورانت (kurānt)، سارابانده، و ژیگ (jig)ـبود. معمولا بین دو بخش اخیر رقصهای دیگری هم قرار میگرفت، که تعداد و نوع آنها بستگی به میل و نظر آهنگساز داشت؛ از این جمله بود مینوئه و پولونز. فورم دوبخشی رقصهای مذکور در اواسط قرن ۱۸م در فورم سونات تأثیر بخشید، و در نتیجه، سوئیت را در جهت سونات و سمفونی پیش برد، تا آنجا که در پایان این قرن، فورم سوئیت در فورم سونات منحل شد، و رفته رفته سویت به مفهوم کلاسیک آن از بین رفت. اما از آنجا که فورم سوئیت اوزان و حالات مختلف را آزادانه دربر میگیرد، توجه آهنگسازان نسبةً جدید را بخود جلب کرده است. در سوئیتهای جدید هیچگونه کوششی برای پیروی از اصل تجمع چند رقص بکار نمیرود، و حتی حرکتهای مختلف یک سوئیت در مایه‌های گوناگون نوشته میشود، و وزن آنها غالباً از اوزان موسیقی کشورهای دوردست و موسیقیهای عامیانه و محلی اقتباس میگردد. از این گذشته، سوئیتهای جدید بعضاً از روی موضوع و مضمون بعضی از داستانها تصنیف شده است؛ مانند سوئیت برگونت، اثر گریگ، که مجموعه‌ی قطعاتی است برای نمایش‌نامه‌ای بهمین نام از ایبسن؛ سوئیت فندق‌شکن، از باله‌ای بهمین نام از چایکوفسکی؛ و سوئیت مشهور شهرزاد، اثر درخشان ریمسکی‌کورساکوف. نیز ← سونات.

سوئیتو[10] (suiyuān)، ایالت سابق (۳۲۶٬۳۰۰ کمم)، ل چین، که حالیه قسمت اعظم آن جزء منولستان درونی است. بیشتر آن فلاتی است کماب که رود هوانگ هو از آن میگذرد. دامپروری و تا حدی زراعت معمول است. در ۱۹۳۷–۴۵ در دست ژاپن بود. در ۱۹۵۴ جزء ناحیه‌ی خودمختار منولستان داخلی گردید.

سوباریس[11] (subāris)، فنـ **سیباریس** (sibāris)، شهر قدیم یونانی در ج ایتالیا، بر خلیج تارانت، در ۷۲۰ ق‌م بنا شد. ثروت آن و خوشگذرانی و راحت‌طلبی مردمش ضرب المثل بود. از یکی از سوباریسیها منقول است: "دیشب چشمم بخواب نرفت، زیرا یکی از گلبرگهای گل سرخ که در جایم ریخته بودند تا شده بود". در ۵۱۰ ق‌م ویران شد.

سوباشی، قله، کردستان، ← خدابنده‌لو.

سوبسونیک یا **زیرصوتی:** ← سوپرسونیک.

سوبوتیتسا[12] (subotitsā)، آلمانی **ماریا ترزیوپل**[13] (māriā tereziopel)، مجار **سابادکا**[14] (sābādkā)، شهر (جه ۷۴٬۴۳۳)، ل‌ش صربستان، یوگوسلاوی؛ شهر عمده‌ی ویوودینا. دارای کارخانه‌های کنسرو گوشت، مواد شیمیائی، آلات برقی، و آردسازی است. تا ۱۹۲۰ جزء مجارستان بود.

سوبیاکو[15] (subiāko)، شهر (جه ح ۹٬۲۴۱)، لاتیوم، ایتالیای مرکزی، ۵۳ کیلومتری ش رم در کوههای آپنن. قدیس بندیکتوس در ح ۴۹۷–۵۲۹ با پیروانش در اینجا میزیست، و سپس به مونته کاسینو نقل مکان کرد. دیر بندیکتی که در سوبیاکو پیدایش یافت در قرون وسطی ثروت و قدرت سیاسی فراوان داشت. اولین چاپخانه در ایتالیا در سوبیاکو تأسیس شد (۱۴۶۴). در همین جا بود که قدیسه سکولاستیکا (skolāstikā) (خواهر قدیس بندیکتوس) اولین جامعه‌ی رهبانی زنان را تأسیس کرد.

سوبیسکی، یان: ← یان سوبیسکی.

سوپرانو[16] (soprāno؛ از ایتالیائی)، زیرترین صدای زن، که تقریباً معادل صدای پسر بچه‌ها است (قس تنور)، و نیز خواننده یا سازی که وسعت صدای آن در این حد است.

سوپرپاناویژن: ← سینما، III.

سوپرسونیک[17] (supersonik؛ از فنس) [= برتر ازصوتی] یا **ابرصوتی** (abar.sōti)، وصف سرعتهای برتر از سرعت صوت یا حرکت (و خاصه پرواز) با چنین سرعتها. سرعتهای کمتر از سرعت صوت را سوبسونیک[18] (subsonik) یا زیرصوتی و سرعتهای مساوی سرعت صوت را سونیک[19] (sonik) [= صوتی] میخوانند. حرکات سوپرسونیک با سرعتهای بسیار زیاد را هیپرسونیک[20]

---

(۱)Swan (۲)Swansea (۳)Abertawe (۴)Suomenlinna (۵)Sveaborg (۶)Sui (۷)Siouan (۸)Hokan-Siouan (۹)suite (۱۰)Suiyuan (۱۱)Sybaris (۱۲)Subotica (۱۳)Maria Theresiopel (۱۴)Szabadka (۱۵)Subiaco (۱۶)soprano (۱۷)supersonic (۱۸)subsonic (۱۹)sonic (۲۰)hypersonic

(hipersonik) گویند؛ حد فاصل میان سوپرسونیک و هیپرسونیک را معمولا ۵,۰ ماخ (← ماخ، عدد) میگیرند. سرعتهای نزدیک به سرعت صوت (اندکی کمتر یا بیشتر از آن یا مساوی با آن؛ معمولا از ۰,۸ تا ۱,۲ ماخ) را ترانسونیک[1] (trānsonik) یا گردصوتی خوانند.

مقایسه‌ی سرعت پرواز هواپیما با سرعت صوت بمناسبت اهمیت خاص سرعت صوت است در حرکت اجسام در آن. صوت در هوا بوسیله‌ی امواج فشار منتقل میشود؛ بنا بر این، هر اختلال فشاری که در هوا پدید آید با سرعت صوت انتقال مییابد. برای اینکه طیاره در جوّ حرکت کند، باید ذرات هوای واقع در مسیر آن برای آن راه باز کنند. این امر تا سرعت طیاره از سرعت صوت کمتر است به آسانی صورت میگیرد، زیرا در این صورت امواج فشار ناشی از حرکت طیاره، که با سرعت صوت منتشر میشوند، بفاصله‌ی معتنابهی در پیش آن حرکت میکنند (بهمین جهت، در بمباران هوائی شهرها در جنگ II، صدای سوت‌مانند بمبهای ساقط پیش از اینکه خود بمب به هدف اصابت کند شنیده میشد)؛ مجازاً میتوان گفت که این امواج ذرات هوا را آگاه میکنند تا از مسیر حرکت طیاره دور شوند. اما وقتی سرعت طیاره به سرعت صوت نزدیک شود، طیاره روی به فرارسیدن به امواج فشار خود میگذارد، و ذرات هوا را مجال اینکه از مسیر آن دور شوند نمیماند؛ بلکه‌مانند برفی که در جلو پارو به هنگام رُفتن برف انباشته میشود‌هوا در جلو طیاره انباشته میشود؛ امواج فشار بر سطح آن مجتمع میشوند، و موج تراکمی نیرومندی (موج ضربه‌ای) ایجاد میکنند، که ممکن است طیاره‌های عادی را درهم شکند. موج ضربه‌ای با تغییرات ناگهانی فشار، جرم مخصوص، و دما همراهست، و وقتی به زمین برسد صدائی رعدآسا مانند صدای توپ تولید میکند، که آنرا غرش صوتی[2] میخوانند، و ممکن است شیشه‌های در و پنجره را بشکنند.

پدیده‌ای که با تحول از مرحله‌ی زیرصوتی به مرحله‌ی ابرصوتی، یعنی با مرحله‌ی گردصوتی، بستگی دارد برخورد به دیوار صوت[3] یا سد صوتی[3] است؛ وقتی سرعت طیاره به سرعت صوت نزدیک میشود، نیروی وارانه، یعنی مقاومت هوا در مقابل حرکت طیاره، ناگهان و به شدت زیاد میشود، بطوری که اگر موتور طیاره نتواند رانه‌ی کافی برای غلبه یافتن بر این وارانه تولید کند، پرواز متوقف میشود؛ بهمین جهت، این ازدیاد ناگهانی وارانه را‌بمناسبت وقوع آن در هنگامی که سرعت طیاره نزدیک صوت است‌دیوار صوت میخوانند. علی رغم تحقیقات فراوانی که در باب دیوار صوتی بعمل آمده است، هنوز ماهیت این پدیده کاملا دانسته نیست. از جنبه‌ی نظری، اگر طیاره از عهده‌ی مقاومت با امواج ضربه‌ای در فاصله‌ی بحرانی دیوار صوت برآید و سرعت گیرد، و بعبارت دیگر، به سلامت از منطقه‌ی ترانسونیک عبور کند، و با سرعت سوپرسونیک به حرکت ادامه دهد، حرکتش در مرحله‌ی سوپرسونیک بیش از حد تصور آرام خواهد بود. اما اگر سرعت از ۲ ماخ تجاوز کند، مشکل دیگری پیش میآید، و آن بالا رفتن عظیم دما است بسبب اصطکاک با ذرات هوا. حرارتی که بدینگونه تولید میشود، ممکن است طیاره را متلاشی و نابود کند (چنانکه شهابها در ورود به جوّ زمین نابود میشوند). این مشکل سدّ دیگری در راه ازدیاد سرعت ایجاد میکند که آنرا سد حرارتی[4] گویند. با پیشرفت‌هائی که در ساختمان طیاره‌ها و تهیه‌ی آلیاژهای فلزی مقاوم در مقابل دماهای عالی حاصل شده است، این سد تا حد معتنابهی درهم شکسته شده است.

سوپرفوسفات[5] (superfosfāt؛ از فنس) یا **سوپر‌فوسفات آهک** (e āhak-)، کود مصنوعی محتوی فوسفات طبیعی برای گیاهان. سابقاً آنرا از آرد استخوان تهیه میکردند. امروز آنرا از تأثیر اسید سولفوریک بر فوسفات طبیعی بدست میآورند. ← فوسفات.

سوپرمارکت[6] (super.mārket؛ از انگلـ) [= "فوق بازار"]، مغازه‌ی بزرگ خرده‌فروشی که مشتریان میتوانند همه گونه مواد خوراکی مورد احتیاج را از آن خریداری کنند. سوپرمارکتهای ممالک بزرگ پنج خصوصیت اصلی دارند، بزرگی محل؛ تنوع اجناس؛ روش سلفسرویس برای خریداران؛ معامله‌ی نقدی و بردن جنس بوسیله‌ی خریداران؛ و دارا بودن بسیاری از مایحتاج غیر خوراکی. جنسهای غیر خوراکی سوپرمارکتها معمولا عبارتست از لوازم خانه و آشپزخانه، آرایه‌ها یا لوازم آرایش، بعضی مجلات و مطبوعات، و گاه آهن‌آلات و لوازم باغبانی. بعضی از سوپر‌مارکتها رستورانهای ساده، وسایل سرگرمی برای کودکان، و توقفگاه برای اتومبیلهای مشتریان نیز دارند.

سوپرنوا: ← ابرنواختران.

سوپرهترودین[7] (superheterodin؛ از فنس)، نام نوعی گیرنده‌ی رادیوئی (← رادیو) که در آن نوسانات ناشی از پیام وارد به دستگاه را با نوسانات دارای بسامدی دیگر که بوسیله‌ی یک نوسانگر محلی (نوسانگری که بدین منظور در دستگاه گیرنده تعبیه شده است) تولید میشود مخلوط میکنند تا، در نتیجه‌ی ضربان (← تداخل)، نوساناتی دارای بسامدی ثابت (موسوم به بسامد متوسط[8]) و عموماً کوتاهتر تولید شود. برای توضیح عمل سوپرهترودین، فرض کنید مقصود گرفتن پیامی با بسامد ۱‘۰۰۰ کیلوسیکل در ثانیه باشد با گیرنده‌ای که بسامد متوسطش ۴۵۶ کیلو‌سیکل در ثانیه است. نوسانگر محلی چنان میزان میشود که نوساناتی با بسامد ۱‘۴۵۶ (۴۵۶+۱‘۰۰۰) کیلوسیکل در ثانیه ایجاد کند. نوسانات ناشی از پیام وارد به گیرنده با نوسانات نوسانگر محلی مخلوط میشوند، و ضرباناتی با بسامد ۱‘۰۰۰—۱‘۴۵۶ یا ۴۵۶ کیلوسیکل در ثانیه تولید میگردد. فزونسازی بسامدهای کم آسانتر از فزونسازی بسامدهای عالی است، و این از مزایای گیرنده‌های سوپرهترودین است. مزایای دیگر آنها حساسیت و گزینندگی بیشتر نسبت به دستگاههای سابق میباشد. دستگاههای سوپر‌هترودین دارای مزایای فنی و عملی دیگر نیز هستند، و از جمله، در نتیجه‌ی حساسیت زیاد، نیازی به آنتن خارجی ندارند.

سوپریور[9] (superior؛ از فنس)، انگلـ **سوپیریر** (supirior)، شهر (جم ۳۳‘۵۶۳)، لغ ایالت ویسکانسین، کشمـ، بر خلیج سوپریور.

سوپریور[9]، **دریاچه‌ی**، انگلـ **سوپیریر**، بزرگترین دریاچه‌های بزرگ امریکای شمالی و بزرگترین پهنه‌ی آب شیرین در جهان. طولش ۵۶۰ کم، منتهای عرضش ۲۶۰ کم، و مساحتش ۸۲‘۴۰۰ کم است. در فرازای ح ۱۸۴ متری قرار دارد، و منتهای عمقش ۴۰۶ متر است. از لغ به ایالت مینسوتا (کشمـ)، از ل و لش به ایالت اونتاریو (کانادا)، و از چ به ایالات ویسکانسین و میشیگان (کشمـ) محدود است. رود سنت مریز (sent meriz) آنرا به دریاچه‌ی هورون مرتبط میکند. رودهای متعدد به آن میریزند. ناحیه‌ی اطراف آن منابع آهن، مس، نقره، و نیکل دارد. احتمالا نخستین سفیدپوستی که دریاچه را دیدار کرد اتین بروله (etien brüle) (ح ۱۵۹۲–۱۶۳۲)، پوینده‌ی فرانسوی، بود.

سوپیریر، شهر و دریاچه، امریکای شمالی، ← سوپریور.

سوتتسینی: ← سوکینوس.

سوتر[10] (soter) [یو، = نجات‌دهنده، رهاننده]، لقب بعضی از خدایان یونان قدیم، بمناسبت قدرت آنها در نجات دادن شخص از خطر. در دوره‌ی بعد از اسکندر مقدونی، بعضی از فرمانروایان نواحی مختلف لقب سوتر داشتند، مانند بطلمیوس I، دمتریوس I، و آنتیوخوس I.

سوتر[11]، **هاینریش** (hāynriš suter)، ۱۸۴۸–۱۹۲۲، مستشرق سویسی. از ۱۸۸۶ در زوریخ به تدریس ریاضیات اشتغال داشت، و در ۱۹۱۸ بازنشسته شد. در ریاضیات و نجوم در دوره‌ی اسلامی مخصوصاً علاقه‌مند بود. آثارش مشتمل است بر تاریخ علوم ریاضی (۲ مجلد، ۱۸۷۱–۷۵)، کتاب مشهور ریاضیدانان و منجمین عرب و آثارشان (۱۹۰۰)، و شرح عبدالباقی بر ده مقاله‌ی اقلیدس (۱۹۰۶–۷).

سوتره‌ها: ← سانسکریت، ادبیات.

سوتو، از مردم افریقا، ← باسوتو.

سوتو، ارناندو د: ← د سوتو، ارناندو.

سو تونگ‌پو[12] (su tung-po)، ۱۰۳۶–۱۱۰۱، شاعر چینی، که بزرگترین شاعر عهد سلسله‌ی سونگ محسوب است. مشاغل گوناگون دولتی و درباری داشت، ولی بسبب هجویه‌ها و مخالفتش با سیاست جاری، مکرر معزول و تبعید شد. در عقاید سیاسی تابع اصول اخلاقی کنفوسیوس بود، اما اشعارش از آیینهای بودا و تائو نیز الهام گرفته است. از آثارش روح تأثر از زوال تدریجی زیبائی و کوتاهی دوره‌ی حیات مشهود میباشد. اشعار هجائی و نامه‌ها و مقالاتش معروف است.

سوتیا (svetiā)، ← سنت، لفظ.

---

(۱)transonic (۲)sonic boom (۳)sonic (یا sound) barrier (۴)thermal (یا heat) barrier (۵)superphosphate (۶)supermarket (۷)superheterodyne (۸)intermediate frequency (۹)Superior (۱۰)Soter (۱۱)Suter (۱۲)Su Tung-Po

سوچو[1] (suco)، نام رسمی آن **ووشین**[2] (-wu sien)، شهر (جم ح 381'000)، چ ایالت کیانگ‌سو، چین، بر یون‌هو (کانال بزرگ) نزدیک دریاچه‌ی تای. از مراکز خطوط آهن است، و منسوجات کتانی و ابریشمی و صنایع دستی آن معروف میباشد. در ۱۸۹۶ بندر پیمانی شد. در ۱۹۳۸-۴۵ در تصرف ژاپن بود. پاگودای ۹ طبقه‌ی آن، بارتفاع ح ۷۶ متر، احتمالا بلندترین پاگوداهای چین است.

سوچی[3] (soci)، شهر (جم ح 95'000)، چ سرزمین کراسنودار، چ‌ش جمشس اروپائی، بر ساحل شرقی دریای سیاه. در ۱۹۱۰ بعنوان سپا تأسیس شد. بندر و تفرجگاه و از مراکز بهداشتی است.

سوخ[4] (sux)، جوانه‌ی بزرگ گوشتی گیاه که معمولا در زیر خاک تشکیل میشود، و گیاه را از سالی به سال دیگر میکشاند. اطراف آن را ممکن است پوسته‌هائی تو در تو فراگرفته باشد (مانند پیاز معمولی و سنبل)، یا ورقه‌های نازک پوشانده باشد (مانند موسیر و گلایول). سوخ، سوخه، تکمه، و ریزوم ساقه‌های مخصوص زیرزمینی هستند (← ساقه).

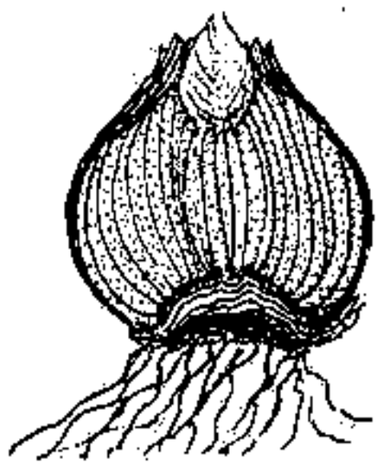

مقطع سوخ سنبل

سوخت[5] (suxt)، ماده‌ای قابل احتراق که از سوختن آن حرارت تولید شود. سوختهای متعارفی را که برای صناعت و ایجاد حرکت و مصارف خانگی بکار میروند در هوا میسوزانند. کربن و ئیدروژن موجود در سوخت بسرعت با اکسیژن هوا ترکیب میشود، و این فعل و انفعال گرماده است (یعنی حرارت پس میدهد). رایجترین سوختهای جامد عبارتند از زغال سنگ، کوک، زغال چوب، تورب، چوب، و بریکت. معمولیترین سوختهای گازی عبارتند از گاز زغال سنگ، گاز طبیعی، گاز هوا، و گاز آب. سوختهای مایع عبارتند از نفت و مشتقات آن، از قبیل اتر نفت، گازولین، نفت چراغ، و غیره، و الکل. درجه‌بندی این سوختها بر حسب مقدار حرارتی است (بر حسب کالری یا بی. تی. یو.) که از واحد وزن آنها بدست میآید. درجه‌بندی سوختهای هسته‌ای نیز بر همین قیاس است، منتها واحد اندازه‌گیری بزرگتر است. سوختهای هسته‌ای نمیسوزند، بلکه میشکنند، و از این شکستن، تکه‌های کوچک ماده و انرژی بدست میآید. اورانیوم ۲۳۵، اورانیوم ۲۳۲، و پلوتونیوم ۲۳۹ سوختهای هسته‌ای هستند. اکسایش سوختهائی مانند تربانتین، الکل، آنیلین، و امونیاک بوسیله‌ی اسید نیتریک، آب اکسیژنه، و اکسیژن مایع صورت میگیرد.

سوختاما[6] (suxtāmā) یا **کربوراتور** (-karburā tor، از فنس)، از اجزای اساسی موتورهای انفجاری یا احتراق داخلی (← موتور با احتراق داخلی)، که دو عمل بخار کردن سوخت (بنزین، الکل، و غیره) و مخلوط کردن آن را با هوا به نسبت معین برای تهیه‌ی سوخت قابل انفجار انجام میدهد. در شکل قسمتهای اساسی یک سوختاماى

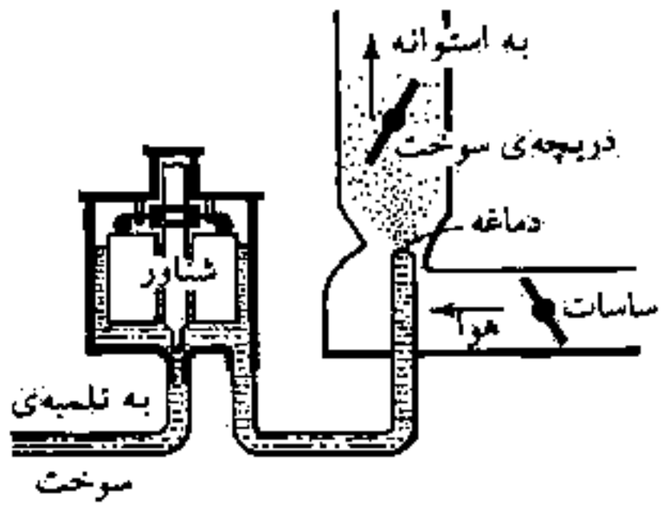

سوختاما (کربوراتور)

اتومبیل نشان داده شده است. دریچه‌ی سمت چپ با شناوری باز و بسته میشود، و کارش اینست که ارتفاع بنزین را محدود کند، بطوری که از دماغه‌ی لوله‌ی ورود بنزین به "اطاق اختلاط" (محفظه‌ای که در آن بخار بنزین و هوا با یکدیگر مخلوط میشوند) لبریز نشود. هنگام ضربه‌ی مکش پیستون، مخلوطی از هوا و بخار بنزین به داخل استوانه ("سیلندر") کشیده میشود. دیواره‌ی اطاق اختلاط را در محل دماغه تنگتر میسازند، در نتیجه، حرکت هوا در مجاورت دماغه سرعت بیشتری خواهد داشت؛ این ازدیاد سرعت سبب تقلیل فشار هوا میشود، و این امر از یک طرف کشیده شدن بنزین را، و از طرف دیگر بخار شدن آنرا و مخلوط شدنش را با هوا تسهیل و تسریع میکند. مخلوط قابل احتراق، پس از وارد شدن در استوانه، بوسیله‌ی جرقه‌ی برق منفجر میگردد. مقدار مخلوطی را که وارد استوانه میشود میتوان بوسیله‌ی دریچه‌ی سوخت[7]، که با فشار دادن پائی (پدال) گاز یا بطور خودکار کار میکند، تنظیم کرد. مقدار هوای وارد بوسیله‌ی ساسات[8] تنظیم میشود.

میزان کردن دقیق کربوراتور برای اینکه موتور به نرمی کار کند ضروری است، زیرا حسن کار موتور بستگی دارد به اینکه هوا و سوخت درست به نسبت معین مخلوط شوند. نسبت هوا به بنزین در شرایط عادی 8'400 جزء به یک جزء است. اما در روشن کردن موتور سرد مقدار بیشتری بنزین لازم میباشد. سوختاما انواع متعدد دارد، ولی اساس عمل همان است که گفته شد. سوختاماهائی برای نفت چراغ و سایر سوختهای مایع نیز ساخته شده است، که عملا توفیق کامل نیافته‌اند.

سوختگی[9] **و پختگی**[10] (suxtegi va poxtegi)، حالاتی که در اثر آتش یا اشیاء و مایعات داغ در انساج بدن بهم میرسد. بر حسب سطحی یا عمیق بودن، میتوان آنرا به سه درجه‌ی یک و دو و سه (که از همه سختتر است) تقسیم کرد. از نتایج سوختگی یکی حالت **شوک** است (که ممکن است مهلک باشد)، و دیگری ترشح زیاد چای سوختگی، که سبب تلف شدن رطوبات و حرارت بدن میشود. پختگی عبارتست از سوختگی ناشی از حرارت مرطوب.

سوخت و ساز[11] (soxto sāz) یا **متابولیسم** (metābolism، فنس)، مجموعه‌ی فعل و انفعالات شیمیائی که در بدن موجودات زنده انجام میشود، و انرژی لازم برای اعمال حیاتی را تأمین میکند. متابولیسم شامل ساخته شدن مولکولهای تازه [آنابولیسم[12] (ānābolism)] و تجزیه‌ی مواد [کاتابولیسم[13] (kātābolism)] است، و عدم نظم این دو بیماریهای متابولیک را بوجود میآورد. حد اقل انرژی لازم برای انجام اعمال حیاتی در شرایط عادی و استراحت کامل **متابولیسم اساسی**[14] یا **متابولیسم بازال**[14] (bazāl) نامیده میشود. با کم شدن حرارت محیط و فعالیت جسمی، بدن به ایجاد مقداری انرژی، که گاهی چند برابر متابولیسم اساسی است، احتیاج دارد.

سوخوم، ابخازستان، ← سوخومی.

سوخومی[15] (suxumi) یا **سوخوم**[16]، شهر (جم ح 64'000)، کرسی جخشه ابخازستان، لغ چشه گرجستان، کنار دریای سیاه. بندر و تفرجگاه مهمی است، و حمامهای گوگردی آن از دوره‌ی رومیها مورد استفاده بوده است.

سوخونا: ← دوبنای شمالی.

سوخه[17] (suxe)، ساقه‌ی زیرزمینی ضخیم و کوتاه، که معمولا از برگهای نازک پوشیده شده است. سوخه عمودی میروید، و در بالا جوانه‌ها و در سطح زیرین خود ریشه‌هائی پدید میآورد. کروکوس و گلایول از رستنیهای سوخه‌دار اند.

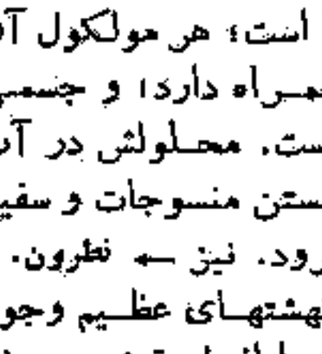

مقطع سوخه‌ی کروکوس

سود[18] (sud، فنس) یا **سود تجارتی** یا **سودا**[19] (sodā، از انگلـ)، نام معمولی کربونات بی‌آب سودیوم، با فرمول شیمیائی Na_2CO_3. چون از خاکستر بعضی از گیاهان دریائی بدست میآید بالاخص آنرا خاکستر سود[20] هم میخوانند. سود خالص گردی است سفید و بی‌بو، که بخار آب هوا را جذب میکند، و طعمی قلیائی دارد.

سود ده‌آبه (dah.°ābe) (فرمول شیمیائی، $Na_2CO_3,10H_2O$) کربونات سودیوم آبیده و معروف به سود رختشوئی[21] است؛ هر مولکول آن 10 مولکول آب تبلور همراه دارد، و جسمی بیرنگ و شفاف و متبلور است. محلولش در آب شدیداً قلیائی است. برای شستن منسوجات و سفید کردن پنبه و کتان بکار میرود. نیز ← نطرون.

سود بحالت طبیعی در نهشتهای عظیم وجود دارد، ولی بیشتر سود صنعتی را از طریقه‌ی معروف به طریقه‌ی سلوی بدست میآورند (سابقاً از طریقه‌ی لوبلان). سود سلوی برای ساختن املاح سودیوم و شیشه و صابون، و نیز برای نرم کردن آب (← آب سخت)، و در عکاسی، و در بسیاری از مصارف صنعتی دیگر بکار میرود.

نام سود به بعضی دیگر از ترکیبات سودیوم نیز اطلاق میشود، چنانکه ئیدروکسید سودیوم را سود سوزآور میخوانند. بیکربونات سودیوم معروف به

---

(۱)Soochow (۲)Wuhsien (۳)Sochi (۴)bulb (۵)fuel (۶)carburator (۷)throttle (۸)choke (۹)burn (۱۰)scald (۱۱)metabolism (۱۲)anabolism (۱۳)catabolism (۱۴)basal metabolism (۱۵)Sukhumi (۱۶)Sukhum (۱۷)corm (۱۸)soude (فنس) (۱۹)soda (۲۰)soda ash (۲۱)washing soda

جوش شیرین است. آب سودا را نیز مختصراً سودا میخوانند.

سودا[1] (sōdā)، در روانشناسی، نوعی از جنون که بصورت هیجانات شدید و خیالبافی میباشد (← جنون یاس و سودا؛ بیماریهای روانی، درمان).

سودا، شهرت و تخلص **میرزا محمد رفیع**، ۱۱۲۵–۹۵ هق، شاعر فارسی‌سرای و اردوسرای هندی؛ متوطن دهلی. پدرش، میرزا شفیع کابلی، تاجر بود و در هندوستان اقامت گزید. سودا در دهلی تحصیل کرد، از محضر سراج‌الدین علی آرزو استفاده‌ی بسیار کرد، و همو بود که ویرا به گفتن شعر در زبان اردو برانگیخت. در ۶۰ سالگی دهلی را ترک گفت، و پس از چندی به لکهنو رفت، و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذراند، و در دربار آصف الدوله، پادشاه لکهنو، رتبه‌ی ملک‌الشعرائی یافت. سودا در غزلسرائی و قصیده‌سرائی و نیز در موسیقی دست داشت، و هجویات نافذ او معروفست.

سودا[2] (sodā) [بجای آب سودا (ābe)]، نوشابه‌ای گازدار که عبارتست از آب محتوی مقدار زیادی گاز اسید کربونیک، که معمولا شربت میوه یا ترکیبات مصنوعی جایگزین آن بدان می‌افزایند. تسمیه ناشی از اینست که سابقاً (و هنوز هم گاهی) نوشابه‌هائی گازدار بوسیله‌ی محلول رقیق جوش شیرین و یک اسید (برای تولید جوشش در نوشابه) میساختند. نیز ← سود.

سودائی ابیوردی (sōdā'ie abivardi)، مشهور به **بابا سودائی**، فد ۸۵۳ هق، شاعر ایرانی عهد شاهرخ تیموری. نخست خاوری (xāvari) تخلص میکرد، و شاهزاده بایسنقر را مدح میگفت. پس از چندی تغییر حالتی یافت، و یک چند سر و پا برهنه میگشت؛ ازینرو به لقب سودائی یا بابا سودائی شهرت یافت. علاوه بر غزلیات، اشعاری هم در مناقب علی ع دارد.

سودابه (sudābe)، در داستانهای ملی ایران، دختر شاه هاماوران و زن کیکاوس، بر سیاوش، فرزند شوهر خود، عاشق شد، و چون کامی ازو نیافت، بر او تهمت ناپاکی بست، و شوهر را به کشتن او تحریک کرد. عاقبت به کین سیاوش، و به جرم بدخواهی که در باره‌ی او کرده و سبب آوارگی و کشته شدن وی گشته بود، به دست رستم و پیش چشم کیکاوس کشته شد.

سودان[3] (sudān)، ناحیه، ش افریقا، ج صحرای افریقا. حدود این ناحیه‌ی جغرافیائی نامشخص است، و معمولا آنرا شامل قسمتهای شمالی و مرکزی چاد، قسمتهای شمالی و مرکز جمهوری سودان (نوبه‌ی قدیم)، و اریتره (که اکنون قسمتی از خاک حبشه است) میشمارند. قسمت عمده‌ی آن بیابان و دشت و استپهای علفزار است. اقتصاد آن چوپانی، و مردمش عرب و سیاهان بومی اند، و مذهب اکثریت اسلام است. لفظ سودان بر تمام منطقه‌ی نیمکمابی که در سراسر افریقا از شرق به غرب ممتد است نیز اطلاق میشود؛ قسمتهائی از نیجریه، مالی، و موریتانیا در این منطقه واقع اند.

سودان[3]، **جمهوری**، جمهوری (۲٬۵۵۵٬۸۰۰ کمه؛ جم ح ۱۱٬۹۲۸٬۰۰۰)، ل‌ش افریقا، کنار بحر احمر؛ پایتختش خرطوم. سابقاً دومینیون مشترک مصر و انگلستان بود، و سودان مصر و انگلیس نام داشت. از لغ به لیبی، از ل به مصر، از ش به بحر احمر و اریتره و حبشه، از ج به کنیا و اوگاندا و جمهوری کنگو، و از غ به جمهوری افریقای مرکزی و چاد محدود است. بیشتر ناحیه‌ی سودان را شامل است. سیمای جغرافیائی مهم آن رود نیل است که با ریزابه‌های خود-نیل ازرق و نیل ابیض-از قسمت شرقی کشور میگذرد. ناحیه‌ی مرکزی سودان، که اراضی بین نیل ازرق و نیل ابیض را اشغال میکند، به "جزیره" موسومست؛ طرحهای آبیاری آن در ۱۹۲۵ بکار افتاد. نیمه‌ی شمالی سودان (نوبه)-جز باریکه‌ای مزروع و کم‌عرض، که نیل در طغیان سالیانه‌ی خود آنرا فرامیگیرد؛ و دشت آبیاری‌شده‌ی جزیره، که در هر دو قسمت پنبه بعمل میآید-جزء صحرای افریقا است. این بیابان شمالی کم‌سکنه است، و مردمش چوپانان چادرنشین اند. در ساواناها و نواحی باطلاقی جنوبی، سیاهپوستان زندگی میکنند. در ج‌غ جنگلهای استوائی و در ج‌ش جنگلهای باطلاقی و گیاهستانها وجود دارد. محصولات قسمت جنوبی پسته‌ی زمینی، کنجد، ارزن، و سختچوب، و از محصولات قسمت غربی صمغ عربی است. طلا، منگنز، و میکا تا حدی استخراج میشود، ولی منابع معدنی سودان هنوز درست بهره‌برداری نشده است. سودان شبکه‌ای از خطوط آهن دارد.

ایالات سودان عبارتند از شش ایالت شمالی-نیل ازرق، دارفور، کسله (kassala)، خرطوم، کردفان، و ایالت سودان شمالی-که ساکنین آنها از اعقاب نوبه‌ای، عرب، و سیاهوار میباشند، و مسلمان و دارای فرهنگ عربی هستند، و سه ایالت جنوبی-بحر الغزال (bahro 'l.qazāl)، نیل علیا، و ایالت استوائی-که اکثریت سکنه‌ی آنها سیاهان بت‌پرست و متکلم به زبانهای سودانی و حامی میباشند. از شهرهای عمده‌ی سودان خرطوم، ام درمان، و سنار میباشد.

تاریخ. مصریان باستانی ناحیه‌ی نوبه را تا چهارمین آبشار نیل استعمار کردند، ولی احتمالا در ح ۱۵۰۰ ق‌م آنجا را ترک کرده بودند. مردم نوبه در قرن ۶م مسیحی قبطی شدند، ولی در قرن ۱۵م، در نتیجه‌ی استیلای اعراب، اسلام آوردند (نیز ← سنار). وحدت این سرزمین از اوایل قرن ۱۹م-که مصریان، برای به دست آوردن برده و طلا، نوبه را اشغال کردند-آغاز شد. سر سمیوئل بیکر (sər samyuəl beykər*)، سیاح و سپاهی انگلیسی، که در خدمت دولت مصر بود (۱۸۷۰–۷۳)، فتح قسمت جنوبی سودان را به پایان رسانید، و به لغو برده‌فروشی پرداخت، و بدنبال وی، چارلز جورج گوردن ضربه‌ای سخت بر تجار برده وارد آورد (۱۸۷۴–۸۱). در ۱۸۸۱ قیام محمد احمد ابن عبدالله، معروف به مهدی سودانی، آغاز شد؛ عاقبت قوای مشترک مصر و انگلستان، تحت فرماندهی کیچنر، قدرت پیروان مهدی را درهم شکستند (۱۸۹۸). قرارداد ۱۸۹۹ بین انگلستان و مصر، اداره‌ی امور سودان را به آن دو کشور واگذاشت، بدین ترتیب که فرماندار کل سودان را دولت مصر با موافقت انگلستان تعیین کند. در ۱۹۵۶، پس از جلب موافقت مصر و انگلستان، مجلس سودان این کشور را بعنوان جمهوری مستقلی اعلام کرد، و در همان سال سودان به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد. در ۱۹۵۸، ارتش به رهبری ژنرال عبود (abbud) کودتا کرد، و مجلس منحل و قانون اساسی ملغی شد، و دیکتاتوری نظامی برقرار گردید.

سودان شمالی، ایالت، ← سودان، جمهوری.

سودان فرانسه: ← مالی.

سودان مصر و انگلیس: ← سودان، جمهوری.

سودانی، جمهوری: ← مالی.

سودبرگ[4]، **تئودور** (teodor svedberg)، ۱۸۸۴–، شیمیدان سوئدی. بجهت تحقیقاتش در شیمی کولوئیدی، جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۶ در شیمی به وی اعطا شد. مخصوصاً در مولکولهای عظیم پروتئینها کار کرده است.

سودت[5] (sudet)، آلمانی **زودتن** (zudeten)، رشته‌کوهی در امتداد مرز چکوسلواکی و لهستان، که بطول ۳۰۰ کم میان رودهای الب و اودر ممتد است. کوههای ارتسگبیرگه در غ و کارپات در ش دنباله‌ی این رشته اند. ارتفاع آن در ریزن‌گبیرگه به ۱٬۶۰۰ متر میرسد. نهشتهای معدنی ناحیه‌ی سودت زغال، لیگنیت، آهن، نیکل، مس، نقره، گرافیت، پیریت، و کائولن است. در هر دو دامنه‌ی آن صنایع رونق دارد؛ محصولات عمده عبارتند از الوار، شیشه‌سازی و چینی‌سازی، کاغذ سازی، و نساجی. چشمه‌های آب معدنی و تفرجگاه متعدد در این ناحیه موجود است.

ناحیه‌ی سودت تا ۱۹۴۵ عمدةً آلمانی‌زبان بود، اما اصطلاح "آلمانیهای سودت" محدود به آلمانی-های این ناحیه نبود، بلکه به همه‌ی آلمانی‌زبانهای چکوسلواکی که در مرز آلمان میزیستند اطلاق میشد. این آلمانیها از قرنها پیش در بوهم سکنی گرفته بودند، و سرزمین آنان، که به زودتنلاند (zudetenland) معروف بود، همواره قسمتی از خاک بوهم بوده است. در ۱۹۳۴ حزب "سودت آلمان" تأسیس شد، که شعبه‌ای از حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان بود. این حزب قدرت روزافزون یافت، و در وقایعی که منجر به ← پیمان مونیخ و الحاق زودتنلاند به آلمان شد، دستاویز عمده‌ی هیتلر بود. در ۱۹۴۵، سودت را چکوسلواکی پس گرفت، و بیشتر سکنه‌ی آلمانی آنرا بیرون کرد.

سود تجارتی: ← سود.

سودجان (sudjān)، ده (جه ۲٬۲۸۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرماندار کل بختیاری و چهار محال، ۴۵ کیلومتری ل‌غ شهر کرد.

سودخواهی، مذهب: ← سودگری، مذهب.

سود ده‌آبه: ← سود.

سودرجان (suderjān)، ده (جه ۱٬۶۰۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۳ کیلومتری ج‌ش فلاورجان.

سود رختشوئی: ← سود.

سودرمانلاند[6] (södermānländ)، ایالت تاریخی ش سوئد مرکزی، کنار دریای بالتیک. از نظر اداری به دو قسمت منقسم است، که یکی از آنها قسمت

(۱)mania (۲)soda (۳)Sudan (۴)Svedberg (۵)Sudetes (۶)Sodermanland

جنوبی ایالت استکهلم را تشکیل میدهد، و دیگری ایالت سودرمانلاند (۶٬۸۵۰ کمه، جه ۲۲۷٬۹۲۴) است، که کرسی آن نوکوپینگ می‌باشد.

سودره، در هند: ← طبقه.

سود سوزآور[1] (sude suzāvar) یا **سود محرق** (moharreq)، نام معمولی ئیدروکسید سودیوم (فورمول شیمیائی، NaOH). جسمی است سفید، در ۳۲۰° صدبخشی ذوب میشود؛ در آب حل می‌شود، و حرارت متصاعد میگردد. خاصیت قلیائی شدید دارد. نسجهای زنده را میخورد و میسوزاند. برای ساختن صابونهای سخت، و محلولش برای خنثی کردن اسیدها و ساختن املاح سودیوم بکار میرود.

سود سهم[2] (sude sahm)، آن قسمت درآمد خالص یک شرکت یا بنگاه که در مواقع معین سال بین صاحبان سهام تقسیم میشود. در بعضی کشورها مرسوم است که شرکتهای بزرگ سالی دو بار سود را تقسیم میکنند. در بعضی موارد، که درآمد شرکتها زیاد است، بجای سود نقدی، سهام جدید منتشر میکنند، و به صاحبان سهام تسلیم مینمایند؛ بدینگونه، از یک طرف بر سرمایه‌ی شرکت افزوده و توسعه‌ی عملیات آن مقدور می‌شود، و از طرف دیگر، سود صاحب سهم تبدیل به سرمایه میگردد، و سرمایه‌ی او فزونی مییابد.

سودگری، مذهب[3] (sud.gari) یا **مذهب سود خواهی** (sud.xāhi)، در علم اخلاق، نظریه‌ای که آنچه را متضمن اکثر خیر برای اکثر افراد است میزان اخلاقی بودن آن میداند، و بین اعمالی که راه آنها بر فاعل باز است، آنرا عمل خیر میداند که مولد حد اکثر خوشی یا سعادت برای عموم جهانیان باشد. مبدأ این مذهب در اخلاق و سیاست ج. بنتم بود، ولی در الاهیات سابقه داشت، و بعداً بدست ج. میل، ج. ا. میل، و ه. سپنسر تحولاتی یافت.

سود محرق: ← سود سوزآور.

سودنبورگ[4]، **امانوئل** (emānuel sveden-borg)، ۱۶۸۸-۱۷۷۲، دانشمند و فیلسوف و متأله سوئدی. مسافرتهای فراوان کرد، و در ۱۷۱۶ در مدرسه‌ی سلطنتی معادن مشغول خدمت شد، و بسبب مهارتش در مهندسی شهرت یافت. در ۱۷۴۷ استعفا داد، کارهای علمی را ترک کرد، و بکلی به مطالعات دینی پرداخت. وی معتقد بود که کتابهای آسمانی ظاهرکننده‌ی قانون تطابق هستند، یعنی هر شیء طبیعی تعبیر و نمایش یک علت روحانی است. خدا یکی است، و در وی تثلیث قدسی، نه بصورت اشخاص، بلکه بصورت ذات موجود است. بر اثر چندین پیشامد، که آنها را تجلیات الاهی میدانست، معتقد شده بود که خود آلت مستقیمی در دست خدا است. وی قصد فرقه‌سازی نداشت، ولی پیروان او پس از مرگش سازمان کلیسای اورشلیم نو را بوجود آوردند.

سودو نویان: ← سلدوز یا سلدوس.

سوده (sāda)، فت ۵۴ هق، از زنان پیغمبر اسلام؛ دختر زمعة ابن قیس (zam'ate 'bne qays). نخست زوجه‌ی سکران ابن عمرو بود، و با او در مهاجرت دوم به حبشه رفت، و سپس با او از آنجا به مکه بازگشت، و شوهرش سکران در آنجا وفات یافت. بعد از وفات خدیجه، پیغمبر او را به زوجیت خویش درآورد.

سوده‌رخ[5] (sude.rox)، سطوح صیقلی‌شده و شیاردار که از لغزش توده‌ای از سنگ روی توده‌ی دیگر به وجود آمده باشد.

سودیوم[6] (sodiom، فنس)، نام لاتینی آن **ناتریوم** (nātrium) [اصلا از عبری. نیز ← نطرون]، عنصر فلزی نرم نقره‌فام (علامت شیمیائی Na، نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ببینید). از لحاظ شیمیائی فلز بسیار فعالی است، و جزء فلزات قلیائی میباشد. شباهت بسیار به پوتاسیوم دارد، و مانند آن، در هوا زود اکسیده میشود (← اکسیدن)، و بهمین جهت آن را در نفت نگاه میدارند. با آب بشدت ترکیب میشود، و جای ئیدروژن آن را میگیرد، و ئیدروکسید سودیوم (سود سوزآور) تشکیل میدهد. با شورگنها مستقیماً ترکیب میشود، و کلرور، فلوئورور، برومور، و یودور میسازد. با اکسیژن دو اکسید میسازد، یکی اکسید سودیوم (Na_2O) و دیگری پروکسید سودیوم (perokside) (Na_2O_2). از فعل و انفعال پروکسید سودیوم با آب، اکسیژن آزاد میشود و سود سوزآور بدست میآید؛ از فعل و انفعال پروکسید سودیوم با اسیدها آب اکسیژنه حاصل میشود.

با آنکه سودیوم فلزی بعضی مصارف تجارتی دارد، اهمیت سودیوم به ترکیبات گوناگون آنست که در صناعت موارد استعمال فراوان دارند؛ از آن جمله است بوره؛ برومور سودیوم؛ کربونات سودیوم (← سود) و بیکربونات سودیوم (جوش شیرین)؛ کلورات سودیوم؛ کلرور سودیوم (نمک طعام)؛ سیانور سودیوم؛ فلوئورور آلومینیوم و سودیوم، که در طبیعت بصورت کریولیت وجود دارد؛ نیترات سودیوم یا شوره؛ فوسفات سودیوم؛ سیلیکات سودیوم، که یکی از اجزای شیشه است؛ سولفات سودیوم؛ و سولفور سودیوم. چراغهای با بخار سودیوم را برای روشنسازی خیابانها و شاهراهها به کار میبرند. سودیوم، بعلت فعالیت شدیدش، در طبیعت بحالت آزاد یافت نمیشود، ولی ترکیبات آن در قشر زمین فراوان است. نمک طعام در آب دریاها و دریاچه‌ها و بشکل تهشتهای کانی در نقاط مختلف زمین وجود دارد. ترکیبات سودیوم در پروتوپلاسم بافتهای حیوانی و نباتی نیز موجود است. مداومت در خوردن غذاهای بی‌نمک ممکن است خطرات شدیدی برای انسان تولید کند. سودیوم را نخستین بار س. ه. دیوی در ۱۸۰۷ از سود سوزآور تهیه کرد، و بهمین جهت کشف این فلز به او منسوب است.

سودیوم، کلرور: ← نمک طعام.

سور (sŏr)، درخت یا درختچه‌ی پیوسته‌سبز از نوع توپا (*Thuja*)، دارای برگهای فلسی، ساقه‌های کوچک بادبزنی، و میوه‌های کوچک. نوش (*T. orientalis*) یا سرو خمره‌ای یا شجرة الحیات از اجناس آسیائی آنست. چوب سور سرخ (*T. plicata*) را در اروپا و امریکا برای مبل و روکش دیوارهای درونی ساختمان بکار میبرند.

سور (savar)، ده (جه ۱٬۰۷۲ نسه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بربرود، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۸ کیلومتری غ الیگودرز.

سور[7] (sevr)، شهر (جه تخمیناً ۱۷٬۱۰۹)، ولایت سن‌ـاواز، ل فرانسه؛ از حومه‌های جغ پاریس. مرکز دفتر بین‌المللی اوزان و مقیاسات است. کارخانه‌ی ملی چینی‌سازی سور سازنده‌ی **چینی سور** است، که بسیار ظریف و دارای شهرت جهانی است. این کارخانه اصلا بنام کارخانه‌ی سلطنتی چینی‌سازی بتوسط لوئی XV در ونسن تأسیس شد (۱۷۴۵)، و سپس در ۱۷۵۶ به سور منتقل گردید. در ۱۸۷۶، کارخانه‌ی سور به ساختمان جدید خود نزدیک سن‌ـکلو انتقال یافت.

سور (sur)، قبیله‌ای از افاغنه، که شیر شاه سوری (فت ۹۵۲ هق)، مؤسس سلسله‌ی کم‌عمر سوری در دهلی و آگره از آن بود. بعضی از مورخین اصل این قبیله را به شنسبانیان غور رسانیده‌اند، ولی این نسب‌سازی ظاهراً برای خوش‌آمد شیر شاه بوده است، و قبیله‌ی سور قبیله‌ی جزء یکی از قبایل لودی بوده.

سور[7]**، پیمان** (sevr)، پیمان صلحی که پس از پایان جنگ I، در ۱۹۲۰ در شهر سور (فرانسه) میان سلطان محمد VI عثمانی از یک طرف و متفقین (باستثنای روسیه و کشمت) از طرف دیگر منعقد شد. بموجب این پیمان امپراطوری عثمانی از میان رفت، و مملکت عثمانی در آسیا منحصر به آناطولی گردید؛ عراق و فلسطین (شامل ماوراء اردن) تحت قیمومت بریتانیا درآمد؛ سوریه (مشتمل بر لبنان) به قیمومت فرانسه واگذار شد؛ سلطنت حجاز از عثمانی منتزع گردید؛ ارمنستان جمهوری جداگانه‌ای شد؛ و ازمیر تا هنگام مراجعه به آراء عمومی تحت اداره‌ی یونان قرار گرفت. در اروپا قسمتهائی از ش عثمانی و برخی از جزایر اژه را به یونان، و دودکانز و رودس را به ایتالیا واگذار کرد، و قلمرو دولت عثمانی منحصر به قسطنطنیه (مشتمل بر ناحیه‌ی تنگه‌های بوسفور و داردانل، که بیطرف و بین‌المللی شد) گردید. بعلاوه اقتصادیات مملکت عثمانی عملا تحت نظارت متفقین درآمد. دولت سلطان محمد VI در قسطنطنیه این پیمان را پذیرفت، اما دولت آتاتورک در آنکارا از قبول آن امتناع کرد. در نتیجه‌ی معاهده‌ی جداگانه‌ی آتاتورک با تجشم و نبردهای پیروزمندانه‌ی او با یونان، متفقین ناچار وارد مذاکره برای طرح قرارداد دیگری (۱۹۲۳) گردیدند (← لوزان، کنفرانس).

سور، چینی: ← سور، شهر.

سورا[8]**، ژرژ** (jorj sĕrā)، ۱۸۵۹-۹۱، نقاش فرانسوی، متعلق به دوره‌ی پست‌امپرسیونیسم. از آغاز کار، شیوه‌ی تازه‌ای در رنگ‌گذاری ابداع کرد، که تماین خاصی به نقاشیهای او بخشیده است، با قرار دادن نقطه‌های کوچک از رنگهای خالص در کنار یکدیگر، اشکال گوناگون تابلوهایش را بوجود میآورد. این شیوه دنباله و جلوه‌ای خالصتر بود از اصل "نورهای شکسته" در امپرسیونیسم، که بر طبق آن، امپرسیونیستها برای نشان دادن بازی

(۱)caustic soda (۲)dividend (۳)utilitarianism (۴)Swedenborg (۵)slickenside (۶)sodium (۷)Sèvres (۸)Seurat

نور بر اشیاء بخصوص بر آب و گذرا بودن آن، "تکه"های رنگ را در کنار یکدیگر قرار میدادند. شیوه‌ی ابداعی سورا پوانتیلیسم (puaNtilism) [= نقطه‌پردازی] نام گرفت. مهمترین تابلوهای او عبارتند از شست و شو (گالری تیت، لندن)، که در ۱۸۸۴ در تالار نقاشان آزاد پاریس بتماشا گذاشته شد؛ و شاهکار او یک روز یکشنبه در ژات بزرگ (مؤسسه‌ی هنری شیکاگو)، که ۲ سال بعد نقاشی شد. سورا در جوانی به مرض ذات الریه درگذشت. وی از هنرمندان متفکر زمان خود بشمار میرود، که در بازگرداندن طراحی موزون و حساب‌شده به هنر نقاشی در زمانی که ساختن طرحهای خلق الساعه از طبیعت رسم روز شده بود نقش بسیار مهمی داشته است. در بسیاری از موزه‌ها و نمایشگاههای جهان نمونه‌هائی از کارهای او وجود دارد.

سورابایا[1] (surābāyā)، شهر (جه ۱°۰۰۷°۹۴۵)، کرسی ایالت جاوه‌ی شرقی، لش جاوه، اندونزی، بر رود کالی ماس بالای مصب آن در انتهای غربی تنگه‌ی مادورا. از لحاظ وسعت و اهمیت تجارتی و صنعتی، رقیب عمده‌ی جاکارتا است. صنایع آن مشتمل بر کشتیسازی، نساجی، فلزگری، ماشین‌سازی، و تهیه‌ی محصولات شیمیائی و کائوچوئی است. نزدیک آن تصفیه‌خانه‌ی نفت وجود دارد. بندر آن، تانجونگپراک (tānjungperāk)، بر تنگه‌ی مادورا واقعست، و از آن شکر، چوب تک، قهوه، توتون، ادویه، و فراورده‌های نفتی صادر میشود. در جه II به سهولت تحت اشغال ژاپنیها درآمد. در کشمکشهای استقلال اندونزی آسیب فراوان دید، اما بعداً از نو ساخته شد.

سورات، هند، ← سورت.

سوراته، کوه ایتالیا، ← سوراکته.

سوراشترا[2] (sārāstrā)، ایالت سابق، غ هند، که از ۱۹۵۶ جزء ایالت بمبئی است. کرسی آن راجکوت، و قسمت عمده‌ی شبه جزیره‌ی کاتهیاوار جزء آن بود.

سوراکارتا، اندونزی، ← سولو.

سوراکته[3] (sorākte)، ایتالیائی **سوراته** (sorāte)، کوه منفردی بارتفاع ۶۹۱ متر، در لاتیوم، ایتالیای مرکزی، ۳۸ کیلومتری ش رم، نزدیک رود تیبر. اشعار ویرژیل و هوراس آنرا مشهور ساخته‌اند.

سوران (surān)، بخش سابق شهرستان سراوان، چ ش ایران. از چ به پاکستان محدود است. رود ماشکیل از آن میگذرد. این بخش مشتمل بر پنج دهستان حومه، پسکوه، ایرافشان، آشار، و هیدوج بود. اینک جزء بخش سیب و سوران است. مرکزش آبادی **سوران** (جه ۱°۵۹۱ سث ۱۳۳۵ هش) بود، که در ۳۲ کیلومتری چغ شهستان قرار دارد، و اینک مرکز بخش سیب و سوران است.

سورانوس[4] (sorānos)، طبیب یونانی در قرون اول و ۲م ب‌م؛ محتملا متولد افسوس. ظاهراً در مامائی و بیماریهای زنان و کودکان دست داشت، و در اسکندریه و رم طبابت میکرد. کتاب وی، بنام مامائی و بیماریهای زنان، تا قرن ۱۶م تأثیری نافذ داشت.

سوربون[5] (sorbon)، اسم متعارفی دانشگاه پاریس. اصلا در ۱۲۵۷ بوسیله‌ی روبر دو سوربون (rober dë) (۱۲۰۱–۷۴)، کشیش دربار لوئی IX، بمنظور تسهیل کار محصلین فقیر علوم الاهی تأسیس شد. در تعلیمات عالیه و الاهیات شهرت بسیار یافت، و سایر مدارس پاریس را تحت الشعاع قرار داد، و در اخذ تصمیم در مسائل دینی و الاهی به دکترهای سوربون مراجعه میشد. از وقایع عمده‌ی تاریخ سوربون در قرن ۱۷م تجدید بنای آنست بوسیله‌ی ریشلیو، که بهمین جهت "مؤسس ثانی" سوربون شمرده شده است. سوربون بیش از پیش مرکز فعالیتهای علمی گردید. در ۱۷۹۲ مدرسه بکلی برچیده شد، و در ۱۸۲۱ دگر بار تأسیس گردید، و در ۱۸۵۲ جزء دانشگاه پاریس شد. در اواخر قرن ۱۹م، سوربون، که قرنها رهبر فکر دینی در فرانسه بود، مؤسسه‌ای غیر دینی و علمی گردید. بنای جدید آن در ۱۸۸۹ برپا شد. اینک سوربون محل دروس دانشکده‌های ادبیات و علوم دانشگاه پاریس است.

سوربها (–sorb)، ← وندها.

سورت (surat) یا **سورات**، شهر (جه ۱°۸۲°۲۲۳)، ایالت گجرات، غ هند، بر خلیج کمبایه. امروز بندری کوچک و محل تلاقی خطوط آهن است، اما در قرن ۱۷م یکی از پرجمعیت‌ترین شهرهای هند و از بنادر فعال آن بود. بنای شهر جدید به اوایل قرن ۱۶م منسوب است. پرتغالیها در ۱۵۱۲، ۱۵۳۰، و ۱۵۳۱ شهر را سوزانیدند. بندر کنونی در ۱۵۴۰ بوسیله‌ی خداوند خان، از عمال محمود III، شاه گجرات، ساخته شد. سورت بندر عزیمت به حج بود، و در دوره‌ی تیموریان هند رونق و آرامش داشت. در اوایل قرن ۱۷م انگلیسها نیز در آنجا تجارتخانه دایر کردند، و چندی گرفتار خصومت پرتغالیها بودند. از ۱۶۶۹ همه ساله مورد تاخت و تاز مراتهه‌ها بود. در ۱۷۳۳ حاکم مسلمان سورت استقلال خود را اعلام کرد، ولی در ۱۷۵۹ انگلیسها با همداستانی مراتهه‌ها اداره‌ی امور شهر را بدست گرفتند، و از ۱۸۰۰ ببعد شهر از متصرفات بریتانیا بود.

سورتیجی (surtiji)، دهستان (جه ح ۱°۲۲°۲۰۰)، بخش چهاردانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران). این دهستان خود از پنج دهستان تشکیل یافته است: پشتکوه سورتیجی، زیرکوه سورتیجی، درکا سمید سورتیجی، وردیمه سورتیجی، و پی‌رجه سورتیجی (pey.raje).

سوردروپ[6]، **یوهان** (yohān sverdrup)، ۱۸۱۶–۹۲، از رجال نروژ. در ۱۸۵۱–۸۴ عضو ستورتینگ (پارلمان نروژ) و در ۱۸۸۴–۸۹ نخست وزیر بود، و از حکومت پارلمانی با وزیران مسئول، محاکمه بوسیله‌ی هیئت منصفه، و بهبود سیاسی و اجتماعی روستائیان موفقانه پشتیبانی کرد. حزب وی (بنام "چپ")، که در ۱۸۶۹ تأسیس شده بود، گروههای مخالف را گرد آورد، و به اکثریت سیاسی نیرومندی مبدل ساخت. در ۱۸۸۰ طرحی برای سلب حق وتو از شاه تسلیم پارلمان نمود، و پارلمان آنرا تصویب کرد. کشمکش بر سر حق وتو تا ۱۸۸۴ که سوردروپ نخست‌وزیر شد ادامه یافت. وی از عهده‌ی جلب رضایت افراطیون حزب برنیامد، و استعفا کرد (۱۸۸۹).

سوردلو[7] (sordello)، ح ۱۱۸۰–۱۲۶۹؟، تروبادور ایتالیائی. در طی زندگی پرماجرای خود به پروونس رسید، و در آنجا به خدمت دربار پیوست. اشعاری به زبان پروونسال سروده است. دانته در قسمت برزخ کمدی الاهی ازو نام میبرد.

سوردلوفسک[8] (sverdlofsk)، شهر (جه ح ۷۷۷°۰۰۰)، چغ جمشر آسیائی، در دامنه‌های شرقی اورال مرکزی. از مراکز خطوط آهن و خطوط هوائی و از عمده‌ترین شهرهای صنعتی ناحیه‌ی اورال، و از مراکز مهم سازنده‌ی ماشینهای سنگین است. در ۱۷۲۱ بعنوان قلعه‌ی نظامی بنا شد، و در ۱۷۲۳، بنام کاترین I، به یکاترینبورگ (yekāterinburg) موسوم شد. نخستین کارخانه‌های صنایع آهنی آن در ۱۷۲۶ دایر گردید؛ در قرن ۱۹م توسعه یافت. پس از ساختمان راه آهن ماوراء سیبریه، اهمیت شهر افزون شد. بالشویکها در ۱۹۱۸ نیکولای II و خانواده‌اش را در این شهر اعدام کردند.

سوردین[9] (surdin؛ از فنـ)، اسبابی که برای خفه کردن یا نرم کردن صدای یک ساز بکار میرود. سوردین ویولن و سازهای مشابه از عاج یا فلز یا چوب ساخته میشود، و آنرا بر خرک سوار میکنند؛ بدینگونه، ارتعاش جعبه‌ی طنین و صدای ساز تخفیف مییابد.

سوررئالیست: ← سوررئالیسم.

سوررئالیسم[10] (sur.reālism؛ از فنـ)، نهضتی در ادبیات و نقاشی. سوررئالیست بمعنی پیرو و طرفدار سوررئالیسم است. شاید بتوان معنی و هدف سوررئالیسم را چنین تعریف کرد: بیان احساس یا اندیشه‌ی "خالص"، بطوری که هیچگونه زمینه‌ی فکری قبلی یا وابستگی ذهنی یا تعصب، و هیچگونه ملاحظه‌ی اخلاقی یا قواعد هنری و ادبی و زیباشناسی آنرا برنینگیخته باشد و در آن تأثیر نکند؛ بعبارت دیگر، ارائه‌ی تخیلات آزاد و بی‌قید و بند، بدانگونه که در وقت خواب دیدن ممکن است، یعنی فارغ از هر گونه دخالت و ممانعت عقل آگاه، دور از دسترس اراده، و عاری از هر گونه احساس شرمندگی و گناه. بنا بر موازین روانشناسی جدید، سرچشمه‌ی چنین احساسات و اندیشه‌ها و تخیلات، که چون سیاله‌های زلالی هستند، جز در ضمیر پنهان (شعور مغفول) نمیتواند بود؛ و جوینده و کاونده‌ی اصلی ضمیر پنهان، و واضع این مفهوم، زیگموند فروید بود. سیلان آزاد این سیاله‌ها را از "درون" به "بیرون" آدمی فروید مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار داده بود؛ و در نتیجه، نظریات و تعلیمات فروید بیش از هر تک عامل دیگر در پیدایش نهضت سوررئالیسم مؤثر بوده است.

سوررئالیسم در سال ۱۹۲۴، با انتشار "مانیفست سوررئالیسم" توسط آندره برتون، رسماً موجودیت یافت (گرچه بعدها برخی از ریشه‌های ناشناخته‌ی آن در اشعار بودلر و رمبو بدست آمد). بسیاری از هنرمندانی که به نهضت سوررئالیسم پیوستند، پیش

(۱)Surabaya; Soerabaja (۲)Saurashtra (۳)Soracte (۴)Soranus (۵)Sorbonne (۶)Sverdrup (۷)Sordello (۸)Sverdlovsk (۹)mute (۱۰)surrealism

از آن پیرو سبک دادائیسم بودند. ادبیات سوررئالیستی تقریباً منحصراً در فرانسه رواج یافت. علاوه بر برتون، ل. آراگون و پ. الوار نیز از شعرای مشهور سوررئالیست بودند. در نقاشی، شیوه‌ی سوررئالیسم جنبه‌ی بین‌المللی پیدا کرد، و تا پیش از جنگ II از مهمترین شیوه‌های جاری در نقاشی بود، و اشکال گوناگون داشت. سالوادور دالی به اشیاء عادی حالتی رؤیائی و رمزی میداد. تمام جزئیات هر شیء را به دقت نقاشی میکرد، اما اشیاء گوناگون را، که هر یک به تنهائی شکل طبیعی داشتند، نوعی در کنار یکدیگر قرار میداد که مانند آن در طبیعت عینی ممکن نیست. دیگران، از جمله شاگال و کیریکو، عناصر نقاشی‌هایشان یک به یک متعلق به جهان تخیل و رؤیا بود، و احتیاج نداشتند که به آنها "جنبه"ی رؤیائی بدهند. در تعریف نقاشیهای شاگال صفت "شاعرانه" نیز فراوان بکار برده شده است. نقاشانی چون مارسل دوشان و خوان میرو علمداران نوعی دیگر از سوررئالیسم بودند. کوشش آنها در بیان افکار سیال و خلق الساعه، و نشان دادن تسلسل خودکار روانی بود، و برای اجرای این مقصود، ترکیبات انتزاعی و اشکال مسلسل "خودکار" بکار میبردند. نقاشی چون ماکس ارنست همه‌ی این جنبه‌ها را یکجا در کار خود داشت. از شیوه‌های سوررئالیستی در هنر سینما نیز استفاده شده است. برخی از فیلمهای بونوئل و ژان کوکتو ازین نوعند.

سورسات (sursāt)، علیق و علوفه‌ای که اهل قریهٔ و دهات به مهمانداران قریه، که موظف به پذیرائی مسافرین و عابرین رسمی و محتشم بوده‌اند، و همچنین به اعضای حکومت و دولت که از قریه عبور میکرده‌اند، میپرداخته‌اند. این علیق و علوفه از انبارهای قریٔ اخذ میشده، و غالباً مایه‌ی شکایت اهل دهات و بمنزله‌ی تحمیلی نسبت به آنها بوده است، و حتی گاه به زور و شکنجه از آنها اخذ میشده. ناصرالدین شاه قاجار بموجب فرمانی اخذ سورسات را ممنوع داشت.

سورسور (sursur)، دهستان (جه ح ۷٬۰۰۰ ؟)، بخش کامیاران، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ دارای ۴۱ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است، گردنه‌ی مرواربد در ج آنست. رود گاوه‌رود از آن میگذرد.

سورشجان (sureŝjān)، ده (جه ۲٬۵۶۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۲۰ کیلومتری غ شهرکرد.

سورغان شیره: ← سلدوز یا سلدوس.

سورک (surak)، ده (جه ۲٬۴۳۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان میان‌دورود، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۱۵ کیلومتری ش ساری.

سورگو: ← زرت خوشه‌ای.

سورل[1]**، آنیس** (ānyes sorel)، ح ۱۴۲۲–۱۴۵۰، معشوقه‌ی شارل VII فرانسه (از سال ۱۴۴۴ ببعد). در میان معشوقه‌های شاهان فرانسه، نخستین کسی است که رسماً باین عنوان شناخته شد. بزیبائی و کیاست مشهور، و نفوذش در شاه برای مملکت سودمند بود. دشمنان ژاک کور شایع کردند که مرگ سورل در نتیجه‌ی مسمومیت بوده است.

سورل[1]**، ژرژ** (jorj sorel)، ۱۸۴۷–۱۹۲۲، فیلسوف اجتماعی فرانسوی، مهندس بود، و به مسائل اجتماعی علاقه‌مند شد، و عاقبت حرفه‌ی خود را کنار گذاشت، و به مطالعه و تألیف پرداخت. چون حکومت دموکراسی را موجب غلبه‌ی عوام الناس میدانست، به ترویج سندیکالیسم و فکر ایجاد یک طبقه‌ی برگزیده‌ی انقلابی پرداخت. آراء او تا حدی در موسولینی و فاشیستها مؤثر بوده است. معروفترین اثرش کتاب اندیشه‌هائی در اِعمال زور (۱۹۰۸) است.

سورمق (surmaq)، دهستان (جه ح ۶٬۲۰۰ ؟)، ل‌ش بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. مرکزش، **سورمق** (جه ۱٬۹۸۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری چ‌ش آباده است.

سورن (suren)، یکی از دو خاندان (دیگری **قارن**) از خاندانهای هفتگانه‌ی ممتاز عهد اشکانیان که از حیث قدرت تالی خاندان سلطنت بودند. شغل موروث خاندان سورن تاجگذاری سلاطین بود. از اعضای معروف این خاندان سورن یا سورنا است، که از امرای دوره‌ی اردِ I بود، و **کراسوس** در جنگ با وی کشته شد، و عاقبت اردِ، که از قدرت وی بیمناک شده بود او را بقتل رسانید. پلوتارخوس او را در ثروت و بزرگی، بعد از شاهنشاه ایران، شخص اول ایران، و از حیث فضیلت و لیاقت سرآمد پارتیان میشمارد. خاندان سورن در عهد ساسانیان نیز از هفت خاندان ممتاز بودند، و بروایت طبری، در سیستان فرمانروائی داشتند.

سورن[2] (severn)، نام دو رود در کانادا. یکی، بطول ح ۶۷۰ کم، در غ ایالت اونتاریو سرچشمه میگیرد، و از طریق دریاچه‌ی سورن به خلیج هودسن میریزد. دیگری، بطول ح ۳۰ کم، در قسمت جنوبی ایالت اونتاریو جاری است، و به خلیج جورجیا از دریاچه‌ی هورون میریزد.

سورن[3]**،** باستانی **سابرینا** (sabrinā)، یکی از رودهای عمده‌ی انگلستان، بطول ح ۳۲۰ کم، که پس از رود تمز طویلترین رود آن کشور است. در ل ویلز سرچشمه میگیرد؛ از شروزبری، ورستر، و گلاستر میگذرد، و به تنگه‌ی بریستول میریزد. از ریزابه‌های آن ایون علیا و ایون سفلی (← ایون) است. بوسیله‌ی کانال با رود تمز مرتبط میباشد.

سورن[3]**، آندرس لئونارد** (ānders leonārd sorn)، ۱۸۶۰–۱۹۲۰، نقاش و حکاک سوئدی. از مردم مورا بود، و در لندن و پاریس و مورا کار کرد. در صورتسازی بسیار چیره‌دست بود.

سورنا، فرمانده سپاهیان پارتی؛ ← سورن، خاندان.

سورنای: ← سرنا یا سرنای.

سورنایا زملیا[4] (severnāyā zemlyā) [روسی، = ارض شمالی]، مجمع‌الجزایری به مساحت ح ۳۷٬۰۰۰ کمم، لغ جمشس آسیائی، نزدیک شبه جزیره‌ی تایمیر، که از جنبه‌ی اداری جزء سرزمین کراسنویارسک میباشد. مشتمل بر چهار جزیره‌ی عمده‌ی انقلاب اکتبر، بالشویک، کامسامولتس (kāmsāmolets)، و پیونر (pioner)ـو چندین جزیره‌ی کوچک است. دریای کارا را از دریای لاپتف جدا میکند. در ۱۹۱۳ کشف شد، و در آغاز ارض نیکولای II نام داشت.

سورنتو[5] (sorrento)، شهر (جه تخمیناً ـ ۱۱٬۳۸۹)، در کامپانیا، ج ایتالیا، بر شبه جزیره‌ی سورنتو که خلیج ناپل را از خلیج سالرنو جدا میکند. موقعیت زیبائی بر مدیترانه دارد، و جالب سیاحان است.

سورنجان (surenjān)، گیاه پیازدار بز قدیم از نوع کولکیکوم (*Colchicum*)، از تیره‌ی سوسنیها، با گلهای پائیزی سفید یا بنفش. سوخه و دانه‌ی آن محتوی ماده‌ی سمی کولشیسین (kolšisin) است، که در پزشکی مصرف میشود.

سورو (suru) یا **سوروئیه** (suru'iyye)، ده (جه ۱٬۵۸۴ سنه ۱۳۳۵ هش) دهستان ایسین، بخش حومه‌ی شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۳ کیلومتری غ بندر عباس.

سوروئیه، ده، شهرستان بندر عباس، ← سورو.

سوروس[6]**،** فلاویوس والریوس (flāvius vāle-rius severus)، فت ۳۰۷، امپراطور (۳۰۶–۷) روم، مت افریقا. در مآخذ فارسی بنام سپتیم سور (septim sever) (صورت فرانسوی نام وی) نیز خوانده شده است. بوسیله‌ی سپاهیان تحت فرماندهی خود به امپراطوری رسید. حاکم سوریه را که مدعی امپراطوری بود مغلوب کرد (۱۹۴). بیزانس را گرفت (۱۹۶)، و اعراب شورشی بین النهرین را مغلوب کرد. شورشی را که در گل روی داده بود فرونشاند. سپس به جانب مشرق بازگشت، و سپاهیان اشکانی را از بین النهرین بیرون راند (۱۹۸. ← بلاش IV). در ۲۰۸ به بریتانیا رفت، و اسکاتلند را عرصه‌ی تاخت و تاز قرار داد، و عاقبت در یورک درگذشت. سوروس با قدرت حکومت کرد، و جانب ارتش را مرعی میداشت. در زیبا کردن رم کوشید. پس از وی کاراکالا به امپراطوری رسید.

سوروس[6]**، فلاویوس والریوس** (flāvius vāle-rius severus)، فت ۳۰۷، امپراطور (۳۰۶–۷) روم. در مبارزه‌ای که پس از استعفای دیوکلسین و ماکسیمیانوس بر سر جلب قدرت پیش آمد، از طرف گالریوس امپراطور اعلام شد، ولی ماکسیمیانوس او را در راونا گرفتار ساخته بخدعه کشت.

سوروس سبخت: ← سبخت، سوروس.

سوروکین[7]**، پیتریم آلکساندروویچ** (pitrim āleksāndrovic sorokin)، ۱۸۸۹–، مورخ و جامعه‌شناس روسی. در دانشگاه سن پطرزبورگ معلم جامعه‌شناسی بود. سه بار در حکومت تزاری به زندان افتاد. پس از انقلاب اکتبر، به فعالیتهای ضد بالشویکی پرداخت و محکوم به مرگ شد، اما حکم اعدام به تبعید تخفیف یافت. در ۱۹۲۳ به کشمة مهاجرت کرد، و در ۱۹۳۰ به تابعیت آن دولت درآمد. در ۱۹۳۰–۵۵ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه هاروارد بود. نظریات مختلف فیه خود را در مسائل اجتماعی و تاریخی در کتاب محرکهای اجتماعی و فرهنگی (۴ جلد، ۱۹۳۷–۴۱) آورده است.

سوره (sure)، ده (جه ۱٬۱۵۹ سنه ۱۳۳۵ هش)،

(۱)Sorel (۲)Severn (۳)Zorn (۴)Severnaya Zemlya (۵)Sorrento (۶)Severus (۷)Sorokin

دهستان حومه‌ی شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۳٫۵ کیلومتری جغ شاهپور.

سوره (sure)، هر یک از ۱۱۴ قسمت مجزی و مستقل قرآن، که بین آن قسمتها از حیث طول و مقدار تفاوت و اختلاف است. اصل و ریشه‌ی لغوی لفظ سوره مورد بحث است، و بعضی آن را از اصل عبری پنداشته‌اند. هر سوره به چند آیه قسمت میشود؛ سوره‌ها بتفاوت از ۳ آیه تا ۲۸۶ آیه را مشتمل میشوند، و در ترتیب موجود قرآن، سوره‌های طولانی بر سوره‌های کوتاه مقدم داشته شده است. سوره‌ها، باستثنای سوره‌ی توبه، با بسم الله شروع میشوند، که احتمالا در ابتدا برای جدا کردن سوره‌ها از یکدیگر بکار میرفته و، بنا بقول صحیح، جزء هر سوره‌ای محسوب است. در ۲۹ سوره (که باستثنای سوره‌های ۲م و ۳م متعلق به اواخر دوره‌ی مکه است)، پس از بسم الله، حروف مرموزی موسوم به فواتح (favāteh) میآید (مانند الر، طس، طسم، حمعق، کهیعص)، که در باب معانی واقعی آنها بحث بسیار شده است. مأخذ اسامی سوره‌ها یا کلمه‌ای از اول سوره (مثلا سوره‌های مزمل و ابولهب) و یا موضوعی مذکور در سوره (بقره، آل عمران) است. اختلاف اسامی (مثلا توبه و براءة برای سوره‌ی ۹م) دال بر این است که شاید تسمیه‌ی تمام سوره‌ها از عهد پیغمبر نبوده است، مع ذلک، بی‌شک عناوین سوره‌ها بسیار قدیم است، و مثلا عنوان سوره‌ی بقره و سوره‌ی نور را یوحنای دمشقی نیز نقل کرده است، و بنا برین، قبل از ۷۵۰ بم این سوره‌ها قطعاً بهمین نامها بوده‌اند. سوره‌ها بر حسب ادوار نزول قرآن به مکی (makki) و مدنی (madani) تقسیم میشوند، و بعضی محققان بین اسلوب بیان در سوره‌های مکی و مدنی تفاوت قائل شده‌اند. اغلب سوره‌ها بتفاریق و بعضی دیگر (مثل فاتحه، اخلاص، کوثر، تبت، بینه، نصر، مرسلات) یکجا نازل شده است. ← قرآن.

در جدول ذیل فهرست سوره‌های قرآن آمده است. برای اطلاع بیشتر در باب هر سوره به مقالات جداگانه در کتاب حاضر رجوع شود.

فهرست سوره‌های قرآن

۱ ـ حمد (فاتحة الکتاب)	۲۱ ـ انبیاء	۴۱ ـ فصلت
۲ ـ بقره	۲۲ ـ حج	۴۲ ـ شوری (حم الشریمه)
۳ ـ آل عمران	۲۳ ـ مؤمنون	۴۳ ـ زخرف
۴ ـ نساء	۲۴ ـ نور	۴۴ ـ دخان
۵ ـ مائده	۲۵ ـ فرقان	۴۵ ـ جاثیه
۶ ـ انعام	۲۶ ـ شعراء	۴۶ ـ احقاف
۷ ـ اعراف	۲۷ ـ نمل	۴۷ ـ محمد
۸ ـ انفال	۲۸ ـ قصص	۴۸ ـ فتح
۹ ـ توبه (براءة)	۲۹ ـ عنکبوت	۴۹ ـ حجرات
۱۰ ـ یونس	۳۰ ـ روم	۵۰ ـ قّ (قاف)
۱۱ ـ هود	۳۱ ـ لقمان	۵۱ ـ ذاریات
۱۲ ـ یوسف	۳۲ ـ سجده	۵۲ ـ طور
۱۳ ـ رعد	۳۳ ـ احزاب	۵۳ ـ نجم
۱۴ ـ ابراهیم	۳۴ ـ سبأ	۵۴ ـ قمر
۱۵ ـ حجر	۳۵ ـ فاطر (ملائکه)	۵۵ ـ رحمان
۱۶ ـ نحل (نعم)	۳۶ ـ یس	۵۶ ـ واقعه
۱۷ ـ بنی اسرائیل (اسراء)	۳۷ ـ صافات	۵۷ ـ حدید
۱۸ ـ کهف	۳۸ ـ صّ (صاد)	۵۸ ـ مجادله
۱۹ ـ مریم	۳۹ ـ زمر	۵۹ ـ حشر
۲۰ ـ طه	۴۰ ـ مؤمن (غافر)	۶۰ ـ ممتحنه

۶۱ ـ صف	۷۸ ـ نبأ (عم)	۹۵ ـ تین
۶۲ ـ جمعه	۷۹ ـ نازعات	۹۶ ـ علق
۶۳ ـ منافقون	۸۰ ـ اعمی (عبس)	۹۷ ـ قدر
۶۴ ـ تغابن	۸۱ ـ تکویر	۹۸ ـ بینه
۶۵ ـ طلاق	۸۲ ـ انفطار	۹۹ ـ زلزله (زلزال)
۶۶ ـ تحریم	۸۳ ـ مطففین	۱۰۰ ـ عادیات
۶۷ ـ ملک	۸۴ ـ انشقاق	۱۰۱ ـ قارعه
۶۸ ـ قلم	۸۵ ـ بروج	۱۰۲ ـ تکاثر
۶۹ ـ حاقه	۸۶ ـ طارق	۱۰۳ ـ عصر
۷۰ ـ معارج	۸۷ ـ اعلی	۱۰۴ ـ همزه
۷۱ ـ نوح	۸۸ ـ غاشیه	۱۰۵ ـ فیل
۷۲ ـ جن	۸۹ ـ فجر	۱۰۶ ـ قریش
۷۳ ـ مزمل	۹۰ ـ بلد	۱۰۷ ـ ماعون
۷۴ ـ مدثر	۹۱ ـ شمس	۱۰۸ ـ کوثر
۷۵ ـ قیامة	۹۲ ـ لیل	۱۰۹ ـ کافرون
۷۶ ـ دهر (انسان)	۹۳ ـ ضحی	۱۱۰ ـ نصر
۷۷ ـ مرسلات	۹۴ ـ انشراح	۱۱۱ ـ تبت (ابولهب)
		۱۱۲ ـ اخلاص (توحید)
		۱۱۳ ـ فلق
		۱۱۴ ـ ناس

سوره[1] (svere)، فت ۱۲۰۲، شاه (۱۱۸۴–۱۲۰۲) نروژ. کودکی را در جزایر فارو گذرانید، و در ۱۱۷۶ به نروژ رفت. در ۱۱۸۴ امور نروژ را بدست گرفت. قدرت اشراف را از بین برد، و بر اقتدارات سلطنت افزود. در دوره‌ی او نروژ گرفتار جنگ‌های داخلی بود.

سوری، سلسله‌ی سلاطین دهلی، ← شیر شاه سوری.

سوری ابن معتز (surie 'bne mo'tazz) یا **ابوالفضل سوری**، مشهور به **صاحب دیوان**، از رجال مشهور دربار محمود (فت ۴۲۱ هق) و مسعود I غزنوی (فت ۴۳۲ هق). محمود او را حکومت نیشابور و امارت خراسان داد، و وی در خراسان با نهایت استبداد و قدرت حکومت کرد، و در عهد مسعود همچنان در آنجا حکومت داشت؛ گویند مظالم او تا حدی از اسباب استیلای ترکمانان سلجوقی و از موجبات زوال دولت غزنوی در خراسان بوده است. بعد از شکست دندانقان و استیلای ترکمانان، وی به غزنه رفت، و در عهد مودود غزنوی، صاحب دیوان غزنه گشت، و آخر بازداشته شد، و در قلعه‌ی غزنین درگذشت. در ایام اقامت در خراسان، سوری تعمیراتی در مشهد رضا کرد، و اوقافی جهت آن نیز مقرر داشت، و در نیشابور نیز آبادانیها کرد.

سوریان (surian)، ده (جمع ۱٬۵۹۴ ـ ث ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش بوانات و سرچهان، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)، ۱۵۶ کیلومتری جش آباده. آبش از رودخانه‌ی بوانات و قنات تأمین میشود. برای مسجد جامع سوریان ← مسجد جامع.

سوریان، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

سورینام (surinām)، نام رسمی گویان هلند. ← گویان.

سوریه[2] (suriyye) یا **شام**، جمهوری (ح ۱۸۴٬۵۰۰ کم۲، جم ح ۴٬۵۵۵٬۰۰۰)، جغ آسیا؛ پایتختش دمشق. از غ به دریای مدیترانه و لبنان و اسرائیل شمالی، از ل به ترکیه، از ش و جش به عراق، و از ج به اردن هاشمی محدود است. وضع جغرافیائی آن متنوع است، و میتوان آنرا به ۷ ناحیه‌ی متمایز تقسیم کرد؛ (۱) منطقه‌ی ساحل مدیترانه، که از دشت باریک لاذقیه تشکیل یافته است؛ (۲) در ش آن، ناحیه‌ی مرتفع جبل نصیریه (jabale nosayriyye) قرار دارد، که از طرف ج به جبال لبنان و جبل الشرقی (منتهای ارتفاعش در قله‌ی حرمون) متصل میشود؛ (۳) دشتهای حاصلخیز حلب، حماة، و حمص، و دره‌ی حاصلخیز اورونتس یا نهر العاصی، که قسمت مرکزی سوریه را تشکیل میدهد؛ (۴) در جش این ناحیه، بادیة الشام یا بیابان سوریه واقعست، که محل تاریخی تدمر در آن قرار دارد؛ (۵) در ل ناحیه‌ی اخیر، دره‌های پهناور و حاصلخیز فرات و ریزابه‌هایش (بلیخ و خابور) واقعست، که در قسمت لش آن جبل عبدالعزیز و جبل سنجار قرار گرفته؛ (۶) در ج بیابان شام دره‌ی حاصلخیز غوطه (که بر دمشق احاطه دارد. نیز ← قاسیون) و دشت پست و بلند حوران واقعست؛ (۷) در طرف جش، ناحیه‌ی جبل الدروز قرار دارد.

اقلیم سوریه در سواحل از نوع مدیترانه‌ای ملایم، و در جش بیابانی میباشد. سوریه عمدةً ناحیه‌ای زراعتی است، و حد ۶۰٪ سکنه‌ی آن مشغول زراعت و دامداری هستند؛ محصولات عمده‌اش گندم، جو، پشم، توتون، و میوه و سبزی است. صنایع آن در دمشق، حلب، و حمص متمرکز است، و در سالهای اخیر توسعه یافته. محصولات صنعتی عمده عبارتند از منسوجات، مواد غذائی آموده (از قبیل شکر تصفیه‌شده، روغن نباتی، و مشروبات الکلی)، پنبه، توتون، سیمان، و شیشه. از منابع عمده‌ی درآمد لوله‌های نفتی است که از عراق و عربستان سعودی از سوریه میگذرد.

سوریه از لحاظ اداری به چند محافظه (mohā-feze) (ایالت) تقسیم میشود، که عبارتند از حلب، دمشق، فرات، حماة، حوران، حمص، جبل دروز، جزیره، و لاذقیه. شهرهای عمده‌اش عبارتند از حلب؛ دمشق (پایتخت)؛ حمص؛ حماة؛ و لاذقیه، که یگانه دریابندر آنست، و بیشتر صادرات سوریه‌که سابقاً از طریق بنادر بیروت و طرابلس، در لبنان حمل میشد از آنجا حمل میشود. سکنه بیشتر عربی‌الاصل هستند. قریب ۳/۴ سکنه مسلمان (بیشتر سنی) میباشند، و بقیه مسیحی سریانی و یهودی میباشند. دروزها (← دروزیه) در ج سکنی دارند، و بادیة الشام مسکن قبایل بدوی است.

---

(1)Sverre (2)Syria

سوریه از لحاظ فرهنگ و زبان مملکتی عربی است. زبانهای فرانسه و انگلیسی بین طبقات بالای جامعه رایج است، و در مدارس متوسطه و مدارس خارجی تدریس میشود.

تاریخ

I ـ سوریه از ادوار قدیم تا دوره‌ی اسلامی. از جنبه‌ی تاریخی، اصطلاح سوریه مشتمل بوده است بر آن قسمت از ساحل شرقی مدیترانه که مطابق سوریه و لبنان کنونی، بیشتر خاک اسرائیل و اردن هاشمی، و قسمتهائی از ل جزیرة العرب است. عواملی که سهم عمده‌ای در تاریخ سوریه داشته‌اند عبارت بوده‌اند از موقعیت آن بر سر راه تجارتی و نظامی بین مدیترانه و بین النهرین؛ وضع متنوع خاک آن از لحاظ پستی و بلندی، که مشکلی در سر راه وحدت سیاسی آن بوده است؛ و بیابانی که قسمتی از خاک آن را فراگرفته، و بسیاری از سکنه و بعضی از نهضتهای فرهنگی آن از آن منشأ بوده‌اند. سوریه از آغاز تاریخ خود مورد هدف کشورگشایان، و در قسمت اعظم تاریخ خود، تحت استیلای دولتهای خارجی بوده است. احتمالا از بدو پیدایش انسان در سوریه اوگاریت مسکون بوده است. نخستین قوم سامی که در ناحیه‌ی سوریه ماندگار شدند آموریها بودند، که ظاهراً در نیمه‌ی هزاره‌ی ۳م ق‌م بدین سرزمین آمدند؛ آخرین پادشاه سلسله‌ی اموری از ح ۱۷۳۰ تا ۱۷۰۰ ق‌م سلطنت کرد. نخستین فرهنگ بزرگ بومی این ناحیه فرهنگ فنیقی بود (← فنیقیه). قوم سامی مهم دیگری که در این سرزمین مستقر شدند آرامیها بودند (اواخر قرن ۱۱م ق‌م)، که پایتختشان دمشق بود. قریب ۲ قرن آرامیهای سوریه دشمنان سرسخت عبرانیان فلسطین بودند. مدت مدیدی زبان آرامی زبان عمومی همه‌ی ناحیه‌ی هلال الخصیب بود. ضمناً در طی دوره‌ی حکومت سامیان، مصریها (در ح ۱۵۰۰ ق‌م)، آشوریها، بابلیها، و ایرانیان متناوباً سوریه را کلاً یا بعضاً مطیع خود ساختند، و در فواصلی مدید یا کوتاه آنرا در دست داشتند. در این وقایع، مردم سوریه گرفتار کشتارها و غارت و چپاول و تبعید میشدند. در دوره‌ی استیلای امپراطوری ایران، با سازمان اداری باکفایت آن، کار سوریه رونق داشت، و زندگی مردم بهبود یافت.

پس از فتوحات (۳۳۲–۳۳۱ ق‌م) اسکندر مقدونی، و تجزیه‌ی امپراطوری وی بعد از وفاتش، سوریه جزء قلمرو سلوکیان گردید، که اگرچه در مآخذ فرنگی آنها را شاهان سوریه میخوانند، اولا استیلای آنان بر سوریه اغلب متزلزل بود، و ثانیاً سلوکیان مستملکات دیگر نیز داشتند. حکومت آنان بر سوریه اغلب در معرض تهدید بطالسه‌ی مصر بود. مصریها عموماً قسمت جنوبی سوریه را در دست داشتند، تا آنکه آنتیوخوس III این قسمت را هم فتح کرد. سلوکیان مهاجرنشینهائی تأسیس و در وارد کردن هلنیسم سعی بلیغ مبذول کردند، و آثار حیاتبخش این فرهنگ جدید مدتها در سوریه مشهود بود. بسیاری از شهرهای سوریه مراکز فرهنگ هلنیستی شدند، اما این فرهنگ در عامه‌ی مردم نفوذی نیافت، و در قرن اول ق‌م که مهاجمات ارمنستان (در دوره‌ی تیگرانس I) و اشکانیان آغاز شد، فروغ هلنیسم از این دیار رخت بربست. رومیان تحت رهبری پومپیوس به فتح این ناحیه پرداختند، و در ۶۳ فتح آنرا به اتمام رسانیدند، اما جنگ آنها با اشکانیان در اینجا ادامه داشت. رومیان در اداره‌ی امور تغییراتی دادند، و از سوریه سرباز و برده میبردند، و خدایان قدیم سوری را نیز اقتباس کردند. امری که از لحاظ آتیه اهمیت داشت پیدایش مسیحیت در فلسطین بود، که نفوذ آن بسرعت در سراسر سوریه گسترش یافت. در سوریه‌ی مرکزی، دولت تدمر قدرت بسیار یافت، ولی عاقبت بدست رومیان برافتاد. پس از تجزیه‌ی امپراطوری روم به روم غربی و روم شرقی، سوریه جزء قلمرو امپراطوری بیزانس (روم شرقی) گردید، اما مدتها پیش از حمله‌ی عرب استیلای آنها بر این ناحیه ضعیف شده بود.

II ـ سوریه در دوره‌ی اسلامی تا استیلای ترکان عثمانی. با ورود اسلام به سوریه، راه و رسم زندگی مردم بکلی دگرگون شد، و سیمای نوینی پذیرفت که تا کنون باقی مانده است. در زمان خلافت (۱۱–۱۳ هق) ابوبکر، خالد ابن ولید مأمور فتح شام (سوریه) گردید. رومیان در جنگ‌های اجنادین و جابیه مغلوب شدند. مسلمانان، پس از فتح شام، اجناد الشام را تأسیس کردند (← جند). در خلافت عثمان، حکومت شام به معاویه واگذار شد، و پس از اینکه وی به خلافت رسید، دمشق را مقر خود قرار داد، و این شهر که تا ۱۲۷ هق مرکز خلافت بنی امیه بود، رونق بسیار یافت (← دمشق). پس از سقوط بنی امیه، که عباسیان به خلافت رسیدند، مرکز خلافت به بغداد منتقل شد، و سوریه اعتبار سابق را از دست داد. نخستین خلفای عباسی، برای جلوگیری از حملات دولت روم شرقی، به تأسیس عواصم و ثغور پرداختند. در دوره‌ی فعالیت مسلمانان در اخذ علوم یونانی، مسیحیان سوری، از طریق ترجمه‌ی آثار علمی به زبان عربی، خدمات گرانبها در انتقال فرهنگ یونانی به مسلمانان کردند. با ضعیف شدن دولت عباسیان، سوریه قلمرو سلسله‌هائی بیشتر عربی‌الاصل از امرا گردید، که از معروفترین آنها سلسله‌ی حمدانیان است. پس از سقوط (۳۹۴ هق) دولت حمدانی، سوریه تحت استیلای فاطمیان مصر درآمد، که فرمانروائی آنها بر این ناحیه بیش از یک قرن دوام یافت، و در همین دوره بود که دروزیه پدید آمدند. قدرت جدیدی که در این زمان در صحنه‌ی تاریخ پدید آمده بود قدرت ترکان سلجوقی بود، که شعبه‌ای از آنها، بعنوان سلاجقه‌ی شام، از ۴۸۷ تا ۵۱۱ هق، در بلاد مختلف این سرزمین فرمانروائی کردند، و در ۱۰۹۷ ب‌م (۴۹۰ هق)، که جنگجویان صلیبی (← جنگهای صلیبی) به شام وارد شدند، با آنان مواجه شدند، و بعداً مدتی گرفتار اتابکان شام بودند. اگرچه بعد از فتح (۱۱۸۷ ب‌م، مطابق ۵۸۳ هق) اورشلیم بدست صلاح‌الدین ایوبی، صلیبیون چندی بعضی استحکامات و بنادر را حفظ کردند، عاقبت در مقابل ممالیک مصر از پا درآمدند (نیز ← بیبرس). بدینگونه، سوریه جزء قلمرو ممالیک مصر گردید. در همین دوره بود که سوریه گرفتار حمله‌ی مغول شد، ولی حکومت ممالیک تا استیلای (۹۲۲ هق) ترکان عثمانی برقرار ماند.

III ـ سوریه از استیلای عثمانیان تا دوره‌ی جمهوریت. فتح دابق در زمان سلطان سلیم I راه گرفتن سوریه را برای عثمانیها باز کرد، و این سرزمین بتصرف آنها درآمد (۱۵۱۶، مطابق ۹۲۲ هق). عثمانیها سوریه را به پاشانشینهائی تقسیم کردند. هدف دربار عثمانی در سوریه حفظ استیلای خود بر این سرزمین و بر مصر و اخذ مالیات و استفاده از سایر منابع سوریه بود. پاشاها فقط شهرهای بزرگ و حومه‌ی آنها را مستقیماً اداره میکردند، و داخله‌ی کشور گرفتار امرا و سرکردگان محلی بود. وضع پاشاها ثباتی نداشت (دمشق در طی ۱۸۰ سال ۱۳۳ پاشا بخود دید)، و بدینجهت، آنان و سایر عمال دولت عثمانی از هیچ اقدامی برای پر کردن جیب خود فروگذار نمیکردند. از مردان بزرگی که در این زمان در سوریه ظهور کردند فخرالدین معنی (ح ۹۸۰–۱۰۴۵ هق) را باید نام برد.

بر روی هم، دوره‌ی استیلای عثمانیها بر سوریه، مانند دوران حکومت آنها در سایر ممالک عربی، دوره‌ی تیرگی این سرزمین شمرده میشود. تحت حکومت آنها، سیر اقتصادی و فکری عقیم شد، و این وضع تا اوایل قرن ۱۹م ادامه یافت. جمعیت سوریه و فلسطین، که در دوره‌ی فتوحات عرب ۴ میلیون بود، پس از سه قرن حکومت عثمانیها به ۱٫۵ میلیون تقلیل یافت. با فتح مصر بدست بوناپارت، فرانسویان سوریه را هم اشغال کردند (۱۷۹۹)ـو بدینگونه، "پرده‌ی آهنینی" که عثمانیها بدان وسیله ارتباط سوریه را با عالم خارج قطع کرده بودند، درهم شکست‌اما اشغال سوریه بدست فرانسویان موقت بود. عاقبت در اوایل قرن ۱۹م محمد علی پاشا در مصر برآمد، و قدرت عثمانی را مورد تهدید قرار داد، و ابراهیم پاشا در جنگهای ۱۸۳۲–۳۳ سوریه را از ترکان عثمانی گرفت، و در آنجا به حکومت پرداخت، اما سرانجام در اثر فشار دولتهای بزرگ اروپائی مصریان از این دیار رخت بربستند (۱۸۴۰)، و حکومت عثمانی بازآمد. مسیحیان سوریه، که در دوره‌ی حکومت مصریان آزادیهائی یافته بودند، مورد آزار واقع شدند؛ نهضت ضد مسیحی درگرفت؛ دروزیه و همدستانشان به کشتار مسیحیان مارونی (← مارونیه) دست زدند. این امور راه مداخلات دول اروپائی را بیش از پیش باز کرد. در ۱۸۶۰ فرانسویان با تجویز دول اروپائی، بعنوان "کومک به سلطان (عثمانی) برای بازگرداندن آرامش"، سپاهیانی در بیروت پیاده کردند. مقارن این ایام، نهضت ملی عرب در شرق در شرف تشکل بود، و شروع نهضت صهیونیت آنرا تسریع کرد. با ورود دولت عثمانی به جنگ I، ملیون عرب زمینه را برای مقاصد خود مساعد دیدند. حسین ابن علی، شریف مکه، رهبری نهضت را بدست گرفت، و بیاری بریتانیا به فعالیت پرداخت. بریتانیای کبیر در عین حال اعلامیه‌ی بلفور را صادر کرد (۱۹۱۷. ← بلفور، آرثر جیمز)، و بدینگونه تخم اغتشاشات آتیه را در سرزمین عرب پراکند.

پس از پایان جنگ I، کنگره‌ای از نمایندگان قسمت اعظم سوریه فیصل I را به پادشاهی سوریه انتخاب کردند (مارس ۱۹۲۰)، اما متفقین به این امر اعتنا ننمودند، و سوریه (بمعنای وسیع آن، تقریباً شامل سوریه و لبنان حالیه) را تحت قیمومت

فرانسه قرار دادند (آوریل ۱۹۲۰). فرانسویان، بعنوان تأمین حقوق اقلیتها، این سرزمین را به بخشهای کوچکی تقسیم کردند، و ملیون عرب، که این سیاست "نفاق بینداز و حکومت کن" را وسیله‌ی ادامه‌ی استیلای فرانسویان میشمردند، بپا خاستند. فتنه‌هائی برخاست، و در نتیجه در ۱۹۲۵ امتیازاتی به مردم اعطا گردید. در ۱۹۲۶ لبنان کشوری جداگانه شد، و پس از مذاکرات طولانی توافقهائی نیز در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ برای تأسیس سوریه‌ی خودمختار بعمل آمد. فرانسویها لاذقیه و جبل دروز را سرزمینهای جداگانه قرار دادند. مبارزات ملیون برای استقلال ادامه و شدت یافت، و مخصوصاً پس از واگذاری اسکندرون به ترکیه احساسات ضد فرانسه تشدید شد. در ۱۹۳۹ فرانسویها قانون اساسی را لغو کردند. در جنگ II پادگانهائی در سوریه مستقر نمودند که پس از سقوط (ژوئن ۱۹۴۰) فرانسه، بیشتر آنها به دولت ویشی اظهار وفاداری کردند. در ژوئن ۱۹۴۱، نیروهای بریتانیا و فرانسه‌ی آزاد سوریه را اشغال کردند. ژنرال کاترو (kātru)، فرمانده نیروهای فرانسه‌ی آزاد، استقلال مردم سوریه را، و در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱ تأسیس جمهوری مستقل سوریه را اعلام نمود. شیخ تاج‌الدین حسنی رئیس جمهور شد. در انتخابات سال ۱۹۴۳ جبهه‌ی ملی با اکثریتی عظیم روی کار آمد، و شکری القوتلی رئیس جمهور شد.

IV ـ سوریه در دوره‌ی جمهوریت. استقلال کامل سوریه از دوره‌ی ریاست جمهور شکری القوتلی آغاز میشود. در ۱۹۴۵ سوریه به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد. در همین سال پیمان اتحادیه‌ی عرب را امضا کرد. در آوریل ۱۹۴۶ سوریه بکلی از سربازان خارجی پاک شده بود، اما اغتشاشات داخلی باقی ماند. سوریه در جنگ (۱۹۴۸) بیحاصل کشورهای عرب با اسرائیل شرکت کرد. کودتای (۱۹۴۹) حسنی الزعیم دولت قوتلی را برانداخت. در همان سال سامی الحنّاوی و سپس ادیب الشیشکلی (← شیشکلی) با کودتا قدرت را بدست گرفتند. این اوضاع ناپایدار تا حد زیادی ناشی از احساسات ملی نسبت به ناکامیهای دولتهای عرب در مقابل اسرائیل بود. فکر وحدت دولتهای عربی، مخصوصاً پس از برآمدن ناصر در مصر، قوت یافت. در عین حال، سوریه در ۱۹۵۵ پیمانهائی با تجشم امضا کرد. حزب سوسیالیست معتدل بعث (ba'ṣ) با ملیون محافظه‌کار، که از نفوذ کمونیسم مرعوب بودند، در صدد اتحاد با مصر برآمدند. در اول فوریه‌ی ۱۹۵۸ سوریه و مصر جمهوری متحد عرب را تأسیس کردند. در سپتامبر ۱۹۶۱ ارتشیان در دمشق شورش کردند، و قدرت را بدست گرفتند، و سربازان و مأمورین مصری را از کشور بیرون راندند. در مارس ۱۹۶۳، افسران طرفدار سیاست ناصر برای اتحاد عرب علم طغیان برافراشتند، و حکومت را بدست گرفتند. در ۱۷ آوریل ۱۹۶۳، سوریه و مصر و عراق برای تأسیس یک مملکت متحد عرب (با همان عنوان جمهوری متحد عرب) پیمانی امضا کردند.

سوزا (suzā). ده (جم ۱٬۳۷۲ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش قشم، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، در جزیره‌ی قشم.

سوزا[1]، **مارتین افونسو د** (mārtin afonsu de sōzā)، ۱۵۰۰؟–۱۵۶۴، مأمور مستعمراتی پرتغال. در ۱۵۳۰ مأموریت یافت که فرانسویان را از سواحل برزیل براند، و ماندگاههائی تأسیس کند، و هر دو منظور را بانجام رسانید. در ۱۵۳۴–۴۰ دریاسالار دریاهای هند و در ۱۵۴۲–۴۵ فرماندار هند شرقی پرتغال بود.

سوزاک[2] (suzāk) یا **سوزنک** (suzānak)، بیماری میکروبی مقاربتی (← بیماریهای زهروی)، ناشی از میکروب معروف به گونوکوک (gonokok؛ فنس)، که معمولا در اثر تماس مستقیماً در جهاز تناسلی درمیگیرد، و ممکن است از مجاری لنفی به انساج مجاور یا اعضای دیگر بدن انتقال یابد. در موقع ولادت، از مهبل مادر به چشم نوزاد سرایت کرده سبب التهاب ملتحمه، و اگر علاج نشود، باعث کوری میشود (پیشگیری با چکاندن محلول نیترات نقره در چشم نوزاد). سوزاک با پنی‌سیلین و سولفامیدها درمان میشود.

سوزان[3] یا **سطح سوزان** (sathe suzān)، سطح مماس بر شعاعهای منعکس یا منکسری که اصلا از یک نقطه‌ی نورانی یا بموازات یکدیگر تابیده‌اند (نیز ← لفاف). معمولا گفته میشود که شعاعهای وارد از یک نقطه‌ی نورانی بر یک اسباب بصری، پس از تحمل انعکاسها یا انکسارهائی در آن اسباب، بجانب یک نقطه متقارب میشوند، که تصویر آن نقطه‌ی نورانی در اسباب میباشد. اما اگر معایبی در ساختمان اسباب باشد، شعاعهای منعکس یا منکسر در یک نقطه متمرکز نمیشوند (← کجنمائی). معذلک، ثابت میشود که این شعاعها همواره بر سطحی مماس هستند، که همان سطح سوزان است. چون تعداد فراوانی از شعاعهای نور از مجاورت این سطح میگذرند، اگر صفحه‌ای در آنجا قرار دهیم روشنائی متقابهی بر آن دیده

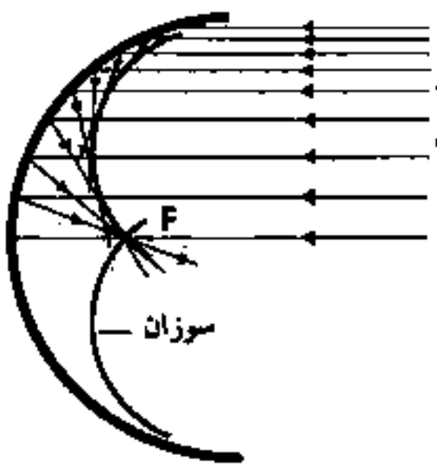

سوزان در آینه‌ی مقعّر

میشود (وجه تسمیه‌ی سطح مذکور نیز همین است). در فنجان چای یا قهوه میتوان بر سطح مایع سطح سوزان ناشی از انعکاس شاعهای نور را بر جدار فنجان مشاهده کرد.

سوزآور[3] (suzāvar) یا **محرق** (moharreq)، مادّه‌ای که اجسام آلی را میسوزاند یا میخورد. سود سوزآور و پوتاس سوزآور از قلیائیهای سوزآور هستند. نیترات نقره نیز محرق است، و در طب بکار میرود.

سوزدال[4] (suzdāl)، شهر (جم ح ۹٬۰۰۰)، قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، لش مسکو. در قرن ۱۲م از شهرهای عمده‌ی امیرنشین ولادیمیرسوزدال و از مراکز مهم دینی لش روسیه بود؛ در ۱۲۳۸ بدست تاتارها ویران شد؛ در ۱۴۵۱ مسکو آنرا به قلمرو خود ضمیمه کرد. کرملین آن از قرن ۱۳م است.

سوزرن[5] (suzeran؛ از فنس)، در نظام فئودالیته، خاوندی که سرزمینی را به عنوان تیول به یکی از اتباع (واسال) خود میسپرد، و وی در مقابل نسبت به او سوگند وفاداری یاد میکرد، و تعهداتی بعهده میگرفت. اصلا سوزرن به والاترین خاوندان اطلاق میشد.

سوزن (suzan)، ده (جم ۱٬۶۲۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۶ کیلومتری خش رزن.

سوزنک، بیماری، ← سوزاک.

سوزنی: ← سوزنی سمرقندی.

سوزنی سمرقندی (suzanie samarqandi)، شهرت **محمد ابن علی** (یا **مسعود**)، متخلص به **سوزنی** و ملقب به **تاج‌الشعرا**، ف ۵۶۲ یا ۵۶۹ هق، شاعر قصیده‌سرا و هجاگوی ایرانی، متنسف (از قراء سمرقند). نسب وی به ادعای خودش به سلمان فارسی میرسید. در بخارا تحصیل کرد. در جوانی به هجوگوئی و هزل‌سرائی پرداخت، و الفاظ رکیک در شعر بکار میبرد، لیکن در اواخر عمر، تقریباً در ۶۰ سالگی، توبه کرد، و اشعاری در توبه و موعظه بسرود. گویند بیش از ۸۰ سال زندگی کرد. سلاطین آل افراسیاب را ستایش میکرد. با عمعق بخارائی، سنائی، انوری ابیوردی، امیر معزی، ادیب صابر، و رشیدی سمرقندی معاصر بود.

سوزیان[6] (suziān) یا **سوزیانا**، نام یونانی‌الاصل باستانی ناحیه‌ای کمابیش مطابق ناحیه‌ی خوزستان. این ناحیه مرکز دولت عیلام بود.

سوزا، گیاه یکساله، ← سویا.

سوژر[7] (sūjer)، ۱۰۸۱–۱۱۵۱، کشیش فرانسوی و از رجال فرانسه، رئیس دیر سن‌دنی، وزیر لوئی VI و لوئی VII فرانسه. در امور مالی و در ایجاد سازش و آشتی مهارت داشت. در ۱۱۴۷ که لوئی VII عازم دومین جنگ صلیبی شد شورای نیابت سلطنت تشکیل داد، و سوژر برجسته‌ترین عضو آن بود، در اداره کردن (۱۱۴۷–۴۹) امور مملکت چنان لیاقتی نشان داد که لقب "پدر وطن" یافت. در دیر سن‌دنی اصلاحاتی بعمل آورد، و بردگان آنرا آزاد نمود. از آثارش کتابی در زندگی لوئی VI است.

سوس، شهر قدیم، ← شوش، شهر.

سوس، گیاه، ← شیرین بیان.

سوس (sus) یا **سوسه** (susa)، باستانی **هادرومنتوم** (hādrumentum)، شهر و بندر (جم ح ۴۸٬۲۰۰)، ش تونس، کنار دریای مدیترانه. صادراتش روغن زیتون است. در قرن ۹م قم بوسیله‌ی فنیقیها بنا شد. واندالها ویرانش کردند (۴۳۴) و یوستی‌نیانوس I دگر بار آنرا ساخت. در ح ۱۱۴۷ روژه‌ی II سیسیل آنرا گرفت، اما عبدالمؤمن ابن علی موحدی آنرا بازستاند (۱۱۵۹). **سوس الاقصی** (suso 'l-'aqsā)، ناحیه (ح ۲۰٬۰۰۰ کمم)، ج مراکش، کنار قطـ؛ مرکزش تارودانت (tārudānt). از شهرهای دیگرش تیزنیت (tiznit) است که در ح ۸۳ کیلومتری ج اگادیر قرار دارد. سوس در آغاز کار موحدون در المغرب نقش عمده‌ای داشت.

سوسانوو: ← شینتو.

سوسایتی، جزایر: ← سوسیته، جزایر.

---

(1)Sousa (2)gonorrhea (3)caustic (4)Suzdal (5)suzerain (6)Susiana (7)Suger

سوسترائوس[1] (sostrātos)، نهٔ قرن ۳م ق.م، معمار یونانی منارهٔ البحر اسکندریه که در سلطنت بطلمیوس II اتمام پذیرفت (ح ۲۷۹ ق.م).

سوسک (susk)، نام عامیانه‌ی حشرات راسته‌ی سخت‌بالپوشان (Coleoptera). بالهای روئی این حشرات شاخی و سخت میباشد. تا کنون بیش از ۲۵۰٬۰۰۰ جنس از این حشرات نامگذاری شده است، و این راسته بزرگترین راسته‌ی جانوران محسوب میشود. دگردیسی سخت‌بالپوشان کامل است. با آنکه بطور کلی زندگی آنها در خشکی است، معهذا چندین جنس از آنها در آب زندگی میکنند. "قطعات دهان" این حشرات جونده یا ساینده است، و تعداد بسیاری از آنها از آفات مهم گیاهان زراعتی میباشند. حشرات یکی از تیره‌های این راسته را سرخرطومی (sar.xortumi) مینامند، زیرا "قطعات دهان" آنها در انتهای قطعه‌ای بلند و خرطومی‌شکل قرار گرفته است.

سوسمار (susmār)، خزنده‌ای که در نواحی گرم و استوائی فراوان است، و بعضی جنسهای آن در همه‌ی نواحی معتدل یافت میشود. بدنش پوشیده از پولک (فلس) است. بیشتر جنسهای آن دارای چهار دست و پا هستند، و معمولا پلک و سوراخ گوش دارند. دُم بسیاری از آنها به آسانی کنده میشود، ولی دوباره می‌روید. زبان آنها ممکن است کوتاه و پهن یا دراز و دوشاخه باشد. بعضی از سوسمارها رنگ پوست خود را تغییر می‌دهند. اغلب آنها حشره‌خوارند؛ بعضی علفخوار یا همه‌خوار هستند. برخی تخم میگذارند، و برخی بچه میزایند. طول آنها از چند سم تا ح ۴ متر میباشد. سوسمارهای پرنده (که از درختی به درخت دیگر میجهند) در جزایر مالایا بسر میبرند. نیز ← حربا؛ خیلا؛ مار بلوری؛ ایگوان.


سوسمار

سوسن (susan)، دهستان (جم ح ۱۲٬۵۰۰؛)، شهرستان ایذه، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۷۳ (؟) آبادی.

سوسن، گیاه دائمی زینتی سوخ‌دار از نوع لیلیوم (*Lilium*) از تیره‌ی سوسنیها. گلهای آن غالباً معطر و به رنگها و شکلهای گوناگون است. اقسام زینتی آن عبارتند از سوسن سفید اروپائی، سوسن زرد یا نارنجی آسیائی، سوسن ابلق ژاپونی، سوسن شاهی چینی، و غیره. در جنگلهای شمالی ایران، سوسن زرد به حالت خودرو فراوان است. سوسن در دین و هنر نشانه‌ی پاکی است.

سوسنبر (susanbar) یا **سوسن عنبر** (susane anbar)، (*Mentha piperita*)، گیاهی از تیره‌ی نعناعیان، که برگهای آن از برگهای نعناع معمولی بهتر است.

سو سنت مری[2] (su sent meri)، شهر (جم ۴۳٬۰۸۸)، ج ایالت اونتاریو، کانادا، بر ساحل شمالی رود سنت مرین.

سو سنت مری[2]، شهر (جم ۱۸٬۷۲۲)، ل ایالت میشیگان، کشمت، بر رود سنت مریز رو بروی شهر سو سنت مری در کانادا.

سوسن عنبر: ← سوسنبر.

سوسنگرد (susangerd)، شهر (جم ۶٬۵۲۵ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۷۵ کیلومتری ل‌غ اهواز. رود کرخه از آن میگذرد. این شهر سابقاً خفاجیه (xafājiyye) (ظاهراً مأخوذ از خفاجه) نام داشت، و فرهنگستان ایران نامش را به سوسنگرد تبدیل نمود (بین خرداد ۱۳۱۴ و فروردین ۱۳۱۶ هش). بخش سوسنگرد، که بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش جزء شهرستان اهواز تشکیل یافت، در تیر ماه ۱۳۲۳ هش با بخش بستان تبدیل به شهرستان دشت میشان گردید.

سوسن‌نامه: ← برزونامه.

سوسنیها (susani.hā)، (لت Liliaceae)، تیره‌ای از گیاهان تک‌لپه، مشتمل بر چندین هزار جنس، که به بیش از ۲۰۰ نوع منقسم میشوند، و در بیشتر نقاط زمین، خاصه نواحی گرم و استوائی، یافت میشوند. بیشتر آنها گیاهان دائمی و دارای سوخ یا اشکال دیگر ساقه‌های زیرزمینی میباشند. از جمله‌ی رستنیهای این تیره سوسن، لاله، سنبل، صبر، سیر، موسیر، سریش، سورنجان، مارچوبه، و موگه است. نیز جدول رستنیها را در مقاله‌ی رستنی ملاحظه کنید.

سوسور[3]، **اوراس بندیکت دو** (oras benedikt dë sosür)، ۱۷۴۰–۹۹، فیزیکدان و زمینشناس سویسی. بجهت تحقیقاتش در زمینشناسی، هواشناسی، و گیاهشناسی نواحی کوهستانی اروپا (خاصه کوههای آلپ) مشهور است. این تحقیقات را در کتاب عظیم خود بنام سفرهائی در آلپ (۴ جلد، ۱۷۷۹–۹۶) آورده است.

سوسور[3]، **فردینان دو** (ferdināN dë sosür)، ۱۸۵۷–۱۹۱۳، عالم سویسی زبان سانسکریت، که احتمالا از متنفذترین پیشروان زبانشناسی جدید بوده است. از ۱۸۸۱ در پاریس و ژنو استاد بود. آثارش مشتمل است بر تذکره در باب دستگاه ابتدائی مصوّتها در زبانهای هندواروپائی (۱۸۷۸) و دوره‌ی زبانشناسی عمومی (۱۹۱۶).

سوسور[3]، **نیکولا تئودور دو** (nikolā teodor dë sosür)، ۱۷۶۷–۱۸۴۵، شیمیدان سویسی و عالم فیزیولوژی گیاهی؛ پسر ا. ب. دو سوسور. روشهای شیمی را در بررسی تغذیه و تنفس گیاهان اعمال کرد، و در تخمیر و تبدیل نشاسته به قند و ترکیب الکلها تحقیقاتی بعمل آورد.

سوسه، تونس، ← سوس.

سوسیالیست[4] (sosiālist)، پیرو یا هواخواه سوسیالیسم؛ و نیز عضو یک حزب سوسیالیست.

سوسیالیست[4]، **حزب**، هر حزب سیاسی که پیرو اصول کلی سوسیالیسم باشد. احزاب سوسیالیست در بسیاری از ممالک با اسامی گوناگون وجود دارد، و برنامه‌های آنها از "دست راستی اعتدالی" تا "دست چپی افراطی" تغییر میکند. ← سوسیالیسم؛ جناح چپ؛ جناح راست. نیز ← حزب کارگر.

در تاریخ معاصر ایران، حزب سوسیالیست عنوان حزبی بود کوتاه‌عمر، که در طی دوره‌ی مجلس چهارم تشکیل گردید. این حزب به روسها نزدیک شد، و جرایدی نیز راه انداخت، و رهبران آن، که در مجلس شورای ملی در اقلیت بودند، به انتقاد از اوضاع پرداختند، و "اشرافیت" را مورد حمله قرار دادند. رهبری حزب با سلیمان میرزا (ف ۱۳۲۲ هش) داشت، که از نمایندگان نطاق مجلس بود، و بعداً در دوره‌ی ریاست وزرائی سردار سپه یک بار به وزارت فرهنگ رسید.

سوسیالیسم[5] (sosjālism)، فرضیه‌ی سیاسی و اقتصادی برای اصلاح امور جامعه، مبتنی بر اینکه کلیه‌ی عوامل و وسایل تولید و پخش کالا باید به مالکیت دسته‌جمعی مردم درآید، و دولت به نمایندگی مردم آنها را بر طبق اصول دموکراسی اداره کند. سوسیالیسم با مالکیت خصوصی مخالف است، و هواخواه اینست که رفاه جامعه را بوسیله‌ی اشتراک مالکیت تأمین نماید. هدف آن از بین بردن رقابت بوسیله‌ی همکاری افراد جامعه، طرد سودجوئی، برقراری خدمات اجتماعی، تقسیم عادلانه‌تر درآمد، و ایجاد فرصت بیشتر برای افراد است، تا بتوانند به خدمات اجتماعی بپردازند.

انقلاب صنعتی، که در قرن ۱۸م در انگلستان آغاز گشت و بتدریج در قاره‌ی اروپا توسعه یافت، مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی بسیاری بوجود آورد، که متفکرین و روشنفکران توجه بسیار به حل آنها معطوف داشتند، و در صدد برآمدند که، با طرح نقشه‌های جدید، سازمان اجتماعی جوامع را از نو پی‌ریزی نمایند. سوسیالیسم و کمونیسم و آنارشیسم نتیجه‌ی افکار این متفکرین بوده است، که هر یک طرفدارانی پیدا کرده است، که موجب پیدایش نهضتهای مختلف شده‌اند. در فرانسه اتین کابه و شارل فوریه نقشه‌هائی برای تشکیل جامعه‌های اشتراکی تهیه کردند. در انگلستان چ. کینگزلی و ف. د. موریس اصول مذهبی را با سوسیالیسم پیوند داده نهضتی بنام سوسیالیسم مسیحی ایجاد کردند. دسته‌های دیگر، به پیشوائی رابرت اوون و تامس سپنس، سوسیالیسم را ترویج کردند، و در تکمیل آن جهد بسیار نمودند. در آلمان، ف. لاسال، و. لیبکنشت، و ف. آ. بیل نهضت سوسیالیستی را بوجود آوردند، و راه را برای ایجاد حزب سوسیال دموکرات آلمان هموار کردند. در کشمت، آ. بریزبین و ا. ب. آلکت به ترویج عقاید سوسیالیستی پرداختند. در روسیه گ. و. پلخانوف و جمعی دیگر اصول سوسیالیسم را پی‌ریزی کردند. در سایر کشورهای اروپا هم زعمای روشنفکران ایجاد جامعه‌های سوسیالیستی را صواب دانسته در پیشرفت آن میکوشیدند. لکن در بین رهبران سوسیالیسم، هیچکس اهمیت و شهرت بین‌المللی کارل مارکس را نیافت؛ وی بود که با همدستی فریدریش انگلس در ۱۸۴۸ بیانیه‌ی کمونیست را انتشار داد، و بعد هم اصول سوسیالیسم علمی را در کتاب معروف خود بنام سرمایه تشریح نمود. امروز مبانی سوسیالیسم همان است که کارل مارکس پایه‌گذاری کرده است، و اگرچه بعضی از پیشبینیهای او هنوز تحقق نیافته و مورد تردید واقع شده است، معهذا، اصول کلی نظریات وی پایه و اساس سوسیالیسم قرار گرفته

---

(۱)Sostratus (۲)Sault Saint Marie (۳)Saussure (۴)socialist (۵)socialism

است. مارکس مدعی است که مبارزه بین سرمایه‌داران و کارگران همواره رو به تزاید خواهد بود، و مخصوصاً با تمرکز سرمایه در دست گروهی معدود، طبقه‌ی متوسط از بین خواهد رفت، و کارگران فقیرتر و بیچاره‌تر خواهند شد تا آنکه بالمآل روزی میرسد که قیام خواهند کرد، و سرمایه‌داران را منکوب خواهند نمود. امروز احزاب سوسیالیست روشها و سیاستهای مختلفی پیش گرفته‌اند. در جناح راست سوسیالیستهائی هستند که میگویند تدریج را باید پیروی کرد، و قانع شد به اینکه بمضی از اموال و منابع طبیعی به مالکیت عمومی درآید، و بعد بتدریج به هدف نهائی رسید. حزب کارگر در انگلستان و احزاب سوسیال دموکرات در آلمان و کشورهای اسکاندیناوی سوسیالیستهائی هستند که با شدت عمل و انقلاب مخالف اند، و معتقدند که با اصول دموکراسی و تحصیل اکثریت در انتخابات پارلمانی توفیق نهائی حاصل خواهد شد. در جناح چپ سوسیالیستهائی هستند که پای‌بند به روش تدریجی نیستند، و روشهای انقلابی را پیروی میکنند، و احزاب کمونیست را تشکیل میدهند. آنها مدعی هستند که روش تدریجی مردم را به هدف نمی‌رساند، بلکه موجب اتلاف وقت است، و بهتر است که، بوسیله‌ی انقلاب، حکومتهای سرمایه‌داری را سرنگون کرده دیکتاتوری پرولتاریا را جایگزین آن سازند. لنین رهبر این دسته بود، و سیاست خود را در روسیه‌ی شوروی عملی ساخت. رهبران کمونیسم در کشور چین همان سیاست را تعقیب میکنند.

سوسیالیسم صنفی[1] (sosiālisme senfi)، صورتی از سوسیالیسم که در ۱۹۰۷–۱۵ در انگلستان تقریر شد، و مبنای آن این بود که صنایع باید خود مختاری داشته باشند، و کارگران در اداره‌ی آنها نظارت کنند. رهبران این نهضت قسمتی از عقاید مارکسیسم و سندیکالیسم را پذیرفتند، و نظریه‌ی تازه‌ای بنام سوسیالیسم صنفی بوجود آوردند. آنان اصلاحات را از راه فعالیتهای سیاسی سودمند نمیدانستند، و معتقد به کنترول و اداره‌ی صنایع کشور از طرف کارگران بودند. این نهضت نضجی نگرفت، ولی اثراتی از خود در اتحادیه‌های کارگران انگلستان باقی گذاشت.

سوسیالیسم مسیحی[2] (sosiālisme masihi)، نظریه‌ای که هدفش تلفیق تعالیم مسیح است با تعالیم سوسیالیسم از لحاظ اِعمال آنها در زندگی، و بالاخص نهضتی که در ۱۸۴۸ در انگلستان بمنظور وارد کردن کمال مطلوبهای مسیحیت در زندگی اقتصادی مردم بوجود آمد (← سوسیالیسم). هدف اصلی آن مبارزه با عملیات بیرحمانه‌ی رهبران صنعتی آن عصر و خنثی کردن کارهای آنان بود. این نهضت به رهبری ف. د. موریس و چارلز کینگزلی در مدت کوتاهی بین طبقه‌ی کارگر طرفداران فراوان پیدا کرد. عقاید و افکار سوسیالیسم مسیحی، که با نظریات مارکس سازشی نداشت، در نهضتها و دسته‌های سوسیالیستی دیگر (از قبیل انجمن فیبین و سوسیالیستهای صنفی) و گروههای کاتولیک وارد گردید.

سوسیالیسم ملی: ← ناسیونال سوسیالیسم.

سوسیته[3]**، جزایر** (sosiete)، انگلا **(جزایر) سوسایتی**[4] (sosāyeti)، دسته‌جزیره (ح ۱۶۸۰ کمه، جمه ۳۷٬۸۸۲)، در قلب جنوبی، جزء پولینزی فرانسه، در رشته‌ای بطول ح ۷۴۰ کم ممتد و مشتمل بر جزایر بادگیر (تاهیتی جزء آنهاست) و جزایر بادپناه (رایاتئا از آنهاست) میباشد. جزایر عمده‌ی آن کوهستانی و آتشفشانی است. از محصولات آنها کوپرا، شکر، مشروب موسوم به رُم، صدف، و فوسفات است. بومیان پولینزیائی هستند.

جزایر در ۱۷۶۷ بتوسط بریتانیائیها کشف شد. در ۱۷۶۹ جیمز کوک و اعضای انجمن سلطنتی انگلستان از آنها دیدن کردند، و به افتخار آنان نامگذاری شد [سوسایتی، = انجمن]. فرانسویها در اواخر قرن ۱۸م بدانجا آمدند، و در ۱۸۴۴ آنها را تحت الحمایه ساختند. در ۱۸۸۰ مستعمره‌ی فرانسه شد.

سو سیتی[5] (su siti)، شهر (جمه ۸۹٬۱۵۹)، ل‌غ ایالت آیووا، کشمة، بر ملتقای رودهای بیگ سو (big su) و فلویـد (floyd) با رود میسوری، دومین شهر بزرگ ایالت.

سوسیس[6] (sosis، از فنس)، غذائی که عبارتست از گوشت چرخ‌کرده با ادویه و چاشنی، معمولا آنرا در روده‌ی پاک‌شده و نمک‌زده‌ی حیوانات یا در کیسه‌های سلولزی جا میدهند، و آنرا می‌جوشانند یا دود میدهند.

سوسیگنس[7] (sosigenes)، نه قرن اول قم، منجم و ریاضیدان یونانی، احتمالا از مردم اسکندریه. رایزن یولیوس قیصر در اصلاح تقویم بود (← تقویم یولیانی).

سوشاک: ← فیوم، یوگوسلاوی.

سوشیانت (sošyānt) یا **سوشیانس** (sošyāns)، عنوان هر یک از سه موعود زردشتی و مخصوصاً عنوان آخرین موعود زرتشتی که در اوستا استوت ارت (astvat ereta) خوانده شده و از او به عنوان سوشیانت پیروزگر یاد شده است. سوشیانت مزدیسنان بمنزله‌ی کریشنای برهمنان، بودای پنجم بودائیان، مسیح یهودیان، فارقلیط عیسویان، و مهدی مسلمانان است. زردشتیان منتظر سه موعودند که بین هر یک با آنکه بعد از او میآید ۱٬۰۰۰ سال فاصله است. بموجب روایات زردشتی، عمر جهان ۱۲٬۰۰۰ سال است که به ۴ عهد ۳٬۰۰۰ ساله تقسیم میشود. در ۳٬۰۰۰ سال اهورمزدا جهان فروهر (عالم روحانی) را آفرید. پس از انقضای این مدت، از روی عالم روحانی، جهان جسمانی آفریده شد. این دوره نیز ۳٬۰۰۰ سال طول کشید، و امور جهان فارغ از گزند و آسیب میگذشت، تا در عهد سوم، اهریمن طغیان کرد، و به تباه کردن آفرینگان ایزدی پرداخت، رنج و آسیب پدید آورد، و ناخوشی و مرگ بیافرید. این دوره نیز ۳٬۰۰۰ سال دوام داشت، تا در عهد چهارم زردشت ظهور کرد. دهمین هزاره عهد سلطنت روحانی پیغمبر ایران شمرده میشود. در آغاز هر یک از هزاره‌های ۱۱م و ۱۲م، یک سوشیانت ظهور خواهد کرد. در پایان ۱۲مین هزاره، سومین سوشیانت، که سوشیانت مطلق هموست، پدید خواهد شد، و جهان را نو خواهد کرد، مردگان را خواهد برانگیخت، و قیامت و جهان معنوی را خواهد آراست. بدینگونه، سوشیانتها، که هر یک بفاصله‌ی ۱٬۰۰۰ سال از یکدیگر ظهور خواهند کرد، تجدید کننده‌ی آیین زرتشت و بوجودآورنده‌ی نظم و عدالت خواهند بود. هر سه موعود در سن ۳۰ سالگی رسالت خویش را آغاز خواهند کرد، و با ظهور هر یک از آنها، خورشید چند روزی بیحرکت در آسمان خواهد ایستاد. هر سه موعود از سلاله‌ی زرتشت و در واقع، با وجود فاصله‌ی زمانی هزارساله، با یکدیگر برادر خواهند بود. نام آنها و همچنین نام مادرهاشان در یشتهای اوستا آمده است. اسامی خود آنها امروز در نزد پارسیان بترتیب هوشیدر، هوشیدر ماه، و سوشیانت میباشد. هر سه موعود از نطفه‌ی زرتشت خواهند بود، که آن را ناهید، فرشته‌ی آب، درون دریاچه‌ی هامون نگه میدارد، و در هنگام موعد، هر بار دوشیزه‌ای از خاندان بهروز، که در آن دریاچه آب تنی میکند، از آن نطفه آبستن میشود، و سوشیانت از وی بدنیا میآید. تفصیل ظهور سوشیانت و نام شش تن پارسایان که در هنگام رستاخیز وی را یاری خواهند کرد در یشتها و همچنین کتب دیگر، از جمله دانستان دینیک آمده است. در زمان هوشیدر ماه، ضحاک از دماوند بیرون میآید، و گرشاسب از زابل به دفع او خواهد شتافت، چنانکه یاران سوشیانت آخرین هم دیو دروغ و اهریمن را هلاک میکنند، و بدینگونه، با ظهور آخرین سوشیانت، جهان معنوی دیگر بار روی مینماید، و این سوشیانت آخرین آفریده‌ی اهورمزدا خواهد بود. مشابهت زیادی که بین عقاید زردشتیها و مسلمین در باب موعود آخر الزمان هست قابل توجه است. ← مهدی.

سوفاکس، شاه نومیدیا، ← سوفونیبا.

سو فالز[8] (su fālz)، شهر (جمه ۶۵٬۶۴۴)، مرکز ایالت داکوتای جنوبی، کشمة، بر رود بیگ سو (big su). بزرگترین شهر ایالت و از مراکز بازرگانی و صنعتی و حمل و نقل است.

سوفرای (sufarāy) یا **سوفرای شیرازی** (←širāzi)، در شاهنامه، سردار پیروز (پادشاه ساسانی) و فرمانروای پارس. پیروز چون به جنگ خشنواز میرفت او را به نگاهبانی ایران گماشت. پس از کشته شدن پیروز در جنگ با خشنواز، سوفرای به کین او لشکر به جنگ خشنواز کشید، و او را شکست داد. سرانجام صلح کردند، و خشنواز قباد و دیگر ایرانیان را که اسیر گشته بودند بازپس فرستاد. اما قباد، چون به شاهی نشست، خشنواز را در بند آورد، و زندانی کرد، و سپس به قتل رسانید.

سوفریر[9] (sufrier)، آتشفشانی به ارتفاع ۱٬۲۳۴ متر، جزیره‌ی سنت وینسنت، هند غربی بریتانیا. در آتشفشانی ۱۹۰۲، بیش از ۱٬۰۰۰ نفر را کشت و یک ثلث جزیره را ویران ساخت.

سوفسطائی: ← سوفسطائیان.

سوفسطائیان[10] (sufastā'iān)، معلمین دوره‌گردی

---

(۱)guild socialism (۲)christian socialism (۳)Société (فنس) (۴)Society (۵)Sioux City (۶)sausage (۷)Sosigenes (۸)Sioux Falls (۹)Soufrière (۱۰)sophists

که در قرن ۵م ق‌م از شهرهای مختلف یونان به آتن می‌آمدند تا علم و معرفت را میان عامه‌ی مردم منتشر کنند. پیش از آن معرفت علمی کمابیش مختص اهل فضل بود، و در آن زمان احتیاج به اینکه همگان نیز از آن بهره‌مند شوند احساس میشد. در آتن، که اشتغال به سیاست مستلزم داشتن اطلاعات علمی زمان بود، این نیازمندی بیشتر محسوس بود، و سوفسطائیان به آتن می‌آمدند که راه را برای ورود جوانان به سیاست هموار کنند. در نتیجه، طولی نکشید که علوم نظری تابع فواید عملی آنها گردید، زیرا سوفسطائیان تعلیم آنچه را که از نظر سیاسی ثمربخش بنظر می‌آمد مقدم بر تعلیم حقیقت مینهادند، و شاگردان خویش را در فن جدل و مناظره ماهر میساختند، تا در هر مقام خاصه در مشاجرات سیاسی، بتوانند بر حریف غالب شوند. در عین حال، روش سوفسطائیان، که آنرا سفسطه (safsate) نامیده‌اند، این مسئله را پیش آورد که آیا بین عقاید متعارض گوناگونی که سوفسطائیان دفاع از آنها یا رد کردن آنها را به شاگردان خود تعلیم میدهند چیزی دارای ارزش ابدی هست که مقبول همگان باشد؛ جستجوی چنین چیزی اساس تحقیقات سقراط است، که خود از سوفسطائیان بشمار آمده. اگرچه افلاطون و ارسطو سخت در تقبیح سوفسطائیان کوشیده‌اند، بین این جماعت فلاسفه‌ی بزرگی وجود داشته است که از جمله پروتاگوراس و گورگیاس را میتوان نام برد.

بعدها اصطلاح سفسطه علم شد برای استدلال جدلی باطل دارای ظاهر فریبنده، اعم از اینکه غرض آن فریفتن یا گمراه کردن کسی باشد یا نه.

سوفسطیقا، از ارسطو، ← ارغنون.

سوفکل، شاعر؛ ← سوفوکلس.

سوفلو[1]، **ژاک ژرمن** (jāk jermaN suflo)، ۱۷۰۹–۸۰، معمار فرانسوی که مخصوصاً بعنوان طراح پانتئون پاریس معروفست.

سوفنه[2] (sofene)، ناحیه‌ای در جنوب ارمنستان قدیم، بین فرات، که از جنوب به بین النهرین و از غرب به کاپادوکیا محدود بود. در ح ۶۳ ق‌م پومپیوس آنرا جزء قلمرو دولت روم آورد. نیز ← ارمنستان.

سوفوکلس[3] (sofokles) یا **سوفکل** (sofokl)، ح ۴۹۶–ح ۴۰۶ ق‌م، شاعر تراژدی‌نویس یونانی، معاصر اشیل و اوریپیدس. نزدیک آتن متولد شد. مردی توانگر و جذاب بود، و مردم آتن در صلح و جنگ مشاغل عمده به وی واگذار کردند. در ۴۶۸ ق‌م برتری خود را در درام‌نویسی بر اشیل بمنصه‌ی ظهور رسانید، و از آن ببعد آثار فراوان پدید آورد (ح ۱۲۳ درام نوشته است)، و قریب ۲۰ بار رتبه‌ی اول را در مسابقه حائز شد. در درام از مبتکرین بود؛ افزودن سومین بازیگر و نقاشی صحنه از ابتکارات اوست. سبک نمایشنامه‌ی سه بخشی (تریلوژی) را کنار گذاشت، و به نوشتن تراژدی کامل پرداخت. در آثار او اشخاص بازی بیشتر از اشخاص بازی آثار اشیل به آدمی نزدیک هستند، و سرنوشت آنها بیشتر در دست خودشان است تا در دست تقدیر و خدایان. هفت نمایشنامه‌ی کامل از او موجود است، آیاس؛ آنتیگونه؛ اودیپ پادشاه یا اودیپ جبار (که در آن صنعت استهزاء درامی یونانی قدیم به حد کمال رسیده است، و ارسطو آنرا نمونه‌ی کامل تراژدی میداند)؛ الکترا؛ زنان تراخیس؛ فیلوکتتس؛ اودیپ در کولون. ترجمه‌ی فارسی جملگی این آثار در ۱۳۳۴–۳۵ هش در تهران منتشر شده است.

سوفونیسبا[4] (sofonisbā)، قرن ۳م ق‌م، بانوی کارتاژی، دختر هاسدروبال. بر طبق داستانهائی (که تا حدی صحیح است)، نامزد ماسی‌نیسا (از امرای نومیدیا) بود، ولی پدرش او را به زوجیت سوفاکس[5] (sufāks)، پادشاه نومیدیا، داد. تحت تأثیر وی، در جنگ دوم کارتاژی، سوفاکس با کارتاژ متحد شد. در ۲۰۳ ق‌م ماسی‌نیسا سوفاکس را مغلوب کرد، و سوفونیسبا بدست وی افتاد. ماسی‌نیسا عاشق او شد، و در صدد ازدواج با وی برآمد. ولی سکیپیو آفریکانوس مایور که از نفوذ سوفونیسبا بیمناک بود، وی را بعنوان اسیر مطالبه کرد. ماسی‌نیسا برای اینکه رومیان او را به اسارت نبرند جام زهری نزد وی فرستاد، و سوفونیسبا بدون کمترین تزلزلی آنرا نوشید. سرگذشت او موضوع چندین تراژدی است (از جمله از آلفیری، کورنی، و ولتر).

سوفیا[6] (sofiā)، آلمانی زوفیا، ۱۶۳۰–۱۷۱۴، زوجه‌ی برگزیننده‌ی هانوور. وی ۱۲مین فرزند فردریک پادشاه زمستانی و الیزابت (بوهم) بود. در ۱۶۵۸ با یکی از دوکهای برونسویک بنام ارنست آوگوستوس (ernest āgustus) ازدواج کرد، و ارنست در ۱۶۹۲ نخستین برگزیننده‌ی هانوور گردید (← برگزینندگان). در ۱۶۹۸ شوهر سوفیا درگذشت. سوفیا (از طریق مادرش) نوه‌ی جیمز I انگلستان بود. پارلمنت انگلستان در ۱۷۰۱ جانشینی سلطنت انگلستان را در حق وی و اولادش مقرر کرد (← قانون جانشینی). عمر سوفیا برای نیل بسلطنت کفاف نکرد، و پسرش جورج لویس (jorj luis)، بعد از مرگ آن استوارت، بعنوان جورج I به سلطنت بریتانیای کبیر رسید.

سوفیا آلکسیونا[7] (sofiā ālekseyevnā)، ۱۶۵۶–۱۷۰۴، نایب‌السلطنه‌ی (۱۶۸۲–۸۹) روسیه؛ دختر تزار آلکسی میخایلوویچ از زوجه‌ی اول وی. در زمان کودکی برادرش ایوان آلکسیویچ و برادر ناتنی خود پطر کبیر با کمال خودمختاری فرمانروائی کرد. هدفش این بود که تزار شود، ولی اشراف و روحانیون از وی ناخشنود بودند، و به مقصود نرسید. عاقبت متهم به توطئه علیه پطر گردید، و در دیری زندانی شد. در ۱۶۹۸، متهم به توطئه و تحریک ساخلوی مسکو گردید، و پطر او را مجبور ساخت که در سلک زنان تارک دنیا درآید.

سوفیا دوروتئا[8] (sofiā dorotēā)، ۱۶۶۶–۱۷۲۶، زوجه‌ی برگزیننده‌ی هانوور. این برگزیننده‌ی هانوور جورج لویس (jorj luis) نام داشت، و همان کس است که در ۱۷۱۴ بعنوان جورج I به سلطنت انگلستان رسید. سوفیا متهم به داشتن روابطی با یکی از اشراف و افسران سوئدی، کنت فیلیپ کریستوف کونیگسمارک (kont* filip kristof kënigsmārk)، که در خدمت دربار هانوور بود گردید. کنت در ۱۶۹۴ ناپدید شد (محتملا به امر جورج به قتل رسید)، و جورج در همان سال سوفیا را طلاق داد، و وی بقیه‌ی عمر را عملا در حبس گذرانید. رفتار جورج با سوفیا یکی از اسباب عدم محبوبیت وی در انگلستان بود. جورج II انگلستان فرزند سوفیا بود، و فرزند دیگرش، سوفیا دوروتئا زوجه‌ی فردریک ویلهلم I پروس و مادر فردریک کبیر بود.

سوق الاهواز: ← اهواز، شهر.

سوق الشیوخ (suqo ’š.šoyux)، شهر (جم تخمیناً ۱۲٬۰۰۰)، عراق، بر ساحل راست فرات در ح ۴۰ کیلومتری ش ناصریه. در ناحیه‌ای حاصلخیز واقعست. در نیمه‌ی اول قرن ۱۸م بوسیله‌ی اعراب منتفق بعنوان بازار [= سوق] تأسیس شد. عبای آن معروفست.

سوکارنو[9]، **احمد** (sukārno)، ۱۹۰۱–، از رجال اندونزی و اولین رئیس جمهور آن کشور. از رهبران جنبش ملی بود (۱۹۲۷)، و در دهه‌ی بعد از ۱۹۳۰ بارها هلندیها او را محبوس یا تبعید کردند. در جنگ II، در دوره‌ی اشغال اندونزی بوسیله‌ی ژاپنیها، جهت مبارزه برای کسب استقلال اندونزی با آنها همکاری کرد. در تأسیس (اوت ۱۹۴۵) جمهوری اندونزی نقش قاطعی داشت، و به ریاست جمهور انتخاب شد. در بازگشت (۱۹۵۶) از سفر به کشورهای کمونیستی، سیاست "دمکراسی هدایت‌شده" را پیش گرفت، و نمایندگان همه‌ی احزاب سیاسی را در دولت شرکت داد، ولی در نتیجه‌ی مشکلات سیاسی و اقتصادی، حکومت دیکتاتوری برقرار کرد (۱۹۵۹. ← اندونزی). در نتیجه‌ی مبارزاتش با هلند بر سر گینه‌ی جدید، عاقبت در مه‌ی ۱۹۶۳ گینه‌ی جدید هلند تحت اداره‌ی اندونزی درآمد. سوکارنو در اندونزی محبوبیت دارد؛ معدلک تا کنون چند بار (۱۹۵۷، ۱۹۵۸، ۱۹۶۱، و ۱۹۶۲) بجان او سوء قصد شده است.

سوکرتوپن[10] (sukertopen)، شهر (جم ۱٬۶۳۵)، بخش سوکرتوپن (جم ۲٬۶۷۶)، جنوب گروئنلند.

سوکروز: ← ساکاروز.

سوکره[11] (sukre)، شهر (جم ح ۴۲٬۶۰۰)، جنوب قسمت مرکزی بولیوی، پایتخت قانونی بولیوی (← لاپاس). در ۱۵۳۸ بنام لا پلاتا (la plātā) بنا شد، و بنامهای چوکیساکا و چارکاس نیز خوانده میشد. در دوران استعمار اسپانیا، مرکز بخش چارکاس بود. اولین شورش جنگهای استقلال امریکای جنوبی در اینجا برپا شد (۱۸۰۹). امروز از مراکز فلاحت و تجارت است.

سوکره[11]، **آنتونیو خوسه د** (āntonio xose de sukre)، ۱۷۹۵–۱۸۳۰، سردار امریکای جنوبی در جنگ استقلال، اولین رئیس جمهور (۱۸۲۶–۲۸) بولیوی؛ متولد ونزوئلا. از معاونین مورد اعتماد س. بولیوار بود، و در نبرد آیاکوچو پیروز شد (۱۸۲۴) و استخلاص ل امریکای جنوبی را به انجام رسانید. در ۱۸۲۶ به ریاست جمهور انتخاب شد. چون دولت پرو، بجهت اینکه وی از یاران بولیوار بود، خواستار برکناری وی گردید، سوکره برای اینکه جنگی روی ندهد استعفا داد، و به

---

(۱)Soufflot (۲)Sophene (۳)Sophocles (۴)Sophonisba (۵)Syphax (۶)Sophia (۷)Sophia Alekseyevna (۸)Sophia Dorothea (۹)Sukarno; Soekarno (۱۰)Sukkertoppen (۱۱)Sucre

کولومبیا رفت، و سرانجام در همانجا کشته شد. دارای نبوغ نظامی بود ولی توانائی اداره‌ی امور را نداشت.

سوکوت: ← میوه‌بندان، عید.

سوکینوس[1]**، فاوستوس** (făstus sokinus)، نام لاتینی **فاوستو سوتسینی**[2] (făsto sottsini)، ۱۵۳۹–۱۶۰۴، مصلح مذهبی ایتالیائی. تحت نفوذ آثار ل. سوکینوس، که از بستگانش بود، کلیسای کاتولیک را ترک گفت، و تثلیث و سایر اصول عقاید رسمی را انکار کرد. در ۱۵۷۵ عازم بال شد، و در ۱۵۷۹ به لهستان رفت، و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانید، و گروههای منکر تثلیث را سازمان داد، و بدینگونه فرقه‌ی "برادران لهستانی" ا پدید آورد. نهضت ضد تثلیثی او به "آیین سوکینوس"[3] معروفست. این نهضت هیچگاه قوت نیافت، و عاقبت در مقابل آزار شدید کاتولیکها نسبت به سوکینوسیان (پیروان نهضت)، از میان رفت (ح ۱۶۳۸).

سوکینوس[4]**، لایلیوس** (lāylius sokinus)، نام لاتینی **للیو سوتسینی**[5] (lelio sottsini)، ۱۵۲۵–۶۲، مصلح مذهبی ایتالیائی. به آیین پروتستان علاقمند شد، و در ۱۵۴۴ از ایتالیا عازم سویس شد، تا از گزند تفتیش افکار مصون بماند. ظاهراً نظریاتی بر ضد تثلیث داشت. ← سوکینوس، فاوستوس.

سوکینوسیان: ← سوکینوس، فاوستوس.

سوگلی تپه (sŏgoli tappe)، ده (جه ۱°۱۵۰ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۵ کیلومتری ج میاندوآب.

سوگند (sŏgand)، در اوستا سئوکنه (saokenta) [= گوگرد]، در ایران باستان، یکی از انواع ور، و آن عبارت بود از خورانیدن آب آمیخته به گوگرد به متهم. از زود دفع شدن یا ماندن آن در شکم، تقصیر یا بی‌تقصیری متهم را تعیین می‌کردند. بعدها کلمه‌ی سوگند بمعنی قسم بکار رفت.

سوگنه[6]**، آبدره‌ی** (ābdareye sogne)، شاخابه‌ی کوچک دریای نروژ در ساحل غربی نروژ. طویلترین و عمیقترین آبدره‌های نروژ است (طولش ۱۸۰ کم و منتهای عمقش ۱°۲۴۴ متر). شاخه‌هایش در یوتونهیم و یوستدالبرلن پیش میرود. زیبائی طبیعی آن مشهور است.

سول، خلیج، انگلستان، ← ساوتولد.

سولا[7]**، لوکیوس کورنلیوس** (lukius kornelius sullā)، ۱۳۸–۷۸ ق‌م، سردار رومی. در خدمت ماریوس در افریقا جنگید، و در ۸۸ ق‌م، که مهرداد VI پونتوس مشغول لشکرکشی به قلمرو روم بود، کنسول شد. سولا و ماریوس هر دو خواستار فرماندهی بر ضد مهرداد بودند؛ ماریوس از رهبران ملی و سولا محبوب سنای روم بود. عاقبت سولا که لشکر نیرومندی در ایتالیای جنوبی داشت به رم حمله کرد (۸۸ ق‌م)، و فرماندهی را بدست گرفت، و مهرداد را شکست داد. در ۸۶ ق‌م آتن را غارت کرد. در ۸۳ ق‌م مظفرانه به رم بازگشت، و رم قریب یک سال گرفتار جنگ داخلی شد. عاقبت سولا پیروز گردید، و ۸°۰۰۰ تن از اسرا را به قتل رسانید. سولا، که از ۸۲ ق‌م خود را دیکتاتور اعلام کرده بود، به‌کشتار دشمنان خود (طرفداران ماریوس) و واگذاری اموال آنان به یاران خود پرداخت. سپس به رایزنی متلوس پیوس دست به "اصلاحات" زد، و هر گونه نظارت مردم را بر سنا از بین برد. در ۷۹ ق‌م از کار کناره‌گیری کرد.

سولان، کوه، ← سبلان.

سولت[8]**، نیکولا** (nikolā sult)، ۱۷۶۹–۱۸۵۱، مارشال فرانسه. بجهت نقش عمده‌ای که در جنگ‌های ۱۸۰۳–۷ ناپلئون داشت، ناپلئون او را دوکِ دالماسی کرد (۱۸۰۷). در جنگ شبه جزیره سمت فرماندهی داشت (۱۸۰۸–۱۳). لوئی XVIII او را به وزارت جنگ منصوب کرد (۱۸۱۴)، ولی در جنگ واترلو به ناپلئون پیوست. در زمان لوئی فیلیپ چند بار به وزارت رسید، و در ۱۸۳۲–۳۴ و ۱۸۴۰–۴۷ رئیس الورزا بود، اما در دومین دوره از ریاست وزرا اسمی بیش نداشت، و دولت وی تحت نفوذ گیزو بود، که جانشین سولت گردید.

سولده (suldeh)، ده (جه ۲°۴۹۲ سث ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان نور، استان دوم (مازندران). در ۴۳ کیلومتری لغ آمل و ۴۸ کیلومتری ش نوشهر بر سر راه شوسه‌ی کناره‌ی خزر واقعست.

سولفائی، داروهای: ← سولفامیدها.

سولفات[9] (sulfāt؛ از فنس)، در اصطلاح شیمی، ملح یا استر اسید سولفوریک (H_2SO_4). معمولا عبارت از یک فلز یا یک رادیکال است که با "رادیکال سولفات" (SO_4) ترکیب شده. اسید سولفوریک دو نوع ملح تشکیل میدهد؛ یکی سولفاتهای عادی یا خنثی (مانند سولفات سودیوم، Na_2SO_4)، که در آنها فلز جایگزین هر دو اتم ئیدروژن اسید سولفوریک شده است؛ و دیگری سولفاتهای اسیدی، که در آنها فلز فقط جای یکی از اتمهای ئیدروژن را گرفته است، و چنین سولفاتی را بیسولفات[10] (bi–) خوانند (مانند بیسولفات سودیوم، $NaHSO_4$).

سولفاتهای فلزی‌ـجز در بعضی موارد استثنائی، مانند سولفاتهای باریوم و سرب و سترونسیوم‌ـدر آب حل میشوند. بعضی از سولفاتهای مهم عبارتند از زاج، سولفات باریوم (← باریت)، سولفات کلسیوم (← سنگ گچ)، سولفات مس (← کات کبود)، زاج سبز، سولفات روی، و سولفات سودیوم.

سولفات باریوم: ← باریت.

سولفات کلسیوم: ← سنگ گچ.

سولفات مس: ← کات کبود.

سولفاتیازول: ← سولفامیدها.

سولفادیازین: ← سولفامیدها.

سولفاگوانادین: ← سولفامیدها.

سولفامتازین: ← سولفامیدها.

سولفامیدها[11] (sulfāmid.hā؛ از فنس) یا **داروهای سولفائی**[12] (sulfā'i؛ از انگل)، نام مواد شیمیائی ترکیبی مشتق از سولفانیلامید. این ماده نخستین بار توسط پاول گلمو[13] (pāl gelmo)، عالم اتریشی شیمی صنعتی، بعنوان رنگ سرخی برای رنگ کردن پشم تهیه شد (۱۹۰۸). در ۱۹۳۲، ماده‌ی مشابهی، بنام پرونتوزیل (pron-tozil) ساخته شد، که گ. دوماک خواص ضد میکروبی آنرا کشف کرد. با تجربیاتی که در آلمان و فرانسه صورت گرفت، معلوم شد که ماده‌ی فعال پرونتوزیل همان ماده‌ای است که گلمو ساخته بود. ارزش داروئی سولفانیلامید در ۱۹۳۶ در کشمت تأیید شد. با تغییر دادن ترکیب این ماده، مشتقات گوناگونی از آن ساخته شده است، از قبیل سولفاتیازول، سولفادیازین، سولفامتازین، سولفاگوانادین، و غیره. بزودی معلوم شد که هیچیک از سولفامیدها باکتریکش نیست، بلکه این مواد رشد باکتریها را متوقف میسازند، و بدینگونه، پیروزی بدن در مقابل آنها ممکن میشود. بهمین جهت است که داروهای سولفائی در معالجه‌ی بسیاری از بیماریها (ذات الریه، منینژیت، پریتونیت، سیفیلیس، سوزاک، و عده‌ی دیگر از بیماریهای عفونی) اثر قطعی دارد. چون این گونه داروها، علاوه بر تأثیر درمانی، سمیت نیز دارند، استعمال آنها جز با دستور طبیب مجاز نیست.

سولفرینو[14] (solferino)، دهکده‌ی لغ مانتوا، ایتالیا. صحنه‌ی جنگ خونین ۱۸۵۹ میان اتریش و متفقین (فرانسه و ساردنی) بود، که تلفات آن ح ۳۰°۰۰۰ نفر تخمین شده است. از این جنگ نتیجه‌ی قاطعی حاصل نشد، و کمی بعد پیمان صلح در ویلافرانکا دی ورونا منعقد گردید. ژان هانری دونان در این جنگ حضور داشت، و فکر تشکیل سازمان صلیب سرخ از همین واقعه در او ایجاد گردید.

سولفژ، در موسیقی، ← سرایش.

سولفور[15] (sulfur؛ از فنس)، در اصطلاح شیمی، ترکیب گوگرد با عنصری دیگر یا با یک رادیکال. سولفورها املاح اسید سولفیدریک (asid sulfid-rik) یا ئیدروژن سولفوره (idrojen sulfure) هستند. این اسید (فورمول شیمیائی: H_2S) گازی است سمی و بیرنگ، سنگینتر از هوا، و دارای بوی تخم مرغ گندیده، که بحالت طبیعی در بعضی آبهای معدنی وجود دارد، و نیز از تجزیه‌ی مواد آلی محتوی گوگرد تولید میشود. اسید سولفیدریک در تجزیه‌ی شیمیائی، و نیز در طب بکار میرود

بیشتر فلزات مستقیماً در اثر حرارت با گوگرد ترکیب میشوند. بدین سبب، و بسبب نامحلول بودن اغلب سولفورها در آب، سولفورهای طبیعی متعدد وجود دارد، که از کانیهای عمده‌ی فلزات میباشند. از آن جمله است سولفورهای مس، روی، جیوه (← شنجرف)، سرب (← گالن)، ارسنیک (← زرنیخ)، آنتیموان، و آهن (← پیریت). سولفورهای محلول را در تهیه‌ی رنگها، حشره‌کشها، و مواد مویزدا بکار میبرند. بیسولفور کربون (bi–) از حلالهای مهم مواد آلی است.

سولفوریک، اسید: ← اسید سولفوریک.

سولفیت[16] (sulfit؛ از فنس)، در اصطلاح شیمی، ملح خنثای اسید سولفورو (asid sulfuro). فرمول شیمیائی این اسید H_2SO_3 است، و مثلا فرمول

---

(۱)Socinus (۲)Sozzini (۳)Socinianism (۴)Socinus (۵)Sozzini (۶)Sogne (۷)Sulla (۸)Soult (۹)sulfate; sulphate (۱۰)bisulfate (۱۱)sulfamides (۱۲)sulfa drugs (۱۳)Gelmo (۱۴)Solferino (۱۵)sulphide; sulfide (۱۶)sulfite

شیمیائی سولفیت سودیوم Na_2SO_3 میباشد. علاوه بر اینگونه سولفیتها، سولفیتهائی اسیدی نیز هست، که دارای ئیدروژن میباشند، مانند سولفیت اسیدی پوتاسیوم، که فرمول شیمیائی آن $KHSO_3$ است. سولفیتها برای سفید کردن ابریشم، پشم، چوب، و میوه‌های خشک بکار میروند.

سولفیدریک، اسید: ← سولفور.

سولقان یا سولغان (هر دو sulaqān)، ده (جم ۸۰۵ نف ۱۳۳۵ هش)، بخش کن، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)، ۷ کیلومتری ل کن. ظاهراً آبادی سولقان را سید محمد نوربخش (ف ۸۶۹ هق) احداث کرد، و در آنجا عبادت و ارشاد میکرد.

سولک، تنگ (tange sōlak) یا **تنگ سروک** (sarvak)، تنگه‌ی کوهستانی، بمسافت ح ۵۰ کیلومتری ل بهبهان (چ خوزستان). شهرتش بسبب نقوش برجسته‌ی عهد اشکانی مربوط به قرن اول بم بر بدنه‌ی کوه است. الفاظ سولک و سروک هر دو بمعنی سرو کوچک است، و شهرت تنگ مذکور بدین نام بمناسبت جنگل سرو آن میباشد.

سولم[1] (solem)، دهکده (جم تخمیناً ۷۸۱)، ولایت سارت، لغ فرانسه. شهرت آن بسبب دیر بندیکتی سولم است، که در 1010 ساخته شد، و در قرن ۱۹م توسعه یافت. کلیسای متعلق به دیر، که در قرون ۱۵م–۱۶م ساخته شده است، حاوی مجسمه‌های زیبائی است.

سولنت[2] (sōlent)، تنگه‌ی ممتد بین جزیره‌ی وایت و زمینلاد انگلستان جنوبی.

سولنوئید[3] (solenoid؛ فنس)، پیچه‌ای استوانه‌ای و دراز از سیم فلزی که بصورت منحنی پیچ پیچیده شده است. جزء اساسی همه‌ی آهنرباهای برقی است (← آهنربای برقی)، و در اسابهای برقی و مغناطیسی فراوان بکار میرود. اگر جریان برق از سولنوئید بگذرد، سولنوئید مغناطیس میشود، و خواص آن مانند میله‌های مغناطیسی است؛ بالاخص دو قطب آن در طرفینش واقعند. میدان مغناطیسی در داخل سولنوئید متشابه است، و شدت آن (بر حسب گاوس) در داخل یک سولنوئید بسیار دراز

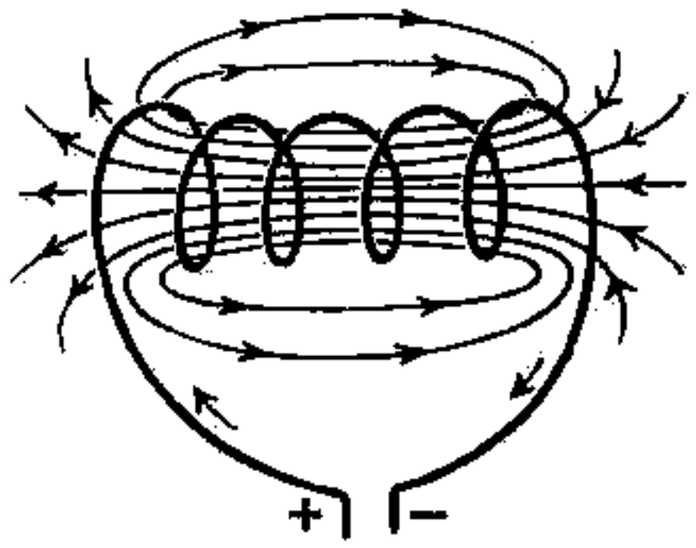

سولنوئید و خطوط نیروی
میدان مغناطیسی آن

مساوی n_1I $(4\pi/10)$ (یا تقریباً $1,25\ n_1I$) است، که در آن n_1 عده‌ی حلقه‌های سولنوئید در هر سم طول آن است، و I شدت جریان بر حسب آمپر میباشد؛ حاصلضرب عده‌ی کل حلقه‌ها را در شدت جریان آمپر-دور[4] (āmper-dōr) سولنوئید گویند. برای زیاد کردن عامل n_1 (و لهذا شدت میدان در داخل سولنوئید) است که غالباً سولنوئید بیش از یک لایه سیم پیچ دارد. در بعضی اسابها، میله‌ای از آهن در داخل سولنوئید قرار میدهند بطوری که تحت تأثیر میدان مغناطیسی سولنوئید میتواند بر امتداد محور سولنوئید به آزادی حرکت کند.

سولو[5] (solo) [ایتالیائی، = تنها]، در موسیقی، هر آهنگ یا قسمتی از یک آهنگ که برای فقط یک خواننده یا یک ساز تصنیف شده باشد. کسی که چنین آهنگی را میخواند تکخوان[6] و آن که مینوازد تکنواز[6] نامیده میشود. در مورد رقص نیز به معنای مشابه بکار میرود.

سولو[7]، سابقاً **سوراکارتا**[8] (surākārtā)، شهر (جم ۳۶۷٬۶۲۶)، جاوه‌ی مرکزی، اندونزی، بر رود سولو. در ناحیه‌ای زراعتی (برنج، شکر، توتون، قهوه، پنبه، کائوچو، تک، و نیل) قرار دارد. جالبترین آثارش کاخ سلطان سوراکارتا است.

سولو[9]، **مجمع‌الجزایر** (sulu)، دسته‌جزیره (۲٬۸۱۰ کمم؛ جم ۲۸۹٬۵۱۰)، جزء فیلیپین، بغ میندانائو، بین دریاهای سلب و سولو. مشتمل است بر بیش از ۴۰۰ جزیره‌ی آتشفشانی و جزایر کوچک مرجانی، که بزرگترین آنها باسیلان است. ساکنین از موروها (–moro) هستند، که در قرون ۱۵م و ۱۶م به دین اسلام درآمدند. جزایر سولو در قرن ۱۹م تحت استیلای اسپانیا درآمد. در ۱۸۹۹–۱۹۴۰ در تصرف کشمکش بود. در ۱۹۴۰ به فیلیپین واگذار شد.

سولوتره[10] (solütre)، دهکده، ولایت سن‌اِلوار، ش فرانسه‌ی مرکزی، نزدیک ماکون. در اینجا در ۱۸۶۷ بقایای انسان ماقبل تاریخ کشف شد. دور سولوتره‌ای از دوره‌ی پالئولیتیک به این دهکده منسوبست.

سولور، سویس؛ ← زولوتورن.

سولوستر، اسم؛ ← سیلوستر یا سولوستر.

سولوک[11]، **فوستن الی** (fostaN eli suluk)، ح ۱۷۸۵–۱۸۶۷، امپراطور (۱۸۴۹–۵۹) سیاهپوست هائیتی. برده‌ی بیسوادی بود، و در ۱۸۴۷ به ریاست جمهور رسید، و سپس خود را امپراطور فوستن I خواند. دوران حکومتش به فساد و خونریزی سپری شد.

سولون[12] (solon)، ح ۶۳۹–ح ۵۵۹ قم، قانون‌گذار و شاعر آتنی و مؤسس دموکراسی در آتن، که یکی از حکمای سبعه محسوب است. پدرش از نجبای آتن بود. سولون در جوانی ثروتی نداشت، و برای تجارت به مسافرت پرداخت. در ۶۱۲ قم به آتن بازگشت، و طولی نکشید که نفوذ فراوان یافت. در این زمان اوضاع آتن بسبب استیلای اشراف و سیاست ارضی آنان، که بدان وسیله بیشتر اراضی را از طریق مالکیت یا گرو گرفتن در تصرف داشتند، متشنج بود. در این احوال، سولون منصب آرخونی (← آرخون‌ها) یافت (ح ۵۹۴ قم)، و اصلاحات اساسی و اقتصادی مشهور خود را آغاز کرد. همه‌ی گروها و قرضها را ملغی کرد، و مالکیت اراضی را محدود نمود، و هر نوع پیمانی را که در آن آزادی شخص عنوان گروگان داشته باشد غیر قانونی خواند. قدم اصلاحی اخیر، برده‌داری را از آتیک برانداخت. سپس به اصلاح قانون اساسی پرداخت، و همه‌ی قوانین سخت دراکون را لغو کرد، و راه شرکت عموم مردم آزاد را در "مجلس مردم" باز نمود، و مجلسی دارای ۴۰۰ عضو از نمایندگان طبقات مالک مقرر نمود. بعضی از اختیارات آریوپاگوس را محدود نمود، و محکمه‌ای عمومی تأسیس کرد. سولون نخستین شاعر آتیک بود.

سولوویوف[13]، **سرگی میخایلوویچ** (sergey mixaylovic soloviof)، ۱۸۲۰–۷۹، مورخ روسی؛ پدر و. س. سولوویوف. طرفدار نهضت غربیسازی بطر کبیر بود. اثر عظیمش ۲۹ مجلد تاریخ روسیه است، که حاکی از توجه او به تمدن اروپای غربی است.

سولوویوف[13]، **ولادیمیر سرگیویچ** (vlādimir sergeyevic soloviof)، ۱۸۵۳–۱۹۰۰، فیلسوف مذهبی و شاعر روسی؛ پسر س. م. سولوویوف. افکار مذهبی او درهم‌پیچیده و رازورانه است، و اشعارش فلسفی و عارفانه میباشد. در شعرای سمبولیست جوان، و هم بعنوان فیلسوف، نفوذ فراوان داشت. آثارش مشتمل است بر روسیه و کلیسای جهانی، که در ۱۸۸۹ بزبان فرانسوی نوشت؛ و منظومه‌ی مشهور سه ملاقات (۱۸۹۹).

سوله[14]، **پیر** (pier sule)، ۱۸۰۱–۷۰، سیاستمدار امریکائی. از مردم فرانسه و وکیل دعاوی بود، و بسبب فعالیتهایش بر له جمهوریخواهان به زندان افتاد، ولی گریخت و به کشمکش رفت (۱۸۲۵). در ۱۸۴۷ و ۱۸۴۹–۵۳ سناتور بود. در ۱۸۵۳–۵۴ سفیر فرانسه در اسپانیا بود؛ در طرح ← اعلامیه‌ی اوستاند دست داشت. در جنگ داخلی امریکا از صاحبمنصبان اتلافیه بود (۱۸۶۳–۶۴).

سولی[15]، **دوک دو** (dūk dĕ süli*)، لقب **ماکسیمیلین دو بتون** (māksimiliaN dĕ betün)، ۱۵۶۰–۱۶۴۱، سیاستمدار پروتستان فرانسوی، رایزن عمده‌ی هانری IV. در ۱۵۹۸–۱۶۱۱ سرپرست مالیه بود، و کوشید تا امور مالی را که بعلت اسراف هانری III و جنگهای مذهبی سخت آشفته شده بود سر و صورتی بدهد، و در این امر توفیق یافت. بوسیله‌ی تشویق زراعت و صنعت، رونق فرانسه را بازگردانید. در ۱۵۹۹ که اداره‌ی راهها به او واگذار شد، شبکه‌ای از راهها و کانالها ساخت. پس از کشته شدن هانری کناره‌گیری کرد (۱۶۱۱). علاوه بر لیاقت تام در مدیریت، مردی بسیار دوراندیش بود؛ "طرح بزرگ" وی برای تشکیل دادن اتحادیه‌ای از همه‌ی ملل مسیحی (که آنرا به هانری نسبت میداد) گواه این امر است.

سولی پرودوم[16]، **رنه فرانسوا آرمان** (rēne fräNsuā ārmaN süli prüdom)، ۱۸۳۹–۱۹۰۷، شاعر و منتقد فرانسوی. تحصیلات علمی کرد، ولی بسبب عارضه‌ی بصری، این رشته را رها نمود، و به ادبیات پرداخت. از نخستین پارناسیان بود، و

---

(۱)Solesmes (۲)(the) Solent (۳)solenoid (۴)ampere-turn (۵)solo (۶)soloist (۷)Solo (۸)Surakarta; Soerakarta (۹)Sulu (۱۰)Solutré (۱۱)Soulouque (۱۲)Solon (۱۳)Soloviev (۱۴)Soulé (۱۵)Sully (۱۶)Sully Prudhomme

در ۱۸۸۱ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. اولین برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل بود، و جایزه در ۱۹۰۱ به وی اعطا شد. دو منظومه‌ی فلسفی عدالت (۱۸۷۸) و سعادت (۱۸۸۸) را زیباترین آثارش شمرده‌اند. آثار دیگرش مشتمل است بر منظومه‌های قطعات و اشعار (۱۸۶۵)، بلایا (۱۸۶۶)، تنهائیها (۱۸۶۹)، و مهربانیهای بیهوده (۱۸۷۵)؛ و آثار انتقادی بیان در هنرهای زیبا (۱۸۸۳) و تفکراتی در فن شعر (۱۸۹۲)؛ و اثر فلسفی چه میدانم (۱۸۹۵). قطعه‌ی گلدان شکسته از منظومه‌های معروف اوست.

سولیتیلما[1] (sulitielmā)، کوهی بارتفاع ۱°۹۱۴ متر، ل نروژ، بر مرز سوئد. معادن مس دارد.

سولیدوس[2] (solidus)، سکه‌ی طلای رومی که در عهد قسطنطین I معمول شد، و تا سقوط امپراطوری بیزانس رواج داشت. ارزش آن قریب ۳٫۰۲ دلار بود. نیز ← دناریوس.

سولیس[3]، **خوان دیاث د** (xuān diāţ de solis)، فد ۱۵۱۶، دریانورد اسپانیائی، کاشف ریو د لا پلاتا. پس از مسافرتهای چندی به دنیای جدید، در ۱۵۱۴ مأمور جستجوی گذرگاهی بین قطا و قکب گردید. در ۱۵۱۶ وارد کشتدان ریو د لا پلاتا شد، و در محلی در ساحل اوروگه‌ی حالیه پیاده شد، ولی بومیان وی را کشتند.

سوم[4] (som)، ولایت (۶°۲۷۷ کمه؛ جه ـ۴°۶۴ ۱۵۳)، ل فرانسه، در پیکاردی؛ کرسی آن آمین. رود **سوم**، بطول ۲۴۵ کم، از سن‌کانتن، آمین، و آبویل گذشته وارد دریای مانش میشود. در طی جد I صحنه‌ی نبردهای شدید میان بریتانیائیها و آلمانها بود (مخصوصاً جنگهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷، که به نبردهای سوم معروفست).

سوم[5]، **جان چولنه** (cān coe som)، مستشرق معاصر اندونزیائی، استاد زبان و ادبیات چینی و رئیس مؤسسه‌ی چینشناسی دانشگاه اندونزی.

سوماترا[6] (sumātrā)، جزیره (ح ۴۲۴°۰۰۰ کمه؛ جه ۱۵°۷۳۹°۳۶۳)، اندونزی، در قهذ، ج و غ شبه جزیره‌ی مالی و لغ جاوه. طولش ح ۱°۷۹۰ کم و عرضش ح ۴۳۰ کم است، و از حیث بزرگی دومین جزیره‌ی اندونزی میباشد. خط استوا تقریباً آنرا نصف میکند. رشته‌جبال آتشفشانی باریسان در طول جزیره ممتد است. بیشتر داخله‌ی آنرا جنگلهای نفوذناپذیر فراگرفته است؛ نیمه‌ی شرقی جزیره باطلاقی است. مناطق نفتخیز و زغال‌خیز وسیعی دارد. از محصولات آن کافور، آبنوس، راتان، چای، قهوه، کائوچو، و فلفل است. شهر عمده‌ی آن پالمبانگ میباشد.

از اوایل تاریخ میلادی مهاجرین هندی از هند به سوماترا آمدند، و اعقاب آنان در قرن ۷م دولت مقتدری بنام سری ویجایه (sri vijāya) در جزیره برقرار کرده بودند. در قرن ۱۳م سوداگران مسلمان به جزیره وارد شدند. ناحیه‌ی اتجه، در منتهای شمالی سوماترا، نخستین قسمتی از اندونزی است که در آنجا یک دولت اسلامی تشکیل یافت. در اوایل قرن ۱۶م پرتغالیها به سوماترا آمدند، و سپس هلندیها بدانجا روی آوردند، و پرتغالیها را بیرون راندند، و در ۱۶۶۳–۶۴ آبادیهائی در ساحل ج غ ایجاد کردند. ضمناً انگلیسها نیز در ۱۶۱۳ پایگاهی در اتجه دایر کردند. در کشمکش‌های دولتین، عاقبت در ۱۸۲۴ بریتانیا از آن دست برداشت. هلندیها بتدریج بر همه‌ی دولتهای بومی جز اتجه استیلا یافتند. در جه II، سوماترا در تصرف ژاپن بود (۱۹۴۲–۴۵).

سومار یا **صومار** (هر دو sumār)، بخش (جه ح ۵°۰۰۰؟)، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی (از جمله نفت شاه). از غ به خاک عراق محدود است. رود‌های گنگیر (gangir) و گیلان از آن میگذرند، اولی از دهستان ایوان (شهرستان شاه‌آباد) سرچشمه میگیرد، و دومی از ریزابه‌های حلوان است. سومار قشلاق ایل کلهر میباشد. مرکزش، **سومار** یا **صومار**، در 100 کیلومتری ج قصر شیرین، ۲۸ کیلومتری چ‌ش نفت شاه، و ۷٫۵ کیلومتری مرز ایران و عراق، کنار رود گنگیر قرار دارد.

سوماروکوف[7]، **آلکساندر پتروویچ** (āleksāndr petrovic sumārokof)، ۱۷۱۷ یا ۱۷۱۸–۱۷۷۷، نویسنده و شاعر روسی. در خانواده‌ی نجبای درباری بدنیا آمد. از ۱۷۵۶ تا ۱۷۶۱ مدیر نخستین تماشاخانه‌ی سلطنتی پطرزبورگ بود. نخستین مجله‌ی غیر دولتی روسی را، بنام زنبور عسل زحمتکش، منتشر کرد (۱۷۵۹). وی نماینده‌ی سبک کلاسیک روسی و آغازکننده‌ی درام روسی است، و فعالیتش از لحاظ تکامل زبان ادبی روسی حائز اهمیت بوده است (← روسی، ادبیات، قسمت II). نُه تراژدی، ۱۲ کمدی، قابلها، هجویات، و اشعار غنائی نوشته است.

سومالی[8] (somāli) یا **سومالیا**[9]، جمهوری (ح ۶۷۸°۵۰۰ کمه؛ جه ح ۲°۰۳۰°۰۰۰)، ش افریقا؛ پایتخت آن مقدیشیو. مستقیماً در ج عربستان قرار دارد، و تقریباً همه‌ی ساحل افریقائی خلیج عدن و پهنه‌ای را در کنار قهذ فراگرفته است. از لغ به سومالی فرانسه و از غ به کنیا و حبشه محدود است. نامش به مناسبت قوم سومالی است، که بیشتر سکنه را تشکیل میدهند، و مسلمان اند، و زبانشان از زبانهای حامی است. ناحیه‌ای کماب و بر روی هم بیحاصل است. رودهای عمده‌اش منحصر به شبلا (šabellā) و جوبه (juba) میباشد. صادراتش موز، احشام، و پوست دباغی‌نشده است.

جمهوری سومالی تشکیل یافته است از سومالیلند[10] (سابق) بریتانیا (somāliland–)، به مساحت ح ۱۷۶°۰۰۰ کمه؛ و سومالیلند سابق ایتالیا، به مساحت ح ۵۰۲°۵۰۰ کمه. سومالیلند (یا سومالی) سابق بریتانیا کنار خلیج عدن و تحت الحمایه‌ی بریتانیا و کرسی آن هارگیسا (hār-geysā) بود. بیشتر این ناحیه را مصریها در دهه‌ی بعد از ۱۸۷۵ اشغال کردند، و در ۱۸۸۴ که مصریها به دفاع از محمد احمد ابن عبدالله رفتند، بریتانیائیها جایگزین آنان شدند، و این سرزمین را تحت الحمایه ساختند. پس از آن، از ۱۹۰۱ تا ۱۹۲۰، محمد ابن عبدالله حسان مزاحم نیروهای بریتانیائی بود. سومالیلند (یا سومالی) سابق ایتالیا (کرسی آن مقدیشیو)، مشتمل بر قسمتی از سومالی که کنار قهذ است، در آغاز مستعمره‌ی ایتالیا بود. اول بار در ۱۸۸۹ ایتالیائیها قسمت کوچکی از بخش مرکزی این ناحیه را تحت الحمایه ساختند. سپس تحت الحمایه‌هائی در قسمت شمالی ایجاد کردند، و در طرف جنوب اراضی وسیعی از زنگبار بدانان واگذار شد. در ۱۹۲۵ اراضی ماوراء جوبه (ش رود جوبه) را از کنیا منتزع نموده به سومالیلند ملحق کردند. در ۱۹۳۶ از سومالی ایتالیا و نواحی سومالیائی‌زبان حبشه ایالت جدیدی بنام افریقای شرقی ایتالیا ایجاد کردند. در جه II، ایتالیا به سومالی بریتانیا لشکر کشید، و در اوت ۱۹۴۰ همه‌ی این تحت الحمایه را اشغال کرد. بریتانیائیها آنرا بازگرفتند (۱۹۴۱) و سومالی ایتالیا را نیز اشغال کردند. هر دو ناحیه تا ۱۹۵۰ تحت حکومت بریتانیا بود، و در این سال سازمان ملل سومالی ایتالیا را، جزء اراضی قیمومی سازمان، تحت اداره‌ی ایتالیا قرار داد. بر طبق تصمیم سازمان، در ۱۹۵۶ سومالی ایتالیا خودمختاری داخلی و در ۱۹۶۰ استقلال یافت. بریتانیا در ژوئن ۱۹۶۰ تحت‌الحمایگی سومالی بریتانیا را پایان داد، و در اول ژوئیه‌ی ۱۹۶۰ دو قسمت، تحت لوای واحد، جمهوری سومالی را تشکیل دادند، که کمی بعد عضو سازمان ملل شد. سومالی کومکهای مالی و فنی فراوان از آلمان غربی و تچشو و اعاناتی نیز از ایتالیا و کشمة دریافت کرده است. از مشکلات عمده‌ی سومالی، علاوه بر اقتصادیات توسعه‌نیافته‌ی آن، مسئله‌ی سرنوشت ح ۳۵۰°۰۰۰ سومالیائی ساکن کنیا، سومالیلند فرانسه، و حبشه است.

سومالیا: ← سومالی.

سومالی ایتالیا: ← سومالی.

سومالی بریتانیا: ← سومالی.

سومالی[10] **فرانسه** (somālie farānse) یا **سومالیلند**[10] **فرانسه** (somālilande)، سرزمین ماوراء بحار فرانسه (مساحت سرزمین ۲۲۰°۰۰۰ کمه؛ جه ح ۸۱°۰۰۰)، ش افریقا، کنار خلیج عدن. از ل و غ به حبشه، از ج به سومالی، و از ش به خلیج عدن محدود است. عمدةً بیابانی خشک و سوزان است. سکنه‌ی آن بیشتر از قوم سومالی (مسلمان) هستند، ولی اقلیتهائی از دناقل و اعراب یمنی نیز دارد. صادراتش پوست دباغی‌نشده، احشام، و قهوه است. موقعیت سوق الجیشی دارد. فرانسویها نخست در ۱۸۶۲ در آنجا استقرار یافتند، و در ۱۸۹۶ آنرا به مستعمره تبدیل کردند. تا حدی استقلال داخلی دارد.

سومالیلند: ← سومالی؛ سومالی فرانسه.

سومبا[11] (sumbā)، جزیره (ح ۱۱°۱۵۰ کمه؛ جه ۲۵۱°۱۲۶)، اندونزی. از ← جزایر سوندا‌های کوچکتر و در قهذ واقع است. سابقاً بجهت صادرات فراوان چوب صندل به جزیره‌ی صندل معروف بود. اروپائیها نخست در ۱۵۲۲ بدانجا آمدند.

سومبار یا سیمبار: ← اترک، رود.

سومباوا[12] (sumbāvā)، جزیره (ح ۱۵°۴۵۰ کمه؛ جه ۱۹۵°۵۵۴)، اندونزی. یکی از ← جزایر سوندا‌های کوچکتر میباشد. کوهستانی و خاکش حاصلخیز است.

---

(۱)Sulitjelma (۲)solidus (۳)Solis (۴)Somme (۵)Som (۶)Sumatra (۷)Sumarokov (۸)Somali (۹)Somalia (10)Somaliland (11)Sumba (12)Sumbawa

سومپلگادس[1] (sumplegādes) [یو، ص متصادم]، در اساطیر یونان، نام دو صخره‌ی شناور، که پس از آنکه کشتی آرگو بسلامت از بین آنها گذشت، ساکن شدند، و بدینگونه مدخل دریای سیاه تشکیل شد.

سومر[2] (sumer) یا **شومر**، نامی که امروز به قسمت جنوبی بین النهرین قدیم اطلاق میشود. از قدیمترین زمانی که از آن مدرکی در دست است، بین النهرین جنوبی مسکن قومی بود، بنام قوم سومری یا سومریها، که بزبانی غیر سامی تکلم میکردند. منشأ قطعی این قوم دانسته نیست، اما شواهدی حاکی از اینست که سومریها از مشرق زمین (شاید از ایران یا هند) آمدند، و ناحیه‌ی سومر را فتح کردند. بهر حال، چنانکه از حفریات اخیر معلوم شده است، در هزاره‌ی ۵م قم آبادی‌های کوچکی ("دهات") با فرهنگی ماقبل تاریخی در این ناحیه وجود داشته، و در ۳۰۰۰ قم تمدن شهری پررونقی برقرار بوده است. تمدن سومری عمدةً زراعتی بوده، و زندگی اجتماعی سازمانی نیکو داشته است. سومریها در ساختن کانالهای آبیاری و برقرار کردن شبکه‌های آبیاری مهارت داشتند. از اشیاء سفالی و جواهرات و سلاحهائی که در حفریات بدست آمده معلوم میشود که سومریها در کار کردن با فلزاتی مانند مس و طلا و نقره مهارت داشتند، و در ۳۰۰۰ قم پیشرفت معتنابه در صنایع ظریفه و در کارهای فنی داشتند. اختراع خط میخی به سومریان منسوب است. بین سالهای ۳۰۰۰ و ۲۳۴۰ قم، شاهان شهرهای مهم سومر از قبیل کیش و اورگاه دست به کشور-گشائی میزدند، و سلسله‌هائی تأسیس میکرده‌اند.

از ازمنه‌ی قدیم، سامیها، که آنها نیز در بین النهرین میزیستند، با فرهنگ سومری آشنائی یافتند. سامیها در ل بین النهرین قدرتی داشتند، که بتدریج فزونی یافت، و با تأسیس دولت اکد بوسیله‌ی سارگن I به اوج رسید. وی فرمانروائی خود را بر سراسر بین النهرین بسط داد، و فتوحاتش منجر به مزج تمدنهای سومری و سامی-که از مدتها پیش در جریان بود-منجر شد. بعد از سقوط (ح ۲۱۸۰ قم) اکد در نتیجه‌ی فشار اقوام وحشی لش، تمدن و آرامش فقط در لاگاش برقرار ماند. معذلک، سومریها بار دیگر قد علم کردند، و در دوره‌ی سومین سلسله‌ی سلاطین اور برای آخرین بار اعتبار سیاسی خود را بازیافتند (ح ۲۱۲۵ قم). پس از سقوط (۲۰۲۵ قم) این سلسله بدست آموریان غربی و گوتها (← عیلام)، سومریها دیگر کمر راست نکردند. با برآمدن حمورابی، سومر تحت استیلای دولت بابل درآمد، و ملت سومری از بین رفت.

سومری، منسوب به سومر.
سومری، تمدن: ← سومر.
سومریها: ← سومر.
سومز، کلود دو: ← سالماسیوس.

سومنات (sumanāt)، شهر قدیم، در اقصای شرقی خلیجی در ساحل جنوبی شبه جزیره‌ی کاتهیاوار، در گجرات هند (نیز ← جوناگره)، که معبد و پرستشگاه شیوا در آنجا به عظمت و شکوه موصوف، و نزد مسلمین به بتخانه‌ی سومنات مشهور بوده است. بت و معبود سومنات عبارت از صورت آلت رجولیت مهادوا (← شیوا) بوده است. سلطان محمود غزنوی در سنه‌ی ۴۱۶ هق، بعد از تحمل مشقات رام و عبور از بیابانها و مهالک سخت، سومنات را فتح کرد، و بتکده را ویران نمود؛ بت اعظم معروف سومنات را، که گویند ۵ ذراع طول داشت، بشکست و قسمتی از آن را به مکه و قسمت دیگر را به مدینه فرستاد، و قسمتی از آنرا هم به غزنین آورد تا لگدکوب مردمان بشود. ماجرای این فتح در قصاید فرخی سیستانی و عسجدی و هم در زین الاخبار و طبقات ناصری آمده است. مع هذا، استیلای مسلمین بر قلعه و شهر سومنات چندان طولی نکشید، و سومنات دوباره بدست هندوان افتاد، و عظمت گذشته‌ی آن تجدید شد. در زمان علاءالدین خلجی یک چند بتصرف مسلمین درآمد، و ویران گردید.

سومنات لغتی است سانسکریت، مرکب از سومه [= ماه] و نات [= صاحب]؛ بنا بر این، چنانکه ابوریحان بیرونی نیز در کتاب ماللهند تصریح کرده است، معنی آن "خداوندگار ماه" میشود، و اینکه بعضی آنرا با منات (بت جاهلی عرب) مربوط دانسته‌اند درست نیست.

سومور[3] (somür)، شهر (جه ۲۲٬۸۷۶)، ولایت مین-ا-لوار، غ فرانسه، بر رود لوار. شراب و مدرسه‌ی سواره نظامش (تأسیس قرن ۱۸م) معروفست. در قرون ۱۶م-۱۷م از مراکز هوگنوها بود. کلیسایش از قرن ۱۲م و عمارت شهرداریش از قرن ۱۶م است. در جج II آسیب دید.

سوموسا[4]، **آناستاسیو** (ānāstāsio somosā)، ۱۸۹۶-۱۹۵۶، رئیس جمهور (۱۹۳۷-۴۷ و ۱۹۵۰-۵۶) نیکاراگا. پس از خاتمه‌ی (۱۹۳۳) مداخلات نظامی کشمت در نیکاراگا، قدرت یافت، و بوسیله‌ی کودتای ۱۹۳۶ فرمانروای حقیقی کشور شد، و با استبداد حکومت کرد، و مورد انتقاد آزادیخواهان سراسر جهان گردید، اما کشمت با او روابط دوستانه داشت، و پس از سوء قصدی که به وی شد، آیزنهاور اطبائی از کشمت برای معالجه‌ی او فرستاد، که سودی نبخشید، و ۸ روز پس از سوء قصد مرد. پسرش، سوموسا، جانشین او شد.

سومیتومو: ← زایباتسو.

سون[5] (son)، رودی بطول ۴۸۰ کم، ش فرانسه، عمدةً در فرانش-کنته و بورگونی. نزدیک ایینال سرچشمه میگیرد، و از شالون-سور-سون، ماکون، و ویلفرانش میگذرد، و در لیون به رود رون میریزد. حلقه‌ی ارتباطی مهمی بین پاریس و مارسی است، و بوسیله‌ی کانالها با رودهای موزل، مارن، یون، و لوار مرتبط میباشد. تاکستانهای واقع در امتداد مسیر آن مشهور است. نیز ← سالون.

سون[6] (seven)، لتـ **کبنا** (kebenā)، رشته‌کوهی در فرانسه‌ی جنوبی که گرانکوه مرکزی را از طرف ج و ش محدود میکند. بلندترین قله‌اش قله‌ی لوزر (lozer) (۱٬۶۹۹ متر) است. ناحیه‌ی قدیم سون مشتمل بر کوهستان سون و در دوره‌ی جهاد بر ضد آلبیگائیان در قرن ۱۳م پناهگاه پروتستانها بود. شورش کامیسارها در اینجا آغاز شد (۱۷۰۲).

سون، اوت، ولایت فرانسه: ← اوت-سون.

سون[7]، سر **جان** (sər jān sön*)، ۱۷۵۳-۱۸۳۷، معمار انگلیسی. از رهبران نهضت احیای سبک کلاسیک در انگلیس بود. مهمترین کار او طرح بنای بانک انگلستان است.

سونا[8] (səvanā)، شهر (جه ۱۴٬۲۴۵)، ج ش ایالت جورجیا، کشمت، بر رود سونا نزدیک مصب آن در قطلـ. بندر و از مراکز راه آهن، ماهیگیری، و صناعت است. قدیمترین و دومین شهر بزرگ ایالت میباشد. در ۱۷۳۳ بتوسط اوگلثورپ بنا شد. در جنگهای انقلاب امریکا بدست بریتانیائیها افتاد. بازرگانی آن پس از انقلاب و جنگ سال ۱۸۱۲ توسعه یافت. اولین کشتی بخار که اقیانوس اطلس را پیمود در ۱۸۱۹ از اینجا به لیورپول (انگلستان) رفت، و نام آن کشتی سونا بود.

سونائوس، ترکیه: ← سماو.

سونات[9] (sonāt؛ از فنس)، قطعه‌ی موسیقی سازی که (از زمان هایدن-موتسارت، که به دوره‌ی کلاسیک این نوع موسیقی اشتهار دارد) غالباً در ۳ یا ۴ حرکت، و استثناءً (از بعد از سونات تکحرکتی لیست برای پیانو، ۱۸۵۲-۵۳)، در یک حرکت تصنیف میشود. امروزه لفظ سونات معمولا به آثاری اطلاق میگردد که برای یک یا دو نوازنده ساخته شده باشند. این قبیل آثار را، اگر برای ۳ نوازنده یا ۳ ساز تصنیف کرده باشند، تریو (trio) خوانند، و برای ۴ نوازنده یا ۴ ساز، کوارتت (kuārtet)، و برای یک ارکستر کامل، سمفونی. به بیان دیگر، سمفونی سوناتی است که برای ارکستر نوشته شود. اصطلاحاتی از قبیل سونات برای ویولن، سونات برای ویولنسل، و سونات برای پیانو فقط مبین شرکت این سازها در اجرای سونات است، نه اینکه سونات منحصراً برای یکی از آنها تصنیف شده باشد. بارزترین خصیصه‌ی هر سونات وجود صورت (فُرم) سونات در حرکت اول و احتمالا در حرکتهای بعدی است. اساس این فرم بر روی دو تم و مقابله‌ی آن دو استوار است. در میان آهنگسازان متقدمی که این فرم را در آثار خود بکار گرفته‌اند ج. د. سکارلاتی از همه مشهورتر است. وی، با استخدام یک تم دوم در قطعات تکحرکتی خود برای کلاوسن، به فرم سونات نزدیک شده، و در بعضی از این قطعات کاملا به این فرم دست یافته است.

اصطلاح فرم سونات عمدةً ناظر به چگونگی ساختمان حرکت اول سونات یا سمفونی است از لحاظ تعداد تمها، نسبت مایه‌ها، و غیره. چون این فرم را معمولا در حرکت اول میآورند، گاهی آن را "فرم حرکت اول" هم میگویند. با این حال، فرم سونات اختصاص به حرکت اول سونات یا سمفونی ندارد، زیرا این فرم گاهی در حرکتهای دیگر سونات و حتی در قطعاتی هم که عنوان سونات ندارند (مانند اوورتور) بکار برده میشود. از طرف دیگر، قطعاتی هم هست که سونات خوانده شده‌اند، در حالی که هیچ یک از حرکتهای آنها دارای فرم سونات نیست (مانند سونات دوازدهم

---

(۱)Symplegades (۲)Sumer (۳)Saumur (۴)Somoza (۵)Saône (۶)Cévennes (۷)Soane (۸)Savannah (۹)sonata

بتهوون). فرم سونات از سه قسمت اصلی تشکیل میشود: نمایش[1]، بسط و پرورش[2]، و نمایش مجدد[3]. در قسمت نمایش، غالباً پس از یک درآمد یا مقدمه، تمهای دوگانه‌ی سونات، که اساس و پایه‌ی هر سونات است، در تونالیته‌های متفاوت به شنونده عرضه میشود؛ واسطه‌ی این دو تم مدولاسیونی است بنام پل. در قسمت بسط و پرورش، آهنگساز نیروی تخیل خود را آزادانه بکار می‌اندازد، و تمهای دوگانه را گسترش میدهد، یا با بکار بستن چند مدولاسیون، تمهائی تازه ولی نزدیک به تمهای اصلی اضافه میکند. قسمت نمایش مجدد بازگشتی است به تمهای اولیه و عرضه کردن دوباره‌ی آنها در مایه‌ای واحد. در آثار کلاسیک، این قسمت نهائی تقریباً تکرار بلاتصرف دو تمی است که در قسمت نمایش عرضه میشود، ولی آهنگسازان نسبةً جدید تکرار عینی هر دو تم را بیحاصل دانسته معمولا در یکی از آن دو تحریفاتی روا داشته‌اند. در پایان فرم سونات، گاه خاتمه‌ای افزوده میشود که کودا[4] (kodā) یا دُم نام دارد. در این قسمت، تمهای اصلی برای بار دیگر گسترش داده میشود، و بدین ترتیب، قسمت دوم فرم سونات (که قسمت بسط و پرورش باشد) دوباره تکرار میگردد، و فرم سونات مرکب از چهار قسمت میشود، که قسمتهای اول و سوم با هم و قسمتهای دوم و چهارم با هم متعادل و قرینه اند. نیز ← سوئیت یا سویت.

سونار[5] (sonār) [لفظ ساخته‌شده از حروف اوایل کلمات عبارت *sond navigation ranging*. قـ رادار]، اسبابی که برای تعیین محل اشیاء زیر دریائی و مخابرات زیردریائی بوسیله‌ی امواج صوتی بکار میرود. مانند رادار، انرژی تشعشعی را بصورت نبضشهای کوتاه پرانرژی در امتداد معین میفرستد، نبضشهای منعکس‌شده را میگیرد، زمان رفت و آمد انرژی را به هدف تعیین میکند، و از این رو محل اشیاء زیردریائی دوردست را مشخص مینماید. بر خلاف رادار، در سونار از تشعشات صوتی (بجای تشعشعات برقاطیسی) استفاده میکنند، و این امر ناشی از مقتضیات محیطی است که تشعشع در آن منتشر میشود (امواج برقاطیسی در آب فقط به فاصله‌ی کوتاهی پیش توانند رفت، و حال آنکه امواج صوتی در آب سریعتر حرکت میکنند تا در هوا، و به فاصله‌ی دورتری توانند رسید).

جزء اساسی سونار عبارتست از یک تراگذار برقاصوتی (barqāsōti)، یعنی تراگذاری که انرژی برقی را به انرژی صوتی تبدیل میکند، و بالعکس؛ در حالت اول، تراگذار مانند بلندگو عمل میکند، و در حالت دوم، مانند ئیدروفون (میکروفون زیردریائی). تراگذار از بدنه‌ی کشتی یا از هلیکوپتری که در ارتفاع کمی در پرواز است آویخته است. "بلندگو" را بوسیله‌ی نبضش انرژی برق بکار می‌اندازند، و بدین وسیله، امواج صوتی به داخل آب میفرستند. این امواج را بصورت تابه‌ای متمرکز میکنند، و این تابه‌مانند تابه‌ی پرتوافکن‌با گردش بلندگو در آب میگردد. پس از فرستادن امواج صوتی، تراگذار را تبدیل به ئیدروفون میکنند، تا آماده‌ی "شنیدن" امواج منعکس گردد. موج منعکس را تراگذار تبدیل به جریان برق میکنند، که میتوان آنرا به صوت تبدیل کرد یا بوسیله‌ی یک لوله‌ی شعاع کاتودی (مانند رادار) مشاهده نمود.

سونار برای مخابره‌ی بین دو کشتی زیردریائی یا یک کشتی زیردریائی و یک کشتی روی آبی، و نیز برای تعیین محل مینها یا سایر اشیاء خطرناک برای دریانوردی، و نیز برای تعیین عمق (بعنوان ژرفاسنج) بکار میرود، و در ماهی‌گیری تجارتی از آن استفاده‌ی فراوان میشود.

ثابت شده است که بعضی از خفاشها حس خاصی دارند که از آن به "حس سونار" تعبیر میشود، و بدان وسیله آواهای سوپرسونیک خود را، پس از انعکاس آنها بوسیله‌ی اشیاء مجاور، درمییابند. ← خفاش.

سون‌ـلوار[6] (son-e-luār)، ولایت (۸٬۶۲۷ کمه؛ جه تخمیناً ۵۱۱٬۱۸۲)، ش فرانسه، در بورگونی، کرسی آن ماکون. قسمت عمده‌ی آن جزء **گرانگوه** مرکزی است. تاکستانهای آن مخصوصاً در طول رود سون معروفست.

سوندا[7]، **جزایر** (sundā)، جزایری جزء اندونزی، بین دریای چین جنوبی و قهذ، مشتمل بر قسمت غربی جزایر مالزی. شامل دو گروه عمده میباشد: یکی **سوندا‌های بزرگتر**، که جزایر بزرگتر (بورنئو، سوماترا، جاوه، و سلب) بدان تعلق دارند، و دیگری **سوندا‌های کوچکتر**، در ش جاوه، که از جمله‌ی جزایر آن سومباوا، سومبا، تیمور، بالی، و لومبوک میباشد. در ۱۹۵۴، نام سوندا‌های کوچکتر به نوساتنگارا (nusātengārā) تبدیل گردید. **تنگه‌ی سوندا** بین جاوه و سوماترا واقع است، و دریای جاوه را با قهذ مرتبط میکند.

سوندربورگ[8] (sonderborg)، شهر (جه ۲۰٬۶۵۳)، چ‌ش ژوتلند، دانمارک؛ کنار خلیج آلس. نساجی و صنایع دیگر دارد. تا قرن ۱۶م جزء شلویگ بود؛ در آن قرن کریستیان III، پادشاه دانمارک، دوکنشین سوندربورگ را برای پسر کوچکتر خود یوهان ایجاد کرد، و او نیای خاندان شلویگ‌ـهولشتاین‌ـسوندربورگ‌ـگلوکس‌ـبورگ (خاندان فعلی سلطنتی دانمارک) است. در ۱۸۶۶ سوندربورگ ضمیمه‌ی پروس شد؛ در ۱۹۲۰ در نتیجه‌ی مراجعه به آراء عمومی به دانمارک بازگشت.

سون علیا، ولایت فرانسه؛ ← اوت‌سون.

سونگ[9] (sung)، خاندان چینی که در خدمات ملی و دولتی نقش عمده‌ای داشته‌اند. **تسو‌ون سونگ** (tsu-wen)، ۱۸۹۴–، در دولت چیانگ کای‌شک وزیر دارائی (۱۹۲۵–۳۳)، رئیس بانک چین (۱۹۳۵–۴۳)، و نخست‌وزیر (۱۹۴۴–۴۷) بود. در ۱۹۴۹ در کشمة اقامت گزید. دخترش، **سونگ آی‌ـلینگ** (āy-ling)، ۱۸۸۸–، زوجه‌ی ش. ش. کونگ است. دختر دیگرش، **سونگ چینگ‌ـلینگ** (cing-ling)، ۱۸۹۰–، در ۱۹۱۵ با سون یات‌سن ازدواج کرد. پس از مرگ (۱۹۲۵) شوهر، در دولت ملی چین مناصب عالی یافت، و دو بار (۱۹۲۷ و ۱۹۴۵) بعنوان اعتراض به سیاست ضد کمونیست چین از کار کناره گرفت، از ۱۹۴۹ عضو غیر کمونیست جمهوری خلق چین است. دختر دیگرش، **سونگ می‌ـلینگ** (mey-ling)، ۱۸۹۶–، در ۱۹۲۷ با چیانگ کای‌شک ازدواج کرد. در ۱۹۴۳ و ۱۹۴۸ بعنوان سخنگوی غیر رسمی چین ملی در کشمة بود. در ۱۹۵۰ در فرمز به شوهر خود پیوست.

سونگ[10] (sung)، سلسله‌ای از شاهان چین که، پس از سلسله‌های پنجگانه، از ۹۶۰ تا ۱۲۷۹ سلطنت کرد (← چین، x، ص ۸۱۸، ستون اول). مؤسس و اولین امپراطور سلسله چائو کوانگ‌ـیین (cāo kuāng-yin) بود، که چند مملکت متخاصم را تحت لوای واحد درآورد، و مملکتی تأسیس نمود که در اوج وسعت خود از دیوار بزرگ چین در ل تا جزیره‌ی هاینان در ج گسترش داشت. شاهان این سلسله در معرض حملات مهاجمین شمالی (از جمله مغولها و جرجنها) بودند، و ناچار به آنان باج میدادند. در این دوره اصلاحات کشاورزی بعمل آمد، و تجارت داخلی با حفر کانالها تسهیل شد. شهرهای متعدد جدید ساخته شد، و کشت چای و پنبه توسعه یافت. باروت نخستین بار درین عهد استعمال شد. تجارت خارجی، مخصوصاً با هند و ایران، رونق داشت. پیشرفت در امر کشتیسازی و استعمال قطبنما مسافرت دریائی را اطمینان‌بخش‌تر ساخت. در ادوار اولیه‌ی این سلسله، که اوضاع نسبةً با ثبات‌تر بود، آثاری فاضلانه پدید آمد، که از آنجمله تألیفاتی دایرةالمعارف‌گونه، تاریخهای انتقادی، و کتابهای علمی را باید نام برد. صورت ادبی اصلی درین عهد درام و رمانهای به سبک پیکارسک (مشهورترین نمونه‌اش همه‌ی مردم با هم برادرند) بود. هنرهای زیبا (باستثنای مجسمه‌سازی) نیز رونق یافت، و برخی از خبرگان و چینشناسان دورنماسازی عهد سونگ را حد اعلای هنر نقاشی در چین میشمارند. در ۱۱۲۷ قسمت اعظم قلمرو سونگ به تصرف جرجنها درآمد، اما سلسله‌ی سونگ منقرض نشد، ولی عاقبت مغولها سراسر کشور را فتح (۱۲۷۳–۷۹) و سلسله‌ی یوان را مستقر کردند.

سونگاری[11] (sungāri)، رود لش چین، بطول ح ۱٬۱۳۰ کمه، که در ولایت کیرین (در منچوری) سرچشمه میگیرد، و در مرز بین چین و تجشه به رود آمور میریزد. بیشتر مسیر آن قابل کشتیرانی است.

سونگاری، ناحیه، چین؛ ← دزونگاری.

سونگکوی، رود، چ‌ش آسیا، ← رود سرخ.

سونگکیانگ[12] (sungkiāng)، ایالت سابق (ح ۸۲٬۹۰۰ کمه)، لش چین. از ش به تجشه محدود بود، و رود سونگاری از قسمتی از مرز جنوبی آن میگذشت. در ۱۹۵۴ جزء ایالت هیلونگکیانگ گردید.

سونورا[13] (sonorā)، ایالت (۱۸۲٬۵۵۰ کمه؛ جه ۷۸۳٬۳۷۸)، لغ مکزیک؛ کنار خلیج کالیفرنیا؛ کرسیش ارموسیو. مشاغل عمده کشاورزی (بوسیله‌ی آبیاری)، دامپروری، و استخراج معدن است.

سون یات‌سن[14] (sun yāt-sen)، ۱۸۶۶–۱۹۲۵، قهرمان انقلابی چینی. نزدیک کانتون در خانواده‌ای مسیحی متولد شد. در ۱۸۹۲

(۱)exposition (۲)development (۳)reexposition (۴)coda (۵)sonar (۶)Saône-et-Loire (۷)Sunda (۸)Sonderborg (۹)Soong (۱۰)Sung (۱۱)Sungari (۱۲)Sungkiang (۱۳)Sonora (۱۴)Sun Yat-sen

گواهینامه‌ای در طب گرفت. از آن ببعد تمام کوشش خود را صرف برانداختن سلسله‌ی چینگ و برقرار کردن حکومت جمهوری در چین کرد. در ۱۸۹۵ از چین گریخت، و بمنظور جلب کومک مالی چینیهای مقیم خارج چین، چند بار در اقطار زمین سفر کرد، و در این دوره بود که نظریات سیاسی خود را بر اساس "اصول سه‌گانه"ـ ناسیونالیسم، دموکراسی، و تضمین وسیله‌ی معاش ـ استوار کرد. پس از انقلاب ۱۹۱۱، به ریاست جمهور چین انتخاب شد (دسامبر ۱۹۱۱)، ولی ۲ ماه بعد بنفع یوان شی‌کای استعفا کرد. بقیه‌ی عمر او در مبارزه برای جلب قدرت سیاسی و نظامی گذشت، و دستیاران عمده‌ی او چیانگ کای‌شک و وانگ چینگ‌وی بودند. مرکز قدرت او در چین جنوبی بود، و حزب کومینتانگ را در آنجا تأسیس کرد. در ۱۹۲۱ به ریاست دولت جمهوری که در کانتون تشکیل یافت انتخاب شد، و چون از جلب کومک بریتانیا و کشمة برای مبارزه با جنگجویان محلی نومید شد، در ۱۹۲۴ حاضر به همکاری با کمونیستهای چین و قبول کومک روسیه‌ی شوروی گردید. قبر او در نانکینگ مزار ملی است. در ۱۹۱۵ با سونگ چینگ‌لینگ، از خاندان سونگ، ازدواج کرد.

سونیک: ← سوپرسونیک.

سونینو[1]، بارونه **سیدنی** (*bārone sidni son-nino)، ۱۸۴۷–۱۹۲۲، سیاستمدار و اقتصاددان ایتالیائی؛ وزیر دارائی (۱۸۹۳–۹۶) و نخست وزیر (۱۹۰۶؛ ۱۹۰۹–10). در جنگ I وزیر خارجه بود، و پیمان سری لندن را که باعث ورود ایتالیا به جنگ گردید ترتیب داد (۱۹۱۵) (این پیمان به ایتالیا وعده میداد که، اگر بیاری متفقین وارد جنگ شود، سرزمینهای وسیع بدست خواهد آورد). او و اورلاندو در کنفرانس صلح پاریس نماینده‌ی ایتالیا بودند (۱۹۱۹).

سووا[2] (suvā)، شهر (جمع ح ۳۷٬۴۰۰)، بر جزیره‌ی ویتی لوو؛ کرسی مستعمره‌ی بریتانیائی فیجی. از صادراتش طلا است.

سووارووف، ژنرال روسی: ← سوورووف.

سوواژه[3]**، ژان** (jāN sovāje)، ۱۹۰۱–۵۰، مستشرق فرانسوی. در ۱۹۲۴–۳۷ در مؤسسه‌ی فرانسویان در دمشق تدریس کرد، و پس از مراجعت به فرانسه، استاد مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه (پاریس) شد، و از ۱۹۴۶ تا آخر عمر استاد تاریخ عرب در کولژ دو فرانس بود. به ترکیه و فلسطین و عراق و ایران سفر کرد، و علاوه بر تسلطش در زبان عربی، فارسی و ترکی نیز میدانست. کتاب الدر المنتخب فی تاریخ مملکت حلب را به فرانسوی ترجمه کرد، و متن عربی کتاب اخبار الصین و الهند و ترجمه‌ی فرانسوی آنرا منتشر نمود. تألیفات متعددش بزبان فرانسوی مشتمل است بر آثار تاریخی دمشق (۱۹۳۲)، مدخل تاریخ شرق اسلامی (۱۹۴۳)، چهار فرمان سلجوقی (۱۹۴۷)، و مقررات مالی عثمانی (باتفاق مانتران، ۱۹۵۱).

سووروف[4]**، آلکساندر واسیلیویچ** (*āleksāndr vāsilyevic suvorof)، ۱۷۲۹–۱۸۰۰، فیلد مارشال روسی. ضبط دیگر نامش سوواروف است. در جنگ ۱۷۶۸–۷۴ روس و عثمانی شرکت داشت. شورش پوگاچوف را فرونشانید (۱۷۷۵). بسبب فتوحاتش در جنگ ۱۷۸۷–۹۲ روس و عثمانی، لقب کنت به وی اعطا گردید. شورش (۱۷۹۴) کوشچوشکو را درهم شکست. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه در ۱۷۹۸–۹۹ شهرت سووروف به اوج رسید. با سمت فرماندهی نیروهای اتریش و روسیه، فرانسویها را در ل ایتالیا شکست داد (۱۷۹۸). سپس از سن گوتار عبور کرده وارد سویس شد تا به قوای اتریش و ژنرال کورساکوف پیوسته ماسنا را از سویس بیرون راند. اما مقاصد سیاسی اتریش مانع شد، و پیش از پیوستن سووروف به کورساکوف، کورساکوف شکستی فاحش یافت (سپتامبر ۱۷۹۹). معذلک، سووروف قوای گرسنه و خسته‌ی خود را از گریزون گذرانید، و به لینداو رسانید. از آن پس از شرکت در عملیات جنگی که اتریشیها در آن دخیل باشند امتناع نمود، و کمی بعد روسیه خود را از جنگ کنار کشید. سووروف از بزرگترین ژنرالهای ادوار اخیر است. وی بحد پرستش محبوب سربازان خود بود، و در روسیه‌ی شوروی مورد احترام تمام میباشد.

سوها (suhā)، ده (جمع ۱٬۳۰۲ نسمه ۱۳۳۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۶ کیلومتری ش اردبیل.

سوهاج: ← صعید.

سوهانک (sōhānak)، ده (جمع ۷۰۱ نسمه ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، 10 کیلومتری ش تجریش؛ از ییلاقات اطراف تهران.

سوهو[5] (sohō)، محله‌ی مشهوری در شهر لندن، انگلستان، بر ساحل شمالی رود تمز، در ل ش چرینگ کراس. پس از نسخ فرمان نانت، سوهو مامن مهاجرین فرانسوی گردید. هنوز کوچه‌های تنگی از قرن ۱۸م دارد، و بسبب رستورانهای کوچک فرانسوی و ایتالیائی و تجارت محصولات خارجیش مشهور است. سوهو مرکز صنعت سینما در لندن میباشد.

سویا[6] (soyā) یا **سوژا** (sojā)، (*Glycine soja*)، گیاه یکساله‌ی پروانه‌وار، که اصلش از آسیای شرقی است، و کشت آن از ۵٬۰۰۰ سال قبل معمول بوده است. دانه‌های آن شبیه به لوبیای کوچک است، و برای خوراک و استخراج روغن و پنیر و ماست از آنها مصرف میشود. کاشت سویا در کشورهای دیگر نیز معمول شده است، و از برگ‌های آن بصورت علوفه و از روغنش برای مصارف مختلف استفاده میشود.

سویا، تنگه‌ی: ← لا پروز، تنگه‌ی.

سویاتوسلاو[7] (sviātoslāv)، ۹۲۰–۷۲، دوک (۹۶۴–۷۲) کیف؛ پسر ایگور (igor) و قدیسه اولگا. دوران سلطنت او پرشکوهترین ادوار تاریخ مملکت کیف است. وی امپراطوری خزرها را برانداخت (۹۶۵)، و بلغارها را مغلوب کرد، و مملکتی تشکیل داد که از ولگا تا دانوب ممتد بود. اما از یوحنای I، امپراطور بیزانس، شکست خورد، و ناچار بلغارستان را تخلیه کرد (۹۷۱). عاقبت بدست پچنگها بقتل رسید. پسرانش تا ۹۸۰ بر سر جانشینی او در زد و خورد بودند، تا عاقبت ولادیمیر I بر برادران خود پیروز شد.

سویائوی، لفظ، بمعنی قدیس: ← سنت، لفظ.

سویت، در موسیقی: ← سوئیت یا سویت.

سویت[8] (soviet) [روسی، = شوری]، واحد اولیه‌ی جامعه در سازمان سیاسی تجشـ. اولین شوراها یا سویتها کمیته‌هائی بود انقلابی، که در سال ۱۹۰۵، توسط سوسیالیستهای روسی از کارگران کارخانه‌هائی که در حال اعتصاب بودند تشکیل شد. در ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه آغاز شد، سویتهائی از کارگران و سربازان و کشاورزان در سراسر روسیه تشکیل گردید. سویتهای تحت رهبری بالشویکها دولت آ. ف. کرنسکی را برانداختند. طبق قانون اساسی تجشـ، سویتها دارای سلسله‌مراتبی هستند، که از شوراهای دهات شروع و به "سویت عالی"، که بالاترین هیئت مقننه‌ی تجشـ است، ختم می‌شود. نمایندگان این شوراها از طریق آراء عمومی انتخاب میشوند، ولی در عمل تحت استیلای حزب کمونیست میباشند.

سویت[9]**، هنری** (henri suit)، ۱۸۴۵–۱۹۱۲، زبانشناس انگلیسی و عالم فونتیک. در تاریخ زبان انگلیسی معتبر است، و از پیشقدمان فونتیک علمی جدید میباشد. از آثارش تاریخ اصوات زبان انگلیسی (۱۸۷۴)، و تاریخ زبان (1900) است.

سویچ: ← کلید برق

سویداء (sovaydā')، معروف به **جبل الدروز** (jabalo 'd.doruz)، ولایت، جمهوری سوریه، ش دریاچه‌ی طبریه و کنار مرز شمالی اردن هاشمی، مرکزش سویداء. جبل دروز (کوه دروز) در قسمت مرکزی ولایت، و ارتفاعش ح ۱٬۷۶۵ متر است. این ناحیه مسکن دروزیه است. در ۱۹۲۱ بعنوان ناحیه‌ای خودمختار در داخل سوریه (تحت قیمومت فرانسه) شناخته شد؛ در قیام ۱۹۲۵ ملیون بر ضد فرانسویان رهبری داشت؛ در ۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۶۲ جزئی از جمهوری سوریه گردید.

سویدیه: ← سلوکیه.

سویر[10] (svir)، رودی بطول ۲۲۴ کم، در بخش لنینگراد، لغ جمشیر اروپائی، که از دریاچه‌ی اونگا سرچشمه میگیرد، و به دریاچه‌ی لادوگا میریزد. جزء آبراهه‌ی ولگا-بالتیک است.

سویره (seveyre)، دهستان (جمع ح ۱٬۷۰۰؟)، بخش هندیجان، شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)، دارای ۱۲ (؟) آبادی. مرکزش، **سویره** (جمع ۷۲۸ نسمه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۵ کیلومتری ل هندیجان است، و بوسیله‌ی رود زهره (← شش‌پیر) مشروب میشود.

سویس، مصر: ← سوئز.

سویس[11] (suis) یا **کنفدراسیون سویس**[12] (konfederāsione) [ایالات (ممالک) متحده‌ی سویس]، آلمانی **شوایتس**[13] (švāyts)، ایتالیائی **تسویتسرا**[14] (tsvittserā)، لتین **هلوتیا**[15] (helvetiā)، جمهوری (۴۱٬۲۹۵ کمه؛ جمع ۵٬۴۲۹٬۰۶۱)، اروپای مرکزی؛ پایتخش برن. از ل به آلمان، از ش به اتریش و لیشتنشتاین، از ج به ایتالیا، و از غ و لغ به فرانسه محدود است.

---

(1)Sonnino (2)Suva (3)Sauvajet (4)Suvarov (5)Soho (6)soyabean (7)Sviatoslav (8)soviet (9)Sweet (10)Svir (11)Switzerland (12)Swiss Confederation (13)Schweiz (14)Svizzera (15)Helvetia

سویس یکی از کم‌وسعت‌ترین ممالک اروپا است. راه مستقیم به دریا ندارد، و بیشتر مرزهایش طبیعی است. رود راین قسمتی از مرزهای شمالی و شرقی آنرا تشکیل میدهد. سایر مرزهای طبیعیش، که آنرا از آلمان و فرانسه و ایتالیا جدا میکنند، عبارتند از دریاچه‌های کنستانس و ژنو، کوههای آلپ و ژورا، و رود دو.

کوههای آلپ ۳/۵ خاک سویس را فراگرفته است، و عمده‌ترین سیمای جغرافیائی آن میباشد. بین کوههای ژورا و جبال آلپ، فلات دراز و باریکی قرار دارد که رود آر از آن میگذرد، و مشتمل بر دریاچه‌های زوریخ و نوشاتل است. سویس بر روی هم ۱٬۴۸۴ دریاچه دارد، که از جمله، جز آنهائی که قبلا ذکر شد، دریاچه‌های لوسرن، لوگانو، و مادجوره است. رودهای راین و رون در سویس سرچشمه میگیرند. گردنه‌ها و تونلهای متعدد (مخصوصاً سمپلون و سن گوتار) مناطق آلپی را با سایر نقاط کشور مرتبط میسازند.

گذشته از جنگلها و منابع آبی، سویس از لحاظ منابع طبیعی فقیر است، و رونقش ناشی از ترقیات فنی و صدور مصنوعات (پارچه، ماشین، ساعت) و مواد غذائی (مخصوصاً پنیر و شکلا) و شیمیائی است. واردات آن، علاوه بر محصولات کشاورزی، مشتمل بر زغال سنگ، مواد خام، و اتومبیل است. واردات سویس بیش از صادرات آنست. سرزمین زیبای آن جالب سیاحان و، ازین طریق، منبع عایدی مهمی است. ثبات سیاسی سویس و ثبات پول آن این کشور را یکی از مراکز جهانی بانکداری قرار داده است.

از جنبه‌ی سیاسی، سویس کنفدراسیونی (← کنفدراسیون) است از ۲۲ کانتون (kānton) (ایالت، مملکت)، یا بعبارت اصح، از ۲۵ مملکت متحد، که ۱۹ عدد از آنها کانتون و بقیه "نیم کانتون" نامیده میشوند. کانتونهائی که در ۱۲۹۱–۱۵۱۳ به کنفدراسیون سویس پیوستند عبارتند از اوری؛ شویتس؛ اونتروالدن؛ لوسرن؛ زوریخ؛ لوگ؛ گلاروس؛ برن؛ فرایبورگ؛ زولوتورن؛ بال؛ شافهاوزن؛ آپنتسل. نواحیی که در ۱۸۰۳–۱۵ بعنوان کانتون در کنفدراسیون پذیرفته شدند عبارتند از آرگاو؛ تورگاو؛ سن‌گال؛ تیچینو؛ گریزون؛ واله؛ وو؛ ژنو؛ نوشاتل. از این کانتونها، اونتروالدن، بال، و آپنتسل هر یک منقسم به دو نیم کانتون میباشند. شهرهای عمده‌ی سویس عبارتند از زوریخ، بال، برن، ژنو، لوزان، سن‌گال، وینترتور، و لوسرن.

بر طبق قانون اساسی سال ۱۸۷۴، کانتونها در بیشتر امور خودمختار هستند، ولی روابط خارجی و گمرکی در دست حکومت فدرال (حکومت مرکزی) میباشد. حکومت کنفدراسیون در دست یک مجمع فدرال است که مرکب از دو مجلس میباشد: یکی شورای ممالک و دیگری شورای ملی. شورای ممالک دارای ۴۴ عضو است (۲ نماینده از هر کانتون و یک نماینده از هر نیم کانتون). شورای ملی بازاء هر ۲۴٬۰۰۰ نفر یک نماینده دارد، که با رأی مستقیم مردان انتخاب میشود. قوه‌ی مجریه، یا شورای فدرال، دارای ۷ عضو است که بوسیله‌ی مجمع فدرال برای مدت ۴ سال انتخاب میشوند، و رئیس جمهور کنفدراسیون، که برای مدت یک سال از طرف همان مجمع انتخاب میشود، عضو آنست. در سویس از مراجعه به آراء عمومی بسیار استفاده میشود.

در حدود ۷۲٪ سکنه‌ی سویس به لهجه‌های مختلف آلمانی، ح ۲۰٪ بزبان فرانسوی (اغلب در ج‌غ)، و بقیه (در تیچینو و گریزون) به زبانهای ایتالیائی و رومیائی صحبت میکنند. آلمانی و فرانسوی و ایتالیائی زبانهای رسمی است. مذهب ح ۵۶٪ سکنه پروتستان است؛ ح ۴۲٪ از سکنه کاتولیک رومی هستند.

تاریخ

سرزمین سویس در ۵۸ ق‌م بتصرف رومیان درآمد (← هلوتیا؛ رایتیا). در قرن ۵م ب‌م اقوام ژرمنی آلمانی و بورگونیی آنرا گرفتند، و در قرن ۶م به فرانکها منتقل شد. در قرن ۹م بین سوابیا و بورگونی علیا منقسم شد، و در ۱۰۳۳ امپراطوری مقدس روم آنرا وحدت داد. بعداً خاوندان فئودال بر آن استیلا یافتند، و در قرن ۱۳م عمده‌ترین این خاوندان کنتهای خاندانهای هاپسبورگ و ساووا بودند. در نتیجه‌ی تجاوز خاندان هاپسبورگ به حقوق محلی، در ۱۲۹۱ اوری و شویتس و اونتروالدن یک اتحادیه‌ی دفاعی منعقد کردند که اساس کنفدراسیون سویس است. این اتحادیه در مورگارتن بر متجاوزین پیروز شد (۱۳۱۵)، و پس از الحاق لوسرن و زوریخ و تسوگ و گلاروس و برن بآن، اتریشیها را در زمپاخ (۱۳۸۶) و نفلس (۱۳۸۸) شکست قطعی داد، و دست خاندان هاپسبورگ را کوتاه کرد.

در قرن ۱۵م سویس از جهت قدرت نظامی از ممالک درجه‌ی اول گردید. سویسیها پس از تصرف آرگاو و تورگاو و دره‌های تیچینو (که تا ۱۷۹۸ آنها را بعنوان اراضی تابعه اداره میکردند)، بر شارل دلیر و امپراطور ماکسیمیلیان I پیروز شدند، و ماکسیمیلیان در ۱۴۹۹ عملا به سویس استقلال داد. انتزاع (۱۵۳۶) وو از خاندان ساووا بدست برن، و اتحاد نزدیک با گریزون و ژنو و سن‌گال بر اقتدار سویس افزود، ولی در ۱۵۱۵ سویسیها در مارینیانو از فرانسویها شکست خوردند (نیز ← ایتالیا، جنگهای)، و سویس مقام خود را بعنوان یک قدرت مهم اروپائی از دست داد، و از آن ببعد سیاست بیطرفی را پیشه کرد. معذلک، سربازان مزدور سویسی تا مدت سه قرن در خدمت ارتشهای خارجی بودند (← گارد سویسی).

اصلاح دینی، که تسوینگلی در زوریخ و کالون در ژنو آنرا تبلیغ میکردند، باعث کشمکشها و جنگهای داخلی گردید. اگرچه وحدت برای مدتی بیش از دو قرن از سویس رخت بربست، سویسیها در جنگهای سی‌ساله بیطرفی را حفظ کردند، و در ۱۶۴۸ در پیمان صلح وستفالی استقلال سویس رسماً شناخته شد. در طی یک قرن و نیم تحولی در جهت محدود کردن حقوق شارمندی بطبقات ثروتمند در سویس روی داد، و حکومت کانتونها بدست طبقات ممتاز افتاد. در قرن ۱۸م سویس اهمیت سیاسی خود را بکلی از دست داد، ولی بر ثروتش افزود، و علما و نویسندگان سویسی این سرزمین را از مراکز فرهنگی ساختند. در دوره‌ی انقلاب فرانسه، فرانسویان سرزمین سویس را تحت عنوان جمهوری هلوتیا جبراً متحد ساختند (۱۷۹۸)، و این جمهوری وحدتی بیش از کنفدراسیون سست‌پیوند سابق داشت، ولی "فرمان میانجیگری" (۱۸۰۳) ناپلئون کنفدراسیون سابق را تا حدی تجدید کرد. در ۱۸۱۵ نُه کانتون دیگر به کنفدراسیون ملحق گردید، و عده‌ی کانتونها به تعداد کنونی بالغ گردید. معاهده‌ی پاریس (۱۸۱۵) بیطرفی همیشگی به سویس اعطا کرد.

در دهه‌ی ۴م قرن ۱۹م حزب رادیکال برآمد، و در بیشتر کانتونها حکومت دموکراسی برقرار کرد، ولی کاتولیکها بمخالفت برخاستند، و این امر منجر به جنگ زوندربوند (۱۸۴۷) گردید. رادیکالها پیروز شدند، و در طی قانون اساسی سال ۱۸۴۸ اتحادیه‌ی سابق ممالک را به یک مملکت متحد تبدیل کردند. در سال ۱۹۵۹ مبارزاتی جهت تأمین حق رأی دادن برای زنان درگرفت، ولی توفیقی نیافت.

بسیاری از مجامع و مذاکرات بین‌المللی در سویس صورت گرفته است. سویس در جنگ I بیطرف ماند ولی مواجه با مشکلات فراوان از لحاظ مواد غذائی و مواد خام گردید. لهذا، هم با متفقین و هم با آلمانها پیمانهائی منعقد ساخت، و تعهد کرد که کالاهای وارد را به هیچیک از طرفین متخاصم صادر نکند. مهمترین اقدام بین‌المللی سویس در فاصله‌ی بین دو جنگ ورود (۱۹۲۰) در جامعه‌ی ملل بود. در جنگ II، تعداد معدودی بمب اشتباهاً در سویس افتاد، ولی بیطرفی سویس محفوظ ماند. در طی جنگ، سویس نماینده‌ی ۲۳ کشور متخاصم بود، و مأمن پناهندگان و زندانیان فراری، و سایر گریزندگان از خطرات موحش جنگ نیز بود. پس از جنگ، دگر بار میعاد مذاکرات صلح گردید. بیطرفی کامل سویس، بمعنائی که این کشور برای بیطرفی قائل است، مانع ورود آن در سازمان ملل متحد میباشد.

سویسی، گارد: ← گارد سویسی.

سویفت[1]**، جانثن** (jānəṯən suift)، ۱۶۶۷–۱۷۴۵، نویسنده‌ی انگلیسی؛ متد دوبلن. در ۱۶۸۹ در ساری بعنوان منشی بخدمت سر ویلیام تمپل پیوست، و در همانجا به دختر یکی از خدمتکاران خواهر تمپل، بنام استر جانسن (ester jānsən) (۱۶۸۱–۱۷۲۸)، دلبستگی پیدا کرد، و این علاقه تا آخر عمر جانسن برقرار ماند. چندی بعد به ایرلند بازگشت، و کشیش شد (۱۶۹۴)، ولی در ۱۶۹۶ به ساری به خدمت تمپل بازآمد، و تا وفات (۱۶۹۹) وی در آنجا ماند، و سپس به ایرلند رفت، ولی چند بار به لندن سفر کرد. در ضمن رفت و آمد به لندن با حزب ویگ ارتباط یافت، و به فعالیت سیاسی بر له ویگها پرداخت، ولی بعداً از آنها ببرید. در ۱۷۰۸–۲۳ سخت گرفتار زنی دیگر بنام استر ونامری (vanāmery) (۱۶۹۰–۱۷۲۳) گردید، که ازو بنام ونسا (vənesā) یاد کرده است. درجه‌ی ارتباط او با جانسن، که ویرا ستلا (stelā) خوانده، و ونامری نامعلوم است، ولی چند هفته بعد از آنکه سویفت از ونامری ببرید وی درگذشت. مرگ جانسن سویفت را سخت بیمار ساخت. چند سالی پیش از مرگ مبتلا به جنون شد، و پس از مرگ، در دوبلن در کنار قبر ستلا بخاک سپرده شد.

سویفت از بزرگترین استادان نثر انگلیسی و از هجانویسان معروفست. آثار وی علاوه بر

(1)Swift

سفرنامه‌ی گالیور، که شاهکار اوست مشتمل است بر نبرد کتابها (۱۷۰۴)؛ قصه‌ای از یک تنار (۱۷۰۴)، در هجو افراطهای مذهبی؛ نامه‌هائی به ستلا (۱۷۱۰–۱۳)، که در آنها زندگی خود را در لندن توصیف کرده است؛ نامه‌های بزاز (۱۷۲۴)، که او را قهرمان ملی ایرلند ساخت؛ و رساله‌ی هجائیه‌ی گزنده‌ی یک پیشنهاد کوچک (۱۷۲۹)، که در آن پیشنهاد میکند که اطفال فقرا را برای خوراک سر میز اغنیا بفروش برسانند؛ و رساله‌های سیاسی متعدد.

سویل[1] (sevil)، لتـ **هیسپالیس** (hispalis)، در مآخذ اسلامی **اشبیلیه** (ešbiliyye) (مأخوذ از نام لاتینی آن)، شهر (جم ۴۳۸°۳۲۷)، کرسی ایالت سویل و شهر عمده‌ی اندلس، جغ اسپانیا. بوسیله‌ی رود گواذالکیویر و کانالی قابل عبور کشتیهای اقیانوس‌پیما به قطا مرتبط است؛ از بنادر عمده و مرکز صنعتی و تهیه‌ی دخانیات، مهمات، عطر، منسوجات، و کالاهای دیگر میباشد. اسقف اعظم‌نشین و دارای دانشگاه (تأسیس ۱۵۰۲) است.

سویل در دوره‌ی فنیقیها شهر مهمی بود. در ۴۵ قم پولیوس قیصر آنرا گرفت، و بعداً اهمیت فراوان یافت. در ۴۱۱ از مراکز واندالها گردید، و در ۴۴۱–۵۶۷ مقر شاهان ویزیگوت بود، در ۷۱۲ (۹۴ هق)، پس از مدتی محاصره، موسی ابن نصیر آنرا گرفت، و استیلای مسلمانان آغاز گردید. پس از عزیمت موسی به مشرق‌زمین، پسرش عبدالعزیز حاکم اندلس شد، و سویل را پایتخت خود قرار داد، بیوه‌ی یکی از امرای ویزیگوت را بزنی گرفت، در کلیسای قدیمی سانتا روفینا سکنی گزید، و در مقابل آن مسجدی ساخت. پس از وی مقر حکومت اعراب به قرطبه منتقل شد، ولی سویل به اعتبار خود باقی ماند، و با توسعه‌ی اسلام بر فعالیت تجارتی و زراعتی و بندریش افزوده شد. عبدالرحمان II اموی آنرا با باروئی مستحکم مجهز کرد، و مسجد بزرگی در آن بنا نهاد. پس از سقوط امویان اسپانیا، پایتخت سلسله‌ی بنو عباد گردید (۱۰۲۳، مطابق ۴۱۴ هق)، و به اوج شکوه و اهمیت سیاسی رسید. بعداً بدست مرابطون افتاد (۱۰۹۱، مطابق ۴۸۴ هق)؛ در ۱۱۴۷ (۵۴۱ هق) سپاهیان موحدون آنرا گرفتند، و سویل مرکز فرماندهی نیروهای موحدون در اسپانیا گردید. در ۱۲۲۸–۲۹ (۶۲۶ هق) به سلسله‌ی بنی هود (bani hud) منتقل شد. در ۱۲۴۷ فردیناند III کاستیل سویل را محاصره و در ۱۲۴۸ (۶۴۶ هق) آنرا تصرف نمود. پس از کشف دنیای جدید، سویل تا ۱۷۱۸ انحصار تجارت با مستعمرات جدید را داشت، و باوج رونق خود رسید.

سویل مرکز مکتب پررونقی در نقاشی بود که ولاسکوئز و موریلیو (هر دو متولد سویل) بآن تعلق دارند. سویل سیمای خود را در دوره‌ی حکومت اسلامی تا حد زیادی حفظ کرده است. کلیسای جامع آن (۱۴۰۱–۱۵۱۹) یکی از بزرگ‌ترین کلیساهای جامع جهان است، و بر محل مسجدی (قرن ۶م هق) ساخته شده که فقط دو قسمت از آن باقیست؛ یکی صحن آن، که امروزه به "نارنجستان" معروفست، و دیگری مناره‌ی مشهورش که خیرالدا نامیده میشود. مقبره‌ی کریستوف کلمب در همین کلیسا است. از بناهای دیگرش کاخ آلکاسار (از لفظ عربی القصر) است، که بنامر پدروی I بتوسط هنرمندان مسلمان و بسبک معماری دوره‌ی اسلامی ساخته شده است. سویل یکی از زیباترین شهرهای جهان، و مرکز گولیهای اندلس است که ترانه‌ها و رقصهای آنها مشهور است. مرکز گاوبازی در اسپانیا نیز هست.

سویل[2]، **سر هنری** (sər henri savil*)، ۱۵۴۹–۱۶۲۲، از فضلای ادبیات کلاسیک و ریاضیدان انگلیسی. چهار مقاله از تاریخ تاسیت را ترجمه کرد (۱۵۹۱). در ترجمه‌ی کتاب مقدس در دوران جیمز شرکت داشت. در دانشگاه آکسفرد کرسی‌های هندسه و نجوم را تأسیس کرد.

سویسن[3] (sueyn)، حد ۹۶۰–۱۰۱۴، شاه (۹۸۶–۱۰۱۴) دانمارک؛ پسر هرلد کیوددندان. از مسیحیت به بت‌پرستی بازگشت، و بر ضد پدر شورید، و پدرش در نبرد بقتل رسید. باتفاق سوئدیها، اولاف I نروژ را شکست داد (1000)، و نروژ بین دانمارک و سوئد تقسیم شد. سوین قبلا به انگلستان لشکر کشیده و از اثلرد یاچ (دینگلد) گرفته بود؛ در ۱۰۰۳–۴ و دگر بار در ۱۰۱۳ به انگلستان لشکر کشید، و انگلیسها او را به سلطنت خود پذیرفتند. پس از وی، پسرش کنوت در انگلستان و در دانمارک جانشینش شد.

سوینبورن[4]، **الجرنن چارلز** (aljərnən cārlz suinbërn)، ۱۸۳۷–۱۹۰۹، شاعر انگلیسی، متولد لندن. در بچگی اروپا سفر کرد، و از ۱۸۷۹ در لندن در انزوا میزیست. آثارش ترکیبی از موضوعات کلاسیک با آراستگیهای رمانتیسم است. زندگی شوریده‌ای داشت. دیوانش بیش از ۲۵ مجلد است، و نشانه‌ی استادی او در فن شعر و صنایع شعری است. آثارش مشتمل است بر آتالانته در کالودون (۱۸۶۵)، که سبب شهرتش گردید؛ اشعار و قصاید (۱۸۶۶)، که از جنبه‌ی شعری مقبولیت تام یافت، ولی بسبب احساسات ضد مسیحی آن سخت مورد حمله واقع شد؛ ترانه‌های ایتالیا (۱۸۶۷) و ترانه‌های سبکخاص (۱۸۷۱)، که حاکی از شور و وجد او نسبت به ناسیونالیسم ماتسینی است؛ سه نمایشنامه‌ی منظوم، در باب ماری استوارت؛ و تریسترم لاینس (۱۸۸۲) که روایتی از داستان قرون وسطائی تریسترم و ایزالده میباشد.

سوینیه[5]، **مادام دو** (mādām dë sevinye)، شهرت **ماری دو رابوتن‌شانتال** (märi dë rābütaN-šāNtāl)، ملقب به **مارکیز دو سوینیه** (märkiz dë*)، ۱۶۲۶–۹۶، ادیبه‌ی فرانسوی، که مجموعه‌ی مکاتباتش (آخرین چاپ نهائی در ۳ مجلد، ۱۹۵۳–۵۷)، مشتمل بر بیش از ۱٬۵۰۰ نامه، از شاهکارهای ادبیات فرانسه است. زبانهای لاتینی، ایتالیائی، و اسپانیولی را آموخت. در ۱۶۵۱ شوهرش درگذشت، و وی عمر خود را وقف تربیت دو فرزندش کرد. در دربار فرانسه مورد احترام، و از دوستان کنتس دو لافایت و فوکه بود. دخترش، پس از ازدواج با کنت دو گرینیان (kont dë grinyāN*)، پاریس را ترک گفت، و به پرووانس رفت. نامه‌های طولانی مادام دو سوینیه به دخترش، که پس از مطالب شخصی، ادبی، اجتماعی، و لطایف است، رکن مجموعه‌ی مکاتبات

سویه (suye)، وضع یک شیء یا امتدادی که شیء در آن امتداد واقع است نسبت به شیء یا امتداد دیگر، خاصه نسبت به جهات اصلی یا فرعی. مثلا زاویه‌ی افقی بین یک امتداد و امتداد عقربه‌ی مغناطیسی را سویه‌ی مغناطیسی آن امتداد میخوانند. این زاویه را میتوان بوسیله‌ی قوس مدرج قطبنما اندازه‌گیری کرد، منتها چون هر ربع قطبنما از 0° تا 90° درجه‌بندی شده است، در ضبط مقدار سویه باید ربعی را که امتداد مورد نظر در آن قرار دارد مشخص کرد. مثلا در شکل، که

نمایش روش خواندن سویه

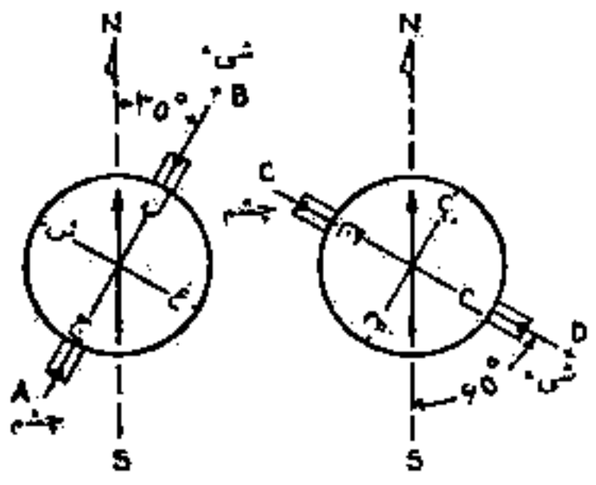

سویه‌ی A–B
ل °۳۵ ش

سویه‌ی C–D
ج °۶۵ ش

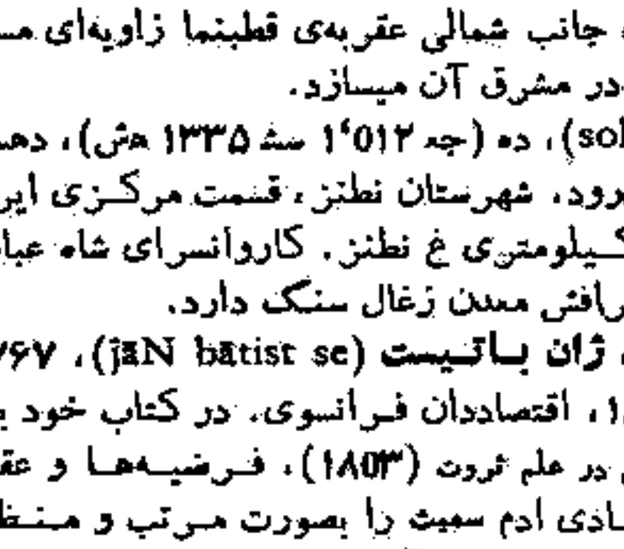

سویه‌ی E–F
ج °۳۵ غ

سویه‌ی G–H
ل °۴۵ غ

N علامت قطب شمال مغناطیسی و S علامت قطب جنوب مغناطیسی است، سویه‌ی خط AB عبارتست از "ل °۳۰ ش"، بدین معنی که امتداد رؤیت شیء با قطب جانب شمالی عقربه‌ی قطبنما زاویه‌ای مساوی °۳۰ در مشرق آن میسازد.

سه (soh)، ده (جم ۱٬۰۱۲ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان طرقرود، شهرستان نطنز، قسمت مرکزی ایران، ۷۰ کیلومتری غ نطنز. کاروانسرای شاه عباسی، و اطرافش معدن زغال سنگ دارد.

سه[7]، **ژان باتیست** (jāN bātist se)، ۱۷۶۷–۱۸۳۲، اقتصاددان فرانسوی. در کتاب خود بنام کتابی در علم ثروت (۱۸۰۳)، فرضیه‌ها و عقاید اقتصادی ادم سمیث را بصورت مرتب و منظمی درآورد، و بدینگونه، سبب ترویج عقاید او گردید. سه مبتکر فرضیه‌ی بازارهای مختلف از جنبه‌ی زمان و مکان بود. نقش مدیر کار و

---

(۱)Seville (۲)Savile (۳)Sweyn; Svein (۴)Swinburne (۵)Sévigné (۶)bearing (۷)Say

کارفرما را در پیشرفتهای صنعتی عنوان کرد، و آنرا یکی از عوامل مهم تولید قلمداد نمود.

سها یا **سهی** (هر دو sohā)، ستاره‌ی کم‌نوری نزدیک ستاره‌ی عناق از صورت فلکی دب اکبر، که با آن دید چشم را می‌آزمایند.

سه‌برگه، گیاه: ← شبدر.

سه‌پادشاهی[1] (se.pādšāhi)، عنوان دوره‌ای در تاریخ چین، از ۲۲۰ تا ۲۶۵، پس از انقراض سلسله‌ی هان. تسمیه ناشی از اینست که در آن دوره چین به سه مملکت منقسم بود: وی (wey)، شامل نواحی شمالی و بیشتر کره؛ و شو (šu) و وو (wu)، در ج مملکت وی، که اولی در غ و دومی در ش قرار داشت. در اوایل دوره‌ی سه پادشاهی بر وسعت مملکت شو بسیار افزوده شد، و کشور برمه و ایالت یونّان حالیه را نیز دربر گرفت. اما بعداً مملکت وی قدرت یافت، و در ۲۶۴ مملکت شو را درهم شکست. در ۲۶۵ غاصبی بر سلطنت وی دست یافت، و سلسله‌ی تسین را تأسیس کرد، و دوره‌ی سه‌پادشاهی خاتمه یافت.

سه مملکت این دوره از طرفی با هم در زد و خورد بودند، و از طرف دیگر گرفتار تاخت و تاز هونها به قسمتهای شمالی بودند. چینیها این دوره را دوره‌ی اعتلای شهسواری میدانند؛ وصف دوره در رمان پرحادثه‌ی رمان سه‌پادشاهی آمده است. درین دوره، با وجود آشفتگی، فرهنگ چینی رشد کرد، و عناصر تازه‌ای، مانند آیین محلی تائو در آن راه یافت. فرهنگ بودائی نیز، از طریق هند، نفوذ بیشتر یافت، و علم و دانش ترقی کرد. اطلاع از عالم خارج افزون و نقشه‌های جغرافیائی اصلاح شد. هنر درین دوره عمدهٔ ملهم از آیین بودا، و دارای خصائصی از آسیای مرکزی بود.

سه‌تار (se.tār)، ساز زهی زخمه‌ای پرده‌دار، شبیه تار، دارای کاسه‌ای چوبی و مجوف بشکل گلابی، و یک دسته، که سیمها در امتداد آن از روی کاسه کشیده شده به ۴ گوشی در انتهای دسته وصل میشوند. سه‌تار را با دست چپ روی ران راست میگیرند، و با ناخن سبابه‌ی دست راست سیمهای آن را به ارتعاش درمیآورند. این ناخن، که کار مضراب را انجام میدهد، دارای دو حرکت وَحشی (بطرف خارج) و انسی (بطرف داخل) است، و این دو حرکت را در اصطلاح نوازندگی مضرابهای چپ و راست گویند. صدای سه‌تار ملایم و نرم و لطیف است، و چون سطح کاسه‌ی آن چوبی و فاقد پوست است، صدای آن قوت و طنین صدای تار را ندارد. دسته‌ی سه‌تار معمولا بلندتر از دسته‌ی تار است، و بهمین سبب، فاصله‌ی پرده‌های آن بیشتر از فاصله‌ی پرده‌های تار میباشد، و چون دسته‌ی سه‌تار نازکتر از دسته‌ی تار است، در دست گرفتن سه‌تار مشکلتر و موضع انگشتان بر روی فواصل آن حساستر است.

وجه تسمیه‌ی سه‌تار از آنجاست که این ساز در آغاز سه سیم داشته است، ولی بعدها سیم دیگری بین سیمهای دوم و سوم آن افزوده‌اند. هنوز هم بعضی از اهل فن این ساز را "سه‌سیم" مینامند. گویند سیم اضافی را مشتاق علی شاه نامی که در موسیقی دست داشته به این ساز افزوده است، و بهمین مناسبت، سیم اضافی را "سیم مشتاق" می‌خوانند.

از نوازندگان مشهور سه‌تار در دوره‌ی اخیر آقا میرزا عبدالله، غلامحسین درویش، و ابوالحسن صبا (۱۲۸۱–۱۳۳۶ هش) را میتوان نام برد. صبا مخصوصاً در نواختن این ساز دارای تکنیکی خاص بود، و خود در ساختن سه‌تار دست داشت.

سه تفنگدار (se tofang.dār)، عنوان فارسی یکی از مشهورترین آثار آلکساندر دوما (پدر)، که در ۱۸۴۴ انتشار یافت. موضوع کتاب سرگذشت یکی از نجبای تهیدست گاسکونی است، بنام د/آرتانیان (دارتانیان) (dārtānyāN)، که در زمان لوئی XIII به پاریس میآید تا در سلک تفنگداران شاه درآید، ولی کارش با سه تن از تفنگداران رشید به اسامی آتوس، پورتوس، و آرامیس به دوئل میکشد. سپس با آنان رفیق، و در سرگذشت و عملیات قهرمانی آنها شریک میشود. سه تفنگدار مخصوصاً به موضوع عشق آن دتریش با دیوک آو باکینگم نظر دارد. دارتانیان اصلا از نجیبزادگان گاسکونی بود، و در ح ۱۶۱۱ متولد شد، و در محاصره‌ی ماستریشت از سران تفنگداران بود، و بقتل رسید.

ترجمه‌ی فارسی سه تفنگدار، توسط حاج محمد طاهر میرزا قاجار، در سه مجلد در ۱۳۱۶ هق در تهران به چاپ سنگی رسیده، و در ۱۳۴۵ هش به چاپ سربی در سلسله‌ی کتابهای جیبی طبع شده است.

سه جسم، مسئله‌ی: ← مسئله‌ی سه جسم.

سهراب (sohrāb)، ده (جمع ۱٬۵۴۷ نفر در سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان آقمیان، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، 10 کیلومتری ل‌ش سراب.

سهراب یا (در بعضی متون) **سرخاب** (sorxab)، در داستانهای ملی و حماسی ایران، پسر رستم از تهمینه. در توران زاده شد؛ در یک ماهگی یکساله مینمود؛ در سه سالگی آهنگ میدان نبرد کرد؛ در پنجسالگی نیرومند و جنگاور گشت؛ و در ده سالگی کسی همزور و همنبرد وی نبود. چون نام و نشان پدر از مادر پرسید، تهمینه بدو گفت که از نسل رستم است، و نامه‌ای و سه کیسه‌ی زر و سه یاقوت رخشان را که رستم فرستاده بود بدو نشان داد، اما گفت که این راز باید از افراسیاب، که دشمن ایران و رستم است، پوشیده ماند. سهراب بر آن شد که لشکری فراهم آورد، و به ایران رود، و کیکاوس را از تخت به زیر آورد، و رستم را پادشاه ایران سازد. افراسیاب که این سخن را شنید، و از راز زادن او آگاه بود، ۱۲٬۰۰۰ سپاهی بسرکردگی هومان و بارمان، پهلوانان تورانی، بدو داد، و این دو پهلوان را سفارش کرد که نباید پدر و پسر یکدیگر را بشناسند، در این امید که اگر رستم به دست پسر کشته شود، ساختن کار سهراب و ایرانیان بر او آسان گردد، و اگر سهراب به دست پدر از پای درآید، رستم دردمند و اندوهگین شود، و دست از جنگ بدارد، و همچنان کار حمله به ایران آسان شود. سهراب اسبی از نژاد رخش فراهم آورد، و با آن سپاه به جانب ایران روی کرد. هجیر، نگاهبان دژ سپید، را اسیر گرفت، و دژ را ویران ساخت. آنگاه به ایران روی آورد، و راه بر لشکریان ایران، که کیکاوس در قلب آن جای داشت، و به مقابله‌ی او آمده بودند، گرفت. کیکاوس پیشتر، به دنبال نامه‌ی گژدهم (← گرد‌آفرید)، رستم را از سیستان به یاری ایرانیان و دفع سهراب فراخوانده بود. روزی که دو لشکر روبرو شدند، سهراب نشان سراپرده‌ها و خداوندان آنها را یکایک از هجیر پرسید تا شاید رستم را بیابد و خود را به او بشناساند. اما هجیر، از بیم آنکه رستم به دست سهراب کشته شود، همه‌ی پهلوانان را جز رستم بدو شناساند، و چون به رستم رسید گفت که او مردی چینی است که به تازگی نزد کیکاوس آمده است و نام او را به یاد ندارد. سهراب از کیکاوس همنبرد خواست، و چون کسی پاسخ نداد، به جانب سراپرده‌ی او رفت و هفتاد میخ و یک بخش آن را از جای کند. کیکاوس پریشان و آشفته شد، و گیو را نزد رستم فرستاد. رستم سلاح پوشید و به میدان شتافت، اما چون نزدیک سهراب رسید، و بر و بالای او را دید، بدو پیشنهاد کرد که دور از چشم دو لشکر با یکدیگر نبرد کنند، و سهراب پذیرفت، اما پیش از جنگ، چون نشانیهائی را که تهمینه از پدر داده بود در رستم میدید، دلش بر رستم به مهر آمد، و از او پرسید که اگر رستم است خود را بشناساند، اما رستم خود را نشناساند. پس از نبرد با نیزه، شمشیر، گرز، و تیر و کمان، و کشتی گرفتن، شامگاهان، خسته و مانده از یکدیگر دور شدند، و هر یک به سراپرده‌ی خویش رفت. سهراب نشانیهای رستم را بر هومان یاد کرد، اما هومان گفت که رستم را بارها دیده است و همنبرد او رستم نیست. فردا که بار دیگر دو پهلوان با هم روبرو شدند، مهر پدر سهراب را همچنان به خود کشید، و به او پیشنهاد کرد که جنگ را به دیگران بازگذارند و خود با یکدیگر به باده‌گساری نشینند، تا شاید به طریقی او را بشناسد. اما رستم گفت که قرارشان جنگ بوده است و اگر سهراب جوان است، او پیر است و فریب نمیخورد. پس کشتی گرفتند، و سهراب رستم را بر زمین زد، و بر سینه‌اش نشست، و همینکه خنجر کشید تا او را بکشد، رستم گفت که در آیین ما نیست که پهلوانی پهلوان دیگر را در بار اول که به زمین میزند بکشد؛ و سهراب از جوانی پذیرفت. رستم از چنگ وی رها شد، و به جانب چشمه‌ای رفت، و پس از نیایش، از خداوند خواست که دوباره زور او را بازپس دهد (← رستم). خداوند خواهش او را برآورد، و رستم بار دیگر به میدان رفت، و این بار بر سهراب چیره شد، و او را بر زمین زد، و بیدرنگ با خنجر پهلوی او را شکافت. سهراب آهی کشید، و گفت اگر تو ماهی شوی و به دریا روی، یا ستاره شوی و بر آسمان برآیی، رستم چون بداند که پسرش کشته شده است تو را به چنگ خواهد آورد و خواهد کشت. رستم که این سخن شنید بر زمین افتاد؛ پس از به هوش آمدن، بدو گفت که از رستم چه نشان دارد. سهراب گفت که بند از جوشنش بگشاید و مهره‌اش را بر بازوی او ببیند. رستم چون مهره‌ی خود بدید، سخت به گریه و ناله آمد و گودرز را نزد کیکاوس فرستاد، تا ازو نوشدارو بخواهد، اما سهراب گفت که دیگر امیدی به زندگی ندارد، و ازو خواست که نگذارد کیکاوس با تورانیان، که به پشتیبانی او به ایران آمده‌اند، جنگ کند.

---

(1) Three Kingdoms

کیکاوس از تندرست بودن رستم شادمانی کرد، اما سخنان سهراب را در برانداختن خود به یاد گودرز آورد، و از دادن نوشدارو خودداری کرد. گودرز بازگشت و رستم را گفت که خود نزد کیکاوس رود. رستم سراسیمه به راه افتاد، اما در نیمه راه بود که سهراب به جهان دیگر شتافت.

سهراب خان (sohrāb xān)، فت ۱۱۶۱ هق، از رجال دولت عادلشاه افشار. وی قبلا غلام و تربیت‌یافته‌ی عادلشاه بود، و قلمه‌ی کلات را جهت عادلشاه گشود. در دوره‌ی سلطنت کوتاه عادلشاه، با شرکت حسنعلی بیگ معیرالممالک متصدی و متکفل اکثر امور و مورد نهایت توجه و عنایت عادلشاه بود. هنگام طغیان ابراهیم خان (← ابراهیم شاه افشار) در اصفهان، عادلشاه او را به اشارت حسنعلی بیگ، که در واقع سهراب خان را مزاحم خویش میدانست برای استمالت، نزد ابراهیم خان فرستاد، و ابراهیم خان در ظاهر با او ملاطفت نمود، اما در نهان عده‌ای فرستاد تا او را در حمام کشتند.

سهر فیروزان (sohr firuzān)، ده (جه ۱°۶۶۱ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۴ کیلومتری ج فلاورجان.

سهرورد (sohravard)، دهستان (جه ح ـ°۱۲؛ 000)، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم، در ج کوه قیدار، دارای ۲۵ (؟) آبادی. نامش را سهره‌ورد نیز ضبط کرده‌اند. مرکزش، کرسف (karasf) (جه ۱°۵۷۹ سه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری جغ قیدار است.

سهرورد، شهر قدیم ایران، در ناحیه‌ی جبال، که محل آن به درستی معلوم نیست. مؤلفین اسلامی آنرا بر جاده‌ی همدان به زنجان، در ج سلطانیه گفته‌اند. در قرن ۴م هق سهرورد در دست کردها بود. در هجوم مغول ویران شد، و در زمان حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق) دهکده‌ای بیش نبود. شهاب‌الدین عمر سهروردی (۵۳۹–۶۳۲ هق) در آنجا متولد شد.

سهروردی (sohravardi)، شهرت **شیخ شهاب الدین ابوالفتوح یحیی ابن حبش ابن امیرک سهروردی** (habaše ʾbne amirake)، معروف به **شیخ اشراق** (šeyxe ešrāq)، **شهاب مقتول، شهاب‌الدین (یحیی) سهروردی، و شیخ مقتول**، فت ۵۸۷ هق، مؤسس حکمت اشراق و از حکمای بزرگ اسلام در قرن ۶م هق. بعضی از مؤلفین، بسبب توافق نسبت و لقب، وی را با شهاب‌الدین عمر سهروردی اشتباه کرده‌اند. شیخ اشراق حکمت و اصول فقه را در مراغه نزد مجدالدین جیلی، که استاد امام فخر رازی نیز بود، فراگرفت و در حکمت تبحر و احاطه‌ی تمام یافت. سپس به تفکر و ریاضت پرداخت، و یک چند در عراق و شام به سیاحت و مطالعه گذرانید، و چنانکه مشهور است، در علوم غریبه نیز تبحر بهم رسانید. در حلب مورد اتهام و مخالفت فقها واقع شد، و به امر صلاح‌الدین ایوبی، بوسیله‌ی پسرش، ظاهر (الملک الظاهر)، توقیف شد، و بر خلاف میل ظاهر، در حقیقت به اصرار فقها و به امر صلاح‌الدین، در حدود سن ۳۶ یا ۳۸ سالگی بقتل رسید. از تألیفاتش به عربی حکمة الاشراق، تلویحات، المشارع و المطارحات، هیاکل النور، و کلمة التصوف را میتوان نام برد، که شامل تعالیم وی در حکمت اشراق است. یک سلسله قصه‌های کوتاه تمثیلی هم در بیان احوال نفس و ذکر عقاید اشراقی دارد، که از آن جمله است رساله‌ی عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، و قصة الغربة الغربیه. از آثار دیگرش روزی با جماعت صوفیان و رسالة فی حالة الطفولیه را میتوان نام برد.

شیخ اشراق با آنکه در حکمت مشائی تتبع و تبحر داشته است، آیین مشائین و پیروان ارسطو را سست یافته و انتقاد سخت کرده است، و روش خود را، که حکمت اشراقی و حکمة نوریه خوانده است، به حکمای مشرق منسوب داشته است (← حکمت). با آنکه مبانی حکمت اشراقی به حکمای مشرق منسوبست، لفظ اشراق ظاهراً با کلمه‌ی شرق و با اشراق شمس ارتباط وضعی ندارد، بلکه انتساب عنوان اشراقی به این دسته از حکما و به حکمت آنها از آن روست که قائل بوده‌اند به اینکه معرفت تام حصولش از طریق اشراق باطن و روشنی قلب است لاغیر). وی با آنکه حکیم است نوعی مشرب تصوف دارد؛ مع ذلک، در سلسله‌ی صوفیه وارد نیست، و کلمة التصوف نیز بیشتر شامل مسائل علم الاهی است تا عقاید متصوفه. حکمت اشراقی در حقیقت نوعی تئوزوفی است، و از آن به علم سلوکی نیز تعبیر میکنند. این علم نوعی فلسفه‌ی نوافلاطونی است که با اصطلاحات مأخوذ از آیین قدیم ایرانیان توأم شده است، و پیروان آنرا اشراقیان و اشراقیون و اهل اشراق میخوانند. در حکمت سهروردی، مبادی نوافلاطونی و تعالیم هرمسی (← هرمس) با عقاید و اصطلاحات حکمت مُغان بهم درآمیخته است. اما خود او، اگرچه حکمت خویش را بر قاعده‌ی نور و ظلمت منسوب به قدمای فرس مبتنی میداند، از اقوال ثنویه‌ی مجوس و مانویه تحاشی تمام دارد. نزد وی، منشأ کل کائنات "نور الانوار" است، که نور قاهر نخستین از آن صادر میشود. نور نخستین، در ظهور خویش، البته حاجت به علت ندارد، و به ذات خویش قائم است، در صورتیکه هر چیز دیگر عرضی و تبعی است، و به اصطلاح، ممکن الوجود است، و استقلال ندارد. پس، ظلمت بر خلاف پندار مجوس امری مستقل نیست که در مقابل نور باشد، بلکه نسبت آن با نور نسبت عدم در برابر وجود است. نور نخستین منشأ تمام حرکات عالم است، اما حرکت خود او تغییر مکان نیست، فیض و اشراق است که لازمه‌ی جوهر او است. اشراقات او نیز لایتناهی است، و همواره اشراقات عالیتر منشأ و مبدأ اشراقات فروتر میشود، و متدرجاً نور عالی منشأ نور سافل و نور سافل منشأ نور اسفل می‌گردد. هر نور عالی نسبت به نور سافل قاهر بشمار میآید، و هر نور سافل نسبت به نور عالی شوق و محبت دارد. تمام این اشراقات وسائط بشمار اند (شبیه به ملائکه در نزد متکلمین). عالم چون اشراق نور نخستین است، مثل خود او قدیم و ازلی است، اما چون خود موضوع اشراقات متکرر است، ممکن الوجود است نه واجب الوجود. باری، شیخ اشراق، مثل افلاطون، به چیزی نظیر عالم مثل افلاطونی و دنیای امشاسپندان (← امشاسپند)، که وی آنها را انوار متوسط میخواند، قائل است، و میگوید حکمای فرس این گونه انوار متوسط را به نامهائی چون خرداد، امرداد، و اردیبهشت میخوانده‌اند. حکمت شیخ اشراق، مثل عرفان صوفیه، بر ذوق و کشف مبتنی است، و او آن را حاصل خلوات (← خلوت) خویش میداند. وی حکمت ذوقی حکمای قدیم مثل آغاثاذیمون، هرمس، انباذقلس، و فیثاغورس را از جنبه‌ی نظری خالی نمیبیند، و فقط حکمت اشراقی خویش را حاصل تجرد از بدن و مشاهده‌ی حقایق با کومک عنایات ربانی میشمارد.

سهروردی (sohravardi) یا **شهاب‌الدین (عمر) سهروردی، شهرت شیخ‌الاسلام شهاب‌الدین ابوحفص عمر ابن محمد سهروردی** (abu.hafs omare ʾbne)، ۵۳۹–۶۳۲ هق، از مشایخ معروف صوفیه و از مؤسسین طریقه‌ی معروف به سهروردیه. وی در سهرورد زنجان به دنیا آمد، و نسبش، بنا بر مشهور، به ۱۵ یا ۱۶ واسطه به ابوبکر خلیفه‌ی اول میپیوست. شهاب‌الدین در بغداد تحت تربیت عم خویش ← ابوالنجیب سهروردی قرار گرفت، و نزد وی و جمعی دیگر از فقها و محدثین مشهور به تحصیل فقه و حدیث پرداخت، و همچنین، به تصوف تمایل یافت، و به صحبت مشایخ مهم عصر (مانند شیخ عبدالقادر جیلانی و دیگران) رسید، اما شیخ خرقه و استاد او در طریقت عمش ابوالنجیب بود. شهاب‌الدین در بغداد شهرت و قبول فوق العاده یافت، و خانقاه او مورد توجه فوق العاده‌ی عامه شد. وی شیخ الشیوخ بغداد شد، و از طرف ناصر خلیفه به عنوان سفارت نزد سلطان محمد خوارزمشاه رفت. همچنین، سفرهای دیگر نیز به عنوان رسول خلیفه کرد، و همه جا از طرف سلاطین و عوام با تکریم و تعظیم مواجه گشت، و غالباً مجالس وعظ او محل ازدحام عام بود. در سال ۶۲۸ هق، که آخرین سفر حج را بجای آورد، عده‌ی کثیری از مردم عراق در موکب او به زیارت خانه‌ی خدا آمدند، و همه به او اقتدا میکردند. در اواخر عمر زمینگیر شد، و با همه‌ی عزت و حرمتی که داشت، تمام عمر با فقر و فاقه میزیست. حتی در هنگام مرگ، بنا بر مشهور، مخارج کفن و دفن نداشت.

شهاب‌الدین سهروردی هم فقیه و صاحب فتوی بود، و هم شاعر و عارف. سعدی در هنگام اقامت در بغداد به صحبت او رسید، و در بوستان از وی به تعظیم یاد میکند، و از احوال و اقوال او چیزهائی نقل مینماید. از جمله‌ی آثار او یکی جذب القلوب الی مواصلة المحبوب است، و دیگر رشف النمایح، و دیگر عوارف المعارف. کتاب اخیر مخصوصاً از کتب مهم تصوف و در شمار رساله‌ی قشیریه و قوت القلوب ابوطالب مکی بشمار است، و کتاب مصباح الهدایه ترجمه‌ی تلخیص‌گونه‌ای است ازین کتاب با بعضی مطالب اضافی دیگر. شهاب‌الدین کمال را در متابعت شریعت میدانسته است، و از تندرویها و گزافه‌گوئیهای متداول نزد بعضی از صوفیه ابا داشته است، و در این نکته و بعضی نکات دیگر بین تعالیم او و عقاید و آراء سعدی، که تا حدی تربیت‌یافته‌ی او بوده است، مناسبت بسیار است.

سهروردی، ابوالنجیب (abo'n.najibe sohra-vardi)، شهرت شیخ **ضیاءالدین ابوالنجیب عبدالقاهر ابن عبدالله، ۴۹۰–۵۶۳ هق**، از مشایخ بزرگ صوفیه، و عم شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی. وی در نظامیه‌ی بغداد به تحصیل فقه و

اصول پرداخت، و از محدثین مهم عصر حدیث آموخت، و سپس به عزلت و خلوت گرایید، و اگرچه یک چند در نظامیه به تدریس پرداخت، اما غالباً در خانقاه خویش به عزلت و عبادت اشتغال داشت. گذشته از آن، مجلس وعظ داشت، و حتی در سفرهائی که به بیت المقدس و شام کرد مجالس وعظش دایر بود. شهاب‌الدین عمر سهروردی تربیت‌یافته‌ی او بود، و طریقه‌ی سهروردیه به وی و برادرزاده‌اش شهاب‌الدین منسوب است.

سهره، پرنده: ← سیره.

سهره‌ورد: ← سهرورد، دهستان.

سهرین (soharin)، ده (جم ۱٬۲۰۰ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان زنجان رود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم، ۲۴ کیلومتری ل زنجان.

سه سید، مقبره‌ی (se seyyed)، بنائی هشت‌گوش، از قرن ۹م هق، در ویرانه‌های شهر آمل قدیم (مازندران).

سه‌شنبه: ← هفته.

سه‌شنبه‌ی اعتراف[1]، روز پیش از چهارشنبه‌ی خاکستر (آغاز روزه‌ی بزرگ مسیحیان). نام فرانسوی آن به معنی "سه‌شنبه‌ی چرب"[2] است، و این تسمیه بدان سبب بوده است که در این روز به خوشگذرانی میپرداختند، و در خوردن و نوشیدن افراط میکردند. در شهرهای بعضی از ممالک کاتولیک رومی، به رسم قرون وسطی، از یک هفته یا بیشتر پیش از سه‌شنبه‌ی اعتراف کارناوالهای مجلل به راه می‌اندازند، و جشن و سرور و رقص خیابانی برپا میدارند.

سه‌شنبه‌ی چرب: ← سه‌شنبه‌ی اعتراف.

سه قلعه (se qal'e)، دهستان (جم ح ۹۳۰'۴؛)، بخش حومه‌ی شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. مرکزش، **سه قلعه** (جم ۱٬۱۶۹ نسـ ۱۳۳۵ هش)، در ۴۶ کیلومتری جش فردوس است.

سه‌کوهه یا **سکوهه** (هر دو se.kuhe)، ده (جم ۹۴۷ نسـ ۱۳۳۵ هش)، مرکز بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۱۹ کیلومتری جغ زابل. سه‌کوهه سابقاً آبادی عمده‌ی سیستان بود، ولی پس از تأسیس (۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ هق). نصرت‌آباد از اعتبار افتاد. ظاهراً در ح ۱۲۸۸ دارای ح ۱٬۲۰۰ کلبه‌ی گلی بود، ولی در ۱۸۹۲ (۱۳۰۹ یا ۱۳۱۰ هق) که لرد کرزن از آنجا دیدار کرد نیمی از آنها غیر مسکون بود. در وسط آبادی سه تپه بوده است، که بر یکی از آنها ارگی بنام ارگ میر کوچک، و بر دومی برجی بنام برج فلک‌سر، و بر سومی کاروانسرائی ساخته بودند. ارگ و برج بوسیله‌ی معبر زیرزمینی به یکدیگر مرتبط بودند.

سه‌گاه (se.gāh)، یکی از دستگاههای موسیقی ایرانی. آواز سه‌گاه بسیار غمانگیز و حزن‌آور است. گوشه‌های آن عبارتند از زابل، مویه، مخالف، و مغلوب.

سه گنبد (se gonbad)، برج مدور سنگی، در شهر رضائیه، آذربایجان غربی؛ دارای کتیبه‌ی کوفی از سنگ، مورخ ۵۸۰ هق.

سهل ابن بشر، ابوعثمان (abu.osmān sahle bne beŝr)، ریاضیدان یهودی و عالم احکام نجوم، که در نیمه‌ی اول قرن ۳م هق در خراسان رونق داشت. تألیفات متعدد در احکام نجوم و کتابی در جبر نوشت.

سهل ابن علی، امامزاده (sahle 'bne ali)، امامزاده‌ی دوره‌ی صفوی، در آستانه، اراک؛ دارای گنبد آجری ساده و مدور.

سهل ابن هارون (sahle 'bne hārun)، شهرت **ابومحمد دستمیسانی** (abu.mohammade dastmaysāni)، فت ۲۱۵ هق، از ادبا و نویسندگان و شعرا و حکمای قرون ۲م و ۳م هق. اصلا از مردم فارس بود. به بصره رفت؛ و سپس عامل یحیی برمکی گردید، و بعدها صاحب دواوین هارون‌الرشید شد، و مأمون او را متولی خزانة الحکمه کرد. سهل از شعوبیه بود، و ایرانیان را بر عرب برتری میداد. سهل مشهور به بخل بود؛ نامه‌ای به بنی اعمام خود از آل زیاد در مدح بخل نوشته است، و جاحظ آن را در کتاب البخلاء نقل کرده است. از آثارش کتاب قصله و قفراء (بشکل کلیله و دمنه، کتاب تیر و قلب، و کتاب وامق و عذرا را ذکر کرده‌اند. سخنانی از او در البیان و التبیین جاحظ، عقد الفرید، و ثمار القلوب مذکور است.

سهل تستری، صوفی معروف: ← تستری، سهل.

سهل طبری (sahle tabari) یا **ربن طبری** (rabbane)، منجم و طبیب یهودی، که در اوایل قرن ۳م هق در طبرستان رونق داشت. ربن طبرستان بود، و نخستین مترجم مجسطی است بزبان عربی. پسرش، **ابوالحسن علی ابن سهل طبری**، ۱۹۲ هق–؟ قدیمترین اطبای بزرگ اسلام است. وی در ح ۲۱۴ هق به خدمت مازیار ابن قارن پیوست، و پس از گرفتاری و کشته شدن مازیار (۲۲۴ هق)، به ری گریخت. در دوره‌ی خلافت (۲۲۷–۲۳۲ هق) واثق در سامراء مقیم بود. در ح ۲۴۰ هق، به اصرار خلیفه متوکل، اسلام قبول کرد. بعضی او را معلم محمد ابن زکریای رازی دانسته‌اند. معروفترین اثر وی کتاب فردوس الحکمه است، که در ۲۳۵ هق آنرا تألیف کرده است، و اگرچه عمدةً کتابی طبی است، مطالبی در فلسفه، کائنات جو، حیوانشناسی، رویانشناسی، روانشناسی، و نجوم دارد. این کتاب در ۱۹۲۸ در برلین بطبع رسیده. اثر دیگرش کتاب الدین و الدوله است بر ضد کیش نصاری و اثبات حقانیت اسلام، و آن در ۱۹۲۲ در منچستر چاپ شده.

سهم (sahm)، در هندسه، قطعه‌ای از شعاع واصل به یکی از دو انتهای قوس که بین این انتها و عمود وارد از انتهای دیگر بر آن شعاع واقع است. مثلا در شکل، قطعه‌ی PA سهم قوس AM است. در کتب مثلثاتی ریاضیون اسلامی، اندازه‌ی این قطعه را بر حسب اجزای شعاع (← شعاع، در هندسه) جیب معکوس (jeybe ma'kus) خوانده‌اند (در مقابل جیب مستوی، که قطعه‌ی PM است). جیب معکوس در مثلثات قدیم بمراتب بیش از آنچه امروز بکار میرود استعمال میشده است. در مثلثات کنونی،

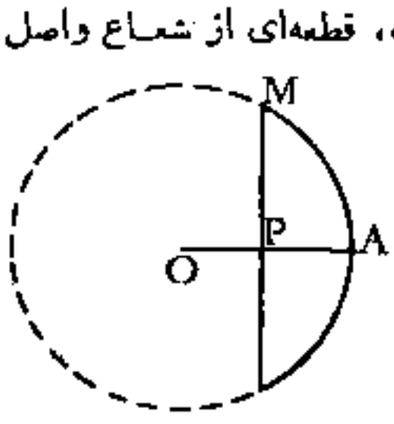

اگر O دایره‌ی مثلثاتی و قوس AM مساوی α باشد، سهم یا جیب معکوس[3] قوس α (علامت، vers α) مقدار جبری قطعه‌ی PA است، که مساوی cos α — ۱ میباشد. نیز ← مثلثات.

سهم (sahm)، سندی حاکی از تملک حصه‌ی معینی در یک شرکت، که به دارنده‌ی آن حق میدهد از تمام مزایای مقرر و مربوط در اساسنامه‌ی شرکت استفاده کند. صاحب سهم شریک در نفع و ضرر است و، بر خلاف دارنده‌ی سند قرضه، منافع وی محدود نیست.

سهم[4]، فنس فلش (fleš)، خطی مستقیم یا منحنی و منتهی به علامتی شبیه سرنیزه، که برای تعیین جهت بکار میرود. مثلا جهت یک حامل یا کمیات حاملی (مانند نیرو، سرعت، و غیره)، و نیز جهت حرکت را با سهم نمایش میدهند. برای تصویر ← جهت.

سهم امام: ← خمس.

سهم سادات: ← خمس.

سهمی[5] (sahmi)، یا **قطع مکافی** (qat'e mokā-fi)، منحنیی واقع در یک صفحه که هر نقطه‌ی آن از یک نقطه‌ی ثابت (کانون) و یک خط ثابت (هادی) به یک فاصله باشند. در شکل سهمیی با کانون F و هادی D نمایش داده شده است؛ بازاء هر نقطه مانند M از این منحنی، بنا بر تعریف، فاصله‌ی FM مساوی طول عمود MR (وارد از M بر خط هادی) است، یعنی رابطه‌ی FM = MR برقرار است؛ خط FM را شعاع حامل نقطه‌ی M خوانند. عمود Fx وارد از کانون بر هادی را محور سهمی میخوانند؛ این خط محور تقارن سهمی است،

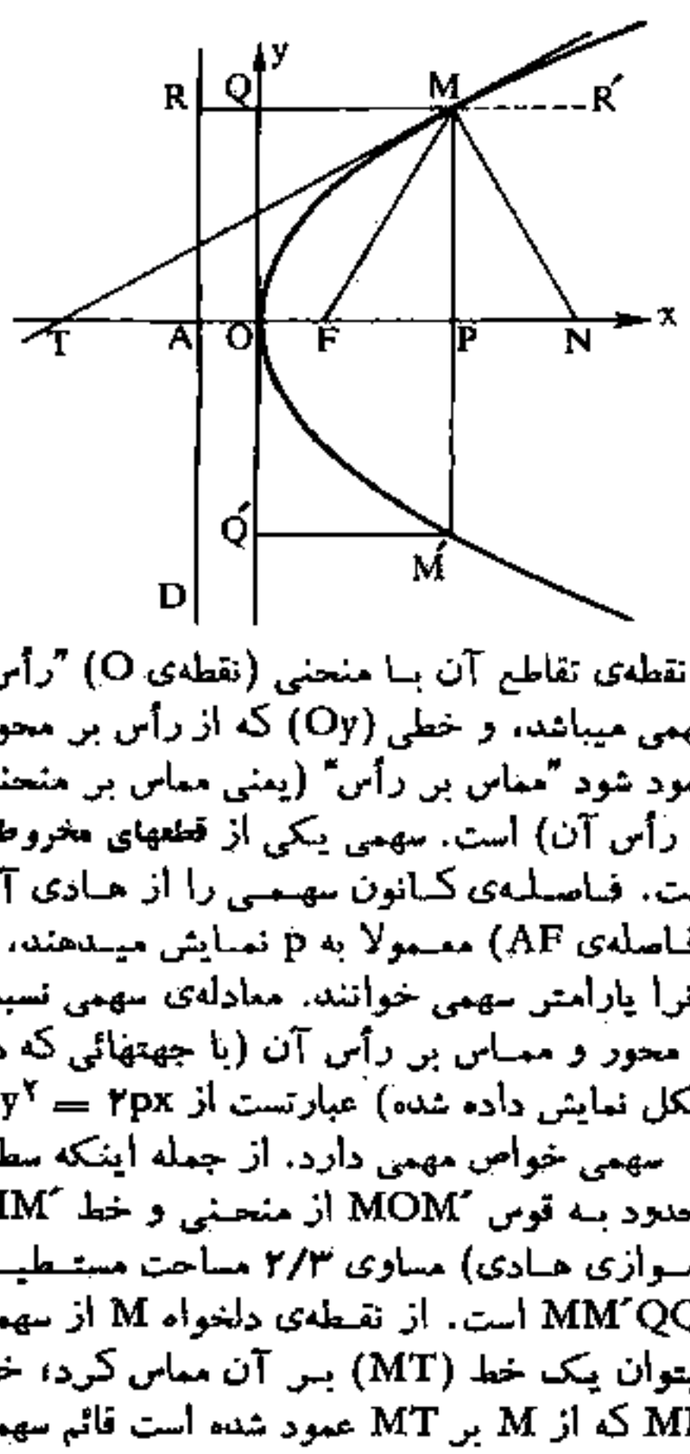

و نقطه‌ی تقاطع آن با منحنی (نقطه‌ی O) "رأس" سهمی میباشد، و خطی (Oy) که از رأس بر محور عمود شود "مماس بر رأس" (یعنی مماس بر منحنی از رأس آن) است. سهمی یکی از **قطعهای مخروطی** است. فاصله‌ی کانون سهمی را از هادی آن (فاصله‌ی AF) معمولا به p نمایش میدهند، و آنرا پارامتر سهمی خوانند. معادله‌ی سهمی نسبت به محور و مماس بر رأس آن (با جهتهائی که در شکل نمایش داده شده) عبارتست از $y^2 = 2px$.

سهمی خواص مهمی دارد. از جمله اینکه سطح محدود به قوس MOM' از منحنی و خط MM' (موازی هادی) مساوی ۲/۳ مساحت مستطیل MM'QQ' است. از نقطه‌ی دلخواه M از سهمی میتوان یک خط (MT) بر آن مماس کرد، خط MN که از M بر MT عمود شده است قائم سهمی است، در نقطه‌ی M. قطعات TP و PN را، که

(۱)Shrove Tuesday (۲)Mardi Gras (فنس) (۳)versed sine (۴)arrow (۵)parabola

بترتیب تصاویر قطعه‌ی MT از مماس و قطعه‌ی MN از قائم اند بر محور سهمی، بترتیب تحت ظل (tahte zell) و تحت قائم سهمی در نقطه‌ی M خوانند. خواص مهم اجزای مذکور عبارتند از اینکه، (۱) مماس MT زاویه‌ی $\widehat{FMR}$ را و قائم MN زاویه‌ی $\widehat{FMR}$ را نصف میکنند؛ (۲) طول هر تحت قائم سهمی مساوی پارامتر آنست (PN = AF)؛ (۳) رأس سهمی در وسط هر تحت ظل آنست (TO = OP).

بر طبق خاصیت (۱)، اگر سهمی صیقلی باشد، و منبع نوری در F قرار گیرد، هر شعاع مانند FM که بر سهمی بتابد بموازات محور آن منعکس میشود (← انعکاس). این اصل در ساختن بعضی آلات بصری فواید بسیار دارد (← سهمیوار). مسیر پرتابه‌ها کمابیش سهمی است (← پرتابشناسی).

سهمی، ابوالقاسم حمزة ابن یوسف ابن ابراهیم، فد ۴۲۷ هق، ← تاریخ جرجان.

سهمیوار[1] (sahmi.vār)، یکی از سطوح درجه‌ی دوم، که نامتناهی و فاقد مرکز تقارن، ولی دارای محور تقارن (OZ در تصاویر ۴ و ۵، ص ۱۲۹۵) میباشد. سهمیوار را، بر حسب نوع مقاطعش با صفحات عمود بر محور اصلی، به دو نوع تقسیم میکنند، سهمیوار بیضوی[2] (beyzavi) و سهمیوار هذلولوی[3] (hozlulavi) یا زینی (بمناسبت مشابهت آن با زین). محور اصلیش بیضی است. سهمیوار زینی سطحی مضاعفاً خطساخته است (شکل ۶، ص ۱۲۹۵. نیز ← سطح خطساخته).

اگر سهمیی در حول محور خود دوران کند، سهمیوار دوار (← سطح دوار) حاصل میشود، که از نوع بیضوی است. بنا بر خاصیت مماس سهمی، اگر چنین سطحی را آینه‌ی مقعری تصور کنیم، و منبع نوری در کانون سهمی قرار دهیم، شعاعهائی که بر سطح آینه بتابند بموازات محور آن منعکس میشوند؛ از این خاصیت در ساختن تورافکنها استفاده میشود. اگر سطح منعکس‌کننده‌ی یک آینه بشکل سهمی باشد، شعاعهائی که بموازات محور آینه بر آن بتابند، پس از انعکاس، در کانون سهمی متمرکز میشوند؛ از این خاصیت در تلسکوپهای انعکاسی استفاده میکنند. استفاده از سهمیوار در اسیابهای منعکس‌کننده‌ی صوت و امواج برقاطیسی نیز بر همین اساس است.

سهند (sahand)، رشته‌کوهی در فلات آذربایجان، ش دریاچه‌ی رضائیه، لغ ایران، که همه‌ی پهنه‌ی بین تبریز و مراغه را فراگرفته است. دارای قلل مخروطی آتشفشانی خاموش است؛ بلندترین قله‌ی آن ۳۷۲۲ متر ارتفاع دارد. دامنه‌های آن دارای چشمه‌های آب گرم است.

سهندآباد (sahandābād)، دهستان (جه ح ۱۹۰۹۵۰)، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۰ (ا) آبادی. در دامنه‌ی کوه سهند واقعست. مرکزش، اشکه درق (eške daraq)، در ۳۰ کیلومتری ج بستان‌آباد است.

سه‌هزار (se.hezār)، دهستان (جه ح ۱۴۰۰۰)، شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران)، در طول دره‌ی سه‌هزار و در دامنه‌ی رشته‌ی البرز؛ دارای ۱۳ (ا) آبادی.

سهی (sahi)، در شاهنامه، دختر سرو (پادشاه یمن) و زن ایرج.

سهی یا سها، ستاره، ← سها.

سهیل[4] (soheyl)، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی جنوبی سفینه، که پس از شعرای یمانی درخشنده‌ترین ستارگان است. نام یونانی آن (کانوپوس) با نام **کانوپوس** بستگی دارد. سهیل در نقاطی که عرض شمالی آنها بیش از ۳۷° باشد نامرئی است، و بهمین جهت در سرزمینهای اسلامی شمالی چیزی از افق بالا نمیآید، و بسبب ندرت پدید آمدنش ضرب المثل شده است، چنانکه رنگ سنگهای قیمتی و آب و رنگ میوه‌ها را نیز از تأثیر آن میدانسته‌اند ("سیبی که سهیلش نزند رنگ ندارد").

سی، رود، چین، ← سی‌کیانگ.

سیابجه (sayābeja)، نام قومی قدیم، از اعقاب سوماترائیهای مهاجر به هند. بر طبق بعضی از مآخذ اسلامی، سیابجه، مانند زطها، از مردم سند بودند، که ایرانیان آنها را به اسیری برده بودند، و در ارتش ایران به خدمت گماشته بودند. پیش از ظهور اسلام، سیابجه در سواحل خلیج فارس میزیستند. سیابجه مردمی سپاهی و درپانورد و باانضباط، و خدمتگزارانی باوفا بودند. در سال ۳۶ هق، نگاهبانی بیت المال بصره به آنان واگذار شد. در جزء لشکریان کوفه که بیاری علی ع برخاستند، گروهی از سیابجه و زطها شرکت داشتند.

سیاتیک[5] (siātik؛ از فتس)، اختلال دردناکی که بعلت التهاب یا وارد آمدن فشار بر عصب حسی یا (عصب سیاتیک) پیدا میشود. درد سیاتیک معمولاً از ناحیه‌ی کمر یا قسمت خارجی ران شروع می‌گردد، و بطرف زانو و پا کشیده میشود. در اصطلاح طب قدیم عرق النساء (erqo 'n.nesā') به بیماری سیاتیک اطلاق میشده است.

سیاح، فاطمه‌ی (fātemeye sayyāh)، ۱۲۸۱–۱۳۲۶ هش، بانوی فاضله‌ی ایرانی، استاد کرسی سنجش ادبیات و زبان و ادبیات روسی در دانشگاه تهران. در مسکو تحصیل و سپس تدریس کرد، در ۱۳۱۲ هش به ایران آمد. از پیشوایان نهضت زنان ایران، و در ۱۳۱۵ عضو علی البدل هیئت نمایندگی ایران در جامعه‌ی ملل بود. زبانهای روسی، فرانسه، انگلیسی، آلمانی، و ایتالیائی را میدانست، و به ادبیات خارجی تسلط داشت.

سیاحتنامه‌ی ناصر خسرو: ← سفرنامه‌ی ناصر خسرو.

سیاخ (siāx)، دهستان (جه ح ۴۲۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۱ (ا) آبادی. از چ بعضاً به رود قره آغاج محدود است. مرکزش، دارنجان (dārenjān) (جه ۴۵۷ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵۴ کیلومتری چغ شیراز است.

سیاخاک[6] (siāxāk)، خاک نرم حاصلخیز، برنگ سیاه یا قهوه‌ای، که پهنه‌ی وسیعی از چ تجشس را در ل دریای سیاه، و جزئی از مجارستان و رومانی را میپوشاند، و عبارتست از بادرفت آمیخته با مقدار زیادی گیاخاک و کمی مواد آهکی. سیاخاک تجشس، که بیشتر آن در اوکرائین است، قسمت اعظم حاصلخیزترین اراضی این کشور را تشکیل میدهد. خاک چنان سرشار از مواد غذائی برای رستنیها است که مدتها، بدون احتیاج به کود، محصول میدهد، و برای زراعت غلات و غیره هیچ خاکی بخوبی آن نیست. این گونه خاک را بیشتر بنام روسی آن چرنوزم (cernozem) مینامند. خاکی مشابه سیاخاک در امریکای شمالی نیز وجود دارد، که منطقه‌ای ممتد از سسکچوان (در کانادا) تا تکزاس (کشمت) را میپوشاند.

سیادهن، قزوین، ← تاکستان.

سیارات[7] (sayyārāt)، مفردش سیاره (sayyāre)، در نجوم، اجرام فلکی منظومه‌ی شمسی، باستثنای شهابها و ستارگان دنباله‌دار، که در حول خورشید بر مدارات بیضوی میگردند، و روشنی آنها بسبب انعکاس نور مکتسب از خورشید است. تفاوت اساسی سیارات با دنباله‌داران در اینست که سیارات بمراتب چگالترند و دنباله‌ی گازی ندارند، و با شهابها در اینکه بزرگی سیارات بحدی است که در خارج جوّ زمین قابل رصد هستند. تفاوت سیارات با ثوابت در تغییر وضع سیارات است نسبت به صورتهای فلکی، و هم در چشمک زدن نور ثوابت. با تلسکوپ، یک سیاره را (جز پلوتون و سیارکان) میتوان از ثوابت تمیز داد؛ سیاره بصورت قرصی مشاهده میشود، و حال آنکه، هر قدر هم تلسکوپ قوی باشد، ثوابت، بمناسبت فواصل عظیم آنها از زمین، مانند نقطه دیده می‌شوند. برای فهرست اصطلاحات عمده‌ی مربوط به سیارات و تعریف آنهائی که در کتاب حاضر تحت عنوان مستقل نیامده است ← منظومه‌ی شمسی.

I ← یونانیان لفظی بمعنی "سرگردان" و "متحیر" به ستارگانی اطلاق میکردند، که وضع آنها نسبت به صور فلکی (← صورت فلکی) در تغییر بود. زمین را در مرکز عالم ساکن میدانستند، و قائل به ۷ سیاره بودند، خورشید، ماه، عطارد، زهره، مریخ، مشتری، و زحل (← سیارات سبعه). با پیدایش نظریه‌ی خورشیدمرکزی کوپرنیک در قرن ۱۵م (نیز ← نجوم)، خورشید و ماه از زمره‌ی سیارات خارج شدند، و زمین جزء سیارات ملحوظ شد. از زمانی که تلسکوپ در علم نجوم مورد استفاده قرار گرفت ببعد، سه سیاره‌ی بزرگ دیگر–اورانوس، نپتون، و پلوتون–و تعداد کثیری سیاره‌ی کوچک کشف شده است. سیارات بزرگ ۹گانه را سیارات اصلی و این سیارات کوچک را سیارکان خوانند. سیاراتی را که مدارشان داخل مدار زمین است (عطارد و زهره) سیارات سفلی، و آنها را که مدارشان بیرون مدار زمین است سیارات علوی میخوانند. ترتیب سیارات ۹گانه بر حسب فاصله‌ی صعودی از خورشید چنین است؛ عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون، و پلوتون. اگرچه ← قانون بود تخمینی و فاقد مبنای علمی است، فاصله‌ی نسبی تخمینی سیارات را از خورشید بصورت ساده‌ای بدست میدهد.

II ← سیارات عموماً دو حرکت دارند، حرکت انتقالی، به دور خورشید؛ و حرکت وضعی، به دور

---

(۱)paraboloid (۲)elliptic paraboloid (۳)hyperbolic paraboloid (۴)Canopus (۵)sciatica (۶)black earth (۷)planets

جداول مشخصات سیارات

ارقام مندرج در این جداول بر اساس مقدار ۸,۷۹۰ ثانیه برای قطر ظاهری خورشید است.
(برای تسهیل مقایسه، ارقامی مربوط به ماه و خورشید نیز در جداول مندرج است)

I ـ مشخصات مداری

ستاره		فاصله‌ی متوسط از خورشید میلیون کم	خروج از مرکز مدار	میل مدار نسبت به صفحه‌ی دایرة البروج	دوره‌ی گردش		سرعت متوسط بر مدار کم در ثانیه
نام	علامت				دوره‌ی نجومی بر حسب سال اعتدالی	دوره‌ی هلالی بر حسب شبانروز شمسی متوسط	
عطارد	☿	۵۷,۹۴	۰,۲۰۵۶	۷° ۰′	۰,۲۴۱	۱۱۵,۸۸	۴۷,۸
زهره	♀	۱۰۸,۲۷	۰,۰۰۶۸	۳ ۲۴	۰,۶۱۵	۵۸۳,۹۲	۳۴,۹
زمین	⊕	۱۴۹,۶۷	۰,۰۱۶۷	۰ ۰	۱,۰۰۰		۲۹,۸
مریخ	♂	۲۲۸,۰۶	۰,۰۹۳۴	۱ ۵۱	۱,۸۸۱	۷۷۹,۹۴	۲۴,۱
مشتری	♃	۷۷۸,۷۳	۰,۰۴۸۴	۱ ۱۸	۱۱,۸۶۲	۳۹۸,۸۸	۱۳,۰
زحل	♄	۱ ۴۲۷,۷۳	۰,۰۵۵۷	۲ ۲۹	۲۹,۴۵۸	۳۷۸,۰۹	۹,۷
اورانوس	♅	۲ ۸۷۲,۴۲	۰,۰۴۷۲	۰ ۴۶	۸۴,۰۱۵	۳۶۹,۶۶	۶,۸
نپتون	♆	۴ ۵۰۰,۸۴	۰,۰۰۸۶	۱ ۴۶	۱۶۴,۷۸۸	۳۶۷,۴۸	۵,۵
پلوتون	♇	۵ ۹۰۵,۸	۰,۲۴۸۶	۱۷ ۹	۲۴۸,۴۳۰	۳۶۶,۷۴	۴,۸
ماه	☾		۰,۰۵۴۹	۵ ۸	۲۷,۳۲۱۷ شبانروز شمسی متوسط	۲۹,۵۳۰	۱,۰
خورشید	☉						

II ـ مشخصات فیزیکی

ستاره	قطر استوائی کم	حجم نسبت به زمین	جرم نسبت به زمین	جرم خورشید نسبت به جرم آن	جرم مخصوص		گرانش سطحی*	دوره‌ی حرکت وضعی			
					نسبت به‌زمین	نسبت به آب		شبانروز	ساعت	دقیقه	ثانیه
عطارد	۴ ۹۸۹	۰,۰۶	۰,۰۴	۸ ۳۳۵ ۵۰۰	۰,۹	۳,۸	۰,۳	۱۸۸؟			
زهره	۱۲ ۳۹۲	۰,۹۲	۰,۸۲	۴۰۶ ۶۰۰	۰,۸۹	۴,۸۶	۰,۸۶	؟			
زمین	۱۲ ۷۵۷	۱,۰۰	۱,۰۰	۳۳۳ ۴۲۰	۱,۰۰	۵,۵۲	۱,۰۰		۲۳	۵۶	۴,۱
مریخ	۶ ۷۹۱	۰,۱۵	۰,۱۰۸	۳ ۰۸۷ ۰۰۰	۰,۶۹	۳,۹۶	۰,۳۸		۲۴	۳۷	۲۲,۷
مشتری	۱۴۳ ۷۱۴	۱ ۳۱۸	۳۱۸,۳۵	۱ ۰۴۷,۳	۰,۲۵	۱,۳۲	۲,۶۵		۹**	۵۰	۳۵
زحل	۱۲۰ ۷۰۱	۷۳۶	۹۵,۳	۳ ۵۰۰	۰,۱۳	۰,۷۲	۱,۱۸		۱۰**	۱۴	
اورانوس	۵۲ ۱۴۳	۶۴	۱۴,۵۸	۲۲ ۸۷۰	۰,۲۳	۱,۲۵	۰,۹۰		۱۰	۴۵	
نپتون	۴۹ ۸۹۰	۶۰	۱۷,۲۶	۱۹ ۳۲۰	۰,۲۹	۱;۶۰	۱,۱۲		۱۵,۸		
پلوتون	۵ ۷۹۴	۰,۰۹	۰,۰۳	۱۱ ۱۱۴ ۰۰۰	۰,۳۷	۲,۰۴	۰,۱۶	۶	۹	۲۲	
ماه	۳ ۴۷۹	۰,۰۲۰۲	۰,۰۱۲۳	۲۷ ۱۰۷ ۰۰۰	۰,۶۰	۳,۳۳	۰,۱۶۴۵	۲۷	۷	۴۳	۱۱,۵
خورشید	۱ ۳۹۲ ۷۲۶	۱ ۳۰۶ ۰۰۰	۳۳۳ ۴۲۰	۱	۰,۲۵۵	۱,۴۱	۲۷,۹	۲۵	۳,۳۶۱		

(*) گرانش سطحی عبارتست از جاذبه‌ی گرانشی بر واحد جرم بر سطح سیاره. مثلا بر مشتری، یک جرم 10 گرمی ۲۶,۵ گرم وزن دارد.
(**) در استوا

یکی از قطرهای خود (که محور حرکت خواهد بود). مدار حرکت انتقالی هر سیاره بیضی است که خورشید در یکی از کانونهای آن قرار دارد (← کپلر، قوانین). برای تصویر مشخصات مدار ← منظومه‌ی شمسی. سیارات جمعاً نظام جالبی دارند، (۱) حرکت انتقالی جملگی در جهت مستقیم (یعنی از مغرب به مشرق) است. (۲) جملگی در حرکت انتقالی خود همواره در منطقة البروج میمانند، و صفحه‌ی مدارات آنها نزدیک صفحه‌ی دایرة البروج است، اما بر آن منطبق نیست (برای میل مدارات نسبت به دایرة البروج جدول I را در ص ۱۳۸۷ ملاحظه کنید). خروج از مرکز مدارات، جز در مورد عطارد و پلوتون، بسیار قلیل است (جدول I را ملاحظه کنید)، بطوری که مدارات سیارات تقریباً مستدیر میباشند. (۳) همه‌ی سیارگانی که تا کنون شناخته شده‌اند در همان جهت حرکت انتقالی سیارات ۹گانه بدور خورشید می‌گردند. (۴) جهت حرکت وضعی همه‌ی سیارات، جز اورانوس، مطابق جهت حرکت انتقالی آنهاست بدور خورشید. (۵) سیارات به دو دسته‌ی متمایز تقسیم میشوند، یکی سیارات ارضی، که از لحاظ بزرگی به زمین نزدیک اند، و عبارتند از عطارد، زهره، زمین، مریخ، و پلوتون؛ و دیگری سیارات کبیر، که بسیار بزرگتر از زمین میباشند، و عبارتند از مشتری، زحل، اورانوس، و نپتون. جو سیارات دسته‌ی دوم وسیعتر، جرم مخصوص آنها بسیار کمتر، و حرکت وضعی آنها بمراتب سریعتر از حرکات سیارات ارضی است (← غباری، نظریه‌ی).

III ـ حرکات ظاهری سیارات بر کره‌ی آسمان، بدان صورت که ما میبینیم، بسیار پیچیده است، و چنین بنظر میآید که سیاره مدتی در جهت مستقیم حرکت می‌کند (مرحله‌ی استقامت)، و سپس جهت حرکت خود را تغییر میدهد، و در جهت معکوس (از مشرق به مغرب) میرود (مرحله‌ی رجعت)، و در مقامات، یعنی مواضع تغییر جهت، ساکن مینماید (اقامت). قدما برای توجیه این حرکات به افلاک گوناگون قائل شده بودند، و علمای احکام نجوم برای این حرکات و خاصه اوضاع نسبی متفاوت سیارات در ضمن این حرکات ـ که از آنها به انظار (← نظر) تعبیر میکردند، و مهمترین آنها مقابله و مقارنه است ـ اهمیت خاص قائل بودند. اما پیچیدگی حرکات سیارات در نظر ساکنین زمین ناشی از اینست که زمین نیز، مانند سایر سیارات، از مغرب به مشرق به دور خورشید میگردد، ولی سرعت زاویه‌ای آن با سرعت زاویه‌ای آنها متفاوت است (کمتر از سرعت زاویه‌ای سیارات سفلی و بیشتر از سرعت زاویه‌ای سیارات علوی). برای یافتن اوضاع یک سیاره (چنانکه از زمین دیده میشود) نسبت به ثوابت کافی است خطوطی بین اوضاع متناظر سیاره و زمین بکشیم تا کره‌ی آسمان را قطع کنند (این خطوط در حکم شعاعهای رؤیت شخص راصد میباشند). در شکل، اوضاع متناظر زمین و یک

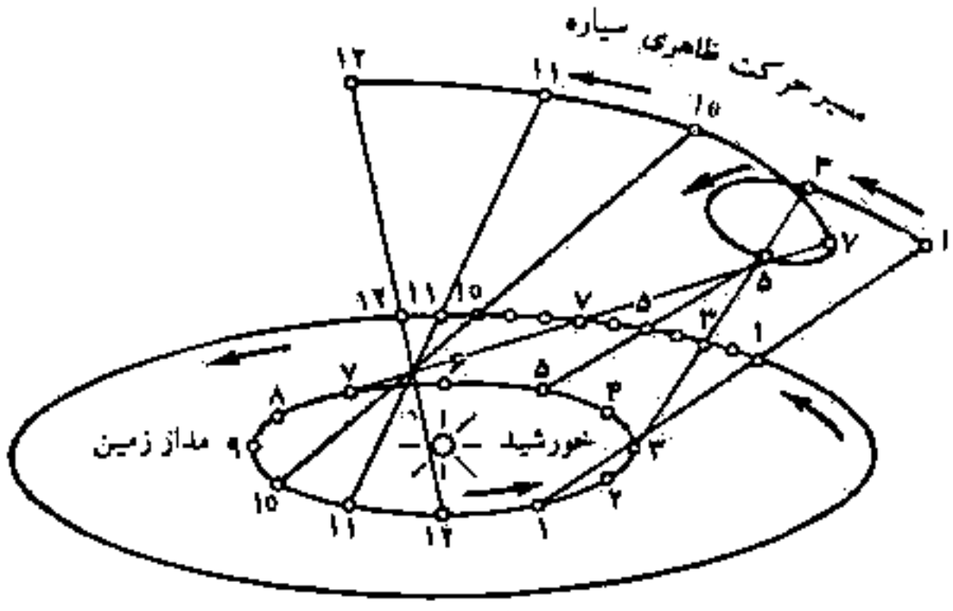

سیاره‌ی علوی با ارقام یکسان نمایش داده شده است، و مدار حرکت ظاهری سیاره نیز رسم گشته.

سیارات سفلی اهله‌ی منظمی مانند اهله‌ی قمر دارند (← ماه، قمر زمین). نیز شکل را ملاحظه

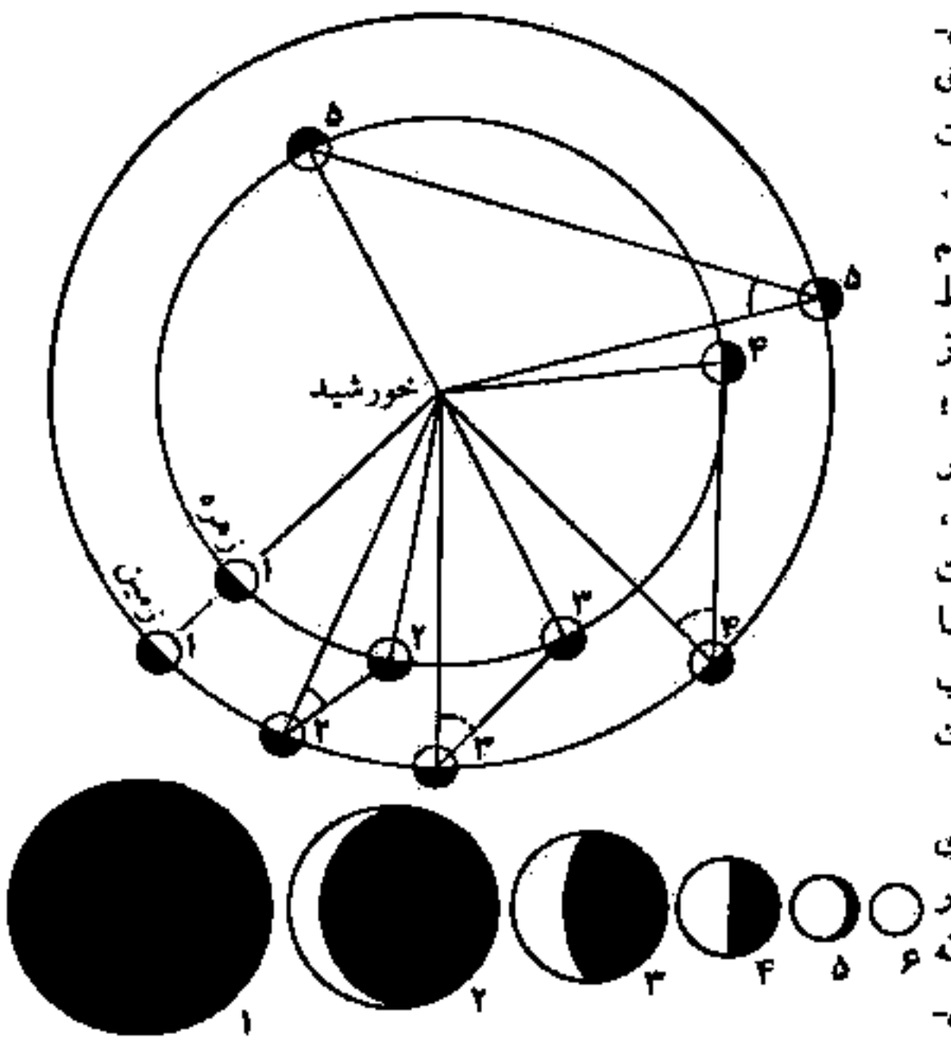

اوضاع متناظر زمین و زهره، و اهلّه‌ی زهره چنانکه با تلسکوپ دیده میشود.

کنید)، اما در مورد سیارات علوی چنین نیست، زیرا یک سیاره‌ی علوی همواره، لااقل بعضاً، مرئی است. بعلاوه هر چه سیاره از خورشید دورتر باشد اهله‌ی آن کمتر ظاهر هستند. البته اهله‌ی سیارات را فقط با تلسکوپ میتوان مشاهده کرد.

IV ـ دوره‌ی نجومی حرکت انتقالی[1] یک سیاره مدت لازم برای اینست که سیاره یک دور مدار خود را طی کند. دوره‌ی هلالی[2] (helāli) فاصله‌ی زمانی متوسط لازم برای اینست که سیاره و زمین همان وضعی را که در موقع معینی نسبت به خورشید داشته‌اند بازیابند (مثلا فاصله‌ی زمانی دو مقارنه‌ی علیای متوالی در مورد سیارات سفلی، یا دو مقابله‌ی متوالی در مورد سیارات علوی). این دو دوره، بسبب حرکت زمین نسبت به سیارات، در مورد هر سیاره متفاوت اند. تعریف دوره‌های نجومی و هلالی در مورد حرکت وضعی سیارات نیز بهمین قیاس است (← منظومه‌ی شمسی).

V ـ در باب هر یک از سیارات، مقالات جداگانه در کتاب حاضر آمده است، و مشخصات سیارات در جداول I و II (ص ۱۳۸۷) دیده میشود.

امروز چنین تصور میشود که از بین سیارات، گذشته از زمین، مریخ تنها سیاره‌ای است که اوضاع و احوالی مساعد با نوعی از حیات دارد. ترکیب جو سیارات را بوسیله‌ی تجزیه‌ی طیفی تعیین میکنند. با پیدایش نجوم رادیوئی، دمای سطح سیارات بوسیله‌ی امواج رادیوئی صادر از آنها اندازه‌گیری میشود. از اواخر سال ۱۹۶۰، کشمة و تجسس برنامه‌هائی برای تحقیق در سیارات بوسیله‌ی وسایط فضاپیما بموقع اجرا گذاشته‌اند؛ این وسایط مجهز است به وسایلی برای جمع‌آوری اطلاعات و عکسبرداری. برای نظریات مختلفی که در باب پیدایش سیارات و منظومه‌ی شمسی عرضه شده است ← لاپلاس، فرضیه‌ی؛ سیارگان، فرضیه‌ی؛ کشندی، نظریه‌ی؛ غباری، نظریه‌ی.

سیارات سبعه (sayyārāte sab'e) [= سیارات هفتگانه]، در نجوم قدیم، هفت ستاره‌ی زحل، مشتری، مریخ، شمس (خورشید)، زهره، عطارد، و قمر (ماه). از این جمله ـ بمناسبت تأثیراتی که در علم احکام نجوم برای سیارات قائل بودند ـ زحل و مریخ را نحسین (nahsayn) [= دو نحس] میخواندند (زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر بود)، و مشتری و زهره را سعدین (sa'dayn) [= دو سعد] (مشتری سعد اکبر، و زهره سعد اصغر). خورشید و ماه را نیرین (nayyerayn) [= دو نورانی] میخواندند (خورشید نیر اعظم، و ماه نیر اصغر)، و پنج سیاره‌ی دیگر را خمسه‌ی متحیره (xamseye motahayyere) [= پنج سرگردان]. بالاخره، زحل و مشتری و مریخ را سیارات علوی (olvi)، و زهره و عطارد و ماه را سیارات سفلی (sofli) میخواندند. برای توجیه حرکات سیارات، قائل به افلاک بودند. نیز ← سیارات؛ سیارات علوی.

سیارات سفلی[3] (sayyārāte sofli)، سیاراتی که مدارشان کوچکتر از مدار زمین است؛ مانند عطارد و زهره (قس سیارات علوی). نیز ← سیارات؛ سیارات سبعه؛ مقارنه؛ مقابله.

سیارات علوی[4] (sayyārāte olvi)، سیاراتی که بر مداری بزرگتر از مدار زمین میگردند (قس سیارات سفلی). نزد قدما زحل، مشتری، و مریخ سیارات علوی بودند (← سیارات سبعه). پس از کشف سیارات و سیارگان (← سیارات)، اصطلاح سیارات علوی مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون، پلوتون، و نیز سیارگان را فراگرفت. امروز لونیک I (← لونیک)، پیونر IV، و مارس I (← مارس) نیز از سیارات علوی شمرده میشوند. نیز ← مقابله؛ مقارنه.

سیارستاق (siārostāq)، نام دو دهستان از شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان). **سیارستاق قشلاقی** (جه ح ۱۴٬۰۰۰) مشتمل بر ۲۰ (؟) آبادی است، و مرکزش، بی‌بالان (جه ۱٬۱۶۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری جش رودسر است. **سیارستاق ییلاقی** (جه ح ۱٬۲۰۰؟) از ۹ (؟) آبادی تشکیل

(۱) sideral revolution period (۲) synodic revolution period (۳) inferior planets (۴) superior planets

یافته است.

سیارک، در نجوم، ← سیارکان.

سیارکان[1] (sayyārakān) [مفردش سیارک] یا **شبه سیارات**[2] (šebhe sayyārāt)، اجرام آسمانی کوچک یا سیارات خردی که بر گرد خورشید دوران میکنند. مدارات اغلب آنها، لااقل بعضاً، بین مریخ و مشتری واقع است. قطر آنها از کمتر از ۱٫۵ کم تا قطر سرس (ح ۶۵۰ کم) تغییر می‌کند، ولی بیشتر آنها کوچکند. از سیارکان، فقط وستا با چشم غیر مسلح دیده میشود. تا کنون بیش از ۱٬۶۰۰ سیارک شناخته و فهرست شده است، و چندین هزار سیارک دیگر وجود دارد. در اواخر قرن ۱۸م، منجمین در انتظار یافتن سیاره‌ای بودند که، بنا بر قانون بود، میبایستی میان مدارهای مریخ و مشتری دیده شود. در اول ژانویه‌ی ۱۸۰۱، پیاتسی جرم کوچک سرس را کشف کرد، که بر مدار پیشگوئی‌شده در حرکت بود. سیارک پالاس در ۱۸۰۲، ژونون در ۱۸۰۴، و وستا در ۱۸۰۷ کشف شد. از ۱۸۴۷ ببعد هر سال یک یا چند سیارک کشف شده است. سیارکان گاه به زمین بسیار نزدیک میشوند؛ مثلا هرمس (hermes)، که در ۱۹۳۷ کشف شد، به ح ۷۸۰٬۰۰۰ کیلومتری زمین میرسد. سیارک ایکاروس (ikārus) از همه‌ی اجرام منظومه‌ی شمسی به خورشید نزدیکتر می‌شود، و تواند بود که محکی برای نظریه‌ی نسبیت شود. در باب منشأ سیارکان، بعضی آنها را حاصل از منفجر شدن سیاره‌ای میدانند، و برخی پیرو ← فرضیه‌ی سیارکان هستند.

سیارکان، فرضیه‌ی، یا **فرضیه‌ی خرده‌سیارات**[3] (xorde.sayyārāt)، فرضیه‌ای در باب منشأ منظومه‌ی شمسی، که بر طبق آن، سیارات از بهم چسبیدن اجسام جامد کوچکی (خرده‌سیارات)، که اصلا از انجماد مواد برونریخته از خورشید بوجود آمده‌اند، تشکیل یافته‌اند. این فرضیه، پس از مطرود شدن ← فرضیه‌ی لاپلاس، بوسیله‌ی ت. ک. چیمبرلین و ف. ر. مولتن پیشنهاد شد (۱۹۰۰)، و پس از آن اصلاحاتی در آن بعمل آمد. بر طبق این فرضیه، در گذشته‌ای بسیار دور، ستاره‌ای گذران از نزدیک خورشید گذشته است، و در نتیجه‌ی جاذبه‌ی متقابل خورشید و آن ستاره، توده‌های عظیم گازها از دو ستاره فوران کرده‌اند، و قسمتی از مواد فورانی خورشید، در نتیجه‌ی ترکیب نیروی فورانی و نیروی جاذبه‌ی ستاره‌ی گذران، بر مدارهائی بیضی‌شکل بر گرد خورشید به گردش درآمده‌اند. از خنک شدن این مواد، هسته‌هائی جامد (خرده‌سیارات) بوجود آمده است، که از جمله، آنهائی که بزرگتر بودند اجرام متفرق مجاور خود را به خود کشیدند، و سیارات را بوجود آوردند؛ شهابها باقیمانده‌ی خرده‌سیارات اند.

این فرضیه و فرضیات مشابه متضمن فرض فوق العاده غیر محتمل نزدیک شدن زیاد یک ستاره است به خورشید. بعلاوه، ثابت شده است که دمای گازهای فورانی بقدری عالی است که این گازها پیش از آنکه مجال انجماد یابند متفرق میشوند. ← نظریه‌ی کشندی صورتی از فرضیه‌ی سیارکان شمرده میشود. در سالهای اخیر، اساس فرضیه‌های سحابی کانت و لاپلاس (← لاپلاس، فرضیه‌ی) مورد توجه واقع شده و به صورت تازه‌ای تجدید حیات کرده است، و بدینگونه، ← نظریه‌ی غباری پدید آمده.

سیاره، در نجوم، ← سیارات.

سیاست (siāsat)، مجازات و عقوبت عام یا خاصی که خارج از حدود شرع از طرف حاکم یا سلطان جهت تنبیه مقصر یا متمرد و غالباً بمنظور ایجاد خوف در بین دیگران از ارتکاب نظایر جرائم شخص متمرد و یاغی اجرا میشده است، و بر حسب تفاوت میزان شرارت حاکم و حوصله‌ی محکوم، شدت و ضعف داشته. در آغاز فتوح اسلام، کفار حربی را که به اسارت می‌افتاده‌اند، خلیفه یا امام مخیر بوده است بین کشتن ایشان، یا بریدن دست و پا، و یا آزاد کردن و با اسرای مسلم مبادله نمودن. بموجب اخبار، مجازاتها و سیاست‌های نسبةً سخت از اوایل عهد خلفا نسبت به مقصرین اجرا میشده است؛ از جمله، مجازات به آتش سوختن در مورد عبدالله ابن سباء نقل شده است، که ظاهراً مشکوک است، و در باب مجازات‌های سخت مختار ثقفی در حق قاتلان امام حسین ع نیز روایاتی هست که از مبالغه خالی نیست. زیاد ابن ابیه و حجاج ابن یوسف مقصرین و مخالفین را مجازاتهای سخت کرده‌اند، و داستان غیلان دمشقی و بریدن دست و پا و زبانش به امر خلیفه مشهور و نمونه‌ای ازین سیاستهاست. سفاح و منصور عباسی نیز مقصرین و مخالفین را مکرر مجازات‌های سخت کرده‌اند، و قتل عبدالله ابن مقفع با شکنجه و مجازاتهای سخت همراه بوده است. مهدی خلیفه نیز در دفع زنادقه گاه شکنجه‌های سخت به آنها وارد میکرد، چنانکه معتصم هم در باره‌ی افشین و بابک خرم‌دین و مازیار چنین کرد، و راضی خلیفه ابن مقله را در زندان دست و زبان برید. بعضی از اقسام سیاست اختصاص به پادشاه داشته، مثل "دست بریدن و گردن زدن و خصی کردن و پای بریدن"، که غالباً اگر عمال بی‌اجازه‌ی پادشاه آنگونه سیاستها را میرانده‌اند اعمال آنها تجاوزی به حد پادشاه تلقی میشده. در عهد غزنویان و سلاجقه، اجرای سیاست مقصرین بزرگ به امر پادشاه غالباً به مباشرت امیر حرس (amire haras) بوده است. بنا بر قول خواجه نظام‌الملک طوسی در سیاست‌نامه، امیری حرس همواره یکی از شغل‌های معظم بوده است، و در درگاه پادشاه، گذشته از امیر حاجب بزرگ، هیچ کس از امیر حرس بزرگتر و باشکوه‌تر نبوده است، "از بهر آن که شغل او بسیاست تعلق دارد". گردن زدن، دست و پای بریدن، بر دار کردن، چوب زدن، و بزندان بردن و در چاه کردن مقصرین به حکم پادشاه بوسیله‌ی او انجام میبافته، و مردمان از او بیشتر میترسیدند تا از پادشاه.

در دربار امیر تیمور، مرسوم این بوده است که مردمان بزرگ و صاحب جاه را که محکوم به مرگ میشده‌اند بدار میآویخته‌اند، ولیکن اوساط الناس را گردن میزده‌اند. در زمان شاه سلطان محمد صفوی، قلندری را که در بین الوار به دعوی سلطنت برخاسته بود، بفرمان پادشاه، قبای باروت پوشانده آتش زدند. شاه عباس بزرگ در دفع مخالفان سیاستهای سخت کرد، چنانکه نقطویه را بسختی سیاست نمود، و بعضی از امرا و مقصرین و مخالفان را نیز مجازات سخت کرد؛ تعداد جلادان شاه عباس به ۵۰۰ تن میرسید، و حتی یک دسته آدمخوار هم، بنام چیگیین، داشت که مقصرین را بفرمان شاه زنده میخوردند. نادر شاه و آقا محمد خان قاجار در سیاست و مجازات افراط کرده‌اند. شکنجه و سیاست خونین بابیه و مخصوصاً متهمین به سوء قصد در حق ناصرالدین شاه، و شکنجه و سیاست میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی و خبیرالملک بعد از او، و سیاستهای خونین و مخوف محمد علی شاه از مخالفین خویش در باغ شاه نیز از این گونه است.

سیاست[4]، **علم** (siāsat) یا **علوم سیاسی**، علمی که موضوعش مطالعه و تحقیق در ماهیت حکومت و انواع آن و پدیده‌ها و تأسیسات سیاسی است. از قدیمترین رشته‌های علوم اجتماعی است، و در مسائل پردامنه‌ای مانند منشأ و رشد و هدف مملکت، ماهیت حاکمیت، و نظریه‌ها و آراء گوناگون در باب حکومت میباشد. کتاب جمهور افلاطون اولین کتاب در این علم است. افلاطون، که در این کتاب از کشورشهرهای یونان (بخصوص اسپارت) متأثر است، مدینه‌ی فاضله را توصیه میکند. ارسطو، که بیشتر به واقعیات نظر داشت، با توصیف و نقد بیش از صد قانون اساسی دولتهای زمان خود، مطالعه‌ی تطبیقی تأسیسات سیاسی را بنیان گذاشت، اما او نیز، مثل استاد خود، تأمین زندگی خوب را برای مردم وظیفه‌ی دولت میدانست. در قرون وسطی، کسانی مانند قدیس توماس آکویناس طرفدار نظریه‌ی "دو شمشیر" بودند، بدین معنی که میگفتند قلمرو و اختیارات فرمانروایان امور دنیوی از قلمرو اختیارات فرمانروایان روحانی جدا است، ولی در عین حال بآن بستگی دارد. با برافتادن اعتبار این نظریه، علوم سیاسی دگرگون شد. کشمکشهای بین کلیسا و دولتها، و منازعات پاپها و سلاطین در باب قلمرو اختیارات (← خلعت‌پوشان)، نظریه‌های تازه‌ی غیر دینی در باب دولت و مملکت بوجود آورد، که مهمترین آنها نظریه‌ی مارسیلیوس پادوالی است.

نظریات جدید در باب دولت و مملکت از دوره‌ی رنسانس ببعد و تکامل تدریجی دولتهای ملی است. ماکیاولی نخستین عالم نظریی است که به اهمیت پیدایش حکومتهای مطلقه در آن زمان پی برد، و ژان بودن مسئله‌ی حاکمیت را مورد بررسی قرار داد. افزایش قدرت دولتها مسئله‌ی منطبق ساختن آزادیهای فردی را با قدرت دولتها مطرح کرد، که از مسائل اساسی فلسفه‌های سیاسی جدید است. پیروان نظریه‌ی حق الاهی در قرون ۱۶م و ۱۷م معتقد بودند که فرد هیچ حقی جز آنچه سلطان به وی اعطا کند ندارد. نظریه‌ی قرارداد اجتماعی مخالف این نظر بود. هگل و بیشتر طرفداران او دولت ملی را تحقق قدرت الاهی بر زمین، و لهذا قدرت آن را نامحدود میدانستند، و اولین وظیفه‌ی افراد را متابعت از آن میشمردند. بر خلاف، لیبرالیسم حقوق فردی را تأکید میکرد، و قدرت دولت را در حفظ نظم و اجرای عدالت محدود میدانست. هر چند کارل

(۱)asteroids (۲)planetoids (۳)planetesimal (۴)political science

مارکس از بین رفتن تدریجی دولت را در نظام سوسیالیستی پیشگوئی کرد، کمونیسم امروزی تمام قدرتها را سخت در دولت متمرکز ساخته است. در زمان حاضر، دانشمندان علوم سیاسی، مسائل دیگری را نیز علاوه بر فلسفه‌ی سیاسی مطالعه میکنند، که از آن جمله است تأسیسات حکومت و نحوه‌ی انجام وظایف آنها، احزاب سیاسی، و چگونگی سازمان یافتن قدرت سیاسی برای انجام فعالیتهای سیاسی.

سیاست اقتصادی نوین، علامت اختصاری آن **نپ**[1] (nep)، عنوان رسمی برنامه‌ی اقتصادی دولت شوروی از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۸. این برنامه جایگزین برنامه‌ی معروف به "کمونیسم جنگ" (۱۹۱۸–۲۱) گردید، که لنین آنرا برای اقدامات فوری در دوره‌ی جنگ داخلی برقرار کرده بود، و متضمن گرفتن قهری محصولات کشاورزی، ملی کردن هر گونه داد و ستد و صنعت، و مصادره‌ی سرمایه‌ها بود. در نتیجه‌ی این برنامه و مصائب دوران جنگ، محصولات صنعتی و کشاورزی انحطاط فاحش یافت. مردم گرفتار محرومیتهای فراوان شدند، و از گوشه و کنار علائم عدم رضایت آشکار شد. در مقابل این وضع، لنین در مارس ۱۹۲۱ برنامه‌ی جدیدی (نپ) بکار انداخت، که نوعی نظام کاپیتالیستی محدود بود. اخذ مالیات جنسی جایگزین گرفتن قهری محصولات شد، داد و ستدهای کوچک به مالکین خصوصی واگذار گردید یا بصورت شرکتهای تعاونی سازمان یافت، صنایع بزرگ در دست دولت باقی ماند، کار اجباری ملغی شد، و غیره. در نتیجه‌ی این برنامه، در سال ۱۹۲۸ درآمد ملی روسها به میزان پیش از جنگ رسید. اما این برنامه برای توسعه‌ی شوروی غیر مکفی تشخیص داده شد، و در ۱۹۲۸ اولین برنامه‌ی پنجساله جایگزین آن گردید.

سیاست درهای باز[2] (siāsate darhāye bāz)، سیاست برقرار داشتن تساوی حقوق بازرگانی و صنعتی برای تمام کشورها در یک سرزمین. بمناسبت مواد مبتنی بر ـه اصل **کاملة الوداد**، که پس از جنگ معروف به **جنگ تریاک** (۱۸۳۹–۴۲)، دولتهای بزرگ در پیمانهای منعقد با دولت چین درج کردند. اصطلاح درهای باز معمولا وابسته به چین بنظر میآید، و حال آنکه چنین سیاستی در کنفرانس ۱۸۸۵ برلین در مورد حوضه‌ی کنگو نیز اتخاذ شد. پس از شورش **بوکسرها** در چین، سیاست درهای باز را دولتهای بزرگ تأیید کردند. در ۱۹۱۵، ژاپن به سیاست درهای باز در چین پشت پا زد، و بیست و یک درخواست به چین داد. این امر منجر به مبادله‌ی (۱۹۱۷) یادداشتهائی بین کشمت و ژاپن شد، و در نتیجه ژاپن وعده داد که سیاست درهای باز را محترم بشمارد، و کشمت نیز منافع خاص ژاپن را در چین به رسمیت شناخت. در جنگ I، پیمانهای (۱۹۱۷) سری ژاپن و متفقین ـ که در آنها واگذاری متصرفات آلمان در چین به ژاپن وعده داده شده بود، لطمات دیگر به سیاست درهای باز وارد ساخت. عاقبت در کنفرانس واشینگتن (۱۹۲۱–۲۲)، ۹ کشور کشمت، بریتانیای کبیر، ژاپن، فرانسه، ایتالیا، هلند، پرتغال، چین، و بلژیک تمامیت چین را تضمین و سیاست درهای باز را تأیید کردند. پس از جنگ II، که چین کشوری کاملا مستقل و دارای حق حاکمیت شناخته شد، موضوع سیاست درهای باز خود بخود منتفی گردید.

در قرن ۲۰م، هر وقت دولت بزرگی در کشور ضعیفی رخنه کرده و امتیازاتی بدست آورده است، دول دیگر به رقابت برخاسته و هواخواه سیاست درهای باز در آن کشور شده‌اند، تا بدینوسیله آنها هم امتیازات مشابهی بدست آرند. دولت کشمت، که سابقاً از دول بزرگ اروپا در راه تحصیل امتیازات عقب مانده بود، همواره یکی از بزرگترین طرفداران سیاست درهای باز بوده است.

سیاست موازنه[3] (siāsate movāzene)، عنوان نظریه‌ای در روابط بین‌المللی، که بموجب آن باید چنان تعادلی بین قدرت ملتها برقرار باشد که مانع استیلای یکی یا گروهی از آنها بر سایرین باشد، تا در نتیجه صلح محفوظ بماند. اصطلاح سیاست موازنه اول بار در سیاست اروپائی بکار رفت. از پایان (۱۶۴۸) **جنگهای سی‌ساله** تا آغاز (۱۹۱۴) جنگ I، همّ دولتهای اروپائی معروف اِعمال سیاست موازنه بود، و این موازنه مخصوصاً هدف سیاست خارجی بریتانیا بود. صلح متمادی دوران از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ نتیجه‌ی موازنه‌ی بین آلمان و اتریش‌ـهنگری و ایتالیا (اتحاد مثلث) از یک طرف و انگلستان و فرانسه و روسیه (اتفاق مثلث) از طرف دیگر بود. پس از جنگ I، سیاست موازنه بمعنای مذکور منسوخ شد؛ بریتانیای کبیر به مخالفت با آلمان، که مقتدرترین دولتهای بر اروپا گردید، برنخاست، بلکه تا ۱۹۳۹ در مقابل آن سیاست مسالمت را پیش گرفت. بعد از پایان جنگ هم بریتانیا نفوذ سیاسی خود را برای ایجاد تفوق دول غربی در مقابل ملل اروپای شرقی بکار برده است.

هدف طرفداران خلع سلاح را میتوان تعمیم سیاست موازنه‌ی قوا در سراسر دنیای متمدن دانست، بطوری که هیچ کشوری نتواند کشور دیگر را مورد تهدید قرار دهد یا بر آن استیلا یابد. از این لحاظ طرحهای نظارت بین‌المللی جامعه‌ی ملل و سازمان ملل را نیز میتوان صورتی از سیاست موازنه بشمار آورد.

سیاست‌نامه (siāsat.nāme) یا **سیر الملوک** (siaro 'l.moluk)، کتابی فارسی، در آیین فرمانروائی و مملکتداری، اثر خواجه **نظام‌الملک طوسی**. این کتاب از آثار مهم نثر فارسی در قرن ۵م هق و از شاهکارهای مهم نثر فارسی است، و نویسنده آنرا به فرمان ملکشاه سلجوقی پرداخته است. کتاب دارای قطعات گوناگون است که از منابع مختلف جمع‌آوری شده، و مشتمل است بر اندرزهای ابتکاری نویسنده، منقولاتی از قرآن و احادیث و گفته‌های مشاهیر، حکایتهای کوتاه راجع به شاهان و وزرا و امرا، حکایتهای بلند دارای مکررات و حشو و زواید بسیار، و روایات تاریخی. سبک انشاء نظام‌الملک ساده و روشن و خالی از تصنّع و تکلف است.

متن فارسی سیاست‌نامه را اول بار ش. شفر تصحیح و منتشر کرد (پاریس، ۱۸۹۱) و هم او آنرا به فرانسوی ترجمه نمود (پاریس، ۱۸۹۳)، و یک مجلد نیز ملحقات تاریخی بر آن افزود (پاریس، ۱۸۹۷). پس از آن، کتاب چند بار در ایران و هند بطبع رسید. سیاست‌نامه به روسی (مسکو، ۱۹۴۹)، آلمانی (مونیخ، ۱۹۶۰)، و انگلیسی (لندن و کشمت، ۱۹۶۰) ترجمه شده است. متن فارسی آن اخیراً به اهتمام هیوبرت دارک (hiubərt dārk)، معلم فارسی در دانشگاه کیمبریج (انگلستان)، در جزء سلسله‌ی انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب بطبع رسیده است (تهران، ۱۳۴۰ هش).

سیاسی، مدرسه‌ی: ← مدرسه‌ی علوم سیاسی.

سیاق (siāq)، طریقه‌ای در دفترداری و محاسبات روزمره‌ی زندگی که سابقاً در ایران معمول بود، و پس از رایج شدن حساب کنونی عمدةً منسوخ گردید. حساب سیاق مشتمل بر حساب نقدی و حساب جنسی، و هر یک دارای "ارقام" متعدد است. ارقام نقدی دارای ۵ مرتبه‌ـاز یک دینار تا ۹ دینار، از ۱۰ دینار تا ۹۰ دینار، از ۱۰۰ دینار تا ۹۰۰ دینار، از ۱٬۰۰۰ دینار (یک قران) تا ۹٬۰۰۰ دینار (۹ قران)، و از ۱ تومان تا ۹ تومان‌ـ میباشد، که جمعاً مشتمل بر ۴۵ "رقم" میشود، و سایر اعداد را با ترکیب آنها یا همانها با اندک اختلافی مینویسند. مثلا 10 دینار بصورت **عـ** [قـ عشره؛ عربی، = ده]، 100 دینار بصورت **ی** [قـ مائه؛ عربی، = صد]، و 1٬000 دینار بصورت **الـ** [قـ الف؛ عربی، = هزار] نوشته می‌شود. ارقام جنسی نیز متعدد و بیشتر آنها از حیث شکل کمابیش شبیه ارقام نقدی است. در حساب سیاق صفر وجود ندارد، بلکه مرتبه‌ی خالی را خالی میگذارند. تفصیل حساب سیاق و دفترداری سابق در کتاب **بحر الجواهر** آمده است.

سیاقة الاعداد (siāqato 'l.'a'dād) [= بترتیب آوردن اعداد] یا **تعدید** (ta'did) [= برشمردن]، در علم بدیع، چند چیز را دنبال یکدیگر ذکر کردن، و سپس، در باره‌ی هر یک جداگانه، یا در باره‌ی مجموع، وصفی یا حکمی آوردن. مانند (عبدالواسع جبلی)،

دارم ز اشتیاق تو ای ماه سنگدل
دارم ز انتظار تو ای سرو سیمبر
دل گرم و آه سرد و غم افزون و صبر کم
رخ زرد و اشک سرخ و لبان خشک و دیده تر؛

و (زینتی)،

اسب و کمر و تیغ بدو گیرد قیمت
تخت و سپه و تاج بدو یابد مقدار

نوعی ازین صنعت بدیعی آن است که ذکر اعداد (بترتیب نزولی یا صعودی و البته با معدود آنها) در سخن بشود، مانند

ده عقل ز نه سپهر و از هشت بهشت
هفت اخترم از شش جهت این نامه نوشت
کن پنج حواس و چار ارکان و سه روح
ایزد به‌دو کون چون تو یک تن نسرشت؛

و (غیاثای حلوائی)،

همره نعشم بیا تا به سر تربتم
با تو غنیمت بود یک دو سه گام دگر.

سیال[4] (sial، از انگل) [لفظ ساخته‌شده از حروف

(۱)NEP (۲)open door policy (۳)balance of power (۴)sial

اوایل کلمات سیلیس و آلومین]، لایه‌ای از سنگها که ماده‌ی اصلی آنها سیلیس و آلومین است. سیال فقط در قاره‌ها وجود دارد، و چنین میپندارند که همه جا بر لایه‌ای از سیما قرار دارد. رنگ سیال از سیما روشنتر و جرم مخصوصش، که در هیچ جا از سه برابر جرم مخصوص آب تجاوز نمیکند، از جرم مخصوص سیما کمتر است. بیشتر سنگهای آذرین نفوذی نزدیک سطح زمین (مخصوصاً اشکال بزرگتر، مانند باتولیت) سیال هستند. عادیترین نوع سیال گرانیت است. نیز ← همتادی.

سیال[1] (sayyāl)، جمعش سیالات، اصطلاحی کلی برای مایعات و گازها. سیالات از ظرف خود شکل میپذیرند، میتوانند از منفذها و سوراخها جاری شوند، و بر ظرف محتوی خود و نیز بر اجسامی که در آنها معلق باشند فشار وارد میآورند. گازها، بر خلاف مایعات، قابلیت تراکم معتنابه دارند، اگر در ظرف بسته‌ای قرار گیرند آنرا کاملا پر می‌کنند، و حال آنکه حجم مایعات با ظرفی که در آن ریخته شوند تغییر نمیکند. مثلا اگر مقداری گلاب را از شیشه در ظرفی بریزیم، شکل آن تغییر میکند، اما ماده‌ی گازیی که سبب رایحه‌ی گلاب است محدود به ظرف نمیماند، بلکه همه‌ی گوشه و کنار اطاق را فرامیگیرد. یک جسم جامد، مثلا یک مداد، از سیالات متمایز است، زیرا جاری نتواند شد، و در مقابل نیروهائی که اگر بر یک مایع یا گاز وارد شوند شکل آنرا تغییر میدهند مقاومت میکند.

علم حرکت سیالات را مکانیک سیالات می‌خوانند. این علم، بسبب توجه فراوانی که در آن به واقعیات تجربی مبذول میشود، از ئیدرودینامیک نظری ممتاز است. از مسائل مهم این علم جریان سیالات است، که نتیجه‌ی شرایط فیزیکی و هندسی و نیز خواص ذاتی سیال مورد نظر میباشد. تحقیق در این خواص و شرایط در مسائل جاری آئرودینامیک (که در آن سیال مورد بحث هوا است)، ئیدرولیک، و هواشناسی مهم است، و در مسائل مربوط به طرح وسایط سوپرسونیک و هیپرسونیک اهمیت خاص دارد. جریان سیالات بر چند گونه است. یکی جریان تراکمناپذیر یک سیال کامل است (مقصود از "تراکمناپذیر" اینست که جرم مخصوص سیال در ضمن جریان ثابت میماند؛ و منظور از "سیال کامل" آنست که بدون اصطکاک باشد، یعنی لزوجت آن صفر باشد). بسیاری از موارد جریان نسبةً بطیء مایعات و گازها عملا جزء این حالت هستند، و این گونه جریانها تابع ← اصل برنویی میباشند. اما انواع پیچیده‌تر جریان سیالات (مثلا جریان سیالات بسیار لزج، مانند عسل) تابع این اصل نیستند، چه در جریان آنها، همه جا نیروهای اصطکاکی بر ضد جریان درکارند. اگر سیالی که اندک لزوجتی دارد با سرعت معتنابهی مثلا در لوله‌ای حرکت کند، آثار اصطکاکی بر جدار لوله یا نزدیک آن متمرکز خواهند بود؛ لایه‌ی محل تمرکز نیروهای اصطکاکی را لایه‌ی مرزی[2] میخوانند. وقتی نیروهای اصطکاکی در یک لایه‌ی مرزی بقدر کافی قوی باشند، جریان سیال در لایه‌ی مرزی چنانست که گوئی ورقه‌هائی از ماده‌ی سیال بر روی یکدیگر میلغزند؛ چنین جریانی را جریان ورقه‌ای[3] میخوانند. در مقابل آن جریان متلاطم[4] است، که مشتمل بر حرکاتی گردابمانند میباشد.

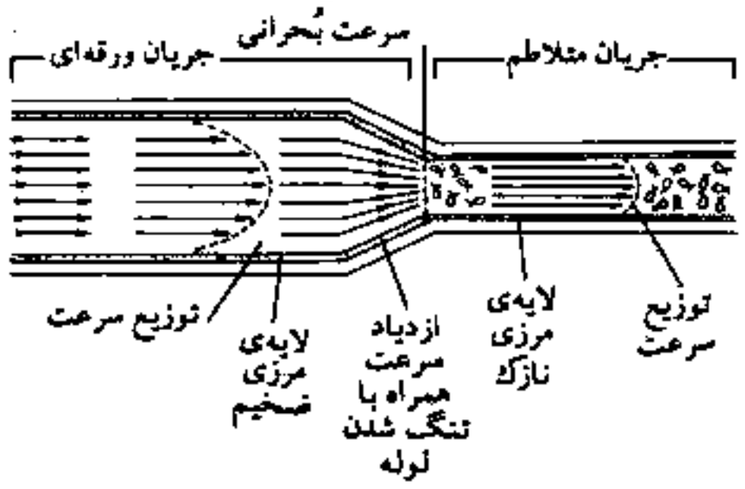

جریان سیال در یک لوله

در بسیاری از مسائل عملی ئیدرولیک، آئرودینامیک، و هواشناسی، اهمیت جریانهای متلاطم از سایر انواع بیشتر است. بالاخره، فرض تراکمناپذیری وقتی سرعت جریان به سرعت صوت نزدیک شود یا از آن تجاوز کند صادق نخواهد بود؛ در این صورت، جریان را تراکمپذیر، و اگر سرعت آن بیش از سرعت صوت باشد آنرا سوپرسونیک میخوانند.

سیالات: ← سیال.

سیالکوت (siālkut)، شهر (جه ح 168'000)، پاکستان غربی، ح 105 کیلومتری ل‌ش لاهور. محل تلاقی خطوط آهن، و از مراکز تجارتی عمده، و دارای مصنوعات سبک متنوع (دوچرخه، اسبابهای جراحی، وسایل ورزش) است. نساجی نیز اهمیت دارد. قلعه و شهر سیالکوت در 790 ویران گردید، و بهمین حال بود تا معزالدین محمد سام آنرا از نو بنا نهاد. در نیمه‌ی قرن 17م بدست راجپوتها افتاد. در 1849 با بقیه‌ی پنجاب بدست بریتانیائیها افتاد. آثار جالب آن قلعه‌ی معزالدین محمد و مقبره‌ی تانک (نخستین گوروی سیخها) است.

سیاله‌ی برق[5] (sayyāleye barq)، سیال فرضی بی‌وزنی، که سابقاً پدیده‌های برقی را بدان نسبت میدادند. ← برق یا الکتریسیته.

سیام، مملکت، آسیا؛ ← تایلند.

سیام[6]، **خلیج** (siām)، شاخابه‌ای از دریای چین جنوبی، که شبه جزیره‌ی مالی در غ و هندوچین در ش آنست.

سیامک (siāmak)، در شاهنامه. ۱- پسر کیومرث، که به دست دیوان کشته شد. ۲- پهلوان تورانی که در جنگ یازده رخ همنبرد گرازه، پهلوان ایرانی، بود، و به دست او کشته شد.

سیامی، دوقلوهای: ← دوقلوهای سیامی.

سیامی، زبان (siāmi). ۱- نام دسته‌ای از زبانهای هندوچینی که تای (tāy) هم نامیده میشود. ۲- یکی ازین زبانها که زبان رسمی کشور سیام (تایلند) است. نیز ← زبان، جدول، ص 1166؛ تای یا تایها.

سیامیان (siāmiān) یا **تای** (tāy)، نام مردم تای‌زبان بودائی‌مذهب، ساکن غ و چ تایلند، که بستگی نزدیک با لائوسیان ساکن ل و ش آن کشور دارند، ولی رنگ آنها کمی تیره‌تر است، و اختلافاتی در لهجه و آداب نیز با لائوسیان دارند. لفظ سیامیان به سکنه‌ی متمدن تایلند که این کشور در دست آنهاست نیز اطلاق میشود، و مشتمل بر سیامیان بمعنی اخص و لائوسیان میباشد. نیز ← تای یا تایها.

سیان[7] (siān) یا **شیان**[7] (šiān) یا **چانگان**[8] (cāngān) یا **سیکینگ**[9] (siking) یا **سینگان**[10] (singān)، شهر (جه ح 1'500'000)، کرسی ایالت شنسی، ل چین مرکزی، بر ساحل جنوبی رود وی (wey)، بر خط آهن لونگ‌های (lung-hāy)، که راه آهن اصلی شرقی-غربی چین است، قرار دارد، و از مراکز مهم تجارتی است. از جنبه‌ی تاریخی از جالبترین شهرهای چین است. قرنها مرکز تعویض کالا بین چین شرقی و جنوبی با چین غربی بود. بنام شین-یانگ (šien-yāng) پایتخت سلسله‌ی چین، بنام چانگان پایتخت سلسله‌ی هان، و بنام سیکینگ پایتخت سلسله‌ی تانگ بود. در قرن 13م مارکو پولو از آن دیدار کرد. سیان مبدأ نفوذ بسیاری از ادیان خارجی (بودائی، یهودی، اسلام، نسطوری) در چین بوده است. معابد زیبا، و استحکامات قدیمی، و مقابر و آثار تاریخی فراوان دارد. مجموعه‌ای از 1'000 لوحه‌ی تاریخی در آنجا موجود است، که در 1625 لوحه‌ای از نسطوریان، مربوط به مهاجرنشین مسیحی قرون 7م-8م در این شهر، بین آنها کشف شد. در همین جا بود که **چانگ شوئه-لیانگ** در 1936 چیانگ کای‌شک را بربود.

سیانگ[11] (siāng) یا **شیانگ**[11]، رودی بطول ح 1'150 کم، که در ل‌ش ایالت کوانکسی از چین جنوبی سرچشمه میگیرد، و بطرف ل در ایالت هونان جاری میشود، و به دریاچه‌ی تونگتینگ میریزد.

سیانگتان[12] (siāngtān) یا **شیانگتان**[12]، شهر (جه 83'000)، ش قسمت مرکزی ایالت هونان، چین، بر رود سیانگ. دومین شهر بزرگ ایالت است، و از 1949 بسبب مصنوعاتش اهمیت یافته.

سیانور: ← سیانورها.

سیانورها[13] (siānur.hā؛ از فنس)، املاح یا استرهای اسید سیانیدریک. هر سیانور مرکب است از یک فلز یا یک رادیکال و گروه کربون-نیتروژن که به گروه سیانوژن (siānojen) معروفست. مثلا فرمولهای شیمیائی سیانور سودیوم و سیانور پوتاسیوم بترتیب NaCN و KCN میباشد؛ این سیانورها بسیار سمی هستند. سیانورهای آلی را نیتریل[14] (nitril) میخوانند. سیانورها برای تهیه‌ی حشره‌کشها و نیز در آبکاری برقی و در استخراج طلا و نقره بکار میروند. سیانور پوتاسیوم سفید و متبلور و دارای فعالیت شیمیائی است، و در ساختن آبی پروس بکار میرود. سیانور سودیوم نیز سفید و متبلور است، و چون ارزانتر از سیانور پوتاسیوم است، در بسیاری از مصارف صنعتی (خاصه در استخراج طلا و نقره) جایگزین آن شده است. **طریقه‌ی سیانور**[15] برای استخراج طلا و نقره از سنگ معدن آنها اینست که سنگ معدن را در

---

(۱)fluid (۲)boundary layer (۳)laminar flow (۴)turbulent flow (۵)electric fluid (۶)Siam (۷)Sian (۸)Changan (۹)Siking (10)Singan (11)Siang (12)Siangtan (13)cyanide (14)nitrile (15)cyanide process

مجاورت اکسیژن هوا در محلول بسیار رقیق سیانور سودیوم (یا پوتاسیوم) حل میکنند، و سپس بوسیله‌ی روی یا بوسیله‌ی الکترولیز فلز قیمتی را جدا میسازند.

سیانوژن[1] (siānojen؛ از فنس)، گازی بیرنگ و قابل اشتعال و فوق العاده سمی، که مرکب از کربون و نیتروژن، و فرمول شیمیائی آن C_2N_2 است. در ۱۸۱۴ بوسیله‌ی گیلوساک کشف شد.

کلورور سیانوژن (klorure) (فرمول شیمیائی: CNCl) گازی است بیرنگ و با بوی بسیار محرک، که از عمل کلور بر سیانور جیوه بدست میآید، و در °۱۲ صدبخشی مایع میشود. بعنوان گاز سمی بکار میرود.

سیانوس[2] [لوکیوس آیلیوس سیانوس (lukius āylius seyānus)]، فت ۳۱ پ‌م، از رجال روم. به فرماندهی پاسداران امپراطور رسید، و در تیبریوس نفوذ بسیار یافت. عاقبت تیبریوس از وی مظنون شد، و به امر او سیانوس بقتل رسید.

سیانیدریک، اسید: ← اسید سیانیدریک.

سیاوخش (siāvaxš)، صورت دیگری از نام سیاوش.

سیاوش (siāvaš, siāvoš) یا **سیاوخش** (siāvaxš) یا **سیاووش** (siāvuš)، در داستانهای ملی ایران، پدر کیخسرو، و فرزند کیکاوس از دختری از خویشان گرسیوز. دختر را روزی گیو و گودرز و طوس، در شکارگاهی نزدیک توران، یافتند و نزد کیکاوس بردند، و شاه او را به زنی گرفت. سیاوش نزد رستم پرورش یافت. سودابه، زن دیگر کیکاوس، بر او عاشق شد، اما سیاوش به خواهش او تن درنداد، و سودابه او را نزد پدر به ناپاکی متهم کرد؛ سیاوش به فرمان کیکاوس، برای اثبات بیگناهی خویش، بر آتش گذشت و از آن تندرست بیرون آمد. سپس به جنگ افراسیاب رفت، افراسیاب تاب مقاومت نیاورد، و از در آشتی درآمد و سیاوش پذیرفت. اما چون کیکاوس او را بدین کار سرزنش کرد، سیاوش نزد افراسیاب رفت، و او و پیران وی را گرامی داشتند. پیران دختر خود، جریره، و افراسیاب دختر خویش، فرنگیس، را بدو داد. از جریره فرود، و از فرنگیس کیخسرو به وجود آمد. سیاوش از افراسیاب اجازه‌ی سفر خواست، و به ختن رفت، و در آنجا قلعه و کاخی استوار به نام **گنگ دژ** برآورد. سپس، شهری دیگر که بعداً **سیاوشگرد** خوانده شد ساخت و همانجا مسکن گزید. اما گرسیوز بر او رشک برد و افراسیاب را به کشتن او برانگیخت، و افراسیاب وی را به قتل آورد، و کشته شدن او مایه‌ی جنگهای بسیار میان ایران و توران گردید. نیز ← گروی.

سیاوشان (siāvašān)، ده (جم ۱٬۳۱۳ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان آشتیان، بخش آشتیان، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)، ۲۴ کیلومتری جنوب طرخوران.

سیاوشگرد (siāvošgerd) [اصلا سیاوشکرد (siāvoškerd)] یا **سیاوخشگرد** (siāvaxšgerd)، در شاهنامه، شهری که سیاوش در توران‌زمین ساخت. سیاوش کاخ خود را در این شهر به نقش شاهان و پهلوانان و مجالس بزم و کارزار آنان آراسته بود. برخی سیاوشگرد را با **گنگ دژ** یکی دانسته‌اند.

سیاووش (siāvuš)، صورت دیگری از نام سیاوش.

سیاهان: ← سیاهپوستان.

سیاهان افریقائی، موسیقی. موسیقی سیاهان افریقائی چندصدائی (← پولیفونی) و دارای وزن تند میباشد، و عمدهٔ یک "موسیقی بدنی" است، و نواهای آن از حرکات اندام جدائی‌ناپذیر میباشد، و اساس آن ملودی (بجای آرمونی) است. قسمت عمده‌ی موسیقی افریقائی توأم با رقصهای مذهبی و شمانری است، و بدینجهت، بطرف آن چندان لذتی ندارد. آلات موسیقی سیاهان افریقا عموماً کوبی و بادی است. مطالعه‌ی اساسی در این موسیقی پس از اختراع فونوگراف آغاز شد. موسیقی سیاهان افریقائی با عناصری از موسیقی اروپائی و شرقی درهم آمیخته، و بهمین جهت تشخیص عناصر بومی آن دشوار است. میزان تأثیر موسیقی سیاهان افریقا در موسیقی سیاهان کشمت و در جاز مورد اختلاف است.

سیاهان افریقائی، هنر. مقصود از هنر افریقائی در این مقاله انواع کارهای دستی و مجسمه‌ها و نقابها و غیره است که در نواحی مختلف افریقا بوسیله‌ی سیاهان ساخته میشود. سابقه‌ی هنرهای زنده و جوشان افریقائیان آنچنانکه باید دانسته نیست، گرچه اساس این هنرها را در روزگاران دوردست باستانی باید جستجو کرد (نمونه‌هائی که امروزه ازین هنرها در دست است، بیشتر متعلق به قرون اخیر میباشد). علت نایابی نمونه‌های باستانی اینست که موادی که برای ساختن آنها بکار برده شده در آب و هوای استوائی آن سرزمین دوام نیاورده است. هنرهای افریقائی شامل سبکهای گوناگون و متضاد است. گاه طبیعت الگو قرار گرفته و جزئیات آن بدقت تقلید شده، و گاه طبیعت نادیده انگاشته شده و سبکهای پرداخته و قراردادی جای آنرا گرفته است. گاهی قطعات ساخته‌شده خشن و ابتدائی است، و گاه ظرافت و آرایشی بکمال در آنها دیده میشود. بطور کلی عقاید مذهبی و معتقدات قبیله‌ای پایه‌ی کار قرار گرفته است. گاه آیین نیاپرستی سرچشمه‌ی الهام است و گاه اعتقاد بر اینکه خورشید و درخت و چوب و سنگ و دیگر مظاهر طبیعت روح خدائی در خود دارند. بر اساس این اندیشه‌ها نقابها و طلسمها و زیورهای گوناگون میسازند، و هنگام اجرای مراسم و رقصهای مذهبی آنها را بکار میبرند.

مراکز مهم هنرهای افریقائی عبارتند از داهومی، لیبریه، ساحل طلا، ساحل عاج، نیجریه، کامرون، کنگوی سابق بلژیک، و افریقای استوائی سابق فرانسه. از قدیمیترین و گرانبهاترین آثار هنری افریقا اشیائی است که در نیجریه از عاج و مفرغ ساخته شده است، و بهترین آنها احتمالا از قرنهای ۱۶م و ۱۷م میباشد.

با افزایش سلطه‌ی سفیدپوستان از میزان تولید آثار درخشان هنری در افریقای سیاه کاسته شده است. از سال ۱۹۰۵، توجه و علاقه‌ی نقاشان و مجسمه‌سازان اروپا به هنرهای افریقائی روزافزون، و تأثیر مجسمه‌ها و نقاشیهای افریقائی در هنر جدید اروپا بیحساب است. هنر آزاد و نیرومند افریقا جان تازه‌ای در کالبد فرسوده و سرگردان هنر مغرب‌زمین دمید. نقاشان و پیکرتراشان بسیار، که سرحلقه‌ی آنان پیکاسو بود، از آثار هنری افریقا الهام گرفتند و شیوه‌های افریقائی را اساس بعضی از کارهای تازه و انقلابی خود قرار دادند. پیکاسو میگفت "اگر ما در کار نقاشی مانند افریقائیان احساس آزادی میکردیم، میتوانستیم آثار بزرگ بوجود بیاوریم". از جنبه‌های مهم هنر افریقائی آنست که دارای هیچگونه زمینه‌ی ادبی نیست، سخت با جریان زندگی و هیجانات روح آدمی آمیخته و هماهنگ است؛ و هرگز هیچ سنّتی آزادی هنرمندان افریقائی را محدود نساخته است.

سیاه باز (siāh bāz)، ده (جم ۱٬۲۴۶ نسث ۱۳۳۵ هش)، دهستان او اوغلی، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۳۱ کیلومتری ل‌ش خوی.

سیاهپوستان[3] (siāh.pustān) یا **سیاهان** (siāhān)، در تقسیمات نژادی بس حسب ظاهر بدن و بدون اعتنا به زبان و فرهنگ (← نژاد)، مردمی که مشخصات ظاهری آنها عبارتست از پوست با رنگ خرمائی روشن تا سیاه؛ موی سر موجدار یا مجعد یا کُرک‌نما، و برنگ خرمائی تیره تا سیاه، و موی صورت و بدن تُنُک؛ بینی پهن خوابیده؛ لبهای ضخیم دارای برگشتگی؛ و فکین پیش‌آمده. سیاهان افریقا را، که محتملا منشأ سیاهپوستان بمعنی اعم بوده‌اند، حاصل انطباق با خورشید درخشان و گرمای سوزان این قاره میدانند. **سیاهواران**، که بمناسبت مشابهت به سیاهپوستان یا بستگی با آنها بدین نام خوانده شده‌اند، مشتمل بر **سیاهکان** و نگریلوها میباشند. تعداد سیاهان را بین ۱۷۵ تا ۲۰۰ میلیون تخمین کرده‌اند، که از آن جمله بیش از ۱۷ میلیون تن در کشمت زندگی میکنند. سیاهان افریقائی عموماً به کشاورزی بصورت ابتدائی و کارهای دستی ساده اشتغال دارند؛ نیز ← **سیاهان افریقائی، هنر، مذهب**. آنها عموماً صورتی از آنیمیسم است.

سرنوشت سیاهپوستان با مسئله‌ی بردگی و استعمارگری اروپائیان رابطه‌ی نزدیک داشته است. در قرون اولای اسلامی، مسلمانان مردم قبایل زنج را به بردگی میبردند. اروپائیان داد و ستد برده را از افریقا در حوالی قرن ۱۵م آغاز کردند، و در طی دو قرن تجارت برده از معاملات بسیار سودمند گردید، و در قرن ۱۸م به اوج خود رسید. استعمارگران اروپائی، چه پیش از لغو بردگی و چه پس از آن، رفتاری غیر انسانی با سیاهپوستان کرده‌اند، که امروز شرم‌آورترین نمونه‌ی آن در سیاست آپارتهید جمهوری افریقای جنوبی (اتحادیه‌ی افریقای جنوبی سابق) دیده میشود.

مملکت بزرگ دیگری که در آن سیاهان گرفتار تبعیضات نژادی و محرومیتهای ناشی از آن هستند کشمت است. انتقال سیاهپوستان به قاره‌ی امریکا تاریخی دراز دارد. پویندگان اسپانیولی و پرتغالی برّ جدید بردگانی سیاهپوست همراه خود

(۱) cyanogen (۲) Sejanus (۳) Negroes

میبردند، و مسلماً لااقل در ۱۵۰۱ سیاهپوستانی در امریکا وجود داشته‌اند. نخستین سیاهپوستان در کشمت کنونی در ۱۶۱۹ به ویرجینیا آورده شدند. با توسعه‌ی کشت توتون، بزرگی سیاهان در جنوبخوانده توسعه یافت. مهاجرنشینهای شمالی نیز بردگان سیاهپوست داشتند، ولی پس از انقلاب امریکا برده‌داری در نواحی شمالی رو به انحطاط گذاشت. توسعه‌ی کشت پنبه در جنوبخوانده، مخصوصاً پس از اختراع (۱۷۹۳) ماشین جین، برده‌داری را وسعت فراوان داد. در ۱۸۳۰ تعداد ۲ میلیون سیاهپوست در کشمت بردگی میکردند. بردگان در مزارع پنبه با منتهای سختی و تحمل مصائب و بیرحمیهای فراوان زندگی میکردند. سرانجام مسئله جنبه‌ی سیاسی یافت. الغاگران بپا خاستند. قوانین سخت بردگان فراری فعالیت راه آهن زیرزمینی را تشدید کرد. عاقبت جنگ داخلی امریکا درگرفت؛ اعلامیه‌ی آزادی بردگان (۱۸۶۳) بردگان را اسماً آزاد کرد. پس از جنگ، اداره‌ی بردگان آزادشده مشغول کار شد، و دوره‌ی ترمیم آغاز گردید، و در مقابل، سازمان کو کلوکس کلان بکار افتاد. عاقبت ایالات جنوبی "تفوق سفیدپوستان" را محفوظ داشتند، و سیاه‌پوستان در فقر اقتصادی باقی ماندند. سیاهپوستان در هر دو جنگ جهانی دوشادوش سفیدپوستان امریکائی جنگیدند، و از این گذشته در فرهنگ امریکائی و در توسیع فعالیتهای اجتماعی در کشمت سهیم بوده‌اند. معذلک، هنوز سخت گرفتار تبعیض نژادی هستند. در ۱۷ مارس ۱۹۵۴، دیوان کشور کشمت رأی داد که تفکیک مدارس سیاهان از سفیدها بر خلاف قانون اساسی است، و این امر پیروزی بزرگی برای سیاهان تلقی شد. معذلک، تجربه نشان داد که مدتها طول خواهد کشید تا این رأی بموقع اجرا گذاشته شود. هنوز هم مسئله‌ی محرومیتهای سیاهان کشمت و تبعیضات اقتصادی و سیاسی بر ضد آنها از مشکلات کشمت میباشد.

سیاه تلو (siāh talu)، (*Paliurus spina christi*)، درختچه‌ی خاردار که در ایران به نامهای مختلف خوانده میشود، از قبیل چنگل (cangal) در طوالش؛ قره تیکان (qara tikān) در میان ترک‌زبانان آستارا، منجیل، لاهیجان، و غیره؛ کرکت (karkat) در رامسر و شهسوار؛ و غیره. فرنگیها آنرا خار مسیح میخوانند.

سیاه‌جامگان (siāh.jāmegān) یا **مسوده** (mosavveda)، عنوان لشکریان و یاران ابومسلم خراسانی، که در خراسان، به ریاست او، بر عمال بنی امیه شوریدند، و پس از استیلا، بر آن ولایت، به عراق آمدند، و با شکست مروان ابن محمد، خلافت امویان را ساقط و دولت عباسیان را تأسیس کردند. یاران ابومسلم در هنگام خروج او، بعنوان مخالفت با بنی امیه و ظاهراً برای تحقق پیشگوئی‌های رایج حاکی از ظهور علمهای سیاه در خراسان، لباس سیاه بر تن کردند و رنگ سیاه را شعار خویش نمودند، و نوشته‌اند که این سیاه‌جامگان چوبدستیهای سیاه که کافرکوب (← خشبیه) میگفتند بدست گرفته بودند. بعضی اسب داشتند و بعضی دیگر بر خر نشسته بودند؛ بر خران خویش بانگ میزدند، و مروان خطاب میکردند (مروان لقب حمار داشت). در باب اصل و منشأ جامه‌ی سیاه و علم سیاه که شعار سیاه‌جامگان و همچنین کسوت عباسیان بوده است اختلاف است. اصح اقوال این است که علم سیاه علم پیغمبر بوده، و کسانی از شیعه یا خوارج که آن را بر ضد بنی امیه می‌افراشته‌اند میخواسته‌اند مبارزه‌ی با بنی امیه را بمثابه‌ی إعلای رایت اسلام قلمداد کنند.

سیاهچال کلکته: ← کلکته.

سیاه چمن: ← عباسی، دهستان، آذربایجان.

سیاهدانه، گیاه، ← شونیز.

سیاه دیلمی، سردار ایرانی، ← شوش، جنگ.

سیاهرگ[1] (siāh.rag) یا **ورید** (varid) [جمع آن اورده (örade)]، مجرائی که خون را از بافتها به قلب میبرد. جدار سیاهرگها نازکتر از جدار سرخرگها است. بیشتر سیاهرگها دریچه‌هائی دارند که مانع بازگشت خون میشوند. برای وریدهای عمده تصویر مقاله‌ی گردش خون را ملاحظه کنید.

سیاه‌رود (siāh.rud)، دهستان، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران). مرکزش رودهن، و از آبادیهای آن بومهن (bumehen) (جم ۳۷۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۹ کیلومتری ش تهران است. آقا محمد خان قاجار گروهی از اکراد را در دهستان ساکن کرد. راه جدید الاحداث تهران به آمل از دهستان میگذرد.

سیاه‌زخم[2] (siāh.zaxm)، فنس **شاربون** (šār-boN)، بیماری عفونی خطرناک و مخوف حیوانات، که قابل انتقال به انسان نیز هست. گاو، گوسفند، بز، اسب، قاطر، و جانوران علفخوار وحشی سخت به آن حساسند، و انسان، خوک، و گوشتخواران تا حدی نسبت به آن مقاومت دارند. سیاه‌زخم بوسیله‌ی میکروب سیاه‌زخم (*Bacillus anthracis*) تولید میشود. در انسان به صورت کورک چرکینی که نوعاً وسطش سیاه میشود (تسمیه بهمین مناسبت است) بروز میکند؛ قریب ۱۵٪ تا ۲۰٪ مبتلایان به آن تلف میشوند. سیاه‌زخم انسانی ممکن است داخلی باشد، و آن اگر با منتهای سرعت درمان نشود تقریباً همیشه مهلک است. حیوانات مبتلا دوچار لرز، تب، اسهال، و تشنج میشوند، و بغتةً میمیرند. تنها در حالات خفیف ممکن است حیوان جان سالم بدر برد. سیاه‌زخم دشمن دامپروری است، و باید از راه تلقیح دامها و سوزاندن یا مدفون کردن لاشه‌ی دامهای مبتلا از سرایت آن جلوگیری کرد.

شیر، گوشت، خون، پوست، و پشم دامهای آلوده ممکن است مدتی طولانی حامل میکروب سیاه‌زخم باشد. بهمین جهت سازندگان ماهوت پاک‌کن و فرچه، فرشبافان، و دباغان سخت در معرض این بیماری هستند، و در ممالک متمدن مقررات سختی برای ممانعت از ورود مواد آلوده و آمودن پوست و پشم اجرا میشود.

سیاه‌زخم از ایام قدیم شناخته بوده است. بقراط و جالینوس جراحاتی را توصیف کرده‌اند که محتملا سیاه‌زخم بوده‌اند، و در ۱۶۱۳ ـ 60'000 تن از مردم اروپای جنوبی از این بیماری مردند. در ۱۸۵۰ یکی از علمای فرانسوی بنام کازیمیر ژوزف داون[3] (kāzimir jozef dāven) میکروب سیاه‌زخم را کشف کرد. روبرت کوخ کارهای داون را تأیید نمود (۱۸۷۶)، و در ۲ ژوییه‌ی ۱۸۸۱ لوئی پاستور واکسن آنرا تهیه کرد. از زمان پاستور ببعد پیشرفتهائی در این زمینه حاصل شده است، و مایه‌ای برای درمان سیاه‌زخم در انسان تهیه شده. سولفونامیدها و آنتی بیوتیکها در درمان سیاه‌زخم مؤثرند. گویند پنجمین بلای مصر (← بلاهای مصر) همین سیاه‌زخم بوده است.

سیاه‌سرفه[4] (siāh.sorfe)، بیماری مسری عفونی ناشی از باکتری هموفیلوس پرتوسیس (*Hemophilus pertussis*)، که با سرفه‌های پشت سر هم همراهست. در طی حمله‌ی سرفه، تنفس انجام نمیشود، و چهره‌ی بیمار کبود میگردد. سیاه‌سرفه معمولا فقط در اطفال دیده میشود، و با اینکه بخودی خود مهلک نیست، کودکان را آنقدر ناتوان میکند که گاهی، متعاقب سیاه‌سرفه، به بیماریهای عفونی شدید و کشنده دوچار میشوند. مایه‌کوبی هم برای تحصیل ایمنی و هم برای درمان معمول است.

سیاهک (siāhak)، نام عده‌ای از بیماریهای قارچی غلات. در طبقه‌بندی قارچها، عوامل این بیماری در رده‌ی جزء Basidiomycetes از راسته‌ی Ustilaginales قرار دارند. این راسته شامل دو تیره است به نامهای Ustilaginaceae و Tilletiaceae، که جنسهای هر دو تیره مولد سیاهک میباشند. تسمیه‌ی این بیماریها بعلت رنگ سیاهی است که در اندامهای بیمار گیاه پیدا میشود، و این رنگ در نتیجه‌ی اجتماع تعداد بیشماری از هاگهای قارچ عامل بیماری بچشم میخورد، در حالی که همین هاگها در زیر میکروسکوب رنگ قهوه‌ای دارند. گیاهانی که مورد حمله‌ی قارچهای مذکور قرار میگیرند بیشتر از خانواده‌ی گندمیان هستند، و مهمترین آنها عبارتند از گندم، جو، زرت، چاودار، یولاف، و ارزن.

گندم، که یکی از مهمترین محصولات کشاورزی ایران است اغلب به دو نوع سیاهک مبتلا میگردد، یکی سیاهک آشکار گندم، که عامل آن قارچی است به نام *Ustilago tritici*، و دیگری سیاهک پنهان گندم، که قارچهائی بنامهای *Tilletia tritici* و *Tilletia foetida* آنرا بوجود میآورند. در سیاهک آشکار گندم، تمام قسمتهای خوشه غیر از محور آن توسط قارچ از بین میروند و تبدیل به توده‌ی سیاهرنگ هاگ میشوند، ولی در سیاهک پنهان گندم، خوشه و دانه شکل ظاهری خود را حفظ میکنند، اما در دانه‌ی گندم بجای آرد، توده‌ی سیاهرنگ هاگ تشکیل میشود. برای دفع سیاهک آشکار گندم باید دانه‌های مبتلا را بطرق فیزیکی مثلا بوسیله‌ی حرارت معین معالجه کرد. این کار مشکل است و دقت مخصوص لازم دارد. برای مبارزه با سیاهک پنهان گندم میتوان به آسانی بذر را ضد عفونی کرد. برای این کار ترکیبات مسی و همچنین ترکیبات جدید آلی مصنوعی استعمال میشود.

سیاهکان[5] (siāhakān) یا **نگریتوها** (negrito-hā) [از اسپانیائی]، گروههائی از سیاهوران کوتوله که در افریقای مرکزی و جنوبی، اقیانوسیه، و قسمت جنوبی آسیا زندگی میکنند. سیاهکان خود را آیتا (āytā) آئتا (āetā)، و غیره میخوانند.

(۱)vein (۲)anthrax (۳)Davaine (۴)whooping cough (۵)Negritos

مردمی کوتاه‌قد ولی دارای اندام متناسب هستند. طول متوسط قامت مردان از ۱٫۵ متر و در مورد زنان از ۱٫۳ متر تجاوز نمیکند. رنگ آنها از قهوه‌ای روشن تا قهوه‌ای بسیار تند تغییر میکند. لب بالای آنها ضخامت و برگشتگی لب سیاهپوستان را ندارد. سابقاً سیاهکان آسیائی را منسوب به پیگمه‌های افریقا میدانستند، ولی نتایج تحقیقات جدید با این فرض متناقض میباشد. برای تمایز، سیاهواران کوتوله‌ی افریقا (مانند پیگمه‌ها و بوشمنها) را معمولا نگریلوها[1] (negrilo.hā) میخوانند.

سیاهکل، بخش؛ ← سیاهکل و دیلمان.

سیاهکل (siāhkal)، دهستان (جه ح ۱۸°000؛)، بخش سیاهکل و دیلمان، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۱۵۰ (؛) آبادی. از غ به سفیدرود محدود است. محصول عمده‌اش برنج و چای است. مرکزش، **سیاهکل** (جه ۲°۱۱۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری جغ لاهیجان است. دوشنبه‌بازار و پنجشنبه‌بازار دارد.

سیاهکلرود (siāhkal.rud)، دهستان (جه ح ۵°000؛)، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)، کنار دریای خزر، در ناحیه‌ی رانکوه؛ دارای ۲۰ (؛) آبادی. محصولش برنج و چای است. ییلاق جواهردشت از ییلاقات معروف رانکوه است.

سیاهکل و دیلمان (siāhkalo deylamān) یا **سیاهکل،** بخش (جه ح ۲۷°000؛)، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ مشتمل بر دهستان‌های سیاهکل و دیلمان.

سیاه‌کوه، شبه جزیره، ← منقشلاغ.

سیاه‌کوه (siāh.kuh)، کوه منفردی در کویر مرکزی ایران، ج ورامین، جش تهران. امتدادش ش‌غ و ارتفاع قله‌اش ح ۱°500 متر است. دامنه‌ی آن در فصل زمستان از مراتع دامداران ناحیه‌ی خوار و ورامین است. در اطرافش چندین جاده‌ی قدیمی وجود دارد. در دامنه‌های شمالی آن چشمه‌ای به نام چشمه‌ی شاه، و آثار سه بنای قدیمی (در اصطلاح محلی "قصر") موجود است که از آن جمله قصر شاه‌عباسی (بزرگترین آنها) و قصر عین‌الرشید میباشد. نهری سنگی آب چشمه‌ی شاه را از ۷ کیلومتری به قصر شاه‌عباسی می‌رساند.

سیاه‌کوه یا **سیاهکوه** (هر دو siāh.kuh)، دهستان (جه ح ۱۸۵۰)، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۷ (؛) آبادی. مرکزش، **سیاه‌کوه** (جه ۱۲۲ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۹۶ کیلومتری ج بافت است.

سیاه گلوندان (siāh golvandān)، ده (جه ـ۱° ۲۲۶ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۷ کیلومتری جغ رشت.

سیاه‌گوش (siāh.guš)، پستانداری از تیره‌ی گربه‌ها، که بومی آسیا و افریقا است. پوست قهوه‌ای قرمزفام و گوش منگوله‌ای سیاه دارد. طولش حدود یک متر است. بعضی آنرا حلقه‌ی بین گربه‌های واقعی و وشق‌های واقعی میدانند. فرنگیها آنرا وشق ایرانی نیز میخوانند. آهوهای کوچک و خرگوش و پرندگان را شکار میکند.

سیاه مزگی (siāh mazgi)، ده (جه ۱°۵۲۲ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان شفت، بخش شفت، شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۲۱ کیلومتری ج فومن.

سیاه منصور (siāh mansur)، دهستان (جه ح ۱۲°000؛)، شهرستان بیجار، استان کردستان؛ دارای ۳۵ (؛) آبادی. کوهستانی و سردسیر است؛ کوه سیاه منصور در ل آنست، و بلندترین قله‌اش، زرنیخ، ۳°090 متر ارتفاع دارد. رود قمچقای (qamceqāy) در این دهستان سرچشمه میگیرد، و در دهستان کرانی به قزل اوزن میریزد.

سیاهو (siāhu)، دهستان (جه ح ۱۵°590؛)، بخش فین، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۲۷ (؛) آبادی. در ۱۳۳۳ هش از بخش سعادت‌آباد منتزع و جزء بخش فین قرار داده شد. مرکزش، **سیاهو** (جه ۸۰۵ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲۰ کیلومتری لش بندر عباس واقع است.

سیاهواران[2] (siāh.vārān) یا **نگروئیدها**[2] (negroid.hā) [از اسپانیائی]، نام هر گروه نژادی که شبیه یا منسوب به سیاهپوستان باشد. اصطلاح نگروئید بمعنی مطلق سیاهپوست نیز هست.

سی‌آی‌دی: ← اسکاتلند یارد.

سی آیلندز، کشت، ← جزایر دریائی.

سیب (sib)، ده (جه ۱°۲۴۹ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش سیب و سوران، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، ۴ کیلومتری جش سوران.

سیب، میوه‌ی درخت سیب (*Pyrus malus*). این درخت از تیره‌ی گل‌سرخیان است، و کشت آن از ایام ماقبل تاریخ سابقه دارد، به آسانی میروید، و دوام بسیار دارد. سیب از جنبه‌ی تجارتی مهمترین میوه‌ی مناطق معتدله است، و ذکرش در مآخذ اساطیری و باستانی و تاریخی قدیمترین ملل آمده است. از آفات آن کرم سیب و لیسه‌ی میوه است.

سیبارس، شهر قدیم، ← سوباریس.

سیبال: ← میوه و جدول و تصویر آن.

سیبر[3]**، کالی** (kāli sibər)، ۱۶۷۱–۱۷۵۷، هنرپیشه و نمایشنامه‌نویس انگلیسی. در ۱۶۹۲–۹۴ در نقشهای کمدی بازی میکرد؛ سپس در ۱۶۹۷–۱۷۳۲ در اجرای نقشهای اشخاص غیر عادی شهرت یافت. نمایشنامه‌ی او، بنام آخرین تدبیر مشق (۱۶۹۶)، نخستین نمونه‌ی کمدی احساساتی محسوب است. در ۱۷۳۵–۵۷ ملک الشعرا بود. عروسش، **سوزنا مریا سیبر** (suzanā mariā)، ۱۷۱۴–۶۶، خواننده‌ی اپرا بود، و در تئاتر نقشهای تراژدی (از قبیل لیدی مکبث و دزدیمونا) اجرا میکرد. هندل در قطعه‌ی مسیحای خود آریاهای کنترالتو برای وی ساخته است.

سیبرنتیک[4] (sibernetik؛ فنس)، رشته‌ای علمی که در کنترول و ارتباط در جانوران و ماشینها بحث و تحقیق میکند. نام این رشته تاریخچه‌ی جالبی دارد. لفظ یونانی کوبرنتیکه (kubernetike) [= فن هدایت کردن کشتی] بمعنی حقیقی آن، و هم مجازاً بمعنی فن حکومت، در آثار افلاطون آمده است، و صورت لاتینی آن نیز بهمین معانی استعمال شده، و الفاظ بعضی از زبانهای اروپائی برای سکان کشتی و هم برای حاکم و حکومت و غیره از صورت لاتینی آن مأخوذ است. لفظ سیبرنتیک را نخستین بار آمپر در ۱۸۳۴ در رساله‌ای در فلسفه‌ی علوم‌که در آن طبقه‌بندی همه‌ی معارف انسانی را وجهه‌ی همت خود قرار داده است‌از لفظ یونانی کوبرنتیکه برای معنی "ابزار حکومت" ساخت، ولی ظاهراً از آن ببعد تا سال ۱۹۴۸ این لفظ مورد استعمالی نیافت. در ۱۹۴۸، ن. وینر امریکائی کتابی تحت عنوان سیبرنتیک، یا کنترول و ارتباط در حیوان و ماشین منتشر کرد؛ مؤلف، غافل از سابقه‌ی طولانی لفظ سیبرنتیک، در کتاب خود میگوید که لفظ سیبرنتیک را از ریشه‌ی یونانی برای دلالت بر گروهی از تحقیقات تشکل‌نیافته ساخته است. بهر حال، این لفظ بسرعت رواج یافت. از جنبه‌ی تاریخی، باید ابتدا از کتاب کوچک ژاک لافیت[5] (jāk lāfit)، مهندس و معمار فرانسوی، تحت عنوان تفکراتی در علم ماشینها (۱۹۳۲) یاد کرد. در جه II در حل بعضی مسائل علمی نظامی‌که قبلا از مسائل علمی محض تلقی نمیشدبه ریاضیات و سایر علوم متوسل شدند. بدینگونه، میدان جدیدی برای تحقیقات باز شد، که نه فقط متوجه استفاده از اسبابهای مکانیکی و الکترونی خودکار برای مداخله در مسیر هواپیماها و امثال آن بود، بلکه‌به مغز و سلسله‌ی اعصاب، که سرمشق وسایل کنترول است، نیز پرداخت، و همین تحقیقات است که وینر در کتاب خود مورد بحث قرار داده. در ۱۵ سال اخیر سیبرنتیک مخصوصاً در انگلستان و تجشد و کشمت موضوع تحقیقات بسیار بوده است، و پیشرفت فراوان در آن حاصل آمده.

سیبرنتیک‌چنانکه از تعریف آن آشکار است‌دامنه‌ای بسیار وسیع دارد، و آنرا "چهار راه" و "ملتقا"ی علوم گوناگون گفته‌اند. هدف تحقیقات سیبرنتیکی یافتن جهات جامع بین مسائلی است که در ظاهر ممکن است بی‌ارتباط با یکدیگر بنظر آیند، از قبیل اینکه چگونه یک ماشین فکر میکند؛ چگونه یک پرانه‌ی بی‌سرنشین به هدفی که از پیش معین شده است اصابت مینماید؛ چگونه یک حابگر خود خطای خود را تصحیح میکند؛ چگونه میتوان امکانات رفتار آدمی را محاسبه کرد؛ چه قوانینی در مورد تصمیمات شخص قمارباز یا شطرنج‌باز یا تصمیم تاجر به تثبیت قیمت کالاهایش حاکم است؛ و غیره. بدین جهت، در تحقیقات سیبرنتیکی علما و متخصصین رشته‌های گوناگون‌فیزیولوژی، مهندسی، ریاضیات، روانشناسی، عصبشناسی، فونتیک، و غیره‌همه شرکت دارند. سیبرنتیک دستگاهها راهمانند شبکه‌ی اعصاب در حیوانات، حابگرهای الکترونی، و سروومکانیسم‌مورد بحث قرار میدهد، و چون در ارتباطات تحقیق میکند، نظریه‌ی اطلاعات جزء قلمرو آنست.

در سیبرنتیک در آغاز توجه به مسائل کنترول و فیدبک معطوف بود، و محققین میکوشیدند تا درسهائی از طبیعت بیاموزند، و لااقل از لحاظ عمل، از دستگاههای کنترول بدن حیوانات تقلید کنند. بعداً مسائلی پردامنه‌تر مورد توجه قرار

(۱)Negrillos (۲)Negroids (۳)Cibber (۴)Cybernetics (۵)Lafitte

گرفت، و در طی ۱۵ سال گذشته محققین در این رشته به دو دسته تقسیم شدند. دسته‌ی اول به این مسئله مشغول اند که حدود ممکن عمل ماشینها چیست، یعنی ماشینها تا چه حد ممکن است از اعمال اساسی زیستی تقلید کنند؛ آیا میتوان ماشینهائی ساخت که عملی شبیه "فکر کردن" انجام دهند؛ این تحقیقات جزئی از کوششی است که برای اتوماسیونی کردن (← اتوماسیون) صنایع و انجام دادن بسیاری از کارهای دفتری و فکری بوسیله‌ی حسابگرها انجام میگیرد. توجه دسته‌ی دوم از محققین به مسائلی معطوف است که عمدهٔ جنبه‌ی زیستشناسی دارد. در اینجا از سیبرنتیک برای آن استفاده میشود که فرایندهای زیستی را هر چه بیشتر بصورت ریاضی توضیح و تفسیر کنند. مثلا، خواص اساسی نورونها را مجزا میکنند، و سپس رفتار توده‌های عظیمی از چنین عناصر مجزا شده را که بوسیله‌ی شبکه‌ها با یکدیگر ارتباط دارند، مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند.

از اصول تازه در باب ماشینها دخالت دادن عامل "اتفاق" در آنها است. سابقاً تصور میرفت که منابع وقایع اتفاقی عموماً برای ماشین زیانبخش است، ولی راس اشبی[1] (rās āsbi) در انگلستان بوسیله‌ی تحقیقات تجربی خود نشان داد که چگونه ممکن است یک سازوکار در سازمان داخلی خود منظماً تغییرات تصادفی ایجاد کند تا بالمآل به شرایطی پایدار برسد.

در پایان باید گفت که با وجود نتایج جالبی که از سیبرنتیک حاصل شده است، این رشته هنوز مراحل اولیه را طی میکند، و فاقد یک اصل جامع و وحدت‌بخش میباشد. معذلک، آنچه تا کنون شده است رؤیای وسیعی از سازوکارهائی که محیط خود را درمییابند و خود را با شرایط محیط منطبق میسازند مجسم ساخته است.

سیبریه[2] (siberiyye)، روسی **سیبیر** (sibir)، قسمت پهناور آسیائی تجشـ که از کوههای اورال تا فکبـ ممتد است (جشـ قزاقستان و جمهوریهای شوروی آسیای مرکزی جزء آن بشمار نمیآید)، و جزء آسیائی جمشسر (جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی) بشمار میرود. سیبریه ثلث شمالی آسیا را اشغال کرده است؛ مساحتش ح ۱۲,۷ میلیون کمـ و جمعیتش ۲۴٬۷۶۵٬۰۰۰ می‌باشد. از ل به قشم (دریاهای لایتف، کارا، و سیبریه‌ی شرقی)، از غ به کوههای اورال، از چ به قزاقستان، منولستان بیرونی، و منچوری، و از ش به فکبـ (دریاهای برینگ، اختسک، و ژاپن) محدود است. در منتهی‌الیه لش بوسیله‌ی باب برینگ از آلاسکا جدا میشود. از جزایر نزدیک آن در قشم میتوان سیبریه‌ی جدید، سورلایا زملیا، و ورانگل را نام برد. سیبریه را میتوان از لحاظ رستنیها، از ل به چ، به مناطقی تقسیم کرد، که در سراسر تجشـ امتداد دارند، و عبارتند از توندرا (tundrā)، تایگا (täygā)، منطقه‌ی جنگلی، و منطقه‌ی استپی (سه استپ). توندرا [فنلاندی، = دشت باطلاقی] به دشتهای بی‌درخت ل اروپاسیا، که قسمت اعظم آنها در سواحل قشم و جزایر قشم میباشند اطلاق میشود. تایگا نام منطقه‌ی درختان مخروطی ل اروپاسیا است، که توندراها در ل و استپها در چ آن قرار دارند. رودهای اوب، ینیسی، و لنا، و ریزابه‌های آنها سیبریه را از چ به ل زهکشی میکنند. این رودخانه‌ها تنها راه حمل و نقل در امتداد جنوبی‌ـشمالی است. حمل و نقل در امتداد شرقی‌ـغربی عمدهٔ بوسیله‌ی راه آهن ماوراء سیبریه و قسمتی نیز از طریق قشم انجام میگیرد.

به استثنای منطقه‌ی استپهای جنوبی و شهرهای معدود واقع بر ساحل رودخانه‌ها، جمعیت نسبی سیبریه بسیار کم است، و سبب آن شدت وضع اقلیمی و صعوبت ارتباطات میباشد. پایینترین دمای ثبت‌شده بر سطح زمین در ورخویانسک بوده است، و در همین جا در تابستان دما از ۳۲° صدبخشی تجاوز میکند. معذلک پس از گشایش باب استعمار سیبریه در اواخر قرن ۱۹م و کوششهای شدیدی که در دوره‌ی حکومت شوروی برای عمران آن و بهره‌برداری از ذخایر زیرزمینی آن بعمل آمده است، شهرهای متعدد در این ناحیه تأسیس شده. اکثریت عظیم سکنه‌ی سیبریه را روسها و اوکرائینیها تشکیل میدهند. دسته‌های غیر روسی شامل مردم ترک‌زبان، بوریات و مغولها، مردم متکلم به زبانهای فینو-اوبغوری، ساموئیدها، تونگوزها، و غیره میباشند. گروههای ترک و مغول سیبریه‌ی جنوبی مدتها زندگی چادرنشینی داشتند، ولی تحت رژیم شوروی اکثر آنان به کشاورزی پرداخته‌اند. سکنه‌ی بومی قسمتهای مرکزی و شمالی سیبریه اغلب شکارچی و ماهیگیرند. عمده‌ترین مذهب غیر مسیحی در سیبریه‌ی جنوبی اسلام و لامائی است؛ آیین شمنی (← شمنیه) در بقیه‌ی سیبریه رواج کامل دارد.

سیبریه را میتوان به سه ناحیه تقسیم کرد، سیبریه‌ی غربی، سیبریه‌ی شرقی، و سیبریه‌ی اقصی. **سیبریه‌ی غربی** (ح ۲٬۵۰۰٬۰۰۰ کمـ؛ چه ۱۲٬۸۷۰٬۰۰۰) بین کوههای اورال و رود ینیسی واقع است، و عبارتست از دشت پستی که از استپ‌های نیمکماب قزاقستان تا سواحل منجمد قشم امتداد دارد. رودهای اوب و ایرتیش آنرا زهکشی میکنند. مشتمل بر سرزمین آلتای و بخشهای کورگان، تیومن، اومسک، نووسیبیرسک، تومسک، و کمروا است. قسمت جنوبی آن زراعتی است. در قسمت چش آن، در دامنه‌ی آلتای، حوضه‌ی کوزنتسک واقع است، که یکی از سرشارترین منابع زغال سنگ دنیا است. بزرگترین شهر آن نووسیبیرسک است، که از مراکز مهم صنعتی و تحقیقات علمی در سیبریه میباشد. شهرهای مهم دیگرش عبارتند از اومسک، تومسک، توبولسک، و نووکوزنتسک. **سیبریه‌ی شرقی** (۷٬۲۲۰٬۰۰۰ کمـ؛ چه ۷٬۴۱۱٬۰۰۰) بین رود ینیسی و جبال ساحلی فکبـ قرار دارد. این سلسله جبال عظیم مشتمل بر کوههای یابلونووی، ستاناووی، ورخویانسک، کولیما، و آنادیر میباشد. سیبریه‌ی شرقی را رود لنا زهکشی میکند. در منتهای جنوبی آن دریاچه‌ی بایکال واقست. از لحاظ سیاسی مشتمل است بر جمهوری‌های بوریات، یاکوت، و تووا، سرزمین کراسنویارسک، و بخشهای ایرکوتسک و چیتا. سیبریه‌ی شرقی بزرگترین تولیدکننده‌ی طلا، الماس، و میکا برای تجشـ است؛ ذخایر زیرزمینی مهم آهن، زغال سنگ، گرافیت، و فلزات دیگر در آن وجود دارد. بهره‌برداری از نیروی آب از ح ۱۹۵۵ با ساختمان مراکز نیروی برقابی بر رود آنگارا در ایرکوتسک و براتسک (brātsk) آغاز شد. از شهرهای مهم دیگرش میتوان کراسنویارسک، چیتا، اولان اوده، و یاکوتسک را نام برد. **سیبریه‌ی اقصی** یا **ناحیه‌ی شرق اقصی** یا **شرق اقصای شوروی** (ح ۳٬۰۳۱٬۹۰۰ کمـ؛ چه تخمیناً ۴٬۴۸۴٬۰۰۰) ناحیه‌ی ساحلی فکبـ است، و سابقاً سرزمین شرق اقصی نام داشت.

تاریخ

آثار متعددی نشان میدهد که سیبریه از زمان‌های ماقبل تاریخ مسکون بوده است. در ادوار تاریخی، سیبریه‌ی جنوبی‌ـبه علتی که هنوز روشن نشده است‌ـمبدأ عزیمت چندین قوم چادرنشین (مانند هونها، مغولها، و منچوها) بوده است، که سرزمینهای عظیمی را فتح کردند، و آنها را از دست دادند، و به حال سابق خود بازگشتند. بازرگانان روسی نووگورود در قرن ۱۳م از کوههای اورال گذشتند، و در لغ سیبریه مهاجرنشینهائی مخصوصاً برای تجارت پوست دایر کردند. سقوط (۱۵۵۲) خانات قازان راه فتوحات روسیه را در سیبریه گشود. در ۱۵۸۱ دسته‌ای از قزاقها به سرکردگی یرماک از اورال وسطی گذشتند، و در سیبریه‌ی غربی رخنه کردند، و شهر سیبیر (پایتخت خانات سیبیر) را گرفتند. در آغاز قرن ۱۷م همه‌ی سیبریه‌ی غربی به روسیه منضم شده بود. قزاقها بسرعت بطرف ش راندند، و پیش از سال ۱۶۴۰ به فکبـ رسیدند، و بزودی با سربازان چینی مصادف شدند. بموجب پیمان نرچینسک (۱۶۸۹)، روسیه ناحیه‌ای را که بعدها به سرزمین شرق اقصی معروف شد به چین واگذاشت، و بعدها در ۱۸۵۸ و ۱۸۶۰ این ناحیه به روسیه بازگشت. پس از تسلیم (۱۹۴۵) ژاپن در ججـ II، ساخالین جنوبی و جزایر کوریل نیز ضمیمه‌ی قلمرو روسیه شد.

سیبریه از اوایل قرن ۱۷م تبعیدگاه جنایتکاران و مجرمین سیاسی بود، و اقدام منظمی برای استعمار آن بعمل نیامد. عمران دامنه‌دار سیبریه با ساختمان (۱۸۹۲–۱۹۰۵) راه آهن ماوراء سیبریه آغاز گردید. بین سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۴۶ جمعیت سیبریه دو برابر شد. سیبریه در جنگ داخلی ۱۹۱۸–۲۰ روسیه نقش مهمی داشت. دولت ضد انقلابی دریاسالار کولچاک در ۱۹۲۰ متلاشی شد، ولی ولادیوستوک و قسمتی از سرزمین شرق اقصی تا ۱۹۲۲ در دست قوای ژاپن ماند. برنامه‌های پنجساله‌ی دولت شوروی سیبریه را هم از لحاظ کشاورزی و هم از لحاظ صنعتی بسیار بالا برد. در ججـ II همه‌ی تأسیسات صنعتی شوروی از نواحی که در معرض خطر بود به سیبریه انتقال یافت، و همین امر موجب رشد بیشتر اقتصادیات این ناحیه گردید. غلات سیبریه از عوامل مؤثر در مقاومت دولت شوروی در مقابل حملات آلمانها بود. پس از ججـ II، صنعتیسازی سیبریه مخصوصاً در قسمت چغ و در ناحیه‌ی اطراف دریاچه‌ی بایکال با سرعت تمام ادامه یافت، و اکنون سیبریه عمده‌ترین ناحیه‌ی توسعه‌ی صنعتی جدید شوروی محسوب میشود. معذلک، در نواحی شمالی سیبریه هنوز هم شکار حیوانات دارای پوست گرانبها از مشاغل عمده برای روسها و بومیان است. صید

(۱) Ashby (۲) Siberia

پردامنه‌ی ماهی، بال، و سیل در آبهای ساحلی شمالی و شرقی و خاصه در اطراف کامچاتکا معمول میباشد.

سیبریه‌ی جدید، جزایر[1] (siberiyyeye jadid)، مجمع‌الجزایری (۲۸٬۵۰۰ کمـ) در قشه، بین دریاهای لاپتف و سیبریه‌ی شرقی، که از لحاظ اداری جزء جخشـ یاکوت (جمشس) است. جزایر لیاخوف (liāxof) جزء آنست. جزایر سیبریه‌ی جدید در ۱۷۷۳ بتوسط تاجری روسی بنام لیاخوف کشف شد. جزایر تقریباً همواره مستور از یخ و برف است. بقایای ماموت در جزایر پیدا شده است.

سیب زمینی (sibe zamini)، تکمه‌ی بوته‌ای (بوته‌ی سیب زمینی) (*Solanum tuberosum*) از تیره‌ی تاجریزیها، که از مواد غذائی عمده‌ی مناطق معتدل است. احتمالا اصل آن از کوههای آند (امریکای جنوبی) بوده است، و در قرن ۱۶م از پرو به اسپانیا برده شده. در اواسط قرن ۱۸م در تمام اروپا کشت آن متداول شده بود. سیب زمینی دارای مقدار زیادی ئیدراتهای کربون است، و از غذاهای اساسی مردم مغرب‌زمین میباشد، و بعلاوه منبع نشاسته، آرد، الکل، دکسترین، و علوفه نیز میباشد. بوته‌ی سیب زمینی احتیاج به زمین مرغوب و مقدار زیادی پوتاس دارد، و در این صورت تا ۵ تکمه میدهد. تکثیر آن معمولا بوسیله‌ی کاشتن قطعات سیب زمینیهائی که دارای ۲ یا ۳ "چشم" (جوانه‌ی سیب زمینی) باشند صورت میگیرد. سیب زمینی، چنانکه از تجزیه‌ی شیمیائی آن معلوم میشود، منبع خوبی برای پوتاسیوم، فوسفور، و آهن است. بیشتر مواد معدنی و پروتئین آن در لایه‌ی نازکی در زیر پوست آن متمرکز میباشد؛ بهمین جهت، توصیه میشود که پوست‌نکنده پخته و صرف شود.

سیب زمینی در عهد فتحعلی شاه قاجار بتوسط سر جان ملکم وارد ایران گردید، و در دوران محمد شاه قاجار، به کوشش حاجی میرزا آقاسی کمی رایج شد، و در عهد ناصرالدین شاه رواج فراوان یافت. چندی در ایران "آلوی ملکم" خوانده میشد؛ نام رایج آن مأخوذ از نام فرانسوی آن [pomme de terre، لفظاً بمعنی "سیب زمینی"] میباشد.

سیب زمینی ترشی (sib zaminie torši) یا **یرالماسی** (yerālmāsi)، (*Helianthus tuberosus*)، گیاهی از تیره‌ی مرکبان و از جنسهای **آفتابگردان**، که بومی امریکای شمالی است. تکمه‌های زیرزمینی آن خوراکی و شبیه سیب زمینی است. در ۱۶۱۶ به اروپا وارد شد. در ایران از آن ترشی تهیه میکنند. در اروپا و چین از آن استفاده‌ی غذائی میشود، و در امریکای شمالی بعنوان علوفه‌ی حیوانات بمصرف میرسد.

سیب ژاپنی (sibe jāponi)، (*Eriobotrya japoni-ca*)، درخت کوچک زینتی پیوسته‌سبز، که اصلش از چین است. در بعضی نقاط آنرا برای گلهای سفید معطر و میوه‌های گلابی‌شکلش، که خام یا پخته در شکر به مصرف میرسد، بعمل میآورند.

سیبک (sibak)، ده (جه ۱٬۰۷۹ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان موگوئی، بخش آخوره، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۸ کیلومتری جغ آخوره.

سیبک، یحیی: ← یحیی سیبک.

سیبل (sibel)، الاهه، ← کوبله.

سیبلیوس[2]**، ژان یولیوس کریستیان** (jān yulius kristiān sibelius)، ۱۸۶۵–۱۹۵۷، آهنگساز فنلاندی. تحصیلات وی در موسیقی از سن ۹ سالگی با تمرین پیانو شروع شد، و در ۱۵ سالگی به مشق ویولن پرداخت. در ۱۸۸۶، پس از یک سال تحصیل حقوق، به کنسرواتوار رفت، و عمر خود را وقف موسیقی کرد. پس از اتمام دوره‌ی کنسرواتوار، تحصیلات خود را نخست در برلین (۱۸۸۹) و سپس در وین (۱۸۹۰) ادامه داد. در ۱۸۹۱ به فنلاند بازگشت، و باقی عمر را، جز سفرهای کوتاه و اتفاقی به اروپا و کشمت، در موطن خویش گذرانید، و به تصنیف پرداخت. در ساخته‌های وی–خاصه آثار اولیه‌اش، که از فولکلور فنلاند الهام گرفته است–ابراز ملیت به اوج میرسد، و از این رو و نیز بسبب رنگ‌آمیزی خاص و مضامین بعضی از آثارش، و هم به جهت علاقه و توجهی که به طبیعت نشان میدهد، او را یک آهنگساز کاملا ملی فنلاند شمرده‌اند. اگرچه قطعات متعدد برای پیانو، ویولن، و موسیقی مجلسی نوشته است، شهرت وی بیشتر بسبب آثار ارکستری و مخصوصاً سمفونیهای هفتگانه‌ی او است.

سیب نفاق[3] (sibe nefāq)، در اساطیر یونانی، سیب زرینی که سبب نفاق و، بالمآل، جنگ تروا شد. اریس (الاهه‌ی نفاق)، که به مجلس عروسی پلئوس و تتیس دعوت نشده بود، خشمگین شد، و یک سیب زرین برای "زیباترین زنان" به مجلس جشن انداخت. هرا، آفرودیته، و آتنه مدعی آن شدند. داوری به پاریس محول شد. آن سه زن، برای تطمیع پاریس، بترتیب، جلال و ثروت، زیباترین زنان، و پیروزی در جنگ را به او وعده دادند. پاریس سیب را به آفرودیته داد، و بیاری او هلنه را ربود، و باعث ← جنگ تروا گردید. "داوری پاریس" موضوع بسیاری از شاهکارهای هنری است.



داوری پاریس (از یك ظرف نقاشی شده)

سیبنیک[4] (sibenik)، بزرگان صرب و کروآتی **شیبنیک**، شهر (جه ۲۶٬۲۵۳)، بج کروآسی، یوگوسلاوی، کنار دریای آدریاتیک. دریابندر ساحل دالماسی و دارای صنایع آلومینیومی، شیمیائی، و نساجی است. در قرن ۱۰م بنا شد. زیباترین بناهایش از دوره‌ی حکومت ونیزیها بر آن میباشد (از جمله کلیسای جامع قرن ۱۵م).

سیبورگ[5]**، گلن تیودور** (glen tiodor siborg)، ۱۹۱۲–، شیمیدان امریکائی. در حج II وابسته به دانشگاه شیکاگو بود، و در آنجا در تکمیل بمب اتمی کار کرد. در ۱۹۶۱ رئیس کمیسیون انرژی اتمی کشمة شد. کارهایش در شیمی و فیزیک هسته‌ای و رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی معروفست. بجهت اکتشافاتش در شیمی "عناصر ماوراء اورانیوم" (عناصری که عدد اتمی آنها از عدد اتمی اورانیوم، یعنی ۹۲، بالاتر است)، در جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۱ در شیمی با ا. م. مکمیلن شریک شد. عناصری که در کشف آنها شرکت داشته عبارتند از پلوتونیوم، آمریسیوم، کوریوم، برکلیوم، کالیفورنیوم، اینشتینیوم، فرمیوم، مندلویوم، و نوبلیوم.

سیب و سوران (sibo surān)، بخش (جه ح ۱۵٬۷۴۹)، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان. از ج به پاکستان محدود است. رود ماشکیل از آن میگذرد. نامش از بخش سابق سوران و آبادی سیب مأخوذ است.

سیبولا[6] (sibolā)، سرزمین زونیها (zuni.hā)، از هندیشمردگان نیو مکسیکو (جغ کشمة). زونیها در قرن ۱۶م در هفت آبادی واقع در غ نیو مکسیکو میزیستند، و این آبادیها نزد نخستین پویندگان اسپانیائی به **هفت شهر سیبولا** معروف بود، و آنها را مملکتی دارای ثروت افسانه‌ای میپنداشتند.

سیبولاها[7] (sibullā.hā) یا **سیبیلها** (sibil.hā)، در اساطیر یونان و روم، عده‌ای از زنان غیبگو، که در قسمتهای مختلف دنیای قدیم (بابل، مصر، یونان، ایتالیا، و غیره) مقام داشتند. تعداد آنها را معمولا 10 تن میشمارند. معروفترین آنها سیبولای کومه‌ای (منسوب به کومه، ایتالیا) بود، که **کتابهای سیبولائی** را، مشتمل بر پیش‌گوئی‌هائی در باب دولت روم، به تارکوینیوس فروخت. گویند این کتابها مدتها در رم مخزون بود، تا آنکه در حریق سال ۸۳ قم بسوخت.

سیبویه (sibavayh)، شهرت **ابوبشر عمرو ابن عثمان ابن قنبر** (abu.beŝr amre 'bne osmāne 'bne qanbar)، نق قرن ۲م هق، عالم معروف ایرانی در نحو زبان عربی، مؤلف کتاب مشهور الکتاب، که نخستین و معتبرترین کتاب در نحو است؛ مة بیضا (فارس). تاریخ زندگی او محقق نیست، و در وفاتش چندین تاریخ از ۱۶۱ هق تا ۱۹۴ هق ذکر شده است. در جوانی (بقولی در ۳۲ سالگی) به بصره رفت، و نزد علمای آنجا، خاصه خلیل ابن احمد، تحصیل کرد. سپس به بغداد نزد برامکه رفت؛ مناظره‌ی معروف وی با کسائی در حضور یحیی ابن خالد برمکی در مسئله‌ی معروف به زنبوریه در همانجا صورت گرفت. در این مناظره، بر حسب قضاوت یک عرب بدوی، که شاید قبلا به

(۱)New Siberian Islands (۲)Sibelius (۳)apple of discord (۴)Sibenik (۵)Seaborg (۶)Cibola (۷)sibyls

او آموخته بودند که چگونه نظر بدهد، کسائی پیروز شد. گویند این امر چنان در سیبویه مؤثر افتاد، که عراق را ترک گفت، و به ایران بازآمد، و از شدت اندوه درگذشت. وفات او بقولی در ساوه و بقول دیگر در شیراز اتفاق افتاد (قبر او را در محله‌ی سنگ سیاه شیراز میدانند)، و گویند در آن موقع ۴۵ سال داشت. وی در نحو پیشوای بصریان است، چنانکه کسائی پیشوای کوفیان می‌باشد.

سیبیر[1] (sibir)، شهر سابق، چش توبولسک حالیه، جمشس آسیائی. در قرن ۱۱م یا ۱۲م بنا شد، و در قرن ۱۶م پایتخت خانات سیبیر یا سیبریه گردید، که از تجزیه‌ی مملکت اردوی زرین بوجود آمد (نیز ← تاتار). در ۱۵۸۱، **یرماک شهر** را گرفت، و اراضی مفتوحه را دولت مسکو به قلمرو خود منضم نمود. پس از تأسیس (۱۵۸۷) شهر توبولسک، سیبیر متروک گردید.

سیبیل، در اساطیر یونان و روم: ← سیبولاها.

سیبیلها، در اساطیر یونان و روم: ← سیبولاها.

سیبیو[2] (sibiu)، آلمانی **هرمانشتات**[3] (hermānš-tāt)، شهر (جه تخمیناً ۹۷٬۲۱۱)، رومانی مرکزی، در ترانسیلوانی، بر دامنه‌ی آلپهای ترانسیلوانی. از مراکز صنعتی است، و مدتهاست که از مراکز فرهنگی ترانسیلوانی بوده است. مطران‌نشین کلیسای ارتدوکس میباشد. در قرن ۱۲م توسط مهاجرین آلمانی تأسیس شد؛ بسیاری از خصوصیات قرون وسطائی آن هنوز باقی است.

سیپار[4] (sippār)، شهر قدیم بابل، بر ساحل فرات، ح ۲۵ کیلومتری جغ بغداد، در عراق کنونی. از پایتختهای سارگن (شاه اکد) و مرکز عمده‌ی پرستش شمش (خدای آفتاب) بود، و معبد مشهوری داشت. در کاوشهای پردامنه‌ی آن، که بوسیله‌ی هرمزد رسام آغاز شد (۱۸۸۱)، معبد آن و بیش از ۶۰٬۰۰۰ لوحه‌ی منقوش کشف شد.

سیپیون، خاندان رومی: ← سکیپیو.

سیتر[5]، **ویلم د** (wilem de siter)، ۱۸۷۲–۱۹۳۴، منجم هلندی. در ۱۹۱۹ به مدیریت رصدخانه‌ی لیدن رسید، و به استعمال نورسنجی در نجوم و تحقیق در اقمار مشتری پرداخت. نظریه‌ی نسبیت را در نجوم بکار بست، و در نتیجه‌ی تحقیقات خود یکی از پیشروان نظریه‌ی انبساط جهان (← جهان) گردید.

سیترا[6] (sitera)، جزیره (ح ۲۸۰ کمم، جه ۵٬۳۴۰)، یونان، در دریای مدیترانه، جنوبیترین جزایر یونیائی. در ایام باستانی از مراکز پرستش آفرودیته بود.

سیترون[7] (siteron)، رشته‌کوهی بطول ح ۱۶ کم، یونان مرکزی، بین بئوسی در ل و آتیک و مکاریس در ج. صحنه‌ی بسیاری از وقایع اساطیر یونان بوده است.

سیتریک، اسید: ← اسید سیتریک.

سیتکا[8] (sitkā)، شهر (جه ۳٬۲۳۷)، چش آلاسکا، در جزیره‌ی بارانوف از مجمع‌الجزایر الگزاندر. در ۱۷۹۹ بتوسط بارانوف، بنام آرخانگلسک جدید، تأسیس گردید. کشمت آلاسکا را در اینجا رسماً از روسیه تحویل گرفت (۱۸۶۷). تا ۱۹۰۰ کرسی آلاسکا بود.

سیتل[9] (siatəl)، شهر (جه ۵۵۷٬۰۸۷)، غ ایالت واشینگتن، کشمت، بین خلیج پیوجت و دریاچه‌ی واشینگتن. پس از اینکه راه آهن بدانجا رسید (۱۸۸۴) توسعه یافت، و در نتیجه‌ی کشف معادن طلای آلاسکا و افتتاح کانال پاناما بر رونقش افزود. بزرگترین شهر ایالت، بندری بزرگ، و از مراکز تجارت، و از بازارهای مهم پوستهای گرانبها است. محصولاتش الوار، مواد غذائی، آلومینیوم، آهن، فولاد، و منسوجات میباشد. در جنگ II صنایع هواپیماسازی و کشتیسازی آن بسرعت توسعه یافت. دانشگاههای واشینگتن و سیتل در آنجاست.

سیتلالتپتل، قله، مکزیک: ← اوریابا.

سیتن[10]، **الیزابت ان** (elizābet an sitən)، ۱۷۷۴–۱۸۲۱، از رهبران مذهب کاتولیک در کشمت. شوهرش، ویلیام سیتن، تاجری متمکن بود. پس از وفات وی، الیزابت به مذهب کاتولیک گروید (۱۸۰۵). مدارسی چند تأسیس کرد. گروهی از زنان را به دور خود گرد آورد، و این جمعیت نظام خواهران شفقت قدیس ونسان دو پول را پذیرفتند. الیزابت نقش عمده‌ای در تعلیم و تربیت کاتولیکهای کشمت داشته است.

سیتو: ← سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی.

سیتو[11] (sito)، لتس **کیسترکیوم**[12] (kister-kium) یا (به تلفظ فرانسوی) **سیسترسیوم** (sistersiom)، دهکده (جه ۱۴۵)، ولایت کوت‌دور، ش فرانسه، ۲۶ کیلومتری جش دیژون، در وسط جنگلی بنام سیتو. دیر فرقه‌ی سیسترسیان در ۱۰۹۸ در اینجا تأسیس شد.

سیتوپلاسم: ← پروتوپلاسم.

سیتول[13]، سر **آزبرت** (sər āzbərt sitwel*)، ۱۸۹۲–، شاعر و نویسنده‌ی انگلیسی. برادر ا. سیتول و س. سیتول. آثارش مشتمل است بر رمان بیش از بمباران (۱۹۲۶)، منتخب اشعار (۱۹۴۳)، و ۵ مجلد خاطرات خانوادگی در باب خاندان خودش.

سیتول[13]، **ایدیث** (idiţ sitwel)، ۱۸۸۷–۱۹۶۵، شاعره و منتقد انگلیسی؛ خواهر سر آ. سیتول و س. سیتول. اشعارش سخت از سمبولیستهای فرانسه متأثر است. مجموعه‌ی اشعار وی در ۱۹۵۴ بطبع رسیده است. آثار انتقادی وی مشتمل است بر جنبه‌هائی از شعر نو (۱۹۳۴) و دفتر یادداشت یک شاعر (۱۹۴۳). در ۱۹۵۴ عنوان اشرافی "بانوی امپراطوری بریتانیا" به وی اعطا شد.

سیتول[13]، **سشورل** (səševrəl sitwel)، ۱۸۹۷–، شاعر انگلیسی و منتقد هنری؛ برادر ا. سیتول و سر آ. سیتول. آثارش مشتمل است بر منظومه‌ی دکتر دان و کارگانتوا (۱۹۳۰) و کتابهائی در تاریخ و نقد هنر (از قبیل هنر باروک جنوبی، هنر باروک آلمانی، و غیره).

سیتها، قوم قدیم: ← سکوتیا.

سیتی، انگلستان: ← سیتی آو لاندن.

سیتی، سرزمین قدیم: ← سکوتیا.

سیتی آو ایلی، انگلستان: ← ایلی.

سیتی آو لاندن[14] (siti āv ləndən) [= شهر لندن]، معروف به **سیتی**، هسته‌ی تاریخی شهر **لندن**، انگلستان. مساحتش ح ۲۷۴ هکتار است. جمعیتش در ۱۹۶۱ در شب ۴٬۷۷۱ تن بوده است؛ جمعیت آن در روز بیش از یک میلیون نفر می‌باشد. سیتی مشتمل است بر پهنه‌ی (۱۵۴ هکتار) لوندونیوم[15] (londonium–) دوره‌ی رومیان و لندن قرون وسطائی که شهری بارودار و بزرگتر از لوندونیوم بود. در اوایل قرن ۱۹م قریب ۱/۶ سکنه‌ی لندن در سیتی میزیستند، ولی پس از آن، از یک طرف مردم به اطراف شهر نقل مکان کردند، و از طرف دیگر، سیتی تقریباً بتمامی محل ادارات مختلف گردید، و بدین جهات، سکنه‌ی سیتی تقلیل فاحش یافت. سیتی مرکز حیاتی ملل مشترک المنافع بریتانیا است، و بانکه انگلستان در آن قرار دارد. سیتی بوسیله‌ی هیئتی موسوم به "هیئت شورای عام لندن" اداره میشود؛ شهربانی مخصوص به خود دارد، که از شهربانی ولایت لندن جدا است. ← لندن.

سی‌جوال (sijevāl)، ده (جه ۱٬۰۶۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش بندر شاه، شهرستان گرگان، استان دوم، ۴ کیلومتری ش بندر شاه.

سیجان (sicān)، ده (جه ح ۴٬۰۰۰؛)، دهستان برزرود، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، ۱ کیلومتری ج شهر اصفهان.

سیچقان ئیل: ← سالهای خطا و ایغور.

سیحان (sayhān)، باستانی **ساروس** (sārus)، رودی بطول ح ۵۰۰ کم، در ج قسمت مرکزی ترکیه‌ی آسیائی. در لش آنتی‌توروس، نزدیک قیصریه، سرچشمه میگیرد، به جانب جج‌غ جاری میشود، و در زیر طرسوس به مدیترانه میریزد. ادنه بر ساحل چپ آن است. نام این رود و رود جیحان، ظاهراً مقتبس از نام رودهای سیحون و جیحون ماوراء النهر است.

سیحون، رود، ماوراء النهر: ← سیر دریا.

سیخ[16] (six) [از هندی، = متعلّم، تلمیذ، پیرو]، پیرو آیین سیخ. سیخها گروه نیرومندی از مردم پنجاب شرقی (هند) را تشکیل میدهند. مردمی قوی البنیه و بلندقامت و شجاع و دارای شهامت اخلاقی هستند؛ موهای سر را بلند نگاه میدارند، و ریش خود را نمیتراشند؛ عمامه بر سر میگذارند، و از قرن ۱۸م ببعد کلمه‌ی سینگه (singh) [= شیر] را به اسم خود الحاق میکنند. عده‌ی سیخها را بیش از ۶ میلیون تخمین کرده‌اند. معبد ملی آنها معبد زرین آمریتسار است، و کتاب دینی آنان گرنته (granth) میباشد. سیخها بر روی هم ۱۰ گورو (guru) [= معلم روحانی] داشته‌اند، که فهرست و دوره‌ی گوروئی آنها در جدول ذیل دیده میشود.

فهرست گوروهای سیخ

نام		دوره‌ی گوروئی
(۱) نانک	(nānak)	(فد ۱۵۳۹)
(۲) انگد	(angad)	۵۲–۱۵۳۹
(۳) امرداس	(amardās)	۷۴–۱۵۵۲
(۴) رامداس	(rāmdās)	۸۱–۱۵۷۴
(۵) ارجن	(arjan)	۱۶۰۶–۱۵۸۱
(۶) هر گووبند	(har govind)	۴۵–۱۶۰۶

(۱)Sibir (۲)Sibiu (۳)Hermannstadt (۴)Sippar (۵)Sitter (۶)Cythera (۷)Cithaeron (۸)Sitka (۹)Seattle (۱۰)Seton (۱۱)Cîteaux (۱۲)Cistercium (۱۳)Sitwell (۱۴)City of London (۱۵)Londonium (۱۶)Sikh

(۷) هر رای (har rāy) ۶۱-۱۶۴۵
(۸) هر کیشان (har kišān) ۶۴-۱۶۶۱
(۹) تگه بهادر (tegh bahādor) ح ۱۶۶۴-۷۵
(10) گووبند سینگه (-singh) ۱۶۷۵-۱۷۰۸

آیین سیخ[1] مانند آیین بودائی اصلا بر ضد استبداد روحانی براهمه، تضییقات ناشی از نظام طبقه‌ای هند (← طبقه)، و جنبه‌ی افراطی آداب و مناسک آیین هندو پیدایش یافت (قرن ۱۵م). مؤسس آن نانک و هدفش تعلیم دادن برابری اجتماعی و برادری جهانی و برانداختن خرافات بود. اصول عقاید نانک همان آیین هندو ولی سخت از اسلام متأثر بود. نانک معتقد به خدای یگانه بود، و میگفت وی همه‌ی مردم را مساوی خلق کرده است. پیروان آیین سیخ معتقد به تناسخ هستند. نانک کمی پیش از مرگ وظایف گوروئی خود را به انگد، که از پیروان خاص او بود، واگذار کرد، و کمی پیش از تشریفات انتصاب، انگد را از هر جهت "مانند خود" خواند، و گفت که روح وی در انگد باقی خواهد ماند (بهمین جهت، سیخها معتقدند که، در سلسله‌ی گوروها، روح نانک به نوبت به هر گورو منتقل میشود). انگد ۱۳ سال گورو بود؛ در روایات سیخها، اختراع خط گورموخی، که آثار مقدس سیخها بدان نوشته شده است، به وی منسوب است. سومین گورو، امرداس، بوسیله‌ی انگد منصوب شد، و وی سعی بلیغ در تبلیغ آیین سیخ مبذول کرد. با اکبر شاه روابط دوستانه داشت، و اکبر برای دیدار وی به منزلش رفت، و سرزمین وسیعی را به او واگذاشت، و این امر بر اعتبار امرداس و بر تعداد پیروانش افزود. امرداس بر ضد خرافات هندوان و مخصوصاً رسم ساتی تبلیغ میکرد. وی رامداس را که داماد و از پیروان خاصش بود به جانشینی منصوب کرد. رامداس با توفیق فراوان در نشر آیین سیخ کوشید. اکبر را به وی علاقه‌ی تام بود، و در ۱۵۷۷ قطعه‌زمین وسیعی به او واگذار کرد، و رامداس در آن اقدام به حفر حوضچه‌ی مقدس سیخها نمود، که در آن تطهیر میکنند. این حوضچه بعداً به امرت سر (amret sar) [= حوضچه‌ی مایه‌ی عمر جاودانی] موسوم گردید. در اطراف حوضچه شهر کوچکی بنا نهاد و آنرا بنام خود رامداسپور خواند، و آن بتدریج توسعه یافت و شهر آمریتسار از آن بوجود آمد. پس از وی، پسرش ارجن جانشین وی گردید (۱۵۸۱)، و از آن زمان مقام گوروئی موروثی شد. ارجن کار اتمام حوضچه‌ی مقدس را به پایان رسانید، و در وسط آن معبد هر مندر (har mandar) را بنا نهاد، که مرکز پرستش سیخها است، و در مآخذ اروپائی به معبد زرین آمریتسار معروفست. ارجن سیخها را به جامعه‌ای تبدیل کرد، و بزرگترین خدمت وی به آیین سیخ فراهم کردن قسمتی از کتاب مقدس این آیین، موسوم به گرنته، میباشد. ارجن به امور دین و دنیا هر دو توجه داشت، و ثروت فراوان و شکوه و جلال بسیار یافت، و خود را سچا پادشاه (sacā) [= پادشاه حقیقی] خواند. علاوه بر هند، مأمورینی به افغانستان و آسیای مرکزی برای نشر آیین سیخ و عقد پیمانهای تجارتی فرستاد. در ۱۶۰۶، خسرو، پسر یاغی جهانگیر، را یاری کرد، و پس از شکست یافتن خسرو، ارجن در لاهور محبوس شد، و کمی بعد درگذشت. در دوره‌ی گوروئی پسر و جانشینش، هر گووبند، فعالیت نظامی سیخها آغاز گردید، و آیین سیخ تحولی عظیم یافت؛ سیخها دیگر مردمی گوشه‌نشین و اهل ترک نفس نبودند، و گورو، که قبلا رئیس روحانی آنها بود، جنبه‌ی سرکرده‌ی نظامی آنها را نیز یافت. از گوروهای بعد، تگه بهادر به امر اورنگ‌زیب بقتل رسید، و پسرش گووبند رای یا گووبند سینگه به گوروئی نشست.

مؤسس قدرت سیاسی سیخها گووبند رای است، که آخرین گورو و از برجسته‌ترین شخصیتهای تاریخ سیخها میباشد. وی جامعه‌ی سیخ را، که در حقیقت جامعه‌ی مذهبی مؤمنی بود، به ملتی جنگجو تبدیل کرد، که بعداً قریب یک قرن بر پنجاب فرمانروائی کرد. قتل پدر گووبند تأثیری زوال‌ناپذیر و کینه‌ای خاموش‌نشدنی نسبت به اورنگ‌زیب در فکر جوان وی بر جا گذاشت، ولی قدرت این پادشاه مانع از آن بود که گووبند به انتقامجوئی برخیزد. بدین جهت، در کوهستانها انزوا گزید، و مدت ۲۰ سال از عمر خود را در آنجا گذرانید، و به تحصیل دین و زبان مسلمانان و هندوان پرداخت، و نقشه‌ی استیصال مغول را طرح کرد، و هم خود را صرف ایجاد وحدت در میان سیخها نمود، و بدین منظور راه را برای طبقات پست و عالی علی السوی گشود، و سخت با نظام طبقاتی مبارزه کرد. برای اینکه وحدت ظاهری را با وحدت باطنی توأم کند، تشریفاتی برای تشرف در سلک سیخها مقرر کرد، که به پهول (pahul) موسوم است، و بدینگونه انجام میگیرد، تازه‌وارد، پس از استحمام و پوشیدن جامه‌ی پاک، در میان جمعی که بدین منظور فراخوانده میشوند مینشیند؛ کمی شکر را در ظرفی آهنی با آب مخلوط میکنند، و ۵ تن سیخ با خنجری دو دَم آنرا بر هم میزنند، و اشعاری از گرنته با آواز میخوانند؛ پس از آن کمی از محلول را بر سر و تن تازه‌وارد میپاشند، و قدری از آنرا وی مینوشد؛ آداب سیخی را نیز برای وی توضیح میدهند. محلول مذکور همان امرت یعنی نوشابه‌ای است که عمر جاودانی میآورد، و تازه‌وارد را به سینگه [= شیر] مبدل میکند. کسی که پهول یافت باید از "چیدن" زلف خود خودداری کند، و کافهای پنجگانه، یعنی ۵ چیز را که اسامی آنها با حرف ک شروع میشود، بعنوان لباس و ابزار متحد الشکل در بر یا همراه داشته باشد، و آنها عبارتند از کچه (kach) [= شلوار کوتاه]، کرپان (kerpān) [= خنجر]، کرا (karā) [= دستبند آهنین]، کش (keš) [= موی بلند]، و کنگا (kanqā) [= شانه]. بعلاوه مقرر شد که هر کس به آیین سیخ بشرح مذکور تشرف مییابد لفظ سینگه را به آخر اسم خود ملحق کند، و خود گورو هم به گووبند سینگه موسوم گردید. وی پیروان تشرف‌یافته‌ی خود را خالصه (xālese) نام نهاد. گووبند سینگه در صدد برآمد که راجه‌های کوهستانها را بر ضد مسلمانان با خود متحد کند، و چون آنها حاضر نشدند با آنان جنگید، و قدرتش افزون شد. عاقبت راجه‌ها جمعاً از اورنگ‌زیب استمداد کردند، و در جنگی که درگرفت، گووبند شکست خورد و فرار کرد. پس از وفات اورنگ‌زیب، جانشینش بهادر شاه I با گووبند از در صلح درآمد، و کمی بعد گووبند بدست یکی از مستخدمین افغانی خود بقتل رسید. در بستر مرگ، حاضر نشد که کسی را به جانشینی خود بعنوان گورو انتخاب کند، و از پیروان خود خواست که در آتیه گرنته را گوروی خود و خدا را یگانه حامی خود محسوب دارند.

دولت سیخ. پس از گووبند، ریاست سیخها (ریاست نظامی، نه بعنوان گورو) به بنده رسید، وی از راجپوتهای کشمیر بود، و در دکن به خدمت گووبند پیوست، و به آیین سیخ گروید، و خود را "بنده‌ی گورو" خواند. گووبند بنده را مأمور عزیمت به پنجاب و تحریص سیخها به انتقامجوئی از مسلمانان نمود. بنده، بیشتر برای ارضاء جاه‌طلبی خود، به شورش و زد و خوردها اقدام کرد، چنانکه در ۱۷۱۰ شهر سرهند را با خاک یکسان نمود، اما عاقبت دستگیر شد، و در دهلی در زیر شکنجه جان سپرد (۱۷۱۶). رنجیت سینگه (۱۷۸۰-۱۸۳۹) سرکردگان سیخ را متحد کرد، و لاهور را پایتخت خود قرار داد. در این زمان بریتانیائیها بر پنجاب دست داشتند، و در ۱۸۰۹ پیمانی با رنجیت امضا کردند، و رود ساتلج مرز میان هند بریتانیا و دولت سیخ شناخته شد. رنجیت در ۱۸۱۹ کشمیر را ضمیمه‌ی قلمرو خود ساخت، و در ۱۸۳۴ پیشاور را نیز در دست داشت. هر چند سالهای آخر زندگی وی با فسق و فجور توأم بود، در نبوغ نظامی وی شکی نیست، و بریتانیائیها برای او احترام فراوان قائل بودند. اختلافات بین دسته‌های سیخها قدرت آنان را تضعیف کرد، و آنان در دو جنگ ۱۸۴۵-۴۶ و ۱۸۴۸-۴۹ (سه سیخ، جنگهای) مغلوب بریتانیا شدند. سپس سیخها برای استقرار مجدد دولت خود، که پس از مرگ رنجیت رو به زوال گذاشته بود، با بریتانیائیها متحد شدند، و از این ببعد تحت تبعیت بریتانیا درآمدند. در شورش سپاهیان (۱۸۵۷-۱۸۵۸) به بریتانیا وفادار ماندند، و بعدها تعداد زیادی از آنها در ارتش و پلیس هند بریتانیا استخدام شدند. اما چند سالی نگذشت که عدم رضایت پدید آمد. در واقعه‌ی ← کشتار آمریتسار (۱۹۱۹)، جمع کثیری از سیخها کشته شدند. پس از آن، مساعی سیخها عمدةً ناظر به کسب استقلال هند بود، اما در جنگ II هم به بریتانیا وفادار ماندند. در اغتشاشاتی که کمی پیش از تجزیه‌ی هند به هند و پاکستان و مقارن آن روی داد، و سبب تلفات فراوان گردید، سیخها سخت فعالیت داشتند. پس از آن، رهبران سیخ خواستار تأسیس یک ایالت سیخنشین بوده‌اند. در دهه‌ی بعد از تجزیه‌ی هند، رعایت تشریفات پهول سست شد، و تعداد سیخهای ریش‌تراش افزون گردید، و نفوذ آیین هندو در میان سیخها افزایش یافت.

سیخ، آیین: ← سیخ.

سیخ، جنگهای (six)، نام دو جنگ (۱۸۴۵-۴۶ و ۱۸۴۸-۴۹) در هند بین سیخها و نیروهای بریتانیا. بر طبق پیمان ۱۸۰۹ بین رنجیت سینگه و بریتانیا، رنجیت رود ساتلج را بعنوان مرز جنوبی قلمرو خود پذیرفته بود. در ۱۸۴۳ بریتانیائیها، سند را، جز قلمرو سیخها، به متصرفات خود در

(1) Sikhism

هند ملحق کردند. چون فرمانروای قلمرو سیخها از توطئه‌گریهای بریتانیا بیمناک بود، در دسامبر ۱۸۴۵ نیروهای سیخ از رود ساتلج گذشتند. دو روز بعد بریتانیائیها اعلان جنگ دادند، و با وجود شجاعتی که سیخها از خود نشان دادند، عاقبت مغلوب شدند. در ژانویه‌ی ۱۸۴۶ دگر بار سیخها از رود ساتلج گذشتند، ولی سرانجام شکست قطعی خوردند (فوریه‌ی ۱۸۴۶)، و بریتانیائیها، با استفاده از اختلافات بین رؤسای سیخها، در همان ماه لاهور را گرفتند. سیخها قهراً کشمیر را به بریتانیا واگذاشتند، و ۵۵ میلیون روپیه غرامت به عهده گرفتند.

در آوریل ۱۸۴۸ سیخها در مولتان شورش کردند، و این شورش محلی دامنه یافت، و سیخها افغانهای همسایه‌ی خود را با خود همدست کردند. در جنگهائی که روی داد، عاقبت بریتانیائیها مولتان را گرفتند، و در فوریه‌ی ۱۸۴۹ سیخها و افغانها را در گجرات شکست نهائی دادند. در نتیجه، در مارس ۱۸۴۹ دالهوزی همه‌ی پنجاب را به متصرفات بریتانیا ضمیمه کرد.

سیخها: ← سیخ.

سید (seyyed) [عربی، = خداوند، مالک، شریف، فاضل، کریم، حلیم، شوهر، رئیس، و مقدم]، جمعش سادات، عنوانی که امروز در ایران به اولاد امیرالمؤمنین علی از نسل امام حسن و امام حسین اطلاق میشود. اولاد حضرت امیر را ابتدا علوی (alavi) و طالبی (tālebi) و شریف میگفتند، و بعد بتدریج، مخصوصاً در ایران، عنوان سید به ایشان داده شد. سادات را اگر از اولاد امام حسن باشند سادات حسنی و اگر از اولاد امام حسین باشند سادات حسینی خوانند، و در این صورت، آنانکه جدشان امام موسی کاظم است سادات موسوی و آنانکه نسبشان به امام رضا میرسد سادات رضوی خوانده میشوند.

سید در زبان عربی امروزی عنوان مخاطبه‌ی مردان است (نظیر آقا در زبان فارسی). مسیحیان عرب حضرت مسیح را "سیّدنا مسیح" میخوانند.

سید یا سید کامپئادور[1] (sid kāmpeādor)، ف ۱۰۹۹، معروفترین قهرمانان دوره‌ی شهسواری در کاستیل (اسپانیا)، مت بورگوس. نام واقعی او رودریگو دیاث د ویوار (rodrigo diāţ de vivār) بود. در زمان فردیناند I و سانچوی II کاستیل خدمات ممتاز کرد، اما عاقبت آلفونسوی VI لئون او را نفی بلد کرد (۱۰۸۱). از آن ببعد به گرد آوردن سربازان مزدور پرداخت، و بر حسب مورد، در جبهه‌ی مسلمانان یا مسیحیان هم‌مذهب خود یا برای نفع شخصی میجنگید. چون از کوششهای خود برای پیوستن به خدمت کنت بارسلون طرفی نبست، به خدمت احمد ابن سلیمان، معروف به مقتدر، امیر ساراگوسا (سرقسطه)، و سپس پسرش یوسف، معروف به مؤتمن، درآمد، و با دشمنان مسلمان و مسیحی این امیر فاتحانه جنگید، و با شکوه و جلال تمام وارد ساراگوسا شد، و از این زمان سربازان مسلمانش او را سیدی (sayyedi؛ بتلفظ عامیانه، sidi) [= آقای من] خطاب میکردند، و این عنوان بتدریج بصورت سید (sid)، که شهرت اوست، درآمد. پس از وفات مؤتمن، سید بخدمت پسر و جانشینش احمد، ممروف به مستعین II درآمد، و از همین زمان به مملکت مسلمان والانس نظر دوخت، و عاقبت در ۱۰۹۴ آنرا گرفت، و تا آخر عمر در آنجا فرمانروائی کرد. پس از وفات وی، زوجه‌اش خیمنا[2] (ximenā) تا ۱۱۰۲ در مقابل مرابطون مقاومت کرد، ولی عاقبت به توصیه‌ی آلفونسوی VI تصمیم به تخلیه‌ی شهر گرفت، و در لحظه‌ی عزیمت، امر به سوزانیدن شهر کرد، بطوری که در ماه مه‌ی ۱۱۰۲ که مرابطون وارد شهر شدند ویرانه‌ای بیش نیافتند. خیمنا جسد سید را به کاستیل منتقل نمود، و وی را نزدیک بورگوس دفن کردند.

سید به جوانمردی و بزرگواری معروف بود، و از این لحاظ نمونه‌ی نجبای جنگجوی کاستیل محسوب است. سرگذشت او با شاخ و برگهای فراوان که بدان منضم شده است از موضوعهای ادبی مورد توجه بوده. ترانه‌ی سید از آثار اسپانیائی کهن قرن ۱۲م، و مأخذ آثار متعدد در باب سید است، که از معروفترین آنها نمایشنامه‌ی سید، اثر کورنی، میباشد.

سید، مسجد (seyyed)، نام چند مسجد در ایران.

۱- بنای معظمی از آثار عهد فتحعلی شاه قاجار در محله‌ی بیدآباد اصفهان، دارای تزیینات سنگی و کاشی عالی مورخ به ۱۲۵۹-۹۵ هق. بانی آن سید محمد باقر شفتی است، که در ح ۱۲۴۵ ساختمان آنرا شروع کرد، و پس از وفات در آنجا مدفون شد. **۲-** در زنجان: ← مسجد شاه.

سیدآباد (seyyedābād)، ده (جم ۱٬۰۷۸ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جعفرآباد فاروج، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، ۳۰ کیلومتری خ‌ش قوچان.

سید ابن طاووس: ← ابن طاووس.

سید اسماعیل (seyyed esmā'il)، مرقد منسوب به فرزند امام ۱۰م، در محله‌ی سرپولک تهران، بنای کنونی از ۱۲۶۲ هق (عهد قاجاریه)، و در قدیمی مورخ ۸۸۶ هق است.

سید اشرف: ← حسن غزنوی.

سید الشهدا: ← شهید.

سید الطائفه: ← جنید بغدادی.

سیدان (seydān)، ده (جم ۲٬۰۸۰ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان خفرک، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۵۰ کیلومتری ل‌ش زرقان.

سید جزایری: ← جزایری، سید نعمت‌الله.

سید جمال واعظ: ← جمال واعظ.

سید حسنی: ← سید.

سید حسینی: ← سید.

سید حمیری (seyyede hemyari)، شهرت **ابوهاشم** (یا **ابوعامر**) **اسماعیل ابن محمد**، ۱۰۵-۱۷۳ یا ۱۷۸ یا ۱۷۹ هق، شاعر عرب در عهد منصور و مهدی و هارون‌الرشید؛ مت بصره. خاندانش اعتقادات اباضی (← اباضیه) داشتند، ولی خود در جوانی به مذهب شیعه گرویدند، و ابتدا از فرقه‌ی کیسانیه بود، ولی ظاهراً بعدها از شیعه‌ی امامیه گردید. در محبت نسبت به بنی هاشم تعصب و افراط داشت، و غالب اشعارش در مدح آنها و یا در نکوهش دشمنان آنها بود. گفته‌اند پرشعرترین شعرای جاهلیت و اسلام او و ابوالعتاهیه و بشار ابن برد بودند. در عهد خلافت هارون‌الرشید درگذشت.

سیدر رپیدز[3] (sidər rapidz)، شهر (جم ۹۲٬۰۳۵)، ش قسمت مرکزی ایالت آیووا، کشمت، کنار رود سیدر. در ۱۸۳۸ مسکون شد. از شهرهای صنعتی و تجارتی عمده‌ی ایالت است.

سید رضوی: ← سید.

سید رضی: ← شریف رضی.

سید رکن‌الدین، مقبره‌ی، بنای مورخ ۷۲۵ هق، در یزد، مزین به کتیبه‌های کوفی گچبری و نقاشیهای فراوان.

سیدریت: ← شهابسنگ.

سید سبزقبا (seyyede sabz.qabā)، زیارتگاه معروفی، در دزفول، خوزستان، کنار رود دز، که آنرا مرقد سید محمد برادر امام رضا ع میدانند.

سید شهاب (seyyed šahāb)، ده (جم ۱٬۱۱۰ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان قلقل‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۱۸ کیلومتری خ‌ش تویسرکان.

سید عزیزالله، مسجد، مسجدی از عهد سلطنت (۱۲۱۲-۵۰ هق) فتحعلی شاه قاجار، در تهران. کاشیکاریهای زیبائی از دوران مذکور در آن باقیست. بر اثر تعمیرات و الحاقات بعدی، جنبه‌ی تاریخی آن نسبةً کم است.

سید علاءالدین حسین، آستانه‌ی، مدفن علاءالدین منسوب به فرزندی امام موسی کاظم، در شیراز (در آنجا به آستانه معروف است). بنای آن از اواخر قرن ۸م و اوایل قرن ۹م هق و نام بانی آن قتلغ خان است. در ۹۲۳ هق بوسیله‌ی سلطان خلیل ذوالقدر، حاکم (۹۱۱-۹۲۶ هق) فارس، تجدید و تزیین شد. تعمیرات مداوم و تجدید گنبد در ۱۳۱۶-۳۳ هش بتوسط اداره‌ی اوقاف بعمل آمده است.

سید کلا (seyyed kalā)، ده (جم ۱٬۰۹۹ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بابل کنار، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۲۴ کیلومتری خ‌ش شاهی.

سیدمث، وایکاونت: ← ادینگتن، هنری.

سید محمد، امامزاده، امامزاده‌ای در شوشتر، خوزستان، منسوب به سید محمد فرزند امام ۷م. در ۱۱۱۵ هق تعمیر شده است. تزیینات جدید مورخ ۱۳۴۲ هق میباشد. اشعاری در مدح شاه سلطان حسین دارد.

سید محمد صدر: ← سلیمان II صفوی.

سید محمد صفوی: ← سلیمان II صفوی.

سید مرتضی (seyyed mortazā) یا **مرتضی الشریف** (mortaza 'š.šarif) یا **شریف مرتضی** (šarife mortazā)، شهرت **ابوالقاسم علی ابن حسین، ملقب به علم الهدی** (alamo 'l.hodā)، ۳۵۵-۴۳۶ هق، از نقبای سادات علوی و از علما و نویسندگان و بزرگان شیعه، و از نوادگان امام موسی کاظم ع. در بغداد متولد شد، و هم در آنجا درگذشت. آثارش، علاوه بر دیوان شعر، عبارتند از امالی؛ کتاب الشافی در امامت، که آنرا در ردّ کتاب مغنی ابوالحسن عبدالجبار اسدآبادی (ف ۴۱۵

(۱)Cid Campeador (۲)Jimena (۳)Cedar Rapids

هق) نوشته است؛ تنزیه الانبیاء؛ انتصار؛ الشّیب و الشّباب؛ و غیره. بعضی کتاب نهج البلاغه را که گردآورده‌ی برادرش شریف رضی است به او منسوب داشته‌اند.

سید مرتضی زبیدی (zabidi)، شهرت **ابوالفیض محمد ابن محمد، سید مرتضی و مشهور به سید مرتضی و مرتضی زبیدی، ۱۱۴۵–۱۲۰۵** هق، از مشاهیر علمای حنفیه در لغت و حدیث و رجال و انساب. اصلش از واسط (عراق) و مولدش بلگرام (هند) بود، و در زبید یمن بزرگ شد، و در مصر سکنی گزید، و در همانجا به بیماری طاعون وفات یافت. اثر معروفش لغتنامه‌ی تاج العروس است. از آثار دیگرش شرح احیاء علوم الدین غزالی میباشد.

سید موسوی: ← سید.

سیدنز[1]**، سرا کمبل** (serā kembəl sidənz)، ۱۷۵۵–۱۸۳۱، بانوی هنرپیشه‌ی انگلیسی و معروفترین فرد خانواده‌ی کمبل. در ۱۸ سالگی با هنرپیشه‌ای بنام ویلیام سیدنز ازدواج کرد. در اجرای نقشهائی مانند ملکه‌ی کاترین و دزدیمونا شهرت یافت، و در نقش بانو مکبث بی‌نظیر بود. صدای گرم و وجود جذاب او تماشاچیان را مبهوت میساخت، و اگرچه از تبلیغات احتراز داشت، ممدوح شعرا و منتقدین زمان خود بود. س ج. رنلدز صورتی بنام موز تراژدیائی (← موزها) ازو ساخته است، و مجسمه‌ی وی در وستمینستر ابی است.

سیدنم[2]**، تامس** (tāməs sidənəm)، ۱۶۲۴–۸۹، طبیب انگلیسی، معروف به بقراط انگلستان. در آکسفرد و مونپلیه تحصیل کرد، و در لندن به طبابت پرداخت. وی بانی طب بالینی جدید و رشته‌ی بیماریهای واگیردار محسوب است.

سیدنی[3] (sidni)، شهر (جم ۲°۵۵۴'۸۰۰)، کرسی ایالت ویلز جدید جنوبی، استرالیا، بر ساحل جنوبی پورت جکسن. در ۱۷۸۸ بنا شد. از مراکز مهم صنعتی است، و کارخانه‌های تساجی، اتومبیل‌سازی، و تهیه‌ی مواد شیمیائی دارد. مرکز فرهنگی ملل مشترک المنافع استرالیا میباشد، و دانشگاه سیدنی (تأسیس ۱۸۵۲) در آنجاست.

سیدنی[3]، شهر (جم ۳۳°۶۱۷)، بر ساحل ل‌ش جزیره‌ی کیپ برتن، ایالت نووا سکوتیا، کانادا، تأسیس ۱۷۸۳.

سیدنی[3]**، سر فیلیپ** (sər filip sidni*)، ۱۵۵۴–۸۶، نویسنده و درباری انگلیسی، و از شمعهای فروزان دربار ملکه‌ی الیزابت I. چند بار در بت اروپا به مأموریتهای سیاسی رفت. حامی شعرا و خود در شعر نمونه بود، و بدین جهت، در شعر انگلیسی نفوذی عظیم داشته است. اثر وی بنام آرکادیا (۱۵۹۰) نخستین اثر شبانی در ادبیات انگلیسی است، نقد منثور او در باب ماهیت شعر در اثرش بنام دفاع از شعر (۱۵۹۵) آمده است. اثر منظومش بنام استروفل و ستلا (۱۵۹۱) از یکی از عشقهای وی الهام گرفته است.

سیدنی هاربر، استرالیا، ← پورت جکسن.

سید واقف، بقعه‌ی (seyyed vāqef)، برج هشت ضلعی قرن ۹م هق، با گنبد کاشی فیروزه‌فام بالای تپه‌ای در قریه‌ی افوشته، نطنز، دارای در منبت عالی با نوشته‌های تاریخی و اشعار فارسی و صندوق منبت عالی مورخ ۸۵۹.

سیدون، نام یونانی شهر صیدا.

سیدة الملک: ← ست الملک.

سیده خاتون (seyyede xātun)، فت ۴۱۹ هق، از زنان خردمند و باکیاست و زیرک خاندان آل بویه، زوجه‌ی فخرالدوله‌ی دیلمی. وی بعد از وفات (۳۸۷ هق) شوهرش، بواسطه‌ی خردی پسرش مجدالدوله‌ی دیلمی، زمام امور مملکت را در دست گرفت، و با عقل و تدبیر تمام حکومت کرد. چون مجدالدوله به سن بلوغ رسید، در کارها تصرف نابجا کرد، و سیده خاتون را بازداشت. سیده گریخته به کردستان نزد بدر ابن حسنویه رفت، و بدر لشکر به جنگ مجدالدوله آورد، و سیده خاتون را با پسر دیگرش شمس‌الدوله‌ی دیلمی به سلطنت نشاند و برفت. اما سیده چندی بعد دوباره سلطنت را به مجدالدوله داد، و شمس‌الدوله از بدر ابن حسنویه یاری خواست، اما کاری از پیش نبرد. پس از آن، سیده خاتون تا زنده بود فرمانروای واقعی بود، و بتدبیر، محمود غزنوی را از اندیشه و آهنگ ری منصرف نمود، و بعد از وفات او بود که ری بدست محمود غزنوی افتاد (۴۲۰ هق).

سیدی احمد (seyyedi ahmad)، فت ۸۱۵ و بقولی ۸۲۵ هق، فرمانروای لر کوچک و ۱۷مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. وی پس ملک عزالدین لر بود، و بعد از وفات (۸۰۷ هق) امیر تیمور بن قلمرو پدر دست یافت. بعد از وی برادرش شاه حسین عباسی به امارت رسید.

سیر (sir)، ده (جم ۱°۵۵۶ سشه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کوهپایه، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۱۸ کیلومتری ل‌ش ریوش.

سیر، (*Allium sativum*)، گیاه دائمی از گروه پیازها. سوخ آن برای چاشنی و طعم غذا بکار میرود.

سیر، از مقیاسهای سابق وزن در ایران، برابر ۱/۴۰ من تبریز، و ۱۶ مثقال. ← اوزان و مقیاسهای ایران، جدول.

سیر[4] (sir؛ فنس)، لقب بعضی از سنیورها یا اشخاص بزرگ در دوره‌ی فئودالیته. نیز ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

سیر (seyr)، نزد صوفیه، رفتن بسوی خدا (مانند سلوک ← سالک). رونده را سائر (sā'er) خوانند، و در باب سائرین الی الله و منازل السائرین، مشایخ صوفیه اقوال و تحقیقات دارند. سیر در نزد صوفیه یا **سیر الی الله** (seyre ela 'l.lāh) است، که البته نهایت دارد و مقصد آن وصول بحق است؛ یا **سیر فی الله** (seyre fe 'l.lāh –) است، که نهایت ندارد، و در طی آن، عارف پس از وصل به حق باز چندان سیر میکند که اشیاء و کائنات را کاهی میشناسد. غیر از این معنی، صوفیه سیر را در معنی تجسس و مطالعه نیز بکار میبرند، و باین معنی است که **سیر آفاق** (مطالعه و گردش در آفاق) **و انفس** (seyre āfāqo anfos) (تحقیق و مطالعه در نفوس انسانی) را توصیه میکنند، و شرط حصول کمال میدانند.

سیر (siar)، ← سیرة.

سیرا[5] (sierrā)، لفظ اسپانیولی [از ریشه‌ی لاتینی سرا[6] (serrā)] بمعنی پشته‌کوه نامنظم و مضرس، یا رشته‌کوه ممتدی با ستیغ بریده و ناهموار. این لفظ عمدةً از اسپانیا و امریکای جنوبی در جزء اعلام جغرافیائی میآید (مقالات آتیه را در ردیف "سیرا" ملاحظه کنید). لفظ ثارات، که در بعضی از مآخذ اسلامی به کوههای ممتد از ش به غ قسمت مرکزی شبه جزیره‌ی ایبری اطلاق شده است، از لفظ لاتینی سرا از طریق صورت اسپانیولی آن گرفته شده است.

سیرا[7]**، خوستو** (xusto sierrā)، ۱۸۴۸–۱۹۱۲، مورخ و مربی مکزیکی که سهم عمده‌ای در تجدید حیات فکری مکزیک در اوایل قرن ۲۰م داشت.

سیراخ[8] (sirāx)، نام پدر یسوع که کتاب حکمت یسوع پسر سیراخ بدو منسوب است. این کتاب را گاه کتاب سیراخ میخوانند.

سیراف (sirāf)، شهر و بندر قدیم ایران، کنار خلیج فارس، که خرابه‌های آن در ۲٫۵ کیلومتری غ بندر طاهری قرار دارد. در قرن ۴م هق اهمیت تجارتی فراوان داشت. خانه‌های آن چند طبقه بود، و از چوب تک یا چوبهای دیگر که از زنگبار میآوردند ساخته میشد. تشکیل مرکز تجارتی در جزیره‌ی کیش آنرا از مسیر تجارت هند خارج کرد و سبب ویرانی آن گردید. سیراف بندرگاه نداشت، و کشتیها در ۱۲ کیلومتری ساحل لنگر می‌انداختند. ملاحانی که از آنجا شراع میکشیدند، به مسقط، جزایر نیکوبار، و شبه جزیره‌ی مالی میرفتند، و از آنجا در ظرف یک ماه به کانتون میرسیدند. تجارت آن مخصوصاً صدور مروارید و ترازو، و ورود ادویه از هند بود. سکنه‌ی سیراف به تجارت دریائی اشتغال داشتند، و از این راه ثروت فراوان اندوخته و خانه‌های مجلل برپا کرده بودند.

سیراف در دوره‌ی عباسیان شهر عمده‌ی اردشیر خره بود، و اصطخری (قرن ۴م هق) آنرا بعد از شیراز بزرگترین شهر اردشیر خره شمرده است. در زمان آل بویه رو به انحطاط گذاشت، زلزله‌ای که ۷ روز طول کشید (در ۳۶۶ یا ۳۶۷ هق) آنرا ویران کرد. بعدها دگر بار ساخته شد. بر طبق افسانه‌ها، کیکاوس که میخواست به آسمان صعود کند در این محل بر زمین افتاد، و از مردم شیر و آب خواست، و لهذا آنجا را شیراب خواندند، که بعداً به سیراف مبدل گردید (ظاهراً افسانه‌ی مذکور را برای همین وجه اشتقاق عامیانه ساخته اند).

سیر آفاق و انفس: ← سیر، نزد صوفیه.

سیرافی (sirāfi)، شهرت **ابوسعید حسن ابن عبدالله، ۲۸۰–۳۶۸** هق، ادیب و نحوی ایرانی در زبان عرب، و فقیه حنفی، مت سیراف. در سیراف و عمان و معسکر تحصیل کرد، و سپس در بغداد به ادامه‌ی تحصیل پرداخت، و علاوه بر زبان و ادبیات، در علوم قرآنی و فقه و حدیث و حساب نیز تبحر یافت. از استادان معروف وی ابن درید را میتوان نام برد. بیش از ۴۰ سال در مسجد رُصافه‌ی بغداد فتوی میداد. شهرتش چنان بود که سلاطین و وزرا از اقطار و اکناف ممالک اسلامی بدو نامه مینوشتند، چنانکه امیر نوح ابن نصر

(۱)Siddons (۲)Sydenham (۳)Sydney (۴)Sire (۵)sierra (۶)serra (۷)Sierra (۸)Sirach

سامانی نامه‌ای با احترام تمام و مشتمل بر ۴۰۰ سؤال بدو نوشت. آثارش مشتمل است بر شرح معروفی بر الکتاب سیبویه؛ شرح قصیده‌ی المقصوره‌ی ابن درید؛ کتاب الاقناع فی النحو؛ الوقف و الابتداء؛ صنعة الشعر و البلاغه؛ اخبار النحاة البصریین؛ و کتاب جغرافیائی کتاب جزیرة العرب، که مورد استفاده‌ی یاقوت بوده است. پسرش، **یوسف ابن حسن سیرافی**، فد ۳۸۵ هق، کتاب الاقناع پدر را به اتمام رسانید، و شرحی بر اشعار مندرج در اصلاح المنطق ابن السکیت نوشت.

سیراکوز[1] (sirākuz)، شهر (جمع ۶۰'۴۹۹)، کرسی ایالت سیراکوز، ج‌ش جزیره‌ی سیسیل، ایتالیا، کنار دریای یونیائی. بندر و دارای صنایع غذائی است. در ح ۷۳۴ ق‌م بوسیله‌ی مهاجرین کورنتی تأسیس شد، و بسرعت توسعه یافت، و خود به تأسیس مهاجرنشینها پرداخت. در ۴۸۵ ق‌م بتصرف گلون، جبار معروف جلا (نیز ← جبار)، درآمد، که در ۴۸۰ ق‌م کارتاژیها را مغلوب کرد. تحت حکومت وی، سیراکوز معتبرترین شهرهای یونانی سیسیل گردید. در زمان جباری جانشینش، **هیرون I**، سیراکوز از بزرگترین مراکز تمدن یونان گردید. پیندارس و اشیل در دربار او میزیستند. در دوره‌ی (۴۶۶–۴۰۶ ق‌م) برقراری حکومت دموکراسی در سیراکوز، این شهر قدرت خود را بر سیسیل شرقی بسط داد، و نیروهای اعزامی آتن را در خشکی و دریا مغلوب کرد (۴۱۳ ق‌م). در ۴۰۶ ق‌م دیونوسیوس مهین به جباری نشست. در دوره‌ی وی، دولت سیراکوز به اوج وسعت و قدرت رسید. پس از وی، در عهد **دیونوسیوس کهین** و **دیون سیراکوزی**، سیراکوز گرفتار جنگهای داخلی شد. پس از چند دهه حکومت دموکراسی، حکومت جباری بازگشت. دوره‌ی جباری **هیرون II** قرین آرامش و رفاه بود، ولی پس از وی، در دومین جنگ کارتاژی، سیراکوز جانب روم را رها کرد و طرف کارتاژ را گرفت، و پس از محاصره‌ی طولانی، شهر بدست رومیان افتاد (۲۱۲ ق‌م) و تاراج گردید، و از آن ببعد جزء ایالات رومی درآمد. دوره‌ی از زمان دیونوسیوس مهین تا سقوط سیراکوز از جنبه‌ی فرهنگی عصر درخشان تاریخ سیراکوز است. افلاطون مکرر از سیراکوز دیدار کرد؛ تئوکریتوس احتمالا در دربار هیرون II میزیست؛ ارشمیدس در تاراج سیراکوز بدست رومیان کشته شد. آثار متعدد موجود در سیراکوز حاکی از عظمت گذشته‌ی آنست؛ از آن جمله است کلیسای جامعی که بر بقایای یک معبد یونانی، دارای ۱۲ ستون بسبک دوریک، بنا شده است؛ موزه‌ی جالب باستانشناسی؛ چشمه‌ی آرتوسا؛ ویرانه‌های یکی از معابد آپولون؛ تئاتر یونانی معروفی از قرن ۵ م ق‌م؛ یک آمفی‌تئاتر رومی؛ و غیره.

سیراکیوز[1] (sirākiuz)، شهر (جمع ۲۱۶'۰۳۸)، قسمت مرکزی ایالت نیو یورک، کشمت. در ح ۱۷۸۸ مسکون شد. از مراکز راه آهن، و محصولاتش ماشین تحریر، ماشینهای کشاورزی، و وسایل سردسازی و الکتروتیکی است. وصول راه آهن و تأسیس کانال ایری (که در ۱۸۱۹ در اینجا افتتاح شد) باعث توسعه‌ی صنعتی آن گردید. دانشگاه سیراکیوز در اینجا است.

سیرا لئون[2] (sierrā leon)، مملکت (۷۲'۳۲۰ کم۲؛ جمع ح ۲'۴۵۰'۰۰۰)، غ افریقا؛ پایتختش فریتاون. از ل به گینه، از ش به لیبریه، و از غ به قطلا محدود است. دشتهای ساحلی آن باطلاقی و داخله‌اش دارای تپه‌های جنگلی و فلاتی مرتفع است. بندرگاه فریتاون از بزرگترین بندرگاههای جهان است، و الماس، کانه‌ی آهن، قهوه، و کاکائو از آنجا صادر میشود. سکنه‌ی آن، تقریباً به تعداد مساوی، مسلمان یا مسیحی یا پیرو مذاهب آنیمیسم هستند. زبان رسمی انگلیسی است، ولی زبان بانتو رواج کامل دارد.

یکی از پویندگان پرتغالی رشته‌ای از کوههای این ناحیه را سیرا لئون [= کوههای شیر] نام نهاد (۱۴۶۰)، و تسمیه‌ی این ناحیه بهمین مناسبت است. با فعالیتهای س ج. هاکینز جهت تجارت برده، توجه انگلستان به این ناحیه جلب شد (۱۵۶۲). در قرون ۱۷م و ۱۸م سیرا لئون از منابع عمده‌ی برده بود. در ۱۷۸۷ الفاگران (طرفداران لغو برده‌داری) آبادی فریتاون را تأسیس کردند، و بردگان آزادشده را از بریتانیا بدانجا منتقل کردند. این آبادی در ۱۸۰۸ به مستعمره‌ی فرمانگزار مبدل گردید. در ۱۸۹۶ داخله‌ی سیرا لئون تحت الحمایه‌ی بریتانیا شد. سیرا لئون در آوریل ۱۹۶۱ مملکتی مستقل در جزء ملل مشترک المنافع بریتانیا گردید.

سیر الی الله: ← سیر، نزد صوفیه.

سیر العباد الی المعاد (seyro 'l-'ebāde ela 'l-ma'ād)، مثنوی در بحر خفیف مخبون مقصور، از سنائی غزنوی. عده‌ی ابیات آن از ۷۵۰ متجاوز است، و در ۱۳۱۶ هش در تهران بچاپ رسیده. در این منظومه، سنائی بطریق تمثیل از خلقت انسان و اقسام نفس و عقل و مسائل اخلاقی سخن گفته، و آن را بنام و مدح سیف‌الدین محمد ابن منصور، قاضی سرخس، تمام کرده است.

سیر الملوک: ← خدای‌نامه.

سیر الملوک، از خواجه نظام‌الملک طوسی: ← سیاست‌نامه.

سیرا مائسترا[3] (sierrā māestrā)، رشته‌کوهی در قسمت ج‌ش کوبا، که از ساحل برمیخیزد. منابع معدنی سرشار دارد. بلندترین قله‌اش پیکو تورکینو[4] (piko turkino) [= قله‌ی تورکینو] ح ۲'۰۰۰ متر ارتفاع دارد. سیرا مائسترا در دهه‌ی بعد از ۱۹۵۰ پایگاه عملیات فیدل کاسترو بود.

سیرا مادره[5] (sierrā mādre)، نام چند رشته‌کوه مکزیک که شبکه‌ی عمده‌ی کوههای آن سرزمین را تشکیل میدهند. **سیرا مادره‌ی جنوبی** یا **سیرا مادره دل سور** (del sur) در مکزیک جنوبی از میچوآکان تا اوآخاکا ممتد است. **سیرا مادره‌ی شرقی** یا **سیرا مادره اورینتال** (orientāl) از ج ریو گرانده، بطول ح ۱'۶۰۰ کم، تقریباً بموازات ساحل خلیج مکزیک ممتد است، و از ح ۱۵ کم تا ح ۳۲۰ کم در داخله‌ی مکزیک پیش میرود. بلندترین قله‌ی آن اوریزابا (به ارتفاع ۵'۷۰۰ متر) است، که به کمربند آتشفشانی کوردیلرا دِ آناواک نیز تعلق دارد. این کمربند، که مکزیک را تقریباً در امتداد مدار ۱۹° عا به دو قسمت تقسیم میکند، مشتمل بر قله‌های **پوپوکاتپتل** و **ایستاسیواتل** میباشد، و متصل است به **سیرا مادره‌ی غربی** یا **سیرا مادره اوکسیدنتال** (oksidentāl) که موازی ساحل قکب و از چیئوالوا تا دورانگو ممتد است. سیرا مادره‌ی شرقی و سیرا مادره‌ی غربی بضمیمه‌ی کمربند آتشفشانی مذکور بر قسمت مرکزی مکزیک (مشتمل بر فلات آناواک) احاطه دارند.

سیرا مورنا[6] (sierrā morenā)، رشته‌کوه، ج‌غ اسپانیا. بلندترین قله‌اش ح ۱'۳۷۰ متر ارتفاع دارد.

سیرا نوادا[7] (sierrā nevādā)، رشته‌کوه عمده‌ی اسپانیای جنوبی، که بطول ح ۹۵ کم، در ناحیه‌ی غرناطه ممتد است. بلندترین قله‌اش مولاثان (mulāṯān) است، که ح ۳'۴۸۰ متر ارتفاع دارد، و بلندترین قلل اسپانیا است.

سیرا نوادا[7] (sierā nevādā)، رشته‌کوه، ش ایالت کالیفرنیا، کشمت. بطول ح ۶۹۰ کم بموازات کوست رینجز ممتد است. دامنه‌ی غربی آن به دره‌های رودهای ساکرامنتو و سن اواکین منتهی میشود. ← کوه ویتنی (۴'۴۱۸ متر) بلندترین قله‌ی کشمت در خارج آلاسکا است.

سیرا نوادا د مریدا[8] (sierrā nevādā de merida)، رشته‌کوه، لغ ونزوئلا. از شاخه‌های کوههای آند است، و بطول ح ۳۲۰ کم از مرز کولومبیا در امتداد ل‌ش تا کوههای ساحلی دریای کارائیب ممتد میباشد.

سیرانو دو برژراک[9]، **ساوینین** (sāviniaN sirāno dë berjerāk)، ۱۶۱۹–۵۵، رمان‌نویس فرانسوی. عادات و اعتقادات زمان خود را در دو رمان شگفت‌انگیز در باره‌ی مسافرت به ماه و خورشید هجو کرده است، و آن دو عبارتند از جهان دیگر؛ یا ممالک و امپراطوریهای ماه (۱۶۵۷) و ممالک و امپراطوریهای خورشید (۱۶۶۲)، و گویند ج. سویفت در سفرنامه‌ی گالیور از آنها الهام گرفته است. سیرانو مردی متکبر بود، و بسبب بینی بیش از اندازه بزرگ خود مورد استهزا واقع میشد، و چند بار بر سر این موضوع دوئل کرد؛ شخصیت وی موضوع نمایشنامه‌ی منظوم ا. روستان، بنام سیرانو دو برژراک (۱۸۹۷)، میباشد.

سیرپینسکی[10]، **واتسلاف** (vātslāf sirpinski)، ۱۸۸۲–، ریاضیدان لهستانی، استاد دانشگاه ورشو؛ مؤسس مکتب نوین مشهور ریاضیات در لهستان است، که سهم فراوانی در ترقی نظریه‌های مجموعه‌ها، توابع متغیرهای حقیقی، و توپولوژی داشته است. آثار منتشره‌ی وی در ۱۹۰۶–10 اغلب در تئوری اعداد (حساب عالی) بود، و سپس بیشتر همّش مصروف نظریه‌ی مجموعه‌ها و نتایج آنها گردید، و آثار مهمی در این باب و در تحلیل مبانی منطقی ریاضیات پدید آورد. در مراسم ۸۰ سالگی وی، که در ۱۹۶۲ برگزار شد، انجمنها و آکادمیهای علمی و دانشمندان جهان کارهایش را مورد تحسین و تمجید فراوان قرار دادند. آثارش مشتمل است بر

(۱)Syracuse (۲)Sierra Leone (۳)Sierra Maestra (۴)Pico Turquino (۵)Sierra Madre (۶)Sierra Morena
(۷)Sierra Nevada (۸)Sierra Nevada de Merida (۹)Cyrano de Bergerac (10)Sierpiński

توپولوژی عمومی؛ دروسی در اعداد نامتناهی؛ اعداد اصلی و ترتیبی؛ جبر مجموعه‌ها؛ فرضیه‌ی متصله؛ و مدخل نظریه‌ی مجموعه‌ها و توپولوژی. در ۱۹۱۹ وی با دو تن از همکارانش تصمیم به تأسیس مجله‌ای در باب نظریه‌ی مجموعه‌ها، توپولوژی، نظریه‌ی توابع متغیرهای حقیقی، و منطق ریاضی گرفتند، و آن مجله‌ی فوندامنتا ماتماتیکای[1] است، که نخستین شماره‌اش در ۱۹۲۰ انتشار یافت، و در رشته‌ی خود نقش رهبری و شهرت جهانی دارد.

سیرت: ← سیرة.

سیرجان (sirjān)، شهر قدیم ولایت کرمان، نزدیک مرز فارس، در اطراف آبادی کنونی قلعه سنگ، ۸ کیلومتری ش سعیدآباد (مرکز شهرستان سیرجان حالیه). شهر سیرجان قبلا قصران (qasrān) [= دو قصر] نام داشت، و کرسی ولایت کرمان بود، و خیابانهای وسیع و باغهای باطراوت و آب و هوای سالم و معتدل داشت. عضدالدوله‌ی دیلمی در آنجا کاخ و مسجد جامعی بنا کرد. آب شهر از دو قنات، که بوسیله‌ی عمرو لیث صفاری و طاهر صفاری تأسیس شده بود، تأمین میگشت. شهر ۸ دروازه و ۲ بازار داشت. از زمان خلافت عباسیان تا دوره‌ی آل بویه کرسی ولایت کرمان بود، ولی در زمان آل بویه کرسی ولایت به بردسیر (شهر کرمان حالیه) منتقل شد. سیرجان در اوایل قرن ۸م هق بدست آل مظفر افتاد. در لشکرکشیهای امیر تیمور، مردم شهر فرمان وی را گردن ننهادند، و عمر شیخ در ۷۹۶ هق شهر را محاصره کرد، و سرانجام، پس از ۲ سال محاصره، مردم بملت قحطی تسلیم شدند. از آن پس ویرانه‌ای از سیرجان بیش نماند. ویرانه‌های شهر را سر پ. سایکس در ۱۹۰۰ در ناحیه‌ی قلعه سنگ کشف کرد.

سیرجان، شهرستان (جم ح ۱۴۵٬۱۰۰؛)، غ استان هشتم (کرمان)؛ مرکزش سعیدآباد. مشتمل بر بخشهای حومه، بافت، و مشیز است. از غ به شهرستان نیریز از استان فارس محدود است. از آبادیهای دیگرش قلعه سنگ است، که ویرانه‌های شهر قدیم سیرجان در اطراف آن قرار دارد. در قسمت غربی آن کویر سیرجان قرار دارد. کوههای عمده‌ی آن، در ل کوه پنج (ارتفاع قله‌اش ۲٬۶۱۵ متر)، در قسمت مرکزی کوه بیدخوان یا چهارگنبد (ارتفاع قله‌اش ۳٬۹۶۲ متر)، و در ش کوه لاله‌زار (ارتفاع قله‌اش ۴٬۳۷۴ متر) است. از محصولات عمده‌اش پسته میباشد. معادن سرب و روی دارد. بر طبق قتکه ۱۳۱۶، سیرجان بخش شهرستان کرمان گردید؛ در دی ماه ۱۳۲۳ هش، تبدیل به شهرستان شد؛ در تیر ماه ۱۳۲۴ هش، بخش بردسیر (مشیز) تابع آن گردید.

سیرچ (sirc)، دهستان (جم ح ۱٬۶۸۰؛)، بخش شهداد، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولش میوه است. چشمه‌ی آب معدنی دارد. مرکزش، **سیرچ** (جم ۱٬۴۵۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۴ کیلومتری جنوب غ شهداد است.

سیر حکمت (در اروپا) (seyre hekmat)، کتابی فارسی در تاریخ فلسفه‌ی غرب و آراء فلاسفه‌ی مغرب‌زمین از ایام قدیم تا قسمتی از نیمه‌ی اول قرن ۲۰م، تألیف محمد علی فروغی، ملقب به ذکاءالملک. نخستین مجلد کتاب تحت عنوان سیر حکمت در اروپا تا مائه‌ی هفدهم، مذیّل به ترجمه‌ی گفتار دکارت، مشتمل بس ترجمه‌ی فارسی گفتار در روش دکارت، در ۱۳۱۰ هش در تهران بطبع رسید، و مجلد دوم در ۱۳۱۸ هش و مجلد سوم در ۱۳۲۰ هش انتشار یافت. پس از آن، سه مجلد چند بار بطبع رسیده است.

سیردان (sirdān) یا **طارم** (tārom)، بخش سابق (جم ح ۵۶٬۰۰۰؛) شهرستان زنجان، در طرفین رود قزل اوزن؛ فعلا منقسم به دو بخش طارم علیا، و طارم سفلی. نیز ← طارم.

سیر دریا (sir daryā) یا **سیحون** (seyhun)، نام باستانی آن **یاکسارتس** (yāksārtes)، رودی بطول ح ۲٬۱۰۰ کم، تجشه، که یکی از رودهای عمده‌ی آسیای مرکزی است. در دره‌ی فرغانه از التقای رودهای نارین و قرا دریا (که هر دو از جبال تین شان میآیند) تشکیل میگردد و، عموما بطرف غ، از جشه های ازبکستان، تاجیکستان، و قزاقستان میگذرد، و در منتهای شمالی دریای آرال بدان میریزد. بسبب کمی عمق برای کشتی‌رانی نامساعد است، ولی برای آبیاری و تولید نیروی برقابی از آن استفاده میشود. سیر دریا حدود شمالی و شرقی بیابان قزل قوم را تشکیل میدهد، و راه آهن ماوراء خزر موازی مسیر سفلای آنست. شهر عمده‌ی واقع بر مسیر آن خجند (لنین‌آباد کنونی) است، که ممکن است اصلا از بناهای اسکندر مقدونی باشد.

در مآخذ قدیم فارسی و عربی، سیر دریا را به اسامی نواحی یا شهرهائی که از آنها میگذشته است نیز میخوانده‌اند؛ از آن جمله است رود خجند؛ رود بناکت؛ رود شاهرخیه (← بناکت)؛ رود اخسیکث؛ و رود چاچ (یا شاش).

سیرز[2]، **داروثی لی** (dāroṯi li seyərz)، ۱۸۹۳–۱۹۵۷، بانوی نویسنده‌ی انگلیسی. از نخستین زنانی بود که از دانشگاه آکسفرد درجه‌ی دانشگاهی گرفت. با نوشتن رمانهای پلیسی شهرت یافت. بعداً به نوشتن نمایشنامه‌ها و مقالات دینی پرداخت. دو ثلث کمدی الاهی دانته را به انگلیسی ترجمه کرد.

سیر فی الله: ← سیر، نزد صوفیه.

سیرک (sirak)، (*Sisymbrium alliaria*)، گیاهی علفی به ارتفاع ۳۰–۵۰ سم، از تیره‌ی چلیپائیان. شبیه به خاکشی ولی برگهایش پهن است. اگر ریشه یا برگ آنرا در دست نرم کنند بوی سیر میدهد.

سیرک[3] (sirk؛ از فنس)، لتیِ سیرکوس (sirkus) [= دایره]، محوطه‌ای مستدیر و معمولا سرپوشیده (یا خیمه‌ای عظیم) برای نمایش سوارکاری، بندبازی، اعمال حیوانات دست‌آموز، دلقک‌بازی، و غیره، که گرداگرد آنها ردیفهای صندلی برای تماشاچیان قرار داده‌اند، و نیز نمایشهای مذکور.

از جنبه‌ی تاریخی، سیرک وابسته به مسابقات اسب‌دوانی، ارابه‌رانی، و قهرمانی است، که در روم قدیم معمول و به بازیهای سیرکی معروف بود. سیرکهای رومی مستدیر یا خاگی‌شکل بود. سیرک معروف به سیرکوس ماکسیموس (-māksi mus) احتمالا در دوره‌ی تارکوینیوس (ح ۶۱۶–ح ۵۷۸ قم) ساخته شد، و یولیوس قیصر ساختمانش را تجدید کرد، و گویند جای ۳۵۰٬۰۰۰ تماشاچی داشت. دیگر از سیرکهای معروف رم سیرک فلامینیوسی (۲۲۱ قم)، سیرک نرونی (که در آن بسیاری از مسیحیان هلاک شدند)، و سیرک ماکسنتیوس است. بازیهای سیرک، جز مسابقه‌ی دو، اغلب وحشیانه و خونین بود، و بهمین جهت، سیرک در یونان، حتی در دوره‌ی استیلای رومیان، مقبولیتی نیافت. سیرک بمعنی کنونی آن در اواخر قرن ۱۸م پیدایش یافت. سیرکهای دوره‌گرد در سالهای اخیر رو به انحطاط گذاشته است.

سیرکاسی یا **سیرکاسیا:** ← چرکستان.

سیرک دو گاوارنی[4] (sirk dë gāvārni)، چالگاه عظیمی نزدیک دهکده‌ی گاوارنی، ولایت اوت‌پیرنه، جنوب فرانسه، در قسمت مرکزی جبال پیرنه. بصورت آمفی‌تئاتر وسیعی به عرض ح ۳٬۲۰۰ متر با دیواره‌های پرشیب است، و فرازای قعر آن ح ۱٬۷۵۰ متر میباشد، و قله‌هائی به ارتفاع بیش از ۲٬۷۰۰ متر بر آن احاطه دارند. گردنه‌ی معروف برش دو رولان[5] (brēš dë rolāN)، به فرازای ۲٬۵۸۶ متر، بدان منتهی میشود، و گویند رولان با ضرب شمشیر خود این گردنه را ایجاد کرد.

سیر ملوک الفرس: ← خدای‌نامه.

سیرن، در اساطیر یونان، ← سیرنها.

سیرن[6] (siren؛ فنس)، اسبابی که، با قطع متناوب و سریع یک جریان هوا یا بخار یا سیال بوسیله‌ی قرص یا قرصهای سوراخدار چرخنده، تولید صوت میکند. در صوتشناخت برای تحقیقات صوتی، و اقسام بزرگتر آن برای فرستادن پیام و اعلام خطر بکار میرود. اتومبیلهای آتشنشانی و اتومبیلهای پلیس با سیرن مجهزند، و در جنگ II از سیرن برای اعلام خطر حمله‌ی هوائی استفاده میشد.

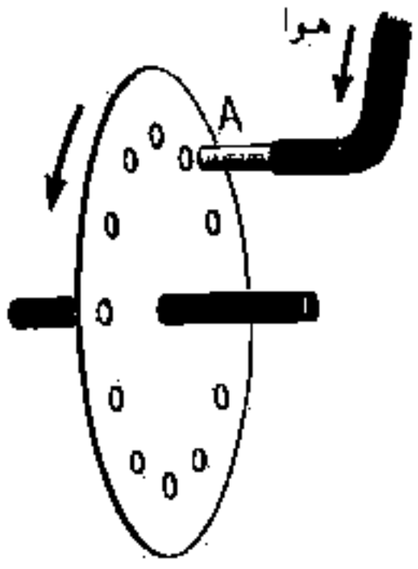

سیرن

برای فهم عمل سیرن، فرض کنیم قرصی که یک رشته (مثلا ۱۲ عدد) سوراخ با فواصل متساوی بر محیط آن ایجاد شده است مثلا با بسامد ۲۰ دور در ثانیه بگردد، و از سوراخ A که سوراخها از مقابل آن میگذرند هوای متراکم بیرون فرستاده شود. در این صورت، در هر ثانیه ۲۰ × ۱۲ یعنی ۲۴۰ بار هوا از سوراخها میگذرد، و این امر ایجاد ارتعاشاتی صوتی میکند، که اگرچه پیچیده هستند، بسامد اصلی آنها ۲۴۰ میباشد. ارتفاع صوت ناشی از سیرن بستگی به تعداد سوراخها و بسامد گردش سیرن دارد.

سیرنائیک[7] (sirenāik) یا **برقه** (barqa)، ایالت (۸۵۵٬۳۷۰ کمـ؛ جم ۲۹۱٬۳۲۸)، ش لیبی؛ کرسی آن بنغازی. از ل به دریای مدیترانه محدود است. ناحیه‌ی سیرنائیک در ازمنه‌ی قدیم اهمیت

(۱)Fundamenta Mathematicae (۲)Sayers (۳)circus (۴)Cirque de Gavarnie (۵)Brèche de Roland
(۶)siren(e) (۷)Cyrenaica

تمام داشت، و یونانیان در قرن ۷م قم شهرهای کورنه و بارکا (برقه) و غیره را در آنجا تأسیس کردند. در قرن اول قم سیرنائیک از ایالات رومی گردید. مسلمانان به سرکردگی عمرو ابن عاص در ۶۴۲ (۲۲ هق) و ۶۴۳ آنرا فتح کردند. در قرن ۱۶م جزء قلمرو دولت عثمانی گردید.

در اوایل قرن ۱۹م شهر برقه از بین رفته بود، و آبادیهای سیرنائیک، جز واحه‌های جنوبی، منحصر به بنغازی (اصلا از قرن ۱۵م) و درنه گردید، و بعدها شهر مرج (marj) از قلعه‌ای که ترکان در محل برقه ساخته بودند (۱۸۴۰) پدید آمد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، سیرنائیک عملا تحت استیلای سنوسیه قرار گرفت. در اواخر سال ۱۹۳۱ ایتالیائیها بر آن تسلط یافتند. در جج II، پس از فتوحات (۱۹۴۲) بریتانیا، ایتالیائیها آنجا را ترک گفتند. بریتانیا ادریس I را که رهبر سنوسیه بود به امارت سیرنائیک نشانید، و وی پس از تشکیل مملکت لیبی به سلطنت آنجا رسید (۱۹۵۱). کاوش در ناحیه‌ی سیرنائیک در ۱۹۵۲ تجدید شد، و در ضمن آن بقایای جالبی از عهد یونانیان بدست آمده است.

سیرنها[1] (siren.hā)، یا سیرنس (seyrenes)، در اساطیر یونان، سه پری دریا، که معمولا با سر زن و بدن پرنده مجسم میشوند. به روایتی دختران **آخلوئوس** بودند، و در جزیره‌ای که صخره‌های خطرناک آنرا احاطه کرده بود میزیستند، و با

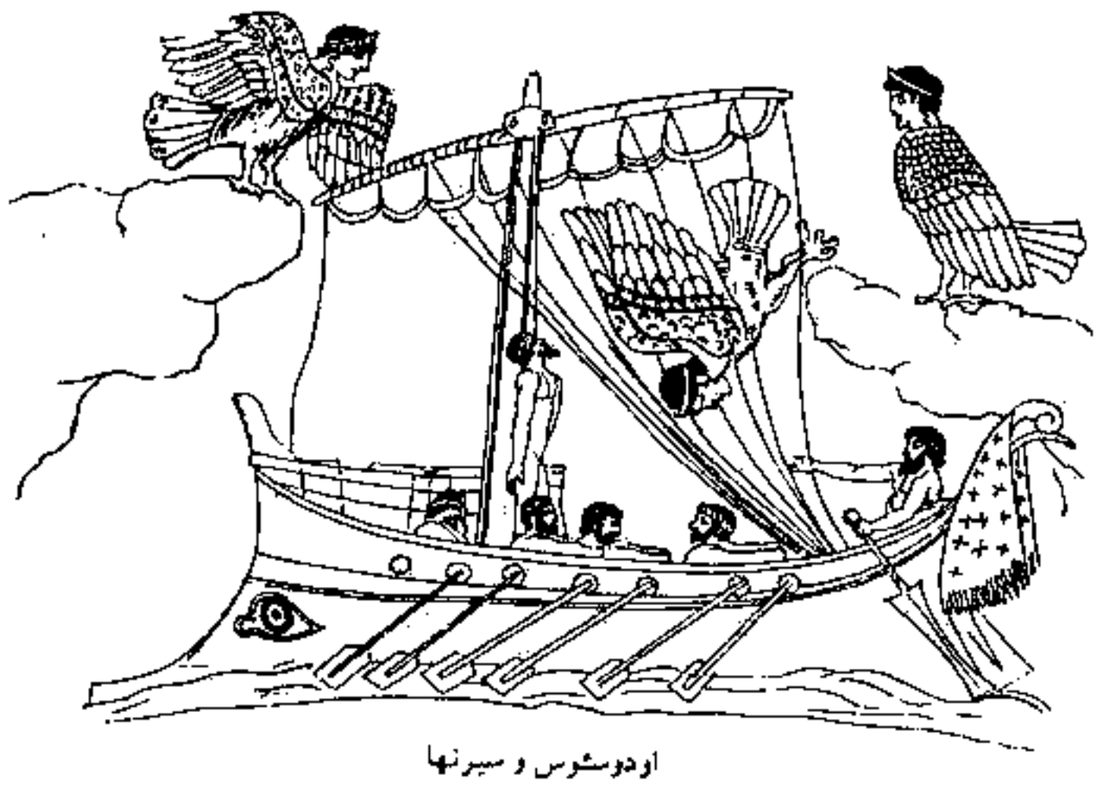

اودوسئوس و سیرنها

آواز دلفریب خود کشتیبانان را بجانب جزیره میکشیدند، و در آنجا کشتیهایشان میشکست. یاسون و آرگونوتها بوسیله‌ی نغمات اورفئوس از خطر آنان جستند. اودوسئوس برای اینکه به دام آنان گرفتار نشود خود را به دکل کشتی بست، و گوشهای همراهان خود را فروبست، و بدینگونه به سلامت از آنها رست.

سیروان (siravān)، شهر کوچک قدیم، ولایت ماسبذان، غ ایران، ح ۸۰ کیلومتری لغ صیمره. بقول ابن حوقل، خانه‌هایش از سنگ و شبیه خانه‌های موصل بود، و در آن میوه‌های گرمسیری و سردسیری بعمل میآمد.

سیروان (sirvān) یا **شیروان**، رود ایران غربی و عراق، که در عراق اغلب **دیاله** خوانده میشود (برای قسمت واقع در خاک عراق ← دیاله). از دو شاخه‌ی عمده تشکیل میشود. شاخه‌ی اصلی شرقی، موسوم به گاورود (gāve.rud) یا گابه‌رود، نزدیک گردنه‌ی اسدآباد همدان سرچشمه میگیرد، و از ناحیه‌ی سنقر میگذرد، و سپس دهات سنندج را در ج شهر سنندج آبیاری میکند، ریزابه‌ی مهم گاورود رود قشلاق (qeślāq) است، که از جانب راست به آن میریزد. شاخه‌ی شمالی سیروان از سرشاخه‌هائی چند تشکیل میشود، و از ل به ج از ناحیه‌ی مریوان میگذرد، و در اورامان تخت به گاورود میریزد. از اینجا تا مرز عراق، رود سیروان با جهت عمومی ل‌ش‌ـج‌غ جریان دارد. از ریزابه‌های چپ آن زمکانرود (zamakān–) است که در ناحیه‌ی کرند سرچشمه میگیرد.

سیروس: ← ابر.

سیروس، جزیره، ← سیکلاد، جزایر.

سیروس، نام، ← کوروش یا کورش.

سیروستراتوس: ← ابر.

سیر و سلوک: ← سالک، نزد صوفیه.

سیروکوموئوس: ← ابر.

سیرة یا سیرت (هر دو sirat) [عربی، = شیوه و رفتار. جمعش سیر (siar)]، در معارف اسلامی مرادف تاریخ، و مخصوصاً مجموعه‌ی اخبار و روایات راجع به احوال پیغمبر. در حقیقت سیرة رسول، و همچنین مغازی [= جنگهای] رسول اولین چیزی است از تاریخ اسلام که مسلمین به جمع و ضبط آن توجه کرده‌اند. مجموعه‌ی اخبار راجع به سیرة و مغازی رویهمرفته مأخوذ است از دو منبع: اول اخبار جاهلیت، مخصوصاً راجع به قریش مکه و اجداد قدیم پیغمبر، دوم احادیثی که از صحابه و تابعین نقل میشده است، و مشتمل بوده است بر اطلاعات راجع به احوال رسول و غزوات او. نوع اول تا حدی از مقوله‌ی اخباری است که **ایام العرب** خوانده میشده، و سایر قبایل عرب هم بیش و کم چیزهائی از آنگونه برای خود نقل میکرده‌اند، و نوع دوم در واقع احادیث بوده است، و طرز روایت و نقل آنها، از ذکر اسناد و متن خبر، عین طرز کاری بوده است که در حدیث تداول داشته است. بهر حال، اخبار راجع به مغازی رسول در کتب مشهور حدیث (مثلا صحیح بخاری، صحیح مسلم، و مسند احمد حنبل) تحت ابوابی از قبیل مغازی یا جهاد و سیر ذکر شده است، چنانکه خصوص اخبار و روایات راجع به مغازی و سیر هم از قدیم موضوع تألیفات جداگانه بوده است. از قدیمترین کسانی که در این باب به ضبط و تدوین پرداخته‌اند غیر از **ابان ابن عثمان** و عروة ابن زبیر (← فقهای سبعه)، که هر دو معاصر عبدالملک ابن مروان بوده‌اند میتوان شرحبیل ابن سعد (šorahbile 'bne sa'd) (فت ۱۲۳ هق) و وهب ابن منبه (vahbe 'bne monabbeh) (فت ۱۱۰ هق) را نام برد. این شرحبیل صورت کاملی از نام تمام مهاجرین (از مکه به مدینه)، و از نام کسانی که در غزوه‌ی بدر و احد بوده‌اند، داشته است (اگرچه صحت و جامعیت آن صورتها محقق نیست). وهب ابن منبه هم در مغازی صاحب تألیف بوده است. ازین چهار تن، سه نفر اول اهل مدینه بوده‌اند، که "دار الحدیث" و "دار السُنّه" بشمار است، و چهارمی هم که اهل یمن و ایرانی‌الاصل بوده است علم خویش را از افواه رجال گرفته است. ازین چهار نفر البته آثار مستقل قابل ملاحظه‌ای باقی نیست، اما سه نفر از معاصرین جوانتر آنها ـ عبدالله ابن ابی بکر ابن حزم، فت ۱۳۵ هق؛ عاصم ابن عمر ابن قتاده، فت ۱۲۰ هق؛ و ابن شهاب زهری، فت ۱۲۴ هق ـ که در طبقه‌ی تابعین محسوبند، روایات بسیاری در باب سیرت و مغازی رسول داشته‌اند، که غالباً در مآخذ بعد و کتب مورخین مورد استفاده واقع شده است، و ظاهراً قسمت عمده‌ی اشعاری که در کتب سیر راجع به احوال و مغازی رسول، و همچنین در اخبار راجع به مکه و قریش، نقل شده است بوسیله‌ی این طبقه وارد کتب سیرة و مغازی شده است. این هر دو طبقه معاصر بوده‌اند با بنی امیه، که از دوره‌ی آنها تألیفات قابل ملاحظه‌ای نمانده است، در صورتی که بیشتر کتب راجع به سیرت و مغازی موجود، و آنچه مورد استفاده‌ی مورخینی امثال طبری، بلاذری، و ابن اثیر واقع شده است متعلق است به دوره‌ی عباسی. از آن جمله است کتب **محمد ابن اسحاق** و **واقدی** (فت ۲۰۷ هق). کتاب ابن اسحاق جامعترین تألیف بوده است در سیرت رسول، و کتاب واقدی بیشتر متضمن مغازی بوده. مخصوصاً کتاب ابن اسحاق، با آنکه از خلط و مسامحه خالی نیست، و مؤلف هم مورد طعن بعضی از بزرگان عصر خویش واقع شده، اهمیت و شهرت بسیار دارد، و هم اکنون مهمترین مآخذ سیرت رسول است. از دو مورخ دیگر اوایل عهد عباسی‌موسی ابن عقبه (oqba) (فت ۱۴۱ هق) و معمر ابن راشد (ma'mare 'bne rāšed) (فت ۱۵۰؟ هق)ـچیز قابلی جز بعضی قطعات پراکنده در دست نیست، اما کتاب ابن اسحاق چندین بار تلخیص و تهذیب شده است، که مشهورتر از همه **سیره‌ی ابن هشام** (فت ۲۱۸ هق) است، که امروز با مغازی واقدی، انساب الاشراف بلاذری، و تاریخ طبری، مأخذ عمده‌ی تحقیق در سیرة رسول بشمار است، و مکرر چاپ شده است. قسمت عمده‌ی اطلاعات مندرج در کتب سیرة را میتوان بوسیله‌ی کتب راجع به طبقات (مثلا طبقات ابن سعد) تکمیل کرد.

سیره (seyre) یا **سهره** (sehre)، نام عمومی مرغان تیره‌ی فرینگیلیدای (Fringillidae)، که بزرگترین تیره‌ی پرندگان (مشتمل بر بیش از نیمی از جنسهای شناخته‌شده‌ی پرندگان) است. سهره در همه‌ی نقاط جهان جز در استرالیا وجود دارد. سهره‌ها دانه‌خوارند، و با منقار مخروطی ستبر خود مشخص میشوند. تخم علفهای هرزه را از بین میبرند، و بسیاری از آنها حشرات موذی را میخورند. **قناری** و **گنجشک** از تیره‌ی سهره‌ها هستند.

سیرة الفرس: ← خدای‌نامه.

سیرة صاحب غزنه: ← تاریخ یمینی.

سیرة عنتر (sirate antar)، در ادب و مخصوصاً ادب عامیانه‌ی عربی، مجموعه‌ی قصه‌های پهلوانی راجع به سرگذشت موهوم عنترة ابن شَدّاد یا عنتر ابن شداد عَبْسی، قهرمان و فارِس [= شهسوار] معروف افسانه‌های عربی اسلامی. روایت موجود متداول کتاب مجموعه‌ای است مفصل، شامل ۳۲

(1) Sirens

مجلد، که داستان قهرمان موهوم در تمام مجلدات آن متوالیاً تعقیب و دنبال میشود. نثر کتاب روائی، متوازن، و گاه مسجع است، و در طی آن، مکرر، بر وجه استشهاد و تمثل، اشعار مناسب نقل میشود. داستان شامل قصه‌های طولانی حماسی و قهرمانی است از سرگذشت عنتر، که نام او بعنوان شاعر و پهلوان در کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی هم آمده است، و معلقه‌ای نیز در جزء معلقات سبع بدو منسوبست، که گویند آن را ذهبیه هم می‌خوانده‌اند.

درین داستان، که طول و تفصیل زیادش آن را تا حدی ملال‌انگیز میکند، عنتر، که در واقع تا اندازه‌ای تجسم مروت جاهلی و فروسیت و فتوت عربی اسلامی است، نخست زندگی جاهلیت دارد، و بعدها اسلام میآورد، و البته با همان روح قهرمانی و فروسیت عربی خویش، مروج و حامی و ناشر اسلام میشود، و داستان قهرمانیهای او در حقیقت شامل سرگذشتی پر از ماجرا و حماسه میشود از وقایع راجع به فتوحات اعراب تا جنگ‌های صلیبی. بدینگونه، عنتره‌ی تازیان، از حیث صفت قهرمانی و طول مدت عمر و مداخله در حوادث مختلفه‌ی متوالی، شباهت خاص دارد به رستم قهرمان شاهنامه، و هر چند تفاوت شخصیت او با شخصیت رستم تفاوت اخلاق و تربیت ایرانی و عربی است، لیکن وجود بعضی شباهتها که بین دو قهرمان هست در هر حال قابل توجه بسیار است. سیرهٔ عنتر نه فقط داستان قهرمانی یک پهلوان افسانه‌ای بلکه تا حدی سرگذشت ماجرای حیات مادی و معنوی قوم عرب است از جاهلیت تا اسلام، و از عهد آغاز فتوح اسلامی تا روزگار جنگهای صلیبی، و حتی میتوان گفت دایرةالمعارفی است از اطلاعات پراکنده‌ی عامیانه‌ی مسلمانان عهد جنگهای صلیبی در باب ممالک و اقوام اسلامی و اقوام و ممالک مجاور، و حاوی قسمت عمده‌ی روایاتی است که عامه‌ی مسلمین آن روزگاران از کیفیت فتوح اسلامی و احوال و قصه‌های اقوام مسیحی مجاور میدانسته‌اند، و یا تصور میکرده‌اند که میدانند. عنتر، قهرمان موهوم داستان، هم با شاهان ساسانی گیرودارها دارد، هم با صلیبیهای فرنگ. در مکه، در خیبر، در ایران، در سوریه، در قسطنطنیه، در مصر، در افریقیه، در سودان، در اندلس، و در روم همه جا بعنوان جنگجو و قهرمان بهانه‌ای برای خودنمائی و جلوه‌گری پیدا میکند، و با آنکه رفتار او همه جا نشان بزرگی و نجابت دارد، تازه در اواسط کتاب معلوم میشود که این سیاه کنیززاده‌ای، که پدرش بزحمت او را آزاد شناخت، نژاد شاهانه دارد، و نسبش از جانب مادر به پادشاهان سودان میرسد.

شباهت قهرمان عرب با رستم پهلوان شاهنامه البته در خور توجه است، اما پاره‌ای موارد شباهت نیز بین این قصه‌ی طولانی با بعضی قصه‌های قهرمانی فرنگ ـ مثلا شانسون دو رولان (← رولان) ـ هست، و بهر حال، چنان بنظر میرسد که این داستان در پیدایش یا لااقل در رواج بعضی از آداب شهسواری در اروپای قرون وسطی بی‌تأثیر نبوده است. تاریخ تدوین اصل کتاب تحقیقاً معلوم نیست، و با اینکه در اصل کتاب تألیف آن را به اصمعی منسوب داشته است، ظاهراً کتاب مقارن اواخر جنگهای صلیبی تألیف شده است، و اصمعی صاحب روایت هم، مثل قهرمان داستان، موهوم است و تاریخی نیست. با اینهمه، محقق است که قبل از عهد جنگهای صلیبی نیز داستانهائی از قهرمانیهای عنتر نزد عامه رواج داشته است، و تدریجاً قصه‌های دیگر و شاخ و برگهای بسیار به اصل آن درافزوده‌اند تا بصورت فعلی درآمده است. در بعضی مواضع کتاب آثاری هست که معرف تشیع سازندهٔ یا سازندگان قصه است، و این نکته نیز در شناخت محیط و زمان تألیف کتاب قابل توجه است.

سیره‌ی ابن هشام: ← سیرة یا سیرت؛ ابن هشام.

سیریز (siriz)، دهستان (جه ح ۱۵۰°۳۰؟)، بخش زرند، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۴ (؟) آبادی. در آبادی شبجره (šab-jere)، در ۶۰ کیلومتری لش زرند، مقبره‌ای بنام مقبره‌ی سلطان خلیفه موجود است. مرکزش، **سیریز** (جه ۲۷۵ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۶۰ کیلومتری لغ زرند است.

سیریک (sirik)، دهستان (جه ح ۱۴°۹۵۰؟)، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۸۵ (؟) آبادی. در دامنه‌ی کوهستان بشاگرد واقع و از غ به بحر عمان محدود است. مرکزش، بیلائی (bilā'i)، در ۱۶ کیلومتری ج میناب است.

سیریل[1]، قدیس (qeddis siril)، معروف به **رسول اسلاوها** (rasule eslāv.hā)، ۸۲۷–۸۶۹، مبلغ مسیحی یونانی، مت سالونیک. او و برادرش ← قدیس متودیوس پدران فرهنگ ادبی اسلاوها محسوبند. تاریخ زندگی و تأثیر آنها با افسانه‌های متعارض آمیخته است. چندی در میان خزرها تبلیغ کردند، و در ۸۶۳ فوتیوس آنان را از قسطنطنیه به موراوی مأمور کرد. دو برادر در میان موراویائیها، بلغارها، و سایر ملل اسلاو به تبلیغ پرداختند. سیریل انجیلها را به زبان اسلاوی ترجمه کرد، و اختراع ← الفبای سیریلی بدو منسوبست. سیریل در رم درگذشت. نیز ← سلاو و نیک کلیسائی.

سیریل اسکندرانی[1]، قدیس (qeddis sirile eskandarāni)، ف ۴۴۴، عالم الاهیات مسیحی و بطریرک (۴۱۲–۴۴۴) اسکندریه، مت اسکندریه. از کشیشهای متعصب و جاه‌طلب و خونخوار و مشهور بود، و در دشمنی با بت‌پرستان و بدعت‌گذاران در دین از هیچ وسیله‌ای کوتاهی نمیکرد. املاک کلیسای پیروان نوواتیانوس را مصادره نمود، و یهودیان را از اسکندریه بیرون کرد، و گویند قتل هیپاتیا به تحریک وی صورت گرفت. سیریل که از رواج افکار کلیسای انطاکیه سخت نگران بود، دشمنی خود را متوجه نسطوریوس، بطریرک قسطنطنیه و از نمایندگان مکتب انطاکی، کرد، و بدین منظور به درباریان تئودوسیوس II رشوه داد، و به خواهر امپراطور و زن او متوسل گردید، و پاپ **کلستینوس I** را نیز با خود همراه کرد، و سرانجام، به حکم امپراطور، ← شورای افسوس منعقد شد (۴۳۱). سیریل با عده‌ی زیادی از کشیشان و اسقفهای مصر وارد افسوس شد، ولی اسقفهای سوریه چون نمیتوانستند در روز معین وارد شوند خواستار تأخیر در افتتاح شوری شدند. سیریل نپذیرفت، و شوری را افتتاح نمود، و در آن به اجماع آراء نسطوریوس و طریقه‌ی او تکفیر و محکوم گردید، و اعضای شوری با تشریفات تمام حضرت مریم را "مادر خدا" خواندند. بعد از ورود اسقفان سوریه به افسوس و اطلاع یافتن از کیفیت واقعه، ایشان نیز اجتماعی عظیم منعقد نمودند، و نسطوریوس را مستقر و سیریل را تکفیر و خلع کردند. عاقبت در ۴۳۳ سیریل تن به سازش داد، و اعلام کرد که عیسی دو طبیعت دارد، که یکی طبیعت آدمی و دیگری طبیعت الاهی است، و هر طبیعت یک شخص است. سیریل آثار فراوان در الاهیات مسیحی خاصه در مسئله‌ی تثلیث دارد، و نظریات وی، اگرچه در زمان خودش مطابق شرع شمرده میشد، بعقیده‌ی بعضی از محققین راه را برای پیدایش بدعتهای آتی مانند بدعت ائوتوخسی (← ائوتوخس) و مذهب وحدت طبیعت باز کرد.

سیریل اورشلیمی[1]، قدیس (qeddis sirile ursālimi)، ۳۱۳؟–۳۸۶؟، عالم الاهیات مسیحی و (بعد از ۳۴۸) اسقف اورشلیم. در زمان او آریانیسم در مشرق‌زمین غلبه داشت، و سیریل که سخت با آن مخالف بود سه بار تبعید شد. سیریل از پیروان قدیس آتاناسیوس بود، ولی با وی نیز در بعضی مسائل اختلاف نظر داشت. آثارش مبین طرز فکر مسیحیان در اصول عقاید مسیحی در قرن ۴م است.

سیریلی[2]، الفبای (sirili)، الفبائی منسوب به قدیس سیریل، که اصلا مشتمل بر ۳۸ حرف مبتنی بر الفبای یزرگ یونانی بود، و بعداً 10 حرف دیگر بآن افزوده شد. الفبای روسی، بلغاری، و صربی صورت کنونی سیریلی است، که از حیث رواج یکی از سه الفبای درجه‌ی اول جهان است (دو الفبای دیگر الفبای عربی و الفبای رومی یا لاتینی است).

سیزاب (sizāb)، گیاه گلدار دائمی از نوع درونیکا (*Veronica*). انواع یکساله‌ی آن در ایران بنام بوبوک (bubuak) فراوان است.

سیزالپین[3]، جمهوری (sizālpin)، مملکتی جمهوری در ایتالیای شمالی که ناپلئون بناپارت در ۱۷۹۷ با یکی کردن جمهوریهای سیسپادان و ترانسپادان ـ که در ۱۷۹۶ در ج و ل رود پو ایجاد کرده بود ـ تشکیل داد. پایتختش میلان، و عملا تحت الحمایه‌ی فرانسه بود. در ۱۸۰۲ بعنوان جمهوری ایتالیا تجدید سازمان یافت، و در ۱۸۰۵ بضمیمه‌ی ونسی جزء دولت ناپلئونی ایتالیا شد. لفظ سیزالپین از لفظ آلپ و پیشوند سیس (← سیسپادان) ساخته شده است، و بمعنی "در این طرف کوههای آلپ" (خاصه طرف نزدیکتر به رم) می‌باشد.

سیزده بدر (sizde be.dar)، مراسم تفرج عمومی در روز ۱۳م نوروز در ایران، و همچنین روز ۱۳م فروردین، که در تمام بلاد ایران، عامه تمام روز را در خارج از شهر و یا خارج از خانه بسر میبرند، و به شادی و تفرج میپردازند (سیزده بدر کردن). حتی برای مزید اطمینان از اینکه روز سیزده را بدر کرده‌اند، و از جهت رعایت احتیاط، در بعضی موارد دو روز متوالی ۱۳م و ۱۴م فروردین را از شهر خارج میشوند، و آن دو روز را باصطلاح "سیزده‌ی با عید" (روز عید و دوازده روز بعد از

(۱)Cyril (۲)Cyrillic (۳)Cisalpine

آن) و "سیزده‌ی بعد از عید" (روز عید و سیزده روز بعد از آن) میخوانند. در روز سیزده، خانواده‌ها و دوستان غالباً دسته‌جمعی و گروه گروه از شهر به خارج میروند، و تا پایان روز نیز در خارج شهر میمانند، و چنان به ضرورت و شگون این کار معتقدند که حتی کسانی که به جهات و اسباب مختلف مجبور به توقف در شهر باشند نزدیک عصر به پشت بام خانه‌ی خویش یا به خانه‌ی دوستانی که خانه‌هایشان به حومه‌ی شهر نزدیک است میروند، تا بهر حال سیزده را بدر کنند. در خارج شهر اکثر خانواده‌ها به تفریح و رقص و آواز و بازی اشتغال دارند. حتی پیران و سالخوردگان هم به انواع بازیهای قدیمی میپردازند؛ و باین ترتیب، سیزده بدر بی‌شک تا حدی از اسباب احیاء بعضی از انواع بازیهائی است که در حال فراموشی است. زنها غالباً سبزه‌هائی را که، به مناسبت آمدن بهار، در داخل ظرفها و روی کوزه‌ها کاشته‌اند درین روز میچینند یا به خارج از خانه می‌اندازند، و دختران در مزارع علفها را گره میزنند و غالباً ترانه‌هائی ازین قبیل "سیزده بدر، سال دگر، خانه‌ی شوهر، بچه بغل ..." می‌خوانند.

در سالهای اخیر، بسبب وجود رادیو، در انواع تفریحات قدیم سیزده تنوع و تحولی پدید آمده است، و عناصر غیر ایرانی درین تفریحات ملی زیاد وارد شده است. سیزده بدر، با آنکه متعاقب جشنهای نوروزی است، ظاهراً ربطی به جشنهای نوروز ندارد، و جشنهای نوروز در دوره‌ی قبل از اسلام بهر حال جمعاً بیش از ۶ روز نبوده است، و در تقویم مذهبی زرتشتیان هم در فروردین ماه جشن دیگری نبوده است بجز ۱۷م فروردین، که جشن زمزمه بوده است، یعنی روزی که زمزمه و آداب آن مقرر شده است. در هر حال، مراسم سیزده بدر ظاهراً مولود اعتقاد عامه بوده است به نحوست عدد سیزده، و این اعتقاد اختصاص به ایران ندارد، و در اروپا (مخصوصاً فرانسه) نیز شایع است. اما اختصاص این مراسم به ۱۳م فروردین محتملا از آن روست که میخواسته‌اند در شروع سال از نحوست موهوم ۱۳ اجتناب شود. نزد شیعه، و در اختیارات منسوب به امام صادق، روز سیزده در تمام ماههای سال قمری جزو روزهای نحس محسوب است، و در چنین روزی گمشدن و گریختن از جمع سبب سلامت و نجات تلقی میشود، و ظاهر آنست که این امر نیز از اسباب مزید اصرار عامه شده است در حفظ مراسم سیزده بدر.

سیزرانی (sizrāny) یا **سیزران**[1]، شهر (جم ح ۱۴۸٬۰۰۰)، ج‌ش جمشس اروپائی؛ بر ولگا نزدیک ملتقای آن با رود سیزرانی. بندری مهم و از مراکز راه آهن است. تصفیه‌خانه‌های بزرگ نفت دارد. در ۱۶۸۳ بعنوان یک آبادی نظامی روسی بنا شد.

سیژبر I[2] (sijebere)، فت ۵۷۵، شاه (۵۶۱–۷۵) اوستراسیا. از فرانکها و پسر کلوتر I بود. با برونهیلدا وصلت کرد، و برادرش شیلپریک I (شاه نوستری) خواهر برونهیلدا، نامش گالسوینتا، را بزنی گرفت، و بعداً او را بقتل رسانید. در ۵۷۳ که شیلپریک به اوستراسیا حمله کرد، سیژبر به نوستری لشکر کشید، و چیزی نمانده بود که بسلطنت آنجا اعلام شود، ولی بفرمان فردگوند (زوجه‌ی دوم شیلپریک) بقتل رسید.

سیژبر II (sijebere)، ۶۰۱–۶۱۳، شاه اوستراسیا. پسر نامشروع تیری II (tierie)، شاه اوستراسیا و بورگونی، بود. پس از مرگ (۶۱۳) تیری، برونهیلدا خواست تا سیژبر را در مقام پدر مستقر کند، ولی وی در جنگ بدست کلوتر II افتاد و بقتل رسید.

سیژبر III، قدیس (qeddis sijebere)، ۶۳۱–۶۵۶، شاه اوستراسیا؛ پسر داگوبر I. پدرش او را در دو سالگی در متس بعنوان شاه فرانسه‌ی شرقی معرفی کرد. بسبب تقوایش در عداد قدیسین درآمد.

سیژبر ابانی: ← سیژر دو برابان.

سیژر دو برابان[3] (sijer dë brābāN) یا **سیژر برابانی** [منسوب به برابان، در بلژیک حالیه]، ۱۲۳۵–۸۱، فیلسوف اروپائی از مردم سرزمین حالیه‌ی بلژیک، استاد (ح ۱۲۶۶–۷۶) دانشگاه پاریس و از رهبران طرفداران فلسفه‌ی ابن رشد در پاریس. تألیفاتی در منطق و فلسفه دارد. معتقد به ناسازگاری ایمان و استدلال بود، و در یکی از آثار خود، قدیس آلبرتوس کبیر و قدیس توماس آکویناس را بی‌پرده متهم به سوء تعبیر فلسفه‌ی ارسطو کرد. در ۱۲۷۰، اسقف پاریس ۱۳ رأی از آراء سیژر را که مبتنی بر فلسفه‌ی ابن رشد بود محکوم کرد، ولی سیژر به نشر افکار خود ادامه داد، و عاقبت اسقف پاریس، به مأموریت (۱۲۷۷) از جانب پاپ یوهانس XXI، ۲۱۹ رأی از آراء ابن رشد را محکوم کرد؛ سیژر محکوم به بدعت شد، ولی پیش از اینکه مجازات در باره‌ی او اجرا شود در اوروتیو بقتل رسید. دانته نام او را در قسمت بهشت از کمدی الاهی خود آورده است.

سیس (sis)، ده (جم ۱٬۱۶۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش و دهستان ییلاق، شهرستان قروه، استان کردستان. در ۳۶ کیلومتری ج‌ش سنندج است.

سیس، دهستان (جم ح ۱۰٬۸۳۰؛)، ش بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۲ (؟) آبادی. مرکزش، **سیس** (جم ح ۲٬۹۳۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۹ کیلومتری ش شبستر است.

سیس، شهر، بخش سیس یا قوزان (qozān)، ترکیه‌ی آسیائی، بفاصله‌ی ۶۵ کیلومتری ل‌ش ادنه بر شاخابه‌ای از رود جیحان، در ناحیه‌ی کیلیکیا از آسیای صغیر. از سیس پیش از قرون وسطی اطلاعی نداریم. در دوره‌ی عباسیان جزء امپراطوری اسلام بود. در خلافت متوکل، بنای شهر به امر وی و به سرپرستی علی ابن یحیی ارمنی تجدید شد، ولی بعداً بیزانسیها آنرا ویران کردند. در قرن ۱۲م پایتخت پادشاهان ارمنی کیلیکیا (ارمنستان صغیر) گردید. در ۱۳۷۴ سپاهیان سلطان مصر آنرا گرفتند و ویران کردند، و سیس دیگر کمر راست نکرد.

سیس در تاریخ مذهبی ارامنه نقش مهمی داشته است. قدیس **گرگوریوس منور** در آنجا به جاثلیقی ارتسام یافت (۲۶۷)، و سپس مقر خود را به اچمیادزین منتقل کرد. پس از تأسیس دولت ارمنستان صغیر، سیس دگر بار مقر جاثلیق ارامنه شد (۱۲۹۴). پس از اینکه سیس از اعتبار افتاد، روحانیون ارمنی در صدد انتقال مرکز جاثلیقی از آنجا برآمدند، اما جاثلیق وقت موافقت نکرد، و آنان جاثلیق دیگری در اچمیادزین مستقر کردند، و در نتیجه شقاقی در کلیسای ارمنی روی داد.

سیس[4]، **امانوئل ژوزف** (emānüel jozef sies)، ۱۷۴۸–۱۸۳۶، انقلابی فرانسوی و از رجال فرانسه. ضبط دیگر نامش سییس[4] (sieyes) است. پیش از انقلاب فرانسه کشیش بود، و سپس وارد سیاست شد. در رساله‌ی طبقه‌ی سوم چیست؟ (۱۷۸۹) مزایای اشراف و روحانیون را مورد حمله قرار داد، و در سراسر فرانسه شهرت یافت، و طبقه‌ی سوم او را به نمایندگی در اتا ژنروی ۱۷۸۹ انتخاب نمود، و سیس در آنجا نقش اساسی داشت. در تنقیح و تدوین اعلامیه‌ی حقوق بشر و قانون اساسی سال ۱۷۹۱ دست داشت (← انقلاب فرانسه). عضو کنوانسیون بود، و به اعدام لوئی XVI رأی داد. پس از سقوط (۱۷۹۴) روبسپیر، از رهبران ترمیدوریها (← ترمیدور) گردید. در ۱۷۹۹ وارد دیرکتوار شد، و در کودتای ۱۸ برومر به نفع ناپلئون وارد توطئه شد. پس از بازگشت خاندان بوربون، در بروکسل در تبعید میزیست (۱۸۱۶–۳۰). سهم عمده‌ی او در وقایع ۱۷۸۹–۹۱ عنوان کردن نظریه‌ی حاکمیت ملی و تمایز بین "شارمندان فعال و منفعل" بود، که حق رأی را به ملاکین محدود میکرد.

سیسام، جزیره‌ی دریای اژه، ← ساموس.

سیسان (sisān)، ده (جم ۱٬۸۹۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۵ کیلومتری غ بستان‌آباد.

سیسپادان[5]، **جمهوری** (sispādān)، مملکتی جمهوری در ایتالیای شمالی که در ۱۷۹۶ بتوسط ناپلئون I از اراضی ج رود پو در اطراف بولونیا، فرارا، مودنا، و غیره تشکیل گردید. از این جمهوری و جمهوری ترانسپادان در ۱۷۹۷ جمهوری سیزالپین بوجود آمد. لفظ سیسپادان از لفظ پادوس (pādus) (نام لاتینی رود پو) و پیشوند سیس [= در این طرف] ساخته شده است، و بمعنی "در این طرف پو" (نسبت به رم) میباشد. قس ترانسپادان.

سیستان (sistān)، ناحیه‌ی تاریخی (ح ۱۸٬۱۵۰ کمم)، ش ایران و غ افغانستان حالیه، که عمدةً بین °۲۹ و °۳۲ عا و °۶۱ و °۶۲٫۵ طش قرار دارد، و ح ۲/۵ آن در خاک ایران و بقیه‌اش در دست افغانستان است. تأمین آب و کشاورزی این ناحیه وابسته به رود هیرمند است.

۱– نام سیستان. مورخین قدیم یونانی سرزمین واقع در مسیر سفلای هیرمند را درانگیانا (drāngiānā) میخواندند، که از نام قوم درانگای (drāngāy) گرفته شده است، که ضبطهای دیگرش زرنگای (zarangāy) و سرنگای میباشد. نام بومی این ناحیه زرنک (zaranka) بوده است، و ظاهراً پس از هجوم (۱۲۸ قم) سکاها باین ناحیه، نام آن به سکستانه (sakastāna) [= سرزمین سکاها] تبدیل شده است. سکستان (sakastān) یا سگستان (sagestān) (بهمان معنی) نام دیگر این ناحیه

(۱)Syzran (۲)Sigebert (۳)Siger of Brabant (۴)Sieyès (۵)Cispadane

است، و سجستان (sejestān) مذکور در مآخذ اسلامی معرب آن میباشد. سیستان را، بمناسبت وقوع آن در ج خراسان، نیمروز (nimruz) [= سرزمین جنوبی] نیز خوانده‌اند، و این نام در شاهنامه هم آمده است.

II ـ سیماهای عمومی سیستان. از سیماهای عمومی این منطقه‌ی آسیا اینست که هیچیک از رودهای آن به دریا نمیرسند، بلکه در فرورفتگی‌های عظیم درونبومی تخلیه میشوند، که فرازای عمومی آنها ح ۴۲۰ تا ح ۵۲۰ متر است، و فرورفتگی یا هامون سیستان، مشتمل بر دو مرداب معروف به هامون سابری و هامون پوزه، از جمله‌ی آنها میباشد. این مردابها بوسیله‌ی هاروت‌رود، فراه‌رود، هیرمند، و خاش‌رود تشکیل میشوند. در ج این مردابها پهنه‌ی وسیعی پوشیده از نی قرار دارد، که به نیزار (neyzār) معروفست. در موقع طغیان رودها، دو مرداب به هم متصل می‌شوند، و دریاچه‌ی عظیمی تشکیل میدهند که آبهای اضافی آن از طریق نهری موسوم به شله (šela) یا شلاق (šelāq) به گوه زره میریزد.

تأمین آب و، در نتیجه، کشاورزی سیستان بستگی تام به رود هیرمند دارد. بهمین جهت، از قدیم الایام برای توزیع آب این رود بندها و کانالها بر آن ساخته بودند. علاوه بر اینکه امیر تیمور، در حمله‌ی به سیستان، بندها (از جمله بند رستم) و سدها و کانالها را ویران نمود، تغییر مسیر مکرر هیرمند نیز در ویرانی شهرها و آبادیهای سیستان تأثیر داشته است. بزرگترین بندی که بعدها (به امر امیر قائن) ساخته شد بند سیستان یا بند امیر در نزدیک کوهک بود. خاک سیستان آبرفتی و مخلوطی از ماسه و رس است. قسمتی از سطح آن در معرض ریگهای روان است. زمینش هموار است، ولی تپه‌های کوتاهی دارد؛ مرتفعترین نقطه‌ی آن ← کوه خواجه (بارتفاع ح ۱۵۰ متر) میباشد. خاک سیستان بسیار حاصلخیز است. بقول یکی از محققین اروپائی، "سیستان در گذشته انبار گندم آسیا بود، و اگر روش آبیاری بسیار عالی آن که در قدیم معمول بود تجدید شود، ممکن است دگر بار نیز چنین شود". محصول عمده‌ی این ناحیه غلات است، ولی پنبه نیز در آن بعمل می‌آید. پرورش گاو و اسب معمول است. جز در ناحیه‌ی میان کنگی، درخت در سیستان فراوان نیست. ظاهراً سابقاً زراعت خرما رواج داشته است.

اقلیم هامون سیستان بیژی و خشک است. در تابستان دما تا ح ۴۵° صدبخشی میرسد، و با آنکه زمستانها نسبةً ملایم است، در این فصل دما گاه به ۱۱°— میرسد. نوسان دما در شبانروز و هم در سال زیاد میباشد. باد صد و بیست روزه هوا را طاقت‌فرسا میکند. مقدار بارش ناچیز است، و در بعضی سالها کمتر از ۵۰ ملم میباشد. برف به ندرت دیده میشود.

سکنه‌ی سیستان عمدةً تاجیکها هستند، اما بلوچها و قائنیها نیز در آنجا سکنی گزیده‌اند، و نادر شاه افشار بعضی از قبایل اطراف شیراز را بدانجا کوچ داد. "سیادان" سیستانی در ج هامون و نیزار زندگی میکنند؛ زبانی مخصوص به خود دارند، و تابستانها را به ماهیگیری و زمستانها را به صید طیور میگذرانند؛ بعضی از محققین آنها را بومیان اصلی این ناحیه میدانند.

III ـ تاریخ سیستان. ناحیه‌ی زرنگ (درانگیانا) در قدیم الایام جزء امپراطوری هخامنشی بود، و در کتیبه‌های بیستون و تخت جمشید بعنوان یکی از ممالک شرقی داریوش ذکرش آمده است. در ح ۱۲۸ ق‌م سکاها این ناحیه را تصرف کردند، و نام خود را بآن دادند (قسمت I همین مقاله). اردشیر بابکان، مؤسس سلسله‌ی ساسانی، سکستانه را فتح کرد، ولی در دوره‌ی ساسانی رابطه‌ی سکاها با دولت ساسانی جنبه‌ی مردمی تابع نداشته است بلکه جنبه‌ی ملتی متحد با آن دولت داشته. در همین دوره مسیحیت نسطوری در سکستان شیوع یافت. در هنگام فتوحات اسلام، یزدگرد III پس از هزیمت از کرمان به سیستان گریخت.

مسلمانان در سال ۲۳ هق فتح سیستان را آغاز کردند؛ زرنج (پایتخت قدیم سیستان) محاصره شد، و سیستانیها به پرداخت خراج گردن نهادند. اما استیلای عرب بر زرنج متزلزل بود. عبدالرحمان ابن سمره (والی سیستان) مجدداً آنجا را گرفت؛ پس از تعویض وی، باز در زرنج انقلابی به وقوع پیوست. در دوران خلافت علی ع نیز در سیستان همچنان اغتشاش برپا بود. در زمان معاویه، حاکم بصره بار دیگر عبدالرحمان را به سیستان گسیل داشت، و وی سیستان را منقاد ساخت و تا کابل پیش رفت، و زابلستان را نیز که سر به شورش برداشته بود مطیع گردانید. بسبب این پیروزی، خلیفه بار دیگر سیستان را به وی سپرد. پس از رفتن عبدالرحمان، شاه کابل مسلمانان را از سرزمین خود بیرون راند؛ رتبیل نیز زابلستان و رخج را گرفت، و حتی تا بست پیش رفت، و اگرچه سرانجام از مسلمانان شکست خورد، و با آنان صلح کرد، همواره مزاحم خلفا و اعراب بود، و پسرش رتبیل نیز از زمان خلافت عبدالملک ابن مروان تا حکومت منصور عباسی به دشمنی با مسلمانان سیستان و زابلستان باقی ماند. در زمان مأمون شاه کابل اسلام آورد. برای بعضی از وقایع سیستان ← **مطوعه‌ی سیستان؛ حمزه‌ی خارجی؛ نیز ← ایران بعد از اسلام، تاریخ؛ قسمت I.**

در دوره‌ی عباسیان، سیستان به معنای اعم شامل زابلستان، زمین داور، و رخج نیز گردید؛ از شهرهای مهمش فراه، جوین، بست، و غزنه را باید نام برد. تنها قسمتی از این دوره که سیستان نقش مهمی در تاریخ داشته است عصر صفاریان بوده، که مؤسس آن یعقوب لیث خود از مردم سیستان بود. پس از صفاریان، سیستان بترتیب جزء قلمرو امارت سامانیان و غزنویان بود، ولی "ملوک نیمروز" اغلب از خود مردم سیستان بودند. نصر II سامانی ابوجعفر احمد صفاری را به حکومت آنجا گماشت (اوایل قرن ۴م هق). پسرش خلف ابن احمد را سلطان محمود غزنوی خلع کرد، و برادر خود نصر ابن ناصرالدین را بجای او به حکومت سیستان منصوب نمود. در عهد سلجوقیان، یکی از اعقاب خلف، بنام طاهر، از طرف امیر سلجوقی حکومت سیستان یافت. بعضی از مورخین این طاهر را سر‌سلسله‌ی ← ملوک کیانی سیستان دانسته‌اند. سیستان از حمله‌ی مغول آسیب فراوان دید. از تاریخ سیستان بعد از رفتن مغولان تا زمانی که این سرزمین ضمیمه‌ی قلمرو سلاطین آل کرت شد چندان اطلاعی در دست نیست. امیر تیمور ضربت مهلکی بر سیستان وارد آورد. وی زرنج و شبکه‌ی کانالهای سیستان را ویران ساخت، مع هذا، تا برآمدن صفویه امرای سیستان اغلب بومی بودند. شاه اسماعیل I صفوی سیستان را در ۹۱۴ هق گرفت، و امرای سیستان تا آغاز (۱۱۳۴ هق) فتنه‌ی افاغنه مطیع سلاطین صفوی بودند. بعد از مرگ نادر شاه افشار، سیستان تحت استیلای احمد شاه درانی درآمد. پس از وی، اوضاع این ناحیه بسبب کشمکشهای ← ملوک کیانی و سرکرده‌های طوایف سربندی و شهرکی، که نادر به سیستان کوچانیده بود، دستخوش آشفتگی گردید. سرانجام سپاهیان ایران در ۱۸۶۵ سیستان را از دست امرای سرکش گرفتند، و دو سال بعد این سرزمین تحت حکم امیر منصوب از طرف دولت ایران قرار گرفت.

IV ـ تقسیم سیستان. کشمکشهای افغانستان با ایران بر سر ادعاهای آن کشور نسبت به سیستان منجر به مداخله‌ی بریتانیا بعنوان حکمیت گردید. "کمیسیون سیستان"، که به ریاست سر فردریک گولدسمید (sər fredrik göldsmid*) تشکیل گردید (۱۸۷۲)، سیستان را در امتداد خطی از بند سیستان بر هیرمند بطرف کوه ملک سیاه در غ گود زره بین ایران و افغانستان تقسیم نمود. کارهای تعیین خط سرحدی را هیئت دیگری به ریاست سرهنگ سر هنری مک‌ماهن (sər henri* məkmāən) [ماکماهون (mākmāhon) در مآخذ فارسی] انجام داد (۱۹۰۳–۵)، که همان خطی را که گولدسمید تعیین کرده بود تجدید حدود نمود، و علامات سرحدی نصب کرد.

سیستان افغانستان در ش خط مرزی واقع و از هامون پوزه (← هامون) تا جوین ممتد میباشد. مرکزش آبادی کوچک خاقانسور (xāqānsur) یا چخانسور (caxān–) است، که به فاصله‌ی ۴۸ کیلومتری ل‌ش نصرت‌آباد (ایران) بر خاش‌رود قرار دارد. اطلاق عنوان سیستان به این ناحیه منسوخ است.

با تقسیم سیستان، قسمتی که اروپائیان عنوان "سیستان خاص" بآن داده‌اند (در مقابل "سیستان خارجی"، که به افغانستان واگذار شد)، به مساحت ح ۷٬۳۸۰ کمم، به ایران تعلق گرفت. ولایت سیستان، که بدینگونه در جزء تشکیلات مملکت بوجود آمد، از ل و غ به ناحیه‌ی نیزار (قسمت II همین مقاله) و هامون محدود بود. آبادی عمده‌اش سه‌کوهه بود، که پس از تأسیس نصرت‌آباد از اعتبار افتاد. بلوک آن‌پشت‌آب، شیب‌آب، میان کنگی، ناروئی، و شهرکی‌در تقسیمات کنونی کشور جزء شهرستان زابل از استان بلوچستان و سیستان میباشند.

V ـ اهمیت سیستان در افسانه‌های ایرانی. سیستان در افسانه‌های ایران اهمیتی بسزا داشته است، و احتمالا یکی از مراکز دین زردشت بوده. بر طبق روایات زردشتی، سه پسر زردشت (← سوشیانت) از کنار هامون سیستان ظهور خواهند کرد. سیستان زادگاه رستم است که، به روایت شاهنامه، فرمانروای سیستان بمعنی وسیع آن، یعنی زابل یا زابلستان، بست، غزنه، و کابلستان بوده است. از زمان قدیم تا امروز راجع به شهرها و ابنیه‌ی این ناحیه سیستانیها داستانهائی نقل میکنند،

و وقایع شاهنامه در سر زبانهای آنان است. بعلاوه، خرابه‌های بسیار که در سراسر این ناحیه و در کنار رود هیرمند موجود است نیز یادآور عهد کهن و قدمت تاریخی این سرزمین میباشد. نیز ← خواجه، کوه.

سیستان، دریاچه‌ی: ← هامون.

سیستان، هامون: ← هامون.

سیسترسی، یکی از سیسترسیان، یا مربوط و منسوب به آیین آنان.

سیسترسیان[1] (sistersiān) [منسوب به نام لاتینی سیتو]، فرقه‌ای از راهبان کاتولیک رومی که در 1098 بوسیله‌ی قدیس روبر[2] (robet) (فت 1111)، رئیس دیر مولم[3] (molem)، در سیتو تأسیس گردید، و مخصوصاً در دوره‌ی ریاست (از 1109) قدیس استیون هاردینگ بدین نام مشهور شد. جامه‌ی سیاه بندیکتیان به جامه‌ی سفید مبدل شد، و راهبان سیسترسی به راهبان سفید نیز معروف شدند. در زمان قدیس برنارد که اغلب "دومین مؤسس" این فرقه شمرده میشود، سیسترسیان رونق بسیار یافتند. سیسترسیان، بمنظور بازگشت به سادگی و بی‌ریائی نخستین راهبان بندیکتی، میکوشیدند تا هر چه بیشتر خود را با عشق به خدا بیارایند؛ با خوشروئی تن به ریاضت میدادند، و خود را با کارهای دستی، خاصه کشاورزی، سرگرم میساختند. از 1400 ببعد رونق فرقه رو به انحطاط گذاشت، تا آنکه مجدداً اصلاحاتی صورت گرفت، و تراپیان فرقه‌ی تازه‌ای پدید آوردند. در بین راهبان سیسترسی، دیر مرکز زندگی دینی و اجتماعی است. راهبه‌های سیسترسی (تأسیس قرن ۱۲م) زندگی را در تفکر و تأمل میگذرانند، و از جهانیان اعراض میکنند. درین فرقه نیز در قرن ۱۷م اصلاحاتی صورت گرفت، و در نتیجه دیر پور-رویال رونق تازه‌ای یافت.

سیسترسیوم، دهکده، فرانسه: ← سیتو.

سیستم[4] (sistem)؛ ← منظومه. برای اصطلاح سیستم در زمینشناسی ← زمینشناسی.

سیستم پولی[5] (sisteme puli)، اصطلاحی عمومی که ناظر به روشها و سیاستهائی است که از طرف دولت یا بانک مرکزی هر کشور در مورد پول آن کشور اِعمال میشود. بعضی از مسائل مربوط به سیستم پولی عبارتند از تعریف قانونی پول استانده (پولی مانند پول طلا که ارزش ذاتی آن با ارزش قانونی آن یکی باشد)، مقررات حاکم به ضرب سکه و چاپ اسکناس و نشر پول و پشتوانه‌ی اسکناس و پول رایج، و نیز مقررات و قوانین مؤثر در ارزش اسکناس و سکه بر حسب پول استانده. در حال حاضر سیستمهای پولی متعدد در دنیا رواج دارد، که از آن جمله است سیستم دوفلزی، سیستم یک‌فلزی، و سیستم چندفلزی.

در ایران، بموجب قانون بانکی و پولی کشور، مصوب ۷ خرداد ماه ۱۳۳۹ هش، اداره‌ی سیاست پولی و ارزی کشور بعهده‌ی بانک مرکزی (← بانک ملی ایران) است، که عمده‌ترین وظایف آن حفظ ارزش خارجی و داخلی پول، یعنی تثبیت قوه‌ی خرید آن، تنظیم اعتبارات، و حفظ درصد پشتوانه‌ی فلزی و ارزی پول است.

سیستم دوفلزی[6] (sisteme do.felezzi)، هر سیستم پولی که در آن طلا و نقره پایه و اساس واحد پول یک کشور قرار گیرد. در این سیستم، بموجب قانون، نسبت ثابتی بین سکه‌های طلا و نقره تعیین میگردد (مثلا نسبت ۱۶ به ۱، که در این صورت، ۱۶ گرم نقره هم‌ارز است با یک گرم طلا). سیستم دوفلزی از مدتها قبل در کشورهای غربی متداول و مرسوم بود، تا آنکه بموجب قوانین سالهای ۱۷۹۸ و ۱۸۱۶ دولت انگلستان آنرا ترک کرد، و سیستم یک‌فلزی طلا را پذیرفت. در ۱۸۷۳، دولت امپراطوری آلمان هم این سیستم یک‌فلزی طلا را پذیرفت. در کشمکش، از زمان جنگ داخلی آن کشور، کشمکشهای بسیار بر سر موضوع تغییر سیستم دوفلزی برپا بود، تا آنکه در ۱۸۷۳ این سیستم متروک و سیستم یک‌فلزی طلا جایگزین آن گردید. اما این سیستم با مخالفت گروههائی چند (از جمله صاحبان معادن نقره) مواجه شد، و آنان کوشیدند تا سیستم دوفلزی را تجدید کنند. این گروهها موفق به گذراندن قانون سال ۱۸۷۸ بنفع خود شدند، که بموجب آن دولت کشمکش مجبور به ضرب مقداری دلار نقره گردید. قانون سال 1900 به این وضع پایان داد، و سیستم یک‌فلزی طلا دوباره برقرار شد.

بعد از جنگ I، تقریباً اغلب کشورهای بزرگ سیستم یک‌فلزی طلا را پذیرفتند، تا آنکه پس از بحران اقتصادی عمومی سال ۱۹۲۹، غالب کشورها این سیستم را هم رها کردند. نیز ← پول؛ گرشام، قانون.

سیستم یک‌فلزی[7] (sisteme yek.felezzi)، هر سیستم پولی که در آن تنها مسکوک نقره یا (معمولاً) طلا اساس واحد پول یک کشور قرار میگیرد (قس سیستم دوفلزی). در سیستم یک‌فلزی طلا، مسکوکات نقره هم ممکن است در جریان گذاشته شود، ولی مسکوکات مزبور جنبه‌ی پول قانونی ندارد، و ارزش آن از روی ارزش تجارتی نقره و طبق قانون عرضه و تقاضا تعیین میشود. سیستم یک‌فلزی نقره امروز متروک شده و طلا قائم مقام آن گردیده است.

سیستول: ← فشار خون.

سیستین[8]**، نمازخانه‌ی** (sistin) [منسوب به پاپ سیکستوس IV]، نمازخانه‌ی اختصاصی پاپها در واتیکان، که به فرمان پاپ سیکستوس IV ساخته شد (۱۴۷۳). معماری این نمازخانه فوق العاده نیست. شهرت جهانی آن بسبب تزیینات و نقاشی‌های داخل آنست. موزائیکهای کف نمازخانه و حجاریهای مرمری آن بسیار ظریف و زیباست، اما نقاشیهای سقف و دیوارها جنبه‌ی منحصر بفردی بآن داده است. فرسکوهای پروجینو، بوتیچلی، گیرلاندایو، و دیگر نقاشان قرن ۱۵م، دیوارهای دو طرف آنرا زینت داده. بر دو دیوار دیگر و سقف نمازخانه، شاهکارهای خارق العاده‌ی میکلانژ منقوش است. موضوع نقشها همه از تورات گرفته شده، و حاوی مراحل مختلف خلقت عالم و آدم، وسوسه‌ی شیطان و رانده شدن انسان، نوح و طوفان نوح، پیروزی داود بر جلعاد، و بسیاری از صحنه‌های دیگر تورات است. گنجینه‌ی دیگر نمازخانه، کتابهای خطی تذهیب‌شده‌ی حاوی قطعات موسیقی است.

سی‌سخت (sisaxt)، ده (جه ۱۴۲'۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بویراحمد سرحدی، شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان). ساکنین از طوایف بویر-احمدی سفلی هستند.

سیسر (sisar)، شهر قدیم کردستان ایران، که محل آن به درستی معلوم نیست، و بقول جغرافیانویسان قدیم عربی‌نویس، بر جاده‌ی بین دینور و مراغه بفاصله‌ی ۲۰ الی ۲۲ فرسنگی ل دینور واقع بوده است. در تسمیه‌ی آن گفته‌اند که شهر در زمین فروافتاده‌ای بین ۳۰ پشته واقع بوده است، و بهمین جهت آنرا "سی‌سر" خوانده‌اند، و نیز بمناسبت چشمه‌های فراوان اطرافش، سیسر صدخانیه (sadxāniyye) [= سیسر صدچشمه] خوانده می‌شده است. ناحیه‌ی سیسر در آغاز مرتع اکراد بود، و چون در سرحد سه ولایت بزرگ همدان، دینور، و آذربایجان قرار داشت، مأمن ماجراجویان گردید. به امر مهدی خلیفه‌ی عباسی، شهر سیسر را در آنجا بنا نهادند، و با الحاق رستاقهائی از دینور و آذربایجان به آن، آن را به کوره‌ای مبدل کردند. هارون‌الرشید پادگانی از 1'000 نفر در آنجا مستقر کرد. از قرن ۸م هق ببعد ظاهراً دیگر ذکری از سیسر نیست، و به جای آن نام سینا دیده میشود. بعضی احتمال داده‌اند که نام سنه (← سنندج) از صدخانیه گرفته شده است، ولی دلیل کافی بر اینکه سنه در محل سیسر قرار دارد در دست نیست.

سیسرا[9] (sisarā)، سردار کنعانی که از دبوره و باراق شکست خورد و بدست یاعیل کشته شد (داوران ۴ و ۵).

سیسرون[10] (siseron)، نام لاتینی وی **مارکوس تولیوس کیکرو** (märkus tullius kikero)، ۱۰۶ قم-۴۳ قم، فیلسوف، سیاستمدار، و بزرگترین خطیب رومی. در رم و آتن و رودس فلسفه و حقوق تحصیل کرد. در ۷۵ قم، که در سیسیل منصب کوایستوری داشت، قبر ارشمیدس را کشف کرد، و آنرا ترمیم نمود. در ۶۶ قم پرایتور و در ۶۳ قم کنسول بود، و در سمت اخیر توطئه‌ی کاتیلینا را برانداخت، ولی در ۵۸ قم، بسبب اقدامش در کشتن ۵ تن از اعضای دسته‌ی کاتیلینا، بتوسط کلودیوس محکوم و تبعید شد. سال بعد پومپیوس او را به رم خواند. سیسرون سخت با یولیوس قیصر مخالفت ورزید. در ۵۱ قم حاکم کیلیکیا بود. در ۴۹ قم بی ضد قیصر به پومپیوس پیوست. پس از جنگ داخلی، قیصر او را بخشود، و وی تا پایان دیکتاتوری قیصر در رم باحترام میزیست. سیسرون و مارکوس آنتونیوس با یکدیگر دشمنی داشتند، و آنتونیوس در سنا به او میتاخت. سیسرون در دو رساله‌ی خود بنام اولین فیلیپیکوس (filippikus) و دومین فیلیپیکوس که در آنها از حکومت جمهوری دفاع کرده است، به وی پاسخ داد. پس از استیلای اوکتاویانوس (بعداً آوگوستوس) بر رم، آنتونیوس مجال انتقام یافت، و سیسرون اعدام شد.

معروفترین آثار سیسرون خطابه‌های اوست، که از آنها ۵۷ خطابه و قطعاتی از ۲۰ خطابه‌ی

---

(۱)Cistercians (۲)Robert (۳)Molesme (۴)system (۵)monetary system (۶)bimetallism; double standard (۷)monometallism; single standard (۸)Sistine (۹)Sisera (۱۰)Cicero

دیگر در دست است. نامه‌های وی بهتر از هر مرجع دیگر اوضاع اجتماعی و سیاسی روم را در عصر او نشان میدهد. سیسرون استاد مسلم نثر لاتینی است، و سبک وی در ادب و خطابه به منتهی درجه خالص است. سیسرون به افکار رواقیون گرایش داشت، ولی فلسفه‌ی او التقاطی است. اهمیت او از این جهت است که فلسفه و (بمقدار کمی) علوم یونان را در دسترس خوانندگان لاتینی‌زبان قرار داد، و او و لوکرتیوس زبان فلسفی لاتینی را ایجاد کردند. از آثار فلسفی متعدد وی کتاب د ناتورا دئوروم (de nātura deorum) یا در ماهیت خدایان است، که بحثی کیهانشناختی است، و اطلاعات فراوانی در باب دانش زمان وی دربر دارد، و ازین لحاظ متمم کتاب لوکرتیوس بشمار میرود.

سیسلایتانیا: ← اتریش-هنگری.

سیسله[1]**، آلفرد** (ālfred sisle)، ۱۸۳۹–۹۹، نقاش امپرسیونیست فرانسوی. از پدر و مادری انگلیسی در پاریس زاده شد. شاگرد کورو و کوربه بود. چون از نقاشان امپرسیونیست بود، رنوار، مانه، دگا، مونه، و پیسارو را خوب میشناخت. دورنماهای بسیار زیبائی به شیوه‌ی امپرسیونیسم ساخته است، که ارزش آنها بخصوص بعد از مرگ وی شناخته شد. در کارهای او کمتر از کارهای مونه جسارت دیده میشود، اما دورنماهای ملایم و آفتابی او غالباً بمراتب شادترند. در بسیاری از نمایشگاه‌های هنر نو از کارهای وی فراوان هست.

سیسموندی[2]**، ژان شارل لئونار سیموند دو** (jāN šārl leonār simoNd dē sismondi)، ۱۷۷۳–۱۸۴۲، مورخ، عالم اقتصاد، و منتقد سویسی. از اعضای مجلل مادام دو ستال بود. اثر معروفش، تاریخ جمهوریهای ایتالیا در قرون وسطی (۱۶ جلد، ۱۸۰۹–۱۸) او را در ردیف نخستین مورخینی قرار میدهد که تأثیر اقتصادیات را در رشد فرهنگی و سیاسی دریافته‌اند. در کتاب دیگر خود، بنام در باب ثروت تجارتی (۱۸۰۲)، نظریه‌ی آزادی عمل ادم سمیث را ترویج کرد، ولی بسبب آثار اجتماعی انقلاب صنعتی در انگلستان به انتقاد از سرمایه‌داری پرداخت، و از این لحاظ از پیشروان سوسیالیسم بشمار میرود. ادبیات را محصول طبیعی مؤسسات سیاسی و اجتماعی میدانست.

سیسوئید[3] (sisoid؛ فنس) [از یو، = پیچک‌وار]، مکان هندسی نقطه‌ی M از خط قاطع متغیری که از نقطه‌ی ثابت A از دایره‌ی مفروضی رسم شود بطوری که، با علامات مذکور در شکل، همواره رابطه‌ی AM = CD برقرار باشد. این منحنی را دیوکلس برای حل مسئله‌ی تضعیف مکعب اختراع کرد. تعریف سیسوئید را میتوان با قرار دادن بعضی منحنیات بجای دایره تعمیم داد.

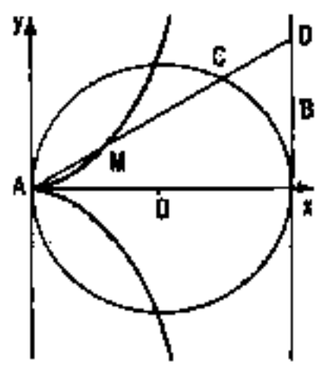

سیسوئید

سیسوفوس[4] (sisufos)، در اساطیر یونان، پسر آیولوس و مؤسس و پادشاه کورنت. به حیله‌گری مشهور است، و گویند مرگ را فریب داد. به زئوس بی‌احترامی کرد، و مجازات ابدی او این بود که در تارتاروس سنگ عظیمی را به فراز تپه‌ی پرشیبی

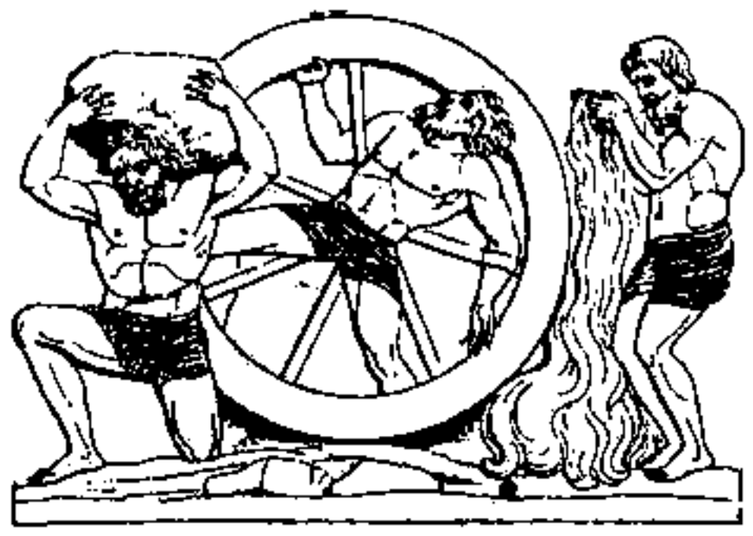
سیسوفوس، ایکسیون، و تانتالوس

بالا برد.

سیسیانوف (sisiānof)، شهرت فارسی **پاول دمیتریویچ تسیتسیانوف** (pāvel dmitrievic tsitsiānof)، ۱۷۵۴–۱۸۰۶، سردار روسی. در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار، دولت روسیه او را به حکمرانی قفقاز منصوب کرد. گنجه را گرفت (۱۲۱۸ هق) و ایروان و قراباغ را مطیع ساخت، ولی در جنگ اچمیادزین شکست خورد (۱۲۱۹ هق)، و عاقبت هم در باکو هدف گلوله واقع شد، و بقتل رسید. برای تفصیل جنگهای او با ایران ← ایران و روس، جنگهای، قسمت I.

سیسیانوف در میان عامه‌ی مردم ایران بعنوان اشپخدر (?espexdor) یا ایشپخدر معروف بود، و این لفظ ظاهراً تحریفی از کلمه‌ی اینسپکتور [= مفتش، بازرس] میباشد. کشته شدن او را در تواریخ عهد قاجاریه (مانند ناسخ التواریخ) در اثر طلسمات حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری قلمداد کرده‌اند.

سیسیل[5] (sisil)، ایتالیائی **سیچیلیا** (sicilyā)، در مآخذ اسلامی **صقلیه** (seqelliyya)، جزیره و ناحیه‌ی خودمختار (۲۵٬۷۱۰ کمنه؛ جه ـ۴٬۷۱۲٬۰۰۰)، ایتالیا؛ کرسیش پالرمو. تنگه‌ی مسینا آنرا از زمینلاد ایتالیا جدا میسازد. بزرگترین و پرجمعیت‌ترین جزیره‌ی مدیترانه است، و بین دریاهای یونیائی و تیرنه بفاصله‌ی حد ۱۶۰ کیلومتری شمال افریقا قرار گرفته، و شکلش تقریباً مثلث است، و بهمین جهت در ازمنه‌ی قدیم بنام تریناکریا (trināKriā) نیز خوانده میشد. بجز جلگه‌ی حاصلخیز کاتانیا، بقیه‌اش کوهستانی است؛ بلندترین قله‌ی آن کوه اتنا میباشد. از اراضی زراعتی آن بعلت دورنشینی صاحبان املاک و ابتدائی بودن روش کشاورزی و بدی وضع آبیاری چندان حاصلی بدست نمیآید. صادرات عمده‌اش انگور، زیتون، مرکبات، گوگرد، و ماهی است.

شهرهای قدیمی سیسیل را فنیقیها (پالرمو)، کارتاژیها (لیلوبایون؛ تراپانی)، و یونانیان (سیراکوز؛ کاتانیا؛ مسینا؛ جلا؛ آگریجنتو؛ هیمرا) بنا کرده‌اند. سیراکوز رهبر کشورشهرهای یونانی گردید. رقابت روم و کارتاژ در سیسیل موجب بروز ← جنگهای کارتاژی شد، و در نتیجه‌ی آن سیسیل در ۲۴۱ ق‌م مستعمره‌ی روم گردید. رومیان جزیره را بکلی استثمار کردند. تأسیس املاک بزرگ و استفاده‌ی وسیع از بردگان برای کشت و کار در آن رواج یافت؛ شورشهای مکرر بردگان با بیرحمی درهم‌شکسته میشد (قرن ۳م ق‌م). سیسیل در قرن ۶م بم بتصرف بیزانس درآمد. اولین لشکرکشی مسلمانان به سیسیل در ۶۵۲، پس از اینکه ناوگان دولت بیزانس را نزدیک اسکندریه درهم شکستند، صورت گرفت؛ ولی فتح واقعی سیسیل در ۸۲۷ بدست اغالبه آغاز شد. در دوره‌ی اعراب زراعت و تجارت و علوم رونق گرفت. روژه‌ی I دست اعراب را کوتاه کرد (قرن ۱۱م)؛ پسرش روژه‌ی II اولین پادشاه سیسیل گردید (۱۱۳۰). آخرین کس از نسل مستقیم روژه‌ی II کنستانس بود، که با امپراطور هانری VI ازدواج کرد، و در نتیجه، سیسیل (بضمیمه‌ی ج-ایتالیا و ناپل) به سلسله‌ی هوهنشتاوفن تعلق یافت، و در سلطنت (۱۱۹۷–۱۲۵۰) امپراطور فردریک II باوج عظمت رسید. جانشینان فردریک (← کونراد IV؛ مانفرد؛ کونرادین) از جنگهای خود با پاپها نتیجه‌ای نگرفتند؛ در ۱۲۶۶ کلمنس IV شارل د/آنژو (← شارل I، پادشاه ناپل) را بعنوان شاه سیسیل تاجگذاری کرد. با انقلاب نماز شامگاهان سیسیل (۱۲۸۲) سلطنت منفور شارل در سیسیل خاتمه یافت، و سیسیلیها پدروی III آراگون را به سلطنت برگزیدند. این امر منجر به جنگ بین سلسله‌ی آنژون و شاهان آراگون گردید، تا آنکه در ۱۳۰۲ فردریک II شاه سیسیل شد، و ج ایتالیا در دست شارل II (شاه ناپل) ماند (← ناپل، مملکت). در ۱۳۷۳، خوانای I ناپل رسماً از سیسیل دست برداشت. پس از اینکه شاخه‌ی خاندان آراگون در سیسیل مقطوع شد، سیسیل به سلسله‌ی اصلی خاندان آراگون بازگشت (۱۴۰۹)، و تحت حکومت حکام اسپانیائی قرار گرفت، و رو بانحطاط گذاشت. ضمناً در ۱۴۴۲ مملکت ناپل نیز به خاندان آراگون منتقل شد. طبق عهدنامه‌ی صلح اوترشت، سیسیل به ساووا واگذار شد (۱۷۱۳)، و دولت ساووا هم در ۱۷۲۰ آنرا به اتریش داده در عوض ساردنی را گرفت. در نتیجه‌ی جنگ جانشینی لهستان، سیسیل و ناپل به بوربونهای اسپانیا رسید (۱۷۳۵) (← بوربون سیسیل در مقاله‌ی بوربون). در ۱۸۱۶، علی رغم مخالفت سیسیلیها، فردیناند IV ناپل دو مملکت سیسیل و ناپل را یکی کرد، و خود را رسماً شاه سیسیلهای دوگانه خواند. شورشهای سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۴۸–۴۹ (← انقلابهای ۱۸۴۸) بر ضد شاهان بوربون با بیرحمی سرکوبی شد. پس از فتح (۱۸۶۰) سیسیل بدست گاریبالدی، این جزیره بمیل خود جزء ساردنی گردید. در جج II، پس از نبردهای سخت بتصرف متفقین درآمد (ژوییه-اوت، ۱۹۴۳). در ۱۹۴۷ استقلال داخلی یافت.

سیسیل، نماز شامگاهان: ← نماز شامگاهان سیسیل.

سیسیلهای دوگانه[6] (sisilhāye dogāne) یا **دو سیسیل** (do sisil)، نامی که در قرون وسطی به ممالک سیسیل و ناپل (← ناپل، مملکت) اطلاق میشد. آلفونسوی V آراگون، که در ۱۴۴۲ دو مملکت را تحت لوای واحد درآورد، خود را عنوان شاه سیسیلهای دوگانه داد. در زمان جانشینانش دگر بار دو مملکت تجزیه شد، ولی در دوره‌ی استیلای (۱۵۰۴–۱۷۱۳) اسپانیا بر دو مملکت، و نیز در ۱۷۵۹ که دو مملکت تحت سلطنت شاخه‌ای

(۱)Sisley (۲)Sismondi (۳)cissoid (۴)Sisyphus (۵)Sicily (۶)Two Sicilies

از بوربونها (← بوربون، خاندان) درآمد، عنوان مذکور تجدید شد. فردیناند IV ناپل در ۱۸۱۶ دو مملکت را یکی کرد، و به خود عنوان فردیناند I سیسیلهای دوگانه داد. سایر سلاطین سیسیلهای دوگانه فرانچسکوی I، فردیناند II، و فرانچسکوی II بودند. حکومت فرانسوای II در مقابل قوای گاریبالدی سقوط کرد (۱۸۶۰)، و با تأسیس (۱۸۶۱) مملکت واحد ایتالیا تحت سلطنت ویکتور امانوئل II، موضوع سیسیلهای دوگانه منتفی شد.

سیسیلیا[1]، **قدیسه** (qeddise sisiliā) یا **قدیسه سسیل**[2] (sesil)، ف ح ۲۳۰؟، دوشیزه‌ی شهید مسیحی رومی. از زندگی وی اطلاع قابل اعتمادی در دست نیست. وی قدیسه‌ی حامی موسیقی (مخصوصاً موسیقی کلیسائی) محسوب است، و در آثار هنری در حال خواندن و نواختن، یا گوش دادن به موسیقی فرشته‌ای که بسبب نوای او از آسمان فرود آمده است تصویر میشود.

سیشلز[3] (seyšelz)، مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا (مساحت مستعمره ح ۴۰۰ کیلومتر مربع؛ ۴۵°۴۲۵')، مشتمل بر ۹۲ جزیره در قهد، واقع در ش زنگبار، نزدیک خط استوا. کرسی مستعمره ویکتوریا (viktoriā) است، که در جزیره‌ی ماهه (بزرگ‌ترین جزایر) قرار دارد. جزایر عمده‌ی مستعمره منشأ آتشفشانی دارند. جزایر سیشلز در ح ۱۵۵۵ بوسیله‌ی پرتغالیها کشف شد، و تا اواسط قرن ۱۸م مأمن دریازنان بود. سپس فرانسویها آنرا اشغال کردند. در ۱۷۹۴ سربازان بریتانیائی آنرا گرفتند، و در ۱۸۱۴ به موجب معاهده‌ی پاریس به بریتانیای کبیر واگذار گردید. صادراتش کوپرا، وانیل، دارچین، و گوانو است.

سیف ابن ذی یزن (seyfe 'bne zi yazan)، امیر معروف یمن که به یاری خسرو انوشیروان (سلطنتش ۵۳۱–۵۷۹) دست حبشیان را از آن سرزمین کوتاه کرد. سیف، که از خاندان سلطنتی حمیر بود، از دربار ایران استمداد کرد، و انوشروان در ح ۵۷۰ عده‌ای ۸۰۰ نفری از مجرمینی که به همین مقصود از زندان آزاد شدند به سرکردگی زندانی کهنسال دیگری موسوم یا ملقب به وهرز (vahrez) در ۸ کشتی به یمن فرستاد، که از آنها دو کشتی در راه غرق شدند، و ۶ کشتی با ۶۰۰ نفر به سواحل حضرموت رسیدند، و وهرز کشتیها را آتش زد. ایرانیان با همراهی بومیان، که بر ضد استیلای حبشیان قیام کرده بودند، مسروق پسر ابرهه را شکست دادند، و سیف تحت حمایت دولت ایران به امارت یمن نشست. نظر به دشمنی حبشیان با مسلمانان در آغاز ظهور اسلام، سیف ابن ذی یزن بعنوان فاتح حبشیها بصورت قهرمان بعضی از داستانهای عرب درآمده است.

سیف اسفرنگ (seyfe esfarang) یا **سیف اسفرنگی**، شهرت **مولانا سیف‌الدین اعرج** (mōlānā, a'raj)، ف ۶۶۶ یا ۶۷۲ هق، شاعر قصیده‌سرای فارسی‌زبان؛ مت اسفرنگ (از توابع سغد سمرقند). در خوارزم نشو و نما یافت. در جوانی یک چند سلطان محمد ابن تکش خوارزم‌شاه را مدح گفت، و سپس به خدمت قطب‌الدین حبش، نایب‌السلطنه‌ی مغول در ماوراء النهر، پیوست. سیف اسفرنگ در اشعار خویش از سبک خاقانی شروانی و ظهیر فاریابی پیروی میکرد. در هیچیک از اشعارش تخلصی برنگزید.

سیف‌الدوله صدقة ابن منصور: ← صدقة ابن منصور.

سیف‌الدوله محمود غزنوی (seyfo'd.dōle, qaznavi)، قرن ۵م هق، شاهزاده‌ی سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر سلطان ابراهیم غزنوی. یک چند از جانب پدر در هند فتوحات کرد، و سپس، در ۴۶۹ هق رسماً فرمانروائی هندوستان یافت، و از جانب خلیفه بسبب فتحهائی که آنجا کرده بود لقب صنیع امیرالمؤمنین [sani'e؛ = دستپرورده‌ی] یافت. در ۴۸۰ هق، سلطان ابراهیم در حق وی بدگمان شد، و او را به این اتهام که آهنگ عراق و خدمت ملکشاه سلجوقی داشته بند کرد. مسعود سعد سلمان نیز که از ندما و مداحان وی بود به حبس افتاد.

سیف‌الدوله‌ی حمدانی (seyfo'd.dōleye ham-dāni)، شهرت **ابوالحسن علی ابن حمدان، ۳۰۳** یا ۳۰۱–۳۵۶ هق، صاحب و فرمانروای مشهور حلب و بلاد تابعه (از جمله حمص) از سلسله‌ی حمدانیان، در آغاز صاحب ناحیه‌ی واسط بود. او و برادرش در کشته شدن (۳۳۰ هق) ابن رائق دست داشتند، و بدین مناسبت خلیفه متقی او را لقب سیف‌الدوله داد. متقی در ۳۳۳ هق خلع شد، و در همان سال سیف‌الدوله حلب را گرفت، و در ۳۳۴ هق دمشق را نیز تصرف کرد. سپس بجانب مصر رفت، و رمله را تصرف کرد، اما کنار رود اردن از قوای مصر شکست خورد، و بین او و مصر صلحی منعقد شد، که بموجب آن، حلب در تصرف سیف‌الدوله ماند، و دمشق به مصر واگذار شد. در ۳۳۷ هق به جنگ با دولت بیزانس پرداخت، و تا آخر عمر در قلمرو آنان تاخت و تاز میکرد، و گاه غالب و گاه مغلوب میشد. عاقبت در حلب وفات یافت، و جنازه‌اش را در خارج میافارقین در مقبره‌ی مادرش بخاک سپردند.

سیف‌الدوله امیری مستبد ولی دلاور و کریم و فصیح، و حامی شعرا و ادبا و اهل علم بود، و خودش هم شعر میگفت. از مشاهیر دربار وی متنبی و فارابی و ابوفراس حمدانی را میتوان نام برد. ابوالفرج اصفهانی کتاب معروف خود، اغانی، را به وی تقدیم کرد.

سیف‌الدین اعرج: ← سیف اسفرنگ.

سیف‌الدین باخرزی (seyfo'd.dine bāxarzi) یا **سیف باخرزی** (seyfe)، شهرت **ابوالمعالی سیف الدین سعید ابن مطهر باخرزی**، مشهور به **شیخ عالم و خواجه‌ی فتحابادی** (fathābādi) [منسوب به فتحاباد بخارا، که تکیه‌ی وی در آنجا بوده است]، ۵۸۶–۶۵۹ هق، عارف و صوفی مشهور حنفی‌مذهب ماوراء النهر و خراسان، از خلفای شیخ نجم‌الدین کبری، و از مشایخ کبرویه. وی در باخرز به دنیا آمد، و در هرات و نشابور به کسب علم پرداخت. در هرات به تصوف گرایید، و سپس به خوارزم رفت، و از دست **نجم‌الدین کبری** خرقه پوشید، و خلافت او یافت. پس از آن، به اشارت شیخ به بخارا رفت، و تا پایان عمر همانجا یا در قریه‌ی فتحاباد که در آنجا تکیه و خانقاه داشت زیست. سلاطین و امرای مغول غالباً با وی به حرمت سلوک میکردند، چنانکه بموجب روایت جهانگشای جوینی، مادر منکو قاآن در بخارا مدرسه‌ای بنا کرد، و تولیت آن را در عهده‌ی سیف‌الدین گذاشت. احفاد او نیز بعدها در کرمان مورد توجه و تکریم قراختائیان کرمان واقع شدند. از سیف‌الدین سه پسر ماند بنام جلال‌الدین محمد، برهان‌الدین احمد، و مظهرالدین مطهر، و عده‌ای از احفاد او در کرمان شهرت داشته‌اند. سیف‌الدین باخرزی رباعیات فارسی خوب سروده است، و بعضی از رباعیات او با آثار خیام و بابا افضل و دیگران نیز خلط شده است. همچنین از آثار اوست: شرح اسماء الحسنی، وقایع الخلوه، و رسالة وصیة السفر، به عربی، و رساله‌ای در عشق به فارسی. خانقاه و مقبره‌ی شیخ در فتحاباد بخارا از قدیم مزاری مشهور بوده است، و ابن بطوطه و همچنین مؤلف طرائق الحایق آن را زیارت کرده اند.

سیف‌الدین سوری (seyfo'd.dine suri)، معروف به **سلطان سوری**، پادشاه (۵۴۳–۵۴۴ هق) سلسله‌ی آل شنب در ولایت غور و غزنین؛ پسر **عزالدین حسین غوری**. وی چون از کشته شدن **قطب‌الدین محمد غوری** بدست بهرامشاه غزنوی مطلع گشت، به خونخواهی برادر لشکر به غزنین برد، و بهرامشاه را شکست داده غزنین را بگرفت (۵۴۳ هق). اما سال بعد، در هنگام زمستان، بهرامشاه ناگهان از هند به غزنین لشکر آورد، و سلطان سوری را مغلوب و مقید کرده در غزنین به خواری تمام کشت. **علاءالدین جهانسوز**، برادر سلطان سوری، چندی بعد لشکر به غزنین آورده انتقام او را بگرفت و غزنین را بسوخت.

سیف‌الدین غازی I (seyfo'd.din qāzie avval)، ۵۰۰–جمادی الآخر ۵۴۴ هق، از امرای مشهور آل زنگی و از اتابکان موصل؛ پسر و جانشین عمادالدین زنگی. بعد از کشته شدن (۵۴۱ هق) پدر، به امارت موصل نشست. به پارسائی و پاک‌خوئی موصوف بود. حکومت حلب و حمص و حماة را به برادر خود **نورالدین محمود** بازگذاشت. برادرش قطب‌الدین مودود بجای او نشست.

سیف‌الدین غازی II (seyfo'd.din qāzie dov-vom)، ف ۵۷۶ هق، از امرای آل زنگی و اتابکان موصل؛ پسر قطب‌الدین مودود. بعد از پدر به امارت موصل نشست (۵۶۵ هق). **نورالدین محمود** بقصد او از شام لشکر کشید، و نصیبین و سنجار را گرفت (۵۶۶ هق). اما با سیف‌الدین صلح کرد، و دختر خود را بدو داده به شام بازگشت، و قرار شد سیف‌الدین امارت سنجار را به عمادالدین زنگی ابن مودود واگذارد (← اتابکان سنجار). در جنگ بین صلاح‌الدین ایوبی و **ملک صالح**، سیف‌الدین برادر خود **عزالدین مسعود I** را به یاری ملک صالح فرستاد، و چون عزالدین از صلاح‌الدین منهزم شد، سیف‌الدین خود به دفع صلاح‌الدین شتافت، ولی از او شکست خورد، و به موصل بازآمد. سیف‌الدین در موصل وفات یافت، و برادرش عزالدین مسعود I بجای او نشست.

سیف‌الدین محمد (seyfo'd.din mohammad) [سیف‌الدین محمد ابن عبدالعزیز]، ملقب به **صدر**

(۱)Cecilia (۲)Cécile (فنس) (۳)Seychelles

جهان (sadre jahān)، از رؤسای حنفیه‌ی ماوراء النهر و از صدور و بزرگان آل برهان؛ پسر برهان‌الدین عبدالعزیز. تا حدود ۶۱۷ هق در حیات بود.

سیف‌الدین محمد غوری (seyfo'd.din, quri)، فت ۵۵۸ هق، پادشاه (۵۵۶–۵۵۸) سلسله‌ی آل شنب در ولایت غور؛ پسر و جانشین علاءالدین جهانسوز. بعد از وفات پدر در فیروزکوه به امارت نشست. دعاة باطنی را تعقیب نموده بکشت، و دو پسر عم خود معزالدین محمد سام و غیاث‌الدین محمد سام را از حبس برآورد. اما مدت ملک او دیری نپایید، و وی در جنگ با غزان بدست یکی از امرای خویش کشته شد.

سیف‌الدین مظفر (seyfo'd.din mozaffar)، حکمران دربند (باب الابواب) در حدود نیمه‌ی قرن ۶م هق. خاقانی شروانی و مجیرالدین بیلقانی او را ستوده‌اند، و نظامی گنجوی هم به صلات و هدایای او در خسرو و شیرین اشارت کرده.

سیف‌الشعرا: ← دهقان سامانی.

سیف باخرزی: ← سیف‌الدین باخرزی.

سیفون[1] (sifon؛ از فنـ)، لوله‌ای که برای منتقل کردن مایعات از سطحی به سطحی پایینتر، با گذشتن آن بوسیله‌ی فشار جوّ از سطحی مرتفعتر از هر دو، بکار میرود. اساساً لوله‌ای است خمیده که آنرا مملو از آب میکنند، و شاخه‌ی کوتاهتر را در مایعی که میخواهند منتقل کنند فرو میبرند، تا مایع در سطح مطلوب جاری شود. اگرچه عمل سیفون با قوانین تعادل مایعات متعارض مینماید، توجیه آن آسان است، و کافی است فشار از تحت به فوق را در سطوح a و b در داخل لوله حساب و با هم مقایسه کنیم (شکل). بر دو سطح a و b فشار جو وارد می‌آید، که مقدارش را به p نمایش میدهیم. فشار از تحت به فوق در سطح a در داخل لوله معادل زیادتی p است بر فشار رو به پایین ناشی از ستونی از مایع به ارتفاع h، و در b معادلست با زیادتی p بر فشار ناشی از ستونی از مایع به ارتفاع H؛ بنا بر این، فشار از تحت به فوق در a به اندازه‌ی فشار ستونی از آب به ارتفاع H—h بر فشار رو به بالا در b فزونی دارد، و این فزونی سبب بالا رفتن مایع در شاخه‌ی کوتاه سیفون میگردد. اگر H—h صفر باشد (یعنی H = h) جریان مایع متوقف میگردد. خلاصه، عمل سیفون اولا مستلزم اینست که b پایینتر از a باشد؛ بعلاوه عمل سیفون مربوط به فشار جو است، و چون فشار جو بر حسب ارتفاع ستون آب (ارتفاع آب در لوله‌ی بارومتر در صورتی که، بجای جیوه، با آب پر شود) حـ ۱۰٫۲ متر است، h باید از این مقدار کمتر باشد.

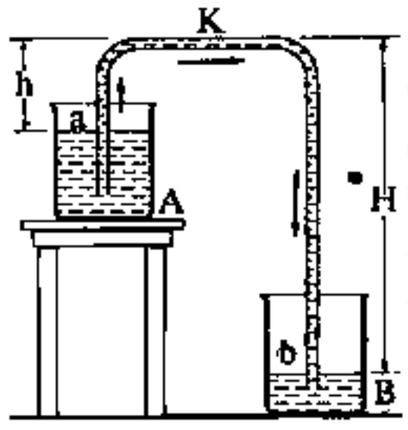

سیفون موارد استعمال عملی متعدد دارد. مثلا بوسیله‌ی آن میتوان مایع محتوی در مخزن ثابتی را که فقط قسمت فوقانی آن باز است به ظرف دیگر منتقل کرد، یا مایع زلالی را که بر روی رسوبات یا گل و لای جمع شده است، بدون بر هم زدن آنها، برداشت.

سیفی، شهرت و تخلص **سیف ابن محمد ابن یعقوب:** ← تاریخ‌نامه‌ی هرات.

سیفی بخارائی: ← سیفی بخاری.

سیفی بخاری، مولانا (mōlānā seyfie boxāri) یا **سیفی بخارائی،** فت حـ ۹۰۹ هق، شاعر فارسی زبان ماوراء النهر در اواخر عهد تیموریان. در هرات یک چند به خدمت امیر علیشیر نوائی پیوست، و در سلک شاعران و ندیمان مجلس او بود. پس از آن در ماوراء النهر سکونت جست. با شاهزاده بایسنقر تیموری نیز منسوب بود، و اواخر عمرش در بخارا گذشت. سیفی بخاری در سرودن معما و شهرانگیز (← شهرآشوب. ۱) دست داشته است، و مجموعه‌ی شهرآشوبهای او بعدها شهرت یافته، و تذکره‌نویسان ابیاتی از آن نقل کرده‌اند. علاوه بر دیوان شعر، رساله‌ای در معما، و رساله‌ای در عروض (چاپ کلکته، ۱۸۶۷) تألیف کرده، و او را بنام سیفی عروضی (aruzi) نیز خوانده‌اند.

سیفی عروضی: ← سیفی بخاری.

سیفیلیس[2] (sifilis؛ فنـ) یا **آتشک** (ātešak)، بیماریی مسری که خطرناکترین بیماریهای زهروی است، و سبب آن میکروبی است (*Treponema pallidum*) از دسته‌ی جانوران موسوم به سپیرو-کت[3] (spiroket). هنوز مسلم نشده است که این بیماری پیش از ۱۴۹۳ در اروپا وجود داشته است یا نه. بر طبق مدارک موجود، سیفیلیس اصلا از امریکا است، و ظاهراً اول بار در بین ملاحانی که از بت جدید به اسپانیا بازگشتند پدید آمد، سربازان شارل VIII فرانسه آنرا با خود به ایتالیا بردند، سپس در اروپا انتشار یافت.

سیفیلیس غالباً در ضمن نزدیکی با شخص مبتلا، یا از مادر مریض به طفلش (هنگام حمل، زمان ولادت، یا بعد از آن)، سرایت میکند. رشد آن سه هنگام دارد. هنگام اول پدید آمدن زخم کوچکی است که آنرا ارمنی‌دانه یا شانکر[4] (šānkr؛ از فنس) نامند، و علامت دیگری ندارد. هنگام دوم با انتشار میکروب در بدن، و بروز گلها و قطعات مخاطی، و مثبت بودن آزمون واسرمان مشخص میشود. در هنگام سوم بیماری، "انگمها" در نقاط و اعضای مختلف برمیآید، و با آسیب دیدن سلسله‌ی اعصاب، آتاکسی حرکتی یا فلج عمومی (ناشی از درگیرشدن سیفیلیس در مخ) عارض میشود. سیفیلیس را سابقاً با ترکیبات جیوه‌ای و ارسنیکی و بیسموتی معالجه میکردند. امروزه از پنی‌سیلین، که در درمان آن بسیار مؤثر است، استفاده میشود.

سیفی نیشابوری (seyfie neyšāburi)، شهرت **حکیم علی ابن احمد نیشابوری،** شاعر و نویسنده‌ی ایرانی در نیمه‌ی ۲م قرن ۶م هق. عوفی در لباب الالباب نظم و نثر او را ستوده است، و او را در شمار شعرای آل سلجوق نام برده. بموجب روایت عوفی، وی کتابی شامل صد عشق‌نامه، که در واقع نمونه‌ی مکاتبات عاشقانه بوده است، تألیف کرده است، که در زمان عوفی متداول و مقبول بوده است.

سیکاد[5] (sikād؛ از انگلـ)، هر یک از درختان تیره‌ی سیکادها (لتیـ Cycadales). درختان این تیره از قدیمترین درختان هستند، و احتمالا نخست در دوره‌ی پرمین پدید آمده‌اند، ولی امروز محدود به بعضی از درختان پیوسته‌سبز نخل‌مانند مناطق استوائی و گردمداری میباشند. سیکادها از بازدانگان هستند، و شباهت به سرخسهای درختی دارند. سیکادها مشتمل بر ۹ نوع از قبیل سیکاس (*Cycas*) و زامیا (*Zamia*)ـ میباشند، که خود به کمتر از 100 جنس منقسم میشوند. بعضی از سیکادها میوه‌های جوزمانند خوراکی دارند، و بعضی از جنس‌های آنها از درختان زینتی هستند.

سیکارام: ← سفیدکوه، افغانستان.

سیکاس، درخت، ← سیکاد.

سیکانگ[6] (sikāng) یا **شیکانگ،** ایالت سابق، چغ چین. از غ به تبت محدود، و کرسی آن کانگتینگ (kāngting) بود. سرزمینی است عمدةً کوهستانی، که چندین رود (سالوین، یانگتسه، و مکونگ) تنگهائی در آن تشکیل داده‌اند. ایالت سیکانگ در ۱۹۱۴ تشکیل شد. در ۱۹۵۵ قسمتی از آن که در ش رود یانگتسه است جزء ایالت سچوان شد، و بقیه به ایالت خودمختار تبت منضم گردید.

سیکستوس[7] (sikstus)، نام ۵ پاپ (جدول پاپها را در مقاله‌ی پاپ ملاحظه کنید). قدیس سیکستوس I در ۱۱۵؟–۱۲۵؟، قدیس سیکستوس II در ۲۵۷–۵۸، و قدیس سیکستوس III در ۴۳۲–۴۴۰ پاپ بود. نیز ← سیکستوس IV؛ سیکستوس V.

سیکستوس[7] **IV** (sikstuse)، ۱۴۱۴–۸۴، پاپ (۱۴۷۱–۸۴). از مردم ایتالیا و نامش فرانچسکو دلا روورِه (francesko della rovere)، و از فرقه‌ی فرانسیسیان بود، و در ۱۴۶۷ کاردینال شد. از او انتظار اصلاحاتی میرفت، ولی به سیاست آلوده شد. با لوئی XI بر سر نظارت بر کلیسای فرانسه و تشبثات لوئی برای برانداختن فردیناند I ناپل درافتاد. پس از سه توطئه‌ی پالتسی (۱۴۷۸)، که یکی از بستگان پاپ از محرکین عمده‌ی آن بود، کشمکش پاپ با لورنتسو د مدیچی شدت یافت. در ۱۴۷۸ به تأسیس تفتیش افکار در اسپانیا رضا داد. در زیبا کردن رم کوشید. نمازخانه‌ی سیستین از آثار اوست.

سیکستوس[7] **V،** ۱۵۲۱–۹۰، پاپ (۱۵۸۵–۹۰). از مردم ایتالیا و نامش فلیچه پرتتی (felice peretti) بود. در اوایل جوانی به فرانسیسیان پیوست، و بعداً واعظی معروف شد، و مورد حمایت رهبران پرحرارت اصلاحات کاتولیکی قرار گرفت. در ۱۵۵۶–۶۰ رایزن تفتیش افکار در ونیز بود. در ۱۵۷۰ کاردینال شد. در دوره‌ی پاپی، به تنظیم امور ایالات پاپی پرداخت. مبالغ هنگفت خرج زیبا کردن رم و تجدید بنای کلیساها و ساختن ابنیه‌ی جدید کرد. عده‌ی کاردینالها را به ۷۰ تثبیت نمود.

سیکل[8] (sikl؛ فنس). ۱ـ سلسله‌ی کامل مقادیر یک کمیت متناوب در یک دوره‌ی تناوب، یا یک باز صورت گرفتن یک پدیده‌ی متناوب (مثلا ارتعاش و جریان متناوب). بسامد را بر حسب عده‌ی سیکلها در ثانیه میسنجند. ۲ـ ← حلقه.

سیکلاد[9]، **جزایر** (siklād)، ینـ **کوکلادس**

(۱)siphon (۲)syphilis (۳)spirochete (۴)chancre (۵)cycad (۶)Sikang (۷)Sixtus (۸)cycle (۹)Cyclades

(kuklādes) [= مستدیر]، دسته‌جزیره (ح ۲۰ ۶۵۰ کمه، جه ۹۹°۹۵۹)، یونان، از آتیک بطرف ج‌ش در دریای اژه ممتد است. نام سیکلاد اصلا اطلاق میشد به جزایری که دایره‌وار در اطراف دلوس قرار داشتند. امروز جزایر سیکلاد مشتمل بر ح ۲۲۰ جزیره است، که از جمله اینها را میتوان نام برد: آندروس (āndros)، پاروس (pāros)، تنوس (tenos)، سیروس (siros)، کئوس (ke-os)، ملوس (melos) یا میلوس (milos)، و ناکسوس (nāk-sos). شهر عمده و مرکز اداری جزایر هرموپولیس (hermo-polis) است، که در سیروس قرار دارد. جزایر سیکلاد عموماً کوهستانی هستند. محصولات آنها شراب، میوه، گندم، روغن زیتون، و توتون است. آهن و منگنز و گوگرد استخراج میشود. جزایر سیکلاد در ۴۷۹ قم تابع آتن شد. در ۱۵۶۶ تحت حکومت دولت عثمانی قرار گرفت. در ۱۸۲۹ جزء یونان گردید.

سیکل ازت: ← نیتروژن، حلقه‌ی.

سیکلامن[1] (siklāmen؛ فنس)، گیاه زینتی گلدانی از نوع کوکلامن (*Cyclamen*) از تیره‌ی پامچال، دارای گلهای سرنگون و لرزان به رنگهای سفید، سرخ، یا ارغوانی. در شمال ایران به حالت خودرو دیده میشود، و آنرا به اسامی نگونسار (negun-sār) و بخور مریم (boxure maryam) میخوانند.

سیکل کربون: ← حلقه‌ی کربون.

سیکلوئید: ← چرخزاد.

سیکلوپها[2] (siklop.hā)، پنه کوکلوپس (kuklo-pes)، در دین یونان، عفریتهای عظیم یک‌چشم، که به روایتی، پسران اورانوس و گایا بودند. بعضی از آنها در کارگاه آهنگری هفایستوس کار می‌کردند. در جنگ تیتانها با خدایان، برقی بعمل آوردند، که بوسیله‌ی آن، زئوس بر تیتانها پیروز شد.

سیکلوپی[3] (siklopi) [منسوب به سیکلوپ، بمناسبت عظمت جثه‌ی سیکلوپها]، وصفی که در مآخذ خارجی اغلب در مورد سبک بنائی ادوار پیش از تاریخ ـ که نمونه‌های آنها عمدةً در یونان، ایتالیا، و شرق نزدیک موجود است ـ بکار میرود. دیوارهای جسیم سیکلوپی معمولا با گرداله‌های عظیم، که آنها را بر روی هم میگذاشتند، ساخته میشد؛ فواصل بین آنها را با سنگ پر میکردند، و دیوارها را بوسیله‌ی نوعی ملاط به هم متصل می‌ساختند. دیوارهای سیکلوپی از مشخصات عهد ← تمدن مینی بود. بناهائی مشابه در تخت جمشید، و چین، ژاپن، و پرو یافت میشود.

سیکلوترون[4] (siklotron؛ از انگل)، دستگاهی که، بدون نیاز به ولتاژهای عالی، به ذرات هسته‌ای نسبةً سنگین سرعتهای بسیار زیاد میدهد (← شتابگر). اساساً عبارتست از دو اطاق مجوف کم‌

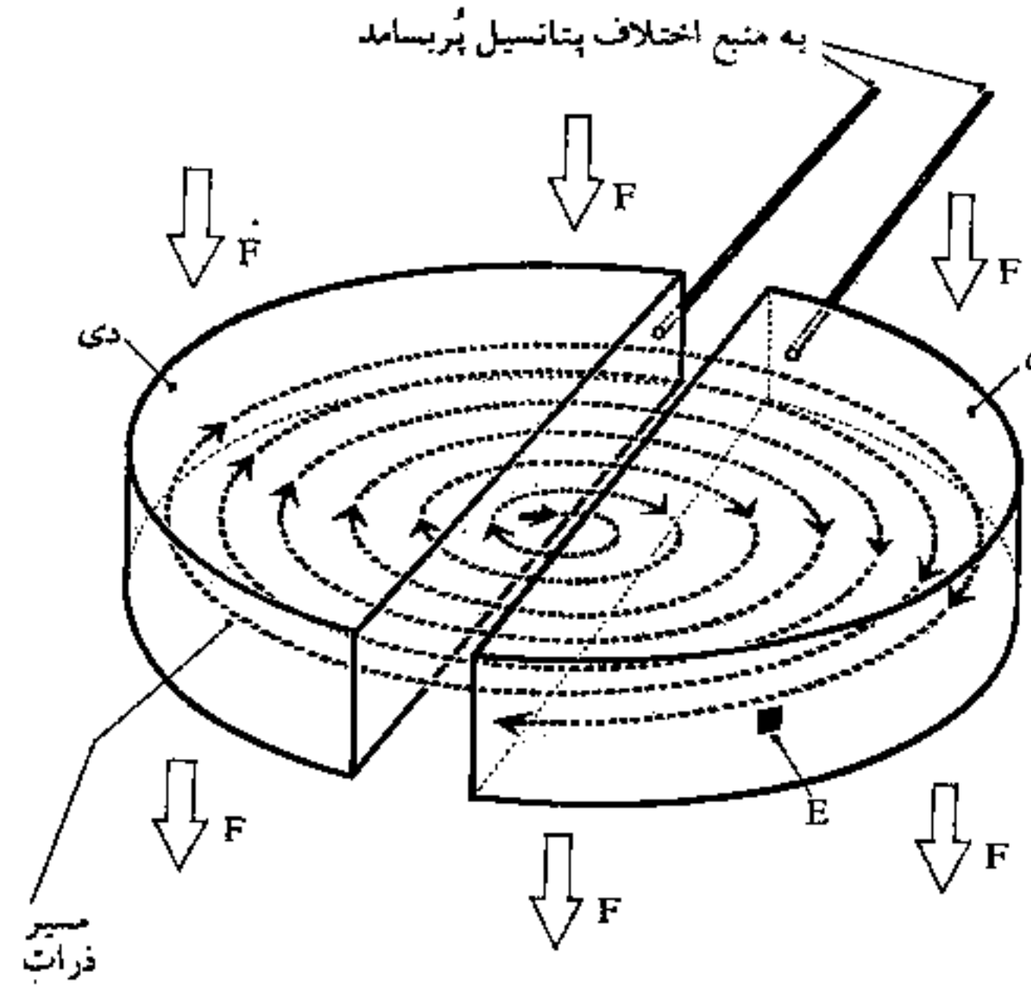

اساس سیکلوترون

(سهمهای قائم علامت میدان مغناطیسی است)

ارتفاع بشکل حرف لاتینی D، که بفاصله‌ی کمی از یکدیگر بین قطبین یک آهنربای برقی قوی قرار دارند [چون این حرف در زبان انگلیسی دی (di) تلفظ میشود، اطاقها را دی‌ها میخوانند]. بین دی‌ها اختلاف پتانسیل متناوبی با بسامد بسیار زیاد (مثلا 10 میلیون سیکل در ثانیه) ایجاد می‌کنند؛ در نتیجه، دی‌ها، با تناوب سریع، مثبت و منفی میشوند. دی‌ها در محفظه‌ای خالی از هوا قرار دارند. یونهای مثبت (مانند پروتونها یا ذرات آلفا) را که میخواهند بشتابانند نزدیک مرکز دی‌ها وارد دستگاه میکنند، و بین دی‌ها اختلاف پتانسیل سریع التناوب را برقرار میکنند. یونهای مثبت به دی منفی کشیده میشوند، و تحت تأثیر میدان مغناطیسی، قوسی در آن طی میکنند. نوسانات اختلاف پتانسیل چنان میزان میشود که وقتی یونها به کنار این دی میرسند، این دی مثبت و دی دیگر منفی میشود، و لهذا حرکت یونها در داخل دی دیگر ادامه مییابد، و هکذا. بدینگونه، یونها مسیری مارپیچی در داخل دی‌ها طی میکنند، و هر بار که یونها از فاصله‌ی بین دو دی میگذرند انرژی آنها افزون میگردد، تا آنکه در موضعی مانند E در داخل یکی از دی‌ها به هدف برمیخورند یا از این موضع خارج و به جانب هدف عازم میشوند.

سیکلوترون بوسیله‌ی ا. ا. لارنس در ۱۹۳۲ بکار افتاد. اولین سیکلوترون، با بکار بردن ولتاژ ۴°۰۰۰ ولتی، انرژی پروتونها را به بیش از ۱°۲۰۰°۰۰۰ الکترون‌ولت میرسانید (نیز جدول مقاله‌ی شتابگر را ملاحظه کنید). برای بدست آوردن انرژیهای بیشتر، در سال ۱۹۴۴ و. ی. وکسلر در تجشم و ا. م. مکمیلن در کشمة، مستقل از یکدیگر، تغییراتی در سیکلوترون بعمل آوردند، و ماشین جدیدی بنام سیکلوترون همزمان یا سنکروسیکلوترون[5] (sankrosikło-tron) ساختند. عظیمترین سنکروسیکلوترون موجود در این تاریخ در دانشگاه کالیفرنیا (کشمة) است، که آهنربای آن بیش از ۴°۰۰۰ تن وزن دارد، و ذرات را به انرژی ۷۳۰ میلیون الکترون‌ولت میرساند. سنکروترون از تکامل سنکروسیکلوترون حاصل شده است.

سیکلون، در هواشناسی: ← چرخه.

سیکیون[6] (sikuon)، شهر قدیم یونان، در پلوپونز، لغ کورنت و بفاصله‌ی ۳°۲۰۰ متری ج خلیج کورنت. در قرن ۶م قم، تحت حکومت **کلیستنس**، به اوج قدرت خود رسید. پس از انهدام (۱۴۶ قم) کورنت بدست رومیان، نیز مدت کوتاهی اهمیت یافت، و سپس رو به انحطاط گذاشت. سیکُئون از مراکز عمده‌ی هنر بود، و در دوره‌ی عتیق هنر یونانی (از اواسط قرن ۷م تا ۴۸۰ قم) نقاشی و سفالگری آن معروف بود. در قرن ۴م قم نقاشان عمده‌ای از آنجا برخاستند.

سیکورسکی[7]، **ولادیسلاف** (vlādislāf sikorski)، ۱۸۸۱–۱۹۴۳، ژنرال لهستانی و از رجال لهستان. در جه I جنگید، و سپس چند بار به وزارت رسید (۱۹۲۲–۲۵). پیلسودسکی او را از خدمات دولتی برکنار کرد (۱۹۲۸). پس از تصرف لهستان بدست آلمان، "نخست‌وزیر" دولت لهستان که در خارج آن کشور تشکیل شد گردید (۱۹۳۹). فرماندهی کل نیروهای لهستانی را که در جه II دوش بدوش متفقین میجنگیدند نیز داشت. سیکورسکی در صدد ترمیم روابط خود با تجشم بود که در یک سانحه‌ی هوائی نزدیک جبل طارق کشته شد، و بعضی گویند عمداً نابودش کردند.

سی‌کیانگ[8] (si-kiāng) یا **رود سی** یا **رود غربی**، بزرگترین رود چین جنوبی، بطول ح ۲°۰۰۰ کم. در ش ایالت یونّان سرچشمه میگیرد، و بجانب ش از ایالات کوانگسی و کوانتونگ می‌گذرد، و بصورت شاخه‌هائی چند به دریای چین جنوبی میریزد. یکی از این شاخه‌ها رود کانتون است، که شهر کانتون بر دلتای آن قرار دارد. بیشتر مسیر آن قابل کشتیرانی برای کشتیهای بزرگ است.

سیکیروس[9]، **داوید آلفارو** (dāvid ālfāro sikeyros)، ۱۸۹۸–، نقاش مکزیکی. فعالیتهای هنری او همیشه با فعالیتهای شدید سیاسی و انقلابی همراه بوده است. در ۱۹۱۹–۲۱ وابسته‌ی نظامی مکزیک در پاریس بود، و از نزدیک با نهضتهای جدید هنری در اروپا ارتباط داشت، و ازین رهگذر بهره‌ی فراوان گرفت. در ۱۹۲۲ به مکزیک بازگشت، و رهبر "سندیکای کارگران فنی، نقاشان، و مجسمه‌سازان" شد، و مجله‌ای تأسیس کرد، و در آن اصول هنر ملی و مردم‌پسند تازه‌ای را تبلیغ کرد. در ۱۹۳۸ داوطلبانه در جنگهای داخلی اسپانیا شرکت کرد، و افسر ارتش جمهوری‌خواهان شد.

از خصائص سبک خاص او در نقاشی حرکات تند و گردنده و پرجنب و جوش قلم مو، و سایه روشنهای شدید و مهیج است. هنر او نوعی اعتراض

(۱)cyclamen (۲)Cyclops (۳)Cyclopean (۴)cyclotron (۵)synchrocyclotron (۶)Sicyon (۷)Sikorski (۸)Si-kiang (۹)Siqueiros

خشم‌آلود به شرایط موجود اجتماعی است. ابداعات فنی او در نقاشی بیش از هر چیز سبب شهرت او شده است. بعضی از معروفترین کارهای او عبارتند از فرسکوهائی در "مدرسه‌ی مقدمائی ملی" شهر مکزیکو (۱۹۲۲–۲۴)، نقاشیهای دیواری در "مدرسه‌ی مکزیکی" در شیلی (۱۹۴۲)، و نقاشی‌های دیواری در مؤسسه‌ی ملی هنرهای زیبای شهر مکزیکو (۱۹۴۵).

سیکیم[1] (sikkim)، کشور تحت الحمایه‌ی هند (مساحت سیکیم ح ۷٬۳۰۰ کمـ؛ جه ۱۶۱٬۰۸۰)، ج آسیای مرکزی، در ش کوههای هیمالایا؛ پایتختش گانگتوک (gāngtok). از غ به نپال، از ل به تبت، از ش به بهوتان، و از ج به هند محدود است. بیشتر آن کوهستانی است، و دره‌های عمیق رودخانه‌ها آنرا قطع میکنند. قله‌ی کانچنجونگا بر مرز آن با نپال واقعست. دره‌های استوائی آن حیوانات و نباتات متنوع و فراوان دارد. بیشتر سکنه‌ی آن شبانان چادرنشین و اصلا نپالی هستند. مذهب عمده آیین هندو است، اما مهاراجه‌ی وقت و مأمورین دولت پیرو آیین بودا هستند.

بعد از قرن ۱۷م سیکیم تحت حکومت راجه‌های تبتی‌الاصل بود. در قرون ۱۸م و ۱۹م چند بار مورد حمله‌ی گورکاهای نپال واقع شد. در ۱۸۳۵ و ۱۸۴۹ قسمتی از اراضی سیکیم به بریتانیا واگذار شد. پس از خارج شدن بریتانیائیها از هند در ۱۹۴۷، سیکیم استقلال یافت، ولی در ۱۹۵۰ پیمانی با هند منعقد کرد که امور دفاعی و روابط خارجی و ارتباطات کشور را به هند داد.

سیکینگ، شهر، چین، ← سیان.

سیگار (sigār)، برگ بریده یا خردکرده‌ی توتون که معمولا در کاغذی نازک پیچیده شده است، و برای "کشیدن دود" آن بکار میرود. سیگار به این معنی را فرنگیها سیگارت میگویند، و در اصطلاح آنها سیگار اطلاق میشود به آنچه ما سیگار برگ میگوئیم و عبارتست از برگهای توتون که آنها را پیچیده و بشکل استوانه‌مانندی درآورده‌اند، اگرچه گاه مواد دخانیه را اگر در کاغذ یا هر ماده‌ای جز برگ توتون پیچیده شده باشد سیگارت، و اگر در برگ توتون پیچیده شده باشد سیگار میخوانند.

استعمال توتون را فاتحین اسپانیائی امریکا از بومیان آن سرزمین آموختند، و لفظ سیگار مأخوذ از اسپانیائی و اصلا مأخوذ از نام توتون بزبان بومی (احتمالا زبان مایائی) است. بومیان چند برگ توتون را در برگ نازکی از چوب زرت پیچیده یا در ابزار چیق‌مانندی بنام توباکو گذاشته آتش میزدند و میکشیدند. برگهای توتون در ۱۵۱۹ به اسپانیا رسید، ولی استعمال آن تا ح ۱۵۶۰، که ژان نیکو مقداری گرد توتون برای رفع صداع کاترین دو مدیسی به فرانسه فرستاد، عمومیت نداشت. توتون در اواسط قرن ۱۶م به ژاپن رسید، ولی کشت آن در آن کشور در ۱۵۹۶ معمول شد. توتون در ۱۶۰۵ کمابیش در عثمانی و مصر و هند شناخته شده بود. توتون ظاهراً بتوسط پرتغالیها وارد ایران شد. تاریخ ورودش را بعضی ۱۵۹۰ (۹۹۹ هق) و برخی ۱۵۹۹ (۱۰۰۸ هق) نوشته‌اند، در زمان شاه عباس کبیر در ایران رواج داشت، و قلیان و چیق معمول بود. در ممالک مختلف استعمال آن مدتهای کمابیش دراز ممنوع و بهانه‌ای بدست مقامات دینی و مملکتی برای آزار و کشتن مردم بود. صنعت سیگارسازی در قرن ۲۰م خاصه بعد از جه I توسعه‌ی عظیم یافته است. سیگار برگ (جز انواع بسیار مرغوب) از ح ۱۹۰۲ و سیگار از ح ۱۸۷۲ با ماشین ساخته میشود.

دود سیگار محتوی نیکوتین، گاز کربونیک، اکسید کربن، امونیاک، آلدئیدها، و تعدادی از ترکیبات عالی قیری است. امروز این مسئله متفق فیه است، که نیکوتین و امونیاک و مواد قیری موجود در دود سیگار تحریک‌کننده است. صافیهائی که در چوب سیگار یا در ته سیگار (مانند مشتوک) قرار میدهند قسمتی از این مواد را می‌گیرند. آمار بستگی بین استعمال دخانیات و سرطان ریه حاکی از رابطه‌ای میان این دو هست، ولی عوامل متعدد دیگر نیز در ابتلا به سرطان ریه در کار میباشد.

سیگبان[2]، **کارل** (karl sigbān)، ۱۸۸۶–، فیزیکدان سوئدی. تحقیقاتش در برق، مغناطیس، و اشعه‌ی ایکس معروفست. روش فنی مخصوصی برای تحقیقات طیفی در اشعه‌ی ایکس ابتکار کرد، و طول امواج این اشعه را با دقتی فوق العاده تعیین نمود. کتاب طیفنمائی اشعه‌ی رونتگن (۱۹۲۴) وی کتاب استانده در این موضوع گردید. بسبب تحقیقات و اکتشافاتش در طیفنمائی اشعه‌ی ایکس جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۴ در فیزیک به وی اعطا شد. در ۱۹۳۷ به ریاست بنگاه نوبل برای فیزیک (جزء آکادمی سلطنتی علوم استکهلم) منصوب شد.

سیگما (sigmā)، یکی از حروف الفبای یونانی، که صورت کوچک آن σ و ς و صورت بزرگش Σ است. حرف σ در طبقه‌بندی ستارگان صورتهای فلکی و نیز برای نمایش دادن بعضی از کمیات فیزیکی و آماری بکار میرود. سیگمای بزرگ در ریاضیات عالیه بعنوان "علامت جمع" بسیار کثیر الاستعمال است. حاصلجمعی مانند

$$u_1 + u_2 + \cdots + u_k + \cdots + u_n$$

راکه جمله‌های آن از "جمله‌ی عمومی" (مثلا u_k) با قرار دادن اعداد ۱ و ۲ و . . . و n بجای k حاصل میشود معمولا بعلامت

$$\sum_{k=1}^{k=n} u_k$$

(یعنی مجموع مقادیر u_k بازاء اعداد ۱ و ۲ و . . . و n بجای k) نمایش میدهند. حاصلجمع سلسله‌ای (← سلسله، در ریاضیات) مانند

$$u_1 + u_2 + \cdots + u_n + \cdots$$

را به علامت $\sum_{n=1}^{\infty} u_n$ نمایش میدهند.

سیگو د آویلا[3] (siego de ävilā)، شهر (جه ح ۹۸٬۰۰۰)، کوبای مرکزی، کنار دریای کارائیب. بندرگاهی زیبا دارد، و شکر صادر میکند.

سیگوردسون[4]، **یون** (yon sigurdson)، ۱۸۱۱–۷۹، از رجال و مورخین ایسلندی. در تاریخ و ادبیات ایسلندی معتبر و معروف بود. دو بار ریاست آلثینگ را داشت (۱۸۴۹–۵۷ و ۱۸۶۵–۷۹)، ولی سهم عمده‌ی وی در تجدید حیات سیاسی ایسلند بواسطه‌ی فعالیتهایش در روزنامه‌نگاری بود. اعطای قانون اساسی به ایسلند نتیجه‌ی کوششهای او بود.

سیگیسموند[5] (sigismund)، ۱۳۶۸–۱۴۳۷، امپراطور (۱۴۱۱–۳۷، تاجگذاری در ۱۴۳۳) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۴۱۰–۳۷) آلمان، شاه (۱۳۸۷–۱۴۳۷) مجارستان، شاه (۱۴۲۰–۳۷) بوهم، برگزیننده‌ی (۱۳۷۶–۱۴۱۵) براندنبورگ؛ پسر امپراطور شارل IV (ف ۱۳۷۸). داماد لوئی I مجارستان بود، و در ۱۳۸۷ به سلطنت آنجا رسید. پس از پیروزی (۱۳۸۹) ترکان عثمانی در کوسووو، دولتهای اروپا را دعوت به جهاد با ترکان کرد، و لشکری از همه‌ی اروپا گرد آورد، که در نیکوپول مقهور سلطان بایزید I گردید (۱۳۹۶). در همان سال، امرای آلمان نابرادری وی ونسلاوس را وادار کردند تا او را به نیابت خود در امپراطوری مقدس روم منصوب کند. سیگیسموند لانسلوی ناپل را که در مجارستان دعوی سلطنت داشت مغلوب نمود (۱۴۰۳). در انتخابات امپراطور در سال ۱۴۱۰، او و یکی از بستگانش، بنام یوبست (yobst)، مدعی امپراطوری بودند، و چون ونسلاوس که در ۱۴۰۰ خلع شده بود نیز خود را امپراطور میدانست، چندی سه امپراطور وجود داشت، و در نتیجه‌ی شقاق کبیر، سه پاپ نیز وجود داشت. بعد از وفات یوبست و انصراف ونسلاوس، سیگیسموند به اتفاق آراء به امپراطوری انتخاب گردید (۱۴۱۱).

سیگیسموند برای ترمیم شقاق، "پاپ" یوآنس XXIII (← کوسا، بالداساره) را به تشکیل دادن ← شورای کنستانس برانگیخت، و ی. هوس را تأمین داد تا در شوری شرکت جوید. اما در شوری، سخنان هوس سیگیسموند را خوش نیامد، و تأمینی را که داده بود نقض کرد، و حکم اعدام هوس را تصویب نمود. سوزانیدن هوس سبب تسریع اصلاح دینی در بوهم و کینه‌ی پایدار چکها نسبت به سیگیسموند شد. پس از مرگ (۱۴۱۹) ونسلاوس، هوسیان برای جلوگیری از اینکه سیگیسموند به جانشینی وی به سلطنت بوهم بنشیند قیام کردند. سیگیسموند، برای جمع‌آوری لشکر، پاپ مارتینوس V را اغوا کرد تا بر ضد هوسیان اعلان جهاد داد (۱۴۲۰)، و خود در پراگ تاجگذاری کرد، ولی هوسیان تحت سرکردگی ی. زیزکا وی را مغلوب کردند، و سیگیسموند ناچار عقب نشست. در ۱۴۲۱ مجمعی از چکها او را از سلطنت بوهم خلع نمود، و در ۱۴۲۳ دست‌اندازی هوسیان به آلمان آغاز گردید (← هوسی، جنگهای). جهاد دیگری با هوسیان که پروکوپیوس بزرگ رهبری آنان را داشت نیز درهم شکست. برای ترمیم شکافی که در کلیسا پدید آمده بود، در ← شورای بال مذاکراتی بعمل آمد، و طرح سازشی ریخته شد. پس از پیروزی اوتراکیسان (جناح معتدل هوسیان) در لیپانی و تصویب (۱۴۳۶) طرح سازش، مردم بوهم با مراجعت سیگیسموند به پراگ موافقت کردند

(۱)Sikkim (۲)Siegbahn (۳)Ciego de Ávila (۴)Sigurdsson (۵)Sigismund

(۱۴۳۶). ولی وی از وعده‌هائی که به چکها داده بود تخلف کرد، و کمی پیش از مرگش باز اغتشاشاتی پدید آمد.

سیگیسموند آخرین امپراطور از سلسله‌ی لوکزامبورگ بود، و داماد خود آلبرشت (بعداً آلبرشت II) را به جانشینی خود تعیین نمود. براندنبورگ را قبلا در ۱۴۱۵ به فردریک از خاندان هوهانزولرن (← فردریک I، مارگراف براندنبورگ) منتقل کرده بود.

سیگیسموند[1] I (sigismunde)، ۱۴۶۷–۱۵۴۸، شاه (۱۵۰۶–۴۸) لهستان؛ پسر کازیمیر IV. در ۱۵۰۵ بعنوان مهین‌دوک لیتوانی انتخاب شد، و در ۱۵۰۶ به سلطنت لهستان رسید. در ۱۵۱۲ با باربارا زاپولیا، دختر ستفان زاپولیای مجارستان وصلت کرد، و ۳ سال بعد که باربارا درگذشت، بونا سفورتسا (← سفورتا، خاندان) را به زنی گرفت (۱۵۱۸). در ۱۵۱۵ وارد اتحاد با امپراطور ماکسیمیلیان I شد، و به ازدواج اولاد برادرش، اولادیسلاوس II بوهم و مجارستان، با نوه‌های ماکسیمیلیان رضا داد (در نتیجه‌ی این وصلتها، بعداً بوهم و مجارستان به خاندان هاپسبورگ منتقل شد). سیگیسموند در ۲۰ سال اول سلطنت خود تقریباً پیوسته با دولت مسکووی در جنگ بود، و مغولان نیز در مرزهای قلمرو وی مشغول تاخت و تاز بودند. با شهسواران توتونی بدون اخذ نتیجه جنگید (۱۵۲۰–۲۱)، ولی عاقبت مهین سرور آنان، آلبرشت براندنبورگی، در ۱۵۲۵ با سیگیسموند بیعت کرد، و وی قلمرو شهسواران مذکور را به آلبرشت واگذاشت، و آلبرشت اولین دوک پروس گردید.

سیگیسموند کاتولیکی مؤمن بود، ولی تن به آزار غیر کاتولیکها نمیداد، و در لیتوانی که اقلیتی از اشراف بزرگ کاتولیک متعصب در سنا اکثریت داشتند، حقوق اتباع ارتدوکس خود را حفظ کرد و یهودیان را تحت حمایت خود قرار داد. او و زوجه‌اش، بونا سفورتسا، حامیان فرهنگ رنسانس بودند که رونقش در دوره‌ی آنان در لهستان آغاز شد. سیگیسموند II یگانه پسر او از سفورتسا بود.

سیگیسموند[1] II یا **سیگیسموند آوگوستوس** (sigismund ăgustus) یا **آوگوستوس I**، ۱۵۲۰–۷۲، شاه (۱۵۴۸–۷۲) لهستان؛ یگانه پسر (و جانشین) سیگیسموند I از بونا سفورتسا. موفقیت سیاسی عمده‌ی او این بود که مهین‌دوک‌نشین لیتوانی را که موروثی وی بود به مملکت لهستان منتقل کرد، و مملکت یگانه‌ی لهستان و لیتوانی را بوجود آورد، و با مهارتی که در تدابیر سیاسی داشت، اشراف بزرگ دو کشور را که با این وحدت مخالف بودند آشتی داد. فرقه‌ی شهسواران لیوونیائی را منحل نمود (۱۵۶۱)، و قسمتهائی از لیوونیا را تصرف کرد. بسط مرزهای کشور سبب جنگ وی با ایوان IV روسیه شد؛ و روسها پولوتسک را از وی گرفتند (۱۵۶۳). در دوره‌ی او کار اصلاح دینی در لهستان به اوج رسید، و در ۱۵۷۰ تقریباً همه‌ی پروتستانهای این کشور برای پیش بردن مقصود خود متحد شدند. اگرچه سیگیسموند فرمانروائی دارای سعه‌ی صدر و فکر باز بود، کاتولیکی مؤمن بود، و کوشید تا به وسایل صلحجویانه از اصلاح دینی جلوگیری کند. دادگاههای دینی را لغو کرد (۱۵۶۲)، ولی پسوعیان را که مبلغ اصلاحات کاتولیکی بودند برآورد (۱۵۶۵). نهضت رنسانس در دوره‌ی او رونق یافت، و سیگیسموند خود اومانیستی کامل بود، و در الاهیات دست داشت. سیگیسموند آخرین فرمانروای لهستان از سلسله‌ی یاگیلو بود، و بی‌فرزند درگذشت. پس از یک دوره‌ی فترت و سلطنت کوتاه هانری دو والوا (بعداً هانری III فرانسه)، ستفان باتوری به سلطنت لهستان انتخاب شد (۱۵۷۵).

سیگیسموند[1] III (sigismunde) یا **سیگیسموند واسا** (sigismund vāsā)، ۱۵۶۶–۱۶۳۲، شاه (۱۵۸۷–۱۶۳۲) لهستان و شاه (۱۵۹۲–۹۹) سوئد. پدرش ژان III سوئد و مادرش کاترین خواهر سیگیسموند II لهستان بود، و بدین طریق، سلطنت وی دو سلسله‌ی یاگیلو و واسا را وحدت بخشید. سیگیسموند III کاتولیک بود. پس از مرگ (۱۵۸۶) ستفان باتوری به کومک ی. زامویسکی به سلطنت لهستان انتخاب شد. در ۱۵۹۲ به جانشینی پدرش به سلطنت سوئد رسید، ولی چون از قبول مذهب پروتستان بعنوان دین رسمی مملکت اکراه داشت، بین او با سوئدیها و عمویش که نایب السلطنه‌ی سوئد بود (← کارل IX) کشمکش پدید آمد. سیگیسموند مغلوب شد (۱۵۹۸)، و دیت (مجلس شور) سوئد رسماً او را خلع نمود (۱۵۹۹)، ولی وی از ادعای خود بر سلطنت دست برنداشت، و در ۱۶۲۱ بین او و گوستاو II (پسر کارل IX) جنگ درگرفت، و سرانجام طرفین صلح کردند (۱۶۲۹)، و بیشتر لیوونیا بتصرف گوستاو درآمد. سیگیسموند در دوره‌ی آشفتگی بعد از مرگ باریس گادونوف در امور روسیه مداخله داشت، و از دمیتری‌های غاصب پشتیبانی کرد، و نقشه‌ی تصرف تمام روسیه را در سر میپخت. سپاهیان لهستان مسکو را اشغال کردند. در ۱۶۱۰ اشراف روسیه پسرش لادیسلاوس را به تزاری روسیه انتخاب کردند، ولی سیگیسموند با این امر موافقت نکرد، زیرا ظاهراً خود خواستار سلطنت روسیه بود. در ۱۶۱۲ سپاهیان روسی لهستانیها را از روسیه بیرون کردند، و میخائیل رومانوف را به تزاری انتخاب نمودند. صلح بین دو کشور در زمان پسر و جانشین سیگیسموند، لادیسلاوس IV، برقرار گردید (۱۶۳۴).

سیل[2] (sil؛ انگل)، پستاندار دریائی گوشتخوار، که دست و پایش به اعضای شنا مبدل شده است. سیل متعلق است به یکی از راسته‌های جزء راسته‌ی گوشتخواران بنام پینیپدیا (Pinnipedia) [= باله‌پایان]، که چون پاهای پردار جانوران متعلق بدان بصورت باله‌ها یا پاروها درآمده‌اند، بدین نام خوانده شده است. باله‌پایان به سه تیره منقسم میشوند: فوکیدای (Phocidae)، اوتاریئیدای (Otariidae)، و اودوبنیدای (Odobenidae). تیره‌ی اول تیره‌ی سیلهای حقیقی یا سیلهای بی‌گوش یا سیلهای مودار است، که جانوران عضو آن گوش خارجی ندارند، و موی آنها زبر و کوتاه است. تیره‌ی دوم مشتمل است بر سیلهای گوشدار دارای پوست گرانبها و شیرهای دریائی؛ تیره‌ی سوم مشتمل بر فیلهای دریائی (← فیل دریائی) میباشد. سیلهای دارای پوست گرانبهای آلاسکا در زمستان از آلاسکا به سواحل شمالی کالیفرنیا میروند، و در بهار بسمت شمال مهاجرت کرده در جزایر پریبیلوف زاد و ولد میکنند. برای کشمکش بر سر پوست سیل دریای برینگ ← برینگ، دریای.

سیل[3] (sil؛ از انگل)، در زمینشناسی، ورقه‌ای با ضخامت تقریباً ثابت از سنگهای آذرین نفوذی بین لایه‌های سنگهای دیگر.

سیل (seyl)، آب فراوانی که با سرعت جاری شود، و طغیان کرده بهنه‌ای از زمین را که در شرایط عادی زیر آب نیست فروگیرد؛ و نیز طغیان و هجوم آب بدان گونه. سیل ممکن است عمارات و خانه‌ها را از بنیان برکند، و مزارع و باغها را نابود کند؛ سیلهای شدید و ناگهانی، اگر انسان آماده‌ی آنها نباشد، سبب تلفات هنگفت میشود. اگرچه رودها، دریاچه‌ها، و دریاها ممکن است طغیان کرده خشکی را فروگیرند، رودها بیش از سایرین مسبب سیل میشوند. بعضی طغیانها (مثلا طغیان رود نیل) اثرات نافع دارند.

پیدایش اغلب سیلها و طغیانها چنین است که حجم آب حاصل از بارانهای سنگین، یا از آب شدن یخ و برف، که به رود یا شبکه‌ای از رودها وارد میشود از ظرفیت آبی که این رود یا این شبکه میتواند حمل کند بیشتر است. همچنین، طغیان آب ممکن است از شکستن یک لوار یا سد، یا از امواج کشندیی که بدنبال زلزله یا چرخه میآیند، یا از انسداد راه آب بوسیله‌ی یخچال یا بهمن یا توده‌ای از رستنیها و باز شدن مجدد آن ناشی شود. علاوه بر مقدار ریزش، جنس خاک هم در وقوع سیل مؤثر است؛ زمینهائی که قدرت نفوذ آب در آنها کمتر است بیشتر دستخوش سیل می‌شوند.

علفها و درختان و سایر رستنیها در جلوگیری از سیل مؤثرند، و جنگلکاری از جمله‌ی تدابیری است که برای مهار کردن سیل اتخاذ میشود. از تدابیر دیگر جلوگیری از سیل ساختن لوارها است. گاه نیز بفاصله‌ی مناسبی از ساحل رودخانه مخزنهائی میسازند تا آبهای اضافی بدان وارد شوند. نیز ← دشت سیلابی؛ طوفان نوح.

سیل[4]، **جورج** (jorj seyl)، ح ۱۶۹۷–۱۷۳۶، مستشرق انگلیسی. قرآن را به زبان انگلیسی ترجمه کرد (۱۷۳۴)، و این ترجمه مدتها بهترین ترجمه‌ی انگلیسی قرآن بود. مجموعه‌ی نسخه‌های خطی شرقی او در کتابخانه‌ی بادلیان آکسفرد است.

سیلاب، در صداشناسی: ← هجا.

سیلاخور (silāxor)، ناحیه‌ای در شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان. کوهستانی است. آب فراوان و مراتع دارد. سیلاخوریها در افواج نظامی سابق ایران به تهور مشهور بودند. مشتمل است بر دو دهستان **سیلاخور علیا** (olyā) (۸۳؛ آبادی) و **سیلاخور سفلی** (sofla) (۱۶۳؛ آبادی). آبادیهای چالانچولان و خایان جزء سیلاخور سفلی، و آبادی اشترینان مرکز سیلاخور

(۱) Sigismund (۲) seal (۳) sill (۴) Sale

علیا بود.

سیل العرم، در قرآن، ← سبا؛ مارب.

سیلان[1] (seylān)، سانسکریت **سینهاله** (sinhāla)، در ادبیات برهمنی **لنکه** (lanka) یا **لنکا**، نام باستانی یونانی آن **تاپروبانه** (tāprobāne) [معربش **طبروبانی** (tabrubāni)]، در مآخذ اسلامی **سرندیب** (sarandib)، جزیره‌ای (-۶۵، ۵۹۰ کمم؛ جع ح ۱۰،۱۶۷،۰۰۰) در قهنا، جش هند، که کشوری مستقل و عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، و پایتختش **کولومبو** میباشد. جزیره‌ی سیلان گلابی‌شکل و منتهای عرضش ۲۲۵ کم و طولش ۴۳۵ کم است. از جانب شمال بوسیله‌ی تنگه‌ی پالک (pālk)، بعرض ح ۶۵ کم، از جش هند جدا میشود؛ در این تنگه رشته‌ای از آبتلها بطول ح ۳۰ کم قرار دارد، که پل طبیعی بین هند و سیلان است، و به پل آدم یا پل راما معروف میباشد، و زمانی برزخی بین هند و سیلان بوده، و بر طبق افسانه‌ها، راما آنرا ساخت تا از آن طریق از هند به سیلان لشکر کشد، و زوجه‌ی خود را نجات دهد.

قسمت شمالی و سواحل جزیره دشتی پست و هموار، و قسمت جنوبی آن کوهستانی است. معروفترین قله‌ی آن قله‌ی آدم (۲،۲۴۵ متر) است، که کوهی مقدس و زیارتگاه بودائیان، هندوان، و مسلمانان میباشد؛ بر قله‌ی آن فلات کوچکی واقع است که جای پای عظیمی (بوسعت ح ۱ متر مربع) بر آن دیده میشود، و آنرا بودائیان جای پای بودا، هندوان جای پای شیوا، و مسلمانان جای پای حضرت آدم میدانند.

اقلیم سیلان گردمداری است. از جنبه‌ی اقتصادی کشوری زراعتی است. صادرات عمده‌ی آن چای، کائوچو، و نارگیل است؛ برنج، میوه، و سبزیجات نیز برای مصرف داخلی بعمل میآید. مهمترین صنعت معدنی آن استخراج گرافیت است؛ منابع میکا، سنگ آهک، و سنگ آهن نیز دارد. استفاده از رودهای پرشیب آن برای تولید نیروی برقابی با کومک خارجی شروع شده است. سواحل آن بندرگاههای مناسب دارد، ولی فقط قسمت جنوبی آن در مسیر خطوط اصلی کشتیرانی جهانی است. بندر **کولومبو** کانون بیشتر خطوط آهن و جاده‌های سیلان است، و قسمت اعظم تجارت خارجی در آنجا صورت میگیرد. از شهرهای عمده‌ی دیگرش **کندی**، **گال**، و **ترینکومالی** را میتوان نام برد.

سکنه‌ی عمده‌ی سیلان سینهالیها ("سیلانیان") هستند، که بودائی میباشند؛ تامیلهای هندومذهب اقلیت بزرگی از سکنه را تشکیل میدهند؛ از اقلیتهای کوچکتر مورهای مسلمان و اعقاب مهاجرین هلندی و پرتغالی میباشند.

تاریخ

قدیمترین سکنه‌ی سیلان احتمالا نیاکان وداها بوده‌اند، و این بومیان اصلی اکنون ح ۳،۰۰۰ تن میباشند، و در نواحی دورافتاده‌ی کوهستانی زندگی میکنند، در قرن ۶م قم سینهالیها، که اصلا از هند شمالی بودند، آنها را مغلوب کردند (حماسه‌ی رامایانا احتمالا بازگوی این پیروزی است).

بر طبق روایات، اولین پادشاه سینهالی ویجایه (vijāya) بوده است، که ورودش را در ۴۸۳ قم گفته‌اند. سیلانیها آنورادهاپورا را پایتخت خود قرار دادند، که پس از ورود آیین بودا در قرن ۳م قم از هند، از مراکز اصلی این آیین در جهان گردید. بسبب نزدیکی سیلان با هند جنوبی، این جزیره مورد حملات مکرر تامیلها واقع شد، که در قرن ۱۲م مملکتی در قسمت شمالی جزیره تشکیل دادند، و سینهالیها را بطرف جغ راندند.

عربها حتی پیش از ظهور اسلام جزیره‌ی سیلان را بسبب مروارید و سنگهای قیمتی و ادویه و مواد معطره‌ی آن میشناختند، و قرنها پیش از اسلام در آنجا تأسیسات تجارتی داشتند. از قرن ۳م هق ببعد، ذکر سیلان مکرر در مآخذ جغرافیائی اسلامی آمده است. سکنه‌ی مسلمان سیلان اعقاب سوداگران مسلمانی هستند که در قرون ۱۲م و ۱۳م برای تجارت ادویه به این جزیره آمدند. تجار مسلمان، تا پدید آمدن پرتغالیها در آبهای هند در اوایل قرن ۱۶م، تجارت جزیره را بلامنازع در دست داشتند. در اوایل این قرن، پرتغالیها نواحی ساحلی سیلان را فتح کردند، و آیین کاتولیک را رواج دادند، در اواسط قرن ۱۷م، هلندیها جایگزین پرتغالیها بودند، و تجارت پرفایده‌ی ادویه را در دست داشتند؛ بدینگونه، قدرت تجار مسلمان درهم شکست، و حتی آنان را از دارا بودن اموال غیر منقول و اجرای علنی عبادات اسلامی ممنوع کردند. در ۱۷۹۵ بریتانیائیها متصرفات هلند را اشغال کردند، و در ۱۷۹۸ سیلان را مستعمره‌ی فرمانگزار خود ساختند، و در ۱۸۱۵ **کندی** را نیز تحت استیلای خود آوردند. بریتانیائیها سیاست جابرانه‌ی استعمارگران پیشین را نسبت به مسلمانان تعقیب کردند، و فقط در ۱۸۳۲ بود که مسلمانان اجازه‌ی تحصیل زمین در کولومبو یافتند.

در دوره‌ی فرمانروائی بریتانیا وسایل مغرب‌زمین در سیلان بکار افتاد. مزارع وسیع کشت چای، قهوه، و کائوچو دایر شد، و مدرسه‌ها (از جمله یک دانشگاه) تأسیس گردید. در جج I نهضت استقلال‌طلبی پدید آمد. قانون اساسی ۱۹۳۱ حق رأی به اشخاص بالغ اعطا کرد، اما نهضت ادامه یافت، و در ۱۹۴۶ قانون اساسی آزادی‌خواهانه‌تری به مرحله‌ی اجرا درآمد. بالاخره در ۴ فوریه‌ی ۱۹۴۸ سیلان استقلال کامل یافت، و از دومینیونهای ملل مشترک المنافع گردید. در ۱۹۵۰ نمایندگان ۸ کشور مشترک المنافع در شهر کولومبو گرد آمدند، و طرح کولومبو را برای کومک اقتصادی به کشورهای آسیای جنوبی و جنوب شرقی تصویب کردند.

اولین نخست‌وزیر سیلان در دوره‌ی استقلال سر جان کوتلاوا (*sər jān kotelāvā) بود (۱۹۴۸-۵۶)، که عاقبت "حزب اتحاد ملی" او در انتخابات شکست خورد، و "حزب آزادی سیلان" پیروزی یافت، و باندرانایکی (bāndrānāyki) به نخست‌وزیری رسید (۱۹۵۶). اختلافات سیلانیها با اقلیت تامیل (که تقاضا داشتند زبان آنها زبان رسمی دوم شناخته و ایالت جداگانه‌ای برای آنها بوجود آید) سبب تلفات جانی بسیار و منجر به قتل (۱۹۵۹) باندرانایکی گردید. باندرانایکی در ۱۹۴۰ با سیریماوو باندرانایکی (sirimāvo) (۱۹۱۶-)، ازدواج کرده بود، و این دو اصلا مسیحی بودند، اما پیش از ۱۹۵۶ هر دو به آیین بودا گرویدند. سیریماوو، پس از کشته شدن شوهرش، در ۱۹۶۰ به نخست‌وزیری نشست. در ۱۹۶۱ حزب تامیلها غیر قانونی اعلام شد. سیلان در ۱۹۶۲ بعضی از مؤسسات تجارتی غرب را ملی کرد، و این امر سبب اختلافاتی با کشمت و بریتانیای کبیر بر سر غرامات گردید. سیلان در مسائل جهانی سیاست بیطرفی اتخاذ کرده است، و از کومکهای غرب، چین کمونیست، و تجشم برخوردار میباشد.

سیلانپا[2]، **فرانس امیل** (frāns emil sillānpā)، ۱۸۸۸-، نویسنده‌ی فنلاندی. رمانهایش شاهکارهای امپرسیونیسم غنائی هستند؛ از آن جمله است میرات ناچیز (۱۹۱۹)، جوان بخواب رفته (۱۹۳۱)، و مردم در یک شب تابستان (۱۹۳۴). جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۳۹ به وی اعطا شد.

سیلان دم: ← خونروی.

سیلانی، زبان (seylāni) یا **زبان سینهالی** [منسوب به سینهاله. ← سیلان]، از زبانهای هندواروپائی، متعلق به شعبه‌ی هندی از دسته‌ی هندوایرانی، رایج در جزیره‌ی سیلان. ← زبان، جدول.

سیلت[3] (silt)، آلمانی **زیلت**، جزیره (۹۳ کمم؛ جع ۲۵،۵۰۰)، ل آلمان، در دریای شمال، نزدیک کرانه‌ی شلسویگ-هولشتاین. یکی از جزایر فریزیائی شمالی و تفرجگاه کنار دریا است.

سیلتان (seylatān)، دهستان (جع ح ۷،۰۰۰؟)، شهرستان بیجار، استان کردستان؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی. رود قزل اوزن از وسطش میگذرد.

سیلزی[4] (silezi)، آلمانی **شلزین**[5] (šlezien)، چک **سلسکو**[6] (slesko)، لهستانی **شلانسک**[7] (šlāNsk)، ناحیه‌ای در ش اروپای مرکزی، دارای اهمیت تاریخی و اقتصادی که از بعد از جج II تقریباً به تمامی جزء لهستان جنوبی و جنوب غربی (از جمله کاتوویتسه) میباشد، ولی قسمتهای کوچکتری از آن نیز جزء چکوسلواکی و آلمان شرقی است. ناحیه‌ی سیلزی بطول ح ۳۵۰ کم در امتداد دره‌ی رود اودر بطرف جش ممتد است، و عرضش بطور تقریب بیش از ۱۱۰ کم میباشد. کوههای سودت (مشتمل بر ریزن‌گبیرگه) در امتداد مرز جنوبی آن گسترده است. شهر عمده‌اش برسلاو میباشد. در اوایل سال ۱۹۳۸ که قسمت اعظم سیلزی جزء آلمان بود، سیلزی آلمان ح ۳۶،۶۹۵ کمم مساحت و ۴،۸۰۰،۰۰۰ نفر سکنه داشت. پس از انضمام سیلزی چکوسلواکی و سیلزی لهستان به آلمان، مساحت سیلزی به ح ۴۷،۶۰۰ کمم بالغ گردید، که در ۱۹۴۱ دارای ۷،۶۰۰،۰۰۰ جمعیت بود. در تقسیماتی که بعد از جج II بعمل آمد، مساحت سیلزی لهستان ح ۴۵،۳۰۰ کمم شد، و سیلزی چکوسلواکی-که به وضع پیش از ۱۹۳۸ بازگشت-۵،۵۲۰ کمم وسعت داشت.

از جنبه‌ی تاریخی، سیلزی به سیلزی علیا و سیلزی سفلی منقسم میشود. (۱) سیلزی علیا در

(۱)Ceylon (۲)Sillanpää (۳)Sylt (۴)Silesia (۵)Schlesien (۶)Slezsko (۷)Śląsk

چغ سیلزی قرار دارد، و شهر عمده‌اش اوپلن است، و مخصوصاً بجهت صنایع سنگین و معادن سرب و روی و نیکل آن اهمیت دارد، و قسمتی از آن هست که فقط ناحیه‌ی رور از لحاظ تولید زغال سنگ بر آن برتری دارد. (۲) سیلزی سفلی در لغ واقع و مهمترین شهرهایش عبارتند از برسلاو و لیگنیتس در لهستان، و گورلیتس در آلمان شرقی. سیلزی سفلی بجهت مصنوعات و کشاورزی آن اهمیت دارد.

تاریخ

بزعم بعضی از مورخین، سیلزی در ح ۳۰۰ ق‌م–۳۵۰ ب‌م مسکن قبیله‌ای از واندالها بود بنام سیلینگای[1] (silingāy)، که سیلزی از آنها نام گرفته است. پس از مهاجرت سیلینگای بطرف غ، مردمی از نژاد اسلاو جایگزین آنها شدند (ح ۵۰۰ ب‌م). در سال 1000 که یک اسقف‌نشین در برسلاو دایر شد، سیلزی از جنبه‌ی دینی با لهستان بستگی یافت. دوکهای بوهم همواره مدعی استیلای سیاسی بر لهستان بودند، ولی در ۱۰۵۴ امپراطور هانری III، که برای داوری در این امر دعوت شده بود، سیلزی را به یکی از دوکهای لهستانی واگذار کرد. مشروط بر اینکه سالیانه خراجی به بوهم بپردازد. بولسلاف III، پادشاه (۱۱۰۲–۳۸) لهستان از سلسله‌ی پیاست، مملکت خود را بنفع پسرانش به ۴ دوکنشین موروثی تقسیم کرد، که یکی از آنها سیلزی بود. پس از وفات وی، سیلزی به پسر ارشدش، بنام ولادیسلاف[2] (vlādislāf) رسید، ولی یکی از پسران دیگر دست ولادیسلاف را کوتاه کرد. امپراطور فردریک I سیلزی را به پسران ولادیسلاف بازگردانید، و بدینگونه سیلزی به دو دوکنشین سیلزی علیا و سیلزی سفلی تقسیم شد (۱۱۶۳). بعد از ۱۲۰۰، سیلزی به امیرنشینهای کوچک متعدد تقسیم شد، که شاخه‌های مختلف سلسله‌ی پیاست بر آنها امارت داشتند. این امرا مهاجرت آلمانها را به سیلزی تشویق کردند. با ورود تعداد کثیری مهاجرین آلمانی، سیلزی سیمای آلمانی یافت. مهاجرین به بسط تجارت و زارعت پرداختند، و برسلاو مرکز مهمی بر جاده‌ی تجارت با کیف گردید. اما در همین قرن هجوم تاتارها (مغول) ویرانیهائی همراه آورد.

امرای سیلزی در کشمکشهای خود با یکدیگر اغلب از پادشاهان مقتدر بوهم استمداد میکردند، و این امر وسیله‌ی تجدید ادعاهای بوهم بر سیلزی گردید. عاقبت در ۱۳۳۵ سیلزی به تاج و تخت بوهم تعلق یافت، و پادشاهان بوهم متقابلا از ادعاهای دیگر بر خاک لهستان منصرف شدند. با جلوس (۱۵۲۶) خاندان هاپسبورگ بر تخت سلطنت بوهم، سیلزی عملا یکی از ایالات اتریش گردید؛ اما عنوان دوکی و امیرنشینهای بریگ و لیگنیتس و تیولهای دیگر تا ۱۶۷۵ که سلسله‌ی پیاست منقرض شد متعلق به این سلسله بود، و سپس به خاندان سلطنتی اتریش انتقال یافت. سیلزی از جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸) بینهایت آسیب دید. در ۱۷۴۰ فردریک II پروس به دستاویزهای بی‌اساس، قسمتی از سیلزی را از ماری ترز خواستار شد. در نتیجه، جنگهای معروف به ← جنگهای سیلزی درگرفت، که جزئی از ← جنگ جانشینی اتریش است؛ سرانجام، بموجب معاهدات برلین و درسدن (۱۷۴۲ و ۱۷۴۵) همه‌ی سیلزی، جز سیلزی کنونی چکوسلواکی و تشن، به پروس انتقال یافت.

در قرون ۱۹م و ۲۰م، سیلزی در توسعه‌ی اقتصادی آلمان نقش مهمی داشت. پس از جنگ I، لهستان مدعی همه‌ی سیلزی گردید. در ۱۹۲۱، بر طبق مقررات معاهده‌ی ورسای، مراجعه به آراء عمومی بعمل آمد، و در نتیجه، سیلزی علیا به آلمان تعلق یافت، مگر قسمتهائی از آن که در آنها زبان لهستانی غلبه داشت، که به لهستان واگذار شد. پس از جنگ II، ← کنفرانس پوتسدام اجازه داد که سیلزی آلمان تحت اداره‌ی لهستان درآید، و سکنه‌ی آلمانی همه‌ی سیلزی بصورت "منظم و انسانی" اخراج شوند، و تعیین تکلیف قطعی به پس از صلح عمومی با آلمان موکول شد. قسمت کوچکی از سیلزی واقع در غ رود نایسه جزء ساکس گردید.

سیلزی، جنگهای (silezi)، نام سه جنگ فردریک II (فردریک کبیر) پروس با اتریش بر سر تصرف سیلزی. جنگ اول (۱۷۴۰–۴۲) و جنگ دوم (۱۷۴۴–۴۵) جزء ← جنگ جانشینی اتریش، و جنگ سوم جزء جنگ هفتساله است.

سیلزیوس، آنگلوس: ← شفلر، یوهانس.

سیلک (sialk)، نام تپه‌هائی نزدیک شهر کاشان، کنار جاده‌ی فین. هیئت فرانسوی موزه‌ی لوور از ۱۹۳۳ تا اوایل سال ۱۹۳۸ آنها را کاوش کردند، و در آنها آثار تمدنی که آغاز آن از ۵ هزار سال ق‌م بوده بدست آوردند. گیرشمن، که متصدی حفاری تپه‌های سیلک بوده است، مختصری از نتایج تحقیقات خود را در این باب در کتابی بنام ایران (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۶ هش) و گزارش و شرح تحقیقی آنرا در ۱۹۳۸ در پاریس منتشر کرده است. بگفته‌ی وی، تصویر انسان در سیلک بسیار قدیمتر از یونان است، که نیمرخ انسانی در قرن ۸م ق‌م در ظروف گلی تکامل‌یافته‌ی آن ظهور کرده است. در ظروف سیلک تصاویری از مردان با کلاه‌خود و نیمتنه‌ی کوتاه چسبان نقش شده. در تپه‌های سیلک نمونه‌ای از صنعت استخوان تراشیده کشف شده است که حتی نسبت به آن دوره پیشرفت قابل توجهی داشته است.

سیلم[3] (seylam)، نام چند شهر در کشمیر. ۱– (جه ۴۹°۱۴۲)، کرسی ایالت اورگون. در ۱۸۴۱ بنا شد. ۲– (جه ۳۹°۲۱۱)، ل‌ش ایالت ماساچوست. مصنوعاتش لوازم برقی، منسوجات، و ماشین‌آلات است.

سیلندر[4] (silandr)، لفظی مأخوذ از فرانسوی، بمعنی استوانه، که در فارسی به استوانه‌ی موتورهای با انفجار داخلی و امثال آن اطلاق میشود.

سیلنوس[5] (silenos)، در اساطیر یونان، نام هر یک از موجوداتی که نیمی آدم و نیمی جانور بودند، و در جنگلها و کوهستانها بسر میبردند. سیلنوسها جزء ملتزمین دیونوسوس بوده‌اند، و معمولا بصورت سالخوردگان سالخورده‌مست و سرخوش و چاق، و با ریش انبوه و سر طاس مجسم میشده‌اند. بر طبق بعضی افسانه‌ها، فقط یک فرد بنام سیلنوس وجود داشته، که پسر هرمس یا پان



سیلنوس

(از مجسمه‌ای مکشوف در پمپئی)

و کهنسالترین ساتیرها، و از اصحاب دیونوسوس و رایزن یا مربی او بوده است.

سیلو[6] (silo، از اسپانیائی)، چاله یا حفره‌ای که در زمین ساخته میشود، و در آن دانه‌ها و ریشه‌ها و علوفه‌ی سبز و نظایر آنها را نگاهداری میکنند؛ و نیز انبار یا مخزن کاملا بسته‌ای که در زیر زمین یا روی آن برای محفوظ نگاه داشتن محصولات کشاورزی میسازند. سیلوهای غلات ممکن است از فولاد یا سیمان یا مصالح بنائی ساخته شوند. بهر حال باید حتی الامکان از تصرف آب و هوا کاملا بر کنار باشند. سیلو ممکن است دائمی یا موقت باشد. چینیها و رومیها و بعضی اقوام دیگر غلات خود را در سیلوهائی حفظ میکردند، که آثاری از آنها باقیست. نخستین سیلوی مُدرن در ایران سیلوی تهران است، که در ۷ خرداد ۱۳۱۹ هش افتتاح شد.

در دامپروری، سیلو ساختمانی است بشکل استوانه، یا گودالی در زمین، که در آن علوفه‌ی تر (یونجه، زرت، و غیره) خردشده را ریخته میفشارند و روی آن را میپوشانند؛ بر اثر تخمیر علوفه تر میماند، و بتدریج به مصرف تغذیه‌ی دامها میرسد.

سیلوئت[7] (siluet؛ فنس)، تصویری معمولا سیاه از دوره‌ی یک شیء، خاصه نیمرخ سر انسان، که احیاناً ممکن است بعضی خطوط اضافی سفید برای تسهیل تجسم شیء داشته باشد؛ و توسعاً، نقاشی با رنگ یکنواخت، که فقط کناره‌های آن از زمینه تمایز دارد.

اصطلاح سیلوئت از اسم یکی از رجال مالی فرانسه، **اتین دو سیلوئت** (etien dë)، ۱۷۰۹–۱۷۶۷، گرفته شده است. وی مورد حمایت مارکیز دو پومپادور بود، و در ۱۷۵۹ به مقام ممیز کل مالیه رسید. در مخارج دربار صرفه‌جوئی کرد، ولی وقتی در صدد گرفتن اعانه از املاک اشرافی و کاستن مستمریها برآمد، طبقه‌ی ممتاز بر ضد او قیام کردند. از طریق استهزا، اسم او را بر اشیاء گوناگون نهادند؛ مانند بالاپوشهای بی‌جین، و



سیلوئت

(۱)Silingae (۲)Wladyslaw (۳)Salem (۴)cylinder (۵)Silenus (۶)silo (۷)silhouette

نقاشیهائی منحصر به خطی که فقط دوره‌ی شیء را مشخص میکرد، و خلاصه به هر چه که حاکی از خشکی و صرفه‌جوئی و امساک باشد.

سیلورین[1]، **دوره‌ی** (silurian، از فنس)، قسمتی از ← دوران پالئوزوئیک از ازمنه‌ی زمینشناسی (نیز جدول ازمنه‌ی زمینشناسی را در ص ۱۱۸۴ ملاحظه کنید). از دوره‌ی سیلورین در ایران اثر بسیار کمی مشهود است، و فقط در یکی دو محل اردوالهای متعلق به این دوره شناخته شده است. در این دوره ماهیهای اولیه در دریاها فراوان بوده‌اند؛ و در خشکیها عقربها پدید آمده‌اند (شاید نخستین جانورانی باشند که اکسیژن تنفس خود را از هوا گرفته‌اند).

سیلوس[2] (silves)، در مآخذ اسلامی **شلب** (šelb)، شهری کوچک بر ساحل جنوبی پرتغال، ح ۲۹ کیلومتری ل‌ل‌غ فارو؛ پایتخت سابق ایالت **آلگاروه**، و شهر مهم غرب الاندلس در دوره‌ی حکومت اسلامی. پس از سقوط دولت اموی اندلس، پایتخت مملکت مستقل کوچکی گردید. فردیناند I کاستیل آنرا تاراج کرد.

سیلوستر[3] (silvester) یا **سولوستر**[4] (sulvester)، نام لاتینی برای مرد. اعلام سیلوستر[3،4] (-sil vestar) در انگلیسی، سیلوستر[5] (silvestr) در فرانسوی، و زیلوستر[3] (zilvester) در آلمانی همه مأخوذ از آن میباشند. برای پاپها یا ناپاپهائی که به این اسم معروفند جدول پاپها را در مقاله‌ی پاپ ملاحظه کنید. نیز ← سیلوستر I؛ سیلوستر II.

سیلوستر I، قدیس (qeddis silvestere)، پاپ (۳۱۴–۳۳۵). از مردم روم و معاصر قسطنطین I بود، که به خاطر پاپ کلیسای لاتران را ساخت. ذکرانش در ۳۱ دسامبر است.

سیلوستر II (silvestere)، فد ۱۰۰۳، پاپ (۹۹۹–۱۰۰۳)؛ مه اوورنی (فرانسه). نامش ژربر[7] (-jer ber) بود، که در آلمانی گربرت (gerbert) خوانده میشود. وی در جوانی در مدارس مسلمانان در اسپانیا تحصیل کرد، و در ریاضیات و نجوم تبحر یافت. بعدها به خدمت امپراطور اوتوی III پیوست، و معلم او شد، و با وی به ایتالیا رفت، و همو موجبات نیل او را به پاپی فراهم ساخت. وی نخستین پاپ فرانسوی بود، و از میان پاپهای قرن 10م یگانه کسی بوده است که اهمیتی داشته است.

سیلوستر دو ساسی: ← ساسی، بارون سیلوستر دو.

سیلونه[8]، **اینیاتسیو** (inyātsio silone)، ۱۹۰۰–، رمان‌نویس و روزنامه‌نویس ایتالیائی. سوسیالیست است، و چندی به کمونیسم گرایید. آثار خود را وقف حمله به فاشیسم و تبلیغ سوسیالیسم کرده است. در ۱۹۳۱ از ایتالیا گریخت، و در ۱۹۴۴ بدانجا بازگشت، و سردبیر روزنامه‌ی آوانتی شد. آثارش مشتمل است بر رمانهای فونتامارا (۱۹۳۳)، نان و شراب (۱۹۳۷)، و ستر لوکا (۱۹۵۶).

سیلی[9]، **جزایر** (sili)، مجموعه‌ی متجاوز از ۱۵۰ جزیره (جه ۲'۲۷۳)، در نزدیک ساحل جغ انگلستان. پنج جزیره از آنها مسکون و از آنجمله است جزیره‌ی سنت مری (sənt meri) که هیو تاون (hiu tăn)، مرکز مجمع‌الجزایر، در آن واقع است. آب و هوای آنها معتدل و شغل عمده‌ی مردم پرورش گل برای صدور است.

سیلیس[10] (silis؛ فنس)، نام معمولی اکسید سیلیسیوم (SiO_2)، که جسمی است مرکب از سیلیسیوم و اکسیژن. از جنبه‌ی شیمیائی، انیدرید اسید سیلیسیک است، که املاح آن سیلیکاتها هستند. سیلیس در آب و در محلول رقیق اسیدهای عادی‌جز اسید فلوئوریدریک‌لاینحل است. خالص آن سفید یا بیرنگ میباشد. نقطه‌ی ذوبش عالی است (ح ۱۶۰۰°ص‌بخشی). سیلیس در طبیعت، هم آزاد (ترکیب‌نشده با مواد دیگر) و هم بصورت سیلیکاتها، فراوان است. سیلیس آزاد ممکن است متبلور یا بیشکل باشد. عادیترین شکل متبلور سیلیس کوارتز است، که سازای اصلی ماسه و ماسه‌سنگ میباشد. اقسام سیلیس بیشکل عبارتست از آنشزنه، کالسدوان، اوپال، و غیره، و نیز خاکهای دیاتومه‌ای (← دیاتومه). انواع سیلیس موارد استعمال فراوان دارند، و مثلا در ساختن شیشه و اسبابهای بصری، در ساختمان و در سفالگری، و بعنوان سایا، و نیز در تهیه‌ی ← کربور سیلیسیوم بکار میروند.

سیلیسیوم[11] (silisiom، فنس)، عنصر نافلز (علامت شیمیائی Si. نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید). در آزمایشگاه به دو شکل دگروار (← دگروارگی) بدست میآید: متبلور تیره و بیشکل قهوه‌ای. از لحاظ خواص شیمیائی مانند کربون است، و با فلزات و نافلزات ترکیباتی میسازد. با اکسیژن تشکیل سیلیس و با کربون تشکیل ← کربور سیلیسیوم میدهد. قریب ۱/۴ قشر جامد زمین را تشکیل میدهد، و بعد از اکسیژن فراوانترین عناصر است. در طبیعت بشکل سیلیس و انواع سیلیکات وجود دارد، اما بحالت آزاد یافت نمیشود. عمده‌ترین مورد استعمال سیلیسیوم خالص بعنوان نیمهادی است. ترکیبات آن موارد استعمال فراوان دارند (← سیلیس؛ سیلیکات؛ سیلیکونها). بیشتر فلزات آلیاژهائی با سیلیسیوم میسازند؛ از آن جمله است آلیاژ آن با آهن، بنام فروسیلیسیوم (ferrosilisiom؛ فنس)، که در چدنسازی، در صنایع فولاد، و در ساختن آلیاژهای مقاوم در مقابل مواد خورنده بکار میرود.

سیلیسیوم را اول بار برزلیوس بوسیله‌ی احیا کردن فلوئورور سیلیسیوم (SiF_4) بوسیله‌ی پوتاسیوم بدست آورد (۱۸۲۳). سیلیسیوم تجارتی را از حرارت دادن ماسه و کوک در کوره‌ی برقی بدست میآورند.

سیلیسیوم، کربور[12] (karbure silisiom؛ از فنس)، ماده‌ی متبلور فرجسان تیره‌ی فوق العاده سخت، که از لحاظ شیمیائی ترکیبی از سیلیسیوم و کربون است. در ۱۸۹۱ بوسیله‌ی ا. گ. اچیسن کشف شد. بعنوان سایای مصنوعی و ماده‌ی نسوز بکار میرود. کربور سیلیسیوم محصول نهائی ذوب ماسه و کوک در دمای بسیار عالی در کوره‌ی برقی است. نام تجارتی آن کربوراندوم[13] (karborāndom) است.

سیلیکات[14] (silikāt؛ فنس)، نام هر یک از ترکیبات سیلیسیوم و اکسیژن با یک عنصر فلزی. سیلیکاتها از جنبه‌ی شیمیائی املاح اسید سیلیسیک بشمار میآیند. سیلیکاتها در طبیعت فراوانند؛ ۲۵٪ همه‌ی کانیهای شناخته‌شده و ۴۰٪ کانیهای عادی سیلیکات هستند. تعداد سیلیکاتهای کانی شناخته شده ۸۰۰ است، که آنها را بر حسب ساختمان بلوریشان طبقه‌بندی میکنند. فقط سیلیکاتهای فلزات قلیائی در آب حل میشوند. چندین سیلیکات کانی اهمیت تجارتی دارند؛ زئولیتها، کائولینیت، و لازوریت از آن جمله اند. دیگر از سیلیکاتهای معروف کوارتز، فلدسپات، میکا، پیروکسن، پنبه‌ی کوهی، بریل، زمرد، زمرد کبود، گارنت، سرپانتین، و تلق است. رس یا ریت اساساً سیلیکات آلومینیوم مخلوط با مواد دیگر است. شیشه مخلوطی از سیلیکاتها است.

سیلیکوز[15] (silikoz)، بیماری شغلی (← بیماریهای شغلی) ریه‌ها که از استنشاق گرد سیلیس در طی مدتی مدید ناشی میشود. در حالات پیشرفته، مبتلایان مستعد سل یا حملات مکرر ذات الریه میشوند. کارگران معادن سرب و طلا و غیره، و نیز کسانی که کارشان تراشیدن سنگهای گرانیتی یا منفجر کردن سنگ و امثال آنهاست بدان مبتلا میشوند.

سیلیکونها[16] (silikon.hā؛ از فنس)، نام عمومی گروهی از ترکیبات مصنوعی بسیار که خصوصیت آنها دارا بودن زنجیر مکرر سیلیسیوم—اکسیژن (—Si—O—) است، که اقلا یک رادیکال آلی (عموماً متیل، اتیل، یا فنیل) به اتم سیلیسیوم آنها چسبیده است. نخستین بار بوسیله‌ی یک نفر شیمیدان انگلیسی بنام کیپینگ[17] (kiping) تهیه شد (۱۹۰۴)، و مدت ۳۰ سال صرف تحقیق در شیمی آنها شد، و شیمیدانهای معمار مولکولها، با تغییر دادن رادیکال آلی و طول زنجیرهای

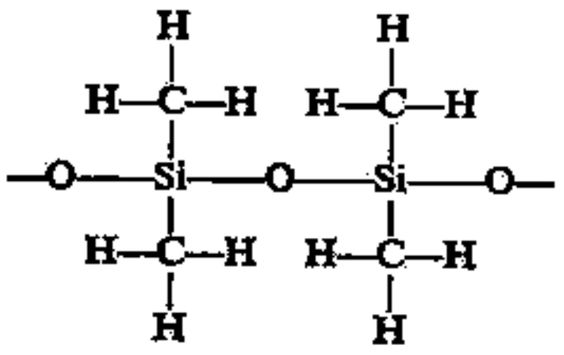

مثالی از یک مولکول سیلیکون

مولکولی، سیلیکونهای گوناگون و کمابیش دارای خواص مطلوب بدست آوردند. خصوصیات عمده‌ی سیلیکونهائی که تا کنون بدست آمده است عبارتند از پایداری بسیار هم در دماهای پست و هم در دماهای عالی، مقاومت در مقابل آب، و مقاومت عالی در مقابل برق. تا کنون چند نوع سیلیکون تهیه شده است. سیلیکونهای رزینی در ساختن عایقهای برقی که باید در دماهای عالی کار کنند به منتها درجه مفید میباشند. سیلیکونهای مایع در مقابل اکسایش و اسیدها و قلیائیات مقاومت دارند، و لزوجت آنها با دما چندان تغییر نمیکند، و لهذا در ماشینهای آبی بجای آب و روغن و امثال آنها بکار میروند؛ بعلاوه، بعنوان عامل ضد کف کردن و هم بعنوان لیزانه استعمال میشوند.

---

(1)Silurian (2)Silves (3)Silvester (4)Sylvester (5)Silvestre (6)Sylvester (7)Gerbert (8)Silone (9)Scilly (10)silica (11)silicon (12)slicon carbide (13)carborundum (14)silicate (15)silicosis (16)silicones (17)Kipping

سیلیکونهای کائوچوئی کائوچوی واقعی نیستند اما با آن مشابهت دارند، و دارای کشسانی و ضربه‌خوری میباشند، و خواص خود را در دماهای تا ۱۵۰° صدبخشی و بالاتر حفظ میکنند. سیلیکون‌های دافع آب در بعمل آوردن منسوجات و چرم بکار میروند.

سیما[1] (simā) [لفظ ساخته‌شده از سیلیس و منیزیوم]، لایه‌ای از سنگها که دارای مقادیر فراوان سیلیکاتهای آهن و منیزیوم هستند، و رنگ تیره و جرم مخصوص زیادشان (بیش از سه برابر جرم مخصوص آب) ناشی از فراوانی آهن و منیزیوم در آنهاست. چنین میپندارند که داخلیترین منطقه‌ی قشر جامد زمین تماماً از سیما ساخته شده است. سیال بر روی سیما قرار دارد، و بعضی از سنگهای آذرین نفوذی نزدیک زمین نیز سیما است. نیز ← همتاوی؛ زمین، قسمت III.

سیمالو، اسم پرتغالی، ← شمعون، اسم.

سیماب: ← جیوه.

سیماچه: ← ماسک.

سیمان[2] (simān؛ از فنس)، ماده‌ای بشکل گرد، که یکی از مهمترین مصالح ساختمانی، و اساساً مخلوط تشویه‌شده‌ی سنگ آهک و خاک رس گردشده است، و مخلوط آن با آب مانند سنگ سخت میشود. این تعریف مربوط است به سیمان پورتلند (دنباله‌ی مقاله را ملاحظه کنید)، که معروفترین اقسام سیمان است، و معنی متبادر به ذهن از سیمان بطور مطلق همان است. در معنی کلی، لفظ سیمان اطلاق میشود بر هر یک از مواد گوناگونی که برای چسباندن مواد مختلف بکار میرود، و بدین معنی، آسفالت، بطانه‌ها، لحیم، و جز آنها را شامل میشود. مخلوط سیمان پورتلند با ماسه بعنوان ملاط بکار میرود؛ از اختلاط آن با ماسه و شن بتون بدست میآید. برای ساختن سیمان، سنگ آهک و رس (یا سنگ رستی) را گرد میکنند، و (معمولا بوسیله‌ی آب) آنها را کاملا با هم مخلوط میسازند، و در کوره‌ی دوّاری تشویه میکنند تا بصورت ماده‌ای زجاجی و سنگ‌آسا درآید. چون این ماده را گرد کنند سیمان بدست میآید. چگونگی سخت شدن سیمان پس از افزودن آب به آن از اواسط قرن ۱۸م تا کنون موضوع بحث و اختلاف بوده است. چنین میپندارند که بعضی از مواد اصلی سازای سیمان در نتیجه‌ی افزودن آب به سیمان متبلور میشوند، و بلورهای حاصل درهم می‌افتند و به یکدیگر "قفل میشوند"، و سبب تصلب سیمان میگردند (شیمیدانها کولوئید-های خاصی را نیز در این امر دخیل میدانند). سیمان اقسام متعدد دارد، که هر یک در موارد خاص استعمال میشود.

جستجوی ماده‌ای که قطعات سنگ را به هم چسبانیده بصورت جسم صلب یک‌پارچه‌ای درآورد از زمانی که انسان دست به ساختمان زد سابقه دارد، و هر یک از ملل قدیم برای حل این مسئله از وسایلی (گل رس، ملاط آهک و گچ، و غیره) استفاده میکردند. در رم قدیم، مواد آتشفشانی موجود در محلی موسوم به پوتسوئولی[3] (pottsu-oli) (نزدیک پوتئولی) را که به همین مناسبت به پوتسوئولانا موسوم بود در ساختمان بکار میبردند، و مخصوصاً در ساختمان پانتئون از این ماده استفاده شده است. در قرن ۱۸م یکی از مهندسین انگلیسی بنام جان سمیتن[4] (jān smitən)، در تجدید بنای فانوس دریائی جزیره‌ی کوچک ادیستون[5] (edistŏn) در دریای مانش، به این نتیجه رسید که، در ساختن بناهائی که باید در آب سر پا بماند، آهک خالص بخوبی مخلوط آهک و رس نیست؛ وی در نتیجه‌ی کشف خود برج فانوس مذکور را در ۱۷۵۶–۵۹ ساخت، و آن مدت ۱۲۶ سال سر پا بود. در سال ۱۸۲۴، جوزف اسپدین[6] (jŏzəf aspdin) امتیاز ساختن نوعی سیمان را به ثبت رسانید، که چون بتون ساخته‌شده از آن شبیه سنگهای ساختمانی طبیعی مستخرج از "جزیره‌ی پورتلند" (← پورتلند، شهر انگلستان) بود، به سیمان پورتلند معروف شد. بعدها اصلاحاتی در طریق ساختن سیمان پورتلند بعمل آمد، که بر مقاومت و سرعت خشکیدن آن افزود. نیز ← بتون (زیرنویس مقاله‌ی بتون را از *cement* به *concrete* اصلاح نمایند).

سیمانکاس[7] (simānkās)، دهکده، ایالت والیا-ذولید، لغ اسپانیا، در ناحیه‌ی لئون. قلعه‌ی آن (از قرن ۱۵م) به بایگانی ملی مملکت اسپانیا مبدل شده و بهمین جهت مشهور است. نزدیک آن، رامیروی II در ۳۲۷ هق (۹۳۹ ب‌م) شکستی فاحش بر لشکریان عبدالرحمان III، خلیفه‌ی اموی اندلس، وارد کرد.

سیمئون[8] **I** (simeone)، ح ۸۶۳–۹۲۷، اولین تزار (۸۹۳–۹۲۷) بلغارستان؛ پسر و جانشین بوریس I. جاه‌طلب و جنگجو بود. در زمان امپراطوری لئوی VI به امپراطوری بیزانس حمله کرد و پیروز شد، و سپس از مجارها که متحد با لئو بودند شکست خورد. بعداً مجارها را به سرزمین کنونی آنها در مجارستان عقب راند، و باز به امپراطوری بیزانس حمله کرد، و چند بار قسطنطنیه در معرض تهدید وی واقع شد (از جمله در ۹۱۳، ۹۲۴). بیشتر صربستان را گرفت، و با موافقت پاپ عنوان تزار به خود داد. در زمان او، نخستین امپراطوری بلغارستان به اوج قدرت خود، و ادبیات سلاوونیک کلیسائی به منتهای شکوفائی رسید. سیمئون شخصاً مردی محقق بود، و ترجمه‌ی آثار یونانی را به زبان سلاوونیک کلیسائی تشویق کرد.

سیمئون[8] **II**، ۱۹۳۷–، تزار (۱۹۴۳–۱۹۴۶) بلغارستان. پس از پدرش بوریس III بسلطنت رسید، و نایب‌السلطنه‌ای برای او معین شد. در ۱۹۴۴ روسها بلغارستان را اشغال کردند، ولی وی تا ۱۹۴۶ که رژیم سلطنتی لغو شد اسماً شاه بود، و سپس تبعید شد.

سیماه برزین (simāh borzin)، در شاهنامه، یکی از موبدان زمان انوشروان. هرمزد پسر انوشروان در پادشاهی خویش او را کشت.

سیمبار یا **سومبار**: ← اترک، رود.

سیمبلین[9] (simbəlin) یا **کونوبلینوس**[10] (kunobelinus)، ح ۵ ب‌م–ح ۴۰، پادشاه توانا و ثروتمند بریتانیا. پیش از هجوم رومیها به بریتانیا درگذشت. یکی از نمایشنامه‌های شکسپیر باسم او است.

سیمپیرسگ، جمشس، ← اولیانوفسک.

سیمپسن[11]، **تامس** (tāməs simpsən)، 1710–61، ریاضیدان انگلیسی. در ۱۷۴۳ به استادی آکادمی نظامی وولیچ و در ۱۷۴۵ به عضویت انجمن سلطنتی انتخاب شد. طریقه‌ای برای تعیین مساحت اشکال منحنی الدور به وی منسوبست.

سیمپسن[11]، **سر جورج** (sər jorj simpsən*)، ۱۷۹۲؟–۱۸۶۰، سیاح اسکاتلندی، رئیس شعبه‌ی شرکت خلیج هودسن در کانادا. در سالهای ۱۸۴۱–۴۲ از کانادا به سیبریه و از آنجا به سن پطرزبورگ رفت، خاطرات خود را منتشر کرد (۱۸۴۷).

سیمپسن[11]، **سر جیمز یانگ** (sər jeymz yāng simpsən*)، ۱۸۱۱–۷۰، طبیب اسکاتلندی. چندی اتر را برای بیحس کردن در موقع زایمان بکار میبرد، و سپس کلوروفورم را بدین منظور معمول کرد (۱۸۴۷).

سیمپلیکیوس[12] (simplikios)، در مآخذ اسلامی **سنبلیقیوس** (؟ sanbaliqius)، نه قرن ۶م، فیلسوف یونانی و از آخرین فلاسفه‌ی نوافلاطونی؛ مه کیلیکیا. تا ۵۲۹ در آتن و سپس تا ۵۳۳ در دربار خسرو انوشروان میزیست (← ساسانی، تمدن، قسمت VIII). شروح او بر آثار ارسطو از لحاظ تاریخ فلسفه، ریاضیات، و نجوم اهمیت دارد. شرحی نیز بر مقاله‌ی اول اصول هندسه‌ی اقلیدس نوشت.

سیمپلیکیوس[12]، **قدیس** (qeddis simplikius)، ف ۴۸۳، پاپ (۴۶۸–۴۸۳). سقوط (۴۷۶) امپراطوری روم غربی در دوره‌ی پاپی او اتفاق افتاد.

سیمجور: ← سیمجوریان.

سیمجوریان (simjuriān)، نام خاندان ممسروف امرای قهستان و نیشابور، که غالب رجال آنها در زمان سامانیان سپهسالار خراسان و امیر نیشابور بوده‌اند، و در دستگاه سامانیان مقامات عالی داشته‌اند. این خاندان منسوبست به احمد ابن سیمجور دوات‌دار، که ظاهراً در آغاز از خدام اسماعیل ابن احمد سامانی بود، و در خدمت آنان ترقی کرد، و مقارن سنه‌ی ۳۰۰ هق از جانب احمد سامانی، پس از فرونشستن فتنه‌ی خوارج، به ولایت سیستان گماشته شد. بعدها مشاهیر این خاندان مقامات عالی یافتند، چنانکه ابراهیم سیمجور در زمان نوح II سامانی امارت خراسان یافت، و بعد از او پسرش ابوالحسن سیمجور و نواده‌اش ابوعلی سیمجور نیز هر یک مدتی سپهسالار خراسان بودند، و ابوالقاسم سیمجور یک چند در رکاب شاهزاده منتصر سامانی بود تا به اسارت افتاد و کشته شد. سیمجوریان در مدت نزدیک ۸۰ سال، که بر خراسان غالباً فرمانروائی مطلق داشته‌اند، در مقابله با صفاریان و در جلوگیری از تجاوز دیالمه‌ی ری و عراق به حدود خراسان تأثیر تمام داشته‌اند، و از امرای بزرگ و مدافعان سلطنت و امارت سامانیان بشمار میآمدند. در آخر کار، بسبب رقابتهائی که با دیگر امرای سامانی داشتند، با شاهان سامانی به مخالفت برخاستند، و عاقبت

---

(۱)sima (۲)cement (۳)Pozzuoli (۴)Smeaton (۵)Eddystone (۶)Aspdin (۷)Simancas (۸)Simeon (۹)Cymbeline (۱۰)Cunobelinus (۱۱)Simpson (۱۲)Simplicius

ایلک خان را به بخارا دعوت نمودند، و ماوراء النهر را به ترکان تسلیم کردند.

بعضی از شاعران مانند ابوالفرج سکزی ستایش این خاندان میکرده‌اند، و بعضی از آنها (مانند ابوعلی سیمجور) خود ذوق شاعری داشته‌اند، و (چنانکه از حکایت قابوسنامه مستفاد میشود) در نگهداشت اهل فضل و ادب نیز اهتمام بجا میآورده‌اند.

سیمرغ (simorq)، مرغ افسانه‌ای که، در داستان‌های ملی ایران، پرورنده‌ی زال زر و راهنمای اوست. بموجب اساطیر، سیمرغ دور از مردم و در کوه البرز میزیست، و زال را که پدر در کوه افکنده بود برگرفته تربیت کرد (بدینگونه، سیمرغ برای زال در ردیف ماده گرگ معروف است برای رموس و رومولوس). گذشته از آن، قدرت جادوئی و آگاهی از اسرار پنهانی نیز در اساطیر به وی منسوبست، و نه فقط زال، بلکه پسرش رستم نیز تحت حمایت و ارشاد اوست. هنگام سختیها، هر گاه زال پر او را بر آتش می‌افکند، پدید میآید، و راه چاره به زال مینماید. به تدبیر اوست که پهلوی رودابه را میشکافند و رستم را بیرون میآورند. جراحات رستم و رخش را در جنگ اول بین این پهلوان با اسفندیار وی بهبود میبخشد، و هم به چاره‌گری و راهنمائی اوست که رستم تیری از چوب گز فراهم میآورد، و در جنگ دوم بر چشم اسفندیار میزند، و بر او غالب میگردد.

سیمرغ را در ادب فارسی و عربی گاه به عنقا تعبیر کرده‌اند، و محل او را هم، بجای البرز، کوه قاف نشان داده‌اند. با آنکه حکایات راجع به سیمرغ که در شاهنامه آمده است منشأ غیر اوستائی و حتی ظاهراً غیر زرتشتی دارد، لفظ سیمرغ اصلش مرکب است از مرغ باضافه‌ی لفظ اوستائی سئنه (saena)، که بمعنی شاهین یا باز است. ذکر سئنه در اوستا (فروردین یشت و بهرام یشت) آمده است، و بعضی شباهتها هم بین این مرغ با آنچه در احوال سیمرغ در شاهنامه آمده است موجود است که محل تأمل میباشد. آنچه در اوستا راجع به سئنه آمده است حکایت از قدمت روایات راجع به جنبه‌ی پزشکی و جادوئی سیمرغ دارد. در دانای مینوگ خرد هم ذکر سیمرغ هست، و آنجا آشیانه‌ی او را بر درختی افسانه‌ای میپندارند که چون سیمرغ از آن برخیزد هزار شاخه از آن میروید، و چون بر آن بنشیند هزار شاخه از آن میشکند.

سیمرغ در ادب غیر حماسی ایران نیز بمعنی وجود ناپیدا و بی‌نشان، و غالباً کنایه از انسان کامل، که از دیده‌ها پوشیده است، نیز بکار رفته است. شیخ عطار در منظومه‌ی منطق الطیر سیمرغ را برای تعبیر از وجود نامحدود بی‌نشان حق استعمال کرده است که، به حکم مبانی اهل وحدت، در عین حال چیزی جز "سی مرغ"، که همان طالبان دیدار او هستند، نیست. این قول عطار، که سیمرغ را عبارت از "سی مرغ" میداند، جناس‌بازی و صنعت لفظی است، و البته ارزش لغوی ندارد، و از مقوله‌ی اشتقاق عامیانه است.

سیمرون[1] (simərön)، رودی بطول ح ۹۷۰ کم، که در ایالت نیو مکسیکو، کشمت، سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از ایالات کانزاس و اوکلاهوما، به رود آرکانساس میریزد.

سیمره: ← صیمره.

سیمسن[2]، **رابرت** (rābərt simsən)، ۱۶۸۷–۱۷۶۸، ریاضیدان اسکاتلندی، استاد (از ۱۷۱۱) دانشگاه گلاسکو. به ریاضیات یونانی توجه تمام داشت. از استعمال جبر در هندسه اجتناب میکرد، و روشهای ریاضیون یونانی را بکار میبست. تحریری از اصول هندسه‌ی اقلیدس پرداخت، که اساس اغلب تحریرهای انگلیسی اصول هندسه است. این سیمسن را گاه با ت. سیمپسن اشتباه کرده‌اند.

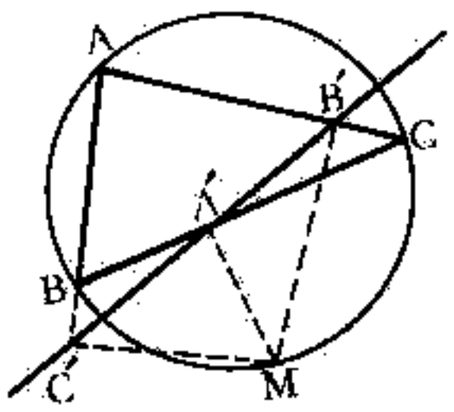

قضیه‌ی منسوب به وی در هندسه، یعنی **قضیه‌ی سیمسن**، اینست که تصاویر هر نقطه (مثلا M) از دایره‌ی محیطی یک مثلث (ABC) بر اضلاع آن مثلث بر یک خط مستقیم (A′B′C′) قرار دارند.

سیمفروپول[3] (simferopol)، شهر (جم ح ۱۸۹٬۰۰۰)، کرسی بخش کریمه، ج جنبه اوکرائین، بر رود سالگیر. مرکز ناحیه‌ای زراعتی و میوه‌خیز است. در قرن ۳م قم بنا شد، و یکی از پایتختهای سکوتها گردید. در قرون ۱۵م–۱۸م تحت حکومت تاتارها بود. قسمت قدیم شهر سیمای شرقی خود را حفظ کرده است.

سیمکان یا **صیمکان** (هر دو simakān)، بخش (جم ح ۶٬۵۰۰؟)، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)، در گرمسیرات فارس. این بخش منطبق با دهستان سیمکان (دارای ۳۵؟ آبادی) است. رود سیمکان از آن میگذرد. مرکزش، کلاکلی (kalākoli) (جم ۲۲۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری غ جهرم است.

سیمکو: ← سیمینکو.

سیملا[4] (simlā)، شهر (جم ۴۲٬۵۹۷)، کرسی سرزمین هیماچال پرادش، ل‌غ هند. در هیمالایای غربی واقع و فرازایش ح ۲٬۱۶۰ متر است. ییلاق و مرکز فرماندهی ارتش هند است.

سیمنل[5]، **لمبرت** (lambərt simnəl)، ح ۱۴۷۵–ح ۱۵۳۷، فریبکر انگلیسی. پیش از ۱۴۸۶ کشیشی او را به آکسفرد برد، و بدو تعلیمات کافی داد تا بتواند خود را بجای ادوارد ملقب به ارل آو واریک (که در آن زمان در برج لندن محبوس بود، و بعداً در ۱۴۹۹ به امر هنری VII بقتل رسید) جا زند. در ۱۴۸۶ کشیش مذکور سیمنل را به ایرلند برد، و مدعی شد که وی ارل آو واریک است که از زندان گریخته. جماعتی از طرفداران سلطنت خاندان یورک به حمایت سیمنل برخاستند، و وی در دوبلن بعنوان ادوارد VI تاجگذاری کرد (۱۴۸۷). کشیش مذکور و سیمنل و طرفدارانشان وارد انگلستان شدند، ولی در نبردی شکست خوردند. سیمنل دستگیر ولی بخشیده شد، و ظاهراً بقیه‌ی عمر را با سمت شاگرد آشپز در مطبخ شاهی گذرانید.

سیموئیس[6] (simois؛ یـ)، رودی کوچک، ل‌غ ترکیه، در آسیای صغیر. از ریزابه‌های کوچوک مندرس است. صحنه‌ی بسیاری از حوادث افسانه‌ای آسیای صغیر (خاصه در محاصره‌ی تروا) بوده است.

سیمور[7]، **ادوارد** (edwārd simor)، ملقب به **دیوک آو سامرست** (diuk āv sāmərset*)، ۱۵۰۶؟–۱۵۵۲، از رجال و نایب‌السلطنه‌ی انگلستان؛ برادر ج. سیمور. پس از مرگ هنری VIII، نایب‌السلطنه‌ی ادوارد VI گردید. فرمانروائی آزادمنش بود، و از شدت قوانین مربوط به بدعت در دین و خیانت کاست. در صدد برآمد که پیمان وصلت ادوارد VI و ماری استوارت را که هنری VIII ترتیب داده بود عملی سازد. به اسکاتلند حمله کرد، و مخالفین خود را مقهور نمود، و ج‌ش اسکاتلند را ویران کرد، و این امر سبب انزجار اسکاتلندیها گردید، و امید وحدت اسکاتلند و انگلستان نابود شد. سقوط و اعدام برادرش، ت. سیمور، ضربتی سخت بر قدرت وی وارد ساخت. بعلاوه مساعی او برای جلوگیری از محصور کردن اراضی عام ملاکین را، و تساهلش در امور دینی پروتستانها را رنجانیده بود. جان دادلی، که بعدها لقب ← دیوک آو نورثامبرلند یافت، از این وضع استفاده کرد، و بکومک ارل آو ساوثمتن (تامس راتسلی) و دیگران سیمور را برکنار کرد، و در برج لندن محبوس کرد (۱۵۴۹). سیمور در ۱۵۵۰ آزاد شد، ولی دادلی که از تجدید نفوذ وی بیمناک بود وسیله‌ی توقیف (۱۵۵۱) او را فراهم نمود. سیمور باتهام خیانت محکوم به اعدام شد (۱۵۵۲)، و گردنش را زدند.

سیمور[7]، **تامس** (tāməs simor)، ملقب به **بارون سیمور آو سیودلی** (bāron, āv siudli*)، ۱۵۰۸؟–۱۵۴۹، دریاسالار انگلیسی. پس از وصلت (۱۵۳۶) خواهرش ج. سیمور با هنری VIII ارتقا یافت. بعد از مرگ (۱۵۴۷) هنری، امور بحریه به وی تفویض گردید. کوشید که بجای برادرش، ا. سیمور، سرپرستی شاه (ادوارد VI) را بدست گیرد. از شاهزاده خانم الیزابت (بعداً الیزابت I) خواستگاری کرد، ولی موافقت نشد، و پنهانی با ک. پار (ملکه‌ی بیوه) ازدواج کرد (۱۵۴۷). بامید جلب حمایت دریازنان، از مقام خود برای سازش با آنان استفاده کرد. سرانجام محکوم به خیانت گردید و اعدام شد.

سیمور[7]، **جین** (jeyn simor)، ۱۵۰۹؟–۱۵۳۷، سومین ملکه‌ی همسر هنری VIII انگلستان. از خدمتکاران دو ملکه‌ی اول هنری (کاترین آراگونی و آن بولین) بود، و در ح ۱۵۳۵ مورد توجه هنری واقع شد، ولی جین حاضر نشد بدون ازدواج بتمنای او تن دردهد، و این امر عامل مهمی در محاکمه‌ی ان بولین بود. چند روزی بعد از اعدام ان، هنری با جین ازدواج کرد (۱۵۳۶). دوازده روز پیش از مرگش پسری بدنیا آورد که بعداً بعنوان ادوارد VI بسلطنت رسید. ادوارد سیمور و تامس سیمور برادرانش بودند.

سیمون، اسم اروپائی: ← شمعون، اسم.

سیمونوف[8]، **کونستانتین کیریل میخایلوویچ** (konstāntin kiril mixāylovic simonof)، ۱۹۱۵–، نویسنده‌ی روسی. اشعار احساساتی و

---

(۱)Cimarron (۲)Simson (۳)Simferopol (۴)Simla (۵)Simnel (۶)Simoïs (۷)Seymour (۸)Simonov

میهنی وی سبب محبوبیت او در جبه II گردید. کتاب ستالینگراد همچنان میجنگد (۱۹۴۲) قسمتی از گزارشهائی است که از جبهه‌ی جنگ میفرستاد. رمان شبها و روزها (۱۹۴۵)، در شرح دفاع از ستالینگراد و مجسم‌کننده‌ی روانشناسی زمان جنگ، سبب شهرت جهانی او شد. نمایشنامه‌ی مسئله‌ی روسیه (۱۹۴۷) را پس از سفری به کشمت نوشت.

سیمونه، اسم ایتالیائی، ← شمعون، اسم.

سیمونیدس کئوسی[1] (simonidese keosi)، حد ۵۵۶–۴۶۸؟ ق‌م، شاعر غنائی یونان؛ مت کئوس. پس از جنگهای مدی، از آتن به دربار هیرون I سیراکوز رفت، و رقیب پینداروس گردید. قدما او را در همه چیز نمونه‌ی اعتدال و هماهنگی شمرده اند. از آثارش قطعاتی بیش نمانده است. از آن جمله است دو قطعه‌ای که در باب کشتگان ماراتون و ترموپیل سروده است.

سیمیا (simiā) یا **سیمیاء** (simiāʾ). **۱ـ** "علم" خواص و اسرار حروف. مدعیان وقوف بر این "علم" برای حروف طبایع (آتشی، هوائی، آبی، و خاکی) مرموز قائل بودند، و چون اسماء مرکب از حروف است، همین طبایع و اسرار را در اسماء ساری میدانستند، و مدعی بودند که بوسیله‌ی حروف و اسماء میتوان در عالم طبیعت تصرف کرد. از صاحبنظران در سیمیا یا علم حروف و اسماء ابن العربی و بونی را میتوان نام برد، که نتیجه و ثمره‌ی سیمیا را تصرف کردن نفوس ربانی در عالم طبیعت میدانستند به یاری اسماء الحسنی و کلمات الاهی، که از حروف ناشی میشود. نیز ← جفر. **۲ـ** "علم خیالات"، که بدان وسیله نفس صاحب این علم در قوه‌ی متخیله‌ی شخص تصرف مینماید، و خیالاتی را که منظور نظرش هست در آنها تلقین میکند، و سپس آنها را، بقوه‌ی نفس خویش، به اعضای حواس بینندگان منتقل میسازد، و بدینگونه، بینندگان چیزهائی میبینند که وجود خارجی ندارد (مانند نشان دادن بوستانها یا جویبارها یا کاخها در جائی که هیچیک از اینها وجود ندارد). علم سیمیا بدین معنی شعبه‌ای از سحر است، و آنرا شعبده (šoʿbade) [= چشم‌بندی] نیز میخوانند، و قابل مقایسه با هیپنوتیسم میباشد. کلمه‌ی شعبده که در میان فارسی‌زبانان معمول است از صورت عربی شعوذه (šaʿvaza) یا شعبده گرفته شده است، که خود ظاهراً از اصل کلدانی است، و آنرا نمایاندن چیزی در چشم بیننده بغیر صورت حقیقی آن تعریف کرده‌اند. استعمال لفظ شعبده بمعنی تردستی و چشم‌بندی و حقه‌بازی نزد فارسی‌زبانان رایج است و در اشعار فارسی نیز زیاد آمده است، و مثلا عمل مهره‌بازان‌که مهره‌ای را که در زیر "حقه" (ظرفی کوچک) نهاده‌اند ناپدید میکنند یا متعدد مینمایانند‌حقه‌بازی و شعبده‌بازی است.

سیمیتقو: ← سیمیتکو.

سیمیتکو (simitko) یا **سیمیتقو** یا **سیمکو** (simko)، شهرت **اسماعیل آغا**، ف ۱۳۵۹ هش، سرکرده‌ی ایل عبدوئی از قبیله‌ی کرد شکاک، و از اشرار و یاغیان معروف. برادر بزرگترش، جعفر آغا، از راهزنان بنام بود، و در ۱۳۲۲ یا ۱۳۲۳ هق به امر حاکم آذربایجان در تبریز اعدام شد. اسماعیل آغا بجای وی نشست و ناحیه‌ی بین چهریق، و قطور را میدان تاخت و تاز قرار داد، و در آذربایجان غربی مرتکب جنایات فراوان گردید، که از آن جمله کشتار مسلمانان ارومیه و قتل (۱۹۱۸) مار شمعون (بطریرک نسطوری) را در کهنه شهر میتوان نام برد. دولت چند بار لشکر به دفع او فرستاد، و عاقبت در ۲۰ مرداد ۱۳۰۱ هش چهریق به تصرف نیروی دولتی درآمد، و اسماعیل آغا به خاک ترکیه گریخت. بعداً تأمین یافت، و به ایران بازآمد، و به شرارت پرداخت، و پس از طغیان ۱۳۰۵ هش باز بخشوده شد، و این توبه و توبه‌شکستن ادامه یافت تا آنکه در ۲۷ تیر ماه ۱۳۰۹ هش، هنگامی که ترکهای عثمانی مشغول سرکوبی عشایر کرد خود بودند، وی در اشنویه بقتل رسید، و بروایتی هم در جنگ با سپاهیان دولتی کشته شد.

سیمین دشت (simin dašt)، ده، دهستان حبله رود، بخش فیروزکوه، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، ۴۱ کیلومتری جغ فیروزکوه. رود دلی‌چای در نزدیک آن به حبله رود می‌ریزد. ایستگاه سیمین دشت از ایستگاههای راه آهن سرتاسری است.

سیمین‌رود یا **سیمینه‌رود:** ← تاتائو.

سیمینه‌رود (simine.rud)، بخش، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، دارای ۱۴۰ (؟) آبادی، مشتمل بر دهستان چهاربلوک و قسمتی از بلوک شرا بوده است. سیمینه‌رود از آن میگذرد.

سیمینه‌رود: ← تاتائو.

سین (sin)، ده (جه ۱°۶۸۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۴ کیلومتری ل اصفهان.

سین، نام بیابان تیه در کتاب مقدس.

سین، مسجد، مسجد مورخ ۵۲۶ هق، از عهد سلجوقی، در بیرون شهر اصفهان، جانب شمال.

سینا، سپاستمدار رومی: ← کینا.

سینا (sinā)، شبه جزیره‌ای بشکل مثلث که قاعده‌ی آن مواجه با دریای مدیترانه است، و شرقیترین قسمت مصر میباشد. طولش از ل به ج ح ۳۷۰ کم و عرضش ح ۲۴۰ کم میباشد. از غ و ش به دو شاخابه‌ی بحر احمر یکی خلیج سوئز و دیگری خلیج عقبه محدود است. قسمت شمالی آن شنزار و هموار است، ولی قسمت جنوبی کوه‌های گرانیتی دارد، که ارتفاع بعضی بیش از ۲°۵۹۰ متر است. کوه معروف به طور سینا، که گویند در آنجا احکام عشره بر موسی نازل شد، در قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی سینا است. نیز ← سینا، پیکار.

سینا[2] (sienā)، شهر (جه تخمیناً ۵۶°۵۱۰)، کرسی ایالت سینا، در توسکان، ایتالیای مرکزی، ۴۸ کیلومتری ج فلورانس. از جهت آثار هنری و معماری یکی از غنیترین شهرهای ایتالیا است. از محصولاتش شراب و مرمر است. دانشگاهش در قرن ۱۳م تأسیس گردید. سینا احتمالا از دوره‌ی اتروسکها است. در قرن ۱۲م آزادیهائی به آن اعطا شد، و سینا بتدریج بر قلمرو خود افزود، و به جمهوری ثروتمندی تبدیل گردید. در ۱۵۵۵ بتصرف امپراطور شارل V درآمد و به خاندان مدیچی انتقال یافت. هنر سینائی در قرون ۱۳م–۱۵م به اوج ترقی رسید. از نقاشان مکتب سینائی دوتچیو دی بولونینیا، سیمونه مارتینی، پیترو لورنتی، و آمبروجو لورنتی را میتوان نام برد. میدان عمده‌ی شهر پیاتتسا دل کامپو (piāttsā del kāmpo) نام دارد، که عمارات اطرافش از شاهکارهای معماری قرون وسطی است. مسابقه‌ی اسب‌دوانی معروف به جشن پالیو (pālio)، که اصلا از قرون وسطی است، هنوز سالی دو بار برگزار میشود. کلیسای جامع آن یکی از نمونه‌های زیبای سبک گوتیک ایتالیا و دارای روکار مرمری عالی است. کتابخانه‌ی پیکولومینی (بنام پاپ پیوس II) مجاور آن و با فرسکوهای کار پینتوریکیو[3] (pinturikkio) (ح ۱۴۵۴–۱۵۱۳)، نقاش اومبریائی، مزین است. قدیسه کاترین سینائی در سینا متولد شد.

سینا، پیکار (sinā)، عنوان پیکاری که در سال ۱۹۵۶ دولت اسرائیل بر ضد مصر آغاز کرد، و میدان آن عمدةً شبه جزیره‌ی سینا بود. پس از تصرف (زوبه‌ی ۱۹۵۶) کانال سوئز بدست مصر، اسرائیل از ترس اینکه مبادا تحت محاصره‌ی دولتهای عرب درآید دست به اقدامات نظامی زد، و بفاصله‌ی کمی بیشتر شبه جزیره را اشغال نمود. بریتانیا و فرانسه، باطناً برای تجدید استیلای خود بر کانال سوئز، پیشنهاد آتش‌بس کردند، و چون مصر نپذیرفت، دست به حمله‌ی هوائی بر ضد مصر زدند، و سپس بیشتر منطقه‌ی کانال را اشغال نمودند. مسئله‌ی پیکار سینا جنبه‌ی جهانی یافت، و عاقبت بر اثر فشار سازمان ملل متحد و کشمت، اسرائیل دستور آتش‌بس سازمان ملل را پذیرفت (۵ نوامبر ۱۹۵۶)، و بریتانیا و فرانسه نیز چنین کردند. اسرائیل در مارس ۱۹۵۷ سرزمینهای اشغالی را تخلیه نمود.

سیناپس: ← سلسله‌ی اعصاب، قسمت II.

سینالوا[4] (sināloā)، ایالت (۲۵°۴۹۰ کمم؛ جه ۱۰۸°۴۰۴)، لغ مکزیک، کنار خلیج کالیفرنیا و قکب؛ کرسیش **کولیاکان**. بسبب رودهای متعدد و دره‌های حاصلخیز، محصولات زراعتی متنوع دارد، اما مهمترین منبع ثروت آن استخراج طلا و نقره و مس است.

سینایا[5] (sināyā)، شهر (جه تخمیناً ۹°۰۰۶)، ج رومانی مرکزی، در والاکیا. از تفرجگاهها و مرکز ورزشهای زمستانی کوههای آلپ ترانسیلوانی است. سابقاً اقامتگاه تابستانی شاهان رومانی بود. یکی از دو کاخ سلطنتی سابق دارای مجموعه‌ی هنری جالبی است.

سینت، لفظ، بمعنی قدیس، ← سنت، لفظ.

سینت، ادموند ور (edmənd wer sinət)، ۱۸۸۸–، گیاهشناس امریکائی که مخصوصاً بجهت تحقیقاتش در ریختشناسی و ژنتیک گیاهان معروف است.

سینترا[7] (sintrā)، در مآخذ اسلامی **شنتره** (šantara, šen–)، شهر (جه ۹°۳۴۰ ۷°)، غ پرتقال، ۲۵ کیلومتری لغ لیسبون. تحت حکومت مسلمانان رونق داشت. در ۱۱۴۷، آلفونسوی I پرتغال آنرا از مسلمانان گرفت. بسبب وضع

(۱)Simonides of Ceos (۲)Siena (۳)Pinturicchio (۴)Sinaloa (۵)Sinaia (۶)Sinnott (۷)Cintra

زیبایش مقر مطلوب شاهان پرتغال شد. خرابه‌های کاخی از دوره‌ی حکومت مسلمانان و کاخ سلطنتی قدیم و نیز دیری قدیم در آنست. در جنگ شبه جزیره، نزدیک سینترا قرارداد سینترا (۱۸۰۸) بین فرانسه و بریتانیا و پرتغال مورد توافق واقع شد، و بموجب آن بسربازان فرانسوی تحت فرمان ژونو اجازه داده شد که از پرتغال خارج شوند.

سین جن[1]**، هنری دایکاونت بالینگبروک** (henri sin jən -väykänt bäling-bruk*)، ۱۶۷۸–۱۷۵۱، سیاستمدار انگلیسی. در ۱۷۰۱ از حزب توری وارد پارلمنت شد، مورد توجه دیوک آو مارلبره، و در ۱۷۰۴–۸ وزیر جنگ بود. در ۱۷۱۰، که عدم رضایت مردم از جنگ جانشینی اسپانیا سبب روی کار آمدن دولت ر. هارلی گردید، سین جن وزیر امور خارجه شد، و تا ۱۷۱۴ در این مقام بود. در ۱۷۱۲ لقب یافت، و مورد توجه ملکه‌ی آن استوارت شد، و شاخص‌ترین عضو دولت گردید. پیمان صلح اوترشت (۱۷۱۳–۱۴) و تحریکات مسبوق بآن که از طرف سین جن بعمل آمده بود سخت مورد انتقاد ویگها واقع شد، و سین جن در تضعیف نفوذ سیاسی آنها کوشید. از هارلی، که در ۱۷۱۴ معزول شده بود برید، و ظاهراً چون سلطنت خاندان هانوور و برآمدن ویگها را پیشبینی میکرد، برای جلوگیری از این امر، با مدعی پیر (← استوارت، جیمز فرانسیس ادوارد) وارد مذاکره شد، و ویگها را مخصوصاً از ارتش اخراج کرد، و توریها را بجای آنان گماشت. ولی مرگ ناگهانی آن استوارت نقشه‌هایش را نقش بر آب کرد. جورج I او را معزول نمود. سین جن متهم شد، ولی پیش از محاکمه به فرانسه گریخت، اما پارلمنت او را از حقوق مدنی محروم نمود. در طرح نقشه‌ی شورش ۱۷۱۵ جکوبایتها دست داشت. بعداً از جکوبایتها دست برداشت، و بخشیده شد (۱۷۲۳)، و با پرداختن رشوه‌ی هنگفتی به یکی از معشوقه‌های جورج، حقوق ازدست‌رفته را بازیافت (۱۷۲۵). اگرچه دیگر او را در مجلس لردها راه ندادند، نفوذ سیاسی بسیار داشت، و جبهه‌ی مخالف نیرومندی از توریها و ویگهای ناراضی بر ضد رابرت والپول تشکیل داد. پس از پیروزی انتخاباتی والپول در ۱۷۳۵، از سیاست کناره‌گیری کرد، و باقی عمر را بیشتر در املاکش در فرانسه گذرانید. از دوستان ولتر و الکزاندر پوپ بود. آثار متعددی ازو باقیست. سین جن از خطبای بزرگ انگلیستان ولی مردی فاسد و بی‌ثبات و نمودار پستی اخلاقیات سیاسی زمان خود بود.

سیندخت (sindoxt)، در شاهنامه، زن مهراب کابلی و مادر رودابه.

سیندینگ[2]**، کریستیان** (krstiän sinding)، ۱۸۵۶–۱۹۴۱، آهنگساز نروژی. در کنسرواتوار لایپزیگ تحصیل کرد. از آثارش اپرای کوه مقدس (۱۹۱۴) و قطعاتی برای ارکستر و موسیقی مجلسی و پیانو است.

سینراما: ← سینما، قسمت III.

سینرر[3] (sinerer؛ فنس)، گیاه زینتی از تیره‌ی مرکبان، از نوع سنکیو (*Senecio*)، با گلهای شبیه گل آفتابگردان و برگهای بزرگ، که در گلدان میکارند.

سینسیناتی[4] (sinsināti)، شهر (جه ۵۵۰′۵۰۲)، ج‌غ ایالت اوهایو، کشت، بر رود اوهایو. دومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز تجارتی و فرهنگی است. صنایع آمودن گوشت و تهیه‌ی مشروبات الکلی، صابون، ابزار ماشین، پارچه، و مواد شیمیائی دارد. در ۱۷۸۸ تأسیس شد. افتتاح کانال‌های اوهایو و ایری (← ایری، دریاچه‌ی) به توسعه‌ی آن کومک کرد. در اواسط قرن ۱۹م عده‌ی زیادی آلمانی و ایرلندی بدانجا مهاجرت کردند. از مراکز اولیه‌ی الفاگران و راه آهن زیرزمینی بود. در ۱۸۸۴ و ۱۹۳۷ دوچار سیلهای بنیان‌کن گردید. موزه‌ی سینسیناتی آثاری از ایران مخصوصاً نسخه‌های خطی و مینیاتورهای ممتاز دارد. دانشگاه سینسیناتی در آنجاست.

سینفوئگوس[5] (sienfuegos)، شهر (جه ح ′100 000)، گوبای مرکزی. کنار دریای کارائیب واقع و دارای بندرگاهی بسیار زیبا است. صادرات عمده‌اش شکر است.

سینک پورتس[6] (sink ports) [از فنس، = پنج بندر]، گروهی از شهرهای ساحلی ساسکس و کنت، ج‌ش انگلستان، که اصلا مرکب از ۵ شهر بود، و بعداً شهرهای دیگری بر آن افزوده شد. پیش از تأسیس نیروی دریائی دائمی انگلستان، وظیفه‌ی عمده‌ی این بنادر (تا زمان هنری VII) تأمین کشتی و نفر برای جلوگیری از مهاجمین بود. شهرهای سندویچ، دیل، و دوور از جمله‌ی سینک پورتس است.

سینکلر[7]**، آپتن** (äptən sinkler)، ۱۸۷۸–، رمان‌نویس و سوسیالیست امریکائی. زمینه‌ی بیشتر آثارش علاقه‌ی وی به اصلاحات اجتماعی و صنعتی است. با درآمدی که از رمان جنگل (۱۹۰۶) خود بدست آورد جامعه‌ی سوسیالیستی کم‌عمری دایر کرد (۱۹۰۶). از رمانهای دیگری که در آنها مفاسد اجتماع را بیان کرده است سلطان زغال سنگ (۱۹۱۷)، نفت! (۱۹۲۷)، شهر بستن (۱۹۲۸، در باب قضیه‌ی ساکو و وانزتی)، و فولاد کوچک (۱۹۳۸) است. در آثار اجتماعی تحقیقی خود تأثیرات زیانبخش فشار اقتصاد سرمایه‌داری را بر مؤسسات فرهنگی و علمی فاش میکند. کتاب پایان جهان (۱۹۴۰) سرسلسله‌ی مجموعه‌ای از ۱۱ رمان است، که مربوط به وقایع جهان از ۱۹۱۴ ببعد میباشد؛ سومین رمان این مجموعه، بنام دندان اژدها (۱۹۴۲)، جایزه‌ی پولیتسر ۱۹۴۳ را برد. آثار سینکلر، که بیش از ۸۰ مجلد است، به زبانهای مختلف ترجمه شده است، و وی در اروپا یکی از معروفترین نویسندگان امریکائی است.

سینکی، حاج میرزا محمد خان: ← مجدالملک سینکی.

سینکیانگ[8] (sinkiäng)، معروف به **ترکستان چین** یا **ترکستان شرقی**، ایالت (ح ′000 709′1 کمه؛ جم ح ′700 144′5)، ل‌غ چین؛ کرسی آن اورومچی. از شهرهای عمده‌ی دیگرش یارکند، کاشغر، ختن، و تورفان، است. از ش به جمهوری خلق مغولستان، از ل و غ به تبت، و از ج به هند و تبت محدود میباشد. تقریباً نیمی از آنرا سه رشته‌کوه فراگرفته است، که از ش به غ امتداد دارند. رشته‌ی میانی تین شان است که از قسمت مرکزی سینکیانگ میگذرد، و این قسمت مشتمل بر دزونگاری (در ل) و تاکلاماکان (در ج) میباشد. رودهای ایالت مشتمل بر ایلی، ختن، یارکند، کاشغر، و تاریم میباشد. بیشتر سکنه در واحه‌های حواشی تاکلاماکان زندگی میکنند، که محصولات آنها پنبه، ابریشم، گندم، برنج، ارزن، و میوه است. پرورش گوسفند، گاو، شتر، بز، و اسب معمول است. از اقداماتی که دولت برای آبیاری بعمل آورده است ساختن مخزن هونگیینچیه (hungyencih) است، که در ۱۹۵۳ به اتمام رسید. اکثریت سکنه‌ی سینکیانگ از اویغورها هستند، که بیشتر آنان مسلمانند؛ اقلیتهای عمده قزاقها، کلموکها، و چینیها هستند. حمل و نقل هنوز از طریق جاده‌های قدیمی صورت میگیرد، و شتر عمده‌ترین وسیله‌ی حمل و نقل میباشد، اما ساختمان راه آهن سینکیانگ در جریان است. اگرچه سینکیانگ عمدةً ناحیه‌ای زراعتی و شبانی است، منابع معدنی سرشار دارد. میدانهای نفتی توشانتسه (tušäntse) وسیعترین منابع نفتی چین است، و ایالت دارای نهشتهای پهناور زغال سنگ، نقره، مس، سرب، نیترات، طلا، و روی میباشد. در سالهای اخیر، دولت چین به کومک تجسس استفاده از منابع معدنی را توسعه داده است، و تصفیه‌خانه‌ها و صنایع آهن و فولاد و مواد شیمیائی براه افتاده.

سینکیانگ تاریخ پرتلاطمی داشته است. این سرزمین، که احتمالا نخستین مهد آدمی بوده است، از ایام بسیار قدیم مسکن قبایل چادرنشین بود، و در قرن اول ق‌م تحت اشغال چین درآمد. در قرن ۲م ب‌م، سینکیانگ به دست ازبکها افتاد، ولی در اواسط قرن ۷م دگر بار چینیها اشغالش کردند. سپس تبتیها آنرا گرفتند (قرن ۸م)، و بعد اویغورها بدانجا هجوم بردند، و در قرن 10م مورد تاخت و تاز مسلمانان قرار گرفت. در قرن ۱۳م مغولها آنرا گرفتند. سپس دوران آشفته‌ای پیش آمد، که با استیلای (۱۷۵۶) سست‌بنیاد منجوها خاتمه یافت. در ادوار بعد روابط چین و سینکیانگ ناملایم و همراه با تضادهای فرهنگی و دینی و شورشهای خونین بود. در قرن ۱۹م، بریتانیای کبیر و روسیه برای حفظ هند و سیبریه به این اوضاع آشفته دامن میزدند. در ۱۸۸۱ سینکیانگ از ایالات چین شد، ولی حتی تا ۱۹۱۲ (که چین به جمهوری مبدل گردید) سینکیانگ کمابیش استقلال داشت. در اواخر سال ۱۹۴۹ سینکیانگ بدون زد و خورد تسلیم کمونیستهای چین گردید.

سینکیویچ[9]**، هنریک** (henrik sinkievic)، ۱۸۴۶–۱۹۱۶، رمان‌نویس لهستانی، و برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۰۵. نام لهستانی او شنکیویچ (šenkievic) است. رمانهای تاریخی وی مهیج و جاندار و اغلب زیباست، از معروفترین آنها کوئو وادیس؟ (۱۸۹۵) است. در آثار سه‌گانه‌ی خود—با آتش و شمشیر (۱۸۸۳)، طوفان نوح (۱۸۸۶)،

(۱)St. John (۲)Sinding (۳)cineraria (۴)Cincinnati (۵)Cienfuegos (۶)Cinque Ports (۷)Sinclair (۸)Sinkiang (۹)Sienkiewicz

و یان میخال (۱۸۸۷–۸۸)، که در لهستان مقبولیت فوق العاده داشت ـ از تلاش لهستانیها در راه استقلال ملی تجلیل کرده است.

سینگ[۱]، جان میلینگتن (jān milingtən sing)، ۱۸۷۱–۱۹۰۹، شاعر و نمایشنامه‌نویس ایرلندی. در دوبلن و آلمان و پاریس تحصیل کرد. شهرتش بسبب نمایشنامه‌هائی است که در باره‌ی زندگی روستائیان ایرلند نوشته است. از دوستان و. ب. ییتس و لیدی ا. گرگوری، و در تأسیس تئاتر ابی مؤثر بود. نمایشنامه‌هایش مشتمل است بر در سایه‌ی دژه، جاه قدیسین، نیرنگباز جهان غرب، و تراژدی ناتمام دیدری غمپرورد (diədrie).

سینگ[۱]، ریچارد لارنس میلینگتن (-ricārd la-rəns milingtən sing)، ۱۹۱۴–، عالم بریتانیائی زیستشیمی، مقیم اسکاتلند. برای کشف طریقه‌ای جهت جدا کردن و معین کردن مواد شیمیائی در یک مخلوط، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ در شیمی به وی اعطا شد.

سینگان، شهر، چین، ← سیان.

سینگر[۲]، آیزک مریت (āyzək merit singər)، ۱۸۱۱–۷۵، مخترع امریکائی. از ۱۲ سالگی کارگر شد، و سپس به کارهای مکانیکی پرداخت. در ۱۸۵۱ در شهر بستن یک چرخ خیاطی عملی به ثبت رسانید، و دو سال بعد کارخانه‌ای در شهر نیو یورک تأسیس نمود. ایلایس هاو به اتهام اینکه سینگر به اختراع او تجاوز کرده است به عدلیه عارض شد، اما موضوع تصفیه گردید، و استیلای شرکت سینگر بر سازندگان چرخهای خیاطی محفوظ ماند. سینگر در ۱۸۶۳ به اروپا رفت، و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانید، و در انگلستان درگذشت.

سینگ سینگ، زندان و ده، ← آسینینگ.

سینگمان ری: ← ری، سینگمان.

سینگه[۳] (singh) [هندوستانی، از اصل سانسکریت، ← شیر]، لقب هر یک از افراد طبقه‌های جنگجوی هند شمالی؛ و بالاخص هر سیخی که مراسم بهول در مورد وی اجرا شده باشد (← سیخ).

سینما[۴] (sinemā)، فن و صنعت و هنر تهیه و نمایش سلسله‌ی تصاویری که بر نوارهای سلولوئیدی ضبط شده‌اند بنحوی که در تماشاگر توهم حرکت ایجاد شود. اصطلاحاً عکسهائی را که در یک مرحله برمیدارند، هر قدر هم طولانی باشد، به انگلیسی شات[۵] و به فرانسوی پلان[۶] (plāN) می‌خوانند، و هر تک‌عکس از عکسهای متعدد یک پلان را به انگلیسی فریم[۷] (freym) و به فرانسوی کادر[۸] (kādr) نامند.

۱ـ اصول سینما. صنعت سینما از محصولات قرن ۲۰م است، ولی کارهای مقدماتی درین زمینه از دهه‌ی بعد از ۱۸۷۵ سابقه دارد (قسمت تاریخی مقاله را ملاحظه کنید). از لحاظ فنی، سینما مبتنی بر کیفیت ثبات تأثرات نوری است، در هر ثانیه ۲۴ کادر، جدا جدا، از جلو دریچه‌ی تصویرافکن سینما میگذرد، و بر پرده‌ی سینما که در برابر تصویرافکن قرار دارد می‌افتد، اما آنچه به چشم میآید تصویری است مداوم و منسجم، و غالباً متحرک، بدون اینکه جدائی کادرهای ۲۴گانه در ثانیه در آن احساس شود. این بدان سبب است که بعد از هر کادر و پیش از کادر بعد، صفحه‌ای حاجب ماوراء مدت ۱/۴۸ ثانیه جلوی دریچه را میگیرد، و در واقع پرده را سیاه میکند، بدون اینکه چشم این سیاهی را (بعلت کم بودن مدت آن و ثبات اثر نور کادر قبلی) تشخیص بدهد. اما کادر بعدی (که توقف آنهم در برابر دریچه ۱/۴۸ ثانیه است) بلافاصله جانشین اثر کادر قبلی میشود، و بدنبال آن، باز ۱/۴۸ ثانیه سیاهی، و باز کادری دیگر بمدت ۱/۴۸ ثانیه الی آخر؛ در هر ثانیه ۲۴ کادر و ۲۴ سیاهی. چون که هر کادری دنباله‌ی حرکات یا حالات کادر قبلی است، و بعلت ثبات تأثیر نور کادر قبلی، سیاهی فاصل میان دو کادر به چشم نمیآید، حرکات تصویرها منسجم، بدون بریدگی، و نرم بنظر میآید. اگر کادرها بدون دخالت صفحه‌ی حاجب ماوراء پشت سر هم از تصویرافکن عبور داده شوند، حاصل روی پرده تصویری نامشخص و درهم خواهد بود ـ مانند عکسی که در وقت گرفتن آن دوربین عکاسی یا خود موضوع تکان شدید خورده باشد. مقدار نوری که معمولا از پرده‌ی سینما به چشم تماشاگر وارد میشود، اثرش بطور متوسط 1/10 ثانیه دوام مییابد. بنا بر این، اگر در هر ثانیه 10 کادر هم از جلو تصویرافکن بگذرد، باز تماشاگر حرکات تصویرها را مداوم و منسجم خواهد دید، منتهی تصویرها حالتی لرزنده خواهند داشت. برای اینکه حرکات نرم و نزدیک به واقعیت بنظر آیند، باید در هر ثانیه اقلا ۱۶ کادر از برابر دریچه‌ی تصویرافکن عبور داد، و این همان ترتیبی است که در زمان سینمای صامت معمول بود. با پیدایش سینمای ناطق (قسمت تاریخی مقاله را ملاحظه کنید) تعداد کادرها در ثانیه از ۱۶ به ۲۴ افزایش یافت. این بدان سبب است که جزئیات صداهای مختلف یک فیلم در صورتی مشخص و قابل درک است که ضبط ارتعاشات صوتی تا 8'000 ارتعاش در ثانیه بر روی حاشیه‌ی صوتی آن میسر باشد؛ و برای ضبط 8'000 ارتعاش بر یک فیلم معمولی تقریباً ۱/۲ متر نوار سلولوئید (فیلم) لازم است، و این طول عملا ۲۴ کادر را دربر میگیرد، که مجموع طول آنها در یک فیلم ۳۵ میلیمتری دقیقاً ۴۵۶ میلیمتر است.

در قسمت الف شکل ۱ مراحل عمده‌ی ایجاد حاشیه‌ی صوتی نمایش داده شده است. این مراحل از این قرارند: (۱) میکروفون امواج صوتی را به جریان متغیر برق تبدیل میکند؛ (۲) فزونساز جریان را تقویت و به "دریچه‌ی نور" هدایت میکند، و آن مرکب است از دو نوار دورالومین که فوق العاده نزدیک به یکدیگر قرار دارند؛ (۳) در نتیجه‌ی عبور جریان برق از این نوارها، قطبین آهنرباهای قوی آنها را جذب یا دفع میکند، و بدینگونه، عرض شکاف بین آنها تغییر میپذیرد؛ (۴) این تغییر عرض شکاف سطح متأثرشده‌ی فیلم را تغییر میدهد؛ (۵) نور متغیر را بر حاشیه‌ی فیلم F، که نسبت به نور حساس است، متمرکز میکنند؛ (۶) سپس فیلم را ظاهر میکنند، و باین ترتیب، نگاتیف صدا بدست میآید. نگاتیف صدا را همراه با نگاتیف تصویر روی فیلم مثبت چاپ میکنند. بدینگونه، فیلمی بدست میآید دارای یک حاشیه‌ی صوتی با پهنای متغیر، که تغییرات پهنای آن متناظر با تغییرات امواج صوتی اولیه‌ی وارد به میکروفون است. در موقع نمایش دادن فیلم، تابه‌ای از نور را از حاشیه‌ی صوتی گذرانیده به یک پیل نورابرقی (← نورابرق) میتابانند (قسمت ب شکل ۱). این پیل به نوبه‌ی خود جریانی تولید میکند که از لحاظ تغییرات و مشخصات متناظر با صوت اولیه است. این جریان را چندین میلیون برابر تقویت میکنند، و به یک بلندگو میفرستند. در بلندگو، جریان تبدیل به امواج صوتی مطابق با امواج وارد به میکروفون میگردد.

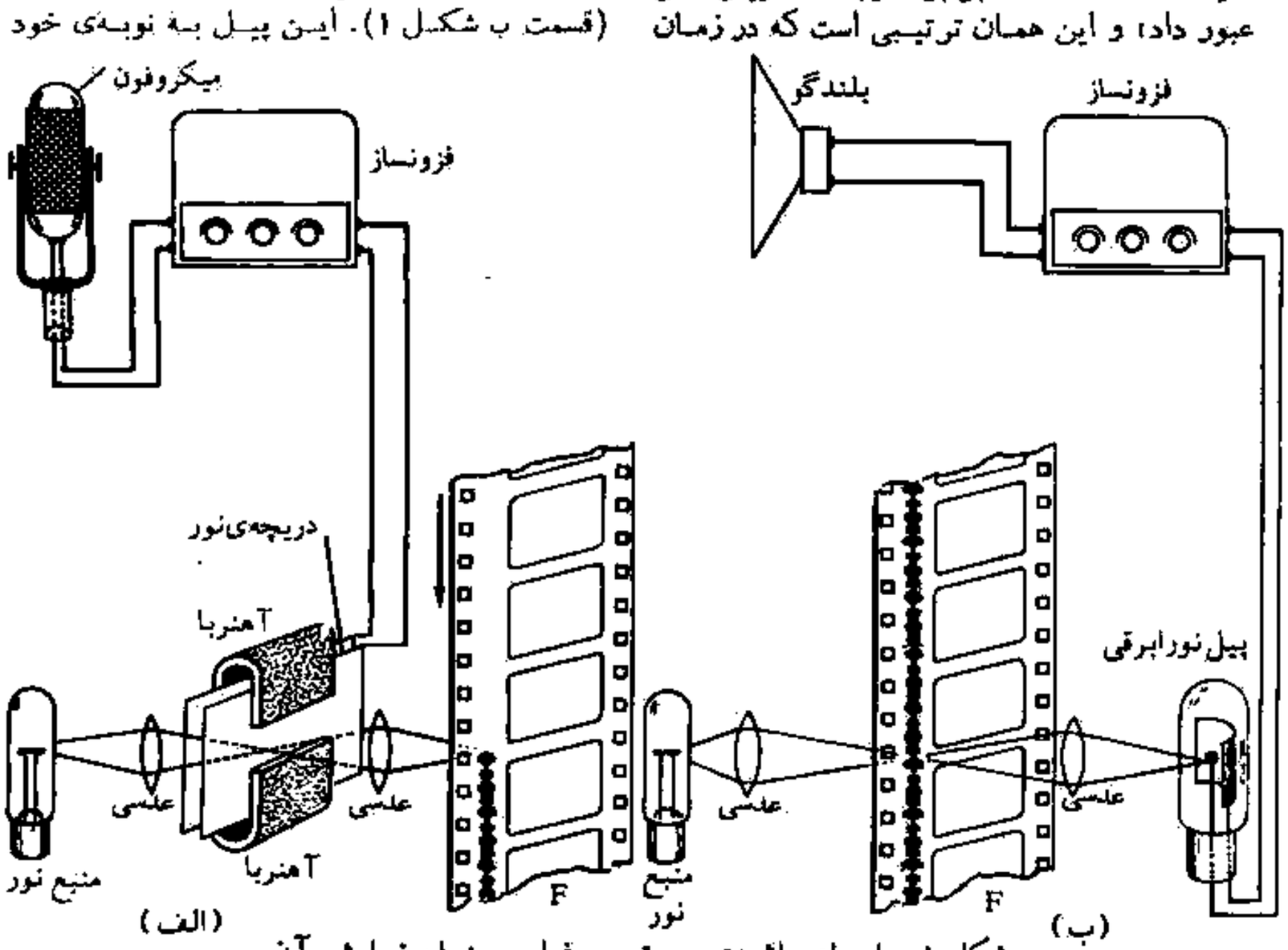

شکل ۱ ـ ایجاد حاشیه‌ی صوتی بر فیلم سینما و نمایش آن

---

(۱)Synge (۲)Singer (۳)singh (۴)cinema (۵)shot (۶)plan (۷)frame (۸)cadre

فیلمهائی که معمولا در سینماها نمایش داده میشود ۳۵ میلیمتری معروف است. برای ساختن فیلمهای مستند و کوتاه که در سینماهای عمومی نشان داده نمیشود بکار بردن فیلم ۱۶ میلیمتری بسیار متداول است. کسانی که برای تفریح شخصی فیلمبرداری میکنند معمولا فیلم ۸ میلیمتری بکار میبرند.

فیلمهای سه‌بعدی مبتنی بر اصول رؤیت دوچشمی و عکاسی ستریوسکوپی است. در فیلمهای سینمای معمولی، از هر صحنه فقط یک رشته عکس برمیدارند، اما در فیلمهای سینمای سه‌بعدی از هر صحنه‌بوسیله‌ی دو دوربین که به فاصله‌ی چند سانتیمتر از یکدیگر قرار دارندو رشته عکس تهیه میکنند. در موقع نمایش، هر دو رشته عکس را بوسیله‌ی دو تصویرافکن مختلف در آن واحد بر پرده می‌اندازند. هر دو تصویرافکن نور را دستخوش قطبش میکنند بطوری که صفحه‌ی قطبش یکی عمود بر صفحه‌ی قطبش دیگری است (شکل ۲). در نتیجه، وقتی صفحه را با عینکی

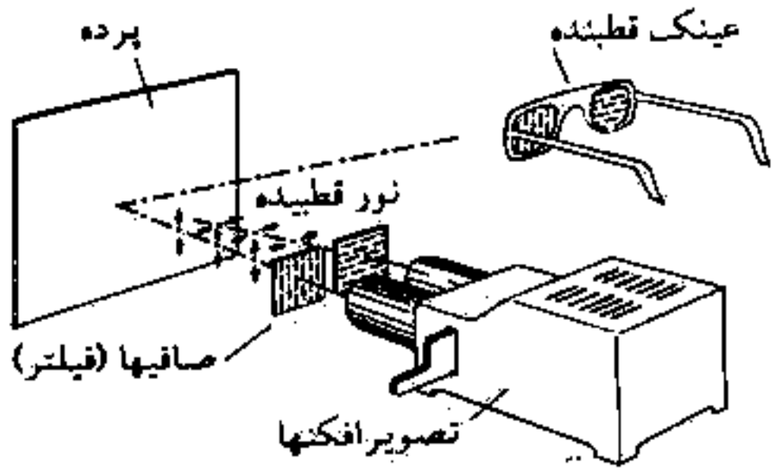

شکل ۲ – نمایش و رؤیت فیلم سینمای سه بُعدی

دارای عدسیهای قطبنده مشاهده کنیم، هر یک از دو چشم یکی از دو تصویر را میبینند، و لهذا، بر طبق رؤیت دوچشمی، احساس عمق حاصل میشود.

II – تاریخ سینما. ریشه‌ی فن فیلمسازی را باید در دستگاههائی جستجو کرد که زمانی برای ایجاد تصور حرکت ساخته میشد. قسمت اصلی این دستگاهها معمولا چرخها یا صفحه‌های گردنده‌ای بود که از سوراخ یا سوراخهای موجود در آنها عکسهای متعددی که از یک حرکت گرفته شده بود بسرعت عبور میکرد. پیش از ۱۸۸۰، یک نفر عکاس انگلیسی بنام ادوارد مایبریج[1] (edward māybrij)، برای نمایش دادن عکسهای مسلسلی که از حرکت پاهای اسب در حال دویدن گرفته بود، یک تصویرافکن ابتدائی اختراع کرد بنام زوئوپراکسیسکوپ[2] (zoopraksiskop)، که اساس آن نیز یک صفحه‌ی گردان بود. در دهه‌ی بعد از ۱۸۸۰، اتین ژول مارِه[3] (etien jül mare) (۱۸۳۰–۱۹۰۴)، پزشک و عالم فرانسوی فیزیولوژی، که به تحقیقات وسیعی در باره‌ی حرکت پرداخته بود، در برداشتن عکسهای مسلسل و ارائه‌ی تصویرهای متحرک پیشرفت بسیار کرد، و موفق به ساختن تصویرافکن کاملتری شد بنام کرونوفوتوگراف[4] (kronofotograf)، که شاید بتوان آنرا پیشاهنگ تصویرافکنهای بعدی سینما دانست. در همین زمان، تامس ادیسن و همکارانش دستگاه معروف به کینتوسکوپ[5] (kinetoskop) را بوجود آوردند. این دستگاه نوعی "شهر فرنگ" بود، که در ۱۸۹۳ به بازار آمد، و بسرعت قبول عام یافت. در ۱۸۹۴ برادران لومیر دستگاه فیلمبرداری و تصویرافکن نسبةً کاملی ساختند که تصویرهای متحرک را بر پرده می‌انداخت. با اختراع برادران لومیر، و فیلمهائی که این دو برادر برداشتند و نمایش دادند، صنعت سینما در واقع بوجود آمد. اولین نمایش عمومی فیلمهای برادران لومیر در ۲۸ دسامبر ۱۸۹۵ در پاریس روی داد. در خلود همین سالها دستگاههای تازه و گوناگون دیگری در کشمکش ساخته شد، و کم کم سینماهای متعدد در شهرهای اروپا و امریکا دایر گشت، و فن برداشتن تصاویر متحرک روی نوار‌های سلولوئیدی مبدل به هنر سینما شد.

فیلمهای اولیه فیلمهای ناقص و کوتاهی بود از صحنه‌های عادی زندگی یا تقلید بعضی صحنه‌های مضحک. پس از آنکه این صحنه‌های ناقص و ساده تازگی خود را از دست داد، سازندگان فیلم به جستجو برای ساختن موضوعهای جالبتر با شیوه‌های کاملتر پرداختند، و فیلمهای درازتر بوجود آمد. ژرژ ملیس[6] (jorj melies) (۱۸۶۱–۱۹۳۸) در فرانسه پیشاهنگ ساختن فیلمهای داستان‌دار و فانتزی و کمدی بود، و نخستین کسی بود که حقه‌های سینمائی و صحنه‌های عجیب و غریب خیالی در فیلمهای خود بکار برد، و نیز به مراحل بدوی کار مونتاژ (پیوند) فیلم معنی و ارزش بخشید. در کشمکش، ادوین پورتر[7] (edwin porter)، که از توفیق عظیم ملیس تشویق شده بود، شیوه‌های او را در کار پیوند فیلم توسعه داد، و با قرار دادن موضوعهای گوناگون و متنوع در کنار هم، موفق شد داستان واحدی بپردازد. فیلم معروف او سرقت بزرگ در قطار است، که در ۱۹۰۳ نمایش داده شد، و موفقیت بزرگ آن ادامه‌ی شیوه‌ی تازه را ممکن ساخت. فیلمهای تولد یک ملت (۱۹۱۵) و ناسازگاری (۱۹۱۶)، که توسط د. و. گریفیث ساخته شد، انقلاب بزرگی در کار سینما پدید آورد. گریفیث، با کشف امکانات وسیع و بیشمار هنر سینما، زمینه‌ای بوجود آورد که سینما بمعنای امروزی کلمه بر آن استوار شده است. گریفیث نخستین کسی بود که دوربین فیلمبرداری را به حرکت درآورد، و اصل تحرک را بمعنای کامل کلمه وارد هنر سینما کرد. تا پیش از او، صحنه‌های سینمائی هر قدر هم طولانی بود در یک پلان گنجانیده میشد. گریفیث، از پیوند دادن پلانهای کوچک جدا جدا اقدام به پرداختن صحنه‌های سینمائی کرد، و این روش پایه‌ی فن مونتاژ بمعنای امروز آن شد. حقه‌ها و اصول فنی سینمائی از قبیل تصویرهای درشت‌نما (تصویرهائی که اجزای کوچک اشیاء را بیش از اندازه روی پرده بزرگ میکنند) و تاریک شدن و روشن شدن تدریجی و درهم آمیختن تصویرها را تکمیل کرد، یا برای اولین بار بکار برد.

کار صحنه‌پردازی و مونتاژ بدست نابغه‌ی بزرگ روسی سینما، س. م. آیزنشتاین، به اوج اعتلا رسید. آیزنشتاین نخستین فیلم خود اعتصاب را در ۱۹۲۴ ارائه داد، ولی شاهکار بی‌چون و چرای او زره‌دار پاتیومکین (۱۹۲۵) است، که نقطه‌ی تحول هنر سینما بشمار میرود. همزمان با آیزنشتاین، بعضی دیگر از فیلمسازان روسی و نیز فیلمسازان مهم آلمانی و فرانسوی و ایتالیائی هر یک راه تازه‌ای درین زمینه گشودند، و چیزی بر آن افزودند. ازین لحاظ فیلمسازان اکسپرسیونیست آلمان اهمیت بسیار دارند. در کشمکش، هالیوود از ۱۹۱۱ مرکز صنعت سینما شد، و بر اثر موفقیت حیرت‌آور فیلمهای هالیوود کم کم بازیگران سینما در نظر مردم اهمیت بیشتری از سازندگان فیلمها پیدا کردند، و در آنجا بود که مفهوم "ستاره‌ی سینما" بوجود آمد. بعضی از ستارگان معروف اولیه عبارتند از مری پیکفرد[8] (meri pikfərd) (۱۸۹۳–)؛ چارلی چاپلین، که بعقیده‌ی بسیاری از صاحبنظران بزرگترین بازیگر کمدی سینما بشمار میرود؛ دوگلاس فربنکس (پدر)؛ ر. والنتینو؛ و گرتا گاربو.

پیش از جنگ II، ارزش هنری فیلمهای امریکائی بیش از امروز بود. امروزه فیلمهای امریکائی بیشتر جنبه‌ی تجارتی دارند، و فیلمهای باارزش هنری را باید بیشتر در اروپا و آسیا جستجو کرد. از بعد از جنگ II، سینمای ژاپن بخصوص ترقیات حیرت‌انگیز کرده است، و چندین شاهکار عظیم تاریخ سینما درین کشور ساخته شده است. از فیلمسازان بزرگ این کشور میتوان آکیرا کوروساوا و کنجی میزوگوچی را نام برد. برای تاریخ سینما در ایران قسمت IV را ملاحظه کنید.

تقریباً از آغاز کار سینما کوششهای فراوان میشد که فیلم صدادار و فیلم رنگی ساخته شود. در ۱۹۲۶ صداهای مختلف و موسیقی را توانستند با موفقیت در فیلم بکار برند. در ۱۹۲۷، در فیلم خواننده‌ی جاز صدای گفتگوی بازیگران نیز وارد صداهای فیلم شد، و باین ترتیب سینمای ناطق بوجود آمد. در ۱۹۳۲، با استفاده از سه رنگ قرمز و زرد و آبی، فیلمهای رنگی موسوم به تکنیکولور[9] (teknikolor) بوجود آمد. از آن پس انواع طریقه‌های ساختن فیلم رنگی یکی بعد از دیگری بوجود آمده است، که مهمترین آنها عبارتند از گواکولور (gevākolor) (که بعلت ناپایدار بودن رنگهایش تقریباً منسوخ شده است)، فرانیاکولور (–ferāniā)، آنسکوکولور (–ānsko)، و از همه مهمتر، ایستمن‌کولور (–istman) و آگفاکولور (–āgfā).

امروزه صنعت سینما عالمگیر شده است، و انواع فیلمهای داستانی و مستند و تبلیغاتی و تصاویر متحرک (یا نقاشی متحرک) در غالب کشورهای جهان ساخته میشود. در کار تعلیم و تربیت، فایده‌ی فیلمهای مستند علمی و تربیتی، و در اخلاق و عادات اجتماعی و فردی مردم جهان تأثیر فیلمهای معمولی سینماها بیحساب است.

III – پیشرفتهای اخیر. کار دیگری که فیلمسازان همیشه در پی آن بوده‌اند اینست که پرده‌ی معمولی سینما را بزرگ و بزرگتر کنند، بطوری که بتوان تصویرهای بزرگتری با فضای

(۱)Muybridge (۲)zoopraxiscope (۳)Marey (۴)chronophotograph (۵)kinetoscope (۶)Méliès (۷)Porter (۸)Pickford (۹)technicolor

بیشتر بر آن افکند، و نیز بتوان تالارهای نمایش را بسیار بزرگتر از آنچه وجود داشته است بنا کرد، بطوری که تماشاگران در همه جای تالار بتوانند جزئیات صحنه‌های فیلم را بوضوح تمام ببینند. اما اگر بزرگ کردن تصویر از حد معینی بگذرد، تصویر روی پرده دقت و وضوح خود را از دست میدهد، و حالتی دانه‌دار و غبارآلود بخود میگیرد. این محدودیت را اساساً نگاتیف فیلم ایجاد میکند، و کوچکی و بزرگی کادر پوزیتیف در آن کمتر مؤثر است. درینجا مجال توضیحات مفصل فنی درین باره نیست؛ همینقدر میتوان گفت که، هنگام فیلمبرداری، هر قدر سطح کادر نگاتیف وسیعتر باشد کادرهای پوزیتیف آنرا میتوان بزرگتر بر پرده انداخت ـ حتی اگر کادر نگاتیفِ بزرگی را بر کادر پوزیتیف کوچکتری چاپ کرده باشند. با در نظر گرفتن این مراتب، بعد از جنگ II روشهای تازه‌ای برای بزرگ کردن پرده‌ی سینما ابداع شد که مهمترین آنها ازین قرارند:

(۱) سینماسکوپ[1] (sinemāskop). اساس روش سینماسکوپ عدسی استوانه‌ای خاصی است که برای برداشتن فیلمهای سینماسکوپ ساخته شده است. این عدسی سطح یا فضائی را بسیار وسیعتر از معمول به فیلم منتقل میکند، و تصویر (نگاتیف) بصورتی فشرده بر فیلم ضبط میشود. در چنین تصویری، اشیاء تناسبات طبیعی خود را از دست میدهند، و بیش از حد باریک و دراز بنظر میآیند. تصویرهای پوزیتیف بهمین شکل بر فیلم چاپ میشود. عدسی تصویرافکن مخصوص سینماسکوپ طوری ساخته شده است که این ترتیب را معکوس میکند، و تصاویر اشیاء را با تناسبات طبیعی آنها بر پرده‌ی سینما می‌اندازد. پرده‌ی سینماسکوپ بشکل مستطیل کشیده‌ای است که نسبت عرض و طول آن برابر ۱:۲ است، و بعلت فضای بسیار وسیعی که در آن گنجانیده میشود فراخی و ابهت خاصی دارد (در پرده‌ی معمولی سینما نسبت عرض و طول پرده قریب ۳:۴ میباشد).

(۲) سینراما[2] (sinerāmā). در سینراما تصویرها پرده‌ای را پر میکنند که از پرده‌ی سینماسکوپ بسیار بزرگتر و از پرده‌ی معمولی بمراتب بزرگتر و وسیعتر است، و در عین حال، شکل نیمدایره‌ای کامل دارد. این پرده‌ی نیم ـ دایره‌ای چنان وسیع و بزرگ است که بسیاری از تماشاگران تالار مخصوص سینراما را نیز احاطه میکنند، و در نتیجه، تماشاگران خود را در میان صحنه‌های فیلم احساس میکنند. برای پر کردن این پرده، سه تصویرافکن در آن واحد با هم کار میکنند، و هر یک از آنها ۱/۳ پرده را پر میکند. نقص بزرگی که سازندگان سینراما موفق به اصلاح آن نشده‌اند اینست که دو محل التقای قسمتهای سه‌گانه‌ی تصویر نامیزان و لرزان است، و بشکل دو رشته‌ی لغزنده، تصویر عظیم روی پرده را قطع میکند. بسبب این نقص، ساختن فیلمهای سینراما چندیست که متوقف شده است.

(۳) ویستاویژن[3] (vistāvijen). در طریقه‌ی ویستاویژن نسبت ابعاد پرده به نسبت ابعاد پرده‌ی معمولی نزدیکتر است، اما سطح پرده بزرگتر میباشد. اساس طریقه‌ی ویستاویژن اینست که، با دوربین مخصوص ویستاویژن، تصویرهای نگاتیف را بزرگتر از معمول برمیدارند، و آنها را به اندازه‌ی معمولی چاپ میکنند. در نتیجه، تصویرها دقیقتر و واضحتر است، و میتوان آنها را بیش از حد معمول بزرگ کرد.

(۴) سوپرپاناویژن[4] **۷۵ میلیمتری** (super-pānāvijen). این طریقه از طرقی که ذکر شد کاملتر است، و موفقیت بیشتری یافته؛ امتیازات اصلی یکایک آنها را دربر دارد، و از نقائص آنها عاری است، و در عین حال، اصول آن از سایر طریقه‌های جدید ساده‌تر میباشد. تنها عیب آن اینست که از همه‌ی آنها گرانتر تمام میشود. اساس این طریقه با طریقه‌ی فیلمهای ۳۵ میلیمتری معمولی فرق زیادی ندارد، و فقط اندازه‌های اصلی دو برابر شده است؛ یعنی بجای فیلم ۳۵ میلیمتری، فیلم ۷۰ میلیمتری بکار میرود، و دوربینهای فیلمبرداری و دستگاههای تصویرافکن مخصوص ساخته‌اند که، بجای فیلمهای ۳۵ میلیمتری، بتواند فیلمهای ۷۰ میلیمتری را بگرداند. درین طریقه، نسبت عرض و طول پرده، مانند سینماسکوپ، ۱:۲ است. بعلت بزرگ بودن سطح نگاتیف ۷۰ میلیمتری، تصویر روی پرده را خیلی بیش از حد معمول میتوان بزرگ کرد بی‌آنکه لطمه‌ای به کیفیت تصویرها وارد شود. ضمناً بعلت وجود سطح زیاد، میتوان با آزادی بیشتری چند حاشیه‌ی صوتی در فیلم گنجانید، و بر اساس **سترئوفونی**، به اصوات فیلم "بُعد" داد. البته گنجاندن اصوات سترئوفونیائی در همه نوع فیلمی ممکن است، ولی فیلم سوپرپاناویژن ۷۰ میلیمتری ازین لحاظ امکانات وسیعتری فراهم میسازد. بسیاری از تصویرافکنهائی که امروزه ساخته میشوند دستگاه‌های ۳۵ میلیمتری و ۷۰ میلیمتری را با هم دارند.

IV ـ سینما در ایران. تا آنجا که میدانیم، در ایران نخستین بار در ۱۳۱۸ هق، بدستور مظفر الدین شاه قاجار، میرزا ابراهیم خان عکاسباشی یک دستگاه دوربین فیلمبرداری به ایران آورد که با آن برای شاه فیلمهای خصوصی میگرفت. مظفرالدین شاه طی نامه‌ای از میرزا ابراهیم خان حتی میخواهد که یک فیلم از شیرهای شاه و یک فیلم از صحنه‌های عزاداری ماه محرم بردارد.

اما نخستین فیلم ایرانی که در ایران به بازار آمد دو فیلم صامت موسوم به آبی رابی و جوان بوالهوس بود، که در ۱۳۱۱ هش در تهران ساخته شد، و پس از مدتی از یادها رفت. نخستین فیلم ناطق به زبان فارسی فیلم معروف دختر لر بود، که در سال ۱۳۱۲ هش بدست ایرانیان در بمبئی هندوستان ساخته شد، و نمایش آن در سینماهای مختلف کشور بارها و سالهای متوالی تکرار شد، و یاد آن در خاطرها ماند. پس از آن، تا سال ۱۳۲۶ هش دیگر فیلم ایرانی ساخته نشد. درین سال، با به بازار آمدن فیلم دراز طوفان زندگی، که در واقع هیچگونه ارزش فنی و هنری نداشت، صنعت سینمای ایران بوجود آمد. بدنبال این فیلم، ساختن فیلمهای بازاری مبتذل ولی پردخل باب شد، و در اندک زمانی ده‌ها استودیوی فیلمبرداری یکی بعد از دیگری در تهران دایر گشت. بسیاری از این استودیوها، که جز نام و یک اطاق دفتر و یک میز و چند صندلی چیزی نبودند بهمان سرعتی که پیدا شده بودند ناپدید شدند، و بسیاری دیگر جای آنها را گرفتند. خلاصه آنکه از ۱۳۲۶ هش ببعد صدها فیلم فارسی ساخته شده است و به بازار آمده، اما تقریباً همه‌ی آنها مطلقاً فاقد ارزش فنی و هنری بوده است. بدون شک، جنس تصویرها از لحاظ عکاسی و نیز طرز ضبط صدا و انتقال آن بر فیلم و نیز کار مونتاژ اندکی پیشرفت کرده است، اما این پیشرفت مختصر بهیچوجه ابتذال داستانهای تکراری به اصطلاح عشقی و جنائی و گاه روستائی و بدروغ اخلاقی فیلمهای فارسی را، که اغلب از فیلمهای پست خارجی کپیه میشود، جبران نمیکند، و درمانی برای بی‌اطلاعی و بی‌ذوقی و تاجرمآبی صرف بعضی از تهیه‌کنندگان و کارگردانان فیلمهای ایرانی بازار ایران بشمار نمیرود. اما درین میان کار "دوبلاژ" (گرداندن زبان فیلم) فیلمهای خارجی به فارسی از همه جهت پیشرفتهای رضایتبخش کرده است، و غالب هنرپیشگان حرفه‌ای بااستعداد را بخود مشغول داشته. امروزه همه‌ی فیلمهای خارجی را به زبان فارسی در سینماهای کشور بتماشا میگذارند. فقط در تهران، در "کانون فیلم ایران" (که برای شناساندن هنر سینما بمعنای واقعی کلمه در سال ۱۳۳۸ هش تاسیس شده)، فیلمهای کشورهای مختلف را به زبان اصلی نمایش میدهند. صاحبان سینماهای عمومی غالب فیلمهائی را که برای اعضای کانون فیلم نمایش داده میشود، بعلت "تجارتی نبودن" آنها، در سینماهای خود بنمایش نمیگذارند. در نتیجه، این فیلمها را (که بعضی از آنها از شاهکارهای مسلم سینما است) فقط اعضای محدود کانون فیلم ایران که عده‌شان از ۱٬۰۰۰ متجاوز نیست موفق میشوند که ببینند.

در چند سال اخیر، عده‌ای فیلمساز جوان، که برای ساختن فیلم استعداد و اطلاع و شوق دارند، با مشقات فراوان موفق به ساختن چند فیلم شده اند که هم ارزش فنی دارد و هم ارزش هنری. بعضی ازین فیلمها جوائز کوچکی نیز در فستیوال‌های بین‌المللی برده است. اما در شرایط خاص بازار فیلم ایران، نمایش دادن آنها در سینماهای عمومی با مشکلات گوناگون مواجه شده است، و بعضی از آنها فقط در تالارهای خصوصی بتماشا گذاشته شده و جز چند تن انگشت‌شمار کسی آنها را ندیده است. با اینحال، فیلمسازان تازه‌جو و تازه‌نفس تلاش میکنند که با ساختن فیلمهائی که لااقل خود آنها به ارزش فنی یا هنری آنها اطمینان داشته باشند به بازاری که یکسره در انحصار تجار فیلم است راه یابند.

سینماتیک[5] (sinemātik؛ فنس) یا **حرکتشناخت** (harakat.šenāxt)، قسمتی از مکانیک که از تغییر مکان اجسام بر حسب زمان، بدون اینکه متعرض علت حرکت باشد، بحث میکند (← حرکت، در فیزیک). در هندسه نیز مبحثی هست که از تغییر مکان بحث میکند، ولی این مبحث ناظر به خواص هندسی تغییر مکان است (مانند شکل مسیرهای نقاط جسم متحرک) بدون ملحوظ داشتن زمان، و

(۱)cinemascope (۲)cinerama (۳)vistavision (۴)superpanavison (۵)kinematics

در آن مفاهیمی از قبیل سرعت و شتاب، که ذاتاً به زمان بستگی دارند، مورد بحث نیست. در اندازه‌گیریهای هندسی فقط یک واحد (واحد طول) مورد نیاز است، اما در سینماتیک آحاد طول و زمان مورد حاجت میباشد. سینماتیک بر حسب شیء متحرک به دو مبحث سینماتیک نقطه و سینماتیک دستگاه‌ها (یعنی مجموعه‌هائی از نقاط) تقسیم میشود. مبحث اخیر خود منقسم میشود به سینماتیک جسم صلب و سینماتیک اجسام متغیر الشکل (مانند سیالات). مقالات ردیف حرکت را ملاحظه کنید. نیز ← سرعت؛ شتاب.

سینماسکوپ: ← سینما، قسمت III.

سینوئیجو[1] (sinuiju)، ژاپنی **شینگیشو** (šin-gišu)، شهر (جه ح ۲۵۰٬۰۰۰)، غ کره‌ی شمالی، کنار دریای زرد بر مصب رود یالو. بوسیله‌ی پلی (بنای 1910) با آنتونگ (منچوری) مرتبط است. در جنگ II از مراکز صنعتی گردید.

سینوپ، آسیای صغیر: ← سینوپ.

سینوپ (sinop)، یا **سینوپه** (sinope)، در مآخذ اسلامی **سینوب** (sinub)، **صنوب** یا **سنوب** (در دو sanub) یا **سناب** (senāb)، شهر (جه ۵٬۷۸۰)، کرسی ایالت سینوپ، ل ترکیه، کنار دریای سیاه. از شهرهای باستانی آسیای صغیر است. سینوپه‌ی باستانی در قرن ۸م قم بوسیله‌ی ملطیان تأسیس گردید؛ در قرن ۷م قم کیمریان ویرانش کردند، ولی دگر بار ساخته شد، و اهمیت سیاسی و تجارتی بسیار یافت، و مهاجرنشینهای متعدد بر سواحل دریای سیاه تأسیس کرد. از صادرات معروف آن شنجرف بود، که نام اروپائی آن از نام این شهر مأخوذ است. در اوایل قرن ۲م قم بتصرف دولت پونتوس درآمد، و پایتخت آن گردید، و در این زمان مهمترین بندر دریای سیاه بود. لوکولوس رومی آنرا از مهرداد VI پونتوس گرفت. تحت حکومت رومیان نیز رونق بسیار داشت. پس از تجزیه‌ی (۱۲۰۴) امپراطوری بیزانس، سینوپ به مملکت یونانی طرابزون ملحق گردید. در ۷۹۷ هق سلطان بایزید I عثمانی آنرا فتح کرد، ولی استیلای قطعی عثمانیها بر آنجا در ۱۴۵۸ بم (۸۶۲ یا ۸۶۳ هق) صورت پذیرفت. در ۱۸۵۳ روسها ناوگان کوچکی از عثمانی را در اینجا نابود کردند، و این امر وقوع جنگ کریمه را تسریع کرد. دیوجانس حکیم در سینوپ متولد شد.

سینوپه، آسیای صغیر: ← سینوپ.

سینود[2] (sinod)، لفظ اروپائی، بمعنی شورای دینی یا جلسه‌ی رسمی دینی برای شور و اخذ تصمیم در مسائل دینی. سینود مقدس عنوان هیئت حاکمه‌ی بعضی از کلیساهای شرقی است. برای سینود مقدس پطر کبیر ← پطر کبیر.

سینوزیت، بیماری: ← سینوس، حفره.

سینوس[3] (sinus؛ از فتس)، نام هر یک از حفره‌هائی که درون استخوانهای جمجمه وجود دارند، و اکثرشان با مجاری تنفسی مرتبط هستند. وجود این حفره‌ها از سنگینی کردن فوق العاده‌ی جمجمه جلوگیری میکند. هر گروه از سینوسها را بنام استخوانی که در آن واقعند میخوانند (سینوسهای پیشانی، فکی، و غیره. شکل را ملاحظه کنید). سطح درون سینوسها از بافت مخاطی پوشیده شده

موضع سینوسها

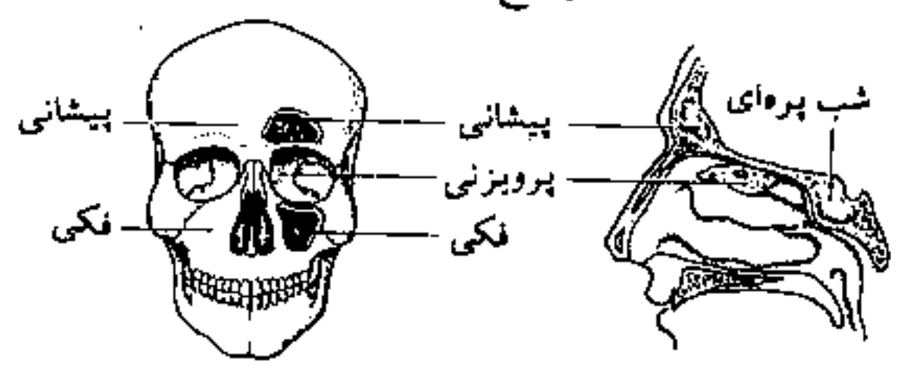

است، و گاه ورود میکروبها یا مواد بیماریزا به آنها موجب **عفونت سینوسی** یا **سینوزیت**[4] (sinuzit) میشود، که با درد، تب، و گرفتگی و ترشح بینی همراهست. التهاب حاد سینوسها معمولا با استراحت و مداوا برطرف میشود، اما گاهی ممکنست بصورت مزمن درآید و محتاج عمل جراحی باشد.

سینوس، در ریاضیات: ← جیب؛ مثلثات.

سینوس[5] (sinus)، لفظ لاتینی، بمعنی خلیج، که در بعضی نامهای جغرافیائی باستانی میآید؛ مانند پرسیکوس سینوس (خلیج فارس) و سینوس آرابیکوس (بحر احمر).

سینوسوئید یا **جیبنما:** ← مثلثات.

سینه یا **صدر:** ← قفسه‌ی سینه.

سینهاله (sinhāla)، نام جزیره‌ی سیلان بزبان سانسکریت. سینهالی نسبت بدان است، و زبان سیلانی را سینهالی نیز میخوانند.

سینیز (siniz) یا **شینیز**، بندر سابق، بر ساحل خلیج فارس، ش مهرُبان، که ویرانه‌های آن در حوالی بندر دیلم کنونی است. بفاصله‌ی نیم فرسنگی از دریا قرار داشت، و در قرن ۴م هق بزرگتر از مهرُبان بود. بقول یاقوت، قرامطه در سال ۳۲۱ هق آنرا تصرف و ویران کردند. ممذلک، بقول نویسندگان قرون ۶م و ۸م هق، بندری آباد بود. جنابه در ج آن بود.

سینیورلی[6]، **لوکا** (lukā sinyorelli)، ۱۴۴۱؟–۱۵۲۳، نقاش ایتالیائی از مکتب اومبریائی؛ مت کورتونا. استاد او احتمالا پ. دلا فرانچسکا بود. این دو با هم فرسکوهای متعدد بوجود آوردند، که در شکل دادن به نبوغ میکلانژ مؤثر بود. کارهای سینیورلی سخت بی‌پیرایه، غم‌آلود، و آمیخته با رئالیسم شدید است. در چندین کلیسای بزرگ ایتالیا نقاشی کرد، و در ۱۴۹۹ تزیین قسمتی از کلیسای جامع اورویتو به او واگذار شد. صحنه‌ای که درینجا نقاشی کرد پایان جهان بود، که واپسین داوری میکلانژ در نمازخانه‌ی سیستین نشانه‌هائی از آن دارد. نقاشیهای او را در واتیکان بعدها از میان بردند تا جا برای نقاشیهای رافائل باز کنند. در کاخ اوفیتسی یک تابلوی مریم و کودک هست، که سینیورلی در آن از لحاظ تجزیه و تحلیل کالبد انسان شیوه‌ی پرقدرت و تازه‌ی خود را (بخصوص در نقاشی مذهبی) به بهترین طرزی بکار زده است. تأثیر کار سینیورلی در میکلانژ بیشتر بسبب همین نحوه‌ی برداشت او از بدن انسان بوده است.

سیوا، در آیین هندو: ← شیوا.

سیواجی، سرکرده‌ی مراتهه‌ها: ← شیواجی.

سیوئرد[7]، **شبه جزیره‌ی** (siuard)، پیش‌آمدگی آلاسکای غربی در دریای برینگ، زیر مدار شمالگان. بیشتر آن خالی از درخت است. زمستانهایش سرد و طولانی است.

سیواس (sivās)، نام باستانی آن **سباسته** (sebāste) یا **سباستیا** (sebāstiā) یا **کابیرا** (kābirā)، شهر (جه ۹۳٬۸۴۹)، کرسی ایالت سیواس، ترکیه‌ی مرکزی، بر رود قزل ایرماق در آسیای صغیر. از مراکز مهم داد و ستد است، و مصنوعاتش سیمان و فرش میباشد. نزدیک آن معادن مس وجود دارد. در دوره‌ی رومیها شهر مهمی بود. در دوره‌ی سلاجقه به منتهای شکوه خود رسید. در دهه‌ی آخر قرن ۸م هق سلطان بایزید I آنرا تصرف کرد. امیر تیمور آنرا گرفت و تاراج نمود، ولی بعداً باز بتصرف عثمانیها درآمد. چندین مسجد زیبا دارد.

سیواش[8]، **دریای** (sivāš) یا **دریای گندیده** (gandide)، مردابی بسیار شور، بوسعت ح ۲٬۵۶۰ کمم در امتداد ساحل شرقی و شمال شرقی کریمه، که شاخابه‌ای از دریای آزوف است، و بوسیله‌ی شبه جزیره‌ی باریک آرابات از دریای آزوف و بوسیله‌ی برزخ پرکوپ از دریای سیاه جدا میشود.

سیوداد[9] (siudād)، لفظ اسپانیائی [اصلا تیوذاذ (tiudāð)]، بمعنی شهر، که در بعضی از اعلام جغرافیائی میآید. برای اعلامی که نام آنها با این لفظ شروع میشود و درین ردیف نمییابید به جزء دیگر اسم نیز رجوع کنید.

سیوداد بولیوار[10] (siudād bolivār)، شهر (جه ح ۸۵٬۰۰۰)، ش ونزوئلا، بر رود اورینوکو. در ۱۷۶۴ بنا شد، و آنگوستورا (āngostura) نام داشت، و سپس بنام س. بولیوار خوانده شد. نیز ← سیوداد.

سیوداد رئال[11] (siudād reāl)، شهر (جه ۳۵٬۸۱۶)، کرسی ایالت سیوداد رئال، اسپانیای مرکزی، در کاستیل جدید. آلفونسوی X کاستیل آنرا بنا نهاد (قرن ۱۳م). نیز ← سیوداد.

سیورغاتمیش: ← سیورغتمش.

سیورغتمش (siurqatmeš) یا **سیورغاتمیش**، ملقب به **جلال‌الدین**، فت ۶۹۳ هق، امیر (۶۸۱–۶۹۱ هق) سلسله‌ی قراختائیان کرمان، پسر قطب‌الدین محمد قراختائی. در ۶۸۱ هق حکومت کرمان یافت. دختر خود، شاه عالم، را به ازدواج بایدو خان درآورد، و کردوجین نام، نواده‌ی هولاکو، را نیز بعقد خود درآورد. چندی بعد مکران را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش ساخت. در اوایل جلوس گیخاتو به ایلخانی، زوجه‌ی وی پادشاه خاتون به بهانه‌ی دیدار وطن فرمانی از شوهر گرفته به کرمان آمد، و سیورغتمش را که برادرش محسوب میشد گرفته به حبس انداخت. او از حبس بگریخت، ولی باز گرفتار گشت، و به امر پادشاه خاتون بقتل رسید.

سی و سه پل (sio se pol)، پل تاریخی بر زاینده رود در امتداد خیابان چهارباغ، اصفهان؛ از. الله‌وردی خان، از سرداران مشهور شاه عباس I صفوی. چون ۳۳ دهانه داشت به این نام نامیده شده است.

---

(۱)Sinuiju (۲)synod (۳)sinus (۴)sinusitis (۵)sinus (۶)Signorelli (۷)Seward (۸)Sivash (۹)ciudad (۱۰)Ciudad Bolívar (۱۱)Ciudad Real

سیوط (soyut)، ضبط دیگر نام شهر اسیوط، مصر. جلال‌الدین سیوطی بدانجا منسوبست.

سیوطی (soy'uti) یا **جلال‌الدین سیوطی**، شهرت **ابوالفضل عبدالرحمان ابن ابوبکر**، ۸۴۹–۹۱۱ هق، دانشمند معروف مصری و از پُرنویس‌ترین نویسندگان مصر در دوره‌ی ممالیک؛ مت قاهره. خاندانش ایرانی بودند، و از چند نسل پیش از وی در بغداد میزیستند، و سپس در مصر در سیوط (= اسیوط) سکنی گزیدند، و در آنجا اعتبار و مناصب عالی یافتند. پدر سیوطی در قاهره قاضی و مدرّس فقه بود، و در ۸۵۵ هق درگذشت، و یکی از دوستان وی سیوطی را به فرزندی قبول کرد. سیوطی در شهرهای مصر سفر کرد، و در ۸۶۹ هق برای حج به مکه رفت. سپس به قاهره بازآمد. در ۸۷۲ هق بر مسند تدریس پدر نشست، و در ۸۹۱ هق در مدرسه‌ی مهمتری به تدریس پرداخت، ولی در ۹۰۶ هق برکنار شد.

سیوطی از ۱۲ سالگی به نویسندگی پرداخت. آثار او را تا ۵۶۱ کتاب و رساله، در اغلب رشته‌های علوم اسلامی، برشمرده‌اند، که اگرچه بسیاری از آنها رساله‌های مختصری بیش نیست، بعضی دیگر از آنها اهمیت فراوان دارند. از آثار معروفش اینها را میتوان نام برد: در علوم قرآنی و حدیث، دُرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور، قسمتی از تفسیر جلالین، مجمع البحرین و مطلع البدرین، الاتقان فی علوم القرآن، و جامع الصغیر؛ در زبان و لغت و معانی بیان، المزهر، شرح الفیه‌ی ابن مالک، فتح القریب، در شرح شواهد مغنی، و عقود الجمان، در تاریخ و زندگینامه، بدایع الزهور فی وقایع الدهور، تاریخ الخلفاء، حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهره، بغیة الوعاة، طبقات المفسرین، و لب اللباب. آثار ادبی وی مشتمل بر المقامات و کشف الزلال (معروف به مقامة النساء) میباشد.

سیوکای[1] (seyyukāy)، حزبی سیاسی در ژاپن که در ۱۹۰۰ تأسیس شد، و تا ۱۹۲۱ مقتدرترین احزاب ژاپن بود. اولین و دومین رئیس حزب بترتیب پرنس ه. ایتو و پرنس ک. سایونجی بودند، ولی اقتدار این دو از جهت رهبری حزب نبود، بلکه بسبب شخصیت ایشان بود. اولین دولت حزبی واقعی دولت تاکاشی هارا، رهبر سیوکای، بود که در ۱۹۱۸ تشکیل یافت، و این امر نشانه‌ی انحطاط حکومت خاندانهای معدود مقتدر قدیمی بود. در ۱۹۲۷–۳۲ دولتهای سیوکای و مینسیتو متناوباً روی کار آمدند، و سپس، با افزایش قدرت سرکردگان نظامی، نفوذ احزاب سیاسی بتدریج از بین رفت، و سرانجام در ۱۹۴۰ همه‌ی این احزاب به خواست خود منحل شدند، و جای خود را به یک حزب دولتی دادند. حزب سیوکای محافظه‌کارتر از حزب مینسیتو و بیش از آن با تقاضاهای سرکردگان نظامی همراه بود. سیوکای حافظ منافع میتسولی بود. بعد از جنگ II، حزب سیوکای بعنوان حزب مترقی روی کار آمد، و عمده‌ترین حزب سیاسی محافظه‌کار کشور گردید.

سیوکی، مرکز دهستان پایین‌ولایت، تربت حیدریه.

سیون[2] (sioN)، آلمانی **زیتن**[3] (ziten)، شهر (جم تخمیناً ۱۶٬۰۰۰)، کرسی ایالت واله، چغ سویس، بر رود رون. از قرن ۶م اسقف‌نشین بوده است. کارخانه‌ی نیروی برقابی دارد.

سیوند (sivand)، ده (جم ۱٬۸۱۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان خفرک، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۶۰ کیلومتری ل‌ش زرقان. رود سیوند (← پلوار) مشروبش میسازد.

سیوند، رود، فارس: ← پلوار.

سیوندی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

سی‌وُنه‌گانه، مواد: ← اعتقادنامه.

سی‌وو، دریاچه، چین: ← شی هو.

سیوه (siva)، واحه (ح ۹۰ کمم؛ جم ح ۵٬۰۰۰)، لغ مصر، در صحرای لیبی. محصولش خرما و چای است. مقبره معبد وحش آمون بود. گویند اسکندر مقدونی به دیدار وحش آنجا رفت.

سیویش: ← سال خراجی.

سیه‌جسم[4] (siah.jesm) [= جسم سیاه]، در فیزیک، جسمی خیالی که تشعشعات وارد را تماماً جذب میکند و هیچیک را منعکس نمینماید. اگر چنین جسمی وجود میداشت، قابلیت انعکاس آن 0 و قابلیت جذبش 100٪ میبود. دوده‌ی چراغ و کربون مسحوق، که تقریباً ۲٪ تشعشعات وارده را منعکس میکنند، با اینکه مواد سیاه هستند، سیه‌جسم نیستند. تشعشاتی که بر اثر حرارت از سیه‌جسم صادر شود، و قوانین مربوط به آنها، در فیزیک اهمیت دارند. نزدیکترین چیزها به سیه‌جسم حفره‌ای بسته در داخل یک جسم گدر است. نوعی که در آزمایشگاهها بکار میرود استوانه‌ای است خالی و نسبةً دراز، که داخلش کاملا سیاه کرده شده است، و فقط شکافی نازک در یکی از دو طرف دارد.

سیه چشمه (siah cešme)، بخش (جم ح ۱۸٬۵۸۰؟)، چغ شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی). از غ به خاک ترکیه محدود است. مشتمل بر دو دهستان به‌به‌جیک و چالدران است. از چهار طرف کوههائی آنرا احاطه کرده‌اند. مرکزش، **سیه چشمه** (جم ۲٬۷۳۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۳۲ کیلومتری چغ ماکو و جزء دهستان چالدران است.

سیه‌سران (siah.sarān)، ده (جم ۱٬۲۴۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان علمدار گرگر، بخش جلفا، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴۲ کیلومتری ل مرند و ۱۱ کیلومتری راه آهن جلفا به تبریز.

سیهورس[5] (sihors)، نخستین کشتی نیروی دریائی دولت بریتانیا که وارد آبهای خلیج فارس گردید (۱۷۷۵). بعد از اینکه هلندیها از خارک اخراج شدند، بریتانیائیها در خلیج قدرت بلامنازع یافتند، و با وجود مزایای فراوانی که کریم خان زند به آنها اعطا نمود، به بهانه‌جوئی پرداختند (← خلیج فارس، قسمت ۵.۷، ص ۹۱۴)، و کریم خان برای گوشمالی دادن به آنها در صدد لشکرکشی به بصره برآمد. دولت بریتانیا، کشتی سیهورس را برای تهدید کریم خان روانه‌ی آبهای خلیج فارس کرد. علی رغم تحریکات بریتانیا، صادق خان زند بصره را تصرف کرد. نلسن، که بعدها دریاسالار شد، از افسران پایین‌رتبه‌ی مشغول خدمت در سیهورس بود.

سیبس، امانوئل ژوزف: ← سیس، امانوئل ژوزف.

---

(۱)Seiyukai (۲)Sion (۳)Sitten (۴)black body (۵)Seahorse

دایرةالمعارف فارسی

به سرپرستی غلامحسین مصاحب

جلد دوم (بخش های یک و دو)

ش - ی

۱۳۸۱

نـویسنـدگـان و مـؤلفیـن جـدیـد

آگاه، دکتر سیاوش: طب

رحیمی لاریجانی، عبدالحسین: ریاضیات

شفیعی کدکنی، محمدرضا: ادبیات فارسی

عرفان، خانم گیلیارد: هنر

فرهت، دکتر هرمز: موسیقی

دیباچه‌ی جلد دوم

مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین، ناشر جلد اول دایرة‌المعارف فارسی، در دی ماه ۱۳۵۰ از این جانب خواست که سرپرستی تهیه‌ی مقالات بازمانده و همه‌ی امور مربوط به چاپ جلد دوم این کتاب را عهده‌دار شوم. ابتدا از پذیرفتن این وظیفه‌ی دشوار خودداری داشتم، مخصوصاً از آن جهت که بیشتر کارهای کتاب پیش از آن توسط جناب دکتر غلامحسین مصاحب صورت گرفته و شایسته چنان بود که خود ایشان تا پایان کتاب سرپرستی این اثر را داشته باشند؛ ولی معلوم شد که ایشان به میل خود از این کار دست کشیده‌اند و دریغ بود این اثر نفیس که سالها وقت و مبالغ هنگفتی پول صرف آن شده بود نیمه‌تمام بماند؛ و به همین جهت، و نیز بخاطر اصرار فراوان دوست گرامی آقای علی‌اصغر مهاجر رئیس مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین، این خدمت را پذیرفتم؛ در ضمن قرار بر این شد که جناب احمد آرام که از همان آغاز کار تهیه‌ی دایرة‌المعارف همکاری داشتند سرپرستی فنی این کار را به عهده گیرند، و ایشان نیز در این امر خطیر مرا یاری دادند، و از ایشان سپاسگزارم. اینک بسیار مفتخرم که بخش اول از جلد دوم ـ که حدود نیمی از آن (از حرف ش تا آخر غ) پیش از تصدی این جانب آماده‌ی چاپ بوده ـ به خواستاران این اثر، بالاخص به دارندگان جلد اول که پیوسته جویای پیشرفت کار بوده‌اند، تقدیم می‌شود. لازم به ذکر است که، پس از چاپ جلد اول، سرپرست سابق این دایرة‌المعارف بهتر آن دیده بود که مقالات جلد دوم دامنه‌ای گسترده‌تر از مقالات جلد اول داشته باشد، و این مطلب بخوبی از مقایسه‌ی مقالات این دو جلد با یکدیگر آشکار میشود. این تغییر روش سبب آن شده است که در این جلد به مقالاتی ارجاع شود که قاعدةً میبایستی در جلد اول (حروف الف تا سین) به چاپ رسیده باشد ولی به چاپ نرسیده است. ارجاعاتی از این قبیل، به جای آنکه با علامت ← که در جلد اول معمول بوده است صورت بگیرد، با علامت ⇐ نشان داده شده و مقصود آن است که خواننده برای مراجعه‌ی به چنین مقالات باید به ضمیمه‌ای که ان‌شاءالله ملحق به بخش دوم از جلد دوم یا جداگانه به چاپ خواهد رسید، و وعده‌ی آن در صفحه‌ی ۵ دیباچه‌ی جلد اول داده شده، مراجعه کند.

اما علت آنکه جلد دوم این کتاب، بر خلاف آنچه در دیباچه‌ی جلد اول وعده داده شده (صفحه ۵)، به جای یک بخش در دو بخش جداگانه چاپ و منتشر میشود، یکی آن بوده است که هر چه زودتر قسمتی از جلد دوم در اختیار خواستاران این کتاب (که بیش از ده سال است که انتظار آن را میکشند) گذاشته شود، و دیگر آنکه به علت افزایش عده‌ی مقالات و تفصیل بیشتر آنها، جلد دوم از ۲٬۰۰۰ صفحه متجاوز و کتاب خیلی بزرگتر از جلد اول میشد.

هم اکنون که بخش اول از جلد دوم منتشر میشود، تمام مقالات تا آخر حرف یا آماده‌ی چاپ است، و در حقیقت مدتها است که آمادگی برای چاپ این مقالات فراهم است و تا کنون هر تغییری، از لحاظ تعیین تاریخ فوت اشخاص و تغییراتی که در وضع کشورها و شهرها پیش آمده و ذکر رویدادهای جدید جهانی و نظیر اینها، در آنها ضرورت داشته داده شده است، و خدا کند که چاپ بقیه‌ی کتاب بیش از این به تأخیر نیفتد، که هر روز تأخیر مستلزم آن است که در

مقاله‌ای تغییری داده شود تا کتاب از هماهنگ بودن با وضع جهانی در زمان انتشار عقب نیفتد: از این قبیل است جمعیت شهرها و کشورها که پیوسته در تغییر است.

نزدیک ۷۵ درصد از مقالات (بجز حدود ۲٬۰۰۰ مقاله مربوط به جغرافیای ایران) تا آخر دایرةالمعارف در زمان سرپرستی جناب دکتر مصاحب آماده شده و فقط پاره‌ای از آنها از قبیل مقالات جغرافیائی یا زندگینامه‌ها و از این قبیل نیازمند به اصلاحاتی بود؛ در تهیه‌ی ۲۵ درصد مقالات باقی‌مانده و مقالات جغرافیای ایران، روش تنظیم مقالات همان است که پیشتر از آن پیروی میشده است، و نویسندگان و تنظیم‌کنندگان مقالات اضافی به عمد از اتخاذ روشی که شاید در پاره‌ای موارد شایسته‌تر میدانسته‌اند خودداری ورزیده‌اند تا اولا روش اتخاذی جناب دکتر مصاحب محترم شمرده شود و ثانیاً برای مراجعه‌کنندگان کتاب اسباب تشویش خاطر از لحاظ عدم هماهنگی روشها با یکدیگر فراهم نیاید. اگر در مقالات موجود آماده به چاپ تغییری داده شده منحصر بوده است به گسترش بیشتر بعضی از آنها که با افزایش دامنه‌ی بسط و تفصیل مقالات از حرف ش تا حرف غ متناسب باشد.

در خاتمه، با ابراز تأسف از اینکه خود جناب دکتر غلامحسین مصاحب این اثر مهم را به پایان نرساندند، لازم میداند که توفیق جناب ایشان را در انجام دادن این گونه خدمات ارزنده‌ی فرهنگی خواستار شود.

رضا اقصی
تهران
دی ماه ۱۳۵۶ هجری شمسی

جلد دوم

بخش اول

ش - ل

ش

ش شـ ـشـ ـش ش شـ شـ ـش

Ŝ Ŝ Ш ш ᴄ ᴄ Sh Ch ᴜ ᴜ ᴜ ᴜ

ش، علامت اختصاری مشرق در این کتاب. نیز ← جهات اصلی.

شا[1]، انا هاوارد (anā hāwārd šå)، ۱۸۴۷–۱۹۱۹، بانوی واعظ متودیست امریکائی و از رهبران نهضت حق رأی برای زنان، مت انگلستان. در طب درجه‌ی دکتری داشت. از ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۵ رئیس انجمن ملی امریکائی حق رأی برای زنان بود.

شا[1]، جورج برنارد (jorj bernārd šå)، ۱۸۵۶–۱۹۵۰، نمایشنامه‌نویس بریتانیائی، برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۲۵؛ مت دوبلن. در ۱۴ سالگی مدرسه را ترک گفت، و در یک بنگاه معاملات ملکی مشغول کار شد. در ۱۸۷۶ به لندن رفت. در ۱۸۷۹–۸۳ پنج رمان نوشت، که بعضی از آنها در مجلات کوچک سوسیالیستی چاپ شد. شا خود سوسیالیستی باحرارت و از اعضای ← انجمن فیبین بود. در طریق روزنامه‌نگاری، منتقد موسیقی در بعضی مجلات شد، و شوقی را که خود به موسیقی واگنر داشت به خوانندگان القا میکرد. در ۱۸۹۱ کتاب جوهر روش ایبسن را نوشت، که شوقی حاکی از پیوستن او به فکر نوین در تئاتر بود (← ایبسن، هنریک). نخستین نمایشنامه‌ی وی، بنام خانه‌های مردان بیوه در ۱۸۹۲ به صحنه آمد. از ۱۸۹۵ منتقد نمایشنامه‌ها در یکی از مجلات ادبی شد، و خوانندگان را به روش ایبسن جلب کرد. نمایشنامه‌های او از رئالیسم ایبسن، ولی در زیر پرده‌ای از گستاخی و لطیفه‌گوئی، برخوردار، و موضوع آنها مسائل اجتماعی بود. مجموعه‌ی نمایشنامه‌های مطبوع و نامطبوع (۱۸۹۸) مشتمل بر دو قسمت است: نمایشنامه‌های نامطبوع، که عبارتست از خانه‌های مردان بیوه، زنباره، حرفه‌ی خانم وارِن (در باب فاحشگی)؛ و نمایشنامه‌های مطبوع، که عبارتست از کمدیهای سلاحها و انسان، کاندیدا، از ظاهر نمیتوان قضاوت کرد، و مرد سرنوشت. سه نمایشنامه برای کسانی که جانماز آب میکشند (۱۹۰۱؛ مشتمل بر شاگرد شیطان، قیصر و کلئوپاترا، و تغییر مذهب کاپیتن براسباؤند) را برای د. ا. تری نوشت. در نمایشنامه‌ی انسان و برتر از انسان (۱۹۰۳) نظریه‌ی خود را در باب تحول خلاق عرضه میکند. از نمایشنامه‌هائی که بعد از آن نوشت اینهاست: جزیره‌ی دیگر جان بول (۱۹۰۴)، سرگرد باربارا (۱۹۰۵)، مشکل دکتر (۱۹۱۱)، در زن گرفتن (۱۹۱۱)، نخستین نمایشنامه‌ی فنی، آندروکلس و شیر (۱۹۱۶)، و پیگمالیون (۱۹۱۶). همه‌ی این آثار از انتقادات اجتماعی و طنزی که از خصیصه‌های آثار شا است برخوردارند. در نمایشنامه‌ی خانه‌ی دلشکن (۱۹۱۷) انقراض تمدن اروپائی را مجسم میکند، و در بازگشت به متوشالح (۱۹۲۱) به مسائل مربوط به تحول اجتماعی میپردازد. از نمایشنامه‌های متأخرش سنت جان (۱۹۲۴؛ در باب ژاندارک)، بار سیب (۱۹۲۹)، و در روزگار طلائی شاه چارلز نازنین (۱۹۳۹) را میتوان نام برد.

آنچه برای فهمیدن افکار شا اهمیت دارد عبارتست از مقدمات مفصلی که بر نمایشنامه‌های خود نوشته؛ راهنمای زنان هوشمند به سوسیالیسم و کاپیتالیسم (۱۹۲۸)؛ سرگذشت یک دختر سیاه در جستجوی خدا (۱۹۳۲)، شصت سال در طریق فیبینها (۱۹۴۷)، و هواخواه کامل واگنر (۱۸۹۸) در نقد موسیقی است. نامه‌های او به د. ا. تری نیز جالب است.

شا هیچگاه از عقاید افراطی خود منحرف نشده است. وی مردی صلح‌طلب بود، و در جج I، بسبب انتقاد از سیاست بریتانیا، مغضوب مرتجعین گردید. گیاهخوار، مخالف تشریح حیوانات زنده، و معتقد به برتری ایرلندیها بر انگلیسها بود. در نمایشنامه‌نویسی خود را برتر از شکسپیر میدانست.

شائو-چی، لیو: ← لیو شائو-چی.

شاباس[2]، پول امیل (pol emil šābās)، ۱۸۶۹–۱۹۳۷، نقاش فرانسوی. شهرت او بیشتر بسبب تابلوی زن برهنه‌ای است، بنام صبح سپتامبر، که در ۱۹۱۲ به تماشا گذاشته شد، و هیجانی ببار آورد. پیش از انقلاب روسیه، یک نفر روسی این تابلو را خرید؛ در ۱۹۳۵ در یک مجموعه‌ی شخصی در پاریس دوباره پیدا شد.

شاباشیه (šābāšiyye)، فرقه‌ای از قرامطه‌ی افراطی نواحی بصره و احساء که بیش از یک قرن (از ح ۳۸۰ تا ۴۸۰ هق) در خلیج فارس فعالیت سیاسی داشتند. دو تن از شیوخ آنان وزیر حاکم دیلمی بصره بودند، یکی ابوالحسن علی ابن فضل (فت ۴۴۴ هق)، و دیگری پسرش سلیل البرکات (salilo 'l.barakāt). این فرقه با دروزیه بی‌ارتباط نبوده‌اند.

شابران (šābarān) یا **شاوران**، شهر قدیم و از مراکز شروان، کنار رود شابران (از واردات دریای خزر)، در دشتی حاصلخیز بین دامنه‌ی ل‌ش جنوب شرقیترین شاخه‌های جبال قفقاز و ساحل دریای خزر. بقول بعضی از مورخین عرب، مقابر نخستین امرای شروان (امرای شیبانی. ← شروانشاهان) در شابران بوده است. در دوره‌ی امارت (۳۳۷–۳۴۵ هق) محمد ابن یزید (← شروانشاهان)، مرکز شروان به شماخی منتقل شد. شابران در ۳۷۳ هق شهری مستحکم بود. ذکر آن در بعضی مآخذ نیمه‌ی دوم قرن ۱۶م نیز آمده است. پس از تأسیس (ح ۱۷۵۰) شهر قوبه (ح ۲۵ کیلومتری ل‌غ شابران)، شابران از اهمیت افتاد؛ در ۱۷۷۰ فقط ویرانه‌ای متروک از آن باقی بود.

شابریه[3]، آلکسی امانوئل (āleksi emānüel šābrie)، ۱۸۴۱–۹۴، آهنگساز فرانسوی. از آثارش مارش شادی، بوره فانتاسک، اسپانیا، و اپرای پادشاه اجباری است.

شابو[4]، فیلیپ دو (filip dë šābo)، معروف به **دریاسالار دو بریون** (dë brioN)، ۱۴۸۰–۱۵۴۳، دریاسالار فرانسوی که گویند موجد طرح تأسیس مهاجرنشین فرانسوی در کانادا بوده است.

شابیزک: ← بلادن.

شاپشال، سرگی مارکوویچ (sergey mārkovic šāpšāl)، معلم روسی و مشاور و آجودان‌باشی محمد علی شاه قاجار (سلطنتش ۱۳۲۴–۱۳۲۷ هق). وی از یهود قرائیم کریمه بود، و در مدرسه‌ی شرقی دانشگاه پطرزبورگ درس خوانده بود، و به ترکی و فارسی آشنائی داشت. در عهد ولیعهدی محمد علی میرزا (← محمد علی شاه قاجار) جهت تربیت او به ایران آمد، و در عهد سلطنت محمد علی شاه نفوذ فوق العاده یافت. در تحریک محمد علی شاه بر مخالفت نسبت به مشروطیت و ضدیت با مشروطه‌خواهان اهتمام بسیار کرد، و در تهیه‌ی زمینه‌ی استبداد صغیر و تخریب مجلس و حبس و اعدام احرار و مشروطه‌طلبان بسیار کوشید. شاپشال بواسطه‌ی نفوذی که در محمد علی شاه داشت، و هم بواسطه‌ی کبر و نخوت فراوان خویش، حتی مورد نفرت و حسد اطرافیان محمد علی شاه نیز بود، و در نتیجه‌ی تحریکات مخالفین، عاقبت با وجود عدم میل شاه و با تأسف قلبی وی، مجبور به ترک ایران و مراجعت به روسیه شد (اواخر ۱۹۰۸ ب‌م).

شاپور (šāpur)، اسم فارسی. صورت دیگرش شاهپور (šāhpur)، معرب آن سابور (sābur)، و معادل پهلوی آن شاهپوهر یا شاهپوهر (šāhpuhr) است.

(۱)Shaw (۲)Chabas (۳)Chabrier (۴)Chabot

برای اعلامی که تحت عنوان شاپور میجوئید و نمی‌یابید ردیف شاهپور را نیز ملاحظه کنید. برای شاهنشاهان ساسانی که نام شاپور داشته‌اند ← شاپور I؛ شاپور ذوالاکتاف (شاپور II)؛ شاپور III.

شاپور (šāpur)، در شاهنامه. ۱- پسر نتوه و نواده‌ی گودرز، و از پهلوانان فریدون و منوچهر، که سرانجام در پادشاهی نوذر و در جنگ سوم او با افراسیاب کشته شد. ۲- از پهلوانان زمان کیکاوس و کیخسرو. ۳- مشهور به شاپور رازی (اهل ری)، از پهلوانان زمان قباد پیروز، پدر انوشروان، که به فرمان قباد به پارس رفت، و سوفرای را به بند کشیده نزد قباد آورد. ۴- پهلوان و سردار ایرانی، و از یاران خسرو پرویز در جنگ او با بهرام چوبین.

شاپور، دهستان (جه ح ۴'۳۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی. رود شاپور از وسطش میگذرد. خرابه‌های شهر قدیم شاپور در آن قرار دارد.

شاپور، رودی در ایالت فارس، ایران جنوبی، که در ل بندر بوشهر به خلیج فارس میریزد. این رود از ناحیه‌ی تاریخی شاپور خره میگذرد، و شهرهای قدیم شاپور و توج کنار آن واقع بوده است. مسیر سفلای آنرا پس از اتصال رود دالکی به آن رود حله (helle) میخوانند. رود شاپور از ارتفاعات کوهمره نودان سرچشمه میگیرد، و از تنگ چوگان و شهرستانهای کازرون و دشتی و دشتستان و بوشهر میگذرد، و به خلیج فارس میریزد.

مهمترین ریزابه‌ی شاپور رود دالکی است، که از ارتفاعات کوهمره سرخی نزدیک دشت ارژن در ح ۱٫۵ کیلومتری رود مند سرچشمه میگیرد؛ از دهستانهای جره و دالکی میگذرد، و در دهستان زیرراه به شاپور میریزد. نزدیک کتل ملو (kotale malu) پل دالکی واقع است، که جاده‌ی شوسه‌ی کازرون به بوشهر از آن میگذرد. سد شبانکاره در دهستان زیرراه بر رود شاپور قرار دارد.

شاپور، رود خوزستان، ← شاپور یا شاوور.

شاپور، شهر قدیم، کرسی ولایت شاپور خره، فارس، ل و غ کازرون، بر رود شاپور و بر جاده‌ی شیراز به خلیج فارس. در مآخذ اسلامی نامش را شهرستان و نام قدیمش را بشاپور (bešāpur) ضبط کرده‌اند، که این نام اخیر از صورت پهلوی وه شاهپوهر (veh šāhpuhr) مأخوذ است. شهر از بناهای شاپور I ساسانی است، اگرچه در افسانه‌های شرقی بنای آنرا به طهمورث نسبت داده‌اند. شاپور یکی از سه شهری بود که شاپور I اسیران جنگی را در آنها سکنی داد. پس از تصرف (۱۶ هق) شاپور خره بدست اعراب، مردم بشاپور در شورشهائی که بر ضد اعراب روی داد شرکت کردند، و بهمین جهت ابوموسی اشعری و عثمان ابن ابی العاص شهر را ویران نمودند. در اواخر قرن ۴م هق شهر رو به انحطاط و باروهایش ویران بود. در اواخر دوره‌ی آل بویه، امیر شبانکاره آنرا ویران کرد.

ویرانه‌های شهر شاپور در ۲۵ کیلومتری غ کازرون واقعست و تنگ چوگان، که رود شاپور از آن میگذرد، در ل‌ش آن قرار دارد. کاخها و آتشکده و ابنیه‌ی دوران شاپور I در ویرانه‌های مذکور مدفون است. در سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ هش باستانشناسان فرانسوی خاکبرداریهائی در این محل انجام دادند، و در نتیجه، قسمتهائی از آثار مذکور هویدا گردید، و در معرض تباهی فراوان واقع شد. اخیراً اداره‌ی باستانشناسی فارس مشغول مرمت و حفاظت آثار مزبور گردیده است. عمده‌ترین نقوش برجسته‌ی تنگ چوگان صحنه‌ی پیروزی شاپور I بر والریانوس است و بقیه صحنه‌های پیروزی دیگر شاهنشاهان ساسانی را مینمایاند. بفاصله‌ی ح ۴کیلومتری به خط مستقیم در ل‌ش شاپور، در بالای کوهستان بر جانب چپ تنگ چوگان، غار بزرگی (غار شاپور) وجود دارد، که مجسمه‌ی عظیم شاپور I در آن قرار دارد. این مجسمه از قرن ۷م هق‌ببعد سرنگون گشت، و متدرجاً قسمتهائی از آن بشکست؛ در ۱۳۳۶ هش بهمت سپاه فارس از نو برپا شد و، بجای پاهای شکسته و فروافتاده‌ی آن، بر پایه‌ی بتون مسلح استوار گردید.

شاپور I (šāpure) [شاپور ابن اردشیر]، در مآخذ اسلامی **سابور الجنود** (sāburo 'l.jonud) [نیز ← شاپور، اسم]، فت ۲۷۲، شاهنشاه (۲۴۱-۲۷۲) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان. وی پسر اردشیر بابکان بود، و اردشیر در حیات خود شاپور را با خود در سلطنت شریک کرد، و گویند کمی پیش از مرگ سلطنت را به وی سپرد. بهرحال، آغاز سلطنت شاپور I را در بعضی مآخذ سال ۲۴۰ ضبط کرده‌اند. شاپور جنگهای پدر را با رومیان ادامه داد، و در سوریه پیش رفت؛ اما در مقابل سپاهیان امپراطور گوردیانوس III عقب نشست، و در رأس عین مغلوب شد (۲۴۳). پس از کشته شدن گوردیانوس، فیلیپ عرب پیمان صلحی با شاپور امضا کرد (۲۴۴) که بموجب آن ارمنستان به ایران واگذار شد. بعد از وفات (۲۵۱) دکیوس، که امپراطوری روم دوچار ضعف و انحطاط شد، شاپور حملات خود را از سر گرفت؛ به سوریه لشکر کشید، و انطاکیه را ویران کرد. عاقبت امپراطور والریانوس به مقابله با وی رفت، اما نزدیک ادسا مغلوب و اسیر شد (۲۶۰). شاپور پس از تاخت و تاز در سوریه و آسیای صغیر، عازم ایران شد؛ در بازگشت، اذینه ایرانیان را مغلوب کرد، و نصیبین و حران را بازستاند، و حرم سلطنتی را اسیر کرد، و دو بار تیسفون را محاصره نمود (۲۶۳-۲۶۵). شاپور دیگر نتوانست تعرض را از سر گیرد، و حتی ارمنستان را نیز از دست داد. پس ازو هرمز I جانشینش شد.

شاپور پادشاهی جنگجو و توانا بود. قلمرو وی چندان وسیعتر از قلمرو پدرش نبود، ولی بر خلاف پدر، که عنوان شاهنشاه ایران داشت، وی خود را شاهنشاه ایران و آنیران [= غیر ایران] میخواند. شهر جندیشاپور را بنا نهاد، و ظاهراً اسیران رومی را در این ناحیه مستقر کرد، و بند قیصر را بر کارون بدست آنان بست. از شهرهای دیگری که تأسیس آنها به وی منسوبست شاپور فارس و شاپورخواست میباشد؛ بنای نیشابور و فیروز شاپور، که گاه به وی نسبت داده شده است، از شاپور II (ذوالاکتاف) میباشد. بقول بعضی از مورخین، شاپور اسیران جنگی را در سه شهر جندیشاپور، شاپور فارس، و شوشتر مستقر کرده بود. برای نقوش و حجاریهای متعددی که از عهد وی بجا مانده است نیز ← نقش رستم؛ نقش رجب؛ حاجی‌آباد.

از وقایع زمان شاپور I ظهور مانی است، که شاپور او را تحت حمایت خود قرار داد. در سالهای آخر عهد وی بفرمان او ترجمه‌ی بعضی از آثار یونانی و هندی شروع شد. در داستانها و تواریخ شرقی مطالبی افسانه‌آمیز در باب تولد و زندگی و فتوحات او ذکر شده است.

شاپور II: ← شاپور ذوالاکتاف.

شاپور III (šāpure)، شاهنشاه (۳۸۳-۳۸۸، و در بعضی مآخذ ۳۸۵-۳۹۰) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر شاپور ذوالاکتاف و جانشین اردشیر II. در زمان او کوشش تازه‌ای جهت فیصله دادن به مسئله‌ی ارمنستان، که از دیر باز میان ایران و روم مایه‌ی اختلاف بود، شروع گردید. بر طبق معاهده‌ای که با تئودوسیوس کبیر منعقد شد، ارمنستان بین ایران و روم منقسم گشت. وقایع مربوط به مرگ او روشن نیست، بقولی دوچار طوفان شد و درگذشت، و بقولی نیز بدست اشراف ایران کشته شد.

شاپور (šāpur) یا **شاوور** (šāvur)، از ریزابه‌های مهم رود دز، خوزستان. در چند کیلومتری بالای خرابه‌های شوش سرچشمه میگیرد، و در محلی که ح ۲۴ کیلومتر بخط مستقیم از بند قیر فاصله دارد به رود دز میریزد.

شاپور، بلاد (belāde šāpur)، ناحیه‌ای در پشتکوه کهگیلویه، بین ل و ش ناحیه‌ی بهبهان، که از غ به ناحیه‌ی حومه‌ی ارجان و از ج به ناحیه‌ی باشت محدود است. طولش را از شاه بهرام تا منبی ۱۶ فرسنگ، و عرضش را از دیشموک (dišmuk) (۳۸ کیلومتری ش صیدان) تا آبادی آرو (مرکز دهستان بویر احمدگرمسیر) ۱۴ فرسنگ نوشته‌اند. مرکز قدیم آن، جومه (jume)، در مرز خوزستان و فارس بود، و بعدها دهدشت از ناحیه‌ی دهدشت را مرکز آن خوانده‌اند.

شاپور، غار: ← شاپور، شهر قدیم.

شاپورآباد (šāpurābād)، ده (جه ۱'۸۵۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۵ کیلومتری ل اصفهان.

شاپور ابن اردشیر: ← شاپور I.

شاپور ابن سهل (šāpure 'bne sahl) یا **سابور ابن سهل**، فت ۲۵۵ هق، طبیب مسیحی بیمارستان جندیشاپور. تألیفاتی چند دارد، که از آن جمله کتاب قرابادین اوست، در ۲۲ باب، که تا زمان ابن التلمیذ معمول و رایج بود.

شاپور ابن شهریار: ← آل باوند (کیوسیه).

شاپور ابن هرمزد: ← شاپور ذوالاکتاف.

شاپور خره (یا **خوره**) (šāpur xorra, xura)، کوچکترین ولایات پنجگانه‌ی قدیم فارس، ج ایران، در حوضه‌ی مسیر علیای رود شاپور و ریزابه‌های آن. شهرهای عمده‌ی آن شاپور و کازرون، و از شهرهای دیگرش نوبندجان و جره (jerra؛ تلفظ حالیه jere) بود. مسلمانان ظاهراً پس از فتح توج و ریشهر آنرا فتح کردند.

شاپورخواست (šāpur.xāst)، معربش **سابورخواست**، شهر قدیم، لرستان، در ناحیه‌ی لر کوچک، ظاهراً در ۱۲ فرسنگی ج‌ش الشتر، که اکنون محل آن معلوم نیست. بنای آن به شاپور I ساسانی منسوبست. در قرن ۴م هق، بضمیمه‌ی بروجرد و نهاوند، تحت استیلای سلسله‌ی کرد بنی حسنویه درآمد. قلعه‌ی مستحکمی بنام دزبز

(dezbaz) داشت؛ پدر ابن حسنویه خزاین خود را، که در ۴۱۳ هق بدست آل بویه افتاد، در آنجا نگاهداری میکرد. در قرن ۵م هق، در وقایع مربوط به سلاجقه، ذکر شاپورخواست بسیار میرود. در قرن ۸م، از شهرهای عمده‌ی لر کوچک بود.

شاپور ذوالاکتاف (šāpure zo'l.'aktāf) یا **شاپور II یا شاپور ابن هرمزد، ۳۱۰ (یا ۳۰۹)–۳۷۹**، شاهنشاه (۳۱۰–۳۷۹ یا ۳۰۹–۳۷۹) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر هرمز II. لقب ذوالاکتاف [= صاحب شانه‌ها]، که مصنفین عرب به او داده‌اند، مأخوذ از منابع عهد ساسانی است، و وجه اطلاق این لقب را بر شاپور چنین گفته‌اند که وی در جنگ با عربها شانه‌های اسیران را سوراخ میکرد، و لفظ ساسانی معادل آن را هوبه سنبا (hobah sonbā) [= سوراخ‌کننده‌ی شانه‌ها] نوشته‌اند. قولی هم هست که اصل لقب بمعنی چهارشانه بوده است.

پس از وفات هرمز، بزرگان ایران پسر ارشد او را کشتند، و پسر دوم را کور کردند، و پسر سوم را بزندان افکندند (وی نامش هرمز بود، و بعدها فرار کرد، و به رومیان پیوست)، و تخت و تاج را برای شاپور که هنوز در شکم مادر بود نامزد کردند. در خردسالی وی، امور کشور بدست مادرش و بزرگان مملکت اداره میشد. از وقایع بیست و چند سال اول سلطنت او اطلاع دقیق در دست نیست. در این زمان مملکت از اطراف مورد حمله‌ی دشمنان مخصوصاً اعراب بود. در مآخذ شرقی شرح جنگهای شاپور با قبایل عرب و فتوحات او (از جمله فتح بحرین) آمده است.

پس از گرویدن قسطنطین کبیر به مسیحیت و تبدیل شدن امپراطوری روم به یک مملکت مسیحی، مسیحیان در ایران حکم "ستون پنجم" را یافتند، زیرا با ایرانیان عداوت نهانی و به رومیان گرایش داشتند. بدین جهت، شاپور سیاست خشنی را که در دوره‌ی بهرام I بوسیله‌ی کرتیر بر ضد غیر زردشتیان اتخاذ شده بود پیش گرفت. در نتیجه، بدعتگذاران در دین مجازات شدند، و مسیحیان تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند. خلاصه، شاپور تنفیذ آیین زردشتی را وسیله‌ی وحدت بخشیدن به مملکت خود قرار داد.

سیاست خارجی شاپور بر اساس جنگ و توسعه‌طلبی بود. در زمان او ایران و روم اغلب در جنگ بودند، و پیروزی با ایرانیان بود. در این زمان امپراطوری روم بوسیله‌ی قسطنطین کبیر به یک مملکت مسیحی مبدل شده بود. در ۳۳۷ شاپور پیمان صلحی را که بین نرسی و دیوکلسین منعقد شده بود (۲۹۷) نقض کرد، و جنگی را آغاز نمود که ۲۶ سال بطول انجامید (۳۳۷–۳۶۳). در بین النهرین اقدام به تصرف سنجار، نصیبین، و آمد (دیاربکر) نمود، و اگرچه امپراطور کنستانتیوس II همواره در میدان جنگ مغلوب میشد، بسبب گرفتاریهای شاپور در مرزهای شرقی، استیلای ایرانیان بر نواحی مذکور جنبه‌ی دائمی نیافت. ولی عاقبت شاپور قبایل مهاجم آسیای مرکزی را که در مرزهای شرقی ایران تاخت و تاز میکردند، و از مهمترین آنها خیونیها بودند، پس از جنگهای طولانی مغلوب و وادار به صلح کرد. سپس دگر بار متوجه روم شد، و آمد و سنجار را مقهور کرد (۳۵۹–۳۶۰). امپراطور یولیانوس کافر با سپاهی عظیم بجانب تیسفون رفت، ولی در جنگ با ایرانیان کشته شد (۳۶۳). جانشینش، یوویانوس، به پیمان صلح ننگینی تن داد، که بموجب آن نواحی مرزی واقع بر دجله و نصیبین به ایران واگذار گردید، و رومیان متعهد شدند که دست ایران را در ارمنستان باز گذارند (این پیروزی بر حجاریهای نزدیک شهر شاپور نمایش داده شده است).

سپس شاپور به ارمنستان پرداخت، و پادشاه آنجا ارشک III (از خاندان اشکانی) را، که از هواخواهان روم بود، اسیر کرد. سپس اقدام به تحمیل آیین زردشتی بر ارمنستان نمود، اما بزرگان ارمنستان، با پشتیبانی پنهانی رومیان، موفقانه بر ضد این اقدام قیام کردند؛ جنگ با روم در شرف وقوع بود، اما امپراطور والنس با قربانی کردن (۳۷۴) شاه ارمنستان، از آن جلوگیری کرد، و استیلای ایران بر ارمنستان شناخته شد.

شاپور II یکی از بزرگترین شاهنشاهان ساسانی است. وی مملکت خود را توسعه‌ای عظیم بخشید؛ مرزهای شرقی را آرام کرد، و ارمنستان را مطیع ساخت. در هیچ زمان امپراطوری ایران قدرت زمان او را نداشت. رومیان از هیچیک از شاهان ایران به آن درجه که ازو هراسناک بودند بیم نداشتند. ⇐ آمیانوس مارکلینوس، مورخ رومی، با اینکه طبعاً از این دشمن خطرناک روم متنفر بوده است، نتوانسته است از ذکر جلال و شکوه و دلیری وی خودداری کند. فتوحات شاپور در سرحدات شرقی سبب گسترش فرهنگ و هنر ایران در ترکستان و پیشرفت آن در چین گردید. آذربد مهرسپندان در زمان او میزیست. شاپور شهر شوش را، پس از قتل عام مردم آن، از نو بنا نهاد. شهرهای نیشابور و فیروز شاپور (البار) نیز از بناهای اوست. برای آثار حجاری از زمان او ← طاق بستان.

شات: ← سینما.

شاتریان، آلکساندر: ← ارکمان-شاتریان.

شاتوبریان[1]، فرانسوا رنه (fräNsuā rëne šātobriāN)، ملقب به **ویکنت دو شاتوبریان** (vikont dë*)، ۱۷۶۸–۱۸۴۸، نویسنده‌ی فرانسوی. در ۱۷۹۱ از کشمکش دیدار کرد، و سپس به فرانسه بازگشت، ولی از امیگره‌ها شد، و تا ۱۸۰۰ در انگلستان ماند. اولین کتاب خود را، بنام مقاله‌ی تاریخی، سیاسی، و اخلاقی در باب انقلابها، در آنجا منتشر کرد. کتاب روح مسیحیت (۱۸۰۲) و دو کتاب آتالا و رنه که از آن استخراج کرد او را مهمترین نویسندگان فرانسوی زمان خود ساخت. در زمان ناپلئون مناصبی یافت، ولی پس از اعدام دوک د/آنگن استعفا کرد، و از مخالفین بناپارت گردید. در ۱۸۰۶ از یونان، اورشلیم، و اسپانیا دیدار کرد. پس از بازگشت بوربونها چندی وزیر امور خارجه بود (۱۸۲۳–۲۴). در ۱۸۳۰ از کارهای سیاسی کناره‌گیری کرد. آثار دیگرش مشتمل است بر شهدا (۱۸۰۹)، سرگذشت آخرین ابن سراج (۱۸۱۱)، و خاطرات پس از مرگ (۱۸۴۸–۵۰).

شاتوبریان مؤسس واقعی رمانتیسم در فرانسه است. نثر او زبان فرانسوی را غنی ساخت. شرح سفرهایش اگرچه اقتباساتی از آثار دیگران دارد، و تا حدی هم خیالی است، جاندار و مهیج است. وی از دوستان مادام رکامیه بود.

شاتو-تیری[2] (šāto-tieri)، شهر (جه ۹۳۹'۷)، ولایت اِن، ل فرانسه، در شامپانی، بر رود مارن. در جه I در نبرد دوم مارن (۱۹۱۸)، که در آن آخرین حمله‌ی تعرضی آلمانها متوقف شد، از کانونهای عملیات بود. خانه‌ای که لافونتن در آن متولد شد اکنون موزه است.

شاتو د/ایف[3] (šāto dif) [= قلعه‌ی ایف]، قلعه‌ای در جزیره‌ی کوچک ایف، نزدیک ساحل مارسی، ج‌ش فرانسه. در ۱۵۲۴ بنا شد؛ مدتها زندان دولتی بود. صحنه‌ی بعضی از وقایع داستان معروف کنت دو مونت کریستو (از آلکساندر دوما) است.

شاتو گایار[4] (šāto gāyyār) [= قلعه‌ی گایار]، قلعه‌ای در فرانسه‌ی شمالی، بر رود سن، ج‌ش روان. در ۱۱۹۷ بوسیله‌ی ریچارد I (شاه انگلستان) بمنظور حمایت نورماندی در مقابل فرانسویان ساخته شد؛ در ۱۲۰۴ فیلیپ II آنرا گرفت. خرابه‌هایش نمونه‌ی عالی معماری نظامی قرون وسطی است.

شاتوگی[5] (šātogey)، رود امریکای شمالی، که از دریاچه‌ای بهمین نام در ل‌ش ایالت نیو یورک (کشمه) سرچشمه میگیرد، از ایالت کبک (کانادا) میگذرد، و به رود سنت لارنس میریزد. در ۱۸۱۳ نیروی مختصری از هندیشمردگان و کانادائیها قوای نیرومند کشمه را در سواحل این رود در کبک مغلوب کرد.

شاتول[6]، جیمز تامسن (jeymz tāmsən šātwel)، ۱۸۷۴–۱۹۶۵، مورخ امریکائی، و عضو فعال کنفرانسهای بین المللی مربوط به تاریخ و صلح و کارگری. از آثار متعددش جنگ بعنوان آلت سیاست ملی (۱۹۲۹)، تسمیم بزرگ (۱۹۴۴)، و راه دراز نیل به آزادی (۱۹۶۰) است. وی از مؤلفین تاریخ اجتماعی و اقتصادی جنگ جهانی (۱۵۰ جلد، ۱۹۱۹–۱۹۲۹) است.

شاخ[7]، هر یک از دو زایده‌ای که از سر حیوانات نشخوارکننده‌ی بیرون آمده است، و بیشتر برای حمله و دفاع بکار میرود. شاخ بعضی حیوانات (گاو، گوسفند، آهوهای بز قدیم، و حیوانات وابسته به آنها) دائمی و بیشاخه و معمولا در نر و ماده موجود است، و عبارتست از غلافی از کراتین که بر زایده‌ای استخوانی که از جمجمه خارج میشود قرار دارد. شاخ گوزنها شاخه‌دار است، و از استخوان واقعی تشکیل یافته، و معمولا در حیوان نر وجود دارد، و همه ساله می‌افتد. شاخ بعضی از جانوران مشخصات هر دو نوع سابق الذکر را دارد. شاخ کرگدن شاخ واقعی نیست، بلکه موی تغییرشکل‌یافته است، که بکلی از بشره ناشی میشود. شاخ از ایام قدیم برای مصارف گوناگون (جام، قاشق، شیپور، محفظه‌ی باروت، شانه، دسته‌ی چاقو، و

(۱)Chateaubriand (۲)Château-Thierry (۳)Château d'If (۴)Château Gaillard (۵)Chateaugay (۶)Shotwell (۷)horn

غیره) بکار میرفته است. در هنر و بعضی از مذاهب، شاخ نماد قدرت میباشد. در بعضی حیوانات زوایدی شاخ‌مانند دیده میشود.

شاخابه[1]، پیشرفتگی کوچک آب در ساحل دریا یا دریاچه یا رود.

شاخ‌بزی (šāx.bozi)، طاق آجری با خیز زیاد، شبیه مثلث متساوی الساقین با دو ساق منحنی.

شاخت[2]**، یالمار** (yālmār šāxt)، ۱۸۷۷–۱۹۷۰، بانکدار آلمانی و متخصص در امور مالی. در ۱۹۲۳–۳۰ و ۱۹۳۴–۳۹ رئیس بانک مرکزی آلمان و در ۱۹۳۳–۳۷ وزیر اقتصاد آلمان بود. پول آلمان را که دوچار تورم شده بود تثبیت کرد (۱۹۲۴–۲۵)، و نظام پیچیده‌ای برای نظارت بر مبادلات ارزی در آلمان بوجود آورد، و بازرگانی پایاپای با کشورهای خارج را تشویق و ترویج نمود. اقدامات مالی و اقتصادی مؤثر وی به برنامه‌ی تجدید تسلیحات آلمان هیتلری کومک شایانی کرد. شاخت ناسیونالیست بود، اما به عقاید نازیها چندان علاقه نداشت. در ۱۹۴۴ در توطئه‌ی سوء قصد علیه هیتلر شرکت کرد، و در نتیجه به اردوی کار اجباری فرستاده شد. در محاکمه‌ی (۱۹۴۶) نورنبرگ از اتهام ارتکاب جنایات جنگی تبرئه شد. در ۱۹۵۳ اقدام به تأسیس یک بانک خصوصی در دوسلدورف کرد. وی دو بار، یکبار قبل از جنگ II و یک بار هم بعد از آن، به ایران مسافرت کرده است.

شاخت[2]**، یوسف** (yosef šāxt)، ۱۹۰۲–، مستشرق هلندی. از ۱۹۵۳ استاد زبان عربی دانشگاه لیدن است. در ۱۹۲۵–۳۳ و ۱۹۵۰–۵۳ در آسیا و افریقا مسافرت و مطالعه کرد. در دانشگاههای قاهره (۱۹۳۴) و الجزایر (۱۹۵۲) تدریس کرد. در ۱۹۳۹–۴۵ در خدمت وزارت اطلاعات بریتانیا بود، همچنین مدتی در دانشگاه آکسفرد تحصیل و تدریس کرد. از آثار او مقالاتی در دایرةالمعارف اسلام و کتابهای مبانی فقه اسلامی و طرح تاریخ حقوق اسلامی میباشد.

شاختی[3] (šāxti)، شهر (جه ح ۱۹۶٬۰۰۰)، ج‌غ جمشر اروپائی، لش راستوف. از مراکز عمده‌ی استخراج آنتراسیت در حوضه‌ی دونتس است. در ۱۸۲۹ تأسیس شد، و تا ۱۹۲۰ آلکساندروف-گروشفسکی (āleksāndrof-grušefski) نام داشت.

شاخ زرین (šāxe zarrin)، شاخابه‌ی بوسفور، بطول ح ۸ کم، ترکیه‌ی اروپائی، که جزء بندرگاه استانبول است، و محلات پسره و غلطه را از قسمت کهنه‌ی شهر جدا میکند. یکی از زیباترین امکنه‌ی جهان و نامش ناشی از شکل و زیبائی آنست. سابقاً ترکها آنرا آلتین بوینوز (altin boynuz) میخواندند، و امروز به لفظ مطلق "خلیج" نامیده میشود. نام عربی آن قرن الذهب (qarno 'z.zahab) [= شاخ زرین] است. بر روی شاخ زرین پل مشهوری است که یک طرفش کنار بوسفور و طرف دیگرش کنار دریای مرمره است.

شاخص[4] (šāxes)، در اقتصاد و آمار، رقمی که تغییر قیمت یا تغییر کمیتی را نسبت به رقمی که بعنوان پایه یا نرم (norm) انتخاب شده است نشان میدهد. شاخص اغلب بصورت درصد نمایش داده میشود. مثلا اگر بهای کالائی در سال ۱۳۴۴ به دو برابر بهای آن در سال ۱۳۳۴ رسیده باشد، شاخص ترقی بهای آن ۲۰۰٪ میباشد. از شاخص در اقتصاد مخصوصاً برای مقایسه‌ی فعالیتهای اقتصادی، هزینه‌ی زندگی، میزان اشتغال، سطح مزدها، و غیره استفاده میشود. مثلا اگر شاخص مزد را بر شاخص هزینه‌ی زندگی تقسیم کنیم، شاخص قدرت خرید مزدبگیران یا، بعبارت دیگر، میزان مزد واقعی بدست میآید.

شاخص: ← ساعت آفتابی؛ شاخص سر.

شاخص آفتابی: ← ساعت آفتابی.

شاخص سر[5] (šāxese sar)، نسبت عددی پهنای سر به درازی آن. این نسبت به صورت درصد بیان میشود، و ساده‌ترین توصیف نسبت هندسی این دو بُعد را نشان میدهد. برای بدست آوردن آن، عرض پهنترین قسمت سر را به بزرگترین طول آن قسمت کرده نتیجه را در 100 ضرب میکنند. در مردمسنجی، شاخص سر مورد کمال توجه بوده است، و گاه (خاصه در طبقه‌بندی نژادی بر اساس این شاخص) اهمیتی بیش از آنچه روا است برای آن قائل شده‌اند. ثابت شده است که نسبت اجزای سر به یکدیگر تابع ارضاع و احوال فیزیکی و مکانیکی ناپایداری است، و لهذا شاخصهای سر را باید توأم با عواملی دیگر ملحوظ داشت. شاخصهای تا ۷۴٫۹ را درازسری[6] (derāz.sari)، شاخصهای ۸۰ و بیشتر را نوع پهنسری[7] (–pahn)، و میان این دو را میانسری[8] (–miān) مینامند. اگر اندازه‌گیری بر جمجمه صورت گیرد شاخص را شاخص جمجمه[9] میگویند.

شاخ‌فراوانی: ← کورنوکوپیا.

شاخن، خراسان، ← شاخنات.

شاخنات (šāxenāt)، دهستان (جه ح ۱۲۷٬۵۵۰)، بخش درمیان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، دارای ۹۰ (۱) آبادی. مرکزش، **شاخن** (šāxen) (جه ۱٬۰۲۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۸۷ کیلومتری لغ درمیان است.

شاخه‌ی زرین[10] (šāxeye zarrin)، ترجمه‌ی فارسی عنوان اثر معروف سر ج. ج. فریزر، مشتمل بر بررسی تطبیقی ادیان جهان، سحر و جادو، اعتقادات و شعائر مربوط به رویش و بارآوری، پادشاهی و تحول آن، تابوها، توتم‌پرستی، و غیره. نخست در ۱۸۹۰ در دو جلد، و سپس در ۱۲ جلد (۱۹۱۱–۱۵) و ملخصی از آن در یک جلد اول بار در ۱۹۲۲ انتشار یافت. در ۱۹۳۶ متمم کتاب بعنوان ذیل منتشر شد. مؤلف مواد کتاب خود را از سراسر جهان گرد آورده است، و اثر وی، علاوه بر فواید ادبی فراوان، برای محققین در مردمشناسی منبعی بسیار گرانبهاست.

شاد: ← شد.

شادآباد مشایخ (šādābāde mašāyex)، ده (جه ۱٬۶۷۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی).

شادان برزین (šādāne borzin)، از راویانی که فردوسی در شاهنامه‌ی خود از آنان نام میبرد، و در مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری نیز نام او در زمره‌ی فراهم‌آورندگان شاهنامه‌ی منثور یاد شده است.

شادبهر و عین الحیوة (šād.bahro eyno 'l.hayāt)، داستانی که از موضوع آن اکنون خبری در دست نیست. این داستان را ابوریحان بیرونی بنام حدیث قسیم الشرور و عین الحیوة از زبان فارسی به عربی ترجمه کرده است، و عنصری آن را به نظم فارسی درآورده است:

شادروان: ← شوشتر، شهر.

شادگان (šādegān)، بخش (جه ح ۵۵٬۰۰۰؟)، ل‌ش شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، ج‌غ ایران؛ دارای ۱۲۳ (۱) آبادی. از ج بعضاً به ← خور موسی محدود است. نهر شادگان از شعبه‌های جراحی از وسط آن میگذرد، و اراضی و نخلستانهای آنرا مشروب میکند. محصول عمده‌اش خرما، برنج، و جو میباشد. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد. ساکنینش از بنی کعب میباشند. مرکزش، **شادگان** (جه ۵٬۷۰۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بر نهر شادگان، نزدیک خرابه‌های شهر قدیم دورق، قرار دارد، و سابقاً فلاحیه (falāhiyye) نام داشت، که بنای آن به شیخ سلمان، از شیوخ بنی کعب در زمان نادر شاه، منسوبست.

شاد ملک: ← خلیل سلطان تیموری.

شادمهر (šād.mehr)، ده (جه ۱٬۷۰۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پایین‌ولایت، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۲۲ کیلومتری ج‌غ تربت حیدریه.

شادیاخ: ← نیشابور.

شاذ، در حدیث، ← صحیح.

شاذلی (šāzeli)، شهرت **صدقة ابن ابراهیم مصری** (sadaqate 'bne)، کحّال مسلمان مصری در نیمه‌ی دوم قرن ۸م هق. وی مؤلف کتاب مبسوطی است در کحالی بنام المعدة الکحلیه فی الامراض البصریه، که علاوه بر جنبه‌ی جامعیت، مطالب و مشاهدات تازه‌ای نیز دربر دارد، و در واقع آخرین کتاب مهم عربی در این فن میباشد.

شاذلی، ابوالحسن علی: ← شاذلیه.

شاذلیه (šāzeliyye)، فرقه‌ای از صوفیه، منسوب به **تاج‌الدین یا تقی‌الدین ابوالحسن علی ابن عبدالله شاذلی** (۵۹۳–۶۵۶ هق). وی در تونس مریدان و پیروان بسیار داشت، و بهمین سبب و بجهت نفوذی که داشت، ناچار به اسکندریه مهاجرت کرد، و در مصر نیز مریدان بر او بجوشیدند. اثر عمده‌اش دعائی است بنام حزب البحر (hezbo 'l.bahr)، که ابن بطوطه آن را نقل کرده و خود وی و مریدانش به تأثیر آن اعتقاد عظیم داشته‌اند. سلسله‌ی شاذلیه در مصر و شام و افریقیه نفوذ و شهرت بسیار یافته است. از پیروان مشهور شاذلی ابوالعباس مرسی (morsi) (فد ۶۸۶ هق) و تاج‌الدین ابن عطاءالله اسکندرانی (فد ۷۰۹ هق) هستند. مجموعه‌ای از اقوال تاج‌الدین، بنام الحکم العطائیه، در بین صوفیه‌ی بلاد افریقای شمالی شهرت تمام یافته است، و شروح متعدد بر آن نوشته‌اند، و این کتاب حکمتهای عالیه و شطحیات

---

(۱)inlet (۲)Schacht (۳)Shakhty (۴)index number (۵)cephalic index (۶)dolichocephalic (۷)brachy-cephalic (۸)mesocephalic (۹)cranial index (10) (the) Golden Bough

غریبه دارد، و متضمن نکته‌سنجی‌های جالب در احوال نفسانی و مطالب فلسفی و حکمی است. پایان آن دعا و مناجات عارفانه‌ی بسیار دلکشی آمده است که یادآور مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری است.

شار[1] [فارسی، ← فروریختن آب و امثال آن]، در فیزیک، مقدار سیال یا ذرات یا انرژی که در واحد زمان از یک سطح میگذرد. شار از مفاهیم مهم فیزیک است. محسوسترین مثال آن، که منشأ مفهوم شار بوده است، شار آب جاری از یک سطح است. اگر آب با سرعت ثابت V در مجرائی در جریان باشد، و سطح مستوی S در میان آب باشد، شار آب از S، یعنی حجم آبی که در یک ثانیه از S میگذرد، بستگی به زاویه‌ی S با V دارد. اگر S موازی V باشد (شکل ۱)، شار منکور مساوی صفر است. در غیر این صورت، برای محاسبه‌ی شار باید ملاحظه کرد که، بمناسبت حرکت انتقالی متشابه آب، ذره‌ای از آب که در لحظه‌ی معین در نقطه‌ای مانند M از S است، پس از یک ثانیه در وضعی مانند M′ خواهد بود بطوری که حاملهای MM′ و V هم‌سنگ اند (← حامل). پس اگر S′ شکل حاصل از انتقال S با حامل V باشد، حجم آبی که در یک ثانیه از S میگذرد مساوی حجم استوانه‌ای است با قاعده‌ی S و مولّدی مساوی و موازی V. حجم این استوانه (یعنی شار آب از S) اگر S بر V عمود باشد (شکل ۲)، مساوی SV است، و اگر S نسبت به V مایل باشد (شکل ۳)ـو زاویه‌ی امتداد V را با خط قائم بر S (خط N) به θ نمایش دهیم‌ـمساوی SV cosθ یا SV_n میباشد (V_n مؤلفه‌ی سرعت آب است در امتداد N). در حالت کلی، یعنی وقتی سرعت جریان متغیر و S سطح دلخواهی باشد، محاسبه‌ی شار، بر اساس آنچه گفته شد، بوسیله‌ی ریاضیات عالی صورت میگیرد (نیز موضوع بده را در مقاله‌ی رود ملاحظه کنید). بالاخره، در هر میدان حاملی (مثلا میدان نیرو یا میدان مغناطیسی) میتوان شار حامل میدان را از یک سطح بقیاس آنچه گفته شد تعریف کرد (← میدان، در فیزیک؛ مغناطیس). مجازاً میتوان گفت که شار مغناطیسی مقدار نیروی مغناطیسی است که از سطح S میگذرد. شار مغناطیسی در علم برقاطیس اهمیت بسیار دارد، اگر شار مغناطیسی که از سطح محدود به یک مدار برق میگذرد تغییر کند، یک جریان القائی برق در آن مدار برقرار میگردد (← القای برقاطیسی در مقاله‌ی القا). شار مغناطیسی را با وبر یا مکسول اندازه میگیرند.

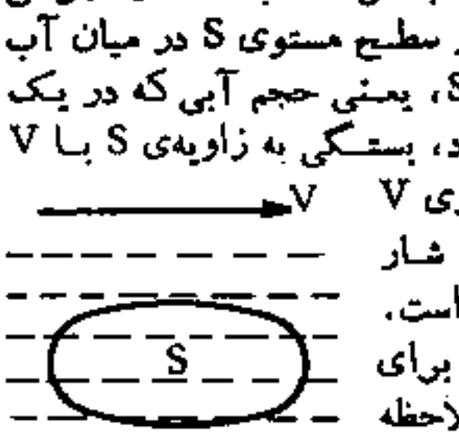

شکل ۱

شکل ۲

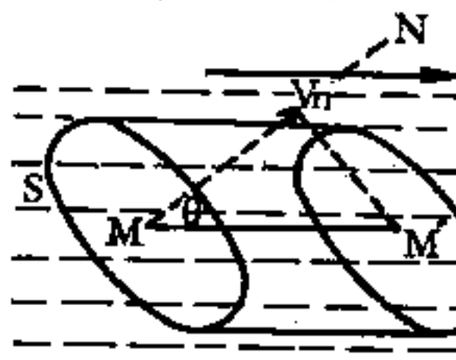

شکل ۳

در مورد تشعشعات برقاطیسی، شار از یک سطح مقدار انرژی است که در واحد زمان از آن سطح میگذرد (شار تشعشعی[2]). مثلا در مورد جسمی مانند خورشید یا چراغ برق یا شمع، میتوان چنین تصور کرد که انرژی مانند جریان ثابتی از آنها روان میشود. ارقامی که بر حسب وات بر چراغهای برق ضبط میشود سرعت صدور انرژی از آنها، یعنی شار تشعشعی آنها، را نشان میدهد. باید دانست که همه‌ی شار تشعشعی خورشید یا چراغ چشم را متأثر نمیکند (مثلا چشم نسبت به تشعشعاتی که طول موجشان کمتر از ۰٫۰۰۰۴ ملم یا بیش از ۰٫۰۰۰۸ ملم باشد پاسخی ابراز نمیکند). بعلاوه، قضاوت چشم و مغز در باره‌ی درخشندگی با طول موج بستگی دارد، و مثلا نورهای دارای طول موج بلند (ناحیه‌ی قرمز طیف) یا کوتاه (ناحیه‌ی بنفش) برای اینکه همان احساس درخشندگی حاصل از نورهای دارای طول موج متوسط (زردسبز) را ایجاد کنند باید لااقل صد برابر اینها انرژی داشته باشند. اصطلاحاً جزئی از شار تشعشعی را که قابلیت برانگیختن احساسهای بصری دارد شار نوری[3] میخوانند؛ شار نوری با لومن اندازه‌گیری میشود. یک اتوی برقی شار تشعشعی صادر میکند، ولی شار نوری صادر نمیکند؛ کرم شب‌تاب شار تشعشعی کمی صادر میکند، که تقریباً همه‌ی آن شار نوری است.

شارات: ← سیرا.

شاراکو توشوسای[4] (šārāku tošusāy)، نهٔ ۱۷۹۴، نقاش باسمه‌ساز ژاپنی. از زندگی وی اطلاع قطعی در دست نیست، جز اینکه وابسته به خاندانی اشرافی و از بازیگران حرفه‌ای نمایشهای نو (← درام) بود. از ۱۷۹۴ صورتهای بسیار از بازیگران تئاتر کابوکی نقاشی کرد، ۱۳۶ طرح از او بجا مانده است. طرحهای او قوی و رنگ‌آمیزیش زیباست.

شارانت[5] (šārāNt)، رود فرانسه، بطول ۳۶۲ کم، که در غ لیموژ سرچشمه میگیرد، و از آنگولم، کونیاک، و روشفور میگذرد، و به قطا غربی میریزد. مشروب معروف به کنیاک از تاکستانهای مشهور مسیر غربی آن بدست میآید.

شارانت[6]، ولایت (۵٬۹۷۲ کمم؛ جم ۳۲۳٬۰۰۰)، غ فرانسه. قسمتی از ایالات سابق آنگولم و سنتونژ، و کرسی آن آنگولم است. رود شارانت از آن میگذرد. زراعت و تهیه‌ی لبنیات رواج دارد. شهر کنیاک مرکز صدور مشروب معروف به کنیاک است.

شارانت‌انفریور: ← شارانت‌ماریتیم.

شارانت سفلی: ← شارانت‌ماریتیم.

شارانت کرانه‌ای: ← شارانت‌ماریتیم.

شارانت‌ماریتیم[6] (šāraNt-māritim) [= شارانت کرانه‌ای]، ولایت (۷٬۲۳۱ کمم؛ جم تخمیناً ۴۴۷٬۹۷۳)، غ فرانسه، کنار قطا؛ کرسی آن لا روشل. سابقاً شارانت‌انفریور (aNferiër-) [= شارانت سفلی] نام داشت. این ولایت مشتمل بر ایالت سابق سنتونژ میباشد.

شاربون، بیماری، ← سیاه‌زخم.

شارپ[7]، **جیمز** (jeymz šārp)، ۱۶۱۳–۱۶۷۹، کشیش پرسبیتر اسکاتلندی. هوادار سازش با سلطنت‌طلبان بود، و اگرچه بظاهر از پرسبیتریان طرفداری میکرد، باطناً در بازگشت نظام اسقفی به اسکاتلند اقدام مینمود. پس از بازگشت خاندان استوارت، بپاداش تزویرش، اسقف اعظم کلیسای سنت اندروز شد (۱۶۶۱)، و به سرکوبی پیمانگران برخاست، و بدست گروهی از آنان کشته شد.

شارپ[7]، **ویلیام** (wilyām šārp)، ۱۸۵۵–۱۹۰۵، شاعر و رمان‌نویس اسکاتلندی و منتقد ادبی. از آثار مشهورش رمان مشاق کوهستان (۱۸۹۵) و نمایشنامه‌ی ساعت جاودانی (۱۹۰۰) است، که آنها را بنام مستعار فیونه مکلاود[8] (fiōne məklăd) نوشته است.

شارپانتیه[9]، **گوستاو** (güstāv šārpaNtie)، ۱۸۶۰–۱۹۵۶، آهنگساز فرانسوی. از آثار معروفش اپرای لویز (۱۹۰۰) و سویت نقشهای ایتالیا (۱۸۹۲) است.

شارتر[10] (šārtr)، شهر (جم تخمیناً ۲۸٬۷۵۰)، کرسی ولایت اورپ‌لوار، ل فرانسه، بر رود اور و در ۹۶ کیلومتری جغ پاریس. مرکز داد و ستد غلات در ناحیه‌ی بوس است. شهری بسیار قدیمی است، و احتمالا محل مجامع بزرگ درولیدها بوده است. شارتر یکی از مهمترین شهرهای هنری فرانسه است، و مخصوصاً بجهت کلیسای جامع عالی آن بنام نوتر دام (notr dām) شهرت دارد. این کلیسا از قرون ۱۲م–۱۳م میباشد، و دو برج (بارتفاع 107 متر و 115 متر) و شیشه‌های رنگین پنجره‌ها و حجاریش بسیار جالب است. در اینجا قدیس برنار کلرووئی برای برپا کردن دومین جنگ صلیبی موعظه کرد (۱۱۴۶)، و هانری IV تاجگذاری نمود (۱۵۹۴). شهر در جم II آسیب دید.

شارتر، دوک دو: ← اورلئان، روبر فیلیپ لوئی اوژن فردینان دِ.

شارتروز[11] (šārtrēz)، نوعی لیکور که تا ۱۹۰۳ منحصراً بوسیله‌ی راهبان کارتوزی در دیر آنان، لا گراند شارتروز (فرانسه) ساخته میشد. در ۱۹۰۳ این راهبان از فرانسه طرد شدند، و در اسپانیا در تاراگونا کارگاه جدیدی دایر کردند. در ۱۹۳۱ اجازه‌ی بازآمدن به فرانسه یافتند، و در آنجا تهیه‌ی شارتروز را از سر گرفتند. شارتروز سبز ← ۵۷٪ و نوع زرد شیرین‌تر آن ← ۴۳٪ الکل دارد.

شار تشعشعی: ← شار، در فیزیک.

شارتیه[12]، **آلن** (ālaN šārtie)، ← ۱۳۸۵–← ۱۴۳۳، نویسنده‌ی فرانسوی و منشی شارل VII. از آثارش یک رساله‌ی منثور ضد انگلیسی بنام محاکمه‌ی چهار مقصر (۱۴۲۲)، و منظومه‌ی عشقی پرپروی بیرحم (۱۴۲۴) است.

شارجه (šārje) یا **شارقه** (šāreqa)، شیخ‌نشین، واقع در سواحل متصالح، بر ساحل غربی شبه جزیره‌ی عمان کنار خلیج فارس؛ کرسی آن

(۱)flux (۲)radiant flux (۳)luminous flux (۴)Sharaku Toshusai (۵)Charente (۶)Charente-Maritime (۷)Sharp (۸)Macleod (۹)Charpentier (10)Chartres (11)chartreuse (12)Chartier

شارجه (جم ح ۳'۰۰۰). شارجه سابقاً مشتمل بر شیخ‌نشینهای کنونی فجیره و راس الخیمه بود. در ۱۲۴۱ هق (۱۸۲۵ بم)، شیخ سلطان ابن صقر (soltāne 'bne saqr)، رئیس قبیله‌ی قواسم و شیخ شارجه، خواهر شیخ دبی را به زوجیت گرفت، و بدینگونه، چند سالی دبی تحت استیلای شارجه درآمد، تا آنکه در ۱۲۴۹ هق دبی استقلال یافت. فجیره نیز در سال ۱۹۵۲ از شارجه مستقل شد، ولی بریتانیای کبیر فرمانروای آنرا تا ۱۹۵۲، که شیخ فجیره تعهدات سایر شیوخ سواحل متصالح را پذیرفت، به رسمیت نشناخت. شهر شارجه از ۱۸۲۳ مقر عامل سیاسی بریتانیا در سواحل متصالح بود، و مهمترین شهر ساحلی سواحل متصالح بشمار میآمد، اما در ۱۹۵۴ (۱۳۷۴ هق)، که مقر عامل سیاسی بریتانیا به دبی انتقال یافت، دبی جایگزین شارجه گردید.

شاردن[1]**، ژان** (jāN šārdaN)، ۱۶۴۳–۱۷۱۳، سیاح معروف فرانسوی؛ مت پاریس. پدرش جواهرفروشی پروتستان بود. شاردن در ۱۶۶۵ برای خرید جواهر عازم هند شرقی شد، و از ایران گذشت، و از راه هرمز به سورات هند رفت، و سپس به ایران بازگشت، و در آنجا زبان فارسی را آموخت، و شش سال در اصفهان در تحت حمایت و توجه خاص شاه عباس II صفوی بسر برد. درین مدت در اوضاع سیاسی و اجتماعی و نظامی ایران مطالعه کرد، و بکومک نقاشی بنام گرلو (grelo)، که از قسطنطنیه آورده بود، تصاویری از البسه و بناها (خاصه بناهای پرسپولیس) گرد آورد. در ۱۶۷۰ با مجموعه‌هائی گرانبها به فرانسه بازگشت، و در آنجا کتاب شرح تاجگذاری شاه ایران سلیمان صفوی را نشر کرد (پاریس، ۱۶۷۱). دگرباره با جواهراتی که شاه ایران سفارش داده بود به اصفهان بازگشت (۱۶۷۳)، و پس از چهار سال اقامت در ایران، به هند و از آنجا از راه دماغه‌ی امیدنیک، با ثروتی هنگفت عازم اروپا شد، و بعلت آزاری که لوئی XIV به پروتستانها روا میداشت، در انگلستان سکنی گزید. در آوریل ۱۶۸۱، در روز ازدواجش با یکی از هموطنان هم‌مذهب خود، که وی نیز به انگلستان مهاجرت کرده بود، چارلز II انگلستان او را لقب سر اعطا کرد. در ۱۶۸۳ بعنوان وزیر مختار انگلستان و عامل شرکت هند شرقی به هلند مأموریت یافت. بقیه‌ی عمر را در انگلستان گذرانید، و به تدوین شرح سیاحتهای خود پرداخت. جلد اول سیاحتنامه‌ی وی در ۱۶۸۶ در لندن چاپ شد، ولی دوره‌ی کامل آن تحت عنوان سیاحتنامه‌ی شوالیه شاردن در ایران و هند شرقی از راه دریای سیاه و کولخیس، اول بار در ۱۷۱۱ در آمستردام بطبع رسید. این کتاب برای کسب اطلاع از اوضاع سیاسی و اجتماعی و اداری ایران و البسه و ابنیه‌ی آن دوره از تاریخ ایران اهمیت بسیار دارد، و مورد استفاده‌ی فراوان مونتسکیو، روسو، و گیبن بوده است.

شاردن[1]**، ژان باتیست** (jāN bātist šārdaN)، ۱۶۹۹–۱۷۷۹، نقاش فرانسوی. بسبب تابلوهائی که از طبیعت بیجان و صحنه‌های خانگی که از جریانات عادی زندگی خود نقاشی کرده است شهرت یافته. در رنگ‌آمیزی از مهمترین نقاشان فرانسه است. نمونه‌ی نقاشیهای او در موزه‌های معروف جهان محفوظ است.

شاردونه، ایلر دو: ← ریون.

شارستان: ← شهرستان.

شارستان (šārestān)، یا **شارستان چهار چمن**، نام یکی از آثار فرقه‌ی آذر کیوان، منسوب به فرزانه بهرام ابن فرهاد، معروف به فرزانه بهرام گویای پارسی. مؤلف از شیراز به پتنا بخدمت آذر کیوان رفت، و در آنجا به ریاضت پرداخت. وی از زردشتیان فاضل بود، و در فلسفه و زبانهای پهلوی و فارسی و عربی دست داشت. کتاب شارستان به چهار قسمت، بنام "چمن"، تقسیم شده: چمن اول در آفرینش، چمن دوم شاهان کیانی، چمن سوم اشکانیان و ساسانیان، و چمن چهارم، که بر طبق روایات در باب آذر کیوان و اعمال وی بوده، ظاهراً وجود نداشته است، و بعضی همان کتاب دبستان المذاهب را چمن چهارم فرض کرده‌اند. سراسر شارستان با آیات قرآن و احادیث و مسائل فلسفی و تصوف و عرفان آمیخته است.

شارع (šāre')، پیغمبر، باین عنوان که رهبر شریعت و نشان‌دهنده‌ی احکام شرع است (← شریعت). در بعضی موارد، مراد از شارع خدا است، که احکام شرع مبتنی بر مشیت اوست. شارع بمعنی راه و شاهراه نیز هست، و در فقه اسلامی احکامی در باب آن آمده است.

شارقه، شیخ‌نشین، ← شارجه.

شارکو[2]**، ژان باتیست** (jāN bātist šārko)، ۱۸۶۷–۱۹۳۶، عالم و پوینده‌ی فرانسوی؛ پسر ژ. م. شارکو. طبیب بود، و در ۱۸۹۶ رئیس درمانگاه‌های دانشگاه پاریس شد، ولی طولی نکشید که طب را رها کرد، و به مسافرتهای پویشی و علمی پرداخت، و از این راه اطلاعات علمی گرانبها فراهم آورد. چند سفر به نواحی جنوبگان کرد. در آخرین سفر، خود و همه‌ی همراهانش جز یک تن نزدیک سواحل ایسلند غرق شدند.

شارکو[2]**، ژان مارتن** (jāN mārtaN šārko)، ۱۸۲۵–۹۳، عصبشناس فرانسوی و بانی درمانگاه امراض عصبی در بیمارستان سالپتریر پاریس. در ۱۸۸۳ به عضویت آکادمی علوم فرانسه انتخاب شد. مشاهدات مهمی در امراض عصبی و آثار متعدد در این باب دارد. شاگرد وی، ز. فروید، معتقد بوده است که شارکو، بسبب بینش عمیق خود در ماهیت هیستری، در مراحل اولیه‌ی تقریر این موضوع از جنبه‌ی پسیکانالیز سهیم بوده است. شارکو بنیان‌گذار تحقیق علمی در هیپنوتیسم است. ژان باتیست شارکو پسر او بود.

شارل[3] (šārl)، اسم فرانسوی برای مرد، اصلا مأخوذ از نام ژرمنی کارل (برای اسامی وابسته ← کارل، اسم). نیز ← شارلت، اسم؛ کارولین، اسم.

شارل (اسپانیا). برای شارل I ← شارل V، امپراطور. برای شارل II–IV ← کارلوس II–IV.

شارل I (اتریش)، ← کارل فرانتس یوزف.

شارل I (امپراطوری مقدس روم)، ← شارلمانی.

شارل[3] **II** (امپراطوری مقدس روم) (šārle) یا **شارل کچل** [بروایتی شارل I در سلسله‌ی شاهان فرانسه]، ۸۲۳–۷۷، امپراطور (۸۷۵–۷۷) امپراطوری مقدس روم، شاه (۸۴۳–۷۷) فرانسه؛ پسر امپراطور لوئی I. با برادرش، لوئی ژرمنی، برادر دیگر خود لوتار I را در فونتنوا شکست داد (۸۴۱). بموجب پیمان وردن (۸۴۳) شاه فرانکهای غربی (فرانسه) شد. پیمان مرسن (۸۷۰) لوتارینگیا را بین او و لوئی ژرمنی تقسیم کرد. شارل به ایتالیا تاخت، و پاپ یوهانس VIII تاج امپراطوری را بر سر او نهاد. در زمان او نورمانها به فرانسه تاختند، و بوردو، تور، روان، اورلئان و غیره، و نیز قسمت‌هائی از پاریس را تاراج کردند.

شارل[3] **III** (امپراطوری مقدس روم) (šārle) یا **شارل فربه** (farbeh) [بروایتی شارل II در سلسله‌ی شاهان فرانسه]، ۸۳۹–۸۸، امپراطور (۸۸۱–۸۷) امپراطوری مقدس روم، شاه (۸۷۹–۸۷) آلمان (فرانکهای شرقی) و شاه (۸۸۵–۸۷) فرانسه (فرانکهای غربی)؛ پسر لوئی ژرمنی. سوابیا را از پدرش به ارث برد (۸۷۶). در ۸۸۶ برای استخلاص پاریس از محاصره‌ی نورمانها رفت، ولی بر طبق پیمانی شهر را بدون جنگ آزاد کرد، و در مقابل دست نورمانها را برای تاراج بورگونی بازگذاشت. در ۸۸۷ خلع شد، و در فرانسه اود و در آلمان آرنولف جانشین وی شدند.

شارل[3] **IV** (امپراطوری مقدس روم) یا **شارل دو لوکزامبورگ** (šārl dē lukzāmburg)، ۱۳۱۶–۷۸، امپراطور (۱۳۵۵–۷۸) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۳۴۶–۷۸) آلمان و شاه (۱۳۴۶–۷۸) بوهم؛ پسر یوهان لوکزامبورگی. در دربار فرانسه تربیت یافت، و پس از مرگ دلیرانه‌ی پدرش، پادشاه بوهم شد. بکومک پاپ کلمنس VI، که شارل به وی وعده‌ی امتیازات فراوان داده بود، بر ضد امپراطور لوئی IV بپادشاهی انتخاب شد (۱۳۴۶). چون به امپراطوری رسید منشور زرین (← برگزینندگان) را صادر کرد (۱۳۵۶). سرزمین خانوادگی خود را وسعت داد. انتخاب پسرش ونسلاوس را بپادشاهی آلمان ترتیب داد (۱۳۷۶). توجه او بیشتر به بوهم معطوف بود. در زیبائی پراگ کوشید، و ← دانشگاه پراگ را تأسیس نمود (۱۳۴۸).

شارل[3] **V** (امپراطوری مقدس روم) [کارلوس I (kār-lose) یا شارل I در سلسله‌ی سلاطین اسپانیا]، معروف به **شارل کن** (šārl kaN)، ۱۵۰۰–۵۸، امپراطور (۱۵۱۹–۵۸) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۵۱۶–۵۶) اسپانیا؛ پسر فیلیپ I و خوانای دیوانه، نواده‌ی فردیناند V آراگون، ایزابل I کاستیل، امپراطور ماکسیمیلیان I، و ماری دو بورگونی. وی بزرگترین امپراطور خاندان هاپسبورگ است، و وارث امپراطوری چنان پهناوری بود که گفته‌اند "خورشید هرگز در آن غروب نمیکند". هلند، لوکزامبورگ، آرتوا، و فرانش‌کنته را پس از وفات (۱۵۰۶) پدر به ارث برد. پس از مرگ (۱۵۱۶) فردیناند V، آراگون، ناوار، غرناطه، ناپل، سیسیل، ساردنی، مستعمرات اسپانیا در امریکا، و شرکت مادر دیوانه‌اش در سلطنت کاستیل به وی منتقل شد، و از زمان جلوس او به سلطنت اسپانیا، ممالک اسپانیا متحد شدند. بعد از وفات (۱۵۱۹) ماکسیمیلیان I، سرزمینهای خاندان هاپسبورگ نصیب وی گردید، و او به امپراطوری انتخاب شد.

(۱)Chardin (۲)Charcot (۳)Charles

شارل در گان متولد شد، و به آداب مردم فلاندر پرورش یافت. در ۱۵۱۷ به اسپانیا آمد. عزل ناگهانی کاردینال خیمنث د نیسروس، سپردن مقامات عالی به فلاندریهای طرف توجه، و عزیمت (۱۵۲۰) وی به آلمان برای تاجگذاری و پرداختن به امور امپراطوری، نارضائی اسپانیائیها را، که شارل را یک فرد خارجی میدانستند، شدت داد. بعلاوه وی از آغاز گرفتار مشکلات مالی گردید، و بار مخارج کشورگشائیهایش بدوش اسپانیا افتاد، و این امر منجر به شورشهائی گردید. اما سرانجام، شارل به آداب ملی و شوق مذهبی اسپانیائیها خو گرفت، و اعتماد و وفاداری باثبات آنها را جلب نمود.

دوره‌ی امپراطوری شارل کن از هر جهت حائز اهمیت است. در این دوره یک سلسله شورشهای اجتماعی پدید آمد (۱۵۲۵–۲۵) که در اسپانیا به پیروزی دولت مرکزی و در آلمان به غلبه‌ی امرا تمام شد (← پاذبلیسا، خوان د؛ زیکینگن، فرانتس فون؛ جنگ دهقانان). جنگهای ۱۵۲۱–۵۹ امپراطوری با فرانسه به پیروزی اسپانیا انجامید، ولی این پیروزی بسیار گران تمام شد (← فرانسوای I فرانسه، هانری II فرانسه؛ ایتالیا، جنگهای). در مبارزه با مذهب پروتستان، که در ← دیت ورمس (۱۵۲۱) اعلام کرد ولی بسبب جنگهایش با فرانسه به تأخیر افتاد، امرای پروتستان را در مولبرگ مغلوب نمود (۱۵۴۷؛ ← شمالکالدن)، ولی این پیروزی ظاهری بود، و در ۱۵۵۵ ناچار سازش معروف به ← صلح آوگسبورگ را پذیرفت، و آلمان را ترک گفت و دیگر به آنجا بازنگشت. در پیش بردن اصلاحات کاتولیکی توفیق بیشتری یافت. در امریکا، مکزیک و پرو بتصرف اسپانیا درآمد، و شارل امپراطوری اسپانیا را در امریکا به اوج عظمت رسانید.

شارل در ۱۵۳۰ در بولونیا بدست پاپ تاج امپراطوری را بر سر گذاشت (آخرین امپراطور آلمان که بدست پاپ تاجگذاری شد). برادرش فردیناند، شاه بوهم و مجارستان (بعداً امپراطور فردیناند I)، در ۱۵۳۱ بعنوان "شاه رومیان" انتخاب شد، شارل اختیارات متزایدی در امور آلمان (که در آن زمان نزاعهای مذهبی و اجتماعی آنرا متلاشی کرده بود) به او داد. در ۱۵۵۴ از همه‌ی عناوین خود استعفا کرد، اسپانیا، امپراطوری اسپانیا در امریکا، سیسیل، ناپل، و هلند را به پسر خود فیلیپ II واگذاشت، برادرش بعنوان فردیناند I به امپراطوری رسید. در ۱۵۵۷ شارل در دیر یوسته انزوا گزید. معذلک دوره‌ی رسمی امپراطوری وی از ۱۵۱۹ تا ۱۵۵۸ محسوب میشود.

شارل[1] VI (امپراطوری مقدس روم) (šārle) [شارل III در سلسله‌ی شاهان مجارستان]، ۱۶۸۵–۱۷۴۰، امپراطور (۱۷۱۱–۴۰) امپراطوری مقدس روم، شاه بوهم و شاه مجارستان؛ برادر و جانشین امپراطور یوزف I. پیش از امپراطوری، مدعی جانشینی کارلوس II اسپانیا گردید (← اسپانیا، جنگ جانشینی)، و در ۱۷۱۳ گرفتار ← جنگ جانشینی لهستان شد. شارل فرزند ذکور نداشت، و مسئله‌ی جانشینی فکر او را سخت بخود مشغول میداشت. پراگماتیک سانکسیون ۱۷۱۳، که بوسیله‌ی آن شارل میخواست جانشینی اراضی هاپسبورگ را برای دخترش ماری ترز تأمین کند، پس از مرگ وی مورد اعتراض واقع شد. در جنگ با دولت عثمانی، پیمان پاساروویتس (۱۷۱۸) کار را بنفع شارل خاتمه داد، ولی پیمان بلگراد (۱۷۳۹) اثر آنرا خنثی کرد. شارل حامی فضل و هنر و مخصوصاً موسیقی بود.

شارل[1] VII (امپراطوری مقدس روم) (šārle)، معروف به **شارل-آلبر[2]** (فنـ) (šārl alber) یا **کارل-آلبرشت** (آلمانی) (kārl albreśt)، ۱۶۹۷–۱۷۴۵، امپراطور (۱۷۴۲–۴۵) امپراطوری مقدس روم و (با عنوان شارل-آلبر یا کارل-آلبرشت) برگزیننده‌ی (۱۷۲۶–۴۵) باواریا. یکی از دختران امپراطور یوزف I را بزنی داشت، و از شناختن پراگماتیک سانکسیون، که بر طبق آن شارل VI (عموی زنش) سلطنت سرزمینهای خاندان هاپسبورگ را برای دختر خود ماری ترز گذاشته بود، امتناع نمود. پس از مرگ (۱۷۴۰) شارل VI، در ← جنگ جانشینی اتریش به اتحادیه‌ی ضد ماری ترز پیوست. در ۱۷۴۲ به امپراطوری انتخاب شد، ولی سپاهیان اتریش باواریا را اشغال کردند. کمی پیش از مرگ سرزمینهای ازدست‌رفته را بازگرفت. بعد از او، فرانسیس I (شوهر ماری ترز) به امپراطوری انتخاب شد.

شارل[2] I (پرتغال)، پرتغالی کارلوش (kārloš)، ۱۸۶۳–۱۹۰۸، شاه (۱۸۸۹–۱۹۰۸) پرتغال، پسر و جانشین لوئی I. در دورانی پر از مشکلات سیاسی و اقتصادی به سلطنت رسید. مردی با فرهنگ و خلیق بود، از نقاشی و موسیقی بهره‌ی کامل داشت. در دوره‌ی او بین منافع بریتانیا و پرتغال در افریقا تصادمی روی داد، و در ۱۸۹۰ دولت بریتانیا طی یادداشتی (که نزد پرتغالیها به اولتیماتوم معروفست) از پرتغال خواست که به بسط نفوذ خود در موزامبیک و آنگولا خاتمه دهد. دولت پرتغال ناچار گردن نهاد، و این امر احساسات مردم را علیه بریتانیا و دولت و شاه پرتغال سخت برانگیخت. وضع مالی بیش از پیش وخیم شد. کارلوش در صدد پشتیبانی از حکومت دیکتاتوری ژ. فرانکو برآمد، ولی مواجه با عکس العمل شدید مردم گردید. سرانجام در میدان لیسبون، خود و ولیعهدش بضرب گلوله مقتول شدند (اولین شاهکشی در تاریخ پرتغال). مانوئل II بجایش نشست.

شارل، شاهان سوئد، ← کارل.

شارل I (فرانسه)، ← شارلمانی، و روایتی شارل II (امپراطوری مقدس روم).

شارل II (فرانسه)، ← شارل III (امپراطوری مقدس روم).

شارل[3] III (فرانسه)، معروف به **شارل ابله[4]** (šārl lah)، ۸۷۹–۹۲۹، شاه (۸۹۳–۹۲۳) فرانسه؛ پسر لوئی II فرانسه. بهنگام مرگ (۸۸۴) کارلومان و هنگام خلع (۸۸۷) امپراطور شارل III از جانشینی محروم شد، ولی در ۸۹۳ دسته‌ای از اشراف او را بسلطنت برداشتند، و بعد از وفات (۸۹۸) اورا بتنهائی سلطنت کرد. قسمتی از سرزمینی را که بعدها به نورماندی موسوم شد به رولو، سرکرده‌ی نورمانها، واگذاشت (۹۱۱ یا ۹۱۲)، و بدین طریق مهاجمات اینان را پایان داد. در همان سال لورن را تصرف کرد. در ۹۲۲ بعضی از اشراف شوریدند، و روبر I (برادر اود) را بسلطنت نشاندند. در نبرد سواسون روبر بقتل رسید (۹۲۳)، ولی شارل مغلوب شد. رالول به سلطنت انتخاب گردید، و شارل به زندان افتاد.

شارل[5] IV (فرانسه) (šārle)، معروف به **شارل لو بل[6]** (šārl lë bel) یا **شارل زیبا**، ۱۲۹۴–۱۳۲۸، شاه (۱۳۲۲–۲۸) فرانسه، جوانترین پسر فیلیپ IV و برادر و جانشین فیلیپ V. بر قدرت و درآمد مقام سلطنت افزود. وی آخرین شاه از نسل مستقیم سلسله‌ی کاپسینها بود، و بعد ازو فیلیپ VI از شاخه‌ی والوا بسلطنت رسید.

شارل[7] V (فرانسه) یا **شارل خردمند[8]**، ۱۳۳۷–۸۰، شاه (۱۳۶۴–۸۰) فرانسه، پسر و جانشین ژان II. در دوره‌ی اسارت (۱۳۵۶–۶۰ و ۱۳۶۴) پدرش در انگلستان، نایب‌السلطنه، و گرفتار ژاکری و تحریکات شارل II ناوار و نهضت ا. مارسل بود. در دوران سلطنت، بکومک سردار بزرگ خود دو گکلن، انگلیسها را از فرانسه (بجز گویین) بیرون راند. شارل و وزیرانش (← مارموزه‌ها) بر قدرت سلطنت افزودند، ارتش دائمی و نیروی دریائی مقتدری تأسیس کردند، و اصلاحات مالی بعمل آوردند. شارل طرفدار فضل و هنر بود؛ کتابخانه‌ی سلطنتی را تأسیس کرد (← پاریس، کتابخانه‌ی ملی)، باستیل را بنا نهاد، و در آراستن لوور کوشید. عشق او به شکوه و جلال بار اقتصادی سنگینی بر دوش مردم گذاشت. جانشینش شارل VI.

شارل[9] VI (فرانسه) یا **شارل محبوب[10]**، ۱۳۶۸–۱۴۲۲، شاه (۱۳۸۰–۱۴۲۲) فرانسه، پسر و جانشین شارل V. ایرابو دو باویر را بزنی گرفت. پیش از اینکه به سن قانونی برسد، تحت سرپرستی بعضی از بستگانش بود، و آنان خزانه را تهی کردند، و شورشهائی در فرانسه پدید آمد. در ۱۳۸۸ شارل دست آنها را کوتاه کرد، و برادر خود لوئی د/اورلئان را مشاور خود ساخت، و وزیران پدر (← مارموزه‌ها) را بکار بازخواند. از ۱۳۹۲ ببعد شاه گرفتار جنون ادواری بود (بهمین جهت او را شارل دیوانه هم خوانده‌اند)، و در امور مملکت فعالیتی نداشت. امرا و شاهزادگان قدرت را باز یافتند، و مارموزه‌ها را برکنار نمودند. در دوران سلطنت وی، نزاع آرمانیاکها و بورگینیونها و لشکرکشی هنری V انگلستان به فرانسه اوضاع این کشور را پریشان کرد. سرانجام، شارل به پیمان موهن تروا (← تروا، پیمان) تن درداد (۱۴۲۰)، و هنری V را جانشین خود شناخت. ← شارل VII.

شارل[11] VII (فرانسه) یا **شارل پیروز[12]**، ۱۴۰۳–۶۱، شاه (۱۴۲۲–۶۱) فرانسه، پسر و جانشین شارل VI.

---

(۱)Charles (۲)Charles (Albert) (۳)Charles (۴)Charles le Simple (Sot) (فنـ) (۵)Charles (۶)Charles le Bel (فنـ) (۷)Charles (۸)Charles le Sage (فنـ) (۹)Charles (۱۰)Charles le Bien-Aimé (فنـ) (۱۱)Charles (۱۲)Charles le Victorieux (فنـ)

علی رغم ← پیمان تروا، که او را از سلطنت محروم میساخت، پس از مرگ پدر خود را شاه خواند، و در ناحیه‌ی جنوبی رود لوار فرمانروائی کرد، و قسمت شمالی و گوییـن تحت استیلای هنری VI انگلستان بود. شارل در قلمرو خود با سستی حکومت میکرد، و تحت نفوذ درباریان فاسد بود، و جنگهایش با انگلیسها صورت جدی نداشت، تا آنکه ژاندارک او را برانگیخت، و در رنس تاجگذاری کرد (۱۴۲۹). در ۱۴۳۵، بورگونی را بموجب پیمان آراس با خود متحد کرد، در ۱۴۴۰ پراگری را فرونشاند، در ۱۴۴۴ قرار ترک مخاصمه با انگلستان منعقد شد. سرانجام در ۱۴۵۳ افراد انگلیسی را از فرانسه بیرون کرد، و جنگ صدساله پایان یافت. در سالهای آخر عمر تحت نفوذ محبوبه‌اش آ. سورل بود، و مملکت را با کاردانی اداره کرد. سازمان ارتش را تجدید نمود، عدالت را بسط و وضع مالی فرانسه را سامان داد. در ۱۴۳۸ پراگماتیک سانکسیون بورژ را صادر کرد. در دوره‌ی او تجارت فرانسه، بیاری ژ. کور، توسعه یافت؛ جانشینش لوئی XI.

شارل[۱] VIII (فرانسه) (šarle)، ۱۴۷۰–۹۸، شاه (۱۴۸۳–۹۸) فرانسه؛ پسر و جانشین لوئی XI. در آغاز خواهرش آن دو بوژو نایب‌السلطنه‌ی وی بود. کمی پس از وصلت (۱۴۹۱) با آن دو برتانی، خود را از تحت نفوذ خواهر خود و شوهرش خارج ساخت، و مشغول تجهیز برای گرفتن ناپل (که مورد ادعای پدرش بود) گردید، و بتحریک لودوویکو سفورتسا (← سفورتسا، خاندان) به ایتالیا لشکر کشید (۱۴۹۴) و ناپل را گرفت (فوریه‌ی ۱۴۹۵)، ولی میلان، ونیز، فردیناند V اسپانیا، امپراطور ماکسیمیلیان I، و پاپ آلکساندر VI بر ضد او متحد شدند (مارس ۱۴۹۵)، و وی ناچار با شتاب عقب نشست، و سپاهیانی که در ناپل بجا گذاشته بود شکست خوردند. شارل در تهیه‌ی لشکرکشی دیگری به ناپل بود، ولی اجل مهلتش نداد. وی هنگام مرگ فرزند ذکور نداشت، و لوئی XII جانشینش شد. کشمکش فرانسه و اسپانیا در ایتالیا آغاز ← جنگهای ایتالیا بود. در نتیجه‌ی لشکرکشی شارل به ایتالیا، رنسانس ایتالیا وارد فرانسه گردید.

شارل[۱] IX (فرانسه)، ۱۵۵۰–۷۴، شاه (۱۵۶۰–۷۴) فرانسه. پس از برادرش فرانسوای II تحت نیابت سلطنت مادرش کاترین دو مدیسی بسلطنت رسید (۱۵۶۰). در دوره‌ی او جنگهای مذهبی آغاز شد (۱۵۶۲). در صدد برآمد خود را از تحت نفوذ مادر خارج کند، و کولینی را مشاور خود قرار داد. ولی مردی ضعیف النفس و سست‌اراده بود، و مادرش و دوک دو گیز و دیگران او را اغوا کردند، و با این گفته‌ی معروف که "ایشان را (یعنی رؤسای پروتستان را) بکشید، اما همه‌ی آنها را بکشید" سبب واقعه‌ی معروف به ← کشتار سن‌بارتلمی گردید. پس از آن همواره گرفتار عذاب وجدانی بود تا با حالتی پریشان درگذشت. شارل حامی گروه معروف به پلئیاد بود. برادرش هانری III بجایش نشست.

شارل[۱] X (فرانسه)، ۱۷۵۷–۱۸۳۶، شاه (۱۸۲۴–۳۰) فرانسه؛ برادر لوئی XVI و لوئی XVIII و جانشین لوئی XVIII. قبلا کُنت آرتوا و از سرکردگان مرتجعین دربار لوئی XVI بود، و در آغاز انقلاب فرانسه از این کشور خارج شد (ژوییه‌ی ۱۷۸۹)؛ از رهبران گروه معروف به امیگره در انگلستان بود. در دوره‌ی سلطنت، مرتجعینی مانند ویلل و پولینیاک را به صدارت منصوب کرد، تا آنکه انقلاب ژوییه پدید آمد (۱۸۳۰). شارل بنفع نوه‌ی خود هانری دو شامبور از سلطنت استعفا داد، ولی لوئی فیلیپ بعنوان "شاه فرانسویان" بسلطنت انتخاب شد. شارل باقی عمر را در انگلستان و اسکاتلند گذرانید. در دوره‌ی او رمانتیسم در فرانسه به اوج خود رسید.

شارل[۱] I (لورن) (šārle)، دوک (۹۷۷–۹۱) لورن سفلی؛ پسر لوئی IV فرانسه. در ۹۸۷، که برادرزاده‌اش لوئی V بیفرزند درگذشت، مدعی سلطنت فرانسه شد، ولی ← اوگ کاپه به سلطنت رسید. پس از فتوحاتی، به خدعه دستگیر شد (۹۹۱) و در زندان درگذشت. وی آخرین مدعی سلطنت فرانسه از خاندان کارولنژیان است.

شارل[۱] IV (لورن)، ۱۶۰۴–۷۵، دوک لورن. در ۱۶۲۴ به دوکی جلوس کرد، ولی بسبب سیاست ضد فرانسویش چند بار دوکنشین خود را از دست داد. بسبب امتیازاتی که با خفت تمام ناچار به فرانسه داد، در ۱۶۳۴ بنفع برادرش کناره‌گیری کرد، و در جنگ سی‌ساله وارد خدمت امپراطوری مقدس روم شد. در ۱۶۶۱ با دادن امتیازات سنگین به لوئی XIV لورن و بار را بدست آورد، ولی در ۱۶۷۰ فرانسویان مجدداً او را بیرون کردند.

شارل V (لورن)، ← شارل لئوپولد.

شارل[۱] I (مجارستان)، معروف به **شارل روبر** (šārl rober)، آلمانی کارل (kārl)، ۱۲۸۸–۱۳۴۲، شاه (۱۳۰۸–۴۲) مجارستان، نوه‌ی شارل II ناپل که یکی از دختران ستفان V (شاه مجارستان) را به زنی گرفته بود. قبل از جلوس به سلطنت به شارل‌روبر د/آنژو (dāNĵu) معروف بود. وی مؤسس سلسله‌ی آنژوی در مجارستان است. سازمان ارتش را بر طبق اصول فئودال تجدید کرد، و مالیات مستقیم ارضی برای مخارج نظامی مقرر نمود. سیاست خارجی وی ایجاد خویشاوندی با سلسله‌های فرمانروایان اروپا بود؛ وصلت پسر دوم خود را با خوانای I ناپل ترتیب داد، و دختر لادیسلاوس I لهستان را به زنی گرفت (زوجه‌ی دومش). در ۱۳۳۹ جانشینی کازیمیر III لهستان را برای پسرش (لوئی I در سلسله‌ی شاهان مجارستان) بدست آورد.

شارل II (مجارستان)، ← شارل III (ناپل).

شارل III (مجارستان)، ← شارل VI، امپراطور.

شارل IV (مجارستان)، ← کارل فرانتس یوزف.

شارل[۱] I (ناپل) [شارل د/آنژو (šārl dāNĵu)]، ایتالیائی کارلو (kārlo)، ۱۲۲۶–۸۵، شاه (۱۲۶۶–۸۵) ناپل و سیسیل، کُنت آنژو و پروانس؛ مؤسس اولین سلسله‌ی سلاطین آنژوی در ناپل، جوانترین برادر لوئی IX فرانسه. در جنگهای لوئی در مصر و تونس شرکت داشت. بطرفداری از پاپ، بر ضد مانفرد قیام کرد. در عوض، پاپ کلمنس IV او را بعنوان شاه ناپل و سیسیل تاجگذاری نمود (۱۲۶۶). مانفرد را مغلوب کرد (۱۲۶۶)، و رقیب خود کونرادین را بقتل رسانید (۱۲۶۸). شارل از رهبران گوئلفها بود، و بر ایتالیا تسلط یافت. بعزم فتح امپراطوری بیزانس با امپراطور مخلوع، بودوئن II، بر ضد میخائیل VIII متحد شد، و چند سال در بالکان جنگید، و کورفو و اپیروس و آلبانی را گرفت. مالیاتهای کمرشکنی که برای تهیه‌ی مخارج جنگ وضع کرده بود، و انتصاب مأمورین پرتخوت فرانسوی، سبب شورش معروف به نماز شامگاهان سیسیل (۱۲۸۲) گردید. جنگی که با شورشیان و با پدروی III آراگون (که شورشیها او را بسلطنت سیسیل انتخاب کردند) درگرفت در زمان پسر و جانشینش شارل II ادامه یافت.

شارل[۱] II (ناپل) (šārle) یا **شارل لنگ** (lang)، ایتالیائی کارلو (kārlo)، ۱۲۴۸–۱۳۰۹، شاه (۱۲۸۵–۱۳۰۹) ناپل، کُنت آنژو و پروانس، پسر و جانشین شارل I ناپل. در جنگی که بدنبال نماز شامگاهان سیسیل روی داد، روژه‌ی لوریائی او را در جنگ دریائی دستگیر کرد (۱۲۸۴)، ولی آزاد شد، و در ۱۲۸۹ پاپ نیکولاوس IV او را بعنوان شاه ناپل تاجگذاری کرد. جنگ سیسیل بر ضد جیمز (jeymz) (پسر و جانشین پدروی III) ادامه یافت، تا آنکه جیمز بعنوان جیمز II به سلطنت آراگون رسید، و سیسیل را به پاپ بازگردانیده شارل II را بسلطنت آنجا شناخت (۱۲۹۵). اما سیسیلیها فردریک II (frederike)، برادر جیمز، را به پادشاهی برداشتند، و دگر بار جنگ آغاز شد. سرانجام مقرر شد که فردریک به سلطنت باقی بماند، ولی پس از مرگ او سیسیل به شارل یا وارثش منتقل گردد.

شارل[۱] III (ناپل) یا **شارل دوراتسو**[۲] (šārle durāttso)، ایتالیائی کارلو(kārlo)، ۱۳۴۵–۸۶، شاه (۱۳۸۱–۸۶) ناپل و (بعنوان شارل II) شاه (۱۳۸۵–۸۶) مجارستان؛ نتیجه‌ی شارل II ناپل. خوانای I ناپل او را به فرزندی قبول کرد، و بعدها در دربار لوئی I مجارستان میزیست. چون خوانا طرفدار کلمنس VII (ناپاپ) بود، پاپ اوربانوس VI به شارل تکلیف کرد که خوانا را خلع کند (۱۳۸۰)، و خوانا هم لوئی د/آنژو (← لوئی I ناپل) را بجای شارل بجانشینی خود برگزید. شارل ناپل را گرفت، و بدست پاپ تاجگذاری کرد (۱۳۸۱)، و خوانا را به زندان انداخت، و احتمالا سال بعد بقتل رسانید. در ۱۳۸۵، علی رغم ادعاهای سیگیسموند، به سلطنت مجارستان انتخاب شد، ولی کمی بعد بقتل رسید. سلطنتش در ناپل به پسرش لانسلو و در مجارستان به سیگیسموند رسید.

شارل[۳] II (ناوار) یا **شارل بد**، ۱۳۳۲–۸۷، شاه (۱۳۴۹–۸۷) ناوار. با پدر زن خود ژان II فرانسه زد و خورد طولانی داشت. در استیصال ژاکری مؤثر بود (۱۳۵۸)، و اتین مارسل دفاع از پاریس را در مقابل دوفن (بعداً شارل V) باو سپرد، ولی وی در این کار خیانت کرد.

شارل[۳]، ژاک آلکساندر سزار (jāk āleksāNdr sezār šārl)، ۱۷۴۶–۱۸۲۳، فیزیکدان و ریاضیدان فرانسوی. در برق و هوانوردی کار کرد، و نخستین کسی بود که گاز ئیدروژن را در بالون مورد استفاده قرار داد، و در ۱۷۸۳ با بالونی از

(۱)Charles (۲)Charles of Durazzo (۳)Charles

این نوع حـ ۳٬۲۰۰ متر صعود کـرد. **قانون شارل یا قانون شارل‌ـگیلوساک** (← **گیلوساک**) اینست که در فشار ثابت، گازهای کامل، بازاء °۱ صدبخشی ازدیاد دما، باندازه‌ی ۱/۲۷۳ حجم خود در دمـای °0 صدبخشی منبسط میشوند؛ و بعبارت دیگر حجم جرم معینی از یک گاز کامل در فشار ثابت نسبت مستقیم با دمای مطلق دارد. نیز ← **گاز**.

شارل، قانون: ← شارل، ژاک آلکـاندر سزار.

شارل ابله: ← شارل III (فرانسه).

شارل‌ـآلـبـر، برگزیننده‌ی باواریا؛ ← **شارل VII**، امپراطور.

شارل آلبـر[1] (šārl ālber)، ۱۷۹۸–۱۸۴۹، شاه (۱۸۳۱–۴۹) ساردنی. پس از خلع ویکتور امانوئل I در نتیجه‌ی شورش ۱۸۲۱، شارل نایب‌السلطنه شد. پس از اینکه به سلطنت رسید، برای جلوگیری از انقلاب اقدام کـرد، و قـانون اساسی سال ۱۸۴۸ را اعطا نمود (این قانون تا ۱۹۴۷ رسماً نقض نشد). دو بار به اتریش اعلان جنـگ داد، و در دو نبرد ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ ریسورجیمـنتو شرکت کـرد. در ۱۸۴۹ در نووارا مـغـلوب شـد، و بـنـفـع پسرش ویکتور امانوئل II از سلطنت استعفا کرد.

شارل بد: ← شارل II (ناوار).

شارل بزرگ: ← شارلمانی.

شارل پیروز: ← شارل VII (فرانسه).

شارلت[2] (šārlət)، شهر (جه ۲۰۱°۵۶۴)، ج ایالت کارولینای شمالی، کشمت. بزرگترین شهر ایالت و از مـراکـز تجارتی و صنـعتی است. در حـ ۱۷۵۰ مسکون شد.

شارلت[2] **یا شارلت سوفیا**[3] (šārlət sŏfiā)، ۱۷۴۴–۱۸۱۸، مـلـکه‌ی همسر جورج III انگـلستان. در ۱۷۶۱ به ازدواج جورج درآمد، و از وی ۱۵ فرزند آورد. در ۱۷۸۸ و ۱۸۱۰ کـه جورج بـه بیـمـاری دماغی مبتلا بود، شارلت سرپرستی او را داشت.

شارلت یا شارلوت (هر دو šārlot)، اسم فرانسوی برای زن، اصلا مـأخوذ از شارل (← **کارل**، اسم). ضبط اصلی آن Charlotte است. بعضی از اعلام وابسته به آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Carlota	کارلوتا (kārlotā)
آلمانی	Charlotte	شارلته (šārlote)
انگلیسی	Charlotte	شارلت (šārlət)
ایتالیائی	Carlotta	کارلوتا (kārlottā)

نیز ← **کارولین**، اسم.

شارلت امـالیـا[4] (šārlət əmālyā)، شهـر (جه حـ ۱۲٬۹۰۰)، کـرسی ← جزایـر ورجین کشمت، بـر جزیره‌ی سنت تامس. در ۱۶۷۳ بنا شد. بندرگاهش عالی است.

شارلتـتاون[5] (šārlətten)، شهـر (جه ۱۸٬۳۱۸)، کرسی و بندر عمده‌ی ایالت پرینس ادوارد آیلند، کانادا. بنام شارلت، ملکه‌ی جورج III انگلستان، خوانده شده است. **کنـفـرانس شارلتـتـاون** که بوسیـله‌ی ایالات کرانه‌ای کـانادا در اینجا منعقد شد (۱۸۶۴) نخستـین قـدم در راه تشکیـل فدراسیون کانادا بود.

شارلت سوفیا، ملکه‌ی انگلستان، ← شارلت.

شارلتسویل[6] (šārlətsvil)، شهـر (جه ۲۹٬۴۲۷)، قسمت مرکزی ایالت ویـرجیـنیا، کشمت. دانشگاه ویرجینیا در اینجاست.

شارلته، اسم آلمانی؛ ← **شارلت**، اسم.

شارل خردمند: ← شارل V (فرانسه).

شارل د/آلبره: ← آلبره.

شارل د/آنژو: ← شارل I (ناپل).

شارل دلیـر[7] (šārle)، فنـ شارل لو تمرر[8] (šārl lë temerer)، ۱۴۳۳–۷۷، آخرین دوک فرمانروای (۱۴۶۷–۷۷) بورگونی؛ پسر و جانشین فیلیپ نیکو. پیش از جلوس بـه فـرمـانروائی، بـر ضد لوئی XI فـرانسه به اتحـادیه‌ی معـروف به "اتحادیـه‌ی رفـاه عمومی" پیوست (۱۴۶۵)، و تـا آخر عمـر دشمـن او بود. عـلاوه بـر بورگونی و فـرانش‌ـکنته، بـر فروبومان و لوکزامبورگ حکومت میکـرد، و در صدد تجدید مملـکت لوتارینـگیا و در هوای تـاج امپراطوری امپراطوری مقـدس روم بود. به تصرف سرزمینهائی که فـاصل بین ممالک تحت فـرمانش بود اقدام کـرد. بسبب کشمکشهـایش با شهرهـای آلزاس و تصرف (۱۴۷۵) لورن، ایالات سویس که با فرانسه متحد بودند ازو دوری جستند. در اواخر سال ۱۴۷۵ به سویس حمله کرد، ولی در گرانسون و مورا مغلوب شد (۱۴۷۶)، و در نانسی مقـهور و مقـتول گـردید. پس از جلوس دخترش ماری دو بورگونی، مملکتش متلاشی شد.

شارل دو بلوا[9] (šārl dë bluā)، حـ ۱۳۱۹–۱۳۶۴، دوک برتانی. از خویشان فیلیپ VI فرانسه، و از سران عمده‌ی ← جنـگ جانشینی برتانی بود. در نبرد اوره (ore) (شهـری در لـغ فـرانسه) بقـتل رسید.

شارل دوراتسو: ← شارل III (ناپل).

شارل دو گیز: ← گیز، شارل دو.

شارل دو لورن: ← گیز، (چهارمین) دوک دو.

شارل دو لوکزامبورگ: ← شارل IV (امپراطوری مقدس روم).

شارل دو والوا[10] (šārl dë vāluā)، ۱۲۷۰–۱۳۲۵، شاهزاده‌ی فرانسوی؛ سومین پسر فیلیپ III و پدر فیـلیپ VI. در پی بدست آوردن سلطنت سیسیل، بیزانس، امپراطوری مقـدس روم، فرانسه، و آرل بود، ولی در هیچـیک کامیاب نشد. برای کـومک به پاپ بونیفاکیوس VIII در ایتـالیا جنگـید، و فلورانس را گرفت (۱۳۰۱)، و دانته را تبعید کرد (دانتـه، در عوض، در کمدی الاهی او را در بـرزخ جای داده است).

شارل دیوانه: ← شارل VI (فرانسه).

شارلرو[11] (šārlëruā)، شهر (جه ۲۶٬۱۰۰)، ایالت انو، ج‌غ قسمت مرکزی بلژیک، بر رود سامبر و بر کـانال شارلرواـبروکسل. از مـراکـز صنعـتی است، در نـواحـی اطـراف زغـال سنـگ و آهـن استـخـراج میشود. در قـرون ۱۷م–۱۸م اهمیت سوق الجیشی داشت. در جه I در مـاه اوت ۱۹۱۴ آلمانها پس از جنگی سخت آنرا گرفتند.

شارل‌ـروبر (د/آنژو): ← شارل I (مجارستان).

شارل زیبا: ← شارل IV (فرانسه).

شارل فربه: ← شارل III (امپراطوری مقدس روم).

شارل کچل: ← شارل II (امپراطوری مقدس روم).

شارل کن: ← شارل V (امپراطوری مقدس روم).

شارل لئوپولـد[12] (šārl leopold) [شارل V در سلسله‌ی دوکهای لورن]، ۱۶۴۳–۹۰، دوک لورن. از جانشینی محروم و از فـرانسه مطرود شد، و به خدمت امپراطوری مقدس روم درآمـد. اگرچه در ۱۶۷۵ عنوان دوکی گرفت، لورن در دست فرانسه مـاند. از قبول کـردن لورن بـر طبق شرایطی که لوئی XIV مقرر کرده بود امتناع نمود (۱۶۷۸). در دفـاع (۱۶۸۳) از وین در مـقـابـل تـرکـان عثمانی شرکت داشت، و در بیرون راندن ترکان از مجارستان سهیم بود. در ۱۶۷۸ با الئونورا مـاریـا (eleonorā mārīā)، خواهر امپراطور لئوپولد I، ازدواج کرد.

شارل لنگ: ← شارل II (ناپل).

شارل لو بل: ← شارل IV (فرانسه).

شارل مـارتـل[13] (šārl mārtel)، آلمـانی **کـارل مارتل** (kārl)، ۶۸۸؟–۷۴۱، فـرمانروای فرانکی و کـاخبان (۷۱۴–۴۱) اوستراسیا و نوستری؛ پسر نامشروع پپن د/اریـتال و جدّ شارلمانی. شارل پس از مـرگ (۷۱۴) پـدرش، حـکومت خـود را بـر بورگونی، آکیتن، و پرووانس گسترش داد، و بر تمام قلمرو مروونژیان دست یافت. اعراب مسلمان را میان پواتیه و تور شکست داد (۷۳۲)، و بدین تـرتیب مانع پیشروی اسلام در اروپا گـردید (← **بلاط الشهداء**). **پپن کوتاه** پسر اوست.

شارلمـانـی[14] (šārlëmāny) یـا **شارل بـزرگ** (šārle) [شارل I در سلسله‌ی امپراطوران امپـراطوری مقدس روم و در سلسله‌ی شاهـان فـرانسه]، لتیـ کارولوس ماگنوس (kārolus māgnus)، ۷۴۲–۸۱۴، امپـراطور (۸۰۰–۸۱۴) روم غـربـی و شاه (۷۶۸–۸۱۴) فـرانکـها؛ پسر ارشد پپـن کوتـاه و نوه‌ی شارل مـارتل. تا ۷۷۱ که برادرش کارلومـان درگـذشت شریک وی در سلـطـنت بـود، و سپس بتنهائی بسلطنت فرانکها اعلام شد. مردی جنگجو و کشورگشا بود. برای پشتیبانی از پاپ هادریانوس I در مقـابل دزیدریوس، به ایتالیـا لشکر کشیـد. پاویا را گرفت، و بعنوان شاه لومباردها تاجگذاری کرد (۷۷۴). جنگهای پیشینیانش را بـا مسلمانان ادامـه داد؛ در ۷۷۸ به اسپـانیـا لشکر کشید؛ در ساراگوسا مسلـمانـان او را عقب راندند، ولی ناوار و مارک اسپانیا (← **مارک**، ایالت مرزی)، مشتمل بـر پـامپـلونا و بـارسلون، در دست او مـاند. از جنگهایش با قبـایل مختلف، جنـگ با ساکسونهـا حائز اهمیت خاصی است، زیرا بدین وسیله فرانکها سرزمین ژرمنها را تصرف کـردند. این جنگها از ۷۷۲ تـا ۸۰۴ طول کشید، و بـا کشتارهای دسته‌ـجمعی و کوچانیدن هزاران تن از آنان به داخله‌ی مملکت فـرانکها، سرانجام آنان را بکـلی مطیع ساخت، و مسیحیت را به آنها تحمیل کـرد. در جنـگ با آوازهـا و اسلاوها نیز پیـروز شد، و از طرف شرق تا پومـرانی پیش رفت. لئوی III را بـه

---

(۱)Charles Albert (۲)Charlotte (۳)Charlotte Sophia (۴)Charlotte Amalie (۵)Charlottetown (۶)Charlottesville (۷)Charles the Bold (۸)Charles le Téméraire (فنـ) (۹)Charles of Blois; Charles de Blois (فنـ) (۱۰)Charles of Valois; Charles de Valois (فنـ) (۱۱)Charleroi (۱۲)Charles Leopold (۱۳)Charles Martel (۱۴)Charlemagne

مسند پاپی بازنشاند، و در روز عید میلاد مسیح در سال 800، پاپ تاج امپراطوری بر سرش نهاد، و این امر پایه‌ی امپراطوری مقدس روم گردید. در ۸۱۳ پسرش لوئی I را شریک خویش در امپراطوری و جانشین خود تعیین نمود، و او را در آخن تاجگذاری کرد، و بدین طریق، سلسله‌ی کارولنژیان را تأسیس نمود.

شارلمانی مشهورترین سلاطین اروپای قرون وسطی است. امپراطوری وسیع وی مشتمل بر تمام یا قسمتی از ممالک کنونی فرانسه، هلند، بلژیک، آلمان، سویس، اتریش، چکوسلواکی، مجارستان، یوگوسلاوی، ایتالیا، و اسپانیا بود. برای حفظ امپراطوری خود ایالات نظامی مرزی (← مارک) بوجود آورد. سازمانهای اداری پیشینیان را محفوظ داشت، ولی آنها را منظم کرد. قوانین ملل مفتوحه را بر جا گذاشت، ولی آنها را تا حد امکان تدوین نمود، و کاپیتولرهای بسیار صادر کرد. از کارهای جالبش تأسیس دستگاهی برای نظارت در اعمال حکام و مأمورین بود. توجه وی به حال مستمندان و رعایت عدل و انصاف از نامه‌ها و دستورهای متعددش آشکار است. اقلا سالی یکبار مجلسهای مشورتی عمومی دایر میکرد. در اصلاح کلیسا کوشید، و انتصاب اسقفها را تابع موافقت خود قرار داد. تجارت خارجی را تشویق میکرد، و با انگلستان و هارون‌الرشید روابط دوستانه برقرار نمود.

شارلمانی مشوق علم و ادب و دربارش در آخن مرکز فعالیتهای فرهنگی بود. مدرسه‌ای که تحت سرپرستی آلکوین در کاخ سلطنتی دایر کرده بود شهرت فراوان یافت، ولی مدارسی که در سراسر امپراطوری به امر او دایر شده بود تأثیری عمیقتر داشت. از فضلای دیگر دربار او آینهارد است، که سرگذشت وی را نوشته است.

شارلمانی در آخن درگذشت. در بعضی کلیساها او را مانند قدیسین محترم میشمارند. اعتبار فراوان و اهمیت کارهای شارلمانی را نسلهای بعد بیش از اندازه بزرگ کردند، و بصورت افسانه درآوردند. توصیفی که ازو در شانسون دو رولان (← رولان) آمده است نقشی محونشدنی در مخیله‌ی مردم مغربزمین باقی گذاشته است.

شارل محبوب: ← شارل VI (فرانسه).

شارلوت، اسم، ← شارلت یا شارلوت.

شارلوت د/آلبره: ← آلبره.

شارلووا[1]، پیر فرانسوا گزاویه دو (pier frāN-suā gzāvie dē šārlēvuā)، ۱۶۸۲–۱۷۶۱، مورخ و سیاح یسوعی فرانسوی. به فرانسه‌ی جدید سفر کرد (۱۷۰۵–۹ و ۱۷۲۰). تاریخ فرانسه‌ی جدید (۱۷۴۴) او یگانه توصیف کامل داخله‌ی امریکا را در ثلث اول قرن ۱۸م دربر دارد.

شارل ویانائی[2] (šārle viānā'i)، ۱۴۲۱–۶۱، شاهزاده‌ی اسپانیولی، پسر بلانش ملکه‌ی ناوار (فت ۱۴۴۲) و خوان II آراگون. پس از ۱۴۴۲ فرمانروای ناوار شد، ولی گرفتار جنگ داخلی با پدر خود گردید. سرانجام خوان او را به جانشینی خود شناخت، ولی شارل کمی بعد درگذشت.

شارمند[3] (šār.mand)، در تاریخ، ساکن شهر [= شار]، خاصه آنکه از حقوق و مزایای مدنی برخوردار است. شارمندی[4] حالت کسی است که از چنین حقوقی برخوردار است. در یونان باستان حقوق شارمندی مختص گروه زبده‌ای بود. در رم قدیم، حقوق شارمندی در آغاز متعلق به پاتریسین‌ها بود، و پلبینها تا زمان سرویوس تولیوس (servius tullius) از آن بی‌بهره بودند، و در ۳۳۷ ق‌م بود که از این حقوق بتمامی بهره‌مند شدند. حقوق شارمندی در روم مشتمل بود بر (۱) حق رأی در انتخاب مصادر امور؛ (۲) حق انتخاب شدن به عنوان مصدر امری؛ (۳) حق تمیز دادن به مردم و بعدها به امپراطور نسبت به احکامی که در باب جان و مال از طرف قضات صادر میشد؛ (۴) حق ازدواج قانونی؛ و (۵) حق دارا بودن ملک در جامعه‌ی رومی. بردگان و خارجیان جزء شارمندان بحساب نمیآمدند؛ طبقه‌ی خارجیان مشتمل بر متحدین و مردم ممالک مفتوحه بود. در ۲۱۲ ب‌م امپراطور کاراکالا به همه‌ی ساکنین آزاد امپراطوری روم حق شارمندی اعطا کرد، ولی درجات شارمندی یکسان نبود، تا آنکه در زمان یوستی‌نیانوس آزاد بودن با شارمند بودن مترادف گردید. در بیشتر جامعه‌های کنونی، بردگان و سایر افراد محروم از حقوق مدنی عمدةً برافتاده‌اند.

شارمندی: ← شارمند.

شار نوری: ← شار، در فیزیک.

شارنهورست[5]، گرهارد فون (gerhārd fon šārnhorst)، ۱۷۵۵–۱۸۱۳، ژنرال پروسی. پس از پیمان تیلزیت (۱۸۰۷)، ناظر بر وزارت جنگ بود (۱۸۰۷–10)، و ارتش پروس را از صورت سپاهیان مزدور خارج کرد. محدودیتهائی را که پیمان تیلزیت بر نیروی مسلح پروس مقرر داشته بود با حسن تدبیر زیر پا گذاشت، و ارتشی پدید آورد که در سقوط ناپلئون I سهم بزرگی داشت.

شارولهٔ[6] (šārolc)، ناحیه‌ی کوچک و کنت‌نشین سابق، ش فرانسه‌ی مرکزی. از شهر شارول در ولایت سون‌ایلوار نام گرفته است. در ۱۳۹۰–۱۴۷۷ تحت حکومت دوکهای بورگونی بود، سپس خاندان هاپسبورگ اسپانیا بر آن حکومت راندند، تا آنکه لوئی XIV آنرا به فرانسه ملحق نمود، وی آنرا ضمیمه‌ی ایالت بورگونی کرد.

شارون[7] (šārun) یا **سارون،** دشتی میان کوههای مرکزی مملکت اسرائیل و دریای مدیترانه، که از یافا تا قیصریه ممتد است. در ایام قدیم بجهت حاصلخیزی معروف بود، بعدها باطلاق شد، ولی دگر بار بر اثر مساعی یهودیان آباد گردیده است.

شاری[8] (šāri)، رودی بطول حد 1200 کم، ل افریقای مرکزی. در جمهوری افریقای مرکزی سرچشمه میگیرد، از جمهوری چاد میگذرد، و به دریاچه‌ی چاد میریزد.

شاری، در تاریخ اسلام، ← شراة.

شازند (šāzand)، یا **شاهزند** (šāh.zand)، سابقاً (ظاهراً تا آذر ماه ۱۳۱۶ هش) **ادریس‌آباد** (edrisābād)، ده (جم ۱۹۹۷ سشـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، ۷ کیلومتری ل‌ش آستانه. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد. کارخانه‌ی قند دارد. در شهریور ماه ۱۳۲۹ هش مرکز بخشداری سربند از آستانه به شازند منتقل گردید.

شاستا، سد، کشمت، ← ساکرامنتو.

شاستاکوویچ[9]، دمیتری (dmitri šāstākovic)، ۱۹۰۶–، موسیقیدان روسی. در کنسرواتوار لنینگراد تحصیل کرد (۱۹۱۹–۲۵). اولین سمفونی (۱۹۲۵) و دو اثر هجائیش‌اپرای بینی (۱۹۳۰) و باله‌ی عصر طلائی (۱۹۳۰)موفقیت او را مسلم ساخت. از آثار معروف دیگرش یک کنسرتو برای پیانو (۱۹۳۳)، کوینتت برای پیانو (۱۹۴۰؛ برنده‌ی جایزه‌ی ستالین)، سمفونی نهم (۱۹۴۵)، و بعضی از پرلودهائی است که برای پیانو نوشته. گاه مطرود و گاه محبوب زمامداران دولت شوروی بوده است.

شاسترسون (šāstarsun) یا **بهمن سرخ،** (*Statice nuda*)، گیاهی از تیره‌ی مرکبان که ریشه‌ی آن قابض است.

شاسریو[10]، تئودور (teodor šāserio)، ۱۸۱۹–۵۶، نقاش فرانسوی. در ۱۲ سالگی وارد کارگاه ژ. ا. د. انگر شد، و ۵ سال بعد با نمایش بعضی از کارهایش (مانند قابیل ملمون) شهرت یافت. آثار اولیه‌اش حاکی از نفوذ انگر، و کارهای متأخرش نمودار نفوذ دلاکروا در اوست. در ۱۸۴۶ به الجزایر رفت، و مجذوب زندگی غریب آنجا گردید. از آثار معروفش دو خواهر است.

شاسی[11] (šāsi؛ فنـ)، چاله‌ای دارای پوشش شفاف (برای عبور نور خورشید)، که در زمین حفر میشود. برای تهیه‌ی نشا، ازدیاد قلمه، و نگاهداری گلها و نباتات در زمستان بکار میرود. گاهی در کف شاسی پهن میریزند تا، در نتیجه‌ی تخمیر، حرارت تولید شود. گاهی هم بوسیله‌ی هوا یا آب گرم یا برق آن را گرم میکنند.

شاش، ماوراء النهر، ← چاچ.

شاطبه، اسپانیا، ← خاتیوا.

شاطبی (šātebi)، شهرت **ابومحمد قاسم ابن فیرُه** (farroh)، معروف به **ابوالقاسم شاطبی،** ۵۳۸–۵۹۰ هق، عالم علوم قرآنی و حدیث؛ متـ شاطبه (خاتیوا). مردی فروتن و پرهیزکار بود، و در رشته‌ی خود تبحر تمام داشت. از آثار معروفش یکی منظومه‌ی لامیه‌ی حرز الامانی (herzo 'l-'amāni) است در تجوید، که صورت منظوم کتاب تیسیر دانی است، و به شاطبیه معروف است، و بسبب صعوبت فهم آن شروح بسیار بر آن نوشته شده است؛ و دیگری منظومه‌ی رائیه‌ی عقیلهٔ اتراب القصائد فی اسنی المقاصد، در قرائت قرآن، که آن هم صورت منظوم کتاب المقنع دانی میباشد.

شاطر (šāter)، در دوره‌ی صفویه و پس از آن، فراش پیاده که معمولا در پیش اسب شاهان و بزرگان و رجال میدویده و راه را برای عبور آنان باز میکرده است. شأن و حیثیت ارباب حشمت از کثرت تعداد شاطران معلوم میشد؛ شاطرها در دویدن و تند رفتن از کودکی تمرینها میکردند، و پس از امتحان، استاد میشده‌اند، و تصدیق یا منشور "شاطردوانی" میگرفته‌اند. غالباً شغل آنها ارثی بود، و از پدر به فرزند منتقل میشد. رئیس شاطران دربار شاطرباشی نام داشت. در عهد

---

(۱)Charlevoix (۲)Charles of Viana (۳)citizen (۴)citizenship (۵)Scharnhorst (۶)Charolais (۷)Sharon (۸)Shari (۹)Shostakovich (۱۰)Chassériau (۱۱)cold frame

قاجاریه، وجود شاطرها، گذشته از موکب سلطنت، در مراسم استقبال سفرا نیز متداول گشت. در همین دوره، اداره‌ی گمرک نیز تشکیلاتی بنام شاطرهای گمرک داشته است. از آغاز عهد مشروطیت، بسبب رواج کالسکه و ماشین، استخدام شاطر در دستگاه دولت و رجال برافتاد. طبقه‌ی شاطران در قدیم ظاهراً بقایای شَطّاران بوده‌اند، که شباهت به عیاران داشته‌اند. تاورنیه، سیاح معروف، وصف احوالی از این شاطرها و از رسم شاطردوانی بدست داده است. نیز ← شطاریه.

شاطرباشی: ← شاطر.

شاطردوانی: ← شاطر.

شاعران متافیزیکی[1] (metafiziki) [از متافیزیک، ← مابعد الطبیعه]، عنوان گروهی از شعرای غنائی انگلیسی قرن ۱۷م. عنوان متافیزیکی نخستین بار در ۱۷۴۴ توسط سمیوئل جانسن در باره‌ی آنها بکار برده شد. از خصوصیات آثار آنان استعارات نامعمول و متناقض، اتکاء بر ادراک معنوی، تشبیهات فاضلانه، بسط تدریجی و ماهرانه‌ی موضوع، و استدلال زیرکانه است. اگرچه اینگونه شعر تازگی نداشت، آثار شعرای متافیزیکی در کالبد شعر انگلیسی جان تازه دمید. از شاعران بزرگ متافیزیکی ج. دان، ج. هربرت، ه. وان، ا. کاولی، و ر. کرشا را میتوان نام برد. نفوذ این شاعران در شعر انگلیسی قرن ۲۰م قابل ملاحظه است.

شاعر شاهی، در انگلستان: ← ملک‌الشعرا.

شافتسبری[2]، (اولین) **ارل آو** (-ërl āv šāfts* beri)، لقب **انتونی اشلی کوپر** (antoni ašli kupər)، معروف به **لرد اشلی*** (lord ašli)، ۱۶۲۱-۸۳، از رجال انگلستان، از حزب ویگ. در انقلاب پیرایشگر، تا ۱۶۴۴ از سلطنت‌طلبان بود، و سپس به طرفداران پارلمنت پیوست. مردی لایق بود، و در شورای دولتی عضویت یافت، و تا ۱۶۵۴ از آ. کرامول پشتیبانی کرد، و سپس از حکومت خودمختاری بتنگ آمد، و به مخالفت با حکومت سرپرستی (نیز ← کرامول، آلیور) برخاست. در بازگشت چارلز II سهیم بود (← بازگشت خاندان استوارت)، و در ۱۶۶۱ لقب بارون یافت. در ملایمت با شاه‌کشها اصرار ورزید. در ۱۶۷۲ لقب ارل یافت، و در ۱۶۷۲-۷۳ لرد چانسلر بود، اما از مسالمت سابق خود با کاتولیکها منصرف شد، و از قانون آزمون پشتیبانی کرد، و معزول شد. وی عضو کبل بود، و به سازمان دادن به حزب ویگ پرداخت، و به مخالفت با ارل آو کلرندن (← هاید، ادوارد) برخاست. عاقبت مغضوب دربار و چندی نیز محبوس شد، و سپس توطئه‌ی پاپی (← اوتس، تایتس) را دستاویز مخالفت با ارل آو دنبی و تحریک احساسات ضد کاتولیکها قرار داد. پس از سقوط دنبی روی کار آمد، و بر ضد جانشینی جیمز (دیوک آو یورک) و به پشتیبانی از ادعای دیوک آو مانمث به سلطنت اقدام نمود. در ۱۶۷۹ قانون هیبیس کورپس را بتصویب رسانید. در ۱۶۸۱ متهم به خیانت شد، به آمستردام گریخت، و در همانجا درگذشت. از دوستان جان لاک بود. بعضی او را ماهرترین سیاستمدار زمان وی دانسته‌اند.

شافتسبری[2]، (سومین) **ارل آو** (-ërl āv šāfts* beri)، لقب **انتونی اشلی کوپر** (antoni ašli kupər)، معروف به **لرد اشلی*** (lord ašli)، نوه‌ی (اولین) ارل آو شافتسبری. جان لاک متصدی تعلیم و تربیت او بود. کار عمده‌اش در فلسفه‌ی اخلاق و زیباشناسی است. اتخاذ اصالت عقل را بعنوان پایه‌ی اخلاق مردود میشمرد، و اخلاق واقعی را تعادل میان خوددوستی و نوعدوستی میدانست. بعقیده‌ی او ایجاد این تعادل ممکن است، زیرا هماهنگی میان جامعه و فرد رفاه اجتماعی را با خوشبختی فردی توأم میکند. افکار وی مخصوصاً در آلمان نفوذ بسیار یافت. بیشتر مقالات مهم وی تحت عنوان مشخصات آدمیان، کردارها، عقاید، زمانها (۱۷۱۱) بوسیله‌ی خود او گردآوری شده است.

شافتسبری[2]، (هفتمین) **ارل آو**، لقب **انتونی اشلی کوپر**، معروف به **لرد اشلی**، ۱۸۰۱-۸۵، مصلح اجتماعی انگلیسی. در ۱۸۲۶ از جانب حزب توری به عضویت پارلمنت درآمد، و به فعالیتهای اصلاحی پرداخت. در تصویب قوانین منع استخدام زنان و کودکان در معادن زغال (۱۸۴۲)، پرستاری دیوانگان (۱۸۴۵)، و تعیین ده ساعت کار روزانه برای کارگران کارخانه‌ها (۱۸۴۷) سهم عمده داشت.

شافعی (šāfe'i)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن ادریس، معروف به امام شافعی**، ۱۵۰-۲۰۴ هق، یکی از ائمه و فقهای بزرگ چهارگانه در نزد اهل سنت، و مؤسس مذهب شافعیه؛ مت غزه. در کودکی پدرش درگذشت، و نزد مادرش در مکه در فقر و فاقه پرورش یافت. فقه و حدیث را در مکه آموخت، و در ۲۰ سالگی به مدینه به محضر مالک ابن انس رفت، و تا وفات (۱۷۹ هق) مالک در آنجا بود. سپس در یمن شغلی یافت، و چون در نهان با آل علی سر و سری داشت، با آنان دستگیر و به رقه نزد هارون‌الرشید اعزام گردید (۱۸۷ هق)، ولی خلیفه او را بخشید. چندی در مصر گذرانید، و در ۱۹۵ هق به بغداد رفت، و به تدریس پرداخت. عاقبت در ۲۰۰ هق به مصر بازگشت، و در فسطاط وفات یافت. از آثار مشهورش الام (al'omm)، المسند، و المسنن، و از شاگردان معروفش احمد ابن حنبل را میتوان نام برد. نیز ← شافعیه.

شافعیه (šāfe'iyye)، عنوان پیروان مذهب امام شافعی، که یکی از ۴ مذهب مشهور اهل سنت است. مذهب شافعی جامع شیوه‌ی اهل قیاس و اهل حدیث، و در واقع واسطه و تلفیقی از این دو طریقه است، و علمای شافعی برای قیاس اصولی تمهید کرده‌اند که جالب میباشد.

مراکز عمده‌ی تدریس امام شافعی بغداد و قاهره بود، و از این دو مرکز مذهب شافعی بوسیله‌ی شاگردان و پیروان او به تدریج در اقطار ممالک اسلامی انتشار یافت، چنانکه قاضی ابوزرعه محمد ابن عثمان دمشقی (abu.zor'a) (فـ ۳۰۲ هق) آنرا در شام، و محمد ابن علی ابن اسماعیل قفال شاشی (qaffāle šāši) (فـ ۳۶۵ هق) آنرا در خراسان و ماوراء النهر نشر دادند. در قرون ۵م و ۶م هق، بین شافعیه با حنابله در بغداد و با حنفیه در اصفهان غالباً منازعات شدید واقع میشده است. در زمان یاقوت، شافعیه، پس از مبارزه با شیعه و حنفیه، بر ری استیلا یافتند. مذهب شافعی امروز در مصر سفلی، قسمتهائی از فلسطین، افریقای شرقی و جنوبی، عربستان غربی و جنوبی، اندونزی، داغستان، قسمتهائی از آسیای مرکزی، و بیشتر کردستان رایج است.

از مشاهیر علمای شافعیه نسائی، ابوالحسن اشعری، ماوردی، ابواسحاق شیرازی، امام الحرمین، امام ابوحامد غزالی، و امام رافعی را میتوان نام برد.

شافهاوزن[3] (šāfhāzen)، ایالت [← کانتون] (۲۹۸ کمه، جه ۶۵٬۹۸۱)، ل سویس، کنار ساحل شمالی رود راین. مرکب از سه ناحیه‌ی زراعتی و جنگلی مجزا از یکدیگر است. قسمت اعظم آن بوسیله‌ی خاک آلمان محصور است. کرسی آن، **شافهاوزن** (جه تخمیناً ۳۱٬۰۰۰)، کنار راین قرار دارد، و اصلا یک دیر بندیکتی (تاسیس ح ۱۰۵۰) بوده است. شهر در ح ۱۲۰۸ از شهرهای آزاد امپراطوری شد، و در ۱۵۰۱ به کنفدراسیون سویس پیوست. در جنگ II هواپیماهای امریکائی آنرا اشتباهاً بمباران کردند. کارخانه‌های صنایع پشمی و فلزکاری آن از تاسیسات برقابی رود راین در نزدیک آن استفاده میکنند.

شافیه (šāfiye) [الشافیه]، از کتب معروف صرف زبان عربی، تألیف ابن حاجب. این کتاب از کتب درسی معتبر گردید، و بسیاری از علمای معروف به شرح آن پرداختند، از شروح معروف آن شرح جاربردی، شرح نظام (از نظام اعرج)، و شرح رضی‌الدین استرابادی است. شرح اخیر بهترین شروح مذکور است، و بارها در ایران و ترکیه و مصر چاپ شده است؛ بهترین چاپهای آن چاپ مصر است، که در ۱۳۵۸ هق در چهار جزء بطبع رسیده است.

شاقاجی (šāqāji) یا **شاه آقاجی** (šāh āqāji)، ده (جه ۵۳۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، ۱۸ کیلومتری جش رشت. پنجشنبه‌بازار دارد. ساختن سد انحرافی سنگر بر سفیدرود، به محاذات دهکده‌ی شاقاجی، جزء طرح شبکه‌ی آبیاری سفیدرود است (← سفیدرود، سد).

شاقول[4] (šāqul)، ریسمانی که جسم وزینی به انتهای آن آویخته است. هر گاه انتهای دیگر ریسمان ثابت باشد، چون ریسمان بحال تعادل قرار گیرد امتدادش قائم خواهد بود. بهمین جهت است که بنایان شاقول را برای امتحان قائم‌بودن امتدادها بکار میبرند.

شاکا[5]، ۱۷۷۳-۱۸۲۸، پادشاه (۱۸۱۶-۲۸) قوم زولو در افریقای جنوبی، و بزرگترین فرماندهان نظامی بومی افریقا. سپاهیان زولو را سازمان داد، و به آنان آموخت که در جنگ هیچگونه ترحمی به دشمن روا ندارند. بوسیله‌ی نبوغ نظامی خود، امپراطوری وسیعی تأسیس کرد. در نتیجه‌ی جنگ‌های او، ساختمان نژادی افریقای جنوبی تغییر فاحش یافت. دوران حکومت شاکا با قساوت و خونریزی قرین بود، و وی سرانجام بدست برادرش بقتل رسید. شاکا ختنه کردن را ممنوع ساخت.

---

(۱)metaphysical poets (۲)Shaftesbury (۳)Schaffhausen (۴)plumb-line (۵)Shaka; Chaka

امپراطوری زولو که شاکا تأسیس کرد در ۱۸۸۰ مغلوب بریتانیا شد (← زولو).

شاکریه (šākeriyye)، ده (جمع ۷۶۵ ست ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۶ کیلومتری ل‌ش سوسنگرد. ساکنین از بنی طرف هستند.

شاکونتالا: ← کالیداس.

شاگال[1]**، مارک** (märk šägäl)، ۱۸۸۹–، نقاش روسی. در ۱۹۰۷ از مولد خود، ویتبسک به سن پطرزبورگ رفت، و نزد ل. ن. باکست تعلیم نقاشی گرفت. در ۱۹۱۰ به پاریس رفت، و در آنجا برخی از مشخصات نقاشی کوبیسم را وارد سبک اکسپرسیونیسم خود کرد. شاگال از پیشاهنگان مکتب سوررئالیسم محسوب است. در جنگ I شرکت کرد، و در ۱۹۲۲ به فرانسه بازگشت، و بیشتر عمر خود را در جنگ II که در کشمکش اقامت داشت در آنجا گذرانید.

بیشتر موضوعهای نقاشیهای او از زندگی و فولکلور یهودیان گرفته شده است. گلها و حیوانات را مکرر در تابلوهای خود بعنوان نماد بکار برده است. از کارهای معروفش من و دهکده‌ام (۱۹۱۱؛ موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) و رتن ویتبسک (مؤسسه‌ی هنری شیکاگو) است.

شاگردان مسیح[2] **یا کمبلیان** (kambelian)، جامعه‌ی مذهبی پروتستان در کشمکش، که در آغاز قرن ۱۹م توسط ت. کمبل و ا. کمبل در پنسیلوانیای غربی تأسیس گردید.

شال، شهر (جمع ۶٬۴۵۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان رامند، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۳۰ کیلومتری جغ بوئین.

شال[3]**، میشل** (mišel šal)، ۱۷۹۳–۱۸۸۰، ریاضیدان فرانسوی که مخصوصاً بجهت کارهایش در هندسه معروفست. در مدرسه‌ی پولیتکنیک پاریس تحصیل کرد (۱۸۱۲–۱۴). پس از فراغ از تحصیل، در طی رساله‌های متعدد به مسائل هندسی به پیروی از روش قدما و بدون استعانت از حساب‌های دیفرانسیل و انتگرال پرداخت. در ۱۸۴۱ به استادی مدرسه‌ی پولیتکنیک و در ۱۸۴۶ به استادی دانشگاه پاریس انتخاب شد. از آثارش بررسی تاریخی در باب منشا و تکامل روشهای هندسه (۱۸۳۷)، کتاب هندسه‌ی عالی (۱۸۵۲)، کتاب مقاطع مخروطی (۱۸۶۵)، و گزارش در باب پیشرفت هندسه (۱۸۷۰) است.

شالک، درخت، ← لبریزی.

شالگرن[4]**، ژان فرانسوا** (jaN fraNsuā šal-graN)، ۱۷۳۹–۱۸۱۱، معمار فرانسوی. در ۱۷۵۸ جایزه‌ی بزرگ رم را برد. قسمتی از کلیسای سن سولپیس پاریس را تجدید بنا کرد (۱۷۷۷). ساختمانهای کولژ دو فرانس را توسعه داد، و پس از انقلاب فرانسه، تغییراتی در کاخ لوکزامبورگ بعمل آورد. در ۱۸۰۶ ناپلئون او را مأمور طرح طاق نصرتی بعنوان بنای یادبود سپاهیان پیروزمند فرانسه کرد، و بدینگونه اجرای طرح ← طاق نصرت الوال آغاز شد، اما کمی پس از آغاز عملیات ساختمانی، شالگرن درگذشت.

شالوس: ← چالوس، شهر.

شالون‌سورسون[5] (šāloN-sür-son) [= شالونِ روی سون]، شهر (جمع تخمیناً ۳۷٬۳۹۹)، ولایت سون‌ا‌لوار، ش فرانسه‌ی مرکزی، در بورگونی، بر رود سون و بر کانال مرکزی. تجارت شراب و غلات آن مهم است. از پیش از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. در قرن ۶م پایتخت بورگونی بود. چند شورای دینی (از جمله شورای ۸۱۳ به امر شارلمانی) در آنجا منعقد شد.

شالون‌سورمارن[6] (šāloN-sür-mārn) [= شالونِ روی مارن]، شهر (جمع ۴۰٬۶۵۹)، کرسی ولایت مارن، ل‌ش فرانسه، در شامپانی، بر رود مارن. از مراکز تجارتی و صنعتی است. در اینجا در ۴۵۱ آتیلا از آیتیوس شکست خورد. کلیساهای جالبی بسبک گوتیک دارد.

شالیاپین[7]**، فیودور ایوانوویچ** (fiodor ivāno-vic šālyāpin)، ۱۸۷۳–۱۹۳۸، خواننده‌ی باس روسی؛ مت قازان. خوانندگی در اپرا را در تفلیس آغاز کرد (۱۸۹۲). در ۱۸۹۴ تفلیس را ترک گفت، و در تئاترهای مختلف مسکو و سن پطرزبورگ به آواز خواندن پرداخت. در ۱۸۹۸ در اپرای پاریس گادونوف یکی از بزرگترین موفقیت‌های خود را حاصل کرد. در میلان (اول بار در ۱۹۰۱)، پاریس، و مونت کارلو نیز آواز خواند. شهرت جهانی روزافزون وی از یک طرف بسبب مهارتش در اجرای نقشهای مربوط و شخصیت جذاب او و از طرف دیگر بسبب صدای گیرنده‌اش بود. در لندن و کشمکش نیز آواز خواند. در روسیه‌ی شوروی نیز در آغاز سخت محبوب مقامات دولتی بود، و لقب "هنرپیشه‌ی مردم" یافت، ولی در ۱۹۲۷ منضوب و این لقب ازو سلب شد؛ شالیاپین روسیه را ترک گفت، و به تابعیت فرانسه درآمد، و در پاریس سکنی گزید، و در این زمان بالاتفاق بزرگترین هنرپیشه‌ی خواننده‌ی عصر محسوب بود. از معروفترین نقشهائی که در آنها پدید آمده است نقشهای عناوین ایوان مخوف (از ریمسکی‌کورساکوف)، مفیستوفله (از بوئیتو)، پاریس گادونوف (تنظیم ریمسکی‌کورساکوف)، دون کیشوت (از ماسنه) را میتوان نام برد. در ۱۹۳۴ نقش عنوان فیلم فرانسوی دون کیشوت را بازی کرد. دو کتاب صفحاتی از زندگی من (۱۹۲۷) و آدم و ماسک (۱۹۳۲) از آثار وی و در زندگینامه‌ی او است.

شالیم، در کتاب مقدس، ← سالیم.

شام: ← سوریه. نیز ← دمشق.

شام‌اسبی (šāmasbi)، ده (جمع ۱٬۵۰۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۷ کیلومتری ج اردبیل.

شاماوها[8] (šāmāv.hā)، از اقوام ژرمنی (← ژرمنها). در قرن اول بم در ل رود راین و ج زوئیدر زه میزیستند. در قرن ۴م بطرف ج رفتند، و به فرانکها پیوستند.

شامبرگ[9]**، سر رابرت هرمن** (sər rābərt hërmən šāmbërk)، ۱۸۰۴–۶۵، سیاح آلمانی. در ۱۸۲۶ به کشمکش رفت. به کومک انجمن سلطنتی جغرافیائی گویان بریتانیا را پویید (۱۸۳۳–۳۹). در ۱۸۴۱–۴۴ در خدمت دولت بریتانیا مرز گویان بریتانیا و برزیل را نقشه‌برداری کرد.

شامبری[10] (šāMberi)، شهر (جمع تخمیناً ۳۲٬۱۳۹)، کرسی ولایت ساووا، ش فرانسه؛ پایتخت تاریخی ناحیه‌ی ساووا. از قرن ۵م مقر اسقف اعظم بوده است. از مراکز ارتباطی و صنعتی است. نزدیک آن آبادی معروف به شارمت[11] (šārmet) واقعست، که بسبب اقامت ژ. ژ. روسو و مادام دو واران در آنجا مشهور میباشد.

شامبور[12] (šāMbor)، دهکده‌ای در ولایت لوار-اِشر، ل فرانسه‌ی مرکزی، ۱۶ کیلومتری ل‌ش بلوا. بسبب کاخ عظیم دوره‌ی رنسانس که فرانسوای I آنرا در اینجا ساخت مشهور است.

شامبور[12]**، هانری دو** (hānri dë šāMbor)، ملقب به **کنت دو شامبور** (kont*)، ۱۸۲۰–۸۳، مدعی تاج و تخت فرانسه. پسر ← دوک دو بری (شارل) بود، و پس از مرگ پدر بدنیا آمد. قبل از ۱۸۳۰ عنوان دوک دو بوردو (dük dë bor-do*) داشت. پدر بزرگش، شارل X، بنفع وی استعفا داد. در ۱۸۷۱–۷۳ هم خود را صرف بدست آوردن تاج و تخت کرد، ولی چون در کار از نو برافراشتن پرچم بوربون اصرار داشت، به آرزوی خود نرسید. معذلک، طرفداران سلطنت شاخه‌ی ارشد سلسله‌ی بوربون او را هانری V از سلسله‌ی شاهان فرانسه محسوب میدارند. شامبور بی‌فرزند درگذشت، و ادعای وی به خاندان بوربون‌اورلئان منتقل گردید.

شامبیژ[13] (šāmbiž)، خاندان معماران و استادان بنای فرانسوی در قرون ۱۵م و ۱۶م. **مارتن شامبیژ** (mārtaN)، فد ۱۵۳۲، در طرحریزی سه کلیسای جامع سانس، تروا، و بووه سهیم بود. پسرش، **پیر شامبیژ** (pier)، فد ۱۵۴۴، دستیار پدر بود. وی از معماران هتل دو ویل پاریس و کاخ فونتنبلو بود، و در تجدید بنای کاخ شانتیی نیز شرکت داشت.

شامپانی[14] (šāmpāny، از فنس)، شراب سفید گازدار و کف‌کننده‌ی معروف، که از انگورهای ایالت قدیم شامپانی (فرانسه) ساخته میشود. بهترین نوع آن از تاکستانهای اطراف شهر رنس (مرکز این صنعت) فراهم میشود. طریق تهیه‌ی آن به راهبی بنام دوم پرینیون (doM perinyoN) (قرن ۱۷م) منسوبست. شامپانی با دو تخمیر بدست میآید، و سپس آنرا در بطری محکمی میریزند تا دگر بار تخمیر شود، و به آن قند و معمولاً قدری کنیاک اضافه میکنند (مقدار آنها مربوط به طعم مطلوب است).

شامپانی[15] (šāMpāny)، ناحیه‌ای در قسمت ل‌ش فرانسه، که عمدةً عبارتست از ولایات اوب، مارن، اوت‌مارن، آردن، و قسمتی از ولایت یون، و تقریباً مطابق ایالت تاریخی شامپانی و ناحیه‌ی بری میباشد. بیشتر آن فلاتی کمآب است؛ زراعت و گله‌داری معمول است. ناحیه‌ی کوچک حاصلخیز اطراف رنس و اپرنه تقریباً تمام شراب شامپانی

(۱)Chagall; Shagall (۲)Disciples of Christ (۳)Chasles (۴)Chalgrin (۵)Chalon-sur-Sâone (۶)Châlons-sur-Marne (۷)Chaliapin (۸)Chamavi (۹)Schomburgk (۱۰)Chambéry (۱۱)Charmettes (۱۲)Chambord (۱۳)Chambiges (۱۴)champagne (۱۵)Champagne

فرانسه را تولید میکند.

شامپانی بسبب موقعیتش، از زمان حملهٔ آتیلا تا جنگ I، میدان نبردهای عمدهٔ اروپائی بوده است؛ و از طرف دیگر، همین موقعیت جغرافیائی شهرهای آنرا رونق تجارتی داد. سرزمین شامپانی در قرن ۱۱م بدست کنتهای بلوا افتاد. در قرون وسطی از مقتدرترین سرزمینهای فئودال بود. کنتهای آن از ۱۲۳۴ ببعد بر ناوار نیز فرمانروائی داشتند. لوئی X فرانسه آنرا از مادر بارث برد، و به املاک سلطنتی ملحق نمود (۱۳۱۴). در بازارهای مکارهٔ شامپانی (مخصوصاً در تروا) در قرون وسطی سالی ۶ بار سوداگران از انگلستان و فروبومان و فرانسه و بورگونی و ایتالیا گرد می‌آمدند. مقرراتی که بر داد و ستد حکومت داشت بعدها در آداب و رسوم تجارت در سراسر اروپا نفوذ فراوان یافت (اوزان تروی هنوز در بعضی ممالک رایج است). قسمت عمدهٔ شامپانی در جنگ I ویران شد.

شامپلن[1]**، دریاچهٔ** (šāMplaN)، انگلیسی (šampleyn)، دریاچه‌ای (حدود ۱۱۵۶۰ کمه، بطول حدود ۲۰۰ کم و عرض ۴۰۰ متر–۲۳ کم) بین قسمت شمالی مرز ایالات ورمانت و نیو یورک (کشمکش) که حدود 10 کم در ایالت کبک (کانادا) نیز ممتد است. پوینده‌ٔ فرانسوی، س. دو شامپلن، آنرا کشف کرد (۱۶۰۹). بوسیله‌ٔ کانال با رود هودسن و بوسیله‌ٔ رود ریشلیو با رود سنت لارنس مرتبط است. ناحیهٔ اطراف آن بسبب مناظر زیبایش شهرت دارد.

شامپلن[1]**، ساموئل دو** (sāmüel dē šāMplaN)، ۱۵۶۷–۱۶۳۵، پوینده‌ٔ فرانسوی و از بنیانگذاران فرانسهٔ جدید. یکچند در خدمت هانری دو ناوار بود، و سپس بفرماندهی یکی از کشتیهای جزء جهازات اسپانیا که عازم اسپانیای جدید بود منصوب شد (۱۵۹۹). پس از مراجعت، گزارشی از متصرفات اسپانیا به هانری IV داد، و او لقب و کومک خرج بوی اعطا کرده او را بمسافرت پویشی برانگیخت (۱۶۰۳). شامپلن در سفر اول خود به رود سنت لارنس رسید، و در ۱۶۰۸ از پادشاه فرانسه اجازه‌ٔ تأسیس مهاجرنشین گرفت، و در کبک اولین مهاجرنشین فرانسوی را دایر کرد. دریاچهٔ شامپلن را کشف کرد (۱۶۰۹). رود سنت لارنس را تا سرچشمه‌ٔ آن پویید، و تا ایالت نیو یورک حالیه نفوذ کرد. در نتیجه‌ٔ کشمکشهای بین فرانسه و انگلستان، در انگلستان زندانی بود (۱۶۲۹–۳۳). در ۱۶۳۳ بحکومت فرانسهٔ جدید منصوب گردید.

شامپولیون[2]**، ژان فرانسوا** (jāN fraNsuā šāM-polioN)، ۱۷۹۰–۱۸۳۲، مصرشناس فرانسوی. بسبب تحقیقات مهمی که در طول عمر کوتاه خود بعمل آورد، مؤسس مصرشناسی محسوب میشود. در سن ۲۴ سالگی کارهای خود را در جغرافیای باستانی مصر منتشر کرد. در ۱۸۲۱، با استفاده از ← لوح روزتا، اصولی برای خواندن خط هیروگلیفی برقرار کرد، که هنوز مفتاح خواندن این خط است. وی مدیر موزه‌ٔ مصر در لوور شد. در ۱۸۳۱ کولژ دو فرانس او را به استادی برگزید، و برای او رشته‌ٔ مصرشناسی دایر کرد. از آثار دیگرش دستور زبان مصری (۱۸۳۶–۴۱) و لغتنامه‌ٔ مصری (۱۸۴۱–۴۳) است.

شامستیان (šāmestiān)، ← بلخی، ابوزید.

شام غازان: ← شنب غازان.

شامفور[3]**، سباستین روک نیکولا** (sebāstiaN rok nikolā šāMfor)، ۱۷۴۱–۹۴، نویسنده‌ٔ فرانسوی پندها و لطائف. اگرچه گرایش جمهوریخواهی داشت، مورد عنایت دربار بود. در انقلاب فرانسه مورد تعقیب واقع شد، و خودکشی کرد.

شامکان (šāmkān)، دهستان، بخش ششتمد، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان). رودخانه‌ٔ کال‌شور در آن سرچشمه میگیرد. مرکزش، **شامکان** (جمعیت ۱۶۷۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷ کیلومتری ش ششتمد است.

شامل (šāmel) یا **شیخ شامل**، ۱۲۱۲–۱۲۸۷ یا ۱۲۸۸ هق، رئیس فرقه‌ٔ نقشبندیه و سرکرده‌ٔ مجاهدین مسلمان قفقاز، که در اواسط قرن ۱۳م هق سالها در داغستان با سپاهیان تزار جنگید، و برای استخلاص قفقاز از تجاوز و استیلای روسیه مبارزه نمود. چندی با قاضی ملا، مجاهد معروف قفقاز، همکاری کرد، اندکی بعد از قتل قاضی ملا، جانشین او حمزه بک نیز کشته شد (۱۸۳۴)، و شیخ شامل بجای او سردار کل مجاهدین داغستان گشت. شیخ شامل مدت ۲۵ سال با سرداران تزار پیکار کرد، و در تحصیل استقلال و آزادی تلاش بسیار نمود، بطوریکه تزار مکرر جهت قلع و قمع او مخارج هنگفت کرد، و قوای عظیم به قفقاز فرستاد، و هر دفعه شیخ شامل رشادتها ابراز نمود، و جنگها و گریزها داشت. عاقبت بسال ۱۲۷۶ هق (۱۸۵۹) بیشتر یاران از او جدا شدند، و او با عده‌ٔ اندکی که داشت مقهور سپاه عظیم تزار آلکساندر II گردید، و دستگیر شد. وی را به سن پطرزبورگ نزد تزار بردند، و تزار او را به کالوگا تبعید نمود. بعد از این واقعه، قفقاز یکسره بدست روسها افتاد، و تا ۱۲۹۲ هق بتدریج تمام طوایف و قبایل قفقاز در برابر استیلای روس سر تسلیم فرود آوردند. شامل در ۱۲۸۵ هق اجازه یافت که به مکه برود. در مدینه درگذشت. پسرش غازی محمد (فد ۱۹۰۳) بعدها به خدمت دولت عثمانی پیوست، و در جنگ ۱۸۷۷ روسیه و عثمانی شرکت کرد، اما کوشش او برای شورانیدن مردم داغستان بجائی نرسید، و عاقبت در مکه درگذشت.

شاملو (šāmlu)، از طوایف نامی قزلباش. از مریدان قدیم خاندان صفوی بوده‌اند، و امرای بزرگ در آن زمان از این طایفه برخاسته، مثل حسین بیگ للهٔ شاه اسماعیل I، و البته این طایفه، و هم طایفهٔ استاجلو، پس از شاه اسماعیل نیز قدرت و نفوذ تمام داشتند، و شاه عباس I بدستیاری چند تن از آنها بسلطنت نشست.

شامو[4] (šāmuā، فنس)، پستاندار سمدار با شاخ مجوف، از نوع روپیکاپرا (*Rupicapra*)، که نزدیک به آهو است، و در اروپا و نواحی ش مدیترانه یافت میشود. جثه‌ٔ آن به اندازه‌ٔ بز بزرگ و رنگش خرمائی روشن است. دم کوتاه سیاه دارد، و شاخش راست و به عقب روئیده است.

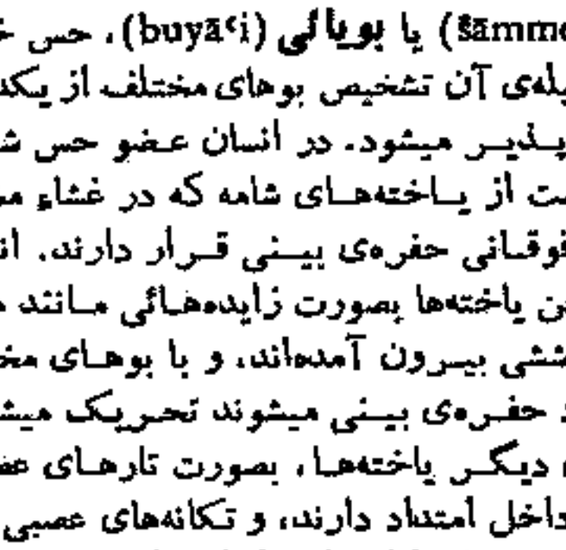

شامو

امروز چرمهای بعضی از حیوانات دیگر را نیز شامو میکوینند.

شامونی[5] (šāmoni)، تفرجگاهی در جبال آلپ، در ولایت اوت‌ساووا، ش فرانسه. پایگاه صعود به قله‌ٔ مون بلان است.

شامه (šāme)، ← غشاء.

شامه[6] (šāmme) یا **بویائی** (buyā'i)، حس خاصی که بوسیله‌ٔ آن تشخیص بوهای مختلف از یکدیگر امکان‌پذیر میشود. در انسان عضو حس شامه عبارتست از یاخته‌های شامه که در غشاء مخاطی قسمت فوقانی حفره‌ٔ بینی قرار دارند. انتهای آزاد این یاخته‌ها بصورت زایده‌هائی مانند مو از نسج پوششی بیرون آمده‌اند، و با بوهای مختلفی که وارد حفره‌ٔ بینی میشوند تحریک میشوند. انتهای دیگر یاخته‌ها، بصورت تارهای عصبی، بطرف داخل امتداد دارند، و تکانه‌های عصبی (← سلسله‌ٔ اعصاب) را از راه سلسله‌ٔ اعصاب به مرکز شامه در دماغ میرسانند، و از همین راه درک بوها ممکن میشود. هر اختلالی در حفره‌ٔ بینی که در نتیجه‌ٔ آن انتهای آزاد یاخته‌های شامه با مخاط یا قشری پوشیده شود، یا در ساختمان بافت شامه تغییری پدید آورد، حس شامه را مختل میکند؛ و همچنین است هر اختلالی که در مرکز شامه در مغز حاصل شود.

سازوکار بویائی را بعضی فرایندی شیمیائی میدانند، اختلاف ساختمان مولکولی مواد بودار گوناگون سبب میشود که یاخته‌های شامه تحت تأثیر تحریکات گوناگون قرار گیرند، که نتیجه‌ٔ آن احساس بوهای مختلف است. بعضی دیگر معتقدند که درک بوها بستگی به تشعشعات زیر قرمز دارد، بدینگونه که یاخته‌های بویائی تشعشعات زیر قرمز دارای طول موجهای مختلف صادر میکنند، و بخارهای بودار گوناگون هر کدام دسته‌ٔ معینی از این امواج را جذب میکنند. به این ترتیب، گیرنده‌های شامه انرژی از دست میدهند، و نقصان حرارتی که از این راه حاصل میشود سبب ایجاد تکانه‌ٔ عصبی و رسیدن آن به دماغ و تشخیص بو میباشد. غالباً بو و مزه را با یکدیگر اشتباه میکنند (← ذائقه).

حس شامه در انسان کمتر از بسیاری از مهره‌داران دیگر رشد کرده است. در عده‌ٔ زیادی از بیمهرگان (مخصوصاً حشرات)، و نیز در بسیاری از مهره‌داران، حس شامه در یافتن غذا و عمل تولید مثل نقش مهمی دارد. انسان نیز تا حدی به حس بویائی خود تکیه دارد، بزاق و شیره‌های

(۱)Champlain (۲)Champollion (۳)Chamfort (۴)chamois (۵)Chamonix (۶)smell

دیگر گوارشی بوسیله‌ی بوی غذا تحریک میشوند، و نیز با همین حس است که غذای فاسد و هوای ناپاک را تشخیص میدهیم. چنین میپندارند که عطرهائی که زنان به خود میزنند، و تا حدی جاذبه‌ی جنسی را برمی‌انگیزد، جانشین بوی طبیعی مخصوصی است که از حیوانات ماده صادر میشود، و بدان وسیله نرهای همجنس به طرف آنها کشیده میشوند.

شامیسو[1]، **آدلبرت فون** (-ādelbert fon šāmi-so)، نام اصلی فرانسویش **لوئی شارل آدلائید دو شامیسو** (lui šārl ādelāid dë)، ۱۷۸۱–۱۸۳۸، شاعر و طبیعیدان آلمانی؛ متولد فرانسه. پدر و مادرش در انقلاب فرانسه به آلمان گریختند. از اعضای محفل مادام دو ستال بود. مجموعه‌ی اشعار احساساتی او موسوم به عشق زنان و زندگی (۱۸۳۰) است، که شومان برای آنها آهنگی ساخته است. اثر دیگرش، داستان ماجرای عجیب پیتر شلمیلی (۱۸۱۴)، حکایت مردی است که سایه‌ی خود را به ابلیس فروخت. از آثار دیگرش نمایشنامه‌ها، و شرح سفرش به فکبه، و کتابی در زبانشناسی است.

شامینساد[2]، **سسیل** (sesil šāminād)، ۱۸۶۱–۱۹۴۴، بانوی آهنگساز فرانسوی و نوازنده‌ی پیانو. از آثارش سمفونی غنائی آمازونها (۱۸۸۸) و قطعات آوازی و پیانوئی دلربائی از قبیل رقص دستمال میباشد.

شان، قوم، ← شانها.

شان[3]، **مملکت**، کشور (حـ ۱۵۰٬۰۰۰ کمـ؛ جمـ حـ ۱٬۹۵۰٬۰۰۰) جزء برمه، ش قسمت مرکزی برمه. کرسی آن تاونجی (tānji) و شهر مهم دیگرش لاشیو است. عمدةً فلاتی ناهموار است. رود سالوین از آن میگذرد. طلا، نقره، روی، و سرب استخراج میشود. دره‌ها و قسمتهای هموار آن مسکن شانها است، که در قرون ۱۳م–۱۶م بر بیشتر برمه استیلا داشتند، ولی در قرن ۱۹م قدرتشان رو به انحطاط گذاشت، و مملکت شان به قریب ۳۰ مملکت جزء منقسم شد، که اغلب خراجگزار پادشاه برمه بودند. در ۱۹۴۸ ممالک جزء متحداً مملکت شان را در جزء اتحادیه‌ی برمه تشکیل دادند.

شاناق (šānāq)، طبیب هندی که در علم نجوم نیز دست داشته است. اسم اصلی وی چنکیه (canakya) بوده است، و شاناق ضبط نام وی در مآخذ اسلامی است. شاناق از جمله‌ی اطبای هندی است که کتبشان در اوایل عهد عباسی به عربی ترجمه شده است. از تألیفات منسوب به وی کتابی بوده است در سموم، که گویند کنکه آنرا از زبان هندی به فارسی ترجمه کرده است، و بعداً برای مأمون خلیفه (ظاهراً از فارسی به عربی) ترجمه شده.

شانتونگ[4] (šāntung)، ایالت (حـ ۱۴۰٬۰۰۰ کمـ؛ جمـ حـ ۵۰٬۵۱۵٬۰۰۰)، ش چین، محدود به پو های و دریای زرد؛ کرسی آن تسینان. این ایالت بعنوان مولد کنفوسیوس و منکیوس و هم بسبب قله‌ی مقدس تای، نزد چینیها بسیار محترم است. قسمتی از آن کوهستانی و قسمتی در دلتای رود زرد است. زغال سنگ و آهن فراوان دارد، و کائولن و طلا نیز در آن یافت میشود. محصولات عمده‌اش ارزن، گندم، سویا، پسته‌ی زمینی، پنبه، توتون، و میوه است. شانتونگ نزدیک منچوری و دارای موقعیت سوق الجیشی است، و بهمین جهت میدان مداخلات خارجی بوده است؛ قسمتهائی از آن‌ویهایوی و کیائوچوسابقاً در اجاره‌ی بریتانیای کبیر یا آلمان بود. ایالت در ۱۹۳۷–۴۵ تحت اشغال ژاپنیها قرار داشت. ابریشم معروف به شانتونگ ازین سرزمین نام گرفته است.

شانتیی[5] (šāNtiyyi)، شهر (جه تخمیناً ۷٬۰۶۵)، ولایت اواز، ل فرانسه، لش پاریس. در قرن ۱۸م بسبب برودری‌دوزی ظریف و چینیهای زیبایش معروف شد. امروز از مراکز مشهور اسب‌دوانی است. کاخ آن مشتمل بر موزه‌ی هنری کنده است.

شاندرمن (šāndarman)، دهستان (جه حـ ۶٬۵۰۰)، بخش ماسال، شهرستان طوالش، استان یکم؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. مرکزش، بازارجمعه (bāzār.jom'e) (جه ۳۵۴ سشـ ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری ج پونل است، و روزهای جمعه بازار دارد.

شاندرناگور، هند، ← چاندراناگار.

شاندیز (šāndiz)، دهستان (جه حـ ۱۵٬۶۶۰؟)، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. هوایش بسبب موقعیت کوهستانی معتدل است، و آب فراوان و باغهای بسیار دارد. از آبادیهای آن ابرده بالا و ابرده پایین است. مرکزش، **شاندیز** (جه ۲٬۰۲۴ سشـ ۱۳۴۵ هش)، در ۱۳کیلومتری لش طرقبه است.

شانزلیزه[6] (šāNzelize)، خیابان مشهوری در پاریس، فرانسه، که از میدان کنکورد (← پلاس دو لا کنکورد) تا طاق نصرت اتوال (قبر سرباز گمنام) ممتد است. لوئی XV آنرا بنا و نامگذاری کرد. بسبب درختانی که در اطرافش صف بسته‌اند، و زیبائی کافه‌ها و مغازه‌هایش مشهور است.

شانسون دو رولان: ← رولان.

شانسون دو ژست[7] (šāNsoN dë jest) [فنـ، = ترانه‌های اعمال]، عنوان گروهی از منظومه‌های حماسی فرانسه‌ی قرون وسطی، که از قرن ۱۱م تا قرن ۱۴م رواج داشت. این منظومه‌ها اثر تروورها بود، و به "حلقه"هائی منقسم میشد، که هر حلقه در باب یک قهرمان معروف (مانند شارلمانی) بود. بیشتر مطالب آنها افسانه است. صورت اولیه‌ی آنها مختلف فیه است، و احتمالاً نخستین شانسونها بعد از سال 1000 با کوشش مشترک متولیان و ژونگلورهای دوره‌گرد برای جلب زائران به بقاعی که مدفن قهرمانان شانسونها محسوب میشد ساخته شده است. شانسونها بوسیله‌ی ژونگلورهای دوره‌گرد و همراه با نوعی ویولن ابتدائی خوانده میشد، و در انگلستان، آلمان، ایتالیا، و ایسلند نیز اشاعه یافت. قدیمترین و بهترین و مشهورترین شانسون دو ژست موجود شانسون دو رولان (← رولان) است.

شانسی[8] (šānsi)، ایالت (۱۵۵٬۴۰۰ کمـ؛ جمـ حـ ۱۵٬۹۶۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین، کرسی آن تای‌یوان. از غ و ج به رود زرد، و از ل به مغولستان داخلی محدود است. بیشتر آن فلاتی مرتفع است. منبع معدنی عمده‌ی آن زغال سنگ میباشد.

شانکر: ← سیفیلیس.

شانگ[9] (šāng) یا **ییـن**[10] (yin)، سلسله‌ای از پادشاهان چین، که بر طبق روایات از حـ ۱۷۶۶ تا حـ ۱۱۲۲ قم و بر طبق رأی بعضی از محققین کنونی از حـ ۱۵۲۳ قم تا حـ ۱۰۲۷ قم سلطنت کردند. نخستین سلسله‌ی تاریخی چین است. مؤسس افسانه‌ای آن تانگ (tāng) است که گویند آخرین شاه سلسله‌ی شیا را مغلوب کرد. جانشینانش مملکت واحدی بوجود آوردند، که مشتمل بر قسمتی از چین شمالی (شامل قسمتهائی از هنان، هپی، و سچوان) و قسمتی از کره بود. شاهان شانگ با هونها و چوها (← چو، سلسله) جنگیدند، و عاقبت بدست سلسله‌ی چو منقرض شدند. ظروف مفرغی که ازین دوره بجا مانده است از لحاظ هنری بدان پایه است که به ندرت نظیرش در سایر جاهای زمین دیده میشود. نیز ← چین، قسمت X؛ چینی، ادبیات، ص ۸۲۱، ستون اول؛ چینی، هنر و معماری، ص ۸۲۲، ستون سوم.

شانگهای[11] (šānghāy)، شهر (جه حه ۷٬۱۰۰٬۰۰۰)، ش چین، واقع در ایالت کیانگسو ولی مستقل از آن، بر ملتقای رودهای وانگپو و ووسونگ. یکی از بزرگترین دریابندرهای جهان، بزرگترین شهر چین، و پرجمعیت‌ترین شهر بر آسیا است. توسعه‌ی آن پس از ۱۸۴۲ آغاز شد، که بموجب پیمان نانکینگ، بعنوان یکی از ۵ بندر پیمانی بروی تجارت خارجی گشوده شد، و قسمتهائی از آن به ممالک خارجی واگذار گردید. قسمت نوین شهر عبارتست از منطقه‌ی "آبادی بین‌المللی" سابق (دنباله‌ی مقاله را ملاحظه کنید)، که مرکز تجارتی شهر است، و خیابانهای وسیع و بناهای عظیم (بعضی از نوع آسمانخراش) دارد. قسمت قدیم شهر، که باروهای آن برچیده شده، سیمای شرقی خود را حفظ کرده است. شانگهای در حکم دروازه‌ی یکی از پرنعمت‌ترین نواحی چین است. بعلاوه، علی رغم فقدان سوخت و مواد خام، مرکز صنعتی عمده‌ی کشور گردیده است؛ صنایع عمده‌ی آن نساجی، کشتیسازی، تصفیه‌ی نفت، و صنایع فولادی است، و نیز کارخانه‌های ابزارسازی، رنگسازی، ماشینسازی، اسلحه‌سازی، و ساختن وسایط نقلیه دارد. شانگهای پس از پکن مهمترین مرکز فرهنگی چین است، و دانشگاهها و مؤسسات علمی و فنی متعدد دارد، و از مراکز بزرگ مطبوعاتی نیز هست.

شانگهای از قرن ۱۱م از دوره‌ی سلسله‌ی سونگ سابقه دارد، و در قرن ۱۶م باروهائی برای آن ساخته شد، ولی تا پیش از ۱۸۴۲ که به روی تجارت خارجی باز شد اهمیتی نداشت. نفوذ دول غربی سبب توسعه‌ی عظیم آن گردید. بریتانیا و کشمة اراضیی را که بعنوان امتیاز بدست آوردند در ۱۸۶۳ بصورت واحدی معروف به آبادی بین‌المللی درآوردند، اما فرانسویان اراضی مورد امتیاز خود را که در ۱۸۴۹ بدست آورده بودند بصورت واحدی جداگانه حفظ کردند. این مناطق خارجی از خود دادگاه و پلیس و نیروی مسلح

(۱)Chamisso (۲)Chaminade (۳)Shan (۴)Shantung (۵)Chantilly (۶)Champs Élysées (۷)chansons de geste (۸)Shansi (۹)Shang (۱۰)Yin (۱۱)Shanghai

داشتند. بدینگونه، شانگهای تا جه II شهری منقسم بود، در دومین جنگ چین و ژاپن، قسمت چینی شهر بتصرف ژاپن درآمد (۱۹۳۷)، و در ۱۹۴۱ ژاپنیها مناطق امتیازی خارجیان را نیز اشغال کردند. در ۱۹۴۳ کشمت و بریتانیای کبیر و در ۱۹۴۶ فرانسه از ادعاهای خود صرف نظر کردند. در پایان جه II شانگهای تماماً به چین تعلق یافت. در مه‌ی ۱۹۴۹ تحت حکومت کمونیستها درآمد.

شانل[1]، **گابریل** (gābriel šanel)، ۱۸۸۳–۱۹۷۱، بانوی فرانسوی، طراح مد و سازنده‌ی عطرهای معروف به شانل. با حرفه‌ی دوزندگی کلاه زنانه شروع به کار کرد، و از ۱۹۲۰ به طراحی لباس نیز پرداخت. بعداً فعالیت خود را توسعه داد، و منسوجات و جواهرآلات لباس و عطرهائی با نام شانل به بازار آورد. قریب نیم قرن از رهبران مد لباس زنانه بوده است، و مدهای بسیار متنوع پدید آورده، اما همواره سادگی و راحتی را در مد نظر داشته است.

شان نزول، در آیات قرآن، ← آیه.

شانها[2] (šān.hā) یا **قوم شان**، مردمی عمدةً بودائی‌مذهب و زراعت‌پیشه، که بیشتر در ← مملکت شان (ش قسمت مرکزی برمه) زندگی میکنند، و از لحاظ زبان و رسوم و عادات شباهت به سیامیها و لائوسیها دارند. از قرن ۱۳م تا قرن ۱۶م بر بیشتر برمه استیلا داشتند.

شانهایکوان[3] (šānhāykuān)، شهر (جه ح ۱۴۵٬۰۰۰)، ل‌ش ایالت هپی، چین، بر راه آهن تین‌تسین‌ـموکدن. در منتهی الیه شرقی دیوار بزرگ چین واقع است، و برای ورود به منچوری اهمیت سوق الجیشی دارد، و میدان نبردهای متعدد، و راه مهاجماتی چند بوده است. نام دیگرش لینیو[4] (linyü) است.

شانی، از قبایل امریکای شمالی، ← تیکامی.

شانی تکلو (šānie tekelu)، ف ۱۰۲۳ هق، شاعر ایرانی در عصر شاه عباس I صفوی. اصلش از طایفه‌ی تکلو بود، و گاهی در ری و گاهی در همدان روزگار میگذرانید. از بابا فغانی تقلید میکرده، و دیوانی داشته است. بسبب شعری که گفته بود، شاه عباس او را با زر وزن کرد. پسرش حسن بیک نیز شعر میسروده است، و در جوانی درگذشته.

شاوان، پووی دو: ← پووی دو شاوان، پیر.

شاور (šāvar)، شهرت **ابوشجاع مجیرالدین**، ف ۵۶۴ هق، از رجال دولت فاطمیان مصر و وزیر عاضد، آخرین خلیفه‌ی فاطمی. در صفر ۵۵۸ هق بوزارت رسید، ولی بزودی منفور شد، و در مقابل مخالفین، که ضرغام سرکردگی آنان را داشت، به شام گریخت (رمضان ۵۵۸ هق)، و از نورالدین محمود زنگی استمانت جست، و او اسدالدین شیرکوه را همراه وی به مصر فرستاد، و شاور دگر بار وزارت را بدست آورد (۵۵۹)، اما بین او و شیرکوه اختلاف افتاد، ولی شاور به کومک آمالریک I شیرکوه را مجبور کرد که به شام بازگردد. در لشکرکشی (۵۶۲ هق) دوم شیرکوه به مصر نیز شاور به کومک آمالریک او را مجبور کرد که به شام بازگردد، و در مقابل، شاور بدون اطلاع خلیفه قرار گذاشت سالیانه مبلغی به صلیبیون بپردازد، و بعلاوه قسمتی از قاهره را تحت اشغال آنان قرار داد. عاضد به نورالدین متوسل شد، و او شیرکوه را مأمور پاک کردن قاهره از صلیبیون نمود (۵۶۴ هق)، شاور به اشاره‌ی خلیفه و بتوسط صلاح‌الدین ایوبی بقتل رسید.

شاوران، شهر قدیم شروان، ← شابران.

شاوران (šāvarān)، در شاهنامه، نام (۱) پدر (۲) زنگه.

شئول[5] (šeol)، در معتقدات یهود، جهان زیرین، که جائی است در زیر زمین و فرورفته در تاریکی، مقر اموات و بازگشت از آن غیر ممکن است. نیز ← جهنم.

شاؤل[6] یا **شائول** (هر دو šā'ul)، نة ۱۰۲۵، نخستین پادشاه عبرانیان قدیم. پدرش مردی توانگر و مقتدر بنام کیش بود. سموئیل او را به پادشاهی برگزید. شاؤل در جنگ دلیر بود، ولی مردی بیخرد بود، و لیاقت سلطنت نداشت، به حدی که خداوند از اینکه او را بر بنی اسرائیل پادشاه کرده بود پشیمان شده بود. شاؤل کوشید تا ستاره‌ی نوخاسته‌ی اقبال داود را، که قبلا در حمایت او بود، خاموش کند، ولی داود ابتدا در دل مردم و سپس بر تخت سلطنت جای او را گرفت. آنچه بیشتر مایه‌ی ناراحتی شاؤل بود دوستی شدید پسرش یوناتان با داود بود. شاؤل عاقبت در جنگ با فلسطیان بر کوه جلبوع کشته شد (اول سموئیل ۱۰–۳۱). در قرآن نام شخصی که سموئیل پیغمبر او را به پادشاهی برگزید طالوت است.

شاولن، لیتوانی، ← شاولی.

شاولی[7] (šāley)، آلمانی **شاولن**[8] (šālen)، لیتوانی **شیاولیای**[9] (šiāliāy)، شهر (جه ح ۶۰٬۰۰۰)، ل لیتوانی. از مراکز کفاشی و نساجی است. لیتوانیائیها در ۱۲۳۶ ← شهسواران لیوونیائی را در اینجا شکست دادند.

شاومبورگ‌ـلیپه[10] (šāmburg-lipe)، ایالت سابق، لغ آلمان، که در ۱۹۴۶ جزء ساکس سفلی گردید. کرسی آن بوکبورگ بود. این ایالت در ش رود وزر واقع، و هانوور و وستفالی، از ایالات سابق پروس، بر آن محیط بود. کنت‌نشین شاوم‌ـبورگ، که اصلا شاونبورگ (šāenburg) نام داشت، در قرن ۱۲م مشتمل بر بیشتر وستفالی بود. کنتهای آن هولشتاین را در ۱۱۱۱–۱۴۵۹ در تصرف داشتند. در ۱۶۴۰ شاومبورگ میان برونسویک‌ـلونبورگ، هسن‌ـکاسل، و کنت‌نشین لیپه تقسیم شد. امیرنشین شاومبورگ‌ـلیپه در ۱۸۰۷ تأسیس گردید، آخرین امیر آن در ۱۹۱۸ استعفا داد، و شاومبورگ‌ـلیپه به جمهوری وایمار پیوست.

شاونبورگ، آلمان، ← شاومبورگ‌ـلیپه.

شاوور: ← شاپور یا شاوور.

شاؤول، پادشاه بنی اسرائیل، ← شاؤل.

شاه، در تاریخ ایران بعد از اسلام (و نیز معادل پهلوی یا فرس باستان آن در ادوار قبل از اسلام)، عنوان هر یک از فرمانروایان مستقل در تمام یا قسمتی از سرزمین ایران، و همچنین، عنوان مورد ادعای حکام مستقل یا شبه مستقل که با دعوی سلطنت در بعضی ولایات ایران حکومت داشته‌اند. لفظ فارسی شاه با صورت خشایثیه (xšāyaṭia) در فرس باستان همریشه و مرادف است، و نیز بهمین معنی است لفظ فارسی شهریار. سلاطین هخامنشی خود را خشایثیه میخوانده‌اند، و در کتیبه‌های آنها القابی نظیر شاه بزرگ، و شاه شاهان برای آنها ذکر شده است، چنانکه ساسانیان هم عنوان شاه و شاهان شاه (شاهنشاه) میداشته‌اند. شاه در عهد هخامنشی، و مطابق آنچه از کتیبه‌های مختلف آن عهد استنباط میشود، نه فقط مالک الرقاب عامه و رئیس تمام تشکیلات کشوری و لشکری است، بلکه قدرت و سلطنت او نتیجه‌ی فرّه‌ی ایزدی و، در واقع، موهبت خداوند و موافق اراده و مشیت اوست. با اینهمه، استبداد و استقلال صرف او را ضرورت مراعات قواعد جاری، و همچنین رسم جاری مشورت با هفت تن کسانی که مشاوران یا داوران شاهی خوانده میشدند، محدود میکرد، و حتی سوء استفاده از قدرت و اختیارات نامحدود هم چون ممکن بود برای حیات او خطرناک باشد غالباً چندان مطلوب طبع شاه نمیشد. پرستیدن شاه، که یونانیها به پارسیان نسبت داده‌اند، عبارت بوده است از رسم بخاک افتادن و بوسیدن پای شاه. ظاهراً اسکندر مقدونی بود که اولین بار در ایران مدعی نوعی الوهیت شد، و از تأثیر این ادعای او، حتی در زمان سلوکیان و اشکانیان نیز شاهان نزد مردم بچشم الوهیت نگریسته شدند، و بعدها، در دوره‌ی ساسانیان، جنبه‌ی فوق بشری شاه چنان مقبول عام شد که وقتی کسی به حضور شاه بار میبافت، دستمالی که مخصوص نزدیک شدن به آتش مقدس بود بر دهان مینهاد، و شاه را غالباً با عباراتی چون "شماخ بغان"، که نظیر "ذات اقدس شما" و "ذات الوهیت شما" است، خطاب میکرد.

حکومت مطلقه‌ی شاهان هخامنشی را عادات جاری و رأی مشاوران هفتگانه محدود میکرد، در صورتیکه پادشاهان اشکانی، بموجب رسوم جاری خویش، ناچار بودند هم با مجلسی که از اعضای ذکور خاندان سلطنت تشکیل میشد مشورت کنند، و هم با مجلسی که از پیران مجرب و روحانیان عالی مقام قوم پارت مرکب بود شور نمایند (نیز ← اشکانی، تمدن). در دوران ساسانیان هم، با وجود قدرت مطلقه‌ی شاهنشاه، مرزبانان و هم بعضی از حکام ولایات حکومت موروثی و عنوان شاهی داشته‌اند، و از همین رو، پادشاهان ساسانی هم شاهنشاه خوانده میشده‌اند. در بعضی اوقات، عنوان حکومت ایالات تملق به شاهزادگان یا منسوبان نزدیک پادشاه میبافت، چنانکه نرسی (از برادران شاپور I) عنوان سکانشاه داشت، بهرام I گیلانشاه، شاپور ابن شاپور میشانشاه، و بهرام IV کرمانشاه خوانده میشدند. درین گونه موارد، بسا که به اقتضای مصلحت، ترتیب موروثی بودن حکومت هم ملغی میشد، و شاهنشاه شاهزادگان را به میل خود یا مطابق مصلحت خویش در حکومت عزل یا نصب میکرد. نیز ← ساسانی، تمدن، قسمت I.

در دوره‌ی اسلامی، یک چند با وجود تداول

---

(۱)Chanel (۲)Shans (۳)Shanhaikwan (۴)Linyü (۵)Sheol (۶)Saul (۷)Shavli (۸)Schaulen (۹)Siauliai (۱۰)Schaumburg-Lippe

لفظ شاه و پادشاه، عنوان فرمانروایان امیر، ملک، یا سلطان بود. مع هذا، آل بویه لقب شاهنشاه اختیار کردند، و بعضی سلاطین ترک هم، لااقل در مدایح و مخاطبات، با عنوان، شاه و شاهنشاه یاد میشدند. در نام بعضی سلاطین اسلامی لفظ شاه جزء اسم واقع شد (مثل ملکشاه، عربشاه، سلطان‌شاه)، و بعضی فرمانروایان خارج از ایران (مثلا هند) نیز عنوان شاه بخود دادند؛ مثل شاه جهان، اعظم شاه، و غیر آنها. با سلطنت صفویه وحدت ایران تحقق یافت، و شاه در رأس دولت ملی ایران واقع شد. شاه اسماعیل، مؤسس دولت صفویه، در واقع مثل شاهنشاهان ساسانی مورد پرستش اتباع خود بود، و پادشاهان صفوی‌شاید تا حدی هم بسبب تشیع مردم و اعتقاد عامه به سیادت آنها-دارای جنبه‌ی فوق بشری شناخته شدند. فرمانروایان ایران از دوره‌ی صفویه ببعد بطور توالی-تقریباً باستثنای زندیه و آقا محمد خان در قسمتی از دوران فرمانروائی خویش-با همین عنوان شاه و شاهنشاه سلطنت کرده‌اند. سلطنت قاجاریه هم، که در آغاز مثل زندیه تحت تأثیر نظامات و مقررات ایلی تا اندازه‌ای محدود بوده است، بعدها تدریجاً تحت نفوذ اسباب مختلف، و منجمله شاید به تقلید از حکومت تزارهای روسیه، به حکومت مطلقه‌ی ناصرالدین شاه منتهی شد، که مسافرتها و سپس قتل او حکومت مطلقه را تا حدی مشروطه کرد.

غیر از فرمانروایان و حکام، لفظ شاه بمنزله‌ی عنوان و لقب در باره‌ی بعضی از مشایخ-مخصوصاً مشایخ متأخر صوفیه-نیز بکار رفته است، خواه در اول اسم یا آخر آن. مثل شاه نعمت‌الله ولی، نور علیشاه، و صفی علیشاه؛ و این ظاهراً از باب تکریم و تعظیم فقر و در عین حال دعوی قدرت و سلطنت معنوی است. نیز ← سلطان؛ رئیس جمهور.

شاه، بندر: ← بندر شاه.

شاه، مسجد: ← مسجد شاه.

شاه‌آباد (šāhābād)، ده (جم ۸۷۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بلوک شرقی، بخش حومه‌ی شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان). در ۸- فرسنگی لغ شوشتر و ۳فرسنگی جش دزفول، متصل به خرابه‌های جندیشاپور، قرار دارد. این آبادی را فتحعلی خان، حکمران خوزستان، در 1050 هق احداث کرد. از آثار جالبش بقعه‌ی شاه ابوالقاسم است، که بعضی آنرا قبر یعقوب لیث صفاری میدانند. گنبد مضرس مخروطی آن شبیه گنبد ← بقعه‌ی دانیال میباشد.

شاه‌آباد، شهرستان، استان پنجم (کرمانشاهان)، غ ایران؛ مشتمل بر بخشهای حومه، کرند، و گیلان غرب. رود سیمره آنرا از شهرستان خرم‌آباد جدا میکند. مرکزش، **شاه‌آباد یا شاه‌آباد غرب** (جم ۱۱٬۸۰۶ سش ۱۳۴۵ هش)، در ناحیه‌ی باوندپور است. در زمان رضا شاه کبیر نامش از هارون‌آباد به شاه‌آباد مبدل شد.

شاه‌آباد غرب، شهرستان، ← شاه‌آباد.

شاه ابن شجاع کرمانی: ← شاه کرمانی.

شاه ابواسحاق: ← ابواسحاق اینجو.

شاه ابوالقاسم، بقعه‌ی: ← شاه‌آباد، ده، دزفول.

شاه ابورجاء: ← ابورجاء غزنوی.

شاه اسپرغم: ← ریحان.

شاه اسپرم: ← ریحان.

شاه اسماعیل، سلاطین صفوی، ← اسماعیل I صفوی؛ اسماعیل II صفوی؛ اسماعیل III صفوی.

شاه آقاجی، ده، رشت، ← شاقاجی.

شاهان گرماب، ده، ← پایین‌ولایت، مشهد.

شاه بلوط (šāh balut)، درخت بزرگ و زیبای جنگلهای منطقه‌ی معتدل شمالی از نوع کاستانیا (*Castanea*) از تیره‌ی پیاله‌داران. میوه‌ی شاه بلوط خوراکی (*C. sativa*) در پیاله‌ی خارداری قرار دارد، و پخته‌ی آن خوراکی است. بعلت زیبائی و میوه‌ی خوراکیش آنرا بعمل میآورند.

شاه بهرام (šāh bahrām) یا **شاه بهرامی،** ده (جم ۲۲۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان پشتکوه باشت و بابوئی، بخش گچساران، شهرستان کهگیلویه، ۸۲کیلومتری ل گچساران، در ناحیه‌ی باوی (یا باشت). کوه شاه بهرامی در ناحیه‌ی باوی آثار خرابه‌های قدیمی دارد.

شاه‌بیت (šāh.beyt)، بیتی (← بیت، در عروض) که در لفظ و معنی از همه‌ی ابیات دیگر شعری بهتر و برتر باشد.

شاه‌پسند (šāh.pasand)، نام عمومی نباتات تیره‌ای از رستنیهای نواحی نسبةً گرم زمین، موسوم به تیره‌ی شاه‌پسندها (Verbenaceae). این تیره اقسام علفی، بوته‌ای، و درختی دارد، و از مشخصات رستنیهای متعلق به آن دارا بودن برگهای متقابل است. تیره‌ی شاه‌پسندها مشتمل بر ۷۵ نوع و ح ۱٬۳۰۰ جنس است. بسیاری از انواع آن برای زینت، بعضی برای مصارف طبی، و برخی (مانند تک) برای جوبشان کشت میشوند. از معروفترین انواع آن وربنا (*Verbena*) و لانتانا (*Lantana*) است، که هر دو بوته‌ای هستند. شاه‌پسند معمولی (*V. officinalis*) گلهای رنگین چتری دارد، و آن را علف کبوتر یا رعی الحمام (ra'a 'l.hamām) نیز میخوانند. شاه‌پسند لیموئی (*Lippia citriodora*) مخصوص امریکای استوائی و افریقا است، و گلهای معطر دارد. شاه‌پسندهای نوع آویکنیا (*Avicennia*) [بنام ابوعلی سینا، از صورت لاتینی نام وی] برگهای پیوسته‌سبز متقابل و خوشه‌های نهائی گلهای کوچک دارند.

شاه‌پسند خان (šāh.pasand xān)، سپهسالار احمد شاه درانی. احمد شاه، پس از تسخیر (۱۱۶۸ هق) سبزوار، شاه‌پسند خان را به تسخیر مازندران فرستاد، اما وی در آنجا از محمد حسن خان قاجار، که بیگلربیگی استراباد بود شکست خورد.

شاهپور، اسم، ← شاپور، اسم.

شاهپور (šāhpur)، شهرستان، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ از ش به دریاچه‌ی رضائیه و از غ به خاک ترکیه محدود است. ابتدا بخش شهرستان خوی، و مشتمل بر دهستانهای چهریق و شپیران و شینطال (جملگی جزء سلماس)، و لکستان، گردیان، کره سنی، و شاهپور بود. در مهر ماه ۱۳۳۷ هش تبدیل به شهرستان گردید. مرکز شهرستان شهر **شاهپور** (جم ۲۱٬۷۰۳ سش ۱۳۴۵ هش) است، که پس از ویران شدن شهر دیلمقان بر اثر زلزله‌ی سال ۱۳۰۹ هق، ساخته و شاهپور نامیده شد. در ۱۸کیلومتری ج شهر دو مجلس حجاری در کوهستان وجود دارد، یکی نقش برجسته‌ی سواره‌ی اردشیر بابکان، که نمایندگان ارامنه در برابر او به حال اطاعت ایستاده‌اند، دیگری نظیر همین صحنه است، و شاپور I را نشان میدهد. برای اطلاعات تاریخی ← سلماس.

شاهپور، بندر: ← بندر شاهپور.

شاه‌پوهر، اسم، ← شاپور، اسم.

شاه تپه (šāh tappe)، ده (جم ۵۲۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان جعفربای، بخش گمیشان، شهرستان گرگان، استان دوم، ۳۲کیلومتری جش گمیشان. در اراضی آن تپه‌ی بلندی دارای آثاری هم‌دوران با آثار تورنگ تپه وجود دارد، که در سال ۱۳۱۱ هش در آن کاوشهای علمی بعمل آمده است.

شاهتره (šāhtare)، (*Fumaria officinalis*)، گیاه بتر قدیم با خوشه‌گلهای انتهائی برنگ قرمز یا ارغوانی. برگ نرم‌شده‌ی آن بوی دود میدهد.

شاه توت: ← توت.

شاه جهان (šāh jahān)، ۱۵۹۲-۱۶۶۶، پادشاه (۱۶۲۸-۵۸) معروف سلسله‌ی تیموریان هند؛ پسر سوم جهانگیر. نامش خرم (xorram) بود، و پس از فتوحاتش (۱۶۱۶) در دکن، جهانگیر او را لقب شاه جهان داد. در ۱۶۲۲ ب‌م، بعد از قتل برادر خویش خسرو، بر پدر طغیان کرد، ولی شکست خورد (۱۶۲۳) و فرار کرد، اما بنگال و بهار را گرفت. در ۱۶۲۵ پدر و پسر صلح کردند. بعد از وفات پدر و رفع اغتشاشات، در آگره بر تخت نشست (۱۶۲۸)، و در دفع مدعیان و مخالفان اهتمام بجای آورد. در ۱۶۳۱ زوجه‌ی محبوبه‌اش، ممتاز محل، هنگام وضع حمل در برهانپور درگذشت، و بعداً تاج محل را به یادبود وی بنا نهاد. در ۱۶۳۲ دولت‌آباد را گرفت، و گلکنده و بیجاپور را مطیع ساخت. نیز در ۱۶۳۲ هوگلی محاصره و از دست پرتغالیان خارج شد، و از آن پس تا دو سال مسیحیان در قلمرو وی تحت تعقیب و آزار بودند. در ۱۶۳۶، سومین پسر خود اورنگ‌زیب را به نیابت سلطنت دکن منصوب کرد. در ۱۶۳۸، در نتیجه‌ی اقدام خائنانه‌ی علی مردان خان، قندهار بدست مأمورین شاه جهان افتاد، ولی در ۱۶۴۹ ایرانیان آنرا بازگرفتند. در ۱۶۵۲ اورنگ‌زیب، و سال بعد، برادرش دارا شکوه برای گرفتن قندهار از ایران کوشیدند ولی کاری از پیش نبردند.

شاه جهان در اواخر عمر گرفتار مخالفت پسران و طغیان و غلبه‌ی اورنگ‌زیب گشت، و بدست او گرفتار و محبوس شد (زویه‌ی ۱۶۵۸)، و هم در زندان پسر در آگره وفات یافت. شاه جهان به آبادانی و جلال و شکوه علاقه‌ای تمام داشت. علاوه بر تاج محل، در پیری شهر شاه جهان‌آباد را نزدیک دهلی ساخت، و در تعبیه و تهیه‌ی تخت طاووس ۷ سال اوقات مصروف داشت.

شاه جهان، قله، قوچان، ← آلاداغ.

شاه جهان، قطب‌الدین: ← قطب‌الدین شاه جهان.

شاه‌جهان‌آباد: ← دهلی.

شاهجهانپور (šāh.jahān.pur)، شهر (جم ۱۰۳٬۸۳۵)، ایالت اوتار پرادش، ل هند. شاه جهان آنرا بنا نهاد (۱۶۴۷).

شاه‌جهان‌نامه: ← پادشاه‌نامه، قسمتهای ۳؛ ۴؛ ۶.

شاه چراغ (šāhe cerāq)، شهرت **امامزاده میر سید احمد،** فرزند امام موسی کاظم ع. گویند در آغاز قرن ۳م هق به شیراز آمد، و در همانجا وفات یافت. مرقد وی در شیراز از زیارتگاههای بسیار معروف این شهر است. در زمان اتابک

ابوبکر سعد ابن زنگی بقعه و گنبدی بر مزار او ساخته شد، و سپس تاشی خاتون آنرا تجدید عمارت کرد. تزییناتی از قرون ۸م–۱۳م هق دارد، و چند بار تعمیر شده است.

شاه حسین (šāh hoseyn)، فت ۷۸۵ هق، از شاه‌زادگان آل مظفر؛ پسر مظفر II. برادر شاه یحیی و شاه منصور، و غالباً در رکاب شاه شجاع بود.

شاه حسین عباسی (šāh hoseyne abbāsi)، فت ۸۷۱ و بقولی ۸۷۳ هق، فرمانروای لر کرچک و ۱۸مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. وی برادر سیدی احمد بود، و بعد از وفات (۸۱۵ یا ۸۲۵ هق) او به امارت رسید، و از ضعف و انحطاط دولت تیموری استفاده کرده به توسعه‌ی قلمرو خویش پرداخت. همدان و گلپایگان و اصفهان را فتح و غارت کرد، و سپس به شهرزور تاخت. اما در آنجا بقتل رسید. بعد از او پسرش شاه رستم عباسی به امارت نشست. لقب عباسی در آخر اسم او بدان سبب بود که وی مدعی شد که نسب پدران او به عباس ابن علی ابن ابی طالب میرسد.

شاه حسین لر (šāh hoseyne lor)، فت ۸۲۷ هق، فرمانروای لر بزرگ و ۱۶مین اتابک (۸۲۰–۸۲۷ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ؛ پسر ابوسعید لر. بعد از پدر به امارت رسید (۸۲۰ هق)، و چند سال بعد بدست غیاث‌الدین کیکاوس مقتول شد، و وی به امارت لر بزرگ نشست.

شاه خلیل‌الله محلاتی (šāh xalilo'l.lāhe mahallāti)، ۱۱۵۳–۱۲۳۲ هق، امام و پیشوای (۱۱۹۴–۱۲۳۲ هق) فرقه‌ی نزاری اسماعیلیه در عهد قاجاریه در ایران، و پدر آقاخان I. پدرش، میرزا سید ابوالحسن، امام اسماعیلیه بود، و چندی حکومت کرمان داشت، و سپس در محلات سکنی گزید. بعد از وفات وی، شاه خلیل‌الله امامت اسماعیلیه یافت، و اوقات خود را صرف رسیدگی به احوال مریدان میکرد. وی سفری به یزد کرد، و پس از دو سال اقامت در آنجا، تحریکاتی بر ضد او بعمل آمد، و عده‌ای از عوام به خانه‌اش هجوم بردند و او را بقتل آوردند. چون قتل او، بسبب اعتباری که وی در میان اسماعیله‌ی ایران و هند داشت، موجب بروز اغتشاش میشد، فتحعلی شاه قاجار مقصرین را تنبیه کرد، و از جانشین او آقاخان استمالت نمود. جسد شاه خلیل‌الله در نجف مدفون گشت. تاریخ قتل او را در بعضی مآخذ ۱۲۳۳ هق ضبط کرده‌اند.

شاهد (šāhed) [= گواه، بیننده] در اصطلاح صوفیه کنایه است از حق که بر قلب و ضمیر صوفی گواه و واقف است. در حقیقت، شاهد به این معنی عبارتست از آنچه در قلب انسان حاضر باشد، و یاد آن بر انسان غالب باشد؛ چنانکه اگر علم غالب باشد شاهد علم است، و اگر وجد غالب شود شاهد وجد است، و اگر حق غالب باشد شاهد حق است. لیکن چون غایت مجاهدات و ریاضات سالک وصول به مرتبه‌ای است که حق بر قلب وی غالب باشد، اصطلاحاً شاهد بیشتر به معنی حق بکار میرود. همچنین، صوفیه هر چیز خوب، خاصه صورت خوب و شخص خوبروی را، که شاهد صنع الاهی است، باین نام میخوانند. در ادب صوفیه، لفظ شاهد به معنی کودک خوبروی مکرر بکار رفته است، و با آنکه شاهدبازی از خیلی قدیم به صوفیه منسوب شده است، و بعضی از مشایخ (مثل احمد غزالی، اوحدالدین کرمانی، و فخرالدین عراقی) عشق به مظاهر جمال صوری را مؤدّی به محبت الاهی میدانسته‌اند، صوفیه‌ی معتدل ارتباط و معاشرت با شاهدان را از آفات صوفی میشمرده‌اند، و دشمنان صوفیه نیز، بسبب علاقه‌ای که بعضی ازین طایفه به شاهد و شاهدبازی داشته‌اند، آنها را به شدت ملامت و انکار کرده‌اند. چنانکه ابوالفرج ابن الجوزی I در تلبیس ابلیس بسبب همین امر بر صوفیه طعن بسیار زده است، و حکایات بسیار درین باب از آنها نقل کرده است.

شاه داعی: ← داعی شیرازی.

شاهدانج: ← شاهدانه.

شاهدانه (šāhdāne) [معرّبش شاهدانج (šāhdā-naj)]، گیاه بلند یکساله از نوع کانابیس (*Cannabis*) [قنب (qonnab, qennab)]، که فقط دارای یک جنس است، و آن شاهدانه‌ی معمولی (*C. sativa*) میباشد، که آنرا "شاهدانه‌ی هندی" (*C. indica*) هم میخوانند (← بنگ)، ولی شاهدانه‌ی هندی در واقع از اقسام شاهدانه است.

شاهدانه اصلا از آسیا است، ولی اکنون، بجهت الیاف و داروئی که از آن میگیرند، کشتش در جاهای دیگر نیز گسترش یافته است. چینیها در قدیم آنرا میشناختند و میکاشتند، و قبل از میلاد مسیح به اروپا (که اکنون مرکز کشت آنست) برده شد. الیافی که از خیساندن ساقه‌ی آن بدست میآورند در ساختن طناب استعمال فراوان دارد، و از آن کاغذ و پارچه نیز میسازند. غنچه‌های گل ماده (گلهای نر و ماده‌ی آن بر دو بوته‌ی مختلف است) مصرف پزشکی دارد، و منبع تهیه‌ی بنگ و حشیش میباشد. دانه‌ی شاهدانه بعنوان خوراک پرندگان بکار میرود، و روغن دانه‌ها در ساختن رنگ روغن و ورنی و صابون استعمال میشود.

شاهدنامه: ← محمود شبستری.

شاهراه سراسری ایران، شاهراهی بطول ۱٬۱۸۰ کم در ایران، که خرمشهر را به بندر پهلوی مرتبط میکند، و بعلاوه ایران را از طریق همدان و کرمانشاه و خسروی به شبکه‌ی ارتباطی بین‌المللی مرتبط میسازد. این شاهراه در دوره‌ی برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم (۱۳۳۴–۴۱) ساخته شد، و مشتمل بر این قطعات میباشد: (۱) راه بندر پهلوی به آوج، بطول ۳۲۳ کم، که رشت و قزوین بر آن قرار دارند؛ (۲) راه آوج به اندیمشک، بطول ۵۷۴ کم، که همدان، ملایر، بروجرد، و خرم‌آباد بر آن واقعند؛ و (۳) راه اندیمشک به اهواز و خرمشهر، بطول ۲۸۳ کم.

شاهرخ، پادشاه تیموری: ← شاهرخ تیموری.

شاهرخ، ارباب کیخسرو: ← انجمن زردشتیان تهران.

شاهرخ، مدرسه‌ی، مشهد: ← دودر، مدرسه‌ی.

شاهرخ ابن فرخ، فت ۹۴۶ هق: ← شروانشاهان، قسمت III.

شاهرخ افشار (šāhroxe afšār)، ۱۵ شوال ۱۱۴۶–۱۲۱۰ هق، پادشاه (شوال ۱۱۶۱–۱۲۱۰ هق) سلسله‌ی افشاریه، پسر رضا قلی میرزای افشار و نواده‌ی نادر شاه افشار. بعد از کشته شدن نادر، جمعی از امرا او را در مشهد به سلطنت برداشتند، اما چون سلطنت او مطلوب آنها نشد، در اوایل سنه‌ی ۱۱۶۳ هق جمعی از آنها میر سید محمد صفوی را به سلطنت برداشتند (← سلیمان II صفوی)، و شاهرخ را معزول و نابینا نمودند. اما، ۴۰ روز بعد، جمعی دیگر میر سید محمد را فروگرفتند و کور کردند، و شاهرخ را مجدداً به سلطنت نشانیدند. شاهرخ تا سال ۱۲۱۰ هق در خراسان حکومت داشت. درین سال، آقا محمد خان قاجار بخیال تسخیر خراسان افتاد، و شاهرخ او را استقبال نمود، و خان قاجار خراسان و جواهرات نادری را از او گرفت. بعد برای گرفتن بقایائی از آن جواهرات، که میگفتند شاهرخ مخفی داشته بود، او را به شکنجه کشید، و حتی فرمود سرب گداخته بر سر او ریختند، و سپس او را به مازندران فرستاد. شاهرخ در بین راه از فرط رنج و عذاب وفات یافت.

در زمان سلطنت شاهرخ، که امرا با یکدیگر نفاق داشتند، احمد شاه درانی بطمع ملک سه بار به خراسان لشکر آورد، اما بتصرف خراسان کامیاب نشد، و فقط باین راضی شد که شاهرخ نسبت باو اظهار انقیاد کند. شاهرخ با کریم خان زند نیز روابط دوستانه داشت، و یکبار نیز نصرالله میرزای افشار پسر خود را جهت درخواست کومک برای دفع احمد شاه درانی نزد کریم خان فرستاد، و کریم خان او را تکریم نمود و با مواعید خوش بازگردانید.

شاهرخ بهادر: ← شاهرخ تیموری.

شاهرخ بیگ I، مؤسس خانات خوقند، ← خوقند. نیز ← شیبانیان.

شاهرخ تیموری (šāhroxe teymuri) یا **شاهرخ میرزا** (šāhrox mirzā) یا **شاهرخ بهادر** (bahādor)، ۱۴ ربیع الثانی ۷۷۹–۲۵ ذیحجه‌ی ۸۵۰ هق، شاهزاده‌ی تیموری، و ۴مین پسر و جانشین واقعی امیر تیمور گورکانی. وی در سمرقند به دنیا آمد، و چون تیمور بنا بر مشهور هنگام اشتغال به بازی شطرنج از ولادت او خبر یافت، او را شاهرخ نام نهاد. مورخین عصر تیموری او را خاقان سعید و خاقان منصور خوانده‌اند. در دوره‌ی خردسالی، یک چند از جانب پدر عنوان حکومت و نیابت داشت. در ماجرای قلعه‌ی سفید، که تیمور مورد سوء قصد شاه منصور واقع شد، شاهرخ، با آنکه ۱۷ سال بیش نداشت، از خود شجاعتی نشان داد که سبب شهرت او گردید، و در همان اوان حکومت سمرقند یافت (۷۹۶ هق). در غالب جنگهای تیمور در بلاد ایران، سوریه، و آسیای صغیر شاهرخ از خود جلادت و لیاقت نشان داد. تیمور قبل از عزیمت هند سلطنت خراسان، سیستان، ری، و مازندران را به وی واگذاشت (۷۹۹ هق). مقارن وفات (۸۰۷ هق) تیمور، فرمانروائی مستقل این بلاد برای او باقی ماند، و او در هرات به سلطنت نشست. برادران و برادرزادگانش، که دائم با یکدیگر در منازعه بودند، سرانجام سر باطاعت او آوردند. سلطنت شاهرخ غالباً با اختلافات شاهزادگان تیموری و یا با عصیان حکام مواجه بود، و او مکرر ناچار شد در خراسان، سیستان، کرمان، مازندران، و استراباد لشکرکشی کند. هفده سال طول کشید تا توانست تمام ایران را با ماوراء النهر در قبضه‌ی تصرف آورد. سه نوبت برای قلع و قمع ترکمانان به آذربایجان تاخت. آخر، بعد از فراغت (۸۲۴ هق) از کار آذربایجان، از طریق خراسان به هرات رفت، و مدعیان و حکام ایران و ماوراء النهر نزد

او اظهار انقیاد کردند. چند سال بعد، در مسجد جامع هرات مورد سوء قصد حروفیه واقع شد (۲۳ ربیع الثانی ۸۳۰ هق)؛ ضارب که درویش احمد لر نام داشت بلافاصله هلاک شد، و عده‌ی زیادی در دنبال این سوء قصد مورد آزار و تعقیب واقع شدند. باز غائله‌های چند واقع شد، و طاعون عام نواحی هرات را خالی از سکنه کرد (۸۳۸ هق). شاهرخ در سن ۷۱ سالگی در قریه‌ی فشاورد (feŝāvard) در ری بیمار شد و وفات یافت.

شاهرخ پادشاهی بود نیک‌نفس و صلحجو و دیندار. در ترمیم خرابیهای عهد پدر اهتمام ورزید، و اگر عزم و همت پدر را داشت، بسهولت وحدت دولت تیموریان را تحقق میداد. لیکن میل طبع او بیشتر به مصاحبت علما و صوفیه و اهل ذوق بود. مبالغ هنگفت صرف بنا و تعمیر مزارات و مساجد کرد؛ در توسعه و تزیین مرو و هرات کوشش بجای آورد؛ با دربارهای هند و تبت و چین مبادله‌ی سفرا کرد. ذوق شعر و هنر داشت، و این ذوق او را به تشویق و حمایت اهل استعداد کشانید؛ مورخین، شعرا، و علما را تشویق کرد. با وفات او ضعف و انحطاط دولت تیموریان آشکارا شد.

شاهرخ میرزا: ← شاهرخ تیموری.

شاهرخ‌نامه (šāhrox.nāme)، منظومه‌ی حماسی تاریخی، در ۵٬۰۰۰ بیت، در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، در تاریخ شاهرخ پسر امیر تیمور گورکانی، از قاسمی گنابادی. این منظومه بنام شاه طهماسب I صفوی است، و تاریخ نظم آن ۹۵۰ هق است. نسخ خطی آن موجود است.

شاه رستم عباسی (šāh rostame abbāsi)، فرمانروای لر کوچک و ۱۹مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک؛ پسر شاه حسین عباسی. بعد از پدر به امارت رسید (۸۷۱ و بقولی ۸۷۳ هق). امارت او مقارن با ظهور صفویه بود. شاه اسماعیل I صفوی در سفر خوزستان، که جهت دفع مشعشعیان رفته بود، او را نیز مغلوب و اسیر کرد، اما بعد وی را بنواخت، و چون شاه رستم ریش بلندی داشت، بفرمود تا ریش او را مرواریدبند نمایند، و او با این هیئت به درگاه پادشاه صفوی آمد، و شاه او را خلعت داده حکومت لر کوچک بدو تفویض نمود. بعد از او امارت به پسرش اغور شاه رسید.

شاهرضا، بقعه‌ی (šāhrezā)، بنای مجلل عهد صفویه، بیرون شهر شهرضا، استان اصفهان. در دامان کوه و مشرف به جاده‌ی اصفهان به شهرضا پیش از ورود به شهرضا است. چشمه‌ی آب، درخت چنار، و صحن وسیع آن منظره‌ای نیکو دارد.

شاهرود (šāhrud)، بخش، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی). کوهستانی و حاصلخیز است. مشتمل بر دهستان **شاهرود** (جم ح ۱۹٬۳۳۰؟) است، که دارای ۳۲ (؟) آبادی میباشد، رود شاهرود از آن میگذرد. مرکز دهستان، کلور (kolur) (جم ۲٬۸۲۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷کیلومتری ل‌ش هشجین است. دهستان خورش رستم، که سابقاً جزء بخش شاهرود بود اینک بخشی از شهرستان خلخال است.

شاهرود، رود: ← شاهرود یا شاهرود بزرگ؛ شاهرود یا شاهرود کوچک.

شاهرود، شهر (جم ۳۵٬۷۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، ل ایران. در دهستان زیراستاق در دامنه‌ی کوه کم‌ارتفاعی سر راه شوسه و راه آهن تهران به مشهد واقعست. اطرافش باغهای میوه دارد. شهر شاهرود چندان قدمتی ندارد، و گویند تا زمان فتحعلی شاه قاجار دهی بیش نبوده و در آن زمان شهر شده است.

شاهرود (šāhrud)، شهرستان، فرمانداری کل سمنان، ل ایران، در دامنه‌های جنوبی جبال البرز؛ مرکزش شهر شاهرود، و از آبادیهای معروفش بسطام. از ل به شهرستانهای گرگان و دشت گرگان، از ش به خراسان، و از غ به شهرستان دامغان محدود است؛ قسمت جنوبی آنرا کویر نمک فراگرفته است. مشتمل بر بخشهای حومه، بسطام، میامی، و بیارجمند میباشد. رود تاش یا طاش از آن میگذرد، و به کویر نمک منتهی میشود. محصولش انگور و تنباکو است. معدن مس و زغال سنگ دارد. راه شوسه‌ی تهران به مشهد و راه آهن تهران به مشهد از آن میگذرد. بر طبق قتکا ۱۳۱۶، شاهرود بخش شهرستان سمنان بود؛ در مهر ماه ۱۳۲۱ هش، شهرستان شاهرود از بخشهای شاهرود و میامی از شهرستان سمنان تشکیل گردید، و سپس سازمان آن دستخوش تغییرات عدیده گردید.

شاهرود یا شاهرود بزرگ، رود ایران شمالی که از التقای آن با قزل اوزن در منجیل، رود معروف به سفیدرود تشکیل میشود. جریانش تقریباً در امتداد ش‌غ بموازات کرانه‌ی دریای خزر است. شاهرود بمعنی اخص از التحاق طالقانرود و رود الموت تشکیل میگردد. طالقانرود از کوههای طالقان سرچشمه میگیرد، و در امتداد ش‌غ و سپس ج‌ش‌ل‌غ جاری است؛ ریزابه‌های متعدد بدان میریزند؛ و بعد از عبور از دشت میر (طالقان سفلی)، به رود الموت متصل میشود. طول الموت و شاهرود ح ۱۲۵ کم است. شاهرود ناحیه‌ی رودبار را مشروب میکند، و پس از عبور از لوشان، در حوالی منجیل به قزل اوزن متصل میشود.

شاهرود یا شاهرود کوچک یا شاهرود طالش، رودی بطول ح ۴۵ کم، آذربایجان شرقی، و از ریزابه‌های مسیر سفلای قزل اوزن. از کوههای طالش در ناحیه‌ی شاهرود خلخال سرچشمه میگیرد، و تقریباً بموازات قزل اوزن بطرف شرق جاری میشود، و پس از طی قوسی بجانب ج‌غ، نزدیک مرز خلخال و زنجان به قزل اوزن میریزد.

شاهرود بزرگ: ← شاهرود یا شاهرود بزرگ.

شاهرود طالش: ← شاهرود یا شاهرود کوچک.

شاهرود کوچک: ← شاهرود یا شاهرود کوچک.

شاه رومیان یا شاه رومیها: ← امپراطوری مقدس روم؛ شارل ۷ (امپراطوری مقدس روم).

شاهزاده ابراهیم، امامزاده، امامزاده‌ای از قرن ۸م هق، در قم. از ۱۳۱۶ هش ببعد تعمیر و تزیینات تجدید شده است.

شاهزاده ابراهیم، بقعه‌ی، بقعه‌ی مصفائی کنار جاده‌ی فین به کاشان، دارای کاشیکاری، مناره‌ها، و درختان سرو عهد قاجاریه.

شاهزاده اسحاق، بقعه‌ی، بنای آجری ساده‌ی متناسب از قرن ۷م هق، در ساوه. ازاره‌ی آن کاشی فیروزه‌ای، و حرم و مرقد از کاشیهای زیبا است.

شاهزاده حسین، مرقد منسوب به حسین فرزند امام ۱۰م، همدان. بنای ممتازی است از عهد صفویه (یا اوایل قاجاریه) و دارای حرم ۸ گوش بسیار متناسب میباشد.

شاهزاده حسین، بقعه‌ی، مدفن حسین، فرزند ۲ساله‌ی امام ۸م، در قزوین. بنای مجلل پنج‌ضلعی آن با در و صندوق منبت عالی و کاشیکاری تماماً از عهد صفویه است. ابنیه‌ی الحاقی و تزیینات زیبا از عهد قاجاریه دارد.

شاهزاده عمران ابن علی (emrāne 'bne)، بقعه‌ای از دوران صفوی، در آبادی گوگد (guged)، ۶-کیلومتری ش گلپایگان. ارسی پنجره‌ی مشبک چوبی نفیس دارد. روی در بقعه تاریخ ۹۸۹ هق مرقوم است.

شاهزاده هرمز (šāhzāde hormoz)، از داستان‌های عامیانه‌ی فارسی، حاوی سرگذشت شاهزاده هرمز، فرزند پادشاه اسلامبول، و مهر ورزیدن او با نازنین‌گل، دختر پادشاه خجستان، و جنگها و دلیریهای او و کشتن جادوان و زنگیان و دیوان. در بمبئی چاپ شده است.

شاهزند، اراک، ← شازند.

شاه زید، امامزاده، امامزاده‌ای از عهد صفویه در ش شهر اصفهان؛ دارای گنبد کاشیکاری با طرح گره‌سازی، و تزیینات نقوش مذهبی متأخر در داخل بقعه.

شاه سلطان حسین، پادشاه صفوی، ← سلطان حسین صفوی.

شاه سلیمان، شاهان صفوی، ← سلیمان I صفوی؛ سلیمان II صفوی.

شاهسواران (šāhsavārān)، ده (جم ۱٬۵۵۳ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشک‌آباد، شهرستان اراک، در ۶۲کیلومتری ج‌ش فرمهین است.

شاهسواران، کوه، کرمان، ← بارز.

شاهسون (šāh.savan) [از شاهی سیون (šāhi sivan) ترکی، = شاهدوست]، گروههائی از طوایف ترک ایران، که در شهرستان اردبیل، ساوه، خمسه (زنجان)، و در ش فارس زندگی میکنند. شاهسون‌های آذربایجان (ح ۱۸٬۰۰۰ خانوار، مشتمل بر ح ۱۰۸٬۰۰۰ تن) قشلاقشان دشت مغان و ییلاقشان میان اردبیل و مشکین‌شهر بجانب کوه سبلان است؛ شیعی‌مذهب اند، و به لهجه‌ی ترکی آذربایجانی تکلم میکنند؛ در نتیجه‌ی اقدامات عمرانی سازمان برنامه در دشت مغان، قسمتی از آنها زندگی چادرنشینی را ترک کرده و اسکان یافته‌اند؛ اساس زندگی آنها گوسفندداری است؛ گوسفند و پشم و لبنیات میفروشند، و سایر مایحتاج خود را با وجه یا از طریق مبادله تحصیل میکنند. مراکز داد و ستد آنها شهرهای اردبیل و مشکین‌شهر است، که گویند ۵۰٪ سکنه‌ی اولی و تقریباً همه‌ی سکنه‌ی دومی اصلا از شاهسونها هستند.

عنوان شاهی‌سیونی در عهد صفویه حلقه‌ی ارتباط و اتحاد معنوی بین طوایف مختلف قزلباش بود، که در راه اجرای مقاصد مرشد کامل همه گونه فداکاری میکرده‌اند، و هر زمان که ندای شاهی سیونی از طرف پادشاه صفوی داده میشد، طوایف قزلباش جانبازی و فداکاری خود را اعلام می‌کرده‌اند.

عبارات شاهی سیون و شاهی سیونی در تواریخ دوره‌ی صفویه بکار رفته است، چنانکه در تاریخ عالم‌آرای عباسی، در شورشهای سال ۹۸۹ در سلطنت

سلطان محمد صفوی، پدر شاه عباس I، آمده است که "[شاه] را . . . عرق حمیت در حرکت آمد. شاهی میمون کرده ["شاه‌دوستان را ندا کرده"] حکم فرمودند که . . . هر کس غلام . . . این دودمان است به دولتخانه حاضر گشته. . . . طایفه‌ی ترکمان که صلای شاهی میمونی شنیدند . . . فوج فوج به در دولتخانه‌ی همایون حاضر گشته در سلک شاهی میمونان منتظم میشدند". بموجب روایات مشهور، شاه عباس صفوی در اوایل سلطنت خویش، برای برانداختن قدرت طوایف قزلباش، عده‌ای از افراد ایلات مختلف را به همراهی خود دعوت کرد، و آنان بعنوان شاهی میمونی گرد یکدیگر جمع آمدند. بدینگونه، سازمانی از قبایل مختلف پدید آمد که عنوان شاهسون بدان تخصیص یافت. اگرچه صحت این روایت محقق نیست، اما بهر حال، شاهسونهای حوالی اردبیل در زمان شاه عباس و با اجازه‌ی او از حدود آسیای صغیر به آذربایجان آمده‌اند. بعلاوه، غالب عشایر قزلباش هم در آن زمان شاهی میمون بوده‌اند. در حقیقت، شاهسونهای اردبیل اصلا ۳'۳۰۰ خانوار بودند که، بر طبق اخبار و روایات شفاهی خودشان، در عهد شاه عباس به ایران آمده‌اند، و بعداً قسمتی از آنها به خراسان مهاجرت کرده‌اند. شاهسونهای ساوه مشتمل بر دو طایفه‌ی بغدادی (ح ۸۰۰ خانوار) و اینالو هستند، که اولی در زمان شاه عباس از شیراز به این ناحیه آمدند، و دومی را احتمالا نادر شاه از مغان به این ناحیه کوچانید. طایفه‌ی دویران (doveyrān) در خمسه (زنجان) خود را از شاهسونها میدانند، و مقارن انتقال اینانلو از منان، آنها نیز از مغان به خمسه انتقال یافتند. طایفه‌ی اینانلو از ایلات خمسه‌ی فارس را نیز از شاهسونها شمرده‌اند. در خارج از قلمرو فعلی ایران (از جمله در حدود کابل و حتی کشمیر هم)، بموجب بعضی اطلاعات، طوایف شاهسون وجود داشته‌اند، و ظاهراً درین نواحی از عهد نادر شاه رفته‌اند.

شاه شجاع (šāh šojā') [جلال‌الدین ابوالفوارس شاه شجاع (abo'l.favāres)]، جمادی الثانی ۷۳۳–شعبان ۷۸۶ هق، پادشاه (۷۵۹–۷۸۶ هق) معروف سلسله‌ی آل مظفر؛ پسر امیر مبارزالدین محمد. وی در ۷۵۹ هق، باتفاق برادرش شاه محمود، پدر خویش را گرفته کور کرد، و خود در فارس به امارت نشست، و شاه محمود حکومت اصفهان و ابرقو یافت. چند ماهی نگذشت که مبارزالدین، که بکلی کور نشده بود، قلعه‌ی سفید را که در آنجا مقید شده بود گرفت، و آنرا مستحکم کرد. عاقبت پدر و پسر صلح کردند، و قرار شد مبارزالدین به شیراز برود، و نامش در خطبه ذکر شود، و امور مملکتی با صحه‌ی او اداره شود. کمی بعد هواخواهان مبارزالدین در صدد قتل شاه شجاع برآمدند، ولی وی توطئه‌گران را دستگیر و اعدام کرد، و پدر را به زندان انداخت.

سپس گرفتار جنگ با برادرش شاه محمود گشت، و شاه محمود به یزد تاخت و آنجا را گرفت. عاقبت دو برادر صلح کردند، و محمود مطیع شاه شجاع گشت. در ۷۶۵ هق شاه محمود با سلطان اویس جلایر، فرمانروای آذربایجان، متحد شد، و به فارس لشکر کشید. شاه شجاع به مقابله با او شتافت؛ شاه محمود عاقبت شیراز را گرفت، ولی در ۷۶۷ هق آنرا از دست داد. پس از وفات شاه محمود، شاه شجاع بر اصفهان نیز استیلا یافت. سپس در صدد تصرف آذربایجان برآمد، و بدان سوی لشکر کشید، و قزوین را گرفت، و سپس تبریز را تصرف نمود؛ سلطان حسین ایلکانی فرار کرد، ولی پس از بازگشت شاه شجاع به شیراز، سلطان حسین دگر بار بر تبریز استیلا یافت، و چون شاه شجاع گرفتار جنگ با برادرزاده‌اش شاه یحیی بود، ناچار با سلطان حسین صلح کرد. در جنگ با عادل آقا، عاقبت پیروز شد، و سلطانیه را فتح کرد. در ۷۸۵ هق پسر خود سلطان شبلی را بازداشت و کور کرد. با نزدیک شدن امیر تیمور به قلمرو شاه شجاع، وی هدایای فراوان به خدمت تیمور فرستاد، و تیمور یکی از دختران شاه شجاع را برای یکی از پسران خود به زنی گرفت.

شاه شجاع قریحه‌ی شاعری داشت، و حافظ او را در اشعار خویش ستوده است. خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار از وزرای او، و ← پهلوان اسد از سرداران و امرای معروف زمان او بود.

شاه شجاع درانی (šāh šoja'e dorrāni) یا **شجاع‌الملک** (šoja'o'l.molk)، فت ۱۲۵۸ هق، امیر افغانستان، از خاندان سدوزائی؛ برادر زمان شاه درانی و محمود شاه درانی. مقارن جلوس (۱۲۱۵ هق) محمود به سلطنت کابل، شجاع‌الملک در پیشاور به سلطنت نشست، و با استفاده از شورش غلزائیها بر ضد محمود، کابل را گرفت (۱۲۱۸ هق)، و محمود را به حبس انداخت، و زمان شاه را از زندان خلاص کرد. لشکرکشیهای شجاع الملک به سند و کشمیر سبب ضعف او گردید، و در ۱۲۲۴ هق از فتح خان که در این موقع طرفدار محمود بود شکست خورد، و به هند گریخت، و دوران دوم سلطنت محمود آغاز شد. در زمان امارت دوست محمد خان افغان، شجاع‌الملک کوشید که قندهار را بازگیرد، اما شکست خورد (۱۲۵۰ هق). سپس در صدد جلب حمایت بریتانیا برآمد، و بسبب اوضاع سیاسی وقت، در این امر توفیق یافت؛ در اواخر سال ۱۲۵۴ هق، سپاهیان مختلط هندی و انگلیسی قندهار را گرفتند، و سپس عازم کابل شدند. دوست محمد به بخارا گریخت، و شجاع‌الملک به سلطنت کابل نشست (جمادی الثانی ۱۲۵۵ هق). اما سلطنت او دیری نپایید، و کمی بعد بقتل رسید، و چندی بعد بریتانیائیها دوست محمد را به امارت بازآوردند.

شاه شیخ ابواسحاق: ← ابواسحاق اینجو.

شاه صفی (šāh safi)، شهرت **سام میرزا** (sām mirzā)، 10 محرم ۱۰۲۱–۱۲ صفر ۱۰۵۲ هق، ۶مین پادشاه (۱۰۳۸–۱۰۵۲ هق) سلسله‌ی صفوی؛ پسر صفی میرزا و نوه و جانشین شاه عباس I صفوی. در نزدیک نور مازندران به دنیا آمد. در جمادی الثانی ۱۰۳۸ هق در اصفهان به سلطنت نشست، و خود را شاه صفی خواند. در کاشان وفات یافت، و در قم مدفون شد. پادشاهی سفاک و ظالم و بیرحم بود. گویند سلطنت او جز یک سلسله خونریزی مستمر نبود. شاه صفی عده‌ای از شاهزادگان صفوی و سرداران خود را کشت، و امامقلی خان، فاتح هرمز و سردار بزرگ و معروف، را بی‌گناه هلاک نمود. در زمان او عثمانیها مکرر در ایران تاخت و تاز کردند، و کردستان و همدان و ایروان و تبریز چند دفعه بین ایران و عثمانی دست بدست شد. عاقبت، در اثر بی‌کفایتی شاه صفی، ازبکان قندهار و عثمانیها بغداد را از تصرف ایران بدر بردند. شاه صفی چون در درون حرمسرا پرورش یافته بود، از بی‌لیاقتی، در امور مملکت مداخله‌ای چندان نداشت، الا آنکه احکام بیرحمانه‌ی او دوران سلطنتش را خون‌آلود و تیره کرد.

شاه صفی II: ← سلیمان I صفوی.

شاه طاهر انجدانی قمی (šāh tāhere anjedānie qomi) یا **طاهر دکنی** (dakani)، فت ۹۵۲ یا ۹۵۶ هق، از شعرای فارسی‌زبان و از فضلای قرن ۱۰م هق. پدرش، رضی‌الدین اسماعیلی حسینی، از اخلاف اسماعیلیانی بود که از مصر به عراق آمده به خواندیه (xāndiyye) اشتهار داشتند. بگفته‌ی آذر بیگدلی، مولد او همدان است. در آغاز در کاشان متوطن بود، و اکثر کتب متداول کلام و حکمت را در آن شهر از شمس‌الدین خفری فراگرفت. سرانجام بسبب اتهام به اسماعیلی بودن و انتساب به خواندیه، از شاه اسماعیل I صفوی ترسیده به دکن رفت، و در آنجا به ترویج مذهب تشیع مشغول شد. ابتدا به حکیم نظام شاه دکنی او و برادرش را گرفته به زندان انداختند، ولی بعد آزاد شد، و از مقربان نظام شاه گردید.

شاه طاهر در قصیده‌سرائی توانا بود، و تألیفاتی در حکمت و کلام و فقه و تفسیر دارد؛ از آن جمله است حاشیه بر الاهیات شفا، شرح باب حادی عشر، حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی، رساله‌ای فارسی در معاد، و رساله‌ای در انشا و غیره. وفاتش در احمدنگر روی داد، و بر حسب وصیتش، جنازه‌ی او را به عتبات انتقال دادند.

شاه طهماسب: ← طهماسب I صفوی؛ طهماسب II صفوی.

شاه عالم، لقب بهادر شاه I پیش از سلطنت.

شاه عالم (šāhe ālam)، لقب **جلال‌الدین علی جوهر** (alie jōhar)، فت ۱۸۰۶، شاه تیموری هند، پسر و جانشین عزیزالدین عالمگیر II. پس از جلوس به سلطنت (۱۷۵۹)، عنوان شاه عالم اختیار نمود. شاه عالم در مدت ۴۷ سال سلطنت رسمی خویش در واقع آلت دست امرا و شرکت هند شرقی بریتانیا بود. عاقبت نیز دهلی، پایتخت او، بدست یکی از رؤسای راهزنان بنام غلام قادر افتاد، و شاه عالم بدست او موهون و کور گردید. در ۱۸۰۳ شرکت هند شرقی خود حفظ جان شاه عالم را بعهده گرفت.

شاه عباس بزرگ: ← عباس I صفوی.

شاه عبدالله (šāh abdo'l.lāh)، ده (جه ۳۴۸ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان چم شمبان، بخش هندیجان، شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)، ۳۸ کیلومتری جش هندیجان، در ناحیه‌ی لیراوی، در ح ۱ فرسنگی ل بندر دیلم کنار جاده‌ی هندیجان به بندر دیلم. بقعه‌ای بنام شاه عبدالله دارد. خرابه‌های شهر قدیم مهروبان در کنار آنست.

شاه فولادی، قله، افغانستان، ← کوه بابا.

شاه قاسم فیض‌بخش: ← فیض‌بخش.

شاه قلی بابای تکلو: ← تکلو، طایفه.

شاه کرمانی (šāhe kermāni)، شهرت **ابوالفوارس شاه ابن شجاع کرمانی** (abo'l.favāres)، صوفی و عارف و زاهد معروف ایرانی در قرن ۳م هق. بنا بر مشهور از امیرزادگان ولایت خود بود،

و تمایل به زهد و تصوف یافت. به صحبت بعضی مشایخ مانند ابوتراب نخشبی و دیگران رسید، و در عرفان مقام عالی یافت. کتابی بنام مرآة الحکماء بدو نسبت داده‌اند، و در کتابهای صوفیه سخنان و حالات مؤثر از او نقل شده است. شاه کرمانی تا سال ۲۷۰ هق حیات داشته، و بر طبق بعضی مآخذ قبل از سال ۳۰۰ هق وفات یافته.

شاه‌کشها (šāhkošā)، انگلـ رجیسایدز[1] (-reji sāydz)، در تاریخ انگلستان، نامی که به قاضیها و افسران دادگاهی که مسئول دادرسی و اعدام چارلز I پادشاه انگلستان بودند داده شده است. پس از بازگشت خاندان استوارت (۱۶۶۰)، 10 تن از شاه‌کشها به اعدام و ۲۵ تن به حبس ابد محکوم شدند. بعضی از آنها فرار کردند.

شاه کوه، کردستان ایران، ← شاهو.

شاه کوه (šāh kuh)، رشته‌کوهی در ایران شمالی، که آخرین قسمت کوههای البرز است، و استراباد (گرگان) را از شاهرود جدا میسازد، و از ش تا کوههای آلاداغ ممتد است. قله‌ی شاه کوه، در دهستان کوهپایه از بخش حومه‌ی شهرستان گرگان ح ۳٬۵۶۰ متر ارتفاع دارد. از گردنه‌های معروف شاه کوه در همین دهستان جیلن بیلن (jilan bilan) و قزلق (qozloq) را میتوان نام برد. در غ قله‌ی شاه کوه تنگ یا گردنه‌ی شمشیربر (šamšir.bor)، بطول ح ۱۳۵ متر و بعرض ح ۶ متر واقع شده است، که بعضی آنرا مطابق دروازه‌ی خزر دانسته‌اند (نیز ← سردره‌ی خوار).

شاه‌ماهی (šāh.māhi)، نامی که در مآخذ فارسی در مورد بعضی از اقسام ماهی بکار رفته است. از جمله هرینگ و بعضی اقسام ماکرل را بدین نام خوانده‌اند.

شاه‌ماهیها[2]، **نبرد** (šāh.māhihā) یا **نبرد هرینگها**[2] (hering.hā)، یکی از نبردهای جنگ صدساله، در ۱۴۲۹، هنگام محاصره‌ی اورلئان بوسیله‌ی سپاهیان انگلستان. این واقعه هنگامی اتفاق افتاد که قطار آذوقه‌ی محاصره‌کنندگان اورلئان مورد حمله‌ی فرانسویها واقع شد، و انگلیسها با سنگر گرفتن در پشت واگونهای حامل شاه‌ماهی (یا هرینگ) این حمله را دفع کردند.

شاه‌محمد خلیفه: ← خلیفه شاه‌محمد.

شاه محمود (šāh mahmud)، ملقب به **قطب‌الدین**، ح ۷۳۸ـشوال ۷۷۶ هق، از امرا و شاهزادگان آل مظفر؛ پسر امیر مبارزالدین محمد و برادر شاه شجاع. در ۷۵۹ هق، باتفاق برادرش شاه شجاع، پدر خود را گرفته کور کردند و مقید نمودند. پس از آن، شاه محمود در اصفهان و ابرقو به امارت نشست. برای جنگهای او با برادرش ← شاه شجاع. شاه محمود عاقبت در اصفهان وفات یافت.

شاه محمود نیشابوری (šāh mahmude neyšā-buri)، معروف به **زرین قلم** (zarrin qalam)، ۸۸۴–۹۷۲ هق، از مشاهیر خوشنویسان ایران. در جوانی ملازم و کاتب شاه طهماسب I صفوی بود. در اواخر عمر در مشهد متوطن شد، و مدت ۲۰ سال در آنجا بزیست و به کتابت مشغول بود، و در همانجا درگذشت و به خاک سپرده شد.

شیوه‌ی خط نستعلیق شاه محمود را مختلف توصیف کرده‌اند. از جمله بعضی گویند به روش سلطان علی مشهدی مینوشته است، و نیز بعضی خط او را به روش میر علی هروی شبیه دانسته‌اند. حقیقت اینست که وی شیوه‌ی خاصی داشته، یعنی لطافت خط سلطان علی و استواری و یکنواختی شیوه‌ی میر علی هر دو را دارا است. مخصوصاً در کتابت خفی شیوه‌ی خاصی دارد که بعدها بابا شاه اصفهانی آنرا تکمیل کرد، و به نهایت شیوائی رسانید.

از آثار شاه محمود از قطعات و مرقعات و رسالات و کتابها به مقدار بسیار در کتابخانه‌های بزرگ و مجموعه‌های خصوصی داخل و خارج موجود است که تاریخهائی بین ۹۳۴ و ۹۷۰ هق دارد. از جمله چند کتاب در کتابخانه‌ی سلطنتی است، که شیواترین آنها نسخه‌ی سبحة الابرار جامی است.

شاه‌مراد خان زند (šāh.morād xāne zand)، فـ ۱۲۰۳ هق، از رؤسا و خوانین زندیه، برادر صید مراد خان زند. از جانب علیمراد خان در حدود همدان یک چند حکومت داشت، و از آقا محمد خان قاجار شکست خورد. شاه‌مراد خان جزء بندیان جعفر خان زند بود، و از کسانی بود که از بند برآمدند و جعفر خان را کشتند. چون صید مراد خان به سلطنت جلوس کرد، شاه‌مراد خان را با عده‌ای به دفع لطفعلی خان زند فرستاد، اما لشکرش بر وی شوریدند، و او را در حدود دالکی (نزدیک بندر بوشهر) تسلیم لطفعلی خان نمودند، و لطفعلی خان او را کشت.

شاه مردان: ← فتوت.

شاه منصور (šāh mansur)، فـ ۷۹۵ هق، از سلاطین معروف آل مظفر؛ پسر امیر مظفر II و برادر شاه یحیی. داماد شاه شجاع بود، و حکومت شوشتر داشت. سلطان زین‌العابدین هنگام فرار بجانب بغداد نزد او رفت، ولی شاه منصور او را فروگرفته به قلعه‌ی سلاسل فرستاد، و خود به شیراز رفته آنجا را از شاه یحیی گرفت (۷۹۰ هق). پس از آن لرستان را تسخیر نمود، و لشکر سلطان احمد و سلطان زین‌العابدین را شکست داد (صفر ۷۹۳ هق)، و اصفهان را گرفت، و با شاه یحیی و سلطان احمد صلح کرد. اما در نزدیک شیراز با حمله‌ی امیر تیمور مواجه گشت، و رشادت و شجاعت بی‌نظیری در محاربه با تیمور از خود نشان داد، و حتی به قلب لشکر تیمور حمله برد، و دو نوبت نزدیک بود تیمور را هلاک کند. اما عاقبت در جنگ مقتول شد.

شاه منصور به شجاعت و دلاوری موصوف بود، و زور بازوی قوی داشت، اما بسبب شرب خمر اراده و کفایتی را که برای مقابله با حریف زورمندی چون امیر تیمور لازم بود نداشت. حافظ در اشعار خود مکرر او را ستوده، و او را به همت و شجاعت توصیف کرده است، و از بعضی قراین برمیآید که حافظ در زمان او شغلی اداری و دیوانی داشته است.

شاهنامه: ← خدای‌نامه.

شاهنامه، در سلطنت شاه جهان، ← پادشاه‌نامه، ۴.

شاهنامه (šāhnāme)، عنوان خاص حماسه‌ی ملی ایران، بزبان فارسی و منظوم در بحر متقارب، متعلق به اواخر قرن ۴م هق و شامل روایات اساطیری و پهلوانی و تاریخی ایران از عهد کیومرث تا پایان روزگار یزدگرد III ساسانی، اثر ابوالقاسم فردوسی، شاعر نامدار ایران. شاهنامه پرمایه‌ترین دفتر شعر فارسی و مهمترین سند عظمت و فصاحت این زبان است، و داستانهای ملی و مآثر تاریخی قوم ایرانی در آن به بهترین وجه نموده شده است. شیوه‌ی بیان آن ساده و روشن است، از استعمال لغات عربی ابائی ندارد، اما درین کار مصنع و افراطکار نیست، و در غالب موارد، سخن را کوتاه میگوید، و از پیرایه‌سازی و عبارت‌پردازی اجتناب میکند.

مأخذ عمده‌ی شاهنامه‌ی فردوسی ظاهراً شاهنامه‌ی منثور ابومنصوری بوده است، که قسمتی از مقدمه‌ی آن هنوز باقی است، و اصل آن ظاهراً بسبب تداول و رواج فوق العاده‌ی منظومه‌ی فردوسی از بین رفته است. داستانهائی را که درین کتاب بوده است فردوسی با نهایت دقت بنظم درآورده و سعی داشته است چیزی از اصل آنها نکاهد. این داستانها عبارت از شرح جنگهای ایرانیان با اقوام تورانی بوده است، که رستم قهرمان آنها است. گذشته ازین داستانها، مطالبی در باب تاریخ ساسانیان در شاهنامه آمده است که چیزی بین تاریخ و افسانه است. شاهنامه‌ی ابومنصوری، که مأخذ اصلی شاهنامه‌ی فردوسی است، به امر ابومنصور طوسی، والی طوس و سپهسالار خراسان، به دستیاری چهار تن از زردشتیهای خراسان و سیستان تحت نظارت وزیر وی، ابومنصور معمری (ma'mari)ـ تدوین شده است (۳۴۶ هق)، و ظاهراً مبتنی بوده است بر مجموعه‌ای از روایات خدای‌نامه و کتب دیگر، مثل ایاتکار زریران، کارنامه‌ی اردشیر بابکان، و داستان بهرام چوبین؛ و بهر حال، قسمت عمده‌ی مآخذ آنکه در شاهنامه‌ی فردوسی نیز منعکس شده است متعلق به روایات مربوط به اواخر عهد ساسانی بوده است. قسمت اساطیر شاهنامه البته بیشتر بر عناصر مختلف آریائی (مخصوصاً اوستائی) مبتنی است. عناصر بابلی (مثلا در داستان کیکاوس)، یونانی (مثلا داستان اسکندر)، و یهودی (مثلا آنچه در داستان جمشید از حکایات سلیمان اخذ شده است) نیز در آن تأثیری داشته است، و قسمت تاریخی آن نیز، که عبارت از تاریخ ساسانیان است، از تأثیر عناصر اساطیری (مخصوصاً در قسمت جنگهای اردشیر) و عناصر افسانه‌ای (مثل قصه‌های بهرام چوبین و مبادی احوال بزرجمهر) نیز خالی نمانده است. شاهنامه‌ی فردوسی و همچنین قسمتی از آن که عبارت از تمام گفته‌ی دقیقی است، و "ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار" بیش نیست نظم نسبةً دقیقی از شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است، و قدرت و عظمت بیان شاعرانه‌ی آن، اصل کتاب راکه شاید فرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی نیز نمونه‌ای از آن باشد بکلی در عقده‌ی فراموشی افکنده است.

شاهنامه، که نسخه‌ی نهائی آن در سال ۴۰۰ هق به پایان رسیده است، نظمش بنا بر مشهور ۲۵، ۳۰، یا ۳۵ سال (۳۶۵؟–۴۰۰ هق) طول کشیده است. آنچه محقق است این است که فردوسی برای نظم کتاب نه از روی ترتیبی که اکنون در توالی داستانها هست کار کرده، نه اینکه بدون وقفه مشغول نظم و تصنیف آن بوده است؛ و بهر حال، کاری قریب به اتمام بوده است که آن را به سلطان محمود غزنوی اهدا کرده است. شاهنامه، بنا بر

(1)regicides (2)Herrings

مشهور و بحکم بعضی شواهد و قرائن، در اصل شامل ۶۰٬۰۰۰ بیت بوده است، و ظاهراً چند بار تحریر شده، ولیکن اکنون در هیچ یک از نسخ معتبر آن تعداد ابیات به ۶۰٬۰۰۰ نمیرسد. شاهنامه در طبقات مختلف ایرانی، از امرا و سلاطین و حتی طبقات پایین (مثل معرکه‌گیرها و قصه‌خوانان) شهرت و قبول تام یافت؛ به روایت چهار مقاله، علاءالدین غوری در فتح غزنین، و به قول تاریخ گزیده، طغرل ابن ارسلان سلجوقی در هنگام جنگی که منجر به هلاک او شد، ابیات شاهنامه میخوانده اند. همین شهرت و قبول شاهنامه در طبقات مختلف سبب پیدایش شاهنامه‌خوانی و شاهنامه‌خوانان شد، و ظاهراً همین شاهنامه‌خوانان، که ذکر بعضی از آنها مخصوصاً در عهد تیموری و صفوی در تذکره‌ها آمده است، اساس نسخه‌ی بایسنقری شاهنامه را بوجود آوردند، و حکایات و ابیات الحاقی شاهنامه نیز بی‌شک ساخته‌ی همین شاهنامه‌خوانان بوده است. بسبب همین شهرت و قبول شاهنامه بوده است که از قدیم تلخیصها و منتخبات متعدد از آن فراهم شده است.

فهرست همه‌ی ترجمه‌ها و مترجمین شاهنامه به زبانهای مختلف در این مقاله نمیگنجد، و فقط به ذکر بعضی از موارد معروف اکتفا میشود. ترجمه‌ی عربی بنداری با وجود تلخیص و ایجازی که دارد قابل توجه است. یولیوس فون مول متن و ترجمه‌ی فرانسوی شاهنامه را در ۱۸۳۸–۷۸ در ۷ جلد در پاریس و ترجمه‌ی فرانسوی را در ۱۸۷۶–۷۸ در ۷ جلد در پاریس بطبع رسانیده است. ی. آ. فولرس و س. لانداوئر[1] (ländäer) متن و ترجمه‌ی لاتینی ناتمام آنرا در لیدن بطبع رسانیدند (۱۸۷۷–۸۴). از ترجمه‌های انگلیسی ترجمه‌ی ملخص جیمز اتکینسن[2] (jeymz atkinsən) (لندن، ۱۸۳۲) و ترجمه‌ی منظوم آرثر جورج وارنر[3] (ārṯər jorj wārnər) و ادمند وارنر[3] (edmənd) (۸ جلد، لندن، ۱۹۰۵–۲۳) را میتوان نام برد. آدولف فریدریش فون شاک[4] (ādolf fridriš fon šāk) ترجمه‌ی ملخصی از آن بزبان آلمانی فراهم ساخته است (برلین، ۱۸۵۱–۶۵). ایتالو پیتمی همه‌ی شاهنامه را به نظم ایتالیائی ترجمه کرده است (۸ جلد، تورن، ۱۸۸۶–۸۸). منتخباتی از آن بوسیله‌ی آ. کریستنسن بزبان دانمارکی ترجمه شده است (۱۹۳۱). بعلاوه، شاهنامه به زبانهای گجراتی، ترکی عثمانی، و غیره نیز ترجمه شده. مشیو آرنلد، شاعر و نقاد انگلیسی، و و. آ. ژوکوفسکی، شاعر و نویسنده‌ی روس، نیز داستان رستم و سهراب را به زبان خود نظم کرده‌اند. در باب فرهنگ شاهنامه، غیر از لغت شاهنامه‌ی عبدالقادر بغدادی، فرهنگ شاهنامه، اثر ق. وولف، را میتوان یاد کرد. از تحقیقات راجع به فردوسی و شاهنامه، کتاب حماسه‌ی ملی ایران تألیف نولدکه، اثر کلاسیک محسوب است.

از طبعهای معروف شاهنامه طبع ترنر ماکان[5] (tërnər) (کلکته، ۱۸۲۹) و طبعهای سابق الذکر مول و فولرس را باید نام برد؛ طبع انتقادی مول در شمار بهترین و دقیقترین طبعهای شاهنامه است. در تهران نیز به سال ۱۳۱۳ هش، بمناسبت جریان جشن هزاره‌ی فردوسی، طبعی از شاهنامه انتشار یافت که بر اساس طبع ماکان، و از چاپهای قدیم بمبئی و تهران بی‌شک دقیقتر بود. طبع تازه‌ای نیز بوسیله‌ی انستیتوی خاورشناسی شوروی هم اکنون در جریان است (مسکو، از ۱۹۶۰)، که هنوز بپایان نرسیده است، ولیکن بهر حال، یک طبع انتقادی نهائی نیست.

بعضی منظومه‌های تاریخی نیز، که بعد از فردوسی به بحر متقارب و به تقلید شاهنامه سروده شده است، بهمین نام شاهنامه یا شهنامه معروف شده است. از آن جمله است شاهنامه‌ی قاسمی و شاهنامه‌ی نادری. همچنین تقلیدهای متعدد از شاهنامه شده است که قدیمترین آنها گرشاسپنامه‌ی اسدی است.

شاهنامه‌ی بایسنقری: ← بایسنقر.

شاهنامه‌ی کشمیر: ← شایق کشمیری.

شاهنامه‌ی نادری (šāhnāmeye nāderi)، منظومه‌ی حماسی تاریخی در بحر متقارب، از نظام الدین عشرت سیالکوتی، در باره‌ی حمله‌ی نادر به هند با اشاره به جنگهای وی پس از آن واقعه تا هنگام وفاتش. تاریخ نظم آن ۱۱۶۲ هق است. نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی موجود است.

شاهنامه‌ی هاتفی (šāhnāmeye hātefi) یا **اسماعیل‌نامه** (esmāʿil.nāme)، منظومه‌ی حماسی تاریخی در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، نظم عبدالله هاتفی جامی (خواهرزاده‌ی جامی، شاعر معروف)، در شرح فتوحات شاه اسماعیل I صفوی. در ۹۱۷ هق، که شاه اسماعیل پس از فتح خراسان بسوی عراق میرفت، در حوالی قصبه‌ی خرجرد جام با هاتفی ملاقات کرد، و او را به نظم فتوحات خود امر فرمود. هاتفی در حدود ۱٬۰۰۰ بیت آن را نظم کرد، اما توفیق اتمام نیافت. نسخه‌های خطی از این شاهنامه‌ی ناتمام در دست است.

شاهنجرین (šāhanjarin)، ده (جم ۲٬۰۸۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۴ کیلومتری جش رزن.

شاهنشاه: ← شاه.

شاهنشاه‌نامه (šāhanšāh.nāme)، منظومه‌ی حماسی در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، از مجدالدین محمد پاییزی تَتوی، شاعر اواخر قرن ۶م و اوایل قرن ۷م هق، در شرح جهانگشائی‌های سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه. ظاهراً نسخه‌ی آن در دست نیست.

شاه نعمت‌الله ولی (šāh neʿmatoʾl.lāhe vali)، شهرت **سید نعمت‌الله کرمانی**، ملقب به **نورالدین**، ۷۳۰ یا ۷۳۱–رجب ۸۳۴ هق، عارف و صوفی معروف و مؤسس سلسله‌ی نعمت‌اللهیه. وی اصلا از حلب بود، و نسبش بنا بر مشهور به ۲۰ واسطه به پیغمبر میرسد. اوایل عمر را بیشتر در عراق زیست، و در سن ۲۴ سالگی به زیارت مکه رفت، و در آنجا از خواص مریدان شیخ عبدالله یافعی گشت. چندی نیز در سمرقند، بلخ، هرات، مرو، و یزد زیست، و عاقبت در ماهان کرمان سکنی گزید، و ۲۵ سال پایان عمر را در آن حوالی بسر آورد. در قسمتی از عمر خود با امیر تیمور و پسرش سلطان شاهرخ تیموری معاصر بود، و شاهرخ و نیز سلاطین بهمنی دکن را در حق وی اعتقادی تمام بود.

شاه نعمت‌الله، علاوه بر تحصیل علوم رسمی و متداول عصر، به ریاضت و مجاهدت نیز توجه تمام ورزیده است، و مکرر خلوت نشسته و چله بسر آورده است. علاوه بر آن، علاقه‌ی خاص به زراعت و عمران داشته است، و در یزد و ماهان نزدیک خانقاه خویش باغ و عمارت میساخته است. فرقه‌ی نعمتی، که مخصوصاً در عهد صفویه و بعد از آن در غالب ولایات ایران دائماً با فرقه‌ی حیدری جنگ داشته است، منسوب بدوست، چنانکه سلسله‌ی نعمت‌اللهیه نیز به وی منسوبست.

شاه نعمت‌الله، غیر از دیوان (شامل قصاید، غزلیات، ترجیعات، ترکیبات، مثنویات، قطعات، و رباعیات)، کتب و رسالات عدیده‌ی عربی و فارسی نیز به نثر دارد، و بعضی گفته‌اند بالغ بر ۳۰۰ یا ۵۰۰ رساله داشته است؛ از آن میان، مؤلف ریاض العارفین مجموعاً ۶۲ رساله و صاحب طرائق الحقایق ۳۹ رساله را جمع کرده‌اند. مجموعه‌ای از بعضی رسالات او در تهران چاپ شده است. از جمله‌ی رسالات اوست: رساله‌ی اصطلاحات صوفیه؛ رساله‌ی مکاشفات؛ رساله‌ی تعریفات؛ رساله‌ی حروف مقطعات قرآنی؛ رساله‌ی مراتب وجود؛ رساله‌ی نسبت خرقه؛ رساله‌ی بیان نفی؛ رساله‌ی مجمع الاسرار؛ رساله‌ی سلب اوصاف؛ و غیر از آنها. اشعار او از جهت ادبی محض چندان اهمیت ندارد، اما مشتمل بر معانی مهم و مطالب عالی عرفانی است. از جمله‌ی اشعار منسوب به او قصیده‌ای است شامل پیشگوئیهائی چند در باب حوادث آینده، که ظاهراً بعدها ابیات تازه‌ای بدان درافزوده‌اند، و در آن قصیده که مشحون از مطالب کلی و دوپهلو است تصرفهائی نیز کرده‌اند.

شاه نعمت‌الله ولی، آستانه‌ی (šāh neʿmatoʾl.lāhe vali)، بقعه‌ی مورخ ۸۴۰ هق، در ماهان، کرمان، که بر مزار شاه نعمت‌الله ولی ساخته شده است. ساختمان بقعه منسوب به احمد شاه از سلاطین بهمنیه‌ی هند است. شاه عباس I صفوی در قرن 10م هق و محمد اسماعیل خان (وکیل‌الملک I) و مرتضی قلی خان (وکیل‌الملک II)، حکام کرمان، در قرن 13م هق، صحنها و مناره‌های زیبا و کاشیکاری گنبد و غیره بر آن افزودند. اخیراً با نظر اداره‌ی کل باستانشناسی، مدخل و نمای شمالی آن تزیین شده است.

شاهنواز خان: ← صمصام‌الدوله.

شاهو (šāhu) یا **شاه کوه** (šāh kuh)، گرانکوه عظیمی در ولایت سنندج، کردستان، غ ایران. در ج رود سیروان واقع و امتداد عمومی آن لغ‌ج‌ش است. سرچشمه‌های شرقی رود زمکان (← سیروان) و بعضی از ریزابه‌های دیگر ساحل چپ سیروان از شاهو میآیند.

شاه و درویش (šāho darviš) یا **شاه و گدا** (gadā)، مثنویی در بحر خفیف مخبون مقصور، شامل ۱٬۳۶۴ بیت، از هلالی جغتائی (قرن 10م هق). داستان عشق گدائی است به شاهزاده‌ای که از مکتب عاشق او میشود، و پس از تحمل مشقاتی، سرانجام شاهزاده، پس از رسیدن به سلطنت و غلبه‌ی بر خصم، به اشاره‌ی خضر او را از محرمان

(۱)Landauer (۲)Atkinson (۳)Warner (۴)Schack (۵)Macan

خاص خود میکند. این مثنوی در ۱۳۲۱ هق در تبریز و در ۱۳۳۷ هش در تهران بضمیمه‌ی دیوان هلالی و صفات العاشقین او بچاپ رسیده است. شاه و درویش را یکی از شعرای عثمانی بنام حمدی (hamdi) به ترکی ترجمه کرده، و اته، مستشرق آلمانی، آنرا بزبان آلمانی نقل کرده و در ۱۸۷۰ در لایپزیگ بطبع رسانده است.

شاه‌وردی (šāh.verdi)، فت ۱۰۰۶ هق، فرمانروای **لر کوچک** و ۲۴مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک؛ پسر محمدی بک. بعد از وفات پدر، بحکم سلطان محمد خدابنده‌ی صفوی به امارت نشست. در زمان اشغال نهاوند بدست ترکان عثمانی، دم از استقلال زد، اما در ۱۰۰۰ هق "تشیع و عباسیگری" خود را به شاه عباس I صفوی معلوم داشت. شاه عباس خواهر او را به زنی گرفت، و یکی از شاهزاده‌خانمهای صفوی را به عقد او درآورد. چندی بعد، شاه‌وردی حاکم همدان را در طی زد و خوردی بقتل رسانید، و مورد تعقیب و سخط شاه عباس واقع گشت، و به بغداد گریخت (۱۰۰۲ هق). سپس شاه او را عفو نموده دیگر بار امارت داد (۱۰۰۳ هق). اما شاه‌وردی باز عصیان کرد، و این دفعه شاه عباس او را کشت، و ولایت لر کوچک را تجزیه کرد، و بدین گونه سلسله‌ی اتابکان لر کوچک منقرض گشت.

شاه و گدا: ← شاه و درویش.

شاه ولد (šāh valad)، فت ۸۱۴ هق، پادشاه (۸۱۳–۸۱۴ هق) سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر شیخ علی ایلکانی. بعد از کشته شدن عمش سلطان احمد ایلکانی، در بغداد به امارت نشست. بعد از وفات او، زنش تندو خاتون به امارت نشست.

شاه‌ولی (šāh.vali)، دهستان (جم ح ۱۲٬۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۴ آبادی. ساکنین بختیاری و عرب هستند. مرکزش، **شاه‌ولی** (جم ۳۳۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۳کیلومتری لغ شوشتر واقع است.

شاه ولی‌الله دهلوی (šāh valiyyo'l.lāhe dehlavi)، عنوان و شهرت **شیخ احمد ابن شیخ عبدالرحیم دهلوی**، ۱۱۱۴–۱۱۷۶ (یا ۱۱۷۹) هق، محدث و فقیه متکلم هندی، و از مشاهیر علمای اسلام در دو قرن اخیر. وی در فقه به مشرب اهل حدیث علاقه و تمایل داشت، و از قیاس و اجتهاد برکنار بود. اوقات خود را به زهد و تدریس میگذاشت، و هر چند کتاب مستقلی در علم کلام تألیف نکرد، آراء کلامی او قابل توجه است. شاه ولی‌الله در قرون اخیر از پیشروان سلفیه و از مجددین عقاید و تعالیم فقها و محدثینی مانند ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه بشمار است، و در کتابی بنام البلاغ المبین شیوه‌ای را که غالب مسلمین در زیارت قبور دارند تقبیح و منعت کرده است، و آن را خلاف شریعت دانسته است (← زالر). از آثار دیگرش حجة الله البالغه (در بیان رموز شریعت و متضمن نکات مهم در علم کلام)، تفهیمات الاهیه، البدور البازغه، الفوز الکبیر، و الخیر الکثیر، و تفسیر فارسی فتح الرحمان را میتوان نام برد.

شاهوی (šāhuy)، در شاهنامه، پسر بزرگ هفتواد و یار پدر در نبردهای او با اردشیر بابکان. نیز ← شاهوی پیر.

شاهوی پیر (šāhuye pir)، از راویانی که فردوسی از آنان در شاهنامه نام میبرد، و گفتارشان از جمله‌ی مآخذ فردوسی در نظم شاهنامه بوده است. اما ظاهراً شاهوی در شاهنامه، مصحف ماهوی خورشید (māhuy) (پسر بهرام) نیشابوری است، که به امر ابومنصور معمری با چند تن دیگر به فراهم آوردن شاهنامه‌ی منثور پرداختند (← شاهنامه). نیز ← شاهوی.

شاه هرموز: ← تهمتن ابن تورانشاه.

شاهی (šāhi)، جزیره‌ای با ابعاد تقریبی ۹ کم×۳ کم و دارای ۶ (؟) آبادی، در قسمت شرقی نیمه‌ی فوقانی ← دریاچه‌ی رضائیه (یا شاهی)، که از جنبه‌ی اداری جزء دهستان شرفخانه از بخش شبستر شهرستان تبریز محسوبست. در مواقع کم‌آبی بساحل متصل میشود. قلعه‌ی هلاکو خان (مدفن هلاکو خان و اباقا خان مغول) در آنست. ذکر قلعه‌ی شاهی در مآخذ قرن ۳م هق آمده است. در قرن ۷م هق هلاکو بنای آنرا تجدید کرد، و آن مقبره‌ی سلاطین و شاهزادگان مغول گردید.

شاهی، سبزی، ← تره‌تیزک.

شاهی، شهر (جم ۳۸٬۸۹۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران). پیش از احداث راه آهن سرتاسری، آبادیی بنام علی‌آباد بود. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد. بتوسط راه شوسه‌ی فیروزکوه، تهران را به بابلسر متصل میکند. فاصله‌اش از بابل ح ۲۵ کم است، و محل ارتباط بابل و آمل و بابلسر با راه آهن است. کارخانه‌های گونی‌بافی، نساجی، کنسروسازی، و برنجکوبی، و نیز بیمارستان و انبار نفت دارد. چهارشنبه‌بازار آن محل داد و ستد اهالی اطراف است.

شاهی، شهرستان، استان دوم (مازندران)، ل ایران؛ مشتمل بر دو بخش حومه و سوادکوه؛ مرکزش شهر شاهی. از ل به بحر خزر محدود است. رشته‌ی البرز از ج آن میگذرد. از رودهای آن تالار و بابل است. قسمت جنوبی آن جنگلی است. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد، و چند ایستگاه در این شهرستان دارد. بر طبق فتکه ۱۳۱۶، شاهی از بخشهای شهرستان ساری بود؛ در مهر ماه ۱۳۲۴ هش تبدیل به شهرستان گردید، و بخشهای تابعه‌ی آن فیروزکوه و سوادکوه تعیین شد؛ در آبان ماه ۱۳۲۵ هش، بخش فیروزکوه از آن مجزا گردید. کارخانه‌های نساجی، گونی‌بافی، کنسروسازی، و برنجکوبی دارد. محصول عمده‌اش پنبه، برنج، کنف، منسوجات، گونی، و چوب جنگلی است. از محصولات دستی شمد، کتان، و پارچه‌های معروف به شیرپنیر است.

شاهی، از مقیاسهای سابق پول در ایران. در قرون ۱۷م و ۱۸م کوچکترین سکه‌ی نقره و وزنش ۱٫۱۷ گرم بود. ارزش آن ۱/۴ عباسی، ۱/۲ محمدی، یا 10 قاز بود. در اصلاحات پولی زمان فتحعلی شاه قاجار، ۲۰ شاهی معادل واحد نقره‌ی جدید یعنی قران قرار داده شد. در دوره‌ی ناصرالدین شاه، شاهی سکه‌ای بود مسی و معادل ۵۰ دینار یا ۱/۲۰ قران. در قانون تعیین واحد و مقیاس پول قانونی ایران (مصوب ۲۷ اسفند ماه ۱۳۰۸ هش) اسمی از شاهی نیست.

شاهی، دریاچه‌ی، آذربایجان، ← رضائیه، دریاچه‌ی.

شاهیجان (šāhijān)، دهستان (جم ح ۱٬۶۰۰؟)، شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۶ (؟) آبادی.

شاه یحیی (šāh yahyā)، ۷۴۴–رجب ۷۹۵ هق، از سلاطین آل مظفر؛ پسر مظفر II. وی برادرزاده‌ی شاه شجاع و پادشاه یزد بود، و مکرر با شاه شجاع منازعه نمود. بعد از وفات (۷۸۶ هق) شاه شجاع، یک چند بر اصفهان استیلا یافت، و چندی بعد، اهل اصفهان بر وی شوریده او را از اصفهان راندند، و او در یزد به امارت پرداخت. در ۷۸۹ هق، که امیر تیمور به اصفهان لشکر آورد، وی، بر خلاف سلطان زین‌العابدین، به اطاعت او درآمد، و به حکم تیمور، حکومت شیراز که زین‌العابدین از آنجا گریخته بود به وی تعلق یافت. اما برادرش شاه منصور شیراز را از وی گرفت، و او باز به یزد گریخت. عاقبت، پس از شکست شاه منصور، به امیر تیمور پیوست (رجب ۷۹۵ هق)، و چندی بعد به حکم تیمور با سایر شاهزادگان آل مظفر بقتل رسید. حافظ او را در اشعار خویش ستوده است، یحیی ابن مظفر، نصرةالدین شاه یحیی، و شاه نصرةالدین، که در اشعار حافظ آمده است، مراد اوست.

شاهی سبزواری (šāhie sabzevāri)، شهرت **آقا ملک ابن ملک جمال‌الدین فیروزکوهی سبزواری،** فت ۸۵۷ هق، شاعر فارسی‌زبان. خوش خط و نقاش و موسیقیدان نیز بوده است. اجدادش از سربداران بودند، و او خواهرزاده‌ی خواجه علی مؤید سربداری است. پس از زوال دولت سربداران در زمان شاهرخ، به بایسنقر میرزا پیوست، و بکوشش او بعضی از اموال و املاک موروثی خود را بدست آورد. بایسنقر از او خواست که از تخلص شاهی دست بکشد، ولی او نپذیرفت، و این امر سبب بیمهری بایسنقر باو گردید. وی نیز از خدمت پادشاه دوری کرده به سبزوار رفت، و در آنجا به زراعت پرداخت. در اواخر عمرش، بخواهش حاکم استراباد، به آنجا رفت، و همانجا وفات یافت. نعش او را به سبزوار بردند، و در آنجا بدستور حاکم سبزوار، که پدر امیر علیشیر نوائی بود، او را در خانقاهی که در بیرون شهر سبزوار بدستور اجداد او ساخته بودند دفن کردند. در شعر تنها به غزلسرائی اکتفا کرده است، و خود از ۱۲٬۰۰۰ بیت که سروده فقط ۱٬۰۰۰ بیت انتخاب کرده و بقیه را شست. نام او را امیر شاهی نیز گفته‌اند. مذهب تشیع داشته است.

شاهی فرنگی: ← کک کوچ.

شاهین (šāhin)، (*Accipiter gentilis*)، پرنده‌ی شکاری بیباک بسیار قوی، از اقسام چرخ (← چرخ، پرنده). بالهای کوتاه چرخی و دم بلند دارد. طعمه‌ی آن عمدةً پرندگان است، ولی بسیاری از پستانداران را نیز شکار میکند. در بیشتر قسمتهای آسیا و اروپا و امریکای شمالی یافت میشود. طول نر آن ح ۵۵ سم و طول ماده‌اش ح ۶۰ سم است.

شاهین‌دژ (šāhin.dej)، بخش شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۸۱ (؟) آبادی. کوهستانی است. رود جغتو از آن می‌گذرد. مشتمل است بر دهستان حومه‌ی شاهین‌دژ (جم ۹٬۶۸۰؛ ۴۱ آبادی) و دهستان گوی آقاج.

مرکز دهستان و بخش، شهر **شاهین دژ** (جم. ۶٬۵۸۹ نف ۱۳۴۵ هش)، بر سر راه آذربایجان به کردستان است، و اهمیت نظامی دارد. سابقاً صاین قلعه نام داشت. برای اطلاع بیشتر از آبادی و ناحیه ← صاین قلعه.

شاهینی (šāhini)، ده (جم ۱٬۴۷۵ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان بیلوار، بخش کامیاران، شهرستان سنندج، استان کردستان، ۲۴ کیلومتری لغ کامیاران.

شایدمان[1]، **فیلیپ** (filip šaydemān)، ۱۸۶۵–۱۹۳۹، اولین صدر اعظم (۱۹۱۸–۱۹) جمهوری آلمان. سوسیال دموکرات بود. بعنوان اعتراض به معاهدهٔ ورسای کناره‌گیری کرد. در ۱۹۳۳ از آلمان خارج شد.

شایر[2] (šāyr)، لفظ انگلیسی، بمعنی ولایت، که در آخر اسامی ولایات جزیره‌ی بریتانیا میآید، و در این صورت شر (šər) تلفظ میشود (مانند ابردین‌شر).

شایست لاشایست (šāyast lā.šāyast) یا **شایست ناشایست**، رساله‌ای بزبان پهلوی، در دو قسمت و یک ضمیمه، در ۱۳٬۷۰۰ کلمه. مسائل عمده‌ی مذکور در آن عبارتست از اعمال گناه و ثواب، مراسم و آداب، معنی عرفانی گاتها، و ستایش موجودات مقدس (در دین زرتشت). نسخه‌ی کامل خطی آن، که در سال ۱۳۹۷ ب‌م نوشته شده است، در کتابخانه‌ی دولتی مونیخ موجود است؛ نسخه‌های خطی دیگری از آن در بمبئی و لندن و کپنهاگ موجود میباشد. ترجمه‌ی انگلیسی آن را وست در آکسفرد در جزء کتب مقدس مشرق منتشر کرده است (۱۸۸۰).

شایست ناشایست: ← شایست لاشایست.

شایست نشایست (šāyast našāyast)، از کتب دینی زرتشتیان، بفارسی، در باره‌ی آفرینش و نزاع ارواح نیک با بد، اعمال گناه و ثواب، شقاوت ارواح "کرساسپ" (گرشاسپ) و "یسیم" (جم)، ازدواج و طلاق، و سه هزاره‌ی آخرین، و غیره. نسخه‌ی خطی آن موجود است.

شایق کشمیری (šāyeqe kešmiri) **ملا عبدالوهاب**، فد ۱۱۸۲ هق، شاعر فارسی‌زبان هندی؛ مت شریناگار. به پیروی از شاهنامه‌ی فردوسی، شاهنامه‌ی کشمیر را در ۶۰٬۰۰۰ بیت سروده است.

شایگان (šāygān)، در علم قافیه، اصلا، قافیه‌ای که حرف روی آن اصلی (یعنی از نفس کلمه) نباشد، بلکه از زواید و ملحقات بدان باشد. مانند "ن" در کلمات جان و مردمان، که در اولی اصلی و از نفس کلمه، و در دومی آخرین حرف پسوند جمع و ملحق به کلمه‌ی مردم است، یا "ن" پسوند اتصاف "ین" در کلمه‌ی سیمین، که با چین و بین و زمین قافیه شود، و نیز "ر" در کلمه‌ی مزدور [اصل آن مزد + ور (پسوند)]، که با کلمات سور و دور و پور قافیه شده باشد. لکن در حالتی که شدت ترکیب اصل کلمه با پسوند یا کلمات دیگر بسیار باشد (مانند مثال اخیر فوق الذکر، و نیز مانند گرداب، گلاب، و شاداب، که جزء دوم آنها آب است)، این گونه قوافی شایگان را–که برخی همان ایطاء خفی دانسته‌اند–در شعر جایز میشمارند، چنانکه رشید وطواط در قصیده‌ای بمطلع،

منت خدای را که به تایید آسمان
آمد به مستقر جلالت خدایگان

کلمات مهربان و دیده‌بان و پاسبان [از مهر و دیده و پاس، با پسوند "بان"] را با کلماتی مانند جان و روان و آسمان قافیه کرده، و در عین حال، از شعر خویش نفی شایگان و ایطاء کرده و گفته است،

در شعر من ایایی مسروق و منتحل
در نظم من نبینی ایطاء و شایگان.

بالاخص، شایگان در شعر فارسی قافیه کردن کلمه‌ای است که با "ان" یا "ها" (علامات جمع در فارسی) یا "ین" یا "ات" (از علامات جمع عربی) جمع بسته شده باشد با کلمه‌ای مفرد، مانند قافیه کردن معجزات با حیات. شایگان اگر بیش از یک بار (و گاه، در قصاید بلند، بیش از دو بار) تکرار شود از عیوب قافیه است، و شعرا اگر در شعر ناچار از آوردن شایگان یا ایطاء شده باشند، خود را بدین مسامحه متوجه نشان میدهند و پوزش میخواهند. چنانکه فرصت شیرازی گفته است،

ایطاء توانی را گر خرده کسی گیرد
گو بگذر ازین معنی بنگر به مضامینش؛

و عبید زاکانی گفته است،

طبع عبید را که چو گنجی است شایگان
معذور دار قافیه گر شایگان کند.

شایلو[3]، **نبرد** (šāylo) یا **نبرد پیتسبرگ لندینگ** (pitsbērg landing)، از نبردهای عمده‌ی جنگ داخلی امریکا و اولین نبرد خونین آن، که در ۶–۷ آوریل ۱۸۶۲ روی داد. شایلو نام کلیسائی بوده است واقع در نزدیک دهکده‌ی پیتسبرگ لندینگ (چ‌غ ایالت تنسی، بر ساحل غربی رود تنسی). درین نبرد، ی. س. گرانت، فرمانده سپاهیان اتحادیه، بدون آمادگی کامل دست به حمله زد، و اگرچه بعلت رسیدن قوای امدادی اتحادیه، سپاهیان ائتلافیه عقب نشستند، برای نیروی اتحادیه رمق تعقیب آنان نمانده بود. درین نبرد ۱۳٬۰۰۰ تن از اتحادیه و ۱۱٬۰۰۰ تن از ائتلافیه از پا درآمدند. نبرد شایلو، از جهت اینکه راه پیروزیهای بعدی اتحادیه را در غ کشمه گشود، از پیروزیهای اتحادیه بشمار میرود.

شاین[4] (šāyen)، شهر (جم ۴۳٬۵۰۵)، چ‌ش ایالت وایومینگ، کشمه، نزدیک خط مرزی ایالات کولورادو و نبراسکا، کرسی ایالت و بزرگترین شهر آن.

شایو، پول دو: ← دو شایو، پول بلونی.

شایه‌لونگ[5]، **چارلز** (cārlz šāye-long)، ۱۸۴۲–۱۹۱۷، سرباز امریکائی و پوینده‌ی افریقا. در جنگ داخلی امریکا خدمت کرد. در ۱۸۶۹ مأمور خدمت در ارتش مصر تحت فرماندهی ژنرال چ. چ. گوردن شد. دره‌ی نیل علیا را پویید. بعداً سرکنسول سفارت کشمه در کرمه شد. از آثارش افریقای مرکزی و سه پیامبر–گوردن چینی، مهدی، و عرابی پاشا است.

شب: ← روز و شب.

شب (šeb)، چکوسلواکی، ← اگر.

شبا، در عهد، ← سبا یا سبا.

شباب: ← نوجوانی.

شب احیا (šabe ehyā) [از لفظ عربی احیاء =

شب‌زنده‌داری]، شبهای ۱۹م، ۲۱م، و ۲۳م (و نزد بعضی نیز ۲۷م) ماه رمضان، که در آنها مؤمنین تا سحر بیدار میمانند، و قرآن و دعا و نماز می‌خوانند، و از گناهان استغفار میکنند. احیای شب ۲۳م، از آن جهت که به احتمال قوی آن را شب قدر (← لیلة القدر) و شب نزول قرآن میدانند، اهمیت بیشتر دارد. انجام دادن آداب شب احیا را "احیا گرفتن" گویند.

شباط (šobāt)، یکی از ماههای تقویم شمسی بعضی از ممالک عربی، بین کانون دوم و آذار. عدد ایام آن ۲۸ شبانروز و در سالهای کبیسه ۲۹ شبانروز است. نامش از نام ماه شباط تقویم یهود مأخوذ است.

شب‌افروز (šabafruz) یا **شب‌تاب** (šabtāb)، سوسک کوچک گوشتخواری از تیره‌ی لامپوریدای (Lampyridae)، که در تاریکی تابناکی دارد (← زیستابی). در نواحی حاره بیش از مناطق معتدله یافت میشود. اعضای روشنی‌ده آن در شکمش جا دارد، و عبارتست از چند لایه از یاخته‌های پرتوافکن، و یک لایه‌ی زیرین از یاخته‌های روشنیزا. نور آنها را ناشی از ماده‌ای از محصولات یاخته‌ای بنام لوسیفرین (lusiferin) میدانند که چون در مجاورت آنزیم معروف به لوسیفراز (lusiferāz) دستخوش اکسایش شود تولید نوری بیحرارت میکند. رنگ نور شب‌افروزها متفاوت است، ولی اغلب سفید، زرد، نارنجی، آبی مایل به سبز، یا سرخ‌فام میباشد. ظاهراً تابناکی شب‌افروزها در فعالیت جنسی آنها دخیل است، و جنس نر به راهنمائی تابناکی جنس ماده به دنبال آن میرود. شب‌افروزها گاه برای تزیین و آرایش و هم برای روشنائی بکار میروند. در بعضی جاها زنان آنها را بر جامه‌ی خود قرار میدهند. در مناطق استوائی گاه تعداد زیادی از آنها را در شیشه‌ای میگذارند، و بعنوان چراغ بکار میبرند. کسانی که در جنگلهای انبوه استوائی میروند، شبهنگام گاه شب‌افروزهائی به کفش خود میبندند تا جلو پایشان روشن شود. نیز ← زیستابی؛ کرم شب‌تاب.

شبام (šebām)، آبادی، حضرموت، عربستان جنوبی. آبادیی بسیار قدیمی است. گویند مردم شبوه آنرا بنا نهادند. چند آبادی دیگر نیز بنام شبام در عربستان جنوبی وجود داشته است.

شبانروز (šabāne.ruz)، مقیاسی برای زمان، که کمابیش مساوی دوره‌ی حرکت یومی یا دوره‌ی حرکت وضعی زمین (← زمین، ۲) میباشد. **شبانروز نجومی** فاصله‌ی زمانی دو عبور متوالی نقطه‌ی اعتدال ربیعی است از نصف النهار محل. شبانروز نجومی را دوره‌ی گردش ظاهری کره‌ی آسمان به دور محورش (← حرکت یومی)، و زمان بین دو عبور متوالی یک ستاره از نصف النهار نیز تعریف میکنند. شبانروز نجومی به ۲۴ ساعت نجومی و هر ساعت نجومی به ۶۰ دقیقه‌ی نجومی، و هر دقیقه‌ی نجومی به ۶۰ ثانیه‌ی نجومی منقسم میگردد. منجمین زمان نجومی (← زمان، قسمت IV) را بکومک ساعت نجومی (← ساعت، اسباب) تعیین میکنند. باید دانست، که بسبب تقدیم اعتدالین، شبانروز نجومی که بوسیله‌ی نقطه‌ی اعتدال ربیعی تعریف شود با آنکه از روی گردش

(۱)Scheidemann (۲)shire (۳)Shiloh (۴)Cheyenne (۵)Chaillé-Long

کره‌ی آسمان تعریف شود یکسان نیست، بلکه از آن کمتر است، اختلاف آنها در ح ۲۶٬۰۰۰ سال به یک شبانروز تمام بالغ میشود؛ و از این قرار، اختلاف آن دو ح 0,01 ثانیه در شبانروز میباشد. این اختلاف بسیار ناچیز است، و جز در مورد رصدهای دقیق قابل اعتنا نمیباشد، و در هر حال شبانروز نجومی را از روی عبور ستارگان از نصف النهار تعیین میکنند. بسبب بینظمیهای حرکت زمین، خاصه رقص محور (← تقدیم اعتدالین) و علل دیگری که تماماً شناخته نیست، شبانروز نجومی کاملا ثابت نمیباشد. در ظرف یک قرن، طول شبانروز نجومی ح ۱/۱٬۰۰۰ ثانیه درازتر میشود. مقدار کنونی آن ۲۳ ساعت و ۵۶ دقیقه و ۴,۰۹۱ ثانیه‌ی شمسی متوسط است. **سال نجومی** زمان یک دور کامل دوران زمین بر گرد خورشید، یعنی ۳۶۵,۲۵۶۳۶۰۴۲ شبانروز شمسی متوسط است. سال اعتدالی مشتمل بر ۳۶۶,۲۴ شبانروز نجومی است. شبانروز نجومی و زمان نجومی بکار زندگی روزمره، که با حرکت ظاهری خورشید تنظیم میشود، نمیخورند، و در این مورد **شبانروز شمسی** (šamsi) بکار میرود. **شبانروز شمسی حقیقی** در یک محل عبارتست از فاصله‌ی زمانی دو عبور علیای متوالی خورشید از نصف النهار محل. لحظه‌ی عبور علیا ظهر حقیقی است. بسبب حرکت انتقالی زمین به دور خورشید، خورشید نسبت به ستارگان و نقطه‌ی اعتدال ربیعی در ظاهر به سمت مشرق حرکت میکند. سرعت این حرکت °۳۶۰ در سال، یا ح °۱ در شبانروز است. اگر در روز معینی خورشید و نقطه‌ی اعتدال با هم از نصف النهار یک محل بگذرند، روز بعد خورشید ح °۱ در سمت مشرق اعتدال خواهد بود و عبور خورشید از نصف النهار ح ۴ دقیقه بعد از عبور نقطه‌ی اعتدال صورت میگیرد. پس، شبانروز شمسی حقیقی قریب ۴ دقیقه از شبانروز نجومی بلندتر است. شبانروز شمسی حقیقی مقیاس مناسبی برای زمان نیست زیرا مدت آن متغیر میباشد. این امر بدین جهت است که اولا مدار زمین به دور خورشید مستدیر نیست، بلکه بیضوی است، و حرکت هر سیاره بر آن قسمت از مدارش که به خورشید نزدیکتر است سریعتر از حرکت آن در قسمتی است که از خورشید دورتر است؛ ثانیاً صفحه‌ی مدار زمین نسبت به معدل النهار مایل است، و با آن زاویه‌ای مساوی °۲۳,۵ میسازد (← میل کلی). بدین جهت، زیادتی شبانروز شمسی بر شبانروز نجومی ثابت نیست، بلکه از ۳ دقیقه و ۳۶ ثانیه تا ۴ دقیقه و ۲۶ ثانیه تغییر میکند. در نتیجه، اگر ساعتی را با خورشید میزان کنیم در مدت کوتاهی نامیزان میشود. چون کار و استراحت ساکنین زمین بر اساس حرکت شبانروزی خورشید است، باید واحد ثابتی تعریف کرد که حتی الامکان وابسته به شبانروز شمسی باشد. برای این منظور، خورشیدی موهومی تصور میکنند که، در مدتی مساوی دوره‌ی حرکت ظاهری سالیانه‌ی خورشید، بر مداری واقع در صفحه‌ی معدل النهار حرکت متشابه کند. **شبانروز شمسی متوسط** عبارتست از فاصله‌ی دو عبور علیای متوالی این خورشید موهومی از نصف النهار. برای تأمین دقت و تعمیم بیشتر در محاسبات نجومی، در سال ۱۹۵۵، در کنفرانس دوبلین، تعریفی مبتنی بر سال اعتدالی (← سال، مقیاس زمان) (بجای دوره‌ی حرکت وضعی زمین) برای زمان شمسی متوسط قائل شدند. بر طبق این تعریف، شبانروز شمسی متوسط عبارتست از کسر ۱/۳۶۵,۲۴۲۱۹۸۷۹ سال شمسی در سال ۱۹۰۰، و زمان شمسی متوسط (یا نجومی) از ظهر حساب میشود. روز شمسی متوسط به ۲۴ ساعت، هر ساعت به ۶۰ دقیقه، و هر دقیقه به ۶۰ ثانیه منقسم میگردد. بدینگونه، ثانیه ۱/۸۶٬۴۰۰ شبانروز شمسی متوسط است، و همین ثانیه است که واحد زمان سلسله‌های سگث، متث، و غیره میباشد. با واحدی که بشرح مذکور تعریف شد نمیتوان گفت که عبور علیای مرکز خورشید از نصف النهار یک محل منطبق با ظهر متوسط است، بلکه بین این دو اختلافی موجود است. بطور کلی اختلاف زمان شمسی حقیقی و زمان متوسط را تعدیل زمان مینامند (← زمان، قسمت ۷). **شبانروز عرفی** (orfi) عبارتست از شبانروز شمسی متوسط که از نصف شب متوسط آغاز میشود، و آن لحظه‌ی عبور سفلای خورشید موهومی است از نصف النهار محل.

نیز ← زمان، مفهوم؛ ساعت، از آحاد زمان؛ سال، مقیاس زمان.

شبانروز شمسی: ← شبانروز.

شبانروز عرفی: ← شبانروز.

شبانروز متوسط: ← شبانروز.

شبانروز نجومی: ← شبانروز.

شبانکاره (šabānkāre)، دهستان (جم ح ۱۵٬۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان دشتی و دشتستان، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، دارای ۴۲ (۱) آبادی. از غ به رود شور محدود است. سد شبانکاره در نزدیکی ده درواهی (darvāhi؛ ۲۸ـ کیلومتری لغ برازجان) از این دهستان بر رود شاپور قرار دارد. مرکزش، ده کهنه (deh kohne؛ جم ۱٬۹۳۴ سنه ۱۲۴۵ هش)، در ۳۵کیلومتری لغ برازجان واقع است.

شبانکاره یا **شوانکاره** (šavānkāre)، ناحیه‌ی تاریخی از ولایت فارس که بنام طایفه‌ای از کردان ساکن در آنجا بدین نام خوانده شده است. این ولایت بین فارس و کرمان و خلیج فارس، و مرکزش شهر ایگ (ig) یا ایج بوده است، و نواحی زرکان (zarkān)، تارم (tārom)، اصطهبانات، نیریز، خیره (xayra)، پرگ (porg)، کرم (korm)، رونیز (runiz)، لار، و دارابجرد جزء آن ولایت بوده‌اند.

کردان شبانکاره در اواخر قرن ۵م و اوایل قرن ۶م هق شامل پنج شعبه‌ی مهم بوده‌اند، اسماعیلیان، رامانیان، کرزوبیان (karzubiān)، مسودیان، و شکانیان (šakāniān). این اکراد سلسله‌ی نسب خود را به اردشیر بابکان پادشاه ساسانی و منوچهر پادشاه افسانه‌ای پیشدادی میرسانیده‌اند، و در دوره‌ی بعد از اسلام از اواخر عهد آل بویه کسب قدرت کردند، و رؤسای آنها بعضی ولایات فارس را یک چند بدست آوردند. مشهورترین امرای شبانکاره، فضلویه‌ی رامانی یا فضلویة ابن حسنویه (fazluyate 'bne hasan-vayh)، در نزد امرای دیالمه‌ی فارس عنوان سپهسالار یافت، و چندی بعد فولادستون را بگرفت، و بر فارس مستولی گشت (۴۴۸ هق)، و جشنابـاد (jošnābād) یا گشنابـاد (بین نیریز، داراب، و فسا) را پایتخت کرد. سپس از قاورد، پادشاه سلجوقی کرمان، شکست خورد (۴۵۵ هق)، و عاقبت نسبت به سلاجقه قبول طاعت کرد. لیکن چندی بعد باز عصیان ورزید، و بعد از چند جنگ اسیر و مقتول شد (۴۶۴ هق). بعد از فضلویه نیز امرا یا "ملوک" شبانکاره در فارس با امرای سلاجقه روابط صلح و جنگ داشته‌اند. چنانکه در ۴۹۲ هق، امیر شبانکاره، باتفاق ایرانشاه سلجوقی، با انر، که از جانب سلطان برکیارق امارت فارس یافته بود، جنگید. در همین ایام، حسن ابن مبارز، امیر شبانکاره، با اتابک جاولی در عهد محمد ابن ملکشاه سلجوقی نیز زد و خوردهائی کرد. در زمان سلطنت محمود (ابن محمد ابن ملکشاه) سلجوقی، بسبب آنکه ابوالقاسم درگزینی با آنها بدرفتاریهائی کرد، طوایف شبانکاره طغیان کردند و دست غارت و تعدی گشودند. در دوره‌ی استیلای غز بر کرمان و زوال دولت سلاجقه‌ی کرمان، امرای شبانکاره در فارس و مخصوصاً کرمان دیگر بار مجالی یافتند، و دولتی پدید آوردند که به **اتابکان شبانکاره** یا **بنی فضلویه** (bani fazluya) معروف شده‌اند. ذکر نام و تعداد و مدت فرمانروائی این امرای شبانکاره قبل از عهد مغول بدرستی روشن نیست. اما فرمانروائی آنان بعد از عهد مغول تا آخر عهد سلطان ابوسعید بهادر خان باقی بود، و بعد مملکت آنها ضمیمه‌ی قلمرو اینجویان گشت، و عاقبت در حدود سنه‌ی ۷۵۶ هق بدست آل مظفر منقرض گردید.

از "ملوک" (امرا و اتابکان) شبانکاره نام کسانی بشرح مندرج در جدول ص ۱۴۵۰ در تواریخ ذکر شده است، که از بعضی از آنها اطلاعی قطعی در دست نیست.

شبانکاره‌ای (šabānkāre'i)، شهرت **محمد ابن علی**، ح ۶۹۷ هق-؛ شاعر و مورخ ایرانی؛ اهل شبانکاره. وی از مداحان خواجه غیاث‌الدین محمد، وزیر ابوسعید بهادر خان، بود. مهمترین اثرش تاریخ عمومی مجمع الانساب (majma'o l'.ansāb) است، که آنرا در ۷۳۳ هق شروع کرد و در ۷۳۶ هق به اتمام رسانید، ولی این اثر در حادثه‌ای از بین رفت، و شبانکاره‌ای بعدها (مقارن ۷۴۳ هق) دگرباره آنرا نوشت. مجمع الانساب، علاوه بر مطالب مربوط به پیش از مغول حاوی اطلاعات سودمندی است در باب دوره‌ی ایلخانی الجایتو و ابوسعید و ملوک فارس و شبانکاره و هرمز.

شب برات: ← شعبان، لیلة القدر.

شب‌بو (šab.bu)، (*Cheiranthus cheiri*)، گیاه دوساله یا دائمی بت قدیم، از تیره‌ی جلیپائیان، با گلهای معطر چهاربرگه‌ی رنگین زرد، قرمز، خرمائی، یا بنفش، که برای زینت در همه جا کاشته میشود، و آنرا خیری (xiri) نیز گویند. شب‌بوی سیبری (*Erysimum asperum*) دارای گلهای نارنجی‌رنگ است، و دوام گلش کمتر میباشد.

شب‌بوی هراتی (šab.buye harāti)، گیاهی از تیره‌ی جلیپائیان و از نوع هسپریس (*Hesperis*).

شب‌پره، جانور پستاندار، ← خفاش.

شب‌پره‌ای، استخوان، ← سر.

شبت (šebet)، (*Anethum graveolens*)، گیاه خوراکی یکساله‌ی بت قدیم از تیره‌ی چتریان، که آنرا شود (ševed) و شوید نیز گویند، و برگهای

خاندان شبانکاره

(همه‌ی انساب و سنوات مندرج در این جدول، مخصوصاً در مورد ملوک اوایل و اواخر، قطعی نیست. تواریخ مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است.)

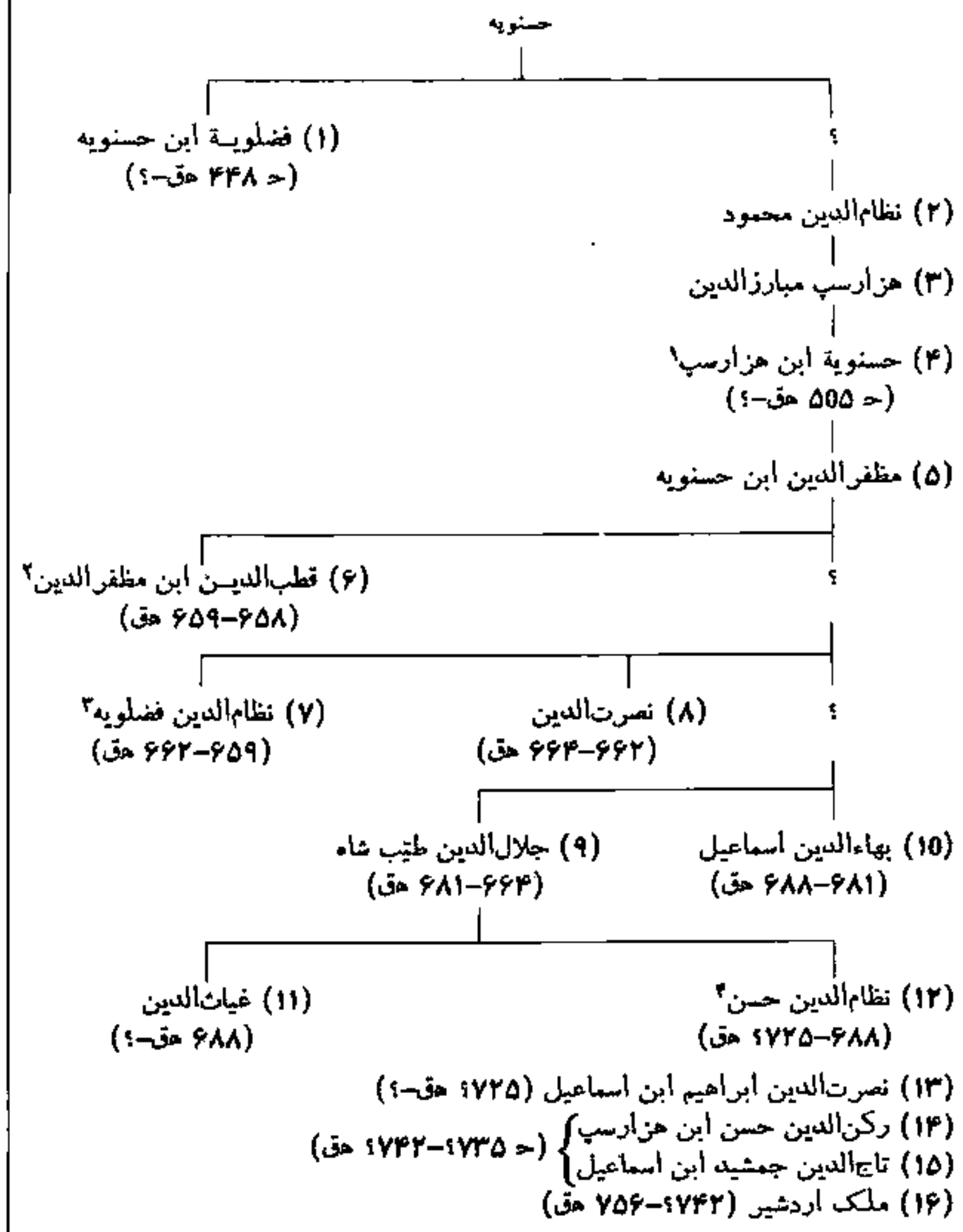

(۱) شاید همان حسن ابن مبارز مذکور در کامل ابن اثیر باشد.
(۲) یا قطب‌الدین ابن مبارزالدین؟
(۳) یا نظام‌الدین فضلویهٔ ابن مظفرالدین ابن مبارزالدین؟
(۴) یا نظام‌الدین ابن بهاءالدین؟

بسیار بریده‌ی معطر و دانه‌های معطر دارد.

شبجره، کرمان، ← سیریز.

شبح[1] (šabah) جمع اشباح (ašbāh)، صورتی موقت از یک شخص یا شیء، که آن صورت در واقع در معرض حواس نیست، ولی شخص آنرا با چنان وضوحی در مقابل خود میبیند که قائل به وجود واقعی آن میگردد. اعتقاد به اشباح و از جمله اشباح اموات[2] در هر جا و در هر زمان وجود داشته است، و مبتنی بر اینست که روح انسان یا هر شیء دیگر از خود اراده و حرکت دارد. بسیاری از مردم قبایل وحشی چنین میپندارند که، در هنگام خواب، روح آدمی از بدنش جدا میشود، و به سیر و گردش میپردازد، و قائلند به اینکه آنچه انسان در خواب میبیند عبارتست از حوادثی که برای روح وی که از تن جدا شده است دست میدهد. در نژادهای ابتدائی این خرافه هست که نباید شخص خواب را چنان بیدار کنند که روح فرصت بازگشت به بدن را پیدا نکند. مرگ را نوعی از خواب میدانند، که در آن روح در خارج از بدن مشغول گردش است، و در ضمن این گردش، امکان ملاقات با آن هست.

جادوگری و مکالمه با ارواح مردگان همواره ارتباط نزدیک با اشباح اموات داشته است، که بعضی آنها را منشأ همه‌ی عبادات دینی میدانند. انسان ابتدائی از مردگان میترسد، و میخواهد کاری کند که خشم آنها را فرونشاند، و بتدریج فراموش میکند که اشباح مردگان متعلق به نیاکان او است، و آنها را جزء شیاطین و جنهای موذی و امثال آنها میپندارد. بتدریج که ترقی میکند، و فکرش باز میشود، این ارواح جنبه‌ی موذیگری و شیطنت خود را از دست میدهند، و بصورت خدایان درمیآیند. بهر حال، تسکین خشم اموات و حتی پرستش آنها جزء تفکیک‌ناپذیر همه‌ی ادیان ابتدائی بوده است.

اعتقاد به اشباح اموات هنوز در قسمتهائی از جهان حتی در میان بعضی از مردم ممالک متمدن باقی است. معتقدین به اشباح اموات در باب قدرت اشباح وحدت نظر ندارند. بعضی معتقدند که شبح فقط شنیده میشود، و دیده نمیشود. بعضی گویند که فقط برخی از مردم شبح را توانند دید، و از اینجا شناخته میشوند که سایه نمی‌اندازند، و جای پا نمیگذارند، و از دیوار و درهای بسته میتوانند بگذرند. معتقدین به اشباح قائلند به اینکه آمدن اشباح به زمین برای رسانیدن حق به حق‌دار یا برای انتقامجوئی از جنایتی است، و مثلا میگویند روح کسی که به قتل رسیده است به زمین میآید تا مزاحم قاتل شود. اشباح همیشه هنگام شب که نور ضعیف است میآیند. در باب "خانه‌های شبح‌زده"[3] گفتگوی بسیار هست، و مخصوصاً در مغرب‌زمین داستانهای فراوان در باب آنها نوشته شده است. اساس آنها اینست که شبح ناآرام قاتل یا مقتول شبها در خانه یا کاخ (معمولا کهن) محل جنایت گردش میکند، و بر کسانی که در این خانه‌ها شبی را به صبح آرند پدید میآید. حقیقت اینست که اگر شخص خرافی یا عصبی یا ترسو در خانه‌ای که آنرا "شبح‌زده" میدانند شبی را بگذراند، قوه‌ی مخیله‌اش چنان قوت میگیرد که خیال میکند واقعاً شبح مورد بحث را دیده است. البته انکار اینکه آدمی ممکن است در بعضی شرایط دیدی مافوق آنچه اغلب مردم از آن برخوردارند داشته باشد دشوار است، چنانکه بعضی از جانوران چیزهائی میشنوند یا میبینند یا بو میکشند که ما از درک آنها عاجزیم. معذلک، حصول اطمینان از اینکه واقعاً کسی شبح دیده است یا نه مستلزم تحقیق در این امور است که آیا مشاعرش بر جا بوده است یا نه، و آیا جسم و جانش سالم است یا نه، و آیا قادر به اینکه بین واقعیت خارجی با موجود ذهنی تمیز بگذارد بوده است یا نه.

در ۱۸۸۲ در لندن انجمن تحقیقات روانی برای تحقیق علمی و منظم در اشباحی که بعضی ادعای رؤیت آنها را داشتند تأسیس گردید (← روح‌شناسی).

شب‌خسب: ← اقاقیا.

شبدر، گیاه پروانه‌وار نواحی شمالی از نوع ترپفولیوم (*Trifolium*) که برای علوفه‌ی حیوانات یا برای زراعت حفاظی بکار میرود. گلهای آن برنگهای صورتی، سرخ، یا ارغوانی، سفید، یا دورنگ است. برگش سه برگچه‌ی گرد دارد؛ یافتن شبدر چهاربرگه را نشانه‌ی خوشبختی میدانند. شبدر را به اسامی اطریفل (etrifel)، برسیم (barsim)، و سه‌برگه نیز میخوانند. شبدر علامت کشور ایرلند بود (← شبدر ترشک).

شبدر ترشک (šabdare toršak)، (*Oxalis acetosella*)، گیاهی که برگهایش سه برگچه دارد و برنگ ارغوانی است. گلهای آن زرد و علامت کشور ایرلند میباشد. نیز ← حماض؛ ترشک.

(1)apparition (۲)ghosts (۳)haunted houses

شبدر زرد: ← اکلیل‌الملک.
شبدر ژاپنی: ← لسپدزا.
شب دوازدهم: ← تجلی مسیح، عید.
شبدیز (šabdiz) [= شب‌رنگ، شبگون]، در افسانه‌ها، اسب سیاه خسرو پرویز، پادشاه ساسانی، که گویند در نزد پادشاه زیاده از حد محبوب و گرامی بود. مطابق روایاتی که قصه‌سازان نقل کرده‌اند، شبدیز و همچنین گلگون، اسب معروف شیرین، از یک مادیان پدید آمده بودند. در کیفیت ولادت شبدیز، گفته‌اند که در دشتی بنام "رم کله" ولادت یافت. نوشته‌اند که درین دشت اسبی از سنگ وجود داشت، و مادیانی که شبدیز از او زاد ازین اسب سنگی بار گرفته بود. شبدیز بموجب ادعای قصه‌پردازان از همه‌ی اسبهای جهان چهار وجب بلندتر بود، و گویند نعلش را با ده میخ به پایش میکوفتند. خسرو این اسب را زیاده دوست میداشت، و از غذای خویش بدو میداد. گویند شاه سوگند یاد کرده بود که هر کس خبر مرگ شبدیز را بیاورد او را خواهد کشت. پس از مرگ شبدیز، باربد، برای اینکه میرآخور را از خطر برهاند، بمناسبت، آوازی چنان دردانگیز خواند که خسرو به اندوه رفت و فریاد کرد "بدبخت، مگر شبدیز مرده است؟" باربد در پاسخ گفت "شاه خود فرماید". گویند به امر خسرو، صورت شبدیز را بعد از مرگ بر سنگ نقش کردند، و شاه هر وقت بدان صورت نگاه میکرد میگریست. بر حسب بعضی روایات، شبدیز را از روم برای خسرو آورده بودند.
شبرغان (šebarqān)، شهر، ولایت مزار شریف، ل افغانستان. از نامهای سابقش اشبورقان (ošburqān)، شبورقان (šaburqān)، و سبورقان است. در قدیم یکی از شهرهای عمده‌ی جوزجان (دو شهر دیگر یهودیه و فاریاب) و در قرن ۴م هق مرکز آن بود. مارکو پولو از وفور نعمت و خربزه‌ی آن یاد کرده است، که خشک‌کرده‌ی آنرا به هرات، هند، و چین میبردند.
شبستر (šabestar)، بخش، ل و لغ شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۷۱ (۱) آبادی. مشتمل است بر دهستانهای سیس، شرفخانه، صوفیان، خامنه، و تسوج؛ جزیره‌ی شاهی (در دریاچه‌ی رضائیه) نیز جزء دهستان شرفخانه محسوبست. کوههای میشوداغ بخش را از مرند جدا میکنند. راه آهن تبریز به شرفخانه از آن میگذرد. مرکزش، **شبستر** (جه ۶'۲۲۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۵۳کیلومتری لغ تبریز است.
شبستری، شیخ محمود: ← محمود شبستری.
شب شش (šabe šeš)، شب روز ششم از تولد نوزاد، که در آن شب مجلس جشنی منعقد میسازند، و معمولا در طی آن نوزاد را اسم‌گذاری میکنند. در این جشن شیرینی و خشکبار فراهم میسازند و شش‌انداز درست میکنند. اگر از حضار کسی دعا همراه دارد نباید وارد اطاق بچه بشود، مگر آنکه دعای خود را پیشتر بیرون اطاق بچه بگذارد. بعد از صرف شبچره، یک آخوند یا بزرگتر خانواده نخست در گوش کودک اذان میگوید، و سپس اسم پیغمبر یا یکی از ائمه، و در مورد دختر نام فاطمه یا یکی دیگر از خاندان معصومین، را در گوش او میخواند. این نام مذهبی برای آن است که روز قیامت معصوم همنام از او شفاعت کند. اغلب اسمی دیگر نیز بر نوزاد میگذارند، که آنرا هم در گوش او میخوانند. در این شب بچه را نباید به زمین گذاشت، بلکه ماما دست بچه را با دستمالی به پشتش میبندد، و کمی خوراکی در دهانش میگذارد، و سپس رو به حضار کرده میگوید "بگیر این بچه را"، و یکی از میان جمع بچه را میگیرد، و به دیگری میدهد، و به همین ترتیب دست به دست او را میگردانند. هنگامی که آخرین کس بچه را میگیرد میگوید "خدا نگهدارد"، و سپس خود زائو بچه را میگیرد، و در گهواره میگذارد. از مراسم دیگر این شب اینست که با سیخی که سه یا پنج پیاز بدان کشیده‌اند و از روز اول زایمان در گوشه‌ی اطاق یا اغلب کنار بستر زائو است، و هر جا که میرود آن را با خود میبرد یا با نوک شمشیر یا کاردی، دور بستر زائو خطی میکشند، تا آل یا همزاد دل و جگر او را نبرد. روز 10م، که زائو به حمام میرود، این پیازها را در اولین پله‌ی حمام باید زیر پای خود لگد کند، و به آب روان دهد. گاه گرداگرد اطاق یا بستر زائو را با ریختن برنج حصار میکشند.
در بعضی بلاد عرب، اسم‌گذاری در روز هفتم بعد از تولد نوزاد بعمل میآید؛ و در همان روز موی سر نوزاد را میتراشند، و گوسفند یا بزی، که آنرا عقیقه (aqiqe) میگویند، ذبح میکنند، و بیشتر گوشت آنرا به فقرا تقسیم میکنند، و غذائی از آن برای اهل خانه نیز فراهم میسازند که آنرا ولیمه (valime) خوانند. موی تراشیده‌شده‌ی سر نوزاد را هم عقیقه مینامند؛ مستحب است که هموزن آن نقره (یا طلا) صدقه بدهند. قربانی عقیقه یادگاری از دوران بت‌پرستی است، در آن عهد رسم چنان بود که سر نوزاد را به خون حیوان قربانی‌شده آغشته میکردند. ذبح عقیقه یکی از رایجترین قربانیها در عربستان است، و در آنجا فقط در مورد نوزاد ذکور اجرا میشود.
شبق: ← شبه.
شب قدر: ← لیلة القدر.
شبک (šabak)، طایفه‌ای از غلاة عراق، که در نواحی شرقی اطراف موصل سکونت دارند، و تعدادشان بین 10'000 تا 15'000 نفر است. اصل این طایفه درست معلوم نیست. در زبانشان، که مخلوطی از ترکی، کردی، عربی، و فارسی است، عنصر کردی و ترکی غلبه دارد. ازین‌رو، بعضی آنها را کرد دانسته‌اند، و بعضی از بقایای ترکمانان آق قوینلو یا قرا قوینلو. بهر حال، این طایفه ظاهراً مقارن آغاز عهد صفویه به حدود موصل آمده‌اند. از کتاب مناقبیکه حاوی اقوال و مآثر شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شیخ صدرالدین است، و نزد این طایفه مورد توجه خاص و در ردیف کتب مقدس بشمار است، انتساب و ارتباط آنها با صفویه و قزلباش معلوم میشود، و از بعضی جهات نیز با اهل حق شباهت دارند. در هر حال، مذهب شبک مخلوطی است از عقاید بعضی غلاة با پاره‌ای مناسک دیگر. در محبت علی مبالغه و غلو بسیار دارند و در عزای حسین ابن علی مخصوصاً در عاشورا مبالغه‌ی بسیار دارند. نماز را هفته‌ای یک بار در روز جمعه با آداب مخصوص و بکلی متفاوت با آداب نماز مسلمین میخوانند، بدین ترتیب که بر گرد "پیر" خویش حلقه میزنند، و آنچه را که او میگوید تکرار میکنند. روزه را هم در ماه رمضان نمیگیرند؛ بجای آن، فقط ۹ روز اول ماه محرم روزه میدارند، و پس از روز 10م تا ۳۰ روز دیگر از خوردن گوشت و غذاهای لذیذ خودداری میکنند.
شبکه[1] (šabake)، دستگاهی از خطوط یا راهها یا مجراهائی که مانند توری درهم‌بافته‌اند یا از هم میگذرند (مانند شبکه‌ی رگها، شبکه‌ی رودخانه‌های یک ناحیه، شبکه‌ی خطوط آهن، شبکه‌ی آبیاری، و غیره)؛ و نیز گروه یا دستگاهی که اجزای آن با یکدیگر مرتبطند. شبکه‌ی برق دستگاهی است از اجسام هادی برق که در آن هدایت برق بین بعضی نقاط از بیشتر از یک راه صورت میگیرد.
استعمال شبکه‌ها برای نمایش دادن روابط و نسبتهای درهم‌پیچیده رواج بسیار یافته است، و در جامعه‌شناسی و اقتصاد و غیره بسیار بکار میرود. شجره‌ی نسب را میتوان منشأ ابتدائی اینگونه شبکه‌ها دانست. بررسی شبکه‌ها در سیبرنتیک نقش مهمی دارد، چه بدین وسیله میتوان طرح روابط متقابل و پیچیده‌ی بین ماشینها یا اجزای آنها را نمایش داد، و این امر برای فهم اصول اساسی عمل یک سازواره بعنوان یک واحد ضروری است. مقاله‌ی (۱۸۴۷) مهم کیرشهوف در باب شبکه‌های برق یکی از نخستین آثار عمده در بررسی انتزاعی شبکه‌ها بطور کلی محسوب است. یکی از نکات اساسی که از مقاله‌ی کیرشهوف آشکار گردید اهمیت "چشمه‌ها" یعنی مدارات بسته در شبکه‌ها است. در دستگاهی از پیلهای برق، ممکن است ارتباط مانند مورد ساده‌ی شجره‌ی نسب باشد، یعنی چنان باشد که هیچگاه بیش از یک راه از پیلی به پیل دیگر نباشد؛ در این صورت، مدار بسته وجود نخواهد داشت، و خطوط ارتباطی را نمیتوان شبکه بمعنی اخص محسوب کرد. در ارتباطات پیچیده، بالضروره چشمه‌ها، یعنی مدارات بسته، پدید میآیند. وجود چشمه‌ها در سروومکانیسم اهمیت اساسی دارد (مدار بسته‌ی شکل ص ۱۲۹۱ را ملاحظه کنید). بررسی شبکه‌ها از مسائل بسیار انتزاعی هندسه و جزء توپولوژی میباشد.
شبکه‌ی پراش[2] (šabakeye parāš)، وسیله‌ای برای تولید طیف بوسیله‌ی پراش، که عبارتست از رشته‌ای از شکافهای موازی بسیار باریک و با فاصله‌ی یکنواخت از یکدیگر که بر صفحه‌ای تعبیه شده است، یا رشته‌ای از خطوط موازی بسیار باریک که بر سطحی صیقلی ایجاد شده است. در حالت اول، نور از شکافها میگذرد، و شبکه را شبکه‌ی عبوری خوانند؛ در حالت دوم، نور بر نوارهای بین خطوط منعکس میشود، و شبکه را شبکه‌ی انعکاسی نامند. عده‌ی شکافها یا خطوط به ح 12'000 در سم میرسد. شبکه‌ی پراش در بعضی طیفنماها برای تولید و تحلیل طیف و اندازه‌گیری مستقیم طول موج خطوطی که در بعضی طیفها پدید میآیند بکار میرود.
شبکیه: ← چشم.
شبلی (šebli)، شهرت **ابوبکر دلف ابن جحدر (یا جعفر)** (dolafe 'bne jahdar)، فد ۳۳۴ هق، صوفی و عارف مشهور قرن ۴م هق. نسبتش به آبادی شبلیه از اشروسنه (ماوراء النهر) بود، و

---

(۱) network (۲) diffraction grating

گویند یک چند والی دماوند بود، و سپس توبه کرد و در سلک متصوفه درآمد. وی شاگرد و مرید جنید بغدادی بود، و در رعایت آداب و سنن شرعی اهتمام تمام داشت. در کتابهای صوفیه حالات و سخنان جالب و عبرت‌انگیز از او نقل کرده‌اند. در بغداد وفات یافت.

شبلی (šebli)، شهرت **سراج‌الدین ابوحفص عمر** (serājo'd.din abu.hafs omar)، فـ ۷۷۳ هق، فقیه حنفی. نسبت او به آبادی شبلیه از اشروسنه است. پس از تحصیل فقه و حدیث، در ۷۴۰ هق به مصر رفت؛ در ۷۶۹ هق قاضی القضاة مصر شد. به تصوف گرایش داشت. آثار متعددش مشتمل است بر الشامل فی الفقه؛ زبدة الاحکام؛ شرح تائیه‌ی ابن فارض؛ کتابی در تصوف؛ المنار فی الاصول؛ و غیره.

شبلی، سلطان، شاهزاده‌ی آل مظفر؛ ← سلطان شبلی.

شبلی نعمانی (šeblie no'māni)، ۱۲۷۴–۱۳۳۲ هق، نویسنده و مورخ هندی اردوزبان. پس از تحصیلات علوم اسلامی و آموختن زبانهای عربی و فارسی، به معلمی زبانهای عربی و فارسی در مدرسه‌ی علیگره منصوب شد (۱۳۰۰ هق). در ۱۳۱۰ هق به شرق وسطی سفر کرد. در ۱۳۱۴ هق از طرف نظام حیدرآباد مستمری در حق وی مقرر شد؛ بعدها به مدیریت اداره‌ی علوم و فنون آن شهر منصوب گردید. از آثارش جز کلیات (مجموعه‌ای از اشعار) که به فارسی است، بقیه تقریباً همه به زبان اردو است. از آن جمله است شعر العجم، در زندگینامه‌ی شعرای ایران، که به فارسی ترجمه شده؛ سیرة النبی؛ سفرنامه؛ سوانح مولانای روم (ترجمه‌ی فارسی)، و غیره.

شبنم[1] (šabnam)، در هواشناسی، رطوبتی که، از چگالش (تبدیل شدن به مایع) بخار آب جو، بر اشیائی که دمای آنها کمتر از نقطه‌ی شبنم هوای اطراف است تشکیل میگردد. نهشتهای رطوبت بر لوله‌های آب و نیز بر سطح خارجی گیلاسی محتوی آب یخ، و نیز چگالش بخار آب، اگرچه شبنم مصطلح هواشناسی نیستند، همه ناشی از همان فرایند فیزیکی تشکیل شبنم میباشند. عادیترین شکل شبنم نهشتی است که در شبهای آرام و صاف بر برگهای گیاهان و علفها تشکیل میگردد، و عبارتست از قطراتی ریز که اغلب تعداد آنها بقدری زیاد است، و بقدری نزدیک به هم قرار گرفته‌اند که ممکن است سطحی را که بر آن تشکیل میبایند با پرده‌ی نازکی از آب بپوشانند. تشکیل یافتن این نوع شبنم اساساً ناشی از اینست که مثلا برگها در هنگام شب، بسبب تشعشع حرارت، خنک میشوند، و در نتیجه، هوای مجاور آنها نیز خنک میشود؛ وقتی دمای هوا به نقطه‌ی شبنم برسد، نمیتواند همه‌ی بخار آب موجود در خود را نگاه دارد، و مازاد آنرا بشکل شبنم بر جای مینهد. مقدار رطوبت هوا در تشکیل شبنم مؤثر است، و اگر خیلی کم باشد، هوا به نقطه‌ی اشباع نمیرسد، و چگالش پدید نمیآید. وجود باد در هنگام شب تشکیل شبنم را به تأخیر میاندازد یا مانع آن میگردد، زیرا باد هوای گرم لایه‌های بالای جو را با لایه‌های پایین مخلوط میکند، و خنک شدن اشیاء به کندی صورت میگیرد.

بر خلاف تصور بعضی از مردم، شبنم نمیبارد، بلکه در جای خود ساخته میشود، یعنی بخار آب مستقیماً از هوائی که بملت تماس با یک سطح سرد خنک شده است چگالش مییابد.

شبورقان، افغانستان، ← شبرغان.

شبولت[2] (šebbulet) [عبری، = سنبله یا نهر]، کلمه‌ای که جلعادیان با آن افرایمیان را میآزمودند. در جنگ میان این دو، افرایمیان شکست خوردند و فرار کردند. جلعادیان کسانی را در گذرگاهها مامور کردند که چون کسی را ببینند از او بخواهند کلمه‌ی شبولت را ادا کند، و چون افرایمیان مخرج شین نداشتند، سبولت میگفتند، و گرفتار و کشته میشدند (داوران ۱۲).

شبوه (šabva)، شهر قدیم عربستان جنوبی، نزدیک آبادی محقر کنونی شبوه در تحت الحمایه‌ی عدن، نزدیک مرز یمن. در ایام باستانی از مواضع مهم جاده‌ی بخور و تجارت بین مصر و هند بود. زمانی، بین قرون ۶م و ۳م قم، شبوه مقر سلسله‌ای از کاهنان بود، که بر بعضی از کشور-شهرهای پرنعمت حضرموت فرمانروائی داشتند. با رواج تجارت از طریق دریا در قرن اول بم، شبوه رو به انحطاط گذاشت، و بتدریج متروک و در زیر شن مستور شد. امامهای یمن، بعنوان جانشینان بحق ملوک حمیر، مدعی مالکیت شبوه هستند. از زمانی که کاوشهای زمینشناسان از وجود نفت در این ناحیه خبر داده است، مقامات حاکمه‌ی تحت الحمایه‌ی عدن به دیدارکنندگان از این ناحیه-حتی کسانی که فقط قصد تحقیقات علمی دارند-روی خوش نشان نمیدهند. بدون شک حفریات علمی منظم در این ناحیه اطلاعات وسیعی در باب تاریخ باستانی عربستان جنوبی بدست خواهد داد.

شبه[3] (šabah) یا **شبق** (šabaq)، قسمی زغال لیگنیت سیاه. چون بسیار متراکم است، بخوبی صیقلی میشود، و بآسانی میتوان از آن دانه‌های گردنبند و تسبیح و زیورهای دیگر ساخت. عمده‌ترین معادن آن در یورکشر (انگلستان) است.

شبه اشتقاق (šebhe eštegāq)، در علم بدیع، آوردن کلماتی در سخن که، بسبب همانندی در برخی از حروف، از یک ریشه و بن نمایند، اما چنین نباشند؛ مانند

گویند اگر زاری کنی دیگر نیازارد ترا
سلطان چه غم دارد اگر بازاریی زاری کند.

شبه جزیره[4] (šebhe jazire)، قسمتی از خشکی که آب تقریباً آنرا احاطه کرده باشد، و بواسطه‌ی باریکه‌ای از خشکی (برزخ) به پهنه‌ی وسیعتری از خشکی مرتبط باشد؛ و نیز پهنه‌ای از خشکی که در آب پیش آمده باشد، خواه برزخ مشخصی داشته باشد یا نه (مثل شبه جزیره‌ی ایتالیا).

شبه حصبه: ← حصبه.

شبه سیارات: ← سیارکان.

شبه ظل: ← سایه؛ گرفت.

شبه فلز[5] (šebhe felezz)، در تقسیم‌بندی سابق عناصر شیمیائی، عنصری که دارای بعضی از خواص فلزات و بعضی از خواص نافلزات باشد، مانند ارسنیک، آنتیموان، و تلور. این اصطلاح را اصلا برزلیوس وارد علم شیمی کرد. امروز گاه بمعنی نافلز بکار میرود، خاصه نافلزی (مانند کربون و نیتروژن) که میتواند با یک فلز ترکیب شده تولید آلیاژ کند.

شبه قلیائی: ← آلکالوئیدها.

شبیب ابن یزید (šabibe 'bne yazid)، ۲۵ یا ۲۶–۷۷ یا ۷۸ هق، از رؤسای خوارج در عهد امویان. از بنی شیبان بود، و چون خلیفه عبدالملک از بیت المال، که وی طالب بهره‌مندی از آن بود، چیزی بدو نداد، او رنجید و به خوارج پیوست. نخست با صالح ابن مسرح خارجی (sāleh 'bne mosarrahe xāreji) همراهی کرد، و سپس دنبال کار او را گرفت. در ۷۶ هق در عراق بر حجاج شورید، و ۵ بار لشکریان او را شکست داد. دائم بین مداین و واسط و کوفه در حرکت بود، و حجاج را در عراق سخت ناراحت کرده بود. حتی یک بار، با عده‌ای اندک، شب هنگام به کوفه وارد شد، و با زن و مادر خویش به مسجد کوفه رفت، و فردا در آنجا نماز صبح خواند، و زوجه‌ی خود را واداشت تا بر منبر با مردم سخن گوید. حجاج بطلب او برآمد، و در بازار کوفه بین فریقین جنگ درگرفت، اما شبیب، ظاهراً بسبب قلت همراهان، ناچار به فرار شد. حجاج لشکر خود را به تعقیب او فرمان داد. شبیب در حال فرار به حدود اهواز رفت، اما در آن حدود در دجیل غرق شد؛ او را از آب برآوردند، و سرش را هم بریدند، و نزد حجاج فرستادند. پیروان شبیب را شبیبیه خوانده‌اند.

شبیه یا شبیه‌خوان (šabih.xān) یا **تعزیه‌خوان** (ta'zie-)، شخص بازی در تعزیه. اگر شخص مزبور در ایفای نقش بخصوصی تسلط زیاد داشته باشد به نام خاص شبیه خوانده میشود (مانند شبیه حر، شبیه شمر، و شبیه ابوالفضل، که معمولا آنها را حرخوان، ابوالفضل‌خوان، و شمرخوان نیز مینامند). در تعزیه‌هائی که تعداد بازیگرانش محدود باشد، یک نفر دو سه نقش را بازی میکند. گاهی از اشخاص خارج دسته برای ایفای نقش فرشته و شیر نیز استفاده میشود. نقش زنها بعهده‌ی مردها است، و جوانانی که صدای نازک دارند این نقشها را ایفا میکنند، و گاهی هم مردان بالغ با صدای بم نقش زنان را بازی میکنند.

شبیه‌خوانی: ← تعزیه.

شبیه‌گردان: ← تعزیه‌گردان.

شپارد، فضانورد امریکائی، ← شپرد، آلن بارتلت.

شپانداو[6] (špāndā)، بخش غربی (جم ۱۷۲٬۲۷۶) برلین، آلمان، کنار رودهای شپره و هاول. از مراکز صنعتی است. در ۱۲۳۲ شهریت یافت، و یکی از قلاع عمده‌ی براندنبورگ گردید. قلعه‌ی آن در قرن ۱۹م زندان سیاسی شد. شهر در ۱۹۲۰ جزء برلین بزرگ گردید.

شپایر[7] (špāyer)، شهر (جم ۳۵٬۴۵۵)، جمهوری فدرال آلمان، در راینلاندپفالتس، غ آلمان، بر ساحل چپ رود راین. اهمیت عمده‌ی آن از جنبه‌ی تاریخی است. اصلا از دوره‌ی ماقبل رومیان است. در ح ۴۵۰ بدست هونها ویران گردید. دگر بار بنا شد، و در قرن ۷م اسقف‌نشین گردید. در ۱۱۱۱ از شهرهای آزاد امپراطوری شد، ولی اسقفهای آن، بعنوان امرای امپراطوری

(۱)dew (۲)Shibboleth (۳)jet (۴)peninsula (۵)metalloid (۶)Spandau (۷)Speyer

مقدس روم، بر اراضی وسیعی در دو طرف رود راین فرمانروائی داشتند. در ۱۱۴۶ قدیس برنار کلرووئی برای برپا کردن دومین جنگ صلیبی در اینجا موعظه کرد، چندین دیت (مجلس شور) از دیتهای امپراطوری در اینجا تشکیل گردید، که مهمترین آنها دیت ۱۵۲۹ بود، که کاتولیکها را در نواحی لوتری آزادی مذهب داد، ولی این آزادی را از پیروان مذهب لوتر در ممالک کاتولیک و از پیروان تسوینگلی و آناباتیستها در همه جا سلب کرد. این تصمیم که عمدةً تحت فشار امپراطور شارل V گرفته شده بود مورد اعتراض نمایندگان طرفدار اصلاح دینی قرار گرفت، و از همینجا بود که آنان عنوان پروتستان یافتند (← پروتستان، نهضت). امضاکنندگان عمده‌ی اعتراضنامه ("اعتراضنامه‌ی شپایر") یکی یوهان، برگزیننده‌ی ساکس، و دیگری فیلیپ، لاندگراف هسن، بود.

شپایر از ۱۵۱۳ مقر "اطاق دادگستری امپراطوری" بود، تا آنکه در ۱۶۸۹ در ← جنگ اتحاد بزرگ فرانسویان شهر را ویران کردند. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، شپایر و قلمرو اسقفان آن در غ رود راین بوسیله‌ی فرانسویها اشغال شد، و بموجب پیمان کامپو فورمیو رسماً به فرانسه واگذار گردید (۱۷۹۷). قسمت واقع در ش رود راین در ۱۸۰۳ به بادن واگذار شد، و از آن ببعد جزء آن ماند. شپایر و اراضی اسقفی غ رود راین را کنگره‌ی وین به باواریا واگذار کرد (۱۸۱۵)، و این قسمتها در ۱۸۱۵–۱۹۴۵ جزء راینلاندپفالتس بود، که شهر شپایر پایتخت آن بود.

هنوز قسمتی از باروها و دروازه‌های قرون وسطائی شهر بر جا است. کلیسای جامع زیبای آن (از قرن ۱۱م، چندبار ترمیم شده) بسبک رمانسک است، و قبر هشت تن از امپراطوران امپراطوری مقدس روم در آنست. موزه‌ی شهر دارای مجموعه‌ی وسیعی از آثار باستانی دوره‌ی قبل از رومیان و دوره‌ی رومیان میباشد. شهر شپایر از مراکز قدیمی فن چاپ بوده است، و یوهانس شپایری (فد ۱۴۷۰)، از نخستین مبتکرین نوعی حروف چاپ، منسوب به این شهر میباشد.

شپر[1]**، آلبرت** (ālbert šper)، ۱۹۰۵–، معمار آلمانی و از رهبران نهضت ناسیونال سوسیالیسم. مدتی معمار رسمی رژیم نازی بود. سازمان‌دهنده‌ای فوق العاده کارآمد بود، و در ۱۹۴۲ وزیر تسلیحات گردید، و در ۱۹۴۳ قسمتی از وظایف گورینگ در باب اقتصاد زمان جنگ آلمان به وی محول شد، و تحت هدایت او، علی رغم بمبارانهای متفقین، تولید اقتصاری آلمان در ۱۹۴۴ به اوج خود رسید. در دادگاه نورمبرگ به ۲۰ سال حبس محکوم شد.

شپرد[2]**، الن بارتلت** (alən bārtlət šepərd)، ۱۹۲۳–، نخستین فضانورد امریکائی که روانه‌ی فضا شد. نامش را در بعضی روزنامه‌های فارسی شپارد ضبط کرده‌اند. در اجرای "طرح مرکوری" [← عطارد] از برنامه‌های فضائی کشمت، در ۵ ماه مه‌ی ۱۹۶۱ در کپسول موسوم به آزادی شماره‌ی ۷ روانه‌ی فضا شد، و به فرازای ۱۸۵ کیلومتری رسید، و با پاراشوت در قطا در ۴۶۳ کیلومتری دماغه‌ی کاناورال فرود آمد. پروازش ۱۵ دقیقه طول کشید. نیز ← مرکوری.

شپرنگر[3]**، آلویس** (āloys šprenger)، ۱۸۱۳–۹۳، مستشرق اتریشی؛ مت تیرول. نامش را سپرنگر نیز ضبط کرده‌اند. در ۱۸۳۲–۳۶ در وین به تحصیل طب و علوم طبیعی و خاصه زبان‌های شرقی اشتغال داشت. در ۱۸۳۶ به پاریس رفت، و از آنجا عازم لندن شد. در ۱۸۴۳ در خدمت شرکت هند شرقی بریتانیا به کلکته رفت. در ۱۸۵۸ به اروپا بازآمد، و در برلن استاد السنه‌ی شرقیه شد. در ۱۸۸۱ در هایدلبرگ اقامت گزید، و در همانجا درگذشت. گویند به ۲۵ زبان تکلم میکرد. آثارش مشتمل است بر مبادی طب عرب در دوره‌ی خلافت (به لاتینی، ۱۸۴۰)، فهرستی از نسخه‌های خطی عربی، فارسی، و هندوستانی کتابخانه‌های پادشاه اوده (۱۸۵۴)، زندگی و تعالیم محمد (۱۸۶۱–۶۵)، تاریخ بسط سامیکری مبتنی بر جغرافیای باستانی عربستان (۱۸۷۵)، بابل (۱۸۸۰)، محمد و قرآن (۱۸۸۹)، و غیره. از کتبی که ترجمه کرده یا به اهتمام وی منتشر شده است اینها را میتوان نام برد، ترجمه‌ی انگلیسی مروج الذهب مسعودی (۱۸۴۱)؛ گلستان سعدی (متن فارسی، ۱۸۵۱)؛ کشاف اصطلاحات الفنون (۱۸۶۲)؛ الاصابه فی تمییز الصحابه؛ الاتقان فی علوم القرآن؛ و غیره.

شپرنگل[4]**، هرمان یوهان فیلیپ** (hermān yo-hān filip šprengel)، ۱۸۳۴–۱۹۰۶، فیزیکدان و شیمیدان آلمانی، که بعدها به تابعیت بریتانیا درآمد. تلمبه‌ای معروف به تلمبه‌ی شپرنگل اختراع کرد (۱۸۶۵. ← خلأ)، و وسیله‌ای برای تعیین وزن مخصوص و ضریب انبساط مایعات ابتکار نمود. در موضوع مواد منفجره‌ی پرقدرت از پیشقدمان بود.

شپروالد یا جنگل شپره: ← شپره.

شپره[5] (špre)، رودی بطول ح ۴۰۰ کم، آلمان شرقی، که در کوههای لاوزیتس در ساکس سرچشمه گرفته، در جهت ل و لغ از شهرهای براندنبورگ و برلین گذشته به هاقل میریزد. **جنگل شپره** [آلمانی: شپروالد (šprevāld)]، واقع در لوزاس سفلی، ناحیه‌ای است باطلاقی که با آبراهه‌های کوچک بیشمار بریده شده است، و این آبراهه‌ها یگانه وسیله‌ی ارتباط میان آبادیهای آن است. سکنه‌ی آن تقریباً بکلی از وندها هستند، و سنن جالب و لباسهای محلی خود را هنوز حفظ کرده‌اند. جنگل شپره زیبا و بدیع و بهمین جهت گردشگاه ساکنین اطراف است.

شپره، جنگل: ← شپره.

شپش (šepeš)، نام عمومی حشرات کوچکی از راسته‌ی آنوپلورا (Anoplura). این راسته به دو زیرراسته‌ی (راسته‌ی جزء) متمایز تقسیم میشوند، یکی زیرراسته‌ی مالوفاگا (Mallophaga)، و دیگری زیرراسته‌ی سیفونکولاتا (Siphun-culata).

حشرات زیرراسته‌ی مالوفاگا دارای "قطعات دهان" گزنده، و بیشتر آنها انگل خارجی پرندگان میباشند، و فقط تعداد محدودی از آنها روی پستانداران زندگی میکنند. شپشهای این زیرراسته در حدود ۵ تا ۶ ملم طول دارند، و بر خلاف شپشهای زیرراسته‌ی سیفونکولاتا، مستقیماً از خون میزبان خود تغذیه نمیکنند، بلکه ذرات پوست و

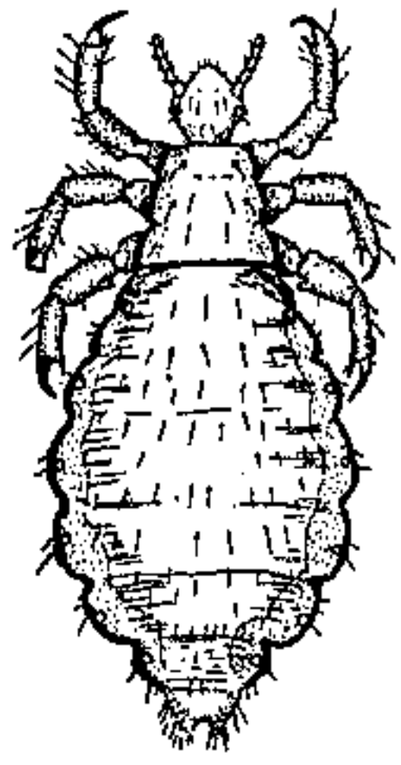

شپش انسان (ماده)

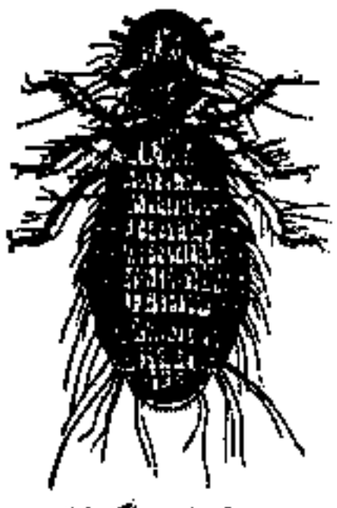

شپش ماکیان
(زیرراسته‌ی مالوفاگا)

قطعات پر و موی آنها را با آرواره‌های قوی و تیز خود میبرند و مصرف میکنند. اگر تعداد شپشها بسیار باشد، پرهای پرندگان میریزد. شپشهای مزبور انگل مرغ، کبوتر، مرغابی، و بسیاری از پرندگان وحشی میباشند. تا کنون ۲٬۶۰۰ جنس از این شپشها شناخته شده است.

زیرراسته‌ی دوم (سیفونکولاتا) را بسیاری از دانشمندان همان آنوپلورا میگویند. شپشهای این زیرراسته دارای "قطعات دهان" سوراخ‌کننده و مکنده هستند، و بوسیله‌ی آنها از خون میزبان خود تغذیه میکنند. این شپشها بر روی پستانداران زندگی میکنند. تا کنون در حدود ۲۲۵ جنس از این حشرات شناخته شده است، که از بین آنها دو جنس انگل انسان میباشند. معروفترین آنها شپش انسان است، که نام علمی آن *Pediculus humanus* میباشد، و بیشتر نزد کسانی که در شرایط نامناسب بهداشتی زندگی میکنند دیده میشود. شپس انسان لااقل دو قسم است، یکی شپش سر (*P. humanus capitis*) و دیگری شپش بدن (*P. humanus corporis*). شپش سر کوچکتر و تیره‌رنگتر از شپش بدن است. شپش بدن بطور معمول لابلای لباسها مخفی میشود، و هنگامی که مایل به تغذیه است، بر روی پوست بدن میرود. هر شپش ماده در روز ۸ تا ۱۲، و مجموعاً در حدود ۳۰۰ عدد تخم میگذارد. شپش انسان ناقل بیماریهای متعددی است که مهمترین آنها بیماری تیفوس است. یک نوع دیگر از حشرات زیرراسته‌ی سیفونکولاتا هست که در اصطلاح عامه شپشه‌ی مو (mu) نامیده میشود، و انسان را آلوده میکند؛ نام علمی آن *Phthirus pubis* میباشد، و فقط در قسمتهائی از بدن که مو دارد (مثل زهار و زیر بغل) مستقر میگردد، ولی ناقل هیچگونه بیماری عفونی نیست.

بسیاری از دانشمندان دو زیرراسته‌ی فوق الذکر را به عنوان دو راسته‌ی مستقل و مجزا میشناسند.

(۱)Speer (۲)Shepard (۳)Sprenger (۴)Sprengel (۵)Spree

شپشک (šepešak)، نام عمومی حشرات تیره‌ی کوکسیدای (Coccidae). این تیره اکنون خود به چند تیره تقسیم میشود، که مهمترین آنها سپردارها (Diaspididae)، شپشکهای ترمتن (Lecanidae)، و شپشکهای آردآلود (Pseudococcidae) میباشند. بیشتر این شپشکها از آفات مهم گیاهان زراعتی بخصوص درختان میوه و درختان غیر مثمر محسوب میشوند، و تقریباً تمام آفات خطرناک درختان مرکبات را شپشکها تشکیل میدهند. شپشکهای ماده بدون بال میباشند، و نرها اگر بالدار باشند یک جفت بال بیشتر ندارند. نزد بسیاری از جنسهای این حشرات، ماده‌ها بدون کومک نر و بطور پارتنوژنز تولید مثل میکنند، و حتی بعضی از آنها زنده‌زا هستند (یعنی بجای تخم گذاشتن بچه میزایند). مبارزه‌ی با این حشرات به وسیله‌ی روغنهای سفید معدنی مخلوط با یکی ترکیبات فوسفوردار انجام میگیرد.

شپشه (šepešе)، نام عامیانه‌ی عده‌ای از حشرات راسته‌ی سخت‌بالپوشان (Coleoptera)، که به تیره‌ی سرخرطومیها (Curculionidae) تعلق دارند. دو نوع شپشه در ایران وجود دارد، که به گندم و جو و برنج و زرت حمله میکنند، و موجب خسارت فراوان میشوند؛ یکی از آنها را شپشه‌ی گندم (*Sitophilus granarius*) و دیگری را شپشه‌ی برنج (*S. oriqae*) میگویند. شپشه‌ی گندم در نواحی مرکزی و شمالی و شپشه‌ی برنج بیشتر در مناطق جنوبی ایران شیوع دارند. نوزاد این حشرات از مغز دانه‌ی غلات تغذیه و آنها را پوک میکند.

شپشه‌ی برنج: ← شپشه.

شپشه‌ی گندم: ← شپشه.

شپشه‌ی مو: ← شپش.

شپلوگن[1] (šplügen)، ایتالیائی **سپلوگا**[2] (šplugā)، گردنه‌ای در کوههای آلپ، بر مرز سویس و ایتالیا، ل دریاچه‌ی کومو. ارتفاعش ۲۱۱۷ متر است.

شپلی[3]، **هارلو** (härlō šapli)، ۱۸۸۵–۱۹۷۲، منجم امریکائی و رئیس (۱۹۲۱–۵۲) رصدخانه‌ی هاروارد. تحقیقات قابل توجهی در نورسنجی، طیفنگاری، و ساختمان جهان داشته است. از کارهای ممتازش تحقیق در اندازه‌ی کهکشان ما و موضع مرکز آن، و تحقیق در قیفاووسیان و خوشه‌های ستارگان است. آثارش مشتمل بر کهکشانها (۱۹۴۳) و در باب ستارگان و انسان (۱۹۵۸) است.

شپمان[4]، **هانس** (häns špemān)، ۱۸۶۹–۱۹۴۱، روانشناس آلمانی. در عامل حاکم بر نمو و تنوع یاخته‌ها تحقیق کرد. جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۵ در فیزیولوژی و طب به وی اعطا شد.

شپنر[5]، **فیلیپ یاکوب** (filip yākob špener)، ۱۶۳۵–۱۷۰۵، متأله آلمانی و مؤسس نهضت دینی تورع (پیتیسم). در کلیسای لوتری فرانکفورت کشیش بود، و بعداً مناصب دینی دیگر یافت. جلساتی که برای بررسی کتاب مقدس داشت، و آثار مکتوبش سبب تجدید حیات دینی در بسیاری از کشورهای آلمان گردید. در تأسیس دانشگاه هاله (۱۶۹۴) مؤثر بود، و بعدها این شهر از مراکز نهضت تورع گردید. با اینکه جامعه‌ی کشیشان متعصب لوتری نسبت به شپنر پیوسته مخالفت و خصومت میورزیدند، عقاید وی در بسیاری از جوامع مذهبی آلمان و قسمتهائی از اروپا راه یافت. نیز ← تورع.

شپنگلر[6]، **اوسوالد** (osvāld špengler)، ۱۸۸۰–۱۹۳۶، فیلسوف آلمانی. در رشته‌های فلسفه، ریاضیات، تاریخ، و هنر در برلین و مونیخ تحصیل کرد، و رساله‌ی دکتری خود را در باره‌ی هراکلیتوس نوشت. ابتدا معلم ریاضی بود، و بعد به نویسندگی پرداخت. کتاب فلسفی مهم او، انحطاط غرب، پیش از جنگ I تألیف شده بود، اما در ۱۹۱۸ و ۱۹۲۲ منتشر گردید. او معتقد بود که فلسفه‌اش نه فقط دارای جنبه‌ی امکانی و منطقی است، بلکه تنها فلسفه‌ی طبیعی زمان اوست که همه بطور مبهمی آن را از پیش حس میکرده‌اند، و فکر او محصول دوره‌ی او نیست، بلکه پیدا آورنده‌ی یک "دوره" است. شپنگلر میخواست مسیر تاریخ را از پیش تعیین کند، ولی نه بر پایه‌ی پیشبینی دینی یا سیاسی، بلکه از روی دقت علمی. "آنچه مورد نظر است این است که سرنوشت تنها فرهنگی را که امروز بصورت کامل خود بر روی زمین است، یعنی فرهنگ اروپای غربی را، در مراحلی که هنوز نپیموده است بررسی کنیم". مسائلی که در این راه مطرح میشود عبارتست از منطق تاریخ؛ و اینکه آیا انسان تاریخی یک وجود مطلق دارد یا نه؛ و شرح حالی عام برای صور ابتدائی همه‌ی امور تاریخی؛ و نیز معنی "فرهنگ" و نسبت آن با تاریخ، حیات، نفس، روح، و طبیعت، و ظهور آن در اشکال معین. شپنگلر روشی را که برای حل این مسائل لازم است از روش معمول در علوم طبیعی جدا میدانست؛ "قوانین ریاضی راه فهم اشکال بیجان است، اما راه فهم اشکال جاندار مقایسه است". "موضوع فلسفه تا کنون ریختشناسی طبیعت بود، اما پس از این باید ریختشناسی تاریخ جهان و یا جهان همچون تاریخ باشد". منطق "ضرورتِ علیتْ" حاکم بر مکان است، اما منطقِ حاکم بر زمانْ "ضرورتِ سرنوشتْ" است. ریاضیات وَ اصل علیت ما را به نظم طبیعت راهنمائی میکند، و علم حوادث و سرنوشت به نظم تاریخی.

شپنگلر از مطالعه‌ی تاریخ جهان و بکار بردن روش مقایسه به این نتیجه میرسد که هر فرهنگی، مانند موجودات زنده، دارای عمر محدودی است، و مانند آن، دوره‌ی جوانی و کهولت و پیری دارد. هر فرهنگی از مراحل شکوفندگی و گسترش و پژمردگی میگذرد، و بعد از میان میرود. وی مرحله‌ی قبل از سقوط فرهنگ را "تمدن" مینامد، و بعقیده‌ی او، دوره‌ی کنونی ما دوره‌ی تمدن فرهنگ غرب است، و پس از آن زمان سقوط آن فرا خواهد رسید. علائم دوره‌ی ماقبل سقوط یا دوره‌ی تمدن عبارتست از تکیه بر عقلیات، و استثمار فنون، دموکراسی، شهرهای بزرگ، و جهانوطنی. شپنگلر در تاریخ هشت فرهنگ میشناسد، که همه دارای سرنوشت مشابه بوده‌اند. اگرچه متخصصین فن تاریخ اقوام مختلف نظریات شپنگلر را به باد انتقاد گرفتند، اما قدرت اقناعی بیان و حدّت نقد او از فرهنگهای مختلف، و نیز جنبه‌های تخیلی جهانبینی وی، او را در میان مردم غیر متخصص سخت مشهور ساخت. نهضت نازی نیز با اصول عقاید او مخالف بود. از کتابهای دیگرش پروس و سوسیالیسم (۱۹۲۰)، انسان و تکنیک (۱۹۳۱)، و سالهای تصمیم (۱۹۳۳؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۱ هش) میباشد.

شپولر[7]، **برتولد** (bertold špuler)، ۱۹۱۱–، مستشرق آلمانی. ابتدا در مونیخ و گوتینگن تدریس میکرد؛ از ۱۹۴۸ استاد دانشگاه هامبورگ است. آثار فراوان در باره‌ی تاریخ ایران دارد، و عضو هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی اسلام میباشد. آثارش مشتمل است بر مغولها در ایران (۱۹۳۹)؛ ایدله اورال (۱۹۴۲)؛ وضع کنونی کلیساهای شرقی (۱۹۴۸)؛ ایران در اوایل اسلام (۱۹۵۲)؛ ایران در دوره‌ی خلفا (۱۹۵۲)؛ ایران در دوره‌ی مغول (۱۹۵۳)؛ نظر اجمالی به تاریخ ممالک اسلامی (۱۹۵۲)؛ شرق نزدیک در دوره‌ی اسلامی (۱۹۵۴).

شپیتا[8]، **ویلهلم** (vilhelm špitā)، ۱۸۱۸–۸۳، مستشرق آلمانی. مدت مدیدی در مصر اقامت کرد. از آثارش کتاب لهجات المصریین العامیه (به آلمانی) است.

شپیتلر[9]، **کارل** (kārl špiteler)، ۱۸۴۵–۱۹۲۴، شاعر سویسی. از آثار حماسی او پرومتئوس و اپیمتئوس و بهار اولمپی است. جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۱۹ به وی اعطا شد.

شپیران (šepirān)، دهستان (جه ح ۲۴۴۰؛)، شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)، در دشت سلماس؛ دارای ۱۵ (؛) آبادی. از غ و چ کنار خاک ترکیه است. ساکنین از ایل شکاک هستند. مرکزش، دیلزی (dilazi)، در ۳۷ کیلومتری چغ شاهپور است.

شپیگل[10]، **فریدریش فون** (fridriš fon špigel)، ۱۸۲۰–۱۹۰۵، مستشرق و ایرانشناس آلمانی. در شهرهای ارلانگن، لایپزیگ، و بن به تحصیل زبانهای شرقی پرداخت. در ۱۸۴۰–۴۷ در کتابخانه‌های کپنهاگ، لندن، و آکسفرد مشغول تحقیق بود، و در ۱۸۴۹ استاد زبانهای شرقی در دانشگاه ارلانگن گردید. ابتدا در زبان پالی به تحقیق پرداخت، و بعد همه‌ی همّ خود را مصروف تحقیق در زبانهای ایرانی و دین زرتشت کرد. از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۸ کتاب اوستا را در دو جلد منتشر کرد، و از ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۳ ترجمه‌ی آلمانی آن را در سه جلد بطبع رسانید، و از ۱۸۶۵ تا ۱۸۶۹ شرحی بر آن در دو جلد منتشر ساخت. در ۱۸۶۷ دستور زبان ایران باستان را چاپ کرد. تألیفات دیگر او از این قرار است: قطعات منتخبه‌ی فارسی (لایپزیگ، ۱۸۴۵)؛ دستور زبان پارسیان (۱۸۵۱)؛ مدخلی به روایات پارسیان (۱۸۵۶–۶۰، در دو جلد)؛ متن خطوط میخی زبان ایران باستان با ترجمه و دستور و لغتنامه (۱۸۶۲، چاپ دوم در ۱۸۸۱)؛ ایران، سرزمین میان رود سند و رود دجله (برلین، ۱۸۶۳)؛ مطالعات آریائی (لایپزیگ، ۱۸۷۳)؛ کتاب مهم فرهنگ ایران باستان (لایپزیگ، ۱۸۷۱–۷۸، در سه جلد)؛ دستور مقایسه‌ای زبانهای ایران قدیم (۱۸۸۲)؛

(۱)Splügen (۲)Spluga (۳)Shapley (۴)Spemann (۵)Spener (۶)Spengler (۷)Spuler (۸)Spitta (۹)Spitteler (10)Spiegel

دوره‌ی آریائی و اوضاع آن (۱۸۸۷)؛ و مقالات مهم متعدد در انتشارات آکادمی سلطنتی باویر و مجله‌ی جمعیت مستشرقین آلمانی.

شتاب[1] (šetāb)، در حرکت (← حرکت، در فیزیک)، نرخ زمانی تغییر سرعت نقطه‌ی متحرک (برای نرخ تغییر و روش تعریف، و توضیحات بیشتر ← مشتق). بر طبق روش معمول در اینگونه تعریفات، ابتدا شتاب متوسط (نرخ متوسط تغییر سرعت) و سپس شتاب آنی (یا بالاختصار، شتاب) را تعریف و محاسبه میکنند.

در حرکت مستقیم الخط، اگر متحرک در لحظه‌ای مانند t در موضع M و در اندک‌زمانی بعد، مثلا در لحظه‌ی t_1، در موضع M_1 باشد، و v و v_1 مقادیر جبری سرعت متحرک در لحظات مذکور باشند، چون تغییر سرعت (یعنی $v - v_1$) را بر تغییر زمان (یعنی $t - t_1$) تقسیم کنیم شتاب متوسط بدست میآید. مثلا، اگر با فشار آوردن بر پائی گاز اتومبیل، در طی 10 ثانیه سرعت آنرا از ۸ کم در ثانیه به ۴۰ کم در ثانیه برسانیم، شتاب متوسط اتومبیل در طی این 10 ثانیه برابر $(40 - 8)/10$ یعنی ۳٫۲ کم در ثانیه در ثانیه خواهد بود (برای واحد شتاب قسمت اخیر این مقاله را ملاحظه کنید). شتاب (آنی) در لحظه‌ی t عبارتست از حد شتاب متوسط وقتی t_1 بسمت t میل کند، و آن اگر سرعت رو به فزونی باشد مثبت است، و اگر رو به کاهش باشد منفی. در حرکت مستقیم الخط متشابه، که مقدار جبری سرعت ثابت است، نرخ تغییر سرعت، و لهذا شتاب حرکت، صفر است. حرکت مستقیم الخطی را که شتابش ثابت ولی غیر از صفر باشد (مانند سقوط آزاد) حرکت متغیر منتظم (montazam) خوانند؛ در چنین حرکتی، تغییرات سرعت در فواصل زمانی متساوی متساوی اند، و شتاب مساوی خارج قسمت تغییر سرعت است به تغییر زمان، یا تغییر سرعت در واحد زمان.

در حرکت منحنی الخط، که امتداد سرعت (که در هر لحظه مماس بر مسیر حرکت است) تغییر میکند، شتاب عبارتست از نرخ زمانی تغییر حامل سرعت (حامل $\overline{MV}$)، و $\overline{V}$ خود حاملی است (حامل $M\Gamma$) در طرف گودی مسیر، و میتوان آنرا به دو مؤلفه یکی در امتداد مماس و دیگری در امتداد قائم بر مسیر تجزیه کرد. مؤلفه‌ی اول ($M\Gamma_t$) موسوم به شتاب ظلی، نماینده‌ی تغییر مقدار سرعت است؛ و مؤلفه‌ی دوم ($M\Gamma_n$)، یا مؤلفه‌ی قائم شتاب، متوجه به طرف گودی مسیر و مساوی خارج قسمت مربع مقدار سرعت حرکت بر شعاع انحنای مسیر میباشد؛ این مؤلفه‌ی اخیر را شتاب مرکزگرای (markaz-gerāy) [گراینده بجانب مرکز (انحنا)] میخوانند. اگر حرکت متشابه باشد، سرعتش از حیث مقدار ثابت خواهد بود، و لهذا شتاب ظلی صفر است، و شتاب منحصر به مؤلفه‌ی قائم آن میشود، چنانکه

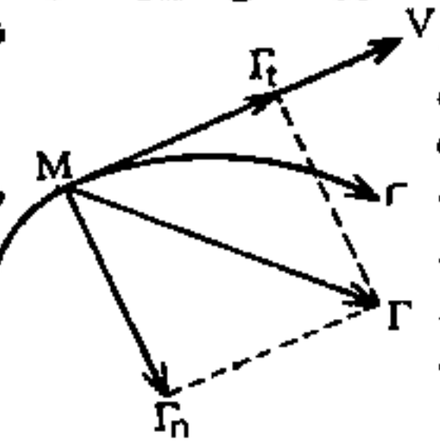

شکل ۱

در حرکت مستدیر متشابه حال همین است (در این حالت، امتداد شتاب از مرکز مسیر میگذرد. شکل ۲ را ملاحظه کنید). نیز ← شتاب زاویه‌ای.

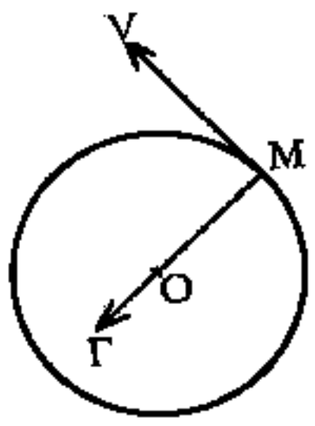

شکل ۲

شتاب از مفاهیم مهم فیزیک و مکانیک است. از قوانین اساسی دینامیک اینست که اگر نیروئی بر جرمی وارد شود، شتابی در امتداد و جهت خود به آن جرم میدهد، که مقدارش نسبت مستقیم با کمیت نیرو و نسبت معکوس با جرم مورد بحث دارد (نیز ← نیرو).

در پرتاب یک جسم بطرف بالا در خلأ در امتداد قائم، نیروی جاذبه‌ی زمین شتابی (شتاب ثقل) به جسم میدهد. در مرحله‌ی بالا رفتن، سرعت جسم رو به کاهش است تا آنکه به صفر میرسد، و از آن ببعد، جسم با سرعت متزاید بطرف پایین حرکت میکند، اما شتاب حرکت در هر دو مرحله یکی است، که همان شتاب ثقل میباشد. از جنبه‌ی فیزیکی، دو حرکت رو به بالا و رو به پایین در حقیقت دو مرحله از یک حرکت هستند، که در طی آن، سرعت تغییر میکند، ولی شتاب ثابت میماند. **واحد شتاب** عبارتست از خارج قسمت واحد سرعت بر واحد زمان، مثلا "سانتیمتر در ثانیه در ثانیه" یا "متر در ثانیه در ثانیه"، و غیره (در باب استعمال لفظ "در" بجای "بر"، ← سرعت). پس اگر گوئیم که شتاب حرکت متغیر منتظمی ۱ سم در ثانیه در ثانیه است، یعنی در هر ثانیه سرعت متحرک بقدر ۱ سم در ثانیه افزون میشود؛ و اگر شتاب ۲ سم در ثانیه در ثانیه باشد، سرعت در هر ثانیه به اندازه‌ی ۲ سم در ثانیه افزون میگردد. واحد شتاب را میتوان شتاب متحرکی تعریف کرد که، با حرکت متغیر منتظم، در هر واحد زمان بقدر یک واحد سرعت بر سرعتش افزوده شود. شتاب سقوط آزاد را شتاب ثقل نامند.

شتاباندن[2] (šetābāndan)، جریان عادی یا حرکت را تسریع کردن؛ ایجاد شتاب کردن. نیز ← شتابگر.

شتاب ثقل[3] (šetābe seql)، شتاب سقوط آزاد یک جسم در خلأ از نقطه‌ای از سطح زمین یا مجاور آن (← سقوط آزاد). این شتاب را معمولا به حرف لاتینی g نمایش میدهند. مقدارش در نقاط مختلف زمین کمابیش متفاوت است، و با ازدیاد ارتفاع تنزل میکند. مقدار آن در قطبین زمین ۹٫۸۳۲۱ متر در ثانیه در ثانیه، و در استوا ۹٫۷۷۹۹ متر در ثانیه در ثانیه است. مقدار متوسط آن را کمیسیون بین‌المللی اوزان و مقیاسها در سال 1901 برابر ۹٫۸۰۶۶۵ متر در ثانیه در ثانیه تعریف کرده است. معمولا مقدار g را بتقریب ۹٫۸۰ یا ۹٫۸۱ متر در ثانیه در ثانیه میگیرند. نیز ← گرانش؛ وزن.

شتاب زاویه‌ای[4] (šetābe zāvie'i)، در فیزیک و مکانیک، نرخ تغییر سرعت زاویه‌ای بس حسب زمان (قد شتاب). اگر بر جسمی که آزادی حرکت در حول محوری دارد گشتاوری وارد شود، تأثیر این گشتاور ایجاد شتاب زاویه‌ای است در جسم، و مقاومتی که جسم متقابلا ابراز میکند منشأ مفهوم عزم جبر است.

شتابگر[5] (šetāb.gar)، عامل شتابانندده (← شتاباندن)، مانند ماده‌ای که یک فعل و انفعال شیمیائی یا انعقاد ملاط یا سیمان را تسریع میکند؛ یا ماده‌ای شیمیائی که در عکاسی برای تسریع عمل ظهور بکار میرود؛ یا هر یک از وسایل گوناگونی که برای تسریع حرکت وسایل نقلیه‌ی موتوری بکار میرود (خاصه پدال یا پائی گاز اتومبیل).

شتابگر ذرات[6] یا، مختصراً، **شتابگر**، که در نزد عامه به اتم‌شکن[7] (atom.šekan) معروفست، عنوان عمومی هر یک از وسایل برقاطیسی یا ایستانبرقیی است که به ذرات زیراتمی سرعتهای بسیار زیاد، و در نتیجه انرژی بسیار زیاد، داده آنها را به دستگاههای مختلف هدایت میکنند یا، همچون بمبهای پُرانرژی (یعنی دارای انرژی زیاد)، برای بمباران کردن موادی بکار میبرند. اینگونه ذرات دارای انرژی زیاد برای پویش ساختمان اتمی بکار میروند. چون هسته‌ی اتم دارای بار برقی مثبت است، یک ذره‌ی مثبت فقط وقتی میتواند در داخل هسته نفوذ کند که دارای سرعت زیاد باشد. البته هر قدر سرعت ذره بیشتر باشد بهتر میتواند در دل هسته نفوذ و باختمان آنرا وارسی کند، و کوشش محققین برای رساندن انرژی ذرات به حداکثر ممکن بهمین جهت است. ذراتی که غالبا آنها را میشتابانند عبارتند از پروتون، دوترون، و ذره‌ی آلفا (← ذرات آلفا)، که بترتیب هسته‌های اتم ئیدروژن، ئیدروژن سنگین، و هلیوم هستند، و جملگی بار برقی مثبت دارند، و الکترون، که بار برقی آن منفی است. ذرات پرانرژی در فیزیک هسته‌ای و آنهائی که دارای انرژیهای بسیار زیاد هستند برای تحقیقات مربوط به ذرات زیراتمی استعمال میشوند. در فیزیک هسته‌ای ذراتی با انرژی از ۱ تا ۲۵ میلیون الکترون‌ولت بکار میروند؛ ذراتی که چنین انرژیهائی دارند هسته‌ی اتمهای هدف را متلاشی میکنند؛ در این عمل، از هسته تشعشعات یا ذراتی صادر میشود؛ اغلب، محصول تلاشی هسته‌ی اتمهای ناپایدار رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته) هستند، و در نتیجه‌ی تباهی، به صورتهای پایدارتر درمیآیند؛ محصول بعضی تلاشیها، ذرات موسوم به نوترون است، که در اتم‌شکنی نقش عمده‌ای داشته‌اند. در تحقیقات مربوط به ذرات زیراتمی، ذراتی بسیار پرانرژی (از ۲۰۰ میلیون تا ۳۰ بیلیون الکترون‌ولت) بکار میروند. ذراتی که انرژی آنها بیش از ۲۰۰ میلیون الکترون‌ولت است میتوانند پروتونها و نوترونهای هسته‌ی اتم را درهم شکنند، و ذرات ناپایداری (انواع مزون) ایجاد کنند. تابه‌های ذرات دارای انرژی ۵ بیلیون الکترون‌ولت یا بیشتر میتوانند ذرات ناپایداری، موسوم به هیپرون، سنگینتر از پروتونها و نوترون‌های پایدار ایجاد کنند. بمباران با ذرات پرانرژی تولید پروتونهای منفی (آنتیپروتون) و آنتینوترون

(۱)acceleration (۲)(to) accelerate (۳)acceleration of gravity (۴)angular acceleration (۵)accelerator (۶)particle accelerator (۷)atom-smasher

(← نوترون) نیز میکنند.

شتابگرها را میتوان به دو دسته تقسیم کرد. یکی آنهائی که ذرات را با یک اختلاف پتانسیل قوی میشتابانند، و دیگر آنهائی که ذرات را مکرراً بوسیله‌ی اختلاف پتانسیلهای نسبةً کوچک میشتابانند. شتابگرهای دسته‌ی دوم بر دو نوع است، شتابگر خطی یا لیناک (lināk) [لفظ ساخته شده از حروف اوایل عبارت انگلیسی *linear accelerator*، بمعنی شتابگر خطی]، که در آن ذراتی که شتابانیده میشوند همواره بر یک خط مستقیم حرکت میکنند، و شتابگرهای غیر خطی که در آنها ذرات، در تحت تأثیر یک میدان مغناطیسی، مسیرهای مستدیر یا مارپیچی دارند. سیکلوترون، بتاترون، و سنکروترون از دسته‌ی دوم میباشند. لوله‌ی معمولی اشعه‌ی ایکس نمونه‌ی بسیار ساده‌ای از شتابگرهای دسته‌ی اول است؛ در این لوله، الکترونها، که معمولا از افروزه‌ای داغ صادر میشوند، در خلأ بجانب هدفی شتابانده میشوند. این لوله‌ها با ولتاژهای تا حد ۲ میلیون ولت کار میکنند. انرژی الکترونهائی که با چنین اختلاف پتانسیلی شتابانیده شوند حد ۲ میلیون الکترون‌ولت تخمین شده است، که با استانده‌های کنونی ضعیف محسوب است. اولین شتابگری که ذرات پُرانرژی فراهم کرد بوسیله‌ی **کاککرافت** و **والتن** در ۱۹۳۰ در انگلستان پیدایش یافت. در شتابگر کاککرافت و والتن نیز از یک ولتاژ استفاده میشود، ولی این ولتاژ بوسیله‌ی بسگر ولتاژ[1] (basgare voltāj) [از لفظ فارسی بس، = بسیار] بدست میآید (بسگر ولتاژ مشتمل بر خازنهائی است که اتصال زنجیری دارند، و هر یک با پتانسیلی بیش از پتانسیل خازن ماقبل پر میشود). بدینگونه، کاککرافت و والتن انرژیهائی برابر چندین صد هزار الکترون‌ولت به ذرات دادند. از شتابگرهای اولیه که بر اساس ایستانبرق کار میکند مولد وان د گراف است، که بعدها اصلاحاتی در آن بعمل آمد.

در شتابگرهای خطی، یک ذره از منبع مناسبی براه میافتد، و از میان یک رشته الکترودهای استوانه‌ای مجوف، که طولهایشان متوالیاً افزایش مییابد، میگذرد؛ پتانسیل الکترودها را میتوان چنان تنظیم کرد که این ذره در ورود به هر استوانه بر سرعتش بیفزاید.

نخستین و مهمترین شتابگرهای مستدیر سیکلوترون است که سنکروسیکلوترون (sankro-siklotron) از تغییر و اصلاح آن ساخته شد. از شتابگرهای دیگر بتاترون است. اساس عمل سنکروترون همان اساس عمل سنکروسیکلوترون است؛ کوسموترون و بواترون از انواع سنکروترون هستند.

در ۱۹۵۲ در آزمایشگاه ملی بروکلین، اصل تازه‌ای موسوم به "زینه‌ی متناوب" [علامت اختصاری آن آ. گ. است، که مأخوذ از حروف اوایل دو کلمه‌ی متناوب و زینه بزبان انگلیسی است] کشف شد، که بدان وسیله ساختن شتابگرهائی از نوع آ. گ. مقدور گردید.

در جدول ذیل انواع شتابگرها و نوع ذره‌ای که بآن شتاب میدهند و حدود انرژیی که به ذره میدهند مندرج است.

شتابگرها

(e و p و d بترتیب علامت الکترون، پروتون، و دوترون است)

نوع	ذره		حدود تقریبی انرژی (میلیون الکترون‌ولت)
بسگر ولتاژ	e، p، d	۰٫۵	۱٫۵–
ایستانبرقی	e، p، d	۰٫۵	۶ –
سیکلوترون	p، d	۲	۲۵ –
بتاترون	e	۱۰	۳۰۰ –
شتابگر خطی	p	۲۰	۷۰ –
شتابگر خطی	e	۲۰	۷۰۰ –
سنکروسیکلوترون	p، d	۱۰۰	۷۰۰ –
سنکروترون	e	۵۰	۱٬۰۰۰ –
سنکروترون پروتونی	p	۱٬۰۰۰–	۱۰٬۰۰۰
سنکروترون آ. گ.	e	۱٬۰۰۰–	۶٬۰۰۰
سنکروترون آ. گ.	p	۱٬۰۰۰–	۳۰٬۰۰۰

شتابگر خطی: ← شتابگر.

شتاب مرکزگرای: ← شتاب.

شتادلر[2]**، رودولف** (rodolf štādler)، فت ۱۶۳۷، ساعتساز سویسی. از مردم زوریخ بود، و در سفر اول تاورنیه به ایران، در سال ۱۶۳۲، با وی به اصفهان آمد. ساعت زنگی بسیار ظریف و زیبائی ساخت، که شرکت هند شرقی بریتانیا آنرا در اصفهان خریداری کرد و به امامقلی خان تحفه داد، و او هم آنرا در قزوین به شاه صفی صفوی هدیه کرد. بعداً که ساعت محتاج تعمیر شد، شتادلر را به قزوین خواستند، و وی ساعت را تعمیر کرد، و مورد توجه شاه و سپس مقرب وی گردید. توجه شاه به ساعت سبب رواج آن در نزد رجال گردید. تجار ارمنی که به اروپا میرفتند، هر یک تعدادی ساعت با خود میآوردند، و به نزدیکان شاه خاصه ساروتقی اعتمادالدوله پیشکش میکردند، تا آنجا که ساروتقی صاحب ۲۵ الی ۳۰ ساعت گوناگون شده بود، و شتادلر آنها را مجاناً تعمیر میکرد. عاقبت بین ساروتقی و شتادلر کدورتی پدید آمد. در همین اوان، شتادلر برادر یکی از دربانان شاهی را، که با یکی از زنان خانه‌ی او رابطه‌ای پیدا کرده بود، بقتل رسانید، و ماجرا را بی‌کم و کاست به شاه عرض کرد، و شاه صفی او را ذبیح دانست. ساروتقی، پس از آگاهی از این قضیه، با چربزبانی نظر شاه را دگرگون ساخت، و عاقبت شاه او را به کسان مقتول سپرد، و آنان در میدان اصفهان گردنش را زدند (۹ جمادی الثانی ۱۰۴۷ هق).

شتارک، اثر: ← شتارک، یوهانس.

شتارک[3]**، یوهانس** (yohānes štārk)، ۱۸۷۴–۱۹۵۷، فیزیکدان آلمانی. در ۱۹۰۵ اثر دوپلر را در مورد اشعه‌ی کانال (ذرات دارای بار برقی مثبت که در یک لوله‌ی شعاع کاتودی تولید و از سوراخ‌های آن که در کاتود تعبیه شده است میگذرند)، و در ۱۹۱۳ اثر شتارک را کشف کرد، و برای این اکتشافات جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۹ در فیزیک به وی اعطا شد. **اثر شتارک** اجمالا عبارتست از انقسام بعضی از خطوط طیف به چند خط وقتی که اتم صادرکننده‌ی تشعشعات در یک میدان مغناطیسی قرار گیرد. این اثر نظریه‌ی نوین کوانتوم را تأیید کرد.

شتارمبرگ[4]**، گراف ارنست رودیگر فون** (gräf ernst rüdiger fon štāremberg)، ۱۶۳۸–۱۷۰۱، فیلد مارشال اتریشی. با ترکان عثمانی در مجارستان جنگید، و در ۱۶۸۰ فرمانده نظامی وین شد. در ۱۶۸۳، که وین در محاصره‌ی قرا مصطفی، وزیر اعظم دولت عثمانی بود، با پادگانی قلیل مقاومت کرد تا یان سوبیسکی (یان III لهستان) و شارل V لورن به نجات شهر آمدند. بپاداش این عمل قهرمانی، به مقام فیلد مارشالی و وزارت ارتقا یافت. یکی از اعقابش، **ارنست رودیگر فون شتارمبرگ**، ۱۸۹۹–۱۹۵۶، از رهبران سیاسی اتریش بود. وی نخست از هیتلر طرفداری کرد، ولی بعد به مخالفت با وی برخاست، و در ۱۹۳۰ رهبر هایمور[5] (hāymver) (از تشکیلات پارتیزانی فاشیستی اتریش) گردید. هدفش تأسیس یک نظام فاشیستی اتریشی بود، و در ۱۹۳۲ از دولفوس پشتیبانی کرد، و در ۱۹۳۴ به معاونت او رسید. در دولت شوشنیگ وزیر امنیت بود، ولی در ۱۹۳۶ ناچار استعفا داد، و هایمور منحل شد. در جنگ II در نیروی هوائی بریتانیا و نیروی هوائی فرانسه‌ی آزاد خدمت کرد. در ۱۹۴۵–۵۵ در آرژانتین زیست.

شتاسفورت[6] (štāsfurt)، شهر (جمع تخمیناً ۲۶٬۲۳۱)، جمهوری دموکراتیک آلمان غربی، در ایالت سابق ساکس‌ـآنهالت، ش آلمان مرکزی. یکی از بزرگترین مراکز استخراج پوتاس در جهان است، و صنایع شیمیائی و ماشینسازی نیز دارد.

شتال[7]**، ارنست گئورگ** (ernst georg štāl)، ۱۶۶۰–۱۷۳۴، فیزیکدان و شیمیدان آلمانی. در ۱۶۹۴–۱۷۱۶ در دانشگاه هاله تدریس کرد، و سپس در برلین طبیب دربار شد. شهرتش بسبب بسط و ترویج ← نظریه‌ی فلوژیستون است، و به سبب نظریه‌ی دیگرش دایر بر اینکه نَفَس اعمال و ساختمان بدن را کنترول میکند.

شتامیتس، یوهان: ← سمفونی.

شتایر[8] (štāyr)، شهر (جمع تخمیناً ۳۸٬۱۰۵)، اتریش علیا، بر رودهای انس (ens) (از ریزابه‌های دانوب) و شتایر. از مراکز صنعتی و اسلحه‌سازی است. قلعه‌ای از قرن ۱۰م و کلیسائی از قرن ۱۵م دارد.

شتایرمارک، اتریش: ← ستیریا.

شتاین[9]**، شارلته فون** (šārlote fon štāyn)، ۱۷۴۲–۱۸۲۷، بانوی نجیبزاده‌ی آلمانی، که بسبب ارتباطش با گوته معروفست. بعد از جدائی از گوته، تراژدی دیدو (۱۷۹۴) را نوشت.

شتاین[9]**، فرایهر کارل فوم اوند تسوم** (frāyher kārl fom und tsum štāyn)، ۱۷۵۷–۱۸۳۱، از رجال و مصلحین پروسی. وزیر بازرگانی (۱۸۰۴–۱۸۰۷) و نخست‌وزیر (۱۸۰۷–۸) بود، و بسبب فشار ناپلئون I معزول شد، به روسیه رفت، و در ایجاد اتحاد ۱۸۱۳ روسیه و پروس کوشید، و دگر بار برآمد. کمتر کسی در اوضاع نامساعدی مانند

(۱)voltage multiplier (۲)Stadler (۳)Stark (۴)Starhemberg (۵)Heimwehr (۶)Stassfurt (۷)Stahl (۸)Steyr (۹)Stein

اوضاعی که شتاین با آنها مواجه بود به اندازه‌ی وی در اجرای اصلاحات اساسی بطریق صلحجویانه توفیق یافته است. اصلاحات عمده‌ی وی در ۱۸۰۷–۱۸۰۸، که پروس ملتی مغلوب و عملا تابع فرانسه بود، صورت گرفت، و پس از برکناری وی، بوسیله‌ی هاردنبرگ ادامه یافت، و کسانی چون شارنهورست در امور نظامی و ویلهلم هومبولت در امور فرهنگی در پیشرفت این اصلاحات کوشیدند. شتاین رژیم سرف‌داری (← سرف) را برانداخت (۱۸۰۷) و امتیازات طبقاتی را ملغی کرد، و به اصلاحات ارضی پرداخت. یهودیان را آزاد کرد. حکومتهای محلی در شهرها و ایالات برقرار نمود. اصلاحات وی پروس را به دولتی مُدرن و مستعد برای ایفای نقش رهبری خود در وحدت یافتن نهائی آلمان تبدیل کرد.

شتاینـاخ[1]، اویگـن (oygen štāynāx)، ۱۸۶۱–۱۹۴۴، عالم اتریشی فیزیولوژی. تأثیر غدد تناسلی و هورمونهای جنسی را در تجدید قوای جوانی مورد آزمایش قرار داد.

شتاینـر[2]، یـاکوب (yākob štāyner)، ۱۷۹۶–۱۸۶۳، ریاضیدان سویسی. در آغاز پسری فقیر بود، و تا ۱۴ سالگی نوشتن نمیدانست. در ۱۷–سالگی پستالوزی او را در مدرسه‌ی خود در ایوردون پذیرفت. سپس شتاینر به دانشگاه هایدلبرگ رفت (۱۸۱۸)، و در آنجا استعدادش در ریاضیات آشکار گردید. در ۱۸۳۴ استاد هندسه در دانشگاه برلین شد. آثار مهمی در هندسه دارد، و از مؤسسین هندسه‌ی نوین میباشد.

شتتین[3] (štetin)، لهستانی **شچتسین[4]** (ščetsin)، شهر (جه ۱۰۰°۲۵۵)، کرسی پومرانی. از بنادر عمده‌ی کنار دریای بالتیک، و بر مصب اودر واقعست. منتهای کانال برلین–شتتین میباشد. از مراکز صنعتی است (کشتیسازی، کارخانه‌های آهن و کوک). تا ۱۶۳۷ مقر دوکهای پومرانی بود، در ۱۶۴۸ به سوئد انتقال یافت، در ۱۷۲۰ به پروس رسید، در ۱۸۰۶–۱۳ تحت اشغال فرانسویها بود، در جه II بشدت بمباران شد. به استناد موافقتنامه‌ی کنفرانس پوتسدام (۱۹۴۵)، شتتین تحت اداره‌ی لهستان درآمد. سکنه‌ی آلمانی آن اخراج شدند، و لهستانیها جایگزین آنان گردیدند. شتتین کرسی ایالت شچتسین شد، که لهستان از قسمتی از پومرانی تشکیل داد.

شتر (šatar) [عربی، = پیچیدگی پلک چشم]، در علم عروض، یکی از زحافها، و آن اجتماع خرم و قبض در مفاعیلن (mafā'ilon) (U – – –) یعنی انداختن "م" و "ی" ازین پایه است تا از آن فاعلن (fā'elon) (– U –) بماند. عروضیان، فاعلن را که بدینگونه از مفاعیلن برآمده است، اشتر (aštar) میخوانند.

شتر (šatr)، ← شهر.

شتر (šotor)، پستاندار سمدار نشخوارکننده از تیره‌ی شترها (Camelidae). این تیره دارای دو نوع است، یکی شترهای حقیقی، که از آسیا و از نوع کاملوس (*Camelus*) هستند، و دیگر نوع لاما (*Lama*) که از امریکای جنوبی است، و گواناکو و ویکونیای وحشی و آلپاکا و لامای اهلی بدان تعلق دارند. دو جنس شتر عبارتند از شتر عربی یا جَمّاز (*Camelus dromedarius*)، که اهلی و دارای یک کوهان است، و در عربستان و افریقای شمالی از آن استفاده میشود، و شتر بلخی (*C. bactrianus*)، که دوکوهانه و از آسیای مرکزی است. اقسام وحشی شتر بلخی در ترکستان و مغولستان وجود دارد.

کوهان شتر محل ذخیره شدن چربی است. رنگ شتر از شکری تا خرمائی تیره است. سر شتر کوچک، گردنش دراز، و گوشهایش کوچک است، لبهایش ضخیم و دندانهایش قوی است. در مبارزه دهان خود را بکار میبرد. در شتر آثار تطابق با زندگی بیابانی مشهود است، از آن جمله است سمهای پهن هموار ضخیم شکافته، که در شن فرو نمیروند، مقاومت بسیار در مقابل تشنگی، که میتواند چند روز یا (در جاهائی که علفهای آبدار وجود داشته باشد) بیشتر بدون آب بسر برد، و منخرین دریچه‌مانند مودار، که مانع ورود شن به بینی آن میشود. شترهای قوی معمولا از ۲۲۰ تا ۲۷۰ کیلوگرم بار حمل میکنند، و روزی ح ۵۰ کم طی طریق میکنند. بعضی شترهای بلخی قادر به حمل ۴۵۰ کیلوگرم بار هستند. نژادی تیزرو از شتر عربی فقط برای سواری بکار میرود.

بس طبق تحقیقات زمینشناسی، شتر اصلا از امریکای شمالی بوده است، و از آنجا گروهی به آسیا و گروه دیگر به امریکای جنوبی مهاجرت کرده‌اند، و اصل آن در امریکای شمالی احتمالا بعد از دوره‌ی یخچالی از بین رفته است.

شترالزوند[5] (štrālzund)، شهر (جه تخمیناً ۶۴°۱۹۹)، جمهوری دموکراتیک آلمان، در ایالت سابق مکلنبورگ، لش آلمان. دریابندری است بر شاخابه‌ای از دریای بالتیک، مقابل جزیره‌ی روگن. صنایع کشتیسازی، فلزگری، تصفیه‌ی قند، و آمودن مواد غذائی دارد. در ۱۲۰۹ تأسیس شد، و از شهرهای مهم اتحادیه‌ی هانسائی گردید. بموجب عهدنامه‌ی شترالزوند (۱۳۷۰) بین اتحادیه‌ی هانسائی و دانمارک، آن اتحادیه بر دریای بالتیک سیادت یافت. در جنگ سی‌ساله، شترالزوند در مقابل محاصره‌ی (۱۶۲۸) والنشتاین مقاومت کرد. بموجب معاهده‌ی صلح وستفالی (۱۶۴۸) به سوئد منتقل شد. در ۱۸۰۷ فرانسویها آنرا گرفتند. در ۱۸۱۴ به دانمارک، و در ۱۸۱۵ (در کنگره‌ی وین) به پروس منتقل گردید، و پس از جه II جزء مکلنبورگ شد. در جه II بناهای گرانبهای قرون وسطائی آن آسیب فراوان دید.

شتران کوه: ← اشتران کوه.

شتراوس، ادوارد: ← شتراوس، یوهان.

شتـراوس[6]، اوسکـار (oskār štrās)، ۱۸۷۰–۱۹۵۴، آهنگساز اتریشی. در وین و برلین تحصیل کرد. چندی به رهبری ارکستر پرداخت، و سپس همّ خود را بکلی مصروف آهنگسازی کرد. از آثار وی مخصوصاً اپرتهایش مشهور است. از آن جمله است رؤیای والس (۱۹۰۷) و سرباز شکلاتی (۱۹۰۸؛ بر اساس سلاحها و انسان، اثر ج. ب. شا). در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰–۴۰ چندی در هالیوود کار کرد. در ۱۹۳۹ به تابعیت فرانسه درآمد، و در ۱۹۴۰ در کشمهٔ سکنی گزید.

شتراوس، یوزف: ← شتراوس، یوهان.

شتراوس[7]، یوهان (yohān štrās)، ۱۸۰۴–۴۹، آهنگساز اتریشی موسیقی رقص، مة وین. ویولن‌نواز بود، و در ۱۸۲۳ به ارکستر رقص یوزف لانر پیوست. در ح ۱۸۲۶ خود ارکستری دایر کرد، و رقیب لانر گردید. با والسهایش شهرت بسیار یافت، و با ارکستر خود در ممالک اروپا نوازندگی کرد. قریب ۲۵۰ آهنگ ساخته است که بیشتر برای والس است. آهنگهای وی موسیقی رقص را به پایه‌ی هنری بلندی رسانید. پسرش، **یوهان شتراوس، معروف به پادشاه والس،** ۱۸۲۵–۹۹، نیز آهنگساز و رهبر ارکستر بود. در وین متولد شد. علی رغم میل پدر، به موسیقی پرداخت، و در ۱۸۴۴ ارکستری دایر کرد، و رقیب ارکستر پدر گردید. پس از فوت پدرش، دو ارکستر را یکی کرد. شتراوس شهرت و محبوبیت بسیار یافت، و در ۱۸۵۵–۶۶ کنسرت تابستانی سن پطرزبورگ را رهبری کرد، و در ۱۸۶۳–۷۰ در ممالک مختلف اروپا کنسرتهائی اجرا کرد. شتراوس بیش از ۴۰۰ آهنگ والس ساخته است، که معروفترین آنها دانوب آبی (۱۸۶۶) و داستانهائی از جنگل وین (۱۸۶۸) است. اپرتهائی نیز تصنیف کرده است، از قبیل کارناوال در رم (۱۸۷۱)، خفاش (۱۸۷۴)، شبی در ونیز (۱۸۸۳)، و غیره. در سفر ناصرالدین شاه به وین، شتراوس بمناسبت ورود وی قطعه‌ای بنام مارش ایرانی ساخت، که از کارهای معروف وی شمرده شده است. دو تن از برادرانش–**یوزف شتراوس** (yozef) (۱۸۲۷–۷۰) و **ادوارد شتراوس** (eduārd) (۱۸۳۵–۱۹۱۶)–نیز آهنگساز و رهبر ارکستر بودند.

شترایشر[8]، یولیوس (yulius štrāyšer)، ۱۸۸۵–۱۹۴۶، از رهبران آلمانی نهضت ناسیونال سوسیالیسم. از اعضای اولیه‌ی حزب نازی بود، در مجله‌ی خود، بنام شترومر، افکار شدید ضد یهود خویش را ترویج میکرد. کنگره‌های سالانه‌ی حزب نازی در نورمبرگ از تأسیسات او بود. در محاکمات نورمبرگ محکوم به اعدام گردید، و به دار آویخته شد.

---

(۱)Steinach (۲)Steiner (۳)Stettin (۴)Szczecin (۵)Stralsund (۶)Straus (۷)Strauss (۸)Streicher

شترتار، در سازمان عهد ساسانی، ← شهریار.
شتردار، در سازمان عهد ساسانی، ← شهریار.
شترزمان[1]، **گوستاو** (gustāv štrezemān)، ۱۸۷۸–۱۹۲۹، سیاستمدار آلمانی، صدر اعظم (۱۹۲۳) و وزیر امور خارجه‌ی (۱۹۲۳–۲۹) آلمان. مؤسس (۱۹۰۲) و مدیر (تا ۱۹۱۸) انجمن صاحبان صنایع ساکس بود، و از ۱۹۲۳ ببعد هم خود را وقف کسب حیثیت برای آلمان کرد، و در این راه اجرای تعهدات ناشی از قرارداد ورسای را مد نظر قرار داد، و با دشمنان سابق آلمان سیاست آشتی پیش گرفت. تخلیه‌ی رور از قوای خارجی در نتیجه‌ی مساعی وی عملی شد (۱۹۲۴). طرح داز (۱۹۲۴) و طرح یانگ (۱۹۲۹) را برای پرداخت غرامات پذیرفت. وی یکی از طراحان پیمان لوکارنو (۱۹۲۵) بود. آلمان را بعنوان یکی از کشورهای بزرگ به جامعه‌ی ملل وارد کرد (۱۹۲۶). پیمان کلاگ–بریان را امضا نمود (۱۹۲۸). با بریان در جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۲۶ سهیم شد.
شترگاوپلنگ: ← زرافه.
شترگلائی، مالیات: ← مالیات ایلخی و شترگلائی.
شترمرغ (šotor.morq)، مرغ بی‌پرواز قاره‌ی افریقا و قسمتهائی از جنوب آسیا، از نوع سترونیو (*Struthio*). بزرگترین مرغان موجود است؛ بلندی بعضی از نرهای آن به ح ۲٫۵ متر میرسد. با بالهای گشاده، با سرعت بسیار میدود. سر و گردن و رانهای شترمرغ عاری از پر یا کم‌پر است. شترمرغ نر برنگ سیاه براق و دارای پرهای سفید بلند زیبا در بالها و دم میباشد. ماده‌ی آن برنگ قهوه‌ای مایل به خاکستری است. اگر خشمگین شود لگد میزند، و ممکن است آسیب سخت برساند.
شترن، اوتو، فیزیکدان، ← سترن، اوتو.
شتروئنزه[2]، **یوهان فریدریش** (yohān fridriš štruenze)، ۱۷۳۷–۷۲، از رجال دانمارک، مت آلمان. طبیب کریستیان VII بود، و عنان این شاه دیوانه را بدست گرفت، و محبوب کارولین ماتیلدا، ملکه‌ی جوان گردید، و بیاری وی به وزارت رسید (۱۷۷۱)، و با استبداد به حکومت پرداخت. اصلاحات صنعتی، تجارتی، و فرهنگی بعمل آورد؛ کوشید تا دانمارک را از تحت نفوذ روسیه رها کند، و وضع دهقانان را بهبود بخشد. اشراف مخالف او شاه را از او بیمناک ساختند، و وی به اتهام زنا با ملکه اعدام شد.
شتروه[3]، **اوتو** (oto štruve)، انگلو **آتو سترووی** (ātō struvi)، ۱۸۹۷–۱۹۶۳، منجم روسی که در ۱۹۲۷ به تابعیت کشمة درآمد، نوه‌ی ا. ویلهلم فون شتروه. در ۱۹۲۱ به کشمة رفت. استاد فیزیک نجومی دانشگاه شیکاگو بود، و مدیریت چند رصدخانه (از جمله رصدخانه‌ی یرکیز) را یافت. تحقیقات مهمی در ماده‌ی فضای بین ثوابت و تحولات کواکب دارد.
شتروه[3]، **اوتو ویلهلم فون** (oto vilhelm fon štruve)، ۱۸۱۹–۱۹۰۵، منجم روسی؛ پسر ف. گ. و. فون شتروه. جانشین پدر در مدیریت رصدخانه‌ی پولکوو بود (۱۸۶۲–۸۹). قریب ۵۰۰ ستاره‌ی دوتائی و یکی از اقمار اورانوس را کشف کرد. سرعت خورشید را تخمین نمود، و در سحابیها و دنباله‌داران تحقیق کرد. اوتو شتروه نوه‌ی وی بود.
شتروه[3]، **فریدریش گئورگ ویلهلم فون** (fridriš georg vilhelm fon štruve)، ۱۷۹۳–۱۸۶۴، منجم روسی؛ مت آلمان. در بررسی کهکشانه‌ها و نیز در اندازه‌گیریهای ژئودزیائی و تعیین طول قوس نصف النهار کارهای مهم انجام داد. چندین ستاره‌ی دوتائی کشف کرد. در ۱۸۳۹ مدیر رصدخانه‌ی جدید التأسیس پولکووو (pul-kovo) (ح ۱۶ کیلومتری ج لنینگراد) گردید، و آنرا توسعه داد. از پیشقدمان اندازه‌گیری اختلاف منظر ستاره‌ها بود. اوتو و. فون شتروه پسر او بود.
شتفان، اسم، ← ستفانوس.
شتفان[4]، **هاینریش فون** (hāynriš fon štefān)، ۱۸۳۱–۹۷، از رجال آلمان. اولین رئیس کل پست امپراطوری آلمان بود. کارت پستال و امانات پستی از ابتکارات اوست. بنیانگذار اصلی اتحادیه‌ی پستی جهانی است.
شتلر[5]، **گئورگ ویلهلم** (georg vilhelm štelər)، ۱۷۰۹–۴۶، طبیعیدان آلمانی. همراه ویتوس برینگه در سیبریه، کامچاتکا، و آلاسکا پویش کرد، و اطلاعات و مجموعه‌های بسیار گرد آورد. یادداشتهای روزانه‌اش منبع گرانبهائی در باب دومین سفر پویشی برینگ است.
شتلند[6] (šetland) یا **زتلند**[7] (zetland)، ولایت (۱٬۴۲۴ کمه؛ جه ۱۷٬۸۰۹)، ل اسکاتلند، مرکب از **جزایر شتلند** یا **شتلندز** (šetlandz) بطول ح ۱۱۲ کم و مرکب از 100 جزیره که ح ۱/۴ آنها مسکون است. بزرگترین آنها جزیره‌ی مینلند (meynlənd) میباشد که شهر لرویک (lërwik)، مرکز و بندر عمده‌ی ولایت، در آن واقع است. اراضی ولایت بیشتر پست و سنگلاخ است، و زمین زراعتی کم. محصول عمده جو میباشد، ولی ماهیگیری و پرورش گاو و گوسفند اهمیت بیشتری دارد. پشمبافهای آن مشهور است.
شتلند، جزایر: ← شتلند.
شتلند جنوبی[8]، **جزایر** (šetlande jonubi)، مجمع‌الجزایر جنوبگان، ل شبه جزیره‌ی پامر، در قطا جنوبی. بیحاصل و پوشیده از برف است. در ۱۸۱۹ بوسیله‌ی ویلیام سمیث، دریانورد انگلیسی، کشف شد. مورد ادعای بریتانیای کبیر، آرژانتین، و شیلی است.
شتلندز، اسکاتلند، ← شتلند.
شتوتگارت[9] (štutgārt)، شهر (جه ۶۰۴٬۹۹۶)، جمهوری فدرال آلمان، کرسی بادن‌وورتمبرگ، ج‌غ آلمان، بر رود نکار. از مراکز مهم حمل و نقل، تولید شراب، و چاپ، و از مراکز مهم صنعتی است. مصنوعاتش مشتمل است بر اتومبیل، وسایل برقی و عکاسی، پیانو، و منسوجات. آکادمی هنرهای زیبا و کنسرواتوار موزیک دارد. اسقف‌نشین کلیسای لوتری است. در قرن ۱۳م شهریت یافت، و در ۱۴۸۲ پایتخت فرمانروایان وورتمبرگ گردید، در قرون ۱۹م و ۲۰م بسرعت توسعه یافت. در جج II قسمت قدیمی شهر تقریباً بکلی ویران شد.
شتورک[10]، گراف **کارل فون** (graf karl fon štürk)، ۱۸۵۹–۱۹۱۶، نخست‌وزیر (۱۹۱۱–۱۶) اتریش. در جج I پارلمان را تعطیل کرد. سیاست او با مخالفت شدید لیبرالها و رادیکالها روبرو بود، و سرانجام بدست ف. آدلر کشته شد.
شتورم[11]، **تئودور** (teodor štorm)، ۱۸۱۷–۸۸، شاعر و رمان‌نویس آلمانی؛ مت شلسویگ–هولشتاین. در ۱۸۸۰ از مشاغل دولتی کناره گرفت، و خانه‌ی او کعبه‌ی آمال اهل ادب گردید. معتقد بود که ادبیات باید از احساسات و عواطف واقعی سرچشمه گیرد، و این نظر در اشعار غنائی محبوب وی منعکس است. آثار متأخرش توأم با واقعبینی و حزن است. آثارش مشتمل است بر ایمنزه (۱۸۵۲؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان ایمنسی ۱۳۳۴ هش)، سوار اسب سفید (۱۸۸۸)، و رمان تاریخی آکیس سوبیرسوس (۱۸۷۷).
شتورم اوند درانگ[12] (šturm und drāng) [آلمانی، = غوغا و تلاش]، نهضتی ادبی در آلمان، که از ح ۱۷۷۰ تا ح ۱۷۸۴ رونق داشت. عنوان آن از نمایشنامه‌ای از ف. م. فون کلینگر بنام شتورم اوند درانگ (۱۷۷۶) مأخوذ است. این نهضت، از جنبه‌ی منفی، اعتراض و طغیانی بر ضد مذهب اصالت تعقل رایج روز، و از این جهت پیشرو رمانتیسم بود؛ و از جنبه‌ی مثبت، اصالت فرد و ابتکار را تأکید، و ایمان پیروانش را به اینکه هنر واقعی زاده‌ی طبع آزاد و بی‌قید و بند است بیان میکرد. از لحاظ فلسفی، این نهضت جنبه‌ی همه‌خدائی داشت. افکار ژ. ژ. روسو محرک این نهضت بود، ولی منابع مستقیم آن هردر، لسینگ، و دیگران بودند. با طلوع این نهضت، نویسندگان آلمانی رهبران فرهنگی اروپا گردیدند. شخصیت برجسته‌ی نهضت گوته، و آخرین شخصیت عمده‌ی آن شیلر بود. از سایر پیروان آن، علاوه بر آنها که ذکر شد، لنتس و مولر را میتوان نام برد.
شتوس[13]، **فایت** (fāyt štos)، ح ۱۴۴۵–۱۵۳۳، مجسمه‌ساز آلمانی، معروفترین چوبتراش آلمانی است. دوران فعالیت هنری خود را در کراکو (در ۱۴۷۷–۸۶ و ۱۴۸۸–۹۶) و زادگاه خود نورنبرگ گذراند. نبوغ او در مجسمه‌های گوناگون کلیساهای این دو شهر جلوه‌گر شده است. بعضی از کارهای مشهورش عبارتند از مرگ مریم عذرا و صعود مریم عذرا، در کراکو؛ و تبشیر مریم عذرا، در نورنبرگ، که در میان یک تاج گل تراشیده ساخته شده و مشهورترین مجسمه‌ی چوبی اوست. از کارهای سنگی معروف او مقبره‌ی کازیمیر IV در کراکو است.
شتوکمار[14]، بارون **کریستیان فریدریش فون** (bāron kristiān fridriš fon štokmār)، ۱۷۸۷–۱۸۶۳، دیپلومات و درباری انگلیسی–بلژیکی. از پدر و مادری سوئدی در آلمان متولد شد. طبیب بود، و در ۱۸۱۶ مشاور لئوپولد (بعداً لئوپولد I بلژیک) گردید، و در ۱۸۳۷ مشاور غیر رسمی ملکه‌ی ویکتوریا (و بعداً ملکه و شوهرش پرینس البرت) شد.

---

(۱)Stresemann (۲)Struensee (۳)Struve (۴)Stephan (۵)Steller (۶)Shetland (۷)Zetland (۸)South Shetland (۹)Stuttgart (۱۰)Stürgkh (۱۱)Storm (۱۲)Sturm und Drang (۱۳)Stoss (۱۴)Stockmar

شتولوایسنبورگ، مجارستان، ← سکشفهروار.
شتوی (šatvi) [از شتاء (šeta')؛ عربی، = زمستان]، زمستانی (مانند "انقلاب شتوی". ← انقلابین). زراعت شتوی کشتی است که در زمستان میکنند، و محصولش (محصول شتوی) در بهار یا تابستان بدست میآید. قس صیفی.
شته (šate)، نام معمولی عدهای از حشرات کوچک که از شیرهی گیاهان تغذیه میکنند، و به راستهی هوموپترا و تیرهی آفیدیدای (Aphididae) تعلق دارند. شتهها در فصول بهار و تابستان معمولا بطور پارتنوژنز یعنی بدون کومک نر تولید مثل میکنند، و در این مدت، تمام نوزادها ماده هستند، و همگی زندهزا نیز میباشند (یعنی بجای تخم گذاشتن بچه میزایند). فقط در اواخر پائیز و اوایل زمستان، افراد نر و مادهی حقیقی بین آنها ظاهر میشوند، و بطور عادی، یعنی جفتگیری و تخمریزی، تولید مثل میکنند. بسیاری از شتهها برای گیاهان زراعتی زیانآور میباشند. مهمترین آنها عبارتند از شتهی برگ هلو (مسبب پیچیدگی برگ)، شتهی خالدار هلو (روی تنه و شاخهها)، شتهی مومی سیب (مسبب زخم روی شاخهها)، شتهی انار (روی برگها و گلها)، شتهی سیب و شتهی گلابی (روی برگها)، شتهی گوجه و آلو (مسبب پیچیدگی برگ)، شتهی بادام، شتهی جالیز (مولد آفت شیره)، شتهی سیاه باقلا، شتهی گل سرخ، و غیره. برای مبارزه با شتهها از ترکیبات فوسفوردار میتوان استفاده کرد.
شتیفتر[1]، آدالبرت (ādālbert štifter)، ۱۸۰۵–۶۸، نویسندهی اتریشی؛ متبوهم. نقاش نیز بود، و از ریاضیات و علوم هم بهره داشت. قصههائی که از جنگل بوهم پرداخته است، بسبب توصیف طبیعت و هماهنگی دلپذیر انسان و طبیعت، هنوز هم مقبول است؛ بسیاری از آنها در مجموعهی شتودین (۶ جلد، ۱۸۴۴–۵۰) گرد آمده است. وی علیل المزاج بود، و عاقبت خودکشی کرد.
شتیفل[2]، میخائل (mixāel štifel)، ۱۴۸۷؟–۱۵۶۷، ریاضیدان و متاله پروتستان آلمانی. آثارش در حساب و جبر جزء بدیعترین آثار ریاضی قرن ۱۶م است.
شجاع[3] (šojā')، در نجوم، صورت فلکی جنوبی، نزدیک معدل النهار. بس گردن آن ستارهی درخشان فرد (fard) قرار دارد.
شجاع، شاه، پادشاه آل مظفر، ← شاه شجاع.
شجاع‌الدوله‌ی مراغه‌ای (šojā'o'd.döleye marā-qe'i)، عنوان **حاج صمد خان مراغه‌ای** (hāj samad xāne)، فت ح ۱۳۳۴ هق، رئیس ایل مقدم مراغه و از مشاهیر مستبدین آذربایجان. وی در اواخر عهد مظفری حکومت ساوجبلاغ مکری و عنوان سردار مقتدر داشت. در هنگام انقلاب آذربایجان، محمدعلی شاه او را با لقب شجاع‌الدوله مأمور محاصرهی تبریز کرد. بعد از پایان محاصره و ورود قوای روس به تبریز، وی به توصیه و حمایت آنها ایالت آذربایجان یافت، و در آنجا یک چند حکومت کرده با خشونت و قدرت تمام با مشروطیت مخالفت کرد، و به آزادیخواهان سخت گرفت. در اوایل جج I، به تحریک و تقویت روسیه، در آذربایجان با ترکان عثمانی جنگید، لیکن شکست خورده به تفلیس گریخت، و چندی بعد در آنجا وفات یافت.
شجاع‌الدین خورشید لر (šojā'o'd.din xoršide lor)، فت ۶۲۱ هق، فرمانروای لر کوچک و مؤسس سلسلهی اتابکان لر کوچک. وی در حدود ۵۸۰ (یا ۵۷۰؟) هق بر منطقهی لر کوچک استیلا یافت. طایفهی ترک بیات را، که در لرستان تاخت و تاز میکردند، دفع نمود. زندگی وی به شیوهی عشایر در ییلاق و قشلاق بین ولایات میگذشت. شجاع‌الدین بسن صد سالگی وفات یافت، و برادرزادهاش سیف‌الدین رستم لر بجایش نشست.
شجاع‌الدین محمود لر (šojā'o'd.din mah-mude lor)، فت ۷۵۰ هق، فرمانروای لر کوچک و ۱۵مین اتابک (۷۳۰–۷۵۰ هق) از سلسلهی اتابکان لر کوچک؛ پسر و جانشین عزالدین حسین II لر. مردی تندخوی و بیتدبیر بود، و در دورهی امارت او، چنانکه مؤلف منتخب التواریخ معینی نقل کرده است، "خرابی بحال ولایت راه یافت". عاقبت دو تن از ملازمانش او را شبانه در جامهی خواب هلاک کردند. بعد از او پسرش ملک عزالدین لر به امارت نشست.
شجاع‌السلطنه (šojā'o's.saltane)، لقب **حسنعلی میرزا، ۱۲۰۴** هق–؟، از شاهزادگان و چکام معروف قاجاریه؛ پسر فتحعلی شاه قاجار. در عهد پدر، حکومت کرمان داشت. بعد از وفات پدر، از کرمان به فارس نزد برادر خود حسینعلی میرزای فرمانفرما رفت، و با محمد شاه قاجار از در مخالفت درآمد. معتمدالدوله منوچهر خان گرجی آنها را مغلوب و دستگیر نموده به تهران فرستاد، و در کهریزک، قالم مقام کس فرستاد تا او را کور کردند، و چندی بعد او را به اردبیل فرستاده با چند تن دیگر از شاهزادگان قاجار محبوس نمودند (۱۲۵۱ هق).
شجاع‌الملک: ← شاه شجاع درانی.
شجاع درانی، شاه: ← شاه شجاع درانی.
شجاع نظام (šojā'e nezām)، فت ۱۳۲۶ هق، از رجال مستبد ایران در وقایع مشروطیت. وی حاکم مرند بود، و در واقعهی انقلاب آذربایجان، به حمایت و تقویت محمد علی شاه با مشروطهطلبان مخالفت سخت داشت، و در قیام تبریز، قوائی در مرند تهیه کرد، و جهت محاصرهی مشروطهخواهان راه تبریز به جلفا را بست. حیدر عمواغلی، مجاهد معروف، برای دفع شر او بستهای محتوی مواد محترقه با پست سفارشی جهت او فرستاد، با نامهای که از قول یکی از تجار تبریز جعل شده بود، و در آن چنین وانمود کرده بودند که آن تاجر جواهرات قیمتی خود را به امانت نزد وی فرستاده است. شجاع نظام آن بسته را شخصاً باز کرد، و در اثر انفجار آن به قتل رسید.
شجر الدر (šajaro 'd.dor) [شجرة الدر]، فت ۶۵۵ هق، سلطان (۶۴۸ هق) مصر، و تنها زنی که در دورهی اسلامی بر مصر فرمانروائی کرده است. کنیز الملک الصالح ایوب بود، و چون ایوب در منصوره در جنگ با لوئی IX فرانسه کشته شد (۶۴۷ هق)، این زن مرگ او را پنهان نگاه داشت تا تورانشاه، پسر ایوب، از بین النهرین به مصر آمد. تورانشاه بدست ممالیک کشته شد، و شجر الدر به سلطنت نشست، اما امرای سوریه از شناختن وی امتناع کردند، و خلیفه مستعصم جانب آنها را گرفت، و عزالدین ایبک (aybak) به سلطنت انتخاب شد، و شجر الدر را بزنی گرفت. ایبک همواره در سوریه گرفتار جنگ با سلطان حلب بود، و زوجهاش در مصر فرمانروائی میکرد. عاقبت دو تن از ممالیک هواخواه شجر الدر ایبک را در قاهره بقتل آوردند (۶۵۵ هق)، و در نتیجه، شجر الدر نیز بوضعی فجیع بقتل رسید. وی مقتدرترین زنان مصر در دورهی اسلامی بود، ولی این کشور از فرمانروائی او سودی نبرد.
شجره، بیعت: ← حدیبیه.
شجرة الحیات: ← سور، درخت یا درختچه.
شجرة العصافیر: ← زبان گنجشک.
شجرة النبع، درخت، ← راش.
شجری، از اصحاب، ← حدیبیه.
شجری[4] (šajari)، دارای شکلی شبیه درخت یا بوته از لحاظ انشعاب به شاخهها (مثلا زهکشی شجری)، و نیز وصف چیزی که علامتی بدین شکل داشته باشد (مانند بعضی سنگها یا کانیها).
ش‌ج‌ش، علامت اختصاری شرق جنوب شرقی در این کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.
شجدرین، هجانویس روسی، ← سالتیکوف.
شجرباکوف، شهر، جمشس اروپائی، ← ریبینسک.
شچگلوفسک، شهر، ← کمروو.
شحنگان مغول: ← شحنه.
شحنه (šahne)، در تاریخ ایران بعد از اسلام و همچنین در قلمرو خلافت عباسی، عنوان صاحبمنصبی که ریاست محلی بدو واگذار میشد، و وظیفهی او غالباً این بود که در مجالس و تشریفات و مواقع اعیاد و اوقات رسمی، بعنوان نمایندهی محل تحت ریاست خویش، حاضر شود، و همچنین ابلاغ اوامر و فرمانهای دولت و حکومت به رعایا نیز جزو وظایف او بوده است. از تاریخ بیهقی چنین برمیآید که، در عهد غزنویان، در هر محله و بازار هم شحنه گماشتگانی داشته است که در اجرای دستور او نظارت میکردهاند. شحنه در عهد سلاجقه گاه عنوان رئیس داشته است، در منشور ایالت و شحنگی بلخ و همچنین در منشور تفویض شحنگی جوین و شحنگی ترکمانان، که از دیوان سنجر صادر شده است، و در کتاب عتبة الکتبه آمده است، وظایفی را که شحنه درین دوره داشته است میتوان یافت. در عهد مغول، شحنه گاه عنوان حکام مستقل ولایات تابع بوده است، چنانکه امرای فارس را شحنگان مغول میخواندهاند. در دورهی صفویه، وظیفهی شحنه را کلانتر انجام میداده است. عنوان و وظایف شحنه و کلانتر در عهد ناصری به ادارهی پلیس محول گشت (← شهربانی).
شخار (šaxār)، خاکستری که از سوزاندن نباتات کویری مانند اشنان و نظایر آن بدست میآید. دارای مواد قلیائی بسیار است و برای ساختن صابون بکار میرود.
شخبوط: ← ابوظبی.
شخص اول مملکت، از القاب حاجی میرزا آقاسی.
شخص بازی[5] (یا **نمایشنامه**) (šaxse bāzi)، فن پرسوناژ[6] (personāj)، انسان یا حیوان یا موجودی

(۱)Stifter (۲)Stifel (۳)Hydra (۴)dendritic (۵)character (۶)personnage (فنس)

به هر شکل و عنوان، اعم از واقعی یا خیالی، که نویسنده‌ی نمایشنامه به زبان او یا از طریق او قسمتی از داستان یا مقصود خود را بیان کند. اشخاص غالب نمایشنامه‌ها آدمهائی بصورت عادی هستند، ولی در بعضی موارد ممکن است موجوداتی از قبیل فرشته و شیطان و دیو باشند، و گاه ممکن است تجسماتی از انواع حیوانات و حتی حشرات باشند. گاه مراد از یک یا چند شخص داستان تجسم عنصر یا ماده و یا شیء بیجانی است که ممکن است حرف بزند و حرکت بکند (مانند شخصیتهای نان و آب و آتش و غیره در نمایشنامه‌ی پرنده‌ی آبی، نوشته‌ی موریس مترلینک). گاه نیز شخص نمایش مظهری از کیفیات یا حالات و یا پدیده‌های انسانی یا طبیعی است، از قبیل مرگ، زندگی، جوانی، پیری، شادی، غم، و غیره.

شخص حقوقی[1] (šaxse hoquqi)، دسته‌ای از افراد انسان که قانونگذار برای آن شخصیت حقوقی قائل شده باشد، یعنی آنرا یک وجود حقوقی مستقل شناخته باشد، و بعبارت دیگر، برای آن حقوق و تکالیفی مانند حقوق و تکالیف انسان قائل شده باشد. شخص حقوقی دارای اراده و فعالیتی خاص است که از اراده و فعالیت افراد تشکیل‌دهنده‌ی آن کاملا متمایز میباشد، و دارای اسم جداگانه، دارائی علیحده، و اقامتگاه مستقل میباشد، و میتواند اقامه‌ی دعوی کند، یا طرف دعوی قرار گیرد. اشخاص حقوقی را به اشخاص حقوقی حقوق عمومی (مؤسسات واجد شخصیت در حقوق عمومی، از قبیل دولت، شهرداری، و دانشگاه) و اشخاص حقوقی حقوق خصوصی (شرکتها) تقسیم میکنند.

شخصیت[2] (šaxsiyyat)، در روانشناسی، سازمان خاصه‌های جسمانی، ذهنی، اخلاقی، و اجتماعی فرد بنحوی که بنظر دیگران میرسد، و در مراودات زندگانی اجتماعی روزمره عیان میشود، بمعنای دقیقتر تلفیقی از احساسات، رغبتها، عادات، سکنات، عقده‌ها، کششها، و کمال مطلوبهای هر فرد اعم از آنکه فطری یا اکتسابی باشد بنحوی که در ارتباطاتش در محیط اجتماعی جلوه میکند.

شخصیت حقوقی: ← شخص حقوقی.

شد (šadd) [عربی، = کمر بستن]، در نزد جوانمردان و همچنین در بین بعضی از صوفیه (مثل بکتاشیه و رفاعیه) و حتی نزد طبقات اصناف (مخصوصاً در ممالک عثمانی)، آداب بستن کمربند یا فوطه برای تازه‌وارد به ترتیب و با تشریفات مخصوص. تازه‌وارد که بدینگونه با آداب مخصوص در جرگه‌ی جوانمردان یا صوفیه درمیآید مشدود (mašdud) خوانده میشود، و کسی که آداب شد را اجرا میکند شاد (šādd) یا پیر شد (pire šadd) نامیده میشود، و در موردی که شد جهت ورود به جرگه‌ی اهل صنف (← اصناف) باشد، این پیر شد همان نقیب است. در ضمن تشریفات شد، مخصوصاً در صورتیکه مشدود مسلمان باشد (چون در شد متداول در بین اصناف مسلمانی شرط نبوده است)، تلاوت قرآن و خواندن مناقب پیغمبر متداولست. غالباً بعد از انجام یافتن مراسم تحلیف مقدماتی، به مشدود شال یا خرقه یا فوطه یا چیزی از آن قبیل بوسیله‌ی پیر شد داده میشود، و بعد از اجرای این آداب و اخذ عهد و بیعت از او، مشدود در جرگه‌ی اخوت صنفی یا طریقتی درمی‌آید، و در کنار سایرین بر بساط و سجاده مینشیند، و در ولیمه‌ای که بهمین مناسبت داده میشود شرکت میکند. آداب و تشریفات شد چنانکه نزد جوانمردان و اهل اصناف در بین مسلمین متداول بوده است از بعضی جهات یادآور آداب تشرف است در نزد فراماسونها، و بعضی آداب آن، و همچنین ذکر نام کسانی مانند علی، حسن، حسین، و سلمان، که در ضمن این آداب غالباً بعمل میآید، حکایت از ارتباط این تشریفات با آداب و رسوم متداول نزد قدمای شیعه دارد.

شداد (šāddād)، پادشاه افسانه‌ای قوم عاد که گویند با هود نبی معاصر بود، و چون هود او را و قوم عاد را دعوت به خدا میکرد و وعده‌ی بهشت می‌داد، او، بس رغم هود، باغ و قصری آراسته و باشکوه در سرزمین شام ساخت. این "بهشت شداد" به انواع نعمتها و ثروتها آراسته بود، و پادشاه جهت بنای آن مخارج بسیار کرده بود. گویند بنای آن 100 سال و به روایتی 300 سال طول کشید، و در طی این مدت، هود وفات یافت، و کار بنای قصر بسیار طولانی شد. وقتی بنای آن به اتمام رسید، شداد از سرزمین حضرموت بدیدن آن قصر رفت، اما چون به دروازه‌ی آن قدم نهاد، خداوند ملک الموت را فرستاد تا او را هلاک کرد، و یارانش هم بوسیله‌ی باد عذاب هلاک شدند، و حتی بهشت او نیز ناپدید شد. قصر و بهشت شداد را بعضی مفسرین عبارت دانسته‌اند از همان ارم ذات العماد (erame zāto 'l.'emād) که در قرآن بدان اشارت رفته است. آورده‌اند که شداد پسر عم ضحاک بوده است، و ضحاک هم در ساختن بهشت باو یاریها کرده است.

شد الازار [شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار] (šaddo 'l.'ezār fi hatte 'l.'ezār an zovvāre 'l.mazār)، معروف به **المزارات** (al-mazārāt) یا **مزارات شیراز**، کتابی عربی، تألیف (ح ۷۹۱ هق) معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، در شرح احوال و تعیین محل قبر جمع کثیری از زهاد، علما، امرا، و پادشاهان مدفون در شیراز، مشتمل بر شرح حال ۳۱۵ تن از ایشان. این کتاب در ۱۳۲۸ هش در تهران با حواشی و تعلیقات محمد قزوینی بچاپ رسیده است. پسر مؤلف، بنام عیسی، این کتاب را به فارسی ترجمه کرده و نام آن را ملتمس الاحباء خالصاً من الریاء (moltamaso 'l.'ahebbā' xālesan mena 'r.riā') نهاده است، که میان عامه به هزار مزار و یا هزار و یک مزار اشتهار یافته است. این ترجمه در شیراز چاپ شده است.

شدت (šeddat)، در فیزیک، ← شدت جریان برق؛ شدت صوت؛ شدت میدان؛ شدت نورانیت. نیز ← میدان.

شدت برقی، شدت میدان برق، ← شدت میدان.

شدت جریان برق[3] (šeddate jarayāne barq)، نرخ زمانی عبور بار برقی از یک سطح (برای نرخ زمانی و روش تعریف ← مشتق). شدت جریان برق را معمولا به حرف i (یا I) نمایش میدهند. در جریان ثابت برق در یک جسم هادی، شدت مساوی است با مقدار بار برقی که در واحد زمان از مقطع قائم جسم میگذرد. این شدت نظیر شار در جریان آب است. واحد اصلی شدت جریان آمپر است. اسبابهای معروف اندازه‌گیری شدت جریان برق آمپرسنج و گالوانومتر میباشد. برای شدت مؤثر جریان متناوب ← جریان متناوب.

شدت صوت[4] (šeddate sōt)، یکی از صفات صوت، که بر حسب آن، اصوات قوی و ضعیف از هم تمیز داده میشوند، از جنبه‌ی فیزیکی، اجمالا میتوان گفت که شدت عبارتست از قدرت (انرژی در واحد زمان) متوسطی که از واحد سطح میگذرد (بعبارت دقیقتر، شدت صوت یک منبع در یک نقطه عبارتست از مقدار انرژی صوتی که در واحد زمان از سطحی مار بر آن نقطه و عمود بر امتداد انتشار صوت و به وسعت واحد سطح میگذرد). واحد معمولی آن ارگ در ثانیه در سمه است، ولی آنرا با وات در سمه یا میکروات (یک میلیونیم وات) در متر مربع هم میتوان بیان کرد.

در انتشار صوت در یک محیط، ذرات محیط جا بجا میشوند (← صوت)؛ شدت صوت در یک نقطه بستگی با دامنه‌ی (یعنی منتهای) این جابجائی در آن نقطه دارد. به تعبیر دیگر، انتشار صوت سبب تغییر فشار محیط از مقدار عادی آن (فشار جوّ در مورد انتشار صوت در هوا، که در این مقاله مورد نظر است) میگردد، اگر اختلاف فشار را با فشار عادی فشار صوتی بنامیم، شدت صوت بستگی با دامنه‌ی فشار صوتی دارد. باید دانست که در فضای باز، هر قدر از منبع صوت دورتر رویم شدت صوت کمتر میگردد، زیرا انرژی صوتی در فضای بزرگتری توزیع میشود (برای جلوگیری از این امر، و بالا بردن بُزدِ صوت، بوسیله‌ی اسباب‌هائی از قبیل بوق، پهنه‌ی توزیع انرژی صوتی را محدود میکنند). بالاخره، مقداری از انرژی در محیط انتشار امواج از بین میرود، چنانکه گوئی این محیط مقداری از انرژی را جذب میکند؛ این قابلیت جذب در مواد مختلف مختلف است؛ از موادی (مانند نمد) که قابلیت جذبشان زیاد است برای عایقکاری صوتی تالارها استفاده میشود.

اگر انرژی صوتی کافی به گوش نرسد، احساس صوت دست نمیدهد، و اگر شدت صوت از حدی تجاوز کند، صوت غیر قابل تحمل و دردناک میشود (← آستانه‌ی شنودگی). اما گوش عضو بسیار حساسی است. مثلا دامنه‌ی فشار ضعیفترین صوتی که گوش عادی میتواند بشنود ح 0,0002 دین بر سمه است، که مطابق شدتی ح 10^{-16} وات در سمه میباشد، و دامنه‌ی جابجائی نظیر آن ح 10^{-9} سم است (اگر ملاحظه کنیم که قطر اتم ح 10^{-8} سم است، حساسیت شگفت‌انگیز گوش بخوبی معلوم میشود). قویترین شدتی که برای گوش عادی قابل تحمل است ح 94×10^{-6} وات در سمه است، که مطابق دامنه‌ی فشار 280 دین بر سمه میباشد، و دامنه‌ی جابجائی نظیر آن ح 10^{-3} سم میباشد. باید دانست که در اینگونه محاسبات، برای ارائه‌ی ارقام واقعی، باید بسامد امواج صوتی را نیز ملحوظ داشت؛ ارقام فوق النکر مربوط به بسامد 1'000 سیکل در ثانیه میباشد. در شکل، حدود بسامدها و شدتهائی که گوش عادی نسبت به

(۱)artificial person (۲)personality (۳)current (۴)intensity of sound

آنها حساس است دیده میشود. منحنی شکل را شنوائینگاشت[1] (šenavā'i.negāšt) میخوانند. قسمت تحتانی آن حد اقل شدت لازم برای ادراک صوت را بازاء بسامدهای مختلف نشان میدهد. قسمت فوقانی منحنی آستانه‌ی احساس است، و بازاء

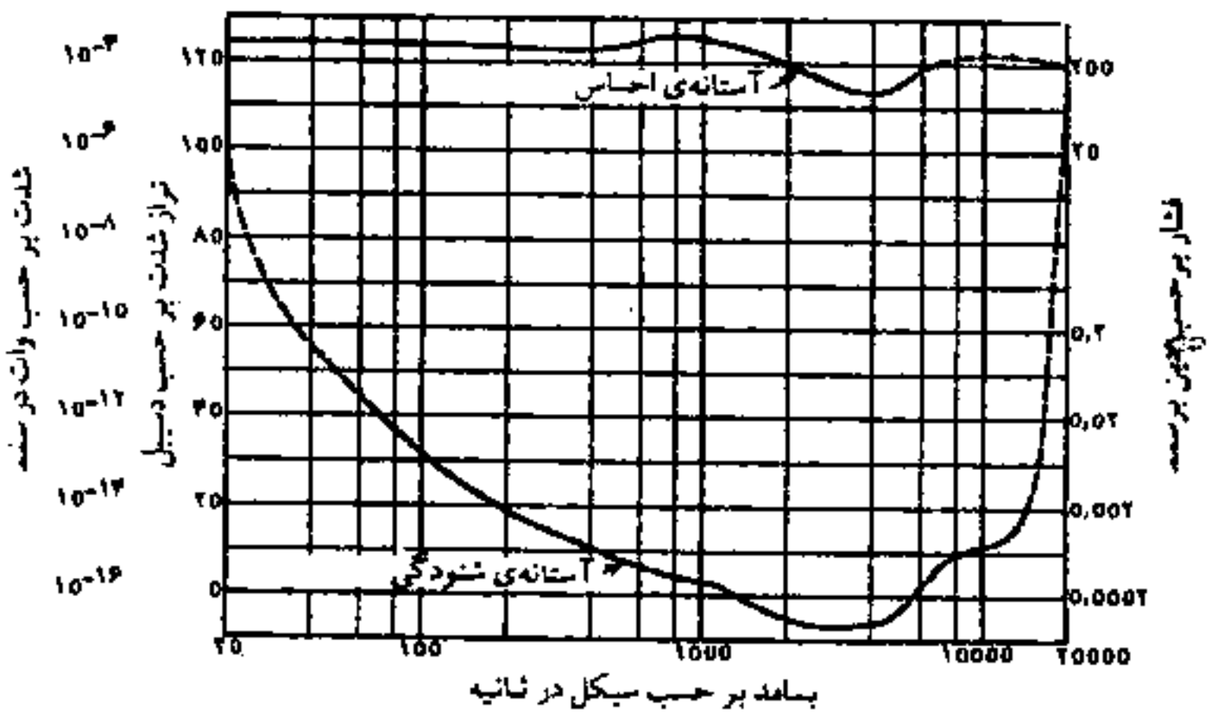

شنوائینگاشت

هر بسامد، اگر شدت صوت از آنچه بر این منحنی دیده میشود تجاوز کند احساس ناراحتی و حتی درد دست میدهد.

باید دانست که شدت صوت کمیتی است فیزیکی و قابل اندازه‌گیری، و حال آنکه قوت و ضعف صوت امری است نفسانی، که اگرچه با شدت بستگی دارد، متناسب با آن نیست. بازاء هر بسامد، رابطه‌ی شدت فیزیکی با قوت صوت چنین است که اگر شدت مثلا 100 یا 1'000 برابر شود، قوت صوت ۲ یا ۳ برابر میگردد (این امر نمونه‌ای از رابطه‌ی محرک‌ها با ادراکات ناشی از آنهاست، که ا. ه. وبر و گ. ت. فشنر آنرا مورد تحقیق قرار داده‌اند). بنا بر این ملاحظات، قائل به ترازهای صوتی یا ترازهای شدت شده‌اند: صوت معینی را، بر حسب قرارداد، از تراز 0 محسوب میدارند، و اگر شدت صوتی 10، 10^2، 10^3، ... برابر شدت صوت دیگر باشد، تراز اولی را ۱، ۲، ۳، ... برتر از تراز دومی میشمارند (این اعداد لگاریتم‌های نسبت دو شدت میباشند). واحد تراز صوتی بل است، که دسیبل مساوی 1/10 آن میباشد. کوچکترین اختلافی در شدت که گوش عادی انسان میتواند آنرا درک کند قریب 1 دسیبل است. در طرف چپ شکل، شدتها بر حسب دسیبل نمایش داده شده است، در این شکل، صوتی که شدتش 10^{-16} وات در سمه است از تراز 0 محسوب شده است (شدت مذکور تقریبا نظیر ضعیفترین صوتی است که قابل شنیده شدن میباشد).

شدت میدان[2] (šeddate meydān)، در فیزیک، نیروئی که یک میدان برقی، میدان مغناطیسی، یا میدان گرانشی را مشخص میکند (← میدان). شدت برقی یا شدت یک میدان برق در یک نقطه عبارتست از نیروئی که میدان بر واحد بار برقی مثبتِ واقع در این نقطه وارد میکند. همچنین، شدت میدان در یک نقطه در مورد میدان مغناطیسی نیروی وارد بر واحد جرم مغناطیسی شمالی واقع در آن نقطه، و در مورد میدان گرانشی نیروی وارد بر واحد جرم واقع در آن نقطه است. بطور کلی، شدت یک میدان عبارتست از حاملی که مشخص‌کننده‌ی آن میدان است.

شدت نورانیت[3] (šeddate nurāniyyat)، کمیتی فیزیکی که مقدار نور صادر از یک منبع نور را مشخص میکند؛ بعبارت دقیقتر، شدت نور یک منبع نقطه‌مانند در امتداد معین عبارتست از خارج قسمت شار نوری (← شار) صادر از آن منبع در زاویه‌ی صلبی (← زاویه‌ی صلب) که رأسش آن نقطه و حاوی آن امتداد باشد بر مقدار زاویه‌ی صلب. عملا اگر ابعاد منبع نور بسیار کوچک باشد می‌توان آنرا در حکم نقطه شمرد.

واحد کنونی شدت نورانیت کاندلا[4] (kāndelā) است، که آنرا شمع جدید یا شمع[5] هم میخوانند، و آن مساوی 1/60 شدت نورانیت 1 سمه یک سیه‌جم است در دمای ذوب طلای سفید (۱۷۷۳٫۵ درجه‌ی صدبخشی). از واحدهای قدیمی (خاصه در فرانسه) کارسل بوده که بنام برتران گیوم کارسل[6] (bertrāN giyyom kārsel) (۱۷۵۰–۱۸۱۲)، ساعتساز فرانسوی و مخترع (۱۸۰۰) چراغ معروف به چراغ کارسل، خوانده شده است، و آن شدت نورانیت یک چراغ کارسل بود که ساعتی ۴۲ گرم روغن منداب تصفیه‌شده بسوزاند. چون تثبیت مقدار این واحد دشوار بود، کنفرانس بین‌المللی سال ۱۸۸۴ ویول را بنام ژول ویول[7] (jūl viol) (۱۸۴۱–۱۹۲۳)، فیزیکدان فرانسوی بعنوان واحد شدت نورانیت اختیار کرد، و آن عبارتست از شدت نور صادر از ۱ سمهٔ سطح طلای سفید در دمای ذوبان. چون این واحد بزرگ بود، کنگره‌ی متخصصین برق در ۱۸۸۹ واحد موسوم به شمع اعشاری را پیشنهاد کرد، که 1/20 ویول بود.

شدر[8]، **هانس هاینریش** (hāns hāynriš šeder)، ۱۸۹۶–۱۹۵۷، محقق بزرگ آلمانی در رشته‌های تاریخ، تاریخ و علم ادیان، شرقشناسی، شعرشناسی، و موسیقی نظری. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شهر کیل بپایان رسانید، و در آنجا زبانهای یونانی، لاتینی، عبری، انگلیسی، فرانسوی، و ایتالیائی را فرا گرفت. در دانشگاه کیل، بتوصیه‌ی استاد تاریخ قرون وسطی، به تحصیل زبان عربی همت گماشت، و همین امر موجب ورود او در رشته‌ی شرقشناسی گردید. در جنگ I ناچار دانشگاه را ترک کرد، و در بیمارستانهای نظامی بخدمت مشغول شد. پس از پایان جنگ، به برسلاو رفت، و رساله‌ی دکترای خود را در دانشگاه آن شهر در باره‌ی حسن بصری نوشت. قسمت اول این رساله، که شامل تحقیقات عمیقی در باره‌ی محیط معنوی و جغرافیائی حسن بصری است، در مجله‌ی اسلام (جلد ۱۴، سال ۱۹۲۴) منتشر شد. در ۱۹۲۵ به برلین رفت، و در آنجا به نوشتن مقالاتی در زمینه‌های مختلف پرداخت (از جمله دو مقاله در رد نظریات اوسوالد شپنگلر، نویسنده‌ی کتاب انحطاط غرب). در سال ۱۹۲۲ رساله‌ی استادی خود را تحت عنوان تحقیقات در باره‌ی حافظ نوشت (این رساله هنوز منتشر نشده است). در ۱۹۲۲–۲۶ در برسلاو، در ۱۹۲۶–۳۰ در کونیگسبرگ، در ۱۹۳۱–۴۴ در برلین، و در ۱۹۴۶–۵۷ در گوتینگن به تعلیم مشغول شد.

بعضی از کتب و مقالات مهم او بدین قرار است: مفهوم انسان کامل و اصل آن و شکل شعری آن در اسلام (۱۹۲۵)؛ شکل اصلی و تکامل دستگاه مانوی (۱۹۲۷)؛ مانویان و مسلمانان (۱۹۲۸)؛ مقام سنن ماندائی در هیئت ترکیبی ادیان شرقی (۱۹۲۷)؛ مساهمتهائی در تحقیقات ایرانی (توبینگن، ۱۹۳۰)؛ آنچه گوته از شرق دریافته است (۱۹۳۸)؛ رساله‌ای در باره‌ی ابن دیصان رهاوی پیشرو مانی (۱۹۳۲)؛ ایرانیکا (برلین، ۱۹۳۴)؛ مساهمت‌هائی در باره‌ی تاریخ زبان ایرانی (۱۹۳۵)؛ یک عنوان پارتی در زبان سغدی (۱۹۳۵)؛ یک سرود نمونه‌ی هند و زرمنی در گاتها (۱۹۴۰)؛ اسناد بنیاد شاهنشاهی ساسانی و روحانیت زرتشتی (۱۹۴۱)؛ آیا دقیقی زرتشتی بود؟ (۱۹۳۲)؛ خدا و انسان در تعلیم زرتشت (۱۹۴۰)؛ خدای زمان ایرانی و اسطوره‌ی آن (۱۹۴۱)؛ رسالت زرتشت از نظم واقعی (۱۹۴۰)؛ مانویت و ادیان قدیم متاخر (۱۹۳۴)؛ مانویت از روی اکتشافات و تتبعات جدید (۱۹۳۶)؛ دولت جهانی ایران (۱۹۴۰–۴۱، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۹۵۵)؛ راهی به ت. ا. الیت (۱۹۴۸، با همکاری زنش). علاوه بر مقالات و رسائل فوق الذکر و مقالات متعدد دیگر، کتب مهمی نیز از زبانهای سوئدی، ایتالیائی، دانمارکی، و روسی بزبان آلمانی ترجمه کرده است.

شدرک: ← رفقای دانیال.

شدیت[9] (šedit)، نام دسته‌ای از مواد منفجره، مشتمل بر کلورات سودیوم یا پوتاسیوم با ماده‌ای روغنی مانند روغن کرچک، وازلین، پارافین، و غیره. چون اول بار در دهکده‌ی شد[10]، در ولایت اوت‌ساووا (فرانسه)، ساخته شد، بدین نام خوانده شده است.

شذرات الذهب [šaẕarāto 'z.zahab fi axbāre man zahab] (شذرات الذهب فی اخبار من ذهب)، کتابی بعربی در تاریخ، بترتیب سالهای هجری از سال اول هق تا سال 1000 هق، تألیف عبدالحی ابن احمد (۱۰۳۲–۸۹ هق)، معروف به ابن العماد عکری حنبلی (ebno 'l.'emāde akarie han-bali). مؤلف در این کتاب بیشتر به شرح حال اشخاص و مخصوصاً علمای دین و بالاخص علمای حنبلی پرداخته است. منابع عمده‌ی این کتاب عبارت است از شذور العقود (šozuro 'l.'oqud) (از ابن الجوزی) و کتاب العبر (از ابن خلدون) در اخبار مربوط به دولت بیزانس، و غربال الزمان (qerbālo 'z.zamān)، از ابن الاهدل (ebne 'l.'ahdal)، در اخبار مربوط به یمن. در این کتاب از حوادث حبشه و هند نیز گاهی ذکری بمیان آمده است. این کتاب در ۱۳۵۰–۵۱ هق

(۱)audiogram (۲)field intensity; field strength (۳)luminous intensity (۴)candela (۵)candle (۶)Carcel (۷)Violle (۸)Schaeder (۹)cheddite (۱۰)Chedde

در ۸ جزء در مصر چاپ شده است.
شذوذ، در حدیث، ← صحیح.
شر[1] (šer)، رود فرانسه‌ی مرکزی بطول ۳۲۰ کم. در قسمت شمالی گرانکوه مرکزی سرچشمه می‌گیرد، و بطرف ل و سپس لغ جاری میشود. رودهای شر و لوار هر دو از تور میگذرند، و سپس در سنکمارس، شر به لوار میریزد.
شر[1]، ولایت (۷٬۳۰۴ کم؛ جم تخمیناً ۲۸۴٬۳۷۶)، فرانسه‌ی مرکزی، در ایالت سابق بری؛ کرسی آن بورژ. رود شر از آن میگذرد. عمدهٔ فلاحتی است، ولی صنایع فلزی آن نیز مهم است.
شر، لفظ انگلیسی، ← شایر.
شر (šar)، ← شماد.
شرا (šarrā) یا **شراء**، ناحیه و بلوکی متصل به اراک و ملایر و همدان، که ظاهراً نام محلی آن چراء یا چرا است. رود قره‌چای از آن میگذرد. در تقسیمات کشور، شرا منقسم به دو دهستان است، **شرای علیا** (olyā) (جم ح ۵۰٬۰۰۰؟) جزء بخش وفس از شهرستان اراک و مشتمل بر ۱۰۸ (؟) آبادی است. مرکزش خنداب و از آبادیهای دیگرش جاورسیان، خانقاه، درمن (dormen)، و مست (mast) میباشد. **شرای سفلی** (soflā) (جم ح ۱۱۷٬۰۰۰؟) جزء شهرستان همدان و دارای ۴۷ (؟) آبادی است، و منقسم بین بخشهای سیمینه‌رود، رزن، و کبودرآهنگ بوده است، و سپس، با دهستان پیش‌خور، مبدل به بخش شرا و پیش‌خور از شهرستان همدان گردید.
شراء، ناحیه و بلوک، ← شرا.
شراب (šarāb)، در اصطلاح صوفیه، ذوق و حالی که از جلوه‌ی حق بر دل سالک روی مینماید، و او را به سکر و بیخودی میکشاند. در اشعار صوفیه، ذکر شراب و الفاظ مترادف آن مثل مدام، باده، می، و خمر مکرر میآید، و هر چند این اصرار در توصیف شراب احتمالا تا حدی عصیان و عکس العملی است در برابر ریا و تظاهر فقها و ارباب زهد، لیکن در ادبیات عرفانی اسلامی، از خمریه‌ی ابن فارض گرفته تا خمریات صوفیه‌ی ایران (← خمریه)، شراب کنایه است از آنچه سبب سکر و بیخودی سالک میشود، و در ادب فارسی این اصطلاح صوفیه را شعرای غیر صوفی اخذ کرده‌اند، تا آن را به مثابه‌ی روپوش و نقابی جهت مقصود خود که غالباً جز شراب واقعی معمولی، به معنی خمر و مسکر در اصطلاح فقها، چیزی نیست بکار برند، و در فهم و استنباط مقاصد شعرا دقت و توجه به این نکته ضرورت دارد. در هر حال، بسبب استعمال مجازی شراب در نزد صوفیه، الفاظ مناسب آن نیز مانند جام، ساقی، ساغر، سبو، پیر مغان، میکده، میخانه، و امثال آنها در ادب صوفیه معانی مجازی و اصطلاحی یافته است. ← ساقی.
شراب[2]، نوشابه‌ی الکلی که از تخمیر آب انگور حاصل میشود. انواع مختلف شراب از حیث رنگ، طعم، رایحه، و مقدار الکل از یکدیگر متمایز میشوند، و تحت عناوین طبیعی یا تقویت‌شده[3] (بوسیله‌ی افزودن الکل)، شیرین یا خشک[4] (بدون طعم شیرین و مزه‌ی میوه‌ها)، بی‌گاز[5] یا گازدار[6] (که کف یا حباب از آن میجوشد) طبقه‌بندی میشوند. اختلاف بین اقسام مختلف مربوط است به نوع انگور، آب و هوا، موقعیت و خاک تاکستان، و طرز عمل با خوشه‌ها قبل از تهیه‌ی شراب و در ضمن آن. در تهیه‌ی شراب قرمز همه‌ی خوشه‌ی له‌شده بکار میرود؛ در تهیه‌ی شراب سفید فقط آب انگور را میگیرند و تخمیر میکنند. آب انگور یا انگور له‌شده تحت تأثیر مخمرهای شراب (*Saccharomyces ellipsoideus*) که در پوست دانه‌ها موجود است، تخمیر میشود (گاهی مخمر اضافی هم می‌افزایند)؛ این شراب تازه دستخوش فعل و انفعالات شیمیائی میشود، که از آن جمله است اکسایش و تشکیل استرهائی که رایحه‌ی شراب از آنها است. پس از چندین دفعه صاف کردن و چندین ماه یا سال ماندن در بشکه، شراب کاملا "میرسد"، و میتوان آنرا در بطری ریخت. شرابهای سبک از ۷٪ تا ۱۵٪ و شرابهای تقویت‌شده (مثل شری و پورت) از ۱۶٪ تا ۳۵٪ الکل دارند. شرابهای گازدار طبیعی، که معروفترین آنها شامپانی است، مقداری انیدرید کربونیک دارند.

فرانسه، هم از لحاظ کیفیت و هم از لحاظ کمیت، مهمترین کشور تهیه‌کننده‌ی شراب در دنیا است؛ مرغوبترین شرابهای فرانسه شرابهای سفید و قرمز بوردو و بورگونی است، که در دره‌های لوار و رون، آلزاس، و کوههای ژورا فراهم میشود. از شرابهای ایران شراب خلار شیراز معروفیت دارد. لفظ شراب به بعضی دیگر از نوشابه‌های الکلی که از میوه‌هائی جز انگور گرفته میشود نیز اطلاق میشود (مانند شراب سیب، شراب خرما، و غیره).
شراب‌خانه: ← شربت‌دار.
شراب عسل[7] (šarābe asal)، نوشابه‌ی الکلی که از تخمیر عسل مخلوط با آب ساخته میشود، و گاه ادویه به آن افزوده میشود. بسیار سکرآور است. در یونان و روم قدیم معمول بود.
شراپشر[8] (šrāpšər)، ولایت ساحلی (۳٬۴۹۰ کم؛ جم ۲۹۷٬۳۱۳)، غ انگلستان؛ مرکزش شهر شروزبری. رود عمده‌اش سورن میباشد. سرزمینی عمدهٔ زراعتی است. در دوره‌ی آنگلوساکسونها جزء مملکت مرشا بود. پس از پیروزی نورمانها، قسمت مهمی از ولش مارچز گردید، و صحنه‌ی جنگهای متعدد مرزی بود (خرابه‌های قلاع متعدد قرون وسطائی آن یادآور آن ایام است). گاهی ولایت را سلپ[9] (salәp) میخوانند.
شراپنل[10]، **هنری** (henri šrāpnel)، ۱۷۶۱–۱۸۴۲، ژنرال انگلیسی، مخترع گلوله‌ی معروف به گلوله‌ی شراپنل. این گلوله‌ها بوسیله‌ی ماسوره‌ی زمانی در میان هوا منفجر میشود، و گلوله‌های کوچکتر و قطعات آن با نیروی زیاد در پهنه‌ی وسیعی بر سر دشمن میریزد.
شراکسه: ← چراکسه.
شرا و پیش‌خور: ← شرا.
شراة (šorāt) [مفردش شاری. عربی، = معامله‌کننده]، نامی که خوارج افراطی به خود میدادند، و آن را از قرآن (نساء ۷۶) گرفته‌اند، که در صفت مؤمنان میگوید زندگی دنیا را با زندگی آخرت معامله و مبادله میکنند و یکی را می‌فروشند و دیگری را میخرند. اولین جماعتی از خوارج که بنام شاری و شراة مشهور شدند کسانی از مُحکِّمه بودند که در نخیله (noxayla) بوسیله‌ی امیرالمؤمنین علی منکوب و مقهور شدند.
شرای سفلی، دهستان، ← شرا.
شرایط متعارفی[11] (šarāyete mota'ārefi)، در اصطلاح فیزیک، دمای ۰° صدبخشی و فشار ۷۶ سم جیوه (آتموسفر). **شرایط متعارفی آب دریا** عبارتست از فشار ۷۶ سم جیوه، دمای ۱۵° صد بخشی، و شورائی که سرعت صوت در آب دریا درست ۱٬۵۰۰ متر در ثانیه باشد. در این شرایط، شورای آب ۳۱٫۶۰ در هزار و جرم مخصوص آن ۱٫۰۲۳۳۸ گرم در سمک میباشد.
شرایع (šarāye') یا **شرایع الاسلام** (šarāye'o l.'eslām)، کتابی عربی در فقه امامیه، تألیف محقق حلی، از علمای مشهور شیعه در قرن ۷م هق. مؤلف کتاب را بخواهش دوستی در بیان احکام اسلام راجع به مسائل حلال و حرام بر وی املا کرده است. محقق اسمی بر کتاب نگذاشته است، ولیکن، بمناسبت عنوان و مضمون، آن را شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام خوانده‌اند. شرایع یک دوره‌ی کامل فقه امامیه است و مشتمل است بر چهار قسم، قسم اول در عبادات (10 کتاب)؛ قسم ثانی در عقود (۱۹ کتاب)؛ قسم ثالث در ایقاعات (۱۱ کتاب)؛ و قسم رابع در احکام (۱۲ کتاب). کتاب شرایع از کتب مهم فقه امامیه محسوب است، و غالباً طلاب فقه آن را به منزله‌ی کتاب درسی تلقی میکنند. از این رو، شروح متعدد بر تمام یا قسمتی از آن نوشته‌اند، و غالباً ادله‌ی احکام را در ضمن شروح، بیش و کم به تفصیل، متعرض شده‌اند. از جمله‌ی شروح شرایع کتابهای ذیل را میتوان نام برد: مسالک الافهام، تألیف شهید ثانی (۶ مجلد)؛ مدارک الاحکام، تألیف سید شمس الدین معروف به صاحب مدارک، از اول تا آخر کتاب حج؛ مطالع الانوار، تألیف سید محمد باقر شفتی، که فقط شرح طهارت و صلوة است (۶ مجلد)؛ و جواهر الکلام. کتاب شرایع به فرانسوی و روسی ترجمه شده است.

کتاب شرایع در ایران بارها، با تعلیقات و حواشی طبع شده است (از جمله طبع عبدالرحیم، تهران، ۱۳۰۰ هق).
شرایع رسولی[12] (šarāye'e rasuli)، تألیفی از مقررات اداری مربوط به روحانیون و غیر آنها در کلیسا، که منسوب به رسولان مسیح است، ولی در اواخر قرن ۴م تألیف شده.
شرای علیا، دهستان، ← شرا.
شربت‌خانه: ← شربت‌دار.
شربت‌دار (šarbat.dār)، مسئول و متصدی شراب‌خانه یا شربت‌خانه‌ی دربار. شربت‌خانه یا شراب‌خانه در قدیم محلی بوده است که انواع شربتها، افشره‌ها، مرباها، و حتی معجون و تریاق، و اقسام قرص و شیرینی و جَوارِش در آنجا جهت مصارف خلفا یا سلاطین وجود داشته است. امیری که متصدی ساقیگری و نظارت در تهیه و توزیع اقسام مشروبات سفره‌خانه‌ی سلطان بوده است میر مجلس

(۱)Cher (۲)wine (۳)fortified (۴)dry (۵)still (۶)sparkling (۷)mead (۸)Shropshire (۹)Salop (10)Shrapnel (۱۱)standard conditions (۱۲)Apostolic Constitutions

با ساقی نام داشته است، و البته کار او با شغل چاشنی‌گیر ـ که معمولا قبل از سلطان و برای اطمینان او از عدم مسمومیت غذا و مشروب از آن میچشیده است ـ تفاوت داشته است. در عهد صفویه شغل شربت‌دار در دست صاحب‌جمع آبدارخانه، صاحب‌جمع قهوه‌خانه، و شرابچی‌باشی میبوده است. در عهد ناصری حاضری سفره و عصرانه‌ی حرم‌خانه نیز بوسیله‌ی متصدی شربت‌خانه تهیه میشد.

شربروک[1] (šērbruk)، شهر صنعتی (جه ۶۶°۵۵۴)، جنوب ایالت کبک، کانادا.

شربور[2] (šerbur)، شهر (جه تخمیناً ۳۸°۲۶۲)، ولایت مانش، لغ فرانسه، کنار دریای مانش بر منتهی‌الیه شبه جزیره‌ی کوتانتن. از دوره‌ی رومیها سابقه دارد. از قرن ۱۷م پایگاه دریائی مستحکمی بوده است. از جنگ I ببعد از بنادر کشتیهای ترانسلانتیک است. آلمانها در جنگ II بر استحکاماتش افزودند؛ در ژوئن ۱۹۴۴ تسلیم متفقین شد.

شربورن[3] (šērborn)، شهر (جه ۶°۰۶۲)، دورست‌شر، ج انگلستان. مدرسه‌ی شربورن، که در ۱۵۵۰ بوسیله‌ی ادوارد VI تأسیس شد، از مدارس خصوصی معروف انگلستان است.

شربیان (šarabiān)، ده (جه ۲°۷۰۳ شش ۱۳۴۵ دش)، دهستان ابرغان، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴۴کیلومتری جنوب سراب.

شربوزله: ← لاگاش.

شرت[4]**، موشه** (mōša šaret)، ۱۸۹۴–، از رجال صهیونیستی، وزیر امور خارجه (۱۹۴۸–۵۳) و نخست‌وزیر (۱۹۵۳–۵۵) آن کشور. در ۱۹۰۶ از روسیه به فلسطین مهاجرت کرد، و در نهضت کارگری در آنجا بفعالیت پرداخت. در تأسیس رژیم صهیونیستی از همکاران نزدیک بن گوریون بود.

شرتونی (šartuni)، شهرت **رشید ابن عبدالله** (rašide 'bne)، ۱۲۸۱–۱۳۲۴ هق، ادیب لبنانی. از مردم شرتون لبنان بود. کتابهای تعلیمی چندی تألیف کرده است که از جمله مبادی العربیه سالهای متمادی کتاب درسی صرف و نحو در مدارس ایران بود. برادرش، **سعید ابن عبدالله شرتونی**، ۱۲۶۵–۱۳۳۰ هق، عالم لغت عرب بود، و اثر معروفش اقرب الموارد است.

شرح (šarh) [عربی، = پاره پاره کردن، گشادن]، آنچه در توضیح معنی پوشیده‌ی سخنی نویسند؛ و نیز کتابی که بدینگونه در توضیح مطالب کتابی دیگر نوشته شده باشد (مقالات آتیه را ملاحظه کنید). شرح همواره همراه مطالب اصل بوده است. گاه شرح را با متن اصلی درمی‌آمیختند، و در این صورت شرح را شرح مزجی (mazji) میگفتند، و گاه عبارت مؤلف اصلی را تحت عنوان لفظ قال (qāla) [= (مؤلف) گفت] میآوردند، و شرح را، که گوینده‌اش شارح است، با لفظ اقول (aqulo) [= من گویم] آغاز میکردند؛ چنین شرح را شرح بترتیب قال اقول خوانند.

شروحی که نوشته شده است بیشتر بر کتب صرف و نحو و منطق و کلام و فلسفه و نجوم و طب بوده است. بر قصاید مشهور و دواوین شعرای معروف عرب و نیز بر کتب مهم تصوف شروحی نوشته‌اند. فرق شرح و حاشیه بیشتر در این است که شرح شامل تمام مطالب متن مورد نظر است، اما حاشیه نظریاتی است بر قسمتهای مهم و مشکل متن.

شرح اسرار: ← شرح مثنوی.

شرح اشارات: ← اشارات.

شرح اصول کافی: ← کافی.

شرح الفیه: ← الفیه‌ی ابن مالک؛ الفیه‌ی ابن معطی.

شرح امثله: ← امثله.

شرح باب حادی عشر (šarhe bābe hādi ašr)، عنوان چند کتاب که در شرح باب حادی عشر [= باب یازدهم]، تألیف علامه‌ی حلی، نوشته شده است. علامه کتاب مصباح المتهجد (mesbāho 'l-motahajjed) شیخ طوسی را، که در عبادات و ادعیه است، در 10 باب خلاصه کرد، و آن را منهاج الصلاح فی مختصر المصباح نامید، و یک باب در اصول اعتقادات شیعه‌ی امامیه بر آن افزود، که بنام الباب الحادی عشر فیما یجب علی عامة المکلفین من معرفة اصول الدین موسوم گردید. این کتاب شهرت فراوان یافت، و شروحی بر آن نوشتند، که معروفترین آنها النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر تألیف فاضل مقداد است، و مکرر بطبع رسیده.

شرح بترتیب قال اقول: ← شرح.

شرحبیل ابن سعد: ← سیرة.

شرح تجرید: ← تجرید الکلام.

شرح تعرف: ← التعرف.

شرح جامی (šarhe jāmi)، شهرت شرحی به عربی که نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷–۸۹۸ هق)، شاعر معروف ایران، بر کتاب کافیه‌ی ابن حاجب، برای پسرش ضیاءالدین نوشته است، و نام آن را الفوائد الضیائیه فی شرح الکافیه گذاشته است. این کتاب شهرت فراوانی یافت، و از کتب درسی مهم در نحو عربی گردید. بسیاری از فضلا بر آن حاشیه و تعلیقات نوشته‌اند. بارها در ایران و هندوستان و استانبول چاپ شده است.

شرح رضی: ← شافیه؛ کافیه.

شرح شمسیه: ← شمسیه.

شرح فاضل جواد، شرحی بزبان عربی بر خلاصة الحساب شیخ بهائی، از فاضل جواد.

شرح قصیده‌ی ابوالهیثم: ← جامع الحکمتین.

شرح لمعه (šarhe lom'e)، کتابی عربی در فقه امامیه، تألیف شهید ثانی، که شامل شرح کتاب لمعه‌ی دمشقیه است. شرح لمعه‌ی شهید ثانی اصلا موسوم است به الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیه، و با وجود ایجاز، از کتب مهم فقه شیعه و در واقع مشتمل است بر یک دوره‌ی کامل از فقه بر وفق مذهب امامیه. کتاب در سال ۹۵۷ هق در مدت ۶ ماه و ۶ روز تألیف یافته است، و آخرین اثر شهید ثانی محسوب میباشد. شرح لمعه از زمان تألیف همواره نزد فقها کتاب قابل توجهی شمرده شده است، و بر آن شروح و تعلیقات بسیار نوشته‌اند. این کتاب از حیث شیوه‌ی نگارش اهمیت خاص دارد، و مخصوصاً به ایجاز و بلاغت موصوف است، و از کتب درسی مشهور طلاب فقه امامیه بشمار است. شرح لمعه چندین بار همراه با تعلیقات و حواشی متعدد و بدون آنها در ایران بطبع رسیده است (از جمله طبع عبدالرحیم، ۲ جلد، تهران، ۱۳۱۰ هق).

غیر از شرح لمعه‌ی شهید ثانی، چند شرح دیگر هم بر لمعه‌ی دمشقیه تألیف شده است. از آن جمله است المفاتیح النبویه، تألیف فاضل هندی؛ تحفة الرضویه، تألیف محمد حسن ابن معصوم مشهدی؛ شرح لمعه‌ی دمشقیه، تألیف سید محمد قصیر مشهدی.

شرح مثنوی (šarhe masnavi)، عنوان عمومی کتابهائی که در شرح ابیات یا حل مشکلات مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی تألیف شده است. مهمترین شرحها کتاب جواهر الاسرار است، که در سه جلد در لکنهو بطبع رسیده (۱۳۱۲ هق). بعضی از کتابهای دیگر که در شرح مثنوی است ازین قرار است: **شرح مثنوی مولوی**، تألیف شیخ محمد اکبرآبادی (۴ جلد، لکنهو، ۱۳۱۲ و ۱۳۱۷ هق)؛ **شرح مثنوی**، تألیف عبدالعلی بحرالعلوم (نول کشور، ۱۲۹۰ هق)؛ و **شرح مثنوی ملای رومی**، معروف به **شرح اسرار**، تألیف حاج ملا هادی سبزواری (تهران، ۱۲۸۵ هق). **لب لباب** (lobbe lobāb) تألیف ملا حسین کاشفی هم، اگرچه بصورت شرح نیست و عنوان انتخاب دارد، لیکن چون منتخبات مثنوی را بحسب معانی مرتب کرده، و در آغاز هر قسمت هم اشارتی به مقصود گوینده دارد، شرح مثنوی محسوب است.

تمام این شروح بیش و کم مبتنی است بر آراء و عقاید مؤلفین آنها، و بعضی، مخصوصاً به دستاویز کتب حکما، چیزهائی در شرح ابیات مثنوی گفته‌اند که بکلی با اصل مقاصد مولوی تفاوت دارد.

شرح مزجی: ← شرح.

شرح مطالع: ← سراج‌الدین ارموی.

شرح نظام: ← شافیه.

شرح هدایه‌ی میبدی (šarhe hedāyeye may-bodi)، شرحی بعربی، که قاضی میر حسین ابن معین‌الدین میبدی بر کتاب هدایة الحکمه، تألیف اثیرالدین ابهری، نوشته است، و موضوع آن فلسفه‌ی قدیم است. این کتاب از جمله‌ی کتب درسی فلسفه شد. بارها در هند و استانبول و ایران بچاپ رسیده است.

شرر بیگدلی: ← آذر بیگدلی.

شرشل[5] (šeršel)، شهر (جه ۱۶°۱۳۰)، الجزایر، کنار مدیترانه در غ شهر الجزایر. اهمیت محل آن از زمانهای بسیار قدیم شناخته شده بود. فنیقیها در آنجا ایستگاهی تجارتی دایر کردند، که بعدها به کارتاژیها منتقل گردید، و پیش از دوره‌ی رومیان و پس از استیلای آنان پایتخت موریتانیا بود، و در ۲۵ قم کایسارئا (kāysāreā) (قیصریه) خوانده شد. پس از آن بتدریج بر رونق و شکوه آن افزود، و از بنادر مهم نظامی و تجارتی روم گردید. در ۳۷۱ بم طعمه‌ی حریق شد. در آغاز قرن ۵م واندالها تاراجش کردند. احتمالا در سالهای اول قرن ۸م بدست اعراب افتاد و بیش از پیش ویران شد. در قرن ۱۵م، مهاجرین مسلمان اسپانیائی بدانجا روی آوردند، و آنرا رونقی دادند. در ۱۵۲۰ بتصرف باربارووسا درآمد، و مأمن دریازنان گردید. بقایای فراوان خاصه از دوره‌ی رومیها دارد.

(۱)Sherbrooke (۲)Cherbourg (۳)Sherborne (۴)Sharett (۵)Cherchel(l)

شرطان (šaratān) [عربی، = دو علامت]، نام اولین منزل از منازل قمر، و نیز نام دو ستاره (ستاره‌های بتا و گاما) بر دو شاخ صورت فلکی حمل، که علامت آن منزلند.

شرطه (šorte)، دسته‌ی محافظان و جانداران مراقب خلیفه یا سلطان که ظاهراً از عهد بنی امیه، و شاید جهت اجتناب از نظیر سرنوشت عثمان ابن عفان، تشکیل شد. شرطه‌ی خلیفه در عهد اموی از بین اعراب انتخاب میشد، و در عهد بنی عباس، بسبب عدم اعتماد آنها به عرب، همواره از غیر عرب مخصوصاً ایرانی و ترک انتخاب میگشت. بعدها حکام ولایات نیز، بتقلید خلیفه و سلطان، به تشکیل آن اهتمام کردند. ریاست شرطه بعهده‌ی **صاحب شرطه** (sāhebe) بود. صاحب شرطه در واقع حاکم پایتخت و متصدی قسمتی از وظایف پلیس بوده است، که قسمت دیگر آن را محتسب بعهده داشته. بعضی از صاحبان شرطه زیاده از حد قساوت و خشونت میکردند؛ عبدالرحمان ابن عبید، صاحب شرطه‌ی حجاج ابن یوسف، در خونخواری و خشونت ظاهراً تالی خود او بوده است. صاحب شرطه در موارد اختلاف بین مدعیان خلافت و سلطنت، و در ایام فترت، غالباً قدرت بسیار بهم میرسانیده است. در ولایات، صاحب شرطه غالباً منزلت رئیس پلیس و نماینده‌ی قاضی را داشته، و اقدام به جلب و توقیف مقصر یا مظنون، و اخذ اقرار از او، جزء اختیارات و وظایف وی بشمار میآمده است.

شرع: ← شریعت.

شرعی: ← شریعت.

شرغات، آبادی، عراق: ← شرقاط.

شرف: ← شرف‌الدین علی یزدی.

شرف، تخلص وصاف.

شرف[1] (šaraf)، در احکام نجوم، موضعی از یک سیاره در منطقة البروج، که در آن موضع سیاره را تأثیری قوی است. ضد آن هبوط[2] (hobut) است، و آن موضعی است که در آن تأثیر سیاره ضعیف است. فزونی تأثیر سیاره را نیز شرف، و ضعف آنرا نیز هبوط خوانند. مثلا شرف آفتاب در درجه‌ی ۱۹م برج حمل است، و هبوط آن در درجه‌ی مقابل شرف، یعنی در درجه‌ی ۱۹م برج میزان. اغلب شرف یا هبوط را به همه‌ی برج نسبت میدهند، منتها در درجه‌ی معیّن تأثیر ستاره را اقوی یا اضعف میشمارند. مثلا حمل برج شرف خورشید است؛ ابتدای تحویل خورشید به این برج آغاز قوت تأثیر آنست، و این تأثیر در درجه‌ی ۱۹م به حد اعلی میرسد (و به زعم بعضی، در درجه‌ی ۲۵م این برج، شرف منقطع میگردد). بالاخره، برای عقدتین قمر نیز شرف و هبوط اعتبار کرده‌اند.

شرفاء: ← شریف.

شرف‌الدوله‌ی دیلمی (šarafo'd.döleye deylami)، شهرت **شرف‌الدوله ابوالفوارس شیرزیل** (یا **شیردیل**) [= شیردل؛] (abo'l-favāres širzil)، فت ۳۷۹ هق، سومین پادشاه (۳۷۲-۳۷۹ هق) از سلسله‌ی آل بویه در فارس، پسر عضدالدوله‌ی دیلمی. وی در اواخر عهد حیات پدر در کرمان میزیست، و بعد از وفات پدر به فارس آمد و به سلطنت نشست. در ۳۷۵ هق اهواز و بصره را تصرف کرد، و در ۳۷۶ بغداد را از برادر خویش صمصام‌الدوله‌ی دیلمی گرفت، و صمصام‌الدوله را مقید داشت، و خود به استقلال حکومت راند.

شرف‌الدین حسام (šarafo'd.din hosām)، شهرت **حسام الائمه محمد ابن ابی بکر نسفی** (hosāmo 'l-'a'emma, nasafi)، از علمای دین و شعرای فارسی‌زبان قرن ۶م هق. بر علم و اطلاع او عوفی در لباب الالباب شهادت داده است، و در سمرقند از او اجازه‌ی حدیث گرفته است. بگفته‌ی عوفی، او در شهر سمرقند بامداد روزهای جمعه مجلس وعظ داشت. قصیده‌ی معروف او با ردیف "نشکند" در زمان خودش چنان شهرت یافته بود که خاقانی، در هنگام ملاقات با او در شهر ری، او را با آن قصیده شناخت، و آرزو کرد که دیوان او از آن حسام باشد، و در عوض آن قصیده از خاقانی. این قصیده در لباب الالباب عوفی مذکور است.

شرف‌الدین رامی (šarafo'd.dine rāmi)، شهرت **حسن ابن محمد رامی تبریزی**، شاعر فارسی‌زبان قرن ۸م هق در دربار سلطان معزالدین ابوالفتح اویس جلایر. تاریخ وفات او را سال ۷۹۵ هق ذکر کرده‌اند. مؤلف دو کتاب است که هر دو را بنام پادشاه مذکور کرده است: انیس العشاق و حدائق الحقائق (در شرح حدائق السحر رشید وطواط). بگفته‌ی دولتشاه، در زمان شاه منصور آل مظفر ملک‌الشعرای عراق بود.

شرف‌الدین شفروه (šarafo'd.din šafrova)، شهرت **شرف‌الدین عبدالمؤمن ابن هبة‌الله**، از فضلا و شعرای فارسی‌زبان قرن ۶م هق. در ۵۶۹ هق در دمشق مجلس وعظ داشت. او مؤلف کتاب کوچکی است در مواعظ و خطب، بنام اطباق الذهب، بزبان عربی، که مکرر در مصر و هند چاپ شده و زمانی از کتب درسی بوده است (اینکه بعضی این کتاب را از یکی از "مشاهیر" اواسط قرن ۱۰م هق دانسته‌اند درست نیست). دیوان اشعار فارسی او هنوز چاپ نشده است، و شامل مدایحی است در باره‌ی سلاطین عصر و عده‌ای از بزرگان و صدور اصفهان؛ از جمله ارسلانشاه II سلجوقی و اتابک جهان پهلوان را مدح کرده است. تلفظ نام او را šoforva و šafarva نیز ضبط کرده‌اند و بعضی گفته‌اند شفروه نام دهی است در اصفهان؛ ولی ظاهراً صحیح šafrova است، و لقب شخص است نه نام ده، و بمعنی شنْرو میباشد. وفاتش را در سال ۵۷۰ هق گفته‌اند، و بعضی هم او را تا حدود ۶۰۰ هق در قید حیات دانسته‌اند.

شرف‌الدین طوسی: ← طوسی، شرف‌الدین مظفر.

شرف‌الدین علی یزدی (šarafo'd.din alie yazdi)، متخلص به **شرف**، فت ۸۵۸ هق، شاعر فارسی‌گوی و مورخ ایرانی، مت یزد. وی مورد علاقه‌ی سلطان شاهرخ تیموری، و پسر او میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان بود. پس از آنکه یونس خان، جد مادری بابر، در سال ۸۳۲ هق بدست الغ بیگ اسیر شد، شاهرخ شرف‌الدین یزدی را به قیمومت او معین کرد، و او با شرف‌الدین سالها در یزد میزیست؛ بسیاری از قصاید شرف در مدح همین یونس خان است. در ۸۴۶ هق، میرزا سلطان محمد پسر بایسنقر و نوه‌ی شاهرخ، حاکم عراق عجم، او را به قم دعوت کرد. در ۸۵۰ هق، که سلطان محمد بر شاهرخ بشورید و از او شکست خورد، شرف‌الدین که از جمله‌ی نزدیکان سلطان محمد بود در معرض عتاب شاهرخ قرار گرفت، ولی بوساطت میرزا عبداللطیف پسر الغ بیگ، به بهانه‌ی اینکه الغ بیگ وجود او را برای اتمام رصدش لازم دارد، رهائی یافت، و به هرات رفت. پس از مرگ شاهرخ، به اجازه‌ی سلطان محمد به تفت یزد برگشت. پس از زوال دولت سلطان محمد و استیلای ابوالقاسم بابر بر عراق، شرف‌الدین یزدی با بزرگان یزد از او استقبال کرد. پس از این تاریخ تا سال وفاتش در تفت بود. شمس‌الدین ابوبکر یزدی بر سر قبر او مدرسه‌ای ساخت، و آن را شرفیه نام کرد. از تألیفات او ظفرنامه‌ی تیموری در تاریخ فتوحات تیمور و احوال بعضی از نخستین جانشینان او، کنه المراد فی علم الوفق و الاعداد، حلل مطرز در فن معما و لغز، تحفة الفقیر و هدیة الحقیر، و مجموعه‌ی منشآت است. امیر علیشیر نوائی وقتی که کودکی ۶ ساله بوده است او را در تفت ملاقات کرده است.

شرف‌الدین قزوینی: ← شرف قزوینی.

شرف‌الدین مظفر: ← مظفر I؛ مظفر II.

شرف‌الملک جندی (šarafo'l.molke jandi)، شهرت **فخرالدین علی ابن ابوالقاسم**، فت ۶۲۸ هق، وزیر سلطان جلال‌الدین منکبرنی. در سال ۶۱۸ هق به وزارت نشست، و چندی بعد بر سلطان عاصی شد و در یکی از قلاع اران، در شمال رود ارس، متحصن گشت، امّا سلطان او را به حیله بدست آورد، و در قلعه‌ی جاربرد (jārbard) از مضافات اران بقتل رسانید.

شرف‌الملوک: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه‌خواریه).

شرف جهان قزوینی، میرزا (mirzā šaraf jahāne qazvini)، ۱۸ ربیع الآخر ۹۱۲-۱۷ ذیقعده‌ی ۹۶۸ هق، شاعر ایرانی. پدرش میر نورالهدی، معروف به قاضی جهان، مدتی وزیر اعظم شاه طهماسب I صفوی بود. شرف جهان از شاگردان نظام‌الدین احمد قزوینی بود، و چون پدرش به حکومت شیراز منصوب شد، او نیز به شیراز رفت، و در خدمت میر غیاث‌الدین منصور شیرازی به تحصیل علوم معقول پرداخت. بعلت اتهام به تسنن مورد بیمهری شاه طهماسب قرار گرفت. نسخه‌ی خطی دیوان اشعارش در دست است. وفاتش در قزوین اتفاق افتاده است.

شرف خان بدلیسی: ← بدلیسی، شرف‌الدین.

شرفخانه (šarafxāne)، دهستان (جم ح ۶۱۰'۱۱؛)، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۹ (؛) آبادی (کنار دریاچه‌ی رضائیه و در جزیره‌ی شاهی). راه آهن تبریز به جلفا از آن میگذرد. مرکزش، **شرفخانه** (جم ۱'۸۴۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، از بنادر کنار دریاچه‌ی رضائیه (ل‌ش دریاچه) و انتهای راه آهن فرعی صوفیان به شرفخانه است.

شرف شیرازی: ← وصاف.

شرف قزوینی (šarafe qazvini)، شهرت **شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی**، ح ۶۶۰-ح ۷۴۰ هق، ادیب و شاعر فارسی‌زبان ایرانی، مت قزوین. در دستگاه وزرای ایرانی عهد ایلخانان میزیسته و زمانی هم در خدمت اتابک نصرت‌الدین احمد لر بوده است. خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی و اتابک نصرت‌الدین را مدح گفته است.

---

(1)exaltation (2)dejection

در سال ۷۳۲ هق در دشت اوجان بتوسط خواجه غیاث‌الدین محمد بخدمت اولجایتو راه یافته، و با خواجه به تبریز رفته است. در زبان و ادبیات عرب دستی داشته است، و در نظم و نثر به تصنع و مغلق‌گوئی پرداخته. از آثارش یکی کتاب معروف به تاریخ معجم است، و دیگر کتابی است در فن انشا، بنام الترسل النصریه، که آن را پس از سال ۷۲۷ هق بنام اتابک نصرت‌الدین نوشته است.

شرف مظفری، مدرسه‌ی (šarafe mozaffari)، از قدیمترین "مدارس جدید" تهران، که در ۱۳۱۶ هق با چهار کلاس ابتدائی در بازارچه‌ی آقا شیخ هادی (تهران) دایر شد. اکنون بنام دبیرستان شرف دایر است.

شرفنامه: ← عبدالله مروارید.

شرفنامه: ← اسکندرنامه‌ی نظامی.

شرفنامه‌ی بدلیسی (šaraf.nāmeye bedlisi)، کتابی فارسی در تاریخ کرد، تألیف (1005 هق) شرف‌الدین بدلیسی. مشتمل بر یک مقدمه، چهار صحیفه، و یک خاتمه است؛ مقدمه در باب انساب طوایف کرد و اخلاق و عادات ایشان؛ صحیفه‌ی اول در ذکر والیان کردستان که سلطنت کرده‌اند (حکام دیاربکر و جزیره؛ حکام دینور و شهرزور، معروف به حسنویه؛ حکام فضلویه، مشهور به لر بزرگ؛ حکام لر کوچک؛ سلاطین کرد مصر و شام، مشهور به آل ایوب یا ایوبیان)؛ صحیفه‌ی دوم در ذکر حکام کردستان که اگرچه دعوی سلطنت به استقلال نکرده‌اند امّا گاهی خطبه و سکه بنام خود کرده‌اند (مانند حکام اردلان، حکام خکاری، حکام جزیره، حکام حصن کیفا، و غیره)؛ صحیفه‌ی سوم در ذکر سایر امرا و حکام کردستان، مشتمل بر سه فرقه، که از آن جمله فرقه‌ی دوم مشتمل بر حکام مکری، حکام برادوست، امرای دنبلی، حکام کلهر، امرای بانه، و غیره، و فرقه‌ی سوم امرای کرد ایران (سیاه منصور، چگنی، زنگنه، و پازوکی) است؛ صحیفه‌ی چهارم در ذکر حکام بدلیس، که آباء و اجداد مؤلف هستند؛ خاتمه در ذکر پادشاهان آل عثمان، و پادشاهان ایران و توران که معاصر ایشان بوده‌اند.

متن کتاب نخستین بار در سن پطرزبورگ به اهتمام ولیامینوف‌زرنوف (veliāminof-zernof) بطبع رسیده است (۱۸۶۰–۶۲). ترجمه‌ی فرانسوی آن بوسیله‌ی ف. ب. شارموا[1] (šārmuā) در دو جلد در سن پطرزبورگ بطبع رسیده (۱۸۶۸–۷۵). متن کتاب در ۱۹۳۱ در قاهره و ترجمه‌ی عربی آن در ۱۹۵۳ در بغداد چاپ شده است. این کتاب به ترکی نیز ترجمه شده است.

شرفنامه‌ی سکندری: ← اسکندرنامه‌ی نظامی.

شرفنامه‌ی شاهی (šaraf.nāmeye šāhi) یا **عبدالله‌نامه** (ābdo'l.lāh.nāme)، کتابی بفارسی، در تاریخ عبدالله خان ابن اسکندر خان شیبانی، فرمانروای ماوراء النهر، از زمان تولدش تا سال ۹۹۶ هق. مشتمل بر یک مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه است؛ مقدمه در اجداد خان از زمان نوح تا پدرش با شرح حال استادش خواجه محمد جویباری نقشبندی؛ مقاله‌ی اول از تولد عبدالله خان تا جلوس او بر تخت (در سال ۹۹۱ هق)؛ مقاله‌ی دوم از زمان جلوس او ببعد؛ و خاتمه در صفات خان و مردان مشهور زمان او و آثار و عمارات او (گویا این خاتمه نوشته نشده است). نسخه‌های خطی آن در لاهور، بخارا، تاشکند، لنینگراد، و موزه‌ی بریتانیائی موجود است.

شرف و هبوط: ← شرف، در احکام.

شرفه (šarfe)، ده (جم ح 12'500)، بخش حویزه، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۱۸کیلومتری ل‌غ حویزه. ساکنین از طایفه‌ی شرفه هستند.

شرق، مسئله‌ی: ← مسئله‌ی شرق.

شرق اقصای شوروی: ← سرزمین شرق اقصی.

شرق اقصی[2] (šarqe aqsā) یا **شرق دور** یا **خاور دور** (xāvare dur)، اصطلاحی برای ناحیه‌ی مشتمل بر چین، کره، ژاپن، و سرزمین شرق اقصای شوروی. گاه جزایر فیلیپین، هندوچین، تایلند، برمه، مالایا، و اندونزی را نیز فرا میگیرد، ولی معمولا این نواحی تحت عنوان "آسیای جنوب شرقی" میآیند. بالاخره، این اصطلاح را در وسیعترین معنایش شامل هند و پاکستان و سیلان نیز شمرده‌اند. اصطلاح شرق اقصی اصلا اروپائی و وضع آن بدین مناسبت بوده است که ناحیه‌ی مذکور نسبت به اروپائیها دورتر از شرق نزدیک و شرق وسطی است، ولی امروزه که سیاست جهانی و روابط بین‌المللی علی السوی تحت نفوذ اروپای غربی و تجشم و کشمکش است، اطلاق عنوان آسیای شرقی بر نواحی مذکور مناسبتر بنظر میرسد.

شرق اقصی، سرزمین، جمشر، ← سرزمین شرق اقصی.

شرقاط (šarqāt)، آبادی، ل عراق، بر ساحل راست رود دجله بفاصله‌ی ح ۹۶ کیلومتری ج موصل، بر محل شهر قدیم آسور. در جج I، نبرد نهائی بین النهرین در اینجا روی داد (اکتبر ۱۹۱۸)، و منجر به برافتادن نیروهای عثمانی گردید. نام این آبادی را در بعضی از کتابهای عربی اخیر "شرغات" ضبط کرده‌اند. ← آسور یا آشور.

شرق دور: ← شرق اقصی.

شرق طالع[3] (šarqe tāle')، فس **لوان** (lēvāN)، اصطلاحی برای نواحی مجاور مدیترانه‌ی شرقی، که شامل اسرائیل، اردن هاشمی، لبنان، و سوریه میباشد. این اصطلاح را سابقاً تجار مسیحی به سواحل مسلمان‌نشین مدیترانه که بدانها رفت و آمد داشتند اطلاق میکردند، و بدینگونه، شامل سواحل از یونان تا مصر بود. نیز ← شرق نزدیک.

شرق نزدیک[4] (šarqe nazdik) یا **خاور نزدیک** (xāvare)، اصطلاحی برای قسمتی از آسیای غربی که در ج تجشم قرار دارد. این ناحیه مشتمل است بر ترکیه، قبرس، سوریه، لبنان، رژیم صهیونیستی، اردن هاشمی، شبه جزیره‌ی عربستان، ایران، و عراق. اگرچه مصر از نظر جغرافیائی خارج از این ناحیه است، گاه آنرا جزء شرق نزدیک بشمار آورده‌اند. اصطلاح شرق نزدیک سابقاً به ممالک شبه جزیره‌ی بالکان (و گاه این ممالک به انضمام آسیای جنوب غربی) اطلاق میشد. نیز ← شرق وسطی.

شرق‌وزان[5] (šarq.vazān)، وزنده از جانب شرق. شرقوزانهای قطبی[6] بادهای شدید بسیار سردی هستند که از فرابارهای قطبی (یعنی نواحی اطراف قطب، که در آنها فشار هوا نسبت به نواحی اطراف بیشتر است) بجانب نواحی معتدل میوزند. بسبب حرکت وضعی زمین، وزش آنها عموماً در نیم‌کره‌ی شمالی از ل‌ش و در نیمکره‌ی جنوبی از چ‌ش میباشد. سطح فاصل بین شرقوزان و بادهای غالب غربوزان نواحی دارای عرض جغرافیائی نسبةً کم موسوم است به جبهه‌ی قطبی.

شرق وسطی[7] (šarqe vostā) یا **شرق میانه** یا **خاور میانه** (xāvare miāne)، ناحیه‌ای عمدةً در قسمت چ‌غ آسیا و ل‌ش افریقا، که مذهب غالب در آنجا اسلام است. بدین معنی، شرق وسطی در اروپا، شامل ترکیه‌ی اروپائی؛ در آسیا، شامل ترکیه‌ی آسیائی، ایران، عراق، اسرائیل، اردن هاشمی، لبنان، سوریه، و ممالک جزیرة العرب (شبه جزیره‌ی عربستان)؛ و در افریقا، شامل مصر و سودان میباشد (بعضی از نویسندگان، این اصطلاح را بمعنی سرزمینهائی که فرهنگ اسلامی در آن غلبه دارد اطلاق میکنند؛ در این صورت اسرائیل خارج و افغانستان و پاکستان داخل شرق وسطی خواهد بود. اصطلاح شرق وسطی در جج II، بسبب کثرت استعمالش در ارتش بریتانیا، رواج یافت، و جایگزین اصطلاحات قدیمی شرق نزدیک و شرق طالع گردید. شرق وسطی از نظر سوق الجیشی مهمترین پهنه‌ی جغرافیائی زمین است، زیرا این ناحیه در حکم پلی بین آسیا و اروپا و افریقا، و مشتمل است بر بعضی راههای آبی (خاصه داردانل و کانال سوئز) که از لحاظ سوق الجیشی از مهمترین راههای آبی جهان هستند. در قرون اخیر عامل دیگری بر اهمیت این ناحیه افزوده است، و آن منابع نفت این ناحیه میباشد، که تقریباً ۲/۳ منابع شناخته‌شده‌ی نفت را در جهان تشکیل میدهد. از سیماهای کمابیش مشترک ممالک این ناحیه، علاوه بر مذهب، اینها را میتوان نام برد: کمابی و اقلیم گرم؛ تولید مثل زیاد؛ وجود زندگی چادرنشینی؛ پایین بودن سطح زندگی اجتماعی و اقتصادی و اتکاء به کشاورزی، ولی توأم با صنعتیسازی متزاید؛ تمرکز قدرت در دست طبقات عالی و متوسط شهرنشین؛ سنن فکری و فرهنگی قوی توأم با رواج بیسوادی و مبارزه با آن؛ وقوع در معرض مطامع استعماری اروپا و امریکا؛ و حس ملیت تا حدی افراطی.

باید دانست که اصطلاح شرق وسطی گاه نواحی مجاور ناحیه‌ی مذکور را نیز فرا گرفته است (از جمله، در اروپا، یونان و سایر ممالک شبه جزیره‌ی بالکان، قبرس، و کریمه؛ در آسیا، افغانستان، پاکستان غربی، نواحی قفقاز و ترکستان؛ و در افریقا، مراکش، الجزایر، تونس، لیبی، حبشه، و ناحیه‌ی سومالی)، ولی در تداول رسمی این نواحی خارج از شرق وسطی میباشند. نیز ← شرق نزدیک.

شرقیه (šarqiyye)، ایالت (جم 1'635'000)، مصر، در مصر سفلی، ش دلتای نیل؛ کرسی آن زقازیق.

---

(۱)Charmoy (۲)Far East (۳)Levant (۴)Near East (۵)easterly (۶)polar easterlies (۷)Middle East

شرک[1] (šerk)، در سیر تکاملی ادیان بشر، پرستش خدایان متعدد، و نیز مرحله‌ای که در آن خدایان متعدد پرستش میشود. مرحله‌ی سابق بر آن پرستش ارواح متعدد[2] و مرحله‌ی بعد از آن یکتاپرستی یا توحید و وحدت وجود است. تمایز شرک از مرحله‌ی پیشین در طبیعت خدایان و از مرحله‌ی بعدی در کمیت آن است. در سیر تکاملی ادیان، وجود نوعی یکتاپرستی مقدم بر مرحله‌ی شرک محتمل نیست، زیرا ذهن انسانی، در حرکت تکاملی خود، از ابهام به تعیین، و از انفصال به اتصال، و از کثرت به وحدت میرود؛ و چون مفهوم روح مبهم‌تر از مفهوم خدا است، و بطور کلی روح نام مشخصی ندارد، پرستش ارواح بر شرک طبعاً مقدم خواهد بود. با آگاهی بیشتر انسان از طبیعت اشیاء، طبقه‌بندی این اشیاء صورت میگیرد، و انسان، بجای آنکه در هر شیئی روحی مستقر ببیند، برای هر طبقه و نوعی خدائی قائل میشود. هنگامی که انسان خود را مشخص از حیوانات دید و برتری خود را بر ایشان مسلم دانست، خدایان را بشکل انسان تصور کرد، در صورتی که در مراحل توتم‌پرستی و پرستش ارواح، آنان را بیشتر بصورت حیوان یا نیمه‌حیوان و نیمه‌انسان تصور میکرد. گسترش شرک در ادیان مختلف با عوامل مختلف طبیعی، نژادی، سیاسی، تاریخی، و لغوی بستگی دارد: خدایان یونانی و ژاپنی دارای اساطیر مفصلی بودند، ولی خدایان رومی و چینی فاقد چنین اساطیری بودند؛ در مصر قدیم هر شهری خدای خاص مستقلی داشت، اما پس از آنکه شهرها با یکدیگر روابطی پیدا کردند، خدایانشان نیز با یکدیگر مربوط شدند.

شرک در دین اسلام عبارت است از اعتقاد به خدائی جز خدای یگانه، و آنچه از قرآن معلوم میشود، ظاهراً در ابتدا مقصود از شرک فقط دین عرب جاهلی و مقصود از مشرکان (mošrekān) فقط کفار عرب بودند که بدین اسلام گردن نمی‌نهادند. با گسترش اسلام و ظهور علوم اسلامی (از قبیل فقه و کلام و غیره) در بیان معنی شرک و مشرک اختلاف پیدا شد. بعضی کلمه‌ی مشرک را بهمه‌ی کسانی که دینی بجز دین اسلام داشتند اطلاق کردند، و بعضی بدلیل آیه‌ی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها الخ (سوره‌ی بینه ۵) میان اهل کتاب (یعنی پیروان ادیانی که دارای کتاب آسمانی هستند) و میان مشرکان فرق گذاشتند. کسانی که از نظر کفر و معصیت و عذاب جهنم میان مشرکان و اهل کتاب فرقی نمیگذاشتند در بعضی موارد، از جمله در احکام کافر ذمی و احکام جزیه، ناگزیر این فرق را میپذیرفتند، اگرچه در مورد نجاست همان اختلاف باقی بود. اما فرق اسلامی خود نیز یکدیگر را به شرک متهم میکردند؛ مثلا معتزله اشاعره را، بعلت قول به صفات قدیم در ذات خدا (از قبیل علم و کلام و اراده و غیره)، متهم به اعتقاد به قدماء متعدد، و در نتیجه، به خدایان متعدد کردند. صوفیه نیز صفاتی از قبیل ریا و غرور را نوعی شرک خفی میدانستند. وهابیه معنی شرک را بسط دادند، و غیر از شرک عددی (قول به خدایان متعدد)، شرک در علم (از قبیل غیب دانستن پیغمبر و امامان)، شرک در تصرف (تصرف دیگران در کارهائی که فقط خاص خداست)، و شرک در عبادت (از قبیل زیارت قبور و طواف آن و زیارت مشایخ و غیره) و غیره را نیز کفر دانستند.

شرک، طبیب هندی، ← چرک یا چرک.

شرکای جرم (šorakāye jorm)، کسانی که هر یک یک جزء از جرم واحدی را انجام دهند بطوری که جمعاً فاعل جرم شناخته شوند. مجازات هر یک از شرکای جرم حد اقل مجازات فاعل مستقل است.

شرکت[3] (šerkat)، از لحاظ حقوقی، سازمانی دارای شخصیت حقوقی (← شخص حقوقی) که برای اجرای عملیات معینی تشکیل میشود. اگرچه بعضی شرکتها برای کارهای خیریه یا تعاونی (← شرکت تعاونی) تأسیس میشوند، اغلب شرکتها برای تحصیل سود تشکیل میشوند، و معمولا لفظ "شرکت" ناظر به این معنی است. چون شرکت شخصیت حقوقی دارد، فوت بعضی از شرکا یا قطع رابطه‌ی مؤسسین با آن، سبب از بین رفتن شرکت نمیشود. در اغلب موارد، تعهدات شرکت محدود به اموال آنست، و طلبکاران نمیتوانند اموال شخصی سهامداران و سایر وابستگان شرکت را ضبط کنند (نیز ← شرکت تضامنی؛ شرکت نسبی). دارا بودن شخصیت حقوقی بسیاری از امکانات فرد انسانی را به شرکت می‌دهد؛ مثلا شرکت میتواند مالک باشد، یا مرتکب جرم گردد (که برای آن در قوانین مربوط مجازاتهائی مقرر است).

شرکت‌گونه‌هائی در روم قدیم وجود داشته است، ولی در آن زمان مفهوم شخصیت حقوقی شرکت روشن نبوده است. شرکتهای جدید با توسعه‌ی تجارت در دوره‌ی رنسانس و رشد صنعت در قرون ۱۸م و ۱۹م پدید آمد. تشکیل یافتن شرکتهای بزرگ رفته رفته منجر به ایجاد واحدهای بزرگ اقتصادی گردید که مالکیت یا اکثریت سهام آنها در دست عده‌ی معدودی متمرکز بود؛ بعلاوه، شرکتهای بزرگ، بوسیله‌ی ایجاد شرکتهای تابعه، که سهام آنها در دست شرکتهای اصلی است، قدرتهای عظیم کسب کرده‌اند (← تراست؛ کارتل). در بعضی از کشورها (مانند کشمکش) قوانینی برای خنثی کردن این تمرکز وضع شده است، که عملا چندان ثمربخش نبوده است. قانون تجارت ایران شرکتهای تجارتی را هفت نوع شمرده است، شرکت سهامی، شرکت با مسئولیت محدود، شرکت تضامنی، شرکت مختلط غیر سهامی، شرکت مختلط سهامی، شرکت نسبی، و شرکت تعاونی تولید و مصرف. نیز سایر مقالات ردیف "شرکت" را ملاحظه کنید.

شرکت اراضی هلند[4]، شرکتی هلندی که در ۱۷۹۶ تشکیل شد، و در آباد کردن غ ایالت نیو یورک و قسمتی از لغ پنسیلوانیا فعالیت داشت. فعالیت آن در ح ۱۸۴۶ تعطیل شد.

شرکت آزمایش بانوان: ← رفع حجاب.

شرکت امریکائی پوست[5]، شرکتی تجارتی که در ۱۸۰۸ بوسیله‌ی ج. ج. استور و بمنظور رقابت با شرکتهای بریتانیائی تجارت پوستهای قیمتی در کانادا (مانند شرکت خلیج هودسن) تشکیل گردید. بین ۱۸۲۸ و ۱۸۳۴ رونق کار استور به اوج رسید، و وی عملا تجارت پوست کشمکش را در انحصار داشت. در ۱۸۳۴ استور از شرکت کناره گرفت. بقایای شرکت از ۱۸۴۲ ببعد دیگر فعالیتی در تجارت پوست نداشت.

شرکت امریکائی وام باعتبار اموال منقول[6]، در تاریخ کشمکش، شرکت ساختمانی موقتی که نامش با یکی از بزرگترین رسوائیهای مالی در تاریخ کشمکش مرتبط است. پس از جدا شدن ایالات جنوبخوانده از اتحادیه (← جنگ داخلی امریکا)، شرکت راه آهن پاسیفیک اتحادیه‌ـیا شرکت راه آهن یونین پاسیفیک (yuniən)ـتشکیل گردید (۱۸۶۲). اوکس ایمز (ōkes eymz)، ت. ک. دیورنت، و بعضی دیگر از سهامداران یونین پاسیفیک، در ۱۸۶۳ شرکت وام به اعتبار اموال منقول را تشکیل دادند، و بین خود قراردادهای مقاطعه‌کاری منعقد کردند. و بین ۷٬۰۰۰٬۰۰۰ تا ۲۳٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار سود بردند. ایمز، برای جلوگیری از مداخلات و تحقیقات کنگره، سهامی را به نصف قیمت به اعضای کنگره فروخت یا به آنها واگذار کرد. در ۱۸۷۲ در هنگام مبارزات انتخاباتی انتخاب رئیس جمهور، این رسوائی بر ملا شد. بعداً کنگره موضوع را مورد رسیدگی قرار داد، ولی کسی تحت تعقیب واقع نشد.

شرکت تضامنی (šerkate tazāmoni)، شرکتی تجارتی (← شرکت) که، بوسیله‌ی دو یا چند نفر، با مسئولیت تضامنی تشکیل میگردد. منظور از مسئولیت تضامنی آن است که اگر دارائی شرکت برای پرداخت تمام قروض آن کافی نباشد، هر یک از شرکا با تمام دارائی خود مسئول پرداخت دیون شرکت میباشد. پس از انحلال شرکت، طلبکاران میتوانند برای وصول مطالبات خود به هر یک از شرکا که بخواهند و یا به تمام آنها رجوع کنند. قس شرکت سهامی؛ شرکت نسبی.

شرکت تعاونی[7] (šerkate ta'āvoni)، سازمانی که بوسیله‌ی افراد بمنظور تعاون با یکدیگر در تهیه‌ی کالاها و خدمات مورد نیاز آنان (شرکت تعاونی مصرف)، یا برای تولید و توزیع محصول کارشان (شرکت تعاونی تولید) تشکیل میشود. وسایل تولید و توزیع متعلق به عموم اعضا است، و سود شرکت به نسبت خرید شخص یا شرکت وی در کار توزیع میشود، نه به نسبت سرمایه‌گذاری در شرکت.

زادگاه شرکت تعاونی مصرف بریتانیای کبیر است. در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م، آثار انقلاب صنعتی در زندگانی اجتماعی کشورهای غربی اروپا بشدت نمایان شده بود؛ کارکنان کارخانه‌های جدید دوچار زجرهای روحی و جسمی شده بودند؛ ساعتهای طولانی کار و استخدام زنان و کودکان با دستمزد کم موجب فقر و پریشانی شدید طبقات کارگر شده بود؛ کارگران در کارخانه‌های محقر و ناسالم زندگی میکردند، و اغلب در نتیجه‌ی اختراع ماشینهای جدید مواجه با بیکاری و گرسنگی میشدند؛ سرمایه‌داران فقط متوجه استثمار کارگران و انباشتن جیب خود بودند؛ و دکانداران آذوقه و خواربار را بهر قیمتی که میخواستند

(۱)polytheism (۲)polydaemonism (۳)corporation; company (۴)Holland Land Company (۵)American Fur Company (۶)Crédit Mobilier of America (۷)cooperative

میفروختند. در این اوضاع، گروهی مردمان خیرخواه و نوعدوست قد علم کردند، و با این شرایط ناگوار آنوقت به مبارزه پرداختند. از اولین پیشوایان این نهضت ر. اوون (۱۷۷۱–۱۸۵۸) انگلیسی بود. وی در صدد برآمد جامعه‌های کوچکی تشکیل دهد که اعضای آن همه‌ی مایحتاج خویش را خودشان فراهم سازند. او هواخواه تعاون بود، و با جدیت بی‌نظیری میکوشید که وسایل رفاه مردم را فراهم سازد. متأسفانه مساعی اولیه‌ی او قرین توفیق نشد، ولی خطابه‌ها و نطقها و تبلیغات وی پس از چندی سودمند واقع گردید، و نهضتی که او پایه‌گذاری کرد بین طبقات کارگر رواج بسیار یافت، و تشکیل شرکتهای تعاونی از عهد او در انگلستان به میان آمد، و بعد به سایر کشورها سرایت کرد.

در ۳۰ سال اول نهضت تعاون، چندین صد شرکت تعاونی در انگلستان تشکیل شد، که هیچیک دوامی نیافت، زیرا قانونی که از این شرکتها حمایت لازم را بکند و مانع تفریط سرمایه‌ی آنها شود وجود نداشت. نهضت تعاونی بشکل کنونی با تأسیس (۱۸۴۴) جامعه‌ی پیشروان راچدیل در شهر راچدیل انگلستان بوجود آمد. در سال مذکور، ۲۸ نفر از کارگران راچدیل (بیشتر آنها کارگر کارخانه‌ی پشمبافی)، که تحت تأثیر افکار اوون بودند، ۲۸ لیره سرمایه جمع‌آوری کرده یک دکان خواربارفروشی دایر کردند، که آنرا میتوان نطفه‌ی اصلی شرکتهای تعاونی جهان شناخت. مؤسسین این دکان و شرکت اعلام داشتند که شرکت تعاونی آنها بدین منظور تشکیل شده است که کالاهای بی‌غل و غش را به مشتریان و سهامداران بفروشد، و هر سودی که در آخر سال بدست آید به نسبت خریدی که هر صاحب سهم در طی سال از شرکت کرده است، بعنوان سود سالیانه، به وی مسترد گردد. این شرکت کالا را یکجا و به بهای عمده‌فروشی خریداری میکرد، و در دسترس صاحبان سهام، که همان مشتریان بودند میگذاشت، و بدینوسیله، دست دلالان و واسطه‌ها را کوتاه میکرد، و کالاها را به قیمتهای ارزانتری برای مشتریان تهیه مینمود.

بتدریج شرکتهای تعاونی در غالب کشورهای جهان رواج گرفت، و فعالیت آنها توسعه یافت، بطوریکه امروز شرکتهای تعاونی، نه تنها کالاهای مصرفی را برای صاحبان سهام خود تهیه میکنند، بلکه به فعالیتهای تولیدی (از قبیل ساختن خانه، ایجاد کارخانه‌های تولیدی، کشاورزی، تهیه‌ی لبنیات، لباسشوئی) و تأسیس کتابخانه‌های عمومی، آموزشگاه‌ها، و سینما و تئاتر، و ایجاد تأسیسات متنوع دیگر میپردازند. اکنون شرکتهای تعاونی در غالب کشورها توسعه‌ی بسیار یافته‌اند، و سرمایه‌های هنگفت در اختیار خود دارند، و مخصوصاً در انگلستان و کشورهای اسکاندیناوی بحدی پیشرفت کرده‌اند که تقریباً اکثریت کارگران و زحمتکشان این کشورها عضویت شرکتهای تعاونی را پذیرفته‌اند. شرکتهای تعاونی کشورهای مختلف با یکدیگر ارتباط دارند، و هر چند سال یکبار کنگره‌ای از نمایندگان آنها تشکیل میشود که مسائل مشترک را بحث مینماید.

در ایران، با آنکه در قانون تجارت مقرراتی برای تشکیل و اداره‌ی شرکتهای تعاونی پیشبینی شده است، تا سنوات اخیر اهمیت اینگونه شرکتها شناخته نشده بود. در قانون تشکیل سازمان برنامه (مصوب ۲۶ بهمن ۱۳۲۷ هش) مقررات و مبالغی به نفع شرکتهای تعاونی گنجانیده شد. در ۶ خرداد ۱۳۳۲ هش، بموجب اختیارات دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر، لایحه‌ی قانونی شرکتهای تعاونی به تصویب رسید، و این لایحه اولین قانون مخصوص شرکتهای تعاونی است. این لایحه با اصلاحاتی در ۱۴ مرداد ۱۳۳۴ هش به تصویب مجلسین رسید. بعد از تصویب لایحه‌ی قانونی اصلاحات ارضی، شرکت‌های تعاونی مورد توجه خاص قرار گرفت. بر طبق این قانون، تنها به کسانی زمین داده میشود که عضویت شرکت تعاونی را پذیرفته باشند، و برای ایجاد شرکتهای تعاونی روستائی سازمان خاصی (سازمان مرکزی تعاون روستائی) بوجود آمده است (مهر ۱۳۴۲ هش). شرکتهای تعاونی روستائی ایران که بعد از اصلاحات ارضی تشکیل شده‌اند مخلوطی از شرکتهای تولید و مصرف هستند، و عملیات اعتباری، تهیه‌ی وسائل تولید، بازاریابی، و تهیه‌ی کالاهای مصرفی را با هم انجام میدهند.

شرکت خواتین اصفهان: ← رفع حجاب.

شرکت سهامی (šerkate sahāmi)، شرکتی تجارتی (← شرکت) که سرمایه‌ی آن به سهام (← سهم) تقسیم میشود، و مسئولیت صاحبان سهام در مورد دیون شرکت محدود به سهام آنها است. شرکت سهامی وسیله‌ی جمع‌آوری و بکار انداختن سرمایه‌های کوچک است. در شرکت تضامنی و شرکت نسبی، چون شرکا در مقابل طلبکاران مسئولیت دارند، شخصیت شرکا طرف توجه است، ولی در شرکت سهامی فقط سرمایه اهمیت دارد، و شخصیت شرکا مورد توجه نیست.

شرکت کومک بمهاجرین[1]، در تاریخ کشمکش، شرکتی که در ۱۸۵۴ تشکیل شد و هدف آن کومک به مهاجرتهای دسته‌جمعی مبارزان ضد برده‌داری به ناحیه‌ی کانزاس بود. در ۱۸۵۷ عملا تعطیل شد.

شرکت نسبی (šerkate nesbi)، شرکتی تجارتی (← شرکت) که در آن مسئولیت هر یک از شرکا به نسبت سرمایه‌ای است که در شرکت گذاشته است. اگر قروض شرکت بیش از دارائی آن باشد، هر یک از شرکا به نسبت سهم خود مسئول تأدیه‌ی قروض اضافی خواهد بود.

شرکتهای با حقوق ویژه[2]، عنوان شرکتهائی که، در دوره‌ی تشکیل دولتهای ملی اروپائی و آغاز توسعه‌طلبی آنها در ماوراء دریاها، برای تجارت خارجی و بسط مستعمرات بوجود آمدند. این شرکتها "منشور" خود را از دولت میگرفتند، و اغلب از پشتیبانی دولت برخوردار بودند. باین شرکتها انحصار تجارت و یا استعمار یک منطقه اعطا میشد، و در قلمرو خود قانونگذاری میکردند، و ارتش داشتند، و قرارداد منعقد میکردند. این شرکتها وسیله‌ی نفوذ سیاسی و اقتصادی دولتهای اروپائی در سایر کشورها بودند.

شرکت انگلیسی بازرگانان ماجراجو، که در قرن ۱۴م تأسیس شد، با آنکه یک سازمان صنفی بود، پیشرو شرکتهای با حقوق ویژه محسوب است. از مهمترین این شرکتها شرکتهای مسکووی، هند شرقی برینانیا، خلیج هودسن، و هند شرقی هلند را میتوان نام برد.

شرکتهای دارای لباس ویژه[3]، عنوان صنفهای سیتی آو لاندن ("شهر لندن") انگلستان، که سابقاً اعضای آنها در مواقع مخصوص لباسهای رنگارنگ خاصی دربر میکردند، که هنوز هم از سیماهای جالب بعضی از دسته‌های خیابانی و مراسم تاج‌گذاری است. این شرکتها در زمان ادوارد III در قرن ۱۴م رسمیت یافتند، و سپس بتدریج کارشان رونق یافت، و مالک اراضی و ثروتهای هنگفت شدند، و تا قرن ۱۷م بازارشان گرم بود. بعدها بتدریج از صورت اتحادیه‌ی صنفی خارج شدند، و اختیارشان بدست اعضای ثروتمند افتاد. عاقبت بسبب رقابت ارباب داد و ستد و صنایع، نقش آنها منحصر به چیزی در حدود مدیریت تراستها گردید، ولی در این نقش نیز در تاریخ انگلستان و اقدامات استعماری قرون ۱۶م و ۱۷م مؤثر بودند. امروز ۷۵ شرکت دارای لباس ویژه وجود دارد، که از آن جمله ۱۲ شرکت (علافها، زرگرها، آهنگرها، و غیره) از مدتها بیش از شرکتهای بزرگ بشمار میآیند.

شرکتهای هواپیمائی در ایران: ← هواپیمائی.

شرکت هند شرقی بریتانیا: ← هند شرقی بریتانیا، شرکت.

شرکت هند شرقی هلند: ← هند شرقی هلند، شرکت.

شرلوک هومز[4] (šerlok hŏmz) یا (در کتابهای فارسی) **شرلوک هولمز** (holmz)، کارآگاه معروف داستانی، که آ. ک. دویل او را بوجود آورد. هومز کارآگاه حرفه‌ای نبود، ولی استنتاجاتش اغلب سبب حیرت و سرافکندگی کارآگاهان اسکاتلند یارد میشد. دوست و دستیار وی، دکتر واتسن (wātsən)، نیز معروفست. در فاصله‌ی ۱۸۸۷–۱۹۲۷، هومز در ۶۰ رمان پلیسی و داستان کوتاه پدید آمده است.

شرلی[5]، سر **آنتونی** (sər āntoni šerli*)، ۱۵۶۸ (۹۷۶ هق)–حد ۱۶۳۵ (۱۰۴۴–۴۵ هق)، سرباز و نجیبزاده و سیاح و ماجراجوی انگلیسی، و مستشار نظامی و سفیر و فرستاده‌ی شاه عباس I صفوی به دربار سلاطین اروپا. پدرش، سر تامس شرلی (sər tāməs*) (۱۵۴۲–۱۶۱۲)، از مردم ولایت ساسکس انگلستان بود، و سه پسر داشت، تامس شرلی (۱۵۶۴–حد ۱۶۲۰)، آنتونی شرلی، و رابرت شرلی. علاوه بر آنتونی و رابرت، تامس نیز سیاح بود، و به نواحی دوردست سفر کرد، و شرح سفرهای خود را نوشت. جان دی از سفرنامه‌های سه برادر نمایشنامه‌ای بنام سفرهای سه برادران شرلی (۱۶۰۷) نوشت، و کتاب سه برادران: سیاحتها و حوادث سر آنتونی، سر رابرت، و سر تامس شرلی در ایران، روسیه، عثمانی، و اسپانیا (لندن، ۱۸۲۵؛ ترجمه‌ی فارسی) نیز در شرح سفرهای آن سه برادر است.

(۱)Emigrant Aid Company (۲)chartered companies (۳)livery companies (۴)Sherlock Holmes (۵)Shirley; Sherley

آنتونی در دانشگاه آکسفرد تحصیل کرد، و سپس در لشکرکشی انگلستان به نورماندی در ۱۵۹۱ به سرکردگی ر. دورو (دومین ارل آو اسکس) شرکت کرد؛ مقارن این ایام، هانری IV فرانسه او را لقب اعطا فرمود، و این امر ملکه‌ی الیزابت I را خشمگین ساخت، و آنتونی چندی به زندان افتاد. در ۱۵۹۶ سفری برای دستبرد به ساحل افریقای غربی و امریکای مرکزی کرد، ولی بسبب شورش سرنشینان کشتیهایش ناچار به لندن بازگشت (۱۵۹۷).

چندی بعد از جانب دورو مأمور شد به ایران آید، و شاه عباس I صفوی را به جنگ با دولت عثمانی و اتحاد با دول اروپا بر خلاف ترکان تشویق نماید، و نیز برای تجار انگلیسی از وی امتیازات مخصوص بگیرد. آنتونی شرلی، باتفاق برادر خود ر. شرلی و ۲۴ تن دیگر، در شوال ۱۰۰۶ هق (مه‌ی ۱۵۹۸) از بندر ونیز حرکت کرد، و به اسکندرون و از آنجا به حلب رفته و از طریق بغداد به ایران آمد، و در قزوین بخدمت شاه عباس پیوست (۱۰۰۷ هق)، و هدایا تقدیم کرد؛ شاه او را با خود به کاشان و اصفهان برد. شاه عباس آنتونی شرلی را میرزا آنتونی لقب داده بود. میرزا آنتونی باتفاق همراهان خویش و به دستیاری الله‌وردی خان، در اصفهان به تعلیم فنون جدید جنگی به لشکریان صفوی اهتمام کرد. در سال ۱۰۰۷ هق، آنتونی باتفاق حسینعلی بیگ بیات بعنوان سفارت از جانب شاه عباس به دربارهای سلاطین مسیحی اروپا مأمور شد، و آنان با همراهان خود در ذیحجه‌ی ۱۰۰۷ هق (ژوییه‌ی ۱۵۹۹) از اصفهان به عزم اروپا رهسپار شدند، و از طریق هشترخان، مسکو، آرخانگلسک، و سواحل نروژ به آلمان و سپس به ایتالیا رفتند. در ایتالیا بین آنتونی و حسینعلی بیگ اختلاف افتاد، و آنتونی از او جدا شد (محرم ۱۰۱۰ هق)، و دیگر به ایران بازنگشت. آنتونی در طی اقامت خویش در پراگ به آیین کاتولیک درآمده بود، و بهمین جهت، ملکه‌ی الیزابت I انگلستان نسبت بدو خشمگین بود، و ازین رو، وی دیگر به انگلستان هم نرفت، و غالباً در ایتالیا و پرتغال و اسپانیا میزیست. در اواخر عمر به مسکنت افتاد، و در مادرید وفات یافت. نسخه‌ی خطی اصلی سفرنامه‌ی وی، بعنوان سر آنتونی شرلی؛ گزارش سفرهایش در ایران (۱۶۱۳) در کتابخانه‌ی بادلیان در آکسفرد موجود است.

شرلی، برادران، در تاریخ ایران، دو برادر انگلیسی در خدمت شاه عباس I صفوی، یکی سر آ. **شرلی** و دیگری سر ر. شرلی. نیز مقدمه‌ی مقاله‌ی سر آ. شرلی را ملاحظه کنید.

شرلی، سر تامس: ← شرلی، سر آنتونی.

شرلی[1]، **سر رابرت** (sər rābert šerli*)، ح ۱۵۸۱ (۹۸۹ هق)–ژوئن ۱۶۲۶ (شوال ۱۰۳۶ هق)، سرباز و نجیبزاده‌ی ماجراجوی انگلیسی، و مستشار نظامی و سفیر فوق العاده‌ی شاه عباس I صفوی به دربار سلاطین اروپا. در باب پدر و برادرانش ← شرلی، سر آنتونی. رابرت در ۱۰۰۷ هق، همراه آنتونی شرلی، در قزوین به خدمت شاه عباس I صفوی پیوست، و بعد از مأموریت و عزیمت برادر به اروپا، وی با پنج تن از همراهان برادرش در ایران ماند. گویند سبب اصلی علاقه‌ی رابرت به اقامت در ایران عشق سوزان وی به یکی از دختران حرم شاهی بنام سامپسونیا (sāmpsoniā) بود. سامپسونیا دختر یکی از امرای چرکس بود، که در ح ۱۰۰۲ هق به دین اسلام درآمده و به اسماعیل خان موسوم شده، و شاه عباس خواهر او را به زنی گرفته بود. بهر حال، رابرت در جنگ‌های سالهای ۱۰۱۳–۱۰۱۴ هق شاه عباس با دولت عثمانی صداقت و لیاقت نشان داد، و سه مرتبه مجروح شد. شاه او را بنواخت و تاج مخصوص قزلباش و اجازه‌ی پوشیدن لباس ایرانی و ازدواج با سامپسونیا به وی اعطا کرد. عروسی در ۱۵ شوال ۱۰۱۶ صورت گرفت. دختر که بدست کشیشان کرملی تعمید یافته بود، نام خود را به ترزیا (بنام قدیسه ترز) تغییر داد.

در این ضمن، چون از سفارت آنتونی شرلی خبری نرسیده بود، در ۲۴ شوال ۱۰۱۶ هق، شاه شرلی را به سفارت به اروپا فرستاد، و او پس از مسافرت طولانی به لهستان، آلمان، ایتالیا، و اسپانیا، به انگلستان رفت. اما آنجا، بسبب مخالفت بعضی از تجار، توفیقی در ایجاد روابط تجارتی نیافت، و ناچار بی‌حصول مقصود مراجعت کرد، و در جمادی الاولی ۱۰۲۴ هق به اصفهان بازگشت. اما شاه عباس دوباره او را به سفارت فرستاد (رمضان ۱۰۲۴ هق)، و او از طریق هند به اروپا رفت، و در تابستان ۱۰۲۶ هق به لیسبون رسید، و سپس به اسپانیا رفت، و سعی کرد پادشاه اسپانیا را جهت جنگ با عثمانی آماده کند، و چون به اظهارات او اعتماد و توجه نشد، به رم (در ۱۰۳۱ هق) و از آنجا به انگلستان رفت (۱۰۳۲ هق)، و کوشید دولت انگلستان را بر ضد پرتغالیها در خلیج فارس وادارد، و در باب صدور ابریشم و امتعه‌ی ایران به انگلستان نیز معاهده‌ای به امضا رساند. اما وفات (۱۶۲۵) جیمز I، و ورود نقد علی بیگ سفیر تازه‌ی ایران به انگلستان، اقدامات او را بی‌نتیجه کرد. رابرت که مورد اهانت نقد علی بیگ واقع شده بود به چارلز شکایت کرد، و چارلز I انگلستان نیز فرمان داد که رابرت و نقد علی هر دو به ایران بازگردند، و سر د. کاتن را همراه آنان کرد تا معلوم کند که رابرت سفیر شاه عباس بوده است یا نه. نقد علی، از ترس شاه عباس، در سواحل افریقا خود را مسموم کرد، و رابرت و کاتن در ۱۰۳۷ هق (۱۶۲۸ ب‌م) به بندر عباس کنونی رسیدند، و از آنجا عازم اشرف (بهشهر) کنونی شدند، و در آنجا به خدمت شاه رسیدند. شاه عباس در حضور کاتن سفارت رابرت را تصدیق نمود، اما بعدها نسبت بدو بی‌اعتنائی کرد و اعتبارنامه‌هایش را مجعول شمرده امر باخراج او داد. رابرت شرلی از تأسف و اندوه در قزوین وفات یافت.

بعدها ترزیا–با تحمل مصائب بسیار و نامردی‌هائی که متصدیان امور دینی و دولتی بر او روا داشتند–جنازه‌ی شوهر را به رم منتقل کرد (۱۰۴۴ هق، مطابق ۱۶۳۴ ب‌م)، پاپ اوربانوس VIII او را با احترام تمام پذیرفت، جنازه را در کلیسائی کنار رود تیبر دفن کردند، و ترزیا را نیز پس از وفات (۱۶۶۸) در کنار شوهرش به خاک سپردند. در سال ۱۰۳۲ هق (۱۶۲۳ ب‌م) که رابرت و ترزیا در رم بودند، ون دایک، نقاش معروف هلندی، که آن زمان در رم بود، صورتی از هر یک بساخت، که از کارهای معروف اوست.

شرمن[2]، **جان** (jān šërman)، ۱۸۲۳–۱۹۰۰، از رجال کشمکش برادر و. ت. شرمن. وزیر خزانه‌داری (۱۸۷۷–۸۱) و وزیر امور خارجه (۱۸۹۷–۹۸) بود. ← قانون ضد تراست شرمن ازو نام گرفته است.

شرمن[2]، **قانون ضد تراست** (šërmən) [بنام جان شرمن]، قانونی که در ۱۸۹۰ به تصویب کنگره‌ی کشمکش رسید، و بموجب آن هر نوع قرارداد، اتحاد یا سازش (بصورت تراست و غیره)، یا تبانی که منجر به محدود ساختن داد و ستد بین ایالات کشمکش یا داد و ستد بین‌المللی گردد غیر قانونی شناخته شد. در طی ده سالی که از تصویب این قانون گذشت، آراء دیوان کشور کشمکش از قدرت اجرای آن کاست. رئیس جمهور تئودور روزولت آنرا تا حدی احیا کرد. در ۱۹۱۱، و. ه. تفت، رئیس جمهور وقت کشمکش، با استفاده از این قانون، تراست استاندارد اویل و شرکت توتون امریکا را منحل کرد. در ۱۹۱۴ ← قانون ضد تراست کلیتن، در تکمیل قانون شرمن، بتصویب رسید. در زمان ریاست جمهوری فرانکلین روزولت، قوانین ضد تراست قدرت خود را بازیافتند؛ و قوانین دیگری بعنوان متمم این قوانین بتصویب رسید.

شرمن[2]، **ویلیام تیکامسی** (wilyām tikāmsi šërmən)، ۱۸۲۰–۹۱، ژنرال اتحادیه در جنگ داخلی امریکا؛ برادر ج. شرمن. آتلانتا را گرفت و سوزاند (۱۸۶۴). سپس عازم کارولینای جنوبی شد، و هر چه سر راه میافت ویران میکرد، و عمل خود را چنین توجیه میکرد که برای پیروزی در جنگ باید روحیه‌ی همه‌ی مردم را درهم شکست.

شرنکوف[3]، **پاول آلکسیویچ** (pāvel ālekseyevic šerenkof)، ۱۹۰۴–، فیزیکدان و دانشمند روسی، نام روسی او چرنکوف است. در ۱۹۳۴ کشف کرد که اگر آب با اشعه‌ی صادر از مواد رادیوآکتیو بمباران شود نور ضعیفی مایل به آبی از آن صادر میگردد. این پدیده به اثر شرنکوف معروف است، و توجیه نظری آن بوسیله‌ی دو فیزیکدان روسی دیگر، ا. م. فرانک و ا. ی. تام صورت گرفت، اشعه‌ی گاما که از محیطی عبور کنند الکترونهای آنرا تسریع مینمایند، و چون سرعت ذرات دارای بار برقی (مانند الکترونها) در یک محیط از سرعت نور در آن محیط تجاوز نتواند کرد، الکترونها انرژی خود را بصورت نور از دست میدهند. تحقیقات شرنکوف در این زمینه منجر به اختراع شمارگر شرنکوف گردید که از ابزار مهم تحقیقات هسته‌ای است، و برای پیداگری تشعشعات شرنکوف و تعیین سرعت و مشخصات دیگر آن بکار میرود. جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۸ در فیزیک به شرنکوف، تام، و فرانک اعطا شد.

شروان (šervān, šarvān) یا **شیروان** (širvān)، ناحیه و ولایت قدیم، کنار دریای خزر در لب رود کورا (کر) در آلبانیای قدیم یا ارّان اوایل قرون

(۱)Shirley; Sherley (۲)Sherman (۳)Cherenkov

وسطی و آذربایجان شوروی کنونی. تاریخ و جغرافیای تاریخی این ناحیه هنوز بخوبی روشن نیست. کرسی قدیم آن شابران و در ادوار متأخر شماخی، و شمالیترین موضع آن دربند (باب الابواب) بوده است. فرمانروایان شروان عنوان شروانشاه داشته‌اند (← شروانشاهان).

پس از سقوط دولت شروانشاهان بدست صفویه، شروان از ولایات ایران شد، ولی ساکنین (سنی‌مذهب) آن چند بار بر ضد حکام دولت شیعی ایران قیام و از سلطان عثمانی استمداد کردند. در اولین جنگهای ایران و عثمانی، ترکان عثمانی شروان را گرفتند. شروان در زمان ترکان از شکی در لرغ تا باکو در چش امتداد داشت (دربند از مدتها پیش از شروان جدا و ولایت مستقلی شده بود). بر طبق پیمان سال ۱۷۲۴ بین روسیه و عثمانی، سواحل شروان بانضمام باکو، که در این زمان تحت اشغال روسها بود، به روسیه، و بقیه‌ی آن (با پایتختش شماخی) به ترکان واگذار شد. در ۱۱۴۷ هق نادر شاه شماخی را گرفت، و روسها نیز بر طبق معاهده‌ی گنجه (شوال ۱۱۴۷ هق) نواحی ساحلی را بدون نزاع به ایران واگذار کردند. پس از فوت (۱۱۶۰ هق) نادر، استیلای ایران بر این نواحی ضعیف شد، و امیرنشینهای مستقلی در آنجا پدید آمد. از این زمان عنوان شروان به خانات شماخی تخصیص یافت. فتحعلی خان، خان (۱۷۵۸–۸۹ ب‌م) قوبه، دربند و شروان را مطیع خود ساخت، و حتی در سالهای آخر عمر خود به سلطنت ایران نیز نظر داشت. پس از اینکه قاجاریه وحدت ایران را تأمین کرد، جانشینان فتحعلی از یک طرف مواجه با دولت ایران و از طرف دیگر با روسیه روبرو شدند. عاقبت، بر طبق عهدنامه‌ی گلستان (۱۲۲۸ هق)، دولت ایران از دعاوی خود بر دربند، قوبه، شروان، و باکو منصرف شد. در ۱۸۲۰ روسها این نواحی را اشغال کردند، مصطفی خان، خان شماخی، به ایران گریخت، و قلمرو وی جزء سرزمین روسیه شد. در حال حاضر، ناحیه‌ی شروان جزء آذربایجان شوروی است.

شروانشاهان (šervānšāhān) یا **شیروانشاهان** (-širvān)، عنوان سلسله‌های پادشاهانی که بر شروان و گاه بعضی نواحی مجاور سلطنت کرده‌اند، و آخرین آنها در زمان شاه طهماسب I صفوی، که شروان جزء خاک ایران شد (۹۴۵ هق) منقرض شدند. عنوان شروانشاه ظاهراً از پیش از اسلام سابقه دارد، ولی در دوره‌ی فتوحات اسلامی از فرمانروای شروان بعنوان ملک شروان (maleke) یا صاحب شروان (sāhebe) یاد شده است.

اگرچه تحقیقات بعضی از محققین اروپائی‌مانند یوستی، دورن، بارتولد، و مینورسکی‌تا حدی تاریخ شروانشاهان را روشن ساخته است، و مخصوصاً تحقیقات اخیر مینورسکی که در کتاب وی بنام تاریخی از شروان و دربند (کیمبریج، ۱۹۵۸) مندرج است، گره از بعضی مشکلات گشوده است، هنوز تاریخ شروان و شروانشاهان مجهولات بسیار دارد (قسمت II این مقاله را ملاحظه کنید). اطلاعات مندرج در مقاله‌ی حاضر تا حد زیادی متکی بر تحقیقات مذکور در کتاب اخیر مینورسکی است، و ارجاعاتی که در صفحات قبل کتاب حاضر به مقاله‌ی شروانشاهان شده است باید بر اساس مقاله‌ی حاضر اصلاح شود.

معمولا قائل به ۴ سلسله از شروانشاهان هستند. قدیمترین این سلسله‌ها ظاهراً سلسله‌ای بوده است از خاندان ساسانی، که در عهد ساسانیان بر شروان امارت داشته است، و از شاهان این سلسله اطاعت میکرده. شروانشاهان بعد از اسلام عبارتند از، اولا سلسله‌ی عربی‌الاصل شیبانی، که حکومتشان بر این ناحیه از اواخر قرن ۲م هق سابقه و تا اواخر قرن ۵م هق دوام داشته است؛ و دیگر سلسله‌ی خاقانها، که دو طبقه‌ی مشخص از آنها یکی بعد از دیگری تا در زمان شاه طهماسب I صفوی که شروان ضمیمه‌ی خاک ایران شد، بالاستقلال یا به تبعیت از سلاطین دیگر امارت داشته‌اند. خاندان شیبانی، بسبب دور افتادن از عربها و آمیزش با مردم محل و ازدواج با آنها، متدرجاً جنبه‌ی عربی را از دست داده به آداب و سنن و فرهنگ ایرانی خو گرفتند، چنانکه هیثم ابن خالد (قسمت I همین مقاله را ملاحظه کنید) عنوان قدیم ایرانی شروانشاه بر خود نهاد، و محمد ابن یزید خود را به ساسانیان منسوب میکرد (شاید مادرش از اشراف محلی بوده است)، و یزید ابن احمد نامهای ایرانی برای فرزندان خود اختیار کرد. ظاهراً سلسله‌ی شیبانی انقطاع نیافت، بلکه سلسله‌ی خاقانها از اعقاب همان شیبانیها بوده است، و فریبرز، که آخرین شروانشاه از سلسله‌ی شیبانی است، در واقع خود یا پسرش اولین عضو سلسله‌ی خاقانها بوده است، و اگر هم سلسله‌ی خاقانها تفاوتی با سلسله‌ی شیبانی داشته است فقط از لحاظ درجه‌ی غلبه‌ی ایرانیت بوده است.

I ـ سلسله‌ی شیبانی (šeybāni) یا **مزیدی** (mazyadi) یا **یزیدی** (yazidi). این سلسله از اعقاب یزید ابن مزید شیبانی بوده است، که در ۱۸۳ هق از جانب هارون‌الرشید ولایت ارمنستان و آذربایجان و شروان و دربند داشت. از اعقاب وی چندین تن تا اواخر قرن ۵م هق در شروان و گاه در اران و آذربایجان فرمان راندند (جدول I را ملاحظه کنید). پسرش، **خالد ابن یزید** (xālede bne yazid)، ممدوح ابوتمام بود، و در ۲۰۵ هق مأمون خلیفه او را به ولایت آذربایجان و اران و ارمنستان فرستاد. پس از وفات مأمون معزول شد (۲۲۰ هق)، ولی واثق او را همان منصب داد (۲۲۷ هق). وی در ۲۳۰ (و بقولی ۲۲۸) هق درگذشت. پسر و جانشینش **محمد ابن خالد** بود؛ گنجه را خلیفه در خاندان او موروثی کرد. از این زمان، اعضای خاندان شیبانی از صورت حکام مأمور بغداد خارج شدند، و به حالت حکام محلی موروثی درآمدند. از برادران محمد، **هیثم ابن خالد**

جدول I ـ خاندان شیبانی

(تواریخ مربوط به دوره‌ی سلطنت است مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد)

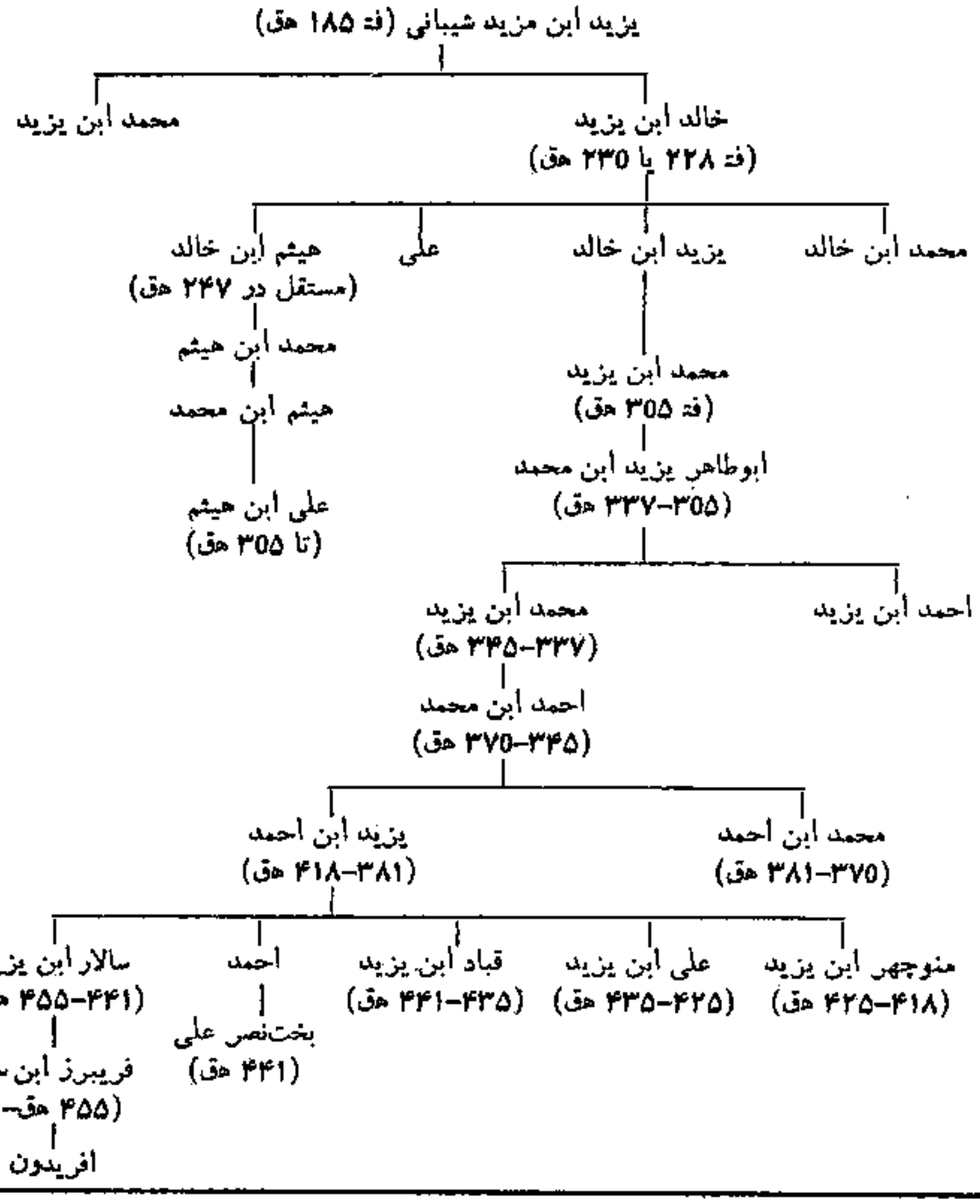

(haysame 'bne) حکومت شروان داشت، و در اغتشاشات بعد از مرگ (۲۴۷ هق) خلیفه متوکل، دعوی استقلال کرد، و عنوان شروانشاه بخود داد. مقارن استقلال یافتن هیثم، برادرش یزید ابن خالد نیز در لیزان (layzān) (مطابق دره‌ی لاهیج کنونی، در آذربایجان شوروی) استقلال یافت، و خود را لیزانشاه خواند. بعد از هیثم ابن خالد، بترتیب محمد ابن هیثم، هیثم ابن محمد، و علی ابن هیثم در شروان سلطنت کردند، و پس از یزید ابن خالد، محمد ابن یزید (فت ۳۰۵ هق)، و سپس **ابوطاهر یزید ابن محمد** به امارت لیزان نشستند. حکومت ابوطاهر در لیزان مقارن حکومت علی ابن هیثم در شروان بود. ابوطاهر از خرابی کار علی استفاده کرد، و شروان را گرفت (۳۰۵ هق)، و علی را بقتل رسانید، و در ۳۰۶ هق شهر یزیدیه را در شروان بنا نهاد. از وقایع مهم دوره‌ی وی جنگهای با امیر دربند، برافتادن حکومت ساجیان در آذربایجان و آمدن آل مسافر بجای آنان، همکاری دولت شروان با آل مسافر بر ضد روم و گرجستان، و تاخت و تاز (۳۳۲ هق) روسها در حوضه‌ی رود کورا (کر) را میتوان نام برد. جانشینان وی بترتیب محمد ابن یزید، احمد ابن محمد، محمد ابن احمد، و یزید ابن احمد بودند. پس از یزید، بترتیب پسرانش منوچهر ابن یزید، ابومنصور علی ابن یزید، و قباد ابن یزید، و سپس نوه‌اش بخت‌نصر علی ابن احمد، و بعد پسر دیگرش سالار ابن یزید (sālāre 'bne) سلطنت کردند. پس از سالار، پسرش **فریبرز ابن سالار** (fariborze 'bne) بجای او نشست (۴۵۵ هق). فریبرز مردی لایق و باتدبیر بود، و مدتها مملکت خود را در مقابل سلاجقه و غزها و همسایگان حفظ کرد، و چندی دربند را تحت استیلا داشت، و پسرش افریدون (afridun) از جانب وی در آنجا حکومت میکرد. در ۴۵۹ هق، که الب ارسلان بجانب ارّان آمد، فریبرز با هدایا به خدمت او پیوست. عاقبت در لشکرکشی ملکشاه سلجوقی به ارّان، مغلوب و خراجگزار وی گردید. تاریخ وفات فریبرز معلوم نیست؛ سکه‌هائی از وی با نام مستظهر (خلافتش ۴۸۷–۵۱۲ هق) در دست است. پسرش، افریدون، ظاهراً همان افریدون مذکور در تواریخ است، که در ۵۱۴ هق در جنگ بین شروان و دربند بقتل رسیده است. جانشین فریبرز بدرستی معلوم نیست. از پسرش، منوچهر ابن فریبرز، سکه‌ی بدون تاریخی با نام مستظهر خلیفه و سلطان (۴۹۸–۵۱۱ هق) محمد ابن ملکشاه در دست میباشد. معلوم نیست که این پسر بلافاصله بعد از پدر به سلطنت نشسته است، یا، ولو موقتاً، سلطنت را از برادر خود افریدون غصب کرده است (نیز قسمت II را ملاحظه کنید).

II ـ طبقه‌ی اول از سلسله‌ی خاقانها. این سلسله از اواخر قرن ۵م یا اوایل قرن ۶م تا ح ۷۸۴ هق بطور مستقل یا به تبعیت از سلاجقه یا امرای گرجستان و غیره سلطنت داشته است. از این سلسله، نه از تعداد و اسامی فرمانروایان و نه از وقایع مربوط به آنها، چندان اطلاعی در دست نیست. اسامی مندرج در جدول II مأخوذ از جدول تقریبی پاخوموف (pāxomof)، محقق روسی، میباشد. در بعضی مآخذ، اولین عضو معروف این خاندان را منوچهر ابن کسران (manucehre bne kasrān) نامیده‌اند، و نسب او را به خسرو انوشروان رسانیده‌اند، و او را همان شروانشاه ممدوح خاقانی شمرده‌اند، و بمناسبت نام وی، این طبقه از شروانشاهان را کسرانیان نامیده‌اند. دوره‌ی رونق این شروانشاهان مقارن ضعف سلاجقه‌ی عراق بود. در این عهد دربار آنان مرکز فرهنگ ایرانی بود، و شاعرانی مانند نظامی گنجوی، خاقانی، فلکی شروانی، و غیره به دربار آنان روی میآوردند. آثار متعددی از معماری این دوره (مخصوصاً در باکو) موجود است.

جدول II ـ طبقه‌ی اول از خاقانها

(تواریخ هجری قمری و مربوط به سلطنت و تقریبی است)

(۱) فریبرز	۴۵۵–۵۱۱؟
(۲) منوچهر ابن فریبرز	؟
(۳) افریدون ابن فریبرز (ملقب؟ یا موسوم؟ به کسران)	؟–۵۱۴
(۴) منوچهر ابن افریدون	۵۱۴؟–؟
(۵) اخستان I ابن منوچهر (در ۵۵۵ حیات داشته)	؟
(۶) شهنشاه ابن منوچهر	؟
(۷) افریدون II ابن اخستان	؟
(۸) فریبرز II ابن افریدون	؟
(۹) فرخزاد ابن منوچهر	؟
(۱۰) گرشاسب I ابن فرخزاد	؟
(۱۱) فریبرز III ابن گرشاسب	۶۲۲؟–؟
(۱۲) اخستان II ابن فریبرز	؟
(۱۳) فرخزاد II ابن اخستان	۶۶۳؟–۶۶۵؟
(۱۴) گرشاسب II (یا گشتاسب) ابن اخستان	؟–۶۹۳
. . . . .	
(۱۵) کیقباد	۷۴۶؟–۷۴۹؟
(۱۶) کاوس ابن کیقباد	؟–ح ۷۷۴
(۱۷) هوشنگ ابن کاوس	ح ۷۷۴–ح ۷۸۴

برای فریبرز و پسرانش–منوچهر و افریدون– قسمت اخیر I را در همین مقاله ملاحظه کنید. **منوچهر ابن افریدون**، ملقب به **خاقان کبیر**، از معروفترین شروانشاهان این طبقه، و ممدوح ابوالعلاء گنجوی، فلکی شروانی، و خاقانی بوده است، و تخلص خاقانی از لقب وی مأخوذ میباشد. احتمالا در ۵۱۰ (؟) هق، پادشاه گرجستان دختر خود را، نامش تمر (tamar)، به ازدواج منوچهر درآورد، و کمی بعد، منوچهر به سلطنت رسید. بر طبق اطلاعات کنونی، این منوچهر در ۵۵۵ هق حیات داشته است. پس از وفات منوچهر، تمر به گرجستان بازگشت و راهبه شد. نتیجه‌ی ازدواج منوچهر و تمر **اخستان** (axsatān) (اخستان I ابن منوچهر) بود، که جانشین پدر شد. از این ببعد تا مدت 100 سال، شروان تحت الحمایه‌ی گرجستان بود، و پادشاهان گرجستان خود را شروانشاه میخواندند. پیروزی اخستان بر تاوگان روسیه در نزدیکی باکو به یاری گئورگی III، پادشاه مقتدر گرجستان صورت گرفت.

وضع سیاسی شروان در نیمه‌ی اول قرن ۷م هق روشن نیست. ابن اثیر در وقایع سال ۶۱۹ هق از شروانشاه رشید، و نسوی در وقایع سال ۶۲۲ هق از افریدون ابن فریبرز نام میبرد؛ ولی از هیچیک از آنها سکه‌ای بدست نیامده است. در دوره‌ی ایلخانیان، شروان جزء قلمرو آنان بود، ولی سلسله‌ی خاقانها در زمان جانشینان آنان نیز دوام یافت، و ظاهراً با آل جلایر روابط نزدیک داشت. از سلاطین متأخر این سلسله، کاوس ابن کیقباد در ح ۷۷۴ درگذشت، و پسرش هوشنگ ابن کاوس پس از چند سال سلطنت بدست اتباع خود کشته شد (ظاهراً ح ۷۸۴ هق)، و دولت این طبقه از شروانشاهان برافتاد.

III ـ طبقه‌ی دوم از سلسله‌ی خاقانها. پس از هوشنگ سلطنت شروان به **شیخ ابراهیم ابن محمد**، که از عموزادگان هوشنگ و صاحب دربند بود، انتقال یافت. وی در ۷۹۷ به خدمت امیر تیمور پیوست. در حمله‌ی (۸۱۵ هق) قرا یوسف ترکمان به شروان، قسطنطین پادشاه گرجستان، بیاری شیخ ابراهیم شتافت، ولی او کشته و شیخ اسیر شد، اما عاقبت با دادن مبالغی هنگفت به قرا یوسف آزاد و به ملک خود بازگشت، و در ح ۸۲۰ هق وفات یافت. پسر و جانشینش، **سلطان خلیل‌الله I** [خلیل ابن شیخ ابراهیم]، در ح ۸۲۰–۸۶۷ هق سلطنت کرد. در زمان او، اسکندر قرا قوینلو به شروان تاخت، و خرابی بسیار ببار آورد، و با غنائم هنگفت به آذربایجان بازگشت. پس از آن، سلطان خلیل از کومک شاهرخ تیموری برخوردار شد، و آرامش و رفاه در شروان برقرار گشت (نیز ← سلطان جنید). پس و جانشینش **فرخ یسار** (farrox yasār)، در ۸۶۷–۹۰۶ هق سلطنت کرد. وی پادشاهی خردمند و عادل بود. در زمان او، سلطان حیدر صفوی به شروان لشکر کشید (۸۹۳ هق)، اما فرخ یسار بیاری یعقوب بیگ ترکمان او را شکست داد، و سلطان حیدر در این واقعه بقتل رسید. عاقبت فرخ یسار در لشکرکشی شاه اسماعیل I صفوی به شروان به خونخواهی شیخ حیدر، نزدیک شماخی بقتل رسید (۹۰۶ هق)، و پس از آن شروانشاهان تابع سلاطین صفوی شدند. پس از فرخ یسار، **بهرام بیگ ابن فرخ یسار** (فت ۹۰۷ هق)، و پس ازو برادرش **غازی بیگ ابن فرخ یسار** (ح ۶ ماه) سلطنت کرد، و غازی بیگ بدست پسرش **محمود ابن غازی** بقتل رسید (۹۰۸ هق). محمود مردی مستبد و ستمکار بود، و حکومتش دیری نپایید، و **شیخ ابراهیم ابن فرخ یسار**، معروف به **شیخ شاه** (šeyx šāh)، که در گیلان میزیست، بدعوت مردم به شروان آمد، و در ۹۰۸–۹۳۰ هق سلطنت کرد، و با شاه اسماعیل I در صلح و صفا میزیست. پسر و جانشینش، **سلطان خلیل‌الله II** (فت ۹۴۲ هق)، یکی از دختران شاه اسماعیل را به زنی گرفت، و بدینگونه، از حمایت صفویه برخوردار گشت. جانشینش **شاهرخ ابن فرخ ابن شیخ شاه** (فت ۹۴۶ هق) بود. در زمان جلوس وی، سپاهیان قزلباش صفویه بر شروان استیلا داشتند. شاه طهماسب I صفوی برادر خود القاص میرزا را با لشکری به ولایت شروان فرستاد، و او آنجا را مطیع ساخت (۹۴۵ هق)، و شروان ضمیمه‌ی ایران گردید.

بعداً برهان علی ابن سلطان خلیل‌الله II در لشکرکشی (۹۵۵ هق) سلطان سلیمان قانونی به آذربایجان به خدمت او پیوست، و با کومک سپاهیان عثمانی شروان را اشغال نمود، و تا ۹۵۸

که وفات یافت والی آنجا بود. سپس سپاهیان قزلباش شروان را گرفتند، و میرزا ابوبکر ابن برهان علی به داغستان گریخت.

شروانی، زین‌العابدین (zeyno'l.ʿābedine šervāni) یا **زین‌العابدین شیروانی** (širvāni)، لقب طریقتی او مستعلی‌شاه (mastʿali.šāh)، تخلص وی **تمکین** (tamkin)، ۱۱۹۴–۱۲۵۳ هق، صوفی ایرانی. از مریدان حاج محمد جعفر همدانی، ملقب به مجذوبعلی شاه، و از عنایات محمد شاه قاجار برخوردار بود. بیش از ۳۷ سال در ایران و هند و عربستان و آسیای صغیر سفر کرد، و به احوال طوایف و اقوام مختلف آشنائی یافت، و از ملاقات با اولیاء فرقه‌های گوناگون مستفید شد. عاقبت به امر مجذوبعلی شاه در شیراز اقامت گزید. اثر معروفش کتاب بستان السیاحه است. آثار دیگرش عبارتند از حدیقة السیاحه و ریاض السیاحه.

شرودر[1]**، فریدریش لودویگ** (fridriš lud-vig šrëder)، ۱۷۴۴–۱۸۱۶، نمایشنامه‌نویس و هنرپیشه‌ی آلمانی، و مدیر تئاتر. معروفترین هنرپیشگان آلمانی عصر خود بود. بعضی از نمایشنامه‌های شکسپیر را به آلمانی ترجمه کرد و به صحنه آورد، و بدینگونه، شکسپیر را در آلمان شناسانید.

شرودر[1]**، فریدریش ویلهلم کارل ارنست** (fridriš vilhelm kārl ernst šrëder)، ۱۸۴۱–۱۹۰۲، ریاضیدان آلمانی که مخصوصاً بجهت کارهایش در منطق علامتی معروفست. شاهکارش کتاب دروس جبر منطق (۱۸۹۰–۱۹۰۵) است در ۴ مجلد و بیش از ۲٬۰۰۰ صفحه، که در آن بازگردانیدن منطق را به نوعی حساب وجهه‌ی همت خود ساخته است.

شرودینگر[2]**، اروین** (ervin šrëdinger)، ۱۸۸۷–۱۹۶۱، عالم اتریشی فیزیک نظری؛ مت وین. بن اساس افکار لوئی دو بروی در باب امواج ماده، او و دیرک مکانیک موجی را ابتکار کردند. شرودینگر ثابت کرد (۱۹۲۶) که مکانیک موجی با مکانیک هایزنبرگ معادل است. وی بر اساس فرضیه‌ی دو بروی معادله‌ای معروف به معادله‌ی شرودینگر بدست آورد (۱۹۲۶) که در مکانیک کوانتوم همان نقش معادله‌ی نیوتون (مساوی بودن نیرو با حاصلضرب جرم در شتاب) را در مکانیک کلاسیک دارد. جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۳ در فیزیک "بجهت کشف صورتهای جدید و بارآوری از نظریه‌ی اتمی" بین او و دیرک تقسیم شد.

شروزبری[3] (šruzbəri)، شهر (جم ۴۹°۷۲۶)، مرکز ولایت شراپشر، انگلستان. از قلاع قدیم ساکسونها و نورمانها بود؛ آثار قرون وسطائی دارد. هنری IV نزدیک اینجا هاتسپر را شکست داد (۱۴۰۳).

شروزبری، دیوک آو: ← تالبت، چارلز.

شروکین: ← سارگن I؛ سارگن II.

شروود[4]**، جنگل** (šërwud)، سرزمینی در ناتینگهم‌شر، انگلستان مرکزی، که سابقاً جنگل سلطنتی بود. بعنوان منزلگاه رابین هود مشهور است.

شروود[4]**، رابرت امت** (rābərt emət šërwud)، ۱۸۹۶–۱۹۵۵، نمایشنامه‌نویس امریکائی. در جنگ I خدمت کرد. در ۱۹۲۴–۲۸ عضو هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی لایف بود. نخستین نمایشنامه‌اش، جاده‌ی رم (۱۹۲۷)، مقبول افتاد. از نمایشنامه‌های دیگرش لانه‌ی عشق (۱۹۲۷)، پل وانرلو (۱۹۳۰)، اجتماع در وین (۱۹۳۱؛ کمدی در باب خاندان تبعیدشده‌ی هابسبورگ)، جنگل سنگ‌شده (۱۹۳۵)، لذت یک آدم ابله (۱۹۳۶؛ بر ضد جنگ)، و شبی نخواهد بود (۱۹۴۰؛ در توصیف یک تمدن در شرف انقراض) است. وی فعالیت سیاسی نیز داشت، و در جنگ II از تهیه‌کنندگان نطقهای روزولت بود. کتاب روزولت و هاپکینز (۱۹۴۸) وی، مبتنی بر یادداشتهای هری هاپکینز، از مآخذ مهم وقایع جنگ II محسوبست.

شروین یا **جبال شروین** (jebāle šarvin)، ناحیه‌ی کوهستانی تاریخی در مازندران، که بر طبق مآخذ اسلامی مشتمل بر تمش این سرزمین و مجاور قومس بوده است. این ناحیه را اعتمادالسلطنه در کتاب التدوین فی احوال جبال شروین با سوادکوه منطبق شمرده است، و در تأیید این مطلب، نام کوه شلفین (šalfin) را ذکر میکند، که سوادکوه را در ج از فیروزکوه جدا میسازد، و مورخین قدیم آنرا شرفین مینامیده‌اند.

شروین II ابن رستم: ← آل باوند (کیوسیه).

شروین I ابن سرخاب: ← آل باوند (کیوسیه).

شری[5] (šeri)، فسم کسری (kseres)، شراب خشک تقویت‌شده (دارای ۱۵ تا ۲۳٪ الکل)، که اصلا از انگورهای ناحیه‌ی خرث د لا فرونترا (اسپانیا) تهیه میشد، ولی حالیه در بعضی از نواحی دیگر نیز تولید میشود.

شریان: ← سرخرک.

شریح قاضی (šorayhe qāzi)، شهرت **ابوامیه شریح ابن حارث کندی** (abu.omayya šorayhe 'bne hārese kendi)، ف ۷۸ یا ۸۰ یا ۸۲ هق، از اصحاب حضرت رسول، و از مشاهیر قضاة و فقها در آغاز اسلام. در زمان عمر خطاب، عثمان، علی ابن ابی‌طالب، و معاویه قاضی کوفه بود؛ مدتی نیز در بصره قاضی بود. در دوره‌ی حجاج استعفا نمود، و حجاج او را معاف داشت.

شریدن[6]**، ریچارد برینزلی** (ricārd brinzli šeridən)، ۱۷۵۱–۱۸۱۶، نمایشنامه‌نویس و سیاستمدار بریتانیائی؛ مت دوبلن. شاهکارهایش کمدیهای رقیبان (۱۷۷۵) و مکتب رسوائی (۱۷۷۷) است. در ۱۷۸۰ وارد پارلمنت شد، و به حزب ویگ پیوست، و یکی از زبردست‌ترین خطبای زمان خود گردید. در تعقیب و. هیستینگز نقش مهمی داشت، و از انقلاب فرانسه پشتیبانی کرد. در ۱۸۰۹ تئاتر وی سوخت، و در ۱۸۱۲ کرسی نمایندگی خود را از دست داد، و لاجرم، سالهای آخر عمرش به تیرگی و پریشانی مالی و فکری سپری گشت.

شریدن[6]**، فیلیپ هنری** (filip henri šeridən)، ۱۸۳۱–۸۸، ژنرال اتحادیه در جنگ داخلی امریکا. دره‌ی شنندوآ را، که از منابع تدارکات ائتلافیه بود، گرفت و تاراج کرد (۱۸۶۴–۶۵). راه عقب‌نشینی ر. ا. لی را بست، و او را وادار به تسلیم کرد.

شریش (šariš)، نام شهر خرث د لا فرونترا (اسپانیا) در مآخذ اسلامی.

شریشی (šariši)، شهرت **ابوالعباس احمد**، ف ۶۱۹ هق، نحوی و ادیب مسلمان اسپانیائی؛ مت شریش. معروفترین اثرش شرح مقامات حریری است.

شریطه (šarite) [عربی، = شرط، پیمان]، بیت یا ابیاتی در دعای ممدوح، که در پایان قصاید (← قصیده) آورند، مانند (منوچهری):

تا شیر در میان بیابان کند خروش،
تا مرغ در میان درختان زند صفیر،
روز تو باد فرخ چون دلْتْ مهربان،
دست تو باد با قدح و لبْتْ با عصیر.

شریعت (šarisat) یا **شرع** (šarʿ) [عربی، = آبشخور، جای درآمدن مردم و چارپایان به آب]، راهی که خداوند بر بندگان خود از احکام و اعتقادات نهاده است [به این معنی است آنچه در قرآن کریم (جاثیه ۱۷) آمده است، "ثم جعلناک علی شریعة من الامر"، یعنی پس ترا بر راه و روشی که از امر ما است قرار دادیم]. و به این معنی، شریعت با کلمه‌ی دین مرادف است، و می‌توان آن را به هر یک از پیغمبران صاحب دین نسبت داد؛ مثلا بجای "دین موسی" میتوان گفت "شریعت موسی" و یا "شریعت یهود" (نیز ← شارع). بنا بر این تعریف، شریعت هم شامل اعتقادات است، مثل اصول دین، و هم شامل احکام فقه، و احکام اعتقادی و اصول دین را میتوان احکام شرعی گفت، نه از این جهت که دانستن آن موقوف بر شریعت است (زیرا مثلا اعتقاد به وجود خدا و توحید او موقوف بر شریعت نیست، بلکه موقوف به استدلال عقلی مکلف است)، بلکه از این جهت که این احکام با راه و شریعت الاهی موافق است. اما احکام شرعی، در صورت اطلاق، به احکام فقهی فرعی برمیگردد. لفظ شریعت بمعنی حکمی از احکام فرعی فقهی نیز میآید، و در این صورت بیشتر جمع [شرایع (šarāyeʿ)] آن بکار میرود، چنانکه کتاب محقق حلی در احکام فقهی شرایع الاسلام نام دارد (← شرایع)؛ و از این روی، علم به احکام فرعیه را علم شرایع، و علم اصول دین و اعتقادات را علم کلام و علم توحید می‌گویند.

گاهی شریعت در برابر عقل، و شرعی در برابر عقلی میآید، و در این صورت، مقصود از حکم شرعی حکمی است که عقل را مستقیماً در اثبات و نفی آن دخلی نباشد، و فقط چون شارع را تصدیق کرده است آن احکام را بالتبع تصدیق میکند (مثل عدد رکعات نماز؛ که عقل مستقیماً نمیتواند در آن حکمی کند، بخلاف احکام ریاضی، که عقلی صرف است).

احکام اعتقادی شریعت‌مانند "خدا یکی است"، "موسی پیغمبر خدا بود"، و "محمد خاتم النبیین است"ـاحکام خبری است، و نسخ و نقض در آن راه ندارد، زیرا نسخ و نقض موجب تکذیب آن میگردد، بخلاف احکام فرعی شریعت که احکام انشائی است، یعنی مرکب از اوامر و نواهی است، و صدق و کذب را در آن راه نیست، و بهمین جهت، قابل نسخ و نقض است، چنانکه نبوت عیسی نقض نشده است، اما احکام فرعی آن

(۱)Schröder (۲)Schrödinger (۳)Shrewsbury (۴)Sherwood (۵)sherry (۶)Sheridan

دین، بعقیده‌ی مسلمین، با شریعت اسلامی منسوخ شده است. احکام فرعی شرع را، از آنجهت که عقل را در آن راهی نیست، احکام تعبدی (ta'abbodi) نیز مینامند.

شریعت به عقیده‌ی اشاعره ایجادکننده و منشی احکام عقل است، زیرا اشاعره به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند و میگویند "الحسنُ ما حَسّنه الشارع و القبیح ما قبحه الشارع" [نیک آنست که شارع آن را نیک بداند، و زشت آنست که شارع آن را زشت بداند]، بخلاف معتزله، که میگویند شریعت تصویب‌کننده‌ی احکام عقل است، زیرا معتزله به حسن و قبح عقلی معتقدند.

شریعت در برابر عرف نیز گفته میشود، و در این صورت، مقصود از عرف احکام و قواعدی است که مردم در معاملات و مناسبات با یکدیگر رعایت میکنند بی آنکه شریعت یقیناً یا اثباتاً حکمی در آن داشته باشد.

برای فرق میان شریعت و طریقت در اصطلاح صوفیه ← طریقت.

شریعت الله: ← فرائضیه.

شریعت موسی: ← تورات. نیز ← شریعت.

شریف (šarif) [جمعش شرفاء (šorafā') و اشراف (ašrāf)]، [عربی، بمعنی نجیب و مهتر، و همچنین رفیع و قوی در مقابل وضیع و ضعیف]، بطور کلی، هر مرد آزاده‌ای که بسبب مفاخر اجدادی خویش از اشخاص عادی برتر شناخته میشود. این برتری که از پدران به اولاد منتقل میشود شرف (šaraf) خوانده میشود. قبل از اسلام، در میان اعراب شرط احراز شرف غالباً آن بوده است که در سلسله‌ی نیاکان مرد چند تن صاحب مفاخر باشند. در عهد اسلامی، با وجود آنکه مبنای هر نوع شرف و برتری تقوی اعلام شده است، بسبب تکریم و احترام پیغمبر و خاندان او، عنوان شریف غالباً به بنی هاشم (اعم از آل عباس یا آل ابی طالب) اطلاق شده است، چنانکه در کتب تاریخ و ادب از شریف عباسی (منسوب به عباس ابن عبدالمطلب)، شریف طالبی (منسوب به ابوطالب ابن عبدالمطلب)، شریف علوی (منسوب به علی ابن ابی طالب)، شریف عقیلی (منسوب به عقیل ابن ابی طالب)، و شریفهای منسوب به سایر آل ابی طالب یاد شده است، اما تدریجاً و مخصوصاً از اواخر عهد عباسیان ـ ظاهراً به استناد احادیثی که، از قول پیغمبر، علی را سید المسلمین و سید العرب و همچنین حسن و حسین را دو سید جوانان اهل جنت خوانده‌اند ـ عنوان سید و همچنین عنوان شریف اختصاص به اولاد علی (از اعقاب امام حسن و امام حسین) یافته است، و مخصوصاً با غلبه‌ی استعمال سید در مورد اعقاب امام حسین، تدریجاً و علی الخصوص در بعضی نقاط غالباً عنوان شریف مخصوص سادات حسنی شده است. شرفا و سادات در سراسر عالم اسلامی فوق العاده مورد حرمت و تکریم عامه‌ی مسلمین بوده‌اند، و در بلاد مختلف اسلامی سلسله‌هائی از آنها مکرر به امارت و سلطنت مستقل رسیده‌اند. برای شریفهای مکه ← مکه؛ برای شریفهای مراکش ← مراکش. نیز ← سید، و مقالات ردیف "سادات".

شریف، میر سید: ← جرجانی.

شریف‌آباد (šarifābād)، ده (جم ۱٬۵۷۹ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان ابهررود، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، ۵کیلومتری ش ابهر.

شریف‌آباد، ده (جم ۱٬۲۵۲ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۲کیلومتری ش قزوین. راه آهن تهران به قزوین از نزدیک آن میگذرد. هندوانه‌ی آن معروف است.

شریف‌آباد، ده (جم ۱٬۳۶۲ نسم ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم، ۱کیلومتری ش اردکان. محصولش پسته و کنجد است.

شریف ابوهاشم: ← ابوهاشم همدانی.

شریف ادریسی: ← ادریسی.

شریف حمدانی: ← حمدانیان.

شریف رضی (šarife razi) یا **سید رضی** (seyyede)، شهرت **ابوالحسن محمد ابن حسین ابن موسی موسوی،** ۳۵۹–۴۰۶ هق، شاعر عرب و از اشراف و بزرگان بغداد در قرون ۴م و ۵م هق. از اولاد امام موسی ابن جعفر بود، و در بغداد متولد شد، و در همانجا وفات یافت. نقابت و ریاست سادات علوی، حتی در زمان پدرش، به او محول بوده است. طبع بلند و همت عالی داشت. در شعر از بزرگترین شعرای عرب محسوب میشود، و او را اشعر طالبیین (aš'are tālebiyyin) [= شاعرترین سادات طالبی] گفته‌اند. دیوان شعرش معروف است و بطبع رسیده. از آثار دیگرش نهج البلاغه، اَلمَجَنّ من شعر الحسین (منتخب اشعار ابن الحجاج)؛ تلخیص البیان عن مجازات القرآن، معروف به مجازات القرآن؛ حقایق التنزیل؛ خصائص الائمه؛ طیف الخیال؛ مجازات الآثار النبویه؛ رسائل ("در آنچه بین او و بین ابواسحاق صابی گذشت")؛ و غیره میباشد. سید مرتضی برادر وی بود.

شریف مرتضی: ← سید مرتضی.

شریفمیور[1] (šerifmiur)، نبردگاهی در قسمت جنوبی ولایت پرث‌شر، اسکاتلند مرکزی؛ میدان جنگ ۱۷۱۵ بین جکوبایتها (به سرکردگی جان ارسکین، ۶مین ارل آو مار) و سلطنت‌طلبان (به سرکردگی جان کمبل، دیوک آو آرگایل)، که پیشرفت جکوبایتها را متوقف ساخت.

شریفهای مراکش: ← مراکش.

شریفهای مکه: ← مکه.

شریناگار (šerināgār) یا **سریناگار،** شهر (جم ۲۸۴٬۷۵۳)، پایتخت تاریخی کشمیر، در دو طرف رود جهلوم. از مشهورترین و زیباترین ییلاقات مشرق‌زمین است. دو قسمت آن (در طرفین جهلوم) بوسیله‌ی ۷ پل با یکدیگر مرتبط اند. کانالهای متعدد دارد، و حمل و نقل بیشتر توسط قایق انجام میگیرد. سابقاً شالهای دستباف آن شهرت داشت، ولی امروز بیشتر منسوجات ابریشمی و پشمی و فرشهای ماشینی آن معروف است. شهر در قرن ۶م تأسیس گردید. معبدی از قرن ۷م و قلعه‌ای از قرن ۱۶م (بنای اکبر شاه) دارد. در ۱۹۴۸ کرسی منطقه‌ی هندی ایالت متنازع فیه جمو و کشمیر گردید.

شرینگتن[2]، سر **چارلز سکات** (sər cārlz skāt šeringtən)*، ۱۸۵۷–۱۹۵۲، عالم انگلیسی فیزیولوژی، و صاحب‌نظر در دستگاه اعصاب. بجهت تحقیقاتش در باره‌ی چگونگی عمل نورون، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۲ در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

شریوپورت[3] (šrivport)، شهر (جم ۱۶۴٬۳۷۲)، لغ ایالت لویزیانا، کشمته، بر رود سرخ. در ناحیه‌ای دارای منابع سرشار نفت و گاز طبیعی واقع، و دارای پالایشگاههای نفت است.

شزی[4]، **آنتوان لئونار دو** (ānNtuān leonār dē šezi)، ۱۷۷۳–۱۸۳۲، مستشرق فرانسوی، پدرش، آنتوان دو شزی (۱۷۱۸–۹۸)، مهندسی قابل بود. شزی موضوع این مقاله در بدو تأسیس مدرسه‌ی پولیتکنیک پاریس بدانجا وارد شد، ولی چون شوقی به علوم دقیقه نداشت، از آن مدرسه خارج شد، و به تحصیل السنه‌ی شرقیه پرداخت. در قسمت نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی ملی پاریس مشغول خدمت شد، و ابتدا به نسخه‌های خطی فارسی و عربی پرداخت، و مخصوصاً نسخه‌های فارسی توجه او را جلب کرد، و در ۱۸۰۷ ترجمه‌ی فرانسوی لیلی و مجنون جامی را منتشر ساخت. بعداً نسخه‌های خطی سانسکریت توجه او را جلب کرد، و از آن ببعد همّ خود را صرف تحقیق در ادبیات این زبان کرد، که در آن زمان در فرانسه موضوعی تازه بود. در ۱۸۱۴ در کولژ دو فرانس کرسی مخصوصی برای سانسکریت جهت او تأسیس گردید، و کسانی چون بوپ، ا. بورنوف، و غیره در محضر او پرورش یافتند. دو سال بعد از آغاز کارش در کولژ دو فرانس، به عضویت آکادمی کتیبه‌ها و هنرهای زیبا انتخاب شد. شاهکارش ترجمه‌ی شاکونتالا از کالیداس میباشد.

شستا، سد، کشمه، ← ساکرامنتو.

شستشوی مغزی[5] (šostošuye maqzi)، روشی برای تغییر دادن اعتقادات و استنباطها و طرز رفتار شخص. این کلمه ترجمه‌ی اصطلاح چینی مخصوص این عمل است، و کمونیستهای چینی با این کار معتقدات سیاسی زندانیان جنگ را عوض میکردند، و آنان را به کمونیسم مؤمن میساختند. شستشوی مغزی در حین جنگ کره (۱۹۵۰–۵۳) و پس از آن جلب توجه کرد. در بعضی از سربازان زندانی امریکائی جبهه‌ی جنگ کره، پس از بازگشت، آثار تمایل به کمونیسم مشاهده میشد، و کسانشان شاهد تغییراتی در رفتار ایشان بودند، که نماینده‌ی گرایش نظری و عملی آنان به کمونیسم بود. شستشوی مغزی ظاهراً با محروم کردن شخص از همه‌ی چیزهائی که وسیله‌ی آسایش و رفاه اوست انجام میگیرد. غالباً او را گرسنه و در سرمای شدید نگاه میدارند، و از معاشرت با دیگران محروم میسازند، و پیوسته مورد استنطاق قرار میدهند، و زندگی را بر او تلخ میکنند. سرانجام به او پیشنهاد میکنند که اراده‌ی خود را تابع اراده‌ی دستگیرکنندگانش قرار دهد تا از راحت و آسایش برخوردار گردد.

شست و ساب[6] (šosto sāb)، سایش مکانیکی سنگها بوسیله‌ی خرده‌سنگهای معلق در آب، یا حمل‌شده بوسیله‌ی باد، یا آنهائی که در کف

(۱)Sheriffmuir (۲)Sherrington (۳)Shreveport (۴)Chézy (۵)brainwashing (۶)abrasion

یخچالها یا یخچه‌نه‌ها یخ زده‌اند. نیز ← خش.
شش‌انداز (šešandāz)، خورشی از پیازداغ، سرکه (یا آبغوره) و قند، و تخم مرغ. پیاز را خلال و در روغن سرخ میکنند، و پس از افزودن نمک و ادویه، با کمی آب میجوشانند، و سپس چاشنی (سرکه یا آبغوره با قند) اضافه میکنند، و تخم مرغ را در آن میشکنند.
شش‌بلوکی (šeš.boluki)، طایفه‌ای (جه ح ۱۱۰۰؛ ۵۰۰ خانوار) از ایل قشقائی.
شش‌پیر (šeš.pir)، رود ایران جنوبی، از واردات خلیج فارس. از ارتفاعات جنوبی اردکان (شهرستان شیراز) سرچشمه میگیرد، و تقریباً بطرف غ جاری شده از نواحی فهلیان و ممسنی از شهرستان کازرون میگذرد، و در آبادی عسگری از شهرستان بهبهان بجانب لغ منحرف میشود، و پس از طی قوسی، بجانب جنوب روان گشته با پیچ و خم بسیار از بخش هندیجان شهرستان بندر معشور گذشته با یک دلتای طبیعی به خلیج فارس میریزد. در فهلیان به رود فهلیان معروفست، و پس از آن عموماً رود زهره (zohre) خوانده میشود، ولی از عسگری به بعد، رود هندیان یا هندیجان یا زیدان (zeydān) یا زیدون هم نامیده شده است. رود هندیان، که ظاهراً مطابق رود طاب مذکور در بعضی مآخذ جدید است، یکی از پنج رود عمده‌ی دشت خوزستان میباشد.
ششتر، خوزستان: ← شوشتر.
شش‌تراز: ← شش‌طراز.
ششتمد (šeštamad) یا (تا ۱۳۱۸ هش) **تکاب** (takāb)، بخش، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان). مرکزش، **ششتمد** (جه ۱°۱۷۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۸کیلومتری جش سبزوار است.
ششده، ده، فارس: ← ششده قره بلاغ.
ششده قره بلاغ (šeš.dehe qara bolāq)، دهستان (جه ح ۸°۰۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۲۱ (؛) آبادی. مرکزش، **ششده** (جه ۲°۸۱۲ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری ش فسا است.
شش‌طراز یا **شش‌تراز** (هر دو šeš.tarāz)، دهستان (جه ح ۲°۵۰۰؛)، بخش خلیل‌آباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، کنار رود شش‌طراز؛ دارای ۶ (؛) آبادی. مرکزش، ارغا (arqā) (جه ۷۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۷کیلومتری جغ خلیل‌آباد است. نیز ← بند شاهی.
ششکل (šeškal)، ده (جه ۱°۸۶۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دهشال، بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۴کیلومتری لش دهشال.
شش ناحیه یا سرحد شش ناحیه (sarhadde šeš nāhie)، ناحیه‌ای از سردسیرات فارس (← سردسیر)، ل ایالت سابق فارس، بطول ۲۱ فرسنگ و به عرض ۱۱ فرسنگ. از ش به سرحد چهاردانگه و بلوک آباده، از ل به ناحیه‌ی اصفهان، و از غ و ج به نواحی بختیاری و کهگیلویه محدود و مرکزش سمیرم (← سمیرم علیا) بوده است. ناحیه‌ی شش ناحیه منقسم به ۶ ناحیه (از جمله سمیرم و فلارد) بوده است.
ششنک[1] I (šešonke یا šošenke)، فت ح ۹۲۴ قم، شاه (ح ۹۴۵–ح ۹۲۴ قم) و مؤسس سلسله‌ی XXII مصر قدیم. وی، پس از برافتادن سلسله‌ی تانیس، بکومک سربازان مزدورش بر تاج و تخت دست یافت. غزه را گرفت و به سلیمان هدیه کرد. بعداً به فلسطین حمله برد. معبد کرنک را توسعه داد. در عهد نامش شیشق (šišaq) آمده است. تاریخ وفاتش را ح ۹۲۹ قم نیز ضبط کرده‌اند.
شط (šatt)، لفظ عربی که معنی اصلی آن کرانه‌ی یک جریان آبست، و در بین النهرین به رودهای بزرگ اطلاق میشود، چنانکه در مصر لفظ بحر و در مراکش لفظ واد بدین معنی استعمال میشود. دریاچه‌های نمکی حوضه‌های بسته‌ی افریقای شمالی را نیز شط (با تلفظ محلی šott) میخوانند. نیز
← شط العرب.
شطاران: ← شاطر.
شطاریه (šattāriyye)، سلسله و فرقه‌ای از صوفیه، که مخصوصاً در هند، سوماترا، و جاوه در بین مسلمین پیروان بسیار دارند. اگرچه در بین مشایخ بزرگ صوفیه کسی بنام شطار معروف نیست، این سلسله خود را منسوب به شخصی موسوم به عبدالله شطار میدانند، که گویند در حدود فاصله‌ی بین سالهای ۸۱۸ و ۸۳۲ هق وفات یافته است. بسبب آنکه در هویت و وجود این شیخ تردید حاصل شده است، بعضی این سلسله را طریقت و مذهب شطار (šottār) [جمع شاطر، بمعنی صوفیی که از دنیا منقطع شده باشد] خوانده‌اند.
ذکر شطاریه در کتب صوفیه‌ی ماجز آثار متصوفه‌ی متأخر هندبسیار نادر است، و لیکن مجملی از اصول و مبادی عقاید آنها را شیخ محمد ابراهیم گازُرِي الاهی در کتاب ارشادات العارفین آورده است، و از آن شرح برمیآید که شطاریه به نوعی اتحاد یا وحدت وجود قائلند، و در معیشت مخصوصاً بر توکل و قناعت تکیه دارند.
شط الاعمی: ← کارون.
شط الجرید، دریاچه، تونس: ← جرید.
شط العرب (šatto 'l-'arab)، رودی بطول ح ۱۹۰ کم، در آسیای غربی، که از التحاق رودهای دجله و فرات در قسمت جش عراق تشکیل مییابد، و بطرف جش جاری شده به خلیج فارس میریزد. آبهای کارون و ریزابه‌هایش نیز به شط العرب میریزند. مبدأ آنرا معمولا قرنه میشمارند؛ سپس از بصره، خرمشهر، و آبادان میگذرد، و نزدیک فائو به خلیج میریزد. قسمتی از مرز ایران و عراق را تشکیل میدهد. تا بصره قابل کشتیرانی است. دلتای عریض آن باطلاقی و حاصلخیز است. در قرون وسطی به دجلة العوراء (dejlato 'l-'arā') و نیز بنام فارسی بهمنشیر معروف بود.
شط القدیم: ← کارون.
شطح (šath) [جمعش شطحات (šatahāt) و (در همین معنی) شطحیات (šatahiyyāt)]، در اصطلاح صوفیه، کلام مجذوبانه‌ای که، بسبب غلبه‌ی وجد و جذبه، از زبان عارف بیرون میآید، و ظاهر آن غالباً خلاف ادب یا خلاف شریعت بنظر میآید. از اینگونه است عباراتی مانند "سبحانی ما اعظم شأنی"، که بایزید بسطامی گفته است، و یا قول "انا الحق"، که به حلاج منسوب است. نظیر این اقوال را غیر از بایزید و حلاج سایر صوفیه همچون شبلی، ابوالحسین نوری، عین القضاة همدانی، احمد غزالی، ابن سبعین، و عفیف‌الدین تلمسانی گفته اند، و فقها و متکلمین بسبب اینگونه اقوال بر صوفیه طعن بسیار کرده‌اند. خود صوفیه نیز غالباً اینگونه سخنان را محتاج تأویل دانسته‌اند، چنانکه ابونصر سراج در کتاب اللمع فصلی جداگانه به ذکر و تأویل اینگونه اقوال که از بعضی مشایخ نقل کرده‌اند اختصاص داده است، و قبل از او نیز جنید بغدادی به تأویل شطحیات بایزید پرداخته است. در هر حال، با آنکه صوفیه غالباً حمل اینگونه سخنان را بر آنچه از ظاهر آنها مستفاد است دور از احتیاط و مستلزم قبول طعن در حق مشایخ میدانند، لیکن بسبب آنکه ازینگونه اقوال بوی دعوی و خودپسندی شنیده میشود، صوفیه‌ی معتدل از تکلم و تفوه باین اقوال اجتناب میکنند.
← طامات.
شطحات: ← شطح.
شطحیات: ← شطح.
شطرنج[2] (šatranj)، بازی دو نفری که با ۳۲ مهره–۱۶ مهره‌ی سفید برای یک حریف (که معمولا "سفید" خوانده میشود) و ۱۶ مهره‌ی سیاه برای حریف دیگر ("سیاه")–بر صفحه‌ای بشکل مربع و منقسم به ۶۴ مربع کوچک متساوی (خانه‌ها) و متناوباً سیاه و سفید بر طبق قواعد مقرر بازی میشود. مقصود از رنگهای سفید و سیاه بترتیب رنگی روشن و رنگی تیره است، ولی غالباً خانه‌ها و مهره‌ها سیاه و سفیدند. هدف بازی مات کردن شاه حریف است (قسمت III)، یعنی چنان او را مورد حمله قرار دادن که نتواند دفع حمله کند.
بازی شطرنج تحولاتی داشته است؛ توضیحات آتیه مربوط به صورت بین‌المللی این بازی است، که نزد بعضی از ما "بازی فرنگی" خوانده میشود.
برای تسهیل بیان مطالب و تعمیم فایده، در کتابهای شطرنج و روزنامه‌ها و مجلات و مسابقات رادیوئی، خانه‌های ۶۴گانه‌ی صفحه‌ی شطرنج را با علاماتی قراردادی مشخص میکنند. قراردادی که در این مقاله بکار رفته است اینست که برای هر ردیف افقی یک شماره و برای هر ستون یکی از حروف الفبا به حساب ابجد ابتدا از ب انتخاب شده

سیاه

۸	ط۸	ح۸	ز۸	و۸	ه۸	د۸	ج۸	ب۸
۷	ط۷	ح۷	ز۷	و۷	ه۷	د۷	ج۷	ب۷
۶	ط۶	ح۶	ز۶	و۶	ه۶	د۶	ج۶	ب۶
۵	ط۵	ح۵	ز۵	و۵	ه۵	د۵	ج۵	ب۵
۴	ط۴	ح۴	ز۴	و۴	ه۴	د۴	ج۴	ب۴
۳	ط۳	ح۳	ز۳	و۳	ه۳	د۳	ج۳	ب۳
۲	ط۲	ح۲	ز۲	و۲	ه۲	د۲	ج۲	ب۲
۱	ط۱	ح۱	ز۱	و۱	ه۱	د۱	ج۱	ب۱
	ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب

سفید

شکل ۱

است؛ در این صورت، هر خانه با یک حرف و یک رقم مشخص میشود (شکل ۱). در بکار بستن این قرارداد باید به محل نشستن سفید (حریفی که

(۱)Sheshonk (۲)chess

با مهره‌های سفید بازی میکند) و سیاه در مقابل (شکل ۱ را ملاحظه کنید). صفحه را همیشه چنان قرار میدهند که خانه‌ی سمت راست هر یک از حرفا سفید باشد. هر یک از ۸ ردیف افقی یک سطر، و هر یک از ۸ ردیف عمود بر آنها یک ستون است. لفظ "قطر" کمابیش معنی هندسی خود را دارد، و مثلا خانه‌های ۱ز، ۲ح، ۳ط، و ۴ط، در امتداد قطری قرار دارند. برای نمایش دادن یک دست بازی بوسیله‌ی علامات مذکور، قسمت IV را ملاحظه کنید.

بازی شطرنج آداب و مقرراتی دارد. امروز در بیشتر ممالک مقررات موضوعه‌ی فدراسیون بین المللی شطرنج متابعت میشود. این فدراسیون مرجع معتبری در همه‌ی مسائل مربوط به شطرنج است. برای اطلاع از مقررات مذکور و تفصیل بازی شطرنج باید به کتابهای مربوط رجوع کرد. در دنباله‌ی این مقاله اجمالا به اصول اولیه‌ی بازی، تاریخچه‌ی آن، و بعضی مسائل ریاضی مربوط به آن اکتفا میکنیم.

I ـ اصطلاحات و مقدمات اولیه‌ی شطرنج. ۱۶ مهره‌ی هر یک از حرفا عبارتند از ۸ سوار (۱ شاه، ۱ وزیر، ۲ فیل، ۲ اسب، و ۲ رخ) و ۸ پیاده. علامات مهره‌ها و وضع آنها در آغاز بازی در شکل ۲ دیده میشود (ملاحظه کنید که وزیر

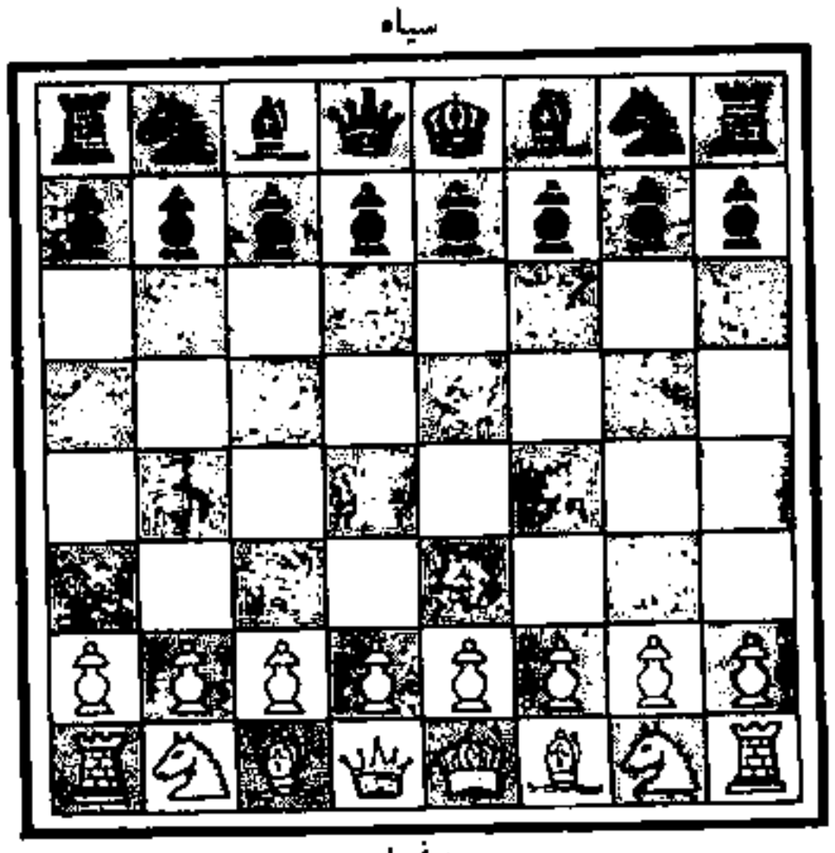

شاه
وزیر
رخ
فیل
اسب
پیاده

شکل ۲

سفید در خانه‌ی سفید و وزیر سیاه در خانه‌ی سیاه قرار دارد). از سوارهای هر حریف آنها را که به شاه نزدیکترند منسوب به شاه و آنها را که به وزیر نزدیکترند منسوب به وزیر میدارند. مثلا در شکل ۲، اسب خانه‌ی ج۱ اسب شاه (سفید) و رخ خانه‌ی ط۸ رخ وزیر (سیاه) است.

هنگام بازی، سفید جلو ردیف مهره‌های سفید و سیاه جلو ردیف مهره‌های سیاه مینشیند. طرفین متناوباً بازی میکنند. بر طبق قرارداد، سفید بازی را آغاز میکند. بازی عبارتست از حرکت دادن یک مهره (توأم با زدن مهره‌ی حریف یا بدون آن) یا قلعه رفتن بر طبق مقررات بازی (قسمت II). زدن یک مهره‌ی حریف عبارتست از خارج ساختن آن از صفحه و نشاندن یکی از مهره‌های خود را (عموماً) بجای آن به تفصیلی که خواهد آمد. علامت زدن "×" است (قسمت IV را ملاحظه کنید). هیچگاه در یک خانه بیش از یک مهره قرار نتواند گرفت. هر "دست بازی" مجموعه‌ی بازیهائی است که از آغاز تا معین شدن نتیجه متناوباً بوسیله‌ی دو حریف انجام میگیرد.

اگر مهره‌ای در خانه‌ای باشد که مهره‌ای از مهره‌های حریف بتواند آنرا بزند گویند اولی در معرض تهدید دومی است. مهره‌ای را ناظر بر یک خانه گویند در صورتی که اگر مهره‌ای از حریف در آن قرار گیرد آن مهره بتواند این مهره‌ی حریف را بزند. "نشستن بر یک مهره‌ی حریف" با یکی از مهره‌های خود عبارتست از حرکت دادن این مهره‌ی خود به خانه‌ای چنانکه در وضع جدید مهره‌ی حریف را در معرض تهدید قرار دهد. مهره‌ای را بی‌زور یا "مفت" خوانند، در صورتی که اگر حریف آنرا بزند نتوان مهره‌ی زننده‌ی او را زد، در غیر این صورت آن مهره "زور دارد"، و مهره‌ای که میتواند مهره‌ی زننده را بزند زور آنست.

II ـ حرکت مهره‌ها. حرکت عبارتست از منتقل کردن مهره‌ای از خانه‌ای که آن مهره در آن قرار دارد (خانه‌ی مبدأ) به خانه‌ی دیگر (خانه‌ی منتها) بر طبق قواعد مقرر که خواهد آمد. بطور کلی، حرکت یک مهره به خانه‌ای که مهره‌ای همرنگ آن مهره در آن قرار دارد ممنوع است، ولی حرکت یک مهره به خانه‌ای که مهره‌ی حریف (جز شاه) در آن باشد، در تحت شرایطی که خواهد آمد، عموماً بوسیله‌ی زدن ممکن است، بدینگونه که مهره‌ی اول مهره‌ی حریف را میزند و به جایش مینشیند؛ "زدن پیاده پیاده‌ی حریف را در عبور" از این حکم مستثنی است، چنانکه گفته خواهد شد. بطور کلی، همه‌ی سوارها اصلا هم به جلو و هم به عقب حرکت توانند کرد، و هیچ مهره‌ای جز اسب نمیتواند از روی خانه‌ای که مهره‌ای در آنست "بپرد" (بگذرد). این مقررات البته حرکت مهره‌ها را محدود و گاه ممنوع میکند. از حالات ممنوعیت "آچمز بودن" (ãcmaz) یک مهره است، یعنی وقوع آن بین شاه همرنگ خود و یک مهره‌ی حریف بنحوی که اگر آن مهره را حرکت دهند شاه در معرض تهدید مهره‌ی حریف قرار گیرد (این ممنوعیت ناشی از امتیازات شاه است، که عنقریب خواهد آمد). مستثنیات کلیات فوق الذکر در ضمن توضیح حرکات مهره‌ها ذکر خواهد شد.

حرکت رخ (مقصود حرکت عادی آنست، قلعه رفتن بعداً خواهد آمد) در سطر یا ستون خانه‌ای که در آن قرار دارد انجام میگیرد، بدینگونه که از خانه‌ای که در آنست به هر خانه‌ای در یکی از این امتدادها تواند رفت، مشروط بر اینکه مهره‌ای در سر راهش نباشد. هر گاه مهره‌ای در سر راه رخ باشد، اگر این مهره با آن رخ همرنگ باشد، رخ فقط تا خانه‌ای که این مهره در آنست تواند رفت، و اگر این مهره از رنگ مخالف (یعنی مهره‌ی حریف) باشد، رخ میتواند آنرا بزند (یعنی از صفحه خارج کند) و خود بجایش بنشیند.

حرکت فیل در امتداد قطرهای خانه‌ای است که آن فیل در آن قرار دارد، و محدودیت حرکت آن مانند محدودیت حرکت رخ میباشد.

وزیر، که قویترین مهره‌ها است، میتواند از خانه‌ای که در آنست در ردیف یا ستون یا قطرهای آن خانه حرکت کند، ولی حرکتش دارای محدودیتهای رخ و فیل است. چنانکه ملاحظه میشود، وزیر دارای حرکات رخ و فیل میباشد.

حرکت اسب اساساً با حرکت سایر سوارها متفاوت است، اسب از خانه‌ای که در آنست دو خانه در امتداد ستون میرود و سپس (در صورت نبودن مانع) در اولین خانه‌ی سمت راست یا چپ این ستون مینشیند، یا دو خانه در امتداد سطر میرود و سپس (در صورت نبودن مانع) در اولین خانه‌ای که در بالا یا پایین این سطر است مینشیند. مثلا در شکل ۳، اسب سیاه میتواند در هر یک از ۸ خانه‌ی سیاهی که نمایش داده شده است بنشیند. مهره‌هائی که در خانه‌های بین خانه‌ی مبدأ و خانه‌ی منتها قرار دارند تأثیری در حرکت اسب ندارند، اما محدودیت حرکت بر طبق اصول کلی است، یعنی اگر در خانه‌ی منتها مهره‌ای همرنگ اسب مورد بحث باشد، اسب نمیتواند در آن خانه بنشیند، و اگر مهره‌ای از رنگ دیگر باشد میتواند آنرا بزند و در جایش بنشیند. بنا بر این در شکل ۲، سفید میتواند اسب سفید واقع در خانه‌ی ج۱ را به هر یک از خانه‌های ب۳ و د۳ حرکت دهد، اما بردن آن به خانه‌ی ه۲ ممتنع است.

شاه امتیاز خاصی دارد، و آن اینکه اصلا زدنی نیست، و این امر سبب محدودیتهای خاصی در حرکت آنست. شاه، جز در قلعه رفتن (که خواهد آمد)، میتواند یک خانه به هر طرف که بخواهد برود، مگر اینکه در این خانه یکی از مهره‌های همرنگش نشسته باشد، یا این خانه در معرض تهدید یکی از مهره‌های حریف باشد، و اگر در این خانه یکی از مهره‌های حریف نشسته باشد، اگر این مهره بی‌زور باشد، شاه میتواند آنرا بزند و بجایش بنشیند، اما اگر این مهره زور داشته باشد نمیتواند آنرا بزند (زیرا پس از زدن در معرض تهدید زور آن مهره قرار خواهد گرفت). بنا بر همان امتیاز و بر اساس توضیحات مذکور، شاه نمیتواند در هیچیک از خانه‌های مجاور خانه‌ای که شاه حریف در آنست قرار گیرد.

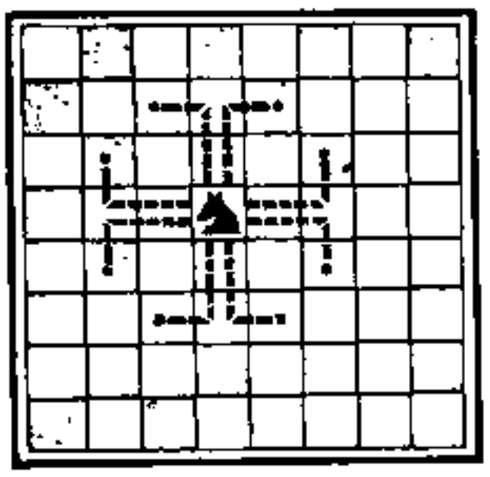

شکل ۳

پیاده فقط به جلو و آنهم فقط یک خانه حرکت میکند، مگر در اولین حرکت که میتواند دو خانه به جلو برود. در زدن، پیاده مورب میزند، مثلا اگر پیاده‌ی سیاه در خانه‌ی د۴ و اسب سفید در خانه‌ی د۳ و بازی دست سیاه باشد، وی نمیتواند پیاده‌ی خود را به خانه‌ی د۳ بیاورد، اما اگر اسب سفید در خانه‌ی ج۳ و باقی شرایط به نحو مذکور باشند، پیاده‌ی سیاه میتواند اسب مذکور را بزند و در جایش بنشیند. بعلاوه، زدن پیاده خصوصیت

دیگری نیز دارد، و آن "زدن در عبور" است، بدینمعنی که اگر پیاده‌ی یکی از دو حریف دو خانه حرکت کند، بنحوی که اولین خانه در معرض تهدید پیاده‌ای از حریف دیگر باشد، این حریف میتواند آن پیاده را بزند، و در اولین خانه‌ی مذکور بنشیند. مثلا فرض کنیم پیاده‌ی سفید در خانه‌ی و۲ و پیاده‌ی سیاه در خانه‌ی ه۴، و بازی دست سفید باشد؛ سفید میتواند پیاده‌ی خود را به خانه‌ی و۴ حرکت دهد، و اگر این حرکت را انجام دهد، پیاده‌ی سیاه میتواند آنرا بجهت عبورش از خانه‌ی و۳ که در معرض تهدید آن پیاده‌ی سیاه است بزند، و در همین خانه‌ی و۳ بنشیند (نه در خانه‌ی منتهای حرکت پیاده‌ی سفید که خانه‌ی و۴ است). بالاخره، از خصوصیت مهم دیگر پیاده اینست که، بقول سعدی، "چون عرصه‌ی شطرنج بسر برد فرزین گردد"، یعنی اگر حریفی بتواند یکی از پیاده‌های خود را به خانه‌ای در نخستین سطر خانه‌های حریف دیگر برساند، میتواند بجای آن (در آن خانه) هر سواری (جز شاه) که بخواهد، ولو مانند آن بر صفحه موجود باشد، قرار دهد. بدینگونه، ممکن است چند وزیر بر صفحه پدید آیند (از جنبه‌ی نظری، ممکن است یکی از حرفا ۹ وزیر داشته باشد).

قلعه رفتن یگانه بازیی است که در آن دو مهره (شاه و رخ) را در عین حال حرکت میدهند، بدینگونه که شاه را دو خانه به جانب رخی که با آن قلعه میروند حرکت میدهند، و آن رخ را در خانه‌ی پهلوی شاه در طرف دیگر مینشانند. اجرای این عمل موقوف است به اینکه (۱) بین شاه و رخ مورد نظر مهره‌ای حائل نباشد؛ (۲) هیچیک از شاه و آن رخ قبلا حرکت نکرده باشد؛ (۳) شاه از خانه‌ای که مهره‌ای از حریف بر آن ناظر است نگذرد. قلعه رفتن در سراسر یک دست بازی برای هر حریف فقط یک بار ممکن است و بس. علامت قلعه رفتن با رخ شاه O–O و با رخ وزیر O–O–O است.

III ـ انجام بازی. چنانکه در ابتدا اشاره شد، هدف بازی اینست که شاه حریف را چنان مورد حمله قرار دهند که نتواند دفع حمله کند. هر گاه یکی از دو حریف به شاه حریف بنشیند (یعنی آنرا در معرض تهدید قرار دهد)، باید با گفتن لفظ کیش او را آگاه سازد. در این صورت، حریفی که شاهش را کیش داده‌اند باید یا شاه را به خانه‌ای ببرد که در معرض تهدید نباشد، یا آنکه بین شاه خود و مهره‌ی حریف مهره‌ای از مهره‌های خود را حائل سازد، که خطر حمله مرتفع شود. اگر هیچیک از این دو امر امکان‌پذیر نباشد، شاه وی مات است، و طرفی که شاهش مات شده است بازی را باخته است.

انجام بازی ممکن است صورتهای دیگری داشته باشد، که در صورت پیشامد آنها نتیجه‌ی بازی هیچ محسوب میشود، مانند اینکه برای هیچیک از دو حریف مهره‌ی کافی برای مات کردن حریف دیگر نمانده باشد، یا آنکه دو حریف از ترس یکدیگر یک حرکت را پیاپی تکرار کنند. وضع جالب دیگر انجام بازی اینست که بازی حریفی که بازی دست اوست بدون اینکه حریف دیگر به او کیش داده باشد منحصر به حرکت دادن شاه باشد، و شاه را امکان حرکت نباشد؛ در این صورت بازی را پات گویند، و نتیجه‌ی بازی هیچ محسوب میشود.

IV ـ مثال از یک دست بازی. برای توضیح کلیات سابق الذکر و ارائه‌ی طریق استفاده از علامات مذکور در ابتدای مقاله، صورت یک دست بازی بسیار کوتاه را در اینجا میآوریم. این بازی گاه بین یک حریف مبتدی با حریفی ورزیده پیش میآید. وضع صفحه در آغاز بازی مطابق شکل ۲ است. حرکت یک مهره با ذکر نام و سپس خانه‌های مبدأ و منتهای آن ارائه میشود؛ مثلا "پیاده ه۲–ه۴" نشانه‌ی حرکت پیاده‌ی واقع در خانه‌ی ه۲ است به خانه‌ی ه۴. زدن با علامت "×" نمایش داده میشود؛ مثلا "وزیر × پیاده‌ی د۷" یعنی وزیر پیاده‌ی واقع در خانه‌ی د۷ را میزند. در بازی مورد بحث، سفید در حرکت چهارم خود پیاده‌ی د۷ سیاه را میزند، و به شاه سیاه کیش میدهد، و شاه مات است.

سفید	سیاه
۱. پیاده ه۲–ه۴	۱. پیاده ه۷–ه۵
۲. فیل د۱–ز۴	۲. فیل د۸–ز۵
۳. وزیر و۱–ب۵	۳. اسب ج ۸–د۶
۴. وزیر × پیاده‌ی د۷ کیش و مات	

V ـ تاریخچه‌ی شطرنج. منشأ بازی شطرنج بدرستی معلوم نیست. اختراع آنرا بتفاوت به یونانیان، رومیان، بابلیها، سکاها، مصریان، یهودیها، ایرانیان، چینیها، هندیها، اعراب، و جز آنها، و بعضی نیز به اشخاص معین واقعی یا افسانه‌ای مانند یافث، سام، سلیمان، ارسطو، برهمنی بنام صصة ابن داهر (sasate 'bne dāher)، و شطرنجه (که گویند منجم ایرانی ماهری بوده است) نسبت داده‌اند. یکی از محققین انگلیسی بنام ن. بلند[1] (bland)، در کتاب خود بنام در باب شطرنج ایرانی (لندن، ۱۸۵۱)، کوشیده است ثابت کند که شطرنج در ایران اختراع شده است، و سپس در هند رواج یافته، و از آنجا به موطن خود بازگشته است. بهر حال، نظری که امروز بیشتر مقبول است اینست که شطرنج اصلا از هند بوده است؛ بعضی از محققین منشأ آنرا بازی چترنگه (catoranga) (که هنوز هم در هند معمول است) شمرده و گفته‌اند که در قرن ۶م از هند به ایران وارد شده است. بر طبق روایات ایرانی، شطرنج در زمان خسرو انوشروان بوسیله‌ی برزویه به ایران وارد شد، و در این باب در شاهنامه نیز افسانه‌ای آمده است. بهر حال، شطرنج را عربها از ایرانیان اخذ کردند، و مستقیماً یا غیر مستقیم، شاید در قرن ۱۰م یا پیش از آن، بوسیله‌ی آنها به اروپا راه یافت. داستانهای مربوط به ورود شطرنج به اروپا در قرون ۷م و ۸م و روایات شرقی و غربی در باب اهدای تخته و مهره‌های شطرنج بوسیله‌ی هارون‌الرشید به شارلمانی ظاهراً اعتبار تاریخی ندارد.

اگرچه بعضی میگویند که شطرنج در میان مسلمانان مورد تحقیق و مطالعه واقع نشده است، حقیقت غیر از اینست، و در کتابهای معدودی که از آثار مسلمانان باقی مانده نه فقط در اقسام شطرنج بحث شده است، بلکه "منسوبه"[2]هائی (اوضاعی از مهره‌ها که در صورت پیش آمدن آنها میتوان بطریق جالبی حریف را مات یا نتیجه‌ی بازی را هیچ کرد) مورد بررسی واقع گشته، و "تعبیه"[3]هائی (روشهای افتتاح بازی) مورد تحقیق قرار گرفته، و چنانکه بعداً در میان فرنگیها معمول شده، بعضی از تعبیه‌های عمده به نام مبتکر آنها یا به مناسبات دیگر معروف شده است. از نویسندگان مسلمان در باب شطرنج ابوبکر محمد صولی، عدلی (adli)، و ابن ابی حجله، و از شطرنج‌بازان معروف ثلاث (لیلاج)، شاگرد صولی، را میتوان نام برد. امیر تیمور عشق فراوان به شطرنج داشته است، و "شطرنج کبیر" (با صفحه‌ی 100 خانه و مهره‌هائی اضافی از قبیل شتر، زرافه، و غیره) بازی میکرده، و در دربار وی شطرنج‌بازان معروفی بوده‌اند، که از اهم آنها علاءالدین تبریزی (مشهور به علی شطرنجی) را میتوان نام برد، که کتابی در شطرنج نیز نوشته است. در کتاب **عجایب المقدور فی نوائب تیمور** ابن عربشاه اطلاعاتی در باب شطرنج کبیر امیر تیمور آمده است. همچنین، بعضی از انواع قدیم شطرنج در آخر کتاب فارسی **نفایس الفنون** مذکور است.

تحولات بازی شطرنج قدیم به بازی اروپائی به احتمال غالب در فرانسه آغاز شد، و از آنجا در اوایل قرن ۱۵م به اسپانیا وارد گشت، و سپس به ایتالیا راه یافت. این تحولات متضمن تغییراتی در حرکت مهره‌ها و ابتکاراتی در این زمینه بوده است، چنانکه قلعه رفتن بتوسط اروپائیان و ظاهراً در نیمه‌ی اول قرن ۱۶م وارد بازی شطرنج گردید. برای اطلاع از تحولات مذکور و اصل فارسی یا عربی اسامی اروپائی بعضی از مهره‌ها باید به کتابهای تاریخ شطرنج رجوع کرد. بهترین و جامعترین کتاب در این باب کتاب ه. ج. ر. **ماری** است بنام تاریخی از شطرنج (۱۹۱۳).

نخستین نویسنده‌ی مهم در شطرنج جدید مردی اسپانیائی بنام روی لوپث د سگورا[4] (ruy lopez de segurā) است (نق ۱۵۶۱). در اواسط قرن ۱۸م دوران جدیدی در شطرنج آغاز شد. رهبر این عصر در شطرنج فیلیدور فرانسوی بود، که در "شطرنج چشم‌بسته" یا (باصطلاح نویسندگان ایرانی و عرب در باب شطرنج) "شطرنج غایب" معروف است. از استادان بزرگ و قهرمانان جهانی شطرنج فیلیدور، پ. ج. مورفی، ا. لاسکر، خ. ر. کاپابلانکا، و آلخین را میتوان نام برد. نخستین مسابقه‌ی بین‌المللی رادیوئی شطرنج در ۱–۴ سپتامبر ۱۹۴۵ بین کشمه و تجشه صورت گرفت.

VI ـ بعضی مسائل ریاضی مربوط به شطرنج. شطرنج منشأ مسائل ریاضی چندی بوده است که در اینجا به سه مسئله از آن جمله اشاره میشود.

(۱) اولین مسئله مسئله‌ی تعداد دانه‌های گندم در خانه‌های شطرنج است، که افسانه‌ای نیز برای آن پرداخته شده است بدین شرح که گویند پس از اینکه صصة ابن داهر (قسمت V) شطرنج را اختراع کرد، آنرا به سلطان زمان خود عرضه داشت، و وی صصه را گفت که هر چه میخواهد طلب کند. صصه تقاضا کرد که در خانه‌ی اول صفحه‌ی

(۱)Bland (۲)position (۳)opening (۴)Ruy Lopez de Segura

شطرنج ۱ دانه‌ی گندم، در خانه‌ی دوم ۲ دانه، در خانه‌ی سوم ۴ دانه، در خانه‌ی چهارم ۸ دانه، ...، و بطور کلی در هر خانه ۲ برابر تعداد دانه‌های خانه‌ی قبل دانه‌ی گندم بگذارند، و گندمهائی را که بدینگونه جمع آید به وی بدهند. شاه این تقاضا را با نظر تحقیر نگریست، و وزیر خود را مأمور اجرای آن کرد، ولی در عمل معلوم شد که نه فقط گندمهای قلمرو سلطان برای این کار کافی نیست، بلکه اگر همه‌ی اراضی مزروع دنیای مسکون آن عصر صرف زراعت گندم شود، و همه‌ی مردم ۷۰ سال بدین کار اشتغال ورزند، باز هم گندم کافی برای انجام دادن تقاضای صمهٔ این داهر فراهم نمیشود. از جنبه‌ی داستانی این مسئله که بگذریم، تعداد دانه‌های گندم در خانه‌های صفحه‌ی شطرنج بر طبق مفروضات مسئله عبارتست از

۱، ۲، ۴، ۸، ۱۶، ...

و این اعداد یک تصاعد هندسی (← تصاعد) با جمله‌ی اول ۱ و قدر نسبت ۲ تشکیل میدهند؛ تعداد گندمهای خانه‌ی آخر برابر 2^{63} و تعداد گندمهای کلیه‌ی خانه‌ها مساوی عدد ذیل میباشد:

۱۸٬۴۴۶٬۷۴۴٬۰۷۳٬۷۰۹٬۵۵۱٬۶۱۵. $= 1 - 2^{64}$

(۲) دومین مسئله‌ی معروف مسئله‌ی هشت وزیر است، و آن عبارتست از تعیین همه‌ی اقسام ممکنه‌ی قرار دادن ۸ وزیر بر صفحه‌ی شطرنج بطوری که هیچیک در معرض تهدید دیگری نباشد، یعنی هیچیک بر سطرها یا ستونها یا اقطاری که دیگران بر آنها ناظرند قرار نگیرد. این مسئله را اول بار کسی بر گاوس عرضه کرد، و وی همه‌ی جوابهای آنرا (۹۲ جواب) بدست آورد. از جمله‌ی این جوابها قرار دادن ۸ وزیر است در خانه‌های ط۶، ح۸، ز۲، و۴، ه۱، د۷، ج۵، و ب۳.

(۳) سومین مسئله‌ی معروف مسئله‌ای است که اویلر آنرا حل کرد، و آن عبارتست از حرکت دادن اسب بر صفحه‌ی شطرنج از یکی از خانه‌ها، بنحوی که از هر خانه درست یک بار بگذرد، و به خانه‌ی مبدأ بازگردد. در شکل ۴ مسیر حرکت نمایش داده شده است.

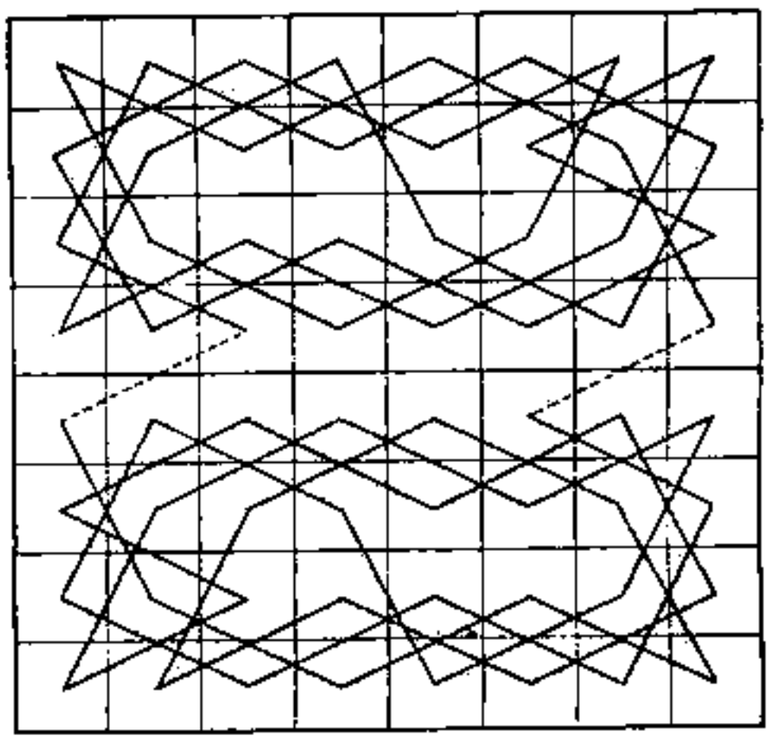

شکل ۴

شطرنجی (šatranji)، شهرت **جمال‌الحکماء دهقان علی** (jamālo'l.hokamā' dehqān ali)، از شعرای فارسی‌زبان اواخر قرن ۶م هق در ماوراء النهر. بگفته‌ی نظامی عروضی، او از شعرای آل خاقان بوده است. بگفته‌ی عوفی در لباب الالباب، بیشتر اشعارش مقطعات و در حکمت و موعظه است. هدایت در مجمع الفصحا او را اهل سمرقند و در شیوه‌ی شاعری شاگرد سوزنی دانسته، و گفته است که سوزنی او را مدح کرده است. عوفی گوید که در ماوراء النهر، هنگام رسیدن لکلکها در آخر زمستان، او را امتحان کردند، و از او خواستند که قصیده‌ای به ردیف لکلک بسازد. ابیاتی از این قصیده در لباب الالباب مذکور است.

شطیط (šotayt)، ده (جه ۱°۱۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان خسروآباد، بخش قصبه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)؛ ۴۵کیلومتری ل‌غ نهر قصر، کنار شط العرب.

شطیط (šotayt) یا **آب شطیط** (ābe) نام شاخه‌ی غربی رود کارون (خوزستان، جغ ایران) از بالای شوشتر، که این رود به دو شاخه منشعب میشود (شاخه‌ی شرقی گرگر است)، تا بندقیر (عسکر مکرم قرون وسطی)، که دگر بار دو شاخه بهم متصل میشوند. بیشتر آب کارون در این شاخه‌ی غربی جاری است، و بهمین جهت جغرافیون فارسی‌نویس قرن ۹م هق آنرا چهار دانکه (cahār dāneka) (چهار دانگه) [بمعنی ۴/۶. ← دانگ]، و شاخه‌ی دیگر را دو دانکه (دو دانگه) [۲/۶] میخواندند، و این اسامی هنوز هم در محل متداول است. زمینهای بین دو شاخه میاناب (miānāb) و بزبان شوشتری مینو نامیده میشود.

شطیم[1] (šettim)، درختی احتمالا از اقسام اقاقیا (آکاکیا)، که نامش در عهد آمده است (اشعیا ۴۱. ۱۹)، و تابوت عهد و اثاثه‌ی خیمه‌ی مقدس از چوب سخت و بادوام آن ساخته شده بوده است (خروج ۱۰.۲۵). آخرین خیمه‌گاه بنی اسرائیل پیش از درآمدن به کنعان نیز شطیم نام داشته (اعداد ۲۵؛ یوشع ۲ و ۳).

شعائر بارآوری: ← بارآوری، شعائر.

شعائر حاصلخیزی: ← بارآوری، شعائر.

شعاع[2] (šo'ā')، در ریاضیات، قطعه‌خط مستقیم واصل بین مرکز یک دایره و نقطه‌ای از محیط آن (شعاع دایره)، یا بین مرکز کره و نقطه‌ای از سطح آن (شعاع کره). نیز ← شعاع انحنا؛ شعاع حامل.

در مثلثات، شعاع دایره را مساوی ۱ میگیرند. یونانیان قدیم، در محاسبه‌ی اوتار دایره و مسائل مشابه، قطر دایره را به ۱۲۰ قسمت مساوی تقسیم میکردند، و هر قسمت را یک درجه میخواندند، و هر یک از این درجات را به ۶۰ دقیقه و هر دقیقه را به ۶۰ ثانیه قسمت میکردند، و غیره. در این صورت، وتر قوس ۶۰ درجه (در اینجا "درجه" بمعنی مصطلح کنونی است، یعنی ۱/۳۶۰ محیط دایره) مساوی ۶۰ درجه (یعنی ۶۰ جزء از اجزای قطر) خواهد بود. برای اینکه دو استعمال لفظ درجه مشتبه نشود، در مورد دوم عبارت "اجزای قطر" را قید میکردند. بیشتر ریاضیدانهای اسلامی همین تقسیم قطر را به ۱۲۰ درجه اتخاذ کردند، و در محاسبات اوتار و خطوط مثلثاتی بکار میبردند، چنانکه در جداول مثلثاتی آنها معمولا جیب زاویه‌ی ۳۰° برابر ۳۰° از اجزای قطر و ظل زاویه‌ی ۴۵° برابر ۶۰° از اجزای قطر، و جیب زاویه‌ی ۴۵° قریب ۴۲° ۲۵′ ۳۵″ از اجزای قطر ضبط شده است. باید دانست که **ابوالوفای بوزجانی** و **بیرونی** در بعضی تألیفات خود شعاع دایره را، چنانکه امروز معمول است، واحد گرفته‌اند.

شعاع[3] (šo'ā')، در فیزیک، (به تعبیر عامه) هر یک از خطوط خیالی که نور یک منبع در امتداد آنها میتابد؛ و بعبارت صحیح، خطی که جهت آن در هر نقطه‌اش جهت انتشار امواج نور مورد نظر را نشان میدهد و، اگر محیطی که امواج در آن منتشر میشود متجانس و ایزوتروپ باشد، همواره بر جبهه‌ی موج عمود است. اصطلاح شعاع توسعاً در مورد سایر تشعشعات، و نیز در مورد روانه‌ای از ذرات مادی که بر یک خط حرکت میکنند نیز بکار میرود (مقالات ردیف اشعه را ملاحظه کنید). شعاعهائی را که به یک نقطه روی آورند اشعه‌ی متقارب (motaqāreb)، و آنهائی را که امتدادشان از یک نقطه میگذرد، ولی خود از هم دور میشوند اشعه‌ی متباعد (motabā'ed) نامند. شعاع تابش شعاعی است که از منبعی بر شیئی میتابد. شعاعها ممکن است در نتیجه‌ی تغییرات محیطی که در آن منتشر میشوند از حالت استقامت خارج شوند، و مثلا دستخوش انعکاس یا انکسار گردند، یا تحت تأثیر یک میدان گرانش (در مورد اشعه‌ی نور) یا میدان برقی یا مغناطیسی (مثلا در مورد اشعه‌ی کاتودی یا تشعشعات رادیوآکتیو) منحرف گردند.

شعاع‌السلطنه (šo'ā'o's.saltane)، لقب **ملک منصور میرزا قاجار**، ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۹۷ هق–۱۲۹۹ هش، دومین پسر مظفرالدین شاه قاجار، و از شاهزادگان و رجال و اعیان مستبدین در اواخر عهد قاجاریه؛ مت تبریز. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، وی غالباً با برادر خود محمد علی میرزا (بعداً محمد علی شاه قاجار) رقابت میورزید، و عین‌الدوله هم او را تقویت میکرد. بعد از مشروطیت، مجلس اول مستمری گزاف او را، که سالیانه بالغ بر ۱۱۵٬۰۰۰ تومان و تقریباً معادل ۱٫۵% کل بودجه‌ی مملکت بود، به ۱۲٬۰۰۰ تومان تقلیل داد. شعاع‌السلطنه، بعد از پایان دوره‌ی استبداد صغیر و اعلام خلع و عزل محمد علی شاه قاجار از سلطنت، در تهران مانده سعی در جمع قوای متفرق مستبدین و تهیه‌ی زمینه جهت مراجعت برادر کرد؛ به وین (پایتخت اتریش) رفته با محمد علی شاه مخلوع و برادر دیگرش سالارالدوله ملاقات نمود، و چندی بعد، باتفاق محمد علی میرزا، از راه روسیه به سرحد ایران آمده در گمش‌تپه به تجهیز و تعبیه‌ی قوا پرداختند، ولی عاقبت مغلوب شدند، و مجلس دوم برای سر شعاع‌السلطنه ۲۵٬۰۰۰ تومان جایزه تعیین کرد، و وی بگریخت و به عثمانی رفت. چندی بعد، توقیف املاک او (که قسمتی از آن نزد بانک استقراضی روس گرو بود) بعنوان اخذ مالیات، در زمان خزانه‌داری ← مورگان شوستر امریکائی، منتهی به مداخله‌ی روسیه و ارسال اولتیماتوم معروف جهت اخراج شوستر از ایران گشت. شعاع‌السلطنه در اواخر عمر به تابعیت دولت عثمانی درآمد.

شعاع انحنا[4] (šo'ā'e enhenā)، نرخ تغییر طول قوس یک منحنی بر حسب تغییر امتداد مماس جَهَتدار آن (برای نرخ تغییر و روش تعریف ←

(۱)Shittim (۲)radius (۳)ray (۴)radius of curvature

مشتق). شعاع انحنا را معمولاً به حرف یونانی ρ [بخوانید ro] نمایش میدهند. بر طبق روش معمول، تعیین شعاع انحنای یک منحنی در یک نقطه در دو مرحله صورت میگیرد. فرض کنیم M نقطه‌ای از منحنی جهتدار Γ [بخوانید گاما] و M_1 نقطه‌ای نزدیک آن از منحنی باشد (شکل ۱). اگر تغییر امتداد مماس جهتدار را با زاویه‌ی α حادث بین اوضاع اولیه و اخیر مماس اندازه بگیریم، بنا بر تعریف، شعاع متوسط انحنای قوس $\overset{\frown}{MM_1}$ عبارتست از نسبت MM_1/α، و شعاع انحنای منحنی در نقطه‌ی M (یعنی ρ) عبارتست از حد این نسبت وقتی M_1 بسمت M میل کند. اگر از نقطه‌ی M بر قائم منحنی قطعه‌خطی (MC) در طرف گودی منحنی مساوی ρ جدا کنیم، انتهای این قطعه یعنی نقطه‌ی C را مرکز انحنای منحنی در نقطه‌ی M خوانند (نیز ← گسترده). دایره‌ای که به مرکز C و شعاع ρ رسم شود (شکل ۲) دایره‌ی انحنای منحنی در نقطه‌ی M خوانده میشود؛ این دایره در نقطه‌ی M بر منحنی مماس است، و عموماً در این نقطه از منحنی میگذرد.

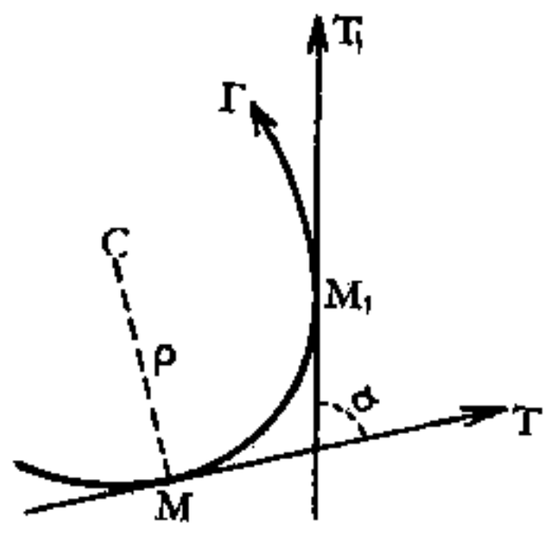

شکل ۱

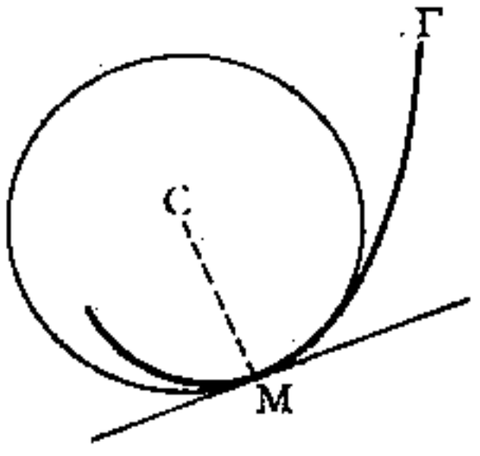

شکل ۲

در مورد دایره‌ای به مرکز O و شعاع R (شکل ۳)، زاویه‌ی α مساوی زاویه‌ی $\widehat{MOM_1}$ بین دو شعاع واصل به نقاط M و M_1 است؛ پس، بر طبق خواص هندسی دایره، شعاع متوسط انحنای قوس $\overset{\frown}{MM_1}$ مساوی مقدار ثابت R است، و لهذا، در هر نقطه‌ی دایره، شعاع انحنا مساوی شعاع دایره (ρ=R)، و مرکز انحنا همان مرکز دایره است. بعلاوه، در دایره، قوس مقابل به زاویه‌ای مانند $\widehat{MOM_1}$، هر قدر R کوچکتر (یعنی 1/R بزرگتر) باشد خمیدگی بیشتری دارد؛ پس میتوان 1/R را اندازه‌ی انحنای دایره شمرد. بدین ملاحظه، بطور کلی 1/ρ، یعنی عکس شعاع انحنای یک منحنی را در هر نقطه‌ی آن، انحنا[1]ی منحنی در آن نقطه خوانند. انحنا و شعاع و دایره‌ی انحنا در تحقیق در خواص منحنیات و در بسیاری از مسائل علمی و عملی نقش و فواید بسیار مهم دارند.

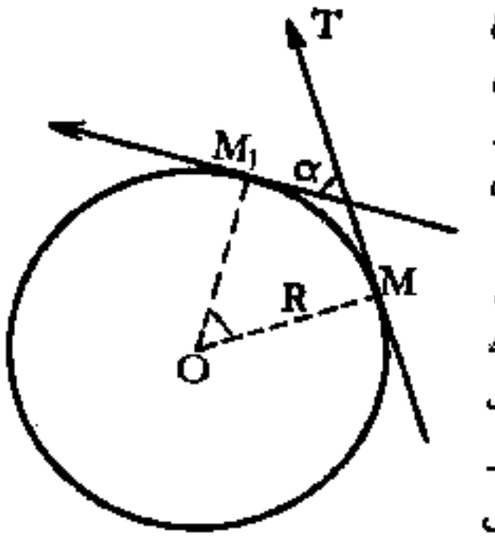

شکل ۳

ملاحظات مذکور در سطوح نیز اهمیت بسیار دارد. اگر M نقطه‌ای از سطح S باشد، هر صفحه‌ی ماز بر M سطح S را در امتداد یک منحنی (مقطع آن صفحه با سطح S) قطع میکند. مونیه ثابت کرده است که بررسی انحنای مقاطع مختلف سطح را در نقطه‌ای مانند M از آن میتوان به بررسی انحنای مقاطع قائم (← مقطع) سطح بازگردانید. مقاطع قائم مار بر نقطه‌ی M از سطح دارای شعاع‌های انحنای متفاوت و لهذا مراکز انحنای متفاوت اند، ولی عموماً بین آنها دو مقطع ("مقاطع اصلی") هست که صفحاتشان بر هم عمود است، و یکی نظیر بیشینه‌ی شعاع انحنا و دیگری نظیر کمینه‌ی آنست. این دو شعاع را شعاعهای اصلی انحنا و مراکز انحنای نظیر آنها را مراکز اصلی انحنا در نقطه‌ی M خوانند. شعاعهای اصلی انحنا را معمولاً به R_1 و R_2 نمایش میدهند. عبارت

$$\frac{1}{2}\left(\frac{1}{R_1}+\frac{1}{R_2}\right)$$

را انحنای متوسط سطح در نقطه‌ی M، و عبارت $1/(R_1R_2)$ را انحنای کلی یا انحنای گاوس (بنام گاوس، ریاضیدان و دانشمند آلمانی) خوانند.

شعاع حامل[2] (šo'ā'e hāmel)، بطور کلی، قطعه‌خط واصل بین یک نقطه‌ی ثابت و یک نقطه‌ی متغیر؛ و نیز طول آن خط. در قطعهای مخروطی (بیضی، سهمی، هذلولی)، خطی که یک کانون را به نقطه‌ای از منحنی وصل کند شعاع حامل آن نقطه است؛ مثلا در شکل بالای ستون سوم ص ۴۹۰، قطعات FM و F'M شعاعهای حامل نقطه‌ی M از بیضی هستند. در هیئت، خطی که یک نقطه‌ی مرکزی یا یک کانون (مرکز خورشید در منظومه‌ی شمسی) را به موضعی از سیاره بر مدار آن وصل کند شعاع حامل سیاره در آن موضع میباشد. نیز ← سرعت سطحی.

شعاع رؤیت (šo'ā'e ro'yat). شعاع رؤیت یک نقطه عبارتست از خط مستقیم واصل بین آن نقطه و چشم ناظر.

شعاع عادی: ← انکسار مضاعف؛ قطبش.

شعاع غیر عادی: ← انکسار مضاعف؛ قطبش.

شعاعی[3] (šo'ā'i)، منسوب به شعاع؛ دارای اجزائی که مانند شعاعهای دایره قرار گرفته‌اند (مانند "الیاف شعاعی")؛ دارای خصوصیت تباعد مثلا نسبت به یک مرکز، چنانکه در شعاعهای دایره دیده میشود (مانند "تفرق شعاعی"). در اصطلاح علم نجوم، سرعت نزدیک شدن یک جرم آسمانی را به زمین یا دور شدنش را از آن ـ و بعبارت دیگر، سرعت آن جرم را در امتداد خط رؤیت ـ **سرعت شعاعی**[4] میخوانند. سرعت شعاعی یک ستاره را میتوان با بررسی طیف آن ستاره تعیین کرد (← حرکت بطرف قرمز).

شعب (ša'b)، ← انساب.

شعبان (ša'bān)، ملقب به **الملک الاشرف ناصرالدین** (al.maleko 'l.'ašraf) [= ملک اشرف]، فت ۷۷۸ هق، سلطان (۷۶۴–۷۷۸ هق) مصر، از سلسله‌ی ممالیک بحری. در ۱۰ سالگی او را به سلطنت نشاندند. در عهد وی بنادر قلمرو ممالیک در مصر و سوریه مکرر مورد حمله‌ی ناوگان صلیبیون واقع شد. در ۷۷۶ هق، لشکریان ممالیک کیلیکیا را گرفتند. در دوره‌ی شعبان، اوضاع داخلی مصر آشفته بود. عاقبت شعبان را خفه کردند.

شعبان (ša'bān)، ملقب به **الملک الکامل سیف الدین** (al.maleko 'l.kāmel) [= ملک کامل]، فت ۷۴۷ هق، سلطان (۷۴۶–۷۴۷ هق) مصر، از سلسله‌ی ممالیک بحری. در سلطنت کوتاه خود فجایع بسیار مرتکب شد، و عاقبت او را خفه کردند.

شعبان (ša'bān)، معروف به **شعبان المعظم** ('l.mo'azzam)، نام ۸مین ماه در تقویم هجری قمری. شب پانزدهم شعبان را شب برات (šabe barāt) یا لیلة البراة (laylato 'l.barāt) خوانند، و در تسمیه‌ی آن گفته‌اند چنانکه سلاطین هر کس از رعایا را که خراج خود ادا کند نوشته‌ای موسوم به برات به وی میدهند حاکی از آنکه خراج خود را تماماً ادا کرده است، همچنین، در این شب به امر خداوند "براتی" برای خلاصی مؤمنین از آتش مینویسند؛ و نیز گفته شده است که در این شب فهرست کسانی که باید در طی سال بعد از حیات مبرئ شوند تسلیم عزرائیل میشود، و بدین جهت این شب را شب برات خوانده‌اند. ولادت امام حسین ع در سوم شعبان، و ولادت امام زین العابدین ع در پنجم شعبان واقع شده است.

شعبده: ← سیمیا، ۲؛ ریمیا.

شعبی (ša'bi)، شهرت **ابوعمرو عامر ابن شراحیل** (abu.amr āmere 'bne šarāhil)، ۱۹ یا ۲۰–۱۰۳؟ هق، از بزرگان تابعین؛ مت کوفه. پدرش، شراحیل، از نخستین قراء قرآن بود. مردی فقیه و شاعر، و نزد خلفای اموی مقرب و معزز بود. حکایات و نوادر و اقوالی در کتابهای ادب از او نقل شده است. در تاریخ وفاتش اختلاف است.

شعر (še'r) [عربی، = دانستن، دریافتن]، در ادب فارسی، کلام موزون قافیه‌داری که خیال‌انگیز باشد، در مقابل نثر، که نه وزن و قافیه جزو ماهیت آن است نه خیال‌انگیزی. در علم عروض، گویند شعر سخنی است اندیشیده که دارای وزن و قافیه و معنی باشد، و قصد موزون آوردن آن نیز کرده باشند. ارسطو، که نخستین کسی است که در باره‌ی شعر و شاعری گفتگو کرده است، وزن و قافیه را جزء ماهیت و ذات شعر نمیشمارد، و آنچه در نزد او معتبر است معنی شعر است نه وزن و قافیه‌ی آن. اما حقیقت این است که شعر همواره با وزن ملازمه دارد، و سخن ناموزون را شعر نمیتوان خواند (← نظم). وزن و قافیه در شعر فارسی اکثرش مبتنی است بر عروض و قافیه‌ی عربی، لیکن در نیم قرن اخیر، تحت تأثیر ادب اروپائی، نوعی شعر در ادب فارسی بوجود آمده است که، با وجود تقید به خیال‌انگیزی، علاقه‌ای به پیروی از قواعد عروض و قافیه‌ی قدما نشان نمیدهد، و آن را امروز "شعر نو" میخوانند.

شعر کلاسیک فارسی از لحاظ صورت انواع مختلف دارد، مثل مثنوی، رباعی، دوبیتی، مسمط، قطعه، غزل، قصیده، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند،

(۱)curvature (۲)radius vector (۳)radial (۴)radial velocity

مستزاد، و غیره، چنانکه از جهت اغراض هم، مثل شعر عربی، مشتمل بر انواع گونه گون مانند مدح، هجا، فخر، حماسه، رثاء، تشبیب، نسیب، و غیره است.

در باب قدیمترین شعر موجود فارسی بعد از اسلام بحث بسیار شده است، اما اظهار رأی قطعی درین باب آسان نیست، و این مسئله تا حدی شبیه است به تحقیق درین باب که اولین کس که عشق ورزیده است یا اشک ریخته است کیست، و البته اینگونه مباحثات به نتیجه‌ی قطعی علمی نمیرسد، و فایده‌ای هم بر آن مترتب نیست. وجود شعر بمعنی اعم، یعنی کلام موزون خیال‌انگیز، در زبانهای پیش از اسلام ایران البته محقق است، اما آن بحث ربطی به شعر عروضی که موضوع این مقاله است ندارد، چنانکه تصنیفها و ترانه‌های کودکان بلخ و سرود اهل بخارا هم، با آنکه سخن موزون است، شعر واقعی نیست، و بهر حال، شعر موجود فارسی اولین بار در آثار گویندگان دوران طاهریان و صفاریان ظاهر شده است (← حنظله‌ی بادغیسی؛ فیروز مشرقی؛ محمد ابن وصیف سیستانی). در شعر گویندگان قدیم فارسی تأثیر و نفوذ شعرای عربی‌زبان محسوس است، از جمله، امرؤ القیس، ابوتمام، بحتری، متنبی، ابوالعلاء معری، و دیگران. در شعر کسانی چون عنصری، منوچهری، لامعی، امیر معزی، سعدی، و حافظ بیش و کم مؤثر بوده‌اند. مکتبهای مختلف شعر فارسی که از زمان رودکی تا عصر حاضر در طول و گاه در عرض هم وجود داشته‌اند امروز سبک خوانده میشوند، و در حال حاضر، از وجود سبک خراسانی (یا ترکستانی)، سبک عراقی، سبک هندی، و گاه نیز سبک آذربایجانی، در شعر فارسی صحبت میشود، و ابتذال یا عدم قبول سبک هندی منتهی به شروع تجدد در عهد زندیه و قاجاریه شده است. شعر ترکی و شعر اردو از حیث صورت تقریباً چیزی نیست جز تقلید از شعر فارسی، اگرچه شعر اردو از تأثیر ادب هندو هم خالی نیست، و این تأثیر، که در اوایل پیدایش شعر اردو چندان محسوس نبوده است، تدریجاً بیشتر محسوس شده است. نیز ← فن شعر.

شعر (ša'r) [عربی، = مو]، یکی از اجزای ذراع، معادل عرض یک موی دُم استر.

شعر، سرقات: ← سرقات شعر.

شعراء، سوره‌ی (aš-šo'arā')، سوره‌ی ۲۶م قرآن، مکی، ۲۲۸ آیه. موضوع آن توحید و خوف از آخرت و تصدیق به وحی پس حضرت محمد است، آنگاه مردم را از عاقبت بد تکذیب کردن پیغمبر در دنیا و آخرت میترساند، و از آن گذشته، پیغمبر را در برابر تکذیب مشرکان نسبت به وی تسلی میدهد. همه‌ی این مطالب در ضمن بیان داستانهائی از پیامبران گذشته بیان شده، داستان موسی و هارون با فرعون و جادوگران؛ داستان ابراهیم با پدر و قومش؛ داستان نوح و کشتی ساختن وی؛ داستان هود و قوم عاد؛ داستان صالح و قوم ثمود؛ داستان قوم لوط؛ داستان شعیب و اصحاب الایکه.

شعرانی، عبدالوهاب (abdo'l.vahhābe ša'rāni) [عبدالوهاب ابن احمد ابن علی حَنَفی شافعی شعرانی (یا شعراوی)]، ۸۹۸-۹۷۳ هق، صوفی معروف و از علمای فقه و حدیث؛ مت قَلْقَشَنْدَه (مصر). نسبت حنفی او از نظر انتساب وی به محمد ابن الحنفیه است. در طریقت پیرو شاذلیه بود، و خود طریقت شعراویه را تأسیس کرد. از قول وی سخنانی که ظاهرش با دین اسلام مباینت داشت نقل کردند، و از این راه خواستند به او آسیبی برسانند، ولی توفیق نیافتند. دارای تألیفات متعدد است؛ از آن جمله است **الیواقیت و الجواهر؛ الدرر المنثوره فی زبد العلوم المشهوره؛ کشف الغمه عن جمیع الامه؛ المیزان الشعرانیه؛ لواقح الانوار فی طبقات الاخیار، معروف به الطبقات الشعرانی الکبری**؛ و غیره.

شعراوی: ← شعرانی، عبدالوهاب.

شعراویه، طریقت، ← شعرانی، عبدالوهاب.

شعرای شامی[1] (še'rāye šāmi)، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی **کلب اصغر**. مانند **شعرای یمانی**، ستاره‌ای با نور ضعیف همراه دارد، که احتمالا از کوتوله‌های سفید است.

شعرای یمانی[2] (še'rāye yamāni)، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی **کلب اکبر**، که درخشنده‌ترین کواکب آسمان است. بسبب درخشندگیش، مورد پرستش ملل قدیم بوده است، و بسیاری از معابد مصر قدیم را چنان ساخته بودند که نور این ستاره در داخل آنها نفوذ کند. ذکر این ستاره و **شعرای شامی** از قدیم در ادبیات آمده است. از جنبه‌ی نجومی، شعرای یمانی از ستارگان سفید رشته‌ی اصلی (← غولپیکران و کوتوله‌ها) است. درخشندگی ظاهری آن در درجه‌ی اول ناشی است از نزدیکی آن به خورشید (فاصله‌اش از خورشید ح ۸٫۷ سال نور است). شعرای یمانی ستاره‌ای همراه دارد، که اول بار بسل بوجود آن پی برد (۱۸۴۴)، و در ۱۸۶۲ با تلسکوپ مشاهده شد. این ستاره، که آنرا "شعرای یمانی ب" مینامند (در مقابل اولی، که "شعرای یمانی آ" نامیده میشود)، اولین ستاره از کوتوله‌های سفید است که کشف شد. این دو ستاره از ستارگان دوتائی هستند، و دوره‌ی گردش ستاره‌ی "ب" بدور ستاره‌ی "آ" ۵۰ سال میباشد.

شعله[3] (šo'le)، محصول کلاً یا بعضاً گازی بعضی از فعل و انفعالات شیمیائی (معمولا اکسایش. ← احتراق) که حرارت و کمابیش روشنائی میدهد. وقتی سوختهائی مانند نفت، چوب، و زغال سنگ میسوزند، مواد فرار قابل اشتعال آنها تشکیل گازها یا بخاراتی میدهند که میسوزند، و تولید شعله میکنند. سوختهائی مانند کوک و زغال چوب، که فاقد مواد فرار قابل اشتعال هستند، در نتیجه‌ی سوختن، تولید حرارت و نور میکنند، ولی احتراق آنها همراه با شعله (یا شعله‌ای معتنابه) نیست. تابندگی شعله‌های **ئیدروکربورها** عمدةً ناشی از ذرات جامد کربون است که، بسبب حرارت، فروزان میشوند.

از لحاظ شکل، شعله معمولا بشکل مخروطی مجوّف میباشد. شعله‌ی ئیدروژن بسیار ساده و دارای دو منطقه است: یک منطقه‌ی مخروطی خارجی، که در آن فعل و انفعال (ترکیب ئیدروژن با اکسیژن هوا) روی میدهد، و یک منطقه‌ی مخروطی داخلی که عبارتست از گاز نسوخته (بسبب فقدان هوا). بعلاوه، شعله‌ی ئیدروژن تابندگی ندارد، و بسیار داغ است، و این بدان سبب است که تقریباً همه‌ی انرژی شیمیائی به انرژی حرارتی مبدل میشود. از شعله‌های پرحرارت میتوان شعله‌ی دستگاه **جوش اکسیژن** را نام برد. در مشعل بونزن، پیش از احتراق گاز، هوا با آن مخلوط میشود، و این امر مانع آزاد شدن کربون میگردد، و شعله‌ای کم‌نور ولی پرحرارت بدست میآید.

هر قدر گازی که میسوزد مختلطتر باشد شعله مفصلتر است، زیرا در این صورت، فعل و انفعالات متعدد در کار میآید. مثلا شعله‌ی مشعل بونزن، که معمولا ناشی از احتراق **گاز روشنائی** است، سه منطقه دارد: یک منطقه‌ی داخلی گازهای نسوخته؛ یک منطقه‌ی میانی، که آنرا شعله‌ی احیاگر[4] میخوانند؛ و یک منطقه‌ی خارجی، موسوم به شعله‌ی اکساینده[5] (بطور کلی، شعله‌ی احیاگر شعله یا قسمتی از آنست که بسبب کمبود اکسیژن، هر گاه اکسیدهای فلزی در آن قرار گیرند، اکسیژن از آنها میگیرد؛ و شعله‌ی اکساینده شعله‌ای یا قسمتی از آنست که مازاد اکسیژن دارد. ← اکسایش و احیا). در سوختن شمع، ئیدروکربورها، بسبب خاصیت موئینگی، بواسطه‌ی فتیله بالا کشیده میشوند، و تبدیل به بخار میگردند، و از سوختن آنها شعله‌ای پیچیده پدید میآید که دارای چند منطقه است: یک منطقه‌ی داخلی تاریک، که عبارتست از گازهای نسوخته؛ یک منطقه‌ی نورانی محیط بر منطقه‌ی داخلی، که در آن گازها به ئیدروژن و کربون تجزیه میشوند، و اولی میسوزد، و دومی بر اثر حرارت فروزان میشود؛ و یک منطقه‌ی خارجی، که در آن احتراق کامل است، و لهذا این منطقه فاقد تابندگی و تقریباً نامرئی است. در پایین شعله، یک منطقه‌ی آبی نیز مشاهده میشود.

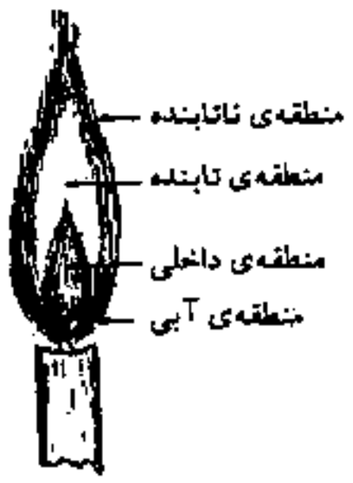

شعله‌ی شمع

وجود بعضی از املاح فلزی در شعله سبب جلوه‌گری آن به رنگهای گوناگون و اغلب بسیار درخشنده میشود. از این خاصیت در **تیرتخشائی** استفاده میکنند. همین خاصیت اساس طریقه‌ی معروف به **محک شعله**[6] (mahake) برای تشخیص هویت بعضی از فلزات است (توضیح آنکه وقتی ملح یا فلزی را وارد شعله‌ی مشعل بونزن کنند شعله به رنگی که مشخص آن فلز است درمیآید). رنگ سبز مایل به زردی مشخص باریوم، نارنجی مایل به قرمز مشخص کلسیوم، سبز مایل به آبی مشخص مس، بنفش مشخص پوتاسیوم، قرمز سیر مشخص لیتیوم، زرد مشخص سودیوم، و قرمز مشخص سترونسیوم است.

شعله‌ی دیدار: ← زلالی خونساری.

شعوبی (šo'ubi)، هر یک از شعوبیه، یا مربوط یا منسوب به آنان.

شعوبیه (šo'ubiyye)، عنوان کسانی که در عهد امویان و اوایل عباسیان، در مقابل غرور مفرط نژادی و قومی اعراب، منکر تفوق و سیادت فطری

(۱) Procyon (۲) Sirius (۳) flame (۴) reducing flame (۵) oxidizing flame (۶) flame test

و نژادی قوم عرب و برتری آنها بر سایر اقوام و شعوب عالم بوده‌اند. در زمان بنی امیه، و تا حدی به تحریک و تقویت بعضی از خلفا و رجال دولت اموی، اعراب در استخفاف و تحقیر نسبت به مسلمین غیر عرب افراط کردند، و بر خلاف قول پیغمبر ـ که گفته بود لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی [= عربی را بر عجمی هیچ برتری نیست الا به پرهیزگاری] ـ مسلمین غیر عرب را موالی خویش میخواندند، و نهضت شعوبیه در واقع عکس العمل همین رفتار بود، و چون اعراب و طرفداران تفوق و سیادت عرب انتساب عرب را به پیغمبر و سعی آن قوم را در نشر اسلام دستاویز خویش کرده بودند، و احادیثی از قبیل من ابغض العرب ابغضه الله [= هر کس عرب را دشمن دارد خدای او را دشمن میدارد] را مستند برتری اعراب بر سایر اقوام عالم میشمردند، منکرین این دعوی معتقد به مساوات تمام اقوام عالم شدند، و تفاخر و تعصب عرب را مخالف اسلام و خلاف صریح قرآن دانستند (سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳)، که شعوب (غیر عرب) را در ردیف قبایل (عرب) قرار داده، و گرامیترین مردمان را در نزد خداوند پرهیزگارترین آنها شمرده است. کلام اهل تسویه، یعنی قائلین به مساوات بین شعوب و قبایل، دستاویز افراطکاران موالی و مسلمین غیر عرب گشت، که نه فقط سیادت و تفوق فطری عرب را بر سایر مسلمین انکار کردند، بلکه اعراب را از سایر امم و اقوام پستتر شمردند، و در بیان مطاعن عرب و ذکر مفاخر خویش اهتمام نمودند، و از هر طرف سخنوران و شاعران پدید آمدند و یکدیگر را هجو کردند، و با وجود سختگیری بنی امیه و مبارزه‌ی آنها با این فکر، شعوبیه در این کار افراط کردند، و رفته رفته در نزد آنها نفرت از عرب به نفرت از هر آنچه به عرب تعلق داشت منتهی گشت. زنادقه نیز به نشر اقوال و عقاید شعوبیه پرداختند، و بهمین سبب، در عهد عباسیان، توجه به مبارزه و تعقیب زنادقه سبب از بین رفتن آثار شعوبیه و کتب آنها گشت، و البته با از بین رفتن تفاخرات و تعصبات عرب، طبعاً در دوره‌ی عباسی نشر و حفظ اقوال و مبادی شعوبیه هم دیگر چندان ضرورت نیافت، و آن مشاجرات تدریجاً از بین رفت.

شعور[1] (šo'ur)، در روانشناسی، اصطلاحی که فاقد تعریفی دقیق است که قبول عام یافته باشد، و بطور کلی، حاکی از حالت آگاهی آدمی است نسبت به اشیاء و احوال محیط، و بالاخص نحوه‌ی حصول این آگاهی. روانشناسی فرویدی بین حالت مشعر بودن (آگاهی واقعی) و حالت لاعن شعور (خزینه‌ی تجارب آدمی که انسان از آن غافل است) فرق می‌گذارد؛ بدین معنی که بین این دو حالت تفاوتی اساسی قائل است، و برای مطالعه‌ی لاعن شعور روش خاصی پیشنهاد مینماید. از طرف دیگر، پیروان اصالت رفتار در وجود چنین حالاتی تردید دارند، و معتقدند که نمیتوان بین رفتارهای مختلف آدمی از این نظر فرق گذاشت. امروزه غالب روانشناسان اصطلاح شعور را بدون تعریفی دقیق بکار میبرند، و شعور را مجموعه‌ی فعالیتهائی می‌دانند که مفهوم و معلوم آدمی است، و شخصیت او را تشکیل میدهد، و بدین معنی آنرا "تجربه‌ی مشعرانه"[2] مینامند. در کتب فارسی لفظ وجدان بمعنی شعور بکار رفته است، و امروز گاه لفظ خودآگاهی (xodāgāhi) بجای شعور بکار برده میشود. نیز ← فروید؛ پیکاناالیز؛ شعور مفقول.

شعور مفقول[3] (šo'ure maqful)، اصطلاحی در مکتب فرانسوی روانشناسی، که حاکی است از جریانات ذهنی شبیه به شعور ولی خارج از آگاهی شخصی فرد. غالباً این اصطلاح را از راه مسامحه با لاعن‌شعور یکی محسوب میدارند. سابقاً در کتب فارسی آنرا وجدان مغفوله میخواندند، و اخیراً نیمه‌خودآگاهی خوانده‌اند.

شعیا (ša'yā)، ضبط دیگر نام اشعیا.

شعیا، مسجد، بقایای مسجد قدیمی، در اصفهان، که بر اثر بناهای بعدی وضع اصلی آن مشخص نیست. مقبره‌ی منسوب به شعیای پیغمبر در آنست. کتیبه‌ی مرقد (مورخ ۱۱۱۲ هق) آنرا نخستین مسجد اصفهان معرفی میکند (← لنبان، مسجد). قدیمترین آثار موجود در آن عبارتست از قسمت پایین مناره‌ی آجری عهد سلجوقی. بقعه‌ی زیبای امامزاده اسماعیل از دوران آل مظفر و صفویه متصل به آن و دارای آثار مختلف تزیینی آن ادوار است؛ صحن بزرگ و سردر و چارسوق بزرگ جلو آن (چارسوق امامزاده اسماعیل) عموماً جنبه‌ی هنری دارد.

شعیب (šo'ayb)، پیغمبری مذکور در قرآن مجید، از سوره‌ی هود (آیه‌ی ۹۱) معلوم میشود که بعد از نوح و هود و صالح بوده است، و زمان او به زمان لوط نزدیک بوده است. در سوره‌ی شعراء (آیات ۱۷۶ و ۱۷۷)، قوم شعیب اصحاب الایکه نامیده شده است، و نام شهر او در سوره‌ی هود و سوره‌های دیگر مدین است. مفسرین از آیاتی که در سوره‌ی قصص آمده است ـ و در آنجا داستان ورود موسی به مدین و داماد شدن او ذکر شده ـ استنباط کرده‌اند که پدر زن موسی همان شعیب بوده است، در صورتی که در این قصه نام شعیب در قرآن مذکور نشده است، و نام این مرد در تورات یترون است. بموجب آیات سوره‌ی هود، شعیب مردم خود را به یکتاپرستی و درست داشتن پیمانه و ترازو دعوت میکرده است، ولی آنها نپذیرفته اند، و در نتیجه، عذاب خداوند بر ایشان فرود آمده و همه را نابود کرده است.

شعیر: ← جو.

شعیره (ša'ira) [عربی، = دانه‌ی جو]، یکی از اجزای ذراع، معادل عرض یک دانه‌ی جو.

شغاد (šaqād)، در داستانهای ملی ایران، برادر رستم، که از یکی از کنیزکان خنیاگر زال زاده شد. زال او را نزد شاه کابل فرستاد، و او دختر خود را به شغاد داد، و امید داشت که رستم به احترام این پیوند دیگر ازو باج نستاند. اما کسان رستم به هنگام باج، خراج معمول را گرفتند. شغاد این کار رستم را بیشرمی خواند، و با شاه کابل در برانداختن برادر همداستان شد. پس در جشنی، به توطئه شاه کابل شغاد را سخنان سرد گفت، و او بخواری به زابلستان رفت، و از شاه کابل نالید. رستم به کین‌خواهی برادر آهنگ کابل کرد، اما شاه کابل به نیرنگ از در پوزش درآمد، و به پیشباز رستم رفت، و او را به جشن و سور خواند، و به شکارگاهی کشاند که از پیش، به دستور شغاد، چاهی چند به اندازه‌ی رستم و رخش در آن کنده و آنها را به نیزه و تیغ انباشته و سرشان را به خاشاک و خاک پوشانده بود. رستم و رخش به چاه افتادند، و از زخم تیغ و نیزه جان سپردند.

رستم، که پیش از مردن دانسته بود اینن نیرنگ را شغاد کرده است، بدو گفت که کمان مرا به زه کن و با دو تیر نزد من گذار، تا اگر شیری برای شکار بدین سو آید، بر زنده‌ی من دست نیابد. شغاد چنین کرد، اما چون از رستم نیز بیمناک بود، خود را در پس چناری کهن که بر سر چاه بود پنهان ساخت. رستم شغاد و درخت را با تیری به یکدیگر دوخت، و خدا را سپاس کرد که او را چندان زور داد که انتقام خود را پیش از مرگ از بدخواه خویش بگیرد.

شغال (šoqāl, šaqāl)، پستاندار وحشی شبگرد از نوع کانیس (*Canis*) و از تیره‌ی سگها. در آسیا و افریقا و جنوب اروپا یافت میشود. از مردار و گیاه تغذیه میکند، و گاه حیوانات دیگر را شکار میکند. شغالها غالباً دسته‌جمعی به شکار میروند. شغال شبیه گرگ ولی از آن کوچکتر است، و میتوان آنرا رام کرد.

شغنان (šoqnān)، ناحیه‌ای بر مسیر علیای آمو دریا (رود پنج) که اینک قسمت واقع بر ساحل چپ آن جزء بدخشان افغانستان و قسمت دیگرش جزء تاجیکستان شوروی است. در مآخذ اسلامی به اسامی شقنان (šeqenān)، شکنان، شقینه (šeqina) و شکینه خوانده شده است. سکنه‌ی ایرانی آن متکلم به لهجه‌ی شغنانی از لهجه‌های فلات پامیر اند، و اغلب شیعه‌ی اسماعیلی میباشند. از خصوصیات اسماعیلیه‌ی پامیر اعتقاد آنهاست به تناسخ. بر طبق تواریخ محلی شغنان، این ناحیه در آغاز تحت استیلای چین بود، و سپس تحت تسلط "آتش‌پرستان" درآمد. عاقبت سید شاه ملنگ (seyyed šāh malang)، فرستاده‌ی رئیس اسماعیلیه‌ی خراسان، دست آنان را از آنجا کوتاه کرد، و سپس داعی دیگری بنام شاه خاموش از شیراز بدانجا آمد (ح ۶۶۵ هق). اعقاب این دو مدتها بر شغنان فرمان راندند. از اوایل قرن ۱۴م هق افغانها بر آنجا استیلا یافتند، ولی در ۱۸۹۵ ساحل راست رود پنج را تخلیه کردند، و این قسمت تحت حکومت امیر بخارا درآمد، و بتدریج تحت اداره‌ی مقامات روسی پامیر قرار گرفت.

شغنانی یا شغنی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

شغنی یا شغنانی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

شفا (šefā) یا **شفاء** (šefā') یا **کتاب الشفاء** (ketābo 'š.šefā')، مهمترین و مفصلترین تألیفات شیخ الرئیس ابوعلی سینا در منطق و فلسفه‌ی طبیعی و الاهی و ریاضی. شیخ ابتدا قسمتی از طبیعیات را در زمان شمس‌الدوله‌ی دیلمی، و پس از فوت (۴۱۲ هق) او، هنگام اختفا در خانه‌ی یکی از شاگردان و دوستان خاص خود بنام ابوغالب عطار (abu.qālebe attār)، بقیه‌ی طبیعیات (غیر از حیوان و نبات) و تمام الاهیات را در مدت ۲۰ روز بی مراجعه به کتابی نوشت، و شاید بجهت همین دسترسی نداشتن به منابع این

(۱) consciousness (۲) conscious experience (۳) subconscious

قسمت مختصر شده است. پس از رهائی از قلعه‌ی فردجان (fardajān) (در ناحیه‌ی همدان) در سال ۴۱۴ هق، در خانه‌ی یکی از سادات عَلَوی در همدان به تألیف قسمت منطق، که در خانه‌ی ابو غالب بدان شروع کرده بود، پرداخت، و در اصفهان آن را با قسمت حیوان و نبات بپایان رسانید. قسمت ریاضیات را قبلا نوشته بود، و بعد به شفا الحاق کرد.

کتاب شفا شامل چهار جمله است: منطق، طبیعیات، تعلیمیات (هندسه، هیئت، ارثماطیقی، موسیقی)، و الاهیات. قسمت منطق شامل نه فن است: مدخل، مقولات، باری ارمینیاس (قضایا)، قیاس، برهان، طوبیقا (جدل)، سوفسطیقا (مغالطه)، خطابه، و شعر. قسمت طبیعیات شامل هشت فن است: سماع طبیعی، آسمان و عالم، کون و فساد، آثار علوی، معادن و کائنات جو، نفس، نبات، و طبایع الحیوان. قسمت تعلیمیات (ریاضیات) شامل چهار کتاب است: کتاب اقلیدس (اصول علم هندسه)، مجسطی (تلخیص کتاب هیئت بطلمیوس)، ارثماطیقی (علم حساب)، و جوامع علم موسیقی. قسمت الاهیات شامل ده مقاله‌ای است، که هر مقاله‌ای به چند فصل تقسیم شده است.

طبیعیات و الاهیات شفا در سال ۱۳۰۵ هق در تهران در دو جلد با تعلیقات و حواشی بچاپ سنگی رسیده است. از سال ۱۹۵۲ در قاهره به طبع انتقادی همه‌ی شفا شروع کرده‌اند. بر کتاب شفا شروح و تعلیقات و حواشی زیادی نوشته‌اند، و بعضی از قسمتهای آن را نیز تلخیص کرده‌اند. فنون سماع طبیعی و آسمان و عالم و کون و فساد آن به فارسی ترجمه شده (چاپ تهران، ۱۳۱۹ هش). کتاب نفس آن نیز به فارسی ترجمه شده و در تهران به چاپ رسیده است (چاپ دوم، ۱۳۳۰ هش). الاهیات شفا هم به فارسی ترجمه شده ولی هنوز به چاپ نرسیده است. قسمتهائی از منطق و طبیعیات و الاهیات شفا به لاتینی ترجمه شده و در ۱۵۵۸ در ونیز بچاپ رسیده است (باستثنای کتاب‌های کون و فساد، افعال و انفعالات، اجرام سماوی، و نبات)؛ و قسمتهائی جداگانه نیز بعداً بطبع رسیده است. قسمتهائی از کتاب شفا به آلمانی، فرانسوی، و انگلیسی نیز ترجمه شده است. ترجمه‌ی لاتینی شفا در افکار فلاسفه‌ی مدرسی قرون وسطی در اروپا از قبیل راجر بیکن، قدیس آلبرتوس کبیر، و قدیس توماس آکویناس تأثیر کرده است.

شفاء الغلیل (šefā'o 'l.qalil) [شفاء الغلیل فی ما فی کلام العرب من الدخیل]، کتابی به عربی، تألیف شهاب‌الدین خفاجی، مشتمل بر کلمات و لغات دخیل در زبان عربی به ترتیب حروف الفبائی اول کلمات (ترتیب حروف دوم کلمات رعایت نشده است). در ۱۳۲۵ هق در مصر چاپ شده است.

شفارود (šafārud)، ده (جم ۷۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان گیل دولاب، شهرستان طوالش، استان یکم، ۷کیلومتری ل رضوانده، کنار دریای خزر و کنار رود شفارود. ییلات در آنجا تأسیسات دارد. این آبادی مرکز بخشی بنام شفارود بوده است، که بر طبق قنکا ۱۳۱۶ جزو بخشهای شهرستان اردبیل (آذربایجان شرقی) بوده، و در شهریور ماه ۱۳۱۷ هش از اردبیل منتزع و تابع شهرستان رشت (استان یکم) گردیده. در شهریور ماه ۱۳۲۲ هش از شهرستان رشت منتزع و تبدیل به شهرستان گردید، در آذر ماه ۱۳۲۴ هش مرکز شهرستان از شفارود به هشت‌پر منتقل شد. در آبان ماه ۱۳۲۵ هش مقرر شد که شهرستان شفارود بنام سابق خود شهرستان خمسه‌ی طوالش (← طوالش) نامیده شود.

شفاعت (šafā'at)، در لغت، میانجیگری در نزد صاحب‌قدرتی برای جلب رضای او در مورد عفو گنهکار. درین مورد، میانجیْ شفیع (šafi') خوانده میشود. نزد متکلمین، شفاعت عبارتست از وساطت و میانجیگری پیغمبر در روز جزا برای درخواست تخفیف عذاب یا درخواست عفو گنهکاران امت؛ ازین رو، پیغمبر را شفیع، شفیع محشر، و شفیع روز جزا میخوانند. بموجب قرآن، در روز جزا هیچ کس را جرأت شفاعت نیست مگر کسی را که خداوند اذن شفاعت دهد (طه ۱۰۸؛ سبأ ۲۲). البته شفاعت روز جزا، بموجب اخبار، مخصوص پیغمبر است؛ مع هذا، بعد از شفاعت او، سایر انبیا و همچنین ملائکه و شهدا هم جرأت شفاعت پیدا می‌کنند. شفاعت در درجه‌ی اول مخصوص امت است، و بهر حال، فقط شامل کسانی است که از شرک برکنار باشند. وعیدیه (va'idiyye) منکر شفاعت گنهکاران هستند، و آن را بهر حال فقط عبارت میدانند از امکان درخواست زیادت اجر برای مستحقان ثواب. امامیه در ثبوت شفاعت پیغمبر اتفاق دارند، و همچنین در باره‌ی ملائکه، و ائمه و فاطمه‌ی زهرا ع نیز قائل به شفاعت هستند.

شفاف[1] (šaffāf)، وصف ماده‌ای که نور را از خود عبور میدهد، و اشیاء را از وراء آن به وضوح میتوان دید. ماده‌ای که نور را از خود عبور دهد، ولی رؤیت اشیاء از وراء آن واضح نباشد نیمشفاف[2] (nim.šaffāf) خوانده میشود (مانند شیشه‌ی تار). ← کدر.

شفت (šaft)، دهستان (جم ح ۳۰٬۰۰۰؛ و (از تیر ماه ۱۳۳۹ هش) بخش، شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۴۷ (؟) آبادی. مرکزش، قصبه (qasabe) (جم ۱٬۱۰۴ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۹کیلومتری جش فومن است.

شفت[3]، در گیاهشناسی، میوه‌ای گوشتی (← میوه و جدول و تصویر آن) که لایه‌های خارجی آن ممکن است نرم، لیفی، یا چرم‌مانند باشد، و درونبر (← میوه) آن به جدار سختی (موسوم به هسته) تبدیل گشته و اطراف دانه یا دانه‌ها را فراگرفته است. از جمله‌ی شفتها میتوان آلو، گیلاس، آلوبالو، هلو، زیتون، گردو، و نارگیل را نام برد. میوه‌های توده‌ای مانند کشک عبارتند از توده‌ای از شفتهای کوچک یا شفتکها[4] (-šaftak).

شفتک، در گیاهشناسی، ← شفت.

شفتی، سید محمد باقر (šafti)، معروف به **حجت الاسلام شفتی** (hojjato'l.'eslām)، ۱۱۸۰–۱۲۶۰ هق، از علمای شیعه‌ی امامیه، اهل شفت (گیلان). پس از تحصیل مقدمات، در حدود ۲۰ سالگی برای تکمیل معلومات به عتبات رفت، و پس از مراجعت، چندی نیز در قم از مجلس درس میرزا ابوالقاسم قمی استفاده نمود، و در ۱۲۱۷ هق در اصفهان سکنی گزید، و هم در آنجا به مرض استسقا درگذشت، و در مسجد سید مدفون شد. شفتی در هنگام ورود به اصفهان بسیار فقیر و تهیدست بود، ولی بتدریج ثروت و ملک فراوان بهم رسانید و تجارت نیز میکرد، و ثروتش بدان پایه رسید که مورد غبطه‌ی اعیان و حکام و حتی سلاطین زمان خود بود، و بسیاری از آنان به وی مقروض بودند. در اصفهان قدرت و نفوذ فوق العاده بهم رسانید. اجرای حدود شرعی را در زمان غیبت امام واجب میدانست، و خود نیز مباشر اجرا می‌شد؛ تعداد کسانی را که به دست خود کشته است تا ۱۲۰ نوشته‌اند. شفتی تدریس نیز میکرد، و تألیفات چندی دارد، که معروفترین آنها مطالع الانوار است در شرح کتاب شرایع. مسجد معروف به ← مسجد سید در اصفهان را بنا نهاد.

شفر[5]، **شارل هانری اوگوست** (šārl hānri ogüst šefer)، ۱۸۲۰–۹۸، مأمور سیاسی و مستشرق فرانسوی. در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه تحصیل کرد، و در بیروت (۱۸۴۳)، اورشلیم، ازمیر، اسکندریه، و قسطنطنیه (۱۸۵۳) با سمت مترجم سفارت خدمت کرد. در ۱۸۵۷ استاد زبان فارسی و در ۱۸۶۷ مدیر مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه شد، و در ۱۸۷۸ به عضویت آکادمی کتیبه‌ها انتخاب گشت. سازمان آن مدرسه را تجدید کرد. از آثارش منتخبات فارسی (۱۸۸۳) است. بعضی از آثار فارسی (از جمله سیاستنامه‌ی خواجه نظام‌الملک) را بطبع رسانید، برخی را به فرانسوی ترجمه کرد؛ سفرنامه‌ی ناصر خسرو را با ترجمه‌ی فرانسوی و تعلیقات و فهرستها منتشر نمود (پاریس، ۱۸۸۱).

شفروه: ← شرف‌الدین شفروه.

شفشاون (šafšāvan)، اسپانیولی **خاوئن**[6] (xāen)، شهر (جم ۱۳°۸۸۷)، ل مراکش، ج تطاوین، در کوههای ریف. در ح ۸۷۶ هق (۱۴۷۱ یا ۱۴۷۲ ب‌م) بعنوان مرکزی برای مقاومت در مقابل پرتغالیها بوسیله‌ی شریف حسن ابن محمد ساخته شد. در ۱۹۲۰ بتصرف اسپانیا درآمد. در ۱۹۲۴ محمد ابن عبدالکریم ریفی آنرا گرفت.

شفعه، حق: ← حق شفعه.

شفق (šafaq)، نوری که تا مدتی پس از غروب خورشید از آسمان به زمین میتابد. فلق (falaq) یا فجر (fajr) نوری است که از مدتی پیش از طلوع خورشید به زمین میتابد. برای توجیه شفق و فلق ← نیمتاب؛ نور منطقه‌ای.

شفق و فجر از لحاظ تعیین وقت نمازهای صبح و شام در میان مسلمانان اهمیت داشته است، و منجمین مسلمان بدانها توجه خاص داشته‌اند. ابوریحان بیرونی در قانون مسعودی توصیفی عالی از شفق و فلق آورده است. هنگام صبح، ابتدا نور بشکل ستون روشن باریکی پدید میآید که، بر حسب عرض جغرافیائی مکان، کمابیش نسبت به افق تمایل دارد. این نور را صبح کاذب (sobhe kāzeb) (یا فجر کاذب) یا، از لحاظ شکل آن، ذنب السرحان (zanabo 's.serhān) [= دم گرگ] مینامند. پس از آن صبح صادق (sādeq) میآید، که در ابتدا بشکل خط سفید ضعیفی است، و بتدریج بزرگتر میشود، و بصورت هلالی در امتداد افق درمیآید، و این علامت درآمدن وقت

(۱)transparent (۲)transluscent (۳)drupe (۴)drupelet (۵)Schefer (۶)Xauen

نماز صبح است. پس از آن، پیش از برآمدن آفتاب، سرخیی در آسمان پدید میآید. حالِ شفق نیز بر همین گونه است، منتها بر خلاف ترتیب مذکور، بدین معنی که "شفق سرخ"، یعنی سرخی پس از غروب خورشید، اول پدید میآید، و ذنب السرحان در آخر.

بر طبق تحقیقات ج. و. ردهاوس (redhăs)، صبح کاذب مطابق نور منطقه‌ای است، و از کارهای او چنین استنباط میشود که مسلمانان پیش از اروپائیان به نور منطقه‌ای توجه یافته‌اند.

شفق جنوبی: ← شفق شمالی.

شفق شمالی[1] (šafaqe šemāli)، پدیده‌ای نورانی که، با اشکال و رنگهای گوناگون، هنگام شب در آسمان در پهنه‌ای در اطراف قطب شمال مغناطیسی زمین مرئی است. نظیر آن در نیمکره‌ی جنوبی شفق جنوبی[2] نام دارد. این شفقها از باشکوهترین پدیده‌های طبیعی هستند، و به رنگهای سرخ، زرد، سبز، آبی، و بنفش پدید میآیند. شکل آنها متفاوت است، و بصورت پاره‌ها یا شعاعهای نور، قوسها، پرده‌های آویخته، و غیره دیده میشوند. شفقها در ارتفاعات از ح ۵۰ کم تا ح ۹۵۰ کم روی میدهند، و آنها را ناشی از الکترونها و پروتونهای سریع السیر صادر از خورشید میدانند، که در منطقه‌ی تشعشعات وان الن به دام می‌افتند، و سپس تحت میدان مغناطیسی زمین، بجانب نواحی قطبی روانه میشوند. این ذراتِ دارای بار برقیِ وارد جو زمین میشوند، و با مولکولهای هوا (عمدةً اکسیژن و نیتروژن) برخورد کرده آنها را تحریک میکنند، و از این تحریک نور صادر میشود؛ در ارتفاعات ح ۹۵۰کیلومتری، نور ممکن است ناشی از ترکیب شدن الکترونها و پروتونها و تولید اتمهای نیدروژن باشد. شفقها مقارن دوره‌های منتهای شدت فعالیت کلفهای خورشید و طوفانهای مغناطیسی هستند. در سال جهانی ژئوفیزیکی ۱۹۵۷–۵۸، بررسیهای فراوان بوسیله‌ی بالونها، رادار، موشکها، و قمرهای مصنوعی در باب شفقها بعمل آمد، و اطلاعات بسیار در باره‌ی آنها حاصل شد.

شفق و فلق: ← شفق؛ نیمتاب.

شفلر[3]**، یوهانس** (yohānes šefler)، نام مستعارش آنگلوس سیلزیوس (ăngelus silezius)، ۱۶۲۴–۷۷، شاعر آلمانی. از آثار معروفش منظومه‌ی غنائی لذت روحی مقدس است. افکار رازورانه‌ی وی در نهضت تورع قرن ۱۸م تأثیر داشت.

شفیره[4] (šafire) یا **نوچه** (nŏce)، سومین مرحله‌ی زندگی حشراتی که دگردیسی کامل (تخم، نوزاد، شفیره، بالغ) دارند. دگردیسی کامل از خصوصیات افراد راسته‌های سخت‌بالپوشان (Coleoptera) (سوسکها)، دوبالان (Diptera) (مگس و پشه) و پولک‌بالان (Lepidoptera) (پروانه و بید) است. بعضی از شفیره‌ها (مگس) دارای حرکت هستند، ولی بیشتر آنها در محفظه‌ی مسدودی محبوس اند، و حرکت ندارند. شفیره‌ی بیدها معمولا یک پوشش خارجی بنام پیله[5] دارند، که اغلب از ابریشمی که نوزاد ترشح میکند تولید میشود.

شفیع: ← شفاعت؛ حق شفعه.

شفیع‌آباد (šafi'ābād)، ده (جم ۱٬۰۶۲ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان کنار شهر، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ در ۶– کیلومتری ش بردسکن.

شفیع صدر اعظم، میرزا: ← شفیع مازندرانی.

شفیع مازندرانی، میرزا (mirzā šafi'e māzan-darāni)، معروف به **میرزا شفیع صدر اعظم**، ف ۱۲۳۴ هق، از وزرا و مستوفیان و رجال مشهور اوایل دولت قاجاریه. وی قبل از حاجی ابراهیم شیرازی یک چند وزارت آقا محمد خان را داشت. بعد از قتل آقا محمد خان در تهران بود، و با محمد خان قاجار، حاکم تهران، چنان تدبیر نمود که هیچ کس را از شاهزادگان قاجار به تهران راه ندهند تا فتحعلی شاه به تهران بیاید. بدین جهت، فتحعلی شاه، پس از جلوس به تخت سلطنت، به او التفات و عنایت بسیار کرد، و پس از عزل و قتل حاجی ابراهیم، او را به صدارت عظمی برگزید (۱۲۱۶ هق). میرزا شفیع صدارت فتحعلی شاه را داشت تا آنکه در قزوین به سن متجاوز از ۷۰ وفات یافت، و فتحعلی شاه حاجی محمد حسین صدر اصفهانی را بجای او بصدارت برگزید.

شفیلد[6] (šefild)، شهر (جم ۴۹۳٬۹۵۴)، رایدینگ غربی (یورکشر)، ل انگلستان، بر رود دان. یکی از مراکز صنعتی بزرگ انگلستان است، و از قرن ۱۴م مرکز ساختن کاردینه بوده است؛ اشیاء نقره‌ای و کالاهای سنگین فولادی (مانند اجزای نبردناو، توپ، خط آهن) نیز در آنجا ساخته میشود. ماری استوارت در اینجا زندانی بود (۱۵۶۹–۸۴). دانشگاه شفیلد (تأسیس 1905) دارای دانشکده‌های پزشکی و فنی است. در ۱۹۴۰ بشدت بمباران شد.

شقا (šaqā)، تلی به ابعاد تقریبی ۲۵۰ در ۲۱۰ متر و ارتفاع ۹ متر، در مرودشت، ۱۷کیلومتری جغ تخت جمشید. در کاوشهائی که در ۱۳۲۰ هش در آنجا بعمل آمد دو ظرف سفالی و بعضی اشیاء مسی کشف شد، که آنها را از هزاره‌ی سوم ق‌م میدانند. پس از آن نیز در این محل کاوشهائی بعمل آمد.

شقاق شرقی کبیر[7] (šeqāqe šarqie kabir) یا **شقاق یونانی**[8]، در تاریخ مسیحیت، جدا شدن کلیساهای کاتولیک رومی و یونانی از یکدیگر، که در قرن ۹م آغاز شد، و هنوز هم ادامه دارد. از اسباب آن، یکی رقابت رم و قسطنطنیه بود، و دیگری کشمکشهای مربوط به مسائلی از قبیل اختیارات پاپ و بعضی مسائل ایمانی. در ۸۵۷، میخائیل III، امپراطور بیزانس، فوتیوس را بجای قدیس ایگناتیوس قسطنطینی به مسند بطریرکی قسطنطنیه نشانید، و بدینگونه رابطه‌ی دینی قسطنطنیه و رم منقطع گردید. پاپ اخذ تصمیم در چنین امری را جزء اختیارات عالیه‌ی خود می‌دانست، و در نتیجه، دو مرکز روحانی یکدیگر را به سوء عقیده متهم کردند، و مرتد شمردند. عاقبت، پاپ فوتیوس را به بطریرکی شناخت. در ۱۰۵۴، پاپ لئوی IX و بطریرک یونانی قسطنطنیه، میکائیل کرولاریوس[9] (mikāel kerulārius)، یکدیگر را ملعون و مرتد خواندند، و قطع رابطه کردند، و بعضی این واقعه را آغاز شقاق شرقی کبیر میدانند. از آن ببعد، کلیسای یونانی معتقد بوده است که کلیسای غربی در اساس حکومت کلیسا بدعت گذاشته است، و کلیسای کاتولیک رومی هم کلیسای یونانی را از خود جدا میداند. در شورای دینی فلورانس‌ـفرارا (۱۴۳۸–۴۵) ترمیمی موقت بین دو فرقه حاصل شد، ولی در ۱۴۷۲ کلیسای یونانی شرایط مقرر در شورا را طرد کرد، و شقاق دائمی گردید.

شقاق غرب: ← شقاق کبیر.

شقاق کبیر[10] (šeqāqe kabir) یا **شقاق غرب** (qarb)، عنوان انشعابی که در کلیسای کاتولیک رومی روی داد، و از ۱۳۷۸ تا ۱۴۱۷ دوام داشت. سبب این شقاق اختلاف در مسائل ایمانی نبود، بلکه مسائل شخصی و سیاسی باعث آن گردید. کمی پس از بازگشت گرگوریوس XI از آوینیون به رم (← پاپ)، وی درگذشت (۱۳۷۸)، و مردم شهر رم از ترس بازگشت مجدد دربار پاپ به آوینیون طغیان کردند، و خواستار پاپی از اهل رم یا لااقل ایتالیائی شدند. در نتیجه، کاردینالها اوربانوس VI را به پاپی برگزیدند (۱۳۷۸)، ولی بسبب سوء رفتار وی نسبت به کلیسائیان، کمی بعد کاردینالها انتخاب او را، که تحت فشار مردم صورت گرفته بود، باطل اعلام کردند، و روبر ژنوی را بعنوان کلمنس VII به پاپی برگزیدند. سال بعد کلمنس از ایتالیا به آوینیون گریخت، و در آنجا به مسند پاپی نشست. در نتیجه، دو دستگاه پاپی‌ـیکی در رم و دیگری در آوینیون‌ـبرپا شد (جدول پاپها را در مقاله‌ی پاپ ملاحظه کنید). پاپهائی که در رم مقر داشتند عبارت بودند از اوربانوس VI، بونیفاکیوس IX، اینوکنتیوس VII، و گرگوریوس XII؛ و رقبای آنها در آوینیون عبارت بودند از کلمنس VII و بندیکتوس XIII (← لونا، پدرو د).

در عین حال شقاقی در داخل این شقاق نیز اتفاق افتاد، بدینمعنی که فرانسه از اطاعت از بندیکتوس XIII سر باز زد، و در ۱۳۹۸–۱۴۰۳ و ۱۴۰۸–۹ هیچیک از پاپها را برسمیت نشناخت. این رقابتها در عالم مسیحیت سوء تأثیر داشت، و علمای الاهی دانشگاه پاریس، به رهبری پیر د/آیی و ژ. ش. دو ژرسون، در صدد ترمیم شقاق برآمدند، و اقدامات آنها منجر به شورای دینی پیز (۱۴۰۹) گردید، که گرگوریوس XII و بندیکتوس XIII را مخلوع اعلام کرد، و آلکساندر V را به پاپی برگزید. آلکساندر بزودی درگذشت، ولی جانشین فعالش بالداساره کوسا، که بعنوان یوهانس XXIII به پاپی نشست، بیشتر اروپا را بطرف خود جلب کرد. وی در ۱۴۱۴ با اکراه ← شورای کنستانس را تشکیل داد، در این شورا، گرگوریوس XII استعفا کرد، و یوهانس و بندیکتوس XIII که از استعفا خودداری کردند، خلع شدند، و مارتینوس V به پاپی انتخاب شد، و شقاق پایان یافت. مهمترین اثر شقاق کبیر تأخیر اصلاحات کاتولیکی و پیدایش نظریه‌ی تفوق شوراها بود، که بوسیله‌ی ← شورای بال احیاء شد.

شقاقل (šaqāqol)، (*Pastinaca secacul*)، گیاه بز قدیم، دارای ریشه‌های ضخیم و خوراکی. مربای ریشه‌های آن مبهی است، نیز ← گزر دشتی.

---

(۱)aurora borealis (۲)aurora australis (۳)Scheffler (۴)pupa (۵)cocoon (۶)Sheffield (۷)Great Eastern Schism (۸)Greek Schism (۹)Cerularius (۱۰)Great Schism

شقاقی (šaqāqi)، طایفه‌ای احتمالا کردی‌الاصل که در دوره‌ی صفویه بین مغان و سراب میزیسته‌اند، و ظاهراً پیدایش آنها در این ناحیه نتیجه‌ی نقل و انتقالاتی در ایلات بوده است که احتمالا از زمان آق قوینلو سابقه داشته. در ح ۱۸۱۴، ج. موریه تعداد آنها را ۵۰٬۰۰۰ خانوار برآورد کرده است، که بین تبریز و زنجان در نواحی هشترود، گرمرود، میانه، و اردبیل میزیسته‌اند. قسمت عمده‌ی پیاده نظام عباس میرزا نایب‌السلطنه که با نظام اروپائی آشنائی یافته بودند از طایفه‌ی شقاقی بودند، و در اوایل قرن ۲۰م چهار فوج شقاقی در ارتش ایران وجود داشته. طایفه‌ی شقاقی ترک‌زبان و شیعه هستند.

شق القمر (šaqqo 'l.qamar) یا **انشقاق قمر** (enšeqāqe)، شکافتن یا شکافته شدن ماه، که در قرآن (سوره‌ی قمر ۱) ذکر آن با بیان نزدیک شدن "ساعت" [= روز قیامت] آمده است، و بدینگونه، به اعتقاد بعضی از مفسرین، شکافته شدن ماه بعنوان نشانه‌ای از وقوع قیامت آمده است. کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما دارند، و خرق و التیام را در جسم سماوی جایز نمیدانند، وقوع آن را انکار کرده‌اند. عامه‌ی متشرعه معتقدند که وقوع آن از روی اخبار ثابت است، و امتناع خرق و التیام اجرام سماوی را منکرند. بموجب اخباری که از صحابه (از جمله عبدالله ابن مسعود) منقول است، شق القمر در عهد پیغمبر در مکه و بوسیله‌ی او واقع شده است، باین تفصیل که مشرکان مکه از وی خواستند تا ماه را دو نیم کند؛ پیغمبر هم دعا کرد، و ماه دو پاره شد، چنانکه در دو جانب کوه حرا قرار گرفت، و بقولی، یک پاره‌اش بالای کوه قیقعان (qo'ayqe'ān) واقع شد، و یک پاره بر کوه ابوقبیس. روایتی هم هست که در یک شب دو بار، به اشارت انگشت مسبحه‌ی (سبابه‌ی) پیغمبر، ماه دو نیم شد، و بهم پیوست. مع هذا، گویند مشرکان با وجود آنکه معجزه را دیدند تکذیب کردند، و آن را سحر مستمر خواندند. وقوع شق القمر را از وقایع سال ۹م بعثت شمرده‌اند، و آن ظاهراً مصادف میشود با دوره‌ای که پیغمبر با کسان خویش در شعب ابی طالب در محاصره بوده است.

شقان (šoqān)، دهستان (جه ح ۱۶۰٬۸؛)، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. مرکزش، **شقان** (جه ۱٬۴۹۳ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۸کیلومتری لغ میان‌آباد است.

شقایق: ← آنمون؛ خشخاش؛ شقایق نعمانی.

شقایق دریائی (šaqāyeqe darya'i)، جانور بی‌مهره‌ی دریائی، از تیره‌ی مرجانها. دارای تنه‌ی استوانه‌ای و شاخکهای گزنده است. به سنگها، صدفها، و علفهای دریائی در نقاط کم‌عمق میچسبد. از جانوران کوچک تغذیه میکند.

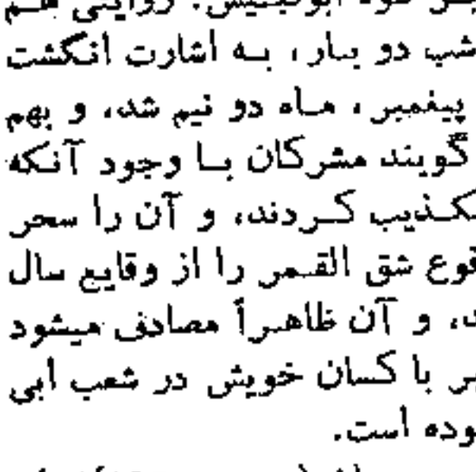

شقایق دریائی

شقایق نعمانی (šaqāyeqe no'māni)، گل خودروی بت قدیم و جدید از نوع آنمونه (← آنمون). دارای گلهای زیبای آبی‌رنگ است، که در انتهای ساقه‌ها، دانه‌های پردار بسیار چانشین آنها میشود. از گلهای زینتی بهاری است.

شقایق نعمانیه (šaqāyeqe no'māniyye) [الشقایق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه]، کتابی به عربی، تألیف عصام‌الدین ابوالخیر احمد ابن مصلح‌الدین مشهور به طاشکپری‌زاده، مشتمل بر شرح حال ۵۲۲ تن از علما و مشایخ و صوفیان دولت عثمانی تا زمان سلطان سلیمان قانونی، که آنها را به ده طبقه قسمت کرده است. تاریخ اتمام تألیف آن ۳۰ رمضان ۹۶۵ هق است. در حاشیه‌ی وفیات الاعیان چاپ شده است (مصر، ۱۲۹۹ و ۱۳۱۰ هق).

شقنان: ← شغنان.

شقوبیه، اسپانیا: ← سگوویا.

شقیق بلخی (šaqiqe balxi)، مکنی به **ابوعلی،** ف ۱۹۴ هق، زاهد و صوفی مشهور خراسان. بنا بر مشهور، مرید و تربیت‌یافته‌ی ابراهیم ادهم بوده، و در اوایل حال در بلاد تُرک تجارت می‌کرده است، و سپس ترک تجارت گفته و به زهد و تصوف گراییده. شقیق بلخی، در اثنای مسافرت مکه، در بغداد با هارون‌الرشید ملاقات کرده و او را اندرز داده است. تاریخ وفاتش را ۱۷۴ و ۱۸۴ هق نیز ضبط کرده‌اند، و حتی ۱۵۳ هق نیز نوشته‌اند، که قطعاً درست نیست. مطابق بعضی روایات، شقیق بلخی در ماوراء النهر بقتل رسیده و در ختلان مدفون شده است.

شقیقه: ← سر.

شقینه: ← شغنان.

شکارپور (šekārpur)، شهر (جه ۴۵٬۳۵۵)، پاکستان غربی، در ایالت سابق سند. در مرکز ناحیه‌ای پست و کمابیش واقع است. مرکز داد و ستد محصول فراوان گندم و برنج ناحیه‌ی اطراف می‌باشد. بعد از تأسیس (۱۹۴۷) پاکستان، صنایع جدید شیمیائی و کارهای مهندسی در آن دایر شده است. شهر در ۱۶۱۷ تأسیس شد. مدتها از کالنبارهای جاده‌ی کاروانی هند به آسیای مرکزی بود.

شکارستان: ← صبای کاشانی.

شکارنامه‌ی ملکشاه: ← ابوطاهر خاتونی.

شکاف[1]، در اصطلاح زمینشناسی و معدنشناسی، ترَک یا شکستگی طویل. در این اصطلاح، معمولا ترک یا درزه‌ای را که طولش تا حدود چند متر باشد شکاف نمیخوانند.

شکافت[2] (šekāft)، در اصطلاح زمینشناسی، شکست بعضی سنگها یا کانیها (بر اثر ضربه یا فشار) به موازات سطوح معین؛ و نیز سطوح شکست. میکا به آسانی، همواره در یک امتداد، شکافت برمی‌دارد، و آنرا دارای شکافت کامل گویند. فلدسپات در دو امتداد تقریباً عمود بر هم شکافت برمیدارد، و کلسیت و گالن در سه امتداد. سنگ لوح در امتداد عمود بر فشاری که باعث تبدیل سنگ رسی به سنگ لوح شده است شکافت برمیدارد؛ این نوع شکافت را شکافت سنگ لوحی خوانند.

شکافت هسته‌ای[3] (šekāfte haste'i)، تقسیم شدن یک هسته‌ی اتمی سنگین به دو جزء تقریباً متساوی با یکدیگر. ← انرژی اتمی؛ انرژی هسته‌ای.

شکاک (šakkāk)، قبیله‌ای از کردان ناحیه‌ی مرزی ایران و ترکیه. از شعبه‌های آن در ایران کاردار (kārdār) و دلان (delān) (در ناحیه‌ی سومای و برادوست) و عبدوئی (abdu'i) یا عودوئی (ādu'i) (در چهریق و قطور) است. عبدوئی در ایام گذشته در سیاست محلی نقش عمده‌ای داشته‌اند. ظاهراً اجداد آنها در ح ۱۷۰۰ از دیاربکر به ارومیه مهاجرت کردند. نخستین رئیس معروف آنها، اسماعیل آغا، در ۱۲۳۱ هق درگذشت. سپس طوایف شکاک در اثر فشار طوایف افشار به جانب سومای و سپس بطرف شمال به چهریق مهاجرت کردند. رئیس معروف آنها جعفر آغا، که گاه از طرف دولت مأمور نواحی مرزی بود، و گاه طغیان و راهزنی میکرد، در ۱۹۰۵ (۱۳۲۲ یا ۱۳۲۳ هق) در تبریز به دار آویخته شد، و ریاست طایفه‌ی شکاک به برادرش اسماعیل آغا سیمیتکو رسید.

شکاک، فلاسفه‌ی: ← شکاکیت.

شکاکان، در فلسفه، ← شکاکیت.

شکاکیت[4] (šakkākiyyat)، طریقه‌ی فلاسفه‌ای که معرفت یقینی کامل را برای انسان ممکن نمیدانند، و در همه‌ی اصول و مبادی تردید میکنند، و یا دست کم، امکان معرفت به بعضی از امور (از قبیل امور غیر محسوس و بعضی عقاید دینی) را نفی میکنند، و در قطعیت و کلیت ارزشهای اخلاقی شک دارند. پیروان این طریقه را شکاکان[5] (šakkākān) یا شکاکین یا فلاسفه‌ی شکاک می‌خوانند. شکاکان یونان قدیم بیشتر پیروان پورهون (پیرون) بودند، که میگفت از دو حکم متناقض مفروض نمیتوان گفت که کدام یک درست است، و معتقد بود که شیء در واقع نه زیبا است و نه زشت، و نه درست و نه نادرست است. واقعیت یک حکم مفروض بیشتر از واقعیت حکم متناقض آن نیست، و هر دو متعادل و متساوی هستند. اما در خود این قضیه نوعی حکم مثبت هست، و شکاکان تندرو منکر هر نوع حکم مثبت بودند، و از هر گونه اظهار نظر و حکم سر باز میزدند. بنا بر این، حکم مذکور را بطور منفی تأویل میکردند. مثلا میگفتند از حکم "راهزن بدتر از گولزن نیست" نباید استنتاج کرد که "راهزن در بدی مانند گولزن است"، زیرا این حکم مثبت است؛ بلکه معنی حکم مذکور نفی وجود راهزن و گولزن هر دو است. همچنانکه برای اثبات قضیه‌ای دلایلی میتوان اقامه کرد، برای نفی آن نیز دلایلی بهمان قدرت میتوان پیدا کرد. اما این استدلال، اگرچه در ردِ جزمیون[6] (jazmiyyun) است، در نفی عقیده‌ی خود شکاکان نیز بکار میرود، و شکاکان همین کار را میکردند تا اصلا هیچ عقیده و رأی قطعی و جزمی اظهار نشود. تیمون[7] (timon)، شاگرد پورهون، معتقد بود که برای وصول به سعادت سه چیز لازم است، دانستن چگونگی اشیاء؛ تعیین وضع ما در برابر اشیاء؛ و نتیجه‌ی نظری و عملی حاصل از آن. اما اشیاء ناپایدار هستند، و بهمین جهت ما نمیتوانیم به حواس و مدرکات خود اطمینان کنیم، و به آنها علم پیدا کنیم؛ در نتیجه نباید در باره‌ی اشیاء حکمی صادر کرد، و همین امر منجر به آزادی از

(۱) fissure (۲) cleavage (۳) nuclear fission (۴) scepticism (۵) sceptics (۶) dogmatists (۷) Timon

قید و بند هر گونه حکمی میگردد، و نوعی طمأنینه‌ی باطنی، یا آتاراکسیا[1] (ātārāksiā) [ین، = سعادت] حاصل میشود.

در قرن اول قم آینسیدموس[2] (āyneside-mos) برای توجیه اصالت شک به ده اصل متوسل شد که خلاصه‌ی آن عبارت است از: (۱) اختلاف طبایع جانداران بطور کلی (دید عقاب با دید خفاش فرق دارد)؛ (۲) اختلاف طبایع انسان‌ها؛ (۳) اختلاف ساختمان حواس با یکدیگر (تابلوی نقاشی به حس باصره دارای عمق و ابعاد سه‌گانه میآید، و به حس لامسه مسطح و هموار)؛ (۴) اختلاف احوال شخص واحد (مثلا در خواب و بیداری، و جوانی و پیری)؛ (۵) اختلاف مسافت و محل اشیاء (برجی که از نزدیک شش‌پهلو دیده میشود از دور گرد بنظر میآید)؛ (۶) وجود اشیاء علی الدوام در حال ترکیب (که سبب میشود ما از حال بساطت آنها آگاهی نیابیم)؛ (۷) اختلاف حالت تنهائی یک شیء با حالت آن در اجتماع (دانه‌ی ریگ خشن است، اما توده‌ی ریگ نرم حس میشود)؛ (۸) نسبیت امور بطور کلی؛ (۹) اختلاف نظر در نتیجه‌ی درک مداوم یا گاهگاه (آفتاب با آنکه بزرگتر و رخشنده‌تر است عادی بنظر میآید، و ستاره‌ی دنباله‌دار غیر عادی)؛ (۱۰) اختلاف در وضع زندگی و رسوم و قوانین و ادیان. بعقیده‌ی آینسیدموس، این اختلافات موجب میشود که انسان بطور جزم و قطع در باره‌ی اشیاء حکم نکند، و در حالت شک باقی بماند.

سکستوس امپیریکوس[3] (sekstos empiri-kos)، یکی دیگر از شکاکان دنیای قدیم، در صحت قیاس شک کرد، و آن را مفید علم ندانست، زیرا به عقیده‌ی او، قیاس نوعی مصادره به مطلوب است. مثلا در قیاس "سقراط انسان است، و هر انسانی حیوان ناطق است؛ پس سقراط حیوان ناطق است"، کلیت و قطعیت کبری بدون احراز صحت نتیجه درست نیست، در صورتی که، بزعم وی، ما بوسیله‌ی قیاس مذکور میخواهیم صحت نتیجه را ثابت کنیم. سکستوس در اصل علیت نیز شک کرد، زیرا به عقیده‌ی او، علت یا همزمان با معلول است، یا در زمان پیش از آن است، یا بعد از آن. اگر همزمان است، دلیلی نیست که از دو شیء همزمان یکی را علت بدانیم و دیگری را معلول، بلکه هر کدام را میتوان علت یا معلول دیگری دانست. اگر علت پیش از معلول باشد، اسم علت بر آن اطلاق نمیشود، زیرا تا معلولی درکار نباشد علتی نیز درکار نخواهد بود، و بطلان وجود علت بعد از معلول نیز واضح است، زیرا در این صورت باید پدر مثلا از لحاظ زمان پس از پسر باشد.

در میان متکلمین اسلامی، اشاعره ضرورتِ تتابع علت و معلول را منکر بودند، و آن را "جریان عادة الله" میدانستند، و به این وسیله میخواستند معجزات و خارق عادات را که به انبیا نسبت میدهند توجیه کنند. نظیر همین نظریه را اوکام (← ویلیام آکمی) در قرن ۱۴م اظهار میکرد، و میگفت که علم به تتابع ضروری علت و معلول وقتی ممکن است که فرض شود طبیعت، در حین آن علم، در همه جا یکسان عمل میکند، و بدون این فرض، علم ممکن نیست، و چون چنین فرضی پایه‌ی درستی ندارد، باید تتابع علت و معلول را به اراده‌ی مستقیم خداوندی منسوب داشت.

نیکولا د/اوترکور[4] (nikolā dotrkur) (فت بعد از ۱۳۵۰)، عالم الاهی فرانسوی، مدعی بود که قیاس منطقی مفید علم نیست، زیرا نتیجه‌ی قیاس در مقدمات قیاس وجود دارد، و بلکه عین مقدمات است. از طرف دیگر، از علم به وجود یا عدم شیء وجود یا عدم شیء دیگر را نمیتوان استنتاج کرد. اگرچه از نزدیکی آتش به پنبه میتوان حکم کرد که پنبه، در صورت عدم مانع، آتش خواهد گرفت، ولی این تتابع ضروری و قطعی نیست، بلکه تتابعی است زمانی صرف. بنا بر این، نه علم شهودی امکان‌پذیر است و نه علم حصولی. زیرا اگر علم شهودی امکان‌پذیر بود، لازم بود انسان، بدون مقدمات، به اشیاء علم شهودی پیدا کند، و علم حصولی هم ممکن نیست، زیرا چنانکه گفتیم، تتابع علت و معلول امر ضروری نیست، و از وجود یک شیء نمیتوان بطور قطع به وجود شیء دیگر حکم کرد. میان این عقاید فلاسفه‌ی قرن ۱۴م و عقاید بعضی از فلاسفه‌ی متأخر (از قبیل هیوم و ج. بارکلی) شباهتهائی موجود است.

شکاکین، در فلسفه، ← شکاکیت.

شکانیان، از کردان شبانکاره، ← شبانکاره.

شکر[5] (šekar)، ماده‌ی تبلورپذیر شیرین، که در حال خلوص بیرنگ یا سفید است، و در شیره‌ی بعضی از گیاهان یافت میشود، و یکی از مواد غذائی مهم انسان است. منابع عمده‌ی آن نیشکر و چغندر قند است، که شکرهای کاملا تصفیه‌شده‌ی حاصل از آنها همانند میباشند، و به صورت شکر دانه‌ای (شکر در استعمال عادی) یا قند بفروش میرسند، برای اطلاع بیشتر ← قند.

شکر تیغال (šekare tiqāl)، ماده‌ای نسبةً شیرین و با طعم نشاسته‌ای، که بوسیله‌ی حشره‌ای بنام خزوکک (xazukak) روی گیاه خار شکر یا تیغال[6] (از نوع *Echinops*) تولید میشود. شکر تیغال در حقیقت لانه‌ای است که نوزاد خزوکک برای خود میسازد. خزوکک حشره‌ای است از تیره‌ی سرخرطومیها (Curculionidae)، که در ایران تا کنون سه جنس از آن جمع‌آوری شده است، که عبارتند از *Larinus cynarae*، *L. centaureae*، و *L. onopordi*. در بیشتر کتابها، جنس اخیر را در ساختن شکر تیغال مهمترین جنس میدانند.

شکر تیغال تقریباً به بزرگی یک فندق، و رنگ آن سفید مایل به خاکستری است، و سطح داخلی آن صاف و سطح خارجی آن زبر و ناصاف میباشد. شکر تیغال از مواد مختلفی تشکیل شده است، که مهمترین آنها عبارتند از قند تیغال[7]، ۲۵٪؛ مواد سلولوزی، ۲۵٪؛ نشاسته، ۷٪؛ مواد آلبومینوئید، ۱۳٫۵٪؛ و بقیه موادی مانند تانن، (← مازو)، کلوروفیل، و بافتهای گیاهی میباشند. شکر تیغال در طب قدیم برای درمان سرفه بکار میرفت. در بازارگاهی مخلوط با شیرخشت بفروش میرسد.

شکر سرب[8] (šekare sorb)، ماده‌ای سفید، متبلور، شیرین‌مزه، و (مانند سایر ترکیبات سرب) بسیار سمی. در آب و در گلیسرین حل میشود. از جنبه‌ی شیمیائی، استات سرب (استات عبارتست از ملح اسید استیک) میباشد، و مرکب از سرب، کربون، اکسیژن، و ئیدروژن است. در نقاشی و رنگ کردن پارچه‌ها بعنوان دندانه، و نیز در ساختن رنگها بعنوان خشکساز بکار میرود.

شکرویه (šekaruye)، ده (جه ۱۶۵'۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوهستان، شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ ۴۲ کیلومتری ل‌ش داراب.

شکسپیر[9]، **ویلیام** (wilyām šekspiər)، ۱۵۶۴–۱۶۱۶، شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی؛ متـ سترتفرد-آن-ایون. پدرش، جان شکسپیر، تاجری مرفه بود. از زندگانی شکسپیر چندان اطلاعی در دست نیست. در سترتفرد تحصیل کرد، و در جوانی احتمالا در آنجا به معلمی پرداخت. در ۱۵۸۲ با ان هثوی[10] (an haṯəwey) ازدواج کرد، و آنان صاحب ۳ فرزند شدند. در ح ۱۵۸۵ خود به لندن رفت، و ظاهراً در تئاتر در نقشهای کوچک بازی کرد. در ۱۵۹۲ زندگی هنرپیشگی و نمایشنامه‌نویسی وی طالع بود. نخستین آثار منتشرشده‌اش منظومه‌های ونوس و آدونیس (۱۵۹۳) و تجاوز به لوکرس (۱۵۹۴) است، که آنها را به هنری راتسلی (سومین ارل آو ساوثمتن) اهدا کرده است. در ۱۵۹۴ به عضویت شرکت تئاتری "نفرات لرد چیمبرلین" در آمد، که بعدها به "نفرات شاه جیمز I" موسوم شد. شکسپیر در تمام دوره‌ی فعالیتش در لندن، بعنوان نمایشنامه‌نویس و بازیگر به عضویت این شرکت باقی ماند. در ۱۵۹۹ در تماشاخانه‌ی نوبنیاد تئاتر گلوب شریک شد. از لحاظ جنبه‌ی تجارتی فعالیتهای خود نیز مردی بصیر و کاردان بود، چنانکه در ح ۱۶۱۳، که از کار کناره‌گیری کرد و به سترتفرد بازگشت، ظاهراً ثروتی معتنابه داشت.

تاریخ نگارش نمایشنامه‌های شکسپیر را فقط بطور تقریب بر اساس تاریخ چاپ، اشارات نویسندگان معاصر شکسپیر، اشاراتی که در خود نمایشنامه‌هاست، و تا حدی بوسیله‌ی سبک و جنبه‌ی عروضی اشعارش میتوان تعیین کرد، ولی از جهت نوع نمایشنامه‌ها، میتوان آنها را به ۴ دوره طبقه‌بندی نمود. دوره‌ی اول (از ح ۱۵۹۰ تا در ۱۵۹۴) دوره‌ی کمدیهای سبک و نمایشنامه‌های تاریخی اولیه است، کمدی اشتباهات؛ سه قسمت از هنری VI؛ تیتوس آندرونیکوس؛ دو نجیبزاده از ورونا؛ ریچارد III؛ رنج بیهوده‌ی عشق؛ رام کردن زن پتیاره؛ و شاه جان. دوره‌ی دوم (از ۱۵۹۵ تا در ۱۶۰۰) گاه دوره‌ی غنائی شکسپیر خوانده میشود، و اغلب بهترین کمدیها و نمایشنامه‌های تاریخی او در این دوره نوشته شده است، از قبیل ریچارد II؛ رؤیای نیمه‌شب تابستانی؛ تاجر ونیزی؛ رومئو و ژولیت؛ دو قسمت از هنری IV؛ زنان سرخوش وینزر؛ هیاهوی بسیار برای هیچ (ترجمه‌ی فارسی)؛ هنری V؛ یولیوس قیصر (ترجمه‌ی فارسی بعنوان ترازدی قیصر)؛ هر طور که بخواهید؛ و شب دوازدهم. دوره‌ی سوم (از ۱۶۰۰ تا در ۱۶۰۸) دوره‌ی تراژدیهای بزرگ اوست،

(۱)ataraxia (۲)Ainesidemos (۳)Sextus Empiricus (۴)Nicholas d'Autrecourt (۵)sugar (۶)trehala (۷)trehalose (۸)sugar of lead (۹)Shakspere; Shakespeare; Shakspeare (۱۰)Hathaway

هملت؛ ترویلوس و کرسیدا؛ آن خوبست که پایانش نیکوست؛ کلوخانداز را پاداش سنگ است؛ اللو؛ لیر شاه؛ مکبث؛ انتونی و کلئوپاترا؛ تیمون آتنی؛ و کوریولانوس. بالاخره، در دوره‌ی چهارم (از ۱۶۰۹ تا در ۱۶۱۳) این آثار پدید آمد: پریکلس؛ سیمبلین؛ داستان زمستان؛ طوفان؛ هنری VIII؛ و دو نجیبزاده‌ی خویشاوند.

بر روی هم ۳۸ نمایشنامه به شکسپیر منسوبست. عموماً معتقدند که بعضی از این نمایشنامه‌ها تماماً بقلم شکسپیر نیست، و یا با همکاری دیگران فراهم شده است (از جمله احتمالاً قسمت اول هنری VI، تیمون آتنی، پریکلس، هنری VIII و دو نجیبزاده‌ی خویشاوند، که در دو نمایشنامه‌ی اخیر تقریباً مسلماً جان فلچر همکاری داشته است)، و یا مقتبس از نمایشنامه‌های قدیمتر است. غزلیات شکسپیر (۱۵۴ "غزل") بین ۱۵۹۳ و ۱۵۹۸ سروده شده است، و اول بار در ۱۶۰۹ بچاپ رسیده، و بیشتر آنها لحنی محبت‌آمیز به بعضی جوانان ذکور دارد. اشعار دیگری نیز سروده است. شکسپیر آثار مهم ادبی فرانسه و ایتالیا، و آثار نویسندگان قدیم یونان و روم، و نیز ادبیات انگلیسی را مطالعه کرده بود. دو منبع عمده‌ی نمایشنامه‌هایش یکی وقایعنامه‌های انگلستان، اسکاتلند، و ایرلند (اثر ر. هالینشد) بوده است، که مکبث و نمایشنامه‌های او مربوط به تاریخ انگلستان مبتنی بر آنست، و دیگری ترجمه‌ی انگلیسی کتاب زندگیهای مقایسه‌شده‌ی پلوتارک، که نمایشنامه‌های مربوط به تاریخ روم را از آن اقتباس کرده است.

در دوره‌ی بازگشت خاندان استوارت، که سلیقه‌ی نمایشی تغییر یافته بود، اعتبار شکسپیر انحطاط یافت، و نمایشنامه‌نویسان بمقتضای ذوق تماشاچیان در نمایشنامه‌های وی تجدید نظر و تصرفاتی کردند، و آنها را از نو نوشتند. در آغاز قرن ۱۸م مطالعه‌ی جدی در باره‌ی شکسپیر و پاک کردن آثار وی از تصرفات دیگران در جریان بود. نخستین طبع "مهذب" آثار وی در ۱۷۰۹ انتشار یافت. منتقدین انگلیسی قرن ۱۹م، با عطف توجه به تحلیلهای روانی اشخاص نمایشنامه‌های وی، میدان وسیعی را برای بررسی دامنه‌ی نبوغ شکسپیر افتتاح کردند، و این بررسیها در قرن ۲۰م ادامه دارد.

عشق به شکسپیر بوسیله‌ی لسینگ و هردر در آلمان رواج و بوسیله‌ی گوته ادامه یافت، و در نهضت رمانتیسم در آلمان در قرن ۱۹م عاملی معتنابه بود. ترجمه‌ی آلمانی آثار شکسپیر، که بوسیله‌ی آ. و. شلگل آغاز شد (۱۷۹۷) و لودویگ تیک و دیگران آنرا به اتمام رسانیدند (۱۸۵۳)، از بزرگترین ترجمه‌ها در جهان محسوب است.

شکسته: ← ماهور.

شکسته تعلیق: ← خط فارسی.

شکسنا، ریزابه‌ی ولگا: ← ریبینسک.

شکفت، ده، فارس: ← کوهمره سرخی.

شکفت[1] (šekoft)، در شیمی، فرایندی که بدان وسیله بعضی از ایدرات‌های متبلور در معرض هوا قسمتی از آب تبلور خود را از دست میدهند، و در نتیجه، به صورت گردی بر روی باقی بلورها مینشینند (قـ تمجینی). عادیترین نمونه‌ی آن در بلورهای کربونات سودیوم دیده میشود، که در مجاورت هوا سفید و گردمانند میشود.

همین اصطلاح برای تشکیل بلورهای کربونات یا سولفات سودیوم بر سطح دیوارها به صورت پرده‌ی نازک سفید پَرمانند نیز بکار میرود (این پدیده ناشی است از خشک شدن آجر یا ملاط و تبلور محلولهای املاح موجود در خلل و فرج سطحی دیوار).

شکفتن (šekoftan)، در شیمی، دستخوش شکفت شدن.

شکل (šakl) [عربی، = دو پای ستور را به ریسمان بستن]، در علم عروض، یکی از زحافها، و آن اجتماع خبن و کف است در پایه‌ای؛ بعبارت دیگر، تبدیل هجای دراز اول و آخر پایه است به هجای کوتاه. مانند فاعِلاتُن (– U – –) که تبدیل به فَعِلات (U – UU) شود. پایه‌ای چنین تغییریافته را مشکول (maškul) خوانند.

شکل[2] (šekl)، در هندسه، هر یک از نقطه و خط و سطح و حجم (اَشکال هندسی)، که در هندسه از خواص آنها بحث میشود. همچنین، هر تألیف مشخصی از نقاط و خطوط و سطوح و حجمها. اگر همه‌ی اجزای یک شکل در یک صفحه باشد شکل را مستوی (mostavi) و الا آنرا فضائی یا مجسم (mojssam) خوانند.

شکلا یا شوکولا (هر دو šokolā) [از فنـ، مأخوذ از اسپانیائی از اصل آزتک]، ماده‌ای خوراکی که جزء اصلی آن کاکائو و معمولا شکر است، و ممکن است مواد اضافی (مانند شیر، مغز بادام، و غیره) نیز داشته باشد. آزتکها با آرد دانه‌های کاکائو نوشابه‌ای تهیه میکردند، و این عمل بوسیله‌ی پویندگان اسپانیائی به اروپا راه یافت. در ۱۶۵۷ یک مغازه‌ی کاکائوفروشی در لندن دایر شد، که کاکائو را به بهای بسیار گزاف میفروخت. نوشیدن کاکائو باب روز شد، و کاکائوخانه‌ها (مثل قهوه‌خانه‌ها) بدین منظور دایر گردید، که مرکز مباحثات سیاسی شد، و بالمآل تبدیل به باشگاههای مشهوری گردید. شکلاسازی نخست در کشمکش عملی شد (۱۷۶۵). در حـ ۱۸۷۶ در سویس طریقه‌ی تکامل‌یافته‌ای برای شکلاسازی معمول گردید، که در آن کاکائو، شکر، چربی، و شیر تبخیرشده را ترکیب میکردند. امروز شکلاسازی و تهیه‌ی شیرینیهای شکلائی صنعت مهمی است، و بوسیله‌ی طریقه‌ها و ماشینهای مخصوص و درهم‌پیچیده صورت میگیرد. نیز ← کاکائو.

شکل القطاع (šaklo 'l.qattā') یا **کشف القناع عن اسرار شکل القطاع** (kašfo 'l.qenā' an asrāre šakle 'l.qattā')، کتابی در علم مثلثات، از آثار خواجه نصیرالدین طوسی، که نخستین اثر مستقل در علم مثلثات است، و نماینده‌ی اوج این علم در نزد ریاضیون قرون وسطائی میباشد. اصطلاح شکل القطاع اطلاق میشده است بر شکل حاصل از چهار خط مستقیم دو بدو متقاطع، که هیچ سه از آنها از یک نقطه نگذرند (شکل القطاع سطحی. نیز ← منلائوس)، یا شکل حادث از چهار دایره‌ی عظیمه‌ی یک کره، که هیچ سه آنها از یک نقطه نگذرند (شکل القطاع کروی). کتاب شکل القطاع مشتمل بر ۵ مقاله است، که مقالات سوم و چهارم آن بترتیب در باب مثلثات مستقیم الخطوط و مثلثات کروی است. در این کتاب برای نخستین بار قضیه‌ی جیوب در باب مثلثات مستقیم الخط صریحاً بیان و به دو طریق اثبات شده است. چنانکه خواجه نصیرالدین در مقدمه‌ی کتاب میگوید، این کتاب را اصلا به زبان فارسی نوشته بوده است، و سپس بر حسب خواهش بعضی از دوستان آنرا، با حذف زوایدی، به عربی نقل کرده. این کتاب را آلکساندر کاراتئودوری پاشا (āleksāndr kārāteodori pāšā) بزبان فرانسوی ترجمه کرده است، و با متن عربی در ۱۸۹۱ در قسطنطنیه بطبع رسانیده. نیز ← رگیومونتانوس.

شکلتن[3]، سر **ارنست هنری** (sar ërnəst henri*šakəlton)، ۱۸۷۴–۱۹۲۲، پوینده‌ی بریتانیائی نواحی جنوبگان. چهار سفر به این نواحی نمود. در سفر اول عضو هیئت پویندگی (۱۹۰۱–۴) ر. ف. سکات بود. در ۱۹۰۷–۹ ریاست هیئت جویندگان قطب جنوب را داشت؛ در این سفر، جویندگان از ← کوه اربوس بالا رفتند، موضع قطب مغناطیسی زمین را کشف کردند، و به نقطه‌ای بفاصله‌ی حـ ۱۶۰ کم از قطب رسیدند. نتایج علمی حاصل از این سفر اهمیت فراوان داشت. در ۱۹۱۴ سفر دیگری را آغاز کرد، شرح مشقات و خطراتی را که خود و همراهانش بدانها دوچار شدند در کتاب جنوب (۱۹۱۹) آورده است. در ۱۹۲۱ بقصد پویش ← ارض اندربی با کشتی عزیمت کرد، ولی در راه درگذشت، و در جزیره‌ی جورجیای جنوبی مدفون شد.

شکل ظلی (šekle zelli)، عنوان قضیه‌ای در مثلثات کروی، از ابوالوفای بوزجانی، که حکمش اینست که در هر مثلث کروی قائم الزاویه، نسبت جیب یکی از دو ضلع مجاور به زاویه‌ی قائمه به جیب زاویه‌ی قائمه مساوی است با نسبت ظل ضلع دیگر مجاور به زاویه‌ی قائمه به ظل زاویه‌ی مقابل به این ضلع. حکم شکل ظلی به عبارت کنونی چنین خواهد بود که در مثلث کروی قائم الزاویه، جیب هر ضلع مجاور به زاویه‌ی قائمه مساوی است با نسبت ظل ضلع دیگر مجاور به زاویه‌ی قائمه به ظل زاویه‌ی مقابل به این ضلع. قضیه‌ی معروف دیگر مثلثات کروی معروف به شکل مغنی (← قضیه‌ی جیوب) بوده است.

شکل عروس: ← قضیه‌ی عروس.

شکل مغنی: ← قضیه‌ی جیوب.

شکلنگاری[4] (šekl.negāri)، وسیله‌ای برای ارتباط، که در آن اشیاء را بوسیله‌ی شکلشان نمایش میدهند، و توسعاً، ثبت یا بیان یا اخبار بوسیله‌ی شکلهائی که اعمال یا اشیاء را نمایش دهند (قـ صورتنگاشت). بهترین مثالهای شکلنگاری از امریکای شمالی است، که هندیشمردگان بومی آنجا، بر خلاف سایر مردم، در نوشتن هیچگاه بخودی خود از مرحله‌ی شکلنگاری تجاوز نکرده‌اند. نخستین و مهمترین مشخصه‌ی شکلنگاری اینست که در آن حادثه‌ای که مورد نظر است بعنوان یک کُل نمایش داده میشود. معنی این گفته با توجه به یک پرده‌ی نقاشی یا عکس حاصل از عکسبرداری واضح میشود. مثلا

(۱) efflorescence (۲) figure (۳) Shackleton (۴) picture-writing

در نقاشی، اگر نقاش بخواهد مردمی را در قایق در دریا نشان دهد، دریا را در اطراف قایق میکشد، و انسانهائی را در میان قایق رسم میکند، نه اینکه هر یک از دریا، قایق، و آدمها را جداگانه رسم کند. شکل ۱ مقاله‌ی صورتنگاشت در کتاب حاضر از نقاشیی بر تندانی نزدیک دریاچه‌ی سوپریور در کانادا اقتباس شده است، و لشکرکشیی را که در آن ۵ قبیله شرکت داشته‌اند نمایش میدهد. سرنشینان هر قایق با خطوطی که از آن برآمده است نشان داده شده‌اند. ناخدای قایق پیشاهنگ با علامت توتمی وی (← توتم) واقع در بالای آن قایق نمایش داده شده. لشکرکشی سه روز طول کشیده است، و مطلب با سه قرص خورشید در زیر گنبد آسمان نمایش داده شده. سایر علامات مرسوم در شکل هر یک معانی نمادی خاصی دارند. بدیهی است که این تصویر بخودی خود موضوع مورد نظر را بیان نمیکند. بطور کلی، شکلنگاری در ضمن تحول صورت طبیعی صِرف خود را از دست داده و تا حدی جنبه‌ی نمادی و قراردادی یافته است. برای تصویر و اطلاع بیشتر ← صورتنگاشت.

شکم[1] (šekam) یا **بطن** (batn)، در انسان نیمه‌ی پایینی تنه باستثنای پشت، که بواسطه‌ی دیافراگم (یا حجاب حاجز) از قفسه‌ی سینه جدا میشود؛ و نیز حفره‌ی درون آن. معده، روده‌ها، کبد، لوز المعده، طحال، و کلیه‌ها در آن واقع است، و صفاق آنها را میپوشاند. قسمت زیرین آن لگن خاصره است، که جای مثانه و معاء مستقیم و قسمتی از اعضای تناسلی است. گاه شکم را به قسمت واقع میان دیافراگم و کناره‌ی لگن خاصره اطلاق میکنند، و قسمت باقیمانده را حفره‌ی خاصره مینامند.

شکن[2] (šekan)، موجی که در پیشرفت بطرف ساحل، بعلت کمی عمق آب، بصورت کف درمی‌آید؛ و نیز موجی که به صخره یا چیز صلب دیگر برخورده و میشکند.

شکن[2] (šekan) یا **برقشکن**[3] (barq.šekan)، اسبابی که برای قطع یا وصل کردن جریان برق در شرایط عادی یا غیر عادی بکار میرود. اگرچه فیوز هم در مواقع مناسب جریان برق را قطع می‌کند، وقتی "بیرد" باید آنرا تعویض کرد، و این امر مستلزم هزینه و زحمت تعویض فیوز میباشد. بهمین جهت است که اغلب، بجای فیوز، برقشکن بکار میبرند. برقشکن اقسام متعدد دارد. نوعی که در شکل نمایش داده شده است بر اساس حرارت کار میکند. تملیک واقع در کنار نوار دوفلزیِ دو نقطه‌ی اتصال ثابت و متحرک مدار را، علی رغم فنری که میخواهد آنها را از هم جدا کند، کنار یکدیگر نگاه میدارد، و برق در مدار جریان پیدا میکند. اگر اتفاقاً شدت جریان از حد مطلوب بگذرد، حرارت ناشی از زیادتی شدت جریان نوار دوفلزی را بطرف بالا خم میکند، و در نتیجه، تملیک آزاد میشود، و دو نقطه‌ی اتصال از یکدیگر جدا میشوند، و جریان برق قطع میشود. پس از قطع جریان، نوار خنک و دگر بار مستقیم میشود، اما نقاط اتصال از هم جدا میمانند. پس از آنکه عیب اساسی باعث ازدیاد شدت را رفع کردند، تملیک را (معمولا با فشردن دگمه‌ای که دو نقطه‌ی اتصال را کنار یکدیگر قرار میدهد) "جا می‌

برقشکن حرارتی

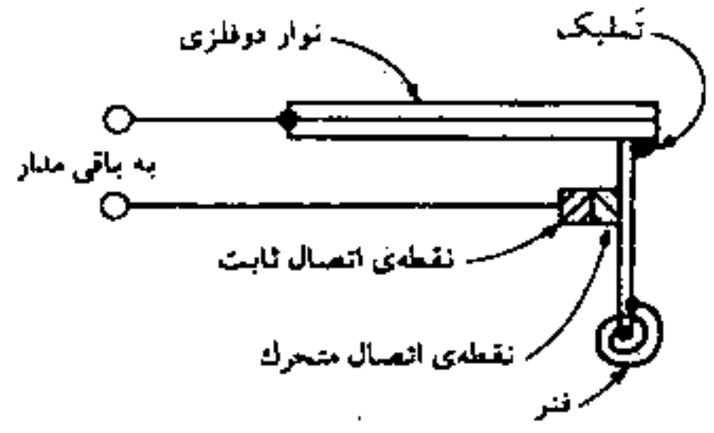

الف: مدار بسته

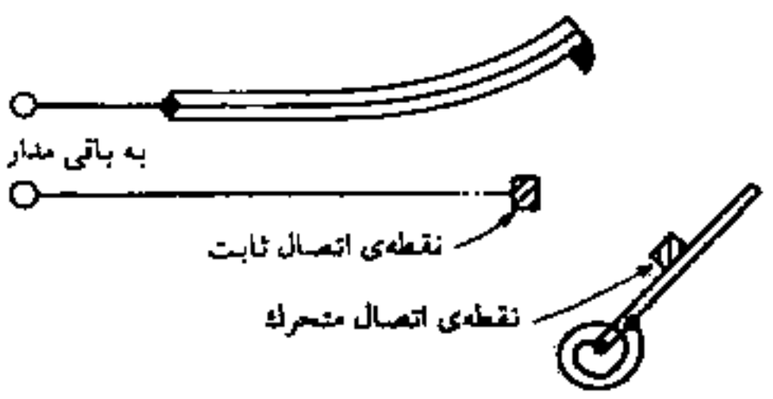

ب: مدار باز

اندازند"، و برقشکن دگر بار آماده‌ی کار میشود.

شکنان: ← شفنان.

شکنان، در شاهنامه، ← شگنان.

شکنجه: ← سیاست.

شکنجه‌ی نه مرگ: ← مجازات نه مرگ.

شکند[2] (šekand)، در اصطلاح شیمی، جدا کردن مولکولهای یک ماده به اجزای ساده‌تر آنها. هم در دماهای عالی روی میدهد (شکند حرارتی)، و هم ممکن است با حل شدن ماده صورت گیرد (شکند الکترولیزی). مثلا در دماهای عالی، مولکول ئیدروژن، که معمولا مشتمل بر دو اتم ئیدروژن است، دستخوش شکند میشود، و دو مولکول جدید تک‌اتمی تشکیل میگردد که هر یک یک اتم ئیدروژن دارد. برای شکند الکترولیزی ← الکترولیز؛ یون.

شکند گمانیک ویچار (šekand gomānik vicār) [= گزارش گمان‌شکن]، رساله‌ای دینی، بزبان پهلوی، شامل ۱۶٬۷۰۰ کلمه، تألیف (نیمه‌ی قرن ۹م یا اواخر آن) مرتان فرخ اورمزددادتان (martān farroxe urmazddātān). رساله در بیان اینست که اصل خوبی از اصل بدی جدا است، و ادیانی که مبنی بر توحید هستند از حل اینکه چگونه خداوند دانا و رحیمْ آفریننده‌ی بدی تواند بود ناتوانند. با استدلال از روی علت فاعلی و غائی، عقاید مادیون و دهریه را رد میکند؛ به دین اسلام و یهود و مسیح و مانی میتازد. قسمتی که در ابطال مانویت است کامل نیست. در قسمت اول کتاب، به سئوالاتی که مهریار مهمتان (mehray-yāre mahmatān) در باره‌ی تاریکی و روشنی، یزدان و اهریمن، و تأثیر ستارگان کرده است، جواب میدهد. ترجمه‌ی انگلیسی آن بوسیله‌ی دست جزء کتب مقدس مشرق در ۱۸۸۵ در آکسفرد چاپ شده است. متن پازند و ترجمه‌ی سانسکریت آن را وست و هوشنگْ دستورْ جاماسپْجی جاماسپ‌آسانا در ۱۸۸۷ در بمبئی چاپ کرده‌اند. پیر ژان دو منـاس[5] (pier jāN dë menās) متن پهلوی آن را به خط لاتینی، و ترجمه و شرح فرانسوی، در ۱۹۴۵ در سویس بطبع رسانیده است. صادق هدایت ترجمه‌ی فارسی آن را بنام گزارش گمان‌شکن چاپ کرده است.

شکودر یا شکودرا، آلبانی، ← سکوتاری.

شلکوفه، روزنامه، ← رفع حجاب.

شکوی الغریب عن الاوطان: ← عین‌القضاة همدانی.

شکی (šakki)، ناحیه و ولایت سابق، در آذربایجان شوروی کنونی. از ش به شروان، از غ به گرجستان، از ل به دامنه‌های جنوبی جبال قفقاز، و از چ به رود کورا (کر) محدود بود. در ایام باستانی جزء آلبانیا بود. سلاطین ساسانی شهرهائی در آن تأسیس (یا آنها را تجدید بنا) کردند. لشکر اسلام در زمان خلافت (۲۳–۳۵ هق) عثمان از رود کورا گذشت. مدتها اکثریت سکنه‌ی شکی را مسیحیان تشکیل میدادند. بعدها شکی جزء قلمرو شروان‌شاهان گردید، ولی فرمانروایان گرجستان مدعی مالکیت آن بودند. در نتیجه‌ی لشکرکشی شاه طهماسب I صفوی به شروان، شکی جزء ایران گردید (۹۵۸ هق). بعدها ترکان عثمانی بر آن استیلا یافتند، ولی شاه عباس I صفوی آنرا باز گرفت. در ح ۱۰۵۳ هق بدست "ملوک" و "سلاطین" محلی افتاد. نادر شاه و سپاهیانش چند بار از آنجا گذشتند. پس از وفات (۱۱۶۰ هق) نادر، سلسله‌های محلی در گوشه و کنار قفقاز شرقی علم شد. در ماه مه‌ی ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ هق)، خان شکی تابع و خراجگزار روسیه شد، اما کمی بعد طغیان کرد. در ۱۰ دسامبر ۱۸۰۶ (رمضان ۱۲۲۱ هق) روسها حکومت شکی را به جعفر قلی خان دنبلی، حاکم سابق خوی که از ایران تبعید شده بود، سپردند. بموجب عهدنامه‌ی گلستان، دولت ایران شکی و خانات مجاور را به روسیه واگذار کرد.

شکیات (šakkiyyāt)، در اصطلاح فقه، عنوان آن دسته از احکام که باید نمازگزار، در صورت شک کردن در اینکه پاره‌ای از نماز را انجام نداده یا زیادتر از آنچه مقرر است انجام داده، به آنها عمل کند.

شکیم[6] (šekkim)، شهر قدیم فلسطین مرکزی، بین کوههای جرزیم و عیبال، در محل آبادی کنونی بلاطه (balāta) در اردن هاشمی، نزدیک نابلس. یعقوب درین محل میزیست، و چاه منسوب به وی هنوز موجود است. یوسف درینجا مدفون شد.

موقعیت شکیم در کاوشهای ۱۹۱۳–۳۴ آلمانها محقق شد، کاوشهای مجدد در ۱۹۵۶ آغاز گردید. این کاوشها حاکی از اینست که در ح ۳۵۰۰ قم آبادیی در این محل وجود داشته است. دوران اعتلای شکیم از ح ۱۷۰۰ قم، که دگر بار بوسیله‌ی هیکسوسها ساخته شد، آغاز گردید. در ح ۱۶۰۰ قم بدست کنعانیان، و در قرن ۱۳م قم بدست بنی اسرائیل افتاد (پیدایش ۶.۱۲، ۱۸.۳۳؛ ۳۴؛ یوشع ۲۱.۲۱، ۳۲.۲۴؛ داوران ۶.۹؛ اول پادشاهان ۱۲).

شکینه: ← شفنان.

(۱)abdomen (۲)breaker (۳)circuit breaker (۴)dissociation (۵)Menasce (۶)Shechem

شگنان (šegnān) یا **شکنان**، در شاهنامه، شهری در توران‌زمین که شمیران شگنی، پهلوان تورانی، بدان منسوب است. بصورت تحریف‌شده‌ی "شنگان" نیز در شاهنامه آمده است.

شل[1] (šel)، لتی **کالای**[2] (kālāy)، شهر (جم ـ ۲۱° ۹۱۵)، ولایت سن‌ـاِمارن، ل فرانسه، ۱۱کیلو‌ـمتری ش پاریس نزدیک ساحل شمالی مارن. بمناسبت ابزار و آلات سنگیی که در آنجا کشف شده است، قسمتی از عصر حجر قدیم را دورِ شلی خوانده‌اند.

شل[3]، **ژان ونسان** (jāN vaNsāN šel)، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، باستانشناس فرانسوی. ضبط فارسی دیگر نام او شیل (šeyl) است. وی از ۱۸۸۸ به تحقیقات باستانشناسی مصری و آشوری مشغول شد. ابتدا عضو هیئت باستانشناسی اعزامی به قاهره بود، و سپس به قسطنطنیه رفت، و به سازمان دادن به قسمت باستانشناسی موزه‌ی سلطنتی آنجا پرداخت، و در ۱۸۹۴ از طرف آن موزه کاوشهای سیپار را در بین النهرین سرپرستی کرد. در ۱۸۹۵ به استادی آشورشناسی در مدرسه‌ی تحقیقات عالی پاریس منصوب شد. در هیئت اعزامی به شوش به سرپرستی دمرگان عضویت داشت، و شهرتش بیشتر بجهت حفاریهای وی در شوش میباشد. شل نخستین ناشر و مترجم قانوننامه‌ی حمورابی است، که در ۱۹۰۲ در شوش کشف شد. آثار دیگرش مشتمل است بر صرف و نحو آشوری (به اشتراک ش. فوسه، ۱۹۰۱)؛ متون عیلامی‌ـانزانی (۱۹۰۱–۱۱)؛ متون عیلامی‌ـسامی (۱۹۰۰–۱۳)؛ مجموعه‌ی قوانین آشوری (۱۹۲۱)؛ کتیبه‌های هخامنشی شوش (۱۹۲۹)؛ و جُنگ کتیبه‌ها (۱۹۳۹).

شلاق، نهر، سیستان، ← سیستان، قسمت II.

شلاک[4] (šelāk، از انگل) یا **لاک صدفی** (lāke sadafi)، محلول لاک در الکل یا استون (در تجارت این نام بیشتر به خود ماده‌ی رزینی، یعنی لاک، اطلاق میشود تا به محلول آن). بر حسب اینکه چه اندازه تصفیه شده باشد، رنگش از نارنجی تا زرد کمرنگ تغییر میکند. شلاک سفیدکرده‌ـشده را شلاک سفید خوانند. اگر شلاک را بر روی سطح چوب یا گچ بمالند، پس از تبخیر حلال، غلاف سختی بر روی آنها باقی میماند. شلاک در ساختن بعضی انواع ورنی، و نیز بعنوان پوشش حفاظی نقاشی و اشیاء قالبی گچی، و آهار کلاه‌های نمدی، و نیز در عایقکاری برقی بکار میرود.

شلالات (šallālāt)، مصر، ← نیل، رود.

شلان، دانمارک، ← زیلند.

شلانسک، نام لهستانی سیلزی.

شلایدن[5]، **ماتیاس یاکوب** (mātiās yākob šlāyden)، ۱۸۰۴–۸۱، گیاهشناس آلمانی. مقاله‌ای که در ۱۸۳۸ منتشر کرد بنیان نظریه‌ی یاخته‌ای محسوب است. در این مقاله، اهمیت هسته در تکثیر یاخته‌ها گوشزد شده است.

شلایرماخر[6]، **فریدریش ارنست دانیل** (fridriš ernst dāniel šlāyermāxer)، ۱۷۶۸–۱۸۳۴، فیلسوف و عالم الاهیات آلمانی، و یکی از صاحبنظران بزرگ مذهب پروتستان در قرن ۱۹م، متولد برسلاو. در ۱۸۰۴ در دانشگاه هاله به تعلیم الاهیات و فلسفه پرداخت، و در ۱۸۰۶ در همان دانشگاه به مقام استادی رسید؛ در ۱۸۱۰ استاد دانشگاه برلین شد؛ در ۱۸۱۱ به عضویت آکادمی علوم برگزیده شد، و در ۱۸۱۴ دبیر آکادمی مذکور گردید. در برلین درگذشت.

شلایرماخر بنیانگذار دستگاه فلسفی "واقعبینی تصوری" است. بعقیده‌ی او، علم حاصل برخورد افکار متخالف است، و بمحض حصول علم، این برخورد نیز از میان میرود. برخورد افکار متخالف نیز از اینجا حاصل میگردد که دریافتهای حسّی متکثر و نامنظم اند، و اصول کلی عقلی باید به آنها وحدت و نظم بخشد. علم کامل از راه اتحاد تصور با واقع و اتحاد امور ذهنی با امور خارجی بدست میآید. شلایرماخر در این عقیده، که ایمان دینی غیر از علم نظری به جهان و خداست، با کانت موافق است، اما در اینکه دین همان قوانین اخلاقی است یا او مخالف میباشد. بعقیده‌ی او، دین امر خاص و عمیقتری است، و عبارت است از احساس محض، یعنی احساس تعلق و پیوستگی به کلّ. همچنانکه علم نیازی به اثبات واقعیت امور خارجی ندارد، احساس دینی نیز نیازی به اثبات علت العلل یا خدا ندارد؛ اصول و معتقدات دینی همه بیان و ظهور این احساس دینی است. قصد هماهنگ ساختن علم و فلسفه با دین قصدی است برای پا فراتر نهادن از حدّ معین هر یک، و تجاوز به منطقه‌ی دیگری. خلاصه اینکه، شلایرـماخر هم با عقلانی کردن دین، که نظر هگل است، مخالف است، و هم با محدود ساختن آن به حدود اخلاق، که نظر کانت است. شلایرماخر در میان فلاسفه بیش از همه تحت تأثیر افلاطون و اسپینوزا است، و کلیات آثار افلاطون را به آلمانی ترجمه کرده است.

شلایشر[7]، **آوگوست** (ägust šlāyšer)، ۱۸۲۱–۶۸، زبانشناس آلمانی. استاد دانشگاههای پراگ و ینا بود. مهمترین اثرش در زبانشناسی تطبیقی رساله‌ای در صرف و نحو تطبیقی زبانهای هندوـاروپائی، سانسکریت، یونانی، و لاتینی (۱۸۶۱–۶۲) است.

شلایشر[7]، **کورت فون** (kurt fon šlāyšer)، ۱۸۸۲–۱۹۳۴، ژنرال آلمانی. پس از جنگ I، به سرکوبی انقلابیون افراطی آلمان کومک کرد. در دولت فون پاپن وزیر جنگ بود، و پس از او، در دسامبر ۱۹۳۲ صدر اعظم شد. برای جلوگیری از قدرت متزاید هیتلر، از هیندنبورگ، رئیس جمهور وقت، تقاضای اختیارات فوق العاده کرد، و میخواست رایشستاگ را منحل کند. ولی هیندنبورگ نپذیرفت، و پس از استعفای (ژانویه‌ی ۱۹۳۳) شلایشر، هیتلر را به صدر اعظمی برگزید. پس از آن، شلایشر انزوا گزید. معذلک، نازیها خود و زوجه‌اش را تیرباران کردند.

شلب، پرتغال، ← سیلوس.

شلبرن[8]، (دومین) **ارل آو** (*ërl āv šelbërn)، لقب **ویلیام پتی فیتسموریس** (wilyām peti fitsmoris)، ۱۷۳۷–۱۸۰۵، از رجال بریتانیا. از ویلیام پیت (اولین ارل آو چتم) و جان ویلکس پشتیبانی کرد، و در دولت پیت وزیر امور خارجه شد (۱۷۶۶). خواهان صلح با مستعمرات امریکائی بریتانیا بود، و چون این سیاست مورد موافقت شاه (جورج III) و پارلمنت قرار نگرفت، استعفا کرد (۱۷۶۸). در ۱۷۸۲ به نخست‌وزیری رسید؛ معاهده‌ی صلح با کشمکش را امضا کرد (۱۷۸۳)، ولی در همان سال بر اثر دسته‌بندی توریها (به رهبری لرد نورث) و ویگها (به رهبری چ. ج. فاکس) از کار افتاد (۱۷۸۳). شلبرن یکی از باثبات‌ترین سیاستمداران لیبرال زمان خود بود، ولی هیچگاه محبوبیتی نداشت. در ۱۷۸۴ به (اولین) مارکوئس آو لنزداون (märkues āv lanzdān*) ملقب شد.

شلتوک (šaltuk)، دانه‌ی برنج با پوست. ← برنج.

شلخوف[9]، **گریگوری ایوانوویچ** (grigori ivānovic šelexof)، ۱۷۴۷–۹۵، تاجر روسی پوست در سیبریه و امریکای شمالی. نخستین مانندگاه دائمی را در آلاسکا در جزیره‌ی کودیک تاسیس کرد (۱۷۸۴). برای اداره‌ی کارهای خود در آلاسکا، آ. آ. بارانوف را بدانجا روانه نمود (۱۷۹۱). سفرنامه‌اش در ۱۷۹۵ در لندن بطبع رسید.

شلر، عراق، ← شیلر یا شلر.

شلزین، نام آلمانی سیلزی.

شلسویگ[10] (šlesvig)، دوکنشین سابق، ل آلمان و چ دانمارک، که قسمت جنوبی ژوتلند را اشغال میکند. رود آیدر آنرا از هولشتاین جدا میسازد. شلسویک آلمان جزء شلسویگ‌ـهولشتاین، و از شهرهای عمده‌اش شلسویگ و فلنسبورگ است. شلسویک دانمارک (معروف به شلسویک شمالی) شامل شهر سوندربورگ میباشد. دوکنشین شلسویک در ۱۱۱۵ بعنوان تیول پادشاهان دانمارک تأسیس شد؛ در ۱۳۸۶ تیول موروثی کنتهای هولشتاین گردید. کریستیان I دانمارک در ۱۴۶۰ شلسویگ و هولشتاین را به ارث برد (برای دنباله‌ی تاریخ ← شلسویگ‌ـهولشتاین).

شلسویگ[10]، شهر و بندر (جم ۳۲°۶۱۶)، جمهوری فدرال آلمان غربی، در شلسویگ‌ـهولشتاین، ل آلمان، کنار شاخابه‌ی شلای (šlāy) از دریای بالتیک. یکی از قدیمترین شهرهای آلمان شمالی، و در ح سال ۸۰۰ شناخته بوده است. مقر دوکهای شلسویگ، و در ۱۵۴۴–۱۷۱۳ مقر دوکهای شلسویگ‌ـگوتورپ، و از ۱۸۶۶ تا ۱۹۱۷ کرسی شلسویگ‌ـهولشتاین بود. از آثار جالبش کلیسای جامع لوتری (بسبک رومانسک و گوتیک) و کاخ گوتورپ است.

شلسویگ‌ـهولشتاین[11] (šlesvig-holštāyn)، ایالت (۱۵°۶۹۰ کمه؛ جه در ۱۹۶۲ تخمیناً ۲°۳۰۹°۴۰۰)، جمهوری فدرال آلمان، ل آلمان. کرسی و بندر عمده‌ی آن کیل، و شهرهای مهم دیگرش لوبک و فلنسبورگ است. قسمت جنوبی و قاعده‌ی شبه جزیره‌ی ژوتلند را اشغال میکند و از رود الب بطرف ل تا مرز دانمارک ممتد میباشد. کانال کیل دو دریا را بهم متصل میکند. سرزمینی پست، و جز در قسمت مرکزی که بیشترش خلنجزار است، دارای زمینهای زراعتی

(۱)Chelles (۲)Calae (۳)Scheil (۴)shellac (۵)Schleiden (۶)Schleiermacher (۷)Schleicher (۸)Shelburne (۹)Shelekhov (۱۰)Schleswig (۱۱)Schleswig-Holstein

حاصلخیز میباشد. گاوهای آن معروفست. مصنوعات عمده‌اش کشتی، مواد غذائی، و ماشین‌آلات است. سکنه‌اش پروتستان هستند.

پالمرستون در باره‌ی تاریخ شلسویک‌هولشتاین گوید که فقط سه نفر بدان وقوف داشته اند، که یکی مرده است (پرینس البرت)، دیگری دیوانه شده (یکی از اساتید)، و سومی (خود پالمرستون) آنرا فراموش کرده است. کریستیان I، پادشاه دانمارک، در ۱۴۶۰ شلسویک و هولشتاین را به ارث برد، ولی بر طبق سوابق قبلی، ناچار تفکیک‌ناپذیری دو سرزمین را شناخت، و تأیید کرد که تعلق آنها به سلطان دانمارک صرفاً جنبه‌ی شخصی دارد، و این سرزمینها را نمیتوان جزء املاک سلطنتی دانمارک بشمار آورد. در قرن ۱۶م، شلسویک و هولشتاین (که دوکنشین شده بود) دستخوش تغییرات پیچیده‌ای گردیدند، ولی اصل تفکیک‌ناپذیری این دو دوکنشین از جنبه‌ی نظری محفوظ ماند. در نتیجه‌ی تغییرات مذکور سه قسمت عمده پدید آمد، یکی "قسمت دوکی"، که مشتمل بر نواحیی از هر دو دوکنشین بود، و به آدولفوس (ādolfus)ـدوک هولشتاین‌ـگوتورپ (gotorp) و برادر کریستیان III دانمارکـو اعقابش (دوک‌های شلسویک‌ـگوتورپ) اعطا شد؛ دیگری "قسمت سلطنتی"، که تحت فرمانروائی مستقیم شاهان دانمارک بود؛ و سومی "قسمت مشترک"، که تحت حکومت مشترک شاهان دانمارک و دوکهای هولشتاین‌ـگوتورپ بود. عوامل دیگری این تقسیمات را پیچیده‌تر کرد؛ از جمله اینکه در قسمت سلطنتی شلسویک، دوکنشین سوندربورگ برای کوچکترین پسر کریستیان III و برادر فردریک II دانمارک تأسیس شد. شاخه‌ی سوندربورگ بنوبه‌ی خود به دو شاخه‌ی آوگوستنبورگ (ăgustenburg) و گلوکسبورگ (glüksburg) تقسیم گردید. در ۱۶۸۵، شاه دانمارک از سلطنت خود بر قسمت دوکی شلسویک منصرف شد؛ کشمکشهائی که بین دانمارک و دوک هولشتاین‌ـگوتورپ به دنبال این امر پیش آمد در جنگ شمالی (۱۷۰۰–۲۱) از عوامل مهم بود. در نتیجه‌ی این جنگ، کارل فریدریش، دوک هولشتاین‌ـگوتورپ، که جانب سوئد را گرفته بود، از قلمرو خود محروم گردید، و قسمت دوکی شلسویک جزء قلمرو تاج و تخت دانمارک شد. پسر کارل فریدریش در ۱۷۶۲ بعنوان پطر III امپراطور روسیه شد؛ وارث او، مهین‌دوک پاول (بعداً امپراطور پاول I روسیه)، با گرفتن اولدنبورگ، از ادعای خود نسبت به این قسمت دوکنشین دست کشید (۱۷۷۳). بدین ترتیب، هر دو دوکنشین شلسویک و هولشتاین تحت سلطنت شاه دانمارک وحدت یافتند، بدین معنی که وی بر شلسویک حاکمیت مطلق و بر هولشتاین بعنوان امیر امپراطوری مقدس روم حاکمیت داشت، ولی هیچیک از دو قسمت جزء دانمارک محسوب نمیشد.

کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) در این وضع تغییری نداد، جز اینکه حکومت عالی هولشتاین از امپراطوری مقدس روم به اتحادیه‌ی آلمانی منتقل گردید. مبارزات بین ملیون آلمانی دوکنشینها و ملیون دانمارکی (که میخواستند قانون اساسی دانمارک را بر آنها تحمیل کنند) در ۱۸۴۸ منجر به جنگ شد. اتحادیه‌ی آلمانی (مخصوصاً پروس) به دوکنشینهای شورشی کومکهای نظامی دادند، ولی در ۱۸۵۰ یک معاهده‌ی صلح غیر قاطع بین پروس (مأمور اتحادیه‌ی آلمانی برای عملیات جنگی) و دانمارک به امضا رسید. چون فردریک VII دانمارک فرزندی نداشت، مسئله‌ی جانشینی شلسویک‌ـهولشتاین از مسائل حساس اروپائی گردید. در کنفرانسی که در ۱۸۵۲ در لندن بین دولتهای بزرگ اروپا منعقد شد، جانشینی به شاخه‌ی گلوکسبورگ از خاندان سلطنتی دانمارک اعطا گردید؛ دانمارک هم خودمختاری و تفکیک‌ناپذیری دوکنشینها را تضمین کرد. اما در ۱۸۶۳، کریستیان IX قانون اساسی جدیدی برای دانمارک و شلسویک امضا نمود. پروس و اتریش، به علت نقض مقررات پروتوکل لندن، به دانمارک اعلان جنگ دادند (۱۸۶۴)، و آن کشور را به سرعت مغلوب کردند. اتریش مایل به استقرار سلسله‌ی آوگوستنبورگ بر دوکنشینها بود، ولی پروس (به رهبری بیسمارک) عهدنامه‌ی گاستاین (gāstāyn) (۱۸۶۵) را ترتیب داد، که بموجب آن، شلسویک تحت حکومت پروس و هولشتاین تحت حکومت اتریش درآمد. این امر موجب پیدایش اختلاف بین پروس و اتریش گردید، و اتریش در ۱۸۶۶ علیه پروس اعلان جنگ داد (← اتریش و پروس، جنگ). پروس در جنگ پیروز شد، و دو دوکنشین را ضمیمه‌ی قلمرو خود گردانید، و آنها را، بضمیمه‌ی لاوئنبورگ، به یکی از ایالات پروس مبدل ساخت.

پس از جنگ I، با مراجعه به آراء عمومی (۱۹۲۰)، قسمت دانمارکی‌زبان شلسویک شمالی جزء دانمارک شد. در ۱۹۳۷، شهر آزاد سابق لوبکه و بخش لوبک از اولدنبورگ جزء شلسویک‌ـهولشتاین گردید. پس از جنگ II، شلسویک‌ـهولشتاین بعنوان کشوری در منطقه‌ی اشغالی بریتانیا سازمان یافت (۱۹۴۶)، که در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان (غربی) پیوست. هجوم آلمانیهای بی‌خانمان باین ناحیه جمعیت آن را از بعد از جنگ II قریب ۶۰٪ افزایش داده است.

ش‌ل‌ش، علامت اختصاری شرق شمال شرقی در این کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.

شلغم (šalqam)، نام بعضی گیاهان نوع براسیکا (*Brassica*) از تیره‌ی چلیپائیان، و نام ریشه‌ی آنها. جنس *B. napus* گیاهی است یکساله یا دوساله، دارای ریشه‌ی ضخیم خوراکی، که دانه‌های آن از قدیم الایام بسبب روغنی که دربر دارند مورد استفاده بوده است. از جنسهای دیگر شلغم یکی *B. rapa* و دیگر شلغم سوئدی (*B. napob-rassica*) است، که هر دو بعنوان علوفه و نیز بعنوان غذای آدمی بکار میرود.

شلکا[1] (šelkā)، نهشتهائی، بیشتر از جنس گِل مایع، که سطح دشتهای اعماق اقیانوسها را می‌پوشانند. قسمت عمده‌ی آن بازمانده‌های اقسام موجودات دروازی است، که پس از مرگ به اعماق فرو میروند؛ و نیز مشتمل است بر غبارهای آتشفشانی، که بوسیله‌ی باد به اقیانوسها منتقل و سپس در آب ته‌نشین میشوند. شلکاها را بر حسب نوع موجوداتی که در آنها فراوانتر است میخوانند (مانند شلکای گلوبیژرینی، شلکای دیاتومه‌ای، و غیره).

شلگل[2]، **آوگوست ویلهلم فون** (ăgust vilhelm fon šlegel)، ۱۷۶۷–۱۸۴۵، شاعر فاضل آلمانی. با برادرش ف. ف. شلگل، مجله‌ی آتنئوم را تأسیس کرد. مدتی منشی برنادوت (بعداً کارل XIV سوئد)، و در ۱۸۱۸–۴۵ در شهر بن استاد هنر و تاریخ ادبیات بود. آثار شکسپیر را بزبان آلمانی ترجمه کرد.

شلگل[2]، **فریدریش فون** (fridriš fon šlegel)، ۱۷۷۲–۱۸۲۹، نقاد و هنرشناس و ادیب و فیلسوف آلمانی؛ متهانوور. در گوتینگن به تحصیل حقوق و فلسفه و زبانهای قدیم پرداخت. در ۱۷۹۶ به ینا رفت، و در آنجا با فیخته آشنا شد. از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۰ با برادرش آ. و. فون شلگل مجله‌ی آتنئوم (āteneum) را، که نماینده‌ی افکار مکتب رمانتیسم بود، منتشر کرد. در کتابی که با کلمات قصار، بعنوان قطعات منتشر کرد، اصول عقاید رومانتیکهای اولیه را در باره‌ی هنر و زندگی و تاریخ بیان کرد. رمانی بنام لوسینده و نمایشنامه‌ی تراژدی بنام آلارکوس نوشت، و در هیچکدام موفقیتی بدست نیاورد. در پاریس به تحصیل زبان سانسکریت پرداخت، و نتیجه‌ی آن کتابی شد که در ۱۸۰۸ بعنوان زبان و حکمت هندیان منتشر کرد، و نخستین بنیاد هندشناسی و زبانشناسی تطبیقی هندوژرمنی گردید. در ۱۸۰۸ به کلیسای کاتولیک پیوست، و پس از آن به وین رفت، و منشی دبیرخانه‌ی دربار شد. در وین سخنرانیهائی در باره‌ی تاریخ نو و "تاریخ ادبیات کهن و نو" ایراد کرد، و در آن، تاریخ را "خودآگاهی هر قومی از گذشته‌ی خود"، و ادبیات را "مفهوم جامع حیات روحی هر قوم" دانست. شلگل متفکر درخشان و جسوری بود که اندیشه‌اش پیوسته در تحول بود. با آنکه عقاید کانت را در کتاب نقد عقل محض او مورد تحسین قرار داد، با آن موافقت نکرد، زیرا بقول او، کانت از "پیوستگی متناهی با نامتناهی" خبر نداشت، و از "ایدآلیسم مطلق" چیزی نمی‌دانست. شلگل در جستجوی فلسفه‌ای بود که "از تمام مَنیّتِ حیات" سرزده باشد، و همه‌ی قوای حیاتی را دربر گرفته باشد؛ بهمین جهت، معتقد بود که فلسفه را نمیتوان در دستگاه معینی قرار داد، و در آن اصول اولیه‌ای وجود ندارد؛ اما پیوستن او به کلیسای کاتولیک انحرافی بود از این طرز تفکر.

شلمان (šalmān)، ده (جمع ۲٬۹۹۱ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)؛ ۷ کیلومتری جش لنگرود.

شلمزار (šalamzār)، ده (جمع ۲٬۸۷۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کیار، بخش حومه‌ی شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۳۸ کیلومتری غ بروجن.

شلمغانی (šalmaqāni)، شهرت **ابوجعفر محمد ابن علی**، معروف به **ابن عزاقر** (ebne azāqer)، فت ذیقعده‌ی ۳۲۲ هق، از غلاة و مؤسس فرقه‌ی عزاقریه. شلمغانی در آغاز از متکلمین شیعه‌ی امامیه و از معتمدان حسین ابن روح بود، اما چندی بعد، دعوی نبوت و خدائی کرد، و عده‌ای را نیز بدور خود جمع نمود. باین جهت، حسین ابن روح

(۱) ooze (۲) Schlegel

توقیعی در لعن او صادر کرد، و شیعه به لعن و طرد او پرداختند، و آخر به امر راضی خلیفه‌ی عباسی و در دوره‌ی وزارت ابن مقله، او را حبس و محاکمه نمودند، و با چند تن از پیروانش بکشتند. شلمغانی عقاید و دعاوی خود را در کتابی بنام الحاتهٔ التاویه نوشت، و قبل از آن نیز تألیفات متعدد داشت.

شلمنصر[1] (šalmanassar)، نام چند تن از شاهان آشور. **شلمنصر I**، ف ۱۲۹۰ ق‌م، معبد آشور را تجدید بنا کرد، کاخی در نینوا ساخت، و پایتخت را از آسور به کالح منتقل ساخت. **شلمنصر III** در ۸۵۹–۸۲۴ ق‌م سلطنت کرد. وی پسر آسور-نصیریال بود، و بقول خودش بنهدد (شاه دمشق) و اخآب (شاه اسرائیل) را شکست داد (ح ۸۵۴ ق‌م). مسلّه‌ی سیاه او، که در کالح کشف شد و اکنون در موزه‌ی بریتانیائی مخزون است، نقشی از یهو (از شاهان اسرائیل) دارد که پیش پای شلمنصر به خاک افتاده است. همچنین، زیگورات عظیمی در کالح برپا کرد. سرانجام در ارمنستان مغلوب کلدانیان شد. **شلمنصر V**، ف ۷۲۲ ق‌م، در ۷۲۸–۷۲۲ ق‌م سلطنت کرد. وی جانشین تیگلت پیلسر IV بود. به جنگ هوشع (شاه اسرائیل) رفت، و سامره، پایتخت اسرائیل، را محاصره کرد (دوم پادشاهان ۱۷.۳–۶)، ولی در ضمن محاصره مرد.

سلمنصر ضبط دیگری از شلمنصر است.

شلمنقه، اسپانیا، ← سالامانکا.

شلوسلبورگ[2] (šlüselburg)، قلعه‌ای در قسمت لغ جمشسر اروپائی، ش لنینگراد و در جزیره‌ای در دریاچه‌ی لادوگا، که مشرف بر مدخل دریاچه از طریق رود نوا است. جزیره‌ی مذکور روبروی شهر پتروکرپوست (petrokrepost) (جه ح ۶°۴۰۰) قرار دارد، که آن نیز تا ۱۹۴۴ شلوسلبورگ نامیده میشد. قلعه بوسیله‌ی جمهوری نووگورود ساخته شد (۱۳۲۴)، و در آغاز اورشک (orešek) نام داشت. در ۱۶۱۱ بدست سوئدیها افتاد، و نوتبورگ (noteborg) خوانده شد. پطر کبیر آنرا بازگرفت، و بجهت اهمیت نظامیش، نام شلوسلبورگ [آلمانی، = قلعه‌ی مفتاح] بر آن نهاد. سپس اهمیت نظامی خود را از دست داد، از قرن ۱۸م تا ۱۹۱۷ زندان اشخاص عالیرتبه (از جمله بعضی از اعضای خاندان سلطنتی) و مقصرین سیاسی بود. در جه II بدست آلمانها افتاد (۱۹۴۱)؛ در ۱۹۴۳ روسها آن را بازگرفتند، و بدینگونه، راه زمینی به لنینگراد (که در محاصره بود) مفتوح شد.

شلوم[3] (šallum). **۱**- ف ح ۷۴۹ ق‌م، شاه اسرائیل، زکریا را بخاطر سلطنت بقتل رسانید، و یک ماه بعد خودش بدست منحیم کشته شد (دوم پادشاهان ۸.۱۵–۱۵). **۲**- شاه یهودا، ← یهوآحاز، قسمت ۳.

شله، نهر، سیستان، ← سیستان، قسمت II.

شله[4]، **کارل ویلهلم** (kārl vilhelm šele)، ۱۷۴۲–۸۶، شیمیدان سوئدی. در ح ۱۷۷۳ اکسیژن را تهیه و در آن تحقیق کرد، اما شرح کارهایش بعد از انتشار تحقیقات ج. پریستلی انتشار یافت. نیتروژن را بدون اطلاع از کارهای د. راذرفرد کشف، و ثابت کرد که از سازاهای هوا است. در کشف منگنز، باریوم، و کلور مؤثر بود. گلیسرین و چندین اسید را جدا کرد.

شله‌بریانی (šole.beryāni)، خوراکی است از گوشت، نخود، برنج، پیاز، و زیره. گوشت را با نخود مثل آبگوشت کم‌آب بار میکنند، و سپس برنج در آن میریزند تا به حالت دمی درآید. بعد پیاز سرخ‌کرده در روغن با قدری زیره در آن ریخته بر هم میزنند.

شله‌زرد (šole.zard)، غذائی که با برنج، روغن، شکر، زعفران، و گلاب طبخ میشود. بعد از طبخ دارچین سائیده روی آن میریزند. از غذاهائی است که بعنوان "نذری" بسیار پخته میشود.

شله‌قلمکار: ← آش.

شلی[5]، **پرسی بیش** (pērsi biš šeli)، ۱۷۹۲–۱۸۲۲، شاعر غنائی انگلیسی. در ۱۸۱۰ در آکسفرد مشغول تحصیل شد، به مطالعه‌ی آثار فلاسفه‌ی تجربی و شکاکین نوین (خاصه و. گادوین) گرایش یافت. در ۱۸۱۱ با یکی از دوستانش رساله‌ی ضرورت انکار خدا را منتشر کرد، که سبب اخراج فوری هر دو از دانشگاه گردید. در لندن عاشق هریت وستبروک (hariət westbruk) شد (۱۸۱۱)، و با وی ازدواج کرد، اما بعداً ازو دلسرد شد. در ۱۸۱۴ با مری، دختر گادوین (سه شلی، مری وولستنکرافت)، به فرانسه رفت، و پس از خودکشی (۱۸۱۶) هریت، رسماً با وی ازدواج کرد. در همان سال دوستی وی با بایرن آغاز شد، و منظومه‌ی آلاستور (نخستین اثر عمده‌ی وی) انتشار یافت. شلی و زوجه‌اش از ۱۸۱۸ ببعد در ایتالیا میزیستند، و بیشتر آثار وی از این دوره است. عاقبت در هنگام غایقرانی غرق شد، و خاکسترش را در رم بخاک سپردند.

از منظومه‌های دیگر وی منظومه‌ی حماسی طغیان اسلام (۱۸۱۸)؛ تراژدی چنچی (۱۸۱۹)، در هجو وردزورث؛ نمایشنامه‌ی غنائی مشهور پرومتئوس بندگسسته (۱۸۲۰)؛ و منظومه‌ی آدونائیس (۱۸۲۱)، در رثاء کیتس را میتوان نام برد. از قطعات کوتاه مشهور وی چکامه‌ای تقدیم به باد مغرب، ابر، و پیام به چکاوک را میتوان نام برد. از آثار منثورش دفاع از شعر (۱۸۲۱) است، که در آن از عناصر تخیل و عشق در شعر دفاع میکند.

اشعار غنائی شلی را در تاریخ ادبیات انگلستان بیرقیب شمرده‌اند. شلی مردی ایدآلیست، فیلسوف، و صاحب روحی سرکش بود. در سراسر عمر خود سودای اصلاحات سیاسی و اجتماعی داشت. در منظومه‌ی انقلابی ملکه‌ی تب، که در ۱۸۱۳ پنهانی طبع شد، شاهان و کشیشان و رجال، و بنیادهای اجتماعی از قبیل ازدواج و تجارت و مسیحیت را بباد انتقاد میگیرد، و درمان دردهای اجتماعی را در قلع و قمع آنها میشمارد. فلسفه‌ی وی متضمن ایمان به قابلیت انسان در نیل به کمال از طریق عشق و حقیقت میباشد، و الهامبخش مصلحین ایدآلیست سیاسی و اجتماعی بوده است.

شلی[5]، **مری وولستنکرافت** (meri šeli wulstan-kraft)، ۱۷۹۷–۱۸۵۱، نویسنده‌ی انگلیسی؛ دختر و. گادوین و م. وولستنکرافت. در ۱۸۱۴ عاشق پ. ب. شلی شد، و با هم به خارجه سفر کردند، و پس از مرگ (۱۸۱۶) زوجه‌ی اول شلی، این دو با یکدیگر ازدواج نمودند. شهرتش بسبب داستان مخوف فرانکنشتاین (۱۸۱۸) است. آثار شوهرش را تحریر و طبع کرد (۱۸۳۹–۴۰).

شلیاق[6] (šalyāq) یا **سلحفاة** (solahfāt) [عربی، = لاک‌پشت] یا **لورا** (lurā) [معرب صورت یونانی نام ساز موسوم به لیر]، صورت فلکی شمالی. این صورت نسبةً کوچک مشتمل بر عده‌ای از جالبترین اجرام سماوی است. ستاره‌ی نسر واقع جزو آنست. ستاره‌ی ایپسیلون آن از جالبترین ستارگان بستائی است. سحابی واقع در این صورت با تلسکوپهای قوی بسیار جالب میباشد. رگبارهای شهابی شلیاقی (← شهاب) به این صورت منسوبند.

شلیفن[7]، گراف **آلفرد فون** (gräf älfred fon šlifen)، ۱۸۳۳–۱۹۱۳، مارشال آلمانی، رئیس ستاد ارتش آلمان در ۱۸۹۱–۱۹۰۵. وی طراح نقشه‌ی معروف به **نقشه‌ی شلیفن** برای حل مشکل جنگ آلمان در دو جبهه است، که از تدبیر جنگی هانیبال در کانای اقتباس شده است. بر طبق این طرح، نیروهای آلمان در جنگی برق‌آسا فرانسه را مغلوب میکنند، و سپس همه‌ی نیروی خود را بر ضد روسیه بکار می‌اندازند. اجرای طرح مستلزم اینست که جناح خیلی قوی راست آلمان از بلژیک و هلند پیشروی کرده، پس از فتح بنادر مانش، از غ بطرف پاریس سرازیر میشود، و جناح ضعیف چپ فرانسویها را بطرف ج در امتداد سرحد آلمان و فرانسه به عقب میراند. در جه I، آلمانها جسارت تقویت کامل جناح راست را بس طبق این طرح نکردند، و در اجرای نقشه توفیق نیافتند. در جه II، طرح شلیفن با تغییراتی بموقع اجرا گذاشته شد (مه–ژوئن ۱۹۴۰)، و در شکست دادن فرانسه موفقیت حاصل شد.

شلیمان[8]، **هاینریش** (hāynriš šliman)، ۱۸۲۲–۹۰، باستانشناس آلمانی. از کودکی به مطالعه‌ی آثار هومر پرداخت. از راه تجارت (خاصه در روسیه) ثروت هنگفت اندوخت، ولی در ۱۸۶۳ تجارت را رها کرد، و همّ خود را صرف تحقق بخشیدن به رؤیاهای خود، یعنی یافتن تروا و دیگر مواضع مذکور در آثار هومر، نمود. پس از چند سالی مسافرت و مطالعه، در ۱۸۷۱ بخرج خود حفاری حصارلیق را آغاز کرد، و به کشف ۴ شهر واقع بر روی هم نایل آمد (← تروا). کاوشهای قابل توجه دیگر نیز در میسن (۱۸۷۶–۷۸) ایتاکا (۱۸۷۸)، بئوسی (۱۸۸۱–۸۲)، و غیره انجام داد. چندین کتاب در شرح اکتشافات خود نوشت، و نیز مجموعه‌ی وسیعی از مآخذ و اوراق شخصی، و هم زندگینامه‌ی خود را (چاپ ۱۸۹۲) بس جای گذاشت.

شلیمر[9]، **دکتر** (doktor šlimer)، طبیب معروف هلندی در ایران در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م. چنانکه از نوشته‌های وی برمیآید، در مارس ۱۸۵۱ (۱۲۶۷ هق، یعنی سال بنای دارالفنون) به ایران آمده است، و قبلا دو سال در حلب بوده. ظاهراً چندی در رشت به طبابت اشتغال داشته، و سپس، بعد از دکتر پولاک اتریشی (که ظاهراً در ۱۸۵۸ ب‌م، مطابق با ۱۲۷۴ هق، به اروپا بازگشت)، به معلمی

---

(۱)Shalmaneser (۲)Schlüsselburg (۳)Shallum (۴)Scheele (۵)Shelley (۶)Lyra (۷)Schlieffen (۸)Schliemann (۹)Schlimmer

دارالفنون انتخاب شد، و گویا تا ۱۲۸۳ هق (۱۸۶۶) این شغل را داشت، و پس از آن نیز ظاهراً در ایران به مشاغل پزشکی اشتغال داشته. شلیمر به بسیاری از نقاط دوردست ایران، مانند بلوچستان و بندر عباس مسافرت کرد، و بیماری رشته و سالک و جذام را مورد تحقیق قرار داد. زبان فارسی میدانست، و به طب ایرانی و معتقدات طبی عامیانه آشنائی کامل یافته بود.

معروفترین و عمده‌ترین اثر شلیمر فرهنگ فرانسه به فارسی اصطلاحات طبی و داروئی اوست، که به فرهنگ شلیمر معروفست، و در ۱۸۷۴ در مطبعه‌ی دارالفنون بطبع رسید، و چاپ مجددی از آن بوسیله‌ی دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران ظاهراً در ۱۳۳۵ هش انتشار یافت. قبل از این کتاب، شلیمر لغتنامه‌ای فرانسه به فارسی مشتمل بر معادلهای فارسی اصطلاحات طبی فرانسوی منتشر کرده بود، و سپس فرهنگ جدید راکه در واقع دایرةالمعارف‌گونه‌ای است مشتمل بر مطالبی مستخرج از بعضی کتابهای داروشناسی و طبی ایرانی، بضمیمه‌ی تجربیات و مشاهدات شخصی وی‌منتشر کرد، و در این کتاب نه فقط معادلهای فارسی اصطلاحات فرانسوی، بلکه معادلهای آلمانی و انگلیسی آنها نیز آمده است.

آثار دیگرش مشتمل است بر اسباب التدویه، سر الحکمه (در شیمی)، زینة الابدان (۱۲۷۹ هق، در امراض پوست)، و غیره، و اینها علاوه بر دروسی است که برای شاگردان خود جزوه گفته است.

شلینگ[1]، **فریدریش ویلهلم یوزف فون** (fridriš vilhelm yozef fon šeling)، ۱۷۷۵-۱۸۵۴، از فلاسفه‌ی بزرگ ایدئالیست عصر رومانتیک آلمان. پدرش کشیش بود، و او تحصیلات خود را در فلسفه و الاهیات و زبانشناسی در توبینگن بپایان رسانید؛ در لایپزیک به تحصیل ریاضیات و علوم طبیعی پرداخت. در ۱۷۹۸ استاد دانشگاه ینا گردید، و در آنجا با گوته و شیلر و فیشته و شلگل رفت و آمد کرد. در ۱۸۰۳ در دانشگاه وورتسبورگ به تدریس پرداخت. در ۱۸۰۶ به مونیخ رفت، در آنجا عضو آکادمی علوم گردید، و در ۱۸۲۷ استاد دانشگاه مونیخ شد. در ۱۸۴۱، به دعوت فردریک ویلهلم IV به دانشگاه برلین رفت، ولی در آنجا نتوانست موفقیتی بدست آورد، و بهمین جهت از کار استعفا کرد، و گوشه‌نشینی گزید.

شلینگ در آغاز تحت تأثیر کانت و فیشته بود، ولی با انتشار کتابهای اندیشه‌هائی در بارهٔ فلسفه‌ی طبیعت (۱۷۹۷)، در بارهٔ نفس جهان (۱۷۹۸)، اصالت خود را ظاهر کرد. این دوره از فعالیت فکری شلینگ بنام دوره‌ی فلسفه‌ی طبیعت معروف است، و در آن، شلینگ روح را اصل وجود و مبدأ ضرورت میداند، ولی این روح از "من" مستقل است، و آفاقی است نه انفسی. اولین پایه‌ی ضرورتِ طبیعتِ کلِّ ماده است، و آخرین پایه‌ی آن روح است، گرچه همان ماده نیز درجه‌ای از روح است. روح انسان بمنزله‌ی چشمی است که روح طبیعت خود را با آن مشاهده میکند. در کتاب فلسفه‌ی برترین، شلینگ این تحول را در راه معکوس آن نشان میدهد، و بیان میکند که چگونه جهان خارج از نفس و طبیعت از روح پدیدار میگردد. روح، در حالی که به خاموشی میگراید، به ماده تبدیل میگردد، و طبیعت همان هوش است، منتهی در حال فسردگی و جمود آن. اعمال آزاد انسانی از هوش خودآگاه سر میزند، و تاریخ نتیجه‌ی این اعمال آزاد است، که گرچه ابتدا درهم و آشفته بنظر میرسد، ولی به راهنمائی روح، در شکل عدالت و دولت، به نظم جهانی منجر می‌گردد. هنر و ابداع هنری نتیجه‌ی نزدیک شدن و اتحاد دو قطب ضرورت، یعنی نفس و جسم، متناهی و نامتناهی، و قانون و آزادی است. دوره‌ی بعدی فلسفه‌ی شلینگ دوره‌ی فلسفه‌ی قمالی است، و در این دوره، وی به وحدت روح با طبیعت و تصور با واقعیت معتقد است. طبیعتْ روحِ مرئی و روحْ طبیعتِ نامرئی است. اما در عالمِ متناهی اشیاء، این وحدت چنانکه باید ظاهر نیست، و بهمین جهت، اگر در شیئی جنبه‌ی واقعی و خارجی آن غلبه داشته باشد، آن شیء متعلق بعالم طبیعت است، و اگر جنبه‌ی تصور و نفسی آن بیشتر باشد، آن شیء متعلق به عالم روح است. شلینگ در دوره‌ی آخری فعالیت فلسفی خود در زمینه‌ی دین و وحی به تحقیق پرداخت.

شماخ (šammāx) یا **شماخ سوری** (šammāxe suri)، در شاهنامه، پادشاه سوریان و یکی از سرداران کیخسرو در نبرد بزرگ او با افراسیاب.

شماخا، آذربایجان شوروی، ← شماخی.

شماخی (šamāxi)، روسی **شماخا** (šemāxā)، شهر (جم ح ۱۳٬۲۰۰)، ش آذربایجان شوروی، در دامنه‌ی کوههای بزرگتر قفقاز. محصول عمده‌اش شراب است. شهر ظاهراً در دوره‌ی اسلامی بنا شده است، و تأسیس آنرا به شماخ ابن شجاع (šammāxe 'bne šoja')، حکمران شروان و معاصر هارون‌الرشید، نسبت داده‌اند، و نام اولیه‌ی شهر شماخیّه بوده است. در دوره‌ی شروانشاهان مدتی پایتخت شروان بود. در قرن ۱۶م از مراکز عمده‌ی ابریشم بود، و مخصوصاً با دولت ونیز تجارت مهمی داشت. بر طبق پیمان سال ۱۷۲۴ بین پطر کبیر و دولت عثمانی، در جزء قسمتی از شروان، بتصرف ترکان عثمانی درآمد. در ۱۱۴۷ نادر شاه آنرا گرفت. پس از وفات نادر، شروان منحصر به خانات شماخی گردید. خان شروان در ۱۸۰۵ مطیع روسیه شد. بر طبق عهدنامه‌ی گلستان (۱۲۲۸ هق)، شماخی به روسیه واگذار گشت. پس از زلزله‌ی ۱۹۰۲، اهمیتش بعنوان مرکز ابریشم از بین رفت. ویرانه‌های مقابر شروانشاهان در آن باقیست.

شماخیه، آذربایجان شوروی، ← شماخی.

شمار[2] (šomār)، قواعد خواندن (شمار لفظی) و نوشتن (شمار کتبی) اعداد. از قدیم الایام روشهای گوناگون برای این منظور بکار میرفته است، که هر یک یک "دستگاه شمار" تشکیل میدهد، و کمابیش بقایائی از بعضی از آنها موجود است، که از جمله میتوان شمار با ارقام رومی و شمار با حساب جمل (← ابجد) و روش سیاق را نام برد، که هر یک بیش و کم بیقاعدگیها، محدودیتها، و تشتتهائی دارد. در هر یک از دستگاههای منطقی شمار، که شمار اعشاری رایجترین آنهاست، عدد صحیحی بزرگتر از واحد را بعنوان مبنای شمار اختیار میکنند، و سایر اعداد را، بوسیله‌ی قراردادهای مناسب، با علاماتی معدود، موسوم به ارقام (← رقم)، که تعدادشان مساوی مبنای شمار است، نمایش میدهند، چنانکه توضیح داده خواهد شد. در این مقاله، ابتدا از شمار اعشاری که همه با آن آشنا هستند شروع میکنیم، و سپس به ملاحظات کلی در باب شمار میپردازیم. نیز ← کسر.

I- شمار اعشاری (a'šāri) رایجترین دستگاههای شمار است، و نه فقط در علوم، بلکه در مسائل گوناگون عملی بکار میرود؛ سلسله‌ی متری مبتنی بر آنست، و پانو برای طبقه‌بندی مطالب کتب و دیوئی برای منظم کردن و طبقه‌بندی کتب کتابخانه‌های بزرگ از آن استفاده کرده‌اند. تفصیل شمار اعشاری در کتابهای حساب مقدماتی مذکور است، و نسبت دادن آن به "اعشاری" بمناسبت نقش خاصی است که عدد "ده" [= عشره (ašara، عربی)] در آن دارد، چنانکه خواهد آمد. در شمار اعشاری کتبی، همه‌ی اعداد را میتوان بوسیله‌ی ده علامت یا رقم

0, ۱, ۲, ۳, ۴, ۵, ۶, ۷, ۸, ۹,

یا رشته‌هائی از این ارقام که بدنبال هم نوشته شده‌اند، نوشت. در چنین رشته‌ای، مثلا ۲۵۳٬۰۲۴، موضع هر رقم یک "مرتبه" است، و مراتب را از راست به چپ شماره‌گذاری میکنند، چنانکه در مثال مذکور، "۳" در مرتبه‌ی چهارم قرار دارد. آنچه نوشتن اعداد را بوسیله‌ی علامات دهگانه‌ی سابق الذکر مقدور میسازد این دو قرارداد است؛ (الف) در رشته‌ای از ارقام دهگانه که به دنبال هم نوشته شده‌اند، واحد مرتبه‌ی اول ۱ است، و واحد هر مرتبه‌ی دیگر ده برابر واحد مرتبه‌ی ماقبل آن میباشد (مثلا واحد مرتبه‌ی دوم ده برابر واحد مرتبه‌ی اول است، و واحد مرتبه‌ی سوم ده برابر واحد مرتبه‌ی دوم، و غیره)؛ و (ب) رشته‌ای از ارقام دهگانه که بدنبال هم نوشته شده اند مساوی است با حاصلجمع کلیه‌ی اعدادی که ارقام واقع در مراتب آن نمایش میدهند. بدینگونه، بنا بر قرارداد (الف)، هر واحد مرتبه‌ی اول ۱ است، هر واحد مرتبه‌ی دوم ۱۰ (یا 10^1. برای اینگونه علامات ← قوه) واحد است، هر واحد مرتبه‌ی سوم ۱۰۰ (یا 10^2) واحد است، هر واحد مرتبه‌ی چهارم ۱٬۰۰۰ (یا 10^3) واحد است، و هکذا [باین جهت، اولین مرتبه‌ی سمت راست را مرتبه‌ی آحاد یا یکان، دومین مرتبه را مرتبه‌ی عشرات (ašarāt) یا دَهگان، سومی را مرتبه‌ی مئات (me'āt) یا صَدگان، چهارمی را مرتبه‌ی الوف (oluf) یا هِزارگان، و پنجمی را مرتبه‌ی ده‌هزارها میخوانند، و غیره]. پس، رشته‌ی ۲۵۳٬۰۲۴، بر طبق قراردادهای (الف) و (ب)، عددِ

$$۲\times۱۰۰'۰۰۰ + ۵\times۱۰'۰۰۰ + ۳\times۱'۰۰۰ + ۰\times۱۰۰ + ۲\times۱۰ + ۴$$

یا

$$۲\times10^5 + ۵\times10^4 + ۳\times10^3 + ۰\times10^2 + ۲\times10^1 + ۴$$

را نمایش میدهد. چنین عبارتی را کثیر الجمله‌ای از قوای 10 میخوانند (هر یک از 10^1 و 10^2 و غیره یک قوه‌ی 10 است)، و هر یک از عباراتی

---

(1)Schelling (2)numeration

را که با هم جمع شده‌اند (مانند عبارت 2×10^5 یا عبارت 0×10^2) یک جمله‌ی این کثیر الجمله گویند، و در هر جمله، عاملی را که در قوه‌ی 10 ضرب شده است ضریب آن جمله نامند. خصوصیت مهم کثیر الجمله‌ی فوق اینست که جمیع ضرایبش از 10 کمتر هستند. بنا بر این، بالاجمال میتوان گفت که در شمار اعشاری، هر عدد با کثیر الجمله‌ای از قوای 10 نمایش داده میشود که ضرایبش از 10 کمترند. بنا بر این ملاحظات، گوئیم عدد 10 مبنای شمار اعشاری است.

قرارداد (الف) در دستگاه شمار اعشاری (و قراردادهای مشابه در سایر دستگاههای منطقی شمار) بسیار اهمیت دارد، و در واقع همین قرارداد است که نوشتن همه‌ی اعداد را با تعداد بسیار معدودی از علامات (ارقام) مقدور میسازد. بر طبق این قرارداد، هر رقم دو مقدار دارد، یکی مقدار مطلق، که عبارتست از مقدار آن در صورتی که تنها نوشته شود، مانند "۵"، که بمعنی ۵ واحد است؛ و دیگر مقدار آن بمقتضای مرتبه‌ای که در یک رشته دارد، چنانکه در عدد ۲۵۳٬۰۲۴، اولین "۲" از سمت راست بمعنی ۲۰ است، و آخری بمعنی ۲۰۰٬۰۰۰. اصل بستگی مقدار یک رقم را با مرتبه‌ی آن اصل جاارزی (jā'arzi) میخوانیم. قابل ذکر است که مثلا شمار رومی (← ارقام رومی) تابع هیچیک از قراردادهای (الف) و (ب) نیست؛ چنانکه مثلا در "XXX" (۳۰) هر یک از علامات "X" بمعنی 10 است، و از طرف دیگر

$IV = 5 - 1 = 4$ و $VI = 5 + 1 = 6$.

مسئله‌ی "شمردن" با شمار بستگی نزدیک دارد، و لهذا، و مخصوصاً برای آماده کردن زمینه برای شمار بطور کلی (و نه فقط شمار اعشاری) توضیحی در این باب میآوریم. فرض کنیم مقصود شمردن عده‌ی اعضای مجموعه‌ای متناهی از اشیاء (مثلا مشتی سنگریزه) باشد؛ در این امر، بر عده‌ی انگشتان دست اعتماد میکنیم (ظاهراً انسان در مراحل اولیه، در شمردن بر همین مبنا عمل میکرده است). اگر تعداد سنگریزه‌ها از 10 کمتر باشد، این تعداد را میتوان با یکی از ارقام ۱، ۲، ...، ۹ نمایش داد. در غیر این صورت، سنگ‌ریزه‌ها را به گروههای دهتائی تقسیم میکنیم؛ پس از این عمل، تعداد سنگریزه‌هائی که در خارج این گروهها ممکن است بماند 0، ۱، ...، یا ۹ است، و لهذا میتوان آنرا با یکی از ارقام دهگانه نمایش داد؛ بعلاوه، تعدادی دسته‌ی دهتائی میماند (هر دسته‌ی دهتائی، یا دسته‌ی نوع اول، یک دهه یا عَشَره است). سپس به شمردن دسته‌های نوع اول (دهتائی) میپردازیم، و با آنها به همان طریق عمل میکنیم: اگر تعداد این دسته‌ها از 10 کمتر باشد عمل شمردن تمام است؛ در غیر این صورت آنها را به دسته‌های دهتائی تقسیم میکنیم (هر یک از این دسته‌های بزرگ، یا دسته‌های نوع دوم، یک مِئَه یا صَدِه است، یعنی مشتمل بر 100 سنگ‌ریزه میباشد)، و عمل را مانند حالت پیش ادامه میدهیم. بالمآل سنگریزه‌ها تقسیم میشود به تعدادی (احیاناً هیچ) کمتر از 10 سنگریزه؛ تعدادی (احیاناً هیچ) کمتر از 10 دسته‌ی نوع اول (دسته‌ی دهتائی)؛ تعدادی (احیاناً هیچ) کمتر از 10 دسته‌ی نوع دوم (دسته‌ی صدتائی)؛ ...؛ و تعدادی (۱، ۲، ...، یا ۹) دسته‌ی مشتمل بر قوه‌ای از 10 سنگریزه. برای نوشتن نتیجه‌ی عمل، ابتدا تعداد تک‌سنگریزه‌ها (آحاد)، سپس در طرف چپ آن تعداد دسته‌های نوع اول (عشرات)، سپس در طرف چپ آن تعداد دسته‌های نوع دوم (مئات)، ... را مینویسیم، و عمل را ادامه میدهیم تا به تعداد آخرین دسته‌ها برسیم. اینست اساس آنچه در ابتدای این قسمت در باب شمار اعشاری گفته شد.

II ـ سایر دستگاههای شمار. بطور کلی، چنانکه در آغاز مقاله اشاره شد، هر دستگاه شمار با عدد صحیحی بزرگتر از واحد، موسوم به مبنای شمار، مشخص میشود. سپس علاماتی برای اعداد متوالی از صفر تا مبنای شمار ـ که تعدادشان مساوی مبنا خواهد بود ـ بعنوان ارقام اختیار میکنند؛ در شمارهائی که مبنایشان منتها مساوی 10 است، ارقام از همان ارقام دهگانه‌ی سابق الذکر ابتدا از صفر تا رقم ماقبل مبنا انتخاب میشوند (نیز ← شمار اثنی‌عشری). هر عدد با یک رقم یا با کثیر الجمله‌ای از قوای مبنا، که ضرایبش کمتر از مبنای شمارند، نمایش داده میشود. این امر مبتنی بر دو قرارداد است، یکی اینکه در رشته‌ای از ارقام، واحد مرتبه‌ی اول 1 است، و واحد هر مرتبه‌ی دیگر "مبنی برابر" واحد مرتبه‌ی ماقبل میباشد؛ و دیگر قراردادی مانند قرارداد (ب) در قسمت I. امکان چنین نمایشی مبتنی بر طریق "دسته‌بندی" است، که نمونه‌ی آن در شمار اعشاری گذشت.

من باب مثال شمار با مبنای هفت را مورد مطالعه قرار میدهیم. در این شمار همه‌ی اعداد با ارقام هفتگانه‌ی

0, 1, 2, 3, 4, 5, 6,

نمایش داده میشوند. طریق نمایش دادن یک عدد، که مثلا در شمار اعشاری معلوم است، در شمار با مبنای هفت آسان است، و از مثال شمردن سنگ‌ریزه که مذکور شد استنباط میشود، و فقط کافی است انسانی را دارای ۷ انگشت، که طبیعةً اعتمادش در شمردن بر عدد ۷ است، در نظر بگیریم. عددی که کمتر از هفت است در شمار با مبنای ۷ با یک رقم نمایش داده میشود؛ مثلا تعداد انگشتان یک دست طبیعی در شمار با مبنای ۷، مانند شمار اعشاری، ۵ است. عدد هفت شمار اعشاری در شمار با مبنای ۷ بصورت 10 نوشته میشود، زیرا این عدد مشتمل بر یک دسته‌ی هفتتائی است، و بس؛ برای اینکه عدد 10 شمار هفتتائی با عدد 10 شمار اعشاری مشتبه نشود، جز (معمولا) در شمار اعشاری، مبنا را در گوشه‌ی تحتانی راست عدد مینویسد (مثلا 10_7). اینک فرض کنیم عدد ۳۴٬۵۴۱ را، که در شمار اعشاری نوشته شده است، بخواهیم در مبنای ۷ بنویسیم. برای تعیین عده‌ی دسته‌های هفتتائی که در این عدد است آنرا به ۷ تقسیم میکنیم؛ ۳ (واحد) میماند، و ۴٬۹۳۴ دسته‌ی هفتتائی (دسته‌ی نوع اول) بدست میآید. حال دسته‌های هفتتائی را (بوسیله‌ی تقسیم کردن عدد ۴٬۹۳۴ بر ۷) به دسته‌های هفتتائی (دسته‌های نوع دوم، هر یک دارای ۷×۷ واحد) قسمت میکنیم؛ ۶ (دسته‌ی هفتتائی) میماند، و ۷۰۴ دسته‌ی نوع دوم بدست میآید. عمل را بهمین طریق ادامه میدهیم تا به دسته‌هائی چنان بزرگ برسیم که تعدادشان از ۷ کمتر باشد. صورت عمل چنین است:

۳۴۵۴۱	۷				
۶۵	۴۹۳۴	۷			
۲۴	۳۴	۷۰۴	۷		
۳۱	۶	۴	۱۰۰	۷	
۳			۳۰	۱۴	۷
			۲	۰	۲

بطوری که دیده میشود، عدد مذکور مساوی است با ۳ واحد، بعلاوه‌ی ۶ دسته‌ی ۷تائی، بعلاوه‌ی ۴ دسته‌ی ۷×۷تائی، بعلاوه‌ی ۲ دسته‌ی ۷×۷×۷ تائی، بعلاوه‌ی ۰ دسته‌ی ۷×۷×۷×۷تائی، بعلاوه‌ی ۲ دسته‌ی ۷×۷×۷×۷×۷تائی، یعنی با

$$۲\times۷^۵ + ۰\times۷^۴ + ۲\times۷^۳ + ۴\times۷^۲ + ۶\times۷^۱ + ۳$$

یا

$$۲۰۲۴۶۳_۷$$

توجه کنید که مرتبه‌ی اول (از سمت راست) مرتبه‌ی آحاد است، و واحد مرتبه‌ی دوم مساوی مبنی، واحد مرتبه‌ی سوم مساوی قوه‌ی دوم مبنی است، الخ.

بالعکس، اگر مثلا عدد ۳۰۰۴ در مبنای ۵ باشد، و بخواهیم آنرا در مبنای 10 بنویسیم، گوئیم

$$۳۰۰۴_۵ = ۴ + ۰\times۵ + ۰\times۵^۲ + ۳\times۵^۳$$
$$= ۴ + ۰ + ۰ + ۳۷۵$$
$$= ۳۷۹$$

برای امثله‌ی دیگر و مثال از اجرای اعمال در یک دستگاه شمار غیر اعشاری ← شمار ثنائی. نیز ← کسر.

III ـ دستگاههای مهم شمار. دستگاههای مهم شمار، علاوه بر دستگاه اعشاری، عبارتند از شمار ثنائی؛ شمار اثنی‌عشری؛ و شمار کمابیش مختلط ستینی (← شمار ستینی).

شمار اثنی‌عشری[1] (šomāre esnā.'ašari) یا **شمار دوازدهی**، شمار با مبنای ۱۲. در دستگاه شمار اثنی‌عشری، همه‌ی اعداد با ۱۲ "رقم" 0، ۱، ...، ۹، 10، و 11 نوشته میشوند (← شمار، قسمت II). برای ارقام 10 و 11 معمولا دو علامت منفرد، مثلا α و β، اختیار میکنند. توضیحات مربوط به نوشتن اعداد در این شمار همانست که بطور کلی در مقاله‌ی شمار و مثالهای دیگری از آن در مقاله‌ی شمار ثنائی آمده است، مثلا

$$۱۵\alpha۲\beta_{۱۲} = \beta + ۲\times۱۲ + \alpha\times۱۲^۲ + ۵\times۱۲^۳ + ۱\times۱۲^۴.$$

مبنای شمار اعشاری، یعنی عدد 10، غیر از خودش و واحد، فقط به ۲ و ۵ قابل قسمت است، اما مبنای شمار دوازدهی به ۲، ۳، ۴، و ۶ قابل قسمت میباشد، و لهذا شمار اثنی‌عشری مزایائی دارد که شمار اعشاری فاقد آنست. مثلا در شمار اعشاری، برای یک ثلث باید مقادیر تقریبی ۰٫۳ یا ۰٫۳۳ یا ۰٫۳۳۳ و غیره را بر حسب احتیاج اختیار کرد، و حال آنکه در شمار دوازدهی یک ثلث درست مساوی ۰٫۴ یا ۴/۱۲ است. بسبب مزایای این شمار، بعضی از محققین جداً اقدام در ترویج شمار اثنی‌عشری بجای شمار اعشاری کرده‌اند و میکنند، ولی بجهت رواج فوق العاده‌ی شمار اعشاری و جداول عددی بیشماری که برای محاسبه با شمار

(۱) duodecimal numeration

اعشاری فراهم است، اگر هم روزی شمار دوازدهی جایگزین شمار اعشاری شود، آن روز بسیار بعید است.

رومیها اوزان و مقیاسات خود را به ۱۲ جزء تقسیم میکردند. اثر این روش در مقیاسهای ممالک انگلیسی‌زبان (مثلا تقسیم فوت به ۱۲ اینچ) هنوز باقیست.

شمار اعشاری: ← شمار، قسمت I.

شمار ثنائی[1] (šomāre sonā'i)، شمار با مبنای ۲. در این دستگاه همه‌ی اعداد با ارقام 0 و 1 نوشته میشوند (← شمار، قسمت II)، و وقتی عددی را در مبنای ۲ مینویسیم، واحد اولین مرتبه (از سمت راست) 1، واحد دومین مرتبه ۲، واحد سومین مرتبه 2×2 یا 2^2 (برای اینگونه علامات ← قوه) است، و غیره؛ و بطور کلی واحد هر مرتبه دو برابر واحد مرتبه‌ی ماقبل میباشد. پس مثلا اعداد 10_2 (یعنی عددی که در شمار ثنائی بصورت 10 نوشته شده است)، 100_2، و 1011_2 در شمار اعشاری بترتیب مساویند با

$$10_2 = 0 + 1\times 2 = 2$$
$$100_2 = 0 + 0\times 2 + 1\times 2^2 = 4$$
$$1011_2 = 1 + 1\times 2 + 0\times 2^2 + 1\times 2^3 = 11.$$

بالعکس، اگر بخواهیم عددی را که در شمار اعشاری نوشته شده است در مبنای ۲ بنویسیم، بر طبق روش کلی (← شمار، قسمت II) بوسیله‌ی تقسیم عمل میکنیم، منتها در اینجا میتوان عمل را سریعتر انجام داد، بدینطریق که عدد مفروض را در طرف راست سطری مینویسیم، و بر حسب اینکه آن عدد زوج یا فرد باشد، زیر آن در سطر دیگر 0 یا 1 میگذاریم، و سپس قسمت صحیح نصف آن عدد را در سمت چپ آن بر همان سطر اول مینویسیم، و با این عدد به همان طریق عمل میکنیم، و عمل را ادامه میدهیم تا در سطر اول به 1 برسیم، و آنوقت این 1 را به سطر زیرین نقل میکنیم؛ رشته‌ی ارقام مندرج در سطر زیرین صورت ثنائی عدد مفروض است. مثلا صورت عمل در مورد 25_{10} (یعنی عددی که در شمار اعشاری بصورت ۲۵ نوشته شده است، و بعبارت دیگر، ۲۵ بمعنائی که عادةً از آن میفهمیم) ازاین قرار است:

۲۵	۱۲	۶	۳	۱
1	0	1	1	1

پس، $11001_2 = 25_{10}$. بدیهی است که قوای مبنا (مانند شمار اعشاری) با واحدی که به شماره‌ی نماینده صفر در سمت راست دارد نمایش داده می‌شود، و مثلا اعداد ۲ (یا 2^1)، ۴ (یا 2^2)، و ۸ (یا 2^3) در شمار ثنائی بترتیب بصورت 10، 100، و 1000 نمایش داده میشوند.

اجرای اعمال در حساب ثنائی مانند شمار اعشاری است، ولی بمراتب سهلتر میباشد؛ فقط باید در مواردی که در شمار اعشاری عدد 10 بعنوان مبنا ملحوظ میشود، در اینجا عدد ۲ را ملحوظ کرد، و مثلا، بجای "ده بر یک"، "دو بر یک" به حساب آورد (در حساب اعشاری $10 = 5 + 5$؛ در حساب ثنائی $10 = 1 + 1$). عمل جمع بوسیله‌ی قواعد

$$0 + 0 = 0,\quad 0 + 1 = 1,\quad 1 + 0 = 0,$$
$$1 + 1 = 10$$

انجام میگیرد، چنانکه در مثال ذیل دیده میشود،

$$\begin{array}{r} 11001+ \\ 10 \\ 100 \\ 1011 \\ \hline 101010 \end{array}$$

از اولین ستون سمت راست شروع کرده گوئیم "یک و یک میشود ۲، به صفرش دو بر یک؛ 0 را زیر این ستون نوشته 1 را به ستون بعد منتقل میکنیم. یک و یک میشود ۲، که با 1 میشود ۳، به یکش ۲ بر یک؛ 1 اول را زیر این ستون می‌نویسیم، و 1 "دو بر یک" را به ستون بعد منتقل میکنیم. الخ

عمل تفریق را نیز به همین قیاس میتوان انجام داد. مثلا

(در شمار اعشاری ۲۸)	11100—
(« « ۱۳)	1101
(« « ۱۵)	1111

جدول ضرب ثنائی اینست،

	0	1
0	0	0
1	0	1

مثالی از عمل ضرب و مثالی از عمل تقسیم در حساب ثنائی ذیلا دیده میشود:

$$\begin{array}{r} 1110\times \\ 1011 \\ \hline 1110 \\ 1110 \\ 1110 \\ \hline 10011010 \end{array}$$

$$\begin{array}{r|l} 10011'0'1'1 & 1011 \\ \hline 1011 & \\ \hline 10000 & \\ 1011 & \\ \hline 1011 & \\ 1011 & \\ \hline 01 & \end{array}$$

خارج قسمت 1110

باقیمانده

اختراع شمار ثنائی به لایبنیتز منسوبست، ولی ظاهراً این شمار حـ ۴٬۰۰۰ سال پیش در چین معمول بوده است. شمار ثنائی، از لحاظ اینکه فقط دو علامت دارد، در حسابگرها مورد استفاده‌ی فراوان، و در واقع زبان حسابگر است.

شمار دوازدهی: ← شمار اثنی‌عشری.

شمار ستینی (šomāre settini) یا **شمار شصتی** (šasti)، شمار با مبنای 60. آثار این شمار بسیار قدیمی هنوز در اندازه‌گیری زوایا و قوسها (تقسیم درجه به 60 دقیقه و دقیقه به 60 ثانیه و غیره) و زمان (تقسیم ساعت به 60 دقیقه و دقیقه به 60 ثانیه) باقی است. در شمار ستینی همه‌ی اعداد را با 60 "رقم" 0، ۱، ۲، ...، و ۵۹ میتوان نوشت، ولی آنچه امروز معمول است، در اندازه‌گیری زوایا فقط دقایق و ثوانی را بدینگونه مینویسند، و اضعاف درجه و اجزای ثانیه را به شمار اعشاری مینویسند (مانند "۲۶٫۵ '۳۵ °۱۷۹)، و در مورد زمان هم بعضی از اضعاف غیر ستینی ساعت را بکار میبرند (مانند شبانروز، که ۲۴ ساعت است). اما در شمار ستینی محض، اضعاف قوای 60 هم با ارقام 60گانه‌ی مذکور نوشته میشود، و مثلا 60 درجه، به اصطلاح ریاضیدانها و منجمین دوره‌ی اسلامی یک "مرفوع مره" (marfu'e marra) (یکبار بالا برده شده) به حساب میآید، و 60 مرفوع مره یک مرفوع مرتین (marratayn) و هکذا، که اولی نظیر مرتبه‌ی عشرات و دومی نظیر مرتبه‌ی مئات در شمار اعشاری است. بدینگونه، مثلا عدد "۷۲۰۸°۴۴'۲۷٫۱۸ چنین نوشته میشود،

ثوانی	دقایق	درجه	مرفوع مره	مرفوع مرتین
۴۸	10	۲۷	۴۴	8	0	۲

که معنی آن اینست،

$$2\times 60^2 + 0\times 60^1 + 8 + \frac{44}{60} + \frac{27}{60^2} + \frac{10}{60^3} + \frac{48}{60^4}.$$

کسرهائی را که مخرج آنها 60 یا قوای 60 است کسر ستینی خوانند (نیز ← کسر). احتمالا منشأ کسرهای ستینی از بابل قدیم است، که ظاهراً عدد 60 نزد آنها نقش خاصی داشته است. مدارکی حاکی از استعمال شمار ستینی نزد بابلیها در دست است، و میدانیم که آنان مثلا علامتی معادل ۱۱ برای ۶۱ و معادل ۱۱۱ برای $1 + 60 + 60^2$ و معادل ۲۶ ۴۴ برای $26 + 60\times 44$ بکار می‌بردند. بهر حال، بابلیهای قدیم دو دستگاه شمار داشتند، یکی اعشاری و دیگری ستینی، و ظاهراً شمار ستینی شمار رایج نبوده است، بلکه فقط در مطالب ریاضی و نجومی بکار میرفته. ریاضیدانها و منجمین یونانی (مانند ک. بطلمیوس) شمار ستینی را بسط دادند، و ظاهراً تردیدی نیست که عدد 60 را از بابلیها اتخاذ کردند. شعاع دایره را به 60 قسمت متساوی تقسیم، و اوتار را بر حسب اجزای شعاع اندازه میگرفتند. ریاضیدانها و منجمین دوره‌ی اسلامی حساب ستینی (حساب با شمار ستینی) را از یونانیان گرفتند. عالیترین نمونه‌ی استعمال حساب ستینی در کارها و محاسبات غیاث‌الدین جمشید کاشانی دیده میشود.

شمارگر[2] (šomār.gar)، نام عمومی هر اسبابی برای شمردن یا نگاهداشتن حساب و امثال آن. شمارگر برق معمولی منازل، که نزد ما به کنتور (kontor؛ از فنـ) یا کنتور برق[3] معروفست، موتور برقی کوچکی است که سرعتش متناسب با قدرت مصرف‌شده است. قسمت گردنده‌ی این موتور متصل است به عقربه‌ای که در مقابل صفحه‌ی مدرجی میگردد. اسباب را چنان میزان میکنند که انرژی مصرفی را بر حسب کیلووات‌ساعت ضبط میکند. از اینجا به آسانی میتوان قیمت برق مصرف‌شده را تعیین کرد. مثلا اگر یک اتوی برقی ۵ آمپری با جریان ۲۲۰ ولت روزی ۲۰ دقیقه کار کند، قدرت مصرف‌شده 220×5 یا 1٬100 وات (۱٫۱ کیلووات) و انرژی مصرف‌شده در روز $1.1\times(1/3)$ کیلووات‌ساعت، و در ماه ۱۱ کیلووات‌ساعت میشود، و اگر قیمت کیلووات‌ساعت برق ۴ ریال باشد، مخارج کار اتوی مذکور در ماه ۴۴ ریال خواهد بود. رقم ۱۱ (کیلووات‌ساعت) را کنتور نشان میدهد، و تنظیم صورت حساب برق با ضرب در قیمتهای مقرر انجام

(1)binary numeration (2)counter; meter (3)electric meter

میگیرد. برای شمارگر گایگر ← گایگر، شمارگر.
شماره‌دوزی: ← گلدوزی.
شماس[1] (šammās)، عنوان یکی از مأمورین کلیساهای مسیحی، که وظایف او در کلیساهای مختلف متفاوت است. بالاخص، در کلیساهای اسقفی رتبه‌ی شماسی یکی از رتبه‌های مقدس میباشد که بلافاصله بعد از کشیش است. منشأ رتبه‌ی شماسی ظاهراً همان انتخاب هفت تن خادم از طرف رسولان برای خدمت در مطبخ است (اعمال رسولان ۶)، و قراینی هست که، از اواخر حیات بولس حواری، شماسان (بعنوان خُدّام) عضو سازمان کلیسا بوده‌اند. نیز ← جائلیق.
شماساس (šamāsās)، در شاهنامه، پهلوان تورانی، از سران سپاه افراسیاب. به فرمان افراسیاب، با پهلوان تورانی دیگر بنام خزروان، در پادشاهی نوذر به سیستان تاختند. اما مهراب کابلی به فریب با آنان از در آشتی درآمد، و نهانی زال را که به سوگ سام و دخمه ساختن برای او از شهر بیرون رفته بود به یاری خواند. زال به مقابله شتافت؛ خزروان را کشت، و شماساس را نزد افراسیاب گریزاند. عاقبت در پادشاهی کیقباد، و در جنگ او با افراسیاب، به دست قارن کشته شد.
شمال[2] (šemāl) [علامت اختصاری درین کتاب ل]، طرف دست چپ ناظری که رو به مشرق ایستاده باشد، و بعبارت دیگر آن یک از جهات اصلی که مستقیماً مقابل جنوب است، و نیز موضع یا سرزمینی که در طرف شمال موضع یا سرزمین دیگر واقع است.
شمال شرقی، سازمان مرز: ← مرز شمال شرقی، سازمان.
شمال غرب، شرکت[3]، شرکتی که، پس از فتح کانادا بدست بریتانیا و معاهده‌ی ۱۷۶۳ پاریس، بتوسط تجار و پوست‌فروشان مونترآل، در مقابل شرکت خلیج هودسن علم شد، و عملا در ۱۷۸۷ استحکام یافت. داد و ستد پوست را از جانب غ و در سرزمین کشمت توسعه داد. در قضیه‌ی ← ماندگاه رود سرخ، رقابت دو شرکت به اوج رسید، ولی سرانجام در ۱۸۲۱ با یکدیگر متحد شدند.
شمال غرب، گذرگاه: ← گذرگاه شمال غرب.
شمال غرب کهن، در تاریخ کشمت: ← سرزمین شمال غرب.
شمال غربی، ایالت مرز: ← مرز شمال غرب، ایالت.
شمالکالدن[4] (šmālkālden)، شهر (جه تخمیناً ۱۴°۱۲۱)، جمهوری دموکراتیک آلمان، در ایالت سابق تورینگن، آلمان مرکزی. از استراحتگاه‌های بهداشتی و دارای چشمه‌های آب معدنی است. عمارت شهرداریش در ۱۴۱۹ بنا شد. **اتحادیه‌ی شمالکالدنی** نام اتحادیه‌ای از امرا و نمایندگان شهرهای پروتستان آلمان است، که در ۱۵۳۱ در عمارت شهرداری شمالکالدن تشکیل گردید. این اتحادیه پاسخی بود به تهدید (۱۵۳۰) امپراطور شارل ۷ دایر به برانداختن آیین لوتر. سران اتحادیه فیلیپ شکوهمند (هسن) و یوهان فریدریش I (ساکس) بودند، و تحت رهبری آنان، اصلاح دینی در بیشتر شهرهای آلمان توسعه یافت. اما عاقبت شارل در جنگ شمالکالدنی (۱۵۴۶–۴۷) در مولبرگ پیروز شد، و اتحادیه را نابود کرد.
شمالگان[5] (šemāl.gān) [= منسوب به شمال]، منسوب به قطب شمال کره‌ی زمین؛ مانند مدار شمالگان (مدار قطب شمال)، دریای شمالگان (دریای قطب شمال)، و ← نواحی شمالگان. لفظ شمالگان بمعنی نواحی شمالگان هم بکار میرود. قس جنوبگان.
شمالگان، اقیانوس: ← اقیانوس شمالگان.
شمالگان، مجمع‌الجزایر[6] یا **جزایر شمالگان کانادائی،** گروهی از جزایر واقع در قشم، ل امریکای شمالی، که تقریباً بخش فرانکلین از سرزمینهای شمال غرب کانادا را تشکیل میدهد. جزایر بزرگ آن بافن، ویکتوریا، الزمیر، و ملویل است.
شمالگان[7]، **نواحی** [← شمالگان]، شمالیترین قسمت زمین، در اطراف قطب شمال و اقیانوس شمالگان. این نواحی بطور تقریب کمابیش قسمتهای شمالی آلاسکا، کانادا، نروژ، سوئد، فنلاند، و روسیه، و همه‌ی گروئنلند و بیشتر ایسلند را دربر میگیرد، ولی مرزهای آنرا بتفاوت تعریف کرده‌اند. معمولا مدار شمالگان (عا ۶۶°۳۰′) را حد نواحی شمالگان میشمارند، و در این صورت، همه‌ی اقیانوس شمالگان در این نواحی قرار می‌گیرد، اما این مدار حد فاصل بین مناطق منجمده و معتدله‌ی زمین نیست، و دانشمندان و محققین نظامی، که نظرشان معطوف به پدیده‌های طبیعی این نواحی است، دریافته‌اند که شرایط طبیعی در این ناحیه محدود به خط هندسی مشخصی نیست، بلکه در مواضعی به مدار شمالگان نمیرسد، و در بعضی مواضع از آن بسیار درمیگذرد. بعضی خط واصل بین مواضعی از نیمکره‌ی شمالی را که دمای متوسط تابستانی آنها 10° صدبخشی است، و بعبارت ساده‌تر خط همدمای تابستانی 10° را، مرز نواحی شمالگان میشمارند. این خط تقریباً در امتداد خط معروف به دارمرز است، که در ل آن جنگل نمیروید. در ج این ناحیه ناحیه‌ی دیگری تعریف میکنند بنام نواحی گردشمالگان[8] (subarctic)، که در ل خطی واقعست واصل بین نقاطی که دمای متوسط آنها در بیش از ۴ ماه سال از 10° صدبخشی تجاوز نکند. این ناحیه مشتمل است بر قسمتهائی از آسیای مرکزی و سیبریه، آلاسکای مرکزی و کانادا، و قسمتهائی از اروپای شمالی. بیشتر علمای جغرافیا نواحی گردشمالگان را از لحاظ اهمیت اقتصادی و نظامی جزء نواحی شمالگان میشمارند.

نواحی شمالگان، بسبب اهمیتی که بالقوه از لحاظ سوق الجیشی و اقتصادی دارند، از اواسط قرن ۲۰م سخت مورد توجه واقع شده‌اند، و تحقیقات فراوان خاصه از لحاظ عملیات نظامی در آنها بعمل آمده است، و در طول خط ساحلی شمالگانی تجسس و امریکای شمالی پایگاههای تحقیقاتی دایر شده.

اقلیم نواحی شمالگان همیشه سرد نیست. مثلا در سیبریه در محلی در جخشس یاکوت بفاصله‌ی بیش از ۳۲۰ کیلومتری ج مدار شمالگان، دمای زمستانی 70° — صدبخشی و دمای تابستانی 37,8° مشاهده شده است. در امریکای شمالی در محلی در سرزمین یوکون در ج مدار شمالگان دمای زمستانی به 63,9° — و دمای تابستانی به 35° میرسد. در خود قطب شمال دماسنج کمتر دمای زیر 45,5° — ضبط میکند. در تابستان، سردترین قسمتهای شمالگان عبارتند از یخپهنه‌های ل گروئنلند، و ناحیه‌ی حول قطب شمال که یخهایش دائمی است. در زمستان، پایینترین دما در ل سیبریه و ل کانادای مرکزی دیده میشود. در تابستان از شدت سرمای نواحی شمالگان میکاهد، و در همه جا لااقل مدت یک ماه دما بالای نقطه‌ی انجماد قرار میگیرد. در پرتو خورشید نیمشب، هوا گرمتر میشود، و در بخشهائی از اراضی لم‌یزرع و توندراها، که خاک قوت کافی دارد، گیاهان میرویند. بسیاری از حیوانات شمالگان از لحاظ پوست و ارزش غذائیشان برای انسان اهمیت دارند. از آن جمله اند خرس قطبی، بعضی اقسام سیل، و گوزن شمالی گروئنلند. اسکیموها از این حیوانات استفاده‌های فراوان میبرند.

تاریخچه‌ی پویشهای نواحی شمالگان. نخستین پویندگان نواحی شمالگان وایکینگها بودند. مدتها بعد، جستجوی گذرگاه شمال غرب و گذرگاه شمال شرق بمنظور دست یافتن بر ثروت مشرق‌زمین انگیزه‌ی اروپائیان در پویش این نواحی گردید. این فعالیت در قرن ۱۶م آغاز شد، و در قرن ۱۷م نیز ادامه یافت. مشقاتی که پویندگان اولیه (از جمله م. فروبیشر، ج. دیویس، ه. هودسن، و. بفین، و و. بارنس) تحمل کردند و نتایج یأس‌آور فعالیت آنان موجب دلسردی دیگران شد. از اواخر قرن ۱۸م ببعد، سوداگران پوست در کانادا (مانند ا. مکنزی) پویش اراضی لم‌یزرع را جداً شروع کردند. پیش از آن، روسها در نواحی ل‌ش آسیا و غ آلاسکا، برهبری و. برینگ و دیگران، پویشهائی انجام داده و اطلاعاتی در باب سواحل شمالگان بدست آورده بودند. پس از جنگهای ناپلئونی، افسران نیروی دریائی انگلستان، که از کوششهای ج. برو الهام گرفته بودند، با شور تازه‌ای پویش شمالگان را از سر گرفتند، و شهامت و تحمل و حادثه‌جوئی کسانی چون سر ج. فرانکلین، و. ا. پری، ج. بک، و سر ج. راس موضوع داستانها شد. پس از ناپدید شدن فرانکلین در پویش ۱۸۴۵–۴۸، بیش از ۴۰ گروه از پویندگان انگلیسی و امریکائی عازم شمالگان شدند؛ و بدینگونه، طرح کلی سواحل کانادائی شمالگان و مجمع‌الجزایر واقع در ل کانادا مشخص گردید. سرانجام گذرگاه شمال شرق در ۱۸۷۹ و گذرگاه شمال غرب (توسط ر. آموندسن) در ۱۹۰۳–۶ پوییده شد. گرولنلند نیز توجه عده‌ای از پویندگان را جلب کرد. مسابقه در رسیدن به قطب شمال زمین نیز محرک دیگری بود. این موفقیت در ۱۹۰۹ نصیب ر. ا. پیری گردید. اگرچه ف. نانسن نتوانست به قطب برسد، پویشهایش بر اطلاعات موجود در باره‌ی قشم بسیار افزود، و وی در شمار پویندگان بزرگ شمالگان قرار گرفت.

پویش هوائی شمالگان با پرواز دلخراش س. آ. آندره در ۱۸۹۷ آغاز شد. در ۱۹۲۶، ر. ا. برد و ف. بنت بر فراز قطب شمال، و آموندسن و ل. الزورث از طریق قطب شمال از سپیتزبرگ

(۱)deacon (۲)north (۳)North West Company (۴)Schmalkalden (۵)arctic (۶)Arctic Archipelago (۷)arctic (۸)subarctic

به آلاسکا پرواز کردند. در ۱۹۲۸ ج. ه. ویلکینز از آلاسکا به سپیتزبرگ پرواز کرد. بدین طریق، عصر تازه‌ای در پویش قطب آغاز گردید، که در آن تنها پویش انفرادی مورد نظر نبود، بلکه همکاری و معاضدت جمعی نیز مورد توجه بود. گسترش ارتباطات هوائی و افکار تازه در باب امکانات زراعت و استفاده از منابع طبیعی و موقعیت سوق الجیشی این نواحی و نواحی مجاور بر اهمیت نواحی شمالگان افزود، و مخصوصاً تجسس در این زمینه فعالیتی خاص داشت.

در ۱۹۳۷–۳۸ هیئتهای پویشی از بریتانیا، دانمارک، نروژ، تجسس، کانادا، و کشمت جهت کسب اطلاعات بیشتر اعزام شدند. هیئت روسی، به رهبری ایوان پاپینین، یک زمستان را بر یخپاره‌ی شناوری در نزدیکی قطب گذرانید، و ۲۷۴ روز هر جا جریانها آن را میبردند، آنهم او را با خود میبرد. در طی این مدت، رصدهای هواشناسی، آبشناسی، و مغناطیسی گرانبهائی توسط هیئت اجرا شد. پیش از جنج II، تجسس ایستگاههای هواشناسی و رادیوئی بسیار در نواحی شمالگان تأسیس کرده بود. در جنج II مسئله‌ی حمل و نقل آذوقه و مهمات موجب توجه بیشتر به اوضاع شمالگان گردید. پس از جنگ نیز این توجه همچنان برقرار ماند. ارتش کانادا در ۱۹۴۶ اجرای طرحی را بر عهده گرفت که یکی از هدفهای آن آزمایش ماشینهای جدید (خصوصاً اتومبیلهای برف‌پیما) جهت آباد کردن این نواحی بود. کوششهای بسیاری نیز در راه آباد کردن آلاسکا و ل کانادا بعمل آمده است، ولی تا کنون، بر خلاف روش روسها، از اهالی بومی در یک توسعه‌ی همه‌جانبه کومک گرفته نشده است. از ۱۹۵۴ ببعد، کشمت و تجسس بالاتفاق ایستگاههای مطالعاتی علمی بر روی یخپاره‌های شناور دایر کرده‌اند. در ۱۹۵۵، ضمن برنامه‌ی دفاع مشترک کشمت و کانادا، ساختمان یک شبکه‌ی راداری ۵٬۰۰۰ کیلومتری آغاز گردید. این شبکه از آلاسکا تا جزیره‌ی بافن را دربر میگیرد. اهمیت نواحی شمالگان در جهان امروز روزافزون است. در سال جهانی زمینفیزیکی ۱۹۵۷–۵۸ متجاوز از ۳۰۰ ایستگاه شمالگانی توسط کشورهای شمالی ذیلاقه در شمالگان دایر شده بود. زیردریائیهای اتمی برای نفوذ در نواحی قطبی بکار افتاده‌اند. در ۱۹۵۸ زیردریائی اتمی نیروی دریائی کشمت، بنام نوتیلی[1] (notilas)، برای اولین بار از زیر دریا از قطب شمال گذشت. دو سال بعد، کشتی سکیت[2] (skeyt) بهمان طریق عازم شد، و این بار در قطب شمال بر روی آب آمد.

شمام (šomām)، ده (جه ۱٬۱۴۰ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان رستم‌آباد، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)؛ ۱۹کیلومتری ل رودبار.

شماونیان، هاراتون (hārātun šemāvoniān)، ۱۷۵۰–۱۸۳۴، کشیش و روزنامه‌نویس ارمنی ایرانی؛ مت شیراز. در سالهای اول زندگی، دو تن از فرزندانش وفات یافتند، و وی از فرط تأثر در باباکوهی شیراز به درویش پناه برد، و در بین آنان فارسی و عربی را خوب آموخت. بعداً به هندوستان مسافرت کرد، و در مدرس کشیش ارامنه شد. در ۱۷۹۵ چاپخانه‌ی چاپ سنگی در مدرس و اولین روزنامه‌ی ارامنه را تأسیس و منتشر کرد، و همّ خود را صرف فعالیتهای روحانی و ادبی و روزنامه‌نویسی نمود. سرانجام در فقر و بیچارگی درگذشت، و در مدرس مدفون شد.

شمبلیله، گیاه، ← شنبلیله.

شمپانزه[3] (šampānze؛ از فنس)، (*Anthropopithecus troglodytes*)، میمون آدم‌نمای جنگلهای استوائی افریقای غربی و مرکزی. مانند گوریل، از دیگر میمونها به انسان شبیه‌تر است. عموماً آنرا باهوش‌ترین و تربیت‌پذیرترین میمونها میشمارند. شمپانزه را به آسانی میتوان از گوریل تمیز داد؛ اندازه‌ی قامتش (حـ ۱٫۳ متر) از گوریل کمتر و گوشهایش بزرگتر است، و دماغش برآمدگی ندارد. شمپانزه با "تاب خوردن" از شاخه‌ای به شاخه‌ی دیگر میرود، ولی نمیجهد. در روی زمین چهار دست و پا راه میرود.

شمپلین، دریاچه، ← شامپلن، دریاچه‌ی.

شمخال: ← داغستان، تاریخ.

شمر (šemr)، شهرت **شمر ابن ذی الجوشن** (šamere 'bne ze 'l.jōšan)، فت ۶۶ هق، از رؤسای هَوازن و از قاتلین امام حسین ع. مختار ثقفی در کوفه به جستجوی او برآمد، و وی از کوفه خارج شد، اما در بیرون شهر بقتل رسید.

شمر (šammar)، ولایت (حـ ۵۰٬۰۰۰ کمه؛ جه حـ ۲۰۰٬۰۰۰)، عربستان سعودی، در نجد. از ل به بیابان نفود محدود است. ناحیه‌ای کاروانرو است، و بیشتر سکنه‌ی آن چادرنشینند. شهر عمده‌اش حایل است. کوههای گرانیتی معروف به جبل شمر (jabale) از آن میگذرند. این کوهها عبارتند از دو رشته‌ی موازی اجاً (aja') و سلمی (salmā)، که اولی بطول ۱۶۰ کم از جغ به لش ممتد است، و فرازایش به ۱٬۴۰۰ متر میرسد، و دومی کوتاهتر است، و در طرف ش اولی قرار دارد. بین این دو رشته، آب نسبةً فراوان است، و رونق حایل و بسیاری از دهات بین دو رشته و نخلستانهای وسیع آنها ناشی از همین امر میباشد. در باب کوههای اجاً و سلمی داستانهائی در ادبیات عرب آمده است.

شمر اصلا نام گروهی از قبایل هم‌پیمان عرب بوده است، که بعدها قسمتی از آنها به عراق و سوریه مهاجرت کردند. شمرهای نجد عمدةً اسکان یافته‌اند، ولی سیمای بدوی خود را حفظ کرده‌اند.

شمر ابن ذی الجوشن: ← شمر.

شمرخوان: ← شبیه؛ مخالف‌خوان.

شمس، ستاره، ← خورشید.

شمس، سوره‌ی (šams)، سوره‌ی ۹۱م قرآن، مکی، ۱۵ آیه، که در آن از قوم ثمود یاد شده است، و تکذیب‌کنندگان پیغمبر ص را بیم داده است.

شمسا، ملا: ← ملا شمسا.

شمس‌آباد (šamsābād)، ده (جه ۱٬۱۳۲ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان جی، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲کیلومتری ل اصفهان. آبش از زاینده‌رود و چاه و قنات تأمین میشود.

شمس‌آباد، ده (جه ۱٬۴۸۳ سه ۱۳۳۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۱۶کیلومتری ج شهر کرد.

شمس‌الدوله نصر ابن علی: ← ایلک خان.

شمس‌الدوله‌ی دیلمی (šamso'd.döleye dey-lami)، شهرت **شمس‌الدوله ابوطاهر** (abu-tāher)، فت ۴۱۲ هق، پادشاه (۳۸۷–۴۱۲ هق) آل بویه در همدان؛ پسر فخرالدوله‌ی دیلمی. بعد از وفات پدر امارت مستقل همدان یافت. گویند ابن سینا چون به همدان رفت، شمس‌الدوله را که بیماری قولنج داشت معالجه کرد، و شمس‌الدوله وزارت خویش بدو داد؛ اما چندی بعد او را معزول نمود، و سپس بار دیگر باز او را بر سر کار آورد. در ۴۰۶ هق، طاهر ابن هلال، آخرین امیر خاندان بنی حسنویه را در کردستان، مغلوب نمود، و قلمرو او را ضمیمه‌ی متصرفات خویش کرد. پسرش سماءالدوله‌ی دیلمی جانشین او شد.

شمس‌الدین ابوعبدالله دمشقی: ← دمشقی، شمس‌الدین.

شمس‌الدین افلاکی: ← افلاکی، شمس‌الدین احمد.

شمس‌الدین ایلدگز: ← ایلدگز.

شمس‌الدین تازیکو (šamso'd.dine tāziku)، شهرت **ملک شمس‌الدین محمد ابن مالک** (mālek)، فت بعد از ۶۹۹ هق، از معاریف بازرگانان و توانگران عهد مغول. در ۶۷۶ هق، به روزگار اباقا خان، حکومت فارس را بطریق مقاطعه از دولت مغول گرفت، و در عهد سلطان احمد تکودار، با سه تن دیگر (از جمله شمس‌الدین حسین علکانی) شریک شد، و شیراز را به مقاطعه گرفت، و سرانجام درین معامله تمام ثروت و مکنت خود را از دست داد. احتمالاً از ممدوحین سعدی بوده است.

شمس‌الدین جوینی (šamso'd.dine jovayni) [خواجه شمس‌الدین محمد جوینی]، معروف به **صاحب‌دیوان** (sāheb.divān)، فت ۶۸۳ هق، از وزرا و رجال معروف عهد مغول، که در حمایت و تربیت اهل فضل و هنر توجه خاص داشت. وی از خاندان معروف جوینی بود، و سالیان دراز وزارت هولاکو خان، اباقا خان، و تکودار خان داشت. عاقبت بسعایت و نمامی حاسدان، شمس‌الدین به امر ارغون مقتول شد، و خاندان او گرفتار نکبت گشت (نیز ← مجدالملک یزدی). عطا ملک جوینی برادر و بهاءالدین جوینی پسر او بود.

شمس‌الدین حسین علکانی (šamso'd.din ?hoseyne alakāni)، فت ۶۸۸ هق، از مأمورین بزرگ مغول در فارس. در سنه‌ی ۶۷۰ هق، در عهد اباقا خان بسمت الغ بیتکچی (رئیس مستوفیان) به فارس رفت، و در دوره‌ی ارغون، بسبب تقصیر در اداره‌ی قسمتی از اموال دیوانی، در شیراز بقتل رسید. شیخ سعدی چند قصیده در ستایش او سروده است. نیز ← شمس‌الدین تازیکو.

شمس‌الدین سامی: ← سامی، شمس‌الدین.

شمس‌الدین سمرقندی (šamso'd.dine samar-qandi) [شمس‌الدین محمد ابن اشرف حسینی سمرقندی]، ریاضیدان مسلمان. بعضی وفاتش را در ۶۰۰ هق دانسته‌اند، ولی برخی قراین حاکی از اینست که در ۶۷۵ هق زنده بوده است. وی مؤلف کتابی است بزبان عربی در هندسه بنام اشکال

(۱)Nautilus (۲)Skate (۳)chimpanzee

التاسیس، که تحت عنوان فوائد جمالی به فارسی ترجمه شده است.

شمس‌الدین طبسی (šamso'd.dine tabasi)، شهرت **قاضی محمد ابن عبدالکریم**، فت ۶۲۴ یا ۶۲۶ هق، شاعر فارسی‌زبان. سفری به ماوراء النهر کرده، و چندی در بخارا زیسته، و در آنجا شاگرد رضی‌الدین نیشابوری بوده است، اما بیشتر در هرات و بلخ سکنی داشته است. بیشتر مدایح او در باره‌ی نظام‌الملک صدرالدین محمد ابن محمد، وزیر سمرقند، است. نسخ خطی دیوان او، که در حدود ۲'۰۰۰ بیت است، موجود است. قصاید او اشتباهاً در دیوان ظهیر فاریابی (چاپ ۱۳۲۴ هق) چاپ شده است.

شمس‌الدین علی، امیر سربداری: ← علی شمس‌الدین.

شمس‌الدین کرت (šamso'd.dine kart) [ملک شمس‌الدین محمد ابن ابوبکر]، فت شعبان ۶۷۶ هق، اولین پادشاه (۶۴۳–۶۷۶ هق) سلسله‌ی آل کرت. وی در ۶۴۳ هق حکومت بلاد غور و نواحی مجاور را یافت، و در ۶۶۸ هق حوزه‌ی حکومت او، به حکم منکو قاآن، تا حدود سیحون و سند رسید. در آخر عمر به اباقا خان عصیان ورزید، ولی سرانجام تسلیم شد، و زینهار یافت (۶۷۴ هق). بعد از آن به تبریز رفت، و در آنجا بود تا درگذشت، و گویند مسموم شد. بعد از او پسرش ملک رکن‌الدین کرت حکومت یافت.

شمس‌الدین کهین: ← رکن‌الدین کرت.

شمس‌الدین محمد [امام شمس‌الدین محمد ابن عمر ابن عبدالعزیز]، از رؤسای خاندان آل برهان و از ائمه و رجال ماوراء النهر در قرن ۶م هق. سوزنی سمرقندی شاعر را در باره‌ی او مدایح بسیار هست.

شمس‌الدین محمد ابن عمر، از آل برهان: ← برهان‌الدین عبدالعزیز.

شمس‌الدین محمد تبریزی: ← شمس تبریزی.

شمس‌الدین محمد جوینی، وزیر: ← شمس‌الدین جوینی.

شمس‌الدین محمد خفری: ← خفری.

شمس‌الدین محمد سمرقندی: ← سمرقندی.

شمس‌الدین محمد غوری (šamso'd.din mohammade quri)، فت ح ۵۸۸ هق، از امرای آل شنب در ولایت طخارستان؛ پسر فخرالدین مسعود غوری. بعد از وفات (۵۵۸ هق) پدر، در بامیان به امارت نشست، و نسبت به سلطان غیاث‌الدین محمد سام و سلطان معزالدین محمد سام همواره از در طاعت درمیآمد، و خواهر آن دو را نیز در حباله‌ی نکاح داشت، و در رکاب آنها نیز جنگها کرد. بعد از او پسرش بهاءالدین سام II به امارت طخارستان نشست.

شمس‌الدین محمد کرت (šamso'd.din mohammade kart)، فت ۷۳۰ هق، از امرای سلسله‌ی آل کرت؛ پسر ملک غیاث‌الدین I کرت. در ۷۲۱ هق، ملک غیاث‌الدین به حج رفت، و شمس‌الدین محمد را به نیابت خویش در هرات گذاشت. بعد از وفات غیاث‌الدین، شمس‌الدین محمد به امارت نشست (۷۲۹ هق)، اما امارت او طولی نکشید، و سال بعد وفات یافت، و برادرش ملک حافظ کرت به جای او نشست.

شمس‌الدین محمد گیلانی: ← ملا شمسا.

شمس‌الدین میرک (šamso'd.din mirak) یا **میرک بخاری** (mirake boxāri)، شهرت **محمد ابن مبارکشاه بخاری هروی** (mobārakšāhe boxārie haravi)، فت ح ۷۴۰ هق، فیلسوف و منجم مسلمان. از مردم بخارا یا هرات بود. از آثارش شرح حکمة العین، شرح تبصره‌ی محمد خرقی، و شرح هدایة الحکمه‌ی اثیرالدین ابهری است، و احتمالا شرحی مبسوط بر کتاب الادوار صفی‌الدین اردبیلی نیز نوشته است.

شمس‌الشعراء: ← سروش اصفهانی.

شمس‌العلما: ← قریب.

شمس‌العماره: ← کاخ گلستان.

شمس‌الکفاة: ← احمد ابن حسن میمندی.

شمس المدارس، مدرسه‌ی (šamso 'l.madāres)، مدرسه‌ی قدیمی ملی دخترانه‌ی تهران، که در ۱۲۹۵ هش به مدیریت موچول وارسته تأسیس گردید، و تا سال تحصیلی ۱۳۱۷–۱۸ هش دایر بود.

شمس المعارف (šamso 'l.ma'āref) [شمس المعارف و لطائف العوارف] یا **شمس المعارف الکبری** (e-'l.kobrā)، کتابی عربی در علوم غریبه و اسرار حروف، تألیف ابوالعباس احمد بونی. در ۱۲۹۱ هق در چهار جزء در مصر چاپ (سنگی) شده است، و در ۱۲۸۷ هق و ۱۲۹۸ هق در چهار جزء در بمبئی، و در ۱۳۱۸ هق ایضاً در مصر بچاپ رسیده است.

شمس‌المعالی: ← قابوس وشمگیر.

شمس المناقب (šamso 'l.manāqeb)، عنوان منتخبی از اشعار سروش اصفهانی، شامل ح ۲'۰۰۰ بیت از قصاید وی، در مناقب حضرت رسول و ائمه، که جمعاً ۶۹ قصیده میشود. این قصاید، بضمیمه‌ی ۲۱ غزل از سروش، بهمت حاج میرزا ابراهیم مشتری طوسی، از شاگردان سروش، جمع‌آوری شد، و با مقدمه‌ی حسینقلی خان سلطانی کرمانشاهانی، و بعضی فواید متفرقه، که مشتری بر آن افزوده است، در ۱۳۰۱ هق با خط نستعلیق بطبع رسیده است.

شمس‌الوزراء: ← احمد ابن عبدالصمد.

شمس بخارائی، شاعر: ← شمس خاله.

شمس تبریزی (šamse tabrizi)، شهرت **شمس الدین محمد ابن علی ابن ملکداد** (-malek dād)، ۵۸۲؟–۶۴۵ (یا بعد از آن) هق، صوفی معروف و مرشد مشهور مولانا جلال‌الدین رومی، از مردم تبریز و خاندان وی نیز اهل تبریز بودند. گویند ابتدا مرید شیخ ابوبکر زنبیل‌باف تبریزی بود، و در باب مربی او اقوال دیگر هم هست. شمس تبریزی در شهرها میگشت و به خدمت بزرگان میرسید. در بغداد ملاقاتی بین او و اوحد کرمانی دست داد. در بامداد روز شنبه‌ی ۲۶ جمادی الآخر ۶۴۲ هق وارد قونیه شد، و در آنجا بود که جلال‌الدین رومی به ملاقات وی نائل آمد (روایات مختلف در باب این ملاقات آمده است). آنچه بین آنها گذشت و سخنان شمس به مولانا بر ما معلوم نیست، اما بعد از این ملاقات تحولی ناگهانی در احوال مولانا پدید آمد، و وی به دامن شمس درآویخت، و با وی به خلوت نشست، و در خانه بس آشنا و بیگانه ببست، و مسند تدریس و کرسی وعظ را ترک گفت. مریدان مولانا و اهل قونیه به سرزنش وی برخاستند، و چون حاصلی نبردند بنای دشمنی را با شمس گذاشتند، و او را ساحر خواندند. شمس که از رفتار مردم آزرده شده بود، علی رغم اصرار و ابرام و عجز و نیاز مولانا، در روز پنجشنبه‌ی ۲۱ شوال ۶۴۳ هق از قونیه برفت. مولانا به جستجوی او پرداخت، و عاقبت گویا خبر او را در دمشق یافت، و نامه‌های منظوم بدو نوشت، که آخر الامر در دل شمس تأثیر کرد، و ظاهراً مایل به بازآمدن به قونیه گشت. یاران و مریدان مولانا هم، که در نتیجه‌ی غیبت شمس و پژمردگی و دلتنگی مولانا از دیدار و گفتار و ارشاد او محروم مانده بودند، از کرده‌ی خود پشیمان شدند، و از مولانا طلب عفو کردند. مولانا پسر خود سلطان ولد را برای عذرخواهی روانه‌ی خدمت شمس کرد، و شمس در ۶۴۴ هق به قونیه بازآمد. اما باز مریدان مولانا بدگوئی از شمس را آغاز کردند، و مولانا را دیوانه و شمس را ساحر خواندند، و سخن آشفتگی مولانا نقل مجالس علما و عوام قونیه شد، و ظاهراً علت این امر آن بود که مولانا، پس از پیوستن به شمس، ترک تدریس و وعظ گفت، و به سماع و رقص نشست، و لباس فقها را از تن بیرون کرد. بهر حال، خاص و عام، و حتی بعضی از پیوستگان و خویشان مولانا، در آزار شمس تبریزی همدست شدند. بدین جهت، شمس دل از قونیه برکند، و عزم غیبت از آنجا کرد. عاقبت کار وی معلوم نیست. گویند در سال ۶۴۵ هق غیبت کرد، و پس از آن خبر و اثری از وی باقی نیست. بعضی گویند پیش از آنکه از قونیه خارج شود به ضرب کارد دشمنان از پا درآمد.

شمس تبریزی مردی دانا و کامل و جهاندیده و به صحبت بسیاری از مردان بزرگ رسیده بود، و در سلوک ظاهر و سیر باطن مقامی بلند داشت. تألیفی ازو موجود نیست، ولی بعضی یادداشتها که مریدان از سخنان وی فراهم و مدون کرده‌اند در دست میباشد. نیز ← جلال‌الدین رومی؛ کلیات شمس.

شمس خاله (šamse xāle)، شهرت **شمس‌الدین محمد ابن مؤید حدادی بغدادی** (mo'ayyede haddādie baqdādi)، شاعر فارسی‌زبان نیمه‌ی دوم قرن ۶م هق. از شعرای ماوراء النهر و شاگرد و معاصر سوزنی بوده است. تذکره‌نویسان او را شمس بخارائی نامیده‌اند، و شاید نسبت او به بغدادک خوارزم باشد، نه به بغداد معروف. ساکن سمرقند و از شاعران دستگاه نظام‌الملک صدرالدین محمد ابن محمد، وزیر سمرقند، بوده است. مدایحی در باره‌ی پادشاهان آل افراسیاب دارد. مقداری از اشعار و قصاید او در تذکره‌ها و جُنگها مانده است.

شمس طبرسی، مقبره‌ی (šamse tabarsi)، ویرانه‌ی بنائی از قرن ۹م هق، ل آمل (مازندران). این بقعه را بنام شمس آل رسول، از فقهای آمل، بقعه‌ی شمس آل رسول، و گاه به غلط بقعه‌ی شمس تبریزی نیز میخوانند.

شمس قیس رازی (šamse qeyse rāzi)، شهرت **شمس‌الدین محمد ابن قیس**، از فضلا و نویسندگان ایرانی در قرن ۷م هق؛ مت ری. مدت درازی در ماوراء النهر و خراسان و خوارزم اقامت داشته است. در ۶۱۷ هق، که سلطان محمد خوارزمشاه از پیش سپاهیان مغول میگریخت، او نیز از

ملازمان سلطان بوده است. پس از پریشانی وضع خوارزمشاهیان، در ح ۶۲۳ هق از عراق به فارس رفت، و به خدمت اتابک سعد ابن زنگی رسید، و پس از وفات او، در دربار پسرش اتابک ابوبکر ابن سعد ابن زنگی بوده است. تاریخ وفات او معلوم نیست. مهمترین اثر او کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم است، که آنرا بنام اتابک ابوبکر ابن سعد نوشته است.

شمس مغربی: ← مغربی.

شمسه (šamse)، در هنرهای تزیینی. **۱-** اشکال ستاره‌ای‌شکل یا نزدیک به دایره در طرحهای کاشیکاری، گچبری، نجاری، مقرنس، و امثال آنها. **۲-** نقشی در ابتدای نسخه‌های خطی، که غالباً مذهب است، و در آن نام مالک اولی نسخه ضبط شده است.

شمسه‌دوزی: ← گلدوزی.

شمسه و قهقهه (šamse va qahqahe)، داستانی بزبان فارسی در باره‌ی شمسه و قهقهه، وزرای یوسف شاه، پادشاه چین، تألیف میرزا برخوردار ابن محمود فراهی ترکمان، ملقب به ممتاز فراهی. شمسه و قهقهه را با کتاب دیگر برخوردار ترکمان، بنام محبوب القلوب (mahbubo 'l.qolub) اشتباه میکنند و در عنوان کتاب محبوب القلوب چاپ بمبئی، و هم در مقاله‌ی برخوردار ترکمان در کتاب حاضر، این اشتباه را کرده‌اند. محبوب القلوب در اخلاق است، و مشتمل است بر حکایات متعدد، ولی شمسه و قهقهه یک داستان است. تاریخ تألیف شمسه و قهقهه، بنا بگفته‌ی بلوشه در فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌ی ملی پاریس، پیش از تاریخ تألیف محبوب القلوب بوده است. نسخه‌ی خطی شمسه و قهقهه در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود است.

شمسی، حروف (horufe šamsi)، آن دسته از حروف الفبای عربی که، مانند حرف ش در اول کلمه‌ی شمس، چون کلمه‌ای با یکی از آنها شروع شود، در اتصال ال تعریف به آن کلمه، لام ال در تلفظ اسقاط و حرف پس از آن مشدد شود؛ مانند الشمس (aš.šams)، و النار (an.nār). حروف شمسی عبارتند از ت، ث، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ط، ظ، ل، ن. سایر حروف را حروف قمری (qamari) خوانند، مانند ب و ق، که مثلا البیت و القمر بترتیب (al.bayt) و (al.qamar) خوانده میشود.

شمسیه (šamsiyye)، از متون بسیار معروف در منطق، بزبان عربی، تألیف کاتبی قزوینی، که آنرا برای خواجه شمس‌الدین جوینی نوشته و به نام او موسوم گردانیده است. این کتاب از متون درسی شد، و بسیاری از فضلا بر آن شرح نوشتند. از شروح معروف آن یکی شرح سعدالدین تفتازانی و دیگری شرح قطب‌الدین محمد رازی است. شرح اخیر برای غیاث‌الدین محمد، پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر، نوشته شده است، و نام آن تحریر قواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه (معروف به شرح شمسیه) است، و در ایران از جمله‌ی کتب درسی متداول در علم منطق بوده است.

شمش[1] (šemš)، توده‌ای از فلز که بطریق بدوی برای نگاهداری یا حمل و نقل و غیره ریخته شده باشد؛ و بالاخص آنکه از کوره‌ی گداز به اندازه و شکل استاندهٔ برای عرضه به بازار ریخته باشند. همچنین توده‌ی ریخته‌ی فلزی را به اندازه و شکل مناسب برای نگاهداری یا حمل و نقل و ذوب و ریختن مجدد یا پرداخت و غیره شمش[2] گویند. **آهن شمش**[3] آهنی است که معمولا کمتر از ۰٫۱٪ کربون دارد، و عملا همان فولاد بسیار نرم است.

شمش[4] (šamaš) یا **سمس**، خدای خورشید، که اصلا از خدایان سامیها بود، و در بابل و آشور او را میپرستیدند. فرزند سین (خدای ماه) بود، و با توسعه‌ی کشاورزی اهمیتش تدریجاً افزون شد، تا آنکه او با سین و عشتر (خدای زمین) خدایان سه‌گانه‌ی یکی از طبقات خدایان بحساب آمدند. شمش از معروفترین خدایان نواحی شرق نزدیک، و خدای قانون و نظم و عدالت بوده است. مرکز پرستش وی در سیپار بود.

شمشاد (šemšād)، نامی که بطور مطلق یا با قیودی به چند قسم نبات اطلاق میشود. **۱-** درخت یا درختچه‌ی پیوسته‌سبز آسیا و اروپا از نوع بوکسوس (*Buxus*). شمشاد معمولی (*B. sempervirens*) دیر رشد میکند، و چوب بسیار محکم دارد، که میتوان آنرا صیقلی کرد و بمصارف صنعتی رسانید. محل رویش آن در ایران کناره‌های جنوبی دریای خزر از آستارا تا آمل است؛ از اسامی محلی آن کیش (kiš)، شر (šar)، و بقس (baqs) است. **۲-** هر یک از گیاهانی بصورت درخت یا درختچه یا پیچک، که تیره‌ی شمشادها (Celastraceae) را تشکیل میدهند. از انواع این تیره نوع اوونوموس (*Evonymus*) است، که چندین جنس آن با اسامی محلی وجود دارد. از آن جمله است شمشاد اروپائی (*E. europaeus*) یا شیمشیر (šimšir)، شمشاد ژاپنی (*E. japonicus*)، که در باغچه‌ها برای زینت کاشته میشود، و به اسامی شمشاد و شمشاد رسمی (rasmi) خوانده میشود؛ شمشاد پُربرگ (*E. latifolius*)، که در نقاط شمالی ایران به نام‌های ال (al)، ال اسبی (al asbi)، گوشوارک (gušvārak) معروفست، جنس *E. velutinus*، که در ل ایران به سفید ال (sefid al)، گوشوارگ، و غیره معروف است. دیگر از انواع تیره‌ی شمشادها نوع کلاستروس (*Celastrus*) است، که درختچه‌ای بالارونده و گرمسیری، با برگهای ساده، و گلهای ریز به رنگ مایل به سبز روشن یا مایل به سفید میباشد. قات نیز از تیره‌ی شمشادها است. **۳-** شمشاد پیچ گیاهی است پیچنده از نوع لونیکرا (*Lonicera*)، که در نیمکره‌ی شمالی فراوان است. گلهای معطر آن سفید، قرمز، یا ارغوانی، و ته‌های کوچکش رنگین است.

شمشاد پیچ: ← شمشاد، ۳.

شمشاد رسمی: ← شمشاد، ۲.

شمشقیق: ← یوحنای ۱، بیزانس.

شمشک (šemšak)، ده (جمعه ۸۱۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودبار قصران، بخش رودبار قصران، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۳ کیلومتری لغ افجه. معدن زغال سنگ و تأسیساتی برای بازی اسکی دارد.

شمشون (šamšun)، از پهلوانان و داوران بنی اسرائیل (← سفر داوران). قدرت شگفت‌آور وی ناشی از این بود که، بر طبق پیمانی که با خدا بسته بود، موهای سرش را هرگز نسترده بود (← نذیره). فلسطیان، که دشمن قوم او بودند، بتوسط دلیله (محبوبه‌ی وی) به ستر قدرت او دست یافتند، و با کوتاه کردن موهایش، قوت او را از میان بردند، و سپس او را دستگیر و کور کرده در معبد خود به زنجیر کشیدند. پس از اینکه موهایش مجدداً بلند شد، نیروی خود را بازیافت، و روزی که همه در معبد بودند، با کشیدن ستونهای اصلی معبد، عمارت را ویران ساخت و انتقام خود را گرفت (داوران ۱۳-۱۶).

شمشیربازی[5] (šamšir.bāzi)، فن یا عمل حمله و دفاع با شمشیر یا سلاحهائی مانند آن. جنگ تن بتن با شمشیر مدتها پیش از ظهور مسیح معمول بود، ولی اجرای آن بعنوان "ورزش" در قرن ۱۴م بوسیله‌ی آلمانها بسط یافت، و از قرن ۱۶م رایج شد. طولی نکشید که مدارس شمشیربازی در سراسر اروپا تأسیس گردید، و اشرافزادگان در آنها به آموختن آن پرداختند، و دوئل اغلب بوسیله‌ی شمشیربازی صورت میگرفت. در اواخر قرن ۱۹م که بسیاری از ممالک متمدن دوئل را ممنوع کردند، شمشیربازی بعنوان ورزش سازمان یافت، و در ۱۸۹۶ جزء بازیهای المپیک قرار داده شد.

شمشیربر، تنگ (یا **گردنه‌ی**): ← شاه کوه.

شمشیر داموکلس: ← داموکلس.

شمشیرماهی[6] (šamšir.māhi)، (*Xiphias gladius*)، ماهی خوراکی آبهای گرم قطب و فکی. تسمیه‌ی آن بجهت فک بالائی دراز و تیز آن است، که با آن طعمه‌ی خود را سوراخ میکند. طولش تا ۵ متر و وزنش تا ۴۵۰ کگ میرسد. روغن جگر آن سرشار از ویتامینها است.

شمع (šam')، در اصطلاح بنائی، تیری که برای جلوگیری از انهدام دیوار یا طاق موقتاً از روی زمین بر سینه‌ی دیوار یا زیر طاق نصب میکنند.

شمع[7]، در موتور با احتراق داخلی، اسبابی که در سر استوانه (سیلندر) جایگزین میشود، و دارای دو الکترود است که بفاصله‌ی کمی از هم قرار دارند، و جریان برق وارد از دستگاه گیرش بین آنها تخلیه میشود، و جرقه‌ی لازم برای احتراق را ایجاد میکند. شمعهای موتورهای بنزینی اتومبیلها، کامیونها، اتوبوسها، و غیره بوسیله‌ی قرقره‌ی القا کار میکنند.

شمع، واحد شدت نورانیت، ← شدت نورانیت.

شمع[8]، وسیله‌ای برای روشنسازی، دارای تنه‌ای استوانه‌ای‌شکل از پیه، موم، پارافین، و امثال آنها، که فتیله‌ای در میان آن جا دارد. منشأ آن معلوم نیست. سابقاً با فرو بردن مکرر فتیله در پیه یا موم مذاب یا بوسیله‌ی قالبگیری ساخته میشد. امروزه بیشتر با ماشین ساخته میشود. در ادبیات و هنر و مذاهب با معانی نمادی گوناگون بکار رفته است و میرود.

شمعدانی (šam'dāni)، نام عمومی هر یک از گیاهان تیره‌ای از رستنیهای نواحی معتدل و گرمداری، که آنرا تیره‌ی شمعدانیها (لتیه Geraniaceae) میخوانند، و مشتمل بر گیاهان علفی و درختچه‌ها میباشد، و دارای چند نوع است. گل شمعدانی از نوع پلارگونیوم (*Pelargonium*) است؛ گلهای پنج‌قسمتی به رنگهای مختلف دارد؛

---

(۱)pig (۲)ingot (۳)ingot iron (۴)Shamash (۵)fencing (۶)swordfish (۷)spark plug (۸)candle

بیشتر بوسیله‌ی قلمه زدن آنرا زیاد میکنند.
شمعدانی عطری یا **گل عطری** گیاهی زمینی و دائمی از نوع گرانیوم (*Geranium*) است. اصلش از افریقای جنوبی بوده است، و برای زیبائی و عطرش به نقاط دیگر برده شده؛ برگهایش دارای عطری شبیه به گل سرخ است. قیطران (qeyta-rān)، با ساقه‌های ضخیم و بوی متفعن، از نوع اردویوم (*Erodium*) از تیره‌ی شمعدانیها میباشد.
شمع و پروانه (šam'o parvāne)، مثنوی عاشقانه، اثر اهلی شیرازی، که قصیده‌های مصنوع وی سخت معروف است. اهلی این مثنوی را بنام سلطان یعقوب به سال ۸۹۴ هق در ۱'۰۰۱ بیت، در وزن خسرو و شیرین نظامی، سروده است. نسخه‌ی خطی کامل آن در موزه‌ی بریتانیائی و در کتابخانه‌ی ملی ملک موجود است.
شمعون، از حواریون عیسی، ← پطرس.
شمعون (šam'un)، اسم عبری برای مرد. بعضی از اعلام مأخوذ از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیولی	Simón	سیمون (simon)
آلمانی	Simon	زیمون (zimon)
انگلیسی	Simon	سایمن (sāyman)
ایتالیائی	Simone	سیمونه (simone)
پرتغالی	Simão	سیمائو (simāo)
فرانسوی	Simon	سیمون (simoN)

شمعون[1] (šem'un)، در کتاب مقدس. ۱ـ پسر یعقوب و لیه، و جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی بنی اسرائیل. قبیله‌ی وی ساکن ج فلسطین بودند (پیدایش ۲۹.۳۳؛ ۳۴؛ ۴۹.۵-۷؛ یوشع ۱۹). ۲ـ مردی پرهیزکار که به هدایت روح القدس به معبد اورشلیم درآمد، و عیسی را که طفلی بیش نبود در بغل گرفت، و خدا را شکر همی گفت (لوقا ۲.۲۱-۳۴).
شمعون، کامیل: ← لبنان، قسمت ۷.
شمعون جادوگر[2] (šam'une)، جادوگری از اهل سامره که میخواست روح القدس را از رسولان مسیح بخرد (اعمال رسولان ۸.۹-۲۴).
شمعون قانوی[3] (šam'une qānavi) یا **سمعان غیور** (sam'āne qayur)، یکی از ۱۲ تن رسولان مسیح. لفظ قانوی در نام وی ظاهراً کلدانی‌الاصل و اشاره به غیوری او، و شاید بمناسبت بستگی او به زلوتها است (متی ۴.۱۰؛ مرقس ۱۸.۳؛ لوقا ۱۵.۶؛ اعمال رسولان ۱۳.۱). ذکرانش روز ۲۸ اکتبر است.
شم غازان: ← شنب غازان.
شملینگ[4]**، ماکس** (māks šmeling)، ۱۹۰۵-، بوکس‌باز سنگین‌وزن آلمانی. در ۱۹۳۰ قهرمان سنگین‌وزن بوکس جهان شد، ولی در ۱۹۳۲ این مقام را از دست داد. در ۱۹۳۶ نخستین "ناک اوت" وارد بر جو لویس را در دور ۱۲م بر او وارد کرد، ولی در ۱۹۳۸ مغلوب او گشت. در جنگ II جزء چتربازان آلمان خدمت کرد.
شمن: ← سمنیه.
شمنان: ← سمنیه.
شمن د دام: ← شومن د دام.
شمنی: ← سمنیه.
شمنی، مذهب: ← سمنیه.
شموئیل (šamu'il)، اسم عبری برای مرد. ضبطهای عربی آن سموئیل و صموئیل است. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Samuel	زاموئل (zāmuel)
انگلیسی	Samuel	سمیوئل (sāmyuəl)
ایتالیائی	Samuele	ساموئله (sāmuele)
فرانسوی	Samuel	ساموئل (sāmüel)
هلندی	Samuel	ساموئل (sāmüel)

شمیت[5]**، اریش فریدریش** (eriš fridriš šmit)، ۱۸۹۷-۱۹۶۴، باستانشناس امریکائی، ه آلمان. سالیان دراز در شرق نزدیک با گروههای باستان‌شناسان امریکائی کار کرده است. از مراکز فعالیت وی آناطولی (۱۹۲۷-۲۹)، دامغان و تپه حصار (۱۹۳۱-۳۲)، ری (۱۹۳۴-۳۶)، و تخت جمشید (پرسپولیس) (۱۹۳۵-۳۹) بوده است. در لرستان نیز کاوش کرده است، و از امکنه‌ی تاریخی ایران عکسبرداری هوائی کرده. تألیفاتش مشتمل است بر پروازهائی بر فراز شهرهای باستانی ایران (۱۹۴۰)، پرسپولیس I، بناها، نقوش برجسته، کتیبه‌ها (۱۹۵۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، اسفند ۱۳۴۲)، و پرسپولیس II، محتویات گنجینه (۱۹۵۷).
شمیران (šemirān)، رشته‌ای از کوههای البرز، ل شهرستان شمیرانات (استان تهران)، ل ایران، که حد فاصل شمیرانات و مازندران است. بلندترین قله‌اش توچال است. معادن زغال سنگ دارد (← شمشک؛ دربندسر). رود جاجرود در دامنه‌های جنوبی آن سرچشمه میگیرد. در زمستان در دامنه‌های آن در لشکرک و شمشک بازی اسکی معمول است. رودبار قصران و لواسانات در دره‌های جنوبی آن قرار دارند. از آبادیهای معروفش امامزاده داود است.
شمیران (šamirān) یا **سمیران** یا **سمیروم** (samirum)، شهر قدیم ناحیه‌ی طارم (سفلی)، ل ایران، ظاهراً در ح ۳ فرسنگی غ ملتقای شاهرود بزرگ با قزل اوزن (نزدیک منجیل کنونی). این شهر پایتخت آل مسافر بود؛ در ۳۳۱ هق که ابودلف ینبوعی از آن گذشته است از مواضع مستحکم امرای دیلم بوده، و وی تعداد خانه‌های آنرا ۲'۸۵۰ ذکر کرده است. در ۳۷۹ هق فخرالدوله‌ی دیلمی آنرا گرفت. در ۴۳۸ هق، که ناصر خسرو در سفر حج خود از آنجا گذشته است، شهر کرسی طارم و تحت امارت امیری از خاندان آل مسافر بوده. یاقوت در اوایل قرن ۷م شمیران را دیدار کرده است، و در آن زمان این شهر ویران بوده.
شمیرانات (šemirānāt)، شهرستان، ل استان مرکزی (تهران)، ل ایران، در ناحیه‌ی قصران؛ مرکزش تجریش. مشتمل بر بخشهای حومه، رودبار قصران، و لواسانات است. از ل به مازندران محدود است. ش و ل آن را کوههای شمیران (از جبال البرز) فراگرفته است. قله‌ی توچال در آن قرار دارد، و آبادی پس‌قلعه در پای آنست. مرکزش، تجریش، بوسیله‌ی دو جاده با تهران مرتبط است، و گردنه‌ی قوچک آن را با لواسانات (افجه، گلندوک، لواسان بزرگ) و رودبار قصران و آبادیهای آن (اوشان، فشم، میگون، شمشک، و دربندسر) مربوط میسازد. آبادیهای دیگر شهرستان دربند، دزاشوب، امامزاده قاسم، نیاوران، قلهک، دروس، سلطنت‌آباد، رستم‌آباد، درکه، اوین، و ونک میباشد. رود جاجرود از ل و ش آن می‌گذرد. معادن زغال سنگ شمشک و غلغل چشمه (← دربندسر) در ل آنست، در لشکرک و شمشک در زمستانها بازی اسکی میشود. قصرهای سلطنتی سعدآباد و صاحبقرانیه در آن قرار دارد. مهمانخانه‌ی هیلتون در ج تجریش، و مرکز ورزشی منظریه و باغ اقدسیه بترتیب در ش و ل‌ش تجریش قرار گرفته است. بمناسبت داشتن هوای کوهستانی و سالم، از تفرجگاهها و مراکز ییلاقی است، و خانه‌ها، باغها، مراکز تفریحی، و ویلاهای زیبائی در بعضی از آبادیهای آن احداث گردیده؛ تابستانها جمعیت آن زیاد میشود. در فروردین ماه ۱۳۲۷ هش بخش شمیرانات تشکیل شد، که در بهمن ماه ۱۳۳۶ هش تبدیل به شهرستان گردید.
شمیران شگنی (یا **شگنی**) (šamirāne šegni) [منسوب به شگنان]، در شاهنامه، پهلوان تورانی، که به فرمان افراسیاب با کاموس کشانی، شنگل هندی، فرطوس چغانی، و گهار گهانی به یاری پیران‌در نبرد او با ایرانیان در هنگامه‌ی هماون‌شتافت.
شمیل (šamil)، دهستان (جم ح ۱۸'۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار خلیج فارس؛ دارای ۱۴۴ (؟) آبادی. قبلا جزء شهرستان میناب بود؛ در بهمن ماه ۱۳۴۵ هش ضمیمه‌ی شهرستان بندر عباس گردید. مرکزش، **شمیل** (جم ۶۳۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۸۴ کیلومتری ل‌ش بندر عباس است.
شن[6] (šen)، در سنگشناسی، مخلوط بهم‌ناپیوسته‌ی سنگریزه‌هائی اعم از خرده‌سنگ، گرداله، و ریگ، به ابعاد مختلف ولی درشتتر از دانه‌های ماسه (بر طبق قرارداد، وقتی قطر غالب سنگریزه‌ها بین ۲ و ۱۵ ملم باشد آنها را شن خوانند). نهشتهای شن در نتیجه‌ی سایند تخته‌سنگها و اثر فرسایش و گردآوری بوسیله‌ی رودخانه‌ها و کشندها حاصل میشود. در اوضاع و احوال خاص، ممکن است دانه‌های شن بهم بچسبند، و جوشسنگ حاصل شود. شنی که در جاده‌سازی بکار میرود باید بادوام و دارای چند درصدی خاک رس باشد. بر خلاف، شن بتون‌سازی باید عاری از خاک رس و مواد آلی باشد. از جنبه‌ی تجارتی، شن را بر حسب درشتی و ریزی دانه‌ها طبقه‌بندی میکنند. در جاهائی که نهشتهای طبیعی شن موجود نباشد، آن را از خرد کردن سنگ تهیه میکنند.
شنابل[7]**، آرتور** (ārtur šnābel)، ۱۸۸۲-۱۹۵۱، پیانونواز اتریشی و معلم موسیقی. شهرتش بجهت تعبیر و تحریر آثار پیانوئی بتهوون است. آهنگهائی که خود ساخته بسیار مُدِرن، و مشتمل بر سمفونی اول و یک راپسودی برای ارکستر میباشد.
شنازی[8] (šenā.zi) یا **نکتون** (nekton؛ از انگل)، جانوران دریائی نسبةً بزرگ و دارای فعالیت

(۱)Simeon (۲)Simon Magus (۳)Simon (Cananaean) (۴)Schmeling (۵)Schmidt (۶)gravel (۷)Schnabel (۸)nekton

شناگری بسیار (مانند ماهیها و بالها)، در مقابل جانوران دروازی یا بنزی.

شناسائی[1] (šenāsā'i)، در اصطلاح سیاسی، به رسمیت شناختن یک کشور جدید، حکومت جدید، یا حالت جنگ. شناسائی ممکن است د فاکتو[2] (de fākto) یا د ژوره[3] (de jure) باشد. **شناسائی د فاکتو** یعنی شناختن حکومت یا مملکتی جدید بعنوان حکومت یا مملکتی مستقل و دارای قدرت مؤثر در قلمرو خویش، اگرچه این حکومت مایل یا قادر به ایفای تعهدات بین‌المللی خود نباشد. بر حسب عرف بریتانیا، شناسائی د فاکتو متضمن برقراری روابط کامل سیاسی و اعطای مصونیتهای سیاسی به نمایندگان دولت شناخته‌شده نیست، اما کشمة به این قبیل نمایندگان مصونیت سیاسی اعطا میکند. **شناسائی د ژوره** یعنی شناختن کامل و بی‌قید و شرط یک حکومت یا کشور جدید از طرف دولت دیگر به این اعتبار که حکومت یا کشور جدید هم مستقل و هم قادر به اعمال قدرت مؤثر در قلمرو خویش است، و نیز مایل و قادر به ایفای تعهدات بین‌المللی خود میباشد. این نوع شناسائی متضمن برقراری روابط کامل سیاسی است، و نمایندگان دولت شناخته‌شده در کشور شناسنده از مصونیتهای سیاسی استفاده میکنند. بعضی از دولتهای بزرگ امتناع از شناسائی را برای وادار کردن حکومت جدید به تغییر سیاست خود بکار میبرند. **شناسائی حالت جنگ** به دولتهای متخاصم حقوق مربوط به حالت جنگ را اعطا و وظایف مربوط به این حالت را بر آنها مقرر میکند.

شناسنامه: ← سجل احوال.

شناط (šenāt)، ده (جم ۴٬۵۴۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ابهر، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، ۲کیلومتری ل ابهر. ایستگاه راه آهن تهران به تبریز از ۳کیلومتری شناط میگذرد.

شنایدر[4] (šnāyder)، خاندانی از صنعتداران فرانسوی. **اوژن شنایدر** (ëjen) (۱۸۰۵–۷۵) در ۱۸۳۶ با برادرش **آدولف شنایدر** (ādolf) (۱۸۰۲–۴۵) کارخانه‌ی ذوب آهن کروزو (← لو کروزو) را بنام "برادران شنایدر و شرکاء" دایر کرد. وی تشخیص داد که، بر اثر رواج راه آهن و کشتیهای بخار، صنایع فلزگری رونق فراوان خواهد یافت، و بهمین جهت، کارگاههای مکانیکی را توسعه داد، و کارگاههای جدیدی در شالون‌سور-سون تأسیس کرد، و کارگاههای وی در مدت کوتاهی جدیدترین کارگاههای جهان محسوب گشت. در ۱۸۳۸ اولین لوکوموتیو بخاری فرانسوی و در ۱۸۴۰ نخستین کشتی رودپیمای فرانسوی بوسیله‌ی کارخانه‌ی شنایدر ساخته شد، و در نتیجه خط مشی کارخانه‌ی شنایدر متوجه این صنایع گردید. پس از پدید آمدن فولاد، اوژن شنایدر به ساختن ریلهای فولادی، ورقه‌ها و میله‌های فولادی برای کشتیهای جنگی، و توپهای فولادی پرداخت. وی در طول حیات خود مؤسسات اجتماعی متعددی بنیان نهاد. فعالیت سیاسی نیز داشت، و در ۱۸۵۱ وزیر بازرگانی و کشاورزی گردید. پسرش، **هانری شنایدر** (hānri) (۱۸۴۰–۹۸)، پس از مرگ پدر به ریاست شرکت "برادران شنایدر و شرکاء" رسید. با اتخاذ روشهای جدید، ساختن انواع اسلحه و ادوات مکانیکی را توسعه داد. در لو کروزو خدمات اجتماعی پدر را ادامه داد، به تأسیس مدارسی اقدام کرد که بعضی از آنها هنوز باقی است. پسر هانری، **اوژن شنایدر** (۱۸۶۸–۱۹۴۲)، بزرگترین تهیه‌کنندگان تجهیزات جنگی در فرانسه و از ۱۸۹۶ مالک عمده‌ی کارخانه‌های اسلحه‌سازی معروف شنایدر-کروزو بود، و در کارخانه‌های اسلحه‌سازی شکودا در چکوسلواکی و بسیاری از کارخانه‌های اسلحه‌سازی دیگر در اروپا نفوذ تمام داشت. پس از وی، ریاست شرکت به پسرش **شارل شنایدر** (šārl) (۱۸۹۸–۱۹۶۰) رسید، و وی به نوسازی و ترمیم کارخانه‌های شرکت و تجدید سازمان آنها پرداخت، و گروهی صنعتی تحت استیلای شرکت "برادران شنایدر و شرکاء" بوجود آورد، که حد ۶۵٬۰۰۰ نمایندگی، و در خارج فرانسه نیز فعالیت دارد.

شنب غازان (šanbe qāzān) یا **شم غازان** (šame) یا **شام غازان**، شهرک تازه‌ای در غ شهر تبریز، که غازان خان، ایلخانی معروف مغول، بنا کرد. غازان خان آن را غازانیه نام نهاد، و فرمود تا بازرگانان که از روم و فرنگ آیند بار در آنجا گشایند، و در آنجا باغها، کاروانسراها، مسجد و مدارس، دار الشفا، خانقاه، کتابخانه، و گرمابه‌ها ساخت، و گنبدی مخصوص مقبره‌ی خویش با اوقاف و مصارف خیریه مقرر داشت، که صورت آنها در تاریخ مبارک غازانی آمده است. نیز ← تبریز، شهر.

شنبلیله (šanbalile) یا **شمبلیله**، گیاهی از نوع تریگونلا (*Trigonella*) از تیره‌ی پروانه‌واران، که برگهای تازه‌ی آن بی‌بو ولی خشک آنها بوی مخصوصی دارد. نام عربی آن حلبه (holba) است. دانه‌های آن محرک اشتها و مقوی قوای جسمی و روانی است.

شنبه: ← هفته؛ سبت.

شنبه (šanbe)، دهستان (جم ح ۳٬۷۰۰؛)، بخش دشتی، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. سابقاً تابع بخش خورموج بود. رود مند از وسط دهستان میگذرد. مرکزش، **شنبه** (جم ۸۰۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۸کیلومتری جش خورموج است.

شنت (šenet؛ فنس)، منحنی؛ ← زنجیره.

شنت[5] (šant؛ از انگل)، آلتی که بدان وسیله مقدار جریان برق وارد در یک اسباب را به نسبت معین تقلیل میدهند. اساساً عبارتست از جسمی هادی برق که با اسباب مورد نظر اتصال موازی

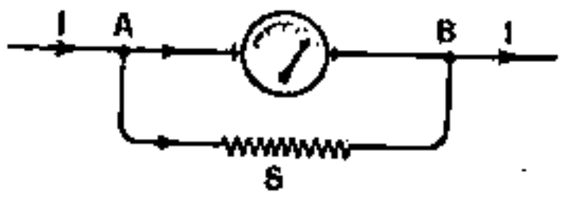

دارد (← مدار برق)، و مقاومتش چنان است که کسر معینی از شدت جریان از آن، و کسری دیگر (مثلا 1/10 یا 1/100 و غیره) از اسباب میگذرد. در شکل، S علامت شنت است؛ اگر مثلا مقاومت شنت ۱/۹۹ مقاومت اسباب باشد، جریان I، که در A منشعب میشود، ۹۹/۱۰۰ آن وارد شنت می‌گردد، و فقط 1/100 دیگرش وارد اسباب میشود. بوسیله‌ی شنت میتوان یک گالوانومتر یا یک آمپرسنج را برای اندازه‌گیری شدتهائی که در فواصلی تغییر میکنند اندازه‌گیری کرد.

شنتره، پرتغال، ← سیترا.

شنترین، پرتغال: ← سانتارم.

شنجرف[6] (šanjarf) یا **شنگرف**، سولفور طبیعی جیوه، با فورمول شیمیائی HgS. جسمی است جامد و متبلور، برنگ قرمز تند. کانی عمده‌ی جیوه است. معادن آن در اسپانیا، ایتالیا، و سایر ممالک اروپائی، و نیز در کالیفرنیا (کشمة) یافت میشود. تهیه‌ی جیوه از آن بوسیله‌ی تشویه است (گوگرد با اکسیژن ترکیب و بصورت انیدرید سولفورو متصاعد میشود، و جیوه میماند). نیز ← سینوپ.

رنگیزه‌ی معروف به شنجرف[7] برنگ قرمز تند است، و بادوام میباشد. در مقابل اسیدهای عادی مقاومت دارد، ولی تیزاب سلطانی در آن تأثیر میکند. سابقاً آنرا از نرم کردن شنجرف خالص بدست میآوردند، ولی امروز بطریق ترکیبی ساخته میشود. بعضی مواد تقلیدی دیگر را نیز شنجرف میخوانند.

شندآباد (šendābād)، ده (جم ۲٬۶۵۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۹کیلومتری جغ شبستر.

شندوست، گیاه، ← آموفیل.

شنسبانیان: ← آل شنب.

شنسی[8] (šensi)، ایالت (ح ۱۹۱٬۶۰۰ کمه؛ جم ح ۲۲٬۰۰۰٬۰۰۰)، ل چین مرکزی؛ کرسی آن سیان. از ش به هوانگ هو (رود زرد) محدود است. مرکز اقتصادی آن دره‌ی رود وی (wey) میباشد. فراورنده‌ی نفت است، و منابع سرشار زغال آن مورد استفاده میباشد. محصول عمده‌اش گندم، ارزن، و زرت خوشه‌ای است. از ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۹ شنسی، و مخصوصاً شهر ینان (yenān) در ل ایالت، مرکز چین کمونیست بود، و در ۱۹۳۷–۴۵ کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست آن کشور در این شهر که "مهد انقلاب چین" نام گرفته است قرار داشت.

شنعار[9] (šen'ār)، در عهق، نام تمام یا جزئی از مملکت بابل (پیدایش 10.10؛ ۲.۱۱؛ ۱.۱۴؛ اشعیا ۱۱.۱۱؛ دانیال ۲.۱؛ زکریا ۱۱.۵).

شنفری (šanfarā)، شاعر مشهور عرب جاهلی. در نام و نسبش اختلاف است؛ در بسیاری از مآخذ او را عمرو ابن مالک ازدی (amre 'bne māleke azdi) خوانده‌اند. تاریخ وفاتش ح ۷۰ قبل از هجرت (۵۲۵ بم) ذکر شده ("۷۰ ه‍ق" که در کتاب حاضر در مقاله‌ی اعجب العجب آمده است باید به "۷۰ قبل از هجرت" تصحیح شود). شنفری از جمله‌ی دوندگان معروف عرب و از جمله‌ی دزدان و فتاک (fottāk-) [= کشندگان از روی غافل-گیری؛ تروریستها] عصر خود، و دوست تابط شرا (یکی دیگر از شعرا و فتاک عرب جاهلی) بود.

(۱)recognition (۲)de facto (۳)de jure (۴)Schneider (۵)shunt (۶)cinnabar (۷)vermilion (۸)Shensi (۹)Shinar

و سرانجام بدست افرادی از عشیره‌ی بنو سلامان (banu salāmān)، که عده‌ی زیادی از ایشان بدست او کشته شده بودند، بقتل رسید.

از شنفری، بجز چند قطعه، دو قصیده‌ی مشهور بر جای مانده است: یکی قصیده‌ی تائیه، که در المفضلیات مذکور است؛ و دیگر قصیده‌ی لامیة العرب (lāmiyyato 'l.ʿarab) که از قصاید بسیار مشهور زبان عربی است، و به عده‌ای از زبانهای اروپائی ترجمه شده است. بعضی از نقادان قدیم این قصیده را مجعول دانسته‌اند، و این درید آن را از ساخته‌های خلف الاحمر (xalafo 'l.ʿahmar) (فت ح ۱۸۰ هق)، نحوی عرب، میداند. هرچه باشد، این قصیده از قصاید زیبا و دلکش زبان عربی است؛ اعجب العجب فی شرح لامیة العرب در شرح آنست. شرح دیگری نیز به مبرد نسبت میدهند، که ظاهراً از او نیست، و از یکی از شاگردان ثعلب است.

شنکوپه، قله، اروپا: ← ریزن‌گبیرگه.

شنکیویچ: ← سینکیویچ، هنریک.

شنگ (šeng)، گیاهی از نوع تراگوپوگون (*Tra-gopogon*) از تیره‌ی مرکبان، دارای برگهای باریک خوراکی و گلهای مرکب زرد. نام دیگرش لحیة التیس (lehyato 't.tis) یا ریش بز (riše boz) است. نیز ← ریش بز.

شنگان، در شاهنامه: ← شگنان.

شنگرف: ← شنجرف.

شنگ سیاه، گیاه: ← بنفشک.

شنگل (šangol)، در شاهنامه. **۱-** پادشاه هند، که به یاری افراسیاب به جنگ ایرانیان آمد. رستم، که به کومک ایرانیان به نبردگاه هماون آمده بود، او را از زین برگرفت، و بر زمین زد، و نیزه بر او راند، اما نیزه از زره و جوشن او نگذشت، و سپاهیانش او را از چنگ رستم ربودند. سرانجام در جنگ با ایرانیان کشته شد. **۲-** پادشاه هند، که دخترش سپینود را به زنی به بهرام گور داد.

شنن[1] (šanən)، رود عمده‌ی جمهوری ایرلند، بطول ح ۳۶۰ کم. در ل ولایت کون (ل جمهوری ایرلند) سرچشمه میگیرد، و عموماً بطرف ج جریان دارد. پس از عبور از چندین دریاچه، در پایین لیمریک با کشندان عریضی به قطا میریزد. بین لیمریک و دریاچه‌ی درگ کارخانه‌ی نیروی برقابی مهمی دایر است. فرودگاه بین‌المللی شنن در کنار رود شنن بفاصله‌ی ۲۴ کیلومتری غ لیمریک قرار دارد.

شنندوئا[2] (šenəndoā)، رود کشمت، بطول ح ۲۷۰ کم، که در ویرجینیای غربی تشکیل میابد، بطرف ل جاری میشود، و در هارپرز فری به رود پوتومک میریزد. دره‌ی شنندوئا در جنگ داخلی امریکا معرکه‌ی فعالیتهای زیاد و از منابع تدارکات ائتلافیه بود؛ ف. ه. شریدن آنرا گرفت و تاراج کرد (۱۸۶۴-۶۵).

شنوائی: ← سامعه؛ گوش.

شنوائینگاشت: ← شدت صوت.

شنوائی[3] (šenavāni) [بگوش‌رسانندگی]، فنس آکوستیک (ākustik)، وصف یک اطاق یا تالار یا سایر فضاهای بسته از لحاظ کیفیت به گوش رسانیدن صوت. اگر در چنین بنائی اصوات بدون پژواک و پیچیدن صدا و تداخل نامطلوب امواج صوتی شنیده شوند، گویند شنوائی (یا، به اصطلاح معماران متجدد ایرانی، "آکوستیک") آن خوب یا مطبوع است، و الا بد یا نامطبوع. "صوتشناخت از نظر معماری"[4] فنی است که موضوعش تأمین شنوائی مطبوع در اطاقها و سالونها است. مشکلاتی که در راه تأمین شنوائی مطبوع وجود دارد همه ناشی از انعکاس امواج صوتی بوسیله‌ی دیوارها است. در برخورد امواج صوتی بر یک سطح صلب، قسمتی از انرژی صوتی منعکس و بقیه جذب یا منتقل میشود. از لحاظ عملی، کسری از انرژی صوتی وارد بر یک سطح را که منعکس نمیشود ضریب جذب صوت آن سطح خوانند؛ و آن در مواد مختلف متفاوت است. مواد سخت حجیم مانند بتون عملا همه‌ی امواج صوتی را منعکس میکنند، و در نتیجه ضریب جذب صوت آنها کم است؛ بر خلاف، مواد سبک متخلخل قابل انعطاف یا تراکمپذیر عموماً از لحاظ جذب صوت عالی هستند.

مشکلات عمده در راه تأمین شنوائی مطبوع عبارتست از (۱) تردد بیش از حد یا غیر کافی؛ و (۲) انعکاسهائی که منجر به پژواک میشوند، یا در نتیجه‌ی تداخل امواج، توزیع صوت را در جاهای مختلف نامساوی میکنند.

وقتی صوتی در یک اطاق تولید شود، آنقدر در آنجا میماند تا یا جذب شود، و یا از طریق در و پنجره و منافذ دیگر خارج شود. بنا بر این، یک موج صوتی در برخورد به یک دیوار منعکس میشود، و این موج منعکس بنوبه‌ی خود در برخورد به یک جدار منعکس میگردد، و این رفت و آمد آنقدر ادامه مییابد تا انرژی آن موج با گذشت زمان از بین برود. این انعکاسات مکرر یک موج صوتی را در برخورد با جدارهای یک اطاق تردد[5] (taraddod) میخوانند. تردد سبب ادامه یافتن صوت پس از معدوم شدن صوت اولیه میگردد، و این صوت ادامه‌یافته را نیز توسعاً تردد نامند. تردد تا حدی مفید است، و گاه بر ابهت مجالس نطق و وعظ و خطابه می‌افزاید. زمان تردد عبارتست از زمان لازم برای اینکه شدت یک صوت به یک میلیونیم شدت اولیه‌ی آن برسد. زمان تردد باید برای سخنرانی کمتر از ۱ ثانیه، برای موسیقی مجلسی از ۱ تا ۲ ثانیه، و برای ارکسترهای بزرگ از ۲ تا ۳٫۵ ثانیه باشد.

دیواری که صوت را خوب منعکس کند، و از منبع صوت (مثلا ناطق) نسبةً دور باشد ممکن است پژواک بلند و نامطبوعی ایجاد کند. تفاوت تردد با پژواک در اینست که پژواک تکرار متمایز یک صوت است بسبب انعکاس بر سطح یا سطوح معین، و حال آنکه تردد، چنانکه گذشت، ناشی از اینست که انرژی صوتی منتشر در همه‌ی اطاق مدتی وقت میگیرد تا از بین برود.

بالاخره تداخل امواج صوتی ممکن است سبب شود که در مواضعی از یک تالار صوت قوی و در مواضعی ضعیف شود.

با استفاده از مواد جاذب انرژی صوتی مانند پرده‌ها، فرشها، و سفالهای مخصوص، یا ایجاد بریدگیها در دیوارهای منعکس‌کننده بوسیله‌ی گچبری و غیره میتوان انعکاسات را تقلیل داد. بعلاوه، حاضرین در مجلس، و درها و پنجره‌های باز خود در کاهش انعکاس مؤثرند.

شنود[6] (šenud)، عمل شنیدن؛ دریافت امواجی که گوش آدمی آنها را بصورت صوت تشخیص دهد.

شنودگی[7] (šenudegi)، حالت یا وصف شنودنی بودن. برای حدود شنودگی ← آستانه‌ی شنودگی.

شنودنی[8] (šenudani)، قابل ادراک بصورت صوت. نیز ← شنودگی.

شنور فون کارولسفلد[9]**، یولیوس** (yulius šnor fon kārolsfeld)، ۱۷۹۴-۱۸۷۲، نقاش آلمانی آثار تاریخی و مذهبی. نزد پدرش و نیز در وین کار آموخت. در ۱۸۱۷ به رم رفت، و به نازارنها پیوست. در ۱۸۲۷، به دعوت لوئی I باواریا، به مونیخ رفت؛ قصر سلطنتی را با فرسکوهائی تزیین نمود. شهرتش بیشتر بجهت طراحیهای پرقدرت او برای کتاب مقدس مصور است.

شنیانگ، منچوری: ← موکدن.

شنیتسر، ادوارد: ← امین پاشا.

شنیتسلر[10]**، آرتور** (ārtur šnitsler)، ۱۸۶۲-۱۹۳۱، نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس اتریشی. پدرش از اطبای معروف وین بود، و خودش نیز در آغاز طبابت میکرد. آثارش با لطائف و سبک درخشان و تلفیق حزن و شادی ممتاز است، و توجهش به سعادت آدمی معطوف. از نمایشنامه‌هایش آناتول (۱۸۹۲)، لیبلای (۱۸۹۵)، جاده‌ی خلوت (۱۹۰۳)، و پروفسور برنهاردی (۱۹۱۲) است.

شنیه[11]**، آندره** (āNdre šenie)، ۱۷۶۲-۹۴، شاعر فرانسوی، که بعضی از منتقدین او را بزرگترین شاعر قرن ۱۸م فرانسه شمرده‌اند. پدرش در قسطنطنیه سرکنسول بود، و وی در آنجا از مادری یونانی بدنیا آمد. در فرانسه تعلیم و تربیت یافت. از ۱۷۸۷ تا ۱۷۹۰ دبیر سفارت فرانسه در لندن بود. اگرچه در آغاز از طرفداران پرحرارت انقلاب فرانسه بود، سخت بر ضد زیاده‌رویهای دولت دوره‌ی وحشت اعتراض کرد، و در تهیه‌ی دفاعیه‌ی شاه همکاری کرد، و در سلک مخالفین ژاکوبنها درآمد. عاقبت در مارس ۱۷۹۴ توقیف شد، و ۲ روز پیش از سقوط روبسپیر با گیوتین اعدام گردید. اشعارش از لحاظ صورت شعری منزه و از لحاظ قدرت فکر و بیان ممتاز است، و ابداعات جسورانه و ابتکاری که در تقلید از قدما خاصه مرثیه‌سرایان یونان باستان بکار برده است او را در ردیف بهترین شعرای فرانسه قرار داده است. شنیه را "آخرین شعرای کلاسیک و اولین شعرای رمانتیک" خوانده‌اند. از منظومه‌های زیبای معروفش اسیر جوان است، که آنرا در محبس سروده. بهترین اشعار عاشقانه‌اش آنهائی است که به فانی (از خانمهای محبوب وی) هدیه کرده است. اپرای آندرئا شنیه، از اومبرتو جوردانو، مبتنی بر زندگی آندره شنیه است.

شواب[12]**، چارلز مایکل** (cārlz māykəl šuāb)، ۱۸۶۲-۱۹۳۹، سرمایه‌دار امریکائی و از صاحبان بزرگ صنایع فولاد. در آغاز کارگری بیش نبود.

---

(۱)Shannon (۲)Shenandoah (۳)acoustic (۴)architectural acoustics (۵)reverberation (۶)audition (۷)audibility (۸)audible (۹)Schnorr von Carolsfeld (۱۰)Schnitzler (۱۱)Chenier (۱۲)Schwab

شواباخ[1] (švābāx)، شهر (جم ۲۱٬۴۳۸)، جمهوری فدرال آلمان غربی، در باواریای مرکزی. صنایع فلزکاری، تهیه‌ی مواد شیمیائی، و آمودن مواد غذائی دارد. **مواد شواباخ** عنوان ۱۷ ماده‌ای است که لوتر در اینجا تهیه کرد (۱۵۲۹)، و مبنای آیین لوتر یا اعترافنامه‌ی آوگسبورگ (← اعتقادنامه) گردید (۱۵۳۰).

شوابن، ناحیه‌ی تاریخی، آلمان: ← سوابیا.

شوارتس[2]، **برتولد** (bertold švārts)، نه نیمه‌ی اول قرن ۱۴م، راهب و کیمیاگر آلمانی. مدتها اختراع باروت سیاه را باو نسبت میدادند، ولی امروزه مسلم شده است که سهم وی (و نیز سهم راجر بیکن) در این امر فقط جلب توجه اروپائیان به فواید آن بوده است (← باروت).

شوارتس[2]، **پاول** (päl švārts)، ۱۸۶۷–۱۹۳۹، مستشرق آلمانی و استاد زبان عربی در دانشگاه لایپزیک. زبان عربی را خوب میدانست. دیوان عمر ابن ابی ربیعه را چاپ کرد (۱۹۰۹)، و در باره‌ی بیان و سبک و وزن اشعار او تحقیق جامعی بعمل آورد. در رشته‌ی جغرافیای تاریخی نیز محقق بود، و در ۱۸۹۶–۱۹۲۳ کتاب ایران در قرون وسطی از گفته‌ی جغرافی‌نویسان عرب را تألیف و منتشر کرد.

شوارتسنبرگ[3]، **کارل فیلیپ** (kārl filip švārt-senberg)، ملقب به **فورست تسو شوارتسنبرگ** (fürst tsu*)، ۱۷۷۱–۱۸۲۰، فیلد مارشال اتریشی. فرمانده قشونی بود که اتریش در جنگ ۱۸۱۲ ناپلئون I با روسیه به کومک ناپلئون فرستاد. هنگامی که اتریش علیه ناپلئون به متفقین پیوست (۱۸۱۳)، وی از سرداران ارشد قوای متفقین گردید، و در ۱۸۱۴ وارد پاریس شد. از بستگانش، **فلیکس شوارتسنبرگ** (feliks)، ملقب به **فورست تسو شوارتسنبرگ**، ۱۸۰۰–۵۲، صدر اعظم (۱۸۴۸–۵۲) اتریش بود. وی امپراطور فردیناند I را وادار کرد تا بنفع فرانسوا ژوزف کناره‌گیری کند. انقلاب ۱۸۴۸ (← انقلابهای ۱۸۴۸) را در سراسر امپراطوری سرکوبی کرد، و در انعقاد عهدنامه‌ی اولموتس، تفوق اتریش را بر اتحادیه‌ی آلمانی از نو برقرار ساخت.

شوارتسوالد: ← جنگل سیاه.

شوارق (šavāreq) [شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام]، کتابی بعربی، در علم کلام، از عبدالرزاق لاهیجی، که شرحی بر تجرید الکلام خواجه نصیرالدین طوسی است. این کتاب، بجهت اهمیت و شهرت فراوان آن در میان طلاب حکمت و کلام، بارها در ایران بچاپ رسیده است.

شوازول[4]، **دوک آتین فرانسوا** (dük etien* frāNsuā šuāzël)، ۱۷۱۹–۸۵، از رجال فرانسه. پس از خدمت در ارتش، وارد خدمات سیاسی شد، و حمایت مارکیز دو پومپادور را جلب کرد. در مقام سفارت (۱۷۵۷) اتریش، مذاکرات اولیه را در باب ازدواج ماری آنتوانت با لوئی (بعداً لوئی XVI) بعمل آورد، و بدینگونه، اتحاد فرانسه را با اتریش مستحکم ساخت. در ۱۷۵۸–۷۰ وزیر امور خارجه بود، و قرارداد خانوادگی و معاهده‌ی پاریس را در پایان جنگ هفتساله ترتیب داد، و لورن را در ۱۷۶۶ و کرس را در ۱۷۶۸ به فرانسه منضم نمود. در ۱۷۶۱–۷۰ وزیر جنگ و وزیر دریاداری بود، و سازمان نیروهای فرانسه را تجدید کرد، به انتشار دایرةالمعارف و سرکوبی یسوعیان کومک کرد. عاقبت به تحریک کنتس دو باری و اطرافیانش از دربار طرد شد.

شوازول، جزیره‌ی: ← سلیمان، جزایر.

شوال (šavvāl)، معروف به **شوال المکرم** (l.mokarram 'o–)، نام 10مین ماه در تقویم هجری قمری. روز اول شوال عید فطر است.

شوالیه: ← شهوار.

شوالیه، گیوم سولپیس: ← گاوارنی.

شوالیه[5]، **موریس** (moris šëvālie)، ۱۸۸۸–، بازیگر فرانسوی سینما و تئاتر. حرفه‌ی خود را در آغاز جوانی با بازی در نمایشهای موزیکال و کاباره‌های پاریس شروع کرد. سالها با میستنگت بر صحنه ظاهر میشد، و روابط عاشقانه‌ی آنها زبانزد خاص و عام بود. در مدت قریب ۶۰ سالی که از عمر بازیگری او میگذرد، همواره در اوج شهرت و نشاط بوده است، و در همه جا بعنوان نمونه‌ی کامل یک مرد پاریسی بازی کرده. با آنکه اینک نزدیک ۸۰ سال از عمرش میگذرد، آوازهایش هنوز طرفداران بسیار دارد. بسیاری از سالهای بازیگری را در کشمکش گذرانیده، و در فیلمهای هالیوود بازی کرده است. یکی از بهترین فیلمهای او سکوت ملاست میباشد، که آنرا رنه کلر در ۱۹۴۷ ساخته است. بعضی از فیلمهای معروف دیگر که شوالیه در آنها بازی کرده است ازین قرارند: رژه‌ی عشق (۱۹۳۰)، نایب خندان و ساعتی نزد تو (۱۹۳۲)، بیوه‌ی خوشحال (۱۹۳۴)، مرد روز (۱۹۳۶)، ولگرد محبوب (۱۹۳۶)، خبرهای جملی (۱۹۳۸)، و دامها (۱۹۳۹).

شوالیه[5]، **میشل** (mišel šëvālie)، ۱۸۰۶–۷۹، اقتصاددان فرانسوی. از طرفداران بانفوذ صنعتی کردن کشور و رواج تجارت آزاد بود.

شوان[6]، **تئودور** (teodor švān)، ۱۸۱۰–۸۲، بافتشناس آلمانی و عالم فیزیولوژی. تحقیقات م. ی. شلایدن را ادامه داد و تکمیل کرد. ثابت کرد که یاخته اساس ساختمان بافتهای نباتی و حیوانی است. غلاف عصب را، که بنام او معروف شده، توصیف کرد.

شوانتالر[7]، **لودویگ فون** (ludvig fon švān-tāler)، ۱۸۰۲–۴۸، مجسمه‌ساز آلمانی. اگرچه از پیروان مکتب کلاسیک نو بود، آثار متأخرش بیشتر به شیوه‌ی رمانتیک و مضامین آنها ملهم از احساسات ملی است. در مونیخ موزه‌ای به آثار او اختصاص دارد. از آثارش در جاهای دیگر مجسمه‌ی موتسارت در سالزبورگ است.

شوان‌تسانگ: ← هیوئن تسانگ.

شوان تونگ: ← پو یی، هنری.

شوانکاره: ← شبانکاره.

شوانها[8] (šuāN.hā) [بزبان فرانسوی نورماندی بمعنی جغدها]، در تاریخ فرانسه، عنوان روستائیان لغ فرانسه (نورماندی، برتانی، مِن، و تورن) که در ۱۷۹۳ علیه دولت انقلابی فرانسه قیام کردند. یکی از نخستین رهبران آنها ژان کوترو (jāN kotero) (فت ۱۷۹۴) بود، که به ژان شوان [ژان جغد] و به لقب مارکی دو لا روئری (mārki dë lā rueri*) [مارکی شرارت] شهرت یافته بود، و شوانها ظاهراً آوای جغد را بعنوان علامت بکار میبردند. نهضت شوانها انتظامی ثُذاشت، و عاقبت در نهضت سلطنت‌طلبان در واندهٔ اُدغام شد. اما عنوان آن بر پارتیزانهای جنگجو باقی ماند تا آنکه ناپلئون آنها را فرونشانید.

شواهد النبوه (šavāhedo 'n.nobovva) [شواهد النبوه لتقویة یقین اهل الفتوه]، کتابی منثور، بفارسی، در دلایل نبوت حضرت رسول، تألیف نورالدین عبدالرحمن جامی، مشتمل بر یک مقدمه و هفت رکن و یک خاتمه. تاریخ تألیف آن سال ۸۸۵ هق است. در ۱۸۷۶ در لکنهو چاپ شده است، و چاپهای دیگری نیز دارد. لامعی آن را به ترکی ترجمه کرده است.

شواهد ربوبیه (šavāhede robubiyye) [عنوان اصلی آن الشواهد الربوبیه فی المَناهج السُلوکیه]، کتابی بعربی، در فلسفه و کلام، تألیف ملا صدرا، فیلسوف بزرگ قرن ۱۱م هق. این کتاب در پنج مشهد است، و هر مشهدی به چند شاهد، و هر شاهدی به چند اشراق تقسیم شده است. آنچه از این کتاب در دست است تا اشراق نهم از شاهد دوم از مشهد پنجم است. فهرست مشاهد کتاب از این قرار است: مشهد اول، در امور عامه؛ مشهد دوم، در وجود خداوند و آفرینش؛ مشهد سوم، در علم معاد؛ مشهد چهارم، در اثبات معاد جسمانی؛ و مشهد پنجم، در نبوت و ولایت. حاج ملا هادی سبزواری، فیلسوف معروف قرن ۱۳م هق، حواشی بر این کتاب نوشته است که در هامش متن چاپی بطبع رسیده است. ابوالقاسم احمد یزدی، به درخواست شاهزاده محمد ولی میرزای پسر فتحعلی شاه، آن را بفارسی ترجمه کرده است.

شوایتزر، آلبرت: ← شوایتسر، آلبرت.

شوایتسر[9]، **آلبرت** (ālbert švāytser)، ۱۸۷۵–۱۹۶۵، فیلسوف، متأله، موسیقیدان، طبیب، و مبلغ آلزاسی. در اغلب مآخذ فارسی نامش را شوایتزر ضبط کرده‌اند. وی پس از فراغت از تحصیل طب، به افریقا رفت، و در گابون (در افریقای استوائی فرانسه) بیمارستانی دایر کرد (۱۹۱۳). جز سفرهائی که جهت جمع‌آوری اعانه به اروپا و سفری که در ۱۹۴۹ به کشمکش کرد، باقی عمرش در افریقا گذشت، و صرف فعالیتهای پزشکی و ایجاد تسهیلات بهداشتی دامنه‌داری گردید. شوایتسر برای این کارها از کشورهای بسیاری اعانه دریافت کرد. بجهت تحقیقات علمی، کارهای خیریه، هنر ارگ‌نوازی، و نیز بجهت آثار فلسفیش در بیشتر کشورهای جهان مورد احترام بوده است. جایزه‌ی ۱۹۵۲ صلح نوبل به وی اعطا شد. زندگینامه‌ی باخ (۱۹۰۵) که وی نوشته است از بهترین تحقیقات در باره‌ی این استاد بزرگ میباشد، و این اثر، و همکاری وی در نشر آثاری که باخ برای ارگ نوشته است، سبب ارزش و اعتبار اقوال او در باره‌ی باخ میباشد. آثار دیگرش مشتمل است بر کتابهای در کنار جنگل عصر کهن (۱۹۲۰) و باز هم در باره‌ی جنگل عصر کهن

---

(۱)Schwabach (۲)Schwarz (۳)Schwarzenberg (۴)Choiseul (۵)Chevalier (۶)Schwann (۷)Schwanthaler (۸)Chouans (۹)Schweitzer

(۱۹۲۵)، که هر دو در باب اقامت وی در افریقا است. فلسفه‌ی خود را در یک دوره‌ی سه‌جلدی بیان کرده است: فلسفه‌ی تمدن (۱۹۲۳)، تمدن و اخلاقیات (۱۹۲۳)، و احترام به زندگی (هنوز منتشر نشده). آثار متعدد نیز در الاهیات مسیحی دارد.

شولیل (šu'il)، ده (جم ۲۷۴ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان اشکور سفلی، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)، ۵۱ کیلومتری ج رودسر. از امکنه‌ی ییلاقی است، و تعداد سکنه‌ی آن در تابستان افزایش مییابد.

شواینفورت[1] (švāynfurt)، شهر (جم ۵۲°۷۷۴)، جمهوری فدرال آلمان غربی، در لغ باواریا بر رود ماین. مرکز صنعتی فرانکونیای سفلی است، و از مصنوعاتش ابزار ماشین و رنگ میباشد. (سبز پاریس را سبز شواینفورت نیز میخوانند.) شهر در ۷۹۱ شناخته بود، و از قرن ۱۳م تا ۱۸۰۳ از شهرهای آزاد امپراطوری بود. در جنگ II از بمبارانهای هوائی سخت آسیب دید.

شوبرت[2]، **فرانتس پتر** (frānts peter šubert)، ۱۷۹۷–۱۸۲۸، آهنگساز اتریشی. نواختن ویولن و پیانو را نزد پدر و برادر خود، و آهنگسازی را نزد سالیری (sālieri) (۱۷۵۰–۱۸۲۵)، آهنگساز ایتالیائی و رهبر ارکستر که از ۱۷۶۶ در وین میزیست–آموخت. در ۱۸۱۸ کنت استرهازی او را برای تعلیم موسیقی به اطفالش استخدام کرد، و نخستین بار در ۱۸۲۱ توانست بعضی از ترانه‌های خود را منتشر کند. مردی لاابالی بود، و آهنگهای خود را به قیمت ناچیز میفروخت، و بهمین جهت در فقر و فاقه میزیست. بسبب زندگی بی‌بندوبار و کار زیاد، سلامتی خود را از دست داد، و در جوانی درگذشت. ماجراهای عشقی وی بصورتی که معمولا نقل میشود مبالغه‌آمیز است.

نبوغ واقعی شوبرت در حیاتش چنانکه باید شناخته نشد. از تعداد و تنوع بسیار زیاد آهنگ‌هایش معلوم است که اگر تحصیلش در موسیقی بهتر و عمرش درازتر بود چه کارها میتوانست انجام دهد. شوبرت بیش از ۶۰۰ ترانه (لید) ساخته است، که بسیاری از آنها هنوز مقبولیت فراوان دارد. از سمفونیهایش، سمفونیهای پنجم (۱۸۱۶)، هشتم (سمفونی ناتمام، ۱۸۲۲)، و هفتم (۱۸۲۸) از بهترین آثار ارکستری هستند. کوارتت مرگ و دوشیزه و کانتات مامی قزل‌آلا معروفترین آثار مجلسی او هستند. برای چند نمایشنامه (از جمله روزاموند) آهنگ ساخته است، و چند اپرا، قطعاتی برای همسرائی، آهنگهای کلیسائی، و قطعات متعدد برای پیانو نیز تصنیف کرده است. دیگر از آثار معروفش آوه ماریای اوست. آثار شوبرت، خاصه در لیدها، جنبه‌ی رمانتیک دارد، ولی در قطعاتی که برای موسیقی مجلسی ساخته است، و نیز در سمفونیهای وی، صورت (فرم) کلاسیک محفوظ مانده است.

شوبک (šābak)، یکی از قلاع صلیبیون، در اردن هاشمی کنونی، ش وادی عربه و ج بحر المیت، که در ۵۰۹ هق (۱۱۱۵ بم) بوسیله‌ی بودوئن I اورشلیم ساخته شد، و به مونس رگالیس[3] (mons regālis) موسوم گردید. این قلعه مشرف بر جاده‌ی بیابانی دمشق به حجاز و مصر بود، و بهمین جهت اهمیت فوق العاده داشت، و بین مسلمانان و صلیبیون جنگهای فراوان بر سر تصرف آن روی داد. عاقبت در ۱۱۸۹ بطور قطع از دست صلیبیون خارج شد.

شوبون[4] (šubun)، نقاشی نیمه‌ی اول قرن ۱۵م، نقاش چینی عهد مینگ. در ح ۱۴۲۰ ملیت ژاپونی پذیرفت، و در ژاپون مکتب سوگا (soga) را بوجود آورد (سوگا نام ژاپنی او بود)، که در آن نقاشی ژاپنی و چینی بهم پیوند یافته‌اند. احتمالا استاد سسشو بود.

شوپرون[5] (šopron)، آلمانی **اودنبورگ** (ödenburg)، شهر (جم ۴۱°۲۴۶)، غ مجارستان، در بورگنلاند. از مراکز فرهنگی قدیم و دارای سه کلیسا از قرن ۱۳م، کاخی از قرن ۱۵م، و دانشگاه است.

شوپن[6]، **فردریک فرانسوا** (frederik fraNsuā šopaN)، ۱۸۱۰–۴۹، آهنگساز و پیانونواز لهستانی. نزدیک ورشو متولد شد. پدرش مردی فرانسوی بود، که در ورشو سکنی گزیده بود. طفلی اعجوبه بود؛ نخستین کنسرت خود را در ۹-سالگی اجرا کرد. در ۱۹سالگی بهترین پیانونواز لهستانی بود. در ۱۸۳۰ برای تحصیل عازم خارجه شد، و در ۱۸۳۱ به پاریس رفت، و در آنجا سکنی گزید. در پاریس با آهنگسازان، هنرمندان، و شخصیتهای ادبی آشنائی یافت. از نوازندگی در محضر عموم اکراه داشت، و بهمین جهت تعلیم و آهنگسازی را برگزید. در ۱۸۳۶ لیست او را به ژرژ ساند معرفی کرد، و وی زمستان ۱۸۳۸–۳۹ را در مایورکا با ساند گذرانید، و با وجود علت مزاج، پرلودهای ۲۴گانه‌ی خود را ساخت، که از بهترین آثار وی بشمارند. داستان شورانگیز او با ساند تا ۱۸۴۷، که شوپن مسلول شد، بطول انجامید. مسافرت ۱۸۴۸ او به انگلستان آخرین سفرش برای اجرای کنسرت بود، و سال بعد در پاریس درگذشت. شوپن مقام پیانو را بعنوان یک ساز سولو و فارغ از نفوذ آواز و ارکستر تثبیت کرد. حتی در دو کنسرتوئی که برای پیانو نوشته است، ارکستر بکلی تحت الشعاع پیانو است. پولونزها و مازورکاهای وی گواه حس ملیت لهستانی اوست. تصنیفهایش مشتمل بر دو سونات و سلسله‌ای از ۲۴ اِود ("تمرین") میباشد. موسیقی وی بسیار رمانتیک است.

شوپنهاور[7]، **آرتور** (ārtur šopenhāer)، ۱۷۸۸–۱۸۶۰، فیلسوف بزرگ آلمانی و واضع فلسفه‌ی اصالت اراده؛ مت دانتزیگ. پدرش صراف بود، و میخواست که پسرش شغل تجارت در پیش گیرد. اما شوپنهاور در ۱۸۰۹، پس از مرگ پدر، بدنبال میل خود رفت، و در دانشگاه گوتینگن به تحصیل فلسفه و تاریخ و علوم طبیعی پرداخت، و با افکار افلاطون و کانت آشنا گردید. در ۱۸۱۱ در برلین به درس فیشته حاضر شد، و در ۱۸۱۳ از دانشگاه ینا درجه‌ی دکتری گرفت. در برلین به درجه‌ی استادی در فلسفه رسید، ولی تعالیم او در برابر تعالیم هگل جلوه‌ای نکرد. از ۱۸۳۱ تا زمان وفاتش در فرانکفورت اقامت گزید، و در همانجا درگذشت. آثار و عقاید او در سالهای آخر زندگیش شهرت فراوان یافت.

شوپنهاور، در کتاب عمده‌ی خود بنام جهان همچون اراده و تصور، در این عقیده با کانت موافق است که آنچه از عالم خارج پدیدار است چیزی جز تصورات ذهنی انسان نیست. "جهان تصور من است". انسان نه آفتاب را میشناسد و نه زمین را، بلکه فقط چشمی میشناسد که آفتاب را میبیند، و دستی میشناسد که زمین را لمس میکند. اما آنجا که مربوط به ذات و باطن عالم است، شوپنهاور از کانت جدا میشود. آنچه کانت "شیء فی نفسه" می‌نامد، در نظر شوپنهاور، "اراده" است، و انسان فی نفسه نیز "اراده" است؛ و بهمین جهت، عالم خارج در انسان حضور دارد، و حیات انسان است. اراده‌ی انسان تنها اراده‌ی خودآگاه نیست، بلکه همه‌ی آرزوها، و بیم و امید، و عشق و کینه، و رنج و شادی، و اندیشه و دریافت او، "اراده" است. بدن انسان نیز "اراده‌ی عینیت‌یافته" است؛ اراده‌ی رفتن بشکل پا، اراده‌ی گرفتن بشکل دست، اراده‌ی هضم بشکل معده، و اراده‌ی تفکر بشکل مغز عینیت یافته است. پس، اراده باطن هر جزئی از اجزاء بدن، و نیز هسته و باطن کلّ انسان است، و نیز هسته و باطن هر جزئی از اجزاء عالم، و هسته و باطن کل عالم است. در پشت سر تمام ظواهر جهان خارج، از قوه‌ی ثقل تا ضمیر انسان، و از قوه‌ی جاذبه و گریز از مرکز و مغناطیس تا نمو نباتات و غرایز حیوانات، همه اراده است. این اراده در انسان خودآگاه میگردد، و برای خود حدی نمیشناسد، و هیچ چیزی خواستهای او را فرو نمینشاند. چنین اراده‌ای بیمعنی است، و سراسر رنج است؛ و چون جهان نیز اراده است، آن نیز بیهوده است، و همه رنج و درد است. انسان در زمان و مکان نامتناهی موجودی متناهی است، و وجود او فقط در حال است، که دائما در گذشته فرو میرود و روی به آینده مینهد. راه رفتن او جلوگیری از افتادن، و حیات او جلوگیری از مرگ، و محرکات روحی او جلوگیری از ملال است. اساس اراده و خواست نیازمندی و درد است، و زندگی نوسانی است میان درد و ملال. اراده خودخواه است، و این خودخواهی در انسان به وضوح دیده میشود. هر کسی میخواهد خود را مرکز عالم سازد، و برای منافع خود عالمی را فدا کند. ظهور اراده بصورت تشخص است، و تشخص مستلزم زمان و مکان؛ بنا بر این، در پهنه‌ی زمان و مکان، برخورد اراده‌ها اجتناب‌ناپذیر است؛ اما این نزاع در حقیقت میان اراده‌های جزئی نیست، بلکه اراده‌ی جهانی است که "دندانهای خود را در گوشت خود فرو میبرد، و نمیداند که خود خویشتن را زخمی میسازد". برای رهائی از این رنج، راهی جز نفی اراده نیست، و همین نفی اراده‌ی شخصی و فنای در اراده‌ی جهانی پایه‌ی علم اخلاق شوپنهاور را تشکیل میدهد. یکی از راههای نفی اراده و رهائی از رنج هنر است. هنر از زندگی روزانه و از قوانین ذهنی علت و معلول دور است، و بنا بر این، جنبه‌ی عام دارد، و صور و قالبهای آن ابدی است و بهمین جهت هم، مشاهده‌ی هنری از منافع مادی عاری است.

شوتروک ناخونته (یا **ناخونته**) (šutruk nāxunte, nān-)، نام دو تن از سلاطین عیلام.

---

(۱) Schweinfurt (۲) Schubert (۳) Mons Regalis (۴) Shubun (۵) Sopron (۶) Chopin (۷) Schopenhauer

شوتروک ناخونته‌ی I در قرن ۱۲م ق‌م سلطنت کرد. بابل را گرفت، و استلها و مجسمه‌های فراوان از آنجا به غنیمت برد، که بعدها در شوش کشف شد، و اینک در موزه‌ی لوور است. از آن جمله است استلهای سارگن (شاه اکد) و نرمسین، مسله‌ی مانیشتوسو، و قانوننامه‌ی حمورابی.
شوتروک ناخونته‌ی II در ۷۱۷–۷۰۰ ق‌م سلطنت کرد. بجای هوبان نوگاش که از بستگان نزدیکش بود به سلطنت نشست. بابل را بر ضد سارگن II یاری کرد. سلطنتش در اثر انقلابی سرنگون شد، و وی به زندان افتاد.
شوتس[1]، هاینریش (häynriš šüts)، ۱۵۸۵–۱۶۷۲، آهنگساز آلمانی. از ۱۶۱۷ تا هنگام مرگش مدیر موسیقی دربار درسدن بود، ولی از جاهای دیگر (خاصه کپنهاگ و ونیز) نیز دیدار کرد. در ۱۶۲۷ برای ترجمه‌ی آلمانی دافنه، که قبلا ی. پری ایتالیائی برای آن آهنگی ساخته بود، آهنگ ساخت. این اثر شوتس، که اکنون از میان رفته است، نخستین اپرای آلمانی بشمار میآید. از آثار وی آنچه باقی مانده بیشتر آثار کلیسائی است، و درین زمینه وی استاد برجسته‌ی قرن ۱۷م میباشد.
شود، سبزی، ← شبت.
شودرلو دو لاکلو: ← لاکلو.
شودزکو، آلکساندر: ← خوچکو.
شودی، گیاه، ← مارچوبه.
شور (šur)، یکی از دستگاه‌های موسیقی ایرانی، که دارای گام مخصوص و بیشباهت به گامهای بزرگ و کوچک اروپائی است. شور بزرگترین دستگاه‌های موسیقی ایرانی و هر یک از متعلقات آن حالتی خاص دارد. از جمله‌ی این متعلقات ابوعطا، بیات ترک، افشاری، و دشتی است، و بعضی نوا را جزء شور محسوب داشته‌اند.
شور[2]، جین (jeyn šor)، فد ۱۵۲۷؟، معشوقه‌ی ادوارد IV انگلستان. زوجه‌ی زرگری بنام ویلیام شور بود، و در ح ۱۴۷۰ محبوبه‌ی ادوارد شد، و در وی نفوذ بسیار یافت. پس از وفات ادوارد، معشوقه‌ی یکی از رجال گردید. ریچارد III به جهات سیاسی او را به جادوگری متهم کرد (۱۴۸۳)، و در برج لندن زندانی ساخت، و بعداً او را وادار کرد که مانند روسپیان توبه کند. باقی عمر را در فقر و فاقه گذرانید.
شور، رود (šur)، از ریزابه‌های شرقی قزل اوزن. از کوههای فاصل بین حوضه‌های رودهای همدان و سیروان سرچشمه میگیرد. از التقای آن با رود کجی گرد (keci gerd) رود تلوار (talvār) تشکیل میگردد، که مسیر اصلی آن بطول ۶۵ کم است. از ریزابه‌های تلوار رود اوزون دره (uzun darre) است، که در دهستان خسروآباد از شهرستان بیجار سرچشمه میگیرد، و نزدیک سلامت‌آباد (۳۶کیلومتری جش بیجار) بدان می‌ریزد. رود تلوار از وسط دهستان پیرتاج میگذرد، و در حدود دهستان قشلاقات افشار به قزل اوزن میریزد.
شور، رود، ایران جنوبی، ← رود شور.
شورا[3] (šurā)، میزان غلظت املاح محلول در آب اقیانوسها، دریاها، و رودها. معمولا با "درهزار" بیان میشود؛ مثلا گویند شورای متوسط آب دریاها ۳۵ درهزار است (یعنی از هر 1'000 جزء آب ۳۵ جزء آن املاح است، یا در هر 1'000 گرم آب ۳۵ گرم املاح وجود دارد). شورای آبها متفاوت است، و از ۴۰ و اندی در 1'000 (در بحر احمر) تا ح ۳۰ در 1'000 (در دریاهای قطبی)، تغییر میکند. نزدیک خط استوا ناحیه‌ای است که، بسبب بارشهای سنگین، شورای آن نسبةً کم است. در مجاورت این ناحیه، نواحی دارای شورای زیاد هست، زیرا در این نواحی بادهای بسامان عموماً خشکند، و سبب تبخیر فوری آب میشوند، و بدینگونه، آبهای سطحی شور میگردند. در آن سوی این نواحی، هرچه به طرف قطبین برویم، شورا کاهش مییابد، زیرا بارش سنگینتر و تبخیر خفیفتر میشود.

آب رودها، اگرچه محتوی اندکی املاح معدنی است، نسبةً شیرین است. بهمین جهت شورای دریاهائی که خشکی بعضاً اطراف آنها را گرفته است، و رودهای بزرگ به آنها میریزند، و ریزش‌های سنگین و تبخیر اندک دارند، کم است، و مثلا شورای دریای بالتیک کمتر از ۱۲ درهزار میباشد. اما شورای بحر احمر، که رود بزرگی به آن نمیریزد، و تبخیرش زیاد و بارش در آن کم است، متجاوز از ۴۰ در 1'000 میباشد. شورای دریای مدیترانه نیز بنا بهمین جهات بیش از ۳۷ در 1'000 است. شورای دریاها و دریاچه‌هائی که به اقیانوس راه ندارند از این هم بیشتر است، زیرا املاحی که همراه رودها به اینگونه دریاها و دریاچه‌ها میآیند از بدو تشکیل آنها گرد آمده است. شورای بحر المیت ح ۲۵۰ در 1'000 است. نیز ← خزر، دریای؛ دریاچه‌ی شور.

از ۳۵ قسم املاحی که بطور متوسط در 1'000 جزء آب دریا وجود دارد، بیش از ۲۷ جزء آن نمک طعام (کلورور سودیوم) است، دیگر از اجزای عمده‌ی آن کلورور منیزیوم، سولفات منیزیوم، و سولفات کلسیوم میباشد.
شوراب (šurāb)، دهستان (جه ح 1'200؟)، بخش شوراب، شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. از غ به ارتفاعات زردکوه محدود است. رود کوهرنگ بوسیله‌ی تونل کوهرنگ نزدیک آبادی چلگرد (celgerd) از این دهستان به زاینده‌رود ملحق میشود (← کوهرنگ). بخش **شوراب** در شهریور ماه ۱۳۳۷ هش از این دهستان و دهستانهای دوآب، بیرگان، تنگ‌گزی، و بازفت تشکیل یافت.
شورای اروپا: ← اروپا، شورای.
شورای اقتصادی و اجتماعی[4]، یکی از ارکان اساسی سازمان ملل متحد، که بموجب فصل ۱۰م منشور سازمان تأسیس شد، و ۱۸ کشور در آن عضویت دارند، که برای یک دوره‌ی سه‌ساله بوسیله‌ی مجمع عمومی سازمان انتخاب میشوند. وظیفه‌ی شورا تحقیق در باره‌ی مسائل اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی و گزارش نتیجه‌ی تحقیقات و ارائه‌ی پیشنهادات به مجمع عمومی و ارکان دیگر سازمان ملل است. همچنین، هماهنگ کردن فعالیتهای مؤسسات تخصصی سازمان، و فراهم کردن موجبات مذاکره و مشاوره با سازمانهای بین‌المللی غیر دولتی از وظایف شورا است. جلسات کامل شورا لااقل سالی دو بار تشکیل میشود؛ تصمیمات با آراء اکثریت اعضای حاضر اتخاذ می‌گردد. شورا جهت تسهیل وظایف خود کمیسیونهای متعددی تشکیل داده است؛ از جمله کمیسیون اقتصاد و اشتغال؛ کمیسیون حمل و نقل و ارتباطات؛ کمیسیون جمعیت؛ کمیسیون حقوق بشر؛ و کمیسیونهای اقتصادی منطقه‌ای برای اروپا، آسیا و شرق اقصی، امریکای لاتین، و افریقا. از اقدامات دیگر شورا تأسیس (۱۹۴۶) یونیسف است. در زمینه‌های احیای اقتصادی کشورهای آسیب‌دیده از جنگ، نظارت بر مواد مخدره، و مطالعه‌ی جمعیت نیز شورا فعالیتهائی دارد.
شورای امنیت (سازمان ملل متحد): ← سازمان ملل متحد.
شورای جامع[5] (šurāye jāme')، در عالم مسیحیت، شورای مقامات کلیسائی که کلیسای جامع آنرا به رسمیت میشناسد. مصوبات چنین شورائی را "قانون شرع" میخوانند. پذیرش این قوانین در مذاهب مختلف متفاوت است؛ کاتولیکها آنها را فقط وقتی الزام‌آور میدانند که به صحه‌ی پاپ برسد؛ بهمین جهت، تا کنون بعضی از قوانین مصوب چندین شورا پذیرفته نشده است. پیروان کلیسای کاتولیک رومی این شوراها را به رسمیت میشناسند (تواریخ مربوط به افتتاح است)، (۱) اولین شورای نیقیه (۳۲۵)، (۲) اولین شورای قسطنطنیه (۳۸۱)، (۳) شورای افسوس (۴۳۱)، (۴) شورای خالکدون (۴۵۱)، (۵) دومین شورای قسطنطنیه (۵۵۳)، (۶) سومین شورای قسطنطنیه (۶۸۰)، (۷) دومین شورای نیقیه (۷۸۷)، (۸) چهارمین شورای قسطنطنیه (۸۶۹)، (۹) اولین شورای لاتران (۱۱۲۳)، (۱۰) دومین شورای لاتران (۱۱۳۹)، (۱۱) سومین شورای لاتران (۱۱۷۹)، (۱۲) چهارمین شورای لاتران (۱۲۱۵)، (۱۳) اولین شورای لیون (۱۲۴۵)، (۱۴) دومین شورای لیون (۱۲۷۴)، (۱۵) شورای وین (۱۳۱۱)، (۱۶) شورای کنستانس (۱۴۱۴)، (۱۷) شورای بال و فرارا-فلورانس (۱۴۳۱، ۱۴۳۸)، (۱۸) پنجمین شورای لاتران (۱۵۱۲)، (۱۹) شورای ترانت (۱۵۴۵)، (۲۰) اولین شورای واتیکان (۱۸۶۹)، (۲۱) دومین شورای واتیکان (۱۹۶۲).

کلیسای ارتدوکس ۷ شورای اول را به رسمیت میشناسد، و شورای سال ۶۹۲ را ادامه‌ی رسمی سومین شورای قسطنطنیه میشمارد. در دوره‌ی شقاق کبیر این نظریه قوت گرفت که، در مراتب کلیسائی، شورای جامع نسبت به پاپ مرجع عالیتری است. بزرگترین هوادار این نظریه ژان شارلیه دو ژرسون و دوران شکفتگی آن سالهای تشکیل شوراهای پیز و کنستانس بود.
شورای جهانی کلیساها[6]، سازمانی مسیحی که طرح آن در ۱۹۳۸ ریخته شد، و اول بار در ۱۹۴۸ در آمستردام با شرکت نمایندگان ۱۵۰ فرقه‌ی پروتستان و ارتدوکس از ۴۴ کشور جهان رسماً تشکیل شد. در اساسنامه‌ی شورا تشکیل یک

(۱)Schütz (۲)Shore (۳)salinity (۴) United Nations Economic and Social Council (۵)ecumenical council
(۶)World Council of Churches

سازمان دائمی، که نماینده‌ی کلیساهای فرق عضو شورا باشد، پیشبینی شده است. این شورا قوه‌ی مقننه ندارد، ولی در موضوعهای مورد علاقه‌ی مشترک امکانات همکاری را فراهم میسازد. مرکز شورا در ژنو (سویس) است. در اوایل سال ۱۹۶۳ تعداد نمایندگان فرقه‌ها ۲۵۱ نفر بود.

شورای خصوصی[1]، در انگلستان، عنوان هیئتی از مشاورین پادشاه. این شورا از دوره‌ی نورمانها سابقه دارد، و در دوره‌ی تودورها و اوایل عصر خاندان استوارت حکومت را عمدةً در دست داشت. از ۱۶۸۸ هیئت دولت جایگزین آن گردید، و امروز بیشتر جنبه‌ی صوری و تشریفاتی دارد، و عضویت در آن مقامی افتخاری است. وزرا خود بخود عضو آن هستند، و بعضی کسانی که در بریتانیا، دومینیونها، و مستعمرات مقامات عالی سیاسی یا قضائی یا مذهبی داشته‌اند نیز به عضویت در آن انتخاب میشوند.

شورای ده‌نفری[2] (dah.nafari)، در جمهوری ونیز، اصلا عنوان محکمه‌ی خاصی که در ۱۳۱۰ بقصد حفظ امنیت داخلی و جلوگیری از توطئه و جنایت بر ضد کشور بوجود آمد. در ۱۳۳۵ شورا جنبه‌ی دائمی یافت. عملا دارای ۱۷ عضو بود (از جمله دوج، ← ونیز). از ۱۵۳۹ ببعد، ۳ تن از اعضای آن عنوان مفتش دولتی یافتند، و بوسیله‌ی پلیس مخفی فعالیتهای جنائی، اخلاقی، دینی، و سیاسی را بررسی میکردند، و گزارش خود را به شورای ده‌نفری میدادند، حکم شورا قاطع بود. با ازدیاد قدرت شورا، روابط خارجی و امور اقتصادی نیز بدست آن افتاد، و شورا مهمترین عامل حکومت گردید، و این وضع تا سال ۱۷۹۷ که جمهوری ونیز سقوط کرد دوام یافت. اگرچه فعالیتهای شورا محرمانه بود، و رنگ استبداد و ستمگری داشت، عموماً وسیله‌ای کاربُر و سخت مؤثر بود.

شورای راهزنی: ← دیوسکوروس.

شورای زنان ایران: ← زنان ایران، حزب.

شورای عالی آموزش و پرورش: ← شورای عالی معارف.

شورای عالی فرهنگ: ← شورای عالی معارف.

شورای عالی معارف (šurāye ālie ma'āref)، شورائی که برای توسعه علوم و اشاعه‌ی معارف و فنون و رفع نقائص تحصیلات علمی و فنی اول بار در سال ۱۳۱۹ هق تشکیل یافت. پس از انحطاط یافتن انجمن معارف، اتابک اعظم میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان، در زمان صدارت خود، وزیر علوم نیرالملک را مأمور تأسیس چنین شورائی و طرح تشکیلات وزارت علوم نمود. دوازده تن وزیر برای عضویت در شورای عالی معارف انتخاب شدند، و اولین جلسه‌ی شورا در روز سه‌شنبه‌ی ۲۵ شعبان ۱۳۱۹ هق، تحت ریاست وزیر علوم، با حضور مخبرالسلطنه‌ی هدایت، میرزا کریم خان سردار مکرم، میرزا مهدی خان زعیم‌الدوله (مدیر روزنامه‌ی حکمت مصر که موقتاً به تهران آمده بود)، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی (رئیس کل مدارس ابتدائی)، احمد خان مجاهدالدوله (رئیس مدارس متوسطه)، حاجی میرزا عبدالغفار خان نجم‌الدوله (رئیس مدارس عالی)، چند نفس از اعضای مدرسه‌ی دارالفنون و مدرسه‌ی سیاسی، مسیو واشر رئیس مدرسه‌ی فلاحت، دکتر شنیدر طبیب شاه، و مسیو هیپنیک مشاور عدلیه تشکیل شد، اما پس از مشاوراتی که در جلسه بعمل آمد، اعضای رسمی شورا فقط از ایرانیان تعیین شدند. شورای عالی معارف نظامنامه‌ی تشکیل وزارت علوم و معارف را تنظیم و مدارس را به دولتی و ملی و ابتدائی و متوسطه و عالی تقسیم نمود، و همچنان برقرار بود، و برنامه و حدود وظایفش وسیعتر شد. بعد از تشکیل **فرهنگستان ایران**، نام آن به شورای عالی فرهنگ تغییر یافت، و در سال ۱۳۴۳ هش، که وزارت آموزش و پرورش بوجود آمد، نام شورای عالی آموزش و پرورش بر آن نهادند.

شورای قیمومت: ← قیمومت.

شورای مرکزی دانشگاهها، در ایران، شورائی که در مهر ماه ۱۳۴۱ هش بمنظور رسیدگی به امور دانشگاههای ایران و سایر مؤسسات آموزش عالی کشور تأسیس گردید. وظایف شورای مرکزی مشتمل است بر تصویب برنامه‌های تحصیلی دانشگاهها و مدارس عالی و رسیدگی به صلاحیت تدریس هیئتهای آموزشی آنها، نظارت بر حسن جریان امور اداری و آموزشی، ایجاد یا حذف بخشهای دانشگاهها و رشته‌های تعلیماتی، و تعیین شرایط اعطای درجه و دانشنامه و درجات افتخاری.

شورای وزیران خارجه[3]، نام شورائی غیر رسمی که در کنفرانس یالتا توسط وزرای امور خارجه‌ی کشمه، بریتانیا، و شوروی، بقصد تأمین همکاری متفقین در جنگ II، بوجود آمد (فوریه‌ی ۱۹۴۵). در ۱۹۴۶ وزیر امور خارجه‌ی فرانسه هم به شورا پذیرفته شد. بموجب تصمیمات ← کنفرانس پوتسدام، شورا در لندن، و بعداً در اواخر ۱۹۴۵ در مسکو تشکیل جلسه داد، و در باب بعضی قراردادهای صلح، و تشکیل کمیسیون یازده‌نفری خاور دور، و شورائی برای امور ژاپن، و همچنین تشکیل یک کمیسیون انرژی اتمی جزء سازمان ملل متحد تصمیماتی گرفت. شورای وزیران خارجه ابتکار مذاکرات کنفرانس صلح پاریس (۱۹۴۶) و تصمیمات آن را در دست داشت، اما در جلسات سال ۱۹۴۷ نتوانست کاری در باب معاهدات صلح با آلمان و اتریش صورت دهد. بار دیگر جلسات در پاریس تشکیل شد (۱۹۴۹)، و به محاصره‌ی برلین از طرف شوروی پایان داد. جلسات سال ۱۹۵۴ در برلین منعقد شد، ولی در مورد وحدت آلمان کاری از پیش نبرد، و موضوع به تشکیل کنفرانس ژنو (۱۹۵۵) محول گشت، که در آن در باب خلع سلاح و وحدت آلمان مذاکراتی بعمل آمد، ولی نتیجه‌ای حاصل نگردید. در جلسات سال ۱۹۵۹ در ژنو نیز در باب آلمان و برلین مذاکرات به نتیجه نرسید، ولی در باب تشکیل شورائی از ده کشور جهت خلع سلاح موافقت حاصل شد.

شورجه (šurje)، ده (جه ۱٬۳۷۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۸کیلومتری جغ آبادی سروستان.

شورچشم: ← چشمزخم.

شورگن (šurak)، ده (جه ۲٬۴۶۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم، ۱۲کیلومتری ج اردکان.

شورگشت (šur.kešt)، ده (جه ۱٬۴۱۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان طاغنکوه، بخش فدیشه (تحت جلگه)، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ ۱۵کیلومتری ل فدیشه.

شورگن[5] (šur.gen) [شور + گن (= جنس)] یا **هالوژن** (hālojen؛ از فنـ)، در شیمی، هر یک از عناصر بسیار فعال فلوئور، کلور، بروم، و

شورش سپاهیان[4] (šureše sepāhiān)، در تاریخ هند، شورش ۱۸۵۷–۵۸ در هند بر ضد مظالم بریتانیا و شرکت هند شرقی بریتانیا که، چون منشأ آن شورش سپاهیان بومی شرکت هند شرقی در بنگال بود، انگلیسها آنرا شورش سپاهیان خوانده‌اند. در سالهای بلافاصله قبل از این شورش، عوامل چندی ایجاد تشنجات اجتماعی و سیاسی در هند کرده بود. توسعه‌ی سیاسی شرکت هند شرقی که همراه با قطع نفوذ و حقوق امرای بومی و پادشاه تیموری هند بود مسلمانان و هندوان را برانگیخته بود. سیاستهای خشن دالهوزی و جانشینش ج. ج. کنینگ، و ورود سریع تمدن مغرب‌زمین به هند، ممنوع کردن رسم ساتی، فرمان اجازه‌ی ازدواج مجدد زنان بیوه، دستور تراشیدن ریش به مسلمانان، و استهزائی که مبلغین مسیحی دست‌نشانده‌ی شرکت هند شرقی به مسلمانان و هندوان، به بهانه‌ی داشتن عقاید سخیف و خرافاتی روا میداشتند، جملگی آتش نارضائیها را تیزتر میکرد. در ۱۸۵۳ بریتانیا نانا صاحب را از عناوین و مزایای خود محروم کرد، و به بهادر شاه II اخطار نمود که سلسله‌ی تیموریان هند با مرگ وی پایان خواهد یافت. سربازان بنگالی از این اهانتهائی که به امرا و فرمانروایان بومی آنان وارد میشد خشمگین بودند، و الحاق (۱۸۵۶) اوده، که بسیاری از آنان اهل آنجا بودند، به قلمرو بریتانیا آنان را خشمگینتر ساخت. هنگامی که بریتانیائیها فشنگهای آلوده به پیه گاو (که نزد هندوان مقدس است) و پیه خوک (که نزد مسلمانان حرام است) به سربازان دادند، عقده‌ها منفجر شد. نخستین نافرمانی در فوریه‌ی ۱۸۵۷ در مواضعی در بنگال روی داد. در ماه مه‌ی ۱۸۵۷، سپاهیان در نزدیک دهلی شورش کردند، و در آخر ماه نیروهای شورشی به ل قسمت مرکزی هند هجوم بردند. دهلی را گرفتند، و بهادر شاه II را امپراطور کل هند اعلام نمودند. در آخر ژوئن ۱۸۵۷، نیروهای نانا صاحب کانپور را گرفته بودند، و لکنهو در محاصره بود. سربازان مدرس، بمبئی، پنجاب، و نواب‌نشینهای بزرگ حیدرآباد، میسور، و کشمیر، در سرکوبی شورشیان، یار و یاور بریتانیا بودند. عاقبت بریتانیا پیروز شد، و در مارس ۱۸۵۸ همه‌ی جاهائی که بدست شورشیان افتاده بود در تصرف بریتانیا بود. وحشیگری بریتانیائیها در انتقامجوئی از شورشیان از حد وصف بیرون است. شورش سپاهیان سبب تغییراتی در وضع هند شد، که از آن جمله بود انتقال حکمرانی از شرکت هند شرقی به تاج و تخت بریتانیا.

---

(۱)Privy Council (۲)Council of Ten (۳)Council of Foreign ministers (۴)Sepoy Rebellion (۵)halogen

یود. عنصر رادیوآکتیو آستات نیز از شورگنها محسوبست. شورگنها از لحاظ شیمیائی به یکدیگر مشابهت دارند؛ جملگی یکظرفیتی و نافلزی هستند، و همه یون منفی تشکیل میدهند. گاز فلوئور سبکترین و فعالترین آنهاست، و فعالیت یود جامد از همه کمتر است. شورگنها با عناصر دیگر ترکیب میشوند، و موادی مانند برومور، کلورور، و کلورات میسازند. از ترکیبات معمولی آنها نمک، کلومل، کلوروفورم، و گرد گازری است.

شورو (šuru)، دهستان، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۸ (۴) آبادی. از آبادیهای آن **شورو** (جم ۱۷۲ سش ۱۳۴۵ هش) است، که در ۸۵کیلومتری ج نصرت‌آباد واقعست. ساکنین از طایفه‌ی شه‌بخش هستند.

شوروز[1]**، دوشس دو** (düšes dë ševrëz*)، لقب **ماری دو روآن‌مونبازون** (māri dë roaN moNbāzoN)، ۱۶۰۰–۷۹، بانوی زیباروی فرانسوی و دوست صمیمی آن دتریش، ملکه‌ی فرانسه. علیه ریشلیو تحریکاتی کرد، و دو بار تبعید شد. در دوره‌ی فروند ابتدا از مخالفین مازارن بود، ولی بعد به کومک او برخاست.

شوروز[2]**، میشل اوژن** (mišel ëjen ševrël)، ۱۷۸۶–۱۸۸۹، شیمیدان فرانسوی. در ۱۸۲۴ به مدیریت قسمت رنگرزی کارخانه‌ی گوبلن منصوب شد. در ۱۸۲۶ به عضویت آکادمی علوم رسید. در ۱۸۳۰ استاد موزه‌ی تاریخ طبیعی پاریس و در ۱۸۶۴ به مدیریت آنجا انتخاب شد. تحقیقاتش در باب ترکیب چربیهای حیوانی در بسط صنایع صابونسازی و شمعسازی اهمیت فراوان داشته است. وی روغن موسوم به اولئین (olein) را، که در چربیها و روغنهای متعدد طبیعی وجود دارد، و نیز ستئارین را کشف و نامگذاری کرد. در باب تضاد رنگها نیز تحقیقاتی بعمل آورد، و تعداد زیادی از مواد ملونه را جدا ساخت. کتاب تحقیقات شیمیائی در باب مواد چرب حیوانی‌الاصل (۱۸۲۳) را تألیف کرد.

شوره[3] (šure)، فنس سالپستر (sālpetr) یا نیتر (nitr)، نیترات طبیعی پوتاسیوم، که آنرا شوره‌ی قلمی (qalami) نیز میخوانند. جسمی متبلور و سفید، و مرکب از پوتاسیوم، نیتروژن، و اکسیژن میباشد. در آب محلول است. در °۳۳۴ صدبخشی ذوب میشود. از قرن ۱۲م در ساختن باروت بسیار بکار میرفته است. نیز برای ساختن نیترتخشها و کبریت و نگاهداری مواد غذائی (خاصه گوشت)، و هم در طب بکار میرود. **شوره‌ی شیلی** (šili) یا **نیترات شیلی** نیترات طبیعی سودیوم است، و در شیلی، پرو، و بولیوی فراوان میباشد. در تهیه‌ی نیترات پوتاسیوم، کودها، مواد منفجره، و اسید نیتریک بسیار بکار میرود.

شوره‌ی شیلی: ← شوره.

شوره‌ی قلمی: ← شوره.

شوری، سوره‌ی (šurā)، سوره‌ی ۴۲م قرآن، مکی، ۵۳ آیه. به پیغمبر فرمان میرسد که ملاحظه‌ی مردم نکند، و حق را بی‌پرده بگوید، و در بند شنیدن و نشنیدن دیگران نباشد، که خداوند خود جزای خیره‌سران را خواهد داد. در میان صفات مؤمنان که میشمارد یکی هم اینست که کارها را میان خود با مشورت (شوری) به انجام میرسانند. نام دیگر این سوره حم العریمه (hā-mimo 's.šari'a) است.

شوریچه (šurice)، دهستان (جم ح ۱۵۰°۱۲)، بخش سرخس، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۸ (۴) آبادی. کشفرود مشروبش میکنند. ساکنین آن از طوایف بلوچ هستند. مرکزش، **شوریچه**، در ۷۲کیلومتری ج‌غ سرخس است.

شوریده‌ی شیرازی (šurideye širāzi)، شهرت **محمد تقی**، ملقب به **مجدالشعراء و فصیح‌الملک**، ۱۲۷۴–۶ ربیع الثانی ۱۳۴۵ هق، شاعر فارسی‌زبان شیراز. پدرش، عباس، نیز شعر میسروده است، و عباس تخلص میکرده است. محمد تقی در ۷سالگی هر دو چشمش به مرض آبله نابینا شد؛ چندی بعد یتیم شد، ولی از تحصیل بازنماند، و به شعر گفتن پرداخت، تا آنجا که از سخنوران مشهور زمان خود گردید. بعدها به تهران آمد، و نزد اتابک امین‌السلطان مقرب شد، و به ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه معرفی گردید. از طرف دولت، ده بورنجان از بلوک کوهمره (فارس) به او واگذار شد. در اواخر عمر تولیت و تنظیم تکیه‌ی سعدیه‌ی شیراز به او واگذار شد. دیوان او، که شامل قصاید و قطعات و غزلیات و مثنوی است، ح ۱۴°۰۰۰ بیت است، و قسمتی از آن چاپ شده است. شوریده به موسیقی آشنا بود، و آواز خوشی داشت. کتابی بنام نامه‌ی روشندلان در شرح حال شعرای نابینا نوشته است. کتاب دیگری دارد بنام کشف المواد، مشتمل بر ماده تاریخهائی که خود شاعر گفته است.

شورین (ševerin)، ده (جم ۲°۵۸۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۵کیلومتری ش همدان. شراب آن معروف است.

شورین[4] (šverin)، شهر (جم تخمیناً ۹۲°۴۸۱)، جمهوری دموکراتیک آلمان، کرسی ایالت سابق مکلنبورگ، ل آلمان، کنار دریاچه‌ی شورین. مرکز ناحیه‌ای زراعتی و فراورنده‌ی لبنیات است. از ۱۱۶۷ تحت حکومت اسقفها بود، ولی در ۱۶۴۸ حکومت دینی آن منحل گردید، و شورین به دوک مکلنبورگ انتقال یافت.

شورین[4]**، کورت کریستوف فون** (kurt kristof fon šverin)، ملقب به **گراف فون شورین** (gräf*)، ۱۶۸۴–۱۷۵۷، فیلد مارشال پروسی، مت پومرانی. ابتدا در خدمت کارل XII سوئد بود، ولی در ۱۷۲۰ به خدمت پروس پیوست، و اتریشیها را در مولویتس شکست داد (۱۷۴۱). شورین از افسران بسیار لایق فردریک II بود. در جنگ پراگ کشته شد.

شوستر[5]**، مورگان** (morgān šuster)، شهرت فارسی **ویلیام مورگن شوستر** (wilyām mor-gən šustər)، ۱۸۷۷–۱۹۶۰، وکیل دعاوی و ناشر امریکائی و مستشار مالی امریکائی در ایران. در ۱۸۹۹–۱۹۰۶ در کوبا و در ۱۹۰۶–۹ در جزایر فیلیپین مأموریت داشت. در ماه مه‌ی ۱۹۱۱، در رأس یک هیئت مالی، به ایران آمد، و با سمت خزانه‌دار کل برای اصلاح مالیات ایران، به کومک آزادیخواهان (دموکراتها)، فعالیت کرد، و در اصلاح گمرک و خزانه زحمات کشید، و برای وصول مالیاتها به تأسیس ژاندارمری خزانه (← ژاندارمری) اقدام نمود. دولتهای بریتانیا و روسیه هیچیک از فعالیتهایش خشنود نبودند. علاقبت بسبب توقیف املاک شاهزاده شعاع‌السلطنه جهت اخذ مالیات معوقه‌ی او، تحت فشار اولتیماتوم دولت روسیه، ناچار ایران را ترک کرد (ژانویه‌ی ۱۹۱۲)، و این امر سوء تأثیر فراوان در اذهان آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان داشت. پس از مراجعت به کشمه، وارد خدمات مطبوعاتی شد، و به مدیریت بعضی شرکتهای بزرگ رسید. در کتاب اختناق ایران (ترجمه‌ی فارسی) وی، شمه‌ای از اوضاع ایران آن روز را بیان کرده است.

شوستروم[6]**، ویکتور** (viktor šostrom)، ۱۸۷۹–۱۹۶۰، بازیگر و کارگردان سوئدی تئاتر و سینما؛ مت نیو یورک. از ۱۹۱۲ به کارگردانی سینما پرداخت، ولی از ۱۹۲۸ تا آخر عمر بیشتر وقت خود را صرف بازیگری در فیلم و تئاتر کرد. از فیلمهای معروفش تبعیدشدگان (۱۹۱۷)، ارابه‌چی مرگ (۱۹۲۰)، و باد (۱۹۲۸) است.

شوسف، بخش، بیرجند، خراسان؛ ← تهبندان.

شوسون[7]**، ارنست** (ernest šosoN)، ۱۸۵۵–۹۹، آهنگساز فرانسوی. آثاری مجلسی، ارکستری، و اپرائی دارد. سبکش مخلوطی از رمانتیسم و امپرسیونیسم است. معروفترین آثارش یک سمفونی در سی بمل، و پوئم برای ویولن و ارکستر می‌باشد.

شوش (šuš)، بخش (جم ح ۱۳°۰۰۰)، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، ج‌غ ایران. از ش به رود دز محدود است. فعالیت سازمان آب و برق خوزستان برای زراعت نیشکر در آبادی هفت‌تپه، تولید این محصول را در ناحیه‌ی شوش تجدید کرده است (← شوش، شهر). مرکزش، **شوش** (جم ۴°۵۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۶۵کیلومتری ج‌غ دزفول و ۲کیلومتری غ راه شوسه‌ی اهواز به دزفول واقع است. ایستگاه راه آهن شوش در ۳کیلومتری ش شوش واقع و فاصله‌ی آن از تهران بر راه آهن سرتاسری ۷۱۴ کم است؛ تپه‌های مهم شوش در ۲کیلومتری غ ایستگاه میباشد (← شوش، شهر). از آثار عمده‌ی آبادی شوش بقعه‌ی دانیال است.

شوش، شهر باستانی، نزدیک ساحل کرخه‌ی کنونی و مجاور کارون، که پایتخت دولت عیلام و سپس مقر عمده‌ی داریوش I هخامنشی و جانشینانش بود، و آثار آن در ۲کیلومتری غ ایستگاه راه آهن شوش (← شوش، بخش) در خوزستان از مهمترین اماکن باستانی جهان و مشتمل بر بقایای ابنیه و آثار گوناگون از تمدنهای باستانی ایران میباشد. نامش در عهد و کتیبه‌های میخی شوشن (šušan) و در مآخذ اسلامی سوس (sus) آمده است. شهر شوشن در تورات در وقایع مربوط به دانیال و در کتاب استر مذکور است؛ در اینجا داریوش فرمان تجدید بنای معبد اورشلیم را داد. گویند دانیال در همینجا مدفون شد، و در عهد خلافت عمر بقایای او را به ← بقعه‌ی دانیال منتقل کردند.

---

(۱)Chevreuse (۲)Chevreul (۳)saltpeter (۴)Schwerin (۵)Shuster (۶)Sjostrom (۷)Chausson

شوش از نظر سوق الجیشی و اقتصادی موقعیت مناسبی داشته است، زیرا در این محل دو رود مهم خوزستان، یعنی کارون و کرخه، به یکدیگر نزدیک میشوند؛ در ادوار پیشین، این دو رود بوسیله‌ی کانالهائی به هم مرتبط بوده‌اند. هنگامی که سارگن I عیلام را فتح کرد، شوش شهری مستحکم بود، و مقر نایب‌السلطنه‌ی بابل گردید. بین سالهای ۶۴۲ و ۶۳۹ ق‌م، که آشور-بانی‌پال مملکت عیلام را تسخیر کرد، شوش تاراج و بکلی ویران گردید. کوروش کبیر شهر را تجدید بنا کرد، مقر زمستانی خود قرار داد، و این شهر رونق و جلال بسیار یافت؛ غنائم هنگفتی که اسکندر مقدونی در ۳۳۱ ق‌م از شوش بچنگ آورد گواه خزائن گرانبهای این شهر است. در دوره‌ی ساسانیان، شاپور II (سلطنتش ۳۰۹-۳۷۹ ب‌م)، بسبب اینکه مردم شوش از فرمانش سر پیچیده بودند، شهر را زیر پای ۳۰۰ فیل ویران ساخت، و سپس در کنار آن شهر جدیدی بنا کرد، و آنرا ایرانشهر شاپور (irānšahr šāpur) نام نهاد، ولی این نام بعدها متروک شد، و همان اسم شوش باقی ماند. شاپور اسیران رومی را در شهر جدید سکنی داد، و این امر سبب تقویت مسیحیت در میان مردم گردید. بر طبق مآخذ سریانی، شوش در ۴۱۰-۶۰۵ اسقف‌نشین بود.

شوش در سال ۱۷ هق، هنگام فتح خوزستان بدست ابوموسی اشعری، بتصرف اعراب مسلمان درآمد (← شوش، جنگ). در دوره‌ی اسلامی نیز مدتها از شهرهای پرجمعیت و پررونق بود. ابریشم و لیمو و نیشکر آن شهرت داشت. با انتقال کرسی خوزستان به اهواز، شوش مرکزیت خود را از دست داد، و با برآمدن شهرهای دیگر، مانند شوشتر و عسکر مکرم، اهمیتش رو به زوال نهاد. در اواسط قرن ۴م هق خود شهر ویران ولی حومه‌اش مسکون بود. اما در اواسط قرن ۶م آنرا شهر پرجمعیتی شمرده‌اند. بهر حال، مسلماً از قرن ۱۵م میلادی شوش بیش از پیش متروک گردید.

از اوایل قرن ۱۹م، بوسیله‌ی مأمورین و باستانشناسان اروپائی که به این ناحیه مسافرت کردند، اطلاعات موثقی در باب ویرانه‌های شوش بدست آمد. از جمله‌ی این مسافرین میتوان مانتیث (در ۱۸۰۹)، راولینسن (در ۱۸۳۶)، ا. ه. لیارد (در ۱۸۴۰)، و خاصه لوفتوس را نام برد. حفریات انگلیسها در ۱۸۵۱-۵۲ تحت نظر لوفتوس صورت گرفت. کاوشهای فرانسویها ابتدا تحت نظر دیولافوا و زوجه‌اش، و سپس در ۱۸۹۷-۹۹، و بعداً زیر نظر دمرگان و دیگران بعمل آمد، و در نتیجه، مسائل باستانشناسی چندی روشن شد. محل شوش را لوفتوس مشخص کرد. در این محل ۴ تپه قرار دارد. یکی از آنها، به ارتفاع ۳۸ متر، ارگ شهر را دربر دارد. تپه‌ی دیگر، در طرف ش، نمودار محل کاخ داریوش I است، و بوسیله‌ی دیولافوا حفاری گردید؛ آجرهای لعابدار آن اینک در موزه‌ی لوور پاریس است. تپه‌ی دیگر، در ج، محتوی بقایای کاخ سلطنتی عیلامیان است، و تپه‌ی چهارم خانه‌های طبقات پایینتر را دربر دارد، عملیات حفاری ارگ را دمرگان در ۱۸۹۷ آغاز کرد؛ مسله‌ی مانیشتوسو، استل نرمسین، و (در زمستان ۱۹۰۱-۲) قانوننامه‌ی حمورابی از آنجا بدست آمد. زیباترین سفالهای شوش در پایینترین طبقات، در عمق ۲۵ متری، بدست آمد؛ این سفالها از عصر حجر جدید، ولی متعلق به دو تمدن مختلف است (نیز ← سفالگری، قسمت III). بر روی طبقات زیرین، بقایای آثار تمدن عیلامی و تمدن اوایل بابلی قرار دارد. از قسمتهای بالاتر تپه‌ها بناهای کتیبه‌دار هخامنشی، و سفالها و کتیبه‌های یونانی قرن ۴م ق‌م، و سکه‌های پادشاهان عیلام و اشکانی و ساسانی مکشوف گردید. امتیاز انحصاری حفاری شوش هنوز هم بدست فرانسویان است.

شوش، جنگ (šuš)، عنوان جنگی که در سنه‌ی ۱۷ هق بین مسلمین و ایرانیان در محل شوش، از بلاد خوزستان، واقع شد. درین جنگ، **ابوموسی اشعری**، سردار عرب، شوش را محاصره کرد، و عاقبت به دلالت و حیله‌ی سیاه دیلمی، از سرداران ایران که با کسان خویش به اسلام گرویده بود، آن شهر بدست عرب گشوده شد.

شوشتر (šuštar) یا **ششتر** (šoštar)، در مآخذ اسلامی عربی **تستر** (tostar)، شهر (جم ۲۱٬۹۹۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان).

(I) جغرافیای شوشتر. شهر شوشتر در ۱۲۶ کیلومتری ل اهواز قرار دارد، و بر تخته‌سنگ نرمی بنا شده است، که در بالای آن رود کارون به دو شعبه (آب **گرگر** و شطیط) منقسم میشود، که دگر بار در بند قیر به یکدیگر ملحق میشوند. آب گرگر از ش و شطیط از ل شهر را محدود میکند (شطیط در حوالی شوشتر به نهر شوشتر معروفست). بدینگونه، جزیره‌ای بین دو شعبه تشکیل میشود، که اراضی آن به میاناب (miānāb) یا (به لهجه‌ی شوشتری) مینو (minā) موسومست. بند میزان بر آب گرگر و پل شوشتر (قسمت IV ملاحظه شود) بر شطیط ساخته شده.

در اوایل بستر شطیط، و در برابر قلعه‌ی سلاسل، نهری از شطیط از زیر قلعه به داخل شهر کشیده شده که آن را نهر داریان (dāriān) یا دشتوا (daštvā) یا دستوا خوانند (محله‌های شرقی شوشتر به نام گرگر و محلات غربی دستوا خوانده میشود). نهر داریان بطول ح 100 متر از زیر بنای قلعه‌ی سلاسل در کانالی جریان دارد، و سپس "رو میآید"، و اراضی واقع بین رودهای شطیط و گرگر (میاناب) را مشروب میکند. ظاهراً از قرن ۹م هق ببعد آب گرگر را دودانگه و شطیط را چهاردانگه خوانده‌اند، و این گویا بدان مناسبت بوده که ۲/۶ آب کارون از گرگر و ۴/۶ آن از شطیط جاری میشده. شهر بوسیله‌ی راههای شوسه با اهواز و مسجد سلیمان و دزفول مرتبط است. آب و هوایش گرم است؛ دما در تابستان گاه به ۵۰° صدبخشی میرسد. تا پیش از فعالیتهای سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، شوشتر حتی از شهر دزفول ناسالمتر و آلوده‌تر بود؛ سازمان فعالیتهای فراوان در بهبود این وضع بعمل آورده است. شهر سه خیابان اصلی (پهلوی، شاهپور، فرح)، دو بیمارستان، کارخانه‌ی نیروی برقابی، و لوله‌کشی آب (تصفیه‌نشده) دارد. تفرجگاه مردم آبشارهای شوشتر (قسمت V) و پل جدید (قسمت VI) است.

(II) آثار جالب شوشتر. قلعه‌ی سلاسل. از آثار جالب شوشتر آنچه مربوط به تأسیسات آبیاری و بندها و پلها و آسیاها است در قسمتهای VI-IV مقاله‌ی حاضر آمده است. از ابنیه‌ی جالب شوشتر و حومه **مسجد جامع**، **امامزاده سید محمد**، و امامزاده عبدالله را میتوان نام برد.

دیگر از آثار جالب شوشتر قلعه‌ی سلاسل است، که اطلاعاتی در باب آن در جلد اول دایرة‌المعارف حاضر در تحت عنوان "سلاسل، قلعه‌ی"، آمده است، و ذیلا اطلاعاتی در تکمیل مطالب مذکور در آن مقاله درج میشود.

قلعه‌ی سلاسل در قسمت ل شهر بر ساحل چپ شطیط قرار دارد، و اهمیت نظامی داشته. بنای این قلعه منسوب به "شاپور ساسانی" است، و مقر هرمزان در ← جنگ شوشتر بوده. امروز جز ویرانه‌هائی از قلعه‌ی سلاسل باقی نیست. در قسمتی از اراضی آن، اداره‌ی دارائی انبارهائی برای غله دایر کرده است، هنوز سردابها و سنگفرش حیاطها و بعضی دیواره‌های اطاقهای قلعه نیز بر جا است. در حیاط قلعه توپی موجود است که اکنون روی پایه‌ای سیمانی قرار دارد. قطر دهانه‌ی (کالیبر) توپ ح ۱۸۰ میلیمتر است، و جلوی دهانه‌ی توپ این عبارت کنده‌کاری شده:- "بسم الله الرحمان الرحیم نصر من الله و فتح قریب"؛ و در قسمت بالای لوله‌ی توپ این عبارت دیده میشود:- "هو الله فی ۱۲۷۴ السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و دولته"، و در قسمت پایین آن این عبارت:- "یا هو، به اهتمام سرکار نواب اشرف خانلر میرزا صاحب اختیار بروجرد و عربستان و لرستان و بختیاری سمت اتمام پذیرفت عمل استاد علی اصغر اصفهانی".

رو بروی قلعه بقعه‌ی زیبائی است منسوب به براء ابن مالک (barā'e 'bne mālek) (برادر انس ابن مالک)، که در جنگ شوشتر در این شهر بقتل رسید.

در حومه‌ی شمالی شهر، کنار ساحل راست شطیط، تلهای سنگی کوتاهی معروف به تخت قیصر و زندان قیصر، و نیز در کوهستانهای شمالی اطاقهائی غارمانند وجود دارد که در محل بنام خرفخانه معروفست.

(III) تاریخ شوشتر. شهر شوشتر، با تأسیسات آبیاری، از پیش از اسلام وجود داشته است. در افسانه‌های ایرانی بنای آنرا به هوشنگ پیشدادی نسبت داده‌اند. فتح شوشتر بدست مسلمانان در خلافت عمر خطاب صورت گرفت. در عهد بنی امیه، شوشتر از قلاع خوارج گشت؛ شبیب ابن یزید آن را مرکز خود قرار داد، اما پس از مرگ وی، حجاج آن را متصرف شد. در دوران خلفای عباسی، شوشتر مرکز یکی از هفت ولایت خوزستان بود. هنگامی که بغداد مرکز خلافت اسلام شد، شوشتر بسبب نزدیکی به بغداد اهمیت یافت، چنانکه یکی از محله‌های بغداد را، که مسکن بازرگانان و بزرگان خوزستانی بود، محله‌ی تستریها میخواندند. بقول اصطخری (قرن ۴م هق)، دیبای شوشتر به همه‌ی دنیا حمل میشد، و پوشش مکه از همین دیبا تهیه میشد. ساختمان قدیمترین مسجد شهر در خلافت معتز آغاز گردید. معذلک، در زمان حسین ابن منصور حلاج، هنوز آتشکده‌ای در شوشتر وجود داشت. امیر تیمور شهر را فتح کرد، و تا سال ۸۲۰ هق شوشتر در دست تیموریان بود، و سپس تحت استیلای

مشعشعیان درآمد، و از مراکز تبلیغ تشیع گردید.

در دوره‌ی مشعشعیان، اوضاع شوشتر مانند نقاط دیگر خوزستان کمابیش آشفته بود. در عهد صفویه، قسمت شرقی خوزستان (مشتمل بر شوشتر و رامهرمز) تحت حکومت گماشتگان صفویه بود، و قسمت غربی را مشعشعیان در دست داشتند، ولی اینان هر زمان که ضعفی در دولت صفوی میدیدند خوزستان را میدان تاخت و تاز و چپاول می‌ساختند. در ۱۰۴۲–۷۸ هق، واخشتو خان (vāxeš-tu xān) از جانب دربار صفوی حکومت خوزستان شرقی را داشت، وی در آبادی شوشتر کوشید. در دوره‌ی حکومت پسرش، فتحعلی خان، پل شوشتر ساخته شد (قسمت IV ملاحظه شود). نادر در ۱۱۴۲ و دگر بار بسبب شورش شوشتریها، در ۱۱۴۵ هق به شوشتر آمد، و در سفر دوم امر به تاراج خانه‌ها داد. پس از مرگ (۱۱۶۰ هق) وی، دگر بار اوضاع آشفته شد، و آل کثیر نیز سر برآوردند، و شوشتریها خود تا حدی مسبب مصائبی بودند که بر سر آنها آمد. از یادگارهای زشت دوران صفوی دوتیرگی بین حیدری (سکنه‌ی محلات گرگر) و نعمتی (سکنه‌ی دستوا) بوده است. در سالهای ۱۱۶۵–۶۷ هق جنگهای مکرر در شوشتر روی داد، که منجر به از بین رفتن نفوس بسیار گردید. در زمان فتحعلی شاه قاجار، شوشتر و دزفول و حویزه را جزء کرمانشاه کرده به محمد علی میرزا دولتشاه سپردند. در طاعون ۱۲۴۷ هق خوزستان، بیش از نیمی از شهر خالی از سکنه و ویران شد. در سرشماری ۱۲۷۶ هق، شوشتر دارای ۲٬۴۶۷ خانه و ۱۳٬۸۳۹ تن سکنه بوده است. در سلطنت مظفرالدین شاه دگر بار کار فتنه و فساد در شوشتر بالا گرفت، و حیدریها و نعمتیها در کوچه‌ها و پشت‌بام خانه‌ها سنگر میبستند و به یکدیگر شلیک میکردند، و خزعل خان هم از این وضع استفاده کرده دسته‌های اعراب را به تاخت و تاز در شوشتر میفرستاد. در دوره‌ی پهلوی در شوشتر نیز، مانند دیگر نقاط ایران، امنیت برقرار گردید.

تأسیسات آبیاری؛ بندها و پلها

(IV) شادروان؛ بند قیصر؛ بند میزان. چنانکه در آغاز قسمت III گفته شد، تأسیسات آبیاری شوشتر از پیش از اسلام سابقه داشته است. بر طبق روایات، نهر داریان را دارای اکبر احداث کرد، و اردشیر I ساسانی در صدد احداث سدی بر روی کارون برآمد، اما کارهای ساختمانی در عهد شاپور بوسیله‌ی والریانوس و اسیران رومی عملی شد، و بهمین جهت، این بند به بند قیصر (bande qeysar) معروف گردید. برای اجرای این طرح، ابتدا مجرای آب گرگر را حفر کردند تا آب را از آن سوی منحرف سازند، سپس بند قیصر را ساختند، و بستر رود را در بالای بند با تخته‌سنگهای عظیم مفروش کردند، و سنگها را با آهن با هم جفت و محکم گردانیدند. این فرش سنگی را شادروان (šādervān) میگفتند، و بعدها این اسم به خود بند نیز اطلاق شد. پس از اتمام کار، در مقابل آب گرگر سدی بستند (بند میزان). مورخین و جغرافیانویسان دوره‌ی اسلامی تأسیسات آبی شوشتر را از عجایب عالم شمرده‌اند.

پل شادروان یا پل شوشتر، بر بند قیصر، نیز ظاهراً از تأسیسات عهد ساسانی بوده است. بر طبق بعضی مآخذ، این پل در عهد حجاج ویران شد. فتحعلی خان واخشتو که در ۱۰۷۸ هق حکومت خوزستان شرقی را داشت، به تعمیر پل اقدام کرد (در بعضی مآخذ وی را بانی این پل دانسته‌اند). بهر حال، واخشتو برای ممکن ساختن حمل و نقل بر رود شطیط به تعمیر یا بنای این پل اقدام کرد، و برای اینکه فشار آب مانع کار نشود بفرمود تا در بند میزان رخنه‌ای ایجاد کنند (این امر سالیان دراز سبب گرفتاری مردم شوشتر بود). وی کار پل را در ۱۲ سال به انجام رسانید. پیش از اینکه فتحعلی خان رخنه‌ی بند میزان را ترمیم کند، در ۱۱۰۶ هق، به فرمان شاه سلطان حسین صفوی به اصفهان رفت، و منصب قوللرآقاسیگری یافت. در همان سال سیل بنیان‌کنی رخنه را فراختر ساخت، و جریان آب از نهر داریان افتاد، و میاناب که کشتزار مردم شوشتر و دارای بسی آبادی بود بی‌آب ماند و روی به ویرانی نهاد. نادر در سفر ۱۱۴۲ هق خود به شوشتر امر به تعمیر بند میزان داد، و آب به نهر داریان بازآمد. اما دیری نگذشت که بند را سیل ویران نمود، و از آن ببعد تا زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار به همان حال بود. در زمان حکومت محمد علی میرزا دولتشاه، به امر وی ساختن بند میزان و چند چشمه از پل شوشتر صورت گرفت، و در رمضان ۱۲۲۴ هق آب به نهر داریان درآمد، و ماده تاریخ این واقعه "آبادی شوشتر" است (گویند دولتشاه این بند را بصورت "بسم الله الرحمان الرحیم" ساخته است). اما این امر موقت بود، و در ۱۲۲۷ هق دگر بار بند شکست، و در همان سال تجدید بنای آن آغاز شد، و پس از آن استوار و پابرجای ماند، و این بند به بند محمد علی میرزا یا بند خاقانی نیز مشهور است. در جمادی الاول ۱۳۰۳ هق سیل بنیان‌کنی قسمتی از پل شوشتر را منهدم کرد. نظام‌السلطنه که در ۱۳۱۱–۱۳ هق حکمران خوزستان بود به ترمیم این خرابی اقدام کرد ولی کاری از پیش نبرد.

در حال حاضر، قسمتی از پل فتحعلی خان سالم است، در قسمتی طاقها ویران شده، و بالاخره در قسمت وسطی حتی "شادروان" هم برجا نیست. در قسمتهائی، آثار شادروان به صورت تخته‌سنگهای بسیار بزرگی بچشم میخورد. قسمت وسطی در محل به "دره بریده" (darre boride) معروفست. پل جمعاً دارای چهل و چهار چشمه‌ی بزرگ و چهل و سه چشمه‌ی کوچک بوده است.

بند میزان اکنون مقابل محل انشعاب کارون و بر آغاز آب گرگر قرار دارد. در منتها الیه بند برج خرابه‌ای است معروف به کلاه فرنگی، که گویند دروازه‌ی شوشتر بوده است. تسمیه‌ی این بند را به بند میزان بدین سبب گفته‌اند که آب از بالای بند تا مسافتی قریب یک فرسنگ "میزان" (یعنی هموار) حرکت میکند. قسمتی از بند میزان را در جنگ I نیروهای دولت بریتانیای کبیر با دینامیت منهدم کردند، و بر روی بند پل متحرکی برای عبور نیروهای خود نصب نمودند. بعداً بند را دولت ایران ترمیم کرد.

(V) آبشارها و آسیاها. در دو طرف بند گرگر کانالهائی است که آب مورد نیاز آسیاهای آبی را که در زیر بند و در دو طرف ساحل رود گرگر قرار دارند تأمین میکند. تعداد این آسیاها سابقاً ۲۵ دستگاه بوده (۱۵ دستگاه در ساحل راست، و 10 دستگاه در ساحل چپ)، ولی اینک، بسبب درکار آمدن آسیاهای موتوری، فقط سه دستگاه از آنها بکار مشغول است. هر آسیای آبی ساعتی ۱۵۰ کگ گندم آرد میکند. آبی که در تنوره‌ی آسیاها جریان مییابد بعداً بصورت آبشارهای زیبائی به گرگر فرومیریزد. منظره‌ی این آبشارها، مخصوصاً آبشارهای ساحل چپ، که از درون صخره‌ها بیرون میآیند، بسیار جالب است. اطراف آبشارها یکی از تفریحگاههای مردم شوشتر میباشد.

(VI) پل جدید. پل جدید شوشتر در طرف لغ شهر بر روی داریان و شطیط بنا شده است، و جاده‌ی دزفول از انتهای آن آغاز میگردد. ساختن آن در مهر ماه ۱۳۴۰ هش آغاز شد و در آبان ماه ۱۳۴۴ هش پایان پذیرفت. فاصله‌ی ابتدای پل جدید از ابتدای پل فتحعلی خان حد ۷۰ متر است. طول پل ۶۳۲٫۵ متر (۲۰ متر آن از روی داریان میگذرد) و عرضش 10٫۴ متر میباشد. پل دارای ۲۶ پایه است. پل جدید با همکاری شهرداری محل و سازمان برنامه ساخته شده است؛ اکنون شهرداری از وسایط نقلیه‌ای که از روی آن میگذرند عوارض میگیرد. در انتهای پل، کنار جاده‌ی دزفول، بقعه‌ای است موسوم به شاه نجف (šāhe najaf).

شوشتر (šuštar)، شهرستان، ل استان ششم (خوزستان)؛ مرکزش شهر شوشتر. مشتمل بر بخشهای حومه و گتوند میباشد. از ل به شهرستان ایذه، از ش به شهرستان مسجد سلیمان، از ج به شهرستانهای مسجد سلیمان و اهواز، و از غ به شهرستان دزفول محدود است. قسمتی از اراضی شهرستان قشلاق طوایف هفت لنگ بختیاری است. در قسمت جنوبی آن گروهی از عشایر عرب خوزستان، و در دهستان گندزلو طوایف گندزلوی افشار زندگی میکنند. رود کارون در بالای شهر شوشتر به دو شعبه شطیط و ← آب گرگر منقسم میگردد، که در بند قیر، در ج دهستان میاناب به یکدیگر ملحق میشوند. شهر قدیم عسکر مکرم در این شهرستان بوده است. برای تاریخ ناحیه، تأسیسات آبی، و بعضی از اماکن جالب آن ← شوشتر، شهر.

شوشتر، پل: ← شوشتر، شهر؛ قسمت IV.

شوشتر، جنگ، عنوان جنگی که در سنه‌ی ۱۷ هق در شوشتر، از بلاد خوزستان، بین مسلمین و ایرانیان روی داد. درین جنگ هرمزان فرماندهی سپاه ایران داشت. اعراب شهر شوشتر را یک چند در حصار گرفتند، و عاقبت آنجا را تسخیر کردند. هرمزان به اسارت افتاد، و او را به مدینه نزد خلیفه عمر ابن خطاب فرستادند.

شوشتر، قلعه‌ی: ← سلاسل، قلعه‌ی.

شوشتر، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

شوشتری: ← همایون، دستگاه.

شوشتری، شیخ جعفر (šuštari)، فت ۱۳۰۳ هق، فقیه و مجتهد شیعه‌ی امامیه و از بزرگان اهل منبر. تألیفاتش مشتمل است بر رساله‌ی عملیه‌ی منهج الرشاد، اصول الدین، و مجالس البکاء.

شوشتری، نورالله (nuro'l.lāhe šuštari)، معروف به **قاضی نورالله شوشتری** (qāzi) [نورالله ابن سید شریف‌الدین شوشتری مرعشی]،

۹۵۶–۱۰۱۹ هق، از علمای دینی شیعی قرون 10م و 11م هق، مدّة شوشتر. تحصیلات اولیه را در شوشتر انجام داد. در ۹۷۹ هق به مشهد رفت، و در آنجا در درس مولی عبدالواحد شوشتری حاضر شد. در ۹۹۳ هق به هند رفت، و در اول شوال همان سال وارد لاهور شد. جلال‌الدین اکبر، پادشاه هند، از او پذیرائی کرد، و منصب قضا به او داد. اما پسرش جهانگیر او را به اتهام تشیّع گرفت، و دستور داد تا بر بدن برهنه‌اش شلاق خاردار بزنند، و او در زیر شلاق جان سپرد. بهمین جهت بعضی به او لقب شهید ثالث (šahide sāles) داده‌اند. بنا بروایت دیگر، عده‌ای از متعصبین سر راه را بر او گرفتند، و او را با شاخه‌های خاردار چندان زدند که جان سپرد. قبرش در اکبرآباد هند (آگره) است. وی در مذهب تشیع متعصب بوده است. از تألیفات متعددش مجالس المؤمنین، در شرح حال بزرگان شیعه، احقاق الحق، الصّوارم المُهرِقة فی الرد علی الصواعق المحرقه (در رد بر الصواعق المحرقه، از ابن حجر هیتمی، که مؤلف آنرا در رد بر شیعه نوشته است)، و مصائب النواصب میباشد.

شوشن، در عهة، ← شوش، شهر.

شوشنا[1] (šušannā)، در عهة، نام زنی که قهرمان داستان باب ۱۳م کتاب دانیال است. شوشنا زنی است که دو تن از بزرگان قوم در فریفتن وی می‌کوشند، و چون فایده نمیبرند، او را به فسق متهم میکنند، ولی دانیال او را تبرئه میکند.

شوشنیگ[2]، **کورت فون** (kurt fon šušnig)، ۱۸۹۷–، صدر اعظم (۱۹۳۴–۳۸) اتریش. در دولت ا. دولفوس وزیر دادگستری بود، و سپس جانشین او شد. از ۱۹۳۶ ببعد عملا به دیکتاتوری حکومت کرد. در برابر هیتلر، که میکوشید تا از طریق حزب نازی اتریش این کشور را به آلمان ملحق کند، مقاومت کرد، ولی در ۱۹۳۷، که موسولینی از پشتیبانی وی دست برداشت، وضع او وخیم شد، و ناچار به نازیها امتیازاتی داد (۱۹۳۸). در مارس ۱۹۳۸، مسئله‌ی ادامه‌ی استقلال اتریش را به آراء عمومی گذاشت، اما دو روز بعد قوای آلمان اتریش را اشغال کردند. شوشنیگ استعفا کرد، و تا ۱۹۴۵ زندانی بود. در ۱۹۴۷ در کشمنت اقامت گزید.

شوشه، قراباغ، آذربایجان شوروی، ← شوشی.

شوشی (šušī) یا **شوشه** (šušа)، شهر (جمع ۵'۰۰۰)، ناحیه‌ی خودمختار قراباغ کوهستانی، ج‌غ آذربایجان شوروی، بر دامنه‌های شرقی جبال کوچکتر قفقاز. صنایع ابریشمریسی و فرشبافی دارد. در ۱۶۵۱ هق بنام پناه‌آباد (panāhābād) بنا شد، و تا ۱۸۲۳ کرسی خانات قراباغ بود. آقا محمد خان قاجار آنرا گرفت (۱۲۱۱ هق)، ولی چند روز پس از ورود به شهر مقتول شد. بموجب عهدنامه‌ی گلستان (۱۲۲۸ هق)، به روسیه واگذار گردید. تا ۱۹۱۸ بزرگترین مرکز قالیبافی در قفقاز بود.

شوط، آذربایجان، ← چای‌باسار، دهستان.

شوط، در حج، ← طواف.

شوق (šōq) [= میل مفرط]، در اصطلاح صوفیه، داعیه‌ی لقاء محبوب، که ذوالنون مصری آن را بالاترین مقامات سلوک شمرده است. صوفیه شوق را حاصل و مولود محبت حق و داعی وصال محبوب میپندارند، و گویند شوق شعله‌ای است که خداوند در قلوب اولیای خویش می‌افکند تا هرچه خواهش و اندیشه و نیاز در دل آنها هست از میان ببرد. ازین رو، برای شوق اهمیت بسیار قائل شده‌اند، و از یحیی معاذ رازی نقل کرده‌اند که گفته است شوق بازگرفتن جوارح است از شهوات. با این حال، بین شوق و اشتیاق به تفاوت قائل شده‌اند، و درین باب گفته‌اند که شوق با دیدار و لقاء زایل میشود، و آنچه حتی با لقاء و دیدار هم زایل نمیشود عبارتست از اشتیاق.

شوقی، احمد (ahmad šōqi) [احمد شوقی ابن علی ابن احمد شوقی]، ملقب به **امیرالشعراء** (amiro'š.šo'arā')، ۱۸۶۸–۱۹۳۲، از مشهورترین شعرای عربی‌زبان قرن حاضر، مت قاهره. تحصیلات خود را در قاهره بپایان رسانید، و در ۱۸۸۷ به فرانسه رفت، و در مونپلیه به تحصیل حقوق پرداخت، و در ۱۸۹۱ به قاهره بازگشت. در ۱۹۱۵ اجباراً به اسپانیا رفت، و در اواخر سال ۱۹۱۹ دوباره به وطن خود بازگشت، و تا هنگام مرگش عضو مجلس شیوخ (سنا) بود. در زمان حیات خود شهرت فراوان یافت. وی نخستین کس است که نمایشنامه‌های خوب به شعر عربی گفته است. دیوانش بنام الشوقیات در چهار جزء به چاپ رسیده است. از نمایشنامه‌های منظوم او مَصرع کلیوباطره [= قتلگاه کلئوپاترا]، مجنون لیلی، و قمبیز [= کامبیز] است.

شوقی افندی (šōqi afandi)، ملقب به **ربانی** (rabbāni)، ح ۱۳۱۴–ربیع الثانی ۱۳۷۷ هق، آخرین رئیس بهائیه؛ نواده‌ی دختری و جانشین عباس افندی. پدر وی، آقا میرزا هادی، از خویشان زوجه‌ی باب، و مادرش، ضیائیه خانم، دختر عباس افندی بود. شوقی در مدرسه‌ی آکسفرد انگلستان تحصیل کرد، و پس از وفات عباس افندی، از انگلستان به حیفا آمد، و بجای او نشست. وی به فارسی و انگلیسی و عربی تحریر مینمود. از آثار عمده‌اش کتاب لوح قرن است به فارسی (۱۹۴۴).

شوک، آبادی، گیلان، ← طارش.

شوک[3] (šok، از فنـ)، حالت اغمائی که بسبب اختلال دستگاه محیطی گردش خون عارض انسان میشود. در اوضاع و احوال گوناگون ممکن است پدید آید (از قبیل سوختگی، ضربه‌های سخت، جراحی، خونروی شدید، از بین رفتن آب بدن، عفونتهای شدید، و مسمومیتهای داروئی). این کلمه تسامحاً برای بیان احوالی شوک‌مانند (مثلا شوک انسولین، شوک برقی، و غیره) نیز بکار میرود. علائم شوک عبارتست از رنگپریدگی، عرق زیاد، سریع شدن و سپس کند شدن نبض، کاهش فشار خون، و از خود بیخود شدن. شوک را با تزریق خون یا تزریق مایعهائی در رگ، منبّهات، هورمونهای غده‌ی فوق کلیه، و اقدامات دیگری که گردش محیطی خون را به حال عادی بازمیگرداند معالجه میکنند. در درمان شوک به علت اصلی آن نیز باید توجه داشت.

شوک الغنم، گیاه، ← خار گوسفند.

شوکان، خراسان قدیم، ← خاوران.

شوکانی (šākāni) [محمد ابن علی شوکانی یمنی صنعانی]، ۱۱۷۳–۱۲۵۰، از فقها و مجتهدین بزرگ یمن. عده‌ی تألیفات او را ۱۱۴ گفته‌اند. از آن جمله است ارشاد الفحول، الدرر البهیه فی المسائل الفقهیه، و الدرّ النّضید فی اخلاص کلمة التوحید.

شوکت بخارائی (šōkate boxārā'i)، فت ۱۱۰۷ هق، شاعر فارسی‌زبان. پدرش صراف بود، و او نیز ابتدا در دکان پدر صرافی میکرد، و در شعر تارک (tārek) تخلص مینمود. از دست ستم ازبکان، از بخارا فرار کرد، و روی به خراسان نهاد، و وارد هرات شد. صفی قلی خان، حاکم هرات، با او مهربانی کرد، و میرزا سعدالدین محمد راقم، وزیر خراسان، از او دلجوئی نمود. سالها در مشهد با وزیر مذکور بود، و از او شوکت تخلص گرفت. مردی وارسته بود، نمدی خراسانی پوشید، و سر و پای برهنه از خراسان به اصفهان رفت، و در مزار علی ابن سهل اصفهانی مسکن گزید، و پس از وفات در همانجا مدفون شد. اشعارش در میان شعرای عثمانی شهرت بسیار یافته است.

شوکران (šōkarān)، (*Conium maculatum*)، گیاه علفی، دارای برگهای بزرگ و شفاف با بریدگیهای بسیار و گلهای چتری کوچک و سفید رنگ، که بر ساقه و دمبرگ آن لکه‌هائی ارغوانی دیده میشود. این شوکران، که آنرا شوکران کبیر (kabir) میخوانند، شامل آلکالوئیدهائی بسیار سمی است، که مهمترین آنها سیکوتین (sikutin) است، و سبب فلج و تشنج و، سرانجام، مرگ می‌شود. زهر شوکران در یونان قدیم برای اعدام بکار میرفت، سقراط را با آن بقتل رسانیدند.

شوکولا: ← شکلا.

شوکی، نخاع: ← نخاع شوکی.

شوگون[4] (šogun)، در تاریخ ژاپن، عنوان دیکتاتورهای نظامیی که از قرن ۱۲م تا قرن ۱۹م فرمانروایان واقعی آن کشور بودند. سابقه‌ی استعمال این عنوان از سال ۷۹۴، و لفظ شوگون اصلا به معنی "فرمانده لشکرهای امپراطوری" بوده است. حکومت شوگونی بصورت رژیم حکومتی نظامی بوسیله‌ی یوریتومو مینامونو برقرار شد، و در آغاز عنوان باکوفو (bākufu) [= ستاد لشکر] داشت. در دوره‌ی شوگونی، دربار امپراطور همچنان در کیوتو برقرار بود، ولی حکومت و قدرت واقعی را شوگون وقت در دست داشت. مقام شوگونی موروثی بود. خانواده‌هائی که شوگونی کردند بترتیب عبارتند از مینامونو (۱۱۹۲–۱۳۳۳؛ کرسی آنان در کاماکورا)؛ آشیکاگا (۱۳۳۸–۱۵۹۷؛ کرسی آنان در کیوتو)؛ و توکوگاوا (۱۶۰۳–۱۸۶۷؛ کرسی آنان در توکیو). رژیم شوگونی در ۱۸۶۷ سقوط کرد، و اصلاحات میجی بدنبال آن آمد، که سرآغاز تاریخ جدید ژاپن است.

شول (šul)، یکی از طوایف سابق ایران. شولها در آغاز در لرستان میزیستند، و در ح ۳۰۰ هق بس نیمی از آنجا فرمانروائی داشتند. پیشوای بزرگ آنان سیف‌الدین ماکان روزبهانی (ruzbehāni) بود که نیاکانش از دوره‌ی ساسانیان بر آن سرزمین

(۱)Susanna (۲)Schuschnigg (۳)shock (۴)shogun

حکمرانی داشتند. باید گفت که روزبهانی یکی از طوایف لر بوده است. حمدالله مستوفی در زمان همین پیشوا از حاکمی از شول بنام نجم‌الدین ذکر کرده است. از سال 500 هق قبایل کرد و غیره آغاز مهاجرت به لرستان کردند (سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ از همین کردها برخاست). در زمان اتابک هزاراسپ در نیمه‌ی اول قرن ۷م هق، قبایل تازه‌وارد شولها را به فارس راندند. شولها در بلوک معروف به شولستان مستقر شدند، و تا حدود اوایل قرن ۱۲م ـ که این ناحیه تحت اشغال طوایف لر ممسنی درآمد، و به ممسنی موسوم شد ـ در شولستان حکومت کردند.

شولها ظاهراً یک واحد نژادی متمایز بودند. بعضی از مورخین از مشابهت آنها با طایفه‌ی شبانکاره و از کرم و مهمان‌نوازی آنان صحبت کرده‌اند، و مدارکی حاکی از جنگجوئی آنها موجود است. بهر حال شولها مردمی کمابیش صحرانشین بودند، که کنار شاهراهی سکنی گزیده بودند، و بهمین جهت در معرض هجوم دیگران بودند. یوسف شاه I لر (سلطنتش در ح ۶۷۳–ح ۶۸۷) بر آنها حمله برد؛ شاه شجاع آل مظفر شولهائی را که به شیراز حمله کرده بودند بسختی گوشمال داد؛ در ۷۹۶ هق، عمر شیخ، پسر امیر تیمور، همه‌ی لرها و کردها و شولها را که به اطاعت درنیامده بودند غارت کرد.

شولها بسبب زندگی کمابیش صحرانشینی و صفت جنگجوئی، شباهت زبانشان به زبان فارسی، و هجومهای همسایگان بر ایشان پراکنده و در سایر اقوام مستهلک شدند. در حال حاضر، تنها اسمشان در بعضی اعلام باقی مانده است، مانند دره شولی (یا شوری) (از طوایف قشقائی)؛ آبادی شول، نزدیک دالکی؛ و آبادی شول دیگری در لارغ شیراز. این شول اخیر، که در ش و خارج بلوک شولستان بوده است، شاید آخرین پایگاه این قبیله‌ی ازمیان‌رفته بوده باشد. هرتسفلد برای ساختمانهای این دهکده اهمیت خاص قائل است، و گوید ساکنین آن از ریشه‌ی ایرانی اصیلند، و خصوصیات خالص نژاد ایرانی را حفظ کرده‌اند.

نیز ← شولستان؛ ممسنی.

شولاپور[1] (šōlāpur)، شهر (جه ۲۷۷°۰۸۷)، ایالت مهارشترا، غ هند. از مراکز بزرگ نساجی است. اصلا قلعه‌ی نظامی بود. در ۱۶۶۸ بتصرف مغول و در ۱۷۲۳ بتصرف حیدرآباد درآمد؛ در ۱۸۱۸ به بریتانیا منتقل شد. جالبترین بنای آن قلعه‌ای است از قرن ۱۴م از دوره‌ی حکومت مسلمانان.

شولات (šulāt) یا **شولاتی** (šulāti)، در اصطلاح قناتی، قسمتی از اراضی مجرای قنات که خاک آن استحکام ندارد و، هنگام حفر مجرای قنات، آسان ریزش میکند.

شولتسه، ادوارد: ← باروت.

شولتسه[2]، **ماکس یوهان زیگیسموند** (māks yohān zigismund šultse)، ۱۸۲۵–۷۴، زیست‌شناس آلمانی. ثابت کرد که یاخته‌ی همه‌ی موجودات زنده دارای پروتوپلاسم و هسته است، در باره‌ی آغازیان، اعضای حس، عضلات، و اعصاب نیز تحقیقاتی دارد.

شولستان (šulestān) [= سرزمین شولها]، بلوکی در فارس، که پس از استیلای طایفه‌ی شول بر آنجا بدین نام موسوم گردید، و از حدود اوایل قرن ۱۲م هق، که تحت اشغال طوایف ممسنی درآمد، به ممسنی معروف شد. مرکزش نوبندجان بود، و از آثار جالب دیگرش قلعه‌ی معروف به قلعه‌ی سفید است، که بر قله‌ی تقریباً غیر ممکن الوصول کوهی بنا شده است، و آنرا مطابق سفیدذز منکور در شاهنامه دانسته‌اند، و در ۷۹۵ هق بتصرف امیر تیمور درآمد. ناحیه‌ی شولستان بتوسط شبکه‌ای از رودها آبیاری میشود، که بالاخره رود زهره را تشکیل میدهند (← رود شور). دره‌ی معروف شعب بوان (še'be bavvān)، واقع در ح ۱۶ کیلومتری ل نوبندجان، را نویسندگان دوره‌ی اسلامی، بعلت خوبی آب و هوا و کثرت درخت و سبزه، یکی از جنات اربعه شمرده‌اند.

تاریخ این ناحیه سه دوره‌ی متمایز دارد، یکی پیش از آمدن طوایف شول به آن، دوم زمان فرمانروائی آنان (از قرن ۷م هق)، و سوم دوره‌ی اشغال آن بتوسط طوایف لر ممسنی در ح اوایل قرن ۱۲م هق. در زمان ساسانیان این ناحیه جزء شاپورخره بود؛ بنای مرکزش، نوبندجان، را به شاپور I ساسانی نسبت داده‌اند. از وقایع مربوط به نوبندجان میتوان اطلاعاتی در باب این ناحیه تا دوره‌ی شولها بدست آورد. برای دوره‌های بعد ← شول؛ ممسنی.

شولوچ: ← شیولوچ.

شولوخوف[3]، **میخائیل آلکساندروویچ** (mixāil āleksāndrovic šoloxof)، ۱۹۰۵–، رمان‌نویس روسی، و برنده‌ی جایزه‌ی ادبی ۱۹۶۵ نوبل. با نوشتن داستان حماسی دون آرام (۴ جلد، ۱۹۲۸–۴۰) شهرت یافت. این داستان اثرات جج I، انقلاب روسیه، و جنگ داخلی روسیه را در زندگی قزاقهای دون بیان میکند. این کتاب برنده‌ی (۱۹۴۱) جایزه‌ی استالین، و رمان برگرداندن خاک بکر برنده‌ی (۱۹۶۰) جایزه‌ی لنین شد.

شولون[4] (šolon)، شهر، ش کشنشین، ویتنام جنوبی، بر ساحل راست رود سایگون. از ۱۹۳۲ جزء شهر سایگون بوده است، و با آن بوسیله‌ی جاده‌ها و خط آهن و کانالها مرتبط است. شهر در ح ۱۷۸۰ بوسیله‌ی چینیهای مهاجر از آنام تأسیس شد، و امروز نیز عمدةً یک شهر چینی است.

شوله (šāla) [عربی = نیش]، نام ۱۹مین منزل از منازل قمر، که علامت آن دو ستاره از صورت فلکی عقرب است.

شولیاک[5]، **گی دو** (gi dē šoliāk)، ح ۱۳۰۰–ح ۱۳۷۰، طبیب و جراح فرانسوی. چندی در آوینیون طبیب پاپ کلمنس VI و دو تن پاپهای بعد از وی بود. شولیاک، پس از مطالعات و کسب تجارب بسیار، در ۱۳۶۳ کتابی به زبان لاتینی در جراحی تدوین کرد که تا زمان آ. پاره (فد ۱۵۹۰) در اروپای غربی کتاب مورد مراجعه بود. این رساله، چنانکه خود نیز میگوید، تألیفی است از آثار اطبای پیش از وی؛ و اگرچه ۸۸ تن را بعنوان مراجع کتاب نام میبرد، اثر وی عمدةً بر اساس آثار جالینوس، ابوالقاسم زهراوی، علی ابن عباس مجوسی (معروف به اهوازی)، و ابوعلی سینا است.

شوماخر، کنت پدر: ← گریفنفلد، کنت پدر شوماخر.

شومان، بخارا، ← حصار.

شومان[6]، **روبر** (rober šümāN)، ۱۸۸۶–، از رجال فرانسه. عضو "نهضت کاتولیکی جمهوریخواه مردم"، و در ۱۹۴۶ و دگربار در ۱۹۴۷ وزیر دارائی و در ۱۹۴۷–۴۸ نخست‌وزیر بود. در ۱۹۴۸–۵۳ وزیر امور خارجه بود، و در ۱۹۵۰ طرحی (نقشه‌ی شومان) برای ایجاد یک صندوق مشترک زغال سنگ و فولاد برای اروپای غربی پیشنهاد کرد، که با تشکیل (۱۹۵۲) ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا جامه‌ی عمل پوشید، و این جامعه نخستین قدم در راه ایجاد یک "جامعه‌ی اروپائی" بمنظور برطرف کردن رقابتهای ملی و بوجود آوردن یک اروپای متحد، و در نتیجه تأمین قدرت و امنیت اروپا بود. شومان بسبب مساعی بیشائبه‌ی خود در این راه مورد احترام و در ۱۹۵۸–۶۰ رئیس ← مجمع پارلمانی اروپا بود. نیز ← اروپا، کشورهای متحد.

شومان[7]، **روبرت** (robert šuman)، ۱۸۱۰–۵۶، آهنگساز آلمانی. موسیقی نظری و پیانونوازی آموخت، اما بسبب آسیبی که به دستش وارد شد، ناچار پیانونوازی را رها کرد، و در ۱۸۳۴–۴۴ عضو هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی نوین موسیقی بود. در آهنگسازی و هم در انتقاد موسیقی از رهبران نهضت رمانتیسم بود، و آهنگسازان جوان، خاصه برامس، را حمایت میکرد. تا ۱۸۴۰ به ساختن آهنگ برای پیانو ـ از قبیل آهنگهای پروانه‌ها، کارناوال، فانتزی، صحنه‌هائی از اطفال، تمرینهای سمفونی، و کرایسلریانا (krāysleriānā) ـ مشغول بود. در ۱۸۴۰ با کلارا ویک (klārā vik)، که قبلا نزد پدرش به آموختن پیانو مشغول بود، ازدواج کرد، و پس از آن به ساختن قطعات آوازی و موسیقی ارکستر پرداخت. از شعرائی که برای اشعارشان آهنگ ساخته است هاینه و گوته را میتوان نام برد. آثار ارکستری معروفش عبارتند از کنسرتو برای پیانو، سمفونی بهار، و سمفونی سوم. در اواخر عمر مشاعرش مختل گشت. زوجه‌اش، **کلارا (ویک) شومان**، ۱۸۱۹–۹۶، از معروفترین پیانونوازان عصر خود، و در ۱۸۷۸–۹۲ معلم کنسرواتوار فرانکفورت بود.

شومان، کلارا: ← شومان، روبرت.

شومان، نقشه‌ی: ← شومان، روبر.

شوماوا، چکوسلواکی، ← بوهمی، جنگل.

شومبرگ[8]، **فریدریش هرمان فون** (fridriš herman fon šomberg)، لقب انگلیسی وی (اولین) **دیوک آو شومبرگ** (diuk av*)، ۱۶۱۵–۹۰، سرباز حادثه‌جوی آلمانی. در جنگ سی‌ساله در جبهه‌ی پروتستانها شرکت داشت. بعدها به خدمت فرانسه پیوست؛ لوئی XIV او را لقب دوکی داد. در خدمت برگزیننده‌ی براندنبورگ، به حکومت دوکنشین پروس و فرماندهی کل قوای براندنبورگ رسید (۱۶۸۷). در انقلاب باشکوه، ویلیام III را یاری کرد (۱۶۸۸)، و لقب دیوک یافت (۱۶۸۹)، و به فرماندهی سپاهیان انگلیسی در ایرلند رسید. در نبرد بوین، قوای جیمز II را

(۱)Sholapur (۲)Schultze (۳)Sholokhov (۴)Cholon (۵)Chauliac (۶)Schuman (۷)Schumann (۸)Schomberg

مغلوب کرد، ولی خود در جنگ کشته شد.
شومپتر[1]، **یوزف آلوئیس** (yozef ālois šum-peter)، ۱۸۸۳–۱۹۵۰، اقتصاددان اتریشی، که بعداً به تابعیت کشمهٔ درآمد. در ۱۹۱۹–۲۰ وزیر دارائی اتریش و در ۱۹۲۵–۳۲ استاد دانشگاه بن (آلمان) بود. از ۱۹۳۵ تا آخر عمر استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد (کشمهٔ) بود. نظریه‌ای در باب تحول نوسانی اقتصاد سرمایه‌داری دارد، و آنرا ناشی از تأثیر متقابل سه حلقه‌ی ممتد و متوسط و کوتاه ولی منطبق بر هم میشمارد. در کتاب سرمایه‌داری، سوسیالیسم، و دموکراسی (۱۹۴۲) کوشیده است که روابط بین نظام احتراز‌ناپذیر سوسیالیستی و روشهای حکومت دموکراسی را دقیقاً بیان کند. از آثار معروف دیگرش نظریه‌ی توسعه‌ی اقتصادی (۱۹۱۱) و تاریخ تحلیل اقتصادی (۱۹۵۴) است.
شومت[2]، **پیر گاسپار** (pier gāspār šomet)، ۱۷۶۳–۹۴، انقلابگر فرانسوی. از رهبران کمون پاریس و از کوردلیه‌های تندرو بود، پس از سقوط کوردلیه‌ها با گیوتین اعدام شد.
شومر: ← سومر.
شوملا، بلغارستان: ← شومن.
شومن[3] (šumen) یا **شوملا**[4] (šumlā)، نام جدیدش (از ۱۹۵۰) **کولاروگراد**[5] (kolārovgrād)، شهر (جه ۴۱°۵۴۶)، ل‌ش بلغارستان. از مراکز تجارت و محل تلاقی خطوط آهن است. در ۹۲۷ بنا شد. در قرون ۱۵م–۱۹م تحت حکومت ترکان عثمانی بود، و در جنگهای روسیه و عثمانی در قرون ۱۸م و ۱۹م اهمیت سوق الجیشی داشت. از لحاظ معماری اسلامی جالب است، و بزرگترین مساجد بلغارستان در آن قرار دارد (بنای ۱۶۴۹). در ۱۹۵۰ نامش را به افتخار کولاروو، از رهبران کمونیست بلغارستان، تغییر دادند.
شومن د دام[6]، یا **شمن د دام** (هر دو šēmaN de dām) [فنس، = جاده‌ی خانمها]، شاهراهی موازی رود اِن و بفاصله‌ی ح ۶٫۵ کیلومتری آن، ل فرانسه. نامش ناشی از اینست که اصلا برای مسافرتهای دختران لوئی XV ساخته شد. در جه I میدان جنگهای سخت بود.
شومون[7] (šomoN)، شهر (جه تخمیناً ۱۹°۳۴۶)، کرسی ولایت اوت‌مارن، ل‌ش فرانسه. صناعت کتان و کاردینه دارد. برای اتحاد شومون (۱۸۱۴) ← اتحاد چهارگانه.
شونباین[8]، **کریستیان فریدریش** (kristiān frid-ris šēnbāyn)، ۱۷۹۹–۱۸۶۸، شیمیدان آلمانی. اوزون را کشف کرد (۱۸۴۰)، و در نتیجه‌ی تحقیقات خود در باب نیتروسلولوز، به ساختن پنبه‌ی باروتی و کولودیون نائل آمد.
شونبرگ[9]، **آرنلد** (ārnold šēnberg)، ۱۸۷۴–۱۹۵۱، موسیقیدان اتریشی. تا ۱۹۲۵ (باستثنای سالهای ۱۹۰۱–۳ و ۱۹۱۱–۱۸ که در برلین می‌زیست) در وین زندگی کرد. در ۱۹۲۵–۳۳ در آکادمی پروسی هنرهای زیبا در برلین تدریس، و در ۱۹۳۳–۴۴ در دانشگاههای مختلف کشمهٔ تدریس کرد، و در ۱۹۴۱ به تابعیت کشمهٔ درآمد. در آثار اولیه‌اش (مانند شب دگرگون‌شده، ۱۸۹۹)، سنن موسیقی رمانتیک مشهود است، اما از ۱۹۰۸ در آثار خود **اتونالیته** را کنار گذاشت، و رسماً به موسیقی **آتونال** روی آورد. در ح ۱۹۲۳ سبک دودکافونیسم[10] (dodekāfonism) [فنس، = دوازده‌صوتی] را در موسیقی ابداع کرد. از مشهورترین شاگردان و پیروان سبک وی آ. برگ و آ. فون وبرن را باید نام برد. آثار وی شامل دو سمفونی مجلسی، اپرای ناتمام موسی و هارون، کنسرتو برای پیانو، کنسرتو برای ویولن، چهار کوارتت زهی، قطعاتی برای پیانو، و غیره میباشد. دو کتاب هم در باره‌ی موسیقی تألیف کرده است.
شونبرون[11] (šēnbrun)، کاخ سلطنتی سابق در وین، که در دوران سلطنت امپراطور شارل VI و ماری ترز ساخته شد. طرح آن عمدةً از فیشر فون ارلاخ است. پارک اطراف آن در زیبائی با پارک کاخ ورسای رقابت میکند، و دارای باغ وحش و باغ نباتات میباشد. کاخ و پارک هر دو در جه II سخت آسیب دیده‌اند. پیمان **صلح شونبرون** را ناپلئون I در ۱۸۰۹ به اتریش تحمیل کرد، و بر طبق آن، اتریش قسمت غربی گالیسی را به مهین‌دوکنشین ورشو و ایلیریا را به فرانسه واگذاشت. این ترتیب دیری نپایید.
شوند (šavand)، ده (جه ۱°۵۵۳ سـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۶کیلومتری ش رزن.
شونکفلد[12]، **کاسپار فون** (kāspār fon švenk-feld)، ۱۴۹۰–۱۵۶۱، مصلح دینی آلمانی. از پیروان تسوینگلی بود. تمایلات آناباتیستی وی موجب خصومت لوتر با او و تحریم کتابهایش گردید. پیروانش مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند، و فراری شدند، و بعضی هم به کشمهٔ رفتند.
شونن، سوئد: ← سکانیا.
شونیز (šuniz)، گیاه یکساله از نوع نیگلا (*Nigella*)، دارای گلهای سفید یا آبی، و برگهای بسیار بریده. سیاهدانه (*N. sativa*) جنسی از آنست، و دانه‌هایش برای معطر ساختن نان بکار میرود.
شوون، نیکولا: ← شووینیسم.
شوون[13]، **ویکتور** (viktor šovaN)، ۱۸۴۴–۱۹۱۳، مستشرق بلژیکی. در لیژ تحصیل کرد، و در ۱۸۶۹ تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق به اتمام رسانید. تا ۱۸۷۲ به وکالت دعاوی اشتغال داشت. از ۱۸۷۲ تا آخر عمر در دانشگاه لیژ استاد تاریخ و ادبیات قدیم شرقی بود. اثر بزرگش عبارتست از کتابشناسی آثار عرب یا وابسته به عرب که از ۱۸۱۵ تا ۱۸۸۵ در اروپای مسیحی منتشر شده است (۱۲ جلد، ۱۸۹۲–۱۹۲۲).
شووینیست: ← شووینیسم.
شووینیسم[14] (šovinism؛ فنس)، میهن‌پرستی افراطی و هواخواهی از ناسیونالیسم افراطی. امروز عنوان شووینیست به کسانی اطلاق میشود که غرور ملی را میستایند، و نفرت و کینه نسبت به سایر ملل را تشویق میکنند. کلمه‌ی شووینیسم ماخوذ از نام نیکولا شوون (nikolā šovaN)، از سربازان عهد ناپلئون، است، که در فداکاری نسبت به ناپلئون مبالغه داشت، و پس از سقوط وی، گفتار و کردار او را میستود.
شوهان (šuhān)، دهستان، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی.
شوی (šovey)، دهستان (جه ح ۱°۵۰۰)، شهرستان بانه، استان کردستان؛ دارای ۹ (؟) آبادی. مرکزش، **شوی** (جه ۶۴۱ سـ ۱۳۴۵ هش)، در ۸کیلومتری ل بانه قرار دارد.
شویتس[15] (švits)، ایالت (= کانتون) (۹۱۰ کمه؛ جه ۷۸°۴۸)، سویس، یکی از چهار کانتون معروف به چهار کانتون جنگلی، کنار ← دریاچه‌ی لوسرن. ناحیه‌ای کوهستانی، جنگلی، و مرتعی میباشد. در قسمت شمالی کارخانه‌های بزرگ نیروی برقابی دارد. سکنه‌اش بزبان آلمانی تکلم میکنند. در ۱۲۴۰ امپراطور فردریک II شویتس را بموجب فرمانی تابع مستقیم امپراطور قرار داد. در ۱۲۷۴ رودولف I هاپسبورگ این فرمان را لغو کرد. در مقابل این اقدام، شویتس عهدنامه‌ای با اوری و اونتروالدن منعقد ساخت (۱۲۹۱) که اساس آزادی سویس گردید (← سویس). کشور سویس از شویتس نام گرفته است). شویتس در ۱۸۴۵ به زوندربوند پیوست. کرسی آن **شویتس** (جه ۱۱°۰۰۰) است که عمارت شهرداری آن دارای نقاشیهای تاریخی است. نسخه‌ی اصلی عهدنامه‌ی ۱۲۹۱ در بایگانی دولتی سویس در این شهر محفوظ است.
شوید، سبزی، ← شبت.
شویش[16] (šuyeš)، جدا کردن ماده‌ای محلول از ماده‌ای نامحلول بوسیله‌ی شستن با ماده‌ای حلال (مانند آب).
شهاب[17] (šahāb؛ عربی šehāb) [جمع عربی آن شهب (šohob)]، هر یک از اجرام بیشمار و غالباً بسیار کوچک کیهانی، که از خارج جوّ زمین وارد آن میشوند، و در حرکت سریعشان در جوّ، غالباً رگه‌ای نورانی و بسیار کم‌دوام، همچون دنباله‌ای، همراه آنها در آسمان دیده میشود. معمولا شهابها بسبب برخورد با مولکولهای هوا بسرعت متلاشی و تبدیل به ابری از گاز و غبار میگردند، و ناپدید میشوند؛ مدت درخشندگی آنها بندرت از چند ثانیه میگذرد، ولی گاه دنباله‌ی آنها تا چندین دقیقه درخشندگی خود را حفظ میکنند. شهابها را با الفاظ گوناگون توصیف میکنند. آنرا که چون تیری فروزان و سریع السیر دیده میشود شهاب ثاقب[18] (šahābe sāqeb) یا تیر شهاب[18] (tire) نامند. آنهائی را که، بسبب دارا بودن جرم بیشتر، درخشندگی بیشتر دارند، و مدت بیشتری پدیدار هستند آذرگوی[19] (āzar.guy) خوانند. بعضی از آذرگویها منفجر میشوند، و رگباری از جرقه‌ها از آنها پدید میآید؛ اینگونه شهابها را بولید[20] (bolid)، و گاه آذرگوی، نامند. بالاخره، شهابهائی را که جرمشان بقدری زیاد است که جو زمین را طی کرده به زمین می‌افتند شهابسنگ

(۱)Schumpeter (۲)Chaumette (۳)Shumen (۴)Schumla (۵)Kolarovgrad (۶)Chemin des Dames (۷)Chaumont (۸)Schönbein (۹)Schönberg; Schoenberg (۱۰)dodecaphonism (۱۱)Schönbrunn (۱۲)Schwenkfeld (۱۳)Chauvin (۱۴)chauvinism (۱۵)Schwyz (۱۶)leaching (۱۷)meteor (۱۸)falling star (۱۹)fireball (۲۰)bolide

خوانند. اصطلاح شهاب شامل همه‌ی این اقسام است، ولی بالاخص به تیر شهاب، که از لحاظ تعداد بمراتب بیشتر از انواع دیگر است، و تقریباً همه شب تعدادی از آن را در آسمان میتوان دید، اطلاق میشود. اصطلاح جدید شهابوار[1] (šahābvār) به همه‌ی اجرام مورد بحث قبل از ورود آنها به جو زمین گفته میشود. سرعت شهابها بطور متوسط ح ۴۰ کم در ثانیه است. بیشتر آنها در فرازای ح ۱۳۰کیلومتری پدیدار میشوند، و در فرازای ح ۷۰کیلومتری، پس از تلاشی کامل، ناپدید میگردند.

شهابها غالباً اجرام بسیار خردی (معمولا به اندازه‌ی ته سنجاق یا کوچکتر) هستند. شهابی با درخشندگی مشتری ممکن است فقط ۴ گرم، با درخشندگی جُدّی (ستاره‌ی قطبی) ۴۰ ملگ، و با درخشندگی کافی برای اینکه با چشم دیده شود ۱ ملگ وزن داشته باشد. بطوری که تخمین شده است، جرم کل شهابهائی که در یک شبانروز به زمین میرسند بالغ بر ۱'۰۰۰ کگ است. تعداد شهابهای قابل رؤیت در شبانروز به ۱۸۵'۰۰۰'۰۰۰ و تعداد آنهائی که با تلسکوپهای کوچک قابل رؤیت هستند به ۷'۰۰۰'۰۰۰'۰۰۰ تخمین شده است (این ارقام بزرگتر از تخمینهای سابق ولی مبتنی بر اطلاعات جدیدتر است). گفته شد که شهابها بیشتر در فرازای بین ۷۰کیلومتری و ۱۳۰کیلومتری دیده میشوند. اما باید دانست که آنچه دیده میشود اجرام خرد سابق الذکر نیست، بلکه ناشی از انرژی این اجرام است. وقتی که یکی از ذرات جامد کوچک مذکور بسرعت وارد جو زمین می‌شود، پیوسته با مولکولهای هوا برخورد میکند، و آنها را داغ میسازد، و سطح خودش نیز داغ میشود. مولکولهای واقع در جلو آن ذره متراکم میشوند، و در نتیجه، توده‌ی فروزانی از گاز که بمراتب از خود ذره بزرگتر است آنرا احاطه می‌کند. وقتی ذره حرکت خود را در لایه‌های چگالتر هوا ادامه میدهد، متدرجاً "پوست می‌اندازد"، یعنی اتمهای سطحی آن در نتیجه‌ی برخورد با مولکول‌های هوا کنده میشوند، بطوری که یک شهاب متوسط، پیش از اینکه به فرازای ۷۰کیلومتری برسد، متلاشی و ناپدید میگردد، اما گاز و غبار حاصل از تلاشی آن بر زمین مینشیند، و بر جرم آن می‌افزاید.

تحقیقات منظم علمی در باب شهابها در قرن ۱۹م آغاز شد، ولی تا ایام اخیر، بیشتر جنبه‌ی بصری داشت. با پیشرفتهای اخیری که در عکاسی و فن رادار حاصل شده است اطلاعات دقیقتری در باب شهابها بدست آمده (شهابها در مسیر خود ذرات دارای بار برقی بجا میگذارند، و بدینگونه، ستونی از الکترونها و یونها احداث میکنند که میتواند امواج رادیوئی را منعکس کند، و همین امر است که استفاده از رادار را در بررسی شهب مقدور ساخته است). معذلک، در عصر کنونی، که عصر تحوّل نظریات نجومی است، نظریه‌ای متفق فیه بین دانشمندان در باب منشأ شهابها وجود ندارد. بعضی منشأ بیشتر شهابها را بقایای متلاشی‌شده‌ی دنباله‌داران منظومه‌ی شمسی میدانند، ولی نظریات دیگر نیز در این باب هست.

علاوه بر شهابهای متفرق، در بعضی مواقع سال تعداد فراوانی از شهابها، بمراتب بیشتر از مواقع عادی، از پهنه‌ی معینی از آسمان پدید میآیند. این پدیده را **رگبار شهابی**[2] (ragbāre) خوانند. رگبارهای شهابی عادی چندان نظرگیر نیستند، ولی در گذشته رگبارهائی با درخشندگی وحشت‌انگیز دیده شده است (قسمت تاریخی این مقاله را ملاحظه کنید). شهابهای یک رگبار با مسیرهای تقریباً موازی به جو زمین میرسند، و بهمین جهت، بنظر ما چنان مینماید که جملگی از یک نقطه‌ی آسمان میآیند؛ این نقطه را نقطه‌ی نور‌باران[3] (nur.bārān) خوانند. هر رگبار را بنام آن صورت فلکی که نقطه‌ی نورباران رگبار ظاهراً در آنست، یا بنام ستاره‌ای نزدیک آن نقطه، میخوانند. مثلا در شب ۱۳ نوامبر ۱۸۳۳ در امریکای شمالی رگباری با درخشندگی فراوان پدید آمد، و چنان مینمود که شهابهای آن‌که تعدادشان از یک نیمشب تا صبحگاه به بیش از ۲۰۰'۰۰۰ تخمین شده‌از نقطه‌ای در صورت فلکی اسد فرومیریختند؛ این رگبار را رگبار اسدی[4] نام داده‌اند. دیگر از رگبارهای معروف رگبارهای امرأة المسلسله[5]، شلیاقی[6]، برشاوشی[7]، و جوزائی[8] را میتوان نام برد.

ارتباط بعضی از رگبارها با بعضی از ستارگان دنباله‌دار ظاهراً به تحقیق پیوسته است. از متلاشی شدن تدریجی یک ستاره‌ی دنباله‌دار (← دنباله‌داران) روانه‌ای از اجرام خرد (شهابواره‌ها) احداث میشود، که بر مدارات معینی به دور خورشید میگردند، و هر زمان که زمین از چنین روانه‌ای بگذرد البته تعداد فراوانی از شهابها احداث میشود، که همان رگبار شهابی است. چون تلاشی دنباله‌داران تدریجی است، رگبار شهابی و دنباله‌دار مولّد آن ممکن است مدتها توأماً موجود باشند؛ اما سرانجام ذوذنب بکلی متلاشی میشود، و فقط روانه‌ی شهابواره‌ها و رگبار وابسته به آن باقی میماند. این روانه نیز عاقبت در نتیجه‌ی اختلالاتی که سیارات در مدارش پدید میآورند متفرق میشود، و سرانجام شهابهای متفرق باقی میماند. مثلا ذوذنب بیلا در زمستان ۱۸۴۵-۴۶ به دو ذوذنب تجزیه شد، که هر دو در سال ۱۸۵۲ پدید آمدند، ولی مراجعت پیشبینی‌شده‌ی آنها در ۱۸۵۹ یا ۱۸۶۶ به وقوع نپیوست، اما در ۲۷ نوامبر ۱۸۷۲ رگبار باشکوهی مشاهده شد (رگبار امرأة المسلسله)؛ از محاسبات نجومی معلوم گردید که این رگبار همان مدار ذوذنب مفقود راکه دوره‌ی گردش آن ۶ سال و ۸ ماه بودطی میکنند. رگبارهای اسدی وابسته به ذوذنب شماره‌ی I سال ۱۸۶۶ اند؛ شهابواره‌های این رگبارها بر مدار بیضوی کشیده‌ای متفرق اند، ولی در قسمتی از آن متمرکز میباشند. هر سال در ماه نوامبر زمین ازین مدار میگذرد، و اگر عبور آن از ناحیه‌ی تمرکز شهابواره‌ها صورت گیرد، شهابهای فراوان احداث میگردد، و در غیر این صورت شهابها معدود میباشند. سابقه‌ی رگبارهای اسدی را تا سال ۹۰۲ رسانیده‌اند.

تاریخچه‌ی شهابها ـ جدا کردن تاریخ شهابها از شهابسنگ‌ها دشوار است، و لهذا، اگرچه موضوع اخیر در مقاله‌ی جداگانه آمده است، ملاحظات تاریخی آنیه مربوط به هر دو خواهد بود. بدون تردید، سقوط احجار از آسمان، خاصه بجهت صدای رعدآسا و دودی که معمولا همراه دارد، هر جا و هر زمان که اتفاق افتد وحشت‌انگیز است، و مسلماً به ثبت و ضبط آن اقدام میشود. معذلک قدیمترین خبر مضبوط در باب باریدن سنگ از آسمان که به ما رسیده است آنست که در کتاب مقدس (یوشع ۱۱.۱۰) آمده است. چینیها در ۶۸۷ ق‌م سقوط شهابسنگهائی را ثبت و آذرگویها و رگبارهائی را توصیف کرده‌اند. قدیمترین خبر معتبر یونانی مربوط به سقوط شهابسنگی در آیگوس پوتاموس در سال ۴۶۷ ق‌م میباشد. در ایام باستانی و در قرون وسطی ظهور آذرگویها همواره سبب وحشت فراوان بوده است، و آنرا حاکی از فرا رسیدن امور عظیم یا بلاهای گوناگون میدانستند. در مآخذ شرقی ذکر این گونه پدیده‌ها با توصیفاتی آمده است (مثلا کتاب تنبیهات ملا مظفر)، که خالی از دقت کافی برای بررسی علمی آنهاست. مثلا روایت شده است که ۲۰ روز پیش از بعثت محمد ص مردم چنان دیدند که "ستارگان در مکه میریختند چنانکه برگ از درخت ریزد"، و نیز گویند در سال ۲۴۱ هق فرو ریختن شهابهای پی در پی سریع دست داد "بطوری که از اول شب تا صباح از جهات مختلفه کشیده میشد". بهر حال، قدیم‌ترین شهابسنگ موجود که تاریخ و محل دقیق سقوط آن معلوم است شهابسنگی است که در ۱۶ نوامبر سال ۱۴۹۲ نزدیک انسیسهایم (ensishāym) در آلزاس فرو افتاد. در طی ۳ قرن بعد، شهابسنگهائی چند در اروپا سقوط کرد، ولی بسبب خرافاتی که در باب افتادن سنگ از آسمان در اذهان رایج بود، دانشمندان از قبول اینکه سنگی از آسمان افتاده امتناع داشتند. عاقبت در ۲۶ آوریل ۱۸۰۳ شهابسنگی در فرانسه فروافتاد، که ژ. ب. بیو آنرا "مورد بررسی قرار داد، و بدینگونه تحقیق در شهابسنگها آغاز شد. اما در باب شهابهای ثاقب، دو نفر آلمانی در ۱۷۹۸ با رصدها و محاسبات خود معلوم کردند که این شهابها بطور متوسط در ارتفاع ۹۸ کیلومتری از زمین ناپدید میشوند. از اینجا فقط معلوم شد که شهابها بالاتر از ابرها هستند. در حقیقت میتوان گفت که نجوم شهابها با پدیدار شدن رگبار اسدی در امریکا در شب ۱۳ نوامبر ۱۸۳۳ آغاز گردید. برای تکمیل این ملاحظات تاریخی نیز ← شهابسنگ.

شهاب، امیل موریس (emil moris šehāb)، ۱۹۰۴-، باستانشناس و مورخ لبنانی، استاد (از ۱۹۵۳) تاریخ قدیم در دانشگاه لبنان و موزه‌دار آثار باستانی لبنان.

شهاباد (šahābād)، دهستان (جم ح ۱۰'۹۷۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، دارای ۱۹۸ (؟) آبادی. مرکزش، **شهاباد** (جم ۷۵ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۸کیلومتری جش بیرجند است.

(۱)meteoroid (۲)meteor shower (۳)radiant (۴)Leonid shower (۵)Andromedes (۶)Lyrids (۷)Perseids (۸)Geminids

شهاب‌الاسلام، عبدالرزاق: ← ابوالمحاسن وزیر.
شهاب‌الدوله: ← مودود غزنوی.
شهاب‌الدوله ابوالفوارس قتلمش: ← قتلمش.
شهاب‌الدین: ← ابوالمحاسن وزیر.
شهاب‌الدین احمد ابن ماجد (šahābo'd.din ahmade 'bne mājed) یا **ابن ماجد** (ebne)، دریانورد مشهور عرب در قرن ۹م هق، مت جلفار (← راس الخیمه). پدر و جد او نیز دریانورد و راهنمای کشتیها بودند، و پدرش مؤلف کتابی بنام ارجوزة العجازیه (orjuzato 'l.hejāziyya) در 1'000 بیت بوده است. در سال ۱۴۹۸ واسکو دو گاما را از مالیندی (بر ساحل افریقای شرقی) به کالیکات (در هند) از راه دریا راهنمائی کرد. در فاصله‌ی سالهای ۱۴۶۲ و ۱۴۹۰ (ح ۸۶۶ و ح ۸۹۶ هق) در حدود ۳۲ رساله در علم دریانوردی تألیف کرد؛ از آن جمله است کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد؛ حاویة الاختصار فی اصول علم البحار؛ الارجوزة المنزبه فی خلیج البربری؛ و غیره.
شهاب‌الدین خیوقی (xivaqi) [شهاب‌الدین ابوسعد ابن عمر خیوقی]، ف ۶۱۸ هق، از فقهای شافعیه و از رؤسا و توانگران خوارزم. در دستگاه سلطان محمد خوارزمشاه قدرت و نفوذ تمام داشت، و امرا و ملوک اطراف او را بسیار اکرام میکردند. مقارن حمله‌ی مغول، از خوارزم به نسا هجرت کرد، اما در ۶۱۸ هق که سپاه مغول به نسا رسید، سردار مغول چندان زر از وی بستاند که پشته‌ای بلند گشت. با اینهمه، بعد از گرفتن آنهمه مال، وی را با پسرش تاج‌الدین کشتند.
شهاب‌الدین سهروردی: ← سهروردی.
شهاب‌الدین عبدالله ابن محمود: ← شهید ثالث.
شهاب‌الدین عبدالله خوافی: ← حافظ ابرو.
شهاب‌الدین مصری: ← خفاجی.
شهاب‌الدین نسفی: ← شهابی سمرقندی.
شهاب ترشیزی (šahābe toršizi)، نامش **علی**، شاعر ایرانی در قرن ۹م هق. از شاعران دربار محمد جوکی (ف ۸۴۸ هق)، پسر سلطان شاهرخ تیموری، بود، و قصایدی در مدح وی سرود. با آذری طوسی معاصر بود، و با وی مشاعره داشت.
شهاب ترشیزی، شهرت میرزا عبدالله ابن حبیب‌الله، ف ۱۲۱۵ یا ۱۲۱۶ هق، شاعر فارسی‌زبان. در هنگام سلطنت تیمور شاه درانی، شاه افغانستان، در هرات بود، و با شاهزاده محمود درانی، در هنگام شاهزادگیش، ملازم بوده است، و دیوان خود را در سال ۱۲۰۶ هق بنا بدرخواست او منظم کرده است. در خوشنویسی و صورتگری و نجوم نیز دستی داشته است. در دیوانش مقداری هجو و هزل نیز هست. از آثار او درة التاج (مثنوی خسرو و شیرین)، یوسف و زلیخا، بهرام‌نامه، تذکرة الشعراء، عقد گهر (در نجوم)، مرادنامه (در ذکر وقایع علیمراد خان زند)، تذکرة الوزراء، و تاریخ مجدول (mojadval) است. فتحعلی شاه قاجار را نیز مدح گفته است.
شهاب ثاقب: ← شهاب.
شهابسنگ[1] (šahāb.sang)، شهابی (← شهاب) که بر سطح زمین فروافتاده است. شهابسنگها را بر حسب مواد عمده‌ای که در ساختمانشان آمده است به ۳ نوع تقسیم میکنند، آنهائی که عمدةً از آهن نیکل‌دار ساخته شده‌اند سیدریت[2] (siderit)، آنهائی که عمدةً از مواد سنگی ساخته شده‌اند آئرولیت[3] (āerolit)، و آنهائی که عمدةً از سنگ و آهن ساخته شده‌اند سیدرولیت[4] (siderolit) خوانده میشوند. سیدریت را به فارسی آسمانکان، آئرولیت را هواسنگ، و سیدرولیت را آسمانسنگ ترجمه کرده‌اند، که هیچیک جز هواسنگ با معنی لفظ خارجی مطابقت ندارد.

دمای جرم آسمانیی که بزمین می‌افتد، درست پیش از تصادم با جوّ زمین، ح ۴° صدبخشی است، اما در ضمن حرکت در جو، بسبب تصادم با مولکولهای هوا، متزایداً گرم میشود، و قسمت سطحی آن ذوب میگردد. ولی بتدریج که به طبقات چگالتر هوا میرسد، بسبب مقاومت هوا، سرعت کیهانی خود را از دست میدهد، حرکتش بطیء میگردد، و قسمت مذاب سطحی بصورت قشر هموار تیره‌ای منجمد میشود، که در شهابهای سنگی معمولا سیلیسی و در شهابهای فلزی اکسید آهن و نیکل است. چون مدت حرکت شهابسنگها در جو چندان زیاد نیست، داخل آنها بسیار گرم نمیشود، سطح شهابسنگهای فلزی تازه‌افتاده بسیار داغ و سطح نوع سنگی گرم است، ولی هر دو به سرعت خنک میشوند. پس از اینکه شهاب سرعت کیهانی خود را از دست داد، سقوطش در نتیجه‌ی جاذبه‌ی زمین صورت میگیرد. بسبب همین از دست دادن سرعت کیهانی است که شهابسنگها عمیقاً در زمین فرونمیروند، و شهابسنگهای کوچک ممکن است بر سطح زمین بمانند. اگر سقوط در شب انجام گیرد، معمولا شهابسنگ از فرازای ۱۲۰کیلومتری تا ۲۰ یا ۳۰کیلومتری مرئی است، و درخشندگی آن ممکن است به درخشندگی ماه در حالت بدر برسد. عبور سریع شهابسنگها در هوا اغلب صدائی رعدآسا احداث میکند، و سقوط آنها اغلب همراه با ابری از دود و غبار است. بعضی شهابسنگها در برخورد با زمین منفجر میشوند، و قطعات حاصل از انفجار آنها ممکن است به فواصل چندین‌کیلومتری پرتاب شود.

بزرگترین شهابسنگی که تا کنون کشف شده است شهابسنگ آهنی موجود در نزدیک شهر گروتفونتین[5] (grutfonteyn) در ل افریقای جنوب غربی است، که وزن آنرا ۶۰ تن تخمین کرده‌اند. بسیاری از شهابسنگهای کشف‌شده را به موزه‌ها منتقل کرده و در معرض تماشای مردم قرار داده‌اند.

از آثار مهم سقوط شهابسنگها بر زمین احداث **حفره‌های شهابی**[6] است. از معروفترین این حفره‌ها حفره‌ی شهابی اریزونا، نزدیک شهر وینزلو[7] (winzlō) در ایالت اریزونا (کشمت)، میباشد، که قطرش 1'200 متر و عمقش ۱۷۵ متر تخمین شده است، و هزارها شهابسنگ از اطراف آن جمع‌آوری شده است؛ در توجیه حفره‌های ماه، اغلب این حفره را گواه میگیرند (← ماه، قمر زمین). حفره‌های معروف به "حفره‌های سیبریه"، که در ۳۰ ژوئن ۱۹۰۸ تشکیل یافت، نیز شهرت دارد، ولی اینک چیزی معتنابه از این حفره‌ها باقی نیست. اخیراً چندین حفره‌ی عظیم در نقاط مختلف (ل‌غ استرالیا، کبک شمالی، یامیر شرقی) کشف شده است، که آنها را ناشی از شهابسنگها میدانند. در ۱۲ فوریه‌ی ۱۹۴۷ توده‌ای از شهابسنگهای آهنی در سیبریه‌ی جنوب شرقی فروریخت، و اقلا ۱۰۶ حفره تشکیل یافت، که قطر بزرگترین آنها ح ۴۰ متر میباشد.

مردم بدوی در سراس جهان شهابسنگها را، بسبب پدیده‌های رعب‌آور همراه آنها، نازل از جانب خدایان میدانستند، و بهمین جهت، آنها را مورد احترام و پرستش قرار میدادند. احتمالا مردم افسوس، علاوه بر دیانا، شهابسنگی را نیز میپرستیدند؛ در معبد دلفی نیز، علاوه بر آپولون، سنگ مقدسی مورد پرستش بود. سنگ معروف حجر الاسوه را نیز فرودآمده از آسمان دانسته‌اند (برای ملاحظات تاریخی دیگر ← شهاب). از قرن ۱۹م ببعد، تحقیقات گوناگون در باره‌ی ترکیب و ساختمان بلوری شهابسنگها صورت گرفته است، و پیشرفتهای تجزیه‌ی شیمیائی و استفاده از اشعه‌ی ایکس و طیفنگار جرمی این تحقیقات را تسهیل کرده است. عمر شهابسنگها را بوسیله‌ی اندازه‌گیری محتوی رادیومی و هلیومی آنها اندازه میگیرند (← تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیو-اکتیویته). منشأ شهابسنگها هنوز نامعلوم است. بیشتر معتقدند که شهابسنگها پاره‌هائی از اجرام بزرگتری هستند، که سیارکان نیز از آنها ناشی شده‌اند. بعضی از دانشمندان، با ملاحظه‌ی مقاطع میکروسکوپی بعضی از شهابسنگها، چیزهائی یافته‌اند، که آنها را نشانه‌ی حیات آلی میدانند. در اینکه این اثر حیات از خارج زمین یا در نتیجه‌ی آلودگی با مواد آلی زمین است بین محققین اختلاف است.
شهابوار: ← شهاب.
شهابی، خاندان: ← شهابیون.
شهابی سمرقندی (šahābie samarqandi)، شهرت **شهاب‌الدین احمد ابن مؤید نسفی** (mo'ayyade nasafi)، از شعرای فارسی‌زبان ماوراء النهر در اواخر قرن ۶م هق. عوفی او را جزو شعرای بعد از عهد معزی و سنجری ذکر کرده، و دو قصیده از او نقل کرده است که یکی (قصیده‌ی نونیه) در مدح سید ناصرالدین نامی است. هدایت میگوید که مولدش نسف بوده، اما اصلش از سمرقند است. هدایت در مجمع الفصحا دو قصیده‌ی دیگر از او نقل کرده است که هر دو در مدح رکن‌الدین قلج طمغاج خان مسعود (از ملوک آل افراسیاب) است. مقدار دیگری از اشعار او از روی جُنگ‌ها در جلد سوم تاریخ بیهقی (تعلیقات، تهران، ۱۳۳۲ هش) نقل شده است.
شهابیون (šehābiyyun) یا **خاندان شهابی،** سلسله‌ای از امرای لبنان در ۱۶۹۸–۱۸۴۱. نسب آنها، بقول مورخین لبنانی، به شاخه‌ی مخزوم از قبیله‌ی قریش میرسد. این خاندان از ایام فتوحات اسلامی تا مدت ۵ قرن از امرای محلی شام بودند. بعدها به مذهب دروز (← دروزیه) درآمدند، و پیش از آن یا پس از آن، در نیمه‌ی اول قرن ۱۲م، به ناحیه‌ی جبل حرمون در لبنان جنوبی منتقل شدند. پس از مرگ (سال ۱۶۹۷) امیر احمد، آخرین امیر دروزیه از سلسله‌ی معن،

(۱)meteorite (۲)siderite (۳)aerolite (۴)siderolite (۵)Grootfontein (۶)meteor craters (۷)Winslow

رؤسای دروز یکی از شهابیون را بنام بشیر (baŝir) به امارت برگزیدند. دولت عثمانی برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست این خانواده، پسر ۱۲ سالهای بنام حیدر را، از شاخهی دیگری از خاندان شهابی، رسماً به امارت شناخت، و بشیر را ولی او و نایب‌السلطنهی موقت قرار داد. این بشیر، که به امیر بشیر شهاب I معروفست، در ۱۷۰۶-۱۶۹۸ امارت کرد. وی دیر القمر (deyro l.qamar') را مقر خود قرار داد، که بعدها با بیروت متناوباً پایتخت شهابیون بوده است. از امرای پس از وی امیر یوسف شهاب است، که در ۱۷۷۰ به امارت نشست، و عاقبت، چون از عهدهی جلوگیری از تطاول ترکان عثمانی برنیامد، کنارهگیری کرد، و حکومت به امیر بشیر شهاب II رسید، و امارت وی در ۱۸۴۰ خاتمه یافت، و بعد از او، امارت خاندان شهابی عملا منقرض شد. افراد این خاندان، که بعضی مسلمان و برخی مسیحی اند، هنوز در زندگی فرهنگی و سیاسی لبنان و سوریه نفوذ دارند.

شهادت، کشته شدن در راه خدا، ← شهید.

شهب (šohob)، شهابها، ← شهاب.

شهبخش (šahbaxš)، سابقاً (تا ۱۳۱۷ هش) **اسماعیل‌زائی** (esmā'il.zā'i) یا **اسماعیل‌زهی** (-zehi)، طایفهای از عشایر بلوچستان، مشتمل بر ۳٬۷۷۰ خانوار، که به ۱۴ تیره منقسم می‌شوند، و در منطقهای در قسمت مرکزی ناحیهی زاهدان سکونت دارند. تیرههای عمدهی آن فقیرزائی، داروزائی، الله‌بخش‌زائی، قنبرزائی، بلوچزائی، نوتی‌زائی، احمدزائی، و جمشیدزائی است. رئیس طایفه، سردار جمعه خان اسماعیل‌زائی، در دورهی رضا شاه کبیر یاغی شد (۱۳۱۰ هش)، ولی دستگیر گردید، و سپس مورد عفو واقع شد، و نام طایفه به شهبخش تبدیل گردید (۱۳۱۷ هش).

شهد (šahd)، دریاچهای در خراسان شمالی، که بقول شاهنامه، یزدگرد I ساسانی در کنار آن کشته شد. نیز ← چشمهی سبز.

شهداد (šahdād)، بخش، ش شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان). مشتمل بر دهستانهای حومه (شهداد)، اندوهجرد، جوشان، چهار فرسخ، سیرچ، گوک، کشیت، و نسک میباشد. از ش به کویر لوت منتهی میشود. محصولش خرما و حنا و مرکبات است. مرکزش، **شهداد** (جم ۳٬۷۹۰ نف ۱۳۴۵ هش)، در ۱۰۸کیلومتری ش کرمان است، و تا خرداد ۱۳۱۵ هش خبیص (xabiṣ) نام داشت. کارگاههای متعدد ریسمانبافی دارد.

شهر (šahr)، محلی که از لحاظ سکونت و کسب و کار و تأسیسات اداری کمابیش مرکزیت دارد، و از جنبهی اداری به این عنوان شناخته شده است. در تقسیمات کنونی کشور ایران مراکز شهرستانها و نیز مراکز بسیاری از بخشها عنوان شهر دارند.

اصل پهلوی این کلمه، شهر یا شتر (šatr)، در دورهی ساسانیان غالباً بمعنی کشور بکار میرفته است (مانند ایرانشهر، بمعنی کشور ایران)، و تقریباً معادل بوده است با کلمهی خشثر (xšaṯra) در فارسی باستان، بمعنی مملکت و قلمرو سلطنت. در دورهی ساسانیان، شهر یکی از واحدهای جغرافیائی منظور در تقسیمات کشوری نیز بود، و مرکز آن شهرستان نام داشت. محتملا، حتی در فارسی کهن، شهر، علاوه بر معانی کشور و ولایت، معنی آبادی بزرگ یا شهر بمعنی کنونی هم داشته است، و این ظاهراً بدین مناسبت بوده است که بسیاری از شهرهای بزرگ ایران آبادیهای تابعه داشتهاند که متعلق به شهر محسوب میشدهاند.

لفظ شهر (بمعنی کشور) در نام بعضی کسان آمده است (مانند شهربراز و شهربانو)، و همچنین این لفظ در جزء نام بعضی آبادیها دیده میشود، مانند شهر بابک در ایران، و اسکیشهر در ترکیه.

شهراب (šahrāb)، ده (جم ۱٬۱۴۵ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان تفرش، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری ش طرخوران.

شهراب، ده، ← سفلی، دهستان.

شهرآشوب (šahrāšub) یا **شهرانگیز** (šahr-angiz). ۱- شعری که در وصف اهل حرف و صنایع مختلف شهری سروده شده باشد. شهرآشوبها در قالبهای مختلف سروده شدهاند، لکن صورت غالب آنها رباعی است. شهرآشوبها، که خاصه در قرون ۹م و ۱۰م هق رواج بسیار داشت، از نظر جامعهشناسی و شناختن حرف و صنایع و کارهای مختلف هر پیشه و افزارهای آن قابل اهمیت است، و در آنها غالباً شاعر، برای گیرائی و لطف بیشتر شعر، از صاحبان حرف با عنوان زیبا، دلبر، شوخ، مهرو، و نظایر این عناوین یاد میکرده است؛ مانند این رباعی،

زیبا بت کفشگر چو کفش آراید،
هر لحظه لب لعل بر آن میساید،
کفشی که ز لعل شکرش آلاید
تاج سر خورشید فلک را شاید.

مهستی گنجوی

یا این رباعی دیگر او در عادت قصابان، که پس از کشتن گوسفند، پای آنرا سوراخ میکنند و در آن میدمند تا پوست زودتر از بدن جدا گردد،

قصاب، چنانکه عادت اوست، مرا
بفکند و بکشت، کاینچنین خوست مرا.
سر باز به هنر مینهد بر پایم؛
دم میندمدم تا بکند پوست مرا.

قدیمترین شعرهای فارسی با عنوان "شهرآشوب" ۹۲ قطعهی مختلف الوزن است از مسعود سعد سلمان، در وصف پیشهوران و اهل صنایع مختلف. گاه شهرآشوبهائی که در وصف پیشهوران سروده شده دارای عناوینی خاص است، مانند صنایع البدایع سیفی بخاری، که غزلیاتی است هر یک در وصف یکی از پیشهوران؛ و مجمع الاصناف لسانی شیرازی، که همه رباعی است.

شهرآشوبهائی منثور از این گونه نیز وجود دارد که از آن جمله است رسالهی تعریف اصفهان، از میرزا اعجاز هراتی، معروف به ملا عطا و معاصر صفویه، و شهرآشوب شفیع، از میرزا محمد شفیع، معاصر شاه سلطان حسین صفوی.

۲- شعری که شاعری در هجو و نکوهش یا (گاه) ستایش شهری و اهل آن شهر سراید، مانند این رباعی،

گفتم ز صفاهان مدد جان خیزد،
لیلی است مروت که از آن کان خیزد؛
کسی دانستم که مردمش کورانند
با آن همه سرمه کز صفاهان خیزد.

مجیرالدین بیلقانی

شهرآشوبهای هجا و نکوهش غالباً مایهی آزار و درد سر گویندهی آن میگشته است، چنانکه حرفی اصفهانی (فت ۹۷۱ هق) را، که شهرآشوبی در ذم مردم گیلان گفته بود، به جرمی متهم کرده زبان بریدند؛ و قطعهی هجو بلخ و مردمان آن، از فتوحی مروزی، که آن را به انوری نسبت داد، سبب شوریدن مردمان بلخ بر انوری گشت، و عاقبت به پایمردی و حمایت قاضی حمیدالدین بلخی (صاحب مقامات حمیدی) از آن ورطه خلاص یافت.

در قرون متأخر، برخی از شعرا، از باب مبالغه، این گونه اشعار خود را عالمآشوب یا دهرآشوب یا جهانآشوب خواندند. کسی که نخستین بار عنوان عالمآشوب به شعر خود داد، تقیالدین اوحدی (صاحب تذکرهی عرفات العاشقین) است، که شاعری معاصر وی، بنام شفائی (فت ۱۰۳۷ هق)، او را در این معنی چنین جواب گفت،

هجو شهرآشوب من مشهور در آفاق شد؛
عالمآشوب تو در کورهدهی مشهور نیست.

شهرآشوبهای مدح و ذم قالب معینی ندارند، اما بیشتر به صورت قصیده و مثنوی سروده شدهاند.

شهر آمار دبیر (šahr āmār dabir)، در عهد ساسانی، دبیر امور مالی کشور. ← دبیر.

شهران گراز (šahrān gorāz)، در شاهنامه، از سرداران کهنسال ایرانی که هنگام بر تخت نشستن بهرام چوبین با وی از در موافقت درآمد و پادشاهی او را روا دانست.

شهرانگیز، در ادب، ← شهرآشوب.

شهر بابک (šahre bābak)، بخش (جم ح ۳۹٬۷۲۰)، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان). مشتمل بر دهستانهای حومه (شهر بابک)، میمند، جوزم و دهج، و هرات و مروست میباشد. در چغ به کویر ابرقو منتهی میشود. معادن سرب و روی دارد. بعضی از سکنه از اسماعیلیه هستند. در خرداد ماه ۱۳۳۹ هش این بخش از شهرستان یزد منتزع و ضمیمهی شهرستان رفسنجان گردید. مرکزش **شهر بابک** (جم ۶٬۳۷۲ نف ۱۳۴۵ هش) میباشد، که ظاهراً بر ویرانههای شهر قدیمتری بنا شده است. خانهای قلعهمانند از زمان ناصرالدین شاه دارد. در جنگهای آقاخان محلاتی با قوای دولتی در زمان محمد شاه قاجار آسیب فراوان دید.

شهربان[1] (šahr.bān)، افسری عالیرتبه در دورهی امپراطوری بیزانس و در بعضی کشورهای اروپای قرون وسطی. **شهربان فرانسه** در فرانسهی قرن ۱۴م عالیرتبهترین افسران و فرمانده کل قوا بود. ریشلیو در ۱۶۲۷ این مقام را ملغی کرد، ناپلئون آنرا تجدید کرد، ولی با سقوط وی این منصب منسوخ شد. **شهربان انگلستان** قرون وسطی فرمانده قوای سلطنتی و رئیس عالی دادگاههای نظامی و محاکم شهسواری بود.

شهربانو (šahr.bānu)، دختر یزدگرد III ساسانی، که بنا بر معروف بدست مسلمانان اسیر شد، و به زوجیت امام حسین ع درآمد، و از وی امام زین‌العابدین را آورد. در تاریخ اسارت شهربانو و دختران دیگر یزدگرد اختلاف است، و وقوع این امر را بتفاوت در خلافت عمر، عثمان، و علی ع ذکر کردهاند. گویند دختران یزدگرد در عهد عمر به مدینه رسیدند، و عمر در صدد

(1) constable

تقویم آنها برآمد. شهربانو از این حکم متأثر گردید، و بزبان پهلوی به خسرو پرویز، که توهین او را به نامه‌ی پیغمبر مسبب این اوضاع میدانست، دشنام گفتن آغاز کرد. عمر پنداشت که به او بد میگوید، و در صدد سیاست او برآمد، اما علی ع وساطت کرد، و در بعضی اخبار آمده است که در آن مجلس بین شهربانو و علی ع محاوره‌ای واقع شد، که گویند خلاصه‌ی آن در لوحی در بنای بی‌بی شهربانو موجود بوده. نیز گفته‌اند که در آن مجلس سلمان فارسی مترجم بوده است.

شهربانو ارم (šahr.bānu eram)، در شاهنامه، دختر گودرز و زن رستم.

شهربانی (šahr.bāni)، سابقاً (تا ۱۳۱۵ هش یا چندی پیشتر) **نظمیه** (nazmiyye)، سازمانی که وظیفه‌ی اساسی آن حفظ نظم و آرامش و امنیت در شهرها است (قس ژاندارمری). اگرچه شهربانی یک سازمان نظامی است، تابع وزارت کشور میباشد، و از لحاظ کشف جرائم، از ضابطین دادگستری محسوب میشود. سابقه‌ی تأسیس شهربانی یا "اداره‌ی پلیس" (← پاسبان) بمعنای جدید از سال ۱۲۹۶ هق، پس از مراجعت ناصرالدین شاه قاجار از سفر دوم خود به فرنگ، میباشد. در ربیع الثانی آن سال "اداره‌ی پلیس بجهت امنیت شهر" و "برای محافظت امنیت عامه و حراست حدود و حقوق خلق" به ریاست کنت دو مونت‌فورت[1] (kont dë montfort*) در تهران تأسیس گردید (برای اطلاع از تأسیسات سابق ← شحنه؛ عس؛ داروغه؛ میر شب). کنت دو مونت‌فورت از مردم جزیره‌ی سیسیل بود، و پس از اتمام تحصیلات خود وارد ارتش مملکت ناپل شد، و سپس تا ۱۸۷۵ ظاهراً مدت ۱۵ سال در ارتش اتریش خدمت کرد. در سفر دوم ناصرالدین شاه به اروپا، کنت دو مونت‌فورت، بنا به درخواست شاه از امپراطور اتریش و به اغلب احتمال بنا به تقاضای شخص کنت، برای تشکیل دادن سازمان جدید پلیس در ایران به خدمت ناصرالدین شاه درآمد، و سه ماه بعد از بازگشت ناصرالدین شاه، به تهران آمد. کنت دو مونت‌فورت حدود ۱۴ سال ریاست اداره‌ی پلیس را بعهده داشت، و در این مدت در ایجاد یک سازمان جدید پلیسی اهتمام کرد، اما عواملی چند، که از اهم آنها مخالفت روحانیون بود، مانع از توفیق وی در تأسیس سازمانی شبیه نظمیه‌ی وین شد، و عاقبت هم در قضیه‌ی تنباکو (← رژی، کمپانی) و موفقیت روحانیون، ناصرالدین شاه ناچار او را از ریاست نظمیه معزول و به سمت آجودانی خود منصوب نمود.

پس از آن چندی ریاست نظمیه با ایرانیها بود، تا عاقبت پس از مشروطیت، سه نفر سوئدی بعنوان مستشار نظمیه به ایران آمدند (احتمالا ۱۲۹۲ هش)، و طی 10 سال و ۴ ماه خدمت خود در ایران، دست به اصلاح نظمیه زدند، و بعلاوه، اقدام به تأسیس نظمیه در بعضی شهرهای دیگر از جمله قزوین (۱۲۹۴ هش)، رشت (۱۲۹۵ هش)، مشهد (۱۲۹۷ هش)، و تبریز (۱۲۹۸ هش) نمودند. بعد از برآمدن سردار سپه (← رضا شاه کبیر)، که سپردن امور پست ایرانیان مورد توجه خاص قرار گرفت، خدمت مستشاران سوئدی پایان یافت (10 جدی ۱۳۰۲ هش)، و از آن ببعد این سازمان بدست افسران ایرانی اداره شده است.

شهربراز (šahr.barāz) یا **شهروراز** (šahr.varāz) [= گرازِ کشور]، نامش **فرخان** (farroxān)، ف ۶۳۰، سردار ایرانی در زمان خسرو پرویز، و از مدعیان سلطنت ایران. شهرهای عمده‌ی سوریه و اورشلیم را فتح و قسطنطنیه را محاصره کرد. اما هراکلیوس I (هرقل) عاقبت فتوحات ایران را متوقف ساخت، و آسیای صغیر را بازگرفت، و در ارمنستان و آذربایجان سپاهیان ایران را دفع کرد، و در ۶۲۳ یا ۶۲۴ شهر گنزک را گرفت، و آتشکده‌ی آذرگشنسب را ویران نمود. در باب خصومت پنهانی بین شهربراز و خسرو پرویز در مآخذ عربی روایاتی آمده است، و مطالب افسانه‌آمیزی در باب آن در تاریخ طبری و تاریخ بیهقی نیز دیده میشود. پس از سلطنت کوتاه قباد II، که اردشیر III به سلطنت نشست، شهربراز طغیان کرد، و با همدستی هرقل به تیسفون لشکر کشید، و به یاری بعضی از رجال ایران وارد شهر شد، و اردشیر را بقتل رسانید (۶۳۰)، و خود به سلطنت نشست. اما سلطنتش دیری نپایید، و جمعی از رجال ایران بر ضد او قیام کردند، و او را بقتل رسانیدند.

شهر بند: ← طوس، ناحیه؛ قسمت II.

شهرپیر (šahr.pir)، ده (جم ۱'۸۰۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حاجی‌آباد ایزدخواست، شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)، ۶۰ کیلومتری ج داراب.

شهر جاودانی: ← رم.

شهرخواست (šahr.xāst)، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی.

شهر داذور، در عهد ساسانی، ← داذور.

شهردار: ← شهریار؛ شهرداری.

شهرداری (šahr.dāri)، سابقاً (تا ۱۳۱۵ هش یا چندی پیشتر) **بلدیه** (baladiyye)، در ایران، سازمانی دارای شخصیت حقوقی که مسئول اداره و تنظیم قسمتی از خدمات عمومی مورد نیاز مردم شهر است. وظایف شهرداری مشتمل است بر ساختن معابر و میدانها و باغهای عمومی و تنظیف و حفظ آنها؛ تنظیف و حفظ مجاری آبها و فاضلاب و تأمین آب و روشنائی شهر؛ مراقبت در امور بهداشت ساکنین شهر؛ کومک به اجرای تعلیمات اجباری و برنامه‌های تعاونی؛ ایجاد غسالخانه و گورستان و مراقبت در امر حمل و دفن اموات؛ نظارت در احداث بناها و ساختمانها؛ اقدام برای حفظ شهر از خطرات سیل و حریق؛ وضع یا الغاء عوارض؛ تهیه‌ی مقررات صنفی و مراقبت در امور بهداشتی اصناف و پیشه‌وران؛ نظارت و مراقبت در صحت اوزان و مقیاسها؛ نظارت بر نرخ ارزاق عمومی و حسن اداره‌ی فروش گوشت و نان شهر؛ حفظ اموال شهر؛ و غیره.

مقرر است که در هر محل که جمعیت آن حداقل به ۵'000 نفر بالغ باشد شهرداری تأسیس گردد، و حوزه‌ی عمل هر شهرداری انجمنی بنام انجمن شهر داشته باشد، که اعضای آن از طرف اهالی مستقیماً و با رأی مخفی برای مدت ۴ سال انتخاب میشوند. تعداد اعضای انجمن شهر بسته به جمعیت شهر است. نظارت در اجرای وظایف شهرداری و مؤسسات تابع آن از وظایف انجمن میباشد. شهردار (رئیس شهرداری) را انجمن شهر با رأی مخفی برای مدت ۲ سال انتخاب میکند.

شهرداری در ایران بمعنای کنونی آن سازمانی نسبةً جدید است، و سابقه‌ی آن به عهد ناصرالدین شاه قاجار میرسد، که ظاهراً در نتیجه‌ی مسافرتهای خود به اروپا به فکر تأسیس اداره‌ای برای بعضی از امور شهری افتاد. بهر حال، بقول محمد حسن خان صنیع‌الدوله در تاریخ منتظم ناصری، "اداره‌ی تنظیفیه و احتسابیه‌ی دار الخلافه" (تهران) در سال ۱۲۹۷ هق بر حسب دستخط ناصرالدین شاه به وی واگذار گردید. پس از مشروطیت، در ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۵ هق "قانون بلدیه" بتصویب مجلس شورای ملی رسید. در ۱۳۰۱ هش یک نفر امریکائی بنام دکتر راین (rāyan) بعنوان مستشار شهرداری استخدام شد. وی سال بعد درگذشت، و مستشار دیگری بجای او انتخاب نگردید. بر روی هم، خدمات شهرداری چندان مؤثر نبود، تا آنکه در دوره‌ی رضا شاه کبیر اقدامات اساسی برای توسعه‌ی شهرداری بعمل آمد، و کار بجائی رسید که در ۱۳۰۶ هش ۱۳۴ شهرداری در سراسر کشور دایر بود. بر طبق "قانون بلدیه" و "نظامنامه‌ی بلدیه" (مصوب ۱۳۰۹ هش)، سازمان بلدیه مرکب از "اداره‌ی بلدیه" و "انجمن بلدی" بود. رئیس بلدیه (شهردار) از طرف وزیر داخله (وزیر کشور) انتخاب میشد، و مسئول اجرای هر دستور "اصلاحات بلدی" بود که از طرف دولت و انجمن بلدی تصویب شده باشد. وظیفه‌ی انجمن بلدی نظارت بر کارهای بلدیه بود. بعدها در قانون شهرداریها تجدید نظر بعمل آمد، و با لوایح قانونی مورخ ۱۱ آبان ۱۳۳۱ هش و ۲۵ خرداد ۱۳۳۲ هش و قانون ۱۱ تیر ماه ۱۳۳۴ هش، انجمن شهر تا حدی تقویت شد.

بموجب قانون برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم (۸ اسفند ۱۳۳۴ هش)، در مورد برق شهرها و عملیات اجتماعی و شهرسازی، اگر عمل توسط شهرداری یا مشارکت شهرداری با مردم انجام شود، سازمان برنامه نصف مخارج لازم را بلاعوض در اختیار شهرداری قرار خواهد داد. در سال ۱۳۳۵ هش "اتحادیه‌ی شهرداریهای ایران" بمنظور برقراری انجمنهای شهر در تمام شهرهای ایران، واگذاری کار مردم بدست مردم، و بوجود آوردن عدم تمرکز در امور اداری بوجود آمد. بنا بر آخرین اساسنامه‌ی اتحادیه‌ی مزبور (مصوب ۱۸ شهریور ۱۳۴۰ هش) این اتحادیه، که با عضویت کلیه‌ی شهرداریهای کشور تشکیل میگردد، مؤسسه‌ای است ملی و غیر سیاسی و دارای شخصیت حقوقی، که هدف آن راهنمائی شهرداریها بمنظور برقراری روش نوین اداری و انطباق طرز کار آنها با اصول معمول در کشورهای مترقی است از طریق ترغیب و تشویق مردم به همکاری بیشتر در امور محلی، ایجاد همکاری بین شهرداریها و سازمانهای دولتی، و غیره.

شهرزاد (šahrzād) یا **شهرزاد قصه‌گو** (e-qesse.gu)، زنی افسانه‌ای که در کتاب الف لیلة و لیله (هزار و یک شب)، با اجازت و موافقت پدر خویش، که وزیر پادشاه است، به عقد ازدواج پادشاه آن داستان درمیآید. این پادشاه هر شب زن

(1) Monteforte

تازه‌ای میگیرد، و هر روز زن دیشب را هلاک میکند. شهرزاد هر شب برای شاه قصه، یا بعبارت بهتر، قسمتی از یک قصه‌ی جالب را بیان میکند، تا شاه هر روز، به انتظار شنیدن پایان داستان شب، از کشتن او خودداری کند، و بدینگونه، هزار و یک شب ازین داستانسرائیها میگذرد، و شاه که از شهرزاد صاحب فرزند شده و با او انس گرفته است از کشتن او بکلی صرف نظر میکند. مجموع قصه‌هائی که در طی این هزار و یک شب از طرف شهرزاد برای پادشاه نقل شده است بنام هزار افسانه یا الف لیل معروف میشود. بعضی از احوال شهرزاد، بر حسب تحقیقات دخویه، یادآور سرگذشت استر است در تورات، و ازین‌رو، برخی محققان احتمال داده‌اند کتاب استر و داستان هزار و یک شب از یک ریشه باشند. در شاهنامه، شهرزاد در مورد همای دختر بهمن بکار رفته است، و جالب این است که داستان هزار و یک شب را هم بعضی روایات به زمان همین همای نسبت داده‌اند.

شهرزاد قصه‌گو: ← شهرزاد.

شهرزور (šahrezur)، شهر قدیم کردستان، در ناحیه‌ای به همین نام که امروز جزء ایالت سلیمانیه‌ی عراق است. ناحیه‌ی شهرزور بمعنی خاص عبارتست از دشت مصفا و حاصلخیزی به ابعاد ح ۵۸×۴۰ کم، در غ کوههای اورامان، که از چ‌ش به اورامان لهون و از چ به رود سیروان (دیاله) محدود میباشد، و بوسیله‌ی ریزابه‌های تاجرود (که از سلیمانیه میآید و به دیاله میریزد)، که مهمترین آنها رود زلم (zalm) است، مشروب میشود. این دشت مسکن کردان جاف است. شهرزور با معتقدات اهل حق بستگی دارد (به زعم آنان، قیامت در آنجا برپا خواهد شد). شهرزور به معنای وسیع آن، به ایالت کرکوک دولت عثمانی اطلاق میشد، و این امر منشأ آشفتگیهائی در اطلاعات جغرافیائی مربوط به "شهرزور" بوده است.

دشت شهرزور ظاهراً از دوره‌ی دولت آشور آباد بوده است، و تلهای متعددی که در این ناحیه وجود دارد حاکی از اینست که آبادیهای متعدد در آنجا وجود داشته. مهمترین شهر آن نیمراه (nim.rāh) بوده است، که چون در وسط راه بین تیسفون و شیز قرار داشته باین نام خوانده میشده است. بنای این شهر را به قباد پسر پیروز ساسانی نسبت داده‌اند، و بعضی از مستشرقین آنرا مطابق با آبادی گل عنبر کنونی شمرده‌اند. شهر شهرزور را بعضی با آبادی یاسین‌تپه، و برخی با تل بکراوه (bakrāva) مطابق شمرده‌اند. هراکلیوس I (هرقل) در سومین جنگ خود با ایران از ناحیه‌ی شهرزور گذشت (فوریه‌ی ۶۲۸)، و آبادیهای آنرا آتش زد. شهرزور در دوره‌ی اسلامی، بسبب دورافتادگی از مرکز دولت اسلامی، اغلب مأمن گردنکشان و یاغیان (مانند خوارج و خرم‌دینان) بود. بین ۴۰۰ و ۴۳۴ هق تحت حکومت کسانی از خاندان کرد بنی حسنویه بود. در قرن ۶م هق تحت استیلای ترکمانان و اتابکان زنگی بود. در ۶۲۳ هق ناحیه را زلزله ویران ساخت. امیر تیمور در راه بغداد به تبریز از شهرزور گذشت (۸۰۳ هق). در جنگهای ایران و عثمانی شهرزور نقش مهمی داشت. در آغاز قرن ۱۸م، ترکان عثمانی ایالت شهرزور را تشکیل دادند، که مشتمل بر سنجاقهای **کرکوک** و اربیل و غیره بود. پس از اصلاحات اداری سال **۱۸۶۷** و ایجاد ولایت موصل، نام شهرزور بر سنجاق کرکوک نهاده شد، و دشت شهرزور ضمیمه‌ی سنجاق سلیمانیه گشت.

در دشت شهرزور تلهای تاریخی چندی دیده میشود، که مهمترین آنها تلهای بکراوه و یاسین‌تپه است. در گل عنبر نیز ویرانه‌های مهمی وجود دارد.

شهرزوری (šahrezuri)، شهرت **شمس‌الدین محمد ابن محمود**، از حکما و فضلای مسلمان، که از احوالش اطلاعی در دست نیست، ولی تاریخ تألیف کتاب نزهة الارواح و روضة الافراح وی را بین ۵۸۶ و ۶۱۱ هق ذکر کرده‌اند. این کتاب مشتمل بر زندگینامه‌ی ۱۲۲ تن از حکمای قبل از اسلام و بعد از اسلام میباشد، و در 1011 هق، در عهد شاه عباس I صفوی به فارسی ترجمه شده. ترجمه‌ی فارسی دیگری از آن بوسیله‌ی آقا ضیاءالدین درّی، تحت عنوان کنز الحکمه، در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۱۶ هش). اثر دیگر شهرزوری کتاب الشجرة الالهیه در حکمت میباشد.

شهر سبز، بخارا، ← کش.

شهرستان (šahrestān)، در تقسیمات کنونی کشور، قسمتی اداری، که معمولا از چند بخش تشکیل یافته است، و خود قسمتی از یک استان یا از یک فرمانداری کل است (← تقسیمات کشور). در زبان پهلوی و هم سابقاً در زبان فارسی، لفظ شهرستان بمعنی شهر بود، و خاصه به شهرهای مستحکم یا کرسی ایالات یا مرکز نواحی اطلاق میشد (← شهر). ارگ یا قلعه‌ی شهر (بمعنی کنونی) را کهندز (kohandez) یا قهندز می‌گفتند، و شهرستان یا شارستان ظاهراً بمعنی مرکز و قسمت اصلی شهر بوده، اگرچه آنرا بمعنی ارگ شهر هم گفته‌اند. بهر حال، قسمت اصلی بعضی از شهرهای ایران شهرستان خوانده شده است.

شهرستان (خود یا بصورت شهرستانه یا شهرستانک) جزء اسم بعضی شهرها یا (بعنوان اسم خاص) نام بعضی شهرها بوده است. از آن جمله است شهرستان یزدگرد که احتمالا در ولایت جرجان بوده است، و یزدگرد II ساسانی (سلطنتش ۴۳۸ یا ۴۳۹–۴۵۷) از سال ۴م تا سال ۱۱م سلطنتش در آنجا مقر داشت، و آنرا برای جلوگیری از تاخت و تاز ترکان مستحکم کرد. دیگر شهرستان خراسان بود، که بفاصله‌ی سه روز راه از نسا بود، و شهرستانی صاحب ملل و نحل بدانجا منسوبست.

نیز ← جی، شهر.

شهرستان، ده (جه ۲°۳۳۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۹کیلومتری چ‌ش رشت.

شهرستان، ده (جه ۱°۱۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان خشک بیجار (xošk bijār)، بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۶کیلومتری ل‌ش خمام.

شهرستان، شهر قدیم، فارس، ← شاپور، شهر.

شهرستان، نام دو آبادی از دهستان ناروئی، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان. این دو آبادی عبارتند از **شهرستان کهنه** (جه ۵۷ سث ۱۳۴۵ هش) و **شهرستان نو** (جه ۵۹ سث ۱۳۴۵ هش)، که هر دو در ۳۱کیلومتری ل‌ش سکوهه قرار دارند. ویرانه‌های شهر قدیم زرنج نزدیک آنهاست.

شهرستان یا **شهرستانه:** ← جی، شهر.

شهرستانک: ← لورا و شهرستانک، دهستان.

شهرستان کهنه: ← شهرستان، نام دو آبادی.

شهرستان نو: ← شهرستان، نام دو آبادی.

شهرستانه (šahrestāne)، ده (جه ۱°۱۹۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان خرم‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۲۸کیلومتری لغ تویسرکان.

شهرستانه یا **شهرستان:** ← جی، شهر.

شهرستانهای ایران، رساله‌ای به زبان پهلوی در جغرافیا، که در آن از شهرهای ایران و بانیان آن سخن رفته است. این رساله در زمان خلافت ابوجعفر منصور دوانیقی، خلیفه‌ی عباسی، نوشته شده است، و در آن از بنای شهر بغداد یاد شده است؛ گویا پس از آن اضافاتی نیز در آن بعمل آمده است. بگفته‌ی مارکوارت، مؤلف این رساله ظاهراً به داستانهای حماسی قدیمیتر از آنچه در دست دقیقی و فردوسی بوده است دسترس داشته است. این رساله را ابتدا بلوشه، مستشرق فرانسوی، در سال ۱۸۹۵ با ترجمه و تعلیقات فرانسوی منتشر ساخت. پس از آن، دستور جاماسپ جی منوچهر جی جاماسپ‌آسانا آن را در سال ۱۸۹۷ در بمبئی چاپ کرد. متن و ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی آن در سال ۱۸۹۹ در بمبئی بطبع رسید. مارکوارت متن پهلوی و شرح و ترجمه‌ی انگلیسی آن را برای چاپ آماده کرد، و در سال ۱۹۳۱ مسینا آن را در رم منتشر ساخت. صادق هدایت ترجمه‌ی فارسی آن را در سال هفتم مجله‌ی مهر منتشر کرد (۱۳۲۱ هش).

شهرستانی (šahrestāni)، شهرت **ابوالفتح محمد ابن عبدالکریم ابن احمد**، ۴۶۷ (یا ۴۶۹ یا ۴۷۹)–۵۴۸ یا ۵۴۹ هق، فیلسوف مسلمان و عالم علم کلام. از مردم آبادی شهرستان (در خراسان، واقع در نزدیکی نسا بر سر راه خوارزم و نیشابور) بود، و در نیشابور و جرجانیه‌ی خوارزم (گرگانج) به تحصیل پرداخت. در ۵۱۰ هق از خوارزم رهسپار حج شد، و پس از آن ۳ سال در بغداد اقامت کرد؛ در مدرسه‌ی نظامیه مجلس وعظ داشت، و مردم به او روی آوردند. از بغداد به زادگاه خود شهرستان برگشت، و در همانجا وفات یافت. در علم کلام بر طریقه‌ی اشعری بود. از تألیفاتش کتاب ملل و نحل؛ نهایة الاقدام فی علم الکلام؛ مُصارعة الفلاسفه یا المصارعة و المصارعه و یا مَصارع الفلاسفه یا المُصارعات، مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار (در تفسیر)؛ و غیرها میباشد.

شهرستان یزدگرد: ← شهرستان، در تقسیمات کشور؛ جرجان.

شهر سمام، ده، ← سمام، دهستان.

شهر سوخته (šahre suxte)، تپه‌های متعددی بمساحت قریب ۲ کمم، نزدیک جاده‌ی زاهدان به زابل، بین آبادی تاسوکی و دوراهی زاهدان به مشهد، مشتمل بر آثار ابنیه‌ی مدفون و سفالهای ادوار ماقبل تاریخ.

شهرضا (šahreza)، شهرستان (جه ح 100°۱۴۶؛)، استان دهم (اصفهان)، ج شهرستان اصفهان. فعلا مشتمل بر بخشهای حومه (شهرضا) و سمیرم علیا

است؛ از دهستانهای آن جرقویه و سمیرم سفلی میباشد. راه اصفهان به شیراز از آن میگذرد. رشتهی زردکوه در امتداد لغ-جش از آن می‌گذرد. تنگ لاشتر (lāšotor) بطول ۶ کم، بر جادهی اصفهان به شیراز از ل آن میگذرد. شهرضا بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش از بخشهای شهرستان اصفهان بود، در اسفند ماه ۱۳۲۱ هش تبدیل به شهرستان گردید. مرکزش **شهرضا** یا (سابقاً) **قمشه** (qomeše) یا **قومشه** (qumeše) یا **قمیشه** (qomiša) (جه ۳۴°۲۲۰ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۸۳کیلومتری ج اصفهان سر راه اصفهان به شیراز واقعست. از ش و غ به دو رشته‌کوه محدود است. در ل آن ← بقعهی شاهرضا قرار دارد، که از تفرجگاههای اهالی است.

شهرک (šahrak)، ده (جه ۴°۷۳۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومهی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۶کیلومتری ش شهر کرد.

شهرک، ده، ← طالقان، دهستان.

شهرک، ده، شهرستان نهاوند، ← سلگی.

شهرک (šahrak) یا **شهرک رودبار** (-e rud-bār) یا **شهرک الموت** (alamut)، ده (جه ۲۲۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان الموت، بخش معلم‌کلایه، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، کنار رود الموت (← شاهرود یا شاهرود بزرگ)، در ۹ـ کیلومتری جش معلم‌کلایه. مقابل آن قلعهی شهرک قرار دارد، که از قلاع اسماعیلیه بوده است. این شهرک را نباید با شهرک طالقان اشتباه کرد.

شهرک الموت: ← شهرک یا شهرک رودبار.

شهر کرد (šahre kord)، شهرستان، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، غ ایران مرکزی، مشتمل بر بخشهای حومه (شهر کرد)، شوراب، و میزدج. رشتهی زردکوه از آن میگذرد. زاینده‌رود در آن سرچشمه دارد. طوایف بختیاری در آن زندگی میکنند. از آبادیهای آن، علاوه بر مرکزش، چالشتر (مرکز سابق چهار محال) و سامان است. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش، شهر کرد از بخشهای شهرستان اصفهان بود، در اسفند ماه ۱۳۲۱ هش تبدیل به شهرستان گردید، در آذر ماه ۱۳۳۸ هش تابع فرمانداری کل بختیاری و چهار محال شد. مرکز شهرستان و فرمانداری کل بختیاری و چهار محال شهر **شهر کرد** (جه ۲۳°۷۵۷ سش ۱۳۴۵ هش) است، که در ح ۱۱۹کیلومتری جغ اصفهان قرار دارد، و سابقاً دهکرد (deh.kord) نام داشت. در ج شهر بیشه‌ای قرار دارد که از تفرجگاههای مردم شهر است.

شهرک رودبار: ← شهرک یا شهرک رودبار.

شهر کهنه (šahre kohne)، دهستان (جه ح ۱۱°۲۳۰؛)، بخش حومهی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۸ (؛) آبادی. مرکزش، **شهر کهنه** (جه ۲°۹۸۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۰ـ کیلومتری لغ قوچان است. شهر قوچان سابق در محل فعلی این قصبه بوده است.

شهرکی (šahraki)، دهستان (جه ح ۱۲°۲۰۰؛)، بخش ناروئی و شهرکی، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۲۵ (؛) آبادی، مرکزش خمک. بوسیلهی نهرهائی منشعب از هیرمند مشروب میشود؛ این نهرها عبور و مرور بین آبادیهای دهستان را دشوار میسازند. دهستان شهرکی تا ۱۳۲۶ هش از توابع بخش میانکنگی بود، و سپس با دهستان ناروئی تبدیل به بخش ناروئی و شهرکی گردید.

شهر لندن: ← سیتی آو لاندن؛ لندن.

شهر مقدس: ← رم.

شهر ممنوع: ← پکن؛ لهاسا.

شهرمیان (šahr.miān)، دهستان (جه ح ۱۱°۵۰۰؛)، بخش حومهی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)، داری ۷ (؛) آبادی. ییلاق طایفهی شش‌بلوکی قشقائی است. مرکزش، **شهرمیان** (جه ۳۵۰ سش ۱۳۳۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری غ اقلید قرار دارد.

شهرناز (šahr.nāz)، در شاهنامه نام خواهر (و به روایتی، دختر) جمشید، که ضحاک او و خواهرش ارنواز را پس از غلبه بر جمشید به زنی گرفت. چون فریدون بر ضحاک پیروز شد، شهرناز و ارنواز را به زنی گرفت، و از وی سلم و تور بوجود آمدند.

شهر نو، خراسان ← بالاولایت باخرز؛ طیبات.

شهر نو (šahre nŏ)، شهر قدیم، در میانهی استراباد و خوارزم، که زمانی مرکز امرای طایفهی **کبودجامه** بوده است. عوفی، مؤلف لباب الالباب، در اثنای سیر و سیاحت خویش به آن شهر وارد شده، و چون دزدان اسب و قماش او را دزدیده بودند، **نصرت‌الدین کبودجامه**، حاکم آن ولایت، او را بسبب یک رباعی و یک بیت که جهتش فرستاد اسبی عطا نمود.

شهر نو، محلهای از محلات سابق شهر تهران، در قسمت جغ شهر، بیرون دروازه قزوین. در تقسیم شهر تهران به ده ناحیه (۱۹ دلو ۱۲۹۳ هش) و تأسیس یک کمیساریا در هر ناحیه بمنظور تأمین نظم و امنیت نواحی، کمیساریای شمارهی 10 در ناحیهی شهر نو تأسیس گردید، و بهمین جهت این ناحیه به ناحیهی 10 معروف شد. بر طبق سوابق موجود، در دولت دوماههی مشیرالدوله (زمستان ۱۲۹۹ هش)، بسبب پراکندگی فواحش در محلات شهر و شکایات مردم از این جهت، تصمیم به کوچاندن فواحش از محلات مختلف و مخصوصاً از کوچهی قاجاریه (کوچهی قجرها، واقع در خیابان ری) به محلهی شهر نو گرفته شد، و از این زمان این محله بدنام گردید. با توسعهی شهر تهران، ناحیهی شهر نو وسعت یافت و مسکون شد. در نتیجهی شکایات ساکنین از وضع محله، در اواخر سال ۱۳۳۲ هش دولت اقدام به محصور کردن قسمت فاحشه‌نشین این ناحیه کرد. بدینگونه، آن قسمت از شهر نو محصور گردید، و دروازه‌ای برای آن قرار داده شد، و آن قسمت به "قلعه" معروف گردید. اکنون قلعهی شهر نو، که در اطراف خیابانهای قوام‌دفتر و حاج عبدالمحمود است، ۱۲۰°۰۰۰ متر مربع وسعت دارد. بر طبق آماری ظاهراً مربوط به سال ۱۳۴۳ هش، در آن سال قلعه دارای ۳۴۱ خانه و ۲۸۲ دکان بوده است؛ جمعیت آن بالغ بر ۲°۰۹۹ تن تخمین شده است که از آن جمله ح ۱°۱۲۰ نفر زنان خودفروش بوده‌اند و قریب ۴۵٪ آنها در گروه سنی ۲۵-۳۴ قرار داشته‌اند.

بمنظور مبارزه با بیماریهای آمیزشی، با همکاری سازمان بهداشت جهانی، از تاریخ ۱۱ مرداد ماه ۱۳۳۲ هش درمانگاهی بنام درمانگاه مبارزه با بیماریهای آمیزشی در نزدیک قلعه تأسیس شده است، و فواحش تحت مداوا و نظارت قرار گرفته‌اند، و هر یک "کارت شناسائی" دارند.

در سال ۱۳۳۵ هش طرحی بوسیلهی بعضی مقامات دولتی تهیه شد برای این منظور که فواحش به محل دیگری کوچانیده شوند و "قلعه" و قسمتی از نواحی مجاور آن، جمعاً به مساحت ۱۳۵°۰۰۰ متر مربع، تبدیل به یک پارک شود، ولی هنوز اقدامی در این باب بعمل نیامده است.

شهرو: ← بندر عباس، بندر و شهر.

شهروراز: ← شهربراز.

شهر ویران (šahre virān)، ده (جه ۲۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لیراوی، بخش دیلم، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، ۴۸کیلومتری جش بندر دیلم.

شهر ویران، دهستان (جه ح ۱۲°۳۴۰؛)، بخش حومهی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، در ساوجبلاغ؛ دارای ۹۱ (؛) آبادی. از ل به دریاچهی رضائیه محدود است. محصول عمدهاش توتون است. از آبادیهای عمدهاش اندرقاش و دریاس میباشد. مرکزش، لیج (lij) (جه ۶۳۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۶٫۵کیلومتری لش مهاباد است.

شهرهای آزاد امپراطوری[1]، در تاریخ اروپا، عنوان شهرهائی از آلمان که تحت تبعیت هیچیک از امرای فرمانروا جز امپراطور نبودند. این شهرها در قلمرو خود حق حاکمیت داشتند، و به دیت (مجلس شور) امپراطوری نماینده می‌فرستادند. در ۱۷۹۰ عدهی شهرهای آزاد به ۵۱ بالغ بود. تا اواخر جهI، پیش از متلاشی شدن امپراطوری آلمان، لوبک و برمن و هامبورگ هنوز امتیاز فرستادن نماینده به رایشستاگ و بوندسرات را داشتند.

شهرهای بست[2] (bast) یا **شهرهای پناهگاه** (panāh.gāh)، در عهق، عنوان شش شهر از شهرهای لاویان، که خداوند آنها را بعنوان پناهگاه و محل بست نشستن معین کرد تا هر قاتلی "که شخصی را سهواً کشته باشد" به یکی از آنها فرار کند تا رسیدگی شرعی در بارهی عمل او معمول گردد (اعداد ۳۵؛ تثنیه ۴:۴۳؛ یوشع ۲۰). این شهرها عبارت بودند از قادش، شکیم، حبرون، باصر، راموت جلعاد، و جولان.

شهرهای پناهگاه: ← شهرهای بست.

شهریار (šahriār)، در شاهنامه، یکی از چهار پسر خسرو پرویز (پادشاه ساسانی) و شیرین، و پدر یزدگرد III.

شهریار، دهستان، بخش شهریار، ج شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۱۳۲ (؛) آبادی. بعضی از دهات آن توسط رودهای کرج و سیاه‌آب مشروب میشود. رود شور از ج آن می‌گذرد. در سالهای اخیر با احداث چاههای عمیق باغهای میوهی فراوانی در آن احداث شده است.

(۱)Free Imperial Cities (۲)City of Refuge

بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش، بخش علیشاه عوض (بنام مرکز ناحیه‌ی شهریار) در جزء بخشهای شهرستان تهران تأسیس شد، و در بهمن ماه ۱۳۳۳ هش تابع شهرستان کرج گردید. رباط کریم از آبادیها و تخت رستم از آثار قدیم آنست. مرکزش، علیشاه عوض (ališāh evaz) (جه ۴'۵۹۵ نسه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۰کیلومتری غ تهران است.

شهریار (šahriār)، در تاریخ ایران اسلامی و شاید حتی در عهد ساسانیان، از عناوین فرمانروایان، خاصه فرمانروایان محلی. استعمال آن در دوره‌ی اسلامی بمعنی کلانتر و بزرگ شهر، که در کتب لغت بهمین معنی ضبط شده است، ظاهراً مبتنی است بر صورت رایج آن در زبانهای ایرانی پیش از اسلام [پهلوی، شتردار (šatrdār) یا شترتار؛ فرس باستان، خشتر دار (xšaṯra dāra)] (قس خشتر پاون. نیز ← شهر). شهرداران [= شهریاران، شترداران] در عهد ساسانیان جزء طبقه‌ی اول نجبا و بمنزله‌ی شاهزادگان بشمار میآمده‌اند، چنانکه شاپور I در کتیبه‌ی حاجی‌آباد نام شهرداران را در ردیف ویس پوهران (← ویس پوهر) و بزرگان و آزادان نام میبرد. لفظ شهریار بصورت نام خاص هم در ایران متداول بوده است؛ از آن جمله است شهریار پدر یزدگرد III.

شهریار ابن دارا: ← آل باوند (کیوسیه).

شهریار ابن شروین: ← آل باوند (کیوسیه).

شهریار ابن قارن: ← آل باوند (اصفهبدان).

شهریار ابن یزدگرد: ← آل باوند (کینه‌خواریه).

شهریارنامه (šahriār.nāme)، منظومه‌ی حماسی فارسی در بحر متقارب مثمن مقصور، از مختاری غزنوی (قرن ۶م هق). مشتمل است بر جنگهای شهریار پسر برزو پسر سهراب پسر رستم؛ داستان زال دستان یا زال زر و رفتن او از ایران به بارگاه سلیمان؛ داستان ارجاسب و لهراسب و ارهنگ (arhang) و زال، و قصه‌ی لشکر کشیدن ارجاسب نبیره‌ی افراسیاب به بلخ و جنگهای او با لهراسب؛ داستان رزم اسفندیار با ارجاسب و رستم. داستان شهریار پسر برزو قسمت اصلی این منظومه است، و بهمین جهت همه‌ی آن به شهریارنامه موسوم شده است. مختاری این منظومه را برای علاءالدوله مسعود ابن ابراهیم غزنوی ساخته است، و آن را در مدت سه سال تمام کرده. شهریارنامه در حدود 10'000 بیت است، ولی نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیائی فقط شامل ۹۲۵ بیت میباشد، و چاپ آن در سال ۱۳۴۱ هش در تهران، بضمیمه‌ی دیوان عثمان مختاری، از روی همین نسخه انجام گرفته است.

شهریاری (šahriāri)، دهستان (جه ح 3'000؟)، شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)، دارای ۱۵ (؟) آبادی. ساکنین از طوایف لر و عرب هستند. مرکزش، کیمه (kime) (جه ۷۳۳ نسه ۱۳۴۵ هش)، در ۲کیلومتری ج رامهرمز است.

شهریاری، دهستان (جه ح 13'000؟)، ل بخش چهاردانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، واقع در کنار رودهای نکا و زارم رود (zārem rud)، دارای ۴۷ (؟) آبادی. برنج، غلات (دیم)، لبنیات، و عسل دارد.

شهریچای، رود، ← برده‌سور؛ قزاقوچای.

شهریور (šahrivar) [= کشور برگزیده، پادشاهی منتخب]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد). در جهان مینوی نماینده‌ی پادشاهی ایزدی و فر و اقتدار خداوند، و در جهان مادی پاسبان فلزات است. موکل روز چهارم (موسوم به شهریور) هر ماه شمسی و ماه ششم (موسوم به شهریور) هر سال شمسی میباشد. ← تقویم اوستایی.

شهریور ۱۳۲۰، شهریور ماه سال ۱۳۲۰ هش، که بمناسبت تجاوز بریتانیای کبیر و تجشت به ایران در این ماه، و وقایع نامیمونی که بدنبال آن آمد، بدین عنوان شهرت یافته است. ← جنگ جهانی II، قسمت ۹ (صص ۷۵۸-۷۵۹).

شهستان، شهر، بلوچستان، ← سراوان.

شهسوار (šahsavār)، شهرستان، استان دوم (مازندران)، ل ایران، کنار دریای خزر، کمابیش مطابق با ناحیه‌ی تنکابن (tonokābon) از محال ثلاثه، و مشتمل بر بخشهای حومه و رامسر. قسمت جنوبی آن کوهستانی است. قله‌ی تخت سلیمان در چش آنست. رودهای تشتارود، دوهزار، سه‌هزار، چالکرود، صفارود، و چشمه کیله مشروبش میکنند. راه شوسه‌ی کناره‌ی دریای خزر از آن میگذرد. آبهای گرم و حمامهای معدنی دارد. بعضی از دهستانهای آن (مانند دوهزار و سه‌هزار) کوهستانی و ییلاقی اند. محصول عمده‌اش مرکبات، چوب، زغال چوب، برنج، و چای میباشد. در سنوات اخیر در کرانه‌های آن تفریحگاههای تابستانی احداث گردیده است. باغهای مرکبات آن رو به افزایش است. شیلات در کرانه‌های آن تأسیسات ماهیگیری دارد. ناحیه‌ی تنکابن سابقاً جزء گیلان بود، و حد شرقی آن به نمک‌آبرود میرسید؛ حاکم‌نشین قشلاقی آن خرم‌آباد (شهسوار) و حاکم‌نشین ییلاقی آن در دوهزار بود. مرکز شهرستان، شهر **شهسوار** (جه ۱۱'۹۶۳ نسه ۱۳۴۵ هش)، کنار بحر خزر واقست و تا ۱۳۱۰ هش خرم‌آباد نام داشت. راه شوسه‌ی کناره از آن می‌گذرد. باغهای مرکبات دارد. شهر رامسر در۲۲کیلومتری لغ آن و چالوس در ۵۳کیلومتری ش آن است. پل چشمه کیله (بنای ۱۳۱۱-۱۳ هش) در وسط شهر شهسوار قرار گرفته و دارای ۸ پایه میباشد؛ طول آن ۱۲۳ متر، عرضش ۶ متر، و ارتفاعش ۵ متر است.

شهسوار، فنه شوالیه[1] (šēvālie)، انگلا نایت[2] (nāyt)، آلمانی ریتر[3] (riter)، در تاریخ مغرب‌زمین، در قدیم الایام، هر یک از کسانی که در سواره نظام خدمت میکردند؛ و بعدها، هر یک از جنگندگان سوار، یا هر یک از افرادی که در جامعه موقعیتی نظیر شهسواران کسب کرده بودند، و در اروپای قرون وسطی از زمان تأسیس بنیاد شهسواری، هر کس که با تشریفات خاص و شرایط معین این عنوان به وی اعطا میشد.

در یونان باستان، شارمندانی که در صنف سوار خدمت میکردند طبقه‌ی ممتازی تشکیل میدادند، و اصطلاح یونانی هیپیس (hippeys) هم به صنف سواره نظام اطلاق میشد، و هم به طبقه‌ای از طبقات جامعه که در بعضی نواحی (مانند تسالی و اسپارت) از طبقات اشرافی بودند. در آتن، از زمان سولون، شهسواران طبقه‌ی دوم از طبقات جامعه را تشکیل میدادند، و مانند طبقه‌ی اول، تهیه‌ی اسب و ساز و برگ بر عهده‌ی خودشان بود.

در روم قدیم، جنگندگان سوار در جامعه موقعیتی خاص داشتند، و بر طبق روایات، آغاز این امر از زمان رومولوس بوده است. در آغاز انتخاب افراد برای خدمت در سواره نظام تابع شرایط خاصی بود، که از اهم آنها دارا بودن عایدی مکفی بود. بتدریج همین دارا بودن عایدات مکفی شرط کافی برای رسیدن به عنوان شهسواری گردید، و گروه شهسواران گروهی تشریفاتی شد. از زمان برادران گراکوس، عنوان شهسوار، که تا آن زمان بکلی جنبه‌ی افتخاری داشت، جنبه‌ی سیاسی یافت، و قوه‌ی قضائی بدست شهسواران افتاد. بعلاوه، این طبقه کارهائی را که سناتورها از آنها ممنوع بودند (مانند تجارت) بدست گرفتند، و متدرجاً امور اقتصادی را قبضه کردند، و بانکداری را در انحصار خود درآوردند. آوگوستوس طبقه‌ی شهسواران را رسماً از طبقات اشرافی قرار داد، و از آن ببعد بیشتر مدیران عالیرتبه‌ی امور از میان این طبقه انتخاب میشدند؛ عنوان شهسواری را امپراطور اعطا میکرد، و میتوانست آنرا سلب کند؛ و نیز وی میتوانست شارمندی را که عایدی چندانی نداشت در سلک شهسواران درآورد. رونق کار شهسواران در زمان دیوکلسین به اوج رسید، و پس از آن، با ایجاد عناوین دیگر، بتدریج از میان رفت.

منشأ شهسواران اروپای قرون وسطی و آیین و آرمانهای اخلاقی شهسواری موضوعی پیچیده است؛ قوام بنیاد شهسواری از قرن ۱۲م میباشد. جنگهای صلیبی در یکنواخت کردن بنیاد شهسواری و ورود عناصر شرقی در آن سخت مؤثر بود. از محصولات این دوره پیدایش فرقه‌های گوناگون از شهسواران میباشد (مقالات ردیف شهسواران را ملاحظه کنید). بتدریج فساد در سازمان شهسواری راه یافت، و سبب انقراض آن گردید. برای تفصیل در باب شهسواران قرون وسطی سه شهسواری.

با برافتادن بساط فئودالیته و شهسواری قرون وسطائی، عناوین ریتر در آلمان و شوالیه در فرانسه جزء عناوین اشرافی باقی ماند. در انگلستان کنونی، "شهسواری" عنوان اشرافی نیست، بلکه عنوانی است که از طرف پادشاه، بر حسب پیشنهاد دولت، به هر فردی اعم از اشرافی یا عادی که خدمات ممتاز نظامی یا غیر نظامی انجام داده باشد اعطا میشود. در خطاب به چنین شخصی، اگر مرد باشد عنوان سر[4] (sər) و اگر زن باشد عنوان دیم[5] (deym) بکار میرود. نیز ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

شهسواران اورشلیم: ← شهسواران مهمان‌نواز.

شهسواران پرستشگاه[6] (šahsavārāne parastēš-gāh) یا **پرستشگاهیان**[7]، در تاریخ قرون وسطی، فرقه‌ای دینی و نظامی که، مانند شهسواران مهمان‌نواز و شهسواران توتونی، در طی جنگهای صلیبی بوجود آمد، و به اسامی شهسواران فقیر مسیح[8] و شهسواران پرستشگاه سلیمان[9] نیز خوانده شده

---

(۱)chevalier (۲)knight (۳)ritter (۴)Sir (۵)Dame (۶)Knights Templars (۷)Templars (۸)Poor Knights of Christ (۹)Knights of the Temple of Solomon

است. پرستشگاهیان اصلا یک دسته‌ی ۹ نفری از شهسواران بودند که در حـ ۱۱۱۸ بقصد حمایت از زائرین اورشلیم گرد آمدند. این فرقه که در اصل صرفاً جنبه‌ی نظامی داشت بسرعت بس‌آمد، و مقررات آنرا قدیس برنار کلرووئی تنظیم کرد، و فرقه را شورای دینی تروا (truā) (۱۱۲۸) شناخت. پرستشگاهیان هدایائی بصورت زمین و املاک و وجه نقد دریافت داشتند، و طولی نکشید که یکی از مقتدرترین سازمانهای اروپا شدند، و چون از مزایای مذهبی و شهسواری توأماً برخوردار بودند جمع کثیری از اشراف به آنها پیوستند. این فرقه یک رئیس یا مهین‌سرور[1] و یک شورای عمومی داشت، و مرکزش در اورشلیم بود. پرستشگاهیان مستقیماً در مقابل پاپ مسئولیت داشتند، و بدینگونه، از قیود رهبران صلیبی غیر دینی آزاد بودند. در وقایع جنگهای صلیبی هم در جنگ با مسلمانان (خاصه در ۱۲۴۴ در غزه، و سپس در دمیاط در هفتمین جنگ صلیبی) و هم در کشمکشهای داخلی مملکت لاتینی اورشلیم اهمیت داشتند. اگرچه شهسواران صلیب سفید یا شهسواران مهمان‌نواز در آغاز احتمالا از حیث تعداد و ثروت بر شهسواران پرستشگاه برتری داشتند، پرستشگاهیان از لحاظ جنگاوری بر آنان مزیت داشتند. در اواخر جنگهای صلیبی، رقابت خصومت‌آمیز بین این گروهها احتمال پیروزی صلیبیون را ضعیف کرد. پس از سقوط (۱۱۸۷) اورشلیم، پرستشگاهیان عکا را مرکز عملیات خود قرار دادند، و بعد از سقوط (۱۲۹۱) عکا، به قبرس عقب نشستند. در این زمان، پرستشگاهیان دیگر جنبه‌ی یک سازمان جنگی نداشتند. اما در سراسر اروپا صرافان پررونقی بشمار میآمدند، و به کارهای بانکداری مشغول بودند، و در این راه کارشان به جائی رسید که به کسانی چون هنری II انگلستان و لوئی IX فرانسه کومک مالی میکردند. پرستشگاهیان از آغاز بسبب مزایا و قدرت مالی و نظامی خود محسود بودند، و مخالفینی داشتند. پس از شکست جنگهای صلیبی، بیش از پیش به امور دنیوی پرداختند؛ انحطاطشان افزون گردید، و متزایداً منفور شدند. در ۱۳۰۷، فیلیپ IV فرانسه تعقیب و آزار کردن آنها را آغاز کرد، و اموالشان را مصادره نمود، و عاقبت در ۱۳۱۴ آخرین مهین‌سرور پرستشگاهیان، ژاک دو مولهٔ[2] (jāk dë mole)، را سوزانیدند، و این فرقه بکلی نابود شد.

شهسواران پرستشگاه سلیمان: ← شهسواران پرستشگاه.

شهسواران توتونی: ← توتونی، شهسواران.

شهسواران رودس: ← شهسواران مهمان‌نواز.

شهسواران زانوبند: ← زانوبند.

شهسواران صلیب سفید: ← شهسواران مهمان‌نواز.

شهسواران فقیر مسیح: ← شهسواران پرستشگاه.

شهسواران قدیس یوحنا: ← شهسواران مهمان‌نواز.

شهسواران کاملیای سفید: ← کو کلوکس کلان.

شهسواران لیوونیائی: ← لیوونیائی، شهسواران.

شهسواران مالت: ← شهسواران مهمان‌نواز.

شهسواران مهمان‌نواز[3] (šahsavārāne mehmān-navāz) یا **شهسواران قدیس یوحنا**[4] (qeddis) یا **شهسواران اورشلیم**[5]، عنوان فرقه‌ای دینی و نظامی، منسوب به توانخانه و بیمارستان معروف به مهمانسرای قدیس یوحنا در اورشلیم، که در قرن ۱۱م جهت پرستاری از زائرین بیمار یا رنجور تأسیس شده بود. پس از اینکه اورشلیم بتصرف صلیبیون درآمد، رئیس بیمارستان، موسوم به ژرار دو مارتینی[6] (jerār dë märtiny)، فرقه را تأسیس کرد، و در ۱۱۱۳ پاپ پاسکالیس II آنرا به رسمیت شناخت. این فرقه پس از چندی بصورت یک دسته‌ی نظامی سازمان یافت، و طولی نکشید که ثروت و نیروی بسیار بدست آورد، و در سراسر اروپا تأسیسات تابعه دایر نمود. شهسواران مهمان‌نواز با شهسواران پرستشگاه در فعالیتهای نظامی و خطیر مملکت لاتینی اورشلیم و جنگهای صلیبی شرکت داشتند. پس از تصرف (۱۱۸۷) اورشلیم بدست مسلمانان، شهسواران مهمان‌نواز نخست به عکا و سپس در ۱۲۹۱ به قبرس رفتند، و با فتح رودس (۱۳۰۹) و منافعی که از انحلال فرقه‌ی شهسواران پرستشگاه نصیبشان شده بود، دوره‌ی جدیدی را با نیروئی روزافزون آغاز کردند. این شهسواران، که بعد از فتح ۱۳۰۹ **شهسواران رودس** نیز خوانده میشدند، پس از تسلط بس مدیترانه، جلوی دریازنی مسلمانان را گرفتند، ولی غالباً خود بدین کار میپرداختند. در ۱۴۸۰، به رهبری پیر د/اوبوسون، دلیرانه از رودس در مقابل سلطان محمد فاتح دفاع کردند. ولی عاقبت در ۱۵۲۲ فیلیپ دو ل/ایل آدام[7] (filip dë lil ādām)، مهین‌سرور آنان، در برابر سلطان سلیمان قانونی ناچار سر فرود آورد. پس از آن شهسواران آواره شدند، تا اینکه در ۱۵۳۰ امپراطور شارل V حکومت جزیره‌ی مالت را به آنها داد، و بدینگونه، **شهسواران مالت** بوجود آمد. این شهسواران، به رهبری ژان دو لا والت[8] (jāN dë lā vālet)، از مالت در مقابل عثمانیها دفاع کردند، اما تا نبرد لپانتو (۱۵۷۱) جزیره سخت در معرض تهدید عثمانیها بود. پس از آن، شهسواران مالت در صلح و صفا مشغول کارهای خیریه بودند، تا اینکه در ۱۷۹۸ ناپلئون مالت را گرفت. شهسواران از جزیره طرد شدند، و با انتخابی ساختگی که بعداً صورت قانونی به آن داده شد، تزار پاول روسیه را به عنوان مهین‌سرور خود برگزیدند. بسیاری از شهسواران به سن پطرزبورگ رفتند. از ۱۸۰۵ ببعد، شهسواران رهبری نداشتند. در ۱۸۷۹ پاپ مقام مهین‌سروری فرقه را بار دیگر برقرار ساخت، ولی فرقه‌ی نوساخته‌ای که پدید آمد چندان ارتباطی به فرقه‌ی قدیم شهسواران مالت ندارد.

شهسواران مهمان‌نواز را، بسبب صلیب سفیدی که روی جامه‌ی سیاه خود داشتند، شهسواران صلیب سفید نیز میخواندند.

شهسواری[9] (šahsavāri)، بنیادی که در قرون وسطی به موازات فئودالیته در سراسر قاره‌ی اروپا رشد یافت، و چون اساساً مبتنی بر جنگاوران سواری بود که با تشریفات خاص بعنوان شهسوار انتخاب میشدند، بدین نام خوانده شده است، و نیز عنوان مجموعه‌ی خصوصیات اخلاقی شهسواران آرمانی این عصر بصورتی که در رمانهای آن زمان عرضه شده است، و متضمن روح جنگجوئی و سلحشوری، احترام فوق العاده‌ی بیشائبه به زنان و التزام خدمت آنان، دستگیری از ضعفا، جوانمردی نسبت به دشمنان، عشق به حادثه‌جوئی، و سودای شهرت و افتخار بوده است. شهسوار و شهسواری بدین معانی با مفهوم فارس و فروسیت نزدیک است، ولی مطابق شمردن آنها درست نیست، زیرا فروسیت دستگاهی سازمان‌یافته نبوده است.

ریشه‌های شهسواری پیچیده است، و به زمانهای گذشته‌ی بسیار دور میرسد، و بعضی از آداب آن یادآور آداب و رسوم قدیم ژرمنها است، که طی مراسم باشکوهی به نوجوانان جنگاور سلاح اعطا میکردند، و ظاهراً این رسم تا بعد از دوره‌ی مهاجمات ژرمنها برقرار، و مخصوصاً در سرزمین گل در سیاه مروونژیان و تا عهد شارلمانی معمول بوده است. در دوره‌ی شارلمانی هر فرد آزاد موظف به خدمت سربازی بود، و وقتی سنش از ۱۲ سال میگذشت باید سوگند وفاداری نسبت به فرمانروای متبوع خود یاد، و در ضمن آن تعهد کند که هر گاه برای جنگ دعوت شود به خدمت بشتابد. وقایع‌نگاران از تشریفات باشکوهی که طی آن شارلمانی شمشیر به کمر لوئی، پسر سیزده ساله‌ی خود، بست (۷۹۱) یاد کرده‌اند، و نیز تشریفاتی را که طی آن همین لوئی، پس از نیل به امپراطوری، به پسر سیزده‌ساله‌ی خود، شارل، سلاح اعطا کرد (۸۳۸) شرح داده‌اند. ولی آنچه بیش از همه در تشکیل و توسعه و سازمان یافتن شهسواری مؤثر بوده است ظاهراً تحول عمیقی است که در اواسط قرن ۸م در سازمان نظامی در اروپا بوقوع پیوست. تا این تاریخ، پیاده نظام نیروی اصلی سپاه ژرمنها بود، و جنگاوران سوار ندرةً در میدانهای جنگ فعالیت میکردند. از این تاریخ ببعد سواره نظام مقام مهمی یافت، و اهمیت خود را تا پایان قرون وسطی حفظ کرد؛ و لااقل جناح اصلی سپاه گردید. مقام جنگاوران سوار بدان پایه رسید که نجبا فقط سواره میجنگیدند. در دوره‌ی اول فئودالیته، شهسوار عبارت بود از سپاهی سواره‌ای که از نظر سن قادر به حمل سلاح بود، و میتوانست به هزینه‌ی شخصی سلاح و ساز و برگ تهیه کند، و این امر مستلزم این بود که وی از طبقه‌ی اشراف موروثی باشد و یا تیولی در اختیار داشته باشد. اگرچه ورود در سلک شهسواران از مشخصات نجبا بود، راه ورود در جرگه‌ی شهسواران بر دیگران مسدود نبود، و علی الاصول هر شهسواری میتوانست کسی را به شهسواری منصوب کند، و در بعضی ممالک، خاصه در چ فرانسه، افرادی هم که از طبقه‌ی نجبا نبودند نسبةً بسهولت میتوانستند وارد جرگه‌ی شهسواران گردند. بعدها، در قرن ۱۳م، شاهان فرانسه اتباع خود (← واسال) و حتی خاندان بزرگ فئودال را از وارد کردن غیر نجیب‌زادگان در جرگه‌ی شهسواران ممنوع ساختند، ولی این نظر هیچگاه بطور کامل اجرا نشد. ولی در عین حال ورود

---

(۱)grand master (۲)Molay (۳)Knights Hospitalers (۴)Knights of St. John (۵)Knights of Jerusalem
(۶)Martignes (۷)(Philippe de L'Îsle) Adam (۸)Valette (۹)chivalry; chevalerie (فر.)

نجیب‌زادگان در سلک شهسواران اجباری گردید.

توسعه‌ی فئودالیته در قرن ۱۱م در تشبیت و تنظیم و سازمان یافتن بنیاد شهسواری سهیم بود. در سراسر این دوره، سواره نظام فئودالیته را شهسواران تشکیل میدادند؛ و وظایف شهسواران همان وظایف ناشی از موقعیت آنان بعنوان تابع دیگری یا متبوع دیگران بود، باضافه‌ی احساس شرافت خاصی که بعدها به "شرافت شهسواری" معروف گردید. شجاعت، وفاداری، و صداقت از صفات اصلی شهسوار شد. جنگهای صلیبی، که در طی آنها سپاهیان فئودال همه‌ی ممالک عیسوی بهم آمیختند، و نیز با مشرق‌زمین تماس یافتند، خصوصیات جدیدی در شهسواری وارد ساخت، و شهسواری را به مسیحیت نزدیکتر و جنبه‌ی عمومی آنرا وسیعتر کرد، و بدینگونه، شهسواری بصورت جمعیت بزرگی از نجیب‌زادگان عیسوی با قوانین و آداب مخصوص درآمد. به وظایفی که از ابتدا بر ذمه‌ی شهسوار بود مانند وفاداری به خاوند متبوع خود و دفاع از او در برابر دشمنان وظایف جدیدی افزوده گشت: دفاع از دین مسیح، حمایت از کلیسا، و جنگ با کفار. همین شهسواری است که در بیشتر منظومه‌های معروف به شانسون دو ژست توصیف شده است؛ در این منظومه‌ها جامعه‌ی شهسواری قرن ۱۲م با دقت و امانتی که با تمام مآخذ تاریخی مطابقت دارد توصیف گردیده است.

در این دوره هر نجیب‌زاده‌ی ذکوری از طفولیت برای ورود به جرگه‌ی شهسواران آماده میشد. تا ۷ سالگی، تربیت طفل در دست زنان خانه بود، و سپس او را به دربار یکی از خاوندان (معمولا خاوند متبوع پدر طفل) و گاه به دربار شاه میفرستادند، و وی در آنجا عنوان "غلام‌بچه"[1] داشت، و در ضمن تعلیم و تربیت لازم نیز به او داده میشد. سپس به رتبه‌ی "سپرداری"[2] میرسید، و در این مقام در خدمت شخصی یکی از شهسواران بود، و هنگام شکار و در تورنواها یا "جشنهای نظامی" (برای "تورنوا" ستون ۲ همین صفحه ملاحظه شود) و در جنگ ملازم این شهسوار، و از وظایف گوناگون وی در این مرحله حمل سپر شهسوار مخدوم وی بود؛ به این طریق معلومات نظامی خود را تکمیل میکرد تا به سنی میرسید که میتوانست خود شهسوار گردد. این سن بسیار متغیر بود، ولی بیشتر رسم بر این بود که در ۱۵-سالگی (سن بلوغ در نزد ژرمنها) وارد جرگه‌ی شهسواران میشدند. معهذا تمایلی در بین بوده که این مرحله را تا ۲۱سالگی که سن بلوغ محسوب میگردید به تأخیر اندازند.

تاریخ تشریفات اعطای سلاح یا سلاخپوشان[3] اغلب قبلا و معمولا مقارن یکی از اعیاد بزرگ کلیسا معین میشد، ولی گاه بدون تعیین وقت قبلی، مثلا در میدان جنگ و یا بعد از انجام کارهای برجسته و یا حتی قبل از شروع جنگ، مراسم سلاحپوشان برگزار میشد. تا اواسط قرن ۱۲م این مراسم بسیار ساده و اساساً عبارت بود از اعطای سلاح به یک سپردار توسط یکی از شهسواران. این مراسم غالباً روی پلکان مدخل قصر و در حضور جمع کثیری تماشاچی بعمل میآمد. شهسوارِ (یا شهسواران) اعطاکننده‌ی سلاح زره به تن نامزد میکرد، و کلاه‌خود بر سرش مینهاد، و شمشیر به کمرش میبست، و مهمیزهای زرین به پایش میبست، و سپس ضربه‌ی شدیدی با کف دست به پشت گردن وی میزد. وقتی رسوم و آداب ملایمتر شد، آکولاد[4] (ākolād)ـکه عبارت بود از تماس ملایم با دست یا چند ضربه‌ی ملایم با پهنه‌ی شمشیر، و حتی بوسه‌جای این ضربه‌ی شدید را گرفت. پس از این مراسم، شهسوار تازه بی‌رکاب سوار اسب میشد و میتاخت و سواره به آدمکی که زره و کلاه‌خود در برداشت حمله میبرد. این مراسم ساده‌ی نظامی بعدها پیچیده شد. ابتدا تشریفاتی مذهبی به آن منضم گردید (شبزنده‌داری نامزد شهسواری در شب پیش از سلاحپوشان در کلیسا، تقدیس شمشیر، و برپا داشتن نمازی باشکوه)، و بتدریج بر جنبه‌ی مذهبی تشریفات افزوده شد؛ اجرای مراسم سلاح‌پوشان بدست اسقفها افتاد. اسقف بود که شمشیر به کمر شهسواران جدید میبست، مراسم آکولاد را بجا میآورد، و وظایف شهسواری را ضمن موعظه‌ای تذکر میداد. بعلاوه، بعدها مراسمی نمادی به این مراسم افزوده گشت؛ از آن جمله بود روزه‌داریها، شبزنده‌داریها، اعتراف، تناول عشای ربانی، غسلی که پس از آن نامزد شهسواری لباسهائی با رنگهای نمادی میپوشید. از اواخر قرن ۱۲م، در اثر رشد تمدن، و نیز تحت تأثیر رمانهای میز گرد، آرمانهای شهسواری متدرجاً تغییر محسوس یافت. جای سپاهی سوار فئودال قدیم را، که در عین خشونت، دارای مردانگی و شجاعت بود، بتدریج شهسوارانی گرفتند خوشمشرب و مبادی آداب، که در آنان نرمی و آداب نیکو جای خشونت پهلوانی و جسارت و تهور، و گاه افراط‌کاری جای شجاعت واقعی را گرفته بود. این شهسواران همان "شهسواران حادثه‌جو" هستند، که در رمانهای قراوان از قرن ۱۳م ببعد مورد ستایش قرار گرفته‌اند، و نخست در اورلاندوی خشمگین (اثر آریوستو) و سپس در دون کیشوت بشدت مورد طعن و انتقاد واقع شده‌اند. هر یک از رمانهای مذکور، بجای سرگذشتهای حماسی داستانهای قهرمانی شانسون دو ژست، شهسواری زیبا و برازنده را توصیف میکند که، در جستجوی حوادث، ممالکی شگفت‌انگیز را زیر پا میگذارد؛ پیمانهای شگفت‌آوری میبندد، اوج شرافت و افتخار را در وفای به سوگندهای بیهوده‌ای که یاد کرده است میشمارد؛ در تورنواها[5] (turnuā.hā) یا "جشنهای نظامی" شرکت میکند، و قهرمانان را گستاخانه به مبارزه میطلبد، و با کومک طلسمهای شگفت، شجاعترین آنها را مغلوب میکند؛ گرفتار سحر و جادو میشود، و شاهزاده‌خانمی زیبا او را رهائی میبخشد، و شهسوار در راه عشق او سوگندهای تازه یاد میکند، و بسوی حوادث و نبردهای تازه‌ای عازم میشود.

تورنواها، که در اوایل تصویری از جنگهای واقعی و مقدمه‌ی خشن آمادگی برای جنگاوری بود، مشغولیت اصلی شهسواران گردید. این جشنهای باشکوه بتدریج جنبه‌ی جنگی خود را از دست دادند، و نجبا را از جنگاوری و روح سلحشوری دور کردند، و مشغولیت اصلی این طبقه شدند، و سبب تباهی آنها گردیدند. شکوه و جلال زاید الوصفی که در این جشنها معمول شده بود، و افراط و تبذیری که در جریان آنها بعمل میآمد، موجب ورود اندیشه‌ی سودجوئی در جنگهای واقعی گردید. شهسواران بخاطر آن میجنگیدند که عده‌ای را اسیر کنند، و با دریافت غرامتهای هنگفت آنها را آزاد سازند. همین گونه شهسواری سبب همه‌ی فلاکتهای فرانسه در جنگهای صدساله گردید. قرن ۱۲م دوره‌ی اوج شهسواری بود. علائم انحطاط در طی قرن ۱۳م نمایان شد، و در قرون ۱۴م و ۱۵م سقوط و اضمحلال بنیاد شهسواری به مرحله‌ی قطعی رسید. اگرچه در قرن ۱۶م، با سرمشق قرار دادن بایار، کوششی برای تجدید بنیاد شهسواری بعمل آمد، ولی این کوشش جنبه‌ی ظاهری داشت؛ عمر شهسواری سر آمده بود، و انواعی از آن که چند صباحی باقی ماندند بقایای عبثی بیش نبودند. حتی دیری نگذشت که اصطلاح شهسواری معنای قرون وسطائی خود را از دست داد. "شهسوار" و "سپردار" جزء عناوین اشرافی شد؛ و نجیب‌زادگانی که فاقد عناوین خاص اشراف (کنت و مارکی) بودند القاب "شهسوار" و "سپردار" بر خود نهادند.

از قرن ۱۲م فرقه‌هائی از شهسواران تأسیس شده بود که در عین اینکه دارای جنبه‌ی نظامی بودند وابستگی مذهبی نیز داشتند، و در نتیجه خود را ملزم به رعایت آداب و وظایف مخصوص میدانستند. شهسواران پرستشگاه و شهسواران مهمان‌نواز از این قبیل بودند. در قرن ۱۴م کوششی بعمل آمد که از این طریق، یعنی وابسته کردن شهسواری به مذهب، برای جلوگیری از زوال بنیاد شهسواری، که در آن اوان اجتناب‌ناپذیر بنظر میرسید، جلوگیری کنند، ولی بنای این کار بر شهسواری منحط عصر بود، و لهذا فرقه‌هائی که بدین منظور پدید آمدند جز تسریع سقوط کامل بنیاد شهسواری کاری از پیش نبردند.

در قرون وسطی، که اوضاع ناپایدار بود و کمتر اعتنائی به قوانین میشد، سازمان شهسواری تأثیری سودمند داشت، و اگرچه شهسواران اغلب در جنبه‌ی آرمانی عشق و شرافت مبالغه میکردند و از حد اعتدال بیرون میشدند، رعایت این دو امر در آن ایام آشفته مانع از بازگشت جامعه به حال توحش گردید. بعلاوه، سازمان شهسواری تا حدی مفاسد نظام فئودالیته را تعدیل میکرد. در زمینه‌ی شعر، شهسواری را نفوذی عظیم بود. تروبادورها در ج فرانسه و تروورها در ل آن، مینسترلها در بریتانیای کبیر، و مینسینگرها در آلمان اعمال بزرگ شهسواران را میسرودند، و از خوان نعمت آنان برخوردار میشدند. در پروانس محکمه‌های عشق (ـه محکمه‌ی عشق) برپا شد، که در آنجا نسبت به مسابقه‌های شعری شهسواران داوری بعمل میآمد. در آلمان، روح شهسواری حماسه‌ی بزرگ نیبلونگنلید (ـه نیبلونگن) را پدید آورد. روح شهسواری در پیشامد جنگهای صلیبی نقش عمده داشت، و در نتیجه‌ی تماس با مشرق‌زمین، عناصر شرقی وارد اشعار شهسواری گردید. البته اینگونه اشعار پیش از سازمان یافتن

(۱)page (۲)squire (۳)adoubement (فنـ) (۴)accolade (۵)tournois (فنـ)

شهسواری وجود داشت، و در واقع ← افسانه‌های آرتوری (← آرثر، افسانه‌ی) را میتوان آغاز آن دانست. حلقه‌ی دیگری که در این باب باید از آن نام برد حلقه‌ی شارلمانی است، که قرنها اساس شعر شهسواری بود. ("حلقه"[1] در این اصطلاح به معنی دسته‌ای است از روایات مربوط به سرگذشت و ماجراهای یک یا چند قهرمان که موضوع منظومه‌های مردم‌پسند بوده است، مانند "حلقه‌ی" آرتوری در باب آرثر و میز گرد و "حلقه‌ی" شارلمانی و پالادن‌های او.)

شهشهان، بقعه‌ی (šahšahān)، بنای قرن ۹م هق، در محله‌ای به همین نام در شهر اصفهان، منسوب به شاه علاءالدین محمد. علاءالدین از سادات و اشراف اصفهان بوده است، و ظاهراً به امر شاهرخ تیموری بقتل رسیده (۸۵۰ هق)، و در این محل مدفون شده. بقعه از جنبه‌ی هنری متوسط میباشد. در سالهای اخیر تعمیرات و اصلاحات فراوان در آن بعمل آمده است.

شهمردان رازی (šahmardāne rāzi)، منجم ایرانی در قرن ۵م هق. از مردم ری و معاصر حکیم عمر خیام بود، و مدتی در گرگان و استراباد میزیست. از آثارش یکی کتاب روضة المنجمین است، که آنرا در ۴۶۶ هق تألیف کرده است، و دیگری زیجنامه‌ی فلائی، که آنرا بنام علاءالدوله ابوکالیجار نوشته است.

شهمرزاد، ده، سمنان، ← شهمیرزاد.

شهمرزادی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

شهمیرزاد (šahmir.zād) یا **شهمرزاد** (šah-mer.zād)، ده (جمعیت ۲٬۶۹۵ نسمه ۱۳۳۵ هش)، بخش سنگسر، شهرستان سمنان، فرمانداری کل سمنان، ۶کیلومتری ل سنگسر، در دامنه‌ی البرز. اطراف آن چندین چشمه، و باغهای میوه و قلمستان دارد. از نواحی ییلاقی سمنان است. لهجه‌ی شهمرزادی از لهجه‌های مرکزی ایران منسوب بدانجا است.

شهمیرزادی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

شهنار، دبیرستان: ← ناموس، مدرسه‌ی.

شهنامه‌ی قاسمی (šahnāmeye qāsemi)، منظومه‌ی حماسی تاریخی بفارسی، در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، از میرزا قاسم قاسمی گنابادی، در شرح سلطنت شاه اسماعیل صفوی و پسرش شاه طهماسب. شاعر خود این منظومه را دو قسمت کرده، بخش اول را که مربوط به شاه اسماعیل است شهنامه‌ی ماضی، و دومین بخش را شهنامه‌ی نواب عالی نام نهاده است. عدد ابیات شهنامه‌ی ماضی حد ۴٬۳۰۰، و تاریخ ختم آن سال ۹۴۰ هق است؛ نسخه‌ای خطی از آن در موزه‌ی ایران باستان وجود دارد؛ نسخه‌ای از آن در ۱۸۷۰ در هند چاپ شده است. شهنامه‌ی نواب عالی بیشتر در باره‌ی روابط شاه طهماسب با سلطان بایزید و سلطان سلیمان عثمانی تا وقایع سال ۹۶۷ هق می‌باشد؛ نسخه‌ای از آن در موزه‌ی بریتانیائی موجود است.

شهنامه‌ی ماضی: ← شهنامه‌ی قاسمی.

شهنامه‌ی نواب عالی: ← شهنامه‌ی قاسمی.

شهنشاه ابن منوچهر: ← شروانشاهان؛ جدول II.

شهنشاه‌نامه (šahanšāh.nāme)، منظومه‌ی حماسی تاریخی، بفارسی، در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، از احمد تبریزی، شاعر قرن ۸م هق، در شرح احوال چنگیز خان و جانشینان وی تا دوران مرگ ابوسعید بهادر خان. نظم شهنشاه‌نامه به امر سلطان ابوسعید بهادر خان آغاز شد، و ۸ سال طول کشید، و در ۷۳۸ هق بپایان رسید. نسخه‌ای از این کتاب، با عنوان چنگیزنامه‌ی منظومات احمدی، در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی موجود است، و تاریخ کتابت آن ۱۳ رجب سال ۸۵۰ هق میباشد.

شهنشاه‌نامه (šahanšāh.nāme)، منظومه‌ی حماسی تاریخی، بفارسی، از فتحعلی خان صبای کاشانی، در شرح جنگهای عباس میرزا ولیعهد با سپاهیان روس در آن سوی رود ارس. این کتاب دارای ۴۰٬۰۰۰ بیت و در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف) است. سرمشق شاعر در سرودن این منظومه شاهنامه‌ی فردوسی بوده است، و با آنکه در آن با مهارت تمام از فردوسی تقلید شده، بهیچ روی نمیتوان آن را با شاهنامه برابر دانست. در سال ۱۸۹۰ در بمبئی بطبع رسیده است.

شهنشاهنامه، در سلطنت شاه‌جهان، ← پادشاه‌نامه، قسمت ۴.

شهنواز (šahnavāz)، سابقاً **یاراحمدزائی** (یا **زهی**) (yār'ahmad.zā'i, zehi)، طایفه‌ای (حد ۴۰۰ خانوار) از طوایف بلوچ، ساکن بلوچستان، پاکستان ایران. نام این طایفه بصورت شهنوازی نیز ضبط شده است. تیره‌هائی چند دارد (حسین‌زائی، روشن‌زائی، شهنواززائی، و غیره). نام این طایفه در زمان رضا شاه کبیر از یاراحمدزائی به شهنواز مبدل شد (رسماً در ۱۳۱۷ هش).

شهوار (šahvār)، دهستان (جمعیت حد ۱۳٬۸۱۰)، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بخش عمان، دارای ۲۵ (؟) آبادی. مرکزش، **شهوار** (جمعیت ۴۱۰ نسمه ۱۳۳۵ هش)، در ۷کیلومتری ل میناب است.

شهود[2] (šohud)، معرفت یا آگاهی مستقیم و بی‌واسطه، در مقابل معرفت و آگاهی حاصل از تجربه یا استدلال. در اصطلاح فلسفه، مذهب شهود[3] (یا شهود فلسفی) به هر نظریه‌ای گفته میشود که شهود را مبنای معرفت (لااقل معرفت فلسفی) میداند. در علم اخلاق، مذهب شهود به هر مذهبی گفته میشود که معتقد است خیر و شر و حسن و قبح اعمال و افعال را میتوان مستقیماً و بدون ملاحظه‌ی نتایج آنها از طریق شهود تمیز داد. برای شهود در ریاضیات ← ریاضیات شهودی.

نزد صوفیه، شهود عبارتست از رؤیت حق به حق (در این رؤیت، بیخودی را غالباً شرط می‌شمرند). در حقیقت، حصول این گونه رؤیت، که (به قول صوفیه) در آن حس واسطه نیست، موقوف است به اینکه شعور و وجدان عارف در میان نباشد؛ و بدینگونه، شهود عبارت میشود از ادراک حق بلاواسطه. صوفیه برای شهود اهمیت بسیار قائلند، و در معرفت خدا، آن را از طریقه‌ی استدلال بهتر میشمارند. حتی ابن عطاءالله اسکندرانی (← شاذلیه) اهل برهان و استدلال را در مقام قیاس با اهل شهود عوام میداند، و درین باب اهل استدلال را سالک و اهل شهود را مجذوب میخواند. ← جذبه؛ کشف.

شهودی، ریاضیات: ← ریاضیات شهودی.

شهید (šahid) [جمع عربی آن شهداء (šohadā)، و فارسی‌شده‌ی آن شهدا]، در اصطلاح حدیث و همچنین در تاریخ و ادب اسلامی، کسی که در ضمن جهاد در راه خدا و بر دست مخالفان دین کشته شده است. با آنکه لفظ شهید در قرآن تقریباً همیشه بمعنی شاهد و از اسماء الحسنی بشمار است (مثلا آل عمران ۹۳؛ مائده ۱۱۷)، در حدیث مخصوصاً بمعنی کسی است که در راه خدا کشته میشود، و بدین وسیله، گوئی با ریختن خون خود بر ایمان و اسلام خویش شهادت میدهد. در اسلام برای شهید اجر و منزلت فوق العاده بیان شده است، و حتی بموجب اخبار عدیده، شهدا هم از عالم برزخ معاف خواهند بود هم از سؤال نکیر و منکر، و در بهشت هم مقام آنها در دار الشهدا است، نزدیک به عرش خداوند. ازینها گذشته، ثواب شهادت [= کشته شدن در راه خدا] آنها را چنان از هر گناه که کرده باشند پاک میکند، که حتی بدون شفاعت به بهشت میروند، و چون بسبب شهادت، به مجرد وفات، از هر گونه آلایشی پاک میشوند، لازم نیست که قبل از تدفین هم آنها را غسل میت دهند، و اگرچه فقها در باب کیفیت اجرای غسل و نماز میت و طرز تدفین شهید (که با لباس جنگ و یا با کفن باشد)، بر حسب آنکه نیت شهید و غایت مقصود او از شهادت چه بوده است، بحث و اختلاف دارند، لیکن فضل شهدا و فضیلت شهادت بهر حال نزد فقها مورد اتفاق است، و ازین رو، طلب شهادت و اظهار شوق به آن مکرر مجاهدین و مطوعه و غازیان و صوفیه را به هیجان میآورده است.

تکریم و تجلیل شهدا بعدها سبب جلب توجه عامه شد به مقابر آنها، که مشهد (mašhad) خوانده میشد، و غالباً محل زیارت و توسل و دعا بشمار میآمد. معهذا، هم لفظ مشهد از اختصاص به مزار شهدا خارج و بمعنی مطلق مزار هم استعمال شد، و هم لفظ شهید تدریجاً توسع یافت، و در مورد بسیاری از اشخاص که نه در جنگ اما بهر حال غالباً در اموری که مربوط به سنت و شریعت بوده کشته میشدند بکار رفت. در واقع، بموجب احادیث، کسانی هستند که مرگ آنها در ردیف شهادت محسوب میشود، از آنگونه است آنکه به درد شکم بمیرد، و آنکه زیر آوار بماند، و آنکه غرق شود، و زنی که در هنگام بچه زادن هلاک شود. همچنین، کسی که از روی صدق آرزوی شهادت کند، و کسی که روز و شب دائم طهارت داشته باشد، نیز در هنگام مرگ در ردیف شهید بشمار میرود، هر چند آداب غسل و تدفین شهید در باب آنها مرعی نتواند شد.

خوارج کسانی را از بین خودشان که بر ضد خلفا و حکام وقت شوریده‌اند و بقتل رسیده‌اند غالباً بعنوان شهید خوانده‌اند، چنانکه نزد امامیه نیز قیام‌کنندگان شیعه (بر خلفای جائر)، و همچنین کسانی که در راه دفاع یا حمایت از تشیع بر دست اهل سنت کشته شده‌اند، شهید خوانده میشوند. در غزوه‌ی احد، حمزه، عم پیغمبر، که بر دست مشرکان کشته شد عنوان سید الشهداء

(۱)cycle (۲)intuition (۳)intuitionism

یافت، اما امامیه لقب سید الشهداء را مخصوص امام حسین ع میدانند، و حمزه را سید شهدای زمان خویش میخوانند. گذشته از امام حسین و یاران او ("شهدای کربلا")، که در کتب مقاتل و روضة الشهداء ذکر آنها (و سایر شهدا) آمده است، غالب ائمه‌ی شیعه، و زید ابن علی و یحیی ابن زید و بعضی امامزاده‌های دیگر نیز بنام شهید خوانده شده‌اند. حتی چند تن از فقهای شیعه (مانند شهید اول، شهید ثانی، و شهید ثالث) و بعضی از صوفیه هم (لااقل در نزد خود آنها) بعنوان شهید مشهور شده‌اند.

شهید اول (šahide avval)، شهرت و عنوان **شیخ ابوعبدالله محمد ابن مکی عاملی** (makkie āmeli)، ۷۳۴–۷۸۶ هق، از فقها و علمای مشهور امامیه، که در بعضی موارد مطلق شهید و شیخ شهید نیز راجع به اوست. وی فقه امامیه را از شاگردان علامه‌ی حلی و از پسر او، فخرالمحققین، و جمعی دیگر اخذ کرد، و در فقه مذاهب اهل سنت نیز تبحر و تبرز تمام حاصل کرد. در طلب و کسب علم به بلاد مختلف اسلامی مسافرت کرد، و از فقهای مکه، مدینه، مصر، شام، بغداد، و بیت المقدس اجازه‌ها بدست آورد. گذشته از علوم شرعی، در شعر و ادب نیز دست داشت، و بعضی قطعات که از او باقی مانده است حکایت از علو همت و قوت نفس او دارد. وی در آخر عمر متهم به اقوال و عقاید غلاة شیعه شد، و به روزگار سلطان برقوق، پادشاه مصر، در قلعه‌ی شام به حبس افتاد. مدت زندان او بنا بر مشهور نزدیک یک سال کشید. بعد از آن، چون حاضر به قبول توبه نشد، به حکم قاضی مالکی شام مقتول شد. بعد از قتل، جسدش را سنگباران کردند، و سپس سوزانیدند. شیخ شهید بعد از محقق حلی (صاحب شرایع) مشهورترین فقهای امامیه بشمار است، و او اولین فقیه شیعه است که کتب فقه امامیه را از نقل اقوال اهل سنت در باب احکام پیراست. زنش ام علی (omme ali) و دخترش ست المشایخ (setto l.mašāyex) نیز در فقه امامیه و مخصوصاً در مسائل راجع به زنان متبحر بوده‌اند. همچنین، پسرانش در فقه امامیه مشهور بوده‌اند. شیخ شهید تألیفات بسیار در فقه و حدیث داشته است. از آن جمله است الالفیه، در باب نماز روزانه، که با شرح شهید ثانی تحت عنوان المقاصد العلیه در تهران چاپ شده است؛ غایة المراد فی شرح نکت الارشاد، که مشتمل است بر تعلیقات بر ارشاد الاذهان علامه‌ی حلی، و در ایران چاپ شده؛ القواعد الکلیه، معروف به قواعد شهید؛ اللمعة الدمشقیه (← لمعه‌ی دمشقیه)، که مخصوصاً بسبب تداول شرح شهید ثانی بر آن، مشهورترین کتاب فقه امامیه بشمار است (← شرح لمعه)، و در واقع آخرین اثر اوست.

شهید بلخی (šahide balxi)، شهرت **ابوالحسن شهید ابن حسین جهودانکی بلخی** (jahu-dānaki)، فد ۳۲۵ هق، از حکمای قرن ۴م هق، و شاعر فارسی‌زبان. نام او را سهیل و علی نیز نوشته‌اند. از شرح حال او اطلاعی در دست نیست، جز آنکه میدانیم از بلخ به چغانیان نزد ابوعلی محتاج چغانی رفته است. دارای تألیفاتی بوده است که اکنون در دست نیست. در باب لغت، سکون، حرکت، معاد، و علم خدا با ابوبکر محمد ابن زکریای رازی مناظراتی داشته است، و آن دو در رد و نقض یکدیگر مطالبی نوشته‌اند. با ابوزید بلخی (احمد ابن سهل) نیز ارتباط داشته است. یکی از کتب فلسفی او، بنام تفضیل لذات النفس التی هی لذات بالحقیقة علی لذات البدن التی هی اذا حصلت آلام، در باره‌ی لذت بوده است، و مطالبی از این کتاب در مختصر سوان الحکمه آمده است. در شعر فارسی در پایه‌ی رودکی محسوب میشده، و غزلیات او مشهور بوده است. از اشعاری که از او مانده است توانائی و لطف طبع او پیداست. در حسن خط نیز معروف بوده است. اشعار عربی نیز سروده است. رودکی او را به دو بیت بسیار معروف مرثیه گفته است. ابوسهل احمد ابن عبیدالله ابن احمد کتابی در اخبار ابوزید بلخی و شهید بلخی نوشته است که اکنون در دست نیست.

شهید ثالث (šahide sāles)، لقب چند تن از علمای شیعه‌ی امامیه. ۱– شهاب‌الدین عبدالله ابن محمود شوشتری مشهدی، معروف به مولی عبدالله حمامی یا قصاب (و در بعضی کتب عقاب)، از علمای شیعه و معاصر شاه طهماسب I صفوی. مولدش شوشتر و تحصیلاتش در شیراز و ممالک عربی مخصوصاً جبل عامل بوده است. بعد به ایران آمد، و به شاه طهماسب I پیوست، و به اجازه‌ی او در مشهد مقدس ساکن شد. در اوایل جلوس شاه عباس I صفوی، هنگامی که عبدالمؤمن خان ازبک مشهد را فتح کرد (۹۹۷ هق)، او را به بخارا پیش پدرش عبدالله خان ازبک فرستاد، و در آنجا علمای حنفی بخارا، پس از مباحثه با او، حکم به قتلش دادند. ۲– در اصطلاح شیخ حسین ابن عبدالصمد عاملی (پدر شیخ بهائی)، شهید ثالث همان شهید ثانی (زین‌الدین ابن علی) است، و شهید ثانی بقول او شیخ علی ابن عبدالعالی کرکی معروف به محقق ثانی است. ۳– قاضی ← نورالله شوشتری. ۴– ملا محمد تقی ابن محمد برغانی (baraqāni)، از علمای شیعه در قرن ۱۳م هق، که در ۱۲۶۴ هق به تحریک دختر برادرش، قرة‌العین، بدست جمعی از بابیه در مسجد کشته شد.

شهید ثانی (šahide sāni)، شهرت **زین‌الدین ابن نورالدین علی جبعی عاملی** (zeyno'd.dine bne nure'd.din alie jaba'i āmeli)، ۱۳ شوال ۹۱۱–۹۶۶ هق، از بزرگان فقهای شیعه‌ی امامیه؛ مت جبع (از قراء جبل عامل). پدرش، نورالدین علی، معروف به ابن الحجه (ebno 'l.hojja) یا ابن الحاجه (ebno 'l.hāja)، نیز از فقهای زمان خود بود. شهید ثانی در ۹سالگی قرآن را فرا گرفت، و شروع به آموختن زبان و ادبیات عربی نزد پدر خود کرد. در ۹۲۵–۹۳۷ هق در جبل عامل مشغول تحصیل و مطالعه‌ی کتب معتبر فقه و اصول بود. سپس در دمشق به تحصیل فلسفه و طب و هیئت پرداخت. در ربیع الاول ۹۴۲ هق از دمشق رهسپار مصر گردید، و در آنجا به تحصیل علوم ادامه داد. در شوال ۹۴۳ هق به حجاز سفر کرد، و در صفر ۹۴۴ هق به جبع بازگشت، و تا ۹۴۶ هق در آنجا ماند. پس از مسافرتهائی به عراق و بیت المقدس، قصد قسطنطنیه کرد؛ در ۱۷ ربیع الاول ۹۵۲ هق وارد قسطنطنیه شد، و رساله‌ای در ده مبحث از ده علم تألیف کرد و به نظر قاضی عسکر، محمد ابن محمد ابن قاضی‌زاده‌ی رومی، رسانید و از طرف سلطان تولیت مدرسه‌ی نوریه‌ی بعلبک به او واگذار شد، و مدت ۵ سال در بعلبک به تدریس فقه مذاهب پنجگانه (شافعی، حنفی، حنبلی، مالکی، و جعفری) پرداخت، و بعد به زادگاه خود بازگشت. در ۹۶۵ هق، که ۵۴ سال داشت، دو تن برای مرافعه پیش او رفتند، و او بنفع یکی حکم داد. محکوم علیه شکایت به قاضی صیدا برد، و او کسی را به جبع به طلب شهید فرستاد. شهید بیمناک شد و در محمل پوشیده‌ای به حج رفت. قاضی صیدا به سلطان عثمانی نوشت که مردی بدعتگذار و خارج از فقه مذاهب چهارگانه، ظهور کرده است. سلطان سلیمان رستم پاشا نامی را به طلب شهید فرستاد تا او را به قسطنطنیه ببرد، و در آنجا با علمای اهل سنت مواجهه شود. رستم پاشا شهید را در سفر حج گرفت و با خود به بلاد عثمانی برد، و به سعایت کسی، در محلی در ساحل دریا بقتل رسانید و سرش را پیش سلطان برد. سلطان بر قاتل خشم گرفت که چرا بی‌اجازه‌ی او شهید را کشته است، و قاتل را بقصاص رسانید. بعضی گفته‌اند که شهادتش در استانبول اتفاق افتاد. به روایت یکی از شاگردان وی، شهادتش روز جمعه‌ی ماه رجب اتفاق افتاد.

شهید ثانی کتب و رسالات بسیار در فقه و حدیث تألیف کرده است که بعضی از آنها بسیار مشهور و متداول شده است. از آن جمله است کتاب مالک، که از کتب معتبر فقه شیعه است؛ شرح لمعه، که از کتب درسی فقه است؛ منیة المرید فی آداب المفید و المستفید؛ المقاصد العلیه فی شرح الالفیة الشهیدیه؛ اسرار الصلوة؛ تمهید القواعد الاصولیه و العربیه لتفریع فوائد الاحکام الشرعیه؛ غنیة القاصدین فی معرفة اصطلاحات المحدثین؛ و غیره.

شهیق: ← تنفس.

شیء (šey')، لفظی که ریاضیون اسلامی قدیم به مجهول مسائل جبری اطلاق میکردند. مثلا معادله‌ای را که ما امروز بصورت ۵ = ۲x میتویسیم به عبارت "دو شیء معادل پنج عدد است" ادا می‌کردند. لفظ لاتینی رس (res) [= شیء]، که در قرون وسطی در مغرب‌زمین برای نام بردن از مجهول بکار میرفته، مأخوذ از همین اصطلاح علمای اسلامی است. نیز ← معادله.

شیا[1] (šiā)، نخستین سلسله‌ی شاهان چین، که بر طبق روایات از ح ۲۲۰۵ تا ح ۱۷۶۶ ق‌م و بر طبق نظر بعضی از فضلای جدید از ح ۱۹۹۴ تا ح ۱۵۲۳ ق‌م فرمانروائی کردند. تأسیس این سلسله‌ی نیمه‌افسانه‌ای به یو (yü) منسوب است، که قهرمان فرهنگ چینی و سازنده‌ی کانالها برای جلوگیری از طغیان آب محسوب است. به شهادت بقایای مختصر باستانی، در دوره‌ی این سلسله مردم از حیوانات اهلی، و گندم و زرت، چرخ سفالگری، سلاحهای مفرغی، و ارابه‌های جنگی استفاده میکردند. پس از سلسله‌ی شیا، سلسله‌ی شانگ روی کار آمد. نیز ← چین، قسمت x، ص ۸۱۷.

شیاپارلی (šiāpāreli)، تلفظی از نام ا. سکیاپارلی که گیاه (خاصه در مورد عطریات وی) در ایران شنیده میشود.

شیان (šiān)، دهستان (جم ح ۱۰٬۵۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)، در ناحیه‌ی باوندپور؛ دارای

(۱) Hsia

۲۹(؟) آبادی. کوههای لعل‌آباد آنرا در ل از دهستان ماهیدشت جدا میسازند. دو رشته‌کوه دیگر موازی با رشته‌ی لعل‌آباد در آن ممتد است. رود شیان از تنگ شیان سرچشمه میگیرد، و قسمتی از آبادیهای این دهستان را مشروب میکند، و وارد دهستان منصوری میشود. مرکزش، **قلعه شیان** (qal'e šiān) (جم ۱٬۶۳۴ نسث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۶کیلومتری شاه‌آباد است.

شیان، شهر، چین، ← سیان.

شیانگ، رود، چین، ← سیانگ.

شیانگتان، شهر، چین، ← سیانگتان.

شیاولیای، لیتوانی، ← شاولی.

شیئیه، در آلات بصری، ← نقشگیر.

شیب (šib)، مقداری مشخص‌کننده‌ی زاویه‌ی یک خط یا یک صفحه با خط یا صفحه‌ای دیگر (معمولا افقی)، که عنوان خط یا صفحه‌ی مقایسه دارد. **۱-** شیب یک خط مستقیم (نسبت به صفحه‌ی افقی) عبارتست از نسبت اختلاف ارتفاعات دو نقطه‌ی دلخواه آن به فاصله‌ی افقی آن دو. مثلا اگر A'B' تصویر خط AB بر صفحه‌ی افقی باشد (شکل ۱)، نسبت CB/AC شیب خط AB است. در بعضی موارد (مثلا سطح مورب و جاده)، شیب را نسبت اختلاف ارتفاعات دو نقطه‌ی خط به فاصله‌ی آنها (یعنی CB/AB) تعریف میکنند. شیب معمولا بر حسب درصد بیان میشود، معنی اینکه مثلا شیب یک خط (مثلا AB) ۲ درصد است، به تعبیر اول اینست که اگر فاصله‌ی افقی دو نقطه از خط مثلا 100 متر باشد، اختلاف ارتفاعات آنها دو متر است، یا اینکه در 100 متر

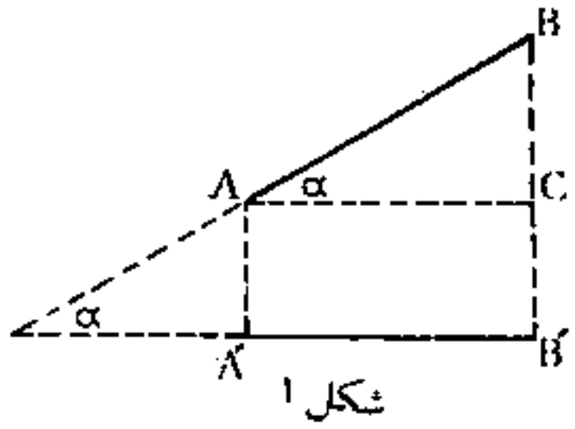

شکل ۱

فاصله‌ی افقی، ارتفاع ۲ متر افزایش میابد؛ و به تعبیر دوم اینکه اگر بر خط AB صد متر بطرف بالا حرکت کنیم، ارتفاع ۲ متر افزون میشود. با استعمال اصطلاحات مثلثاتی، اگر α زاویه‌ی خط مفروض با صفحه‌ی افقی باشد، شیب خط بنا بر تعریف اول tg α (ظل یا تانژانت α)، و بنا بر تعریف دوم sin α (جیب یا سینوس α) است. در هر حال، وقتی زاویه‌ی α کوچک باشد، عملا اختلاف جیب و ظل آن با اندازه‌ی زاویه بر حسب رادیان غیر معتنابه است، و همین اندازه را میتوان شیب خط دانست. **۲-** شیب یک صفحه نسبت به صفحه‌ی افقی عبارتست از ظل زاویه‌ی آن با صفحه‌ی افقی (← زاویه‌ی دوسطحی). اگر D فصل مشترک صفحه‌ی P با صفحه‌ی افقی H باشد (شکل ۲)، از خطوط مرسوم بر صفحه‌ی P، آنهائی که بر D عمودند (مانند AB) بزرگترین زاویه را با صفحه‌ی H میسازند. اینگونه خطوط را خطوط بزرگترین شیب صفحه‌ی P میخوانند. شیب صفحه‌ی P مساوی شیب هر یک از خطوط بزرگترین شیب آنست (مثلا tg α). در زمینشناسی، شیب یک طبقه‌ی مورب سنگ را نسبت به افق بر حسب زاویه میسنجند. **۳-** در هندسه‌ی تحلیلی مسطحه، شیب یک خط عبارتست از ظل زاویه‌ی آن با امتداد مثبت محور طول، و آنرا ضریب زاویه‌ای خط میخوانند.

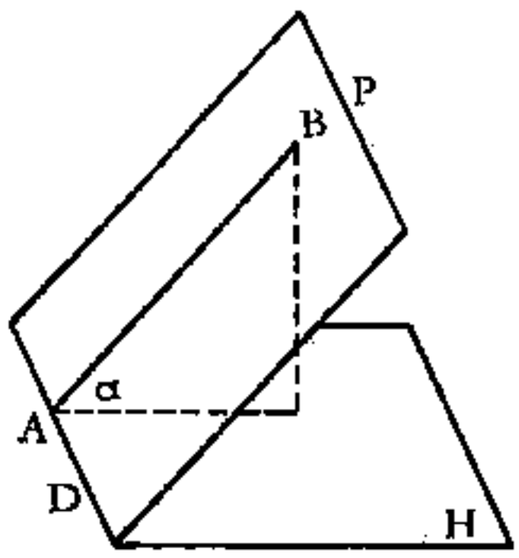

شکل ۲

شیب یک منحنی در یک نقطه‌اش، بنا بر تعریف، عبارتست از شیب خطی که از آن نقطه بر منحنی مماس شود. اگر تابعی با معادله‌ی y=f(x) مشخص شود، و C منحنی نمایش آن باشد، مماس MT حد قاطعی مانند MM_1 است وقتی نقطه‌ی M_1 بسمت M میل کند (← مماس)؛ شیب خط قاطع مساوی نسبت PM_1/PM، یعنی نرخ

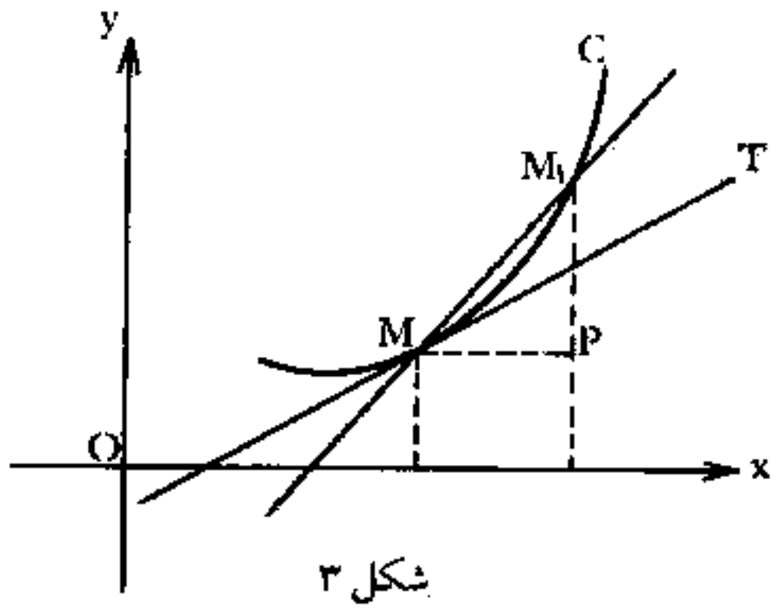

شکل ۳

متوسط تغییر y نسبت به تغییر x است، و حد آن، یعنی شیب MT، مشتق تابع y بازاء مقدار x میباشد (برای توضیح بیشتر و روش تعریف ← مشتق).

شیب‌آب (šibāb)، دهستان (جم ۳۹٬۰۰۰؟)، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ش ایران؛ دارای ۸۲ (؟) آبادی. سابقاً این دهستان با دهستانهای ناروئی و شهرکی بخشی (موسوم به بخش شیب‌آب) از شهرستان زابل را تشکیل میداد، و مرکز بخش سه‌کوهه بود. اکنون "ناروئی و شهرکی" بخش جداگانه‌ای از شهرستان زابل است.

شیبان، قبیله‌ی عرب، ← ربیعه، شجره (ص ۱۰۷۴).

شیبانی، فرمانروایان شروان، ← شروانشاهان، I.

شیبانی (šeybāni)، طایفه‌ای (جم احتمالا ۴٬۵۰۰؛ خانوار) از شعب ایل عرب، از ایلات خمسه‌ی فارس. قشلاق آنان دشتهای فسا و مند و ییلاقشان قسمت سفلای کر و تپه‌های لش قسمت علیای رود پلوار از ده بید تا بوانات است.

شیبانی، ابوعبدالله محمد [ابوعبدالله محمد ابن حسن ابن فرقد شیبانی (-farqad-)]، ۱۳۲-۱۸۹ هق، فقیه حنفی، مة واسط. از شاگردان ابوحنیفه، سفیان ثوری، اوزاعی، مالک ابن انس، و ابو یوسف قاضی بود. هارون‌الرشید او را قاضی رقه کرد (۱۸۰ هق). در ۱۸۷ هق خلع شد، ولی در سفر (۱۸۹ هق) هارون به خراسان، به امر خلیفه، همراه او بود، و قاضی خراسان شد، ولی در همان سال نزدیک ری وفات یافت. آثارش مشتمل است بر کتاب الجامع الصغیر، کتاب الجامع الکبیر، و المبسوط، جملگی در فقه حنفی.

شیبانی، ابوعمرو اسحاق ابن مرار (abu.'amr eshāqe 'bne merāre šcybāni)، فة ۲۰۵ یا ۲۰۶ یا ۲۱۳ هق، نحوی معروف عرب از مکتب کوفه. ایرانی‌الاصل بود، و در حدیث و حفظ اشعار و اخبار عرب نیز دست داشت. جمعی از بزرگان عصر (از جمله احمد ابن حنبل) و نحویتین معروف کوفه از شاگردان او بودند. تنها اثری که از وی بجا مانده است کتاب الجیم است، که قسمتی از لغتنامه‌ای است که در صدد تألیف آن بود، ولی فقط تا حرف ج آنرا تمام کرد. آثار دیگر منسوب به وی غریب المصنف، کتاب الخیل، غریب الحدیث، کتاب الکتّاب، کتاب اللغات، و کتاب النوادر است، که ظاهراً همه از بین رفته.

شیبانی، ابونصر فتح‌الله خان: ← فتح‌الله خان شیبانی.

شیبانی، فتح‌الله خان: ← فتح‌الله خان شیبانی.

شیبانیان (šeybāniān)، اعقاب شیبان، پسر جوجی خان و نوه‌ی چنگیز خان. وی برادر باتو خان و اردا خان بود، و در جنگهای مغول در مجارستان از خود لیاقت نشان داد. در تقسیم قلمرو چنگیز، دشتهای واقع در ش و چ‌ش اورال جنوبی نصیب وی شد. از اواخر قرن ۸م هق، اعقاب او قسمتی از قزاقستان کنونی را نیز اشغال کردند، و طوایف تابع شیبانیان به ازبک معروف شدند.

آغاز دولت ازبکان از زمان ابوالخیر شیبانی است، که در ۱۷سالگی به خانی رسید، و در ۸۳۴ هق خوارزم و کرسی آن اورگنج را گرفت، و دست تیموریان را از بلاد مستحکم اطراف سیر دریا کوتاه کرد، و از نفاق بین امرای این سلسله استفاده کرده به مداخله در امور ماوراء النهر پرداخت. در اوج قدرتش، قلمرو وی از حدود توبولسک تا سیر دریا ممتد بود، ولی مهاجمات قبایل اویرات، و منازعه با قزاقها سبب ضعف دولت او گردید، و عاقبت در ۸۷۳ (۸۷۴؟) هق در جنگ با قزاقها کشته شد. پسرش شاه بوداق نیز در همان سال بدست یونس، خان مغولستان، که بیاری قزاقها بر ضد ازبکان آمده بود، مقتول شد. پسر وی محمد شیبانی معروف به **شیبک خان** بود، که ماوراء النهر را گرفت (۹۰۶ هق)، و در افغانستان کنونی و خراسان تاخت و تاز کرد، ولی عاقبت مغلوب شاه اسماعیل I صفوی گردید، و بقتل رسید (۹۱۶ هق). پس از آن، بابر چندی ماوراء النهر را تحت استیلای تیموریان آورد، ولی عاقبت در ۹۱۸ هق از ازبکان شکست خورد، و ناچار بخارا و سمرقند را ترک گفت (۹۲۰ هق). ماوراء النهر به ازبکان بازگشت، و آمو دریا مرز ایران عهد صفوی با قلمرو خانهای ازبک گردید. بعد از **عبدالله ابن اسکندر (شیبانی)**، امارت بخارا از خاندان شیبان به خاندان جانیه منتقل شد (۱۰۰۷ هق). در خیوه، امارت شاخه‌ی عربشاهیه از شیبانیان تا ۱۱۰۶ یا ۱۱۰۷ هق دوام یافت. شاهرخ بیگ I، از اعقاب ابوالخیر در ۱۱۲۲ هق در فرغانه استقرار یافت، خانات خوقند را تأسیس کرد، که در ۱۸۷۶ روسیه آنرا به قلمرو خود منضم نمود.

شیبانی خان: ← شیبک خان.

شیب تمام[1] (šibe tamām)، در اصطلاح زمین‌

(1)hade

شناسی، زاویه‌ی بین صفحه‌ی یک گسله و خط قائم. نیز ← شیب.

شیبک خان (šaybak xān) یا **شیبانی خان** (šeybāni)، شهرت **محمد شاه‌بخت خان شیبانی** (šāh.baxt)، ۸۵۵–۹۱۶ هق (یا شعبان ۹۱۵ هق)، خان ازبکها، فاتح و شاه (۹۰۶–۹۱۵ یا ۹۱۶ هق) ماوراء النهر. در ۹۰۰ هق به ماوراء النهر آمد، و به تسخیر این سرزمین پرداخت، و در ۹۰۶ هق فتوحات خود را به انجام رسانید، و سمرقند را نیز گرفت. بابر به کومک مردم سمرقند را بازستاند، ولی چند ماه بعد شیبک خان شکست فاحشی بر او وارد کرد، و سمرقند را دگر بار گرفت. در ۹۰۸ هق شاهرخیه و تاشکند را تاراج کرد، ولی پیش از رسیدن بابر این نواحی را ترک گفت. چند سال بعد هرات را فتح کرد، و سپس شاه اسمعیل I صفوی را به تسنن دعوت نمود. شاه اسمعیل لشکر به دفع او برد، و عاقبت در ۹۱۶ هق نزدیک مرو او را مغلوب کرد، و وی از جراحاتی که برداشته بود درگذشت. گویند شاه اسماعیل کاسه‌ی سر او را به جام شراب مبدل کرد، و پوست سرش را از کاه انباشته نزد بایزید II عثمانی، و دست راستش را نزد رستم روزافزون فرستاد.

شیبک خان مردی بود دلیر و جسور و بیرحم، و در مخالفت با شیعه و دشمنی با صفویه تعصب تمام داشت، و مکرر شاه اسماعیل را تهدید و تحقیر نمود.

شیبکوه (šibkuh)، ناحیه‌ای در قسمت جنوبی لارستان، فارس، کنار خلیج فارس، که عرضش را از آبادی بوالعسکر (bol.'askar) (۱۱۴کیلومتری لغ بندر لنگه) تا بندر چیرو (ciru) (۱۲۰کیلومتری غ بندر لنگه) ۷ فرسنگ، و طولش را از بندر مغو (moqu) (۴۲کیلومتری غ بندر لنگه) تا بندر مقام (maqām) (۱۸۰کیلومتری لغ بندر لنگه) ۲۵ فرسنگ ضبط کرده‌اند. دهستان **شیبکوه** (دارای ۴۲؛ آبادی) جزو این ناحیه و مرکزش بندر چارک است. بخش **شیبکوه** (تأسیس دی ماه ۱۳۳۳ هش) مشتمل بر دهستانهای حومه (شیبکوه)، و جزایر شیخ شعیب، هندورابی، و فرور (forur)، و تابع شهرستان بندر لنگه است، و مرکزش چارک میباشد.

شیبکوه (šibkuh) یا **زاهدان** (zāhedān)، دهستان (جم ح ۱۱٬۰۰۰؛)، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)، دارای ۱۹ (؛) آبادی، مرکزش زاهدان.

شیبنیک، شهر یوگوسلاوی، ← سیبنیک.

شیپتن[1]، **اریک ارل** (erik erl šiptən)، ۱۹۰۷–، کوهنورد انگلیسی. عضو هیئت کوهنوردان ف. س. سمایث بود (۱۹۳۱)، و به قله‌ی کامت (۷٬۷۵۵ متر) رسید، و این در آن زمان بلندترین ارتفاعی بود که آدمی از آن بالا رفته بود. در کوششهائی که در سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ برای صعود به قله‌ی اورست بعمل آمد شرکت کرد، و در ۱۹۵۱ راهی برای صعود به آن قله یافت. از آثارش کتاب بر فراز آن کوه است.

شیپکا[2] (šipkā)، گردنه‌ای بارتفاع ۱٬۲۷۰ متر در کوههای بالکان، در بلغارستان مرکزی.

(1)Shipton (2)Shipka

شیپور، شیخ: ← شیخ شیپور.

شیپوری، گل، ← تارو؛ فلقاس.

شیث (šis)، پسر سوم آدم و حوا، که در ۱۳۰ سالگی آدم از مادر متولد شد، و ۹۱۲ سال زندگی کرد (پیدایش ۴.۲۵، ۲۶، ۳.۵–۸؛ اول تواریخ ۱.۱). نسب مردم جهان، بموجب تورات و نیز روایات اسلامی، به شیث میرسد، زیرا هابیل را فرزندی نبود، و اولاد قابیل منقرض شدند. بنای کعبه را در روایات اسلامی به او نسبت داده‌اند، و نیز قبر او را در غار کوه ابوقبیس میدانند.

شیجان (šijān)، ده (جم ۱٬۲۷۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۵کیلومتری لغ خمام.

شیخ (šeyx) [= پیرمرد؛ (معمولا) کسی که بیش از ۵۰ سال دارد]، رئیس خانواده و قبیله در عهد جاهلیت و اسلام؛ همچنین، عنوان بعضی رؤسا و حکام عرب، و نیز عنوان احترام‌آمیز در باره‌ی فقها و محدثین و مجتهدین بزرگ و پیران صوفیه. در نزد متصوفه، شیخ مقام بسیار مهم دارد، و ارشاد و تربیت سالکان، که آن را اصطلاحا دستگیری میخوانند، وظیفه‌ی اوست. شیخ در نزد صوفیه واسطه‌ی بین سالک با حق و در واقع نایب رسول شناخته میشود. ازین رو، در صحبت او آداب خاص دارند، و در حق وی نهایت حرمت و اعتقاد بکار میبرند، چنانکه هیچ کس را از وی کاملتر نمیشمارند، و در ملازمت صحبت او ثبات عزم را لازم میدانند، و معتقدند که مرید باید نسبت به شیخ و تصرفات و ارادات شیخ هرگز اعتراض نکند، و یکسره تسلیم صرف و بکلی در مقابل وی مسلوب الاختیار باشد، و هرگز ستر خود را از شیخ نپوشاند، و هیچ گاه نیز ستر شیخ را فاش نکند. حکایات بسیار در کتب صوفیه نقل شده است که تقید و التزام آنها را به رعایت این آداب در معامله‌ی با شیخ نشان میدهد، و البته شیخ نیز نسبت به مرید آداب و وظایف دارد، و قول صحبت و تعهد تربیت او بر ضرورت اخلاص و شفقت او نسبت به مرید و رعایت لوازم آن مبتنی است.

شیخ‌آباد (šeyxābād)، ده (جم ۱٬۲۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۵۵کیلومتری لغ شهرضا. رود شوراب نزدیک آن به زاینده‌رود میریزد.

شیخ‌آباد، مرکز بخش کهنوج.

شیخ ابراهیم ابن فرخ یسار: ← شروانشاهان، III.

شیخ ابراهیم ابن محمد: ← شروانشاهان، III.

شیخ ابواسحاق: ← ابواسحاق اینجو.

شیخ اشراق: ← سهروردی.

شیخ‌الاسلام (šeyxo'l.'eslām)، عنوان بعضی از مشایخ صوفیه و علمای اسلام در قرن ۴م هق و بعد از آن؛ و همچنین لقب خواجه عبدالله انصاری، شیخ جام، امام فخر رازی، ابن تیمیه، شیخ صفی الدین اردبیلی، و جز آنها. در بلاد عثمانی، شیخ‌الاسلام نخست عنوان مفتیان بزرگ بوده است، که در موارد بروز اختلاف بین مفتیهای دیگر، فتوای آنها حجت شمرده میشده، و بعدها عنوان مفتی اعظم استانبول واقع شده است، و او در دولت عثمانی مقام و موقعیت مهم خاصی داشته، و دارای دستگاه مفصلی بوده است. در عهد صفویه، شیخ‌الاسلام اصفهان، چنانکه مؤلف تذکرة الملوک آورده است، در خانه‌ی خود به دعواهای شرعی و امر بمعروف و نهی از منکر میپرداخته است، و همچنین طلاق شرعی را در حضور شیخ‌الاسلام میدادند، و ضبط مال غایب و یتیم اغلب با شیخ‌الاسلام بوده، و بعد از آن به قضات رجوع میشده است. شیخ‌الاسلام از جانب صدرالصدور تعیین میشده، و عده‌ای ملا و مجتهد با او همکاری میکرده‌اند، و در ولایات بزرگ دیگر نیز به اینگونه امور شیخ‌الاسلام رسیدگی میکرده، در صورتی که در بلاد کوچکتر، ملاها و مجتهدین محلی متولی این امور بوده‌اند.

شیخ‌الاسلام هرات: ← عبدالله انصاری.

شیخ‌الجبل (šeyxo'l.jabal)، شهرت **راشدالدین سنان ابن سلمان** (rāšedo'd.din senāne 'bne salmān)، فت ۵۸۹ هق، رئیس و داعی اسماعیلیه در شام. نزدیک بصره متولد شد، و در ایران پرورش یافت، و در ۵۵۸ هق حسن ابن محمد او را به ریاست اسماعیلیه‌ی نزاری شام فرستاد، و وی تا آخر عمر در همین مقام بود. در سیاست شام و مصر در زمان خود نقش مهمی داشت، و از پیروان خود در مقابل سلاطین مسلمان سنی (خاصه صلاح الدین ایوبی) و هم در مقابل صلیبیون با موفقیت دفاع کرد. بقای پیروان وی در حال حاضر حاکی از حسن سیاست و اداره‌ی اوست. در باب سنان و فدائیان اسماعیلی پیرو او داستانها آورده‌اند. نیز ← حشیشیه.

شیخ‌الرئیس، از القاب ابوعلی سینا.

شیخ‌الرئیس قاجار (šeyxo'r.ra'ise qājār)، لقب و شهرت **ابوالحسن میرزا**، متخلص به **حیرت** (heyrat)، ۱۲۶۴–۱۳۳۸ هق، شاعر و خطیب و عالم روحانی ایرانی. پدرش، محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه، پسر فتحعلی شاه قاجار بود. شیخ الرئیس مقدمات علوم را در تهران و مشهد تحصیل کرد، و حکمت قدیم را در تهران در محضر آقا علی مدرس فراگرفت، و به عتبات سفر کرد، و در مجلس درس میرزای شیرازی در سامرا حضور یافت. در ۱۲۹۴ هق به ایران بازگشت، و ناصر الدین شاه لقب شیخ‌الرئیس به او داد، و مأمور خدمت در آستان قدس رضوی گردید. چون با میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله (والی خراسان) نساخت، به عشق‌آباد، و از آنجا به استانبول رفت، و به عضویت انجمن اتحاد اسلام درآمد، و مورد عنایت سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی قرار گرفت، و کتاب اتحاد اسلام را برای او نوشت. در ۱۳۰۴ هق، بفرمان ناصرالدین شاه، به ایران بازگشت، و باز به خراسان رفت. بار دیگر از خراسان از راه عشق‌آباد عازم استانبول شد. به بیت المقدس و هندوستان نیز سفر کرد، و مدتی در شیراز به تدریس مشغول گردید. پس از آن به تهران رفت، و پس از آغاز نهضت مشروطیت ایران، با مشروطه‌خواهان همکاری کرد. پس از توپ بستن مجلس، در باغشاه زندانی شد، و پس از یک هفته آزاد گردید. در انتخابات دوره‌ی دوم به نمایندگی مازندران انتخاب شد، و پس از گشایش مجلس به ریاست سنی مجلس برگزیده شد. از آثار او اتحاد اسلام، منتخب نفیس (مشتمل بر شرح حال و مقداری از اشعار عربی و فارسی او)، و کتاب الابرار (در رد غلام احمد قادیانی) است. شیخ‌الرئیس به صنایع لفظی توجه زیاد داشت، و

آن را در سخنان و منشآت خود بکار میبرد.
شیخ‌الربوه: ← دمشقی، شمس‌الدین.
شیخ‌الطائفه: ← طوسی.
شیخ‌العمید: ← ابوسهل حمدوی؛ ابوسهل زوزنی.
شیخ اویس: ← اویس جلایر.
شیخ بهائی (šeyxe bahā'i) یا **بهاءالدین عاملی** (bahā'o'd.dine āmeli)، شهرت **محمد ابن عزالدین حسین ابن عبدالصمد جبعی عاملی حارثی همدانی** (jaba'ie āmelie hāresie hamdāni)، ۹۵۳-۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱ هق، از علمای دین و از دانشمندان ایرانی، و شاعر به دو زبان عربی و فارسی؛ مت بعلبک. در کوچکی همراه پدرش از جبل عامل به ایران آمد، و در قزوین و بعضی شهرهای دیگر ایران به تحصیل پرداخت. پس از فوت پدر زنش، شیخ علی منشار، شاه عباس I صفوی منصب شیخ‌الاسلامی و تصدی امور شرعی اصفهان را به او واگذار کرد. در ۹۸۴ هق، همراه پدرش به حج سفر نمود، و سفر دومی نیز در ۹۹۲ هق به حجاز کرد. در ۱۰۰۸ هق همراه شاه عباس پیاده به مشهد رفت، و علاوه بر این، سفرهای دیگری نیز به هرات، آذربایجان، عراق، دمشق، فلسطین، و مصر کرده است. عاقبت در اصفهان درگذشت، و جنازه‌ی او را از آنجا به مشهد نقل کردند، و در محوطه‌ای میان مسجد گوهرشاد و صحن جدید بخاک سپردند. شیخ بهائی عربی و تفسیر و حدیث را از پدرش و حکمت و کلام و قسمتی از علوم منقول را از ملا عبدالله یزدی (صاحب حاشیه در منطق) فراگرفت. در باب علم او بر مسائل مهندسی افسانه‌هائی ساخته‌اند، و از جمله گویند حمامی ساخته بود که با یک شمع گرم میشد. ← طومار شیخ بهائی را تنظیم نمود. آثار متعددش مشتمل است بس اثبات انوار الاهیه؛ الاثنی‌عشریات، در فقه؛ اسرار البلاغه؛ جامع عباسی (بفارسی)، در فقه؛ الحبل المتین فی احکام الدین؛ درایة الحدیث؛ زبدة الاصول؛ شرح الاربعین؛ الفوائد الصمدیه، معروف به صمدیه، در نحو؛ مشرق الشمسین، در فقه؛ تحفه‌ی حاتمیه، در اسطرلاب، بفارسی؛ الاسطرلاب، معروف به صحیفه، بعربی؛ بحر الحساب؛ تشریح الافلاک، در هیئت؛ خلاصة الحساب؛ تعاریض الارض؛ کشکول، مشتمل بر مطالب متفرقه بفارسی و عربی؛ مخلاة (mexlāt)، که نیز مانند کشکول است؛ سوانح سفر الحجاز، که به عربی و فارسی سروده است، و معروف به نان و حلوا است؛ مثنوی شیر و شکر؛ رسالة فی نسبة اعظم الجبال الی قطر الارض؛ و غیرها.

آثار علمی شیخ بهائی نه فقط هیچگونه پیشرفت علمی نشان نمیدهد، بلکه از لحاظ اصالت و ابتکار، مانند آثار علمی اخلاف وی، حاکی از انحطاط شدید علمی است. معروفترین اثر علمی او، کتاب کوچک خلاصة الحساب (xolāsa-to'l.hesāb)، در حساب و جبر، مدتهای مدید کتاب درسی در این رشته‌ها بوده است، و مکرر بطبع رسیده، و شروح و حواشی متعدد بر آن نوشته شده است. از شروح و ترجمه‌های فارسی آن کنز الحساب، و از شروح عربی آن شرح فاضل جواد (چاپ تهران، ۱۲۷۳ هق) میباشد (← فاضل جواد).
شیخ بهائی، طومار (tumāre šeyxe bahā'i)، عنوان سندی که، برای تنظیم تقسیم آب زاینده‌رود اصفهان، در عهد سلطنت شاه طهماسب I صفوی بوسیله‌ی شیخ بهائی تنظیم گردید، و ظاهراً شاه در رجب ۹۲۳ هق فرمان اجرای آنرا صادر کرد، و از آن ببعد مبنای عمل بوده است. بطور کلی، ۷ ناحیه از نواحی اصفهان از زاینده‌رود حقابه دارند: النجان، لنجان، مارپین، بزرود و جی، کرارج، براآن، و رودشتین. در تقسیم آب زاینده‌رود، سال به ۳۶۰ روز، و برنامه‌ی استفاده از آب به دو فصل مشخص تقسیم شده است: یکی فصل سیلابی، به مدت پیشبینی‌شده‌ی ۱۹۵ روز، از اوایل آذر ماه هر سال لغایت ۱۵ خرداد ماه سال بعد، که در طی آن معمولاً رودخانه سیلابی است، و دیگر فصل جریان عادی، که مدتش ۱۶۵ روز، از ۱۶ خرداد ماه هر سال تا اول آذر ماه همان سال است. در فصل سیلابی، آب بیش از میزان نیازمندی اراضی تحت کشت است، و لهذا رودخانه "آزاد" میباشد، و هر ناحیه بمیزان احتیاج میتواند از آب استفاده کند (در سالهای کم‌آبی، آب رودخانه طبق تصمیم و نظر هیئت مالکین قراء و مزارع ذینفع بین هفت ناحیه‌ی حقابه‌بر تقسیم میشود). در دوره‌ی جریان عادی، آب رودخانه را به ۳۳ سهم (هر سهم معادل ۵ شبانروز تمامی آب رودخانه) تقسیم کرده‌اند. چگونگی اینکه هر ناحیه چگونه حقابه‌ی خود را دریافت میکند بتفصیل در طومار مندرج است. طومار شیخ بهائی در آبان ماه ۱۳۰۷ هش در اصفهان طبع شده است.
شیخ جام (šeyxe jām)، شهرت **شهاب‌الدین ابو نصر احمد ابن ابوالحسن نامقی جامی** (-nāmeqie)، ملقب به **ژنده پیل** (jande pil) و **شیخ‌الاسلام جام**، ۴۴۱-۵۳۶ هق، صوفی و زاهد ایرانی. در قریه‌ی نامق (ترشیز) ولادت یافت، و در ۲۲سالگی قدم به سیر و سلوک گذاشت. در آغاز سلوک از خلق دوری گزید، و به ریاضت پرداخت. بعدها در آبادی معدآباد (ma'add-ābād) سکنی گزید (۴۸۱ هق)؛ خانقاه و مسجد جمعه‌ای در آنجا بنا نمود، و به ارشاد مردم پرداخت، و مریدان بسیار بر وی گرد آمدند. پس از وفات، در بیرون معدآباد بخاک سپرده شد، و بعداً مقبره و مسجدی بر مدفنش ساختند که مرکز شهر کنونی تربت جام گردید. شیخ جام معاصر غزالی، عین‌القضاة همدانی، و سنائی غزنوی بود، و کراماتی بدو نسبت داده‌اند. از آثارش (جملگی به فارسی) انس التائبین، سراج السائرین، فتوح القلوب، و مفتاح النجاة است. در کتاب مقامات شیخ الاسلام، که یکی از مریدان وی موسوم به سدید الدین محمد غزنوی نوشته است، قصه‌های کرامات منسوب به او آمده است.
شیخ جبرائیل، مقبره‌ی (šeyx jebrā'il)، بنای مزین به کاشیکاری و مخصوصاً مقرنسهای طلا-کاری، در کلخوران (ح ۴کیلومتری ل اردبیل)، که ظاهراً مقبره‌ی شیخ جبرائیل پدر شیخ صفی-الدین اردبیلی است. بعلت جنگهای سرحدی، گنبد آن در قرن ۱۲م هق منهدم شد، و لطمات شدیدی به آثار هنری داخل آن وارد گردید. بانی (یا تعمیرکننده‌ی) آن شاه عباس I صفوی و در منبت عالی آن مورخ ۱۰۳۰ هق است.
شیخ جنید، گنبد: ← گنبد.
شیخ حسن بزرگ: ← حسن ایلکانی.
شیخ حسن کوچک: ← حسن چوپانی.
شیخ حیدر، مقبره‌ی (šeyx heydar)، برج مدوری به ارتفاع ح ۱۸٫۵ متر در خیاو (مشکین-شهر، آذربایجان)، ظاهراً از قرن ۱۵م هق، سقفش فروریخته است.
شیخ خزعل: ← خزعل خان، شیخ.
شیخدرآباد (šeyxdarābād)، ده (جم ۳٬۷۹۴ سث سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان کله بوز، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۲کیلومتری جغ میانه.
شیخ‌زاده (šeyx.zāde)، ح ۷۴۰ هق؟، شاعر ترک عثمانی. در آغاز در خدمت سلیمان شاه (امیر گرمیان) بود، و پس از وفات وی، به خدمت ایلدرم بایزید پیوست. از آثارش داستان منظوم خورشیدنامه است، که موضوع آن عشق خورشید دختر سیاووش (پادشاه ایران) به فرحشاد (پسر پادشاه مغرب) میباشد.
شیخ‌زاده، نویسنده‌ی ترک عثمانی که ظاهراً در قرن ۹م هق (۱۵م ب‌م) میزیسته، و داستان چهل وزیر را به ترکی ترجمه کرده است. متن داستان در نسخه‌های مختلف متفاوت است، و در بعضی نام شیخ‌زاده و در برخی نام احمد مصری مذکور می-باشد. بعضی از محققین این دو نام را متعلق به یک تن دانسته‌اند که همان مترجم داستان از عربی به ترکی باشد. داستان مذکور مشابهت تام به سندبادنامه دارد، و از آن مأخوذ میباشد.
شیخ‌زاده‌ی سهروردی، خوشنویس: ← خط فارسی.
شیخ سعدی: ← سعدی.
شیخ سعید (šeyx sa'id)، سرزمین کوچکی متعلق به فرانسه، واقع در انتهای جغ شبه جزیره‌ی عربستان، کنار باب المندب، مقابل جزیره‌ی بریم (متعلق به بریتانیا). اصلا جزء قلمرو دولت قتبان بود؛ بعدها به حمیریها تعلق یافت. در ۱۸۶۸ شیخ آنجا این ناحیه را به یک شرکت فرانسوی واگذار کرد، و در ۱۸۸۶ به فرانسه انتقال یافت.
شیخ شامل: ← شامل.
شیخ شاه: ← شروانشاهان، قسمت III.
شیخ شبستری: ← محمود شبستری.
شیخ شعبان (šeyx ša'bān)، ده (جم ۱٬۶۳۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۲۶کیلومتری لغ شهر کرد.
شیخ شعیب (šeyx šo'eyb)، جزیره‌ای (جم ۴۰۷ سث ۱۳۳۵ هش) در خلیج فارس، ایران، که از جنبه‌ی اداری جزء دهستان بدوی (badavi) از شهرستان بندر لنگه از فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان است. در ۱۱کیلومتری ساحل واقع، و طولش ۲۴ کم و عرضش ۵ کم است. دارای ۷ آبادی کوچک است.
شیخ شهاب‌الدین، بقعه‌ی (šeyx šahābo'd.din)، بنای متناسب زیبای عهد صفوی، بالای تپه‌ی جنوبی اهر، آذربایجان. مرقد شیخ شهاب‌الدین (از عرفا) و دارای محجر سنگ خاکستری مشبک عالی عهد صفویه است.
شیخ شهید: ← شهید اول.
شیخ شیپور (šeyx šeypur)، شهرت **شیخ حسین**، فد ۱۲۹۵ هش، از دلقکهای دوره‌ی اخیر قاجاریه. پدرش از خدام آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم بود، و میخواست پسرش جزء قراء آستانه شود، ولی شیخ

حسین بمقتضای طبع خود دلقکی پیشه کرد. گویند مردی قانع و خیّر بود، و هرچه از اغنیا میگرفت به فقرا میداد.

شیخ صدوق: ← ابن بابویه. نیز ← صدوق، شیخ.

شیخ صفی‌الدین، بقعه‌ی (šeyx safio'd.din)، بنای هنری مهم قرون 10م و 11م هق، در اردبیل، که مدفن شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شاه اسماعیل I صفوی است. دارای صحنها و کاشیکاریهای معرق در بیرون بنا، و نقاشیها و گچبریها در داخل حرم میباشد. بنائی بنام چینی‌خانه دارد که نوعی موزه‌ی معماری است. صندوق شاه اسماعیل I شاهکار عاج مشبک است. بر اثر انقلابات و مهاجمات، نسخه‌های خطی نفیس و فرشها و مقداری از ظروف چینی عتیق آن از ایران خارج شده است، و در موزه‌های کشورهای بیگانه نگهداری میشود.

شیخ صنعان (šeyxe san'ān)، قهرمان موهوم داستانی بهمین نام از منظومه‌ی منطق الطیر عطار، که سرگذشت او در واقع نمونه‌ای است از آنچه صوفیه در باره‌ی بلا و امتحان اولیا و در باب نحوه‌ی تبدّل سرنوشت انسان و تحول آن در بین حسن عاقبت و سوء خاتمت قائلند. درین حکایت مشهور عطار، شیخ صنعان شیخی است از اولیاء وقت خویش، که ۵۰ سال در حرم عبادت کرده است، و مریدان و شاگردان بسیار برای استفاده از وی به آنجا فراز آمده‌اند. شیخ، که قدوه‌ی اصحاب خویش است، چند شب متوالیاً خواب میبیند که بتی را سجده میکند، و برای آنکه تعبیر این رؤیای عجیب را دریابد، از مکه راه روم در پیش میگیرد، و ۴۰۰ مرید نیز با وی همراه میشوند. در آنجا، دختر زیبای ترسائی را میبیند، و عاشق او میشود. مریدان شیخ را ترک میکنند، و وی در عشق دختر ترسا به دیر میرود، زنار میبندد، شراب میخورد، و حتی بجای کابین دختر-بخواهش یا فرمان او-یک سال نیز خوکبانی پیشه میکند، و بدینگونه، در کار عاشقی رسوای عالم میشود. یک تن از مریدان، که در هنگام توجه او به روم غایب بوده است، وقتی به مکه باز میآید و احوال شیخ را میپرسد، از اینکه شیخ حرم را چنان کاری افتاده است، و مریدانش او را تنها رها کرده‌اند، تأسف میخورد، و آنها را ملامت میکند، و به روم میآید. در روم بعد از ۴۰ شب، پیغمبر را بخواب میبیند که برای نجات و دستگیری شیخ آمده است، و در واقع، شیخ نیز پیغمبر را در خواب میبیند، و از آن رسوائی باز میآید، و غسل میکند، و دختر ترسا نیز تحت تأثیر این واقعه اسلام میپذیرد، و بلافاصله می‌میرد.

این داستان که در منطق الطیر راجع به شیخ صنعان آمده است، با اندک اختلاف، در کتاب المستطرف ابشیهی و بعضی مآخذ دیگر به ابوعبدالله اندلسی منسوب شده است، و در کتابی بنام تحفة الملوک، منسوب به غزالی، و همچنین در یک ترجمه‌ی ترکی منطق الطیر، که ظاهراً به اوایل قرن ۸م هق تعلق دارد، آن را منسوب داشته‌اند به عبدالرزاق صنعانی. از ابوعبدالله اندلسی که در کتاب المستطرف آمده است ظاهراً مقصود [ابو] عبدالله مغربی است، که معاصر با جنید بغدادی و حلاج بوده است، و در مسافرت حلاج به مکه نظر موافقی نسبت به او نداشته است. عبدالرزاق صنعانی هم از محدثین مشهور بوده است، که صوفیه مخالفتی را که با حدیث و اهل حدیث داشته‌اند غالباً با نام او و به مناسبت نام و کار او اظهار میکرده‌اند. از این رو، حکایتی را که نظیر آن در آن اعصار مکرر اتفاق می‌افتاده است، و داستان ابن سقا و حکایت مدرک ابن علی شیبانی از آن قبیل بوده است، بعضی به ابوعبدالله نسبت داده‌اند و بعضی به عبدالرزاق، و البته برای ابوعبدالله یا عبدالرزاق هیچ یک چنین واقعه‌ای رخ نداده است، و شک نیست که نه شیخ صنعان را میتوان حکایتی تاریخی بشمار آورد، و نه در جستجوی قهرمان واقعی آن میتوان به شخص حقیقی تاریخی رسید. الا آنکه صوفیه بعضی از کسانی را که چندان مورد علاقه‌ی آنها نبوده‌اند قهرمان این قصه کرده‌اند، تا در ضمن آن، کیفیت ابتلاء انسانی را که به اعمال خویش تکیه دارد بیان کنند. در هر حال، داستان شیخ صنعان، قطع نظر از منشأ و فایده‌ی اخلاقی منظور در تألیف آن، داستانی است که جنبه‌ی رمزی دارد، و ظاهراً شیخ عطار در طی آن میخواهد سرگذشت روح (شیخ صنعان) را بیان کند که در عالم ماده (روم) گرفتار تعلقات (عشق) میشود، و در نتیجه‌ی آن، به گناه جسمانی (ارتداد) آلایش مییابد، اما عاقبت جذبه‌ی غیبی (پیغمبر که به خوابش میآید) درمیرسد، و او را به مقر اصلی (حرم کعبه) باز میگرداند. داستان شیخ صنعان در منظومه‌ی عطار با بیان شاعرانه و لطیفی ذکر شده است، و بهمین سبب شهرت خاصی حاصل کرده است، و در اشعار گویندگان بعد از عطار، از جمله حافظ، مکرر به سرگذشت او اشارت شده است.

شیخ طبرسی، بقعه، مازندران، ← شیخ کلی.

شیخ طوسی: ← طوسی.

شیخ عالم: ← سیف‌الدین باخرزی.

شیخ عبدالحسین، مسجد و مدرسه‌ی (šeyx abdo'l.hoseyn)، معروف به **مسجد ترکها** (masjede tork.hā)، ابنیه‌ی متناسبی در محله‌ی پاچنار، تهران، دارای کاشیکاری زیبا، که در دوران ناصرالدین شاه قاجار از محل ثلث امیر کبیر احداث شده است.

شیخ عبدالصمد، خانقاه، نطنز، ← خانقاه.

شیخ عبیدالله، فتنه‌ی: ← عبیدالله، شیخ.

شیخ عطار: ← عطار.

شیخ علی، مغاره‌ی: ← مغاره‌ی شیخ علی.

شیخ علی، مقبره‌ی، مدفن شیخ علی ابن محمود، در آبادی بید اخوید (bid oxvid) یزد، دارای کتیبه‌ای از زمان سلطنت اسکندر میرزای تیموری و لنگه‌در منبت نفیس قرن ۹م هق.

شیخ علی خان ایلکانی: ← علی ایلکانی.

شیخعلی خان زند (šeyx'ali xāne zand)، قرن ۱۲م هق، از رؤسا و خوانین زندیه و از خویشان کریم خان زند. در جنگ با محمد حسن خان قاجار در مازندران همراه کریم خان بود. در محاصره و تسخیر قلعه‌ی پری ملایر، باتفاق محمد خان زند و مادر کریم خان، بدست آزاد خان افغان اسیر شد، و سپس به تدبیر و شجاعت محمد خان، در بین راه از آن مخمصه نجات یافت. در کزاز با محمد حسن خان قاجار جنگ کرد و شکست خورد، و درین جنگ بود که محمد خان زند گرفتار شد، و به مازندران گسیل گشت. شیخعلی خان در ۱۱۷۰ هق، با جمعی از امرا، مأمور اصفهان و تنظیم امور آن سامان شد. در ۱۱۷۱ هق باز به دفع محمد حسن خان و تعقیب او پرداخت، استراباد را محاصره و فتح کرد، و محمد حسن خان را شکست سخت داد، و محمد حسن خان فرار کرد و در راه کشته شد. بر طبق بعضی مآخذ، در اردوکشی آذربایجان و مبارزه با فتحعلی خان افشار نیز شیخعلی خان جناح راست لشکر کریم خان را داشت و شکست خورد، اما دیگر بار در حدود خمسه به جنگ پرداخت، و فتحعلی خان را شکست داد. در آذربایجان قضیه‌ی کوری شیخعلی خان پیش آمد، غرور فتح و عظمت او را مست کرد، و گویند از حد تجاوز نمود، و از بعضی ولایات مفتوحه، به حواله‌ی شخصی، خراج طلب کرده از جانب خود محصل گماشت. کریم خان بر او خشم راند، و چشمش را میل کشید، اما او را بعد از سه روز باز نوازش کرد، و تیول و اقطاع سابق بدو داد.

شیخعلی خان زنگنه (šeyx'ali xāne zangene)، فت ۱۱۰۱ هق، از امرا و رجال عهد صفویه و وزیر معروف شاه سلیمان I صفوی. پدرش، علی بیک زنگنه، از جانب شاه صفی منصب میرآخوری داشت. شیخعلی خان، بعد از پدر، منصب میرآخوری یافت، و چون شاه سلیمان را از شز وزیری که در آغاز جلوسش بدو اعتنا نمیکرد خلاص نمود، منصب وزارت و عنوان **اعتمادالدوله** یافت (۱۰۷۹ هق). گویند وی کارهای مملکت را منظم نمود، و در تعظیم فقرا و علما میکوشید، و شبها در لباس مبدل در محلات شهر گردش میکرد. آغاز وزارت او را بعضی در سنه‌ی ۱۰۸۶ هق نوشته‌اند.

شیخ فضل‌الله نوری: ← فضل‌الله نوری.

شیخ کبیر (šeyxe kabir)، شهرت **ابوعبدالله (محمد) ابن خفیف دیلمی شیرازی** (xafife deylamie širāzi)، فت ۳۷۱ هق، صوفی و زاهد مشهور قرن ۴م هق. وی از بزرگان مشایخ صوفیه بشمار بوده است، و مریدان و معتقدان بسیار داشته. صحبت بسیاری از مشایخ صوفیه را مانند جنید بغدادی، رویم، حلاج، و ابن عطا دریافته، و با ابوالحسن اشعری نیز صحبت داشته، و در کسب معرفت و زهد و ریاضت اهتمام تمام ورزیده است. در تصوف و کلام و عقاید و فقه نزدیک ۳۰ کتاب و رساله تصنیف کرده است، که نام بعضی از آنها در کتاب شد الازار ذکر شده است. شیخ کبیر مجلس و منبر داشته، و سخنان لطیف و حکایات عبرت‌آموز در مجالس خویش میگفته است. وفاتش در شیراز اتفاق افتاده و همانجا مدفون شده است. گویند عمر دراز داشته، و نزدیک 100 سال و بلکه بیش از آن زیسته است.

شیخ کلی (šeyx koli)، ده (جم ۴۸۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاتجن، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ ۷کیلومتری جغ شاهی. بقعه‌ی شیخ طبرسی در این آبادی واقع است. بنابه در ۱۲۶۴-۶۵ هق در آنجا با نیروی دولتی جنگیدند.

شیخ لطف‌الله، مسجد (šeyx lotfo'l.lāh)، مسجدی در شهر اصفهان، در ضلع شرقی میدان نقش جهان، از بناهای شاه عباس I صفوی، که از شاهکارهای هنری است. شامل گنبد و سرداب و

راهرو است. عالیترین معرق کاشی و آجر در دیوارها و محراب و سقف داخلی گنبد بکار رفته است. تاریخهای مختلف از ۱۰۱۱ هق تا ۱۰۲۸ هق در قسمتهای مختلف مسجد مذکور است. سازنده استاد محمد رضا اصفهانی بوده است. این مسجد و مدرسه‌ی مجاور آنرا شاه عباس جهت **شیخ لطف‌الله عاملی** (āmeli) (فت ۱۰۳۲ یا ۱۰۳۵ هق) امر به تأسیس فرمود (۱۰۱۱ هق). شیخ لطف‌الله اصلا از مردم جبل عامل بود، و خاندانش از فقهای امامیه بودند، و وی بسبب سعی شاهان صفوی در ترویج مذهب شیعه در اوایل عمر به ایران آمد، و در مشهد مقیم شد. پس از فتنه‌ی ازبکان، در قزوین پناه جست، و سپس شاه عباس او را به اصفهان آورد. پس از اتمام مسجد و مدرسه‌ی شیخ لطف‌الله، در آنجا به امامت و تدریس مشغول شد، و شاه در حق وی مقرری تعیین نمود.

شیخ مرشد (šeyxe moršed)، شهرت **ابواسحاق کازرونی** (abu.ʿeshāqe kāzeruni) [شیخ ابواسحاق ابراهیم ابن شهریار کازرونی]، فت ۴۲۶ هق، عارف و صوفی قرون ۴م و ۵م هق. پدرش نخست زردشتی بود، و در ابتدای استیلای دیالمه بر فارس، به اسلام گروید. شیخ مرشد از مشاهیر مشایخ فارس بود، و مریدان و معتقدان بسیار داشت. کتاب فردوس المرشدیه (ferdŏso 'l.mor-šediyye) در احوال و مقامات اوست. پس از وفات، در کازرون مدفون شد.

شیخ مفید: ← مفید.

شیخ مقتول: ← سهروردی.

شیخ مکان (šeyx makān)، ده، بخش دره‌شهر، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)، در بلوک صیمره، ۱۲کیلومتری جش آبادی دره‌شهر. رود شیخ مکان، از ریزابه‌های رود صیمره در پشتکوه، مشروبش میکند. راه دره‌شهر به تنگ شیخ مکان از آن میگذرد.

شیخو، لویس (luis šeyxu)، ۱۸۵۹-۱۹۲۷ (مطابق ۱۳۴۶ هق)، ادیب و نویسنده‌ی عرب مسیحی؛ متماردین. در مدارس یسوعیان اروپا السنه‌ی یونانی، لاتینی، و فرانسوی را آموخت، و سپس به بیروت رفت، و در سلک آباء یسوعی درآمد. مردی بسیار متعصب بود، و سخت میکوشید که مزایای اسلام را معکوس جلوه دهد، و بعضی از علمای بزرگ و شعرای مسلمان را به نصرانیت منسوب کند. اثر معتبرش کتاب الاداب العربیه است. اثر دیگرش دوره‌ی مَجانی الادب است، که مجلدات اولیه‌ی آن سالها در مدارس ایران از کتابهای قرائتی زبان عربی بود.

شیخ ویس خان (šeyx veys xān)، از شاهزادگان زندیه؛ پسر ارشد علیمراد خان زند. علیمراد خان در ح ۱۱۹۸ هق او را جهت فتح مازندران به جنگ آقا محمد خان قاجار فرستاد، و شیخ ویس خان شکست خورد و هزیمت یافت. بعد از وفات علیمراد خان، وی به دعوت جعفر خان زند نزد او آمد؛ اما ظاهراً در توطئه‌ای بر ضد جعفر خان دست اندر کار شد. ازین رو، جعفر خان او را کور، و با صید مراد خان زند در بند کرد.

شیخی، منسوب به شیخیه؛ پیرو طریقه‌ی شیخیه. ← شیخیه.

شیخ یوسف سروستانی، مقبره‌ی (šeyx yusofe sarvestāni)، بنای سنگی زیبا، با معماری سبک ساسانی، واقع در سروستان فارس، که مقبره‌ی یوسف ابن یعقوب سروستانی و محمد ابن حسن ابن علی بیضاوی است. مشتمل است بر دو چهار طاقی متصل بهم، دارای نوشته‌های مورخ به ۶۸۰ تا ۷۳۱ هق.

شیخین (šeyxayn) [= دو شیخ]. ۱- در اصطلاح اهل سنت، ابوبکر و عمر (دو خلیفه‌ی اول). ۲- در اصطلاح فقهای شیعه‌ی امامیه، شیخ طوسی و شیخ مفید.

شیخیه (šeyxiyye) یا **شیخیها** (šeyxi.hā)، فرقه‌ای از شیعه‌ی امامیه‌ی اثنی‌عشریه، از پیروان شیخ احمد احسائی، از علمای بزرگ شیعه در قرن ۱۳م هق. شیخیه به پشت‌سری (pošte.sari) نیز معروف هستند، و مخالفانشان بالاسری (bālā.sari) و متشرعه (motašarreʿa) نامیده میشوند، و وجه این تسمیه آنست که ایشان بهنگام نماز در حرم ائمه، از لحاظ ادب و احترام، طوری می‌ایستاده‌اند که قبر ائمه میان ایشان و قبله واقع شود، یعنی پشت سر قبر امام می‌ایستاده‌اند؛ و مخالفان ایشان در این امر نوعی غلو دیده و گفته‌اند معنی این امر آنست که شیخیه امام را در حقیقت قبله قرار میدهند، و بهمین جهت، بهنگام نماز، بالاسر مرقد (رو بقبله و پشت به مرقد) می‌ایستاده‌اند، و به بالاسری معروف شده‌اند.

اختلاف شیخیه با متشرعه بیشتر در اصول دین و مذهب است، و آن هم در تعبیر و تفسیر این اصول، نه در انکار یا اثبات اصلی از اصول دین یا اصول مذهب؛ و اختلاف عمده در دو اصل امامت و معاد است.

(۱) امامت. شیخیه ائمه‌ی اثنی عشر را اَدِلّه‌ی اَرْبَعِه‌ی موجودات (علت فاعلی و صوری و مادی و غائی. ← علت) میدانند. بعقیده‌ی ایشان، امام "مشیت خدا و قدرت خدا و دست خدا در اجرای جمیع امور وجودیه و کونیه و شرعیه بدون استثناء" است، و "صاحب ولایت عامه‌ی مطلقه بر جمیع ما سِوَی الله و شاهد و مطلع بر کل موجودات" است. هر یک از ائمه، در حین تصرف در امور عالم، امام ناطق است، و امام بعد از او، در حال حیات او، امام صامت است، یعنی مأذون نیست در احکام شرع چیزی بگوید. مثلا امام حسن و امام حسین در حیات حضرت امیر امام صامت بودند، و حضرت امیر امام ناطق بود، و خود حضرت امیر در حیات حضرت رسول امام صامت بود. امام دوازدهم، پس از علی و حسن و حسین، از امامان دیگر افضل است. امام زمان در حال غیبت خود در این دنیا نیست بلکه در دنیای دیگری است بنام عالم برزخ (barzax) یا هور قلیا (havar qalyā)، که عالمی است که سطح داخلی یا اَسْفَلِ آنْ محیط بر فلک اطلس (← افلاک) است، و چون خدا بخواهد وارد این عالم خواهد شد. این عالم هور قلیا را اقلیم ثامن نیز میخوانند.

شیخ احمد معراج جسمانی حضرت رسول را طوری تعبیر میکند که، به اصطلاح قدما، در افلاک خرق (xarq) و التیام (eltiām) لازم نیاید. توضیح آنکه اجسام فلکی، بعقیده‌ی قدما، قابل خرق (پاره شدن) و التیام (از نو جوش خوردن) نیستند، و اگر بگوئیم پیغمبر با همین جسم از افلاک گذشت، خرق و التیام لازم میآید. گاهی میگوید که با جسم مادی خود نرفت، بلکه با جسم برزخی خود رفت، و گاهی میگوید که جسم حضرت رسول الطف از همه‌ی اجسام و بدن او محیط بهمه‌ی اجسام است. مقصود از براق را، که بعقیده‌ی متشرعه، هنگام معراج، مرکب حضرت رسول بود، روح کلی و فرس الحیاة (faraso 'l.ha-yāt) [= اسب زندگی] میداند.

(۲) معاد. در باره‌ی معاد جسمانی، احسائی معتقد است که انسان را دو جسم است: یکی جسم مرکب از عناصر زمانی، که بمنزله‌ی اعراض جسم حقیقی است، و مانند جامه‌ی آن است، و آنچه پس از مرگ میپوسد و از میان میرود همین جسم است؛ و دیگری جسمی است که زمانی نیست، و از عالم هور قلیا است، و نسبت آن به جسم اول مانند شیشه‌ای است که در دل سنگ است، اما هیئت و شکل آن همین هیئت و شکل انسان است، و آنچه روز قیامت مَحْشور خواهد شد همین جسم است، و لذات و آلام آن جهان نیز متعلق به همین جسم است. شیخ احمد، با این تفسیر، هم خواسته است که منکر معاد جسمانی، که از ضروریات دین است، نشود، و هم راهی برای حل اشکالات حاصل از اعتقاد بآن پیدا کند، و از قضا همین عقیده موجب تکفیر او شد، و بسیاری از ملاهای بزرگ قرن ۱۳م هق حکم به کفر او دادند.

پس از مرگ شیخ احمد احسائی و شاگردش سید کاظم رشتی، پیروان ایشان بر دو دسته شدند. دسته‌ی قویتر یا اکثریت پیرو حاج محمد کریم خان قاجار کرمانی شدند و ایشان را، علاوه بر شیخی، کریمخانی و رُکنی نیز میخوانند، بجهت آنکه حاج محمد کریم خان میگفت که اسلام چهار رکن دارد: (۱) شناختن خدا؛ (۲) شناختن رسول؛ (۳) شناختن ائمه؛ (۴) شناختن شیعه‌ی کامل، که مبلّغ و ناطق اول است، و او کسی است که احکام را بلاواسطه از امام میگیرد، و به دیگران می‌رساند، و او ناطق حقیقی شیعیان است، و دیگران نسبت به او صامت هستند. اگرچه حاج محمد کریم خان و اتباع او تصریح نکرده‌اند که مقصود از این رکن رابع (rokne rābeʿ) و شیعه‌ی کامل ناطق کیست، اما دیگران میگویند که مقصود خود حاج محمد کریم خان و جانشینان او بوده است، و بهمین جهت است که ایشان را رکنیه گفته‌اند. از پیشوایان بزرگ این دسته خود حاج محمد کریم خان و پسران او حاج محمد خان و حاج زین العابدین خان و، در زمان ما، ابوالقاسم ابراهیمی، معروف به سَرْکار آقا است، و هر کدام صاحب تألیفات عدیده هستند. از جمله‌ی معاریف شیخیه حاج میرزا محمد باقر اصفهانی، ساکن همدان، از شاگردان حاج محمد کریم خان بود که کتب زیادی در دفاع از شیخیه نوشته است.

دسته‌ی دیگر از شیخیه کسانی هستند که بر مطالب شیخ احمد و شاگرد او سید کاظم چیزی نیفزوده‌اند، و با کریمخانیه یا رکنیه مخالفت کرده‌اند، و این عده بیشتر در تبریز هستند و بزرگ ایشان حاج میرزا شفیع تبریزی بود، و پس از فوت (۱۳۰۱ هق) او، پسرش حاج میرزا موسی جانشین او گردید، و پس از فوت (۱۳۱۹ هق) او، آقا میرزا علی ثقة‌الاسلام جانشین او گردید، که در ۱۳۳۰ هق به جرم آزادیخواهی در

تبریز بدست روسها بدار آویخته شد.

علمای متشرعه، چنانکه گفتیم، شیخیه را تکفیر کردند، و این امر در بعضی از شهرها، از جمله تبریز و همدان و کرمان، مایه‌ی کشمکشها و حتی خونریزیها شد. در باره‌ی وقایع همدان، که در سال ۱۳۱۵ هق اتفاق افتاده است، کتابی بنام تاریخ مِبْرَلا لِمَنِ اعْتَبَر نوشته شده است که بچاپ رسیده. بهائیان شیخ احمد را "مبشر ظهور" می‌خوانند، و او را با حاج سید کاظم رشتی "دو نَجْمِ ساطِع" مینامند.

شیخیها: ← شیخیه.

شیدا، ملا (molla šeydā)، فد احتمالا ۱۰۵۲ هق، شاعر و هجاگوی ایرانی دربار تیموریان هند؛ مت فتحپور سیکری. به خدمت شاه جهان پیوست، و در اواخر عمر در کشمیر سکنی گزید، و شاه جهان مستمری در حق او برقرار کرد. مثنوی دولت بیدار او معروفست.

شیداسپ (šidāsp)، در شاهنامه وزیر طهمورث.

شیدسپ (šidasp)، در شاهنامه، پسر گشتاسپ که با اردشیر و شیرو، دیگر برادران خود، در جنگ گشتاسپ با ارجاسپ تورانی کشته شد.

شیدوش (šidūš)، در شاهنامه، پهلوان ایرانی، پسر گودرز، و از سران سپاه ایران در پادشاهی فریدون و نوذر و کیکاوس و کیخسرو، و جنگهای آنان با تورانیان.

شیده (šide) یا **پشنگ** (pašang)، پسر افراسیاب و از پهلوانان و سران سپاه او در جنگ با ایرانیان. افراسیاب، هنگام رفتن سیاوش به توران، مال بسیار بوسیله‌ی شیده نزد او فرستاد. در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، در نبردی تن به تن که با کیخسرو کرد، کشته شد.

شیدهارا[1]، بارون **کیجورو** (bāron kijuro* šidehārā)، ۱۸۷۲–۱۹۵۱، از رجال و سیاستمداران ژاپن. در ۱۹۲۴–۲۷ و ۱۹۲۹–۳۱ وزیر امور خارجه بود و، بر خلاف میل ارتشیان، نسبت به چین و روسیه سیاستی صلحجویانه داشت. در ۱۹۴۵ به ریاست حزب مترقی رسید، و در اکتبر ۱۹۴۵ همه‌ی ۴۶ نخست‌وزیر بود؛ اقتصادی محافظه‌کارانه و انتسابش با میتسوبیشی سبب عدم رضایت نهضت دست چپ با وی گردید. در ۱۹۴۷، بسبب مخالفتش با ملی شدن صنعت زغال سنگ، از حزب اخراج شد. در ۱۹۴۹ رئیس دیت گردید.

شیر[2] (šir)، ترشح غده‌ای پستان جانورانی که نوزادشان با مکیدن پستان آنها تغذیه میکنند. انسان، علاوه بر شیر گاو، از شیر بسیاری جانوران دیگر میش، بز، شتر، خر، مادیان، گورخر، گوزن، لاما، و غیره استفاده میکند. شیر تشکیل شده است از گویچه‌های کوچک چربی (کره) که، در محلولی عمدةً مرکب از کازئین و مواد پروتئینی دیگر، قند شیر، و املاح غیر آلی، بحالت تعلیق قرار دارد. غذای ارزنده‌ای برای اشخاص بالغ است، و برای نوزادان تقریباً غذای کاملی است. لیپراتهای کربون و چربیها و پروتئینهای آن به نسبت مناسب و بحالت قابل هضم است، و بهترین منبع کلسیوم برای بدن میباشد. شیر مشتمل بر اغلب ویتامینها است، و از منابع عمده‌ی ویتامین آ و ریبوفلاوین (ویتامین ر یا ب۲) میباشد. ویتامین د آنرا با افزودن مواد مخصوصی به علوفه‌ی گاو یا افزودن خود این ویتامین به شیر افزایش میدهند. ترکیب شیر بر حسب جنس و نژاد حیوان و غذا و سایر اوضاع و احوال آن متفاوت است. شیر را غالباً "متجانس" میکنند، برای این کار، آن را با فشار از سوراخهای ریزی عبور میدهند، تا گویچه‌های کره‌ی آن خُرد شود، و خاصیت بهم چسبیدن و به حالت خامه درآمدن آنها از بین برود. پاستوریزه کردن شیر از نمو باکتریها در آن جلوگیری میکند، و نگاهداشتن و حمل آنرا بهتر میسر میسازد. شیر غلیظشده را از تبخیر شیر معمولی در خلأ بدست میآورند، و مقداری شکر به آن میافزایند. از طرق تهیه‌ی شیر خشک اینست که ابتدا آب شیر را بعضاً تبخیر میکنند، و سپس آنرا در اطاقی که حرارت زیاد دارد نرمپاش میکنند، ذرات شیر در ضمن سقوط خشک میشوند، و گرد شیر بر کف اطاق باقی میماند. شیر مالتدار مخلوطی است خشک، که از شیر و عصاره‌ی جوانه‌ی شیرین جو (مالت) و آرد گندم تهیه میشود. شیر چربی‌گرفته برای کسانی که باید از خوردن چربی خودداری کنند سودمند است؛ در عمل چربی گرفتن، بیشتر ویتامین آ همراه خامه از شیر خارج میشود. نیز ← لبنیات.

شیر (šir)، جانور پستاندار گوشتخوار (جنس *Felis leo* یا نوع *Panthera*) از تیره‌ی گربه‌ها، که در افریقا، جنوب آسیا، و غ هندوستان یافت میشود. از اروپا و آسیای صغیر و قسمت زیادی از مسکن سابقش در آسیا برافتاده است. رنگش از زرد تا خرمائی، و پشمش کوتاه است، و دُمش به توده‌ای از پشم تیره‌رنگ منتهی میشود. شیرهای نر اغلب دارای یال سیاه یا خرمائی هستند، و طول آنها از بینی تا انتهای دم حد ۳ متر است، و وزنشان تا ۲۵۰ کگ میرسد. شیر غذای خود را از شکار آهو، گورخر، و زبرا، و حیوانات دیگر بدست میآورد، و لاشه نیز میخورد. شیرها گاه دسته دسته حرکت میکنند. معمولا فقط شیرهای پیر یا ضعیف به انسان حمله میکنند، ولی گاه شیر عادت به آدمخواری پیدا میکند. شیر در افسانه‌ها شاه حیوانات محسوب شده است. برای صورت فلکی شیر ← اسد.

شیر، ادی (addi šir)، ۱۸۶۷–۱۹۱۵، کشیش کلدانی آثوری (آشوری) عراقی، محقق در تاریخ و لغت. علاوه بر زبان عربی، زبانهای کلدانی، عبری، فارسی، ترکی، لاتینی، و فرانسه را خوب میدانست. در ۱۹۰۲ به مطرانی سعرد رسید. در اوایل جج I در یکی از قراء سعرد مقتول شد. آثارش مشتمل است بر کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة، تاریخ کلده و آثور، مدرسه‌ی نصیبین، و شهداء المشرق.

شیرآباد (širābād)، ده (جه ۱°۵۵۱ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرگانرود، شهرستان طوالش، استان یکم، ۲۷ کیلومتری لغ هشت‌پر.

شیرابه[3] (širābe)، فنس لاتکس[3] (lāteks)، مایعی شیرمانند و معمولا سفیدرنگ که در بعضی از یاخته‌های برخی از تیره‌های گیاهان دانه‌دار (مثلا تیره‌ی استبرق) یافت میشود. شیرابه محتوی صمغهای مختلف، رزین، چربیها، موم، و اغلب مواد دیگر میباشد. از محصولات تجارتی مهم آن رزین و کائوچو است.

شیراز (širāz)، شهر (جه ۲۹°۸۶۵ سث ۱۳۴۵ هش، فرازا ح ۱°۵۸۵ متر)، مرکز شهرستان شیراز و استان هفتم (فارس). فاصله‌اش از تهران ۹۱۹ کم و از خلیج فارس (بندر بوشهر) ۲۹۹ کم است. شیراز در دشت کوچکی بطول ح ۳۲ کم و عرض ح 10 کم واقع میباشد، که اطرافش را کوه و تپه فراگرفته است. دارای آب و هوای نسبةً معتدل و فصول منظم است؛ طبق آمار هواشناسی، در دی ماه ۱۳۳۹–آذر ماه ۱۳۴۵ حد اکثر مطلق دما °۳۹٫۸ صدبخشی و حد اقل مطلق آن °۴٫۱ — بوده است. تنگ الله اکبر مشرف بر شهر شیراز است. شیراز بسبب موقعیت قابل دفاع، آب و هوای مطبوع، و خاک حاصلخیزش از زمانهای قدیم شهری پررونق بوده، ولی گاه از زلزله آسیب دیده است (فهرست اجمالی زلزله‌های ایران را در مقاله‌ی زلزله ملاحظه کنید).

شیراز از مراکز مهم داد و ستد و بازار محصولات قشقائیها و ایلات خمسه‌ی فارس است، و مبدأ چندین راه شوسه میباشد: از ل، از طریق اصفهان و قم با تهران؛ از لش به یزد؛ از ش به کرمان؛ و از چغ به بوشهر مرتبط میباشد. فرودگاه آن مهم است. محصولات ناحیه‌ی اطراف آن مشتمل بر چغندر، گندم، پنبه، جو، و کتیرا است. معروفترین محصولش شراب حاصل از تاکستانهای خلار است. خاتمکاری و نقره‌کاری آن از مدتها پیش مشهور بوده است. کارخانه‌ی سیمان دارد.

ابنیه‌ی جالب شیراز. مهمترین تأسیسات جدید شهر بیمارستان نمازی و دانشگاه پهلوی است. بناهای تاریخی داخل و اطراف شهر که قابل ذکر است عبارتند از، قصر ابونصر؛ برم‌دلک؛ قلعه‌ی بندر؛ مسجد جامع عتیق (← مسجد جمعه)؛ مسجد نو؛ شاه چراغ؛ مقبره‌ی ابش خاتون؛ مدرسه‌ی خان؛ آستانه‌ی سید علاءالدین حسین؛ تکیه‌ی هفت تن؛ تخت ضرابی؛ مسجد نصیرالملک؛ و آثار کریم خانی، مشتمل بر مسجد وکیل، مدرسه‌ی وکیل یا مدرسه‌ی آقا بابا خان (آغاز بنایش در زمان کریم خان زند و اتمامش در دوره‌ی قاجاریه)، بازار وکیل، باغ جهان‌نما، عمارت کلاه‌فرنگی در باغ نظر، ارگ کریم خانی، چند حمام و آب‌انبار، و غیره. بازار وکیل از بازارهای بزرگ و مشهور ایران، و دارای چارسوقی زیبا با طاقی رفیع است؛ قسمتی از آن هنگام امتداد دادن خیابان زند شکافته شد، و امروز خیابان مذکور عمود بر این بازار است، و از نزدیک چارسوق میگذرد. جز اینها، بنیاد آرامگاه سعدی و آرامگاه حافظ هم، که امروزه از آثار تماشائی شیراز و زیارتگاه مردم است، از عهد کریم خان میباشد، و بعد از وی تغییرات و تعمیراتی در آنها صورت گرفته است، تا بصورت کنونی درآمده. دیگر از آثار تاریخی شیراز اینها را میتوان نام برد، بقعه‌ی سید میر محمد؛ بقعه‌ی بی‌بی دختران؛ بقعه‌ی شاه میر علی ابن حمزه؛ بقعه‌ی سید حاج غریب؛ مقبره‌ی داعی شیرازی، در گورستان عمومی شهر؛ مقبره‌ی شاه منصور آل مظفر؛ تکیه‌ی چهل تن یا چهل تنان، که قبر بسحاق اطعمه در آن است؛ قبر شاه شجاع، واقع در ۱۵۰قدمی غ تکیه‌ی هفت تن؛ آرامگاه خواجوی کرمانی، در تنگ الله اکبر (ل شیراز)؛

(۱)Shidehara (۲)milk (۳)latex

تکیه‌ی مشرقی، در غ آرامگاه خواجو و بر فراز آن، که محل آرامگاه خواجه عمادالدین محمود کرمانی، وزیر ابواسحاق اینجو، است؛ مسجد مشیرالملک؛ امامزاده زنجیری؛ و بقعه و عمارت باباکوهی، در مغاره‌ای از کوهی در ل شیراز. قنات رکن‌آباد و دروازه‌ی قرآن نیز شهرت داشته‌اند، که اکنون از اولی جز رشته‌ای باریک، و از دومی جز نامش نمانده است؛ آنچه امروزه به دروازه‌ی قرآن شهرت دارد طاق و سُده‌ای است (بنای ۱۳۲۷ هش) بر مدخل شهر واقع در تنگ الله اکبر، کمی پایین‌تر از محل طاق و سده‌ی دروازه‌ی قدیمی قرآن، که در زمان عضدالدوله‌ی دیلمی بنا شده بود، و در ۱۳۱۶ هش برای تعریض راه شیراز به اصفهان خراب شد.

دروازه‌ها و محلات شیراز. در قرن ۴م هق، شیراز ۸ دروازه داشت. در زمان مستوفی (قرن ۸م هق)، شهر منقسم به ۱۷ محله و دارای ۹ دروازه بود. در زمان کریم خان زند تعداد دروازه‌ها به ۶ و عده‌ی محلات به ۱۱ تقلیل یافت، که بعضی با تغییراتی وجود دارد، و از برخی جز نامی نمانده است. دروازه‌های ششگانه عبارتند از دروازه‌های باغ شاه، اصفهان، سعدی، قصابخانه، شاه داعی، و کازرون. محلات منکور ازین قرارند: محله‌ی اسحاق بَگ، محله‌ی بازارِ مُرغ، محله‌ی بالا کِفت، محله‌ی دز شازده [= درِ شاهزاده]، محله‌ی میدان شاه، محله‌ی درِ مسجد (نو)، محله‌ی سَرِ باغ، محله‌ی سر دزک (sare dozak, dezak)، محله‌ی سنگِ سیاه (قبر سیبویه را در آن محله میدانند)، محله‌ی لبِ آب، و محله‌ی جهودان. از محلاتی که در دوره‌ی کریم خان جزء محلات دیگر شد و هنوز نامش باقی است محله‌ی موردستان (mordestān) است. پنج محله‌ی اول از محلات یازده‌گانه‌ی فوق الذکر را "حیدری‌خانه" و پنج محله‌ی دوم را "نعمتی‌خانه" میگفته‌اند، زیرا این محلات بترتیب حیدری‌نشین و نعمتی‌نشین بوده‌اند (← حیدری؛ نعمتی).

باغهای شیراز. شیراز از قدیم به داشتن باغ‌های زیبا و مصفا مشهور بوده است. از باغهای معروف آن اینها را میتوان نام برد: باغ ارم، در ل‌غ شیراز، که مخصوصاً بسبب سروهای ناز زیبایش شهرت دارد؛ باغ دلگشا، نزدیک آرامگاه سعدی، که خاصه بسبب نارنجستان بزرگش معروف است؛ باغ عفیف‌آباد یا باغ گلشن، در غ شهر؛ باغ خلیلی، در غ شهر؛ باغ نوابی، در ۶کیلومتری غ شیراز، در قصر الدشت؛ و باغ جنت.

تاریخ شیراز. ناحیه‌ی شیراز از قدیم اهمیت داشته است، و ویرانه‌های تخت جمشید گواه بر این امر میباشد. شهر شیراز از عهد ساسانیان سابقه دارد، ولی شهرت و اعتبارش از دوره‌ی بعد از اسلام است. در اواخر خلافت عمر، ابوموسی اشعری و عثمان ابن ابی العاص آنرا فتح کردند. محمد ابن قاسم ابن محمد، از بستگان حجاج، در عهد خلافت ولید ابن عبدالملک شهر را از نو ساخت (۶۴ هق، و به اغلب روایات ۷۴ هق). صمصام‌الدوله‌ی دیلمی یا سلطان‌الدوله‌ی دیلمی باروئی با ۱۱ یا ۱۲ دروازه بر گرد آن برآورد. محمود شاه اینجو در اواسط قرن ۸م هق این بارو را مرمت کرد. در ۷۹۵ هق تیمور به جلو شهر رسید، شاه منصور آل مظفر بر او تاخت و کشته شد. افاغنه در ۱۱۳۷ هق آنرا گرفتند. کریم خان زند آنرا پایتخت خود قرار داد، بر گردش بارو و خندق کشید، خیابانهایش را سنگفرش کرد، و عمارات زیبا و بازار معروف وکیل را در آن احداث نمود.

شیراز مولد حافظ، سعدی، قطب‌الدین شیرازی، و ملا صدرا است. از دیگر معاریف آنجا میتوان اهلی شیرازی، بسحاق اطعمه، عرفی، بابا فغانی، مجدالدین همگر، قاآنی، و شوریده را نام برد. سید علی محمد باب نیز از مردم شیراز بود.

دانشگاه پهلوی شیراز در تیر ماه ۱۳۴۱ هش تأسیس شد. قدیمترین دانشکده‌ای که در شیراز دایر شد دانشکده‌ی پزشکی (تأسیس ۱۳۲۸ هش) بود. در۱۳۳۴ هش دانشکده‌های ادبیات و کشاورزی، و در ۱۳۳۶ هش **دانشگاه شیراز** تشکیل یافت. پس از تأسیس دانشگاه پهلوی، دانشگاه شیراز، بموجب اساسنامه‌ای که در خرداد ۱۳۴۳ هش بتصویب کمیسیون مشترک مجلسین شورا و سنا رسید، به دانشگاه پهلوی انتقال یافت. دانشگاه پهلوی در امور برنامه‌ها و تکمیل کادر آموزشی خود با دانشگاه پنسیلوانیا (کشمه) همکاری و ارتباط نزدیک دارد، و فعلا دارای چهار دانشکده‌ی ادبیات و علوم، پزشکی، مهندسی، و کشاورزی میباشد. در سال تحصیلی ۱۳۴۴–۴۵ هش جمعاً 900 تن محصل (۱۲۵ نفر دختر و ۷۷۵ نفر پسر) در این دانشگاه مشغول تحصیل بوده‌اند. بودجه‌ی کل دانشگاه پهلوی در سال مالی ۱۳۴۵ هش بالغ بر ۷۶۱٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال (حدود ۱۱ برابر بودجه‌ی سال تأسیس) بوده است، و این رقم نمودار توسعه‌ی روزافزون این دانشگاه است. محل فعلی آن عمدةً همان دانشکده‌های دانشگاه سابق شیراز است؛ ساختمان بنای جدید و بزرگ آن قریباً آغاز خواهد شد. دانشگاه پهلوی از کومکهای مالی سازمان برنامه، شرکت ملی نفت ایران، شرکتهای عامل نفت (کنسرسیوم)، و بعضی مؤسسات خصوصی برخوردار است.

شیراز (širāz)، شهرستان، استان هفتم (فارس)، ج ایران؛ مرکزش شهر شیراز. فعلا مشتمل بر بخشهای حومه، بیضا (اردکان)، زرقان، سروستان، لَپ خروی، و مرودشت است. رودهای کر، قره آقاج، و شش پیر مشروبش میکنند. گذشته از بعضی دشتهای نسبةً کوچک، مانند دشتهای کربال، مرودشت، و شیراز (مشتمل بر شهر شیراز و حومه)، ناحیه‌ای کوهستانی است؛ قله‌ی دنا (← دینار) در ل‌غ آنست، و رشته‌کوههائی در امتداد ل‌غ‌ش از آن میگذرند. رشته‌ی برم فیروز (barme firuz) از دهستان کمهر و کاکان در ل‌غ اردکان شروع شده از ل دهستان رامجرد میگذرد. رشته‌ی بمو (bamu) دشت شیراز را از مرودشت جدا میکند، و از ل‌ش شیراز میگذرد، و به ارتفاعات خرمن‌کوه در ج دریاچه‌ی بختگان مربوط میشود؛ بلندترین نقاط آن قله‌ی بمو (بارتفاع ۲٬۶۵۶ متر) و قله‌ی باباکوهی (در ل شهر شیراز، بارتفاع ۲٬۱۶۸ متر)، است؛ تنگ الله اکبر و گردنه‌های آب باریک و باجگاه (که راه شوسه‌ی شیراز به اصفهان از آنها میگذرد) جزء این رشته‌اند. ارتفاعات گر (gar) در غ دریاچه‌ی مهارلو است. رشته‌ی سبزپوشان یا سیاخ از ج شهر شیراز در امتداد رود قره آقاج بجانب ش ممتد است، و رشته‌ی کوهمره سرخی تقریباً به موازات آن قرار دارد. طوایف قشقائی در بعضی از نواحی این شهرستان زندگی میکنند. محصولات عمده‌ی شهرستان روغن، پشم، پوست، کتیرا، و تنباکو است؛ شراب خلار معروفست. از صنایع آن فرشبافی است؛ خاتمکاری شهر شیراز مشهور است. شهرستان شیراز بر طبق قتک ۱۳۱۶ با بخشهای حومه، فیروزآباد، ممسنی، کازرون، بیضا، زرقان، و قیر و کارزین تشکیل یافت. در آبان ماه ۱۳۲۱ هش، فیروزآباد و قیر و کارزین، و سپس در شهریور ماه ۱۳۲۵ هش، کازرون و ممسنی از آن منتزع گردید؛ بخشبندی کنونی شهرستان در آبان ماه ۱۳۳۸ هش صورت گرفت.

برای تاریخ ناحیه ← شیراز، شهر. از اماکن باستانی مشهور شهرستان میتوان استخر، تخت جمشید، و آثار مرودشت را نام برد.

شیراز، دانشگاه: ← شیراز، شهر، قسمت آخر مقاله.

شیراز، دانشگاه پهلوی: ← شیراز، شهر، قسمت آخر مقاله.

شیراز، مزارات: ← شد الازار.

شیراز، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

شیراز، موزه‌ی (muzeye širāz) یا **موزه‌ی پارس** (pārs)، موزه‌ای (تأسیس ۱۳۱۴ هش)، در باغ نظر شهر شیراز، در عمارت کلاه‌فرنگی. از نفیسترین آثاری که در آن مخزون است یکی سی جزء قرآن مُذَهَّب و کم‌نظیری است بخط یحیی صوفی و مورخ ۷۴۵–۴۶ هق، که بوسیله‌ی تاشی خاتون وقف شاه چراغ شده است؛ و دیگر ۱۲ جلد (هر جلد شامل دو جزء) از یک قرآن ۱۵‌جلدی، مورخ ۷۷۷ هق، که آن نیز از طرف خواجه جلال‌الدین تورانشاه، وزیر شاه شجاع، وقف شاه چراغ گردیده است. یک قبضه شمشیر منسوب به کریم خان زند نیز در این موزه نگهداری میشود.

شیرازی، ابواسحاق: ← ابواسحاق شیرازی.

شیرازی، صدرالدین: ← ملا صدرا.

شیرازی، عبدالملک، ریاضیدان، ← عبدالملک شیرازی.

شیرازی، قطب‌الدین: ← قطب‌الدین شیرازی.

شیرازی، میرزا ابوالحسن: ← ابوالحسن ایلچی.

شیرازی، میرزای: ← میرزای شیرازی.

شیرامین (šir.amin)، دهستان (جم ۵٬۵۸۰)، ج بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۲ (۴) آبادی. از غ به دریاچه‌ی رضائیه محدود است. راه آهن تهران به تبریز از آن میگذرد. مرکزش، **شیرامین** (جم ۲٬۲۰۸ سشـ ۱۳۴۵ هش)، در ۱۷کیلومتری ج‌غ دهخوارقان است.

شیران (širān)، ده (جم ۱٬۳۳۳ سشـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایرد موسی، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۲ کیلومتری ج‌غ اردبیل.

شیرآهک[1] (širāhak)، **ماده‌ای دروا**، که عبارتست از ذرات آهک که به حالت تعلیق در آب متفرق است.

شیربرنج (šir.berenj)، خوراکی که با برنج و

(1) milk of lime

شیر طبخ میشود، و گلاب و دانه‌های هل نیز در آن میریزند. معمولا با شیره یا شکر مصرف میشود.

شیرپنیر (šir.panir)، گیاهی یکساله از تیره‌ی روناسها و از نوع گالیوم (*Galium*)، دارای ساقه‌های زبر و برگهای فراهم. آب آن شیر را دلمه میکند.

شیرتپه (šir.tappe)، ده (جمعیت ۹۸۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان نوروزآباد، بخش سرخس، شهرستان مشهد، ۴۲کیلومتری ج سرخس.

شیر خان: ← شیر شاه سوری.

شیر ختلان: ← ختل.

شیرخشت (širxešt)، (*Cotoneaster nummularia*)، بوته‌ای از تیره‌ی گل‌سرخیان، و ماده‌ی قندیی که از آن خارج میشود. از بعضی گیاهان دیگر (مانند *Atraphaxis spinosa*) ماده‌ای قندی فراهم میشود که آنرا نیز شیرخشت گویند (نیز ← زبان گنجشک). شیرخشت ماده‌ای است مسهل و ملین، و آنرا در حصبه و سرخک تجویز میکنند. نیز ← من.

شیرخون (širxun)، در شاهنامه، نام مردی که بهمن، پسر اسفندیار، را نزد رستم به نخجیرگاه راهنمائی کرد. اسفندیار ـ که به فرمان گشتاسپ به سیستان رفته بود تا رستم را بند بر دست نهاده به درگاه بیاورد ـ بر لب هیرمند سراپرده زد، و بهمن را نزد رستم فرستاد تا پیام او را در تسلیم شدن و بند بر دست نهادن به وی برساند. بهمن نخست با زال روبرو شد، و زال شیرخون را مأمور کرد که بهمن را نزد رستم به نخجیرگاه راهنمائی کند.

شیردار، درخت، ← افرا.

شیردارکلا (širdār.kalā)، ده (جمعیت ۱۷۳ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بابل‌کنار، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۲۳ـ کیلومتری ج غ شاهی.

شیر دریائی (šire daryā'i)، نام چندین قسم سیل بزرگ گوشدار (← سیل، پستاندار) بومی فکب. اگرچه این جانوران به سیلهای دارای پوست گرانبها وابسته هستند، پوستشان ارزشی ندارد. طول شیر دریائی فکب شمالی به ح ۴ متر میرسد.

شیرزاد (širzād)، گلسنگی (← گلسنگ) از نوع لکانورا (*Lecanora*). جنس *L. tartarea* در تهیه‌ی مواد ملونه بکار میرود. جنس *L. esculenta* خوراکی است.

شیرزاد ابن مسعود: ← شیرزاد غزنوی.

شیرزاد غزنوی (širzāde qaznavi) [شیرزاد ابن مسعود غزنوی] ملقب به **کمال‌الدوله** یا **عضد‌الدوله**، ۴۷۴–۵۰۹ هق، از پادشاهان سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر **مسعود III** غزنوی. در ۴۹۲ هق که، پس از فوت سلطان ابراهیم غزنوی، سلطان مسعود III غزنوی به سلطنت نشست، شیرزاد از جانب وی فرمانروائی هندوستان یافت، و به آنجا رفت. بونصر پارسی نایب و سپهسالار او بود، و او مسعود سعد سلمان را، که در اواخر حیات سلطان ابراهیم از زندان بیرون آمده بود، بنواخت و به حکومت چالندر از توابع لاهور فرستاد. شیرزاد در هندوستان فتوحات کرد، و بعد از وفات (۵۰۸ یا ۵۰۹ هق) پدر، به حکم وصیت وی به سلطنت نشست، ولی پس از چندی برادرش ارسلانشاه غزنوی بر او خروج کرد و او را بکشت.

شیر شاه سوری (šir šāhe suri)، فت ۹۵۲ هق، مؤسس سلسله‌ی کوتاه‌عمر سوری از سلاطین دهلی. پدرش، میان حسن خان، از قبیله‌ی سور از افاغنه بود، و سکندر لودی نواحیی را در بهار بعنوان جاگیر به وی سپرد. پسرش، شیر خان، در ۹۴۰ هق بهار را گرفت، و سپس بر بنگال مستولی شد (۹۴۴ هق). همایون شاه که از بسط قدرت وی نگران شده بود به بنگال لشکر کشید، اما مغلوب شد (۹۴۶ هق)، و دگر بار نیز نزدیک کنوج شکست خورد (۹۴۷ هق)، و به لاهور و سپس از طریق ملتان به سند فرار کرد، و عاقبت روانه‌ی قزوین شد. شیر خان بعنوان شیر شاه به سلطنت نشست. پنجاب را گرفت، و در ۹۵۰ هق ملتان را نیز اشغال نمود. جنگهای با راجپوتها را ادامه داد، و عاقبت در حین محاصره‌ی کالنجر بقتل رسید. وی مردی مدبر و سرداری لایق بود.

پس از وی پسرش اسلام شاه سوری سلطنت کرد (۹۵۲–۹۶۰ هق). بعد از وفات او، مبارز خان، از بستگان شیر شاه، سلطنت را بدست گرفت، و خود را محمد عادل شاه خواند. اما حکام محلی از اطاعت از وی سر فرو پیچیدند، و در این میان همایون بازگشت، و لاهور را اشغال نمود (۹۶۲ هق)، و در همان سال افاغنه را مغلوب کرد، و وارد دهلی گشت.

شیر علی خان (šir ali xān)، ۱۸۲۵–۱۸۷۹، امیر (۱۸۶۳–۷۹) افغانستان. بر حسب وصیت پدرش دوست محمد خان افغان به امارت رسید، اما بلافاصله گرفتار جنگ داخلی با برادران بزرگترش، محمد اعظم خان و محمد افضل خان، و عبدالرحمان خان پسر محمد افضل خان شد، و عاقبت در ۱۸۶۶ (۱۲۸۳ هق) شکست خورد، و ابتدا کابل و سپس قندهار را از دست داد. افضل و اعظم تا ۱۲۸۵ هق بتوالی امارت کردند، اما هرات از قلمرو آنها خارج بود، و از همین جا در ۱۲۸۵ هق، محمد یعقوب، پسر شیر علی، لشکر آورد، و قندهار و کابل را برای پدرش گرفت، و بدینگونه، شیر علی بر همه‌ی افغانستان استیلا یافت، و دولت بریتانیائی هند او را به رسمیت شناخت، و در ۱۸۶۹ (۱۲۸۶ هق)، با لرد مایو[1] (lord māyo*)، نایب‌السلطنه‌ی هند در امباله ملاقات کرد، اما جز وعده‌های مبهم چیزی عایدش نشد. مقارن همین احوال، محمد یعقوب را به زندان انداخت، و شفاعت لرد مایو بر کدورت شیر علی افزود. در این زمان بین ایران و افغانستان بر سر سیستان نزاع بود؛ شیر علی حکمیت افسران بریتانیائی را پذیرفت، ولی رأی (۱۲۹۰ هق، مطابق ۱۸۷۳) حکمها سبب تشدید کدورت او گشت، عاقبت شروع به مذاکره با روسها کرد، و از پذیرفتن فرستاده‌ی دولت بریتانیا امتناع نمود. این امر منجر به دومین جنگ (۱۸۷۸–۸۰) افغانستان و بریتانیا گردید. بریتانیائیها کابل را گرفتند، و شیر علی به مزار شریف گریخت، و در آنجا وفات یافت. پس از فرار وی، محمد یعقوب از زندان آزاد شد، و به امارت نشست (← محمد یعقوب خان).

شیرکوه (širkuh)، شهرت **ابوالحارث اسد‌الدین**، فت ۵۶۴ هق، از رجال خاندان ایوبی (← ایوبیان)؛ عموی صلاح‌الدین ایوبی. شیرکوه و برادرش نجم‌الدین ایوب بخدمت آل زنگی پیوستند (← ایوبیان)، و نورالدین محمود زنگی حمص را به اقطاع به شیرکوه سپرد. در ۵۵۸ که شاور از نورالدین استمانت جست، نورالدین شیرکوه را همراه او به مصر فرستاد، و شیرکوه دشمنان شاور را مغلوب کرد، ولی بعد از اینکه شاور وزارت را بازگرفت، بین آن دو اختلاف افتاد، و شیرکوه ناچار به شام بازگشت (۵۵۹ هق). در ۵۶۲ هق برای جنگ با شاور که با صلیبیون همدست شده بود دگر بار به مصر لشکر کشید، ولی شاور بکومک آمالریک I او را مجبور کرد که به شام بازگردد. بار سوم به اجابت استمداد عاضد، آخرین خلیفه‌ی فاطمی مصر، به مصر لشکر کشید. پس از کشته شدن شاور، عاضد او را وزارت داد (۵۶۴ هق)، ولی قریب دو ماه بعد درگذشت، و صلاح‌الدین ایوبی وزارت یافت.

شیر کوهی: ← پوما.

شیرگاه (šir.gāh)، دهستان (جمعیت ۱۸٬۲۰۰ نفر)، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، در طول دره‌ی رود تالار؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. مرکزش، **شیرگاه** (جمعیت ۳٬۱۷۶ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری ج شاهی است. ایستگاه راه آهن، و کارخانه‌ی تراورس‌سازی و تقطیر چوب دارد.

شیر مرغ، گیاه، ← پیاز دریالی.

شیرو (širu)، در شاهنامه، پسر گشتاسپ، که با دو برادر دیگر خود، اردشیر و شیدسپ، در جنگ با ارجاسپ تورانی کشته شدند. نیز ← شیروی.

شیروان (širvān)، دهستان (جمعیت ۱۷٬۰۰۰ نفر)، بخش شیروان و چرداول، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی. از ش و ج‌ش به رود صیمره محدود است.

شیروان، رود، غ ایران، ← سیروان.

شیروان، شهرستان، ل استان نهم (خراسان). از ل و ش به شهرستان قوچان، و از غ به شهرستانهای اسفراین و بجنورد محدود است. رود اترک در ج آن جاری است. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ از بخشهای شهرستان قوچان شد؛ در خرداد ماه ۱۳۳۹ هش تبدیل به شهرستان گردید. سکنه از طوایف کرد (بیچرانلو، زعفرانلو، میلانلو، و غیره) هستند. مرکزش، شهر **شیروان** (جمعیت ۱۰٬۵۱۰ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۷۲کیلومتری غ قوچان است. بر اثر زلزله‌ی سال ۱۳۰۸ هش ویران گردید، و سپس تجدید بنا شد.

شیروان، ناحیه‌ی تاریخی، ← شروان.

شیروانشاهان، شاهان شیروان یا شروان، ← شروانشاهان.

شیروان و چرداول (širvāno cardāvol)، بخش، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان). از ش و ل‌ش بعضاً به رود صیمره محدود است. مشتمل است بر شش دهستان آسمان‌آباد، بیجنوند، خزل، چرداول، زنگوان، و شیروان.

شیروانی، منسوب به شیروان یا شروان (← شروان).

شیروانی، زین‌العابدین: ← شروانی، زین‌العابدین.

شیر و خورشید (širo xoršid)، نشان و علامت رسمی دولت ایران، که عبارتست از صورت شیری که شمشیری در پنجه‌ی راست و قرص خورشید را

(1)Mayo

بر پشت دارد، و تاجی نیز بالای آن منقوش است. شیر و خورشید در زمان فتحعلی شاه یا محمد شاه قاجار رسمیت یافت.

در باب ابتدای استعمال دو نقش شیر و خورشید با یکدیگر قولی هست بدین مضمون که غیاث‌الدین کیخسرو، پادشاه سلجوقی روم، دختر پادشاه گرجیان را به زنی گرفت، و بسبب زیبائی وی و دلباختگی کیخسرو بدو، کیخسرو خواست تا صورت او را بر سکه‌ها نقش کند، و چون این امر در یک مملکت اسلامی ممکن بود سبب رنجش مردم شود و شاه هم اصرار بدین کار داشت، جمعی از اطرافیان وی حل مشکل را در این دیدند که تصویر شیری را بنگارند، و بالای آن رخسار آن زن را بشکل خورشید نقش کنند، تا هر کس آن صورت را ببیند گمان کند که این نقش طالع ولادت شاه بوده است. تا آغاز سلطنت قاجاریه شکل شیر و خورشید مانند بعضی شکلهای دیگر بر پرچمها و سکه‌ها نقش میشد. مثلا در شرح ورود سفیر ایران به پاریس در صفر ۱۱۲۷ هق (۱۷۱۵ ب‌م)، بیرق سفیر دارای نقش شیری بوده است بر چهار دست و پا ایستاده، که دُمش بالا رفته، و بالای دم او شکل خورشید است. همچنین، بقول شاردن، فلوس مسی زمان صفویه در یک طرف صورت یک شیر، که خورشید طالع بر پشت او بوده داشته است، و در طرف دیگر تاریخ و محل ضرب را. گویند در زمان فتحعلی شاه قاجار، که راه مراوده با اروپائیان باز شد، دولت ایران در صدد وضع یک نشان دولتی برآمد، و شیر و خورشید بدین منظور انتخاب شد. بهر حال، نظامنامه‌ی نشان رسمی در زمان محمد شاه قاجار وضع شد، و دستور العملی که در ۱۲۵۲ هق به امر وی در این باب صادر شده موجود است. نشان دیگری که متداول بوده شمشیر بوده است که ظاهراً اشاره به ذوالفقار علی بوده است، و احتمالا در همان زمان محمد شاه قاجار بوده است که شیر و خورشید با ذوالفقار تلفیق شده است. بر طبق اصل پنجم متمم قانون اساسی (۱۳۲۵ هق، مطابق ۱۲۸۶ هش)، الوان رسمی بیرق ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید است. شکل کنونی شیر و خورشید در زمان رضا شاه تثبیت شد.

شیر و خورشید سرخ، جمعیت، عنوان سازمان ملی صلیب سرخ در ایران. اندکی پس از تأسیس صلیب سرخ، دولت ایران به این سازمان ملحق شد، و موافقتنامه‌ی ۱۸۶۴ ژنو (← صلیب سرخ) را در ۱۸۷۳ امضا کرد، و در ۱۹۰۲ علامت شیر و خورشید سرخ را بر زمینه‌ای سفید بعنوان علامت مشخصه‌ی خود پیشنهاد نمود، و آن به تصویب مقامات مربوط صلیب سرخ بین‌المللی رسید. اولین هیئت مدیره‌ی رسمی شیر و خورشید سرخ در ۱۳۰۲ هش به ریاست سردار سپه (← رضا شاه کبیر) تشکیل یافت. بموجب فرمان مورخ ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۲۷ هش، اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی در ضمن تصویب اساسنامه‌ی جدیدی که بوسیله‌ی مجمع عمومی جمعیت، مورخ ۱۶ اردیبهشت همان سال، پیشنهاد شده بود، جمعیت شیر و خورشید سرخ را تحت حمایت عالیه‌ی خود قرار داده ریاست عالیه‌ی آنرا به خواهر گرامی خود، والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی، محول فرمودند.

بر طبق اساسنامه‌ی جدید، جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران برای مرکزیت دادن به کلیه‌ی امور خیریه و معاونت عمومی ملی و بین‌المللی تشکیل یافته است، و عملیات آن مبتنی است بر موافقتنامه‌های ژنو (۱۸۶۴ و ۱۹۰۶)، مقررات کنفرانس ۱۹۰۷ لاهه در باب نبردهای دریائی، ماده‌ی ۲۵ پیمان جامعه‌ی ملل، و سایر اصول و مقررات بین‌المللی مربوط که بتصویب دولت شاهنشاهی ایران رسیده باشد.

جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران در مهر ماه ۱۳۴۵ هش در سراسر کشور ۱۷۹ شعبه داشته است. تشکیلات کنونی آن مشتمل است بر سازمان امداد (دارای تعدادی هواپیما، کامیون، وانت، آمبولانس، آشپزخانه‌های بزرگ و کوچک سیار، تانکر برای آب و نفت و غیره)؛ بخش انتقال خون (در تهران، اصفهان، تبریز، رشت، شاهی، شیراز، کرمانشاه، مشهد، و نوشهر)؛ مؤسسات تربیت پرستار (آموزشگاه عالی پرستاری رضا شاه کبیر، در شهر ری، که در ۱۳۲۷ هش افتتاح شد؛ مدارس بهیاری در آبادان، اصفهان، تبریز، رشت، رضائیه، شیراز، و گرگان)؛ سازمان جوانان، که در حال حاضر ۹۷٬۱۶۸ نفر عضو در سراسر کشور دارد؛ بیمارستانها؛ زایشگاهها؛ درمانگاهها؛ و پرورشگاه‌های حرفه‌ای. رویهمرفته تعداد مؤسسات درمانی و خیریه و تربیتی و امدادی جمعیت شیر و خورشید سرخ در این تاریخ ۴۷۲ است.

شیرود (širud)، ده (جم ۶۲۲ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان گلیجان، شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران)، ۷ کیلومتری لغ شهسوار.

شیروی (širuy) یا **شیرو** (širu)، در شاهنامه. **۱-** پهلوان تورانی که در جنگ منوچهر با سلم و تور به دست گرشاسب، پهلوان ایرانی، کشته شد. **۲-** پهلوان ایرانی در زمان سلطنت فریدون، و سردار سپاه منوچهر در جنگ او با سلم و تور، که به فرماندهی قارن، سردار دیگر منوچهر، به گشودن دژ الانان (alānān)ـمقر تور، که در دریا برآورده شده بود رفت. شیروی و قارن به نیرنگ بر این دژ دست یافته ویرانش ساختند، تا سلم نتواند بدانجا پناهنده شود. **۳-** ← شیرویه.

شیرویه (širuye)، در شاهنامه. **۱-** پهلوان ایرانی، پس بیژن و نواده‌ی گیو، که با برادر خود اردشیر و چند پهلوان دیگر، به سالاری زریر و به فرمان لهراسپ، برای بازآوردن گشتاسپ از روم به حلب رفتند. **۲-** یا شیروی (قباد II)، پسر خسرو پرویز از مریم، دختر قیصر روم، که مخالفان پرویز وی را از زندان رها ساخته به پادشاهی برداشتند و او پدر را به زندان افکند و کشت؛ هفت ماه پادشاهی کرد.

شیره[1] (šire) [شیره‌ی گیاهی]، مایعی در گیاهان که از آب و مواد حل‌شده‌ی در آن تشکیل شده است. اصطلاحاً شیره‌ای را که در کریچه‌ی یاخته‌ی رسیده‌ی گیاهی موجود است شیره‌ی یاخته‌ای خوانند. اصطلاح شیره بطور مطلق عموماً به همه‌ی مایعی گفته میشود که در بافتهای آوندی گیاهان عالی جریان دارد. آب محتوی مواد معدنی محلول بوسیله‌ی خاصیت اسمز بتوسط تارهای مویین ریشه وارد گیاه میشود، و از راه کیلم (آوندهای بالابرنده‌ی شیره. ← چوب) به قسمتهای کلوروفیل‌دار گیاه (معمولا برگها) بالا میرود. در آنجا، قسمت عمده‌ی آب شیره از راه تعرق خارج می‌شود، و مواد معدنی آن در نتیجه‌ی عمل فوتوسنتز بصورت ماده‌ی غذائی ("شیره‌ی پرورده") درمیآید. شیره‌ی پرورده، از راه آوندهای دیگری بنام فلوئم[2]ها (-floem)، برای تغذیه به قسمتهای دیگر گیاه منتقل میشود.

شیره با سرعتی از ح ۳۰ تا ح ۱۲۰ سم در ساعت حرکت میکند، و در سکویاهای غول‌آسا تا نزدیک ۱۲۰ متر بالا میرود. منشأ نیروی عظیمی که شیره را بالا میبرد محقق نیست، ولی عوامل چندی هست که در این امر دخیل شمرده میشوند، و عمده‌ی آنها کشش ناشی از تعرق است؛ بتدریج که آب از یاخته‌های برگ تبخیر میشود، این یاخته‌ها شیره را بوسیله‌ی خاصیت اسمزی از مجاری کسیلم جذب میکنند. فشار ریشه نیز عامل دیگری برای بالا رفتن شیره است. فشار جو و موئینگی عوامل مهمی نیستند، و تأثیر آنها محدود به قسمتهای پایین گیاه میباشد. شیره‌ی بعضی از گیاهان (مثلا نیشکر) قند فراوان دارد، که از آن استخراج میشود. اصطلاح شیره گاه به شیرابه و بعضی دیگر از مایعات مخصوص گیاهی نیز اطلاق میشود.

شیره‌جین (širejin)، ده (جم ۱٬۷۳۸ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان رازلیق، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳کیلومتری ل سراب.

شیره‌ی خشک پسته (šireye xoške peste)، آفتی که عامل آن حشره‌ی کوچکی (*Aganoscena targioni*) است از تیره‌ی پسولیدای (Psylli-dae)، و از آفات مهم درختان پسته است. نوزادهای این حشره مایعی چسبناک از خود ترشح میکنند که در مجاورت هوا خشک میشود، و بصورت برف یا شکر درمیآید. مبارزه با این آفت مشکل است، و باید از ترکیبات فوسفوردار استفاده کرد.

شیره‌ی گیاهی: ← شیره.

شیره‌ی معده یا **عصیر معده:** ← معده.

شیرین (širin)، زن عیسوی خسرو پرویز که، مطابق روایات، سخت زیبا و مورد مهر و پرستش خسرو پرویز بود. به روایت شاهنامه، شیرین از خسرو چهار فرزند آورد به نامهای نستور، شهریار، فرود، و مردانشه، که پس از قتل خسرو پرویز همه را (با یازده فرزند دیگر خسرو پرویز) بدخواهان خسرو در زندان کشتند. شیرویه، پس از کشتن پدر، خواست که شیرین را به زنی بگیرد، اما او نپذیرفت، و به بهانه‌ی دیدن روی خسرو پرویز، به دخمه‌ی او رفت، و زهری را که با خود داشت مکید و در کنار خسرو جان سپرد. شیرین را بعضی از مورخین ارمنی و برخی از مردم خوزستان دانسته‌اند. داستان عشق خسرو به شیرین و نیز فرهاد به شیرین منشأ منظومه‌های چند در ادب فارسی شده است، که مهمترین آنها خسرو و شیرین نظامی گنجوی و شیرین و فرهاد وحشی بافقی است.

شیرین، محمد: ← مفربی.

شیرین بیان یا **سوس** (sus)، (*Glycyrrhiza*

---

(۱)sap (۲)phloem

glabra)، گیاه دائمی بز قدیم از تیره‌ی پروانه‌واران، و ماده‌ی شیرینی که از ریشه‌ی آن بدست میآید و در پزشکی و شیرینی‌سازی بکار میرود. بوته‌های شیرین بیان در خراسان و فارس و قسمت‌های معتدل دیگر ایران در ارتفاعی بیش از ۷۰۰ متر به حالت خودرو دیده میشود، و هر سال ساقه‌های آنها، که در حدود ۱ متر است، از خاک بیرون میآیند. ریشه‌ی آن از ایران بیشتر به هند و پاکستان صادر میشود. از دوران باستانی برای تسکین سرفه بکار میرفته است، و شیره‌ی پخته‌ی آن به نام زُبِ السوس، و ریشه‌ی آن به نام اصل السوس در ضمادها معمول بوده است.

شیرین‌پلو: ← پلو.

شیرینک، آبادی، ← لیراوی.

شیرین و خسرو (širino xosrō)، داستان منظوم عاشقانه، بفارسی، از امیر خسرو دهلوی، که به تقلید از خسرو و شیرین نظامی، و در همان بحر بنظم آمده است. خود شاعر شماره‌ی ابیات آنرا ۴٬۱۲۴ و سال نظم آنرا ۶۹۸ هق معین کرده است. در هند بطبع رسیده است.

شیرین و فرهاد (širino farhād)، داستان منظوم عاشقانه، از وحشی بافقی، که بتقلید خسرو و شیرین نظامی و در همان بحر پرداخته شده است. وحشی یک واقعه از داستان خسرو و شیرین، یعنی عشق فرهاد کوهکن را به شیرین، گرفته است و به سبکی مؤثر و دلنشین سروده، اما عمرش برای اتمام آن وفا نکرد، و منظومه‌اش ناتمام ماند، تا میرزا شفیع شیرازی، معروف به وصال، آن را ادامه داد، ولی عمر او هم وفا نکرد که آن را بپایان رساند، و آقا مهدی صابر شیرازی، از شعرای نیمه‌ی دوم قرن ۱۳م هق، با افزودن ۳۰۴ بیت، آن را به اتمام رسانید. شیرین و فرهاد وحشی، با دنباله‌ی آن از وصال و صابر، در دیوان وحشی بافقی در تهران بطبع رسیده است (۱۳۳۹ هش).

شیز (šiz)، نام شهری یا نام دو شهر در آذربایجان، و نیز نام آتشکده‌ای معروف. ظاهراً شهر قدیم گنزک (ganzak) یا گنجک‌که چون محل خزاین سلاطین ساسانی بوده باین نام خوانده میشده است‌شیز قدیمتر است، که آتشکده‌ی آذرگشنسب (آتشکده‌ی شیز؟) در آن واقع بوده. محل این شیز یا گنزک احتمالا با محل لیلان حالیه (← گاودول) در ۱۴کیلومتری جش دریاچه‌ی ارومیه مطابق میباشد.

ظاهراً خسرو انوشروان آتشکده و خزاین را از شیز اصلی به محلی که در کتب جغرافیائی اسلامی البرکه (al.berka) خوانده شده است منتقل کرد، و این محل به شیز معروف شد، که مطابق تخت سلیمان حالیه است. از جغرافیانویسان قدیم، ابودلف مسعر ابن مهلهل شرحی در باره‌ی این شیز (تخت سلیمان) نوشته است بدین مضمون که شیز شهری است میان مراغه و زنجان و سهرورد و دینور، در میان کوههائی که در آنها معادن طلا، زیبق، سرب، نقره، زرنیخ زرد (سولفید زرد ارسنیک)، و جمست (jamast) (آمتیست) وجود دارد. وی گوید در میان باروهای شهر دریاچه‌ای هست. نیز گوید در این شهر آتشکده‌ای عظیم و کهن وجود دارد که سخت مورد احترام ایرانیان است، و از عجایب آن اینکه ۷۰۰ سال آتش در آن میسوخته است بی‌آنکه یک لحظه خاموش شود یا خاکستری به جای گذارد. این شیز (تخت سلیمان) ظاهراً همان شهری است که در مآخذ رومی تبارمائیس[1] (tebārmā'is) خوانده شده است، و خسرو پرویز پس از شکست خوردن از هرقل در گنجک (شیز قدیمتر) بدانجا گریخت، و گنجینه‌ها و آتش مقدس را از آنجا بجانب دستگرد حمل کرد.

شیزانتوس (šizāntus؛ از فنس)، گیاه زینتی یکساله از نوع سکیزانتوس (*Schizanthus*)، که بومی شیلی است، ولی در نواحی دیگر نیز در باغها و گرمخانه‌ها آنرا بعمل میآورند. گلهایش شبیه پروانه است.

شیزر (šayzar)، شهر، سوریه‌ی شمالی. ذکرش در کتیبه‌های تحوطمس III آمده است. در سال ۱۷ هق سکنه‌اش با قبول جزیه و خراج با سپاهیان اسلام صلح کردند. بعدها جزء جند حمص گردید. از جنگهای مسلمانان و دولت بیزانس آسیب دید؛ در قرن ۱۱م بیش از ۸۰ سال در دست آن دولت بود، ولی در ۱۰۸۱ از تصرف رومیان خارج شد. در جنگهای صلیبی چند بار صلیبیون در صدد تصرف قلعه‌ی آن برآمدند، ولی توفیقی نیافتند.

شیزوئوکا[2] (šizuokā)، شهر (جم ۳۲۸٬۸۱۹)، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج سوروگا (surugā). بندر و از مراکز ارتباطی است، و چای و مرکبات و ظروف لعابی آن معروف است. قلعه‌ای از آخرین شوگون سلسله‌ی توکوگاوا دارد. مجسمه‌ی اییاسو، مؤسس سلسله‌ی مذکور، در یکی از معابد بودائی شهر است.

شیست: ← سنگ رسی؛ اردوال.

شیشق: ← ششنک I.

شیشکلی، ادیب (adib šišakli)، از رجال سوریه و رئیس جمهور (۱۹۵۳–۵۴) آن کشور، متولد حماة. در کودتای ۱۹۴۹ سوریه دست داشت، و سپس کودتای نوامبر ۱۹۵۱ را برپا کرد. در دسامبر ۱۹۵۱ هاشم الاتاسی از ریاست جمهور استعفا کرد، و شیشکلی بعنوان نایب نخست‌وزیر و رئیس ستاد ارتش اداره‌ی امور را بدست گرفت، و با اقدامات شدید، توقیف روزنامه‌ها، و انحلال احزاب حکومت کرد. در ۱۰ ژوییه‌ی ۱۹۵۳ قانون اساسی جدیدی بوسیله‌ی رفراندوم اتخاذ شد، و در همان روز وی به ریاست جمهوری "انتخاب" گردید، ولی حکومت وی دیری نپایید، و در ژانویه‌ی ۱۹۵۴ با اغتشاشات سیاسی و شورش دروزها مواجه گردید، و وی در ۲۵ فوریه‌ی ۱۹۵۴ استعفا کرد، و از کشور خارج شد. قانون اساسی وی ملغی گردید و قانون اساسی سال ۱۹۵۰ قوت خود را بازیافت، و هاشم الاتاسی به ریاست جمهور بازگشت.

شی شو[3] (ši šu) [چینی، = چهار کتاب]، در تاریخ ← ادبیات چینی، عنوان منتخباتی از وو چینگ، که در قرن ۷م فراهم گردید، و مشتمل بر تعالیم کنفوسیوسی است. شی شو مشتمل است بر لون یو (lun yü) [گلچین از کنفوسیوس]، تا شوئه (tā šüe) [معرفت عظیم]، چونگ یونگ (cung yung) [نظریه‌ی حد وسط]، و کتاب منکیوس (← منکیوس).

شیشوان (šišavān)، ده (جم ۲٬۹۰۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دیزج‌رود، بخش عجب‌شیر، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲کیلومتری جغ عجب‌شیر.

شیشه[4] (šiše)، نام عمومی دسته‌ای از مواد که در ضمن خنک شدن از حالت گداختگی متزایداً بر لزوجت آنها می‌افزاید تا عاقبت، با حفظ ساختمانِ بیشکلِ مشخصِ حالتِ مایع، بکلی سخت میشوند (این امر بر خلاف گرایش بیشتر مایعات است، که چون خنک شوند، با تبلور تدریجی مواد موجود در آنها، منجمد میشوند). البته شیشه‌ی گداخته را هم اگر بسیار به کندی خنک کنند دستخوش تبلور میشود. شیشه معمولا مخلوطی از سیلیکاتها است، و بعضی اقسامش مشتمل بر بوراتها (املاح اسید بوریک)، فوسفاتها و غیره میباشد. شیشه عموماً ماده‌ای سخت و شکننده و شفاف است، ولی بعضی شیشه‌ها نیمشفاف یا کدر اند. در هر حال فقدان شفافیت بسبب وجود مواد اضافی (معمولا متبلور) است که در زمینه‌ی شفاف شیشه متفرق اند.

I ـ مواد اولیه، اقسام، و موارد استعمال

شیشه. مواد سازای بیشتر شیشه‌ها عبارتند از (۱) سیلیس، که از ماسه‌ی نرم یا ماسه‌سنگ گردشده حاصل میشود؛ (۲) یک قلیائی گدازار (← قلیائی؛ گدازار)، که معمولا سود یا (برای شیشه‌های بهتر و ظریفتر) پوتاس است؛ (۳) آهک، که مانع محلولیت سیلیکاتهای قلیائی در آب میشود، و ضمناً نقطه‌ی ذوب مخلوط را پایین میآورد؛ و (۴) خرده‌شیشه، برای کومک کردن به ذوب مخلوط. با افزودن مواد دیگر (بیشتر به شکل اکسید)، به شیشه خواص گوناگون میدهند: سرب برای شفافیت و سنگینی؛ بور برای ازدیاد مقاومت حرارتی و برقی؛ باریوم برای افزودن ضریب انکسار (مثلا در آلات بصری)؛ سریوم برای جذب اشعه‌ی زیر قرمز؛ اکسیدهای فلزی برای رنگین کردن، و منگنز برای بیرنگ کردن.

شیشه انواع گوناگون دارد؛ از آن جمله است **شیشه‌ی آبداده؛ شیشه‌ی آتشخوار؛ شیشه‌ی اسفنجی؛ شیشه‌ی اطمینان؛ شیشه‌ی ریسیده؛ شیشه‌ی فلینت؛ شیشه‌ی کراون؛** و **کریستال.** انسان از زمانهای ماقبل تاریخ شیشه را بکار برده است (قسمت ۷ را ملاحظه کنید). امروزه شیشه در معماری، روشنائی‌سازی، اسبابهای علمی، اسبابهای بصری، و لوازم خانگی، و حتی در ساختن بعضی از انواع پارچه موارد استعمال فراوان پیدا کرده است. انواع تازه‌ی شیشه و موارد استعمال و روشهای نوین شیشه‌سازی انقلابی در صنعت ایجاد کرده است. از انواع تازه‌ی شیشه شیشه‌ی اطمینان، شیشه‌ی ریسیده، و شیشه‌ی اسفنجی است. پلاستیکهای نوظهور جای بعضی از مصارف شیشه را گرفته است.

II ـ شیشه‌گری. طرق ساختن شیشه از قدیم الایام تا کنون یکسان مانده است. شیشه‌گر مواد اولیه را بر حسب نوع شیشه به نسبتهای معین مخلوط میکند. این مخلوط را، که پس از گداختن به شیشه مبدل میشود، یک پخت[5] (poxt)

(۱)Thebarmais (۲)Shizuoka (۳)Shih Shu (۴)glass (۵)batch

میخوانند. پخت را در کوره‌های نسوز در دماهای عالی ذوب میکنند، و کف آن را میگیرند. این ماده‌ی مذاب، که قوام شربت دارد، شیشه‌ی گداخته است، و پس از خنک شدن شیشه میشود.

طرق عمده‌ی شکل دادن به شیشه عبارتند از دمیدن[1]، فشردن[2]، کشیدن[3]، و ریخته‌گری[4].

در دمیدن بدون استفاده از قالب، لوله‌ی آهنی یا فولادی مجوفی را، موسوم به نیچه[5] (neyce)، در شیشه‌ی گداخته فرو میبرند تا قسمتی از آن به انتهای گلابی‌شکل نیچه بچسبد. سپس لوله را بیرون میآورند، و با دهان بملایمت در آن می‌دمند، تا شیشه بصورت حباب مجوفی درآید. این حباب را میتوان فشرد، کشید، تاب داد، یا بآن برش داد، یا دگر بار حرارت داد تا نرم و آماده‌ی برزیدن شود. شیشه را میتوان در قالبهای آهنی، بطریق مذکور یا بوسیله‌ی ماشینهای مخصوص دمید.

در طریقه‌ی فشاری، قسمتی از شیشه‌ی گداخته را در قالب میریزند، و سپس آنرا بوسیله‌ی جسم پیستون‌مانندی فشار میدهند، تا پخش شود و داخل قالب را پر کند. این کار ممکن است با دست یا با ماشین انجام گیرد.

در طریقه‌ی کشیدن، که بدان وسیله شیشه‌ی ورقی[6] یا شیشه‌ی لوحی[7] میسازند، میله‌ای را در شیشه‌ی گداخته فرود میآورند، و شیشه‌ای را که به آن میچسبد از شکاف تعبیه‌شده بر جسم نسوزی که بر سطح شیشه‌ی گداخته در کوره شناور است بیرون میکشند. شیشه‌ای را که بصورت ورق درمیآورند خنک میکنند، و به اندازه‌ی مطلوب میبرند. در شیشه‌ی لوحی، ورقهای شیشه را از میان غلطکهائی که بوسیله‌ی آب خنک میشوند میگذرانند، و دگر بار آنها را حرارت داده متدرجاً با حساب معینّ خنک میکنند (این عمل بازپخت) نام دارد، و سپس میسایند و میپردازند، و به اندازه‌ی مطلوب میبرند.

طریقه‌ی ریخته‌گری که گاه در قطعات شیشه‌ای در معماری و شیشه‌های هنری بکار میرود با ریختن شیشه‌ی گداخته در قالبهای مناسب صورت میگیرد.

III ـ شیشه‌های رنگین. اگر قطعه‌ای از شیشه‌ی معمولی را از کناره‌های آن بنگریم سبز مینماید. این امر بسبب وجود بعضی ترکیبات آهن است در شیشه. نخستین شیشه‌هائی که مصریان و رومیان قدیم میساختند، بسبب وجود همین گونه ناپاکیها رنگین بودند. رنگین ساختن عمدی شیشه با افزودن بعضی اکسیدها به مخلوط شیشه‌گری صورت میگیرد. اکسید نیکل، بر حسب نوع شیشه، رنگ زرد تا ارغوانی بآن میدهد. اکسید کوبالت رنگ آبی تند میدهد، و شیشه‌های قرمز با اکسیدهای طلا، مس، یا سلنیوم ساخته میشوند. بوسیله‌ی بعضی دیگر از مواد شیمیائی میتوان شیشه را به رنگهای زیبا درآورد.

IV ـ تزیین شیشه. تزییناتی که بر شیشه بعمل میآید مشتمل است بر سیاه‌قلم‌کاری، تراش، میناکاری، زراندود کردن، نقاشی، و غیره. پیش از اینکه بتوان اشیاء شیشه‌ای را تزیین کرد، عملیاتی چند برای پرداخت شیشه باید انجام داد. تقریباً یگانه موادی که به آسانی شیشه را حل میکنند و میخورند اسید فلوئوریدریک (asid flüoridrik) و بعضی از ترکیبات آن هستند. برای سیاه‌قلم‌کاری روی شیشه، شیء شیشه‌ای را در این مواد فرو میبرند یا آنها را بر آن میپاشند. بر حسب جنس شیشه، غلظت این مواد، و مدت تأثیرشان بر شیشه، سطح شیء ممکن است ناهموار، مه‌آلود، و تقریباً حاجب ماوراء گردد، یا نیمشفاف، نرم، و چون پارچه‌ی ابریشمی هموار شود. بدین طریقه میتوان بر ظروف گوناگون و اشیاء شیشه‌ای هنری نقوش درهم‌پیچیده انداخت (قسمتهای خارج نقوش مطلوب را به موادی مقاوم در مقابل اسیدها آغشته میکنند).

بوسیله‌ی ماسه‌پرانی[8] (māse.parāni) (پرتاب کردن ماسه‌های درشت‌دانه بوسیله‌ی هوای متراکم بر شیشه) میتوان سطح شیشه را نیمشفاف و ناهموارتر از آنچه بطریقه‌ی سیاه‌قلم حاصل میشود ساخت.

تراش بلور با قرار دادن آن (مطابق طرحی که در نظر است) در مقابل چرخهای دواری که از ماسه‌سنگ یا کربور سیلیسیوم ساخته شده‌اند صورت میگیرد. میناکاری بوسیله‌ی نقاشی با دست یا سایر طرق نقش انداختن بعمل میآید. شیشه‌ای را که نقوش مینائی بر آن انداخته‌اند در دمای معین حرارت میدهند تا مینا در شیشه ذوب شود و جزء آن گردد.

۷ ـ تاریخ شیشه و شیشه‌گری. انسان از زمانهای پیش از تاریخ شیشه را بکار میبرده است، و در ابتدا از شیشه‌های طبیعی برای ساختن اشیاء کوچک استفاده میکرده است. وقتی ماسه را برق بزند، گاهی ماسه در نتیجه‌ی حرارت ذوب میشود، و اغلب بصورت لوله‌های دراز و باریک شیشه‌ای موسوم به فولگوریت (fulgurit) درمیآید. حرارت شدید فورانهای آتشفشانی نیز گاه ماسه‌ها و سنگها را ذوب میکند و به شیشه‌ای طبیعی موسوم به اوبسیدین مبدل میسازد. دُرّ کوهی (ـه کوارتز) نیز که از درخشندگی و شفافی آن در شیشه‌سازی تقلید میکنند، و کریستال از آن نام گرفته است ـ مورد استفاده‌ی انسان اولیه بوده.

تاریخ و منشأ ساختن شیشه بوسیله‌ی انسان معلوم نیست. احتمال داده‌اند که این کار بین 10'000 و 3'000 ق‌م در سوریه یا مصر صورت گرفته. آنچه مسلم است اینکه از 1'500 ق‌م تا اقلا 300 ق‌م مصر مرکز شیشه‌گری بوده است. اگرچه ماسه و سود و چوب (برای سوخت) در این سرزمین فراهم بود، شیشه‌سازی کاری پرزحمت و پرخرج بود. طریقه‌های دمیدن و فشردن ناشناخته بود، و حرارت کافی برای ذوب کامل مواد اولیه فراهم نبود. معذلک، بتدریج که شیشه‌گران در کار خود مهارت یافتند به ساختن زیورآلات و تزیینات شیشه‌ای رنگین پرداختند، که جزء اشیاء تجملی بود، و به توانگران تخصیص داشت. با اختراع نیچه‌ی شیشه‌گری احتمالا در ح 300 ق‌م، شیشه از ردیف اشیاء تجملی خارج شد.

در دوره‌ی رومیان، انواع متعددی از شیشه برای ساختن اشیاء تزیینی بکار میرفت. ظرف معروف پورتلند[9] (portland)، که در ح ۷۰ ب‌م یا پیش از آن در رم ساخته شده و اکنون در موزه‌ی بریتانیائی مخزون است، نمونه‌ای از هنر شیشه‌سازی در روم است. رومیان شیشه را برای جامهای پنجره و آینه و منشور نیز بکار میبردند.

از سقوط امپراطوری روم تا قرن 10م، که ساختن جامهای شیشه‌ی رنگین برای پنجره‌های کلیسا رواج یافت، از صناعت شیشه در اروپا (جز در قسطنطنیه) اطلاعی در دست نیست. اما در ممالک اسلامی، مسلمانان شیشه‌سازی را از هنرمندان اسکندریه و سوریه آموختند، و این صنعت در سراسر ممالک شرقی اسلامی بسط یافت، و مراکز این صنعت و هنر به شهرهائی مانند دمشق و حلب منتقل شد. هنرمندان مسلمان شیشه‌گری هنری را تکمیل کردند. اوج این هنر در نزد مسلمانان در قرون ۱۱م و ۱۲م بود. شیشه‌های میناکاری‌شده در ایران و مصر نیز تهیه می‌شد، اما فراورده‌های دمشق و حلب شهرت خاص داشت، بطوری که گویند امیر تیمور، پس از فتح دمشق، بسیاری از شیشه‌گران آنجا را قهراً به سمرقند کوچانید.

در اروپای غربی در پایان قرن ۱۲م استعمال شیشه‌ی رنگین در تزیین کلیساها معمول شده بود. ونیزیها در فن و هنر شیشه‌سازی پیشرفت بسیار کردند، و پس از جنگهای صلیبی تا قریب مدت ۴ قرن صناعت و تجارت شیشه در انحصار مملکت ونیز بود، و در مورانو نظارت شدیدی بر شیشه‌سازان اعمال میشد، تا رموز شیشه‌سازی بدست دیگران نیفتد، و خاطیان سخت مجازات میشدند. در ح ۱۶۸۸ در فرانسه طریقه‌ای برای ریخته‌گری شیشه اختراع شد، و در نتیجه، این کشور سالهای متمادی مقام اول را در ساختن شیشه‌های لوحی (مانند آنهائی که در تالار آینه‌ی ورسای بکار رفته است) داشت. در اواخر قرن ۱۷م، در انگلستان ساختن شیشه‌ی فلینت آغاز شد، که بسبب وجود ترکیبات سرب در آن، نرمی و درخشندگی خاصی داشت. اولین کارخانه‌ی شیشه‌سازی در امریکا در ۱۶۰۸ تأسیس گردید. اولین ماشین شیشه‌سازی بطریقه‌ی فشردن در ح ۱۸۲۷ در کشمت اختراع شد، و در نتیجه، ساختن اشیاء شیشه‌ای ارزان‌قیمت مقدور گشت. با همه‌ی پیشرفتهائی که در صنعت شیشه‌سازی ماشینی حاصل شده است، هنوز هم شیشه‌های کار دست انسان اهمیت و قیمت بسیار دارد.

شیشه[10] یا **شیشه‌ی آتشفشانی** (šišeye ātešfesāni)، در اصطلاح زمینشناسی، نام عمومی محصولات حاصل از سرد شدن سریع ماگمائی که بیرون رانده میشود، اعم از اینکه همه‌ی سنگ از آن تشکیل شده باشد (مانند اوبسیدین و سنگ پا) یا آنکه در حکم زمینه یا ملاطی باشد که سنگهای دیگر در آن و با آن به هم چسبیده‌اند. تسمیه بدین مناسبت است که وقتی مواد مذاب بیرون ریخته از داخل زمین بسرعت سرد شوند مجال اینکه تبلور حاصل شود دست نمیدهد، و سنگهائی که بدینگونه تشکیل میشوند مانند شیشه‌ی معمولی

(۱)blowing (۲)pressing (۳)drawing (۴)casting (۵)blowpipe (۶)sheet glass (۷)plate glass (۸)sandblasting (۹)Portland (۱۰)glass

هموار میباشند. بافت (← سنگ) اینگونه سنگها را شیشه‌ای یا زجاجی[1] (zojāji) گویند.

شیشه‌گری: ← شیشه، قسمت II.

شیشه‌ی آبداده[2] (ābdāde)، شیشه‌ای که بوسیله‌ی آبدادن حاصل شود. آبدادن شیشه بدین نحو است که شیء شیشه‌ای را دگر بار حرارت میدهند تا تقریباً نرم شود، و سپس آنرا در معرض جریان شدید هوای سرد قرار میدهند یا در روغن سرد یا در بعضی مواد شیمیائی مایع فرو میبرند تا ناگهان سرد شود. این عمل شیشه را بسیار محکم میکند.

شیشه‌ی آتشخوار (āteš.xār)، شیشه‌ای که در مقابل حرارت سخت مقاومت دارد. این شیشه‌ها محتوی بور میباشند، و سیلیس آنها از شیشه‌های معمولی بیشتر است. اول بار نوعی شیشه‌ی آتشخوار و مقاوم در مقابل ضربه با نام تجارتی شیشه‌ی پیرکس[3] (pireks) ساخته شد. پیرکس محتوی سیلیس، یک ماده‌ی قلیائی، آلومینیوم، و اکسید بور میباشد، و در کارهای شیمیائی و برقی بسیار عالی است.

شیشه‌ی آتشفشانی: ← شیشه یا شیشه‌ی آتشفشانی.

شیشه‌ی اسفنجی[4] (esfanji)، ماده‌ی شیشه‌ای سیاه و حاجب ماوراء و اسفنج‌مانند، که از حرارت دادن گرد شیشه و کربون گردشده در یک قالب نسوز بدست میآید. در این عمل، گازی تشکیل میشود، و در مخلوط حبابهائی تولید میشود؛ و مخلوط منبسط میشود، و قالب را پر میکند. پس از اینکه مخلوط منجمد شد، بصورت توده‌ای دارای میلیونها حجره‌ی کوچک که در شیشه جایگزین شده‌اند درمیآید، که همان شیشه‌ی اسفنجی است.

شیشه‌ی اسفنجی بسیار سبک (هر متر مکعب آن ← ۱۶۰ کگ وزن دارد)، و مانند چوب پنبه روی آب میایستد. در عین حال ماده‌ای محکم است، و چون سخت عایق حرارت میباشد، در ساختمان سقف و کف و دیوارهای ابنیه، و نیز برای عایقسازی لوله‌های بخار و اسبابهای شیمیائی استعمال میشود. اغلب بجای چوب پنبه نیز آنرا بکار میبرند. شیشه‌ی اسفنجی را میتوان با اره‌ی معمولی برید، و به اشکال دلخواه درآورد.

شیشه‌ی اطمینان[5]، یکی از انواع تازه‌ی شیشه، که معمولاً عبارتست از یک ورقه از پلاستیک سخت و شفاف که آنرا بین دو ورقه شیشه قرار میدهند، و جملگی را بوسیله‌ی حرارت و فشار بصورت یک ورقه درمیآورند. اگر چنین شیشه‌ای ترک بخورد یا بشکند، ورقه‌ی پلاستیک مانع از پاشیدن خرده‌های آن میگردد. شیشه‌ی اطمینان در اتومبیل و غیره بکار میرود. در مواردی که شفافیت مورد توجه نباشد، در موقع ساختن شیشه‌ی ورقی سیمهای فلزی در آن درج میکنند. شیشه‌ای که بدین گونه ساخته شود همان خاصیت شیشه‌ی پلاستیکی را دارد. شیشه‌ی مقاوم در مقابل گلوله مشتمل بر چندین لایه‌ی شیشه و پلاستیک است، و با ضخامت چندین سانتیمتر گلوله‌های سنگین را حتی اگر از نزدیک پرتاب شوند متوقف میسازد. این گونه شیشه‌ها در تانک و طیاره‌های نظامی و در ظروف آشپزی که با فشار کار میکنند بکار میرود.

شیشه‌ی پیرکس: ← شیشه‌ی آتشخوار.

شیشه‌ی ریسیده[6] (riside) یا **پشم شیشه**[7] (pašme)، شیشه‌ای که آنرا در حال گداختگی بصورت الیاف یا رشته‌هائی درآورده‌اند. نام تجارتی آن "شیشه‌ی لیفی"[8] است. برای تهیه‌ی آن، در شیشه‌ی گداخته که از روزنه‌های باریکی جاری است بوسیله‌ی بخار آب پرفشار میدمند؛ بدینگونه، شیشه بصورت الیاف بسیار باریک و محکم و قابل انعطاف درمیآید. شیشه‌ی ریسیده موارد استعمال فراوان دارد. توده‌های درهم‌پیچیده‌ی آن عایقی عالی برای حرارت است. برای عایقکاری برقی و در شیمی بعنوان صافی بکار میرود. با الیاف شیشه میتوان پارچه‌های نسوز دارای قابلیت انعطاف پارچه‌های معمولی بافت. این پارچه‌ها برای تهیه‌ی لباس آتشنشانان و جز آن بکار میرود، و نیز استعمال آنها برای پرده، بعلت نسوز بودن و سهولت شستشوی آنها، معمول است.

شیشه‌ی فلینت[9] (flint) [انگل، = سیلیس طبیعی]، نوعی شیشه که محتوی سیلیکات سرب است، و قدرت تفرق و منکسرکنندگی آن نسبت به نور زیاد است. در اغلب اسبابهای نوری همراه با عدسیهائی که از شیشه‌ی کراون ساخته شده، بمنظور اصلاح کجنمائی رنگی، بکار میرود.

شیشه‌ی کراون[10] (krān؛ انگل)، شیشه‌ای سفید و بسیار مرغوب که، بجای سودیوم، محتوی پوتاسیوم یا باریوم است (← شیشه، قسمت I). دیرتر از شیشه‌هائی که با سود ساخته میشود میگدازد. در ساختن عدسیهای اسبابهای نوری و منشورهای فارغ از کجنمائی رنگی و منشورهای با انعکاس کلی بکار میرود. ← شیشه‌ی فلینت.

شیشه‌ی لوحی: ← شیشه، قسمت II.

شیشه‌ی لیفی: ← شیشه‌ی ریسیده.

شیشه‌ی محلول[11] (šiše‌ye mahlul)، ماده‌ای که در حالت جامد بیرنگ و شفاف و شیشه‌گون است، و در بازار معمولاً محلول آن در آب، که مایعی شفاف و لزج است، یافت میشود. شیشه‌ی محلول معمولاً سیلیکات سودیوم تنها است، ولی گاهی مخلوطی از سیلیکات پوتاسیوم و سودیوم است. شیشه‌ی محلول تجارتی را از ذوب کردن ماسه با کربونات سودیوم یا از حرارت دادن ماسه با ئیدروکسید سودیوم در تحت فشار بدست میآورند. خواص اصلی آن حلپذیری در آب، چسبندگی، و مقاومت در مقابل آتش است. بعنوان ملاط برای چسباندن مواد شیشه‌ای و سفالی و سنگی، و برای مقاوم ساختن پارچه و چوب و کاغذ و مواد دیگر در مقابل آب و آتش، و در ثابت کردن رنگیزه‌ها در نقاشی و نقش انداختن پارچه، و برای حفظ تخم مرغ از فساد (روزنه‌های پوست تخم مرغ را می‌بندد، و مانع ورود هوا به داخل آن میشود) بکار میرود.

شیشه‌ی ورقی: ← شیشه، قسمت II.

شیطان (šeytān)، لفظ عربی که، بعنوان اسم عام، به هر فرد متکبر و سرکش از جن و انسان و حیوان، و خاصه به هر موجود فوق طبیعی و منشأ شر اطلاق میشود. بعنوان اسم خاص، شیطان یا ابلیس (eblis) فرشته‌ای است که در مقابل خداوند گردنکشی کرد، و از آسمان رانده شد، و در این جهان منشأ شر گردید. نیز ← لوکیفر.

در قرآن، ابلیس از فرشتگان مقرب است، ولی از فرمان خدا در سجده کردن به آدم سرپیچی میکند، خود را، بسبب اینکه از آتش آفریده شده است، برتر از آدم مخلوق از خاک میداند، و در نتیجه، از دستگاه فرشتگان رانده و ملعون میشود، و بهمین جهت به رجیم (rajim) [= رانده‌شده] ملقب است. سپس از خدا مهلت می‌خواهد تا عذاب او را به روز قیامت بیندازد، و این خواهش او پذیرفته میشود، و وی به خدا میگوید که خواهد کوشید تا بندگان او را گمراه کند. مؤمنین ازو در دعاها به خدا پناه میبرند، "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم"، خواندن این دعا را استعاذه (este'āze) نامند. شیطان حوا را فریب میدهد، و او را به اغوای آدم وامیدارد، و بدینگونه، هر دو از بهشت اخراج میشوند. در معتقدات مسیحیان، شیطان سرگذشتی مشابه آنچه گذشت دارد. در کتاب مقدس به عناوین متعدد ازو یاد شده است، که ابدون و بعل زبوب از آن جمله است.

مفهوم شیطان ارتباط نزدیک با ثنویت خیر و شر و روشنی و تاریکی در ادیان باستانی مشرق‌زمین دارد. مصریان قدیم ست را در مقابل رع میدانستند، و برای آن در مقابل این جنبه‌ی شیطانی قائل بودند؛ در آیین زردشتی، اهریمن مظهر شر و اهورمزدا منشأ خیر است. کبر شیطان و هوس وی به برابری با خدا در اساطیر بسیاری از ملل دیده میشود. بسیاری از آنچه در باره‌ی شکل و شمایل شیطان و اعمال وی در افسانه‌ها آمده است از خدایان قدیم مأخوذ است. در افسانه‌های اروپائی قرون وسطی، شیطان دارای سُم شکافته و دو شاخ است، و بوی گوگرد از وی برمیخیزد. از داستان‌های مشهوری که شیطان در آن نقش مهمی دارد فاوست را میتوان نام برد. منظومه‌ی بهشت گمشده‌ی جان میلتن در باب داستان سرکشی شیطان و طرد او از میان فرشتگان و فریب دادن وی آدم و حوا را ممروفست.

شیطرخ (šitarax)، در شاهنامه، حریف تورانی گیو در جنگ دوم ایرانیان با تورانیان در پادشاهی کیخسرو.

شیعه (ši'e)، یکی از مذاهب مهم دین اسلام که همه‌ی فرق آن در امامت بلافصل علی ابن ابی طالب پس از حضرت رسول متفق هستند، و از میان فرق شیعه، مذهب شیعه‌ی امامیه یا اثنی‌عشریه یا جعفریه مذهب رسمی کشور ایران است (بهمین جهت، در این مقاله بیشتر در باره‌ی عقاید این فرقه گفتگو خواهد شد. در باره‌ی فرق دیگر به مقالات جداگانه و ارجاعات مندرج در مقاله‌ی حاضر رجوع شود).

برای تسهیل مراجعه، مقاله‌ی حاضر به چند قسمت به شرح ذیل منقسم شده است:

I- لفظ شیعه
II- شیعه بمعنی اصطلاحی
III- امامت در مذهب شیعه
IV- فرق شیعه (مشتمل بر جدول)

---

(۱)glassy (۲)tempered glass (۳)Pyrex glass (۴)foamglas(s) (۵)safety glass (۶)spun glass (۷)glass wool (۸)fiberglass (۹)flint glass (۱۰)crown glass (۱۱)soluble glass; water glass

V- سایر اصول مذهب و عقاید خاص شیعه
VI- بعضی از مسائل فقهی که خاص شیعه است.
VII- تاریخچه‌ای از مذهب شیعه

I - لفظ "شیعه". لغت عربی شیعه بمعنی گروهی از مردم است که بر کاری متفق و همدانستان هستند؛ و پیروان و یاران کسی را نیز گویند. لفظ شیعه در عربی، و به تَبَع آن در فارسی، بر مفرد و جمع و مذکر و مؤنث اطلاق میشود، چنانکه گفته میشود فلان مرد یا فلان زن شیعه است، و یا مردم فلان جا شیعه هستند. اما در فارسی (و نیز در عربی) اگر بخواهند مفرد قصد کنند میگویند شیعی، و جمع آن در فارسی شیعیان است. در قرآن کریم آمده است: "وَ إنّ من شیعتِهِ لَابراهیم"، یعنی "از پیروان او (نوح یا محمد) ابراهیم است".

II - "شیعه" بمعنی اصطلاحی. در اصطلاح، لفظ شیعه مخصوصاً به پیروان و هواخواهان حضرت علی ع گفته شده است، و بعد بطور کلی بر همه‌ی کسانی گفته شد که امامت و جانشینی حضرت رسول را پس از رحلت ایشان حق حضرت علی میدانند، زیرا میگویند که او، به نص از جانب خدا و رسول، به امامت مسلمانان و جانشینی پیغمبر برگزیده شده است. فرق میان شیعه بمعنی هواخواهان علی و شیعه بمعنی کسانی که او را به امامت منصوص میدانند از اینجا معلوم میشود که، مثلا در جنگ صفین، کسانی که در رکاب حضرت امیر با معاویه میجنگیدند همه شیعه‌ی او (بمعنی پیرو و هواخواه او) بودند، اما در میان ایشان عده‌ی زیادی او را خلیفه‌ی ۴م میدانستند، و در صحت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان شکی نداشتند.

III - امامت در مذهب شیعه

پس از آنکه دین اسلام به فرقه‌ها و مذاهب مختلفی تقسیم گردید، هر یک از فرق، برای تأیید عقاید خود، مجبور شد که مبانی مذهبی خود را با اصول و استدلالات کلامی مستحکم سازد (← کلام)؛ و مذهب شیعه نیز مسئله‌ی امامت را که اساسیترین مسائل تشیع، و مهمترین چیزی است که آن را از فرق اسلامی دیگر مشخص میسازد با ادله‌ی کلامی مجهز کرد و آن را بر پنج اصل بنا نهاد:

(۱) قاعده‌ی لطف و وجوب عقلی نصب امام. بیشتر علمای اسلام معتقدند که بر خود مردم واجب است که، برای جلوگیری از فتنه و فساد، و برای اجرای احکام خداوندی، بر خود امامی برگزینند. جمعی از خوارج معتقدند که چون هر کسی مکلف بر اجرای احکام الاهی است، دیگر لزومی برای نصب و انتخاب امام نیست، و بلکه انتخاب امام موجب تفرقه‌ی مسلمانان می‌گردد. اما شیعه‌ی امامیه، از راه قاعده‌ی لطف، امامت را امر الاهی میدانند، و میگویند بهمان دلیل که بر خداوند عقلاً لازم و واجب است که برای هدایت بندگان خود بر ایشان پیغمبری بفرستد، باید پس از وفات پیغمبر نیز امامی بر ایشان نصب کند که احکام دین او را بطور صحیح اجرا کند، و از وقوع مردم در گمراهی جلوگیری نماید. وجود امام لطف الاهی است بر مردم، و خداوند، باید چنین لطفی را در باره‌ی مردم برقرار سازد. اشاعره، چون ذات خداوند را مختار و قادر بر هر کاری میدانند (حتی بر امور محال)، الزام و ایجاب امری را بر او جایز نمی‌دانند اگرچه آن امر در نزد ما مقبول و مستحسن جلوه کند.

(۲) وجوب عصمت (لغزش‌ناپذیری) امام. این اصل از اصل اول مشتق است؛ زیرا چون امامت امر الاهی است، و امام باید از جانب خدا برگزیده شود، طبعاً چنین امامی باید لغزش‌ناپذیر باشد. زیرا امام لغزش دیگران را اصلاح میکند، و اگر خود امام لغزش کند، بدلیل قاعده‌ی لطف، باید خداوند کسی دیگر بفرستد که لغزش او را اصلاح کند، و اگر این شخص دوم لغزش‌ناپذیر (معصوم) باشد که مطلب ثابت میشود، وگرنه موجب تسلسل میگردد. بیشتر مسلمانان، چون امامت را انتخابی میدانند، امام را نیز لغزش‌پذیر و جایز الخطا میدانند.

(۳) وجوب افضلیت امام بر دیگر مردم. زیرا اگر امام در فضل (همه‌ی صفات عالیه) با دیگران برابر باشد، ترجیح او بر دیگران علتی ندارد، و ترجیح بلا مرجح (tarjihe be.lā morajjeh) محال است؛ و اگر کمتر از دیگران باشد، مقدم داشتن کسی که فضلش کمتر است بر کسی که فضلش بیشتر است قبیح است. این اصل نیز فرع دو اصل اول و دوم است، اما متکلمین شیعه مخصوصاً از این رو بر آن تصریح کرده‌اند که حضرت علی ع را از خلفای سه‌گانه‌ی پیش از او افضل میدانند.

(۴) امام باید از راه نص معین و معلوم شود. این اصل نیز فرع دو اصل اول و دوم است. زیرا چون بر خداوند واجب است که امامی تعیین کند باید آن را از راه نَقل (قرآن یا حدیث) بر مردم معلوم کند، وگرنه مقصود حاصل نمیشود. و نیز چون امام باید معصوم باشد، و عصمت و لغزش‌ناپذیری امری معنوی و باطنی است، و کسی جز خدا بر آن آگاه نتواند بود، بر خداوند لازم است که از راه نص امام را بنمایاند. بیشتر مسلمین معتقدند که امامت نیز، مانند سایر احکام الاهی، ممکن بود از راه نص معلوم شود، ولی چنین نصی وجود ندارد؛ پس ناگزیر باید خود مردم امام خود را برگزینند. اما شیعه معتقدند که چنین نصی وجود دارد.

(۵) پس از پیغمبر، امام بلافصل امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است. این اصل فرع اصل چهارم است، زیرا شیعه معتقد است که امام از راه نص تعیین شده است، و آن علی ع است. شیعه میگویند که هم در قرآن و هم در حدیث بر امامت علی نصوصی موجود است. سنیان دلالت این نصوص را بر امامت علی انکار میکنند.

این پنج اصل بیان استدلال کلامی شیعه بر امامت بلافصل علی ابن ابی طالب است، و اگر هم همه‌ی فرق شیعه چنین استدلالی نکنند، قطعاً همه در اینکه خلافت پس از پیغمبر حق او بوده است مشترکند.

IV - فرق شیعه (جدول را نیز ملاحظه کنید)

(۱) طبیعی است که، همچنانکه در اولین امام پس از پیغمبر اختلاف پیدا شد، در اینکه دومین امام چه کسی است نیز بایستی اختلاف پیدا میشد، و همچنین در امام بعد از آن، تا آخر. زیرا به عقیده‌ی شیعه، با عدم تصرفِ ظاهریِ امامْ معنی امامت از او سلب نمیگردد، چنانکه حضرت امیر در زمان خلافت خلفای سه‌گانه امام بود، منتهی تصرف ظاهری در امور نداشت. همین نکته سبب شد که پس از فوت هر امامی دو نفر یا بیشتر مدعی امامت شدند، و هر کدام طرفدارانی پیدا کردند، و از این روی، عده‌ی فرق شیعه مخصوصاً در نخستین قرون اسلام بسیار زیاد شد، چنانکه برای بیان عقاید ایشان کتابها نوشته شد، که معروفترین آن کتاب فرق الشیعه‌ی نوبختی است.

(۲) گویا نخستین شکافی که در میان شیعه پس از شهادت حضرت امیر پیدا شده است از طرف عبدالله ابن سبا بوده است، که گفته است علی کشته نشده است و نمرده است و نخواهد مرد، تا آنکه برگردد و عدل را در روی زمین پابرجا سازد. پیروان وی سبائیه نامیده شدند، و اکثریت شیعه ایشان را غالی [= افراطی] خواندند، و از خود ندانستند. بعضی از محققین عبدالله ابن سبا را شخص تاریخی نمیدانند. گروهی، پس از شهادت حضرت امیر، محمد حنفیه را امام دانستند؛ این فرقه، که کیسانیه نام دارند، در باره‌ی جانشینان او اختلاف پیدا کردند، و خود به شعبه‌های دیگر تقسیم شدند. اما بیشتر شیعه، پس از حضرت امیر، پسر ارشد او امام حسن، و پس از فوت او، برادرش امام حسین را جانشین بر حق پیغمبر دانستند. پس از شهادت امام حسین، باز اختلافهائی پیدا شد، ولی بیشتر شیعه پسر او علی ابن حسین، ملقب به امام زین‌العابدین، را امام دانستند. پس از وی، شیعه‌ی امامیه به امامت ابوجعفر محمد ابن علی (امام محمد باقر) معتقد هستند، ولی زیدیه زید ابن علی ابن حسین را امام میدانند. پس از فوت امام باقر، باز اختلافهائی پیدا شد، ولی بیشتر به امامت ابوعبدالله جعفر ابن محمد ملقب به صادق معتقد شدند. چون بیشتر احکام فقهی شیعه‌ی امامیه مستند به احادیث و اقوال حضرت امام جعفر صادق است، ایشان را شیعه‌ی جعفری نیز گویند. پس از وفات حضرت صادق، اختلافهای مهمتری ظاهر شد، و عده‌ای به امامت اسماعیل ابن جعفر، که بگفته‌ی بعضی، در زمان حیات پدر فوت شده بود، معتقد شدند، و همین فرقه است که به اسماعیلیه معروف شدند، و در قرون بعدی نفوذ و سلطه‌ی معنوی و سیاسی بزرگی پیدا کردند. اما شیعه‌ی امامیه به امامت موسی ابن جعفر (امام موسی کاظم) معتقد شدند. از انشعابات نسبةً مهم شیعه پس از امام جعفر صادق انشعاب کسانی است که به فطحیه (fathiyye) موسوم شدند، زیرا پس از امام جعفر صادق، پسرش عبدالله ابن جعفر الافطح (ja'fare 'l-'aftah) را امام دانستند. پس از وفات امام موسی ابن جعفر، باز اختلافهائی ظهور کرد، و شیعه‌ی امامیه به امامت پسرش علی ابن موسی (امام رضا) معتقد شدند. پس از حضرت رضا، باز انشعاب صورت گرفت، ولی شیعه‌ی امامیه به امامت پسرش محمد ابن علی موسوم به تقی (امام محمد تقی) معتقد گردیدند. پس از فوت امام محمد تقی، شیعه‌ی امامیه به امامت پسرش علی ابن محمد موسوم به نقی (امام علی النقی) گرویدند، و پس از وفات او، پسرش حسن ابن علی (امام حسن عسکری) را امام دانستند. البته پس از فوت هر دو امام، باز انشعاباتی صورت گرفته بود. پس از وفات امام حسن عسکری، چهارده انشعاب پیدا شد، که تفصیل آن در کتاب

فرق و سلسله‌های شیعه
(تواریخ هجری قمری است)

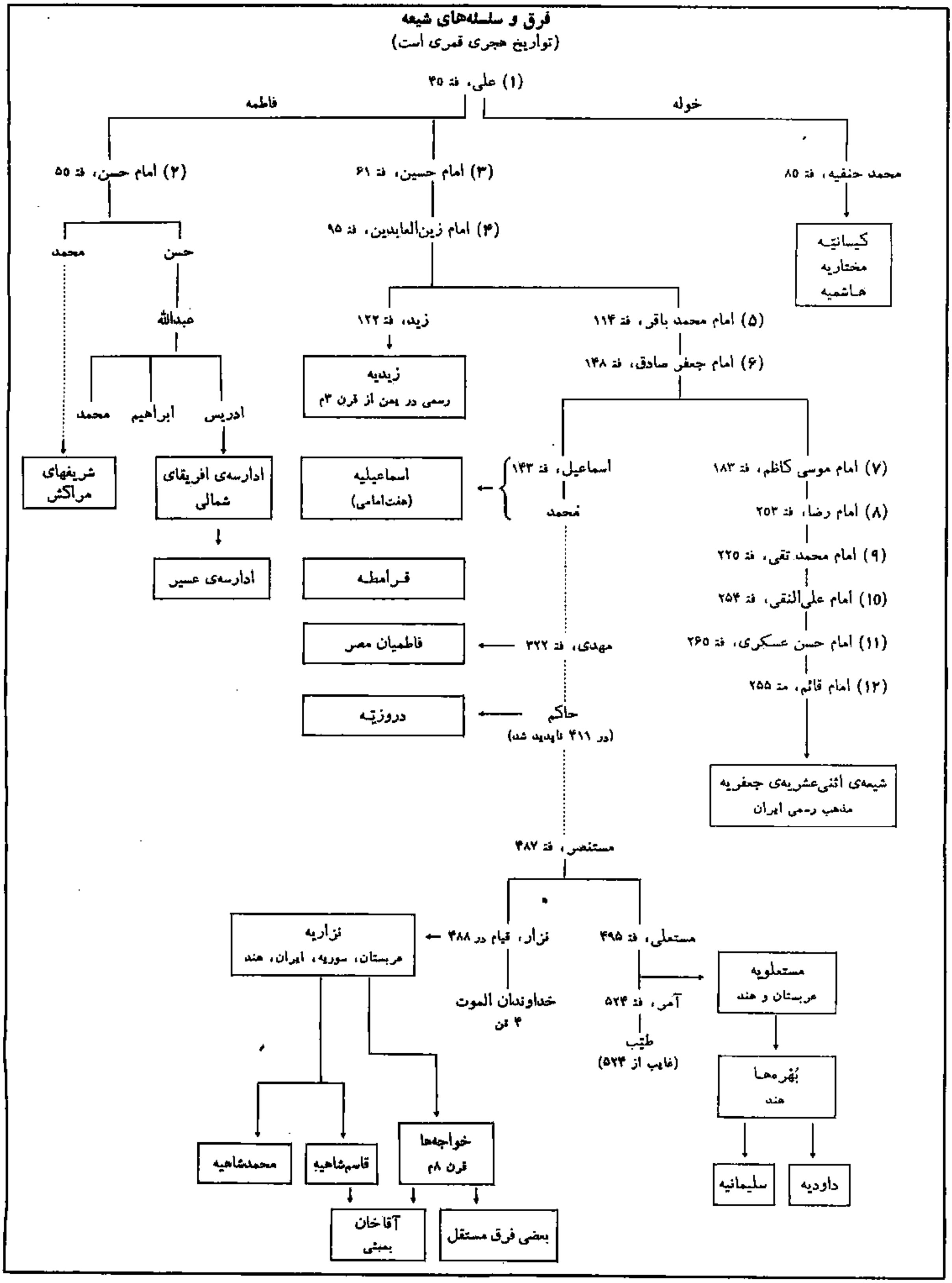

فرق الشیعه‌ی نوبختی موجود است، و شیعه‌ی امامیه، نظر به اصل وجوب امامت از خدا، و نظر به قاعده‌ی لطف و اصل نص، معتقدند که پسر امام حسن عسکری، که امام ۱۲م است، امام بر حق است، ولی نظر به علتی، خداوند او را از انظار مردم پنهان داشته است، و هر وقتی مصلحت و مشیت اقتضا کند، بر مردم ظاهر خواهد شد، و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، و همین امام است که شیعیان او را امام غایب و صاحب الزمان مینامند. چون شیعه‌ی امامیه، که امروز اکثریت شیعیان را تشکیل میدهند، بدین ترتیب به ۱۲ امام قائل هستند، شیعه‌ی اثنی‌عشریه نیز خوانده میشوند (← اثنی‌عشری). جدول را نیز ملاحظه کنید.

۷ـ سایر اصول مذهب و عقاید خاص شیعه

(۱)ـعدل. شیعه‌ی امامیه در اصول عقاید، بجز اصل امامت، تقریباً بیشتر با معتزله موافق هستند، مانند اینکه صفات خدا عین ذات اوست، و زاید بر ذات او نیست؛ و خداوند را، چه در این جهان و چه در آن جهان، نمیتوان دید. این مسائل، که از عقاید خاص معتزله است، در مقاله‌ی معتزله بیان شده است. اما اصل مهمی که شیعه، پس از اصل امامت، بر آن تکیه کرده و جزء اصول پنجگانه‌ی دین درآورده است، اصل عدل است، زیرا اثبات اصل امامت خود مبتنی بر اصل عدل میباشد.

اصل عدل را شیعه چنین معنی میکنند، تَنزیهُ الباری عَنْ فِعل القَبیح و الإخْلالِ بِالواجِب [منزه دانستن پروردگار از کار زشت، و ناکرده گذاشتن آنچه بر او واجب است]. این تعریف عدل مسئله‌ی دیگری را پیش میکشد، و آن اینکه خوبی و زشتی، و به اصطلاح علمای کلام، حسن و قبح چیست، و آیا بر خداوند واجب است که کاری را انجام دهد یا نه. حسن و قبح را به سه معنی آورده‌اند، (۱) صفت کمال یا نقص برای چیزی، مانند اینکه دانائی صفت کمال است، و نادانی صفت نقص؛ (۲) سازگار بودن چیزی با طبع و ناسازگار بودن آن، مانند لذائذ و آلام؛ و (۳) چیزی که فعل آن سزاوار مدح یا ذم در این جهان و پاداش و کیفر در آن جهان باشد، مانند راستگوئی و دروغگوئی. حسن و قبح به دو معنی نخستین امر عقلی است، یعنی هر کسی که صاحب عقل سلیم است‌ـخواه مسلم باشد یا کافر، متدین باشد یا بیدین‌ـبه آن اقرار دارد. اما در اینکه حسن و قبح بمعنی سوم هم عقلی است یا نه میان معتزله و اشاعره اختلاف هست. اشاعره میگویند عقل نمیتواند حکم کند که چه عملی مستحق مدح و ذم در این دنیا و پاداش و کیفر در آخرت است، و فقط شارع است که میتواند چنین اعمالی را تعیین کند. اما معتزله حسن و قبح به این معنی را نیز عقلی میدانند، خواه شارع حکمی برای آن داشته باشد یا نه. این اختلاف مخصوصاً در مسائلی نظیر حج بخوبی واضح میشود، بگفته‌ی اشاعره، اگر شارع مثلا حج را فرض نکرده بود، عقل ما به حسن و وجوب آن نمیتوانست حکم کند، چنانکه نصاری و یهود اعمال حج را بجا نمیآورند. اما معتزله میگویند اگرچه حسن عمل حج ممکن است در ظاهر برای عقل روشن نباشد، اما پس از دقت و امعان نظر محسنات آن معلوم میگردد. پس از آنکه ثابت شد حسن و قبح با تمام معانی آن عقلی است، و مستقل از شرع است، و تابع اراده‌ی شارع نیست، راهی نمیماند جز اینکه اعمال شارع را تابع حسن و قبح و، در نتیجه، تابع عقل بدانیم. بنا بر این، هر عملی که عقل آن را زشت بداند جایز نیست که از خداوند سر بزند، و هر عملی که به فرموده‌ی عقل خوب باشد بر خداوند یا شارع واجب است که آن را انجام دهد. یکی از این امور که به فرموده‌ی عقل مستحسن است، و بنا بر این، اجرای آن بر خداوند لازم است، همان لطف است، که در مسئله‌ی امامت به آن اشاره شد (قسمت III). در تعریف لطف گفته‌اند، آنچه مکلف (mokallaf) با وجود آن به طاعت نزدیکتر و از گناه دورتر باشد، و وجود آن در اختیار مکلف نباشد. وجود امام مایه‌ی نزدیکی مکلف به طاعت و دوری او از گناه است، پس لطف است و مستحسن است، و چون مستحسن و خوب است، بر خداوند واجب است، و مقتضی عدل آنست که خداوند از زشتی مبرا باشد، و امر واجب را ناکرده نگذارد. با این ترتیب، رابطه‌ی عدل و امامت معلوم میشود، و نیز معلوم میگردد که چرا شیعه عدل را با امامت جزء اصول مذهبی خود قرار داده‌اند.

(۲)ـرجعت. از عقاید خاص شیعه‌ی امامیه یکی هم رجعت است. بقول سید مرتضی (علم الهدی)، عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه بر این است که خداوند، بهنگام ظهور امام زمان، کسانی از شیعه‌ی او را که مدتها پیش مرده بودند زنده خواهد کرد، تا با یاری کردن به او، به پاداش برسند، و دولت او را مشاهده کنند، و نیز قومی از دشمنان او را زنده خواهد کرد، تا از ایشان انتقام بکشد. اصل عقیده‌ی رجعت این است، اما برای کیفیت آن و شرح اشخاصی که زنده خواهند شد باید به کتب اخبار شیعه رجوع کرد. شیعه‌ی امامیه، هم برای امکان رجعت و هم برای وقوع آن، به آیات قرآن استدلال میکنند. از جمله‌ی این آیات آیه‌ی ۲۴۴ از سوره‌ی بقره است، اَلَمْ تَرَ إلی الَّذینَ خَرَجوا مِنْ دِیارِهِم وَ هُمْ اُلوفٌ حَذَرَ الموتِ، فَقالَ لَهُمُ اللهُ موتوا ثُمَّ اَحیاهُم ... [آیا نگاه نمیکنی به کسانی که از دیار خود بیرون آمدند از ترس مرگ، و ایشان هزاران تن بودند؛ پس خداوند به ایشان فرمود بمیرید؛ پس از آن ایشان را زنده کرد ...]. این آیه دلیل بر امکان زنده شدن اشخاصی است پس از مرگ. و نیز استدلال میکنند به آیه‌ی ۲۶۱ از همان سوره، که در باره‌ی زنده شدن عزیر (ozayr) است پس از آنکه صد سال از مرگش گذشته بود. و برای اثبات اینکه رجعت مورد ادعای ایشان واقع خواهد شد استدلال می‌کنند به آیه‌ی ۸۵ از سوره‌ی نمل، وَ یَومَ نَحشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ فوجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا ... [روزی که از هر قومی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند بر می‌انگیزیم (زنده میکنیم) ...]. وجه دلالت این است که این آیه در باره‌ی قیامت نتواند بود، زیرا در قیامت همه‌ی اقوام محشور خواهند شد، نه گروهی از ایشان؛ پس ناچار اشاره به پیش از قیامت است که همان رجعت باشد.

(۳)ـبداء (badā'). بداء در لغت تصویب امری است که نخست به درستی شناخته نشده بود، و بعد شناخته شده است. نسبت چنین چیزی به خدا جایز نیست، زیرا بعقیده‌ی مسلمین، و من جمله شیعه‌ی امامیه، خداوند به هر چیزی دانا است، و روا نیست که بگویند خداوند چیزی را نمیدانست و بعد به آن پی برد. از امام جعفر صادق روایت کرده‌اند که فرمود: مَنْ زَعَمَ اَنَّ اللهَ بَدا فی شیءٍ و لَمْ یَعلَمْهُ اَمْسِ فابرَءْ مِنْه [اگر کسی گمان برد که خداوند (امروز) در کاری تغییر رأی داد که آن را دیروز نمیدانست از چنین کسی دوری گزین]. ولی همه‌ی فرق مسلمین شیعه را منتسب به قول به بداء کرده‌اند، و خود ایشان نیز بداء را از اعتقادات خود دانسته‌اند. این بداء به این معنی است که خداوند، بخلاف گفته‌ی یهود، از کار فارغ نشده است، بلکه‌بدلیل آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی رحمان، کُلَّ یَومٍ هُوَ فی شَأنٍ [او هر روزی در کاری است]، و بدلیل آیه‌ی ۳۹ از سوره‌ی رعد، یَمحو اللهُ ما یَشاءُ و یُثبِتُ [خدا آنچه را بخواهد محو میکند، و آنچه را بخواهد برقرار میسازد]ـخداوند دائماً در حال اراده است، و قدرت و اراده‌ی او هیچگاه متوقف نمیگردد، و میتواند، به مصالحی، در آنچه واقع شده است تغییر بدهد؛ زیرا (آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی رعد)، محو کردن چیزی پس از آن است که بوده است. شیعه نسخ احکام را نیز، که همه‌ی مسلمین بر آن متفق هستند، از باب بداء میدانند. مخالفان شیعه می‌گویند که اعتقاد شیعیان به بداء از آن جهت است که احکام ضد و نقیض را که از امامان ایشان صادر شده است توجیه کنند، و آن را به تغییر اراده‌ی خدا منتسب سازند، چنانکه در باره‌ی امامت اسماعیل، پسر امام جعفر صادق، که در زمان حیات پدر فوت شد، قائل به بداء هستند. شیعه می‌گویند که وقوع نسخ در احکام و آیه‌ی یمحو الله ما یشاء و یثبت، و آیات دیگر، خود دلیل وقوع بر بداء است، و احتیاجی نیست که برای توجیه چیزی به آن معتقد شد؛ و نیز میگویند هرگز اسماعیل امام نبوده است تا در باره‌ی امامت او بداء حاصل شود، بلکه این بداء در باره‌ی فوت او است در زمان حیات پدرش.

(۴)ـتقیه (taqiyye)، یعنی سخن گفتن بر خلاف عقیده‌ی باطنی خود در صورت بیم از ضرر. این عقیده را بعضی خاص شیعیان میدانند، ولی چنین نیست، و علمای سنت نیز بهنگام ترس از گزند جانی، و حتی گاهی ضرر مالی، آن را تجویز کرده‌اند. شاید شهرت اختصاص این عقیده به شیعه از این روی باشد که شیعیان و ائمه‌ی شیعه، در زمان خلافت بنی امیه مخصوصاً و در قسمتی از خلافت بنی عباس، تحت فشار و مراقبت سختی بوده‌اند، و از طرف ائمه، مخصوصاً امام جعفر صادق و امام موسی کاظم، برای حفظ جان شیعیان امر به تقیه میشده است.

(۵)ـاجتهاد (ejtehād)، یعنی کوشش برای رسیدن به ظن به حکم شرعی، و یا ملکه‌ای که بوسیله‌ی آن به استنباط احکام شرعی فرعی از ادله‌ی تفصیلی آن قادر باشند. بیشتر سنیان اجتهاد را منحصر به صاحبان مذاهب چهارگانه‌ی فقهی (حنفی، شافعی، مالکی، و حنبلی) دانسته‌اند، و اجتهاد را فقط در داخل یکی از این مذاهب روا داشته‌اند، گو اینکه بعضی از علمای بزرگ اهل سنت‌ـاز قبیل اوزاعی، طبری، سیوطی، و

دیگران ـ خود را مجتهد مطلق شمرده‌اند. اما شیعه معتقد به انحصار و انسداد اجتهاد نیستند، و آن را در هر زمان برای هر کسی که واجد و جامع شرایط آن باشد ممکن دانسته‌اند. هر مجتهدی باید در احکام شرعی به رأی خود عمل کند، و نباید از مجتهد دیگر تقلید نماید، و مردم غیر مجتهد میتوانند از او تقلید کنند. شیعه، مانند بسیاری از اهل سنت، معتقدند که خداوند در هر امری حکمی دارد، و مجتهد باید سعی خود را در یافتن آن حکم بکار برد؛ اگر آن حکم را درست دریافت، مصیب (mosib) است (یعنی به مقصد رسیده است)، و اگر درنیافت، مخطی (moxti) (اشتباه‌کننده) است، اما در عمل به آن، هم خود و هم مقلدینش معذور هستند. هر کس که مجتهد نیست باید از مجتهدی تقلید کند. در میان علمای شیعه اختلاف است که آیا میتوان از مجتهد مرده تقلید کرد، و یا تقلید باید از مجتهد زنده باشد؛ و نیز اختلاف است در اینکه باید از مجتهدی که اعلم (-a'lam) [داناترین] مجتهدین زمان خود باشد تقلید کرد، و یا تقلید از مجتهد مطلق کافی است. فقهای شیعه، در اجتهاد خود، قیاس و رأی و استحسان را بکار نمیبرند، و آنها را حجت نمیدانند. اصل برائت و استصحاب نزد بسیاری از فقهای شیعه جزء ادله‌ی عقلیه است. شیعه اجماع را وقتی دلیل میداند که بطور قطع کاشف از قول معصوم باشد؛ یعنی اگر همه‌ی اهل حل و عقد، بدون استثناء، به حکمی اجماع کنند، حتماً معصوم در میان ایشان هست، و بهمین جهت می‌توان آن را حجت شمرد.

VI ـ بعضی از مسائل فقهی که خاص شیعه است

بعضی از مسائل مهم فقهی که شیعه‌ی امامیه در حکم به آنها منفرد هستند و بر خلاف مذاهب اهل سنت میباشند بقرار ذیل است:

(۱) شیعه‌ی امامیه در وضو، بهنگام شستن دستها، آغاز از مرفق کنند، و آن را واجب یا مستحب دانند، ولی فقهای اهل سنت آغاز کردن از آرنج را با آغاز کردن از انگشتان برابر دانند، و مکلف را میان این دو مخیر گذارند.

(۲) شیعه‌ی امامیه نماز را در لباسی که از ابریشم خالص باشد و در لباسی که از پوست خرگوش و روباه یا موی آنها باشد جایز نمیدانند.

(۳) شیعه‌ی امامیه در اذان و اقامه، پس از حَیَّ علی الفلاح، حی علی خیرِ العمل گویند، و اهل سنت آن را روا ندارند.

(۴) شیعه‌ی امامیه خمس را در غنایم جنگی، معادن، غواصی، گنج، و آنچه در طی سال پس از مخارج از سود تجارت باقی ماند، واجب میشمارند، و میگویند این خمس باید ۶ قسمت شود، ۳ قسمت که سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی است مال امام است، و ۳ سهم دیگر به یتیمان و فقرا و ابناء السبیل سادات باید داده شود؛ البته در کیفیت تقسیم میان علمای شیعه اختلاف هست.

(۵) شیعه نکاح متعه، یعنی ازدواج موقت، را جایز میشمارند.

(۶) شیعه در نکاح گواهی را شرط نمیدانند.

(۷) شیعه در وقوع و صحت طلاق شهادت دو گواه عادل (عدلین) را شرط میدانند.

(۸) شیعه سه طلاق را به یک لفظ جایز نمی‌دانند؛ یعنی اگر کسی گفت زوجتی طالق ثلاثا [زن من سه‌طلاقه است]، فقط یک طلاق واقع میشود، و برای وقوع سه طلاق، سه طلاق جداگانه که در میان آنها رجوع باشد لازم است.

(۹) شیعه ذبایح اهل کتاب را حرام میدانند، یعنی اگر یکی از اهل کتاب (یهود یا نصاری) گوسفندی یا گاوی بکشد، خوردن آن حرام است.

(۱۰) شیعه فقاع را مانند خمر حرام میدانند.

(۱۱) شیعه معتقدند که میان پدر و پسر، زن و شوهر، و کافر ذمی و مسلمان، ربا اشکال ندارد.

VII ـ تاریخچه‌ای از مذهب شیعه

در اواخر خلافت عثمان شهر کوفه از مراکز مهم شورش بر ضد او بود. حضرت علی ع پس از جنگ جَمَل این شهر را مرکز خود قرار داد، و از این زمان تا یکی دو قرن بعد، این شهر مهمترین مرکز هواخواهان و شیعیان علی گردید. پس از شهادت حضرت امیر و مسلم شدن خلافت بر معاویه، کوفیان در آغاز چندان اعتنائی به فرستادگان معاویه نداشتند. در رأس مخالفین معاویه و هواخواهان علی حجر ابن عدی قرار داشت. با حکومت زیاد ابن ابیه بر کوفه، و اسارت و کشته شدن حجر در دمشق، عصیان علنی کوفیان بر ضد معاویه موقتاً تسکین یافت، ولی با سر کار آمدن یزید ابن معاویه و حرکت حسین ابن علی (← امام حسین) بسوی کوفه، بنظر میرسید که کوفه دوباره مرکز حرکت هواخواهان علی خواهد بود. اما شهادت حسین ابن علی در کربلا موقتاً آرامشی در کوفه پدید آورد. پس از شهادت حسین، هواخواهان علی در نهان نهضت بزرگی را بر ضد دشمنان علی ترتیب میدادند. این نهضت با قیام سلیمان ابن صرد و خروج مختار ثقفی به اوج خود رسید. پس از قتل مختار، و مخصوصاً پس از امارت حجاج ابن یوسف بر کوفه، نهضت هواخواهان علی بشدت سرکوبی شد، گرچه کاملا از میان نرفت، و کوفه همچنان مهمترین مرکز شیعه باقی ماند، چنانکه خروج زید ابن علی در سال ۱۲۲ هق در کوفه و کشته شدن او این امر را تأیید کرد. پس از روی کار آمدن بنی عباس، و انتقال خلافت اسلامی به بغداد، و همچنین انتقال ائمه‌ی شیعه به این شهر، بزرگان شیعه در این شهر گرد آمدند، و پایتخت خلافت عباسی رفته رفته مرکز اجتماع مهم شیعیان نیز گردید، و محله‌ی کَرْخ به آنان اختصاص یافت. در قرن ۳م هق، سادات علوی بر ولایات جنوبی دریای خزر (دیلم و طبرستان و گرگان) استیلا یافتند، و تا قرن ۵م هق در آن ولایات حکومت کردند (← علویان طبرستان). در آغاز قرن ۳م هق، حکومت زیدی یمن بدست یحیی ابن حسین تأسیس شد، و یمن مهمترین مرکز شیعه‌ی زیدی گردید (← زیدیه).

در سال ۲۶۰ هق امام حسن عسکری، امام ۱۱م شیعه‌ی امامیه وفات یافت، و پسرش حضرت حجت امام محمد ابن حسن عسکری از انظار غایب گردید (← امام قائم). ابتدا دوره‌ی غیبت صغری بود، که از ۲۶۰ تا ۳۲۹ هق طول کشید، و در این دوره، امام از راه سفرا یا نُوّاب خاصه با مردم تماس داشت. این سفرا یا نواب اربعه عبارت بودند از ابوعمرو عثمان ابن سعید عمری، پسر او ابوجعفر محمد ابن عثمان ابن سعید عمری (فت ۳۰۴ یا ۳۰۵ هق. ← ابوجعفر عمری)، ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی، و ابوالحسین علی ابن محمد سمری (فت ۳۲۹ هق). از آن پس، بموجب توقیعی که از ناحیه‌ی مقدسه برای همین سمری صادر شده بود، دوره‌ی غیبت کبری است، "فلا ظُهورَ الا بعد اذن الله تعالی". در همین سال وفات سمری، و یا در سال ۳۲۸ هق، محمد ابن یعقوب کلینی، مؤلف کتاب کافی، نخستین مجموعه‌ی احادیث شیعی از کتب اربعه، وفات یافت. دومین کتاب از کتب اربعه من لایحضره الفقیه تألیف شیخ صدوق (فت ۳۸۱ هق) است، و کتاب سوم تهذیب الاحکام و کتاب چهارم استبصار هر دو از تألیفات شیخ ابو جعفر محمد ابن حسن طوسی (فت ۴۶۰ هق) است.

در قرن ۴م هق، تبلیغات شیعه در ایران مخصوصاً در قسمتهای مرکزی و جنوبی رواج داشت؛ شهر قم شیعه بود، و در سواحل فارس و بعضی از شهرهای خوزستان تشیع وجود داشت، ولی شهرهای شرقی ایران از مراکز تسنن بود. با سر کار آمدن حکومت فاطمیان در مصر، و فرستادن داعیان به اطراف، تبلیغات اسماعیلیه در عالم اسلامی شدت یافت، ولی بغداد همچنان مرکز مهمترین نهضت علمی و فرهنگی و تبلیغی شیعه‌ی امامیه بود، زیرا در همین بغداد بود که شیخ محمد ابن محمد ابن النعمان معروف به مفید اقامت داشت، و او یکی از بزرگترین متکلمین شیعه بود، و کمتر کسی از علمای فِرَق دیگر در قدرت جَدَل و بحث بپای او میرسید. در قرون ۴م و ۵م هق، شریف رضی، از بزرگترین شعرای آن عصر، و برادرش سید مرتضی، از علما و متکلمین بزرگ شیعه، در بغداد اقامت داشتند. این فعالیتهای شدید شیعه در مرکز خلافت اسلامی به فعالیت شدید بزرگترین دشمنان ایشان در آن عصر یعنی حنابله برخورد میکرد، و بغداد هر چند گاه بیکبار شاهد نزاع و کشمکشهای خونین میان شیعه و حنابله بود. در فتنه‌ی معروف سالهای ۴۴۸ و ۴۴۹ هق، دشمنان شیعه خانه و کتابخانه‌ی شیخ طوسی را در محله‌ی کرخ به آتش کشیدند، و او مجبور شد که بغداد را ترک کند و به نجف برود.

تسلط آل بویه بر ولایات مرکزی و غربی و جنوبی ایران، و تسلط ایشان بر بغداد، به شیوع مذهب تشیع کومک کرد، و معزالدوله‌ی دیلمی دستور داد تا حتی در بغداد در روزهای عاشورا عزاداری بعمل آید. با سر کار آمدن حسن صباح در ایران، تبلیغات اسماعیلیان در قرون ۵م و ۶م در ایران شدت یافت، ولی علمای شیعه‌ی امامیه که در شهرهای مهم تسنن سکونت داشتند با ایشان مخالف بودند، و درجه‌ی مخالفت ایشان را از کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی رازی، که در همان قرن ۶م هق تألیف شده است، میتوان یافت.

از مراکز مهم شیعه در عراق عرب شهر حله واقع در نزدیکی نجف اشرف بود، و در قرون ۷م و ۸م علمای بزرگی مانند محقق حلی و علامه‌ی حلی و پسرش فخرالمحققین از آنجا برخاستند. در اوایل قرن ۸م هق بود که الجایتو، معروف به سلطان محمد خدابنده، بر اثر سر خوردن از مباحثات شافعیان و حنفیان، و بر اثر تبلیغات اطرافیان شیعی خود، به مذهب تشیع گروید، و دستور داد تا نام خلفای سه‌گانه را از خطبه و سکه بیندازند. علامه‌ی حلی برسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعی تألیف کرده پیش الجایتو برد،

که یکی کتاب نهج الحق و کشف الصدق و دیگری کتاب منهاج الکرامه فی باب الامامه است.

با ظهور شاه اسماعیل I صفوی و بر سر کار آمدن دولت صفویه در ایران، ضربت قطعی بر مذهب تسنن در ایران وارد آمد، و از آن پس مذهب شیعه‌ی امامیه مذهب رسمی دولت ایران گردید، و دولت ایران تنها دولتی شد که مردم و دولت آن به آیین شیعه‌ی امامیه هستند، در صورتیکه در بلاد اسلامی دیگر از قبیل هند، ترکیه، سوریه، لبنان، و غیره مذهب شیعه‌ی امامیه همچنان بصورت اقلیت باقی ماند. بر طبق اصل اول متمم قانون اساسی ایران، که در ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۴ هق به صحه‌ی مظفرالدین شاه قاجار رسیده است، "مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه‌ی حقه‌ی جعفریه‌ی اثنی‌عشریه است".

شیعه‌ی آل عباس: ← راوندیه.

شیعه‌ی کامل: ← شیخیه.

شیعی، ابوعبدالله (abu.ʿabdollāhe šiʿi)، شهرت **ابوعبدالله حسین ابن احمد، معروف به محتسب** (mohtaseb)، فـ ۲۹۸ هق، مؤسس استیلای فاطمیان بر افریقای شمالی. از مردم صنعاء بود، و به نهضت اسماعیلیه در عراق پیوست، و در یمن مأموریت یافت. در سفر حج سال ۲۷۹ هق در مکه با زوار قبیله‌ی کتامه آشنا شد، و همراه آنان به دیار کتامه رفت، و در ۲۸۰ هق بدانجا رسیدند. پس از چند سالی کارش بالا گرفت، بطوری که دو بار اغالبه لشکر به دفع وی فرستادند (۲۸۹ و ۲۹۰ هق)، ولی ابوعبدالله در مقابل حملات آنها مقاومت کرد. در ۲۸۹ هق امام عبیدالله المهدی از سوریه گریخت، و در صدد برآمد که به ابو عبدالله بپیوندد، ولی دستگیر و در سجلماسه محبوس گشت. ابوالعباس محمد، برادر ابوعبدالله، که همراه عبیدالله بود، نیز بدست اغالبه افتاد. اما عاقبت امیر زیادةالله III اغلبی از مقابل ابوعبدالله گریخت، و در ۲۹۶ هق ابوعبدالله با سپاهیانش وارد رقاده (raqqāde) (مقر امرای اغلبی، واقع در ۱۰ کیلومتری ج قیروان) شدند. ابوعبدالله برادر خود را به نیابت خویش در رقاده گذاشت، و خود به سجلماسه لشکر کشید، و عبیدالله را آزاد کرد، و عبیدالله فاتحانه وارد رقاده شد (۲۹۷ هق) و ابوعبدالله و ابوالعباس را بمناسبت خدماتشان سخت تجلیل کرد. اما عاقبت بین عبیدالله و این دو پیرو نیرومندش اختلاف افتاد، و دو برادر در ذیحجه‌ی ۲۹۸ هق بقتل رسیدند.

شیک[1]**، بلا** (bela šik)، ۱۸۷۷–۱۹۶۷، پزشک آمریکائی متخصص در بیماریهای کودکان. از مردم مجارستان، و در ۱۹۰۲–۲۳ استاد دانشگاه وین بود. در ۱۹۲۳ به کشمة رفت، و در ۱۹۲۹ به تابعیت آن کشور درآمد. **آزمون شیک**، که از ۱۹۱۳ توسط وی معمول شد، آزمونی است پوستی جهت تشخیص استعداد ابتلا به دیفتری. در آلرژی نیز تحقیقات مهمی دارد.

شیکاگو[2] (šikāgo)، رود کوچکی در قسمت ل‌ش ایالت ایلینوا، کشمة. سابقاً به دریاچه‌ی میشیگان میریخت، اما در ۱۹۰۰ جهت جریانش را تغییر دادند، و اینک به رود میسی‌سیپی میریزد.

شیکاگو[2]، شهر (جه ۳٬۵۵۰٬۴۰۴)، ل‌ش ایالت ایلینوا، کشمة، کنار دریاچه‌ی میشیگان. از حیث بزرگی و اهمیت دومین شهر کشمة است، و بزرگترین مرکز آمودن گوشت و راه آهن در جهان میباشد، و بعنوان بازار غلات و احشام بینظیر است. صنایع آهن و فولاد و تهیه‌ی ماشین‌آلات، اسبابهای برقی، وسایل راه آهن، و مواد شیمیائی، و نساجی دارد.

اول بار ژ. مارکت و ل. ژولیه به این محل آمدند (۱۶۷۳)، و ح ۱۰۰ سال بعد در آنجا پاسگاه تجارتی دایر گردید. قلعه‌ی دیربورن (dirborn)، که شهر شیکاگو در اطراف آن پدید آمد، در ۱۸۰۳ بر رود شیکاگو بنا شد. با تأسیس کانال ایری، آبادی ناحیه‌ی میدوست تسریع شد. توسیع شیکاگو آغاز گردید، و شیکاگو در ۱۸۳۷ شهریت یافت. در حریق مدهش سال ۱۸۷۱، بیش از نیمی از شهر بسوخت. بر ویرانه‌های شهر قدیم، شهر تازه‌ای از سنگ و فولاد بنا شد. با توسعه‌ی صنعت، مسائل و مشکلات کارگری پیش آمد، که منجر به ← آشوب میدان هیمارکت (۱۸۸۶) و اعتصاب پولمن (۱۸۹۴) گردید. رمان جنگل آ. سینکلر سهم عمده‌ای در اقدامات اصلاحی داشت. توسعه‌ی سریع صنعتی ادامه یافت. نمایشگاه جهانی سال ۱۸۹۳، که به یادبود کشف امریکا بوسیله‌ی کریستوف کلمب در شیکاگو برپا شد، و به نمایشگاه کلمبی معروفست، معرف گویای پیشرفت مادی شهر بوده است. در فاصله‌ی بین جج I و سال ۱۹۳۳ شیکاگو مأمن گانگسترها (از معروف‌ترین آنها آلکاپون) و میدان پیکارهای آنان بود. بعد از جج I صنایع آهن و فولاد، چاپ و انتشارات، و ماشینهای برقی در شیکاگو توسعه یافت؛ نمایشگاه جهانی "یک قرن ترقی" در ۱۹۳۳–۳۴، که در شیکاگو منعقد شد، نمودار پیشرفتهای حاصل در این راه بود. در جج II، شیکاگو فعالیتی عظیم داشت؛ در اینجا بود که گروهی از دانشمندان در سال ۱۹۴۲ نخستین رئاکتور اتمی را بکار انداختند.

شیکاگو مراکز فرهنگی و هنری متعدد دارد. معروفترین دانشگاههای آن ← دانشگاه شیکاگو است. موزه‌ی تاریخ طبیعی شیکاگو، که از نمایشگاه کلمبی ناشی شد، در ۱۸۹۳ تأسیس گردید، و در ردیف بزرگترین موزه‌های تاریخ طبیعی در جهان میباشد، و آثاری از ایران نیز دارد. مؤسسه‌ی هنری شیکاگو از ۱۸۷۹ سابقه دارد، و دارای گالریهای نقاشی و حجاری و آثاری از مشرق‌زمین و از جمله از ایران میباشد. ارکستر سمفونیک شیکاگو بمنظور تحریص ت. تامس به سکنی گزیدن در شیکاگو تأسیس گردید (۱۸۹۱)، و در رشد موسیقی در ناحیه‌ی میدوست اهمیت حیاتی داشته است.

شیکاگو، ارکستر سمفونیک: ← شیکاگو، شهر.

شیکاگو[2]**، دانشگاه** (šikāgo)، دانشگاه معروف شهر شیکاگو (کشمة)، که در ۱۸۹۲، عمدةً با کومکهای مالی ج. د. راکفلر، افتتاح گردید. علاوه بر تأسیسات عمومی دانشگاهی، وسایل و مراکز تحقیقاتی معروف دارد؛ از آن جمله است رصدخانه‌ی یرکیز (تأسیس ۱۸۹۷) و "مؤسسه‌ی انریکو فرمی برای تحقیقات هسته‌ای". اولین رئاکتور اتمی در این دانشگاه بکار افتاد. از مؤسسات دیگرش **مؤسسه‌ی شرقی دانشگاه شیکاگو** است، که در ۱۹۱۹ به مدیریت ج. ه. برستد تأسیس گردید، و همش مصروف تحقیقات باستان‌شناسی خاصه در شرق نزدیک است. از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۸ هش خاکبرداریهائی بتوسط این مؤسسه در تخت جمشید انجام گرفت.

شیکاگو، موزه‌ی تاریخ طبیعی: ← شیکاگو، شهر.

شیکاگو، مؤسسه‌ی هنری: ← شیکاگو، شهر.

شیکانگ، چین، ← سیکانگ.

شیکرز (šeykərz)، ← لرزه‌گران.

شیکوکو[3] (šikoku)، جزیره (ح ۱۸٬۶۵۰ کمه، جه ۴٬۱۲۱٬۴۲۳)، ژاپن، ج جزیره‌ی هونشو، ش جزیره‌ی کیوشو، بین دریای درونبومی و دریای فیلی‌پین. کوچکترین جزایر عمده‌ی ژاپن است. داخله‌اش کوهستانی و کم‌جمعیت است. صادراتش نمک، مس، توتون، الوار، و میوه میباشد.

شیگاتسه[4] (šigātse)، شهر (جه ح ۱۵٬۰۰۰)، ج تبت مرکزی، بر رود تسانگپو (براهماپوترا). بعد از لهاسا مهمترین شهر تجارتی تبت است. بفاصله‌ی ح ۸۰۰متری ج‌غ آن، دیر معروف تشیلومپو یا تاشیلومپو (tašilumpo, tāši-) واقع است، که در ۱۴۴۶ تأسیس شده است، و تا ۱۹۵۰ که چین کمونیست تبت را اشغال کرد، بیش از ۳٬۰۰۰ راهب در آن سکنی داشتند، که رئیس آنها، پانچن لاما، از حیث قدرت روحانی در ردیف دالائی لاما بود.

شیل: ← شیلات.

شیل، ژان ونسان، باستانشناس فرانسوی، ← شل، ژان ونسان.

شیلات (šilāt) [جمع شیل، که در سواحل بحر خزر، و مخصوصاً در گیلان، بمعنی سدی است از چوب که در عرض رودخانه برای بدام انداختن و صید ماهی میسازند]، نام سازمان بهره‌برداری از ماهی در سواحل و آبهای ایران در بحر خزر و در رودخانه‌های شمال ایران (نیز ← شیلات جنوب، شرکت سهامی).

در دوره‌ی قاجاریه، صید و خرید و فروش ماهی بحر خزر و رودخانه‌های شمالی معمولاً، از طریق اجاره‌ی رودخانه و ساحل دریا از دولت، در دست اشخاصی از اتباع روسیه یا ایران بود. پس از امضای عهدنامه‌ی تجارتی مورخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هق (فوریه‌ی ۱۸۲۸) (← ترکمن چای، عهدنامه‌ی)، که برای اتباع روسیه حقوق و امتیازات تجاری و قضائی خاصی قائل میشد، امتیاز اجاره‌داری سواحل جنوبی بحر خزر و رودخانه‌های شمال ایران ببرای صید ماهی عمدةً در دست اتباع روس بود. این اجاره‌داری، برای اتباع روسیه، که هم برای صید ماهی و هم برای حمل و نقل و عرضه‌ی آن به بازار دارای وسایل بهتر بودند، فواید زیاد داشت، و چون معمولاً اجاره‌بهای بیشتری به دولت یا حکام نواحی شمالی ایران میدادند، اتباع ایران قدرت رقابت با آنها را نداشتند. این موضوع بعدها، بسبب اختلافاتی که بین موجر و مستأجر و اتباع ایران و روسیه یا بین خود مستأجرین پیش میآمد، باعث اشکالات فراوان برای دولت ایران

(۱)Schick (۲)Chicago (۳)Shikoku (۴)Shigatse

شد، خاصه که دولت تزاری روسیه برای نیل به مقاصد سیاسی و توسعه‌ی نفوذ خود، با توسل به حق کاپیتولاسیون، از این امر سوء استفاده میکرد، و هر گاه بین دولت ایران و مستأجرین روسی شیلات اختلافی پیش میآمد، سفارت روسیه در کمال شدت از دعاوی اتباع دولت متبوع خود پشتیبانی مینمود.

ظاهراً اولین صدر اعظمی که با اجاره دادن شیلات به روسها مخالفت کرد حاجی میرزا آقاسی بود که از محمد شاه خواست که شیلات بحر خزر را به او اجاره دهد تا کار صید تحت نظر خودش اداره شود. از اینرو، وی از تمدید اجاره‌ی هر نقطه‌ای که شیلات آن در دست اتباع روسیه بود خودداری میکرد. پس از وی، میرزا تقی خان امیر کبیر را باید نام برد که، برای جلوگیری از دخالت نمایندگان سیاسی و کنسولی روسیه‌ی تزاری در امر شیلات و اجاره‌داری آن، شیلات بحر خزر را از آستارا تا اترک به مدت چهار سال به یکی از اتباع ایران بنام ابراهیم خان دریابیگی اجاره داد (۱۲۶۵ هق). این امر مواجه با اعتراض وزیر مختار روسیه در ایران شد، اما امیر کبیر به این اعتراض وقعی ننهاد، و حتی المقدور از دخالت اتباع روسیه در امور شیلات جلوگیری بعمل آورد. پس از وی، آقاخان نوری نیز در دوران صدارت خود برای کوتاه ساختن دست روسها از سواحل بحر خزر کوشش بسیار مبذول داشت، و برای ماهیگیران روسی تضییقاتی بوجود آورد.

در ۱۲۹۳ هق، میرزا حسین خان سپهسالار، وزیر امور خارجه‌ی وقت، شیلات بحر خزر و رودخانه‌های گیلان و مازندران را به مدت 10 سال از قرار سالی ۳۱٬۰۰۰ تومان از ناصرالدین شاه اجاره کرد، و در همان سال به ستپان مارتینوویچ لیانازوف (stepān mārtinovic liānāzof)، بازرگان ارمنی تبعه‌ی روسیه، اجاره داد. این اجاره چندان دوامی نیاورد، و چون لیانازوف از پرداخت مال الاجاره خودداری کرد، مأمورین ایرانی، به دستور سپهسالار، اسباب صیادی وی را توقیف کردند، اما سرانجام کار به مصالحه کشید، و سپهسالار برای بار دیگر صید حلال و حرام شیلات ایران را از رود آستارا تا رود اترک برای مدت ۵ سال و از قرار سالی ۵۰٬۰۰۰ تومان به اجاره‌ی لیانازوف و شرکای او داد (۷ ذیقعده‌ی ۱۲۹۶ هق). پس از عزل (شوال ۱۲۹۷ هق) سپهسالار از مقام وزارت امور خارجه، ناصرالدین شاه اجاره را پس گرفت، و شیلات را به فرزند خود کامران میرزا سپرد. پس از انقضای مدت اجاره، لیانازوف شیلات را بموجب قرارداد بتنهائی، به مدت ۶ سال، اجاره کرد (جمادی الثانی ۱۳۰۰ هق). بعداً قرارداد شیلات با لیانازوف بترتیب در ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۰۶ هق و ۲۶ ربیع الاول ۱۳۱۱ هق (برای مدت 10 سال) تجدید شد. اما لیانازوف قبل از انقضای مدت قرارداد اخیر درگذشت، و در زمان مظفرالدین شاه، امین‌السلطان آن قرارداد را با گئورگی ستپانوویچ لیانازوف (georgi stepānovic)، فرزند ستپان لیانازوف، تمدید کرد (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۱۴ هق)، و پنج سال بر مدت آن افزود. بموجب این قرارداد، مستأجر حق داشت که در صورت لزوم "برای ترقی کل صیادی" شیلات شرکتی تأسیس کند. در ۱۷ صفر ۱۳۲۴ هق، عین‌الدوله، صدر اعظم وقت، بسبب مضیقه‌ی مالی و بی‌پولی خزانه، قرارداد مخصوصی با نماینده‌ی وراث گئورگی ستپانوویچ لیانازوف برای پیش گرفتن اجاره‌بهای شیلات منعقد کرد، که بموجب آن، دولت ایران متعهد شد که بدون رضایت وراث مذکور اجاره‌نامه‌ی شیلات را فسخ نکند.

در ۱۹۱۷، مستأجرین، بواسطه‌ی انقلاب روسیه و به بهانه‌ی بسته شدن راههای تجارتی ماهی ایران و ممنوع شدن صدور پول طلا از روسیه، از پرداخت مال الاجاره استنکاف کردند، و دولت ایران در ۱۲ جوزای ۱۲۹۷ هش (ژوئن ۱۹۱۸) قرارداد را لغو کرد. در ۲۴ جوزای ۱۲۹۸ هش یکی از اتباع روسیه بنام گریگور پتروویچ وانیتسوف (grigor petrovic vānitsof) به ضمانت تجارتخانه‌ی تومانیانس، تمام شیلات بحر خزر را، از اترک تا آستارا، بمدت ۲۰ سال اجاره کرد، به این شرط که همه‌ساله نصف عایدات خالص، مطابق دفتر مستأجر، متعلق به دولت ایران باشد، و بعلاوه، سال اول 100٬000 تومان، سال دوم 150٬000 تومان، سال سوم 200٬000 تومان، سال چهارم 250٬000 تومان، سال پنجم 300٬000 تومان، و از سال ششم ببعد همه‌ساله 500٬000 تومان به دولت ایران بدهد. اما وانیتسوف هم نتوانست به تعهدات خود عمل کند، و اجاره‌ی او در اردیبهشت 1300 هش فسخ شد، و اموال و دارائی شیلات در مقابل طلب دولت توقیف گردید. وراث گئورگی ستپانوویچ لیانازوف، که به فسخ اجاره‌نامه‌ی خود از طرف دولت ایران اعتراض داشتند، در خلال این مدت مرتباً به دولت ایران شکایت و ادعای خسارت میکردند، و سرانجام قرار بر این شد که از طریق حکمیت به دعاوی آنها خاتمه داده شود. دادگاه حکمیت، پس از رسیدگی به دعاوی وراث مذکور، بنفع آنها رأی داد (آبان ۱۳۰۱ هش)، و بهره‌برداری از شیلات را برای مدت ۸ سالی که به انقضای قرارداد آنها مانده بود به ایشان واگذار کرد، و برای جبران خسارت، ۷ سال دیگر هم قراردادشان را تمدید کرد. اما در این میان، چون بموجب فصل ۱۴م عهدنامه‌ی مودت ایران و شوروی مورخ ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۱ (اسفند ۱۲۹۹ هش) و مصوب ۲۳ قوس ۱۳۰۰ هش مقرر شده بود که مسئله‌ی بهره‌برداری از شیلات سواحل جنوبی بحر خزر بین دولتین تسویه شود، دولت شوروی نسبت به طرح دعوا از طرف لیانازوفها و قرار دادگاه حکمیت اعتراض نموده مکرر از دولت ایران خواستار اقدام جدی برای اتخاذ تصمیم در مسئله‌ی شیلات شد. در ماه اوت ۱۹۲۳، یکی از وراث گئورگی بنام مارتین لیانازوف (märtin) سهم خود را به دولت شوروی واگذار کرد. سرانجام در مهر ماه ۱۳۰۶ هش (اکتبر ۱۹۲۷)، بموجب قراردادی که بتصویب مجلس شورای ملی ایران رسید، دولتین ایران و شوروی شرکت مختلطی تشکیل دادند، و امتیاز صید ماهی و آمودن محصولات آن از طرف دولت ایران به مدت ۲۵ سال به آن شرکت واگذار شد. بموجب این قرارداد، شرکت مختلط باید سالیانه 800٬000 ریال بابت حق الامتیاز باضافه‌ی ۱۵٪ عایدات خالص خود را به دولت ایران بدهد، و بقیه‌ی منافع خالص بالمناصفه بین طرفین تقسیم گردد. ماده‌ی چهارم قرارداد مقرر میداشت که، پس از انقضای مدت قرارداد، تعهدات دولت ایران، ناشی از فصل ۱۴م عهدنامه‌ی مودت ایران و شوروی، خاتمه‌یافته محسوب شود، و اگر دولت ایران مایل به تجدید قرارداد نباشد شرکت مختلط شیلات منحل خواهد شد، اما دولت ایران متعهد بود که پس از انقضای قرارداد، در صورت عدم تجدید آن، تا مدت ۲۵ سال شیلات بحر خزر را به ممالک دیگر یا اتباع آنها واگذار ننماید، و نیز متخصص بیگانه برای اداره‌ی شیلات استخدام نکند.

امتیاز شرکت مختلط شیلات ایران و شوروی در سال ۱۳۳۱ هش پایان یافت، و در تاریخ شنبه‌ی ۱۱ بهمن همان سال، دولت ایران انحلال شرکت مزبور را به نمایندگان شوروی اعلام کرد، و شرکت شیلات ملی گردید. از آن پس، بهره‌برداری در آبهای شمالی ایران بطور کلی به دولت ایران تعلق گرفت، و سازمانی بنام **شرکت سهامی شیلات ایران** تشکیل یافت، و از ۱۲ بهمن ماه ۱۳۳۱ هش شروع بفعالیت کرد. بموجب لایحه‌ی قانونی اساسنامه‌ی شرکت سهامی شیلات ایران، مصوب ۶ تیر ماه ۱۳۳۲ هش، سرمایه‌ی شرکت ۸۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال است و منقسم به ۸٬۰۰۰ سهم ۱۰٬۰۰۰ ریالی، که تماماً پرداخت شده. هدف شرکت "صید ماهی و تهیه‌ی محصولات مربوط به صنعت ماهی و حفظ و ازدیاد نسل ماهی و ایجاد کارخانجات و انجام هر گونه امور بازرگانی و معاملات مجاز مربوط به صنعت ماهی در حوزه‌ی دریای خزر" میباشد. بموجب ماده‌ی ۳۱ اساسنامه، از تاریخ تصویب اساسنامه "صید در دریای خزر و کلیه‌ی رودخانه‌های حوزه‌ی بحر خزر و مردابهای پهلوی و خلیج گرگان" به شرکت سهامی شیلات ایران واگذار شده است.

شیلات ایران، شرکت سهامی: ← شیلات.

شیلات جنوب، شرکت سهامی (šilāte jonub) [برای لفظ شیل و اصطلاح شیلات ← شیلات]، نام سازمانی که بموجب تصویبنامه‌ی قانونی مورخ ۱۴ فروردین ۱۳۴۲ هش بمنظور "بهره‌برداری از محصولات دریائی خلیج فارس و دریای عمان از طریق تکثیر و صید ماهی و سایر موجودات ماکول و غیر ماکول دریائی، و همچنین توزیع و فروش و مصرف، و یا تبدیل محصولات مزبور در داخل کشور یا صدور آنها به خارج از کشور" تأسیس شد و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هش افتتاح یافت. سرمایه‌ی شرکت ۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال بود.

پس از ملی شدن شیلات در سال ۱۳۳۱ هش، شرکت شیلات شمال در جنوب هم فعالیتهائی داشت، اما پس از تأسیس شیلات جنوب، مؤسسات کنسروسازی بندر عباس و سردخانه‌ی آن و سایر تأسیسات و اموال شرکت شیلات شمال در جنوب ایران بتوسط شرکت شیلات جنوب خریداری شد.

سهامداران شرکت شیلات جنوب عبارتند از وزارت دارائی، سازمان تعاون و مصرف کادر نیرو-های انتظامی، سازمان عمران امدادی بنادر و جزایر جنوب (وابسته به شیر و خورشید سرخ ایران)، و بانک اعتبارات کشاورزی و روستائی.

شیلپریک[1] I (šilperike)، فت ۵۸۴، شاه (۵۶۱-۸۴) نوستری، پسر کلوتس I. با برادر خود،

(1) Chilperic

سیژبر I، که وارث اوسترازیا بود، جنگید. زوجه‌ی وی، گالسوینتا (galsvintā)، خواهر برونهیلدا (زوجه‌ی سیژبر) بود. شیلپریک به کومک فردگوند (که نخست معشوقه‌اش بود و بعداً به همسری او درآمد)، گالسوینتا را بقتل رسانید (۵۶۷)، و این امر جنگ دو برادر را تشدید کرد. شیلپریک احتمالا به تحریک برونهیلدا بقتل رسید، و پسرش کلوتر II بجایش نشست.

شیلدبر[1] **I** (šildebere)، ف ۵۵۸، شاه (۵۱۱–۵۸) فرانکها؛ پسر کلوویس I. پایتختش پاریس بود. اورلئان را، که به برادرش کلودومیر[2] (klodo-mir) تعلق داشت، با برادران دیگر خود کلوتر I و تئودوریک I تقسیم کرد (۵۲۴)؛ و در تسخیر و تقسیم (۵۳۴) بورگونی و پرووانس، با کلوتر شرکت داشت.

شیلدبر[3] **II**، ۵۷۰–۹۵، شاه (۵۷۵–۹۵) اوستراسیا و شاه (۵۹۲–۹۵) بورگونی؛ پسر سیژبر I و برونهیلدا. سلطنتش در جنگ و آشفتگی گذشت، و فرمانروائی واقعی در دست مادرش بود. تاریخ وفات و پایان سلطنتش ۵۹۶ نیز ضبط شده است.

شیلدریک[4] **I** (šilderike)، ح ۴۳۶–۴۸۱، پادشاه (ح ۴۵۷–۴۸۱) فرانکها از سلسله‌ی مروونژیان؛ پسر مروه و پدر کلوویس I. اطلاعات مربوط به وی بیشتر جنبه‌ی افسانه دارد. نزدیک اورلئان با ویزیگوتها جنگید (۴۶۳). قبرش در ۱۶۵۳ نزدیک تورنه (در بلژیک حالیه)، که پایتختش بود، کشف شد.

شیلدز، انگلستان، ← ساوث شیلدز؛ نورث شیلدز.

شیلدز شمالی: ← نورث شیلدز.

شیلر (šiler) یا **شلر** (šeler)، ناحیه‌ای از قسمت شمال شرقی عراق که، بطول ح ۳۵ کم و عرض ح ۱۵ کم، در استان کردستان (ایران غربی) پیش آمده است. این پیش‌آمدگی شهرستانهای مریوان و بانه را از هم جدا میکند. ناحیه‌ای جنگلی است. رود شیلر در آن جریان دارد. ایل جاف از ایلات کرد در تابستان در آنجا زندگی میکنند. سلیمانیه از شهرهای عمده‌ی آنست.

شیلر[5]**، فردینند کنینگ سکات** (fërdinənd kaning skāt šilər)، ۱۸۶۴–۱۹۳۷، فیلسوف انگلیسی. نظر فلسفی او نزدیک به مذهب اصالت عمل ویلیام جیمز بود. معتقد بود که "انسان مقیاس همه‌ی امور است"؛ و فلسفه‌ی خود را اومانیسم ("مذهب انسانیت". ← اومانیسم) نامید.

شیلر[5]**، یوهان کریستوف فریدریش فون** (yohān kristof fridriš fon šiler)، ۱۷۵۹–۱۸۰۵، نمایشنامه‌نویس، شاعر، مورخ، و فیلسوف، و یکی از بزرگترین شخصیتهای ادبیات آلمانی؛ مه وورتمبرگ. پدرش در ارتش درجه‌ی سروانی داشت، و او خود نیز به مدرسه‌ی نظام رفت، و دوک وورتمبرگ وی را وادار به تحصیل طب کرد. پس از اتمام (۱۷۸۰) تحصیل، بعنوان جراح در ارتش مشغول خدمت شد، ولی زندگی نظامی روحش را آزار میداد. پس به نویسندگی روی آورد. نخستین اثرش، کتاب راهزنان (۱۷۸۱؛ ترجمه‌ی فارسی)، بر ضد استبداد و ستمگری سیاسی، که از بزرگترین نمایشنامه‌های دوره‌ی شتورم اوند درانگ است، در ۱۷۸۲ به‌معرض نمایش درآمد، و سبب شهرت و آغاز محبوبیت او گردید، اما دوک وورتمبرگ را برآشفته ساخت، و وی شیلر را از نویسندگی منع کرد. شیلر ناچار از شتوتگارت (محل خدمتش) گریخت، و بعد از چندی حرمان و پریشانی، در مانهایم نمایشنامه‌ی نویس تئاتر شد (۱۷۸۳–۸۴). دومین اثر مشهور دوره‌ی جوانیش دون کارلوس (۱۷۸۵؛ ترجمه‌ی فارسی) است. در ۱۷۸۸ آشنائی او با گوته روی داد. در وایمار کتاب تاریخ انحطاط هلند را نوشت، و به توصیه‌ی گوته به استادی تاریخ در دانشگاه ینا منصوب گردید (۱۷۸۹). در ۱۷۹۰ با نویسنده‌ی هنرمند، شارلته فون لنگفلد[6] (šārlote fon lengefeld)، وصلت کرد. شیلر مردی علیل المزاج بود، و از قبول مشاغلی که بعدها به وی پیشنهاد شد امتناع نمود، و از ۱۷۹۳ تا پایان عمر را در وایمار گذرانید، و از دوستی گوته برخوردار بود، و با هم به نشر مجلات ادبی پرداختند. بهترین اشعار و نمایشنامه‌های وی و نیز تألیفاتش در باب جمالشناسی از این دوره است؛ همچنین، مکبث (از شکسپیر)، فدر (از راسین)، و بعضی آثار دیگر را به آلمانی ترجمه کرد.

نمایشنامه‌های بزرگ شیلر حماسی یا تراژدی هستند، و زمینه‌های تاریخی و سیاسی دارند. جملگی مبین ایدآلیسم و اصول متین اخلاقی شیلر و تأکید وی در آزادی و شرافت نفس انسانی است. در جمالشناسی، شیلر از فلسفه‌ی کانت متأثر بود، و قوای خلاقه‌ی آدمی را تأکید میکرد. نظریاتش در این باب و اعتقادش به جبر تاریخ در نمایشنامه‌ی سه‌بخشی او بنام والنشتاین (۱۷۹۸–۹۹) مشهود است. از آثار معروف دیگرش تاریخ جنگ سی‌ساله (۱۷۹۰)، ماری استوارت (۱۸۰۰)، دوشیزه‌ی اورلئان (۱۸۰۱)، و گیوم تل (۱۸۰۴) را باید نام برد. شیلر، بعد از گوته، بزرگترین پایه‌گذاران ادبیات جدید آلمان است، و شعرای رومانتیک آلمان تحت تأثیر او بوده‌اند.

شیلن، سویس، ← شیون.

شیلون، قلمه، سویس، ← شیون.

شیلوه[7] (šiluh)، شهر قدیم، فلسطین مرکزی، ل‌ش اورشلیم، مطابق محلی در اردن هاشمی که اکنون به خربة سیلون (xerbato saylun) موسومست. پس از تصرف (ح ۱۲۰۰ ق‌م) سرزمین کنعان بدست بنی اسرائیل، یوشع جماعت بنی اسرائیل را بدانجا هدایت کرد، و خیمه‌ی مقدس و تابوت عهد را در آنجا برپا داشت، و برای تقسیم اراضی قرعه کشید (یوشع ۱۸.۱، 10)، بدینگونه، ناحیه‌ی اطراف شیلوه به افرایم تعلق یافت (یوشع ۱۶.۵–۸). شیلوه مسکن عیلی و سموئیل بود. در جنگ (ح ۱۰۵۰ ق‌م) با فلسطیان، تابوت عهد را از شیلوه منتقل کردند؛ فلسطیان شهر را ویران ساختند (ارمیا ۱۲.۷–۱۵). ظاهراً دگر بار شهر ساخته شد، زیرا اخیا در آنجا میزیسته است.

شیلی[8] (šili)، جمهوری (ح ۷۴۱٬۷۶۷ کم²؛ جم ح ۷٬۳۴۰٬۰۰۰)، امریکای جنوبی، بین کوههای آند و فکب؛ پایتختش سانتیاگو. شیلی بصورت باریکه‌ای بطول ۴٬۲۰۰ کم از ح ۱۷° عج تا دماغه‌ی هورن ممتد است، ولی عرضش از ۳۵۰ کم تجاوز نمیکند. از ش به آرژانتین و بولیوی، از ل به پرو، از غ به فکب، و از ج به تنگه‌ی دریک[9] (dreyk) (بین دماغه‌ی هورن و جزایر شتلند جنوبی) محدود است. انتهای جنوبی آن مشتمل بر تنگه‌ی ماژلان و بیش از نیمی از تیرا دل فوئگو میباشد. مستملکات شیلی مشتمل بر جزیره‌ی ایستر و جزایر خوان فرناندس است، و شیلی نسبت به ناحیه‌ی جنوبگان نیز دعاویی دارد.

شیلی به سه منطقه‌ی جغرافیائی تقسیم میشود، منطقه‌ی کماب شمالی، قسمت مرکزی، و منطقه‌ی جنوبی. (۱) منطقه‌ی شمالی، که بیابان آتاکاما سیمای عمده‌ی آنست، یکی از کمابترین و بایر-ترین نواحی زمین میباشد؛ این ناحیه نهشتهای سرشار مس و شوره دارد، که از آنتوفاگاستا و آریکا صادر میشود. بلندترین قله‌ی شیلی آتشفشان یویاکو[10] (yuyiyāko) یا لیولیاکو[10] (liulyāyyāko) در ج بیابان آتاکاما در کوههای آند، که ارتفاعش ۶٬۷۲۳ متر میباشد. (۲) شیلی مرکزی عمدةً عبارتست از دره‌ی طویل زیبائی که بطول بیش از ۹۶۰ کم بین جبال آند و رشته‌جبال ساحلی شیلی ممتد است، و به "دره‌ی شیلی" معروف میباشد. دره‌ی مرکزی اقلیمی مطبوع دارد، و تابستانهایش خنک و خشک و زمستان-هایش همراه با بارانهای ملایم است. قسمت شمالی شیلی مرکزی تا رود بیو-بیو ناحیه‌ای حاصلخیز میباشد. پایتخت و بیشتر شهرهای بزرگ شیلی (مانند وینیا دل مار، والپارزو، و کونسپسیون) در این ناحیه قرار دارند. در ج بیو-بیو ناحیه‌ای دارای دریاچه‌های فراوان واقعست، که بسیار زیبا است. (۳) منطقه‌ی سوم شیلی در انتهای جنوبی دره‌ی مرکزی، که ناحیه‌ای بارانی و مستور از جنگلها و دریاچه‌های کوهستانی است آغاز می-گردد، و تا تیرا دل فوئگو امتداد دارد. در شیلی جنوبی کوههای آند به دریا نزدیک میشود. سواحل آن آبدره‌های ساحلی (شبیه آبدره‌های نروژ) فراوان دارد، و در کنار آن صدها جزیره‌ی جنگلی واقع است. در قسمت جنوبی این ناحیه، جبال آند مستور از یخچالها است. پونتا آرناس، واقع بر تنگه‌ی ماژلان، یکی از جنوبی‌ترین شهرهای جهان است. در طرف ج، نزدیک دماغه‌ی هورن، سرزمین شیلی بسیار سرد است، و بسبب طوفانهای بسیار شدیدش، فقط عده‌ی قلیلی از هندیشمردگان در آنجا سکونت دارند.

قسمت عمده‌ی شیلی در کمربند زلزله‌ی فکب (← زلزله) است، و از زلزله مکرر آسیب فراوان دیده است. شهرهای عمده‌ی شیلی از ل به ج عبارتند از آریکا، آنتوفاگاستا، وینیا دل مار، والپارزو، سانتیاگو (پایتخت)، کوریکو، تالکا، چیان (ciān)، کونسپسیون، تموکو (temuko)، والدیویا، اوسورنو، پوئرتو مونت، و پونتا آرناس. بیشتر سکنه‌ی شیلی اصلا اروپائی (عمدةً اسپانیائی و باسک) هستند، ولی (خاصه در طبقه‌ی کارگر) سخت با هندیشمردگان (آروکانیالیان) درآمیخته اند. قریب ۹۰٪ سکنه در دره‌ی مرکزی زندگی میکنند. زبان رسمی اسپانیائی است. منابع طبیعی

(۱)Childebert (۲)Clodomir (۳)Childebert (۴)Childeric (۵)Schiller (۶)Charlotte von Lengefeld
(۷)Shiloh (۸)Chile (۹)Drake (۱۰)Llullaillaco

شیلی مشتمل است بر مس، شوره، کانه‌ی آهن، منگنز، طلا، مولیبدن، و نقره. شیلی معادن نفت و زغال سنگ نیز دارد. از جنگلهای جنوبی الوار فراهم میشود.

تاریخ

سرزمین شیلی بعلت وجود بیابانهائی که مانع وصول به دره‌ی مرکزی بود، و هم بسبب مقاومت سخت آروکانیائیان در مقابل کشورگشایان خارجی، مدتی جالب فاتحین اروپائی نبود. معذلک، بعد از کوشش بی‌نتیجه‌ی دیگو د آلماگرو در ۱۵۳۶ برای دست یافتن به آنجا، پدرو د والدیویا در داخل شیلی پیش رفت (۱۵۴۰)، و در ۱۵۴۱ سانتیاگو، و بعدها کونسپسیون و والدیویا را بنیان گذاشت. با وجود جنگهای مداوم و سخت با هندیشمردگان، اسپانیائیها پیروز شدند، و اگرچه هندیشمردگان را آرام کردند، طغیانهای مکرر روی داد، و آروکانیائیان تا اواخر قرن ۱۹م دست از خصومت برنداشتند. اسپانیائیها جز به کشف معدودی معدن فلزات گرانبها نایل نشدند (مس بعدها کشف شد)، و بهمین جهت شیلی از لحاظ ملکداری کشاورزی و شبانی بسط یافت. در بیشتر دوران استعمار، شیلی جزء قلمرو نایب‌السلطنه‌ی اسپانیا در پرو بود، ولی در ۱۷۷۸ که کارلوس III در سازمان استعماری اسپانیا تجدید نظر کرد، شیلی تا حدی از پرو مستقل شد.

نخستین نهضت استقلال‌طلبی شیلی، در نبردی که در ۱۸۱۴ در رانکاگوا بین استقلال‌طلبان و نیروهای اسپانیا روی داد، به شکست ملیون انجامید. اما در ۱۸۱۷ خوسه د سان مارتین در آرژانتین سپاهیانی گرد آورد، و از طریق گردنه‌ی اوسپایاتا به شیلی لشکر کشید، و پس از پیروزی (۱۸۱۸) در جنگ مایپو، استقلال شیلی را تحقق بخشید. استقلال جمهوری شیلی رسماً در ۱۲ فوریه‌ی ۱۸۱۸ اعلام شد.

کشمکشهای متمادی مرزی بین شیلی و کشورهای پرو و بولیوی منجر به ← جنگ پاسیفیک (۱۸۷۹–۸۴) گردید، که در نتیجه‌ی آن، شیلی منابع معدنی مهمی (خاصه شوره) بدست آورد. کشمکشهای مرزی با آرژانتین، با برافراشتن (۱۹۰۴) مجسمه‌ی معروف به "مسیح کوههای آند" در گردنه‌ی اوسپایاتا به یادبود صلح و عهدنامه‌های مرزی منعقد بین دو کشور، خاتمه یافت.

کشف معادن شوره و مس و بهره‌برداری از آنها بوسیله‌ی خارجیها (عمدةً کشمة) بر ثروت کشور افزود، و سبب ترقی تجارت و وسایل حمل و نقل گردید؛ راه آهن ماوراء آند در ۱۹۱۰ به اتمام رسید. و خطوط آهن متعدد دیگر ساخته شد. صنعتیسازی کشور در این مرحله آغاز گردید. هر چند فعالیت اقتصادی عمده‌ی کشور مصروف استخراج مواد معدنی مانند مس و شوره و مشتقات آنها، و آهن و زغال سنگ است، واحدهای صنعتی قابل ملاحظه‌ی دیگر (مانند کارخانه‌های فولادسازی، نساجی، صنایع غذائی، چاپ، و تصفیه‌ی نفت) نیز مشغول کار است. صادرات نفت اخیراً افزایش و استفاده از نیروی برقابی توسعه یافته است. رشد صنعتی شیلی در عین حال کشور را بیش از پیش گرفتار تغییرات بازار و بحرانهای اقتصادی جهانی ساخته است.

شیلی در ۱۹۴۵ به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. در ۱۹۲۷–۳۱ و ۱۹۵۲–۵۸، کارلوس ایبانیث[1] (kārlos ibānieţ) رئیس جمهور بود، و با دیکتاتوری حکومت راند. در ۱۹۵۸ خورخه آلساندری[2] (xorxe ālessāndri) به ریاست جمهور رسید.

شیلی، شوره‌ی: ← شوره.

شیمر، در افسانه‌های یونانی: ← خیمایرا.

شیمشیر: ← شمشاد، ۲.

شیمناب[3] (šim.nāb) [از شیم (ی) + ناب (= خالص)]، وصف ماده‌ای که بکلی از ریمه‌های قابل تشخیص به وسایل شیمیائی عاری است. در اصطلاح تجارت، این لفظ حاکی از اینست که ماده‌ی مورد بحث به حدی اعلا خالص است. اصطلاح ریمه[4] (rime) که در این مقاله آمده است بمعنی مواد خارجی نامطلوب در یک ماده میباشد.

شیمودا[5] (šimodā)، شهر و دریابندر (جه ـ۲۷ ۳۸۷)، ج هونشو، ژاپن. بر شبه جزیره‌ای بنام ایزو[6] (izu) قرار دارد. در ۱۸۵۴ بروی تجار امریکائی گشوده شد. در زلزله‌ی ۱۸۵۶ سخت آسیب دید.

شیمونوسکی[7] (šimonoseki)، شهر صنعتی (جه ۹۴۱ـ۲۴۶)، در منتهای جغ جزیره‌ی هونشو، ژاپن. بندر مهمی کنار تنگه‌ی شیمونوسکی، و مقابل موجی (در جزیره‌ی کیوشو) میباشد، و با تونل بآن مرتبط است. کارگاههای مهندسی و صنایع کشتیسازی و مواد شیمیائی دارد. **پیمان شیمونوسکی،** که اولین جنگ چین و ژاپن را پایان داد، در اینجا به امضا رسید (آوریل ۱۸۹۵).

شیمه، پرنس دو: ← تالین، لرزا.

شیمی[8] (šimi؛ از فنـ، مأخوذ از کیمیا)، علمی که از ترکیب مواد و تغییراتی که در شرایط گوناگون در ترکیب آنها دست میدهد، و قوانینی که این تغییرات تابع آنها هستند بحث میکند. تغییرات در ترکیب مواد، یا تغییرات شیمیائی، در مقابل تغییرات در حالت یا در ساختمان جسم (تغییرات فیزیکی) است.مانند تبدیل یک قطعه جسم صُلب به گرد، یا تغییر حالت جسم از مایع به گاز.که موضوع علم فیزیک میباشند. معذلک، تعیین حد فاصل قاطعی بین علوم شیمی و فیزیک مقدور نیست. در بعضی موارد.مثلا در بررسی تأثیر یک اسید بر یک فلز از یک طرف، و اندازه‌گیری سرعت جسم ساقط از طرف دیگر.کار عالم شیمی با کار عالم فیزیک کاملا از هم متمایزند؛ اما اگر مسائل دو علم را با نظر وسیعتری بنگریم، این تمایز از بین میرود. مثلا انرژی و تغییرات آنرا معمولا جزء قلمرو علم فیزیک میشمارند، و فعل و انفعالات شیمیائی را جزء علم شیمی. معذلک، بعضی از تغییرات شیمیائی (مانند ترکیب زغال سنگ یا نفت با اکسیژن) از منابع مهم انرژی هستند، و لهذا، شیمیدان و فیزیکدان، هر دو باید به آنها عطف توجه کنند. خلاصه، اگرچه میتوان برای شیمی، چنانکه در آغاز این مقاله گذشت، تعریفی آورد، باید توجه داشت که هر تعریفی از این علم مبهم و ناتمام است.

در باب مطالب عمده‌ی علم شیمی، در کتاب حاضر توضیحاتی در مقالات جداگانه مندرج است. در دنباله‌ی مقاله‌ی حاضر نظری اجمالی و عمومی به این علم می‌افکنیم، و برای تسهیل ارجاعات، مقاله را به چند قسمت منقسم میکنیم.

(I) طبقه‌بندی مواد؛ عناصر و ترکیبات. در مشاهده‌ی مواد طبیعی گوناگون (مانند نمونه‌ای از گرانیت، آرد، شیر، یا خون، و غیره) با چشم (یا عند اللزوم با ذره‌بین ساده یا میکروسکوب) در بعضی مواد (مانند گرانیت و خون) اجزای متفاوت میبابیم، و در مورد بعضی دیگر (مانند آب گذشته از صافی و گاز اکسیژن)، حتی مشاهده با میکروسکوپ هم آنها را صاحب اجزای متفاوت نشان نمیدهد. اجسام دسته‌ی اول را نامتجانس و اجسام دسته‌ی اخیر را متجانس گویند. اگر مقداری آب دریا را از صافی بگذرانیم ماده‌ی متجانسی بدست میآید، که خواص فیزیکی آن (شوری طعم، جرم مخصوص، نقطه‌ی غلیان، و غیره) از نمونه‌ای به نمونه‌ی دیگر متفاوت است. اما اگر نمونه‌های مختلف را بجوشانیم، و در هر مورد، بخار آب حاصل را بوسیله‌ی خنکسازی به مایع تبدیل کنیم، نمونه‌هائی از آب مقطر بدست میآید، که فاقد طعم شورند، جرم مخصوص همه یکسان است، و جملگی در یک دما به جوش میآیند. چنین ماده‌ای را جسم خالص خوانند. بطور کلی، جسم خالص هر ماده‌ای است که مجموعه‌ی خواص فیزیکی آن، و بالاخص نقاط ذوب و غلیان آن در فشار ثابت، لایتغیر باشد.

اجسام خالص بر دو نوعند، اجسام بسیط و اجسام مرکب. جسم بسیط آنست که نتوان آنرا به وسائل شیمیائی به مواد دیگر تجزیه کرد؛ اجسام بسیط را عناصر شیمیائی (← عنصر) میخوانند (گاه بین جسم بسیط و عنصر شیمیائی تمیز قائل میشوند، و اصطلاح "عنصر" را به جسم بسیط وارد در ترکیب تخصیص میدهند). جسم مرکب یا "ترکیب" آنست که به وسایل شیمیائی قابل تجزیه به مواد دیگر باشد. نیز ← فلز؛ نافلز؛ شبه فلز، برای فهرست عناصر و بعضی از مشخصات آنها ← عنصر. در مورد هر یک از عناصر مقاله‌ی جداگانه در کتاب حاضر مندرج است. اغلب مواد موجود در طبیعت مرکب اند. مثلا آب را بوسیله‌ی تجزیه‌ی برقی (الکترولیز) میتوان به دو ماده‌ی گازی، یکی اکسیژن و دیگری ئیدروژن، تجزیه کرد. در تجزیه‌ی آب، همواره نسبت حجمی ئیدروژن به اکسیژن برابر ۲:۱ است، که نسبت وزنی نظیر آن ۱:۸ میباشد (آب از لحاظ وزن ۱۱٫۱٪ ئیدروژن و ۸۸٫۹٪ اکسیژن دارد). تجزیه‌ی برقی آب مثالی است از یک تجزیه‌ی کمی (kammi) (در مقابل تجزیه‌ی کیفی، که فقط نوع عناصر موجود در یک ماده‌ی مرکب را تعیین میکند). بالعکس، اگر در مخلوطی از ۲ حجم ئیدروژن و یک حجم اکسیژن جرقه‌ی برق بگذرانیم، این دو گاز با یکدیگر ترکیب شده کلاً

(۱)Ibáñez (۲)Alessandri (۳)chemically pure (۴)impurity (۵)Shimoda (۶)Izu (۷)Shimonoseki (۸)chemistry

به آب تبدیل میشوند؛ و این مثالی از یک ترکیب کمی است. مواد مرکب اغلب خواصی غیر از خواص عناصر سازای خود دارند.

ترکیب ئیدروژن با اکسیژن برای تولید آب نمونه‌ای است از یک **فعل و انفعال شیمیائی** (تغییر شیمیائی). در همه‌ی این گونه فعل و انفعالها، ماده یا مواد جدیدی ساخته میشود، در صورتیکه در تغییر فیزیکی (مانند تبدیل یخ به آب یا آب به بخار) ماده‌ی جدیدی بدست نمیآید. برای تسمیه‌ی ترکیبات شیمیائی ← **نامگذاری شیمیائی**.

آب خالص، مانند همه‌ی مواد خالص دیگر، از هر منبعی که بدست بیاید، پیوسته ترکیب شیمیائی کیفی و کمی ثابتی دارد. نتایج حاصل از تجزیه‌ی آب موردی است از قانون معروف به **قانون نسبتهای مشخص**، که بموجب آن یک ترکیب (یعنی ماده‌ی مرکب) شیمیائی واحد همیشه مشتمل بر دسته‌ی معینی از عناصر است که به نسبت وزنی ثابتی با یکدیگر ترکیب شده‌اند. قانون اساسی دیگری که از مطالعه‌ی کمی فعل و انفعالات شیمیائی نتیجه شده است قانون بقای ماده است، بدین مضمون که، در فرایندهای شیمیائی متعارفی، ماده نه ایجاد میشود و نه از بین میرود (← جرم، اندازه‌ی فیزیکی).

(II) فورمولها و معادلات شیمیائی. در شیمی، هر عنصر را با علامت خاصی نمایش می‌دهند، مانند H برای ئیدروژن، O برای اکسیژن، Na برای سودیوم، و غیره (جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید). علامت شیمیائی هر عنصر نماینده‌ی یک اتم آنست. ترکیبات شیمیائی را بوسیله‌ی عباراتی که حاکی از عناصر سازای آنها است نمایش میدهند، و این گونه عبارات را فورمولهای شیمیائی خوانند (← فورمول، در شیمی). مثلا فورمول نمک طعام NaCl است، که در آن Na علامت اتم سودیوم و Cl علامت اتم کلور است. هر اتم گنجایشی برای ترکیب شدن دارد، که از آن به ظرفیت آن اتم تعبیر میکنند، و آن از مفاهیم بسیار مهم شیمی است.

فعل و انفعالات شیمیائی (← **فعل و انفعال شیمیائی**) را بوسیله‌ی معادلات شیمیائی (← **معادله، در شیمی**) نمایش میدهند.

(III) تقسیمات علم شیمی. معمولا علم شیمی را به دو قسمت عمده تقسیم میکنند: **شیمی آلی** (ālī) و **شیمی غیر آلی**. اصلا شیمی غیر آلی به شیمی محصولات مواد بیجان (مانند خاک و آب و هوا) اطلاق میشد، و بحث در محصولات موجودات زنده و تغییرات آن محصولات را شیمی آلی می‌خواندند. این تمایز در دو مرحله درهم شکست. در ۱۸۲۸، ف. ولر، شیمیدان آلمانی، اوره را بطریق مصنوعی ساخت، و بدینگونه، تمایز مواد آلی و مواد غیر آلی را، لااقل از جنبه‌ی شیمیائی، از بین برد، سپس در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، سر ویلیام هنری پرکین[1] (sər wiliyām henri pĕrkin)*، شیمیدان انگلیسی، رنگهای آنیلینی را کشف کرد، و این امر منجر به تهیه‌ی مواد مصنوعی فراوانی گردید که، اگرچه مشابهت فراوان به مواد آلی دارند، هیچ نسج زنده‌ای تا کنون آنها را از ماده‌ی خود نساخته است، و به احتمال غالب، در آتیه هم نخواهد ساخت. معذلک، تقسیم علم شیمی به غیر آلی و آلی، بمناسبت فواید عملی آن، محفوظ مانده است، اما تعریف کنونی این دو قسمت با آنکه در گذشته بدان قائل بودند متفاوت است. شیمی آلی عبارتست از شیمی موادی که مولکولهای آنها لااقل یک اتم کربون دارند. شیمی غیر آلی عبارتست از شیمی سایر مواد، اگرچه گاه کربورها و کربوناتها و خود عنصر کربون را نیز جزء شیمی غیر آلی میآورند. نیز ← **مواد آلی**.

علم شیمی شعبه‌های متعدد دارد، **شیمی نظری**، که از قوانین پدیده‌های شیمیائی و فرضیه‌هائی که برای توجیه آنها عرضه شده است بحث میکند، و آنرا **شیمی عمومی** هم میخوانند؛ **شیمی تحلیلی**، مشتمل بر تجزیه‌ی کیفی (keyfi)، یعنی تعیین عناصر موجود در یک ماده، و تجزیه‌ی کمی، که نسبتهای وزنی هر یک از این عناصر را تعیین میکند؛ **شیمیفیزیک**؛ **زیستشیمی**؛ **شیمی ساختمانی**، که در ساختمان مولکولی و بستگی آن با خواص مواد تحقیق میکند؛ **شیمی مواد رادیوآکتیو** (← رادیوآکتیویته)؛ **برقاشیمی**؛ **نوراشیمی**؛ **شیمی صنعتی**؛ **شیمی فضائی**؛ و غیره.

(IV) بسط شیمی جدید. برای تاریخ علم شیمی از ایام باستانی تا قرن ۱۷م ← **کیمیا**. در ۱۶۶۱، رابرت بویل مفهوم جدید عنصر را، بعنوان ماده‌ای که قابل تجزیه به مواد ساده‌تری نیست، طرح کرد، اما نظریه‌ی گمراه‌کننده‌ی **فلوژیستون**، که در سال ۱۶۹۷ به وسیله‌ی ا. گ. شتال عرضه شد، ترقی علم شیمی را قریب یک قرن به تأخیر انداخت. در قرن ۱۸م، تحقیق در گازها و جدا ساختن آنها از یکدیگر آغاز گردید. چیزی که علم شیمی را دگرگون ساخت اکتشاف ج. بلک بود، که ثابت کرد (از ۱۷۵۴ ببعد) که اگر منیزی سفید و گل سفید را حرارت دهیم، وزنشان کم میشود، و ماده‌ی گازی سنگینی از آنها خارج میگردد؛ وی این ماده را (که امروز میدانیم انیدرید کربونیک است) "هوای تثبیت‌شده" نامید، و ثابت کرد که این "هوای تثبیت‌شده" میتواند با آهک زنده ترکیب شود و گل سفید بسازد. بدینگونه ثابت شد که یک جسم جامد ممکن است یک ماده‌ی گازی را در خود "تثبیت" کند (یعنی با آن ترکیب جامدی بسازد). پس از این، شیمی گازها بسرعت بسط یافت، و این مرحله از تحقیقات شیمیائی با کشف اکسیژن بوسیله‌ی ج. پریستلی و ک. و. شله به اوج رسید.

انقلاب واقعی در علم شیمی با تحقیقات آ. ل. لاووازیه روی داد، که نظریه‌ی جدیدی در باب احتراق آورد، و نظریات وی، که بین ۱۷۷۰ و ۱۷۹۰ عرضه شد، مبنای علم شیمی جدید میباشد. در طی قرن ۱۸م روشهای تحلیلی توسعه‌ی بسیار یافت، و ترکیب بسیاری از مواد معدنی مشخص شد. در ضمن، این مسئله‌ی قدیمی اهمیت تازه‌ای یافت که عناصر موجود در یک ماده‌ی مرکب چگونه به یکدیگر پیوسته‌اند، و به چه نسبتی با هم ترکیب میشوند. در آغاز قرن ۱۹م، پس از جر و بحثهای فراوان، علمای شیمی معتقد شدند که این عناصر به نسبتهای مشخص با هم ترکیب میشوند. در این زمان احتیاج به نظریه‌ای که بتواند این امر را توجیه کند محسوس گردید.

نخستین نظریه‌ی واقعی شیمیائی در ۱۸۰۸ بوسیله‌ی ج. دالتن عرضه شد، و آن به ← نظریه‌ی اتمی موسوم است. دالتن چنین فرض کرد که هر عنصر نوع معینی اتم مخصوص به خود دارد، که نه قابل ایجاد است و نه فناپذیر؛ همه‌ی اتمهای یک عنصر از لحاظ وزن و سایر خواص شبیه با یکدیگرند؛ و میتوانند با اتمهای عناصر دیگر به تعداد کم ولی تمام ترکیب شوند، و "اتمهای مرکب" (که بعدها نام **مولکول** پیدا کردند) بسازند، و همه‌ی این "اتمهای مرکب" در یک ماده‌ی مرکب معین شبیه با یکدیگرند. در تغییر فیزیکی، مولکولها دست‌نخورده باقی میمانند، ولی در تغییر شیمیائی مولکولها تغییر میکنند. بدین گونه، دالتن قوانین **نسبتهای مشخص** و **نسبتهای مضاعف** را توجیه کرد. نیز ← **وزن اتمی**.

قانون آووگادرو، که نخستین بار در ۱۸۱۱ پیشنهاد و در ۱۸۵۸ مقبول شد، تعیین اوزان مولکولی را تسهیل کرد. ضمناً با پدید آمدن پیل ولتا در ۱۸۰۰ تجزیه‌ی بسیاری از ترکیبات شیمیائی مقدور شد، و سر ه. دیوی بدان وسیله فلزات قلیائی را جدا کرد. در نتیجه‌ی آزمایشهائی که از این طریق بعمل آمد چنین پنداشتند که نیروئی که عناصر یک ماده‌ی مرکب را به یکدیگر متصل نگاه میدارد ماهیت برقی دارد. بر این اساس، برزلیوس نظریه‌ای در باب میل ترکیبی شیمیائی عرضه کرد، که پس از بسط شیمی آلی مواجه با مشکلاتی شد.

در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م ترکیبات آلی جدید متعدد و فعل و انفعالات آنها مورد تحقیق قرار گرفت. گروههای آلی موسوم به رادیکال (← رادیکال، در شیمی) شناخته شد. در دهه‌ی از ۱۸۵۰ ببعد نظریه‌ی ظرفیت وضع شد (← ظرفیت، در شیمی)، و منجر به کارهای **ککوله** گردید. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، برای نخستین بار تنظیم جدول اوزان اتمی و طبقه‌بندی عناصر بر حسب آنها مقدور شد، و در نتیجه، در ۱۸۶۹ ل. مایر و مندلیف مستقلا جداول تناوبی عناصر را عرضه کردند (← **قانون تناوب**). در همین قرن شیمی‌فیزیک تشکل یافت.

کشف پدیده‌ی رادیوآکتیویته علوم فیزیک و شیمی را بسیار به هم نزدیک ساخت. برای نظریات جدید مربوط به ساختمان ماده ← **اتم**؛ **تبدل عناصر**؛ همچنا.

در باب زیستشیمی، کارهای لاووازیه در باب تنفس را باید منشأ این شعبه از علم شیمی شمرد. کارهای ف. ولر و ب. ا. م. برتلو ثابت کرد که محصولات طبیعی تابع قوانین حاکم بر سایر ترکیبات شیمیائی هستند. معذلک، تا قرن ۲۰م زیستشیمی همطراز با سایر شعبه‌های شیمی نبود، و از اوایل این قرن است که این شعبه اهمیت روزافزون یافته است.

با بسط علم شیمی، استفاده از این علم در صنایع کوچک توسعه یافت، ولی نخستین جنبش مهم در این امر ناشی از جنگهای ناپلئونی بود، که بدان سبب، مللی که گرفتار محاصره‌ی دریائی بودند کوشیدند که منابع جدیدی برای تأمین محصولات مورد نیاز برای جنگ فراهم سازند. طریقه‌ی لوبلان برای استخراج سود و استخراج شکر از چغندر مقارن این ایام تحقق یافت. در

(1) Perkin

۱۸۵۶، سر ویلیام هنری پرکین نخستین رنگ مصنوعی آنیلینی را کشف کرد. در اواخر قرن ۱۹م کارخانه‌های رنگسازی در آلمان به دستگاه‌های صنعتی عظیمی مبدل شدند که همه‌ی تحقیقات صنعتی نوین در آنها پایه‌گذاری شد. توانائی آلمان در ادامه دادن به جنگ I ناشی از صنایع شیمیائی عظیم آن بود. و نیز همین جنگ سایر ملل جهان را به این امر واقف ساخت که تا آن زمان از لحاظ مایحتاج رنگ و دارو و سایر محصولات مورد نیاز زندگی جدید متکی به آلمان بوده‌اند. بدین جهت، متفقین جنگ I (۱۹۱۴–۱۸) به تأسیس صنایع شیمیائی برای خود اقدام کردند. اینک بر همه‌ی جهانیان آشکار است که علم شیمی، مانند علوم دیگر، یکی از نیروهای حیاتی در اقتصاد جهان میباشد.

(۷) دانشمندانی که در بسط علم شیمی سهیم بوده‌اند. علاوه بر کسانی که نامشان در مقاله آمده است، در این قسمت به ذکر اسامی بعضی دیگر از علمای شیمی و سایر دانشمندانی که کارهایشان در بسط این علم تأثیر داشته است مبادرت میشود. برای اطلاع بیشتر مقالات مربوط به هر یک در کتاب حاضر ملاحظه شود، ذیمقراطیس؛ گ. آگریکولا؛ ه. کوندیش؛ ژ. ل. گیلوساک؛ ر. و. بونزن؛ لرد ریلی؛ سر و. رمزی؛ آرنیوس؛ آ. ا. بکرل؛ پیر و ماری کوری؛ ا. راذرفرد؛ سر ج. ج. تامسن؛ ج. ت. ر. ویلسن؛ آ. اینشتین؛ ا. فیشر؛ سر و. ه. برگ؛ سر و. ل. برگ؛ ه. گ. ج. موزلی؛ ا. فرمی؛ ل. ک. پالینگ؛ گ. ث. سیبورگ.

شیمی آلی: ← شیمی، قسمت III. نیز ← مواد آلی.
شیمی تحلیلی: ← شیمی، اواخر قسمت III.
شیمی حیاتی، نام دیگر زیستشیمی.
شیمی عمومی: ← شیمی، اواخر قسمت III.
شیمی غیر آلی: ← شیمی، قسمت III.

شیمی فضائی[1] (šimie fazā'i) **یا استرئوشیمی** (stereošimi؛ فتـ)، شاخه‌ای از علم شیمی که در آن از نظم فضائی اتمهای سازای مولکول مواد بحث میشود. در ۱۸۵۹، **ککوله** کشف کرد که، در همه‌ی ترکیبات آلی، اتم کربون چهارظرفیتی است. این کشف منجر به طرح مسطح یا دوبعدی برای نمایش فورمول مولکولی (← فورمول، در شیمی) مواد گردید. کشف **قطبش نور** به وسیله‌ی **مالوس** در ۱۸۰۸ راه تازه‌ای برای مطالعات شیمی آلی باز کرد، و در ۱۸۱۵ ژ. ب. بیو کشف کرد که بعضی از مواد آلی طبیعی به حالت مایع (مانند تربانتین) و یا محلول (مانند قند و کافور) قادر به چرخاندن سطح نور قطبیده هستند، و نتیجه گرفت که مواد آلی دارای فعالیت نوری میباشند، و فعالیت نوری مربوط به شکل بلور آنهاست. از تحقیقاتی که **پاستور** از ۱۸۴۸ به بعد در باره‌ی بلورهای اسید تارتریک و املاح آن بعمل آورد مشاهده کرد که این ماده به دو صورت وجود دارد، که محلول یکی نور قطبیده را به راست و محلول دیگری آن را به چپ میچرخاند، و محلول بعضی از بلورها فعالیت نوری ندارند (← همپاری).

بر اساس تحقیقات پاستور، برای نمایش دادن فرمول ساختمانی مواد در فضای سه‌بعدی، ژ. ا. **لو بل** و **وانت هوف** طرح چهاروجهی منظم را برای اتم کربون اندیشیدند (ح ۱۸۷۴). در این طرح، اتم کربون در مرکز چهاروجهی و اتمها یا گروهی از اتمها که، در ترکیبات آلی، به اتم کربن میپیوندند در رؤوس آن قرار میگیرند (شکل). این طرح آغاز شیمی فضائی است. نتایج حاصل از نماش سه‌بعدی مولکولها در تعیین ساختمان فضائی همپارهای مواد آلی و ترکیبات پیچیده‌ی غیر آلی اهمیت اساسی دارد.

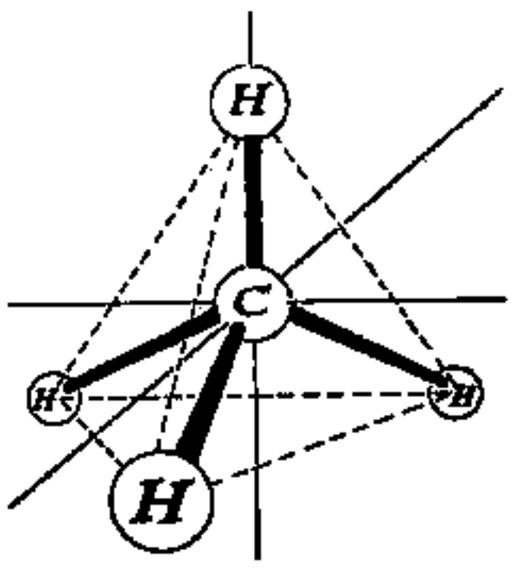

فرمول فضائی متان

شیمیفیزیک[2] (šimi.fizik) یا **شیمی فیزیکی** (šimie)، علم تحقیق در روابط کمّی خواص شیمیائی و فیزیکی مواد و ساختمان اینها، و از جمله در انرژیهائی که در فعل و انفعالات بکار می‌افتند و سازوکار سرعت این فعل و انفعالها. شیمیفیزیک را معمولا با شیمی مواد معدنی و شیمی آلی (که توصیف فعل و انفعالها و خواص شیمیائی خاص است) و نیز با شیمی تحلیلی (که با تجزیه و تحلیل مواد سر و کار دارد) فرق می‌گذارند. با وجود این، چون شیمیفیزیک بحث در باره‌ی اصول اساسی است که همه‌ی پدیده‌های شیمیائی را فرا میگیرد، علمای شیمی معدنی و آلی و تحلیلی ناچار در کار خود از آن مدد میگیرند.

از مباحث شیمیفیزیک میتوان اینها را نام برد، خواص گازها و مایعات و جامدات (← گاز؛ مایع؛ جامد)؛ ترمودینامیک، که مبحث تعادل شیمیائی هم جزء آن بشمار میآید؛ نظریه‌ی محلول‌های رقیق؛ نظریه‌ی هدایت برق در مایعات؛ یونش؛ برقاشیمی؛ نوراشیمی؛ گرماشیمی؛ سرعت فعل و انفعالات؛ **کاتالیز**؛ **کولوئید**.

از جنبه‌ی تاریخی، اگرچه تا اواسط قرن ۱۹م تحقیقاتی در باره‌ی کولوئیدها و نوراشیمی و سرعت فعل و انفعالات صورت گرفته بود، ولی پیشرفت عمده در شیمیفیزیک در نیمه‌ی دوم این قرن حاصل شد. علمای فیزیک در شرح و بسط مفهوم انرژی کارهای فراوانی کرده و پایه‌های خواص حرکتی مولکولها را گذاشته بودند. علمای شیمی این مطالب تازه را پذیرفتند، و تحت رهبری ویلهلم اوستوالد (۱۸۵۳–۱۹۳۲) و دستیاری سوانته آرنیوس (۱۸۵۹–۱۹۲۷) و وانت هوف (۱۸۵۲–۱۹۱۱)، شیمیفیزیک مقام مهمی را در میان سایر شعبه‌های علم شیمی بدست آورد.

شیمی فیزیکی: ← شیمیفیزیک.
شیمی نظری: ← شیمی، اواخر قسمت III؛ شیمی‌فیزیک.

شینانو[3] (šinâno)، رودی بطول ۳۷۰ کم در قسمت مرکزی و شمالی هونشو، ژاپن، که به دریای ژاپن میریزد. بلندترین رود هونشو است.

شینتو[4] (šinto) [= راه خدایان]، دین بومی قدیم ژاپن، که بعدها تحت تأثیر آیینهای کنفوسیوس و بودا تحول یافت، و این صورت تحول‌یافته‌ی آن هنوز هم مواظبت و مراعات می‌شود. صورت کنونی شینتو مجموعه‌ای است از آداب و سنن که متضمن زیارت اماکن مقدسه و برپا داشتن جشنها و اعیاد عمومی است، و این جنبه‌ها بر جنبه‌ی مذهبی آن غلبه دارد.

پیش از قرن ۵م اساطیر و آداب پرستش آیین شینتو دهن به دهن نقل میشد. در ۷۱۲ کتاب نیمه‌تاریخی کوجیکی (kujiki)، مشتمل بر اطلاعات اساطیری فراوان، به امر امپراطور فراهم شد. مجموعه‌ی مشابهی بنام نیهونگی (nihongi) در ۷۲۰ اتمام پذیرفت، و آن مأخذ دیگری برای اطلاع از اساطیر ژاپنی است. ادعیه و عبادات تا اوایل قرن ۱۰م مکتوب نبود، و در این زمان در مجموعه‌ی ینگیشیکی (yengišiki) گرد آورده شد. از این آثار میتوان تصویر نسبةً کاملی از آیین قدیم شینتو حاصل کرد. در مقام مقایسه با ادیان بزرگ جهان، شاید بتوان گفت که آیین شینتو بدویترین دینی است که اثر مکتوب مکفی از آن در دست است. آیین شینتو از شرک نپخته‌ای تجاوز نکرده است؛ تشخص خدایان در آن مبهم است؛ مفهوم نفس و روح در آن چندان محلی ندارد؛ تقریباً فاقد دستورهای اخلاقی است؛ عملا جهانی دیگر نمیشناسد، و در آن چیز معتنابهی که حاکی از اندیشه‌ی عمیق باشد دیده نمیشود. آیین شینتو عمدةً پرستش طبیعت است، آدم‌خدایان (ādam.xodāyān)، یعنی آدمیانی که خدا یا دارای جنبه‌ی خدائی شناخته شده‌اند، بعدها پدید آمده‌اند. هر دسته از این خدایان‌ـخدایان طبیعت و آدمخدایان‌ـممکن است مشتمل بر خداهای فردی، خداهای انواع، یا خدایان اوصاف باشند. لفظ ژاپنی برای خدا کامی (kāmi) است، که اصلا بمعنی "بالا" و "برتر" است، ولی استعمال این لفظ متشتت میباشد. کامی در درجه‌ی اول اطلاق میشود بر خدایان گوناگون آسمان و زمین، و بر نفوس آنها که در امکنه‌ی مقدسه مقر دارند و مورد عبادت هستند. بعلاوه، نه فقط آدمیان، بلکه هر موجودی که منشأ بیم یا امید، و بسبب قدرت شامخ یا فوق العاده‌اش مورد پرستش باشد کامی است؛ چنانکه از میان آدمیان، میکادوها کامی هستند، و از اشیاء دیگر، رعد، اژدها، یژواک، و روباه کامی هستند. آیین شینتو بُت ندارد، زیرا پیش از اینکه چینیها حجاری و نقاشی را به ژاپن وارد کنند، ژاپنیها از هنر بی‌بهره بودند، و بعلاوه درک تشخص خدایان نزد آنها ضعیف بود. خدایان آیین شینتو عموماً منشأ خیر اند، مگر اینکه احترام خدائی رعایت نشود. اگرچه در آیین شینتو خدائی برتر از دیگر خدایان وجود ندارد، گرایشی به ترفیع بعضی از خدایان به اعلی درجه دیده میشود. الاهه‌ی خورشید که از نامهای متعددش آماتراسو نو اوهوکامی (āmāterāsu no ohokāmi) است والاترین خدایان است، اما فتال مایشاء نیست، و امور مهم آسمانی در شورائی از خدایان حل و

(۱) stereochemistry (۲) physical chemistry (۳) Shinano (۴) Shinto

فصل میشود.

بر طبق اساطیر ژاپنی، آسمان و زمین از ماده‌ای پریشان و خاگی‌شکل بوجود آمد. در آغاز سه کامی وجود داشت. پس از مدتها، دو تن از آنها ـ ایزاناگی و ایزانامی ـ بر پل متواج آسمان (قوس قزح) جا گرفتند، و با نیزه‌ای از جواهر، ماده‌ی پریشان زیرین را سوراخ کردند، و بدین گونه، جزیره‌ای پدید آمد، و آنان در آن فرود آمدند. سپس سایر جزایر ژاپن را ایجاد کردند، و خدایان و الاهگان متعدد بوجود آوردند، که الاهه‌ی خورشید و برادرش، سوسانوو (susā-no-wo) از آن جمله بودند. این برادر منشأ شر است؛ بسبب سوء رفتار وی، الاهه‌ی خورشید در غاری در آسمان انزوا گزید، و جهان را از فروغ خود محروم کرد. عاقبت، کامیها با ساز و رقص و هدیه‌ها و تقدیم یک آینه او را فریفتند، تا از غار بیرون آمد، و روشنی را به جهان بازگردانید. از اعقاب الاهه‌ی خورشید جیمو تنو (jimmu tenno) است، که بر طبق روایات، نخستین امپراطور ژاپن بود، و در ۶۶۰ ق‌م به سلطنت نشست. گویند آینه‌ای که الاهه‌ی خورشید به وی اعطا کرد در مقبره‌ی مشهور آن الاهه در ایسه است. سلسله‌ی امپراطورهای ژاپن بلا انقطاع همین نسب الاهی را دارند، و بدینگونه، امپراطورها، حتی در حیات خود، جنبه‌ی خدائی داشتند، و بموجب حق الاهی، رئیس کاهنان بودند، و در اجرای تشریفات بسیار مهم ریاست داشتند.

صورت اولیه‌ی آیین شینتو با ورود فرهنگ چینی به ژاپن تحول یافت. آیین بودا که در اواسط قرن ۶م وارد این سرزمین شد، و آیین کنفوسیوس که پیش از آن به ژاپن راه یافت، تحولی در آیین شینتو پدید آوردند؛ آنرا تلطیف کردند؛ بر محتوای اخلاقی آن افزودند؛ و بدان جنبه‌ی فلسفی دادند. در اوایل، پیروان آیین شینتو از بودائیگری احتراز داشتند، و بین این دو آیین تعارض موجود بود. از قرن ۸م این وضع تغییر یافت. از اختلاط دو آیین، آیینی بنام ریوبو شینتو (riobu) [= شینتوی دوجنبه‌ای] پدید آمد، که جنبه‌ی بودائی آن بمراتب بر جنبه‌ی شینتوئی آن غلبه داشت. بودائیان نه فقط در اصول عقاید شینتو تأثیر کردند، بلکه کاهنان بودائی اماکن مقدسه‌ی آیین شینتو راجز بعضی از مهمترین آنها، مانند معبد ایسه بدست گرفتند، و بسیاری از آداب بودائی با آداب بومی درآمیخت، و معماری و تزیینات اماکن مقدس رنگ بودائی بخود گرفت.

در قرن ۱۷م، معارف چینی در میان طبقات تحصیلکرده‌ی ژاپن تجدید حیات کرد. گروهی از فضلای دوره‌ی توکوگاوا (۱۶۰۳–۱۸۶۷) به زنده کردن آیین شینتو پرداختند، و آیینی منزه از فساد خارجی بعمل آوردند، که آنرا "شینتوی خالص" خوانند. هسته‌ی مرکزی شینتوی خالص جنبه‌ی الاهی امپراطور، و برتری نژاد ژاپنی بر نژادهای دیگر از حیث شجاعت، تقوی، و ذکاوت بود. شینتوی خالص در برچیدن بساط فئودالیته و بودائیان در ژاپن مؤثر بود، و تبلیغات آن در باب جنبه و حقوق الاهی امپراطور مسلماً در بازگشت میجی در ۱۸۶۸ تأثیر داشت، و از این زمان شینتو دین رسمی ژاپن گشت. شینتو، توأم با آداب اخلاقی دوره‌ی فئودالیته که بعدها به بوشیدو موسوم شد، منشأ وطنپرستی تعصب‌آمیزی بود که تا ۱۹۴۵ در مدارس و در ارتش به افراد تلقین میشد. در ۱۸۸۲ همه‌ی سازمانهای شینتوئی به دو گروه منقسم شد، معابد رسمی یا مملکتی و معابد فرقه‌ای یا مذهبی. شینتوی رسمی وسیله‌ی نیرومندی در دست مقامات نظامی بود، و از آن برای تجلیل سیاست خود استفاده میکردند. پس از شکست ژاپن در جنگ II، شینتوی رسمی از اعتبار افتاد، و در ۱۹۴۶، هیروهیتو جنبه‌ی الاهی خود را انکار کرد، و بدینگونه، رکن اصلی شینتوی رسمی را متزلزل ساخت. در همان سال، ژنرال مکارثر استفاده از خزانه‌ی کشور را در راه شینتوی رسمی ممنوع ساخت.

شینچیکو[1] (šinciku)، دریابندر (جه ح ۱۰۷°۵۲)، ساحل لغ جزیره‌ی فرمز. در جنگ II از پایگاههای هوائی ژاپن بود.

شینطال (šinatāl)، دهستان (جه ح ۳۸۰°۱۱)، شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۱۴ (؟) آبادی. از غ به خاک ترکیه محدود است. آبادیهای شینطال علیا و شینطال سفلی، بفاصله‌ی ۱ کم از یکدیگر، در ح ۲۵٫۵کیلومتری جغ شاهپور واقعند. برای اطلاعات تاریخی ← سلماس.

شین فین[2] (šin feyn) [گیلی، = ما خودمان]، عنوان نهضت و حزب سیاسی ملّی ایرلندی، که خواهان استقلال سیاسی و اقتصادی ایرلند بود، و سرانجام با تشکیل کشور آزاد ایرلند به پیروزی رسید. مؤسس نهضت آ. گریفیت بود، که در ۱۸۹۹ نخستین جریده‌ی ملی خود را بعنوان ایرلندیان متحد منتشر کرد، و در آن به تبلیغ مرام شین فین، یعنی اداره‌ی ایرلند بدست ایرلندی‌ها، و تحریص مردم بدان اقدام نمود. روش نهضت در آغاز مقاومت منفی با انگلیسها و عمال آنان بود. در ۱۹۰۵ نهضت بصورت یک حزب سیاسی سازمان یافت، ولی تا آغاز جنگ I چندان قدرتی نداشت. پس از تصویب (۱۹۱۲) سومین لایحه‌ی فرمانروائی میهنی در مجلس عوام انگلستان، کشمکشهائی (از جمله بین ایالت آلستر و ایرلند جنوبی) پدید آمد. در ۱۹۱۶ شورش معروف به شورش ایستر (← پیرس، پتریک هنری) روی داد، که انگلیسها آنرا فرو نشاندند، و این امر در تقویت شین فین سخت مؤثر افتاد. در ۱۹۱۷، حزب تحت رهبری د والرا تجدید سازمان یافت. مجلس ایرلندی دایل ایرن استقلال ایرلند را اعلام نمود. دولت بریتانیا گروههای تروریست به ایرلند روانه کرد. قاطبه‌ی مردم با شین فین متحد شدند، و عاقبت در ۱۹۲۱ دولت بریتانیا از در تسلیم درآمد، و مذاکرات تأسیس کشور آزاد ایرلند را آغاز کرد. پیمانی که در این باب منعقد شد مورد قبول اقلیت افراطی شین فین، که د والرا رهبری آنها را داشت، واقع نگردید، و جنگ داخلی آغاز شد. عاقبت در ۱۹۳۲ د والرا به ریاست شورای اجرائی کشور آزاد ایرلند انتخاب شد. بدینگونه، عملا شین فین از بین رفت.

شینگینگ، چین، ← چانگچون.

شینگو[3] (šingu) یا **زینگو**، رودی بطول ح ۱°۹۳۰ کم، در قسمت شمالی و مرکزی برزیل، که از ایالت پرا میگذرد، و نزدیک مصب آمازون به آن میریزد. از سرزمینهای وحشی و بعضاً ناپوییده میگذرد، و فقط مسیر سفلایش قابل کشتیرانی است.

شینگیشو، شهر، ← سینولیجو.

شینون[4] (šinoN)، شهر (جه تخمیناً ۶°۷۰۰)، ولایت اندر ـ ا ـ لوار، غ فرانسه‌ی مرکزی، در تورن، بر رود وین. در قرون وسطی از شهرهای مهم بود، و بناهای متعدد از آن عصر دارد. قلعه‌ی آن مشتمل بر ۳ دژ مجزا است، و از قرن ۱۱م تا قرن ۱۳م ساخته شده. از بانیان آن فیلیپ II فرانسه، ریچارد I انگلستان، و هنری II انگلستان (که در اینجا درگذشت) بوده‌اند. ژاندارک نخستین بار در اینجا شارل VII را ملاقات کرد. رابله نزدیک آن متولد شد.

شینیز، بندر سابق، ← سینیز.

شیو[5]، **دماغه‌ی** (šio)، دماغه‌ای در منتهای جنوبی جزیره‌ی هونشو، ژاپن.

شیوا[6] (šivā) یا **سیوا** [سانسکریت، = سعادتمند، خوش‌یمن]، یکی از خدایان بزرگ ← آیین هندو، که با برهما و ویشنو، تثلیث آیین هندو یا تریمورتی (trimurti) را تشکیل میدهد. وی سومین خدای این تثلیث است، و نماینده‌ی نابودی و تجدید حیات بعد از آن. مقر وی بر کوه کایلاس (از قلل شمالی هیمالایا) است. بیش از ۱°۰۰۰ اسم دارد. از جنبه‌ی خلّاق بودن مهادوا (mahādevā) خوانده میشود، و از جنبه‌ی تخریب



شیوا در مظهر مهیب خود
(«زمان» یا «مرگ»)

مهاکالا (mahākālā). رقّاص کیهانی است، و از این لحاظ نتاراجا (natārājā) خوانده میشود. همسر وی پاروتی (pārvati) است، که دختر

(۱)Shinchiku (۲)Sinn Fein (۳)Xingu (۴)Chinon (۵)Shio (۶)Shiva; Siva

هیموت است (← دوی)، و نامهای دیگرش کالی (kāli) و دورگا (durgā) است.

شیوا را از جنبه‌های مختلف به صورتهای متفاوت مجسم کرده‌اند. معمولا او را بصورت مردی عبوس نمایش میدهند که بر پوست ببر نشسته است؛ مارهائی بر گردن آبی‌رنگ و بدنش پیچیده‌اند؛ چشم سومی در میان پیشانی و هلالی بر سر دارد. مرکوب وی نرگاوی سفید است. نیز ← سومنات؛ شیوا، آیین.

شیوا، آیین (šivā)، آیین پرستش شیوا، که به انضمام آیین ویشنو و آیین شکتی (šakti) سه صورت مهم آیین کنونی هندو را تشکیل میدهد (← هندو، آیین). ظاهراً ظهور آن متأخر از آیین ویشنو بوده است، و پیروان آن در قرون ۵–۶م ب‌م به صورت یک فرقه‌ی مذهبی درآمده اند. آیین شیوا احتمالا از آیین ویشنو الهام گرفته است، و خود به فرق متعددی منشعب شده. آیین شیوا مخصوصاً در ج هند، کشمیر، و بنگال رواج دارد، و مانند بعضی از صورتهای دیگر آیین هندو، در گذشته به نواحی دیگر آسیای ج‌ش (از جمله جاوه، بالی، کامبوج) وارد شده است. کتاب مقدس آن آگمه (āgama) [سانسکریت، = سنّت] میباشد که‌علاوه بر اساطیر و مطالب حماسی و مناسک مذهبی‌مطالب فلسفی بسیار دارد. از نظر فلسفی، آیین شیوا با ودانت و آیین شکتی مرتبط است، و سخت جنبه‌ی ثنویت دارد. با ظهور شنکره (šankara) (نق ح ۸۰۰)–پیرو آیین شیوا و از مفسرین بزرگ سوتره‌ها (← سانسکریت، ادبیات) و استاد فلسفه‌ی ودانت–آیین شیوا به پایه‌ی یک مذهب وحدت وجودی بسیار نزدیک به یکتاپرستی در آمد.

شیواجی[1] (šivāji) یا **سیواجی، ۱۶۲۷–۱۶۸۰**، سرکرده‌ی مراتهه‌ها و بانی قدرت و قهرمان ملی آنها. پدرش از طرف دولت بیجاپور جاگیردار (← جاگیر) بود. سیواجی از کودکی کینه‌ی حکومت مغول را بر هند در دل داشت. گروهی از هندوان دکن را به دور خود گرد آورد، و از مرکز خود در پونه، شروع به تاخت و تاز به نواحی مجاور کرد، ولی در ۱۶۵۷ از نیروهای دولت مغول شکست خورد. در ۱۶۶۴ بندر سورت را تاراج کرد، ولی سال بعد دگر بار مغلوب نیروهای مغول گردید. در ۱۶۶۶ به دربار اورنگ‌زیب رفت تا دل او را بدست آرد، ولی دستگیر و محبوس شد، اما از زندان گریخت، و به هند غربی بازگشت، و به تاخت و تاز پرداخت، و در ۱۶۸۰ بعنوان شاه مراتهه تاجگذاری نمود. قلمرو وی مشتمل بر قسمت اعظم هند مرکزی بود.

شیوک[2] (šiok)، از ریزابه‌های مهم قسمت علیای رود سند، ش کشمیر مرکزی. در عقب رشته‌جبال قراقروم، نزدیک گردنه‌ی قراقوروم سرچشمه میگیرد و پس از باز کردن راه خود در آن رشته، ابتدا بطرف ج‌ش و سپس با پیچی تند بجانب لغ جاری میشود، و به سند میریزد. طول آن از سرچشمه تا ملتقایش با سند ح ۵۰۰ کم میباشد.

شیولوچ[3] (šiveluc) یا **شولوچ**[4] (ševeluc)، آتشفشانی بارتفاع ۳٬۲۸۳ متر، در منتهای شمالی سلسله‌ی جبال شرقی، شبه جزیره‌ی کامچاتکا، در قسمت آسیائی تجشس. آتشفشانیهای اخیر آن در ۱۹۴۴ و ۱۹۵۰ بوده است.

فارسی آن **شیلون** (šilon)، قلعه‌ای کنار انتهای شرقی دریاچه‌ی ژنو، غ سویس، که بر صخره‌ای به ارتفاع ۲۰ متر نسبت به ساحل قرار دارد، و به وسیله‌ی پلی با آن مرتبط است. شیون از قرن ۹م معروف بود، اما بنای حالیه‌ی آن از قرن ۱۳م است، و در این زمان مقر محبوب پیر[6] II (piere)، کنت ساووا، بود. از زیرزمینهای شیون به عنوان محبس استفاده میشد، و بسیاری کسان در آنجا محبوس بودند. بعدها شیون محبس دولتی گردید، و پس از آن تا کنون موزه‌ی تاریخی بوده است.

از مشاهیر زندانیان شیون فرانسوا دو بونیوار (ح ۱۴۹۳–۱۵۷۰) است که قهرمان منظومه‌ی **زندانی شیلون**[7]، از لرد بایرن میباشد. بونیوار با گروهی از وطنپرستان اهل ژنو برای برانداختن سلطه‌ی دوک ساووا و برقراری جمهوری آزاد توطئه کرد، و در نتیجه، دو بار به زندان افتاد، و بار دوم (۱۵۳۰–۳۶) را در شیون گذرانید. اگرچه بعضی از آنچه بایرون از قول قهرمان منظومه‌ی خود نقل میکند ناشی از تخیلات شاعرانه‌ی اوست، منظومه‌ی زندانی شیلون منظومه‌ای است کم‌نظیر، که خواننده را سخت متأثر میسازد. این منظومه تحت عنوان محبوس شیلون به فارسی ترجمه و در تهران چاپ شده است.

شی هو[8] (ši hu) یا **سی‌وو** (sivu) یا **دریاچه‌ی غربی**، دریاچه‌ای در غ شهر هانگچو، ایالت چکیانگ، چین شرقی. بجهت مناظر زیبا و پاگوداها و معابد و مقابری که بر کرانه‌هایش واقع است شهرت دارد.

شی هوانگ تی: ← چین، سلسله.

(۱)Shivaji; Sivaji (۲)Shyok (۳)Shiveluch (۴)Sheveluch (۵)Chillon (۶)Pierre (۷)Prisoner of Chillon (۸)Si hu

ص

ص صـ ـصـ ـص ص ـه ـه ـص

صـ، علامت اختصاری "صفحه" در کتاب حاضر. نیز ← صص.

صٓ، سوره‌ی: ← صاد، سوره‌ی.

صا: ← سائیس.

صاء الحجر: ← سائیس.

صائب، شاعر ایرانی، ← صائب تبریزی.

صائب تبریزی (sāʿebe tabrizi)، شهرت **میرزا محمد علی،** متخلص به **صائب،** فت ۱۰۸۱ هق، شاعر فارسی‌زبان ایرانی، و معروفترین شاعر عهد صفویه، و بزرگترین شاعری که به سبک معروف به سبک هندی شعر سروده است. تاریخ تولدش معلوم نیست، و محل تولد او را بعضی در تبریز و بسیاری در اصفهان دانسته‌اند، اما خاندان او مسلماً تبریزی بوده‌اند. پدرش از بازرگانان اصفهان بوده است، و خود یا پدرش به دستور شاه عباس I صفوی با جمعی از تجار و مردم متعیّن از تبریز کوچ کرده و در محله‌ی عباس‌آباد اصفهان ساکن شده است، و این مردم را تبارزه‌ی (tabārezeye) [= تبریزیهای] اصفهان مینامیدند. عم صائب شمس الدین تبریزی شیرین‌قلم، مشهور به شمس ثانی، از استادان خط بوده است. صائب در ۱۰۳۴ هق از اصفهان عازم هندوستان شد، و به هرات و کابل رفت. حکمران کابل، خواجه احسن الله خان مشهور به ظفر خان، که خود شاعر و ادیب بود، مقدم صائب را گرامی داشت. ظفر خان پس از مدتی، بجهت جلوس شاه جهان، عازم دکن شد، و صائب را نیز با خود همراه برد. شاه جهان صائب را مورد عنایت قرار داد، و به او لقب مستعد خان داد (بعضی میگویند این لقب را درویشی به او داده است). در ۱۰۳۹ هق، که صائب و ظفر خان در رکاب شاه جهان در برهانپور بودند، خبر رسید که پدر صائب از ایران به اکبرآباد هندوستان آمده است، و میخواهد او را با خود به ایران ببرد. صائب از ظفر خان و پدر او خواجه ابوالحسن تربتی رخصت طلبید، ولی حصول این رخصت تا دو سال طول کشید. در ۱۰۴۲ هق، که حکومت کشمیر به ظفر خان (به نیابت از پدرش) واگذار شد، صائب نیز به آنجا رفت، و از آنجا به اتفاق پدر عازم ایران شد. پس از بازگشت به ایران، در اصفهان اقامت گزید، و فقط گاهی به شهرهائی از قبیل قزوین، اردبیل، تبریز، و یزد مسافرت کرد. صائب در ایران شهرت فراوان یافت، و شاه عباس II صفوی او را به لقب ملک‌الشعرائی مفتخر ساخت. وفات او در اصفهان اتفاق افتاد، و سن او را از ۶۵ تا ۷۱ گفته‌اند. قبر او در اصفهان در محلی است که در زمان حیات خودش به تکیه‌ی میرزا صائب معروف بوده است، و اکنون در خیابان صفا است.

عدد اشعار صائب را از ۶۰٬۰۰۰ تا ۱۲۰٬۰۰۰ و ۳۰۰٬۰۰۰ و بالاتر نیز گفته‌اند. دیوان او مکرر در هندوستان و ایران چاپ شده است. صائب خط خوش مینوشت، و به ترکی نیز شعر میگفت. دو مثنوی هم بنام قندهارنامه و محمود و ایاز دارد. صائب اشعار خود را به ترتیب موضوع طبقه‌بندی کرده، و اشعاری را که در وصف معشوق است به مرآت الجمال، و ابیاتی را که مربوط به آینه و شانه است به آرایش نگار، و اشعار مربوط به می و میخانه را به میخانه، و نخبه‌ی مطالع غزلیات را به واجب الحفظ مسمی کرده است. مجموعه‌ای از اشعار برگزیده‌ی خود و دیگران به نام بیاض ترتیب داده است، که به سفینه‌ی صائب (← سفینه) معروف است. داوری در باره‌ی صائب با داوری در باره‌ی سبک هندی توأم است. کسانی که این سبک را میپسندند او را در ردیف بزرگترین شعرای ایران میدانند، و کسانی که این سبک را نمیپسندند صائب را حتی در خور شأن و اعتباری که در زمان حیات خودش داشته است نمیدانند.

صائن (sāʿen)، ضبط دیگری از کلمه‌ی ساین. برای رکن‌الدین صائن ← رکن‌الدین صاین.

صائن اصفهانی (sāʿene esfahāni) یا **صائن الدین ترکه** (sāʿeno'd.dine torke)، شهرت **خواجه سید صائن‌الدین علی ابن محمد ابن محمد ترکه‌ی اصفهانی،** فت ۸۳۶ (یا ۸۳۵) هق، از فضلای ایرانی در قرن ۹م هق. از مردم اصفهان بود، ولی چون جدش، سید محمد، از خجند بود، خاندانش به ترکه معروف شدند (نیز ← صدر ترکه). سید صائن‌الدین و برادرانش، پس از فتح اصفهان بدست امیر تیمور، به سمرقند کوچانده شدند، و او نزد برادر بزرگتر خود به تحصیل پرداخت، و بعد برای گردش و طلب علم و کمال به شام و مصر و حجاز سفر کرد. پس از بازگشت، خبر مرگ امیر تیمور بشنید، و در اصفهان اقامت کرد، و به تدریس مشغول شد. در ح ۸۰۸ یا ۸۰۹ هق، میرزا پیر محمد جهانگیر، والی فارس، او را به شیراز دعوت کرد. پس از کشته شدن پیر محمد، صائن به اصفهان به خدمت برادر او میرزا اسکندر گورکانی رفت. پس از زوال حکومت اسکندر، صائن دو سفر به خراسان رفت، و در سفر دوم منظور نظر شاهرخ تیموری قرار گرفت، و قاضی ولایت یزد شد. حسودان او را در پیش شاهرخ به صوفیگری متهم کردند، و برای پرسش به هرات خواستند. در ۸۳۰ هق، که احمد لر به شاهرخ کارد زد، صائن را نیز گرفتند، و او پس از مدتی دربدری در همدان، آذربایجان، گیلان، و نطنز، دوباره مورد توجه شاهرخ قرار گرفت. از تألیفات او بعربی شرح فصوص الحکم، کتاب مفاحص در علم حروف و اعداد، رسالة التمهید فی شرح قواعد التوحید، و شرح تائیه‌ی ابن فارض است (← تائیه‌ی ابن فارض)؛ از تألیفاتش بفارسی اسرار الصلوة، شرح تائیه‌ی ابن فارض، تحفه‌ی علائیه، رساله در اعتقاد، و نفثة المصدور میباشد.

صائن‌الدین ترکه: ← صائن اصفهانی.

صائن قلعه: ← صایین قلعه.

صائین قلعه: ← صایین قلعه.

صابئون: ← صابئین.

صابئه: ← صابئین.

صابئین (sābeʿin) یا **صابئون** (sābeʿun) یا **صابئه** (sābeʿa)، فرقه‌ی مذهبی قدیم در بین النهرین، که مرکز اصلی آنها حران بود (بهمین جهت به صابئین حران معروفند، و نباید آنها را با صابئین اصلی یا صبه اشتباه کرد)، و مدتها بعد از ظهور اسلام نیز باقی ماندند، و بسبب دانشمندانی که از میان آنها برخاسته‌اند معروفند. در تسمیه‌ی آنها بدین نام، گویند در زمان مأمون خلیفه‌ی عباسی، برای رهائی از گزند مسلمانان، خود را اهل کتاب و از صابئین مذکور در قرآن (← صبه) وانمود کردند، و لهذا نام صابئین و صابئه بر آنها ماند.

در باب عقاید صابئه در کتب ملل و نحل اسلامی تفصیلهائی آمده است. صابئه عاذیمون و هرمس (که بترتیب با شیث و ادریس مطابق شمرده شده‌اند) را معلم اول خود میدانستند، و به سایر انبیا قائل نبودند. معتقد بودند که عالم را صانعی است قادر و حکیم، که تقرب به وی فقط بواسطه‌ی "روحانیان" امکان‌پذیر است، و این روحانیان مطهرند، و از مواد جسمانی، قوای جَسَدی، حرکات مکانی، و تغییرات زمانی منزه میباشند. آدمی باید نفس خود را از آلودگی به شهوات طبیعی پاک کند تا با روحانیان مناسبت یابد، و بتواند به آنها توسل جوید. از روحانیان، بعضی را مدبّر سیارات سبعه میدانستند، و هر سیاره را در حکم "هیکل" [= معبد] روحانی مدبّر آن، و نسبت هر روحانی را به هیکلش مثل نسبت روح

به بدن میشمردند. صابئه بعضی مستقیماً ستارگان را میپرستیدند، و برخی بتهای مصنوع را (بعنوان نمایندگان آنها) در معابد ستایش میکردند.

صابئه نخست در بین النهرین شمالی منتشر بودند. زبان دینی آنها سریانی بود. در ح ۲۵۹ هق، بین دانشمند معروف صابئی، ثابت ابن قره، با همکیشانش اختلاف پدید آمد، و وی از حران (مرکز اصلی صابئه) طرد شد، و به بغداد آمد، و شعبه‌ی فرقه را در آنجا دایر کرد. صابئه‌ی بغداد چندی در صلح و آرامش میزیستند، اما خلیفه قاهر به آزار آنها پرداخت، و سنان ابن ثابت را قهراً وادار به قبول اسلام کرد. در حدود اواسط قرن ۵م هق اثری از صابئین حران باقی نبود، ولی صابئه‌ی بغداد تا اواخر این قرن باقی بوده‌اند.

از دانشمندان بزرگ صابئی ثابت ابن قره، سنان ابن ثابت، بتانی، ابوجعفر خازن، و خاندان صابی را میتوان نام برد، و جابر ابن حیان را نیز از این فرقه شمرده‌اند. صابئه، از طریق ترجمه‌ی آثار یونانی (از زبان یونانی یا بواسطه‌ی زبان سریانی) به زبان عربی، در نقل علوم یونانی به عالم اسلام نقش مهمی داشته‌اند.

صابر، شاعر عهد سلجوقی، ← ادیب صابر.

صابر ترمذی: ← ادیب صابر.

صابر طاهرزاده (sābere tāher.zāde)، نامش **علی اکبر،** 10 ذیحجه‌ی ۱۲۷۸–۲۸ رجب ۱۳۲۹ هق، از شعرای بزرگ ترکی آذری در قرن ۱۴م هق، متشماخی. اشعار وی، که در انتقاد اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر خود و مخصوصاً محیط قفقاز و ایران بوده است، در روزنامه‌های معروف قفقاز از قبیل حیات، فیوضات، رهبر، الفت، ارشاد، و مخصوصاً روزنامه‌ی بسیار مهم و فکاهی ملا نصرالدین به امضای مستعار "هوپ‌هوپ" (hop.hop) چاپ میشد. این اشعار، که بطرز طنزآمیز و فکاهی و بزبان ساده‌ی عامه بود، در میان مردم آذربایجان رواج بسیار یافت، و تأثیر فراوانی در افکار مردم کرد، و حتی در میان ایرانیان فارسی‌زبان که بزبان ترکی آذری آشنائی داشتند نیز مورد علاقه و توجه گردید، چنانکه بعضی از نویسندگان و شعرای ایران (از جمله علی اکبر دهخدا) از سبک او تقلید کردند. صابر طاهرزاده ایران را خیلی دوست میداشت، و بهمین جهت، به جریانات سیاسی ایران علاقه‌ی زیادی نشان میداد، و از طرفداران جدی انقلاب مشروطیت ایران بود، و اشعاری که در ستایش آزادیخواهان و مجاهدان مشروطیت و نکوهش مستبدان گفته است زبانزد مردم آذربایجان بود. صابر طرفدار تربیت و تحصیل زنان بود، و با آنکه مسلمان شیعی‌مذهب بود، اختلافات مذهبی را سخت نکوهش میکرد، و دشمن خرافات بود. دوستان وی پس از وفاتش مجموعه‌ی اشعار او را در سال ۱۹۱۴ در باکو بطبع رساندند، و نام آن را هوپ‌هوپ‌نامه گذاشتند. این مجموعه پس از آن چندین بار بطبع رسیده است، و مردم آذربایجان علاقه‌ی فراوان به خواندن آن دارند. اشعار صابر طاهرزاده از دلکشترین و شیواترین آثار ادبیات ترکی آذری است.

صابری، هامون: ← هامون.

صابون[1] (sābun)، ماده‌ای پاکساز که اساساً از جوشاندن چربیها یا روغنها با یک ماده‌ی قلیائی بدست میآید. در اوایل قرن ۱۹م، م. ا. شورول کشف کرد که چربیها و روغنها عبارتند از گلیسرین و بعضی از اسیدهای آلی ("اسیدهای چرب"). اگر یک ماده‌ی قلیائی به یک اسید چرب افزوده شود، این اسید صابونی میشود (← صابونی شدن)، و ملحی بدست میآید که همان صابون است. نوع صابون بستگی دارد به نوع چربی و به ماده‌ی قلیائی که برای صابونی کردن آن استعمال میشود. در عمل سود یا پوتاس را، که سخت قلیائی هستند، برای صابونی کردن بکار میبرند؛ در حالت اول "صابون سخت" و در حالت ثانی "صابون نرم" بدست میآید، که اولی ملح سودیومی اسیدهای چرب است، و دومی ملح پوتاسیومی آنها. این صابونها در آب محلولند، اما اسیدهای چرب با فلزات دیگر، مانند کلسیوم، آلومینیوم، و آهن، نیز املاحی نامحلول در آب تشکیل میدهند، که آنها را نیز صابون خوانند، اگرچه اصطلاح "صابون فلزی"[2] در مورد آنها مناسبتر است. صابونهای فلزی در آب نامحلولند، ولی میتوان آنها را در مایعات آلی حل یا متفرق ساخت. این صابونها بعنوان لیزانه و نیز بعنوان کاتالیزگر در فعل و انفعالات آلی، و هم در پلاستیکسازی و غیره بکار میروند.

صابونهای معمولی، که از قدیم الایام برای شستشو و تنظیف بکار رفته‌اند، املاح سودیومی اسیدهای چرب هستند، و قسمت اعظم محصولات تجارتی صابون مشتق از صابونی کردن با سود می‌باشد. بنا بر این، مقاله‌ی حاضر عمدةً ناظر به صابونهای سود خواهد بود. برای تهیه‌ی صابون بوسیله‌ی سود، چربیها و سود را در دیگهای بزرگ بوسیله‌ی بخار آب حرارت میدهند، چربیها صابونی میشوند، و صابون و گلیسرین تولید میشود. برای جدا کردن صابون، محلول غلیظ نمک اضافه میکنند، گلیسرین و آب در ته دیگ میمانند، و صابون، که در محلول غلیظ نمک لاینحل است به رو میآید. طریق تهیه‌ی صابون پوتاسیوم نیز همین است، منتهی در این صورت گلیسرین را نمیتوان از صابون جدا کرد. آنچه ذکر شد اساس مراحل صابونسازی است. در عمل، بر حسب مورد استعمال، بعضی موادمانند مواد رنگی، عطریات، مواد نایا، مواد ضد عفونی، و غیره‌به صابون اضافه میکنند.

عمل صابون. عمل پاکسازی صابون بسیار پیچیده است، و هنوز به وجه مقنعی توجیه نشده، و عوامل چندی، از قبیل قدرت ترسازی (← ترساز) و نامیزگری (← نامیز) و غیره در آن دخالت دارند. یکی از فرضیات رایج و قابل قبول اینست که تمیزگری بوسیله‌ی شستشو با صابون مربوط به عدم تقارن ساختمان مولکولهای صابون است. توضیح آنکه چنین میپندارند که یک انتهای مولکول صابون آبدوست[3] (āb.dust) است، یعنی میل ترکیبی با آب دارد، و در آن حل میشود، و قسمت دیگر یا دُمِ آن آبگریز[4] (āb.goriz) است، و به آسانی در آب حل نمیشود. وقتی صابون را در آب حل کنیم، این خواص در سطح بخوبی آشکار میگردند، قسمت آبدوست در آب میماند، و دم آبگریز از آب بیرون میآید. در نتیجه، کشش سطحی تقلیل مییابد، و اگر مقدار کمی از محلول را بر سطح جامدی بریزیم، بجای اینکه بصورت قطرات درآید، بر سطح گسترده میشود. بدینگونه، آب بمراتب آسانتر بر یک سطح چرب "تَر میخورد" تا یک محلول صابون (یا محلول پاکساز دیگر).

بیشتر شستشوهای خانگی بمنظور برطرف کردن مواد چرب یا روغنی یا کثافات ملصق به این مواد است از سطح اشیاء گوناگون. چرک و کثافات دیگر با قرار دادن شیء در آب و مالیدن یا چنگ زدن و غیره جدا یا در آب حل میشوند؛ اما لایه‌های چرب را نمیتوان بدینگونه زایل کرد. در این مورد میتوان مواد قلیائی (مانند سود رختشوئی) بکار برد، که با لایه‌های چرب تشکیل صابون میدهند، اما این طریقه در موارد عادی خیلی شدید و خشن است. صابون همین منظور را با ملایمت تأمین میکند. قسمتهای آبگریز مولکولهای صابون را ماده‌ی چرب بخود میکشد، و عاقبت این قسمتها دور هر یک از ذرات چرب مجتمع میشوند، و آنرا با ورقه‌ی نازکی میپوشانند (شکل ۱). وقتی ذرات ماده‌ی چرب بدینگونه

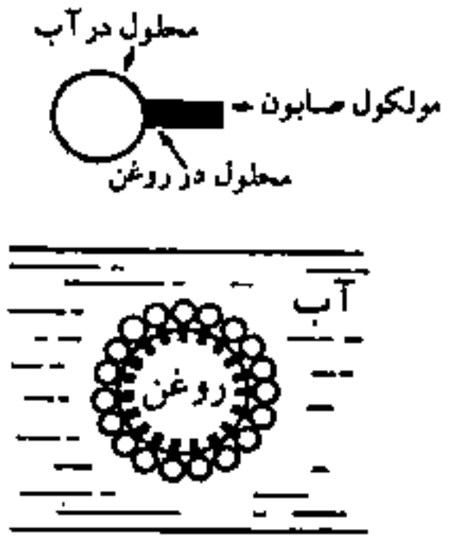

قطره‌ی روغن در حال نامیزی
شکل ۱

محصور شدند، قسمتهای آبدوست متوجه بیرون میشوند، زیرا بوسیله‌ی آب کشیده میشوند. در نتیجه، ذره‌ی محصور از سطح چرکین دور و وارد آب میشود (شکل ۲).

یکی از نقائص صابون اینست که در آب سخت کف نمیکند. از فعل و انفعال صابون با املاح کلسیوم و منیزیوم موجود در اینگونه آبها املاح نامحلولی (صابونهای کلسیوم و منیزیوم) تشکیل میگردد، و در نتیجه، مقداری صابون تلف میشود، و بعلاوه، رسوبات کلسیوم و منیزیوم به شیء یا پارچه‌ای که میشویند "میبندد"، که خود از کثافات اصلی نامطبوعتر است. از پاکسازهای جدید محصولاتی است بنام "صابون بیصابون"[5]، که اگر چه صابون واقعی نیستند، در آب گرم و سرد علی السوی کف میکنند.

تاریخچه‌ی صابون. تاریخ آغاز صابونسازی و استفاده‌ی از آن دانسته نیست. احتمالا اقوام قدیم از خاکستر چوب و آب برای شستشو استفاده می‌کردند، و تحریک ناشی از آنرا با مالیدن چربی یا روغن تسکین میدادند. در قرن اول بم، پلینی مهین صابونی را توصیف کرده است که از پیه و خاکستر چوب ساخته میشد، و اقوام ژرمنی آنرا برای بزاق کردن موی خود بکار میبردند. در کاوشهای پومپئی یک کارخانه‌ی صابون و صابون-

(۱)soap (۲)metallic soap (۳)hydrophilic (۴)hydrophobic (۵)soapless soap

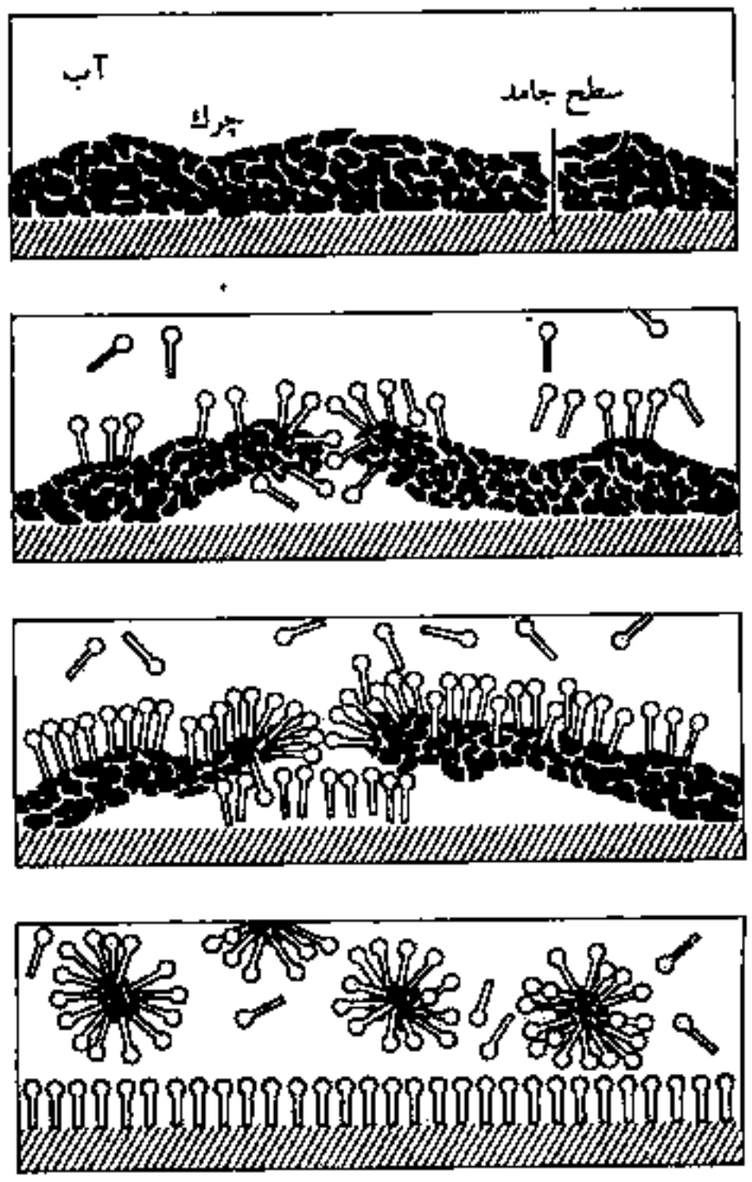

شکل ۲ ــ عمل پاکسازی صابون

هائی معطر کشف شده است. معذلک، ظاهراً تا زمان جالینوس (قرن ۲م) اسمی از صابون برای تنظیف دیده نمیشود. در اروپا ظاهراً پس از سقوط دولت روم استعمال صابون متروک شد، ولی در قرن ۸م در ایتالیا و اسپانیا صابون بمقدار معتنابهی تهیه میشد. قریب ۵۰۰ سال بعد، مارسی، جنووا، ونیز، و ساوونا (که ظاهراً کلمات فرانسوی و ایتالیائی برای صابون از آن نام گرفته است) مراکز تجارت صابون بودند. در اواخر قرن ۱۸م، یک تن شیمیدان فرانسوی بنام ن. لوبلان طریقه‌ای برای استخراج سود به قیمت ارزان اختراع کرد، و این امر در پیشرفت صنعت صابونسازی تأثیری بسزا داشت. در انگلستان صابون در قرن ۱۴م شناخته بود، ولی نخستین پروانه‌ی ثبت بعنوان یک صابونساز از قرن ۱۷م است. تحقیقات یک نفر فرانسوی دیگر بنام شورول در باب چربیها صنعت صابونسازی را بر اساس علمی استوار کرد. در همین اوان بعضی از صابونسازان از انگلستان به امریکا مهاجرت کردند، و صابونسازی وارد این سرزمین شد.

لفظ صابون ظاهراً از طریق زبان لاتینی وارد زبان عربی شده است، و در کتب جغرافیائی و طبی قدیم عربی ذکر آن آمده و از طریق ساختنش سخن رفته، و بعضی اختراع آنرا به هرمس نسبت داده‌اند.

صابون بیصابون: ← صابون.

صابون فلزی: ← صابون.

صابونی (sābuni)، در اصطلاح کاشیکاری، قطعه‌ی کوچک کاشی، عموماً بشکل مربع، که در نماسازی میان آجر نصب میکنند.

صابونی، نام هر یک از گیاهان گوناگونی که خاصیت تمیز کردن دارند. صابونیها ماده‌ی قلیائی ندارند، و عامل کف‌آور آنها ماده‌ای است موسوم به سابونین (sāponin)، که در استعمال داخلی اغلب سمّی است. گیاهان بسیاری صابونی هستند، ولی از آنهائی که تا کنون شناخته شده‌اند فقط عده‌ی قلیلی دارای مقدار معتنابهی سابونین میباشند. از جمله‌ی صابونیها غاسول، آگاو، و جنسی از اقاقیا (از نوع آکاکیا) را میتوان نام برد.

صابونی شدن[1] (sābuni šodan)، تجزیه‌ی یک استر بوسیله‌ی یک باز، که از آن یک ملح و یک الکل حاصل گردد. مثلا اگر مخلوطی از استاتِ اِتیل و سود را حرارت دهیم، اولی صابونی میشود، و الکل اتیلیک و استات سودیوم تولید میشود. فعل و انفعال صابونی شدن اهمیت صنعتی فراوان دارد. بوسیله‌ی آن میتوان از استرهای متعدد طبیعی برای تهیه‌ی الکلها و املاح اسیدهای آلی استفاده کرد. بالاخص، ملح حاصل از صابونی شدن بعضی از اسیدهای چرب بوسیله‌ی یک ماده‌ی قلیائی عبارتست از صابون، و وجه تسمیه‌ی فعل و انفعال مذکور نیز همین است. مثلا از فعل و انفعال سود سوزآور با ستئارین، ستئارین صابونی میشود، و در نتیجه، ستئارات سودیوم (steārāte) و گلیسرین حاصل میگردد، که اولی صابونی ساده است.

اصطلاح صابونی شدن گاه بطور کلی به تجزیه‌ی آبی (← لیدرولیز) استرها اطلاق میشود.

صابة البطائح: ← صبه.

صابی (sābi)، خاندانی از فضلا و دانشمندان و اطبا که در قرون ۴م و ۵م هق در بغداد رونق داشتند، و بیشتر آنها از صابئین بودند. سرسلسله‌ی این خاندان، **ابواسحاق ابراهیم ابن زهرون** (zahrun)، طبیبی ماهر بود، و از رقه به بغداد آمد، و در ۳۰۹ هق درگذشت. وی دو پسر داشت، یکی **ثابت ابن ابراهیم صابی** (sābete 'bne) (۲۸۳–۳۶۷ هق)، که طبیب بود، و دیگری **ابوالحسین هلال ابن ابراهیم صابی** (helāle 'bne)، که وی نیز طبیب و در خدمت امیر توزون بود، و ← ابواسحاق ابراهیم ابن هلال صابی (فد ۳۸۴ هق) پسر او بود. این ابراهیم دو پسر داشت، یکی سنان ابن ابراهیم صابی، و دیگری **ابوعلی محسن ابن ابراهیم صابی** (mohassen-) (فد ۴۰۱ هق). پسر ابوعلی، **هلال ابن محسن صابی** (helāl-) (۳۵۹–۴۴۸ هق)، مورخ بود. هلال نخستین کس از خاندان صابی است که مذهب خود را ترک کرد، و به اسلام گروید. وی دبیر فخرالملک ابوغالب محمد ابن خلف بود. هلال صاحب ۹ تألیف بوده است، که از آنها جز قطعاتی از بعضی باقی نیست، از جمله‌ی تألیفاتش، کتابی بوده است در تاریخ، و کتاب الوزراء، کتاب رسوم دار الخلافه، و کتاب السعاسه. پسرش، **ابوالحسن محمد ابن هلال**، معروف به **غرس النعمه** (qarso 'n.ne'ma) (۴۱۶–۴۸۰ هق)، آخرین عضو معروف این خاندان است. چندی در دربار خلیفه قائم خدمت کرد. از آثارش کتابی بوده است در تاریخ.

صابی، ابواسحاق ابراهیم ابن هلال (-abu 'eshāq ebrāhime 'bne helāle sābi)، ۳۱۳ – ۳۸۴ هق، از منشیان و کاتبان معروف بغداد در دولت آل بویه. از صابئین حران و از خاندان معروف صابی بود. نخست طب و نجوم و ریاضیات تحصیل کرد، ولی چندی بعد این رشته‌ها را رها کرد، و به خدمات دیوانی پرداخت. در ایام مطیع خلیفه متصدی بعضی از دیوانها بود. معزالدوله‌ی دیلمی دیوان رسائل خود را به او سپرد (۳۴۹ هق)، و پس از وفات معزالدوله، همین سمت را در خدمت پسرش عزالدوله‌ی دیلمی داشت. در این دوره‌ی تصدی وی، نامه‌هائی به انشاء او جهت عضدالدوله‌ی دیلمی ارسال شد که سبب رنجش و کدورت عضدالدوله گشت. در ۳۶۷ هق، که عزالدوله بقتل رسید و عضدالدوله بر بغداد استیلا یافت، صابی دستگیر شد. عضدالدوله عهد کرده بود که او را زیر پای پیلان افکند، ولی به شفاعت چند تن از رجال از این کار درگذشت، و وی را به زندان افکند. برای رهائی، در زندان کتاب الناجی را در تاریخ آل بویه، بنام عضدالدوله که جدیداً لقب "تاج الملّه" یافته بود، تألیف کرد، و عاقبت بقولی در ۳۷۱ هق از زندان آزاد شد. برای فرزندان او ← صابی، خاندان.

صابی در دین صابئه تعصب داشت؛ عزالدوله به او وعده داد که اگر اسلام بیاورد او را به وزارت خویش برگزیند، ولی وی راضی به ترک دین خود نشد. صاحب ابن عباد را در حق وی اعتقادی تمام بود، و شریف رضی او را مرثیه گفت. کتاب الناجی او، و نیز کتابی که در تاریخ خاندان خود نوشته بود، از دست رفته است. رسائل وی اهمیت تاریخی بسیار دارد، و نفوذ زبان فارسی در آنها مشهود است.

صابی، ثابت ابن ابراهیم: ← صابی، خاندان.

صابی، محسن ابن ابراهیم: ← صابی، خاندان.

صابی، محمد ابن هلال: ← صابی، خاندان.

صابی، هلال ابن ابراهیم: ← صابی، خاندان.

صابی، هلال ابن محسن: ← صابی، خاندان.

صاحب (sāheb)، لفظ عربی، بمعنی دارنده و مالک و خداوندگار، و نیز بمعنی جلیس و همنشین، که اصطلاحاً به معانی متعدد بکار رفته است. **۱ـ** اصحاب؛ صحابه. **۲ـ** عنوان فرمانروایان قدیم بعضی نواحی، چنانکه فرمانروای دربند یا باب الابواب را صاحب (یا دارای) دربند، و پادشاه روم را صاحب الروم (sāhebo 'r.rum) می‌خواندند. **۳ـ** عنوان رئیس یا متصدی عالیمقام بعضی ادارات یا تأسیسات در دوره‌ی اسلامی، مانند صاحب الحس (← حس)، صاحب برید، صاحب شرطه (← شرطه)، صاحب اشراف (← اشراف)، و صاحب دیوان (← دیوان). **۴ـ** بعضی از علما بعنوان صاحبِ معروفترین اثرشان شهرت یافته‌اند، مانند صاحب جواهر. **۵ـ** در هندوستان، کلمه‌ی صاحب را بومیان در باره‌ی مردان اروپائی بعنوان احترام بکار می‌بردند، و نیز در جزء عنوان بعضی از صاحب‌منصبان اروپائی میآوردند (مانند کُلِنِل صاحب). کلمه‌ی صاحب کمابیش مطابق آقا در نزد ما، و نیز در جزء عنوان بومیان عالیمقام نیز بکار میرفته است (مانند خان صاحب و راجه صاحب). **۶ـ** برای عناوین متفرقه، مقالات آتیه را در ردیف "صاحب" ملاحظه کنید.

صاحب ابن عباد (sāhebe 'bne abbād)، شهرت **ابوالقاسم اسماعیل ابن عباد، ۳۲۶–۳۸۵ هق،** از مشاهیر وزرا و رجال و عربی‌نویسان ایرانی در عهد دیالمه. بنا بر معروف، در طالقان قزوین متولد شد، ولی در این باب اختلاف است. وی لغت را از ابن فارس و انشا را از ابوالفضل ابن

(1) saponification

عمید فرا گرفت. مؤیدالدوله‌ی دیلمی او را به وزارت برگزید، و برادرش، فخرالدوله‌ی دیلمی، نیز همچنان او را در وزارت ابقا کرد. جهت شهرت او به صاحب ظاهراً آن بود که با مؤیدالدوله از کودکی مصاحبت داشت، و آن پادشاه وی را بدین لقب میخواند. نیز گفته شده است که وی بسبب مصاحبت با ابن عمید به صاحب شهرت یافته است. صاحب در ری وفات یافت، و در اصفهان مدفون شد. از آثارش رساله‌ی الکشف است در انتقاد اشعار متنبی، و کتاب المحیط در لغت. نیز صاحب اشعار عربی میگفت، و مجموعه‌ی رسائل و مکتوبات او باقی است. در فصاحت و بلاغت آثار او امتیازی دارد. صاحب به جمع‌آوری کتب علاقه‌ی بسیار داشت، و گویند فهرست کتابخانه‌ی وی خود چندین مجلد بوده است. صاحب را بعضی شیعه‌ی اثنی‌عشری، برخی سنّی حنفی، و جمعی نیز معتزلی شمرده‌اند.

صاحب اتقان المقال (sāhebe etqāno 'l.ma-qāl)، شهرت **شیخ محمد طه** (tāhā)، فت ۱۳۲۳ هق، از مجتهدین و علمای شیعه‌ی امامیه. اصلا تبریزی بود، و در نجف متولد شد. از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بود. تألیفاتش مشتمل است بر إتقان المقال فی احوال الرجال، احیاء الاموات من اسامی الروات، اصالة البراءه، و الانصاف (حاشیه‌ای بر جواهر الکلام).

صاحب اشراف: ← صاحب؛ اشراف.

صاحب الدعوه: ← ابومسلم خراسانی.

صاحب الروم: ← صاحب.

صاحب الزمان: ← امام قائم.

صاحب الزنادقه: ← زنادقه.

صاحب الزنج (sāhebo 'z.zanj)، شهرت **علی ابن محمد**، فت ۲۷۰ هق، سرکرده‌ی قیامی (۲۵۵–۲۷۰ هق) که در مدت ۱۵ سال وحشت و اضطراب بزرگی برای عالم اسلام و دستگاه معتمد خلیفه‌ی عباسی فراهم آورد. صاحب الزنج مدعی انتساب به زید ابن علی بود، و با زبان‌آوریی که داشت، زنگیان یا زنجیان (← زنج) و بردگان مقیم بصره و واسط و حوالی را با خود همداستان کرد، و در حدود ۲۵۵ هق بر خلیفه خروج نمود. به تحریک او، زنگیها در بصره و حوالی بر خداوندان خود شوریدند، و آنها را کشتند، و مالها و سرایهاشان را غارت کردند. صاحب الزنج بدینگونه بر بصره استیلا یافت، و فتنه‌ای بزرگ برانگیخت، و اندک اندک کارش بالا گرفت، و مدت ۱۵ سال با امرا و سرداران خلیفه جنگ کرد، و مکرر لشکر خلیفه را شکست داد، و مسلمانان را قتل و غارت کرد. عاقبت موفق، برادر معتمد خلیفه، در نزدیک اهواز او را شکستی سخت داد. صاحب الزنج گریخت و کشته شد، و سرش را به بغداد بردند، و عاقبت پس از کشتار و خونریزی هولناک، قیام زنگیان فرو نشست.

صاحب الزنج، با آنکه نسبت به آل علی می‌رسانید، و بدین نسبت تفاخر میکرد، مذهب خوارج داشت، و ازین رو قرامطه با اتباع او رابطه‌ای برقرار نکردند، در صورتیکه اتحاد آنها با این زنگیان ممکن بود خطر بزرگی برای دستگاه خلافت باشد. در باره‌ی نسب و تبار واقعی صاحب الزنج علمای انساب اختلاف کرده‌اند. بعضی نسبت او را تأیید نموده‌اند، و بعضی در آن طعن و تردید کرده‌اند. بهر حال، او را بعضی عرب و از طایفه‌ی عبدالقیس دانسته‌اند، و برخی ایرانی و از اهل ورزنین (varzanin) نزدیک ری شمرده‌اند.

صاحب الطوف: ← عس.

صاحب العسس: ← صاحب؛ عس.

صاحب برید (sāhebe barid)، در دوره‌ی اسلامی، متصدی اداره‌ی اطلاعات و ارتباطات (← برید). در عهد امویان و عباسیان، صاحب برید در هر ولایت بمنزله‌ی جاسوس خلیفه و مأمور ارسال اخبار و احوال عمال و حکام به او بود. و بهمین سبب، وقتی بین خلیفه یا سلطان با والی ولایتی کدورت پدید میآمد، والی غالباً ارسال اخبار و ارتباط برید را با خلیفه یا سلطان مذکور قطع میکرد. خلفای عباسی در امر برید اهتمام تمام میداشته‌اند، و گاه امور راجع به برید را شخصاً تحت نظر میگرفته‌اند، و حتی بعضی از آنها، وقتی حاکم و عاملی را جهت ولایت تعیین می‌کردند، آشکارا صاحب برید مورد اعتمادی را هم برای گزارش اعمال و اخبار او تعیین مینمودند. صاحب برید غالباً با خلیفه و سلطان علامت رمز داشته، و برای اجتناب از هر گونه جعل و تزویر، غالباً از گزارشهای او جز آنچه متضمن و مطابق آن رمزها بوده است مورد توجه نمیشده است. نامه‌ها و اخبار اصحاب ثغور و ولاة اطراف نیز بواسطه‌ی او ارسال میشده است، و عمال و کارکنانی داشته است که متصدی و مسؤول ایصال و ارسال اخبار او بوده‌اند، و تأمین راهها و دقت در سرعت ارسال اخبار نیز از وظائف او بوده است.

صاحب‌جمع (sāheb.jam')، در عهد صفویه، عنوان هر یک از رؤسای بیوتات مختلف سلطنتی (← بیوتات سلطنتی). در رأس هر یک از بیوتات، صاحب‌جمعی قرار داشته است، و یک نفر مفرد (mošref) زیر نظر او کار میکرده است (نیز ← اشراف). از میان کسانی که عنوان صاحب‌جمع داشته‌اند اینان را میتوان نام برد، صاحب‌جمع خزانه، که آنچه از درآمد شهرها به دیوان شاهی تعلق داشت تحویل او میشده است؛ صاحب‌جمع قیچاجی‌خانه (qaycāji.xāne)، که مسؤول خیاط‌خانه‌ی شاهی و حفظ لباسها و پارچه‌های شاهانه بود؛ و صاحب‌جمعان آبدارخانه، مشعل‌خانه، نقاره‌خانه، انبار شاهی، و اصطبل شاهی.

در اصطلاح امروز، صاحب‌جمع اموال به کسی گفته میشود که متصدی نگاهداشت و مسؤول رسیدگی به اموال یک قسمت اداری است.

صاحب جواهر (sāhebe javāher)، شهرت **شیخ محمد حسن ابن باقر اصفهانی**، فت ۱۲۶۶ هق، از علما و فقهای معروف شیعه‌ی امامیه. اثر معروفش کتاب جواهر الکلام است، که وی بدان مناسبت به صاحب جواهر معروف شده است.

صاحب حاشیه: ← صاحب هدایة المسترشدین.

صاحب حدائق: ← بحرانی، یوسف.

صاحب دربند: ← صاحب.

صاحب دیوان، منصب، ← دیوان.

صاحب‌دیوان یا صاحبدیوان: ← عطا ملک جوینی؛ شمس‌الدین جوینی.

صاحب رجال (sāhebe rejāl)، شهرت **میرزا محمد ابن علی استرابادی**، فت ۱۰۲۸ یا ۱۰۲۶ هق، فقیه و محدث شیعه‌ی امامیه و از علمای علم رجال. وی سه دوره کتاب در باب رجال تألیف کرده است که به صغیر، کبیر، و وسیط موصوف است. رجال صغیر وی توضیح المقال و رجال وسیطش تلخیص الاقوال فی معرفة الرجال نام دارد. رجال کبیر او، معروف به منتهج المقال (چاپ تهران)، در ۹۸۶ هق در نجف تألیف شده است. میرزا محمد عاقبت در مکه اقامت گزید، و هم در آنجا درگذشت. از آثار دیگرش کتاب آیات الاحکام است.

صاحب روضات الجنات: ← محمد باقر خونساری؛ روضات الجنات.

صاحب ریاض (sāhebe riāz)، شهرت **سید علی طباطبائی**، فت ۱۲۳۱ هق، فقیه اصولی و از علمای شیعه‌ی امامیه؛ مت کاظمین. اصلا اصفهانی بود. اثر معروفش کتاب ریاض المسائل است در شرح مختصر نافع. از آثار دیگرش حجیة الاجماع و الاستصحاب، حجیة ظواهر الکتاب، و شرح باب طهارت مفاتیح ملا محسن فیض است. وی در کربلا وفات یافت. صاحب مناهل پسر او بود.

صاحب ریاض الشهاده (sāhebe riāzo 'š.ša-hāda)، شهرت **حاج ملا محمد حسن**، فت ۱۲۴۰ هق، از فقها و مجتهدین شیعه‌ی امامیه. آثارش مشتمل است بر کتاب فارسی ریاض الشهاده در ذکر مصائب اهل بیت، که تلخیصی بنام نور العیون نیز از آن فراهم ساخته؛ و کتاب مصابیح الهدایه در شرح بدایه‌ی حر عاملی (← وسائل الشیعه). ملا محمد حسن در شیراز درگذشت، و جنازه‌اش به کربلا منتقل شد.

صاحب شرطه: ← صاحب؛ شرطه.

صاحب صوبه: ← صوبه.

صاحب عیار: ← قوام‌الدین محمد.

صاحب فصول (sāhebe fosul)، شهرت **شیخ محمد حسین ابن عبدالرحیم اصفهانی**، فت ۱۲۶۱ یا ۱۲۵۴ هق، فقیه شیعه‌ی امامیه و عالم اصول؛ برادر صاحب هدایة المسترشدین. صاحب کتاب معروف فصول است در علم اصول. در کربلا درگذشت.

صاحبقران یا صاحبقران (هر دو sāheb-qerān)، کسی که هنگام قران (← مقارنه) سیارات، خاصه قران سعدین (زهره و مشتری)، متولد شده باشد. این لفظ تا پیش از عهد امیر تیمور معنی وصفی داشته است، و بجای اسم خاص استعمال نمیشده، و بعلاوه، صاحبقران به کسی گفته می‌شده است که در عصر خود به جهتی از جهات بر سایر همسلکان خود تفوق و امتیازی حاصل کرده انگشت‌نما شده باشد، چه این شخص سلطان باشد چه شاعر یا وزیر؛ چنانکه رودکی را نظامی عروضی صاحبقران شاعری خوانده است، و مخصوصاً در عهد مغول وزرای بزرگ راصاحب‌قران میخوانده‌اند چنانکه شمس‌الدین جوینی، پسرش خواجه بهاءالدین محمد جوینی، برادرش عطا ملک جوینی، و خواجه رشیدالدین فضل‌الله، و جز آنان صاحبقران خوانده شده‌اند. نخستین کسی که به لقب صاحبقران ملقب شد امیر تیمور بود، که گویند هنگام یکی از قرانهای سعدین متولد شد، ولی این قصه را به احتمال قوی بعدها ساخته‌اند. از آن ببعد در طی تاریخ سلسله‌های گورکانیان یا تیموریان لقب صاحبقران و عنوان حضرت صاحبقرانی مکرر دیده میشود، چنانکه

بعضی از فرمانروایان کم‌اهمیت خود را لقب صاحبقران دادند، و مثلا برهان شاه II را صاحبقران میخواندند، و شاه جهان خود را صاحبقران ثانی لقب داده بود. ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۹۳ هق که سال سی‌ام سلطنت وی بود به لقب صاحبقران ملقب شد، و ظاهراً در این مورد قران را به اشتباه به معنی قرن (البته قرن سی‌ساله) گرفته‌اند. بهر حال، بر یک سکه‌ی زرین که در همان سال در تبریز ضرب شده است وی "ناصرالدین شاه غازی خسرو صاحبقران" خوانده شده.

در ایران ظاهراً صاحبقران نام سکه‌ای بوده است، و بهر حال این لفظ روی بسیاری از سکه‌های عهد صفوی و قاجار دیده میشود، و همین لفظ است که بعدها بصورت قران از مقیاسات پولی ایران گردید.

صاحبقرانیه (sāhebqerāniyye)، کاخ ییلاقی سلطنتی قاجاریه، در نیاوران، ۳کیلومتری ش تجریش، که بمناسبت عنوان صاحبقران برای ناصرالدین شاه قاجار بدین نام خوانده شده است. اصلا از زمان محمد شاه قاجار است. در زمان ناصرالدین شاه توسعه یافت، و ابنیه‌ی مختلف در آن احداث گردید که از آن جمله کاخ جهان‌نما و تالار آینه‌ی آنست. کاخ صاحبقرانیه تا ح ۱۳۱۸ هش به صورت اولیه باقی بود، و سپس به امر رضا شاه کبیر به کاخی مدرن مبدل گردید.

صاحب مدارک (sāhebe madārek)، شهرت **سید شمس‌الدین محمد ابن علی**، فت 1009 هق، فقیه و محدث و از علمای شیعه‌ی امامیه. وی دخترزاده‌ی شهید ثانی و خواهرزاده‌ی صاحب معالم بود. اثر معروفش کتاب مدارک الاحکام است در شرح شرایع. از آثار دیگرش شرح مختصر نافع و حواشی او بر استبصار و تهذیب الاحکام و شرح لمعه میباشد.

صاحب مستدرک (sāhebe mostadrak)، شهرت **حاج میرزا حسین نوری**، فت ۱۳۲۰ هق، فقیه و محدث و از علمای شیعه‌ی امامیه. از شاگردان شیخ‌العراقین، شیخ مرتضی انصاری، حاج ملا علی کنی، و حاج میرزا محمد حسن شیرازی بود. اثر معروفش کتاب **مستدرک الوسائل** است. آثار دیگرش مشتمل است بر تحفة الزائر، فصل الخطاب فی تحریف الکتاب، الفیض القدسی فی احوال العلامة المجلسی، میزان السماء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء، النجم الثاقب فی احوال امام الغائب، نفس الرحمان فی فضائل سلمان، و غیره. در نجف درگذشت.

صاحب معالم (sāhebe ma'ālem)، شهرت **جمال الدین ابومنصور حسن ابن زین‌الدین**، فت 1011 هق، از فقها و علمای شیعه‌ی امامیه، پسر شهید ثانی. اثر معروفش کتاب معالم است. از آثار دیگرش الاثنی‌عشریه فی الطهارة و الصلوة، الاجازات، مناسک الحج، مشکوة القول السدید فی تحقیق معنی الاجتهاد و التقلید، و منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان را میتوان نام برد. در جبع (jaba') از قراء جبل عامل وفات یافت. پسرش، **شیخ محمد ابن حسن**، معروف به **سبط الشهید** (sebto š.šahid')، فت 1030 هق، نیز از علمای شیعه‌ی امامیه بود. از آثارش استقصاء در شرح استبصار است.

صاحب مقامع: ← محمد علی کرمانشاهی.

صاحب مکارم الاخلاق: ← طبرسی، ابونصر.

صاحب مناهل (sāhebe manāhel)، شهرت **سید محمد طباطبائی**، معروف به **مجاهد** (mojāhed)، فت ۱۲۴۲ هق، از علمای شیعه‌ی امامیه، پسر صاحب ریاض. در حیات پدرش از کربلا به ایران آمد، و در اصفهان اقامت گزید، و کتاب مفاتیح الاصول را در آنجا تألیف کرد. پس از فوت پدرش، در کاظمین اقامت گزید، تا آنکه فتحعلی شاه قاجار، برای تبرک، و استمداد معنوی از وی در جنگ خود با روسیه وی را به تهران طلبید، و او با چند تن از علمای وقت به ایران آمد، و مورد احترام واقع شد، اما پس از شکست ایران از روسیه مورد بی‌اعتنائی قرار گرفت، و در قزوین اقامت گزید، و در همانجا وفات یافت. آثارش مشتمل است بر کتاب مناهل، در فقه؛ الاستصحاب؛ اصلاح الخلل، در عبادات؛ مصابیح، در فقه؛ و غیره.

صاحب مهر: ← صدر اعظم.

صاحب‌نسق (sāheb.nasaq)، در عهد صفویه، عنوان مأموری که از جانب **محتسب‌الممالک** به قیمت اجناس رسیدگی میکرد. صاحب‌نسق غالباً در هر ماه با ریش‌سفیدان هر صنف در باره‌ی تعیین قیمتها تبادل نظر مینمود، و از آنها تعهد و التزام میگرفت که اجناس را به نرخ تعیین‌شده بفروشند.

صاحب وسائل: ← حر عاملی.

صاحب هدایة المسترشدین (sāhebe hedāyato l.mostaršedin')، شهرت **شیخ محمد تقی ابن عبدالرحیم**، فت ۱۲۴۸ هق، فقیه اصولی و از علمای شیعه‌ی امامیه؛ برادر صاحب فصول. از آثارش کتاب هدایة المسترشدین است که حاشیه‌ی معالم میباشد، و وی بدان مناسبت به صاحب هدایة المسترشدین و صاحب حاشیه شهرت یافته است. در اصفهان وفات یافت. وی پدر شیخ محمد باقر اصفهانی است، که او هم پدر شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی است.

صاحبیه (sāhebiyye)، عنوان مجموعه‌ی قطعات (بلندترین آنها ۱۸ بیت) سعدی در نسخه‌های چاپی قدیم و بعضی از نسخ خطی کلیات آثار وی. این نام را، ظاهراً بدان سبب که بعضی از قطعات در مدح صاحب‌دیوان شمس‌الدین جوینی است، بر مجموعه‌ی آنها نهاده بوده‌اند.

صاد، سوره‌ی (sād) یا **سوره‌ی ص** (sād)، سوره‌ی ۳۸م قرآن، مکی، ۸۸ آیه. تعجب مشرکان را از پیامبری حضرت محمد نقل میکند، و میگوید مایه‌ی شگفتی نیست که پیش از ایشان نیز اقوام نوح، عاد، فرعون، ثمود، و قوم لوط، و اصحاب الایکه پیغمبران را دروغزن خواندند، و به کیفر خود رسیدند. خداوند از بندگان خوب خود داود، سلیمان، ایوب، ابراهیم، اسحاق، و یعقوب یاد میکند. ذکری از آفرینش انسان و داستان ابلیس نیز در پایان سوره میآید.

صادرات[1] (sāderāt)، مجموعه‌ی کالاهائی که، برای فروش، از محلی به محل دیگر خاصه از کشوری به کشور یا کشورهای دیگر فرستاده میشود (قس واردات). عامل عمده‌ای که در محاسبه‌ی مجموع صادرات یک کشور باید در نظر گرفته شود دریافتهائی است که آن کشور از طریق "خدمات" (بانکداری، حمل و نقل، بیمه، و غیره) بدست میآورد؛ و نیز درآمدهای حاصل از سرمایه‌گذاری در خارج، مبالغی که سیاحان خارجی در آن کشور خرج میکنند، و حق الامتیازها. اینگونه دریافتها را، که در موازنه‌ی بازرگانی هر کشور نقش عمده دارد، اصطلاحاً صادرات نامرئی[2] گویند. نیز ← موازنه‌ی پرداختها.

صادرات نامرئی: ← صادرات.

صادرات و واردات (امریکا)، بانک: ← صادرات و واردات (واشینگتن)، بانک.

صادرات و واردات (واشینگتن)، بانک[3] (bānke, vāšington)، بانکی که به فرمان رئیس جمهور کشمة در فوریه‌ی ۱۹۳۴ تأسیس شد. این بانک، برای توسعه‌ی مبادلات بازرگانی میان دولت کشمة یا سرمایه‌داران خصوصی آن کشور و سایر ممالک، اقدام به پرداخت وام یا تضمین بانکی میکند. در ایران غالباً به بانک صادرات و واردات امریکا مشهور است.

صادر اول: ← صدور کثرت از وحدت؛ عقل.

صادق، لقب امام جعفر صادق.

صادق بیگ افشار (sādeq beyge afšār)، متخلص به **صادقی** و معروف به **صادقی کتابدار**، ۹۴۰ هق–؟، نقاش معروف و شاعر عهد صفویه؛ اهل تبریز. در جوانی نزد استاد مظفر علی (پسر حیدر علی نقاش، خواهرزاده‌ی بهزاد، نقاش معروف) نقاشی آموخت، و در این هنر به مرتبه‌ی کمال رسید، اما چون در آن زمان کار نقاشی در تبریز رواجی نداشت، از آن دست کشید، و قلندری اختیار کرد، و با قلندران به سیاحت پرداخت. چندی بعد، امیر خان ترکمان، از سرداران بزرگ قزلباش و حاکم همدان او را از لباس قلندری بیرون آورد، و از ندیمان خود ساخت. در زمان شاه اسماعیل II صفوی به خدمت کتابخانه‌ی سلطنتی وارد شد، و در زمان سلطان محمد خدابنده‌ی صفوی ریاست کتابخانه را به او سپردند، و از این زمان به صادقی کتابدار معروف شد، و تا سالهای اول سلطنت شاه عباس I درین شغل باقی بود. صادقی مردی مغرور و بدزبان و تنگ‌حوصله بود، و شاه و درباریان ازو تاخرسند بودند، و شاه عباس دو بار کتابداری را ازو گرفت و به علیرضای عباسی سپرد. معذلک، بسبب مهارت صادقی در نقاشی، شاه و درباریان با وی مدارا میکردند. صادقی در 1010 هق مجموعه‌ای مشتمل بر مثنویها، قصائد، غزلیات، و حکایات خود ترتیب داد. از آثارش یکی مثنوی جنگ‌نامه یا فتوحات شاه عباس نامدار است، و دیگر تذکره‌ای بنام مجمع الخواص در زندگینامه‌ی شاعران زمان خود. این تذکره که به زبان ترکی جغتائی بوده است اخیراً به فارسی ترجمه شده و با متن ترکی بطبع رسیده است.

صادق خان زند (sādeq xāne zand)، پادشاه (۱۱۹۴–۹۶ هق) سلسله‌ی زندیه؛ پسر ایناق خان و برادر کهتر کریم خان زند. وی در آغاز حال همواره ملازم و همراه برادر بود. هنگام فتح

(۱)exports (۲)invisible exports (۳)Export-Import Bank of Washington

اصفهان و فرار حاجی بابا خان بختیاری، بیگلربیگی اصفهان را کریم خان بدو داد (۱۱۶۴ هق). پس از آن، در جنگهای کریم خان با آزاد خان افغان، در رکاب برادر بود و خدمات بجا آورد. کریم خان هنگام عزیمت از فارس به تهران که جهت جنگ با محمد حسن خان قاجار میرفت، بیگلربیگی فارس را به صادق خان داد، و صادق خان با تدبیر و رأفت به تمشیت امور پرداخت. در ح ۱۱۷۸ هق، کریم خان وی را به دفع فتنه‌ی نصیر خان لاری فرستاد، و او لار را گرفت، و نصیر خان را که در قلعه‌ای تحصن جسته بود امان داد و با خود به شیراز آورد. در اواخر سنه‌ی ۱۱۸۷ هق، صادق خان مأمور فتح بصره شد، و آن شهر را بعد از قریب ۱۴ ماه محاصره تصرف نمود (صفر ۱۱۹۰ هق). چندی بعد علی محمد خان زند را در بصره گذاشت و خود به شیراز آمد. اما چون در بصره فتنه‌ای افتاده و علی محمد خان مقتول شده بود، کریم خان او را دیگر بار به بصره فرستاد و تا پایان حیات کریم خان در آنجا بود. بعد از وفات کریم خان (۱۱۹۳ هق)، از بصره بجانب شیراز آمد، اما زکی خان زند او را راه نداد. صادق خان به کرمان رفت، و پس از قتل زکی خان در ۱۱۹۳ هق، به شیراز آمد، و چون ابوالفتح خان را به کار سلطنت بی‌علاقه دید، او را برکنار نمود و خود بسلطنت نشست (۱۱۹۴ هق)، و نزدیک سه سال پادشاهی کرد. اما او نیز با طغیان علیمراد خان زند مواجه گشت، و علیمراد خان شیراز را در حصار گرفت و پس از نه ماه بر آن شهر دست یافت (ربیع الاول ۱۱۹۶ هق). صادق خان به امر علیمراد خان کور شد، و چون تحمل نیاورد، دو روز بعد خود را با تریاک مسموم نمود، و بقولی با سوده‌ی الماس خویشتن را هلاک کرد.

صادق خان شقاقی (sādeq xāne šaqāqi)، فت ۱۲۱۴ هق، از امرای مشهور آذربایجان، و رئیس ایل شقاقی در اواخر عهد زندیه و اوایل قاجاریه. بعد از وفات کریم خان زند، وی بر تبریز استیلا یافت، و در آذربایجان به استقلال حکومت راند. اما آقا محمد خان قاجار او را مغلوب کرد. او ناچار نزد ابراهیم خلیل خان جوانشیر، حاکم قراباغ، رفت، و عاقبت در سنه‌ی ۱۲۰۵ هق به آقا محمد خان پیوست. در فتح قلعه‌ی شوشیٰ، که منجر به قتل آقا محمد خان شد، وی نیز حاضر بود، و بعد از قتل شاه قاجار، به کومک قاتلان شاه، جواهرات سلطنتی را برداشته به دعوی سلطنت برخاست. اما فتحعلی شاه او را مغلوب نمود، و او ناچار از در معذرت درآمده جواهرات سلطنتی را باز داد، و فتحعلی شاه نیز از جرم او درگذشت، و حکومت سراب و گرمرود را بدو داد. اما او چندی بعد متوهم شده ولایت بگذاشت، و به شیروان گریخت، و سپس از در اعتذار درآمد. اما همواره آرزوی سلطنت داشت، و مکرر با فتحعلی شاه نفاق ورزید. سرانجام فتحعلی شاه او را کشت، و حکومت سراب و گرمرود را به برادرش داد.

صادق هدایت (sādeqe hedāyat)، ۱۲۸۱–۱۳۳۰ هش، نویسنده‌ی مشهور ایرانی؛ فرزند هدایت قلی اعتضادالملک. در تهران متولد شد؛ برای تحصیل به کشور فرانسه رفت؛ و سپس به ایران باز آمد. در ۱۳۱۵ هش به هندوستان سفر کرد؛ در آنجا زبان پهلوی را آموخت، و پس از مدتی به ایران مراجعت کرد. آشنائی با محیط هند و اندیشه‌های بودائی مرگ‌اندیشی و یأس روحی را که در وی بیسابقه نبود وسعت بیشتری داد، و همین خصوصیت روحی سرانجام باعث خودکشی وی (در پاریس بوسیله‌ی گاز) گردید (فروردین ۱۳۳۰ هش).

هدایت یکی از پرکارترین نویسندگان فارسی زبان معاصر است، و در داستان‌نویسی معاصر ایران بالاترین مقام را داراست. او را میتوان مشهورترین نویسنده‌ی معاصر ایرانی، هم در ایران و هم در خارج از ایران بشمار آورد. بعضی از آثارش به بسیاری از زبانهای خارجی ترجمه شده است، و کتابهایش هر کدام بارها به چاپ رسیده. هدایت با چند زبان اروپائی آشنائی داشت، فرانسه را بسیار خوب میدانست، و چند اثر خود را بدین زبان نوشته است. وی به فرهنگ و تاریخ ایران باستان علاقه‌ی بسیار داشت، و در این باره مقالات و داستانهائی نوشت. همچنین، به فولکلور (فرهنگ عامیانه) ایران دلبستگی فراوان داشت، و مقداری از آثار فرهنگ عامه را گردآوری و چاپ کرد، و برای جمع‌آوری آنها خط و الفبائی نیز پیشنهاد کرد.

بزرگترین خصوصیت نوشته‌های هدایت، حس بدبینی و روح یأس و ناامیدی اوست که در بیشتر آثارش، رنگ اصلی هر قصه و داستان را بوجود می‌آورد. تخیل وی در بعضی از نوشته‌هایش (بخصوص بوف کور) بسیار وسیع است، و همین لطافت خیال و بینش شاعرانه یکی دیگر از خصایص اصلی نوشته‌های اوست. وی طبعی شوخ و بذله‌گو داشت؛ طنز هدایت هم در مسائل اجتماعی و هم در موضوعات خصوصی بسیار قوی بود، و رنگ این طنز در بسیاری از نوشته‌های او به روشنی احساس میشود (← طنز).

هدایت به حیوانات شفقت بسیار داشت، و بهمین مناسبت، تا آخر عمر گیاهخوار ماند، و کتابی نیز در این باره نوشت که از نخستین آثار وی بشمار میرود. آثار وی عبارتست از: فوائد گیاهخواری (برلن، ۱۳۰۶ هش)؛ زنده بگور (تهران، ۱۳۰۹ هش)؛ پروین دختر ساسان (تهران، ۱۳۰۹ هش)؛ سه قطره خون (تهران، ۱۳۱۱ هش)؛ سایه روشن (تهران، ۱۳۱۲ هش)؛ علویه خانم (تهران، ۱۳۱۲ هش)؛ لیرلکستان (تهران، ۱۳۱۲ هش)؛ وغوغ ساهاب (تهران، ۱۳۱۳ هش)؛ ترانه‌های خیام (تهران، ۱۳۱۳ هش)؛ بوف کور (بمبئی، ۱۳۱۵ هش)؛ سگ ولگرد (تهران، ۱۳۲۱ هش)؛ حاجی آقا (تهران، ۱۳۲۴ هش)؛ قضیه‌ی توپ مرواری، که در روزنامه‌ی آتشبار چاپ شده است، ولی بصورت کتاب منتشر نشده. ترجمه‌های وی از زبانهای دیگر عبارتست از گزارش گمانشکن (ترجمه از پهلوی؛ تهران، ۱۳۲۲ هش)؛ زند وهومن یسن (به همراه ترجمه‌ی کارنامه‌ی اردشیر بابکان؛ تهران، ۱۳۲۲ هش)؛ و مسخ (اصل از کافکا؛ تهران، ۱۳۲۹ هش). مجموعه‌ای شامل مقالات، داستان‌ها، و ترجمه‌های وی و آنچه به زبان فرانسه نوشته است، پس از مرگ وی، تحت عنوان نوشته‌های پراکنده، چاپ شده است (تهران، ۱۳۳۴ هش).

صادقی: ← صادق بیگ افشار.

صادقی کتابدار: ← صادق بیگ افشار.

صارلی (sārli)، نام فرقه و قبیله‌ای در بین النهرین شمالی، در ج موصل (عراق)، که بقول خودشان کرد هستند. مذهب فرقه‌ی صارلی، مانند بعضی دیگر از فرقه‌های بین النهرین (مانند یزیدیه و شبک) اسرارآمیز است. بر طبق مآخذی که باید با قید احتیاط تلقی شود، زبان آنها مخلوطی از کردی و ترکی و فارسی، و کتاب مذهبی آنان بزبان فارسی است. صارلیها موحد و به بهشت و دوزخ قائلند؛ نماز نمیخوانند و روزه نمیگیرند. مقداری از بهشت را با دسترنج خود از رئیسشان میخرند، و رسید آنرا با مرده دفن میکنند، تا وی آنرا به نگهبان بهشت ارائه دهد، و سهم خود را دریافت دارد.

صاروخان (sāruxān)، سرسلسله‌ی خاندانی از امرای ترکمن، که پس از سقوط دولت سلاجقه‌ی آسیای صغیر استقلال یافتند، و در مغنیسه (ماگنسیای قدیم) مستقر شدند. صاروخان در ح ۷۰۰–۷۴۶ هق فرمانروائی کرد، و قلمرو خود را بسط داد، و سرزمینی تقریباً مطابق لیدیای قدیم را تحت فرمان آورد. پس از وی پسرش فخرالدین الیاس (elyās) در ۷۴۶–۷۷۶ هق، و سپس پسر الیاس، مظفرالدین اسحاق، در ۷۷۶–۷۹۰ هق امارت کرد. اسحاق از هواخواهان مولویه بود، و در مغنیسه خانقاهی برای این فرقه و نیز مسجد جامع شهر را بنا نهاد. پس از وی، پسرش خضر شاه بگ (xezr šāh beg) امارت راند (۷۹۰–۷۹۲ یا ۷۹۳ و ۸۰۵–۸۱۳ هق)، و عاقبت سلطان محمد I عثمانی او را دستگیر کرد، و بقتل رسانید، و دولت این خاندان برافتاد، و قلمرو آنان به یکی از ایالات عثمانی بنام صاروخان مبدل گشت که، بمناسبت نزدیکی به قسطنطنیه، حکومت آنجا اهمیت داشت.

صاع (sā') [جمعش صواع (sovā')]، پیمانه و مقیاسی برای ظرفیت که در بعضی ممالک اسلامی در مورد غلات و امثال آنها بکار میرفته است، و مقدار آن در نواحی مختلف متفاوت بوده است. در مدینه صاع برابر ۴ رطل، در کوفه برابر ۸ رطل، و در بعضی جاها برابر حد متوسط صاع مدینه و کوفه (یعنی ۶ رطل) حساب میشده است. از آن زمان که پیغمبر زکات را برای هر نفر معادل یک صاع مقرر فرمود، صاع برابر ۴ مد (modd) مدینه تعیین گردید، و از این رو مد مدینه به مد النبی (moddo 'n.nabi) معروف شد.

آب وضو، به گفته‌ی جامع عباسی، "به مقدار یک مد باشد و آن چهار یک صاع است، و صاع به وزن ۵۶٬۱۶۰ جو میانه است. پس مد ۱۴٬۰۴۰ جو میانه است، و چهار یک من تبریز است و ۲۰ مثقال تخمیناً". و نیز زکات فطر برای هر فرد مقدار "یک صاع از گندم، جو، خرما، مویز، برنج، کشک، یا شیر، یا آنچه در اغلب اوقات قوت" اهل محل زندگی زکات‌دهنده است مقرر شده. و مد، که چهار یک صاع است برابر است با "دو کف یک مرد میانه که نه بزرگ‌کف باشد و نه خُرد".

بر طبق تحقیقات هینتس[1] (hints) در کتاب اوزان و مقیاسهای اسلامی (لیدن، ۱۹۵۵)، صاع نبی گنجایش ۴,۲۱۲۵ لیتر آب دارد، که بر حسب وزن گندم (از قرار هر هکتولیتر ۷۷ کیلوگرم) معادل ۳,۲۴ کیلوگرم میشود که مقدار صاع شرعی

(1)Hinz

است. اینکه در بعضی روایات صاع را گاه $5\frac{1}{3}$ و گاه ۸ رطل به حساب آورده‌اند، به زعم وی، بدان جهت است که $5\frac{1}{3}$ رطل مَدَنی معادل ۸ رطل بغدادی است.

صاعد اندلسی، قاضی: ← ابن صاعد.

صاعقه: ← برق، تخلیه‌ی برق (الکتریسیته).

صاغانی، شهرت ابوحامد احمد ابن محمد، معروف به **اصطرلابی،** ف ۳۷۹ هق، ریاضیدان و منجم مسلمان، و مخترع و سازنده‌ی آلات رصد. از مردم صاغان (نزدیک مرو) بود، و در بغداد رونق یافت. در رصدخانه‌ی شرف‌الدوله‌ی دیلمی در بغداد کار میکرد، و در آنجا با ابوسهل کوهی همکار بود، و احتمالا بعضی از آلات رصدی آن رصدخانه از ساخته‌های او بوده است. ابوحامد صاغانی تحقیقاتی نیز در مسئله‌ی تثلیث زاویه کرده است.

صافات، سوره‌ی (sāffāt) [= صفکشیدگان]، سوره‌ی ۳۷م قرآن، مکی، ۱۸۲ آیه. یک یک کارهای نیک و بد مؤمنان و کافران را در این دنیا میشمارد، و جزای آنها را در سرای دیگر بیادشان میآورد، و میگوید خوب است از گذشتگان پند گیرند.

صافش[1] (sāfeš) [ازمصدر سافیدن]، طریقه‌ی جدا کردن اجسام جامد از مایعات بوسیله‌ی گذرانیدن مایع از یک صافی (← صافی، وسیله).

صافه[2] (sāfe)، مایع زلالی که پس از **صافش** بدست میآید، ماده‌ای که از صافی عبور داده شده و خالی از مواد معلق میباشد.

صافی: ← اوحدی مراغه‌ای.

صافی (sāfi)، کتابی در تفسیر قرآن، بزبان عربی، تألیف (۱۰۷۵ هق) ملا محسن فیض. ملا محسن سه تفسیر نوشته است به نامهای صافی، اصفی، و مصفی (mosaffā)، و تفسیر صافی بزرگترین آن سه میباشد. تفسیر صافی را مؤلف از روی احادیث اهل بیت تألیف کرده است، و قبل از شروع به تفسیر قرآن، مطالبی راجع به قرآن و تفسیر به اخبار و بیان و توضیح آنها در ۱۲ مقدمه نوشته است. این تفسیر جنبه‌ی عرفانی نیز دارد. کتاب شامل حد ۷۰٬۰۰۰ "بیت" (سطر) است، و بارها در بمبئی و ایران بطبع رسیده است.

صافی[3] (sāfi)، فنس فیلتر (filtr)، وسیله‌ای که اساساً عبارتست از شیء یا توده‌ای متخلخل، مثلا از پارچه یا کاغذ یا ماسه یا سفال یا ذغال چوب یا خاک دیاتومه، که آب یا سیّال دیگری را از آن میگذرانند تا مواد معلق در آن یا (در بعضی موارد) کثافات محلول در آن یا مواد رنگی آن از آن جدا شود. رایجترین شکل صافی آزمایشگاهی عبارتست از قطعه‌ی مدوّری از کاغذ صافی که آنرا دو بار تا میکنند، و سپس باز میکنند تا بشکل مخروط درآید، و آنرا در قیفی میگذارند. در باکتریشناسی صافیهائی بکار میبرند بشکل استوانه‌ی مجوف که یک طرف آن با خاک دیاتومه یا سفال بی‌لعاب مسدود است، و خلل و فرج کوچک آن مانع عبور یاخته‌ها یا موجودات ذره‌بینی میشود، اما اجسام خُردتر (مانند بعضی از ویروسها) از آن میگذرند. یکی از مراحل تصفیه‌ی آب مشروب شهرها گذرانیدن آن از صافی است. در بسیاری از کارخانه‌ها صافیهای فلزی در دودکشها میگذارند تا دود را از دوده بزدایند. دستگاههای تهویه‌ی مطبوع صافیهائی برای برطرف کردن کثافات هوا است. موتورهای بنزینی صافیهای گوناگون برای برطرف کردن کثافات از سوخت، هوا، و روغنهای لیزانه دارند. صافیهای سیگار معمولا از استات سلولوز ساخته میشوند، و قسمتی از ذرات قیری و نیکوتین را از دود سیگار میگیرند. نیز ← صافی، در برق؛ صافی، در نور.

صافی[3] (sāfi)، فنس فیلتر (filtr)، در الکترونیک، وسیله‌ای برای جدا کردن جریانهای برق بر حسب بسامد آنها. صافیها از مهمترین اجزای اغلب دستگاههای ارتباطی هستند، و مثلا در مدارهای رادیوئی، برای راه دادن به بعضی بسامدها یا سد راه برخی از آنها، فراوان بکار میروند، و نیز بوسیله‌ی آنها میتوان جریان نبضنده‌ی راستگر را به جریان ثابت تبدیل کرد.

عمل صافی مبتنی بر این خاصیت است که پیچه، یا خازن، یا مقاومت معمولی در مقابل عبور جریان برق ممانعتی ابراز میکنند؛ منتهی، هر چه بسامد جریان بیشتر باشد، ممانعت پیچه‌ی معین نسبت به آن بیشتر و ممانعت خازن معین نسبت بآن کمتر است؛ بعبارت دیگر، پیچه جریانهای کم‌بسامد و خازن جریانهای پربسامد را بهتر راه میدهد (بالاخص، خازن جریان مستقیم را اصلا راه نمیدهد)، و مقاومت معمولی از هر جریانی یکسان ممانعت میکند. بنا بر این، با ترکیب مناسب مقاومت و پیچه و خازن میتوان اسبابی (صافی) تعبیه کرد که وقتی از یک طرف جریان مستقیم و جریان دارای بسامد پَست و جریان دارای بسامد بلند وارد آن شوند، از طرف دیگر یکی از آنها را تحویل دهد.

صافی[3]، فنس فیلتر، در نور، ماده یا اسبابی که قسمتی از اشعه‌ی نور را جذب میکند. قابلیت جذب صافی ممکن است برای نورهای دارای طول موجهای مختلف متفاوت باشد (مانند صافیهای رنگین)، یا برای همه یکسان باشد (مانند صافیهای خنثی). صافیهائی که در عکاسی بکار میروند شیشه‌های رنگین مخصوصی هستند (← عکاسی).

صافیدن[4] (sāfidan)، گذرانیدن یک مایع یا گاز را از صافی.

صالح (sāleh)، در قرآن و روایات اسلامی، پیغمبری که به قوم ثمود مبعوث گردید، و آن قوم را به پرستش خدای یگانه خواند. گروهی دعوت صالح را پذیرفتند، اما اقویا نبوت او را انکار و وی را استهزا کردند، و ازو معجزه خواستند. صالح شتری از سنگ برآورد، و قرار گذاشت که آب آن محل میان آن قوم و آن شتر تقسیم شود، یعنی یک روز مال شتر باشد، و یک روز مال آن قوم، و ایشن شتر به ناقه‌ی صالح (nāqeye) [= شتر صالح] معروف شده است. صالح قوم را از آزار ناقه بر حذر داشت، ولی عاقبت، معاندین ناقه‌ی صالح را پی کردند، و او را بکشتند. پس از سه روز صاعقه‌ای درگرفت، و آن قوم را نابود کرد (اعراف ۷۱–۷۷، هود ۶۴–۷۱، شعراء ۱۴۱–۱۵۸، قمر ۲۳–۳۱، شمس ۱۱–۱۵). نیز ← ثمود؛ حجر.

صالح، امامزاده (emāmzāde sāleh)، امامزاده‌ی عهد فتحعلی شاه قاجار، در تجریش، شمیران. مورخ ۱۲۱۰ هق و بانی آن هلاکو خان ابن فتحعلی شاه است. چنار کهنسال آن، که قسمت اصلی آن خشکیده است، معروف میباشد.

صالح، لوطی: ← لوطی صالح.

صالح، ملک یا الملک الصالح: ← ملک صالح.

صالح‌آباد، نام سابق اندیمشک.

صالح‌آباد (sālehābād)، بخش (جم ح ۵٬۵۰۰؟)، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۲۸ (؟) آبادی. از غ به خاک عراق محدود است. راه شوسه‌ی ایلام به همدان از وسط آن میگذرد. مرکزش، **صالح‌آباد** (جم ۸۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۵۴کیلومتری جغ ایلام است، و زیارتگاهی به نام خاصعلی دارد.

صالح‌آباد، ده (جم ۳٬۷۸۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه رود، فرمانداری کل همدان، ۳۳کیلومتری لغ همدان، کنار راه شوسه‌ی همدان به سنندج.

صالح‌آباد، ده، خراسان، ← جنت‌آباد.

صالح‌آباد، دهستان، بخش جنت‌آباد، شهرستان تربت‌جام، استان نهم (خراسان).

صالح ابن عبدالرحمان (sāleh 'bne abdo'r_rahmān)، ف ح ۱۹۰ هق، از کاتبان دیوان در عهد حجاج، و نخستین کسی که دیوان خراج را در عراق از پهلوی به عربی نقل کرد.

دیوان عراق تا روزگار حجاج به خط و زبان فارسی بود، و حساب خراج و ترتیب خرج لشکریان را دبیران و حسابگران ایرانی نگاه میداشتند. در عهد حجاج، تصدی این دیوان را زادانْ فرّخ داشت. حجاج در کار خراج اهتمام بسیار میورزید، و چون با موالی دشمن بود، در صدد بود که کار دیوان را از دست آنها بازستاند. صالح، که از مردم بصره و پدرش از اسیران سیستان بود، در دیوان زادان فرخ کار میکرد، و مورد توجه حجاج واقع شد. صالح شادمان گشت، و پس از چندی زادان فرخ را گفت بین من و حجاج واسطه تو بوده‌ای، و اکنون چنان پندارم که روزی مرا بر تو در کارها مقدم دارد. زادان فرخ گفت باک مدار، چه حاجتی که او به من دارد بیش از حاجتی است که من به او دارم، و او بجز من کسی را نتواند یافت که حساب دیوان وی را نگهدارد. صالح گفت اگر من بخواهم که دیوان حساب را به تازی نقل کنم توانم کرد. زادان فرخ گفت اگر راست گوئی چیزی نقل کن تا من ببینم. صالح چیزی از آن به تازی نقل کرد. این امر موجب شگفتی زادان فرخ شد، و وی به دبیران گفت برای خود کار دیگری بجوئید، که این کار تباه شد. پس از آن، صالح چندی تمارض کرد، اما عاقبت زادان فرخ، از ترس حجاج، صالح را پیام داد که به دیوان بازآید، و صالح بیامد و بر سر شغل خویش رفت.

پس از کشته شدن زادان فرخ در فتنه‌ی ابن اشعث، حجاج کار دیوان را به صالح داد. روزی

---

(۱)filtration (۲)filtrate (۳)filter (۴)to filtrate; to filter

صالح، در اثنای سخن، ماجرای خود را با زادان فرخ به حجاج گفت، و حجاج جداً ازو خواست تا دیوان را از فارسی به عربی نقل کند، و صالح نیز بپذیرفت و بدین کار اقدام کرد. گویند که دبیران ایرانی 100'000 درم بدو دادند تا عجز را بهانه کند، و از نقل دیوان به عربی درگذرد، ولی صالح نپذیرفت، و دیوان عراق را به تازی درآورد. گویند مردانشاه پسر زادان فرخ به صالح گفت خدا بیخ و بن تو از جهان براندازد که بیخ و بن فارسی را برافکندی. بدینگونه، در نتیجه‌ی خیانت این مرد ایرانی‌نژاد، از آن پس، ایرانیان را، که تا آن زمان در دیوان قدری و شأنی داشتند، قدر و شأنی نماند، و زبان فارسی که تا آن زمان در کار دیوان بدان حاجتمند بودند مقام خود را از دست داد، و روز بروز روی در تنزل آورد.

صالح ابن عبدالقدوس (sālehe 'bne abdo'l-qoddus)، فت ح ۱۶۰ هق، ادیب و شاعر عرب از اهل بصره، و از مشاهیر زنادقه‌ی اسلام و از منتسبین به مانویت و ثنویت. گویند وی از یاران ابن ابی العوجاء و حماد عجرد و بشار ابن برد بود، و مانند آنها به زندقه و الحاد گرایش داشت. با ابوالهذیل علاف مناظرات داشت، و عاقبت مهدی خلیفه او را به اتهام زندقه بکشت و بر جسر بغداد بر دار زد. در باب قتل او قول دیگر آن است که مهدی او را بسبب قطعه‌ای که در آن به پیغمبر در باب تزویج زن زید تعریض و ملامت کرده بود بقتل آورد، و بر جسر بغداد مصلوب نمود.

صالح ابن مسرح: ← شبیب ابن یزید؛ صفریه.

صالح ابن نصر کنانی (sālehe 'bne nasre kenāni) یا **صالح سکزی** (sakzi) [صالح ابن نصر (یا نضر) ابن مالک]، از رؤسای مطوعه‌ی سیستان، و از طایفه‌ی اعراب کنانی. در بست طغیان کرده به کومک یعقوب لیث و عیاران سیستان در آنجا استقلالی بدست آورد (۲۳۸ هق)، و با خوارج سیستان که برادرش را کشته بودند جنگ کرد، و کار او قوت یافت، و خود در سیستان غارت و بیداد کرد. یعقوب لیث و یارانش از او نفرت کردند، و چون او از آنها بگریخت بدنبالش رفتند، و در جنگی که در جمادی الآخر ۲۴۴ هق بین او و یعقوب لیث روی داد، طاهر ابن لیث برادر یعقوب کشته شد، و صالح نیز متواری و ناپیدا گشت، و عیاران و مطوعه با برادرش درهم ابن نصر بیعت نمودند.

صالح خان بیات (sāleh xāne bayāt)، قرن ۱۲م هق، بیگلربگی فارس. پدرش، عباسقلی بیات، حاکم نشابور بود. عادلشاه افشار وی را به ایالت فارس فرستاد، و چندی بعد دیگری را بجای او تعیین کرد، اما صالح خان در شیراز باقی ماند. ابراهیم شاه نیز وی را معزول نمود، اما شاهرخ افشار مجدداً ایالت فارس را بنام او کرد. شاه سلیمان II صفوی منصب قورچی‌باشیگری خویش بنام او کرد، اما او همچنان در فارس ماند، و به خراسان نیامد. در سنه‌ی ۱۱۶۴ هق، علیمردان خان بختیاری، بعد از قتل ابوالفتح خان بختیاری، بقصد تنبیه او عازم فارس شد، و صالح خان به مقابله‌ی با او برخاست، اما شکست خورد، و شیراز بدست علیمردان خان افتاد. اما علیمردان خان، پس از خروج از شیراز، دیگر باره فارس را بدو سپرد. آزاد خان افغان نیز چون بر شیراز دست یافت حکومت فارس را همچنان به صالح خان داد. کریم خان زند در سال ۱۱۶۷ هق شیراز را گرفت، و در جنگی که جهت تصرف شیراز روی داد، صالح خان بیات بدست شیخعلی خان زند کشته شد.

صالح خان قرخلو (یا **قرقلو**) (sāleh xāne qerexlu)، شهرت **محمد صالح خان افشار ابیوردی** (afšāre abivardi)، از سرداران نادر شاه، و یکی از کسانی که، در شب ۱۱ جمادی الثانیه‌ی ۱۱۶۰ هق، در فتح‌آباد (نزدیک قوچان) به سراپرده‌ی نادر ریختند و او را کشتند. او بود که در آن شب اولین شمشیر را به نادر زد، و یک نادر دیگر جرئت نداشت ضربه‌ی دیگر بزند، که درین بین محمد خان قاجار ایروانی در رسید، و سر نادر را از بدن جدا کرد. صالح خان بعد از قتل نادر به ابراهیم خان (← ابراهیم شاه افشار) پیوست، و وقتی عادلشاه افشار جهت جنگ با برادر به عراق آمد، صالح خان در قزوین از او شکست خورد و فرار کرد.

صالح سکزی: ← صالح ابن نصر کنانی.

صالور: ← سالور.

صامسون (sāmsun)، باستانی **آمیسوس**[1] (āmisus)، دریابندر (جه ۸۷°۳۱۱)، کرسی ولایت صامسون، ترکیه، بر ساحل شمالی آسیای صغیر کنار خلیج صامسون (شاخابه‌ای از دریای سیاه)، بین دلتاهای قزل ایرماق و یشیل ایزماق. در ایام باستانی در این محل شهری وجود داشت که در ۱۱۸۲ قم بدست فریگیائیها ویران شد. یونانیان در آنجا مهاجرنشینی دایر کردند (۵۶۲ قم)، که بعد از ۳۰۱ قم جزء قلمرو شاهان پونتوس شد، و سپس به رومیان تعلق یافت. قلج ارسلان II آنرا از دولت بیزانس گرفت. در ۷۹۵ یا ۷۹۷ هق به تصرف سلطان بایزید I عثمانی درآمد.

صان (sān)، دهکده‌ای در ایالت شرقیه، مصر سفلی، که امروز صان الحجر (sāno 'l-hajar) نامیده میشود، و مطابق صوعن (su'an) عهد و تانیس مآخذ یونانی قدیم است که ظاهراً پایتخت هیکسوسها بود.

صان الحجر: ← صان.

صاین قلعه: ← صایین قلعه.

صایین قلعه (sāyin qal'e) یا **صائین قلعه** (sā'in) یا **صاین قلعه** (sāyen) یا **صائن قلعه** (sā'en)، ده (جه ۳°۸۴۴ سشد ۱۳۴۵ هش)، دهستان ابهررود، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، ۱۸کیلومتری لغ ابهر بر ابهررود. یکی از ایستگاههای راه آهن تهران به تبریز در ۳کیلومتری آنست.

صایین قلعه یا **صائین قلعه** یا **صاین قلعه** یا **صائن قلعه**، ناحیه‌ای در آذربایجان جنوبی، بر ساحل راست رود جغتو، مرکزش به همین نام (← شاهین‌دژ). از ش به ولایت خمسه محدود است و مرز جنوبی آن کمی از رود ساروق (ریزابه‌ی راست جغتو) فراتر بوده است. پیش از تقسیمات جدید کشور در سال ۱۳۱۶ هش، صایین قلعه از تقسیمات ولایتی آذربایجان، و مشتمل بر بلوک چهار اویماق، مکری، و چهار دولی بود.

ناحیه‌ی صایین قلعه مسکن طایفه‌ی ترک افشار بوده، ولی پس از آنکه فتحعلی شاه قاجار الوار چهاردولی را از شیراز به صایین قلعه کوچانید، قسمتی از طایفه‌ی افشار به ارومیه مهاجرت کردند. از اماکن جالب صایین قلعه شیز و غارهای کرفتو است. شهر صایین قلعه در فتنه‌ی ← شیخ عبیدالله ویران شد. این صایین قلعه را نباید با صایین قلعه‌ی زنجان اشتباه کرد.

صبا: ← صبای کاشانی.

صبا، ابوالحسن (abo'l.hasane sabā)، ۱۲۸۱–۱۳۳۶ هش، موسیقیدان و نوازنده‌ی ایرانی، متولد تهران. پدرش، ابوالقاسم کمال‌السلطنه، نوه‌ی محمود خان صبا (ملک‌الشعرای دربار فتحعلی شاه) و مردی ادیب و باذوق و به موسیقی آشنا، و اولین مشوق پسر در فرا گرفتن موسیقی بود. صبا از کودکی با ساز آشنا شد. سه‌تار را نزد آقا میرزا عبدالله، سنتور را نخست نزد علی اکبر شاهی و سپس نزد حبیب سماعی، ضرب را از حاجی علی خان ضربی، کمانچه را از حسین خان اسماعیل‌زاده، و ویولن را از حسین خان هنگ‌آفرین فرا گرفت. در حدود ۱۴ سالگی، برای تکمیل هنر خود در نواختن سه‌تار، به شاگردی غلامحسین درویش درآمد. تحصیلات متعارفی وی در کالج امریکایی تهران صورت گرفت، اما بسبب اشتغالات مختلف هنری مجال اتمام تحصیل نیافت. در ۱۳۰۲ هش که علینقی وزیری–آخرین استاد صباسدرسه‌ی عالی موسیقی را در تهران تأسیس کرد، صبا از اولین شاگردانی بود که قدم به این مکتب نهاد، و در آنجا به اصول و قواعد علمی موسیقی آشنا گردید. در ۱۳۰۴ هش، که تعداد شاگردان مدرسه زیاد شد، وزیری جمعی از آنان را به وی سپرد، و بدین ترتیب اولین کلاس صبا برای تعلیم ویولن در آن مدرسه تأسیس شد. در ۱۳۰۶ هش، همراه با وزیری و هیئت ارکستر مدرسه، به رشت و پهلوی مسافرت کرد، و ۲ سال بعد که، به خواهش مردم گیلان، مدرسه‌ی صنایع ظریفه بتوسط وزیری در رشت تأسیس شد، صبا به ریاست آن مدرسه منصوب گردید (اسفند ۱۳۰۸ هش)، و مدت ۲ سال به تربیت شاگردان همت گماشت، اما بسبب ناسازگاری هوای مرطوب با مزاج وی، مجبور شد به تهران باز گردد.

صبا از سال ۱۳۱۰ هش کلاس خصوصی خود را در خانه‌ی خویش دایر کرد، و تا پایان عمر به تعلیم آواز، ویولن، سنتور، و سازهای دیگر اشتغال داشت. با تأسیس رادیو تهران، در صف اول نوازندگان وارد آن سازمان شد. در ۱۳۲۰ هش به خدمت وزارت فرهنگ درآمد، و در کلاس اکابر هنرستان عالی موسیقی سمت هنرآموزی یافت، و در ۱۳۲۸ هش استاد هنرستان عالی موسیقی شد. در سالهای آخر عمر در اداره‌ی کل هنرهای زیبای کشور فعالیت هنری داشت.

صبا نخستین پایه‌گذار خط موسیقی و تنظیم ردیف آوازهای ایرانی برای سنتور است. وی در نواختن سه‌تار تکنیکی خاص داشت، و این ساز را خوش مینواخت، و در ساختن آن دست داشت. نیز تکنیک نواختن ویولن را که، پیش ازو همان تکنیک نواختن کمانچه بود، بنحو مطلوبی تغییر داد، و به این ساز استقلال خاص بخشید. مهمترین آثار وی دو جلد کتاب ویولن در آوازهای ایرانی

(۱) Amisus

است به نامهای ردیف اول و ردیف دوم، یکی درجب، کوک و دیگری در راست‌کوک، که تا کنون چند بار تجدید چاپ شده است. ردیف سوم وی در ویولن شامل چند قطعه‌ی ضربی یا چهارمضراب از ساخته‌های خود اوست. از آثار دیگرش ردیف اول سنتور (۱۳۲۸ هش)، شامل دو آواز شور و سه‌گاه و ردیف دوم (۱۳۳۵ هش)، شامل آوازهای بیات ترک، ابوعطا، دشتی، و افشاری است. از آثار چاپ‌نشده‌اش ردیف سوم سنتور، دستوری برای ضرب یا تمبک، و ردیف آوازهای همایون و ماهور برای سه‌تار است.

صبا به حفظ و تکامل آثار قدیم موسیقی ایرانی و سازهای ملی علاقه‌ی بسیار داشت؛ به موسیقی محلی ایران کاملا آشنا بود، و در آن مطالعات وافی داشت. آثار این آشنائی در بسیاری از ساخته‌های او آشکار است؛ از این جمله است قطعات مشهور دیلمان؛ امیری یا سازسرائی؛ زردملوجه (گنجشک زرد)؛ در نفس؛ رقص چوپی قاسم‌آباد؛ و کوهستانی یا گوسفند و خوان. دیگر از آهنگهای معروفش چهارمضراب زنگ شتر و قطعات کاروان و به زندان است، که به قطعه‌ی اخیر علاقه‌ی بسیار داشت.

صباحی بیدگلی کاشانی (sabāhie bidgolie kāšāni)، شهرت **حاجی سلیمان**، متخلص به **صباحی**، فت ۱۲۰۶ و یا ۱۲۰۷ هق و یا دیرتر، شاعر ایرانی عهد زندیه، و معاصر با هاتف و آذر بیگدلی، و از کسانی که در تجدید سبک متقدمان پیشرو بوده‌اند. بجز مسافرتهائی که به مکه و شیراز و قم کرده است، همیشه در مولد خود، قریه‌ی بیدگل، ساکن بوده، و به کشاورزی اشتغال داشته است. دیوانش چاپ نشده است، و مشتمل است بر قصائد، غزلیات، مقطعات، مراثی، و رباعیات، و در حدود ۳٬۸۰۰ بیت است. مدفن صباحی در خارج دروازه‌ی بیدگل کاشان است.

صباحیه : ← خداوندان الموت.

صباغه : ← اسفناج امریکائی.

صبانجه، دریاچه، ترکیه، ← صبنجه.

صبای کاشانی (sabāye kāšāni)، شهرت **فتحعلی خان**، متخلص به **صبا**، ح ۱۱۷۹–۱۲۳۸ هق، شاعر بزرگ ایرانی در قرن ۱۳م هق. اصلا از مردم آذربایجان و از خاندان امرای دنبلی است. خانواده‌ی فتحعلی خان در حوادث دوره‌ی نادری و زندیه به کاشان آمده‌اند. برادر بزرگترش، میرزا محمد علی خان، متخلص به ناطق، وزیر لطفعلی خان زند بود، و پس از انقراض زندیه کشته شد. صبا خود لطفعلی خان و امرای دیگر زندیه را مدح گفته است. هنگامی که فتحعلی شاه قاجار از طرف عمویش آقا محمد خان فرمانفرمای فارس شد، فتحعلی خان صبا در فارس به خدمت او پیوست، و پس از جلوس فتحعلی شاه به لقب ملک‌الشعرائی و به التزام رکاب سلطانی نائل آمد، و چندی هم به حکومت قم و کاشان مأمور شد، و زمانی نیز کلیددار آستانه‌ی قم بود، و وقتی هم منصب احتساب‌الممالکی داشت. در اواخر عمر از حکومت دست کشید، و به التزام رکاب شاهی اختصاص یافت. صبا، به پیروی از آذر بیگدلی و صباحی بیدگلی، از سبک شعرای متقدم پیروی کرد. علاوه بر دیوان اشعار، مثنوی‌های شهنشاه‌نامه، عبرت‌نامه، خداوندنامه، گلشن صبا، لیلی و مجنون، هفت پیکر، و شکارستان نیز از اوست.

صبح ازل (sobhe azal)، لقب **میرزا یحیی نوری**، ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۷–جمادی الاولی ۱۳۳۰ هق، از مشاهیر بابیه و رئیس فرقه‌ی معروف به ازلیه؛ پسر میرزا بزرگ نوری، و برادر کهتر بهاءالله. اصل وی از نور مازندران بود، ولی خود در تهران متولد شد. در سال ۱۲۶۶ هق، باب او را خلیفه‌ی خود معین کرد، و دستور داد که در حفاظت خویش بکوشد تا از سوء قصد مردم برکنار باشد. پس از کشته شدن باب، صبح ازل به تناوب در تهران و نور مازندران میزیست، و چون در کشتار دسته‌جمعی بابیه در سلخ ذیقعده‌ی ۱۲۶۸ حیات او نیز به مخاطره افتاد، و حکومت در صدد دستگیری وی بود، خود را به بغداد رسانید، و در آنجا اقامت گزید. چهار ماه بعد از او، برادرش بهاءالله، که در تهران محبوس بود، از زندان خلاص شده به بغداد رفت، و به صبح ازل ملحق شد، و کم کم بابیه به بغداد روی آوردند. صبح ازل در این شهر نیز از نظرها پنهان میزیست، و بهاءالله را واسطه بین خود و اتباعش قرار داد. پس از 10 سال اقامت او در بغداد، دولت عثمانی، بسبب مجادلاتی که بین بابیه و مسلمانان روی میداد، بابیه را از بغداد به اسلامبول کوچ داد، و پس از ۴ ماه، از اسلامبول به ادرنه فرستاد. صبح ازل قریب ۵ سال در ادرنه بود. در این شهر، بهاءالله دعوی من یظهره اللهی کرد، و خود را موعود باب خواند، و صبح ازل ادعای وی را شدیداً رد کرد. بدین گونه، بابیه بدو فرقه‌ی بهائی و ازلی منقسم شدند، و دولت عثمانی سرانجام به سبب منازعاتی که بین پیروان دو فرقه رخ میداد صبح ازل و اتباعش را به قبرس و بهاءالله و یارانش را به عکا تبعید کرد، و صبح ازل در قبرس در شهر فاماگوستا وفات یافت. اغلب آثار و رسائل و تألیفات باب و صبح ازل، به خط رضوانعلی پسر صبح ازل، در کتابخانه‌ی ملی پاریس موجود است.

صبح الاعشی [صبح الاعشی فی صناعة الانشا (sobho 'l-'a'šā fi sanā'ate 'l-'enšā')]، کتابی بعربی، در فن انشا و اصول کتابت و دبیری، مخصوصاً در دستگاه دولت مصر در قرون ۸م و ۹م هق، تألیف ابوالعباس احمد ابن علی قلقشندی. در این کتاب تقریباً کلیه‌ی اطلاعاتی که دبیران دیوان را لازم است جمع‌آوری شده است و بعلاوه، در آن اطلاعات باارزشی در باب تاریخ و جغرافیای مصر و شام آمده. مؤلف آن را بر یک مقدمه، 10 مقاله، و یک خاتمه مرتب کرده است، و هر یک از این قسمتها به بابها تقسیم شده است. تاریخ اتمام تألیف آن روز جمعه‌ی ۲۸ شوال سال ۸۱۴ هق بوده است. اصل کتاب در ۷ جزء بزرگ است، که در ۱۴ جزء چاپ شده است (قاهره، مطبعه‌ی امیریه، ۱۳۳۸ هق، مطابق ۱۹۱۹ بم).

صبح صادق (sobhe sādeq)، کتابی بفارسی در تاریخ، تألیف میرزا محمد صادق ابن محمد صالح زبیری اصفهانی آزادانی. مشتمل بر چهار جلد است، جلد اول، از آفرینش تا عصر عباسیان؛ جلد دوم، سلسله‌های سلاطین ایرانی تا عصر شاه جهان؛ جلد سوم، مردان مشهور تا قرن 10م هق؛ جلد چهارم، در جغرافیا. ابتدای تألیف کتاب در 1041 هق، و پایان آن در 1048 هق است. نسخه‌های خطی آن موجود است.

صبح صادق: ← شفق.

صبح کاذب: ← شفق.

صبر (sabr)، در اخلاق، پایداری در سختیها. صبر یکی از فضایل اخلاقی است، و برای آن تعریفهای دیگر نیز ذکر شده است، از جمله اینکه صبر عبارتست از مقاومت نفس در برابر هوی و هوس تا دستخوش لذات زشت و ناپسند نگردد؛ یا، صبر عبارتست از بازداشتن انسان خود را از چیزهائی که به آنها میل میکند ولی در شرع و عقل ناپسند است و از إتیانِ [= بجا آوردن] آنها نهی شده است، و تن در دادن وی به کاری که در شرع و اخلاق پسندیده است، و به اتیان آن امر شده است، ولی انجام دادنش سخت است. به گفته‌ی غزالی، گزاردن هیچ واجبی و ترک هیچ معصیتی بی صبر و شکیبائی صورت نبندد، و بهمین جهت پیغمبر فرموده است که صبر نیمه‌ی ایمان است.

در نظر غزالی، صبر عبارتست از پایداری در سختیها و مخصوصاً در جنگ. در وجود انسان دو لشکر مخالف وجود دارد، یکی شهوات، و دیگری مخالفت با شهوات. اگر لشکر مخالف با شهوات در انسان با شهوات او در جنگ باشد انسان در حال جهاد با نفس است، و پایداری انسان در جهاد با نفس، و جنگ با شهوات، صبر است. غزالی در بیان اینکه صبر نیمه‌ی ایمان است گفته است که ایمان عبارت است از دیدار و کردار. دیدار یعنی معرفت خدا و شناختن فضایل و رذایل، و کردار یعنی عمل به مقتضای این شناختن؛ و چون هیچ کرداری بی پایداری و شکیبائی صورت نبندد، پس در حقیقت آن کرداری که نیمه‌ی ایمان است همان صبر است، یعنی پایداری در عمل به فضایل و پرهیز از رذایل.

خواجه عبدالله انصاری صبر را از نظر اهل تصوف چنین معنی کرده است: باز داشتن انسان نفس خود را از شکایت از جَزَع و ناله‌ی درونی. پس شرط صبر آنست که در درون انسان جزعی باشد تا از اظهار آن و شکایت به دیگران خود را باز دارد. بقول صاحب مصباح الهدایه، صبر در عُرفِ تصوّف آنست که "مُرید خود را از مُرادِ منهیٌ عنه حبس کند" (یعنی طالبِ خود را از مطلوبی که از آن نهی شده است باز دارد)، و یا کاره (kāreh) [کسی که چیزی را دوست ندارد] خود را بر مکروهی [امری که آن را دوست ندارد] که به اتیان آن امر شده است پای‌بند سازد.

انصاری صبر را دارای سه درجه دانسته است: (۱) صبر از گناه، و آن بر دو نوع است: صبر از گناه برای ترس از کیفر، و صبر از گناه از روی حیا و عفت، و این بالاتر است؛ (۲) صبر بر طاعات، یعنی شکیبائی و پایداری در بجا آوردن طاعات و عبادات؛ (۳) صبر بر بلاها و مصائب. بگفته‌ی انصاری، صبر از لحاظ ضعف و شدت نیز درجاتی دارد. ضعیفترین صبرها صبر از گناه یا صبر بر عبادات است، و آن را صبر لله (sabre le 'l-lāh) [صبر برای خدا] مینامند، زیرا این صبر برای ترس از کیفر و امید پاداش است؛ این صبر صبر عوام است. بالاتر از آن صبر باللهِ (be 'l-lāh') است، که صبر مریدان است، زیرا مرید کسی است که اختیار را از خود سلب کند، و همه چیز را به حول و قوه‌ی الاهی انجام دهد، و صبرش نیز به نیروی خداوند باشد. بالاتر از آن

صبر علی الله (ala 'l.lāh) است، یعنی صبر بر حکم خدا، و این صبر سالکان (← سالک) است. بعضی از صوفیه صبر مع الله (ma'a 'l.lāh) (صبر اهل شهود) و صبر عن الله (ane 'l.lāh) (صبر اهل محبت) را نیز بر این درجات افزوده‌اند. در کتب تصوف تقسیمات دیگری هم برای صبر قائل شده‌اند، از قبیل صبر نفس، صبر قلب، و صبر روح، که برای تفصیل باید به آن کتب مراجعه کرد.

صبر (sabr)، نام هر یک از گیاهان شیره‌دار نوع آلوئه (*Aloe*) از تیره‌ی سوسنیها، که عمدةً بومی پهنه‌های خشک افریقای جنوبی است، ولی در نواحی دیگر هم کشت میشود. برگهای آن اغلب کشیده و نیزه‌ای و گلهایش زرد یا سرخ میباشند. بعضی از اقسام آن کوتاه و بوته‌ای و برخی درختی است. از الیاف برگهای آن حصیر و طناب می‌سازند. شیره‌ی خشکیده‌ی حاصل از برگهای اجناس مختلف صبر را نیز صبر میخوانند، و آن تلخ و صمغ‌مانند است؛ بمقدار کمش مشهی، بمقدار متوسط ملین، و بمقدار زیاد مسهلی قوی است. این دارو از زمان یونانیان باستان شناخته بوده است، و امروز، بعلاوه برای درمان سوختگی ناشی از اشعه‌ی ایکس، و برای دفع حشرات، و بعنوان رنگیزه‌ی شفاف در مینیاتور بکار میرود. بهترین نوع صبر صبر زرد یا صبر سقطری است، که بیش از ۲٬۰۰۰ سال است که در سقطری فراهم میشود.

صبر زرد: ← صبر، نام گیاهان.

صبغه: ← رنگ، ص ۱۱۰۲، ستون اول.

صبنجه (sabanja) یا **صبانجه** (sabānja)، دریاچه (ح ۲۵۴ کمم)، ترکیه‌ی آسیائی، لغ آسیای صغیر، نزدیک خلیج ازمید (← سقاریه). بر ساحل جش آن شهر صبنجه قرار دارد. دریاچه بسبب طرح مرتبط ساختن آن بوسیله‌ی کانال با خلیج ازمید، که از قدیم الایام مورد توجه بوده است ولی اجرا نشده، شهرتی دارد. این طرح در دوره‌ی دولت عثمانی نیز چند بار مورد بحث واقع شد (مثلا در زمان سلطان مراد III و سلطان مصطفی III). نیز ← سنان پاشا، خواجه.

صبه (sobbe) [مفردش صبی (sobbi)] یا **صبیها** یا **ماندائیان**[1] (māndā'iān)، نام قومی با دین و زبان و خط خاص، که امروز در ج عراق و جغ ایران، در کنار دجله و فرات و شط العرب و رود کارون، زندگی میکنند. مراکز ایشان در عراق در عماره، بصره، قُرنه (محل تلاقی دجله و فرات)، حَلفایه، و سوق الشیوخ، و در ایران در خرمشهر و اهواز است، و بعضی از آنان در شهرهای بغداد، دیوانیه، کرکوک، و موصل سکنی دارند، و بعضی نیز در بیروت، دمشق، و اسکندریه به زرگری و قفلسازی مشغولند. در آمار آوریل ۱۹۳۲ عراق، عده‌ی این قوم ۴٬۸۰۵ نفر ذکر شده است. عده‌ی صبیهای ایران مسلماً کمتر از صبیهای عراق است، و بطور کلی عده‌ی آنها چه در ایران و چه در عراق رو به کاهش میرود. زبان این قوم از شعب زبانهای سامی و شکلی از زبان آرامی است، که در بابل سفلی منتشر بود، و با لهجه‌ای که تلمود بابلی را با آن نوشته‌اند قرابت نزدیک دارد. نولدکه نخستین بار دستور این زبان را نوشت، و لغت زبان ماندائی به انگلیسی نیز در این اواخر منتشر شد. خط ماندائی خط مخصوصی است که برای حرکات (حروف صدادار) نیز علائمی دارد.

نام صبه گویا بجهت شست و شوی فراوان در آب جاری، که از ارکان مهم دینی این قوم است، به آنان داده شده است، ولی خود این قوم خود را بنام ماندائی میخوانند، که ظاهراً از کلمه‌ی ماندا [= معرفت] مشتق است، و اینکه علمای ادیان صبیها را از فرق گنوسی (← گنوستیسیسم) می‌دانند با نام ماندائی ارتباط نزدیک دارد. از آنچه در کتب اسلامی و مخصوصاً در فهرست ابن ندیم در باب قومی بنام مغتسله (moqtasele) یا صابة البطائح (sābbato 'l.batā'eh) گفته شده است شاید نیز بتوان استنباط کرد که مقصود همین قوم بوده است، گرچه بیان فهرست در این باره تا اندازه‌ای مبهم است. بقول فهرست، مانی در میان مغتسله به دنیا آمده است. میگویند صابئین (sābe'in) مذکور در قرآن همین صبیها بوده‌اند. ماندائیها در قرن ۱۷م، در برخورد با مبلغین مسیحی، خود را "نصارای یحیی" خوانده‌اند (دنباله‌ی مقاله را ملاحظه کنید)، و از این رو مبلغین مذکور به اشتباه ایشان را "مسیحیان قدیس یوحنا"[2] (← یوحنای معمدان) نامیده‌اند، که بهیچ وجه دلیل بر مسیحیت آنان نیست. ماندائیها یحیی را پیغمبر خود نمیدانند، و آیین شست و شوی (تعمید) خود را نیز منسوب به او نمیدارند، بلکه او را نصورای (nasurāy)، یعنی یکی از مؤمنان و کاهنان ماندائی، میدانند، که روح و جسم مردم را شفا میداد، و آهن و آتش در او کارگر نمی‌افتاد، و در آب غرقه نمیشد. بعضی تغییرات در آداب دینی ماندائی، از جمله تقلیل نماز را از ۵ وقت به ۳ وقت به او منسوب میدارند. ماندائیها عیسی مسیح را نیز نصورای مینامند، ولی میگویند او مرتد شد، و به اسرار دینی خیانت ورزید، و دین را سهلتر کرد. نام مسیح نزد ایشان ایشو مشیحا (išu məšihā) است.

کلمه‌ی نصورای در کتب و اساطیر ماندائی بمعنی کسی است که در امور دینی و "جادوگری سفید" (جادوگریی که هدفش آسیب رسانیدن نباشد، بر خلاف "جادوگری سیاه"، که هدفش میراندن و یا آسیب رساندن است) مهارت داشته باشد، و ظاهراً با کلمه‌ی نصارا ارتباطی ندارد، ولی گویا ایشان از شباهت لفظی این دو کلمه، و نیز از معروفیت یحیی به "تعمیددهنده" استفاده کرده، برای جلب نظر مسیحیان، خود را به ایشان "نصارای یحیی" معرفی کرده‌اند. امروز نصورای در میان ماندائیها گاهی به روحانیان باسواد و ماهر در جادوگری سفید اطلاق میشود.

در اصل دین ماندائی هنوز میان علمای ادیان اختلاف است. بسیاری از مواد یهودی و نیمه‌یهودی، و آداب دینی ایرانی، و اعتقادات قدیم بابلی در این دین هست، که هر کدام سبب شده است که عده‌ای ایشان را بآن اصل منسوب دارند. مثلا احترامی که این قوم به آب جاری [به اصطلاح خودشان یردنه (yardana)، = اردن] دارند این عقیده را تقویت میکند که اصل این قوم و دین ایشان از فلسطین باشد؛ و آدابی که در غذا برای مردگان و تشریفات برای ارواح مردگان دارند، و وجود بعضی کلمات دینی ایرانی‌الاصل، ارتباط ایشان را با ادیان قدیم ایران به ذهن می‌آورد. بعقیده‌ی ماندائیها، ستارگان و سیارات روحانی هستند، و پیرو ملکا د نهورا (melkā də nəhurā) [= پادشاه نور] میباشند، و در حیات مردم تأثیر کلی دارند. در "قایق آفتاب"، شِمَشِ برکت‌بخش با رموز قوای نامیه و مولده ایستاده است. البته در برابر ارواح نورانی ارواح ظلمانی هم هستند، ولی ادعیه و اوراد ماندائیها برای جلب نظر ارواح نورانی است. هسته‌ی اصلی دین ماندائی پرستش اصل حیات است. حیات اعظم مظهر نیروی خلاق و نگاهدارنده‌ی عالم است. آب زنده یا آب جاری (یردنه) رمز و نشانه‌ی این حیات اعظم است، و مهمترین آداب دینی ماندائی، یعنی غسل دائم در آب جاری، از همین اصل است. قدرت دیگر نور است، که در پادشاه نور (ملکا د نهورا) و در ارواح نوری مجسم است، و سلامت و قدرت و فضلیت و عدالت هدیه‌ی آنها است. ماندا د حیا (māndā də heyyā) [= معرفت حیات] واسطه‌ی قدرت خلاق با عالم است. شست و شوی در آب، نه تنها کثافات را از جسم دور میکند، بلکه گناهان و پلیدیهای نفس را نیز زایل میسازد. آبی که نور را منعکس میکند شکلی از نور است. کسی که تعمید کرده است "پوششی از نور" دارد. در دین ماندائی سه گونه غسل هست: یکی بنام رشمه (rešama)، که هر روز پیش از آداب دینی صورت میگیرد، و برای اجرای آن وجود کاهن لازم نیست، و نظیر وضوی مسلمانان است؛ دیگری بنام طمشه (tamaša)، که نظیر غسل جنابت و حیض و غسل مس میت است؛ و سومی بنام مصبوته (masbuta)، که غسل کامل است، و در روزهای یکشنبه، و پس از تولد و ازدواج و مرض و مسافرت، و با حضور کاهن انجام میگیرد.

ماندی (māndi) [در کتب ماندائی، ماندا یا مشکنه (maškana)] معبد ماندائیها است، که در کنار رودخانه‌ها از نی و گل ساخته میشود، و برای پوشاندن آداب دینی از چشم کفار است. در قسمت جنوبی آن حوضی برای تطهیر است، که بوسیله‌ی جوئی با آب رودخانه مربوط است، و جوئی دیگر دوباره آب این حوض را به رودخانه یا صحرا برمیگرداند، و این برای آنست که آب حوض "آب راکد" نباشد. اگرچه هر ماندائی که دارای صفات برجسته‌ی جسمی و روحی و از خانواده‌ی سرشناس باشد میتواند کاهن گردد، ولی کهانت عملا ارثی است، و خانواده‌هائی هستند که کهانت قرنها در آنها ارثی بوده است. بسیاری از کاهنان ماندائی قسمتی از عایدات خود را از راه نوشتن تعاویذ و طلسمات بدست میآورند، و این در صورتی است که حقوق عادی کفایت مخارج ایشان را نکند.

از آداب دینی مهم ماندائیها طعامهائی است که با آداب و تشریفات خاص بهنگام تقدیس معبد یا کاهن و یا بهنگام ازدواج خورده میشود، و نیز طعامی که برای مرده میخورند، و معتقدند که مرده از طعامی که با آداب دینی بنام او مصرف شود

(۱) Mandaeans (۲) Christians of St. John

بهره‌مند میگردد. در نظر ماندائیها تجرد گناه است، و داشتن زن و فرزند وظیفه‌ی دینی است. در نظر آنان، بعضی از غذاها حرام است، و مثلا نباتاتی که تخم ندارند (مانند قارچ بعقیده‌ی ایشان)، گوشت مرغان شکاری و مرغان ماهیخوار، و گوشت کلاغ، شتر، اسب، خوک، سگ، خرگوش، موش، گربه، و گاو حرام است.

کتب مهم مقدس ماندائی عبارتند از (۱) گنزه (ganza) [= گنج] یا سدرا ربا (sedrā rabbā) [= کتاب بزرگ]، که از دو طرف آغاز میشود، و قسمت دست راست طولانیتر است، و مشتمل است بر مطالبی در باره‌ی جهان و خلقت و ادعیه و اساطیر و غیره، و قسمت دست چپ در باره‌ی اموات است. ترجمه‌ی گنزه به آلمانی توسط لیدزبارسکی[1] (lidzbārski) انجام گرفته و منتشر شده است. (۲) دراشه د یحیی (derāša də) [= منقولات یحیی]، که مرکب از چند قطعه است، و فقط یک قطعه‌ی آن در باره‌ی یحیی است. این کتاب سدرا د یحیی [= کتاب یحیی] و دراشه د ملکه (malka) [= منقولات پادشاهان] نیز خوانده میشود. (۳) دراشه د نشمته (našmaṯa)، که در باره‌ی آداب تعمید و اعمالی است که موجب غسل است. (۴) سفر د ملوشه (sefar də malvaša)، که در باره‌ی احکام نجوم است. (۵) الف تسرسر شیاله (alf tresar šiāla) [= هزار و دوازده سؤال].

صبی: ← صبه.

صبیطله (sobaytela)، باستانی **سوفتولا** (sufetulā؛ لتی)، شهر (جه ۳°۴۰۰)، کرسی ناحیه‌ای به همین نام، تونس، بفاصله‌ی ۱۳۰کیلومتری جنوب قیروان. در دوره‌ی رومیان، در زمان آنتونینوس پیوس و مارکوس آورلیوس رونق داشت. ویرانه‌هائی از آن دوره دارد.

صبیها: ← صبه.

صحائف الاخبار (sahā'efo 'l.'axbār) یا **جامع الدول** (jāme'o 'd.doval)، کتابی بعربی در تاریخ عمومی و مخصوصاً تاریخ خلفا و سلاطین و امرای اسلام، تألیف احمد ابن لطف‌الله منجم‌باشی (فد ۱۱۱۳ هق). اهمیت این کتاب در این است که از منابعی استفاده کرده است که بعضی از آنها امروز در دست نیست. صحائف الاخبار یا جامع الدول عربی هنوز چاپ نشده است، ولی ترجمه‌ی ترکی آن (بعنوان صحائف الاخبار) بوسیله‌ی احمد ندیم، که در ۱۱۴۲ هق انجام گرفته است، در استانبول به چاپ رسیده (۱۲۸۵ هق؛ ۳ جلد). ترجمه‌ی ترکی تقریباً تلخیص متن عربی است، و بسیاری از مواضع مهم متن عربی را فاقد است.

صحابه (sahābe) [مفردش صحابی]، یاران حضرت محمد ص. در تعریف صحابه گفته‌اند صحابی کسی است که حضرت رسول را ملاقات کرده و به دین اسلام گرویده باشد و با اسلام از دنیا رفته باشد. و گفته‌اند ملاقات اعم از آن است که مدت آن کوتاه یا دراز باشد، و در این ملاقات حدیثی از حضرت رسول روایت بکند یا نکند، و در خدمت او به جهاد رفته باشد یا نرفته باشد. مدت ملاقات ممکن است به اندازه‌ی یک دیدن باشد و به مجالست نکشد، و این دیدن اعم است از اینکه او را به چشم ببیند، یا بعلت عارضه‌ی کوری از دیدن به چشم محروم باشد. بعضی گفته‌اند کسانی که پیش از بعثت آن حضرت را دیده و ایمان داشته‌اند که او مبعوث خواهد شد نیز داخل صحابه هستند، اگر چه بعثت او را درک نکرده باشند، از قبیل بحیرای راهب، که آن حضرت را در سفر شام پیش از بعثت دیده، و از علائمی که در او مشاهده کرده بود از بعثت او خبر داده بود. و نیز گفته‌اند مقصود از کسانی که آن حضرت را ملاقات کرده‌اند اعم از انسان و جنیان میباشد. بموجب تعریف فوق الذکر، کسانی که پیغمبر را دیده و به او گرویده ولی بعد از اسلام برگشته‌اند، و در حال ارتداد مرده‌اند، داخل صحابه نیستند، مانند عبید الله ابن جحش، که پس از اسلام آوردن به مسیحیت گروید، و مسیحی از این جهان رفت. اما کسانی که، پس از ملاقات با پیغمبر و گرویدن به اسلام، مرتد شده‌اند و بعد دوباره به اسلام برگشته‌اند، اما در این بار موفق به دیدن حضرت رسول نشده‌اند، مانند اشعث کندی، جزء صحابه بشمار میآیند، و این عقیده‌ی اکثر اهل سنت است. بعضی از اهل سنت در تعریف صحابی عقاید دیگری داشته‌اند، از قبیل کسانی که گفته‌اند صحابی باید واجد یکی از این شرایط چهارگانه باشد، (۱) مجالست او با پیغمبر طولانی باشد؛ (۲) از او روایت کند و روایت او ذکر شود؛ (۳) با پیغمبر در جهادی شرکت کرده باشد؛ (۴) در برابر پیغمبر در جهاد کشته شده باشد. بعضی شرط صحابی بودن را بلوغ به حد احتلام و مجالست با او دانسته‌اند. بعضی گفته‌اند کسی که در حال حیات پیغمبر اسلام بیاورد ولی موفق بدیدنش نشود اما جسد مرده‌ی او را پیش از دفن ببیند (بقولی مانند ابو ذؤیب هذلی شاعر. ← هذلیون) نیز جزء صحابه است.

صحابی بودن کسی بیکی از چند راه ثابت می‌شود: (۱) از راه تواتر؛ (۲) از راه شهرت؛ (۳) شهادت دادن یکی از صحابه و یا تابعین به صحابی بودن او (در صورت "قبول شهادتِ عدلِ واحد در تزکیه‌ی شهود"، یعنی در صورتی که شهادت دادن یک شاهد عادل برای تزکیه‌ی شهود پذیرفته باشد)؛ (۴) اظهار شخص به صحابی بودن خودش در صورتی که عدالت او قبلاً مسلم شده باشد، و معاصر بودن او با حضرت رسول نیز مسلم باشد. حد معاصر بودن را طی مدت 110 سال پس از هجرت دانسته‌اند. بنا بر این، ادعای کسانی که پس از سال 110 هق زنده بوده‌اند در باره‌ی صحابی بودنشان مورد قبول واقع نشده است.

اهل سنت متفقند بر اینکه جمیع صحابه عادل هستند و بر ادعای خود از قرآن از قبیل آیه‌ی کنتم خیر امة أخرجت للناس [شما بهترین قومی هستید که برای هدایت مردمان بیرون آورده شده اید] و حدیث از قبیل أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم [یاران من مانند ستارگانند بهر کدام که اقتدا کردید بمقصود میرسید] استدلال میکنند، و بهمین جهت، روایات ایشان را قبول دارند و به آنها عمل میکنند، و منبع فقه و حدیث نبوی روایات ایشان است.

صحابه در نظر اهل سنت از جهت افضلیت در درجات مختلف قرار دارند. به اجماع اهل سنت، افضل همه‌ی صحابه ابوبکر، و پس از او عمر، و پس از او عثمان، و پس از او علی ع، و پس از او بقیه‌ی عشره‌ی مبشره (ده نفر از صحابه که پیغمبر ایشان را به بهشت بشارت داده است) میباشند. بعقیده‌ی اهل سنت، مهاجرین (کسانی که از مکه به مدینه مهاجرت کرده‌اند) از انصار (کسانی که مهاجر نبوده‌اند، و در مدینه به پیغمبر یاری کرده‌اند) برترند، و اصحاب بدر بر دیگر صحابه برتری دارند. بر سر برتری بعضی از صحابه‌ی بزرگ بر یکدیگر، از قبیل خلفای راشدین، در میان اهل سنت اختلافاتی هست، و شرح آن در شرح نووی بر صحیح مسلم (قسمت فضایل صحابه) آمده است. در نظر اهل سنت، عدالت همه‌ی صحابه با اختلافات و مناقشات و حتی جنگهای ایشان با یکدیگر (از قبیل جنگ علی با معاویه و جنگ علی با طلحه و زبیر) تناقضی ندارد، زیرا ایشان در اعمال خود مجتهد بودند، و از روی اجتهاد شخصی، خود را در جنگ با دیگری بر حق میدانستند.

در نظر شیعه، اصحاب پیغمبر مانند مردم دیگر هستند، و در میان ایشان عادل و فاسق و منافق از هر قبیل پیدا میشود. شیعه حدیث "اصحابی کالنجوم ..." را از مفتریات میدانند، و بعضی هم میگویند مقصود از این اصحاب اهل بیت رسول است. شیعه معتقدند که بسیاری از اصحاب رسول، پس از وفات آن حضرت، بسبب بیعت نکردن به علی و ضایع ساختن حق او از جاده‌ی عدالت منحرف شده‌اند.

از کتبی که در باره‌ی شرح حال صحابه نوشته شده است **الطبقات الکبیر**، از ابن سعد کاتب واقدی، **الاصابه فی تمییز الصحابه**، از ابن حجر عسقلانی، **اسد الغابه**، از ابن الاثیر، و **استیعاب**، از ابن عبدالبر قرطبی را میتوان نام برد.

صحابی: ← صحابه.

صحاح اللغه (schāho 'l.loqa, sa-)، معروف به **صحاح** یا **صحاح جوهری**، شهرت **تاج اللغه و صحاح العربیه** (tājo 'l.loqa va schāho 'l.'arabiyya)، کتابی در لغت عربی به عربی، تألیف ابونصر اسماعیل جوهری، از علمای لغت عربی در قرن ۴م هق. صحاح به ترتیب حروف اصلی آخر کلمات است، و آنگاه به ترتیب حروف اصلی اول و دوم و سوم و چهارم کلمات. حروف آخر کلمات را به ابواب، و حروف اول را به فصول نهاده است. مثلا اگر کسی بخواهد کلمه‌ی "شرف" را در صحاح پیدا کند، باید نخست به باب الفاء، و بعد در میان فصول باب الفاء، به فصل الشین، که حرف اول کلمه‌ی مذکور است، مراجعه کند، و در میان کلمات فصل الشین از باب الفاء، به حرف راء (حرف دوم کلمه‌ی مذکور) مراجعه نماید. این ترتیب در کلمات سه‌حرفی در حرف اول و دوم، در کلمات چهارحرفی در حرف اول و دوم و سوم، و در کلمات پنج‌حرفی در حرف اول و دوم و سوم و چهارم رعایت شده است. ابواب کتاب، به عده‌ی حروف الفبای عربی (با حساب حرف همزه و حرف الف لَیِّنَه)، ۲۸ است. تلفظ کلمه‌ی صحاح هم به فتح صاد صحیح است، و هم به کسر صاد (در صورت اول مفرد و در صورت دوم جمع است). علت تسمیه‌ی کتاب به صحاح این است که مؤلف ملتزم شده است که فقط لغاتی را که همه‌ی علمای لغت بر صحت آن اتفاق دارند ذکر کند؛ اما به لغات ضعیف و متروک و نادر و مولد نیز اشاره کرده است.

---

(۱) Lidzbarski

کتاب صحاح، به علت حسن ترتیب و اتقان آن، شهرت فراوان یافت، و بسیاری از علمای لغت بر آن حواشی و تعلیقات نوشتند، و بعضی هم آن را انتقاد کردند، که از آن جمله است مجدالدین فیروزآبادی در کتاب قاموس. در دفاع از صحاح نیز کتابهائی نوشته‌اند. کتاب صحاح را عده‌ای هم مختصر و تلخیص کرده‌اند؛ از جمله تاج‌الدین خواری در کتاب ینابیع اللغه (yanābi'o 'l-loqa)؛ محمود ابن احمد زنجانی (فت ۶۵۶ هق) در ترویح الارواح فی تهذیب الصحاح؛ و ابن الصائغ در مختصر الصحاح؛ و زین‌الدین رازی در مختار الصحاح. صحاح به فارسی و ترکی ترجمه شده است، و مکرر بطبع رسیده. نیز ← صراح اللغه.

صحاح ترمذی: ← جامع ترمذی.

صحاح جوهری: ← صحاح اللغه.

صحاح سته (sehāhe setta)، عنوان عمومی شش مجموعه‌ی بزرگ از کتب حدیث که در نزد اهل سنت موثقترین کتابهای حدیث بشمارند. این شش کتاب عبارتند از صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود، سنن ابن ماجه، سنن نسائی، جامع ترمذی. معلوم نیست که این شش کتاب از چه زمانی این اعتبار و موثقیت را بدست آورده‌اند، ولی آنچه معلوم است این است که صحیح بخاری و صحیح مسلم همیشه مورد اعتبار و وثوق بوده است، و در نیمه‌ی اول قرن ۴م هق عنوان صحاح سته هنوز موجود نبوده است، و فقط از اواخر قرن ۶م هق ببعد است که این عنوان دیده میشود.

صحار (sohār)، بندر (جه ح 6°00)، عمان، کنار خلیج عمان. از پیش از اسلام سابقه دارد. در ایام باستانی تحت فرمان ایران بود. در سال ۸م هق امرای آنجا به اسلام گرویدند. در قرن ۴م هق رونق بسیار داشت، و زیباترین شهر خلیج فارس، و مهمتر از زبید و صنعا محسوب بود. در اغتشاشات قرامطه ویران گردید، ولی کمی بعد از نو ساخته شد. در ۴۳۳ هق، عمادالدین دیلمی، پادشاه سلسله‌ی آل بویه، که مردم عمان بر ضد او شوریده بودند، لشکری بدانجا اعزام کرد، که صحار را گرفتند، و مردمش را مطیع ساختند. در اوایل قرن 10م هق پرتغالیها آنرا گرفتند، ولی عاقبت ناصر ابن مرشد یعربی، امام عمان بر صحار دست یافت (۱۰۵۳؛ هق). در زمان نادر شاه افشار، احمد ابن سعید بوسعیدی، که از جانب سیف ابن سلطان II والی صحار بود، بر سیف شورید، و عاقبت به امامت عمان رسید (۱۱۵۴؛ یا ۱۱۶۳؛ هق)، و رقیب ایران گردید. نیز ← عمان.

صحافی (sahhāfi)، فن تنظیم و به هم بستن صفحات کتاب یا امثال آن و قرار دادن آنها بین دو پوشش (← جلد) بمنظور یکجا نگاهداشتن صفحات و جلوگیری از فرسوده شدن یا پاره شدن آنها، و تسهیل استفاده از آنها. جلد کتاب ممکن است نازک یا ضخیم باشد. جلدهای ضخیم را از مقوا میسازند، و روی مقوا پارچه، چرم، پلاستیک چرمنما، یا ترکیبی از این مواد میکشند.

تاریخچه. فن صحافی بوسیله‌ی به هم بستن کناره‌ی صفحات به یکدیگر پس از رواج استعمال پارشمن معمول شد. در نخستین کتابهای صحافی‌شده، صفحات کتاب را بین دو تخته‌ی ضخیم قرار میدادند، و تخته‌ها را با چفت یا نوار یا بندهای چرمی میبستند. ماده‌ای که معمولا برای پوشش بکار میرفت چرم بود، ولی عاج، نقره، طلا، ابریشم، و مخمل نیز برای این منظور استعمال میشد.

تزیین فراوان جلدها با جواهرات و جز آنها در مشرق‌زمین رواج تمام داشت. مذهب مانی، که به توسعه‌ی نقاشی در کشورهای شرقی اسلامی کومک بسیار کرد، در جلدسازی تزیینی نیز اثری بسزا داشت. دو پاره‌جلدی که از قرن ۸م یا ۹م بجا مانده است، و در تورفان بدست آمده، احتمالا از کارهای مانویان است. در آثار قدیم اسلامی از صحافان و جلدهای گرانبها سخن رفته است، ولی ظاهراً هیچ یک از این جلدها پس از حمله‌ی مغول بجای نمانده، و تا کنون جلدی از پیش از قرن ۱۴م بدست نیامده است، مگر پاره‌جلدی در مسجد جمعه‌ی نائین که از قرن ۱۳م (یا احتمالا اوایل قرن ۱۴م) میباشد. اطلاع ما از جلدسازی در قرن ۱۴م در ایران و نواحی مجاور ناشی از نمونه‌های معدود موجود در موزه‌های هنری اسلامی است، که از آن میان مخصوصاً باید از قرآن مورخ سال ۷۱۰ هق (۱۳۱۰ ب‌م)، که برای اولجایتو نوشته شده، و از قرآن مورخ سال ۷۳۵ هق (۱۳۳۴ ب‌م) تبریز نام برد. در عهد شاهرخ تیموری هنر جلدسازی در خراسان و خاصه هرات به اوج کمال رسید. جلدهای ایرانی قرن ۱۵م بر نظایر آنها در اروپای قرون وسطی برتری داشتند. نقاشی با لاک، که احتمالا در زمان تیمور یا جانشینانش از چین به ایران آمد، در اوایل قرن ۱۶م در جلدسازی نیز وارد شد. در عهد صفویه، ظریفکاری عهد تیموریان از میان رفت. در عهد فتحعلی شاه قاجار، جلدسازی تحت تأثیر اروپائی و تحت الشعاع آن واقع شد.

تزیین فراوان جلدها با جواهرات و جز آنها که، چنانکه گفته شد، از قدیم الایام در مشرق زمین رواج داشت، از آنجا به اروپا راه یافت، و در میان نخستین صحافان اروپائی، که عمدةً از راهبان بودند، معمول شد. راهبان نسخه‌های خطی را با زیورآلات می‌آراستند. در مراسلات قدیس جروم از جلدهای جواهرنشان سخن رفته است، و این مطلب حاکی از اینست که تزیین مجلل کتابها در قرن ۴م معمول بوده است. اگرچه جلدهای قیمتی را اغلب برای استفاده از مواد گرانبهائی که در ساختن آنها بکار رفته بود از بین میبردند، نمونه‌هائی از جلدهای مزین به فلزات گرانبها و جواهرات و غیره در کلیساها و موزه‌ها باقی است، که قدیمترین آنها از قرن ۷م میباشد.

پس از اختراع (۱۴۴۵) حروف قابل انتقال (← **حروف چاپ**) بتوسط گوتنبرگ، تعداد باسوادان افزایش و بازار کتاب رونق یافت. در نتیجه، بازار صحافی نیز گرم شد. بعضی از صحافان چنان هنری در کار خود بکار میبردند که گاه جلد کتاب گرانبهاتر از محتویات آن میگشت. رونق هنر صحافی، مانند هنرهای دیگر، ناشی از حمایت اشخاص کتابدوست بود. کسی که بیش از هر کس دیگر در این امر تأثیر داشته است **گرولیه** دو سرویر بوده است، که بزرگترین کتابدوستان شمرده میشود.

تا پیش از صحافی ماشینی، کتابها همه با دست صحافی میشد. در صحافی دستی، تقریباً تمامی مراحلی که در صحافی ماشینی امروز معمول است باید طی شود. در ظرف 500 سال گذشته، کمتر تغییری در مراحل صحافی دستی پیدا شده است. امروز هم کتابهائی که با دست صحافی میشوند در بسیاری موارد استحکام بیشتری دارند، ولی بدیهی است که عمل صحافی با دست بسیار کندتر از صحافی با ماشین انجام میگیرد.

صحافی ماشینی در اوایل قرن ۱۹م پیدایش یافت. از ۱۹۳۰ ببعد، با اختراع ماشینهای مجهز، صحافی همواره در حال تکامل بوده است.

مراحل صحافی

صحافی بطور کلی سه مرحله دارد: ترکیب‌بندی؛ شکل‌بندی؛ و جلدبندی.

ترکیب‌بندی. ترکیب‌بندی کتاب عبارتست از یکجا و کنار هم قرار دادن صفحات کتاب بترتیب شماره‌ی صفحات. در ترکیب‌بندی چهار عمل انجام میگیرد، تا کردن، لتگذاشتن، مرتب کردن، و دوختن.

(۱) تا کردن. صفحات کتاب معمولا تک تک چاپ نمیشود، بلکه هر چند صفحه‌ی آن بر پشت و روی یک ورق بزرگ کاغذ چاپ میشود. هر ۸ صفحه از همین دایرةالمعارف فارسی حاضر روی یک ورق کاغذ بزرگ، و ۸ صفحه‌ی دیگر بر پشت همان ورق چاپ شده است. بنا بر این، اوراق چاپشده را باید تا کرد. تا کردن در صحافی امروزی به وسیله‌ی ماشین تازنی انجام میگیرد. اوراق چاپشده به وسیله‌ی نوردهای ماشین تازنی چند بار از موضع مطلوب تا میخورند. ورق تاخورده را، که بخشی از کتاب است، یک فرم (form) مینامند. صفحات کتاب در یک فرم، به ترتیب شماره، پشت هم قرار میگیرند. تعداد صفحات یک فرم معمولا مضربی از ۴ است.

(۲) لتگذاشتن. بعضی از کتابها صفحات رنگی مخصوص یا نقشه یا تصاویر خارج از متن دارند که باید به صورت یک یا چند لَتِ جداگانه در وسط یک فرم یا بین دو فرم کار گذاشته شود. لتگذاری در وسط یک فرم با دست انجام میگیرد.

(۳) مرتب کردن. کتاب معمولا در صدها یا هزارها نسخه طبع میشود. بنا بر این، هر فرم کتاب در صدها یا هزارها نسخه است، و نسخ متعدد و یک شکل فرمها توده‌های جداگانه و متعدد تشکیل میدهند. برای مرتب کردن، باید از روی این توده‌ها، بترتیبِ صفحات یک کتاب، فرمها را به ترتیب برداشت و در کنار هم قرار داد. این عمل را در صحافی "مرتب کردن" مینامند. در صحافی جدید عمل مرتب کردن به وسیله‌ی ماشینهای ترتیب انجام میگیرد.

(۴) دوختن. پس از عمل ترتیب، ته فرمهای هر جلد را باید به یکدیگر دوخت (شکل ۱). دوخت در صحافی امروز دو طریقه دارد، طریقه‌ی سمایث[1] (smāyt) و طریقه‌ی کناره‌دوزی. در هر دو طریقه از نخهای محکم نایلونی یا پنبه‌ای استفاده میشود. دوخت به طریقه‌ی سمایث استحکام کافی به کتاب میدهد، و عطف فرمها حالت محدب پیدا میکنند، و بازنگاهداشتن کتاب نسبةً به سهولت انجام میگیرد. اما کتابهائی که به طریقه‌ی کناره‌دوزی دوخته میشوند استحکام بیشتری پیدا میکنند؛ معمولا کتابهای درسی و کتابهای مرجع

---

(۱)Smyth (۲)Sufetula

را، که بیش از کتابهای عادی مورد استفاده قرار میگیرند، به این طریقه میدوزند، عمل دوخت در هر دو طریقه به وسیله‌ی ماشینهای مخصوص صورت میگیرد.

در طریقه‌ی سمایث، هر فرم کتاب، به شکل رقم ۸، در موضع مخصوص ماشین قرار میگیرد، و چند سوزن نخدار، به فاصله‌های معینی، فرم را از محل خطِ تا سوراخ میکنند و نخ میکشند، و سپس، قلابهای متعدد سر نخها را میگیرند و گره میزنند، و این گره‌ها را به گره‌های سایر فرمهای کتاب، که به همین ترتیب نخکشی شده‌اند قلاب میکنند. به این ترتیب، ماشین دوخت سمایث، در عین اینکه صفحات هر فرم را به یکدیگر میدوزد، تمام فرمهای کتاب را نیز با چند رشته نخِ بی انقطاع به یکدیگر میدوزد.

در طریقه‌ی کناره‌دوزی، هنگام خارج شدن فرمهای یک کتاب از ماشین ترتیب، چند کوک فلزی در طول عطف، و به فاصله‌ی ۱/۸ اینچ از عطف، به کتاب فرو میشود، سپس فرمهای کتاب وارد ماشین کناره‌دوز میشوند. در این ماشین، چند رشته سوراخ بفواصل ۱ تا ۱/۴ اینچ از یکدیگر و به فاصله‌ی ۱/۴ اینچ از عطف در طول عطف احداث میشود. سپس، یک سوزن نخدار، از راه این سوراخها، تمام فرمها را به یکدیگر میدوزد.

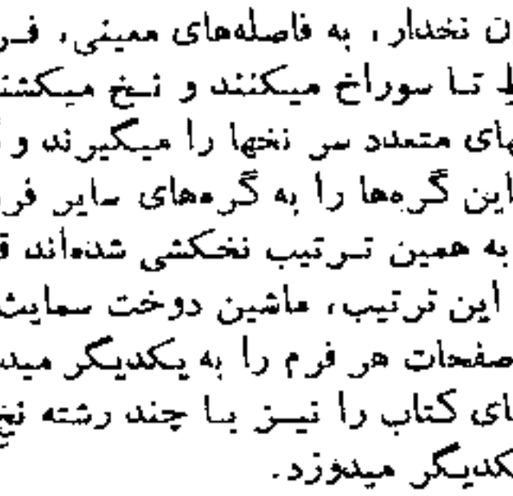

شکل ۱

اغلب کتابهای ارزان‌قیمت و جلدنازک اساساً ته‌دوزی نمیشوند، بلکه بسیاری از آنها را، با ماشین مخصوص، به طریقه‌ی "ته‌چسب" صحافی میکنند، بدین طریق که، با ماشین برش، حاشیه‌ی بسیار باریکی از تمام فرمهای کتاب را یکجا در محل عطف میبُرند، و به دیواره‌ی عطف یک لایه‌ی نازک چسب میکشند، و آنگاه فرمها را با فشار به جلد میچسبانند. بعضی اوقات نیز فرمهای یک کتاب را فقط با کوک فلزی میدوزند، و با چسب به جلد میچسبانند.

شکل‌بندی. شکل‌بندی کتاب نیز چهار مرحله دارد که به ترتیب عبارتند از: کوبیدن؛ چسب زدن؛ لب بریدن؛ و گردسازی، پشت‌کوبی، و آستربندی.

(۱) کوبیدن. فرمهای هر کتاب، پس از دوخت، در امتداد عطف تورم پیدا میکنند. برای از بین بردن این تورم، فرمها را در ماشین مخصوص، بین دو صفحه‌ی فولادی، قرار میدهند، و فشاری در حدود چند تُن بر آنها وارد میکنند. عمل کوبیدنْ نسخ متعدد هر کتاب را از لحاظ حجم نیز یکنواخت میکند.

(۲) چسب زدن. در اغلب کتابهائی که به طریقه‌ی سمایث دوخته میشوند، به وسیله‌ی ماشین چسب‌زنی، لایه‌ای از چسب مخصوص به سطح عطف کتاب میکشند تا از شُل شدن کوکها جلوگیری کند و سبب استحکام پیوستگی فرمها به یکدیگر بشود.

(۳) لب بریدن. لبه‌های ناهموار فرمهای کتاب، پس از دوخت و کوبیدن، به وسیله‌ی ماشین برش بریده میشوند. همه‌ی نسخ متعدد فرمهای یک کتاب، پس از عبور از ماشین برش، قطع یکسان پیدا میکنند.

(۴) گردسازی، پشت‌کوبی، و آستربندی. در صحافی جدید، این سه عمل به وسیله‌ی یک ماشین انجام میگیرد. این ماشین ابتدا سطح عطف کتاب را محدب میکند (به اصطلاح، "عطف را گرد میکند"). سپس یک پشتی آهنی، بر سطح عطف، متوالیاً به عقب و جلو حرکت میکند، و دو کناره‌ی طولی آنرا، رو به بیرون، فشار میدهد، به این طریق، دو کناره‌ی طولی عطف لبه‌دار می‌شوند، و به اصطلاح، "شانه پیدا میکنند". این دو لبه، هنگام کار گذاشتن کتاب در جلد، در دو شیاری که بر جلد و نزدیک عطف آن احداث شده است جا می‌افتند، و جلد را محکم نگاه می‌دارند. پس از این عمل، همان ماشین یک تکه پارچه یا سریشم بر سطح عطف میکشد؛ این پارچه را آستر مینامند.

در اغلب کتابهای ته‌دوزی‌شده، به وسیله‌ی همین ماشین، یک قطعه پارچه‌ی مشبک اضافی بر عطف کتاب میچسبانند. عرض این پارچه در حدود ۲ اینچ از قطر عطف بیشتر است، و لبه‌های اضافی آن را بعداً، در جلدگذاری، زیر آستر بَدْرَقه بر سطح داخلی جلد میچسبانند. آستر بدرقه معمولا عبارتست از دو قطعه کاغذ سفید یا رنگی، که ممکن است مطلبی بر آنها چاپ شده باشد، و هر یک، پس از تا خوردن، ۴ صفحه به قطع صفحات کتاب تشکیل میدهد، و هر قطعه را از محلِ تا در اول و در آخر اوراق صحافی‌شده‌ی کتاب به شانه‌ی عطف میچسبانند، و سپس، هنگام جلدگذاری، نیمی از هر قطعه را به دو قطعه‌ی جلد میچسبانند تا سطح داخلی آنها را بپوشاند. در مجلد اول دایرةالمعارف حاضر، قطعه‌ای که در ابتدای کتاب بر صفحات دوم و سوم آن الفبای صوتی دایرة المعارف و علامات اختصاری چاپ شده است، و قطعه‌ی همانند آن در انتهای کتاب، آستر بدرقه است.

در بسیاری از کتابها، لبه‌ی بالا و پایین عطف یک باریکه پارچه‌ی رنگی دارد که شیرازه نامیده میشود. در کتابهائی که با دست صحافی میشوند، برای استحکام بخشیدن به جلد کتاب، شیرازه‌ها را به عطف میدوزند؛ اما در کتابهائی که با ماشین صحافی میشوند شیرازه‌ها را تنها برای تزیین به دو سر عطف میچسبانند.

جلدبندی. جلدبندی شامل سه مرحله است: جلدسازی، چاپ جلد، و جلدگذاری.

(۱) جلدسازی. جلد کتاب از مقوا و پارچه، یا از کاغذ ضخیم ساخته میشود. ورقه‌های بزرگ مقوا به وسیله‌ی ماشینهای برش بریده میشوند، و به قطع و شکل مطلوب درمیآیند. قطعات بریده را در ماشین جلدسازی میگذارند. لوله‌ی کاغذ ضخیم یا توپ پارچه‌ای که بر این ماشینها سوار شده است بتدریج باز، و یک لایه چسب بر سطح درونی آن کشیده میشود. در همین زمان که لوله‌ی کاغذ یا توپ پارچه بتدریج باز میشود و چسب می‌خورد، قطعات مقوا بر سطح چسب‌خورده‌ی پارچه چسبانده میشوند، و در عین حال، باریکه‌هائی از کاغذ ضخیم نیز، به صورت عطف، در فاصله‌ی بین هر دو قطعه‌ی مقوا بر پارچه‌ی زیرین میچسبد. سپس، نوردهای ماشین لبه‌های اضافی پارچه را از سر و ته هر دو قطعه مقوا به طرف توی جلد بر میگردانند، و به سطح داخلی دو قطعه‌ی مقوا می‌چسبانند.

(۲) چاپ جلد. درج کردن عنوان کتاب و نام نویسنده و برخی تزیینات بر روی جلد کتاب را چاپ جلد مینامند. این عمل طرق مختلف دارد که مهمترین آنها چاپ کردن مطالب به روش عادی چاپ است. طریق دیگر "طلاکوبی" است که با استفاده از کلیشه و ورقه‌های رنگین آلومینیوم انجام میگیرد.

(۳) جلدگذاری. ماشین جلدگذار به سطح دو آستر بدرقه‌ی کتاب و پارچه‌ی مشبک عطف (در کتابهای ته‌دوزی‌شده) چسب میکشد، و فرمها را داخل جلد میگذارد، و با فشار، عطف فرمها را به عطف جلد و آستر بدرقه‌ها را به سطح داخلی

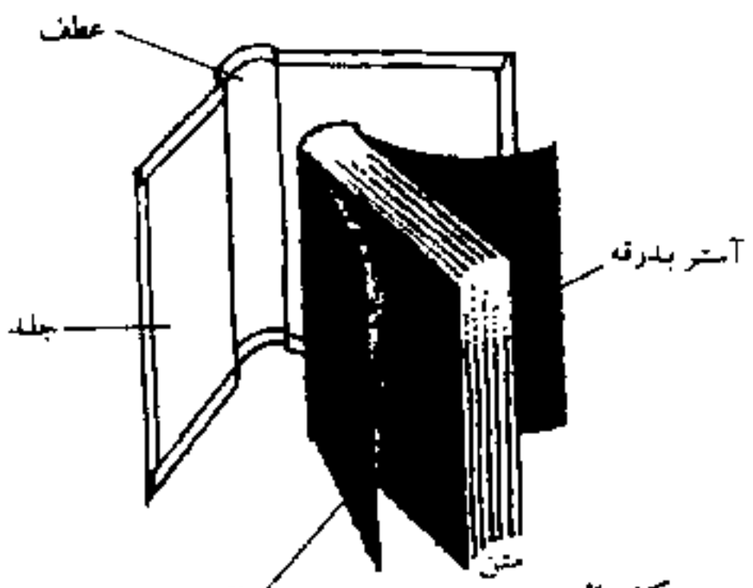

شکل ۲

جلدها میچسبانند. پس از این مرحله چون کتابها هنوز رطوبت دارند، آنها را تا چند ساعت بین صفحات چوبی دستگاه فشار میگذارند تا خشک شوند.

صحبت (sohbat)، نزد صوفیه، مجالست و معاشرت؛ در مقابل وحدت و عزلت، که عبارتست از اجتناب از معاشرت. با آنکه صحبت بهر حال نزد اکثر صوفیه خالی از آفت شناخته نمیشود، بعضی از زهاد و مشایخ‌ـمثل عبدالله مبارک، ابوسعید ابوالخیر، مولوی، و دیگران‌ـآن را بر وحدت ترجیح میداده‌اند؛ در صورتیکه بعضی دیگرـمثل ابراهیم ادهم، فضیل ابن عیاض، و دیگران‌ـبسبب زیانهای احتمالی ناشی از آن، وحدت را مطلقاً بر صحبت ترجیح مینهاده‌اند. کسانی که صحبت را ترجیح داده‌اند، و در لزوم اغتنام صحبت سخن رانده‌اند، مخصوصاً نظر به صحبت شیخ و مرشد داشته‌اند، و بهر حال، صحبت نیکان را توصیه می‌کرده‌اند. اما کسانی که به وحدت معتقد بوده‌اند حتی از صحبت نیکان نیز احتراز داشته‌اند، و آن را نیز سبب حصول بعضی تمایلات و احوال نفسانی میدانسته‌اند که اجتناب‌کردنی است. صوفیان معتدل البته هر یک از صحبت و وحدت را به اقتضای مقام مناسب میشمرده‌اند، و غالباً صحبت نیکان‌ـخاصه مشایخ‌ـرا برای مبتدیان لازم می‌دانسته‌اند. بعقیده‌ی صوفیه صحبت بر سه گونه

است، (۱) صحبت با آنکه از انسان برتر است، و این در حقیقت خدمت است، و شرط آن نزد صوفیه عبارتست از ترک اعتراض؛ (۲) صحبت با آنکه از انسان فروتر است، و شرط آن عبارتست از شفقت نسبت بدو؛ (۳) صحبت با همگنان، و شرط آن ایثار است. بطور کلی در صحبت، به اعتقاد صوفیه، توافق مقصود بیش از اصل مجالست اهمیت دارد، و در باب شرط صحبت، مشایخ سخنان بسیار گفته‌اند، و رعایت ادب و تواضع و ایثار، و ترک تکبر و جدال و تکلف را، مخصوصاً توصیه کرده‌اند، و صحبت ماجد و مجالست با دانا و پیر و شیخ را. بشرط رعایت آداب آن، از ریاضات و مجاهدات مفیدتر شمرده‌اند، و غالباً بدون نیل به صحبت شیخ وصول به مقصد را برای سالک غیر ممکن دانسته‌اند. نیز ← سلسله، نزد صوفیه.

صحبت لاری (sohbate lāri)، شهرت **محمد باقر**، فد ۱۲۵۱ هق، شاعر ایرانی. از مردم لار (فارس) بود، و در شیراز ادبیات و فقه آموخت، و به لار بازگشت، و در آنجا به امامت جماعت و تألیف رسائل پرداخت. مورد لطف فتحعلی شاه قاجار و حکام فارس بود. در اواخر عمر نابینا گشت. شماره‌ی ابیات دیوان او را از ۸٬۰۰۰ تا ۳۰٬۰۰۰ نوشته‌اند.

صحبت‌نامه، مثنوی: ← عماد فقیه.

صحبتیه: ← عدی ابن مسافر.

صحرا[1] [بعنوان اسم خاص] (sahrā) یا **صحرای افریقا** (-ye efriqā)، بیابان وسیعی در افریقای شمالی که بزرگترین بیابانهای زمین است، و از غ به ش از قطلا تا بحر احمر، و از ل به ج از ← جبال اطلس صحرائی و دریای مدیترانه تا نواحی ساوانائی نزدیک رود نیجر و دریاچه‌ی چاد ممتد میباشد. مساحتش بیش از ۷٬۷۰۰٬۰۰۰ کمه است، و بین صحرای اسپانیا، مراکش، الجزایر، تونس، افریقای غربی فرانسه، افریقای استوائی فرانسه، لیبی، مصر، و سودان منقسم میباشد. صحرا را میتوان جزء بیابان وسیعتری شمرد که بیشتر شرق نزدیک را نیز اشغال کرده است. بعضی از قسمت‌های صحرا اسامی خاصی دارند، چنانکه قسمت مرزی بین مصر و لیبی "صحرای لیبی" خوانده میشود. جز ناحیه‌ی پرسکنه و آباد دره‌ی نیل که بیش از ۲۰٬۰۰۰٬۰۰۰ جمعیت دارد، و معمولا ناحیه‌ای مجزا از بیابان اطراف شمرده میشود جمعیت صحرا را ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ تن تخمین کرده‌اند. زبان و دین غالب بترتیب عربی و اسلام است. از گروههای عمده‌ی چادرنشینان موره‌ا و طوارق هستند.

حالت بیابانی صحرای افریقا ناشی از اقلیم آنست. بارش در آنجا بسیار نادر و مخصوصاً نامنظم است؛ بارش متوسط سالیانه در قسمت‌های مرکزی کمتر از ۲٫۵ سم است، ولی در حواشی خارجی صحرا به ۱۲٫۵ سم میرسد؛ در جانب ل‌غ، جبال اطلس و ناحیه‌ای استپی که منتهی به صحرا میشود باریکه‌ی ساحلی را از صحرا جدا میکنند، و چون سدی، مانع میشوند که رطوبتی که به وسیله‌ی بادها از مدیترانه به جانب خشکی میوزند به صحرا برسد. بسبب خشکی فوق العاده‌ی هوا، تبخیر بسیار شدید است، و این امر جریان آبهای سطحی را به حد اقل میرساند. دامنه‌ی تغییرات دما و شدت بادهای سوزان و غبارآلود صحرائی سبب شکستن سنگها و برهنگی سطح زمین می‌باشند. در نتیجه‌ی عوامل مذکور، این ناحیه از لحاظ حیوان و نبات بسیار فقیر میباشد. البته باید بین صحرای بمعنی خاص و حواشی آن تمیز گذاشت. در جانب ل که بارش نسبةً معتنابه است، منطقه‌ای از استپها وجود دارد که برای دامپروری مناسب میباشد. در ج، منطقه‌ای ساوانائی از قطلا تا حوضه‌ی نیل گسترده است که برزخی بین صحرا و نواحی حاصلخیز افریقای استوائی بشمار میرود. صحرای بمعنی خاص ناحیه‌ی بین این دو منطقه را اشغال کرده است، و قسمت‌های مختلف آن سیما‌های متفاوت دارد. پهنه‌های وسیعی را خاصه در موریتانیا، الجزایر مرکزی، غ لیبی، و مصر ریگهای روان فرا گرفته است؛ این پهنه‌ها، که به عرق (erq) موسومند، بوسیله‌ی فلاتهای سنگی موسوم به حماده (hammāde) از هم جدا میشوند. در نواحی دیگر، دره‌های سیلابی موسوم به وادی قرار دارد، که اغلب خشک میباشند. بایرترین قسمت صحرا نواحی موسوم به تنزروفت (tanez-ruft) یا بلاد عطش (belāde ataš) است، که در قسمت ج‌غ الجزایر تا ل سودان سابق فرانسه ممتد میباشند، و بکلی فاقد آب و رستنی و خالی از واحات و از بیابانگردان است. در داخله‌ی صحرا بارش بقدری خفیف و نادر است که علوفه برای شتر و بز فقط به فواصل زیاد یافت میشود، و سکنه‌ی بیابانگرد فوق العاده قلیل و متحرک می‌باشند. در مناطقی که آبهای سطحی جاری است یا سفره‌های آب زیر زمینی بحد کافی به سطح زمین نزدیک است، واحاتی دایر میباشد که مرکز سکونت و زراعت هستند، و برخی منفردند و بعضی، مانند جزایر یک مجمع الجزایر، گروههائی تشکیل میدهند. از واحات عمده میتوان سیوه (مصر)، غات، غدامس، و فزان (همه در لیبی)؛ و بسکری، تقرت (toqort)، وارقله، و مزاب (همه در الجزایر)؛ و تافیلالت (مراکش) را نام برد. در پویشهای زمینشناسی سال ۱۹۵۶، در صحرای شمالی میدانهای گاز طبیعی کشف شد، و این میدانها عظیمترین میدانهای گاز طبیعی در زمین شمرده شده است؛ از آن ببعد نهشت‌های سرشار نفت، آهن، مس، منگنز، و فوسفاتها در صحرا کشف و بهره‌برداری شده است.

در ایام باستانی، سکنه‌ی صحرا سیاهان سودانی بودند، و نقاشیهائی که بر سنگ در بعضی نقاط این ناحیه کشف شده است حاکی از این است که زندگی آنها مشابهت با زندگی مصریان باستان داشته. بربرها، که در حواشی شمالی میزیستند، سکنه‌ی سیاهپوست را چندی بطرف ج راندند؛ ظاهراً پیشروی بربرها با ورود شتر باین ناحیه (احتمالا در اوایل مسیحیت) بستگی داشته است. پس از بربرها، اعراب در این ناحیه نفوذ کردند. در قرون اولای هق، راههای کاروانرو فزان را به چاد، تونس جنوبی را به نیجریه، و مغرب اقصی را به غنا مرتبط میکرد. مذهب اسلام در قرن اول هق وارد فزان شد، و سپس از طریق سوداگران مسلمان انتشار و بسبب فتوحات مرابطون توسعه یافت.

اگرچه سواحل افریقا قرنها است که تحت استیلای دولتهای اروپائی بوده است، و بعضی از این دول استیلای خود را تا بر واحات شمالی و حتی بر فزان بسط دادند، تا قرن ۱۹م هیچ اروپائی در داخل صحرا نفوذ نکرده بود. یکی از نخستین اروپائیانی که از صحرا گذشتند و باز گشتند ر. کایه بود (ح ۱۸۲۸). از پوینندگان دیگر هاینریش بارت[2] (hāynriš bārt) (۱۸۲۱–۶۵) (آلمانی) و گ. ناختیگال را میتوان نام برد. در اواسط قرن ۱۹م، سنوسیه اقدام به توسعه‌ی نفوذ خود در میان بیابانگردان کردند. فرانسویها برای مقابله با آنها صحرای الجزایر را اشغال کردند (۱۹۰۰–۹). ایتالیا بتدریج داخله‌ی لیبی را آرام ساخت (۱۹۱۱–۳۳)، و آخرین سرزمین سرکش این ناحیه، یعنی موریتانیا، در ۱۹۳۴ تحت فرمان فرانسه بود. در ۱۹۶۱ فرانسویها آزمایشهای هسته‌ای خود را در صحرای غربی آغاز کردند.

امروزه وسایط ارتباطی صحرا عبارتند از پایگاههای تلگرافی، شبکه‌ای از راههای هوائی و جاده‌های اتومبیل‌رو، و بعضی خطوط آهن. از دهه‌ی بعد از ۱۸۵۰ ساختمان یک راه آهن سرتاسری در صحرا مورد نظر بوده است، ولی تا کنون جز قسمت کوتاهی از آن ساخته نشده.

صحرارود (sahrārud)، ده (جه ۳٬۲۰۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)؛ ۶کیلومتری چش فسا، کنار راه شوسه‌ی فسا به جهرم.

صحرای اسپانیا[3] (sahrāye espānyā)، ایالت ماوراء بحار اسپانیا (مساحت ایالت ۲۶۴٬۰۰۰ کمه؛ جمع ح ۴۵٬۰۰۰)، لغ افریقا، کنار قطلا. از ل به مراکش محدود است. مشتمل بر دو ناحیه‌ی ریو د اورو[4] (rio de oro) (۱۸۱٬۰۰۰ کمه) و ساقیة الحمراء است. ناحیه‌ای کماب است، و مردمش عمدةً شبانان چادرنشین هستند. سابقاً مستعمره‌ی اسپانیا بود. در ۱۹۵۸ عنوان ایالت یافت. از شهرهای عمده‌اش ویلا سیزنروس[5] (villā sizneros) است، که کرسی ریو د اورو میباشد.

صحرای افریقا: ← صحرا.

صحرای‌باغ (sahrāy.bāq)، دهستان (جه ح ۴٬۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۹ (؟) آبادی.

صحرای ترکمن، ل ایران: ← ترکمن صحرا.

صحرای شرقی، عربی **الصحراء الشرقیه** (as-sahrā'o 'š.šarqiyya)، صحرائی به مساحت ح ۲۲۲٬۰۰۰ کمه، ش مصر، که از ش نیل تا سواحل مرجانی بحر احمر ممتد است. ساکنین معدود آن بیشتر از آب چاه و چشمه استفاده میکنند. این صحرا منبع بعضی از سنگهائی (از جمله سنگهای سماق و گرانیت) بوده است که در ساختن بناهای باستانی مصر بکار میرفته‌اند. معادن آهن، فوسفات، و نفت دارد.

صحف (sohof)، مفردش صحیفه (sahife) [عربی، = مکتوب، نوشته]، هر دو به معنی کتاب یا کتاب کوچک. نویسندگان اسلامی کتب آسمانی را که بر انبیاء از آدم تا موسی نازل شده است صحیفه خوانده‌اند، و تعداد این صحیفه‌ها را صد نوشته‌اند.

---

(۱)Sahara (۲)Barth (۳)Spanish Sahara (۴)Rio de Oro (۵)Villa Cisneros

بنا بر نوشته‌ی ایشان، نخستین کتاب صحف آدم است، که دارای ۲۱ صحیفه بوده است؛ و کتاب دوم کتاب شیث است، که دارای ۲۹ صحیفه بوده؛ و کتاب سوم، که بر خنوخ (نیز ← ادریس) نازل شده، در ۳۰ صحیفه بوده؛ و کتاب چهارم، که بر ابراهیم فرود آمده، دارای ۱۰ صحیفه بوده است؛ و کتاب پنجم، که بر موسی نازل شده، نیز دارای ۱۰ صحیفه بوده است. در قرآن، از صحف ابراهیم و موسی یاد شده، و در بعضی متون روائی و تاریخی اسلامی، مطالبی از صحیفه‌ی آدم، صحیفه‌ی ادریس، و صحیفه‌ی ابراهیم نقل کرده‌اند. نیز ← مصحف.

صحف ابراهیم (sohofe ebrāhim)، تذکره‌ی بسیار مفصل شاعران پارسی‌گوی که شامل زندگی‌نامه‌ی ۳٬۲۷۸ شاعر است بترتیب الفبائی، و توسط علی ابراهیم خان خلیل تألیف شده است (۱۲۰۵ هق). نسخه‌های خطی آن موجود است.

صحنه[1]، در تئاتر، سُفه یا سکو یا محوطه‌ای که نمایشنامه‌ای بر آن یا در میان آن اجرا شود. این کلمه پس از ورود نمایشنامه‌های اروپائی به ایران و اجرای آنها (اول در بعضی تالارهای خصوصی و عمومی و بعد در تماشاخانه‌ها) در مقابل کلمه‌ی فرانسوی سن[2] (sen) در زبان فارسی متداول شد. چون هر یک از "قسمت‌های مداوم" یک پرده‌ی نمایش را (مثلا ورود دو دزد به صحنه، گفتگوی آنها، باز کردن گاوصندوق تا ورود پلیس) نیز بزبان فرانسوی سن میگویند، کلمه‌ی صحنه باین معنی نیز در زبان فارسی بکار برده میشود.

صحنه‌های نمایش غالباً بشکل صفه یا سکوی بلندی است که در یک طرف تالاری بنا میشود، و جلو آن پرده‌ای قرار دارد که، پیش از شروع نمایش، تماشاگران را از صحنه جدا میکند، و با کنار رفتن آن نمایش شروع میشود، و در پایان هر پرده‌ی نمایش، پرده‌ی صحنه بسته میشود. اما صحنه‌هائی نیز وجود دارد که بشکل محوطه‌ای مدوّر در وسط محوطه‌ی وسیعتری قرار دارد و بر گرد آن جایگاه تماشاگران بصورت پله‌های مدوری بنا شده است. اینگونه صحنه‌ها، که صحنه‌ی گرد (gerd) نامیده میشود، یادگار تئاتر یونان و روم باستان است، و امروزه از نوع آنها به ندرت در بعضی شهرهای امریکا و اروپا ساخته میشود.

از ترکیب کلمه‌ی صحنه با کلمات دیگر، اصطلاحات نمایشی چندی بوجود آمده که در میان اهل نمایش متداول شده است. از آن جمله است **صحنه‌آرا**، بمعنای دکوراتور[3] (dekorātor؛ از فنس)، یا کسی که ساختن اجزای صحنه و تزیین آن بر عهده‌ی اوست (اصطلاح صحنه‌پرداز نیز گاهی بهمین معنی بکار میرود)؛ **مدیر صحنه**[4]، در مقابل کلمه‌ی فرانسوی رژیسور[5] (rejisër)، بمعنی کسی که مسؤول تهیه‌ی وسایل صحنه، اداره‌ی صحنه در شبهای نمایش، و سرپرستی برپا کردن صحنه‌ها، تغییر دکورها، و قرار یافتن اشیاء صحنه در جای خود، و اداره‌ی امور بازیگران در پشت صحنه است. این کلمه تا چندی پیش به معنای کارگردان نمایشنامه نیز در میان اهل تئاتر بکار میرفت. اما هیچیک از این اصطلاحات رسمیت و عمومیت ندارد، و گاه حتی بر حسب میل کسانی که آنها را بکار میبرند، معانی مختلف از آنها منظور میشود.

صحنه‌آرا: ← صحنه، در تئاتر.
صحنه‌پرداز: ← صحنه، در تئاتر.
صحنه‌ی گرد: ← صحنه، در تئاتر.
صحو، نزد صوفیه، ← سکر.

صحیح (sahih)، در اصطلاح محدثین و علم حدیث، حدیثی که مرفوع باشد، و سند آن متصل باشد به نقل عدلی که در تحمل و ادای آن ضابط باشد، و در آن حدیث شذوذ و علت نباشد. توضیح اصطلاحاتی که در این تعریف آمده است بشرح ذیل است. (۱) مرفوع (marfuʿ) بودن حدیث بمعنی این است که حدیث به پیغمبر برسد نه به صحابی یا تابعی. (۲) متصل بودن حدیث این است که سند حدیث در آغاز یا وسط یا پایان منقطع نشده باشد، یعنی اسامی بعضی از راویان از آن نیفتاده باشد. (۳) مقصود از عدل (adl) کسی است که از محظورات دینی احتراز و انزجار داشته باشد. (۴) "ضابط بودن در تحمل و أدا" یعنی ناقل حدیث کسی نباشد که اهل غفلت و فراموشکاری و شک باشد. (۵) شذوذ (šozuz) در حدیث به این معنی است که برای حدیثی دو روایت باشد، و این دو روایت با هم چنان اختلاف داشته باشند که جمع میان آن دو ممکن نگردد، ولی راوی یکی از این دو روایت، در حفظ، بر دیگری ارجحیت داشته باشد، و راویان این روایت بیشتر باشند؛ در این صورت، آن روایت دیگری شاذ (šazz) است، و بنا بر این، به آن حدیث صحیح گفته نمیشود. (۶) علت در حدیث آنست که در آن سستی و وهنی نهانی باشد، که مایه‌ی ضعف آن شود.

در میان علمای شیعه، حدیث صحیح آن است که تمام اشخاص سلسله‌ی سند آن شیعه‌ی امامی عادل باشند، و حدیث با سند متصل به حضرت رسول یا به یکی از معصومین برسد.

صحیح، عدد: ← عدد صحیح.
صحیح، عدد جبری: ← عدد جبری.
صحیح، معادله‌ی: ← معادله.

صحیح بخاری (sahihe boxāri) یا **الجامع الصحیح** (al.jāmeʿo 's.sahih) [جامع صحیح]، مجموعه‌ی احادیث نبوی بطریق اهل سنت، تألیف امام ابوعبدالله محمد بخاری، که اولین کتاب از صحاح سته است. نام کامل این کتاب الجامع المسند الصحیح المختصر من امور رسول الله و سننه و ایامه می‌باشد. صحیح بخاری نخستین مجموعه‌ی احادیث است، و همه‌ی علمای اهل سنت متفقند بر اینکه پس از کتاب خدا کتابی صحیحتر از صحیح بخاری، و صحیح مسلم نیست، و این دو کتاب به صحیحین (sahihayn) [دو صحیح] مشهورند. موثوق بودن تمام راویان حدیث، و متفق علیه بودن موثوقیت آنان، از جمله‌ی شروط صحت در صحیح بخاری و صحیح مسلم است. عده‌ی احادیث صحیح بخاری را ۷٬۲۹۵ یا ۷٬۲۷۵ یا ۷٬۳۹۷ حدیث گفته‌اند، که با حذف احادیث مکرر، تقریباً ۲٬۶۰۲ حدیث دارد. بخاری این احادیث را در طی ۱۶ سال از ۶۰۰٬۰۰۰ حدیث استخراج کرده است، و احادیث را به ترتیب بابها مرتب ساخته، و برای هر باب "ترجمه"ای (عنوانی) گذاشته است، که در حقیقت تفسیر و بیان آن احادیث است، و بهمین جهت گفته‌اند که فقه کتاب بخاری در عناوین آن است.

صحیح بخاری بارها در هند و مصر و اروپا بطبع رسیده است، و بر آن شروح زیادی نوشته شده است، که از آن جمله است إعلام السنن، تألیف ابو سلیمان حمد ابن محمد الخطابی؛ الکواکب الدراری، تألیف شمس‌الدین محمد ابن یوسف کرمانی؛ فتح الباری، تألیف ابن حجر عسقلانی (بولاق، ۱۳۰۱–۲ هق)؛ عمدة القاری، تألیف بدرالدین عینی (استانبول، ۱۳۰۸–۱۱ هق)؛ و ارشاد الساری است.

صحیح مسلم (sahihe moslem) یا **الجامع الصحیح** (al.jāmeʿo 's.sahih) [جامع صحیح]، مجموعه‌ی احادیث بطریق اهل سنت، تألیف امام ابوالحسین مسلم نیشابوری، که دومین کتاب از صحاح سته است، و با صحیح بخاری به صحیحین (sahihayn) مشهور شده است، و آن دو را پس از قرآن صحیحترین کتاب میشمارند. شروط مسلم در احادیث تقریباً همان شروط بخاری (← صحیح بخاری) است؛ کسانی که مسلم در صحیح خود به ایشان استناد کرده است و نامشان در صحیح بخاری نیامده است ۶۲۵ تن هستند. مجموعه‌ی احادیث صحیح مسلم را بعضی ح ۱۲٬۰۰۰ حدیث و برخی ح ۷٬۲۷۵ حدیث گفته‌اند. مسلم اگر چه کتاب خود را به بابها مرتب کرده است، اما عنوانی برای بابها ذکر نکرده است، و عناوینی که اکنون هست از دیگران است. و نیز مسلم حدیثی را که با طرق و اسناد مختلف روایت شده است در یک موضع ذکر کرده، و در مواضع دیگر نیاورده است.

صحیح مسلم بارها در هند و مصر و استانبول بطبع رسیده است. از جمله‌ی شروح صحیح مسلم یکی شرحی است بنام المنهاج فی شرح مسلم ابن الحجاج (مصر، ۱۲۸۳ هق)، تألیف ابوزکریا یحیی ابن شرف نووی (navavi)؛ و دیگر شرح جلال الدین سیوطی، بنام الدیباج علی صحیح مسلم ابن الحجاج (مصر، ۱۲۹۹ هق)؛ و دیگر شرح شهاب الدین قسطلانی، بنام منهاج الابتهاج بشرح مسلم ابن الحجاج.

صحیحین (sahihayn)، عنوانی که اهل سنت به دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم داده‌اند، و

---

(۱)stage (۲)scène (فنس) (۳)décorateur (فنس) (۴)stage manager (۵)régisseur

این دو کتاب را، پس از قرآن، صحیحترین کتابها میشمارند.

صحیفه: ← صحف.

صحیفه، داستان: ← محمد، قسمت ۱۱.

صحیفة الرضا: ← طبرسی، ابوعلی.

صحیفه‌ی زرقالیه: ← زرقالی.

صحیفه‌ی سجادیه (sahifeye sajjādiyye)، مجموعه‌ای از ادعیه و مناجات امام زین‌العابدین ع. دو صحیفه موجود است، یکی صحیفه‌ی صغیر، که نزد زیدیه معتبر است، و شیعه‌ی امامیه آن را صحیفه‌ی ناقصه‌ی سجادیه میخوانند؛ و دیگری صحیفه‌ی کبیر، که مشتمل بر ۵۴ دعا است، و بنام صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه معروف است، و راوی آن نجم‌الدین بهاء الشرف علوی است. بر این صحیفه‌ی کامله، علاوه بر ۵۴ دعای معروف، ملحقاتی نیز افزوده‌اند. صحیفه‌ی کامله نزد شیعه اهمیتی فراوان پیدا کرد، و حواشی و شروح زیادی بر آن نوشتند، که از آن جمله است شرح کفعمی؛ شرح شیخ بهائی، بنام حدایق الصالحین؛ شرح فارسی ملا محمد هادی مترجم مازندرانی؛ شرح شیخ طریحی؛ شرح محمد باقر مجلسی؛ و معروفتر از همه، شرح سید علی خان، بنام ریاض السالکین؛ و غیره. صحیفه مکرر بطبع رسیده و به انگلیسی نیز ترجمه شده است.

صحیفه‌ی صغیر: ← صحیفه‌ی سجادیه.

صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه: ← صحیفه‌ی سجادیه.

صحیفه‌ی کبیر: ← صحیفه‌ی سجادیه.

صحیفه‌ی ناقصه‌ی سجادیه: ← صحیفه‌ی سجادیه.

صخر جنی (saxre jenni)، جنی (← جن) که انگشتر حضرت سلیمان را بر اثر اشتباه یکی از کنیزان سلیمان بدست آورد، و مدت ۴۰ روز بجای سلیمان فرمانروائی کرد، و خود را بجای سلیمان معرفی نمود، و هیچ کس آگاه نبود. صخر جنی بر طبق افسانه‌ها پادشاه دریاها بوده است. داستان او را با سلیمان در کتابهای تفسیر و قصص انبیا به تفصیل بسیار نقل کرده‌اند.

صخره، اورشلیم؛ ← قبة الصخره.

صدا (sadā)، اصطلاحی که سابقاً برای آنچه اکنون **پژواک** گفته میشود بکار میرفت.

صدا[1] (sedā)، لفظی که به دو معنی یکی برونخودی و دیگری درونخودی (← عینی)-و کمابیش مترادف با صوت بکار میرود. در معنای درونخودی، صدا عبارتست از احساس شنیدن، یعنی احساس ناشی از تحریک اعصاب سامعه (← **گوش**) و مراکز سمعی دماغ بسبب تأثیر امواج صوتی (← **صوت**) بر عضو سامعه خاصه از طریق پرده‌ی صماخ (گاه، بسبب تأثیر مستقیم یک اختلال داخلی در اعصاب و مراکز مذکور. احساس صدا دست میدهد؛ مانند احساس "زنگ زدن" در گوش). در معنای برونخودی، صدا به معنی حرکت ارتعاشیی است که باعث احساس شنیدن است (← **صوت**).

اعضای مولد صوت در انسان عبارتند از تیغه‌ها یا تارهای صوتی (← حنجره؛ برای تصویر ← حلق)، و چند حجره‌ی همنوائی، که از حلق، دهان، و حفره‌های بینی تشکیل میشوند. صدائی که در تکلم مسموع میشود مخلوطی است از اصوات موسیقی و آواها (← **صوت، VII**). در مصوتها (ویلها) جنبه‌ی صوت موسیقی غلبه دارد؛ حروف صامت (یا کنسنها) آواهائی هستند که به آغاز و انجام مصوتها میپیوندند. از تحقیقاتی که با نوسان‌نما بعمل آمده معلوم شده است که مصوتهای ادامه‌یافته دارای نمایش موجی مشخص و بسامد تقریباً ثابتی هستند؛ در تکلم، این شکل موجی در طی تلفظ مصوت اندکی تغییر میکند، و در آغاز و انجام، بسبب اصوات صامتهای پیوسته به آن، دگرگون میشود. در تکلم سه عامل تشخیص می‌دهند، (۱) ارتفاع اصلی صدا (← **ارتفاع**، یکی از صفات صوت)، که بر حسب تکیه و شدت سخن گفتن متفاوت است؛ (۲) بسامدهای مشخصه‌ی مصوتها، و (۳) بسامدهای متفرق وابسته به صامتها. بسامد اصلی صدای مردان در تکلم در اکتاوِ از 90 تا 180 ارتعاش در ثانیه قرار دارد، و در مورد زنان تقریباً یک اکتاو بالاتر است. آواز[2] (یا صدا) صوتی است موسیقی، و تفاوت عمده‌ی آن با صوت تکلم در امتداد بیشتر مصوتها با ارتفاعات مشخص میباشد.

بسبب حساسیت بسیار **گوش**، قدرت صدای مکالمه بظاهر بزرگ مینماید، ولی در واقع این قدرت بسیار کوچک است. برای اینکه تصوری از قدرت صدای مکالمه حاصل شود تذکر میدهیم که، اگر قدرت صدای مکالمه مستقیماً قابل تحویل به قدرت برقی بود، برای بدست آوردن قدرت لازم برای روشن کردن یک لامپ ۴۰ واتی قریب ۴ میلیون صدا لازم بود.

صدابندی[3] (sedābandi)، عایقکاری در مقابل عبور صوت. صدابندی در شنوائی اهمیت تمام دارد. صدابندی از دو راه صورت میگیرد. یکی اینکه روی سقف و دیوارهای اطاقی را که می‌خواهند صدابندی کنند با ماده‌ای صداگیر یا صدا-کش میپوشانند تا **پژواک** تخفیف یابد. در نتیجه‌ی این عمل، صدای گوینده واضحتر به‌گوش میرسد؛ و نیز کیفیت موسیقیی که در اینگونه جاها نواخته میشود، در نتیجه‌ی کم شدن پژواکهای نامطلوب، مطبوعتر میگردد. مصالحی که به این منظور به کار میرود، عبارتست از نمد پوشیده با کنف، تخته‌های فیبری سوراخدار، ورقه‌های چوب‌پنبه‌ای، و انواع مخصوص سفالها و اندودهای گچی صداکش. پرده‌های ضخیم و مبلهای پارچه‌ای نیز در صدا-بندی مؤثرند. اینگونه مصالح، به علت دارا بودن منفذهائی که هوا میتواند از میان آنها بگذرد، از مقدار پژواک میکاهند. مقداری از انرژی امواج صوتی که وارد این گذرگاهها میشود، در نتیجه‌ی اصطکاک، به انرژی حرارتی مبدل میشود.

طریقه‌ای دیگر در صدابندی هست که از مقدار صوتی که از یک اطاق به اطاق دیگر، در نتیجه‌ی ارتعاش دیوارها و کف اطاق، انتقال مییابد میکاهد (امواج صوتی این سطوح را مرتعش میکنند؛ این ارتعاشات سبب ارتعاش هوای مجاور با دیوار و کف، و تولید اصوات دیگر میشود). از بین بردن این نوع انتقال صوت دشوار است. بطور کلی، مصالح ساختمانی سنگین (مانند آجر، سنگ، یا سیمان) کمتر از مصالح سبکتر (مانند چوب و فیبر) دستخوش این ارتعاشات میشوند. تخته‌های فیبری مقدار پژواک را پایین میآورد، ولی مانع انتقال صوت از اطاقی به اطاق دیگر نمیشود. پوشاندن کف اطاق با فرش، لینولئوم، و پوششهای کائوچوئی یا چوب‌پنبه‌ای مانعی در برابر تولید ارتعاشات مولد صدا است. در کارخانه‌ها، فنرهای فولادی یا بالشتکهای کائوچوئی یا چوب‌پنبه‌ای که در زیر ماشینها قرار میدهند، در کم کردن انتقال صدا از طریق ارتعاش بسیار مؤثر است. نیز ← شنوائی.

صدارت (sedārat)، بالاترین منصب اداری و روحانی در روزگار صفویه. صاحب این منصب عنوان صدر (sadr) داشته است. منصب صدارت احتمالا در دوره‌ی تیموری بوجود آمده است، و در روزگار شاهرخ ابن تیمور (سلطنتش ۸۰۷-۵۰ هق) منصبی کاملا رسمی بوده. قرائنی وجود دارد که این منصب در روزگار تیمور نیز وجود داشته است. وظیفه‌ی اصلی صاحب این مقام تولیت و رسیدگی به اوقاف، و تمشیت امور طلاب و سادات، و صرف حاصلات موقوفات بوده است، و در آغاز، "صدر موقوفات" خوانده میشده است. پیش از زمان تیمور، لفظ صدر [= بزرگ] بعنوان صفت و لقب بکار میرفته است.

در روزگار صفویه، وظایف منصب صدارت گسترش یافته، و صدر تقریباً ریاست تمام تشکیلات مذهبی کشور را بعهده داشته است. در آغاز دولت صفویه، وظیفه‌ی اصلی صدر تبلیغ مذهب شیعه و دفاع از آن بوده است، و صاحبان این منصب در جنگها نیز شرکت میکرده‌اند. نخستین کسی که در دوره‌ی صفویه عنوان صدر یافت قاضی شمس الدین لاهیجی (گیلانی) است، که معلم فارسی و عربی شاه اسماعیل I صفوی بود.

بعدها مناصب صدر خاصه و صدر عامه یا صدر الممالک تأسیس گردید. **صدر خاصه** (sadre xāsse) یا **صدارت‌پناه** (sedārat.panāh) رئیس روحانی تمام کشور بوده، و فقط به اداره‌ی کارهای شرعی میپرداخته است، و امور مذهبی دربار و موقوفات شاه و شهر اصفهان و شهرهای اطراف آن را خود بعهده داشته است، و پس از **اعتمادالدوله**، بزرگترین مقامات کشوری را داشته است، و جای او در پای تخت شاه در طرف راست بوده است. صدر خاصه در ایالات و شهرستانهای اطراف معاونین و قائم‌مقامهائی به نام نایب‌الصداره (nāyebo's.sedāre) داشته است، که به اداره‌ی امور روحانی میپرداخته‌اند، و کار قضاوت با آنها بوده است، و در محضر صدر خاصه، استیناف از حکم ایشان همیشه امکان داشته است. **صدر عامه** (sadre āmme) یا **صدرالممالک** (sadro'l-mamālek) دومین شخصیت اداری و روحانی کشور بوده است، و معاون و جانشین صدر خاصه به شمار میرفته، و اموری را که صدر خاصه در دربار شاهی و شهر اصفهان و نواحی اطراف آن بعهده داشته، وی در سایر نقاط کشور-آذربایجان، عراق، فارس، خراسان، و غیره-اداره میکرده است. صدرالممالک، علاوه بر این مشاغل، معاون دیوان بیگی نیز بوده است، ولی دیوان بیگی هیچ کاری را بی مشورت وی انجام نمیداده است. صدر الممالک نیز، مانند صدر خاصه، در تمام محاکم کشور جانشینانی داشته که نایب‌الصداره خوانده میشده‌اند. جای وی در پای تخت شاه در طرف

(۱)sound (۲)voice (۳)soundproofing

چپ بوده است.

در آغاز، صدارت خاصه و صدارت عامه با یک شخص بوده است، و بعدها این دو عنوان در زمان شاه سلیمان I صفوی و احتمالاً در سال ۱۰۸۱ هق از یکدیگر تفکیک شده است. بر روی هم، مقام صدارت، منصبی نیمه‌سیاسی و نیمه‌روحانی بوده است. عنوان نواب (navvāb) فقط بر صدور و اعتمادالدوله اطلاق میشده است. نیز ← صدر اعظم.

صدارت‌پناه، در عهد صفویه، ← صدارت.

صدارت عظمی: ← صدر اعظم.

صداع (sodāʿ) یا **سر درد**، دردی که تمام یا قسمتی از سر را فرا میگیرد و شدت و طول مدت آن متفاوتست. سر درد علل گوناگونی دارد که از همه مهمتر خستگی، فشارهای عصبی، اختلال دید، و ضایعات عضوی مغز را میتوان بشمار آورد. در بعضی موارد نیز سر دردْ جزئی از یک بیماری عمومی است. مثلا، بسیاری از بیماران مبتلی به زیادی فشار خون، در ساعات اول صبح، به سر درد دوچارند.

یکی از انواع فراوان سر درد میگرن[1] (migren، فنـ) است، که نیمی از سر را فرا میگیرد، و با اختلالات عمومی‌ـمانند حالت تهوع، بی‌اشتهائی، و ضعف عضلانی‌ـهمراه میباشد. علت میگرن بینظمی اعصاب خودکار است، و واسطه‌های شیمیائی چندی برای بروز آن لازم میباشد. در ابتدای حمله‌ی میگرن، عروق خونی مغز نازک میشوند، و بعد منبسط میگردند؛ سر درد با انبساط عروق شروع میشود، و تا هنگامی که رگها به حالت عادی برنگشته‌اند ادامه مییابد.

صداق: ← مهر یا صداق.

صدای اصلی: ← زه؛ لوله‌های صوتی.

صدبخشی (sad.baxši) یا **سانتیگراد**[2] (sāntigrād؛ از فنـ) [= مشتمل بر صد قسمت. ← سانتی‌ـ]، منقسم به صد قسمت متساوی یا صد درجه. این اصطلاح بالاخص در درجه‌بندی دما بکار میرود، و به جای آن "صدقسمتی" هم میگویند. ← دما؛ دماسنج.

صدپا[3] (sad.pā)، جانوری کرم‌مانند از سلسله‌ی بندپایان، که عمدةً شبگرد است، و مشابهت به حشرات دارد. بدن آن پهن و مرکب از قطعاتی است که بیشتر آنها هر یک یک جفت پا دارند. صدپایان در واقع بطور متوسط ۳۵ جفت پا بیشتر ندارند، و اولین جفت آنها مانند نیشهای زهرناکی است که با آن صید خود را (حشرات، کرمها) فلج میکنند. صدپایان معمولا ۲–۲۰ سم طول دارند، ولی طول بعضی از اقسام استوائی آنها به ۴۵ سم میرسد.

صد پند: ← عبید زاکانی.

صد خرو، خراسان: ← سد خرو.

صددروازه، شهر: ← هکاتومپیلوس.

صددیناری (sad.dināri) یا (در تداول عامه) **صناری** (sannāri)، سکه‌ی نیکلی اواخر عهد قاجاریه، معادل ۲ شاهی یا ۱/۱۰ قران. پس از تصویب (۲۲ اسفند ۱۳۱۰ هش) قانون "اصلاح قانون واحد و مقیاس پول"، به طریقی که در آن قانون و "قانون تمدید مدت اعتبار قانونی پول قران" (مصوب ۵ مهر ماه ۱۳۱۱ هش) پیشبینی شده بود، مدتی صددیناری به جای ده‌دیناری جدید رواج و اعتبار داشت.

در تقسیمات قران قدیم به ۲۰ شاهی، دو شاهی، شش شاهی، چهارده شاهی، و هیجده شاهی را بترتیب صد دینار، سیصد دینار، هفتصد دینار، و نهصد دینار میگفتند، و هنوز هم این اصطلاحات در بعضی موارد (مثلا در بازار در نرخ تنزیل و دلالی و غیره) بکار میرود. نیز ← عباسی.

صدر (sadr)، لفظ عربی، بمعنی سینه، که در بعضی از اصطلاحات طبی و علوم وابسته بآن میآید (مانند "قفسه‌ی صدری" و "اختناق صدری").

صدر، منصب، ← صدارت. نیز ← صدر اعظم.

صدر [عربی، = سینه، آغاز و برتر هر چیز]، در علم عروض، نخستین پایه از مصراع اول هر بیت، مانند واژه‌ی توانا، بر وزن فعولن، درین شعر

توانا بود هر که دانا بود
بدانش دل پیر برنا بود.

نیز ← ابتدا؛ ضرب؛ حشو؛ عروض.

صدر یا سینه: ← قفسه‌ی سینه.

صدرا، ملا: ← ملا صدرا.

صدرآباد (sadrābād)، ده (جمعاً ۸۸۵ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان رستاق، بخش اشکذر، شهرستان یزد، استان دهم، ۲۶کیلومتری ل‌غ اشکذر.

صدر اسلام (sadre eslām)، دوره‌ای از اوایل تاریخ اسلام که حدود کاملا مشخصی ندارد، ولی بیشتر آن را زمان پیغمبر و خلفای اربعه می‌شمارند.

صدر اصفهانی (sadre esfahāni) یا **حاجی صدر اصفهانی** (hāji)، شهرت **حاجی محمد حسین خان**، فت صفر ۱۲۳۹ هق، بیگلربیگی و وزیر معروف اوایل عهد قاجاریه. وی نواده‌ی علافی بنام رحیم بود. آقا محمد خان قاجار در ۱۲۱۰ هق، بسبب محبتی که در دوره‌ی تواری و فرار خویش از او دیده بود، حکومت اصفهان را بدو داد، و او را لقب امین‌الدوله اعطا کرد. چندی بعد حکومت قم و کاشان نیز ضمیمه‌ی قلمرو حکومت او گشت. فتحعلی شاه قاجار او را مستوفی‌الممالک کرد (۱۲۲۱ هق)، و به لقب نظام‌الدوله ملقب نمود. بعد از وفات میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم، وی به مقام صدارت رسید (۱۲۳۴ هق)، و تا آخر عمر در آن مقام باقی بود. حاجی صدر بنا بر مشهور مردی ثروتمند و ساده و نیکوکار و سخی بود. در اصفهان و تهران و قم ابنیه و مدارس و مساجد ایجاد و یا تعمیر کرد.

صدر اعظم (sadre aʿzam)، وزیر اعظم (← وزارت). عنوان صدر اعظم، و منصب صدارت عظمی (sedārate ozmā) (صدر اعظمی) از زمان سلطان سلیمان I عثمانی در دستگاه مملکتی دولت عثمانی تأسیس شد، و از عهد سلطان احمد III انتخاب صدر اعظم بکلی تابع اراده‌ی سلطان بود. صدر اعظم همواره مهر سلطنتی را همراه داشت، و بعنوان "صاحب مهر" نماینده‌ی تام الاختیار و باصطلاح "وکیل مطلق" سلطان در امور نظامی و غیر نظامی بود، و در هنگام جنگ ممکن بود فرماندهی کل قوا را بر عهده گیرد. این منصب، مانند مقام سلطنت و منصب شیخ‌الاسلامی (← شیخ‌الاسلام)، در ۱۹۲۲ از بین رفت، و آخرین صدر اعظم عثمانی، داماد فرید پاشا، در ۱۹۲۳ در نیس درگذشت.

منصب صدر اعظمی ظاهراً در زمان قاجاریه به تقلید از ترکان عثمانی وارد ایران گردید. بر طبق مندرجات نشریه‌ی وقایع اتفاقیه (شماره‌ی ۳۹۸ مورخ صفر یونت ئیل ۱۲۷۵ هق)، "چون امورات دولتی حسب الامر الاقدس الاعلی فیمابین وزرای عظام تقسیم یافته است که احدی نباید دخل و تصرف در کارهای دیگری نماید، لهذا رأی عالم‌آرای همایون بر این قرار گرفت که منصب صدر اعظمی و لوازم آنهم بکلی از دولت علیه‌ی ایران منسوخ گردد. و بهمین اعلام‌نامه‌ی رسمی باید کل طبقات نوکر و عموم مردم این منصب را منسوخ و لوازم آنرا در عهده‌ی شخص واحد بکلی معدوم بدانند که بعد از این به احدی داده نخواهد شد".

امروز در ایران عنوان صدر اعظم در مورد وزیر اعظم یا نخست‌وزیر بعضی از کشورهای کنونی یا سابق بازاء الفاظ خارجی چانسلر[4] (cānslər، از انگلـ) یا شانسلیه[5] (šānsēlie) و امثال آنها بکار میرود؛ مانند وزیر اعظم اتریش‌ـ هنگری سابق، وزیر اعظم امپراطوری آلمان در ۱۸۷۱–۱۹۱۸، و نخست‌وزیران جمهوریهای آلمان و اتریش حالیه.

صدرالدین احمد خالدی: ← صدر جهان زنجانی.

صدرالدین خجندی (sadro'd.dine xojandi)، شهرت **صدرالدین عبداللطیف ابن محمد ابن عبداللطیف ابن محمد ابن ثابت**، فت ۵۸۰ هق، از بزرگان آل خجند و از رؤسای شافعیه‌ی اصفهان. بفارسی و تازی شعر میگفت. ظهیر فاریابی را در باره‌ی او قطعه‌ای است انتقادی، که دولتشاه در تذکره‌ی خود نقل کرده است.

صدرالدین خجندی، شهرت **صدرالدین محمد ابن عبداللطیف ابن محمد ابن ثابت**، فت ۵۵۲ هق، از رؤسای شافعیه و از بزرگان آل خجند در اصفهان. در ۵۴۲ هق اصفهان را تسلیم محمد و ملکشاه (پسران محمود ابن محمد ابن ملکشاه سلجوقی) کرد، و لهذا سلطان مسعود ابن محمد سلجوقی بر وی خشمناک شد، و صدر الدین ناچار به عراق رفت، و نزد جمال‌الدین جواد (فت ۵۵۹ هق)، وزیر موصل، پناه جست. عاقبت سلطان از او راضی شد، و وی به اصفهان بازگشت. سرانجام در ۵۵۲ هق در راه سفر از بغداد به اصفهان صبحگاهی او را در بسترش مرده یافتند. بدنبال وفات وی، در اصفهان فتنه‌ای سخت روی داد.

صدرالدین خجندی، شهرت **صدرالدین محمود ابن عبداللطیف ابن محمد ابن ثابت**، فت ۵۹۲ هق، از رؤسای شافعیه‌ی اصفهان و از بزرگان آل خجند. یک چند در بغداد نظارت مدرسه‌ی نظامیه داشت. پس از آن به اصفهان آمد، و ریاست شافعیه را در دست گرفت. عاقبت شحنه‌ی اصفهان او را کشت.

صدرالدین شیرازی: ← ملا صدرا.

صدرالدین صفوی (sadro'd.dine safavi)، معروف به **سلطان صدرالدین موسوی** (musavi)،

(۱)migraine (فنـ، انگلـ) (۲)centigrade (۳)centipede (۴)chancellor (۵)chancelier (فنـ)

۷۰۴-۷۹۳ هق، از اجداد صفویه؛ پسر شیخ صفی الدین اردبیلی. در اردبیل میزیست، و مورد حرمت امرای عصر خویش بود. چون ملک اشرف چوپانی در صدد ایذاء وی برآمد، به گیلان رفت، و از آنجا بعد از چندی به اردبیل بازآمد، و تا آخر عمر همچنان در اردبیل میزیست.

صدرالدین عبداللطیف خجندی: ← صدرالدین خجندی.

صدرالدین قونیوی (sadro'd.dine qonyavi)، شهرت **صدرالدین ابوالمعالی محمد ابن اسحاق**، فت ۶۷۳ هق، از بزرگان علمای تصوف و از مشاهیر شاگردان محیی‌الدین ابن العربی. در صغر سن پدرش وفاق یافت، و مادرش به زوجیت محیی‌الدین درآمد، و صدرالدین در محضر محیی‌الدین پرورش یافت. علاوه بر علوم تصوف، در علوم شرع نیز مهارتی بسزا داشت. وی ابتدا منکر مولانا جلال‌الدین رومی بود، ولی عاقبت بوسیله‌ی سراج‌الدین ارموی سر به حلقه‌ی مخلصان او درآورد. صدرالدین در قونیه زاویه و مدرسه داشت، و عده‌ای از بزرگان (مانند فخرالدین عراقی) با وی همنشین بودند، و اصول تصوف را از وی فرا گرفته‌اند. تألیفات وی در تصوف ـ مانند مفتاح الغیب، فکوک (fokuk) (شرح فصوص الحکم محیی‌الدین)، نصوص، النفحات الالهیه ـ همواره مرجع محققین در تصوف بوده است. از آثار دیگرش اعجاز البیان، تبصرة المبتدی (به فارسی)، و شرح اسماء الحسنی است.

صدرالدین محمد ابن فخرالملک: ← صدرالدین وزیر.

صدرالدین محمد خجندی: ← صدرالدین خجندی.

صدرالدین محمود خجندی: ← صدرالدین خجندی.

صدرالدین وزیر (sadro'd.dine vazir) [صدرالدین محمد ابن فخرالملک]، فت ۵۱۱ هق، از رجال و وزرای دوران سلاجقه؛ پسر فخرالملک ابن خواجه نظام‌الملک. بعد از قتل (۵۰۰ هق) پدر به وزارت سنجر رسید. در بلخ (ظاهراً به امر سنجر) مقتول شد.

صدرالشعراء: ← ملک‌الشعراء.

صدر المتألهین: ← ملا صدرا.

صدرالممالک، در عهد صفویه؛ ← صدارت.

صدر ترکه (sadre torke)، شهرت **خواجه افضل‌الدین محمد (ابن؟) صدر اصفهانی**، فت ۸۵۰ هق، از بزرگان و قضات اصفهان. خاندان وی و صائن اصفهانی، که از خویشان او بود، اصلا از مردم خجند بودند، و سبب شهرت این خاندان به ترکه همین بوده است. صدر ترکه ملل و نحل شهرستانی را بنام شاهرخ تیموری به فارسی ترجمه کرد، و آن را تنقیح الاوله و الملل فی ترجمة کتاب الملل و النحل نام نهاد. این ترجمه، که در ۸۴۳ هق در اصفهان به اتمام رسید، در تهران چاپ شده است (ح ۱۳۲۱ هش). صدر ترکه عاقبت به امر شاهرخ، به جرم همراهی با سلطان محمد پسر بایسنقر در شورش او بر ضد شاهرخ، در شهر ساوه با جمعی دیگر از بزرگان به دار آویخته شد.

صدر جهان (sadre jahān)، لقب عمومی چند تن از بزرگان خاندان آل برهان (بنی مازه). نیز ← شمس‌الدین محمد؛ برهان‌الدین عبدالعزیز؛ برهان‌الدین محمد؛ و سیف‌الدین محمد.

صدر جهان زنجانی (sadre jahāne zanjāni)، شهرت **خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی** (xāledi-)، فت رجب ۶۹۷ هق، وزیر معروف گیخاتو خان مغول. وی از قاضی‌زادگان زنجان بود. در عهد ارغون خان، در اداره‌ی امور اینجوها [← املاک خاصه‌ی ایلخانی. ← اینجویان] کفایتی از خود نشان داد، و بسبب آشنائی به زبان مغولی، در دستگاه ایلخانان ترقی یافت. پس از جلوس (۶۹۰ هق) گیخاتو، به وزارت رسید، و با قدرت و استقلال تمام وزارت راند، و با وجود سعایت بدخواهان و عدم رضایتی که عامه در مسئله‌ی چاو از او پیدا کردند، در تمام عهد گیخاتو همچنان بر سر کار بود. بایدو خان چون بسلطنت نشست (۶۹۴ هق) او را به نیابت حکومت روم منصوب کرد، و او برنجید و به غازان خان پیوست. چون غازان به سلطنت رسید (۶۹۴ هق) وزارت خویش بدو داد، و چندی بعد، بتحریک بدخواهان، او را برکنار نمود و به سیاست فرستاد؛ لیکن باز با او بر سر مهر آمد و دیگر بار وزارت خویش بدو داد (محرم ۶۹۶ هق)؛ اما عاقبت به سعایت دشمنان وی را عزل کرد و بقتل رسانید.

صدر جهان زنجانی در وزارت غالباً به اسراف و ولخرجی متهم بود، و همین اسراف و بوالهوسی او بود که در عهد گیخاتو، بسبب آنکه خان نیز اهل تبذیر و گشادبازی بود، خزانه را خالی کرد و آنها را به نشر و ترویج چاو واداشت.

صدر خاصه، در عهد صفویه؛ ← صدارت.

صدر شهید: ← حسام‌الدین، امام.

صدر عامه، در عهد صفویه؛ ← صدارت.

صدر موقوفات، در عهد صفویه؛ ← صدارت.

صد روز[1] (sad ruz)، فت سان زور[2] (sāN jur)، در تاریخ فرانسه در دوره‌ی ناپلئون I، عنوان دوره‌ی از ۲۰م مارس ۱۸۱۵ (مراجعت ناپلئون I به پاریس از جزیره‌ی الب) تا ۸م ژوییه‌ی همان سال (بازگشت دوم لوئی XVIII به سلطنت. ← بازگشت خاندان بوربون) که در طی آن ناپلئون در صدد تجدید امپراطوری خود برآمد، و عاقبت مواجه با شکست فاحش در جنگ واترلو گردید.

صدری، برنج: ← برنج.

صدریه (sadriyye)، شهرت مدرسه‌ی نظامیه‌ی اصفهان. خواجه نظام‌الملک مدرّسی نظامیه‌ی اصفهان را به ابوبکر محمد ابن ثابت (← آل خجند) واگذاشت، و پس از وی نیز تدریس در این مدرسه غالباً در عهده‌ی بزرگان آل خجند بود که ریاست شافعیه‌ی اصفهان را داشتند (← صدرالدین خجندی). گویند این مدرسه در حدود 10'000 دینار موقوفه داشت.

صدستون، کاخ: ← تخت جمشید.

صدغ، عظم: ← سر.

صدف[3] (sadaf)، نامی که به هر یک از جانوران ح 400 جنس از نرمتنان دوکپه‌ای اطلاق میشود، که در دریاهای نواحی معتدل و گرم زندگی میکنند، و بالاخص صدفهای نوع اوسترئا (*Ostrea*) را که از جنبه‌ی تجارتی پرارزشترین نرمتنان خوراکی هستند بدین نام یا بنام **صدف خوراکی** میخوانند. اصطلاح صدف به معانی دیگر و از جمله به پوشش سخت خارجی حفاظی موجود در بعضی جانوران نیز اطلاق میشود (← صدف یا گوش ماهی)، و در مقاله‌ی حاضر، برای اینکه سوء تفاهمی پیش نیاید، در معنای اخیر لفظ "غلاف صدفی" بجای "صدف" بکار رفته است.

غلاف صدفی صدفهای خوراکی مأمنی است که صدف در آن زندگی میکند. این غلاف از دو نیمه تشکیل یافته است، که هر یک را یک کپه گویند (← نرمتنان)، و این دو کپه از یک طرف بوسیله‌ی لولائی بیکدیگر متصل‌اند. عضله‌ی نیرومندی (عضله‌ی مقرب) بدن نرم صدف را به غلاف صدفی آن متصل میکند، بطوری که صدف میتواند به دلخواه دو کپه را باز کند (تا ح ۱٫۵ سم) یا ببندد. دو کپه‌ی صدف به یک اندازه نیستند، و بدن صدف در کپه‌ای که بزرگتر و ضخیمتر و گودتر است جا دارد. هر غلاف پوششی موسوم به جبه دارد، که از طرفین بدن صدف بوجود میآید، و غلاف صدفی از ترشحات آهکی آن ساخته می‌شود. گاه ممکن است جانور یا شیء دیگر به داخل غلاف صدفی راه یابد و بدن نرم صدف را تحریک کند. در این صورت صدف آنرا با ترشحات آهکی خود میپوشاند، و به مرور زمان مروارید تشکیل میشود. مرواریدهای حاصل از صدفهای خوراکی ارزشی ندارند، و مرواریدهای گرانبها از صدفهای خاصی موسوم به صدف مروارید بوجود میآیند (← مروارید).

صدفهای خوراکی، جز در دوره‌ی نوزادی که شناورند، در اغلب دوران عمر خود بوسیله‌ی رشته‌های محکمی به صدفهای دیگر یا صخره‌ها یا ریشه‌های گیاهان متصل اند، و بهمین جهت پای آنها ابتدائی است. در بعضی جنسهای صدفهای خوراکی جانور نر از جانور ماده جدا است، اما افراد بعضی از جنسهای دیگر در عین حال نر و ماده اند. یک صدف متوسط الجثه‌ی سواحل شرقی امریکا در فصل تخمریزی ممکن است تا ـ 500'000'000 تخم بریزد. نوزادها در معرض خطر حلزونها و بعضی دیگر از جانوران دریائی هستند. صدفها پس از ۳ تا ۴ سال به مرحله‌ی بلوغ میرسند؛ بر طبق تخمین یکی از طبیعیدانها، از هر 1'145'000 صدف یکی به مرحله‌ی بلوغ میرسد.

صدف خوراکی ارزش غذائی فراوان دارد، و صید آن در اروپا و امریکا از صنایع مهم است. در اروپا، از لحاظ فراوردن صدف، ممالک فرانسه، هلند، و ایتالیا در درجه‌ی اول قرار دارند.

صدف[4] (sadaf) یا **گوش ماهی**[4] (guše māhi)، غلاف خارجی سختی که بعضی از جانوران جهت حفاظت ترشح میکنند، و خاصه غلاف آهکی بسیاری از جانوران سلسله‌ی نرمتنان، از جمله صدفها (← صدف، جانور). انسان صدف نرمتنان را از ایام قدیم برای ساختن ظرف و نیز بعنوان پول و زینت مورد استفاده قرار داده است.

صدف بعضی از نرمتنان پوششی داخلی دارد، که آنرا نیز صدف[5] میخوانند، و عبارتست از ماده‌ای قرحسان (← قرحسانی) که، مانند مروارید، ترشح جبه‌ی جانور است، و از لایه‌های متناوب کربونات کلسیوم و ماده‌ای آلی بنام کونکیولین[6] (konkiolin، از انگلا) تشکیل یافته است. صدف

(۱)Hundred Days (۲)Cent Jours (۳)oyster (۴)shell (۵)mother-of-pearl; nacre (۶)conchiolin

به این معنی را به عربی نقیر (naqir) میخوانند، نام *nacre* که در زبانهای فرانسوی و انگلیسی به این نوع صدف اطلاق میشود مأخوذ از کلمه‌ی عربی نقاره است. صدف قزحسان برای ساختن دگمه، دسته‌ی چاقو، صدف‌نشان کردن، و چز آنها بکار میرود. منبع عمده‌ی آن جانور موسوم به صدف مروارید است، که در دریاهای گرم خاصه در مشرق‌زمین یافت میشود.

صدقسمتی: ← صدبخشی.

صدقه (sadaqe)، مالی است که به مستحقان داده میشود. در شرع اسلام دو قسم صدقه است: یکی **صدقه‌ی فَریضه**، که همان زکات است؛ و دیگری **صدقه‌ی تطوع** (tatavvo') یا مستحب، که دادن آن اختیاری است. صدقه به هر دو معنی در قرآن مجید آمده است. (۱) بمعنی زکات، که واجب است، در دو جا از سوره‌ی توبه ذکر شده است؛ یکی در آیه‌ی ۶۰، که محل مصرف زکات را تعیین میکند؛ و دیگر در آیه‌ی ۱۰۴ که وجوب اخذ زکات را میرساند، خُذْ مِن اموالِهم صَدَقةً تُطَهِّرُهُم و تُزَکّیهِم [= بگیر از اموالشان صدقه تا (اموال) ایشان را پاک و پاکیزه گردانی]. (۲) صدقه‌ی تطوع یا مستحب در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۲۷۳) مذکور است، و تقسیم صدقه به صدقه‌ی پنهانی و چهار (آشکار) از همین آیه مستفاد شده است [إن تُبدوا الصدقات فَنِعِمّا هی، و إن تُخفوها و تُؤتوها الفقراء فهو خیر لکم (یعنی، اگر صدقات را آشکار بدهید که نیک است، و اگر پنهانی به درویشان بدهید برای شما بهتر است)]؛ و از اینجا است که گفته‌اند صدقه‌ی شبانه بهتر از صدقه در روز است.

فقها صدقه‌ی مستحب را جزء عُقود دانسته‌اند (← عقد)، که احتیاج به ایجاب و قبول و اقباض (eqbāz) [= دادن به دست گیرنده] دارد، و اگر گیرنده بدون اجازه‌ی مالک قبض کند، مالک آن نمیشود. از جمله‌ی شرایط صدقه نیت قربت است، و پس از قبض گیرنده، رجوع صدقه‌دهنده جایز نیست. صدقه‌ی واجب، یعنی زکات، بر بنی هاشم حرام است، مگر آنکه زکات‌دهنده خود از بنی هاشم باشد، و یا گیرنده در حال اضطرار باشد. اما صدقه‌ی مستحب در مذهب شیعه بر بنی هاشم اشکالی ندارد. صدقه دادن به کافر ذمی نیز جایز است.

صدقة ابن ابراهیم مصری، کحال، ← شاذلی.

صدقة ابن دبیس (sadaqate 'bne dobays)، فت ۵۳۲ هق، از امرای بنی مزید حله. در ۵۲۹ هق، بعد از قتل پدر، به امارت حله و توابع رسید، و با سلطان مسعود سلجوقی زد و خوردی کرد، و آخر کار بصلح کشید. در جنگی که در رکاب سلطان مسعود در فارس کرد کشته شد.

صدقة ابن مزید، امیر حله، ← صدقة ابن منصور.

صدقة ابن منصور (sadaqate 'bne mansur) [ابوالحسن صدقة ابن منصور ابن دبیس ابن علی (-dobays)]، معروف به **صدقة ابن مزید** (mazyad)، و ملقب به **سیف‌الدوله** (seyfo'd_dole)، فت ۵۰۱ هق، امیر (۴۷۹-۵۰۱ هق) حله از خاندان بنی مزید. در منازعات بین برکیارق و سلطان محمد ابن ملکشاه سلجوقی، در آغاز طرفدار برکیارق بود؛ در ۴۹۴ هق به برادر وی، سلطان محمد، روی آورد. با استفاده از اختلاف بین اولاد ملکشاه سلجوقی، کوفه و واسط و بصره را بگرفت، و بر قسمتی از عراق استیلا یافت. در زمان وی، الجامِعَینْ، کرسی بنی مزید، توسعه و استحکام یافت، و به حله معروف شد (۴۹۵ هق).

عاقبت بدخواهان سلطان محمد را نسبت به صدقه بدگمان کردند، و او را که شیعه‌ی امامی بود منسوب به باطنیه فرا نمودند، تا عاقبت بین او و سلطان کدورت پدید آمد. درین بین، سُرخاب دیلمی، حاکم ساوه و آبه، که مورد سخط سلطان بود، به صدقه پناه برد. سلطان او را از امیر حله طلب کرد، و صدقه از تسلیم او امتناع نمود، و سلطان به دفع او لشکر برد، و او را در جنگ بکشت. جسدش در مشهد حسین (کربلا) دفن شد. صدقة ابن منصور به پاکدامنی و پارسائی و گشاده دستی موصوف بود.

صدقیا[1] (sedqiyyā)، فت پس از ۵۸۶ ق‌م، آخرین شاه (ح ۵۹۵ یا ح ۵۹۷-۵۸۶ ق‌م) یهودا. پسر یوشیا بود، و بعد از یهویاکین به سلطنت رسید. دست‌نشانده‌ی بختنصر II بود، و معذلک، علی رغم پیشگوئیهای ارمیا (← ارمیای نبی، کتاب)، با آپریس (حفرع)، فرعون مصر، پیمان اتحاد بست. لشکریان بختنصر به فلسطین درآمدند، و یهودا را ویران کردند و صدقیا را با ملتش به اسیری به بابل بردند (دوم پادشاهان ۱۷.۲۴-۷.۲۵؛ اول تواریخ ۱۵.۳، دوم تواریخ ۱۵.۳۶-۱۳؛ ارمیا ۳۸؛ ۳۹؛ ۵۲). صدقیا نام بعضی از پیغمبران دروغین نیز بوده است.

صدقیان، غ آذربایجان، ← لکستان.

صدمیدان (sad.meydān)، کتابی فارسی در تصوف، تألیف یا املای خواجه عبدالله انصاری. تصنیف آن در ۴۴۸ هق آغاز گردید. کتابی است کوچک، با عبارات کوتاه و دقیق، و مشتمل است بر بیان منازل سلوک صوفیه، با احوال و اوصاف هر یک. مؤلف بعدها مطالب کتاب را با تجدید نظر در منازل السائرین آورده است. تفصیل مقامات و منازل سلوک، مطابق این کتاب، مشتمل است بر صد میدان، از میدان توبه تا میدان بقا و دوستی. در بیان هر یک از مقامات، مؤلف بمناسبت ذکری از آیات قرآنی آورده است، و در هر مقام غالباً بین شریعت و حقیقت جمع کرده. ترتیب مقامات و منازل در این کتاب بنحوی مسلسل و منظم است که هر مقام تالی از مقام قبلی حاصل میآید، و مؤلف در بارهٔ هر یک از مقامات هم تعریف جامع و نسبةً دقیقی آورده است. صدمیدان در قاهره (۱۹۴۵) و کابل (۱۳۴۱ هش) طبع شده است.

صدور[2] (sodur)، در فیزیک، بیرون فرستادن یا فرستاده شدن امواج (مثلا امواج برقاطیسی یا صوتی)، ذرات خرد (الکترونها، ذرات آلفا، فوتونها، و غیره)، یا انرژی (مثلا حرارت). برای نظریه‌ی صدوری یا نظریه‌ی ذره‌ای در نور ← نور؛ برای طیف صدوری ← طیف.

صدور ثانوی الکترونها[3] (sodure sānavie elektron.ha)، صدور الکترونها از سطح یک فلز یا از یک توده‌ی گازی در نتیجه‌ی تصادم ذرات باردار (مثلا تابه‌ای از الکترونها، موسوم به الکترونهای اولیه) با آن. این پدیده در لوله‌های خلأ اهمیت فراوان دارد. ← لوله‌ی خلأ.

صدور[4] کثرت از وحدت (sodure kasrat az vahdat)، چگونگی پیدایش اشیاء کثیر از واحد حقیقی. این مسئله یکی از مسائل فلسفه‌ی الاهی است که از زمانهای قدیم در میان فلاسفه‌ی یونان مطرح بوده است، و از آن راه به عالم اسلام داخل شده، و خاطر حکمای اسلام را مشغول داشته است. این مسئله از یک قاعده‌ی فلسفی دیگری به عنوان الواحد لا یصدر عنه الا الواحد (al.vāhedo la yasdoro anho ella 'l.vāhed) [از واحد جز شیء واحد صادر نمیشود] مشتق شده است. بموجب این قاعده، آنچه واحد حقیقی است ـ یعنی، به هیچ نظر و حیثیت و اعتباری نمیتوان در آن کثرت و زیادتی یافت ـ نمیتواند مبدأ و علت امور بیشتری گردد، زیرا، اولا، بموجب قاعده‌ی دیگری، میان علت و معلول باید سنخیت باشد، وگرنه ممکن است هر چیزی از هر چیز دیگری بوجود بیاید، و نتیجه‌ی آن بطلان علیت است. ثانیاً، اگر از شیئی که از جمیع جهات واحد باشد دو یا چند امر سر بزند هر یک از آن دو امر منسوب و معلول یک جنبه یا یک جهت و حیثیت است؛ پس در آنچه از جمیع جهات واحد فرض شده بود دو یا چند جنبه باید موجود باشد، و این خلاف فرض است.

حال این سؤال پیش میآید که اکنون که از واحد حقیقی جز واحد نمیتواند صادر شود و، بموجب اصلی که در فلسفه‌ی الاهی ثابت شده است، مبدأ اول یا ذات خداوند واحد حقیقی است، پس اینهمه کثرت در عالم و اینهمه امور جزئیه‌ی بی‌شمار چگونه از او بوجود آمده است.

حکمای اسلامی در پاسخ این سؤال و اشکال ناچار به فرض یک سلسله‌ی نزولی در علل و معلولات شده‌اند که، بموجب آن، کثرات این عالم نمیتواند بدون واسطه و وسایط از مبدأ اول صادر شود، و خلاصه‌ی این بیان آنکه از مبدأ اول، که واحد حقیقی است، موجودی صادر میشود، که آن را صادر اول گویند. این صادر اول، بموجب قوانین علیت، باید واحد باشد؛ لکن جنبه‌ی صادر اول و معلولیت آن نوعی کثرت در او بوجود میآورد، از یک طرف، چون معلول مبدأ اول است، "وجوبِ غیری" دارد (خودش بالذات واجب الوجود و ضروری الوجود نیست، لکن در نسبت به علتش واجب است)، و از طرف دیگر، در نسبت به ذات و ماهیت خودش امکان ذاتی دارد. پس، دو جنبه بالضروره در صادر اول پیدا میشود، یکی جنبه‌ی انتساب او به مبدأ اول، و دیگری جنبه‌ی نسبت او به ذات خودش. کثرت دیگری هم در همین صادر اول پیدا میشود؛ یعنی، چون مجرد از ماده است، هم مبدأ خود را میتواند تعقل کند و هم ذات خود را.

از این صادر اول، بموجب کثرتی که در ذات او بالضروره پیدا شد، حد اقل دو موجود بوجود میآید، و از هر یک از این موجودات ـ که در قوس یا سلسله‌ی نزولی در مرتبه‌ی سوم قرار دارند، و بالنتیجه، کثرات ایشان بیشتر از صادر اول است ـ موجودات پایینتری که دارای کثرات بیشتری

(۱)Zedekiah (۲)emission (۳)secondary emission of electrons (۴)emanation

باشند بوجود میآیند، تا آنکه به کثرات بیشمار عالم ماده برسد.

حکمای مشاء، صادر اول را عقل اول خوانده‌اند، و گفته‌اند جنبه‌ی وجوب او موجب ایجاد عقل دوم، و جنبه‌ی امکان او موجب ایجاد فلک ثوابت می‌شود (← افلاک)، و بهمین ترتیب، از عقل دوم عقل سوم و فلک پایینتر بوجود آمده است، تا عقل نهم و فلک پایینتر. عقل دهم، که از عقل نهم بوجود آمده است، عقل عاشر یا عقل فعّال است، که جنبه‌ی وجوب آن نفوس و صُوَر عالم جسمانی را بوجود آورده است، و جنبه‌ی امکان آن هیولی و ماده‌ی عالم را.

شیخ اشراق در کیفیت صدور کثرت از وحدت طریقه‌ای غیر طریقه‌ی مشائین و اصطلاحاتی غیر از اصطلاحات ایشان دارد و از "انوار قاهره" (قَواهر طولیه و قواهر عرضیه‌ی مُتکافِئه) و از برازخ سخن میراند، که برای تفصیل باید به کتب مربوطه مراجعه کرد (نیز ← سهروردی، شهاب الدین ابوالفتوح).

در اینجا باید به قاعده‌ی "امکان اشرف" (emkāne aŝraf) هم، که از مباحث این مسئله است اشاره شود. بموجب این قاعده، مبدأ اول، که موجب و مُعطی هر شیئی است، اشرف موجودات است، و صادر اول در شرف از مبدأ اول پایینتر و از موجودات دیگر اشرف است، تا برسد به هیولی و ماده‌ی این عالم، که اَخَسّ موجودات و پایینترین آنها است. پس، بنا به قاعده‌ی سنخیت میان علت و معلول، در سلسله‌ی نزولی، هر علتی از معلول بیواسطه‌ی خود به یک درجه اشرف است، و بنا بر این، میان اخس موجودات و اشرف موجودات باید وسایطی وجود داشته باشد. این سلسله‌ی نزولی از مبدأ اول را تا عالم هیولی قوس نُزولی خوانده‌اند، و در ملاحظه‌ی این سلسله از هیولی تا مبدأ اول قوس صُعودی اصطلاح شده است.

صدوری (soduri)، در فیزیک، منسوب به صدور (مانند طیف صدوری).

صدوزالی: ← سدوزالی.

صدوق، شیخ: ← ابن بابویه، برای بعضی از تألیفات وی ← اعتقادات؛ اکمال الدین و اتمام النعمه؛ امالی؛ عیون اخبار الرضا؛ من لا یحضره الفقیه.

صدوقی، دبستان: ← انتظامیه‌ی دوشیزگان، مدرسه‌ی.

صدوقیان[1] (saduqiān)، فرقه‌ای از یهودیان زمان حضرت عیسی. بیشتر آنها از طبقات عالیه و خاصه از اورشلیم بودند. صدوقیان تنها اسفار خمسه را قبول داشتند، و منکر روایات شفاهی مورد قبول فریسیان بودند. به بقای روح، حشر بعد از مرگ، وجود شیاطین و ملائک، و آمدن مسیح معتقد نبودند. تعداد آنها کمتر از فریسیان بود، و بین مردم محبوبیتی نداشتند. هسته‌ی مرکزی حیات آنها ستایش هیکل بود، و پس از انهدام آن در ۷۰ ب‌م از میان رفتند.

صدیق: ← ابوبکر، خلیفه.

صدیق‌الممالک (sadiqo'l.mamālek)، لقب **حاجی میرزا ابراهیم خان شیبانی کاشانی**، ۱۲۵۷–۱۳۲۷ هق، از رجال معروف و مستوفیان عهد سلطنت مظفرالدین شاه قاجار. وی مؤلف کتابی است بنام منتخب التواریخ (چاپ تهران، ۱۳۲۶ هق) که مطالب قریب ۱٬۰۰۰ سال آن (تا دوره‌ی سلطنت شاه طهماسب I صفوی) از لُبُّ التواریخ یحیی ابن عبداللطیف حسینی سیفی قزوینی سرقت شده است، اما قسمت دیگر آن از جهت تحقیق در تاریخ ناصرالدین شاه و اوایل عهد مظفرالدین شاه خالی از فایده نیست. وفاتش در کاشان اتفاق افتاد. کتاب لب التواریخ در ۱۳۱۴ هش در تهران طبع شده است.

صدیقه: ← فاطمه.

صدیقی: ← دوانی.

صراح اللغه (sorāho 'l.loqa)، شهرت کتاب **الصراح من الصحاح** (as.sorāh mena 's_ sehāh)، ترجمه و مختصر کتاب صحاح اللغه، بفارسی، تألیف ابوالفضل جمال‌الدین محمد ابن عمر قرشی (qarŝi). این کتاب در شهر کاشغر ماوراء النهر در روز سه‌شنبه ۱۶م صفر ۶۸۱ هق بپایان رسیده است. مؤلف این کتاب انتقاداتی هم به مؤلف صحاح وارد کرده است، و شیخ محمد سعدالله مفتی مرادآبادی انتقاداتی به نویسنده‌ی صراح وارد ساخته، و نام آن را نور الصباح فی اغلاط الصراح گذاشته است. صراح در کلکته، کانپور، و تهران بچاپ رسیده است. قرشی کتابی نیز بنام نور الصباح فی اغلاط الصحاح دارد در نقد صحاح اللغه.

صراحی (sorāhi)، در اصطلاح بنائی، پایه‌ی تزیینی گچی یا مرمری، شبیه ستون کوچک، که تعدادی از آن را ردیف هم قرار داده طارمی ترتیب میدهند.

صراط، پل: ← پل صراط. برای تصویر، نقشه‌ی عالم در صص ۱۶۵۴–۵۵ ملاحظه شود. نیز ← چینوت.

صراط الخط، مثنوی، ← سلطان علی مشهدی.

صراط السطور: ← سلطان علی مشهدی.

صرب، نژاد، ← صربستان؛ وندها.

صربستان[2] یا **سربستان** (هر دو serbestān)، جمهوری (۸۸٬۳۴۰ کمه؛ جم ۷٬۶۲۹٬۱۱۳) جزء یوگوسلاوی، ش یوگوسلاوی؛ مرکزش بلگراد، که پایتخت یوگوسلاوی نیز هست. از غ به جمهوری‌های کروآسی، بوسنی و هرزگووین و مونتنگرو (همه جزء یوگوسلاوی)، از چ غ به آلبانی، از چ به مقدونیه‌ی یوگوسلاوی، از ش به بلغارستان و رومانی، و از ل به مجارستان محدود است. بزرگترین و مهمترین جمهوریهای یوگوسلاوی است. جمهوری صربستان عبارتست از صربستان بمعنی اخص (مشتمل بر بلگراد و نیش)، ایالت خودمختار ویوودینا (مشتمل بر سوبوتیتسا و نووی ساد)، و ناحیه‌ی خودمختار کوسووو-متوهیا. ایالت ویوودینا، که شامل قسمت غربی بانات طمشوار (← بانات) سابق نیز هست، در ۱۹۲۰، بموجب پیمان تریانون، از مجارستان جدا و ضمیمه‌ی صربستان گردید.

قسمتهای غربی و جنوبی صربستان عمدةً کوهستانی است، ولی قسمت ل‌ش آن جزء دشت وسیع و حاصلخیز دانوب است، و رودهای دانوب، ساوا، تایس، و موراوا آنرا زهکشی میکنند. ویوودینا و صربستان بمعنی اخص انبار گندم یوگوسلاوی بشمار میروند، و تقریباً نصف محصول کشاورزی کشور را تولید میکنند. محصولات عمده عبارتند از گندم، زرت، شاهدانه، چغندر قند، و کتان. صربستان بمعنی اخص یکی از مهمترین نواحی تولید میوه در اروپا است، و تاکستانهای وسیعی دارد، و بعلاوه، منابع معدنی آن مهم است.

بزرگترین گروه نژادی در صربستان صربها هستند؛ اقلیتهائی از کروآتها، سلوونها، مجارها، مونتنگروئیها، و مقدونیها نیز در آنجا ساکنند. از لحاظ زبان، زبانهای صربی، کروآتی، و اسلاوونیائی شاخه‌های مشابهی از گروه زبانی اسلاوی جنوبی هستند. صربها پیرو کلیسای ارتدوکس شرقی هستند، و الفبای سیریلی بکار میبرند، و از این جهات از کروآتها و سلوونها متمایز میباشند.

تاریخ

I ـ صربها و تشکیل مملکت صربستان. صربها در قرون ۶م و ۷م از گالیسی به شبه جزیره‌ی بالکان آمدند و در قرن ۹م مسیحی شدند. امرای محلی آنها کمابیش مطیع یک امیر بزرگ بودند، که اغلب تابع دولت بیزانس بود. تاریخ اوایل صربها عبارتست از منازعات داخلی امرا و جنگ‌های مداوم با همسایگان، یعنی بلغارها، یونانیها، و مجارها. در ۱۲۱۷ یک مملکت مستقل صربستان تشکیل گردید، که در آغاز تحت الشعاع دولت بلغارستان بود، که برهبری ایوان II (ایوان آسن) ناگهان طلوع کرد. در ۱۳۳۱ ستفان دوشان به سلطنت صربستان رسید، و در ۱۳۴۶ به عنوان تزار صربستان تاجگذاری کرد، و در زمان وی صربستان مقتدرترین دولت در شبه جزیره‌ی بالکان گردید. اما کمی پس از وی، مملکت صربستان رو به انحطاط نهاد، و معرض تاخت و تاز ترکان عثمانی واقع شد. صربها در ۱۳۷۱ در ماریتسا شکست خوردند، و پس از شکست (۱۳۸۹) آنها در جنگ کوسووو، صربستان خراجگزار دولت عثمانی شد، و سپس در ۱۴۵۹ ترکان آنرا ضمیمه‌ی قلمرو خود کردند. بلگراد که در آن زمان در تصرف مجارستان بود در ۱۵۲۱ بدست ترکان افتاد.

II ـ حکومت ترکان عثمانی. بدینگونه، صربستان یکی از ایالات امپراطوری عثمانی گردید، و پاشاهای آن در بلگراد مستقر شدند، ولی مونتنگرو حدود ۴۰۰ سال برای استقلال خود جنگید. حکومت عثمانیها در صربستان بسیار جابرانه‌تر از حکومت آنان در ایالات دیگر تابع دولت عثمانی بود. ترکان اشراف صربستان را از بین بردند، و املاک آنان میان طبقه‌ی اشراف نظامی عثمانی تقسیم شد، و با کشاورزان مسیحی ("رعایا") تقریباً مانند بردگان رفتار میشد. هر چند صربها از داشتن اسلحه ممنوع بودند، شورشهای فراوان به وقوع میپیوست. عثمانیها متعرض دین مردم نشدند، ولی کلیساهای صربستان را بدست فناریان یونانی دادند، که در جور و تعدی دست کمی از عثمانیان نداشتند. بسیاری از صربها به مجارستان و اطریش گریختند، تا این کشورها را در مبارزه با سلاطین عثمانی یاری کنند. در جنگهای بین دولت عثمانی و اتریش و روسیه در قرون ۱۷م و ۱۸م، ترکان مواجه با شکستهائی شدند، و امید صربستان به کسب استقلال تجدید شد؛ در ۱۸۰۴، کارازرژ موفقانه قیام کرد، ولی در ۱۸۱۳ عثمانیها بار دیگر سلطه‌ی خود را برقرار ساختند. در ۱۸۱۷، میلوش اوبرنوویچ وسیله‌ی قتل

---

(1) Sadducees (2) Serbia

رقیب خود کارازرژ را فراهم ساخت. بعداً از طرف رهبران صربستانی لقب امیر صربستان یافت. حکومت عثمانی در این زمان در وضعی بود که قدرت اعمال زور نداشت. روسیه در سال ۱۸۲۹ (بموجب ← پیمان آدریانوپل) سلطان عثمانی را مجبور کرد که خودمختاری صربستان را تضمین کند، و دولت عثمانی قهراً حکومت موروثی میلوش را به رسمیت شناخت (۱۸۳۰). ترکان عثمانی، به استثنای پادگانهائی که در بلگراد و استحکامات دیگر داشتند، تمام خاک صربستان را تخلیه کردند.

III ـ بازگشت صربستان. اغلب حوادثی که بعداً در صربستان روی داد ناشی از خصومت و خونخواهی دو خانواده‌ی کارازرژویچ و اوبرنوویچ بود. صربستان در جنگ کریمه بیطرف ماند، ولی در کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶)، در ضمن اینکه سرپرستی سلطان عثمانی بر صربستان به رسمیت شناخته شد، خودمختاری صربستان را دولتهای مقتدر اروپائی تضمین کردند. در ۱۸۶۷ آخرین دسته‌های سربازان عثمانی بدون جنگ و خونریزی از صربستان خارج شدند. فرمانروای صربستان، میلان اوبرنوویچ، در ۱۸۶۹ اصلاحاتی در قانون اساسی بعمل آورد، و بر قدرت مجلس عوام افزود، طغیان بوسنی و هرزگووین را علیه حکومت عثمانی حمایت کرد، و در ۱۸۷۶ به عثمانی اعلان جنگ داد. در سال ۱۸۷۷، روسیه بنفع صربستان با دولت عثمانی وارد جنگ شد (← روس و عثمانی، جنگهای). کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) صربستان را کاملا مستقل اعلام کرد، ولی بوسنی و هرزگووین را تحت اداره‌ی اتریش‌ـ‌هنگری قرار داد، و امید صربستان را به توسعه‌ی قلمرو خود از بین برد. صربستان بعنوان مدافع پان‌ـ‌اسلاویسم در شبه جزیره‌ی بالکان دست به اقداماتی زد که بلغارستان و اتریش‌ـ‌هنگری را به مبارزه برانگیخت. صربستان در ۱۸۸۵ با بلغارستان بر سر رومیلیای شرقی وارد جنگ شد، ولی شکست خورد (۱۸۸۶)، و این امر و سلطنت (۱۸۸۹–۱۹۰۳) آلکساندر اوبرنوویچ اعتبار صربستان را سخت متزلزل ساخت. در ۱۹۰۳ پطر I از سلسله‌ی کارازرژویچ بسلطنت رسید؛ وی قانون اساسی آزادیبخش ۱۸۸۹ را احیا کرد، و در ۱۹۰۴ نیکولا پاشیچ، رهبر حزب رادیکال (حزب ملی مقتدری که طرفدار روسیه بود)، را به نخست‌وزیری برگزید. صربستان بیش از ۲۰ سال تحت نفوذ سیاست پاشیچ بود. صربستان در اولین جنگ ← جنگهای بالکان شکست خورد، ولی در ۱۹۱۳ همپیمان سابق خود بلغارستان را در دومین جنگ بالکان شکست داد، و باین طریق، بار دیگر تنها قدرت بزرگ اسلاو در بالکان گردید. الحاق (۱۹۰۸) بوسنی و هرزگووین به اتریش مبارزه‌ی میان اتریش و صربستان را تشدید کرد، و این مبارزه، پس از قتل فرانتس فردیناند بدست یکی از اهالی صربستان، جنگ I را پیش آورد. نیروهای صربستان در آغاز پیشروی کردند، ولی در ۱۹۱۵ صربستان مورد هجوم نیروهای دول مرکزی قرار گرفت، و سخت مغلوب شد. دولت و سپاهیان صربستان به کرفو عقب نشستند، و در آنجا بود که در ۱۹۱۷ نمایندگان صربستان، کروآسی، سلوونیا، و مونتنگرو، اتحاد اسلاوهای جنوبی را اعلام کردند. در ۱۹۱۸ مملکت صربها، کروآتها، و سلوونها تحت سلطنت پطر I صربستان رسماً اعلام شد. تاریخ متأخر صربستان همان تاریخ یوگوسلاوی است.

IV ـ صربستان در جزء یوگوسلاوی. موقعیت ممتاز صربستان در مملکت جدید علت بزرگ عدم آرامش کروآسی و مقدونیه در سالهای میان جنگ I و II بود. پس از تصرف (۱۹۴۱) یوگوسلاوی بدست قوای محور در جنگ II، دولتهای فاتح حکومت دست‌نشانده‌ای در صربستان برقرار کردند، مردم صربستان تحت رهبری درازا میخایلوویچ به جنگهای پارتیزانی و مبارزات خود ادامه دادند. بالاخره مارشال تیتو در این کوششها پشتیبانی بیشتر مبارزان را بدست آورد، و طرفداران میخایلوویچ منحصر به ملیون صرب گردید. بر طبق قانون اساسی سال ۱۹۴۶ یوگوسلاوی مقدونیه، بوسنی و هرزگووین، و مونتنگرو از صربستان منتزع، و به جمهوریهای خودمختار مبدل گردید.

صرب‌وکروآتی[1] (serbo-kroāti)، از زبانهای هندواروپائی متعلق به دسته‌ی اسلاوی جنوبی، رایج در یوگوسلاوی. ← زبان، جدول، ص ۱۱۶۷.

صربها: ← صربستان؛ وندها.

صرت، شهر، آسیای صغیر، ← ساردیس.

صرع[2] (sar°)، اختلال مزمن عصبی که ناشی از تخلیه‌های غیر عادی انرژی عصبی از قسمت آسیب‌دیده‌ای از مغز میباشد. عواملی که موجب تغییرات پایداری در بافت مغز میشوند از قبیل ضربه، عفونت (آنسفالیت)، سموم، و تغذیه‌ی غیر کافی ـ ممکنست سبب ابتلا به صرع بشوند. علاوه بر این، انواعی از صرع ارثی است. شدت حملات صرع در بیماران مختلف متفاوت است. صرع خفیف[3] بصورت وقفه‌های کوتاه در فعالیتهای مغزی تظاهر میکند. در طی این وقفه‌ها، بیمار یکباره خیره میشود، و کلام خود را قطع میکند، و اشیائی را که در دست دارد می‌اندازد؛ اما بعد از گذشتن وقفه‌ی کوتاهی، دو باره فعالیت خود را از سر میگیرد. صرع شدید[4] بیماری دامنه‌داری است، که عامه‌ی مردم فقط به قسمت تشنجی آن توجه دارند. این بیماری در بیشتر موارد در سنین کودکی شروع میشود و با فواصلی، که به نسبت شدت مرض کوتاه یا طولانی هستند، تکرار میگردد. حمله‌ی صرع همیشه با دوره‌ی کوتاهی از تغییر درک، که طلیعه یا آورا[5] (ārā) [لتی، = باد] نام دارد، شروع میشود. این مرحله در بعضی بیماران با احساس وحشت و درد توأم است، اما در عده‌ای دیگر موجب احساس بسیار مطبوعی میشود، و آن طور که بعد از حمله توصیف میشود، در آن رنگها درخشندگی خاصی پیدا میکنند، بطوریکه همه چیز زیبائی وصف‌ناپذیری دارد. بعد از گذشتن این دوره‌ی کوتاه، بیماران بی‌هوش به زمین می‌افتند، در تمام اعضای بدنشان تشنجات شدید دیده میشود، و از دهان کف خارج میگردد، که گاهی، بعلت فرو رفتن دندانها در زبان، خون‌آلودست. بی‌هوشی حمله‌ی صرع مدت کوتاهی ادامه دارد. بعد از آن، بیماران بهوش میآیند بدون اینکه، بجز مرحله‌ی آورا، از آنچه واقع شده چیزی بخاطر داشته باشند.

صرع، بر خلاف آنچه تصور میشود، یک بیماری حمله‌ای نیست، بلکه تغییراتی عمیق در نحوه‌ی تفکر و شخصیت مبتلایان پدید میآورد. افراد مبتلا معمولا بدبین، گوشه‌گیر، خرده‌بین، و درخودفرورفته‌اند، و حتی اگر با مداوا حملات تشنجی بکلی ناپدید شوند، این "شخصیت صرعی" کم و بیش باقی میماند.

بیماری صرع از نظر تاریخ ادیان بسیار جالب توجه است، زیرا از روزگار قدیم آنرا "بیماری مقدس"[6] میدانستند، و عقیده داشتند که در طی آن، ارواح و یا قوای مافوق الطبیعه بر بیماران مسلط میشوند. در کلیسای مسیحی نیز ابتلا به این بیماری عامل مؤثری در ارتقاء مقام خدمتگزاران کلیسا محسوب میشده. شاید باین علت، و شاید بسبب تغییرات روانی که قبلا بآنها اشاره شد، بیماران مبتلا به صرع در گذشته تمایل زیادی به ترک دنیا و خدمت در کلیسا نشان میدادند.

بیماری صرع خود بخود کشنده نیست، اما بسیار اتفاق می‌افتد که در طی حمله‌ی آن، بیماران دوچار خطرهائی مانند سقوط، سوختگی، و یا تصادف با وسایل نقلیه میشوند. در زمان حاضر برای جلوگیری از حملات صرع داروهای مؤثری وجود دارد، اما البته همیشه باید این احتیاط بعمل آید که بیماران مصروع به کارهائی که غفلت آنی در آنها موجب زیان مالی و جانی بسیار میشود گمارده نشوند.

صرف (sarf). **۱ـ** در زبان عربی، نام قسمتی از دستور زبان که موضوع آن بحث در ساختمان کلمات است بدون در نظر گرفتن ارتباط کلمات با یکدیگر. ← نحو. **۲ـ** در دستور زبان، تغییری که کلماتی که ریشه‌ی واحد دارند بر حسب معنی پیدا میکنند. در فارسی صرف افعال بر حسب وجه و زمان و شخص است. در عربی بر حسب جنس نیز هست. در بعضی زبانها، مانند زبانهای قدیم ایرانی، یونانی، لاتینی، آلمانی، و روسی، اسامی و ضمایر و صفات نیز بر حسب حالات مختلفی که در جمله پیدا میکنند (مثلا ← حالات اسم) "صرف میشوند" [یعنی، تغییر صوری پیدا میکنند]، ولی در فارسی میتوان گفت صرف این دسته از کلمات تقریباً از میان رفته است. در بعضی لهجه‌های محلی ایران و افغانستان، صرف کلمات با شدت و ضعف نسبی هنوز معمول است؛ مثلا در طالش حسنی = حسن (در حال مفعولی)، و حسن = حسن (در حال فاعلی) است. در زبانهای کهن ایران، مانند فارسی باستان و اوستائی، صرف کلمات دامنه‌ای وسیعتر دارد و مثلا اسم در هشت حالت صرف می‌شود (فاعلی، مفعولی، اضافی، ندائی، و جز اینها). بعضی از زبانشناسان میان تغییر کلمات در زبانهای صرفی و زبانهای پیوندی تفاوت قائل میشوند، ولی این تفاوت شاید چندان اساسی نباشد.

صرف، نزد متکلمین، ← صرفه.

صرف میر (sarfe mir)، کتابی مقدماتی در علم صرف زبان عربی، که میر سید شریف جرجانی آنرا به فارسی تألیف کرده است و، بمناسبت شهرت مؤلف، به این نام معروف شده. این کتاب

(۱)Serbo-Croat (۲)epilepsy (۳)petit mal (۴)grand mal (۵)aura (۶)morbus sacer (۷)declension

مکرر در جزء مجموعه‌ی معروف به جامع المقدمات بطبع رسیده است، و در ایران از کتابهای معروف تعلیم مقدمات صرف به طلاب بوده.

صرفه (sarfa)، نام ستاره‌ی بتا از برج اسد، و یکی از منازل قمر که این ستاره علامت آنست.

صرفه[1] (sarafa, sarfa)، شهر قدیم فنیقی، حالیه، بین صور و صیدا، بر ساحل دریا، نزدیک آبادی کنونی صرفند (sarafand) در لبنان. در زمانی که در اراضی اسرائیل قحطی بود، ایلیا به فرمان خداوند بدانجا پناه برد، و در خانه‌ی بیوه‌زنی روزگار گذرانید (اول پادشاهان ۱۷.۸-۲۴؛ لوقا ۴.۲۶). سلیبیون در جائی که محل خانه‌ی آن بیوه‌زن شمرده میشد نمازخانه‌ای بنا کردند.

صرفه (sarfe)، در اصطلاح علم کلام، عقیده‌ی بعضی اشخاص در کیفیت اعجاز قرآن، که بنا بر آن، اعجاز قرآن نه از راه فصاحت یا اسلوب و فصاحت و یا اخبار از مغیبات است، بلکه برای آنست که خداوند رأی و قصد کسانی را که در مقام مقابله و اِتیان [= آوردن] به مثل قرآن بوده‌اند برگردانده است، و ایشان را از این عمل منصرف کرده. در کیفیت این صرفه، یا منصرف ساختن دیگران از آوردن نظیر قرآن، سه وجه گفته‌اند، اول اینکه دیگران قدرت آوردن نظیر قرآن را دارند، اما خداوند، هنگامی که ایشان میخواهند چنین کاری بکنند، آن قدرت را از ایشان سلب میکند. دوم اینکه با وجود دواعی فراوان برای آوردن نظیر قرآن (مانند بمبارزه طلبیدن قرآن دیگران را برای آوردن نظیر آن)، و با وجود توانائی ایشان برای این کار، خداوند همت و داعیه‌ی ایشان را از آوردن قرآن منصرف ساخته است (این رأی ابواسحاق اسفراینی و نظام معتزلی است). سوم آنکه برای آوردن نظیر قرآن علومی لازم است، از قبیل علم به نظم قرآن و علم به اینکه چگونه کلامی نظیر قرآن میتوان ساخت؛ منتهی خداوند این علم را به دیگران نداده است، و یا اگر داده است، هنگام قصد معارضه‌ی با قرآن، این علوم را از ایشان سلب کرده است (این عقیده‌ی سید مرتضی است).

استدلال قائلین به صرفه بطور کلی بر دو وجه است، (۱) عرب میتوانسته است جملاتی نظیر یا عین جملات قرآن بسازد، و ترکیباتی نظیر الحمد لله، سبحان الله، و رب العالمین در میان عرب پیش از اسلام دیده شده است، بنا بر این، اعجاز قرآن از راه فصاحت جملات و آیات آن نتواند بود. (۲) هنگام جمع قرآن در زمان عثمان، بسیاری از صحابه در قرآنی بودن بعضی از سور و آیات شک میکردند، و برای اثبات قرآنی بودن آنها شاهد میخواستند؛ پس، اگر خودِ فصاحت و نظم و اسلوب قرآن معجز بود شک در قرآنی بودن سوره‌ای حاصل نمیشد؛ پس ناچار اعجاز قرآن باید به وجه دیگری باشد.

جواب از استدلال اول را چنین داده‌اند که حکم کلّ غیر از حکم جزء است، و ممکن است کسانی به آوردن جزء قادر باشند، اما در نظم و ترکیب کل عاجز بمانند. در جواب از استدلال دوم گفته‌اند که تردید صحابه در قرآنی بودن بعضی آیات از لحاظ شک در اعجاز آن نبوده است، بلکه از راه احتیاط در پس و پیش بودن بعضی حروف و کلمات بوده است.

در رد قول به صرفه نیز بچند وجه استدلال شده است. از جمله آنکه در این صورت (یعنی اینکه اعجاز قرآن از راه صرفه باشد) لازم نیست که قرآن فصیح و بلیغ باشد، بلکه هر چه فصاحت آن کمتر باشد دلیل بر وفور اعجاز آن است؛ زیرا اعجاز در نتوانستن اتیان به نظیر کلام پستی بیشتر از اعجاز در اتیان به نظیر کلام بلیغ و فصیح است. استدلال دیگر آنکه اگر اعجاز قرآن از راه صرفه باشد لازم میآید پیش از نزول قرآن سخنانی نظیر آن وجود داشته باشد، زیرا خداوند دیگران را از آوردن نظیر قرآن منصرف کرده است. اما پیش از قرآن عرب میتوانسته‌اند نظیر آن را بگویند. بهمین جهت، خداوند در مقام بمبارزه طلبیدن فرموده است "فأتوا بسورة من مثله"، یعنی سوره‌ای نظیر آن را بیاورید، و نفرموده است انشا کنید. پس اگر نظیر قرآن پیش از نزول قرآن موجود بود عرب میتوانسته‌اند آن را پیدا کنند و نشان دهند.

صرفی کشمیری، ملا یعقوب: ← فانی.

صرواح (servāh)، ویرانه‌هائی در عربستان جنوبی، بفاصله‌ی یک روز راه در غ مارب، که قلعه‌ی آنرا قدیمترین ابنیه‌ی سبائیها شمرده‌اند. مهمترین بنای موجود در بین ویرانه‌ها معبد المقه (← سبا، ص ۱۲۵۶، ستون اول) است، که در وسط آن سنگی بطول ۲۱ متر، ارتفاع ح ۹۰ سم، و ضخامت ح ۴۵ سم قرار دارد که کتیبه‌ی معروف سبائی بر دو وجه بزرگتر آن منقوش است. در زمانی که ژ. آلوی از این محل دیدار کرد، ستونهای یکپارچه‌ی متعدد در آنجا موجود بود. دسته‌ی اصلی این ستونها، مانند ستونهای مشابه در مأرب، به عرش بلقیس (arše belqis) معروف است. در مقابل معبد، ویرانه‌های قلعه‌ی صرواح واقعست، که قسمتی از آن در زمان همدانی (فت ۳۳۴ هق؛ نویسنده‌ی صفة جزیرة العرب) موجود بوده است؛ در باب این کاخ داستانهائی در افسانه‌های عرب آمده است، چنانکه بعضی بنای آنرا به جن نسبت داده‌اند، و به روایت دیگر، دیوان آنرا به امر سلیمان برای بلقیس ساختند.

صرود، فارس: ← سردسیر.

صروف، یعقوب (ya'qub sarruf)، ۱۸۵۲-۱۹۲۷، روزنامه‌نگار فاضل لبنانی، مؤسس مجله‌ی المقتطف، که در نهضت اجتماعی و فرهنگی عرب تأثیر فراوان داشت.

صص، علامت اختصاری "صفحات" در کتاب حاضر (مثلا "صص ۲۴۰-۲۵۰" یعنی "صفحات ۲۴۰-۲۵۰").

صصة ابن داهر: ← شطرنج، ۷.

صعب ابن معاذ، قلعه، ← محمد، قسمت ۲۷.

صعلوک، ابوالعباس: ← ابوالعباس صعلوک.

صعود[2] (so'ud)، در معتقدات مسیحیان، بالا رفتن جسمانی عیسی به آسمان، پس از قیام وی از گور، در پیش چشم حواریون و شاگردانش. بسیاری از کلیساهای مسیحی روز پنجشنبه‌ی ۴۰ روز بعد از عید فصح را بنام روز (یا عید) صعود یا پنجشنبه‌ی مقدس[3] به یادبود این واقعه جشن میگیرند.

صعود، روز: ← صعود، در معتقدات مسیحیان.

صعود، عید: ← صعود، در معتقدات مسیحیان.

صعود اشعیا: ← عهدین غیر قانونی.

صعود موسی: ← عهدین غیر قانونی.

صعید (sa'id) یا **صعید مصر** (e mesr-)، نام مصر علیا، که از ج قاهره تا آبشار آسوان ممتد میباشد، و خاصه باریکه‌ی مزروعی کنار نیل (جز فیوم و واحات واقع در صحرای لیبی)، که بطول ۹۶۰ کم ممتد و عرضش بطور متوسط از ۵ تا 10 کم است. صعید یکی از دو قسمت بزرگ مصر است، قسمت دیگر، یعنی مصر سفلی، ناحیه‌ی دلتای رود نیل میباشد. صعید مصر مشتمل است بر ۸ ایالت، جمعاً به مساحت ح ۱۲'۱۶۰ کم و تخمیناً دارای ۸'۳۶۲'۰۰۰ تن جمعیت، که بنام مراکزشان به اسامی جیزه، بنی سویف (bani sovayf)، فیوم، منیه (monya)، اسیوط، سوهاج (sähāj)، قنا، و آسوان خوانده میشوند. ایالت سوهاج سابقاً جرجا (jarjā) نام داشت.

صعید مصر: ← صعید.

صفاد (soqād)، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۹ (۱) آبادی. مرکزش، **صفاد** (جم ۵'۴۲۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری غ آباده است.

صفانیان، ولایت قدیم، ← چغانیان.

صفد: ← سفد یا صفد.

صفیر، عالم: ← عالم.

صف، سوره‌ی (saff) [= رده]، سوره‌ی ۶۱م قرآن، مدنی، ۱۴ آیه، در بیان اینکه خداوند دوستار کسانی است که برای جهاد در راه او صف محکم میبندند، و خداوند پیروزشان میکند.

صفا (safā)، تپه‌ای در مکه، که دنباله‌ی کوه ابوقبیس است، و بفاصله‌ی ح ۴۲۰ متر از مروه قرار دارد. سعی بین صفا و مروه از اعمال حج میباشد، و در جاهلیت نیز از مناسک حج بوده است. در این دو محل دو بت سنگی اساف (esāf) بر صفا و نائله (nā'ela) بر مروه وجود داشته، و اعراب جاهلی، در سعی بین صفا و مروه، به هر یک از دو کوه که میرسیدند دست به یکی از دو بت میزدند. در باب منشأ این بتها روایت کرده‌اند که اساف و نائله مرد و زنی بودند که درون کعبه مرتکب فسق شده بودند، و باین جهت به سنگ مبدل شدند، و این دو سنگ را برای عبرت مردم بر بالای تپه‌های صفا و مروه قرار دادند. با مرور زمان، منشأ آنها فراموش شد، و مورد پرستش واقع شدند، تا زمان فتح مکه، که به امر پیغمبر اسلام دو بت را شکستند.

صفائی، کتیبه‌های (katibehāye safā'i)، در اصطلاح خاورشناسان، آن قسمت از کتیبه‌های عربی که دارای خط و لهجه‌ی خاصی است، و در صخره‌های صفا در سوریه، در ناحیه‌ی حوران، کشف شده است. این کتیبه‌ها، بجهت خصوصیات خط و زبان آنها، از کتیبه‌های ثمودی و لحیانی ممتاز است. با آنکه قسمتی از این کتیبه‌ها در جاهای دیگر، از قبیل بیابان حره (harra) در جنوب دمشق و غیرمنیز پیدا شده است، تمام آنها را بنام صفائی خوانده‌اند. نخستین اقدام موفقیت‌آمیز برای خواندن کتیبه‌های صفائی بدست

---

(۱)Zarephath (۲)Ascension (۳)Holy Thursday

آلوی صورت گرفت (۱۸۸۲)، و او توانست از ۲۸ حرف ۱۶ حرف را تشخیص دهد. پس از او پرتوریوس[1] (pretorius) ۵ حرف دیگر را خواند، و بالاخره لیتمان[2] (litmān) در ۱۹۰۱ هفت حرف بقیه را خواند. کتیبه‌های صفائی مختصر است، و بیشتر مربوط است به امور ملکی، اظهار علاقه به خویشاوندان، اظهار عشق به محبوبه‌ی نویسنده، و یا استمانت به خدا در گرفتن انتقام از دشمنان و نفرین به کسانی که بخواهند کتیبه را خراب کنند، و غیره. این کتیبه‌ها را افراد قبایل عربی ساکن صفا نوشته‌اند. در بعضی از این کتیبه‌ها نقوش حیوانات و تصویر صحنه‌های شکار نیز دیده می‌شود. در نماره کتیبه‌هائی پیدا شده است که لهجه‌ی آنها میان صفائی و ثمودی است.

صفائیه (safā'iye)، دهستان (جه ← ۱۱°۶۰۰)، بخش هندیجان، شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی. آبش از رود زهره تأمین میشود. ساکنین از طایفه‌ی افشار هستند. مرکزش، **صفائیه** (جه ۳۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۰کیلومتری ل هندیجان است.

صفات العاشقین (sefāto 'l-'āšeqin)، مثنویی بفارسی، در بحر هزج مسدس، در بیان صفات عاشق صادق، از هلالی جغتائی، شاعر قرن ۱۰ هق. مشتمل بر ۲۰ باب و ۱°۲۳۷ بیت است. در ۱۳۳۴ هش و ۱۳۳۷ هش در تهران بطبع رسیده است.

صفات ثبوتیه: ← صفت، نزد متکلمین.

صفات جلال: ← صفت، نزد متکلمین.

صفات جمال: ← صفت، نزد متکلمین.

صفات ذات: ← صفت، نزد متکلمین.

صفات سلبیه: ← صفت، نزد متکلمین.

صفات صوت، ارتفاع، شدت، و طنین صوت. ← صوت، VII.

صفات فعل: ← صفت، نزد متکلمین.

صفار (saffār)، لفظ عربی بمعنی رویگر و مسگر. ← صفاریان.

صفارد[3] (safāred) یا **سفاراد**[3] (sefārād)، ناحیه‌ای احتمالا در ل فلسطین، که پس از ویرانی هیکل [= معبد] سلیمان، اسیران اورشلیم را بدانجا کوچانیدند. در قرون وسطی این عنوان به اسپانیا اطلاق میشد، و یهودیان اسپانیا را صفاردی یا سفارادی میخواندند، و بعد از آن، این عنوان بر اعقاب آنها در نقاط مختلف و بالاخص بر یهودیانی که در ۱۴۹۲ از اسپانیا تبعید شدند، و در سواحل شمالی افریقا (خاصه در مراکش)، و ایتالیا، مصر، فلسطین، سوریه، بالکان، و ایالات مرکزی دولت عثمانی مستقر گشتند اطلاق میشد. در ۱۴۹۷ یهودیان تبعیدشده از پرتغال هم به آنان پیوستند. سفارادیها یا سفردیم[4] (sefardim) از لحاظ تعداد اهمیتی نداشتند، ولی از لحاظ سیاسی و اقتصادی حائز اهمیت بسیار بودند. تمایز آنها با اشکنازی در این بود که مآلاً سفارادیها پیرو یهودیگری بابلی و اشکنازیها پیرو یهودیگری فلسطین بودند.

صفار قمی: ← بصائر الدرجات.

صفاریان (saffāriān)، در تاریخ ایران بعد از اسلام، اولین سلسله‌ی ایرانی که، از طریق خروج بر خلیفه‌ی عباسی و خلع طاعت او، دولتی نسبةً مستقل و بادوام تأسیس نمود (۲۴۷ هق). مؤسس این سلسله یعقوب لیث بود که در آغاز حال مانند پدرش لیث صفار یک چند صفار [= رویگر، مسگر] بود، و بهمین جهت این سلسله بنام صفاریان موسوم شد. بعد از یعقوب لیث، برادرش عمرو لیث به امارت رسید، و او عاقبت مقهور سامانیان گشت، و تا آخر عمر (۲۸۹ هق) در زندان خلیفه‌ی بغداد بسر برد. پس از عمرو، بترتیب طاهر ابن محمد صفاری و لیث ابن علی و محمد ابن علی امارت یافتند، و با برافتادن محمد ابن علی در ۲۹۸ هق، دوره‌ی اول فرمانروائی صفاریان خاتمه یافت. از ۲۹۸ تا ۳۱۱ هق سیستان تحت استیلای سامانیان بود، و حکومت کوتاه‌مدت عمرو ابن یعقوب را—که بر اثر شورش مردمان سیستان بر منصور ابن اسحاق سامانی، حکمران سامانی آنجا، روی کار آمد—جزء دوره‌ی اول فرمانروائی مستقل صفاریان به حساب نباید آورد. دوره‌ی دوم امارت صفاریان از ۳۱۱ هق آغاز میشود. امرای این دولت دوم، که حوزه‌ی فرمانروائی آنان فقط به سیستان محدود بود، عبارتند از ابوجعفر احمد، در ۳۱۱-۳۵۲ هق؛ و خلف ابن احمد در ۳۵۲-۳۹۳ هق؛ و این دوره‌ی دوم بدست غزنویان برافتاد. مع هذا، اخلاف صفاریان تا اواخر عهد صفویه در سیستان قدرت و اعتباری داشتند، و ملک محمود سیستانی نیز نسب به صفاریان میرسانید.

دولت اول صفاریان اولین دولت نسبةً مستقل و معتبر ایرانی است که، بعد از حمله‌ی عرب به ایران و سقوط دولت ساسانی، از طریق منازعه و جنگ با خلفا و اعراب در ایران تشکیل یافت.

شجره‌ی سلسله‌ی صفاریان

(تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی امارت است مگر آنکه خلاف این امر تصریح شده باشد)

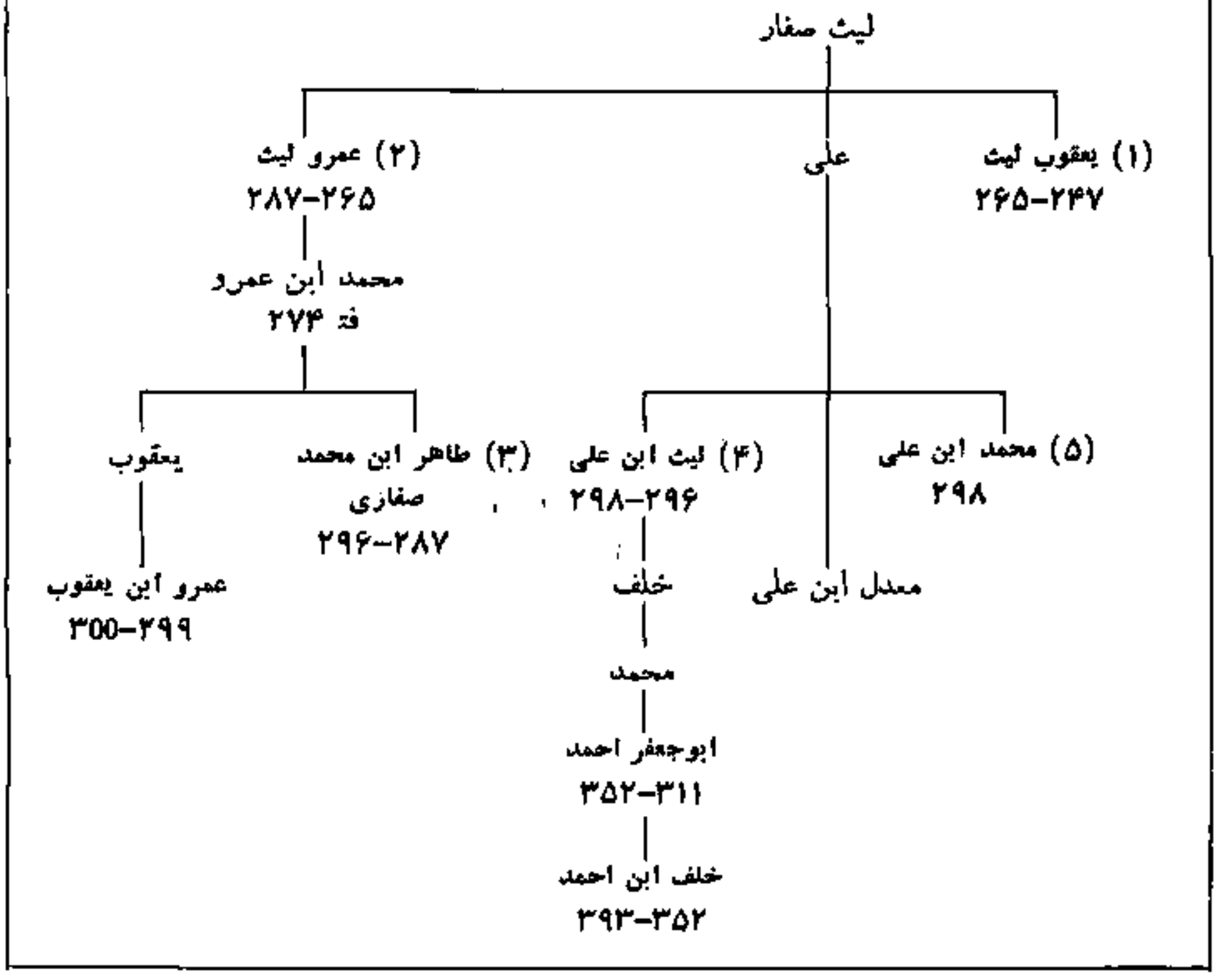

در تاریخ سیستان برای یعقوب و عمرو لیث نسبنامه‌ای آمده است، که بموجب آن، نژاد این رویگرزادگان سیستانی به کسری انوشیروان میرسد، و البته محققین در صحت آن نسبنامه تردید کرده‌اند.

سلسله‌ی صفاری مایه‌ی تجدید حیات سیاسی ایران گردید، و مخصوصاً کوششهای یعقوب و پس ازو تا حدی برادرش عمرو لیث در جنگ با خلیفه‌ی عباسی راه مخالفت با خلفا و حکومت عرب و بالمآل استقلال ایران و خروج آن را از زیر نفوذ بغداد باز کرد. علاوه بر این، یعقوب بر خلاف طاهریان که بآثار ایرانی و زبان فارسی روی خوشی نشان نمیدادند نخستین فرمانروائی است که در روی کار آوردن زبان فارسی بعنوان زبان شعر اهتمام ورزیده است، و داستان پرخاش او به شعرائی که پس از فتح هرات او را به عربی مدح گفته بودند معروف است و در تاریخ سیستان آمده: "... گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت. و محمد ابن وصیف سیستانی پس شعر پارسی گفتن گرفت، و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت، و پیش از او کسی نگفته بود".

صفا علی شاه: ← ظهیرالدوله، علی خان.

صفاق[5] (sefāq)، پرده‌ای که جدار داخلی شکم و سطح خارجی احشاء درون آنرا میپوشاند. در درون صفاق رگهای خونی و اعصاب حسی بسیاری وجود دارد، و تحریک آن درد بوجود میآورد. وظیفه‌ی صفاق حفظ احشاء و جلوگیری از انتشار التهابهای موضعی در درون حفره‌ی شکم است. ورم آن پریتونیت نام دارد.

صفانامه یا مونس الابرار: ← عماد فقیه.

---

(۱) Praetorius (۲) Littmann (۳) Sepharad (۴) Sephardim (۵) peritoneum

صفایا، حق، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، قسمت ۶.

صفت (sefat)، در اصطلاح علم کلام، هر چه عَرَض و قائم به دیگری باشد؛ مانند سفیدی، که قائم به خود نیست بلکه قائم به جسم است. صفت در برابر ذات است، و آن چیزی است که قائم به نفس خود باشد؛ مانند جسم. در الفاظ نیز، هر لفظی که دلالت کند بر ذات، بدون در نظر گرفتن صفتی برای آن، اسم است، مانند انسان، مرد، و زن؛ و هر لفظی که دلالت کند بر ذات با در نظر گرفتن صفتی (بمعنی اول) برای آن صفت است، مانند سفید. پس صفت در معانیْ مقابل ذات است، و در الفاظ مقابل اسم.

اما اصطلاحات اسم و صفت در باره‌ی خدا با اصطلاح مذکور فرق دارد، باین معنی که اگر لفظی دلالت بر صفت تنها کند، بدون در نظر گرفتن ذات خداوند، صفت است؛ و اگر دلالت بر ذات خداوند کند با در نظر گرفتن صفتی برای او اسم است؛ پس، علم، اراده، قدرت، و حیات صفات خداوند هستند، و عالم، مریدْ، قادر، و حی اسماء او. بعقیده‌ی حکما و بسیاری از معتزله، صفات خداوند، مثل علم او و یا قدرت او، عین ذات اوست، و ذات او عین وجود او. قول به این عقیده برای آنست که خداوند را از هر جهت واحد بدانند، و احتمال هیچگونه ترکیبی در ذات او نرود؛ و می‌گویند اگر ذات خدا با صفات او یکی نباشد، باید برای او ذاتی عاری از صفات علم و قدرت و حیات قائل شویم، و این محال است. اشاعره ذاتی را که عین صفات باشد قبول ندارند، زیرا آن را منافی مفهوم آیات قرآنی که خداوند را قادر و عالم و حی و مرید گفته است میدانند. بهمین جهت، برای فرار از ایرادات معتزله، گفته‌اند که صفات خداوند نه عین ذات اوست و نه غیر ذات او. خداوند هم دارای صفات ثبوتیه (sobutiyye) است ـ یعنی صفاتی که دارای معنی نفی و سلب نباشند، مثل علم و قدرت ـ و هم دارای صفات سلبیه (salbiyye) است ـ یعنی صفاتی که در مفهوم آنها سلب معتبر باشد، مانند مکان نداشتن و جسم نبودن و غیره. اشاعره صفات ثبوتیه را بر دو قسم میدانند، اول صفات نفسیه (nafsiyye)، یعنی صفاتی که به خود ذات دلالت دارد، نه بر معنی دیگر، مثل موجود بودن و شیء بودن او، دوم صفات معنویه، که بر معنیی زاید بر ذات دلالت کند، مانند عالم بودن و قدیم بودن او؛ و مقصود اشاعره از اینکه صفات خداوند نه عین اوست و نه غیر او، همین صفات معنویه است. اما بعضی از معتزله هیچ صفتی را برای خداوند روا نمیدارند، و ذات خداوند را به تنهائی نایب همه‌ی صفات میدانند؛ مثلا میگویند مقصود از علمْ انکشاف حقیقت است، و این خود برای ذات خداوند حاصل است بی آنکه بسرای او صفتی بنام "علم" قائل بشویم؛ و در خطبه‌ی منسوب به حضرت امیر در اول نهج البلاغه اشاره‌ای به این عقیده هست [و کمالُ توحیدِهِ الاخلاصُ لَهُ، و کمال الاخلاصِ له نفیُ الصفاتِ عنه (یعنی کمال توحید خداوند پاک و خالص دانستن او است از هر چیزی، و کمال پاک و خالص دانستن او نفی صفات از اوست)]. اشاعره صفات خداوند را، مانند ذات او، قدیم میدانند، ولی کرامیه صفات خداوند را حادث میدانند.

برای صفات ثبوتیه تقسیم دیگری قائل شده‌اند، و آن صفات حقیقیه‌ی محض، اضافیه‌ی محض، و حقیقیه‌ی اضافیه است. صفات حقیقیه‌ی محض مانند حیات است. صفات اضافیه‌ی محض مانند خالق بودن است (زیرا خالق بودن ذات با در نظر گرفتن اضافه و نسبت او به مخلوق است، و یا رازق بودن او با در نظر گرفتن اضافه و نسبت او به روزی‌خوران است). صفات حقیقیه‌ی اضافیه مانند عالم بودن است، که علم هم صفت حقیقی است، و هم با در نظر گرفتن نسبت ذاتِ عالمْ به معلومات است. مقصود از اینکه صفات خدا عین ذات اوست صفات اضافیه‌ی محض نیست.

از جمله‌ی تقسیمات در صفات خدا یکی هم تقسیم آن به صفات ذات و صفاتِ فعل است. صفت ذات صفتی است که خداوند را به ضد آن نمیتوان وصف کرد، از قبیل علم و قدرت؛ و صفت فعل آنست که خداوند را به ضد آن هم میتوان وصف کرد، مانند صفت رحمت، که خداوند را به صفت غضب هم میتوان وصف کرد. مقصود اشاعره از قدیم بودن صفات خداوند صفات ذات است نه صفات افعال.

صفات ثبوتیه، از قبیل علم و قدرت و حیات و غیره، صفات جَمال نیز خوانده میشود، زیرا صفات وجودی خداوند است، و زیبائی و جمال از وجود است. صفات سلبی، از قبیل مرکب نبودن و جوهر نبودن و عرض نبودن، صفات جلال نیز خوانده میشود، زیرا خداوند اَجَلّ و برتر از آنست که به چنین نقائصی آلوده شود.

چنانکه گفته شد، در باره‌ی صفات خداوند بطور کلی و در باره‌ی یکایک صفات او، و مخصوصاً در باره‌ی علم و کلام خداوندی، میان متکلمین (از معتزله و اشاعره) و شیعه و فلاسفه اختلافاتی هست، که برای تفصیل آنها باید به کتابهای کلامی رجوع کرد.

صفحات اصلی: ← عدسی ضخیم.

صفحه[1] (safhe)، در میکروسکوپ، سطحه‌ای متحرک در همه‌ی جهات و دارای سوراخی در وسط که نور از آن میگذرد، و چیزهای مورد بررسی را بر روی آن قرار میدهند. ← میکروسکوپ.

صفحه[2]، در هندسه، سطحی (← سطح) که اگر دو نقطه از یک خط مستقیم در آن قرار گیرند همه‌ی نقاط آن خط در آن سطح واقع شوند. صفحه نامتناهی است، ولی در رسم تصاویر، معمولا قطعه‌ی محدودی از آنرا بشکل مستطیل اختیار میکنند، و آن بر طبق اصول علم مناظر بصورت متوازی الاضلاع نمایش داده میشود (مانند صفحه‌ی P در شکل ۱). شکلی را که جمیع نقاطش

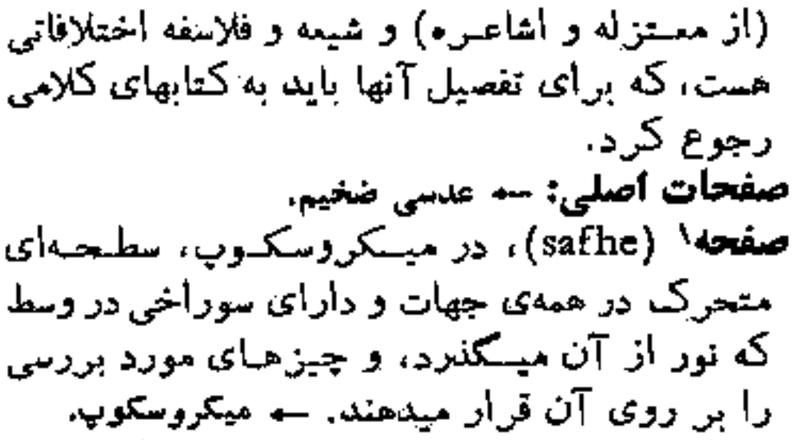

شکل ۱

شکل ۲

در یک صفحه واقع باشند شکل مستوی (mostavi) یا مسطح (mosattah) خوانند. در هندسه‌ی مسطحه از خواص اینگونه اشکال (مانند مثلث، متوازی الاضلاع، و دایره) بحث میشود.

صفحه ساده‌ترین سطوح است، و خواص بسیار مهمی دارد. بر یک خط مستقیم بینهایت صفحه میگذرد (شکل ۲)، اما بر دو خط مستقیم متقاطع، بر سه نقطه‌ی غیر واقع بر یک خط مستقیم، یا بر دو خط متوازی، فقط و فقط یک صفحه میگذرد. برای زاویه‌ی خط و صفحه ← زاویه؛ برای تصویر یک خط بر یک صفحه ← تصویر، در هندسه. خط مستقیمی را موازی با یک صفحه گویند هر گاه با آن نقطه‌ی مشترک نداشته باشد. خط مستقیمی را عمود بر یک صفحه خوانند هر گاه با جمیع خطوط صفحه زاویه‌ی قائمه تشکیل دهد؛ نقطه‌ی تلاقی چنین خط را با صفحه موقع عمود نامند. شرط لازم و کافی برای اینکه خطّ Δ بر صفحه‌ی P عمود باشد آنست (شکل ۳) که بر دو خط

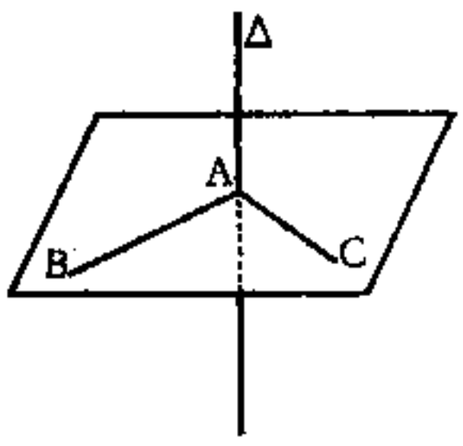

شکل ۳

مرسوم از موقعش (نقطه‌ی A) در آن صفحه (مثلا خطوط AB و AC) عمود باشد.

دو صفحه را که نقطه‌ی مشترکی داشته باشند متقاطع خوانند. مجموع نقاط مشترک دو صفحه را فصل مشترک آنها نامند. ثابت میشود که اولا اگر دو صفحه (مثلا P و Q، شکل ۴) نقطه‌ی

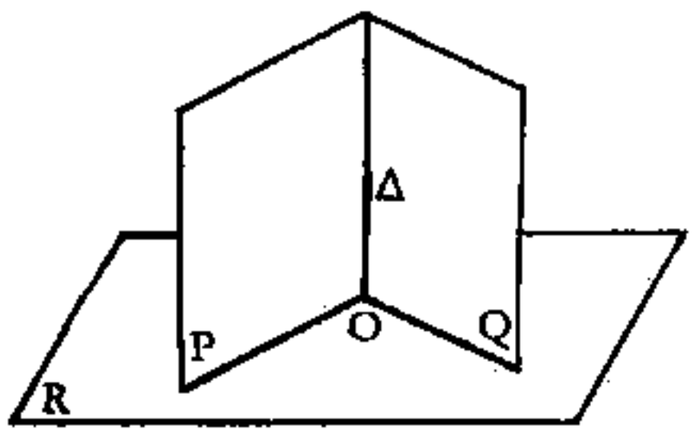

شکل ۴

مشترکی داشته باشند، فصل مشترک آنها خطی است مستقیم (Δ)؛ و ثانیاً هر گاه سه صفحه (P و Q و R) دو بدو متقاطع باشند (مانند کف اطاق با دو دیوار مجاور، که جملگی تشکیل یک کنج میدهند)، سه فصل مشترک آنها دو بدو از یک

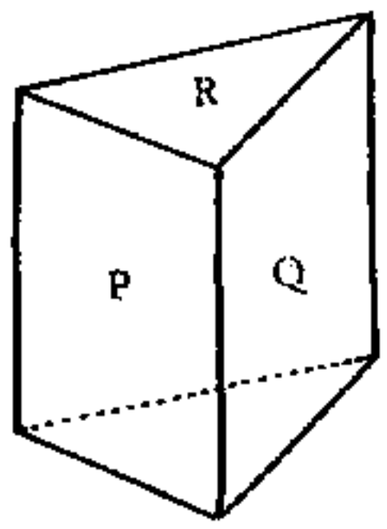

شکل ۵

(1)stage; plate (2)plane

نقطه (مانند O در شکل ۴) میگذرند یا هر سه با هم متوازیند (شکل ۵). دو صفحه را متوازی گویند هر گاه نقطه‌ی مشترک نداشته باشند؛ اگر دو صفحه‌ی موازی (مثلا P و P′، شکل ۶) را

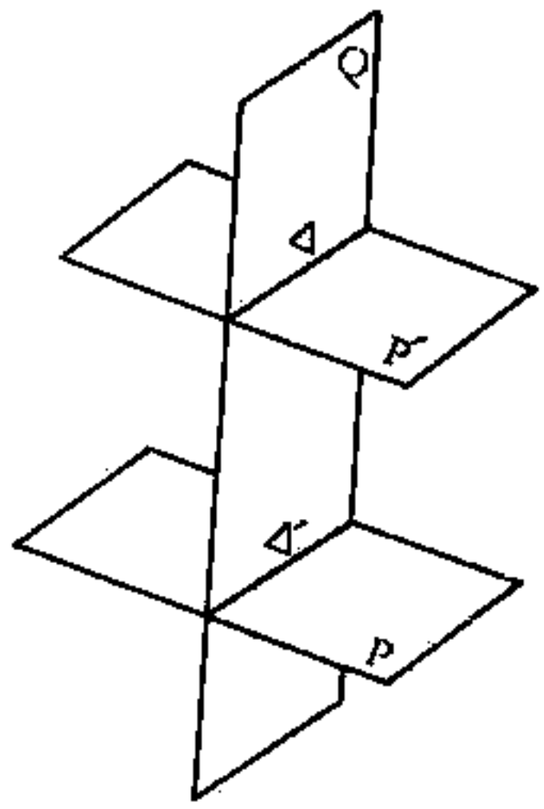

شکل ۶

صفحه‌ی ثالثی (Q) قطع کند، دو فصل مشترک (Δ و Δ′) با هم متوازیند.

نیز ← زاویه‌ی دوسطحی؛ زاویه‌ی چندوجهی. برای صفحه‌ی مماس بر یک سطح ← مماس.

صفحه‌ی کانونی[1] (safheye kānuni)، در فیزیک، صفحه‌ای که از یک کانون یک آینه یا عدسی بر محور کانونی آن عمود شود. ← عدسی، در فیزیک، قسمتهای V و VI.

صفحه‌ی مماس: ← مماس.

صفحه‌ی نصف النهار: ← نصف النهار.

صفد (safad)، شهر (جه ۸′۰۰۰)، مملکت اسرائیل، در قسمت علیای ناحیه‌ی جلیل، بفاصله‌ی ۵۰ کیلومتری ش عکا و در لغ دریاچه‌ی طبریه. در قرن ۴م وجود داشت، ولی در دوره‌ی جنگهای صلیبی اهمیت یافت، و صلیبیون برای حفظ نواحی ساحلی که به تصرف درآورده بودند آنرا مستحکم کردند. قلعه‌ی آنرا صلاح‌الدین ایوبی در ۵۸۳ هق گرفت. در دوره‌ی ممالیک از مراکز مهم بود. زلزله‌ی سال ۱۷۵۹ آنرا تقریباً بکلی ویران کرد، و از زلزله‌های ۱۸۱۹ و ۱۸۳۷ سخت آسیب دید. شهر بر سه تپه ساخته شده است، و منظره‌ی دریاچه‌ی طبریه از صفد به زیبائی مشهور میباشد. صفدی بدانجا منسوبست.

صفدر جنگ (safdar jang)، فت ۱۷۵۴، نواب (۱۷۳۹-۵۴) اوده (اکنون جزء اوتار پرادش، هند). پدرش، سعادت خان، از سادات ایرانی بود، و در زمان انحطاط تیموریان هند، از جانب محمد شاه روشن اختر، پادشاه تیموری هند، صوبه‌دار اوده شد، و وی مؤسس سلسله‌ای از فرمانروایان اوده است، که تا ۱۸۵۶ فرمانروائی کردند، و شهر لکهنو را شکوه بسیار بخشیدند. صفدر جانشین پدر گردید، و احمد بهادر، ۱۳مین پادشاه تیموری هند، او را مقام وزارت نیز داد (۱۷۴۸). مقبره‌ی (بنای ۱۷۵۶) وی در نزدیک دهلی تقلیدی از آرامگاه همایون شاه است.

صفدی (safadi)، شهرت **ابوالصفاء صلاح‌الدین خلیل ابن ایبک** (abo's.safā', aybak)، ۶۹۶ یا ۶۹۷-۷۶۴ هق، مورخ و زندگینامه‌نویس و ادیب زبان عربی. از مردم صفد و اصلا ترک بود. از ۲۰ سالگی شروع به تحصیل کرد، و بعدها از دوستان نزدیک مشاهیر فضلا (مانند شمس‌الدین ذهبی و تاج‌الدین سبکی) گردید. در صفد و مصر و حلب متصدی دیوان انشاء گردید، و در دمشق متصدی بیت المال گردید. در اواخر عمر کر شد.

تعداد آثارش را ۲۰۰ ذکر کرده‌اند، و معادل ۵۰۰ مجلد شمرده‌اند. از آن جمله است **الوافی بالوفیات**؛ اعیان العصر (۶ جلد، مستخرج از کتاب سابق)؛ مسالک الابصار فی ممالک الامصار، در جغرافیا؛ تکت الهمیان فی نکت العمیان، در زندگینامه‌ی مردان مشهور که نابینا بودند؛ احسن التواجم، مشتمل بر مکاتبات وی؛ منشآت؛ تذکرة الصلاحیه؛ جنان الجناس فی علم البدیع؛ طوق الحمامه؛ و الغیث المسجم، در شرح لامیة العجم.

صفر[2] (sefr) [عربی؛ اصلا بمعنی خالی از هر چیز].

۱- در ریاضیات، یگانه عددی که با هر عدد جمع شود همان عدد حاصل گردد. این عدد در کتاب حاضر و در رسم الخط اروپائی به علامت "0" نمایش داده میشود. صفر کوچکترین اعداد صحیح است (مقصود اعداد صحیح حسابی است. ← عدد، قسمتهای I و II)، و تالی آن (عدد صحیح بلافاصله بعد از آن) ۱ میباشد. خواص اساسی صفر از این قرار است، (۱) تفاضل هر دو عدد متساوی مساوی صفر است (مثلا $0 = ۲ - ۲$ و $0 = ۱,۵ - ۱,۵$)؛ (۲) حاصلضرب صفر در هر عدد صفر است (مثلا $0 = 0 \times ۵$ و $0 = 0 \times ۰,۴$) (این دو حکم مربوط به اعداد متناهی است. عبارات $\infty - \infty$ و $0 \times \infty$ مبهم میباشند. برای علامت ∞ ← بینهایت)؛ (۳) در تقسیم بر 0، تقسیم یک عدد غیر از صفر بر 0 به اصطلاح "ممتنع" است، بدین معنی که عددی وجود ندارد که حاصلضربش در صفر عددی غیر از صفر شود؛ اما عبارت 0/0 (خارج قسمت 0 بر 0)، به اصطلاح مبهم است، زیرا هر عددی اختیار کنیم حاصلضربش در 0 مساوی 0 است؛ (۴) بر طبق قرارداد، a^0 را مساوی ۱ تعریف میکنند (← قوه)، مگر در مورد 0^0، که بعضی آن را مشمول همان تعریف قرار میدهند، و برخی اصلا آن را تعریف نمیکنند؛ بالاخره، صفر حد فاصل اعداد مثبت و منفی است، از هر عدد مثبت کمتر و از هر عدد منفی بیشتر است.

بعنوان عدد شمارشی (← عدد، قسمت II)، صفر عده‌ی اعضای یک مجموعه‌ی خالی را نمایش میدهد، و بعبارت دیگر، فقدان چیزی را که اصلا شمارپذیر یا قابل اندازه‌گیری است نشان میدهد؛ در زبان عادی، این منظور را با نفی وجود آن چیز بیان میکنند (مثلا عده‌ی اعداد صحیح بیشتر از ۱ و در عین حال کمتر از ۲ صفر است، یا بعبارت دیگر، عدد صحیحی بیشتر از ۱ و در عین حال کمتر از ۲ وجود ندارد). همچنین، بر طبق قواعد شمار اعشاری (← شمار، قسمت ۱)، عدد ۲۰۵ مرکب از ۲ دسته‌ی هر یک دارای 100 واحد و ۵ دسته‌ی هر یک دارای ۱ واحد است، ولی دسته‌ی دارای 10 واحد ندارد.

ظاهراً وارد کردن صفر در ریاضیات بمنظور رفع ابهام از بیان اعداد بوسیله‌ی شمارهای تابع اصل جاارزش (← شمار، قسمت ۱) بوده است. طریق ساده برای نشان دادن یک مرتبه‌ی خالی در عددنویسی اینست که جای آن مرتبه را خالی بگذاریم (مانند "۵ ۲" بجای "۲۰۵")، ولی این امر مولد اشتباهات فراوان میباشد. در حساب یونانیان و رومیان، علامتی برای صفر وجود نداشت، و ابهام ناشی از این امر مانع بزرگی در راه پیشرفتهای علمی بود.

تاریخ پیدایش صفر دانسته نیست. استعمال صفر برای نشان دادن مرتبه‌ی خالی از هند به ممالک اسلامی رسید، و در قرن ۱۲م از طریق مسلمانان به اروپا راه یافت (لفظ معادل صفر در بیشتر السنه‌ی اروپائی مأخوذ از کلمه‌ی صفر می‌باشد). اهمیت صفر در ریاضیات و علوم بحدی است که بعضی آنرا یکی از اختراعات اساسی فکر آدمی شمرده‌اند.

۲- در استعمال علمی، مبدأ اندازه‌گیری یا درجه‌بندی را با علامت "0" مشخص میکنند (مانند دمای 0 درجه در درجه‌بندی دما. ← دما؛ دماسنج). نیز ← صفر مطلق.

صفر (safar)، معروف به **صفر الخیر** (l.xeyr' o-) و **صفر المظفر** (l.mozaffar' o-)، نام دومین ماه در تقویم هجری قمری. بقول بعضی از محققین، در تقویم قدیم عرب، مدت صفر دو ماه، و محرم جزء صفر بوده است. بقولی وفات حضرت محمد در ۲۸ ماه صفر، وفات حضرت فاطمه‌ی زهرا در ۷م صفر، ولادت امام محمد باقر در ۳م صفر، ولادت امام موسی کاظم در ۷م صفر، و شهادت امام رضا در ۱۷م صفر روی داده است. روز ۲۰م ماه صفر اربعین میباشد. نزد عامه، روز ۱۳م صفر نحس است.

صفرا[3] (safrā) یا **زهره**[3] (zahre)، مایع قلیائی، به رنگ زرد مایل به سبز، که در کبد ترشح میشود، و به جذب چربی در روده کومک میکند. صفرا شامل آب، املاح معدنی و آلی، و اسیدها و رنگیزه‌های صفراوی است. پس از ترشح، در **کیسه‌ی صفرا** یا **مراره** (marāre) انباشته و، با از دست دادن آب، تغلیظ میشود. کیسه‌ی صفرا، که کیسه‌ای گلابی‌شکل است، بعد از ورود غذا به اثنی عشر، در اثر رفلکسهای بافتی، منقبض میشود، و صفرای درون خود را به روده میریزد. در داخل کیسه‌ی صفرا، گاهی املاح صفراوی رسوب و ایجاد سنگ میکنند. سنگ کیسه‌ی صفرا معمولا عارضه‌ای به بار نمیآورد، اما اگر به داخل مجرای صفرا رانده شود موجب درد شدید (← قولنج)، و در بعضی موارد، انسداد میشود. اگر صفرا، به علت التهاب سلولهای کبد و یا انسداد راه خروج، متراکم شود به خون وارد میگردد، و **یرقان** یا زردی بوجود میآورد.

صفراء، از کمانهای پیغمبر اسلام، ← محمد، قسمت ۵۱.

صفر مطلق[4] (sefre motlaq)، در فیزیک، دمائی که در آن دما حجم یک گاز واقعاً کامل (← گاز کامل) صفر میشود. بر طبق محاسبات فیزیکی، دمای صفر مطلق ۲۷۳,۱۶- درجه‌ی صدبخشی است. این دما پست‌ترین دمائی است که ممکن

(۱) focal plane (۲) zero (۳) bile (۴) absolute zero

است بـه آن رسید، و بهمـین جهت صفر منـطقی درجه‌بندی دما میباشد، و در درجه‌بندی کلوین یا مطلق آنـرا صفر گـرفتـه‌اند (← دما). نیـز ← سرمازائی.

سابقـاً و حتـی مـدتـی در قـرن حـاضر چنـین میپنداشتـند که، در دمـای صفر مطـلق، هـر گونه حـرکت مولکولی (← مولکول) متوقف میشود، و هنوز هـم در بعضی کتابهای علمی مقدمـاتی فقدان کامل حرکت و انرژی را مشخِص دمای صفر مطلق قلمداد میکنند. اگرچه هنوز وصول به دمای صفر مطلق ممـکن نشده است، و شاید هیچگاه ممکن نشود، از مکانیک کوانتوم، و خاصه‌ی از معادله‌ی شرودینگر، بطلان حکم مـذکور معلوم شده است، و محقق شده است که در دمـای صفر مطـلق مقداری انرژی حرکتی (موسوم به "انرژی صفر مطلق"[1]) در ماده باقی میماند. مفهوم انرژی صفر مطلق در اصل ابهام هایزنبرگ، کـه سکون کـامل یک ذره را در یک نقطه‌ی مشخص ممنوع میشمارد، صدق میکند.

صفر مطلق، انرژی: ← صفر مطلق.

صفریه (sofriyye)، نام دسته‌ی بزرگی از خوارج. صفریه با فرق دیگر خوارج مـانند ازارقه، نجدات، و اباضیه در بسیاری از امور اختـلاف داشتـند، از جمله، (۱) کسانی را که در عقیده با ایشان موافقند ولی در جنگ بـا مخـالفـان شرکت نمیکنند کافر نمیدانند، (۲) استعراض (este'rāz) (قتـل اطفـال مخالفان) را روا نمـیدارند، و اطفـال مخـالفان را کافر نمـیدانند، (۳) تقیه را در قول (نه در عمل) جایز میشمارند، (۴) کسی را کـه مرتکب گنـاهی مستوجب حد شود کافر نمیدانند، بلکه به اسم فاعل همـان گناه میخوانند، مثلا دزد را سارق میخوانند نه کافر، (۵) مرتکب گناه کبیره‌ای را که در شرع حدی ندارد کافر میشمارند. صفریه، پس از عبدالله ابن وهب و حرقوص ابـن زهیـر (horquse 'bne zohayr)، ابوبلال مرداس خـارجی (abu.balāle merdāse xāreji) را امام میـدانـنـد، و پس از او عمران ابن حطان سدوسی (emrāne 'bne hettāne sodusi) شاعر را.

بنقل طبری از ابومخنف، ظهور صفریه در سال ۶۵ هق و هنـگامی بود که عبدالله ابن صفار تمیمی (saffāre tamimi) در مسئـله‌ی استعـراض، کـه عقیده‌ی نـافع ابن ازرق (پیشوای ازارقـه) بود، و در مسئله‌ی مشرک ندانستن مسلمانان غیر خارجی، که عقـیده‌ی عبـدالله ابن اباض بود، از ایشان جدا شد، پیـروان او را، بنـام پـدرش صفـار، صفریـه خواندند. عبدالقاهر بغدادی صفریه را پیروان زیاد ابن اصفر (ziāde 'bne asfar) میداند، و میگوید که بهمین جهت صفریه را زیـادیه نیـز خوانده‌اند. بعضیها وجه تسمیه‌ی آنان را به صفریه زردی رنگ ایشان (از عبادت و ریاضت) دانسته‌اند. عـده‌ای از علمـای لغت (از قبیـل اصمعی) نام ایـن فـرقـه را صفـریه (sefriyye) گفـته‌اند. بعضـی از محققـان ظهور صفریـه را در سال ۷۶ هق میـدانـنـد، و آن وقتی بود که صالح ابن مسرح (mosarreh, -rah) بـر ضد دولت اموی خـروج کـرد، و پس از کشته شدن او، شبیب ابن یزید شیبـانی رهبری این قیـام را بدست گرفت. در ۱۳۴ هق، عـده‌ای از صفریه، پس از شکست از خازم ابن خزیمه، به عمان فرار کردند، و در آنجا بدست اباضیه از میـان رفتند. در ۱۵۳ هق، در المغرب، صفریه به رهبری ابوقره (abu.qorra) قیـام کـردنـد، و عمر ابن حفص ابن عثمان را کـه از طـرف عباسیان حاکـم آنجا بـود کشتند (۱۵۴ هق)، و در ۱۵۵ هق سجلماسه را تصرف کردند، و مدتی به استقلال در آنجا ماندند. صفریه در قیام عمومی بربرها در المغرب شرکت داشتند، و سرانجام در آنجا در فرقه‌ی اباضیه منحل شدند.

صفنیا[2] (safanyā)، نام کتـابی از عهة، منسوب به یکی از انبیاء کوچک بنی اسرائیـل بنام صفنیا، که در اواخر قـرن ۷م قم میزیسته و معاصر ارمیا و یوشیا بوده است. این کتاب از بت‌پرستی و ماده‌پرستی مردم سرزمین یهودا پرده بـرمیدارد، و در پایان، نجات و بـازگشتن بازماندگـان بنی اسرائیل را از اسارت مژده میدهد.

صفوان ابن المعطل: ← عایشه.

صفورا: ← صفوره.

صفوره[3] (seffura) [عبری، = گنجشک ماده] یا **صفورا** (safurā)، دختر یترون و زوجه‌ی موسی (خـروج ۲.۱۶-۲۲، ۴.۱۸-۲۶؛ ۱۸.۱-۶). در روایات اسلامی، وی دختر شعیب شمرده شده است، که موسی، پس از چند سال شبانی برای شعیب، به ازدواج با وی نایل آمد.

صفوة الصفا (safvato 's.safā) یـا **المـواهب السنـیه فی مناقب الصفویه** (al.mavāhebo 's_ saniyya fi manāqebe 's.safaviyya)، کتـابـی بفارسی، در باره‌ی حیات و سخنان و کرامات شیخ صفی‌الدین اردبیلی، تألیف ابن بزاز. کتاب در زمان صدرالـدیـن صفوی، پسر شیـخ صفی‌الـدین، در ح ۷۵۹ هق تـألیـف شده است، و مشتـمل است بـر یک مقدمـه، ۱۲ بـاب، و یک خـاتمه. در مطالب نسخه‌های متـأخر صفوة الصفا، بـرای انتساب صفویه به خاندان علوی، دست برده شده است. این کتاب در ۱۳۲۹ هق در بمبـئی بطـبع رسیـده است. میر ابوالفـتح حسینی، به امـر شاه طهماسب I صفوی، در این کتاب تجـدیـد نظر بعـمل آورده، و شرح حال افراد خاندان صفوی را تا زمـان شاه طهماسب I بر آن افزوده است. محمد کاتب نشاطی شیرازی در ۹۴۹ هق آن را به ترکی ترجمه کرده است.

صفوة الصفوه: ← حلیة الاولیاء.

صفوةالملک: ← طغتکین ابن عبدالله.

صفویه (safaviyye)، سلسله‌ای معروف از پادشاهان ایران، که از ح ۹۰۵ تا ۱۱۳۵ هق بطور مستـمر و پس از آن (مخصوصاً بعد از تسلط کوتاه افاغنه) تا ۱۱۴۸ هق (سال جلوس نـادر شاه) بطور اسمی در ایـران سلـطنت کـرده‌اند، و حتی بعد از نادر شاه نیز چند تنی از منسوبان این سلسله در خراسان و اصفهان یک چند سلـطنت اسمی داشته‌اند، و آلت دست امـرائی مـانند ابوالفتح خـان بختیاری، کریم خـان زند، و محـمد حسن خـان قـاجار بوده‌اند. شجـره‌ی خـاندان و سلاطیـن سلسله‌ی صفویـه در ص ۱۵۷۰ مـلاحظـه شود. در بـاب اهمیت سلسلـه‌ی صفویه در تـاریـخ ایـران و در کلـیات تـاریخ این سلسله سه ایران بعد از اسلام، تاریخ، قسمتهـای IX و X (صفحه‌ی ۳۳۲). در باب وقـایع عهد هر یک از سلاطین صفوی مقـاله‌ی خـاصی که به نام وی در کتاب مندرج است ملاحظه شود.

I - اهمیت سلسله‌ی صفویه در تاریخ ایران.

صفویـه مؤسس و موجـد دولت مـلی و وحـدت و استـقلال قومی ایـران بشمـارند، و این وحـدت و استقلال را بر اساس مذهب شیعه نهاده‌اند.

سلسله‌ی صفویه در موقعی در ایـران برآمد که دولت عثمـانی در اوج قـدرت بود، و توسعه‌ی روز افـزون قلمرو عثمانیها در مغرب ایـران، و تجاوز ازبکـان به خـراسان، ایـران را بـا خطر تجزیه و تقسیم آن بیـن ترکـان عثمـانی و ازبکـان مواجه ساخته بود. صفویه، تحت لوای مـذهب شیـعه، این خطر را از بین بردند، و اسـتقلال و وحدت ایران را واقعیت بخشیدند. عکس العـمل اصرار و اهتمام شدید نخستین شاهان صفوی در تحمیل مذهب شیعه بر ایرانیان دشمنی شدید اهل تسنن با دولت صفوی بود، که بـارزتـرین اثر آن ← جنگهـای ایران و عثمانی است، که تقریبـاً در سراسر دوره‌ی سلطنت صفویه ادامه داشت.

این ادعـا را که ایـرانیان از دوره‌ی صفویه به صورت ملت واحـد درآمده‌اند بعضی منـکرند. در هـر حـال، ایـن مطـلب را میـتوان قبول کرد که اساس وحدتی که ایـران مدت ۴ قـرن است از آن برخوردار است از دوره‌ی صفویه است، و شاه عباس I صفوی (کبیـر) از بـزرگترین بنیانگـذاران آن میـباشد. میـتوان گفت کـه در گـذشته در دنیـای اسلام، مذهب با جنبه‌های مختلف خود، جایگزین ملیت بود. البته، پیش از صفویه سلسله‌های شیعی‌مـذهب دیگـری نیـز در ایران وجود داشته است، امـا سیاست قـاطعی که صفویه در قبولاندن مـذهب تشیع به رعایـای خود بکار بردند، ایـرانیان را به صورت ملت واحد شیعی‌مذهب درآورد. بسیاری از کسانی که نسبت به مذهب تسنن وفـادار مـاندند، و از بیان جمله‌ی "علی ولی الله" امتناع نمودند، تحت شکنجه و آزار قرار گرفتند.

قوه‌ی محرکـه‌ی سلسله‌ی صفوی بیشتر ناشی از برخـورد مـذاهب بـود تـا نـاشی از وطندوستی و جنبـه‌ی ایـرانیت. مذهب تسنن عثمانیهـا بیش از تشیعی بود که اسماعیل بر مردم تحمیل کرد. حتی زبـان دربار اسمـاعیل بیشتر زبـان تـرکی بود تـا فارسی. از لحاظ نژادی نیز وحدت "آریائی" ایران، از مدتها پیش از آن، در اثر مهـاجمات سیل‌آسای اقوام ترکمـن و تورانیـان دیگـر محو و نابود شده بود. در میان این عناصر خارجی، قوام ملت ایران را بـاید تـا حدی منوط به تشخص تدریجی شیعه با صبغه‌ی ایـرانی آن دانست، و تـا حدی مـربوط به فشار مـداومی که اقوام خـارجی در شرق و غـرب وارد میکردند و عکس العملی که اتباع پـادشاهان ایـران از خود نشان میدادند. درین قوام ملـیت، احیای اصول پادشاهی بتوسط اسماعیل، و استظهـار این اصول به جوازات مذهبی، سهم بسزائی داشت. پـادشاهان صفوی مالک الرقـاب دل و جـان اتباع خود بودند، و ازینرو هرگز از داخـل کشور مورد تهدید نبودند.

مـذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور در اذهـان مـردم دو اثـر مهـم داشت، از یک طـرف ایرانیان را با هم متحد میساخت، و از طرف دیگر آنان را از ملـل همسایـه‌ی خویش که سنی‌مـذهب بودند دور میـکرد، و در پنـاه ایـن اتحـاد و این

(۱) zero point energy (۲) Zephaniah; Sophonias (۳) Zipporah

شجره‌ی خاندان صفوی

همه‌ی سنوات هجری قمری است؛ سنوات از اسماعیل I صفوی ببعد مربوط به دوره‌ی سلطنت است مگر آنکه خلاف این مطلب تصریح شده باشد.

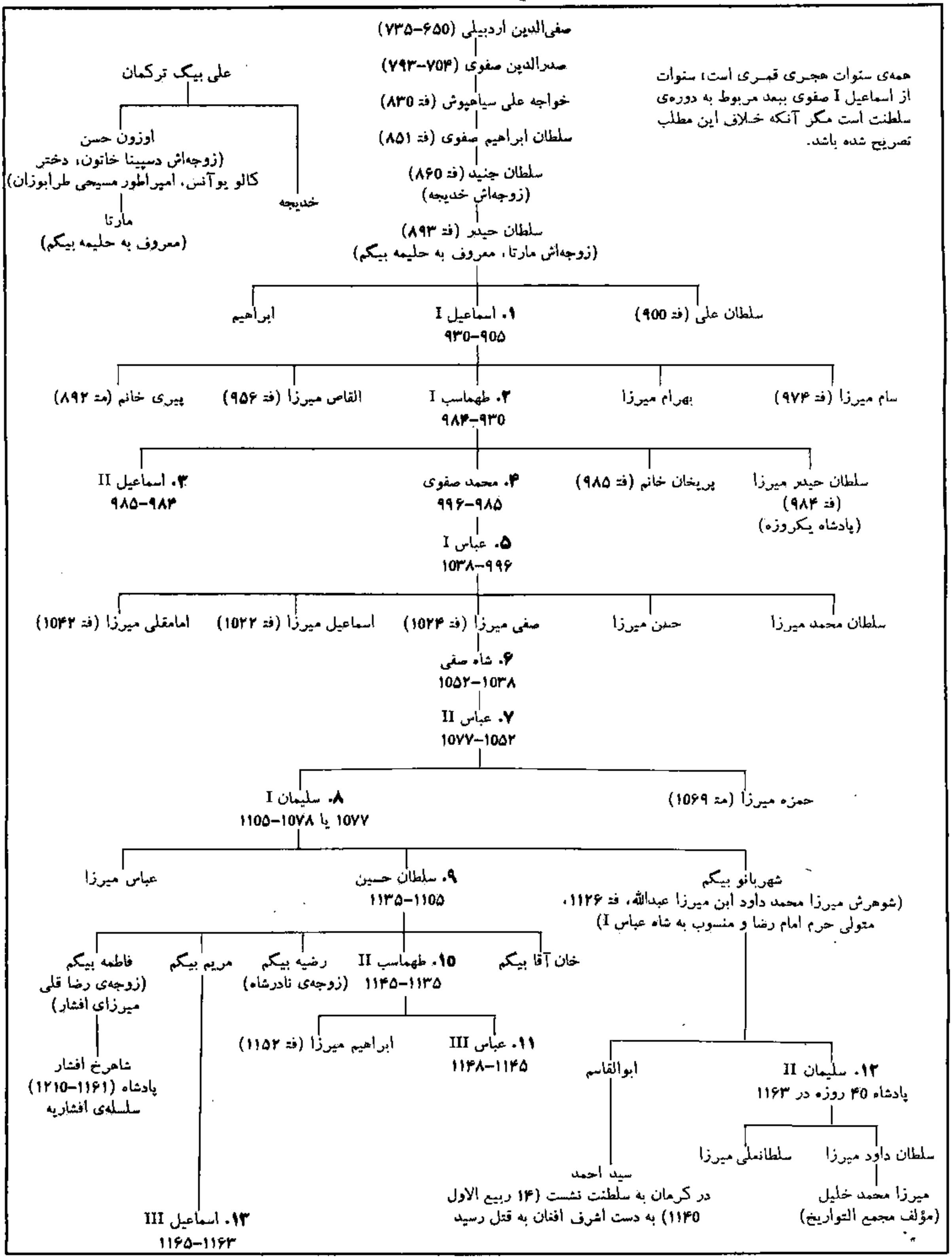

محیط جدائی، عواملی که ملیت را تشکیل میدهند بتدریج نضج گرفت. عناصر بیگانه که در طی وقایع تاریخی یکی بعد از دیگری در سرزمین ایران رسوخ پیدا کرده بودند بیش از پیش بهم در آمیختند؛ زبان ترکی، که زبان خاندان صفویه و قبایل قزلباش بود، احتمالا در زمان شاه عباس کبیر زبان رایج دربار بود، اما بعدها رواج این زبان نسبت به زبان فارسی کاهش یافت، و انتقال پایتخت به اصفهان به ایرانی شدن عناصر بیگانه کومک کرد.

II ـ نسب خاندان صفوی. صفویه منسوبند به نام جد بزرگ خویش شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰–۷۳۵ هق)، که از مشایخ و عرفای بسیار مشهور ایران بشمارست. از اعقاب مشهور وی شیخ صدرالدین صفوی، سلطان جنید، و سلطان حیدر هستند، و سلطان حیدر پدر شاه اسماعیل I صفوی، مؤسس سلسله‌ی صفویه بوده است. در باره‌ی نسب این سلسله، مشهور آن است که نژاد و تبار آنها به امام موسی کاظم، ۷مین امام شیعه‌ی اثنی‌عشری، میرسد. اما محققین در صحت این نسب تردید دارند، و گویند سلاطین صفویه این نسبنامه‌ی مجعول را وسیله‌ی ترویج مذهب اثنی‌عشری برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود قرار داده بودند.

بعضی معتقدند که خاندان صفوی در آغاز امر، بسبب انتساب به شیخ صدرالدین صفوی، خود را موسوی، و بجهت انتساب به پسر صدرالدین، که خواجه علی سیاهپوش نام داشته است، علوی می‌خوانده‌اند، و اصلا کرد بوده‌اند، و جد هفتم شیخ صفی‌الدین، بنام فیروز شاه زرین‌کلاه، در حدود ۵۶۹ هق از بلاد کرد به آذربایجان آمده است. در هر حال این نکته محقق است که سلاطین صفویه از همان دوران شاه اسماعیل I صفوی نسب خود را به امام موسی کاظم میرسانیده‌اند، و طوایف قزلباش و جماعت مریدان نیز همواره آنها را سادات موسوی و مروج مذهب جعفری و اثنی‌عشری می‌شمرده‌اند، هر چند خود شیخ صفی‌الدین اردبیلی، تا حدی که از مآخذ موجود برمیآید، ظاهراً مذهب تسنن داشته است، و شافعی بوده. بنا بر بعضی مآخذ، خواجه علی سیاهپوش اولین کسی از این خاندان است که به مذهب شیعه اظهار اعتقاد نموده است، و پس از او، رؤسای خاندان صفویه مرشد و پیر طریقت عده‌ی کثیری از صوفیه‌ی شیعه بوده‌اند، که نه تنها در آذربایجان و گیلان، بلکه در نواحی ترک‌نشین آسیای صغیر نیز تعداد آنها فراوان بود، و در راه مرشد کامل جانسپاری می‌کردند، و به کومک همین صوفیان قزلباش بود که دولت صفویه بر دست شاه اسماعیل I صفوی تأسیس شد.

III ـ تأسیس و اوج قدرت. پس از کشته شدن (۸۹۳ هق) سلطان حیدر در جنگ با شروانشاه، پسرانش، سلطان علی، ابراهیم، و اسماعیل، به امر امیر یعقوب بیگ ترکمان، که از یاران شروان‌شاه بود، در قلعه‌ی اصطخر فارس محبوس شدند، و در آنجا بودند تا امیر رستم بیگ ترکمان آنان را احضار نمود. سلطان علی در حوالی اردبیل به قتل رسید، و ابراهیم و اسماعیل به گیلان مهاجرت کردند. ابراهیم نیز در همین ایام کشته شد، و اسماعیل قریب ۶ سال نزد سادات قوامی در گیلان ماند. پس از آن، به همراهی جمعی از مریدان و مخلصان پدرش، در صدد خونخواهی پدر برآمد، و در ۹۰۵ هق شروان را گرفت. این تاریخ معمولا تاریخ تأسیس سلسله‌ی صفویه و آغاز سلطنت اسماعیل شمرده میشود، ولی جلوس رسمی وی به سلطنت پس از فتح (۹۰۷ هق) تبریز و آذربایجان صورت گرفت. شاه اسماعیل پس از نشستن به تخت سلطنت، تبریز را پایتخت و مذهب شیعه‌ی اثنی عشری را مذهب رسمی قرار داد. پس از آن، سلسله‌ی آق قویونلو را برانداخت، و عراق عجم، فارس، و کرمان را ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد. سپس عراق عرب و بعد خوزستان را گرفت، و بعد از بازگشت به آذربایجان، به قفقاز تاخت. پس از آن، متوجه خراسان شد؛ شیبک خان ازبک را مغلوب و مقتول کرد، و حدود قلمرو خود را به جیحون رسانید.

اصرار و اهتمام شاه اسماعیل I و جانشینش شاه طهماسب I صفوی در ترویج مذهب شیعه در ایران و تحمیل آن بر مردم این کشور ـ که در آن زمان غالباً سنی بودند ـ همراه با تهدید و فشار و مقرون با تجهیز دسته‌های تبرائیان و تولائیان در بلاد بود، و سبب قتل بسیاری از مردم بیگناه گردید. این امر موجب خشم ممالک سنی و مخصوصاً دولت عثمانی در غرب و ازبکان در شمال شرقی ایران گردید. از این دو، خطر عثمانیها بمراتب بیشتر بود، زیرا دولت عثمانی در قرن ۱۶م در اوج قدرت خود بود. شورش شاه قلی بابای تکلو در ربیع الاول ۹۱۷ هق در ولایت تکلوی عثمانی (← ایران و عثمانی، جنگهای؛ قسمت ۲) سلطان سلیم I را که داعیه‌ی خلافت و ایجاد "وحدت اسلامی" داشت متوجه خطری ساخت که از جانب ایران و دولت صفویه او را تهدید میکرد. این امر سبب بروز جنگهای ممتد بین دولتین ایران و عثمانی گردید. عثمانیها غالباً ازبکان و ترکمانان و سایر طوایف سنی ایران را دعوت و تحریک میکردند که، در موقع هجوم لشکر عثمانی به ایران، آنها نیز در سایر حدود و ثغور به ایران هجوم آورند. از طرف دیگر، پاپ و سلاطین اروپا نیز، به منظور استفاده از خصومت علنی و مستمر بین دولتین ایران و عثمانی جهت دفع خطری که از جانب عثمانیها متوجه آنان بود، سعی میکردند با ایجاد روابط با سلاطین صفوی آنان را تقویت و بر ضد دولت عثمانی تحریک کنند، و سلاطین صفوی نیز، برای جلب کومک آنان، به تشیید اینگونه روابط و مناسبات پرداختند؛ مراودات تجار و سفرائی که نامشان خواهد آمد به همین مقاصد بود.

اولین جنگ از ← جنگهای ایران و عثمانی در سلطنت شاه اسماعیل I در ایران و سلطنت سلطان سلیم I در عثمانی اتفاق افتاد؛ در این جنگ شاه اسماعیل در چالدران مغلوب شد (رجب ۹۲۰ هق. ← چالدران، جنگ)، و این شکست به سبب مجهز بودن عثمانیها با سلاحهای آتشین و توپخانه بود، که ایرانیان فاقد آن بودند.

شاه اسماعیل I در ۹۳۰ هق درگذشت، و از وی چهار پسر ماند؛ طهماسب، القاص میرزا، سام میرزا، و بهرام میرزا. امرا و بزرگان طهماسب را به سلطنت برداشتند (شاه طهماسب I صفوی). در زمان وی، جنگ با عبیدالله خان ازبک در خراسان روی داد، و جنگ با عثمانیها ادامه یافت (← ایران و عثمانی، جنگهای، ص ۳۳۶، ستون وسط)، اما عاقبت در ۹۶۲ هق دولتین صلح کردند. در عهد طهماسب I از خاک ایران چیزی کاسته نشد. روابط ایران با دول اروپائی، که در عهد شاه اسماعیل I با آمدن پرتغالیها به خلیج فارس آغاز شده بود ادامه یافت، و هم در عهد شاه طهماسب، ا. جنکینسن به دربار ایران آمد.

شاه طهماسب I در ۹۸۴ هق درگذشت. بعد از سلطنت کوتاه اسماعیل II صفوی، برادرش سلطان محمد میرزا، که در شیراز بود، در همانجا به سلطنت نشست (۹۸۵ هق)، و در همان سال به قزوین وارد شد. وی ملقب به خدابنده است (← محمد صفوی). در سلطنت وی ← جنگهای ایران و عثمانی تجدید شد. از پسران وی، حمزه میرزای صفوی در ۹۹۴ هق بقتل رسید؛ پسر دیگرش، عباس میرزا، در ۹۹۶ هق، که سلطان محمد در قزوین نبود، بدانجا وارد شد؛ و مرشد قلی استاجلو او را به عنوان شاه عباس به سلطنت برداشت، و سلطان محمد هم سلطنت پسر را تصدیق کرد.

شاه عباس (← عباس I صفوی) معاصر با فرمانروایان بزرگی مانند الیزابت I انگلستان، فیلیپ II اسپانیا، و اکبر (امپراطور مغول در هند) بود. در عهد وی دولت صفوی به اوج قدرت سیاسی خود رسید، و نیز زمان وی مقارن اوج فرهنگ و تمدن صفوی است که بعضی از مظاهر آن از بناهای زیبای شهر اصفهان پدیدار است. در آخر عهد سلطان محمد، در نقاط مختلف ایران، مخصوصاً در شرق و غرب انقلابات و شورشهائی روی داده بود، و دو دشمن همسایه ایران ـ ازبکان و دولت عثمانی ـ از این وضع استفاده کردند، و به خاک ایران دست‌اندازی نمودند. شاه عباس ازبکان را دفع کرد؛ عثمانیها را از آذربایجان بیرون راند (← ایران و عثمانی، جنگهای، ص ۳۳۶، ستون ۳)؛ و قدرت ایران را در قفقاز شرقی و خلیج فارس استوار کرد. در عهد وی استیلای پرتغالیها بر سواحل خلیج فارس پایان یافت (← خلیج فارس، قسمت ۵.۵، ص ۹۱۳). بین ایران و اروپا روابط سیاسی برقرار شد، و روابط تجارتی و فرهنگی افزایش یافت. از خارجیان معروف در ایران سر د. کاتن و برادران شرلی را میتوان نام برد.

اتکاء صفویه در جنگ با عثمانیها و با ازبکان بر قوای قزلباش بود، که شاه اسماعیل I و شاه طهماسب I را به منزله‌ی مرشد خود میدانستند، و از آنان اطاعت میکردند. بتدریج قوای قزلباش در امور مملکت نفوذ یافتند، و به خیره‌سری و ستیزه‌جوئی پرداختند. شاه عباس برای خنثی کردن نفوذ آنان، به تشکیل دادن قوای تازه‌ای به نام شاهسون پرداخت. همچنین، در ۱۵۹۸، با ورود برادران شرلی و ۲۶ تن ملازمان ایشان (از جمله یک تن توپریز) به دربار ایران، اصلاحاتی در سازمان جنگی ایران بعمل آمد. با کومک آنان، ایرانیان جباخانه‌ای تأسیس کردند که قشون شاه عباس را به ۵۰۰ توپ و ۶۰٬۰۰۰ تفنگ مسلح کرد. همچنین قشون ایران به کومک آنان تجدید سازمان یافت.

شاه عباس I پایتخت ایران را از قزوین به اصفهان منتقل کرد (1000 هق)، و این شهر را با ابنیه‌ی مجللی مانند مسجد شاه، کاخ چهلستون، سی و سه پل، پل خواجو، مدرسه‌ی چهارباغ، و غیره بیاراست. جلال و شکوه اصفهان، و استقبالی که در آنجا از خارجیان بعمل میآمد، و تساهلی

که نسبت به مسیحیان معمول میگردید، بازرگانان و مبلغین اروپائی را به دربار شاه عباس جلب کرد. شاه عباس نسبت به هنرمندان، دانشمندان، و ادبا نیز عنایت مخصوص داشت. متأسفانه، شاه عباس به نهایت قسی القلب بود. علاوه بر قتل عام گرجستان، پسر ارشد خود صفی میرزا و نیز دو پسر دیگر خود را کور کرد. افراط وی در کشتن شاهزادگان و بزرگان عاقبت موجب انحطاط سلسله‌ی صفویه گردید. برای تفصیل بیشتر در باب وی ← عباس I صفوی.

IV ـ انحطاط و انقراض. بعد از وفات (۱۰۳۸ هق) شاه عباس I سلسله‌ی صفوی متزلزل گردید. رقابت و تسلط امرای شاهسون و قزلباش از یک طرف، طمع و فساد صاحبان مناصب و مقامات دولتی (مانند اعتمادالدوله، قوللرآقاسی، ایشیک‌آقاسی‌باشی، قورچی‌باشی، معیرالممالک، محتسب‌الممالک، ملاباشی، و غیره)، و بالاخره افراطی که شاه عباس I و شاه صفی در قتل شاهزادگان و امرا و بزرگان کردند موجب انحطاط و تزلزل دستگاه سلطنت صفویه گشت. بعد از شاه عباس II، سلطنت به سلیمان I صفوی رسید؛ از مسافرین مشهوری که در عهد وی به ایران آمدند شاردن و ← تاورنیه بودند.

بعد از شاه سلیمان، شاه سلطان حسین صفوی به سلطنت رسید (۱۱۰۵ هق). شاه سلطان حسین مردی ضعیف النفس و بسیار بیکفایت، و مانند پدرش، مغلوب فکر زنان حرمسرا و خواجه‌سرایان بود، و برای حل مشکلات به دعا و سحر و جادو متوسل میشد. در دوره‌ی وی، نفوذ ملاها و رواج بازار خرافات به منتها درجه رسید. پس از جلوس به سلطنت، شاهنواز خان گرجی را، که به گرگین خان معروف شد، به حکومت قندهار فرستاد. تعدیات گرگین خان سبب شورش طوایف غلجائی به رهبری میر ویس گردید. در ۱۱۳۴ هق، محمود افغان، پسر میر ویس، به ایران لشکر کشید؛ در گلون‌آباد (ش اصفهان) بر سپاهیان ایران پیروز شد، و عاقبت در محرم ۱۱۳۵ هق، شاه سلطان حسین تاج شاهی را بدو تسلیم کرد، و استیلای افاغنه بر ایران آغاز شد.

خلاصه، سلسله‌ی صفویه در اثر تهاجم ناگهانی قبایل افغان و بی‌کفایتی شاه سلطان حسین بکلی از پای درآمد. اما ایران خطری عظیمتر ازین در مقابل داشت که، در آن زمان، کسی بدان توجهی نمینمود. امپراطوری روس در مغرب دریای خزر خانات آستراخان را در اواخر قرن 10م هق ضمیمه‌ی قلمرو خود کرده بود. شاه عباس II در ۱۰۷۵ هق (۱۶۶۴) اولین سفیر روس را در اصفهان بحضور پذیرفت، و بعدها قزاقهای مهاجم را از سواحل شرقی مازندران بیرون راند. آنچه ایران را از طرف مرزهای شمالی پیوسته تهدید میکرد توسعه‌طلبی و جاه‌طلبی پطر کبیر بود، که در سلطنت شاه سلطان حسین دو بار سفرائی به دربار وی فرستاده بود. پس از استیلای افاغنه، پطر کبیر موقع را مغتنم شمرد، و به عنوان کومک به طهماسب II صفوی (پسر شاه سلطان حسین، که پس از تسلیم شدن پدر به محمود، در قزوین به سلطنت نشست) سواحل بحر خزر را تحت استیلای خود آورد، و عاقبت دولتین روس و عثمانی قسمتهائی از شمال و مغرب ایران را بین خود تقسیم کردند.

در سال ۱۱۴۲ هق اشرف افغان در مهماندوست از طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه)، از سرداران طهماسب II، شکست خورد، و چندی بعد اشرف به قتل رسید و فتنه‌ی افاغنه پایان یافت. در ۱۱۴۵ هق، طهماسب قلی خان شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد، و طفل شیرخوارش عباس میرزا (عباس III صفوی) را به سلطنت نشاند، و عاقبت اسباب عزل او را نیز فراهم آورد، و خود تاج سلطنت بر سر نهاد (۱۱۴۸ هق)، و دوران پادشاهی افشاریه آغاز گردید.

V ـ نظر اجمالی به تشکیلات اجتماعی و اوضاع اداری و اقتصادی و عمومی در عصر صفوی. حکومت صفویه متکی به نیروی مذهب بود، و شاه اسماعیل و جانشینان او خود را مظهری خدائی میدانستند، و این نوع اعتقاد خاص نسبت به پادشاه بود که قبایل مختلف ترک را وادار کرد تا برای تقویت و استواری حکومت صفوی از هیچ کوشش و جانبازی دریغ ندارند، و حتی جهانگردان اروپائی معاصر صفویه، نیز بدین نکته توجه بسیار داشته‌اند، که نقش مذهبی پادشاه و موقعیت قدسی او تا چه اندازه در طرز تفکر سپاهیان قزلباش تأثیر داشته است. شاه، که مرشد و پیشوای روحانی جامعه نیز بشمار میرفت، همواره در هاله‌ای از معنویت و قدس بود. پادشاهان صفوی اندوخته‌های مالی بسیاری فراهم میکردند و بطور کلی ایجاد قشون جدید باعث شد که شاهان به جمع‌آوری خزانه پرداختند، و در نتیجه، بزرگترین سرمایه‌داران شدند. البته وضع در اواخر صفویه بدینگونه نبود.

در باب طبقه‌ی امرا و حکام، در دوره‌ی شاه طهماسب که امیران طوایف مختلف شمرده و تعیین شده‌اند، وضع طبقات امرا را بدینگونه بر-شمرده‌اند، در مرتبه‌ی اول قبایل ترک قرار دارند، که عبارتند از شاملو، استاجلو، ترکمان، روملو، ذوالقدر، افشار، قاجار، تکلو، و خینیسلو، و بر این طوایف نه‌گانه باید جغتای را نیز افزود. پس از ترکان، طوایف ایرانی و کوهستانی قرار دارند، یعنی طوایف طالش، کرد، روزکی، سیاه منصور، پازوکی، اردلان، چگن، ار، و عباسی. پس از این دسته، امیران دو طایفه‌ی شیخاوند قرار داشتند که منتسب به خاندان سلطنتی بودند، و در آخر یک طایفه عرب به نام کمونه. بر روی هم ۱۱۴ امیر به ثبت دیوان عالی بودند، و از همین طبقات بود که فرماندهان قبایل و حکمرانان عالی برگزیده میشدند.

در باره‌ی طبقات میانه‌ی جامعه اطلاعات بسیاری در دست نیست. آنچه مسلم است این است که بازرگانان در برابر پول نقد معامله میکردند. پول کم بود، و بیشتر به خزانه منتقل میشد. بعضی از این بازرگانان حتی در چین و سوئد نیز نمایندگانی داشتند. مهمترین رقم صادرات ایران در این دوره ابریشم بود.

در باب کارگران، در شهرهای مختلف و بویژه در اصفهان اصناف بسیاری با شغلهای مختلف بودند، و این طبقه نمایندگان منتخبی نیز داشتند. دسته‌ی مهمی از پیشه‌وران آنها بودند که در بیوتات سلطنتی به کار اشتغال داشتند، و امتیاز این دسته از کارگران این بود که در تمام مدت زندگی خود بر سر خدمت بودند، و در پیری نیز از حقوق بهره‌مند بودند. از اروپا نیز پیشه‌ورانی در اصفهان به کار اشتغال داشتند.

از وضع کشاورزی اطلاعات بسیاری در دست نیست. بطور کلی، کشاورزان از داشتن زمین محروم بوده‌اند، و استفاده‌ی ایشان از زمین یا به طریق شرکت با مالک بوده است یا از راه اجاره‌ی زمینها. نوع دیگری از کشاورزی نیز وجود داشته که از طریق مضاربه انجام میشده است.

در حکومت صفوی وضع نظام و سپاه تغییرات بسیار یافت، اگرچه در آغاز همان وضعی را داشت که فرمانروایان قبل از صفویه، یعنی امرای آق قوینلو و قرا قوینلو، داشتند، و در حقیقت سومین مرحله‌ی همان گونه از نظام بود، یعنی تشکیلاتی بود عشایری و حتی دسته‌ای از صوفیان که محافظان شاه بودند نیز بر طبق همان ترتیبات قبیله و عشیره‌ی خویش دسته‌بندی شده بودند. شاه طهماسب اقداماتی برای دگرگون کردن نظام سپاهیان انجام داد که شاه عباس بصورت کامل آن تحول را سامان بخشید، و از قدرت نظام عشایری کاست و توانست یک سپاه منظم بر اساس اداره‌ی مرکزی بوجود آورد. اسلحه‌ی آتشین پیش از شاه عباس نیز اندکی وجود داشت، و اهمیت وی بیشتر در ایجاد سپاه منظم است.

اروج بیگ (معروف به دون ژوان ایرانی)، که شاه عباس I او را همراه رابرت شرلی به اروپا اعزام کرده بود، در کتاب خود رونق اوضاع بیشتر نقاط ایران را در حدود سال ۱۶۰۰، تا حدی مبالغه‌آمیز، شرح میدهد. هر ولایت مرکز زیبائی با ۵۰٬۰۰۰ تا ۱۰۰٬۰۰۰ تن جمعیت داشت، که اطرافش را باغات و بساتین فرا گرفته بود؛ و بعلاوه، چندین شهر کوچک وجود داشت. ولایت قزوین ۲۰ شهر بارودار و ۱٬۰۰۰ دهکده داشت. عایدات سالانه‌ی گیلان، بقول او، به یک میلیون سکه‌ی طلا بالغ میشد. اصفهان که پایتخت تازه بود، ۱۰۰٬۰۰۰ خانوار نفوس داشت، و دارای ۱۰۰ کاخ خصوصی، ۶۰۰ کاروانسرا، ۳۰۰ حمام عمومی، و ۱۰٬۰۰۰ دکان در بازارها بود. زراعت رونق بسیار داشت، و غله ارزان بود. تربیت اسب رواج تام داشت، و احتیاجات سواره‌نظام درخشان ایران را، که در آن زمان به اوج رسیده بود و به ۲۰۰٬۰۰۰ سوار بالغ میشد، تأمین میکرد. تجار اصفهان و هرات و قندهار از تجارت با هندوستان و معاملات ابریشمی که در گیلان تهیه میشد ثروت هنگفت اندوخته بودند. ابریشم و مخمل و کتان استعمال عام داشت.

VI ـ هنر و ادب در عهد صفوی. نیمه‌ی اول عصر صفوی یکی از بارورترین اعصار هنر ایرانی در دوره‌ی اسلامی است. شاخه‌های گوناگون هنر، از قبیل نقاشی، معماری، منبت‌کاری، خوشنویسی، تذهیب، جلدسازی، قالیبافی، و نساجی، همه در این دوره از کمال و لطافت بسیار برخوردار است، و استقلال کامل هنرمندان این عصر را میرساند. در میان شاخه‌های گوناگون هنرها، روابط و جهات مشترک وجود دارد که از تأثیر هر کدام از این هنرها در هنرهای دیگر سخن میگوید (← اسلیل ایرانی؛ ایران، هنر و معماری).

نقاشی عصر صفوی اوج نقاشی در تاریخ ایران اسلامی است، و سازندگان مینیاتورها به تمام عناصر طبیعت و نقش دقیق آنها پرداخته‌اند. از خصایص

نقاشی این عصر هماهنگی عجیب رنگهاست. اگر چه این رنگها در زمینه‌هائی که به کار رفته‌اند چندان طبیعی نمینمایند، ولی چندان متناسب است که خیره‌کننده به نظر میرسد. نقاشان این دوره اصول مناظر و مرایا را نپذیرفته‌اند، و فواصل و نسبتهای نقشها غیر طبیعی مینماید. با همه‌ی افراطی که در کار رنگها وجود دارد، نقشها مبتذل و زننده نیست، و این امر نتیجه‌ی صفا و ملایمت زندگی و تناسب آنهاست. نقاشان بزرگ این عصر عبارتند از قاسم علی چهره‌گشا، بهزاد، میر مصور، سلطان محمد، شیخ محمد، آقا رضا، و رضای عباسی، که هر کدام در شیوه‌ی خود بی‌نظیر بوده‌اند.

قالیبافی نیز در این دوره به اوج کمال رسیده است، و پادشاهان صفوی از صرف مال در تشویق هنرمندان دریغ نمیکردند. همکاری رنگرزان و استادان طرح و قالیبافی آثاری بوجود آورده است که هر کدام یک پرده‌ی نقاشی است. با اینکه اشکال طبیعی در این قالیها وجود ندارد، و تصویرها انتزاعی و مجرد است، باز هم بیان‌کننده‌ی احساس عمیق است. باغ با جلوه‌های بیشمارش موضوع اصلی بیشتر طرحهای قالی ایرانی این عصر است. نیز ← قالی.

گذشته از قالیبافی، نساجی و تهیه‌ی سجاده‌های زیبا نیز از مظاهر برجسته‌ی هنر عصر صفوی است. در این دوره است که برای نخستین بار سجاده‌های خوش‌بافت بوجود آمد. در هنر پارچه‌بافی و نساجی این دوره نیز دو ابتکار دیده می‌شود، یکی بافتن پارچه‌های "چندتابی" و دیگر بافتن مخمل. در پارچه‌های "چندتابی" نقشها برجسته مینماید، بهترین استاد این شیوه غیاث الدین علی یزدی است. مخملهای این عصر نیز بعضی از کارهای همین استاد است، و نقش اغلب آنها اسلیمی است. در میان شهرهای ایران در این عصر، کاشان مرکز عمده‌ی مخمل‌بافی بوده است. مهارت و بلندنظری و مواد مناسبی که در کارگاه‌های این عصر بوجود آمده بود بافندگی ایران را در سراسر این عهد، حتی در روزگاری که ایران از نظر سیاسی و اقتصادی در حال زوال و انحطاط بود، همچنان در ترقی نگاهداشت.

در ساختن عمارتها نیز استعداد معماران این عصر نمودار برجسته‌ای از پیشرفت و تکامل معماری است، و اغلب درهای عمارات از نقاشی و منبتکاری نشانه‌های هنری ارجمندی دارد، و ذهن هنرمندان این دوره نقشهائی بوجود آورده است که مایه‌ی حیرت بینندگان است، مانند گلهائی که بر درهای کاخ چهلستون هست که، بگفته‌ی یکی از مورخین هنر، گلهائی است که هرگز بر زمین نرسته است. هنر مفرغ‌کاری نیز درین عصر نمونه‌های خوب و برجسته‌ای دارد که از زیبائی بسیار برخوردار است.

تذهیب و نقاشی کتابها نیز در این دوره در حد اعلای کمال است، و خوشنویسان این عصر اغلب کتابها را با تذهیبها و نقشهای دلانگیز همراه کرده‌اند. انواع خطوط درین دوره نمونه‌های برجسته و ارجمندی دارد که در تاریخ خطوط دوره‌ی اسلامی دارای اهمیت بسیار است، و خوشنویسان بسیاری در این دوره میزیسته‌اند، که مهمترین آنها عبارتند از میر عماد، علیرضای عباسی تبریزی، و ملا عبدالباقی تبریزی. آثار اغلب این خوشنویسان در کتیبه‌های مختلف این دوره هنوز باقی است.

دوره‌ی صفویه از لحاظ علمی دنباله‌ی دوران انحطاطی است که از چند قرن قبل شروع شده بود. اما، از نظر فلسفه و علوم دینی، چهره‌هائی در عصر صفوی دیده میشود که آثارشان قابل توجه است. رنگ عمومی آثار این دوره رنگ تشیع است، و اکثر دانشمندان این دوره همگی از متعصبان در تشیع میباشند. بزرگترین فیلسوف این عصر ملا صدرا است که در فلسفه‌ی اسلامی مقامی برجسته دارد، و پس از او میر داماد، میر فندرسکی، و سه ملا عبدالرزاق لاهیجی را در این رشته میتوان نام برد. در میان علمائی که به امر مذهب و ترویج تشیع پرداخته‌اند، مجلسی‌ها (محمد تقی و محمد باقر)، قاضی نورالله شوشتری، مقدس اردبیلی، حسین خوانساری، جمال خوانساری، شیخ بهائی، و فیض کاشانی را باید یادآوری کرد. اغلب فضلای این دوره به هر دو زبان عربی و فارسی آثاری دارند، که نه نثر فارسی ایشان قابل توجه است و نه نثر عربی آنان. شعر و نثر فارسی این دوره از نظر زبان و توجه به دقایق ادبی بسیار ضعیف است (← فارسی، ادبیات؛ قسمت VI)، ولی از نظر خیال و ریزه‌کاریهای ذوقی و نکته‌یابیها قابل توجه و بررسی میباشد.

صفه، اصحاب: ← اهل صفه.

صفه، اهل: ← اهل صفه.

صفة جزیرة العرب (sefato jazirate 'l-'arab)، کتابی بعربی در جغرافیای شبه جزیره‌ی عربستان، تألیف ابومحمد حسن ابن احمد همدانی. این کتاب اول بار با تصحیحات و فهارس بکوشش ه. مولر در لیدن بطبع رسید (دو جلد، ۱۸۸۴–۹۱). طبع منقح دیگری از آن با تعلیقات در مصر بعمل آمده است (۱۹۵۳). این کتاب از مهمترین منابع جغرافیای عربستان در قرن ۴م هق است، و مؤلف در آن تنها به نقل از کتابهای معتبر اکتفا نکرده، بلکه بیشتر مشاهدات شخصی خود را آورده است. قسمت مربوط به جغرافیای عربستان جنوبی آن مفصلتر است. جغرافیانویسان بعد از وی (مخصوصاً یاقوت) از این کتاب استفاده‌ی فراوان کرده‌اند.

صفی، شاه، پادشاه صفوی، ← شاه صفی.

صفی، فخرالدین: ← فخرالدین صفی.

صفی‌آباد (safiābād)، بخش سابق شهرستان سبزوار، که در خرداد ماه ۱۳۳۹ هش از سبزوار منتزع، و مبدل به بخش بام و صفی‌آباد از شهرستان اسفراین گردید.

صفی‌آباد، دهستان (جم ۵٬۲۰۰ ۱)، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)، دارای 10 (۱) آبادی. مرکزش، **صفی‌آباد** (جم ۱٬۸۸۴ سشـ ۱۳۴۵ هش)، در ۴۵ کیلومتری ل سبزوار است.

صفی‌الدین اردبیلی (safiyyo'd.dine ardabili) [صفی‌الدین اسحاق اردبیلی]، ۶۵۰–۷۳۵ هق، عارف و صوفی مشهور ایران، که سلاطین سلسله‌ی صفویه بسبب انتساب بدو به این نام موسوم شده‌اند (← صفویه؛ I). صفی‌الدین فرزند سلطان جبرئیل بود، و در اردبیل به دنیا آمد. پس از سفری به فارس، به گیلان رفت، و به حلقه‌ی ارادت شیخ ← زاهد گیلانی درآمد، و نزدیک ۲۵ سال در خدمت وی بسر برد. بعد از وفات شیخ، جانشین او گشت، و مریدان و معتقدان بسیار یافت. بموجب بعضی قرائن، شیخ صفی‌الدین، بر خلاف اعقاب خویش، مذهب سنت داشته است، و ظاهراً مدعی انتساب به خاندان علی هم نبوده است. وی به لهجه‌ی آذری و همچنین به زبان فارسی شعر میگفته است. گویند تعداد مریدان و توسعه‌ی نفوذ او در آسیای صغیر نیز زیاد بوده است. بعد از وفات او، پسرش شیخ صدرالدین صفوی بجایش نشست.

صفی‌الدین ارموی (safiyyo'd.dine ormavi)، شهرت **صفی‌الدین عبدالمؤمن ابن یوسف ابن فاخر (فاقر؟) ارموی،** ف ۶۹۳ هق، عالم موسیقی نظری، و یکی از بزرگترین موسیقیدانان ایرانی. خاندانش از ارومیه بودند، ولی وی ظاهراً در بغداد متولد شد (یا در کودکی به بغداد رفت)، و در آنجا تربیت یافت. در آخرین سال خلافت مستعصم (ف ۶۵۶ هق)، ندیم و عودنواز و کتابدار و کاتب او بود. بقول بعضی از محققین، در خط همپایه‌ی یاقوت مستعصمی (از شاگردان صفی‌الدین) و ابن مقله بود، اما در موسیقی—پس از روزگار اسحاق موصلی—کسی به پایه‌ی او نرسیده است.

پس از استیلای هولاکو بر بغداد، بسبب شهرت صفی‌الدین در موسیقی، او و خانواده و اموالش از قتل و مصادره معاف شدند، و سالیانه 10٬000 دینار مقرری برای وی تعیین شد. در بغداد سرپرست و معلم پسران شمس‌الدین جوینی، بهاءالدین جوینی و شرف‌الدین هارون، شد. در ۶۶۳ هق، که بهاء الدین حاکم عراق عجم شد، صفی‌الدین با او به اصفهان رفت. پس از مرگ (۶۷۸ هق) بهاءالدین، و خاصه پس از قتل (۶۸۳ هق) شمس‌الدین جوینی و خاندان جوینی، صفی‌الدین به بدبختی و بینوائی افتاد، و عاقبت بجهت ۳۰۰ دینار قرض در زندان درگذشت.

آثار او در موسیقی عبارتند از رسالة الشرفیه فی النِّسَب التالیفیه (بنام شرف‌الدین هارون) و کتاب الادوار (بغداد، ۱۹۶۱). رساله‌ای نیز بنام فی علوم العروض و القوافی و البدیع تألیف کرده است. غالب نویسندگان پس از وی در باب موسیقی (مانند قطب‌الدین شیرازی، شمس‌الدین محمد ابن محمود آملی، و عبدالقادر ابن غیبی) از کتب او استفاده کرده و ویرا ستوده‌اند. خلاصه‌ای از رسالة الشرفیه توسط کارا دو وو به فرانسوی ترجمه و چاپ شده است (۱۸۹۱). بر خلاف نظر بعضی از محققین، رسالة الشرفیه مقتبس از فارابی نیست، بلکه اثری ابتکاری و مستقل است، که در موارد بسیار آراء فارابی را تخطئه و انتقاد کرده است. از جمله‌ی شروحی که بر نظریه‌های صفی‌الدین نوشته شده است یکی شرح مُبارکشاه و دیگری شرح فخر الدین خُجَندی است.

صفی‌الدین پیشقدم نظریه‌ی معروف به "نظریه‌ی سیستماتیست" (sistemātist) است، که در آن اکتاو به ۱۷ فاصله تقسیم میشود، و حتی ممکن است مبتکر این طریقه باشد، هر چند که هلمهولتس معتقد است که آثاری از این روش را در موسیقی عهد ساسانی میتوان یافت. در کتاب الادوار یک قطعه آواز وجود دارد بنام نوروز، که محتملا قدیمترین نمونه‌ی موجود ثبت موسیقی با علامات در فارسی و عربی است. صفی‌الدین دو ساز زهی نیز اختراع کرده است، یکی نزهت، که نوعی پسالتریون است، و دیگری مُنتَنی، که نوعی عود

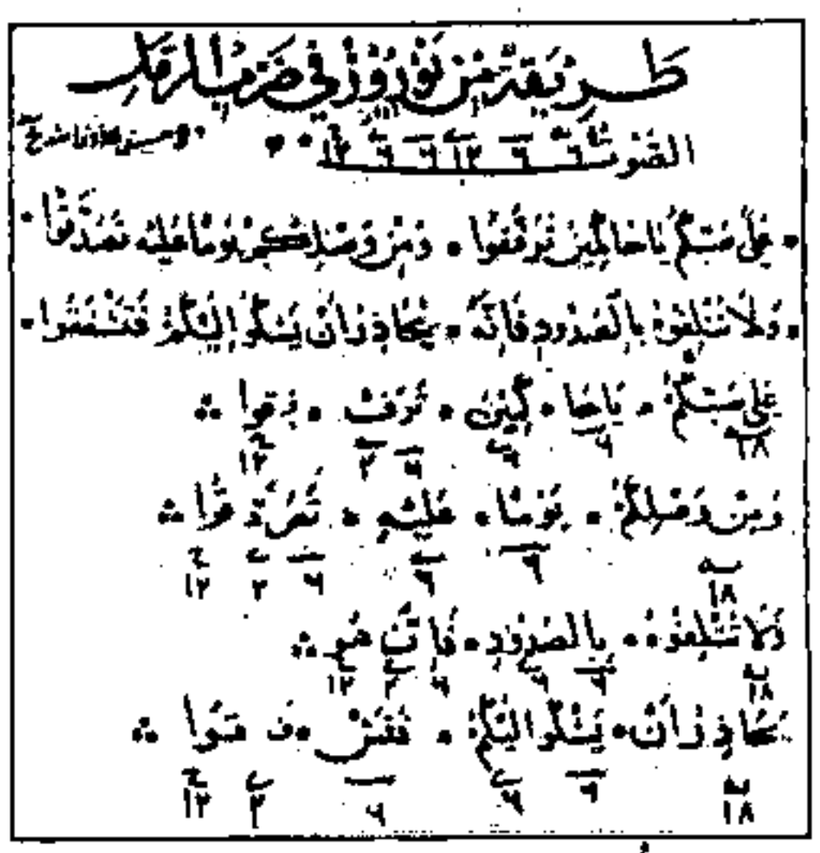

نُت موسیقی (از کتاب الادوار)
بر طبق اظهار ه. ج. فارمر، این قدیمیترین طریق نُتنویسی فارسی و عربی است که در دست است.

میباشد، و توصیف هر دو در کتاب کنز التحف عبدالقادر ابن غیبی آمده است.

صفی‌الدین اسحاق اردبیلی: ← صفی‌الدین اردبیلی.

صفی‌الدین حلی (safiyyo'd.dine helli)، معروف به **ابن السرایا** (ebno 's.sarāyā)، شهرت **صفی‌الدین عبدالعزیز ابن سرایا، ۶۷۷–۷۵۰ یا ۷۵۲** هق، شاعر عربی‌زبان و موسیقیدان ایرانی. در عراق پرورش یافت و به تحصیل ادب، و شعر پرداخت، و سرآمد شاعران زمان خود شد، و شاعر دربار فرمانروایان ارتقی ماردین گشت. عاقبت در بغداد درگذشت. در انواع شعر مهارت داشت، قصیده‌ی بدیعیه‌ی او مشهور است. صفی‌الدین تألیف جالبی در موسیقی دارد بنام فائدة فی تولد الانغام بعضها عن بعض و ترتیبها علی البروج.

صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی: ← صفی‌الدین ارموی.

صفیر سیمرغ (safire simorq)، رساله‌ای بفارسی، در تصوف، از شهاب‌الدین سهروردی (یحیی ابن حبش ابن امیرک)، که بقول مؤلف "کلمه‌ای چند است در احوال إخوانِ تجرید". منقسم بر دو قسم و هر قسمی مرکب از سه فصل است. مقصود از سیمرغ صوفی سالکی است که تمام مقامات طریق را طی کرده، و به مقام فناء فی الله رسیده باشد. رساله‌ی صفیر سیمرغ با ترجمه‌ی انگلیسی در ۱۹۳۵ در شتوتگارت بطبع رسیده است.

صفی علیشاه (safi ali.šāh)، شهرت **حاج میرزا محمد حسن اصفهانی**، شعبان ۱۲۵۱–ذیقعده‌ی ۱۳۱۶ هق، از مشایخ معروف صوفیه در عهد اخیر. یک چند در بلاد ایران و هندوستان به سیاحت و کسب معرفت پرداخت. سپس به تهران آمد، و در آنجا خانقاهی ساخت، که پس از وفات در آن مدفون شد. صفی علیشاه در جوانی از مریدان حاجی میرزا زین‌العابدین ملقب به رحمت علیشاه (پدر صاحب طرائق الحقایق) بود، و بعد از وفات او در جزء ارادتکیشان حاجی آقا محمد شیرازی ملقب به منوّر علیشاه (عموی رحمت علیشاه) درآمد، و شرح احوالش بتفصیل در جلد ۳م طرائق الحقایق آمده است.

غیر از دیوان شعر، صفی علیشاه تألیفات متعدد دارد، که از آن جمله است تفسیر منظومی در وزن مثنوی مولوی، که در تهران چاپ شده است.

صفی قلی خان دیوانه (safi qoli xāne divāne)، معروف به **ترکستان اغلی** (torkestān oqli)، فت ۱۱۳۲؟ هق، از امرای ترک‌نژاد اواخر عهد صفویه. در سنه‌ی ۱۱۲۹ هق، از جانب شاه سلطان حسین صفوی، به دفع افاغنه‌ی هرات و اسدالله خان ابدالی مأمور شد، و بجانب خراسان حرکت کرد، و چون ازبکان نیز، مقارن آن ایام، در حدود خراسان دست‌اندازی میکردند، به امر پادشاه، نخست به دفع آنها اهتمام کرد، و آنها را در حدود نیشابور، به کومک سران ایل قاجار، منهزم و تار و مار کرد. پس از آن به مشهد رفت، و در بسط امن و دفع سرکشان تا حدی سفاکی نشان داد. پس از آن عازم هرات شد، و در حدود کافر قلعه (دهکده‌ای بر سر راه میان هرات و مشهد) در جنگ خونینی که با اسدالله خان ابدالی کرد، و در طی آن پسر ۱۷ ساله‌اش کشته شد، وی نیز به قتل رسید، و بقولی، از اندوه کشته شدن فرزند، خود را بر عراده‌ی باروت انداخته آتش زد، و در آتش باروت بسوخت.

صفی میرزا: ← سلیمان I صفوی.

صفین، واقعه‌ی (seffin)، عنوان واقعه و جنگی بین علی ع و لشکر معاویة ابن ابی سفیان (حاکم شام)، که در ماه صفر سنه‌ی ۳۷ هق در محل موسوم به صفین (واقع در غ رقه و نزدیک کناره‌ی راست رود فرات) روی داد. متعاقب چندین زد و خورد جزئی بین طرفین و مدتی مذاکره و مصالحه، جنگ صفین روی داد، که در آن لشکر معاویه سخت مقهور و منکوب شدند، و در شب 10م صفر که لیلة الهریر (laylato 'l.harir) خوانده شده است‌از لشکر شام عده‌ی زیادی مقتول شدند، و حتی معاویه مأیوس و متزلزل گشت، لیکن به صوابدید عمرو عاص، لشکر معاویه قرآنها بر نیزه کردند، و خواستار حکمیت آن شدند. این خدعه لشکر علی را در ادامه‌ی جنگ متردد کرد، و لهذا وی نیز ناچار بقبول حکمیت راضی شد. لشکر شام عمرو عاص و لشکر علی (به اکراه و کاملا بر خلاف میل او) ابوموسی اشعری را به حکمیت گزیدند (که نتیجه‌ی آن بعد از مدتی به نفع معاویه اعلام شد)، و دو لشکر از یکدیگر جدا شدند. نیز ← علی، قسمت ۱۷.

صفیه (safiyye)، فت ۵۰ یا ۵۲ هق، از زنان پیغمبر اسلام. دختر یکی از یهودیان بنی نضیر بنام حیی ابن اخطب (hoyayye 'bne axtab) بود. در واقعه‌ی خیبر اسیر گشت، بعد از فتح خیبر، پیغمبر او را آزاد کرد، و به نکاح خویش درآورد.

صفیه‌ی قرشیه (safiyyeye qorašiyye)، فت ۲۰ هق، دختر عبدالمطلب و عمه‌ی پیغمبر اسلام. زن برادر ابوسفیان بود، و بعد از وفات شوهر، با عوام ابن خویلد ازدواج کرد، و از این وصلت زبیر ابن عوام بوجود آمد. صفیه نزد پیغمبر حرمت و عزت داشت. گویند اول زنی از زنان مسلمین که غزا کرد صفیه بود.

صفاریه، رود آسیای صغیر، ← سقاریه.

صقالبه یا سقالبه (هر دو saqāleba)، نامی احتمالا یونانی‌الاصل که در مآخذ اسلامی، در باب ممالک شرقی اسلامی، به اسلاوها و بطور کلی به اقوامی مختلف‌الاصل در سرزمینهای مجاور سرزمین خزرها، بین قسطنطنیه و سرزمین بلغارها، (مانند بلغارها) اطلاق شده است. مفرد آن صقلب (saqlab) و گاه صقلاب یا سقلاب (saqlāb, seq-) و نیز صقلبی و سقالبی آمده است، و مسکن صقالبه را نیز ناحیه‌ی صقلاب خوانده‌اند. رومیان از قرن ۷م سربازان مزدور از نژاد اسلاو در مرزهای شرقی امپراطوری بیزانس مستقر کرده بودند، و بهمین جهت، اعراب از آغاز جنگهای خود با دولت بیزانس با اسلاوها مواجه شدند. مسلمانان در فتوحات خود گاه صقلابها را به غلامی میبردند، و از آنان بعنوان خواجه و نیز، مانند اسرای ترک، بعنوان سپاهی استفاده میکردند.

در اندلس، اصطلاح صقالبه اصلا اطلاق میشد به اسیرانی که سپاهیان ژرمنی در لشکرکشیهای خود بر ضد اسلاوها میگرفتند، و سپس آنها را به مسلمانان اندلس میفروختند. بعدها همه‌ی بردگان خارجی که در خدمت ارتش بودند یا در کاخ و حرم سلطنتی به مشاغل گوناگون اشتغال داشتند صقالبه خوانده شدند، و مخصوصاً مستحفظین خارجی شخص خلفای اموی اسپانیا صقالبه خوانده میشدند. صقالبه، مانند پاسداران امپراطور در دولت روم، در جامعه‌ی اندلس اهمیت و قدرت یافتند، و خلفای اموی قرطبه از آنها برای تعدیل نفوذ اشراف عرب استفاده میکردند. ظاهراً صقالبه پس از چند نسل بتدریج در بقیه‌ی سکنه‌ی مسلمان اسپانیا مستهلک شدند.

صقالبی: ← صقالبه.

صقر، پرنده‌ی شکاری، ← چرخ.

صقلاب: ← صقالبه.

صقلب: ← صقالبه.

صقلبی: ← صقالبه.

صقلغ[1] (seqlaq)، محلی در فلسطین قدیم، احتمالا در ج بئر سبع، که داود هنگامی که از شاؤل فراری بود در آنجا میزیست (یوشع ۱۵.۳۱؛ ۱۹.۵؛ اول سموئیل ۲۷.۶، ۷؛ ۳۰.۱۴، ۲۶؛ دوم سموئیل ۱.۱؛ ۴.۱۰؛ اول تواریخ ۱۲.۱، ۲۰؛ نحمیا ۱۱.۲۸).

صقلیه: ← سیسیل، جزیره.

صلاح‌الدین ابن یوسف کحال (salāho'd.dine 'bne yusofe kahhāl)، فت ۶۹۵ هق، کحال (چشم پزشک) شامی. کتاب مفصلی بنام نور العیون و جامع الفنون در ۱۰ مقاله در کحالی برای پسر خود تألیف کرد، که مشتمل است بر تشریح چشم، رؤیت و نظریه‌ی هندسی آن و بحث در نظریات مختلف در این باب، بیماریهای چشم و درمان آنها و داروها، و بهداشت چشم. طرح کتاب مطابق کتاب تذکرة الکحالین (از علی ابن عیسی) است، و صلاح‌الدین بسیاری از مطالب کتاب اخیر را عیناً در تألیف خود نقل کرده است. مقاله‌ی آن در باب آب آوردن چشم بسیار ممتع است، ولی بیشتر مطالب آن مقتبس از علی ابن عیسی و عمار موصلی می‌باشد.

صلاح‌الدین ایوبی (salāho'd.dine ayyubi)، شهرت **صلاح‌الدین یوسف ابن ایوب، ملقب به الملک الناصر** (al.maleko 'n.nāser)، ۵۳۲–۵۸۹ هق (۱۱۳۸–۹۳ بم)، سلطان مصر و سوریه، مؤسس امپراطوری ایوبیان، از قهرمانان جنگهای

(1) Ziklag

صلیبی، و یکی از بزرگترین و دلاورترین سلاطین مشرق‌زمین، متولد تکریت (در عراق کنونی).

سلطنت درخشان صلاح‌الدین نتیجه‌ی اوضاع مشرق‌زمین در قرن ۶م هق بود، بقایای قدرت خلفای بغداد و خلفای فاطمی مصر را وزیران آنان در دست داشتند، امپراطوری سلجوقی تجزیه و بین اتابکان ترک تقسیم شده بود، سه مملکت لاتینی اورشلیم باطناً در حال تجزیه بود، استقرار مسیحیان در مشرق‌زمین مسلمانان را بیش از پیش به کوتاه کردن دست آنان راغب میساخت، جهاد با مسیحیان که بوسیله‌ی عمادالدین زنگی آغاز شده بود بتوسط پسرش نورالدین محمود زنگی ادامه داشت. در میان این اوضاع، که برقراری یک وحدت سیاسی برای حفظ اسلام ضرورت داشت، صلاح‌الدین طلوع کرد. دوره‌ی کشورگشائی و سلطنت صلاح‌الدین را میتوان به سه قسمت تقسیم کرد، فتح مصر، فتح سوریه و بین النهرین، و بالاخره منهدم ساختن مملکت لاتینی اورشلیم و جنگهائی که به دنبال آن با مسیحیان واقع شد.

I ـ آغاز کار صلاح‌الدین تا پایان فتح مصر (در ۵۶۹ هق مطابق ۱۱۷۴ بم). بعد از تولد صلاح‌الدین، پدرش نجم‌الدین ایوب ابن شاذی (← ایوبیان) در شام به خدمت اتابک عمادالدین زنگی پیوست، و حکومت بعلبک یافت، و صلاح الدین و برادرانش در آنجا پرورش یافتند. در ۱۷ـ سالگی صلاح‌الدین، پدر و پسر به دربار نورالدین زنگی پیوستند. از جوانی صلاح‌الدین اطلاعی در دست نیست، و آغاز کارش از زمانی است که همراه عمویش شیرکوه در اولین لشکرکشی وی به مصر به آن سرزمین رفت. در لشکرکشیهای دوم و سوم شیرکوه به مصر نیز همراه او بود، و پس از قتل (۵۶۴ هق) شاور و وزارت کوتاه شیرکوه، عاضد، خلیفه‌ی فاطمی مصر، صلاح‌الدین را به وزارت منصوب کرد (۵۶۴ هق، مطابق مارس ۱۱۶۹ بم)، و لقب الملک الناصر به او اعطا نمود، و این آغاز عظمت صلاح‌الدین است.

صلاح‌الدین چون به وزارت رسید زمام امور مصر را در دست گرفت. شیعه‌های متعصب که از زمامداری یک مرد سنّی ناراضی بودند، و ممالیکی که در دوره‌ی خلفای ضعیف در دربار و در دستگاه حکومت نفوذ یافته بودند، به آمالریک I متوسل شدند، ولی سودی نبردند. صلیبیان، که از قدرت صلاح‌الدین بیمناک بودند، از فرانسه و آلمان و انگلستان و امپراطور بیزانس و پاپ استمداد کردند، و نقشه‌ی تسخیر دمیاط و سپس قاهره را کشیدند، ولی آمالریک که امیدی به پیروزی نداشت پیمان صلحی با صلاح‌الدین منعقد کرد. در ۵۶۶ هق صلاح‌الدین به فلسطین لشکر کشید، و تا رمله و عسقلان پیش رفت، و سپس به مصر بازگشت تا مقدمات تسخیر بندر ایله و تأمین ارتباط مصر را با فلسطین تأمین کند، در همان سال ایله را گرفت. سال بعد، به اشاره‌ی نورالدین، نام عاضد خلیفه‌ی فاطمی را از خطبه انداخت، و نام مستضیء، خلیفه‌ی عباسی، را بجای آن آورد (۵۶۷ هق). کمی بعد، روابط نورالدین و صلاح الدین تیره شد، زیرا نورالدین از استقلال‌طلبی صلاح‌الدین دلخوش نبود، و چون پدر و دیگر کسان صلاح‌الدین در مصر نزد او بودند، نورالدین کسی را به گروگان نداشت. ضمناً صلاح‌الدین به فکر تهیه‌ی محل امنی برآمد، و برادر خود تورانشاه را مأمور گرفتن یمن کرد (۵۶۹ هق). در ضمن این گرفتاریها، صلاح‌الدین را مجالی برای اینکه به صلیبیان بپردازد نبود، و قدرت ایشان افزون شد؛ این امر بر عدم رضایت نور الدین افزود، و وی تصمیم به جنگ با صلاح‌الدین گرفت، ولی مرگ مهلتش نداد، و در شوال ۵۶۹ هق (۱۱۷۴ بم) درگذشت.

II ـ فتح سوریه و بین النهرین (۵۶۹–۵۸۲ هق، مطابق ۱۱۷۴–۸۷ بم). با مرگ نور الدین، بار بزرگی از دوش صلاح‌الدین برداشته شد. نورمانهای سیسیل را که با جهازات نیرومندی در اسکندریه پیاده شدند (۵۶۹ هق، ۱۱۷۴ بم) پس از سه روز نابود کرد، و غنائم هنگفت بدست آورد. آمالریک نیز کمی قبل درگذشته بود، و صلاح‌الدین فرصت را برای تعقیب هدف عمده‌ی خود یعنی جنگ با صلیبیان مغتنم شمرد، و بدین منظور متوجه شام که تحت حکومت ملک صالح اسماعیل پسر نورالدین بود گردید، ملک صالح را مغلوب نمود، ولی با وی به اعتدال عمل کرد، و حکومت حلب را به او که مردی بی‌آزار بود واگذاشت، و حمص و بعلبک را به بستگان خود سپرد. در این هنگام (ذیقعده‌ی ۵۷۰ هق، مه‌ی ۱۱۷۵)، به درخواست وی، خلیفه او را بعنوان سلطان مصر و نوبه و یمن و مغرب (از مصر تا طرابلس) و فلسطین و سوریه‌ی مرکزی شناخت. کمی بعد، صلاح‌الدین به مصر بازگشت و به ساختن برج و باروی قاهره و تأسیس مدارس در آنجا اقدام نمود.

در ۵۷۳–۵۷۶ هق (۱۱۷۷–۸۰ بم) از مصر با مسیحیان جنگید. در ۱۱۸۳ بم پیمان صلح ۴ساله‌ای بین مسیحیان و صلاح‌الدین منعقد شد. ضمناً صلاح‌الدین قدرت خود را در سوریه بسط داد. در ۱۱۸۶ بم، مملکت لاتینی اورشلیم محصور بین ممالک تحت فرمان صلاح‌الدین بود.

III ـ انهدام مملکت لاتینی اورشلیم و جنگهای با مسیحیان (۵۸۲–۵۸۹ هق، مطابق ۱۱۸۷–۹۳ بم). در سال ۵۸۲ هق، رنو دو شاتیون[1] (reno dē šātiyyon)، امیر مسیحی کرک، علی رغم پیمان صلح چهارساله، قافله‌ی عظیمی از مسلمانان را تاراج کرد. صلاح‌الدین خشمگین شد، و در اواخر سال ۵۸۲ (فوریه‌ی ۱۱۸۷) به ناحیه‌ی کرک لشکر کشید، در نبرد حطین، صلیبیان را که متحد شده بودند مقهور نمود، و گی دو لوزینیان و عده‌ی زیادی از امرای صلیبی را اسیر کرد، و رنو را که پیمان شکسته بود با دست خود بقتل رسانید، و بسیاری از شهسواران پرستشگاه و شهسواران مهمان‌نواز را امرای او کشتند.

نبرد حطین حکومت صلاح‌الدین را بر فلسطین و اورشلیم مستقر ساخت؛ اورشلیم و بیت لحم بتصرف او درآمد (رجب ۵۸۳، سپتامبر ۱۱۸۷). از مسیحیان، آنانکه ثروتی داشتند آزادی خود را خریدند، و بقیه را مسلمانان به غلامی بردند، و صلاح‌الدین فقط فقرای مسن را آزاد گذاشت، و بیماران را اجازه‌ی اقامت داد. آثار مسیحیت معدوم شد، و بیمارستانها و مدارس بیادبود این پیروزی عظیم تأسیس گردید. به دنباله‌ی این پیروزی، صلاح‌الدین شهرها و قلاعی را که در دست مسیحیان مانده بود تسخیر کرد، و فقط انطاکیه و طرابلس و صور در دست آنها ماند.

چون خبر سقوط اورشلیم به پاپ گرگوریوس VIII رسید، وی دست به تحریک مسیحیان برای سومین جنگ صلیبی (سه جنگهای صلیبی) زد، و بعد از او کلمنس III اقداماتش را تعقیب کرد. دولتهای اروپائی جملگی اختلافات خود را کنار گذاشتند، و برای بازگرفتن اورشلیم همداستان شدند، و حتی فیلیپ II فرانسه و ریچارد I (شیرمه دل) انگلستان قدم در راه صلح با یکدیگر گذاشتند. امپراطور فردریک I شخصاً عازم جنگ شد. صلیبیان که از هر طرف قوای امدادی برایشان میرسید در رجب ۵۸۵ (اوت ۱۱۸۹) محاصره‌ی عکا را آغاز کردند. در جنگهائی که روی داد صلاح‌الدین توانائی فوق العاده‌ی خود را بروز داد، و در طی این جنگها، که چند سال طول کشید، صلیبیان پی به عظمت صلاح‌الدین بردند. در جمادی الثانی ۵۸۷ (ژوییه‌ی ۱۱۹۱) عکا تسلیم شد، و مقرر گردید که اسیران در مقابل ۲۰۰٬۰۰۰ سکه‌ی طلا آزاد شوند، و چون بعد از یک ماه هنوز این مبلغ پرداخت نشده بود، ریچارد ۳٬۰۰۰ تن از اسرا را اعدام کرد، و این عمل سبعانه، که حتی وقایعنگاران مسیحی نیز به بدی از آن یاد کرده‌اند، سبب شد که مسلمانان نیز اسیران مسیحی را اعدام کردند. ضمناً مذاکرات صلح بین طرفین متخاصم در جریان بود، و سرانجام در شعبان ۵۸۸ هق (نوامبر ۱۱۹۲) پیمان صلح منعقد گردید.

خلاصه، با وجود کوششهای تمام ملل اروپا، فلسطین، جز باریکه‌ی کنار دریا، تحت استیلای صلاح‌الدین قرار گرفت، و ارتباط فلسطین و مصر تأمین شد. صلاح‌الدین اورشلیم را مستحکم ساخت، و سپس در میان شور و شعف مردم به دمشق رفت، و کمی بعد بیمار شد (صفر ۵۸۹ هق، فوریه‌ی ۱۱۹۳)، و بعد از دو هفته در سن ۵۵ سالگی در آنجا درگذشت.

IV ـ سیرت صلاح‌الدین. صلاح‌الدین چندین پسر داشت. پیش از مرگ سه قسمت عمده‌ی مملکت پهناور خود را بین برادرش عادل (الجزیره) و سه پسرش الملک العزیز (مصر)، الملک الافضل (شام) و الملک الظاهر (حلب) قسمت کرد، و بقیه‌ی فرزندان و کسان خود را به حکومتهای جزء و تابع این سه پسر داد. اختلافاتی که بعد ازو بین وارثین افتاد موجب ضعف و سرانجام انحلال امپراطوری ایوبی گردید، ولی در دوران حیات او، به علت خردمندی و حسن سیاست، خیراندیشی، و زهد و تقوائی که داشت، هیچیک از کسانش را مجال اینکه در مقابل قدرت او قد علم کنند نبود. به مال و منال این جهان توجهی نداشت، چون از دنیا رفت، در خزانه‌ی او بیش از ۴۷ درهم و یک سکه‌ی طلا چیزی نبود. پس از مرگ خلیفه عاضد، خزاین او را بین لشکریان و طرفداران خود تقسیم کرد، و بعد از مرگ نورالدین، ثروت او را به پسرش واگذاشت.

در مقابل صلیبیان سخت متعصب بود، ولی به افراد مسیحی إعمال خصومت نمیکرد، و مسیحیان سرزمینهای تحت حکومت او در امان بودند. در سالهای آخر سلطنت او، روابط مسلمانان و

---

(۱) Renaud de Châtillon

مسیحیان رو به بهبودی بود، و حتی بعضی از کسانِ او را امرای مسیحی رتبه‌ی شهسواری دادند (از جمله ملک کامل I، پسر ملک عادل I). در بین اتباع خود محبوب و در نزد اروپائیان سرمشق شهسواری بود. صلاح‌الدین مشوق علم و علما نیز بود، و به ساختمان و آبادانی متصرفات خود علاقه‌مند بود، و ساختمان برج و باروی قاهره و تجدید ابنیه‌ی اورشلیم گواه این امر است.

صلاح‌الدین زرکوب: ← زرکوب.

صلاح‌الدین صفدی: ← صفدی.

صلاحیت (salāhiat, salāhiyyat) [= شایستگی]، در اصطلاح حقوقی، اختیار قانونی مأمورین دولت یا وابستگان به دولت برای انجام پاره‌ای از امور، مانند صلاحیت مأمورین ثبت احوال در صدور شناسنامه، و صلاحیت سردفتران برای تنظیم و ثبت اسناد رسمی. **صلاحیت دادگاهها** اختیاری است که قانون برای رسیدگی به دعاوی معینی به آنها میدهد، درین صورت گویند دادگاه برای رسیدگی به دعاوی مزبور صالح است یا صلاحیت دارد.

صلاحیت دادگاهها و قواعد مربوط به آن در مواد ۱۰–۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی ایران آمده است.

صلبوخ (salbux) یا (از ۱۳۴۴ هش) **میشو** (minu)، جزیره‌ای بطول ح ۳ کم، خوزستان، در شط العرب، دارای ۴۴ آبادی متصل به هم. ظاهراً از یکی از شیوخ (عبدالله صلبوخ) نام گرفته است. بخش صلبوخ (جم ح ۸٬۰۰۰) از شهرستان خرمشهر منطبق با این جزیره است. بتوسط نهرهائی منشعب از شط العرب مشروب میشود. نخلستان دارد، و سبزیجات به کویت صادر میکند. ارتباطش با جزیره‌ی آبادان بوسیله‌ی بلم است.

صلبیه، سفیده‌ی چشم، ← چشم، II.

صلح بانوان: ← کامبره، پیمان.

صلحپردازی: ← صلح‌طلبی.

صلح‌طلبی[1] (solh.talabi) یا **صلحپردازی**[1] (solh-pardāzi)، فنس پاسیفیسم (pāsifism)، مخالفت با جنگ، و بالاخص طرفداری از برانداختن جنگ بوسیله‌ی مساعی فردی یا دسته‌جمعی برای بستن راه میلیتاریسم. هدف نهائی نهضت صلح‌طلبی تأمین صلح دائم است، ولی صلح‌طلبان در باب روشهای نیل به این هدف همرأی نیستند. بعضی مخالف جنگهای بین‌المللی هستند، ولی طرفدار طغیان و انقلاب ملی که حقوق و استقلالشان از دست رفته است میباشند، برخی با جنگهای تدافعی موافق ولی با جنگهای تعرضی مخالفند، جمعی دیگر هر نوع جنگ و ستیز را حرام میدانند، و وجود ارتشها را مضر میشناسند، و فقط نیروهای پلیس را برای حفظ انتظامات داخلی لازم میشمارند. بالاخره، عده‌ی نسبةً قلیلی با هر نوع نیروی قهریه مخالف میباشند. گاه بین طرفداران صلح مطلق (صلح‌طلبان[2]) و کسانی که خواهان جلوگیری از جنگ بوسیله‌ی همکاری بین‌المللی هستند (طرفداران همکاری بین‌المللی[3]) تمیز میگذارند. گویند مذاهب‌از آن جهت که سلب عمدی حیات را از انسان شر میدانند از عوامل مهم مشوق صلح‌طلبی بوده‌اند. مذاهب "رضا و تسلیم" مشرقزمین، خاصه آیین بودا، با جنگ مخالف و خواستار "عدم مقاومت" هستند. در مسیحیت نیز اصلا عنصر صلح‌طلبی وجود دارد، و پیروان اولیه‌ی آیین مسیح طرفدار صلح بودند، ولی پس از رواج مسیحیت، پادشاهان مسیحی که با حملات متجاوزین مواجه شدند جنگ را لازم دانستند، و حتی پیشروان مذهبی هم آنرا تأیید میکردند. در قرن ۱۶م، بعضی از آناباپتیستها به مبارزه با جنگ برخاستند، و عقایدشان طرفداران کثیری هم پیدا کرد، ولی هم کاتولیکها و هم پروتستانها از این جهت نیز با آنها مخالفت کردند، و با بیرحمی بسیار دست به کشتار آنان زدند. معذلک، بعضی از فرقه‌های متأخر مسیحی مانند کویکرها یا کویکرز (← انجمن دوستان)، پیروان ← کلیسای موراوی، منونیتها، سوکینوسیان (← سوکینوس)، و دوخوبورها "عدم مقاومت" را در ردیف اصول عقاید مذهبی خود قرار دادند. از عوامل دیگر مشوق صلح‌طلبی احساسات بشردوستی بود (← اومانیسم) که نهضت رمانتیسم اوایل قرن ۱۹م آنرا تقویت میکرد. بالاخره ملاحظات اقتصادی مبنی بر هزینه‌های عظیم جنگها هم در استدلالهای صلح‌طلبان نقش مهمی دارد. طرفداران مارکس جنگهای ممالک سرمایه‌داری را "جنگهای امپریالیستی" میخوانند، و با این جنگها مخالفند زیرا آنها را منافی منافع طبقه‌ی کارگر میشمارند، و بزعم آنان، اینگونه جنگها مراحلی از انحطاط سرمایه‌داری است، و به پیروزی طبقه‌ی کارگر و بالمآل به صلح دائمی منجر میشود. صلح‌طلبی و طرفداری از همکاری بین‌المللی با هم بستگی نزدیک دارند، و صلح‌طلبی با نهضتهای حکمیت بین‌المللی و خلع سلاح نیز بستگی نزدیک دارد.

نظر به ملاحظات مذهبی و انسان‌دوستی و اقتصادی سابق الذکر، متفکرین بشردوست در قرن ۱۹م برای ترویج صلح‌طلبی به فعالیت افتادند. اولین کنگره‌ی صلح جهانی در ۱۸۴۳ در لندن تشکیل یافت. دفتر صلح بین‌المللی در ۱۸۹۲ در برن (سویس) تأسیس گردید. برقرار کردن جایزه‌ی صلح نوبل (← نوبل، آلفرد برنهارد) در تشویق صلح‌طلبی مؤثر بود. معذلک، هیچ یک از این امور نتوانست از بروز جنگ I جلوگیری کند. اما پس از جنگ، نهضت صلح‌طلبی با قوت بیشتری تجدید حیات کرد، و در دهه‌ی بعد از ۱۹۲۰ و اوایل دهه‌ی بعد در اوج قوت خود بود. در جنگ II، تعداد معترضین وجدانی (← معترض وجدانی) در کشمکش و بریتانیای کبیر بیش از گذشته بود. پیشرفتهای عظیمی که در ساختن سلاحهای جنگی جدید و استفاده از انرژی اتمی حاصل شده است خطرات جنگ را بیش از پیش آشکار ساخته است، و امروزه نهضتهای صلح‌طلبی بیشتر هم خود را صرف تبلیغ برای خلع سلاح یک‌جانبی یا چندجانبی و منع آزمایشهای هسته‌ای میکنند، ولی باید دانست که هدفهای اصلی بعضی ازین "صلح‌طلبان" غیر از آنست که بظاهر وانمود میکنند.

صلح مسلح، در تاریخ اروپا، ← جنگ جهانی I، قسمت ۱، ص ۷۵۵.

صلخ، ده، ← قشم.

صلوات‌آباد (salavātābād)، ده (جم ۲٬۴۱۶ نفر ۱۳۴۵ هش)، بخش ییلاق، شهرستان قروه، استان کردستان، کنار راه شوسه‌ی همدان به سنندج در ۱۳کیلومتری ش سنندج. گردنه‌ی معروف صلوات آباد بین همدان و سنندج، از گردنه‌های پرپیچ و خم و خطرناک است.

صلوة: ← نماز.

صلیب: ← دلفین، در نجوم.

صلیب[4] (salib)، علامت یا نشانی اساساً بشکل دو خط متقاطع و معمولا عمود بر هم (مانند T یا †)، و نیز اسبابی‌کمابیش به همین شکل که سابقاً برای شکنجه و اعدام مجرمین بکار میرفت (← مصلوب کردن)، و بالاخص صلیبی که عیسی مسیح بر آن مصلوب شد. اشکال گوناگون صلیب، بعنوان نماد یا طلسم یا برای تزیین، تقریباً در همه جا رایج بوده است، و برای نمایش دادن خورشید، جهات اربعه، عناصر چهارگانه، و غیره بکار رفته است. نقش صلیب ساده (+) در بت قدیم و بت جدید از عصر حجر قدیم سابقه دارد. بسیاری از اشیاء عصر مفرغ نقوش مختلف صلیبی‌از جمله نقشی که بعدها عنوان صلیب مالتی (mālti) یافت، و نقش صلیب شکسته‌داشته‌اند.

عامل عمده‌ای که سبب شهرت صلیب گردید مصلوب کردن عیسی مسیح بود. در دوره‌ی رسولان مسیح، فقط پولس حواری صلیب را مقدس می‌دانست، ولی در قرن ۲م صلیب و مسیحیت از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر بودند، و صلیب نماد ایمان مسیحی گردید. پس از پدید آمدن صلیب بر قسطنطین I، و شناسائی رسمی مسیحیت بموجب منشور میلان در ۳۱۳، و روایت مربوط به یافتن (۳۲۶) قدیسه هلنا (مادر قسطنطین) "صلیب واقعی" را (یعنی صلیبی را که عیسی بر آن مصلوب شد)، صلیب عنوان نماد پیروزی مسیحیت را یافت. ضمناً در قرن ۴م که مجازات مصلوب کردن ملغی شد، تنفر مردم از مجسم کردن عیسی بر صلیب تخفیف یافت، و متدرجاً اینگونه صلیبها ابتدا در مشرقزمین و سپس در مغربزمین معمول شد. صلیب نشان شرکت‌کنندگان در جنگهای صلیبی

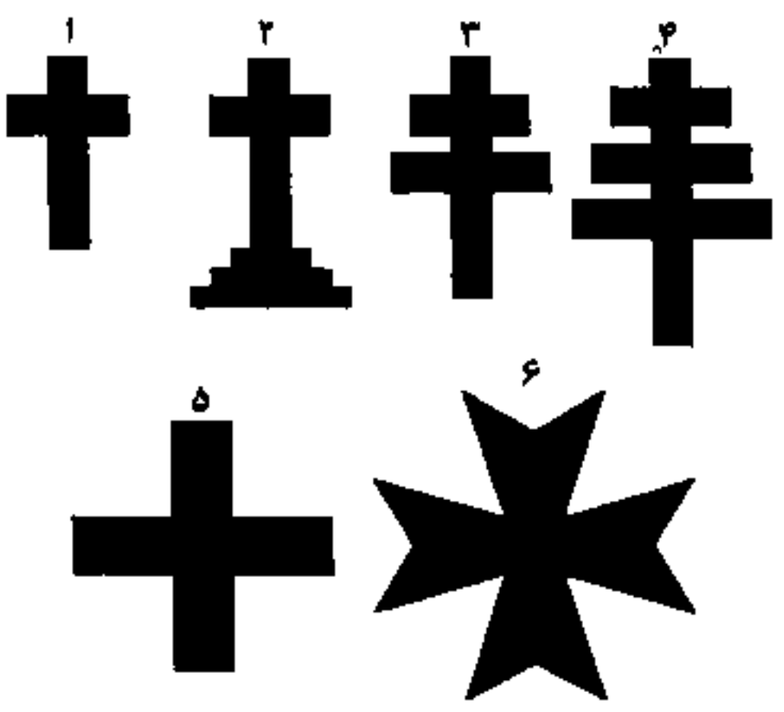

بعضی از اقسام صلیب

(۱) صلیب لاتینی؛ (۲) صلیب جلجتا؛ (۳) صلیب بطریرکی یا اسقف اعظمی؛ (۴) صلیب پاپی؛ (۵) صلیب‌یونانی؛ (۶) صلیب مالتی

بود. بعدها صلیب در هرالدری، پرچمها، و نشان‌های افتخاری بکار رفت.

صلیب اشکال متعدد داشته است. صلیب لاتینی،

---

(۱) pacifism (۲) pacifists (۳) internationalists (۴) cross

که گویند صلیبی که عیسی بر آن مصلوب شد از آن نوع بوده است، بصورت میله یا تیری است که میله یا تیر دیگری نزدیک یکی از دو انتها از آن میگذرد. صلیب یونانی ۴ بازوی متساوی الطول دارد. صلیب مالتی را در قرون وسطی فرقه‌های مختلف شهسواران بعنوان نشان بکار میبردند. نیز تصاویر را ملاحظه کنید.


صلیب آهن

صلیب آهن[1] (salibe āhan)، نشانی به شکل یک صلیب مالتی از آهن با کناره‌های سیمین، که در ۱۸۱۳ در پروس به وسیله‌ی فردریک ویلهلم III ایجاد گردید، و به کسانی که در جنگ ۱۸۱۳ ابراز شجاعت کرده بودند اعطا شد. صلیب آهن از مشهورترین نشانهای جهان است. در جنگهای واترلو، فرانسه و پروس، و جه I اعطای آن برقرار شد. در ۱۹۳۹، هیتلر آن را دگر بار برقرار کرد.

صلیب جنوبی[2] (salibe jonubi)، صورت فلکی جنوبی، بین صورتهای قنطورس و مگس (جنوبی)، و نیز نام چهار ستاره‌ی درخشان این صورت که گوئی بر انتهای یک صلیب لاتینی (← صلیب) قرار دارند. نیز نقشه‌ی آسمان در صه ۱۹۵۰ و ۱۹۵۲ ملاحظه شود.

صلیب سرخ[3] (salibe sorx)، عنوان سازمانی بین‌المللی برای تخفیف آلام انسانی و حفظ و پیشرفت بهداشت عمومی، که بر طبق موافقتنامه‌ی ژنو (۱۸۶۴) و خاصه در نتیجه‌ی مساعی ژ. ه. دونان سویسی تشکیل یافت. در ۱۸۶۲ دونان کتاب خاطره‌ای از سولفرینو را نوشت، و در آن آلام زخمی‌های میدان جنگ سولفرینو را شرح داد، و سخت خواستار تشکیل جمعیتهای امدادی داوطلب برای تسکین آلام اینگونه آسیب‌دیدگان از جنگ گردید، و پیشنهاد کرد که خدمت به رنجوران و زخمیهای نظامی فعالیتی بی‌طرف محسوب شود. "انجمن ژنوی امور عام المنفعه" سخت از پیشنهاد وی پشتیبانی کرد، و در نتیجه کنفرانسی‌بین‌المللی با نماینده‌ی ۱۶ کشور در ژنو تشکیل یافت، که موافقتنامه‌ی ژنو (۱۸۶۴) را برای "بهبود وضع مجروحین و رنجوران نظامی میدان جنگ" تدوین کرد، و آن به امضای نمایندگان ۱۲ دولت از کشورهای شرکت‌کننده رسید، و در آن بیطرف شمردن متصدیان خدمات پزشکی نیروهای مسلح، رفتار انسانی با زخمیها، و بی‌طرفی غیر نظامیانی که داوطلبانه به کومک زخمیهای جنگ میشتابند، و نیز علامتی بین‌المللی بمنظور مشخص ساختن اعضا و وسایلی که در این راه بکار میروند پیش‌بینی شده بود. به افتخار ملیت دونان، صلیبی سرخ بر زمینه‌ای سفید (پرچم سویس با رنگهای معکوس) بعنوان نماد انتخاب گردید.

در سال ۱۹۶۳ در ۸۸ کشور جهان جمعیتهای ملی صلیب سرخ وجود داشت، و بعلاوه دو گروه بین‌المللی (مرکزشان در ژنو) نیز دایر بود، یکی کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ (تأسیس ۱۸۶۳)، مرکب از ۲۵ نفر از شارمندان سویس، که هنگام جنگ بعنوان میانجیهای بی‌طرف خدمت میکنند، و دیگری اتحادیه‌ی جمعیتهای صلیب سرخ (تأسیس ۱۹۱۹) که هدفش کومکهای متقابل و همکاری و توسعه‌ی فعالیتهای مربوط خاصه در زمان صلح است. کنفرانس صلیب سرخ بین‌المللی (تأسیس ۱۸۶۷) عالیترین هیئت مشورتی سازمان صلیب سرخ است. فعالیت صلیب سرخ بین‌المللی از پایان جه II توسعه‌ی فراوان یافته است. در کشورهای اسلامی، جز ایران، بجای صلیب سرخ، هلال احمر (helāle ahmar) [هلال سرخ] بعنوان نماد سازمان صلیب سرخ بکار میرود. در ایران، شیر و خورشید سرخ (← شیر و خورشید سرخ، جمعیت) برگزیده شده است. جوائز صلح نوبل ۱۹۱۷ و ۱۹۴۴ به صلیب سرخ بین‌المللی اعطا گردید.


صلیب شکسته

صلیب شکسته (salibe šekaste) یا **سواستیکا**[4] (svāstikā؛ از سانسکریت)، علامتی نمادی یا زینتی، معمولا بصورت صلیبی یونانی (← صلیب) که انتهای بازوهایش به زاویه‌ی قائمه و همه در یک جهت خم شده است (مطابق شکل)، ولی اشکال متعدد دیگر هم دارد. در بقایای عصر مفرغ در قسمتهای مختلف اروپا خاصه در حصارلیق (تروا) یافت شده است، و در ایران باستان، هند، چین و ژاپون، و نزد هندیشمردگان امریکا بکار میرفته است.

شهرت اخیر صلیب شکسته بدان سبب بود که در ۱۹۳۳ حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان آنرا بعنوان نشان خود اختیار کرد، و پس از اینکه نازیها در آلمان بقدرت رسیدند آنرا بر بیرق آلمان نقش کردند، و صلیب شکسته نماد مسلک نازی و آنچه بدان وابسته است گردید. در ۱۹۴۵ که متفقین بر آلمان پیروز شدند برافراشتن صلیب شکسته را ممنوع کردند.

صلیب شمالی: ← دجاجه.
صلیب لاتینی: ← صلیب.
صلیب مالتی: ← صلیب.
صلیبهای النر: ← النر آو کستیل.
صلیبی، جنگهای: ← جنگهای صلیبی.
صلیب یونانی: ← صلیب.

صماخ[5] (semāx)، پرده‌ای که گوش میانی را از مجرای خارجی گوش جدا میکند (← گوش). صماخ در اثر ارتعاشات صوتی مرتعش میشود، و در حقیقت، واسطه‌ی انتقال امواج صوتی به استخوانهای گوش میانی است. پرده‌ی صماخ گاهی در اثر التهاب و عفونت گوش میانی، و یا در نتیجه‌ی ضربه، پاره میشود، و پارگی آن، علاوه بر تقلیل شنوائی، زمینه‌ی تازه‌ای برای عفونت بوجود می‌آورد.

صمد خان مراغه‌ای: ← شجاع‌الدوله‌ی مراغه‌ای.

صمدیه (samadiyye)، نام اصلی آن **الفوائد الصمدیه** (al.favā'edo 's.samadiyya)، کتابی به عربی، در نحو زبان عربی، تألیف شیخ بهائی، که آن را برای برادر خود عبدالصمد نوشته است، و به پنج حدیقه تقسیم کرده. تاریخ پایان تألیف کتاب روز دوشنبه‌ی هفتم شوال ۹۷۵ هق است. این کتاب بجهت ایجاز و اختصار آن در ایران از جمله‌ی کتب درسی در مدارس قدیم گردید، و بارها در ایران بطبع رسیده است. سید علی خان مدنی دشتکی شیرازی سه شرح بر این کتاب نوشته است، شرح کبیر، موسوم به الحدائق الندیه فی شرح الفوائد الصمدیه، که در ۱۲۹۷ و ۱۳۰۲ هق در ایران چاپ شده است؛ شرح متوسط؛ و شرح صغیر، موسوم به الفرائد البهیه فی شرح الفوائد الصمدیه، که در ۱۲۷۰ هق در تهران به چاپ رسیده.

صمصام‌الدوله (samsāmo'd.dōle)، شهرت **شاهنواز خان شهید خوافی اورنگ‌آبادی** (šāhnavāz xāne šahide xāfie ōrangābādi)، ۱۱۱۱–۷۱ هق، مورخ و از رجال هند. از یکی از خاندانهای ساداتی بود که در زمان اکبر از خواف (خراسان) به هند مهاجرت کردند. اثر معروفش کتاب مآثر الامراء (ma'āsero 'l.'omarā') است، که زندگینامه‌ای است (بترتیب الفبائی اسامی) از رجال بزرگ دولت تیموریان هند از زمان اکبر تا زمان مؤلف. اثر دیگرش، بهارستان سخن، مجموعه‌ای از زندگینامه‌های شعرا است.

صمصام‌الدوله‌ی دیلمی (samsāmo'd.dōleye deylami)، شهرت **صمصام‌الدوله باکالیجار** (یا **ابوکالیجار**) **مرزبان** (bākālijār, abu.kālijār, marzbān)، فد ۳۸۸ هق، ۴مین پادشاه (۳۸۲–۳۸۸ هق) از سلسله‌ی آل بویه در فارس؛ پسر عضدالدوله‌ی دیلمی. وی بعد از وفات پدر در بغداد به سلطنت نشست. اما بعد از ۴ سال سلطنت در آنجا، برادرش شرف‌الدوله‌ی دیلمی او را گرفته به یکی از قلاع فارس فرستاد (۳۷۶ هق) و خود به سلطنت نشست. بعد از وفات (۳۷۹ هق) شرف الدوله، دیگر بار صمصام‌الدوله لشکر به بغداد برد، و با بهاءالدوله‌ی دیلمی، برادر دیگر خویش، که امرا او را در بغداد به سلطنت برداشته بودند، جنگ کرد. عاقبت مقرر شد عراق عرب و اهواز از آن بهاءالدوله باشد، و فارس از آن صمصام الدوله. پس از آن، در سنه‌ی ۳۸۳ هق، شش تن از اولاد عزالدوله‌ی دیلمی، که در فارس محبوس بودند، از زندان برآمدند و فتنه انگیختند؛ عاقبت صمصام‌الدوله شورش آنها را فرو نشاند. چندی بعد بین او با بهاءالدوله دیگر بار جنگ درگرفت. در سنه‌ی ۳۸۸ هق جمعی از لشکریان بر صمصام الدوله شوریدند، و ابونصر ابن عزالدوله را که در زندان بود برآوردند و به سلطنت نشاندند. صمصام الدوله گرفتار شد، و به امر ابونصر به قتل رسید.

صمصام‌الدین محمود لر (samsāmo'd.din mahmude lor)، فد ۶۹۵ هق، فرمانروای لر کوچک و ۱۱مین اتابک (۶۹۳–۶۹۵ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. وی پس نورالدین محمد ابن گرشاسف لر بود، و بعد از عزل حسام الدین عمر لر به امارت نشست (۶۹۳ هق). اما بسبب قتل یکی از بنی اعمام خود بنام شهاب الدین الیاس، مورد سخط غازان خان مغول واقع گشته به امر او با حسام‌الدین عمر لر بقتل رسید (۶۹۵ هق)، و غازان خان امارت لر کوچک را به عزالدین محمد لر داد.

صمصام‌السلطنه (samsāmo's.saltane)، لقب

(۱)Iron Cross (۲)Crux; Southern Cross (۳)Red Cross (۴)swastika (۵)eardrum

نجفقلی خان بختیاری (najaf.qoli xāne bax-tiāri)، ۱۲۶۹-۱۳۴۹ هق، ایلخانی کل بختیاری و مجاهد و سردار مشروطیت و رئیس الوزرای ایران؛ دومین پسر حسینقلی خان ایلخانی بختیاری. مقارن ظهور استبداد صغیر، از معاونت و مساعدت محمد علی شاه خودداری کرد، و با خیالات مشروطه‌طلبان همداستان شد، و در ذیحجه‌ی ۱۳۲۶ هق که در اصفهان بین حکومت وقت و مردم اختلاق پدید آمد (← انقلاب اصفهان)، وی به دعوت مردم و علما و به توصیه و دعوت برادر کهترش سردار اسعد که در پاریس بود اصفهان را بدست ضرغام‌السلطنه فتح نمود، و چند روز بعد خود او نیز به اصفهان آمد، و در آنجا انجمن ولایتی تشکیل داده بر ضد محمد علی شاه طغیان کرد. چندی بعد، سردار اسعد از اروپا به ایران آمد و، پس از نظم امور، با سپهدار تنکابنی که در رشت علم مشروطه و طغیان بر محمد علی شاه برافراشته بود به مکاتبه و همکاری پرداخت. صمصام‌السلطنه، با آنکه در اصفهان باقی ماند، در فتح تهران بوسیله‌ی مجاهدین و استقرار مشروطیت کومک بسیار کرد، و در سنه‌ی ۱۳۲۹ هق، بسبب خدماتی که بمشروطه کرد، نشان قدس که "بزرگ‌ترین امتیازات دولت" بشمار می‌آمد به او اعطا شد، و حکومت کرمانشاهان نیز بدو داده شد که نپذیرفت. در دولت چندروزه‌ی سپهدار اعظم، که در ۲۵ رجب ۱۳۲۹ هق تشکیل شد، سمت وزارت جنگ داشت، و در ۲۷ رجب همان سال خود رئیس الوزراء شد، و از آن به بعد تا صفر ۱۳۳۱ هق چهار بار رئیس الوزراء بود، و در همین دوره بود که شوستر از ایران رفت. دگر بار در رجب ۱۳۳۶ هق ریاست وزرا یافت، و پس از آن در ۲۹ شوال ۱۳۳۶ هق وثوق‌الدوله ریاست وزرا یافت.

صمصامه (samsāma)، شمشیر عمرو ابن معدی کرب زبیدی، که به علت جوهر و برندگی خاصش شهرت بسیار داشته است. صمصامه سرگذشت درازی دارد، و در طول تاریخ، بدست افراد مختلف افتاده است. در زمان حیات عمرو ابن معدی کرب، بدست خالد ابن سعید ابن عاص افتاد، و در دوره‌های بعد، مهدی، خلیفه‌ی (۱۵۸-۱۶۹ هق) عباسی، آن را از یکی از افراد خانواده‌ی عاصی به ۸٬۰۰۰ درهم خریداری کرد، و صمصامه جزء گنجینه‌ی دربار عباسی شد، و در دست خلفا میگشت.

عنوان الصمصامه، غالباً بمعنی اسم عام و مطلق شمشیر در شعر شاعرانی مانند فرزدق و حتی خود عمرو ابن معدی کرب نیز به کار رفته است.

صمغ[1] (samq)، اصطلاحی برای هر یک از مواد کولوئیدی متعدد، که از بعضی گیاهان ترشح یا از آنها استخراج میشوند، و وقتی مرطوب باشند چسبناک اند و چون خشک شوند سخت میشوند، و بعضی در آب حل میشوند، و برخی که در آب حل نمیشوند مقدار زیادی آب جذب و در نتیجه "باد میکنند". از نظر شیمیائی، صمغها عموماً دارای کربن، ئیدروژن، اکسیژن، و املاح آلی فلزاتی از قبیل کلسیوم، منیزیوم، و پوتاسیوم میباشند. صمغ عربی از صمغهای قابل حل شدن در آبست، و از اقسام اقاقیا (نوع آکاکیا) خاصه اقسام افریقائی بدست میآید. رنگش از سفید تا سرخ تغییر میکند، و در ساختن مرکب، چسب، صنایع نساجی و شیرینی‌سازی، و نیز در پزشکی (بعنوان ملین) بکار میرود.

اصطلاح صمغ به بسیاری مواد دیگر غیر از صمغهای واقعی نیز اطلاق میشود، که از جمله کائوچو، مر، سقز، و سندروس را میتوان نام برد.

صمغ‌آباد (samqābād)، ده (جمعیت ۹۵۱ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان فشکل‌دره، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۲-کیلومتری ل آبیک. در ۵ کیلومتری جنوب آن معدن زغال سنگ است.

صمغ عربی: ← صمغ.

صموئیل، اسم: ← شموئیل، اسم. برای صموئیل، آخرین داور اسرائیل ← سموئیل یا صموئیل.

صمیل ابن حاتم (somayle 'bne hātem)، فت ۱۴۲ هق، سردار معروف عرب در اسپانیا، نوه‌ی شمر ابن ذی الجوشن. جزء لشکری بود که در خلافت هشام ابن عبدالملک به افریقای شمالی اعزام شد (۱۲۳ هق). بعدها در اسپانیا مستقر شد. یوسف فهری را به حکومت قرطبه رسانید، و عاقبت در کشمکشهای بین یوسف و عبدالرحمان I (مؤسس سلسله‌ی امویان اسپانیا)، که منجر به قتل یوسف گردید، عبدالرحمان که از صمیل مظنون بود بفرمود تا او را خفه کردند.

صنادیقی: ← قرامطه، قسمت xi.

صناری: ← صددیناری.

صناعات خمس: ← ارغنون.

صناعت احکام: ← احکام نجوم.

صنایع لفظی: ← محسنات کلام.

صنایع معنوی: ← محسنات کلام.

صنج، ساز، ← سنج.

صندل (sandal) [← صیدنه]، نام چند قسم چوب معطر درختان استوائی، مخصوصاً درختی پیوسته‌سبز و نیمه‌انگل از جنس سانتالوم آلبوم (*Santalum album*)، که بومی هندوستان است یا از قرنها پیش از این بدانجا وارد شده. در مراسم مذهبی بودائیان و نیز در ساختن اشیاء تزیینی بکار میرود. روغن آن در مشرق‌زمین بعنوان عطر فراوان استعمال میشود، و استعمال طبی نیز دارد (صندل را مفرح و مقوی دل و نافع برای تپهای تشد صفراوی، و مالیدن آنرا با گلاب و کمی کافور بر پیشانی جهت سر درد مفید میدانسته‌اند). صندل سرخ از درختی بنام علمی پتروکارپوس سانتالینوس (*Pterocarpus santalinus*)، که بومی هندوستان است، بدست میآید، و عمدةً برای استخراج رنگ مخصوص از آن بکار میرود.

صندوق[2] (sanduq)، در اصطلاح اقتصاد، مؤسسه‌ای مالی که اداره‌ی امور مربوط به سرمایه‌ای را که اصل یا بهره‌ی آن برای منظور معینی اختصاص داده شده است به عهده دارد. منظور معین هر صندوق معمولا در جزء نام آن میآید، مانند صندوق پس‌انداز و صندوق وامهای عمرانی.

صندوق بین‌المللی پول[3]، یکی از سازمانهای اختصاصی وابسته به سازمان ملل متحد که در دسامبر ۱۹۴۵ تأسیس گردید. موافقتنامه‌ی مربوط به تأسیس این صندوق و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه در ژوییه‌ی ۱۹۴۴ در کنفرانس برتن وودز تهیه شد. مرکز آن در واشینگتن است، و با بانک مزبور همکاری نزدیکی دارد. سرمایه‌ی صندوق ح ۱۵٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار است که از طرف کشورهای عضو پرداخت یا تعهد شده است. کشورهای عضو میتوانند برای تأدیه‌ی قروض، و یا انجام تعهدات بین‌المللی خود، از این صندوق ارز مورد نیاز را دریافت، و پس از رفع احتیاج، مجدداً مبلغ دریافتی را به صندوق مسترد دارند. برای تسهیل بازرگانی بین‌المللی و تقلیل مشکلات ارزی، صندوق اختیارات محدودی در تعیین نرخ تبدیل اسعار دارد. صندوق توسط هیئت مدیره‌ای اداره میشود که هر یک از کشورهای عضو در آن نماینده‌ای دارد، و این هیئت مدیره یک هیئت اجرائیه مرکب از ۱۸ عضو، برای تنظیم و اجرای وظایف جاری، از بین خود انتخاب مینماید. در ۱۹۶۲ صندوق دارای ۷۵ عضو بود. از کشورهای بزرگ تنها تجشس در آن عضویت ندارد.

دولت ایران بموجب قانون مصوب ۶ دیماه ۱۳۲۴ هش با سرمایه‌ای معادل ۲۵٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار در صندوق سهیم شد، و بر طبق قانون مصوب آبانماه ۱۳۳۸ هش، سهم خود را تا ۷۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار، و سپس بر طبق قانون مصوب تیر ماه ۱۳۴۴ هش تا ۱۲۵٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار افزایش داد.

صندوق پس‌انداز[4]، مؤسسه‌ای مالی که سپرده‌های پس‌انداز افراد را دریافت میکند تا، در مقابل بهره‌ای که به صاحبان آنها میپردازد، در سرمایه‌گذاریهای مفید و سودبخش بکار اندازد، و در عین حال، مردم را به صرفه‌جوئی تشویق کند. صندوق‌های پس‌انداز نقش مهمی در اقتصادیات دارند. این مؤسسات تنها صورتی از بانکها هستند که منحصراً بکار دریافت سپرده‌های پس‌انداز اقدام میکنند. انواع دیگر این قبیل بانکها (بانکهای پس‌انداز سهام[5] و بانکهای صنعتی) ازین جهت که سپرده‌های مدت‌دار را نیز مثل سپرده‌های پس‌انداز میپذیرند و خدمات متنوع بانکی انجام میدهند، غالباً در شمار بانکهای تجارتی یا بانکهائی که عملیات معمول بانکداری انجام میدهند محسوب میشوند.

در ۱۶۱۰، یک نفر فرانسوی بنام اوگ دو لتر[6] (üg dë letr) کتابی نوشت، و در آن تأسیس مؤسسات پس‌انداز را برای فقرا تبلیغ کرد. دنیل دفو، نویسنده‌ی انگلیسی، رساله‌ای در مزایای صرفه‌جوئی نوشت، و فواید این گونه مؤسسات را گوشزد نمود. نخستین صندوق پس‌انداز در ۱۷۷۸ در هامبورگ تأسیس شد. در بریتانیای کبیر، اولین صندوق پس‌انداز در ۱۸۱۰ در دامفریس‌شر (اسکاتلند) دایر شد. تأسیس صندوق پس‌انداز در فرانسه از قرن ۱۸م، و در کشمت از ۱۸۱۶ سابقه دارد. در ایران، تا قبل از تأسیس (۱۳۰۷ هش) بانک ملی ایران، سازمانی برای پس‌انداز به ترتیبی که در سایر کشورها معمول است وجود نداشت. بانک ملی از بدو تأسیس بنگاهی بنام "صندوق صرفه‌جوئی"، برای جمع‌آوری وجوه پس‌انداز مردم در شعب خود تأسیس کرد. در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ هش قانون ایجاد "صندوق پس‌انداز

(۱)gum (۲)fund (۳)International Monetary Fund (۴)saving bank (۵)stock saving bank (۶)Hughes de Lestre

ملی" بتصویب مجلس شورای ملی رسید، و سپس، بتدریج که مردم با مزایای پس‌انداز آشنا شدند، استقبال از این صندوق بیشتر شد. بعلاوه بانک برای ترغیب و تشویق مردم، علاوه بر بهره‌ی معمولی، جوائزی برای پس‌اندازکنندگان در نظر گرفت که همه‌ساله به قرعه‌کشی بین آنها تقسیم میشود. بعلاوه، بانکهای خصوصی نیز برای جلب وجوه پس‌انداز افراد بهره و جوائز خصوصی برای آنها منظور میدارند.

صندوق صرفه‌جوئی: ← صندوق پس‌انداز.

صندوق عهد: ← تابوت عهد.

صندوق ملل متحد برای کودکان: ← یونیسف.

صندوق وامهای عمرانی[1] (sanduqe vāmhāye omrāni)، صندوقی که با سرمایه‌ی دولت کشمة از سال ۱۹۵۸ شروع بکار کرد تا، با رعایت شرایطی، به کشورهائی که برای برنامه‌های تولیدی و عمرانی خود احتیاج به پول دارند وام بدهد. در سال مالی ۱۹۵۸ مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار و در سال مالی بعد ۵۵۰ میلیون دلار به این کار تخصیص داده شد. پس از آن نیز مبالغ تخصیص‌دادهشده برای این منظور مرتباً در تزاید بوده است. از جمله شرایط پرداخت وام اینست که وام مورد تقاضا در رشته‌هائی به مصرف رسد که از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه باشد، و برای اقتصاد کشمة زیان‌آور نباشد. دولت ایران، بموجب قانون مصوب اسفند ماه ۱۳۳۷ هش، مجاز گردید ۴۷٬۵۰۰٬۰۰۰ دلار برای اجرای بعضی از طرحهای عمرانی برنامه‌ی هفتساله‌ی دوم (← سازمان برنامه) از این صندوق وام بگیرد.

صندوقه[2] (sanduqe)، در کارهای ساختمانی و مهندسی، اطاقکی معمولا از ورق آهن و گاه (خاصه در گذشته) از تخته، که برای پی‌ریزی ساختمان از قبیل پل، سد، آب برگردان، و اسکله‌ی بندر، در آن قسمت از پی که زیر سطح آب قرار دارد، مورد استفاده قرار میگیرد. چنین اطاقکی خود، پس از ریختن پی، جزئی از همان پی ساختمان میشود، به این معنی که خارج کردن این اطاقک از بنائی که بوسیله‌ی آن احداث شده است مقدور نیست.

صندوقه بر چند نوع است. یکی نوعی که سطح تحتانی آن تخته‌ی ضخیمی است، و بشکل مکعب یا مکعب مستطیل ساخته میشود، و چهار جانب آنرا قبلا (در ساحل و در خشکی) با مصالح بنائی (عموماً بتون) میسازند، و سپس آنرا، یا با قایق و یا بطور شناور، به نقطه‌ای از رودخانه یا بندرگاه یا دریا که باید نصب شود منتقل میکنند. چهار جداری که قبلا یاد شد قسمت تحتانی صندوقه را در زیر کف رودخانه یا دریا تشکیل میدهند. محلی که صندوقه را در آن فرو میکنند باید قبلا بوسیله‌ی عملیات خاکبرداری زیرآبی[3] پاک و مسطح شده باشد، و موانعی برای کار از قبیل سنگ و صخره در آن نقطه‌ی بخصوص وجود نداشته باشد.

دیگر از انواع صندوقه آنست که بدون ته است، و لبه‌ی زیرین آن تیز است، بطوری که اگر از روی آب فشار یا ضربه بر آن وارد شود خود بر کف رودخانه یا دریا فرو میرود. چون قسمت فوقانی صندوقه بالای سطح آب قرار دارد، کارگران میتوانند بوسیله‌ی طناب و قرقره یا وسایل دیگر (از قبیل جرثقیل شناور) بدرون آن پایین بروند، و از کف صندوقه خاکبرداری کنند، و مواد کنده‌شده را با وسایل مکانیکی از صندوقه خارج سازند. پس از آنکه مقدار کافی مواد کنده‌شده از نظر عمق، که حد استقامت پی بر آن حاکم است، از صندوقه خارج شد، و صندوقه به عمق مورد نظر فرو برده شد، عمق خالی آنرا که قسمتی در زیر کف رودخانه یا دریا و قسمتی مافوق آنست با بتون پر میکنند، و این بتون خود پایه‌ی پل یا سد یا اسکله را تشکیل میدهد.

در مواردی که کف صندوقه با صخره و سنگ برخورد کند، و یا احیاناً آب بدرون آن نفوذ کند، روش دیگری بکار میبرند، و آن استفاده از هوای متراکم است. درین موارد، بالای صندوقه مسدود است، و نفوذ آب را با فشار هوای متراکم مانع میشوند، و کارگرانکه معمولا از ۱ یا ۲ نفر تجاوز نمیکنند در تحت فشار هوای متراکم، که ممکن است به ۲ آتمسفر و یا زیادتر برسد، درون صندوقه به عمل خاککنی با وسایل دستی و اغلب مکانیکی کار میکنند، و مواد مستخرجه، نوبت به نوبت، از قسمت زیرین صندوقه به خارج منتقل میگردد تا اینکه صندوقه بعمق لازم فرو برده شود. در چنین حالتی، کارگران باید نوبت عوض کنند، که طول زمان آن بستگی به فشار هوای صندوقه دارد، و از ۳۰ دقیقه برای فشارهای زیاد تا ۴ ساعت برای فشارهای کمتر تغییرپذیر است. وقتی که کارگران شاغل در درون صندوقه‌ای که فشار هوای درونی آن بیش از ۱ آتمسفر است به خارج منتقل میشوند آنان را بلافاصله در اطاقکهای تحت فشار میخوابانند، و فشار هوای چنین اطاقکی را بتدریج و در مدتی از چند دقیقه تا چند ساعت تدریجاً به فشار هوای عادی تقلیل میدهند. سبب این کار اینست که بدن آدمی تحت فشار زیادتر از آتمسفر عادی دچار فرسودگی میشود، و برگشت آن بحالت عادی باید بوسیله‌ی تقلیل تدریجی فشار هوا انجام یابد. در غیر این صورت، اختلالات فیزیولوژیکی در بدن پدید میآید که عواقبی ناخوش تواند داشت. توضیح ضروری آنکه هر گاه صندوقه تحت فشار باشد، برای خروج کارگر و مواد کنده شده، دریچه‌ای در آن تعبیه میکنند که با فرمان مکانیکی باز و بسته میشود، و این دریچه هم وسیله‌ی ورود و خروج کارگران است، و هم وسیله‌ی خارج ساختن خاک و سنگهای کنده‌شده. به اینگونه صندوقه‌ها لوله‌های دیگر نیز وصل می‌کنند تا بتوانند فشار هوای درون صندوقه را میزان کنند، و نیز ترکیب هوای درون را همواره تحت نظر داشته باشند.

بطوری که قبلا نیز اشاره شد، موقعی که حفاری درون صندوقه به عمق مورد نظر برسد فرو بردن صندوقه را موقوف میسازند، و درین مرحله است که درون آنرا بتون‌ریزی میکنند. باین ترتیب، یک پایه از پایه‌های مستحدثات مورد نظر ساخته شده است. عمق پی در زیر کف بستر رودخانه یا دریا معمولا از چند متر تجاوز نمیکند، ولی برای ساختمانهای سنگین این عمق به ۳۰ متر و یا زیادتر نیز میتواند برسد، که اندازه‌ی آن بستگی دارد به عواملی مختلف، از جمله بار عمودی ساختمان، و وضع لایه‌های زیرآب و استقامت لایه‌های مذکور برای تحمل فشار عمودی.

در امور کشتیرانی و خاصه خارج ساختن کشتی یا قایقهای مغروق نیز از صندوقه استفاده میشود، لیکن، در چنین موارد، مراد از صندوقه چیز دیگری است، و آن استوانه‌ای است مسدود و مملو از آب. یک یا چندین صندوقه ازین قسم را در زیر کشتی یا قایق غرق‌شده قرار میدهند، و پس از آنکه آنها درست در مواضع حساب‌شده قرار گرفتند، آب درونی آنها را بوسیله‌ی هوای متراکم خارج میسازند؛ در نتیجه، صندوقه یا صندوقه‌ها، در نتیجه‌ی سبک شدن و فشار از تحت به فوق، کشتی یا قایق مغروق را بسمت بالا و بسطح آب میرسانند.

صنعاء (san'ā') یا **صنعاء** شهر (جه ح 100'000)، پایتخت و شهر عمده‌ی یمن و بزرگترین شهر عربستان جنوبی. در فرازای ۲٬۲۱۰متری در دره‌ای پرآب و بفاصله‌ی ح ۱۴۵کیلومتری بندر حدیده واقعست. شهری بسیار قدیمی و باروردار است. از مراکز مهم داد و ستد (عمدةً قهوه، خشکبار، مویز، و پوست دباغی‌نشده) میباشد. از مصنوعاتش تیغه‌ی شمشیر و زینت‌آلات زرین و سیمین است. صنعا از مراکز فرهنگ اسلامی است؛ دانشگاه اسلامی و مؤسسات فرهنگی دیگر، و ۴۸ مسجد دارد، که مهمترین آنها مسجد جامع زیبای شهر است که در محل کلیسائی از قرن ۶م ساخته شده.

صنعا احتمالا مرکز یکی از نخستین دولتهای حمیریها بود. پس از هجوم حبشیها به یمن و تنازع ایران و روم بر سر نفوذ در این سرزمین، صنعا در تاریخ یمن نقش مهمی یافت. در ح ۵۳۰، ابرهه صنعا را مقر خود قرار داد، و کلیسای جامع قلیس (qalis یا qolays) [= کلیسا] در آنجا تأسیس کرد. در زمان خسرو انوشروان یمن تحت استیلای ایران درآمد. در سال 10 هق (۶۳۱ ب‌م) حاکم ایرانی آنجا، نامش باذام، به دین اسلام درآمد، و مسلمانان از پشتیبانی ابناء برخوردار شدند. بعدها صنعا بسبب دوری از مرکز خلافت اسلامی بین مدعیان گوناگون (از جمله زیدیه و قرامطه) مکرر دست بدست گشت و آسیب بسیار دید. از ح ۶۲۶ هق ببعد استیلای رسولیان بر صنعا استقرار یافت، ولی پس از مدتی دگر بار زیدیه بر آنجا مسلط شدند. در قرن ۱۶م چندی و دگر بار از ۱۸۷۲ تا ۱۹۱۸ تحت استیلای ترکان عثمانی بود. در ۱۹۱۸ که یمن استقلال یافت، صنعا پایتخت آن گردید.

نیز ← یمن.

صنعان، شیخ: ← شیخ صنعان.

صنعت[4] (san'at)، در اصطلاح اقتصاد، اقدام تولیدی، بخصوص ساختن اشیاء یا اقدام در تهیه‌ی بعضی از خدمات (از قبیل حمل و نقل و ارتباطات)، که سرمایه و نیروی کار نسبةً بزرگی را بکار می‌گیرد. اصطلاح صنعت گاه به عنوان اسم جمع به فعالیتهای تولیدی یک کشور یا یک منطقه بطور کلی، و گاه در مورد فعالیتهای مربوط به یک رشته‌ی خاص تولیدی (مثلا صنعت فولادسازی) بکار میرود. مفهوم تجارت معمولا جدا از مفهوم

(۱)Development Loan Fund (۲)caisson (۳)dredging (۴)industry

صنعت تلقی میشود، و عبارت "صنعت و تجارت" ناظر است به صنعت بر طبق تعریف مذکور و هم خرید و فروش. نیز ← صنعتدار.

صنعتدار[1] (sanʿat.dār)، در نظام سرمایه‌داری و صنعتی، کسی که متصدی یا صاحب کارخانه یا کارخانه‌های بزرگ صنعتی است. صنعتداران، یا صاحبان صنایع بزرگ، از پس از انقلاب صنعتی در اروپا و امریکا پیدا شدند، و در اقتصاد جوامع خود تا حد زیادی نفوذ کردند.

صنعتداری[2] (sanʿat.dāri)، نظامی اجتماعی که در آن صنایع، خصوصاً صنایع بزرگ، حاکم بر اقتصادیات جامعه است. ← سرمایه‌داری؛ انقلاب صنعتی.

صنف (sanf) یا **چمپا** (campā)، مملکت قدیم، واقع بر سواحل هندوچین، تقریباً مطابق ج آنام کنونی. مملکت چمپا از قرن ۳م تا قرن ۱۵م رونق داشت. صنف نام سرزمین چمپا است در مآخذ اسلامی. احتمال داده‌اند که نام "برنج چمپا" از نام این سرزمین مأخوذ باشد.

صنف[3] (senf) یا **رسته** (raste)، گروهی اقتصادی و اجتماعی از اشخاصی که کسب و کار یا حرفه‌ی آنان یکسان است. در باب اصناف در ممالک اسلامی و خاصه ایران ← اصناف. مقاله‌ی حاضر عمدةً ناظر به اصناف اروپای غربی قرون وسطی است. وظیفه‌ی اصلی این اصناف عبارت بوده است از نظارت محلی بر حرفه یا کسب و کار از طریق تعیین موازین مرغوبیت و قیمت کالا، و حمایت کسب و کار در مقابل رقابت و تعدی، و برقرار کردن مقام اجتماعی اعضای صنف. تشکیلاتی مشابه از بازرگانان و ارباب حرف و صنایع در ادوار مختلف در بسیاری از نواحی وجود داشته است. اصناف سوداگران یونانی در دوره‌ی هلنیستی و زمان رومیان دارای اهمیت فراوان بودند. تمرکز قدرت در دست امپراطوران روم این اتحادیه‌های صنفی را به آلت اجرای مقاصد دولتی مبدل کرد. اینگونه اصناف در امپراطوری روم شرقی و در بعضی از شهرهای ایتالیا (مخصوصاً در راونا) لااقل تا پایان قرن ۱۰م باقی ماندند، ولی تأثیر آنها در ایجاد صنفهای اروپای قرون وسطی محقق نیست.

بعضی از محققین اصناف اروپای قرون وسطی را ناشی از تشکیلات قبیله‌ای قدیم ژرمنها یا از گروههای مذهبی شمرده‌اند. در هر حال، در آغاز قرن ۱۱م بازرگانان ایجاد اصناف تجارتی را آغاز کرده بودند، و هدف آنها این بود که تجارت را در مقابل خطرات حکومتهای دوره‌ی فئودالیته حمایت کنند. با توسعه‌ی تجارت از طریق دریای مدیترانه، این اصناف بازرگانان قدرت فراوان یافتند، و بعضی از اصناف تجار ایتالیائی، مانند اصناف جنووا و فلورانس، بر حکومتهای محلی استیلا یافتند، و نیز در انگلستان و در بعضی بلاد آلمان بسیاری از اصناف بازرگانان قدرت فراوان در توسعه‌ی شهرها اِعمال کردند. جنبه‌ی محلی بازرگانی بیش از پیش تقلیل یافت، و در بعضی موارد، اصناف شهرهای مختلف برای توسعه و حمایت داد و ستد با یکدیگر متحد میشدند (نمونه‌ی بارز این اتحادیه‌ها ← اتحادیه‌ی هانسالی اروپای شمالی است).

ارباب حرف و صنایع دست کم از بازرگانان نداشتند. اصناف حرفه‌ای با توسعه‌ی شهرها در قرن ۱۲م بسرعت پیش رفتند، و از حیث قدرت همپایه‌ی بازرگانان و گاه جایگزین آنان شدند. بطور کلی اعضای هر صنف را استادکاران و شاگردان و کارآموخته‌ها تشکیل میدادند. استادکاران صاحبان کارگاهها بودند، و به شاگردان کار می‌آموختند، و کارآموخته‌ها کسانی بودند که دوره‌ی شاگردی را تمام کرده بودند ولی نمی‌توانستند به مقام استادکاری برسند (زیرا عده‌ی استادکاران محدود بود). چنانکه در ابتدا گفته شد، هر صنف موازین مربوط به خود را مقرر می‌کرد، اما پس از رشد ملل اروپای غربی، اصناف در امور مذکور تابع قوانین ملی یا سلطنتی گردیدند. رابطه‌ی اصناف با فرمانروایان دوره‌ی فئودالیته اسماً مبتنی بر همکاری بود، اما در عمل، اصناف مقتدر، با تهدید یا تطمیع، از مداخله‌ی اشراف یا سلاطین در امور خود ممانعت میکردند. گاهی نیز اصناف (مانند صنف نساج در فلاندر) انقلابات بر ضد حکام فئودال را رهبری میکردند (مثلا ← بروژ؛ گان). در شهرهای صنعتی، اصناف کوشش داشتند که بر حکومت بلدی استیلا یابند، و آثار تسلط آنها هنوز در حکومتهای محلی اروپای غربی باقی است. اصناف شهر لندن در اداره‌ی شهر قدرت بسیار داشتند (← شرکتهای دارای لباس ویژه). در قرون ۱۵م و ۱۶م، قدرت ملتها و اقتدار سلاطین افزون گشت، و در بعضی موارد پادشاهان از قدرت اصناف کاستند، و آنانرا به اطاعت درآوردند. بهبود وسایط ارتباطی، توسعه‌ی تجارت، و بالاخره ظهور سرمایه‌داری و مقاطعه‌کاری به نظام صنفی خاتمه داد. اصناف کوشیدند که انحصارات خود را حفظ کنند، و با هر تغییری مخالفت ورزند. با مرور زمان، نظام صنفی متزایداً سخت شد، و گرایش به موروثی کردن عضویت بارز گردید. در نتیجه، تجارت و صنعت جدید بدست سرمایه‌دارانی افتاد که می‌توانستند خود را با مقتضیات عصر جدید متوافق سازند. در انگلستان قدرت اصناف در آغاز قرن ۱۷م در زوال بود. در فرانسه صنفها تا قرن ۱۸م رونق داشتند تا آنکه انقلاب کبیر فرانسه بساط آنها را برچید (۱۷۹۱). اصناف آلمانی متدرجاً در قرن ۱۹م منحل شدند، و در ایتالیا نیز در همین قرن اصناف برافتادند. در اروپای شرقی اصناف متعدد در شهرهائی که مرکز داد و ستد بود تأسیس گردید، که قدرت بعضی از آنها (خاصه در نووگورود و کراکو) مدتها برقرار ماند. در هند تشکیلات صنفی پیش از دوره‌ی امپراطوری سلسله‌ی ماوریا توسعه‌ی فراوان یافته بود، و مدتها بعد از برقراری استیلای انگلستان نیز دوام یافت، و بدینگونه میتوان گفت که تشکیلات صنفی در هند ۲٬۰۰۰ سال سابقه دارد. در ژاپن، اصناف با مخالفت فرمانروایان قرون وسطائی مواجه بودند، و در اصلاحات میجی (۱۸۶۸) بکلی برافتادند. اصناف در چین از ازمنه‌ی بسیار قدیم سابقه داشته‌اند، و حتی در قرن ۲۰م گروههای متنفذ و مقتدری بوده‌اند.

در آسیا نیز اتحادیه‌های صنفی بازرگانان و ارباب حرف و صنایع مشابهت با اتحادیه‌های صنفی اروپا داشته است. برای اصناف ممالک مسلمان شرق نزدیک ← اصناف.

صنم، بت. ← بت؛ عرب، بند ۲۵.

صنمهای زیگفلد؛ ← زیگفلد، فلارنز.

صنوب، آسیای صغیر، ← سنوب.

صنوبر (sanōbar)، درخت پیوسته‌سبز بلند از تیره‌ی مخروطیان و از نوع آبیس (*Abies*)، دارای برگهای سوزنی ضخیم کوتاه و مخروطهای استوانه‌ای، که عمدةً در نیمکره‌ی شمالی میروید، و بسبب رائحه و زیبائیش مورد توجه است. کاج بلسان از اقسام آنست. کاج را نیز صنوبر گویند، و در بعضی نواحی ایران تبریزی را هم صنوبر میخوانند.

صنوبری، غده‌ی؛ ← غده‌ی صنوبری.

صنهاجه (sanhāja)، یکی از گروههای بزرگ قبایل هم‌پیمان بربر (← بربرها) در المغرب و صحرای افریقا، که نامشان در تاریخ المغرب در قرون وسطی بسیار میآید. قبایل صنهاجه با گروه زناته در جنگ و جدال بودند، و سرانجام قبایل زناته در نیمه‌ی دوم قرون وسطی جایگزین آنها شدند. دوره‌ی درخشان تاریخ صنهاجه نیمه‌ی اول قرون وسطی (بعبارت دقیقتر، قرون ۴م–۶م هق) است. زیریان از قبایل سکونت‌یافته‌ی صنهاجه بودند، و سلسله‌ی زیریان طرفدار فاطمیان بودند، و در سراسر قرن ۴م هق با همسایگان غربی خود، زناته، که تابع امویان اسپانیا بودند جنگ و جدال داشتند، و پس از عزیمت فاطمیان به مصر، در قیروان بنام خلفای فاطمی حکومت میکردند. سلسله‌ی حمادیان از انشعاب زیریان بوجود آمد. هر دو سلسله از نیمه‌ی دوم قرن ۵م هق متدرجاً ضعیف شدند، و با پیشروی موحدون در قسمت شرقی ← ممالک بربر در اواسط قرن ۶م هق از بین رفتند. دسته‌ی بزرگی از صنهاجه زندگی چادرنشینی داشتند، و خاندان مرابطون، که در تاریخ سیاسی و دینی ممالک بربر و اسپانیا نقش بسیار مهمی داشته‌اند، از این دسته بوده‌اند، و طوارق هم از صنهاجه بشمار میآیند.

صنیع‌الدوله (sanīʿo'd.dōle)، لقب **مرتضی قلی خان**، فد ۵ صفر ۱۳۲۹ هق، از رجال متجدد ایران در آغاز مشروطیت؛ پسر علیقلی خان مخبرالدوله. در آلمان تحصیل کرد، و پس از مراجعت به ایران در ۱۳۲۱ هق به ریاست اداره‌ی پست و گمرک منصوب شد. در همان سال یکی از اولین کارخانه‌های نخریسی را به تهران وارد کرد، که بسبب رقابت خارجی بزودی از کار افتاد. در ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ هق، که اولین مجلس شورای ملی ایران رسمیت و افتتاح یافت، صنیع‌الدوله به ریاست آن انتخاب شد، و این سمت را تا تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۲۵ هق که استعفا کرد بر عهده داشت. پس از آن چند بار به وزارت رسید. بعد از استبداد صغیر و فتح تهران بدست مجاهدین، در دولت اول محمد ولی خان سپهدار تنکابنی به وزارت معارف و اوقاف منصوب گردید. در دولت دوم حسن مستوفی الممالک به وزارت مالیه انتخاب شد، و در همین دوره بود که بدست یک نفر گرجی از اتباع روسیه، بنام ایوان، و دو تن همدست او در تهران

(۱)industrialist (۲)industrialism (۳)guild; gild

بقتل رسید.

صنیع‌الدوله، محمد حسن خان: ← اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان.

صنیع‌الملک (sani'o'l.molk)، لقب **میرزا ابوالحسن خان غفاری** (qaffāri)، ح ۱۲۲۹–۱۲۸۳ هق، نقاش ایرانی در عهد سلطنت محمد شاه قاجار و نیمه‌ی اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، و مؤسس اولین هنرستان نقاشی در ایران؛ از خاندان غفاری و عموی کمال‌الملک؛ مت کاشان.

پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، در ح ۱۶ سالگی برای تعلیم گرفتن از استاد مهر علی اصفهانی، نقاش دربار فتحعلی شاه، او را به تهران فرستادند، و در آنجا بسبب ذوق و استعدادش در نقاشی متدرجاً ترقی کرد، و در ۱۲۵۸ هق، با تهیه‌ی پرده‌ای از صورت محمد شاه قاجار، در زمره‌ی نقاشان دربار درآمد. این پرده، که ظاهراً قدیم‌ترین اثر موجود اوست، اکنون در موزه‌ی سلطنتی کاخ گلستان مخزون است.

در حدود سالهای ۱۲۶۱–۶۲ هق (و بقولی در ح ۱۲۵۶ هق) برای تکمیل هنر خود، ظاهراً از طرف محمد شاه، به ایتالیا رفت، و در آنجا چند سالی به تحصیل نقاشی پرداخت، و دو سال پس از مرگ محمد شاه به ایران بازگشت (ح ۱۲۶۶ هق). ارمغان وی از سفر ایتالیا چند تابلو بود که از روی آثار رافائل تقلید شده بود. چند سال پس از بازگشت به ایران، ناصرالدین شاه او را به سمت نقاشباشی دربار منصوب کرد. نخستین اثری که پس از بازگشت وی با رقم نقاشباشی در دست است تصویر آب رنگ شاهزاده‌ای است (مورخ ۱۲۶۷ هق) با چند تن از دوستان و اطرافیان خود که بدستور ناصرالدین شاه کشیده شده و اکنون در کاخ گلستان است. این تابلو، که با آثار پیش از سفر وی تمایز دارد، نشان‌دهنده‌ی شکفتگی قدرت صورتسازی و شبیه‌کشی وی در نقاشی می‌باشد. در ۱۲۷۳ هق، با ساختن شمایلی از علی ع، مورد تشویق ناصرالدین شاه قرار گرفت، و یک جعبه رنگ نقاشی از طلا، که در وسط آن یک گل الماس گرانبها و علامت شیر و خورشید قرار داشت، به وی اعطا شد.

در ۱۲۷۷ هق ریاست دار الطباعه‌ی دولتی و چاپ و انتشار روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه، که تا شماره‌ی ۴۷۱ آن منتشر شده بود، به میرزا ابوالحسن خان محول گشت، و وی از شماره‌ی بعد عنوان روزنامه را به روزنامه‌ی دولت علیه‌ی ایران تبدیل کرد، و آن را با آثار خود و شاگردانش مصور ساخت. مساعی وی در طبع روزنامه‌ی مزبور، که اولین روزنامه‌ی مصور در تاریخ مطبوعات ایران است، مورد توجه خاص ناصرالدین شاه واقع شد، و ۹ ماه پس از انتشار اولین شماره، لقب صنیع الملک به وی اعطا کرد (ذیقعده‌ی ۱۲۷۷ هق)، و مقرر داشت که یک نقاشخانه‌ی دولتی برای تربیت شاگردان تأسیس کند. صنیع‌الملک بیدرنگ در محل مناسبی در کنار ارگ دولتی، با وسایلی که خود بمنظور تشکیل یک هنرستان نقاشی از ایتالیا آورده بود، نقاشخانه‌ی دولتی را برای تعلیم رایگان نقاشی به شیوه‌ی جدید تأسیس کرد، بطوری که در شوال ۱۲۷۸ هق آماده‌ی پذیرفتن شاگرد بود. در ۱۲۸۰ هق مباشرت کلیه‌ی امور چاپخانه‌های ایران به وی واگذار شد، و در آخرین سال حیات به نیابت وزارت علوم رسید. صنیع‌الملک تا پایان عمر به انتشار روزنامه و اداره‌ی امور دار الطباعه و نقاشخانه‌ی دولتی مشغول بود، و در این مدت مجالسی از مراسم سلام رسمی ناصرالدین شاه و صورت بسیاری از رجال معروف آن زمان را در صفحات روزنامه به یادگار گذاشت، اما این فعالیتها مانع وی از پرداختن به کارهای هنری اصیل و سنگین شد.

صنیع‌الملک در طرح و در ترکیب و تلفیق رنگهائی که در صورتسازی و شبیه‌کشی بکار می‌برد قدرت فراوان و مهارتی خاص داشت. از جمله‌ی کارهای باارزش وی شرکت در تهیه و تنظیم یک نسخه‌ی مصور و نفیس از ترجمه‌ی فارسی الف لیلة و لیله میباشد. این ترجمه، که در عهد محمد شاه قاجار صورت گرفته بود، در زمان ولیعهدی ناصرالدین شاه چنان مورد پسند وی قرار گرفت که چون به سلطنت رسید دستور داد میرزا محمد حسین تهرانی، خطاط معروف آن عصر، نسخه‌ای از آن را در قطعی بزرگ برای او استنساخ کند. پس از آنکه تحریر کتاب به پایان رسید (۱۲۶۹ هق)، جمعی از بهترین هنرمندان زمان مأمور نقاشی، تذهیب، و صحافی آن شدند. برای این منظور ۳۴ نقاش تحت نظر و سرپرستی میرزا ابوالحسن خان، و ۷ مذهّب و صحاف در مجمع الصنایع ناصری (← سبزه میدان) گرد آمدند، و مدت ۷ سال در تهیه‌ی این نسخه‌ی نفیس، که اکنون در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران مخزون است، زحمت کشیدند. این کتاب، که در ۶ مجلد در جلدهای عالی صحافی شده است، بقطع ۳۰×۴۵ سم و دارای ۲٬۲۸۰ صفحه میباشد، که ۱٬۱۴۲ صفحه‌ی آن متن، ۱٬۱۳۴ صفحه تصویر، و ۴ صفحه‌ی آن سفید است. در هر صفحه‌ی مصور، از ۳ تا ۶ مجلس نقاشی آب رنگ وجود دارد، و حواشی تمام صفحات تذهیب و ترصیع گردیده است. دیگر از آثار جالب صنیع‌الملک پرده‌هائی است که برای تالار پذیرائی باغ و عمارت نظامیه تهیه کرد.

از آثار صنیع‌الملک پیش از سفر به ایتالیا، که نشان‌دهنده‌ی تأثیر سبک و شیوه‌ی نقاشان اصفهانی در کارهای اولیه‌ی اوست، تصویر آب رنگ خورشید خانم (۱۲۵۹ هق)، یک تابلوی رنگ روغنی از دو دلداده و پیرزن مشاطه (۱۲۵۹ هق)، تصویر آب رنگ از شاهزاده‌ای با چهار تن اطرافیان خود (۱۲۶۰ هق)، و تابلو آب رنگ هزت‌الله خان شاهسون دویرن (۱۲۶۱ هق) میباشد، که از این جمله، سه تابلوی اخیر متعلق به موزه‌ی سلطنتی کاخ گلستان است.

میرزا ابوالحسن خان، پیش از دارا شدن عنوان نقاشباشی و گرفتن لقب صنیع‌الملک، در پای آثار خود (مانند خورشید خانم) رقم "ابوالحسن ثانی غفاری" را میآورد، و سبب درج لفظ ثانی این بود که آثارش از کارهای عموی پدرش، میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی، که زیر تابلوهای خود را "ابوالحسن الغفاری المستوفی" رقم میکرده است متمایز باشد.

صنیع‌الملک دارای سه فرزند به نامهای اسدالله خان، سیف‌الله خان، و یحیی خان بود. نفر اخیر، یعنی میرزا یحیی خان غفاری، که ذوق و استعداد نقاشی را از پدر به ارث برده بود و صورةً هم به پدر شباهت داشت، از طرف ناصرالدین شاه به ابوالحسن ثالث ملقب گردید.

صنیع امیرالمؤمنین، لقب: ← امیرالمؤمنین.

صنیع حضرت (sani'e hazrat)، شهرت یا لقب مردی بنام سید محمد (ف ۱۳۲۷ هق)، از رؤسای الواط چاله میدان تهران در عهد استبداد صغیر. وی از ایادی محمد علی شاه قاجار و شیخ فضل‌الله نوری بود، و در واقعه‌ی میدان توپخانه از کاردانان مخالفت با مشروطیت بود، و قتل میرزا مصطفی آشتیانی در حضرت عبدالعظیم بوسیله‌ی او صورت گرفت. بعد از واقعه‌ی توپخانه، به اصرار مشروطه‌طلبان به کلات تبعید شد. بعد از فتح تهران بوسیله‌ی مجاهدین و خلع محمد علی شاه از سلطنت، وی نیز بوسیله‌ی محکمه‌ی انقلابی محاکمه و اعدام گشت.

صنیع خاتم (sani'e xātam)، شهرت و لقب **محمد حسین،** ۱۲۶۲–۱۳۳۱ هش، خاتمساز هنرمند ایرانی؛ مت شیراز. خاتمسازی را در شیراز نزد پدر خود محمد کاظم آموخت. در ۱۳۳۶ هق ملقب به امین‌الصنایع گردید. در سلطنت اعلیحضرت فقید، رضا شاه کبیر، به تهران احضار شد (۱۳۱۳ یا ۱۳۱۴ هش)، و مأمور کارهای خاتم‌کاری کاخهای سلطنتی گردید، و به کومک جمعی از خاتمسازان ماهر، تالار خاتم را در ضلع شرقی کاخ مرمر پدید آورد. از سال ۱۳۱۰ هش تا پایان عمر به سمت استاد خاتمسازی در اداره‌ی هنرهای زیبا اشتغال داشت. اهل فن اصالت کارهایش را ستوده‌اند. وی در شیراز درگذشت.

صو، لفظ ترکی، ← سو.

صوارم المهرقة: ← صواعق المحرقه.

صواع: ← صاع.

صواعق المحرقه (savā'eqo 'l.mohreqa) [= صاعقه‌های سوزاننده] [الصواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع و الزندقه]، کتابی بعربی، تألیف ابن حجر هیتمی، در رد بر شیعه و اثبات حقانیت خلافت خلفای راشدین. کتاب مرتب بر چند مقدمه و 10 باب و خاتمه است، و در ۱۳۰۷–۸ هق در مصر بطبع رسیده. قاضی نورالله شوشتری کتاب صوارم المهرقه [شمشیرهای خونریز] را در رد صواعق المحرقه نوشته است، و در مقدمه در باب کتاب صواعق و مؤلف آن گوید: "لا یُحرِق الّا لِحیتَه و لا یُخرِق الا إلیتَه".

صوان الحکمه (sevāno 'l.hekma, so-)، کتابی بعربی، تألیف ابوسلیمان سجستانی (ف ح ۳۷۵ هق)، مشتمل بر زندگینامه‌ی حکما و سخنان ایشان. اصل این کتاب امروز در دسترس نیست، و فقط اختصاری از آن در کتابخانه‌ی شهر لیدن موجود است. ابوالحسن بیهقی (ف ۵۶۵ هق) ذیلی بر این کتاب نوشته است بنام تتمه‌ی صوان الحکمه.

صوبه (suba)، عنوان رسمی ایالات بزرگ هند که در دوره‌ی سلطنت اکبر شاه اتخاذ شد. بعضی از صوبه‌ها (مانند دهلی و آگره) بنام مرکزشان و برخی (مانند پنجاب، بنگاله، برار، مالوا، و گجرات) بنام قدیم ناحیه‌ای که جزء آن بودند خوانده میشدند. در اواخر عهد اکبر، قلمرو وی مشتمل بر ۱۵ صوبه بود، و در دوره‌ی اورنگ‌زیب صوبه‌های دیگر تأسیس شد. عناوین "صوبه‌دار" و "صاحب صوبه" برای فرمانروای صوبه در عهد جانشینان اکبر معمول گردید، و استعمال آنها یکنواخت هم نبود، چنانکه حاکم بنگاله را نواب

وزیر یا نواب ناظم میخواندند.

صوبه‌دار: ← صوبه.

صوت[1] (sōt)، در اصطلاح فیزیک، امواج صوتی، یعنی امواج متناوب طولی تراکم و رقت که در محیط مادّی کشسانی، اعم از جامد یا مایع یا گازی، منتشر و منتقل میشوند (← موج؛ کشسانی). در اصطلاح فیزیک روانی، **صدا** یا **صوت** عبارت است از احساس ناشی از تحریک اعصاب سامعه (← گوش) و مراکز سمعی دماغ بوسیله‌ی این امواج (← صدا). استعمال کلمه‌ی صوت به این دو معنی منشأ سؤالاتی است بظاهر گمراه‌کننده، از قبیل اینکه اگر در محلی که بکلی خالی از شنونده باشد تخته‌سنگی از بلندی به زمین بیفتد صوت احداث میشود یا نه. افتادن سنگ سبب احداث ارتعاشاتی در زمین و هوا میشود، و لهذا تولید صوت بمعنای فیزیکی میکند، ولو اینکه گوشی در عالم وجود نداشته باشد. اما بمعنای دوم، ایجاد تأثر خاصی که از آن به صوت تعبیر میشود البته مستلزم اینست که گوشی بقدر کافی نزدیک به محل احداث امواج باشد تا متأثر شدن آن امکان یابد.

پس از این ملاحظات مقدماتی، دنباله‌ی این مقاله را برای تسهیل ارجاع تحت چند عنوان، بشرح ذیل، میآوریم.

I ـ امواج صوتی.

II ـ بعضی کمیات مهم در صوت (بسامد، طول موج، سرعت صوت).

III ـ سرعت صوت.

IV ـ انرژی و فشار صوتی.

V ـ خصوصیات دیگر ناشی از ماهیت موجی صوت.

VI ـ طبقه‌بندی امواج صوتی؛ امواج و بسامدهای سمعی.

VII ـ آواها و اصوات موسیقی.

VIII ـ اطلاعات عمومی در باب اولتراسونها.

IX ـ ملاحظات تاریخی در باب اولتراسونها.

X ـ تولید اولتراسونها.

XI ـ فواید و نتایج تحقیقات اولتراسونی.

(الف) انتشار اولتراسونها در گازها

(ب) انتشار صوت در مایعات؛ حفره‌سازی

(ج) آثار حیاتی اولتراسونها

(د) نتایج راجع به خواص جامدات

(ه) موارد استعمال عملی و صنعتی اولتراسونها

XII ـ ارجاعات.

I ـ امواج صوتی. ماهیت موجی صوت از قدیم الایام شناخته بوده است. ارخوطی، از اعضای مکتب فیثاغوری، در ح ۴۰۰ ق‌م صوت را ناشی از تصادم اجسام با هم میدانست. ارسطو معتقد بود که هوا از اجسامی است که در اثر تصادم احداث صوت میکنند، و مدعی بود که بدون وجود محیطی مانند هوا یا آب برای انتشار صوت، انسان هیچگونه صوتی نمیتواند بشنود. البته وی وسایل تجربی برای اثبات این مدعا نداشت، ولی امروزه هر کس با فیزیک مقدماتی آشنا باشد تجربه‌ی ساده‌ای را که برای اثبات این امر بکار میرود میداند (اگر یک زنگ اخبار در زیر حباب ماشین تخلیه‌ی هوا قرار دهیم، و حباب را از هوا خالی کنیم، و زنگ را بنوازیم، صدائی شنیده نمیشود). جامدات، مایعات، و گازها صوت را منتقل میکنند، اما صوت در خلأ منتشر نمیشود (امواج صوتی از این جهت با امواج برقاطیسی متفاوتند). همچنین قدما می‌دانستند که صوت ارتعاش هوا است نه هر حرکتی از هوا. مخصوصاً بولتیوس امواج صوتی را با امواجی که از انداختن سنگریزه‌ای بر سطح پهنه‌ای از آب آرام احداث میشود مقایسه کرده است. اما باید دانست که این دو نوع موج با هم تفاوت اساسی دارند، و ظاهراً رابرت گروستت، از فضلای قرون وسطائی انگلستان، بر این امر واقف بوده است. در انتشار امواج صوتی در هوا، هر ذره‌ی هوا در وضع تعادل خود در امتداد انتشار امواج حرکت ارتعاشی میکند، و بهمین جهت، گوئیم امواج صوتی "امواج طولی" هستند؛ و حال آنکه در امواج حادث بر سطح آب، ذرات آب در حول وضع تعادل خود بالا و پایین میروند، یعنی در امتدادی عمود بر امتداد انتشار امواج نوسان میکنند، و لهذا امواج مذکور را "امواج عرضی" خوانند (← موج).

یک شیء مرتعش به مولکولهای هوا فشار وارد میآورد، و هوا را در مجاورت خود متراکم می‌سازد. مولکولهای هوای متراکم، در نتیجه‌ی فشاری زاید بر فشار تعادل که در چنین توده‌ی هوای متراکم حاکم است، از وضع تعادل خود دور میشوند، و به نوبه‌ی خود مولکولهای هوای مجاور را متراکم میکنند، و بدینگونه سبب حرکت این مولکولها میشوند. نظر به اهمیتی که تصور واضح این مطلب در فهم پدیده‌های صوتی دارد مثالی می‌آوریم. لوله‌ای بسیار طولانی و مملو از هوا را تصور کنید که در یک انتهایش پیستونی قرار داشته باشد. اگر پیستون را بطرف راست حرکت داده از وضع P به وضع P_1 منتقل کنیم (شکل ۱)،

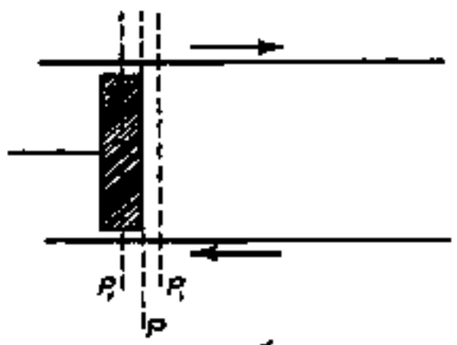

شکل ۱

لایه‌ی هوای مجاور پیستون فشاری بر لایه‌های واقع در طرف راست خود اِعمال میکند، و تراکمی از چپ به راست در لوله منتشر میشود که متوالیاً در همه‌ی لایه‌های هوای داخل لوله تأثیر میکند. اگر پیستون را بطرف چپ از وضع P به وضع P_2 منتقل میکردیم، بجای تراکم، انبساطی در لوله انتشار مییافت. خلاصه آنکه تغییر فشاری که در موضعی از "محیط" (هوای لوله) ایجاد شود متوالیا به همه‌ی نقاط لوله منتقل میشود، چنانکه گوئی این انتقال اختلال فشار همه‌ی لوله را متدرجاً آگاه میکند. باید دانست که همین انتقال تغییر فشار در مایعات و جامدات هم صورت میگیرد.

در بحث فوق یک اختلال فشار را بررسی کردیم. اما میتوان تصور کرد که پیستون بین اوضاع نهائی P_1 و P_2 حرکت نوسانی کند. در این صورت، لایه‌ی هوای مجاور پیستون متوالیاً دستخوش تراکم و انبساط میشود، و این حالت متوالیاً در هوای داخل لوله انتشار مییابد، و اگر موضع معینی از داخل لوله را بررسی کنیم دیده میشود که، در این موضع، فشار گاه از حالت عادی (فشار جوّ) بیشتر و گاه کمتر از آنست، و تغییرات فشار در طی زمان با حرکت نوسانی پیستون هماهنگ میباشد. از طرف دیگر، اگر ذره‌ای از هوای داخل لوله را در نظر گیریم ملاحظه میشود که این ذره در حول وضع تعادل خود حرکت متناوبی هماهنگ با حرکت پیستون انجام میدهد. اختلالاتی که بدین گونه در لوله منتشر میشوند امواج تراکم و رقت هستند، و چون امتداد حرکت ذرات هوای داخل لوله با امتداد انتشار امواج یکی است، این امواج را امواج طولی میخوانند (← موج). اگر

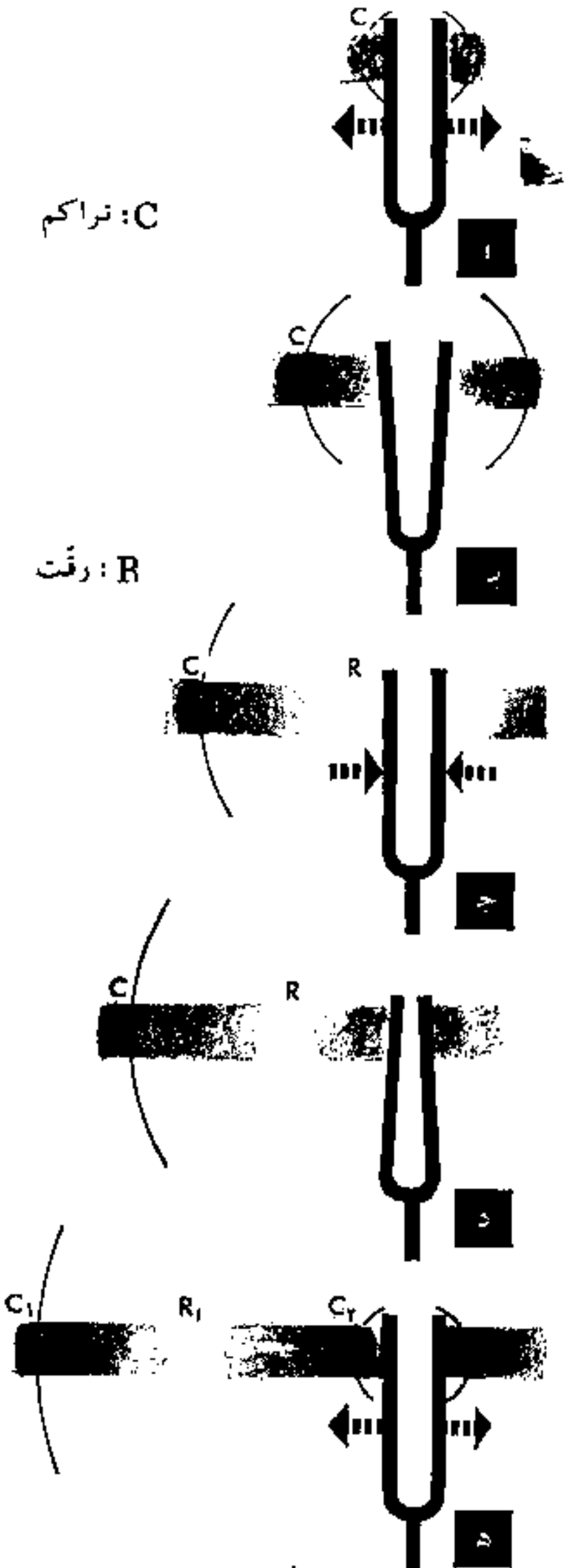

شکل ۲

انتشار امواج تراکم و رقت ناشی از ارتعاش دیاپازون
با هر رفت و آمد یک شاخه‌ی دیاپازون، یک تراکم و یک رقت (جمعاً یک موج صوتی) عازم میشوند.

دوره‌ی نوسانات پیستون مقدار مناسبی داشته باشد، این امواج گوش آدمی را متأثر میکنند، و به وی احساس صوت دست میدهند. در شکل ۲ انتشار

---

(۱) sound

امواج تراکم و رقت ناشی از ارتعاش شاخه‌های یک دیاپازون نمایش داده شده است.

تأکید میکنیم که وقتی صوت در محیطی منتشر میشود، ذرات محیط در حول وضع تعادل خود نوسان میکنند بدون اینکه ماده کلاً حرکت کند. این حرکت را نباید با انتشار موج صوتی در هوا اشتباه کرد (برای توضیح بیشتر و مقایسه با امواج سطح آب ← موج).

در مثال حرکت پیستون، در هر لحظه همه‌ی ذرات هوای واقع در یک صفحه (مقطع قائم لوله) دارای یک حالت ارتعاشی هستند، و به این جهت، اینگونه امواج را امواج مسطح (mosattah) می‌نامند. اینک کره‌ای کشسان تصور میکنیم، و فرض میکنیم بوسیله‌ای به این کره حرکتی متناوب داده شود، بدین معنی که کره منبسط شود و سپس به حالت اولیه باز گردد، و این امر لاینقطع ادامه یابد. ذراتی از محیط که مجاور کره هستند دستخوش ارتعاش میشوند، و ارتعاش آنها به ذرات مجاورشان منتقل میگردد، و از این ذرات به ذرات مجاور، و هکذا. چون سرعتِ انتشارِ اختلال در همه‌ی جهات یکسان است، در هر لحظه، همه‌ی ذراتی که بر سطح یک کره‌ی هم‌مرکز با کره‌ی مرتعش قرار دارند یک حالت ارتعاشی خواهند داشت، و بهمین جهت، در این حالت، امواج را امواج صوتی کروی میخوانیم. در طبیعت، امواج صوتی عموماً کروی هستند. معذلک، در فواصل معتنابه از منبع، قسمت محدودی از سطح کره به صفحه نزدیک است، و خواص امواج کروی همانند امواج مسطح میباشد.

در شکل ۳ نمایشی از انتشار امواج صوتی

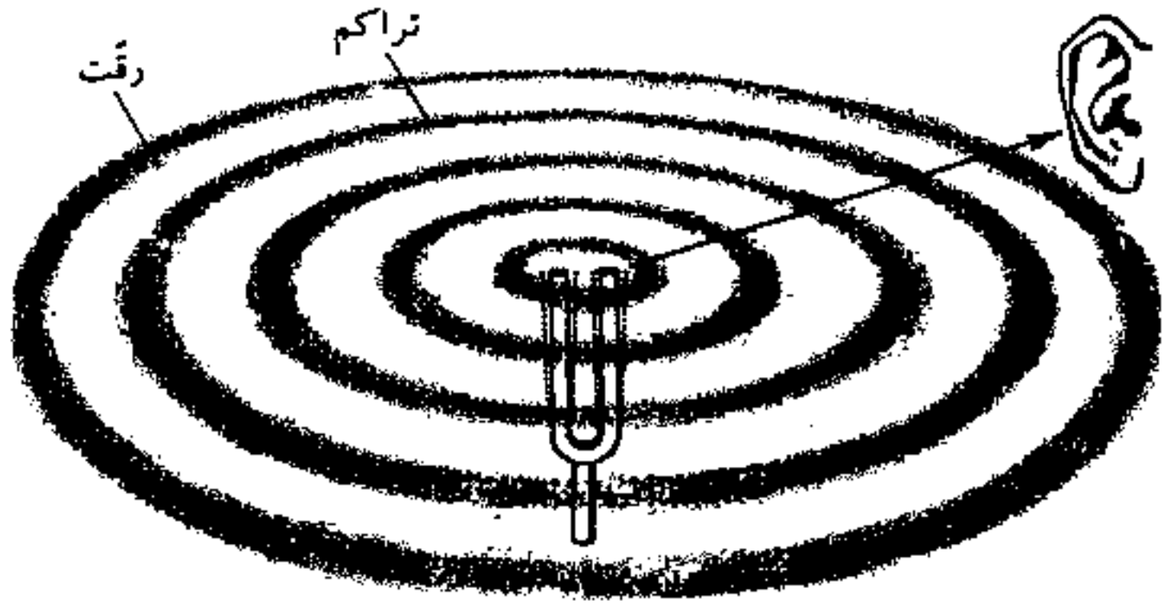

شکل ۳
انتشار امواج صوتی در هوا

نواحی تیره نمایش تراکم و نواحی روشن نمایش رقت است.

حادث از دیاپازون مشاهده میشود.

II ـ بعضی کمیات مهم در صوت. در حرکت نوسانی یک ذره، منتهای فاصله‌ی ذره را از وضع تعادل آن دامنه‌ی حرکت خوانند. نوسان کامل عبارتست از یک رفت و آمد ذره از یک وضع نهائی به همان وضع، یا بطور کلی، از یک وضع به همان وضع، مشروط بر اینکه جهت حرکت هنگام دور شدن از آن وضع و باز آمدن بدان یکسان باشد. دوره‌ی حرکت نوسانی (علامت، T) مدت اجرای یک نوسان کامل است. بسامد حرکت عبارتست از عده‌ی نوسانات کامل در یک ثانیه، و آن مساوی ۱/T میباشد. وقتی شیئی نوسان می‌کند، هر نوسان کامل آن یک موج صوتی، یعنی یک منطقه‌ی تراکم و یک منطقه‌ی رقت احداث میکند. پس، عده‌ی امواج صوتی که در یک ثانیه از نقطه‌ی مفروضی بگذرند مساوی بسامد حرکت ارتعاشی و نیز اندازه‌ی بسامد آن صوت میباشد. مثلا بسامد صوتی که به "لای متعارفی" (← گام) معروفست ۴۳۵ میباشد؛ یعنی اگر یک حرکت نوسانی صوت لا را ایجاد کند، هر ذره‌ی هوا در ۱/۴۳۵ ثانیه یک نوسان کامل انجام میدهد.

فاصله‌ی اوجهای دو تراکم متوالی یا دو رقت متوالی را طول موج صوت خوانند، و آنرا به حرف یونانی λ (لاندا) نمایش میدهند (شکل ۴).

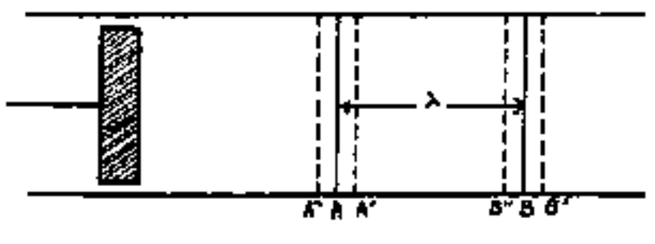

شکل ۴

فاصله‌ی اوجهای دو تراکم متوالی یا دو حضیض متوالی طول موج صوت را نشان میدهد. از وسایل رسم نمودار صوت میتوان نوسان‌نما را نام برد.

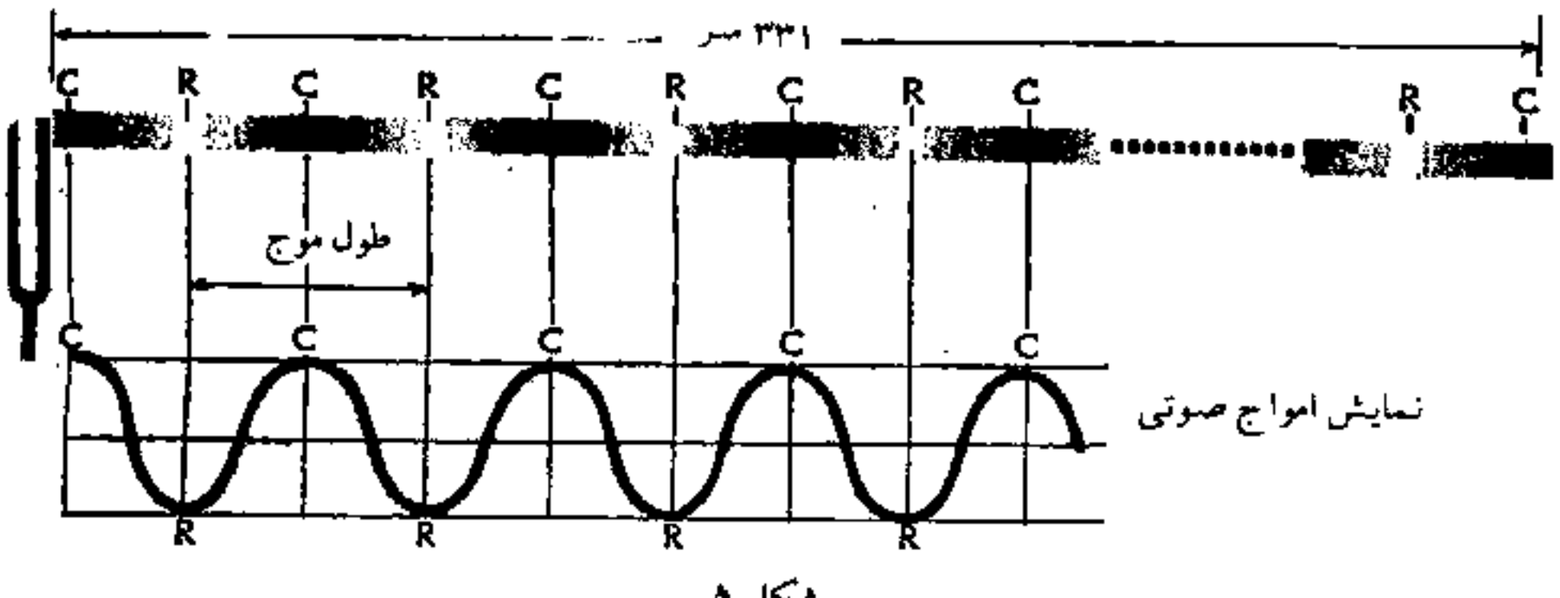

شکل ۵

در مثال حرکت پیستون که در قسمت I گذشت، اختلالی که در نتیجه‌ی حرکت پیستون در فشار هوای مجاور آن ایجاد میشود آناً به همه‌ی ذرات هوای داخل لوله منتقل نمیشود، ولی انتشار آن متشابه است، یعنی در زمانهای مساوی راههای مساوی طی میکند. مسافتی را که این اختلال در واحد زمان (ثانیه) طی میکند سرعت صوت خوانند (علامت، V). چون طول موج مسافتی است که اختلال در یک دوره‌ی تناوب طی میکند، سرعت صوت مساوی حاصلضرب طول موج در بسامد صوت میباشد، و بعبارت دیگر، $\lambda = V.T$. باید دانست که سرعت صوت برای همه‌ی بسامدها یکسانست.

طول موج در مسائل مربوط به صوت اهمیت فراوان دارد. در لوله‌ی سابق الذکر، پیستون را ساکن و ذرات واقع در مقطع قائم A از لوله را که در حال سکون اند در نظر میگیریم. سپس بوسیله‌ی پیستون موجی ایجاد میکنیم. اختلالِ حادث بعد از مدتی به ذرات واقع در A میرسد، و این ذرات از A به A' میروند و سپس به A بازگشته حرکت خود را تا A'' ادامه میدهند و دگر بار به A باز میگردند؛ مدت این نوسان کامل عبارتست از دوره‌ی موج مذکور، که آنرا به T نمایش دادیم. در این مدت، موج راهی برابر VT یعنی λ (AB در شکل ۴) طی میکند و به B میرسد، و همان رفت و آمدی که در باب ذرات واقع بر A گفته شد در ذرات واقع بر B احداث میشود؛ وقتی ذرات A به A' بروند، ذرات B به B' میروند، و چون ذرات اول به A باز گردند ذرات ثانی به B باز میگردند، و هکذا. همین یکسانی حرکات در باب ذرات هر دو مقطع قائمی که فاصله‌ی آنها مضربی از طول موج (یعنی ۲، ۳، ۴، . . . برابر λ) باشد برقرار است.

اغلب امواج صوتی را بوسیله منحنی (شکل ۵) نمایش میدهند که به ظاهر مانند موج عرضی است. اوجهای منحنی نظیر تراکمها و حضیضهای آن نظیر رقتها هستند. فاصله‌ی دو اوج متوالی یا دو حضیض متوالی طول موج صوت را نشان میدهد. از وسایل رسم نمودار صوت میتوان نوسان‌نما را نام برد.

III ـ سرعت صوت. اندازه‌گیری سرعت صوت در قرن ۱۸م عملی شد. امروز سرعت صوت را در هوا در 0° برابر ۳۳۱ متر در ثانیه (۷۴۰ مایل در ساعت) میگیرند. چون کشسانی هوا با ازدیاد دما زیاد میشود، سرعت صوت هم با زیاد شدن دما افزایش مییابد. مقدار این افزایش تقریباً ۱/۲ متر در ثانیه بازاء ۱ درجه‌ی صدبخشی ازدیاد دما است. سرعت صوت در ۲۰ درجه‌ی صدبخشی ۳۴۴ متر و در ۱۰۰ درجه‌ی صدبخشی ۳۸۶ متر در ثانیه است. مقدار سرعت صوت در بعضی دیگر از مواد بقرار ذیل است:

	متر در ثانیه	مایل در ساعت
کائوچو	۵۴	۱۲۱
کلور	۲۰۵	۴۵۷
گاز کربونیک	۲۵۸	۵۷۵
سرب	۱٬۲۲۷	۲٬۷۴۰
ئیدروژن	۱٬۲۷۰	۲٬۸۴۰
آب	۱٬۴۵۰	۳٬۲۴۰
طلا	۲٬۰۰۰	۴٬۵۰۰
مس	۳٬۵۰۰	۷٬۸۰۰
فولاد	۵٬۰۰۰	۱۱٬۲۰۰
شیشه	تا ۶٬۰۰۰	تا ۱۳٬۵۰۰

از جدول II ببعد، بجهت تزاید سرعت طیاره‌ها، سرعت صوت در هوا اهمیت تازه‌ای یافته است. ← سوپرسونیک.

IV ـ انرژی و فشار صوتی. برای ایجاد یک موج صوتی، یعنی برای مرتعش کردن ذرات هوا و حفظ کردن این حرکت، باید کار انجام داد. در مثال پیستون (قسمت I)، این کار بوسیله‌ی شخص

یا ماشینی که پیستون را حرکت میدهد انجام می‌گیرد، پیستون به ذرات مجاور خود انرژی میدهد، و این ذرات این انرژی را به ذرات مجاور خود منتقل میکنند، و هکذا. بدینگونه، پس از یک ثانیه، به همه‌ی ذرات واقع در استوانه‌ای به مقطع S (سطح مقطع پیستون) و ارتفاع V (سرعت صوت) انرژی ارتعاشی داده شده است (شکل ۶)؛

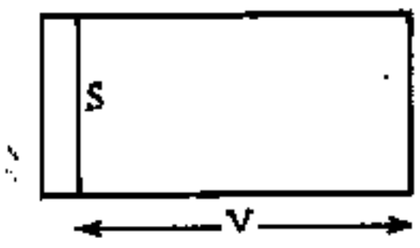

شکل ۶

این انرژی منتقل‌شده در یک ثانیه را قدرت منبع صوتی (در این مثال، پیستون) میخوانند؛ ثابت میشود که این قدرت متناسب است با مجذور بسامد و با مجذور دامنه‌ی امواج صوتی. برای اینکه تصوری از مقدار قدرت صوتی حاصل شود این ارقام ذکر میشود، قدرت صادر از ارکستری با ۷۵ نوازنده که با شدت بنوازند، ۷۰ وات؛ از یک پیانو که با شدت نواخته شود، ۰٫۴ وات؛ از قرمنی ۰٫۰۵ وات؛ از یک ویولن که خیلی آهسته نواخته شود، ح ۴ میلیونیم وات. نیز ← شدت صوت.

کمیت دیگری که باید در انتشار صوت ملحوظ شود فشار است. اگر لایه‌ی نازکی از هوای داخل لوله، یعنی ذرات بین دو مقطع قائم مجاور یکدیگر، را در نظر بگیریم، در ضمن نوسان ذرات آن، گاه حجمش از حالت عادی کمتر و لهذا فشارش از فشار حالت تعادل بیشتر میشود، و گاه عکس این حالت روی میدهد؛ و خلاصه فشار نیز، مانند ذرات، در حول مقدار عادی خود نوسان میکند.

V ـ خصوصیات دیگر ناشی از ماهیت موجی صوت. صوت دارای خواص عمومی پدیده‌های موجی است.

در ۱۸۱۸، ا. ژ. فرنل، در ضمن تحقیقات خود در نور، ثابت کرد که وقتی طول موج نور نسبت به مانعی کوچک باشد، مانع امواج را متوقف می‌کند، و در نتیجه سایه‌ای مشخص تولید میشود، و امواجی که راهشان بسته شده است ممکن است منعکس شوند. اما در صورتی که طول موج نسبت به مانع بزرگ باشد جبهه‌ی موج در برخورد با مانع خم میشود (← تفرق)، و نه سایه پدید میآید و نه انعکاس. نظیر این پدیده در صوت هم دیده میشود. امواج صوتی عادی طول موجشان در حدود چند متر است، و موانع عادی آنها را به آسانی متفرق میسازند، و بهمین جهت است که ما صوت را از وراء گوشه‌های عمارات میشنویم. اما موانعی که بقدر کافی بزرگ باشند صوت را متوقف و منعکس میکنند، و این انعکاس صوت مشابهت با پدیده‌ی انعکاس نور دارد، و مثلا زاویه‌ی تابش مساوی زاویه انعکاس است. پدیده‌ی معروف به پژواک ناشی از انعکاس صوت میباشد.

تداخل امواج و از جمله تداخل امواج اصلی و منعکس در لوله‌های صوتی موجد پدیده‌های جالبی است. نیز ← ضربان؛ همنوائی.

VI ـ طبقه‌بندی امواج صوتی؛ امواج و بسامدهای سمعی. ارتعاشات صوتی را بر اساس پاسخ گوش انسان به آنها طبقه‌بندی میکنند. دو عامل اصلی در شنود (عمل شنیدن) یکی ارتفاع و دیگری شدت صوت است، که اولی سبب تمیز اصوات زیر و بم و دومی سبب تمیز اصوات قوی و ضعیف از یکدیگر است. مفاهیم اخیر الذکر توصیفی هستند، و برای دقیق ساختن آنها تجربیات متعدد در مورد تعداد زیادی از افراد بعمل آمده است تا شرایط شنود ارتعاشات صوتی را تعیین کنند. نتایج حاصل بر حسب افراد و در مورد یک فرد با سن متفاوت است، و لهذا ارقامی که در این باب ذکر میشود مبنی بر حد متوسط نتایج حاصل میباشد. در باب اصوات بم، گوش انسان ارتعاشاتی را که بسامد آنها در حدود ۱۶ ارتعاش در ثانیه است درک میکند، ولی چنین صوتی پیوسته نیست؛ ادراک صوتی که بطور وضوح پیوسته باشد از بسامد ۴۰ به بالا دست میدهد. در باب بسامدهای زیاد، گوش متوسط ارتعاشات صوتی را تا ۲۰٬۰۰۰ در ثانیه درک میکند، ولی این رقم مربوط به اطفال است، و در مورد کهنسالان این حد به ۱۲٬۰۰۰ ارتعاش در ثانیه تقلیل مییابد. بنا بر این، بطور متوسط حد اعلای بسامدهائی را که گوش میتواند درک کند میتوان ۱۶٬۰۰۰ در ثانیه قرار داد. بسامدهای بین ۱۶ و ۱۶٬۰۰۰ را بسامدهای سمعی (sam'i) خوانند.

بنا بر ملاحظات مذکور، امواج صوتی را میتوان به سه دسته تقسیم کرد: (۱) امواج سمعی (یا صوتی یا صوت بمعنی اخص)، که بسامدشان از بسامدهای سمعی است؛ (۲) زیرصوتها[1] (zir.sōt-) یا انفراسونها (anfrā.son.hā؛ از فنس)؛ و (۳) زبرصوتها[2] (zebar.sōt-) یا اولتراسونها (ultrā-son.hā؛ از فنس). اگرچه دو نوع اخیر "صوت" بمعنی متبادر بذهن نیستند، توسعاً آنها را نیز "صوت" میخوانند، و درین صورت باید آنها را "صوتهائی که آدمی نتواند شنید" تعریف کرد.

در باب اولتراسونها در قسمتهای VIII–XI این مقاله توضیحاتی خواهد آمد. انفراسونها امواج صوتیی هستند که بسامدشان از ۱۶ کمتر است، و گوش انسان توانائی ادراک آنها را ندارد. اینگونه امواج در بسیاری از موارد زندگی روزمره (بستن و باز کردن در و پنجره، جا بجا کردن یک جسم بر روی میز، سقوط یک جسم در هوا، و غیره) احداث میشوند.

گفته شد که بسامدهای بین ۱۶ و ۱۶٬۰۰۰ را بسامدهای سمعی خوانند. صوتی با چنین بسامد فقط وقتی شنیده تواند شد که شدت کافی داشته باشد. بازاء هر ارتفاع، حد اقلی برای شدت صوت هست که اگر شدت از آن کمتر باشد گوش ادراک صوت نمیکند. همچنین، بازاء هر بسامد صوتی، میتوان عالیترین شدتی را که سبب احساس درد میشود تعیین کرد (← شدت صوت؛ آستانه‌ی شنودگی). بحث در صوتهای قابل شنیده شدن موضوع مبحث صوتشناخت است.

VII ـ آواها و اصوات موسیقی. در زبان عادی الفاظ متعدد برای بیان اصوات مختلف هست، از قبیل جیغ، ناله، تق‌تق، سوت، و غیره. این صداها معمولا تحت عنوان آوا[3] (avā) میآیند، نه اصوات موسیقی. اصطلاحاً، آوا بمعنی صوت نامطلوب یا نامطبوع است. بین آواها و اصوات موسیقی نمیتوان تمیز قاطعی قائل شد، و بسیار ممکن است صدائی به گوش کسی صوت موسیقی و به گوش دیگری آوا باشد. از این جنبه که بگذریم، باید گفت که تمیز بین آواها و اصوات موسیقی عمدةً مربوط به انتظام ارتعاشات منبع و میزان استهلاک است و نیز به توانائی گوش در تشخیص دادن صداهائی که توالی آنها جنبه‌ی موسیقی دارد. اگر یک میله‌ی چوبی روی میزی رها شود صدائی که حادث میشود آوا است، اما اگر تعدادی میله‌های چوبی با ابعاد متفاوت یکی پس از دیگری بر روی میز رها شود احساس صوت موسیقی میشود. در اصوات موسیقی، علاوه بر ارتفاع و شدت صوت، طنین هم اهمیت فراوان دارد، و معمولا از این سه به "صفات صوت" تعبیر میکنند.

ارتفاع صوت، بدانسان که گوش میشنود و دماغ تعبیر میکند، مربوط است به بسامد ارتعاشاتی که در پرده‌ی صماخ احداث میشود، و آن خود بستگی دارد به عده‌ی امواج صوتیی که در هر ثانیه وارد مجرای گوش میشوند. اگر منبع و شنونده نسبت به هم ساکن باشند بسامد ارتعاشاتی که عارض پرده‌ی صماخ میشود مساوی بسامد ارتعاشات منبع صوت است. اما اگر منبع بجانب شنونده نزدیک شود تعداد امواجی که در هر ثانیه وارد گوش می‌شوند بیش از تعدادی است که در هر ثانیه تولید میشود، و عکس این امر وقتی منبع از شنونده دور شود روی میدهد. قانون کمّی این کیفیت به ← اصل دوپلر معروفست.

اولتراسونها یا زبرصوتها

VIII ـ اطلاعات عمومی در باب اولتراسونها. چنانکه در قسمت VI گفته شد، اولتراسونها اصواتی هستند که بسامد آنها بیش از ۱۶٬۰۰۰ است، و لهذا گوش انسان توانائی شنیدن آنها را ندارد. در بیست سال اخیر، در باب اولتراسونها پیشرفتهای ممتنابه حاصل شده است، و مواد تازه برای تولید و تشخیص آنها بکار رفته است، و اولتراسونها موارد استعمال عدیده در علم و صنعت و طب یافته‌اند. اولتراسونها را نخست برای گمانه‌های زیردریائی احداث کردند، بسامدی که برای این منظور اتخاذ شد ۴۰٬۰۰۰ بود، ولی بعد از کارهای لانژون، بسامدهای بمراتب بالاتر (تا 100 میلیون در ثانیه در آزمایشگاه) نیز احداث گردید. باید دانست که بررسی انتشار اصواتی که بسامد آنها از چند ده میلیون تجاوز کند جز در جامدات و آنهم در دماهای بسیار پست ممکن نیست، و پدیده‌هائی که مشهود میگردد، و هم تولید اصوات دارای اینگونه بسامدهای عالی، که آنها را هیپرسون[4] (hiperson؛ از فنس) میخوانند، تفاوت فاحش پیدا میکند. بسامد هیپرسونها را بسبب اشکالاتی که در مورد آنها هست به 10٬000 میلیارد محدود میکنند، و در این زمینه در حال حاضر تجربیاتی با بسامدهای 10 میلیارد در ثانیه بعمل آمده است.

برای اینکه تصوری از ارقامی که در کار کردن با اولتراسونها پیش میآید حاصل شود، و مقایسه‌ی آنها با اصوات مسموع، به نقل ارقامی چند مبادرت

(۱) infrasounds (۲) ultrasounds (۳) noise (۴) hypersound

میشود، در هوا، طول یک موج صوتی با بسامد ۱٬۰۰۰ قریب ۳۳ سم و برای اولتراسونی با بسامد ۴۰٬۰۰۰ برابر ۸٫۲ ملم، و برای اولتراسونی با بسامد ۱ میلیون برابر ۳٫۳ دهم ملم است. در آب، برای بسامد ۱٬۰۰۰ طول موج ۱۴۷ سم، برای بسامد ۴۰٬۰۰۰ برابر ۳٫۶۷ سم، برای بسامد ۱۰ میلیون برابر ۱۴۷ میکرون، و برای هیپر-سونی با بسامد ۱ میلیارد مساوی ۱٫۴۷ میکرون است، در فولاد، که سرعت انتشار صوت در آن سه برابر سرعت انتشار در آب است، ارقام مذکور را باید در ۳ ضرب کرد.

از لحاظ دامنه‌ی ارتعاشات ذرات، اگر موج سطحی صادر از منبعی قوی که هر سمم سطح آن از قرار ۱/۳ وات انرژی صادر کند در نظر گرفته شود، دامنه‌ی ارتعاشات در آب، اگر بسامد ۱٬۰۰۰ باشد برابر ۱۰ میکرون، و اگر بسامد ۴۰٬۰۰۰ باشد برابر ۰٫۲۶ میکرون، و اگر بسامد ۱ میلیون باشد برابر ۱/۱۰۰ میکرون است. ارقام مربوط به هوا (با همان منبع) بمراتب بزرگترند (۴ ملم برای بسامد ۱٬۰۰۰ و ۴ میکرون برای بسامد ۱ میلیون).

چنانکه دیدیم، وقتی یک موج صوتی در سیالی انتشار یابد، در هر نقطه‌ی سیال فشار در اطراف مقدار متوسط خود تغییر میکند (قسمت IV). اگر قدرت ثابت باشد، منتهای تغییر فشار از بسامد مستقل است. برای موجی که با قدرت ۱/۳ وات در سمم صادر شود این منتهای تغییر در آب یک جو است. بعبارت دیگر، در این شرایط، فشار در هر نقطه‌ی مایع بین صفر و دو برابر فشار جو تغییر میکند. تولید چنین نوسانات فشار با اولترا-سونهای دارای بسامد ۴۰٬۰۰۰ خود امری بسیار جالب توجه میباشد.

IX ـ ملاحظات تاریخی در باب اولتراسونها. کوشش در ایجاد اولتراسونها از قرن ۱۹م سابقه دارد. نخستین بار سر ف. گالتن در ۱۸۸۳ بوسیله‌ی سوتی با هوای متراکم امواتی با بسامد ۲۵٬۰۰۰ در ثانیه ایجاد کرد. در ۱۹۰۰، آ. ادلمان[1] (edel-mān) صوت گالتن را تکمیل کرد، و به بسامد ۱۷۰٬۰۰۰ در ثانیه رسید. محققین دیگر نیز در این زمینه کار کردند، و جمعی در صدد استفاده از جرقه‌ی برق برای این منظور برآمدند. اگرچه این پیشرفتها در جای خود اهمیت داشت، از لحاظ استفاده‌ی عملی مواجه با مشکلاتی بود، و از جمله عمل کردن با آنها جز در هوا متعسر بود. بعلاوه، از نظر عملی، توجه عمده به اولتراسونها برای استفاده از آنها در کشف موانع و خطرات زیر-دریائی برای کشتیرانی بود.

اساس عمل گمانه‌ی دریائی و اکتشاف موانع اینست که از کشتی پیام صوتی کوتاهی میفرستند تا به مانع برخورد کند، و پس از انعکاس، به کشتی باز گردد. از اندازه‌گیری زمان رفت و برگشت، فاصله‌ی مانع را از کشتی حساب میکنند. اما این اندازه وافی به مقصود نیست مگر اینکه امتدادی که مانع در آن امتداد قرار دارد نیز شناخته شود، و این امر مستلزم اینست که بتوان موج صوتی را فقط در یک امتداد فرستاد، و بعبارت دیگر، حل مسئله مستلزم امکان فرستادن "امواج هدایت‌شده" است. برای این منظور از تداخل امواج استفاده میشود. فرض کنیم در محیطی دو منبع صوتی کاملا مشابه و "همزمان" در کار باشند. در هر لحظه، هر نقطه از محیط دستخوش دو حرکت ارتعاشی است، و اگر فواصل نقطه‌ای از دو منبع چنان باشد که در لحظه‌ی معین منبع اول تراکم و منبع ثانی رقت در این نقطه ایجاد کند این دو اثر یکدیگر را خنثی میکنند، و در این نقطه سکوت روی میدهد، اما اگر هر دو موج در این لحظه تراکم در این نقطه ایجاد کنند اثر آنها با هم جمع میشود. به ملاحظات فیزیکی، معلوم میشود که اگر اختلاف فواصل یک نقطه از دو منبع صفر یا مضربی از طول موج باشد حالت ثانی و اگر اختلاف مذکور مضرب فردی از نصف طول موج (یعنی ۱، ۳، ۵، . . . برابر نصف طول موج) باشد حالت اول روی میدهد. با ملاحظات ریاضی ثابت میشود که با استفاده از این خاصیت میتوان ترتیبی اتخاذ کرد که صوت صادر از یک منبع مناسب در امتداد معینی صادر شود، و در امتدادهای دیگر، امواج صادره یکدیگر را خنثی کنند. همچنین، به محاسبه معلوم میشود که چنین منبعی، اگر با امواج صوتی عادی کار کند، چنان ابعادی باید داشته باشد که استفاده از آن عملا مقدور نیست. بر خلاف، با استفاده از امواج اولتراسونی، با منبعی کوچک میتوان به مقصود رسید، و همین ملاحظات روشن میسازد که چرا دانشمندان راه حل عملی مسئله‌ی ساختن گمانه‌های زیردریائی را در استفاده از اولتراسونها، یعنی امواج صوتی کوتاه، یافتند.

واقعه‌ی انهدام کشتی تایتنیک در سال ۱۹۱۲ باعث صرف مساعی بیشتر در تحقیقات اولتراسونی گردید. در آغاز جنگ I، وزارت دریاداری بریتانیای کبیر مسئله را بمنظور جنگ با زیردریائیهای آلمان از سر گرفت، و سر چارلز پارسنز[2] (sər cārlz pārsənz*) (۱۸۵۴-۱۹۳۱)، مهندس بریتانیائی، در صدد برآمد که بوسیله‌ی سیرن مخصوصی اولتراسونهائی در آب صادر کند ولی موفق نشد.

سعی همه‌ی این محققین بر این بود که اسباب-های صوتی موجود را بنحوی تغییر دهند که بسامد-های مورد نظر را احداث کنند. در ۱۹۱۵ یک نفر مهندس روسی بنام شیلوفسکی[3] (šilofski) به این مطلب توجه یافت که بسامدهای اولتراسونی مورد نیاز (۲۰٬۰۰۰ تا ۴۰٬۰۰۰ در ثانیه) برای گمانه‌ی دریائی و اکتشاف موانع همان بسامدهای جریانهای متناوبی هستند که در رادیو بکار می-روند، و پیشنهاد کرد که تحقیقات متوجه تعبیه‌ی وسیله‌ای برای تبدیل نوسانات برقی به ارتعاشات صوتی گردد. عاقبت لانژون با استفاده از این فکر و با بکار بستن پدیده‌ی بارابرق به حل مشکل نایل آمد. از آن ببعد ترقیات بسیار در اولتراسونها حاصل شده است.

X ـ تولید اولتراسونها. چنانکه اشاره شد، تولید عملی اولتراسونها بر اساس فکر شیلوفسکی بوسیله‌ی لانژون صورت گرفت، و لانژون در این کار از پدیده‌ی بارابرق استفاده کرد. این پدیده در بلور کوارتز مشاهده میشود، اگر ورقه‌ای از کوارتز تحت فشار یا کشش قرار گیرد بین دو وجه آن اختلاف سطح برقی پدید میآید، و بالعکس اگر ورقه‌ای از کوارتز تحت تأثیر یک میدان برقی واقع شود بر حسب جهت میدان منقبض یا منبسط میشود. بنا بر این اگر ورقه‌ای از کوارتز را تحت تأثیر یک اختلاف سطح برقی متناوب قرار دهیم ورقه متناوباً منقبض و منبسط میگردد، و هر وجه آن مانند پیستون مذکور در قسمت I حرکت ارتعاشی میکند، و اگر بسامد جریان بقدر کافی زیاد باشد، ورقه‌ی کوارتز امواج اولتراسونی صادر مینماید. اینست اساس عمل یک دستگاه بارابرقی تولید اولتراسونها. پدیده‌ی دیگری که برای این منظور مورد استفاده قرار گرفته است پدیده‌ی مانیتوستریکسیون است، که عبارتست از تغییر ابعاد بعضی مواد (مانند نیکل) در نتیجه‌ی تغییر حالت مغناطیسی آنها.

چنانکه دیده شد، یک ورقه‌ی کوارتز خاصیتی دوجانبی دارد، اختلاف سطح برقی را به نوسانات مکانیکی و نوسانات مکانیکی را به اختلاف سطح برقی تبدیل میکند. بنا بر این، از ورقه‌ی کوارتز، مانند آنتن رادیو، میتوان هم برای فرستادن و هم برای گرفتن امواج اولتراسونی استفاده کرد؛ و همچنین است در مورد پدیده‌ی مغناطیسی. طریقه‌ی دیگر پیداگری امواج اولتراسونی مبنی بر فشار تشعشع است. از تحقیقات مکسول و بارتولی[4] (bārtoli) معلوم شده بود که وقتی یک تشعشع برقاطیسی به مانعی منعکس‌کننده برخورد کند، فشاری (موسوم به فشار تشعشعی) بر مانع وارد میآورد. لرد ریلی ثابت کرد که در شرایط مشابه، همین پدیده در مورد تشعشعات صوتی نیز روی میدهد. اندازه‌گیری این فشار وسیله‌ای برای آشکار ساختن امواج اولتراسونی و اندازه‌گیری انرژی آنهاست. بالاخره در ۱۹۳۲، پ. ی. و. دبای، و ف. و. سیرز[5] (sirz) (کشمة)، ر. لوکا[6] (lūkā) (فرانسه)، و پ. بیکار[7] (bikār) (فرانسه) کشف کردند که اگر مایعی تحت تأثیر اولتراسونها قرار گیرد، مانند شبکه‌ی پراش، نور را متفرق می-کند. این خاصیت از یک طرف اندازه‌گیریهای ساده و دقیق پدیده‌های اولتراسونی را ممکن ساخت و دامنه‌ی تحقیقات مربوط به این موضوع را توسعه داد، و از طرف دیگر بدان وسیله باخم[8] (bāxem)، هیدمان[9] (hidemān)، و آسباخ[10] (āsbāx)، فیزیکدانهای آلمانی، وسیله‌ای برای مشاهده‌ی مستقیم امواج اولتراسونی در آب بوسیله‌ی میکروسکوپ تعبیه کردند، که از آن نتایج عالی در اندازه‌گیری ضرایب ثابت مربوط به خواص کشسانی مایعات حاصل شده است.

XI ـ فواید و نتایج تحقیقات اولتراسونی

(الف) انتشار اولتراسونها در گازها. با پیشرفت تحقیقات اولتراسونی معلوم شده است که اگر بسامد امواج صوتی زیاد شود، سرعت انتشار صوت در گازهائی مانند هوا، گاز کربونیک، سولفور کربون، و غیره با فشار و دمای ثابت تا

(۱)Edelmann (۲)Parsons (۳)Chilowsky (۴)Bartoli (۵)Sears (۶)Lucas (۷)Biquard (۸)Bachem
(۹)Hiedemann (۱۰)Asbach

اندازه‌ی معینی از بسامد تقریباً ثابت میماند ولی وقتی بسامد از حدی تجاوز کرد ناگهان ترقی می‌کند، و سپس در این حد ثابت میماند. برای توجیه این پدیده‌ها باید در نظر داشت که هر گاز متشکل است از تعداد بسیار زیادی از مولکولها که دارای حرکات مولکولی هستند (← نظریه‌ی حرکتی). این حرکات صرفاً مانند جا بجا شدن یک ذره‌ی مادی نیستند، بلکه مولکولها، علاوه بر حرکت انتقالی، بدور خود هم میگردند، و انرژی گاز قسمتی مربوط به حرکت انتقالی و قسمتی مربوط به حرکت وضعی مولکولهای آنست. وقتی گاز در حال تعادل است انرژی آن بین این دو نوع متساویاً توزیع شده است، و اگر انرژی گاز را زیاد کنیم انرژی انتقالی و انرژی دورانی آن افزایش مییابد. اگر انرژیی که به گاز داده میشود چنان باشد که بالاصاله گرایش به زیاد کردن انرژی انتقالی گاز باشد، مولکولهای گاز با هم تصادم میکنند، و در نتیجه‌ی این تصادمات، توزیع متساوی انرژی و حالت تعادل برقرار میشود. این امر در مورد انتشار یک موج صوتی در یک گاز روی میدهد، ازدیاد فشاری که بر مولکولها اعمال شده است بر انرژی انتقالی آنها می‌افزاید، و بوسیله‌ی تصادم بین مولکولها، قسمتی از این انرژی به انرژی دورانی تبدیل می‌شود. بدیهی است که برقرار شدن حال تعادل مدتی وقت میگیرد، زیرا برای اینکه انرژی انتقالی به انرژی دورانی تبدیل شود زمانی لازمست. البته تا وقتی که پدیده‌های مورد تحقیق نسبت به این مدتِ لازم برای برقراری تعادل به کندی صورت گیرد، در نظر ما، گاز همواره در حال تعادل است، و سازوکار داخلی این تبدیل انرژی از نظر ما مکتوم میماند. اما اگر گاز در معرض اولترا-سونهای با بسامد متزاید قرار گیرد مدت زمان بین یک ازدیاد و کاهش متوالی فشار همواره رو به کاهش دارد. در لحظه‌ای که بسامد اولتراسونها به حدی برسد که در یک دوره‌ی اولتراسون مجال لازم برای برقرار شدن تعادل بین اشکال مختلف انرژی باقی نماند خواص گاز با خواص آن در معرض بسامدهای پست متفاوت خواهد بود. بازاء چنین بسامدی است که ناهنجاری سابق الذکر در سرعت روی میدهد. از بررسی سرعت انتشار اولتراسونها در گازها اطلاعات جالبی در باب مدت زمان لازم برای توزیع متساوی انرژی بین انواع مختلف حرکات بدست آمده است، و جالب اینست که اغلب این مدتها از مرتبه‌ی میلیونیم ثانیه می‌باشند.

توجیه انعقاد آئروسولها[1] (aerosol-) تحت تأثیر امواج اولتراسونی منشأ آزمایشهای جالبی بوده است. آئروسولها عبارتند از ذرات معلق بسیار خرد مایع یا جامد در یک گاز (معمولا هوا). وقتی ذراتی (مثلا دود سیگار) در گازی معلق باشند، اگر گاز را تحت تأثیر امواج اولترا-سونی قرار دهیم، ذرات در مدت کوتاهی (چند ثانیه) رسوب میکنند. توجیه مطلب اینست که، در نتیجه‌ی عبور امواج اولتراسونی، ذرات معلق دوچار تلاطم بیشتر میگردند، و این امر احتمال تصادم آنها را با یکدیگر و چسبیدنشان را به هم زیاد میکند. وقتی تعداد کافی از مولکولها به هم بچسبند، وزن توده‌ی حاصل زیاد میشود، و توده بر جدار محفظه‌ای که گاز در آنست رسوب میکند.

(ب) انتشار صوت در مایعات؛ حفره‌سازی[2]. در باب انتشار صوت در مایعات نیز تجربه‌ها و نتایج تازه‌ای بوسیله‌ی اولتراسونها بدست آمده است. پدیده‌ی جالبی که در عبور اولتراسونهای دارای دامنه‌ی وسیع از مایعات مشاهده میشود پدیده‌ی حفره‌سازی (تشکیل حفره‌ها در داخل مایعات) است. اگر اولتراسونهای قوی از مایعی عبور کنند، حبابهای گاز در داخل مایع تولید میشود که متصاعد میشوند و در سطح مایع می‌ترکند. این حبابها عبارتند از گازهائی که در مایع محلول بوده‌اند، و بسبب عبور اولتراسونها، آزاد شده‌اند. توجیه پدیده‌ی حفره‌سازی آسان است، چنانکه در قسمت IV گذشت، عبور یک موج صوتی همراهست با نوسانات فشار در حول مقدار متوسط آن (فشار جوّ)، وقتی موج اولتراسونی بقدر کافی قوی باشد، دامنه‌ی فشار موج ممکن است به یک جو برسد یا از آن تجاوز کند. در این لحظه، فشار کلی صفر یا حتی منفی (رو به بالا) خواهد بود، و در این موقع است که حبابهای گاز یا بخار متصاعد میشوند.

بررسی پدیده‌ی حفره‌سازی سابقه‌ای ممتد دارد، و در ۱۷۵۴ اویلر به آن اشاره کرده است. لرد ریلی آنرا بطریق نظری توجیه و نیز ثابت کرده است که پس از تولید یک حفره در داخل مایع، اگر شرایط چنان باشد که این حفره از بین برود، در مدتی بسیار کوتاه فشارهائی موضعی برابر چند هزار جو پدید میآید. بسیاری از آثار شیمیائی و حیاتی امواج اولتراسونی بوسیله‌ی همین حفره‌سازی توجیه میشود.

پدیده‌ی جالب دیگر اینست که در نتیجه‌ی عبور اولتراسونهای قوی از یک مایع مایع تابناک میشود. در باب سازوکار صدور نور از مایعات اطلاعات دقیقی نداریم، اما مطلب مهم اینست که صدور نور جز در صورت حفره‌سازی روی نمیدهد، و نقاط نورانی همان مواضع تشکیل حفره‌ها هستند.

اولتراسونها در افزودن فعالیت شیمیائی مواد مؤثرند، چنانکه اگر در محلول اسید سولفیدریک در آب که محتوی هوای محلول باشد امواج اولتراسونی با قوت کافی برای حفره‌سازی فرستاده شود گوگرد رسوب میکند، و این امر حاکی از این است که اسید بوسیله‌ی اکسیژن متصاعد از هوای محلول می‌اکسد (← اکسیدن)، و از اینجا میتوان نتیجه گرفت که اکسیژنی که بوسیله‌ی حفره‌سازی در یک مایع آزاد میشود دارای خواص اکساینده‌ای است که اکسیژنی که بطریق معمول در آب حل شود فاقد آن است (البته اکسیژن تنها گازی نیست که بسبب حفره‌سازی فعالیتش افزون میشود). بالاخره، امواج اولتراسونی بعضی از فعل و انفعالات شیمیائی را تسریع میکنند، و در صفحه‌ی عکاسی مؤثرند، و بعضی مواد منفجره را میتوان بوسیله‌ی آنها منفجر ساخت. تأثیر اولترا-سونها در فلزات مذاب فواید صنعتی بسیار دارد (بند ه).

(ج) آثار حیاتی اولتراسونها. آثار حیاتی اولتراسونها نخستین بار بتوسط لانژون مورد مطالعه قرار گرفت. وی مشاهده کرد که اگر قدری اولتراسونی حدود ۱ کیلووات در آب فرستاده شود، و دست انسان در معرض امواج قرار گیرد، دردی مانند سوختگی احساس میشود، و اگر ماهیها در معرض آنها قرار گیرند بسرعت تلف میشوند. از تجربه‌هائی که با موجودات ذره‌بینی بعمل آمده است مشاهده شده است که این موجودات در معرض امواج اولتراسونی پاره پاره میشوند. گویچه‌های سرخ خون اگر در محلول مناسبی در معرض امواج اولتراسونی قرار گیرند بسرعت از بین میروند. امواج اولتراسونی در باکتریها مؤثرند و وسایلی برای عقیمسازی شیر از این راه تعبیه شده است.

خلاصه، در تأثیرات حیاتی اولتراسونها عوامل ذیل دخالت دارند، (۱) حفره‌سازی (ثابت شده است که آثار مخرب اولتراسونها بوسیله‌ی حبابهای گاز متصاعد بوسیله‌ی حفره‌سازی است). (۲) در بعضی محیطهای بسیار جاذب (مانند ژلها)، دما در نتیجه‌ی تأثیر اولتراسون سخت بالا میرود (در بعضی حالات ازدیاد ۳۰ درجه‌ی صدبخشی در مدت ۳۰ ثانیه مشاهده شده است). (۳) در یاخته‌هائی که در معرض اولتراسون قرار گیرند تلاطمهائی مشاهده شده است که ممکن است در نابودی یاخته مؤثر باشند.

بعضی از پدیده‌های اولتراسونی فلزات را می‌توان برای تشخیص برخی امراض-مثلا تعیین موضع تومورها یا بررسی عمل قلب-بکار برد.

(د) نتایج راجع به خواص جامدات. در سالهای اخیر، بوسیله‌ی تحقیقات اولتراسونی، نتایج مهمی در باب بعضی خواص جامدات بعمل آمده است. ذرات جزئی سازای ماده همواره در حال حرکت اند (تلاطم حرارتی). اگر ماده تحت تأثیر امواج اولتراسونی قرار گیرد، این حرکات بی‌انتظام تغییر میکنند، زیرا تلاطمی دارای جهت و بسامد ارتعاشی معین بر حرکات مذکور اضافه میشود، و از اینجا میتوان با وسایل مناسب عمل و عکس العمل بین ماده و میدانهای برقی و مغناطیسی و امواج اولتراسونی را مورد بررسی قرار داد. در توجیه پدیده‌هائی که از این راه مشاهده شده است مفهوم تازه‌ای وارد صوتشناخت شده است، و آن مفهوم فونون[3] (fonon) میباشد، بقیاس فوتونهائی که برای نور قائل بودند، قائل به "دانه‌های صوتی" شده‌اند، که انرژی آنها از همان فورمول پلانک (← کوانتوم) بدست میآید، و این دانه‌ها را فونون نامیده‌اند.

(ه) موارد استعمال عملی و صنعتی اولترا-سونها. سابقاً به مورد استعمال اولتراسونها در گمانه‌ی دریائی و تشخیص موانع زیردریائی اشاره کردیم (قسمت IX). از این گذشته، اولتراسونها در فلزگری موارد استعمال مهم دارند. گفته شد که هنگام حفره‌سازی ناشی از عبور یک موج صوتی شدید در یک مایع، گاز محلول در آن بسرعت خارج میشود. نظیر همین عمل در عبور یک موج صوتی یا اولتراسونی شدید از یک فلز مذاب مشاهده میشود، و از آن میتوان برای بیرون راندن گاز از فلزات استفاده کرد. شمید[4]

(1)aerosols (2)cavitation (3)phonon (4)Schmid

(šmid) و ارت[1] (eret)، فیزیکدانان آلمانی، از تجربیات جالب خود در قرار دادن فلزات و آلیاژ-های مذاب در معرض اولتراسون به نتیجه‌ی عملی مفیدی رسیده‌اند. توضیح آنکه از ممزوج کردن مقدار کمی سرب به آلومینیوم، چکشخواری و قابلیت مفتول شدن فلز اخیر افزون میشود. این دو فلز در حالت مایع اختلاط‌ناپذیرند، اما شمید با گذراندن امواج اولتراسونی از مخلوط مذاب آنها موفق به پخش کردن سرب مذاب در آلومینیوم گردید. بدین گونه توانسته‌اند سرب را به نسبت تا ۲۵٪ در آلومینیوم پخش کنند؛ دانه‌های سرب متفرق در آلومینیوم قطری در ح ۵۰ میکرون دارند. بهمین طریقه ساختن دورآلومن اصلاح شده است.

از کارهای مهم در فلزگری حصول اطمینان است از اینکه قطعات فلزی فاقد ترک و شکاف و "کیسه‌های هوائی" هستند بدون اینکه تحقیق در این امر سبب آسیب دیدن این قطعات بشود. روش معمول استفاده از اشعه‌ی ایکس بدین منظور در مورد قطعات خیلی ضخیم عملی نیست، زیرا اشعه‌ی ایکس جذب میشوند، و بعلاوه این اشعه ترکهای بسیار خفیف را آشکار نمیسازند. اما اولتراسونها، حتی وقتی بسامد آنها بسیار عالی باشد، به مقدار معتنابه جذب جامدات نمیشوند، و برای منظور فوق میتوان از آنها استفاده کرد. برای توضیح فرض کنیم یک قطعه‌ی فلزی دارای کیسه‌ی هوائی P باشد. اگر یک فرستنده‌ی امواج اولتراسونی در موضع E_1 قرار دهیم، امواج بدون اینکه به مقدار معتنابهی جذب یا منحرف شوند منتشر می-شوند و گیرنده‌ای را که در موضع R_1 قرار دارد

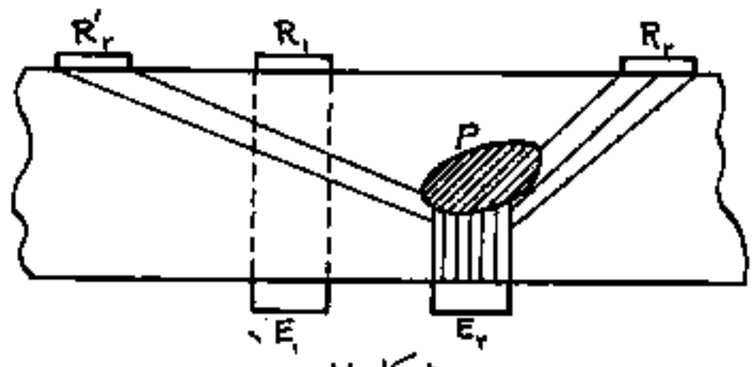

شکل ۷

متأثر میسازند. اما اگر فرستنده در موضع E_2 قرار داده شود، امواج از کیسه‌ی هوائی نمیتوانند بگذرند بلکه منعکس میشوند، و لهذا باید گیرنده را در موضعی مانند R_2 یا R'_2 قرار داد تا متأثر شود. طرق دیگر نیز برای تشخیص کیسه‌های هوائی بوسیله‌ی اولتراسونها ابداع شده است.

از موارد استعمال دیگر اولتراسونها اینها را میتوان نام برد، تلفن زیردریائی؛ حل مشکل سوراخ کردن مواد بسیار سخت؛ اندازه‌گیری ضخامت قطعات فلزی در ضمن کار، که بدان سبب یک وجه قطعه غیر ممکن الوصول است؛ تنظیف سطوح فلزی، که در بسیاری از عملیات صنعتی ضرورت دارد، و (مخصوصاً در مورد قطعات کوچک یا در هم پیچیده) و با استفاده از پاکسازها و حلالهای آلی انجام‌پذیر نیست یا بنحو مطلوب انجام‌پذیر نمیباشد؛ اصلاح نامیزهای عکاسی؛ عقیم کردن شیر. بالاخره، چنانکه دیدیم، اولتراسونها سبب تفرق نور میشوند؛ از این خاصیت آنها در طریقه‌ی انگلیسی معروف به سکوفونی[2] (skofoni) در تلویزیون استفاده شده است.

XII ـ ارجاعات. بعضی از مقالات عمده‌ی مربوط به صوت یا مقالات عمومی مفید برای مطالعه‌ی مقاله‌ی حاضر بدین شرح است،

ارتفاع، یکی از صفات صوت؛ آرمونیک؛ آستانه‌ی شنودگی؛ انعکاس؛ بلندگو؛ پژواک؛ تداخل؛ دوپلر، اصل؛ دیاپازون؛ زه؛ سترلوفونی؛ سوپرسونیک؛ سونار؛ سیرن؛ شدت صوت؛ شنوائی؛ صدا؛ ضبط صوت؛ طنین؛ فاصله، در صوت؛ فونوگراف؛ گام؛ گوش؛ لوله‌های صوتی؛ موج؛ میکروفون؛ نت؛ همنوائی.

صوت، دیوار: ← سوپرسونیک، ص ۱۳۶۳، ستون اول.

صوتشناخت[3] (sötšenāxt)، مبحثی از فیزیک و مهندسی که از تولید و انتشار صوت، خواص فیزیکی و آثار سمعی آن، و اسباب و آلات اندازه‌گیری و ضبط و باز دادن اصوات گفتگو می-کند (← صوت؛ صدا). علم صوتشناخت، پس از نجوم و طب، احتمالا قدیمترین علوم است. فلاسفه و دانشمندان یونانی‌مانند فیثاغورس، ارسطو، و اقلیدس‌سازها (مخصوصاً سازهای زهی) و گامهای خاص آنها را با دقتی کم‌نظیر مورد بحث قرار دادند. از جنبه‌ی عملی، "تئاترهای در هوای آزاد" یونانی از لحاظ رسانیدن صدای آدمی، بی‌مدد اسبابی، به گوش جمع کثیری از مردم هنوز بی-مانند است.

پس از دوره‌ی طولانی رکودی در پیشرفت علم صوتشناخت، گالیله در ۱۶۳۸ قوانین کلی تارهای مرتعش (← زه) را کشف و پدیده‌ی همنوائی را توجیه کرد. از دیگر محققین در این علم میتوان ر. بویل، نیوتن، لاپلاس، کونت، و لیساژو، و خاصه هلمهولتس (۱۸۲۱–۹۴) را نام برد، که آخری علم صوتشناخت را بر مبانی محکم نظری و ریاضی استوار کرد. لرد ریلی (۱۸۴۲–۱۹۱۹) تحقیقات خود و دیگران را در کتاب مشهور خویش بنام نظریه‌ی صوت (۱۸۷۷) گرد آورد. از آن پس تا ۱۹۳۰ مطلب اساسی تازه‌ای بر این علم افزوده نشد. در دهه‌ی از ۱۹۳۰ ببعد د. و. ا. نودسن[4] (nudsən) (۱۸۹۳–) و دیگران در باب جذب و تفرق صوت در هوا ناهنجاریهائی کشف کردند که توجیه آنها مستلزم استفاده از نظریه‌ی کوانتوم در علم صوتشناخت گردید. از ۱۹۲۰ به بعد، با پیدایش و توسعه‌ی علم الکترونیک، وسایل تولید و ضبط و اندازه‌گیریهای صوتی دگرگون شده است، و این رشته توسعه‌ی فراوان یافته.

برای اطلاع از مباحث صوتشناخت مقاله‌ی صوت و ارجاعات مندرج در آن ملاحظه شود. برای اهمیت صوتشناخت در معماری ← شنوائی.

صوت موسیقی: ← صوت، قسمت VII.

صوتی، سد: ← سوپرسونیک، ص ۱۳۶۳، ستون اول.

صوتی، شرش: ← سوپرسونیک، ص ۱۳۶۳، ستون اول.

صور، شهر: ← عمان.

صور[5] (sur)، یونانی **توروس** (turos). شهر (جمعیت تخمیناً ۱۲٬۰۰۰)، لبنان، بر شبه جزیره‌ای که از زمینلاد سوریه در ج بیروت در دریای مدیترانه پیش رفته است. صور در ج صیدا و یکی از مشهورترین شهرهای باستانی فنیقیه است، و اصلا بر جزیره‌ای نزدیک ساحل ساخته شده بود. اسکندر مقدونی، برای تسهیل محاصره‌ی (۳۳۳–۳۳۲ ق‌م) شهر، بندی در مجاورت آن بنا کرد که متدرجاً بر اثر جمع شدن ماسه تبدیل به برزخی گردید.

تاریخ بنای شهر معلوم نیست، ولی در ۱۴۰۰ ق‌م شهری پررونق بود، و در 1000 ق‌م به اوج شکوه خود رسید، و تا ح ۷۷۴ اعتبار خود را حفظ کرد. حیرام، پادشاه صور، با سلیمان روابط دوستانه داشت. ملاحان صوری در اسپانیا و ایتالیای جنوبی و افریقای شمالی مهاجرنشینهائی دایر کردند. صوریها در قرن ۹م ق‌م شهر کارتاژ را بنا نهادند. صنایع صور، از جمله منسوجات و رنگ ارغوانی خاصی ("ارغوانی صوری") که در آنجا فراهم میشد، شهرت داشت. صور در طی تاریخ طولانی خود مکرر تحت حکومت فرمانروایان خارجی درآمد. آشوریها و کلدانیها آنرا محاصره و ایرانیان آنرا فتح کردند. اسکندر مقدونی آنرا تصرف و ویران کرد؛ ح 10٬000 تن از مردمش بقتل رسیدند، و ح ۳۰٬000 تن را بغلامی بردند. اما صور بزودی قد برافراشت، و در زمان سلوکیان خودمختاری یافت. در قرن اول ق‌م جزء امپراطوری روم شد، ولی‌علی رغم رقابت شهرهای جدید التأسیس، مانند اسکندریه‌رونق و تا حدی خودمختاری خود را حفظ کرد. مسیحیت از اوایل رواج خود بدانجا راه یافت؛ بقایای کلیسای جامعی از قرن ۴م در آنجا موجود است. پس از برآمدن اسلام، صور تحت حکومت اسلامی قرار گرفت. در ۱۱۲۴ صلیبیون آنرا گرفتند، اما در ۱۲۹۱ مسلمانان آنرا باز گرفتند و ویران ساختند، و دیگر عظمت گذشته‌ی صور تجدید نشد. بقایائی از دوره‌ی یونانیان و رومیان و بناهائی از دوره‌ی صلیبیون در شهر باقیست، ولی بقایای دوره‌ی فنیقیان در زیر شهر کنونی جا دارد.

صور اسرافیل: ← اسرافیل.

صور اسرافیل (sure esrāfil)، از روزنامه‌های معروف آغاز مشروطیت ایران، که در سال ۱۳۲۵ ه‍ق در تهران منتشر گردید، و مدیران و مؤسسان آن میرزا جهانگیر خان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی بودند. شماره‌ی اول آن در هشت صفحه بقطع وزیری با چاپ سربی در مطبعه‌ی پارسیان روز پنجشنبه‌ی ۱۷ ماه ربیع الآخر ۱۳۲۵ ه‍ق (مطابق با ۱۴ دی ماه ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی و ۳۰ ماه مه‌ی ۱۹۰۷ ب‌م) منتشر شد. در سرلوحه‌ی آن تصویر فرشته‌ی آزادی بود که در صور میدمد، و گروهی او را بیکدیگر نشان میدهند. در داخل سرلوحه اسم روزنامه، "صور اسرافیل"، بخط نسخ درشت نوشته شده، و با خط ریز، کلمات "حریت، مساوات، اخوت" درج گردیده است. در بالای آن آیه‌ی "و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون" (یس ۵۱)، و در پایین آیه‌ی "فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم" (مؤمنون ۱۰۳) نوشته شده است. قیمت اشتراک آن در تهران سالانه ۱۲ قران و در شهرهای دیگر ایران ۱۷ قران و در خارج ۲ تومان بود. قیمت تک شماره در تهران ۴ شاهی و در شهرهای دیگر ایران ۵ شاهی بود. ستونی زیر عنوان "چرنه و پرنده" در

(۱) Ehret (۲) scophony (۳) acoustics (۴) Knudsen (۵) Tyre

هر شماره با امضای "دخو"، که نام مستعار علی اکبر دهخدا بود، منتشر میشد، که چون در انتقاد اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران بفارسی ساده‌ی محاوره‌ای و با شیوه‌ی طنزآمیز نوشته میشد، مقبولیت عامه یافت، و سبک نوی در نثر فارسی پدید آورد، که بعدها پیروان فراوانی پیدا کرد.

صور اسرافیل هم از لحاظ مقالات "چرند و پرند" و هم بجهت انتقاد بی‌پروا از عمال استبداد و ارتجاع پیشاهنگ جراید مترقی ایران بشمار میرود، و بهمین جهت شاید بتوان گفت که مهمترین روزنامه‌ای است که در تاریخ شصت‌ساله‌ی مشروطیت ایران منتشر شده است. صور اسرافیل، که روزنامه‌ی هفتگی بود، پس از انتشار شماره‌ی ۱۴ سال اول (مورخ پنجشنبه‌ی ۱۰ شعبان ۱۳۲۵ هق) مدتی توقیف شد، و شماره‌ی ۱۵ آن در تاریخ چهارشنبه‌ی ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ هق بیرون آمد. این روزنامه بر روی هم فقط توانست ۳۲ شماره بیرون دهد، و آخرین شماره‌ی آن در تاریخ شنبه‌ی ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هق، یعنی سه روز پیش از بتوپ بستن مجلس شورای ملی و آغاز دوره‌ی استبداد صغیر، بیرون آمد. پس از کشته شدن میرزا جهانگیر خان، دهخدا مجبور شد به اروپا برود. وی در شهر ایوردن[1] (iverdon) سویس روزنامه‌ای بنام صور اسرافیل نظیر صور اسرافیل تهران منتشر ساخت. از این روزنامه چهار شماره بیرون آمد. شماره‌ی اول آن در اول محرم ۱۳۲۷ هق و شماره‌ی سوم آن در ۱۵ صفر همان سال انتشار یافت.

صور الکواکب: ← صور عبدالرحمان.

صورت[2] (surat)، در حساب، جمله‌ای از یک کسر متعارفی که معمولا در بالای خط کسری یا (اگر خط کسری مورب کشیده شود) در طرف چپ آن نوشته میشود، و عبارتست از تعدادی از اجزای متساوی واحد که آن کسر نماینده‌ی آن است (عده‌ی اجزاء بوسیله‌ی مخرج نمایش داده میشود). مثلا در کسر $\frac{۵}{۸}$ (یا ۵/۸)، عدد ۵ صورت کسر است، و نمایش میدهد که کسر مذکور عبارتست از ۵ جزء از ۸ جزء متساوی واحد.

بطور کلی، در هر مورد که علامت $\frac{A}{B}$ (یا A/B) بعنوان کسر تعریف شده باشد، A را صورت کسر گویند. مثلا در کسر جبری $(a+b)/(a-b)$، صورت عبارتست از $a+b$.

صورت[3] (surat) [جمعش صور (sovar)]، فنس فرم یا فورم (هر دو form)، اصطلاحی بسیار رایج در علم و هنر، که میتوان آنرا شکل یا ساختمان یا ترتیب خاص اجزای سازای شیء در مقابل ماده‌ای که شیء از آن ساخته شده است تعریف کرد. با یک قطعه موم میتوان اشیاء گوناگون ساخت؛ در همه‌ی این اشیاء، ماده یکی است، و آنچه متفاوت است صورت میباشد. از طرف دیگر، اشیائی که با یک قالب از مواد مختلف ساخته شوند از لحاظ ماده متفاوتند، اما جملگی دارای یک صورت میباشند. مفهوم صورت یا صورت منطقی در منطق اهمیت فوق العاده دارد. گزاره‌های

(۱) هوا سرد است یا باران میبارد،

(۲) حسن آمد یا تقی رفت،

(۳) شش فرد یا اول است،

اگرچه از حیث مواد ("هوا سرد است"، "باران میبارد"، "حسن آمد"، و غیره) متفاوتند، جملگی از دو گزاره ساخته شده‌اند که بین آنها لفظ یا قرار دارد، چنانکه گوئی همه از قالب

(۴) □ یا □

بیرون آمده‌اند، که خانه‌های خالی آن جای ریختن مواد (یعنی گزاره‌های دلخواه) است. بنا بر این گوئیم گزاره‌های (۱) و (۲) و (۳) و بطور کلی همه‌ی گزاره‌هائی که از قالب (۴) بیرون آیند دارای یک صورت منطقی هستند، و قالب (۴) معرّف این صورت میباشد. چون استعمال عباراتی مانند (۴) در عمل دشوار است، در منطق گزاره‌های دلخواه را به حروفی مانند p و q و r و غیره نمایش میدهیم، و در این صورت، مثلا گوئیم گزاره‌های (۱) و (۲) و (۳) دارای صورت منطقی "p یا q" میباشند. خواص منطقی گزاره‌ها ناشی از صورت منطقی آنها است، و استنتاج و استدلال منطقی بر صور منطقی استوار است، و اهمیت این موضوع به حدی است که گفته‌اند ارسطو، با پی بردن به صورت منطقی گزاره‌ها و تفکیک آن از مواد، تأسیس علم را ممکن ساخت.

مفهوم صورت در هنر نیز اهمیت تام دارد.

صورت یا **فورم** (فرم) در موسیقی عبارتست از طرح ساختمانی مشخص و ممتازکننده‌ی یک قطعه‌ی موسیقی. به بیان دیگر، فورم چگونگی ترتیب و تنظیم ملودی، آرمونی، کنترپوان، و سایر عوامل سازای یک قطعه‌ی موسیقی است، بدین منظور که اصوات آن قطعه همچون سلسله‌ای از "تضاد" و "تشابه" برای گوش محسوس و بعنوان ترکیبی مطبوع قابل درک باشد. اصول معمول در فورم موسیقی در هر قطعه‌ی موسیقی ـ از طرحهای ساده‌ی سرود مذهبی قرون وسطائی و آوازهای عامیانه گرفته تا سمفونیها ـ آشکار است.

عموماً دو منشأ اصلی فورمهای متعدد موسیقی را **فورم دوبخشی** (یا دوتائی) و **فورم سه‌بخشی** میدانند. در توضیح این دو فورم باید گفت که، برای نشان دادن ساختمان کلی یک قطعه‌ی موسیقی، میتوان به کومک حروف الفبا طرح موجز و ساده‌ای بدست داد. مثلا، برای نشان دادن فورم دوبخشی، یک جمله‌ی مختصر موسیقی (مانند یک تم) را بصورت حرف A نمایش میدهند، و جمله‌ی دیگری (تم) را که از لحاظ ترکیب، حالت، و رنگ‌آمیزی با تم اولی متفاوت و متضاد است بصورت حرف B در کنار آن میگذارند. آنچه بدین ترتیب حاصل میشود، یعنی فورمول AB، معرّف یک فورم دوبخشی، مانند فورم سوئیت، میباشد، که در ساختمان سوئیتهای اوایل قرن ۱۸م ـ خاصه در موسیقی رقصهای آلماند، کورانت، ساراباند، و ژیگ، که بخشهای چهارگانه‌ی سوئیت را تشکیل میدادند ـ معمول بود؛ و همین فورم بود که متدرجاً به فورم سونات تحول یافت.

در فورم سه‌بخشی، هر حرکت از سه بخش تشکیل میشود، که بخش سوم تکرار بخش اول است بدون تصرف یا با مختصر تصرفی. از اینرو این فرم را میتوان بصورت ABA (در مواردی که بخش سوم عیناً شبیه بخش اول است) یا ABA′ (در مواردی که بخش سوم تقریباً همان بخش اول است) نمایش داد. اصطلاح فورم سه‌بخشی در مواردی هم که بخش اول دو بار متوالیاً تکرار میشود و سپس بخشهای دوم و سوم بدنبال آن میآید بکار میرود (AABA)؛ فورم سه‌بخشی اخیر همان فورم معمول در مینوئه است که در آن بخش اول (A) دو بار پشت سر هم میآید، و پس از اجرای بخش دوم (B)، یک بار دیگر عیناً تکرار میشود.

تحول فورمهای مختلف یکی از مباحث عمده‌ی تاریخ موسیقی است. آهنگهای رقص که منشأ پیدایش فورمهائی چون فورم سونات و فورم سوئیت بوده‌اند نمونه‌های ابتدائی فورمهای کلاسیک می‌باشند، که از آنها به عنوان "فرم ثابت" یاد میشود. اینگونه فورمها در آثار آهنگسازان بزرگ گذشته عملا بکار رفته، و متدرجاً تقریر شده است. آهنگسازان رمانتیک، مانند شومان، برلیوز، لیست، و غیره، برای توصیف بهتر تأثرات و احساسات خود، از تبعیت فورمهای ثابت و کلاسیک سر باز زدند، و در مواجهه با قالبهای محدود کلاسیک، فرمهای آزادتری، از جمله پولم سمفونیک، را بکار گرفتند. مثلا کارناوال شومان مجموعه‌ای است از قطعات کوچک، که فورم ثابتی ندارند، و فورمهای کلاسیک در آنها رعایت نشده است. آهنگسازان از دوره‌ی شومان ببعد را، از لحاظ فورم آثارشان، میتوان به دو گروه کلی تقسیم کرد، (۱) آهنگسازانی که دقیقاً از فورمهای ثابت و کلاسیک پیروی میکنند، مانند مندلسون و نوپردازانی چون راول و ستراوینسکی؛ (۲) آهنگسازانی که در آثار خود از فورمهای آزاد یا نسبةً آزاد استفاده میکنند، مانند شومان، برلیوز، لیست، شوپن، و دبوسی.

صورت، استخوانهای: ← سر و تصویر آن.

صورت فلکی[4] (surate falaki) یا **صورت نجومی** (nojumi)، اصلا، هر یک از گروههائی از ستارگان ثابت که، بر حسب ظاهر، شکل خاصی در آسمان برای آنها قائل شده و هر یک را بر حسب این شکل نامگذاری کرده بودند (مثلا ← دب اکبر و تصویر آن)؛ و امروز، هر یک از ۸۸ ناحیه‌ی مشخصی که آسمان را به آنها منقسم کرده‌اند، و ستارگان را به آنها منسوب میکنند. اگرچه همه‌ی ستارگان یک صورت فلکی بر صفحه‌ی آسمان به یک فاصله از زمین بنظر میآیند، در واقع ممکن است در فواصل بسیار متفاوت واقع باشند.

سابقه‌ی نامگذاری صورتهای فلکی بسیار قدیم است، و احتمالا منشأ آن از ساکنین دره‌ی فرات میباشد، که لااقل در ۳٬۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به این کار مبادرت کردند. این امر از آنها به یونانیان و رومیان منتقل شد، و آنها، به مناسبت، اسامی قهرمانان و اشخاص و موجودات اساطیری دیگر، یا جانوران و اشیاء عادی را بر صورتهای فلکی نهادند. ذکر صورتهای جبار و دب اکبر در آثار هومر و هزیود (قرن ۸م قم یا پیشتر) آمده است. کلاودیوس بطلمیوس در کتاب

(۱)Yverdon (۲)numerator (۳)form (۴)constellation

جدول I ـ صورتهای فلکی

۴۷ صورتی که با علامت "*" ممتازند از آنهائی هستند که نامشان در جزء ۴۸ صورت مجسطی بطلمیوس آمده است. اسامی سایر صورتها ترجمه‌ی نام لاتینی است یا بمناسبت ترجمه‌ی لفظی نام لاتینی اختیار شده است. صورت ۴۸م بطلمیوس صورت سفینه است، که امروز به چهار صورت شاه‌تخته(ی سفینه)، تفر، قطبنمای ملاحی، و شراع تقسیم میشود. اسامی مندرج در جدول برای صورتهای فلکی قدیم همانها است که در مآخذ اسلامی‌ـاعم از آثار ایرانیان و جز آنهاـ آمده است، و متأسفانه امروز جمعی، بسبب بی‌اطلاعی، صورت فرنگی آنها را میگویند، چنانکه حتی صورت جبار یا جوزا را، که در دیوان حافظ ذکرش رفته است ("جوزا سحر نهاد حمایل برابرم")، "اوریون" مینامند. آثار همین نادانی در تسمیه‌ی ستارگان مشهور نیز دیده میشود، که از فاحشترین آنها کلمه‌ی "رگیولاس" است بجای "قلب الاسد"، و حال آنکه عارف و عامی با اصطلاح اخیر آشنا هستند. برای تسهیل کار مترجمین، اسامی صورتها بترتیب الفبای لاتینی تنظیم شده است.

در باب صورتها و ستارگان معروف، مقالات جداگانه در کتاب حاضر آمده است، و برای اطلاع بیشتر باید به آن مقالات رجوع کرد.

فارسی	لاتینی	فارسی	لاتینی	فارسی	لاتینی	فارسی	لاتینی
*امرأة المسلسله	Andromeda	دوپرگار	Circinus	سوسمار	Lacerta	*حوت جنوبی	Piscis Australis
تلمبه	Antlia	کبوتر	Columba	*اسد	Leo	تَفَر[1]	Puppis
مرغ بهشتی	Apus	ذوائب‌برنیس	Coma Berenices	اسد اصغر	Leo Minor	قطبنما[ی ملاحی][1]	Pyxis
*دلو، ساکب الماء	Aquarius	*اکلیل‌جنوبی	Corona Australis	*ارنب	Lepus	تاربست	Reticulum
*عقاب	Aquila	*اکلیل شمالی	Corona Borealis	*میزان	Libra	*سهم	Sagitta
*مجمره	Ara	*غراب	Corvus	*سبع	Lupus	*قوس، رامی	Sagittarius
*حمل	Aries	*باطیه	Crater	وَشَق	Lynx	*عقرب	Scorpio
*ممسک الاعنه	Auriga	صلیب [جنوبی]	Crux	*شلیاق، سلحفاة، لورا	Lyra	[کارگاه] حجّار	Sculptor
*عواء	Boötes	*دجاجه، طایر	Cygnus	میز	Mensa	سپر [سوبیسکی][2]	Scutum
اِسکِنه	Caelum	*دلفین	Delphinus	میکروسکوپ	Microscopium	*حیه[3]	Serpent
زرافه	Camelopardalis	ماهی زرین	Dorado	تکشاخ	Monoceros	سکستان	Sextans
*سرطان	Cancer	*تنین	Draco	مگس [جنوبی]	Musca	*ثور	Taurus
تازیها	Canes Venatici	*قطعة الفرس	Equuleus	گونیا [و ستاره]	Norma	تلسکوپ	Telescopium
*کلب اکبر	Canis Major	*نهر	Eridanus	هشتک	Octans	*مثلث	Triangulum
*کلب اصغر	Canis Minor	کوره	Fornax	*حوّاء	Ophiuchus	مثلث جنوبی Australe	«
*جدی	Capricornus	*جوزا	Gemini	*جبار	Orion	توکان	Tucana
شاه‌تخته[1]	Carina	درنا	Grus	طاووس	Pavo	*دب اکبر	Ursa Major
*ذات الکرسی	Cassiopeia	*جاثی علی رکبتیه	Hercules	*فرس اعظم	Pegasus	*دب اصغر	Ursa Minor
*قنطورس	Centaurus	ساعت	Horologium	*برشاوش	Perseus	شراع[1]	Vela
*قیفاووس	Cepheus	*شجاع	Hydra	عنقا	Phoenix	*سنبله	Virgo
*قیطس	Cetus	مار آبی	Hydrus	سه‌پایه[ی نقاش]	Pictor	ماهی پرنده	Volans
حربا	Chamaeleon	هندی	Indus	*حوت	Pisces	روباهک	Vulpecula

(۱) توضیح مذکور در مقدمه‌ی جدول در باب صورت سفینه ملاحظه شود. (۲) Shield of Sobieski؛ به نام یان سوبیسکی، پادشاه لهستان.
(۳) امروزه در صورت حیه دو ناحیه تشخیص میدهند که با صورت حواء از هم جدا میشوند: یکی رأس حیه (Serpens caput) [سر مار] و دیگری ذَنَب حیه (Serpens cauda) [دُم مار]، ولی این دو دو صورت متمایز بشمار نمیآیند.

جدول II ـ بعضی از ثوابت مهم (مقدمه‌ی جدول I و، برای استعمال حروف یونانی، متن مقاله‌ی صورت فلکی را ملاحظه کنید)

ستارگان قدر اول				ستارگان جالب دیگر			
نام	نام لاتینی	صورت	قدر ظاهری	نام	نام لاتینی	صورت	قدر ظاهری
شعرای یمانی	Sirius	α کلب اکبر	− ۱,۵۸	فرد	Alphard	α شجاع	+ ۲,۱۶
سهیل	Canopus	α شاه‌تخته	− ۰,۸۶	نَیِّر الثریا	Alcyone	η ثور	۲,۹۶
رجل قنطورس	α Centauri	α قنطورس	+ ۰,۰۶	رأس الغول	Algol	β برشاوش	متغیر
نسر واقع	Vega	α شلیاق	۰,۱۴	نیر الفکّه	Alphecca	α اکلیل شمالی	۲,۳۱
عیوق	Capella	α ممسک الاعنه	۰,۲۱	سُرّة الفرس	Alpheratz	α امرأة المسلسله	۲,۱۵
سماک رامح	Arcturus	α عواء	۰,۲۴	تاجِد	Bellatrix	γ جبار	۱,۷۰
رجل الجوزاء	Rigel	β جبار	۰,۳۴	کبد الاسد	Cor Caroli	α تازیها	۲,۹۰
شعرای شامی	Procyon	α کلب اصغر	۰,۴۸	ذنب قیطس	Deneb Kaitos	β قیطس	۲,۴۴
آخر النهر	Achernar	α نهر	۰,۶۰	ذنب الاسد	Denebola	β اسد	۲,۲۳
بِتایِ قنطورس	β Centauri	β قنطورس	۰,۸۶	دُبَّه	Dubhe	α دب اکبر	۱,۹۵
نسر طایر	Altair	α عقاب	۰,۸۹	انور الفرقدین	Kochab	β دب اصغر	۲,۲۴
ید الجوزاء	Betelgeuse	α جبار	متغیر	مرکب الفرس	Markab	α فرس اعظم	۲,۵۷
آلفای صلیب جنوبی	α Crucis	α صلیب جنوبی	۱,۰۵	مِنْخَر	Menkar	α قیطس	۲,۸۲
دبران	Aldebaran	α ثور	۱,۰۶	مراق	Merak	β دب اکبر	۲,۴۴
رأس التوأم المؤخر	Pollux	β جوزا	۱,۲۱	میرا (لتیه)	Mira	ο قیطس	متغیر
سماک اعزل	Spica	α سنبله	۱,۲۱	مرفق الثریا	Marfak	α برشاوش	۱,۹۰
قلب العقرب	Antares	α عقرب	۱,۲۲	عناق	Mizar	ζ دب اکبر	۲,۴۰
فم الحوت	Fomalhaut	α حوت جنوبی	۱,۲۹	فخذ	Phecda	γ دب اکبر	۲,۵۴
ذنب الدجاجه	Deneb	α دجاجه	۱,۳۳	جدی	Polaris	α دب اصغر	۲,۱
قلب الاسد	Regulus	α اسد	۱,۳۴	رأس الجاثی	Ras Algethi	α جاثی	متغیر
بِتای صلیب جنوبی	β Crucis	β صلیب جنوبی	۱,۵۰	منکب الفرس	Scheat, menkib	β فرس اعظم	۲,۶۱
رأس التوأم المقدم	Castor	α جوزا	۱,۵۸	ثعبان	Thuban	α تنین	۳,۶۴

اشکـــــــــال خیـــــــــالـــــــــ

(بر صفحه‌ی دای



ر فلکـــــــــی قـــــــــدیـــــــم

ج تصویـر شده است)


نیمکره‌ی شمالی
دایرة السمت
دایرة نصف النهار
دایرة الافق
دایرة البروج
دب اکبر
دب اصغر
تنین
قیفاوس
ذات الکرسی
برشاوش
سوسمار
دجاجه
روباه
عقاب
دلفین
قیطس
جبار
قیطس
قیطس
قیطس

تقسیمات کنونی آسمان

نیمکره‌ی جنوبی

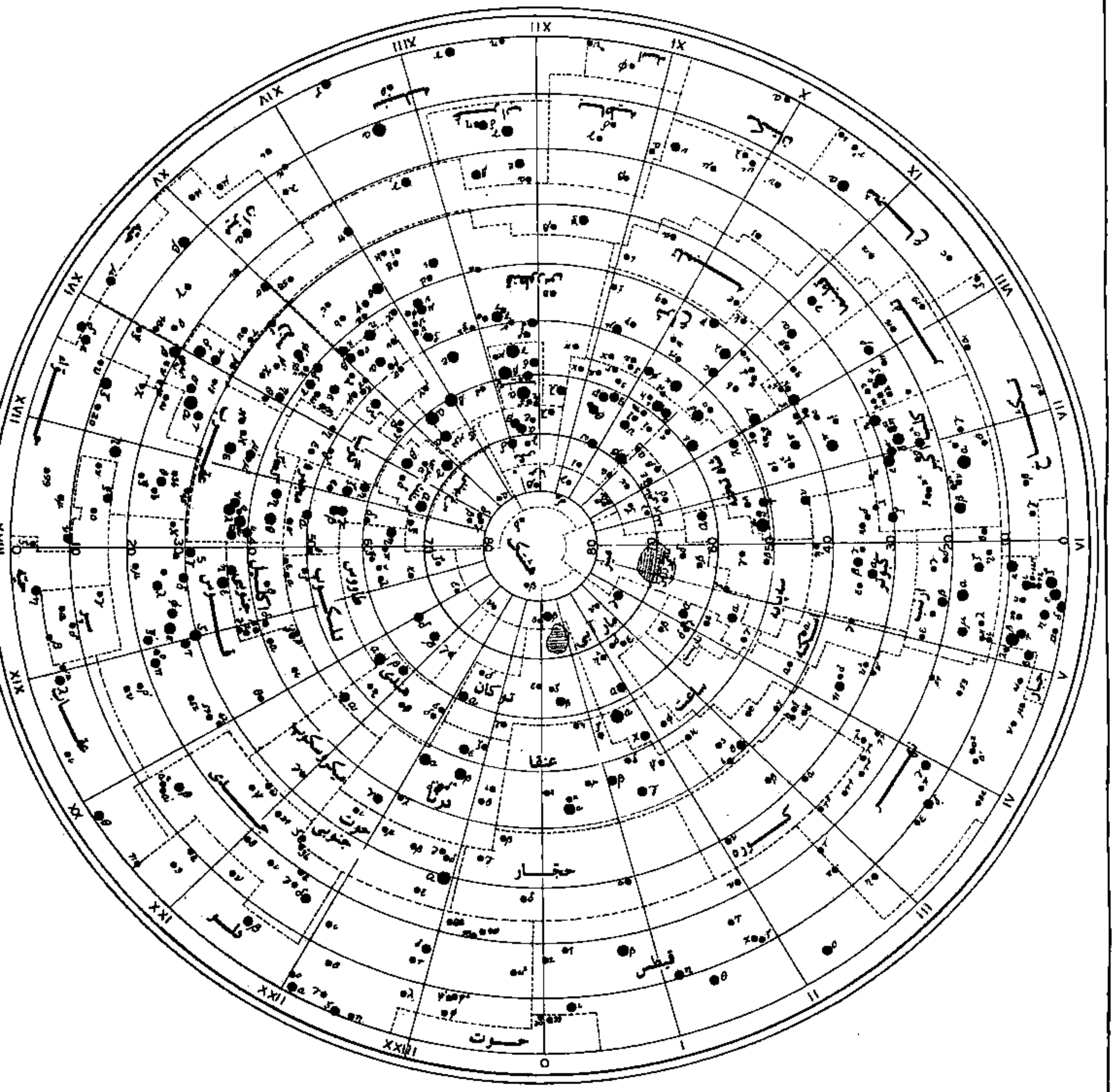
XII
XIII
I
XIV
II
XV
III
XVI
IV
XVII
V
XVIII
VI
XIX
VII
XX
VIII
XXI
IX
XXII
X
XXIII
XI
O
دلو
حوت
قیطس
جبار
ارنب
کلب بزرگ
شعرای یمانی
شعرای شامی
سهیل
کلب کوچک
توأمان
سرطان
شیر
عنقا
سنبله
میزان
عقرب
حنوبی
حجار
کروز
ترازو
عقرب
قنطورس
جدی
دلفین
عقاب
پیکان
طایر
فرس اعظم
فرس اصغر
قیفاوس
ذات الکرسی
قیطس
حمل
ثور
جوزا
سرطان
اسد
سنبله
عذرا

تقسیمات کنونی آسمان

نیمکره‌ی شمالی

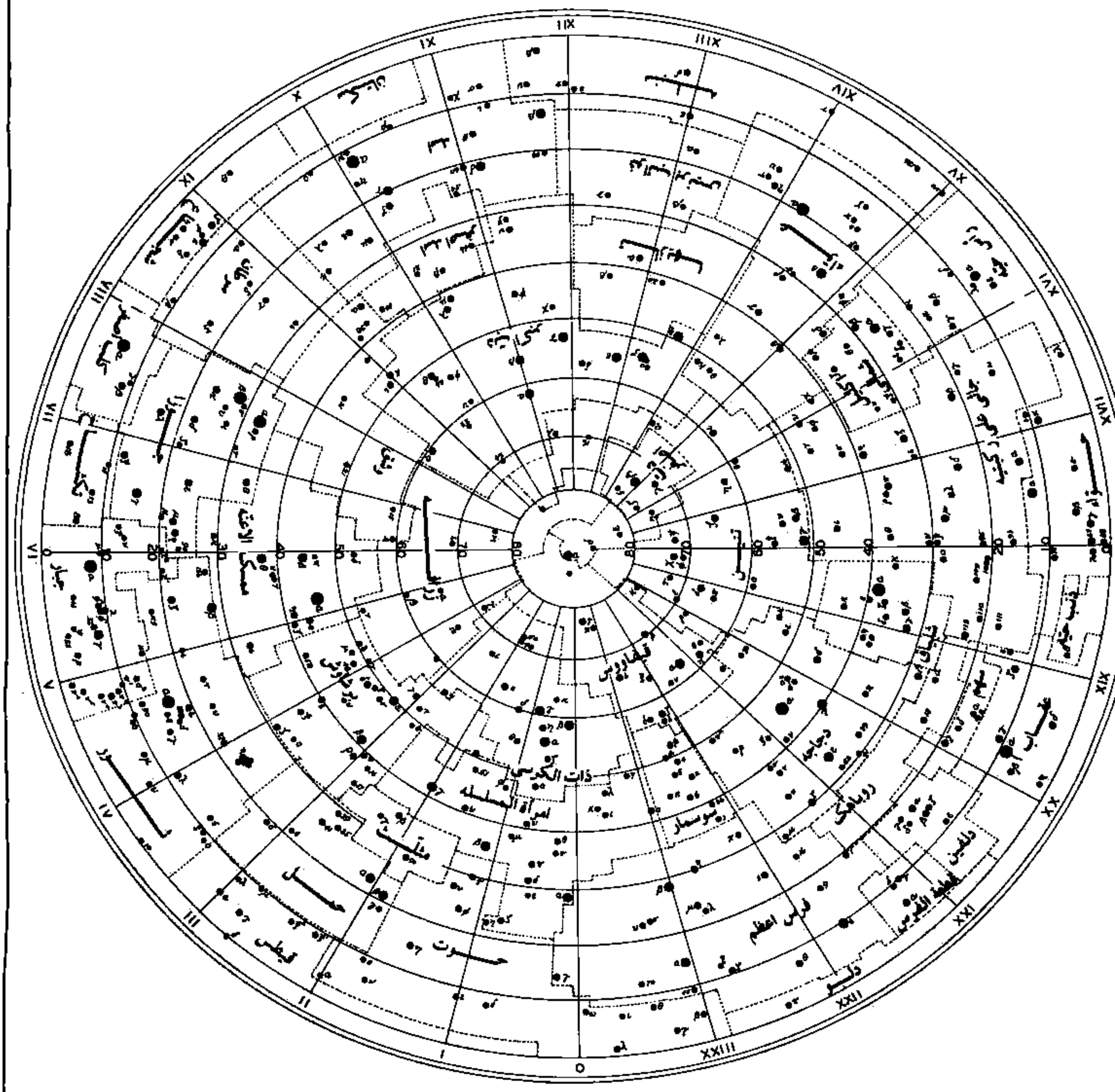

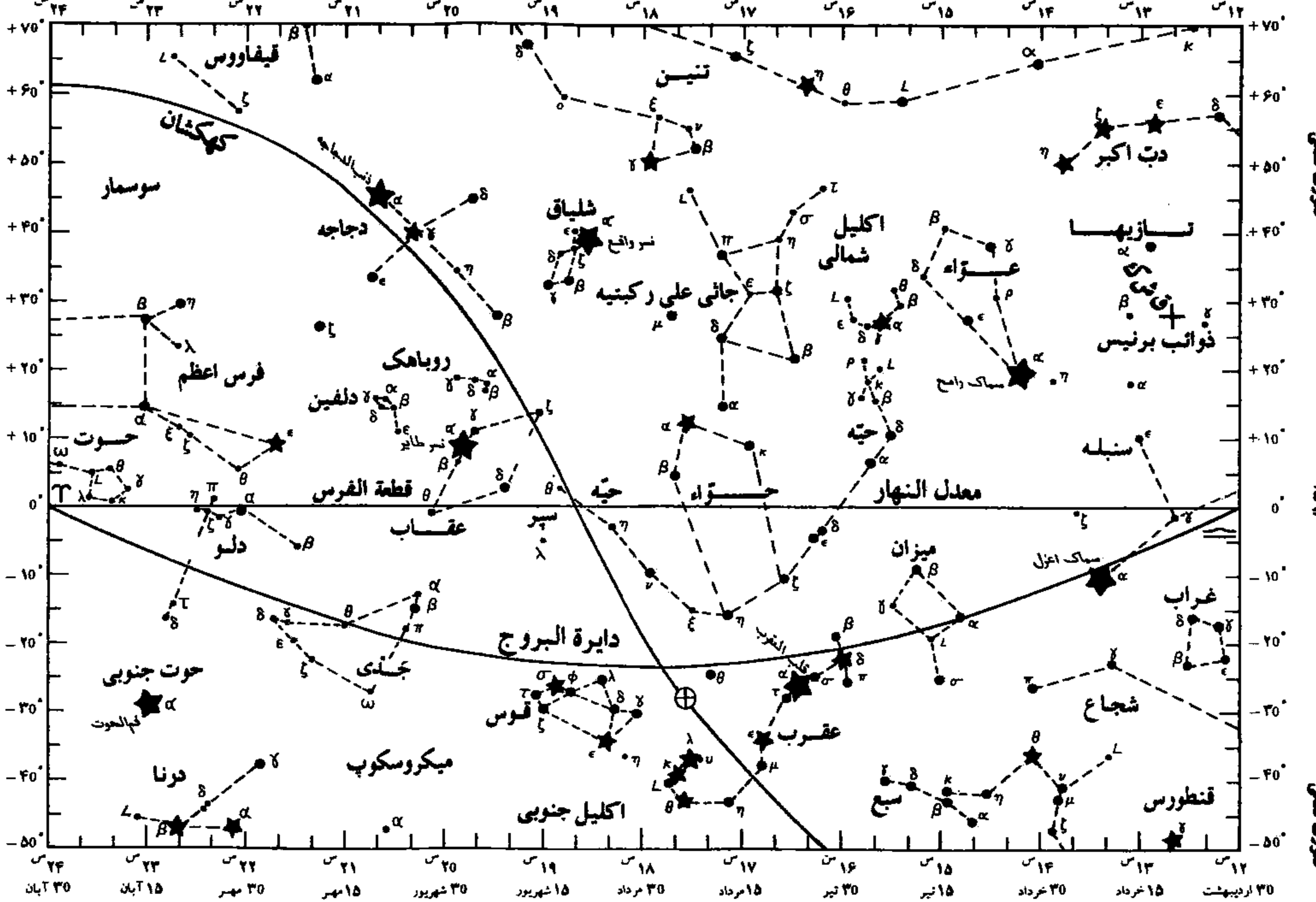

نقشه‌ی ستارگان استوائی

این نقشه مخصوص ناظری است که در نیمکره‌ی شمالی زمین رو به جنوب ایستاده است. دایره‌های ساعتی خطوط قائم هستند؛ برای وضوح نقشه، خود این خطوط رسم نشده‌اند، بلکه اعداد ساعت هر خط در بالا و پائین نقشه همراه با حرف «س» ثبت شده است. ساعتهای بعد در بالا و پایین نقشه و درجات میل در طرفین آن درج شده است. «♈» نقطه‌ی اعتدال ربیعی و «♎» نقطه‌ی اعتدال خریفی است. «ق ش ک» و «ق ج ک» نماینده‌ی محل دو قطب شمال و جنوب کهکشان است. تاریخهائی که در زیر نقشه آمده‌اند ایامی از سال را نشان میدهند که دایره‌ی ساعتی محاذی آن در ساعت ۸ بعد از ظهر درست بر نصف‌النهار منطبق میشود.

صورت فلکی ۱۵۹۵

دب اکبر
زراف
ذات الکرسی
کهکشان
وشق
ممسک الاعنه
عیوق
راس الغول
برشاوش
امرأة المسلسله
اسد اصغر
سرطان
راس التوام المؤخر
راس التوام المقدم
مثلث
حمل
ثریا
اسد
قلب الاسد
جوزا
الدبران
ثور
دایرة البروج
حوت
شعرای شامی
کلب اصغر
جبار
معدل النهار
میرا
شجاع
سکستان
باطیه
شعرای یمانی
تفر
کلب اکبر
نهر
قیطس
ارنب
قطبنما
تلمبه
کبوتر
کوره
اسکنه
حجار
+ق ج ک
قنطورس
شراع
سه‌پایه
ساعت
قفنس
رجل الجوزا

صورت فلکی

۱۲س ۱۱س ۱۰س ۹س ۸س ۷س ۶س ۵س ۴س ۳س ۲س ۱س ۰س

+۷۰° +۶۰° +۵۰° +۴۰° +۳۰° +۲۰° +۱۰° ۰° −۱۰° −۲۰° −۳۰° −۴۰° −۵۰°

۳۵ اردیبهشت | ۱۵ اردیبهشت | ۳۵ فروردین | ۱۵ فروردین | آخر اسفند | ۱۵ اسفند | ۳۵ بهمن | ۱۵ بهمن | ۳۵ دی | ۱۵ دی | ۳۵ آذر | ۱۵ آذر | ۳۵ آبان

قدرها

اول | دوم | سوم | چهارم

مشهور مجسطی ۴۸ صورت فلکی (احتمالا مقتبس از ابرخس) آورده است، که از آن جمله، ۲۱ صورت در نیمه‌ی شمالی کره‌ی آسمان، ۱۲ صورت در منطقة البروج، و ۱۵ صورت در نیمکره‌ی جنوبی است. در کتاب المدخل الکبیر ابومعشر بلخی اسامی فارسی قدیم بعضی از صورتهای نجومی آمده است (در باب این ملاحظات تاریخی، قسمت تاریخی مقاله‌ی نجوم را ملاحظه کنید). عربهای پیش از اسلام طریق خاصی غیر از طریق یونانیان در تشخیص صورتهای فلکی داشتند. بعد از اسلام، پس از ترجمه‌ی آثار یونانی به عربی، منجمین مسلمان صورتهای بطلمیوسی را اختیار کردند. معروفترین کتابهای دوره‌ی اسلامی در باب صور فلکی کتاب صور عبدالرحمان است. با پویشهائی که در نیمکره‌ی جنوبی بعمل آمد، صورتهای تازه مشاهده و نامگذاری شد. نخستین اطلس جامع ستارگان، که در آن برای هر صورت فلکی نقشه‌ای جداگانه تنظیم شده است، از ی. بایر است، که صورتهائی علاوه بر صورتهای بطلمیوسی دربر دارد.

نخستین کسی که به تحدید صورتهای فلکی با مرزهای مستقیم مبادرت کرد (۱۸۰۱) ی. ا. بوده بود، ولی این مرزها مقبولیت عام نیافت. عاقبت در نتیجه‌ی مساعی اتحادیه‌ی بین‌المللی نجومی، در سال ۱۹۳۰ مرزهای صور نجومی استانده شد، مرزها را در امتداد دوایر ساعتی و مدارات میلی (← مختصات استوائی) اختیار کردند (این مرزها نسبت به ستارگان تغییرناپذیرند). امروزه تعداد صورتهائی که مورد شناسائی رسمی اتحادیه‌ی بین المللی نجومی است ۸۸ میباشد، ۲۸ صورت در نیمکره‌ی شمالی، ۱۲ صورت در منطقة البروج (← برج) و ۴۸ صورت جنوبی. در جدول I نام صورتها، و در جدول II نام بعضی از ستارگان معروف آمده است. نیز نقشه‌های صص ۱۵۹۰–۹۵ را ملاحظه کنید.

در موضوع نام ستارگان صورتهای فلکی، باید دانست که نام این ستارگان در زبانهای اروپائی بیشتر مأخوذ از اسامی عربی آنها است (در جدول II، ستونهای اول و دوم را ملاحظه و مقایسه کنید). در طی سه قرن اخیر، در استعمالات علمی، روشی که ی. بایر برای مشخص کردن ستاره‌های درخشان صورتها وضع کرده است (ح ۱۶۰۰) جایگزین نامهای سابق گردیده. وی ستارگان عمده‌ی هر صورت فلکی را بترتیب درخشندگی آنها با حروف الفبای یونانی مشخص میکند، و این حروف را به نام صورت فلکی مورد بحث اضافه مینماید (برای فهرست الفبای یونانی صفحه‌ی ۷۳ از مدخل جلد اول دایرةالمعارف حاضر ملاحظه شود). مثلا "آلفای جبار" یا "α جبار" درخشنده‌ترین ستاره‌ی صورت جبار است، و "گامای سرطان" یا "γ سرطان" سومین ستاره‌ی صورت سرطان از حیث درخشندگی میباشد. متأسفانه در زمان بایر نورسنج در کار نیامده بود، و بهمین جهت، حرفگذاری ستارگان اغلب با ترتیب واقعی قدر آنها مطابقت ندارد. معذلک، روش بایر بجهت مزایائی که دارد باقی مانده است و خواهد ماند. طریق حرفگذاری ستارگان گاه دستخوش تغییراتی گردیده، چنانکه در صورت دب اکبر، ستارگان α، β، γ، δ، ε، ζ، و η بر حسب وضعشان حرفگذاری شده‌اند. در مواردی که تعداد ستارگان یک صورت بیش از ۲۴ باشد حروف لاتینی بکار میبردند. در قرن ۱۸م، ج. فلمستد روشی برای شماره‌گذاری ستارگان اتخاذ کرد. از آن زمان ببعد این روش به اشکال متفاوت در همه‌ی فهرستهای ستارگان بکار رفته است. معمولا شماره‌گذاری در جهت ازدیاد بُعد ستاره‌ها (← مختصات استوائی) بعمل میآید. بدینگونه، یک ستاره‌ی درخشان دارای یک اسم خاص، یک حرف یونانی، و شماره‌های مختلف در فهرستهائی که نام آن ستاره آمده است خواهد بود. در جدول II نام بعضی از ستارگان مهم و تسمیه‌ی آنها بر طبق روش بایر آمده است.

صورت نجومی: ← صورت فلکی.

صورتنگاشت[1] (surat.negāšt)، علامتی مجزا که برای نشان دادن شیئی که مورد نظر است بکار میرود. نوشتن بوسیله‌ی صورتنگاشتها و مفهوم‌نگاشتها[2] مرحله‌ای بسیار پیشرفته در نوشتن است، و تا حدی که میدانیم، سَلَف هر یک از دستگاههای مستقل نوشتن در جهان میباشد. در شکلنگاری، اشیاء بوسیله‌ی شکلشان نمایش داده میشوند، و این روش با آنچه از "نوشتن" متبادر به ذهن میشود قابل مقایسه نیست. اما نوشتن بوسیله‌ی صورت‌نگاشتها تکاملی است که در نتیجه‌ی تحلیل و انتزاع حاصل شده است، بدین معنی که مثلا برای توصیف امری مختلط، صورتنگاشت اشیاء مختلفی را که آن امر را تشکیل میدهند در کنار یکدیگر مینگاشتند، معنی "جمله‌ی" حاصل از ترکیب این صورتنگاشتها در واقع نوعی استنتاج منطقی است. شکل ۱ لشکرکشی مذکور در مقاله‌ی شکلنگاری (و نه در آنها) نمایش میدهند. ترک روش شکلنگاری در نوشتن راه را برای تحوّل دیگری نیز باز کرد، که عبارتست از ایجاد صورتنگاشتهای دارای معانی کلی. مثلا در سه جمله‌ی "این مرد ماهی میگیرد"، "این مرد ماهی را سرخ میکند"، و "این مرد ماهی را میخورد" سه عمل جداگانه از مرد مورد بحث سر زده است. در روش شکلنگاری، برای "نوشتن" این جمله‌ها سه شکل متفاوت از مرد مورد بحث باید نگاشت؛ اما در نوشتن با صورتنگاشتها، یک صورتنگاشت برای نمایش مرد (قطع نظر از عمل وی) و یک صورتنگاشت برای نمایش ماهی (اعم از اینکه زنده و در آب باشد یا در حال خورده شدن) کافی است.

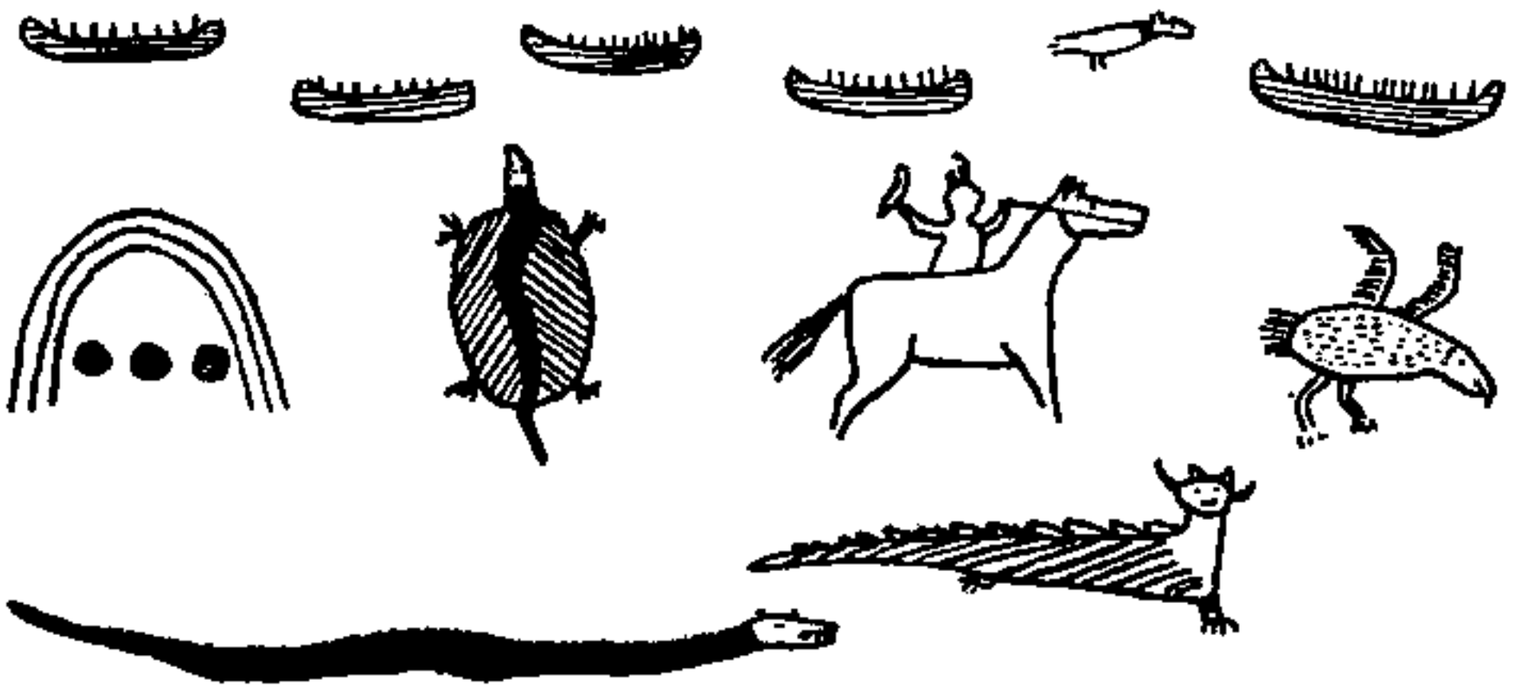

شکل ۱ . شکلنگاشت یک لشکرکشی
اصل آن بر تندانی است نزدیک دریاچه‌ی سوپریور، کانادا

علاوه بر صورتنگاشتها، علاماتی از نوع دیگر نیز معمول بوده است که آنها را مفهومنگاشتها میتامند، و اندیشه یا صفت یا عمل، و گاه اشیائی را نشان میدهند، که نمایش دادن آنها با صورت‌نگاشتها ممکن نبوده. صورتنگاشتها تقلیدی از طبیعت است، ولی مفهومنگاشتها اختراعاتی است که برای صورت گرفتن آنها قدرت خلاقه‌ی سازندگان آنها ضرورت داشته است. بنا بر این، مطالعه و تحقیق در آنها جالب توجه است، زیرا اندیشه‌های مردمان را در عصری که هیچ مدرک و سند مستقیمی از آن در دست نداریم آشکار می‌سازد. بعضی از مفهومنگاشتهای خط مختلط سومری و اکدی در شکل ۲ مشاهده میشود. (الف) نماینده‌ی "ماه" (قسمتی از سال) است، خورشید با شکلی چهارگوش نمایش داده شده، و هر یک از سه جفت خط داخل آن بمعنی 10 میباشد، و لهذا، همه‌ی شکل نماینده‌ی ۳۰ روز است. (ب) برای نمایش فعل "ایستادن" است، و وضعی از پا را نشان



الف ب ج

شکل ۲ . مفهومنگاشتهای میخی

را نمایش میدهد. اما در نوشتن بوسیله‌ی صورت‌نگاشتها، مثلا سرنشینان قایقها را جدا از قایقها میدهد (در غالب دستگاههای نوشتن بطریق مفهومنگاری، تصاویر رفته رفته شکل نخستین

(۱)pictogram (۲)ideogram

نمایشی خود را از دست داده‌اند، و این بدان جهت بوده است که میخواسته‌اند رسم شکلها حتی الامکان آسان باشد). (ج) علامت "شکافتن" میباشد.
مفهومنگاشتهای مصری شکل ۳ مأخوذ است از

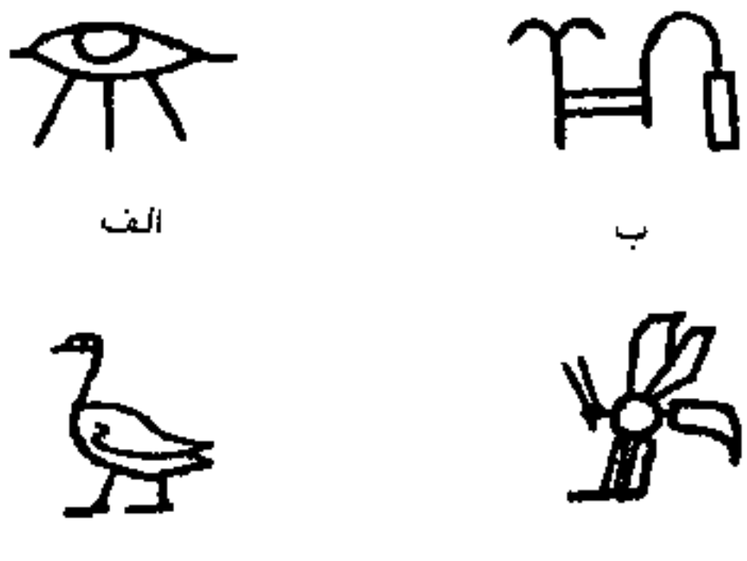

شکل ۳ . مفهومنگاشتهای مصری

خطنویسی هیروگلیفی، که شکل اصلی خود را یکنواخت در مدت هزاران سال محفوظ نگاه داشته بوده است. (الف) نماینده‌ی فعل "گریستن" است، که با چشم و قطره‌های اشکی که از آن میچکد نشان داده شده است؛ (ب) علامت "نوشتن" است، و شکل آن ترکیبی است از نی سرشکافته در طرف چپ که به نخی بسته شده و به انتهای آن نخ دواتی بسته است. (ج) علامت "کودک" و مخصوصاً "پسر بچه" است (اندیشه‌ی مطبوع فرزند داشتن با غازی نمایش داده شده است، که از لذایذ عالی آن زمان بشمار میرفته است)؛ (د) بمعنی "شاه" است، و آن صورتنگاشتی از یک زنبور عسل است (این انتخاب جالب توجه نظر مصریان قدیم را نسبت به سلطنت روشن میسازد، ممکن بود که موجودی را نماد پادشاه قرار دهند که مانند شیر قدرت و غلبه داشته باشد، ولی آنان زنبور عسل را برگزیدند که، در مقایسه با شیر، جانور بی‌آزاری است، و شاید این انتخاب بمناسبت استعداد فوق العاده‌ی این حیوان در سازمان دادن و اداره کردن بوده است). برای شکلنگاری، صورتنگاشت، و مفهومنگاشت در خط چینی ← چینی، زبان.

صور عبدالرحمان (sovare abdo'r.rahmān)، عنوان مشهور کتاب **صور الکواکب (الثابتة)** (sovaro 'l.kavākebe 's.sābeta)، اثر مشهور عبدالرحمان صوفی، بزبان عربی، در صور فلکی، که مؤلف آنرا در ح ۳۵۵ هق تألیف و به عضدالدوله‌ی دیلمی تقدیم کرده است. این کتاب، که به اسامی دیگر نیز خوانده شده است، مشتمل بر توصیف صورتهای فلکی (← صورت فلکی) میباشد. کتاب عبدالرحمان مصور بوده است، و نسخه‌های خطی متعدد مصور از آن موجود است، که تصاویر آنها بر حسب ادوار نسخه برداشتن از کتاب متفاوت میباشد. متن کتاب و ترجمه‌ی فرانسوی مقدمه‌ی آن بوسیله‌ی کوسن دو پرسوال انتشار یافت. ترجمه‌ی کامل آن بزبان فرانسوی بوسیله‌ی شلروپ[1] (šelerup) در ۱۸۷۴ در سن پطرزبورگ منتشر شد. متن کتاب در ۱۹۵۳ در حیدرآباد انتشار یافت. نسخه‌های خطی از ترجمه‌ی فارسی کتاب (از جمله در کتابخانه‌ی آستانه‌ی رضوی در مشهد) موجود است.

صور فلکی (یا **نجومی**) (sovare)، صورتهای فلکی، ← صورت فلکی.

صور معلقه‌ی ظلمانیه و مستنیره، عالم: ← عالم.

صوعن، مصر، ← تانیس؛ صان.

صوغان (söqān)، دهستان (جم ح ۵۱۰'۱؛)، بخش بافت، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۱ (؟) آبادی. مرکزش، **صوغان**، در ۱۱۶ کیلومتری جش بافت است.

صوغر: ← سدوم.

صوفی (sufi)، ده (جم ۱'۳۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره قویون، بخش حومه‌ی شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۳۸کیلومتری جش ماکو.

صوفی، عنوان عمومی هر یک از افراد فرق و سلاسل اهل تصوف، و مرادف درویش و عارف و گاه معادل قلندر. صوفی منسوب است به صوف، به معنی پشم، و اهل تصوف ظاهراً به سبب پشمینه‌پوشی از بابت زهد و پارسائی به این عنوان مشهور شده‌اند. صوفی غیر از این معنی لقب و شهرت بعضی از مشاهیر دیگر هم هست، مانند جابر ابن حیان صوفی و عبدالرحمان صوفی، که شهرت آنها به این عنوان به سبب انتساب آنها به اهل تصوف نبوده است.

در عهد صفویه، لفظ صوفی، تقریباً مرادف قزلباش، غالباً به مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و احفاد و اولاد او اطلاق میگشت، و مخصوصاً بیشتر عنوان افراد و خانواده‌هائی از قزلباش شد که سابقه‌ی ارادت دیرین به سلطان صفوی، که مرشد کامل و صوفی اعظم خطاب میشد، داشتند، و از این مریدان گاه بعنوان "صوفیان فدوی" و "صوفیان صفاکیش" تعبیر میکرده‌اند، و جانسپاری و مردانگی و اطاعت محض بی‌چون و چرا از اوامر صوفی اعظم شرط اساسی و لازمه‌ی صوفیگری آنها بود، و این طبقه، از سایر افراد و طبقات قزلباش در نزد صوفی اعظم مقربتر بودند، و غالباً قورچیان یا قراولان دولتخانه از بین آنها انتخاب میشدند. در دربار پادشاه، صوفیان در شبهای جمعه و اعیاد در محلی خاص از عمارات سلطنتی حلقه میزدند و به ذکر میپرداختند، و حتی بعد از عهد شاه عباس نیز، با آنکه این طبقه از مقام و اعتبار خویش افتاده بودند، باز همچنان حلقه‌ی ذکر شبانه را منعقد میکردند، و محل انعقاد این مجالس ذکر در عهد شاه عباس II صفوی و شاه سلیمان صفوی عمارتی بنام طاووس‌خانه بوده است. رئیس صوفیان هر طایفه خلیفه نام داشت. ریاست تمام صوفیان قزلباش عنوان خلیفة الخلفا میداشت، که در واقع نایب "مرشد کامل و صوفی اعظم" محسوب میشد، و او غالباً از امرای معتبر دربار بشمار میآمد، و در اعیاد و تشریفات حضور مییافت.

صوفی، عبدالرحمان: ← عبدالرحمان صوفی.

صوفیا، پایتخت بلغارستان، ← صوفیه.

صوفی‌آباد (sufiābād)، ده (جم ۱'۶۲۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان زاوه، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۴۵کیلومتری ش تربت حیدریه.

صوفی‌آباد، ده (جم ۱۵۶ سث ۱۳۴۵ هس)، دهستان سرخه، بخش حومه‌ی شهرستان سمنان، فرمانداری کل سمنان، چغ سمنان. مقبره‌ی شیخ علاءالدوله‌ی سمنانی در این آبادی است (← خانقاه).

صوفیان (sufiān)، دهستان (جم ح ۲۲۰'۱۱۲)، ل‌ش بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۶ (؟) آبادی. رود صوفیان از آن میگذرد. مرکزش، **صوفیان** (جم ۶۴۵'۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۶کیلومتری ش شبستر، بر راه آهن تبریز به جلفا واقع است، و با راه آهن فرعی به بندر شرفخانه مرتبط میباشد.

صوفیه: ← تصوف (آغاز مقاله).

صوفیه[2] (sufia) یا **صوفیا**، شهر (جم ۶۴۴'۷۲۷)، پایتخت بلغارستان، غ بلغارستان مرکزی، بر دشت مرتفعی در دامنه‌ی کوههای بالکان. مرکز صنعتی عمده و مرکز عمده‌ی حمل و نقل بلغارستان است. از صنایع متعدد آن ساختن ماشین، ابزار ماشین، وسایل برقی، و منسوجات است. دانشگاه (تأسیس ۱۸۸۹) و مؤسسات فرهنگی دیگر دارد، و مقر یک مطران کلیسای ارتدوکس شرقی و یک اسقف کلیسای کاتولیک رومی است. در قرن ۲م بنام سردیکا[3] (serdikā) یا ساردیکا[4] بوسیله‌ی ترایانوس تأسیس شد. در ۴۴۷ هونها ویرانش کردند؛ یوستی‌نیانوس I آنرا از نو بنا نهاد (قرن ۶م). در ۸۰۸–۱۰۱۸ جزء مملکت بلغارستان بود، و در این زمان سردتس[5] (sredets) نام داشت. سپس به تصرف دولت بیزانس درآمد، و تریادیتسا[6] (triāditsā) نام یافت. پس از آن در قرون ۱۳م–۱۴م جزء مملکت بلغارستان بود، و در ۱۳۷۶ نامش به صوفیا مبدل گشت. در ۱۳۸۶ جزء امپراطوری عثمانی شد، و مقر حاکم رومیلیا گردید. در ۱۸۷۹ پایتخت بلغارستان شد. اگرچه نوسازی فراوان در شهر بعمل آمده است، بسیاری از کلیساها و مساجد کهن آن محفوظ مانده است.

صوقللی محمد پاشا (soqolli)، معروف به **طویل** (tavil) [= دراز]، فة ۹۸۷ هق، وزیر اعظم (۹۷۲–۹۸۷ هق) دولت عثمانی در اواخر سلطنت سلطان سلیمان I و تمام دوره‌ی سلطنت سلطان سلیم II و ۴ سال اول سلطنت سلطان مراد III. از مردم بوسنی بود. به خدمت دربار عثمانی پیوست، و به سرعت ترقی کرد. در جنگ سال ۹۶۱ هق سلطان سلیمان با دولت ایران، همراه سلطان بود. در ۹۶۹، اسمیخان (esmixān)، دختر سلطان سلیم را به زوجیت گرفت. در بیشتر دوره‌ی وزارت اعظم خود فرمانروای واقعی کشور بود. مساجد و بناهای عام المنفعه برپا کرد. پس از جلوس مراد III، نفوذ وی رو به انحطاط گذاشت، و دشمنانش مقدمات خلع او را فراهم کرده بودند، که بدست مردی که به لباس گدایان درآمده بود بضرب خنجر بقتل رسید. صوقللی در مذاکرات سیاسی مهارت تام داشت. پیمان صلح آماسیا (۹۶۲ هق) بین ایران و عثمانی تا سال آخر عمر وی پایدار ماند.

صولجان، بازی، ← چوگان.

صولی، ابراهیم (suli) [ابوبکر (یا ابواسحاق) ابراهیم ابن عباس ابن محمد ابن صول]، ۱۷۶–۲۴۳ هق، شاعر و کاتب بغدادی (برای شهرت وی

(۱)Schjellerup (۲)Sofia (۳)Serdica (۴)Sardica (۵)Sredets (۶)Triaditsa

← **صولی، ابوبکر محمد**). در دستگاه معتصم و واثق و متوکل، خلفای عباسی، قربت و مکانت داشت، و غالباً در دیوان خلافت متصدی مشاغل مهم بود.

صولی، ابوبکر محمد (abu.bakr, suli) [ابوبکر محمد ابن یحیی ابن عبدالله ابن عباس ابن محمد ابن صول]، معروف به **شطرنجی**، ف ۳۳۵ یا ۳۳۶ هق، شطرنج‌باز و مورخ و ادیب عرب. بر طبق روایتی، نوه‌ی مردی بود بنام صول، که خود و برادرش فیروز از امرای ترک جرجان بودند، و به هدایت یزید ابن مهلب (ف ۱۰۲ هق) به اسلام گرویدند، و تا آخر عمر یزید از مقربین وی بودند. اعقاب این دو برادر تقریباً همگی از کاتبان خلفای عباسی بودند، و از مشاهیر آنها یکی ابوبکر صولی موضوع این مقاله و دیگر ابراهیم **صولی** است.

ابوبکر از شطرنج‌بازان معروف قدیم و از مؤلفین مشهور در این باب است. در این بازی بر ماوردی (māvardi) که استاد وقت بود پیروز شد، و از آن ببعد از ندیمان خلفای عباسی (مکتفی، مقتدر، و راضی) گردید، و مخصوصاً نزد راضی خلیفه که سابقاً از شاگردان صولی بود تقرب بسیار داشت، ولی عاقبت به سبب نقل خبری در حق علی ع مورد تعقیب واقع شد، و به بصره گریخت، و در همانجا درگذشت. اثرش در شطرنج کتاب فی الشطرنج میباشد. لجلاج شاگرد وی بود.

در زبان و ادب عرب از استادان معروف وی ثعلب، مبرد، و سجستانی بودند، و در ادب سخت تحت تأثیر ابن معتز بود. از آثار تاریخی معروف وی کتاب الاوراق فی اخبار آل عباس و اشعارهم و کتاب الوزراء، و اثر ادبی معروفش ادب الکتاب است.

صومار: ← سومار یا صومار.

صومای (sumāy)، دهستان (جمع ح ۱۹٬۹۳۰)، بخش صومای، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۵۵ (۱) آبادی. از غ به خاک ترکیه محدود است. رود هشتیان از آن میگذرد. بخش **صومای** (صومای برادوست) مشتمل بر دهستانهای صومای، برادوست، و کنار-بروز است، و مرکزش، هشتیان (haštiān) (جمع ۴۷۵ نسث ۱۳۴۵ هش)، در ۶۴کیلومتری لغ رضائیه است.

صومای، ناحیه‌ای در آذربایجان غربی، غ ایران، کنار مرز ترکیه. از ل به سلماس و از چ به برادوست محدود است، از ش، به وسیله‌ی انزل از دریاچه‌ی ارومیه جدا میشود. ریزابه‌های شمالی نازلوچای آنرا آبیاری میکنند. بقول مؤلف شرفنامه‌ی بدلیسی، صومای و برادوست در ابتدا زیر فرمان اخلاق کردهای سلسله‌ی بنی حسنویه بود، که پس از شکست یافتن هلال ابن بدر از شمس‌الدوله‌ی دیلمی، در این ناحیه پناه جسته بودند. از افراد این خاندان غازی قران ابن سلطان احمد (qāzi qerāne 'bne) بوده است، که شاه اسماعیل I صفوی در اوایل قرن 10م هق، بمناسبت حسن خدمت وی، نواحی صومای، ترگور، و دول را به او واگذار کرد، ولی غازی قران بعداً به سلطان سلیم عثمانی پیوست، و اخلاق وی تابع والی وان بودند. قلعه‌ی مستحکم غازی قران در ۱۰۶۵ هق بر صخره‌ای مشرف بر دشت ارومیه وجود داشته است. در قرن ۱۹م، دولت ایران (بوسیله‌ی ایل شکاک) بتدریج دست تجاوز ترکان را از صومای کوتاه کرد.

از آثار باستانی صومای زنجیر قلعه (میان صومای و سلماس)، اطاقی که در کوه کتول (kotul) در سنگ حفر شده است، و اطاقهای مشابهی در مدخل نازلوچای در دشت ارومیه را میتوان نام برد، که جملگی احتمالا از دوره‌ی وانی است.

صومای برادوست، بخش، ← صومای، دهستان.

صومعه (sŏme'e)، نام دو آبادی از دهستان بروانان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، که بفاصله‌ی ۵ کم از یکدیگر، در ۱۲- کیلومتری ش ترکمن چای واقعند، یکی **صومعه‌ی علیا** (olyā) (جمع ۲٬۱۰۲ نسث ۱۳۴۵ هش) و دیگری **صومعه‌ی سفلی** (sofla) (جمع ۴۷۷ نسث ۱۳۴۵ هش).

صومعه‌سرا (sŏme'e.sarā)، شهرستان، ل استان یکم (گیلان)؛ مشتمل بر بخشهای حومه و تولم. مرداب الزلی در ل آنست. رود ماسوله از شهرستان میگذرد، و نزدیک آبادی نرگستان به مرداب میریزد. محصولش برنج و توتون و ابریشم است. راههای شوسه‌ای آنرا به رشت و آستارا مربوط میسازد. از آبادیهای دیگرش گوراب زرمخ میباشد. در بهمن ماه ۱۳۲۳ هش، دهستانهای صومعه‌سرا (جمع ح ۱۴۸٬۰۰۰؛ ۱۶۰ آبادی) و گگرات تبدیل به بخش صومعه‌سرا از شهرستان فومنات گردید؛ در آبان ماه ۱۳۳۸ هش، بخش از شهرستان فومنات منتزع و تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، **صومعه-سرا** (جمع ۸٬۴۳۹ نسث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۲کیلو-متری غ رشت است. آب آن از رود ماسوله تأمین میشود. یکشنبه‌بازار، مسجد جامع، و کارخانه‌ی برق دارد.

صوی، سبتای: ← سبتای صوی.

صهبای قمی (sahbāye qomi)، شهرت **محمد تقی فرزند ملا یدالله**، ف ۱۱۹۱ هق، شاعر ایرانی. اجدادش از دماوند به قم مهاجرت کردند، و صهبا در این شهر متولد شد، و در آنجا نشو و نما یافت. بعدها به اصفهان رفت، و متجاوز از ۲۰ سال در آنجا اقامت داشت. معاصر آذر بیگدلی و شاگرد میر سید علی مشتاق اصفهانی بود، و تخلص خود را از او گرفت. در شیراز درگذشت. بیشتر به غزلسرائی و رباعی‌گوئی مایل بود. عده‌ی اشعار او را قریب به ۳٬۰۰۰ نوشته‌اند.

صهیب (sohayb)، ف ۳۸ هق، از صحابه و یاران سابقه‌دار (← سابقین) پیغمبر اسلام. پدرش، سنان ابن مالک، از اشراف جاهلی بود، اما خود او در کودکی به اسارت رومیها افتاد، و بعدها او را خریدند و آزاد کردند. قبل از اسلام در مکه تجارت میکرد، و مالی اندوخت، و هم در مکه اسلام آورد. هنگام مهاجرت مسلمانان به حبشه، مشرکین از مهاجرت او ممانعت کردند، ولی وی همه‌ی اموال خود را به آنها واگذاشت، و به مدینه رفت. در بدر و احد و دیگر غزوات با پیغمبر همراه بود.

صهیون[1] (sehyŏn)، قسمتی از اورشلیم که در کتاب مقدس بعنوان شهر داود تعریف شده است (دوم سموئیل ۷.۵). اصلا این لفظ به قلعه‌ی یبوسیان، واقع بر تپه‌ی چش اورشلیم، اطلاق شده است، که داود آنرا فتح کرد، و قصری محلی برای تابوت عهد در آن برپا نمود (اول پادشاهان ۱.۸). لفظ صهیون اشاره به اورشلیم، و ارض موعود، و آرزوی مسیحائی بنی اسرائیل است، و اصطلاح صهیونیت از آن مأخوذ است.

صهیونیت[2] (sehyŏniyyat) [از صهیون]، نهضتی برای تبدیل مجدد یهودیان به ملتی واحد. از سال ۷۰ بم که دولت یهود بدست امپراطوری روم منقرض شد، یهودیان همواره در آرزوی استقرار مجدد در فلسطین بودند. یهودیان در هر جا که میزیستند بسبب شکنجه و آزاری که با آن مواجه بودند و نیز بسبب احساس یگانگی مذهبی با یکدیگر همواره گروه متمایزی تشکیل میدادند، و هدفشان حفظ منافع خود بود. ایمان به اینکه مسیح با ظهور خود بنی اسرائیل را از دوری از وطن رهائی خواهد داد همیشه در آنها زنده بود، و چه بسا که بدنبال مسیحهای دروغین مانند سبتای صوی رفتند. در قرون ۱۸م و ۱۹م، که ملتها نسبت به یهودیان روش تساهل پیش گرفتند، یهود نیز تا حدی فرهنگ مللی را که در میان آنها میزیستند اتخاذ کردند. این امر سبب نگرانی بعضی از رهبران یهود خاصه م. مندلسون (۱۷۲۹-۸۶) گردید، که اتخاذ فرهنگهای ملی را منافی فرهنگ مذهبی یهود میشمردند. طرز فکر عمومی در اواخر قرن ۱۹م این بود که یهود ملتی در شرف تکوین است، و نیازمند سرزمینی (نه ضرورةً فلسطین) مختص به خود میباشد. اما یهودیان اروپای شرقی از آرزوی دیرین خود به بازگشت به فلسطین دست‌بردار نبودند. بهر حال، نهضت صهیونیت تا زمان ت. هرتسل عمدةً جنبه‌ی فرهنگی داشت، ولی وی تشکیل یک مملکت یهودی را بعنوان راه حل مسئله‌ی یهود و آنتی‌سمیتیسم پیشنهاد کرد. در ۱۸۹۷ نخستین کنگره‌ی جهانی صهیونی را در شهر بال منعقد ساخت، و این کنگره مقرر کرد که در کشورهائی که تعداد یهودیان معتنابه است سازمانهای صهیونی تشکیل گردد. اولین مسئله‌ای که سبب اختلاف در نهضت صهیونی گشت این بود که آیا تشکیل یک مملکت یهودی ضرورةً باید در فلسطین صورت گیرد یا نه. در کنگره‌ی ۱۹۰۵، اکثریت نمایندگان این امر را ضروری شمردند، و پیشنهاد بریتانیا را که حاضر بود اوگاندا را بعنوان میهن یهود به آنان اعطا کند رد کردند. پس از آن نهضت، عمدةً به رهبری وایزمن، همّ خود را صرف اقدامات سیاسی کرد، و نیز امتیازاتی از سلطان عثمانی که بر فلسطین فرمانروائی داشت تحصیل نمود. در ۱۹۱۷ که بریتانیا با دولت عثمانی (از متحدین جنگ I) در جنگ بود، صهیونیها موقع را مغتنم شمردند، و وسایل صدور اعلامیه‌ی بلفور (← بلفور، آرثر جیمز) را فراهم ساختند (این اعلامیه وعده‌ی کومک به یهودیان برای تأسیس مرکز ملی قوم یهود در فلسطین میداد). در ۱۹۲۳ فلسطین تحت قیمومیت بریتانیای کبیر قرار داده شد، و هدف عمده‌ی این کار اجرای مفاد اعلامیه‌ی بلفور بود. تعداد مهاجرین یهودی به فلسطین در سالهای اول

(۱)Zion; Sion (۲)Zionism

قیمومیت افزایش بسیار یافت، ولی دیری نگذشت که بین بریتانیا و صهیونیها بر سر تعبیر بعضی از مواد اعلامیه اختلاف نظر پدید آمد، و این امر سبب اختلاف بین سران نهضت در باب نحوه‌ی مقابله با بریتانیا گردید. در طی جنگ II، کشمکش مرکز فعالیت صهیونیها شد، و پس از جنگ صهیونیها بر شدت فعالیت خود افزودند. در این زمان کنگره‌ی جهانی صهیونی منشعب شد، و گروهی خواستار همه‌ی فلسطین (و حتی اردن هاشمی) شدند، و گروه دیگر به اکراه طرح سازمان ملل متحد را برای تجزیه‌ی فلسطین پذیرفتند. پس از اعلام (۱۴ ماه مه‌ی ۱۹۴۸) تشکیل رژیم صهیونیستی، کنگره‌ی جهانی صهیونی بکلی از آن دولت جدا شد، و این امر جوابگوی ادعای کسانی است که همه‌ی صهیونیان جهان را مطیع و تابع دولت اسرائیل میشمارند. امروز فعالیت نهضت صهیونیت معروف تسهیل مهاجرت یهود به خاک اسرائیل و فعالیتهای فرهنگی در خارج مملکت اسرائیل است.

صیدا (seydā) یا **صیدون** (sidun)، یا **سیدون**، عربی **صیداء** (saydā')، شهر قدیم و یکی از بزرگترین دریابندرهای فنیقیه، در لبنان کنونی. یکی از قدیمترین شهرهای فنیقی است، و ذکرش (بنام سیدونو) در کتیبه‌های تل العمارنه مربوط به ح ۱۴۰۰ ق‌م آمده است. پس از هزاره‌ی ۲ م ق‌م همه‌ی فنیقیان را صیدائیان میخواندند. صیدا همواره از مراکز مهم داد و ستد بود، و زمانی مخصوصاً رنگهای ارغوانی و ظروف شیشه‌ای آن مشهور بود. اگرچه صور که بوسیله‌ی مهاجرنشینان صیدائی تأسیس شده بود صیدا را تحت الشعاع قرار داد، صیدا در دوره‌ی حکومت ایرانیان و دوره‌ی هلنیستی و عهد رومیان بندر مهمی بود. در دوره‌ی اسلامی اهمیتی نداشت. در دوره‌ی جنگهای صلیبی تا حدی اهمیت یافت. ذکر صیدا مکرر در کتاب مقدس آمده است (پیدایش ۱۵.۱۰؛ اول پادشاهان ۳۱.۱۶؛ متی ۲۱.۱۵؛ اعمال رسولان ۳.۲۷). کتاب احصاء العلوم فارابی اول بار در ۱۹۲۱ در صیدا به طبع رسید، و این امر حاکی از اشتغالات فرهنگی صیدائیان است.

صیدآباد (seydābād)، بخش (جمعیت ح ۱۲۰٬۰۰۰)، شهرستان دامغان، فرمانداری کل سمنان؛ مرکزش امیرآباد. راه آهن تهران به مشهد از آن میگذرد. دهستان کوه‌دروار از این بخش معادن سرب و روی دارد. آبادی **صیدآباد** (جمعیت ۴۹۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۱ کیلومتری غ دامغان، سابقاً مرکز بخش بود.

صیدان (seydān) یا **صیدون** (seydun) یا **قلعه‌ی عباسقلی خان**، ده (جمعیت ۷۷۱ نسمه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان بهمنی سرحدی، شهرستان کهکیلویه، استان ششم (خوزستان).

صیدلانی: ← صیدنه.

صیدله: ← صیدنه.

صید ماهی: ← ماهیگیری.

صید مراد خان زند (seyd morād xāne zand)، فت ۱۲۰۳ هق، از خوانین بزرگ زند؛ برادرزاده‌ی علیمراد خان زند. علیمراد خان، ۵ ماه پس از آنکه شیراز را گرفت و به سلطنت نشست، حکومت شیراز را به صید مراد خان داد، و خود عازم اصفهان شد. بعد از وفات علیمراد خان، چون جعفر خان زند به شیراز رفت، صید مراد خان را کور کرد و به زندان انداخت. بعد از جعفر خان، صید مراد خان در شیراز دعوی استقلال کرد، و بسلطنت نشست. اما لطفعلی خان زند چون به شیراز آمد او را بقتل رسانید.

صیدنانی: ← صیدنه.

صیدنه (saydana) یا **صیدله** (saydala)، در اصطلاح علوم قدیم، شناختن انواع و اجناس ادویه‌ی مفرده، و شناختن اقسام برگزیده‌ی آنها، و آگاهی از ترکیب ادویه‌ی مرکبه از روی نسخه‌های مدون و یا از روی تجربه‌ی متخصصین. آنچه از تعریف ابوریحان بیرونی در کتاب صیدنه (دنباله‌ی مقاله را ملاحظه کنید) مستفاد میشود، فن شناختن قوا و خواص ادویه‌ی مفرده غیر از فن صیدنه بوده است. متخصص در فن صیدنه و یا صیدله را صیدنانی (saydanāni) و صیدلانی می‌نامیدند. در زبان عربی امروز، صیدله بمعنی دواءفروشی، و صیدلانی بمعنی دواءفروش است. بقول ابوریحان بیرونی، صیدنه و یا صیدله از کلمه‌ی سندل است، که معرب چندن یا چندل هندی میباشد، و چون صندل در داروسازی از مواد مهم بوده است، داروشناسان و داروفروشان را صیدنانی و یا صیدلانی، و فن آن را صیدنه و یا صیدله میگفتند (مانند عطار، که اگرچه امتعه‌ی مختلف میفروخته است، ولی چون عطر یکی از مهمترین کالاهای او بوده است، شغل او به عطاری و صاحب شغل به عطار معروف شده است). **صیدنه** یا **صیدله** بعنوان اسم خاص نام کتابی است به عربی، در فن داروشناسی قدیم، بترتیب حروف الفبا، تألیف ابوریحان بیرونی. نسخه‌ی خطی منحصر بفرد متن عربی این کتاب در بورسه (ترکیه) موجود است. مقدمه‌ی آن با ترجمه‌ی آلمانی از م. مایرهوف بطبع رسیده است (برلین، ۱۹۳۲). ابوبکر علی ابن عثمان اصفر کاسانی کتاب صیدنه را در قرن ۷م هق به فارسی ترجمه کرده است؛ نسخ خطی این ترجمه موجود میباشد.

صیدون، ده، ← صیدان.

صیدون، شهر باستانی فنیقی، ← صیدا.

صیره، جزیره و کوه، ← عدن، قسمت ۱.

صیفه: ← متعه.

صیفی (seyfi) [از صیف، عربی، ← تابستان]، تابستانی (مانند "انقلاب صیفی". ← انقلابین). زراعت صیفی کشتی است که در بهار یا اوایل تابستان میکنند، و محصولش (محصول صیفی) در تابستان یا اوایل پائیز بدست میآید. خربزه، هندوانه، خیار، و بادنجان از محصولات صیفی هستند. ف شتوی.

صیقل دادن[1] (seyqal dādan)، هموار و براق کردن بوسیله‌ای مکانیکی، مانند مالش. در فلزگری، صیقل دادن عبارتست از برطرف کردن ناهمواریهای سطحی یک شیء فلزی، و به وسیله‌ای مکانیکی یا با الکترولیز انجام میگیرد.

صیمره (saymara)، رود ایران غربی، در کرمانشاهان و لرستان و خوزستان. نامش را صیمره نیز ضبط کرده‌اند. از اتصال رودهای گاماسیاب و قره‌سو در ش اراضی دهکده‌ی جامه‌شوران از دهستان دروفرامان کرمانشاهان تشکیل میشود، به نام صیمره وارد خاک لرستان میشود، و در شهرستان خرم‌آباد، نزدیک ملاوی، رود کشکان بآن میریزد. پس از آن، بنام رود کرخه وارد خوزستان میگردد. حوزه‌های کوهستانی صیمره در زاگرس بالغ بر ح ۴۲٬۰۰۰ کم‌ه است. صیمره (بمعنی اخص) در امتداد لغ‌ج‌ش در دره‌های عمیق جریان دارد، و از تنگه‌های صعب العبور میگذرد، و از ناحیه‌ی کبیر کوه گذشته وارد دشت خوزستان میگردد. شهر قدیم صیمره در کنار این رود قرار داشت.

صیمره، شهر قدیم، ولایت مهرجان قذق، غ ایران، نزدیک رود صیمره. نامش را صیمره نیز ضبط کرده‌اند. خرابه‌های آن در اراضی آبادی دره‌شهر (در بلوک صیمره یا بخش درمشهر) در ناحیه‌ی پشتکوه قرار دارد. بقول همرگان، خرابه‌های شهر ماداکتو (دومین پایتخت عیلام) در اراضی درمشهر واقعست. صیمره در سال ۲۵۸ هق بر اثر زلزله ویران گردید، و ح ۲۰٬۰۰۰ تن از مردمش هلاک شدند، ولی ظاهراً دیگر بار آباد شد. در زمان یاقوت، در صیمره نخل و زیتون و بادام بعمل میآمد. در زمان حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق) "شهری کوچک و خراب" بوده است.

صیمکان، فارس، ← سیمکان.

صین[2] (sin)، بیابانی در فلسطین، ج‌غ بحر المیت، و یکی از مواضعی که بنی اسرائیل پس از خروج از مصر در آن فرود آمدند (اعداد ۱۳.۲۱، ۱.۲۵؛ ۲۷.۱۴؛ ۳۳.۳۶، ۳۴.۳، ۴؛ تثنیه ۳۲.۱۵۱ یوشع ۱۵.۱، ۳).

صین، ضبط نام مملکت آسیائی چین در مآخذ اسلامی.

(۱)polishing; burnishing (۲)Zin

ض

ض ضـ ـضـ ـض ض ضـ ـضـ ـض

Z Z Z Z

ضابط (zābet)، در سازمان اداری و نظامی دولت عثمانی، عنوان بعضی از صاحبان مناصب، و بعدها عنوان افسران ارتش. در اوایل دولت عثمانی، ضابط به متصدیان و ناظرین بر بعضی از امور یک محل (احتمالا درآمدها) اطلاق میشد. در قرن ۱۱م هق (۱۷م بم) کمابیش به معنی افسر ارتش بکار میرفت، و بعدها در این معنی استانده شد. پس از برآمدن جمهوری ترکیه استعمال آن بدین معنی در آن کشور منسوخ شد، اما در بعضی از ممالک عربی که سابقاً جزء امپراطوری عثمانی بودند باقی مانده است. زمانی در دولت عثمانی، شهربانی و ژاندارمری را ضبطیه (zabtiyye) میخواندند. نیز ← ضابطین عدلیه.

ضابط بودن در تحمل و ادا، در حدیث: ← صحیح.

ضابطه (zābete)، در تداول علمی، قاعده، دستور.

ضابطین عدلیه (zābetine adliyye)، مأمورینی که مکلف اند به تفتیش و کشف جرایم خلاف، جنحه، و جنایات، و یا اقداماتی که برای جلوگیری مرتکب یا متهم از فرار یا مخفی شدن باید به عمل آید. بر طبق مادهی ۱۹ آیین دادرسی کیفری ایران، ضابطین عدلیه عبارتند از (۱) مدعی العموم ابتدائی و معاونین او؛ (۲) مستنطق؛ (۳) کمیسرهای پلیس و قائم مقام آنان؛ (۴) صاحبان مناصب و رؤسای بریگاد ژاندارم؛ مدعی العموم رئیس ضابطین عدلیه محسوب است، ولی مأموریت مخصوص و عمدهی او تعقیب امور جزائی است. حدود و وظایف هر یک از ضابطین عدلیه در باب اول از آیین دادرسی کیفری مندرج است.

علاوه بر مقامات مذکور، امنای صلح، مأمورین صلح، بخشداران، و کدخدایان نیز، به موجب قوانین مختلف، از ضابطین عدلیه محسوبند.

ضالع، آبادی: ← عربستان جنوبی، تحت الحمایهی، قسمت ۱.

ضامن: ← ضمان.

ضامن‌جان (zāmen.jān)، ده (جه ۱٬۷۲۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک، ۱۲کیلومتری ج اراک. راه آهن سرتاسری ایران از اراضی آن میگذرد.

ضبط اطلاعات: ← ضبط صوت.

ضبط صوت[1] (zabte sōt) [بجای "دستگاه ضبط صوت بر نوار مغناطیسی"]، اسبابی برای ضبط کردن صوت بر نوار مغناطیسی[2] (نوار نازکی غیر هادی، معمولا پلاستیکی، که با گرد اکسید مغناطیسی آهن پوشیده شده است). ضبط صوت اصلا عبارتست از مخزون کردن صوت در محیطی مادی بموازات تولید آن، بطوری که بتوان آنرا در موقع مطلوب مجدداً احداث کرد. دستگاههائی که امروز این عمل را انجام میدهند بر سه نوعند: دستگاه ضبط صوت بر فیلم سینما (← سینما)، دستگاه ضبط صوت بر صفحه (← فونوگراف)، و دستگاه ضبط صوت بر نوار مغناطیسی، و دستگاه اخیر است که نزد ما بطور مطلق به "ضبط صوت" معروفست.

تجربیات اولیه در باب ضبط مغناطیسی صوت در ۱۸۹۸ بوسیلهی و. پاولسن دانمارکی بعمل آمد، اما در آن زمان نوار مغناطیسی معمول نبود، و دستگاه پاولسن صوت را بر سیم ضبط میکرد. اساس عمل ضبط صوت، خواه بر سیم یا بر نوار، همان تجربیات پاولسن است. ضبط و باز دادن صوت بوسیلهی یک آهنربای برقی صورت میگیرد، که به شکل حلقهای است بریده، و دو انتهایش بسیار به هم نزدیکند. آهنربا را سر ضباط[3] (sare zabbāt) و فاصلهی دو انتهای آنرا رخنهی هوا[4] میخوانند. امواج صوتی به یک میکروفون برخورد میکنند، و تولید یک جریان متغیر برق میکنند (چنانکه در تلفن هم همین امر صورت میگیرد). این جریان را، پس از فزونسازی، از سیم آهنربای برقی میگذرانند؛ آهنربای برقی مغناطیس میگردد، و بدینگونه، یک میدان مغناطیسی تولید میشود که تغییراتش هماهنگ با تغییرات جریان است. حال سیم یا نوار را با حرکت متشابه از مقابل رخنهی هوا میگذرانیم؛ ذرات سیم یا ذرات فلزی نوار، که در حال عادی کیف اتفق قرار دارند، در هنگام عبور از میدان مغناطیسی مقابل دهنهی هوا مغناطیس و تنظیم میشوند (شکل را ملاحظه کنید)، و در هر لحظه درجهی مغناطش ذراتی که از مقابل رخنهی هوا میگذرند وابسته است به شدت میدان مغناطیسی در آن لحظه. بدین طریق، امواج صوتی بصورت طرحی مغناطیسی بر نوار منطبع میشود.

برای احداث صوت ضبطشده، سیم یا نوار را با همان سرعت یکنواختِ هنگام ضبط صوت از مقابل سر ضباط میگذرانند (دستگاههای کاملتر، سر مخصوصی بنام "سر بازده"[5] برای این منظور دارند). در این صورت، میدان مغناطیسی ذرات سیم (یا نوار) جریانی در سیم سر ضباط (یا سیم سر بازده مخصوص) القا میکند، که تغییراتش هماهنگ با تغییرات میدان مغناطیسی نوار است، که خود هماهنگ با امواج صوتی ضبطشده میباشد. جریان القائی متغیر مذکور را، پس از فزونسازی، وارد بلندگو میکنند، و آن صوت ضبطشده را باز میدهد.

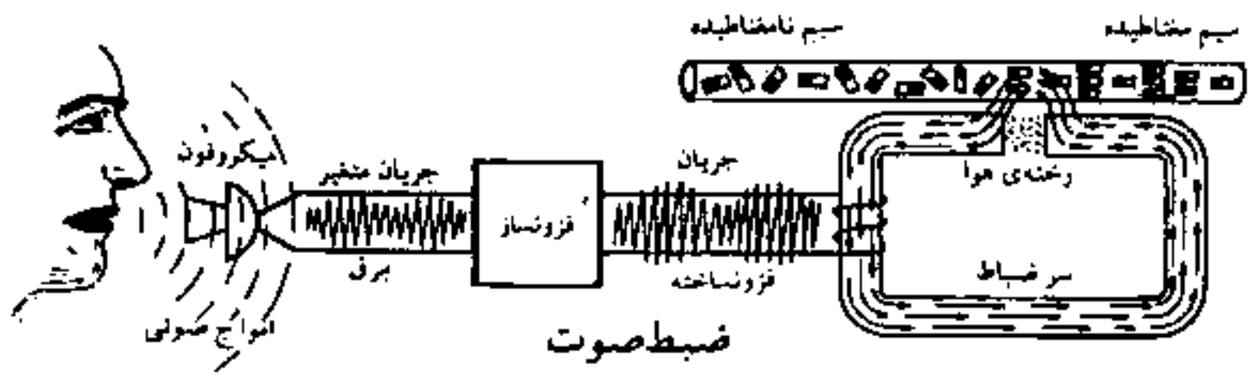

ضبط صوت

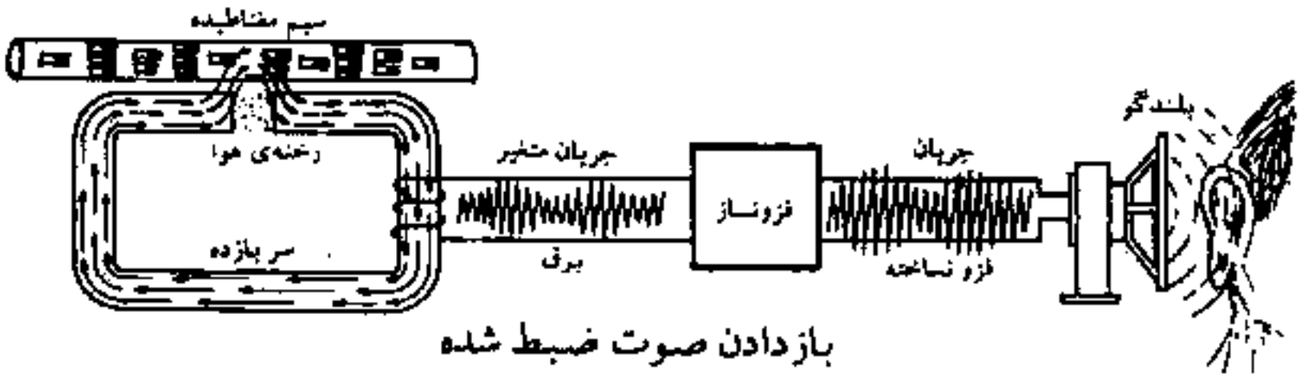

بازدادن صوت ضبط شده

یک نوار را که صوتی بر آن ضبط شده است میتوان چند هزار بار برای احداث آن صوت بکار گرفت. اگر بخواهیم صوت ضبطشده را از نوار

(۱)tape recorder (۲)magnetic tape (۳)recording head (۴)air gap (۵)playback head

محو کنیم کافی است آنرا از میدان مغناطیسی یک جریان متناوب بربسامد، که از سیم آهنربای دیگری (سر محوکننده)[1] میگذرد، عبور دهیم. در نتیجه، ذرات مغناطیسی ترتیب خود را از دست میدهند، و کیف اتفق قرار میگیرند، و نوار برای ضبط مجدد آماده است.

دستگاه ضبط صوت یکی از انواع دستگاههای ضبط اطلاعات است. بوسیله‌ای مشابه میتوان تصاویر را نیز ضبط کرد؛ برای این کار، بجای میکروفون، یک دوربین تلویزیون بکار میبرند، که امواج نور را تبدیل به جریان متغیر برق میکند. در حسابگرهای الکترونی و دستگاههای داده‌آما، دستگاه مخصوصی برای حفظ و ضبط داده‌ها و اطلاعات بکار میبرند.

ضبطیه: ← ضابط.

ضبة ابن اد، قبیله‌ی عرب: ← ربیعه، شجره (ص 1074).

ضبی، ابوالعباس (abo'l.ʿabbāse zabbi) [ابوالعباس احمد ابن ابراهیم]، فت ۳۹۸ هق، وزیر فخرالدوله‌ی دیلمی. بعد از صاحب ابن عباد، فخرالدوله وزارت را به او و ابوعلی اصفهانی به 10'000 دینار بفروخت.

ضبی، ابوجعفر (abu.jaʿfare zabbi) [ابوجعفر احمد ابن یحیی]، فت ۵۹۹ هق، از فضلای مسلمان اسپانیائی. از آثارش بُغیة الملتمس فی تاریخ رجال اهل الاندلس است که مشتمل بر زندگینامه‌ی فضلای اندلس میباشد.

ضبی، مفضل: ← مفضل ضبی.

ضجاعمه: ← غانیان.

ضحاک (zahhāk)، در اوستا **اژی‌دهاک** (aji-dahāk) [اژی = مار؛ دهاک = مخلوق اهریمنی] مشهور به **بیور اسب** (bivar asb)[= دارنده‌ی ده هزار اسب]، در شاهنامه و داستانهای ملی، پسر مرداس که بر جمشید پیروز شد، و 1'000 سال با ستمگری و مردمکشی در ایران پادشاهی کرد. به اغوای ابلیس (اهریمن) پدر پارسای خود را کشت. ابلیس سپس به صورت جوانی خوبروی بر او ظاهر شد، و آشپز او گشت، و هر روز او را از گوشت جانوران و مرغان خوراکهای خوب می‌داد (تا آن زمان مردمان رستنی میخوردند). سپس با اجازه‌ی ضحاک دو کتف او را بوسید و ناپدید شد، و بلافاصله دو مار از کتفهای ضحاک برآمدند، که او را آزار میدادند. ابلیس بار دیگر بصورت طبیبی بر او آشکار گشت، و گفت باید مغز سر آدمی به ماران دهند تا بیاسایند. مراد ابلیس آن بود که بدین تدبیر نسل آدمیان از جهان برافتد، اما دو مرد پارسا از نژاد پادشاهان ایران ـ ارمائیل و کرمائیل ـ به آشپزی نزد ضحاک رفتند و هر روز از دو تن کشتنی یک تن را میرهاندند و مغز سر گوسفندی را به جای مغز او به ماران میدادند و در آخر هر ماه ۳۰ تن را با گوسفندان به صحرا میفرستادند، که کُردان از نژاد آنان اند.

ضحاک شبی در خواب دید که سه مرد جنگی ناگهان پدید آمدند، و کهترین ایشان با گرزی گاوسر بر سر او زد، و او را به بند کشید. ضحاک از وحشت بانگی چنان بلند برآورد که کاخ به لرزه درآمد. اخترشناسان به ضحاک خبر دادند که وی آبتین (پدر فریدون) را خواهد کشت، و فریدون به خونخواهی پدرش و نیز برمایون، که بفرمان ضحاک کشته میشود، او را به بند خواهد آورد. ضحاک از بیم سرانجام ستمگریهای خود، مردم را در درگاه خود گرد آورد و از آنان خواست که بر مهربانی و خوبی او گواهی نویسند، و مردم از ترس گواهی نوشتند. اما ناگاه خروشی از درگاه برخاست، و آهنگری کاوه‌نام، که ۱۷ پسرش را برای خوراک ماران کشته بودند و می‌خواستند ۱۸مین را نیز بکشند، به دادخواهی آمد. ضحاک گفت که فرزند او را بازپس دهند، و از او خواست که وی نیز آن نوشته را گواهی کند. اما کاوه گواهینامه را بدرید، و خروشان با پسر از درگاه بیرون رفت، و چرم‌پاره‌ای را که بر پیش میبست (درفش کاویان) بر سر نیزه کرد، و با انبوه مردمان که بر او جمع شدند نزد فریدون شتافت. فریدون و کاوه بر گنگ دژهوخت (gange dejhuxt) (بیت المقدس؟)، جایگاه ضحاک، بازگشتند. فریدون به کاخ ضحاک رفت، همه‌ی زنان ضحاک را از بدی و آلودگی بپیراست، و ارنواز و شهرناز را بانوی خود ساخت، و با آنان بر تخت ضحاک نشست، و از ایشان نشان ضحاک را پرسید. آنان گفتند که ضحاک به هند رفته است تا مردمان را بکشد، و سر و تن خویش با خون آنان بشوید، شاید که گفتار اخترشناسان و سرنوشت او وارون شود، و این زمان هنگام بازگشت اوست. پیشکار ضحاک، کندرو (kond-rō)، که در غیبت او بر کشور فرمان میراند، به پیشباز او شتافت، و گفت که سه مرد آمده‌اند و کهترین ایشان بر تخت تو نشسته است. ضحاک گفت شاید مهمانی است؛ کندرو گفت که مهمان با گرز نمیآید، و مهمان را با زن تو چه کار؟ ضحاک برآشفت و رهسپار کاخ شد. بر در کاخ، بانگ مردمان را شنید که ضحاک را نمیخواهیم. پس خود را در آهن پوشاند و به کاخ درآمد، و چون فریدون را با شهرناز بر تخت نشسته دید، خنجر به دست به سوی آنان شتافت، اما فریدون با گرز بر سر او نواخت و او را به بند آورد، و به دماوند برد و در غاری سرنگون آویخت. ضحاک در شاهنامه با نامهای ازدها، ازدهادوش، و ازدهاش نیز آمده است.

در اوستا، اژی‌دهاک به صورت حیوانی اهریمنی و خطرناک و نیرومند، دارای ۳ پوزه و ۳ سر و ۶ چشم، و مایه‌ی آسیب آدمیان، تجسم یافته است، که در کشور بوری (bavri) (بابل) سلطنت داشت. از مجموع روایات اوستائی و پهلوی و اسلامی چنین برمیآید که اژی‌دهاک از غرب ایران و ظاهراً از آشور یا کلده به ایران تاخته، و داستان او خاطره‌ای از هجوم آشوریان و کلدانیان، و سفاکیها و خونریزیهای آنان پیش از تشکیل دولتهای ماد و هخامنشی است که در ذهن ایرانیان دورانهای بعد به جای مانده است. نیز ← شداد.

ضحاک ابن قیس: ← احنف ابن قیس.

ضحاک ابن قیس شیبانی (zahhāke 'bne qayse šeybāni)، فت ۱۲۸ یا ۱۲۹ هق، از سرکردگان خوارج در زمان خلیفه مروان II. کوفه را گرفت، و به دعوت مردم موصل آنجا را نیز اشغال کرد. پس از اینکه مروان از تصرف حمص فراغت یافت، لشکر به دفع او برد، و ضحاک در جنگ بقتل رسید.

ضحاک ابن قیس فهری (zahhāke 'bne qayse fehri)، فت ۶۴ هق، رئیس قبیله‌ی قیس و از هواخواهان معاویه. در ۳۹ هق معاویه او را مأمور لشکرکشی به حجاز بر ضد طرفداران علی ع کرد، و ضحاک راه را بر حجاج بست، تا آنکه علی حجر ابن عدی را به دفع او فرستاد، و ضحاک فرار کرد. در ۵۵ یا ۵۴ هق معاویه او را حکومت کوفه داد. پس از وفات (60 هق) معاویه، بر طبق وصیت او، وسیله‌ی نیل پسرش یزید را به خلافت فراهم کرد. پس از وفات (۶۴ هق) معاویه‌ی II، در کشمکشهائی که بین خالد ابن یزید، عبدالله ابن زبیر، و مروان ابن حکم بر سر خلافت روی داد، ضحاک که ولایت دمشق داشت عاقبت جانب عبدالله را گرفت. پس از انتخاب مروان به خلافت، ضحاک در جنگ با وی بقتل رسید، و طرفدارانش متفرق شدند.

ضحاک ابن مزاحم (zahhāke 'bne mozāhem) [ابوالقاسم ضحاک ابن مزاحم بلخی خراسانی]، فت 105 هق، مفسر قرآن و معلم اطفال. در کوفه مدرسه‌ای مجانی برای اطفال تأسیس کرد. تعداد شاگردان مدرسه‌ی وی را 3'000 گفته‌اند. کتابی در تفسیر بدو منسوبست.

ضحاکی، قلعه‌ی، فسا، فارس: ← قلعه‌ی ضحاکی.

ضحی، سوره‌ی (zohā) [= چاشتگاه]، سوره‌ی ۹۳م قرآن، مکی، ۱۱ آیه، مشتمل بر آیاتی در تقویت و تسلیت پیغمبر اسلام در مقابل آزار مشرکان.

ضخامت عدسی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت ۱.

ضد عفونی: ← گندزدا.

ضد مسیح[2] (zedde masih)، در معتقدات مسیحیان، موجودی که بزرگترین دشمن عیسی محسوب است، و فساد را بر دنیا مستولی میکند، ولی عاقبت عیسی در ظهور مجدد خود او را برای همیشه مقهور میسازد (قد دجال). مسیحیان نخستین او را همان نرون دانسته‌اند؛ ویکلیف و پس از وی لوتر و بسیاری از پروتستانها او را با پاپ یا با اقتدارات وی منطبق شمرده‌اند. عنوان ضد مسیح را مسیحیان، بمعنای عام، بر منکرین و معارضین عیسی نیز اطلاق کرده‌اند.

ضدنه، آبادی: ← فجیره.

ضد یخ[3] (zedde yax)، ماده‌ای که آنرا به مایعی اضافه میکنند تا نقطه‌ی انجماد آنرا پایین بیاورد. در موتورهای با احتراق داخلی، ماده‌ی ضد یخ را به مایع خنکساز رادیاتور اضافه میکنند یا آنرا بعنوان مایع خنکساز بکار میبرند، تا از یخ زدن دستگاه خنکساز در هنگام سردی هوا احتراز شود. از جمله‌ی مواد ضد یخ اتانول (الکل اتیلیک)، متانول (الکل متیلیک)، و گلیکول[4] (glikol) (از مشتقات اِتان) است.

ضرابخانه (zarrāb.xāne)، محل ضرب سکه و مخصوصاً سکه‌های قانونی یک کشور. تا حدی که اطلاع داریم، اولین ضرابخانه در حدود قرن ۷م قم در لیدی دایر شد، و کمی بعد ضرب سکه‌های سیمین در یونان رواج یافت، و از آنجا وارد

(۱)erase head (۲)antichrist (۳)antifreezing solution (۴)glycol

ایتالیا و سایر ممالک ساحلی مدیترانه گردید، و به ایران و هند نیز رسید. بطور کلی، بسبب توسعه‌ی فراوان جنبه‌ی پولی اقتصادیات در شرق وسطی خاصه در قرون اولای اسلامی، ضرابخانه‌ها، به اصطلاح مآخذ اسلامی، دار الضرب (zarb dāro 'z-)در این ناحیه از سازمانهای ضروری بود. نخستین وظیفه‌ی ضرابخانهٔ آن بود که سکه‌های موزد احتیاج دولت و مردم را فراهم سازد. همچنین، در مواردی که اصلاحات پولی بعمل می‌آمد، ضرابخانه محل مبادله‌ی سکه‌های ازرواج‌افتاده با سکه‌های جدید بود. پس از تصرف شرق وسطی بدست مسلمانان، اعراب از ضرابخانه‌هائی که از دولتهای ساسانی و روم شرقی به میراث برده بودند استفاده میکردند، و در دوره‌ی امویان بود که مسلمانان مستقیماً در کار ضرب سکه مداخله کردند، چنانکه حجاج دار الضربهای جدیدی در کوفه و واسط تأسیس کرد، و خلیفه عبدالملک اقدام به اصلاح سکه‌ها کرد، و خلیفه هشام کار ضرب سکه را متمرکز نمود، و در نتیجه تعداد دار الضربها تقلیل فاحش یافت. سیاست هشام، که ظاهراً مبتنی بر سنتهای روم شرقی بود، در عهد عباسیان دوامی نیافت. بعلاوه، در نتیجه‌ی پیدایش دولتهای نیمه‌مستقل کوچک متعدد و زیاد شدن حجم مبادلات بازرگانی، ضرب سکه از حالت تمرکز خارج شد، و وضعی شبیه آنکه در دوره‌ی ساسانیان وجود داشت پیدا کرد. تسلط و نظارت بر دار الضرب علامت استقلال فرمانروایان گردید، و آنان نام خود را بر سکه‌ها ضرب میکردند، و حال آنکه قبلا این کار از امتیازات خلیفه بود. بهر حال، برای تضمین سلامت پول و حفظ منافع عامه، دار الضربها تحت نظارت مراجع قانونی قرار داشت. معذلک، بسیاری از فرمانروایان از موقعیت خود بنفع خویش سوء استفاده میکردند، و مثلا سکه‌های رایج را غیر قانونی اعلام، و فرمان تعویض آنها را با سکه‌های جدید کم‌عیار یا مغشوش صادر میکردند. بهر حال، تنزل اقتصادی اواخر قرون وسطی در تقاضای سکه تقلیل فاحش داد، و این عمل وضع ضرابخانه‌ها را متزلزل کرد، و سود حاصل از آنها را سخت تقلیل داد.

در ایران، تا زمان ناصرالدین شاه قاجار هر یک از شهرهای عمده‌ی ایران ضرابخانه‌ی جداگانه داشت، و در نتیجه سکه‌های گوناگون با عیار و وزن متفاوت در کشور رواج داشت. در سال ۱۲۸۳ هق، که بر حسب امر ناصرالدین شاه وزارتخانه‌ها و خدمات و ولایات تقسیم شد، جزء وظایف محوله به دوستعلی خان معیر الممالک یکی هم امور "ضرابخانه‌های ممالک محروسه" بود. پس از مسافرت سال ۱۲۹۰ هق ناصرالدین شاه به اروپا، وی به فکر متمرکز کردن دستگاه ضرب سکه افتاد. ماشینهای لازم از اروپا خریداری شد، و در سال ۱۲۹۴ هق چرخ سکه و ضرابخانه‌ی دولتی به ریاست میرزا علی خان امین‌الملک، وزیر رسایل خاصه، و به مباشرت یک نفر متخصص اتریشی، دایر گردید. در سال ۱۲۹۶ هق، امور ضرابخانه سپرده به محمد ابراهیم خان آبدارباشی ملقب به امین‌السلطان بود (بهمین جهت، سکه‌های جدید نقره به "قران امین‌السلطانی" معروف شد). در سال ۱۲۹۹ هق، اعلانی از طرف دولت در باب صحت عیار مسکوکات جدید و ترقی ضرابخانه‌ی دولتی صادر شد، حاکی از اینکه ۵ دستگاه چرخ سکه دایر است، و روزی 100'000 سکه‌ی طلا و نقره به آسانی میتواند ضرب نماید، و در ضمن صریحاً به جمیع ولایات حکم شد که همه‌ی سکه‌های قدیم را به ضرابخانه‌ی دولتی فرستاده پول جدید الضرب بگیرند، و هر کس از تاریخ ربیع الاول آن سال تا مدت ۶ ماه پول طلا و نقره داشته باشد و مبدل به سکه‌ی جدید الضرب نکند خزانه‌ی دولت دیگر آن را در عوض پول رایج قبول نخواهد کرد. نیز مدالهای دولتی اعم از طلا و نقره و مس همه در ضرابخانه ضرب میشود.

از سال ۱۳۰۰ هق ریاست ضرابخانه به حاج محمد حسن اصفهانی، معروف به حاج محمد حسن کمپانی، واگذار گردید، و وی با عنوان "امین دار الضرب" مشغول کار شد.

اداره‌ی ضرابخانه جزء وزارت مالیه بود، ولی عمل ضرب بطور امانی و مقاطعه انجام میشد، چنانکه حاج محمد حسن سالی 22'000 تومان به دولت میداد. در ۱۳۰۷ هق، که بانک شاهنشاهی در ایران دایر شد، متدرجاً ضرابخانه نیز در دست آن بانک قرار گرفت. پس از جلوس (۱۳۱۳ هق) مظفرالدین شاه، ضرابخانه جزء وزارت داخله، و پس از برقراری مشروطیت (۱۳۲۴ هق) جزء اداره‌ی خزانه گردید.

تا پیش از سال ۱۳۲۸ هق، طرز کار ضرابخانه این بود که دولت با کسی برای حمل نقره قرارداد میبست؛ اگر نقره‌ای وارد میشد ضرابخانه بکار می‌افتاد، و الا کار نمیکرد. در آن سال دولت امر حمل و نقل نقره و تعیین مقدار آن و مدت کار ضرابخانه را خود بدست گرفت، و با بانک شاهنشاهی قراردادی بست، و خرید و حمل نقره را به انحصار آن بانک داد.

پس از وضع قوانین مربوط به واحد و مقیاس پول ایران، ضرابخانه بنام "ضرابخانه‌ی شاهنشاهی" شروع بکار کرد. در مهر ماه ۱۳۴۱ هش، ضرابخانه‌ی شاهنشاهی منحل و وظایف آن به بانک مرکزی ایران واگذار گردید.

ضرار، مسجد: ← محمد، قسمت ۴۵: توبه، سوره‌ی.

ضرایب تبدیل مقیاسات. برای ضرایب تبدیل مقیاسات بریتانیائی و امریکائی به مقیاسات سلسله‌ی متری و بالعکس جدول صفحه‌ی ۱۳۱۹ ملاحظه شود.

ضرب[1] (zarb)، در حساب، یکی از چهار عمل اصلی، که بدان وسیله عده‌ی آحاد حاصل از تکرار یک عدد را به تعداد آحاد عدد دیگر، یا، بعبارت دیگر، حاصل جمع چند عدد مساوی را، غالباً بمراتب سریعتر از اجرای عمل جمع، بدست میآورند. عمل تقسیم "عکس" عمل ضرب است (← تقسیم، در ریاضیات). عددی را که مکرر میشود مضروب[2] (mazrub) و عددی را که به تعداد آحاد آن این عدد تکرار میشود، یعنی تعداد عوامل جمع را، مضروب فیه[3] (mazrubon fih) و حاصل عمل را حاصلضرب[4] (مضروب فیه در مضروب) خوانند؛ مضروب و مضروب فیه را عوامل[5] ضرب نامند. علامت عمل ضرب "×" یا "." است، که مضروب را در سمت چپ و مضروب فیه را در طرف راست آن مینویسند (نیز ← علامات اعمال). مثلا ۵ × ۳۲ حاصلضرب ۳۲ (مضروب) است در ۵ (مضروب فیه)، و بمعنی ۳۲+۳۲+۳۲+۳۲+۳۲ میباشد. عبارتی مانند ۴ × ۱۲ × ۷ × ۲ بمعنی ۴ × [۱۲ × (۷ × ۲)] است، که برای محاسبه‌ی آن باید ۲ را در ۷ و حاصل را در ۱۲ و این حاصل را در ۴ ضرب کرد. اجرای عمل ضرب قواعدی دارد که در کتابهای حساب مقدماتی مذکور است. در اینجا باین مطلب اشاره میشود که برای اجرای سریع عمل ضرب باید حاصلضرب دو عدد یک رقمی را در یکدیگر بذهن سپرد. معمولا این حاصلضربها را در جدول معروف به جدول ضرب یا (بسبب انتساب آن به فیثاغورس) جدول فیثاغورس درج میکنند. خواص اساسی عمل ضرب در حساب از این قرار است، (الف) تعویضپذیری یا استقلال از ترتیب عوامل، یعنی مثلا ۲ × ۳ مساوی با ۳ × ۲ است و بطور کلی a.b = b.a؛ (ب) شرکتپذیری، یعنی مثلا حاصلضرب ۳ × ۲ در ۵ مساوی حاصلضرب ۲ در ۵ × ۳ است، و بطور کلی (a.b).c = a.(b.c)؛ (ج) توزیعی بودن نسبت به اعمال جمع و تفریق، یعنی مثلا

$$۳ \times (۷ + ۴) = ۳ \times ۷ + ۳ \times ۴,$$
$$۳ \times (۷ - ۴) = ۳ \times ۷ - ۳ \times ۴.$$

(د) حاصلضرب ۱ در هر عدد مساوی همان عدد است (مثلا ۵ = ۱ × ۵ و ۵ = ۵ × ۱)؛ (ه) حاصلضرب صفر در هر عدد مساوی صفر است (مثلا ۰ = ۰ × ۵ و ۰ = ۵ × ۰). عمل ضرب را در مورد کسرهای متعارفی و کسرهای اعشاری میتوان تعمیم داد (← کسر). نیز ← قوه. برای ضرب در شمار ثنائی ← شمار ثنائی.

در علم جبر معمولی، که حروف نمایش اعداد است، نیز ضرب یکی از اعمال اصلی است، و علامت آن "×" (که بندرت بکار میرود) یا "." است، ولی معمولا علامت ضرب نوشته نمیشود مگر در بین اعداد. مثلا ab بمعنی حاصلضرب a در b و 2a بمعنی حاصلضرب ۲ در a است. ضرب جبری واجد همان خواص ضرب حسابی است و، بعلاوه، در ضرب دو عدد جبری، اگر دو عدد دارای یک علامت باشند حاصلضربشان مثبت است و الا منفی. مثلا (۵ −)·(۲ −) و (۵ +)·(۲ +) هر یک مساوی 10 +، و (۵+)·(۲ −) و (۵ −)·(۲ +) هر یک مساوی 10 − است. البته علم جبر هم قواعد معین برای تعیین حاصلضرب عبارات جبری دارد.

بین بسیاری از سایر موجودات ریاضی هم اعمالی بنام ضرب تعریف میکنند. مثلا اگر a یک عدد جبری و $\vec{v}$ یک حامل باشد (← حامل، در ریاضیات)، حاصلضرب $a.\vec{v}$، بنا بر تعریف، حاملی است با همان مبدأ و امتداد $\vec{v}$، که کمیتش حاصلضرب مقدار مطلق a در کمیت حامل $\vec{v}$، و جهتش بر حسب اینکه a مثبت یا منفی باشد همان جهت $\vec{v}$ یا خلاف جهت آن باشد. همچنین، بین حاملها دو عمل بنام ضرب عددوار دو حامل و ضرب حاملی دو حامل تعریف میشود، که در مبحث حاملها و هم در مسائل گوناگون مکانیک و فیزیک اهمیت تام دارند. بالاخره، در دستگاههای ریاضی

(۱) multiplication (۲) multiplicand (۳) multiplier (۴) product (۵) factors

بطور کلی نیز بعضی از اعمال را ضرب مینامند (← عمل، در ریاضیات).

ضرب (zarb) [عربی، = نوع]، در علم عروض، آخرین پایه از مصراع دوم هر بیت؛ مانند بود (bovad)، بر وزن فعل (fa'al)، در آخر مصراع دوم این بیت،

توانا بود هر که دانا بود
بدانش دل پیر برنا بود.

نیز ← صدر؛ عروض؛ ابتدا؛ حشو.

ضرب، در موسیقی: ← وزن.

ضرب (zarb) یا **تنبک** (tonbak)، یکی از سازهای کوبی معمول در خاور میانه، خاصه ایران، که بر خلاف بسیاری از سازهای کوبی دیگر، که با کوبه نواخته میشوند، با انگشتان دو دست نواخته میشود. ضرب را دُمبَک و تُمبَک نیز میگویند. ضرب مرکبست از دو استوانه‌ی مجوف متصل به یکدیگر، که یکی از آنها (موسوم به تنه) قطورتر از دیگری (موسوم به نَفیر) است؛ دهنه‌ی تنه، که آنرا "دوره" مینامند، با پوست مسدود است، و انتهای نفیر به دهنه‌ای شبیه دهنه‌ی شیپور و موسوم به دهانه یا کالیبر (kālibr؛ فنس. ← کالیبر) منتهی میشود. تنه‌ی ضرب در حقیقت کاسه‌ی طنین آن میباشد.

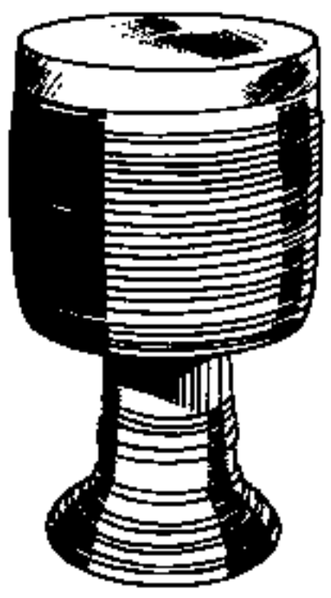
ضرب

ضرب را هنگام نواختن زیر بغل میگیرند، بطوری که دهنه‌ی مسدود آن رو به جلو باشد. در مقابل ۳ یا ۴ ضربه‌ی انگشتان دست چپ، ۶ یا ۸ ضربه با انگشتان دست راست بروی پوست نواخته میشود. ضربه‌های دست چپ اصل و پایه‌ی وزن را حفظ میکنند، و ضربه‌های دست راست برای تزیین ضربه‌های دست چپ است. بدنه‌ی ضرب را عموماً از چوب یا سفال و ندرةً از فلز میسازند، و نوع چوبی آن را گاه با صدف یا خاتم یا رنگ تزیین میکنند. ضرب را به اندازه‌های مختلف میسازند، ولی ابعاد یک ضرب معمولی بطور متوسط از این قرار است، قطر دوره، ۲۴ سم؛ طول تنه، ۲۱ سم؛ طول نفیر تا لبه‌ی کالیبر، ۱۹ سم؛ قطر قسمت خارجی نفیر، ۲۲ سم؛ و قطر قسمت داخلی نفیر، 10 سم.

اهمیت سازهای کوبی، خاصه تنبک، در موسیقی مشرق‌زمین بمراتب بیش از اهمیت اینگونه سازها در موسیقی غربی است، زیرا در موسیقی غربی سازهای کوبی فقط برای تأکید نغمه‌های بخصوص یا تقویت اصوات در مواقع لازم بکار میرود، در صورتی که در موسیقی شرقی، مثلا موسیقی ایرانی، تنبک بالاستقلال زبانی گویا دارد، و میتوان با آن هر چهار خاصیت نوای موسیقی‌یعنی قوت و ضعف، پستی و بلندی، حالت، و زمان بین اصوات را بخوبی نشان داد. این کیفیت تنوعی خاص در موسیقی ایرانی ایجاد میکند که در موسیقی غربی به آسانی میسر نیست.

ضربان[1] (zarabān)، در صوت، افزایش و کاهش ناگهانی و متناوب شدت صوت، که از تداخل دو دسته امواج صوتی دارای بسامدهای نزدیک به یکدیگر حاصل میشود (برای تصویر و توضیح بیشتر ← تداخل). عده‌ی ضربانها در ثانیه مساوی تفاضل بسامدهای دو موج صوتی میباشد. پدیده‌ای مشابه در سایر امواج (مانند امواج نور) نیز روی میدهد.

ضرب و جرح (zarb, jarh)، در اصطلاح حقوق. ضرب ایراد صدمه است به بدن شخص دیگر بی آنکه اثری از زخم بجای گذارد. ضرب ممکن است مستقیم (با دست و پا) یا غیر مستقیم (مثلا با چوب و سنگ) وارد شود. جرح هر ضایعه‌ی عضوی است که در بدن شخص بدست غیر حادث شود، مانند زخم یا شکستگی. دو کلمه‌ی ضرب و جرح در قانون مجازات ایران بیشتر با هم استعمال میشوند. مجازات ضارب به نسبت خسارت بدنی که به مضروب وارد میآید متفاوت است. مواد ۱۷۲–۱۷۵، ۱۷۹–۱۸۰، و ۱۸۴ قانون مجازات عمومی ایران ناظر به مجازات ضارب میباشد.

ضربه[2] (zarbe)، در اصطلاح علم **مکانیک**، برخورد یا تصادم دو جسم. خصوصیت مسئله‌ی ضربه در مکانیک اینست که، هنگام برخورد دو جسم به یکدیگر، نیروهای شدید و کم‌دوام در کار میآیند، که بسبب آنها، سرعتهای دو جسم دستخوش تغییرات ناگهانی میشوند، و حال آنکه در حرکت اجسام تحت تأثیر نیروهای عادی، تغییرات سرعت نقاط مختلف جسم اتصالی است. نیروهائی را که در طی ضربه بر دو جسم متصادم تأثیر میکنند نیروهای کوب[3] [← کوبش، از کوبیدن]، و زمان بسیار کوتاه تصادم را زمان ضربه نامند. از جنبه‌ی عملی، در طی تصادم میتوان اولا از نیروهای مؤثر بر دو جسم (مثلا نیروی ثقل) جز نیروهای کوبش چشم پوشید، و ثانیاً از تغییر مکان دو جسم در مدت کوتاه تصادم صرف نظر کرد، و دو جسم را در زمان ضربه ساکن شمرد. از قوانین عمومی مکانیک که در حل مسائل مربوط به ضربه بکار میرود قانون بقای مقدار حرکت است (مقدار حرکت یک جسم حاصل ضرب جرم آن در سرعتش میباشد). به موجب این قانون، حاصلجمع مقادیر حرکت دو جسم پیش از تصادم و پس از آن یکسان است. بعنوان مثال، فرض کنیم گلوله‌ای به جرم 10 گرم به قطعه‌چوب ساکنی با جرم ۲۰ کگ، که مطابق شکل آویخته شده است، برخورد کند، و در آن فرو رود، و سرعت گلوله و قطعه‌چوب پس از تصادم، ۲۵ سم در ثانیه باشد (این سرعت را میتوان از روی تغییر ارتفاع قطعه‌چوب تعیین کرد). اگر v سرعت گلوله قبل از تصادم باشد، مقدار حرکت دو جسم قبل از تصادم مساوی $0 \times 20'000 + 10v$ است، و پس از تصادم برابر $25 \times (20'000 + 10)$. پس، به موجب قانون مذکور،

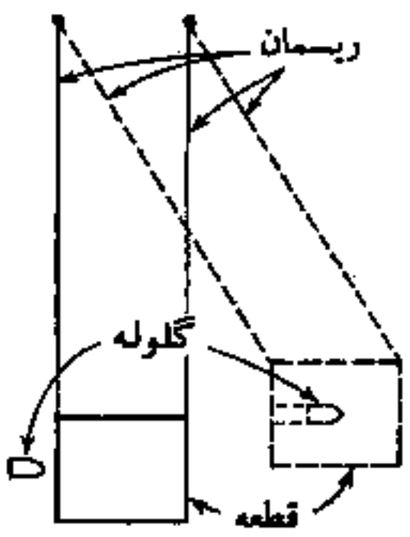

$$10v = 20'010 \times 25$$

و از آنجا (سم در ثانیه) $v = 50'025$.

اگرچه قانون بقای مقدار حرکت در مورد هر ضربه‌ای قابل اعمال است، تبدیلات انرژی در طی تصادم مربوط به گشانی دو جسم متصادم میباشد، و در حالات مختلف متفاوت است. زمان ضربه، چنانکه گفته شد، بسیار کوتاه است، ولی در طی این زمان کوتاه، دو جسم متصادم تغییر شکل می‌دهند، و مقداری انرژی صرف این کار میشود. اگر اجسام متصادم کشسان نباشند، تغییر شکلی که عارض آنها میشود بر جای میماند، و انرژیی که صرف آن شده است باز نمیگردد؛ در این حالت، اجسام متصادم، پس از وقوع ضربه، از هم جدا نمیشوند، بلکه در حال تماس میمانند. در بررسی ضربه در این گونه حالات، وسیله‌ای که در دست است همان قانون مقدار حرکت میباشد. اما، اگر اجسام متصادم کشسان باشند، بلافاصله پس از تصادم، به ابعاد و شکل اولیه‌ی خود باز میگردند، و انرژیی که صرف تغییر شکل شده بود باز میگردد. در این حالت، علاوه بر قانون مقدار حرکت، قانون بقای انرژی نیز قابل اِعمال است، و بموجب آن، حاصلجمع انرژی سینتیک دو جسم پیش از ضربه و پس از آن یکسان میباشد. بعنوان مثال، فرض کنیم دو قطعه‌ی فولادی 000'1 گرمی و ۲۵۰ گرمی بر صفحه‌ای افقی بترتیب با سرعتهای ۲۰ سم در ثانیه و 10 سم در ثانیه بجانب یکدیگر حرکت کنند، و مقصود تعیین سرعت هر یک از آنها پس از تصادم باشد، بفرض اینکه دو قطعه کشسان باشند. اگر u و v بترتیب سرعت قطعه‌ی بزرگتر و قطعه‌ی کوچکتر پس از تصادم باشد، و جهت مثبت را از چپ به راست بگیریم، مقدار حرکت و انرژی سینتیک دو قطعه پیش از تصادم بترتیب

$$1'000 \times 20 + 250 \times (-10) = 17'500$$
$$\frac{1}{2} \times 1'000 \times (20)^2 + \frac{1}{2} \times 250 \times (-10)^2 = 212'500$$

و پس از تصادم بترتیب

$$1'000u + 250v$$
$$\frac{1}{2} \times 1'000u^2 + \frac{1}{2} \times 250v^2$$

خواهد بود. پس، بموجب قوانین بقای مقدار حرکت و بقای انرژی،

$$1'000u + 250v = 17'500$$
$$500u^2 + 125v^2 = 212'500$$

از حل این معادلات نتیجه میشود،

$$v = 38 \text{ (سم/ثانیه)} \qquad u = 8 \text{ (سم/ثانیه)}$$

پس، در نتیجه‌ی تصادم، جهت حرکت قطعه‌ی کوچکتر تغییر میکند، و این قطعه با سرعت ۳۸ سم/ثانیه بطرف راست حرکت میکند، و قطعه‌ی بزرگتر با سرعت ۸ سم/ثانیه به دنبال قطعه‌ی کوچکتر حرکت مینماید. نیز ← ضریب ارتجاع.

ضربه، ضریب: ← ضریب ارتجاع.

ضربه‌ی پلاستیک: ← ضریب ارتجاع.

ضرغام (zarqām)، ف ۵۵۹ هق، از وزرای عاضد، آخرین خلیفه‌ی فاطمی مصر. در ۵۵۸ هق بر ضد شاور قیام کرد، و او را از کشور بیرون راند، و خود به وزارت نشست، و خلیفه وزارت او را تأیید

(۱)beat (۲)impact; collision (۳)percussion

کرد، و وی را لقب الملک‌المنصور داد. سپس در صدد اتحاد با نورالدین محمود زنگی که شاور بدو پناه برده بود برآمد، ولی توفیق نیافت. لشکرکشی آمالریک I به مصر بر مشکلات کار وی افزود. پس از اینکه شاور نورالدین را مصمم به لشکرکشی به مصر کرد، ضرغام در صدد اتحاد با آمالریک برآمد. در این ضمن شاور، شیرکوه، و صلاح‌الدین ایوبی به مصر لشکر کشیدند، و کمی بعد شاور به فسطاط وارد شد. هواخواهان ضرغام بتدریج او را رها کردند، و عاقبت وقتی خود را یکه و تنها یافت فرار اختیار کرد، اما بدست گروهی از مردم بقتل رسید.

ضروریات سته، در منطق قدیم: ← مبادی یقینی برهان.

ضروریه، مدینه‌ی: ← فارابی.

ضریب (zarib). **۱-**[۱] عدد یا حرف یا ترکیبی از اعداد و حروف (معمولا ثابت) که پیش از یک عبارت جبری نوشته میشود، و باید در آن ضرب شود. مثلا در عبارت 2ax، 2 ضریب ax است، و 2a ضریب x؛ و در عبارت x (a — 1)، عامل a — 1 ضریب x میباشد. **۲-**[۲] در فیزیک و مکانیک، مقدار یا ضریبی (بمعنی اول) که خاصیت معینی از یک ماده یا دستگاه معین را اندازه میگیرد، و برای آن ماده یا دستگاه، در شرایط معین، ثابت است. برای مثال مقالات آتیه یا ارجاعات آنها را ملاحظه کنید.

ضریب ارتجاع[۳] (zaribe erteja[۴]) یا **ضریب ضربه**[۴] در ضربه‌ی دو جسم، نسبت تفاضل سرعت‌های دو جسم پس از ضربه به تفاضل سرعتهای آنها پیش از ضربه. ضریب ضربه در مورد اجسامی که کاملا کشسان باشند مساوی ۱ است، و در مورد اجسام کاملا ناکشسان یا نرم مساوی 0، و در مورد سایر اجسام بین 0 و 1. در صورتی که ضریب ارتجاع کمتر از ۱ باشد ضربه را ضربه‌ی پلاستیک[۵] (plāstik) خوانند.

مقدار ضریب ارتجاع در تصادم چوب با چوب ۱/۲، در تصادم فولاد با فولاد ۵/۹، و در تصادم شیشه با شیشه ۱۵/۱۶ است.

ضریب اصطکاک: ← اصطکاک.

ضریب القاگری: ← خودالقائی.

ضریب انبساط[۶] (zaribe enbesāt)، نسبت ازدیاد طول (ضریب انبساط خطی)، یا سطح (ضریب انبساط سطحی)، یا حجم (ضریب انبساط حجمی) یک جسم بازاء یک درجه افزایش دما (معمولا از 0° به 1° صدبخشی)، به طول، یا سطح، یا حجم اولیه‌ی آن. مثلا اگر طول میله‌ای در 0° صدبخشی 10 متر و در 100° صدبخشی 10,01 متر باشد، انبساط آن بازاء 100° افزایش دما 10 ملم، و لهذا بازاء 1° افزایش دما (بشرط آنکه انبساط را یکنواخت فرض کنیم) 0,1 ملم است، پس ضریب انبساط خطی آن 0,00001 میباشد. برای یک ماده‌ی معین، بطور تقریب، ضریب انبساط سطحی دو برابر و ضریب انبساط حجمی سه برابر ضریب انبساط خطی است.

ضریب انکسار[۷] (zaribe enkesār)، در انکسار نور. ضریب انکسار (مطلق) یک محیط عبارتست از نسبت سرعت نور در خلا به سرعت نور در آن محیط؛ مثلا ضرایب انکسار شیشه و آب بترتیب ۳/۲ و ۴/۳ است. ضریب انکسار یک محیط نسبت به محیط دیگر عبارتست از نسبت ضریب انکسار اولی به ضریب انکسار دومی، و برابر نسبت سرعت نور در محیط دوم به سرعت آن در محیط اول میباشد. مثلا ضریب انکسار شیشه نسبت به آب مساوی (۴/۳)/(۳/۲) یعنی ۹/۸ است. ضریب انکسار مطلق هوا ح ۱,۰۰۰۲۹، و لهذا خیلی به ۱ نزدیک است؛ بنا بر این، ضریب انکسار یک محیط نسبت به هوا تقریباً مساوی ضریب انکسار مطلق آن محیط است. اگر ضریب انکسار محیطی نسبت به محیط دیگر بیش از ۱ باشد گویند محیط اول منکسرکننده‌تر از محیط دوم است؛ مثلا آب و شیشه از هوا منکسرکننده‌تر اند. ← انکسار.

ضریب تباهی: ← ضریب تلاشی.

ضریب تکثیر[۸] (zaribe taksir)، نسبت عده‌ی نوترونهائی که در یک رئاکتور تولید میشود به عده‌ی نوترونهائی که از بین میروند. برای اینکه فعل و انفعال زنجیری صورت گیرد باید ضریب تکثیر لااقل مساوی ۱ باشد.

ضریب تلاشی[۹] (zaribe talāši) یا **ضریب تباهی**[۱۰] (tabāhi)، در رادیوآکتیویته، تقلیل نسبی عده‌ی اتمهای یک ماده‌ی رادیوآکتیو در یک ثانیه. مثلا، یک گرم رادیوم، که مشتمل بر $2,7 \times 10^{21}$ اتم است، در یک ثانیه $3,7 \times 10^{10}$ ذره‌ی آلفا صادر میکند. پس ضریب تلاشی آن

$$\text{(در ثانیه)}\quad \frac{3,7 \times 10^{10}}{2,7 \times 10^{21}} = 1,37 \times 10^{-11}$$

است. در فیزیک هسته‌ای ثابت میشود که حاصلضرب ضریب تلاشی یک ماده‌ی رادیوآکتیو در نصف عمر آن مساوی 0,693 (دقیقاً، در لگاریتم نپری ۲) است. پس، در مثال مذکور، نصف عمر رادیوم برابر میشود با $0,693 \div (1,37 \times 10^{-11}) = 5 \times 10^{10}$ ثانیه، که تقریباً مساوی ۱۶۰۰ سال است.

اگر شماره‌ی اتمهای نمونه‌ای از یک ماده‌ی رادیوآکتیو در لحظه‌ی معین N، و ضریب تلاشی آن ماده λ باشد، در مدت یک ثانیه پس از آن لحظه، تعداد λN از آن اتمها متلاشی میشوند؛ این عدد فعالیت نمونه‌ی مذکور در آن لحظه است.

ضریب خودالقائی: ← خودالقائی.

ضریب صدور[۱۱] (zaribe sodur)، در فیزیک، نسبت انرژی تشعشعی صادر از یک سطح به انرژی تشعشعی صادر از یک سیه‌جسم عملی در همان دما و در تحت شرایط مشابه. در تعیین ضریب صدور ممکن است همه‌ی تشعشعات را ملحوظ داشت (ضریب صدور کلی) یا مثلا تشعشعات نور مرئی را (ضریب صدور نوری).

ضریب ضربه: ← ضریب ارتجاع.

ضریب فشردگی[۱۲] (zaribe feŝordegi)، در فیزیک اتمی، خارج قسمت تفاضل جرم یک ایزوتوپ (← همجا) و عدد جرمی آن بر عدد جرمی آن. مثلا جرم اتمی یکی از همجاهای کلور ۳۲,۹۸۶۰ و عدد جرمی آن ۳۳ است. پس ضریب فشردگی آن چنین است،

$$\frac{32,9860 - 33}{33} = -0,00042.$$

معمولا حاصلضرب نسبت مذکور را در 10^4 (یعنی 10‘000) ضریب فشردگی میشمارند. پس در مثال فوق، ضریب فشردگی ۴,۲ — خواهد بود.

ضریب قدرت[۱۳] (zaribe qodrat)، در یک مدار برق با جریان متناوب، نسبت قدرت واقعی جریان در آن مدار به قدرت ظاهری در آن. در مداری که جریان متصل برق از آن عبور کند، قدرت جریان بر حسب وات مساوی حاصلضرب نیروی برقرانی است در شدت جریان. اما در مورد جریان متناوب، حاصلضرب برقرانی مؤثر در شدت مؤثر مساوی قدرت ظاهری مدار است، که از ضرب کردن آن در ضریب قدرت، قدرت واقعی مدار، یعنی قدرت قابل استفاده‌ی آن، بدست میآید. قدرت ظاهری با ولت‌آمپر یا (وقتی بزرگ باشد) کیلوولت‌آمپر، و قدرت واقعی با وات سنجیده میشود. ضریب قدرت مساوی است با جیب تمام (کسینوس) اختلاف فاز بین شدت جریان و ولتاژ (← مدار برق)، و نیز مساوی خارج قسمت مقاومت مدار بر ممانعت آن میباشد.

ضریب کجنمائی، در نجوم: ← کجنمائی نور.

ضریب کشسانی: ← کشسانی.

ضریب یانگ: ← کشسانی.

ضریع[۱۴] (zari‘)، پرده‌ای لیفی که استخوان را از خارج میپوشاند. یاخته‌های این پرده تولید استخوان جدید میکنند، و بدون آن، شکستگی استخوان جوش نمیخورد. ضریع دارای اعصاب حسی فراوان است، و بدین جهت، وارد شدن ضربه به استخوان بسیار دردناک میباشد.

ضطغ: ← ابجد.

ضعف تألیف (za‘fe ta‘lif) [عربی = سست‌پیوندی]، در علم معانی، نادرستی و سستی سخن به سبب تقدیم و تأخیری که بر خلاف قواعد دستور زبان در اجزای کلام واقع شود، یا حذفی ناجایز که در آنها پیش آید، یا استعمال نابجای کلمه‌ای در ترکیب کلام. مانند: (۱) "والاتر از آنچه بود مقامش شد"، به جای "مقامش از آنچه بود والاتر شد"؛ (۲) "از اینکه آن چیزی که مورد نظرم بود شاید موفق بشوم خوشحال بودم"، به جای "خوشحال بودم از اینکه امکان داشت بدان چیزی که مورد نظرم بود توفیق یابم"؛ (۳) "دیروز هوا گرم و من مدتی در استخر شنا کردم" (حذف نابجای فعل "بود" از جمله‌ی اول)، و "همان شب در بیمارستان بستری و فردای آن روز مرا عمل کردند" (حذف نابجای فعل "شدم" از جمله‌ی اول)، (۵) "انوشیروان را با زیردستان مهر و عطوفت میکرد" (زاید و نابجا بودن "را" پس از "انوشیروان" که فاعل جمله است). ضعف تألیف از عیوب فصاحت کلام است.

---

(۱) coefficient (۲) coefficient; modulus (۳) coefficient of restitution (۴) impact coefficient (۵) plastic (۶) coefficient of expansion (۷) index of refraction; refractive index (۸) multiplication (یا reproduction) factor; reproduction constant (۹) disintegration coefficient (یا constant) (۱۰) decay coefficient (یا constant) (۱۱) emissivity (۱۲) packing fraction (۱۳) power factor (۱۴) periosteum

ضعف عقل[1] (za'fe aql)، در روانشناسی، کمتر بودن رشد قوای ذهنی از حد متعارف. برای ضعف عقل سه درجه قائلند: بلاهت[2] (belāhat)، سفاهت[3] (sefāhat)، و کودنی[4] (kŏdani). در ابلهان (خارج قسمت هوشی: ۰–۲۵)، سن هوشی هیچگاه از ۳ تجاوز نمیکند، و آنان احتیاج به سرپرستی و مواظبت دائم دارند. در سفیهان (خارج قسمت هوشی، ۲۶–۵۰)، سن هوشی ۳ تا ۷ است، با مراقبت کامل میتوان بعضی کارهای ساده را به آنان آموخت، اما خواندن را بندرت میآموزند. در کودنها (خارج قسمت هوشی، ۵۱–۷۰)، سن هوشی ۸ تا ۱۲ است، و آنان بطور کلی قابل تعلیم اند، و حتی میتوانند کارهائی مانند استعمال چرخ خیاطی یا ماشین تراش را تحت نظر مراقب و سرپرست انجام دهند. اگرچه خارج قسمت هوشی معیار مهمی برای تشخیص ضعف عقل است، در این امر تنها به آن نمیتوان اکتفا کرد.

نقائص یا عوارض جسمانی که در قریب 10% مبتلایان به ضعف عقل مشاهده میشود عبارتند از توقف در رشد در اثر کمی فعالیت غدهی تیروئید؛ کودنی منولی[5] (که به مناسبت شباهت صورت به منولان بدین نام خوانده شده است)؛ خردسری[6] (xord.sari)، که با جمجمهی کوچک و پیشانی مایل به عقب متمایز است، و معلول آسیب دیدن جنین میباشد؛ آبسری[7] (āb.sari) که نرخ کشتار آن در اطفال مبتلا زیاد است، و علامتش بزرگی کله و پیشانی پیشآمده میباشد، و علتش نامعلوم است.

سابقاً وراثت را عامل مهمی در ضعف عقل میشمردند، ولی امروز آن اهمیت را برای وراثت قائل نیستند، و شرایط نامساعد و غیر متعارف در دورهی پیش از ولادت، هنگام ولادت، و پس از آن را از عوامل مهم ضعف عقل میدانند.

ضعیف (za'if)، در اصطلاح محدثین، حدیثی (← حدیث) که در آن شرط یا شروطی که در حدیث صحیح یا حدیث حَسَن است نباشد (مثلا یکی از رواة آن عادل نباشد، یا حافظهی خوبی نداشته باشد، یا در عقیدهی او شکی باشد، و یا در سلسلهی سند حدیث شکافی باشد، مانند آنکه نام بعضی از راویان ذکر نشده باشد). درجات حدیث ضعیف بحسب دوری آن از شرایط صحت فرق میکند. فقهای شیعه در تعریف حدیث ضعیف گفتهاند که آن حدیثی است که فاقد یکی از شروط صحت و حسن و وثوق باشد. حدیث موثق (movassaq) در نظر فقهای شیعه عبارت است از حدیثی که راوی آن ثقه باشد، اما به مذهب شیعهی امامیه نباشد. بسیاری از علمای شیعه عمل به حدیث ضعیف را روا ندانستهاند، و بعضی گفتهاند اگر حدیث ضعیف مشهور باشد، یعنی از طرق بسیار روایت شده باشد، عمل به آن جایز است. این در صورتی است که مضمون حدیثِ ضعیف در بارهی یکی از احکام فقهی باشد، ولی اگر مضمون آن مربوط به پند و فضایل اعمال نیک باشد، عمل به آن در نظر اکثر علمای شیعه اشکالی ندارد.

ضلع[8] (zel')، قطعهخط مستقیم واصل بین دو رأس متوالی یک خط منکسر (← خط) یا یک کثیر الاضلاع (← قطر). در مثلث کروی، ضلع هر یک از قوسهای عظیمهای است که مثلث بدانها محدود میشود.

ضماد[9] (zamād؛ عربی zemād)، مادهای نرم- مانند آرد، حنا، خردل، و غیره که آنرا خمیر کرده معمولا حرارت میدهند و بر پارچهای پهن میکنند، و بر محل دردناک یا ملتهب بدن می- گذارند. ضماد برای گرم یا مرطوب نگاهداشتن محل دردناک یا ملتهب، و نیز بعنوان مسکّن، ضد عفونی، و غیره بکار میرود.

ضمان (zamān؛ به فارسی گاه -ze)، در اصطلاح حقوق مدنی، متعهد یا ملزم بودن به تأدیهی مالی یا انجام دادن امری. شخص متعهد را ضامن (zāmen) خوانند. ضمان بر دو قسم است. **ضمان عقدی** (aqdi) نوعی انتقال دین است، و عبارتست از اینکه شخصی مالی را که بر ذمهی دیگری است بعهده بگیرد. **ضمان قهری** (qahri) عبارتست از مسؤولیت جبران زیانی که کسی بواسطهی عمل خود به دیگری وارد آورده است، بیآنکه این مسؤولیت در اثر عقد یا قراردادی بوجود آمده باشد. بر طبق قانون مدنی ایران، این امور موجب ضمان قهری است: غصب و آنچه در حکم غصب است؛ اتلاف مال غیر؛ تسبیب (یعنی سبب تلف شدن مال غیر با تقصیر و بدون رعایت احتیاطات لازمه)؛ و استیفاء (estifā') (یعنی بهرهمند شدن کسی از عمل یا منفعت مال دیگری بر حسب اجازهی صاحب آن). نیز ← ضمان درک.

ضمان درک (zamāne darak). در اصطلاح حقوق، مسؤولیت فروشنده در موردی که مورد معامله، پس از دریافت بهای آن از خریدار، متعلق به شخص ثالث درآید. در این صورت، فروشنده باید بهای مورد معامله را به خریدار مسترد دارد، و هر گاه خریدار، هنگام خرید مال، از تعلق داشتن آن به غیر بیخبر بوده است، فروشنده باید از عهدهی خسارت وی نیز برآید.

ضمان‌عقدی: ← ضمان.

ضمان قهری: ← ضمان.

ضمره، بنی: ← محمد، قسمت ۲۳.

ضمضم ابن عمرو غفاری: ← محمد، قسمت ۲۵.

ضمیر (zamir)، در اصطلاح دستور زبان، کلمهای که، بجای اسم یک چیز، برای دلالت بر آن چیز (که در این مورد مرجع ضمیر خوانده میشود) بکار میرود. ضمیر در صورتی بکار میرود که مرجع آن معلوم باشد (مانند آنکه قبلا ذکر شده باشد یا از سیاق مطلب استنباط شود) یا نامعلوم و مورد تحقیق باشد.

ضمیری (zamiri)، شهرت و تخلص **کمال‌الدین حسین اصفهانی**، شاعر ایرانی عهد صفویه. بعضی او را از شاعران عهد شاه طهماسب صفوی و تاریخ وفاتش را ۹۷۳ هق گفتهاند، و برخی وی را از شاعران عهد شاه عباس صفوی شمردهاند. شش مثنوی (اسکندرنامه، بهار و خزان، جنة الاخیار، لیلی و مجنون، ناز و نیاز، و وامق و عذرا) و منظومههای دیگر به وی منسوب است.

ضمیمهی دودی: ← آپاندیس.

ضوابط (zavābet) یا **ضوابط الاصول** (o-l.'osul)، کتابی بعربی، در علم اصول فقه، تألیف سید ابراهیم ابن محمد باقر قزوینی حائری، از فضلای قرن ۱۳م هق. این کتاب عبارت است از حواشی و تعلیقاتی که مؤلف در هنگام تحصیل بر کتاب معالم نوشته است، و بعدها آنها را جمع و مختصر کرده است. این کتاب در سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ هق بچاپ رسیده است.

ضوء رمادی: ← روشنی خاکستری.

ضیاء: ← ضیاء اصفهانی؛ ضیاء السلطنه.

ضیاءآباد (zia'ābād)، بخش، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران). مرکزش، **ضیاءآباد** (جم ۴٬۵۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۹کیلومتری جنوب قزوین است. دو زیارتگاه (امامزاده کمال‌الدین و امامزاده ولی) دارد.

ضیاء اصفهانی (zia'e esfahāni)، شهرت **نورالله** متخلص به **ضیاء**، شاعر ایرانی معاصر شاه عباس I صفوی (سلطنتش ۹۹۶–۱۰۳۷ هق). از قریهی کفران (kafrān) (دهستان رودشت، اصفهان)، و کاتب دفتر دیوان بود. اشعار ساده و روانی میسرود. مثل معروف "مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان" از اوست.

ضیاءالدین ابن اثیر: ← ابن اثیر، ضیاءالدین.

ضیاءالدین برنی: ← برنی، ضیاءالدین.

ضیاءالدین طباطبائی، سید: ← طباطبائی، سید ضیاءالدین.

ضیاءالدین نخشبی: ← ضیاء نخشبی.

ضیاءالسلطنه (zia'o's.saltane)، لقب **شاه بیگم خانم** (šāh beygom xānom)، متخلص به **ضیاء**، دختر فتحعلی شاه قاجار، از مادری یهودی شیرازی به نام مریم، که چهار تن از پسران فتحعلی شاه (محمود میرزا، همایون میرزا، احمد علی میرزا، و شاه جهان میرزا) نیز از بطن او بودند. زنی شاعر و ادیب بود، و شکسته و تحریر را خوب مینوشت. وی مورد توجه فتحعلی شاه و منشی و متصدی نامههای محرمانهی او بود. تا فتحعلی شاه زنده بود شوهر اختیار نکرد. در زمان محمد شاه، در ۳۵ سالگی همسر میرزا مسعود وزیر امور دول خارجه گردید.

ضیاءالملک احمد (zia'o'l.molk ahmad)، عنوان و شهرت **خواجه ابونصر قوام‌الدین احمد**، ملقب به **نظام‌الملک ثانی**، ف ۵۴۴ هق، وزیر معروف عهد سلاجقه؛ پسر خواجه نظام‌الملک طوسی. در بلخ ولادت یافت، و در اصفهان برآمد، و بعد از پدر، یک چند از امور دولت برکنار بود. در ۵۰۰ هق وزارت سلطان محمد ابن ملکشاه یافت. در دوران وزارت، به امر سلطان محمد، یک چند به محاصرهی قلعهی الموت پرداخت (۵۰۳ هق)، ولیکن از آن کار نتیجه نگرفت، و بعد از انصراف ازین محاصره، در بغداد از دست فدائیان اسماعیلیه زخم خورد. سال بعد، سلطان محمد او را از وزارت معزول نمود (۵۰۴ هق)، و وی یک چند محبوس و یا خانهنشین گشت. در ۵۱۶ هق، مسترشد خلیفه او را به وزارت خویش برگزید، ولی سال بعد او را معزول کرد. پس از آن، خواجه احمد در یکی از زوایای مدرسهی نظامیهی بغداد اقامت جست، و باقی عمر را در

---

(۱) feeble-mindedness (۲) idiocy (۳) imbecility (۴) moronity (۵) Mongolism (۶) microcephalia (۷) hydrocephalia (۸) side (۹) poultice; cataplasm

انزوا گذرانید. داستان اختلاف او با سید ابوهاشم همدانی معروفست، و ظاهراً کسانی که خواسته‌اند رفتار محمد ابن ملکشاه سلجوقی را در فروختن خواجه احمد، و همچنین اقدام سید ابوهاشم را در خریدن او، به نوعی توجیه کرده باشند، گویند سید ابوهاشم، با وجود تبادیه‌ی مبلغ گزافی به سلطان محمد، خواجه احمد را آزاری نرسانیده در حق او نیکی کرد.

ضیاء خجندی (ziā'e xojandi)، شهرت **خواجه ضیاءالدین محمود ابن خواجه جلال‌الدین مسعود خجندی**، معروف به **فارسی**، ف ۶۲۲ هق، شاعر فارسی‌زبان. اصل او را از شیراز گفته‌اند، و گویا چون در جوانی به خجند رفته است به خجندی معروف شده. بعضی نیز اصل او را از خجند گفته‌اند. نیز گفته‌اند که چون نسبش به سلمان فارسی میرسید فارسی تخلص میکرد. وی عهده‌دار شغل قضا نیز بوده و مدتی متکفل امور شرعیه‌ی بخارا بوده است، و گویند به وزارت خراسان نیز رسیده. ضیاء از شاگردان امام فخر رازی بود، و سپس در جمع متصوفه وارد شد. عاقبت در هرات وفات یافت. از اشعارش قصاید و قطعاتی در تذکره‌ها و جُنگها مانده است. شرحی نیز بر کتاب المحصول فخر رازی نوشته است.

ضیاء نخشبی (ziā'e naxšabi) یا **ضیاءالدین نخشبی**، ف ۷۵۱ هق، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی. از وطن خود، نخشب، به هندوستان رفت، و در بدائون اقامت گزید. در دستگاه سلاطین خلجی راه یافت، و بعضی از کتب خود را بنام مبارکشاه خلجی نوشت. وی به السنه‌ی هندی آشنا شد، و بعضی از کتب هندی را به فارسی ترجمه نمود، که معروفترین آنها طوطی‌نامه است. آثار دیگرش عبارتند از داستان عشقی گلریز؛ جزئیات و کلیات، معروف به چل ناموس یا ناموس اکبر؛ لذة النساء (از اصل هندی)؛ سلک السلوک؛ نصایح و مواعظ؛ و عشره‌ی مبشره.

ضیابر (ziābar)، ده (جم ۱°۶۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان گسگرات، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ۱۸کیلومتری ل‌غ صومعه‌سرا.

ضیافت روز نوزدهم: ← بهائیه.

ط ط ط ط ط ط ط ط

T t T T ט

طائع، خلیفه‌ی عباسی؛ ← طایع.

طائف (tā'ef)، شهر (جم ح ۲۵'۰۰۰)، حجاز، عربستان سعودی، ۱۲۰کیلومتری جنوب مکه؛ کرسی تابستانی حجاز. در کوههای سراة قرار دارد. شهری است بارودار، و اطرافش را تاکستانهای معروف و باغها فرا گرفته است. در قدیم مرکز قبیله‌ی ثقیف بود. مقارن طلوع اسلام دومین شهر عربستان غربی و تالی مکه بود. در اوایل قرن ۱۹م وهابیها آنرا تاراج کردند. در ۱۸۱۳ بتصرف مصریها در آمد. عاقبت در جنگهای وهابیان با حسین ابن علی، پادشاه حجاز، طائف بتصرف آنان در آمد (۱۹۲۴). برای محاصره‌ی طائف در تاریخ اسلام ← محمد، قسمت ۴۴.

طائف، پیمان: ← عبیر.

طائف، محاصره‌ی، در تاریخ اسلام؛ ← محمد، قسمت ۴۴.

طائی، منسوب به قبیله‌ی طی. برای حاتم طائی ← حاتم طائی.

طائیس[1] یا **تائیس** (هر دو tāis)، نه قرن ۴م ق.م، محبوبه‌ی مشهور اسکندر مقدونی؛ مه آتن. در لشکرکشی اسکندر مقدونی به آسیا همراه او بود، و بنا بر مشهور، به تحریک او بود که اسکندر کاخ شاهنشاهان هخامنشی را در پرسپولیس آتش زد (۳۳۰ ق.م)، اگرچه بیشتر محققین کنونی این رأی را که او محرک اسکندر در این کار بود طرد میکنند. پس از وفات اسکندر، طائیس معشوقه‌ی بطلمیوس (والی و سپس، بعنوان بطلمیوس I، پادشاه مصر) گردید، و از او سه فرزند آورد. در روایات قدیم زیبائی و نکته‌سنجی او را ستوده‌اند.

طاب (tāb)، نام قدیم رود جراحی یا شعبه‌ای از آن که به **هارون** معروفست. امروز نام طاب بر نهر خیرآباد از شعب رود هندیان یا زهره و هم به خود این رود اطلاق میشود (← شش‌پیر). نام طاب را بصورت تاب هم ضبط کرده‌اند.

طابخه، قبیله‌ی عرب، ← ربیعه، شجره (ص ۱۰۷۴).

طابران: ← طوس، ناحیه (مخصوصاً قسمتهای I و ۷).

طاد (tād)، ده (جم ۱'۶۹۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۴کیلومتری ج فلاورجان. از زاینده‌رود مشروب میشود.

طارش (tāreš)، بلوکی در اشکور سفلی، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان). مرکزش، شوک (šavak) (جم ۳۵۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۴کیلومتری ج رودسر است.

طارق: ← طارق ابن زیاد؛ جبل طارق.

طارق، سوره‌ی (tāreq) [= پیداشونده در شب]، سوره‌ی ۸۶م قرآن، مکی، ۱۷ آیه؛ در آفرینش انسان و اینکه نیروی وی در برابر خدا ناچیز است.

طارق ابن زیاد (tāreqe 'bne ziād)، نه قرن اول هق، از رؤسای بربرها و از سرداران مسلمانان در فتح اندلس. پس از مسافرت طریف به اسپانیای جنوبی برای شناسائی، موسی ابن نصیر طارق را، که از موالی او بود، مأمور لشکرکشی به آن ناحیه کرد. طارق احتمالا در رجب ۹۲ هق (۷۱۱ بم) از تنگه‌ای که بنام وی به تنگه‌ی جبل طارق موسوم شده است گذشت. رودریک، شاه گوتها، که قلمرو خود را در مخاطره میدید، سپاهی عظیم برای مقابله با مهاجمین گرد آورد. طارق از موسی استمداد کرد؛ موسی ۵'۰۰۰ سپاهی بربر به یاری او فرستاد، و خود نیز در اوایل تابستان ۹۳ هق (۷۱۲ بم) به اسپانیا شتافت، و سویل و سپس مریدا را محاصره کرد، و پس از سقوط مریدا، بجانب تولدو پیش رفت، و در راه به طارق که تولدو را گرفته و بقول مورخین عرب غنائم هنگفتی بدست آورده بود پیوست. طارق پس از فتح تولدو قسمتی از لشکریان خود را به فتح قرطبه فرستاد. موسی به پیشرفتهای طارق سخت حسادت میورزید، و مورخین در باب خِفّتی که موسی در ملاقات با طارق بر وی روا داشت بتفصیل سخن گفته‌اند. بهر حال، فتوحات مسلمانان ادامه یافت، و دیری نگذشت که لشکریان آنها به ساراگوسا و مرتفعات آراگون، لئون، آستوریاس، و گالیشیا رسیدند.

طارم (tārom)، دهستان (جم ح ۱۵'۴۵۰؛)، بخش سعادت‌آباد، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، در محال سبعه؛ دارای ۳۶ (؟) آبادی. مرکزش **طارم** (جم ۴۱۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری ج حاجی‌آباد است.

طارم یا **تارم** (هر دو tārom)، ناحیه‌ای بسیار کوهستانی و حاصلخیز، که کنار رود قزل اوزن از پردلیس تا ملتقای این رود با رود شاهرود بزرگ، عموماً در امتداد ل‌غ‌ـج‌ش ممتد است.

در تاریخ، ناحیه‌ی طارم فقط در دوره‌ی آل مسافر اهمیت داشته است، که مرکزشان شمیران بود، و از آنجا به توسعه‌ی قلمرو خود پرداختند. در دوره‌ی مغول، مخصوصاً پس از انتقال پایتخت ایلخانیان به سلطانیه، نیز طارم اهمیتی یافت. در دوره‌ی صفویه نیز چند بار ذکرش بعنوان مقر زمستانی، شکارگاه، و پایگاه اعزام لشکر به گیلان آمده است. از اوایل دولت قاجاریه، طارم از ولایات مجاور موضوع و ولایت مستقلی گردید. طارم یک چند به اقطاع و تیول میرزا محمد خان دولوی قاجار و پسرش اللهیار خان آصف‌الدوله مقرر بود، و در آغاز دولت ناصرالدین شاه به تیول مهد علیا مقرر و به علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه سپرده شد. با برآمدن دولت پهلوی، اقتدار خانهای محلی از آنجا برافتاد.

ناحیه‌ی طارم منقسم میشود به طارم علیا و طارم سفلی. در مآخذ قبل از تقسیمات کشور ایران در ۱۳۱۶ هش، طارم سفلی از توابع خمسه و طارم علیا از توابع قزوین بوده است. در قتکه ۱۳۱۶، بخشی موسوم به سیردان، ظاهراً مشتمل بر این دو طارم، در جزء شهرستان زنجان تشکیل یافت، ولی در ۱۳۲۵ هش طارم سفلی از آن منتزع و تابع شهرستان قزوین قرار داده شد.

طارمسر (tārom.sar)، ده (جم ۱'۳۱۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۶کیلومتری ل‌ش کوچصفهان.

طارم سفلی (tārome sofla)، دهستان (جم ح ۲۶'۰۰۰؛)، بخش طارم سفلی، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، در ناحیه‌ی طارم؛ دارای ۸۵ (؟) آبادی. قزل اوزن مشروبش میکند. معدن زاج سفید دارد. بر طبق قتکه ۱۳۱۶، طارم سفلی جزء بخش سیردان از شهرستان زنجان بود، ولی در شهریور ماه ۱۳۲۵ هش از این شهرستان منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان قزوین گردید. مرکزش، سیردان (جم ۱'۲۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۰کیلومتری ج‌غ منجیل است.

طارم علیا (tārome olyā)، دهستان (جم ح ۲۸'۰۰۰؛)، بخش طارم علیا، شهرستان زنجان، استان یکم. در طول رود قزل اوزن؛ دارای ۱۱۱ (؟) آبادی. این ناحیه سابقاً جزء بخش سیردان از شهرستان زنجان بود. مرکز دهستان و بخش آبادی چورزق (cavarzaq) (جم ۷۶۱ سنه ۱۳۴۵ هش) است.

طاس[2] (tās)، مکعب کوچکی از استخوان، عاج، چوب، یا مواد مصنوعی، که در بعضی بازیهای

---

(1)Thaïs (2)die

شائسی بکار میرود. شش وجه مکعب از ۱ تا ۶ شماره‌گذاری شده است، بطوری که مجموع شماره‌های هر دو وجه مقابل مساوی ۷ است. نزد ما، معروفترین بازیی که بوسیله‌ی طاس (یک جفت) انجام میگیرد بازی نرد است. طاسها را در دست یا در جعبه‌ای تکان میدهند، و بر صفحه‌ی هموار ی میریزند؛ و بر حسب شماره‌هائی که رو میآید، بر طبق مقررات بازی عمل میکنند. طاس بسیار قدیمی است. در مقبره‌ها و ویرانه‌های مربوط به مصر قدیم و بابل طاسهائی اساساً مانند طاسهای کنونی بدست آمده است، و ذکر بازی با طاس در ریگ‌ودا و نیز در ایلیاد هومر رفته است. بازی با طاس در یونان و روم قدیم رواج داشت.

طاس‌کباب (tās.kabāb)، خوراکی ایرانی که اساساً از گوشت و پیاز و سیب زمینی، با روغن و ادویه فراهم میشود.

طاس و سینی (tāso sini)، وسایل مسینی که مخصوصاً سابقاً زنان به حمام میبردند. طاس جهت ریختن آب، و سینی برای نشستن بر پشت آن بود. از وسایل دیگری که به حمام میبردند پیه‌دان، مشربه، سنگ پا، میل فرق، و جام چهل کلید را میتوان نام برد.

طاشکپری‌زاده: یا **طاش‌کوپری‌زاده** (هر دو tāš-kēpri.zāde)، خاندانی از فضلای عثمانی که به آبادی طاشکپری (یا طاش‌کوپری) واقع در نزدیک قسطمونی در آسیای صغیر منسوبند.

مصطفی طاشکپری‌زاده، ۸۵۷–۹۳۵ هق، معلم بود، و چندی نیز تعلیم ولیعهد (سلطان سلیم I آتیه) را به عهده داشت. پسرش، **عصام‌الدین احمد طاشکپری‌زاده**، ۹۰۱–۹۶۸ هق، دایرةالمعارفنویس و زندگینامه‌نویس و از فضلای مشهور بود، و در بلاد مختلف تدریس کرد، و چندی نیز در بورسه قاضی بود، و در ۹۵۸ در استانبول منصب قضا یافت. سه سال بعد مبتلا به بیماری چشم گردید، و عاقبت کور شد. از آثارش دایرةالمعارفی است، بنام مفتاح السعاده، در علوم و فنون، بزبان عربی، که پسرش آنرا تحت عنوان موضوعات العلوم به ترکی ترجمه کرد. آثار متعدد دیگر نیز دارد، که مهمترین آنها شقایق نعمانیه است. پسرش، **کمال‌الدین محمد طاشکپری‌زاده**، ۹۵۹–۱۰۳۰ هق، مورخ و شاعر (با تخلص کمالی) و قاضی بود. دایرةالمعارف پدر را به ترکی ترجمه کرد. کتاب تاریخ ساف یا تحفة الاصحاب را در تاریخ دولت عثمانی تا زمان سلطان احمد I نوشت.

طاطائو، رود ایران غربی، ← تاتائو.

طاطیانوس: ← دیاتسرون.

طاعون[1] (tā'un)، بیماری عفونی مهلک همه‌گیر (← بیماریهای واگیردار)، که عامل آن باکتری ماسوره‌شکلی است بنام *Pasteurella pestis*، و سرایت آن به انسان بتوسط ککهائی است که با گزیدن جوندگان مبتلا (خاصه موشها) آلوده شده‌اند، یا (در بعضی انواع) مستقیماً از شخص مبتلا به انسان سرایت میکند. باکتری طاعون در ۱۸۹۴، در ضمن طاعون چین، در یک زمان ولی مستقلا بوسیله‌ی ش. کیتاساتو و آ. یرسن کشف شد.

عادیترین انواع طاعون طاعون غده‌ای و طاعون ریوی است. در طاعون غده‌ای، عقده‌های لنفی متورم میشود، و بیمار دوچار لرز، سر درد، درد پشت، تب شدید، و ضعف فوق العاده و لتارژی می‌شود. مرگ معمولا در روز ۳م یا ۴م روی میدهد. موشها سخت در معرض این بیماری هستند، و مهمترین عامل نشر آن میباشند. طاعون ریوی با علاماتی شبیه ذات الریه‌ی سخت مشخص میشود، و بفاصله‌ی ۱ تا ۴ روز بیمار را میکشد، و احتمالا یگانه نوعی است که، بدون مداخله‌ی کک، از انسان به انسان سرایت میکند. نرخ تلفات طاعون در صورتی که درمان نشود به ۹۰٪ میرسد. استرپتومیسین این رقم را به ۵٪ تقلیل داده است. مایه‌ی طاعون تا حدی ایمنی میدهد. نظارت بر جوندگان مخصوصاً در نواحیی که بروز طاعون در آنها سابقه دارد در جلوگیری از بروز این بیماری بسیار مؤثر است.

طاعون از قدیم الایام سابقه دارد، ولی باید توجه داشت که در طی تاریخ بسیاری از بیماریهائی را که سبب مرگ عده‌ی زیادی از مردم شده است "طاعون" خوانده‌اند، و پیدایش و شیوع آنرا با جنگ مرتبط دانسته‌اند. نخستین مورد آن در اروپا که از آن خبر داریم طاعون سال ۴۳۰ ق‌م در آتن است. پردامنه‌ترین طاعونها آنست که در ۱۳۳۴ در قسطنطنیه آغاز شد، و به اروپا نیز سرایت کرد (صلیبیونی که به اروپا باز میگشتند در این امر دخیل بودند)، و در مدتی کمتر از ۲۰ سال تخمیناً ح ۳/۴ سکنه‌ی اروپا و آسیا را نابود ساخت. این طاعون، بسبب لکه‌های سیاهی که در جریان بیماری بر پوست پدید میآمد، نزد اروپائیان به "مرگ سیاه"[2] معروف شده است. از طاعونهای معروف دیگر طاعون سال ۱۶۶۵ لندن است. در قرن ۱۹م چند بار طاعونهائی در قسطنطنیه و سایر نواحی اروپای شرقی، آسیای صغیر، سوریه، بین النهرین، عربستان، ایران، مصر، و افریقای شمالی بروز کرد، ولی هیچ جا وسعت فراوان نیافت. در ایران از ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۳ در نواحی کنار دریای خزر و در خراسان طاعون وجود داشت. شلیمر از طاعون سالهای ۱۸۷۰–۷۱ در بانه و کردستان سخن گفته است. در ۱۸۷۷ دگر بار طاعون در نواحی کنار دریای خزر و در خراسان پدید آمد، اما دوامی نیافت. از ۱۸۸۰ ببعد نیز به کرات طاعون در نقاط مختلف ایران ظاهر شد. در ۱۹۰۴ در لارستان طاعون کوتاه‌مدتی پدید آمد، که از جزیره‌ی لنگه نقل شده بود. در ۱۹۱۷ و ۱۹۲۳ در خرمشهر و از آنجا در آبادان، و در ۱۹۲۴ در خرمشهر و آبادان و بندر عباس طاعون پدید آمد، و از آن ببعد ایران از این بلیه محفوظ بوده است.

هند اغلب گرفتار این بیماری مهلک شده است، و هر بار صدها هزار از نفوس خود را از دست داده. در قرن ۲۰م شهرهائی که با وسایل بهداشتی نوین مجهزند از بروز طاعون مصون بوده‌اند.

طاعون (tā'un)، فنس لا پست[3] (la pest)، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی از آلبر کامو، در توصیف حوادث دوران موحش بروز طاعونی سخت در شهر اوران، الجزایر، که اصل آن اول بار در ۱۹۴۷ و ترجمه‌ی فارسی آن در ۱۳۴۴ هش در تهران انتشار یافت، و بعضی آن را بهترین رمان اروپای بعد از جنگ II شمرده‌اند. قهرمان داستان طبیب جوانی است بنام دکتر ریو[4] (rië)، که مردی قوی البنیه و با استقامت و نستوه است، هم خود را صرف درمان بیماران میکند، و وظیفه‌ی خود را حمایت و پرستاری از بدبختان میداند؛ در عین حال، معتقد است که همه‌ی بدیها ناشی از نادانی است.

پس از برطرف شدن طاعون، و تجدید فعالیت در شهر، و پیدایش صحنه‌های شادی و نشاط و جنب و جوش حیات، وی از اینکه وظیفه‌ی خود را بخوبی انجام داده است، و محبت مردم را در دل گرفته و با مرگ مبارزه کرده خرسند است، زیرا این اصل اخلاقی را که "انسان یا باید دوست بدارد یا بمیرد، و اگر قرار است مردم بمیرند منهم باید بمیرم" به بهترین وجهی رعایت کرده است.

طاعون گاوی[5] (tā'une gāvi)، بیماری واگیردار و حاد و کشنده‌ی گاو (و گاه گوسفند و بز)، که بومی روسیه، آسیای مرکزی، و افریقا است. علائم آن تب سخت، لرز، بثورات دهان و پستانها، و تنگی نفس است. در جنگ II مایه‌ای برای پیشگیری از آن کشف شد.

طاغ یا داغ، لفظ ترکی، بمعنی کوه، که در بعضی اعلام جغرافیائی میآید.

طاغنکوه (tāqan.kuh, tāqon-)، دهستان (جمعیت ۱۹٬۸۵۹)، بخش تحت جلگه، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۷ (؟) آبادی. عمده‌ی آب آن از جبال موسوم به طاغن‌کوه جاری میشود.

طاغوت (tāqut)، کلمه‌ای که ۸ بار در قرآن ذکر شده است، و عبادت و پیروی از او در برابر عبادت و پیروی از خدا قرار داده شده. مفسران در تفسیر کلمه‌ی طاغوت عقایدی اظهار داشته‌اند که مهمترین آن از این قرار است، (۱) هر معبودی بجز خدا طاغوت است، (۲) مقصود از جبت و طاغوت (سوره‌ی نساء ۵۴) کاهنان و شیاطین است، (۳) مقصود از جبت و طاغوت حیی ابن اخطب (hoyayye 'bne axtab) و کعب ابن الاشرف (ka'be 'bne 'l.'ašraf) است، که هر دو از یهود بودند، (۴) مقصود از جبت رئیس یهود، و مقصود از طاغوت رئیس نصاری است، (۵) جبت بمعنی سحر و طاغوت بمعنی شیطان و کاهن و هر که در رأس اهل ضلالت است میباشد، (۶) طاغوت بمعنی اصنام است، (۷) طاغوت نامی است برای لات و عزی.

بسیاری از مفسران طاغوت را کلمه‌ی عربی می‌پندارند، و میگویند از کلمه‌ی طغی (taqā) [= سرکشی کرد] مشتق است. سیوطی از بعضی از قدمای مفسرین نقل میکند که طاغوت اصلا لغتی حبشی است. بعضی از خاورشناسان اصل آن را عبری یا سریانی و یا آرامی میپندارند.

طاق[6]، پلی از قطعات مصالح ساختمانی که، به صورت قوسی محدب، بر یک گشادگی بزرگتر از هر یک از آن قطعات ساخته میشود (به این معنی قوس هم نامیده میشود). قطعات سازنده‌ی طاق

(۱)plague (۲)Black Death (۳)La Peste (فنس) (۴)Rieux (۵)rinderpest; cattle plague (۶)arch

معمولا شکل گاوه دارند، و به نام فرانسوی ووسوار[1] (vusuār) خوانده میشوند. از جنبه‌ی فنی، عمل یک طاق واقعی اینست که وزن طاق و آنچه را که بر آن قرار میگیرد به فشارهای جانبی، که جرزهای طاق آنها را تحمل میکنند، تجزیه میکند، و بدین گونه، ایجاد دهانه‌های وسیع سرپوشیده را ممکن میسازد. سقفی را که به صورت قوسی محدب از مصالح ساختمانی ساخته شود نیز طاق مینامند.

سقفهای منحنی از دوره‌ی حتیها سابقه دارد، و نمونه‌ای از آن که مربوط به هزاره‌ی دوم ق‌م است در بغازکوی بدست آمده. زمان اختراع ووسوار معلوم نیست. آجرهائی که گاوه‌مانند چیده شده‌اند، و از قرن ۹م ق‌م اند، در تل حلف (سوریه) بدست آمده است. آشوریها و بابلیها فن طاق زدن را بسط دادند. طاقهای عهد ساسانیان معروف است (← ایران، هنر و معماری). یونانیها در معابد خود طاق بکار نمیبردند، اما شواهدی از دروازه‌های طاقدار در شهرهای یونانی هست. ظاهراً نخستین ساختمانهای طاقدار در اروپا از اتروسکها است. رومیان طاقسازی اتروسکها را تکمیل کردند. استعمال طاق در معماری قدیم مسیحی و بیزانسی و رمانسک ادامه یافت (← بیزانسی، معماری و هنر؛ رمانسک، معماری و هنر). در قرن ۱۳م، طاق نوکدار (که از ۷۲۲ ق‌م در آبراهه‌های آشوری بکار میرفت) رواج پیدا کرد. بعضی علت رواج طاق نوکدار را در اروپا ناشی از آشنا شدن اروپائیان با معماری اسلامی در جنگهای صلیبی شمرده‌اند. اتخاذ این نوع طاق از عوامل مهم در تحول طرحهای گوتیک بوده است. در دوره‌ی رنسانس، بار دیگر طاقهای گرد رایج شد، و این شکل طاقسازی تا قرن ۱۹م ادامه یافت. در این قرن، با پیدا شدن تیرهای فولادی، مسئله‌ی ساختن سقفهای عریض حل شد، و از این پس طاق عنوان تزیینی پیدا کرد. در مغرب‌زمین اشکال مدور و نوکدار طاق بیشتر رایج بوده است، ولی در میان ملل اسلامی مشرق‌زمین اشکال دیگری از طاق نیز میساختند، که از آن جمله است طاق سرنیزه‌ای ایران و هند، طاق نعلی بناهای اندلس و شمال افریقا، و طاق مقرنس، که مخصوصاً در بناهای اسلامی اسپانیا دیده میشود. نیز ← اسلامی، هنر و معماری.

با پیشرفتهای فنی کنونی، طاقسازی بکلی دگرگون شده است، و اجزای سازنده‌ی طاقهای کنونی با قطعات گاوه‌شکل طاقهای قدیم بکلی متفاوت اند. دو نوع مهم طاق در این زمان طاق بتون مسلح و طاق فلزی است.

طاق یا طیلسان: ← طیلسان.

طاقانک، ده، ← طاگانک.

طاق بستان (tāqe bostān)، آثار معروفی از عهد ساسانیان، مشتمل بر دو مغاره دارای طاق منحنی و نقوش برجسته‌ی داخل و مجاور آنها، که در کوه طاق بستان (از کوههای پرو) احداث شده است، و متصل به آبادی طاق بستان (جه ۴۵۴ سشه ۱۳۳۵ هش)، واقع در ۹کیلومتری‌ل‌ش شهر کرمانشاه بر سر سه راهی سنندج-کرمانشاه-همدان، میباشد. آب این آبادی از چشمه‌ی معروف به سراب طاق بستان تأمین میشود. کوه طاق بستان تندانی است که در جلو آن استخر، و عمارتی که بوسیله‌ی عمادالدوله (پسر محمد علی میرزای دولتشاه) در سلطنت ناصرالدین شاه ساخته است قرار دارد. آب چشمه‌ی سراب از زیر سنگ در استخر جاری میشود.

I ـ نقش مجاور مغاره‌ها. در سمت چپ بنای عمادالدوله، نقش برجسته‌ای از تاجگذاری اردشیر II ساسانی در سنگ کنده شده است، که ابعادش ح ۵٫۵ در ۳ متر است. در طرف راست اردشیر، نقش اهورمزدا دیده میشود که تاجی بر سر دارد، و رویش به طرف شاه است، و حلقه‌ی نواردار سلطنت را به وی اعطا میکند. زیر پای این دو، شخصی بر زمین افتاده است. پشت سر شاه، شخصی ایستاده است، که هاله‌ای با شعاعهای تابان گرد سر او دیده میشود، و وی را نمایش خدای مهر (میترا) شمرده‌اند.

II ـ مغاره‌ی کوچک. چند متری در سمت چپ نقش سابق الذکر، مغاره‌ی کوچکتر (پهنا، ح ۶ متر؛ ارتفاع، ح ۵ متر؛ عمق ح ۳٫۵ متر) واقعست، که ظاهراً در عهد شاپور III ساسانی کنده شده است، و بر جدار عقب آن نقش برجسته‌ی این پادشاه و پدرش شاپور II منقوش میباشد، که هر یک با کتیبه‌ای به خط پهلوی معرفی شده است.

III ـ مغاره‌ی بزرگ. در سمت چپ مغاره‌ی کوچک، مغاره‌ای بزرگتر (پهنا، ح ۷٫۵ متر؛ ارتفاع، ح ۹ متر؛ عمق، ح ۶٫۵ متر) قرار دارد، که از عهد خسرو پرویز است، و جدار عقب آن دو نقش برجسته‌ی بزرگ دارد، که یکی در بالای دیگری است. جدارهای چپ و راست غار به نقوش برجسته‌ی صحنه‌های شکار مزین اند:

(۱) طاق مدخل این مغاره بشکل نیمدایره است، و بر دو ستون مزین به نقشهای بسیار ظریف قرار دارد. در بالای طاق، در دو گوشه‌ی آن، دو نقش برجسته‌ی خدای پیروزی (نیکه) منقوش است، که شباهت تام به حجاریهای یونانی دارند.

(۲) نقش فوقانی جدار عقب غار یک صحنه‌ی تاجگذاری را نشان میدهد؛ اهورمزدا و زنی در دو طرف شاه قرار دارند، و هر یک تاجی به وی اعطا میکنند. این زن را بعضی مطابق شیرین میشمردند؛ باستانشناسان آن را نقش اناهیته (← ناهید) می‌دانند.

(۳) نقش زیرین جدار عقب غار خسرو پرویز را در جامه‌ی جنگ و سوار بر اسب نشان میدهد. متأسفانه، این مجسمه در قدیم بدست مسلمانان متعصب آسیب فراوان دیده است. به هر حال، این مجسمه‌ی سوارکه، بر طبق روایات مورخین و جغرافیانویسان اسلامی، مجسمه‌ی خسرو پرویز و شبدیز است ـ از حیث حسن ترکیب و تناسب و تفصیل جزئیات از شاهکارهای واقعی حجاری است. بر طبق روایتی، که ابن الفقیه همدانی آن را نقل کرده است، حجار آن قطوس (qattus) نام داشته است، و پسر سنمار معمار داستانی قصر خورنق بوده. با ملاحظه‌ی فاصله‌ی زمان بنای قصر خورنق و عهد خسرو پرویز، این ادعا مردود است، اما محتمل است که قطوس مقرّب نامی رومی باشد.

(۴) بر دیوار سمت راست غار نقش برجسته‌ی صحنه‌ی شکار گوزن منقوش است، و شاه (خسرو پرویز)، سواره، در سه جای آن دیده میشود. در بالا، زنی چتر شاهی را بر بالای سر او نگاهداشته است، و در پشت سر وی دسته‌ای از زنان به حال احترام ایستاده‌اند، و دسته‌ای دیگر مشغول رامشگری هستند. این نقش از لحاظ شناختن ساز‌های عهد ساسانی مفید است، و تصاویر شیپور، طنبور، و چنگ در آن دیده میشود.

(۵) نقش دیوار سمت چپ صحنه‌ی شکار گراز است، و با دقت فوق العاده ساخته شده است، و مشتمل است بر نقوش فیلها (این نقوش با واقعبینی شگفت‌انگیزی ساخته شده است، و از لحاظ مصور کردن حیات و حرکات متنوع شاهکارند) و حیوانات دیگر و قایقهائی که زنان آنها را با پارو میرانند. در وسط صحنه، نقش شاه در حالی که کمان را به زه کرده است حجاری شده.

بالای این صحنه، در زمان محمد علی میرزای دولتشاه، پسر فتحعلی شاه قاجار و حاکم کرمانشاه، نقش دولتشاه و بعضی دیگر را حجاری کرده‌اند. ناصرالدین شاه قاجار در سفرنامه‌ی خود در این باب چنین نوشته است: "بالای این صفحه آغا غنی، خواجه‌باشی محمد علی میرزای مرحوم، که از طوالش گیلان بوده، زحمت کشیده صورت مرحوم شاهزاده را نشسته و حشمة‌الدوله پسرش و پسر کوچکش را داده است حجاری نموده. خود آغا غنی را هم با هیأت مکروه ایستاده در جلو شاهزاده نقش کرده‌اند، طوری بد و بیقاعده که واقعاً مهوع است، و طاق را ضایع کرده است، و بسکه بد حجاری شده روی اشکال را رنگ‌آمیزی کرده اند. الحق مایه تضییع طاق شده است".

طاق‌دزد (tāq.dozd)، طاقی که، برای کاستن سنگینی و فشار بنا، بر روی طاق اصلی یا بالای نعل درگاه میزنند. غالباً نمایان نیست.

طاقدیس (tāq.dis)، تخت معروف خسرو پرویز، که بزرگترین نفایس دربار وی محسوب است. گویند بشکل طاق، و آسمانه‌ی آن از طلا و سنگ لاجورد بود، و ستاره‌ها، هفت اقلیم، صور پادشاهان، و غیره بر آن نقش شده بود، و چهار قالی از دیبای زربفت مرصع به مروارید و یاقوت در آن گسترده بودند.

طاقزمین[2] (tāq.zamin)، در اصطلاح زمینشناسی، تاقدیسی بزرگ و عریض، معمولا به عرض چندین کم (← تاقدیس).

طاق‌زیست (tāq.zist)، طاق ضربی سبک که بر فراز قبه‌ها یا بالای پلکانها میسازند، و بر پایه‌های کوچک استوار است.

طاق کسری (tāqe kasrā)، بقایای طالار بزرگ عهد ساسانی در محل تیسفون، عراق حالیه، که جزء کاخ سلطنتی بزرگ معروف به ایوان کسری (ivāne) بوده است، که طول و عرضش را ح ۳۶۵ متر و ح ۲۷۵ متر تخمین کرده‌اند. ایوان کسری در محله‌ی جنوبی تیسفون‌موسوم به اسفانبر (asfānebr) یا اسبانبر واقع بود، و بانی آنرا شاپور I ساسانی شمرده‌اند، و پس از وی ظاهراً خسرو انوشروان به ترمیم و تجدید بنای آن اقدام کرد. متأسفانه از تفصیل معماری ایوان کسری اطلاعی در دست نیست.

طاق کسری در وسط ویرانه‌هائی قرار دارد که از ج آبادی سلمان پاک (← تیسفون) شروع می‌شود. در مجاورت طاق چهار دسته ویرانه مشاهده

---

(۱) voussoir (۲) geanticline

میشود که جالبترین آنها تلّی است معروف به حرم کسری (harame)؛ این ویرانه‌ها جزء ایوان کسری بوده است. بفاصله‌ی ح ۴۶۰متری چش طاق بقایای ساختمانهائی مشاهده میشود، که تا گوشه‌ی دیوار معروف به بستان کسری (bostāne)، که شاید حصار باغ وحش بوده است، امتداد دارد. در فاصله‌ی ح ۹۱۰متری چغ بستان تلی به ارتفاع ۶ الی ۷٫۵ متر واقعست، که قاعده‌اش چهارگوش است، و معروف به تل الذهب (tallo ʾz.zahab) [تل طلا] یا خزانه‌ی کسری است، و آن ظاهراً در اصل بنای واحدی بوده که خسرو پرویز برای خزائن خود ساخته بوده است.

طاق کسری، که عظیمترین و نظرگیرترین یادبود عظمت گذشته‌ی تیسفون است، در وسط ویرانه‌های مداین قرار دارد. آنچه که از آن باقیست نمائی است عظیم، بطول ح ۹۳ متر، که اصلا بیش از ۳۰ متر ارتفاع داشته، و طاقنمائی بعرض ح ۲۴ متر آنرا به دو قسمت نامساوی تقسیم میکند. طالاری بطول بیش از ۴۵ متر و دارای 10 ردیف اطاقهای جانبی دارد. در عقب طالار دری پهناور است، که به حیاطی وسیع باز میشود. برای تاریخچه‌ی کاوشهای این محل ← تیسفون؛ مداین.

طاق گرا (tāqe garrā)، طاقی گاهواره‌ای، نزدیک سربل زهاب، بر دامنه‌ی گردنه‌ی پاطاق، کرمانشاهان. از سنگهای تراش بزرگ ساخته شده است، و از بناهای زیبای عهد ساسانی بشمار میرود.

طاق نصرت[1] (tāqe nosrat)، بنای یادگاری، مشتمل بر یک یا چند گذرگاه طاقدار، که غالباً تمام عرض جاده‌ای را فرا میگیرد، و بعنوان ادای

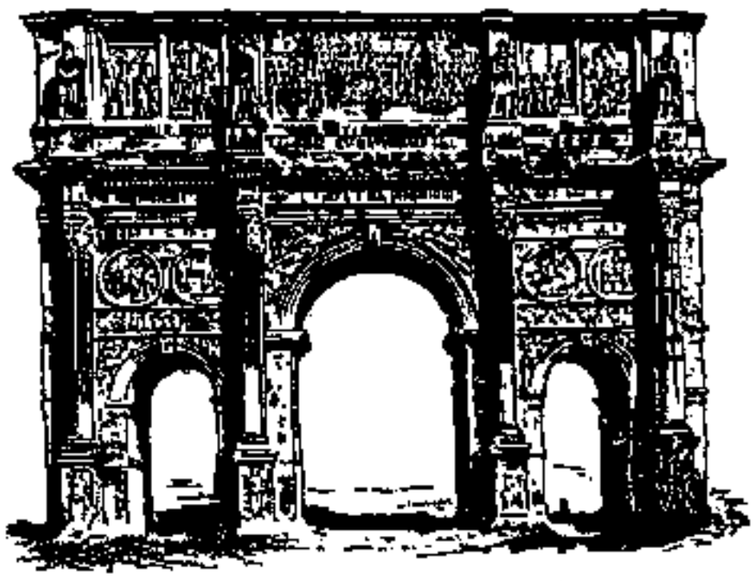

طاق نصرت قسطنطین (رم)

احترام نسبت به یک شاه یا یک سردار یا بعنوان یادبودی از پیروزی جنگی ساخته میشود. این شکل ساختمان محتملا از اختراعات رومیان قدیم است، و نمونه‌هائی از آن در سراسر سرزمینهای امپراطوری روم قدیم (ایتالیا، فرانسه، اسپانیا، آسیای صغیر، و افریقای شمالی) دیده میشود. طاقهای نصرت رومی نوعاً گذرگاهی دارای یک طاق بوده است (مانند طاق نصرت تیتوس در رم، از ۸۱ ب‌م). از قرن ۲م، معمولا در دو طرف طاق بزرگ وسطی دو طاق کوچکتر نیز میساختند، و ستونهای آنها را با حجاریها و نقوش برجسته‌ی مربوط به حوادثی که طاق به یادبود آن ساخته میشد تزیین میکردند، بر جبهه‌ی عرشه‌ی بنا، کتیبه‌ی اهدائیه‌ی طاق را قرار میدادند. از طاق نصرتهای بازمانده‌ی رومی یکی طاق نصرت ترایانوس است در بنونتو (ایتالیا)، از سال ۱۱۴، که سرگذشت این امپراطور بر آن نقش شده است؛ و دیگر طاق نصرتهای سپتیمیوس سوروس (از ۲۰۳) و قسطنطین (از ح ۳۱۵) در رم، که از پیروزیهای جنگی این دو امپراطور حکایت میکنند.



طاق نصرت تیتوس (رم)

در ازمنه‌ی جدید نیز طاق نصرتهائی به یادگار پیروزیهای نظامی ساخته شده است. از این جمله است دروازه‌ی سن‌دنی[2] (saN-dëni) و دروازه‌ی سن‌مارتن[3] (mārtaN-) در پاریس، که هر دو از بناهای زمان لوئی XIV است، و طاق نصرت کاروزل[4] (kāruzel) و ← طاق نصرت اتوال، که هر دو به فرمان ناپلئون I در پاریس بنا شده است. از طاق نصرتهای معروف دیگر دروازه‌ی براندنبورگ، در برلین، دروازه‌ی پیروزی، در مونیخ، ماربل آرچ، در لندن، و طاق نصرت واشینگتن، در نیو یورک میباشد. بسیاری از طاق نصرتهای جدید عنوان بنای یادبود ساده دارد یا تنها برای تزیین ساخته شده است.

طاق‌نما (tāq.nemā)، ایوان کوچک یا قسمتی از دیوار که با احداث طاق کم‌عمق نماسازی و زینت میشود، و پوشش آن طاق ضربی یا رومی است.

طاگانک (tāgānak) یا **طاقانک**، ده (جم ۲٬۲۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۱۲کیلومتری ج شهر کرد.

طالار، رود، ضبط دیگر نام رود تالار. ← تالار، رود.

طالب: ← طلاب.

طالب آملی (tālebe āmoli)، نامش **سید محمد**، ح ۹۹۶–۱۰۳۵ یا ۱۰۳۶ هق، شاعر ایرانی. در آغاز جوانی از آمل به کاشان رفت، و پس از چندی به مرو رفت، و به خدمت پسر حاکم مرو پیوست. پس از ۲ سال، از وی رخصت طلبیده روانه‌ی هندوستان شد. ابتدا به خدمت غازی بیک ترخان، حاکم قندهار، پیوست، و پس از فوت (۱۰۲۱ هق) وی، روانه‌ی آگره شد، و پس از مدتی سرگردانی، در حدود ۱۰۲۵ هق بوسیله‌ی اعتماد الدوله‌ی وزیر به خدمت جهانگیر شاه رسید، و در ۱۰۲۸ هق به لقب ملک‌الشعرائی ملقب گردید، و در دربار او با عزت و احترام زندگی کرد. دیوانش ح ۱۹٬۰۰۰ بیت دارد، و چاپ نشده است. دو مثنوی بنام ساقی‌نامه و جهانگیرنامه نیز به او منسوب کرده اند. طالب از شعرای معروف سبک هندی است.

طالب جاجرمی (tālebe jājarmi)، فت ۸۵۴ هق، شاعر ایرانی. از کدخدازادگان جاجرم و شاگرد آذری طوسی بوده است. در اوایل جوانی به فارس رفت، و مدت ۳۰ سال در شیراز به خوشدلی روزگار گذرانید، و مناظره‌ی گوی و چوگان را در شیراز بنام سلطان عبدالله ابن ابراهیم سلطان تیموری نظم کرد. قبرش پهلوی قبر خواجه حافظ است.

طالب حدیث (tālebe hadis)، در اصطلاح علم حدیث، کسی که به جستجوی احادیث میپردازد. در کتب محدثین شرایط خاصی برای طالب حدیث یاد شده است. طالب حدیث باید قبل از هر چیز نیت خویش را مخصوص خدا و دین قرار دهد، و مستحب است که از سن ۲۰ سالگی به کار خویش آغاز کند، و سماع حدیث را از معتبرترین و قابل اعتمادترین شیخ حدیث در شهر خویش آغاز نماید، و پس از آنکه در شهر خویش از مشایخ مورد اعتماد استماع احادیث کرد، به شهرهای دیگر روی آورد، و به طلب حدیث بپردازد، و روا نیست که طالب حدیث فقط به جمع‌آوری و نوشتن حدیث بپردازد و تحقیق در فهم و معرفت آن را که ممکن است وقت او را بگیرد به یک سوی نهد. کسی را که در علم حدیث مبتدی باشد نیز طالب حدیث خوانند.

طالب قشلاقی (tāleb qeŝlāqi)، ده (جم ۱٬۷۲۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۴کیلومتری ل‌غ اردبیل.

طالبوف (tālebof)، شهرت **میرزا عبدالرحیم**، ۱۲۵۰–۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹ هق، از نویسندگان ایرانی اواخر قرن ۱۳م و اوایل قرن ۱۴م هق، و از پیشقدمان تجدد و روشنفکری در ایران. در محله‌ی سرخاب شهر تبریز متولد شد. پدرش، شیخ ابوطالب، تجار بود، ولی او به شغل پدر اعتنائی نکرد، و در ۱۷ سالگی از تبریز بیرون شد، و به تفلیس رفت، و در دستگاه مقاطعه‌کاری محمد علی خان شیبانی بکار مشغول شد، و بعد خود به استقلال به مقاطعه‌کاری پرداخت، و ثروتی تهیه کرد، و در تمرخان شوره، مرکز حکومت داغستان، مسکن گزید، و هم در آنجا وفات یافت.

همت طالبوف در نوشته‌های خود آن بود که مردم ایران را با افکار آزادیخواهی و تمدن فرنگی به زبان ساده آشنا سازد، و بهمین جهت، در ابتدای مشروطیت، مردم آذربایجان، بپاس احترام او، وی را در دوره‌ی اول به نمایندگی خود برگزیدند، ولی طالبوف به جهاتی (و شاید به علت پیری و ناتوانی) به ایران نیامد. طالبوف به سفر حج رفته و نیز برای معالجه‌ی چشم سفری به برلین کرده است. آثارش عبارتست از پندنامه‌ی مارکوس؛ رساله‌ای در فیزیک؛ نخبه‌ی سپهری (خلاصه‌ای از شرح حال حضرت رسول)؛ سفینه‌ی طالبی یا کتاب احمد؛ رساله‌ی هیئت جدیده (ترجمه‌ی رساله‌ی هیئت فلاماریون، از روسی)؛ مسالک المحسنین؛ مسائل الحیات؛ ایضاحات در خصوص آزادی؛ و سیاست طالبی. طالبوف شعر نیز میگفت، و در بعضی از جرائد عصر خود مقالاتی نیز مینوشت.

طالبی: ← خربزه.

---

(۱)triumphal arch (۲)Porte Saint-Denis (۳)Porte Saint-Martin (۴)Carrousel

طالخونچه (tālxunce)، ده (جه ۳٬۷۵۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۴۵کیلومتری ل‌غ شهرضا.

طالس یا **طالس ملطی**[1] (tālese malati) در مآخذ اسلامی **ثالس ملطی** یا **ثالیس ملطی**، ح ۶۲۴ ق‌م–ح ۵۴۸ ق‌م، یکی از **حکمای سبعه** و بانی علوم و فلسفه‌ی یونانی. از مردم یونیا بود، و نسبت وی به ملطیه (میلتوس) است. سالها در مصر گذرانید، و با ریاضیات و نجوم مصریان آشنائی یافت. کسوفی را پیشگوئی کرد. بر اساس اطلاعات هندسی تجربی مصریان، علم هندسه را بنا نهاد. قضایای چندی در هندسه به وی منسوب است (از جمله این قضیه که در مثلث، خطی که بموازات یکی از اضلاع رسم شود دو ضلع دیگر را به یک نسبت قطع میکند). وی مؤسس مکتب یونیائی در فلسفه است، و نخستین کسی است که نظریه‌ای عمومی در باب عالم آورد؛ بزعم او، آب اصل همه‌ی موجودات است. گویند طالس از خاصیت کهربا آگاه بود (← برق با الکتریسیته). از طالس اثری بر جای نمانده است.

طالش (tāleš) یا **طوالش** (tavāleš)، باریکه‌ای جنگلی و مرطوب بین ← کوههای طالش و بحر خزر، که از لحاظ جغرافیائی جزء گیلان است. ناحیه‌ی طوالش تا انعقاد عهدنامه‌ی گلستان تماماً جزء ایران و کرسی آن لنکران بود. اینک رود آستارا طالش ایران (مشتمل بر شهرستانهای طوالش و آستارا) را از طالش شوروی جدا میکند. طالش شوروی جزء آذربایجان شوروی است. طالشیها به لهجه‌ی طالشی تکلم میکنند (← لهجه‌های اطراف دریای خزر).

طالش، کوههای (tāleš)، رشته‌کوهی از جبال البرز، که در غ لنکران (خاک شوروی) از دشت مغان آغاز میگردد و بطرف جنوب به موازات ساحل غربی دریای خزر امتداد یافته به کوههای گیلان متصل میشود. قسمتی از مرز ایران و شوروی را تشکیل میدهد. در غ آستارا فقط ح ۱۶ تا ۲۰ کم از ساحل فاصله دارد. مرکب است از سه رشته‌جبال موازی، که دره‌هائی آنها را از هم جدا میکند. این کوهها مانند سدی هستند بین فلات آذربایجان و دریای خزر، و رطوبت دریا فقط دامنه‌های شرقی جبال طالش را مرطوب نگاه می‌دارد، و سبب حاصلخیزی و وجود جنگلهای انبوه میشود. در جنگلهای طالش پلنگ وجود دارد. ناحیه‌ی باریک بین این کوهها و دریای خزر ناحیه‌ی طالش است.

طالش دولاب (tāleš dulāb)، بخش، شهرستان طوالش، استان یکم، کنار دریای خزر. مشتمل بر دهستانهای خشابر، میانده، و پره‌سر است. راه شوسه‌ی بندر پهلوی به آستارا از آن میگذرد.

طالشی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های اطراف دریای خزر؛ زبان، جدول.

طالع[2] (tāle')، در نجوم، درجه‌ای از دایرة البروج یا برجی که در وقت معین (مثلا موقع ولادت کسی) بر افق شرقی و لهذا در حال طلوع باشد. اگر آن وقت هنگام تولد شخصی باشد طالع را طالع آن شخص، و اگر اول سال شمسی باشد آنرا طالع سال گویند، و هکذا در امور دیگر. طالع در احکام نجوم و تنظیم زایچه اهمیت بسیار دارد، اهل احکام طالع شخص را در سرنوشت او و طالع سال را در وقایع سال مؤثر میدانند. نیز ← بیوت.

طالقان (tāleqān)، دهستان، بخش طالقان، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۷۹ (؟) آبادی. از ل به شهرستان شهسوار، از ج به دهستان برغان و کوههای فشند، از غ به فشکل‌ـ دره‌ی قزوین، از ش به دهستان لوراء و شهرستانک و شهرستان نوشهر محدود است. طالقان‌رود از آن میگذرد. مشتمل بر طالقان علیا، طالقان وسطی، و طالقان سفلی است. از آبادیهایش فشندک، کولج، هرنج، وشته، و شهرک میباشد. صاحب ابن عباد منسوب بدانجا است. در قحط ۱۳۱۶ هش، بخش طالقان جزء شهرستان تهران بوده است، و به نام مرکزش **کولج** خوانده شده؛ در دی ماه ۱۳۲۴ هش مرکز بخش به شهرک منتقل گردید. در بهمن ماه ۱۳۳۳ هش، طالقان تابع شهرستان کرج شد. مرکزش، شهرک (šahrak) (جه ۸۹۳ سش ۱۳۴۵ هش)، بر ساحل راست طالقان‌رود، در طالقان وسطی واقعست.

طالقان (tālaqān; tālqān)، بزرگترین شهر طخارستان، میان بلخ و مرو الرود، به فاصله‌ی سه روز راه از شهر اخیر. در ۶۱۷ هق چنگیز ویرانش کرد. خرابه‌های آن نزدیک چاچکتو (cācaktu) است.

طالقان‌رود: ← شاهرود یا شاهرود بزرگ.

طالم سه‌شنبه (tālem sešanbe)، ده (جه ۲٬۲۸۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۳ـ کیلومتری جش رشت.

طالوت (tālut)، نام شاول، پادشاه بنی اسرائیل، در قرآن. بر طبق قرآن و روایات اسلامی، پس از زمان موسی، بنی اسرائیل از پریشانی خود به سموئیل شکایت بردند، و ازو خواستند که پادشاهی بر ایشان انتخاب کند. سموئیل با خدا مشورت کرد، و خداوند طالوت را به پادشاهی معین کرد. طالوت مردی تنومند و بلندقامت و خوش‌اندام و در عین حال خردمند بود، ولی شهرتی نداشت، و بهمین جهت، پس از اینکه سموئیل او را به پادشاهی اعلام کرد، بنی اسرائیل در آغاز زیر بار نرفتند، تا آنکه علامتی را که سموئیل گفته بود دیدند، و آن اینکه فرشتگان تابوت عهد را به دوش میکشیدند. پس مردم با او بیعت کردند، و طالوت به سلطنت پرداخت. معذلک، در جنگ با جالوت جمعی ازو برگشتند. پس از کشته شدن جالوت بدست داود، طالوت بر طبق عهدی که کرده بود، دختر خود را به همسری داود داد، و از آن پس کار داود بالا گرفت، و سرانجام محسود طالوت شد، و طالوت در صدد استیصال او برآمد، اما زوجه‌ی داود او را از نقشه‌ی پدر آگاه کرد، و عاقبت کار طالوت پریشان شد، و سر به بیابان گذاشت، و از خدا آمرزش میطلبید تا در همان حال درگذشت.

طامات، در نزد صوفیه، سخنی که بسبب غلبه‌ی وجد از صوفی صادر شود، و فهم و قبول آن برای عامه دشوار باشد. در ادب صوفیه، طامات نظیر شطحیات (← شطح) و در بعضی موارد تقریباً مترادف و معادل آن است، و ظاهراً، گذشته از سخنان ادعاآمیز (که شطح مخصوصاً عبارت از آنست)، کارهای آمیخته به دعوی (مانند کرامات و خوارق عادات) که بعضی از صوفیه بدان کارها تظاهر میکرده‌اند طامات خوانده میشده است، و در واقع بیشتر بر همین گونه ادعاهای صوفیه است که لفظ طامات اطلاق شده است. در مقام تأویل اینگونه اقوال و افعال، غالباً صوفیه مدعی بوده‌اند که اینها در واقع قول و فعل خدا است که در غلبه‌ی وجد و جذبه بر وجود آنها قاهر و مستولی است، و اینگونه کارها و سخنان را باید به خدا منسوب داشت نه به بنده. نظیر همین قول را در تأویل و توجیه **شطح** نیز گفته‌اند.

طاوس (tāvus). برای کلماتی که ممکن است به این صورت بشناسید ردیف طاووس (ضبط دیگر طاوس) را ملاحظه کنید.

طاووس یا **طاؤس** (هر دو tāvus)، مرغی از نوع پاوو (*Pavo*)، که از زیباترین مرغان است، و از لحاظ طبقه‌بندی با قرقاول و بلدرچین و کبک در یک طبقه قرار دارد. طاووس دارای دو جنس است–طاووس هندی (*P. cristatus*) و طاووس سبز (*P. muticus*)–که هر دو بومی هندوستان، سیلان، هندوچین، مالی، و جاوه میباشند، و بعنوان مرغهای زینتی آنها را به جاهای دیگر جهان برده‌اند.

طاووس مدتهای مدید است که در هنر و ادبیات شرق و غرب شهرت داشته است. طاووس سبز، که قرنها در چین و ژاپن معروف بود، در قرن ۱۸م به مغرب‌زمین برده شد، اما طاووس هندی مدتها پیش از آغاز تاریخ مسیحی به نواحی کنار مدیترانه رسیده بود. فراعنه‌ی مصر و شاهان آسیای صغیر از زمانی نامعلوم در باغهای خود طاووس نگاه می‌داشتند. در یونان باستان، طاووس مرغ مقدس ربة النوع هرا بود، و بر طبق اساطیر یونانی، وی این مرغان را بسیار دوست میداشت، و اول کسی بود که دُم آنها را با چشمها (چشمهای معشوق خود، آرگوس) بیاراست. معذلک، تا زمان اسکندر مقدونی، طاووس در جهان غرب مرغی کمیاب بود، تا آنکه وی تعداد بیشتری طاووس از هند آورد. از یونان و شرق وسطی طاووس در حدود اواخر دوره‌ی جمهوریت به روم رسید، و رومیان نخستین مردمی بودند که خوردن این مرغ زیبا را معمول کردند. در میهمانیهای مجلل قرون وسطی، با وجود سفتی و بی‌مزگی گوشتش، خوراک این مرغ گرانبهاترین خوراکها بشمار میرفت، تا آنکه در قرن ۱۵م بوقلمون از بز جدید به اروپا رسید، و خوراک بوقلمون جایگزین خوراک طاووس شد.

زیبائی طاووس و چترزدنش مستغنی از توصیف است. اما، بر خلاف گمان عامه، چتری که طاووس نر میزند با پرهای دمش نیست بلکه با رویوش پرهای دم آنست. پرهای دم طاووس ساده و عادی هستند، ولی پهن میباشند، و بعنوان میله‌های چتری که طاووس میزند بکار میروند. هنگامی که طاووس چتر میزند، بالهایش فرو می‌افتد، و جانور چند گامی به جلو برمیدارد، و آنگاه ناگهان می‌ایستد، و به عقب باز میگردد. این نمایش فقط برای جلب توجه طاووس ماده نیست، زیرا در

(۱)Thales of Miletus (۲)ascendant

مقابل تماشاگران انسانی نیز طاووس نر همین گونه نمایش میدهد. اما باید دانست که طاووس ماده نیز اگرچه بال و پرش رنگ‌آمیزی بال و پر طاووس نر را ندارد اگر تحریک شود نمایشی مشابه نمایش جانور نر میدهد.

طاووس هندی از دامنه‌های هیمالایا تا سیلان و از دره‌ی سند در مغرب تا دره‌ی براهماپوترا در مشرق زندگی میکند. در شرق این دره، در آسام، طاووس سبز جانشین طاووس هندی میشود، که از آسام تا یونان جنوبی (چین) و هندوچین و شبه جزیره‌ی مالی و جاوه بسر میبرد. طاووس سبز مجلل‌تر از طاووس هندی است، و پاهایش بلندتر و گردنش درازتر از آنست، و رنگ‌آمیزی آن بیشتر است. بسیاری از مردم طاووس سبز را زیباترین پرندگان میدانند.

طاووس در زادبوم خود از نواحی ساحلی دریا تا ارتفاع ۱٬۲۰۰ متری، هم در دشت و هم در نواحی جنگلی، زندگی میکند. در جاهائی که مردم مزاحمش نمیشوند (مانند هند، که در آنجا مقدسش میشمارند)، بسیار اهلی است، و در اطراف مساکن مردم فارغ البال بسر میبرد، ولی در جاهای دیگر بسیار رمنده است. طاووس سبز، که تحت حمایت معتقدات مذهبی نیست، بسیار وحشی و با احتیاط میباشد. طاووس بسیار خوب پرواز میکند، و حتی نرهای سالخورده با دنباله‌های دراز خود در این کار مهارت دارند. هر طاووس نر معمولا با ۲ تا ۵ ماده زندگی میکند، و گاه بچه‌ها نیز در خانواده میمانند. طاووس بر زمین لانه میسازد، عموماً ۵ تا ۶ تخم میگذارد. از هر چیز خوردنی، از گیاهی و حیوانی، بعنوان خوراک استفاده می‌کند. صدای طاووس (خاصه جنس هندی آن)، بر خلاف پرهای زیبایش، ناهنجار و گوشخراش است.

طاووس، مقبره‌ی، بنای خشتی قرن ۸م هق، در ابرقو که مدفن حسن ابن کیخسرو (فت ۷۱۸ هق) و دخترش بی‌بی عایشه ملکه خاتون (فت ۷۰۷ هق) بوده است. در ۱۳۱۸ هق منهدم شد.

طاووس الفقراء: ← ابونصر سراج.

طاووسی، جاروی زینتی، ← جارو.

طاووسی خاردار (tāvusie xārdār)، نام هر یک از گیاهان نوع اولکس (*Ulex*)، که بوته‌هائی کوتاه و پرشاخه با برگهای خارمانند (در آنها که برگ دارند) هستند، و گلهای زرد معطر دارند. طاووسی خاردار اروپائی (*U. europaeus*) در زمینهای ماسه‌ای بعمل میآید، و از اروپا به نقاط دیگر برده شده.

طاووق، شهر عراق، ← دقوقاء.

طاهان: ← فرح‌آباد، مازندران.

طاهر، پسر حضرت رسول، ← محمد. قسمتهای ۳ و ۴۸.

طاهر، امامزاده (tāher)، امامزاده‌ای در شهر ری، در کرانه‌ی شرقی صحن حضرت عبدالعظیم. از آثار ظل‌السلطان و مدفن طاهرنامی است که گویند نسبش به ۹ واسطه به امام زین‌العابدین ع میرسد.

طاهرآباد (tāherābad)، ده (جم ۱٬۷۰۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان کاشان، ۱۲کیلومتری ل‌غ کاشان.

طاهر ابن حسین، مؤسس سلسله‌ی طاهریان، ← طاهر ذوالیمینین.

طاهر ابن خلف (tāhere 'bne xalaf) یا **طاهر صفاری،** امیر و شاهزاده‌ی معروف سلسله‌ی صفاریان در سیستان، پسر خلف ابن احمد صفاری. در ح ۳۸۷ هق قهستان را از بغراجق گرفت. در ۳۹۲ هق پدرش او را به ولیعهدی خویش برگزیده خزائن خویش بدو سپرد، و خود عزلت گزیده به عبادت پرداخت. اما بزودی از این کرده‌ی خویش نادم گشته با پسر مخالفت آغاز کرد، و عاقبت او را به حیله گرفته کشت.

طاهر ابن عبدالله (tāhere 'bne abdo'l.lāh) [ابوالطیب طاهر ابن عبدالله (abo't.tayyeb)] یا **طاهر ثانی** (tāhere sāni)، فت رجب ۲۴۸ هق، امیر (۲۳۰–۲۴۸ هق) سلسله‌ی طاهریان؛ پسر و جانشین عبدالله ابن طاهر. واثق خلیفه‌ی عباسی بعد از وفات (۲۳۰ هق) عبدالله ابن طاهر، امارت خراسان را به وی داد. طاهر ثانی، که درین هنگام در طبرستان بود، به نیشابور آمد. بعد از واثق نیز خلفای عباسی امارت خراسان را همچنان به وی دادند. طاهر در زمان خلافت مستعین وفات یافت. بعد از او پسرش محمد ابن طاهر طاهری به امارت نشست.

طاهر ابن فضل چغانی: ← آل محتاج.

طاهر ابن محمد صفاری (tāhere 'bne moham-made saffāri)، سومین امیر (۲۸۷–۲۹۶ هق) از سلسله‌ی صفاریان؛ پسر محمد ابن عمرو. بعد از گرفتار شدن جدش عمرو لیث، در سیستان به امارت نشست (۲۸۷ هق)، و در صدد تسخیر فارس برآمد، اما کاری از پیش نبرد، و به سیستان بازگشت. چندی بعد، از لیث ابن علی به فارس گریخت، ولی سپکری او را با برادرش یعقوب ابن محمد فرو گرفت و به بغداد فرستاد (۲۹۶ هق).

طاهر ابن هلال (tāhere 'bne helāl)، فت ۴۰۶ هق، امیر کرد از خاندان بنی حسنویه. بعد از کشته شدن جد خویش، بدر ابن حسنویه، به حکومت نشست (۴۰۵ هق)، اما حکومت او دوام نیافت، و شمس‌الدوله‌ی دیلمی او را از ملک خود بیرون راند، و طاهر بزودی کشته شد.

طاهر تنکابنی: ← تنکابنی، میرزا طاهر.

طاهر ثانی: ← طاهر ابن عبدالله.

طاهر دبیر، خواجه (xāje tāhere dabir)، از نزدیکان و خاصان سلطان مسعود I غزنوی. در اوایل سلطنت (۴۲۱–۴۳۲ هق) مسعود چندی صاحب دیوان رسالت بود، اما در این مقام دیری نماند، و مسعود ابونصر مشکان را به دیوان رسالت نشاند. در ۴۲۳ هق از جانب مسعود به کدخدائی ری رفت، اما پس از یک سال، به جرم لهو و عشرت‌جوئی، معزول و ابوسهل حمدوی بجای وی برگزیده شد (۴۲۴ هق). در ۴۲۶ هق او را به هند بردند، و در قلعه‌ای محبوس بداشتند، و از آن پس از چشم مسعود بیفتاد، و دیگر هیچ شغلی بدو رجوع نشد.

طاهر دکنی: ← شاه طاهر انجدانی قمی.

طاهر ذوالیمینین (tāhere zo'l.yaminayn)، شهرت **طاهر ابن حسین،** ۱۵۹–۲۰۷ هق، از سرداران بزرگ بنی عباس، مؤسس سلطنت طاهریان، و اولین امیر (۲۰۶–۲۰۷ هق) آن سلسله. طاهر به امر مأمون خلیفه با برادر او امین (فت ۱۹۸ هق) جنگ کرد، و او را مغلوب نمود. سبب شهرت او به ذوالیمینین بقولی آن بود که وقتی که از جانب مأمون نزد حضرت امام رضا رفت تا با او به ولیعهدی مأمون بیعت کند، دست چپ را جهت بیعت دراز کرد، و راست را پیش نیاورد، بدین عذر که آن دست به بیعت خلیفه مشغول است، و بدین جهت، مأمون وی را بدین لقب خواند. طاهر در شجاعت و شمشیرزنی هم شهره بود، و بقولی او را بهمین سبب مهارت در شمشیرزنی ذوالیمینین خوانده‌اند. وی در ۲۰۵ یا ۲۰۶ هق از طرف مأمون به حکومت خراسان نامزد گردید، و در ۲۰۶ هق نام مأمون را از خطبه انداخت، و دعوی استقلال کرد، اما بزودی وفات یافت، و گویند مسموم شد.

طاهرزاده، صابر: ← صابر طاهرزاده.

طاهر صفاری، امیر سیستان، ← طاهر ابن خلف.

طاهر عریان: ← بابا طاهر.

طاهر گوراب، ده، ← گوگرات.

طاهر وحید: ← وحید قزوینی.

طاهره: ← فاطمه.

طاهره: ← قرةالعین.

طاهر همدانی، بابا: ← بابا طاهر.

طاهری (tāheri)، ده (جم ۱٬۰۸۹ سث ۱۳۴۵ هش) و بندر، دهستان ثلاث، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، ۳۶کیلومتری جش کنگان، کنار خلیج طاهری از خلیج فارس. خلیج طاهری لنگرگاه کشتیهای معمولی است. خرابه‌های بندر قدیمی سیراف نزدیک آنست.

طاهریان (tāheriān) یا **آل طاهر** (āle tāher) یا **بنو طاهر** (banu)، سلسله‌ای از امرای معروف ایران در عهد خلافت عباسیان و منسوب به طاهر ذوالیمینین، سردار معروف مأمون عباسی، که از ۲۰۶ تا ۲۵۹ هق در خراسان حکومت کردند. چون جد بزرگ ذوالیمینین، موسوم به رزیق ابن اسعد (rozayqe 'bne as'ad)، نسبت به قبیله‌ی خزاعه موالات یافت، این سلسله را بعضی از اعراب خزاعی شمرده‌اند. اما امرای این سلسله نسب خود

شجره‌ی طاهریان

تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی امارت است مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد

رزیق ابن اسعد
|
مُصْعَب
|
حسین (فت ۱۹۹)
|
(۱) طاهر ابن حسین (ذوالیمینین) (۲۰۷–۲۰۶)
|
(۲) طلحة ابن طاهر ۲۱۳–۲۰۷ | **(۳)** عبدالله ابن طاهر ۲۳۰–۲۱۳ | علی ابن طاهر
|
(۴) طاهر ابن عبدالله (۲۴۸–۲۳۰)
|
(۵) محمد ابن طاهر ۲۵۹–۲۴۸

را به منوچهر میرسانیده‌اند، و اگرچه این نسب‌نامه مجعول مینماید، اما بهر حال طاهریان عرب اصیل نبوده‌اند.

طاهریان، از زمان مأمون خلیفه‌ی عباسی، در خراسان حکومت مستقلی تشکیل دادند، و بعضی از آنها، علاوه بر حکومت و امارت خراسان، در بغداد و در دستگاه خلافت نیز مناصب مهم از قبیل حکمرانی شهر بغداد و فرماندهی بعضی لشکرکشیها را در عهده داشته‌اند. حکومت طاهریان در خراسان قریب نیم قرن بیش طول نکشید، و درین مدت، آنها در واقع تابع و مطیع خلفای وقت بودند. مع هذا، جلوس طاهر ذوالیمینین را به مسند امارت خراسان و اقدام جسارت‌آمیز او را در حذف نام مأمون از خطبه (۲۰۶ هق)، میتوان مبدأ استقلال ایران، و بمثابه‌ی قدم اول در طریق کسب استقلال شمرد (← ایران بعد از اسلام، تاریخ، قسمتهای V و VI). حکومت طاهریان بدست یعقوب لیث صفاری منقرض گشت.

طای (tāy)، ده (جه۱'۶۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ژاوه‌رود، شهرستان سنندج، استان کردستان، ۳۸ کیلومتری ل‌غ کامیاران.

طایجو، سردار مغول: ← تایجو.

طایر، صورت فلکی: ← دجاجه.

طایع (tāyeʿ)، شهرت **ابوبکر عبدالکریم**، ملقب به **الطائع لامر الله** (at.tāʿeʿ le amre 'l.lāh) یا **الطائع لله** (le 'l.lāh -)، ۳۱۷-۳۹۳ هق، ۲۴مین خلیفه‌ی (۳۶۳-۳۸۱ هق) عباسی؛ پسر و جانشین مطیع خلیفه. در دوره‌ی او خلافت بازیچه‌ی آل بویه بود، و عاقبت نیز بهاءالدوله‌ی دیلمی او را خلع کرد، و قادر را به خلافت نشاند.

طب: ← پزشکی. نیز ← طب مناطق حاره.

طباخی[1] (tabbāxi) یا **آشپزی** (āšpazi)، فن و هنر یا عمل تهیه کردن غذا بواسطه‌ی آتش یا حرارت، مثلا از طریق جوشاندن یا سرخ کردن، و غیره. طباخی در ادوار باستانی بسیار ساده و در مراحل اولیه منحصر به کباب کردن قطعات بزرگ گوشت یا جانور یکپارچه بود. یونانیان استعمال ادویه و چاشنیها را از ایرانیان و سایر ملل آسیائی آموختند، و رومیان هنر طباخی را از آنان اقتباس کردند. هنر طباخی مخصوصاً از قرن ۱۷م وسعت یافت. کشفیاتی که در شیمی، زیستشناسی، تغذیه، و علوم دیگر بعمل میآید در طباخی جدید تأثیری بسزا دارد.

مورخین قدیم از غذاهای مطبوع در دربار ساسانیان اطلاعاتی بدست داده‌اند، و از خورشهای مختلف، که در قصر شاهان مورد توجه بود، نام برده‌اند (مانند "خورش شاهی"، "خورش خراسانی" "خورش رومی"، و "خورش دهقانی"). همچنین، بعضی از سیاحان اطلاعاتی در باب غذاهای ایران در ادوار متأخر بدست داده‌اند، که از آنها میتوان تا حدی به فن آشپزی در این سرزمین پی برد.

طباشیر[2] یا **تباشیر** (هر دو tabāšir)، سنگالی (← سنگال) که در بندهای قسمی خیزران (جنس *Bambusa arundinacea*) بواسطه‌ی انعقاد ترشحات آن تشکیل میابد، و ترکیبی از سیلیس، آهک، و پوتاس است. از سنگالها داروئی (طباشیر) فراهم میکنند، بدین طریق که سنگالها را در آب می‌اندازند، و سپس خشک میکنند، و ماده‌ی سفید و شفاف حاصل را میکوبند و خمیر میکنند، و بصورت قرص یا قلم (طباشیر قلمی) درمیآورند. در مشرق‌زمین، در طب قدیم، طباشیر را مقوی، مسکن التهاب و عطش، و قاطع قی صفراوی و اسهال خونی میدانند، و خواص دیگر نیز برای آن قائلند؛ در ایران (مخصوصاً سابقاً) زنان باردار نیز در حال ویار از آن میخورده‌اند. خواص داروئی آن مسلم نیست. در ایران منیزی را طباشیر فرنگی مینامیدند.

طباشیر فرنگی: ← طباشیر؛ منیزی.

طباطبا (tabātabā)، لقب یکی از نوادگان حسن مثنی (فرزند امام حسن ع)، بنام ابراهیم ابن اسماعیل دیباج [ابراهیم ابن اسماعیل ابن ابراهیم ابن حسن ابن حسن ابن علی ع]. سلسله‌ی سادات طباطبائی منسوب به این ابراهیم ابن اسماعیل دیباج هستند. در باره‌ی اصل این لقب و معنی آن اختلاف است.

طباطبائی، سادات: ← طباطبا.

طباطبائی، سید ضیاءالدین، ف ۱۳۴۸ هش، روزنامه‌نویس و سیاستمدار ایرانی. قبل از ۲۰ سالگی مقالاتی برای جراید مینوشت، سپس شخصاً به انتشار روزنامه‌ی رعد پرداخت. در پائیز ۱۲۹۷ هش به ریاست هیئتی به بادکوبه اعزام شد تا زمینه‌هائی برای عقد قرارداد با دولت جدیدالتأسیس قفقاز ایجاد کند. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هش رئیس‌الوزرا شد، و تا ۴ خرداد ۱۳۰۰ هش در این مقام باقی بود (در این مدت دو کابینه تشکیل داد). قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کرد (۷ فروردین ۱۳۰۰ هش). در دوره‌ی زمامداری وی جمعی از اعیان و اشراف و متنفذین و معاریف دستگیر و زندانی شدند. پس از پایان دوره‌ی نخست‌وزیری، از ایران خارج شده به اروپا رفت، و مدتی در سویس اقامت گزید. سپس به فلسطین رفت، و به امور کشاورزی پرداخت. در ۱۳۲۲ هش به ایران بازگشت، و به نمایندگی دوره‌ی چهاردهم مجلس برگزیده شد، و حزب اراده‌ی ملی را تأسیس کرد. از ۱۳۳۵ هش-پس از یک سال توقیف در شهربانی و سه ماه تحت نظر بودن در منزل-از سیاست کناره‌گیری کرده اوقات خود را به کارهای کشاورزی و دامداری مصروف کرد.

طباطبائی، سید علی: ← صاحب ریاض.

طباطبائی، سید محمد: ← صاحب مناهل.

طباطبائی، میرزا سید محمد، معروف به **سنگلجی**، ۱۲۵۸ هق-۱۲۹۹ هش، مجتهد و آزادیخواه معروف. از پیشقدمان و رهبران انقلاب مشروطیت ایران و در واقع از ارکان مهم آن بود. وی و آقا سید عبدالله بهبهانی به مخالفت علنی با استبداد و با عین‌الدوله پرداختند، و در شوال ۱۳۲۳ هق مهاجرت به حضرت عبدالعظیم را ترتیب دادند. پس از توپ بستن مجلس، طباطبائی دستگیر شد، و به خراسان تبعید گردید. بعد از استقرار مجدد مشروطیت به تهران بازگشت، و مورد استقبال و تجلیل عامه قرار گرفت.

طباطبائی مردی وارسته و فقیهی زبردست بود. به توسعه‌ی فرهنگ علاقه داشت، و برای اینکه اشخاص متعصب هم فرزندان خود را به مدارس جدید بفرستند مدرسه‌ای به نام اسلامیه تأسیس کرد، و برادر خود، سید اسدالله طباطبائی را به مدیریت آن گماشت.

طباق، در علم بدیع: ← تضاد.

طبالوندان (tabbāl.vandān)، ده (جه ۱'۶۰۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان خشکبیجار، بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان).

طبر (tabar)، ده (جه ۱'۴۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شقان، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان).

طبرخزی: ← ابوبکر خوارزمی.

طبرخون: ← عناب.

طبرستان (tabarestān)، نام سرزمین مازندران در مآخذ اسلامی. طبرستان از ل به دریای خزر، از ج به سلسله‌ی جبال البرز، از ش به جرجان، و از غ به گیلان محدود بود. نام پهلوی آن طپورستان یا تپورستان (هر دو tapurestān) بوده است. بقول بعضی از جغرافیانویسان دوره‌ی اسلامی، نامش از طبر (تبر) گرفته شده است، که بستگی به جنگلهای انبوه این ناحیه و حرفه‌ی عمده‌ی مردم این سرزمین (هیزم‌شکنی) دارد؛ ولی تحقیق اینست که طپورستان و طبرستان بمعنی سرزمین طپورها و منسوب به این قوم بسیار قدیمی است.

طبرستان را با پتشخوارگر که جزء قلمرو اردوان V اشکانی (ف ۲۲۶ بم) بود کمابیش منطبق شمرده‌اند. ذکر طبرستان در نامه‌ی تنسر آمده است. قباد I ساسانی در دومین دوره‌ی سلطنت خرد حکومت آنجا را به پسرش کیوس (kayus) داد؛ شاخه‌ی کیوسیه از آل باوند به وی منسوبند. در سلطنت (۵۹۰-۶۲۸) خسرو پرویز، دائی وی، بنام بستام (بسطام) یا ویستخم (vistaxm)، چندی حکمران خراسان، قومس، گرگان، و طبرستان بود، و در ۵۹۱ یا ۵۹۲ طغیان کرد و خود را پادشاه خواند، ولی در ۵۹۵ یا ۵۹۶ کشته شد.

در تواریخ از سلسله‌های چندی نام برده شده است که مقارن فتوحات اسلام در طبرستان یا قسمتهائی از آن امارت داشتند (مانند پادوسبانان و آل باوند)، یا مرکز امارت آنها جای دیگر بوده و گاه استیلای خود را بر قسمتی از طبرستان بسط داده بودند (مانند بعضی از امرای سلسله‌ی بنی دابویه). عناوین این سلسله‌ها یا فرمانروایان آنها (مانند پاذگوسپان و اصفهبد) یا سلسله‌ی نسب آنها حاکی از اینست که به ساسانیان انتساب داشته‌اند، یا از خاندانهائی بوده‌اند که در عهد ساسانی منصب اسپهبدی یا پاذگوسپانی داشته‌اند.

اول بار، در دوره‌ی خلافت عثمان، سعید ابن عاص، حاکم کوفه، در سال ۳۰ هق در صدد فتح طبرستان برآمد، و وی به سواحل طبرستان و به رویان و دماوند دست یافت. در دوره‌ی کشمکشهای معاویه با علی ع بر سر خلافت، مردم این ناحیه از اطاعت مسلمانان سرزدند. بهمین سبب معاویه، پس از اینکه به خلافت مستقر شد (۴۱ هق)، مصقلة ابن هبیره (masqalate 'bne hobayra) را به طبرستان فرستاد، و وی به جنگ با فرخان پرداخت، و عاقبت خود و قسمت اعظم سپاهیانش بوسیله‌ی سنگهائی که دشمنان از گردنه‌ها بر آنها

(۱)cookery (۲)tabasheer; sugar of bamboo

پرتاب میکردند نابود شدند. در زمان سلیمان ابن عبدالملک، خلیفه‌ی اموی، یزید ابن مهلب به طبرستان لشکر کشید. در زمان مروان ابن محمد مردم طبرستان بر ضد حکام عرب شوریدند، و پس از آن نیز مکرر شورش کردند. در ۱۳۷ هق عمر ابن العلاء آمل را گرفت، اما استیلای مسلمانان بر طبرستان تا پس از شکست ← سپهبد خورشید استحکامی نداشت. در ۱۶۷ هق ونداد هرمز سلسله‌ی مستقلی در طبرستان تأسیس کرد، و قوتی یافت، و لشکر اسلام را از طبرستان بیرون کرد. مازیار نواده‌ی همین ونداد هرمز بود، و مأمون او را لقب اصفهبد طبرستان داد. [illegible] در خلافت معتصم بر خلیفه شوریدند، ولی فرستادگان عبدالله ابن طاهر، والی خراسان، او را مغلوب و دستگیر کردند، و طبرستان به قلمرو عبدالله منضم شد. در ۲۴۰ هق اصفهبد قارن ابن شهریار دین اسلام پذیرفت.

پس از اینکه مأمون خلیفه (۱۹۸–۲۱۸ هق) امام رضا ع را به ولایت عهدی خود برگزید، سادات از هر جا رو به خراسان نهادند، و برادران آن حضرت با جماعتی از بستگانش از سادات حسنی و حسینی به عراق عجم و ری در آمدند. بعداً که خبر رحلت امام رضا به سادات رسید، آنان به کوهستانهای دیلم و طبرستان پناهیدند، و چون امرای طبرستان در اوایل که اسلام قبول کردند شیعه بودند، سادات را محترم میشمردند. پس از وفات (۲۴۷ هق) متوکل خلیفه، سادات از اطراف خروج کردند و بعد از کشته شدن یحیی ابن عمر، امام زیدیه، در خلافت (۲۴۷–۴۸ هق) منتصر، ساداتی که از آزار مأمورین خلیفه جان بدر برده بودند روی به عراق عجم نهادند، و راه طبرستان و دیلمستان گرفتند، و در آن امکنه به زحمت تمام بسر میبردند. پس از اینکه ظلم محمد ابن اوس (ʾAs)، حاکم عرب طبرستان، از حد گذشت، مردم با سادات بیعت کردند. نخستین سیدی که در طبرستان خروج کرد (۲۵۰ هق) حسن ابن زید علوی حسنی معروف به داعی کبیر بود، که مؤسس سلسله‌ی علویان طبرستان است. حکومت این سلسله با فراز و نشیبها تا سال ۳۱۶ هق دوام یافت، و با کشته شدن آخرین آنها داعی صغیر، در جنگ با اسفار ابن شیرویه، سلسله‌ی سادات طبرستان منقرض شد. اسفار خود بدست مرداویج، مؤسس سلسله‌ی آل زیار، بقتل رسید (در باب سلسله‌ی آل زیار، برای اطلاع بیشتر از آنچه در مجلد اول این کتاب آمده است ← آل زیار). منوچهر ابن قابوس، از امرای این سلسله، به اطاعت غزنویان در آمد. در ۴۳۳ هق، طغرل بیگ سلجوقی طبرستان را گرفت، و این ناحیه جزء قلمرو سلاجقه گردید، اما اصفهبدان آل باوند مدتها کمابیش به استقلال در نواحی کوهستانی طبرستان فرمانروائی کردند. برای دنباله‌ی تاریخ طبرستان ← مازندران.

طبرسران: ← داغستان، تاریخ.

طبرسی، ابوعلی (abu.ʿalie tabresi, tabarsi)، شهرت **ابوعلی فضل ابن حسن، ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام**، ف ۵۴۸ هق، فقیه و محدث و مفسر بزرگ ایرانی و از بزرگان علمای امامیه. نسبتش را بعضی (با تلفظ tabarsi) به طبرستان و برخی (با تلفظ tabresi) به طبرس (تفرش) شمرده‌اند. طبرسی را بعضی از مردم سناباد طوس شمرده‌اند. در ۵۲۳ هق در سبزوار سکنی گزید، و در آنجا به تصنیف و تعلیم پرداخت، و در همانجا درگذشت. جنازه‌اش را به مشهد منتقل و نزدیک حرم امام رضا دفن کردند. معروفترین اثرش تفسیر مجمع البیان است. آثار دیگر وی یا منسوب به وی عبارتند از الآداب الدینیه للخزانة المعینیه، بنام سلطان معین‌الدین ابونصر احمد ابن فضل؛ اسرار الامامه (انتسابش به او مورد تردید است)؛ اعلام الوری؛ تاج المواليد (انتسابش به وی مورد تردید است)؛ تفسیر جوامع الجامع؛ جواهر، در نحو؛ العمده فی اصول الدین؛ تفسیر الکافی الشافی؛ نثر اللآلی؛ روایت صحیفة الرضا؛ و غیره.

بعضی از فرزندان و نوادگان طبرسی نیز از علمای دین بوده‌اند (مقالات ردیف آتیه را ملاحظه کنید)، و بسبب اشتراک اسم، بعضی از آثار طبرسی به آنها (یا به ← ابومنصور طبرسی) نسبت داده شده است یا بالعکس.

طبرسی، ابومنصور (abu.mansure tabarsi) [ابومنصور احمد ابن علی ابن ابی طالب طبرسی]، محدث ایرانی و از بزرگان علمای شیعه‌ی امامیه در قرن ۶م هق. از مردم ساری طبرستان (مازندران) و با ← ابوعلی طبرسی و ابوالفتوح رازی معاصر بود. اثر معروفش کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج است، که به احتجاج طبرسی معروفست.

طبرسی، ابونصر (abu.nasre tabarsi, tabresi) [رضی‌الدین ابونصر حسن ابن فضل طبرسی]، معروف به **صاحب مکارم الاخلاق** (sāhebe makāremo ʾl.ʿaxlāq). فقیه و محدث و از علمای دین در قرن ۶م هق؛ پسر ابوعلی طبرسی (ف ۵۴۸ هق). از آثارش مکارم الاخلاق است. و اسرار الامامه بدو منسوب میباشد. پسرش، **علی ابن حسن طبرسی**، تتمیمی بر مکارم نوشته است، و آنرا مشکوة الانوار نامیده.

طبرسی، جنگ: ← بابیه.

طبرسی، علی ابن حسن: ← طبرسی، ابونصر.

طبرسی، فضل ابن حسن: ← طبرسی، ابوعلی.

طبرق[1] (tobroq)، بندر، ولایت سیرنائیک، لیبی، کنار دریای مدیترانه. در جنگ II سخت بر سر آن روی داد (← افریقای شمالی، پیکارهای). اول بار در ژانویه‌ی ۱۹۴۱ بریتانیائیها آنرا گرفتند. در ماههای مارس و آوریل همان سال رومل بریتانیائیها را از لیبی بیرون راند، ولی طبرق در مقابل حملات مکرر آلمانها مقاومت کرد، تا سرانجام در دومین حمله‌ی تعرضی رومل، طبرق سقوط کرد (ژوئن ۱۹۴۲). در اواخر سال ۱۹۴۲ بریتانیائیها آنرا باز گرفتند.

طبرقه (tabarqa)، شهر (جمعیت 900)، تونس شمالی، بر مصب وادی الکبیر در مدیترانه، نزدیک مرز الجزایر. بندر ماهیگیری است. محل آن مطابق شهر قدیمی تابراکا[2] (tābrākā) است، که در دوره‌ی رومیان و دولت بیزانس رونق داشت.

طبرک (tabarak) [طبرکِ ری]، قلعه‌ی قدیم، بر بالای کوه کوچکی به همین نام، در ل شهر ری قدیم، بر جانب راست جاده‌ی ری به خراسان (جبال ری در طرف چپ این جاده بود)، که در ۵۸۸ هق بدست طغرل ابن ارسلان، آخرین سلطان سلجوقی عراق، ویران شد. بقول بعضی از مورخین، این قلعه را منوچهر ابن قابوس زیاری در اوایل قرن ۵م هق بنا نهاد. یاقوت شرح مفصلی از محاصره و خرابی این قلعه‌ی مشهور آورده است. به گفته‌ی وی، خوارزمشاه علاءالدین تکش ابن ارسلان بر ری مستولی شد، و این قلعه را مسخر کرد، و چون آهنگ بازگشت به خوارزم کرد، امیری بنام طمغاج (tamqāj) با ۲٬000 سوار خوارزمی در آنجا گذاشت، و آنرا مستحکم گردانید. اما سرانجام طغرل ابن ارسلان، که در این قلعه محبوس بود، رهائی یافت، و به ری فرود آمد، و آنجا را گرفت، و سپس به محاصره‌ی طبرک پرداخت. در همین احوال طمغاج درگذشت، و طغرل طبرک را مالک شد. طغرل معتقد بود که قلعه‌ی طبرک شبیه مار دو سری است که یک سر آن در عراق است و سر دیگرش در خراسان، و بهمین جهت، به امر وی، هر چه سلاح و ساز جنگ در آن بود بیرون آوردند، ذخایر آن بدست مردم ری تاراج شد، و بعد آنرا با خاک یکسان کرد.

طبرک یا **تبرک** (هر دو tabarak) [طبرک اصفهان]، قلعه‌ی قدیم در ل شهر اصفهان، بیرون دروازه‌ی دردشت، که ویرانه‌های آن هنوز موجود است. امیر تیمور در فتح اصفهان در اواخر قرن ۸م هق قلعه‌ی طبرک را اشغال کرد. در عهد صفویه جباخانه‌ی اصفهان در طبرک بود. شاردن، که در عهد شاه سلیمان I صفوی در اصفهان بوده است، این قلعه را به رأی العین مشاهده کرده و تفصیل آنرا آورده است. قلعه بشکل مربع و مساحتش ۱٬000 ذرع مربع است. دیوار مرتفعش چینه است، و کنگره‌هایش را با گچ سفید کرده اند. اطرافش برجها و دور دیوارش خندق (بعرض ۳۰ قدم) است. شباهتش به محبس زیادتر است تا قلعه. سیصد خانه در این قلعه بنا شده، و مسجد، حمام، عمارت، و کوتوال دارد. مستحفظین قلعه از قشون خاصه و کمتر از ۱٬000 نفر میباشند. توپهای ممتازی در این قلعه موجود است، که از توپهای اسپانیولی است که از قلعه‌ی هرمز آورده اند یا از قشون عثمانی گرفته شده است. از زمان سلطنت شاه صفی I تا کنون کوتوال قلعه مجبور به اقامت در قلعه نیست، ولی بیشتر دقیقه‌ای از آن منفک نمیشده است. خزانه و جباخانه‌ی سلاطین صفویه در این قلعه است، و هیچکس قادر به دخول در آن نیست، زیرا سه نفر مستحفظ این خزانه هستند، و هر سه (صدر اعظم، کوتوال، و جبه‌دار-باشی) متفقاً باید در را باز کنند و مهر کنند. سپس شاردن از سلاحها و جواهرات و نفایس و عجایبی که در دو بار بازدید خود از داخل قلعه دیده است تفصیلی آورده است.

در وقایع سلطنت شاه عباس I صفوی آمده است که وی در جمادی الاول سال ۹۹۹ هق، که می‌خواست برای تنبیه حاکم فارس به شیراز رود، یکی از سران قزلباش را مأمور کرد که شاهزادگان صفوی را که در قلعه‌ی ورامین محبوس بودند به اصفهان ببرد (در این زمان چند تن از سران قزلباش از ترس شاه عباس به گیلان گریخته به خان احمد، حکمران آنجا، پناه برده بودند، و چون قلعه‌ی ورامین به گیلان نسبةً نزدیک بود، شاه عباس وجود شاهزادگان را در آن قلعه دور از

---

(۱)Tobruk (۲)Thabraca

احتیاط میدانست). پس از انتقال شاهزادگان به اصفهان، آنان را به قلعه‌ی طبرک فرستادند، و احمد بیگ، از سران قزلباش، به حراست قلعه و مراقبت شاهزادگان مأمور شد. گویند در غیاب شاه عباس، احمد بیگ آذوقه‌ی فراوان به قلعه برده و اسباب قلعه‌داری فراهم کرده بود، و بهمین جهت دشمنانش او را به اندیشه‌ی یاغیگری متهم کردند. لهذا، چند ماه بعد که شاه عباس به اصفهان بازگشت، روزی به قلعه‌ی طبرک رفت، و شاه‌زادگان را با خود به اصفهان آورد، و امر به ویران کردن قلعه داد. روز دیگر، به فرمان وی، چشمان برادرانش، ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا و برادرزاده‌اش اسماعیل میرزا را با میل گداخته کور کردند، و بار دیگر به قلعه‌ی الموت بردند، و بقول بعضی از مورخین متملق، آنان در آنجا "به طاعت و عبادت و دعای دولت ابدمدت مشغول شدند".

طبروبانی: ← سیلان، جزیره.

طبری، ابوالحسن احمد ابن محمد (tabari)، طبیب ایرانی در قرن ۴م هق؛ از مردم طبرستان. معاصر علی ابن عباس مجوسی، و در ح ۳۶۰ هق طبیب رکن‌الدوله‌ی دیلمی بود. کتابی در علم طب در ۱۰ مقاله نوشت که نمیدانیم اصل آن فارسی بوده است یا عربی، ولی تحریر عربی آن بنام کتاب المعالجات البقراطیه باقی است.

طبری، ابوالطیب (abo't.tayyebe tabari) [ابوالطیب طاهر ابن عبدالله]، ۳۴۸–۴۵۰ هق، فقیه شافعی؛ مه آمل (طبرستان). در ۱۴سالگی در موطن خود به تحصیل فقه پرداخت؛ سپس در بغداد تحصیل کرد، و در همین شهر اقامت گزید، و در آنجا علاوه بر تدریس شغل قضاوت هم یافت. از استادانش دارقطنی و ابوحامد اسفراینی و از شاگردانش ابواسحاق شیرازی و خطیب بغدادی را میتوان نام برد. در ۱۰۲سالگی درگذشت. از آثارش کتاب المنهاج و کتاب التعلیقه است.

طبری، ابوجعفر محمد ابن جریر (abu.ja'far mohammade 'bne jarire tabari)، اواخر ۲۲۴ یا اوایل ۲۲۵–۳۱۰ هق، مورخ و مفسر و فقیه مشهور ایرانی و یکی از بزرگترین مورخین عالم اسلام؛ مه آمل (طبرستان). از کودکی شروع به تحصیل کرد، و گویند در ۷سالگی قرآن را از حفظ میدانست. بعداً به ری، بغداد، بصره، و کوفه در طلب علم سفر کرد، و چندی در بغداد اقامت نمود. سپس عازم مصر شد، و چندی در بلاد شام در طلب حدیث گذرانید، و وقتی به مصر رسید (۲۵۳ هق یا چند سالی بعد از آن) عالمی مشهور بود. از مصر به بغداد بازآمد، و بقیه‌ی عمر را، جز دو سفر به طبرستان (دومی در ۲۹۰ هق)، در آنجا گذرانید، و در همانجا وفات یافت.

طبری همه‌ی عمر خود را صرف تحصیل و تحقیق و تألیف کرد، و از قبول مناصب پرسود دنیائی که به وی پیشنهاد میشد امتناع داشت. علاوه بر علوم تاریخ و فقه و علوم قرآنی که بالاخص در آنها متبحر بود، از علوم لغت و صرف و نحو عربی و علم اخلاق و حتی ریاضیات و طب بهره داشت. با مقام شامخی که داشت، مردی فروتن بود. طبری در آغاز شافعی بود، ولی سپس خود مذهبی در فقه در قبال مذاهب اربعه‌ی اهل سنت تأسیس کرد، که پیروانی (جریریه) هم یافت، ولی عاقبت متروک گردید. احمد ابن حنبل را محدث میدانست، و در فقه اعتباری برای او قائل نبود، و بهمین سبب در بغداد مورد دشمنی حنابله واقع گشت.

مهمترین اثر طبری کتاب تاریخ مشهور اوست، بنام تاریخ الرسل و الملوک، که به تاریخ طبری معروفست. اثر معروف دیگرش جامع البیان فی تفسیر القرآن، معروف به تفسیر طبری، است که در آن روایات مختلف را مورد تحقیق قرار داده است، و آنچه را بنظرش صحیح آمده است انتخاب کرده؛ این کتاب در ۲۷۰ هق بپایان رسید، و به زودی در ممالک اسلامی شهرت بسیار یافت، و در زمان منصور ابن نوح سامانی به فارسی ترجمه شد؛ این ترجمه در تهران به طبع رسیده است. آثار دیگرش عبارتند از اختلاف علماء الامصار فی احکام شرایع الاسلام، معروف به اختلاف الفقهاء، که در آن موارد اجتماع و اختلاف فقها را بیان میکند؛ لطیف القول فی احکام شرایع الاسلام؛ الخفیف فی احکام شرایع الاسلام؛ بسیط القول فی احکام شرایع الاسلام؛ تهذیب الآثار؛ ادب النفس؛ و غیره.

طبری، محب‌الدین (mohebbo'd.dine tabari) [محب‌الدین ابوالعباس احمد ابن عبدالله]، ۶۱۵–۶۹۴ هق، فقیه و محدث شافعی در مکه. از آثار متعددش غایة الاحکام در حدیث است.

طبریه (tabariyye) لتـ **تیبریاس**[1] (tiberiās)، فنـ **تیبریاد**، شهر (جمه ح ۲۰°۷۵۰)، ل‌ش اسرائیل، بر ساحل غربی ← دریاچه‌ی طبریه (دریای جلیل). از مراکز کشاورزی است، و نزدیک آن چشمه‌های آب گرم وجود دارد. هرودس آنتیپاس آنرا بنا نهاد (۲۶ بم)، و به افتخار امپراطور تیبریوس، تیبریاس نام گذاشت. پس از انهدام اورشلیم از مراکز یهود گردید، مشنا در آنجا تدوین شد. پس از قسطنطین I، مسیحیت بتدریج در این ناحیه نفوذ کرد.

در سال ۱۳م هق طبریه بتصرف مسلمانان در آمد. در جنگهای صلیبی به تانکرد صلیبی واگذار شد، و سپس به رمون، کنت طرابلس، تعلق یافت. در ۵۸۳ هق (۱۱۸۷ بم) صلاح‌الدین ایوبی آنرا فتح کرد و سوزانید.

حمامهای آب معدنی واقع در ج شهر از قدیم الایام معروف بوده‌اند، و وصف آنها به تفصیل در کتب جغرافیانویسان و سیاحان مسلمان آمده است. در ۱۸۳۷ و ۱۹۲۷ زلزله‌ی مخربی در آنجا روی داد، و در ۱۹۳۴ گرفتار سیل مخوفی گردید.

طبریه، دریاچه‌ی (tabariyye) یا **دریای جلیل** (jalil)، فنـ **(دریای) گالیله** (gālile)، دریاچه‌ی آب شیرین، به طول ح ۲۰ و عرض ۵–۱۱ کم، ل‌ش مملکت اسرائیل. سطحش ح ۲۱۰ متر پایینتر از سطح دریا است. رود اردن از آن میگذرد. در عهد به نام دریای کناره (kennāra) و کنروت (kennarut) (اعداد ۱۱.۳۴، یوشع ۳.۱۲، ۲۷.۱۳)، و در عهد به نامهای مختلفی مانند دریای جلیل و دریای طبریه (یوحنا ۶.۱، ۲۱.۱) و جنیسارت (jannisārat) و جنیسره (لوقا ۵.۱) نامیده شده است.

طبس (tabas)، دهستان (جمه ح ۳۳°۵۴۰؛ ۱۳)، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۶ (؟) آبادی. مرکزش، **طبس** (جمه ۳۳°۵۹۴ شمـ ۱۳۴۵ هش)، در ۴۱کیلومتری جغ صفی‌آباد است.

طبس (tabas)، شهر (جمه ۳۳°۸۷۶ شمـ ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)، سر راه یزد به مشهد، در ناحیه‌ی قهستان. چندی قبل از ۱۳۱۱ هش نام آنرا به گلشن (golšan) تبدیل کردند، ولی این اسم متروک گشت، و نام قدیم شهر باقی ماند.

در دوره‌ی اسلامی، در قهستان دو شهر بنام طبس وجود داشت، که از آنها به اسم طبسین (tabasayn) [= دو طبس] نام برده شده است، اگرچه گاه اشتباهاً این نام را به هر یک از دو شهر اطلاق کرده‌اند. جغرافیانویسان مسلمان یکی از این دو شهر را طبس العناب (tabaso 'l.'on-nāb) یا طبس مسینان و دیگری را که موضوع این مقاله است طبس التمر (tabaso 't.tamr) [= طبس خرما] میخواندند، و این شهر اخیر را یاقوت و حمدالله مستوفی طبس گیلکی (gilaki) نیز نامیده‌اند. در این شهر آتشکده‌هائی از دوره‌ی اشکانیان وجود داشت. در زمان خلافت عثمان، لشکر اسلام به سرداری عبدالله ابن بدیل ابن ورقه (bodayle 'bne varaqa) دو طبس را فتح کردند. جغرافیانویسان اسلامی از نخلستانهای فراوان، مسجد زیبا، حمامهای پاکیزه، و حوضهای بزرگ ذخیره‌ی آب آشامیدنی شهر طبس (طبس التمر) نام برده‌اند. ناصر خسرو در ۴۴۴ هق این شهر را دیده است، و در آن زمان امیری بنام گیلکی ابن محمد بر آنجا امارت داشته. طبس در نیمه‌ی دوم قرن ۵م هق بدست پیروان اسماعیلیه افتاد. در فتوحات سلاجقه، قاورد آنرا گرفت. در ۴۹۴ هق، سپاهیان سنجر قسمتی از شهر را خراب کردند. در عهد شاه عباس I صفوی، ازبکان آنرا ویران ساختند (پیش از ۱۰۰۶ هق). شهر طبس قلعه‌خرابه و مسجد جامعی از دوره‌ی صفویه دارد. باغ گلشن آن دارای شهرت محلی است. نیز ← حسین، امامزاده.

شهر طبس، بر خلاف طبس مینان شیعه‌نشین بوده است. در این باب داستانی بدین شرح در مجلدات چاپ‌نشده‌ی مرآت البلدان آمده است:

"میگویند اینجا [طبس = طبس التمر] سپهسالاری که در زمان بعضی از سلاطین صفویه مأمور اشاعه‌ی تشیع و اضاعه‌ی تسنن بوده مدفون است، و تفصیل از اینقرار است، که سپهسالار شنیده بود که در طبس تسنن شایع است. چون به این طبس میرسد، غافل از اینکه طبس دو تا است یکی طبس سنی و یکی طبس شیعه بمجرد اینکه میشنود اینجا طبس است، فرمان جنگ داده محاربه و مقاتله مینمایند، و خیلی از اهل بلد بمعرض تلف میرسند. در اثنای گیر و دار و هنگامه‌ی کارزار، صوت اذان از حصار قلعه بگوش او میرسد، و شهادت ثالثه را که دلالت بر تشیع دارد میشنود، و معلوم میکند که آن طبس سنی این طبس نیست، و جمعی شیعه سهواً بقتل رسیده‌اند. سپهسالار بیچاره سراسیمه شده و با کمال پریشانی و پشیمانی قشون را از محاربه منع مینماید، و به دفن مقتولین امر میکند. در اثنای گیر و دار، تیری به سپهسالار آمده، آن خطای عظیم نیز خاطر او را مجروح نموده، بیچاره تا وصول به

(۱) Tiberias

چهارده درگذشت. خواهر او آمده بر سر مدفن برادر بقعه برپا کرده موقوفه‌ی بسیاری معین نمود، و خود نیز مادام الحیات مجاور این بقعه میشود، و بعد فوتها، او را نیز در نزد برادر به فاصله‌ی دو ذرع دفن نمودند، و هر دو قبر هنوز با کمال اندراس ظاهر و مرتفع است. حکام طبس رفته رفته موقوفه‌ی او را جزو املاک خاصه‌ی خود نموده‌اند، و مقبره مخروبه و منهدمست".

طبس (tabas)، شهرستان، غ استان نهم (خراسان)؛ مرکزش شهر طبس. فعلا مشتمل بر ۲ بخش حومه و دستگردان است. از ل بعضاً به کویر نمک، و از غ و ج به کویر لوت محدود است. مرکب از دهستانهای اصفهک، جوخواه، حلوان، ده محمد، دیهوک، کریت، یخاب، و دستگردان میباشد. در آبادی رباط خان (robāte xān) یا رباط شاه‌عباسی (šāh.ʿabbāsi) (جه ۱۱۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۱۲ـ کیلومتری غ طبس بر سر جاده‌ی یزد به طبس، قلعه‌ی خرابه و کاروانسرائی از دوره‌ی شاه عباس I صفوی وجود دارد. از آبادیهای دیگرش دیهشک و کریت میباشند. محصولش خرما و مرکبات است. معدن سرب دارد. از صنایع دستی گیوه‌بافی است. راه قدیم یزد به طوس، و راه فعلی یزد به مشهد از آن میگذرد. بر طبق قتکه ۱۳۱۶، طبس از بخش‌های شهرستان گناباد گردید؛ در دی ماه ۱۳۲۳ هش تابع شهرستان فردوس شد؛ در خرداد ماه ۱۳۳۹ هش تبدیل به شهرستان گشت.

طبس التمر: ← طبس مینان؛ طبس، شهر.

طبس العناب: ← طبس مینان؛ طبس، شهر.

طبس سنی، ده، ← طبس مینان.

طبس گیلکی، خراسان، ← طبس، شهر.

طبس مسینا: ← طبس مینان.

طبس مینان (tabase masināne) یا **طبس مسینا، ده** (جه ۴۹۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان طبس مسینا (جه ۱۹°۸۷۱ سشه ۱۳۴۵ هش؛ دارای ۷۹ آبادی)، بخش درمیان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، به فاصله‌ی ۸۰ کیلومتری ش بیرجند. یکی از طبسین مآخذ اسلامی است (← طبس، شهر)، و بسبب فراوانی عناب در آن، به طبس العناب شهرت داشته است. سکنه‌ی طبس مسینان، بر خلاف طبس التمر، سُنّی هستند، و این آبادی به طبس سنی و سنی‌خانه نیز معروف بوده است. (در باب واقعه‌ای در این باب ← طبس، شهر).

طبسین، خراسان، ← طبس، شهر.

طبشیمی[1] (teb.šimi)، فن **یاتروشیمی** (yātro-šimi)، اصطلاحی که به علم شیمی دوره‌ی ح ۱۵۲۵–۱۶۶۰، که این علم تحت نفوذ تعالیم پاراسلسوس بود، اطلاق میشد. وی معتقد بود که فعالیتهای بدن انسان جنبه‌ی شیمیائی دارد، و سلامتی مربوط به ترکیب شیمیائی مناسب اعضا و سیالات بدن است، و موضوع شیمی تهیه‌ی داروها است.

طب فضائی[2] (tebbe) یا **زیستشناسی فضائی**[3]، علم اعمال حیاتی موجودات زنده، و از جمله انسان، در آن طرف جوّ و بیرون از تأثیرات کره‌ی زمین. دامنه‌ی آن تنها به موجوداتی که از زمین پرتاب میشوند محدود نیست، بلکه اشکال مختلف حیات احتمالی موجود در فضا یا در اجرام کیهانی را نیز شامل میشود. کار زیستشناسی فضائی تعیین تغییرات زیستشناختی است که در موجودات زنده، از یاخته‌ها گرفته تا عالیترین پستانداران، به سبب تأثیرات فیزیکی گوناگون در فضا صورت میگیرد. در نتیجه‌ی همین تحقیقات، وسایل ایمنی انسان را در پروازهای فضائی فراهم آورده‌اند. از این طریق، توانسته‌اند در سفینه‌های فضائی جو مناسب با زندگی ایجاد کنند، دما را تحت نظم درآورند، سپری برای جلوگیری از تشعشعات کیهانی بسازند، بیوزنی (← وزن) را به وسایلی جبران کنند، و تدابیری برای حفاظت در مقابل آثار شتاب اتخاذ نمایند. هر چه انسان بیشتر در فضا پیش رود، این دستگاههای حفاظتی بیشک بهتر و کاملتر خواهد شد.

تغییراتی که در موجودات فرستاده‌شده به فضا صورت میگیرد به وسیله‌ی دستگاههای مخصوص اندازه‌گیری میشود، با بیسیم به آزمایشگاهی در زمین مخابره میشود، و از روی آنها معلومات زیستشناختی به دست میآید. در یاخته‌ی تنها یا مجموعه‌های یاخته‌ای، تجزیه‌ی تغییرات گازی یا اسیدی و بازی نماینده‌ی تغییرات مهم سوخت و سازی است که به تلاشهای زیستی بستگی دارد. در تحقیق زیستشناختی مربوط به جانداران پیشرفته‌تر در فضا، آلات فیزیولوژیائی خاص به کار برده میشود. دستگاه الکتروکاردیوگراف[4] عمل قلب و میزان نبض و فشار خون را نشان میدهد؛ دستگاه الکتروآنسفالوگراف[5] تغییرات امواج مغز را معین میکند؛ و دستگاه اکسیمتر[6] مقدار اکسیژن خون را نشان میدهد. کارآمدی دستگاههای سازنده‌ی محیط مناسب زندگی برای حیوان در وسایط نقلیه‌ی فضائی با میزان توانائی جانوران در اجرای اعمال مناسب اندازه‌گیری میشود. به حیوان میآموزند که، به محض پیدا شدن نشانه‌ای سمعی یا بصری، عملی ابتدائی را انجام بدهد (مثلا دسته‌ی اهرمی را بکشد)، اگر این عمل را درست انجام ندهد گرفتار مجازاتی مانند یک تکان برقی نامطبوع میشود، و اگر آن را درست انجام دهد پاداشی مانند خوراکی مطبوع به آن داده میشود. سرنشینان سفینه‌های فضائی با دستگاههائی مجهزند که معلومات زیستشناختی مربوط به آنان را ثبت و ضبط میکنند. از همین راه است که وضع مزاجی فضانورد از زمین تحت کنترول قرار میگیرد، و اگر اوضاع نامساعدی پیش بیاید سفینه را به سلامتی بازمیگردانند.

تحقیق در موجودات آزاد موجود در فضا یا بر اجرام کیهانی مستلزم آن است که ذرات ذره‌بینی را به وسیله‌ی اقمار مصنوعی و وارسهائی جمع‌آوری کنند. نمونه‌هائی را که بدین گونه جمع‌آوری میشوند یا در فضا تجزیه و نتایج آن را به زمین مخابره میکنند، یا آنها را برای تجزیه و تحقیق به زمین میفرستند.

مسائل دیگری که در طب فضائی مورد تحقیق قرار گرفته است، عبارت است از تأثیر فیزیولوژیائی دوره‌ی تناوب شب و روز، رؤیت، روانشناسی تنهائی، تغذیه، مسمومیت ناشی از سوخت موشک، و تغییرات فشار.

طبقات، عنوان بعضی کتابها، ← الطبقات.

طبقات ابن سعد: ← الطبقات الکبیر.

طبقات الادباء، از یاقوت حموی، ← ارشاد الاریب الی معرفة الادیب.

طبقات الاطباء، از ابن ابی اصیبعه، ← عیون الانباء.

طبقات الاطباء و الحکماء (tabaqāto ʾl.ʿateb-bāʿe va ʾl.hokamāʿ)، کتابی بعربی، در زندگی‌نامه‌ی اطبا و حکمای معروف، از ابن جلجل. مؤلف اطبا و حکما را به ۹ طبقه تقسیم کرده است، و طبقه‌ی ۹م شرح حال حکما و اطبای اندلس می‌باشد. تاریخ تألیف کتاب سال ۳۷۷ هق است. این کتاب در سال ۱۹۵۵ در قاهره با مقدمه و تعلیقات فؤاد سیّد بطبع رسیده است.

طبقات الامم (tabaqāto ʾl.ʿomam) یا **التعریف بطبقات الامم** (at.taʿrif be tabaqāte -)، کتابی بعربی، در باره‌ی وصف علوم در میان اقوام مختلف، تألیف ابن صاعد (فت ۴۶۲ هق). مشتمل بر چهار باب است، باب اول، در بیان اقوام قدیم؛ باب دوم، در اختلاف اقوام و طبقات اقوام در کارها؛ باب سوم، در ذکر اقوامی که عنایتی به علوم نداشته‌اند؛ باب چهارم، در ذکر اقوامی که در علوم کار کرده‌اند. این کتاب با حواشی و فهارس به همت لویس شیخو در بیروت بطبع رسیده است (۱۹۱۲)، و به فارسی نیز ترجمه شده (تهران، ۱۳۱۰ هش).

طبقات الشعراء، از ابن قتیبه، ← الشعر و الشعراء.

طبقات الصوفیه (tabaqāto ʾs.sufiyye)، کتابی بعربی، در شرح احوال و سخنان بزرگان صوفیه، تألیف ابوعبدالرحمان سلمی (۳۲۵–۴۱۲ هق). در این کتاب، مؤلف صوفیه را به ۵ طبقه از حیث زمان تقسیم کرده است، و در هر طبقه شرح حال و سخنان ۲۵ تن از بزرگان این طایفه را که در زمان واحدی میزیسته‌اند آورده است. خواجه عبدالله انصاری در قرن ۵م هق مطالب این کتاب را، با حذف اسناد، در مجالس ذکر و تدریس خود املا کرده، و یکی از شاگردان او آن مجالس را به رشته‌ی تحریر درآورده است، و بهمین سبب، آن ترتیبی که در اصل کتاب سلمی دیده میشود در تقریرات خواجه عبدالله انصاری مشاهده نمیگردد. طبقات الصوفیه‌ی خواجه عبدالله، که به انشاء یکی از شاگردان اوست، بزبان فارسی دری آمیخته با لهجه‌ی هروی است، و گرچه اساس آن همان کتاب سلمی است، ولی بسیاری از مطالب خود خواجه‌ی انصاری و کتب دیگر صوفیه نیز در آن گنجانده شده است. نفحات الانس عبدالرحمان جامی، شاعر و عارف بزرگ قرن ۹م هق، نیز بر پایه‌ی طبقات الصوفیه‌ی خواجه عبدالله است، که جامی آن را تنقیح کرده، و به فارسی قرن ۹م هق درآورده، و شرح حال صوفیان متأخر را بر آن افزوده است. متن طبقات الصوفیه‌ی سلمی، و تقریر و املای خواجه‌ی انصاری، و نفحات الانس جامی همه بطبع رسیده است.

طبقات طیفی[7] (tabaqāte teyfi)، در نجوم، تقسیماتی که برای ثوابت بر حسب مشخصات طیفی

---

(۱) iatrochemistry (۲) space medicine (۳) space biology (۴) electrocardiograph (۵) electroencephalograph (۶) oximeter (۷) spectral types (classes)

طبقات طیفی اصلی

طبقه	دما[1] (درجه‌ی کلوین یا مطلق)	رنگ	خطوط و نوارهای برجسته‌ی طیف	نمونه
O	به ۳۵‘۰۰۰° یا بیشتر (تا ۵۵‘۰۰۰°؟) میرسد	آبی	خطوط هلیوم یونیده؛ خطوط بسیار ضعیف ئیدروژن؛ خطوط اتمهای بشدت‌یونیده‌ی اکسیژن، کربون، نیتروژن، و سیلیسیوم	ستاره‌ی λ (لامبدا)[2] از صورت جبار
B	B_0 در ۲۳‘۰۰۰° تا B_9 در ۱۲‘۰۰۰°	سفید آبیگونه	خطوط هلیوم و فراوانی خطوط ئیدروژن مشخّص طیف اند؛ خطوط اتمهای طبقه‌ی قبل با یونش ضعیفتر (یعنی اتمهائی که تعداد کمتری الکترون از دست داده‌اند)	رجل الجبار، مراق
A	A_0 در ۱۱‘۲۰۰° تا A_9 در ۷‘۶۰۰°	سفید (گاه آبیگونه یا سبزگونه)	خطوط ئیدروژن با منتهای شدت؛ خطوط بعضی از فلزات یونیده (از جمله کلسیوم) پدید میآیند	شعرای یمانی؛ نسر واقع
F	۷‘۴۰۰° تا ۵‘۷۰۰°	سفید زردگونه	ضعف خطوط ئیدروژن؛ شدت خطوط کلسیوم خنثی و یونیده؛ خطوط فلزات یونیده‌ی متعدد (مانند آهن و تیتان)	شعرای شامی
G	۵‘۶۰۰° تا ۴‘۳۰۰°	زرد	خطوط اتمهای خنثای فلزات (مانند آهن، تیتان، کلسیوم)؛ خطوط ئیدروژن؛ پیدایش نوارهای مولکولی از نوع CH (کربون + ئیدروژن) و C_2 (کربون + کربون)	**خورشید**؛ عیوق
K[3]	۴‘۲۰۰° تا ۳‘۲۰۰°	نارنجی	شدت و کثرت خطوط فلزات (خنثی)؛ قوت نوارهای مولکولی، مخصوصاً مولکول CH؛ پیدایش نوارهای اکسید تیتان	دبران، سماک رامح
M	۳‘۱۰۰° تا لااقل ۲‘۵۰۰°	سرخ	نوارهای اکسید تیتان (هر چه ستاره سرختر باشد شدت این نوارها بیشتر است)؛ خطوط فلزی	ید الجوزاء؛ قلب العقرب

طبقات R، N، و S. ـ ستارگان این سه طبقه خنکترین ستارگانند؛ دمای آنها به ۳۰۰۰° میرسد. جملگی بسیار سرخ هستند. مشخص طبقات R و N شدت نوارهای مولکولی کربون و سیانوژن است، و مشخص طبقه‌ی S نوارهای اکسید زیرکونیوم. تا کنون قریب ۱‘۰۰۰ ستاره از طبقات R و N، و قریب ۵۰ ستاره از طبقه‌ی S شناخته شده است.

(۱) دماها مربوط به طبقه‌ی سازنده‌ی طیف جذبی است. دمای داخلی ستارگان (مثلا خورشید) به مراتب بیشتر است.
(۲) در باب نامگذاری ستارگان یک صورت فلکی← صورت فلکی.
(۳) ستارگان از این طبقه به بعد ستارگان "خنک" هستند.

آنها قائل شده‌اند. بررسی ستارگان با چشم غیر مسلح نشان میدهد که همه‌ی ستاره‌ها دارای یک رنگ نیستند. با استعمال طیفنما در تحقیقات نجومی، کوششهائی برای طبقه‌بندی ستارگان بر حسب طیف آنها بعمل آمد. طیف یک ستاره در طیفنما مانند طیف خورشید، عبارت است از زمینه‌ای پیوسته (ناشی از سطح درخشان ستاره)، که خطوط تیره‌ی متعددی از آن میگذرند، و این خطوط بسبب جذب تشعشعات بوسیله‌ی گازهای خنکتر طبقه‌ی برگردان ستاره تشکیل میگردند (طیف جذبی را در مقاله‌ی طیف، قسمت x، ملاحظه کنید). خطوط مشخصه‌ی هر طیف مربوط به درجه‌ی یونش گازها است، که خود تابع دما و فشار میباشد.

امروز ستارگان را به ۱۰ طبقه‌ی طیفی تقسیم میکنند، و این طبقات را، بر حسب تنزل دما، بترتیب به حروف O، B، A، F، G، K، M، R، N، S از حروف بزرگ الفبای لاتینی نمایش میدهند. [امریکائیها این عبارت را برای بخاطر سپردن اسامی طبقات دهگانه ساخته‌اند،

O Be A Fine Girl, Kiss Me Right Now Sweet-heart].

بعلاوه، هر یک از این طبقات را به ۱۰ طبقه‌ی جزء تقسیم، و آنها را با ارقام ۰، ۱، ۲، . . . ، و ۹ شماره‌گذاری میکنند، مانند،

$G_0, G_1, G_2, \ldots, G_9, K_0, K_1, \ldots$

بدین گونه، مثلا طبقه‌ی G_9 بین طبقات G_0 و K_0 است، و مشخصاتی بین این دو و مایل به دومی دارد. بر روی هم، میتوان گفت که تقریباً همه‌ی ستارگان شناخته‌شده به ۷ طبقه‌ی اصلی O، B، A، F، G، K، و M، و ۹۹٪ آنها به ۶ طبقه‌ی B، A، F، G، K، و M تعلق دارند. مشخصات طبقات دهگانه در جدول فوق مندرج است. رشته‌ی طبقات طیفی از طبقه‌ی O به طبقه‌ی M در عین حال یک رشته‌ی دما و رنگ نیز هست. در حرکت O به M از ستاره‌های بسیار داغ دارای دمای مطلق بیش از ۵۰‘۰۰۰° به ستاره‌های خنک دارای دمای مطلق حد ۳‘۰۰۰° میرسیم. در عین حال، مشاهده میکنیم که رنگ ستاره از آبی‌سفید تا سرخ تغییر میکند. بالاخره، باید دانست که حد فاصل دقیقی بین طبقات طیفی نیست، بلکه وقتی که از داغترین ستاره‌ها به خنکترین آنها میرویم مشخصات طیفی بطور اتصالی تغییر میکنند. برای اطلاع بیشتر از بستگی طبقات طیفی با مشخصات فیزیکی ستارگان و کارهای هردسبرونگ و راسل ← غولپیکران و کوتوله‌ها.

طبقه‌بندی ستارگان بر حسب طیف آنها منشأ اطلاعات اساسی در پیشرفت علم فیزیک نجومی بوده است. از جنبه‌ی تاریخی، کسانی که به طبقه‌بندی طیفی ستارگان پرداخته‌اند پ. آ. سکی، ه. ک. فوگل، و س. ج. ن. لاکیر بوده‌اند، ولی اساس طبقه‌بندیی که امروز مقبول عموم است از ا. چ. پیکرینگ، مدیر رصدخانه‌ی هاروارد، میباشد، که نتایج اولیه‌ی طبقه‌بندی او را آن رصدخانه به خرج هنری دریپر[1] (henri dreypər) (۱۸۳۷–۸۲. عالم امریکائی، که زحمات فراوان در عکاسی و طیفبرداری از آسمان کشید) منتشر ساخت، و بهمین جهت، این طبقه‌بندی به طبقه‌بندی هاروارد یا طبقه‌بندی دریپر معروف است، که همان تقسیم ستارگان به 10 طبقه میباشد.

طبقات ناصری (tabaqāte nāseri)، کتابی در تاریخ عمومی، تألیف منهاج سراج جوزجانی، که در سال ۶۵۸ هق در دهلی تألیف شده و مؤلف آنرا به ابوالمظفر ناصرالدین محمود ابن التتمش، از پادشاهان هند، تقدیم داشته، و کتاب از اسم او طبقات ناصری نام گرفته است. کتاب در ۲۳ طبقه نوشته شده و هر طبقه به شرح یک سلسله از پادشاهان یا خلفا اختصاص یافته است. مؤلف از کتابهای معتبر پیش از خود، از قبیل البدء و التاریخ مقدسی، تاریخ بیهقی، قانون مسعودی، و بسیاری کتابهای معتبر دیگر استفاده کرده و قسمت ارزشمند کتاب او، که تفصیل و اهمیت بیشتری دارد، بخشی است که مؤلف از مشاهدات یا شنیده‌های خود از افراد مورد اعتماد نقل میکند. طبقات ناصری در خصوص تاریخ غوریان و ملوک هند و فتنه‌ی مغول یکی از معتبرترین مآخذ تاریخ بشمار میرود، و نثر آن نیز از نظر اسلوب نگارش بسیار ساده و استوار و دور از تکلّف است. تا کنون چند بار تمام یا قسمتهائی از آن به چاپ رسیده

(1)Draper

است (از جمله تمام آن در ۱۳۴۲–۴۳ هش در ۲ جلد در کابل).

طبق‌ده (tabaq.deh)، ده (جم ۱٬۵۶۶ نسد ۱۳۴۵ هش)، دهستان میان‌دورود، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۲کیلومتری ل‌ش ساری، بین رودهای تجن و نکا.

طبقه[1] (tabaqe)، در جامعه‌شناسی، گروهی اجتماعی که تعلق افرادش به آن موروثی است. در جامعه‌هائی که نظام طبقه‌ای برقرار است (یعنی افراد جامعه به طبقه‌ها منقسم اند)، افراد هر طبقه از لحاظ انتخاب شغل و شرکت در امور اجتماعی سخت محدودند. وصلت با افراد خارج طبقه ممنوع است. وضع اجتماعی فرد با طبقه‌ای که به هنگام ولادت بدان تعلق داشته است مشخص میشود، و نیل به طبقه‌ای برتر بندرت امکان‌پذیر است. گاه بعضی اقلیتهای مذهبی و امثال آنها از ارباب حرف، به دلخواه، گروهی طبقه‌مانند در جامعه تشکیل میدهند، که فاقد مشخصات عمومی طبقه است، زیرا این گروهها به میل خویش خود را از جامعه جدا میکنند. هندی نظام طبقه‌ای برقرار داشتن وضع موجود است.

بارزترین نمونه‌ی نظام طبقه‌ای در هند دیده میشود. در آنجا "طبقه" را جاتی[2] [از سانسکریت، = ولادت] میخوانند. در هند هزاران جاتی وجود دارد، که هر یک مقررات، تشریفات، و حکومت مخصوص به خود دارند. کاهنان برهمائی (← براهمه)، برای تثبیت وضع خود بعنوان عالیترین طبقه، به چهار ورنه[3] (varna)، یعنی جاتی عمده، قائل شده‌اند (ح ۲۰۰ پ‌م)، که عبارتند از طبقه‌های براهمه، کشتریه[4] (kšatriya)، وایسیه[5] (vāysia) یا وایشیه[6]، و سودره[7] (sudra). براهمه، بر طبق قوانین مانو، از سر برهما برخاسته‌اند؛ کشتریه (طبقه‌ی جنگجویان) از بازوان او؛ وایسیه (طبقه‌ی کشاورزان و سوداگران) از شکم وی؛ و سودره (طبقه‌ی کارگران) از پاهای او. بر حسب این طبقه‌بندی، "نجسها" یا پاریا پست‌ترین درجه‌ی سودره هستند. هر یک از این طبقات مناسک و معتقدات مخصوص به خود دارد که بر همه‌ی افکار و اعمال افراد طبقه حاکمند، و طبقه‌ها را بطور فاحش از هم جدا میکنند. اگرچه از قرن ۱۹م، بسبب فشار اقتصادی، محدودیتهای شغلی ناشی از نظام طبقاتی تا حدی سست شده است، امتیازات اجتماعی بقوت خود باقی مانده است. در نتیجه‌ی تعالیم گاندی، رفتار نسبت به نجسها در دهه‌ی بعد از ۱۹۳۰ رو به تغییر نهاد، و پس از استقلال یافتن هند، بعضی مقررات قانونی بر ضد نجس شمردن وضع شده است.

طبقه‌بندی امواج صوتی: ← صوت، قسمت VI.

طبقه‌ی برگردان[8] (tabaqeye bargardān)، اولین طبقه از طبقات جو خورشید، بین رخشانکره و رنگینکره (تصویر در ص ۹۲۴). ضخامتش احتمالاً از چند صد کیلومتری بیشتر نیست. دمای آن از دمای رخشانکره کمتر است. این طبقه شامل اجسام بسیط به حالت گازی یا بخاری میباشد. اشعه‌ی خورشید ناچار از این طبقه میگذرند. وجه تسمیه‌ی آن اینست که، از طریق پدیده‌ی معروف به "برگردیدن خطوط"، سبب پیدایش خطوط تاریک در طیف خورشید میشود (← طیف، قسمت X، ص ۱۶۴۲؛ فراونهوفر، خطوط).

ناحیه‌ی نظیر طبقه‌ی برگردان جو خورشید را در جو ستارگان دیگر نیز طبقه‌ی برگردان می‌خوانند.

طبقه‌ی سوم، در تاریخ فرانسه، ← املاک ژنرو.

طبقه‌ی متوسط: ← بورژوازی.

طبل[9] (tabl)، نام عمومی هر یک از سازهای کوبی متنوعی که عموماً یک "جسم" یا تنه‌ی مجوف (معمولاً مخروطی یا استوانه‌ای‌شکل) دارند که یک یا دو پوست بر دهنه یا دو دهنه‌ی آن کشیده شده است، و با دستها یا با میله‌های چوبی نواخته میشود. کار اصلی طبل احداث ضرب است. جز تمبال، که نوع تکامل‌یافته‌ی طبل و قابل کوک کردن است، بیشتر طبلهای دیگر فقط یک صوت تولید توانند کرد. حد و تنوع صدای طبل بستگی دارد به وسعت پوست و مخصوصاً به مهارت نوازنده. بعضی از انواع طبل عبارتند از طبل باس[10]، که بزرگ و کوتاه و ارتفاع صوتش کم است (نیز ← باس؛ ارتفاع، یکی از صفات صوت)؛ و طبل جانبی[11] (بمناسبت اینکه هنگام حرکت آنرا کمی به یک جانب می‌اندازند) یا طبل زهدار[12] (بمناسبت زهها یا سیمهائی که با پوست تحتانی آن تماس دارند)؛ و طبل تنور[13] (tenor)، که شبیه طبل جانبی ولی کمی بزرگتر از آن و بدون زه است. طبلهای باس و جانبی در ارکستر سمفونیک و دسته‌های موزیک نظامی یا رقص بکار میرود. طبل تنور در دسته‌های موزیک نظامی و (از قرن ۱۹م ببعد) گاه در ارکستر بکار میرود.

طبلهای مغرب‌زمین همه منشأ شرقی دارند. اسامی بعضی از انواع طبل مأخوذ از نامهای عربی یا فارسی آنهاست. نواختن طبل در هند، افریقا، و آبادیهای سیاه‌نشین امریکا رواج عمده دارد، و در هر یک از این نواحی جزء لاینفک هر نوع موسیقی و حتی آوازهای سولو است.

طبل در ممالک اسلامی ـ نویسندگان اسلامی روایات مختلف در باب اختراع طبل آورده‌اند. بعضی اختراع آنرا به توبل ابن لمک (tubale bne lamak') نسبت داده‌اند، و برخی اسماعیل، نیای عرب مستعربه، را اول کسی دانسته‌اند که این ساز را به صدا آورد. بهر حال، سازهای گوناگون از خانواده‌ی طبل از انواع یک‌پوستی و دوپوستی و به اشکال استوانه‌ای، چلیکی، مخروطی، یا جامی در ممالک اسلامی رایج بوده است. از اقسام استوانه‌ای و یک‌پوستی، ضرب یا تنبک در ایران معروف است. طبل بزرگ معروف به دهل (dohol) در ایران و دیگر ممالک اسلامی از ایام قدیم معمول بوده، و ناصر خسرو آنرا از سازهای نظامی فاطمیان مصر شمرده است. نقش دهل بر حجاریهای طاق بستان دیده میشود، و تبیره (tabire)، که ذکرش در شاهنامه و جز آن دیده میشود، ظاهراً از همین نوع بوده. از انواع مخروطی یا جامی طبل گورگا (gurgā)، کوس (kus)، و نقاره (naqqāre) بوده است. گورگا بزرگترین طبل معمول در میان مسلمانان بوده، و مخصوصاً در میان مغول رواج داشته است. پس از آن از لحاظ بزرگی کوس بوده است، که در قرن ۴م هق بزرگترین طبل جامی مسلمانان و از سازهای جنگی بوده است. نقاره نیز نوعی طبل بوده است. نیز ← نقاره‌خانه.

طبل باس: ← طبل.

طبل تنور: ← طبل.

طبل جانبی یا **طبل زهدار:** ← طبل.

طبل‌خانه: ← نقاره‌خانه.

طبل زهدار یا **طبل جانبی:** ← طبل.

طب مناطق حاره[14] (tebbe manāteqe hārre)، شعبه‌ای از علم طب که موضوعش بررسی، تشخیص، درمان، و پیشگیری بیماریهائی است که غالباً در مناطق حاره پدید میآید. گرما و رطوبت هوای این مناطق و وضع بدوی و غیر بهداشتی جمع کثیری از سکنه‌ی آنها سهم عمده‌ای در پیدایش و انتشار بیماریهای عفونی و میکروبی متعدد دارند. از آن جمله است مالاریا، تب زرد، ذوسنطاریای آمیبی (← ذوسنطاریا)، داء الفیل، و پیوک یا رشته، که عاملهای مولد آنها در گرما و رطوبت و وضع زندگی مردم مناطق حاره بهتر بعمل میآید. در جنگ II، متفقین ناچار بودند که تعدادی نفرات در مناطق گرمسیر نگاهدارند، و به همین جهت، ناچار در درمان این بیماریها و پیشگیری از آنها اقدامات جدی بعمل آوردند. این امر، و فعالیتهای پس از جنگ، در پیشرفت طب مناطق حاره تأثیری بسزا داشته است.

طبنه (tobna)، شهر قدیم، در مراکش مرکزی، که امروز اثری از آن باقی نیست. اصلا از دوره‌ی رومیان بود. در اوایل لشکرکشیهای مسلمانان، از مراکز مشترک مقاومت رومیان و بربرها بر ضد اعراب بود، ولی عاقبت بتصرف مسلمانان در آمد (احتمالا در اوایل قرن ۸م). با برآمدن بکری رو به انحطاط گذاشت، و کمی بعد بکلی از میان رفت.

طبیب اصفهانی (tabibe esfahāni)، شهرت **میرزا عبدالباقی موسوی** (mirzā abdo'l.bāqie musavi)، فت ۱۱۶۸ هق، شاعر ایرانی. اجدادش در زمان شاه عباس I صفوی از فارس به اصفهان رفتند، و در آن شهر مسکن گزیدند. پدرش، میرزا محمد رحیم، حکیمباشی شاه سلطان حسین صفوی بود. خود او طبیب و ندیم نادر شاه افشار بود. پس از نادر شاه، کلانتر اصفهان گردید، و پس از چندی این کار را به برادرش میرزا عبدالوهاب واگذاشت، و خود با شعرا و ادبای اصفهان بسر میبرد. دیوانش شامل قصاید در مدح حضرت رسول و حضرت امیر، و غزلیات و قطعات و رباعیات، و مثنوی محمود و ایاز است، و در حدود ۳٬۰۰۰ بیت میباشد.

طبیعت (tabi'at)، در اصطلاح حکمت قدیم، مبدأ ذاتی و درونی حرکت و سکون و افعال در اجسام. مثلا، به زعم قدما، اگر جسمی را به بالا پرتاب کنند حرکت آن به سوی بالا از مبدأ طبیعت نیست، زیرا نیرو یا قوه‌ی خارجی آن را پرتاب کرده است، و این حرکت طبیعی نیست بلکه قسری (qasri) (اجباری) است. اما پس از آنکه

---

(۱)caste (۲)jati (۳)varna (۴)Kshatriya (۵)Vaisya (۶)Vaishya (۷)Sudra (۸)reversing layer (۹)drum (10)bass drum (11)side drum (۱۲)snare drum (۱۳)tenor drum (۱۴)tropical medicine

آن نیروی خارجی که جسم مذکور را به سوی بالا میراند تمام شود جسم به سوی پائین حرکت خواهد کرد، و این حرکت به پائین و به سوی مرکز زمین حرکت طبیعی است، زیرا مبدأ آنْ طبیعت جسم است، که در ذات و درون آن است نه در خارج آن (این تعلیل و نامگذاری پیش از پیدایش علم فیزیک و تقریر قوانین حرکت بوده است). همچنین، گفته‌اند که طبیعت آب سرد است، زیرا گرمی آب از یک قوه‌ی خارجی است (مانند آتش یا آفتاب)، و اگر آن شیء خارجی که موجب گرمی آب است از آن دور شود آب از روی طبیعت خود رو به سردی خواهد نهاد.

بعضیها، در تعریف فوق، "حرکت به طریق واحد و غیر ارادی" را افزوده‌اند، و در این صورت، طبیعت فقط شامل اجسام میشود، زیرا حرکت گیاه به جهات مختلف به طریق واحد نیست، و مبدأ این حرکت نفس نباتی خوانده میشود نه طبیعت؛ و حرکت حیوان از روی اراده است، و مبدأ آن نفس حیوانی است نه طبیعت؛ و به این معنی، افعال نباتی و حیوانی طبیعی خوانده نمی‌شوند.

گاهی طبیعت به معنی صورت نوعیه‌ی شیء است، و در این صورت میتوان از طبیعت انسانی و طبیعت حیوانی و طبیعت هر شیء سخن گفت. مقصود از صورت نوعیه آن چیزی است که مبدأ تمام صفات و خصوصیات یک نوع است (← کلیات خمس). به این معنی، افعال حیوانی و نباتی و انسانی طبیعی خوانده میشوند.

گاهی طبیعت در برابر صنعت بکار میرود، و در این صورت، طبیعی به معنی آن چیزی است که در آن دست و فکر انسان تأثیری نداشته باشد.

طبیعت، اصالت: ← طبیعیون.

طبیعت، عالم: ← عالم.

طبیعی، منسوب به طبیعت؛ ← طبیعت.

طبیعی، تاریخ: ← تاریخ طبیعی.

طبیعی، عدد: ← عدد طبیعی.

طبیعیات (tabi'iyyāt) یا **حکمت طبیعی** (hekmate tabi'i) یا **علوم طبیعی**، در فلسفه‌ی یونانی و فلسفه‌های قدیم مأخوذ از آن، یکی از شعب سه‌گانه‌ی فلسفه، و در تعریف آن گفته‌اند که علم به احوال اموری است که در وجود خارجی و در تعقل محتاج به ماده باشند، به خلاف امور ریاضی، که در تعقل محتاج به ماده نیستند، و فقط در وجود خارجی محتاج به آن هستند، و به خلاف امور الاهی و مابعد طبیعی، که در خارج و در تعقل محتاج ماده نیستند (← فلسفه، قسمت XVII). قدما اصول علوم طبیعی را هشت میدانستند: (۱) علم به امور کلی و عام اجسام (← سماع طبیعی)؛ (۲) علم سماء و عالم (کیهانشناخت)؛ (۳) علم کون و فساد (kŏno fasād)؛ (۴) کائنات جو (هواشناسی)؛ (۵) علم معادن؛ (۶) گیاهشناسی؛ (۷) حیوانشناسی؛ (۸) علم النفس یا روانشناسی.

فروع طبیعیات عبارت بودند از طب؛ احکام نجوم؛ علم فراست (قیافه‌شناسی)؛ تعبیر خواب؛ علم طلسمات (علم ترکیب قوای سماوی با قوای زمینی)؛ علم نیرنجات (علم ترکیب قوای زمینی با یکدیگر)؛ علم کیمیا (علم تبدیل معدنیات به یکدیگر). از میان اقسامی که به عنوان فروع طبیعیات ذکر کرده‌اند فقط علم طب بطور مسلم جزو علوم حقیقی محسوب میشود، و حقیقی بودن علوم دیگر حتی علم کیمیا مورد بحث و تردید بوده است، چنانکه ابن سینا مثلا به علم کیمیا معتقد نبوده است.

طبیعیون[1] (tabi'iyyun) یا **فلاسفه‌ی طبیعی مذهب**[1] یا **ناتورالیستها**[1] (-nāturālist؛ از فنس)، فلاسفه‌ای که معتقدند در عالم بجز موجودات طبیعی چیز دیگری وجود ندارد، و وجود عالمی را که فوق طبیعت یا ماورای طبیعت باشد منکر هستند. این عقیده‌ی فلسفی را فلسفه‌ی اصالت طبیعت[2] یا ناتورالیسم[2] (nāturālism) نامند. طبیعیون برای عالم هیچ علت غائی (← علت) و علت فاعلی جز طبیعت نمیشناسند، و وجود انسان را، مانند موجودات دیگر، در نتیجه‌ی حوادث طبیعی میدانند و، بر خلاف گفته‌ی بسیاری از حکما و ارباب ادیان، وجود انسان را غایت و غرض از آفرینش موجودات نمیدانند. حیات عقلانی و جسمانی و معنوی و اخلاقی انسان، مانند دیگر اشیاء، امور و حوادث طبیعی هستند، و فعالیتها و تکالیف و ارزشهای اخلاقی انسان نیز بر پایه‌ی امور طبیعی استوار است، نه بر الزامات و تکالیف و اوامر و نواهی فوق طبیعی. پس، اعمال انسان معلول عوامل طبیعت است، و آزادی و اختیار و یا جبر بمعنی مشیت و قضا و قدر وجود ندارد، و آنچه هست باید بر پایه‌ی جبر عِلّی علمی توضیح داده شود.

برای ناتورالیسم در ادب و هنر ← ناتورالیسم.

طبیعیون، مکتب، در اقتصاد؛ ← فیزیوکراتها.

طبیق، کوه؛ ← عربستان، بند ۲.

طپانچه[3] (tapānce)، سلاح گرم کوچکی که با یک دست آتش میشود. در طپانچه‌های قدیمی (شکل ۱) که از سر پر میشدند، فقط یک تیر آتش میشد، ولی در طپانچه‌های خودکار جدید


(از ۱۸۶۵)

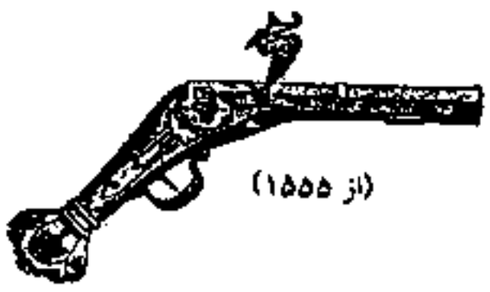
(از ۱۵۵۵)


(از ۱۷۳۵)

شکل ۱. چند طپانچه‌ی قدیمی (سرپُر)

چند تیر متوالی میتوان آتش کرد. مثلا، در کولت[4] (kolt)، فشنگها در خَشاب[5] (محفظه‌ی جای فشنگ یا گلوله) جا دارند، و در موقع تیراندازی، یکی بعد از دیگری، بوسیله‌ی فشار فنر خشاب، در مقابل لوله و دستگاه آتش کردن قرار میگیرند (شکل ۲). در رولور[6] (revolver)، فشنگها (معمولا ۵ یا ۶) در محفظه‌های واقع در محیط یک استوانه هستند، و در اثر گردش استوانه، در مقابل لوله میآیند (شکل ۳). [نام این سلاح از کلمه‌ی انگلیسی رولو[7] (revolv)، به معنی "گشتن"، مأخوذ است].

وقتی فشنگ داخل لوله و ضارب آماده بکار

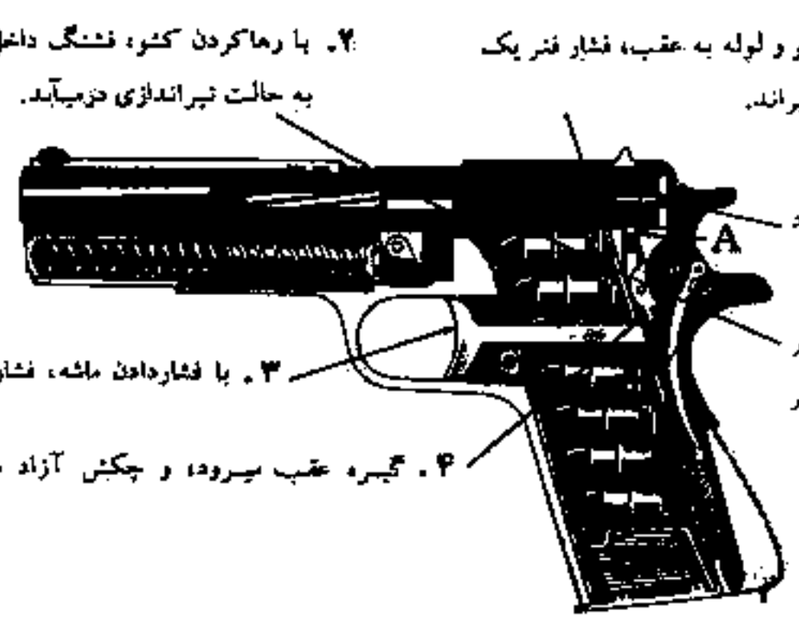

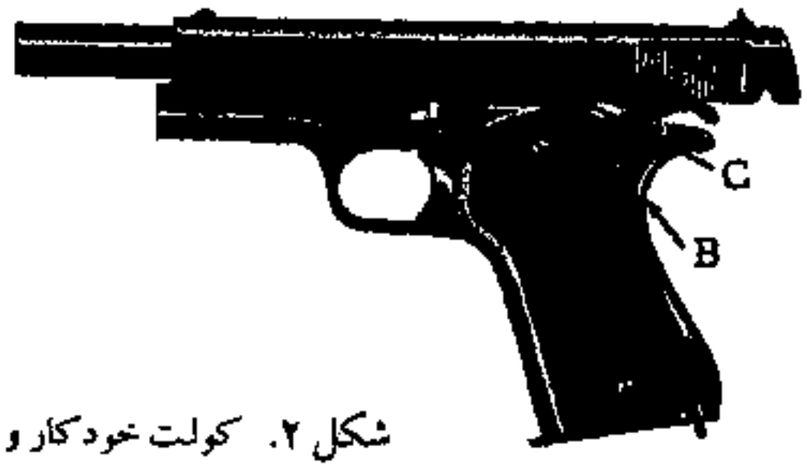

ضامنهای ایمنی. کولت ضامنهائی (A، B، و C در شکل) جهت ایمنی دارد، که مانع بکار افتادن غیر مترقبه‌ی سلاح میباشند.

شکل ۲. کولت خودکار و چگونگی عمل آن

---

(۱) naturalists (۲) naturalism (۳) pistol (۴) colt (۵) magazine (۶) revolver (۷) revolve

است، و فقط فشار انگشت روی ماشه[1] کافی[2] برای انجام عمل تیراندازی است، میگویند طپانچه مسلّح

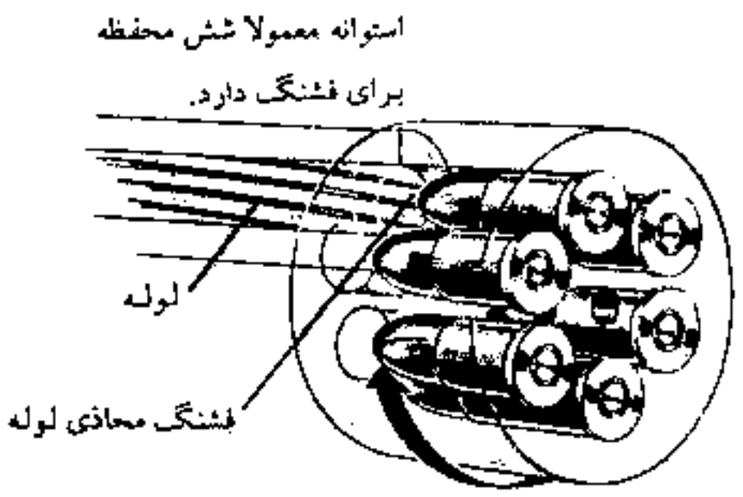

ماشه‌ی رولور خودکار استوانه را میگرداند به نحوی که فشنگ بعدی محاذی لوله قرار میگیرد.

شکل ۳. رولور

است. عمل مسلح کردن یا با دست انجام میشود، و یا بطور خودکار (هر تیری که آتش میشود اسلحه را برای تیر بعدی مسلح مینماید؛ در این صورت، اسلحه را خودکار نامند).

سلاحهای گرم دستی در ح ۱۵۱۵ با اختراع دستگاه آتش کردن موسوم به "چرخ آتش کردن"[3] جنبه‌ی عملی یافت. این دستگاه دارای چرخ فلزی دندانه‌داری بود که از برخورد آن با یک سنگ آتشزنه تولید جرقه میشد. با اختراع این چرخ، دیگر سربازان مجبور نبودند که، برای گیراندن باروت در سلاحها، شعله‌ی آتش با خود حمل کنند. در اواسط قرن ۱۶م طپانچه‌های عملیتر تعبیه، و در قرون ۱۷م و ۱۸م دستگاههای مختلف آتش کردن اختراع شد. در ۱۸۰۷، جان الگزاندر فورسایث[3] (jān alegzāndər forsāyt) (۱۷۶۹–۱۸۴۳)، مخترع اسکاتلندی، نخستین چاشنی عملی را اختراع کرد (ناپلئون حاضر شد اختراع او را به مبلغ ۲۰٬۰۰۰ لیره خریداری کند، ولی وی امتناع نمود). اختراع او در طپانچه بکار برده شد. فکر ساختن رولور از اوایل قرن ۱۶م سابقه دارد، ولی نخستین رولورهای عملی به وسیله‌ی س. کولت اختراع شد (۱۸۳۶). نخستین طپانچه‌ی خودکار، در ۱۸۹۳ تعبیه گردید. طپانچه‌های خودکار انواع متعدد دارد. از آن جمله است پارابلوم[4] (pārābellom)، که سابقاً در ارتش آلمان بکار میرفت؛ کولت؛ و براونینگ، که در ۱۸۹۸، به وسیله‌ی جان موزس براونینگ (۱۸۵۵–۱۹۲۶)، مخترع امریکائی، ساخته شد.

طپانچه‌ی الکترونی[5] (tapānceye elektroni)، اسبابی برای صادر کردن و شتاباندن الکترونها، و برای میزان کردن تابه‌ی الکترونی و متوجه ساختن آن به جهت مطلوب. طپانچه‌ی الکترونی در اسبابها و وسایل گوناگون مانند لوله‌ی شعاع کاتودی، میکروسکوپ الکترونی، و دستگاه تلویزیون بکار میرود.

اجزای طپانچه‌ی الکترونی یک کاتود، یک توری تنظیم، و یک یا چند آنود است. در تصویر مقاله‌ی لوله‌ی شعاع کاتودی اساس طپانچه‌ی الکترونی نمایش داده شده است. کاتود (K) لایه‌ای از یک اکسید فلزی دارد، که اگر حرارت ببیند الکترون صادر میکند (← ترمیون). افروزه‌ی F برای حرارت دادن کاتود بکار میرود. توری تنظیم (G) استوانه‌ای‌شکل است، و کاتود در آن جا دارد، و عمل آن مانند عمل توری تنظیم در لوله‌ی خلأ میباشد. آنود A_2 را آنود شتابگر میخوانند، و آنود A_1 برای متمرکز کردن الکترونها است؛ هر دو استوانه‌ای‌شکل هستند، و روزنه‌هائی دارای یک محور دارند. پتانسیلهای این الکترودها (توری و آنودها) قابل تنظیم اند؛ شدت تابه با میزان کردن پتانسیل توری تنظیم میشود، و متمرکز ساختن و شتاباندن آنها با میزان کردن پتانسیلهای آنودها. خلاصه، عمل طپانچه بر یک تابه‌ی الکترونی مانند عمل دستگاهی از عدسیها است بر اشعه‌ی نور.

طپلاق، گیاه: ← سعد.

طپورها یا تپورها (tapur.hā)، پسند تاپوروی (tāpuroy) [= تاپورها]، قومی بسیار قدیم که، قبل از هجوم آریائیها به ایران، در نواحی شمالی ایران از باکتریا (بلخ) تا آتروپاتنه (ātropātene) (آذربایجان) پراکنده بودند. اقوام مهاجم آریائی طپورها را از اغلب نواحی بتدریج راندند، به نواحی کوهستانی ج دریای خزر انداختند، و بعدها بتدریج کیش و آیین آریائی در میان آنها رایج شد. طپورها و آماردها (که نام آمل مازندران را بعضی مأخوذ از نام آنها دانسته‌اند) از اقوام باستانی تاریخی مازندران بوده‌اند. شعبه‌ای از قوم طپور که طبرستان از آنها نام گرفته، و بر طبق مآخذ یونانی، اسکندر مقدونی آنها را مغلوب کرد در کوهستانهای شمالی سمنان مأوی داشتند. فرهاد I اشکانی آماردها را به ناحیه‌ی خوار ورامین منتقل ساخت، و طپورها مواضع آنان را نیز اشغال کردند، و سرزمین مازندران بنام آنها به طپورستان (← طبرستان) معروف شد.

طپورها قومی مقتدر بودند. مردهای آنها جامه‌ی سیاه و زنها جامه‌ی سفید میپوشیدند. مردان دارای موی بلند بودند، و زنها موی خود را کوتاه میکردند. میگساری نزد آنان رواج داشت.

طحال: ← سپرز.

طحاوی (tahāvi)، شهرت **ابوجعفر احمد ابن محمد**، ۲۳۹–۳۲۱ هق، از مشاهیر فقهای حنفیه، از مردم مصر، خواهرزاده‌ی مزنی. مزنی از پیروان امام شافعی بود، و طحاوی در آغاز نزد وی تحصیل کرد. سپس از او جدا شد، و به تحصیل فقه حنفی پرداخت. سالهای اول عمر را در فقر و فاقه گذرانید؛ سپس کارش رونق گرفت، و مرجع فتوی گردید. آثار متعددش مشتمل است بر معانی الآثار؛ اختلاف العلماء؛ احکام القرآن؛ مختصر فی الفقه؛ شرح الجامع الصغیر؛ تاریخ الکبیر؛ مناقب ابی‌حنیفه؛ شرح الجامع الکبیر؛ نوادر الفقهیه؛ و غیره.

طخارستان یا تخارستان (هر دو toxārestān) یا **طخیرستان** (toxayrestān)، ناحیه‌ی تاریخی بر مسیر علیای آمو دریا، که از مردم قدیم آن، طخارها، نام گرفته است. طخارها را بعضی از محققین از سکاها دانسته‌اند. زبان طخاری شاخه‌ای مستقل از زبانهای هندواروپائی بوده است، و آثار آن (از قرون ۶م و ۷م) در اوایل قرن ۲۰م در ترکستان شرقی (ترکستان چین) مخصوصاً در تورفان بدست آمده است.

در دوره‌ی اسلامی، طخارستان به معنای وسیع مشتمل بر همه‌ی سرزمینهای مرتفع سواحل راست و چپ مسیر علیای آمو دریا بود، و به طخارستان علیا (احتمالاً در ش بلخ و غ آمو دریا) و طخارستان سفلی (در غ آمو دریا اما شرقیتر) منقسم میشد. طخارستان خاص عبارت بود از سرزمین واقع در ش بلخ، غ بدخشان، ج آمو دریا، و ل سلسله‌ی اصلی هندوکش، و مرکزش طالقان نام داشت. پس از مرگ (۴۳۸) یزدگرد II ساسانی، هفتالیان طخارستان را گرفتند. بعدها طخارستان جزء مملکت غوریان (← آل شنب) گردید. ظاهراً از قرن ۷م هق استعمال کلمه‌ی طخارستان به عنوان نام ناحیه متروک بوده است.

طخارها: ← طخارستان.

طخاری، زبان: ← طخارستان.

طرائق الحقائق (tarā'eqo 'l.haqā'eq)، کتابی مفصل، بفارسی، در باب تصوف و احوال و اقوال مشایخ صوفیه و سلسله‌های طریقت، که حاجی میرزا معصومعلیشاه نعمت‌اللهی (۱۲۷۰–۱۳۴۴ هق)، ملقب و معروف به حاج نایب‌الصدر، در ۱۳۱۸ هق تألیفش را به اتمام رسانیده است. مؤلف، مانند پدرش حاجی میرزا کوچک ملقب به رحمت علی شاه، از بزرگان سلسله‌ی صوفیه‌ی نعمت‌اللهیه بوده است، و کتاب وی جامع اطلاعات متنوع و بسیار و تا حدی دایرةالمعارف تصوف بشمار میآید، و در طی آن، گذشته از مبادی و اصول معارف صوفیه، معلومات بسیار سودمند در باب ترجمه‌ی احوال مشایخ و بزرگان متصوفه و همچنین راجع به کیفیت انشعاب سلاسل آنها جمع آمده است. کتاب شامل سه مجلد است؛ مجلد اول مشتمل است بر سه اصل، در بیان انواع علم و تحقیق در مبادی و اصول صوفیه و دفاع از آنها؛ مجلد دوم مشتمل است بر شش وصل، در بیان مشاهیر صوفیه و زهاد و علما و ذکر انشعاب سلاسل صوفیه بترتیب حروف تهجی؛ مجلد سوم مشتمل است بر تتمه‌ی وصل ششم و خاتمه‌ی کتاب، در بیان احوال شاه نعمت‌الله ولی و اقطاب و مشایخ نعمت‌اللهی، و ذکر احوال مؤلف کتاب. مؤلف در تألیف کتاب، به شیوه‌ی تذکره‌نویسان، بمناسبت از اشعار و کلمات مشایخ نقل کرده است، و گذشته از خبرت و اطلاع شخصی، بسبب دسترس داشتن به مآخذ مفید معتبر، معلومات و اطلاعات متفرقه‌ی کم‌نظیری در کتاب خویش گنجانیده است. کتاب طرائق الحقائق در حیات مؤلف در تهران بچاپ سنگی رسیده (۱۳۱۹ هق)، و درین اواخر تجدید طبع شده است.

طرابزون (tarābzon) یا **طربزون** (tarabzon) یا (احیاناً) **طرابوزان** (tarābuzān)، باستانی **تراپزوس** (trāpezus)، شهر (جم ۵۲٬۶۸۰)، کرسی ولایت طرابزون، ل‌ش ترکیه‌ی آسیائی، کنار دریای سیاه. دریابندر است، و محصولات غذائی و توتون صادر میکند. شهر باستانی تراپزوس در ۷۵۶ ق‌م بدست مهاجرین یونانی سینوپ تأسیس شد. در قرن اول ق‌م مهرداد VI پونتوس آنرا فتح کرد، و شهر اهمیت یافت، و در قرن اول ب‌م هم که ضمیمه‌ی امپراطوری روم گشت

(۱)trigger (۲)wheel lock (۳)Forsyth (۴)parabellum (۵)electron gun

اهمیت داشت. از هجوم قبایل وحشی بعد از قرن ۳م آسیب دید، ولی در دوره‌ی امپراطوری بیزانس بندری پررونق گشت. پس از تأسیس (۱۲۰۴) ← امپراطوری طرابزون، که تا ۱۴۶۱ دوام داشت، به اوج شکوه خود رسید. طرابزون ایستگاه اصلی جاده‌ی کاروانی به ایران بود، و در سلطنت (۱۳۴۹–۹۰) آلکسیوس III یکی از بزرگترین مراکز تجارتی دنیای آن زمان و بسبب ثروت و زیبائیش مشهور بود. در ۱۴۶۱ سلطان محمد II آنرا فتح کرد، و شهر جزء امپراطوری عثمانی گشت، و پس از اینکه راههای دریائی به ایران جایگزین راههای خشکی شد، شهر اهمیت تجارتی خود را از دست داد. از مهمترین آثار تاریخی شهر مساجد اورته جامع (orta) و ینی جامع (yeni) و کلیسای ایاصوفیه (از قرن ۱۳م) است.

طرابزون[1]**، امپراطوری** (tarābzon) [برای ضبطهای دیگر ← طرابزون، شهر]، مملکتی یونانی که در ۱۲۰۴ تأسیس شد، و پایتختش شهر طرابزون بود، و تا ۱۴۶۱ دوام یافت. در ۱۲۰۴ که چهارمین جنگندگان صلیبی (چهارمین جنگ صلیبی را در مقاله‌ی جنگهای صلیبی، ص ۷۶۴، ملاحظه کنید) امپراطوری بیزانس را برانداختند، و امپراطوری لاتینی قسطنطنیه را تأسیس کردند، چند مملکت یونانی بوجود آمد، که از آن جمله مملکت طرابزون بود که یکی از افراد خاندان کومننوس بنام آلکسیوس (āleksius) آنرا تأسیس نمود، و این آلکسیوس را که آلکسیوس I در سلسله‌ی شاهان مملکت طرابزون است نباید با آلکسیوس I، امپراطور (۱۰۸۱–۱۱۱۸) بیزانس، اشتباه کرد. آلکسیوس I طرابزون در ۱۲۰۴–۲۲ سلطنت کرد، و وی و جانشینانش خود را کومننوس بزرگ و امپراطور میخواندند. امپراطوری طرابزون مشتمل بر همه‌ی کرانه‌ی جنوبی دریای سیاه بود، جز غربیترین قسمت آن، که به امپراطوری نیقیه تعلق داشت. پایتخت امپراطوری شهر طرابزون و از شهرهای عمده‌ی آن سینوپ بود. در ۱۲۱۴ سلطان عزالدین کیکاوس سلجوقی سینوپ را گرفت، و از آن ببعد امپراطوری به ساحل چ‌ش دریای سیاه منحصر شد. پس از استقرار مجدد (۱۲۶۱) امپراطوری بیزانس، طرابزون استقلال خود را حفظ کرد، ولی اغلب خراجگزار دولتهای مقتدر آسیای صغیر بود. بعد از هجوم مغول، امپراطوری رونق اقتصادی بسیار یافت، زیرا راه تجارتی آسیای صغیر گردید، و به جاده‌ی تجارتی بزرگی که مغولان به شرق اقصی گشوده بودند منتهی میشد، و بر راه روسیه و شرق وسطی به اروپا نیز موقعیت مهمی داشت. در سلطنت (۱۲۹۷–۱۳۳۰) آلکسیوس II طرابزون، امپراطوری طرابزون به اوج رونق خود رسید، ولی بعد از انحطاط (۱۳۲۰) قدرت مغول، طرابزون از حملات ترکمانان و جنگها و اختلافات داخلی آسیب فراوان دید. در این دوره امپراطورهای طرابزون سعی داشتند که شاهزاده‌خانمهای خاندان کومننوس را به ازدواج امرای ترکمن درآورند تا وضع خود را مستحکم سازند. عاقبت سلطان محمد فاتح طرابزون را گرفت (۱۴۶۱)، و این سرزمین جزء قلمرو دولت عثمانی گشت. در هنگام اوج قدرت و ثروت سلاطین امپراطوری طرابزون، دربار این سلاطین مرکز هنر و ادب بود، که اگرچه جنبه‌ی شرقی داشت، میتوان آنرا آخرین پناهگاه هلنیسم محسوب داشت.

طرابلس[2] (tarābolos) یا **طرابلس شام** یا **اطرابلس** (atrā-)، یا **تریپولیس**[3] (tripolis)، شهر و دریابندر (جه ح 110°000)، ل لبنان، کنار دریای مدیترانه، لش بیروت. با راه آهن به بیروت و حمص (در سوریه) مرتبط است، و ابریشم، صابون، روغن، مرکبات، و پشم صادر میکند. منتهی‌الیه یک خط لوله‌ی نفت عراق است، و تصفیه‌خانه دارد.

طرابلس احتمالا در قرن ۷م قم تأسیس شد، و پایتخت ائتلافیه‌ای از سه شهر فنیقی صور و صیدا و آرادوس گردید؛ نام یونانی این ائتلافیه تریپولیس بود، که لفظاً بمعنی "متشکل از سه شهر" میباشد. شهر طرابلس در دوره‌ی سلوکیان و رومیان رونق داشت. در ۶۳۸ بتصرف مسلمانان در آمد. صلیبیون پس از محاصره‌ای طولانی آنرا گرفتند (۱۱۰۹)، و در این محاصره کتابخانه‌ی بزرگ شهر از بین رفت. در ۱۲۸۹ (۶۸۸ هق) سلطان منصور قلاؤون، سلطان مصر، آنرا گرفت و تاراج کرد، ولی شهر دگر بار ساخته شد. در ۱۹۲۰ به لبنان تعلق یافت. در قسمت کهنه‌ی شهر، در اطراف بندرگاه، بقایای باروها و برجهای مستحکم موجود است.

طرابلس شام، شهر، ← طرابلس.

طرابلس غرب[4] (tarābolose qarb)، ایالت (000°285 کمه؛ جه 200°751)، ناحیه و ولایتی در لیبی، ل افریقا؛ مرکزش شهر طرابلس غرب. کوچکترین ولایات سه‌گانه‌ی لیبی و بیشتر آن بیابان یا بیابان‌مانند است. از ش به سیرنائیک و از چ به فزان محدود میباشد. سکنه‌ی آن اصلا از دو نژاد بربر (← بربرها) و عرب میباشند، و بیشتر مسلمانند (بربرها عمدةً اباضی و عربها مالکی هستند).

طرابلس غرب از جنبه‌ی اقتصادی عمدةً بر کشاورزی متکی است. صید ماهی و اسفنج دارد. پرورش شتر، اسب، گاو، و گوسفند معمول است. طرابلس غرب در طی تاریخ طولانی خود تا آغاز قرن ۲۰م از جنبه‌ی اقتصادی بر داد و ستد کاروانی متکی بود. کاروانهای بزرگ، که عده‌ی شتران آنها به ۲°000 میرسید، با نواحی دوردست مانند سودان و چاد داد و ستد داشتند، و بار آنها عمدةً منسوجات اروپائی بود، و محصولاتی مانند گرد طلا، پر شترمرغ، عاج، صمغ، نطرون، و برده برای صادر کردن به اروپا به طرابلس میآوردند. امروز صنایع عمده مشتمل بر روغن زیتون‌گیری، فرشبافی، کارهای فلزی و چرمی، و تهیه‌ی کنسرو ماهی است.

تاریخ

فنیقیها ناحیه‌ای تقریباً مطابق طرابلس غرب را مهاجرنشین ساختند، و سپس این ناحیه تحت استیلای کارتاژ، نومیدیا، و روم در آمد. رومیان آن را رگیو سورتیکا[5] (regio surtikā) می‌خواندند، تا آنکه در زمان سپتیمیوس سوروس به ایالت تبدیل شد. در قرن ۵م واندالها آن را فتح کردند. در ۵۳۴، بلیزاریوس آن را گرفت. در قرن ۷م به تصرف اعراب در آمد. در قرون بعد تحت حکومت سلسله‌های بربر و عرب بود. معروفترین این سلسله‌ها فاطمیان (قرن ۱۰م)، موحدون (قرون ۱۲م–۱۳م)، و حفصیون (قرن ۱۴م) بودند. در ۱۵۱۰، فردیناند کاتولیک شهر طرابلس غرب را گرفت، و سپس به شهسواران مهمان‌نواز سپرد (۱۵۳۰–۵۱).

در ۱۵۵۱ ترکان عثمانی طرابلس غرب را گرفتند، و این ناحیه و فزان و سیرنائیک را تحت حکومت یک پاشا قرار دادند. در ۱۷۱۴ عملا استقلال یافت. پس از آن از ← ممالک بربر گردید، و به دریازنی مشغول شد. در ۱۸۳۵ ولایتی تحت حکومت مستقیم دولت عثمانی گردید؛ ایتالیا مدتها به این ناحیه چشم طمع دوخته بود، و پس از جنگ ۱۹۱۱–۱۲، دولت عثمانی آن را به ایتالیا واگذار کرد. در جج II صحنه‌ی جنگهای خونین بین ارتش هشتم بریتانیا و سپاه آلمان در افریقا بود، در ژانویه‌ی ۱۹۴۳ آلمانها از آنجا بیرون رانده شدند. در ۱۹۵۱ جزء کشور جدید الاستقلال لیبی گردید.

طرابلس غرب[6]، شهر و بندر (جه ح 170°000)، یکی از پایتختهای مملکت لیبی، کنار دریای مدیترانه. بر حاشیه‌ی واحه‌ی وسیعی قرار دارد. از مراکز سیاحت و تجارت است، و دارای صنایع توتون و فرش و صید اسفنج و ماهی است. در این محل احتمالا در قرن ۷م قم یک مهاجرنشین صوری (← صور) دایر بود، که بعدها رومیها و سپس واندالها اشغالش کردند، و بعد در ۲۲ هق (۶۴۲–۶۴۳ ب‌م) یا ۲۳ هق مسلمانان بدانجا وارد شدند. در ۱۵۱۰ اسپانیائیها تصرفش کردند، و در ۱۵۲۸ به شهسواران قدیس یوحنا واگذار شد، و تا ۱۵۵۱، که ترکان عثمانی آنرا گرفتند، در دست آنان بود. در بیشتر قرن ۱۸م در تصرف سلسله‌ی خودمختار قره‌مانلی بود، و در ۱۸۳۵ دگر بار ترکان آنرا گرفتند. طرابلس پایگاه دریازنان بربر بود (← طرابلسی، جنگ). در ۱۹۱۱ به ایتالیا منتقل شد، و پایتخت لیبی گردید. از بقایای قدیمی آن باروهای رومی و طاق مارکوس آورلیوس است. از بناهای اسلامی آن مسجد جامع ناقه (تجدید بنا در ۱۰۱۹ هق)، مسجد جامع قره‌مانلی (اتمام در ۱۱۵۰ هق)، مسجد جامع گرجی، و مسجد جامع خمودہ است.

طرابلسی[7]**، جنگ** (tarābolosi)، عنوان جنگ ۱۸۰۱–۵ بین کشمة و ممالک بربر. نخستین مرحله‌ی مخاصمات وقتی آغاز شد که طرابلس غرب بسبب امتناع کشمة از پرداخت باج اضافی برای مصونیت کشتیهایش از دستبرد دریازنان طرابلسی به آن دولت اعلان جنگ داد. در اکتبر ۱۸۰۳ طرابلسیها کشتی فیلادلفیای متعلق به کشمة را تصرف کردند؛ س. دیکیتر این کشتی را آتش زد (۱۸۰۴). سپس نیروهای کشمة حملاتی تا حدی موفقیت‌آمیز به استحکامات ساحلی کردند، و عاقبت پس از لشکرکشی کشمة به خشکی، پیمان صلحی بین طرابلس و کشمة منعقد شد (ژوئن ۱۸۰۵)، که بموجب آن طرابلس تعهد کرد که از مطالبه‌ی باج و تعرض به کشتیهای کشمة خودداری

---

(۱)Trebizond (۲)Tripoli (۳)Tripolis (۴)Tripolitania (۵)Regio Syrtica (۶)Tripoli (۷)Tripolitan

کند.

این پیمان دستبرد به کشتیهای کشمة را متوقف نکرد. در قسمتهای آخر جنگهای ناپلئونی و جنگ ۱۸۱۲، حملات دریازنان بربر به کشتیهای کشمة شدت یافت. الجزایر به کشمة اعلان جنگ داد (جنگ الجزایر). در ۱۸۱۵ س. دیکیتر بای الجزایر را وادار به امضای پیمانی کرد، که بموجب آن الجزایر از مطالبه‌ی هر گونه باجی از کشمة منصرف گردید، و جنگ الجزایر خاتمه یافت.

طرابوزان، ترکیه، ← طرابزون.

طراحی اقتصادی[1] (tarrāhie eqtesādi)، اصطلاحی در اقتصاد جدید که حاکی از نظارت بر فعالیتهای اقتصادی و رهبری آنهاست بوسیله‌ی هیئتی ذیصلاحیت (معمولاً دولت) بمنظور نیل به هدفهائی که صلاح جامعه در آنها شمرده میشود. از زمانی که حکومت و دولت بوجود آمده است طرح نقشه‌ها و برنامه‌های اقتصادی نیز مورد توجه بوده، و مثلا در مصر قدیم، یونان، و روم دستمزدها و قیمتها تحت نظارت بوده است. در قرون وسطی تنظیم قیمتها و دستمزدها بوسیله‌ی اصناف بازرگان و ارباب حرف (← صنف) بعمل میآمد. در قرون ۱۶م و ۱۷م ملتهای جهان میکوشیدند که، از طریق فعالیتهای مستقیم و یا تشویق و تنظیم فعالیتهای خصوصی، تجارت خارجی و صنایع داخلی خود را توسعه دهند، و بر ثروت خود بیفزایند (← مرکانتیلیسم). در ادوار اخیر، مدیریت اقتصادی در اجرای برنامه‌های سنگین رژیمهای سوسیالیسم و کمونیسم و فاشیسم نقش حیاتی داشته است، و برای مللی هم که تابع این رژیمها نیستند اهمیت فراوان دارد. وقوع جنگ خود بخود همه‌ی فعالیتهای خصوصی را تابع یک فعالیت ملی قرار میدهد، و بدینگونه، طراحی اقتصادی ملی را تقویت میکند. طراحی اقتصادی ممکن است متضمن نظارتهای مستقیم باشد (مثلا در جیره‌بندی، و در تعیین حدود قیمتها، اجاره‌بها، و دستمزدها)، و نیز ممکن است غیر مستقیم انجام گیرد (مانند سیاست پولی و مالی). موافقتنامه‌های امدادی، مانند طرح مارشال (← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد) و طرحهای بازرگانی و تعرفه‌های گمرکی جامعه‌ی اقتصادی اروپا (← اروپا، جامعه‌ی اقتصادی) و بازار مشترک، و غیره مبین کوششهائی است که بمنظور تأمین فواید طراحی اقتصادی به مقیاس بین‌المللی بعمل میآید.

در ایران اولین قانون طراحی اقتصادی قانون برنامه‌ی هفت‌ساله بوده است. ← سازمان برنامه.

طراز (terāz)، جامه‌ای گلدوزی‌شده یا زینت شده، و مخصوصاً جامه‌ای مزین به نوارها یا حواشی زینت‌شده و نوشته‌ها بر آنها، که جنبه‌ی رسمی داشت، و سلاطین و اشخاص عالیمقام میپوشیدند؛ و نیز کارگاهی که این گونه جامه‌ها در آنها تهیه میشد. طراز یک معنی ثانوی نیز داشته است، و آن هر حاشیه‌ای دارای کتابت یا کتیبه‌ای بر نوار یا حاشیه‌ای بوده است. طراز سکه نقش و نوشته‌ای بوده است که بر آن تعبیه میشده است.

در دوره‌ی امویان و عباسیان، کارگاههای پارچه‌بافی متصدی تهیه‌ی جامه‌های سلطنتی در کاخ سلطنتی جای داشت، و به دار الطراز (dāro t.terāz) موسوم بود، و رئیس آن عنوان صاحب الطراز (sāhebo 't.terāz) داشت. صاحب الطراز از میان اشخاص عالیمقام انتخاب میشد؛ همین ترتیب در دوره‌ی خلفای اموی در اسپانیا و در دوره‌ی ممالیک مصر و سلاطین معاصر آنان در ایران رایج بود. عبارت مکتوب بر طراز فرمان‌روایان، علاوه بر نام و القاب عادی، اغلب شامل دعاها نیز بوده است، و گاه محل دار الطراز و نام متصدی خزانه یا متصدی طراز نیز در آن ذکر میشده است. نمونه‌ای از عبارت مکتوب بر یک طراز از اطلس سرخ، که در شهر وین (اتریش) موجود است اینست، "[بسم الله الرحم]ـمن الرحیم. برکة من الله، نعمة و سعادة لعبدالله جعفر الامام المقتدر بالله امیر المؤمنین، اطال الله بقاءه، ممّا امر الوزیر ابواحمد العباس ابن الحسن".

اعطای طراز، مانند حق ضرب سکه، از مزایای فرمانروایان بود، و امویان و عباسیان به این امر توجه خاص داشتند. در دوره‌ی خلفای شکوه‌پرست فاطمی مصر، توجه به اهمیت طراز بیشتر شد. پس از وارد شدن منسوجات ممالک اسلامی به اروپا، حاشیه‌های طراز دارای کتابت در اروپا رواج یافت، و حتی مقامات کلیسائی جامه‌هائی مزین به این گونه حواشی، که مطالب اسلامی بر آنها مکتوب بود، میپوشیدند.

طراز (tarāz)، نام رود و شهری قدیم در کنار آن، در آسیای مرکزی، نزدیک شهر کنونی اولیا آتا (ōliā ātā) در جشه قزاقستان. شهر طراز از پیش از اسلام سابقه داشت، و احتمالا از بلاد سغد بود. اسلام بوسیله‌ی اسماعیل سامانی بدانجا وارد شد (محرم ۲۸۰ هق). در عهد سامانیان، مرکز تجارتی مهمی بر مرز سرزمین اسلام و قلمرو ترکان بود. بقول حمدالله مستوفی، طراز از جهت زیبائی زنان و مردانش ضرب المثل بود، و زمینهایش فوق العاده بارآور بود. امروز اثری از شهر طراز باقی نیست.

شهر اولیا آتا در قرن ۱۹م بوجود آمد. در ۱۹۳۸، بنام شاعری از قزاقها، به جمبول (jambul) موسوم شد.

طراز نائین، دهستان، ← طراز ناهید.

طراز ناهید (tarāz nāhid) یا **طراز نائین** (nā'in) (جم ۱'۴۵۴ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)، ۱۲کیلومتری ش ساوه.

طراغای (torāqāy)، نام پدر امیر تیمور.

طراکونه، اسپانیا، ← تاراگونا.

طربزون، ترکیه، ← طرابزون.

طربوش (tarbuš) [احتمالا از کلمه‌ی فارسی سربوش] یا **فینه** (fine)، کلاهی پشمی برای مردان، بشکل مخروط ناقص، که از وسط قسمت مسطح بالای آن منگوله‌ای ابریشمین آویخته است. لفظ طربوش در قرن ۱۶م وارد زبان عربی شده است.

نوعی از این کلاه که به فس (fas) موسومست، و غالباً از پشم قرمز تهیه میشود، ظاهراً ابتدا در شهر فاس ساخته شده است، و بعداً به ممالک اسلامی شرقی رسیده است. پس از فتح (۱۴۵۳) قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی، فس وارد ونیز شد، و در لباسهای مردانه و زنانه‌ی ایتالیائیها وارد گردید (ابتدا به عنوان کلاه پیشخدمتها). در دوره‌ی تجددخواهی ترکان عثمانی، فس قرمز با منگوله‌ی آبی یا سیاه (بر حسب مقام دارنده‌ی آن)، بوسیله‌ی سلطان محمود II، کلاه رسمی در دولت عثمانی قرار داده شد، و جای عمامه را که نشانه‌ی ارتجاع و محافظه‌کاری بود گرفت. کلاه فس را بر حسب تغییراتی که در شکل آن داده شد، به نامهای محمودیه، مجیدیه، عزیزیه، حمیدیه، و فینو (کلمه‌ی ایتالیائی فینو بمعنی ظریف است) میخواندند. پوشیدن فس در ۱۹۲۶، در زمان آتاتورک، در ترکیه ممنوع گردید، و از ۱۹۵۳ ببعد در مصر هم از میان رفت. فس بشکل کیسه و بزرگتر از فینه‌ی معمولی جزء لباسهای ملی یونان نیز هست.



فس

در عراق، ملک فیصل I، در دوره‌ی مبارزه برای استقلال، کلاهی نمدی، به رنگ سیاه یا قهوه‌ای، به نام سداره (sedāra)، جایگزین فینه ساخت، و به همین جهت، این کلاه فیصلیه نیز خوانده میشد.

طرجهاره: ← ساعت آبی.

طرحان، آبادی و دهستان و بخش، ← طرهان.

طرح نقشه‌های اقتصادی: ← طراحی اقتصادی.

طرحه: ← طیلسان.

طرخان (tarxān)، در شاهنامه، پهلوان تورانی و دزدار ارجاسپ، که در خان هفتم اسفندیار (← هفت خان) به دست نوش‌آذر، پسر اسفندیار، کشته شد.

طرخران، آبادی، ← طرخوران.

طرخوران یا **ترخوران** یا **طرخران** (هر سه tarxorān)، آبادی (جم ۳'۰۱۹ نف ۱۳۳۵ هش)، مرکز شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)، در ۷۲کیلومتری ش اراک واقعست. ذکرش در بعضی مآخذ قرن ۴م هق آمده است.

طرد چینیها[2] (tarde cini.hā)، در تاریخ کشمة، منع مهاجرت چینیها به آن کشور. پس از آنکه کشمة کالیفرنیا را بدست آورد، جمع زیادی از چینیها به آن ایالت هجوم آوردند، و نظر باحتیاج به کارگران ارزان و کم‌خرج، ابتدا این امر با حسن قبول تلقی شد. پیمان برلینگیم (۱۸۶۸) حق مهاجرت چینیها را تضمین کرده بود. ولی تضمینی در باب اعطای تابعیت به آنها نداشت. در سنوات بعد احساسات ضد چینی شدیدی در کالیفرنیا پیدا

(1) economic planning (2) Chinese exclusion

شد، و مردم خواستار منع کلی مهاجرت چینیها شدند. در پیمانی که در ۱۸۸۰ بین چین و کشمة منعقد گشت، دولت چین موافقت کرد که کشمة حق محدود کردن مهاجرت (ولی نه منع) چینیها را داشته باشد. ولی قانون طرد چینیها که در ۱۸۸۲ در کشمة وضع شد، مهاجرت کارگران چینی را برای 10 سال ممنوع ساخت، و بعداً نیز قوانینی وضع شد که صریحاً ناقض توافق ۱۸۸۰ بود. بموجب پیمان دیگری (۱۸۹۴)، دولت چین با منع مهاجرت کارگران چینی برای مدت 10 سال موافقت کرد، ولی پس از انقضای این دوره نیز منع مهاجرت اِعمال شد. با وضع مقررات عمومی مهاجرت (۱۹۲۴) موضوع را منتفی ساخت.

طرزی افشار (tarzie afšār)، شاعر ایرانی در قرن ۱۱م هق. از ایل افشار و معاصر شاه صفی و شاه عباس II صفوی بود. بعضی او را از ده طرزلو از دهات دهستان باراندوزچای، در ۱۸کیلومتری ج ارومیه (رضائیه) دانسته‌اند، ولی در تذکره‌ی نصرآبادی او را از ولایت طرشت از اعمال ری گفته است. طرزی در داخل و خارج ایران سفرهای فراوان کرده، و به هندوستان و بلاد فرنگ و سفر حج رفته است، و ظاهراً در دربار شاهی دارای مقامی نیز بوده است. در دیوان وی از تاریخ مسافرتش به تبریز در 1059 هق سخن رفته است. طرزی در اشعار خود از اسامی ذات و معنی مصادر و افعال جعلی (از قبیل سفریدن، فقیریدن، قلیلیدن، قبولیدن، پولیدن، و نظایر آنها) ساخته است، و تقریباً کمتر شعری از اشعار او از این قبیل افعال خالی است، و همین امر بر شهرت وی افزوده است. دیوان طرزی دو بار در ایران بچاپ رسیده است.

طرسوس (tarsus)، شهر (جه ح ۴۰'۰۰۰)، ج‌ش ترکیه‌ی آسیائی، در کیلیکیا، نزدیک مدیترانه. بر رود طرسوس، که در ایام باستانی کودنوس (kudnos) نام داشت، و بعدها به نهر بردان (baradān) موسوم شد، واقع است. عمدهٔ مرکزی فلاحتی است. در نواحی اطراف آن مس، روی، کروم، و زغال سنگ استخراج میشود.

بنای شهر را به ساردانایال، پادشاه افسانه‌ای آشور، نسبت داده‌اند. در قدیم پایتخت کیلیکیا و از مهمترین شهرهای آسیای صغیر بود. پولس حواری در آنجا متولد شد. در دوره‌ی رومیان به اوج رونق خود رسید، و از لحاظ شکوه و جلال و علم و هنر با آتن، انطاکیه، و اسکندریه برابری میکرد. در جنگهای رومیان و اشکانیان اهمیت داشت. در ۶۴۰ بم بتصرف مسلمانان در آمد، و پس از آن رو به انحطاط گذاشت. مأمون، خلیفه‌ی عباسی، در آنجا به خاک سپرده شد. در جنگهای صلیبی مدتی در دست صلیبیون بود.

طرشت (tarašt) یا **درشت**، نام قدیم آن **دوریست** (duryast)، ده (جه ح ۱'۸۰۵ سش ۱۳۳۵ هش)، بخش کن، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)؛ 10کیلومتری ج‌ش کن. رودخانه‌ی کن (که عنوان مسیل برای آن مناسبتر است) از وسط اراضی طرشت عبور میکند، و سیلاب بهاره‌ی آن برای کشت و زرع در اراضی ج تهران (از جمله فیروز آباد) بمصرف میرسد.

در سالهای اخیر در اراضی طرشت مستحدثات جدیدی از طرف مؤسسات دولتی ایجاد شده است، که از جمله یک مرکز مولد برق حرارتی با قدرت ۵۰'۰۰۰ کیلووات، یک کارخانه‌ی ساختن لوله‌ی بتون پیش‌فشرده برای لوله‌کشی آب، و یک آبادی مسکونی است، که ظاهراً بیشتر به کارکنان دولت تخصیص خواهد یافت.

طرطوس (tartus)، باستانی **آنتارادوس** (-ānta rādos)، شهر، ولایت لاذقیه، سوریه، کنار دریای مدیترانه، محاذی جزیره‌ی ارواد. در ۱۷ هق (۶۳۸ بم) مسلمانان آن را گرفتند و ویران کردند، و مدتی نامسکون بود. معاویه آن را از نو ساخت، و مستحکم کرد. در جنگهای صلیبی، مدتها در دست صلیبیون بود. طرطوس از قدیمترین مراکز مسیحیت در مشرق‌زمین است. کلیسای جامع قدیمی آن، و نیز قلعه‌ی (قرن ۱۲م–۱۳م) شهسواران پرستشگاه هنوز باقی است.

طرطوشه، اسپانیا، ← تورتوسا.

طرطوشی (tortušī)، شهرت **ابوبکر محمد ابن ولید** (abu.bakr, valid)، معروف به **ابن ابی رندقه** (ebne abi randaqa)، ح ۴۵۱–۵۲۰ یا ۵۲۵ هق، فقیه و محدث مسلمان اسپانیائی، مت طرطوشه (تورتوسا). در موطن خود و سپس در سرقسطه (ساراگوسا) به تحصیل فقه و ادب پرداخت. در ۴۷۶ هق به زیارت حج رفت، و سپس برای تحصیل و تدریس به بغداد، بصره، دمشق، و بیت المقدس سفر کرد. چندی نیز در قاهره گذرانید، و سپس در اسکندریه سکنی گزید، و به تدریس فقه و حدیث پرداخت. مردی پرهیزگار بود، و عمر خود را در فقر و ترک نفس گذرانید. از آثار منسوب به وی تحریم الاستمناء، تلخیصی از تفسیر ثعلبی، و کتاب سراج الملوک است. کتاب اخیر در سیاست و حکومت و مشتمل بر مواعظ و آثار انبیا و اولیا و نوادر خلفا است.

طرطیر[1] (tartir)، ماده‌ای که از تصفیه‌ی درد شراب (طرطیر خام) بدست میآید، و از نظر شیمیائی بیتارتراتِ پوتاسیوم خالص ($C_4O_6H_5K$) است. از اجزای گرد نانپزی است. از ترکیب آن با جوش شیرین ← نمک روشل، و با اکسید آنتیموان درد قی‌آور بدست میآورند.

طرف (tarf)، دو ستاره، یکی از برج سرطان و دیگری از برج اسد، که متعلق به نهمین منزل از منازل قمر میباشند.

طرفان، شهر، چین، ← تورفان.

طرفة ابن العبد (tarafate 'bne 'l.'abd) [طرفة ابن العبد ابن سفیان البکری (-'l sofyāne bakri)]، از شعرای معروف عرب جاهلی و گوینده‌ی یکی از قصاید معلقه (← معلقات). در دربار عمرو ابن هند (amre 'bne hend)، پادشاه حیره، میزیست. چون اشعاری در هجو عمرو گفته بود، عمرو او را با نامه‌ای بسوی عامل خود در بحرین فرستاد. در نامه امر بقتل طرفه شده بود، ولی در ظاهر باو گفته بودند که او را برای گرفتن جایزه‌ای به بحرین میفرستند. پس از رسیدن طرفه به بحرین، حاکم آنجا او را مست کرد، و بهنگام مستی رگ او را برید، و باین ترتیب به زندگی او پایان داد.

طرفین[2] (tarafeyn)، دو جمله‌ی اول و چهارم یک تناسب وقتی که به صورت استانده (مثلا a:b = c:d یا a/b = c/d) نوشته شود.

طرق: ← طرق‌رود، دهستان شهرستان نطنز.

طرق (toroq)، ده (جه ۴'۲۵۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، ۷ـ کیلومتری ج مشهد. بر طبق گزارشهای اداره‌ی کل آبیاری **سد طرق** در ۱۸کیلومتری این آبادی روی یکی از شعبه‌های کشفرود ساخته شده است. ارتفاع سد ۱۸ متر، عرض بالای آن ۶ متر، و عرض پایین آن ۱۸ متر است، و حجم مخزن قابل استفاده‌ی فعلی ح ۲ تا ۳ میلیون متر مکعب تخمین شده. مخزن این سد قبلا ظرفیت بیشتری داشته است، ولی بسبب رسوبات قسمتی از آن پر شده، و امروز استفاده‌ی مختصری از آن بعمل میآید.

طرق، ده (جه ۱'۵۲۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان تکاب، بخش ریوش، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ ۳کیلومتری غ ریوش.

طرقبه یا **ترقبه** (هر دو torqebe)، بخش (جه ح ۱۲۹'۰۰۰)، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان). از غ به کوه بینالود و از ل به کوه تخت رستم محدود است. مشتمل بر دهستانهای طرقبه (حومه)، اردمه (ardame) [جه ح ۱۹'۳۷۰؛ دارای ۱۹(؟) آبادی]، شاندیز، و **گلمکان** میباشد. از رودهای آن جاغرق (jāqarq)، بار، و مایان است. بر طبق مندرجات جلد دوم مطلع الشمس، در زمان تألیف آن کتاب، نزدیک آبادی گلستان (۴کیلومتری ش طرقبه) بند و سدی از دوره‌ی صفویه، بطول ۸۰ ذرع، عرض پایین ۱۵ ذرع، و عرض بالا ۱۲ ذرع وجود داشته است، که در آن زمان ۱۵ ذرع از ارتفاع آن از گِل بیرون بوده است. همان کتاب، غاری عجیب را نزدیک آبادی مغان (moqān) از دهستان اردمه توصیف میکند. مرکز بخش، آبادی **طرقبه** (جه ۴'۰۲۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۰کیلومتری ل‌غ مشهد واقع و از ییلاقات مردم مشهد است. مانند بعضی دیگر از آبادیهای بخش، کارگاههای قالیبافی دارد. مسجدی از دوره‌ی شاه عباس II صفوی دارد. مطلع الشمس از قلعه‌ی ترقبه نام میبرد، و گوید در ۱۲۱۲ هق این قلعه مورد هجوم و محاصره‌ی بیک جان بخارائی قرار گرفت، و زن حاکم قلعه از آن دفاع کرد، و عاقبت بیک جان، پس از ۲ ماه محاصره، ناچار صلح کرد.

طرق‌رود (tarq.rud)، دهستان (جه ح ۱۴'۰۰۰؟) شهرستان نطنز، قسمت مرکزی ایران؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی. در دامنه‌ی کوه کرکس واقعست. مرکزش، **طرق** (جه ۱'۱۷۳ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۳۲کیلومتری ج‌غ نطنز است.

طرماح (teremmāh) [طرماح ابن حکیم الطائی]، مکنی به **ابونفر** (abu.nafr) و **ابوضبیه** (-abu zobayba)، ف ۱۰۵ هق، از شعرای بزرگ عرب قرن اول هق. در شام بزرگ شد، و با سپاهیان شام به کوفه رفت، و در آنجا با یکی از شیوخ ازارقه آشنا شد، و تحت تعلیمات او به مذهب ازارقه گرویید. بگفته‌ی جاحظ، طرماح در شهر ری مدتی به تعلیم اطفال اشتغال داشت. طرماح

---

(۱) cream of tartar (۲) extremes

شاعر هجوگوئی بود، و در اشعار خود کلمات غریب و نامأنوس استعمال میکرد. در کوفه وفات یافت. اشعار او بضمیمه‌ی اشعار طفیل ابن عوف غنوی (tofayle 'bne ăfe qanavi) با ترجمه‌ی انگلیسی بوسیله‌ی ف. کرنکو در ۱۹۲۷ در لندن بطبع رسیده است.

طرموپیل، ضبطی از ترموپیل.

طرود (torud)، دهستان (جه ح ۱۳°۵۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان سمنان، فرمانداری کل سمنان؛ دارای ۸ (؟) آبادی. در حاشیه‌ی کویر واقعست. مرکزش، **طرود** (جه ۸۱۶ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۰۲کیلومتری ج شاهرود واقع بوده، و در روز ۲۳ بهمن ماه ۱۳۳۱ هش بر اثر زلزله ویران گردید، در این حادثه ح ۱°۰۰۰ نفر تلف شدند. دهکده‌ی جدید طرود در ۱کیلومتری آن ساخته شده است.

طره (torre)، پیشامدگی و زینت بالای دیوار و پیشانی ایوانها، که عموماً از چوبهای منقوش تشکیل میشود.

طره، قسمتی از گیسوان، که آن را روی گونه‌ها و گوشها قرار میدادند. نیز ← مشاطه.

طرهان یا **طرحان** (tarhān)، دهستان (جه ح ۸°۳۰۰؛)، بخش کوهدشت، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۴۰ (؟) آبادی. آبش از رود سیمره تأمین میشود. کوهستانی و دارای مراتع است. از آبادیهایش سر طرهان و طرهان است. بخش سابق طرهان مشتمل بر دهستانهای طرهان، کوهدشت، و رومشگان بوده است.

طریف (tarif)، رهبر نخستین دسته از نیروهای مسلمانان که در اسپانیا پیاده شدند (۹۱ هق، مطابق ۷۱۰). بر طبق روایات اسپانیائی، کنت خولیان (kont xulián*)، از حکام اندلس، بسبب اینکه دخترش فلوریندا (florindă) مورد تجاوز رودریگ، پادشاه ویزیگوتها، واقع شده بود، موسی ابن نصیر را به لشکرکشی به اسپانیا دعوت کرد. موسی موضوع را به اطلاع خلیفه ولید رسانید، و خلیفه امر کرد که سپاهی قلیل برای شناسائی به اسپانیا اعزام شود. موسی طریف را با ۴۰۰ پیاده و 100 سوار، جملگی از بربرها، مأمور مسافرت شناسائی به اسپانیای جنوبی کرد. طریف از تنگه‌ای که بعداً به تنگه‌ی جبل طارق معروف شد گذشت، و در شبه جزیره‌ی اسپانیا پیاده شد، و از آن ببعد این شبه جزیره به جزیره‌ی طریف موسوم شد، که تاریفا از آن نام گرفته است. طریف در آلخثیراس نیز تاخت و تاز کرد، و با اسرا و غنائم بسیار به افریقا بازگشت. این سفر شناسائی طریف در رمضان ۹۱ هق (ژوییه‌ی ۷۱۰) صورت گرفت، و بدنبال آن طارق ابن زیاد به اسپانیا لشکرکشی کرد.

طریفه، شهر اسپانیا، ← تاریفا.

طریق (tariq) [= راه. جمعش طرق (toroq)]، آنچه بوسیله‌ی آن به مطلوب رسند؛ و در نزد عرفا عبارتست از راه انسان بسوی خدا، که مبتنی باشد بر احکام الاهی (← شریعت). البته طریق در نزد صوفیه مشتمل است بر منازل، و طی آن غالباً از آفات و عقبات خالی نیست. رهروان طریق هم عبارتند از سالکان طریقت که از جاده‌ی شریعت خارج نباشند (← سالک).

طریق التحقیق (tariqo 't.tahqiq)، منظومه‌ی عرفانی، در بحر خفیف مخبون مقصور (یا محذوف)، از سنائی غزنوی، که شاعر آنرا به سبک حدیقة الحقیقه سروده است. تاریخ اتمامش ۵۲۸ هق میباشد، و قریب به ۱°۰۰۰ بیت دارد. در تهران در ۱۳۰۹ هق به چاپ سنگی و در شیراز در ۱۳۱۸ هش بطبع رسیده است.

طریقت (tariqat)، نزد صوفیه، سیرت و روش مخصوص اهل سلوک، از قطع منازل و ترقی در مقامات، که تحت ارشاد و هدایت شیخ و با آداب و رسوم تربیتی خاص همراه باشد. مرید، که رهرو این راه بشمار است، برای ورود به حلقه‌ی اهل سلوک مراحل مختلف از بیعت، شد، و تلقین را میگذراند، و بعد از ملازمت عزلت و طی چله و صحبت، عملا در شمار اهل طریقت درمیآید. نزد صوفیه، در امر سلوک مقصد البته حقیقت است، اما غالباً طریقت را راه وصول به مقصد و شریعت را نشان آن میشمرند، و در بیان اهمیت و تفاوت هر یک ازین سه امر اقوال صوفیه بسیار است. بعضی شریعت را پوست، حقیقت را مغز، و طریقت را چیزی بین این دو میشمارند، و بعضی گفته‌اند شریعت گفته‌ی پیغمبر است، طریقت عمل او، و حقیقت دید او؛ و آنکه جامع این هر سه باشد قطب عالم و ← انسان کامل است. مولوی در بیان تفاوت این سه امر از باب تشبیه میگوید که "شریعت همچون علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب، و طریقت استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است، و حقیقت زر شدن مس". در هر حال، صوفیه برای طریقت اهمیت بسیار قائلند، و غالباً در وصول به مقصد آن را مهمتر از شریعت میشمارند. بهمین جهت، خود را اهل طریقت میخوانند، و البته طی طریقت را جز به دلالت و هدایت شیخ ممکن نمیدانند. اما راه بین انسان و حق، که آن را طریق نیز میخوانند، غالباً در نزد صوفیه متعدد است، و آن را به عدد نفوس خلایق میدانند. با اینهمه، در باب کیفیت این راه اقوال مختلف دارند؛ بعضی‌که آنها را حکما خوانده‌اندگفته‌اند این راه طولی است، و در حقیقت نسبت هر فردی از افراد موجودات با خدا شبیه است به نسبت هر مرتبه از مراتب حیات و نمو درخت با تخم درخت؛ بعضی از صوفیه گفته‌اند که این راه عرضی است، و در واقع نسبت هر فردی از افراد انسان با خدا مانند است به نسبت هر حرف نامه‌ای با نویسنده‌ی آن. اما جماعتی‌که از آنها به اهل وحدت تعبیر میکنندمدعی شده‌اند که اصلا بین انسان و خدا راه نیست، چون در حقیقت نسبت بین انسان و حق همان نسبت است که بین هر حرف یک نامه است با مرکبی که آن حرف را بدان نوشته‌اند، و در واقع بین آنها فاصله‌ای نیست تا راه وجود داشته باشد. بحث در باب طریق و طریقت و مسائل مربوط بآنها منتهی به مسائل راجع به فِرَق و سلاسل و آداب سلوک و صحبت و خرقه و خانقاه است و برای تفصیل درین ابواب به این عناوین باید رجوع کرد.

طریقت‌نامه: ← عماد فقیه؛ مصباح الهدایه.

طریقه‌ی اطاقهای سربی[1]، طریقه‌ای برای ساختن اسید سولفوریک، که اهمیتش از طریقه‌ی مجاورت کمتر است، زیرا اسید رقیق (۶۰ الی ۷۰ درصد) میدهد. در این طریقه انیدرید سولفوریک، اکسیژن، بخار آب، و اکسیدهای نیتروژن را در اطاقهای سربی بزرگ مخلوط میکنند. پس از فعل و انفعالات پیچیده‌ای اسید سولفوریک تولید میشود.

طریقه‌ی زیمنس‌مارتن: ← فولاد.

طریقه‌ی سیانور: ← سیانورها.

طریقه‌ی مجاورت[2] (mojāverat)، طریقه‌ی صنعتی برای ساختن اسید سولفوریک (جوهر گوگرد). گاز انیدرید سولفورو (SO_2) را همراه با اکسیژن از روی کاتالیزگری (طلای سفید یا بعضی از اکسیدهای آهن و وانادیوم) که آن را حرارت داده‌اند عبور میدهند تا با اکسیژن ترکیب شود. از ترکیب انیدرید سولفوریک (SO_3) حاصل با آب اسید سولفوریک بدست میآید.

طریقه‌ی ملغمه‌سازی[3] (malqame.sāzi)، طریقه‌ای برای استخراج فلزات، خاصه طلا و نقره از کانه‌ی آنها با تبدیل آنها به ملغمه بوسیله‌ی افزودن جیوه. در استخراج طلا به طریقه‌ی ملغمه‌سازی، سنگ یا ماسه‌ی طلادار را، پس از خرد کردن، با جیوه مخلوط میکنند؛ در نتیجه، ملغمه‌ای بر سطح ذرات طلا درست میشود. ذرات طلای ملغمه‌شده، با عبور از روی صفحات ملغمه‌ی مس، به این صفحات میچسبند، و باقی سنگ معدن با شستن بر طرف میشود. سپس ذرات ملغمه‌ی طلا را از روی صفحات مس جدا میکنند، و بعد، جیوه را بوسیله‌ی تقطیر جدا مینمایند، و طلائی را که میماند بوسیله‌ی قالگذاری تصفیه میکنند.

طریقه‌ی ورز[4] (varz)، طریقه‌ی تهیه‌ی آهن ورزیده‌ی تقریباً خالص از چدنی که مقدار زیادی کربون دارد. چدن را با هماتیت حرارت میدهند تا اکسیژنِ هماتیت کربون را اکسیده کند. بدین گونه، چدن از بیشترِ کربون و ناخالصیهای دیگر پاک میشود.

طریقی، شک: ← فلسفه، قسمت VII.

طزرجان (tezerjān)، ده (جه ۱°۱۳۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان میانکوه، بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم. ۲کیلومتری غ مهریز.

طسم (tasm)، از قبایل قدیم عرب، که بکلی از میان رفته‌اند، و بهمین جهت آن را از جمله‌ی عرب بائده شمرده‌اند. بعضی از علمای انساب عرب نسب طسم را طسم ابن لاوذ ابن ارم ابن سام ابن نوح (tasme 'bne lāvaze 'bne erame 'bne sāme 'bne nuh) نوشته‌اند. از این قبیله ذکری در قرآن مجید نیست، و فقط افسانه‌هائی در باره‌ی آن و قبیله‌ی جدیس در کتابها مانده است. بعضی مسکن طسم را یمامه دانسته‌اند، و بعضی هم احقاف و بحرین گفته‌اند. بعضی گفته‌اند طسم و جدیس با هم در یمامه زندگی میکردند، تا آنکه مرد ستمکاری بنام عملیق (amliq) یا عملوق از طسم به حکومت رسید، و جدیس را خوار و زبون کرد. قبیله‌ی جدیس سر برآورد، و عملیق را کشت. قبیله‌ی طسم از حسان ابن تبع

---

(۱)lead-chamber process (۲)contact process (۳)amalgamation process (۴)puddling process

(hassāne 'bne tobba') ، امیر حمیری، استعانت جست، و طی جنگی که درگرفت، هر دو قبیله‌ی طسم و جدیس از میان رفتند، و یمامه خالی ماند، تا آنکه بعدها قبیله‌ی بنو حنیفه (banu hanifa) در آن اقامت جستند.

طسم و جدیس: ← کلبی.

طسوج (tassuj; tasuj) [ظاهراً معرّب لفظ فارسی تسو] ، در اصطلاح جغرافیانویسان اسلامی، بخشی از یک سرزمین، کوچکتر از استان و کوره و رستاق. این لفظ بیشتر در مورد تقسیمات عراق عرب بکار میرفته، و احتمالا تقسیم به طسوج بر اساس آبیاری بوده (ظاهراً طسوج پهنه‌ای بوده که یک ربع دانگ آنرا مشروب میکرده است). ← توج یا طوج.

طسوج، دهستان، بخش دشتی (نیز ← خورموج)، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس؛ دارای ۵ (؟) آبادی.

طسوج، دهستان، شهرستان تبریز، ← توج.

طسوج، دهستان، بخش خورموج، شهرستان بوشهر، دارای ۵ (؟) آبادی. نام آبادیهای آن در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۷، خرداد ماه ۱۳۳۰ هش) در دهستان شنبه ضبط شده است؛ ولی طبق تصویبنامه‌ی دیماه ۱۳۳۳ هش با دهستانهای شنبه و خورموج تابع بخش دشتی گردید.

طسوج (tasuj) یا **تسی** (tasi) ، ده (جه؛)، دهستان چرام، فرمانداری کل کهکیلویه؛ ۳۳کیلومتری جش آبادی چرام. از نواحی سردسیری، و مرکز ییلاقی چرامیها است.

طش، علامت اختصاری طول شرقی جغرافیائی در این کتاب.

طشت، دریاچه‌ی: ← بختگان، دریاچه‌ی.

طشت‌خانه (taŝt.xāne)، در عهد سلاجقه، عنوان دستگاه و محل مخصوصی که امر ترتیب آلات و وسایل غسل و وضو و همچنین لوازم حمام سلطان و اهل حرم او در آن تهیه میشده است. نظارت در تهیه و جمع لوازم حمام‌از قطیفه و جامه‌های سفید گرفته تا وسایل و اسباب گرم کردن حمام دربار سلطان‌جملگی به وظایف این دستگاه تعلق داشته است. در عهد سلطان سنجر سلجوقی، مالی که از ولایت خوارزم میرسیده است به مخارج طشت‌خانه‌ی سلطان اختصاص داشته است، و بهمین جهت شحنگی (← شحنه) خوارزم به متصدی طشت‌خانه، که او را طشت‌دار میگفته‌اند، تفویض میشده است. علاءالدین کیقباد I، پادشاه سلجوقی روم، وقتی بهاءالدین ولد، پدر مولانا جلال‌الدین رومی، را از لارنده به قونیه خواست، و او را به حرمت تمام و با پیشباز گرم که کرد بشهر درآورد، میخواست که او را در طشت‌خانه‌ی خویش منزل دهد. ولیکن بهاء ولد تمکین نکرد، و در مدرسه‌ی آلتونیه سکونت جست. ازین دو روایت، اهمیت و وسعت دستگاه طشت‌خانه در عهد سلاجقه معلوم میشود.

طشت‌دار: ← طشت‌خانه.

طغ، علامت اختصاری طول غربی جغرافیائی در این کتاب.

طغاتیمور خان یا **تغاتیمور خان** (هر دو toqā-teymur)، فت ۷۵۴ هق، از شاهزادگان و امرای مغول در دوره‌ی سلطنت ایلخانیان؛ نبیره‌ی یکی از برادران چنگیز خان. در عهد ابوسعید بهادر خان، وی در مازندران و استراباد حکومت داشت، و در دوره‌ی فترت بعد از ابوسعید، به دعوی سلطنت برخاست. در ۷۳۷ هق، از جانب امرای خراسان نامزد ایلخانی شد، ولی در مقابله با امیر شیخ حسن ایلکانی و محمد خان مغول منهزم شد، و به بسطام رفت. دو سال بعد، حسن ایلکانی او را به سلطانیه خواند، و در ساوه به ایلخانی برداشت (رجب ۷۳۹ هق). اما امیر شیخ حسن چوپانی او را اغفال کرده به وعده‌ی تزویج سالی بگه، وی را به خلاف حسن ایلکانی واداشت، و چون حقیقت حال مکشوف شد، طغاتیمور، از ترس و شرم، اردوی حسن ایلکانی را گذاشته به صوب خراسان فرار کرد. طغاتیمور در خراسان مستقر گشت، و در مشهد عماراتی ساخت. در ۷۴۱ هق نیز برادر خود را با لشکری جهت تسخیر عراق فرستاد، اما کامیاب نشد، و آخر بدست یحیی کرابی، از سربداران سبزوار، بقتل رسید.

طغاجار نویان (toqājār nuyān)، فت ۶۹۵ هق، از امرای بزرگ مغول در عهد ایلخانیان. وی در آخر عهد سلطنت (۶۸۳–۶۹۰ هق) ارغون خان به مخالفان او پیوست، و در دفع سعدالدوله‌ی یهودی اهتمام کرد. پس‌از وفات ارغون، هواخواه سلطنت بایدو خان شد؛ به همین جهت، گیخاتو خان پس از جلوس به سلطنت، او را تنبیه کرد، اما پس از آن او را دلجوئی نمود. در آخر عهد گیخاتو، که بایدو خان به دعوی سلطنت بر خاست، طغاجار در نویان بدو پیوست، و بایدو، پس از رسیدن به سلطنت (۶۹۴ هق)، او را منصب امیر الامرائی داد، و سپس به حکومت روم فرستاد. طغاجار در نهان در صدد برچیدن بساط سلطنت بایدو و رسانیدن غازان خان به سلطنت برآمد. غازان چون به سلطنت نشست (۶۹۴ هق) طغاجار را برای جلوگیری از دخالتهای احتمالی وی به امارت و محافظت روم فرستاد. اما چون وجود وی مایه‌ی فساد بود، مأموری بدنبال او فرستاد، و او به امر غازان طغاجار را بقتل رسانید.

طغان خان (toqān xān)، نام اسلامی وی **ابو نصر احمد ابن علی**، پادشاه ماوراء النهر از سلسله‌ی ایلک‌خانیان، برادر و جانشین ایلک خان (فت ۴۰۳ هق). گویند در زمان او لشکری از ترکستان چین به جنگ وی و به قصد ممالک اسلامی آمد؛ ولی طغان خان به یاری مسلمانان ممالک همسایه آن لشکر را مغلوب کرد. پس از او، برادرش ارسلان خان ابن علی سلطنت یافت (۴۰۸ هق).

طغانشاه: ← اتابکان یزد.

طغانشاه (toqān.šāh) [ابوالفوارس شمس‌الدوله طغانشاه ابن الب ارسلان (abo'l.favāres)] ، فت ۴۶۵ هق، شاهزاده‌ی سلجوقی؛ پسر الب ارسلان. وی در زمان حیات پدر حکومت خراسان داشت، و در هرات میزیست. بعد از وفات الب ارسلان نیز، ملکشاه سلجوقی حکومت خراسان را همچنان به طغانشاه بازگذاشت، ولی (مطابق قول معین‌الدین اسفزاری در روضات الجنات) طغانشاه چندی بعد طریق عصیان پیش گرفت، و ملکشاه او را معزول کرده به قلعه‌ی اصفهان فرستاد. ازرقی شاعر مداح این طغانشاه بوده است، و گویند کتاب الفیه شلفیه را جهت او پرداخته؛ و در چهار مقاله‌ی نظامی عروضی نیز حکایت جالبی در باب بازی نرد او و رباعی ارتجالی که ازرقی جهت تسکین خشم و هیجان او سروده است آمده.

طغانشاه ابن الب ارسلان: ← طغانشاه.

طغانشاه ابن مؤید (toqān.šāhe 'bne mo'ayyed)، حاکم (۵۶۹–۵۸۱ هق) نشابور در عهد سلاجقه؛ از امرای سلسله‌ی آل مؤید و پسر مؤید آی ابه. بعد از پدر در نشابور به حکومت نشست. بعد از وی پسرش سنجر شاه به امارت نشست. در ۵۸۳ هق، تکش خوارزمشاه شادیاخ بگشود، و حکومت آل مؤید به پایان رسید. تاریخ ۵۸۲ مذکور در مقاله‌ی آل مؤید کتاب حاضر در باب امارت طغانشاه نادرست است، و باید به ۵۸۱ تصحیح شود.

طغتکین ابن عبدالله (toqtakine 'bne)، ملقب به **امین‌الدوله**، فت ۵۲۲ هق، مؤسس سلسله‌ی بوریان، که در ۴۹۷–۵۴۹ هق بعنوان اتابکان سلاجقه در دمشق امارت داشتند. وی از ممالیک تتش سلجوقی بود، و بعداً تتش او را آزاد کرد، و به اتابکی پسر خود دقاق ابن تتش گماشت، و مادر دقاق، صفوةالملک، را نیز به زنی به وی داد. پس از مرگ (۴۸۸ هق) تتش، مورد احترام دقاق بود، و کمی پس از وفات (۴۹۷ هق) دقاق، طغتکین فرمانروای دمشق شد، و در جنگ با صلیبیون و حفظ دمشق در مقابل آنان پایمردی کرد، و یک چند هم با آنان همدست شد. گویند صلیبیون ازو سخت مرعوب بودند. پس از وی، پسرش تاج الملوک بوری صاحب دمشق شد. سلسله‌ی بوریان یا بنو بوری (banu buri) که بوسیله‌ی طغتکین تأسیس شد، بنام این تاج‌الملوک موسوم شده است. آخرین فرمانروای این سلسله مجیرالدین ابق (mojiro'd.din abaq) بود، که در ۵۳۴–۵۴۹ هق امارت داشت، و سپس نورالدین زنگی دست او را از دمشق کوتاه کرد، و حکومت بوریان در دمشق پایان یافت.

طغرا یا طغری (هر دو toqrā)، نشان و علامت فرمانروایان غز، که سپس پادشاهان سلجوقی و سلاطین و فرمانروایان عثمانی نیز آنرا اقتباس کردند، و بتدریج نشان دولت و مملکت گردید، و نه فقط فرمانها، بلکه قباله‌ها، سکه‌ها، و کشتیهای جنگی، و در ایام متأخر شناسنامه، تمبر پست، تذکره، و غیره را با آن نشان میگذاشتند.

از نقش طغرای غزها و سلاجقه اطلاعی نداریم، ولی از کسانی که در عهد سلجوقیان متصدی "طغرا کشیدن" (رسم طغرا) بوده‌اند طغرائی (صاحب لامیة العجم) را میشناسیم. ممالیک مصر طغرا را از سلاجقه (شاید از طریق ایوبیان) اقتباس کردند؛

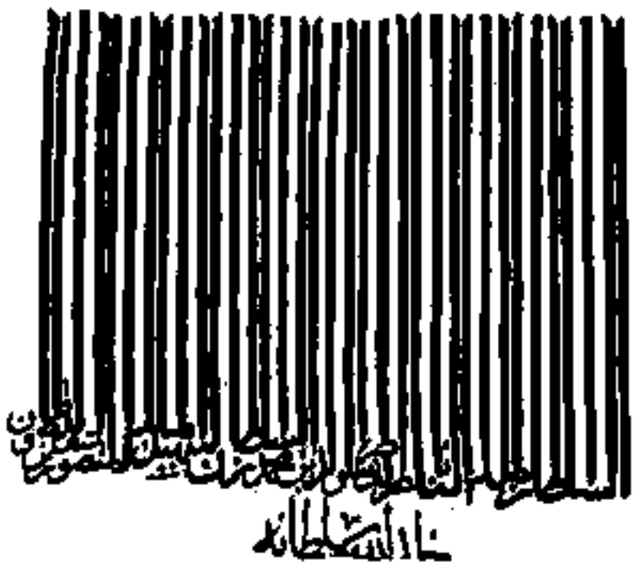

طغرا از القاب سلطان، که آنرا بر یک خط می‌نوشتند، تشکیل میبافت (در شکل فوق طغرای

قلاؤون، پادشاه مملوک مصر، دیده میشود)، مأمور مخصوصی طغراها را بر ورقه‌ای از کاغذ بشکل مستطیل تهیه میکرد، و کاتبان آنرا در قسمتی که در طرف چپ و بالای منشورها سفید میگذاشتند درج میکردند. طغراهای سلاطین عثمانی نیز به احتمال قوی مأخوذ از طغراهای سلجوقی بود، ولی لااقل در ظاهر با طغراهای مصری تفاوت فاحش داشت. سلاطین عثمانی نیز، مانند سلاجقه و ممالیک مصر، مأمورین مخصوص (نشانجی، توقیعی) برای طغرا کشیدن داشتند. منصب طغراکشی منصب مهمی بود، و با توسعه‌ی قلمرو امپراطوری عثمانی، اداره‌ی طغراکشی توسعه یافت. مأمورین عالیمقام و حتی حکام درجه‌ی دوم علامتی بعنوان پنجه بکار میبردند که اغلب مشابهت فراوان به طغرا داشت. استعمال رسمی طغرا در ترکیه با خلع آخرین سلطان عثمانی منسوخ گردید (۱۹۲۲).

علاوه بر طغراهای رسمی، بعضی اشخاص نیز بنام خود طغرا میساختند، و نیز گاه طغرا را به عنوان علامت تجارتی بکار میبردند.

طغرائی (toqrā'i)، شهرت **ابواسماعیل مؤید الدین حسین ابن علی ابن محمد اصفهانی** (mo'ayyedo'd.din)، ۴۵۳–۵۱۵ هق، از شعرای معروف زبان عربی در قرون ۵م و ۶م هق؛ منجی (اصفهان). در خانواده‌ای که نسب خود را به ابوالاسود دؤلی میرسانیدند متولد شد. نسبت طغرائی بجهت اشتغال او به منصب طغرانویسی بوده است. طغرائی بوسیله‌ی معین‌الملک، صاحب دیوان انشاء و طغرا، به خواجه نظام‌الملک معرفی شد، و از مقربان او گردید. در قصاید خود معین الملک و خواجه نظام‌الملک را مدح گفته است. در ۵۰۵ هق دیوان طغرا و انشاء سلطان محمد ابن ملکشاه سلجوقی باو واگذار گردید، و در همین سال، بسبب گرفتاریی که در بغداد برای او پیش آمد، قصیده‌ی معروف لامیة العجم را گفت. پس از مرگ سلطان محمد ابن ملکشاه سلجوقی، به وزارت مسعود پسر سلطان محمد رسید. در آنجا با جمعی دیگر بر ضد سلطان محمود سلجوقی توطئه کرد، و در جنگی که در ۵۱۴ هق در اسد آباد همدان میان سلطان محمود و سلطان مسعود روی داد، لشکر مسعود شکست خورد، و بسیاری از پیروان او، از جمله طغرائی، اسیر افتادند. طغرائی که مذهب شیعه داشت به الحاد متهم شد، و او را به امر سلطان محمود سلجوقی در ربیع الاول سال ۵۱۵ هق بقتل رسانیدند. مدت وزارت او یک سال و یک ماه بود.

طغرائی در شعر و نثر عربی استاد بود، و به فن کیمیا نیز آشنائی داشت. دیوان اشعار او در ۱۳۰۰ هق در استانبول بطبع رسیده است. تألیفات او در فن کیمیا نزد اهل این فن معروف و متداول بود؛ از آن جمله این کتابها را نام میبرند: مفاتیح الرحمه؛ مصابیح الحکمه؛ تراکیب الانوار؛ ذات الفوائد؛ حقایق الاستشهادات. (کتاب اخیر در اثبات صحت کیمیا و رد بر ابن سینا است، که منکر این فن بود.) مشهورترین قصیده‌ی طغرائی لامیة العجم است.

طغرالجرد (toqrāljerd)، دهستان (جم ۵ ۱۱°۸۹۰)، بخش زرند، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۵ (؟) آبادی. مرکزش **طغرالجرد** (جم ۷۴۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۶ کیلومتری ل زرند است.

طغرای مشهدی (toqrāye mašhadi)، شاعر ایرانی در قرن ۱۱م هق؛ اهل مشهد. در اواخر سلطنت (۱۰۱۴–۳۷ هق) جهانگیر به هند رفت. چندی در دکن اقامت کرد، و در سلطنت ۱۰۳۷–۶۸ هق) شاه جهان منشی امیر مراد بخش گردید، و در لشکرکشی وی به بلخ همراه او بود. فتح (۱۰۵۵–۵۷ هق) بلخ و بدخشان را بدست این امیر در رساله‌ی موسوم به مرآت الفتوح ستوده است. طغرای مشهدی اواخر عمر را در کشمیر گذرانید، و پیش از ۱۰۷۸ هق درگذشت. علاوه بر رسائل منثور، آثار منظوم هم دارد. از آن جمله است ساقینامه (بتقلید از ساقینامه‌ی ظهوری ترشیزی)، مثنوی تعریف کشمیر (بتقلید از حکیم زلالی)، و غزلیات، رباعیات، مقطعات، و غیره. بیش از ۳۰ رساله‌ی منثور نوشته است، که انشاء آنها سخت مصنّع است. از آن جمله، علاوه بر مرآت الفتوح، میتوان معیار الادراک (در باب دیوان حافظ)، فردوسیه و تجلیات (هر دو در توصیف کشمیر)، و تذکرة الانبیاء (در مدح ۱۲ تن از فضلا و شعرای معاصرش در کشمیر)، و پریخانه (در مدح شاه عباس II صفوی) را نام برد.

طغرل، شاه سلجوقی، ← طغرل بیگ.

طغرل، برج، شهر ری، ← برج.

طغرل ابن ارسلان (toqrele 'bne arslān) [رکن الدین ابوطالب طغرل ابن ارسلان ابن طغرل]، ۵۶۴–۵۹۰ هق، آخرین پادشاه (۵۷۱–۵۹۰ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی عراق، پسر ارسلان ابن طغرل. بعد از وفات پدر، به سعی اتابک جهان پهلوان به سلطنت نشست، و تا او زنده بود مملکت وی قرین امن و رفاه بود. بعد از وفات (۵۸۱ یا ۵۸۲ هق) جهان پهلوان، برادرش قزل ارسلان اتابک اعظم شد، و به تحریک مفسدان، بنای بی‌اعتنائی به طغرل را گذاشت، و مخصوصاً با قتیبه خاتون (qotayba)، زوجه‌ی اتابک جهان پهلوان، ازدواج کرد، و طغرل که خود به این زن علاقه‌ای میورزید، و بعلاوه از قبول تسلط یک اتابک تازه کراهت داشت، نسبت به اتابک قزل ارسلان چندان علاقه‌ای ابراز نکرد. عاقبت بین آنها ستیزه افتاد، و کار به جنگ کشید؛ قزل ارسلان شکست خورد (۵۸۳ هق)، و به آذربایجان رفت. چندی بعد، دوباره بین آنها جنگ روی داد، و قزل ارسلان مغلوب شد (۵۸۴ هق)، اما سال بعد قزل ارسلان غلبه یافت (۵۸۵ هق)، و چندی بعد طغرل را فرو گرفت، و به آذربایجان برد (۵۸۶ هق). درین میان، به تحریک قتیبه خاتون‌که با طغرل ظاهراً سر و سری داشت، و پسرش قتلغ اینانج هم مشوق وی بود‌قزل ارسلان کشته شد (۵۸۷ هق). طغرل از بند بیرون آمد، و روی به عراق آورد. طغرل قتیبه خاتون را به ازدواج خویش درآورد، لیکن قتیبه به تحریک قتلغ اینانج در صدد هلاک طغرل برآمد. اما قضیه فاش شد، و به امر سلطان، قتیبه خاتون کشته شد، و قتلغ اینانج محبوس. وقتی قتلغ اینانج از زندان طغرل بیرون آمد، تکش خوارزمشاه را با وعده‌ی کومک به تسخیر عراق دعوت کرد، و خوارزمشاه که یک بار تا ری آمده و بازگشته بود، مجدداً به دعوت و اصرار او، به عراق آمد. در جنگی که بین طغرل و خوارزمیان روی داد، قتلغ اینانج که در مقدمه‌ی لشکر خوارزم بود، بدست خود، طغرل را که مست و با عده‌ای اندک به جنگ آمده بود کشت (ربیع الاول ۵۹۰ هق). سر طغرل را به بغداد فرستادند، و جسدش را در ری به امر تکش بر دار کردند. با کشته شدن او، در واقع عراق ضمیمه‌ی قلمرو خوارزمشاهیان گشت.

طغرل ابن ارسلان ابن طغرل: ← طغرل ابن ارسلان.

طغرل ابن محمد (toqrele 'bne) یا **طغرل ثانی** (sāni)، شهرت **رکن‌الدین ابوطالب طغرل ابن محمد ابن ملکشاه**، ۵۰۳–۵۲۹ هق، پادشاه (۵۲۶–۵۲۹ هق) سلجوقی عراق، پسر سلطان محمد ابن ملکشاه. وی در سلطنت برادرش محمود سلجوقی، به تحریک اتابک خویش بر برادر یاغی شد (۵۱۳ هق)، اما حاصلی نبرد، و آخر به طاعت برادر در آمد (محرم ۵۱۶ هق)، ولی در ۵۱۹ هق باز طغیان نمود، و در عراق کتر و فتری هم کرد. بعد از وفات محمود سلجوقی، عراق عرصه‌ی تنازع بین طغرل و برادرش مسعود سلجوقی گردید، اما عاقبت طغرل به یاری سلطان سنجر به سلطنت عراق نشست (۵۲۶ هق). سلطنت کوتاه وی با مخالفت برادرزاده‌ی خویش، داود ابن محمود سلجوقی، و مسعود سلجوقی گذشت، تا عاقبت در همدان وفات یافت. بعد از او مسعود سلجوقی به سلطنت عراق نشست.

طغرل اول، شاه سلجوقی، ← طغرل بیگ.

طغرلبک، شاه سلجوقی، ← طغرل بیگ.

طغرل بیگ (toqrel beyg) یا **طغرلبک** (toqrel-bak) یا **طغرل** یا **طغرل اول** (avval)، شهرت **رکن‌الدین ابوطالب طغرل بیگ محمد ابن میکائیل سلجوقی**، فت رمضان ۴۵۵ هق، مؤسس دولت و اولین پادشاه (۴۲۹–۴۵۵ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی بزرگ. وی بعد از غلبه بر حاجب سباشی (← سباشی)، امیر و سالار معروف سلطان مسعود I غزنوی، در نیشابور بسلطنت نشست، و بعد از واقعه‌ی دندانقان، مسعود را از خراسان بیرون کرد. بسعی سالار بوزگان یا بوزجان، که در آغاز کار وزارت او داشت، خلیفه فرمان ولایت بدو داد. پس از آن، فرمانروائی بلاد مفتوحه را بین برادران و بنی اعمام تقسیم نمود، و آنگاه به توسعه‌ی قلمرو خویش پرداخت. در ۴۳۳ هق گرگان و طبرستان را به اطاعت خویش درآورد، و سال بعد، خوارزم را گرفت. بعد از آن، مکرر به بلاد عراق و جبال تاخت. در ۴۴۶ هق به تسخیر آذربایجان پرداخت. در ۴۴۷ هق بغداد را گرفت، و ملک رحیم دیلمی را حبس کرد. در ۴۴۹ هق هم یکبار به بغداد رفت، و این دفعه، بعد از مراجعت و خروج او از بغداد بود، که بساسیری طغیان کرد (۴۵۰ هق). در ۴۵۱ هق، طغرل مجدداً به بغداد رفت، و بساسیری را کشت، و خلیفه را که ناچار از بغداد گریخته بود بدانجا باز آورد. طغرل بیگ دختر خلیفه قائم را به زنی گرفت (شعبان ۴۵۴ هق)، اما قبل از زفاف، و بقولی بعد از آن، بهر حال در شدت گرمای تابستان، از علت رعاف به سن ۷۰ سالگی در ری وفات یافت.

طغرل بیگ، چنانکه مورخین سلاجقه گفته‌اند، به حلم و دیانت و تقوی موصوف بود؛ به روزه و نماز و صدقات علاقه داشت، و به بنای مساجد اهتمام میکرد. از او نقل کرده‌اند که میگفت از

خدای شرم دارم که جهت خویش سرائی برآورم و در جنب آن مسجدی برای خدای نسازم. طغرل بیگ در ری، و بقولی در مرو، در مقبره‌ی چغری بیگ مدفون شد، و چون فرزند نداشت، با آنکه ولایت عهد خویش به برادرزاده‌اش سلیمان ابن داود داده بود، در باب جانشینی او اختلاف پدید آمد، و آخر برادرزاده‌ی دیگرش الب ارسلان بجای او نشست. در قسمت عمده‌ی دوران سلطنت طغرل، وزارت او با عمیدالملک کندری بود، و کسانی که قبل از عمیدالملک برای او وزارت کرده‌اند مدت وزارتشان قابل ملاحظه نیست.

طغرل ثانی: ← طغرل ابن محمد.

طغرلشاه (toqrel.šāh) [محیی‌الدین طغرلشاه]، ف ۵۶۲ هق، ۷مین یا ۸مین پادشاه (۵۵۱-۵۶۲ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر محمد ابن ارسلانشاه. بعد از وفات پدر به سلطنت نشست. غالباً بین کرمان و بلوچستان در ییلاق و قشلاق بود، و در بلوچستان آبادیهائی هم کرد. برادرش محمود شاه را به زندان انداخت، و از بابت او خیالش آسوده شد. طغرلشاه اهل عیش و عشرت بود، و بهمین سبب، با آنکه خیال سلطنت تمام ایران را در سر میپرورانید، به انجام دادن این خیال توفیق نیافت. بسبب استغراق اوقات وی و امرا و رجالش در عیاشی، در دوره‌ی او ضعف و انحطاط سلاجقه‌ی کرمان بنحو بارزی آغاز شد (← ارسلانشاه II).

طغرلشاه ابن قلج ارسلان (toqrel.šāhe 'bne qelej arslān) [مغیث‌الدین طغرلشاه]، ف ۶۲۲ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم. در ۵۸۴ هق، که قلج ارسلان II مملکت خود را بین پسرانش تقسیم کرد، ← ابلستان به طغرلشاه رسید. در ۵۹۷، که برادرش، سلیمانشاه II، ارزروم را تصرف کرد، آنجا را به طغرلشاه داد، و ابلستان را خود بدست گرفت. طغرلشاه همسایه‌ی گرجیها بود، و عاقبت خراجگزار گئورگی III، پادشاه (۱۲۱۲-۱۲۲۳) گرجستان، گردید.

طغرل کافرنعمت (toqrele kāfer.ne'mat)، ف ۴۴۴ هق، از حاجبان دربار غزنویان، که مدت کوتاهی در سال ۴۴۴ هق در غزنین سلطنت کرد. وی از غلامان سلطان مسعود I غزنوی بود، و بعد از او، منصب حاجبی یافت، و سلطان مودود غزنوی خواهر او را به زنی گرفت. طغرل یک چند در خراسان با سلاجقه سر و کار داشت، و رموز جنگ با آنها را میدانست. از این رو، در روزگار سلطان عبدالرشید غزنوی، در دفع سلاجقه در سیستان توفیقی یافت. سپس بخیال سلطنت افتاد، و بجانب غزنین باز آمد؛ عبدالرشید را بگرفت، و با چند تن از شاهزادگان غزنوی بکشت، و دختر مسعود را جبراً در نکاح خویش آورد، و به سلطنت نشست. اما سلطنت او بیش از چهل روز طول نکشید، و ستمکاری و خونخواری او موجب بیم و وحشت مردم گشت. نوشتکین سلاحدار با ترکی دیگر همدست شد، و او را در قصر سلطنت بکشت. سرش را بر چوبی کردند و گرد شهر گردانیدند، و فرخزاد غزنوی را به سلطنت برداشتند.

طغرود (taqarud)، ده (جم ۶۹۹ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان طغرود، شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۳کیلومتری ش دستجرد. در اراضی اطراف آن ایل شاهسون در زمستان ساکن میشوند.

طغری، نشان و علامت؛ ← طغرا یا طغری.

طف (taff) [عربی، بمعنی زمینی که از اراضی اطرافش بلندتر است]، ناحیه‌ی بیابانی، عراق، واقع در غ کوفه، در امتداد دشت آبرفتی فرات. این ناحیه از زمینهای پست اطراف فرات بلندتر است، و دامنه‌ی فلات مرکزی عربستان بشمار می‌رود. بمناسبت موقع جغرافیائی خود، محل نخستین برخورد میان اعراب و ایرانیان بوده است. شاهان ساسانی در این ناحیه مرزدارانی مستقر و دژها و یک خندق بزرگ تاسیس کرده بودند. از شهرهای واقع در این ناحیه قادسیه و کربلا (قتلگاه حضرت امام حسین ع) بوده است، و امام حسین را "المقتول بالطف" نیز توصیف کرده‌اند. از قرن ۷م هق ببعد جغرافیانویسان اسلامی به ندرت از ناحیه‌ی طف نام برده‌اند.

طفقاج خان: ← طفقاج خان.

طفقاج خان یا **طفغاج خان** (tafqāj xān)، شهرت **عمادالدوله ابوالمظفر ابراهیم خان ابن نصر**، قرن ۵م هق، سلطان ماوراء النهر و از امرای **ایلک‌خانیان** یا آل خاقان در ماوراء النهر. وی ظاهراً ح ۴۳۳ هق به امارت رسید، و تا ۴۶۰ هق امارت داشت. بعد از او پسرش شمس‌الملوک نصر ابن ابراهیم (ف ۴۷۲ هق) به امارت رسید.

طلا[1] (talā)، عنصر فلزی، دارای رنگ زرد درخشان براق (علامت شیمیائی Au، نیز جدول عنصرها را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید). علامت شیمیائی آن مأخوذ از نام لاتینی آن (*aurum*) میباشد. طلا در جواهرسازی و ضرب سکه، در زراندود، در عکاسی (به صورت کلورور)، در دندانسازی، و غیره بکار میرود.

طلا از همه‌ی فلزات چکشخوارتر است، و می‌توان آن را به صورت ورقه‌های فوق العاده نازک درآورد (← زرک). قابلیت مفتول شدن آن بسیار زیاد است؛ یک گرم آن را میتوان به صورت سیمی بطول ۳٫۴۲ متر درآورد. از جهت قابلیت هدایت برق و حرارت، فقط نقره و مس از آن برترند.

طلا از جنبه‌ی شیمیائی بی‌اثر است. در هوا، حتی اگر آن را بشدت حرارت دهند، تغییری عارضش نمیشود. اسیدهای معمولی آن را نمی‌خورند، اما تیزاب سلطانی (← اسید نیتریک) و اسید سلنیک[2] (selenik) (اسید سلنیوم، که یکی از قویترین اسیدها و فرمول شیمیائی آن H_2SeO_4 است) در آن مؤثرند. با کلور و سایر شورگن‌ها وارد فعل و انفعال میشود. در مجاورت هوا، در محلول‌های مائی سیانور سودیوم و سیانور پوتاسیوم حل میشود. جیوه آن را حل میکند، و تولید ملغمه‌ی طلا مینماید. طلا و اکسیژن هیچگاه مستقیماً با هم ترکیب نمیشوند، و همه‌ی اکسیدها و ئیدروکسیدهای طلا به طرق غیر مستقیم بدست میآیند. ترکیباتی از طلا را که در آنها این فلز سه‌ظرفیتی است با لفظ اوریک[3] (orik؛ فنس)، و ترکیباتی را که در آنها طلا یکظرفیتی است با لفظ اورو[4] (oro؛ از فنس) مشخص میکنند، مانند اکسید اورو (Au_2O) و اکسید اوریک (Au_2O_3)، و کلورور اورو (AuCl) و کلورور اوریک ($AuCl_3$). ترکیبات اوریک بیش از ترکیبات اورو اهمیت دارند. از ترکیب اکسید اوریک با آمونیاک گردی خاکستری‌رنگ بدست میآید که ماده‌ی منفجره‌ای نیرومند است، و آن را طلای انفجاری[5] نامند.

طلا فلزی نسبةً نرم است؛ به همین جهت، آلیاژهای آن (معمولا با مس یا نقره) را بکار میبرند. "طلای ابیض"[6] (abyaz)، که گاه بجای پلاتین یا طلای سفید طبیعی بکار میرود، آلیاژی است از طلا، پلاتین، پالادیوم، و نیکل، یا نیکل و روی. طلای سبز[7]، که در جواهرسازی بکار میرود، آلیاژی است سبزگون از طلا و نقره، یا طلا و نقره باضافه‌ی کادمیوم یا روی. آلیاژهای طلا و مس رنگ زرد سرخگون دارند، و برای ضرب سکه و در جواهرسازی بکار میروند. اگر مقدار نقره در آلیاژی طبیعی از طلا و نقره از ۲۰٪ بیشتر باشد، آلیاژ را الکترم[8] (elektrom) مینامند. محتوی طلای یک آلیاژ را معمولا با قیراط میسنجند، و عیار را با "درهزار" بیان میکنند.

معادن طلا در سراسر کره‌ی زمین یافت می‌شود، و در آب دریا نیز فراوان است، ولی استخراج آن از آب دریا صرف نمیکند. تخمیناً 5×10^{-7} درصد قشر جامد زمین طلا است. مهمترین منابع تولید طلای جهان افریقای جنوبی، تجشس، کانادا، و کشمت است. قسمت اعظم طلا به حالت فلزی بصورت گرد، دانه‌ها، پولکها، و تکه‌ها در معادن وجود دارد. طلا معمولا همراه با نقره یا فلزات دیگر چنان در رگه‌های کوارتزی پراکنده است که به چشم دیده نمیشود. همچنین در نهشتهای آبرفتی یافت میشود، و آن را با شستن خاک (طلاشوئی) و ته‌نشین کردن فلز بدست میآورند. طلا را از کانی آن به وسایل مکانیکی، و از فلزات دیگر به وسایل شیمیائی‌مخصوصاً به طریقه‌ی سیانور (← سیانورها) یا بوسیله‌ی ملغمه کردن یا کلور زدن‌جدا میکنند. در کانیهائی که ارزش طلای آنها در تُن حتی تا ح ۸۰ ریال باشد، استخراج به طریقه‌ی شیمیائی صرف میکند.

انسان طلا را از دوره‌های پیش از تاریخ می‌شناخته است. طلا برای تزیین بکار میرفته است، و خواص جادوئی برای آن قائل بوده‌اند. در بسیاری از افسانه‌های قدیم نقش مهمی داشته است (مثلا ← پشم زرین). طلا محرک کیمیاگران (← کیمیا) بوده است، و بسیار کسان عمر خود را صرف یافتن حجر الفلاسفه کرده‌اند. کیمیاگران مسلمان، در عین جستجوی وسیله‌ی تبدیل فلزات پست به طلا، با بعضی از مسائل شیمیائی مربوط به این فلز آشنا بودند. بعلاوه، مسلمانان طلا را در طب نیز بکار میبردند، و آن را مخصوصاً در درمان بیماریهای چشم، مالیخولیا، تپش قلب، و غیره

(۱)gold (۲)selenic acid (۳)auric (aurique فنس) (۴)aurous (aureux فنس) (۵)fulminating gold (۶)white gold (۷)green gold (۸)electrum

مؤثر میدانستند. طلا محرک پویشها و اکتشافات جغرافیائی و جهانگشائیهای دولتهای غربی بوده است، و در مسافرتهای اکتشافی کریستوف کلمب نقش مهمی داشته. نیز ← ال دورادو؛ هجوم به طلا.

طلا را عموماً به عنوان وسیله‌ی موازنه‌ی معاملات بین‌المللی پذیرفته‌اند، و همواره به عنوان پشتوانه‌ی پول مقبول بوده است (← پول؛ سیستم یک‌فلزی؛ سیستم دوفلزی).

طلااندازی، طلاکاری فواصل خطوط در نسخه‌های خطی، فرمانها، عقدنامه، و امثال آنها.

طلاب (tollāb)، جمع طالب (tāleb) [در اصل طالب علم]، عنوان محصلین مُعَمَّم مدارس قدیمه. کلمه‌ی طلبه (talabe) نیز در عربی جمع طالب است، ولی در فارسی هر یک از طلاب را هم طلبه میگویند.

طلاق[1] (talāq)، گسستن رسمی پیوند زناشوئی در حیات زن و شوهر. طلاق در دین اسلام با اراده‌ی مرد صورت میگیرد، و ممکن است در شرایط معینی به تقاضای زن هم واقع شود. بموجب قانون حمایت خانواده (مصوب ۲۵ خرداد ۱۳۴۶ هش)، اجرای صیغه‌ی طلاق پس از رسیدگی دادگاه و صدور گواهی عدم امکان سازش صورت خواهد گرفت. بجز این مورد، احکام دیگر طلاق در قانون مدنی ایران تقریباً همان احکام طلاق بر وفق مذهب شیعه‌ی جعفری است.

۱ـ اقسام طلاق در مذهب شیعه. طلاق در مذهب شیعه بر سه قسم است، طلاق رجعی (rej'i, raj'i)، طلاق بایین (bāyen)، و طلاق عده (edde).

طلاق رجعی طلاقی است که شوهر، پس از طلاق دادن زنش، بتواند در مدت عده (مدت انتظاری که زن پس از مطلقه شدن باید داشته باشد تا بتواند با مرد دیگری ازدواج کند) به زن خود رجوع کند، یعنی اگر بخواهد در مدت عده با زن خود آشتی کند بدون نکاح مجدد این کار را بکند. رجوع در طلاق به هر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن کند حاصل میشود. بموجب قانون مدنی ایران، رجوع هم مانند نکاح یا طلاق باید در یکی از دفاتر رسمی صورت گیرد و به ثبت برسد.

طلاق بایین طلاقی است که در آن شوهر حق رجوع ندارد، و اگر زن و مرد بخواهند با هم آشتی کنند باید دوباره ازدواج کنند، و عقد نکاح جاری سازند. در موارد ذیل طلاق بایین است،

(ا) طلاق خلع (xol'). طلاق خلع طلاقی است که زن، به علت کراهت از شوهر خود، در مقابل مالی که به او میدهد، میگیرد، اعم از اینکه این مال عین مهر، یا قیمت و معادل آن، و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد.

(ب) طلاق مبارات (mobārāt)، که در آن کراهت از طرفین است. در این صورت، مالی که پرداخت میشود نباید از مهر زاید باشد.

در طلاق خلع و مبارات، اگر زن عوضی را که به شوهر میپردازد یا پرداخته است مطالبه کند طلاق از صورت بایین بودن خارج میشود، و رجعی میگردد، یعنی مرد در مدت عده میتواند به زن رجوع کند.

(ج) طلاقی که قبل از نزدیکی واقع شود.

(د) طلاق زن یائسه (یا آبسه).

طلاق عده یا "سه طلاق" (se talāq) طلاقی است که پس از دو بار طلاق و رجوع در عده صورت گرفته باشد، و طلاق سوم باشد. در این صورت، زن بر مرد حرام است مگر آنکه شوهر دیگری اختیار کند و از او طلاق بگیرد. این نکاح با مرد دیگر نکاح محلل (mohallel) و خود این مرد محلل نامیده میشود. اگر این امر سه بار اتفاق افتد، یعنی طلاق ۹م واقع شود، زن بر مرد حرام مؤبد میشود.

۲ـ شرایط طلاق در مذهب شیعه. شرط طلاقدهنده آنست که بالغ و عاقل و مختار و قاصد باشد. طلاق شخص نابالغ (که بموجب دین اسلام ولی او میتواند زنی را به زوجیت او درآورد) و طلاق شخص مجنون و مجبور صحیح نیست، و اگر کسی سهواً یا در خواب لفظ طلاق بر زبان جاری کند طلاق او صحیح نیست. شخص طلاقدهنده میتواند به دیگری وکالت یا وکالت در توکیل دهد تا زن او را مطلقه نماید، و حتی میتواند خود زن را وکیل یا وکیل در توکیل کند که خود را مطلقه سازد.

زن در حال طلاق دادن باید در عادت زنانگی نباشد. اگر شوهر در زمان طلاق دادن به زن خود در شهر دیگری باشد، و نداند که زن او در حال طُهر (← عده) یا در حال عادت زنانگی است، طلاق او صحیح است. طلاق در طهر مواقعه (mo-vāqe'e) صحیح نیست (یعنی مرد نمیتواند زن خود را در مدت طهری که با او نزدیکی کرده است طلاق دهد)، مگر آنکه زن یائسه یا حامله باشد. زنانی که شوهر میتواند در هر حال که بخواهد ایشان را مطلقه سازد عبارتند از زنی که شوهر با او نزدیکی ننموده است، زن یائسه، و زن حامله.

طلاق باید به صیغه‌ی طلاق باشد، یعنی لفظی که در اجرای طلاق بکار میرود باید از مشتقات کلمه‌ی "طلق" باشد، و باید حاکی از قصد انشاء طلاق باشد، یعنی حکایت از آن کند که طلاق با این صیغه‌ی بخصوص موجود و محقق میگردد، مانند انت طالق (ante tāleqon) [= تو رها شدی]، و اما اگر حاکی از زمان گذشته باشد طلاق محقق نمیگردد، مانند انت مطلقة (ante motallaqa-ton) [= تو مطلقه یا رهاشده هستی]. بعضی از فقهای شیعه (مانند شیخ طوسی) معتقدند که طلاق به هر لفظ و به هر زبانی که حاکی از قصد طلاق باشد واقع میگردد. آنچه از قانون مدنی ایران استنباط میشود این است که اگر کسی طلاق به صیغه‌ی مخصوص را نداند میتواند به زبان دیگری غیر از عربی زن خود را طلاق دهد. در مذهب شیعه شرط است که دو نفر شاهد باید صیغه‌ی طلاق را بشنوند، خواه به این منظور دعوت شده باشند و خواه در مجلسی که حضور دارند آن لفظ را بشنوند. این دو شاهد باید عادل و مرد باشند، و زن و شوهر را بشناسند.

بموجب قانون مدنی ایران، زن میتواند در صورتی که شوهر او ۴ سال غایب مفقود الاثر باشد تقاضای طلاق بنماید. و نیز در مورد امتناع شوهر از نفقه یا عجز او از نفقه، و در مورد سوء معاشرت شوهر به حدی که زندگانی زن را با او غیر قابل تحمل سازد، زن میتواند از دادگاه تقاضای طلاق کند. شرایط دیگر طلاق در قانون مدنی و در کتب فقهی مذکور است.

۳ـ طلاق در مذاهب اهل سنت. در مذاهب اهل سنت، میتوان در طهر واحد با کلمه‌ی واحد و یا با کلمات متعدد سه طلاق یا دو طلاق جاری کرد. این طلاق اگر جاری شود، گرچه مجری آن خاطی و گناهکار است، ولی عمل طلاق نافذ و واقع خواهد بود، و این طلاق را طلاق بدعی (bed'i) (از کلمه‌ی بدعت) خوانند. اما اگر کسی بخواهد زن خود را طلاق دهد بهترین راه آنست که در طهری که در آن با زن خود نزدیکی نکرده است زن خود را طلاق رجعی دهد، و بگذارد تا عده منقضی شود. ولی اگر بخواهد زن خود را سه‌طلاقه کند بی آنکه مرتکب خطا شود باید در طهری که در آن نزدیکی نکرده است او را طلاق دهد، و در طهر بعدی طلاق دوم، و در طهر بعدی طلاق سوم را اجرا کند. در مذهب شیعه اگر کسی در طهر واحد بگوید زن خود را سه‌طلاقه کردم فقط یک طلاق محسوب خواهد شد.

۴ـ طلاق در ملل دیگر. در مذهب یهود و در عادات اقوام ژرمن شوهر میتوانست زن خود را بی هیچ موجبی طلاق دهد، ولی در قرن ۱۱م اصلاحاتی در قانون طلاق یهود بعمل آمد، و برای طلاق از مرد علل مجوزه خواسته شد. در انجیل متی آمده است که هر کس زن خود را جز بخاطر بی‌عفتی طلاق دهد و با زن دیگر ازدواج کند مرتکب زنا شده است، و هر که با زنی مطلقه ازدواج کند مرتکب زنا گردیده است. این آیه و نظایر آن در اناجیل لوقا و مرقس موجب شد که کلیسای کاتولیک انحلال ازدواج را جز در مورد وفات یکی از زوجین ممنوع کند. کلیسای پروتستان تسهیلاتی در امر طلاق قائل شد، و در حقوق فرانسه، به وسیله‌ی قانون ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲، طلاق اجازه داده شد، و بعد در آن تغییراتی بعمل آمد. چون اکثریت مردم ایتالیا به آئین کاتولیک هستند، طلاق در آنجا ممنوع میباشد. در حقوق اسپانیا، طلاق در موارد معینی اجازه داده شده بود، ولی در ۱۹۳۰ طلاق در آن کشور ملغی گردید. در انگلستان، تا سال ۱۸۵۷ طلاق فقط با رأی پارلمان انگلستان واقع میشد، و در آن سال طلاق احاله به محاکم طلاق گردید، و طلاق در صورت زنای مرد و یا خشونت مرد اجازه داده شد، و در ۱۹۳۷ تغییراتی در شرایط طلاق داده شد. در کشمة، قوانین طلاق بر حسب قوانین ایالات فرق میکند. در تجشت، بموجب قانون ۱۰ دسامبر ۱۹۶۵ هیئت رئیسه‌ی اتحاد جماهیر شوروی، طلاق باید در دادگاههای ملی محلی که زن و شوهر در آن زندگی میکنند مطرح شود، و زن و شوهر باید هر دو در دادگاه حاضر شوند مگر در موارد استثنائی.

طلاق، سوره‌ی (talāq)، سوره‌ی ۶۵م قرآن، مدنی، ۱۲ آیه. شامل دستورهای طلاق و عده نگاه داشتن و معامله‌ی نیکو با زنان کردن.

طلاق بایین: ← طلاق، قسمت ۱.

طلاق بدعی: ← طلاق، قسمت ۲.

طلاق خلع: ← طلاق، قسمت ۱.

طلاق رجعی: ← طلاق، قسمت ۱.

طلاق عده: ← طلاق، قسمت ۱.

---

(1) divorce

طلاق مبارات: ← طلاق، قسمت ۱.
طلاکوبی: ← ترصیع.
طلال (talāl)، ۱۹۱۱–۷۲، پادشاه (۱۹۵۱–۵۲) مملکت اردن هاشمی، از مکه. وی پسر ارشد ملک عبدالله بود. پس از کشته شدن (۲۰ ژوییه‌ی ۱۹۵۱) پدرش در اورشلیم، از اروپا بازگشت، و از ۶ سپتامبر ۱۹۵۱ تا ۱۱ اوت ۱۹۵۲ سلطنت کرد و سپس، ظاهراً بسبب بیماری روانی، ناچار استعفا نمود، و پسر ارشدش، ملک حسین، جانشین وی گردید. در دوره‌ی کوتاه سلطنتش در قانون اساسی تجدید نظر بعمل آمد.
طلال ابن عبدالله (talāl)، فت ۱۲۸۳ هق، دومین فرمانروای (۱۲۶۳–۸۳) سلسله‌ی آل رشید؛ پسر و جانشین عبدالله ابن رشید. واحه‌های جوف و خیبر و تیماء را مطیع ساخت. دوره‌ی امارت او به آرامش گذشت، و سرزمینهای تحت حکومت وی رونق یافت. طلال تابعیت آل رشید را نسبت به آل سعود از دوره‌ی پدرش هم محدودتر ساخت، و جزیه‌ای را که امرای آل رشید به امرای سعودی میدادند منحصر به اهداء اسبهائی کرد که گاه گاه به دربار سعودی میفرستاد. با مصر و عثمانی و ایران روابط حسنه برقرار نمود. سرانجام طلال خودکشی کرد، و برادرش متعب ابن عبدالله (met'ab) جانشین او شد، و او در ۱۲۸۵ هق مقتول گردید، و در ۱۲۸۹ محمد ابن رشید امارت یافت.
طلای ابیض: ← طلا.
طلای انفجاری: ← طلا.
طلای سبز: ← طلا.
طلای سفید[1] (talāye sefid) یا **پلاتین** (plātin؛ فنـ)، عنصر فلزی به رنگ سفید مایل به خاکستری (علامت شیمیائی: Pt؛ نیز جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید).

طلای سفید چکشخوار و قابل مفتول شدن است؛ از آن میتوان مفتولهائی به قطر 0,001 ملم ساخت. از لحاظ شیمیائی بی‌اثر است. اسیدها در آن تأثیری ندارند، ولی در تیزاب سلطانی (← اسید نیتریک) حل میشود، و اسیدی بنام اسید کلوروپلاتینیک[2] (kloroplātinik) (با فرمول شیمیائی H_2PtCl_6) تشکیل میدهد. بر خلاف طلا، جیوه در آن بی‌اثر است. اکسیژن حتی در دماهای عالی مستقیماً با آن ترکیب نمیشود. اگر در هوا یا در اکسیژن دمای آن را به درجات عالی برسانند کاهشی در وزنش مشاهده میشود (این پدیده هنوز توجیه نشده است). عناصر شورگن در آن کارگرند. طلای سفید تقریباً در همه‌ی ترکیباتش دوظرفیتی یا چهارظرفیتی است. ترکیبات نوع اول را با لفظ پلاتینو[3] (plātino، از فنـ) و ترکیبات نوع دوم را با لفظ پلاتینیک[4] (plātinik) مشخص میکنند، مانند کلورور پلاتینو ($PtCl_2$) و کلورور پلاتینیک ($PtCl_4$).

بعلت مقاومت شدید طلای سفید در مقابل خوردگی، آنرا (بصورت آلیاژ با فلزات دیگر) برای ساختن اسبابهای آزمایشگاهی (مثلا بوته)، سیمهای برق و نقاط اتصال برق، استانده‌های وزنه‌ها، و در جواهرسازی (برای ساختن ورقهای نازکی که زیر جواهرات قرار داده میشود) بکار میبرند. چون ضریب انبساط آن به ضریب انبساط شیشه نزدیک است، در ساختن اسبابهائی که در آنها فلزی را در شیشه نشانده‌اند، و در معرض حرارت شدید قرار میگیرند از آن استفاده می‌کنند. پلاتین فلزی است فوق‌العاده **کاتالیزگر**، و در طریقه‌ی مجاورت ساختن اسید سولفوریک و اسید نیتریک بکار میرود. این خاصیت کاتالیزگری در بعضی از صورتهای پلاتین قویتر است. از آن جمله است اسفنج پلاتین[5]، که طلای سفید اسفنج‌مانندی است، و از تکلیس ملح امونیاکی اسید کلوروپلاتینیک حاصل میشود، و پنبه‌ی کوهی پلاتینی[6]، که از فرو بردن پنبه‌ی کوهی در اسید کلوروپلاتینیک و سپس حرارت دادن آن بدست میآید. فلز طلای سفید را بیشتر در جواهرسازی (عموماً بصورت آلیاژ) و دندانسازی بکار میبرند. مهمترین آلیاژ آن آلیاژ ایریدیوم است. بعلت گرانی پلاتین، جانشینهای چندی برای آن ساخته‌اند، مانند پلاتینیت[7] (plātinit)، که آلیاژ نیکل و آهن است، و بوسیله‌ی ش. ا. گیوم کشف شد؛ و طلای ابیض (← طلا).

طلای سفید در طبیعت بشکل آلیاژ با فلزات دیگر موجود است، و به طرق شیمیائی آن را استخراج میکنند. بیش از ۸۰ درصد طلای سفید در جهان از کوههای اورال بدست میآید. سایر ممالک تولیدکننده‌ی آن کانادا، امریکای جنوبی (مخصوصاً کولومبیا)، کشمت، و افریقای جنوبی است. فلزات دیگری را که معمولا در کانیها با آن همراه است "فلزات پلاتینی"[8] مینامند، و آنها عبارتند از ایریدیوم، اوسمیوم، پالادیوم، رودیوم، و روتنیوم.

در باب اکتشاف طلای سفید روایتهای مختلف موجود است. محتملا چند قرن پیش از میلاد انسان آن را میشناخته است، و به ندرت بکار میبرده. در ۱۵۵۷، ژ. س. سکالیژر اشاره به فلزی میکند که بین مکزیکو و دارین یافت میشود، و در باب آن میگوید "هنوز هیچ آتشی و هیچ یک از تدابیر اسپانیائیها نتوانسته است آن را مایع کند". در ۱۷۴۸، یکی از دانشمندان اسپانیائی اشاره به کانی "پلاتینا دل پینتو"[9] (plātinā del pinto) میکند، که در ۱۷۳۵ از کولومبیا بدست آمده بود. در اواسط قرن ۱۸م، مقداری پلاتین از قاره‌ی جدید به انگلستان برده شد، و علمای شیمی در باره‌ی آن تحقیقاتی بعمل آوردند. در ۱۸۰۳ یا ۱۸۰۴ و. ه. وولستن فلز طلای سفید را جدا و طریقه‌ای برای چکشخوار کردن آن اختراع کرد، که استعمال تجارتی آنرا برای ساختن اسبابهای شیمیائی و مقاصد دیگر ممکن ساخت. بعضی نیز معتقدند که اساس روش وولستن از پیش از کارهای وی سابقه داشته است.
طلبه: ← طلاب.
طلبیره (talabira)، صورت عربی نام چند محل در اسپانیا، که صورت اسپانیولی آن **تالاورا** (tālā-vera) است. از آن جمله است شهر **تالاورا د لا رئینا**[10] (de lā reinā) (جه ۲۷٬۷۶۵)، ایالت تولدو، اسپانیای مرکزی، در کاستیل جدید، بر رود تاگوس. پرامیکسازی آن معروف است.
طلحک: ← دلقک.
طلحند (talhand)، در شاهنامه، شاهزاده‌ی هندی، که سرگذشت وی با افسانه‌ای در باب اختراع شطرنج بستگی دارد. وی پسر مای (māy) بود، و مای برادر جمهور (jamhur)، پادشاه هند، بود. جمهور پسری بنام گو (gav یا gō) داشت، و چندی بعد از تولد وی، جمهور درگذشت، و مای به پادشاهی نشست، و مادر گو را به زنی گرفت، و از و طلحند را آورد. پس از وفات مای، سران کشور پادشاهی را، تا آنگاه که کودکان بزرگ شوند، به ملکه (مادر گو و طلحند) سپردند. پس از اینکه گو و طلحند بزرگ شدند، بین آنان بر سر پادشاهی جنگ درگرفت، عاقبت طلحند در میدان جنگ، بی آنکه زخمی به وی رسد، از گرما و گرسنگی و تشنگی جان داد. مادرش که از این واقعه آگاه شد گمان برد که گو او را کشته است. اما گو سوگند خورد که او خود مرده است. مادر از گو خواست که چگونگی مرگ طلحند را برای او تشریح کند. چون گو نمیخواست، با سخن گفتن از مرگ برادر، مادر دردمند را بیشتر بیازارد، دانایان کشور را فرا خواند، و وصف رزمگاه و چگونگی جنگ و مرگ طلحند را بیان کرد. آنان شبانه صفحه‌ی صدخانه‌ای (شطرنج) طرح کردند، و سواران (اسب و شتر و فیل و رخ) و پیادگان و شاه و وزیر دو طرف را با مهره‌هائی از ساج و عاج بر آن مجسم ساختند، و مرگ طلحند (مات شدن) را بی زخم یافتن، با حرکات سواران و پیادگان بر آن صفحه پدیدار نمودند. شطرنج را نزد ملکه بردند، و با بازی کردن آن، بیواسطه‌ی گفتار، او را از چگونگی مرگ فرزند آگاه ساختند.
طلحه، صحابی معروف: ← طلحة ابن عبیدالله.
طلحة ابن خویلد: ← طلیحة ابن خویلد.
طلحة ابن طاهر (talhate 'bne tāher)، فت ۲۱۳ هق، دومین امیر (۲۰۷–۲۱۳ هق) از سلسله‌ی طاهریان در خراسان، پسر طاهر ذوالیمینین. مطابق بعضی روایات، بعد از طاهر ذوالیمینین، مأمون امارت خراسان را به پسرش عبدالله ابن طاهر داد. اما عبدالله، بواسطه‌ی آنکه در شام و مصر و عراق مشغول حکومت و جنگ بود، برادرش طلحه را به نیابت خویش نامزد کرد. بنا بر این طلحه، در سنه‌ی ۲۰۷ هق، بعد از مرگ ناگهانی پدر، به نیابت برادر خویش عبدالله امارت خراسان یافت. وی با حمزه‌ی خارجی، که سالها بود در خراسان و سیستان کشتار میکرد، جنگها کرد، و آخر حمزه‌ی خارجی در ح ۲۱۳ هق وفات یافت، و طلحة ابن طاهر نیز در ربیع الاول همان سال وفات یافت. بعد از وفات او علی ابن طاهر جای وی داشت، اما او نیز کشته شد. یک چند محمد ابن حمید طاهری به نیابت عبدالله ابن طاهر امارت کرد.
طلحة ابن عبیدالله (talhate 'bne obaydo'l-

---

(۱)platinum (۲)chloroplatinic acid (۳)platinic (platinique ـفنـ) (۴)platinous (platineux ـفنـ) (۵)platinum sponge (۶)platinized asbestos (۷)platinite (۸)platinum metals (۹)platina del Pinto (۱۰)Talavera de la Reina

lāh)، فـ ۳۶ هق، صحـابـی معـروف و یکـی از عشره‌ی مبشره. از نخستـیـن کسانی بود کـه اسـلام آوردند. در هجـرت همـراه محـمـد ص بود. در غزوه‌ی بدر، بسبب اینـکه به مأموریتی اعزام شده بود، شرکت نداشت، امـا پیغـمبر او را، در عـداد سایـر مهـاجرین، حصه‌ای از غنـائم ارزانی داشت. در غـزوه‌ی احد شجـاعت بسیار از خود نشان داد، و خویش را سپر محمد قـرار داد، و زخم فـراوان برداشت، و ایـن امـر بـر اعتبار وی افـزود. در غزوات دیگر نیز شرکت داشت.

پس از رحلت پیغمبر، ظاهراً میانه‌ی خوشی با ابوبکـر و عمر نداشت، و عمر، که از قـدرت وی بیمناک بود، از سپردن کـارهای مهم بـدو احتراز داشت. پس از کشته شدن عمـر، یکـی از اعضای ششگانه‌ی شورائی بود که بـرای تعیـین خلـیفه‌ی مسلمـین تشکـیل گـردید (اعضای دیگـر علی ع، عثمان، عبدالرحمان ابن عوف، سعد ابن ابی وقاص، و زبیر ابن عوام بودند). گویند وی خود به خلافت نظر داشت، و پس از اینکه خلافت به عثمان رسید، طلحه بـا وی از در مخالفت در آمد. پس از کشته شدن عثمان، طلحه و زبیر با علی ع بیعت کـردند، و آن حضرت به خلافت نشست. کمی بعد، طلحه با زبیر از مدینه گریخت، و در مکه به عایشه پیوست. از آنجا این سه تن رو به بصره نهادند، در جنـگ جمل، علـی پیـروز شد، و طلـحه و زبیـر بقـتـل رسیدند.

طلحة ابن متوکل، ابواحمد: ← موفق.

طلسم (telesm)، پـنـ تلسما (telesmā)، نقـوش سحری یا تنجیمی، یا شیئی منـقّش به ایـن نقوش، که برای دفع آفتها یـا چشم‌زخم یـا حوادث مختلف دیگـر تهـیه میشد. بَلیناسِ حَکیم به عنوان پـدر طلسمـات شهـرت یـافتـه است، و بـر طبق بعضی روایات، او در بسیاری از شهرها طلسمهائی بـرای محافظت از طوفان و مار و کژدم ساخته بوده است. قواعد گوناگون بـرای تهـیه‌ی طلسمـات به هرمس تریمگیستوس منـسوب است. عـلم طلسمات را لیمیا (← علوم خمسه‌ی محتجبه) نیز مینامند.

اصحاب طلسمـات بـرای بعضی اعـداد خواص و تـأثیراتی قـائلند، و میپـندارند که مهر و کین را میان مـردمـان از طـریق نوشتن اعـداد مخصوص میتوان ایجاد کـرد (مثلا ← اعداد متحابه؛ مـربع وفقی). این عقیده نتیجه‌ی اعتقاد به تـأثیر قوای آسمانی (که قوای قـتاله نام دارند) در قوای زمینی (کـه قـوای مُنْـفَعِله خوانده میشوند) بـوده است، و تصور میـکرده‌اند که هر کس میـان این دو نیـرو بتواند ارتباط برقـرار کند از آثـار مخصوص آنها بهـره‌مند خواهد شد، و کارهـای شگفت‌انگیز بـر دست او انجام خواهد گرفت. نیز ← جادو؛ سحر.

طلق: ← لق یا طلق.

طلوع[1] (tolu')، در نجوم، برآمدن یک ستاره از افق ظاهری یک محل، که ناشی از حـرکت وضعی زمین است (← افق). چون حـرکت وضعی زمین بجانب مشرق است، هر ستاره ناچار در نقطه‌ای از نیمه‌ی شرقی دایره‌ی افق طلوع میکند. ستارگـان ثابت همه روز درست از یک نقـطه‌ی افق طـلوع میـکـنند، و در مورد بیشتر ستـارگـان متحرک (مانند خورشید و سیارات) نیز عـملا همین حـکم صادق است. اما ماه که حرکت روزانه‌اش قریب ۱۳° است، و میل آن (← مختصات استوائی) دستخوش تغییرات معتنابه میشود در نقاط بسیار متغیر طلوع میکند. نیز ← غروب.

طلیحة ابن خویلد (tolayhate 'bne xovayled) [طلیحة ابـن خویلـد ابـن نوفـل اسدی (năfale asadi)]، فـ ۲۱ هق، از رؤسای قبایـل عرب و از سران اهـل رده. از قبـیله‌ی بنـی اسد بود. در ۴ هق از مسلمـانـان شکست خورد، و سال بـعـد در محـاصره‌ی مـدینـه شرکت داشت. در سـال ۹ هق اسـلام آورد. در 10 هق سـر بشورش بـرداشت، و دعوی پیغـمبری کـرد، و پس از وفـات پیغمبـر، بعضی قبـایل دیگر را طرفـدار خود ساخت، و در عـربستان مرکـزی به اهـل رده پیوست. در رجب ۱۱ هق خالد ابن ولید به امر ابوبکـر به جنـگ او رفت، طلیحه در نبـرد بـزاخه (bozāxa) در نجد شکست خورد، و چندی متواری بود. پس از آن، بار دیگر اسلام آورد، و در خـلافت عمر به مدینه آمد. در جنگـهای قـادسیه و جلولاء و نهـاوند از خود شجاعت نشان داد، و ظاهـراً در جنگ بقـتل رسید. اسم اصلی طلیحه طلحه (talha) بوده است، و طلـیحه مصغّر آنست، که بعـنوان تحقـیر به وی اطلاق شده است.

طلیطله، اسپانیا، ← تولدو.

طمأنینه (toma'nine)، آرامش و قراری که از فهم و ادراک امری برای نفس حاصل شود، تا اضطرابی که بسبب شبهه در آن امـر بـرای وی دست داده است زایـل گـردد. نزد صوفیه طمـأنیـنه از احوال است (← مقامات) و منشأ آن نیز انس (← هیبت و انس) و ذکر است. بموجب قولی که، سراج بـه واسطی نسبت داده است، طمـأنیـنه سه درجه دارد. یکی **طمأنینه‌ی عام** است، و آن سکون و اطمینان نفسی است که ایمـان دارد بـه اینـکه در کـارهـای جهـان، دافع و مـانعـی جـز خـدا نیست. دیگـر **طمأنینه‌ی خاص**، و آن اطمینـان و آرامش نفسی است که پرهیزگاری و نیکی میورزد، و چون خدا را بـا نیکان و پـرهیزگـاران همـراه میداند، بدو اطمینان پیدا میکند. درین هـر دو درجه، طمأنینه از خودبیـنی و تکـیه بـر طاعت خالی نیست. امـا درجه‌ی سوم و اعلـی درین بـاب **طمأنینه‌ی خاص الخاص** است، و آن اطمینان نفسی است که میداند دل عارف را با محبت حق قـرار و سکون نیست، و بـا وجود او، بـرای وی طمأنیـنه‌ای حاصل نتواند شد. این درجه از طمأنینه وصول به یقین میخواهد، و به راسخان در علم اختصاص دارد.

طمث: ← خونریزی ماهانه.

طمشوار[2] (temešvār) یا **تیمیشوارا**[3] (timišuārā)، شهـر (جـه ۱۴۶°۹۹۸)، غ رومـانـی، در بـانـات ("بـانات طمشوار" سابق). از مـراکـز تجـارتـی و صنعتی و مقر اسقف کـاتولیک رومی و ارتـدوکس است. دانشگاهش در ۱۹۴۵ تأسیس شد. از مهاجر-نشیـنهای رومی بود، در 1010 به مجارستان ملحق شد، در ۱۵۵۲ ترکان عثمانی تصرفش کـردند، در ۱۷۱۶ اوژن دو ساووا آنرا باز گرفت، در ۱۹۲۰، به موجب پیمان تریانون، به رومانی منتقل شد.

طمشوار، بانات: ← بانات.

طمشه: ← صبه.

طناب، مقیاس طول، ← ذراع.

طـنبور (tanbur، عربی -ton) یـا **تـنبور،** ساز زهـی از نـوع عـوده، کـه کـاسه‌اش از کـاسه‌ی عود کوچکـتر و دسته‌اش از دسته‌ی آن بلندتـر است. سازی بسیـار قـدیمـی است. در مصر، آشور، و ایـران بـاستان وجود داشته است. بقول یولیوس پـولـوکس[4] (yulius polluks) (نـة ۱۸۳ بـم)، فیـلسوف و نحوی یونانی، عربهـا طنـبوری با یک سیم اختـراع کرده بودند، و آشوریها طنبور دارای سه سیم را پاندورا (pāndurā) میخواندند. یونانیان این نام را به صورت فاندورا اقتـباس کردند، که به صورت پاندورا[5] و جـز آن وارد زبـانهای اروپـائی گردید.

در مآخذ عـربی، ذکـر طنبور نخستین بـار در قرن اول هق دیده میشود. در ایـن زمـان، طنبور در ری، طبرستان، و دیلم مقـبولترین سازها بوده است، و در اواخر قرن ۳م هق، در میـان عـربها، بـا عود رقابت میکـرده است. طنبور اقسام متعدد داشته است، از آن جمله طنـبور میزانی (طنـبور بغدادی) و طنبور خراسانی را میتوان نام برد، که فـارابی شرح آنها را به تفصیل آورده است. بعضی از اقسام طنبور با ناخن و برخی با مضراب نواخته میشده است. در نقاشیهای استادان ایرانی در قرون ۹م و 10م هق نمونه‌هـای مختـلف طنـبور فـراوان دیده میشود. تار و سه‌تار از انواع طنبور محسوبند.

طنجه (tanje)، باستانی **تینگیس**[6] (tingis)، شهر (جه ۱۴۱°۹۲۶)، دریـابندر و کرسی ایالت طنجه، مراکش، بر گوشه‌ی لغ افـریقا، در ح ۶۰کیـلو-متری تغ جبل طارق از طریق دریا. ایـالت طنجه (۳۵۰ کمم) تقریباً مطابق ناحیه‌ی سابق معروف به منطقه‌ی بین‌المللی طنجه است. قسمت قـدیمی شهر بـارو دارد، و خـارجیها در حومه‌هـای پـرباغ و بوستان آن زندگی میکنند.

شهر طنجه احتمالا از تـأسیسات فنیقیـان است. در دوره‌ی رومـیـان تـینـگیس نـام داشت، و از آزادیهائی برخوردار بود، و از آن زمان تا تأسیس (۸۰۸) فاس بندر و مرکز تجارتی عمده‌ی مـراکش بود. موسی ابن نصیر آنرا گـرفت، و حکومتش را بـه طـارق ابـن زیـاد سپرد. در ۱۰۷۷ (۴۷۰ هق) بتصرف مـرابطون در آمـد. در قـرن ۱۵م بـرای نخستین بار مورد طمع ممالک مسیحی قرار گرفت. در ۱۴۷۱ پرتغالیها آنرا گرفتند، و سپس در جزء جهـیزیه‌ی کـاترین بـراگـانزائی، که به زوجیت چارلز II در آمـد، به انگـلستان منتـقل شد. در ۱۶۸۴ انگلستان آنرا به مراکشیها واگـذاشت. در اواسط قـرن ۱۹م مـرکز سیاسی مراکش شده بود. در ۱۹۱۲ کـه مـراکش تحت الحـمایـه‌ی اسپانیـا و فـرانسه گشت، وضع طنـجه صورت مبهـمی یـافت. عاقبت در ۱۹۲۵ اسپانیا و فرانسه و بریتانیای کبیر منطقه‌ی بین المللی طنجه را تأسیس کردند، که در ۱۹۲۸ ایتالیا هم در اداره‌ی آن شرکت یافت. شهر طنجه جزء این منطـقه بود. در ۱۹۵۶ به مـراکش باز گشت.

طنز (tanz) [عـربی، ← به استهزا از کسی سخن گفتن]، در اصطلاح ادب، نوعی از آثـار ادبی که در برشمردن زشتیهای کسی یـا جـامعه‌ای صراحت تعبیرات هجو را ندارد، و اغلب غیـر مستقیم و به

(۱)rise (۲)Temesvár (۳)Timisoara (۴)Pollux (۵)pandore (۶)Tingis

تعریض عیوب کسی یا کاری را بازگو میکند. در ادب فارسی، این نوع آثار ادبی را، که قسمتی از هجوسرائی است، از قدیمترین ایام شعر دری داشته‌ایم، و در آثار بعضی گویندگان ایرانی‌ـاز قبیل عبید زاکانی، و بخصوص در منظومه‌ی موش و گربه‌ی منسوب به او و رساله‌ی تعریفات وی‌ـبخوبی مشاهده میکنیم. نمونه‌هائی از هنر طنز را در دوره‌های بعد نیز داریم، و چرند و پرند علی اکبر دهخدا (نیز ← صور اسرافیل) در دوره‌ی معاصر نمونه‌ی خوبی است از آن در قالب نثر، و بعضی آثار ایرج در قالب شعر. هجو و طنز اغلب در کنار یکدیگر سیر کرده‌اند، و گاه بهم آمیخته‌اند، اما، چنانکه یاد کردیم، نمونه‌هائی وجود دارد که در آنها این دو از یکدیگر جدا هستند. ← هجو.

طنطا (tantā)، شهر (حه ۳۰°۴۰۰ ۳۱°۱۷۵)، ل مصر، در دلتای نیل بین شاخه‌های رشید و دمیاط از نیل. از مراکز صنعت پنبه و به وسایل حمل و نقل مجهز است. سید احمد بدوی (badavi) (۵۹۶–۶۷۵ هق)، از مشایخ معروف صوفیه در مصر، در آنجا مدفون و قبرش زیارتگاه است، و در سال لااقل سه بار به افتخار او جشن میگیرند.

طنطاوی، محمد (tantāvi) [شیخ محمد عیاد ابن سعد (-ayyād)]، ۱۲۲۵–۷۸ هق (مطابق ۱۸۱۰–۶۱ ب‌م)، ادیب و مدرس مصری. در دهکده‌ای نزدیک طنطا متولد شد. در جامع ازهر تحصیل کرد، و سپس در همانجا مدرس زبان و ادب عرب شد. در ۳۰سالگی مؤسسه‌ی السنه‌ی شرقیه و دانشگاه سن پطرزبورگ کرسیی برای تدریس به وی اعطا کردند، و این امر سبب شهرت جهانی وی گردید. طنطاوی در روسیه به تحقیق و تدریس فقه اللغه‌ی زبان عرب پرداخت، و بسیاری از مستشرقین معروف اروپا از شاگردان او بودند. از آن جمله گ. آ. والین[1] (vällin) (۱۸۱۱–۵۲)، مستشرق و سیاح فنلاندی را میتوان نام برد، که در هلسینگفورس به استادی رسید، و تا آخر عمر با طنطاوی مکاتبه داشت. مجموعه‌ی گرانبهای نسخه‌های خطی وی پس از وفاتش به کتابخانه‌ی دانشگاه سن پطرزبورگ رسید. از آثارش احسن النُخَب فی معرفة لسان العرب و الحکایات العامیة المصریه است. وی به ترجمه‌ی گلستان سعدی به عربی نیز پرداخت. قبرش در لنینگراد است.

طنطاوی جوهری (tantāvie jōhari) [طنطاوی ابن جوهری]، ۱۲۸۷–۱۳۵۸ هق، از فضلای مصری. در تفسیر قرآن دست و از علوم جدیده بهره داشت، و چندی در جامع ازهر و دار العلوم قاهره تدریس کرد. از هواخواهان نهضت ملی بود. اثر معروفش الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم است، که به تفسیر طنطاوی معروف است، و در آن شیوه‌ی خاصی برگزیده و کوشیده است علوم جدید را با آیات قرآنی وفق دهد. آثار دیگرش بیشتر رساله‌هائی است که عناوین پرآب و تاب بر آنها نهاده است، مانند جواهر العلوم، النظام و الاسلام، این الانسان، بهجة العلوم فی الفلسفة العربیه و موازنتها بالعلوم العصریه، و غیره.

طنطرانی (tantarāni)، شهرت **معین‌الدین ابونصر احمد ابن عبدالرزاق**، ف ۴۸۵ هق، شاعر بغدادی. به خدمت خواجه نظام‌الملک پیوست، به مدیریت مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد رسید. قصیده‌ی طنطرانیه‌ی وی در مدح نظام‌الملک معروفست، و شروحی چند بر آن نوشته شده، که از جمله شرح محمد بهشتی اسفراینی (ف ۷۴۹ هق) میباشد. مطلع قصیده اینست،

یا خَلیَّ البالِ قد بَلْبَلَتَ بالبِلبالِ بال
بالنَّوی زَلزَلتنی و العقلُ فی الزِلزالِ زال

[ای آسوده خاطر، با غم و اندوه قلب مرا به هیجان آوردی. با هجران مرا به لرزش و اضطراب افکندی، و عقل در این اضطراب از میان برخاست].

طنین[2] (tanin)، یکی از صفات صوت (← صوت، قسمت VII)، که تمیز دادن اصوات دارای یک شدت و یک ارتفاع را از یکدیگر مقدور میسازد (← شدت صوت؛ ارتفاع، یکی از صفات صوت). به وسیله‌ی طنین صوت است که ما اشخاص را از صدایشان و اصوات صادر از سازهای مختلف را از یکدیگر باز میشناسیم.

علت طنین را هلمهولتس، عالم آلمانی فیزیک و فیزیولوژی، روشن ساخت. خلاصه‌ی مطلب اینست که هر صوت موسیقی (← صوت، قسمت VII) از ترکیب چند صوت بسیط یا خالص پدید میآید، که پَستترین آنها را صوت اصلی نامند، و ارتفاع آن همان ارتفاع صوت موسیقی مذکور است، و سایرین آرمونیکهای آن میباشند؛ طنین یک صوت ناشی از آرمونیکهائی است که همراه صوت اصلی هستند. مقصود از صوت بسیط صوتی است که ارتعاشات آن آونگی (مانند نوسانات آونگ) هستند؛ صوت حادث از یک دیاپازون که به نرمی مرتعش شود از این قبیل است، و صوتی بسیط میباشد. اما ارتعاشات منابع صوتی ندرةً به این سادگی است. مثلا، اگر یک سیم ویولن را "دست‌باز" مرتعش کنیم همه‌ی نقاط سیم در حرکت ارتعاشی شرکت میکنند، و سیم صوت اصلی خود را تولید میکند (قسمت ا در شکل ۱). اگر وسط سیم (نقطه‌ی n_1 در قسمت ب شکل ۱) را ثابت نگاه داریم، و بر

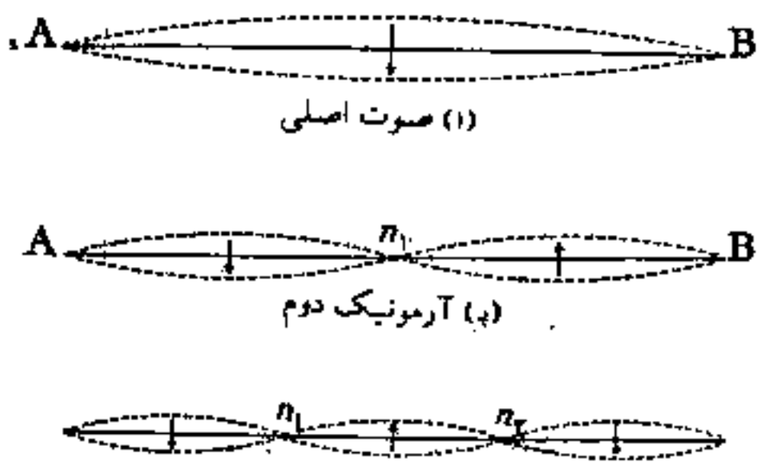

(ا) صوت اصلی

(ب) آرمونیک دوم

(ج) آرمونیک سوم

شکل ۱

یکی از دو نیمه آرشه بکشیم، هر نیمه‌ی سیم چنان مرتعش میشود که گوئی تنها است، صوتی که در این حالت تولید میشود آرمونیک دوم صوت اصلی است. همچنین، اگر موضع n_1 از سیم را که به فاصله‌ی ثلث طول سیم از انتهای آنست (قسمت ج شکل ۱) ثابت نگاه داریم، و بر قسمت کوتاهتر آرشه بکشیم، سیم به صورتی که در قسمت ج شکل مشاهده میشود مرتعش میگردد، و آرمونیک سوم صوت اصلی را تولید میکند. و قس علیهذا در مورد آرمونیکهای دیگر. وقتی که سیم را کیف اتفق به ارتعاش درآوریم، علاوه بر صوت اصلی، بعضی از آرمونیکهای اوایل آن نیز در عین حال تولید میشوند، و صوت حادث از ارتعاش سیم حاصل ترکیب صوت اصلی با این آرمونیکها است. در شکل ۲، ارتعاشات نظیر صوت اصلی و آرمونیک

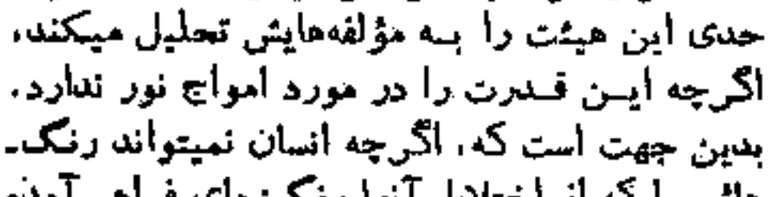

شکل ۲ ـ ترکیب دو آرمونیک اول

دوم آن نقطه‌چین، و ارتعاش حاصل از ترکیب آنها با خط پر نمایش داده شده است.

اصوات مرکب را میتوان به صوتهای بسیط سازای آنها تجزیه کرد، و بالعکس، یک صوت موسیقی را با طنین آن میتوان، با احداث اصوات بسیط سازای آن در آن واحد، تولید نمود. (از جنبه‌ی نظری، ژ. ب. ژ. فوریه بطور کلی ثابت کرده است (۱۸۰۷) که یک پدیده‌ی متناوب را میتوان به پدیده‌های متناوب آونگی تجزیه نمود.)

وقتی که امواج یک صوت مرکب به پرده‌ی صماخ برسد، این پرده، به مقتضای هیئت عمومی آن امواج مرکب، مرتعش میشود، اما دماغ تا حدی این هیئت را به مؤلفه‌هایش تحلیل میکند، اگرچه این قدرت را در مورد امواج نور ندارد. بدین جهت است که، اگرچه انسان نمیتواند رنگ‌هائی را که از اختلاط آنها رنگیزه‌ای فراهم آمده است تشخیص دهد، به آسانی میتواند هویت هر یک از سازهائی را که در یک زمان در یک ارکستر نواخته میشوند تشخیص دهد، و نیز می‌تواند در محیطی پر سر و صدا، صوت رفیقش را بشنود و کلمات او را تشخیص دهد. همچنین، یک گوش مجرب میتواند تا حدی آرمونیکهای همراه یک صوت اصلی را تشخیص دهد.

اصوات صادر از یک ساز بستگی به ساختمان آن و نحوه‌ی نواختن آن دارد. حتی یک نت معین که از یک ساز در شرایط متفاوت صادر شود طنینهای متفاوت دارد. مثلا، اگر یک نت لَ را با یک سیم ویولن تولید کنیم، بر حسب اینکه سیم با ناخن یا آرشه به ارتعاش درآید، دو طنین متفاوت احساس میشود.

توجیه طنین صوت به شرح سابق الذکر فواید عملی متعدد دارد. صوت بسیط دیاپازون "خام" است، و تنها به کار کوک کردن سازها میخورد. صوت فلوت، که از لحاظ همراه داشتن آرمونیکها نسبةً فقیر است، خالص میباشد، و فاقد "درخشندگی" و "جلا" است؛ به همین جهت، معمولا فلوت بدون همراهی ساز دیگر نواخته نمیشود. بطور کلی، آرمونیکهای اولیه‌ی صوت اصلی، اگر شدت کافی داشته باشند، به صوت قوت و جلا میبخشند. بر خلاف، آرمونیکهای بالا سبب حادّی صوت می‌شوند، و ممکن است تأثیر آنها نامطبوع باشد. بدین جهت، سازها را چنان میسازند که آرمونیک‌های اوایل را تولید کنند، ولی آرمونیکهای بالا را احداث ننمایند.

توضیحات سابق الذکر در باب صوتهای موسیقی

(۱) Wallin (۲) quality of sound

بود. اما ممکن است یک صوت مختلط حادث از ترکیب آرمونیکهای یک صوت اصلی نباشد. صوت زنگها و صفحات مرتعش از این قبیل است. در این موارد، ارتعاشات مختلط جسم تولیدکننده‌ی صوت متناوب نیستند، اما صوتی که حادث میشود ارتفاع مشخصی دارد. این گونه صوتها را نمیتوان اصوات موسیقی شمرد، و عموماً در موسیقی بکار نمیروند. بالاخره، آواها (← صوت، قسمت VII)، مانند صوت حادث از زدن چکش بر سندان یا صدای برخورد یک جسم ساقط با زمین اغلب اصوات مختلط غیر متناوب هستند، و بعلاوه، با کمال سرعت از بین میروند.

طواحین، مالیات: ← مالیات طواحین.

طوارق[1] (tavāreq)، نام ساکنین چادرنشین صحرای افریقا، که عده‌ی آنها را 900'000 تخمین کرده‌اند، و عمدةً در مالی و نیجر زندگی میکنند. طوارق مسلمان هستند، ولی بسیاری از آداب و سنن پیش از اسلام و نیز الفبای باستانی خود را محفوظ داشته‌اند. از جنبه‌ی نژادی از بربرها هستند، و جزء قبایل صنهاجه میباشند. طوارق از اقوام بومی بسیار متمدن افریقا هستند. طوارق به جنگجوئی شهرت داشتند، و کاروانهائی که از صحرا رفت و آمد میکردند همواره از آنها هراسناک بودند. سازمان اجتماعی آنها سلسله مراتب بسیار مشخص دارد. مردان طوارق نقاب دارند، ولی زنان آنها بی‌حجاب اند. زنان احترام و آزادی فراوان دارند، و حقوق موروثی از نسل آنها به ارث برده میشود. طوارق از تفوق اروپائیان در افریقا سخت متنفر بودند، و مدتها بشدت با آن مبارزه کردند.

طواف (tavāf)، بطور کلی، گشتن به دور شیئی مقدس با مناسک خاص. طواف در میان ایرانیان، هندوان، بودائیان، رومیان، و بعضی دیگر از اقوام قدیم از مراسم دینی بوده است، و بالاخص در میان اعراب جاهلی نقش مهمی داشته.

بالاخص، در حج، طواف کعبه یکی از ارکان حج است، و عبارتست از هفت دور گشتن بر گرد خانه‌ی کعبه، از محاذات رکنی از خانه‌ی کعبه که حجر الاسود در آن قرار دارد، بطوری که خانه‌ی کعبه همواره در طرف چپ طواف‌کننده باشد. هر دور گشتن را یک شوط (šāt) گویند، و هفت شوط یک طواف است. زمانی که مکه در تصرف عبدالله ابن زبیر بود، و گروهی برای خلافت با او بیعت کرده بودند، و برای اتباع امویان رفتن به مکه و حج مشکل بود، عبدالملک ابن مروان طواف بر گرد قبة الصخره (بیت المقدس) را جانشین طواف بر گرد خانه‌ی کعبه قرار داد، ولی این بدعت دیری نپایید.

طواف نساء (tavāfe nesā')، یکی از اعمال حج، پس از سعی بین صفا و مروه. ← حج.

طوالش، ناحیه، ← طالش یا طوالش.

طوالش (tavāleš) یا **خمسه‌ی طوالش** (xam-seye)، شهرستان (جم 178'000)، استان یکم، در ل ایران، کنار بحر خزر، در ناحیه‌ی طالش؛ مرکزش هشتپر و مرکز سابقش شفارود. فعلا مشتمل بر ۳ بخش حومه، طالش دولاب، و ماسال است. وجه تسمیه‌ی خمسه‌ی طوالش بدین مناسبت بوده است که این ناحیه مشتمل بر پنج بلوک کرگانرود، اسالم، طالش دولاب، شاندرمن، و ماسال بوده است، که اکنون هم از دهستانهای شهرستان طوالش می‌باشند. رودهای مهم آن شفارود و کرگانرود است. جبال طالش در غ آن امتداد دارد. راه شوسه‌ی بندر پهلوی به آستارا از آن میگذرد. سکنه به زبان طالشی تکلم میکنند.

خمسه‌ی طوالش تا ۱۳۲۵ هش بنام مرکز سابقش، **شفارود**، خوانده میشد، و اصلا بر طبق قتکه ۱۳۱۶ از بخشهای شهرستان اردبیل بود، سپس تابع شهرستان رشت گردید؛ در شهریور ماه ۱۳۲۲ هش تبدیل به شهرستان شد. از سال ۱۳۲۵ هش مقرر شد بنام سابقش خمسه‌ی طوالش خوانده شود.

طوایف مفقود یهود: ← قبایل مفقود یهود.

طوبی (tubā)، در روایات اسلامی، درختی در بهشت که خداوند بدست قدرت خویش آن را غرس کرده و روح خود را در آن دمیده است. میوه‌ی این درخت حلّه‌ها و جامه‌های بهشتیان است، و گفته‌اند که بنده‌ی مؤمن هر چه بخواهد از درخت طوبی بیرون میآید. این درخت چندان بزرگ است که در هر نقطه‌ی بهشت شاخه‌ای از آن هست. هر گاه میوه‌ی آن را بخواهند، شاخه‌های درخت سر فرود میآورند تا مؤمنان به آسانی و بی هیچ رنجی آن میوه را از شاخ بچینند. مرغانی که بر شاخه‌های این درخت اند، اگر مؤمنان آرزو کنند، در حال بریان میشوند، و مؤمنان میتوانند آن مرغان بریان را بخورند، و مرغان، پس از اینکه خورده شدند، به قدرت خدای تعالی زنده میشوند، و پرواز میکنند. گفته‌اند که اصل این درخت در سرائی است در بهشت که از آنِ حضرت رسول است.

طوبیاس: ← طوبیت.

طوبیت[2] (tubit) یا **طوبیاس**[3] (tubiās)، کتابی از عهق، که در متن مجاز جزء آپوکریف و در کتاب مقدس غربی جزء متن آن آمده است. در آن از یهودی مؤمن تبعیدشده‌ای بنام طوبیت و از پسرش طوبیاس سخن میرود. طوبیاس جوان را پدرش برای کاری به شهری دوردست میفرستد، و رفائیل (فرشته)، بصورت جوانی، او و سگش را راهنمائی میکند. با هم بخانه‌ی یهودیی وارد میشوند، که دختر او سارا جن‌زده بود، و این جن هفت شوهر او را در روز عروسی کشته بود. طوبیاس به راهنمائی رفائیل جن را از بدن سارا بیرون میکند، و با او ازدواج میکند. با هم به خانه‌ی طوبیاس باز میگردند، و طوبیاس پدر کور خود را شفا میدهد. در پایان کتاب، طوبیت بازگشت اورشلیم را به یهود پیشگوئی میکند. کتاب طوبیت احتمالا از پیش از 200 قم است. داستان طوبیاس و سگش و فرشته از موضوعهای جالب تمثالسازی مسیحی بوده است.

طوبیقا، رساله در جدل، ← ارغنون.

طوپال عثمان پاشا: ← توپال عثمان پاشا.

طور: ← طور سینا.

طور (tur)، نام دیگر کوه جرزیم.

طور یا جبل الطور: ← تابور.

طور، سوره‌ی (tur)، سوره‌ی ۵۲م قرآن، مکی، ۴۹ آیه. به کوه مقدس طور سوگند یاد میکند که عذاب خدا خواهد رسید، و در آتشی که منکر آنند خواهند افتاد، و پرهیزکاران در بهشت به نعمت دست خواهند یافت.

طوران، نام قدیم ناحیه‌ای در بلوچستان، ← قصدار.

طور زیتا (ture zaytā) یا **جبل الثور** (jabalo t.tur')، نام دیگر ← جبل زیتون.

طور سینا (ture sinā) یا **طور** یا **کوه سینا،** کوه معروفی در قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی سینا، که امروز جبل موسی (jabale musā) خوانده می‌شود. احکام عشره بر همین کوه بر موسی نازل شد، اگرچه در این باب نظریات دیگر نیز هست، و از جمله بعضی از محققین منکر این مطلب اند، و محل نزول احکام را کوه سربال (serbāl) می‌دانند که نزدیک کوه طور قرار دارد. وادی طوی (vādie tovā) که، به گفته‌ی قرآن (طه ۱۲؛ نازعات ۱۶)، موسی قبل از اینکه برای هدایت فرعون مأمور شود در آنجا ندای الاهی را شنید نزدیک طور سینا است. بر جانب شمالی این کوه، در فرازای ح 5'525متری، دیر کاترین‌بر محل قلعه‌یی که یوستی‌نیانوس I احتمالا بین ۵۴۸ و ۵۶۲ بنا نهاد قرار دارد. راهبان دیر نامه‌ای منسوب به محمد ص دارند، که در آن به آنان تأمین اعطا شده است. در این دیر در ۱۸۴۴ کودکس سینائیتیکوس (kodeks sināitikus) [= کتاب مقدس دستنویس سینائی]، که یکی از قدیم‌ترین نسخه‌های خطی کتاب مقدس است به وسیله‌ی یکی از دانشمندان آلمانی موسوم به کونستانتین فون تیشندورف (konstāntin fon tišendorf)، (۱۸۱۵–۷۴)، که برای تزار آلکساندر II روسیه در شرق نزدیک مسافرت میکرد کشف شد. این نسخه در ۱۸۶۹ رسماً به تزار اهدا شد، و پس از انقلاب روسیه، دولت شوروی آنرا به مبلغ 500'000 دلار به موزه‌ی بریتانیائی فروخت.

طور عبدین (ture abdin)، نام فلاتی کوهستانی در بین النهرین شمالی، که از غ به ش تقریباً از ماردین تا جزیرة ابن عمر امتداد دارد. رود دجله قسمتی از مرزهای شمالی و شرقی آنرا تشکیل میدهد. در میان صخره‌های آن، خاصه در ناحیه‌ی حصن کیفا، غارهای بسیاری وجود دارد، که در زمانهای پیشین مسکن غارنشینان بوده‌اند.

طور عبدین را آشوریان میشناختند، و آنرا جبال کشیری (kašiari) مینامیدند. مسیحیت، در اوایل پیدایش آن، از ادسا به طور عبدین راه یافت. ناحیه‌ی طور عبدین در جزء الجزیره در سال ۱۸–۱۹ هق بدست اعراب افتاد. تاریخ سیاسی این ناحیه پس از تسلط اعراب همان تاریخ بین النهرین است. در قرون اولای اسلامی ظاهراً سکنه‌ی طور عبدین تقریباً همه آرامیان مسیحی بودند. بعدها متدرجاً مسلمانان (عمدةً کردها) در این ناحیه ساکن شدند، و اکثریت یافتند.

طور عبدین در تاریخ رهبانیت شرق نقش مهمی داشته است، و در قرون وسطی، مانند کوه آتوس در یونان، مقر دائمی راهبان بوده. بقایای صومعه‌های قدیم و نیز کلیساهائی (اغلب از قرون ۷م تا 10م) در این ناحیه باقی است. این بناها، که نمونه‌های معماری کلیساهای قرون وسطی در شرق هستند، از نظر تاریخ هنر مسیحی حائز اهمیت

(۱)Tuareq; Touareq (۲)Tobit (۳)Tobias

بسیارند، و توسط محققین مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

طورغوتلو (turqutlu)، سابقاً **قصبه** (qasabe)، شهر (جه ۲۱°۶۷۲)، ترکیه‌ی آسیائی، ش ازمیر. خربزه‌های قصبه معروفست.

طورغود علی پاشا: ← دراگوت.

طورگ (tovorg)، در شاهنامه، پهلوان تورانی که، هنگام رفتن زنگه به پیامبری از جانب سیاووش به توران، به پیشواز زنگه آمد. در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، از پهلوانان و جنگاوران توران بود.

طوروس، سلسله‌کوه، ترکیه؛ ← **توروس**.

طور هارون، کوه؛ ← **هور**.

طوس (tus)، در داستانهای ملی، پهلوان و سپهسالار ایران؛ پسر نوذر. پس از مرگ نوذر، چون فرّ (← خره‌ی کیانی) با طوس و برادرش گستهم همراه نبود، زال و دیگر پهلوانان زو را به پادشاهی برداشتند. اما طوس، بسبب مقام خانوادگی، میان پهلوانان محترم و همواره سپهسالار بود. طوس تندخو و شتابزده و کم‌خرد بود. کاوس، پس از بازگشت از مازندران، سپهسالاری ایران را بدو داد. علامت سپهسالاری کوس و زرینه‌کفش بود، و اختر یا درفش کاویان نیز همواره با سپهسالار بود. هنگامی که سیاووش در صدد صلح با افراسیاب برآمد، کاوس، که مخالف صلح بود، طوس را فرستاد که فرماندهی سپاهیان ایران را به جای سیاووش به عهده گیرد.

چون کیخسرو را به ایران آوردند، کاوس او را به جانشینی برگزید، و پهلوانان و از آن جمله گودرز او را به شاهی درود گفتند. اما طوس، که میخواست فریبرز جانشین کاوس شود، به بهانه‌ی اینکه کیخسرو از جانب مادر از نژاد افراسیاب است، با این امر مخالفت کرد. گودرز برآشفت، و با ۷۸ پسر و نبیره‌ی خود و ۱۲°۰۰۰ سوار به جانبداری از کیخسرو آهنگ جنگ با طوس کرد. طوس که دید سرانجام جنگ دو پهلوان ایرانی به سود تورانیان و به زیان ایران است، کاوس را از واقعه آگاه کرد. کاوس هن دو پهلوان را به پیش خواند، و برای آزمایش دو شاهزاده، نخست طوس و فریبرز را به گشودن دژ بهمن فرستاد، و چون آنان کاری از پیش نبردند، کیخسرو و گودرز را نامزد این کار کرد، و آنان با پیروزی بازگشتند. طوس از مخالفت پشیمان شد، و از کیخسرو پوزش خواست، و کوس و زرینه‌کفش سپهسالاری را نزد کیخسرو برد تا به هر کس که سزاوار است بدهد. اما کیخسرو او را نواخت و همچنان سپهسالاری بدو واگذاشت. کیخسرو در جنگ با تورانیان فرماندهی سپاه ایران بدو داد، و او را گفت که از راه بیابان به توران رود نه از راه کلات، زیرا فرود (برادر کیخسرو) در کلات بود، و وی مردی پهلوان و جنگاور بود، و ایرانیان را نمیشناخت، و ممکن بود نشناخته آسیبی به ایرانیان وارد سازد. اما طوس به بهانه‌ی اینکه در بیابان آب نیست از راه کلات رفت، و ناچار با فرود جنگید، و فرود از زخمی که برداشت درگذشت. چون طوس در جنگ با تورانیان شکست خورد، کیخسرو او را فرا خواند و محبوس کرد، و سپهسالاری به فریبرز کاوس بخشید. اما بعد، به شفاعت رستم، طوس را بخشید، و همچنان سپهسالاری بدو داد. در همه‌ی جنگهای بعدی کیخسرو با تورانیان، طوس پهلوان و سپهسالار ایران بود. کیخسرو پیش از کناره گرفتن از سلطنت، به پاداش خدمات او، منشور حکومت خراسان را بدو داد. سرانجام به اتفاق گیو و فریبرز همراه کیخسرو به کوه رفت، و در میان برف ناپدید گشت؛ بهمین جهت در ادبیات مذهبی پهلوی جزو جاویدانان محسوب است.

طوس (tus)، ناحیه‌ی قدیم، ل خراسان، بر مسیر علیای کشفرود؛ و نیز نام شهر یا شهرهائی در این ناحیه. عبارات جغرافیانویسان و مورخین در تعریف شهر طوس متشتت است، چنانکه این عنوان گاه به طابران، گاه به نوقان، و گاه به هر دو اطلاق شده است، و اطلاقات دیگر هم داشته، و این تشتت موجب اشتباهاتی گردیده.

I ـ شهرهای طوس. از شهرهای معروف طوس نوقان (nōqān)، طابران (tābarān)، و رادکان بوده است. نوقان تا اواخر قرن ۳م هق رونق داشت (ویرانه‌های آن در لغ مشهد نزدیک دهات حسین‌آباد و مهرآباد واقع بوده است)، و پس از آن شهر طابران اهمیت و وسعت یافت، و بعدها طوس نامیده شد. شهر مشهد، که نخست بقعه‌ای در آبادی تناباد نوقان بود، بتدریج بجانب نوقان گسترش یافت، و از ح ۷۳۰ هق به بعد نام نوقان متروک گردید. شهر طوس (یعنی طابران) در ۷۹۱ هق ویران گشت، و دیگر ترمیم نشد؛ آبهائی که آنرا مشروب میکردند بسوی مشهد منحرف کرده شدند (← چشمه‌ی گیلاس)، و شهر اخیر در دوره‌ی صفویه کرسی ناحیه‌ی قدیم طوس و تمام خراسان گردید. نام طوس پس از ۹۱۸ هق بتدریج از میان رفته است، چنانکه در تذکره‌ی هفت اقلیم امین احمد رازی در ذکر مشهد گوید که این ولایت سابقاً طوس نامیده میشده است، و زین العابدین شروانی در بستان السیاحه در باره‌ی طوس مینویسد که این شهر معروف خراسان چنان ویران گردید که از آن جز دهکده‌ای دارای ۳۰ خانه باقی نمانده است.

از بین رفتن طابران طوس دو علت داشته است. یکی اینکه این شهر در میان دشتی واقع بوده که از هر طرف راه مهاجمین بدان باز بوده، و دیگر رونق یافتن شهر مشهد، که زائرین بیشمار را جلب میکرد. بقول عبدالکریم کشمیری، که همراه نادر شاه از مشهد دیدار کرده است، عظمت و رونق مشهد باعث ویرانی طوس گردید. در باب بقایای شهر طوس قسمت ۷ مقاله‌ی حاضر را ملاحظه کنید.

تاریخ

II ـ طوس پیش از اسلام. ظاهراً ناحیه‌ی طوس ابتدا مسکن اقوام غیر آریائی بوده است. نامش در بندهشن آمده است. به روایت شاهنامه، کیخسرو هنگام تقسیم مملکت خود، خراسان را به طوس (← طوس، در داستانهای ملی) داد. در بعضی داستانهای دیگر، تجدید بنای شهر را به طوس و بنای اصلی آنرا به جمشید نسبت داده‌اند. از مجموعه‌ی این روایات چنین استنباط میشود که طوس قبل از دوره‌ی ساسانیان وجود داشته است. بقول صنیع‌الدوله (در جلد اول مطلع الشمس) و سایکس، ویرانه‌های قدیمترین ناحیه‌ی مسکون طوس در شهر بند (šahre band) یا قهقهه (qahqahe)، بر ساحل راست کشفرود در ۱۶ـ کیلومتری ش مشهد، واقع است.

از طوس دوره‌ی ساسانی اطلاعات بسیار کمی در دست است. بر طبق روایات، یزدگرد I بر اثر ضربت لگد اسبی که از چشمه‌ای نزدیک دریاچه‌ی شهد بیرون آمد کشته شد. بعضی این چشمه را همان چشمه‌ی گیلاس و برخی در نزدیک چشمه‌ی سبز شمرده‌اند. مسیحیت از دوره‌ی ساسانی در طوس سابقه داشته است.

III ـ طوس در دوره‌ی اسلامی تا حمله‌ی مغول. بموجب روایت بلاذری، در آغاز فتوحات اسلام، مرزبان طوس والی کوفه و والی بصره را به خراسان دعوت کرد، مشروط بر اینکه او را به فرمانروائی این ناحیه برگزینند. خراسان در دوره‌ی خلافت عثمان به تصرف اعراب در آمد. در دوره‌ی استیلای عرب، طوس نقش مستقلی نداشت، ولی در ضمن وقایع آن دوره به کرات نام طوس میآید. در دوره‌ی خلافت عبدالملک اموی، قلعه‌ی طوس بوسیله‌ی عده‌ای از بنی تمیم اشغال شد، و تا ۱۲۵ هق در دست آنان ماند. هارون‌الرشید در طوس درگذشت (۱۹۳ هق)، و امام رضا ع در آبادی سناباد وفات یافته است (۲۰۳ هق)

در ۲۶۵ هق، طوس در فتنه‌ی ← احمد ابن عبدالله خجستانی ویران شد. در ۳۳۶ هق، ابو-منصور طوسی، که حکومت طوس داشت، بر نوح ابن نصر سامانی شورید و شکست خورد، اما نوح او را بخشید، و وی به طوس باز آمد. ابومنصور مسجد جامع طابران را تزیین و ترمیم کرد. در ۳۸۹ هق محمود غزنوی بکتوزون را از طوس بیرون راند، و ارسلان جاذب را بجای او منصوب کرد. گویند سلطان محمود بقعه‌ی "طوس" (یعنی مشهد) را که پدرش سبکتکین ویران ساخته بود ترمیم و مردم را از آزار زائرین (شیعیان) منع کرد.

نفوذ سلاجقه در بلخ، نشابور، طوس، و جرجان در ۴۲۱ هق آغاز شد. در ۴۶۵ هق سلطان ملکشاه سلجوقی طوس را به تیول خواجه نظام‌الملک طوسی (مت طوس) داد، گویند خواجه دو مسجد جامع یکی در طوس و دیگری در نوقان بنا نهاد. اختلاف میان یکی از سادات با علمای سنّی در عاشورای سال ۵۱۰ هق به فتنه‌ی بزرگی منجر شد؛ سنیها مشهد را محاصره کردند، و خسارات فراوان به آن وارد آوردند. غزها پس از دستگیر کردن سلطان سنجر به طوس تاختند (۵۴۸ هق)؛ مردان را کشتند، زنانرا به اسارت بردند، و مساجد را ویران ساختند، و از همه‌ی ولایت طوس فقط مدفن امام رضا از آسیب مصون ماند.

در ۵۴۸ هق مؤید آی ابه نیشابور، طوس، نسا، و دامغان را تصرف کرد و دم از استقلال زد. طوس در ۵۵۲ هق و دگر بار (بدست غزها که به تعقیب مؤید آمده بودند) در ۵۵۳ هق تاراج شد. در همین اوان، نزاع شیعه و شافعی سبب فتنه‌ای در خراسان گردید، و عاقبت شافعیان منکوب شدند، ولی ویرانیهای بسیار ببار آمد.

IV ـ طوس از دوره‌ی مغول به بعد. در ۶۱۷ هق لشکریان چنگیز در تعقیب خوارزمشاه به طوس آمدند. مردم طابران را قتل عام کردند. آخرین استحکامات طوس پس از رسیدن لشکر تولی خان

به خراسان اشغال شد. در بهار ۶۱۸ هق، تولی خود از مرو در رسید، و همه‌ی ولایت طوس را مغولان اشغال کردند، و بقیه‌ی سکنه را بقتل رسانیدند.

در دوره‌ی مغول، مسیحیان در طوس آزادی بسیار داشتند. در ۱۲۷۹ بم اسقف طوس به مطرانی چین رسید.

در ۶۴۳ هق ارغون آغا، سردار مغول، امر به تعمیر طوس داد، و حکومت آنرا به ملک ناصر الدین علی سپرد. ارغون در ۶۷۳ هق در رادکان طوس درگذشت. سلسله‌ی اعقاب امیر نوروز، پسر ارغون، به جون‌قربان (jun-qorbān) موسوم است، که نامش در مآخذ فارسی بصورت جان‌قربان ضبط شده. پس از انقراض حکومت مغول در ایران، ارغون شاه پسر امیر نوروز در خراسان حکومتی تشکیل داد که ظاهراً مشتمل بر طوس، قوچان، کلات، ابیورد، نسا، و مرو بود. دولتشاه سمرقندی از ارغون شاه بنام پادشاه نیشابور و طوس یاد میکند، اما بعداً سربداران نیشابور و سپس طوس را از تصرف ارغون خارج ساختند.

در ح ۷۹۰ هق حاکم محلی طوس از سلسله‌ی جان‌قربان نام امیر تیمور را از خطبه انداخت، ولی عاقبت میرانشاه گورکانی او را مغلوب و مقتول کرد، و شهر را ویران نمود (۷۹۱ هق)، و از کله‌ی مردم مناره‌ها ساخت. پس از این وقایع، طوس (یعنی طابران) دیگر کمر راست نکرد. در ۸۰۷ هق، شاهرخ تیموری امر به تجدید بنای شهر فرمود. در ۸۰۹ هق طوس، قوچان، کلات، و غیره به الغ بیگ تعلق یافت. در زمان انحطاط سلسله‌ی تیموریان، افرادی از این خاندان در طوس کمابیش استقلالی داشتند. در ۹۱۸ هق، عبیدالله خان ازبک دست از محاصره‌ی هرات برداشت و به طوس و اسفراین آمد، ولی پس از چند ماه، در اثر نزدیک شدن شاه اسمعیل I صفوی به آن دیار، خراسان را تخلیه کرد. پس از آن بتدریج نام طوس از میان میرود.

۷ - آثار طوس و بزرگان منسوب به آنجا. بعضی از سیاحان و محققین (مانند فریزر، ژوکوفسکی، جکسن) و مخصوصاً سایکس و صنیع الدوله (در جلد اول مطلع الشمس) ویرانه‌های طوس (یعنی طابران) را توصیف کرده‌اند. در مطلع الشمس آمده است که چون از شهر طوس بطرف مشهد عزیمت نمایند، باید ۳٫۵ فرسنگ راه طی کنند تا به مشهد برسند. چون ح ۱/۲ فرسنگ از شهر طوس بطرف مشهد آیند به چمن قهقهه (camane qahqahe) رسند، و آن مرغزاری بدیع و چمنی نسبةً وسیع است، و در حوالی آن قریه‌ی قهقهه و قلعه‌ی خرابه‌ای وجود دارد. وی از ابنیه‌ی قدیمه‌ی زمان آبادی طوس عمارتی بقعه‌مانند و گنبددار را به ارتفاع ۱۸ ذرع، و آثار قلعه‌ی ارگی را با ۱۲ برج و خندقی به عرض ۱۵ ذرع نام میبرد.

از بزرگان متعدد منسوب به طوس اینها را میتوان نام برد: شیخ طوسی، ابونصر سراج، خواجه نصیرالدین طوسی، ابوحامد غزالی، احمد غزالی، خواجه نظام‌الملک، و ابوالمحاسن وزیر (تیز ردیف طوسی را ملاحظه کنید). مشهورترین شعرای منسوب به طوس فردوسی و اسدی طوسی هستند. نظامی عروضی فردوسی را اهل آبادی باژ در طابران دانسته است، و این آبادی را بعضی با آبادی فاز کنونی (۲۰کیلومتری ش مشهد) منطبق شمرده‌اند. برخی فردوسی را مالک آبادی باژ، و مولد او را آبادی شاداب در نزدیک طوس دانسته‌اند. در باب آرامگاه وی ← فردوسی.

طوسی یا شیخ طوسی (šeyxe tusi)، شهرت **شیخ ابوجعفر محمد ابن حسن**، ملقب به **شیخ الطائفه** (šeyxo 't.tā'efa) یا (بطور مطلق در کتب اصولی و فقهی شیعه) **شیخ**، ۳۸۵-۴۶۰ هق، از بزرگان فقها و محدثین و علمای شیعه‌ی اثنی‌عشریه؛ مة طوس. پس از تحصیل علم در موطن خود، در ۴۰۸ هق به بغداد رفت، و نزد شیخ مفید به تکمیل تحصیلات خود پرداخت، و پس از وفات وی به سید مرتضی پیوست، و ۲۳ سال شاگرد و مصاحب وی بود. بعد از وفات (۴۳۶ هق) سید مرتضی، ۱۲ سال در بغداد اقامت کرد، و سعی بلیغ در تبلیغ مذهب شیعه بعمل آورد. دشمنانش در خدمت خلیفه قائم او را متهم به بدگوئی از ابوبکر و عثمان و عمر کردند، و عباراتی از کتاب مصباح او را گواه گفته‌ی خود آوردند. وی برای ادای توضیح به محضر خلیفه احضار شد، و در آنجا آن عبارات را چنان تفسیر کرد که خلیفه قانع شد. اما مردم که ازو سخت خشمگین بودند خانه‌اش را بکلی سوزاندند (۴۴۸ هق). شیخ طوسی پس از آن به نجف رفت، و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانید، و در همانجا درگذشت. شیخ طوسی اول کسی است که نجف را مرکز علمی شیعه قرار داد. از آثارش، استبصار و تهذیب الاحکام از کتب اربعه‌ی شیعه است. از آثار دیگرش الفهرست، امالی، کتاب المبسوط، النهایه فی الفقه، دعاء الجوشن الکبیر، دعاء الجوشن الصغیر، هدایة المسترشد، التبیان، الغیبه، و مصباح المتهجد را میتوان نام برد.

طوسی، خواجه نصیرالدین: ← نصیرالدین طوسی.

طوسی، شرف‌الدین مظفر (šarafo'd.din mo-zaffare tusi) [شرف‌الدین مظفر ابن محمد ابن مظفر]، فت ح ۶۱۰ هق، ریاضیدان و منجم ایرانی. وی استاد کمال‌الدین موسی ابن یونس بود، و اصطرلاب خطی (معروف به "عصا") را اختراع کرد. آثارش مشتمل است بر کتابی در اصطرلاب مسطح؛ رساله‌ای در حل یک مسئله‌ی هندسی مربوط به تقسیم مربع؛ و رساله‌ای در جبر، که فقط تلخیصی از آن بوسیله‌ی مؤلفی ناشناخته باقی است.

طوطی (tuti)، نام تیره‌ای از پرندگان، مشتمل بر ح ۳۱۵ جنس از مرغان رنگارنگ استوائی، و بالاخص پرندگان بزّ قدیم از نوع پسیتاکوس (*Psittacus*). طوطیها سر بزرگ، گردن کوتاه، پاهای محکم (با دو انگشت در پیش و دو انگشت در پس، که همین امر بالا رفتن از درخت و گرفتن چیزها را تسهیل میکند) و منقار ضخیم نیرومند دارند، که نیمه‌ی فوقانی آن به استخوان سر متصل است، و شکل قلابی دارد. طوطیها در جنگلها بسر میبرند، و از دانه‌ها و میوه‌ها زندگی میکنند، جز طوطی موسوم به کئا[1] (kea)، مخصوص زلاند جدید، که در زمستان از لاشه‌ی حیوانات تغذیه میکند. طوطیها شباهتهائی با کبوتران و کوکوها دارند، مانند آنها بچه‌های خود را از راه نوکشان با خوراک بلعیده‌ی خود غذا میدهند، و مانند کبوتر، در پایه‌ی منخرین خود برجستگیهائی دارند. صدای آنها معمولا خشن است، ولی زبان گوشتالو و دستگاه مخصوص تولید صوت در آنها چنان است که میتوانند هجاهای گوناگون را تلفظ کنند، و بعضی جنسهای آنها قابل تعلیم برای تقلید صدای انسان هستند. بهترین نوع طوطی سخنگو طوطی خاکستری افریقائی و طوطی آمازون است. درازای بدن طوطیهای گوناگون از ح 10 سم (در طوطیهای کوتوله‌ی ج قکب) تا ۱ متر (در طوطیهای آمازون امریکای جنوبی) میباشد. پرهای طوطی رنگهای بَرّاق دارد؛ تنه‌ی آن سبز، زرد، سرخ، سفید، یا سیاه یکدست است، و سر و بالها و دم آن سرخ، زرد، یا آبی، که با رنگ پرهای آن تضادی از رنگها بوجود میآورد. در نواحی استرالیائی قسمی طوطی کاکلی وجود دارد، که آنرا کاکاتو[2] میخوانند، و این نام مأخوذ از زبان ماله، و احتمالا اصلا از کاکا [= برادر یا خواهر] و توه (tuva) [= پیر] ساخته شده است. کاکاتو حشرات را میخورد، و با نوک محکم خود، میوه‌های پوستدار سخت را میشکند، و مغز آنها را بیرون میآورد. طوطی بزرگ دم دراز موسوم به ماکائو[3] (mākāo) در جنگلهای پرباران امریکای مرکزی و جنوبی زندگی میکند.

عمر طوطی دراز است، و به ۶۰ سال میرسد. نگاهداشتن طوطی در قفس رواج فراوان دارد، ولی در انتخاب آن باید دقت شود، چه بسیاری از آنها که ظاهراً سالم مینمایند ممکن است حامل بیماری معروف به تب طوطی (← پسیتاکوز) باشند.

طوطی‌نامه (tuti.nāme)، داستانی دارای اصل سانسکریت، که مخصوصاً در هند و آسیای مرکزی رواج فراوان دارد، و چندین بار بفارسی تحریر شده، و قدیمترین تحریر آن از میان رفته است. فعلا قدیمترین نسخه‌ی این کتاب اثر ضیاء نخشبی است، که تحریر آن در ۷۳۰ هق تمام شده، و پس از آن یک بار ابوالفضل ابن مبارک به امر اکبر شاه آنرا ساده کرده، و بار دیگر محمد قادری آنرا کوتاه نموده است، و این تحریر محمد قادری مکرر به زبانهای هندی و بنگالی و ترکی و غیره ترجمه شده است، و حمید لاهوری آنرا به نظم فارسی درآورده. در ایران نیز داستان چهل طوطی از آن اقتباس شده است. طوطی‌نامه کلاً یا بعضاً به برخی از زبانهای اروپائی ترجمه شده است.

طوفان[4] (tufān)، انقلابی در شرایط متعارفی جوّ، که همراه با بادهای سخت، و اغلب، با باران یا برف یا تگرگ یا رعد و برق، یا با گرد و غبار و ماسه‌ای است که بوسیله‌ی باد بحرکت درآمده‌اند. از انواع آن چرخه، توفند، طوفان پیچنده، و طوفان تندری است.

در طبقه‌بندی بوفورت برای بادها، بادی که سرعتش بین 100 و 120 کم در ساعت باشد طوفان نامیده میشود.

طوفان البکاء: ← جوهری (میرزا ابراهیم).

طوفان پیچنده[5] (tufāne picande)، طوفانی بسیار شدید و چرخنده (در نیمکره‌ی شمالی در خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت)، که شبیه توفند

(۱)kea (۲)cockatoo (۳)macaw (۴)storm (۵)tornado

ولی از آن شدیدتر، پهنه و مدتش کمتر، و فشار جوّ در مرکزش بمراتب کمتر از فشار جو در مرکز توفند است. در قسمت مرکزی آن هوا بسرعت بالا میرود. از مشخصات دیگرش ابر قیفی‌شکل تیره‌ای است که در توده‌ای از ابرهای کومولونیمبوس (← ابر، توده) تشکیل و بجانب زمین ممتد میشود. این "قیف" بالا و پایین میرود، و در جهات مختلف میچرخد و تاب میخورد، و هر جا به زمین برسد تقریباً همه چیز را منهدم میکند. قطر طوفان پیچنده از چند متر تا حد ۲ کم، و سرعت چرخیدن بادهایش از ۳۲۰ تا ۴۸۰ کم در ساعت است، و سرعت بالا رفتن هوا در مرکز آن ممکن است به ۳۲۰ کم در ساعت برسد. قوه‌ی مخرّب آن ناشی از سه عامل است، (۱) بادهای شدید همراه آن؛ (۲) پایین بودن شدید فشار در مرکز آن، که در نتیجه، اگر طوفان پیچنده با ساختمانی تصادف کند، زیادتی فشار داخل ساختمان بر فشار خارجی ممکن است ساختمان را بتمام معنی منفجر کند؛ و (۳) حرکت سریع هوا بطرف بالا، که در نتیجه ممکن است حتی اشیاء سنگین را تا فواصل زیادی با خود ببرد.

طوفان پیچنده عمدةً پدیده‌ای مخصوص امریکای شمالی و استرالیا، و خاصه قسمت مرکزی کشت است. پیشگوئی آن فوق العاده دشوار میباشد، زیرا اسباب پیدایش آن دقیقاً و به تفصیل شناخته نیست. توضیح اجمالی مطلب اینست که اگر توده‌ی هوای مرطوب مجاور پهنه‌ی نسبةً کوچکی از زمین گرم شود، سبک میگردد، و در مقابل فشار هوای خنک اطراف، رو به بالا میرود. وقتی اختلاف دمای هواهای گرم و خنک زیاد باشد، علاوه بر اینکه این حرکت رو به بالا بسیار سریع میشود، بسبب هجوم هوای خنک از اطراف، هوای گرم در ضمن بالا رفتن سریعاً شروع به چرخیدن میکند، و این آغاز طوفان پیچنده است. وقتی همه‌ی هوای گرم بدینگونه به بالا رانده شد، هجوم هوای خنک اطراف متوقف میشود، و طوفان پایان مییابد.

طوفان تندری[1] (tufāne tondari)، طوفان شدیدی همراه با رعد و برق (← برق، تخلیه)، و باران سنگین، و اغلب با بادهای تند و گاه تگرگ. طوفانهای تندری معمولا در هوای گرم روی میدهند. هوای گرم مرطوب بالا میرود، و خنک میشود؛ رطوبت آن چگالش مییابد، و ابرهای ضخیم تشکیل میدهد. بسبب جریانهای متلاطم هوا در داخل ابرها، قطرات آب متلاشی میشوند، و باز به هم میپیوندند، و بدینگونه بارهای برقی در داخل ابر پدید میآیند، که چون قوت آنها بحد کافی برسد، بین ابر و زمین یا ابر و ابر برق میزند، و صدای رعد شنیده میشود. سبب پیدایش تگرگ نیز همان جریانهای متلاطم شدید است.

طوفان نوح: ← نوح.

طوفانهای مغناطیسی[2] (tufān.hāye meqnā-tisi)، اصطلاحی برای تغییرات نامنظم میدان مغناطیسی زمین (← مغناطوری زمین)، که آنها را همراه فعالیت کلفهای خورشید میدانند. طوفانهای مغناطیسی گاه ارتباطات بیسیم و باسیم را سخت محدود و مختل میکنند.

طوفان هزارجریبی (tufāne hezār.jaribi)، شهرت **میرزا طیب** (mirzā tayyeb)، فد 1190 هق، شاعر ایرانی. از مردم هزارجریب مازندران و معاصر لطفعلی بیگ آذر بود. در جوانی سفری به عراق (ایران) کرد، و در اصفهان به هجوگوئیهای رکیک پرداخت. آنگاه دست از هجوگوئی برداشت، و به عراق عرب رفت، و در نجف دفتر هجویات خویش را به آب ندامت شست، و در منقبت ائمه اشعاری سرود. غزلیاتی نیز دارد. خودش در اواخر ماه شوال 1175 هق به جمع دیوان خود پرداخت.

طول: ← طول خط؛ طول نقطه؛ طول و عرض جغرافیائی؛ طول و عرض نجومی.

طول، در هندسه‌ی تحلیلی، ← طول نقطه؛ هندسه‌ی تحلیلی.

طول، آحاد: ← سلسله‌ی آحاد؛ سلسله‌ی متری. نیز جداول سلسله‌ی آحاد در صص ۱۳۱۸–۱۹ ملاحظه شود.

طول، مقیاسهای: ← سلسله‌ی آحاد؛ سلسله‌ی متری. نیز جداول سلسله‌ی آحاد در صص ۱۳۱۸–۱۹ ملاحظه شود.

طولارود (tulā.rud)، ده (جم ۲°۵۱۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان کرگانرود، بخش حومه‌ی شهرستان طوالش، استان یکم.

طول جغرافیائی: ← طول و عرض جغرافیائی، قسمت I.

طول خط، در هندسه. طول یک قطعه‌خط مستقیم عده‌ی دفعاتی است که قطعه‌خط مستقیمی که به عنوان واحد طول انتخاب شده است، یا اجزای این واحد طول، در آن قطعه‌خط میگنجد. در مورد خطوط منحنی، تعریف طول به وسیله‌ی مفاهیمی مربوط به مجموعه‌های اعداد است. در مجموعه‌ای از اعداد، اگر عددی از هیچ یک از اعضای آن مجموعه کمتر نباشد این عدد را یک بند بالای آن مجموعه خوانند. اگر مجموعه‌ای بند بالا داشته باشد گویند از بالا محدود است. مثلا، مجموعه‌ی اعداد بین 0 و 1 (بزرگتر از 0 و کوچکتر از 1) از بالا محدود است؛ 1 و هر عدد بزرگتر از آن یک بند بالای این مجموعه است، و 1 کوچکترین بند بالای آن میباشد. هر مجموعه از اعداد دارای بند بالا نیست؛ مثلا، مجموعه‌ی اعداد طبیعی (۱، ۲، ۳، . . .) بند بالا ندارد. حال فرض کنیم AB قوسی باشد. اگر این قوس را به وسیله‌ی نقاطی به اجزائی تقسیم کنیم، و این نقاط را به ترتیب به هم وصل کنیم خط منکسری محاط در AB حاصل میشود (مانند خط منکسر ACDEB در شکل)، که طولش

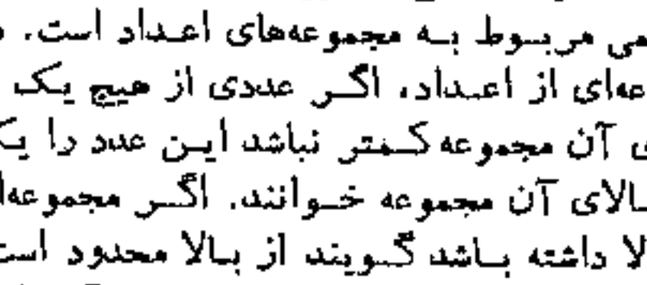

حاصلجمع طول اضلاع آنست. بازاء هر خط منکسر محاط در AB، عددی (طول آن خط منکسر) حاصل میگردد. اگر مجموعه‌ی این اعداد از بالا محدود باشد کوچکترین بند بالای آن را طول قوس AB خوانند. خلاصه، طول قوس AB یعنی کوچکترین بند بالای مجموعه‌ی طولهای خطوط منکسر محاط در AB مشروط بر اینکه این مجموعه از بالا محدود باشد.

طول عمر موجودات زنده، طول عمر در انواع موجودات زنده مختلف است. در جهان نباتی، اختلافات فاحش بین طول عمر دیده میشود؛ اشکال پست نباتی زندگی زودگذر دارند، و درختان دارای عمر دراز هستند (زیتون، 700 سال؛ ارس، 800 سال؛ سکویا و بالوباب، ۳ تا ۴ هزار سال). گیاهان دارای ریزوم، که تکثیرشان غیر جنسی است، ظاهراً طول عمر نامحدود دارند. طول عمر جانوران نیز متفاوت است. در بیمهرگان، حد اکثر عمر در نرمتنان (۲۵–۳۰ سال)، کرمها (زالو، ۲۰ سال)، و سختپوستان (۲۵ سال) دیده میشود. جدول ذیل مشتمل بر طول عمر بعضی از حیوانات میباشد.

طول عمر بعضی از جانوران

(ارقام بر حسب سال و مربوط به جانوران در قفس یا امثال آن است.)

پستانداران (عمر متوسط)			
اسب	۲۰–۳۰	شمپانزه	۱۵–۲۰
اسب آبی	۴۰	شیر	۲۰–۲۵
ببر	۱۱	فیل	۶۰
بز	۱۰	گربه	۱۳–۱۷
بوفالو	۱۰	گرگ	۱۲
خرس	۲۰	گوزن	۱۰
زبرا	۲۲	گوسفند	۱۰–۱۵
ژاگوار	۱۴	موش	۱–۲
سگ	۱۳	میمون	۱۵
سنجاب	۹		
پرندگان (حد اکثر عمر)			
پنگوین	۲۶	قناری	۲۴
جغد برفی	۲۴,۵	کاکلی	۲۴
حواصیل	۲۴	کبوتر	۳۵
سار	۱۵	کلاغ	۶۹
سینه‌سرخ	۱۲	کندر	۵۲
شترمرغ (افریقائی)	۵۰	گنجشک	۲۰
ماهیان (حد اکثر عمر)			
سگ‌ماهی	۵۰	مارماهی برقی	۱۱,۵
قزل‌آلا	۴		
خزندگان و دوحیاتین (حد اکثر عمر)			
آلیگاتور	۵۶	قورباغه	۶
بوآ	۲۳	لاک‌پشت	۱۲۳
حربا	۳,۵	مار زنگی	۱۸,۵
خیلا	۲۰	نهنگ	۱۳,۵
سمندر	۲۵		

طول عمر کنترل‌شده‌ی آدمی از 110 سال تجاوز نمیکند، یا بمقدار بسیار کمی از این حد میگذرد. بسیاری از عمرهای دراز منسوب به اشخاص بمراتب از مقدار واقعی بیشتر است، بعضی از اشخاص فرتوت در ذکر سن خود مبالغه میکنند، یا به خاطراتی که احتمال بروز خطا در تاریخ آنها هست اعتماد میکنند. از جمله‌ی کسانی که عمر بسیار دراز به آنها نسبت داده شده است تامس پار[3]

(۱) thunderstorm (۲) magnetic storms (۳) Parr

(tāməs pār) (فد ۱۶۳۵) مرد بسیار کهنسال انگلیسی است، که گویند ۱۵۲ سال عمر کرد. بهر حال، در آدمیان، **طول عمر متوسط** بیشتر مورد توجه است، و آن متوسط طول عمرهای افراد گروه معین، مثلا افراد یک نسل، است که همه در یک سال متولد شده باشند. از اوایل قرن حاضر، با پیشرفت بهداشت و پزشکی، متوسط عمر در همه جای دنیا بالا رفته است، و بر طبق آمارهای موجود، در کشورهای مغربزمین همواره رو به افزایش است (مثلا، در فرانسه، طول عمر متوسط در ۱۸۸۰، در آغاز قرن ۲۰م، و در نیمه‌ی این قرن، بترتیب ۴۰، ۴۶، و ۶۳ سال بدست آمده است؛ اندازه‌ی افزایش در سایر کشورها نیز تقریباً به همین میزان است). عوامل متعددی در طول عمر تأثیر دارند، که بعضی از آنها داخلی و وابسته به خصوصیات زیستشناختی خاص نژادها و افراد است، و برخی خارجی و مربوط به محیط زندگی (بمعنی عام این کلمه، و از جمله اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی) میباشد.

وجود عوامل ارثی در طول عمر غیر ممکن بنظر نمیرسد؛ خاندانهائی دیده میشود که در آنها افراد نودساله و صدساله فراوان است. ریموند پرل[1] (reymənd pĕrl) (۱۸۷۹–۱۹۴۰)، زیستشناس امریکائی، برای هر فرد، یک تیال[2] (tiāl) [از حروف اوایل عبارت (*t*otal *i*mmediate *a*ncestral *l*ongevity)، به معنی مجموع طول عمرهای اجداد بلاواسطه] تعریف کرده است، که عبارتست از حاصلجمع طول عمرهای پدر و مادر و پدر و مادر هر یک از پدر و مادر. بزعم وی، هر چه تیال کسی بیشتر باشد امید به بیشتر زیستن او زیادتر است.

طول مستطیل، ضلع بلندتر آن. ضلع کوتاهتر مستطیل را عرض آن نامند. ← مستطیل.

طول موج: ← موج.

طول نجومی: ← طول و عرض نجومی.

طول[3] **نقطه**، در هندسه‌ی تحلیلی، مقدار جبری قطعه‌ای از محور طول، که مبدأش مبدأ مختصات است، و منتهایش تصویر آن نقطه بر این محور. در شکل، که $x'x$ محور طول است، قطعه‌ی $\overline{OP}$

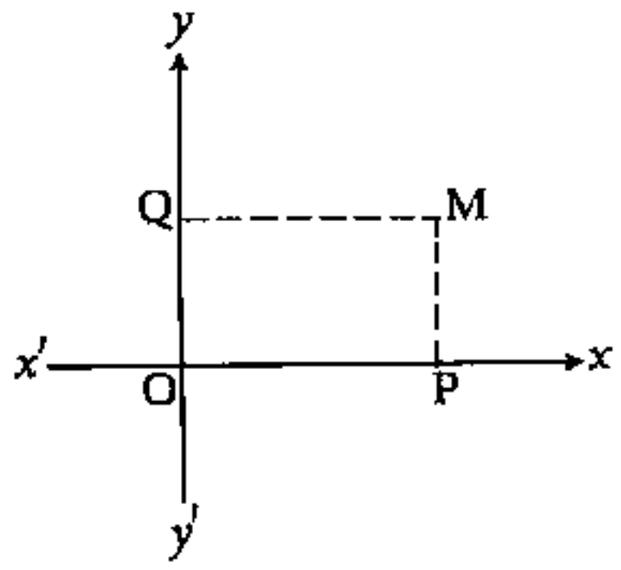

طول نقطه‌ی M میباشد. طول یک نقطه یکی از مختصات آن است. عرض نقطه یکی دیگر از مختصات آنست (در شکل، که $y'y$ محور عرض است، قطعه‌ی $\overline{OQ}$ عرض نقطه‌ی M است).

در مورد نقاط واقع بر یک محور، طول یک نقطه مقدار جبری قطعه‌ای است از آن محور، که مبدأش مبدئی است که بر محور اختیار شده است، و منتهایش آن نقطه.

طولوزان[4]، **ژوزف دزیره** (joezf dezire to-lozān)، ۱۸۲۰–۹۷ (مطابق ۱۲۳۶–۱۳۱۵ هق)، طبیب فرانسوی دربار ناصرالدین شاه قاجار؛ متولد جزیره‌ی موریس. پس از بازگشت دکتر پولاک به اروپا (۱۲۷۴ هق)، طولوزان، که معلم مدرسه‌ی وال‌دوگراس بود، بعنوان طبیب مخصوص شاه استخدام شد، و به ایران آمد (۱۲۷۵ هق). در دارالفنون تدریس میکرد، و از طرف شاه مدرسه‌ی طب را بازدید مینمود، و امتحانات طب زیر نظر او بعمل میآمد. چون پیر شد، در سفر سوم شاه به فرنگ، دکتر فوریه را بجای خود معرفی کرد. طولوزان در سال دوم سلطنت مظفرالدین شاه درگذشت، و در دولاب تهران، در محل کلیسای کاتولیکها، بخاک سپرده شد. از آثار فارسی او بدایع الحکمه و زبدة الحکمه است. در باره‌ی تب غریب‌گز ایران تحقیقاتی کرده است، و یک قسم کنه (*Ornithodorus tholozanis*) بنام اوست.

طول[5] **و عرض**[6] **جغرافیائی** یا **مختصات جغرافیائی**، دو مقدار زاویه‌ای (یا قوسی) وابسته به هر یک از نقاط سطح زمین که برای مشخص ساختن وضع این نقاط بکار میروند. طول و عرض جغرافیائی دستگاهی از مختصات کروی هستند، و در جغرافیا، دریانوردی، هواپیمائی، و زمینسنجی، و برای پویندگان از ضروریات میباشند، و رسم نقشه‌های جغرافیائی بدون آنها امکانپذیر نیست.

طول و عرض جغرافیائی به وسیله‌ی دوایری موهومی بر سطح زمین سنجیده میشوند، که عبارتند از اولا، یک دایره‌ی اصلی، و آن استوای زمین است، که قطبهایش قطبهای شمال و جنوب کره‌ی زمینند، و ثانیاً، دوایر ثانوی، که عبارتند از دوایر نصف النهار، و بر قطبین زمین میگذرند. بر هر نقطه‌ی زمین جز قطبین آن یک نصف النهار میگذرد، و وقتی صحبت از نصف النهار یک نقطه میشود مقصود نیمه‌ای از دایره‌ی نصف النهار آن است که مشتمل بر این نقطه و محدود به قطبین میباشد. بر طبق توافق بین‌المللی (۱۸۸۴)، نصف النهار رصدخانه‌ی گرینیچ (انگلستان) نصف النهار مبدأ است، و محل تلاقی آن با استوا مبدأ سنجش طول جغرافیائی است. در شکل ۱، G گرینیچ، نقطه‌ی A مبدأ طولها، و M نقطه‌ای است

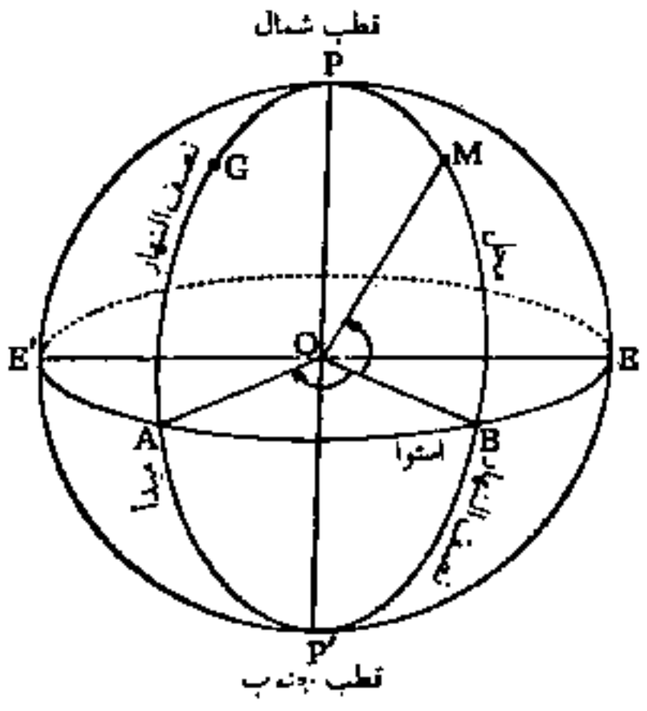

شکل ۱

از سطح زمین، که نصف النهار آن استوا را در B قطع کرده است.

I– طول جغرافیائی، طول جغرافیائی نقطه‌ی M عبارتست از قوس AB از استوا، که محدود است به مبدأ طولها و محل تقاطع نصف النهار نقطه‌ی M با استوا. طول جغرافیائی را از $0°$ تا $180°$ و، بر حسب اینکه نصف النهار نقطه‌ی مورد نظر در مشرق یا در مغرب نصف النهار مبدأ باشد، شرقی (یا منفی) یا غربی (یا مثبت) محسوب میدارند. مثلا، طول جغرافیائی تهران $51° 30'$ شرقی است و طول جغرافیائی نیو یورک $74°$ غربی. طول جغرافیائی همه‌ی نقاط واقع بر یک نصف النهار با هم برابرند. در این کتاب، علامات اختصاری ذیل برای طول شرقی و طول غربی بکار میرود،

طول شرقی؛ طش
طول غربی؛ طغ

طول جغرافیائی را با آحاد زمان نیز اندازه میگیرند. چون زمین، در حرکت وضعی خود، در هر شبانروز (۲۴ ساعت) یک دور ($360°$) از مغرب به مشرق میگردد،

($360° : 24 = 15°$) ۱۵ طول برابر یک ساعت زمان،
($15° : 60 = 15'$) ۱۵′ طول برابر یک دقیقه‌ی زمان،
($15' : 60 = 15''$) ۱۵″ طول برابر یک ثانیه‌ی زمان است، و بالنتیجه،

$1°$ در طول برابر ۴ دقیقه‌ی زمان
$1'$ در طول برابر ۴ ثانیه در زمان

میباشد. پس، مثلا، طول جغرافیائی تهران ($51° 30'$) بر حسب زمان مساوی 4×51 دقیقه و 4×30 ثانیه، یعنی ۳ ساعت و ۲۶ دقیقه‌ی شرقی یا ۲۶ ۳ — ساعت است. بطور کلی، چون $180°$ معادل ۱۲ ساعت است، طول جغرافیائی بر حسب زمان از 0 تا ۱۲+ ساعت (یا ۱۲ ساعت غربی) و از 0 تا ۱۲ — ساعت (یا ۱۲ ساعت شرقی) تغییر میکند.

طول جغرافیائی یک محل با اختلاف زمان محلی آن با زمان گرینیچ بستگی تام دارد. چون خورشید از مشرق طلوع میکند، بر حسب اینکه نقطه‌ای در ش یا در غ نصف النهار مبدأ باشد زمانش نسبت به زمان مبدأ جلو یا عقب است. پس، اگر مثلا یک کشتی بتواند اختلاف زمان خود را با زمان گرینیچ بدست آورد میتواند طول جغرافیائی موضع خود را تعیین نماید. فی المثل، اگر هنگامی که در گرینیچ ظهر است ساعت محلی کشتی ۲ ساعت قبل از ظهر باشد طول جغرافیائی

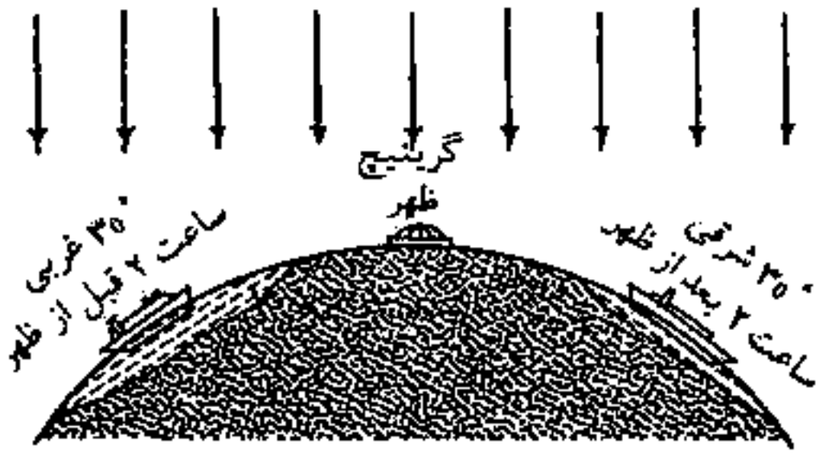

شکل ۲

آن ۲ ساعت غربی یا $30°$ غربی است، و اگر ۲

(۱)Pearl (۲)tial (۳)abscissa (۴)Tholozan (۵)longitude (۶)latitude

ساعت بعد از ظهر باشد طول جغرافیائیش ۲ ساعت شرقی یا ۳۰° شرقی است (شکل ۲). زمان گرینیچ را میتوان با ساعتی دقیق موسوم به کرونومتر که با زمان گرینیچ میزان شده است اندازه گرفت. بعلاوه، زمان گرینیچ از ایستگاههای رسمی رادیو در فواصل منظم پخش میشود. زمان محلی را می‌توان در هنگام ظهر، که خورشید از نصف النهار محل میگذرد، به دقت اندازه گرفت. بدین گونه، اگر در هنگام ظهر محلی کرونومتر زمان گرینیچ را ساعت ۸ صبح نشان دهد، معلوم میشود که زمان محلی ۴ ساعت از ساعت گرینیچ جلو است، و لهذا، طول جغرافیائی موضع کشتی ۱۵° × ۴ یا ۶۰° شرقی است.

II - عرض جغرافیائی. عرض جغرافیائی یک موضع عبارتست از زاویه‌ی امتداد قائم آن (امتداد شاقول در آن موضع) با صفحه‌ی استوا، و بر حسب اینکه آن موضع در نیمکره‌ی شمالی یا جنوبی باشد، شمالی (یا مثبت) و جنوبی (یا منفی) محسوب میشود. مثلا، عرض جغرافیائی تهران ۴۵′ ۳۵° شمالی یا ۴۵′ ۳۵° + است، و عرض جغرافیائی زنگبار ۶° جنوبی یا ۶° —. در این کتاب، علامات اختصاری ذیل برای عرضهای شمالی یا جنوبی بکار رفته است:

عرض شمالی: عا

عرض جنوبی: عج.

عرض شمالی یک محل مساوی است با ارتفاع (سم مختصات افقی) قطب در این محل [این مطلب در شکل ۳، که در آن زاویه‌ی φ ("فی") عرض

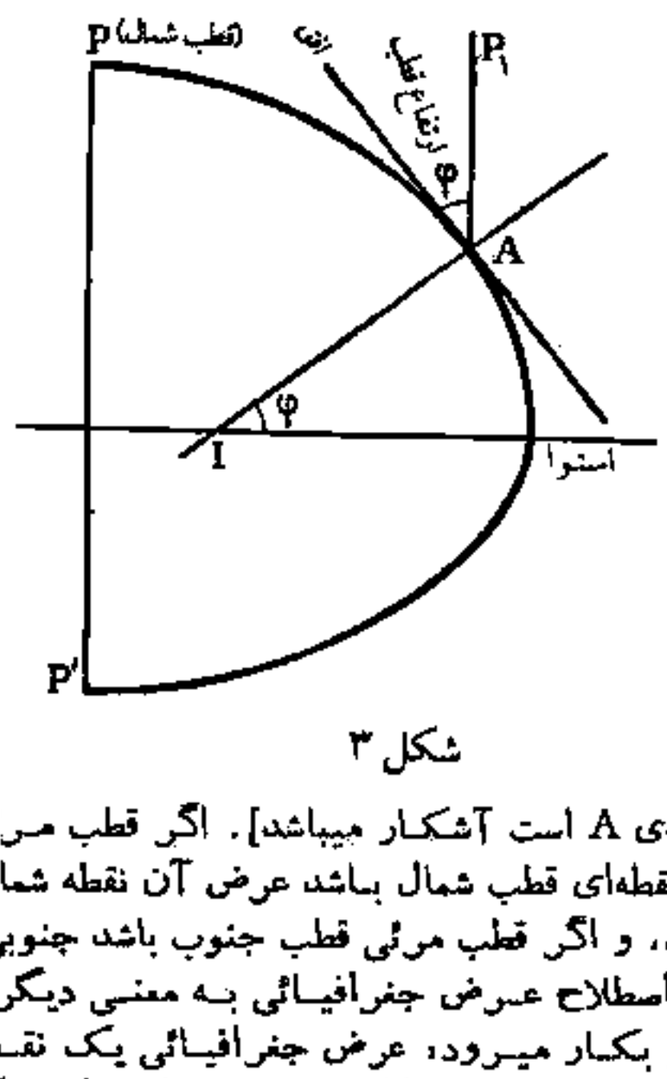

شکل ۳

نقطه‌ی A است آشکار میباشد]. اگر قطب مرئی در نقطه‌ای قطب شمال باشد عرض آن نقطه شمالی است، و اگر قطب مرئی قطب جنوب باشد جنوبی.

اصطلاح عرض جغرافیائی به معنی دیگری نیز بکار میرود، عرض جغرافیائی یک نقطه زاویه‌ی صفحه‌ی استوا است با شعاع واصل از مرکز زمین به آن نقطه (زاویه‌ی BOM در شکل ۱). عرض جغرافیائی را بر طبق این تعریف عرض زمینمرکزی[1] (zamin.markazi) خوانند. چون زمین کره‌ی کامل نیست، عرض زمینمرکزی از عرض جغرافیائی به معنی سابق الذکر بزرگتر است، مگر در قطبین زمین، که مقدار مطلق هر دو عرض ۹۰° است، و در استوا، که مقدار هر دو ۰° است. منتهای تفاوت دو عرض ۱۱٫۶ دقیقه است، و آن در نقاطی است که عرض جغرافیائی آنها ۴۵° میباشد.

طول[2] و عرض[3] نجومی (tulo arze nojumi)، دو قوس وابسته به هر یک از نقاط کره‌ی آسمان

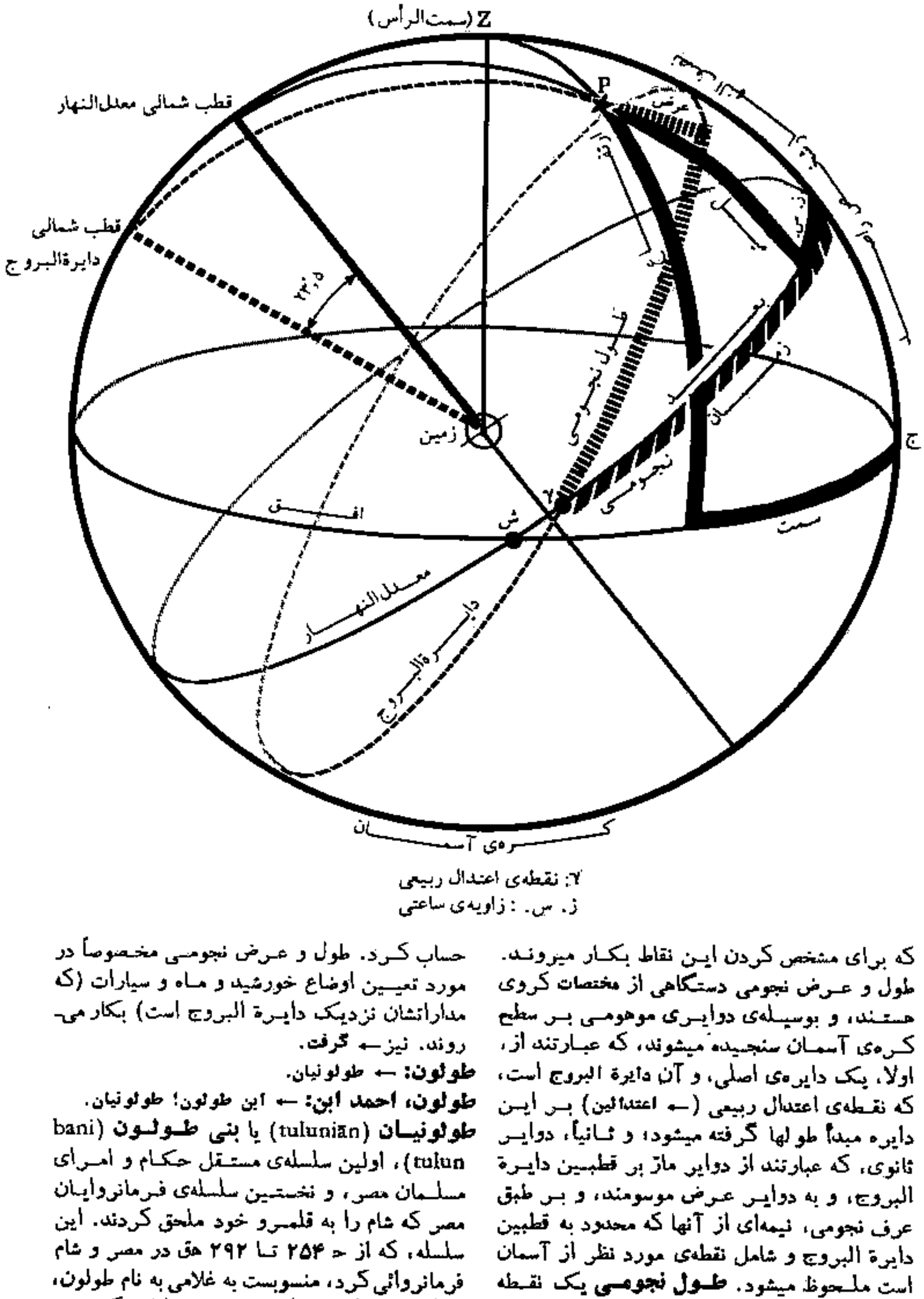

γ: نقطه‌ی اعتدال ربیعی
ز. س. : زاویه‌ی ساعتی

که برای مشخص کردن این نقاط بکار میروند. طول و عرض نجومی دستگاهی از مختصات کروی هستند، و بوسیله‌ی دوایری موهومی بر سطح کره‌ی آسمان سنجیده میشوند، که عبارتند از، اولا، یک دایره‌ی اصلی، و آن دایرة البروج است، که نقطه‌ی اعتدال ربیعی (← اعتدالین) بر این دایره مبدأ طولها گرفته میشود، و ثانیاً، دوایر ثانوی، که عبارتند از دوایر ماز بر قطبین دایرة البروج، و به دوایر عرض موسومند، و بر طبق عرف نجومی، نیمه‌ای از آنها که محدود به قطبین دایرة البروج و شامل نقطه‌ی مورد نظر از آسمان است ملحوظ میشود. **طول نجومی** یک نقطه قوسی است از دایرة البروج، محدود به نقطه‌ی اعتدال ربیعی و نقطه‌ی تقاطع دایره‌ی عرض آن نقطه با دایرة البروج، و آن از اعتدال ربیعی در جهت مستقیم از ۰° تا ۳۶۰° محسوب میشود. **عرض نجومی** یک نقطه قوسی است از دایره‌ی عرض آن، محدود به آن نقطه و نقطه‌ی تقاطع دایره‌ی عرض آن با دایرة البروج، و آن از ۰° تا ۹۰°، و در طرف قطب شمالی دایرة البروج مثبت و در طرف قطب جنوبی آن منفی، حساب میشود. در شکل ۱، مختصات نجومی گوناگون نقطه‌ی P، از جمله طول و عرض آن دیده میشود.

بر طبق قواعد مثلثات کروی میتوان طول و عرض یک ستاره را از روی مختصات استوائی آن حساب کرد. طول و عرض نجومی مخصوصاً در مورد تعیین اوضاع خورشید و ماه و سیارات (که مداراتشان نزدیک دایرة البروج است) بکار می‌روند. نیز← **گرفت.**

طولون: ← طولونیان.

طولون، احمد ابن: ← ابن طولون؛ طولونیان.

طولونیان (tuluniān) یا **بنی طولون** (bani tulun)، اولین سلسله‌ی مستقل حکام و امرای مسلمان مصر، و نخستین سلسله‌ی فرمانروایان مصر که شام را به قلمرو خود ملحق کردند. این سلسله، که از ح ۲۵۴ تا ۲۹۲ هق در مصر و شام فرمانروائی کرد، منسوبست به غلامی به نام طولون، که گویند حاکم بخارا در جزء هدایائی که در ح ۲۰۰ هق نزد مأمون فرستاد او را نیز به غلامی به دربار خلیفه روانه کرد. طولون در دربار خلیفه نفوذ و مکانت یافت. پسرش، احمد ابن طولون (۲۲۰–۲۷۰ هق)، مؤسس سلسله‌ی طولونیان، از جانب خلیفه ممتنز در مصر مأموریت یافت، و وی در ۲۵۴ هق وارد فسطاط شد، و در مدت 10 سال مصر و شام را تحت فرمان خود درآورد، و عملا به استقلال فرمان راند. بعد از احمد،

(۱)geocentric latitude (۲)longitude (۳)latitude

پسرش ابوالجیش خمارویه ابن احمد (abo'l.jayš xomāravayhe 'bne ahmad) در ۲۷۰–۲۸۲ هق امارت داشت، و وی عاقبت بوسیله‌ی معشوق زوجه‌اش به قتل رسید. پس از او، دو پسرش جیش ابن خمارویه در ۲۸۲–۲۸۳ هق، و هارون ابن خمارویه در ۲۸۳–۲۹۲ هق امارت داشتند. هارون در صفر ۲۹۲ هق بقتل رسید، و جانشینش شیبان ابن احمد (šaybān–) بیش از چند روزی امارت نکرد، و این سلسله بدست محمد ابن سلیمان، از سرداران عراقی در عهد مکتفی، برافتاد. امرای طولونی به حشمت و شکوه و علاقه به خیرات معروف شده‌اند.

طومار شیخ بهائی: ← شیخ بهائی، طومار.

طومان بای II، آخرین سلطان از سلسله‌ی ممالیک. ← ممالیک.

طوی، وادی: ← طور سینا.

طویس (tovays)، شهرت **ابوعبدالمنعم عیسی ابن عبدالله** (abu.abdo'l.mon'em)، ۱۱–۹۲ هق، نخستین خواننده‌ی بزرگ صدر اسلام. نامش مصغر کلمه‌ی طاووس است. از مردم مدینه و از موالی بنی مخزوم بود. اول بار با خواندن آوازهائی که از بردگان ایرانی آموخته بود مورد توجه قرار گرفت، و در خلافت عثمان به عنوان موسیقی‌دان شهرت یافت. دف را نیکو مینواخت. از انساب عرب و مردم مدینه و تاریخ آن آگاهی داشت. طویس در تاریخ به دو چیز ضرب المثل است: نخست به هنر موسیقی، و بعد به شومی، چرا که وی در روز وفات پیغمبر تولد یافت؛ روز مرگ ابوبکر از شیر گشوده شد؛ روز قتل عمر ختنه گردید؛ روز قتل عثمان ازدواج کرد؛ و روز قتل علی ع صاحب فرزند گردید. ازین روی، در زبان عرب به شومی ضرب المثل شد. در سویداء (sovayda')، میان مدینه و شام، درگذشت. ابن سریج از شاگردان او بود.

طویق (tovayq)، رشته‌ای از کوهها و مرتفعات در عربستان سعودی، ش سپر عربی (← عربستان، قسمت ۱). طولش ح ۱°000 کم است، و در حکم ستون فقرات نجد میباشد.

طویل، بحر (tavil؛ عربی، = دراز)، در علم عروض. ۱– بحری که از تکرار چهار بار فَعولُن مَفاعیلُن پدید آید (← پایه؛ دایره)، مانند (فرصت شیرازی)

بکویت شبی خفتم، چو مویت برآشفتم،
ز دیده گهر سفتم، غم دل بتو گفتم.
(U – – –/U – – –/U – – –/U – – –).

۲– بحری که از تکرار ۱۶ فَعِلاتُن پدید آید؛ مانند "دی گذشتم بسر کوی نگاری چو بهاری و به رخ ماه درخشان و به قد سرو خرامان، طره‌اش مشک تتاری و خطش عود قماری و لبش حقه‌ی مرجان و گهر رشته‌ی دندان" (UU – –/UU – –/UU – –/UU – –/. . .).

طه، سوره‌ی (tāhā)، سوره‌ی ۲۰م قرآن، مکی، ۱۳۵ آیه. آغاز و انجام این سوره خطاب به پیغمبر اسلام است، وظیفه‌ی او را معین میکند، خطاب میرسد که این تکلیف رنجی بر او نیست، و باید مردم را دعوت کند، و پس از آن کار بدست خدا است، که همه را بازگشت به اوست، و تکذیب و کفر مردم زیانی برای پیغمبر ندارد. داستان پیغمبری موسی را تا گوساله‌پرستی بنی اسرائیل میآورد، و مخصوصاً مناجات موسی با خدا و مجادله‌ی فرعون با موسی و مسابقه‌ی جادوگران با موسی بتفصیل ذکر میشود. و نیز قصه‌ی آدم و گناه وی، و بخشایش و هدایت الاهی در حق وی جزئی از این سوره است، و میگوید که فرزندان آدم مختارند از راه راست و گمراهی هر کدام را بخواهند برگزینند.

طهارت (tahārat)، پاکی و دوری از آلودگیهائی که در شرع معین شده است. طهارت یکی از اصول پراهمیت اسلام است، و بسیاری از اعمال و عبادات بدان بستگی دارد. در کتب فقهی طهارت را بدو نوع تقسیم کرده‌اند، طهارتی که نیازمند به نیت و قصد است؛ و طهارتی که به نیت و قصد محتاج نیست. نوع اول یا به آب است (غسل و وضو)، یا به خاک (در مواردی که استفاده از آب ممکن نباشد) که تیمم نام دارد. نوع دوم، که احتیاج به قصد و نیت ندارد، آن است که در فقه ازاله‌ی نجاست خوانده میشود. ازاله‌ی نجاست به چند چیز است، از جمله آب (جاری یا کر)؛ زمین (که کف پا و ته کفش را پاک میکند)؛ آفتاب (که زمین نجس را پاک میکند)؛ آتش (هر چه را بسوزد)؛ اِستِحاله (که عبارت است از تغییر صورت و نام چیزها، مثلا مردار در نمکزار، که تبدیل به نمک شود)؛ انقلاب (مانند شراب، که به سرکه بدل شود)؛ و چند امر دیگر که، در باب طهارت در کتب فقه، به تفصیل بیان شده است.

طهارت در اصطلاح عرفان مفهوم دیگری دارد، و علمای الاهی طهارت را به چهار مرحله تقسیم کرده‌اند: پاک کردن بدن از آلودگیهای مادی و ظاهری، دوری از گناه، دور کردن اندیشه‌های شیطانی از دل، و زدودن سِرّ (دل) از هر چه غیر از خداست (← سر، نزد صوفیه).

طه حسین (tāhā hoseyn)، ۱۸۸۹–۱۹۷۳، ادیب و نویسنده و ناقد معاصر عرب. وی در ۶سالگی به چشم درد مبتلا شد، و بر اثر معالجه‌ی غلط مردی سلمانی، بینائی خویش را از دست داد. با اینهمه، نبوغ این کودک نابینا او را تا بالاترین پایگاههای ادبی و اجتماعی دنیای عرب رسانید. طه حسین در سال ۱۸۹۸ قرآن را حفظ کرد، در ۱۹۰۲ به الازهر راه یافت، و در آنجا علوم اسلامی را فرا گرفت. از آغاز سال ۱۹۰۸، که دانشگاه قدیمی مصر تأسیس شد، وی بدانجا رفت، و از محضر درس استادان خارجی بهره‌ها برد، و زبان فرانسه را آموخت، و در سال ۱۹۱۴ رساله‌ی دکتری خویش را تحت عنوان ذِکریٰ ابی‌العلاء [= یادبود ابی‌العلاء] نوشت. در همین سال از طرف دانشگاه مصر به فرانسه رفت، و در دانشگاه مونپلیه به تحصیل پرداخت؛ در ۱۹۱۹ رساله‌ی دکتری خویش را در باره‌ی ابن خلدون و فلسفه‌ی اجتماعی او نوشت. در همین سال به مصر بازگشت، و استاد تاریخ قدیم (یونان و رم) شد، و تا سال ۱۹۲۵ در این مقام بود. از این سال به بعد در دانشکده‌ی ادبیات استاد تاریخ ادبیات عرب شد. در ۱۹۲۶ کتاب معروف خود را به نام فی الشعر الجاهلی منتشر کرد، و منکر شعر جاهلی شد، و غوغائی سخت برانگیخت بحدی که مجبور شدند نسخه‌های کتاب را جمع‌آوری کنند. طه حسین در سال ۱۹۲۸ رئیس دانشکده‌ی ادبیات شد، و در سال ۱۹۵۰ به وزارت فرهنگ رسید. در دوران وزارت خویش، تعلیمات متوسطه و تعلیمات فنی را مجانی کرد، و قصد داشت که تعلیمات دانشگاهی را نیز مجانی کند، اما موفق نشد. وی معتقد بود که آموزش برای مردم مانند آب و هوا امری ضروری است. از سال ۱۹۵۲ به بعد فقط به کارهای ادبی و تحقیقی پرداخت. وی، علاوه بر درجه‌ی دکتری از دانشگاه فرانسه و دانشگاه قاهره، دارای درجه‌ی دکتری افتخاری از دانشگاههای کیمبریج و مادرید و نشان لژیون دو نور میباشد، و عضو چندین مجمع علمی است.

آثار معروف طه حسین عبارتست از ذِکریٰ ابی العلاء (۱۹۱۵)؛ قادة الفِکر [= پیشروان فکر] (۱۹۲۵)؛ حدیث الأربعاء [= سخن روزهای چهارشنبه] (۱۹۲۶)؛ فی الشعر الجاهلی (۱۹۲۶)، که بعد به صورت فی الادب الجاهلی در سال ۱۹۲۷ چاپ شد؛ و الایام [= روزها] (۱۹۲۹). آنچه از آثار او به فارسی ترجمه شده است عبارت است از روزها، بیجاره طفل (ترجمه‌ی الایام، تهران، ۱۳۱۸ هش)؛ گفت و شنود فلسفی در زندان ابوالعلاء معری (ترجمه‌ی مع ابی‌العلاء فی سجنه، تهران، ۱۳۴۴ هش)؛ قسمتی از الفتنة الکبری تحت عنوان انقلاب بزرگ (۱۳۳۶ هش)، و قسمتی دیگر از آن تحت عنوان علی علیه السلام و دو فرزند بزرگوارش (۱۳۷۲ هق) و نیز تحت عنوان علی و فرزندانش (۱۳۳۵ هش)؛ آئینه‌ی اسلام (ترجمه‌ی مرآت الاسلام، ۱۳۳۹ هش)؛ در پیرامون سیره‌ی نبوی (ترجمه‌ی علی هامش السیره، ۱۳۳۵ هش)؛ خوابهای شهرزاد (ترجمه‌ی أحلام شهرزاد، ۱۳۲۳ هش)؛ و وعده‌ی راست (ترجمه‌ی الوعد الحق، ۱۳۳۰ هش).

طهر (tohr)، ← عده.

طهران، پایتخت ایران، ← تهران.

طهران یا طیران: ← تیران.

طهماسب I صفوی (tahmāsbe avvale safāvi) یا **شاه طهماسب اول،** ۹۱۹–۹۸۴ هق، دومین شاه (۹۳۰–۹۸۴ هق) ایران از سلسله‌ی صفویه؛ پسر ارشد و جانشین شاه اسماعیل I صفوی. در ۱۹ رجب ۹۳۰ هق بجای پدر به سلطنت نشست. در آغاز سلطنت او یکچند بین امرای قزلباش خصومت و نفاق پدید آمد، و عاقبت طوایف شاملو و استاجلو (از قزلباش) تفوق یافتند. اما، بسبب این نفاق داخلی، ازبکان مجال تاخت و تاز بدست آوردند؛ در همان سال جلوس طهماسب، عبیدالله خان ازبک به خراسان تاخت، و در ۹۳۰–۹۴۴ هق شش بار در خراسان هجوم و فتنه کرد، و مکرر بین طرفین جنگهای سخت روی داد.

در ۹۴۰ هق سلطان سلیمان قانونی، سلطان عثمانی، بین النهرین و تبریز را گرفت، و تا سلطانیه پیش آمد. پس از آن نیز جنگهای متعدد بین ایران و عثمانی روی داد، اما عاقبت در ۹۶۲ هق پیمان صلح بین طرفین منعقد شد (← ایران و عثمانی، جنگهای، ص ۳۳۶، ستون وسط).

از وقایع دیگر عهد طهماسب، جنگ ایران با شاهرخ ابن فرخ بود که پادشاهی شروان داشت (← شروانشاهان، ص ۱۴۷۰، ستون سوم). شاهرخ مغلوب شد (۹۴۵ هق)، و طهماسب حکومت آنجا را به برادر خود القاص میرزا داد (در باب شورش وی ← القاص میرزا). از وقایع دیگر، جنگهای (۹۴۷ هق–۹۷۶ هق) گرجستان و جنگ (۹۷۵ هق) با خان احمد گیلانی، حکمدار گیلان، را

میتوان نام برد، در جنگ اخیر، خان احمد مغلوب و در قلعه‌ی قهقهه محبوس شد. همایون پادشاه، پسر بابر (امپراطور هند)، در ۹۵۱ هق به دربار شاه طهماسب پناهید. سام میرزا، برادر دیگر شاه طهماسب، که طغیان کرده بود در ۹۶۹ هق گرفتار و در قلعه‌ی قهقهه محبوس گردید.

شاه طهماسب سلطنتی طولانی کرد. وی مردی متعصب و زردوست بود. به تعبیر خواب اعتقاد تمام داشت. در عقوبت و مجازات سرکشان خشونت و بیرحمی بسیار نشان میداد، و مخالفان را احیاناً پوست میکند یا در قفس آهنینی میکرد و آتش میزد، و یا از مناره فرو می‌افکند. به خط و نقاشی و خرسواری شوقی تمام داشت. از طبع شعر نیز، بنا بر مشهور، بی‌بهره نبود. قسمتی از حالات خود را در کتابی موسوم به تذکره‌ی شاه طهماسب نوشته است که باقی است و چاپ شده. در روزگار او بعضی پادشاهان اروپا بخیال ایجاد روابط با ایران افتادند. از جمله در سال ۹۶۹ هق ملکه‌ی الیزابت انتونی جنکینسن تاجر را به دربار او فرستاد، اما شاه روی خوشی بدو نشان نداد، و حتی او را با تحقیر از درگاه خویش براند. همچنین، بازرگانانی از ونیز و نمایندگانی از طرف پرتغال به دربار او آمدند.

طهماسب II صفوی (tahmāsbe dovvome safavi) یا **شاه طهماسب دوم**، ف ۱۱۵۲ هق، ۱۰مین پادشاه (۱۱۳۵–۱۱۴۵ هق) از سلسله‌ی صفویه؛ پسر و ولیعهد شاه سلطان حسین صفوی. هنگام محاصره‌ی اصفهان به دست افغانها، وی خود را به قزوین رسانید، و پس از استعفای پدر، در آنجا به سلطنت نشست. در زمان او طهماسب قلی خان (بعداً نادر شاه افشار) ظهور کرد، و افاغنه را از ایران براند، و دولت صفوی را دیگر بار احیا کرد. طهماسب II تا ربیع الاول سال ۱۱۴۵ عنوان سلطنت داشت، و درین هنگام طهماسب قلی او را معزول نمود و به خراسان نزد فرزند خود رضا قلی میرزا در بند کرد، و پسرش عباس میرزا را به نام شاه عباس (← عباس III صفوی) پادشاه خواند. در ۱۱۵۲ هق، که نادر در هند بود، و خبر بی‌اساسی دایر به کشته شدن او در ایران منتشر شد، پسرش رضا قلی میرزا، از بیم آنکه دیگر بار صفویه مجال دعوی بیابند، طهماسب II را با فرزندش عباس III در سبزوار بقتل رسانید.

طهماسب قلی خان: ← نادر شاه.

طهماسب قلی خان جلایر (tahmāsb qoli xāne jalāyer)، ف ۱۱۶۰ هق، از سرکردگان ایل جلایر و از امرای نادر شاه. از جانب نادر شاه سردار کابل بود. در فتنه و شورش سیستان، که در اواخر روزگار نادر شاه به وقوع پیوست، نادر شاه وی را به اتفاق علیقلی خان برادرزاده‌ی خود به دفع شورشیان فرستاد. در آنجا علیقلی خان بخیال طغیان افتاد، و چون طهماسب قلی خان را با خود موافق نمیدید، او را مسموم نمود (۱۱۶۰ هق)، و خود علم طغیان برافراشت.

طهماسپ یا **تهماسپ** (هر دو tahmāsp)، در شاهنامه، پدر زو یا زاب.

طهمورث یا **تهمورث** (هر دو tahmures)، ملقب به **دیوبند** (divband)، در شاهنامه، سومین پادشاه سلسله‌ی پیشادیان؛ پسر هوشنگ. وی ۳۰ سال سلطنت کرد. بعضی از چهارپایان و مرغان (مانند خروس و ماکیان) را اهلی کرد، باز و شاهین را نیز برای شکار دستاموز ساخت. پشم کندن از پشت میش و بره و رشتن آن و جامه دوختن بنیاد نهاد، وزیرش، شیداسپ (šidāsp)، مردی پارسا بود، و او را به دادگری و نیکی راهنمائی میکرد. طهمورث اهریمن را به پیکر اسبی درآورده بود، و بر او سوار میشد و جهان میپیمود. دیوان که از کارهای طهمورث آگهی یافتند با او به جنگ برخاستند، و او جمعی از ایشان را بکشت؛ عاقبت دیوان زنهار خواستند، و در مقابل، خط و نوشتن بدو آموختند. در شاهنامه با لقب دیوبند (ظاهراً بمناسبت چیره شدن او بر دیوان) یاد شده. اما در اوستا لقب وی ازینوت (azinavant)، بمعنی زیناوند (zināvand) آمده است، که در پهلوی و فارسی بمعنی سلاحدار یا تمام‌سلاح است.

بنا به روایات پهلوی، روزی اهریمن در سراشیبی البرز او را بر زمین زد و بلعید؛ و بعدها جمشید او را به چاره از شکم اهریمن درآورد و به خاک سپرد.

طی (tayy) [عربی، = درتوردیدن، پیچیدن]، در علم عروض، یکی از زحافها، و آن انداختن ۴مین حرف ساکن از دو سبب خفیف آغاز پایه است؛ بعبارت دیگر، تبدیل هجای دراز دوم پایه است به هجای کوتاه. طی خاصه در مستفعلن (– U – –) بکار میرود، و بجای مستعلن (mosta-'elon) که بدین زحاف از آن میماند، عروضیان مفتعلن میگذارند، و آنرا مطوی (matvi، عربی matviyy) میخوانند.

طی (tayy)، عربی طیء (tayye')، منسوب به آن طائی (tā'iyy؛ فارسی tā'i)، از قبایل عرب قدیم، که از اصل یمنی بوده‌اند، و تشابه‌های (← انساب) عرب جد آن را به مردی بنام جلهمة ابن ادد (jolhomate 'bne odad) میرسانند، و میگویند که او از اولاد قحطان و برادر مذحج (mazhej) و مره (motra) (جد قبیله‌ی کنده) بوده است. قبیله‌ی طی ابتدا در عربستان جنوبی ساکن بودند، و بعد، مانند بسیاری از قبایل دیگر عربستان جنوبی، به شمال مهاجرت کردند، و در منطقه‌ی کوههای شمر در جنوب صحرای نفود اقامت کردند، دو کوه معروف اجاً و سلمی، در آن منطقه، به "جبلی طیء" (jabalay tayye') معروف شدند. از بطون قبیله‌ی طی ثعل (so'al)، جدیله (jadila) غوث (qās)، و ثعالب (sa'āleb) را میتوان نام برد.

روابط قبیله‌ی طی با پادشاهان ایران خوب بود، و با آنکه نعمان، پادشاه حیره، داماد این قبیله بود، هنگامی که از خسرو پرویز گریخت، و به ایشان پناهنده شد، او را نپذیرفتند و گفتند "اگر داماد ما نبودی با تو میجنگیدیم، ما نمیخواهیم با خسرو دشمنی کنیم". خسرو، پس از کشته شدن نعمان، ایاس ابن قبیصه (iyāse 'bne qabisa) را، که از مردم طی بود، بر حیره پادشاه کرد، وی در ۶۰۲–۶۱۱ بم سلطنت داشت، و در جنگ ذوقار فرمانده سپاهیان ایران و عرب گردید.

بت قبیله‌ی طی فلس (fels) نام داشت، و علی ابن ابی‌طالب آن را به امر پیغمبر از میان برد. از مردان مشهور طی حاتم طائی است، که در میان عرب به سخاوت مشهور بود. سریانیها و بعضی از نویسندگان دنیای قدیم نام طی را بر تمام عربها اطلاق میکردند. قبیله‌ی طی به لهجه‌ی مخصوصی حرف میزدند، و از خصوصیات لهجه‌ی ایشان تلتله (taltala) را ذکر کرده‌اند، که عبارتست از تلفظ تاء اول فعل مضارع به کسر، چنانکه تعلم (ta'lamo) را (te'lamo) میگفتند.

طیاره[1] (tayyāre)، هر وسیله‌ی نقلیه‌ای که بتواند در هوا پرواز کند. از اقسام گوناگون آن **هواپیما، هلیکوپتر، گلایدر**، و **ناو هوائی** است.

طیاره‌ها را به دو دسته‌ی عمده تقسیم میکنند، سبکتر از هوا و سنگینتر از هوا. طیاره‌ی سبکتر از هوا طیاره‌ای است که عمدةً رانش از تحت به فوق هوا (← ارشمیدس، قانون) آن را در ضمن پرواز در هوا نگاه میدارد (مانند فشار از تحت به فوق آب که کشتی را بر آب نگاه میدارد). از اقسام آن آئروستا[2] (āerostā) است، که طیاره‌ای است که با گازی سبکتر از هوا پر میشود. ناو هوائی و بالون از اقسام آئروستا میباشند. **هواپیما** طیاره‌ای سنگینتر از هوا است، که با چرخش ملخ یا جت در هوا رانده میشود، و عکس العمل هوا در مقابل بالهایش آن را در هوا نگاه میدارد.

طیاره، پیروان عبدالله ابن سبا؛ ← عبدالله ابن سبا.

طیان (tayyān) [عربی، = گلکار، بنا]، لقب **ابوالعباس احمد ابن محمد ابن یوسف شیجی** (šiji)، شاعر ایرانی قرن ۴م یا ۵م هق. نسبت او در انساب سمعانی به غلط "شیخی" آمده است ولی، به قرینه‌ی بودن او از مرو، و اینکه شیج از قرای مرو بوده است، و نیز به قرینه‌ی مناره‌ای که در جامع شیج بوده است و در زمان سمعانی آن را از بناهای طیان میدانسته‌اند، نسبت "شیخی" باید غلط باشد، و این کلمه باید تصحیف شیجی باشد. بگفته‌ی سمعانی، دیوان طیان در مرو معروف بود، و بیشتر اشعارش در سخف (soxf) [= هزل] و مطایبه بوده است (در نسخه‌ی انساب سمعانی، بغلط، بجای "سخف"، "سحق" نوشته شده است). طیان در آخر توبه کرد، و دیگر شعر نگفت. ظاهراً طیان بمناسبت هزلیاتش به ژاژخای (jāǰxāy) معروف بوده است. تک‌بیت‌هائی از او برای استشهاد در لغتنامه‌ها و مخصوصاً لغت فرس اسدی ذکر شده است. صاحب مجمع الفصحاء طیان را از مردم بم کرمان میداند، و اشعاری به او نسبت میدهد، و او ظاهراً باید غیر از طیان موضوع این مقاله باشد.

طیان ژاژخای، شاعر ایرانی؛ ← طیان.

طیب، پسر حضرت رسول، ← محمد، قسمتهای ۳ و ۴۸.

طیبات (tayyebāt)، نام کتاب نخستین از غزلیات سعدی. غزلهای شیخ به چندین بخش تقسیم شده و هر یک نامی جداگانه دارد. نمیتوان یقین داشت که این تقسیم‌بندی از سعدی باشد، گو اینکه در غزلهای وی به بعضی ازین نامها اشاره شده است.

طیبات (tayyebāt) یا **تایباد** (tāybād)، بخش (جه ح ۲۳۰′۴۷؛)، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان). از ش به افغانستان و از ج به کوههای باخرز محدود است. هوای آن گرم است. بادهای شدید و خشک و سوزان از طرف دشت ناامید و سیستان از اوایل خرداد تا مرداد ماه جریان دارد. ظاهراً این بخش همان بخش باخرز مذکور در تقسیمات ۱۳۴۰ هش کشور است. بخش

---

(1) aircraft (2) aerostat

طیبات مرکب از سه دهستان بالاولایت (مرکزش شهر نو)، پایین‌ولایت (مرکزش یوسف‌آباد)، و میان‌ولایت (مرکزش مشهد ریزه) میباشد، که گاه به اسم مراکزشان نیز نامیده میشوند. مرکزش قصبه‌ی **طیبات** یا **تایباد** (جه ۵°۹۳۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴۴کیلومتری چش مشهد واقعست.

طیبت (tibat): ← مطایبه.

طیب شاه، جلال‌الدین، امیر (۶۶۴-۶۸۱ هق) شبانکاره.

طیبه، مصر: ← طیوه.

طیبی (tayyebi)، تیره‌ای (ح ۲°۰۰۰ خانوار) از طوایف لیراوی کوه، از ایلات کهگیلویه، که در قسمت علیای رود مارون زندگی میکنند. قشلاق آنها در ناحیه‌ی ← بلاد شاپور و ییلاقشان در ناحیه‌ی رون (reven) است. ساکنین دهستانهای طیبی سرحدی، و طیبی گرمسیر از طیبیها هستند.

طیبی سرحدی (tayyebie sarhaddi)، دهستان، بخش لنده، در ل فرمانداری کل کهگیلویه. رودهای فارتق (fārteq) و ریش (riš) از آن می‌گذرند. کوه سیاه در ل آن ممتد است، تنگ الگن (algen)، در سر راه لنده به قلعه رئیسی قرار دارد. دام از آنجا به کویت صادر میشود. مرکزش قلعه رئیسی (qal'e ra'isi) (جه ۴۷۹ سث ۱۳۴۵ هش) است، ولی دو مرکز عشایری دیگر به اسامی قلعه جلو (qal'e jelō) (۳کیلومتری ج قلعه رئیسی) و جاورده (jāverdeh) دارد.

طیبی گرمسیر (tayyebie garmsir)، دهستان، بخش لنده، فرمانداری کل کهگیلویه. رود مارون از آن میگذرد ولی چندان مورد استفاده‌ی زراعت نیست؛ هنگام پرآبی مارون، ارتباط لنده با سوق قطع میشود. رشته‌کوه سفید در ل دهستان ممتد است، و طیبی سرحدی را از آن جدا میکند. تنگ اوروه (tange orva)، کنار آبادی اوروه قرار دارد، و راه سوق به لنده از آن میگذرد. تنگ آب، که رود مارون از آن میگذرد، در خاک طیبی گرمسیر در جوار دشمن‌زیاری قرار گرفته است. قالیچه‌بافی دارد، و دامداری آن قابل ملاحظه است. تیره‌هائی از طوایف طیبی سرحدی، بهمئی سردسیر، و بهمئی سرحدی در اراضی آن قشلاق میکنند. مرکزش لنده است (← لنده)، ولی مرکز عشایری سوق (suq) (جه ۱°۰۷۴ سث ۱۳۴۵ هش) است، که در ۱۳کیلومتری غ لنده قرار دارد، و دارای قلعه و مدرسه‌ی تازه‌ساز می‌باشد، و بتوسط راه شوسه‌ای به دهدشت مرتبط است.

طیپوگرافی: ← تیپوگرافی.

طیران یا طهران، در اصفهان، ← تیران.

طیره: ← فال گرفتن.

طیس (tis) یا **تیز** (tiz)، ده (جه ۱°۰۷۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کنارک، شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان، در ناحیه‌ی مکران، ۸کیلومتری ل چاه بهار، کنار راه شوسه‌ی چاه بهار به ایرانشهر. خرابه‌های آبادی قدیم تیز کنار آنست. تأسیسات کشاورزی دارد، و از مراکز ماهیگیری در ناحیه‌ی چاه بهار محسوب میشود.

طیسفون: ← تیسفون.

طیف[1] (teyf)، در اصطلاح علمی، رشته‌ای از مقادیر که بر حسب خاصیتی تنظیم [illegible] یع شده باشد.

I - طیف در اصطلاح فیزیک. بالاخص در فیزیک، اصطلاح طیف در چند مورد بکار میرود. از جمله، (۱) نمود مرئی یا تصویر عکاسی توزیع شدت یک تشعشع از نوع معیّن بر حسب طول موج، انرژی، بسامد، مقدار حرکت، جرم، یا هر کمیت وابسته‌ی دیگر؛ (۲) مجموعه‌ی بسامدهای بین دو حد کمابیش معین و معمولا دور از یکدیگر، که امواج دارای آن بسامدها واجد خاصیت مشترک مشخصی باشند (مانند طیف مرئی، طیف زیر قرمز، طیف فوق بنفش، طیف بسامدهای سمعی، طیف بسامدهای رادیوئی، و غیره)؛ (۳) طرح تحلیل گروهی از اجرام در یک ناحیه بر حسب تزاید جرمها، بنحوی که در آن، ذرات دارای جرم معین بطور فیزیکی از اجرام مجاور جدا شده باشند (← طیفنگار جرمی). بر حسب معانی گوناگون اصطلاح طیف، در فیزیک از طیفهای متعدد سخن میرود. بعضی از آنها بالاخص مربوط به تشعشعات، و برخی مربوط به ذرات است، و بعضی هم، بسبب بستگی متقابل و اساسی ذرات و تشعشعات، مربوط به هر دو میباشند. نیز دنباله‌ی همین مقاله و سایر مقالات ردیف "طیف" را ملاحظه کنید.

II - طیف برقاطیسی. از طیفهای معروف و مهم طیف برقاطیسی است. در طیف برقاطیسی، شدت تشعشعات برقاطیسی را بر حسب بسامد یا طول موج مرتب میکنند. طرح اجمالی طیف برقاطیسی را در بالای ص ۲۴۸ در ضمن مقاله‌ی امواج برقاطیسی میتوان ملاحظه کرد.

طیف برقاطیسی سه ناحیه‌ی عمده دارد، طیف الکترونی، طیف نوری، و طیف پرانرژی. طیف الکترونی جریانهای برق متصل، جریانهای متناوب عادی، بسامدهای در حدود بسامدهای سمعی، بسامدهای رادیوئی، و بسامدهای کهموجی (سه کهموج) را فرا میگیرد؛ این بسامدها بتفاوت با پیل، باطری، ماشینهای مولد عادی جریان برق، لوله‌های خلأ، و ترانزیستور قابل تولید است.

طیف نوری منقسم به سه قسمت زیر قرمز، مرئی، و فوق بنفش است؛ تشعشعات زیر قرمز از ارتعاشات مولکولها تولید میشود، که خود ناشی از انرژی حرارتی آنهاست؛ تشعشعات مرئی و فوق بنفش از انتقال الکترونها در اتمها از یک تراز انرژی به تراز دیگر تولید میگردد. برای توضیحات بیشتر در باب طیف مرئی دنباله‌ی مقاله را ملاحظه کنید.

طیف پرانرژی به اشعه‌ی ایکس و اشعه‌ی گاما و اشعه‌ی کیهانی تعلق دارد. **اشعه‌ی ایکس و اشعه‌ی گاما** قابلیت نفوذ بسیار دارند، و از آنها برای بررسی اشیاء حاجب ماوراء استفاده میشود. طول موج اشعه‌ی ایکس در حدود ۱ آنگستروم است، که تقریباً معادل فاصله‌ی اتمها در یک بلور میباشد؛ بهمین سبب است که پراش اشعه‌ی ایکس وسیله‌ی فهم ساختمان بلورها و مولکولهای تشکیل دهنده‌ی آنها بوده است (نیز ← فیزیک حالت جامد).

طیف مرئی

III - طیف مرئی قسمتی است از طیف نوری که چشم انسان نسبت به آن حساس است. طیف مرئی از طول موج ح ۳°۸۰۰ آنگستروم (نور بنفش) تا طول موج ح ۷°۶۰۰ آنگستروم (نور قرمز) ممتد میباشد.

همانطور که هر موج صوتی، بر حسب طول موجش (یا بسامدش)، مسبب احساس ارتفاع صوتی خاصی در انسان است (← ارتفاع، یکی از صفات صوت)، هر تشعشع برقاطیسی نیز که طول موجش بین دو حد مذکور باشد احساس رنگ خاصی در انسان برمی‌انگیزد، و تشعشعات دارای طول موج‌های متفاوت مسبب احساس رنگهای مختلف هستند. در مباحثی (مانند مبحث حاضر) که از نور قرمز یا سبز و غیره بحث میشود، مقصود نوری دارای طول موج معیّن است، که در آدمی احساس رنگ قرمز یا سبز و غیره برمی‌انگیزد.

IV - طیف نور سفید. تحقیق علمی در طیف مرئی با تجربیات (۱۶۶۶) سر آ. نیوتن در تجزیه‌ی نور سفید بوسیله‌ی منشور (← منشور، در فیزیک) آغاز گردید (نیز ← رنگ، ص ۱۱۰۱، ستون وسط). ساده‌ترین تجربه در این باب اینست که تابه‌ای از نور خورشید را، که از سوراخ کوچکی در جدار اطاقی وارد اطاق میشود، از منشوری بگذرانیم (شکل ۱). بر دیوار مقابل نوارگونه‌ای از رنگها،

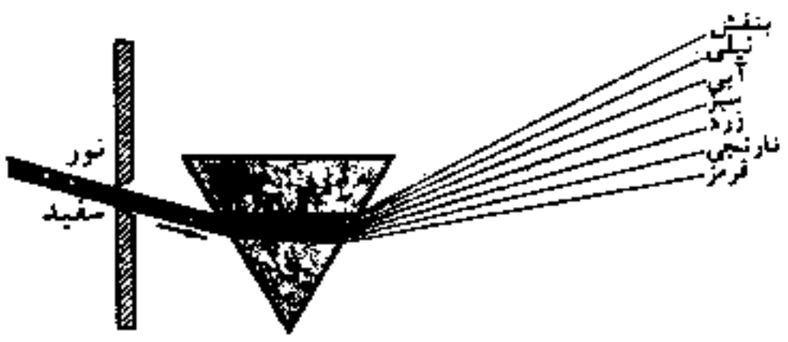

شکل ۱

که امتدادش بر خط السرأس منشور عمود است، ظاهر میشود. این تجزیه‌ی نور سفید را پراکند، و نوار رنگین مذکور را طیف نور سفید خوانند. رنگهای طیف از قرمز تا بنفش تغییر میکنند، ولی حد فاصل متمایزی بین هیچ دو رنگ متوالی نیست، بلکه تغییر رنگها اتصالی است، ولی از زمان نیوتن آنها را، بنام هفت صبغه‌ی اصلیشان، بنفش، نیلی، آبی، سبز، زرد، نارنجی، و قرمز مینامند. ضمناً ملاحظه میشود که انحراف نور بنفش بطرف قاعده‌ی منشور بیش از انحراف سایرین و انحراف نور قرمز کمتر از انحراف سایرین است. توجیه پدیده‌ی تجزیه‌ی نور سفید بوسیله‌ی منشور اینست که نور سفید از ترکیب نورهای بسیط بیشماری تشکیل یافته است که هر یک طول موج مشخصی دارند، و بهمین جهت، در برخورد به منشور، بتفاوت منکسر میشوند.

تجربه‌ی منکور اساساً از نیوتن است، و وی سپس، با گذرانیدن تابه‌های نور خارج‌شده از منشور اول از منشوری دیگر (شکل ۲)، نشان داد

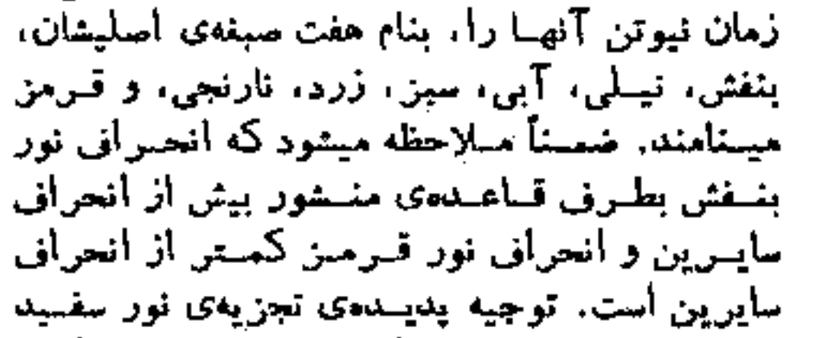

شکل ۲

که هر یک از نورهای طیف بسیط هستند (یعنی

(1) spectrum

در عبور از منشور تجزیه نمیشوند)، و بعلاوه ثابت کرد که از ترکیب این نورهای ساده با یکدیگر نور سفید حاصل میشود (← نیوتن، چرخ).

بوسیله‌ی انعکاس نور بر یک شبکه‌ی پراش یا عبور نور از آن نیز میتوان طیف احداث کرد.

۷ ـ طیف خالص[1]. خطوط طیف. در تجربه‌ی منکور در قسمت IV، نورهای دارای رنگهای مختلف بر هم می‌افتند. شکل ۳ این مطلب را

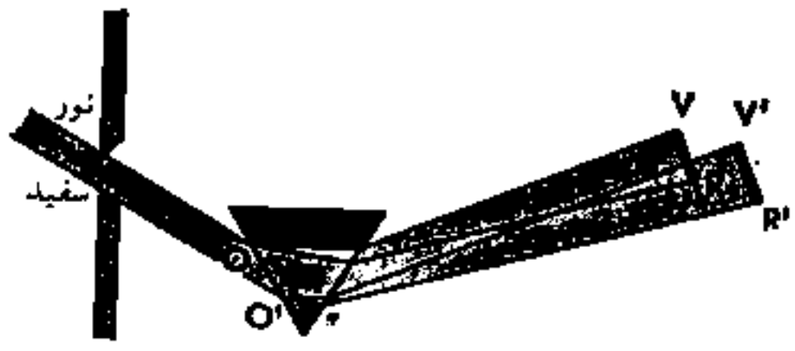

شکل ۳

آشکار میسازد: شعاع نور سفیدی که در O بر منشور میتابد طیفی مانند VR تشکیل میدهد، و آنکه در O' بر آن میتابد طیفی مانند V'R'، و شعاعهائی که بین O و O' بر منشور میتابند نیز هر یک طیفی تشکیل میدهند، و قسمتهائی از این طیفها بر هم می‌افتند، و جدا کردن رنگهای ساده از یکدیگر ممکن نمیشود. با بکار بردن شکافی باریک بجای سوراخ میتوان از بر هم افتادن رنگها جلوگیری کرد. طیفی را که بدین گونه تشکیل میشود طیف خالص میخوانند. شکل ۴

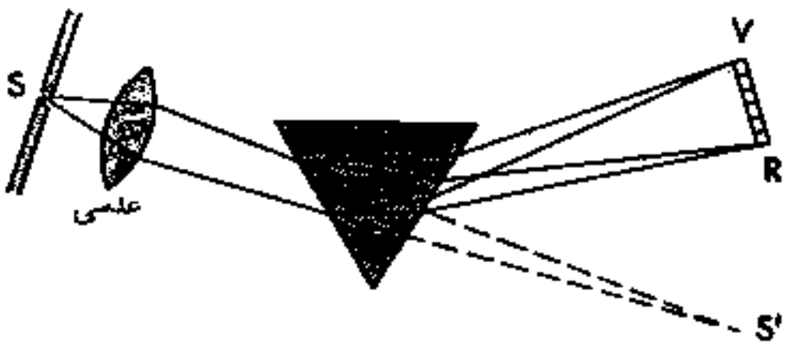

شکل ۴

چگونگی پیدایش طیف خالص را آشکار میسازد. شکاف باریک S را موازی خط الرأس منشور تعبیه میکنند، و آنرا بوسیله‌ی نوری که طیفش مطلوبست روشن میسازند. شعاعهائی که از شکاف میگذرند بر عدسی محدب الطرفینی میتابند، و از آن خارج میشوند، و اگر منشور بر سر راه آنها نباشد، تصویری از شکاف مانند S' تشکیل میدهند. در صورت وجود منشور، شعاعها منکسر میشوند، و بر حسب طول موجشان بتفاوت بجانب قاعده‌ی منشور منحرف میگردند. اگر همه‌ی اشعه دارای یک طول موج باشند یکسان منکسر میشوند، و یک تصویر درخشان از شکاف بر پرده‌ای که در محل مناسبی قرار داده‌اند تشکیل میدهند. اگر نور تابنده مرکب از دو نور بسیط متفاوت باشد، این دو نور بتفاوت منکسر میشوند، و دو تصویر از شکاف بر پرده تشکیل میگردد. اگر شکاف بقدر کافی باریک باشد، هر یک از تصویرهای آن صورت خطی رنگین خواهد داشت، و اینکه از خطوط یک طیف گفتگو میکنند بهمین اعتبار است (نیز ← طیفی، خطوط). در مورد نور سفید، که رشته‌ی متصلی از طول موجهای متفاوت را دربر دارد، تصاویر رنگین شکاف بصورت نوار پیوسته‌ای از رنگها جلوه‌گر میشود. چنین طیفی را طیف پیوسته مینامند. نیز ← طیفنما.

VI ـ اقسام طیف. طیفها را بر حسب ساختمان یا منشأشان به پیوسته و بریده، و صدوری و جذبی تقسیم میکنند. برای طیف پیوسته قسمت VII را ملاحظه کنید. طیف بریده[2] (boride) آنست که پیوسته نباشد، یعنی رشته‌ی طول موجهائی که آنرا تشکیل میدهند دارای انفصالهائی باشند. طیف بریده به طیف خطی (قسمت VIII) و طیف نواری (قسمت IX) طبقه‌بندی میشود.

طیف صدوری[3] (soduri) اصطلاحی است کلی برای هر طیفی (پیوسته، خطی، یا نواری) که از تشعشعات صادر از یک منبع تولید شود (در مقابل طیف جذبی. قسمت X).

خلاصه‌ی اقسام طیفها در جدول ذیل مندرج است:

خلاصه‌ی اقسام طیفها

منبع نور	نوع طیف
اجسام جامد فروزان یا گازهای متراکم فروزان	طیف پیوسته
اتمهای فروزان،	طیف خطی،
یونیده	طیف جرقه‌ای
نایونیده	طیف قوسی
مولکولها	طیف نواری
بخارات فلزی در شار نور سفید	طیف جذبی (خطوط تیره بر زمینه‌ی پیوسته)

VII ـ طیف پیوسته[4]. بطور کلی، طیف پیوسته آنست که در آن همه‌ی طول موجهای بین دو حد معین وجود دارند. در مورد طیف مرئی، طیف جامدات و مایعات فروزان و نیز طیف گازهای بسیار متراکم فروزان پیوسته است. پس، اینگونه اجسام تشعشعات بیشماری صادر میکنند که تغییر طول موجشان اتصالی است. همه‌ی این تشعشعات همزمان با یکدیگر پدید نمیآیند؛ هر قدر دما بالاتر رود، طیف بیشتر در طرف بنفش امتداد مییابد؛ در ۵۰۰°، یک جسم فروزان فقط تشعشعات قرمز صادر میکند؛ در ۱٬۰۰۰° آبی، و در ۱٬۵۰۰° همه‌ی رنگها پدید میآیند. طیف نور آفتاب پیوسته بنظر میآید، اما اگر دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد معلوم میشود که خطوط تیره‌ی فراوان، موسوم به ← خطوط فراونهوفر، آنرا قطع میکنند.

VIII ـ طیف خطی[5] (xatti). بطور کلی، طیف خطی عبارتست از طیف حاصل از تشعشعی که در آن مقادیر کمیت مورد بررسی متصل نباشند (بر خلاف طیف پیوسته). (در باب اصطلاح "طیف خطی" در مقابل "طیف نواری"، قسمت IX را نیز ملاحظه کنید.)

در مورد طیف مرئی، طیف گازهای فروزان یا اجسام بسیط بحال بخار طیف خطی است، یعنی بصورت خطوطی درخشان و مجزا از یکدیگر میباشد. مثلا اگر مقدار کمی از یک ملح سودیوم را در شعله‌ی مشعل بونزن قرار دهیم، طیفی متشکل از دو خط زرد نزدیک به یکدیگر تشکیل میگردد (شکل ۵)، و این خطوط مشخص سودیوم میباشند. بدینگونه، اتمهای گازی و بخارات فلزی، هر یک با مجموعه‌ای از خطوط طیفی خود مشخص میشوند، و بوسیله‌ی این خطوط میتوان وجود آنها را، هر قدر هم مقدارشان ناچیز باشد، در منبعی که آنها را بحال بخار درآورده است تشخیص داد.

دمای منبع نیز در طیف نقش مهمی دارد. از این نظر طیفهای خطی را به دو نوع قوسی[6] و جرقه‌ای[7] تقسیم میکنند.

طیف قوسی طیف حادث از اتمی است که هیچ یک از الکترونهای خود را از دست نداده است؛ تسمیه‌ی آنها بدین نام بدین مناسبت است که این گونه طیفها در دماهائی نامتجاوز از دمای قوس برقی حاصل میشوند. مثلا اگر ئیدروژن را آنقدر حرارت دهیم تا طیف آن پدیدار گردد، خطوط طیف ئیدروژن حاصل میشود که تعدادشان با دما زیاد میگردد. این خطوط رشته‌ای موسوم به رشته‌ی بالمر (← طیف اتمی) تشکیل میدهند، و نظیر اشعه‌ی مدارات مختلفی هستند که یگانه الکترون اتم ئیدروژن میتواند در دور هسته‌ی آن طی کند.

طیف جرقه‌ای از اتمهای یونیده حاصل می‌شود، اگر دمای یک اتم را بقدر کفایت بالا بریم یا اگر با تشعشعات دارای سرعتهای زیاد ضربات شدید بر آن وارد سازیم، این اتم یک یا چند الکترون خود را از دست میدهد، و در این صورت گویند یونیده شده است (← یونیدن؛ یونش). مثلا اتم کلسیوم در حال عادی ۲۰ الکترون دارد که دور هسته‌ی آن میگردند. در این حال، اتم کلسیوم خنثی است، و طیف چنین اتمی قوسی است. اما اگر اتم کلسیوم یک الکترون از



شکل ۵

(۱)pure spectrum (۲)discontinuous spectrum (۳)emission spectrum (۴)continuous spectrum (۵)line spectrum (۶)arc spectrum (۷)spark spectrum

دست بدهد، و به یون کلسیوم (Ca^+) تبدیل گردد، طیف آن با طیف اتم خنثی متفاوت خواهد بود. برای حاصل کردن این طیف کافی است بین دو الکترود از کلسیوم جرقه‌ی برقی ایجاد کنیم. طیفی که حاصل میشود طیف جرقه‌ای خواهد بود. یک اتم ممکن است یک طیف قوسی و (بر حسب تعداد دفعاتی که یونیده است) چندین طیف جرقه‌ای احداث کند. بهر حال، هر قدر یونش قویتر باشد خطوط طیف بیشتر به ناحیه‌ی فوق بنفش نزدیک میشوند. طیفهای قوسی و جرقه‌ای نیز مشخص‌کننده‌ی اتمهای صادرکننده‌ی این طیفها میباشند.

IX ـ طیف نواری[1] (navāri). آنچه در قسمت VIII گفته شد در باب اتمهای اجسام بسیط بود. اگر مولکولهای اجسام مرکب را (مانند گاز امونیاک، سیانوژن، اکسیدهای فلزی، و بالاخص اکسید تیتان) مورد بررسی قرار دهیم طیفهای نواری (دارای نوارها) تشکیل میکردد، که هر یک مشخص‌کننده‌ی مولکولی است که طیف از آن پدید آمده. طیفهای نواری در دماهای نسبةً پست حاصل میشوند، زیرا اگر دما بحد کافی بالا رود، مولکولها به اتمها میشکنند (← شکند).

باید دانست که "نوارهای" طیف نواری در واقع عبارتند از خطوطی بسیار نزدیک به یکدیگر، منتها، سابقاً، چون وسیله‌ای برای تحلیل این گونه طیفها نداشتند آنها را طیفهای نواری می‌خواندند (در مقابل طیف خطی اتمها). امروز نوارهای بیشتر مولکولها را به خطوط طیفی تحلیل کرده‌اند. اصطلاح "طیف نواری" معمولا به طیف مولکولها اطلاق میشود، و حال آنکه طیفهای خطی و نواری هر دو از خطوطی تشکیل شده‌اند.

X ـ طیف جذبی[2] (jazbi). طیف جذبی عبارتست از طیف تشعشعات صادر از منبعی که خود طیف پیوسته دارند پس از عبور این تشعشعات از محیطی جاذب بعضی از آنها. در طیف جذبی، عموماً در محل خطوط درخشان طیف صدوری این محیط جاذب خطوط تاریک پدید میآید. بدین گونه، طیف جذبی دارای زمینه‌ای است پیوسته که خطوط تیره‌ای آنرا قطع میکنند. مثلا نور سفید یک قوس برقی طیف متصلی ایجاد میکند. از طرف دیگر، میدانیم (قسمت VIII) که اگر کمی ملح سودیوم در شعله‌ی مشعل بونزن وارد شود، دو خط زرد سودیوم حاصل میگردد. حال اگر این مشعل را بر سر راه نور سفید قوس برقی قرار دهیم، در طیف پیوسته‌ی نور سفید، در موضع خطوط زرد سودیوم، دو خط تیره پدید میآید. این پدیده معروفست به قلب خطوط[3]، و اول بار در ۱۸۶۰ کیرشهوف بدان پی برد. توجیه این پدیده اینست که سودیوم موجود در شعله تشعشعاتی را که خود میتواند صادر کند جذب میکند. البته سودیوم تشعشعات خاص خود را صادر میکند، ولی بعلت پایین بودن دمای شعله نسبت به دمای قوس، تشعشعی که سودیوم صادر میکند از آنچه جذب میکند کمتر است، و همین کیفیت است که بصورت خطوط تیره بر زمینه‌ی طیفی که قبلا متصل بوده است ظاهر میگردد. در اینجا محل خطوط (نه رنگ آنها) وسیله‌ی تشخیص سودیوم میشود. اگر دمای منبع نور سفید کمتر از دمای مشعل باشد، طیف متصلی ضعیف با خطوط درخشان سودیوم دیده میشود، زیرا، در این حالت، تشعشعات صادر از سودیوم بیش از تشعشاتی است که سودیوم جذب میکند.

XI ـ فواید طیف. مطالب سابق الذکر بستگی بین دمای منبع نور را از یک طرف با شدت نورانیت خطوط طیف و نیز با چگونگی خطوط طیف از طرف دیگر آشکار میسازد. مثلا ظاهر شدن طیف جرقه‌ای همواره حاکی از دماهای بسیار عالی است. ضمناً از این توضیحات معلوم میشود که چگونه میتوان از بررسی و مقایسه‌ی طیفها اطلاعات گرانبهائی در باب دمای منابع نور بدست آورد. نیز اغلب اطلاعاتی که در باب ساختمان فیزیکی خورشید و ستارگان و جو سیارات داریم ناشی از همین مطالعات طیفی است. ← تجزیه‌ی طیفی؛ طیفنما؛ طیفنگار جرمی. نیز ← طبقات طیفی؛ قوس قزح.

طیف اتمی[4] (teyfe atomi)، طیف تشعشعات صادر از یک اتم برانگیخته. این طیفها دارای طرحهای ظریف و کمابیش مشخص از خطوط طیفی هستند، که نظیر تشعشعات برقاطیسی جدا جدا از اتمهای تحریک‌شده هستند. اینگونه خطوط طیفی در نظر اول کیف اتفق مینمایند، ولی در واقع با ترتیب مشخصی تنظیم یافته‌اند، و تشکیل گروههائی موسوم به رشته‌های طیفی[5] میدهند. مثلا طیف ئیدروژن مشتمل بر سه رشته‌ی طیفی است به نام رشته‌های لایمن، بالمر، و پاشن. رشته‌ی لایمن را ثیودور لایمن[6] (ţiodor lāymən)، استاد دانشگاه هاروارد کشف کرد، و آن در حدود طول موج 0,1 میکرون است. رشته‌ی بالمر، از طول موج 0,4 میکرون تا 0,7 میکرون، به یوهان یاکوب بالمر[7] (yohān yākob bālmer) (۱۸۲۵-۹۸)، عالم سویسی، منسوب است. رشته‌ی پاشن، از طول موج 0,8 میکرون تا 1,9 میکرون، بوسیله‌ی فریدریش پاشن[8] (fridriš pāšen)، فیزیکدان آلمانی، کشف شد. نیلس بور اول کسی بود که این خطوط را بوسیله‌ی طرح اتمی معروف به اتم بور، بطریق نظری توجیه کرد. توضیح آنکه در یک اتم ئیدروژن، مدارات مجاز برای گردش الکترون بدور هسته‌ی اتم دوایری هستند که شعاع آنها مساوی $n^2 \times 10^{-8} \times 0{,}529$ سم است، که در آن n عددی طبیعی است. در دمای معمولی اطاق، اتمهای گاز ئیدروژن حالت عادی دارند، و لهذا در بیشتر اتمها الکترون بر کوچکترین مدار مجاز (مدار نظیر $n = 1$، یعنی با شعاع $0{,}529 \times 10^{-8}$ سم) میگردد. اما اگر بوسیله‌ی حرارت یا برق به گاز ئیدروژن انرژی دهیم، اتمهای آن تحریک میشوند، و الکترون بسیاری از اتمها به مداری با شعاع بزرگتر (نظیر مقادیر ۲، ۳، ۴، و غیره برای n) میجهد. مدت توقف یک الکترون تحریک‌شده در چنین مداری حد 10^{-8} ثانیه است، و سپس به مداری کوچکتر باز میجهد، و در این جهش انرژی صادر میکند (بصورت یک فوتون). خطوط طیفی به ظاهر ثابتی که در طیفنما دیده میشوند هر یک نتیجه‌ی جهشهای متعددی از این قبیل است که در عین حال صورت میگیرند. اگرچه طرح اتمی بور امروز بآن صورت مقبول نیست، توجیه خطوط طیفی ئیدروژن اساساً بشرح مذکور است. نظریه‌ی طیف اتمهای سنگینتر هم اگرچه پیچیده‌تر است بر همان اصول استوار می‌باشد.

طیف الکترونی: ← طیف، قسمت II.

طیف برقاطیسی: ← طیف، قسمت II؛ امواج برقاطیسی.

طیف بریده، طیفی که پیوسته نباشد. ← طیف، قسمت VI.

طیفبینی[9] (teyf.bini)، قسمتی از علم فیزیک که موضوع آن تحقیق نظری در طیف و در تعبیر آنست؛ و نیز تولید و بررسی طیف، و فن بکار بردن طیفنما.

طیف پرانرژی: ← طیف، قسمت II.

طیف پیوسته، طیفی که در آن همه‌ی طول موج‌های بین دو حد معین وجود دارند. ← طیف، قسمت VII.

طیف جذبی، طیف تشعشعات صادر از منبعی که خود طیف پیوسته دارند پس از عبور این تشعشعات از محیطی جاذب بعضی از آنها. ← طیف، قسمت X.

طیف جرقه‌ای، طیف حادث از اتمهای یونیده (قس طیف قوسی). طیف جرقه‌ای از اقسام طیف خطی است. ← طیف، قسمت VIII.

طیف جرمی[10] (teyfe jermi)، طیف روانه‌ای از ذرات دارای بار برقی (مانند الکترونها یا ذرات هسته‌ی اتمی) که بر حسب اجرامشان متفرق شده باشند (← طیف، قسمت I؛ طیفنگار جرمی).

طیف خالص: ← طیف، قسمت V.

طیف خطی، طیف حاصل از تشعشعی که در آن کمیت مورد بررسی متصل نباشد (بر خلاف طیف پیوسته). ← طیف، قسمت VIII؛ و نیز قسمت IX.

طیف خورشید: ← خورشید، قسمت III؛ فراونهوفر، خطوط. نیز ← طبقات طیفی.

طیفسنج: ← طیفنما.

طیفسنج جرمی: ← طیفنگار جرمی.

طیف صدوری، اصطلاحی کلی برای هر طیفی که از تشعشعات صادر از یک منبع تولید شود (در مقابل طیف جذبی). ← طیف، قسمت VI.

طیف قوسی، طیف حادث از اتمی که هیچیک از الکترونهای خود را از دست نداده است (قس طیف جرقه‌ای). طیف قوسی از اقسام طیف خطی است. ← طیف، قسمت VIII.

طیف مرئی، قسمتی از طیف نوری که چشم آدمی نسبت به آن حساس است. ← طیف، قسمت III.

طیف مغناطیسی: ← مغناطیس.

طیفنگار[11] (teyf.negār)، اسبابی که برای تهیه‌ی تصویر عکاسی یا نمودار یک طیف بکار میرود. ← طیفنما؛ طیفنگار جرمی. اسبابهائی که تشعشعات یا ذرات را برای تولید طیف آنها متفرق میکنند نیز طیفنگار میخوانند، و همچنین است اسبابهای لازم برای بعضی دیگر از تحقیقات طیفی، مانند آلاتی که قسمتی از طیف را مجزا میکنند، یا تشعشعات را به صورت تابه در میآورند، یا از طیف عکس برمیدارند، و غیره.

---

(۱) band spectrum (۲) absorbtion spectrum (۳) reversal of the lines (۴) atomic spectrum (۵) spectral series
(۶) Lyman (۷) Balmer (۸) Paschen (۹) spectroscopy (۱۰) mass spectrum (۱۱) spectrograph

طیفنگار جرمی[1] (teyf.negāre jermi) یا **طیفسنج جرمی**[2] (-sanje)، نام عمومی هر یک از اسبابهائی که روانه‌های ذرات دارای بار برقی را بر حسب اجرام آنها، بوسیله‌ی میدانهای منحرف‌ساز، تفکیک میکند (← طیف، قسمت I). هدف این تفکیک ممکن است پیداسازی ذرات مختلف یا تعیین اندازه‌ی نسبی آنها باشد، یا جدا کردن آنها باشد از یکدیگر برای بررسی خواصشان یا استفاده از آنها در تحقیقات دیگر. در اصطلاح دقیقتر، از اینگونه اسبابها آنهائی را که با عکسبرداری کار میکنند طیفنگار جرمی میخوانند، و آنهائی که وسیله‌ی قرائت اطلاعات مطلوب هستند و احیاناً ممکن است نمودارهائی نیز ایجاد کنند طیفسنج جرمی نامیده میشوند. اساس عمل این دستگاهها اینست که وقتی ذرات دارای بار برقی وارد یک میدان مغناطیسی قوی شوند منحرف میشوند، و هر قدر ذره سبکتر باشد انحرافش بیشتر است. اگر ذراتی را که بدین وسیله منحرف شده‌اند بر یک صفحه‌ی عکاسی بیندازیم، پس از ظاهر کردن صفحه خطوطی شبیه خطوط طیف نور بر صفحه ظاهر میشود، که هر یک نماینده‌ی دسته‌ی خاصی از ذرات تابنده است.

بوسیله‌ی طیفنگار جرمی میتوان همجاهای (ایزوتوپهای) یک عنصر را تعیین و جرم اتمی آنها را بدقت تعیین کرد. در ایام اخیر، طیفنگاری جرمی موارد استعمال فراوان یافته است، و در تحلیل مخلوطهای درهم‌پیچیده بسیار نافع واقع شده. مثلا، محصولات تصفیه و آمودن نفت مشتمل بر تعدادی ئیدروکربونهای بسیار نزدیک به یک دیگر است که تمیز دادن آنها از هم به وسیله‌ی تجزیه‌ی شیمیائی معمولی دشوار است، اما اگر این محصولات را یونیده کرده از طیفنگار جرمی بگذرانیم، از طیف جرمی هر یک از ترکیبات میتوان درصد آنرا تعیین نمود.

طیفنگاشت[3] (teyf.negāšt)، تصویر عکاسی یک طیف یا نمودار آن، که بوسیله‌ی طیفنگار فراهم میشود.

طیفنما[4] (teyf.nemā)، فنس **سپکتروسکوپ** (spektroskop)، اسبابی دارای انواع متعدد، برای تولید و مشاهده‌ی طیفها. نخستین طیفنماها، که در اوایل قرن اخیر بوسیله‌ی فراونهوفر، انگستروم، و دیگران ساخته شد، بر اساس تجربیات نیوتن در باب پراکند نور بوسیله‌ی منشور (← منشور، در فیزیک) بود. در بسیاری از طیفنماهای جدید، بجای منشور، شبکه‌ی پراش بکار میرود.

اجزای اصلی طیفنمای منشوری عبارتند از شکاف بسیار تنگ F (شکل، قسمت الف)، همروساز C، منشور P، که خط الرأسش موازی شکاف است؛ و دوربین نجومی L. شکاف را با نوری که میخواهند آنرا تحلیل و طیفش را تعیین کنند روشن میسازند. همروساز اشعه‌ی وارد از شکاف را متوازی میکند، و بر منشور میتاباند. منشور این اشعه را منکسر و بر حسب طول موجشان پراکنده میکند. شعاعهائی که از منشور

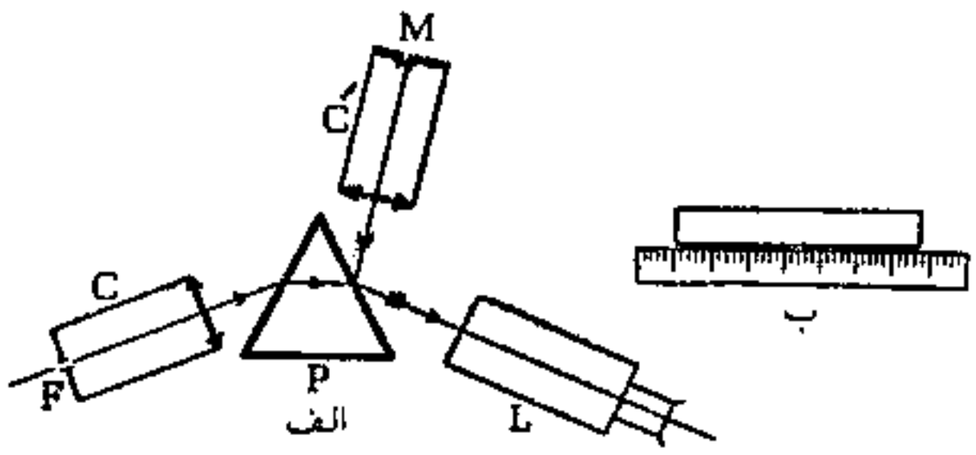

خارج میشوند وارد دوربین میشوند، دوربین چنان میزان میشود که طیف در صفحه‌ی کانونی آن تشکیل گردد. برای اینکه بتوان وضع تصاویر شکاف را، که هر یک بوسیله‌ی شعاعهای نور دارای طول موج معین تشکیل میشوند (← طیف، قسمت V)، مشخص کرد میکرومتری مانند M بکار میبرند، که نسبت به همروساز C حکم شیء را دارد. اشعه‌ای که از C خارج میشوند، پس از انعکاس بر منشور، نیز وارد دوربین L میشوند، و از آنها هم تصویری در صفحه‌ی کانونی دوربین تشکیل میگردد که، مانند ستاره‌ای مدرج، در کنار طیف قرار میگیرد (شکل، قسمت ب). بدینگونه میتوان تشعشعات مختلف طیف را بر حسب وضع آنها نسبت به این ستاره مشخص کرد. بعضی طیفنماها دایره‌ی مدرجی دارند که بر آنها میتوان انحراف شعاعهای منکسر را قرائت کرد. چنین طیفنما را طیفسنج[5] (teyf.sanj) میخوانند. بعضی طیفنماها، بجای دوربین، مجهز با دستگاه عکسبرداری از طیف هستند؛ چنین اسبابی را طیفنگار[6] (teyf.negār) نامند، و امروزه در بیشتر تحقیقات طیفی آنرا بکار میبرند. نیز ← خورنگار؛ طیفنگار جرمی.

طیف نواری، طیفی که در آن خطوط متمایز طیف دسته‌هائی (نوارها) تشکیل میدهند. این اصطلاح معمولا به طیف مولکولها اطلاق میشود. ← طیف، قسمت IX.

طیف نور سفید: ← طیف، قسمت IV.

طیفنورسنج[7] (teyf.nur.sanj)، اسبابی برای اندازه‌گیری توزیع انرژی طیفی در منابع نور. اساساً مرکب از طیفنما و نورسنج است.

طیف نوری: ← طیف، قسمت II.

طیفوریه: ← بایزید بسطامی.

طیفی (teyfi)، منسوب یا مربوط به طیف.

طیفی، خطوط[8]، هر یک از تصاویر خطی شکاف باریک طیفنما یا اسبابهای مشابه آن، که به وسیله‌ی نورهای مؤلفه‌ی تشعشعات صادر از یک منبع که بر شکاف تابیده است احداث میشود. اگر نور تابیده تکفام باشد تصویر شکاف یک خط نازک است. در غیر این صورت، یعنی اگر نور تابیده چند مؤلفه‌ی تکفام داشته باشد، چند تصویر خطی از این قبیل تشکیل میگردد. ← طیف، قسمت V.

طیفی، رشته‌های: ← طیف اتمی.

طیلسان (teylasān) یا **طساق** یا **طرحه** (tarha)، پارچه‌ای که برروی عمامه و شانه‌ها و دوش می‌افکنده‌اند. در آغاز، طیلسان خاص علما و قضات و فقها بوده است، و اهل زهد و تقوی آنرا میپوشیده‌اند، اما بعد عمومیت یافته. مرادف کلمه‌ی طیلسان، طاق است که بعضی تفاوت آنها را در این دانسته‌اند که طاق طیلسانی است که سبز باشد. بهر حال طاق و طیلسان در ادب فارسی با هم به کار رفته و نشانه‌ی زهد و تقوی و ظاهر پرهیزگار است، اگرچه از بعضی متون ادبی فارسی میتوان دریافت که در دوره‌ی اسلامی یهودیان نیز طیلسان میپوشیده‌اند. در اسپانیای دوره‌ی اسلامی نیز طیلسان عمومیت داشته و آنرا بر دوش می‌افکنده‌اند. بعضی میان طرحه و طیلسان تفاوت قائل شده‌اند، اما در حقیقت هر دو یک چیز است (شاید تفاوت آنها در این باشد که طرحه نوع آهارداده‌ی طیلسان است). ظاهراً طرحه‌ی قضات همیشه سیاه بوده است. زنان نیز در قدیم از طرحه استفاده می‌کرده‌اند و طرحه‌ی زنان بلندتر بوده و تا زمین کشیده میشده است. در اوایل قرن ۸م هق، زنان مصری از طرحه استفاده میکرده‌اند.

طیوه (tiva) یا **طیبه**، مصری قدیم **نت** (net)، در کتاب مقدس **نو** (no)، در مآخذ یونانی قدیم **تبای** (tebāy) و بعد **دیوسپولیس** (diospolis)، فنس **تب** (teb)، شهر مشهور قدیم مصر، در مصر علیا، که ویرانه‌هایش کنار رود نیل در ۶۵۰کیلومتری قاهره، نزدیک آبادیهای کنونی **کرنک** و **الاقصر** واقع است. این ویرانه‌ها از عالیترین ویرانه‌ها در جهان میباشند. بزرگترین آنها ویرانه‌ی معبد آمون در کرنک است.

شهر طیوه در دوره‌ی سلسله‌ی XII پادشاهان مصر پدید آمد، و سلسله‌های بعد تا زمان بطالسه بر آن افزودند. پس از آنکه هیکسوسها از مصر رانده شدند، طیوه پایتخت این مملکت گردید، و تا اوایل عهد سلسله‌ی XXI بدین حال بود. پس از آن‌جز در دوره‌ی کوتاهی در قرن ۷م قم، که دگر بار پایتخت شد اهمیت خود را از دست داد. بطالسه و نیز رومیان ابنیه‌ی آن را مرمت کردند. در ۲۷ قم زلزله‌ای بناهای باستانی آن را ویران کرد. از آن ببعد، از طیوه جز ویرانه‌هائی نمانده است.

یونانیان طیوه را به نام شهر صددروازه می‌شناختند. طیوه مرکز پرستش آمون بود، و معابد وسیع، دروازه‌ها، مجسمه‌ها، مقابر، و مسله‌های آن مشهور بود. ← الاقصر؛ کرنک.

طیی[9]، قبیله‌ی عرب؛ ← طی.

---

(۱)mass spectrograph (۲)mass spectrometer (۳)spectrogram (۴)spectroscope (۵)spectrometer (۶)spectrograph (۷)spectrophotometer (۸)spectral lines



ظافر، خلیفه‌ی فاطمی؛ ← فاطمیان.

ظاهر (zāher)، شهرت **ابونصر محمد ابن ناصر**، ملقب به **الظاهر بامر الله** (az.zāhero be amre l.lāh')، ۵۷۱–۶۲۳ هق، ۳۵مین خلیفه‌ی (۶۲۲–۶۲۳ هق) عباسی؛ پسر و جانشین ناصر عباسی. ناصر او را به جانشینی خود برگزید، ولی سپس تغییر رأی داد، و پسر جوانتر خود علی را ولیعهد کرد، ولی علی در ۶۱۲ هق درگذشت، و ناصر دگر بار محمد را به جانشینی انتخاب کرد. بیشتر عمرش تحت نظر و عملا در حبس پدر گذشت، و هنگامی که بجای پدر نشست بیش از ۵۰ سال داشت. ظاهر دیندار و عدالتشعار بود، اما خلافت او چندان دوام نیافت، و بعد از نه ماه و چند روز وفات یافت. ابن اثیر، مورخ مشهور، معاصر او بود.

ظاهر، شهرت **علی ابن منصور**، ملقب به **الظاهر لاعزاز دین الله** (az.zāhero le e'zāze dine l.lāh')، ۳۹۵–۴۲۷ هق، خلیفه‌ی (۴۱۱–۴۲۷ هق) فاطمی مصر. بعد از وفات پدرش، حاکم، به خلافت نشست، اما بسبب صغر سن وی، اداره‌ی امور در دست عمه‌اش ست الملک بود، و این وضع تا وفات (۴۱۵ هق) ست الملک ادامه داشت. در زمان ظاهر، اوضاع مصر پریشان شد، و استیلای فاطمیان بر شام به مخاطره افتاد. نیز ← حمزة ابن علی روزنی.

ظاهر، ملک [الملک الظاهر]، ← بیبرس؛ برقوق؛ ملک ظاهر.

ظاهر کردن، در عکاسی، ← ظهور.

ظاهره، ناحیه، ← عمان.

ظاهری، مذهب؛ ← ظاهریه.

ظاهریه (zāheriyye)، طایفه‌ای از فقهای اهل سنت (← سنی) که مستند استنباط احکام را فقط ظاهر قرآن و سنت میشمارند، و با رأی و قیاس و استحسان و تقلید و استصحاب مخالفت دارند. مؤسس این مذهب، داود ظاهری (فد ۲۷۰ هق)، کتابهای بسیار نوشت، و این مذهب بنام او مذهب داود و مذهب داودی، و پیروان آن داودیه نیز خوانده میشوند. مذهب ظاهریه در ایران و عراق شهرت و انتشاری قابل ملاحظه یافت، و در اندلس، ابن حزم به نشر و دفاع از آن مذهب اهتمام کرد. در عهد سلطنت (۵۸۰–۵۹۵ هق) یعقوب المنصور (← موحدون) در المغرب و اسپانیای اسلامی، مذهب ظاهری در قلمرو وی مدار فتاوی واقع گشت، ولی این مذهب رونق و دوام نیافت، و مورد توجه فقها نشد. شعرانی در کتاب المیزان الشعرانیه پاره‌ای از آرا و فتاوی خاص ظاهریه را نقل کرده است.

ظرب، از اسبان پیغمبر اسلام، ← محمد، قسمت ۵۱.

ظرفیت[1] (zarfiyyat)، در برق، نسبت بار برقی یک جسم هادی برق به پتانسیل آن؛ یا نسبت بار برقی سلاح مثبت یک خازن برق به اختلاف پتانسیل بین دو سلاح. هر قدر ظرفیت یک خازن بیشتر باشد، بازاء اختلاف پتانسیل معیّن بین دو سلاح، بار برقی بیشتری ذخیره میکند. واحد عملی ظرفیت فاراد است. نیز جدول V مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ملاحظه کنید (ص ۱۳۱۹).

ظرفیت[2]، گنجایش یک ظرف یا مخزن، یعنی حجم مایع یا گازی که در آن میگنجد. ظرفیت یک ظرف یا مخزن تقریباً مساوی حجم جسم جامدی است که در آن میگنجد مشروط بر اینکه این جسم بصورت گرد درآمده باشد. واحد ظرفیت در سلسله‌ی متری لیتر است. نیز جدول I و II و III مقاله‌ی سلسله‌ی آحاد را ملاحظه کنید (صص ۱۳۱۸–۱۹).

ظرفیت[3] [ظرفیت شیمیائی] یا **خورند**[3] (xorand)، فنس والانس (vālāNs)، در شیمی، قدرت متقابل عناصر شیمیائی برای ترکیب شدن با یکدیگر و تشکیل دادن مولکول. از جنبه‌ی کمی، ظرفیت یک عنصر عبارتست از عده‌ی اتمهای ئیدروژن یا کلور که با یک اتم آن عنصر ترکیب میشوند؛ یا (بر طبق نظریه‌ی الکترونی والانس) عده‌ی الکترونهائی که اتم یک عنصر میتواند بگیرد یا بدهد یا در زوج آنها با اتمهای دیگر سهیم شود. برای ظرفیت عناصر مختلف جدول عناصر را در مقاله‌ی عنصر ملاحظه کنید.

اصل مفهوم ظرفیت از س ا. فرنکلند است، که در ۱۸۵۲ نظریه‌ای بدین مضمون بیان کرد که عده‌ی اتمهائی از یک عنصر که با یک اتم از عنصری دیگر ترکیب میشوند عددی صحیح است.

ظرفیت همیشه عددی صحیح است، و از ۸ تجاوز نمیکند. عناصری را که ظرفیتشان ۱، ۲، یا ۳ است، بترتیب، یکظرفیتی، دوظرفیتی، و سه‌ظرفیتی میخوانند، و قس علیهذا. بوسیله‌ی تعریف مذکور میتوان از روی فورمولهای شیمیائی ظرفیت عناصر را تعیین کرد. مثلا فورمول آب (H_2O) نشان میدهد که اکسیژن دوظرفیتی است، زیرا یک اتم آن با دو اتم ئیدروژن ترکیب شده است. فورمولهای امونیاک (NH_3) و کلورور سودیوم (NaCl) نشان میدهند که نیتروژن سه ظرفیتی است و سودیوم یکظرفیتی.

بعضی از عناصر مثبتبار و برخی منفیبار میباشند. مثلا، ئیدروژن و عناصر فلزی مثبتبار و کلور و سایر نافلزات منفیبار هستند. در ترکیب عناصر با یکدیگر، عنصرهای منفیبار آنهائی را که مثبتبار هستند جذب میکنند، و با آنها ترکیب میشوند. بعضی از عناصر منفیبار با عنصر منفیبارتر ترکیب میشوند. مثلا، گوگرد، که عنصری منفیبار است، هم با اکسیژن منفیبارتر به صورت انیدرید سولفورو (SO_2) ترکیب میشود، و هم با روی مثبتبار به صورت سولفور روی (ZnS).

مفهوم ظرفیت نقش بسیار مهمی در پیشرفت تحقیقات شیمیائی داشته است، و در عین حال، متضمن مشکلاتی هم بوده، که از مهمترین آنها اینست که بسیاری از عناصر ظرفیتهای متعدد دارند.

I – نظریه‌ی الکترونی ظرفیت. یکی از پیروزیهای نظریه‌ی جدید ساختمان اتم توجیه ظرفیت شیمیائی است. هر اتم یک هسته دارد که دارای بار برقی مثبت است، و آن را الکترونهائی احاطه کرده‌اند؛ این الکترونها بر مدارهای معین در قشرهای الکترونی متحد المرکز (← قشر

عنصر	علامت شیمیائی	هسته: پروتون	هسته: نوترون	الکترونها در قشرهای K	L	M
ئیدروژن	H	۱	۰	۱		
هلیوم	He	۲	۲	۲		
کربون	C	۶	۶	۲	۴	
اکسیژن	O	۸	۸	۲	۶	
نئون	Ne	۱۰	۱۰	۲	۸	
سودیوم	Na	۱۱	۱۲	۲	۸	۱
آلومینیوم	Al	۱۳	۱۴	۲	۸	۳
گوگرد	S	۱۶	۱۶	۲	۸	۶
کلور	Cl	۱۷	۱۸	۲	۸	۷
آرگون	Ar	۱۸	۲۲	۲	۸	۸

(۱)capacitance; electrical capacity (۲)capacity (۳)valence

الکترونی) گرد هسته‌ی اتم دوران میکنند. در جدول سابق، عده‌ی پروتونها و نوترونهای اتمهای بعضی از عناصر که ذکرشان در این مقاله میآید، و نیز عده‌ی الکترونهای آنها در قشرهای مختلف آمده است (در جدول تناوب، همراه مقاله‌ی قانون تناوب، این اطلاعات در مورد همه‌ی عناصر مندرج است). با این اطلاعات میتوان ساختمان اتمهای مختلف را بوسیله‌ی تصویر نمایش داد. مثلا، اتم ئیدروژن با هسته‌ای شامل یک پروتون (p) و یک الکترون (e) در قشر K نمایش داده میشود (شکل ۱)، و اتم آلومینیوم با هسته‌ای شامل ۱۳



شکل ۱. اتم ئیدروژن

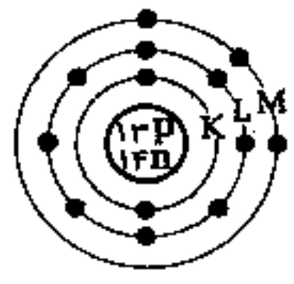

شکل ۲. اتم آلومینیوم

پروتون و ۱۴ نوترون (n)، و بترتیب، ۲، ۸، و ۳ الکترون در قشرهای K، L، و M (شکل ۲).

اتمهای در حال عادی "موازنه‌ی برقی" دارند، یعنی از جنبه‌ی برقی خنثا میباشند (← اتم). اتم هلیوم، نئون، آرگون، و سایر گازهای بی‌اثر بسیار پایدارند، زیرا قشر خارجی اتم هر یک از این عناصر پُر است، یعنی حد اعلای تعداد الکترونهائی را که آن قشر برای آنها جا دارد دارا میباشد (← قشر الکترونی)، و همین امر سبب "موازنه‌ی ساختمانی" آنهاست. جمع آمدن موازنه‌ی برقی و موازنه‌ی ساختمانی سبب پایداری و عدم فعالیت شیمیائی این عناصر است. سایر عناصری که در جدول مشاهده میشود، از لحاظ ساختمانی، کمابیش موازنه‌ی ساختمانی ندارند؛ اتمهای آنها گرایش دارند که به اتمهای دیگر الکترون بدهند، یا از آنها الکترون بگیرند، یا با آنها در الکترونهائی سهیم شوند، تا بدین وسیله قشر خارجی خود را تکمیل کنند. فعالیت شیمیائی یک عنصر به دو عامل بستگی دارد: (۱) عده‌ی الکترونها در قشر خارجی اتم آن؛ و (۲) گرایش اتم به کسب موازنه‌ی ساختمانی از طریق تکمیل کردن قشر خارجی خود. بدین جهت است که قشر خارجی اتم را **قشر ظرفیتی** و الکترونهای آن را **الکترونهای ظرفیتی** میخوانند. بطور کلی، وقتی که قشر خارجی اتم (قشر ظرفیتی) کمتر از ۴ الکترون داشته باشد، آن اتم "دهنده" است (یعنی آسانتر الکترون میدهد)، و فلز محسوب میشود، و اگر عنصری بیش از ۴ الکترون در قشر خارجی داشته باشد "گیرنده" است (یعنی الکترون میگیرد)، و نافلز میباشد. مثلا اتم سودیوم در قشر خارجی فقط یک الکترون و در قشر ما قبل آخر ۸ الکترون دارد، و قشر خارجی اتم کلور ۷ الکترون (شکل ۳). در ترکیب سودیوم با کلور و تولید کلورور سودیوم (نمک طعام)، اتم کلور الکترون ظرفیتی سودیوم را میگیرد، و بدین گونه، قشر خارجی هر دو اتم کامل میشود، و هر دو اتم تعادل ساختمانی مییابند. البته، پس از اینکه اتم سودیوم یک الکترون از دست داد، تبدیل به یون مثبت سودیوم میشود (شکل ۴)، و نیز اتم کلور، پس از گرفتن یک

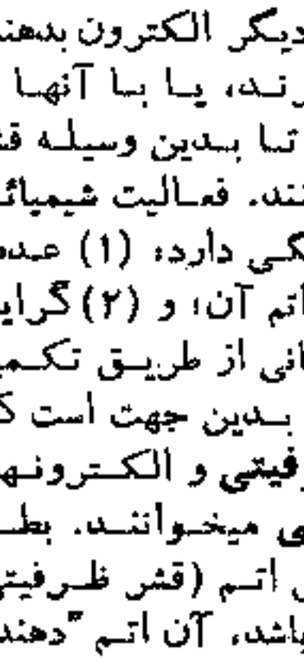

شکل ۳. ترکیب سودیوم با کلور

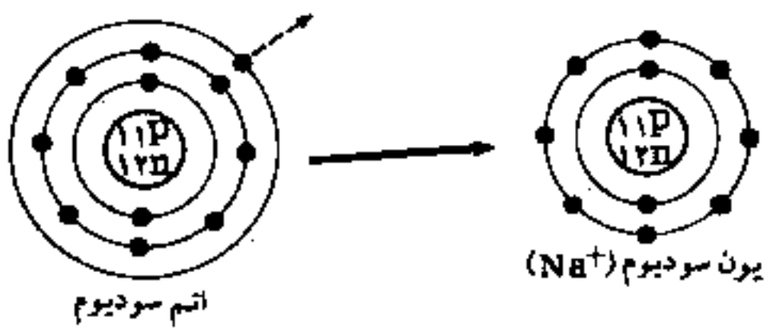

شکل ۴. اتم سودیوم با از دست‌دادن یک الکترون تبدیل به یون مثبت سودیوم میشود.

الکترون اضافی، تبدیل به یون منفی کلور میگردد (شکل ۵). این یونها با نیروی ایستائیرقی جذب

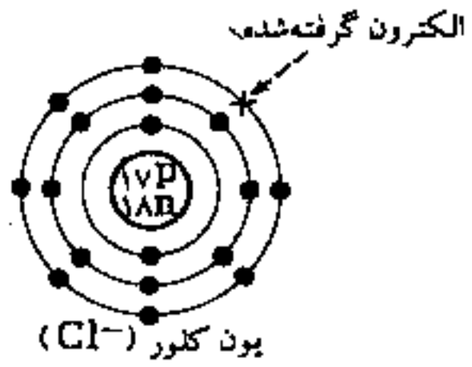

شکل ۵. اتم کلور با گرفتن یک الکترون تبدیل به یون منفی کلور میشود.

یکدیگر شده مولکول کلورور سودیوم را میسازند. این نوع اتصال را اصطلاحاً یک بند یا اتصال برقظرفیتی خوانند. [بَنْد[1] یا اتصال[2] شیمیائی عبارتست از سازوکار الکترونیی که بدان وسیله اتمها در یک مولکول جذب یکدیگر میشوند؛ به عبارت دیگر بند یا اتصال شیمیائی نیروئی است که اتمها را در یک مولکول با هم نگاه میدارد. علامتی را که برای نمایش دادن بند شیمیائی بکار میرود نیز بند خوانند.] نیز ← منفیبار؛ مثبتبار.

در مثال ترکیب سودیوم با کلور، بر طبق تعریف مذکور در اول مقاله، ظرفیت کلور برابر ۱، و ظرفیت سودیوم نیز برابر ۱ است؛ به عبارت دیگر، میتوان بار مثبت یون سودیوم (+1) را ظرفیت مثبت سودیوم، و بار منفی یون کلور (−1) را ظرفیت منفی کلور گرفت. متعدد بودن ظرفیتهای یک عنصر ناشی از اینست که تعداد الکترونهائی که این عنصر در ترکیبات مختلف میدهد یا میگیرد یا به اشتراک میگذارد متفاوتند.

برای نمایش دادن اتمها از لحاظ اینکه بالقوه چگونه در فعل و انفعالات شیمیائی میتوانند وارد شوند، الکترونهای ظرفیتی را بوسیله‌ی نقاطی و باقی اتم را بوسیله‌ی علامت شیمیائی معمولی آن نمایش میدهند. مثلا، اتم ئیدروژن را بصورت $H^{\cdot}$، اتم سودیوم را به صورت $Na^{\cdot}$، اتم اکسیژن را به صورت $:\ddot{O}:$، و اتم کلور را به صورت $:\ddot{Cl}:$ مینویسند. یون سودیوم را به صورت Na^+ مینویسند تا معلوم شود که اتم سودیوم الکترون خود را از دست داده است، و به یون مثبت تبدیل شده. یون کلور به صورت $[:\ddot{Cl}:]^-$ یا مختصراً Cl^- نوشته میشود تا نشان داده شود که یک بار برقی منفی دارد.

از جنبه‌ی الکترونی، ظرفیت را میتوان به دو نوع عمده تقسیم کرد: ظرفیت یونی یا برقظرفیت، و ظرفیت مشارکتی یا کووالانس.

II ـ ظرفیت یونی[3] (yoni) یا **برقظرفیت[4]** (barq.zarfiyyat). ظرفیت یونی ظرفیتی است که با انتقال یک یا چند الکترون از اتمی به اتم دیگر، همراه با ساخته شدن یون، مشخص میشود، و عبارتست از عده‌ی بارهای مثبت یا منفیی که یک اتم، بسبب دادن یا گرفتن الکترونها، کسب میکند. ترکیباتی را که بدین گونه ساخته میشوند ترکیبات یونی (یا برقظرفیتی) و بند (یا اتصال) آنها را بند یونی (یا برقظرفیتی) نامند. مثال این نوع ترکیبات همان نمک طعام است، که در قسمت I مذکور شد. ترکیبات یونی در حالت انحلال یا مذاب برق را هدایت میکنند.

رادیکالها نیز دارای ظرفیت برقظرفیتی هستند. مثلا، رادیکال SO_4 دارای ظرفیت ۲ برقظرفیتی است.

III ـ ظرفیت مشارکتی[5] یا کووالانس[5] (kovālāns، از فنـ). ظرفیت مشارکتی ظرفیتی است که دو اتم یک یا چند زوج الکترون به اشتراک میگذارند، و ایجاد اتصال مشترک می‌کنند؛ و از جنبه‌ی کمی عبارتست از تعداد زوجهای الکترونهائی که یک اتم میتواند در آنها با اتمهای مجاور شریک شود. ترکیباتی را که بدینگونه فراهم میآیند ترکیبات کووالان[6] (kovālān؛ از فنس) و اتصال آنها را اتصال کووالان یا اتصال اتمی نامند. مثال ساده‌ی آن مولکول ئیدروژن است، که از دو اتم ئیدروژن ساخته میشود (شکل ۶). هر اتم ئیدروژن یک الکترون دارد. چون قشر K (← قشر الکترونی) با دو الکترون کامل میشود، دو اتم ئیدروژن در الکترونهای خود شریک میشوند، و یک مولکول ئیدروژن میسازند، که در آن، قشر خارجی هر اتم دارای دو الکترون میباشد. اگر اتم ئیدروژن به $H^{\cdot}$ (یا $H_{\cdot}$) نمایش داده شود، مولکول ئیدروژن $H:H$ خواهد بود، که معمولا بصورت H_2 یا $H—H$ نوشته میشود، و در این مولکول، هیچ یک از دو اتم را نمیتوان گفت که مثبت یا منفی است. همچنین، مولکول کلور (Cl_2) عبارتست از: $:\ddot{Cl}:\ddot{Cl}:$، و مولکول اسید کلوریدریک (HCl) عبارت از $H:\ddot{Cl}:$ میباشد. متان (CH_4) را میتوان به صورت

$$\begin{matrix} & H & \\ H: & \ddot{C} & :H \\ & \ddot{H} & \end{matrix}$$



شکل ۶. مولکول ئیدروژن

(۱)(chemical) bond (۲)linkage; link (۳)ionic valence (۴)electrovalence (۵)covalence (۶)covalent

نوشت، که در آن، هر اتم ئیدروژن در الکترون خود با اتم کربون شریک میشود (شکل ۷). در شیمی ترکیبات کربون، یک جفت الکترون را بوسیله‌ی یک خط (بند یا اتصال) نمایش میدهند؛ مثلا CH_4 را بدین صورت مینویسند:

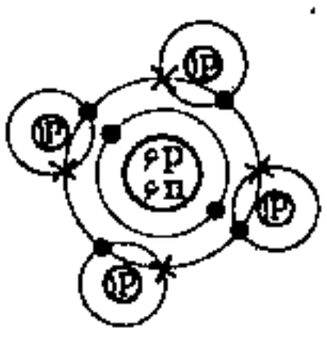

شکل ۷. مولکول متان

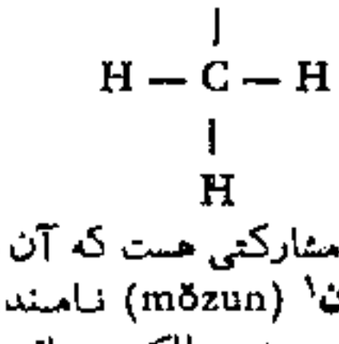

نوعی از ظرفیت مشارکتی هست که آن را **ظرفیت مشارکتی موزون**[1] (mōzun) نامند، و در آن فقط اتم یکی از دو عنصر الکترونهائی به شرکت میدهد. مثلا، هر اتم ازت، که ۵ الکترون در قشر خارجی خود دارد، برای کامل کردن قشر خارجی خود نیازمند ۳ الکترون است. وقتی که ۳ اتم ئیدروژن با یک اتم ازت، هر ۳ زوج الکترون شریک شوند قشر خارجی هر دو عنصر کامل میگردد، و گاز امونیاک با فرمول

بدست میآید. در مولکول امونیاک، اتم ازت یک زوج الکترون اشغال‌نشده دارد، که میتواند این زوج الکترون خود را با یک یون ئیدروژن (H^+) به اشتراک بگذارد و ایجاد یون آمونیوم با فرمول

بنماید. اتصال اخیر نمونه‌ی اتصال مشارکتی موزون است.

ظرفیت حرارتی[2] (zarfiyyate harārati)، در فیزیک، مقدار حرارتی که باید به جسمی داد تا دمای آن یک درجه‌ی صدبخشی بالا رود. ظرفیت حرارتی مساوی حاصلضرب جرم جسم است در **حرارت مخصوص** آن. اگر جسم از مواد مختلف ساخته شده باشد، ظرفیت حرارتی آن مساوی مجموع ظرفیت‌های حرارتی اجزای آنست. مثلا اگر ظرفی مفرغی به وزن ۱۰۰ گرم محتوی ۳۰۰ گرم آب باشد، با توجه به اینکه حرارت مخصوص مفرغ ۰٫۰۹۴ و حرارت مخصوص آب ۱ است، ظرفیت حرارتی ظرف مذکور با آب چنین خواهد بود:

کالری ۳۰۹٫۴ = ۱ × ۳۰۰ + ۰٫۰۹۴ × ۱۰۰

ظرفیت مشارکتی: ← ظرفیت، در شیمی، قسمت III.

ظرفیت یونی: ← ظرفیت، در شیمی، قسمت III.

ظروف مرتبطه، قانون (zorufe mortabete)، قانونی در فیزیک، بدین مضمون که اگر یک مایع در چند ظرف مرتبط، در مجاورت هوا، در حال تعادل باشد، شکل ظرفها هر چه باشد، سطوح آزاد آن مایع در آنها در یک صفحه‌ی افقی قرار دارد (شکل ۱). این خاصیت ناشی از اینست که اختلاف

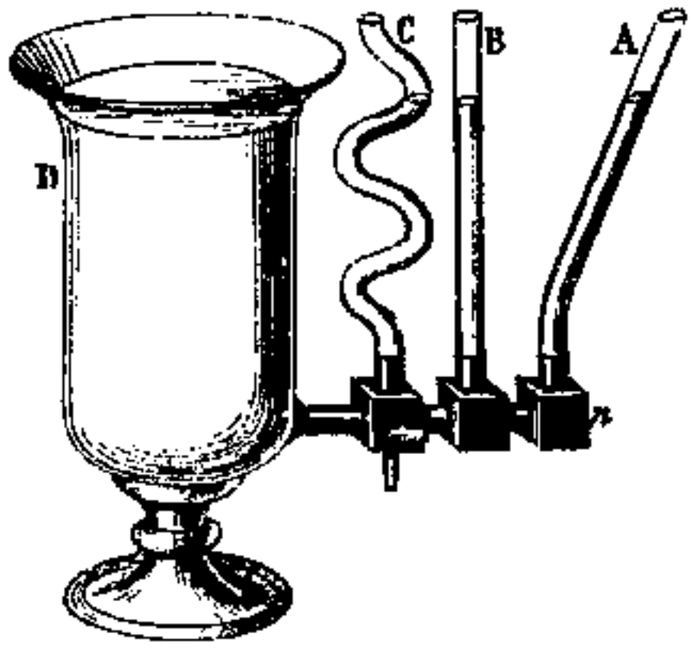

شکل ۱. قانون ظروف مرتبطه

فشار در دو نقطه‌ی یک مایع در حال تعادل، که فقط تحت تأثیر قوه‌ی ثقل است، متناسب با اختلاف ارتفاعات آن دو نقطه میباشد. حال اگر صفحه‌ی افقی مشترکی بین چند ظرف مرتبط تصور کنیم (شکل ۲) دیده میشود که تعادل مایع در صورت

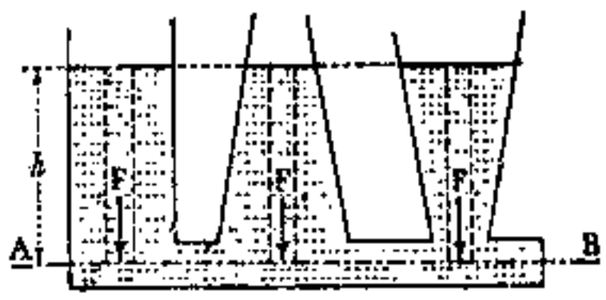

شکل ۲

وجود اختلاف ارتفاع بین سطوح آزاد آن در این ظرف ممکن نیست.

بنا بر قانون ظروف مرتبطه، هر وقت که دو ظرف محتوی یک مایع را با هم مرتبط سازیم، مایع در آنها به حرکت درمیآید تا هنگامی که سطح آزاد آن در دو ظرف یکسان گردد؛ این حرکت از طرف ظرفی است که سطح مایع در آن بالاتر است به طرف ظرف دیگر. توجیه جهش (طبیعی یا مصنوعی) آب، مثلا جهش آب از فواره‌ها، بر طبق این قانون صورت میگیرد. مثلا در شکل ۳، وقتی شیر بسته است، سطوح آب در دو لوله اختلاف ارتفاعی برابر cd دارند؛ اگر شیر را باز کنیم، آب از لوله‌ی کوتاه چنان فوران می‌کند تا به سطحی همتراز با سطح آب در لوله‌ی ظرف چپ برسد. توجیه فوران آب از چاه آرتزین همین است. در تراز آبی و در رسانیدن آب به نقاط مختلف شهر بوسیله‌ی لوله‌کشی نیز از این قانون استفاده میشود.

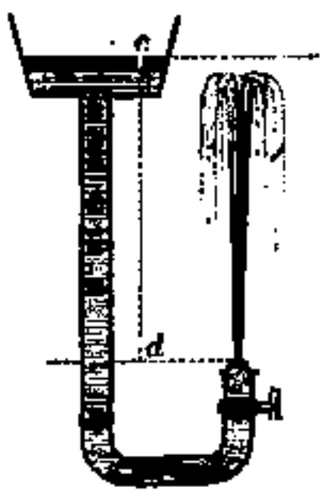

شکل ۳. اساس عمل فواره

قانون ظروف مرتبطه در مورد مایعات متفاوت اختلاط‌ناپذیر (مانند آب و جیوه) برقرار نیست.

ظفار (zafār)، پایتخت باستانی مملکت حمیر، که ویرانه‌های آن در یمن جنوبی، در حدود ۱۶ کیلومتری آبادی کنونی یریم (yarim)، باقی است. پلینی و بطلمیوس از آن نام برده‌اند، و ذکرش در بعضی دیگر از مآخذ یونانی و رومی آمده است. قصر سلطنتی مشهور ریدان (raydān) ظاهراً در ظفار بوده است؛ و به قول دیگر، ریدان نام سابق ظفار بوده است. بقول ادریسی، ظفار از مهمترین و مشهورترین بلاد یمن و مقر شاهان حمیر بوده است، و در ناحیه‌ی یحصب (yahseb)، که ظفار نیز خوانده میشده، قرار داشته است. در نتیجه‌ی استیلای حبشیان بر یمن (← حمیر)، و خاصه بعد از ظهور دین اسلام، ظفار بتدریج رو به ویرانی گذاشت، و سبب عمده‌ی این امر قطع ارتباط آن از شاهراههای تجارتی بود.

دو محل دیگر بنام ظفار در یمن هست، یکی ویرانه‌ای در جغ صنعا، و دیگری تلی در ۳۲ کیلومتری لغ صنعا، نزدیک کوکبان.

ظفار (zafār، حالیه گاه zofār)، شهر ویران باستانی و دشت اطراف آن، در گوشه‌ی جنوبی شبه جزیره‌ی عربستان، کنار قهر، بین حضرموت و عمان، که جزء مهره بشمار میآید. ظفار در ناحیه‌ی تولید بخور (← جاده‌ی بخور) قرار داشته است، و به احتمال قوی، از ظفار پایتخت شاهان حمیر قدیمتر بوده. بعضی از جغرافیانویسان مسلمان از جاده‌ی ساحلی عدن-ظفار-عمان نام برده‌اند. احمد ابن عبدالله در ۶۱۸ هق ظفار را ویران کرد، و شهری بنام منصوره در مجاورت آن بنا نهاد، که بعداً به همان نام ظفار معروف شد. در ۶۶۴ هق، محمود ابن احمد، از ملوک هرمز، ظفار را گرفت و تاراج کرد.

ظفر خان (zafar xān)، شهرت **خواجه احسن‌الله خان** (xāje ahsano'l.lāh xān)، ف ۱۰۷۳ هق، امیر و سردار شاعرپرور و ادیب هند. وی چندی در کابل و یک چند در کشمیر فرمانروائی داشت. صائب تبریزی و کلیم و اقران آنها در مجلس او تقرب و مکانت تمام داشتند، و در اشعار خود او را ستایش مینمودند. ظفر خان خود نیز از قریحه‌ی شاعری بهره داشت، و "احسن" تخلص میکرد. تأثیر فکر و اسلوب صائب تبریزی در اشعار او پیداست. ظفر خان در لاهور وفات یافت.

ظفرنامه (zafar.nāme)، رساله‌ای در پند و اندرز و کشورداری، بفارسی، منسوب به ابن سینا. بقول حاجی خلیفه، اصل این رساله به زبان پهلوی و مشتمل بر سؤالهای انوشروان و پاسخهای بزرگمهر بوده که انوشروان آنها را تدوین نموده، و ابن سینا به امر نوح ابن منصور سامانی آنرا به فارسی ترجمه کرده است (← پندنامه‌ی انوشیروان). ظفرنامه ظاهراً اول بار در ۱۸۸۳ در پاریس در ضمن جلد اول کتاب منتخبات فارسی (تألیف شفر) و سپس در تهران مکرر بطبع رسیده است.

ظفرنامه، کتابی بفارسی، در شرح حال امیر تیمور و فتوحات او و وقایع چند سال پس از مرگ وی (از جمله سلطنت خلیل سلطان نوه‌ی تیمور)، تألیف **شرف‌الدین علی یزدی** (ف ۸۵۸ هق)، نویسنده و شاعر قرن ۹م هق. این کتاب مبتنی است بر آنچه به دستور ابراهیم سلطان تیموری، پسر شاهرخ و نوه‌ی تیمور، در هنگام حکمرانی در فارس از نوشته‌ها و گزارش‌های

(۱) coordinate covalence (۲) heat capacity; thermal capacity

بخشیان و روزنامه‌نویسان و وقایع‌نگاران معاصر تیمور جمع و مرتب میشد، و شرف‌الدین آن را به نثر فارسی منشیانه‌ی معمول آن عصر درمیآورد، و با اشعار فارسی و عربی و آیات و امثال زینت میداد. تاریخ اتمام کتاب سال ۸۲۸ هق است، و ماده‌تاریخ آن "صُنِّفَ فی شیراز" میباشد. شرف الدین بر این کتاب افتتاح یا مقدمه‌ای نوشته است، که عنوان آن تاریخ جهانگیر است، و مشتمل است بر نسبنامه‌ی خانان ترک و تاریخ چنگیز و اعقاب او. مطالب این مقدمه هم، مانند متن ظفرنامه، به دستور ابراهیم سلطان جمع شده، و بقلم شرف الدین به تحریر درآمده است. اما بسیاری از نسخ خطی و نیز نسخه‌ی چاپ کلکته (۲ جلد، ۱۸۸۷–۸) و نسخه‌ی چاپ تهران (۲ جلد، ۱۳۳۶ هش) فاقد این مقدمه هستند.

بعضی از نسخ خطی ظفرنامه دارای مینیاتورهای زیبائی است، از آن جمله است نسخه‌ای خطی، که نقاشیهای آن به خامه‌ی بهزاد است، و متعلق به رابرت گرت[1] (rābərt garət) میباشد، و شرح آن را سر تامس آرنلد[2] (sər tāməs ārnəld*) در کتاب بهزاد و نقاشیهای او در نسخه‌ی خطی ظفرنامه آورده است (لندن، ۱۹۳۰). پتی دو لا کروا خلاصه‌ی ظفرنامه را به فرانسه ترجمه کرده است (چاپ پاریس، ۱۷۲۲، و دلفت، ۱۷۲۳). از روی این ترجمه‌ی فرانسوی، ترجمه‌ای به انگلیسی شده است (لندن، ۱۷۲۳). ظفرنامه چندین بار نیز به فارسی تلخیص شده است، و محمد ابن احمد عجمی آن را به ترکی ترجمه کرده است.

ظفرنامه (zafar.nāme)، منظومه‌ی حماسی تاریخی در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، از حمدالله مستوفی، در باره‌ی تاریخ عرب و عجم و مغول. شاعر این منظومه را در ۷۵٬۰۰۰ بیت سروده است، و ۱۵ سال درین کار رنج برده. ظفرنامه در ۷۳۵ هق بپایان آمده، و نخستین حماسه‌ی تاریخی موجود بعد از شاهنامه‌ی فردوسی است.

ظفرنامه دارای سه قسم است: قسم اول، که در تاریخ حکومت عرب است، اسلامی نام دارد، و شامل زندگانی پیغمبر اسلام و خلافت خلفای راشدین و بنی امیه و بنی عباس است؛ قسم دوم احکام نام دارد، و شامل تاریخ پادشاهان ایران از صفاریان تا قراختائیان کرمان میباشد؛ قسم سوم سلطانی نام دارد، و شامل حال پادشاهان مغول تا ابوسعید بهادر خان است. ظفرنامه هنوز چاپ نشده است، و نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی موجود است.

ظفرنامه یا تیمورنامه: ← هاتفی جامی.

ظفرنامه‌ی شامی (zafar.nāmeye šāmi)، کتابی بفارسی، در تاریخ سلطنت امیر تیمور، تألیف نظام‌الدین شامی. نویسنده این کتاب را، بدستور امیر تیمور، در سال ۸۰۴ هق آغاز کرده و تا حوادث سال ۸۰۶ هق را در آن آورده است. در ۸۱۴ هق، حافظ ابرو بفرمان شاهرخ، ذیلی بر این کتاب نوشته است (← زبدة التواریخ). ظفرنامه‌ی شامی در بیروت بوسیله‌ی ف. تاولر، مستشرق چک، به چاپ رسیده (۱۹۳۷) و همین خاور‌شناس، ذیل ظفرنامه را نیز، که تألیف حافظ ابرو است، در پراگ به طبع رسانده است (۱۹۳۴).

ظفرنامه‌ی شاهجهانی: ← قدسی مشهدی.

ظل (zell) [= سایه]، در اصطلاح صوفیه و عرفا، کنایه است از وجود اضافی، که عبارتست از وجود همه‌ی ممکنات و آنچه بیرون از ذات خداوند است. صوفیه، که این اصطلاح را در ادب خویش بکار میبرند، غالباً از وجود مطلق (ذات حق) به نور تعبیر میکنند، و از عدم و عدم مطلق به ظلمت. در این صورت، همه‌ی عالم امکان و جهان خارج را، که در واقع چیزی جز فیضان وجود مطلق، یعنی ذات الاهی نیست، بمناسبت، تشبیه به سایه و ظل کرده‌اند. قائلین به وحدت وجود البته ظل را از نور جدا نمیدانند، و کَثرات ظاهری (یعنی اختلافات محسوس در عالم وجود) را موهوم میشمارند. همچنین، صوفیه انسان کامل را ظل الله، و عقل را ظل اول میخوانند.

ظل، در فیزیک، ← سایه.

ظل[3] (zell) یا **تانژانت** (tānjānt، از فنس)، یکی از نسبتهای مثلثاتی و یکی از خطوط مثلثاتی (← مثلثات). ظل زاویه یا قوس α را بعلامت tgα یا tanα نمایش میدهند. بنا بر تعریف، در یک مثلث قائم الزاویه، ظل هر زاویه‌ی حاده عبارتست از نسبت ضلع مقابل آن به ضلع مجاورش. مثلا در مثلث ABC (شکل مقاله‌ی جیب ملاحظه شود)،

$$tg\alpha = CB/CA, \qquad tg\beta = CA/CB.$$

عکس ظل یک زاویه را **ظل تمام**[4] یا **کوتانژانت** (kotānjānt) آن نامند (وجه تسمیه اینست که، مثلا در مثال مذکور، ظل تمام زاویه‌ی α مساوی CA/CB، یعنی مساوی ظل زاویه‌ی β است، که متمم زاویه‌ی α میباشد). ظل تمام زاویه‌ی α را به علامت cotgα یا cotα نمایش میدهند. برای بعضی از خواص ظل و ظل تمام ← مثلثات.

ظل از خطوط مثلثاتی مهم میباشد، و وارد کردن آن در مثلثات از خدمات عمده‌ی ریاضی‌دانهای مسلمان است به علم مثلثات. اولین جدول ظل و ظل تمام بوسیله‌ی حبش حاسب فراهم شد. از جداول مشهور قدیم میتوان جداول ظل تمام بتانی، جداول ظل ابوالوفای بوزجانی، و جداول ظل و ظل تمام را که به سرپرستی الغ بیگ فراهم شد ذکر کرد.

ظل‌السلطان (zello's.soltān)، لقب **سلطان مسعود میرزای قاجار**، ۱۲۶۶–۱۳۳۶ هق، از شاهزادگان معروف قاجاریه، پسر ناصرالدین شاه قاجار. اول بار در ۱۲۹۱ هق به حکومت اصفهان منصوب شد، و از آن ببعد تا ۱۳۰۵ هق تقریباً بلا انقطاع، به تناوب یا در آن واحد، به حکومت "چهارده ولایت" به اصطلاح آن زمان–یعنی اصفهان، فارس، بروجرد، گلپایگان، خوانسار، کمره، کردستان، خوزستان، لرستان، کرمانشاهان، یزد، کرمان، عراق، و محلات–منصوب بود. مردی باحشمت و مقتدر و سختگیر بود، و گویند اغلب آثار هنری صفویه را در اصفهان محو کرد. در حوزه‌ی حکومت خود به ترتیب و تهیه‌ی قوای نظامی مرتب و مجهزی دست زد، و این امر موجب نگرانی ناصرالدین شاه شد، و در ۱۳۰۵ هق، به امر ناصرالدین شاه، از کلیه‌ی ادارات و حکومتها استعفا کرد، و به تهران احضار گردید، و قلمرو حکومت او بین دیگران تقسیم شد. اما بعد از چندی باز حکومت یافت، و در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه حکومت اصفهان داشت. اندکی بعد از اعلان مشروطیت، در ۱۳۲۵ هق از این مقام معزول شد. سپس با خرج پولهای گزاف در تهران، به ایالت فارس منصوب گشت، ولی این مأموریتش هم دیری نپایید، و اندکی قبل از توپ بستن مجلس بوسیله‌ی محمد علی شاه معزول گردید، و به اروپا رفت. کمی قبل از عزل محمد علی شاه، او را برای حکومت فارس به ایران خواستند، و وی از راه باکو به ایران آمد، اما مجاهدین در منجیل وی را دستگیر کردند، و به رشت عودت دادند، و در آنجا، پس از اهانتها نسبت به وی، ۳۰۰٬۰۰۰ تومان ازو گرفتند، و وی را اجازه‌ی بازگشت به اروپا دادند.

در مارس ۱۹۱۶ (۱۳۳۴ هق) یکی از کشتیهای انگلیسی، که پسرش بهرام میرزا در آن در دریای مانش غرق میکرد، بوسیله‌ی اژدر آلمانها غرق گشت، و بهرام میرزا نیز غرق شد. پس از آن، ظل‌السلطان به بهت و پریشانی حواس دوچار شد، و در همان حال درگذشت.

ظل‌السلطان تألیفی موسوم به سرگذشت مسعودی دارد، که اگرچه اغلاط و خطاهای تاریخی فراوان دارد، مخصوصاً در باب انواع شکارهائی که در ایران یافت میشود کتابی نافع است.

ظل‌السلطان، شاهزاده‌ی قاجار، ← علیشاه ظل السلطان.

ظل تمام: ← ظل یا تانژانت.

ظلمات، مسجد (zolomāt) یا **مسجد مقصود بیگ** (maqsud beyg)، مسجدی مورخ 1010–11 هق در تکیه‌ی ظلمات، شهر اصفهان، که از بهترین آثار معماری زمان شاه عباس I صفوی، و شامل شبستان و سردر کاشیکاری و محراب عالی است. بانی آن، مقصود بیگ، از رجال عهد شاه عباس بوده است. کتیبه‌ی سردر بخط جعفر علی امامی و کتیبه‌ی محراب به خط علیرضا عباسی است. مقبره‌ی میر عماد، خطاط معروف و رقیب علیرضا، در یکی از حجرات آنست.

ظلی، شکل: ← شکل ظلی.

ظهر[5] (zohr)، در اندازه‌گیری زمان. **ظهر حقیقی** در یک محل لحظه‌ی عبور علیای مرکز خورشید است از نصف النهار محل. **ظهر متوسط** در یک محل لحظه‌ی عبور علیای مرکز خورشید متوسط (موهومی) است از نصف النهار محل. **ظهر نجومی** لحظه‌ی عبور نقطه‌ی اعتدال ربیعی است از نصف النهار محل. ← شبانروز.

ظهران (zahrān) یا **دهران**، شهر (جمع ح ۲۵٬۰۰۰، که ح ۳٬۰۰۰ تن آن اروپائی و امریکائی هستند)، عربستان سعودی، در ناحیه‌ی نفتخیز احساء، نزدیک ساحل غربی خلیج فارس و نزدیک جزیره‌ی بحرین، بفاصله‌ی ۳ کیلومتری از دریا، مرکز اصلی نفتی عربستان سعودی و مرکز اداری شرکت آرامکو در شرق نزدیک. ظهران در کنار جاده‌ی دمام به ریاض است، که ساختمانش در ۱۹۵۱ به اتمام رسید.

ظهران سابقاً دهکده‌ای بیش نبود، ولی پس از

---

(۱)Garret (۲)Arnold (۳)tangent (۴)cotangent (۵)noon

کشف (۱۹۳۸) نفت در این ناحیه به صورت شهر مهمی درآمده است. فرودگاه دارد. در نزدیکی آن منطقه‌ی نفتی ابقیق (abqayq) واقع است، که از آنجا لوله‌های نفت از طریق ظهران، راس تنوره، جزیره‌ی بحرین (منطقه‌ی نفتی و پالایشگاه)، و دمام، و از میان عربستان به بندر صیدا در لبنان کشیده شده است.

ظهران، مر: ← محمد، قسمت ۴۱.

ظهر حقیقی: ← ظهر، در اندازه‌گیری.

ظهر متوسط: ← ظهر، در اندازه‌گیری.

ظهر نجومی: ← ظهر، در اندازه‌گیری.

ظهری، فقرات، مهره‌های پشت؛ ← ستون فقرات.

ظهور[1] (zohur) [به معنی ظاهر کردن]، در عکاسی، مرئی ساختن تصویر نامرئی که در نتیجه‌ی تأثیر نور بر فیلم یا صفحه‌ای حساس ایجاد شده است به وسیله‌ی مواد شیمیائی (← عکاسی، قسمت VIII).

ظاهر کردن صفحه‌ی حساس یا فیلم شامل چند مرحله است. در مرحله‌ی اول، صفحه‌ی حساس یا فیلم را در محلولی به نام دوای ظهور[2] قرار می‌دهند. دوای ظهور شامل آب، کربونات پوتاسیوم، و ئیدروکینون[3] (idrokinon) یا متول یا پیروگالول میباشد. تحت تأثیر این محلول، ملح نامحلول نقره در قسمتهائی از صفحه‌ی حساس که از نور متأثر شده است به صورت نقره‌ی فلزی نامحلول، به رنگ تیره تا سیاه، درمیآید. در مرحله‌ی دوم، صفحه‌ی حساس را در حمام آب قرار میدهند تا از دوای ظهور شسته شود. در مرحله‌ی سوم، صفحه را در محلول دوای ثبوت‌شامل آب و هیپو سولفیت، که به اختصار آنرا هیپو مینامند-قرار میدهند. آنچه از ملح نقره که از تأثیر نور مصون مانده است، و هنوز به نور حساس میباشد، با هیپو ایجاد ترکیب پیچیده‌ی محلولی میکند. در مرحله‌ی چهارم، صفحه‌ی ظاهرشده را در حمام آب قرار میدهند تا ترکیب پیچیده‌ی مذکور در آب حل و از صفحه زایل گردد. بالاخره، در مرحله‌ی آخر، صفحه را در جریان هوا قرار میدهند تا خشک شود. اعمال ظاهر کردن تا پایان مرحله‌ی ثبوت باید در تاریکی انجام گیرد.

تصویری که به طریق مذکور بدست میآید تصویر منفی یا نگاتیف است، آنچه که در اصل موضوع عکسبرداری سفید یا درخشان بوده، در تصویر سیاه و تیره است، و بالعکس. برای بدست آوردن تصویری مطابق اصل، از روی تصویر منفی عکسی دیگر، بنام مثبت یا پوزیتیف چاپ میکنند. کاغذ چاپ عکس نیز حساس به نور است، و اندود حساس آن به اندود فیلم شباهت زیاد دارد، ولی حساسیت آن از حساسیت فیلم کمتر میباشد. عکس منفی را روی کاغذ چاپ میگذارند، و در مقابل نور قرار میدهند، تا نور از خلال عکس منفی بگذرد، و کاغذ چاپ را متأثر کند. قسمتهای تیره‌ی عکس منفی راه نور را میبندند، و قسمتهای روشن آن عبور نور را آزاد میگذارند. بنا بر این، عکس چاپ‌شده روی کاغذ درست معکوس عکس منفی، و لهذا شبیه شیء اصلی خواهد بود. کاغذی که بدین گونه متأثر شده است محتوی تصویری نامرئی است. برای بدست آوردن تصویر مرئی پایدار باید این تصویر نامرئی را ظاهر و ثابت کرد. ظهور و ثبوت کاغذ عکاسی تقریباً مانند ظهور و ثبوت فیلم انجام میگیرد. نیز ← عکاسی رنگی؛ قسمت سوم.

ظهوری ترشیزی (zohurie toršizi)، شهرت **نورالدین محمد،** معروف به **ملا ظهوری** (mollā) و ملقب به **ملک‌الشعراء،** فت ۱۰۲۴ یا ۱۰۲۵ هق، شاعر ایرانی. در آغاز جوانی به یزد رفت، و از آنجا در ۹۸۸ هق به هندوستان سفر کرد، و در بیجاپور اقامت گزید. در آنجا با شاعر فارسی‌زبان دیگری بنام ملک قمی آشنا شد، و دختر او را به زنی گرفت. ظهوری از مقربان ابراهیم عادلشاه، والی بیجاپور، گردید، و گلزار ابراهیم و خوان خلیل را به مشارکت ملک قمی بنام عادلشاه تألیف کرد. عاقبت در شورش دکن مقتول شد. از آثار دیگرش رساله‌ی تورس (مشترکاً با ملک قمی)، پنج رقعه، مینا بازار، و سه نثر را ذکر کرده اند. ساقی‌نامه‌ی وی (در بحر متقارب) معروفست. از دیوان اشعارش نسخ خطی موجود است.

ظهیر: ← ظهیر فاریابی.

ظهیرآباد (zahirābād)، ده (جمع ۲٬۸۸۱ نفر ۱۳۳۵ هش)، دهستان غار، شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، ۲کیلومتری ل شهر ری.

ظهیرالدوله، پادشاه غزنوی؛ ← ابراهیم غزنوی.

ظهیرالدوله، ابراهیم خان، برادر نادر شاه؛ ← ابراهیم خان ظهیرالدوله.

ظهیرالدوله، علی خان (zahiro'd.dōle)، ملقب به **صفا علی شاه** (safā ali šāh)، ۱۲۸۱-۱۳۴۲ هق، از مشاهیر رجال و عرفای عهد قاجار؛ پسر محمد ناصر خان ظهیرالدوله‌ی قاجار. داماد ناصر الدین شاه بود و یک چند در ولایات مختلف حکومت داشت. در ۱۳۰۳ هق در سلک مریدان صفی علی شاه در آمد، و بعد از وفات (۱۳۱۶ هق) صفی علی شاه، به امر ناصرالدین شاه، جانشین او گشت. انجمن اخوت را تأسیس کرد. در ظهور مشروطیت از آزادی‌طلبان حمایت و طرفداری میکرد، و بهمین سبب، در واقعه‌ی توپ بستن مجلس، خسارت دید، و خانه‌اش ویران گشت. ظهیرالدوله در تهران وفات یافت. مقبره‌ی او در راه بین امامزاده قاسم و تجریش شمیران است.

ظهیرالدین سمرقندی (zahiro'd.dine samarqandi)، شهرت **بهاءالدین محمد ابن علی،** شاعر و نویسنده‌ی ایرانی، معاصر قلج طمغاج خان (فت ح ۶۰۰ هق) (از ملوک خانیه‌ی ماوراء النهر). لقبش در تذکره‌ها ظهیرالدین آمده است، اما به تصریح خود او، بهاءالدین لقب داشته. وی کتاب سندبادنامه را به فارسی ادبی نوشت. از تألیفات دیگرش اغراض السیاسه فی اعراض الریاسه است.

ظهیرالدین فاریابی: ← ظهیر فاریابی.

ظهیرالدین کرابی، خواجه (xāje zahiro'd.dine karrābi)، امیر (۷۵۹-رجب ۷۶۰ هق) سلسله‌ی سربداران؛ خواهرزاده و یا برادر خواجه یحیی کرابی. بعد از خواجه یحیی به امارت سربدا- ران نشست. گویند مردی حلیم و کم‌آزار بود، و غالباً به نرد و شطرنج اشتغال داشت. حکومتش دیری نپایید؛ حیدر سربداری او را معزول کرد، و خود بنام پهلوان حیدر زمام امور را بدست گرفت.

ظهیرالدین محمد بابر: ← بابر، ظهیرالدین.

ظهیرالدین مرعشی (zahiro'd.dine mar'aši)، متـ ح ۸۱۵ هق، مورخ و امیر گیلانی در قرن ۹م هق. وی از خاندان سادات مرعشی و پسر سید نصیر الدین ابن سید کمال‌الدین ابن سید قوام‌الدین مرعشی بود. کارکیا سلطان محمد II، پادشاه گیلان، او را به مأموریتهای جنگی و غیره می‌فرستاد. ملک بازارگاه، واقع در گیلان، در تصرف او بود. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و تاریخ گیلان و دیلمستان را برای پسر سلطان محمد، کارکیا میرزا علی لاهیجانی (تاریخ سلطنتش از ۸۸۱ یا ۸۸۳ تا ۹۰۹ یا ۹۱۰ هق)، تألیف کرد (ح ۸۹۴ هق).

ظهیر فاریابی (zahire fāryābi)، شهرت **ظهیر الدین ابوالفضل طاهر ابن محمد،** متخلص به **ظهیر،** فت ۵۹۸ هق، شاعر فارسی‌زبان. وی در فاریاب (۶ منزلی بلخ) متولد شد، و در نیشابور و اصفهان زیست، و سرانجام به آذربایجان رفت، و در تبریز درگذشت، و در گورستان سرخاب-که به مقبرة الشعراء معروف است-بخاک سپرده شد. ظهیر از شاعران فاضل و دانشمند بود، در زمینه‌ی نجوم و علوم رایج روزگار خود اطلاعاتی داشت. هنگام اقامت در نیشابور، بمناسبت پیشگوئی منجمین، که گفته بودند در سال ۵۸۲ هق طوفانی روی خواهد داد، رساله‌ای نوشت، و این عقیده را رد کرد. اما پادشاه وقت، طغانشاه ابن مؤید، به رساله‌ی او توجهی نکرد، و ظهیر در چند شعر از بی‌اعتنائی شاه نسبت به خود یاد کرده است، و گویا به سبب همین امر از خراسان به اصفهان رفت. در اصفهان، با صدرالدین خجندی دیدار کرد، و او را مدح گفت، و از آنجا که رعایت جانب او چنانکه دلخواهش بود نشد، پس از مدتی، به آذربایجان رفت، و چند تن از اتابکان آذربایجان را مدح گفت. ظهیر اصفهبد اردشیر ابن حسن، از آل باوند، را نیز مدح گفته است.

بطوری که بعضی از تذکره‌نویسان یادآور شده‌اند، ظهیر در پایان عمر از ملازمت پادشاهان کناره‌گیری کرد، و به زهد پرداخت تا درگذشت. در میان قصیده‌سرایان زبان فارسی، ظهیر یکی از چهره‌های برجسته بشمار میرود، و همواره در ترجیح میان او و انوری بین سخن‌سنجان اختلاف بوده است، و هر یک طرفدارانی داشته‌اند، و حتی در قرن ۷م هق این کار به استفتا و اظهار نظر کشیده است، و از مجدالدین همگر در باره‌ی شعر او و انوری نظر خواسته‌اند، و مجد همگر انوری را بر او ترجیح داده است. علت اینکه او را با انوری در یک سطح قرار داده‌اند و با هم سنجیده‌اند گویا نزدیکی شیوه‌ی بیان و مراتب فضل و شیوه‌ی خیال‌پردازی این دو سراینده است. دیوان ظهیر چندین بار در ایران به چاپ رسیده است.

---

(۱)developing (۲)developer (۳)hydrochinon



ع، علامت اختصاری برای "علیه السلام".

عائشه، برای اعلامی که ممکن است به این صورت بشناسید ردیف **عایشه** را ملاحظه کنید.

عاتکه (ateke)، زنی از اهل مکه که به زیبائی و فصاحت معروف بود. وی دختر زید ابن عمرو، عموزاده‌ی عمر خطاب، و خواهر سعید ابن زید (از عشره‌ی مبشره)، و از نخستین کسانی بود که اسلام آوردند. در مهاجرت محمد ص به مدینه همراه او بود. در آغاز به زوجیت عبدالله ابن ابوبکر درآمد، و گویند عبدالله چنان مفتون وی بود، که به هیچکار اقبال نمیکرد. پس از وفات عبدالله، عمر او را به زنی گرفت (بقولی در ۱۲ هق)، و بعد از کشته شدن عمر، به زوجیت زبیر ابن العوام درآمد، و بعد از کشته شدن وی، حضرت امام حسین ع او را به زنی گرفت. سرگذشت غم‌انگیز این زن زیبا و عاقبت شوهرانش منشأ افسانه‌هائی در باب وی گردید. عاتکه مرثیه‌های بلیغ برای بعضی از شوهران خود گفته است.

عاج[1] (āj)، ماده‌ی دندانی سخت، سفید یا شیری‌رنگ، حاجب ماوراء، و دانه‌ریز، که گرانبهاترین فیل از آن ساخته شده‌اند (ماده‌ی دندانی ماده‌ای است آهکی و استخوان‌مانند، ولی سخت‌تر و چگالتر از استخوان، که قسمت اعظم دندان را تشکیل میدهد). در اصطلاح تجارت، عاج زنده آنست که از حیوان تازه کشته‌شده به دست آید، و عاج مرده آنست که مدت مدیدی در انبار مانده یا زمانی دراز پس از مردن حیوان بر زمین افتاده، و قابلیت انعطاف خود را از دست داده است. مهمترین منبع تهیه‌ی عاج افریقا است، دندان فیل در آنجا بیشتر از آسیا (دومین منطقه‌ی مهم عاج) یافت میشود. عاجهای بسیار از بقایای ماموتهای منقرض در کانادا و آلاسکا و سیبری بدست آمده است. هر قطعه عاج افریقائی معمولا ح ۲۵ کگ وزن دارد، هر چند عاجهای به وزن ۹۰ کگ نیز یافت شده است. در افریقا، در ادوار مختلف، تجارت عاج در دست بومیان، عربها، و استعمارگران اروپائی بوده است. زنگبار و آنورس و لندن مراکز عمده‌ی تجارت عاج بوده‌اند. اروپا، کشمه، و هند بزرگترین واردکنندگان عاج هستند. مصارف تجارتی عمده‌ی عاج در ساختن کلیدهای پیانو و ارگ، گلوله‌های بیلیارد، دسته‌های چاقو و امثال آن، و اشیاء کوچک تزیینی است. در صنایع جدید، در وسایل برقی مخصوصاً وسایل برقی خاص هواپیما و رادار بکار میرود.

ارزش عاج به سبب بافت فشرده، سختی، رنگ یکدست، و صافی و همواری آن است. روی آن میتوان نقاشی کرد، یا اثر نقش را شست و زدود، و نیز عاج قابل حکاکی است. استعمال آن در هنر از ادوار پیش از تاریخ سابقه دارد. در مصر قدیم، آشور، یونان، و ایتالیا اشیائی از عاج میساخته‌اند. حکاکی روی عاج در اروپای غربی و در امپراطوری بیزانس معمول بود. در هند، حکاکی روی عاج و تراش آن از زمانهای بسیار قدیم رایج بوده است. در چین و ژاپن، عاج برای خاتم‌کاری و مخصوصاً در ساختن مجسمه‌ها و اشیاء ظریف بکار میرفته است. بسبب کاهش فعالیت در تهیه‌ی عاج و گرانی قیمت آن، سلولوئید تا حدی جایگزین آن شده است. بعضی مواد طبیعی دیگر (مثلا ← **تاگوا** یا **عاج گیاهی**) از مدتها پیش بجای عاج بکار می‌رفته‌اند.

ماده‌ی دندانی گرازینه‌های سایر پستانداران بزرگ را هم عاج میخوانند.

عاج، ساحل، افریقا، ← **ساحل عاج.**

عاج درختی (یا **گیاهی**): ← **تاگوا.**

عاج گیاهی (یا **درختی**): ← **تاگوا.**

عاد (ād)، از قبایل قدیم عرب که مورخان عرب آنرا جزء عرب بائده [= نابودشده] شمرده‌اند، و در زبان عربی به قدمت آن مثل زده‌اند. این مورخان عاد و ثمود را از اولاد اِرَم ابن سام ابن نوح گفته‌اند، و بعقیده‌ی آنان دو عاد وجود داشته است، یکی عاد اولی (ād ulā)، که شاخه‌های فراوان داشته و این شاخه‌ها از هزار متجاوز بوده است، و بعد از هلاک ایشان، قبیله‌ی عاد دیگری ظاهر شده است، که آن را عاد ثانیه گفته‌اند. ظاهراً این مطلب از آیه‌ی وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الأُولى (سوره‌ی نجم) استنباط شده است.

دین قوم عاد بت‌پرستی بوده است، و اسامی بتهای ایشان در کتب مربوط ذکر شده است. آنچه از قرآن کریم برمیآید، مسکن قوم عاد در احقاف (ریگزاری میان عمان و حضرموت) بوده است. این قوم خود را بزرگ شمردند، و کسی را از خود قویتر ندانستند (سوره‌ی فصلت). خداوند هود را بسوی آنان فرستاد، و او ایشان را از عذاب خداوند بترسانید (سوره‌ی اعراف و سوره‌ی شعراء)، ولی قوم عاد هود را سفیه پنداشتند، و از پرستش خدای یگانه سر باز زدند، و بدین پیران خود چسبیدند (سوره‌ی اعراف)، و در نتیجه، عذاب خداوند که باد و طوفان سختی بود بر آنان فرستاده شد. ایشان نخست خیال کردند که ابری باران‌خیز به سویشان میآید (سوره‌ی احقاف)، ولی آن باد تمام ایشان را نابود کرد، و جز آثار خانه‌ها چیزی از آنان بر جای نماند. بگفته‌ی راویان عرب، هود با عده‌ی کمی که به او ایمان آورده بودند، پس از هلاک عاد، از آن سرزمین بیرون شد. هود در حضرموت مرد، و در آنجا مدفون شد و قبرش اکنون زیارتگاه است. بعضی هم قبر هود را در مکه دانسته‌اند. لقمان حکیم، که اسمش در قرآن کریم آمده است (سوره‌ی لقمان)، نیز از قبیله‌ی عاد بوده است. در قرآن کریم ارم ذات العماد (erame zāto 'l.'emād) (ارم دارای ستونها) به عاد نسبت داده شده است. بعضی محل این ارم را در بیابانی میان عدن و حضرموت دانسته‌اند، و آن را به شداد ابن عاد نسبت داده‌اند، و گفته‌اند که شداد، پس از شنیدن وصف بهشت، آن را از زر و سیم و در و یاقوت ساخت، ولی چون نعمت خداوند را نشناخت هلاک شد. بعضی هم مقصود از ارم را دمشق یا اسکندریه دانسته‌اند.

بعضی از خاورشناسان عاد را با اوآدیتس[2] (oādites) مذکور در آثار کلاسیک، که بقول بطلمیوس در لغ جزیرة العرب میزیستند، یکی دانسته‌اند. بعضی هم جبل رم (jabale ramm)، واقع در اردن، در ۴۰کیلومتری ش عقبه، را همان ارم ذات العماد و مطابق با محلی دانسته‌اند که بطلمیوس بنام آراماوآ[3] (ārāmāā) از آن اسم برده است. باستانشناسان در این موضع آثاری کشف کرده‌اند.

عادت، در حقوق، ← **عرف.**

عادت[4] (ādat)، در اصطلاح روانشناسی، پاسخ غیر ارادی به موقعیتهای مخصوص، که در اثر تکرار یا یادگیری کسب شده است.

عاد کردن[5] (ādd kardan)، در علم حساب، به دفعات صحیح "گنجیدن" یک عدد صحیح در عدد صحیح دیگر (مثلا عدد ۵ عدد ۱۵ را عاد میکند، زیرا، سه دفعه در آن میگنجد، اما ۱۴ را عاد نمیکند، زیرا، به دفعات صحیح در آن نمیگنجد). به عبارت ریاضی، اگر a و b دو عدد صحیح باشند،

(۱)ivory (۲)Oadites (۳)Aramaua (۴)habit (۵)(to) divide

عدد a را عادکننده‌ی b نامند اگر عدد صحیحی مانند q باشد بطوری که b = aq. این مطلب را به صورت "a | b" (بخوانید "a عادکننده‌ی b است" یا "a b را عاد میکند") مینویسند، و اگر عدد a عدد b را عاد نکند مینویسند "a ∤ b" (بخوانید "a b را عاد نمیکند"). مثلا ۱۵ | ۵، ۱۵ | ۵ —، ولی ۱۴ ∤ ۵. هر عدد 0 را و نیز خود را عاد میکند، اعداد ۱ و ۱— هر عدد را عاد میکنند. اگر عدد a عدد b را عاد کند، a را یک عامل b (← عامل، در ریاضیات) یا یک مقسوم علیه b، و b را یک مضرب صحیح a نامند، و نیز گویند b بر a قابل قسمت است (← قابلیت تقسیم).

عادل: ← عدل.

عادل I، شاه ایوبی، ← ملک عادل I.

عادل II، شاه ایوبی، ← ملک عادل II.

عادل یا **دادگر**، لقب خسرو انوشروان، شاهنشاه ساسانی.

عادل آقا (ādel āqā)، فت ۷۸۸ هق، از سرداران عهد ایلکانیان. از بندگان سلطان اویس جلایر بود، و در عهد وی نخست به شحنگی بغداد رسید، و سپس به حکومت ری منصوب شد. در سلطنت سلطان حسین ایلکانی، قدرت و نفوذ بسیار بهم رسانید، و به اتفاق شاه منصور، مخالفان سلطان حسین را که در تبریز بر وی شوریده بودند دفع کرد (۷۷۸ هق).

چندی بعد، جهت دفع فتنه‌ی شیخ علی ایلکانی (برادر سلطان حسین)، با سلطان حسین عازم بغداد شد، و شیخ علی را منهزم نمود (۷۸۲ هق). پس از آن، از سلطان حسین رنجیده به سلطانیه رفت، و در حدود ری، به فتح بعضی قلعه‌ها اشتغال جست. در زمان سلطنت سلطان احمد ایلکانی، برادرش سلطان بایزید ایلکانی را بر خلاف او تشویق و تحریک کرد، و تبریز را گرفت، و چون ضبط نتوانست کرد، به سلطانیه بازگشت، و شیخ علی را به مخالفت با سلطان احمد برانگیخت. پس از قتل شیخ علی نیز باز لشکر به تبریز برد، و عاقبت با سلطان احمد مصالحه کرد، و مقرر شد در حکومت بغداد با او شریک باشد. اما این مصالحه دوام نیافت، و عادل آقا به سلطانیه و سپس همدان رفت، و شاه شجاع آل مظفر را به مبارزه با سلطان احمد دعوت کرد. اما سلطان احمد با شاه شجاع ساخت، و عادل آقا تنها ماند. سلطان احمد سلطانیه را به بایزید داد، اما چندی بعد آن را از او بازگرفته بایزید را نیز مقید کرد. درین بین، چون سلطان احمد سلطانیه را گذاشته به تبریز و بغداد رفت، عادل آقا بر آنجا تسلط یافت، و حتی تبریز را نیز گرفت. عاقبت، با ظهور تیمور، عادل آقا در حدود تهاوند بدو پیوست، و چندی بعد به امر تیمور به قتل رسید.

عادلشاه، فرمانروایان بیجاپور (هند)، ← عادلشاهیه.

عادلشاه افشار (ādelšāhe afšār) یا **علیشاه افشار** (ališāhe)، ح ۱۱۳۷–۶۲ هق، شاهزاده‌ی معروف سلسله‌ی افشاریه، و از مدعیان سلطنت بعد از نادر شاه افشار، پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله و برادرزاده‌ی نادر شاه افشار. نامش علیقلی خان بود، و در زمان نادر یک چند سرداری زابلستان داشت، و نادر در اواخر عهد خود او را جهت دفع شورش اهل سیستان بدانجا فرستاد، و او چون نزد نادر متهم به اخذ بعضی اموال شد، بر جان خود بیمناک گردید، و سر به مخالفت برداشت، و با لشکر زابل و سیستان و هرات عازم جنگ با نادر گشت که در منزل جام و لنگر از واقعه‌ی قتل نادر آگاه شد. از آنجا، به دعوت امرای مخالف نادر، به مشهد آمد، و بنام علیشاه یا عادلشاه بر تخت نشست (۲۷ جمادی الثانی ۱۱۶۰ هق)، و برای استمالت مخالفین نادر و کسب وجهه در بین آنها، فرمانی صادر نمود و در آن تصریح کرد که قتل نادر بدستور او بوده. سپس نصرالله میرزای افشار و امامقلی افشار، پسران نادر، را با چند تن نوادگان و فرزندان او کشت، و تنها شاهرخ پسر رضا قلی میرزا (← شاهرخ افشار) را که نسبت به صفویه میرسانید زنده نگه‌داشت، تا اگر مردم به احیاء سلطنت صفویه رغبت کنند، او را بر تخت نشانده خود بنام او سلطنت کند، عادلشاه دست به تبذیر خزائن و دفائن نادر گشود. پس از آن، اکراد قوچان را تنبیه کرد، و سپس به مازندران رفت، و یک چند در آنجا به عشرت پرداخت. درین میان، برادرش ابراهیم خان (← ابراهیم شاه افشار) بر او شوریده او را مغلوب و اسیر کرد (جمادی الثانی ۱۱۶۱ هق)، اما خود او نیز چندی بعد بوسیله‌ی سرداران شاهرخ افشار مغلوب و اسیر شد. شاهرخ هر دو را به مشهد فرستاد، ابراهیم شاه در بین راه مقتول شد، اما عادلشاه را به مشهد بردند، و زنان حرم نادر، به انتقام قتل نادر، او را قطعه قطعه کردند. عادلشاه جوانی دلیر و صاحب‌منظر بود، و از قوت بازو و زور سرپنجه‌ی او حکایات غریب نقل کرده‌اند.

عادلشاه ظل‌السلطان: ← علیشاه ظل‌السلطان.

عادلشاهیه (ādelšāhiyye)، سلسله‌ای مسلمان از ملوک الطوایف دکن که، پس از تجزیه‌ی مملکت بهمنیه، از ح ۸۹۰ هق تا ح ۱۰۹۷ هق در ولایت بیجاپور فرمانروائی کردند، و در تاریخ اخیر قلمرو آنها بتصرف تیموریان هند درآمد. مؤسس این سلسله، یوسف عادل خان، در خدمت محمود گاوان بود، و خود را فرزند سلطان مراد II عثمانی می‌دانست. وی در حدود ۲۱ سال، با عنوان یوسف عادلشاه، امارت کرد (۸۹۵–۹۱۶ هق). وی مذهب شیعه را وارد هند ساخت (نخستین فرمانروائی بود که چنین کرد). بعد از او هشت تن دیگر از اعقابش در آن ولایت فرمانروائی داشته‌اند (جدول را ملاحظه کنید). فرمانروایان این سلسله لقب عادلشاه را به نام خود می‌افزودند. آخرین آنها، اسکندر ابن علی، در ۱۰۸۳ جای پدر را گرفت، و در ۱۰۹۷ هق مملکت او بدست اورنگ‌زیب افتاد. عادلشاهیه به تأسیس ابنیه اهتمام فراوان داشتند، و پایتخت خود، بیجاپور، را به یکی از عالیترین نمونه‌های معماری اسلامی در هند مبدل ساختند. حامی فضل و ادب نیز بودند؛ فرشته، مورخ معروف، در کنف حمایت ابراهیم عادلشاه II میزیست.

فهرست سلاطین سلسله‌ی عادلشاهیه

نام	دوره‌ی فرمانروائی
یوسف عادلشاه	۸۹۵–۹۱۶ هق
اسماعیل ابن یوسف	۹۱۶–۹۴۱ هق
ملو ابن اسماعیل (mallu)	۹۴۱–۹۴۱ هق
ابراهیم I ابن اسماعیل	۹۴۱–۹۶۵ هق
علی I ابن ابراهیم	۹۶۵–۹۸۷ هق
ابراهیم II ابن طهماسب ابن ابراهیم	۹۸۷–۱۰۳۵ هق
محمد ابن ابراهیم	۱۰۳۵–۶۶ هق
(وی در ۱۰۴۴ تحت تبعیت شاه‌جهان درآمد)	
علی II ابن محمد	۱۰۶۶–۸۳ هق
اسکندر ابن علی (فت ۱۱۱۱ هق)	۱۰۸۳–۹۷ هق

عادة الله: ← علت.

عادیات، سوره‌ی (ādiāt) [= (اسبهای) دونده]، سوره‌ی ۱۰۰م قرآن، مکی و به روایتی مدنی، ۱۱ آیه؛ در ناسپاسی آدمی نسبت به پروردگار و مال‌دوستی او.

عاذیمون (āzimun)، در مآخذ اسلامی، یکی از پیغمبران یونانیان و مصریان، که او را با شیث پیغمبر یکی شمرده‌اند، و گفته‌اند که اسقلبیوس شاگرد او بوده است (نیز ← صابئین). ضبطهای دیگر نامش اغاثوذیمون (aqāsuzimun) و اغثاذیمون (aqasā-) است، و او را اغاثوذیمون (اغثاذیمون) مصری خوانده‌اند. این نامها مأخوذ از نام یونانی آگاثودایمون[1] (āgāṯodāymon) [= خدای (یا روح) خوب] است. از کسانی که به نام اخیر میشناسیم یکی کیمیاگری است که احتمالا در اوایل قرن اول میلادی میزیسته است، و از مؤلفین آثار منسوب به هرمس بوده؛ و دیگری آگاثودایمون مصری است، که گویا از شاگردان کلاودیوس بطلمیوس بوده است، و رسم بعضی از نقشه‌های کتاب جغرافیای بطلمیوس به وی منسوب است.

عاربه، عرب: ← عرب عاربه؛ عرب، قسمت II.

عارض (ārez)، بخش مرکزی نجد، عربستان سعودی. این نام اصلا به سد کوهستانی طویق (و خاصه به قسمت مرکزی آن) اطلاق میشد، و امروز هم به این معنی بکار میرود. وادی حَنیفه از لغ به جش از عارض میگذرد. شهرهای عمده‌اش‌ـکه جملگی در وادی حنیفه یا نزدیک آن واقعند‌ـعبارتند از عیینه (مولد محمد ابن عبدالوهاب)؛ جبیله (jobayla)، که گویند نبرد عقرباء بین مسیلمه‌ی کذاب و خالد ابن ولید در آنجا روی داد؛ درعیه (نخستین پایتخت آل سعود)؛ ریاض (پایتخت کنونی دولت سعودی)؛ و حائر. ناحیه‌ی عارض در تاریخ نهضت وهابیه نقش مهمی داشته است.

عارض، در تاریخ، ← لشکرنویس.

عارض لشکر، در تاریخ، ← لشکرنویس.

عارف (āref) [= شناسا، شناسنده]، در نزد حکما و صوفیه، آن کس که به کومک معرفت قلبی‌ـو نه معرفت عقلی‌ـبه کشف و شناخت حق و اشیاء نایل شده باشد (در مقابل "عالم"، که معرفت او عقلی است، و از قیاس و استدلال یا نقل و روایت بدست آمده است). نزد صوفیه، مقام عارف از عابد و زاهد برتر است، چرا که زاهد و عابد کارشان اعراض از لذات و مواظبت بر عبادات است، اما عارف در روشنی نور حق به کشف و شناخت وی راه مییابد. ازین روست که در مقام مقایسه‌ی آنها از بایزید بسطامی نقل کرده‌اند که زاهد سَیّار است و عارف طَیّار. ابن سینا در کتاب اشارات به تفصیل در اهمیت مقامات و احوال عارف سخن گفته است، و عارف را از زاهد و عابد برتر شمرده است، و

(1) Agathodaemon

حتی امکان وقوع کرامات منسوب به عارفان را نیز تصدیق کرده است. معرفت عارف، به اعتقاد صوفیه، به طریق مکاشفه حاصل میشود، و اینگونه معرفت موهبتی است از جانب خدا، و عارف وقتی باین موهبت نایل آید دلش شناسای وجود میشود، و جز یک وجود چیزی نمیبیند، و اینجا است که حلاج علامت عارف را این میداند که از دنیا و آخرت هر دو فارغ باشد. و نیز در وصف عارف گفته‌اند که داخل مردم هست اما از آنها جداست. لفظ عارف گاه معادل و مرادف صوفی و گاه بالاتر از صوفی بکار رفته است لیکن غالباً عارف از صوفی عام‌تر است. نیز ← تصوف.

عارف، رئیس جمهور عراق؛ ← عبدالسلام عارف؛ عبدالرحمان عارف.

عارف (āref)، شهرت و تخلص **ابوالقاسم قزوینی،** حـ ۱۳۰۰ هق–۱۳۱۲ هش، شاعر آزادیخواه ایرانی، که بسبب غزلیات و تصنیفهای سیاسیش در باره‌ی حوادث زمان خود معروف است. در قزوین متولد شد، و در همان جا نشو و نما یافت. بعداً به تهران آمد، و با درباریان ارتباط و به دربار راه یافت. پس از انقلاب مشروطیت، طبع شعر خود را در راه دفاع از آزادی و مشروطه و بر ضد مظالم طبقه‌ی حاکمه بکار انداخت. هنگام قیام کلنل محمد تقی خان پسیان، به خراسان رفت و در تئاتری به قاجاریه ناسزا گفت؛ به همین سبب، ایرج منظومه‌ی معروف عارفنامه را در هجو او سرود، اواخر عمر را در تنگدستی در همدان گذرانید، و در همان جا درگذشت، و در جوار مقبره‌ی ابو علی سینا مدفون شد.

عارف آوازی خوش داشت، و خط را نیکو مینوشت. دیوانش با شرح حال وی به قلم خودش در ۱۳۴۲ هق در برلین و سپس در تهران چاپ شده است.

عارفنامه، منظومه؛ ← عارف؛ ایرج.

عارفی هروی (ārefie haravi)، نامش **محمود،** فد ۸۵۳ هق، شاعر ایرانی. چون هم به سبک سلمان ساوجی شعر میگفت، و هم مانند وی از درد چشم در رنج بود، به سلمان ثانی معروف گشت. عارفی چند مثنوی دارد که از آن جمله مالابدّ مذهب امام اعظم است، که گویا در فقه حنفی بوده است؛ و ده‌نامه، که بنام خواجه پیر احمد ابن اسحاق است؛ و مثنوی حالنامه، که به مثنوی گوی و چوگان نیز معروف است، و داستانی رمزی و تمثیلی از عشق عرفانی است. این مثنوی بگفته‌ی خود شاعر در ۲ هفته به اتمام رسیده است، و ماده تاریخ اتمام آن "گوی خور" [= ۸۴۲ هق] است. شاعر بهنگام اتمام این مثنوی، بگفته‌ی خودش، ۵۰ سال داشته است، و بنا بر این، تولد او بایستی در حدود ۷۹۱ یا ۷۹۲ هق اتفاق افتاده باشد. ممدوح او برای این مثنوی به وی یک اسب و ۱٬۰۰۰ دینار صله داده است. این ممدوح بقول بعضی میرزا عبدالله پسر ابراهیم سلطان تیموری و نوه‌ی شاهرخ تیموری است، که والی فارس بود، ولی خود شاعر در این مثنوی سلطان محمد را مدح کرده است، که ظاهراً همان پسر بایسنقر ابن شاهرخ، والی عراق و اصفهان، باشد. جامی مثنوی حالنامه را ستوده است. این مثنوی که حـ ۵۰۰ بیت دارد در ۱۹۳۱ در لندن بطبع رسیده است.

عاریه (ārie)، عقدی جایز، که بموجب آن، یکی از طرفین به طرف دیگر اجازه میدهد که از عین مال او مجاناً منتفع شود. هر چیزی که بتوان با بقاء اصلش از آن منتفع شد میتواند موضوع عقد عاریه باشد. عاریه‌گیرنده، یا مستعیر (mostaʿir) ضامن تلف یا نقصان مال عاریه نمیباشد، مگر در صورت تفریط یا تعدی؛ ولی عاریه‌دهنده، یا معیر (moʿir)، میتواند شرط ضمان برای مستعیر قائل شود. استثناءً در عاریه‌ی طلا و نقره مستعیر ضامن است، هر چند شرط ضمان نشده باشد و تفریط یا تعدّی هم نکرده باشد. احکام مربوط به عاریه در مواد ۶۳۵–۶۴۷ قانون مدنی بیان شده است.

عازریه [العازریه]، فلسطین؛ ← بیت عنیا.

عاشق (āšeq)، تخلص **آقا محمد خیاط اصفهانی،** فد ۱۱۸۱ یا ۱۱۸۲ هق، شاعر ایرانی. مردی قانع و با استغنای طبع، و زندگی او از خیاطی بود. در زمان کریم خان زند، که میرزا عبدالوهاب موسوی اصفهانی حاکم اصفهان شد، بازار شاعری در نتیجه‌ی تشویق او رونق گرفت، و پیشوایان بازگشت به سبک قدیم‌که از سبک هندی متنفر بودند (← فارسی، ادبیات، قسمت VII) در خانه‌ی او انجمنی داشتند، و عاشق هم گاهگاه به این انجمن میرفت. میان عاشق و مشتاق اصفهانی (یکی دیگر از پیشوایان تجدد ادبی آن عصر) رقابت و همچشمی وجود داشت. عاشق بیشتر به سرودن غزل و رباعی علاقه داشت، و همه‌ی معاصرین او غزلیاتش را به شیرینی و شیوائی ستوده‌اند. عاشق ظاهراً در اصفهان درگذشت. دیوانش در ۱۳۱۸ و ۱۳۴۴ هش در تهران بچاپ رسیده است.

عاشق آباد (āšeqābād)، ده (جم ۳٬۵۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۷کیلومتری لش سده.

عاشق پاشا (āšeq pāšā)، شهرت **علاءالدین علی،** ۶۷۰–۷۳۳ هق، شاعر و صوفی ترک. وی نوه‌ی شیخ بابا الیاس بود، که از خراسان به آناطولی مهاجرت کرده و فرقه‌ی بابائی را در آنجا تأسیس نموده بود، و یکی از پیروانش، بنام بابا اسحاق، شورش دینی مشهور آناطولی را در قرن ۱۳م بپا کرد. عاشق پاشا در قرشهر، که در آن زمان از مراکز علم و ادب بود، تحصیل کرد؛ مشاغل سیاسی مختلف یافت. عاقبت در قرشهر درگذشت؛ مزارش در آنجا زیارتگاه است. اثر عمده‌اش مثنوی عرفانی فریدنامه است، که متجاوز از ۱۱٬۰۰۰ بیت و مقدمه‌ای به زبان فارسی دارد، و تأثیر مثنوی مولوی در آن آشکار است. فریدنامه برای تحقیق در زبان ترکی عثمانی قدیم خالی از فایده نیست، زیرا در عصری تألیف یافته است که زبان ترکی با زبان عربی و زبان فارسی در مبارزه بود تا بعنوان زبان کتبی مقامی پیدا کند. عاشق‌پاشازاده از اعقاب او بود.

عاشق‌پاشازاده (āšeq-pāšā-zāde)، شهرت **درویش احمد عاشقی،** ۸۰۳–حـ ۸۸۹ هق، یکی از قدیم‌ترین مورخین ترک، از اعقاب **عاشق پاشا.** اثر مشهورش کتاب تواریخ آل عثمان است.

عاشورا (āšurā)، نام روز 10م ماه محرم که، به یادبود شهادت (۶۱ هق) امام حسین ع در ← واقعه‌ی کربلا، بزرگترین ایام عزاداری شیعیان است.

I ـ عاشورا قبل از واقعه‌ی کربلا. عاشورا اصلا نام روز 10م محرم نبوده است، بلکه روز دهم ماه تشری بوده است که یهودیان (از جمله یهودیان عرب) در آن روز روزه‌ی کیپور (← یوم کیپور) میگرفتند. بر طبق روایات اسلامی، در یکی از روزهای عاشورا بود که پیغمبر اسلام به مدینه وارد شد، و در این روز یهودیان روزه داشتند. پیغمبر سبب روزه را پرسید، و آنان گفتند که به مناسبت روز پیروزی موسی بر فرعون است (عاشورای سالی که پیغمبر به مدینه وارد شد مطابق روز دوشنبه‌ی هشتم ربیع الاول و ۲۰ سپتامبر ۶۲۲ بم بود). پیغمبر نیز این روز را پذیرفت، و مسلمانان، تا پیش از تعیین ماه رمضان به عنوان ماه روزه، این روز را روزه میگرفتند، تا آنکه روزه‌ی ماه رمضان بر مسلمانان فریضه شد. در دوره‌های بعد، مسلمین در باره‌ی روزه‌ی عاشورا اختلاف کردند. بر طبق روایات اهل سنت، روزه‌ی این روز مستحب است، و هر کس بخواهد میتواند بگیرد، اما در روایات شیعه، روزه گرفتن این روز مجاز نیست، و تنها مخالفین اهل بیت این روز را روزه میگرفته‌اند، و از ائمه‌ی شیعه روایاتی نقل شده که این روز روز روزه‌ی "فرزند مرجانه" (← عبیدالله ابن زیاد) است، و روزی است که دشمنان اهل بیت، بمناسبت کشته شدن امام حسین ع، آن را روزه میگیرند، و این روز از نظر اهل بیت رسالت روز شومی است، و در فقه شیعه روزه‌ی عاشورا جایز نیست. در روایات اسلامی، روز عاشورا دارای تشخص و امتیازی است؛ معتقد بوده‌اند که خداوند آسمان و زمین و آدم و چیزهای شریف را در این روز آفریده است، و نیز معتقد بوده‌اند که این روز روزی است که خداوند توبه‌ی آدم را پذیرفته است، و نیز در این روز نوح از کشتی خارج شد. در بعضی از روایات آمده است که ظهور امام قائم در روز عاشورا خواهد بود، و بسیاری فضایل دیگر نیز برای این روز نقل شده است.

II ـ عاشورا بعد از واقعه‌ی کربلا. اهمیت روز عاشورا در تاریخ اسلام و بخصوص در مذهب شیعه به مناسبت شهادت امام حسین ع و یاران اوست، که در عاشورای سال ۶۱ هق اتفاق افتاد (← کربلا، واقعه‌ی). این حادثه‌ی ناگوار، از نظر شیعه، زخمی است که هنوز تازه مانده است، و با همه‌ی مخالفتی که پس از واقعه‌ی کربلا در بزرگداشت و اهمیت آن میشد، شیعیان کوشیدند که روز عاشورا فراموش نشود، و عاقبت، توانستند عاشورا را به عنوان یک روز مصیبت عمومی رسمیت دهند. اما، در دوران حکومت امویان، این روز روز فرخنده‌ای شمرده میشد؛ عامه‌ی مردم در این روز به شادی میپرداختند، و شیرینی میخوردند، و لباس نو میپوشیدند؛ و حتی بعد از زوال حکومت بنی امیه نیز این رسم مدتها بر جای ماند.

اما فعالیت شیعه برای اولین بار در سال ۳۵۲ هق به صورت بارز و آشکاری در تاریخ اسلام نمودار شد، بدین معنی که، با قدرت یافتن آل بویه در بغداد–یعنی مرکز خلافت اسلام و حکومت اهل سنت–معزالدوله‌ی دیلمی در عاشورای این سال فرمان داد که مردم در این روز به سوگواری امام حسین و اهل بیت پیغمبر بپردازند؛ و در این روز بازارها را بستند، و خرید و فروش را تعطیل کردند؛ قصابان کشتار نکردند، و آشپزان غذا نپختند، و سقائی را تعطیل کردند؛ در بازارها،

قبه‌هائی برافراشته شد، و زنان با موی گشوده و آشفته و با چهره‌های نیلی، در حالی که جامه‌های خود را چاک زده بودند، در شهر بغداد میگشتند، و نوحه میکردند، و بر گونه میزدند؛ و هیچکس از اهل سنت نتوانست مخالفت کند، چرا که قدرت شیعه بسیار شده بود (← شیعه، قسمت VII). همچنین، شیعه، از همان ایام، روز عاشورا به زیارت تربت امام حسین در کربلا میرفته‌اند.

در بعضی از کشورهای اسلامی، با سقوط فاطمیان و روی کار آمدن ایوبیان، روز عاشورا، پس از اینکه سالها عنوان روز مصیبت داشت، دیگر بار به عنوان روز شادی تلقی شد، و این به پیروی از اهل شام بود. اما در بلاد شیعه‌نشین این سنت همچنان کم و بیش باقی ماند، و در قرنهای بعد، بخصوص از روزگار صفویه به بعد، هر سال بر اهمیت این عزای بزرگ مذهبی افزوده شد، و امروز در ایران و عراق و غیره، شیعیان روز عاشورا را هر سال بعنوان عزای بزرگ مذهبی تلقی میکنند. در این روز بازارها تعطیل میشود و مردم به سوگواری میپردازند؛ در بعضی از شهرها، دسته‌های سینه‌زنی و نوحه‌خوانی در خیابانها براه می‌افتند، و با خواندن شعرهای مذهبی و سینه زدن، و گاه زنجیر زدن، خاطره‌ی این عزای بزرگ مذهبی را زنده نگاه میدارند. نیز ← روضه؛ تعزیه.

در کشورهای اسلامی تونس، مراکش، و لیبی، عاشورا هنوز هم روز جشن و شادی است، و با مراسم خاصی برگذار میشود. مردم به زیارت اموات میروند، و دسته‌های مورد بر روی گور مردگان میگذارند؛ آتش بزرگی از انبوه بوته‌ها و برگها فراهم میکنند، و از بالای آن میجهند، و بوته‌های آتش‌گرفته را در آب رودخانه می‌افکنند، و بر روی یکدیگر آب میپاشند؛ از این مراسم است ساختن عروسکها و خیمه‌شب‌بازیها و امثال آن، که از سنتهای کهنسال قوم بربر بجای مانده است.

عاص ابن وائل سهمی (āse 'bne vā'ele sahmi)، یکی از بزرگان عرب در دوره‌ی جاهلی، از قبیله‌ی بنی سهم. وی ندیم هشام ابن مغیره بود، و با اینکه دوره‌ی اسلام را درک کرد، اسلام نیاورد و همچنان مشرک ماند. در جنگ فجار (← محمد، قسمت ۲) سرکرده‌ی بنی سهم بود. روزی که با فرزندانش به تفرج بیرون رفته بود، چون پای در یکی از دره‌ها نهاد ناگهان صیحه‌ای زد، و هر چه جستجو کردند چیزی نیافتند، و پایش مانند گردن شتر ورم کرد و جانسپرد و گفتند زمین او را گزیده است. نیز ← محمد، قسمتهای ۷ و ۱۲.

عاص ابن هشام، معروف به **ابوالبختری**: ← محمد، قسمت ۷.

عاصم یا عاصم افندی (āsem afandi)، شهرت **سید احمد**، ح ۱۷۵۵–۱۸۱۹ (۱۲۳۵ هق)، لغوی ترک و وقایع‌نگار دربار عثمانی. در جوانی به تحصیل زبانهای عربی و فارسی پرداخت. برهان قاطع را بنام تبیان نافع به ترکی ترجمه کرد، و به سلطان سلیم III اهدا نمود (← برهان قاطع). بعدها قاموس فیروزآبادی را هم به ترکی ترجمه کرد.

عاصم ابن ابی النجود: ← قرآن، قسمت ۷.

عاصم افندی: ← چلبی‌زاده.

عاصی، رود سوریه: ← نهر العاصی.

عاضد (āzed)، شهرت **ابومحمد عبدالله**، ملقب به **العاضد لدین الله** (al'āzedo le dine 'l.lāh)، ۵۴۶–۵۶۷ هق، آخرین خلیفه‌ی (۵۵۵–۵۶۷ هق) فاطمی مصر. در تمام دوره‌ی خلافت آلتی بی‌اراده در دست متنفذین بود. در ۵۵۸ هق شاور وزارت او را یافت، و پس از کشته شدن (۵۶۴ هق) شاور، اسدالدین شیرکوه و، کمی بعد، صلاح‌الدین ایوبی را وزارت داد. با خلع عاضد بدست صلاح‌الدین، سلسله‌ی فاطمی منقرض شد، و صلاح‌الدین سلسله‌ی ایوبیان را تأسیس نمود. عاضد در تشیع متعصب و در آزار سنیها بی‌پروا بود.

عاطفه[1] (ātefe)، در روانشناسی، پاسخی (← پاسخ) به محرکها که متضمن تغییرات فیزیولوژیائی مشخص است (مانند تند شدن نبض، ازدیاد دما، ازدیاد یا کاهش فعالیت بعضی از غده‌ها، تغییر سرعت تنفس، و غیره)، و ممکن است خود فعالیت دیگری را باعث شود. ترس، محبت، و خشم را معمولا پاسخهای اولیه‌ای از این قبیل میشمارند، و ممکن است مستقیماً در اثر محرکات خارجی یا بطور غیر مستقیم از طریق حافظه عارض شوند؛ در هر صورت بر حسب مقتضیات فردی و محیط به صورگوناگون جلوه و بروز میکنند. در روانپزشکی معلوم شده است که عواطفی که راه بروز و ظهور ندارند موجب هیجانات روحی میشوند، و ممکن است اختلالات جسمانی بوجود آورند.

معمولا اصطلاح عاطفه را، بر سبیل تسامح، مترادف با احساسات بکار میبرند.

عاقر، شهر: ← عقرون.

عاقرقرحا، گیاه: ← بابونه‌ی رومی؛ پیرتر.

عاقل و معقول (āqelo ma'qul)، در فلسفه. عاقل یعنی نفس انسان در حال درک و دریافت اشیاء، و معقول یعنی شیء در صورتِ درک‌شده برای نفس. در اصطلاح فلاسفه‌ی اسلامی متأخر، آنجا که سخن از عاقل و معقول میرود، بیشتر اشاره به بحث مهمی است در باره‌ی **اتحاد عاقل و معقول**، که ملا صدرا، بزرگترین فیلسوف قرون اخیر، از طرفداران جدی آن بوده است، و این مسئله را، که ابن سینا و فخرالدین رازی بشدت رد کرده بودند، از نو زنده ساخته، و آن را با دستگاه فلسفی خود ملایم کرده و براهینی برای آن آورده است. ابن سینا عقیده‌ی اتحاد عاقل و معقول را به فرفوریوس، از حکمای نوافلاطونی، نسبت میدهد، و میگوید که او کتابی در "عقل و معقولات" تألیف کرده، و در آن، مسئله‌ی اتحاد عاقل و معقول را پیش کشیده است. ابن سینا، هم در شفا و هم در اشارات، بر این قول سخت تاخته، و آن را سخیف و باطل دانسته است. حاصل استدلال ابن سینا در رد اتحاد عاقل با معقول چنین است که اگر شیء عاقل (نفس انسان، یا A) شیئی (مثلا B) را درک کند، و با آن یکی شود، از دو حال بیرون نیست؛ (الف) حالت A در زمانِ پس از درک B با حالت آن در زمان پیش از درک B فرق نکرده است؛ در این صورت، درک B و عدم درک آن برای A یکسان بوده است، و معنی آن این است که A اصلا B را درک نکرده است. (ب) اگر حالت A پس از درک B با حالت آن پیش از درک B فرق کرده باشد نیز دو صورت میتوان تصور کرد. (۱) این فرق یا دگرگونی بالذات است، یعنی A بکلی فرق کرده است؛ در این صورت، معنی آن چنین است که A پس از درک B از میان رفته و B شده است، و این معنی اتحاد نیست. (۲) این فرق جزئی است، یعنی قسمتی از A دگرگون شده است، و این استحاله است نه اتحاد، یعنی A پس از درک B به حالی دیگر آمده است، و البته مقصود قائل به اتحاد عاقل و معقول این نیست. ابن سینا دلایل دیگری نیز در رد اتحاد عاقل و معقول دارد که همه فرع استدلال مذکور است.

بعقیده‌ی ملا صدرا، مقصود از اتحاد عاقل با معقول این است که معقول وجود دیگر جز وجود عاقل نمیتواند داشته باشد، زیرا معنی مغایرت میان دو شیء در وجود این است که بتوان یکی را با قطع نظر از وجود دیگری تصور کرد. مثلا، هر چند پسر بدون پدر نمیتواند وجود داشته باشد، اما میتوان وجود پسر را با قطع نظر از وجود پدر تصور کرد؛ اما در صورت معقول ذهنی چنین نیست، زیرا صورت معقول اصلا وجود مستقلی بدون عاقل (نفس انسان) ندارد، و نمیتوانیم صورت معقولی بدون تصور وجود عاقل تصور کنیم، و از اینجا معلوم میشود که میان عاقل و معقول دوگانگی در وجود نیست، و معقول وجودی غیر از وجود عاقل ندارد. ملا صدرا با این قول بسیاری از اشکالاتی را که به چگونگی علم انسان و وجود ذهنی وارد شده است مرتفع ساخته است.

عاقله (āqele) یا **عصبه** (asabe)، خویشان پدری قاتل غیر عمد یا شبه عمد، که دیه‌ی جنایت را باید، بنحوی که در کتب فقه بطور تفصیل ذکر شده است، بپردازند. این روش در ایام جاهلیت معمول بوده است، و کلمه‌ی عاقله هم یادگار آن زمانست؛ زیرا عقل (aql) بمعنی بستن زانوی شتر است، و عقال زانوبند شتر را گویند. در جاهلیت، که دیه غالباً به شتر بود، قاتل یا کسان او را مجبور میکردند که شتران را ببرند و بر در خانه‌ی ورثه‌ی مقتول بخوابانند (زانوی شتران را ببندند).

در تعیین اشخاص عاقله اختلاف است، و این اختلاف بطور عمده بر سه وجه است. (۱) ابوحنیفه و پیروان او گفته‌اند که عاقله در اسلام کسانی هستند که نامشان با نام قاتل در یک دیوان (دفتر دولتی) ثبت است، و با هم حقوق میگیرند؛ دیه‌ی مقتول را از عطایا و حقوق آنان باید کسر کنند. (۲) مالک ابن انس و پیروان او گفته‌اند اگر کسی از بادیه‌نشینان به شهر یا ده بیاید، و ساکن شود، عاقله‌ی او خویشان ساکن شهر یا ده خواهند بود نه خویشان ساکن بادیه. (۳) شافعی عاقله را خویشان پدری میداند. نزدیکترین خویشان پدری در پرداخت دیه مقدمند، و بعد خویشان دورتر، و بعد خویشان دورتر از آن و هکذا. و شیعه نیز تقریباً با او موافق است.

از نظر مورد پرداخت دیه از طرف عاقله، بطور کلی اصلی هست که متکی بر حدیث است و آن اینکه لا تعقل العاقلة عمداً و لا عبداً و لا صلحاً و لا اعترافاً (lā ta'qelo 'l.'āqelato amdan va lā abdan va lā solhan va la'terāfan)، و مقصود از آن این است که (۱) عاقله دیه‌ی قتل عمد را نمیپردازند؛ (۲) اگر عبدی (بنده‌ای) آزادی را بکشد یا آزادی عبدی را بکشد، عاقله‌ی عبد یا

---

(۱) emotion

عـاقله‌ی "خـداوند عبـد" (صاحب بنده) در صورت اول، و عاقله‌ی آزاد در صورت دوم، دیه‌ی مقـتول را نمیـپردازند؛ (۳) اگر قاتل بـا اولیـای مقتول صلح کـرد دیه بر عاقله لازم نیاید؛ (۴) اگر قاتل به قتل اعتـراف کرد عـاقله‌ی او از پـرداخت دیه معاف خواهنـد بود. بعقیده‌ی شیعه، عـاقله فقط در مورد خطای محض دیه میـپردازد، نه در مورد شبه عمد. برای کیفیت پرداخت دیه از طرف عاقله باید به کتب فقهی رجوع کرد.

در زبان فـارسی "دیه بر عاقله است" حکم مثل را پیدا کـرده است، و آن را در موردی استعمـال میکنـند که عواقب و نتـایج عمـل کسی متوجه خویشاوندان یا دوستان او باشد.

عالم (ālam)، در اصطلاح علمی؛ ← جهان.

عـالـم، کـلمه‌ی عربـی بمعنی جهـان، یعنی تمـام موجـودات "ما سوی الله" (mā seva 'l-lāh) [= بجـز ذات خـدا]؛ و در نـزد کسانـی کـه قـائـل بوجود خدا نیستند، یعنی مجموع موجودات (برای "عالم" در اصطلاح علـمی کنونی ← جهان). بعضی از قدما عالم را عبارت از مجموع موجودات جسمانی میـدانستـند، و تعـریف آن را بـر طبق نظریـه‌ی بطـلمیوسی چنـین میگـفتند: "آنچه سطح بیرونی فلـک اعلی (فلـک الافـلاک. ← افلاک) آن را دربـر گرفته است". آنچه در درون سطح بیـرونی فلک اعلـی است نیـز بعقیده‌ی ایشان بـر دو قسم بود: عـالم علوی (olvi)، یـا جهان بـالا؛ و عـالم سفلی (sofli)، یا جهان زیرین. عالم علوی شامل افـلاک و ستـارگـان است، کـه از آثیـر تشکـیل یـافته‌اند، و عـالم سفلی شامـل اجسام عنصری یـا عنـاصر چهـارگـانه (آب، آتش، خـاک، و بـاد) میـباشد. عالم سفلی یـا عالم عناصر را عالم کون و فساد (köno fesād) (یعنی جهان پیدایش و تباهی) میخواندند، زیـرا معتـقد بودند که عـالم علوی ـکه عالـم افـلاک و ستارگـان است، و از جسم اثیـری تشکیـل یـافته ـتباهی‌بـردار نیست، و پیدایش و تباهی خاصّ عالم عناصر است.

امـا معتـقدین بـه وجود عالمـی غیـر از عـالم جسمـانی بطور کلی به دو عـالم قـائل بودند، عالم روحانی و عالم جسمانی. علمای اسلام و مفسرین و متکـلمین بر این دو عـالم نامهائی نهاده‌اند که از قـرآن مجـید اقتبـاس شده است، مثل عالـم خلق (xalq) (یعنی عالم جسمانی) و عالـم امـر (amr) (یعنـی عـالـم غیـر جسمـانی)؛ یـا عـالم شهـادت (šahādat) (عالمی که به حس درمیـآید یعنی عالم محسوسات یا اجسام)؛ و عـالم غیب (عـالمی کـه از حواس انسانی پنـهان است و بـه حس درنمیـآیـد، یعـنی عالم غیر جسمـانی. نیـز ← غیب). اسامـی دیگـری نیـز به ایـن دو عـالم داده شده است، از قبـیـل عـالـم ملـک (molk) و عـالـم ملـکوت (malakut)؛ عالم تکوین (takvin) و جهان ازل (azal)؛ جهان طبع و جهان خرد (xerad) (عالم طبیعت و عالم عقل)؛ و جهان جزئی و جهان کلّی. بابا افضل پس از ذکـر نامهای مذکـور میگویـد، "تمـام این الفاظ را یک معنی است، و آن اینـکه دو جهـان هست، یکـی حقیقت و دیگـری مثال؛ حقیقت اصل است و مثال فرع؛ حقیقتْ جهان کلی است و مثال جهـان جـزئی، و موجوداتِ جهـانِ جـزئیْ مثـالاتِ موجوداتِ جهـانِ کلـی، موجودات عالم جزئی (جسمانی) دارای مقدار و اندازه است، و موجودات جهـان کلی بی کمـیت و اندازه است؛ موجودات جهان جسمانی در نفس خود مرده‌اند، و حیات ایشان به عالـم حقیقت یـا عالم عقل است، و جهـان جسمـانی سایـه و حکـایتِ جهان روحـانی است". شیـخ اشراق عـدد عوالـم را چهار میداند، (۱) عالم عقول و ملائکه و مقربین، که به اصطلاح او عـالـم انوار قـاهـره (anvāre qāhere) است، (۲) عالم نفوس، که باصطلاح او عـالم انوار مدبره (modabbera) است؛ (۳) عـالم بـرزخیـان، که عـالم حس است، و عبـارتست از عـالـم افـلاک و ستارگان و عـالم عناصر؛ (۴) عالیم مثال و خیال، کـه به اصطلاح او، عـالم صور معلـقه‌ی ظلـمانیه و مستـنیـره (mostanire) است، و ارواح اشقیـا و سعداء هر دو در آن عالم است.

برای عالم غیب، تحت تأثیر حکمت نوافلاطونی و مکتب تصوف، تقسیماتی قائـل شده‌اند، از قبیل عالم ملکوت و عالم جبروت (jabarut)، کـه عالم ملکوت عالم حقایق و عقول و ارواح است، و عالم جبروت بعقیـده‌ی بعضی عـالم بـرزخ (یعنی عـالم متوسط میان جسمانیات و روحانیات) است، و عالم مثـال نیز خـوانده میشود. بعضی عـالم جبروت را عالم اسماء و صفات دانسته‌اند. غزالـی لوح محفوظ را از عالم ملکوت میداند، و عبدالـرزاق کـاشانی آن را از عالم جبروت. ملا صدرا مجموع عوالم را سه میداند: عـالم عقل، عالم خیال، و عـالم حس. قـیصری در مقـدمـه‌ی شرح فصوص الحکم عـده‌ی عوالم را پنج میداند: عالم اعیان ثابته، عالم ملک، عالم عقول و نفوس مجرده، عالم مثال، و عالم انسانی (که جامع جمیع عوالم است). در نظر صوفیه، مجموع موجودات عالم کبیر[1] خوانده میشود، و انسان، که مظهر و جامع جمیع عوالم است، عالم صغیر[2].

عالم لاهوت (lāhut) (مشتق از الاه، یعنی عالم الاهی)، که حلاج آن را بیشتر ذکـر کرده است، تقریباً معادل عالم غیب است، و در برابر آن عالم ناسوت (nāsut) (مشتق از ناس، یعنی عالم انسانی) است، که معادل عالم شهادة میباشد.

برای هیئت عالم ← صص ۱۶۵۴–۵۵.

عالم‌آرای عباسی: ← تاریخ عالم‌آرای عباسی.
عالم اسماء و صفات: ← عالم.
عـالم اشبـاح مجرده: ← مثـل یـا مثل افـلاطونی، قسمت ۴.
عالم‌آشوب: ← شهرآشوب.
عالم امر: ← عالم.
عالم انوار قاهره: ← عالم.
عالم انوار مدبره: ← عالم.
عالم برزخ: ← عـالـم؛ بـرزخ. نیـز ← مثل یا مثل افلاطونی، قسمت ۴.
عالم برزخیان: ← عالم.
عالم تکوین: ← عالم.
عالم جبروت: ← عالم.
عالم جسمانی: ← عالم.
عالم حس: ← عالم.
عالم خان، خان خوقند، ← خوقند.
عالم خلق: ← عالم.
عالم روحانی: ← عالم.
عالم زنان، مجله، ← رفع حجاب.
عالم سفلی یا جهان زیرین: ← عالم.
عالم شاه، سید علاءالدین: ← سادات دهلی.
عالم شهادت: ← عالم؛ غیب.
عالم صغیر: ← عالم.
عالم صور معلقه‌ی ظلمانیه و مستنیره: ← عالم.
عالم طبیعت: ← عالم.
عالم عقل: ← عالم.
عالم علوی یا جهان بالا: ← عالم.
عالم عناصر: ← عالم.
عالم غیب: ← عالم؛ غیب.
عالم کبیر: ← عالم.
عالم کون و فساد: ← عالم.
عالمگیر [عالمگیر I]، ← اورنگ‌زیب.
عالمگیر II: ← تیموریان هند.
عالمگیرنامه: ← محمد کاظم ابن محمد امین.
عالم لاهوت: ← عالم.
عالم مثال: ← عالم؛ مثل.
عالم مثال و خیال: ← عالم.
عالم ملک: ← عالم.
عالم ملکوت: ← عالم.
عالم ناسوت: ← عالم.
عالم نسوان، مجله، ← رفع حجاب.
عالم نفوس: ← عالم.

عالی، کاهن بنی اسرائیل، ← عیلی.
عالی، گنبد، ابرقو؛ ← گنبد.
عالی، مصطفی، ۹۴۸–۱۰۰۸ هق، یکی از بزرگترین ادبا و مورخین ترک عثمانی در قرن 10م هق. در خردسالی زبانهای فارسی و عربـی را فرا گـرفت. مدتها منشی مصطفی پاشا و در سفرهـای وی همراه او بود. از جمله، وقتی که مصطفی پاشا بـه عنوان سرعسکر سپاهیـان عثمانی مـأمور حمله بـه ایران شد، مصطفی عالی در خدمت او بـود، و اطـلاعات بسیـار در بـاب عادات و افسانه‌هـای مـردم قفقـاز (خاصه شیروان و گـرجستان) فـراهم آورد. اثـر بزرگ او کتاب کُنه الاخبار (1000–1007 هق) است، که یکی از مهمترین آثار تـاریخی عثمانیها است، و خاصه از جهت تـاریخ عثمـانی در زمـان مـؤلف اهمیت تمام دارد. آثـار دیگـرش مشتمل است بر مرآت العوالم در بـاب معجزات خلقت عالم و انبیا، و مناقب هنروران (۹۹۵ هق)، در زنـدگـینـامـه‌ی خطاطان، مینیاتورسازان، و صحافان. وی به فارسی و ترکی شعر میگـفت (دیـوانی بـه فارسی دارد)، ولـی در ایـن زمینه از شعرای درجـه‌ی دوم بشمار میرود.
عالیجناب خاکستری: ← زوزف پدر روحانی.
عـالی قـاپو (āli qāpu)، نام بنـاهـائی از دوره‌ی صفویه که ظاهراً به تقلید باب عالی عثمانیان بـدین نام خوانده شده‌اند. **۱ـ** بنای ۶طـبقه به ارتفاع ۴۸ متـر، در شهـر اصفهـان، در غ میدان شاه. بعـضی اساس آن را از عهد تیموریان میدانند. قسمتهائی از آن از عهد شاه عباس I صفوی است، و جانشیـنان وی (از جمـله شاه عباس II) بـر آن افـزوده‌اند. گچبریها و تزیینات و نقاشیهای ممتاز دارد. ایوان بلند آن، بـا ستونهای چوبی و سقف خـاتم، بسیار جـالب است. **۲ـ** کـاخ سلطنـتی صفویه، در شهـر قـزوین، که اکنون سردر آن (سردر عـالی قـاپو)

(1) macrocosm (2) microcosm

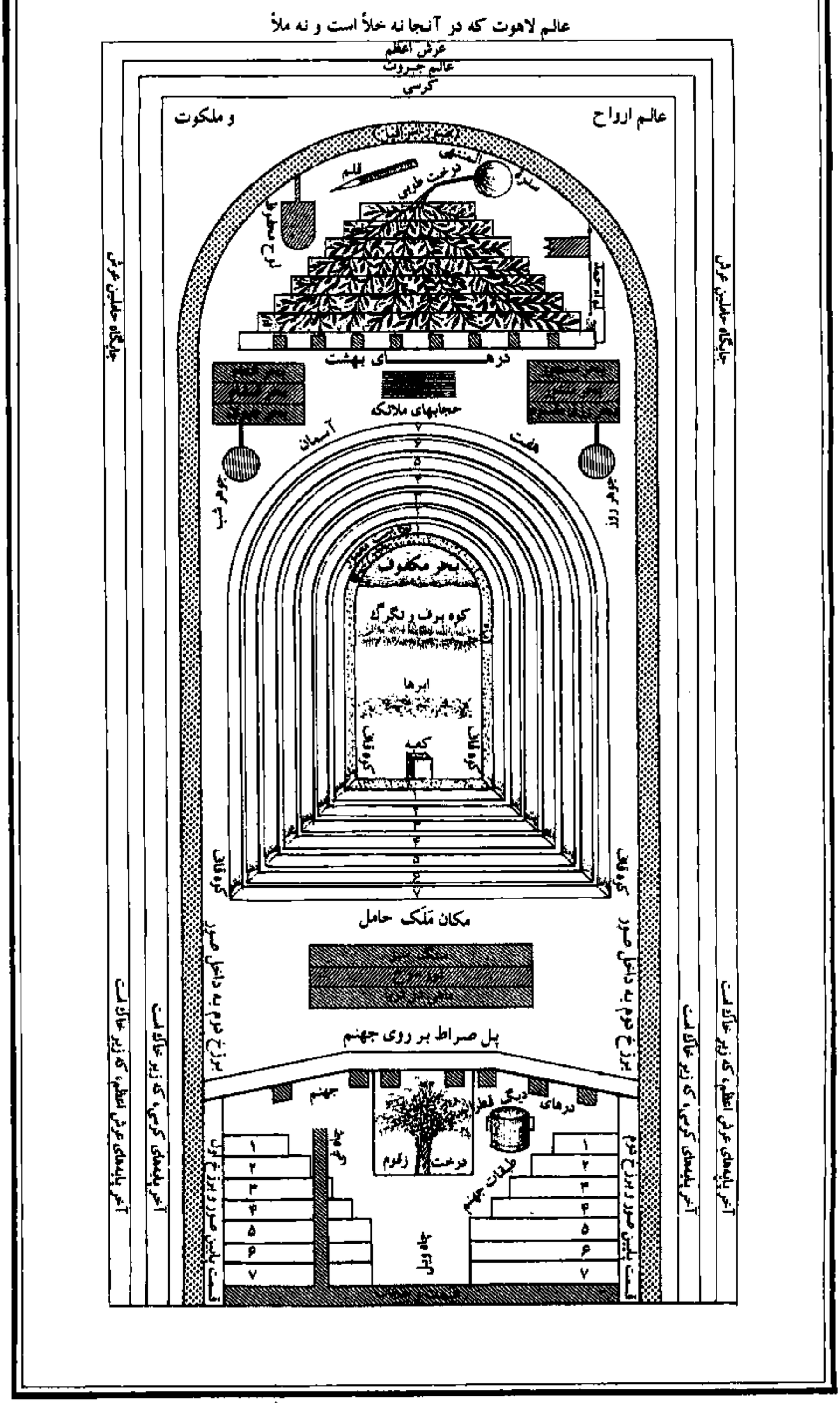

از دایرة المعارف معرفتنامه، تألیف شیخ ابراهیم حقی (فت ۱۱۹۵ ه‍ ق)

هیئت عالم به تصور مسلمانان

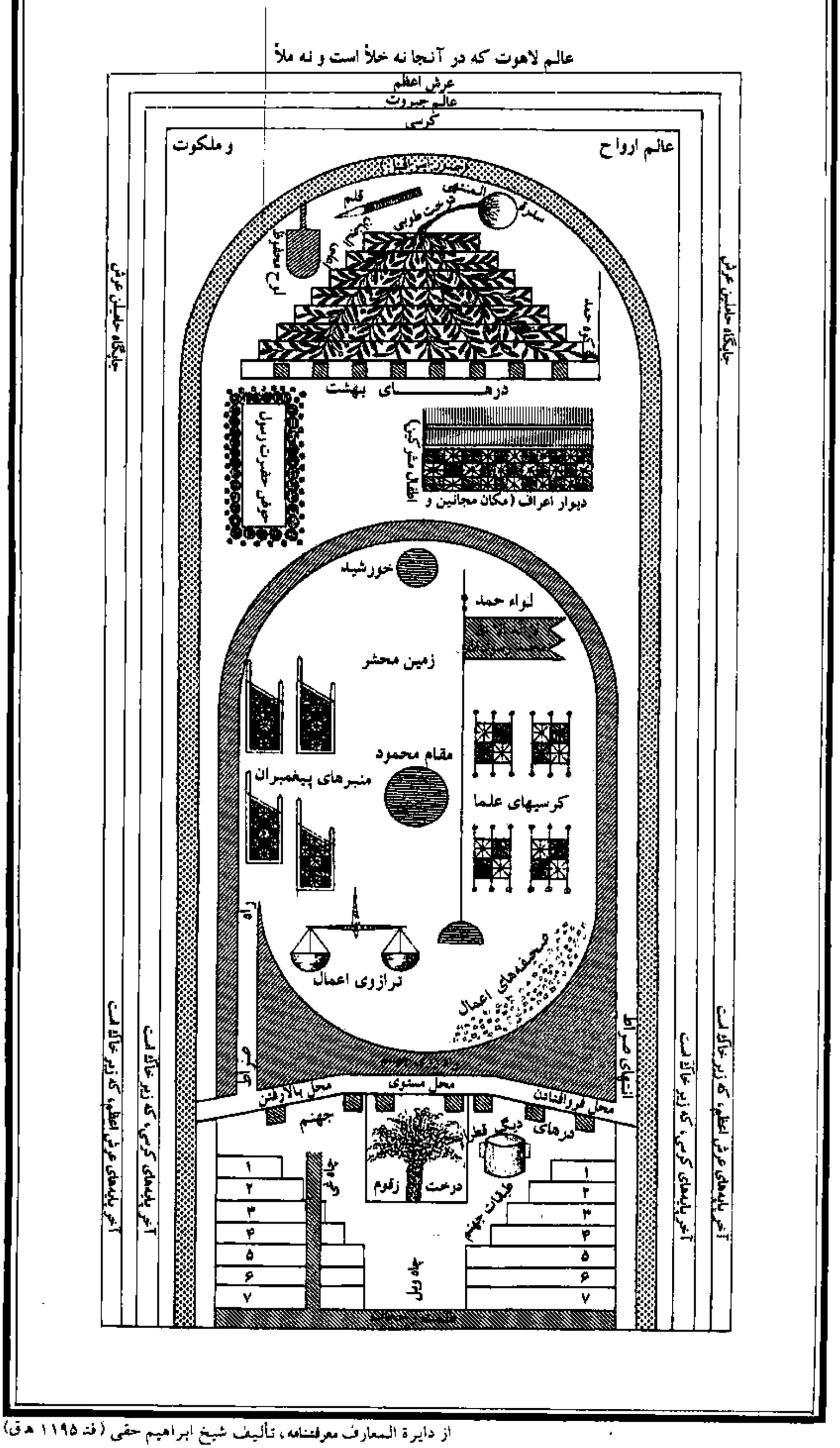

از دایرة المعارف معرفتنامه، تألیف شیخ ابراهیم حقی (فت ۱۱۹۵ هـ ق)

باقی است، و سردر اداره‌ی شهربانی قزوین میباشد. کتیبه‌ی سردر به خط علیرضای عباسی است. کاخ از بناهای عهد شاه طهماسب I و شاه عباس I صفوی بوده است.

عالی قاپو: ← ارگ طهران.

عام (ām)، لفظ عربی، به معنی سال. در تاریخ عرب جاهلی و اسلامی چند "عام" تشخص داشته است، و هر یک از آنها مبدأ تاریخ حوادث زندگانی عرب بوده، و از این میان 10 عام شهرت بیشتری داشته است، که عبارتند از (۱) سال فرود آمدن اسماعیل به مکه؛ (۲) سال پراکنده شدن فرزندان معد ابن عدنان؛ (۳) سال ریاست عمرو ابن لحی؛ (۴) سال مرگ کعب ابن لوی، (۵) سال غدر، که حِجَةُ الغَدر نیز خوانده شده است؛ (۶) سال فیل (← عام الفیل)؛ (۷) سال فجار؛ (۸) سال مرگ هشام ابن مغیره‌ی مخزومی؛ (۹) سال بنای کعبه؛ (10) سال هجرت.

عام الرماده، سال، ← عمر خطاب.

عام الفیل (ām 'l.fil) [= سال فیل]، مهمترین سالهای تاریخی عرب و یکی از مبدأهای تاریخ آن قوم (← عام)، که بمناسبت حادثه‌ی لشکرکشی ابرهه با فیل بقصد خانه‌ی کعبه بدین نام خوانده شده است، و از نظر اینکه، بنا بر مشهورترین روایات، تولد محمد ص در این سال بوده است اهمیت و شهرت خاص دارد (← محمد، قسمت ۱).

بقول مورخین اسلامی، حادثه‌ی لشکرکشی در سال ۴۰م سلطنت انوشروان، در اوایل محرم سال ۸۸۲ تاریخ اسکندری و در سال ۵۷۰ ب‌م، که مطابق با سال ۲۱۶ تاریخ عرب جاهلی بوده است، اتفاق افتاد. روایات مورخین اسلامی و مفسرین قرآن در باب کیفیت حادثه اختلافاتی دارد. از مجموع نوشته‌های ایشان چنین دانسته میشود که، در سال مذکور، ابرهة ابن صباح الاشرم، که در یمن نماینده‌ی نجاشی بود، کنیسه‌ای به نام قلیس (qolays) در شهر صنعاء بنا کرد، و این کنیسه را به انواع نقشهای زیبا و سیم و زر آراست، و به نجاشی نامه‌ای نوشت که حاجیان عرب را از مکه بدانجا متمایل کند. عرب که این ماجرا را شنیدند در خشم شدند، و یکی از ایشان رفت و در آن کنیسه رفتاری کرد که باعث خشم ابرهه شد. بعضی از مورخان و اصحاب تفسیر علت حمله‌ی ابرهه را این دانسته‌اند که دسته‌ای از بازرگانان قریش به حبشه رفتند، و چون هوا سرد بود، به کلیسائی پناه بردند، و در آنجا آتشی افروختند، و بعد آن آتش را رها کرده خود از آنجا رفتند، بر اثر وزیدن باد، کلیسا آتش گرفت و سوخت، و نجاشی پس از شنیدن این ماجرا، ابرهه را با گروه بسیاری از حبشیان به جنگ عرب فرستاد. ابرهه با سپاه خویش روانه شد، در راه، مردی از اشراف یمن به نام ذونفر (zunafar) با وی به مقابله و جنگ پرداخت، اما شکست خورد و اسیر شد. سپس نفیل ابن حبیب خثعمی (nofayle 'bne habibe xas'ami) به جنگ ابرهه آمد، ولی او نیز شکست خورد و اسیر شد، و تعهد کرد که ابرهه را راهنمائی کند. بر طبق روایات مورخین و اهل تفسیر، وقتی خبر حمله‌ی ابرهه به اهل مکه رسید، همگی گریختند، و به کوهها و دره‌ها پناه بردند، بجز عبدالمطلب (جد پدری پیغمبر ص) و عمرو ابن عائذ ابن عمران ابن مخزوم (amre 'bne ā'eze 'bne emrāne maxzum) (جد مادری پیغمبر). ابرهه به عرفات آمد، و کس فرستاد تا اموال قریش را غارت کردند، و روز بعد، با فیلهای خویش، که تعداد آنها را متفاوت نوشته‌اند، به عزم ویرانی خانه‌ی کعبه بیرون آمد. در میان فیلها، فیل بزرگی بود که، در روایات همه‌ی مورخین، نام او را محمود نوشته‌اند. هر چند آن فیل را زدند به طرف کعبه بالا نرفت و روی گردان شد. در این میان، خداوند از سوی دریا مرغهائی دسته دسته [ابابیل (ābābil) در تعبیر قرآن] فرستاد، به شکل پرستو، که هر کدام سه سنگ داشتند، یکی در منقار، و دو تا در چنگال. در بالای سر هر مردی از سپاهیان ابرهه یکی از آن مرغان می‌ایستاد، و با افکندن سنگی او را هلاک میکرد، و ابرهه خود، در سر انگشتان، به زخمی مانند خوره مبتلا شد، که خون از وی میریخت و تا به صنعاء رسید جان سپرد.

مفسرین اسلامی در توجیه داستان فیل و مرغان و نوع این مرغان و سنگها اختلاف بسیار دارند، آنها که خواسته‌اند جنبه‌ی طبیعی و عادی به این ماجرا بدهند معتقدند که این حادثه به شیوع آبله و سرخجه ارتباط داشته است، و نوشته‌اند که، در روز دوم بیماری، آبله در میان لشکر شیوع یافت، و میگویند این نخستین آبله و سرخجه‌ای بوده است که در مکه دیده شده، و معتقدند که در نتیجه‌ی این بیماری بود که گوشت و پوست بدن لشکر ابرهه کنده میشد و میریخت، و ایشان هراسان میگریختند. نیز ← فیل، سوره‌ی.

عامر I (-āmer)، ف ۸۷۰ هق، مؤسس (ح ۸۵۵ هق) سلسله‌ی بنو طاهر (banu tāher) در یمن، که پس از سقوط دولت رسولیان بر سر کار آمدند. نیز ← عامر II.

عامر II، آخرین فرمانروای (۸۹۴-۹۲۳هق) خاندان بنو طاهر (← عامر I) در یمن. در جنگ با مصریها بقتل رسید. پس از وی، یمن تحت استیلای عثمانیها درآمد.

عامر ابن صعصعه (āmere 'bne sa'sa'a)، گروه بزرگی از قبایل عرب که نسبشان از راه عامر ابن صعصعه (کسی که این قبایل به او منسوب بوده‌اند) به قیس ابن عیلان، از او به مضر، و از او به عدنان میرسد (جدول مقاله‌ی ربیعه را در صفحه‌ی 1074 ملاحظه کنید. در این جدول، نام بعضی از قبایل و تیره‌های مهم عامر ابن صعصعه که در تاریخ جاهلیت و اسلام معروفند آمده است). مسکن این گروه عمدةً در قسمت غربی عربستان مرکزی بوده است. عامر ابن طفیل، شاعر و قهرمان معروف عرب، از قبیله‌ی کلاب عامر ابن صعصعه بوده است.

عامر ابن طفیل (āmere 'bne tofayl)، [عامر ابن طفیل ابن مالک ابن جعفر عامری]، ف ۱۱ هق، از دلاوران عرب و از شاعران و بزرگان دوره‌ی جاهلیت، از عامر ابن صعصعه. در نجد متولد شد، و همان جا نشأت یافت. وی در جنگهای بسیاری شرکت نمود، و در پیری اسلام را درک کرد. پس از فتح مکه به دست مسلمین، وی نزد محمد ص آمد به قصد کشتن حضرت، اما جرأت نکرد و حضرت رسول اسلام را بر او عرضه داشت. وی پذیرفتن اسلام را مشروط به این کرد که نیمی از میوه‌های مدینه را بدو بدهند، و پس از پیغمبر عهده‌دار کارها باشد، و حضرت او راطرد کرد. نیز ← محمد، قسمت ۳۵. عامر در یکی از جنگها یک چشم خود را از دست داده بود. دیوان شعری از وی باقی مانده است که به چاپ رسیده (لندن، ۱۹۱۳).

عامر ابن عویمر کنانی: ← عایشه.

عامر ابن فهیره: ← محمد، قسمت ۱۹.

عامر ابن مالک ابن جعفر، ملقب به **ملاعب‌الاسنه** و مکنی به **ابوبراء:** ← محمد، قسمت ۳۵.

عامری، امیرنشین، ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت I.

عامل: ← جعاله.

عامل (āmel)، جمعش عمال (ommāl)، در تاریخ اسلام و ممالک اسلامی، مأمور دولت، و خاصه مأموری که از جانب خلیفه یا سلطان برای اخذ و جمع مالیات و خراج به ولایات اعزام میشده است. حوزه‌ی مأموریت هر عامل "عمل" (-amal) او بشمار میآمده است، و، در فارسی، اصل این شغل را نیز عمل میگفته‌اند.

در عهد خلفای راشدین وظیفه‌ی عمده‌ی عمال اجرای احکام و جمع خراج بوده است. بموجب اخبار، پیغمبر خود، همراه امیر هر ولایت، عامل صدقات (← دیوان صدقات) جهت جمع زکات تعیین و ارسال میکرد، و این ترتیب در زمان خلفا نیز دوام داشت، و در غیبت امیر، عامل شغل او را نیز بر عهده داشت. لفظ عمّال و عامل در عهد بنی امیه و عباسیان بر عموم والیان و امرای مستقل نیز اطلاق میشده است، و بعدها بیشتر بر متولیان خراج اطلاق گشته است. در عهد خلفای عباسی، عامل متدرجاً صاحب نفوذ و القاب و در ردیف امرا واقع میشده، و مخصوصاً در امور مربوط به خزانه و بیت المال، رأی او گاه از رأی حاکم و امیر نزد خلیفه و سلطان نافذتر بوده. در بعضی موارد، عمال جمع مالیات و خراج، غیر از آنچه بر حسب قاعده باید از مردم بستانند، بهانه‌جوئیها و اخاذیهائی میکرده‌اند، و گاه قبل از رسیدن موعد آنرا مطالبه میکرده‌اند، و از این بابت موجب استیصال و پریشانی رعایا میشده‌اند و نمونه‌ی همین "عامل ظالم" است که سعدی از "دزدی بی تیر و کمان" آنها شکایت میکند. در عهد صفویه، حکام در زیر دست خویش عمالی داشته‌اند که مأمور وصول رسوم جنسی از رعایا بوده‌اند. عمال یا عاملان را در ایران گاه بلفظ کارکنان یا صاحب شغلها میخوانده‌اند. معمولا عمال دولت دارای مرسوم و، باصطلاح امروز، حقوق بوده‌اند، و بعضی تیول داشته‌اند.

عامل[1]، در ریاضیات، هر یک از موجودات ریاضی (عدد، عبارتی از نوع معین، و غیره) سازنده‌ی یک حاصلضرب به وسیله‌ی عمل ضرب (آن موجود یکی از عوامل این حاصلضرب است). مقصود از تجزیه‌ی یک شیء ریاضی به حاصلضرب عوامل در آوردن آن است به صورت حاصلضرب عواملی از نوع معین. در حساب اعداد صحیح، مقصود از عامل عاملی است که عدد صحیح باشد. مثلا، ۲ یکی از عوامل ۶ است، زیرا ۳ × ۲ = ۶، همچنین، ۳ — یکی از عوامل ۶

(1) factor

است، زیرا (۲ —) × (۳ —) = ۶. در مبحث کثیر الجمله‌های صحیح در جبر، مقصود از عامل عاملی است که خود کثیر الجمله‌ای صحیح باشد. مثلا، دوجمله‌ای ۲ — x یکی از عوامل سه‌جمله‌ای $x^2 - 3x + 2$ است، زیرا

$$x^2 - 3x + 2 = (x - 2)(x - 1).$$

در حساب، اگر عدد صحیحی عدد صحیحی را عاد کند (= عاد کردن) یک عامل آنست؛ به عبارت دیگر، اگر عدد صحیحی بر عدد صحیحی قابل قسمت باشد دومی یکی از عوامل اولی است. مثلا، اعداد ۱، ۳، ۵، و ۱۵، هر یک یکی از عوامل ۱۵ (و نیز از عوامل ۳۰) است. **عامل اول**[1] عاملی است که عدد اول باشد. مثلا، اعداد ۳ و ۵ عوامل اول ۱۵ اند. در علم حساب ثابت میشود که هر عدد مرکب (غیر اول) را میتوان به حاصلضرب اعداد اول تجزیه کرد. مثلا،

$$360 = 2 \times 2 \times 2 \times 3 \times 3 \times 5.$$

حکم بسیار مهمی در باب اعداد طبیعی، که به "قضیه‌ی اصلی علم حساب" معروفست، اینست که این تجزیه، قطع نظر از محل عوامل، منحصر بفرد است.

عامل (āmel)، جمعش عوامل (avāmel)، در اصطلاح علم نحو عربی، چیزی که سبب اعراب آخر کلمه است. با تغییر عامل، آخر کلمات (کلمات معرب) از نظر نوع حرکت تغییر میکند. در تقسیم‌بندی علمای نحو، عوامل بر دو نوع اند، عوامل لفظی و عوامل معنوی. عامل معنوی عاملی است که در کلام ظاهر نیست، و معناً وجود دارد، مثلا، در مبتدا و خبر عامل آنها عامل معنوی است، و همچنین است عامل در فعل مضارع. عوامل لفظی عواملی هستند که در کلام موجود باشند، از قبیل حروف جَرّ و امثال آنها. نحویان شماره‌ی عاملها را 100 نوشته‌اند، که از آن میان، ۲ عامل معنوی است، و ۹۸ عامل لفظی.

عامل اول: ← عامل، در ریاضیات.

عامل صدقه (و صدقات)، ← عامل؛ دیوان صدقات.

عامله، از اجداد قبایل عرب جنوبی، ← عرب، قسمت ۱۵.

عامله، در ریاضیات، ← فاکتوریل.

عاملی، بهاءالدین: ← شیخ بهائی.

عاملی، محمد: ← شیخ بهائی.

عاموس[2] (āmus)، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل. وی چوپانی از مردم تقوع در ج فلسطین بود، و در اواسط قرن ۸م ق‌م، در زمان یربعام II، در مملکت اسرائیل شمالی موعظه میکرد، و مخصوصاً بر ضد ریاکاری در عبادت، ستمگری به ضعفا، و اخلاق نکوهیده سخن میگفت. **کتاب عاموس نبی** (nabi) یکی از کتابهای عهد و سومین کتاب پیغمبران صغیر است. این کتاب مشتمل بر سه قسمت میباشد: قضای الاهی در باره‌ی همسایگان اسرائیل و خود اسرائیل؛ سه موعظه برای تهدید اسرائیل؛ ۵ پیشگوئی در باره‌ی بلاهائی که باید برسد، و نجاتی که پس از آنها خواهد آمد.

عانان ابن داود: ← قرائیم.

عانانیه: ← قرائیم.

عانه (ana)، شهر (جه ح 15'000)، غ عراق، بر ساحل غربی فرات، بفاصله‌ی ح ۱۴۸کیلومتری لغ هیت. شهری قدیمی است، و از 1000 ق‌م سابقه دارد. جاده‌ی قدیم کاروانرو عراق مرکزی به سوریه‌ی شمالی از عانه میگذشته، و همین امر عامل عمده‌ی اهمیت آن در گذشته بوده است. زنان آن به زیبائی مشهور اند، و کارشان بافتن پارچه‌های پنبه‌ای و ردا و حصیر است. مردان بیشتر به ملاحی در فرات اشتغال دارند.

عایق و دافع: ← توپ.

عایشه (āyeše)، ملقب به **ام‌المؤمنین** (omme l.mo'menin')، ف شب سه‌شنبه‌ی ۱۷ رمضان سال ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹ هق، دختر ابوبکر و زن حضرت رسول. مادرش، ام رومان (omme rumān)، دختر عامر ابن عویمر کنانی (āmere 'bne ovaymere kenāni) بود. ولادتش در مکه در سال ۴م یا ۵م بعثت حضرت رسول اتفاق افتاده است. چندی پس از مرگ خدیجه، زن نخستین پیغمبر، که عایشه ح ۶ یا ۷ سال داشت، خوله (xāla)، دختر حکیم ابن الاوقص (hakime 'bne 'l.'āqas) و زن عثمان ابن مظعون، عایشه را از پدرش ابوبکر برای حضرت رسول خواستگاری کرد. در آن هنگام گفته میشد که عایشه را به جبیر ابن مطعم خواهند داد، ولی ابوبکر درخواست خوله را پذیرفت، و این در شوال سال 10م بعثت (سه سال پیش از هجرت) بود. رفتن عایشه به خانه‌ی حضرت رسول در شوال یا ذیقعده‌ی سال اول و یا شوال سال دوم هجرت بود، و بقولی ۷ یا ۸ ماه و بقول دیگر ۱۸ ماه از هجرت گذشته بود، و در آن وقت عایشه ۹ یا 10ساله بوده است. چون عایشه فرزندی نیاورد، حضرت رسول کنیه‌ی او را بنام خواهرزاده‌اش، عبدالله ابن زبیر، اُمّ عبدالله قرار داد. با آنکه حضرت رسول پس از ازدواج با عایشه زنان دیگری نیز اختیار فرمود، او همچنان محبوبترین زن پیغمبر باقی ماند.

در سال ۵م یا ۶م هجرت، که حضرت رسول از غزوه‌ی بنی مصطلق (← محمد، قسمت ۳۵) برمیگشت، عایشه نیز همراه بود. شبی، در میان راه، کوچ اعلام شد، و عایشه که به قضای حاجت از محمل خود دور افتاده بود، و نیز بدنبال گردن‌بند گسیخته‌اش میگردید، دیرتر برگشت، و شتربانان محمل او را، به خیال آنکه عایشه در توی آن است (زیرا بعلت سبکی وزن عایشه متوجه نشده بودند)، بر روی شتر گذاشته و رفته بودند. عایشه بناچار در همانجا بماند تا مرد جوانی، بنام صفوان ابن المعطل (safvāne 'bne 'l.mo'attal)، رسید، و او را بر شتر خود سوار کرد، و به کوچ رسانید. در این میان، جمعی از منافقان، که در رأس ایشان عبدالله ابن ابی بود، با جمعی دیگر از اصحاب، از جمله حسان، سخنان ناشایسته‌ای شایع کردند، که مایه‌ی دلتنگی حضرت رسول و عایشه و پدر و مادر او گردید. با نزول آیات افک (efk) (سوره‌ی نور از آیه‌ی ۱۱ ببعد) به این شایعات پایان داده شد، زیرا آیات مذکور این شایعات را افک [= دروغ و افترا] خوانده و شایع‌کنندگان را سخت سرزنش کرد، و حضرت رسول به بعضی از ایشان حد قذف زد.

حضرت رسول، بهنگام مرض موت خود، با اجازه‌ی زنان دیگرش، به خانه‌ی عایشه منتقل گردید و عایشه پرستاری او را بعهده گرفت. عایشه در این هنگام ۱۸ سال داشت.

زندگی عایشه در زمان خلافت ابوبکر و عمر و قسمت مهمی از عثمان با آرامش و احترام سپری شد، چنانکه مستمری او بیش از زنان دیگر پیغمبر بود. عایشه در اواخر خلافت عثمان به بعضی از اعمال او اعتراض کرد، ولی با اغراض شورشیان مخالف بود، و چون نتوانست یا نخواست از عثمان دفاع کند، به مکه رفت. پس از شنیدن خبر قتل عثمان و خلافت علی ع، با طلحه و زبیر ابن العوام و جمعی از بنی امیه به خونخواهی عثمان بیرون آمد، و با ایشان به بصره رفت، و در جنگ معروف جمل بر ضد علی شرکت جست (چون سخت‌ترین مراحل این جنگ و کشتار بیرحمانه‌ی آن حول شتر عایشه صورت گرفت، جنگ مذکور به جنگ جمل شهرت یافت). پس از قتل طلحه و زبیر و پیروزی علی، علی او را با احترام به مدینه روانه کرد. از آن ببعد تا سال وفاتش در عزت و احترام بسر برد. قبر او با قبر زنان دیگر پیغمبر در گورستان بقیع است.

عایشه زنی زیبا، باهوش، خوش‌بیان، و جامه‌طلب بود، و به اشعار و تاریخ عرب آگاهی داشت، و عالم به فقه و احکام اسلامی بود. در ح 1'200 حدیث از او روایت شده است، که 300 عدد از آنها در صحیح بخاری و صحیح مسلم مذکور می‌باشد.

عایشه‌ی بنت ابی بکر: ← عایشه.

عایشه‌ی بنت طلحه (āyešeye bente talha) [← عایشه‌ی دختر طلحه]، ف ظاهراً ح 101 هق، از مشاهیر زنان عرب؛ دختر طلحة ابن عبیدالله. مادرش، ام کلثوم، دختر ابوبکر خلیفه است. عایشه زنی بسیار زیبا بود، و روی خود نمیپوشانید، و میگفت "میخواهم این حسن خداداده را ظاهر و مردم را به تماشای آن محظوظ کنم". عایشه‌ی دختر ابوبکر، که خاله‌ی عایشه‌ی بنت طلحه بود، ابتدا این عایشه را به برادرزاده‌ی خود عبدالله ابن عبدالرحمان ابن ابوبکر داد. پس از وفات عبدالله، عایشه به ازدواج مصعب ابن زبیر، و پس از کشته شدن مصعب، به ازدواج عمر ابن عبیدالله درآمد.

عایق[3] (āyeq)، در فیزیک، کمابیش غیر هادی (← هدایت)، یا مانع انتقال برق یا حرارت ← عایقکاری.

عایقکاری[4] (āyeq.kāri)، جلوگیری از جریان یا انتقال حرارت یا برق یا صوت بوسیله‌ی مواد یا اسبابهای مخصوص. برای عایقکاری در مقابل صوت ← صدابندی. **عایقکاری برقی** برای متوقف ساختن جریان برق یا جلوگیری از تلفات برقی بکار میرود. ماده‌ی عایقکاری ماده‌ای است که برق را هدایت نمیکند. هوا وسیله‌ی عایقکاری خوبی است؛ فرجه‌های هوا بین اجسام هادی برای جلوگیری از جرقه زدن (یعنی جستن برق از یک هادی به هادی دیگر) بکار میرود؛ گاز دیگری که باین منظور زیاد استعمال میشود هکسافلوئورور (heksā.fluorur-) گوگرد است. از جمله‌ی عایقهای جامد میکا، سفال، شیشه، پلاستیکها، و

(۱)prime factor (۲)Amos (۳)insulator (۴)insulation

کاغذ، و از عایقهای مایع آب بدون املاح و بسیاری از لیدروکربورها و سیلیکونها هستند. مقره‌های چینی در سیمهای انتقال نیروی برق، رویوشهای کائوچوئی سیمهای جریان برق، و لفاف کاغذی روی خازنها و مقاومتهای رادیو، همه برای عایقکاری هستند. هر یک از این مواد، علاوه بر خاصیت عایق بودن، خواص دیگری مناسب با عملی که باید انجام دهد نیز دارد. نیز ← دی الکتریک. **عایقکاری حرارتی** برای جلوگیری از انتقال حرارت به خارج و هم برای احتراز از نفوذ حرارت از خارج انجام میگیرد. ماده‌ی عایقکاری گاه جسمی است که خاصیت هدایت حرارت ندارد، و گاه منعکس‌کننده‌ی حرارت است. مثلا اگر پشت بامی را با ماده‌ای منعکس‌کننده‌ی حرارت اندود کنند، از نفوذ گرما به داخل خانه جلوگیری میشود، ولی اگر آستری از پشم معدنی در سقف مصرف شود، مانع انتقال حرارت از هر دو جهت داخل و خارج خواهد بود. ماده‌ی عایقکاری حرارتی، مانند ماده‌ی عایقکاری برقی، ممکن است جامد یا مایع یا گازی باشد. هوا یکی از بهترین عایقهای حرارتی است، و قابلیت مواد پشممانند و کَفمانند در جلوگیری از انتقال حرارت ناشی از هوائی است که میان الیاف یا داخل حجره‌های این مواد قرار گرفته است. بسبب دامنه‌ی وسیع دماهائی که در عایق‌کاری در کار میآید، عایقهای حرارتی گوناگون ساخته شده است. مثلا در جاهائی که دماهای پست در کار است (مانند جدار دستگاههای سردسازی) پلاستیکهای کَفمانند، و در جاهائی که دماهای عالی در کار است (مانند کوره‌ها) آجرهای کفه مانند یا پُر و امثال آنها بکار میرود.

عاین: ← چشم‌زخم.

عبا (abā) یا **عبائه** (aba'e) یا **عبایه** (abāye)، نوعی پوشاک بلند و فراخ و بی‌آستین، که بر روی همه‌ی لباسها به دوش می‌افکنند. پوشیدن آن در میان اعراب، بخصوص اعراب بدوی، رواج دارد، و اغلب از پشم شتر یا پشم بز بافته میشود، و رنگش بیشتر قهوه‌ای، سفید، یا سیاه است. عبا عموماً آستین ندارد اما، بجای آستین، دو سوراخ در آن تعبیه میشود که میتوان دستها را از آن دو سوراخ بیرون آورد. در بعضی از کشورهای اسلامی، و از جمله در ایران، پوشیدن عبا در میان روحانیون رایج است، و از علائم و نشانه‌های علمای دین بشمار میرود. در کشورهای عربی، اندازه و طرز دوخت و نوع عباها با یکدیگر یکسان نیست. در سوریه، عربستان، و عراق، عباهای بدویان کمی از سر زانو پایینتر میرسد، و گاه به نوعی خاص زردوزی میشود. در مصر تا پشت پا میآید، و آستین کوتاهی دارد. در مغرب الجزایر، "عبا" اطلاق میشود به نوعی پوشاک سفید مخطط، که از پنبه یا پشم یا ابریشم ساخته میشود، و تا وسط ساق پا میرسد، و آن را روی پیراهن میپوشند، همچنین نوعی از لباس زنان نیز در مغرب الجزایر عبا خوانده میشود.

پوشیدن عبا در ایران، خاص مردان است، خاصه مردان روحانی و علمای دین، ولی، در بعضی کشورهای عربی و در میان اعراب بدوی، زنان نیز عبا میپوشند. در ایران مهمترین مرکز بافت عبا نائین است، و عباهای نائینی شهرت بسیار دارد.

عباله، پوشاک، ← عبا.

عباد (ebād)، دسته‌ای از مردم حیره، ← لخمی، ملوک.

عباد، بنو، فرمانروایان اندلس، ← بنو عباد.

عباد ابن زیاد (abbāde 'bne ziād)، کنیه‌اش **ابوحرب** (abu.harb)، از سرداران مشهور عرب در دوره‌ی بنی امیه، برادر عبیدالله ابن زیاد و پسر زیاد ابن ابیه. معاویه حکومت سیستان را بدو داد، و او ۷ سال در آن مقام باقی ماند، و قندهار را نیز فتح کرد. در سال ۶۱ هق، یزید ابن معاویه او را از حکومت سیستان معزول کرد. تاریخ وفاتش معلوم نیست.

عباد ابن محمد: ← بنو عباد.

عبادالـلـهی (ebādollāhi)، دهستان (جمعیت ۱۶۰۰)، بخش هندیجان، شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)، بر ساحل رود زهره، دارای ۵ (۱) آبادی. مرکزش، **عبادالـلـهی** (جمعیت ۱۹۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۹کیلومتری جغ هندیجان.

عبادان، شهر و بندر، ایران، ← آبادان.

عبادة ابن الصامت: ← محمد، قسمت ۱۶.

عبادی (abbādi)، شهرت **قطب‌الدین ابومنصور مظفر ابن ابوالحسن ابن اردشیر مروزی** (marvazi)، ۴۹۱–۵۴۷ هق، از وعاظ مشهور عهد سلاجقه. وی یک بار از جانب خلیفه مقتفی بعنوان رسالت نزد سنجر به خراسان شد، و چندی بعد، در سنه‌ی ۵۴۱ هق از جانب سلطان سنجر نزد خلیفه‌ی بغداد رفت. در بغداد، عبادی قریب ۳ سال بماند و وعظ کرد، و قبول تمام یافت، و عامه کارهای خویش را ترک کرده به مجلس او می‌شتافتند، حتی سلطان مسعود سلجوقی نیز وقتی در مجلس وعظ او حاضر گشت. عبادی متمهان و مریدان بسیار داشت، و وقتی عمادی شهریاری، شاعر فارسی‌گوی، او را مدحی گفت، و در مجلس وعظ او آن را خواند، مریدان عبادی ۱'000 دینار زر سرخ جهت ادای قرضی که شاعر داشت، و ۱'000 دینار زر سرخ دیگر جهت معیشت شاعر فی المجلس به او دادند. عبادی از بغداد نیز ظاهراً بعنوان سفارت به اهواز رفت، و در عسکر مکرم در سلخ ربیع الثانی وفات یافت. عبادی منسوبست به قریه‌ی سنج عباد (senje abbād) از توابع مرو، و ابن خلکان گوید که پدر عبادی نیز مانند او واعظ مشهوری بود، و هر دو به امیر معروف بودند. گویند رساله‌ای در مباح بودن شرب خمر نوشته است.

عبادی، ابوالعاصم محمد (abol.'āsem mohammade abbādi)، معروف به **قاضی هروی** (qāzie haravi)، ۳۷۵–۴۵۸ هق، فقیه شافعی، اهل هرات. در هرات و نیشابور تحصیل کرد، و عاقبت قاضی هرات گردید. از آثارش طبقات الشافعیین و ادب القضاء است.

عبارت جبری[1] (ebārate jabri)، عبارتی مرکب از حروف و علامتی چند و تعدادی متناهی از علامات اعمال جبری، که چنان تنظیم یافته است که، بر طبق قراردادهای علم جبر، دامنه یا دامنه‌های هر عمل که در آن آمده است و نیز عملی که بر هر حرف یا عدد باید معمول شود مشخص است. مثلا عبارات a × b و ۲a — و ۳a — ۲b عبارات جبری هستند. نیز ← جبر، رشته‌ای از ریاضیات.

عباس I (-abbās) [عباس پاشای I. اینکه در بعضی مآخذ او را "عباس I حلمی" خوانده‌اند نادرست است، و در مقاله‌ی خدیو در این دایرة‌المعارف هم باید اصلاح شود]، ۱۸۱۳–۵۴، نایب السلطنه‌ی (۱۸۴۸–۵۴) مصر. نواده‌ی محمد علی پاشا بود، و پس از عمویش ابراهیم پاشا، از طرف دولت عثمانی فرمانروائی یافت. از آغاز حکومت با خارجیان و فرهنگ و تمدن غربی به مخالفت پرداخت، و بسیاری از مدارسی را که در زمان محمد علی تأسیس شده بود، و نیز کارخانه‌ها و تأسیسات بهداشتی را تعطیل کرد، و بسیاری از خارجیان و خاصه مأمورین فرانسوی را از کشور اخراج کرد، ولی به انگلستان نزدیک شد، و این دولت در کشمکش عباس با دولت عثمانی بر سر اجرای تنظیمات در مصر از وی پشتیبانی کرد، و در مقابل، اجازه‌ی ساختن راه آهن میان اسکندریه و قاهره را تحصیل نمود (۱۸۵۱). عباس بس اثر این اقدامات، و نیز بسبب سختگیری و ستمکاری‌هایش منفور عامه گردید، و سرانجام دو تن از خادمان او وی را خفه کردند. واقعه‌ی قتل وی اسرارآمیز است.

عباس، امامزاده (abbās)، امامزاده‌ای در آبادی آزادگله (āzād.gole) (۵کیلومتری ش ساری)، مازندران؛ دارای صندوق منبت مورخ جمادی الثانی ۸۹۷ هق، و در منبت از همان عهد با نوشته‌های فارسی.

عباس‌آباد (abbāsābād)، نام قدیم آن **اسدآباد** (asadābād)، ده (جمعیت ۹۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان فرومد، بخش میامی، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان، ۷۲کیلومتری ش میامی، سر راه شوسه‌ی شاهرود به سبزوار. معدن مس دارد. کاروانسرای معروف به شاه‌عباسی آن در سال ۱۲۳۷ هق تعمیر شده است. شاه عباس I صفوی، برای حفظ راه و دفع غارتگری ازبکان و تراکمه، در اراضی این آبادی (که به اسدآباد موسوم بود) بر روی تلی قلعه‌ای ساخت، و از سرحد قفقاز ح 100 خانوار از گرجیهای مسلمان را کوچانیده در آن ساکن کرد، و برای آنان مستمری مقرر نمود. پس از آن، این محل به نام وی به عباس‌آباد موسوم شد.

عباس‌آباد، از محلات تهران، ← تهران، قسمت IV.۴، ص ۷۰۳، بند (ح).

عباس ابن الاحنف (abbāse 'bne 'l.'ahnaf)، ح ۱۳۳–بعد از ۱۹۳ هق، شاعر غزلسرای عرب، اهل بصره، در بغداد پرورش یافت. نزد هارون‌الرشید و برامکه تقرب داشت، و در لشکرکشی هارون به خراسان همراه او بود. ابراهیم صولی خواهرزاده‌ی وی بود.

عباس ابن حسین شیرازی، ابوالفضل (abolfazl abbāse 'bne)، ۳۰۳–۳۶۲؟ هق، از وزرای عهد عباسیان. با ممزالدوله‌ی دیلمی وارد بغداد شد. نایب مهلبی در وزارت گردید، و دختر او را به زنی گرفت. پس از وفات ممزالدوله، پسر و جانشینش عزالدوله‌ی بختیار او را وزارت داد (۳۵۷ هق)، و وزیر مطیع، خلیفه‌ی عباسی، نیز

(۱) algebraic expression

بـود. در ۳۵۹ هق معزول شد، و در ۳۶۰ هق بـه وزارت بـازگشت. در ۳۶۲ هق بسبب تحریـکـات ابن بقیه دستگیر و در کـوفه محبوس شد، و کـمی بعد درگذشت، و احتمالا او را مسموم کردند.

عباس ابن سعید جوهری، ریاضیدان و منجم، ← جوهری.

عباس ابن شیث (abbāse 'bne šis)، از سلاطین آل شنب در ولایت غور. وی بـا سلطـان ابـراهیم غزنوی (پـادشاهیش ۴۵۱–۴۹۲ هق) معـاصر بود. بسبب شدت و قساوتـی کـه داشت، چون سلـطـان ابراهیم بقصد محاربه با او به غور رفت، تمام امرای او به سلطان غزنوی پیوستند، و سلطـان ابـراهیم او را مقـید کرده بـا خویشتن به غـزنین بـرد، و ممـالک غور را بـه پسر او امیـر محـمد ابن عباس غوری داد. گویند سلاطین غور نسب به عبـاس ابن شیث میـرسانـنـد، و عـلاءالدین جهانسوز در مطـلـع قطعه‌ی حمـاسه‌ی خویش، از جهت نسبت بـه ایـن عباس، خاندان خود را دوده‌ی عباسیـان خوانده و گفته است:

جهان داند که سلطان جهانم
چـراغ دوده‌ی عبـاسیانـم.

عباس ابن عبدالمطلب [عباس ابن عبدالمطلب ابن هـاشـم (abbāse 'bne abdol.mottalebe 'bne hāšem)]، فـ رجب یا رمضان ۳۲ هق، از بزرگان قریش، عموی محمد ص (شجره در مقاله‌ی محمد)، و جد خلفای عبـاسی. بعضی او را ۲ سال و بعضی ۳ سال بـزرگـتـر از حضرت رسول دانسته‌اند. می‌گویند حضرت رسول دختر او ام حبـیبه (omme habibe) را بـه زنی خواست، ولـی چون دریـافت که عباس برادر رضاعی او است، و هر دو را ثویبه (sovayba) شیر داده است، از این کـار منصرف شد.

عبـاس در جـاهلیت مردی توانگر بود، و پول به ربـا میداد، و به سفرهـای تجـارتی میرفت. در سال ۲م هق، بـرای حمـایت کـاروانی که از طرف مسلـمانان تهـدید میشد، و اموال عباس نیـز جزء آن کـاروان بود، و منجر به جنـگ معروف بـدر شد، عبـاس بـه جنـگ مسلمانان شتـافت (بـرای مورخینی که در زمان اوج خلافت عباسی و اقتدار ایشان زندگی میکـردند خیلی سخت بوده است که بنویسند جدّ خلفای عباسی در جنـگ بدر در صف کفـار بـا پیغمبر اسلام جنـگیده است، و بهمـین جهت، گفـته‌اند که عبـاس به اجبار در ایـن جنـگ شرکت جسته بود، ولـی دلایلـی در دست است کـه کسی به این جنگ به اجبار نرفته است). عباس در جنگ بدر اسیر شد و با دادن مبلغ سنگینی رهایی یـافت. مورخین دوره‌ی خـلافت بنی عبـاس، چون نتوانسته‌انـد ایـن حقـیقت را نـادیـده بگـیـرند گفـته‌اند که عبـاس در حقیـقت اسلام آورده بود و پیغـمبر نیـز این را مـیدانست، ولی چون در ظاهر در صف دشمـنان بوده است، ناگزیر میـبایستی این مبـلغ فدیه را بپردازد، و نیز بهمـین منظور است که گفـته‌اند که پیغمبر، پس از اسارت عباس بدست مسلـمانان، از غصه خواب نکرد، و نیـز گفـته‌اند آنکه عبـاس را اسیـر کـرد مَـلـک بوده است نه انسان. امـا این مطلب ممکن است درست باشد که عبـاس در مکه میـان حضرت رسول و نمایندگـان یثرب رابطه بـرقرار کـرد؛ زیرا پیغمبر اسلام در آن وقت از خویشان خود کسی جـز عبـاس نداشته است که بتواند از او حمـایت کند، و شاید عبـاس بـه این وسیـله میـخواسته است پیغمـبر را از مکه دور کند، و خود را از عواقب مخالفت برادرزاده‌اش با کفار مکه برهاند. بعضی از راویان گفـته‌اند که عباس، پس از رهائی از اسارت، بلافاصله اسلام آورد، و این نیز بعید مینماید زیرا در این صورت نزد پیغمبر میـماند و پیش کفار نمـیرفت. بـرای رهـائی از این اعتراض گفـته‌اند که عبـاس ایمـان آورد، ولی بعنوان جاسوس پیغمـبر به مکه رفت. بهر حال، عباس کمی پیش از فتح مکه به مسلمانان پیوست. پس از فتـح (رمضـان سال ۸ هق) مکـه، حضرت محـمد منـصب سِقـایت [تـأمیـن آب حج‌گـزاران] را در عهده‌ی عباس باقی گذاشت. عباس در غزوه‌ی حنین شرکت جست. کرامتی هم به وی نسبت داده‌اند و آن اینـکه عمر از او خواست که دعا کند که باران بیاید، و به دعای او باران آمد. ابن معتز، خلیفه‌ی یکروزه و شاعر و ادیب عباسی، بعضی از این فضایل جد خود را در ضمن قصیده‌ای آورده است.

عباس ابن علی، ابوالفضل [حضرت عباس]، از شهدای کربلا، ← کربلا، واقعه‌ی.

عبـاس ابـن عمرو غنـوی (abbāse 'bne amre qanavi)، فـ ۳۰۵ هق، از سـرداران و حـکـام دوره‌ی عبـاسیان در اواخـر قـرن ۳م هق. معتضد خلیفه او را حکومت یمامه و بحرین داد، و مأمور جنگ با جنابی قرمطی کرد (۲۸۷ هق)، اما عباس مغـلوب شد، و خود و حـ ۷۰۰ تن از سپـاهـیـانش اسیر شدند (رجب ۲۸۷ هق). اسرا را، جز عباس، به امـر ابوسعید بقـتل رسانیدند؛ عباس را ابوسعید نزد خلـیفه بـازفـرسـتاد، و بوسیـله‌ی او خطرات لشکر فـرستادن مجدد خـلیفه را بـه جنـگ وی گوشزد نمود. بعد از این واقعه، عباس نقش مهـمی ندارد. بقول ابن اثیر، عباس در۲۹۶ هق حکومت قم و کاشان داشت.

عبـاس ابن فـرناس، ابوالقـاسم (abbāse 'bne fernās)، فـ ۲۷۴ هق، عـالـم و مخـترع و شاعـر مسلـمان اسپـانیـائی. از اطرافیـان حکـم I، عبد الـرحمان II، و محـمد I بود. گویند سفـری بـه عراق رفت، و از آنجا سندهند را به اندلس آورد. اختراع طریق ساختن شیشه‌ی معروف به کریستال بـه وی منسوب است. بعضی کـارهای مقدمـاتی در هوانوردی انجام داد، غلافی مستور از پر و بالهائی برای آن تعبیه و آن را بر تن کرد، و بدین وسیله از رأس پـرتگاهی بجهـید، و چند ثانیه‌ای پـرواز و سپس سقوط کرد، و بطریقی معجزه‌آسا از مرگ رهائی یافت.

عباس ابن مأمون (abbāse 'bne ma'mun)، فـ ۲۲۳ هق، مـدعی خـلافت عبـاسی در عهد معتصم، پسر مأمون خلـیفه. مأمون او را حکومت الجزیره و ثغور و عواصم (نواحي مـرزی) مجاور داد (۲۱۳ هق)، و وی در جنگ با رومیـان شجاعت بسیار از خود نشان داد. پس از وفـات (۲۱۸ هق) مـأمون، معتصم به خلافت نشست. لشکـریـانی که مـأمون برای جنگ با رومیان گرد آورده بود عباس را به خلافت برداشتند، اما عباس، که رغبـتی بدین کار نداشت، بـا معتـصم بیعت کـرد. بعداً، که معـتصم مستحفظین ترک را مقـرب ساخت عـربها رنجیده خاطر شدند، و توطئه‌ای بـرای قتل معتصم فـراهم کردند، و عباس را هم با خود همداستان ساختند. توطئه کشف شد، و عـاملیـن آن به قتل رسیدند، مگر عباس که در منبج در زندان درگذشت.

عباس ابن محمد (abbāse 'bne mohammad)، ۱۲۱–۱۸۶ هق، برادر ابـوالعباس سفاح و منصور، خلفای عبـاسی. در بـازگـرفتن (۱۳۹ هق) ملطیه شرکت داشت، و ۳ سال بعد منصور او را حکومت الجزیره و ناحیه‌ی مرزی مجاور داد. در ۱۵۵ هق برکـنار شد. وی مخصوصاً در جنگهای بـا رومیان خدمـات ممتاز کـرد. در ۱۵۹ هق مهدی خلیفه او را در رأس سپاهیانی کـه بـرای جنگ در آسیـای صغیر فراهم کرده بود قرار داد، و عبـاس موفقیت بسیار حاصل کرد.

عباس ابن مرداس (abbāse 'bne merdās)، فـ حـ ۱۸ هق، از شعرا و فـارسان عـرب، از قبـیله‌ی سلیم (solaym). از مخضرمین (← مخضرم) و از سادات قبیله‌ی خود، و خنساء نامادری او بود. قبل از فتـح مکه اسلام آورد. در خـلافت عمر وفـات یافت.

عبـاس ابن ولید (abbāse 'bne valid)، فـ ۱۳۲ یـا ۱۳۱ هق، از سرداران بنـی امیه، پسر خلـیفه ولید I. شهـرتش بسبب سهم عمـده‌ای است که در جنگهای دائمی بنی امیه با دولت روم داشته است. در اوایل خلافت ولیـد، عبـاس و عمویش، مسلمه، طوانه (tovāna) را که مهمـترین امـاکن مستحکم کاپادوکیا بود گرفتند (ظاهراً ۸۸ هق). یزید ابن مهـلب، حاکـم عـراق، که در 101 هق سر بشورش بـرداشته بـود، از آن دو شکست خورد و مقتول شد (۱۰۲ هق). عاقبت در خلافت مروان ابن محمد دستگیر و محبوس شد، و در حبس درگذشت.

عبـاس افـنـدی (abbās afandi)، معـروف بـه **عبـدالـبهـاء** (abdol.baha') و **غصن اعظم** (qosne a'zam)، ۱۲۶۰–۱۳۴۰ هق، رئیس فرقه‌ی بهـائی، پسر ارشد و جانشین بهاءالله؛ مـ تهران. با پدرش در عکا بسر میبرد. بعد از وفات بهاءالله، بر سر جانشیـنی او اختلاف بسیار شدیدی بین عبـاس افندی و سه بـرادرش که با وی از مادر جدا بودند روی داد. اتبـاع عبـاس افندی خود را ثابتـین و اتبـاع آن سه بـرادر را ناقضیـن میخوانند. عباس افندی در حـ ۱۳۲۹ هق به مسافرت پرداخت، و به مصر رفت، و به ممالک اروپا و امریکا سفر کرد، و در محرم ۱۳۳۲ هق به فلسطین مـراجعت نمود، و شهر حیفا را مرکـز اقامت خویش ساخت، و هم در آنجـا درگـذشت، و نواده‌ی دختـری او شوقی افندی بجایش نشست.

عبـاس II حـلـمی (abbāse dovvom helmi)، ۱۸۷۴–۱۹۴۴، خدیو (۱۸۹۲–۱۹۱۴) مصر، پسر و جانشیـن توفیق پاشا. کمـی بعـد از جلوس وی، بین او و عمال سیـاسی بـریتانیا در مصر کشمکش آغاز شد. در آغـاز جنگ I در استانبول بود، و از آنجـا به تحـریک و تشویق مـردم مصر و سودان برای مبارزه با بریتانیا پرداخت، و عاقبت بریتانیا مصر را تحت الحمایه قرار داد و او را از خدیـوی مخلوع ساخت.

عباس دبس: ← عباس دوس.

عبـاس دوس (abbāse dōs) یـا **عبـاس دبس** (dabs)، نام شخصی کـه در کـار گـدائی استاد و ضـرب المـثـل بوده است. روزگـار زندگـی وی بـدرستی دانسته نیست. آنچه مسلم است اینست که وی پیش از قرن ۵م هق میزیسته، چرا که در شعر

شاعران فارسی‌زبان از قرن ۶م هق نام او، با عنوان آموزگار حیله‌های گدائی، با شهرت بسیار همراه بوده است. در بیشتر متون ادبی فارسی، نام وی به عنوان عباس یا عباس دبس آمده، و سماجت در کار گدائی را "عباسی" و "عباسی کردن" و "عباسی آوردن" خوانده‌اند. قصه‌های او در کتاب‌های ادبی و داستانی شهرت بسیار دارد. از اصولی که وی برای گدائی نهاده اینست که "سئوال کنی هر جا که باشد و از هر که باشد و بگیری هر چه باشد". بعضی از نویسندگان او را عرب و از قبیله‌ی دوس دانسته‌اند (سه قبیله‌ی عرب به نام دوس وجود دارد که مهمتر از همه قبیله‌ی دوس ابن عُدثان است).

عباس سوم صفوی: ← عباس III صفوی.

عباس I صفوی (abbāse avvale safavi)، معروف به **شاه عباس بزرگ**، ۹۷۸–۱۰۳۸ هق، ۵مین پادشاه (۹۹۶–۱۰۳۸ هق) از سلسله‌ی صفویه؛ پسر و جانشین سلطان محمد صفوی. وی در اول رمضان ۹۷۸ هق در هرات به دنیا آمد، و در ۲۴ جمادی الاولی ۱۰۳۸ هق در اشرف مازندران وفات یافت، و ظاهراً در کاشان در مقبره‌ی حبیب ابن موسی مدفون شد (گویا بعد جنازه‌ی او را به یکی از اماکن متبرکه انتقال دادند).

I – قبل از سلطنت. شاه عباس قبل از سلطنت به عباس میرزا معروف بود. در دوره‌ی کودکی اسماً حکومت خراسان داشت. شاه اسماعیل II صفوی فرمان قتل او را داده بود، ولی علیقلی خان شاملو، حاکم هرات، این فرمان را به تأخیر انداخت، در ۹۸۹ هق، او و مرشد قلی استاجلو، حاکم تربت حیدری، عباس میرزا را در خراسان به سلطنت برداشتند. اما بعد، بین این دو سردار قزلباش خصومت و نزاع درگرفت، و عاقبت عباس میرزا بدست مرشد قلی خان افتاد، و تحت حفظ و حمایت او قرار گرفت.

در زمان آشفتگی کار سلطان محمد صفوی، پدر عباس میرزا، مرشد قلی خان وی را به قزوین برد، و به سلطنت برداشت (ذیقعده‌ی ۹۹۶ هق)، و سلطان محمد از سلطنت برکنار شد، و به زندان رفت.

II – دوره‌ی سلطنت. عباس میرزا، که پس از سلطنت شاه عباس لقب یافت، هنگام جلوس به تخت پادشاهی ۱۸ساله بود. اول کاری که کرد کشتن ۷ تن از سران قزلباش بود که برادرش حمزه میرزای صفوی را کشته بودند. اندکی بعد، مرشد قلی خان را هلاک کرد (10 رمضان ۹۹۷ هق)، و خود را از استیلای او رهانید.

درین هنگام، ترکان عثمانی بر قسمت عمده‌ای از ولایات مغرب ایران استیلا یافته بودند، و ازبکان نیز مشغول دست‌اندازی بر خراسان بودند. شاه عباس مصلحت وقت را در آن دید که اول با عثمانیها کنار بیاید، و به دفع ازبکان بپردازد، تا پس از دفع آن طایفه، حساب خود را با ترکان عثمانی تصفیه کند. ازین رو، با عثمانیها صلح کرد (۹۹۸ هق)، و قسمتهائی از ولایات آذربایجان، شیروان، بنادر خزر، کردستان، و لرستان را، که آنها در فترت بعد از عهد شاه طهماسب I صفوی گرفته بودند، به آنان واگذاشت، و خود در صدد دفع ازبکان، که مشهد و سبزوار را بباد قتل و غارت داده بودند، برآمد، و خراسان را از وجود آنها پاک کرد (۱۰۰۷ هق).

شاه عباس در سال 1000 هق پایتخت خود را از قزوین به اصفهان منتقل کرد. در ۱۰۰۷ هق، در قزوین، با برادران شرلی و همراهان آنها برخورد کرد، و از آنها برای اصلاح امور لشکری و بسط روابط با دول اروپائی استفاده نمود. در مقابل قوای قزلباش، که از اواخر عهد شاه طهماسب به خودسری عادت کرده بودند، لشکری مجهز از "غلامان خاصه" و "عشایر شاهسون" ترتیب داد، و به کومک الله‌وردی خان و به راهنمائی همراهان شرلی، توپخانه‌ی نسبةً منظم و دسته‌های تفنگچی ترتیب داد.

در سال ۱۰۱۱ هق، شاه عباس موقع و بهانه‌ی مناسب جهت استرداد ولایات متصرفی ایران از دست ترکان عثمانی بدست آورد، و طی جنگی، تبریز، ایروان، و شیروان را از آنها مسترد کرد. برای تفصیل در این باب و در باب دیگر فتوحات شاه عباس در جنگ با عثمانیها ← ایران و عثمانی، جنگهای (ص ۳۳۶، ستونهای دوم و سوم).

شاه عباس از رقابت دول اروپائی در خلیج فارس و بنادر جنوب ایران استفاده کرد، و در ۱۰۲۳ هق (۱۶۱۵) بندر گمرو (← بندر عباس) و در ۱۰۳۱ هق (۱۶۲۲) جزیره‌ی هرمز را از تصرف پرتغالیها خارج ساخت.

III – خصوصیات شاه عباس و عهد سلطنت وی. شاه عباس پادشاهی مدبر و مقتدر و بااراده بود. در مدت سلطنت وی، ایران، و خاصه اصفهان، آبادی و عظمت بیسابقه یافت. برای مملکتداری و سیاست وی ← صفویه، قسمت III. در بسط امنیت و ساختن ابنیه و تعمیر راهها و ایجاد پلها و کاروانسراها اهتمام تمام داشت (مثلا ← میدان شاه؛ مسجد شاه، اصفهان؛ عالی قاپو؛ چهلستون، کاخ). در سال 1009 هق، که از اصفهان پیاده عازم زیارت مشهد شد، گویند ۹۹۹ کاروانسرا در سر راه ایجاد کرد.

شاه عباس نسبت به ارامنه (نیز ← جلفا) و بازرگانان خارجی و اتباع فرقه‌های مسیحی‌مانند کاپوسنها، کرملیان، و آوگوستینیان‌رفتاری عاقلانه و مودت‌آمیز داشت. با ممالک و دول اروپائی روابط دوستانه برقرار کرد. نه فقط آنتونی شرلی را با حسینعلی بیگ بیات به سفارت اروپا فرستاد، که البته نتیجه‌ای نداد، بلکه بعد نیز رابرت شرلی و سپس نقد علی بیگ را بنزد شاهان اروپا فرستاد. بعلاوه سر دادمور کاتن، نخستین سفیر انگلیس به ایران را، و همچنین فرستادگان اسپانیا و هلند را نیز با محبت و گرمی پذیرائی کرد، و چنانکه گفته شد، با خردمندی و تدبیر تمام، از رقابت دول اروپائی در بنادر جنوب ایران برای کوتاه کردن دست پرتغالیها از آن نواحی استفاده نمود.

شاه عباس به شعر و نقاشی و موسیقی توجه داشت، و به علما و هنرمندان علاقه میورزید. از جمله‌ی فلاسفه، علمای دین، و فضلای عهد وی میتوان اینان را نام برد، ملا صدرا؛ میر داماد؛ میر قندرسکی؛ و شیخ بهائی. از خوشنویسان عصر او میر عماد و علیرضای عباسی بوده‌اند (نیز ← صفویه، قسمت VI).

شاه عباس مردی دیندار بود، و مخصوصاً به علی ع سخت ارادت میورزید، چنانکه از آغاز پادشاهی خود را کَلبِ آستان علی یا کلب آستان ولایت نامید، و این عنوان را بر مهرهای رسمی خود نقش کرد.

گویند نسبت به رعایا و زیردستان مهربان بود. آنچه مسلم است در رفتار نسبت به امرا و عمال خویش بسیار دقیق و سختگیر بود. رفتار ظالمانه‌اش در حق کسان و فرزندانش معروف است؛ پدر خود را محبوس کرد، و دو تن از برادران خود را نابینا ساخت، و به زندان انداخت، و پس ارشد خود صفی میرزا را بقتل رسانید. در جنگ گرجستان در ۱۰۲۴ هق، گرجیان را قتل عام کرد، و گویند در ظرف ۲۰ روز حدود 70'000 تن از آنان را کشت. شاه عباس یک دسته جلاد آدمخوار داشت به نام چیگیین (cigyiyan) [ترکی، = خام‌خوار]، که مقصرین را، به فرمان شاه، زنده میخوردند (ظاهراً، این مجازات وحشیانه از دوره‌ی مغول و تیمور سابقه داشته و به واسطه‌ی شاه اسماعیل I صفوی به شاه عباس رسیده بوده است).

عباس II صفوی (abbāse dovvome safavi) یا **شاه عباس ثانی**، ۱۰۴۳–۷۷ هق، ۷مین پادشاه (۱۰۵۲–۷۷ هق) از سلسله‌ی صفویه؛ پسر شاه صفی. در صفر ۱۰۵۲ هق بجای پدر به سلطنت نشست، و در ربیع الاول ۱۰۷۷ هق در حدود دامغان وفات یافت، و در قم در مقبره‌ی پدرش شاه صفی مدفون شد.

در آغاز سلطنت، چون هنوز به سن رشد نرسیده بود، ظاهراً تحت نفوذ و تربیت وزرا، یک چند تقوی و درستی نشان داد، و میخوارگی را منع کرد. اما وقتی به سن رشد رسید خود در عشرت و میخوارگی افراط نمود. با اینهمه، پادشاهی لایق و نجیب بود، و بعد از شاه اسماعیل I صفوی و شاه عباس I صفوی، بر سایر پادشاهان صفوی مزیت تمام داشت. عدالت را دوست داشت، و در ساختن ابنیه (مانند کاخ چهلستون اصفهان) و تشویق صنایع اهتمام میورزید. رفتار او با شاه‌زادگان ازبک که بدربار او پناه آوردند حکایت از جوانمردی و مهربانی او داشت.

در ۱۰۷۵ هق (۱۶۶۴ بم)، در سلطنت آلکسی میخایلوویچ (پدر پطر کبیر)، هیئتی قریب ۸۰۰ تن، همراه با دو مأمور سیاسی، از روسیه به ایران آمدند، و شاه از آنها نخست به گرمی پذیرائی کرد. اما بعد معلوم شد که آن ۸۰۰ تن مأموریت سیاسی نداشته‌اند، و برای فرار از پرداخت گمرک خود را به مأمورین سیاسی بسته‌اند. شاه برآشفت و مأمورین سیاسی را از حضور مرخص کرد، و جوابی به درخواست آنها نداد. آلکسی ازین رفتار شاه عباس II، که در واقع بجا و سزاوار بود، رنجید و آن را اهانتی به مأمورین خویش تلقی کرد. ازین رو عده‌ای لشکر به مازندران فرستاد، و آنها فرح‌آباد را که حاکم‌نشین آن ولایت بود غارت کردند. اما شاه عباس آنان را شکست داد، و از حدود مملکت بیرون راند. این ماجرا ظاهراً متضمن اولین سفارت روسیه به ایران و هم اولین تجاوز روسیه به ایران بود.

غیر از روسیه، درین دوره فرانسه هم به دربار شاه ایران سفیر فرستاد، و شاه عباس در حق او ملاطفت و محبت کرد، و غالب بازرگانان اروپائی که در آن زمان به ایران آمده‌اند رفتار شاه عباس

ثانی را نسبت به عیسویها ستوده‌اند.

شاه عباس چند بار (در سالهای ۱۰۵۹، ۱۰۶۴ و ۱۰۶۸ هق) بر سر قندهار با لشکریان پادشاه هند جنگ کرد و، جز ۶ ماه (در ۱۰۶۸ هق) که قندهار در تصرف هندیان ماند، همواره فاتح بود. شاه جهان، پادشاه هند، در ۱۰۵۶ هق سفیری برای ایجاد روابط دوستی به نزد شاه عباس فرستاد، و او نیز در ۱۰۷۰ هق به همین منظور سفیری به دربار اورنگ‌زیب روانه کرد.

عباس III صفوی (abbāse sevvome safavi) یا **شاه عباس سوم**، فت ۱۱۵۲ هق، پادشاه (۱۱۴۵–۴۸ هق) اسمی خاندان صفوی در دوره‌ی نادر، پسر شاه طهماسب II صفوی. در ۱۱۴۵ هق، طهماسب قلی خان (← نادر شاه افشار) پدر او شاه طهماسب II را معزول کرد، و او را که طفلی ۷ماهه بود اسماً به سلطنت برداشت. بعداً عباس III معزول شد و نادر خود به سلطنت نشست (۱۱۴۸ هق). در ۱۱۵۲ هق، هنگامی که نادر در هند بود، پسرش رضا قلی میرزا شاه عباس III و شاه طهماسب II را به قتل رسانید.

عباس قمی، حاج شیخ (hāj šeyx abbāse qomi)، ۱۲۹۴–۱۳۵۹ هق، محدث و رجالی ایرانی. آثار فراوانی از وی به فارسی و عربی بر جای مانده است؛ از آن جمله است الکنی و الالقاب، فوائد الرضویه، منتهی الآمال، و مفاتیح الجنان (کتاب دعا).

عباس میرزا نایب‌السلطنه: ← عباس میرزا ولیعهد.

عباس میرزا ولیعهد (abbās mirzā vali'ahd) یا **عباس میرزا نایب‌السلطنه** (nāyebo's.sal-tane)، ذیحجه‌ی ۱۲۰۳–جمادی الثانی ۱۲۴۹ هق، از شاهزادگان معروف قاجار، پسر فتحعلی شاه قاجار. با آنکه ارشد اولاد فتحعلی شاه نبود، بسبب آنکه مادرش نیز از ایل قاجار بود، ولیعهد و نایب‌السلطنه شد. اما کفایت و جلادتی که داشت او را بحق شایسته‌ی این عنوان نمود. در طی سالهای فرمانفرمائیش در آذربایجان، به کومک صاحب‌منصبان روسی و فرانسوی و انگلیسی، نظام جدید نسبةً مرتبی، تا حدی به اسلوب نظام اروپائی ترتیب داد. اما، متأسفانه، با وجود قدرت نسبی این نظام و مخصوصاً با وجود استعداد نظامی خاص خود او، در طی دو جنگ بزرگ با روسیه (← ایران و روس، جنگهای) کاری از پیش نبرد، و حاصل آن جنگها ← عهدنامه‌ی گلستان و ← عهدنامه‌ی ترکمن چای بود. اما در مبارزه‌ی با عثمانیها پیروزی یافت. عباس میرزا، در اواخر حیات پدر، هنگامی که عزم تسخیر هرات داشت، از بیماری کبد در ۴۵سالگی در خراسان وفات یافت، و هم در آنجا مدفون شد. پدرش فتحعلی شاه، بعد از او چند ماه بیش نزیست، و پس از او محمد میرزا معروف به ولیعهد ثانی، پسر عباس میرزا، به سلطنت رسید.

عباس میرزا به جاه‌طلبی و جلادت و شهامت موصوف بود. واتسن، مورخ انگلیسی، او را "شریفترین فرد تبار قاجار" میشمارد. وی عده‌ای از جوانان مستعد ایران را برای کسب معارف جدید به اروپا فرستاد.

عباسه (abbāse)، فت ۲۱۰ هق، دختر مهدی خلیفه‌ی عباسی و خواهر هارون‌الرشید و هادی؛ مت بغداد. وی در خنیاگری و شاعری دستی قوی داشت، و گویند هارون‌الرشید را نسبت بدو علاقه‌ای تمام بود. گفته‌اند هارون، بسبب میل مفرطی که به صحبت او و جعفر برمکی داشت، آنها را تزویج نمود بشرط اینکه در غیر مجلس هارون با هم ملاقات نکنند، و این مزاوجت فقط برای محرم بودن عباسه به جعفر باشد، تا هر دو بتوانند در مجلس او همواره حاضر باشند. اما آن دو در نهان با یکدیگر بیامیختند، و صاحب فرزند شدند، و بدین جهت، هارون برآشفت، و آن فرزند را پنهانی بکشت، و خاندان برامکه را نیز برانداخت. اما صحت این حکایت مورد تردیدست، زیرا عباسه چند بار به شوهر رفته‌و از این بابت مورد کنایه‌ی ابونواس شاعر واقع شده استـولی در بین شوهران او نام جعفر برمکی نیست. مع هذا، روابط عاشقانه‌ی منسوب به عباسه و جعفر موضوع داستانها و قصه‌ها در میان نویسندگان عرب و اروپائی شده است؛ در ۱۷۵۳ داستانی بزبان فرانسوی، و دگر بار در ۱۹۰۴ داستان دیگری بنام شهای بغداد به همان زبان در این باب پرداخته شد.

عباسه (abbāse)، شهر (جه ح ۱۶°۰۰۰)، ولایت شرقیه، مصر، بین بلبیس و صالحیه. در این محل، عباسه، دختر احمد ابن طولون (فت ۲۷۰ هق)، برای تودیع با قطر الندی خیمه برافراشت، و بعدها متدرجاً در اطراف این بنای موقت شهری پدید آمد، که به عباسه موسوم شد. در اواخر دوره‌ی طولونیان و در عهد ممالیک اهمیت نظامی داشت. با تأسیس صالحیه اهمیت نظامی خود را از دست داد.

عباسی (abbāsi)، دهستان (جه ح ۴۹°۱۱۷)، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۴ (؟) آبادی. مرکزش، سیاه چمن (جه ۱°۷۷۸ سشد ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری جنوب بستان‌آباد است. سابقاً قره‌چمن (qara.caman) نام داشت.

عباسی، سکه‌ای نقره‌ای که در سلطنت شاه عباس I صفوی ضرب و به نام او خوانده شد. وزن رسمی آن یک مثقال (۴٫۶۴گرمی) بود. عباسی چهار شاهی بود، و نصف آن (نیم عباسی، که آن نیز از نقره بود) را معمولاً، بنام پدر شاه عباس، "خدابنده" میخواندند.

در قسمت اخیر عهد قاجاریه، سکه‌ای بنام عباسی وجود نداشت، و چهار شاهی یا دو صد دیناری را یک عباسی مینامیدند. با برافتادن سکه‌های شاهی و صددیناری، اصطلاح عباسی تقریباً متروک شده است، و فقط در دلالی و در مورد ربح تنزیل یا مرابحه (مانند "تومانی یک عباسی") بکار میرود.

عباسیان: ← ار کوچک، سلسله‌ی.

عباسیان (abbāsiān) یا **آل عباس** (āle abbās) یا **بنی عباس** (bani)، سلسله‌ی مشهور و بادوام‌ترین سلسله‌های خلفای اسلامی که، بعد از امویان، ۳۷ تن از ایشان از ۱۳۲ هق تا ۶۵۶ هق به توالی خلافت داشته‌اند (جدول و شجره‌ی خلفای عباسی در صص ۱۶۶۲–۶۳ ملاحظه شود)، و پس از بنای بغداد، این شهر مقر خلافت آنان بود (نیز ← عباسیان مصر). برای تسهیل ارجاع، دنباله‌ی این مقاله به چند قسمت، تحت عناوین ذیل، منقسم شده است:

I– منشأ و آغاز کار عباسیان
II– خلاصه‌ی تاریخ عباسیان
III– خلافت عباسی در ۱۳۲–۳۳۴ هق
IV– خلافت عباسی در ۳۳۴–۶۵۶ هق

I – منشأ و آغاز کار عباسیان. خاندان عباسی از خاندان بنی هاشم و منسوب به عباس ابن عبد المطلب (عموی محمد ص) بوده‌اند. نیل آنها به قدرت نتیجه‌ی تبلیغات متمادی و استفاده از همه‌ی نهضتهای مذهبی، سیاسی، و اجتماعی موجود بر ضد حکومت بنی امیه بود.

در دوره‌ی اموی، تعداد کثیر شیعه و فرقه‌های طرفدار آنان، که در سراسر قلمرو خلافت (مخصوصاً در عراق جنوبی) میزیستند، به دو دسته‌ی عمده منقسم بودند. یکی پیروان علویان فاطمی که اگرچه خلافت را حق اولاد علی و خلافت امویان را غصبی میدانستندمیانه‌رو بودند. دسته‌ی دوم نخست با قیام (۶۶ هق) مختار ثقفی به نام محمد حنفیه پدید آمد (نیز ← کیسانیه). از آن ببعد، مدت ۶۰ یا ۷۰ سال، فرقه‌های افراطی گوناگون از ادعای محمد حنفیه و اعقابش به خلافت هواخواهی میکردند، و نیروی عمده‌ی آنها را موالی تشکیل میدادند، که از حکومت و خلافت عربی و تبعیض نژادی امویان ناراضی بودند (نیز ← شعوبیه). بعد از وفات (۸۱ هق) محمد حنفیه، پیروانش به سه دسته‌ی عمده تقسیم شدند، که یکی از آنها هواخواه ابوهاشم عبدالله (← ابوهاشم) پسر محمد حنفیه بود، و به نام وی، به هاشمیه معروف شد. ابوهاشم در ۹۸ هق بدون وارث ذکور درگذشت، و پیروانش به دسته‌هائی منشعب شدند، که یکی از آنها مدعی بود که، بر طبق وصیت ابو هاشم، امامت از وی به یکی از پیروانش بنام محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس، که از خاندان عباسی بود، انتقال یافته است. عنوان هاشمیه بر این دسته باقی ماند. محمد ابن علی امامت هاشمیه و رهبری دعوت آنان را به نفع خود بدست گرفت.

ظاهراً دعوت عباسیان در ح ۱۰۰ هق شدت یافت. مرکز این دعوت کوفه بود، و هاشمیه از آنجا داعیانی به خراسان فرستادند. محمد ابن علی، برای جلب مساعدت شیعیان میانه‌رو، نشر دعوت عباسی را در خراسان به یکی از سران شیعه بنام سلیمان ابن کثیر سپرد. پس از وفات (۱۲۵ هق) محمد ابن علی، پسرش ابراهیم (← ابراهیم امام) جانشین او شد، و پیروان محمد ابن علی، و از جمله سلیمان ابن کثیر، بدو پیوستند. با روی کار آمدن ابراهیم، فعالیت عباسیان وارد مرحله‌ی جدیدی شد. ابراهیم ابومسلم خراسانی را، که از موالی او بود، برای نشر دعوت عباسی به خراسان فرستاد. دعوت ابومسلم در خراسان قرین توفیق سریع و فراوان گردید. وی، در رأس سیاه‌جامگان، خراسان را از دست عمال دولت متزلزل بنی امیه خارج کرد، و عازم ری شد، و پس از شکست دادن قوای امدادی امویان، نهاوند را تصرف کرد. بدین گونه، راه عراق گشوده شد، و در ۱۳۲ هق، سپاه عباسیان از رود فرات گذشت، کوفه به تصرف عباسیان درآمد، و چون ابراهیم امام در ۱۳۰ هق گرفتار مروان ابن محمد شده بود، برادرش، ابو العباس، به خلافت اعلام شد، و وی با لقب سفاح بر این مسند نشست. در همان سال ۱۳۲ هق، مروان در جنگ زاب کبیر مغلوب شد، و کمی بعد به قتل رسید، و بدین گونه سلسله‌ی اموی برافتاد.

شجره‌ی خاندان عباسی

تواریخ هجری قمری و تاریخ خلافت است مگر آنکه خلاف آن تصریح شده باشد.

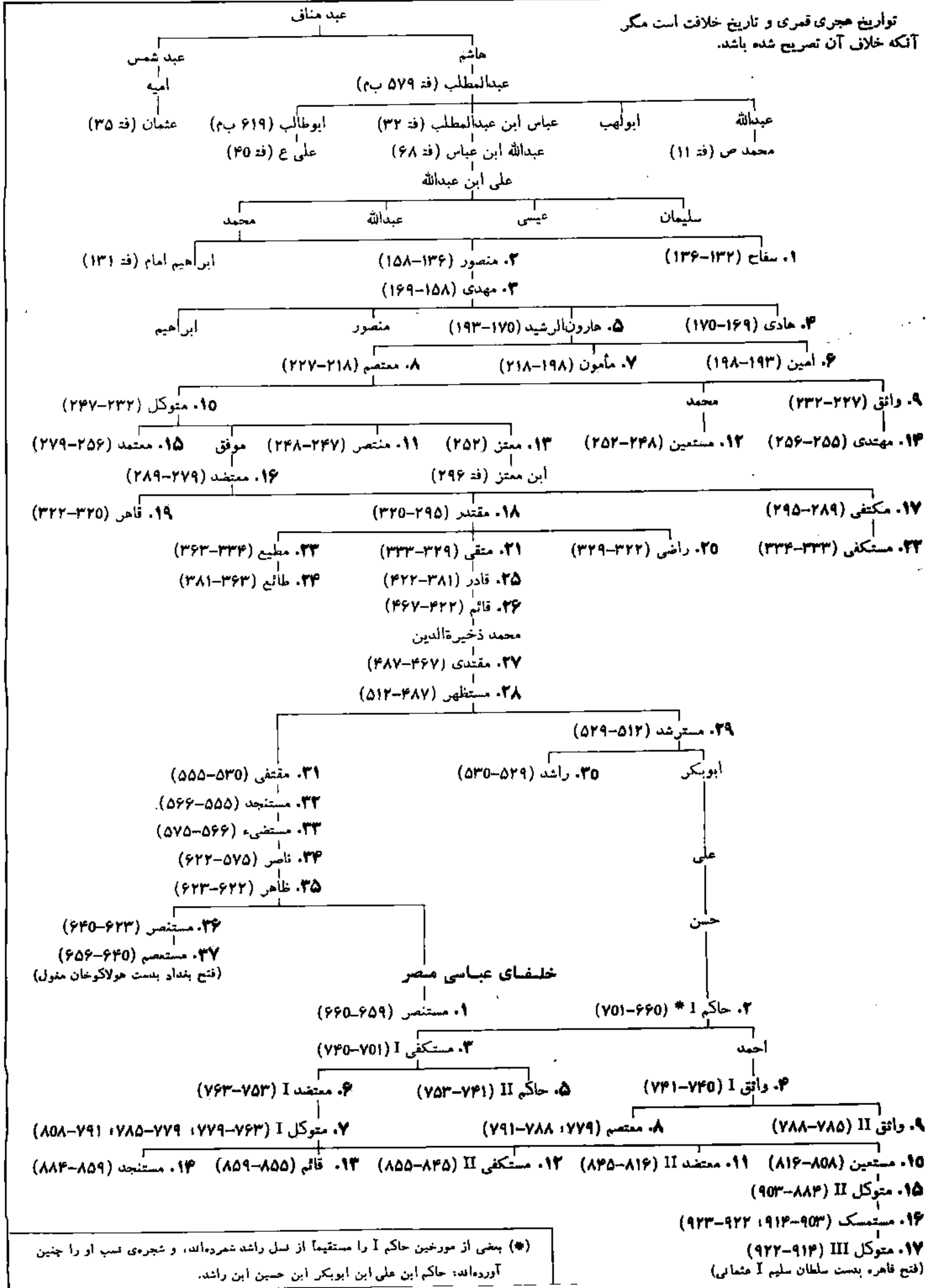

(*) بعضی از مورخین حاکم I را مستقیماً از نسل راشد شمرده‌اند، و شجره‌ی نسب او را چنین آورده‌اند: حاکم ابن علی ابن ابوبکر ابن حسین ابن راشد.

خلفای عباسی
(تواریخ هجری قمری است)

نام	آغاز خلافت
I. خلفای بغداد	
۱. سفاح [ابوالعباس عبدالله سفاح]	۱۳۲
۲. منصور [ابوجعفر عبدالله المنصور]	۱۳۶
۳. مهدی [ابوعبدالله محمد المهدی]	۱۵۸
۴. هادی [ابومحمد موسی الهادی]	۱۶۹
۵. هارون‌الرشید [ابوجعفر هارون‌الرشید]	۱۷۰
۶. امین [ابوموسی محمد الامین]	۱۹۳
۷. مأمون [ابوجعفر عبدالله المأمون]	۱۹۸
۸. معتصم [ابواسحاق محمد المعتصم بالله]	۲۱۸
۹. واثق [ابوجعفر هارون الواثق بالله]	۲۲۷
۱۰. متوکل [ابوالفضل جعفر المتوکل علی الله]	۲۳۲
۱۱. منتصر [ابوجعفر محمد المنتصر بالله]	۲۴۷
۱۲. مستعین [ابوالعباس احمد المستعین بالله]	۲۴۸
۱۳. معتز [ابوعبدالله محمد المعتز بالله]	۲۵۲
۱۴. مهتدی [ابواسحاق محمد المهتدی بالله]	۲۵۵
۱۵. معتمد [ابوالعباس احمد المعتمد علی الله]	۲۵۶
۱۶. معتضد [ابوالعباس احمد المعتضد بالله]	۲۷۹
۱۷. مکتفی [ابومحمد علی المکتفی بالله]	۲۸۹
۱۸. مقتدر [ابوالفضل جعفر المقتدر بالله]	۲۹۵
۱۹. قاهر [ابومنصور محمد القاهر بالله]	۳۲۰
۲۰. راضی [ابوالعباس احمد الراضی بالله]	۳۲۲
۲۱. متقی [ابواسحاق ابراهیم المتقی لله]	۳۲۹
۲۲. مستکفی [ابوالقاسم عبدالله المستکفی بالله]	۳۳۳
۲۳. مطیع [ابوالقاسم الفضل المطیع لله]	۳۳۴
۲۴. طائع [ابوالفضل عبدالکریم الطائع لله]	۳۶۳
۲۵. قادر [ابوالعباس احمد القادر بالله]	۳۸۱
۲۶. قائم [ابوجعفر عبدالله القائم بامر الله]	۴۲۲
۲۷. مقتدی [ابوالقاسم عبدالله المقتدی بامر الله]	۴۶۷
۲۸. مستظهر [ابوالعباس احمد المستظهر بالله]	۴۸۷
۲۹. مسترشد [ابومنصور الفضل المسترشد بالله]	۵۱۲
۳۰. راشد [ابوجعفر المنصور الراشد]	۵۲۹
۳۱. مقتفی [ابوعبدالله محمد المقتفی لامر الله]	۵۳۰
۳۲. مستنجد [ابوالمظفر یوسف المستنجد بالله]	۵۵۵
۳۳. مستضیء [ابومحمد الحسن المستضیء بامر الله]	۵۶۶
۳۴. ناصر [ابوالعباس احمد الناصر لدین الله]	۵۷۵
۳۵. ظاهر [ابونصر محمد الظاهر بامر الله]	۶۲۲
۳۶. مستنصر [ابوجعفر المنصور المستنصر بالله]	۶۲۳
۳۷. مستعصم [ابواحمد عبدالله المستعصم بالله]	۶۴۰
II. خلفای مصر	
۱. مستنصر [ابوالقاسم احمد المستنصر بالله]	۶۵۹
۲. حاکم I [ابوالعباس احمد الحاکم بامر الله]	۶۶۰
۳. مستکفی I [ابوالربیع سلیمان المستکفی بالله]	۷۰۱
۴. واثق I [ابواسحاق ابراهیم الواثق بالله]	۷۴۰
۵. حاکم II [ابوالعباس احمد الحاکم بامر الله]	۷۴۱
۶. معتضد I [ابوالفتح ابوبکر المعتضد بالله]	۷۵۳
۷. متوکل I [ابوعبدالله محمد المتوکل علی الله]	۷۶۳
۸. معتصم [ابویحیی زکریا المعتصم بالله]	۷۷۹
متوکل I (بار دوم)	۷۷۹
۹. واثق II [عمر الواثق بالله]	۷۸۵
معتصم (بار دوم)	۷۸۸
متوکل I (بار سوم)	۷۹۱
۱۰. مستعین [ابوالفضل العباس المستعین بالله]	۸۰۸
۱۱. معتضد II [ابوالفتح داود المعتضد بالله]	۸۱۶
۱۲. مستکفی II [ابوالربیع سلیمان المستکفی بالله]	۸۴۵
۱۳. قائم [ابوالبقاء حمزه القائم بامر الله]	۸۵۵
۱۴. مستنجد [ابوالمحاسن یوسف المستنجد بالله]	۸۵۹
۱۵. متوکل II [ابوالعز عبدالعزیز المتوکل علی الله]	۸۸۴
۱۶. مستمسک [ابوالصبر یعقوب المستمسک بالله]	۹۰۳
۱۷. متوکل III [محمد المتوکل علی الله]	۹۱۴
مستمسک (بار دوم)	۹۲۲

تاریخ

II ـ خلاصه‌ی تاریخ عباسیان. عباسیان، پس از رسیدن به خلافت، از مقر خود (بغداد یا نواحی مجاور آن)، متجاوز از مدت ۵ قرن، بر قسمت اعظم دنیای اسلامی، در آغاز فرمانروائی و سپس اسماً سلطنت داشتند، و اعتلای تمدن اسلامی مقارن زمان آنها صورت گرفت. خلافت عباسیان را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد، یکی از ۱۳۲ تا ۳۳۴ هق، و دیگری از ۳۳۴ تا ۶۵۶ هق.

خلفای عباسی تا پایان (۲۴۷ هق) عهد متوکل از استقلال و قدرت بهره‌مند بودند. در دوره‌ی ۲۴۷ـ۳۳۴ هق، با آنکه نفوذ امرای ترک در دستگاه خلافت قوت تمام یافت، و امرا و ممالک و ولایات تدریجاً شروع به کسب استقلال کردند، مع ذلک قدرت و نفوذ مادی و معنوی خلیفه هنوز قابل توجه بود، و امرای مستقل غالباً فرمان ولایت و حکومت خود را با تقدیم هدایا از خلیفه می‌گرفتند، و این حال تا استیلای دیالمه بر بغداد (← دیالمه‌ی بغداد) دوام یافت.

در دوره‌ی ۳۳۴–۶۵۶ هق، جز در عهد ناصر خلیفه، فرمانروائی خلفا صرفاً جنبه‌ی ظاهری داشت، و حتی در بغداد هم قدرت در دست امرا و سلاطین غیر دینی بود، و خلفا در دست آنان غالباً بازیچه‌ای بیش نبودند، و قدرت و اراده‌ای نداشتند. عاقبت هولاکو بغداد را گرفت (۶۵۶ هق)، و مستعصم، آخرین خلیفه‌ی عباسی، را کشت، و خلافت عباسیان در بغداد منقرض شد، و در حقیقت، خلافت منقرض‌شده و مرده‌ی عباسیان بدست مغول مدفون گشت، ولیکن در مصر یک چند نیز خلافتی اسمی بنام خلافت عباسیان مصر دوام یافت.

در دنباله‌ی این مقاله، کلیاتی در باب دو دوره‌ی مذکور خواهد آمد. برای اطلاع بیشتر در باب اوضاع زمان هر یک از خلفا به مقالات جداگانه در کتاب حاضر رجوع شود.

III ـ خلافت عباسی در ۱۳۲–۳۳۴ هق. عباسیان، پس از رسیدن به خلافت، در صدد استیصال طرفداران سابق خود برآمدند. این کار را سفاح با قتل ابوسلمه‌ی خلال، که با اطلاع ابو مسلم صورت گرفت، آغاز کرد. پایتخت سفاح در آغاز شهر هاشمیه بود، و سپس به انبار انتقال یافت. دومین خلیفه‌ی عباسی ابوجعفر منصور (خلافتش در ۱۳۶–۱۵۸ هق) است، که مؤسس واقعی قدرت عباسیان میباشد. وی شهر بغداد را بنا نهاد، و آنجا را مرکز خلافت قرار داد. اولین حوزه‌ی علمی اسلامی در عهد وی در این شهر تأسیس گردید. منصور آل علی را، که بسبب مساعدت به برآمدن عباسیان، خود را در میراث بنی امیه سهیم می‌دانستند، بر سر جای خود نشانید. سپس به استیصال ایرانیان، که عباسیان به یاری آنان خلافت یافته بودند، اقدام کرد، و سرکرده‌ی آنها، ابومسلم، را بقتل رسانید. ریشه‌ی بنی امیه قبلا بدست عباسیان کنده شده بود، و فقط یک تن از آنان، عبدالرحمان I، به اسپانیا گریخت و سلسله‌ی امویان اسپانیا را تأسیس نمود.

دولت عباسیان در خلافت (۱۷۰–۱۹۳ هق) هارون‌الرشید به اوج عظمت و جلال خود رسید. هارون حامی علم و ادب بود، با شارلمانی ارتباط داشت، شکوه و جلال دربار وی ضرب المثل بوده است. خاندان برامکه در عهد وی برافتاد. بعد از هارون، اختلاف بین پسرانش امین و مأمون بر سر خلافت منجر به جنگ داخلی گردید. مرکز قدرت امین بغداد و عراق بود، و مأمون به ایرانیان اتکا داشت. به همین جهت، پیروزی مأمون را بر برادرش غلبه‌ی عنصر ایرانی بر عنصر عرب شمرده اند. به سبب همین پیروزی، بزرگان ایران به تأسیس سلسله‌های محلی اقدام کردند. طاهر ذوالیمینین، سردار ایرانی مأمون، خراسان را عملا مستقل کرد (۲۰۶ هق)، و سلسله‌ی طاهریان را

تأسیس نمود، و در نواحی دیگر نیز سلسله‌های محلی بوجود آمد که، اگرچه اسماً تابع خلیفه بودند، عملا بیشتر ایران را از نفوذ خلیفه رها ساختند. در خلافت (۱۹۸–۲۱۸ هق) مأمون، مؤسسه‌ی علمی معروف به بیت الحکمه در بغداد تأسیس شد، که تأثیر آن در بسط علوم و معارف در دوره‌ی اسلامی از حساب بیرون است.

با برآمدن سلسله‌های محلی در نواحی مختلف قلمرو حکومت اسلامی، قدرت خلفا ضعیف شد، و عاقبت ضعف دستگاه خلافت در ایالات جزء قلمرو آن به جائی رسید که خلفا خود را به صدور فرمان جهت کسانی که در ایالات عملا فرمانروا بودند دلخوش میکردند. معتصم (خلافتش ۲۱۸–۲۲۷ هق) رسم استخدام سپاهیان مزدور ترک را از آسیای مرکزی بعنوان مستحفظ شخص خلیفه و برای خدمات لشکری معمول کرد، و از این زمان قدرت نظامی عمدةً بدست ترکان افتاد، و دستگاه خلافت حتی در عراق هم ضعیف شد. عاقبت رفتار ترکان نسبت به معتصم و به مردم به جائی رسید که خلیفه مقر خود را به سامرا منتقل کرد (۲۲۱ هق)، و از آن ببعد تا ۲۷۹ هق، که معتمد دگر بار بغداد را مقر خلافت قرار داد، سامرا مقر خلفای عباسی بود. در خلافت واثق، قدرت ترکان افزون شد. متوکل (خلافتش در ۲۳۲–۲۴۷ هق) کوشید تا دگر بار اقتدار خلیفه را مستقر کند، و قدرت ترکان را درهم شکند. بدین منظور، در صدد جلب فقها برآمد، و برای دلجوئی از مردم متعصب، عقاید معتزله را که پیشینیانش هواخواه آنها بودند نسخ کرد، و تضییقاتی برای یهود و مسیحیان بموقع اجرا گذاشت (مثلا ــ زنار). پس از قتل (۲۴۷ هق) متوکل، وضع خلافت دوچار هرج و مرج شد؛ در طی ۹ سال، چهار خلیفه آمدند و رفتند، ولی همه بازیچه‌ی دست مستحفظین ترک که بر دربار و پایتخت استیلا داشتند بودند، و ایالات مملکت عباسی بعضی خودمختاری داشتند، و برخی دستخوش هرج و مرج بودند. در عراق جنوبی قیام صاحب الزنج روی داد. در خلافت (۲۵۶–۲۷۹ هق) معتمد، برادرش موفق رشته‌ی امور را بدست گرفت، و سعی فراوان در اعاده‌ی حیثیت خلافت بعمل آورد. قیام زنگیان را سرکوبی کرد (۲۷۰ هق)، و اگرچه نتوانست صفاریان ایران و طولونیان مصر را از میان بردارد، تجاوزات آنها را متوقف ساخت. پس از معتمد، معتضد و سپس مکتفی، اولی در ۲۷۹–۲۸۹ هق و دومی در ۲۸۹–۲۹۵ هق، خلافت داشتند، و هر دو مردانی لایق و توانا بودند. در زمان آنها، قدرت خلافت در ایران و مصر تا حدی تجدید شد، ولی در این زمان نهضت شیعه صورت افراطی و نظامی یافته بود. با برآمدن عباسیان، مدعیان خلافت از نسل محمد حنفیه از میان رفتند، ولی علویان فاطمی بر جای ماندند، و رهبری شیعیان بیشتر در دست آنان بود.

در طی قرون ۲م و ۳م هق قلمرو خلافت از صورت یک دولت روستائی نظامی به یک امپراطوری جهانپومی و دارای حیات تجارتی و صنعتی نیرومندی تحول یافت. این تحول، که همراه برآمدن شهرهای بزرگ و تمرکز کار و سرمایه بود، سازمان اجتماعی سست‌پیوند امپراطوری را سخت تحت فشار قرار داد، و موجب ناخرسندیهای همه‌جانبه گردید. رشدَ سریع حیات معنوی اسلام، و تصادم فرهنگها و افکاری که نتیجه‌ی نفوذ خارجی و رشد داخلی بود، بار دیگر راه را برای پیدایش بدعتها که در یک جامعه‌ی تحت حکومت دینی تنها وسیله‌ی ابراز عدم رضایت از نظام موجود است باز کرد. اغتشاشات و قیامهائی که در اواخر قرن ۳م هق و اوایل قرن ۴م هق پیاپی روی میداد از نهضت افراطی شدید قرامطه در بحرین، شام، بین النهرین، و عربستان جنوبی گرفته تا انتقادات آرام ولی سرانجام مؤثرتر اخلاقیون و صوفیه‌ی صلحجوی بغداد وضع خلافت را بحرانی ساخت. معتضد از قرامطه شکست یافت. جانشینش، مکتفی، انقلاب قرامطه را در شام و بین النهرین منکوب کرد، و در روزهای آخر عمر حمله‌ی متقابلی را بر علیه روم شرقی، که در فکر بهره‌برداری از هرج و مرج امپراطوری اسلامی بود، آغاز کرد. اما خطر شیعه ادامه داشت. قرامطه پس از چندی فعالیت خود را از سر گرفتند، و از بحرین، که پایگاهشان بود، راههای حیاتی خلافت را مورد تهدید قرار دادند. در المغرب، جناحی از اسماعیلیه حکومت فاطمیان را بر علیه خلفا در تونس تأسیس کردند. در ل شام، سلسله‌ی حمدانیان تأسیس شد. در ایران خاندان شیعی آل بویه سلسله‌ی جدیدی تأسیس کردند، که در مدت کوتاهی حتی عراق را نیز تهدید میکرد. با مرگ خلیفه مقتدر در جنگ با فرمانده خود مونس خادم، آشوب و هرج و مرج در دار الخلافه به اوج رسید. در دوره‌ی خلافت قاهر و راضی، قدرت خلافت به منتهای ضعف و انحطاط رسید. واقعه‌ای که معمولا نشانه‌ی منتهای ضعف خلافت در آن دوره شمرده میشود اعطای لقب امیر الامراء به ابن رائق (حکمران عراق) است. این لقب ظاهراً برای نشان دادن تفوق فرمانده سپاه بغداد بر فرماندهان نقاط دیگر اعطا شد، ولی در عین حال، تصدیق ضمنی وجود مقام عالی غیر روحانیی بود که قدرت سیاسی و نظامی را در دست داشت؛ در نتیجه مقام خلیفه به ریاست ظاهری محدود شد، و خلیفه فقط بعنوان نماینده‌ی وحدت دینی امپراطوری اسلامی باقی ماند. در ۳۳۴ هق، معزالدوله‌ی دیلمی به بغداد درآمد، و مقام امیر الامرائی و نظارت بر دار الخلافه بدست خاندان شیعی آل بویه افتاد، و خلافت به منتها درجه‌ی انحطاط رسید.

بین جلوس سفاح بر مسند خلافت و ورود معزالدوله به بغداد متجاوز از ۲ قرن فاصله بود. نخستین خلفای عباسی در حکومت همان راه آخرین خلفای اموی را پیش گرفتند، و تحولات چندی که از دوره‌ی سلسله‌ی پیشین آغاز شده بود در دوره‌ی عباسیان شدت و سرعت یافت. خلیفه، که در واقع رئیسی منتخب از جانب اشراف عرب بود، به فرمانروائی مطلق العنان تبدیل شد، که حاکمیت خود را از جانب خدا میدانست، و این حاکمیت را بر قوای مسلح خویش متکی ساخته بود، و آن را از طریق سازمان اداری وسیعی اعمال میکرد. عباسیان از این جهت از خلفای اموی قویتر بودند، اما به پای سلاطین مستبد قدیم مشرق نمیرسیدند، زیرا، بر خلاف این سلاطین، از پشتیبانی طبقه‌ی متشکل فئودال و سلسله‌مراتب کاهنان برخوردار نبودند، و خود نیز از جنبه‌ی نظری تابع شریعت اسلام بودند. با انتقال مرکز خلافت به بغداد، و با ورود تعداد متزایدی از ایرانیان به دستگاه خلافت، نفوذ ایرانی در دستگاه خلافت و دستگاه اداری که از یک رشته دیوان تحت سرپرستی عالیه‌ی وزیر تشکیل میبافت رو به ازدیاد نهاد. در ولایات، امیر (حاکم) و عامل تحت نظارت مرکز خلافت، که از طریق صاحب برید انجام میگرفت، مشترکاً حکومت میکردند. در ارتش، عناصر عرب بتدریج اهمیت خود را از دست میداد، و جیره‌ای که سابقاً به اعراب پرداخت میشد فقط به سربازانی که در خدمت بودند پرداخت میگردید. هسته‌ی ارتش عباسیان را در آغاز کار خراسانیها تشکیل میدادند؛ این عنوان مفهوم ملی نداشت، بلکه به عربها و ایرانیانی که از خراسان بودند اطلاق میگردید. این عناصر بعداً جای خود را به غلامان ترک دادند، و آنها، از زمان معتصم به بعد، عناصر اصلی ارتش را تشکیل میدادند؛ و در نتیجه، منبع اصلی حاکمیت سیاسی امرا و حکام، که جای حاکمیت خلیفه را گرفته بود، بشمار میرفتند. عباسیان در اثر یک قیام دینی بر سر کار آمدند، و میخواستند، بوسیله‌ی دین، وحدت و حاکمیت را در قلمرو فرمانروائی خود برقرار کنند، و در این امر تا حدی توفیق یافتند، اما در عین حال همواره با یک سلسله مخالفتهای دینی مواجه بودند.

انحطاط سیاسی قرون ۳م و ۴م هق، که نتیجه‌ی تجزیه‌ی قدرت امپراطوری و ضعف قدرت حاکمه‌ی دار الخلافه بود، اثرات ناگوار فوری در زندگی اقتصادی و فرهنگی بوجود نیاورد. با برآمدن عباسیان در نتیجه‌ی بهره‌برداری از منابع صنعتی و تجارتی امپراطوری، و توسعه‌ی شبکه‌ی ارتباطات تجارتی در داخل و خارج حیات اقتصادی امپراطوری اسلامی تجدید شد. این تحولات نتایج اجتماعی مهمی ببار آورد. طبقه‌ی جنگجویان عرب برافتاد، و طبقه‌ی حاکمه‌ای متشکل از ملاکین و مأمورین دولت، سربازان حرفه‌ای و ادبا، و بازرگانان و دانشمندان جای آنرا گرفت. شهرهای اسلامی از صورت ساخلو نظامی درآمد، و به مراکز تجارت و عاقبت به مراکز فرهنگ مدنی تبدیل گردید. از لحاظ علم و ادب و هنر، این عصر دوره‌ی کلاسیک اسلام است؛ تمدن جدید غنی و اصیلی، که زائیده‌ی اختلاط نژادها و سنن مختلف بود، بعداً رشد و تکامل یافت.

IV ـ خلافت عباسی در ۳۳۴–۶۵۶ هق. در طی دوره‌ی درازی که از اشغال بغداد بدست آل بویه شروع و به فتح بغداد بدست مغولها ختم میشود، خلافت مقامی اسمی و خلیفه پیشوای مسلمانان اهل سنت بود، و عملش این بود که حاکمیت فرمانروایان غیر روحانی را، که در ولایات و دار الخلافه با قدرت تمام حکم میراندند، صورت شرعی و قانونی دهد. خلفا خود، به استثنای مدت کوتاهی در اواخر این دوره، در حمایت امرای غیر روحانی بودند، و آنان خلفا را به اراده‌ی خود عزل و نصب میکردند، و تنها یکی از خلفا، یعنی ناصر، اثری از خود در تاریخ باقی گذاشته است. تعیین ابن رائق به سمت امیر الامراء شناسائی رسمی مقام امرای غیر روحانی بود، و بعد از وی تعداد بسیاری در طی خلافت عباسیان به این مقام تعیین شدند.

در نیمه‌ی اول قرن ۴م هق، عده‌ای از شاهزادگان شیعی از خاندان ایرانی بویه، که اصلا از کوهستانهای دیلم بودند، فرمانروائی خود را بر

اغلب قسمتهای غربی ایران بسط دادند، و خلفا را مجبور ساختند که فرمانروائی آنها را رسماً بشناسند. در ۳۳۴ هق، معزالدوله‌ی دیلمی وارد بغداد شد، و خلیفه مستکفی ناچار لقب امیر الامرائی به او داد. بیش از یک قرن، خلفا ناچار به حکومت مطلق این امرای شیعی، که بر دربار آنها حاکم بودند، گردن نهادند. آل بویه، با اینکه شیعی‌مذهب بودند، در صدد این برنیامدند که کسی از علویان را به خلافت بنشانند، بلکه در تکریم ظاهری خلفا کوشیدند، و برای اینکه به قدرت و حاکمیت خود جنبه‌ی رسمی بدهند، از خلفا پشتیبانی کردند، و آنها را بعنوان آلت سیاسی خود در داخل دنیای تسنن نگاهداشتند. خطر واقعیی که خلفا را تهدید میکرد از طرف افراطیون شیعه بود. در ۳۵۶ هق، خلفای فاطمی تونس، که از اسماعیلیه بودند، مصر را فتح کردند، و طولی نکشید که قدرت خود را در شام و عربستان نیز بسط دادند. بدین گونه، برای نخستین بار سلسله‌ی مستقل و نیرومندی در شرق وسطی بر سر کار آمد که حتی حاکمیت اسمی عباسیان را نیز قبول نداشت، بلکه دستگاه خلافتی برای خود تأسیس کرد، و بر سر پیشوائی بر تمام دنیای اسلام، با عباسیان به مبارزه برخاست. قدرت سیاسی و نظامی فاطمیان از یک طرف بر سازمان دینی مفصلی متکی بود که عده‌ی زیادی عامل و مبلغ و هوادار در حوزه‌ی فرمانروائی عباسیان داشت، و از طرف دیگر بر سیاست اقتصادی ماهرانه‌ای که هدفش منحرف ساختن تجارت مشرق‌زمین از خلیج فارس به سوی بحر احمر، و در نتیجه، تقویت مصر و تضعیف عراق بود.

در اواسط قرن ۵م هق، قدرت آل بویه به پایان رسید، و یکی از امرای ترک، بنام بساسیری، بغداد را گرفت، و بنام خلیفه‌ی فاطمی خطبه خواند. این حادثه نموداری از میزان قدرت فاطمیان بود. در ۴۴۷ هق طغرل بیگ وارد بغداد شد، و خود را سلطان خواند. مورخین عده‌ای از امرای پیش از طغرل را، نیز بعنوان "سلطان" یاد کرده‌اند، اما ظاهراً سلاطین سلجوقی بغداد بودند که برای اولین بار عنوان "سلطان" را رسماً بکار بردند و آن را بر سکه‌های خود ضرب کردند. سلطنت نیرومند سلاجقه، که بیش از یک قرن دوام یافت، در واقع توسعه‌ی منطقی مقام امیر الامرائی بود، و این عنوان حتی بعد از آن نیز در باره‌ی امرای بزرگ غیر روحانی بکار برده میشد. سلاجقه تغییرات عمده‌ی متعددی را پیش آوردند. آنان، بر خلاف آل بویه، ترک‌نژاد و از اهل سنت بودند، و با برآمدن آنها، قدرت ترکان، که از زمان معتصم رو به تزاید بود، سرانجام استقرار یافت. طوایفی از ترکهای چادرنشین یکجا بسوی غرب مهاجرت کردند، و نقش مهم و متزایدی بعهده گرفتند، و بالمآل سیمای نژادی شرق وسطی را تغییر دادند. اگرچه استقرار امرای سنی‌مذهب بجای امرای شیعه بر قدرت خلفا نیفزود، اعتبار آنانرا بالا برد؛ و بسط حکومت مرکزی مقتدر سلاجقه بر بسیاری از سرزمینهائی که تا آنوقت مستقل بودند نیز در بالا بردن حاکمیت اسمی خلفا و اعتبار ظاهری آنان مؤثر افتاد. در دوره‌ی سلاجقه‌ی بزرگ و سلسله‌های سلجوقی و اتابکان که بدنبال تجزیه‌ی قلمرو وسیع سلاجقه تشکیل شد دو تحول عمده روی داد. یکی اینکه تغییرات اقتصادی و اجتماعیی که از دوره‌ی قبل آغاز شده بود انتظام یافت، و نظام اجتماعی و مالی جدیدی بوجود آمد که تا حدی جنبه‌ی فئودال داشت؛ و دیگر مبارزه‌ی سیاسی و نظامی بر علیه خطر نهضت شیعه، که از طریق برانداختن سلسله‌ها و نهضتهای شیعی از یک طرف و تأسیس مدارس متعدد (← مدرسه) برای تنظیم عقاید اهل سنت و دفاع از آنها در مقابل تبلیغات شیعه از طرف دیگر، صورت می‌گرفت. عکس العمل شدید این تحولات پیدایش حشیشیه (نیز ← نزاریه) بود، که آن نیز سرانجام شکست خورد، و پس از آن، تا برآمدن صفویه، مذهب شیعه عامل سیاسی مهمی بشمار نمیرفت.

پس از تجزیه‌ی قلمرو وسیع سلاجقه، عراق بدست سلسله‌ای از امرای سلجوقی افتاد که آخرین آنها طغرل ابن ارسلان (۵۷۱–۹۰ هق) بود. در نتیجه‌ی برافتادن قدرت سلاجقه و فقدان حکومتی که جانشین آن شود، ناصر خلیفه موقع را مغتنم شمرد، و برای تجدید حیات قدرت از دست‌رفته‌ی خلافت کوشید. موقعیت برای این کار مناسب بود، ایوبیان مصر و شام سرگرم مبارزه با صلیبیون بودند، و در شرق، خوارزمشاه ابتدا گرفتار جنگ با سلسله‌های دیگر ترک و سپس با مغولها بود. در این میان، ناصر میکوشید که حکومت دینی را در بغداد و عراق تجدید کند، و از طریق تشکیلات اهل فتوت (← جوانمردان) و با استفاده از احساسات طرفداران علی ع، مردم را به پشتیبانی خود برانگیزد. عاملی که او را از خطر خوارزمشاهیان نجات داد این بود که این سلسله خود در معرض تهدید مغول بود. جانشینان ناصر ضعیف و نالایق بودند، و در ۶۵۶ هق، که هولاکو، پس از فتح ایران، به بغداد آمد مستعصم، آخرین خلیفه‌ی عباسی، قادر به هیچگونه مقابله‌ی جدی نبود.

فتح بغداد و برافتادن خلافت معمولا در تاریخ اسلام حادثه‌ی عظیمی بشمار میرود. شکی نیست که در نتیجه‌ی این واقعه، شکل خارجی حکومت تغییر یافت، و تمدن اسلامی نیز پس از تاخت و تاز عظیم مغول به تدریج دستخوش تحول شد، و وارد مسیرهای تازه‌ای گردید. اما اغلب در مورد نتایج مستقیم برافتادن خلافت مبالغه میشود. حقیقت اینست که خلافت، مدتها پیش از انقراض آن بوسیله‌ی مغول، نفوذ خود را از دست داده بود. تاخت و تاز مغولها در عوامل واقعی قدرت تغییر زیادی ایجاد نکرد. تنها تغییری که حاصل شد این بود که سلاطین بتدریج شناسائی د ذوره (← شناسائی) یافتند، و القاب و امتیازاتی را که خاص خلیفه بود تصاحب نمودند.

عباسیان مصر (abbāsiāne mesr)، سلسله‌ای از عباسیان که، بعد از انقراض خلافت عباسیان در بغداد، از سنه‌ی ۶۵۹ تا ح ۹۲۳ هق در مصر عنوان خلافت را احراز کردند (برای فهرست خلفای عباسی مصر، جدول و شجره‌ی صص ۱۶۶۲–۶۳ ملاحظه شود). پیدایش این سلسله را بعضی از مورخین ناشی از این دانسته‌اند که فرمانروایان غیر دینی ممالک اسلامی، برای تثبیت موقعیت خود، نیازمند به مقامی بودند که فرمانروائیشان را صورت شرعی و قانونی بخشد، و بدین جهت، پس از انقراض خلافت در بغداد، این فرمانروایان در صدد ایجاد چنین مقامی برآمدند. در ۶۵۰ هق، شریف مکه فرمانروای تونس راکه از سلسله‌ی حفصیون و نامش ابوعبدالله بود، و با لقب مستنصر عنوان خلافت به خود داده بود به رسمیت شناخت. این شناسائی بر اعتبار ابوعبدالله افزود، و مملوک مصر (← ممالیک) گزارش فتح عین الجالوت را به ابوعبدالله فرستاد، و در ضمن این گزارش، او را "امیرالمؤمنین" خواند. پس از برآمدن بیبرس، وی صلاح ندانست که همسایه‌ای نیرومند، و احتمالا خطرناک، بدین عنوان شناخته شود. بدین جهت، پسر ظاهر، ۳۵مین خلیفه‌ی عباسی، را که نامش احمد بود و به مصر پناه آورده بود، با همان لقب مستنصر، به خلافت برداشت (۶۵۹ هق). پس از آن، مدت دو قرن و نیم، سلسله‌ای از عباسیان، تحت فرمان و نظارت ممالیک مصر، اسماً در قاهره خلافت کردند، و سلاطین مملوک به عنوان سلاحی دینی از آنان برای جهاد بر ضد صلیبیون و جنگ با مغول استفاده میکردند.

خلفای عباسی مصر قدرت و نفوذی نداشتند، و در واقع در حکم مستمری‌بگیران دربار ممالیک بودند، و صرفاً وظایف تشریفاتی را هنگام جلوس سلطان جدید اجرا میکردند. کوشش ممالیک مصر برای اینکه مسلمانان سایر ممالک نیز خلفای تحت حمایت آنان را بعنوان خلیفه‌ی اسلام بشناسند تا حدی (مخصوصاً در هندوستان و امپراطوری عثمانی) به موفقیت انجامید. بایزید I، سلطان عثمانی، در ۱۳۹۴ فرمانی صادر نمود، و به خلیفه‌ی مصر عنوان سلطان عطا کرد. عاقبت، سلطان سلیم I، بعد از استیلا بر شام و مصر، متوکل III، آخرین خلیفه‌ی عباسی مصر، را خلع کرد، و خلافت عباسیان مصر برافتاد (۹۲۳ هق).

در ۱۷۸۸، کنستانتین مورادگئا د/اوسون (پدر دسن مستشرق) داستانی منتشر کرد حاکی از اینکه متوکل خلافت را به سلطان سلیم و از طریق وی به خاندان آل عثمان منتقل ساخته است. بارتولد بی‌اساس بودن این داستان را به اثبات رسانیده است.

عباسیه: ← راوندیه.

عباسیه (abbāsiyye)، معروف به **قصر الاغالبه** (qasro 'l.'aqāleba) و **قصر القدیم** (-'l.qa- dim)، شهر قدیم افریقیه (تونس)، به فاصله‌ی ح ۵ کیلومتری چش قیروان. در ۱۸۴ هق به وسیله‌ی ابراهیم ابن اغلب تأسیس شد، و وی آن را به نام عباسیان نام نهاد. در همین شهر بود که ابراهیم سفرای شارلمانی را پذیرفت، و آنان هدایائی را که برای هارون‌الرشید آورده بودند به وی تسلیم کردند. بسیاری از سفرای دیگر از جانب فرانکها، دولت روم شرقی، و اندلس در این شهر به خدمت امرای اغلبی رسیدند. بعد از تأسیس (۲۶۴ هق) رقّاده (ج عباسیه) به وسیله‌ی ابراهیم II، اغالبه رقاده را مقر خود قرار دادند، و عباسیه انحطاط یافت، و در اواسط قرن ۵م بکلی از میان رفت.

عبایه، پوشاک، ← عبا.

عبدالاشهل، بنی، طایفه‌ای از قبیله‌ی اوس، ← محمد، قسمت ۱۴.

عبدالاله (abdo 'l.'elāh) [امیر عبدالاله]، ۱۹۱۳–۵۸، نایب‌السلطنه (۱۹۳۹–۵۳) و ولیعهد (۱۹۵۳–۵۸) عراق. پدرش، علی ابن حسین، چندماهی پادشاه حجاز بود، اما در ۱۹۲۵، که سلطنت خاندان هاشمی در حجاز برافتاد، پدر و پسر به

بغداد رفتند. عبدالاله مردی زیرک بود، و پس از وفات (۱۹۳۹) غازی I، که پسر چهارساله‌اش فیصل II جانشینش شد، عبدالاله که دائی فیصل بود به نایب‌السلطنگی انتخاب شد. در ۱۹۴۱، که رشید عالی گیلانی به قدرت رسید، عبدالاله چند هفته‌ای ناگزیر به ترک عراق شد، ولی با کومک انگلیسها دوباره برگشت. این بار، با همکاری نوری سعید، با میهنپرستان عراقی به مقابله برخاست، و در سیاست خارجی، از غرب طرفداری کرد. در سالهای ۱۹۴۵–۵۳ به بسیاری از کشورها سفرهای رسمی کرد، و در سیاست عراق نقش مهمی ایفا نمود. در ۱۹۵۳ وظایف خود را به فیصل II محول کرد، و از آن ببعد مشاور دائمی پادشاه بود. در شورش ۱۴ ژوییه‌ی ۱۹۵۸ بغداد، او، فیصل، و نوری سعید بدست شورشیان مقتول شدند.

عبدالبهاء: ← عباس افندی.

عبدالجبار ابن احمد همدانی: ← معتزله، قسمت IV.

عبدالجبار ابن عبدالرحمان ازدی (abdol.jab-bāre 'bne abdor.rahmāne azdi)، فت احتمالا اوایل ۱۴۲ هق، حاکم (۱۴۰–۱۴۱ هق) خراسان. از طرفداران عباسیان در مقابل بنی امیه بود. منصور خلیفه او را به حکومت خراسان فرستاد، و او بسیاری از مردم را به عنوان طرفداری آنان از آل علی بقتل رسانید، و سپس از اطاعت خلیفه سر باز زد. در ۱۴۱ هق، منصور لشکری به فرماندهی پسر خود مهدی به جنگ او فرستاد. وقتی که سپاهیان مهدی نزدیک شدند، مردم مروالرود عبدالجبار را گرفتند، و تسلیم مهدی کردند. او را به نزد منصور آوردند، و پس از شکنجه، بقتل رسانیدند.

عبدالحسین خان رشتی: ← سردار محیی.

عبدالحق ابن سیف‌الدین دهلوی (abdol.haqqe 'bne seyfod.dine deblavi)، متخلص به **حقی** (haqqi)، ۹۵۸–۱۰۵۲ هق، از فضلا و نویسندگان (به فارسی و عربی) هندی. چندی در فتحپور سیکری گذرانید، و در ۹۹۶ هق به حجاز رفت، و چند سالی را با فضلای آنجا بسر برد. پس از مراجعت، قریب نیم قرن در دهلی به تدریس اشتغال داشت، و مورد توجه جهانگیر و شاه جهان بود. آثار متعددش مشتمل است بر دیوان؛ زبدة الآثار (زندگینامه‌ی عبدالقادر جیلانی)؛ مفتاح الفتوح (ترجمه‌ی فارسی فتوح الغیب جیلانی با شرح)؛ و مدارج النبوه (شرح حال محمد ص).

عبدالحمید I (abdolhamid-)، ۱۱۳۷–۱۲۰۳ هق، سلطان (۱۱۸۷–۱۲۰۳ هق، مطابق ۱۷۷۴–۸۹ ب‌م) عثمانی؛ پسر سلطان احمد III، و برادر و جانشین مصطفی III. مقارن رسیدن او به سلطنت، عثمانی و روسیه در جنگ بودند (← روس و عثمانی، جنگهای). جنگ ۱۷۶۸–۷۴ با پیمان کوچک قینارجه (۱۷۷۴) پایان یافت. این پیمان نفوذ روسیه را در شرق وسطی به منتها رسانید، و این دولت را حامی همه‌ی مسیحیان در قلمرو دولت عثمانی قرار داد. در ۱۷۷۵، اتریش از ضعف دولت عثمانی استفاده کرده بوکووینا را ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد.

اگرچه پیمان کوچک قینارجه خانات کریمه را مستقل ساخته بود، کاترین II در صدد ضمیمه کردن آن به روسیه بود، و دولت عثمانی نیز سعی داشت که آنرا به وضع سابق بازگرداند. کشمکش‌های دولتین بر سر این ناحیه عاقبت آتش جنگ را بین آنها مشتعل ساخت (۱۷۸۷)، و جنگ پس از وفات عبدالحمید ادامه یافت. از وقایع دیگر زمان وی جنگهائی بین ایران و عثمانی است (← ایران و عثمانی، جنگهای؛ قسمت II).

اگرچه عبدالحمید فرمانروائی مقتدر نبود، مردی نیکخواه بود. اختیارات وسیعی به وزرای اعظم خود در اداره‌ی امور کشور داد، و خود به تقویت دولت مرکزی بر ضد شورشیان داخلی پرداخت. در زمان عبدالحمید، کتابخانه‌ها و مدارس (از جمله "مهندسخانه‌ی بحریه‌ی همایون"، برای تربیت افسران نیروی دریائی) تأسیس شد، و چاپخانه‌ی ابراهیم متفرقه، که مدتی تعطیل شده بود، دگر بار دایر گردید. پس از او سلطان سلیم III به سلطنت رسید.

عبدالحمید II (abdolhamid-ġāzi)، ملقب به **غازی**، ۱۸۴۲–۱۹۱۸، سلطان (۱۸۷۶–۱۹۰۹) عثمانی، پسر سلطان عبدالمجید I و برادر و جانشین سلطان مراد V. در ۱۸۷۶ جوانان ترک، به رهبری مدحت پاشا، سلطان مراد V را از سلطنت خلع کردند، و عبدالحمید به جای او نشست. برای جلوگیری از مداخلات دولتهای مقتدر اروپائی، با همکاری مدحت پاشا، یک کنفرانس بین‌المللی در استانبول ترتیب داد، و در روز افتتاح آن (۲۳ دسامبر ۱۸۷۶)، بر طبق یک "خط همایون" (فرمان) نخستین قانون اساسی عثمانی را، که در آن نظام پارلمان دو-مجلسی پیشبینی شده بود، اعلام کرد (پارلمان در مارس ۱۸۷۷ تشکیل گردید، اما از فوریه‌ی ۱۸۷۸ تا مدت ۳۰ سال تعطیل بود).

در سلطنت او، عثمانی گرفتار دو جنگ–یکی (۱۸۷۷–۸) با روسیه (← روس و عثمانی، جنگهای)، و دیگری (۱۸ آوریل–۵ ژوئن ۱۸۹۷) با یونان–گردید. در جنگ با روسیه، عثمانی شکست خورد، و پیمان سان ستفانو (مارس ۱۸۷۸) به او تحمیل شد، که سپس در کنگره‌ی برلین (ژوئن ۱۸۷۸) تغییراتی یافت، و منجر به تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی گردید.

عبدالحمید برای حفظ باقیمانده‌ی امپراطوری خود، با آلمانها از در دوستی درآمد. صاحب-منصبان آلمانی سازمان ارتش عثمانی را تجدید کردند، و آلمانها در عثمانی امتیازاتی (مخصوصاً در موضوع ← راه آهن بغداد) بدست آوردند. عبدالحمید بسبب نقشی که در ← کشتار ارامنه (۱۸۹۴–۹۶) داشت به "سلطان سرخ" معروف گردید. عاقبت بسبب استبداد وی، جوانان ترک در ۱۹۰۸ شورش و سلطان را وادار به اجرای قانون اساسی سال ۱۸۷۶ کردند. در ۱۹۰۹ عبد الحمید خلع شد، و برادرش سلطان محمد V بجایش نشست.

سیاست عبدالحمید دو رکن مهم داشت. یکی استبداد مطلق، که منجر به مداخله‌ی مستقیم سلطان در امور (که قبلا بدست صدر اعظمها اداره میشد)، برقراری شبکه‌ی پیچیده‌ی جاسوسی، و سانسور فوق العاده شدید گردید. دیگری فکر اتحاد اسلام، که به مقتضای آن عبدالحمید خود را حامی اسلام و خلیفه‌ی مسلمانان میدانست. از کسانی که این افکار را در وی تقویت میکردند یکی سید جمال‌الدین افغانی بود، که به سلطان چنین وانمود کرده بود که شیعیان را به سهولت میتوان به مذهب تسنن بازگردانید، و سلطان به وی ارادت میورزید. دیگری یک نفر ترکشناس یهودی مجارستانی بود بنام آرمینیوس وامبری[1] (ārminius vāmberi)، که وی نیز مشوق افکار مالیخولیائی عبدالحمید در این زمینه بود. فکر خلافت عبدالحمید فقط یک نتیجه‌ی مفید داشت، و آن ساختن راه آهن حجاز به اماکن مقدسه بود (این خط، که ساختمانش در ۱۹۰۰ آغاز شد، در ۱۹۰۸ به مدینه رسید).

عبدالحمید ابن یحیی: ← عبدالحمید کاتب.

عبدالحمید کاتب (abdolhamide kāteb)، شهرت **عبدالحمید ابن یحیی ابن سعد** (bne' – yahya 'bne sa'd)، فت ۱۳۲ هق، نویسنده و منشی عرب در عهد بنی امیه، و بانی سبک نامه-نگاری در زبان عربی. احتمالا اهل انبار بود، در شام پرورش یافت، و در خلافت مروان ابن محمد، آخرین خلیفه‌ی اموی، ریاست دار الانشاء او را داشت. گویند پس از برافتادن مروان، با وی در بوصیر (مصر) بقتل رسید، بقول دیگر، در خانه‌ی شاگرد خود عبدالله ابن مقفع پنهان شد، ولی او را یافتند و بقتل آوردند. ادبا گویند "نامه‌نگاری با عبدالحمید آغاز شد، و به ابن العمید ختم گردید". عبدالحمید سبک منشآت فارسی پهلوی را وارد زبان عربی کرد، و سبک وی ظاهراً از سبک رومی و یونانی نیز متأثر بود. از آثارش رسالة الی الکتّاب، نسیحة ولی العهد، و رسالة فی الشطریج را نام برده‌اند.

عبدالحمید لاهوری (abdolhamide lāhuri)، فت ۱۰۶۵ هق، مورخ هندی فارسی‌زبان. کتاب پادشاه‌نامه، در تاریخ رسمی عهد شاه جهان، مشتمل بر سه قسمت است، و دو قسمت اول آن (مربوط به سالهای ۱۰۳۷–۵۷ هق) اثر عبدالحمید، و قسمت سوم اثر شاگرد وی محمد وارث میباشد.

عبدالحی، خواجه (xāje abdol.hayy)، از مستوفیان و وزرای اواخر عهد ایلخانیان مغول. ملک اشرف چوپانی (فت ۷۵۸ هق) او را به وزارت انوشیروان خان عادل برگزید، اما چندی بعد او را معزول کرد، و به الموت فرستاد. بعدها او را به یکی از قلعه‌های کردستان فرستادند، و در آنجا تا پایان عمر در خانه‌ای تاریک محبوس بود.

عبدالحی لاری، قطب‌الدین (qotbod.din abdol.hayye lāri)، فت ظاهراً بعد از ۱۰۲۷ هق، مؤلف ایرانی در نجوم. کتابی بنام حل و عقد در مسائل نجومی، و شرحی (معروف به شرح لاری) بر فارسی هیئت ملا علی قوشجی نوشت.

عبدالرحمان I (abdor.rahmān-)، معروف به **داخل** (dāxel)، ۱۱۳–۱۷۲ هق (۷۳۱–۷۸۸ ب‌م)، مؤسس سلسله‌ی امویان اسپانیا. وی پسر معاویة ابن هشام و نواده‌ی هشام ابن عبدالملک (۱۰مین خلیفه‌ی اموی) بود. بعد از انقراض خلافت امویان، برای رهائی از آزار عباسیان، فرار کرد، و نخست به مصر و سپس به افریقیه رفت. عاقبت از پریشانی وضع الدلی استفاده کرد،

(۱) Vambéry

و با همراهانی که گرد آورده بود، به آنجا رفت (۱۳۸ هق، مطابق ۷۵۶ بم)، و دعوی امارت کرد. حاکم اندلس، یوسف ابن عبدالرحمان فهری، در صدد مقابله با وی برآمد، اما عبدالرحمان که قوایش رو به تزاید بود در شوال ۱۳۸ هق وارد سویل شد، و فهری را در حوالی قرطبه شکست داد، و سپس وارد قرطبه شد، و خود را امیر اندلس اعلام کرد.

امارت وی ۳۳ سال طول کشید، و او بیشتر این مدت را صرف مستحکم کردن موقعیت خود در قرطبه که پایتختش بود کرد. شورشهائی را که در امیرنشین جدید روی میداد فرو نشاند. عده‌ای از قبایل عرب بر علیه وی از شارلمانی استمداد کردند، و او با لشکری از پیرنه گذشت، و سارا-گوسا را محاصره کرد (۱۶۲ هق، مطابق ۷۷۸ بم)، ولی ناچار به مراجعت به مملکت خود گشت. در راه مراجعت، سپاهیان او در گردنه‌ی رونسوو مورد حمله واقع شدند و بقتل رسیدند. بنای مسجد معروف قرطبه در زمان او آغاز شد، و پسر و جانشینش هشام I آنرا ادامه داد.

عبدالرحمان II (abdor.rahmān-)، ۱۷۶-۲۳۸ هق (۷۹۲-۸۵۲ بم)، ۴مین امیر (۲۰۶-۲۳۸ هق، مطابق ۸۲۲-۸۵۲) اموی اندلس، پسر و جانشین حکم I. اغتشاشات داخلی را فرو نشاند. شهر مورتیا را بنا نهاد (۲۱۶ هق). زد و خورد با مسیحیان را در مرزهای اندلس از سر گرفت. از وقایع مهم زمان او تاخت و تاز نورسها در اسپانیای اسلامی بود (۲۳۰ هق، مطابق ۸۴۴ بم)، که سویل و اطرافش را تاراج کردند، اما در همان سال پس از جنگی خونین، سویل از آنان بازگرفته شد. بسبب این واقعه، عبدالرحمان به تقویت نیروهای دریائی خود پرداخت. وی با دولت روم شرقی رابطه‌ی سیاسی برقرار کرد.

عبدالرحمان مردی مدبر و حامی ادب و هنر بود، و به ساختن ابنیه همت گماشت. دربارش در قرطبه شکوه فراوان داشت، و آمدن زریاب بدانجا در ۲۰۷ هق بر شهرتش افزود. دوره‌ی فرمانروائی او مبدأ تحولی در تمدن اسپانیا بشمار میآید.

عبدالرحمان III [عبدالرحمان ابن محمد ابن عبدالله]، حک ۲۷۷-۳۵۰ هق، بزرگترین فرمانروای (۳۰۰-۳۵۰ هق، مطابق ۹۱۲-۹۶۱ بم) امسوی اسپانیا، و نخستین خلیفه‌ی اموی اندلس، جانشین عبدالله ابن محمد. سلطنت او را میتوان به دو دوره-آرام ساختن داخله‌ی مملکت و وحدت بخشیدن بدان، و مبارزات خارجی (با اسپانیای مسیحی و بر ضد نفوذ فاطمیان مصر در افریقای شمالی)-تقسیم کرد. بعنوان پاسخ به خلفای فاطمی مصر، که در صدد بسط نفوذ خود در افریقای شمالی بودند، خود را امیرالمؤمنین و خلیفه خواند، و لقب الناصر لدین الله بر خود نهاد، و سیاست توسعه‌طلبی در افریقای شمالی (خاصه در مراکش) پیش گرفت، و مواضعی چنداز جمله سبته را در ۳۱۹ هق-تصرف کرد. با سلاطین مسیحی اطراف جنگهای موفقیت‌آمیز کرد. سالهای آخر عمر را در کاخ مدینة الزهراء (madinato 'z.zahrā') در کنار قرطبه، که خود بصورت شهری درآمده بود، میزیست.

در دوره‌ی عبدالرحمان III، اسپانیای اسلامی به اوج شکوه و رفاه خود رسید. مملکت اندلس، که در زمان اسلاف او میدان جنگهای داخلی، رقابت قبایل عرب، و تصادمات گروههای نژادی مخالف یکدیگر بود، تبدیل به مملکتی آرام و مرفه و بسیار ثروتمند گردید. از این زمان، قرطبه از بلاد معظم اسلامی گردید، که با قیروان و شهرهای بزرگ مشرق‌زمین رقابت میکرد، و بر سایر پایتختهای اروپای غربی برتری و در ناحیه‌ی مدیترانه شهرت و اعتباری نظیر قسطنطنیه داشت.

عبدالرحمان IV (abdor.rahmān-)، خلیفه‌ی (۴۰۸-۴۰۹ هق) اموی اندلس؛ نوه‌ی عبدالرحمان III. در اواخر ۴۰۸ هق به خلافت نشست، و لقب مرتضی بر خود نهاد. خلافتش دیری نپایید. غرناطه را محاصره کرد، ولی شکستی فاحش یافت، و سپاهیانش او را رها کردند. وی به وادی آش پناهید، و چندی بعد در آنجا بقتل رسید.

عبدالرحمان ۷، خلیفه‌ی ۴۷روزه‌ی اموی اندلس، در ۴۱۴ هق به خلافت رسید، و لقب مستظهر (mostazher) [المستظهر بالله] بر خود نهاد. قریحه‌ی ادبی داشت. مشاورین خود را از اشراف و بزرگان پایتخت (از جمله ابن حزم) برگزید. شورشیان قرطبه او را خلع کردند، و محمد III را به جای وی نشاندند، اولین اقدام محمد کشتن عبدالرحمان بود.

عبدالرحمان ابن اشعث: ← ابن اشعث.

عبدالرحمان ابن خالد (abdor.rahmāne 'bne xāled)، فت ۴۶ هق، سردار عرب، پسر خالد ابن ولید. معاویه او را حکومت حمص داد. در صفین علمدار لشکر معاویه بود. عاقبت معاویه، که می-ترسید عبدالرحمان با یزید در نشستن به مسند خلافت رقابت کند، او را بوسیله‌ی طبیب مسیحیش مسموم کرد.

عبدالرحمان ابن رستم: ← رستمیان.

عبدالرحمان ابن سمره (abdor.rahmāne 'bne samora)، فت ۵۰ هق، سردار عرب از قریش بنی عبدالشمس، و از صحابه‌ی پیغمبر. قبل از اسلام نام وی عبدالکعبه (abdo'l.ka'ba) بود، و پیغمبر وی را بعد از قبول اسلام عبدالرحمان نام داد. در اواخر عهد عثمان ولایت سیستان یافت، و در حدود زرنج و زمین داور فتوحاتی کرد. بعد از قتل عثمان، به معاویه پیوست، و در مذاکرات راجع به پیشنهاد صلح و استعفای امام حسن، وی یک تن از کسانی بود که از جانب معاویه به عراق آمد. در زمان معاویه، که امارت بصره بار دیگر به عبدالله ابن عامر واگذار شد، عبدالرحمان هم دیگر بار به سیستان رفت، و این بار در حدود کابل و رخج و زابلستان کنر و فتری کرد. در دوره‌ی امارت زیاد ابن ابیه، به بصره بازگشت، و همانجا وفات یافت.

عبدالرحمان ابن عوف (abdor.rahmāne 'bne 'af)، فت ۳۱ هق، از بزرگان صحابه و یکی از عشره‌ی مبشره. ثروت فراوان داشت، و یکی از شش نفر کسانی بود که عمر خطاب بعد از خود تعیین خلیفه را به شورای آنها واگذاشت. بسن ۷۵-سالگی در مدینه وفات یافت.

عبدالرحمان ابن فیصل (abdor.rahmāne 'bne faysal)، ۱۲۶۸-۱۳۴۶ هق (= ۱۹۲۸ بم)، از امرای خاندان آل سعود، پدر عبدالعزیز III ابن سعود. در حدود ۱۳۰۲ هق حکومت ریاض را بدست گرفت، ولی محمد ابن رشید او را خلع کرد، و عبدالله ابن فیصل را بجایش نشانید (۱۳۰۳). پس از اینکه محمد ریاض را گرفت (۱۳۰۷ هق)، عبدالرحمان با خانواده‌اش به شیخ کویت پناهنده شد. در زمان حیات او، مملکت پسرش از خلیج فارس تا بحر احمر و از یمن تا حدود شام بسط یافت.

عبدالرحمان (ابن محمد)، مورخ، ← ابن خلدون.

عبدالرحمان ابن محمد ابن اشعث: ← ابن اشعث.

عبدالرحمان ابن هشام (abdor.rahmāne 'bne hešām)، ۷۶-۱۲۰۴ هق، سلطان (۱۲۳۸-۷۶ هق، مطابق ۱۸۲۲-۵۹ بم) علوی مراکش؛ جانشین ← مولای ابوالربیع سلیمان. نقشه‌های توسعه‌طلبی وی بسبب مداخلات و پیشرفتهای دولتهای اروپائی در افریقای شمالی (محاصره‌ی دریائی طنجه بوسیله‌ی بریتانیا در ۱۸۲۸؛ بمباران الجزائر بوسیله‌ی اتریشیها در ۱۸۲۹؛ وپیشرفت-های فرانسه در الجزایر) عقیم شد. چندی از عبدالقادر جزایری پشتیبانی کرد، اما پس از شکست یافتن (۱۸۴۴) در نبرد ایسلی، او را از مراکش اخراج نمود. در عهد او پیمانهای تجارتی با بسیاری از ممالک اروپائی و با کشمت تجدید یا تکمیل شد. عبدالرحمان مردی متقی و مدیر بود، و بناهای متعدد برپا کرد.

عبدالرحمان اسفراینی: ← علاءالدوله‌ی سمنانی.

عبدالرحمان خان (abdor.rahmān xān)، ۱۸۴۴-1901، امیر (۱۸۸۰-1901) افغانستان؛ نوه‌ی دوست محمد خان افغان (مؤسس سلسله‌ی بارکزائی در افغانستان). دوست محمد پیش از مرگ شیر علی خان را به جانشینی تعیین کرد. در جنگهای خونین بین شیر علی و برادرانش، عبدالرحمان خان شرکت داشت، و عاقبت به ایران گریخت، و از راه مشهد به سمرقند رفت. در هرج و مرج بعد از شیر علی، و بسبب گسترش نفوذ روسیه بطرف جیحون، دولت بریتانیا تصمیم گرفت که دولتی مقتدر و هواخواه خود در افغانستان بنشاند. بدینگونه، عبدالرحمان خان به امارت افغانستان رسید. در زمان وی مرزهای افغانستان و روسیه مشخص شد؛ اغتشاشات داخلی فرو نشست؛ قدرت قبایل غلجائی درهم شکست؛ و قبایل هزاره در افغانستان مرکزی سرکوب شدند. در ۱۸۹۶، سرزمین قبایل کافرستان ضمیمه‌ی افغانستان گردید، و اهالیش مسلمان شدند، و نام کافرستان به نورستان تبدیل گشت. پس از عبدالرحمان خان، پسرش حبیب‌الله خان افغان بجای وی نشست. نیز ← افغانستان (اواخر ستون ۱ ص ۱۸۰).

عبدالرحمان داخل: ← عبدالرحمان I.

عبدالرحمان شیرازی (abdor.rahmāne širāzi) [ابوالفرج عبدالرحمان ابن نصرالله شیرازی]، طبیب مسلمان در قرن ۶م هق. در ح ۵۶۶ هق در حلب اقامت گزید. تألیفاتش عبارتست از کتاب الایضاح فی اسرار علم النکاح، کتاب روضة القلوب و نزهة المحبوب، و کتاب خلاصة الکلام فی تأویل الاحلام (کتاب اخیر به فرانسوی ترجمه شده).

عبدالرحمان صوفی (abdor.rahmāne sufi) [ابوالحسین عبدالرحمان ابن عمر صوفی]، ۲۹۱-۳۷۶ هق، منجم بزرگ ایرانی، مت ری. در ۳۳۷ هق در اصفهان در خدمت ابوالفضل ابن عمید، و در ۳۴۹ هق در دربار عضدالدوله‌ی دیلمی بود. منجم دربار عضدالدوله بود، و عضدالدوله به شاگردی

وی در صور فلکی و به شاگردی ابن الاعلم در نجوم مباهات میکرد. مهمترین اثر عبدالرحمان کتاب صور الکواکب است، که به صور عبدالرحمان معروف میباشد. از آثار موجود دیگرش رساله‌ای در نجوم و احکام نجوم و رساله‌ای در اصطرلاب است. کره‌ی سماوی سیمینی که برای عضدالدوله ساخته بود در کتابخانه‌ی کاخ سلاطین فاطمی در قاهره مخزون بود.

عبدالرحمان عارف (abdor.rahmān āref)، ۱۹۱۶–، رئیس جمهور (۱۹۶۶–۶۸) عراق، برادر و جانشین عبدالسلام عارف. در فنون نظام تحصیل و مدارج نظامی را طی کرد. مانند برادرش، در کودتای ۱۴ ژوییه‌ی ۱۹۵۸، و بعداً در برانداختن حکومت عبدالکریم قاسم شرکت داشت. پس از کشته شدن برادرش، به ریاست جمهور انتخاب شد. در کودتای نظامی تیر ماه ۱۳۴۷ هش (۱۹۶۸) حکومت وی برافتاد. نیز ← عراق، قسمت ۱۵.

عبدالرحمان غافقی (abdor.rahmāne qāfeqi)، فت ۱۱۴ هق، حاکم (۱۱۱ یا ۱۱۲–۱۱۴ هق، مطابق ۷۳۰–۷۳۲ ب‌م) اندلس. به گل (فرانسه) تاخت و تا دشتهای میان تور و پواتیه پیش راند، ولی در نبرد پواتیه، که مورخین عرب آن را بلاط الشهداء مینامند، از شارل مارتل شکست خورد (رمضان ۱۱۴ هق، = اکتبر ۷۳۲) و بقتل رسید.

عبدالرحمان فهری (abdor.rahmāne fehri)، حاکم مستقل افریقیه در اواخر عهد بنی امیه. پدرش، حبیب، نوه‌ی عقبة ابن نافع بود. در ۱۲۹ هق حکومت افریقیه را بدست آورد. قیروان را گرفت، و به سیسیل و ساردنی لشکر کشید (۱۳۵ هق). پس از انقراض بنی امیه، ابتدا نسبت به عباسیان اظهار اطاعت کرد، ولی کمی بعد پیمان بشکست، و ظاهراً به تحریک منصور خلیفه‌ی عباسی، بدست یکی از برادران خود، الیاس، بقتل رسید. الیاس قیروان را تصرف کرد (۱۳۷ هق)، اما حبیب پسر عبدالرحمان بیاری حاکم تونس، دست الیاس را کوتاه کرد، و خود صاحب افریقیه شد.

عبدالرحمان گیلانی: ← عراق، قسمت ۱۵.

عبدالرحمن (abdor.rahmān). این لفظ در کتاب حاضر همواره بصورت عبدالرحمان نوشته شده است. برای اعلامی که ممکن است بصورت اول بشناسید ردیف عبدالرحمان را ملاحظه کنید.

عبدالرحیم (abdor.rahim) [عبدالرحیم ابن محمد تقی تبریزی]، نسخ‌نویس ایرانی اواخر قرن ۱۳م و اوایل قرن ۱۴م هق، که بسبب کتابهای درسی متعددی که به خط وی چاپ شده است شهرت دارد. وی اهل تبریز و معاصر ملا کاظم بود، و اگرچه از جهت مایه‌ی علمی بس او برتری داشت، و آثار چاپیش–از کتب مقدمات، و متون فقه، اصول، منطق، هیئت، حساب، و تاریخ–از حیث تعداد بیش از آثار ملا کاظم است، معذلک، شهرت ملا کاظم بیشتر است، و کتابهائی که با خط او انتشار یافته غالباً از حیث کاغذ و چاپ و صحافی از آثار عبدالرحیم بهتر و پاکیزه‌تر میباشد.

از تاریخ تولد و وفات و جزئیات زندگی عبدالرحیم خبری نداریم. آخرین اثری که به خط وی چاپ شده احتمالا جلد دوم کتاب الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیه (معروف به شرح لمعه) است، که در سال ۱۳۱۰ هق اتمام یافته است، و بوسیله‌ی حاجی احمد آقا، پسر حاجی ابراهیم، کتابفروش تبریزی، بطبع رسیده است.

این عبدالرحیم پسر محمد تقی تبریزی غیر از محمد رحیم پسر محمد تقی تبریزی، معروف به **ملا رحیم** است، که وی نیز از نسخنویسان نامی قرن ۱۳م هق و معاصر عبدالرحیم بوده است، و کتابهای عدیده از متون متداوله با خط او در چاپخانه‌های سنگی تبریز چاپ شده است.

عبدالرحیم خان، میرزا (mirzā abdor.rahim xān)، ملقب به **خان خانان** (xāne xānān)، ۹۶۴–۱۰۳۶ هق، از سرداران و رجال و فضلای هند، مت لاهور. بسبب فتوحاتش در گجرات، اکبر او را لقب خان خانان داد. از اوایل قرن ۱۱م هق به بعد بیشتر در لشکرکشیهای به دکن و امور مربوط بدانجا از وی استفاده میشد. به زبانهای فارسی، عربی، ترکی، و هندی تسلط داشت، و به هر چهار با تخلص "رحیم" شعر میگفت. بابرنامه را، به عنوان واقعیات بابری، به فارسی ترجمه و به اکبر اهدا نمود. سخاوت و رادمردی او را ستوده‌اند.

عبدالرزاق، شهاب‌الاسلام: ← ابوالمحاسن وزیر.

عبدالرزاق، کمال‌الدین: ← عبدالرزاق کاشانی.

عبدالرزاق باشتینی: ← عبدالرزاق سربداری.

عبدالرزاق سربداری (abdor.razzāqe sarbedāri) یا **عبدالرزاق باشتینی** (bāštini)، فت ۷۳۸ هق، اولین امیر (۷۳۷–۷۳۸) از سلسله‌ی سربداران سبزوار. پدرش، خواجه فضل‌الله باشتینی، از ثروتمندان سادات حسینی سبزوار بود، و از جانب مادر نسب به برمکیان میرسانید. عبدالرزاق در دستگاه سلطان ابوسعید بهادر خان بود، و بعد از وفات وی، در باشتین سبزوار به سرداری سربداران و دعوی استقلال قیام کرد (۱۲ شعبان ۷۳۷ هق)، و چندی بعد سبزوار را گرفت. عبدالرزاق در صفر یا ذیحجه‌ی ۷۳۸ هق بدست برادر خویش مسعود سربداری کشته شد.

عبدالرزاق سمرقندی (abdor.razzāqe samarqandi)، شهرت **کمال‌الدین عبدالرزاق ابن اسحاق سمرقندی**، ۸۱۶–۸۸۷ هق، مورخ ایرانی، مت هرات. پدرش سمرقندی بود، و در خدمت شاهرخ تیموری منصب امامت و قضا داشت، و عبدالرزاق نیز به دربار وی راه یافت، و شاهرخ او را به سفارت به هند فرستاد (۸۴۵ هق)، و پس از مراجعت (۸۴۸ هق)، مأموریتی به گیلان یافت (۸۵۰ هق). بعد از مرگ شاهرخ، به خدمت میرزا عبداللطیف تیموری، میرزا عبدالله تیموری، و میرزا ابوالقاسم بابر پیوست، و در خدمت میرزا بابر تقرب بسیار یافت. عاقبت در هرات درگذشت. اثر معروفش کتاب تاریخ مطلع السعدین است. اثری نیز در تاریخ هرات داشته است.

عبدالرزاق شیبانی: ← ابن الفوطی.

عبدالرزاق صنعانی: ← شیخ صنعان.

عبدالرزاق کاشانی (یا **کاشی**)، **کمال‌الدین** (kamālod.din abdor.razzāqe kāšāni, kāši)، فت ۷۳۶ هق، عارف مشهور ایرانی. وی مرید و شاگرد نورالدین عبدالصمد اصفهانی است که به یک واسطه از شهاب‌الدین عمر سهروردی خرقه پوشیده است. از زندگانی وی اطلاع بسیاری در دست نیست. سال وفات او را اغلب ۷۳۰ هق نوشته‌اند، ولی او مسلماً پس از این سال زنده بوده، و کتاب شرح منازل السائرین را در ۷۳۱ هق تألیف کرده، و بقول نویسنده‌ی مجمل فصیحی، در سوم محرم ۷۳۶ هق وفات یافته است، و او را در خانقاه مرشدش، نورالدین عبدالصمد اصفهانی، در نطنز به خاک سپرده‌اند، و این خانقاه هنوز در نطنز باقی است.

عبدالرزاق با **علاءالدوله‌ی سمنانی** در مبحث وحدت وجود بحثها داشته است، و با یکدیگر در آن باره مکتوبهائی رد و بدل کرده‌اند، که در نفحات الانس جامی ثبت شده است (عبدالرزاق طرفدار محیی‌الدین عربی و عقیده‌ی وحدت وجودی او بوده و علاءالدوله مخالف آن). عبدالرزاق با بسیاری از صوفیه‌ی معاصر خویش، از جمله روزبهان بَقْلی شیرازی، دیدار و گفتگو داشته است. از آثار اوست: لطایف الإعلام، تأویلات القرآن، اصطلاحات الصوفیه، شرح فصوص الحکم محیی‌الدین عربی، شرح تائیه‌ی ابن فارض، شرح منازل السائرین عبدالله انصاری، و غیره، که جملگی به چاپ رسیده است.

عبدالرزاق کاشی: ← عبدالرزاق کاشانی.

عبدالرزاق لاهیجی، ملا (molā abdor.razzāqe lāhiji) [عبدالرزاق ابن علی لاهیجی]، ملقب به **فیاض** (fayyāz)، فت ظاهراً ۱۰۷۲ هق، حکیم و متکلم و شاعر ایرانی؛ از شاگردان ملا صدرا و داماد وی. آثارش، علاوه بر حواشی بر کتب حکمت و کلام و منطق، مشتمل است بر شوارق، شرح الهیاکل (در شرح هیاکل النور سهروردی در حکمت اشراق)، و گوهر مراد و ملخص آن (بنام سرمایه‌ی ایمان).

عبدالرشید تتوی (abdor.rašide tattavi)، فت بعد از ۱۰۶۹ هق، لغتنویس فارسی‌زبان؛ مت تَتّه (هند). اثر عمده‌اش کتاب لغت فارسی معروف به فرهنگ رشیدی است، که در ۱۰۶۴ هق تألیفش پایان یافته است، و اول بار در ۱۸۷۵ در هند بطبع رسیده. اثر دیگرش کتاب لغت عربی به فارسی موسوم به منتخب اللغات است، که آنرا به شاه جهان اهدا کرده است، و مکرر در هند چاپ شده.

عبدالرشید غزنوی (abdor.rašide qaznavi)، فت ۴۴۴ هق، پادشاه (۴۴۱–۴۴۴ هق) غزنه از سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر سلطان محمود غزنوی (تاریخ ۴۴۰–۴۴۳، که در مقاله‌ی ← ابوالفضل بیهقی در سلطنت عبدالرشید آمده است، به شرح فوق اصلاح شود). در هنگام مرگ پدر، و بروز اختلاف بین برادران خود محمد غزنوی و مسعود (I) غزنوی، کودکی خردسال بود، اما در جنگ (۴۳۱ هق) دندانقان در رکاب مسعود بود. در ۴۳۲ هق، پس از کشته شدن مسعود، که بین پسر او مودود (← مودود غزنوی) و محمد غزنوی بر سر سلطنت اختلاف افتاد، وی خود را کنار کشید، و از اینرو، مودود در آغاز سلطنت خویش در حق او اکرام کرد، اما در آخر او را به زندان افکند. در ۴۴۱ هق، که مودود وفات یافت، عبدالرشید از حبس نجات یافت و، برای گرفتن سلطنت از مسعود ابن مودود (مسعود II) و علی ابن مسعود غزنوی، از بست به غزنه تاخت، و آن دو را فرو گرفته خود به سلطنت نشست (رمضان ۴۴۱ هق).

عبدالرشید مردی فاضل و عاقل بود، اما کفایت و شجاعت کافی برای سلطنت نداشت، و تحت نفوذ طغرل حاجب (← طغرل کافرنعمت) میزیست. از

اینرو، در زمان او سلاجقه در خراسان قوت گرفتند، الب ارسلان از طریق طخارستان آهنگ غزنین کرد، و پدرش چغری بیگ از راه سیستان به بست آمد. عبدالرشید لشکری به سرداری طغرل به دفع آنان فرستاد. طغرل الب ارسلان را شکست داده به مقابله‌ی چغری بیگ به بست رفت، اما چغری بیگ از پیش طغرل گریخت، و طغرل در پی او به سیستان شتافت، و گماشته‌ی چغری بیگ را در آنجا شکست داد. طغرل از این پیروزی سرمست شد، و خیال تحصیل سلطنت یافت، و به جانب غزنین بازآمد؛ عبدالرشید را بگرفت و با چند تن از شاهزادگان غزنوی بکشت، و خود بر تخت نشست (۴۴۴ هق). عبدالرشید دو سال و نیم سلطنت و حدود ۳۰ سال عمر کرد.

عبدالسلام عارف (abdos.salām āref)، ۱۹۲۱–۶۶، رئیس جمهور عراق. با مستشاران نظامی انگلیسی در عراق همکاری نزدیک داشت. در کودتای ۱۴ ژوییه‌ی ۱۹۵۸ از دستیاران نزدیک عبدالکریم قاسم بود؛ پس از روی کار آمدن قاسم به معاونت نخست‌وزیر منصوب شد. عارف از هواخواهان ناصر و عضو حزب سوسیالیست بَعْث بود، که طرفدار اتحاد با مصر بود. عاقبت روابط عارف با قاسم تیره شد، و کار مخالفت وی بر ضد قاسم بجائی رسید که دستگیر و محکوم به اعدام گردید، اما قاسم او را بخشید. در کودتای ۸ فوریه‌ی ۱۹۶۳، حکومت قاسم را برانداخت، و وی را بوضع فجیعی بقتل رسانید. عاقبت در یک حادثه‌ی هوائی کشته شد، و برادرش عبدالرحمان عارف جانشین او گردید.

عبدالعزیز (abdol.ʿaziz)، ۱۸۳۰–۷۶، ۳۲مین سلطان (۱۸۶۱–۷۶) عثمانی؛ برادر و جانشین سلطان عبدالمجید I. در عهد وی نفوذ روسیه، که از ۱۸۷۰ جانشین نفوذ فرانسه و انگلستان شده بود، روز به روز در استانبول افزایش مییافت، و سفیر روسیه غالباً نظر خود را به دولت عثمانی تحمیل میکرد. نیز روسیه میکوشید که در میان اتباع عثمانی (اسلاوها، مردم آلبانی، و حتی اعراب و مصریان) نارضائی فراهم آورد. با وجود بحرانهای داخلی، اجرای سیاست اصلاحی معروف به تنظیمات ادامه یافت، اما کوششهائی که برای اصلاحات اقتصادی میشد بی‌نتیجه ماند، و دولت ورشکسته‌ی او از پرداخت سود وامهای گزافی که دولت عثمانی از اروپای غربی گرفته بود امتناع کرد؛ در نتیجه، قسمتی از عایدات دولت عثمانی تحت تسلط دولتهای خارجی درآمد. رومانی، صربستان، و مصر عملا مستقل شدند، و انقلاباتی در بوسنی و هرزگووین و بلغارستان روی داد. مجموعه‌ی این اوضاع عموم مردم را از سلطان ناراضی کرد، و عاقبت مدحت پاشا که مردی اصلاح طلب بود روی کار آمد، و او سلطان را وادار به استعفا (مارس ۱۸۷۶) به نفع برادرزاده‌اش سلطان مراد V کرد، و چند روز بعد عبدالعزیز ظاهراً خودکشی نمود. در دوره‌ی عبدالعزیز، علی رغم انحطاط سیاسی، فرهنگ عثمانی تجدید حیات کرد، مدارس متعدد و مهم تأسیس شد، و جراید در پیشرفت رشد سیاسی ترکان کوشیدند.

عبدالعزیز IV (-abdol.ʿaziz) یا **عبدالعزیز ابن حسن** (-bne hasan)، ۱۸۸۱–۱۹۴۳، سلطان (۱۸۹۴–۱۹۰۸) مراکش. بعد از وفات پدرش، مولای حسن، در رباط به سلطنت اعلام شد. تحت نفوذ گروه معدودی از اروپائیان، دست به اقداماتی تجددخواهانه زد، و این امر، که هم مستلزم مخارج گزاف و هم با آداب و سنن مسلمانان محافظه‌کار ناسازگار بود، آنان را آشفته ساخت. عبدالعزیز تصمیم به تعدیل مالیاتها و الغای مزایائی که جمعی از آنها برخوردار بودند گرفت، و این نیز سبب تحریکات و شورشهائی شد. در ۱۹۰۴ مراکش از فرانسه قرضه‌ای گرفت، و فرانسویان این موضوع را دستاویز تقاضاهائی از دولت مراکش کردند، و این امر منجر به تشکیل کنفرانس آلخسیراس (۱۹۰۶. ← مراکش) گردید. تصمیمات این کنفرانس مقبول مراکشیان نبود و منجر به انقلاب گردید. در اوت ۱۹۰۷، یکی از برادرانش، مولای عبدالحافظ، در شهر مراکش به سلطنت اعلام شد. عبدالعزیز در جنگ با برادر شکست خورده به کازابلانکا گریخت، و چند روز بعد از سلطنت استعفا کرد. پس از اقامت کوتاهی در فرانسه، در طنجه اقامت گزید، و بقیه‌ی عمر را فارغ از سیاست در آنجا گذرانید.

عبدالعزیز III ابن سعود (abdol.ʿazize sevvom ebne saʿud) یا **ابن سعود**، شهرت **عبدالعزیز ابن عبدالرحمان ابن فیصل، ۱۸۷۶–۱۹۵۳** (=۱۲۹۳–۱۳۷۳ هق)، مؤسس عربستان سعودی و اولین پادشاه آن مملکت؛ متولد ریاض و از خاندان آل سعود. در طفولیتِ او ریاض از دست پدرش عبدالرحمان ابن فیصل خارج شده بود. عبدالعزیز در ۱۹۰۲ (۱۳۱۹ هق) ریاض را از آل رشید بازگرفت، و در ۱۹۰۴ خود را امیر نجد و امام وهابیه خواند. در جنگ I، بریتانیا او را بعنوان حکمران مستقل نجد شناخت، و کومک مالی معتنابهی به وی کرد. پس از جنگ I، شریف مکه را، نامش حسین ابن علی، که از حمایت بریتانیا برخوردار بود مغلوب کرد، و در ۱۳۴۰ هق دولت آل رشید را برانداخت، و در ۱۹۲۶ خود را رسماً پادشاه حجاز و نجد و در ۱۹۳۲ (۱۳۵۱ هق) پادشاه عربستان سعودی اعلام نمود، و سال بعد پسرش سعود ابن عبدالعزیز را ولیعهد خویش ساخت. برای جلب نظر مسلمانان جهان، زیارت مکه و مدینه را از نو برقرار کرد، و برای بسط نفوذ خویش وصلتهائی بین خود و اقوامش با قبایل متنفذ ترتیب داد. رقابت بین خاندان آل سعود و خاندان هاشمی، که در عراق و اردن به سلطنت رسیده بودند، در زمان وی، اغلب در نهان، ادامه داشت. منابع سرشار نفت عربستان سعودی در دوره‌ی سلطنت او کشف شد. در جنگ II بیطرف ماند. در اتحادیه‌ی عرب نقش رهبری داشت، و در نهضت ضد صهیونی دولتهای عرب یکی از پیشوایان بود. پسر و جانشینش سعود ابن عبدالعزیز.

عبدالعزیز ابن عمر، برهان‌الدین، از آل برهان، ← برهان‌الدین عبدالعزیز.

عبدالعزیز ابن مازه (abdol.ʿazize ʾbne māza) [امام برهان‌الدین عبدالعزیز ابن مازه‌ی بُخاری حنفی]، اولین کسی از خاندان معروف صدور بخارا، که آنها را بنی مازه و آل برهان میخوانند. افراد این خاندان همه صدور و امرای معروف ماوراء النهر بوده‌اند، و بسیاری از آنها عنوان و لقب صدر جهان داشته‌اند.

عبدالعزیز ابن متعب (abdol.ʿazize ʾbne met-ab)، فت ۱۳۲۴ هق، فرمانروای (۱۳۱۵–۲۴ هق) جبل شمر از خاندان آل رشید؛ برادرزاده و جانشین محمد ابن رشید. با شیخ مبارک، امیر کویت، که عبدالرحمان ابن فیصل و خانواده‌اش را پناه داده بود جنگید. در ۱۳۱۹ هق عبدالعزیز III ابن سعود ریاض را از وی گرفت. سرانجام در جنگ کشته شد. پس از وی چند تن از امرای آل رشید در جبل شمر حکومت داشتند تا سرانجام در سال ۱۳۴۰ هق عبدالعزیز III دولت آنان را برانداخت.

عبدالعزیز ابن محمد ابن سعود (abdol.ʿazize ʾbne mohammade ʾbne saʿud)، ۱۱۳۲–۱۲۱۸ هق، دومین فرمانروای (۱۱۷۹–۱۲۱۸ هق) سلسله‌ی آل سعود؛ پسر و جانشین محمد ابن سعود. پایتخت وی درعیه در نجد بود. در زمان او وهابیان بر سواحل خلیج فارس دست یافتند، و حق زیارت مکه که در زمان پدرش از وهابیان سلب شده بود بآنان اعطا شد (۱۱۸۶هق). در ۱۲۱۶ هق، پسرش سعود ابن عبدالعزیز، کربلا را تاراج و اماکن مقدس شیعه را ویران کرد، و اکثر سکنه را بقتل رسانید. عبدالعزیز سرانجام در مسجد جامع درعیه بدست شیعه‌ای بقتل رسید و پسرش بجایش نشست.

عبدالعزیز ابن مروان (abdol.ʿazize ʾbne marvān)، قرن اول هق، پسر خلیفه مروان I و پدر عمر ابن عبدالعزیز. پدرش او را به حکومت مصر فرستاد، و عبدالملک نیز، پس از جلوس، او را در همان مقام بداشت. عبدالعزیز ۲۰ سال در مصر با لیاقت و خیرخواهی حکومت کرد. چون مروان وصیت کرده بود که، پس از عبدالملک، عبدالعزیز به خلافت بنشیند، عاقبت عبدالملک در صدد عزل عبدالعزیز از حکومت و تثبیت خلافت برای پسران خود، ولید و سلیمان، برآمد، اما در سال ۸۵ هق خبر وفات عبدالعزیز به وی رسید.

عبدالعزیز ابن نوح، شاهزاده‌ی سامانی؛ ← عبدالعزیز سامانی.

عبدالعزیز ابن ولید (abdol.ʿazize ʾbne valid)، فت 110 هق، پسر خلیفه ولید I. در ۹۱ هق و پس از آن در جنگ با دولت روم شرقی شرکت کرد. در ۹۶ هق، ولید در صدد برآمد که عبدالعزیز را، بجای سلیمان ابن عبدالملک، به جانشینی خود در خلافت تعیین کند، ولی توفیق نیافت. پس از وفات (۹۹ هق) سلیمان، عبدالعزیز در صدد ادعای خلافت برآمد، اما، وقتی که خبر جلوس عمر ابن عبدالعزیز به وی رسید، از ادعای خود منصرف شد، و خدمت او را پذیرفت.

عبدالعزیز تیموری (یا گورکانی) (abdol.ʿazize teymuri, gurkāni)، فت ۸۵۳ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی تیموریان؛ پسر الغ بیگ. برادرش عبداللطیف تیموری بر او حسد میبرد، و چون به سلطنت نشست عبدالعزیز را کشت.

عبدالعزیز سامانی (abdol.ʿazize sāmāni) [عبدالعزیز ابن نوح]، شاهزاده‌ی خاندان سامانی؛ پسر نوح I. در ۳۸۲ هق، بغرا خان بر بخارا دست یافت، و چون خواست به ترکستان بازگردد، این عبدالعزیز را خلعت داد، و از جانب خود به امارت بخارا نشاند، اما خود او در بین راه وفات یافت، و نوح II دیگر بار بر بخارا استیلا یافت. فرجام کار عبدالعزیز درست معلوم نیست.

عبدالعظیم، حضرت: ← عبدالعظیم حسنی؛ حضرت عبدالعظیم، آستانه‌ی.

عبدالعظیم حسنی (abdol.ʿazime hasani) [عبدالعظیم ابن عبدالله ابن علی شدید]، فد در خلافت (۲۵۲–۲۵۵ هق) معتز خلیفه‌ی عباسی، از اعقاب امام حسن مجتبی و معاصر با امام محمد تقی و امام علی النقی که، به موجب روایات شیعه، دین خود را بر امام علی النقی عرض کرد (یعنی عقاید دینی خود را بر آن حضرت گفت) و آن حضرت تصدیق نمود. عبدالعظیم در زمان خلیفه معتز به ری فرار کرد، و در سکة الموالی (sekkato l.mavāli') (محله‌ای در شهر ری) در سردابی مخفی بود، و ظاهراً با شیعیان مخفیانه ارتباطی داشت بی آنکه او را بشناسند. قبرش در مسجد الشجره (masjedo 's.šajara) بوده است، که اکنون زیارتگاهی بزرگ است (← حضرت عبدالعظیم، آستانه‌ی) دارای گنبد و بارگاه و موقوفات و ابنیه‌ی زیاد. شهر ری را مردم به مناسبت قبر عبدالعظیم، حضرت عبدالعظیم میخوانند.

عبدالعلی بیرجندی: ← بیرجندی، ملا عبدالعلی.

عبدالفتاح فومنی (abdo'l.fattāhe fumeni)، مورخ ایرانی در قرن 10م و اوایل قرن 11م هق. در فومن وارد خدمت دولتی شد، و در 1018 یا 1019 هق سمت ممیز مالیات یافت. وی مؤلف کتاب تاریخ گیلان است.

عبدالقادر ابن ابوصالح گیلانی: ← عبدالقادر جیلانی.

عبدالقادر ابن غیبی (abdol.qādere 'bne qeybi)، فد ۸۳۸ هق، موسیقیدان و بزرگترین نویسندگان ایرانی در موسیقی نظری. در حدود اواسط قرن ۸م هق در مراغه متولد شد. در ح ۷۸۱ هق از خنیاگران سلطان حسین جلایر بود، در سلطنت جانشین وی، سلطان احمد جلایر، رئیس خنیاگران دربار شد، و تا زمان استیلای (۷۹۵ هق) تیمور بر بغداد در این سمت باقی بود. تیمور او را به پایتخت خود سمرقند برد. در ۸۰۱ هق در تبریز در خدمت میرانشاه پسر تیمور بود. تیمور، که لاابالیگریهای پسرش را از تأثیر بعضی از اطرافیان وی (از جمله عبدالقادر) میدانست، در صدد قتل عبدالقادر برآمد، اما وی از نیت تیمور آگاه شد، و به بغداد گریخت. تیمور در استیلای مجدد (۸۰۳ هق) خود بر بغداد بر او دست یافت، اما او را بخشود، و دوباره به سمرقند فرستاد. در هرات مایه‌ی رونق و شکوه دربار شاهرخ تیموری بود. در ۸۲۴ هق رساله‌ای در موسیقی برای سلطان مراد II عثمانی نوشت، و در ۸۲۶ هق به دربار عثمانی رفت که شخصاً آنرا به وی تقدیم کند. بعداً به سمرقند بازگشت، و عاقبت در هرات از بیماری طاعون درگذشت.

عبدالقادر هنرهای موسیقی، شعر، نقاشی، و خطاطی را با هم جمع داشت، اما شهرتش خاصه در موسیقی است. در نواختن عود مهارت داشت، آهنگساز نیز بود، و در موسیقی نظری دستی قوی داشت. مهمترین اثر وی در موسیقی کتاب جامع الالحان است، که تلخیصهائی از آن بوسیله‌ی خود مؤلف فراهم شده است، که یکی از آن جمله مورخ ۸۲۱ هق میباشد، و برای بایسنقر تهیه شده. کتاب مقاصد الالحان (تألیف ح ۸۳۴ هق) را به سلطان مراد II اهدا کرده است.

کنز الالحان یا کنز التحف، که مشتمل بر آهنگهای ساخته‌ی وی بوده است، در دست نیست. آخرین اثرش کتاب شرح الادوار است، که شرحی بر کتاب الادوار صفی‌الدین ارموی است. آثار عبدالقادر در تاریخ موسیقی ایرانی، عربی، و ترکی اهمیت بسیار دارند. از آهنگهای ساخته‌ی وی تعداد قلیلی در جامع الالحان باقی مانده است، ولی بسیاری از آنها نزد ترکان سینه به سینه نقل شده و هنوز باقیست.

از پسرانش عبدالعزیز احتمالا از ۱۴۳۵ در دربار عثمانی مقیم بوده، و صاحب اثری است در موسیقی به نام نقاوة الادوار، که آن را به سلطان محمد II فاتح اهدا کرده است. از نوادگانش، محمود در زمان سلطان بایزید II میزیسته، و کتابی در موسیقی به نام مقاصد الادوار دارد. این هر دو اثر در کتابخانه‌ی نور عثمانیه در استانبول محفوظ است.

عبدالقادر ابن محیی‌الدین: ← عبدالقادر جزایری.

عبدالقادر بداؤنی: ← بداونی.

عبدالقادر جزایری (abdol.qādere jazāyeri) [امیر عبدالقادر ابن محیی‌الدین حسنی]، ۱۲۲۳–۱۳۰۵ هق (۱۸۰۸–۸۳)، از رهبران و مجاهدین عرب در الجزایر. از مردم وهران بود. چندی پس از تصرف (۱۸۳۰) شهر الجزایر بدست فرانسویها، بر ضد مسیحیان وارد میدان شد، و در رجب ۱۲۸۴ هق (۱۸۳۲ ب‌م) گروهی از قبایل عرب او را "سلطان عربها" شناختند. در ضمن جنگهای مکرر با فرانسویها، قلمرو خود را در ل الجزایر بسط داد، و فرانسویان ناچار با وی ترک مخاصمه کردند. در ۱۸۳۹ مخاصمات تجدید شد، و عاقبت پس از انتصاب (دسامبر ۱۸۴۰) ژنرال بوژو (büjo) به فرمانداری کل الجزایر، ورق برگشت، و پس از شکستی که در ۱۸۴۳ فرانسویان به وی وارد ساختند، او به مراکش گریخت، و در صدد گرد آوردن سپاه و استمداد از سلطان مراکش برآمد. این امر منجر به عملیات جنگی فرانسه در مراکش شد، که به شکست (۱۸۴۴) سپاهیان مراکش در کنار رود ایسلی (isli) انجامید. پس از آن، سلطان مراکش، مولای سید عبدالرحمان ابن هشام، عبدالقادر را از مراکش طرد کرد. وی دگر بار در ۱۸۴۶ در الجزایر سر بلند کرد و به فعالیت پرداخت، اما سرانجام همه‌ی راهها بر او مسدود گردید، و در محرم ۱۲۶۴ هق (دسامبر ۱۸۴۷) تسلیم فرانسویان شد، و او را به اسارت به فرانسه بردند. عاقبت در ۱۸۵۲ ناپلئون III او را آزاد کرد، و عبدالقادر در بورسه (در آسیای صغیر) و بعداً در دمشق اقامت گزید، و در سلک دوستان فرانسه درآمد. در سال ۱۸۶۰ که دروزها در صدد کشتار مسیحیان برآمدند خدماتی ممتاز برای رهانیدن آنها کرد، و ناپلئون III او را به نشان صلیب بزرگ لژیون د/اونور مفتخر ساخت. عبدالقادر دیوان شعر و تألیفاتی در ادب و تصوف و جز آنها دارد.

عبدالقادر جیلانی (یا **جیلی**) (abdol.qādere jilāni, jili) [= گیلانی]، شهرت **ابومحمد عبدالقادر ابن ابوصالح گیلانی** (abu sāleh-)، ۴۷۰ (یا ۴۷۱)–۵۶۱ هق، عارف و زاهد و صوفی و واعظ حنبلی مشهور قرن ۶م هق، که سلسله‌ی قادریه از صوفیه منسوب بدوست. از مردم گیلان و از سادات حسنی بود، و در ۱۸سالگی برای تحصیل به بغداد رفت. بعدها شهرت بسیار یافت، و شاگردان بسیار از اکناف ممالک اسلامی بر او گرد آمدند، و گویند سخنانش چنان مؤثر بود که سبب گرویدن بسیاری از یهودیان و مسیحیان به اسلام گردید. آثارش مشتمل است بر الغنیه لطالبی طریق الحق، الفتح الربانی، فتوح الغیب، و الفیوضات الربانیه. عبدالکریم گیلانی از اعقاب او بود.

عبدالقادر جیلی: ← عبدالقادر جیلانی.

عبدالقادر دهلوی (abdol.qādere dehlavi)، ۱۱۶۷–۱۲۲۸ هق، متأله هندی، سومین پسر شاه ولی‌الله دهلوی؛ مت دهلی. اثر عمده‌اش ترجمه و تفسیر قرآن است بزبان اردو، که موضع قرآن نام دارد.

عبدالقادر رویانی (abdol.qādere ruyāni) [عبدالقادر ابن حسن رویانی لاهیجی]، منجم ایرانی در قرن ۹م هق، از شاگردان ملا علی قوشجی. آثارش مشتمل است بر مختصر در معرفت تقویم؛ رسالة الکره؛ تحفة النظامیه یا چهل فصل؛ و زیج ملخّص میرزائی، که آن را در ۸۹۱ هق بنام کارکیا میرزا علی لاهیجانی، فرمانروای گیلان (← ظهیرالدین مرعشی) نوشته است.

عبدالقادر گیلانی: ← عبدالقادر جیلانی.

عبدالقاهر جرجانی: ← جرجانی، عبدالقاهر.

عبدالقیس (abdo 'l.qays) یا **عبد قیس** (abde qays)، قبیله‌ی قدیم عرب در عربستان شرقی، که شاخه‌ای از قبایل ربیعه (← ربیعه و شجره‌ی آن در ص ۱۰۷۴ کتاب حاضر) بشمارند. نام قبیله بمعنی بنده‌ی قیس (از بتهای عرب جاهلی) است. عبدالقیس در قرن ۶م ب‌م در دو واحه‌ی بزرگ عربستان شرقی، یکی بحرین و دیگری ساحل قطیف نفوذ کردند (و این بحرین همان ناحیه‌ای است که از قرن 10م به الاحساء معروف شده است). بعدها بسبب تکثیر نفوس و کمی جا، بعضی از عبدالقیس به عمان و بعضی دیگر به سواحل ایران کوچ کردند. عبدالقیس دعوت محمد ص را به گرمی پذیرفتند. همراه با فتوحات مسلمین، مهاجرت تازه‌ای آغاز شد؛ عبدالقیس در لشکرکشی مسلمانان به موصل و خراسان شرکت کردند، در سیاست و حکومت نواحی مفتوحه نقش عمده‌ای نداشتند، و عموماً در هر محل به آداب محیط خو میگرفتند.

عبدالکریم ابن ابی العوجاء: ← ابن ابی العوجاء.

عبدالکریم ابن عجرد (abdol.karime 'bne ajarrad)، پیشوای فرقه‌ی عجارده و از رؤسای خوارج. وی از مردم بلخ بود. در زمان حجاج یک چند با سایر فرقه‌های خوارج بر خلاف امویان به جنگ برخاست، و عاقبت خالد قسری، والی عراق، او را به زندان انداخت، و هم در زندان بمرد. در باب عقاید او اطلاعاتی در کتب فرق و ملل و نحل هست. از جمله گویند که در زندان بعضی از رؤسای خوارج در مشاجرات خویش حکمیت نزد او میبرده‌اند.

پیروان عبدالکریم به چند فرقه تقسیم شدند، که از آن جمله حمزیه (hamziyye) را میتوان نام برد، که در عهد عباسیان نقش سیاسی مهمی داشتند (حمزه‌ی خارجی سرکرده‌ی این فرقه بود).

عبدالکریم بخاری (abdol.karime boxāri)،

فت بعد از ۱۲۴۶ هق، مورخ ایرانی. در ۱۲۲۲ در جزء هیئتی به قسطنطنیه رفت، و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانید. وی مؤلف کتابی است در جغرافیای آسیای مرکزی (افغانستان، بخارا، خیوه، خوقند، تبت، و کشمیر)، و وقایعی که از سال ۱۱۶۰ هق (سال جلوس احمد شاه درانی) تا زمان مؤلف در این ممالک روی داده. متن کتاب در ۱۲۹۰ هق در مصر و ترجمه‌ی فرانسوی آن در ۱۸۷۶ در پاریس بطبع رسیده. این کتاب از مآخذ معتبر و مهم در تاریخ متأخر آسیای مرکزی (خاصه بخارا، خیوه، و خوقند) میباشد.

عبدالکریم جیلانی: ← عبدالکریم گیلانی.

عبدالکریم جیلی: ← عبدالکریم گیلانی.

عبدالکریم ریفی (abdol.karime rifi)، شهرت **محمد (ابن) عبدالکریم**، ۱۸۸۲–۱۹۶۳، مجاهد و استقلال‌طلب مراکشی. از یکی از قبایل ریف بود. در ۱۹۱۵ اسپانیائیها او را به زندان انداختند، ولی پس از ۱۱ ماه آزاد شد، و بیاری پدرش بر ضد اسپانیا قیام کرد، و پس از وفات (۱۹۲۰) پدر، چندین قبیله تحت لوای او درآمدند، و وی اعلان جهاد داد، ولی عاقبت مغلوب و اسیر نیروهای متحد اسپانیا و فرانسه شد، و به جزیره‌ی رئونیون تبعید گشت (۱۹۲۶). بعدها موافقت مقامات فرانسوی را با رفتن به فرانسه جلب کرد (۱۹۴۷)، ولی در راه گریخت، و به مصر پناهنده شد. سلطان محمد V مراکش او را لقب قهرمان ملی داد (۱۹۵۸).

عبدالکریم شهرستانی: ← شهرستانی.

عبدالکریم قاسم (abdol.karim qāsem)، ۱۹۱۴ یا ۱۹۱۵–۶۳، سردار و سیاستمدار عراقی. پدرش، قاسم مقصود، در ۱۹۴۱ مدافع موصل در مقابل نیروهای بریتانیا بود. عبدالکریم از ۱۹۳۹ در ستاد ارتش عراق خدمت میکرد. بسبب شجاعت و لیاقت نمایانش در جنگ با کردها و در جنگ ۱۹۴۸ در فلسطین، نشانهای نظامی متعدد به وی اعطا شد (در جنگ اخیر، چند ماه از اطاعت از فرمان آتش‌بس امیر عبدالاله امتناع نمود). کودتای نظامی ۱۴ ژوییه‌ی ۱۹۵۸ را سازمان داد، و حکومت جمهوری اعلام کرد، و نخست‌وزیری و فرماندهی کل قوا را بدست گرفت. در این کودتا، در یک روز تقریباً همه‌ی خاندان سلطنتی (از جمله ملک فیصل II و عبدالاله) و نوری سعید بقتل رسیدند. دیری نپایید که روابط عراق با جمهوری متحد عرب تیره شد. قاسم مسلماً کمونیست نبود، ولی در عهد وی کمونیستها در عراق برآمدند. عراق از پیمان بغداد خارج شد، و با تجشد و چین و سایر ممالک کمونیست روابط دوستانه برقرار کرد. احزاب سیاسی منحل گشت، و سیاستمداران عراقی به دو گروه عمده منقسم شدند، یکی گروه طرفدار مصر و اتحادیه‌ی عرب، و دیگری گروهی که از طرف کردان و کمونیستها حمایت میشد.

اختلافات قاسم با بعضی از همکاران اولیه‌اش و سوء قصد به وی منجر به برکناری سرهنگ عبدالسلام عارف و رشید عالی گیلانی گردید. شورش شدیدی که در مارس ۱۹۶۱ در کردستان روی داد بشدت، ولی نه با موفقیت کامل، سرکوبی شد. در ۲۵ ژوئن ۱۹۶۱، قاسم مدعی سرزمین نفتخیز کویت که تازه دولت بریتانیا استقلال کاملش را به رسمیت شناخته بود گردید. در اکتبر همان سال، قریب ۹۹٫۵٪ نواحی تحت امتیاز شرکت نفت عراق را از چنگ آن شرکت بیرون آورد.

عاقبت در کودتای نظامی ۸ فوریه‌ی ۱۹۶۳ (به رهبری عبدالسلام عارف) با جمعی از یارانش تیرباران شد.

عبدالکریم کشمیری (abdol.karime kašmiri)، فت ۱۱۹۸ هق، مورخ فارسی‌زبان هندی. در حمله‌ی (۱۱۵۱ هق) نادر شاه افشار به دهلی در آنجا میزیست، و به خدمت نادر پیوست، و همراه وی به قزوین رفت (۱۱۵۴ هق). از آنجا به مکه رفت، و سپس به هند بازگشت (۱۱۵۶ هق). وی مؤلف کتابی است بنام بیان واقع در تاریخ عصر خودش از حمله‌ی نادر به هند تا سال ۱۱۹۸ هق، و در آن شرح مسافرتهای خود را هم آورده است.

عبدالکریم گیلانی (یا جیلانی یا جیلی) (abdol-karime gilāni, jili)، ۷۶۷–ح ۸۳۲ هق، عارف و صوفی مسلمان، از پیروان محیی‌الدین ابن عربی و از اعقاب عبدالقادر جیلانی. از زندگی او چندان اطلاعی در دست نیست. ظاهراً در ۷۹۰ هق در هند بوده، و در ۷۹۶–۸۰۵ هق در زبید یمن میزیسته. در ح ۳۰ کتاب و رساله نوشته است، که معروفترین آنها انسان کامل است. از آثار دیگرش مراتب الوجود و ناموس الاعظم میباشد.

عبدالکریم منشی (abdol.karime monši) یا **محمد عبدالکریم علوی** (alavi)، مورخ و مترجم هندی فارسی‌زبان در قرن ۱۳م هق. تاریخ الخلفاء و تاریخ مصر سیوطی را از عربی به فارسی ترجمه کرد، و تلخیصی از کتاب ابن خلکان به فارسی فراهم آورد. همچنین کتابهائی در نجوم و جغرافیا از زبان انگلیسی به فارسی و اردو نقل کرد. از تألیفات وی به فارسی سه کتاب تاریخی ذیل است که همه در هند طبع شده است: محاربه‌ی کابل و قندهار، در جنگهای افغانها؛ تاریخ پنجاب؛ و تاریخ احمد (یا احمدشاهی)، در تاریخ سلسله‌ی درانی.

عبداللطیف ابن یوسف: ← ابن اللباد.

عبداللطیف تیموری (یا گورکانی) (abdol.latife teymuri, gurkāni)، فت ۸۵۴ هق، پادشاه (۸۵۳–۸۵۴ هق) سلسله‌ی تیموریان، پسر الغ بیگ. در ۸۵۰ هق بدست علاءالدوله‌ی تیموری در هرات اسیر شد، و علاءالدوله چندی بعد او را نزد پدرش الغ بیگ فرستاد. الغ بیگ حکومت بلخ را بدو داد، اما چون سمرقند را به برادر کوچکتر او عبدالعزیز تیموری داده بود، عبداللطیف بر پدر شوریده او را کشت (۸۵۳ هق)، و خود به سلطنت نشست. وی سپس برادر خود عبدالعزیز را نیز بقتل رسانید. اما سلطنت او دوام نیافت، و بسبب خونخواری و بیدادی که شیوه داشت، اندکی بعد، بدست بابا حسین‌نام بقتل رسید.

عبداللطیف خجندی (abdol.latife xojandi) [عبداللطیف ابن محمد ابن ثابت خجندی]، فت ۵۲۳ هق، از رؤسای شافعیه و بزرگان آل خجند در اصفهان، پسر ابوبکر خجندی. حشمت و قدرت تمام داشت. در اصفهان بدست فدائیان اسماعیلیه کشته شد.

عبداللطیف طسوجی تبریزی (abdol.latife tasujie tabrizi)، فت پیش از ۱۳۰۶ هق، از فضلای ایرانی زمان فتحعلی شاه و محمد شاه و اوایل عهد ناصرالدین شاه قاجار. کتاب الف لیلة و لیله را به امر شاگرد خود، شاهزاده بهمن میرزا، به فارسی ترجمه کرد. محمد علی سروش اصفهانی نیز با او در ترجمه‌ی اشعار عربی اصل کتاب به شعر فارسی همکاری داشت.

عبدالله، امامزاده (abdollāh)، نام چند امامزاده در ایران. **۱-** در شوشتر، خوزستان. بقعه‌ای خوش‌منظره بر بالای تپه‌ی جنوبی شهر شوشتر، مدفن عبدالله، نواده‌ی امام ۴م. از قدیمترین و معتبرترین امامزاده‌های ایران است. بنای اصلی مورخ به ۶۲۹ هق بوده است؛ در عهد صفویه و ادوار بعد تعمیر شده. **۲-** در شهر ری. بقعه‌ی مجلل خوش‌منظر از آثار عهد صفویه و قاجاریه؛ مدفن عبدالله ابیض، از اعقاب امام ۴م. در سالهای اخیر صحیحاً تعمیر شده است. **۳-** در کنار شهر گرگان، سر راه پهلوی‌دژ. بقعه‌ی قدیمی بعلت زلزله و دیگر عوامل طبیعی منهدم شده است، و اخیراً بقعه‌ی جدیدی در آنجا ساخته شده. در اطراف آن آثار استراباد قدیم موجود است، درختها و سنگهای مزار قدیمی در محوطه‌ی اطراف آن جلب توجه میکند.

عبدالله، عمو: ← عمو عبدالله.

عبدالله، ملک: ← عبدالله ابن حسین.

عبدالله ابن اباض (abdollāhe 'bne ebāz)، رئیس فرقه‌ی اباضیه از فرق خوارج، که ظاهراً این فرقه از وی نام گرفته است. در شرح حال و تاریخ وفاتش بین مورخین اختلاف است. وی از قبیله‌ی تمیم بود، و گویند معاصر معاویه بود، و تا اواخر عهد عبدالملک ابن مروان حیات داشت. نیز گفته‌اند که در زمان مروان حمار خروج کرد. تاریخ وفاتش را ۸۶ هق، ح ۱۳۰ هق، و غیره ذکر کرده‌اند.

عبدالله ابن ابوبکر: ← محمد، قسمت ۱۹.

عبدالله ابن ابی (abdollāhe 'bne obayy) [عبدالله ابن ابی ابن سلول (obayye 'bne salul)]، فت ۹ هق، از بزرگان مدینه، سید قبیله‌ی خزرج در آخر دوران جاهلیت، و از سران منافقین در اسلام. (← محمد، قسمت ۲۱)، و در موضوع افک (← عایشه) دست داشت؛ بعد از واقعه‌ی بدر در ظاهر اسلام آورد، اما در غزوه‌ی احد (← محمد، قسمت ۲۸) از یاری پیغمبر امتناع کرد، و کسان خود را به مدینه بازگردانید. در غزوه‌ی تبوک نیز از یاری پیغمبر سر باز زد.

عبدالله ابن ابی ربیعه: ← محمد، قسمت ۸.

عبدالله (ابن احمد)، گیاهشناس: ← ابن البیطار.

عبدالله ابن احمد عتبی: ← ابوالحسین عتبی.

عبدالله ابن ارقط: ← محمد، قسمت ۱۹.

عبدالله ابن اسکندر (شیبانی) (abdollāhe 'bne eskandare šeybāni) یا **عبدالله ازبک** (ozbak)، ۹۴۰–۱۰۰۶ هق، بزرگترین امیر (۹۹۱–۱۰۰۶ هق) سلسله‌ی شیبانیان. پدرش، اسکندر خان ابن جانی بیگ، بر ناحیه‌ی کوچکی بین سمرقند و بخارا امارت داشت. عبدالله در ۹۶۴ هق بخارا را گرفت. در ۹۶۸ هق پدر خود را خان همه‌ی ازبکان اعلام کرد، و خود بنام او به حکومت نشست. پس از وفات (۹۹۱ هق) پدر، رأساً به فرمانفرمائی نشست. از ۹۸۱ تا ۹۹۱ هق، بلخ، سمرقند، تاشکند، و فرغانه را گرفت. بدخشان، خراسان، و خوارزم را فتح کرد. لشکرکشی

وی به ترکستان شرقی سبب ویرانی کاشغر و یارکند گردید. سالهای آخر عمرش در نزاع با تنها پسرش، عبدالمؤمن خان، که از ۹۹۰ هق به نام پدر در بلخ حکومت میکرد، به تیرگی گذشت. قبایل چادرنشین، که از نقار میان آن دو آگاه شدند، در ناحیه‌ی تاشکند نفوذ کردند، و قوائی را که برای تنبیه آنان فرستاده شده بود درهم شکستند (۱۰۰۶ هق). در همین ضمن عبدالله خان ناگهان در سمرقند درگذشت. عبدالمؤمن را نیز ۶ ماه بعد اتباع وی بقتل رساندند. فتوحات ازبکان در خراسان و خوارزم از دست رفت، و در بخارا سلسله‌ی جانیه امارت یافت (۱۰۰۷ هق).

عبدالله ابن اسماعیل (abdollāhe 'bne esmā-il)، فت ۱۱۷۱ هق، سلطان علوی مراکش. در ۱۱۴۱ هق به سلطنت نشست. چند بار خلع شد، و دگر بار پادشاهی یافت، و آخرین دوره‌ی سلطنتش با مرگ وی پایان یافت.

عبدالله ابن الحسن ابن احمد ابن المهدی العباس، ملقب به الناصر، ۱۲۲۶–۱۲۵۶ هق، از امامان زیدی یمن. از علمای دین بود و در ۱۲۵۲ هق در صنعاء دعوی امامت کرد و شهرهای ذمار و بریم و ان دعوت او را پذیرفتند؛ با سپاهیان مصری مستولی بر تعز و اطراف آن جنگید ولی کاری از پیش نبرد. قبیله‌ی همدان بر ضد او شورید و سرانجام کار به صلح کشید، ولی ناگهان مردانی از همدان در یکی از گردشگاهها او را کشتند. اشغال عدن به دست انگلیسها (۱۲۵۵ هق = ۱۸۳۹) در زمان او صورت گرفت.

عبدالله ابن بدیل ابن ورقه: ← طبس، شهر.

عبدالله ابن جبیر، فرمانده تیراندازان اسلام در غزوه‌ی احد؛ ← محمد، قسمت ۲۸.

عبدالله ابن جحش (abdollāhe 'bne jahš)، فت ۳ هق، از مشاهیر صحابه و از سابقین در اسلام، از قبیله‌ی بنی اسد، و مادرش، امیمه (omayma)، دختر عبدالمطلب ابن هاشم و عمه‌ی محمد ص بود. عبدالله در مهاجرت حبشه شرکت کرد، و سپس به مدینه مهاجرت نمود. در غزوه‌ی احد بقتل رسید، و او را با حمزه در یک قبر دفن کردند. زینب بنت جحش خواهر او بود. برای سریه‌ی عبدالله ابن جحش ← محمد، قسمت ۲۴.

عبدالله ابن جعفر (abdollāhe 'bne ja'far)، فت ۸۰ یا ۸۵ هق، صحابی معروف، پسر جعفر طیار (برادر علی ع). مادرش اسماء بنت عمیس بود. جعفر از سابقین در اسلام بود، و در مهاجرت به حبشه (← محمد، قسمت ۸) شرکت داشت، و عبدالله در آنجا متولد شد. بعدها عبدالله با پدرش به مدینه بازگشت، و مخصوصاً بسبب سخاوتش شهرت یافت، و به بحرالجود معروف شد. در جنگ صفین شرکت داشت. عاقبت در مدینه درگذشت. تاریخ وفاتش را ۸۷ و ۹۰ هق نیز ضبط کرده‌اند.

عبدالله ابن جعفر ابن الحسین ابن مالک، ابوالعباس حمیری قمی (hemyari)، فت ح ۳۱۰ هق، از فقهای امامیه در قم بود و برای تکمیل علم خود به کوفه رفت؛ کتابهای الامامة و التنظمة والتوحید از اوست.

عبدالله ابن جعفر الافطح: ← شیعه، قسمت IV (جزء ۲).

عبدالله ابن حسن مثنی: ← عبدالله محض.

عبدالله ابن حسین (هاشمی) (abdollāhe 'bne hoseyne hāšemi) [ملک عبدالله (malek)]، ۱۲۹۹–۱۳۷۰ هق (۱۸۸۲–۱۹۵۱ ب‌م)، نخستین پادشاه (۱۳۶۵–۷۰ هق، مطابق ۱۹۴۶–۵۱ ب‌م) مملکت اردن هاشمی، از مکه. دومین پسر حسین ابن علی (شریف مکه و پادشاه حجاز) و برادر ارشد فیصل I (پادشاه عراق) بود. سنین اول عمر را در استانبول در دربار سلطان عبدالحمید II گذرانید، و در ۱۹۰۸–۱۴ نماینده‌ی حجاز در پارلمان عثمانی بود. در جنگ I، که عربها بر ضد دولت عثمانی قیام کردند، وی در خدمت ت. ا. لارنس بود، که قبایل عرب را علیه ترکان برمی‌انگیخت. نقشه‌ی دولت انگلستان آن بود که عبدالله به پادشاهی عراق و فیصل به سلطنت سوریه بنشیند. اما دولت فرانسه، که سوریه تحت قیمومیت آن بود، این ترتیب را نپذیرفت، و عاقبت فیصل پادشاه عراق شد، و بریتانیای کبیر عبدالله را امیر اردن، که در آن هنگام، در جزء فلسطین، تحت قیمومیت بریتانیا بود، ساخت، و وی با کومکهای مالی و نظامی بریتانیا به اداره‌ی امور پرداخت. در جنگ II متحد بریتانیا بر ضد مفتی بیت المقدس بود. در ۱۹۴۶، بریتانیای کبیر اردن را استقلال داد (← اردن هاشمی)، و عبدالله به سلطنت آنجا نشست. پس از تشکیل دولت اسرائیل، در مقابل مساعی سازمان ملل متحد برای ترک مخاصمات در فلسطین مقاومت کرد، و در ۱۹۴۸ نیروهای نظامی خود را به مرز اسرائیل فرستاد، و باریکه‌ای در ساحل غربی رود اردن و بحر احمر را تصرف کرد. پس از پایان جنگ در این ناحیه، با طرح اتحادیه‌ی عرب برای تاسیس دولتی در قسمتی از فلسطین که تحت استیلای عربها بود مخالفت کرد، و این نواحی فلسطین راکه قسمت قدیمی اورشلیم (مشتمل بر مسجد عمر) را دربر داشت به قلمرو خود منضم نمود (۱۹۵۰).

ملک عبدالله در سالهای آخر عمر از ترکیه، ایران (در ۱۹۴۹)، و اسپانیا دیدار کرد، و با هر یک پیمان مودت بست. در سر داشت که، بیاری بریتانیا، دولتی بنام "سوریه‌ی بزرگ" (مشتمل بر اردن، فلسطین، سوریه، و لبنان) تشکیل دهد، ولی در ۱۹۵۱ در مسجد الاقصی بقتل رسید، و به آرزوی خود نرسید. پسر ارشدش طلال جانشین او شد.

عبدالله ابن حفید: ← ابن زهر.

عبدالله ابن حمدان: ← ابوالهیجاء.

عبدالله ابن خازم سلمی (abdollāhe 'bne xāzeme solami)، فت احتمالا ۷۳ هق، والی خراسان در عهد بنی امیه. در اولین لشکرکشی (۳۱ هق) عبدالله ابن عامر به خراسان شرکت داشت. در ۴۱ هق که ابن عامر برای دومین بار حکومت بصره یافت، عبدالله و عبدالرحمان ابن سمره را به تسخیر بلخ و سیستان فرستاد. سپس او را حکومت خراسان داد، و او تا سال ۴۵ هق که احضار شد در آنجا باقی بود. در ۶۴ هق دگر بار حکومت خراسان یافت، مرو و هرات را گرفت. در زمان فتنه‌ی عبدالله ابن زبیر از جانب او حکومت میکرد، در ۷۲ هق، خلیفه عبدالملک ابن مروان وی را به اطاعت خویش خواند، ولی او نپذیرفت، و سپس یکی از مردم قبیله‌ی تمیم که از جانب او در مرو حکومت داشت دعوت خلیفه را پذیرفت، و عبدالله ابن خازم را بقتل رسانید.

عبدالله ابن خلیل ماردینی: ← ماردینی.

عبدالله ابن رؤبه: ← عجاج.

عبدالله ابن زبیر (abdollāhe 'bne zobayr)، ح ۲–۷۳ هق، از بزرگان قریش و از مدعیان خلافت در عهد بنی امیه. وی پسر زبیر ابن العوام و اسماء ذات النطاقین و خواهرزاده‌ی عایشه، و اولین مولود مسلمان در مدینه و بعد از هجرت بود. در جنگهای (۳۰ هق) سعید ابن عاص در ایران شمالی شرکت داشت. در جنگ جمل (۳۶ هق) عاقبت خود را از معرکه بیرون کشید. بعد از وفات (۶۰ هق) معاویه، مانند امام حسین ع، از بیعت کردن با یزید امتناع کرد، و به مکه گریخت. پس از واقعه‌ی کربلا به گرد آوردن لشکر پرداخت. سپس به دعوی خلافت برخاست (۶۴ هق)، و در حجاز و یمن و مصر و عراق و حتی خراسان و قسمتی از شام نیز فرمان راند، و مدینه را مرکز خلافت خویش کرد. عبدالملک ابن مروان، خلیفه‌ی اموی، حجاج را بدفع او فرستاد. حجاج مکه را محاصره کرد (۷۲ هق)، و عاقبت پس از ۶ ماه محاصره، یاران عبدالله و حتی پسرانش تسلیم شدند، ولی عبدالله با گستاخی و دلاوری بیمانندی به ادامه‌ی جنگ پرداخت، تا آنکه بقتل آمد، و مرده‌ی او را چندی بر دار کردند. مدت خلافت او ۹ سال بود.

عبدالله ابن سبا (abdollāhe 'bne sabā) [عبدالله ابن سباء]، معروف به **ابن السوداء** (ebno 's_sādā')، فت ح ۴۰ هق، بنیادگذار فرقه‌ی سبالیه یا سبئیه از فرقه‌های افراطی و غلاة شیعه. وی معتقد به الوهیت علی ابن ابی طالب ع بود، و اصلا از یهودیان صنعاء (یمن) بود که تظاهر به اسلام میکرد، و چون مادرش زنی سیاه بود او را ابن السوداء نیز میخواندند. عبدالله ابن سبا از یمن به حجاز آمد، و سپس به بصره، و از آنجا به کوفه و بعد به شام رفت. بروزگار عثمان، در شام بدعت خویش را ظاهر گردانید، و چون مردمان از عقیده‌ی او آگاهی یافتند او را از این سرزمین بیرون کردند، و او روانه‌ی مصر گردید، و در آنجا به دعوت خویش پرداخت. در مصر، گروهی پیرامون او را گرفتند، و به عیبجوئی در کار عثمان پرداختند، و کارهای زشت عثمان از قبیل دادن 100'000 درهم به حکم ابن ابی‌العاص (← امویان)، که رانده‌ی درگاه حضرت رسول بود، و نیز اقطاع دادن فدک به مروان ابن حکم و بسیاری نقاط ضعف دیگر او را، بس او عیب گرفتند.

عبدالله ابن رواحه (abdollāhe 'bne ravāha)، فت ۸ هق، از صحابه‌ی پیغمبر و از شعرا و امرای انصار. در بسیاری از غزوات پیغمبر همراه بود، و یکدفعه نیز، که پیغمبر به جنگی میرفت، مدینه را به او سپرد. در غزوه‌ی مؤته یکی از امرائی بود که از جانب پیغمبر تعیین شده بود، و درین غزوه کشته شد. ← محمد، قسمت ۴۵.

عبدالله ابن سعد ابن ابی سرح (abdollāhe 'bne sa'd ebne abi sarh)، فت ۳۶ هق، از صحابه‌ی پیغمبر و از امرای اسلام. در ۲۵ هق والی مصر شد، و در ۲۷ هق بفرمان عثمان بغزو نوبه رفت، و با پادشاه آنجا صلح کرد. در ۳۱ هق بفرمان عثمان بغزو افریقیه رفت، و در ۳۵ هق بفرمان عثمان بغزو قبرس رفت. در ۳۶ هق بفرمان عثمان بغزو ذات الصواری رفت، و در آنجا با بیزانس جنگید. در ۳۶ هق بفرمان عثمان بغزو افریقیه رفت، و در آنجا با بیزانس جنگید

اصول عقاید عبدالله ابن سبا عبارت بود از الوهیت علی ابن ابی طالب و رجعت محمد ص. او میگفت که علی هرگز نمیمیرد، و در ابرهاست، بانگ تندر صدای اوست در حالت خشم، و نیز به تناسخ معتقد بود.

میگویند وی گفته است "در شگفتم از کسانی که بازگشت عیسی را معتقدند و بازگشت محمد را دروغ میپندارند"، و میگفت "هر پیامبری دارای وصیی است، و علی وصی محمد است"، و میگفت "عثمان حق علی را غصب کرده است"، و با این سخنان مردمان را به شورش وامیداشت. گویند، هنگامی که مردم با علی ابن ابی طالب بیعت میکردند وی برخاست و به علی گفت، "توئی که زمین را آفریده‌ای، و روزی میبخشی"، و علی ع از این گفتار او سخت در خشم شد، و او را به ساباط مداین تبعید کرد، و بعضی نوشته‌اند که علی او را به آتش سوخت.

سبائیه، که طرفداران او بودند، خود را طیاره (tayyāre) نیز میخواندند، زیرا معتقد بودند که ایشان نمیمیرند، بلکه مرگ ایشان پرواز روح آنان است در تاریکی پایان شب.

در مورد شخصیت عبدالله ابن سبا، بعضی از محققین معاصر شک و تردیدهائی دارند، که دلایلی نیز آنرا تأیید میکند، و مجموعه‌ی روایاتی که در باره‌ی او نقل شده همگی در شاخه‌ی معینی به شخصی میرسد به نام سیف (seyf)، که در میان رجال حدیث، از دروغپردازان و جَعّالان معروف است، و همه‌ی ناقدان رجال آن شخص را بدین صفت یاد کرده‌اند، و از این روی، به منقولات وی اعتمادی نیست.

عبدالله ابن سعد (abdollāhe 'bne sa'd)، فت ۳۷ هق، از بزرگان و سرداران اسلام، فاتح افریقیه، برادر رضاعی عثمان خلیفه. از مردم مکه بود، و پیش از فتح مکه اسلام آورد، و گویند از کُتّاب وحی (← محمد، قسمت ۵۵) بود. در فتح مصر بدست عمرو عاص شرکت داشت، و ظاهراً پس از اختلاف عمر خطاب با عمرو عاص، والی مصر علیا گشت (بقولی در ۲۵ هق)، و ۱۲ سال در این سمت باقی بود. در این مدت، لشکر به نواحی متصرفی رومیان در افریقا کشید، و تقریباً همه‌ی شمال افریقا مسخر او گشت. مهمترین پیروزی او در جنگ دریائی ذات الصواری (۳۴ هق یا بقول دیگر ۳۱ هق) بود، که در آن ناوگان رومیان بکلی نابود شد. چون از شورش مردم بر ضد عثمان خبر یافت، از مصر به یاری او شتافت، اما در راه میان مصر و شام از واقعه‌ی قتل او آگاه شد، و دانست که علی ع قیس ابن سعد را به ولایت مصر فرستاده است، و بهمین جهت نزد معاویه رفت، ولی از شرکت در جنگ صفین میان معاویه و علی احتراز کرد. عاقبت در عسقلان یا در رمله، هنگام ادای نماز، بمرگ ناگهانی درگذشت.

عبدالله ابن سعود (abdollāhe 'bne sa'ud)، فت ۱۲۳۴ هق، چهارمین فرمانروای (۱۲۲۹–۳۳ هق) سلسله‌ی آل سعود؛ پسر و جانشین سعود ابن عبدالعزیز. وی مغلوب و اسیر ابراهیم پاشا، سردار مصری، گردید، و ابراهیم پاشا او و خانواده‌اش را به مصر روانه کرد، از آنجا وی را به اسلامبول فرستادند، و در میدان مسجد ایاصوفیه گردنش را زدند. ← مشاری ابن سعود.

عبدالله ابن سلام (abdollāhe 'bne salām)، فت ۴۳ هق، از یهودیان مدینه. کمی بعد از ورود محمد ص به مدینه یا در زمانی که آن حضرت در مکه بودسو بقول دیگر، در سال ۸ هق اسلام آورد. در خلافت عثمان، طرفدار او بود، و گویند با معاویه سر و سِرّی داشت.

عبدالله ابن سلیمان سجستانی: ← سجستانی، ابن ابی داود.

عبدالله ابن صفار تمیمی: ← صفریه.

عبدالله ابن طاهر (abdollāhe 'bne tāher)، ۱۸۲–۲۳۰ هق، سومین امیر از سلسله‌ی طاهریان در خراسان؛ پسر طاهر ذوالیمینین، مانند پدر به خدمت خلفا پیوست، و از امرا و رجال و نزدیکان و خاصان خلیفه مامون گشت، در ۲۰۶ هق ولایت شام و در ح ۲۱۱ هق ولایت مصر یافت، و همه جا با دشمنان خلیفه جنگها کرد. در ۲۱۳ هق، بعد از وفات طلحة ابن طاهر، حکومت خراسان را خلیفه بدو داد، اما او یک چند به خراسان نرفت و نایب فرستاد، و خود در دینور به تهیه‌ی لشکر جهت دفع بابک خرم‌دین پرداخت. اما چون فتنه‌ی خوارج درین میان سخت شد، و نشابور بدست آنها غارت گشت، عبدالله ابن طاهر در ۲۱۵ هق به نشابور رفت، و پس از دفع خوارج، در خراسان به امارت نشست. عبدالله به آسایش کشاورزان و برزگران علاقه نشان داد، و عاملان را به رعایت آنها توصیه نمود. در باره‌ی کیفیت تقسیم و استفاده از قنات، فقهای خراسان را واداشت که قوانین و احکام مناسب جهت رفع دعاوی و شکایات مردم تدوین نمایند.

در زمان امارت او مأمون خلیفه وفات یافت، و خلیفه معتصم، با آنکه، مطابق قول گردیزی، از عبدالله ابن طاهر چندان دل خوش نداشت، موفق نشد که او را از امارت خراسان بردارد. عبدالله ابن طاهر در دفع مازیار اهتمام کرد، و مازیار را دستگیر نموده نزد معتصم فرستاد. بعد از معتصم و در عهد خلیفه واثق، نیز عبدالله امارت خراسان را حفظ نمود، و در عهد واثق، در نشابور وفات یافت.

عبدالله ابن طاهر، بنا بر مشهور، به ادب و موسیقی علاقه داشت، و چند آهنگ او را صاحب اغانی نقل کرده است. ابوتمام، شاعر عرب، او را مدحها گفت، و گویند حنظله‌ی بادغیسی، شاعر پارسی‌گوی، نیز به دربار او انتساب داشت.

عبدالله ابن عامر، فاتح سیستان و خراسان، ← ابن عامر.

عبدالله ابن عباس: ← ابن عباس.

عبدالله ابن عبدالقادر (abdollāhe 'bne abdol-qāder)، ملقب به منشی (monši)، ۱۷۹۶–۱۸۵۴، نویسنده‌ی مالزیائی، که او را بزرگترین مُجَدِّد نثر این زبان شمرده‌اند. جدش از اهل یمن بود، و در مالاکا سکنی گزیده بود، و عبدالله در آنجا متولد شد. زبان مالزیائی را فرا گرفت، و بعضی از زبانهای اروپائی را نیز آموخت، و بهمین جهت با اروپائیان ارتباط یافت، و اطلاعاتش افزون شد. پس از تأسیس (۱۸۱۹) سنگاپور، در آنجا اقامت گزید، و از طریق معلمی و مترجمی و نامه‌نگاری امرار معاش میکرد. در ۱۸۳۸ شرح سیاحت وی به ممالک سواحل شرقی شبه جزیره‌ی مالاکا انتشار یافت، و این امر آغاز پیدایش سبک جدیدی در نثر مالزیائی بود، که نویسندگان دیگر آنرا تعقیب کردند، و این زبان را بدان پایه رسانیدند که زبان رسمی اندونزی گردید.

عبدالله ابن عبدالمطلب (abdollāhe 'bne ab-dol.mottaleb)، پدر محمد ص (شجره در مقاله‌ی محمد). از شاخه‌ی بنی هاشم از قبیله‌ی قریش بود. در باب زندگی وی چندان اطلاعی در دست نیست. بعضی تولد او را در ۲۴مین سال سلطنت انوشروان (سال ۵۵۴ بم) دانسته‌اند، و برخی گفته‌اند که در ۲۵سالگی درگذشت. بر طبق روایات، پدرش، عبدالمطلب، نذر کرده بود که اگر خداوند ۱۰ پسر به او اعطا کند که در حیات او به سن بلوغ برسند یکی را قربانی کند. نذرش برآورده شد، و چون قرعه بنام عبدالله افتاد، عبدالمطلب 100 شتر بجای او قربانی کرد.

عبدالله با آمنه‌ی بنت وهب ازدواج کرد، و از این وصلت محمد ص به دنیا آمد. عبدالله عاقبت در یکی از سفرهای تجارتی بیمار شد، و در مدینه درگذشت. وفاتش کمی پیش از ولادت محمد یا چند ماهی بعد از آن روی داده است.

عبدالله ابن عبدالملک (abdollāhe 'bne abdol.malek)، ح ۱۶۰–۱۳۲؟ هق، از سرداران و حکام عهد بنی امیه؛ پسر خلیفه عبدالملک ابن مروان. در ۸۱ هق با رومیان جنگید. در ۸۲ هق، باتفاق محمد ابن مروان، مأمور یاری کردن به حجاج در جنگ با ابن اشعث گردید، و در مذاکرات دیر الجماجم شرکت داشت. سپس به جنگ با رومیان شتافت، و در ۸۴ هق مصیصه را گرفت. پس از مرگ عبدالعزیز ابن مروان به حکومت مصر منصوب شد (۸۵ هق)، و بعد از ورود به فسطاط به محو کردن آثار عبدالعزیز پرداخت، و مأمورینی را که او بکار گماشته بود برکنار کرد، اموال بیت المال را حیف و میل کرد، و زبان عربی را در دیوانها وارد نمود. عاقبت در 90 هق برکنار شد. بقولی در زمان عباسیان به امر سفاح در حیره بقتل رسید.

عبدالله ابن علی (abdollāhe 'bne ali)، فت ۱۴۷ هق، عم ابوجعفر منصور دوانیقی و سفاح عباسی، و از رجال و بزرگان بنی عباس. وی در واقعه‌ی زاب کبیر، که منتهی به شکست قطعی مروان ابن محمد و استقرار خلافت عباسیان گشت، امارت و فرماندهی داشت، و پس از دفع مروان، دمشق را گرفته به فلسطین تاخت، و از آنجا لشکر به دفع مروان در مصر فرستاد، و در قلع و قمع بنی امیه و قتل و استیصال بقایای آنها اهتمام تمام ورزید، و از جانب خلیفه سفاح عنوان امارت شام یافت. اما، در آغاز خلافت منصور، و بقولی حتی در آخر خلافت سفاح، به دعوی خلافت برخاست، و گویند چون ابومسلم خراسانی را طرفدار منصور یافت، بفرمود تا ۱۷٬۰۰۰ تن خراسانی را که در لشکرش بودند و میدانست که آنها با ابومسلم نخواهند جنگید هلاک کردند، و سپس با لشکر بسیاری که در اختیار داشت، و از مدتها قبل آن را برای مبارزه با دولت بیزانس آماده کرده بود، به جنگ ابومسلم که از جانب منصور جهت دفع فتنه‌ی او آمده بود شتافت، ولی در نزدیکی نصیبین شکست خورده (جمادی الثانی ۱۳۷ هق) نزد برادر خود

سلیمان ابن علی که والی بصره بود گریخت. اما چندی بعد به زندان افتاد، و بعد از ۷ سال گرفتاری در حبس خلیفه، عاقبت او را در خانه‌ای زیر آوار هلاک کردند. گویند هنگام وفات ۵۲ سال داشت.

عبدالله ابن عمر (abdollāhe 'bne omar)، ف ۷۳ هق، صحابی معروف، پسر عمر خطاب. پیش از هجرت در مکه متولد شد. با پدر اسلام آورد، و پیش از وی به مدینه هجرت کرد. در ۱۵سالگی در جنگ خندق شرکت کرد. پس از آن، در غزوه‌ی مؤته (۷ هق)، فتح مکه (۸ هق)، در جنگ (۱۲ هق) با مسیلمه‌ی کذاب و طلیحة ابن خویلد، در جنگ مصر (۱۸-۲۱ هق)، در جنگ نهاوند (۲۱ هق)، در لشکرکشی (۳۰ هق) مسلمانان به جرجان و طبرستان، و در لشکرکشی (۴۹ هق) یزید به قسطنطنیه شرکت کرد. بعد از کشته شدن عثمان، عده‌ای در صدد برآمدند با وی به خلافت بیعت کنند، و او نپذیرفت. منصب قضا را نیز، از بیم آنکه نتواند احکام الاهی را چنانکه باید اجرا کند، قبول نکرد. در کتابهای صحاح ۲٬۶۳۰ حدیث ازو نقل شده است، و گفته‌هایش در تاریخ صدر اسلام حجت است. در ۸۳سالگی وفات یافت، و او آخرین کس از صحابه بود که در مکه درگذشت.

عبدالله ابن عمر ابن عبدالعزیز (abdollāhe 'bne omare 'bne abdol.'aziz)، ف ۱۳۲ هق، از حکام عهد بنی امیه؛ پسر عمر ابن عبدالعزیز، خلیفه‌ی اموی. یزید ناقص او را حکومت عراق داد (۱۲۶ هق). در زمان مروان ابن محمد، عبدالله ابن معاویه را، که در کوفه شورشی برپا کرده بود، از آنجا بیرون راند. پس از آنکه مروان دیگری را به حکومت عراق فرستاد، عبدالله ابن عمر با حاکم جدید به زد و خورد پرداخت، اما بسبب فتنه‌ی ضحاک ابن قیس شیبانی، دو رقیب دست بدست یکدیگر دادند، ولی از ضحاک شکست خوردند (۱۲۷ هق)؛ و عبدالله به واسط رفت، و ضحاک کوفه را گرفت. عاقبت عبدالله با ضحاک صلح کرد. در نتیجه، به امر مروان دستگیر شد، و در زندان حران به بیماری طاعون درگذشت.

عبدالله ابن عمرو (abdollāhe 'bne amr)، ف ۶۵ هق، از مشاهیر صحابه و از زاهدان و پارسایان عهد پیغمبر اسلام؛ پسر عمرو عاص. پیش از پدر اسلام آورد. زبان سریانی میدانست، و از خط و سواد بهره داشت. در عبادت و ریاضت افراط میکرد، و در آخر عمر نابینا شد و عزلت گزید. در سن ۷۲سالگی وفات یافت.

عبدالله ابن فیصل (abdollāhe 'bne faysal)، ف ۱۳۰۷ هق، از فرمانروایان سلسله‌ی آل سعود. بعد از مرگ پدرش، فیصل ابن ترکی، جانشین او شد (۱۲۸۲ هق)، ولی بدست برادرانش خلع شد و سعود ابن فیصل ابن ترکی بجایش نشست (۱۲۸۷ هق). بعد از مرگ سعود دگرباره حکومت کرد (۱۲۹۱-۱۳۰۱ هق)، ولی دولتش دیری نپایید، و از محمد ابن رشید شکست خورد، و مدت کوتاهی محمد ابن سعود و پس ازو عبدالرحمان ابن فیصل امارت کرد. اما محمد ابن رشید عبدالرحمان را خلع کرده عبدالله را بحکومت نشانید (۱۳۰۳ هق)، و حکومت ریاض دست‌نشانده‌ی خاندان آل رشید گردید، و این وضع تا زمان برآمدن عبدالعزیز III ابن سعود ادامه داشت.

عبدالله ابن محمد (abdollāhe 'bne moham-mad) [عبدالله ابن محمد ابن عبدالرحمان مروانی]، ۲۲۹-۳۰۰ هق، ۷مین امیر (۲۷۵-۳۰۰ هق) اموی قرطبه. ← امویان اسپانیا.

عبدالله ابن محمد ابن ابراهیم: ← قطب‌شاهیه.

عبدالله ابن محمد ابن نوح، ابوالعباس: ← ابوالعباس ساعاتی.

عبدالله ابن محمد تعائشی (abdollāhe 'bne mo-hammade ta'ā'eši)، ۱۲۶۶-۱۳۱۷ هق (۱۸۵۰-۹۹ بم)، خلیفه‌ی محمد احمد ابن عبدالله (مهدی سودانی). مهدی او را بعنوان خلیفه‌ی خود برگزید (۱۳۰۰ هق). پس از وفات مهدی در سودان به امارت نشست. نقشه‌ی استیلا بر مصر داشت، و با سپاهیان مصری و بریتانیائی جنگهای متعدد کرد. عاقبت دولت بریتانیا، که عملا فرمانروای مصر بود، در صدد تسخیر مجدد سودان برآمد؛ نیروهای تعائشی در ۱۳۱۶ هق (۱۸۹۸ بم) شکست قطعی یافتند. عبدالله به کردفان گریخت، و یک سال دیگر با شجاعت بسیار مقاومت کرد، و عاقبت در جنگ بقتل رسید.

عبدالله ابن محمد میانجی همدانی: ← عین‌القضاة همدانی.

عبدالله ابن محمود، شهاب‌الدین: ← شهید ثالث.

عبدالله ابن مسعود، صحابی: ← ابن مسعود.

عبدالله ابن مسلم، مورخ: ← ابن قتیبه.

عبدالله ابن مسلم ابن عقیل، از شهدای کربلا: ← کربلا، واقعه‌ی.

عبدالله ابن معاویه (abdollāhe 'bne mo'āvie)، ف ۱۲۹ هق، از بزرگان و دلیران آل ابی طالب در اواخر عهد بنی امیه. پدرش، معاویه، فرزند عبدالله ابن جعفر و نوه‌ی جعفر طیار (معروف به ذوالجناحین) بود. عبدالله ابن معاویه در ۱۲۷ هق در کوفه بر بنی امیه خروج کرد، و به مداین رفت، و عده‌ای را گرد خود جمع آورد، و حلوان و همدان و اصفهان و ری را تسخیر کرد، و یک چند در استخر فارس فرمان راند. اما سرانجام از سپاه امویان شکست خورد، و به هرات رفت، و عامل آنجا وی را بگرفت، و به امر ابومسلم خراسانی، که درین روزگار قدرت یافته بود، در هرات بقتل آورد. تاریخ قتل او را ۱۳۱ هق نیز گفته‌اند. قبر او در هرات مزاری معروف بوده است. (اینکه در مقاله‌ی جناحیه در کتاب حاضر محل قتل او اصفهان ذکر شده است نادرست، و هرات صحیح است.)

عبدالله ابن جعفر مؤسس فرقه‌ای است از شیعه که، به مناسبت لقب جعفر طیار، به فرقه‌ی جناحیه موسوم است.

عبدالله ابن معتز: ← ابن معتز.

عبدالله ابن مقفع (abdollāhe 'bne moqaffa')، نام اصلیش **روزبه** (ruzbeh)، ۱۰۶-۱۴۲ هق، از مشاهیر نویسندگان ایرانی‌الاصل زبان عربی و مترجم معروف کتابهای پهلوی به عربی؛ مه عراق. پدرش، دادویه (dāduye)، اهل جور (فیروزآباد) فارس، و عامل خراج حجاج ابن یوسف در عراق و فارس بود، و گویند بسبب تعدی به مردم در گرفتن خراج، به امر حجاج بر دستهای او چوب زده بودند، و بر اثر آن، انگشتهایش خشکیده و دستش لرزان شده بود، و بهمین سبب به مقفع معروف شد. عبدالله به خدمت عیسی ابن علی، عموی سفاح و منصور خلفای عباسی پیوست، و بر دست او اسلام آورد، و منصور دیوان انشاء خود بدو داد. در صحت اسلام او بعضی تردید کرده‌اند، و او را از زنادقه شمرده‌اند. بهر حال، عاقبت به اتهام زندقه به امر سفیان ابن معاویه‌ی مهلبی حاکم بصره، که از ابن مقفع کدورت داشت، بقتل رسید، بدین گونه که دستها و پاهای او را یکایک بریدند، و در پیش چشمش در تنوری گداخته انداختند، و در آخر باقی جثه‌ی او را به تنور افکندند. گویند اتهام زندقه بهانه‌ای بیش نبود، و سبب اصلی کینه‌ی منصور خلیفه بر او، و دستور پنهانی قتل وی به حاکم بصره بود.

از آثاری که از پهلوی به عربی ترجمه کرده است **کلیله و دمنه** و **خدای‌نامه** است. بعضی از کتب و رسائل ارسطو را در منطق نیز بعربی درآورد. از آثار دیگرش **ادب الصغیر، ادب الکبیر،** و **الیتیمه** بچاپ رسیده است.

عبدالله ابن میمون قداح: ← قداح.

عبدالله ابن وهب (abdollāhe 'bne vahb)، معروف به **راسبی** (rāsebi)، ف ۳۸ هق، از بزرگان و قدمای خوارج. وی عصر پیغمبر را درک کرد، و با سعد ابن ابی وقاص در فتوح عراق همراهی نمود. در جنگ صفین نیز با علی ع همراه بود، ولی در قضیه‌ی حکمیت به انکار برخاست، و به مخالفین علی بپیوست. خوارج او را به امارت خویش برگزیدند، و او در نهروان با علی جنگ کرد و کشته شد.

عبدالله ابن یاسین: ← مرابطون.

عبدالله ابیض (abdollāhe abyaz) [عبدالله ابن عباس ابن محمد ابن عبدالله]، از اعقاب امام زین العابدین ع، که قبرش در ری و به ← امامزاده عبدالله معروف است. پسر او حسین ابن عبدالله ابن عباس شاعر بوده است، و در سال ۳۱۹ هق در ری وفات یافته.

عبدالله ازبک: ← عبدالله ابن اسکندر.

عبدالله افغان، میر: ← میر عبدالله افغان.

عبدالله انصاری (abdollāhe ansāri) [شیخ‌الاسلام ابواسماعیل عبدالله ابن ابومنصور محمد ابن ابی ایوب انصاری]، مشهور به **خواجه عبدالله انصاری، خواجه عبدالله، خواجه‌ی انصاری، انصاری هروی** (haravi)، **پیر هری** (pire hari)، و **شیخ‌الاسلام هرات**، شعبان ۳۹۶-ذیحجه‌ی ۴۸۱ هق، نویسنده و شاعر فارسی‌زبان، و محدث و مفسر و صوفی معروف قرن ۵م هق. در کهندز هرات، در خانواده‌ای که نسب به ابوایوب انصاری، صحابی معروف، میرسانید، به دنیا آمد، و بنا بر مشهور، هم در کودکی، بسبب قوت حافظه، در کسب مقدمات و حفظ قرآن امتیازی یافت، و رفته رفته در حدیث و تفسیر نیز سرآمد گشت. با آنکه تحت نظر استادان شافعی‌مذهب به تحصیل آغاز کرد، بزودی مذهب حنبلی را برگزید، و بموجب بعضی روایات، در پاره‌ای موارد خشکی و تعصب نیز نشان میداد. یک چند به نیشابور، طوس، بسطام، مکه، و بغداد سفر کرد، و به تعلم و جمع و ضبط حدیث پرداخت. در بازگشت ازین سفر، به صحبت ابوالحسن خرقانی رسید، و سرانجام در زادگاه خود هرات سکونت جست، و در آنجا عنوان شیخ‌الاسلام یافت، و با آنکه در هرات چند

بار مورد تهدید مخالفان واقع شد، و حتی چند دفعه نیز او را از شهر اخراج کردند، غالباً نزد عامه به پارسائی و پاکی و خداپرستی مشهور بود.

خواجه عبدالله به زبان فارسی و عربی آثار منظوم و منثور داشت، و از آن جمله، مناجاتها و مجالس او، بسبب اشتمال بر نثر مسجع لطیف و پرمعنی، شهرت خاص دارد. مناجاتنامه‌ی او از سخنان الحاقی خالی نیست، چنانکه بعضی رسائل منسوب به او نیز، که بنام رسائل خواجه عبدالله انصاری در تهران بچاپ رسیده است (۱۳۱۹ هش)، موثق و معتبر نمیباشد. از آثار موثق او میتوان کتب ذیل را نام برد، ذم الکلام و اهله (zammo l.kalāme va ahlehi) (عربی)، در رد علم کلام و متکلمین؛ منازل السائرین (عربی)، در شرح مقامات و منازل اهل سلوک، که شروح متعدد بر آن نوشته‌اند؛ طبقات الصوفیه (فارسی)، که آن را از روی کتاب ابوعبدالرحمان سلمی به لهجه‌ی هروی املا کرده است؛ صدمیدان (فارسی)، در بیان مقامات اهل سلوک، که از بعضی جهات شباهت به منازل السائرین دارد. رباعیات و قطعات و قصاید فارسی نیز به او منسوب است، که صحت انتساب بسیاری از آنها محل تأمل است. رساله‌ای منثور به نام الهی‌نامه نیز به وی منسوب میباشد.

عبدالله بهبهانی، سید: ← بهبهانی، آقا سید عبدالله.

عبدالله تیموری، میرزا (mirzā abdollāhe teymuri)، معروف به **شیرازی**، ف ۸۵۵ هق، پادشاه (۸۵۴–۸۵۵ هق) سلسله‌ی تیموریان؛ پسر ابراهیم سلطان تیموری. بعد از وفات پدر، مورد تربیت عم خویش الغ بیگ واقع شد. بعد از قتل (۸۵۴ هق) عبداللطیف تیموری، وی یک چند در ماوراء النهر به سلطنت برخاست. اما چندی بعد در خراسان از سلطان ابوسعید گورکان شکست خورد، و بقتل رسید.

عبدالله راوندی: ← راوندیه.

عبدالله کرمانی، خواجه شهاب‌الدین: ← عبدالله مروارید.

عبدالله مبارک (abdollāhe mobārak)، شهرت **ابوعبدالرحمان عبدالله ابن مبارک ابن واضح مروزی** (vāzehe marvazi)، ۱۱۸–۱۸۱ یا ۱۸۲ هق، زاهد و فقیه و محدث و عارف مشهور ایرانی در قرن ۲م هق؛ مت مرو. نزد سفیان ثوری و مالک ابن انس فقه و حدیث آموخت، اما به عزلت و انزوا تمایل تمام داشت. نکته‌ها و سخنان بلند و پندآمیز در کتابهای صوفیه به او منسوب است. عبدالله ابن مبارک هنگامی که از سفر جهاد و غزا بازمیگشت در هیت (عراق) وفات یافت.

عبدالله محض (abdollāhe mahz)، شهرت **عبدالله ابن حسن مثنی** [عبدالله ابن حسن ابن حسن ابن علی ابن ابی طالب]، ف ۱۴۵ هق، از سادات و علویان حسنی؛ پسر حسن مثنی. سبب شهرت وی به عبدالله "محض" [= خالص] این بود که از جانب پدر نوه‌ی امام حسن و از جانب مادر نوه‌ی امام حسین بود، و از این روی، علوی خالص محسوب میشد. خلفای بنی امیه او را معزز می‌داشتند، و ابوالعباس سفاح خلیفه‌ی عباسی نیز او را احترام میگذاشت. اما در زمان منصور دو پسر او، محمد ابن عبدالله معروف به نفس زکیه و ابراهیم ابن عبدالله معروف به قتیل باخمری، داعیه‌ی خلافت و خروج بر خلیفه‌ی عباسی داشتند، و بهمین جهت، منصور به عبدالله محض بدگمان شد، و مردی را به نام عُقبَة ابن مُسلم به جاسوسی گماشت، و او عبدالله را بفریفت، و از راه او از اخبار دعوت سرّی علویان آگاه شد، و این امر را به منصور خبر داد. منصور در سفر حج سال ۱۴۰ هق او را گرفت و به حبس انداخت، و در سفر حج سال ۱۴۴ هق او و دیگر زندانیان علوی را با خود به عراق برد. عبدالله در روز عید اضحی سال ۱۴۵ هق در زندان مرد، و بنا به اکثر روایات، به دستور منصور بقتل رسید.

عبدالله مروارید (abdollāhe morvārid)، شهرت **خواجه شهاب‌الدین عبدالله کرمانی**، متخلص به **بیانی** (bayāni)، ف ۹۲۲ هق، منشی و دبیر، شاعر، موسیقیدان، خوشنویس، و وزیر معروف اواخر عصر تیموری در هرات؛ پسر خواجه شمس‌الدین محمد کرمانی. پدرش را یکی از پادشاهان تیموری به ریاست قطیف بحرین فرستاده بود، و او، به هنگام بازگشت، مرواریدهائی به رسم تحفه نزد پادشاه آورد، و به "مروارید" ملقب شد. پسرش نیز همین شهرت را یافت.

عبدالله مروارید مدتی منشی و دبیر سلطان حسین بایقرا بود، و پس از امیر علیشیر نوائی، به وزارت رسید. وی انواع خطوط را خوش مینوشته، و از آلات موسیقی مخصوصاً در نواختن قانون استاد مسلم بوده است. در پایان عمر گوشه‌گیری اختیار کرد، و به کتابت قرآن پرداخت. پس از اینکه شاه اسماعیل I صفوی بر خراسان فرمانروا گردید او را عزت بسیار بخشید، و از گوشه‌گیری بدر آورد، اما او بسبب بیماری استعفا کرد، و از ملازمت وی عزلت گزید، و تاریخ آن روزگار را به نظم پرداخت و تمام کرد، اما کتابی که به نثر درین باره نوشته بود ناتمام ماند. آثارش، علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، عبارتست از مثنوی خسرو و شیرین (ناتمام)، تاریخ شاهی، و مجموعه‌ی رباعیاتی به نام مونس الاحباب (موجود در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران). مجموعه‌ای از منشآت و مکاتیب او با عنوان شرفنامه توسط ه. ر. رومر همراه با ترجمه و تفسیر به زبان آلمانی چاپ شده است (ویسبادن، ۱۹۵۱).

عبدالله مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

عبدالله مغربی: ← شیخ صنعان.

عبدالله‌نامه: ← شرفنامه‌ی شاهی.

عبدالله و فضل‌الله، امامزاده (abdollāho fazlol-lāh)، معروف به **امامزاده روشن** (rošan)، امامزاده‌ای در کنار جاده‌ی گرگان به بندر شاه، در محل انشعاب جاده‌ی کردکوی. مدخل گچبری ظاهراً از قرن ۱۰م هق است؛ گنبد جدیدی روی عمارت قدیم برپا شده و داخلش گچبری زیبا دارد. صندوق منبت و دو لنگه در نفیس آن از قرن ۹م هق میباشد.

عبدالمجید I (abdolmajid-)، ۱۲۳۸–۷۷ هق (۱۸۲۳–۶۱ بم)، سلطان (۱۲۵۵–۷۷ هق، مطابق ۱۸۳۹–۶۱) عثمانی؛ پسر و جانشین سلطان محمود II. در هنگام جلوس او، وضع مملکت عثمانی بحرانی بود؛ محمد علی پاشا دگر بار قیام کرده بود، و پسرش ابراهیم پاشا با لشکری عازم قسطنطنیه بود؛ مقامات دینی عثمانی، که از اصلاحات محمود خشمگین بودند، توطئه کرده بودند که محمد علی را به سلطنت عثمانی بنشانند. اما مداخله‌ی دولتهای مقتدر اروپا (روسیه، اطریش، و انگلستان) امپراطوری عثمانی را نجات داد. مهمترین وقایع سلطنت او یکی اعلام فرمان معروف به خط شریف گلخانه (۱۲۵۵ هق، مطابق ۱۸۳۹) است که صراحةً امنیت جانی و مالی، آزادی مذهبی و فردی، و تامین عدالت و مساوات را در میان اتباع ترکیه مقرر میداشت (نیز ← تنظیمات)؛ و دیگری ← جنگ کریمه. نیز اغتشاشات و شورشها و کشتارهائی در کردستان، امیرنشینهای دانوب، بوسنی، مونتنگرو، لبنان، و جده روی داد؛ شورش دروزیه و قتل عام فرانسویان در ۱۸۶۰، بعلت ضعف سلطان عثمانی، منجر به مداخله‌ی دولتهای اروپائی در سوریه و تنبیه شورشیان گشت. در عهد او در اداره‌ی ایالات و ولایات، و در نظام، تعلیم و تربیت عمومی، و ضرب سکه اصلاحاتی، با وجود مخالفتهای طبقه‌ی ممتاز، بعمل آمد، و بیمارستانها و اولین تماشاخانه دایر گردید. از زمان او شاهزادگان عثمانی لقب افندی یافتند، و او نخستین پادشاه عثمانی است که به یکی از زبانهای غربی (فرانسه) تکلم میکرد. ولخرجیهای او سرانجام باعث ضعف اقتصادی عثمانی در قرن ۱۹م گردید. بزرگترین صدر اعظمهای دوران سلطنت او رشید پاشا، علی پاشا، و خسرو پاشا بودند.

عبدالمجید II (abdolmajid-)، ۱۸۶۸–۱۹۴۴، آخرین خلیفه‌ی عثمانی. در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۲، مجلس ملی ترکیه او را جانشین سلطان محمد VI (که پس از الغای سلطنت در ۱ نوامبر ۱۹۲۲ به یک کشتی جنگی انگلیسی پناهنده شده بود) در خلافت اعلام کرد. طولی نکشید که مخالفین حکومتی که مصطفی کمال پاشا در آنکارا برقرار کرده بود گرد خلیفه که هیچگونه قدرت واقعی نداشت گرد آمدند. مصطفی کمال با اعلام جمهوریت (۲۹ اکتبر ۱۹۲۳) به این دسایس خاتمه داد، و در ۲ مارس ۱۹۲۴ مجلس ملی کبیر خلافت را نیز ملغی ساخت. عبدالمجید روز بعد از استانبول خارج شد، در پاریس درگذشت.

عبدالمطلب ابن هاشم (abdol.mottalebe 'bne hāšem)، ف ح ۵۷۹ بم، از سادات و بزرگان قریش در جاهلیت؛ جد پیغمبر اسلام؛ مت یثرب (مدینه). در مکه بزرگ شد. گویند نامش شیبه (šayba) بود، و چون عمویش، مطلب ابن عبد مناف، او را پس از مرگ هاشم، برای دستیاری خویش، به مکه آورد، نزد عامه به عبدالمطلب معروف شد. عبدالمطلب به خرد و فصاحت شهره بود، و نزد قریش نفوذ و حرمت تمام داشت. سقایت و رفادت کعبه (آب دادن به زائرین کعبه و تهیه‌ی غذا برای آنان) را از پدر به ارث برد. گویند چاههای متعدد (از جمله زمزم) را مجدداً حفر کرد. معروف است که در لشکرکشی ابرهه به مکه، عبدالمطلب بعنوان سید قریش نزد او رفت، و خواستار شتران خود شد، و ابرهه که دید عبدالمطلب در باب خانه‌ی کعبه، که وی قصد خراب کردن آنرا داشت، سخنی نمیگوید و شفاعتی نمیکند در تعجب شد؛ عبدالمطلب به او گفت که "من صاحب شترانم، و خانه‌ی کعبه خود صاحبی دارد."

عبدالمطلب با فاطمه بنت عمرو ازدواج کرد،

و از او فرزندان بسیار آورد، که عبدالله ابن عبدالمطلب(پدر محمد ص) و ابوطالب از آن جمله بودند.

عبدالملک I (abdol.malek-) [ابوالفوارس عبدالملک ابن نوح سامانی (abol.favāres)]، ملقب به **امیر رشید** (amire rašid)، ح ۳۳۳ـشوال ۳۵۰ هق، ۵مین پادشاه (ربیع‌الآخر ۳۴۳ـشوال ۳۵۰ هق) از سلسله‌ی سامانیان. وی در ۱۰ـسالگی بجای پدرش نوح I به امارت نشست (ربیع الآخر ۳۴۳ هق). در آغاز سلطنت با فتنه‌ی ابوعلی چغانی‌ـکه از مطیع خلیفه فرمان ایالت خراسان داشت، و رکن‌الدوله‌ی دیلمی نیز با او همدست بودـمواجه شد، ولی به کومک ابوسعید فرغانی، سپهسالار خراسان، ابوعلی را عقب نشاند. چون ابوعلی چغانی درین بین وفات یافت، و ابو سعید فرغانی اصفهان را بوسیله‌ی محمد ابن ماکان از دست رکن‌الدوله‌ی دیلمی گرفت، رکن‌الدوله از در صلح و دوستی درآمد، و مقرر شد (۳۴۴ هق) که ری و اصفهان از آن رکن‌الدوله باشد، و او هر سال ۲۰۰٬۰۰۰ دینار به عبدالملک بپردازد. بعد از کشته شدن ابوسعید فرغانی، سپهسالاری خراسان به ابوالحسن سیمجور رسید، و ابوجعفر عتبی وزارت یافت (۳۴۵ هق). اما چندی بعد، ابوالحسن سیمجور از سپهسالاری معزول شد، و ابومنصور طوسی سپهسالار گشت (۳۴۹ هق)، و او نیز اندکی بعد معزول شد، و البتکین به سپهسالاری رسید (۳۴۹ هق). عبدالملک، بعد از ۷ سال امارت، روزی در حال مستی به چوگان‌بازی پرداخت، و از اسب بیفتاد و بمرد. وزارت او را، بعد از عزل ابوجعفر عتبی ابوعلی بلعمی داشت.

عبدالملک II [ابوالفوارس عبدالملک ابن نوح سامانی]، ۹مین پادشاه (صفر-ذیقعده‌ی ۳۸۹ هق) سلسله‌ی سامانیان؛ برادر منصور II. بعد از عزل و خلع برادر، بدست بکتوزون و فائق خاصه، به امارت نشست (صفر ۳۸۹ هق)، ولی زمام همه‌ی امور در دست فائق و بکتوزون بود. پس از جلوس او، محمود غزنوی بقصد تنبیه فائق و بکتوزون لشکر آورد، و در حدود مرو آنها را شکست داد، و خراسان را بگرفت. ایلک خان نیز، به بهانه‌ی حمایت از عبدالملک II، از سمرقند به بخارا آمد، و شاهزادگان سامانی و رجال دولت عبدالملک را بگرفته بند کرد، و به اوزکند فرستاد (ذیقعده‌ی ۳۸۹ هق). عبدالملک II متواری شد، و ایلک خان جاسوسان بطلب او فرستاد، و وی عاقبت دستگیر شد. ایلک خان او را نیز بند برنهاد، و به اوزکند فرستاد تا در حبس بمرد، و گویند ایلک خان او را بکشت.

عبدالملک ابن زهر: ← ابن زهر.

عبدالملک ابن محمد، ابومروان: ← ابن زهر.

عبدالملک ابن محمد شیرازی: ← عبدالملک شیرازی.

عبدالملک ابن مروان (abdol.maleke 'bne marvān)، ۲۶-۸۶ هق، ۵مین خلیفه‌ی (۶۵-۸۶ هق) اموی؛ پسر مروان ابن حکم. در مدینه تربیت یافت، پس از مرگ پدرش به خلافت نشست.

در آغاز خلافت او، عراق، شام، و حجاز آشفته بود. در مکه، عبدالله ابن زبیر به خلافت نشسته بود. مختار ثقفی، به خونخواهی امام حسین ع، در کوفه خروج کرد (۶۶ هق). عبدالله برادر خود مصعب ابن زبیر را به جنگ مختار و تصرف کوفه فرستاد. مختار مغلوب شد (۶۷ هق)، و کوفه بدست مصعب افتاد. عبدالملک، برای اینکه بتواند با فراغ بال کار عراق را سامان دهد، در ۶۹ هق پیمان ترک مخاصمه‌ای با امپراطور روم منعقد کرد، و بلافاصله از دمشق عازم عراق گردید. عاقبت در ۷۲ هق مصعب در جنگ با سپاهیان خلیفه بقتل رسید، و عبدالملک وارد کوفه شد، و بلافاصله حجاج را به جنگ عبدالله ابن زبیر در مکه گسیل داشت. عبدالله کشته شد (۷۳ هق)، و مکه به تصرف حجاج درآمد، و از آن پس، حجاج در نزد خلیفه عزیز شد، و خلیفه حکومت حجاز را به وی داد، و وی بعداً حکومت عراق و خراسان نیز یافت. چندی بعد فتنه‌ی ابن اشعث روی داد که سرانجام منتهی به شکست و فرار و مرگ ابن اشعث گردید. در ۷۳ هق، جنگ با دولت روم‌ـبسبب امتناع امپراطور روم از قبول سکه‌ی طلای جدیدی که به امر عبدالملک ضرب شده بود (← دینار)ـ تجدید گردید. اگرچه در آغاز فتوحاتی در آسیای صغیر و ارمنیه نصیب قوای خلیفه، که برادر وی محمد ابن عبدالملک فرماندهی آنها را داشت، گردید، این فتوحات از جنبه‌ی ارضی اهمیتی نداشت، ولی زمینه را برای لشکرکشیهای جانشین عبدالملک فراهم ساخت.

عبدالملک در دمشق درگذشت، و پسرش ولید ابن عبدالملک به جای وی به خلافت نشست.

عبدالملک خلیفه‌ای باهیبت و کاردان و بخیل بود، و از شعر و ادب اطلاع بسیار داشت. در سیاست، به تقویت و تکریم عنصر عربی و به تحقیر موالی اصرار داشت و، به تبعیت از سیاست او، حجاج در عراق با موالی به شدت و خشونت رفتار نمود. علی رغم کشمکشهای داخلی و جنگهای خارجی، عبدالملک دستگاه اداری کارآمدی برای تنظیم امور قلمرو خلافت سازمان داد، و اصلاحات مؤثری بعمل آورد. در عهد وی، دیوانهای مالیاتی از زبانهای یونانی و فارسی به عربی نقل شد (نیز ← صالح ابن عبدالرحمان). بجای دینار رومی، دینار جدیدی با طراز اسلامی ضرب کرد. از کارهای دیگرش بنای قبة الصخره در بیت المقدس است.

عبدالملک ابن نوح، شاهان سامانی، ← عبدالملک I؛ عبدالملک II.

عبدالملک شیرازی (abdol.maleke širāzi) [ابوالحسین عبدالملک ابن محمد شیرازی (abol-hoseyn)]، نه نیمه‌ی دوم قرن ۴م هق، ریاضیدان ایرانی. به کومک ترجمه‌های عربی مخروطات آپولونیوس که بوسیله‌ی هلال حمصی و ثابت ابن قره فراهم شده بود، تلخیصی (به عربی) از کتاب آپولونیوس در باب مخروطات بپرداخت، که نسخه‌های خطی آن موجود است. مختصری نیز از مجسطی فراهم کرد، که بعدها قطب‌الدین شیرازی آنرا به فارسی ترجمه کرد.

عبدالمؤمن ابن علی (abdol.mo'mene 'bne ali) یا **عبدالمؤمن موحدی** (movahhedi)، ملقب به **امیرالمؤمنین** (amirol.mo'menin)، ف ۵۵۸ هق (۱۱۶۳ بم)، مؤسس دولت موحدون، و اولین فرمانروای (۵۲۷-۵۵۸ هق) آن سلسله. در ۵۱۱ (؟) هق به ابن تومرت (ف ۵۲۴ هق) پیوست، و از خاصان وی گردید، و سه سال پس از وفات وی، رسماً جانشین او شد. نخست هم خود را صرف برانداختن مرابطون کرد؛ پس از جنگهای طولانی در مراکش و لغ الجزایر، و مخصوصاً بعد از مرگ علی ابن یوسف ابن تاشفین، امیر مرابطون، عبدالمؤمن فتوحات خود را بسط داد، و عاقبت در ۵۴۱ هق (۱۱۴۷ بم) شهر مراکش را که پایتخت مرابطون بود گرفت، و بدینگونه دولت مرابطون برافتاد. ظاهراً پس از فتح مراکش بود که وی خود را امیرالمؤمنین خواند. سپس به بسط قلمرو خود پرداخت. پس از تصرف (۵۵۴ هق) تونس، عازم مهدیه شد، و این شهر را که در دست روژه‌ی II سیسیل و سخت محکم بود تصرف کرد (۵۵۵ هق، مطابق ۱۱۶۰ بم)، و در ضمن این فتوحات، سوس، قیروان، و طرابلس غرب را هم گرفت، و سپس به شهر مراکش بازگشت، و در ۵۵۶ هق عازم اسپانیا شد، و جبل طارق را مرکز خود قرار داد. در اوایل سال ۵۵۸ هق به مراکش بازگشت، و در صدد لشکرکشی مجدد به اسپانیا برآمد، ولی در همان سال درگذشت. عبدالمؤمن سلطنت را در خاندان خود موروثی کرد، و در ۵۴۹ هق پسر خویش محمد را به ولایتعهدی برگزید. نیز ← موحدون. شهر رباط اصلا مرکز تجمع سپاهیان عبدالمؤمن برای جهاد در اسپانیا بود.

عبدالمؤمن ابن هبةالله: ← شرف‌الدین شفروه.

عبدالمؤمن ابن یوسف: ← صفی‌الدین ارموی.

عبدالمؤمن ارموی: ← صفی‌الدین ارموی.

عبدالمؤمن موحدی: ← عبدالمؤمن ابن علی.

عبدالواسع جبلی (abdol.vāse'e jabali)، ف ۵۵۵ هق، شاعر پارسی‌گوی و از مداحان سلطان سنجر. از مردم غرجستان بود، و چندی در هرات میزیست، و سپس به غزنه رفت، و به خدمت بهرامشاه غزنوی پیوست. در شعر فارسی و عربی دست داشت، و اشعار ملمع نیز میسرود، به صنایع لفظی اهمیت میداد. دیوانش (چاپ لاهور، ۱۸۶۲) بیشتر مشتمل بر قصاید میباشد. عبدالواسع از راویان حدیث نیز بوده و سمعانی در هرات از او استماع حدیث کرده است.

عبدالوهاب سبکی: ← سبکی، خاندان.

عبدالوهاب شعرانی: ← شعرانی، عبدالوهاب.

عبدان کاتب: ← قرامطه، III، IV.

عبد صالح: ← امام موسی کاظم.

عبد ضخم (abde zaxm)، از قبایل قدیم عرب بائده، که در طائف سکونت داشتند. بر طبق کتب انساب، ایشان از نژاد عبد ضخم ابن اِرَم ابن سام ابن نوح بودند.

عبد قیس، قبیله‌ی عرب، ← عبدالقیس.

عبدل‌آباد (abdolābād)، ده (جم ۲٬۰۷۵ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش فیض‌آباد، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، در ۶کیلومتری ل‌ش فیض‌آباد.

عبدلی، عربستان جنوبی، ← لحج.

عبد مناف [عبد مناف ابن قصی ابن کلاب (abde manāfe 'bne qosayye 'bne kelāb)]، معروف به **قمرالبطحاء** (qamaro'l.bathā')، یکی از اجداد پیغمبر اسلام، که امارت قبیله‌ی قریش با او بود. بعضی نام او را مغیره (moqayra) نوشته‌اند، و عبد مناف را لقب او دانسته‌اند. وی در مکه درگذشت و فرزندان او عبارت بودند از مطلب، هاشم، عبد شمس، نوفل، ابوعمرو، و ابو عبید. شجره در مقاله‌ی محمد ملاحظه شود.

عبد مناف ابن عبدالمطلب: ← ابوطالب.
عبد نغو: ← دانیال، رفقای.
عبدولی یا **عوددلی**، شعبه‌ی قبیله‌ی شکاک، ← شکاک.
عبدولی، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.
عبده (oboda)، شاهان نبطی، ← نبطیان.
عبده، محمد: ← محمد عبده.
عبرانیان. برای تاریخ عبرانیان، ← یهود. برای ادبیات عبری ← عبری، ادبیات.
عبرانیان[1] (ebrāniān) یا **رساله به عبرانیان**، ۱۹امین کتاب عهد، منسوب به پولس حواری. پیش از ۹۰ بم نوشته شده است، و ظاهراً خطاب به مسیحیان عبرانی (یهودی) است که، بر اثر شکنجه و آزار، بیم بازگشت آنان به یهودیت بوده است. مباحث عمده‌ی آن عبارتست از بیان برتری دین جدید (عیسویت) بر دین قدیم (یهودیت)؛ بیان برتری عیسی مسیح بر فرشتگان و بر موسی؛ و اندرز به مؤمنان به پایداری در ایمان.
عبرت (ebrat)، تخلص و شهرت **محمد علی مصاحبی**، ۱۲۸۳ هق-۱۳۲۱ هش، شاعر و خوش‌نویس (خط نسخ) ایرانی؛ مه اصفهان. مردی وارسته بود، و قسمتی از عمر را به سیاحت گذرانید، و سپس در تهران اقامت گزید. منتخب غزلیات عرفانی او بطبع رسیده است. از تألیفاتش تذکره‌ای است بنام مدینة الادب، مشتمل بر زندگینامه‌ی شعرای معاصر، که نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی موجود است، و نیز نامه‌ی فرهنگیان در همین موضوع. شعر عبرت هم از نظر قالب و هم از نظر مضمون تقلید آثار سعدی و حافظ است، و اغلب رنگ عرفانی دارد.
عبرت‌نامه: ← صبای کاشانی.
عبری، ادبیات (ebri). اولین آثار ادبی بزرگ یهود کتاب عهد قدیم و آپوکریف است؛ قسمتهائی از عهدین غیر قانونی و نیز ← طومارهای بحر المیت پیش از فتح (۷۰ قم) مملکت یهودا بدست تیتوس تدوین شده است. ادبیات قدیم یهود عمدةً بزبان عبری است، اگرچه دارای آثاری به زبانهای یونانی و آرامی و عربی نیز هست. در قرن ۲م دوره‌ی تلمودی آغاز گردید، که تا قرن ۶م ادامه یافت، و تلمود در این قرون جمع‌آوری و تحریر و تفسیر گردید. میدراش (مجموعه‌ی هلاخا و هگادا) نیز از همین دوره میباشد. در قرن ۶م ترگوم اتمام پذیرفت. در قرون ۶م و ۷م در فلسطین سوره فراهم گردید. در بابل، بعد از قرن ۶م آثار متعددی در ادبیات عبری پدید آمد. از قرن ۱۱م، که مراکز علمی بابل تعطیل شد، مرکز فعالیت ادبی یهود به اسپانیا منتقل گشت، و در آنجا و تا حدی نیز در ایتالیا، قرنها ادبیات یهود رونق داشت، و اشعار نغز (تحت نفوذ ادبیات عرب و هند) و آثار فلسفی پدید آمد. سپس آثار فلسفی و اخلاقی تحت الشعاع آثار عرفانی قرار گرفت، و این حال در قرن ۱۴م به اوج رسید. از نویسندگان و فضلای معروف یهود در قرون وسطی سعید فیومی، ابن جبرون، راشی، ابوالحسن الباوی، ابراهیم ابن عزرا، موسی ابن میمون، ابراونل، و یوسف فارو را میتوان نام برد.
پس از جنگهای صلیبی (از قرن ۱۴م به بعد) یهودیان مورد آزار و تعقیب قرار گرفتند، و ناچار از کشوری به کشوری رانده میشدند، ولی ادبیات خود را که بیش از پیش متکی به عهد بود حفظ کردند. دوره‌ی نوین ادبیات یهود با ← موزس مندلسون (قرن ۱۸م) آغاز میگردد. از شخصیتهای معروف قرن ۱۹م ز. آلوی و مندل موخر سفوریم را میتوان نام برد. با نهضت صهیونیت، ادبیات عبری جانی تازه گرفت، و فلسطین مجدداً کانون پخش آثار ادبی عبری گردید. بعد از ۱۹۴۸، که مملکت اسرائیل تشکیل شد، مجال بیشتری برای نویسندگان و علمای یهود فراهم آمد. در خارج مملکت اسرائیل، نویسندگان یهودی معمولا به زبان محلی یا به زبان یدیش مینویسند.
عبری، زبان (ebri)، یکی از ← زبانهای سامی، متعلق به شعبه‌ی کنعانی. ← زبان، جدول (ص ۱۱۶۶). زبان عبری از ۱۹۴۸ زبان ملی دولت اسرائیل است. نیز ← عبری، ادبیات.
عبس، از شاخه‌های گروه قیس ابن عیلان. نیز شجره‌ی ص ۱۰۷۴ ملاحظه شود.
عبس، سوره‌ی: ← اعمی، سوره‌ی.
عبور[2] (obur)، در نجوم. ۱- بطور کلی، گذشتن یک نقطه یا یک جرم فلکی از محاذات یک دایره‌ی عظیمه‌ی فلکی یا از میدان رؤیت تلسکوپ، یا گذشتن یک جرم فلکی از برابر قرص جرم بزرگتر دیگر. مثلا در حرکت یومی، هر ستاره شبانروزی دو بار از دایره‌ی نصف النهار شخص راصد عبور میکند، که عبارتند از نقاط تقاطع مدار یومی آن ستاره با دایره‌ی نصف النهار مذکور. مواضع عبور ستارگان حول قطبی از دایره‌ی نصف النهار یکی بالای قطب است (عبور عُلیا) و دیگری در زیر آن (عبور سُفلی)؛ در عبور علیا، ستاره منتهای ارتفاع خود را دارد و در عبور سفلی حد اقل آنرا. نیز ← تحویل. ۲- **عبور زهره و عطارد از برابر قرص خورشید**، یا بالاجمال، **عبور زهره و عطارد**، حائز اهمیت خاص است. این دو سیاره بر مدارهائی در داخل مدار زمین و بر گرد خورشید دوران میکنند؛ بنا بر این، اگر صفحات این مدارات بر صفحه‌ی دایرة البروج منطبق بود سیاره در هر دوره‌ی هلالی (← سیارات، قسمت IV، ص ۱۳۸۸) باید از میان زمین و خورشید بگذرد. بعلت کوچکی اقطار ظاهری این دو سیاره نسبت به خورشید، هنگام گذشتن آنها از میان زمین و خورشید، همچون لکه‌های کوچکی دیده میشوند که بر روی قرص درخشان خورشید حرکت میکنند، و همین پدیده است که به نام عبور زهره یا عبور عطارد نامیده میشود.
مدارهای عطارد و زهره هر دو نسبت به صفحه‌ی دایرة البروج تمایل دارند، و نتیجه‌ی این تمایل آن است که عبور در هر دوره‌ی هلالی صورت نمیگیرد، بلکه این پدیده تنها وقتی اتفاق می‌افتد که سیاره هنگام گذشتن از نزدیک یک عقده (← عقدتین) به حالت مقارنه‌ی سفلی درآید. عبور عطارد فقط در ماههای مه و نوامبر ممکن است حادث شود، که در آن ماهها زمین خط عقدتین را قطع میکند، و عبور زهره فقط در یکی از ماههای ژوئن و دسامبر صورتپذیر است. بعلت نزدیکتر بودن عطارد به خورشید، عبور آن بیش از عبور زهره اتفاق می‌افتد، چنانکه از جدول ذیل مشهود است.

عطارد		زهره	
۱۹۶۵	۷ نوامبر	۱۸۷۴	۹ دسامبر
۱۹۷۰	۸ مه	۱۸۸۲	۶ دسامبر
۱۹۷۳	۹ نوامبر	۲۰۰۴	۸ ژوئن
۱۹۸۶	۱۲ نوامبر	۲۰۱۲	۶ ژوئن
۱۹۹۳	۵ نوامبر	۲۱۱۷	۱۱ دسامبر
۱۹۹۹	۱۵ نوامبر	۲۱۲۵	۸ دسامبر

نخستین رصد ثبت‌شده‌ی عبور زهره توسط هارکس در انگلستان صورت گرفت (۱۶۳۹)، و از آن زمان تا کنون ۴ عبور دیگر حادث شده است. چون رصد مدت عبور سیاره از برابر قرص خورشید از نقاط بسیار دور از یکدیگر واقع بر سطح زمین وسیله‌ای برای اندازه‌گیری یکی از ثابتهای مهم نجومی یعنی اختلاف منظر خورشید است، پیوسته در این عبورها هیئتهای نجومی برای تعیین زمان عبور به نقاط مختلف زمین اعزام میشده‌اند، چنانکه در عبور ۹ دسامبر ۱۸۷۴ زهره (شوال ۱۲۹۱ هق) عده‌ای از راصدین از برلین به تهران آمدند، و بر بام عمارت باغ سپهسالار آن را رصد کردند. در سالهای اخیر وسایل دقیق دیگری برای تعیین اختلاف منظر خورشید پیدا شده است، و رصد عبور تنها برای تعیین وضع صحیح سیاره و تعیین دقیقتر اجزای مشخصه‌ی مدار آن بکار میرود.
عبور سفلی، در نجوم، ← عبور.
عبور علیا، در نجوم، ← عبور.
عبهر العاشقین (abharo 'l-'āšeqin)، کتابی بفارسی، در بیان عشق عرفانی، تألیف ابومحمد روزبهان بقلی فسوی (ruzbehāne baqlie fasavi)، مشهور به شیخ شطاح (šeyxe šattāh)، ف ۶۰۶ هق، از عرفای قرون ۶م و ۷م هق. کتاب مشتمل بر ۳۲ فصل است. عبهر بمعنی نرگسی است که میان گل آن زردرنگ است، و معنی نام کتاب نرگس عاشقان میباشد. این کتاب در سال ۱۳۳۷ هش در تهران چاپ شده است.
عبید ابن الابرص (abide 'bne 'l-'abras)، شاعر عرب جاهلی، از قبیله‌ی بنی اسد، معاصر امرؤ القیس. دیوانش بطبع رسیده است (لیدن، ۱۹۱۳).
عبید ابن عمیر لیثی: ← محمد، قسمت ۵.
عبیدالله، شیخ (šeyx obeydol.lāh)، ف ح ۱۳۰۰ هق، فتنه‌جوی یاغی کرد در سلطنت ناصرالدین شاه قاجار. از فرقه‌ی نقشبندیه بود، و در میان کردان هکاری اتباعی داشت. در اوقات جنگ روس و عثمانی مقداری اسلحه بدست آورد، و در صدد برآمد که اکراد سرحد بین ایران و عثمانی را تحت ریاست خود درآورد. در اواخر سال ۱۲۹۷ هق، حمزه آقا، حاکم ساوجبلاغ، نیز بدو پیوست، و عبیدالله فتنه‌ای برپا کرد، و ارومیه، ساوجبلاغ، میاندوآب، و مراغه را میدان تاخت و تاز و تاراج قرار داد، و حتی تبریز در معرض تهدید او قرار گرفت. ناصرالدین شاه حمزه میرزا حشمت‌الدوله را مأمور سرکوبی او کرد، ولی وی در صائین قلعه درگذشت (۱۲۹۷

(1)Hebrews (2)transit

هق)، و حاج میرزا حسین خان سپهسالار و امیر نظام گروسی مأمور فرو نشاندن فتنه‌ی شیخ عبیدالله شدند. عبیدالله در حدود ارومیه از قوای دولتی شکست خورد، و به خاک عثمانی گریخت. دولت عثمانی که تازه از جنگ با روسیه رهائی یافته بود، و نمیخواست وارد ماجرای تازه‌ای شود، شیخ را به قسطنطنیه فرستاد، اما وی از آنجا گریخت، و از راه قفقاز عازم سرحدات آذربایجان گشت، و باز دستگیر شد. عاقبت در مکه درگذشت.

عبیدالله ابن زیاد (obeydol.lāhe 'bne ziād)، فد ۶۷ هق، سردار اموی و والی خراسان و عراق در زمان امویان؛ پسر زیاد ابن ابیه. دشمنان او، یعنی شیعیان، وی را، به نام مادرش، "فرزند مرجانه" (marjāne) میخوانده‌اند. در ح ۵۴ هق، به سن ۲۵ سالگی ولایت خراسان یافت، و چندی بعد از جیحون گذشته تا بخارا بتاخت. در ۵۵ یا در ۵۶ یا در ۵۷ هق فرمانروائی بصره یافت، و در دفع فتنه‌ی خوارج اهتمام کرد. در سال ۶۰ هق، با حفظ عنوان امارت بصره، امارت کوفه نیز از جانب یزید ابن معاویه بدو داده شد؛ در کوفه، مسلم ابن عقیل را کشت، و برای جنگ با امام حسین ع لشکری به کربلا فرستاد. بعد از وفات یزید ابن معاویه، عبیدالله ناچار شد از عراق به شام رود. در آخر خلافت مروان I اموی دیگر بار امارت عراق یافت؛ نخست بر توابین غلبه کرد، اما بعد با قیام مختار ثقفی مواجه شد، و یک بار در ذیحجه‌ی ۶۶ هق و بار دیگر در محرم ۶۷ هق در نزدیک موصل از دست یاران مختار مغلوب شد، و در این بار دوم بقتل رسید (نیز ← حصین ابن نمیر؛ ابراهیم ابن مالک).

عبیدالله ابن عبدالله ابن طاهر: ← عبیدالله طاهری.

عبیدالله ابن عبدالله مخزومی قرشی: ← فقهای سبعه.

عبیدالله ابن قیس الرقیات، شاعر عرب عصر اموی، ← عربی، ادبیات، قسمت x.

عبیدالله ابن محمد فاطمی: ← عبیدالله المهدی.

عبیدالله احرار (obeydol.lāhe ahrār) یا **خواجه عبیدالله** یا **خواجه‌ی احرار،** عنوان و شهرت **ناصرالدین عبیدالله نقشبندی،** فد ۸۹۵ هق، عارف مشهور ماوراء النهر و از مشایخ بزرگ نقشبندیه. وی در ماوراء النهر و خراسان در زمان خود شهرت و نفوذ تمام داشت. در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام‌الدین خاموش ارشاد و تربیت یافت. پادشاهان عصر نسبت به او ارادت مخصوص میورزیدند. سلطان ابوسعید گورکان چند بار پیاده در رکاب او حرکت کرد. چند تن از شاهزادگان تیموری هم، یک بار که در صدد محاربه بودند و حتی در نزدیک سمرقند صفوف جنگ را آراسته بودند، به اشارت او دست از جنگ کشیدند و مصالحه کردند. عبدالرحمان جامی و امیر علیشیر نوائی مرید و تربیت‌یافته‌ی او بودند. علما و صوفیه‌ی خراسان مکرر از هرات و سایر بلاد به ماوراء النهر برای زیارت او مسافرت میکردند. عبیدالله احرار در سمرقند میزیست، و همانجا وفات یافت، و مدفون شد.

عبیدالله المهدی (obeydol.lāhe 'l.mahdi) یا **مهدی عبیدالله** یا **عبیدالله ابن محمد فاطمی** یا **مهدی فاطمی،** ۲۵۹–۳۲۲ هق، مؤسس دولت علویان المغرب و جد خلفای فاطمی مصر، و اولین خلیفه‌ی (۲۹۷–۳۲۲ هق) فاطمی مصر. در باب نسب و تبار او اختلاف است، و وی احتمالا نوه‌ی عبدالله ابن میمون قداح بوده است، اگرچه خودش مدعی انتساب به پیغمبر اسلام از طریق دختر وی فاطمه‌ی زهراء بوده است، و بعضی هم او را برادر امام قائم شمرده‌اند. در هر حال، عبیدالله نخست در شام میزیست، و از آنجا کسانی به المغرب فرستاد تا مردم را به ظهور "مهدی" (امام زمان) بشارت دهند، و به او دعوت کنند، و عده‌ای نیز دعوت او را پذیرفتند (این اوضاع مقارن تبلیغات ابوعبدالله شیعی در افریقای شمالی بود). مکتفی، خلیفه‌ی عباسی، چون از نشر دعوت عبیدالله آگاه شد در صدد آزار او برآمد، اما وی فرار کرد، و به لباس یک نفر تاجر از مصر گذشت، و عاقبت به شیعی پیوست. سرانجام اغالبه برافتادند، و عبیدالله فاتحانه وارد رقاده شد (۲۹۷ هق).

پس از آن، مهدی به توسعه‌ی قلمرو خود پرداخت. حاکمی برای تبلیغ دعوت فاطمیان به سیسیل فرستاد. تاهرت را گرفت. سپس در صدد تصرف مصر برآمد، و دو بار سپاهیان و ناوگانی هم بدانجا گسیل داشت، اما به این آرزو نرسید. معذلک، قلمرو وی از مرزهای مصر تا مراکش ممتد بود، و دریانوردان مدیترانه از ناوگان وی مرعوب بودند، و نفوذ او در مالت، سیسیل، ساردنی، جزایر بالئار محسوس بود، و مأمورین مخفی وی در سراسر اندلس منتشر بودند. در ۳۰۳ هق شهر مهدیه را بنام خود بنا کرد، و پایتخت خویش را از قیروان بدانجا منتقل ساخت. مهدی فاطمی ۲۵ سال فرمانروائی کرد، و به سن ۶۳–۶۴ سالگی درگذشت، و پسرش ابوالقاسم بعنوان القائم بامر الله به سلطنت نشست (← قائم فاطمی). نیز ← رستمیان؛ اسماعیلیه.

عبیدالله خان ازبک (obeydol.lāh xāne ozbak)، فد ۹۴۶ هق، امیر ازبکان. در ۹۳۰–۹۴۴ هق شش بار در خراسان تاخت و تاز کرد. (۱) در آغاز پادشاهی طهماسب I صفوی، به کومک خانان سمرقند و تاشکند، هرات را محاصره کرد، اما از بیگلربیگی خراسان شکست خورد و به ماوراء النهر گریخت (۹۳۰ هق). (۲) در ۹۳۲ هق مجدداً به خراسان تاخت، مشهد را گرفت و روانه‌ی استراباد شد، و آنجا را نیز گرفت و به پسر خود عبدالعزیز خان سپرد، و خود به بلخ رفت؛ لشکریان قزلباش به استراباد هجوم بردند، و عبدالعزیز خان ناچار نزد پدر بازگشت. عبیدالله خان به بسطام برگشت و بر قزلباش غلبه کرد، و استراباد را به یکی از امرای خود سپرده به هرات رفت (۹۳۴ هق). اما در اینجا شکست خورد و راه بخارا پیش گرفت تا در موقع مناسب دیگر بار به خراسان حمله کند. (۳) در حمله‌ی سوم، وی از تمام ولایات ماوراء النهر و ترکستان تا دشت قبچاق لشکری انبوه جمع آورده به خراسان تاخت. این بار شاه طهماسب شخصاً در جنگ شرکت کرد، و در 10 محرم ۹۳۵ هق جنگ میان لشکریان ازبک و سپاه قزلباش درگرفت. لشکر قزلباش ابتدا شکست خورد، اما عاقبت پیروز شد، و عبیدالله خان فرار کرد (گویند در این جنگ مضروب شد، و گرزی بر فرقش خورد که از آسیب آن کر شد، و بعدها به کر عبید مشهور گردید). (۴) عبیدالله خان در همان سال ۹۳۵ هق، لشکری جمع کرد و عبدالعزیز پسرش را با لشکریان به مشهد روانه ساخت، و خود نیز با سپاه دیگری به شهر حمله کرده آن را تصرف نمود، و بر خراسان استیلا یافت. شاه طهماسب در ۹۳۶ هق به دفع عبیدالله خان شتافت. عبیدالله خان کوشید تا لشکری از ترکان فراهم آورد، ولی در این راه توفیقی نیافت. (۵) بار دیگر، در ۹۳۷ هق به مشهد آمد، اما تاب مقاومت نیاورده بازگشت. در ۹۳۸ هق مجدداً مشهد را گرفت و هرات را محاصره کرد. اما چون خبر آمدن شاه طهماسب را شنید، به بخارا گریخت (۹۳۹ هق). (۶) بار ششم در ۹۴۲ هق به خراسان حمله برد، و مدتی در هرات حکومت کرد. شاه طهماسب در ۹۴۳ هق به دفع او به خراسان آمد، و عبیدالله خان به بخارا گریخت (۹۴۴ هق).

عبیدالله طاهری (obeydol.lāhe tāheri) [ابو احمد عبیدالله ابن عبدالله ابن طاهر]، ۲۲۳–۳۰۰ هق، از امرای دولت عباسی، و از رؤسای خاندان طاهریان و آخرین شخصیت برجسته و مشهور این خاندان. مدتی به نیابت برادرش، محمد ابن عبدالله، متصدی شرطه‌ی بغداد بود، و پس از مرگ وی مستقیماً بدین کار پرداخت. از تألیفاتش الاشارة فی اخبار الشعراء و کتاب الریاسة فی السیاسة الملوکیه است. وی دیوان شعری نیز داشته و نمونه‌هائی از شعر وی در وفیات الاعیان ابن خلکان و العمده‌ی ابن رشیق آمده است.

عبیدالله نقشبندی: ← عبیدالله احرار.

عبید زاکانی (obeyde zākāni) [نظام‌الدین (یا نجم‌الدین) عبیدالله زاکانی]، ح ۷۰۰–۷۷۱ یا ۷۷۲ هق، از شعرا و نویسندگان بزرگ ایران در قرن ۸م هق، مت قزوین. وی از خاندان زاکانیان است، و زاکانیان تیره‌ای از عرب بنی خفاجه بودند، که به ایران مهاجرت کرده در قزوین ساکن شده بودند. عبید شاعر و نویسنده‌ای انتقادگر بود، و اوضاع اخلاقی و اجتماعی و سیاسی عصر خود را، به زبان هزل و طنز، سخت نکوهش کرده است. از گفته‌ی حمدالله مستوفی چنین برمیآید که عبید در ابتدا جزء صدور و وزرا بوده است. ظاهراً در زمان شیخ جمال‌الدین ابواسحاق اینجو به شیراز رفته است، و او و وزیرش رکن‌الدین عمیدالملک را مدح گفته. سلطان اویس جلایر و شاه شجاع آل مظفر را نیز مدح کرده است. اشعار جدی او، بنام کلیات عبید زاکانی، در ۱۳۲۱ هش در تهران بطبع رسیده است. کتابی بعربی بنام نوادر الامثال دارد، که در امثال و حکم است، و آن را بنام علاءالدین محمد خراسانی وزیر تألیف کرده. بهترین کتاب انتقادی عبید رساله‌ی اخلاق الاشراف است، که در آن اخلاق بزرگان و اشراف عهد خود را بشدت انتقاد کرده است (مثلا، ابتدا صفات حکمت و عفت و شجاعت را بنا بروش قدما تعریف کرده، و آن را مذهب منسوخ نامیده است، و بعد ضد هر یک از صفات مذکور را تعریف کرده، و آن را صفت بزرگان و اشراف عهد خود دانسته، و نام آن را مذهب مختار گذاشته است)؛ این کتاب از شاهکارهای نثر فارسی نیز هست. رسائل هزلی و انتقادی دیگر او عبارت است از ریش‌نامه؛ صد پند؛ رساله‌ی تعریفات یا ده فصل؛ رساله‌ی دلگشا، در حکایات، بزبان عربی و فارسی؛ فالنامه‌ی بروج،

فالنامه‌ی وحوش و طیور، و قصیده‌ی موش و گربه. مثنویی بنام عشاقنامه نیز دارد که جزء کلیات او بطبع رسیده است. مطایبات عبید زاکانی ابتدا بنام منتخب اللطائف در استانبول بطبع رسیده است.

عبیدلی (abideli)، دهستان (جـ ۲۰۰؛ ۲)، شهرستان بندر لنگه، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۸ (؟) آبادی.

عبیدة ابن حارث (obaydate 'bne hāres)، فت ۲ هق، یکی از دلاوران قریش در دوره‌ی جاهلیت و اسلام، در مکه متولد شد و اسلام آورد. پیغمبر، پس از ورود به مدینه، دومین لوای جنگ را به نام او بست (← لواء؛ عقد لواء)، و با سوارانی از مهاجرین او را به جنگ مشرکین فرستاد، و ایشان با ابوسفیان ابن حرب برخوردند. عبیده در جنگ بدر نیز شرکت کرد و هم در این جنگ کشته شد. ← محمد، قسمتهای ۲۳ و ۲۵.

عبیل (abil)، از عرب بائده؛ ← عرب، بند ۲.

عتبة ابن ربیعه (otbate 'bne rabiʿa)، مکنی به **ابوالولید** (abol.valid)، فت ۲ هق، از رؤسای قریش و از مخالفین اسلام. بنا بر مشهور، وی یک بار در هنگام اقامت محمد ص در مکه نزد او رفت، و وی را به ترک دعوی نبوت خواند، و چون پیغمبر بر او چیزی از قرآن بخواند، وی متأثر گشت، و نزد یاران خویش بازگشته آنها را از آزار محمد باز داشت. گویند در شب وقوع غزوه‌ی بدر، سعی کرد قریش را از جنگ باز دارد. مع هذا، خود در جنگ بدر مجروح شد و بمرد. دخترش، هند معروف به هند جگرخوار، زوجه‌ی ابوسفیان و مادر معاویة ابن ابوسفیان بود. نیز ← محمد، قسمتهای ۷ و ۲۵.

عتبة ابن غزوان (otbate 'bne qazvān)، فت ۱۷هق، از اصحاب محمد ص، و بنیانگذار شهر بصره. مانند دیگر مسلمانان اولیه، در مکه محنت فراوان دید، و در هجرت به حبشه و در اغلب غزوه‌ها و سریه‌های پیغمبر شرکت داشت. در خلافت عمر فرماندهی لشکری را داشت که شهر ابله را فتح کرد. عمر پس از آن وی را به حکومت سرزمینهای مرزی عربستان و ایران گماشت، و مأمور جنگ در سواد کرد. عتبه قریه‌ای را به نام خریبه (xorayba) مرکز ستاد خود قرار داد، و در آنجا مسجد و خانه‌هائی برای سربازان و خانواده‌های آنان بنا کرد، و همین ساختمانها هسته‌ی شهر بصره شد.

عتبة الکتبه (atabato 'l.kataba)، عنوان مجموعه‌ی منشآت فارسی علی ابن احمد کاتب، معروف به منتجب‌الدین بدیع اتابک جوینی (montajabo 'd.din badiʿ atābake jovayni)، از نویسندگان معروف قرن ۶م هق و رئیس دیوان رسائل سنجر. وی از خانواده‌ای اهل فضل برخاسته و یکی از نیاکانش نیز دبیر شمس‌المعالی قابوس ابن وشمگیر بوده است. جمع و ترتیب کتاب عتبة الکتبه بفرمان ناصرالدین طاهر ابن فخرالملک ابن نظام‌الملک، وزیر سلطان سنجر، بوده، و تاریخ تدوین آن بین سالهای ۵۲۸ و ۵۴۸ هق، یعنی هنگام وزارت همین ناصرالدین، و در سلطنت سنجر بوده است. چند مکتوب هم درین کتاب آمده است که به وقایعی پس از مرگ سنجر اشارت دارد، و نشان میدهد که بعدها مؤلف مطالبی به کتاب افزوده است.

عتبة الکتبه از آغاز تألیف مورد توجه ادبا و نویسندگان قرار گرفته و به عنوان نمونه‌ی عالی نثر مصنوع فارسی مورد نظر بوده است، و نمونه‌ای است برجسته از نثرهای دیوانی و اداری نیمه‌ی اول قرن ۶م هق. سجعهای کتاب نسبةً بسیار است، و اطنابهائی که لازمه‌ی نثرهای دیوانی است درین کتاب بطور محسوسی دیده میشود. جای جای شعرهای فارسی و آیات و امثال و شعر عربی به عنوان زینت در آن به کار رفته است، و بر روی هم از پختگی و انسجام بسیار برخوردار میباشد، و نویسندگانی مانند مؤلف مرزبان‌نامه با اهمیت بسیار آن را تلقی کرده و ستوده‌اند. کتاب، علاوه بر فوائد ادبی و لغوی، اطلاعات خوبی در باره‌ی رجال و امرا و فقهای عصر مؤلف، و همچنین از بعضی مسائل تاریخی به خواننده میدهد که در کتابهای دیگر بزحمت میتوان یافت.

نسخه‌ی منحصر بفردی از این کتاب، که در تاریخ ۶۷۱ هق نوشته شده است، در کتابخانه‌ی خدیوی مصر (دار الکتب المصریه) وجود دارد. عباس اقبال آشتیانی، بر اساس آن نسخه، این کتاب را تصحیح و در ۱۳۲۹ هش در تهران چاپ کرده است.

عتبی (otbi)، شهرت **ابونصر محمد**، حـ ۳۵۰–۴۲۷ یا ۴۳۱ هق، مورخ ایرانی و مؤلف کتاب **تاریخ یمینی**؛ مت ری. در آغاز جوانی به خراسان رفت. چندی دبیر ابوعلی سیمجور، و سپس مدت کوتاهی دبیر شمس‌المعالی قابوس وشمگیر بود، و بعد در خدمت سبکتکین و سپس در خدمت پسرش اسماعیل ابن سبکتکین بود. در ۳۸۹ هق سلطان محمود غزنوی او را به سفارت به غرجستان فرستاد، تا فرمانروای آنجا را به اطاعت از محمود دعوت کند، و عتبی در این مأموریت توفیق یافت. در حـ ۴۱۲ هق کتاب معروف خود، تاریخ یمینی، را به اتمام رسانید، و به احمد ابن حسن میمندی اهدا نمود، و به پاداش این خدمت به سمت صاحب برید کنج رستاق منصوب شد، ولی بسبب اختلافی که بین او و حاکم آنجا پدید آمد، عتبی معزول گشت (۴۱۳ هق). بعد به خدمت مسعود غزنوی پیوست، و پس از آن خبری ازو در دست نیست.

عتبی یا ابوجعفر عتبی (abu.jaʿfare otbi)، شهرت **ابوجعفر احمد ابن حسین**، از رجال و وزرای عهد سامانیان. در ۳۴۵ هق به وزارت عبدالملک I سامانی رسید، و در ۳۴۸ هق معزول گشت. در زمان منصور ابن نوح سامانی دیگر بار تقرب یافت، و در وزارت شریک ابوعلی بلعمی گشت. پسرش، ابوالحسین عتبی، نیز از مشاهیر وزرای سامانیان محسوب است.

عتبی، ابوالحسین: ← ابوالحسین عتبی.

عتبی، تاریخ: ← تاریخ یمینی.

عتلیا[1] (atalyā)، فت حـ ۸۳۵ قم، تنها ملکه‌ی فرمانروای (حـ ۸۴۱–۸۳۵ قم) یهودا؛ دختر اخآب و ایزابل، و زوجه‌ی یهورام یهودائی. پس از کشته شدن پسرش اخزیا، همه‌ی افراد ذکور خاندان سلطنت را ـ جز نوه‌ی خردسالش، یهوآش ـ بقتل آورد، و خود به سلطنت نشست. در کودتائی که بنفع یهوآش روی داد او را کشتند (دوم پادشاهان ۱۱؛ دوم تواریخ ۲۲–۲۳). سرگذشت وی موضوع نمایشنامه‌ی آتالیا از راسین است.

عتمه، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت VIII.

عتیق، از القاب ابوبکر خلیفه.

عتیق، جامع: ← فسطاط، شهر قدیم.

عتیق ابن عابد مخزومی، شوهر خدیجه، ← محمد، قسمت ۳.

عتیقات کتاب مقدس: ← عهدین غیر قانونی.

عتیقی تبریزی، جلال‌الدین (jalāloddin atiqie tabrizi)، فت ۷۴۱ هق، از شعرا و فضلای ایران در قرن ۸م هق. وی با خواجه رشیدالدین همدانی وزیر مصاحب بوده است، و از جمله‌ی کسانی است که در سال ۷۰۶ هق به تفسیر خواجه رشیدالدین مذکور تقریظ نوشته‌اند. دیوان بزرگی از اشعار او، که در سال ۷۴۴ هق نوشته شده است، در کتابخانه‌ی فاتح استانبول موجود است. عتیقی در عمارت غیاثیه‌ی تبریز (از ابنیه‌ی خواجه غیاث الدین محمد، ولد خواجه رشید) وعظ میکرده است. پدرش، **قطب‌الدین عتیقی**، از شعرا و فضلای تبریز بوده است، و در ۶۷۹ هق درگذشته.

عثمان [عثمان ابن عفان (osmāne 'bne affān)]، ملقب به **ذوالنورین** (zon.nurayn)، فت ۱۸ ذیحجه‌ی ۳۵ هق، از مشاهیر صحابه و از عشره‌ی مبشره و سومین خلیفه (۲۳–۳۵ هق) از خلفای راشدین. تاجری ثروتمند از خاندان بنی امیه بود، و چند سال پیش از هجرت اسلام آورد؛ اسلام آوردن او را بعضی مربوط با ازدواج وی با رقیه، دختر محمد ص، دانسته‌اند. بعد با یکی دیگر از دختران پیغمبر به نام ام کلثوم ازدواج کرد، و از این جهت به ذوالنورین [صاحب دو نور] ملقب گردید. عثمان از مهاجرین به حبشه بود (← محمد، قسمت ۸). عثمان در عهد پیغمبر و ابوبکر و عمر نقش عمده‌ای نداشت. بعد از قتل عمر خطاب، از جانب شورائی که اعضای آن را عمر خود تعیین کرده بود، به خلافت انتخاب شد. در زمان او، ارمنیه و قسمتی از بلاد افریقای شمالی فتح شد، و در روم و ایران نیز فتوحات مسلمین ادامه یافت، و یزدگرد III، پس از مدتی سرگردانی، در حدود مرو بقتل رسید.

عثمان، بسبب آنکه خویشان خود، بنی امیه، را در اکثر امور مداخله داد، انتظام و عدالتی را که پیش از او وجود داشت از بین برد، و بهمین جهت، مسلمین از رفتار او ناراضی شدند، و اهل بصره و کوفه و مصر بر او شوریدند، و در صدد قتل او برآمدند. علی ع آنها را متفرق کرد، و مقرر شد که از آن پس عثمان در کارها با صحابه مشورت نماید، و بنی امیه را از خود دور کند. اما باز پیمان شکست و حتی به تحریک مروان ابن حکم در صدد تعقیب و آزار مخالفان و ناراضیان نیز برآمد. این دفعه شورشیان ازو خواستند که از خلافت استعفا کند، و چون نپذیرفت، به مدینه آمدند، و خانه‌اش را محاصره کردند، و او را در خانه‌ی خویش بقتل رسانیدند. کشته شدن وی مستمسک مخالفین علی ع و منجر به ← جنگ جمل گردید.

در خلافت عثمان، کار جمع‌آوری قرآن، که ابوبکر آنرا شروع کرده بود، به اتمام رسید.

عثمان I (osmān-) [عثمان ابن ارطغرل] یا **عثمان غازی** (qāzi)، ۱۲۵۹–۱۳۲۶، مؤسس

(1) Athaliah

سلسله‌ی سلاطین عثمانی (← عثمانی، امپراطوری، قسمت III) و اولین پادشاه (۱۲۹۹–۱۳۲۶)، پسر ارطغرل. در آغاز تابع سلاجقه‌ی روم بود، و در جنگهای آنان با رومیان شرکت داشت. با زوال قدرت سلاجقه، اعلام استقلال کرد (۱۲۹۹، مطابق ۶۹۹ هق)، و با کومک موجی از جنگاوران قدیمی و وفادار، حکومت‌نشین‌های کوچک مسیحی را برانداخت، و مناطق تحت نفوذ خود را در شمال غربی آسیای صغیر توسعه داد. معذلک، در دوران امارت خود سیاست مذهبی معتدلی پیش گرفت. کمی قبل از مرگ او، پسر و جانشینش اورخان بورسه را فتح کرد (۷۲۷ هق). زندگی عثمان را عثمانیها با افسانه‌های گاه تعصب‌آمیز درآمیخته‌اند. ترکان عثمانی و امپراطوری عثمانی ازو نام گرفته‌اند.

عثمان II (-osmān)، ۱۶۰۳–۲۲ (۱۰۱۲–۳۱ هق)، ۱۶مین سلطان (۱۶۱۸–۱۶۲۲ مطابق ۱۰۲۷–۳۱ هق) عثمانی؛ پسر سلطان احمد I. بعد از مرگ سلطان احمد، مصطفی I (عموی عثمان) به سلطنت رسید، اما عثمان از ضعف او استفاده کرده او را برانداخت، و خود به سلطنت نشست. در آغاز با شاه عباس I صفوی پیمان صلح بست، و با اتریش و ونیز نیز روابط دوستانه برقرار کرد، اما بزودی با شورش مولداوی و لهستان روبرو شد، و در سرکوبی آن توفیقی نیافت. بدنبال این ماجرا، عثمان در صدد تجدید سازمان ارتش و ینی‌چری برآمد، و ظاهراً عازم مکه شد تا با قوای منظمی، که امیدوار بود از عربستان و سوریه فراهم کند، بازگردد. اما ینی‌چری به نیتش پی بردند و شوریدند، و بدین جهت و به سبب اقدامات مادر سلطان مصطفی، از سلطنت خلع و زندانی شد، و او را خفه کردند.

عثمان اولین فرد (دو تن دیگر ابراهیم و سلیم III) از سلاطین عثمانی بود که جان خود را در قیام مخالفینش از دست داد. پس از او مصطفی I دوباره به سلطنت نشست.

عثمان III، ۱۶۹۹–۱۷۵۷ (۱۱۱۰–۷۱ هق)، ۲۵مین سلطان (۱۷۵۴–۵۷، مطابق ۱۱۶۸–۷۱ هق) عثمانی؛ پسر سلطان مصطفی II و جانشین برادرش سلطان محمود I. در سلطنت او واقعه‌ی مهمی روی نداد. دوران صلحی که با معاهده‌ی بلگراد (۱۷۳۹) بین عثمانی و روسیه و اتریش آغاز شده بود ادامه یافت. اولین قیام وهابیه در زمان او درگرفت. عثمان فرمانی در مورد حجاب نسوان و حضور آنها در اجتماعات صادر کرد، و برای لباس اتباع غیر مسلمان خویش نیز مقرراتی وضع نمود. در زمان او، دو آتش‌سوزی بزرگ (۱۷۵۵ و ۱۷۵۶) در پایتختش قسطنطنیه روی داد.

عثمان ابن ابی العاص (osmāne 'bne abe 'l-'ās)، فت ۵۱ هق، یکی از اصحاب پیغمبر، از قبیله‌ی ثقیف و از مردم طائف. همراه گروهی که از طائف به دیدار پیغمبر آمده بودند اسلام آورد، و آن حضرت وی را به حکومت طائف برگزید که تا زمان عمر در این منصب باقی بود. عمر او را به فرمانداری عمان و بحرین منصوب کرد (۱۵ هق). عثمان-خلیفه او را عزل کرد، و وی پس از آن در بصره مقیم شد، و تا زمان مرگ در این شهر بود. در فتوحات هند و ایران (← شیراز) شرکت داشت. "شط عثمان" در بصره منسوب به او است.

عثمان ابن ابی طلحه؛ کلیددار کعبه؛ ← محمد، قسمت ۴۲.

عثمان ابن ارطغرل: ← عثمان ۱.

عثمان ابن سعید [ابوعمرو عثمان ابن ... عمری (abu...r osmāne 'bne sa'ide omari)]، قرن ۳م هق، اولین نایب از چهار تن نواب خاص امام قائم، که بعقیده‌ی شیعه، در دوره‌ی غیبت صغری سفیر و واسطه‌ی بین امام و مردم بوده‌اند (← اثنی‌عشری؛ نیز ← شیعه، قسمت VII). ابوعمرو نزد امام علی النقی و امام حسن عسکری تقرب و مکانت داشت. وفاتش ظاهراً چند سالی بعد از ۲۶۰ هق اتفاق افتاد.

عثمان ابن عفان: ← عثمان.

عثمان ابن مظعون (osmāne 'bne maz'un)، فت ۲ هق، از زهاد صحابه و از قدمای مسلمین. دو بار به حبشه هجرت کرد، و مکرر در صدد عزلت و انقطاع و انزوا برآمد، ولی پیغمبر او را از رهبانیت منع نمود. پیغمبر در مرگ او گریست. ظاهراً نخستین کسی است که در بقیع الغرقد مدفون شد. در تاریخ وفاتش اقوال دیگر نیز هست. نیز ← محمد، قسمتهای ۸ و ۱۵.

عثمان اوغلو: ← عثمان I؛ عثمانی، امپراطوری، قسمت II.

عثمان پاشا، توپال (طوپال): ← توپال عثمان پاشا.

عثمان‌زاده، احمد تائب (-ahmad tā'ebe osmān-zāde)، فت ۱۱۳۶ هق، شاعر و ادیب و مورخ ترک عثمانی. در قسطنطنیه و سپس در سلیمانیه مدرس بود، و در حلب و قاهره منصب قضا داشت. سلطان احمد III او را لقب ملک‌الشعرا داد، ولی شهرت وی بیشتر بسبب آثار تاریخی اوست، که از اهم آنها کتاب حدیقة الوزراء (در زندگینامه‌ی ۹۲ تن نخستین وزرای اعظم عثمانی) است. عثمان‌زاده بعضی از آثار دیگران را به ترکی ترجمه کرده است، و نیز بعضی ترجمه‌های موجود را تلخیص نموده (مانند ترجمه‌ی ترکی انوار سهیلی).

عثمان غازی: ← عثمان I.

عثمانوند (osmānavand)، دهستان (جم ح ۱۵٬۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۱۵ (۱) آبادی. مرکزش، **سرجوب** (sarjub) (جم ۱۷۰ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۴۰کیلومتری چش کرمانشاه قرار دارد. در تنگ رستم، در یک‌کیلومتری سرجوب، سنگ بزرگی با آثار حجاری هست، که به سنگ رستم معروف است.

عثمانی، امپراطوری (osmāni) [بنام عثمان I، سرسلسله‌ی سلاطین آن]، مملکت وسیع سابق، که ترکیه‌ی کنونی جزئی از آن است، و اصلا در اواخر قرن ۱۳م (۷م هق)، مقارن انحطاط دولت سلاجقه‌ی روم، بوسیله‌ی آخرین مهاجمین ترک به شرق وسطی–که در نتیجه‌ی هجوم مغول بطرف غ رانده شده بودند–در قسمتهائی از آسیای صغیر تأسیس گردید، و بتدریج قدرت و وسعت یافت، و بر قسمتهائی از اروپای چش نیز مستولی شد، و با قدرت و ضعف متفاوت تا ۱۹۲۲ دوام یافت. در اول نوامبر ۱۹۲۲، ملیون ترک، به رهبری مصطفی کمال پاشا (← آتاتورک)، سلطان محمد VI، آخرین سلطان عثمانی، را خلع کردند، و در اکتبر ۱۹۲۳ حکومت جمهوری ترکیه به ریاست آتاتورک اعلام گردید. فهرست سلاطین عثمانی در صفحه‌ی ۱۶۸۲ مندرج است. برای خواستاران اطلاعی اجمالی، در قسمت اول مقاله‌ی حاضر سیماهای عمومی امپراطوری عثمانی و فهرست ادوار مهم تاریخ عثمانی آمده است. تفصیل پیدایش این امپراطوری و ادوار تاریخ آن در قسمتهای II–VIII مندرج است. برای کسب اطلاع در موضوعات خاص و در باب هر یک از سلاطین عثمانی مقالات ارجاعی در ضمن مقاله‌ی حاضر ملاحظه شود.

فهرست مندرجات این مقاله به قرار ذیل است:

I– سیماهای عمومی امپراطوری عثمانی
II– وضع آسیای صغیر در اواخر قرن ۱۳م
III– دوره‌ی اول تاریخ عثمانی، تأسیس، توسعه‌ی اولیه، انحلال موقت؛ ۱۲۹۹–۱۴۰۲
IV– دوره‌ی دوم، تأسیس مجدد و اوج قدرت، ۱۴۰۳–۱۵۶۶
V– تمدن عثمانی
VI– دوره‌ی سوم، تلاش برای حفظ امپراطوری، ۱۵۶۶–۱۶۹۹
VII– دوره‌ی چهارم، ضعف و تجزیه؛ ۱۶۹۹–۱۸۳۹
VIII– دوره‌ی پنجم، تجدید حیات فرهنگی و اداری تا پیدایش ترکیه‌ی جدید.

I– سیماهای عمومی امپراطوری عثمانی

امپراطوری عثمانی وسیعترین و بادوامترین ممالکی است که در دوره‌ی اسلامی بوسیله‌ی مردمی ترک‌زبان تشکیل یافته است، و در عین حال، وسیعترین مملکت اسلامی در ادوار متأخر تاریخ اسلام است. مرکز اصلی آن آسیای صغیر بود، و در حدود سال ۱۳۰۰ تأسیس گردید. در این زمان در سراسر دنیای اسلامی سنتهای سیاسی سابق درهم شکسته بود و در جبین هیچیک از دولتهای موجود دوامی دیده نمیشد؛ و در عین حال، تمدن اسلامی در حال ضعف بود. معذلک، این عوامل به تنهائی برای توجیه برآمدن یک مملکت جدید و مقتدر مسلمان کافی نبود، بلکه انقراض دولت عباسیان و تمدن عباسی از یک طرف و ضعف مفرط دولت روم شرقی از طرف دیگر پیدایش این مملکت جدید راکه دین اسلام را با تحولاتی با تمدن رومی (که تا حد وسیعی از تمدن مشرق متأثر شده بود) درآمیخت‌ممکن ساخت. تأثیر متقابل این دو، پیش از تأسیس دولت عثمانی، در عهد سلاجقه‌ی روم آغاز شده بود، و در عهد عثمانیها ادامه یافت. فتوحات سریع سلاطین بزرگ عثمانی‌مانند بایزید I، محمد II، و سلیمان آدر قرون ۱۴م و ۱۵م سبب نشر تمدن خاص عثمانی گردید که در قرن ۱۶م صورتی مشخص یافت. با گذشت زمان، تضاد بین تمدن عثمانی و دولتهای مسلمان همسایه‌ی آن به منتهای شدت رسید، و اختلاف بین شیعه و سنی را جنبه‌ی سیاسی تازه‌ای داد. در عین حال، شکاف بین دولت عثمانی و تمدن دولتهای اروپای غربی، که در قرن ۱۵م ترمیم‌پذیر بنظر میرسید، متزایداً وسعت یافت، و سبب آن این بود که عثمانیها از تحول از حالت قرون وسطائی به عصر جدید بی‌بهره مانده بودند. تمدن عثمانی در بسیاری از ممالک تحت استیلای سلاطین عثمانی سخت ریشه دوانیده بود، و این امر در هنگام ضعف قدرت

سیاسی عثمانیها بیش از هر موقع دیگر محسوس بود.

دولت عثمانی در محیطی دور از مراکز اصلی تسنن (← سنی) پدید آمد، ولی دیری نپایید که امپراطوری عثمانی به مذهب حنفی گرائید، ولی بقایای سنن قدیمی بر جای ماند. داعیه‌ی خلافت و تفوق دنیای اسلام و نیز سیاست اتحاد اسلام عبدالحمید II ظاهراً از سیماهای اولیه‌ی امپراطوری عثمانی نبوده است، و جزء سیاست خارجی آن امپراطوری مخصوصاً در مقابل مسیحیان بوده.

نفوذ تمدن غربی در مملکت عثمانی در قرن ۱۸م ـ که ترکان، پس از تأسیس تمدن خاص خود، خود را در مقابل اروپا زبون دیدند ـ آغاز گردید. دولت فرانسه، که از قدیم با ترکان عثمانی روابطی داشت، نخستین دولت اروپا بود که به آن دولت کومکهای فنی (نظامی) اعطا کرد. این سنت تا قرن ۲۰م ادامه داشت. ورود اصلاحات و سازمانهای غربی به دولت عثمانی هیچگاه صورت انقلابی نداشت، بلکه بوسیله‌ی دولت انجام میگرفت، و این کار در دوره‌ی تنظیمات با موفقیت عملی شد. نتیجه‌ی غیر مستقیم ورود افکار مغرب‌زمین به مملکت عثمانی ایجاد احساسات ملی بود، که در وقایع جه I مشهود گردید.

تاریخ دولت عثمانی را میتوان به ۵ دوره تقسیم کرد،

(۱) دوره‌ی ۱۲۹۹–۱۴۰۲، که دوره‌ی تأسیس و توسعه‌ی اولیه‌ی امپراطوری است، و به انحلال موقت آن بسبب حمله‌ی امیر تیمور منتهی میشود؛

(۲) دوره‌ی ۱۴۰۳–۱۵۶۶، که دوره‌ی تأسیس مجدد امپراطوری و رشد سریع آن است، و به اوج قدرت عثمانیها ختم میشود؛

(۳) دوره‌ی ۱۵۶۶–۱۶۹۹، که در طی آن هم امپراطوری مصروف حفظ اراضی متصرفی خود بود، و به خارج شدن مجارستان از دست عثمانی منتهی میشود؛

(۴) دوره‌ی ۱۶۹۹–۱۸۳۹، که دوره‌ی ضعیف شدن تدریجی امپراطوری و تجزیه‌ی آن بسبب قدرت یافتن امرای تابع امپراطوری است؛

(۵) دوره‌ی ۱۸۳۹–۱۹۲۲، که دوره‌ی تجدید حیات فرهنگی و اداری امپراطوری است تحت نفوذ افکار اروپای غربی.

II ـ وضع آسیای صغیر در اواخر قرن ۱۳م

هسته‌ی مرکزی دولت آل عثمان (آغاز قسمت III ملاحظه شود) ناحیه‌ی دورافتاده‌ای بود در مرز لغ سرزمینی که قبلا جزء قلمرو سلاجقه‌ی روم بود، و پس از پیروزی مغول بر کیخسرو II در ۱۲۴۳، دستخوش هرج و مرج گردید. در این زمان، آسیای صغیر تا حد وسیعی تحت نفوذ ترکان بود. بیشتر ترکهای آناطولی از قبایل غز بودند، و در طی هجوم ترکان سلجوقی و پس از آن، به این سرزمین وارد شده بودند. همچنین، دسته‌هائی از ترکان از روسیه و نیز دسته‌هائی از ترکان مسیحی از طریق قسمت اروپائی مملکت بیزانس (روم شرقی) به آناطولی آمده بودند. بعلاوه، در نتیجه‌ی فتوحات مغول در مشرق، گروههای کثیری از فراریان، مخصوصاً از خوارزم، در آسیای صغیر پناه جستند؛ بسیاری از این فراریان ایرانی بودند. اگرچه با استیلای مسلمانان دین اسلام در نواحی مختلف آسیای صغیر رایج بود، در نواحی غربی تحت حکومت بیزانس و در لغ، در امپراطوری طرابزون، مسیحیت رواجی داشت. ظاهراً در داخل مرزهای امپراطوری سابق سلاجقه اختلاف اجتماعی حادّی بین مسلمانان و مسیحیان وجود نداشت، ولی بین مردم شهرنشین و قبایل چادرنشین ترک یا ترکمن، که در سراسر آسیای صغیر و در نواحی مجاور آن در شام، بین النهرین، و ایران گردش میکردند، تضاد شدید وجود داشت. قبایل ترک بسیاری از سنن دینی پیش از اسلام را با شکل خاصی از اسلام که به آن گرویده بودند درآمیخته بودند. این شکل از اسلام نتیجه‌ی مواعظ درویش‌های دوره‌گردی بود معروف به قلندریه و حیدریان (← حیدری)، که از قرن ۱۱م در تمام قسمتهای شمالی ایران و ماوراء النهر پراکنده شده بودند؛ موعظه‌های این دراویش با اصول تصوف آمیخته و عقاید شیعی در آنها فراوان بود. ترکمنها، پس از مهاجرت به آسیای صغیر، تحت نفوذ این افکار ماندند. در آغاز قرن ۱۳م مملکت سلاجقه‌ی روم از جهت فرهنگ و دستگاه دولتی قوی بود، و این امر محصول نفوذ ایرانیان و ساکنین مسلمان (عمدةً سنی) شهرها بود. اما در نتیجه، بین ترکمنان مناطق روستائی و نواحی مرزی و دولت شکافی ایجاد شد. مقارن مهاجرت پردامنه‌ی ترکمنان از آسیا به آسیای صغیر، که در نتیجه‌ی فشار خوارزمشاهیان، و سپس مغول، روی داد، ترکمنان آسیای صغیر از لحاظ عده قوت یافتند، و عقایدی نیز از آسیای مرکزی در میان آنان وارد گشت. در میان این اوضاع بود که یکی از سرکردگان دینی آنان بنام بابا اسحاق، بر خود عنوان "رسول (الله)" نهاد، و با شیعیان افراطی متحد گردید، و در سال ۶۳۸ هق، با استفاده از گرفتاریهای کیخسرو II، سلطان سلجوقی روم، علم طغیان برافراشت. اگرچه طغیان بابا اسحاق و پیروانش (بابائیه) فرونشانده شد، تعارض دینی میان طبقات پایین در آسیای صغیر باقی ماند، و در تاریخ قرون اولای دولت عثمانی مؤثر بود، زیرا ترکمنان از لحاظ عده به مراتب بر طبقه‌ی حاکمه و مردم شهرنشین برتری داشتند. پیش از اینکه قبایل ترکمن سکونت یابند از آنها برای حفاظت مرزها و فتح سرزمینهای جدید استفاده میشد، ولی پس از آن احتمالا ترکمنان با سکنه‌ی بومی نواحی روستائی درآمیختند، و ظاهراً عادات و رسوم نیمه‌مسیحی طبقات پایین در آسیای صغیر، که مخصوصاً در دوره‌ی امپراطوری عثمانی در میان بکتاشیه رایج بوده است از همین امر ناشی است.

در دوره‌ی سلاجقه، دولت و طبقات عالیه پیرو مذهب تسنن بودند. سابقه‌ی این امر به دوره‌ی حکومت سامانیان در خراسان و ماوراء النهر میرسد. ترکمنان از آغاز مهاجرت به آسیای صغیر با پیروان همین مذهب ارتباط دائم داشتند. در دوره‌ی سلجوقیان، فرهنگ در میان طبقات عالیه عمدةً جنبه‌ی ایرانی داشت. بسبب این عوامل بود که در آسیای صغیر در دوره‌ی سلاجقه و سپس در دوره‌ی امپراطوری عثمانی مذهب حنفی رسماً غالب بود. اما طبقات عالیه سخت تحت نفوذ افکار متصوفه نیز بودند، که منشأ آن نیز از خراسان بود، که جلال‌الدین رومی از آنجا برخاسته بود. وی در قونیه میزیست، و بواسطه‌ی فرقه‌ی مولویه فرهنگ ترکی عثمانی مدت چند قرن تحت نفوذ افکار وی بود. بدین گونه، مردم شهرنشین نیز با تشکیلات جوانمردان که بر افکار صوفیان استوار بود مأنوس بودند.

وقایعی را که در پایان قرن ۱۳م در آسیای صغیر روی داد باید بر اساس همین تعارضات دینی و اجتماعی توجیه کرد. در بسیاری از امیرنشینهای کوچکی که پدید آمد گاه نفوذ عناصر سُنّی و گاه نفوذ عناصر مختلط ترکمن غلبه دارد. نمونه‌ی برجسته‌ی این نوع اخیر در امیرنشین مقتدر **قره‌مان اوغلو**(حد اقل در آغاز تأسیس آن) مشهود است.

تاریخ تأسیس دولت عثمان اوغلو (← عثمان 1) را در بیتونیا معمولا سال ۱۲۹۹ میشمارند. در همین زمان امیرنشینهای قره‌سی اوغلو (qarasi oqlu) در موسیا، صاروخان اوغلو (sāruxān) در لیدی، آیدین اوغلو (āydin) در یونیا، منتشا اوغلو (mentešā) در کاریا، و تکه اوغلو (teke) در لوکیا تأسیس گردید. همه‌ی این سلسله‌ها با سلسله‌ی عثمان اوغلو در این امر شریک بودند که نواحی وسیعی در سواحل غربی آسیای صغیر را، در اطراف امپراطوری سابق سلجوقی، در تصرف داشتند، و از اعقاب سرکردگان ترکمنان مستحفظ مرزهای دولت سلجوقی بودند. این نواحی از مراکز فرهنگ اسلامی در آسیای صغیر بسیار دور بودند، و از طرف دیگر، با یونانیان سواحل و با ایتالیائیهای مهاجر به جزایر اطراف ارتباط داشتند. اما مهمترین سیمای همه‌ی این امیرنشینهای نواحی ساحلی دارا بودن جهازات دریائی بود، و بدین جهت، جزایر یونان و بَتر اروپا، از مورئا (سه پلوپونز) تا دوبروجا، در معرض دستبرد آنان بود. این وضع با توسعه‌طلبی بجانب مغرب مساعد بود، و از اسباب مهم رونق کار خاندان آل عثمان گردید که سرانجام بر سایر امیرنشینها مستولی شدند.

مقارن تأسیس امیرنشینهای دریائی مذکور، در نواحی دیگر نیز سلسله‌هائی تأسیس گردید، که از آن جمله میتوان سلسله‌های **گرمیان اوغلو** (در فروگیا) و **قره‌مان اوغلو** (در ساحل جنوبی) را نام برد.

نواحیی که از آنها نام برده شد میتوان گفت هرگز جزء مناطق تحت اداره‌ی مغولها در قرن ۱۴م نبودند. حکمرانان مغول که از طرف الجایتو (۷۰۳–۷۱۶ هق) و ابوسعید بهادر خان (۷۱۷–۷۳۶ هق) تعیین میشدند عمدةً در قیصریه مستقر میشدند، و بر فلات مرکزی آسیای صغیر تا آنکارا حکومت میکردند. آخرین این حکمرانان تیمورتاش چوپانی بود که عاقبت به مصر فرار کرد، و نایب خود ارتنا (ertenā) را جانشین خود ساخت. این ارتنا (فت ۷۵۳ هق، مطابق ۱۳۵۲ بم) بعدها دم از استقلال زد و سلسله‌ی ارتنا اوغلو را تأسیس نمود. در همان ایام در ۱۳۹۱ سلسله‌ی **ذوالقدریه** در مرعش و البستان ظهور کرد. در این قسمتهای پُرش آسیای صغیر، قدرت ممالیک مصر در آن ایام عامل سیاسی مهمی بشمار میرفت، و امرای قره‌مان اوغلو و ذوالقدریه هر دو با ممالیک مصر مرابطات دوستانه و غیر دوستانه‌ی بسیار داشتند.

اوضاع اجتماعی و مذهبی در همه‌ی این امیرنشینها کمابیش یکسان بود. قدرت نظامی بیک یا امیر وابسته به قبایل کمابیش چادرنشین بود.

فهرست سلاطین عثمانی

همه‌ی سنوات میلادی و مربوط به دوره‌ی سلطنت است مگر خلاف این مطلب تصریح شده باشد.

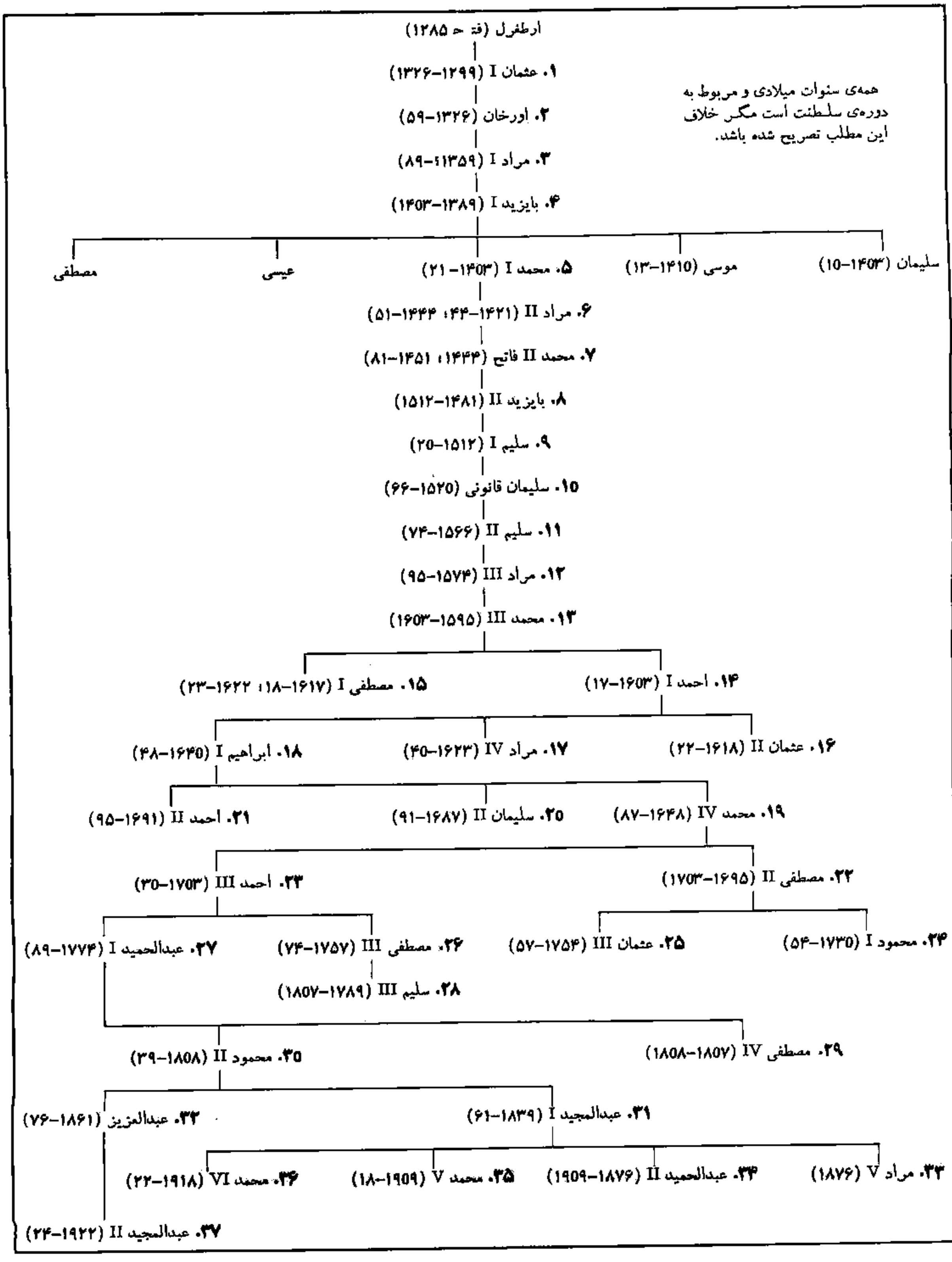

سرکردگان چندین ناحیه (از جمله عثمان اوغلو) که عنوان پاشا داشتند، و هم رئیس مذهبی و هم رئیس نظامی بودند، از این قبایل برخاسته بودند. در بعضی نواحی نیز غازیان (← غازی) قدرت داشتند. دربار بیگها محل اجتماع علمای مذهب تسنن و ادبا گردید، و این دسته‌ی اخیر به نوشتن آثار خود به زبان ترکی دست زدند. در شهرهای بزرگتر (مخصوصاً در آنکارا)، اغلب صورت اجتماعی قدیم محفوظ ماند.

III ـ دوره‌ی اول تاریخ عثمانی: ۱۲۹۹–۱۴۵۲
تأسیس، توسعه‌ی اولیه، انحلال موقت

تاریخ اوایل ترکان عثمانی و سنوات مربوط به آغاز دولت عثمانی محقق نیست. ابتدای سلطنت عثمان I، نخستین فرمانروای عثمانی، را معمولا سال ۱۲۹۹ (۶۹۹ هق) محسوب میدارند. خاندان عثمان I به آلِ عثمان معروفند، و از این خاندان، با عثمان I، ۳۷ تن بر مملکت عثمانی فرمانروائی کردند (جدول سلاطین عثمانی را در ص ۱۶۸۲ ملاحظه کنید).

نیای خاندان آل عثمان یکی از سرکردگان ترکمن بوده است بنام ارطغرل که، بقول مورخین ترک، با ۴۰۰ خاندان ترکمن به آسیای صغیر مهاجرت کرد، و سلطان (۶۱۵ یا ۶۱۷–۶۳۳ هق) علاءالدین کیقباد I سلجوقی شهر سگود (sëgüd) (نزدیک اسکی‌شهر) و اطراف آنرا به تیول وی داد، و این شهر مهد طلوع قدرت عثمانیها است. از پسران ارطغرل، عثمان ابن ارطغرل جانشین وی گردید، و او همان عثمان I سابق الذکر است.

چنانکه در قسمت I اشاره کردیم، مقارن ضعف سلاجقه‌ی روم، ممالک مستقل چندی در آسیای صغیر تشکیل یافت. مهمترین آنها مملکت ترکان قرمان اوغلو، و یکی از کوچکترین آنها مملکت ترکان عثمانی بود، که عثمان I ریاست آنرا داشت. سلسله‌ی قرمان اوغلو مدتها مقتدرترین دشمنان ترکان عثمانی بود. اگرچه در این زمان عثمانیها قدرت تصرف شهرهای دولت روم شرقی را نداشتند، در اراضی آن تاخت و تاز میکردند، و از طرف دیگر، در مستحکم ساختن وضع خود در مقابل سایر ممالک ترک ساعی بودند. کمی پیش از وفات عثمان I، پسر ارشدش اورخان شهر بورسه را گرفت (۷۲۷ هق)، و این شهر اولین پایتخت عثمانیها گردید.

اورخان، که جانشین پدر شد، سازمان ارتش را اصلاح کرد، و ممکن است تأسیس سازمان ینی‌چری از عهد او باشد. وی آندرونیکوس III (–Andronikus)، امپراطور روم شرقی (بیزانس) را مغلوب کرد، و قسمتهای وسیعی از آسیای صغیر–از جمله نیقیه، نیکومدیا، و ازمیدرا گرفت. در عهد او، عثمانیها برای نخستین بار، برای کومک به امپراطور یوحنای VI، به اروپا پا نهادند (۱۳۴۵). اورخان دختر یوحنا را، نامش تئودورا (teodora)، به زنی گرفت. وی دو بار دیگر برای کومک به یوحنا در مقابل ستفان دوشان از داردانل عبور کرد، و جای پائی برای ترکان در اروپا برقرار نمود. در ۱۳۶۱ شهر آدریانوپل (← ادرنه) به تصرف ترکان درآمد، و این شهر از ۱۳۶۵ تا فتح (۱۴۵۳) قسطنطنیه پایتخت سلاطین عثمانی بود.

اورخان مملکتی سازمان‌یافته برای پسر و جانشین خود، مراد I، بر جای گذاشت. مراد دشمنان مقتدری در آسیای صغیر نداشت، و توجه خود را به اروپا معطوف کرد. مقدونیه را گرفت، و امپراطور روم را خراجگزار ساخت، و پس از پیروزی (۱۳۸۹) در نبرد کوسووو، صربستان بدست ترکان افتاد، و استعمار اروپا بوسیله‌ی مسلمانان آغاز شد.

پسر و جانشین مراد، بایزید I، فتح صربستان را به انجام رسانید، قسطنطنیه را محاصره کرد، و امپراطور سیگیسموند را در نیکوپول مقهور نمود (۱۳۹۶). اما عاقبت مغلوب و اسیر امیر تیمور گشت (۱۴۰۲، مطابق ۸۰۴ هق). تیمور امرای ممالک آسیای صغیر را که بدست عثمانیها خلع شده بودند به ممالکشان بازگردانید، و متصرفات عثمانیها را در اروپا بعنوان تیول به سلیمان پسر بایزید سپرد، مشروط بر اینکه ازو اطاعت کند. بدینگونه، دولت عثمانی متلاشی گشت. پس از بازگشت امیر تیمور از آسیای صغیر، این سرزمین دگر بار دستخوش کشمکشها گردید، و از پسران بایزید، سلیمان، عیسی، موسی، و محمد، مدت ۱۱ سال بر سر سلطنت با هم جنگیدند، تا عاقبت محمد (سلطان محمد I) تاج و تخت را بدست آورد.

مطلبی که در تاریخ عهد عثمان I و اورخان جالب است روابط نزدیک آنان با امرای مسیحی نواحی اطراف است که، به همین سبب، اعقاب بعضی از آنها از خاندانهای متنفذ مملکت عثمانی گشتند. اما متدرجاً مسیحیان و ترکمنان چادرنشین تحت نفوذ روزافزون ملاها درآمدند، که بعضی از آنان از سران اهل فتوت (← جوانمردان) بودند. این عناصر بکلی متفاوت، در پی‌ریزی تمدن و طریق خاصی در اداره‌ی امور مملکت عثمانی، که در دوره‌ی سلطنت نسبةً آرام اورخان پی‌ریزی شد، سهیم بودند. خصوصیات مملکت عثمانی را در عهد اعقاب اورخان بر اساس همین تمدن و طریق اداره، که از تفصیلش چندان اطلاعی در دست نیست، باید توجیه کرد. اداره‌ی امور در دست لشکریها و احتمالا بر طبق سنن سلاجقه بود. در جنگها، سلاطین خود عملیات نظامی را رهبری میکردند، و اداره‌ی امور را به رجال مملکت میسپردند، که معروفترین آنها چندرلی قره‌خلیل است، که بعدها به خیرالدین پاشا معروف شد، و تأسیس ینی‌چری به وی منسوب است.

نخستین بیگهای خاندان آل عثمان بعضی از آداب و سنن سلاجقه را اخذ کرده بودند، و مثلا القاب مرکب از الفاظ "دین" و "دنیا" به خود می‌دادند، اما این رسم از زمان مراد I منسوخ شد. مراد نخستین فرمانروای خاندان آل عثمان است که عنوان سلطان بخود داده است. نخستین فرمانروایان آل عثمان–مانند سایر امرای آسیای صغیر، با زنان مسیحی از طبقات عالیه ازدواج میکردند (اورخان نخستین کسی بود که یکی از شاهزاده‌خانمهای روم شرقی را به ازدواج درآورد). از طرف دیگر، اسامی خاص بعضی از نخستین سلاطین عثمانی (مانند مراد و بایزید) از رسوم صوفیان شیعه نشان دارد. از امور مهم قرن اول تاریخ عثمانی کوچانیدن قهری سکنه بود، و مخصوصاً بایزید I در کوچانیدن مردم از شرق به غرب اهتمام تمام داشت.

IV ـ دوره‌ی دوم: ۱۴۵۳–۱۵۶۶
تأسیس مجدد و اوج قدرت

این دوره با سلطنت سلطان محمد I آغاز میگردد، که وحدت عثمانی را بازگردانید. در زمان پسر و جانشینش، مراد II، ترکان عثمانی مسیحیان تحت فرماندهی لادیسلاوس III لهستان را در وارنا مغلوب کردند. پسر و جانشین مراد، سلطان محمد فاتح، قسطنطنیه را در ۱۴۵۳ (۸۵۷ هق) گرفت، و آنجا را پایتخت خود قرار داد. این فتح آخرین واقعه‌ی مهم قرون وسطی است، و بمناسبت تأثیرات مهم و عمیق آن در تاریخ، مخصوصاً در تاریخ اروپا، اروپائیان تاریخ آن را ابتدای "قرون جدید" میشمارند. سلطان محمد فاتح بیشتر بالکان را گرفت، و سینوپ و طرابزون را تصرف نمود، و بدینگونه، بین او و اوزون حسن تصادم روی داد. اولین برخورد بین عثمانیها و ممالیک مصر نیز در عهد وی واقع شد. سلطان محمد فاتح فرماندهی لایق و مردی مدبر و فاضل بود، و کتابخانه‌های متعدد در استانبول تأسیس کرد.

خلاصه، عثمانیها در طی یک قرن از حال چادرنشینی خارج شدند، و وارث قدیمترین امپراطوری اروپا (امپراطوری بیزانس) گردیدند. توفیق آنان از یک طرف بسبب ضعف و نفاق رقبای آنان، و از طرف دیگر ناشی از سازمان عالی ارتش آنها بود، که علاوه بر ینی‌چری، مسیحیان متعدد دیگر بعنوان داوطلب در آن خدمت می‌کردند.

در عهد بایزید II (پسر و جانشین سلطان محمد فاتح)، مخاصمات بین دولت عثمانی و ممالیک مصر شدت یافت. طلوع دولت صفویه در ایران در عهد سلطنت او بود. توسعه‌ی امپراطوری عثمانی در قرن ۱۶م در دوره‌ی سلطنت سلطان سلیم I و سلطان سلیمان قانونی (سلیمان I) به اوج خود رسید. شکست مجارستان در ۱۵۲۶ در موهاچ راه ترکان را برای تصرف (۱۵۴۱) بودا (← بوداپست) و فتح قسمت مهم مجارستان هموار کرد، ترانسیلوانی و والاکیا و مولداوی خراجگزار دولت عثمانی شدند. مرزهای امپراطوری عثمانی در آسیا تا ایران و قلب عربستان پیش رفت. سلطان سلیم I ممالیک مصر و سوریه را شکست داد، و در ۱۵۱۷ قاهره را به تصرف آورد، و خود را جانشین خلیفه نامید. شهر الجزایر در ۱۵۱۸ مفتوح شد، و تجارت در دریای مدیترانه مورد تهدید دریازنانی چون بارباروسا، که تحت حمایت سلطان عثمانی بود، قرار گرفت. بسیاری از متصرفات دولتهای واقع در ناحیه‌ی ایتالیا (از جمله دولت ونیز) در یونان بدست سلاطین عثمانی افتاد. جنگهای ایران و عثمانی در زمان سلطان سلیم آغاز گردید، و از عهد او بود که مذهب تشیع عملا در مملکت عثمانی از میان رفت. در سلطنت سلطان سلیمان قانونی، دولت عثمانی با فرانسه بر ضد اتریش و اسپانیا متحد شد (۱۵۳۶)، و این اتحاد زمینه‌ی سیاست خارجی دولت عثمانی گشت. سلطان سلیمان دستگاه قضائی امپراطوری عثمانی را از نو سازمان داد. دوره‌ی سلطنت او از ادوار رونق ادب و هنر معماری عثمانی بوده است.

دولت عثمانی در اروپای قرون وسطی دو رقیب بزرگ داشت: یکی مجارستان و دیگری ونیز. با

فتح مجارستان در زمان سلطان سلیمان، امپراطوری عثمانی به منتهای وسعت خود رسید، اما دولت ونیز در مقابل عثمانیها از پا درنیامد، و پس از وفات سلطان محمد II، جنگ رسمی با دولت ونیز نادر بود. دولت عثمانی هیچگاه تفوق دریائی مطلق نیافت، و ضعف آن از این جهت تقریباً پس از فتح لپانتو پدیدار گشت. ترکان رودس را گرفتند، ولی مالت هرگز بدست آنها نیفتاد، و لشکرکشیهای کمال رئیس در عهد بایزید و باربارossa و دیگران اگرچه استیلای عثمانیها را در عهد سلطان سلیمان بر سواحل شمالی افریقا و در اقیانوس هند مستقر ساخت جنبه‌ی دریازنی خود را از دست نداد. در جبهه‌ی آسیا، جنگ با ایران ادامه داشت، و به فتح بغداد و عراق بدست عثمانیها انجامید.

۷ ـ تمدن عثمانی

در جریان این دومین دوره‌ی کشورگشائی، تحول دینی و اجتماعی در داخل سرزمینهای عثمانی از گسترش عظیم متصرفات آن دولت کم اهمیت‌تر نبوده است. اعتقاد متزلزل به تسنن کم کم در میان طبقات عالیه تزلزل خود را از دست داد؛ بسیاری از فقهای اسلامی از کشورهای شرقی به سوی مراکز جدید فرهنگی عثمانی روی آوردند، و فقهای مسیحی‌الاصل بدانان پیوستند. اما همفکری با تشکیلات و عقاید صوفیه نیز باقی ماند، و فرق صوفیه و دراویش بطور کلی محبوب بودند، و سنن قدیم تصوف در بسیاری موارد (مثلا در نام اشخاص) منعکس بود. شاید بتوان گفت که منصب شیخ‌الاسلام، که اصلا در زمان سلطان مراد II پدید آمد و بتدریج صورت قانونی یافت، ناشی از نفوذ مشایخ صوفیه در تشکیلات دولتی بوده است. از طرف دیگر اختلاف با شیعیان افراطی مایل به تصوف، که از مدتها پیش در آسیای صغیر وجود داشت، بیشتر اوقات بصورت انقلابهای علنی بر ضد دولت درمیآمد، که از آن جمله است قیام شاه قلی بابای تکلو و اتباع قزلباش او در زمان بایزید II، که با نهضت سیاسی و مذهبی این دوره، که به تأسیس سلسله‌ی صفویه در ایران انجامید، ارتباط داشت. بهمین علت، قیام قزلباش برای موجودیت دولت عثمانی خطری عظیم بود، و به این سبب بود که در زمان سلطان سلیم I شیعیان را با قساوت تمام بقتل رسانیدند. رفتار سلاطین با مسیحیان و یهودیان تابع همان اصل تسامح قدیم بود (تعصب دینی مسلمانان از اواخر قرن ۱۵م شروع شد). دین اسلام جبراً به کسی تحمیل نمیشد، مگر به کودکان مسیحی ممالک مفتوحه که برای تشکیل ینی چری میگرفتند.

در این دوره، اهمیت فوق العاده‌ی شخص سلطان برای حفظ وجود مملکت بیش از پیش قوت یافت. تقریباً پس از مرگ هر سلطان، مملکت در معرض تهدید قیامهای نظامی قرار میگرفت؛ تدبیر مخفی داشتن مرگ سلطان تا رسیدن جانشین او بدین سبب بود. پس از آن هم، سایر مدعیان سلطنت اغلب شورشهای سخت بپا میکردند، و رسم برادرکشی، که بایزید I آنرا بدعت گذاشت، نتیجه‌ی همین امر بود. پشتیبانی از مدعیان سلطنت عثمانی یکی از وسائل مؤثر در دست مسیحیان دشمن امپراطوری عثمانی بود.

جنگهای تیمور سبب نقل و انتقالات نژادی بزرگی در آسیا گردید، و پس از آن، سلاطین عثمانی، به پیروی از همان سیاست، ساکنین یک منطقه را به منطقه‌ی دیگر امپراطوری میکوچاندند. بدین گونه، در قسطنطنیه ـ که در آن ایام همه‌ی شاهراههای نظامی آسیای صغیر به آنجا منتهی میشد ـ عمداً مردمی از قسمتهای مختلف آسیای صغیر را سکنی دادند، و به همین طریق بود که آدریانوپل (← ادرنه) یک شهر اسلامی شده بود. اما ترکهائی که در روملیا مستقر بودند در کنار مسیحیان میزیستند، منتها نسبت سکنه‌ی مسیحی و مسلمان در قسمتهای مختلف امپراطوری متفاوت بود.

پیدایش تحول معروف به "نظام عثمانی"، که در سلطنت سلطان سلیمان I به اوج خود رسید، ناشی از وضع قسمت اروپائی مملکت عثمانی بود. این تحول داخلی جدید در تمدن عثمانی در سلطنت مراد II، به موازات تحکیم مذهب تسنن، آغاز گردید. رجال جدید مملکت و سران نظامی از مسیحیان مسلمان‌شده‌ی آلبانی، اسلاو، یونانی و غیره بودند، و خاندانهای قدیم که از آسیای صغیر آمده بودند تحت الشعاع واقع شدند، و ناچار به اقطاعات وسیع خود در کنار دانوب و تسالی اکتفا کردند. مسیحیان تازه‌مسلمان در حد توانائی خود به خدمت به مملکت پرداختند، ولی قدرت حاکمه‌ی سلطان و شاید سنن دموکراتیک اسلامی مانع از تشکیل یک طبقه‌ی اشرافی موروثی بود. رجال و امرای نظامی غلامان سلطان بودند، و استقلالشان نسبت به یک قرن پیش بسیار کاهش یافته بود. طبقه‌ی علما و قضات، که شیخ‌الاسلام در رأس آنها بود، استقلال بیشتری داشتند، و در این طبقه آغاز یک طبقه‌ی اشرافی روحانی دیده میشود.

باین طریق طبقه‌ی حاکمه‌ی عثمانی بوجود آمد، که قسمت عمده‌ی آن از عناصر غیر ترک بود. اسرای مسیحی جنگ که قبول اسلام میکردند و همچنین کسانی که به دو شرمه برده میشدند سبب ازدیاد این عناصر بودند. در نتیجه‌ی این اوضاع و احوال، تشکیلات اداری و درباری تاچار تحت نفوذ افکار بیزانسی قرار گرفت. سلسله‌ی مراتب مناصب و مشاغل با دقت تمام به وسیله‌ی قانون‌نامه‌ها (معروفترین آنها قانون‌نامه‌های سلطان محمد II و سلیمان I است) تنظیم گردید.

درآمد دولت، یا به عبارت اصح، درآمد سلطان، عمدةً از خراج دائم التزایدی که از رعایای غیر مسلمان گرفته میشد، و از باجی که سرزمینهای نیمه‌مستقل به خزانه‌ی سلطان می‌پرداختند تشکیل میشد. مالیاتهای تجارتی نیز به انواع گوناگون اخذ میشد. تجارت عمدةً در دست یونانیها باقی مانده بود، اما تجارت خارجی بیشتر در دست مهاجرین ونیزی، جنووائی، و فلورانسی قرار داشت. با این مهاجرین، مثل ساکنین بومی غیر ترک رفتار میشد، و تا حد وسیعی خودمختاری داشتند، و از حق قضاوت کنسولی برخوردار بودند. این امتیازات را سلطان بصورت مقرراتی کاپیتولاسیون‌گونه اعطا کرده بود، و در ضمن این مقررات، حقوقی که بازرگانان بیگانه موظف به پرداخت آن بودند نیز معین شده بود. بعدها این کاپیتولاسیونها صورت پیمانهای بین‌المللی دوجانبه یافتند. امتیاز کاپیتولاسیون معروف ۱۵۳۵ که به فرانسه اعطا شد از جنبه‌ی سیاسی به مراتب مهمتر از پیمانهای کاپیتولاسیون منعقد با جمهوریهای ایتالیا بود، و باید آن را آغاز برقراری حالت عادی در وضع بین‌المللی مملکت عثمانی در دوره‌ی بعد شمرد.

در اواخر قرون وسطی شکاف بزرگی بین تمدن امپراطوری عثمانی و تمدن اروپای مرکزی و غربی وجود نداشت، و در قرون بعد بود که این شکاف وسعت یافت. سلطان محمد II با شاهزادگان و هنرمندان ایتالیائی روابطی داشت، خود نیز از هنر بی‌بهره نبود، و بدین جهت، میتوان در میان سلاطین دوره‌ی رنسانس برای وی مقامی قائل شد. اما چندی بعد غلبه‌ی نحوه‌ی زندگی اسلامی آغاز گردید.

VI ـ دوره‌ی سوم: ۱۵۶۶–۱۶۹۹
تلاش برای حفظ امپراطوری

در پایان سلطنت سلطان سلیمان قانونی، امپراطوری عثمانی بین دو دولت مقتدر بزی قرار داشت، دولت اتریش در اروپا و دولت صفوی در ایران. در اروپا بوسنی و مجارستان، که از ایالات امپراطوری عثمانی بودند، سدی در مقابل اتریش تشکیل میدادند. در آسیا، عده‌ای فرمانروای محلی کوچک تابع دولت عثمانی وجود داشت که عنوان پاشا به آنان اعطا شده بود. اینگونه پاشاها در مرزهای ایران در کردستان، و هم در سوریه وجود داشتند. شریفهای مکه نیز تابع سلطان عثمانی بودند، و یمن هم، پس از فتح (۱۵۶۸–۷۰) مجدد آن بدست ترکان، تا حدی مستملکه‌ی دولت عثمانی محسوب میشد. بعضی از دولتهای افریقای شمالی هم کمابیش تابع دولت عثمانی بودند، و در ۱۵۸۰ شریف مراکش خود را رسماً تابع سلطان عثمانی شناخت. این وضع سیاسی بطور کلی در طی این دوره برقرار بود، و موازنه‌ای بین امپراطوری عثمانی و دولتهای بزرگ بزی وجود داشت. در سلطنت سلیم II در دوره‌ی وزارت صوقللی محمد پاشا، ترکان قبرس را گرفتند (۱۵۷۰–۷۱)، اما بلافاصله در نبرد لپانتو شکست خوردند (۱۵۷۱)، و این نخستین ضربه‌ی نظامی بزرگی بود که به دولت عثمانی وارد آمد. عدم امکان توسعه‌طلبی بیشتر بوسیله‌ی نیروهای نظامی سبب ضعف داخلی امپراطوری گردید، که عدم پیشرفت یا شکست ترکان در مقابل ایران (← ایران و عثمانی، جنگهای) از علائم آن بود. در دهه‌ی آخر قرن ۱۶م، امیرنشینهای ترانسیلوانی و رومانی چندی از عثمانی مستقل شدند، از ۱۵۷۲ لهستان نیز اغلب در جریانات سیاسی و نظامی آشفته‌ی مرزهای شمالی امپراطوری عثمانی فعالیت داشت. در سلطنت مراد IV قدرت نظامی دولت عثمانی تجدید شد. اما عاقبت جنگ اتریش و عثمانی آغاز گشت (۱۶۸۳)، ایالت مجارستان از دست دولت عثمانی خارج شد (۱۶۸۸)، و اتریشیها به بالکان تاختند؛ و سرانجام ← پیمان کارلوویتس منعقد گردید (۱۶۹۹)، که امپراطوری عثمانی را بیش از پیش ضعیف کرد، و آنرا وادار نمود که تقریباً از همه‌ی مجارستان و از حقوق خود بر ترانسیلوانی دست بردارد، و در عین حال، حکومت ونیز را بر مورئا بشناسد.

ضعف امپراطوری عثمانی در آغاز این دوره عمدةً به علل داخلی بود. بقای امپراطوری عثمانی به صورتی که در قرن ۱۶م داشت منوط به جنگهای

دائم بود. اما اکنون شرایط زمان ایجاب میکرد که امپراطوری عثمانی خود را با شرایط زمان صلح منطبق سازد، و این امر با حکومت مطلقه‌ی سلطان، که اساساً مبنی بر فتوحات نظامی بود، سازگاری نداشت. جانشینان سلطان سلیمان قانونی چنانچه باید از عهده‌ی مواجهه با این شرایط جدید برنیامدند، و اگرچه محمد III، عثمان II، و محمد IV گاه همراه لشکریان خود به جنگ میرفتند، ولی در واقع سلطان مراد IV آخرین سلطانی بود که سنن نظامی سلاطین عثمانی را زنده کرد، و او را باید آخرین سلطان غازی واقعی بشمار آورد. در نتیجه، سلاطین عثمانی، اگرچه علی الرسم مورد احترام و ستایش بودند، کمتر در امور ملک مداخله میکردند. احترام مقام سلطنت هم مانع خلع و قتل (۱۶۲۲) عثمان II، و خلع و قتل (۱۶۴۸) سلطان ابراهیم، و خلع (۱۶۸۷) سلطان محمد IV نگردید. بجای سلاطین، رجال و امرای نظامی قدرت یافتند. اولین فرد از این رجال، هم از لحاظ تقدم زمانی و هم از نظر اهمیت، صوقللی محمد پاشا معاصر سلطان سلیم II است؛ و پس از او از سنان پاشا، دشمن بزرگ اتریشیها، در دوره‌ی سلطان محمد III، و مراد پاشا و خلیل پاشا در دوره‌ی احمد I و عثمان II باید نام برد. در نیمه‌ی دوم همین قرن افراد متعدد خاندان کوپریلی قدرت داشتند؛ قره مصطفی پاشا، که وین را محاصره کرد (۱۶۸۳) نیز متعلق به همین دوره است. این امرا و رجال سیاسی از مسیحیانی بودند که اسلام آورده بودند، و تعدادشان در میان عناصر متشتت جمعیت امپراطوری عثمانی قابل ملاحظه نبود، و هنوز ملت "ترک عثمانی" وجود نداشت. چندین گروه دیگر وجود داشت که در اداره‌ی امور مملکت با طبقه‌ی نامبرده رقابت میکردند. مهمتر از همه ینی‌چری و سپاهیان بودند. چند تن از وزرای اعظم امپراطوری قربانی کینه‌ی ینی‌چریها شدند. گروه نیرومند دیگر، که گاه از قدرت همین عناصر نظامی نیز استفاده میکرد، درباریها بودند. علمای دینی و شیخ‌الاسلام نیز غالباً در اداره‌ی امور امپراطوری اعمال نفوذ میکردند (خلع سلطان ابراهیم با فتوای شیخ‌الاسلام جامه‌ی عمل پوشید). مراد IV تنها سلطانی بود که، غالباً با توسل به خشونت، توانست نفوذ این گروههای مختلف را از بین ببرد.

عناصر غیر مسلمان، با وجود اینکه از هر گونه اعمال نفوذ مستقیم در امور امپراطوری محروم بودند، خود را با شرایط موجود هماهنگ ساخته بودند. طبقه‌ی اشرافی یونانی جدیدی در قسطنطنیه بوجود آمده بود، که با پول و توطئه‌چینی، هم در میان مجامع ترک و هم در میان مجامع مدیره‌ی امیرنشینهای مسیحی کرانه‌ی دانوب نفوذ یافته بود، و حتی در عزل و نصب بطرکهای یونانی نیز اعمال نفوذ میکرد. در این دوره است که یونانیهای امپراطوری عثمانی، در اثر نفوذ بطرک کوریلوس لوکاریس (kurillus lukāris)، که در ۱۶۳۸ اعدام شد، به طور قطع به کلیسای ارتدوکس یونانی روی آوردند، و نتیجه‌ی این امر جدا شدن قطعی از کلیسای رومی و، بطور غیر مستقیم، استحکام امپراطوری عثمانی بود. ترکهای عثمانی و یونانیها سنن مشترک متعددی داشتند، و در محافل ترکان، قدیسین مسیحی متقابلا مورد احترام بودند. بعد از عیسویان، یهودیان (که پس از ورود یهودیان اسپانیائی و پرتقالی در دوره‌ی سلطان بایزید عده‌ی آنها افزایش یافته بود) نقش اجتماعی بزرگی داشتند، و مخصوصاً بانکدارها از این گروه بودند. معروفترین نماینده‌ی این گروه یوسف ناسی بود که از ملازمین دربار سلطان سلیم II بشمار میرفت. نقش طبقات پایین جمعیت آسیای صغیر و همچنین قسمت اروپائی امپراطوری عثمانی در اداره‌ی امور مملکت بسیار اندک بود. مع هذا، شورشهای خطرناکی که به وقوع پیوست، نشان داد که سنن قدیم مذهبی قرون ۱۳م و ۱۴م هنوز کاملا متروک نشده است. در ۱۵۹۹ نهضت قره‌یازجی در اورفه آغاز شد، و از آن خطیرتر شورش (۱۶۰۶) قلندر اوغلی در صاروخان بود. قلندر اوغلی چندین سال بر قسمت اعظمی از آناطولی غربی بطور مستقل حکومت کرد، و سرانجام بدست مراد پاشا مغلوب شد. چندی بعد، از ۱۶۲۳ تا ۱۶۲۸ شورش آبازه محمد پاشا، دشمن سرسخت ینی‌چریها، به وقوع پیوست. در شرق، نهضت استقلال‌طلبی برهبری اکراد جنبلاط در ل سوریه، و نهضت امیر فخرالدین معنی از سران دروزیه در لبنان صورت گرفت (نیز← سوریه، قسمت III)، و هیچیک از این دو با عکس العملی روبرو نگردید. تمایل به تصوف در همه‌ی طبقات اجتماع نفوذ خود را اعمال میکرد، و در این عصر چندین فرقه‌ی جدید از صوفیه تأسیس گردید. تجارت خارجی همچنان مانند ادوار گذشته در دست ونیزیها و سایر اتباع ایتالیائی بود، عده‌ی زیادی از شخصیتهای اداره‌کننده‌ی ناوگان عثمانی، که بعد از نبرد لپانتو تجدید سازمان یافته بود (مثلا مانند چغاله‌زاده سنان پاشا، ح ۱۵۴۵–۱۶۰۵) از اصل ایتالیائی بودند.

VII – دوره‌ی چهارم: ۱۶۹۹–۱۸۳۹
ضعف و تجزیه

در قرن ۱۸م، نقش اجتناب‌ناپذیر عوامل تجزیه‌کننده‌ی امپراطوری بیش از پیش آشکار گردید. این عوامل را مخصوصاً باید در داخل امپراطوری عثمانی جستجو کرد. اگرچه این عوامل خود نتیجه‌ی تحول و گرایش امپراطوری عثمانی از کشورگشائی به صلح‌طلبی بود، دولتهای مقتدر خارجی از آن به نفع خویش استفاده کردند. از آن جمله دولت اتریش بود، که در آغاز حریف خطرناکی برای عثمانی بشمار میرفت. بعد از جنگ ۱۷۱۶–۱۸، پیمان صلح پاسارووِیتس در حکم خارج شدن باقیمانده‌ی هنگری و ترانسیلوانی و حتی بلگراد از دست عثمانی بود. اما پیمان صلح بلگراد (۱۷۳۹)، که به موجب آن حتی خود این شهر به عثمانی بازداده شد، این نکته را به اثبات رساند که خطر واقعی از جانب اتریش منتفی شده است. از طرف دیگر، در ۱۷۱۵، وزیر اعظم عثمانی، چنّ علی پاشا، مورئا را از تصرف ونیز خارج ساخت، و در نتیجه، برای دولت عثمانی معلوم شد که از جانب ونیز نیز دیگر خطری متوجه نخواهد بود. اما دشمن جدید و موحشی قد علم کرده بود، و آن روسیه بود، که مسیحیان ارتدوکس رومانی و صربستان آنرا ناجی خویش میپنداشتند، و خیلی بیش از اتریش به آن ابراز علاقه میکردند. معهذا، جنگ ۱۷۱۱ با پطر کبیر، که با پناهنده شدن کارل XII (پادشاه سوئد) به عثمانی ارتباط نزدیک داشت، به پیروزی عثمانی در پولتاوا انجامید، و در نتیجه، آزوف در ۱۷۱۱ به امپراطوری عثمانی بازگشت. همچنین، جنگ ۱۷۳۲، که با پیمان صلح بلگراد (۱۷۳۹) بپایان رسید، هنوز برای امپراطوری عثمانی متضمن خطری نبود. کشتیرانی روسیه در دریای سیاه نیز رسماً ممنوع گردید. بعد از ۱۷۳۹، دوره‌ی آرامشی برای امپراطوری عثمانی از جانب دول اروپائی پیش آمد. روابط نظامی و صلحجویانه با ایران در این دوره نیز ناشی از اوضاع سیاسی امپراطوری عثمانی بود. پیشرفتهای نادر شاه افشار در ۱۷۳۰ برای مدت کوتاهی تهدیدی بشمار می‌رفت. این پیشرفتها حتی موجب استعفای سلطان احمد III گردید. اما عاقبت صلح ۱۷۳۶ مرزهای عثمانی را به وضع دوره‌ی سلطان مراد IV باز گردانید.

سرانجام ضعف واقعی امپراطوری عثمانی در کشمکش با دولت روسیه، که در ۱۷۶۸ با اعلان جنگ از طرف عثمانی آغاز شده بود، آشکار گردید. در این جنگ، قوای روسیه در بلغارستان پیش رفتند، و سرانجام پیمان مشهور کوچک قینارجه در ۱۷۷۴ به این جنگ خاتمه داد، و بموجب آن، خان‌نشین کریمه کاملا از عثمانی مستقل شد (و در ۱۷۸۳ به روسیه منضم گردید)، و عثمانی حق حمایت روسیه را نسبت به امیرنشین‌های کرانه‌ی دانوب به رسمیت شناخت. حق حمایت سلطان عثمانی از مسلمانان کریمه مقدمه‌ی ادعاهای دینی دولت عثمانی شد، و در روابط بین‌المللی امپراطوری در قرن ۱۹م اهمیت فوق العاده‌ای کسب کرد. بعد از جنگ با کریم خان زند در ۱۷۷۶، بصره موقتاً از تصرف عثمانی خارج شد. از طرف دیگر، متعاقب جنگ ۱۷۸۴–۹۲ با روسیه که با پیمان صلح یاسی خاتمه یافت، دولت عثمانی سرزمینهای وسیعی را از دست داد، و رود دنیپر مرز میان دو امپراطوری گردید.

در تمام این دوره، روابط دوستانه‌ی امپراطوری با دول غرب–فرانسه، انگلستان، و هلند–که از ۱۷۳۷ سوئد، از ۱۷۵۶ دانمارک، و از ۱۷۶۳ پروس نیز به آنها اضافه شدند، غالباً برای عثمانی بسیار سودمند بود، زیرا این دول در مذاکرات صلح میان عثمانی و دشمنانش نقش میانجی بازی میکردند، و مخصوصاً فرانسه که در ۱۷۴۰ آخرین بار حق کاپیتولاسیون کسب کرده بود، با استفاده از حق حمایت از کاتولیکهای رومی، نفوذ فوق العاده‌ای اعمال میکرد. مع هذا، در پایان این قرن، امپراطوری عثمانی مطمح نظر نقشه‌های جدید امپریالیستی قدرتهای غربی در بدست آوردن مستعمرات و نفوذ سیاسی در آسیای جنوبی گردید. استعمارگران در این دوره قصد تصرف اراضی دولت عثمانی را نداشتند، ولی پس از احساس لزوم ارتباط با خلیج فارس و هند از راهی مستقیمتر از راه دریائی جنوب، در صدد برآمدند که میان خود و مستعمراتشان مملکتی دست‌نشانده ایجاد کنند. یکی از علل مستقیم اشغال مصر بدست فرانسویها در ۱۷۹۸ رقابت میان فرانسه و انگلستان بود، و در نتیجه‌ی آن، اتحادی موقت میان انگلستان و عثمانی، و حتی روسیه و عثمانی بوجود آمد. اما

در ۱۸۰۲ صلح با فرانسه برقرار گردید، و چند سال بعد، جنگ جدیدی با روسیه درگرفت، و خصومتهائی با انگلستان به وجود آمد (تهدید پایتخت امپراطوری عثمانی از جانب نیروی دریائی انگلستان در ۱۸۰۷). به موجب پیمان بخارست (۱۸۱۲)، عثمانی سرزمین بارابی را به روسیه واگذار کرد، و انگلستان به کوتاه کردن قدرت استعماری فرانسه از هند و تضعیف قدرت عثمانی در مصر موقتاً اکتفا نمود. امپراطوری عثمانی بار دیگر با پیشرفت جدی شورش یونانیها، که از ۱۸۲۰ آغاز و در ۱۸۳۰ با اعلام استقلال یونان پایان یافت، مواجه گردید، و جنگ جدیدی با روسیه، که در شورش یونانیها نقش مهمی داشت، منجر به عقد پیمان آدریانوپل در ۱۸۲۹ شد. اما نقش سایر قدرتهای اروپائی مانع از آن بود که روسیه بتواند نقشه‌های کشورگشائی خویش را کاملا تحقق بخشد، و این کشور به تسلط سیاسی متزاید خویش بر امپراطوری عثمانی اکتفا کرد. در ۱۸۳۳ پیمان هونکیار اسکله‌سی (hunkiär eskelesi) [دهکده‌ای بر بوسفور، ح ۱۳کیلومتری ل‌ل‌ش استانبول] بین روسیه و عثمانی به امضا رسید، که به موجب یکی از مواد سرّی آن، دولت عثمانی در مسئله‌ی کشتیرانی در دریای سیاه مجبور به اتحاد با روسیه شده بود، و این امر دلیل بارزی بر تسلط سیاسی روسیه بود. سبب این اتحاد غیر طبیعی با روسیه فعالیتهای محمد علی پاشا بود، که در ۱۸۳۱ آغاز شد، و امپراطوری عثمانی را به محرومیت از مصر، سوریه، و کیلیکیا تهدید می‌کرد، و اگرچه این کار عملی نشد، مصر امتیازاتی بدست آورد، و سلطنت یک سلسله‌ی موروثی بر آن سرزمین مورد موافقت امپراطوری عثمانی قرار گرفت (۱۸۴۰). این بار نیز مداخله‌ی دول اروپائی در وضع سرزمینهای امپراطوری نقشی قطعی داشت، زیرا آنان وجود امپراطوری عثمانی را یک ضرورت سیاسی میشمردند. حتی در ۱۷۸۹ پروس و اتریش به موجب پیمانی مرزهای شمالی امپراطوری عثمانی را تضمین کرده بودند. بعلاوه، عثمانی در ۱۸۳۰ قراردادهای جدیدی در زمینه‌ی امتیازات کاپیتولاسیون با کشمت، بلژیک، پرتغال، و اسپانیا منعقد ساخت.

دستگاه اداری امپراطوری در این دوره تقریباً تغییر فاحشی نیافت. تنها تغییری که بوجود آمد ضعف قدرت مرکزی در تمام جهات بود. در آغاز قرن ۱۸م این موضوع چندان آشکار نبود. قسطنطنیه پایتخت باشکوه امپراطوری نیرومندی محسوب میشد، و دربار سلطان احمد III در آنجا شکوه و جلال تمام داشت. در این دوره بود که سودای پرورش گل لاله به حد کمال رسید (این دوره به نام لاله دوری مشهور است).

اشاعه‌ی یک فرهنگ ادبی که مخصوصاً جنبه‌ی عثمانی داشت از این دوره است، و این امر مقدمه‌ی پیدایش روشنفکری در طبقه‌ی متوسط جامعه‌ی عثمانی در قرن ۱۹م گردید. آغاز فن چاپ در مملکت عثمانی در ۱۷۲۷ نیز با تمایلات جدید فرهنگی طبقات عالیه بستگی نزدیک داشت. اغلب افراد این طبقات عالیه‌ی اجتماع در دستگاه دولت خدمت میکردند، و از میان آنان وزرای بزرگی مانند ابراهیم پاشا داماد و راغب پاشا برخاسته‌اند. این وضع، خصوصیات نظامی سابق دستگاه دولت را بنحو معتنابهی دستخوش تغییر ساخت. مسائل داخلی و خارجی امپراطوری بصورت رسمیتری مورد مداقه‌ی دربار عثمانی قرار گرفت. منصب محقّر رئیس‌الکُتّاب (از صاحب‌منصبان عالیمقام در دستگاه دولت عثمانی که مستقیماً زیر دست وزیر اعظم بود) بیش از پیش اهمیت یافت، زیرا صاحبان این منصب نقش وزیر امور خارجه یافتند. اما این طبقه‌ی جدید عمال دولت نیز، بر طبق سنن گذشته نوکر سلطان محسوب بودند، و تنها در دوره‌ی سلطان محمود II بود که مأمورین دولت تا حدی از این وضع خارج شدند. طبقات جدید تحصیل‌کرده با فناریان دانشمند یونانی عصر خود، که بسیاری از آنان صاحب مقامات مهمی (مخصوصاً بعنوان مترجم رسمی) در دستگاه امپراطوری بودند، روابط بسیار نزدیک داشتند، ولی میان آنان و طبقه‌ی پایین مسلمان رابطه‌ای موجود نبود. در عصر این طبقه از عمال دولت بود که ینی‌چریها و سپاهیان از سستی مقررات انضباطی استفاده کردند، و بطرز تهدیدآمیزتری به مداخله در امور دولت پرداختند. شورش ینی‌چریها در ۱۷۳۰، که به استعفای سلطان احمد III منجر گردید، ظاهراً بر علیه همین طبقه‌ی اشرافی جدید بود. بعد از سلطان احمد III، از جلال و شکوه دربار عثمانی کاسته شد. طبقات حاکمه و اغلب سلاطین کم کم به ضعف امپراطوری واقف شدند، و در صدد برآمدند که با اصلاحات نظامی آنرا علاج کنند، و در این راه از بعضی از خارجیان نیز استمداد کردند، اما جنگ با روسیه در دوره‌ی مصطفی III بی‌اثر بودن این قبیل فعالیتها را به ثبوت رساند. سلطان سلیم III اصلاحات نظامی را با شدت بیشتر دنبال کرد، اما در دوران وی نیز عده‌ی بسیار قلیلی از عمال دولت از مفهوم واقعی و دقیق این اقدامات مطلع بودند. تشکیل سپاهیان جدید ("نظام جدید") موجب شورش دیگری از جانب ینی‌چریها شد، و این شورش را عده‌ی زیادی از علمای دینی نیز پشتیبانی میکردند. بالاخره سلطان محمود II با تصمیمی قاطعتر دست به اصلاحات زد، و عاقبت در ۱۶ ژوئن ۱۸۲۶ به کشتار ینی‌چریها در قسطنطنیه اقدام کرد، در این ماجرا، عده‌ای از دراویش بکتاشیه نیز کشته شدند. این وقایع نشان داد که اصلاحات بیشتر جنبه‌ی تخریب بخود گرفته است تا جنبه‌ی تعمیر. مع هذا، سلطان محمود II موفق شد که لااقل عده‌ای صاحبان قدرت نیمه‌مستقل محلی را تحت انقیاد درآورد. ضعف قدرت مرکزی از خصوصیات مشخصه‌ی امپراطوری عثمانی در قرن ۱۸م بود. در الجزایر، تونس، و طرابلس غرب بایها بطور موروثی حکومت میکردند. در دوره‌ی سلطان محمود بود که طرابلس غرب بار دیگر تحت نظارت مستقیم دربار عثمانی قرار گرفت. علی بیگ در ۱۷۶۷ مصر را از تصرف امپراطوری خارج ساخته بود. در رومیلیا، از صفوف سربازان عثمانی امرای مقتدر که "اعیان" نامیده میشدند، برخاسته بودند. مشهورترین آنان علی پاشا (علی پاشا تپه دلنلی) (در آلبانی) و پاسبان اوغلی (در ودین) در دوره‌ی سلطان سلیم III و سلطان محمود II بودند. در آناطولی در ۱۷۳۹ شورش تهدیدآمیز صاری بیک اوغلی بوقوع پیوست، و از آن به بعد، این صاحبان قدرت محلی به استقلال حکومت کردند. وضع کردستان نیز بهمین منوال بود. بین النهرین و عراق نیز حقوقی از این قبیل کسب کردند (نیز ← عراق، قسمت ۱۴). در ۱۷۰۶، اتحادیه‌ی مقتدر اعراب منتفق تشکیل شد، و در دوره‌ی سلطان سلیم III بغداد تحت حکومت مستبدانه‌ی سلیمان پاشا (فت ۱۸۱۰) قرار گرفت. در سوریه، دروزیه تحت فرمان امرای خود بودند، و جزّار پاشا در دوره‌ی سلطان سلیم III در شام سر به شورش برداشته بود، در عربستان، وهابیه مکه را در ۱۸۰۳ به تصرف آوردند، و یمن و عسیر فقط اسماً جزئی از امپراطوری عثمانی بودند. در جزایر دریای اژه دیگر اثری از ترکان عثمانی نبود. در آنجا نیز، مانند سوریه، نفوذ اروپائیان شدت یافته بود. مع هذا، با وجود متلاشی شدن قدرت واقعی امپراطوری عثمانی، نوع حکومت عثمانی حیات معنوی تمام این نواحی را تحت تأثیر قرار داده و سنن و آداب نیرومند عثمانی آنها را بهم پیوند داده بود، و به این ترتیب بود که سلطان محمود II، و بعد از وی رجال دیگر عثمانی، توانستند امپراطوری را بار دیگر برای یک قرن متمرکز و متحد سازند.

VIII - دوره‌ی پنجم: ۱۸۳۹-۱۹۲۲
تجدید حیات فرهنگی و اداری

در طی این دوره تحول امپراطوری عثمانی به یک کشور ملی ترک جامه‌ی عمل میپوشد. اما این نتیجه بر خلاف نقشه‌های دولتهای مسیحی بود، و بعلاوه، بی‌آنکه طبقات حاکمه بر آن مشعر باشند حاصل شد. هدف برنامه‌ی جدید در اداره‌ی امور امپراطوری، که با اجرای تدریجی تنظیمات آغاز شد، این بود که کشوری مدرن-مخصوصاً مانند فرانسه-تشکیل شود که در آن تمام شارمندان، قطع نظر از مذهبشان، تحت حکومت مستقیم دولت عثمانی، حقوق سیاسی و مدنی متساوی داشته باشند. برای مصر، امیرنشینهای کرانه‌ی دانوب، و صربستان (از ۱۸۱۵)، و در آسیا فقط برای حجاز امتیازات خاصی قائل شده بودند. مع هذا، کشور جدید عثمانی از کمال مطلوب دموکراتیک اروپا، که مخصوصاً در میان جوامع مسیحی شروع به تظاهر کرده بود، بسیار فاصله داشت. نهضت انقلابی دموکراتیک ۱۸۴۹ در مولداوی و والاکیا مخالفت عثمانی و روسیه هر دو را برانگیخت، اما نتیجه‌ی آن پیمان بالتا لیمان (bāltā limān) (محلی بر بوسفور) بود، که در ۱۸۴۹ بین روسیه و عثمانی منعقد گردید، و بموجب آن، حاکمیت عثمانی در این امیرنشینها تقریباً از میان رفت. هنگامی که روسیه، در تعقیب اختلافی در باره‌ی اماکن مقدسه‌ی اورشلیم، بار دیگر در ۱۸۵۳ امیرنشینها را محاصره کرد، امپراطوری عثمانی دولتهای فرانسه و انگلیس را نیز با خود موافق یافت، و این امر مقدمه‌ی آغاز جنگ کریمه گردید. بموجب پیمان صلح پاریس (۱۸۵۶)، تمامیت امپراطوری عثمانی ظاهراً تأمین شد، اما در واقع راه برای مداخله‌ی انگلیس و فرانسه و بطریق اولی روسیه بیش از پیش بازگشت. این امر نه فقط در مسائل سیاسی (مانند مداخله‌ی نظامی در شورشهای ۱۸۴۵ و ۱۸۶۰ سوریه؛ در ۱۸۵۸ پس از اغتشاشات جده؛ و در حل و فصل بین‌المللی وضع کرت در ۱۸۶۶) آشکار شد، بلکه نفوذ قدرتهای خارجی در اداره‌ی

امور داخلی امپراطوری نیز، از طریق کاپیتو- لاسیونها، شدت یافت. این قبیل امتیازات، که اساساً یک‌جانبه بود، در آن هنگام قراردادهای آزادیخواهانه‌ای بحساب میآمدند، ولی مواد این قراردادها با ایجاد آن نوع کشوری که برنامه‌ی تنظیمات خواستار آن بود سازگاری نداشت. از ۱۸۵۶، دربار عثمانی واقعاً در صدد برآمده بود که خود را از قید بندگیهای بین‌المللی، که از اواخر قرن ۱۹م صورت قیمومیت دسته‌جمعی تمام کشورهای برخوردار از امتیازات کاپیتولاسیون را بر مملکت عثمانی بخود گرفته بود، برهانند. فقط در اثر خصومت میان قدرتهای اروپائی بود که دولت عثمانی توانست در ۱۹۱۴ به کاپیتولاسیونها خاتمه دهد.

در ۱۸۶۲، دولت عثمانی توانست حاکمیت خود را بر مونتنگرو و هرزگووین (← بوسنی و هرزه- گووین) بار دیگر اعمال کند، اما در عین حال صربستان و دو امیرنشین کرانه‌ی دانوب که از ۱۸۶۱ کشور واحدی تشکیل داده بودند، در ۱۸۶۵ تقریباً استقلال کامل یافتند. دوازده سال بعد، شورشهای بلغارستان سبب جنگ جدیدی با روسیه‌که از ۱۸۷۰ مواد عهدنامه‌ی ۱۸۵۶ را در باب دریای سیاه زیر پا گذاشته بود-گردید. مواد پیمان ۱۸۷۸ سان ستفانو، که به نفع روسیه بود، در کنگره‌ی برلین تعدیل گردید، و صربستان، مونتنگرو، و رومانی بطور قطع از تصرف عثمانی خارج شد، و بلغارستان به صورت امیرنشین نیمه- مستقلی درآمد. در مرزهای قفقاز، عثمانی قارص و باطوم را از دست داد، و بریتانیا حق اداره‌ی جزیره‌ی قبرس را بدست آورد. انگلستان، که از تعقیب هدف حفظ تمامیت ارضی امپراطوری عثمانی دست کشیده بود، از ۱۸۸۲ به اشغال مصر پرداخت. تواریخ مهم مربوط به تجزیه‌ی قسمت اروپائی عثمانی عبارتند از جنگ ۱۸۹۷ یونان و عثمانی، که در نتیجه‌ی آن سرزمین یونان به سوی ل گسترده شد؛ خودمختاری کرت در ۱۸۹۸؛ و مقارن خلع سلطان عبدالحمید II در ۱۹۰۹، اعلام استقلال بلغارستان، و الحاق بوسنی و هرزگووین به اتریش. سرانجام، بعد از آنکه طرابلس غرب هنگام جنگ با ایتالیا از تصرف عثمانی خارج شد (۱۹۱۱)، جنگهای بالکان در ۱۹۱۲-۱۳ قسمت اروپائی امپراطوری عثمانی را به قسمت شرقی سرزمین تراکیا (شامل ادرنه) محدود ساخت. در قرن ۱۹م روابط عثمانی با ایران بطور کلی صلح- آمیز بود، و خصومتهائی که بوجود آمد فقط بر سر مسائل مرزی بود. سرزمینهای کرانه‌ی خلیج فارس تحت نظارت انگلستان درآمده بود. اما وضع متصرفات عثمانی در آسیا مدت مدیدی ثابت ماند. در این ضمن، عثمانی تحت تأثیر تدریجی گسترش اقتصادی امپراطوری آلمان، که نقشه‌ی ← راه آهن بغداد نمونه‌ای از آن بود، واقع شده بود. در سال اول جنگ I، عثمانی به دول مرکزی پیوست، و در نتیجه، روسیه و انگلستان برای اولین‌بار بمنظور تصرف سرزمینهای عثمانی با هم متحد شدند. در این ضمن، اقدامات متفقین برای ورود از راه دریا و خشکی به داردانل با شکست مواجه شد. اما عملیات مشترک قوای فرانسه و انگلستان در فلسطین، سوریه، و جنگهای متعدد انگلستان در عراق و بین النهرین سرانجام این سرزمینها را از تصرف عثمانی خارج ساخت. در سوریه، قوای فرانسه و انگلیس از طرف شریف مکه، که از ۱۹۱۶ اعلام استقلال کرده و خود را سلطان حجاز نامیده بود، پشتیبانی شدند. در این ضمن، روسیه در ل‌ش آناطولی پیشرفت زیادی کرده بود. اما، شروع ناگهانی انقلاب روسیه خطر را از این طرف رفع کرد، و پیمان برست لیتوفسک (۱۹۱۸) سرزمینهای ازدست‌رفته را به اضافه‌ی قارص، اردهان، و باطوم به عثمانی بازگرداند. کمی بعد، جنگ با دول دیگر نیز بدنبال پیمان متارکه‌ی ۱۹۱۸ موذروس (mudros) خاتمه یافت. در نتیجه قسطنطنیه به اشغال قوای متفقین درآمد، فرانسه تمام قسمت شمالی سوریه و انگلستان نواحی چندی از جمله موصل را اشغال کردند، و قوای ایتالیا در انطالیه پیاده شدند، یونان در ۱۹۱۵ ش تراکیا و شهر ازمیر را اشغال کرد. از حکومت قسطنطنیه جز اینکه شاهد اشغال سرزمینهای خود باشد کاری ساخته نبود. مجلس عثمانی که در ژانویه‌ی ۱۹۲۰ منعقد شد ابراز قدرتی کرد، و یک "میثاق ملی" اعلام نمود، اما در ماه مارس همان سال، اشغال قسطنطنیه شدیدتر شد، و مجلس منحل گردید. سرانجام، دولت عثمانی پیمان صلح سور را امضا کرد. این پیمان مقرر میداشت که مناطق وسیعی از باقیمانده‌ی متصرفات عثمانی تحت قیمومیت یک یا چند دولت خارجی قرار داده شود. در این ضمن بدنبال اعتراض ملت عثمانی بر علیه اشغال قوای بیگانه، و مخصوصاً پیاده شدن یونانیها در ازمیر، دشمن داخلی دیگری بر علیه دولت عثمانی قد برافراشته بود، و آن یونانیها بودند. در طی سال ۱۹۲۰، حکومت قسطنطنیه نظارت خود را بر آناطولی بتدریج از دست داد. با ازدیاد قدرت ملیون، حکومت سلطان عثمانی متزلزل گردید، و مجلس کبیر ملی آنکارا در اول نوامبر ۱۹۲۲ خلع سلطان محمد VI و انقراض حکومت قسطنطنیه را اعلام کرد. این امر در حکم انقراض امپراطوری عثمانی و سلسله‌ی سلاطین آن بود. قسطنطنیه و تراکیای شرقی به اشغال قوای ملیون درآمد، و آخرین سلطان عثمانی پایتخت خود را ترک گفت، و این شهر از آن ببعد جنبه‌ی پایتخت بودن را از دست داد. از سنن سلسله‌ی سلاطین عثمانی تنها این رسم محفوظ ماند که عبدالمجید II، پسر سلطان عبدالعزیز، بعنوان خلیفه‌ی روحانی در قسطنطنیه باقی ماند. اما این منصب نیز بموجب رأی مجلس کبیر ملی ترکیه در ۱۹۲۴ لغو گردید، و عبدالمجید و، همراه او، تمام اعضای دیگر خاندان آل عثمان از ترکیه تبعید شدند.

نقش اوضاع داخلی امپراطوری در جریاناتی که به نتیجه‌ی مذکور انجامید کمتر از نقش امور سیاسی خارجی نبود. تأثیر دوره‌ی تنظیمات و منافع دول خارجی نیز در این جریانات عامل مهمی بودند. تنظیمات دنباله‌ی اقدامات اصلاحی سلطان سلیم III و محمود II بود، نه برنامه‌ای که خواسته‌ی گروه معتنابهی از مردم عثمانی باشد. رشید پاشا، علی پاشا، و همکاران آنها در صدد بودند که در قلمرو عثمانی دولت مُدرنی متشکل از شورائی از وزیران به ریاست صدر اعظم بوجود آورند، اما روشی که برای این منظور اتخاذ کردند ایجاد حکومت مطلقه‌ای بود به نام سلطان بی آنکه وی مداخله‌ای در امور داشته باشد. اما وقتی اولین قانون اساسی واقعی توسط مدحت پاشا تهیه شد، سلطان جدید، عبدالحمید II، ترجیح داد که خود شخصاً بروش پیشینیان خویش به استبداد حکومت کند، و موقعیت سلطان را مستحکمتر سازد، و چنین بود که سرانجام دستگاه مشهور سانسور و جاسوسی، که بدین مناسبت این دوره از تاریخ عثمانی به نام دور استبداد مشهور شد، بوجود آمد. در این دوره‌ی ارتجاع، بعضی از اصلاحات ناشی از "تنظیمات" مورد مخالفت واقع گردید. این اصلاحات همانهائی بود که راه را برای ایجاد طبقه‌ی متوسط روشنفکر ترک‌زبانی با سنن مذهبی اسلامی، که افراد آن عمدةً از طبقه‌ی نظامیان و مستخدمین دولت و عده‌ی محدودی از علمای دینی بودند، باز کرده بود. این روشنفکران که اصلا بسیار با هم متفاوت بودند، مفهوم جدیدی از وطن و وطنپرستی را رواج داده بودند، و هم به ایجاد افکار عمومی که خواستار مداخله در امور دولتی بود توفیق یافته بودند. مقارن همین ایام روزنامه- هائی در عثمانی انتشار یافت. هر اندازه این گروه اجتماعی مشخصتر میشد بین آن و گروههای مختلف مسیحی و یهود و مسلمانان سرزمینهای آسیائی که زبانشان ترکی نبود، جدائی بیشتر میگردید. در ضمن در همین دوره، اختلافات مذهبی بطور کلی میان مسلمانان و مسیحیان از ابتدای قرن ۱۹م شدت یافته بود، زیرا عده‌ی زیادی از ممالک مسلمان تحت تسلط دولتهای مسیحی قرار گرفته بودند. این امر مقدمه و اساس ایجاد عقیده‌ی "اتحاد اسلام" گردید، و قسطنطنیه، که پایتخت یک مملکت نسبةً مقتدر اسلامی بود، پایتخت سیاسی عالم اسلام شد. در نظر عده‌ی زیادی از روشنفکران مذکور، و مخصوصاً علمای دینی روشنفکر، حس اتحاد اسلام بر حس وطن- پرستی، که هنوز در پرده‌ی ابهام بود، غلبه یافت. بعلاوه، عقیده به اتحاد اسلام در میان طبقات پایین اجتماع عثمانی، که به شدت تحت تأثیر افکار صوفیان بودند، و نیز در میان مسلمانان غیر ترک امپراطوری عثمانی، هواخواهانی پیدا کرد. اتکاء سلطان عبدالحمید II بیشتر به این صاحبان احساسات اسلامی بود، اگرچه گذشت زمان نشان داد که افرادی که سلطان مستبد مظنون را احاطه کرده بودند خود از بدترین و فاسدترین افراد بودند؛ سخنانی که رنگ وطنپرستی داشت به شدید- ترین وجهی مورد تعقیب قرار میگرفت، و عده‌ی زیادی از روشنفکران ناچار به کشورهای خارجی گریختند. مخالفت متزاید بر علیه استبداد بالاخره در سرزمین مقدونیه، که از ۱۹۰۶ بدست فرمانروای ترک ولی تحت نظارت اروپائیان اداره میشد، سازمان یافت. سالونیکه، که بدست جوانان ترک کمیته‌ی اتحاد و ترقی رهبری و تا حد زیادی از جانب نظامیان پشتیبانی میشد، مرکز نهضت جدید میهنپرستی گردید. تأثیر این نهضت جدید چنان بود که سلطان ناچار بار دیگر قانون اساسی مدحت پاشا را در ۲۴ ژوئن ۱۹۰۸ رسماً انتشار داد، و بلافاصله دستگاه سانسور و جاسوسی را منحل کرد. در ماه نوامبر اولین مجلس عثمانی تشکیل شد، اما در طول سالهای پرهرج و مرج بعد از آن، این مجلس هرگز نتوانست تأثیر واقعی در دولت عثمانی داشته باشد. ولی پس از آن، در ۱۳ آوریل

۱۹۰۹، کوششی برای تجدید قدرت سابق سلطان بعمل آمد، و این بار اشغال پایتخت بتوسط سپاهیان مقدونیه و خلع سلطان عبدالحمید II (۲۷ آوریل) بود که به نجات جوانان ترک شتافت. سپس برای مدتی "اتحاد عثمانی"، که هدفش مساوات همه‌ی عناصر اسلامی و غیر اسلامی امپراطوری بود، کمال مطلوب سیاسی گردید. اما بزودی معلوم شد که این عناصر چنان نسبت به یکدیگر بیگانه اند که تشکیل کشوری بر آن پایه امکانپذیر نیست. ترکان جوان تحت تأثیر افکار "اتحاد ترک" هوادار سیاستی شده بودند که هدف آن تبدیل امپراطوری عثمانی به کشوری بود که عناصر ترک در آن حاکمیت داشته باشند؛ و بنا بر این، این گروه متوجه طبقات پایین ترک‌زبان، مخصوصاً در آناطولی گردید، تا به تشکیل ملت واقعی ترک بپردازد. اتحاد اسلام را نیز عده‌ای وسیله‌ی عملی ساختن این هدف ملی قرار دادند، ولی این اندیشه، گرچه برای مقابله با سیاست خارجی گاهی به آن توسل میجستند، به تدریج متروک شد. روابط بین‌المللی نامساعدی که بدنبال انقلاب عناصر ملی ایجاد گردید سران ترکیه‌ی جدید را به اتخاذ تدابیری مجبور ساخت که در برنامه‌ی کار آنان نبود، مثلا ← کشتار ارامنه و حکومت جابرانه‌ای که در سوریه پیش گرفته شد از آن قبیل است. بالاخره، نتیجه‌ی از دست رفتن تمام سرزمینهای غیر ترک در دوره‌ی جنگ ایجاد ناسیونالیسم ترک بود، که ساده‌ترین و در عین حال مؤثرترین شکل وطنپرستی ترک و عاری از هر اندیشه‌ی دینی و نژادی بود.

رجالی که برنامه‌ی تنظیمات را بمورد اجرا گذاشته بودند به این نکته توجه داشتند که نظریات دینی مذاهب اهل سنت محترم شمرده شود. بر خلاف نظر نمایندگان کشورهای خارجی، هیچگونه اقدامی که با شریعت اسلام تباین بارز داشته باشد بعمل نیامد. شریعت اسلام اساس "مجله"، یعنی قانون مدنی جدید قرار گرفت. در قانون اساسی مدحت پاشا، اسلام مذهب رسمی کشور اعلام شده و به شیخ‌الاسلام مقامی برابر با مقام وزیر اعظم داده شده بود. با وجود اتخاذ این سیاست عاقلانه‌ی مذهبی، گاه گاه تظاهرات مذهبی شدیدی روی میداد که مسیحیان قربانیان آن بودند. تظاهراتی که در ۱۸۵۸ در جده و در ۱۸۶۰ در دمشق بوقوع پیوست از این قبیل بود. در دوره‌ی سلطان عبدالحمید II، تحت عنوان اتحاد اسلام، فعالیت دینی به منظور ایجاد رابطه با مسلمانان نقاط دیگر جهان بعمل میآمد. حتی دولت جدید عثمانی نیز به شرکت خود در جج I عنوان "جهاد" داد. سران ترکیه‌ی جدید آشکارا با نفوذ و مداخله‌ی روحانیان در اداره‌ی امور داخلی کشور مخالف بودند. چنانچه در ۱۹۱۷ اداره‌ی مدارس به وزارت معارف واگذار گردید؛ یک انحراف دیگر از سنن اسلامی تغییر تقویم بود. تدر ۱۷۸۹ تقویم یولیانی رسماً در اداره‌ی امور مالی اتخاذ شده بود، ولی تقویم هجری قمری را هم محفوظ نگاهداشته بودند. در ۱۹۱۷ تقویم گرگوری پذیرفته شد. بعد از جج I، تاریخ مسیحی بتدریج متداول گردید.

نیز در اثر "تنظیمات" بود که، بموجب قوانین مربوط به ولایات، اداره‌ی امور داخلی کشور از قوای نظامی منتزع گردید. مشکل اصلی در امور داخلی مدت مدیدی تحصیل مالیاتها بود. اروپائی‌سازی و تمرکز امور مالی با مشکلات فراوانی مواجه گردید زیرا این امر مستلزم تربیت گروهی از مستخدمین قابل اعتماد بود. بعد از جنگ کریمه، دولت عثمانی از کشورهای خارجی مبالغی قرض گرفت، اما این مبالغ به مصرف صحیح نرسید. در ۱۸۷۶، دولت عثمانی خود را ورشکسته اعلام کرد، و نتیجه‌ی آن مداخله‌ی کشورهای بیگانه و تأسیس دستگاهی برای اخذ قرضه‌ی ملی بود، این امر ملت عثمانی را بشدت متأثر ساخت. یکی از موانع جدی در راه اصلاحات مالی حقوق کاپیتولاسیونها بود. با تأسیس دولت ترکیه وضع دگرگون گشت.

عثمانیه: ← معتزله، قسمت IV.

عثماوندان (osmāvandān)، ده (جه ۱°۱۸۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شفت، بخش شفت، شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۱۱کیلومتری ش فومن.

عج، علامت اختصاری عرض جنوبی در این کتاب.

عجاج (ajjāj)، شهرت **عبدالله ابن رؤبه** (ro'ba)، فت ح ۹۰ هق، شاعر عرب و یکی از رجزسرایان معروف دوره‌ی اموی (← عربی، ادبیات، قسمت x). در دوره‌ی جاهلیت متولد شد. سپس اسلام آورد. از هجا گفتن احتراز داشت. رؤبة ابن عجاج، یکی دیگر از رجزسرایان آن عصر، پسر او بود.

عجارده (ajāreda)، دسته‌ای از خوارج، منسوب به عبدالکریم ابن عجرد. عجارده خود به چندین فرقه تقسیم شدند؛ حمزة ابن آذرک معروف به حمزه‌ی خارجی و یاران وی از فرقه‌های عجارده بودند. فرقه‌های عجارده در اواخر عهد بنی امیه و اوایل بنی عباس در بسیاری از بلاد خروج کردند.

عجایب المخلوقات (ajāyebol.maxluqāt) [عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات]، کتابی به عربی، در هیئت و جهانشناسی و علم الاشیاء و شگفتیهای عالم خلقت تألیف زکریای قزوینی. مشتمل بر چهار مقدمه و دو مقاله است؛ مقاله‌ی اول، در علویات (olviyyāt)؛ و مقاله‌ی دوم در سفلیات (sofliyyāt)، که شامل عناصر و معدنیات، نباتات، و حیوانات است. این کتاب اول بار به اهتمام ووستنفلد در ۱۸۴۸ در گوتینگن، و ترجمه‌ی آلمانی نیمی از آن بتوسط ه. اته در ۱۸۶۸ در لایپزیگ بطبع رسیده است. ترجمه‌ی فارسی آن چند بار در تهران چاپ شده است.

عجایب المقدور فی نوائب تیمور (یا **فی اخبار تیمور** یا **فی مثالب تیمور**) (ajāyebol.maqdur fi navā'ebe teymur, fi axbāre, fi masālebe)، کتابی بعربی، تألیف ابن عربشاه، در شرح حال و جنگها و اخلاق و صفات امیر تیمور، و مختصری از احوال فرزندان او، که در سال ۸۴۰ هق تألیف شده است. انشای این کتاب به نثر ادبی عربی است، و مؤلف در آن بیشتر خصال مذموم تیمور را شرح داده است. این کتاب (با ترجمه‌ی لاتینی) در ۱۶۳۶ و ۱۷۶۷ در هلند، و سپس در کلکته، مصر، و استانبول چاپ شده است. ترجمه‌ی فرانسوی آن در ۱۶۵۸ در پاریس، ترجمه‌ی انگلیسی آن در ۱۸۸۸ در هند، و ترجمه‌ی دیگر انگلیسی آن در ۱۹۳۶ در لندن، و ترجمه‌ی فارسی آن (به عنوان زندگی شگفت‌آور تیمور) در ۱۳۳۹ هش در تهران بطبع رسیده است، و به زبان ترکی نیز ترجمه شده.

عجایب سبعه[1] (ajāyebe sab'e) [= عجایب هفتگانه]، عنوان هفت اثر هنری و معماری باستانی، که در دنیای یونانی و رومی دوره‌ی اسکندر و پس از آن از لحاظ بزرگی یا شکوه و جلال شگفت‌انگیز شمرده شده‌اند. بر طبق رایجترین روایات، این عجایب عبارت بوده‌اند از (۱) اهرام مصر (یا بالاخص، هرم خوفو)؛ (۲) حدائق [= باغهای] معلقه‌ی بابل (hadā'eqe mo'allaqeye bābel)، که گویند بختنصر II آنها را برای زوجه‌ی خود پمپرامیس بنا نهاد؛ (۳) مجسمه‌ی زئوس، کار فیدیاس؛ (۴) کولوسوس رودس؛ (۵) معبد آرتمیس (← دیان، معبد) در افسوس؛ (۶) موسولئوم هالیکارناس؛ (۷) منارة البحر یا فانوس دریائی اسکندریه، در جزیره‌ی فاروس. از همه‌ی اینها فقط اهرام مصر بر جای مانده است.

← تصاویر صفحه‌ی مقابل.

عجب‌شیر (ajab.šir)، بخش، ل و غ شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی). از غ به دریاچه‌ی رضائیه محدود است. این بخش ظاهراً منطبق با دهستان دیزج‌رود است. مرکز بخش و دهستان، **عجب‌شیر** (جه ۶°۲۹۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۵کیلومتری ل‌غ مراغه کنار راه آهن تهران به تبریز واقع، و امامزاده‌ی آن زیارتگاه اهل محل است.

عجز، ایام: ← عجوز، ایام.

عجز، عظم: ← ستون فقرات.

عجلون[2] (ajlun)، شاه موآب. به یاری عمونیان (بنو عمون) و عمالقه، اریحا را گرفت و مدت ۱۸ سال بنی اسرائیل را آزار رسانید و خراجگزار خود ساخت. عاقبت ایهود او را بقتل آورد، و سپس از داوران بنی اسرائیل گشت (داوران ۳.۱۲ ببعد).

عجم (ajam) یا **اعجم** (a'jam) [هر دو = ناتوان در سخن گفتن، غیر فصیح] [جمع اعجم اعاجم (a'ājem) است]، عنوانی که اعراب بر ملل غیر عرب اطلاق کرده‌اند (درست معادل عنوان بربرها، که یونانیان به اقوام غیر یونانی میگفته‌اند). در قرآن نیز اعجمی بر غیر عرب اطلاق شده است (نحل ۱۰۵؛ شعراء ۱۹۸). از آنجا که نیرومندترین همسایه‌ی اعراب ایرانیان بوده‌اند، عنوان عجم بیشتر به ایرانیان و فرس گفته شده است، و با اینکه عنوان "عرب و عجم" در آغاز معنی "عرب و غیر عرب" داشته، اما بعد معنی "عرب و ایرانی" بخود گرفته است. عراق عرب (= سواد) در مقابل عراق عجم (= جبال)، و قصیده‌ی لامیة العجم (از طغرائی) در مقابل لامیة العرب (از شنفری، که از اعراب جاهلی است) شهرت دارد. در دوره‌ی مبارزات شعوبیه نیز عنوان عرب و عجم بیشتر بمعنی عرب و ایرانیان است.

در زبان فارسی کلمه‌ی "عجم" بعنوان و بمعنی ایرانی تا حدی پذیرفته شده است، و در شاهنامه

(۱) Seven Wonders of the World (۲) Eglon

عجایب سبعه



اهرام مصر

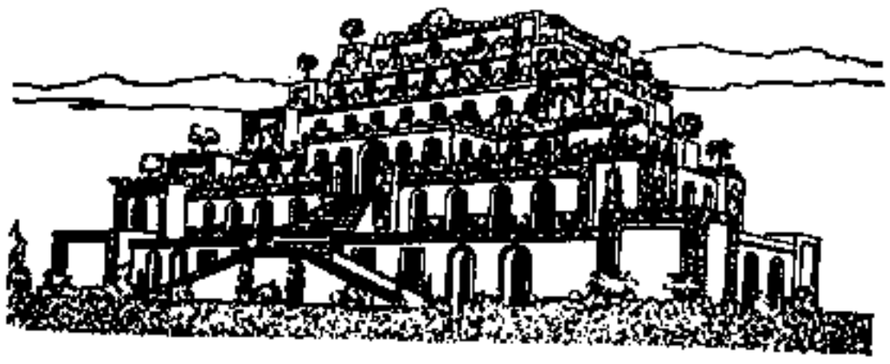

حدائق معلقه‌ی بابل



مجسمه‌ی زئوس (کار فیدیاس)

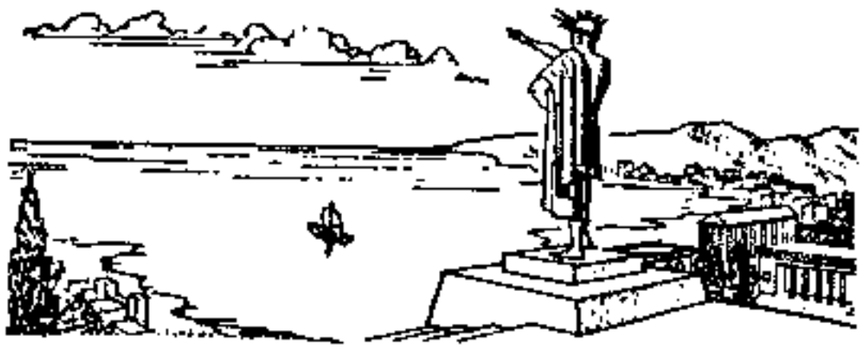

کولوسوس رودس



معبد آرتمیس در افسوس



موسولئوم هالیکارناس



فانوس دریائی اسکندریه

نیز، آنجا که توجه به زبان پارسی است، سخن از "زنده کردن عجم" میرود. اگرچه این استعمال در شاهنامه کمتر است، ولی در شعر شاعران دوره‌های بعد وسعت بیشتری یافته، و گویندگان فارسی‌زبان اهانت‌گونه‌ای را که در مفهوم لغوی این کلمه بوده است نادیده گرفته‌اند.

عجمان: ← سواحل متصالح؛ ⇐ امارات متحد عربی.

عجوز، ایام (ayyāme ajuz) یا **ایام العجوز** (ayyāmol-ʿajuz) [= روزهای پیرزن]، در تقویم ممالک اسلامی، نام چند روزی معمولا در اواخر زمستان که در آنها هوا سرد و متغیر و با باد همراه است. در تقویمهای فارسی به نام "سرمای پیرزن" در اواخر زمستان ثبت میشود. ایام عجوز معمولا هفت روز (در بعضی جاها یک یا پنج روز) است، و بر طبق کتب قدیمی معرفت تقویم از ۲۶ شباط به بعد میباشد، و اسامی آنها در زبان عربی عبارتند از صن (senn)، صنبر (sennabr)، وبر (vabr)، آمر (āmer)، مؤتمر (moʿtamer)، معلل (moʿallel)، و مطفیء المجمر (motfeʿo l-jamr').

در تسمیه‌ی روزهای مذکور به ایام عجوز روایات مختلفی هست. گویند در این ایام قوم عاد به دعای هود پیغمبر هلاک شدند، و از ایشان فقط پیرزنی بماند که بر آنان نوحه میکرد؛ در روز هشتم، بادی سخت بوزید، و او را نیز از میان برد، و به قولی، وی از سرما بمرد. به قول اهل لغت، این روزها ایام عجز (ajoz) [= روزهای آخر] است، بدین مناسبت که در اواخر زمستان است.

عدالت (edālat)، در فقه، ملکه‌ی دینی نفسانی که شخص را از ارتکاب گناهان کبیره، و اصرار بر گناهان صغیره، و از نزدیکی به کارهای پست مباح (مانند بول کردن در راه مردم و همنشینی با ارازل) باز میدارد. عدالت از شرایط گواهان و از شرایط امامت در نماز است، و در راوی حدیث نیز شرط است.

در اخلاق، عدالت گرفتن راه وسط میان افراط و تفریط است.

عدد[1] (adad)، در دستور زبان، خصوصیتی که ناظر به مفرد بودن یا جمع بودن کلمات است. در غالب زبانها اسامی و ضمایر یا مفردند یا جمع؛ ولی در بعضی زبانها، مثل عربی و سانسکریت و زبانهای کهن ایران، تثنیه نیز بکار میرود.

عدد[1] (adad)، در ریاضیات، هر یک از اشیاء ریاضی گوناگون، که از ارکان ریاضیات هستند، ولی، بسبب تنوع آنها، درآوردن جملگی در تحت یک تعریف ممکن نیست. در مقاله‌ی حاضر، تعریف ابتدائی اقسام عدد (تعریف دقیق اقسام عدد بنحوی که مطابق با استانده‌های کنونی ریاضیات و منطق باشد از حدود کتاب حاضر خارج است)، و توضیحاتی در باب آنها آمده است. بعلاوه، برای تسهیل کار مراجعه‌کنندگانی که فقط به تعریف اقسام عدد نظر دارند، تعریف ابتدائی هر یک از انواع اعداد، و بعضی دیگر از اقسام عدد که در مقاله‌ی حاضر نیامده است، تحت عناوین جداگانه در ردیف "عدد" مندرج است.

برای تسهیل مراجعه، مندرجات مقاله‌ی حاضر تحت عناوین ذیل طبقه‌بندی شده است:

I ـ مقدمه

---

(1) number

II- اعداد طبیعی و اعداد صحیح حسابی
III- اعداد منطق حسابی
IV- اعداد اصم حسابی
V- اعداد حقیقی حسابی
VI- اعداد حقیقی
VII- اعداد جبری و اعداد متعالی
VIII- نمایش هندسی اعداد
IX- اعداد موهومی و اعداد مختلط
X- در باب تعریف منطقی عدد
XI- اعداد ترانسفینی
XII- ملاحظات تاریخی

I - مقدمه. هر یک از انواع اعداد با اعمال و ترتیبی که در آن تعریف میشود تشکیل یک **دستگاه اعداد**[1] میدهد. چنانکه در این مقاله توضیح داده خواهد شد، انواع عادی عدد را میتوان از توسیع (-tŏsi) مکرر دستگاه اعداد صحیح مثبت بدست آورد. بطور کلی، توسیع مفهوم عدد چنین است که، هر گاه عملی در دستگاهی از اعداد قابل اجرا نباشد، اشیاء ریاضی جدیدی، که نام عدد بر آنها مینهند، به این دستگاه ملحق میکنند بطوری که، در دستگاه متشکل از اعداد سابق و این اعداد جدید، اجرای عمل مورد نظر ممکن باشد.

در قسمتهای II–V اعداد مورد بحث "اعداد حسابی" هستند، یعنی اعدادی که در حساب مقدماتی مورد بحث میباشند. اگرچه معمولا قید "حسابی" در مورد این اعداد ذکر نمیشود، در قسمتهای II–V این مقاله آنها را بدین قید مقید ساختهایم تا با اعداد مذکور در قسمت VI، که "اعداد جبری" یا "علامتدار" میباشند، خلط نشوند.

II - اعداد طبیعی[2] و اعداد صحیح[3] (حسابی). اعداد طبیعی عبارتند از اعداد

۱, ۲, ۳, ۴, . . . ,

که، با ترتیب فوق، ۱ سرسلسلهی آنها است، و هر یک از سایرین با افزودن ۱ به عدد ماقبل حاصل میشود (برای تعریف منطقی عدد طبیعی، قسمت X ملاحظه شود). **اعداد صحیح** (حسابی) عبارتند از اعداد طبیعی به انضمام صفر، یعنی اعداد

0, ۱, ۲, ۳, ۴, ...

مفاهیم عدد صحیح و رشتهی نامتناهی اعداد صحیح مفاهیمی هستند مجرد، و ذهن انسان ابتدائی از درک آنها عاجز بوده است (و هنوز هم اقوامی هستند که از درک این مفاهیم عاجزند). ظاهراً، ابتدا مفهوم عدد طبیعی مقید (یعنی همراه با ذکر واحد، مانند "سه تخته‌سنگ") از طریق شمردن اعضای مجموعه‌های دارای اعضای متجانس برای آدمی حاصل شده است، و بتدریج، مثلا از مفاهیمی مانند "سه سرنیزه"، "سه تخته‌سنگ"، و غیره، مفهوم عدد طبیعی مطلق یا مجرد (یعنی بدون قید واحد) "سه" حاصل گردیده. مفهوم صفر در شمردن بعدها پدید آمده است. اعداد صحیح، به این اعتبار که حاصل شمردن هستند، **اعداد شمارشی**[4] خوانده میشوند.

از قدیم الایام، ملل متمدن خواصی از اعداد طبیعی را به تجربه و امتحان دریافته بودند، و از زمان بسط علوم در نزد یونانیان ببعد، خواص اعداد طبیعی و اعداد صحیح همواره مورد تحقیق و اعجاب بوده است. خواص مقدماتی اعداد صحیح را در حساب مقدماتی میآموزیم. خواص عمیق آنها موضوع علم حساب یا ← نظریهی اعداد میباشد، که از جالبترین مباحث ریاضی است، و مسائل حلنشدهی فراوان دارد. نیز ← اعداد متحابه؛ عدد اول؛ عدد تام. برای قواعد نوشتن و خواندن اعداد ← شمار.

اعمال اساسی بر اعداد صحیح عبارتند از "چهار عمل اصلی" (جمع، تفریق، ضرب، و تقسیم). اما، امکان اجرای اعمال تفریق و تقسیم (بی باقیمانده) بر اعداد صحیح حسابی مشروط است، مثلا، تفریق کردن ۷ از ۲ ممکن نیست، بدین معنی که عدد صحیحی وجود ندارد که چون با ۷ جمع شود ۲ حاصل گردد، و نیز، مثلا یافتن عدد صحیحی که چون در ۴ ضرب شود ۱۵ حاصل گردد ممتنع است (← قابلیت تقسیم). این محدودیتها از دو جهت منجر به توسیع مفهوم عدد شده است، یکی توسیع این مفهوم بنحوی که همواره تقسیم بر عددی غیر از صفر ممکن باشد (قسمت III)، و دیگری توسیع آن بمنظور امکان تفریق بلاشرط (قسمت VI).

نخستین کسی که دستگاههای اعداد طبیعی و اعداد صحیح حسابی را به روش قیاسی استوار ساخت (۱۸۹۱) پئانو است.

III - اعداد منطق[5] (حسابی) (-monteq). عدد منطق حسابی عددی است که بتوان آن را به صورت کسری که صورتش عددی صحیح حسابی و مخرجش عددی طبیعی است بیان کرد، مانند اعداد $\frac{۳}{۵}$ یا ۳/۵)، $\frac{۰}{۷}$ (یا ۰/۷)، و $\frac{۴}{۱}$ (یا ۴/۱).

از میان اعداد منطق، آنهائی که مخرجشان ۱ است مساوی صورت خود میباشند، مثلا ۲ = ۲/۱ و ۰ = ۰/۱. چنانکه دیده میشود، مجموعهی اعداد منطق بسیار غنیتر از مجموعهی اعداد صحیح است، زیرا، علاوه بر اعداد صحیح، اعضای بیشماری، مانند ۱/۲، ۲/۳، ۶/۷، و غیره دارد، که هیچ یک عدد صحیح نیست. بعلاوه، بین هر دو عدد منطق، هر قدر بهم نزدیک باشند، عددی منطق (مثلا نصف مجموع آن دو عدد) قرار دارد، و از این لحاظ میتوان گفت که اعداد منطق سخت "فشرده" هستند. معذلک، عدهی اعداد منطق مساوی عدهی اعداد صحیح است (قسمت XI ملاحظه شود).

از جنبهی تاریخی، اعداد منطق از اوایل تاریخ ریاضیات، برای (یا به انتظار) جواب گفتن به سؤال "چقدر" در اندازهگیری، وارد ریاضیات کرده شدهاند. مثلا، در اندازهگیری طول یک قطعهخط مستقیم مفروض، اگر واحد اندازهگیری به دفعات صحیح، مثلا ۵ دفعه، در آن خط بگنجد، اندازهی طول آن خط ۵ واحد خواهد بود. در غیر این صورت، واحد طول را به تعداد صحیحی از تقسیمات متساوی، مثلا به ۸ قسمت، تقسیم میکنند. اگر یکی از این اجزاء به دفعات صحیح، مثلا ۳ یا ۱۵ مرتبه، در آن طول بگنجد، اندازهی آن طول ۳/۸ یا ۱۵/۸ واحد خواهد بود. بنا بر این، هر عدد منطق (یا کسر متعارفی) را میتوان اندازهی طولی انگاشت که از دنبال هم نهادن تعدادی از اجزای متساوی واحد طول بر یک خط مستقیم حاصل شود.

نوشتن اعداد منطق به صورت کسرها البته بر حسب قرارداد است (در حقیقت، علامتی مانند "۴/۵" اسم یک عدد منطق است نه خود آن عدد، و این عدد اسامی بیشمار دیگر، از قبیل ۰,۸، 8/10، 12/15، و غیره نیز دارد). آنچه اهمیت دارد تمیز گذاشتن بین عددی است که نمایندهی دفعات صحیح تقسیم واحد است با عددی که نمایندهی عدهی تقسیمات انتخابشده میباشد. بنا بر این، عدد منطق ۲/۵ را میتوان با زوج مرتبی، مثلا (۲, ۵) نمایش داد. [مقصود از زوج مرتب[6] دو عدد دستهای است از دو عدد با ترتیب معین. به عنوان مجموعه، مجموعهی دو عدد 2 و 5 با مجموعهی دو عدد 5 و 2 یکی است، اما زوج مرتب (5, 2) غیر از زوج مرتب (2, 5) میباشد. در زوج مرتب (2, 5)، 2 را مختص اول و 5 را مختص دوم زوج مرتب نامند، و همکنا در موارد دیگر.] پس، از جنبهی ریاضی، اعداد منطق حسابی عبارتند از مجموعهی جمیع زوجهای مرتب اعداد صحیح حسابی که مختص دومشان غیر از صفر است، و تابع اصول موضوعهی خاصی میباشند (این اصول موضوعه مستخرج از خواص کسرهای متعارفی هستند). از میان این زوجها، ازواجی که مختص دومشان ۱ است تفاوت اساسی با اعداد صحیح نظیر خود ندارند، و مثلا میتوان زوج مرتب (۱, ۲) را همان ۲ محسوب داشت. چنانکه دیده میشود، مجموعهی اعداد منطق را میتوان از توسیع مجموعهی اعداد صحیح بدست آورد. در این مجموعهی وسیع، تقسیم بلاشرط (البته با قید صفر نبودن مقسوم علیه) همواره ممکن است، مثلا، بازاء دو عدد منطق ۲ و ۵ عدد منطقی وجود دارد که اگر ۵ در آن ضرب شود حاصل مساوی ۲ گردد، و آن ۲/۵ است، زیرا ۲ = (۲/۵) × ۵. پس، تقسیم ۲ بر ۵ ممکن است، و خارج قسمت ۲/۵ میباشد. همچنین، بازاء دو عدد منطق ۳/۲ و ۶/۷، عدد منطقی هست که اگر در ۳/۲ ضرب شود حاصل مساوی ۶/۷ گردد، و آن ۴/۷ است. به عبارت دیگر،

$$۲،۵ = \frac{۲}{۵} \cdot \frac{۶}{۷} \cdot \frac{۳}{۲} = \frac{۴}{۷}$$

به زبان جبری، اگر a و b دو عدد منطق حسابی مفروض باشند، و a غیر از صفر باشد، معادلهی $ax = b$ در میان اعداد منطق همواره جواب دارد (جواب آن b/a است).

اگرچه دستگاه اعداد منطق حسابی بمراتب وسیعتر از دستگاه اعداد صحیح حسابی است، در این دستگاه، بعضی از اعمال عادی ریاضیات بطور کلی ممکن نیست. اعمال تفریق و استخراج جذر از این جمله است، مثلا، تا موقعی که کار ما محدود به اعداد منطق باشد، عدد ۲ جذر نخواهد داشت، یعنی عدد منطقی وجود ندارد که اگر در خودش ضرب شود حاصل مساوی ۲ گردد. یونانیان قدیم و خاصه الودوکسوس، که به این مشکل پی برده بودند، در راه چارهی آن، مفهوم اعداد اصم را

(۱) number system (۲) natural numbers (۳) integers (۴) counting numbers (۵) rational numbers
(۶) ordered pair

وارد ریاضیات کردند (قسمت IV).

برای آماده کردن زمینه جهت قسمت بعد، یادآوری میکنیم که، چنانکه در مقاله‌ی **کسر اعشاری** آمده است، اگر یک عدد منطق را به کسر اعشاری تحویل کنیم، کسر حاصل یا مختوم خواهد بود (مانند ۰,۲۵)، یا متناوب بسیط (مانند ۰,۳۳۳۳ . . . و ۱۲,۵۱۵۱۵۱ . . .)، یا متناوب مرکب (مانند ۱,۲۱۴۴۴ . . . و ۵۲,۷۲۱۲۳۲۳ . . .)؛ و بالعکس، هر کسر اعشاری که به یکی از این سه صورت باشد نمایش یک عدد منطق است.

IV ـ اعداد اصم[1] (حسابی). بنا بر آنچه در آخر قسمت III گفته شد، تا موقعی که مفهوم "عدد" برای ما منحصر به اعداد منطق حسابی باشد، عبارتی به صورت یک کسر اعشاری که نه مختوم، نه متناوب بسیط، و نه متناوب مرکب باشد، مانند عبارت

(*) 0,۲۱۲۱۱۲۱۱۱۲۱۱۱۱۲۱۱۱۱۱ . . .،

بیمعنی است. بجای اینکه این گونه عبارات را، بعنوان عبارت بیمعنی، از بحث خارج کنیم، آنها را، بعنوان اعداد اصم، میپذیریم. بنا بر این تعریفگونه، **اعداد اصم حسابی** یعنی اعداد قابل نمایش با کسور اعشاریی که نه مختوم باشند، نه متناوب بسیط، و نه متناوب مرکب.

معلومست که، بازاء هر عدد اصم، اعداد منطقی در طرفین آن، و هر قدر نزدیک به آن که بخواهیم، وجود دارد. مثلا، اعداد

(†) 0,۲، 0,۲۱، 0,۲۱۲، 0,۲۱۲۱، . . .

جملگی از عددی که در سطر (*) نوشته شده است کوچکترند، و اختلاف آن عدد با اعداد سطر (†) بترتیب کمتر از

0,۱، 0,۰۱، 0,۰۰۱، 0,۰۰۰۱، . . .

میباشد، و قس علیهذا در مورد اعداد

(††) 0,۳، 0,۲۲، 0,۲۱۳، 0,۲۱۲۲، . . . .

به اصطلاح ریاضی، اعداد هر یک از دو رشته‌ی (†) و (††) به عدد اصمی که در سطر (*) نمایش داده شده است میل میکنند (← حد). این نکته کلیت دارد، بدین معنی که، بازاء هر عدد اصم حسابی، دو رشته از اعداد منطق حسابی میتوان یافت که یکی همواره ترقی کند و به آن عدد میل نماید، و دیگری پیوسته تنزل کند و به آن میل نماید. مثلا، رشته‌ی اعداد

(*) ۱، ۱,۴، ۱,۴۱، ۱,۴۱۴، . . .

که مربعات آنها بترتیب مساوی

۱، ۱,۹۶، ۱,۹۸۸۱، ۱,۹۹۹۳۹۶، . . .

است، در حال ترقی به $\sqrt{۲}$ میل میکنند، و رشته‌ی اعداد

(**) ۲، ۱,۵، ۱,۴۲، ۱,۴۱۵، . . .

که مربعاتشان بترتیب

۴، ۲,۲۵، ۲,۰۱۶۴، ۲,۰۰۲۲۲۵، . . .

است، در حال تنزل به $\sqrt{۲}$ میل میکنند. بدین گونه، $\sqrt{۲}$ حد مشترک دو رشته‌ی (*) و (**) خواهد بود.

V ـ اعداد حقیقی[2] (حسابی). مجموعه‌ی اعداد منطق و اصم را اعداد حقیقی میخوانند. پس، مجموعه‌ی اعداد حقیقی حسابی تشکیل یافته است از (۱) مجموعه‌ی اعداد صحیح حسابی، (۲) مجموعه‌ی اعداد منطق حسابی غیر صحیح، و (۳) مجموعه‌ی اعداد اصم حسابی.

هر دو عدد حقیقی را میتوان با هم جمع یا در هم ضرب کرد، و نیز هر عدد حقیقی را میتوان بر هر عدد حقیقی غیر از صفر تقسیم کرد، اما اجرای عمل تفریق در مجموعه‌ی اعداد حقیقی بطور کلی ممکن نیست، یک عدد را میتوان از عددی بزرگتر از آن تفریق کرد، ولی تفریق کردن یک عدد از عددی کوچکتر از آن ممکن نیست. این مسئله‌ی امتناع تفریق با مسئله‌ی دیگری بستگی دارد که توجه بدان برای فهم مطالب آتیه مفید است. میدانیم که تفاضل دو عدد عددی است که اگر با دومی جمع شود حاصل مساوی اولی گردد (مثلا تفاضل ۷ و ۳ مساوی ۴ است، زیرا ۷ = ۴ + ۳). پس، اگر بخواهیم برای ۳ و ۷ (بدین ترتیب) نیز تفاضل موجود باشد این تفاضل چنان عددی خواهد بود که حاصل جمعش با ۷ مساوی ۳ باشد. بعبارت دیگر، اگر این تفاضل فرضی را به a نمایش دهیم، باید ۳ = ۷ + a. حال تصور کنید که عددی موجود باشد این عدد را به $\bar{۷}$ نمایش میدهیم که حاصل جمع آن با ۷ مساوی صفر باشد. در این صورت، اگر به طرفین تساوی ۳ = ۷ + a عدد $\bar{۷}$ را بیفزائیم خواهیم داشت،

$$a + ۷ + \bar{۷} = ۳ + \bar{۷}$$

و چون، بنا بفرض، $\bar{۷} + ۷$ مساوی صفر است، $\bar{۷} + ۳ = ۰ + a$، و لهذا $\bar{۷} + ۳ = a$. پس، با فرض مذکور، عدد a، یعنی تفاضل ۳ و ۷ (یا ۷ ـ ۳)، موجود و مساوی $\bar{۷} + ۳$ خواهد بود. اما، چنانکه میدانیم، در میان اعداد حقیقی حسابی، عددی وجود ندارد که حاصلجمعش با ۷ مساوی ۰ باشد. برای برطرف کردن این محدودیت، باید مفهوم عدد را بیش از پیش وسعت داد.

VI ـ اعداد حقیقی (جبری). توسیع مفهوم عدد حقیقی حسابی بدین گونه صورت میگیرد که، بازاء هر عدد حقیقی حسابی، علامتی مرکب از این عدد را به انضمام علامت "ـ" در طرف چپ آن به اسم عدد متقابل آن عدد، وارد کار میکنیم، و حاصلجمع هر عدد را با متقابل آن مساوی ۰ میشماریم. مثلا، متقابل عدد ۷ "عدد جدید" ۷ ـ (بخوانید "منهای هفت") است، و متقابل عدد ۳/۲ عدد $\frac{۲}{۳}-$ میباشد،

$$۷ + (-۷) = ۰, \quad \frac{۲}{۳} + (-\frac{۲}{۳}) = ۰.$$

متقابل ۰ همان صفر است، یعنی ۰ = (۰ ـ) = ۰ + ۰. اعداد جدید متقابل اعداد حقیقی حسابی غیر از ۰ را **اعداد منفی**[3] (manfi)، و در مقابل، اعداد حقیقی حسابی غیر از صفر را **اعداد مثبت**[4] (mosbat) مینامند، و اغلب (مخصوصاً در کتابهای مقدماتی) اعداد مثبت را با قرار دادن علامت "+" در طرف چپ آنها مینویسند (مانند "۲ +"، بجای "۲"). علامت + یا ـ را، که پیش از یک عدد علامتدار میآید، علامت آن عدد نامند (علامت یک عدد مثبت که علامتی در کنارش نباشد "+" است)؛ مثلا علامت اعداد ۳ + و ۵ عبارتست از +، و علامت اعداد ۶ ـ، ۱,۲۵ ـ، و ۲/۳ ـ عبارتست از ـ. پس، **اعداد حقیقی (جبری)** عبارتند از اعداد حقیقی مثبت، اعداد حقیقی منفی (که متقابلهای اعداد حقیقی مثبت اند)، و صفر. اعداد حقیقی را "اعداد جبری" هم میگویند، ولی احتراز از استعمال این اصطلاح اولی است، زیرا "عدد جبری" در ریاضیات عالیه معنی دیگری دارد که در قسمت VII خواهد آمد (نیز ← عدد جبری).

دسته‌هائی از اعداد حقیقی اسامی خاص دارند. مجموعه‌ی اعداد صحیح و متقابلهای آنها را، یعنی اعداد

. . . ، ۳ ـ، ۲ ـ، ۱ ـ، ۰، ۱، ۲، . . .

را، مجموعه‌ی **اعداد صحیح**، مجموعه‌ی اعداد منطق و متقابلهای آنها را مجموعه‌ی **اعداد منطق**، و مجموعه‌ی اعداد اصم و متقابلهای آنها را مجموعه‌ی **اعداد اصم** نامند. بدین نکته باید توجه داشت که، جز در حساب مقدماتی و علومی که کمیات مورد بحث در آنها اساساً مثبت اند، معمولا، وقتی "عدد" گفته میشود مقصود عدد جبری (علامتدار) است.

قدر مطلق[5] یک عدد حقیقی عبارتست از عدد حاصل از اسقاط علامت آن. مثلا قدر مطلق اعداد ۲ و ۲ + مساوی ۲، و قدر مطلق عدد ۲ ـ نیز مساوی ۲ است.

قواعد محاسبه با اعداد جبری جزء جبر مقدماتی است (← جبر، رشته‌ای از ریاضیات). بالاخص، بر طبق ساختمان دستگاه اعداد حقیقی، عمل تفریق در این دستگاه بلاشرط ممکن است.

در باب نمایش هندسی اعداد حقیقی قسمت VIII، و در باب عده‌ی آنها قسمت XI ملاحظه شود.

VII ـ اعداد جبری[6] و اعداد متعالی[7]. در ریاضیات عالی، اعداد اصم را به دو دسته‌ی جبری و متعالی تقسیم میکنند. اعداد جبری آنهائی هستند که ریشه‌های معادلات صحیح جبری (← معادله، در ریاضیات) دارای ضرایب منطق میباشند (← عدد جبری). **اعداد متعالی** اعداد اصم غیر جبری هستند، مانند π (پی) و عدد e (مبنای لگاریتم نپری). تعداد اعداد هر دو دسته بیشمار است، ولی تعداد اعداد متعالی نسبت به اعداد اصم جبری و نسبت به مجموعه‌ی اعداد منطق و اعداد اصم جبری فوق العاده زیادتر است (قسمت XI را نیز ملاحظه کنید).

VIII ـ نمایش هندسی اعداد. مطلب را از نمایش اعداد منطق آغاز میکنیم. بر نیمخط Ox، با مبدأ O، قطعه‌ی OE را مساوی واحد طول اختیار میکنیم (شکل ۱). نقطه‌ی O نمایش عدد ۰

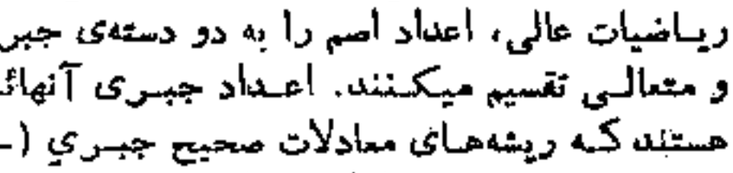

شکل ۱

و نقطه‌ی E نمایش عدد ۱ است، و اگر OE را متوالیاً بر Ox نقل کنیم منتها الیه قطعات

---

(۱)irrational numbers (۲)real numbers (۳)negative numbers (۴)positive numbers (۵)absolute value
(۶)algebraic numbers (۷)transcendental numbers

حاصل بترتیب نمایش سایر اعداد صحیح خواهند بود؛ و بالعکس، هر عدد صحیح یا نقطه‌ای از Ox نمایش داده میشود. مثلا نقطه‌ی A، که فاصله‌اش از مبدأ O سه واحد طول است، نمایش عدد ۳ شمرده میشود، و عدد ۲ با نقطه‌ی B، که فاصله‌اش از مبدأ O مساوی ۲ واحد طول است، نمایش داده میشود. خلاصه، به طریق مذکور، تناظری یکبیک (← تناظر) بین اعداد صحیح و بعضی از نقاط خط Ox برقرار میشود. اینک واحد طول را نصف میکنیم، و نصف آنرا ابتدا از O متوالیاً بر Ox نقل میکنیم. بدینگونه، علاوه بر نقاط سابق، نقاط جدیدی بر Ox پدید میآیند، و مجموعه‌ی جمیع این نقاط نمایش کلیه‌ی کسرهائی است که مخرج آنها ۲ است (مثلا ۶/۲ با نقطه‌ی A نمایش داده میشود، و نقاط C و D بترتیب نظیر ۱/۲ و ۳/۲ هستند). سپس واحد طول را به ۳ قسمت متساوی تقسیم کرده بطریق مذکور عمل میکنیم؛ و بعد آنرا به ۴ قسمت متساوی تقسیم کرده بهمان طریق عمل میکنیم؛ و هکذا. بدینگونه، هر عدد منطق با نقطه‌ای از خط Ox نمایش داده میشود.

اینک این سؤال پیش میآید که آیا بالعکس هر نقطه‌ی خط Ox نمایش یک عدد منطق هست یا نه. در بادی امر بنظر میآید که جواب این سؤال مثبت است، و آنچه مؤید این نظر سطحی است اینست که بین هر دو عدد منطق، هر قدر هم به یکدیگر نزدیک باشند. عدد منطقی متمایز از آنها وجود دارد (قسمت III). اما حقیقت امر غیر از اینست، بلکه نقاط بیشماری بر Ox وجود دارند که نظیر هیچ عدد منطقی نیستند، یعنی فاصله‌ی آنها از O با اعداد منطق قابل اندازه‌گیری نیست. مثلا، یونانیان قدیم بر این نکته واقف بودند که اگر مربعی به ضلع OE (واحد طول) بسازیم (شکل ۲)، و قطر آن یعنی OM را بر Ox

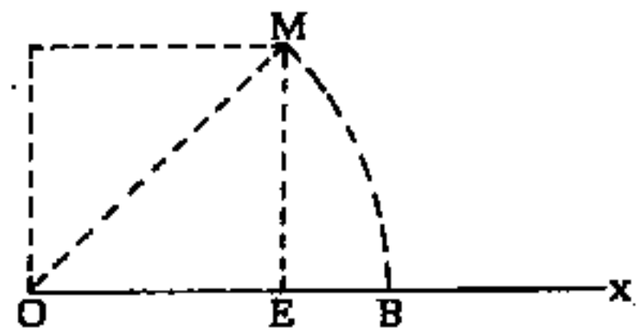

شکل ۲

نقل کنیم (OB = OM)، نقطه‌ی B نمایش هیچ عدد منطقی نیست، زیرا، بر طبق قضیه‌ی عروس، $\overline{OB}^2$ مساوی ۲ است، و چنانکه میدانیم، عدد منطقی وجود ندارد که مربع آن مساوی ۲ باشد. به همین جهت، یونانیان اعداد اصم را وارد ریاضیات کردند تا بین اعداد و نقاط یک نیمخط تناظر یکبیک برقرار باشد، یعنی، هر نقطه‌ی یک نیمخط نظیر یک عدد باشد، و هر عدد نیز با نقطه‌ای از این نیمخط نمایش داده شود. اینک میدانیم که نقطه‌ی B نمایش عدد اصم $\sqrt{2}$ است، و بطور کلی، تناظر مذکور بین اعداد حقیقی مثبت و نقاط یک نیمخط برقرار میباشد.

بالاخره، اینک نمایش اعداد علامتدار آسان است. محور x′x را با مبدأ O اختیار میکنیم، و اعداد مثبت را، مانند سابق، بر نیمخط Ox، و اعداد منفی را، بوسیله‌ی قدر مطلقهایشان بر نیمخط Ox′ نمایش میدهیم (در این نمایش، دو عدد متقابل

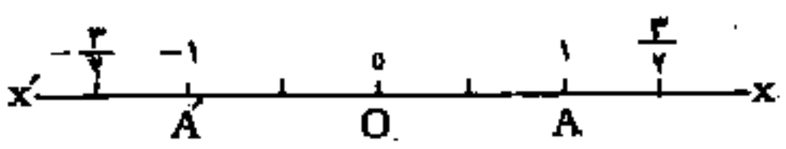

شکل ۳

با دو نقطه مانند A و A′ از محور x′x که نسبت به O قرینه‌ی یکدیگرند نمایش داده میشوند). بدین گونه، تناظری یکبیک بین جمیع اعداد حقیقی با جمیع نقاط خط x′x برقرار خواهد بود.

IX – اعداد موهومی[1] و اعداد مختلط[2]. با وسعت فوق العاده‌ای که دستگاه اعداد حقیقی دارد، بسیاری از مسائل ریاضی در این دستگاه قابل حل نیست. از ساده‌ترین اینگونه مسائل یافتن عددی است که اگر در خودش ضرب شود ۱ – حاصل گردد. هیچ عدد حقیقی واجد این خاصیت نیست، زیرا حاصلضرب هر عدد در خودش (خواه آن عدد مثبت باشد یا منفی) مثبت است (← ضرب)، و لهذا، مساوی ۱ – نتواند شد. بعبارت دیگر، در دستگاه اعداد حقیقی، علامت $\sqrt{\ -1\ }$ بیمعنی است. برای توسیع دستگاه اعداد حقیقی به منظور برطرف کردن این محظور، قائل میشویم به وجود شیء جدیدی که، بر طبق معمول، آن را i [حرف اول کلمه‌ی انگلیسی *imaginary* و معادلهای آن در سایر زبانهای اروپائی، بمعنی موهومی] مینامیم، و جذر ۱ – میشماریم. پس، بنا بر تعریف جذر، $i^2 = -1$. اینک دو دسته موجود جدید در کار میآوریم: دسته‌ی اول **اعداد موهومی**، که به صورت حاصلضرب یک عدد حقیقی در i هستند، مانند ۲i، ۳i –، و $\sqrt{2}\,i$؛ دسته‌ی دوم **اعداد مختلط**، که به صورت حاصلجمع یا حاصل تفریق یک عدد حقیقی و یک عدد موهومی میباشند، مانند ۲i + ۷، ۳i – ۷، و غیره. خلاصه، عدد مختلط عددی است به صورت a + bi، که در آن a و b دو عدد حقیقی اند، a را جزء حقیقی این عدد مختلط، و bi را جزء موهومی آن نامند. اعداد موهومی و مختلط را تابع قواعد عادی اعمال جبری قرار میدهیم؛ مثلا

$$0\cdot i = 0,\quad 2i + 3i = 5i,\quad 2i - 2i = 0$$
$$2i \times 3i = 6i^2 = 6\cdot(-1) = -6$$
$$i^3 = i^2\cdot i = (-1)\cdot i = -i$$
$$i^4 = i^3\cdot i = (-i)\cdot i = -(i^2) = 1$$
$$(5 + 2i) + (8 - 3i) = 13 - i$$

و غیره. اعداد موهومی اعداد مختلطی هستند که جزء حقیقی آنها صفر است، و اعداد حقیقی اعداد مختلطی هستند که جزء موهومی آنها صفر است (مثلا $2i + 0 = 2i$ و $0i + 5 = 5$). چنان که دیده میشود، مجموعه‌ی اعداد مختلط مشتمل بر مجموعه‌ی اعداد حقیقی است. در این مجموعه‌ی جدید، هر عددْ هر ریشه‌ای که بخواهیم دارد؛ مثلا جذر ۴ –، با توجه به رابطه‌ی $(-1)\cdot 4 = -4$، مساوی حاصلضرب جذر ۴ در جذر ۱ –، یعنی مساوی ۲i، میباشد.

اعداد مختلط در علوم و فنون موارد استعمال بیشمار دارند. نظریه‌ی توابع متغیرهای مختلط از مباحث بسیار مهم آنالیز ریاضی است. نیز ← کوانتوم.

اعداد مختلط را نیز میتوان بطریق هندسی بوسیله‌ی تصویری معروف به نمودار آرگان (قسمت XII ملاحظه شود) نمایش داد. دو محور عمود بر هم مانند x′x (محور طول) و y′y (محور عرض) اختیار میکنند (شکل ۴). برای نمایش دادن عدد

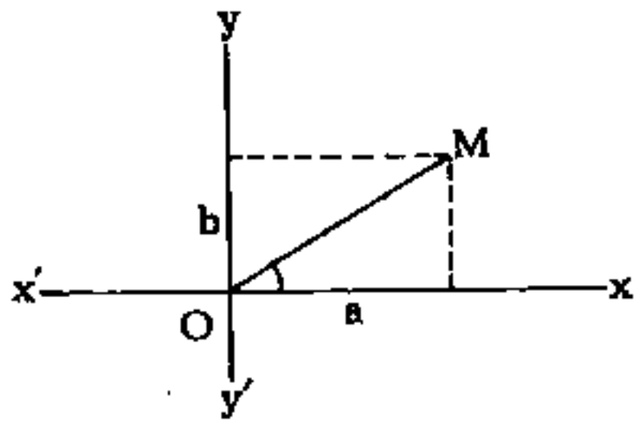

شکل ۴

موهومی a + bi، جزء حقیقی آن، یعنی a، را مانند سابق بر محور طول، و b را بر محور عرض جدا میکنند. نقطه‌ی M، با مختصات a و b (← هندسه‌ی تحلیلی)، نمایش هندسی عدد a + bi است. طول OM را، که مساوی $\sqrt{a^2 + b^2}$ است، هنگ[3] (hang) یا قدر مطلق عدد موهومی مذکور، و زاویه‌ی Ox را با OM شناسه[4]ی (šenāse-) آن عدد نامند.

X – در باب تعریف منطقی عدد. چنانکه اشاره شد، انواع مختلف عدد را میتوان بر اساس مفهوم اعداد صحیح مثبت (اعداد طبیعی) تعریف کرد. اینک این سؤال پیش میآید که آیا اعداد صحیح مثبت قابل تعریف هستند یا نه. اول کسی که به تعریف اعداد صحیح مثبت بر اساس مفاهیم منطقی توفیق یافت **فرگه** بود؛ تحقیقات او را برتراند راسل بسط داد، و تکمیل کرد. در نتیجه‌ی کارهای آنان، تعریفی برای اعداد صحیح مثبت عرضه شد که، اگرچه به ذهن اشخاص عادی ممکن است بعید باشد، حاجت منطق و ریاضیات را برمیآورد. آنچه مخصوصاً از جنبه‌ی نظری در این باب اهمیت دارد اینست که تعریف اشیائی واجد خواص ریاضی آنچه ما بعنوان اعداد صحیح مثبت میشناسیم بر اساس مفاهیم منطقی ممکن است.

برای اینکه نحوه‌ی تعریف مذکور تا حدی روشن شود یادآوری میکنیم که مفهوم همقوه بودن (هم‌عدد بودن) مجموعه‌ها را میتوان مستقل از مفهوم عدد تعریف کرد (عنوان "تناظر یکبیک" را در مقاله‌ی تناظر ملاحظه کنید). اینک فرض کنید مجموعه‌ی جمیع مجموعه‌ها را دسته‌بندی کنیم، بدین طریق که همه‌ی مجموعه‌هائی را که با هم همقوه هستند در یک دسته قرار دهیم (مثلا جمیع مجموعه‌هائی که هر یک دارای ۵ عضو هستند در یک دسته قرار میگیرند). بدینگونه، مجموعه‌ی جمیع مجموعه‌ها تفکیک میشود به دسته‌هائی از مجموعه‌ها، که مجموعه‌های هر دسته دو به دو با هم همقوه هستند. مجموعه‌های متعلق به یک دسته از لحاظ عده‌ی اعضا تمایزی ندارند، و هر دسته با عده‌ی اعضای هر یک از مجموعه‌های متعلق بدان مشخص میشود، و هر عدد صحیح مثبت یکی از این دسته‌ها را مشخص میکند. مثلا

(۱)imaginary numbers (۲)complex numbers (۳)modulus (۴)argument

عدد ۵ مشخص‌کننده‌ی دسته‌ای است که هر یک از مجموعه‌های آن دارای ۵ عضو هستند، بعبارت دیگر، عدد ۵ عبارتست از خاصیت مشخصه‌ی دسته‌ی مورد مثال، و وقتی گفته میشود که فلان مجموعه (مثلا مجموعه‌ی انگشتان دست راست یک انسان عادی) ۵ عضو دارد، معنی آن چنین خواهد بود که این مجموعه یکی از مجموعه‌هائی است که تعلق دارد به دسته‌ای که با عدد ۵ مشخص شده است. حال اگر خود این دسته را بعنوان عدد ۵ تعریف کنیم "پنج عضو داشتن" بمعنی عضویت در این دسته خواهد بود، و عبارت

عده‌ی انگشتان دست راست
یک انسان عادی ۵ است

بدین معنی خواهد بود:

مجموعه‌ی انگشتان دست راست
یک انسان عادی عضو ۵ است.

خلاصه، اعداد صحیح مثبت عبارتند از هر یک از دسته‌های حاصل از دسته‌بندی جمیع مجموعه‌ها بر حسب نسبت همقوه بودن. در این دسته‌بندی، همه‌ی مجموعه‌های یکانی (مجموعه‌های دارای یک عضو ــ مجموعه) در یک دسته قرار میگیرند، و همه‌ی مجموعه‌های دارای ۲ عضو در یک دسته‌ی دیگر، و غیره. عدد 0 را مجموعه‌ای تعریف می‌کنیم که یگانه عضوش مجموعه‌ی خالی است. پس، وقتی میگوئیم عده‌ی اعضای فلان مجموعه 0 است یعنی این مجموعه عضو 0 است. و چون 0 یک عضو بیشتر ندارد، که همان مجموعه‌ی خالی است، 0 عضو داشتن یعنی عضو نداشتن، و این با آنچه از مفهوم 0 میدانیم منطبق است.

اعمال بر اعداد صحیح مثبت را میتوان بر طبق تعریف فوق تعریف کرد. من باب مثال اعداد ۵ و ۳ را اختیار میکنیم، و فرض میکنیم A یکی از اعضای ۵ (یعنی مجموعه‌ای دارای ۵ عضو) و B یکی از اعضای ۳ باشد، و A و B عضو مشترک نداشته باشند. اتحادیه‌ی این دو مجموعه مجموعه‌ی معینی است، و مجموعه‌ی مجموعه‌های همقوه با آن یکی از دسته‌های سابق الذکر میباشد، و این دسته را ۳ + ۵ تعریف میکنیم.

XI ــ اعداد ترانسفینی[1] (tränsfini؛ از فنس). تعریف منطقی عدد باب تازه‌ای را بروی ما باز میکند. معلوم است که مجموعه‌های

(آ) {۱, ۲, ۳, . . .}
(ب) {۱, ۳, ۵, . . .}
(پ) {۲, ۴, ۶, . . .}

همقوه هستند (تناظر یکبیک در مقاله‌ی تناظر ملاحظه شود). پس در دسته‌بندی سابق الذکر، همه‌ی این مجموعه‌ها در یک دسته قرار میگیرند. این دسته از هر یک از اعداد ۱ و ۲ و ۳ . . . (بمعنی منطقی عدد) متمایز است، و لهذا عدد تازه‌ای است غیر از اعداد طبیعی؛ این عدد را به $\aleph_0$ ($\aleph$ حرف الف الفبای عبری است) نمایش می‌دهند. پس عده‌ی اعضای هر یک از سه مجموعه‌ی سابق الذکر $\aleph_0$ است (چنانکه عده‌ی هر یک از اعضای مجموعه‌های {۳, ۲, ۱} و {سعدی, ۵, ۲} عبارتست از ۳).

پس از اینکه اعداد صحیح مثبت را تعریف کردیم، توجه میکنیم به اینکه مثلا قطعه‌ای مانند {۳, ۲, ۱} از مجموعه‌ی مرتب اعداد طبیعی عضو دسته‌ی ۳ میباشد، و لهذا وقتی گفته میشود که فلان مجموعه ۳ عضو دارد یعنی آن مجموعه با مجموعه‌ی {۳, ۲, ۱} همقوه است، و بعبارت دیگر، میتوان بین اعضای آن مجموعه و مجموعه‌ی {۳, ۲, ۱} تناظری یکبیک برقرار کرد. اصطلاحاً، مجموعه‌ای را که با یکی از قطعات مجموعه‌ی مرتب اعداد طبیعی همقوه باشد متناهی و عده‌ی اعضای آنرا یک **عدد متناهی**[2] (motanāhi) مینامند. بنا بر توضیحات مذکور، اعداد طبیعی جملگی متناهی‌اند. آیا غیر از اعداد متناهی اعدادی وجود دارد؟ واضحست (و دقیقاً میتوان ثابت کرد) که مجموعه‌های (آ) و (ب) و (پ) متناهی نیستند. این‌گونه مجموعه‌ها را نامتناهی و عده‌ی اعضای هر مجموعه‌ی نامتناهی را یک **عدد ترانسفینی** (= نامتناهی) خوانیم.

تعریف منطقی عدد فهم دنیای جالب و شگفت‌انگیز اعداد ترانسفینی و مراتب این اعداد را تسهیل میکند. مجموعه‌هائی را که $\aleph_0$ عضو داشته باشند مجموعه‌های شمارا[3] (šomārā) خوانیم. بعبارت دیگر، مجموعه‌ی شمارا مجموعه‌ای است که تناظری یکبیک بین اعضای آن با مجموعه‌ی اعداد طبیعی

۱, ۲, ۳, . . .

برقرار باشد. بنا بر این، اعضای هر مجموعه‌ی شمارا را میتوان شماره‌گذاری کرد، کافی است به هر عضو مجموعه‌ی شمارای مورد نظر شماره‌ای برابر آن عدد طبیعی که نظیر عضو مذکور است بدهیم.

عدد $\aleph_0$ سرسلسله‌ی اعداد ترانسفینی است. شهوداً بنظر میآید که عده‌ی اعداد منطق بمراتب بیشتر از عده‌ی اعداد طبیعی است، بخصوص که مجموعه‌ی اعداد طبیعی جزء "کوچکی" از مجموعه‌ی اعداد منطق است. اما، در دنیای اعداد ترانسفینی باید با احتیاط قدم برداشت، زیرا، در این دنیا، اصولی از قبیل "بزرگتر بودن کل از جزء" اعتبار ندارد، و به دلایل ریاضی ثابت میشود که مجموعه‌ی اعداد منطق شمارا است، یعنی عده‌ی اعضایش مساوی عده‌ی اعضای مجموعه‌ی اعداد طبیعی است. حتی اگر اعداد اصم جبری (قسمت VII) را هم به مجموعه‌ی اعداد منطق ملحق کنیم، عده‌ی اعضای مجموعه‌ی پهناور جدید همان $\aleph_0$ خواهد بود.

از اینجا ممکن است چنین بذهن برسد که یک عدد ترانسفینی بیشتر وجود ندارد، که همان عده‌ی اعداد طبیعی یا $\aleph_0$ است. اما این گمان باطل است، و کانتور این مطلب را به روش ساده‌ای ثابت کرده است، بدین طریق که ثابت کرده است که مجموعه‌ی اعداد حقیقی مثبت کوچکتر از ۱ شمارا نیست. زیرا اگر این مجموعه شمارا باشد، بنا بر آنچه قبلا گفته شد، میتوان اعضای آن را، بوسیله‌ی شماره‌گذاری، بصورت رشته‌ای مانند رشته‌ی

0,۲۵۷۲۱۱ . . .
0,۱۲۶۹۳۴ . . .
0,۸۳۹۱۱۲ . . .
. . . . .
. . . . .

مرتب کرد، که شامل جمیع اعداد حقیقی مثبت کوچکتر از ۱ است. به آسانی میتوان دید که این امر ممتنع است، زیرا، عدد

0,۱۳۵ . . .

که رقم اولش با رقم اول نخستین عدد رشته‌ی فوق، رقم دومش با رقم دوم دومین عدد آن رشته، و رقم سومش با رقم سوم سومین عدد آن رشته متفاوت است، و هکذا عددی است حقیقی. اما این عدد با هر یک از اعداد رشته‌ی مذکور در یک رقم متفاوت است، و لهذا مساوی هیچ یک از آنها نتواند بود. پس، نتیجه میشود که عده‌ی اعداد حقیقی نامتناهی است، ولی "قویتر" از $\aleph_0$ است. قوت مجموعه‌ی اعداد حقیقی، و بعبارت دیگر، عده‌ی اعداد حقیقی را به $\mathfrak{c}$ نمایش میدهند. عده‌ی اعداد متعالی نیز $\mathfrak{c}$ است (اعداد صحیح و کسری، حتی به انضمام اعداد اصم جبری، جزء ناچیزی از مجموعه‌ی اعداد حقیقی هستند!). بر طبق تناظر یکبیکی بین مجموعه‌ی اعداد حقیقی و مجموعه‌ی نقاط یک محور (قسمت VIII)، عده‌ی نقاط یک محور نیز همان $\mathfrak{c}$ میباشد. عده‌ی نقاط یک صفحه و نیز عده‌ی نقاط فضا هم، چنانکه در ریاضیات ثابت میشود، همان $\mathfrak{c}$ است. آیا عددی ترانسفینی و بزرگتر از $\mathfrak{c}$ وجود دارد؟ کانتور وسیله‌ای برای ساختن مجموعه‌هائی با قوتهای متزاید بدست داده است.

در میان اعداد ترانسفینی، میتوان اعمال جمع و ضرب را تعریف کرد، اما قوانین این اعمال با قوانین اعمال بر اعداد متناهی متفاوت است. مثلا، به قیاس آنچه در آخر قسمت IX در باب تعریف جمع گذشت، عده‌ی اعضای مجموعه‌ی (آ)ــ که اتحادیه‌ی دو مجموعه‌ی (ب) و (پ) است ــ مجموع عده‌ی اعضای این دو مجموعه میباشد؛ یعنی $\aleph_0 + \aleph_0 = \aleph_0$. از طرف دیگر، به آسانی میتوان ثابت کرد که $\mathfrak{c} + \aleph_0 = \mathfrak{c}$.

خلاصه، اعداد ترانسفینی و سلسله‌ی مراتب آنها دنیای تازه‌ای پر از شگفتیها است. **هیلبرت**، در باب این دنیا و خالق آن یعنی **کانتور**، چنین میگوید: "این . . . بنظر من قابل تحسین‌ترین ثمره‌ی فکر ریاضی و محققاً یکی از بزرگترین کارهای عظیمی است که ذهن آدمی انجام داده است. . . کانتور بهشتی برای ما آفریده است که هیچکس را یارای بیرون راندن ما از آن نیست".

XII ــ ملاحظات تاریخی. برای زمان پیدایش مفهوم عدد طبیعی و عدد منطق تاریخی نمیتوان تعیین کرد. در باب اعداد اصم، در قسمت III اشاره به کارهای یونانیان کردیم.

در باب اعداد منفی، مدرکی حاکی از اینکه مصریان، بابلیها، هندیان، چینیها، یا یونانیان باستان قائل به اعداد منفی فی حد ذاته بوده‌اند بدست نیامده است، اگرچه قاعده‌ی علامات در ضمن محاسبه‌ی عباراتی از قبیل (۲ — ۸) × (۴ — 10) مدتها پیش از اینکه اعداد منفی در کار آیند معلوم بوده. در هند، نخستین بار در آثار برهمگپت (۵۹۸–؟) اعداد منفی شناسائی یافته‌اند. ریاضی‌دانان دوره‌ی اسلامی در این راه قدمی برنداشته‌اند، و فیبوناتچی هم، به پیروی از آنان، توجهی به اعداد منفی نداشته است. با نزدیک شدن دوره‌ی رنسانس،

(1)transfinite numbers (2)finite number (3)denumerable

اعداد منفی فی حد ذاته متدرجاً مورد توجه قرار میگیرند. از ریاضیدانهای قرن ۱۶م، نخستین کسی که بحث قابل توجهی از اعداد منفی کرده است کاردان میباشد. اما شناسائی و فهم کامل اعداد منفی ناشی از تأثیر کسانی مانند ویت، فرما، و دکارت است.

در باب اعداد موهومی و مختلط، مشکل جذر گرفتن از اعداد منفی بر دیوفانتوس، مهاویر، و بهاسکر معلوم بوده است. ریاضیدانهای مسلمان توجهی به این مسئله نداشته‌اند. قدم مؤثر در حل این مشکل بوسیله‌ی ریاضیدانهای ایتالیائی برداشته شد، که در قرن ۱۵م در حل معادلات درجه‌ی دوم ببعد بدان برخورد کردند. کاردان نخستین کسی است که جذر یک عدد منفی را در محاسبات بکار برده است. آلبر ژیرار[1] (albert jirār) (۱۵۹۵–۱۶۳۲)ـریاضیدان اهل لورن، که ظاهراً بیشتر عمر خود را در هلند گذرانیدـبرای برقرار کردن قضیه‌ای که به نام د/آلامبر معروف است، ناچار به شناسائی ریشه‌های مختلط گردید. والیس و لایبنیتز نیز تحقیقاتی در این اعداد بعمل آوردند. ژان برنولی اعداد موهومی را وارد ← آنالیز ریاضی کرد (۱۷۰۲). موآور و اویلر روابط جالبی در باب این اعداد کشف کردند. نخستین طرح رضایتبخش اعداد مختلط از سر و. ر. همیلتن است (۱۸۳۵)، اگرچه گاوس، بنر طبق اظهار خودش، در ۱۸۳۱ چنین طرحی اندیشیده بوده است. نمایش هندسی اعداد موهومی، که سهم بسزائی در بسط مبحث اعداد موهومی داشته است، از ج. والیس سابق الذکر است (۱۶۸۵). پس از آن، کاسپار واسل[2] (kāspār vāsel) (۱۷۴۵–۱۸۱۸)، مهندس نقشه‌بردار نروژی، نمایش هندسی این اعداد را بصورتی کاملا رضایتبخش درآورد (۱۷۹۷)، اما کارهای وی مورد توجه واقع نشد، و دگر بار در ۱۸۰۶ به وسیله‌ی ژان روبر آرگان[3] (jāN rober ārgāN) و در ۱۸۳۱ بوسیله‌ی گاوس کشف شد.

در مورد اعداد متعالی، لیوویل نخستین کسی بود که وجود اعداد متعالی را ثابت کرد (۱۸۵۱). در ۱۸۷۳، ش. ارمیت ثابت کرد که عدد e (مبنای لگاریتم نپری) عددی متعالی است، و در ۱۸۸۲، ف. لیندمان متعالی بودن π را ثابت کرد.

عدد، علامت: ← عدد، در ریاضیات، قسمت VI.

عدد، نمایش هندسی: ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای VIII و IX.

عدد اتمی[4] (adade atomi)، عده‌ی پروتونهای یک هسته‌ی اتمی (← اتم). عدد اتمی مساوی است با بار برقی هسته بر حسب خرده‌بار، یا با عده‌ی الکترونهای گردان به دور هسته‌ی اتم خنثی. عدد اتمی را معمولا به حرف Z نمایش میدهند، و آنرا در پایین و در طرف راست یا چپ علامت شیمیائی اتم مورد بحث مینویسند، مانند O_8 یا $_8O$ (O علامت شیمیائی اکسیژن است). عدد اتمی هر عنصر، جز در موارد استثنائی نادر، مساوی شماره‌ی خانه‌ای است در جدول تناوب (← قانون تناوب) که آن اتم در آن قرار دارد. نیز ← عدد جرمی.

عدد اصلی[5] (adade asli)، عددی که شماره را بیان میکند. اعداد اصلی متناهی اعداد صحیح ۰، ۱، ۲، ۳، و غیره میباشند. اعداد اصلی نامتناهی اعداد ترانسفینی هستند. ← عدد، در ریاضیات، قسمت XI.

عدد اصم[6] (adade asamm)، عددی که نمایش آن به صورت کسر اعشاری نه مختوم باشد، نه متناوب بسیط، نه متناوب مرکب. اعداد اصم به جبری و متعالی منقسم میشوند. برای اطلاع بیشتر ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای VIII–IV. نیز ← اصم.

عدد اف: ← گشادگی.

عدد اول[7] (adade avval)، عددی صحیح و بزرگتر از ۱ که جز بر خود و بر ۱ بر عدد دیگر قابل قسمت نیست. عددی صحیح و بزرگتر از ۱ را که اول نباشد مرکب (morakkab) خوانند. مثلا اعداد ۲، ۷، و ۲۳ اولند، زیرا اولی فقط بر ۱ و ۲، دومی فقط بر ۱ و ۷، و سومی فقط بر ۱ و ۲۳ قابل قسمت است. اما عدد ۱۵ مرکب است زیرا (علاوه بر ۱ و ۱۵) بر ۳ و ۵ قابل قسمت است. یگانه عدد اولِ زوج ۲ است؛ سایر اعداد اول فرد میباشند. در علم حساب ثابت میشود که رشته‌ی اعداد اول نامتناهی است، یعنی، هر عددی تصور کنیم، عدد اولی بزرگتر از آن وجود دارد. در جدول ذیل فهرست اعداد اول از ۲ تا 100 آمده است.

۲	۳	۵	۷	۱۱
۱۳	۱۷	۱۹	۲۳	۲۹
۳۱	۳۷	۴۱	۴۳	۴۷
۵۳	۵۹	۶۱	۶۷	۷۱
۷۳	۷۹	۸۳	۸۹	۹۷

هر عدد مرکب را میتوان به حاصل ضرب اعداد اول تجزیه کرد. مثلا،

$$۱۲۰ = ۲ \times ۲ \times ۲ \times ۳ \times ۵,$$
$$۱۲۰ = ۳ \times ۲ \times ۲ \times ۵ \times ۲۰$$

دو تجزیه‌ی فوق اختلافی جز در ترتیب عوامل ندارند. این خاصیت کلیت دارد، ثابت میشود که تجزیه‌ی یک عدد مرکب به حاصلضرب اعداد اول، قطع نظر از ترتیب عوامل، منحصر بفرد است (به بیش از یک طریق ممکن نیست). این حکم به "قضیه‌ی اصلی علم حساب" معروف است، و در این علم اهمیت بنیادی دارد.

مبحث اعداد اول از جالبترین مباحث حساب عالی است. اگرچه اعداد اول از ایام قدیم مورد توجه ریاضیدانها بوده‌اند، علی رغم کوششهای فراوان ریاضیدانهای بزرگ جهان، هنوز مسائل لاینحل متعدد در این مبحث باقی مانده است. از مسائل مربوط به اعداد اول تعیین اعداد اولی است که از عدد مفروضی مانند n (مثلا 200) تجاوز نکنند. برای حل این مسئله طریقه‌ای ابتدائی معروف به غربال اراتستن وجود دارد.

از جمله‌ی مسائل حل‌نشده‌ی مربوط به اعداد اول اینست که آیا فرمولی برای بدست آوردن این اعداد هست یا نه. پیر دو فرما تصور میکرد که همه‌ی اعدادی که به صورت

$$F_n = ۲^{۲^n} + ۱$$

هستند عدد اول میباشند، ولی بعداً بطلان این گمان ثابت شد (← فرما، اعداد). حدس دیگری نزدیک به حدس فرما در باب اعدادی است به صورت $۲^p - ۱$ که در آنها p عددی اول است (← مرسن، اعداد).

در باب توزیع اعداد اول، بسیاری مسائل هست که تا کنون حل نشده است. از جمله، (الف) تعیین عدد اولی بزرگتر از عدد اول مفروض؛ (ب) تعیین عدد اولی که بلافاصله بعد از عدد اول مفروضی میآید؛ (پ) عده‌ی اعداد اول کوچکتر از عددی مفروض؛ و غیره. نیز ← گولدباخ، قضیه‌ی.

عدد تام[8] (adade tāmm)، عددی طبیعی (← عدد طبیعی) که مساوی حاصل جمع جمیع اجزای دگربخش خود باشد (مقصود از جزء دگربخش یک عدد طبیعی عددی است که این عدد را عاد کند و از آن کوچکتر باشد. مثلا، هر یک از اعداد ۳ و ۱۵ عدد ۱۵ را عاد میکنند، ۳ یک جزء دگربخش ۱۵ است، ولی ۱۵ جزء دگربخش ۱۵ نیست. نیز ← مقسوم علیه؛ عاد کردن). حاصل جمع جمیع مقسوم علیه‌های یک عدد تام مساوی مضاعف آن عدد است. بر حسب اینکه حاصل جمع اجزای دگربخش یک عدد کمتر یا بیشتر از آن عدد باشد آن عدد را ناقص[9] یا زاید[10] نامند. مثلا، ۶ عددی تام است، زیرا مقسوم علیه‌های آن منحصرند به ۱، ۲، ۳، و ۶، و $۶ = ۳ + ۲ + ۱$. همچنین، اعداد ۲۸، ۴۹۶، و $۸^{۱۲۸}$ اعداد تام میباشند. اعداد ۸ و ۱۲ بترتیب ناقص و زایدند.

مسئله‌ی تعیین اعداد تام، مانند بسیاری از مسائل دیگر ← نظریه‌ی اعداد، سابقه‌ای طولانی و مشکلات لاینحل دارد. اقلیدس ثابت کرده است که اگر عدد $۲^n - ۱$ عدد اول باشد $(۲^n - ۱) \times ۲^{n-۱}$ عدد تام است. اعداد تامی که از این قاعده حاصل میشوند جملگی زوج هستند. بالعکس، میتوان ثابت کرد که هر عدد تام زوج از این راه بدست میآید (این مطلب را اول بار اویلر، حدود ۲'۰۰۰ سال بعد از اقلیدس، ثابت کرد). هنوز نمیدانیم که عدد تام فرد وجود دارد یا نه، و نمیدانیم که عده‌ی اعداد تام متناهی است یا نامتناهی. در آثار تا اواسط قرن ۱۵م نامی از عددی تام جز ۶، ۲۸، ۴۹۶، و $۸^{۱۲۸}$ دیده نمیشود، و پس از آن پنجمین عدد تام (۳۳'۵۵۰'۳۶۶) بچشم میخورد.

عدد ترانسفینی: ← عدد، در ریاضیات، قسمت XI.

عدد جبری[11] (adade jabri)، عددی که ریشه‌ی معادله‌ی صحیحی (← معادله، در ریاضیات) با ضرایب مُنطبق (← عدد منطق) باشد. از میان معادلاتی که یک عدد جبری ریشه‌ی آنها است، درجه‌ی آن را که دارای کوچکترین درجه است درجه‌ی آن عدد جبری نامند. عدد صحیح جبری عددی است که جواب یک معادله‌ی صحیح تکین با ضرایب صحیح باشد. مثلا، عدد ۲/۳ ریشه‌ی معادلات $۳x - ۲ = ۰$ و $۲x^۲ - ۵x + ۲ = ۰$ است؛ پس، ۲/۳ یک عدد جبری از درجه‌ی اول است. عدد $\sqrt{۲}$ ریشه‌ی معادلات $x^۲ - ۲ = ۰$ و $x^۴ - ۴ = ۰$ میباشد، اما ریشه‌ی معادله‌ای از درجه‌ی کمتر از ۲ نیست؛ پس، $\sqrt{۲}$ یک عدد جبری از درجه‌ی دوم است. بعلاوه، چون معادله‌ی

(۱)Girard (۲)Wassel (۳)Argand (۴)atomic number (۵)cardinal number (۶)irrational number
(۷)prime number (۸)perfect number (۹)deficient; defective (۱۰)abundant (۱۱)algebraic number

$x^۲ - ۲ = ۰$ تکین است (ضریب جمله‌ی پیشرو آن، یعنی جمله‌ی بالاترین درجه‌اش، ۱ است)، عدد $\sqrt{۲}$ یک عدد صحیح جبری است. نیز ← عدد، در ریاضیات، قسمت VII.

در ریاضیات مقدماتی، عدد جبری به هر عدد مثبت یا عدد منفی یا صفر گفته میشود.

عدد جبری صحیح: ← عدد جبری.

عدد جرمی[۱] (adade jermi)، مجموع عده‌ی پروتون‌ها و نوترون‌های یک هسته‌ی اتمی (← الم). عدد جرمی را معمولا به حرف A نمایش میدهند، و آن مساوی مجموع عدد اتمی و عده‌ی نوترونهای هسته است. عدد جرمی را معمولا در بالا و در طرف راست یا چپ علامت شیمیائی اتم مورد نظر مینویسند، مانند $O^{۱۶}$ یا ^{۱۶}O (O علامت شیمیائی اکسیژن است). عدد جرمی یک عنصر نزدیکترین اعداد صحیح است به جرم اتمی (← وزن اتمی) آن بر حسب واحد اتمی جرم.

عدد حسابی[۲] (adade hesābi)، عدد مثبت، اعم از صحیح، منطق، یا حقیقی. وجه تسمیه اینست که در حساب مقدماتی از این‌گونه اعداد بحث میشود.

عدد حقیقی[۳] (adade haqiqi)، عددی که منطق یا اصم باشد. برای اطلاع بیشتر ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای V، VI، VIII، و (برای عده‌ی اعداد حقیقی) XI.

عدد زاید: ← عدد تام.

عدد شمارشی: ← عدد، در ریاضیات، قسمت II.

عدد صحیح[۴] (adade sahih)، در شمردن و در تداول عامه، هر یک از اعداد

$$۰, \quad ۱, \quad ۲, \quad ۳, \quad \ldots;$$

و بطور کلی، هر یک از اعداد مذکور یا متقابلهای هر یک از آنها، و به عبارت دیگر، هر یک از اعداد

$$\ldots, \quad -۳, \quad -۲, \quad -۱, \quad ۰, \quad ۱, \quad ۲, \quad ۳, \quad \ldots.$$

از این اعداد، آنهائی که در طرف راست صفر نوشته شده‌اند اعداد صحیح حسابی یا مثبت (اعداد طبیعی) هستند، و آنها که در طرف چپ صفر آمده‌اند اعداد صحیح منفی میباشند. برای اطلاع بیشتر ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای II، VI، و X. نیز ← عدد طبیعی؛ عدد مثبت.

عدد طبیعی[۵] (adade tabi'i)، هر یک از اعداد

$$۱, \quad ۲, \quad ۳, \quad ۴, \quad \ldots$$

که، بترتیب فوق، سرسلسله‌ی آنها ۱ است، و هر یک از سایرین با افزودن ۱ به عدد ماقبل حاصل میشود. برای اطلاع بیشتر ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای II، X، و XI.

عدد کثیرالاضلاعی[۶] (adade kasirol-'azlā'i)، عددی‌که حاصل جمع چند جمله‌ی متوالی یک تصاعد عددی است که جمله‌ی اول ۱ و قدر نسبتش عددی صحیح است. مثلا از تصاعد عددی

$$۱, \quad ۲, \quad ۳, \quad ۴, \quad ۵, \quad ۶, \quad ۷, \quad \ldots$$

اعداد

$$۱, \quad ۱+۲, \quad ۱+۲+۳, \quad ۱+۲+۳+۴, \quad \ldots \quad (*)$$

یا

$$۱, \quad ۳, \quad ۶, \quad ۱۰, \quad \ldots$$

حاصل میشود، که هر یک از آنها یک عدد کثیرالاضلاعی است. اعداد ردیف (*) را میتوان به صورتهای

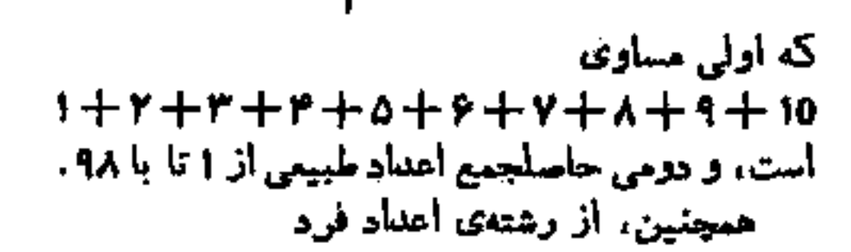

نمایش داد، و به همین جهت، این اعداد (یعنی اعداد (۱، ۳، ۶، ۱۰، . . .) را **اعداد مثلثی**[۷] میخوانند. عدد مثلثی از هر مرتبه را به آسانی میتوان تعیین کرد. مثلا، دهمین عدد مثلثی

$$\frac{۱۰ \times ۱۱}{۲} = ۵۵$$

است، و ۹۸مین عدد مثلثی

$$\frac{۹۸ \times ۹۹}{۲} = ۴۸۵۱,$$

که اولی مساوی

$$۱+۲+۳+۴+۵+۶+۷+۸+۹+۱۰$$

است، و دومی حاصلجمع اعداد طبیعی از ۱ تا با ۹۸.

همچنین، از رشته‌ی اعداد فرد

$$۱, \quad ۳, \quad ۵, \quad ۷, \quad ۹, \quad \ldots,$$

که تصاعدی عددی با جمله‌ی اول ۱ و قدر نسبت ۲ است، اعداد کثیرالاضلاعی

$$۱,$$
$$۱+۳ = ۴ = ۲^۲,$$
$$۱+۳+۵ = ۹ = ۳^۲,$$
$$۱+۳+۵+۷ = ۱۶ = ۴^۲,$$

و غیره حاصل میشود، که آنها را میتوان چنین نمایش داد:

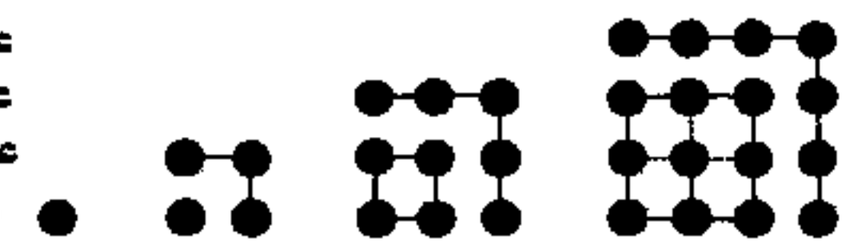

بدین مناسبت، اعداد مذکور را **اعداد مربعی**[۸] مینامند. پانزدهمین عدد مربعی $۱۵^۲$ یا ۲۲۵ است که مساوی حاصل جمع ذیل است

$$۱+۳+۵+۷+\ldots+۲۷+۲۹.$$

اعداد مثلثی و مربعی از زمان فیثاغورس سابقه دارند. بالاخره، به عنوان آخرین مثال، **اعداد مخمسی**[۹] (moxammasi) را ذکر میکنیم، که از جمع جمله‌های تصاعد زیر حاصل میشود،

$$۱, \quad ۴, \quad ۷, \quad ۱۰, \quad ۱۳, \quad \ldots$$

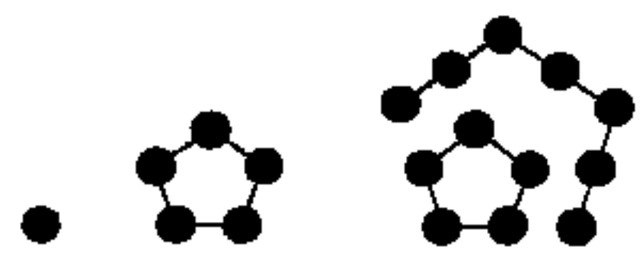

به زبان ریاضی، nمین عدد mضلعی عبارتست از حاصلجمع n جمله‌ی اول تصاعد عددی

$$۱, \quad m-۱, \quad ۲m-۳, \quad ۳m-۵, \quad \ldots$$

(که قدر نسبت آن $۲ - m$ است)، و آن عبارتست از

$$\frac{۱}{۲} n\,[۲ + (m-۲)(n-۱)].$$

عدد کسری[۱۰] (adade kasri)، اصطلاحی برای کسری که صورتش ناکمتر از مخرج آن باشد؛ مانند ۱۳/۸. چنین عددی را میتوان بوسیله‌ی عمل رفع به صورت حاصل جمع یک عدد صحیح و یک کسر به معنی اخص (کسری که صورتش کوچکتر از مخرجش باشد) تحویل کرد. ← کسر.

عدد متعالی[۱۱] (adade mota'āli)، ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای VII و (برای تعداد آنها) XI و (برای اطلاعات تاریخی) XII.

عدد متناهی (adade motanāhi)، ← عدد، در ریاضیات، قسمت XI.

عدد مثبت[۱۲] (adade mosbat)، عدد بزرگتر از صفر. در جبر، اعداد مثبت را با قرار دادن علامت + در طرف چپ آنها، یا بدون این علامت، مینویسند؛ مانند ۳+ یا ۳. اعداد مثبت و منفی (← عدد منفی) در بیان مقدار کمیاتی که دو جهت مقابل در آنها معتبر است بکار میروند (← جهت، ترتیب). مثلا، در دماسنج، درجات بالای صفر را مثبت و درجات زیر صفر را منفی میگیرند. در حساب قرض و طلب، میتوان مطالبات را با اعداد مثبت و بدهیها را با اعداد منفی نمایش داد. نیز ← عدد، در ریاضیات.

عدد مثلثی: ← عدد کثیرالاضلاعی.

عدد مختلط[۱۳] (adade moxtalet)، عددی بصورت $a + bi$ (حاصل جمع عدد حقیقی a با عدد موهومی bi). ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای IX و (برای اطلاعات تاریخی) XII.

عدد مخمسی: ← عدد کثیرالاضلاعی.

عدد مربعی: ← عدد کثیرالاضلاعی.

عدد مطلق[۱۴] (adade motlaq)، عددی که فی حد ذاته و قطع نظر از اشیاء ملحوظ شود، مانند ۳ (در مقابل "۳ کتاب"). قس عدد مقید.

عدد مقید[۱۵] (adade moqayyad)، عددی که همراه با قید اشیاء یا آحاد مشخص باشد، مانند "۳ کتاب"، و "۲٫۵ متر". قس عدد مطلق.

عدد منطق[۱۶] (adade monteq)، در مباحثی که کمیات مورد بحث منفی (کوچکتر از صفر) نیستند، عددی که بتوان آن را به صورت کسری که صورتش عددی صحیح (۰، ۱، ۲، ۳، و غیره) و مخرجش عددی طبیعی (هر یک از همان اعداد غیر از صفر) است بیان کرد، و بطور کلی، همین اعداد و متقابلهای آنها. برای اطلاع بیشتر ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای III، VI، و VIII. نیز ← کسر؛ کسر اعشاری.

عدد منفی[۱۷] (adade manfi)، عدد کوچکتر از صفر. در جبر، اعداد منفی را با قرار دادن علامت — در طرف چپ قدر مطلق آنها مینویسند، مانند -۳. ← عدد مثبت. نیز ← عدد، در ریاضیات.

---

(۱) mass number (۲) arithmetic number (۳) real number (۴) integer (۵) natural number (۶) polygonal number (۷) triangular numbers (۸) square numbers (۹) pentagonal numbers (۱۰) improper fraction (۱۱) transcendental number (۱۲) positive number (۱۳) complex number (۱۴) abstract number (۱۵) concrete number (۱۶) rational number (۱۷) negative number

عدد موهومی[1] (adade möhumi)، عددی که بصورت bi (حاصلضرب یک عدد حقیقی در i) باشد. ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای IX و (برای اطلاعات تاریخی) XII. نیز ← عدد مختلط.

عدد ناقص: ← عدد تام.

عددوار[2] (adad.vār)، کمیتی که بوسیله‌ی یک عدد کاملا مشخص میشود، و مفهوم جهت در آن دخالت ندارد (قس حامل). مثلا در فیزیک، زمان و جرم کمیات عددوار هستند؛ بر خلاف، سرعت و نیرو کمیات حاملی میباشند.

عدس (adas) (*Lens esculenta*)، گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران که دانه‌های آن از اقسام بنشن است. نام دیگرش مرجومک (marjumak) می‌باشد.

عدسی[3] (adasi)، در فیزیک، قطعه‌ای از یک ماده‌ی شفاف (معمولا شیشه، و در بسیاری از موارد، پلاستیک)، که از طرفین به دو سطح هموار (موسوم به وَجْه‌های عدسی) که حد اقل یکی از آنها منحنی است محدود است، و انحنای این سطوح چنان است که اگر تابه‌ای از شعاعهای متوازی بر عدسی بتابند، در نتیجه‌ی عبور از آن، مُتقارِب (به یکدیگر نزدیک) یا مُتباعِد (از یکدیگر دور) میشوند. در حالت اول، عدسی را عدسی متقارب[4]، و در حالت ثانی، آن را عدسی متباعد[5] نامند.

تعریف مذکور تعریف عدسی نوری است. امروز، بعضی از اسبابهائی را که برای منحرف کردن یا متمرکز ساختن تشعشعاتی جز نور بکار میروند نیز عدسی میخوانند (مثلا ← عدسی الکترونی). مقاله‌ی حاضر ناظر به عدسیهای نوری است. نیز مقالات آتیه را در ردیف "عدسی" ملاحظه کنید.

اطلاعات هندسی در باب عدسیهای کروی

I ـ عدسیهای کروی. دو وجه عدسی معمولا دو سطح کروی هستند، یا یکی از آنها کروی و دیگری مسطح است. این گونه عدسیها را عدسی کروی[6] (koravi) نامند. شکل ۱ یک عدسی

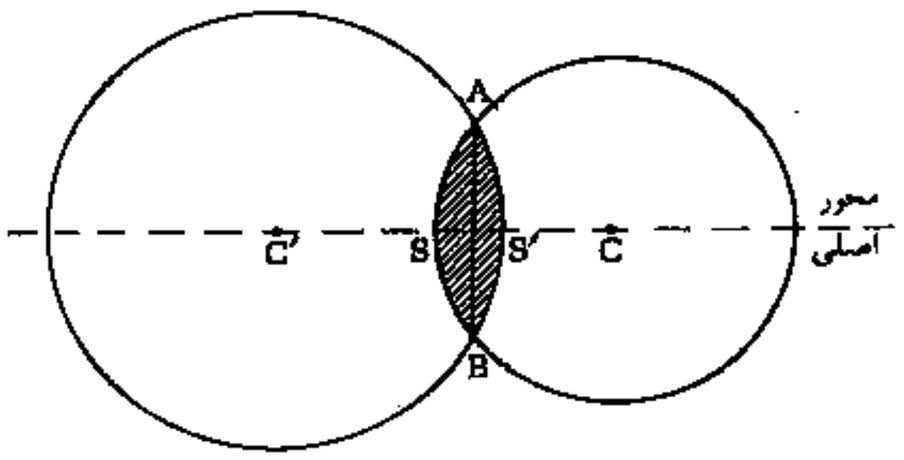

شکل ۱

کروی را نمایش میدهد. خطوط و نقاط و فواصل وابسته به عدسی به شرح ذیل است:

(۱) مرکز هندسی هر وجه عدسی را که کروی باشد یک مرکز انحنای[7] عدسی (یا مختصراً، مرکز عدسی) و شعاع آن را یک شعاع انحنا[8]ی عدسی نامند (در تصاویر آتیه، حروف c و c′ برای نشان دادن مراکز بکار میروند).

(۲) محور[9] اصلی عدسی، اگر دو وجه عدسی منحنی باشند خط واصل بین مراکز آنست، و اگر یکی از دو وجه آن مستوی باشد خطی است که از مرکز وجه کروی بر وجه مستوی عمود شود.

(۳) نقطه‌ی تقاطع محور اصلی یک عدسی را با هر یک از وجوه آن یک رأس[10] عدسی نامند (نقاط S و S′ در شکل ۱). فاصله‌ی دو رأس (قطعه‌خط SS′) را ضخامت[11] عدسی نامند. در بحث مقدماتی از عدسیها (مقاله‌ی حاضر از این قبیل است)، به عدسیهای نازک اکتفا میکنند، و ضخامت عدسی را صفر میگیرند. در این صورت، رؤوس عدسی بر یک نقطه (در تصاویر آتیه S) منطبق میشوند، و این نقطه را رأس عدسی خوانند.

II ـ اقسام عدسیهای کروی. عدسی را، بر حسب آنکه لبه‌اش از میانش نازکتر یا ضخیمتر باشد، لبنازک (lab.nāzok) یا لبپهن (lab-pahn) نامند. عدسی لبنازک را مثبت یا متقارب، و عدسی لبپهن را منفی یا متباعد هم میخوانند. هر یک از این انواع بر سه قسم است (شکلهای ۲ و ۳). اقسام لبنازک عبارتند از محدب الطرفین[12] (mohaddabot.tarafeyn) یا دوکوژ[12] (do.kuj)، ماهک[13] محدب، و کمانی[14] (kamāni)، اقسام لبپهن عبارتند از مقعر الطرفین[15] (moqa'-aro) یا دوکاو[15] (do.kāv)، ماهک مقعر، و جامی[16].

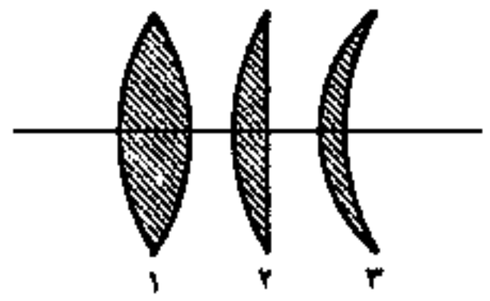

شکل ۲. اقسام عدسی متقارب
(۱) محدب‌الطرفین. (۲) کمانی. (۳) ماهک محدب

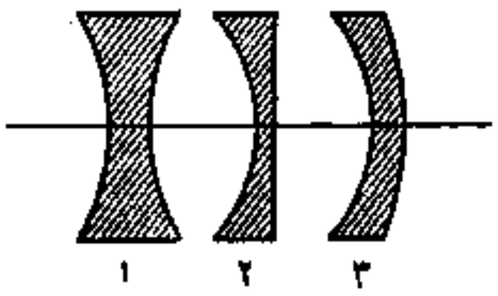

شکل ۳. اقسام عدسی متباعد
(۱) مقعرالطرفین. (۲) جامی. (۳) ماهک مقعر

در فیزیک، عدسی نازک لبنازک را به علامت ↕ و عدسی نازک لبپهن را به علامت ↕ نمایش میدهند. استعمال این علامت در مورد عدسیهای ضخیم، که ضخامت آنها مورد توجه است، قابل قبول نیست.

خواص نوری عدسیهای کروی نازک

III ـ عمل عدسی بر شعاعهای نور. عمل عدسی بر شعاعهای نور تابع قوانین انکسار نور است. ما فرض میکنیم عدسی در هوا قرار داشته باشد، و ماده‌ای که عدسی از آن ساخته شده است از هوا منکسرکننده‌تر باشد (مانند عدسی شیشه‌ای). شعاعی که از یک نقطه‌ی نورانی بر عدسی بتابد دو بار منکسر میشود: یکی در موقع ورود به عدسی و دیگری هنگام خارج شدن از آن؛ خواص نوری عدسی ناشی از همین انکسارها است. شعاعی را که بر عدسی میتابد شعاع تابش، و شعاعی را که از آن خارج میشود شعاع صادر نامیم.

از این ببعد، بحث ما در باب عدسیهای نازک خواهد بود. بعلاوه، فرض میکنیم قطر قرص عدسی (خط AB در شکل ۱) نسبت به شعاعهای انحنای آن کوچک باشد، و شعاعهای تابش نزدیک به محور اصلی عدسی باشند. در عدسیهای نازک، چون ضخامت را نادیده میگیریم، نقطه‌ی برخورد یک شعاع نور با عدسی با نقطه‌ی خارج شدن آن از عدسی (پس از انکسار) یکی خواهد بود. در شرایطی که گفته شد، شعاعهائی نزدیک به محور اصلی عدسی که از یک نقطه‌ی نورانی مانند B (شکل ۱۰ و ۱۱) بر یک عدسی بتابند، خودشان (شکل ۱۰) یا امتداد هندسیشان (شکل ۱۱) از یک نقطه مانند B′ میگذرند، این نقطه را تصویر[17] نقطه‌ی B در آن عدسی نامند. در باب اقسام تصویر (حقیقی یا مجازی) ← تصویر، در اصطلاح فیزیک.

به هر عدسی نقاط و خطوطی فرضی وابسته است که خواص نوری مهمی دارند، و فهم عمل عدسی بدون شناختن آنها ممکن نیست. ذیلا به معرفی آنها میپردازیم.

IV ـ رأس؛ مرکز نوری[18]؛ محور فرعی. چنانکه در قسمت I گذشت، هر عدسی نازک دارای یک رأس میباشد. خاصیت نوری مهم این نقطه اینست که هر شعاع تابش که خود یا امتدادش از این نقطه بگذرد بدون انحراف، یعنی در امتداد خود، از عدسی خارج میشود. این نقطه، به اصطلاح، مرکز نوری عدسی است (نیز ← مرکز نوری).

هر خط مستقیم را که از مرکز نوری عدسی (رأس آن) بگذرد یک محور فرعی (یا محور ثانوی) عدسی خوانند (مانند خط BS در شکل ۶).

V ـ کانونهای عدسی محدب. اگر یک شیء بفاصله‌ی "∞" (← بینهایت، قسمت ۳) از عدسی باشد (عملا، وقتی که از عدسی نسبةً بسیار دور باشد) شعاعهائی که از آن بر عدسی میتابند با یکدیگر متوازینند. اگر دسته‌ای از شعاعهای متوازی با محور اصلی عدسی بر یک وجه عدسی بتابند (عملا مانند اینکه محور اصلی عدسی را متوجه مرکز قرص خورشید سازیم)، پس از خارج شدن از عدسی، در نقطه‌ای از محور اصلی عدسی متمرکز میشوند، که آن را یک کانون اصلی[19] عدسی نامند (نقطه‌ی F′ در شکل ۴)، و آن نسبت

---

(۱) imaginary number (۲) scalar (۳) lens (۴) converging lens (۵) diverging lens (۶) spherical lens (۷) center of curvature (۸) radius of curvature (۹) axis (۱۰) vertex (۱۱) thickness (۱۲) double convex; biconvex (۱۳) meniscus (۱۴) plano-convex (۱۵) double concave (۱۶) plano-concave (۱۷) image (۱۸) optical center (۱۹) principal focus

به شیء در طرف دیگر عدسی است. اگر شعاعهای موازی با محور اصلی بر وجه دیگر عدسی بتابند،

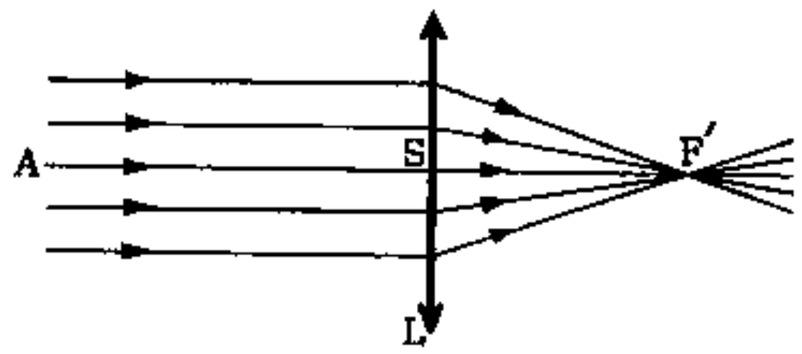

شکل ۴. کانون اصلی تصویر در عدسی محدب.

پس از خارج شدن از آن، در کانون اصلی دیگر متمرکز میشوند (نقطه‌ی F). این دو کانون نسبت به رأس عدسی متقارنند (ولو اینکه شعاعهای دو وجه عدسی متفاوت باشند)، یعنی، فواصل آنها از رأس عدسی یکسان است. این فاصله را فاصله‌ی کانونی[1] عدسی مینامند. معمولا، فاصله‌ی کانونی را به حرف f نمایش میدهند. در فیزیک، دستوری هست که فاصله‌ی کانونی یک عدسی نازک را بر حسب ضریب انکسار آن و شعاعهای انحنای دو وجهش بدست میدهد.

خاصیت دیگر کانونها اینست که اگر از یکی از آنها (مثلا F در شکل ۵) شعاعهائی بر عدسی

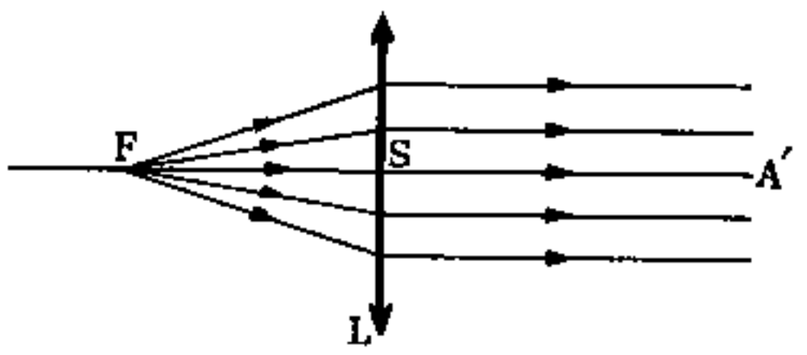

شکل۵. کانون اصلی شیء در عدسی محدب.

بتابند به موازات محور اصلی از عدسی خارج می‌شوند. وقتی که جهت تابش نور بر عدسی مشخص باشد، نقش دو کانون اصلی بکلی متفاوت است. مثلا، اگر نور از نقطه‌ی نورانی A که به فاصله‌ی ∞ از عدسی در سمت چپ آن بر محور اصلی واقع است (شکل ۴) بر عدسی بتابد تصویر آن در کانون F′ که در طرف دیگر عدسی است تشکیل میشود، و این تصویر تصویری حقیقی است، زیرا، خود شعاعهای نور صادر از آن میگذرند، و اگر عدسی مقابل پرده‌ای ماژ بر F′ باشد، در موضع F′، نقطه‌ای نورانی پدید میآید. به همین جهت، F′ را کانون اصلی تصویر و کانونی حقیقی میخوانند. در همین حال (تابش نور از سمت چپ بر عدسی)، کانون F کانون اصلی شیء است (شکل ۵).

هر یک از دو صفحه‌ای را که از دو کانون اصلی یک عدسی بر محور اصلی آن عمود شوند یک صفحه‌ی کانونی[2] عدسی نامند؛ آنکه از کانون اصلی تصویر عمود میشود (صفحه‌ی A′B′

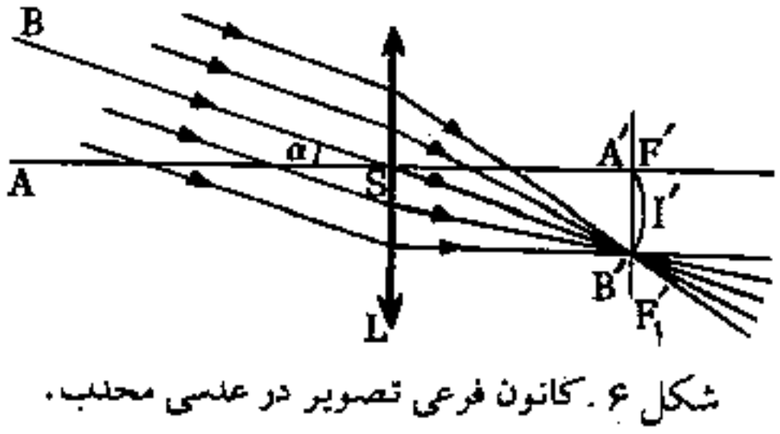

شکل ۶. کانون فرعی تصویر در عدسی محدب.

در شکل ۶) صفحه‌ی کانونی تصویر است، و دیگری (صفحه‌ی AB در شکل ۷) صفحه‌ی کانونی

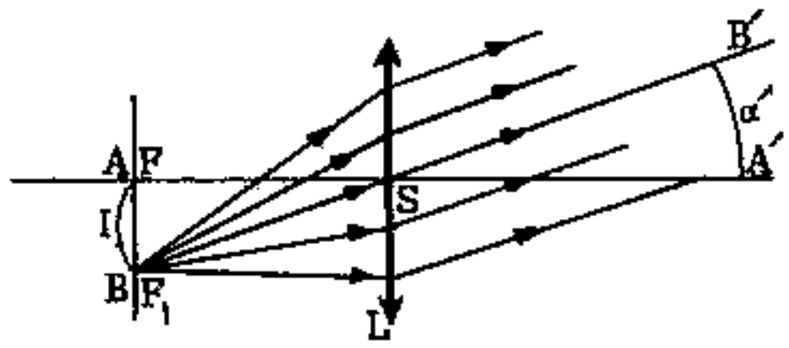

شکل ۷. کانون فرعی شیء در عدسی محدب.

شیء. نقطه‌ی تقاطع یک محور فرعی (قسمت IV) را با یک صفحه‌ی کانونی کانون فرعی نظیر آن محور نامند. در شکل ۶، F′1 کانون فرعی تصویر و نظیر محور فرعی BS است، و در شکل ۷، نقطه‌ی F1 کانون فرعی شیء و نظیر همان محور B′S در این شکل. اگر شیء AB به فاصله‌ی بینهایت دور از عدسی واقع باشد، و قطر ظاهری آن (α در تصویر ۶) نسبةً کوچک باشد، تصویرش در محل A′B′ بر صفحه‌ی کانونی تصویر می‌افتد، و طول تصویر (l′) مساوی حاصلضرب فاصله‌ی کانونی عدسی در قطر ظاهری شیء است. مثلا، قطر ظاهری خورشید 0,01 رادیان است. قطر تصویر آن بوسیله‌ی عدسی محدبی با شعاع کانونی ۲۰ سم مساوی ۲۰×0,01 یا ۲ میلیمتر میباشد. در شکل ۷، که شیء AB به طول l در صفحه‌ی کانونی شیء قرار دارد، تصویر شیء در امتداد محور فرعی BS در بینهایت می‌افتد، و قطر ظاهری تصویر (α′) مساوی خارج قسمت تقسیم l است بر فاصله‌ی کانونی عدسی.

VI ـ کانونهای عدسیهای مقعر. عدسیهای مقعر اشعه‌ی نور را متباعد میکنند. فرض کنیم نور از طرف چپ بر عدسی بتابد. اگر تابه‌ای از شعاعهای نور، به موازات محور اصلی عدسی، بر آن بتابند (شکل ۸)، در خارج شدن از عدسی

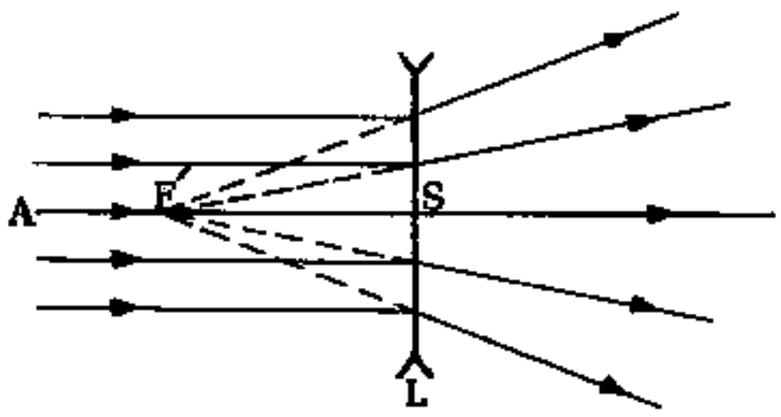

شکل ۸. کانون اصلی تصویر در عدسی مقعر.

متباعد میشوند، اما امتداد اشعه‌ی صادر، که در شکل نقطه‌چین رسم شده است، از کانون F′، که در همان ناحیه‌ی تابش است، میگذرد. نقطه‌ی F′ کانون اصلی تصویر است، و آن را کانونی مجازی خوانیم، زیرا اشعه‌ی صادر در واقع در آن متمرکز نمیشوند، بلکه امتداد هندسی آنها در F′ متمرکز

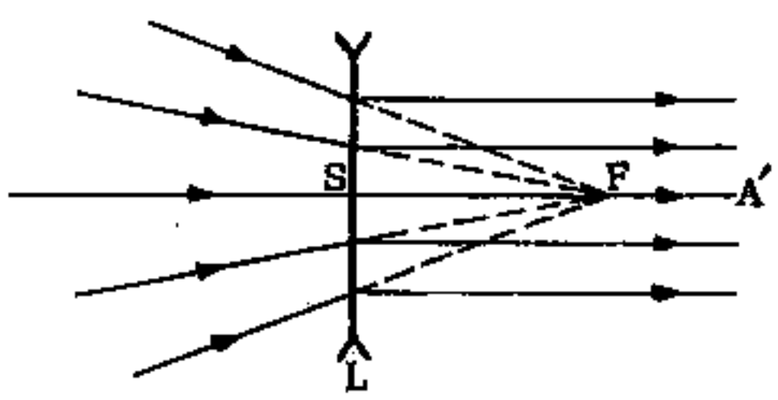

شکل ۹. کانون اصلی شیء در عدسی مقعر.

میگردد. همچنین، اگر شعاعهائی که امتدادشان از کانون دیگر عدسی میگذرد (شکل ۹) بر عدسی بتابند، به موازات محور اصلی عدسی صادر میشوند. در اینجا، F را کانون اصلی شیء میخوانیم، و این کانون مجازی است، زیرا، نور واقعاً از آنجا بر عدسی نمیتابد، بلکه فقط امتداد هندسی شعاعهای تابش از آن میگذرد.

تعریف صفحات کانونی و کانونهای فرعی مانند آنست که در قسمت V در باب عدسیهای محدب گفته شد.

VII ـ تقارب عدسیها. تابه‌ای از اشعه‌ی تابش که به موازات محور اصلی یک عدسی محدب بر آن بتابد، در نتیجه‌ی عبور از عدسی، به تابه‌ای متقارب مبدل میگردد، و هر قدر فاصله‌ی کانونی عدسی کمتر باشد اشعه‌ی صادر متقاربترند. بدین جهت، یک عدسی محدب را میتوان با عکس فاصله‌ی کانونی آن بر حسب متر (یعنی خارج قسمت ۱ بر فاصله‌ی کانونی بر حسب متر) مشخص کرد. این عدد را تقارب عدسی نامند، و واحد آن دیوپتری است. مثلا، اگر فاصله‌ی کانونی یک عدسی محدب ۲۰ سم (0,۲ متر) باشد، تقارب آن 1/0,۲ یعنی ۵ دیوپتری است.

در عدسیهای مقعر، تابه‌ای که به موازات محور اصلی عدسی بر آن بتابد، در خارج شدن از عدسی، به تابه‌ای متباعد تبدیل میگردد، و هر قدر فاصله‌ی کانونی عدسی کوتاهتر باشد تابه‌ی صادر از عدسی متباعدتر است. در اینجا، عکس فاصله‌ی کانونی اندازه‌ی تباعد عدسی است، که آن را نیز تقارب عدسی میخوانند، ولی منفی محسوب میکنند (بر خلاف تقارب عدسی محدب، که مثبت محسوب می‌شود).

VIII ـ تصاویر اشیاء در عدسیهای نازک. با شناختن نقاط و خطوط وابسته به عدسیها و خواص آنها به آسانی میتوان تصویر اشیاء را در یک عدسی رسم و مشخصات آن را تعیین کرد. در شکل 10، رسم تصویر شیء خطی کوتاه AB،

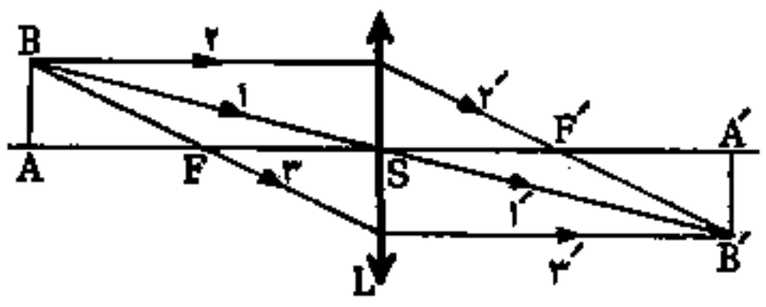

شکل 10. رسم تصویر در عدسی محدب.

که عمود بر محور اصلی عدسی محدب L قرار دارد، دیده میشود. بر طبق اصول سابق الذکر، شعاع ۱، که متوجه رأس عدسی (مرکز نوری آن) است بدون انحراف از عدسی صادر میشود (شعاع ۱′)؛ شعاع ۲، که به موازات محور اصلی عدسی بر آن میتابد، در نتیجه‌ی عبور از عدسی، مبدل به شعاع ۲′ میشود، که از کانون F′ میگذرد؛ شعاع تابش ۳، که از کانون F میگذرد، به موازات محور اصلی عدسی از آن خارج میگردد. با انتخاب دو شعاع از سه شعاع ۱ و ۲ و ۳، که از نقطه‌ی B بر عدسی میتابند، و رسم شعاعهای صادر نظیر آنها، میتوان نقطه‌ی B′ را که تصویر نقطه‌ی B در عدسی است تعیین نمود. تصویر شیء AB در عدسی

(۱) focal length (۲) focal plane

عبارتست از A′B′، و چنانکه دیده میشود، این تصویر اولا حقیقی است، زیرا خودِ شعاعهای صادرْ آن را تشکیل میدهند، و اگر در موضع آن پرده‌ای عمود بر محور اصلی عدسی قرار داده شود، تصویری نورانی (که همان A′B′ است) از شیء بر پرده می‌افتد؛ ثانیاً این تصویر، نسبت به شیء، "معکوس" است؛ و ثالثاً، چنانکه در شکل دیده میشود، از خود شیء کوتاهتر است. در شکل ۱۱،

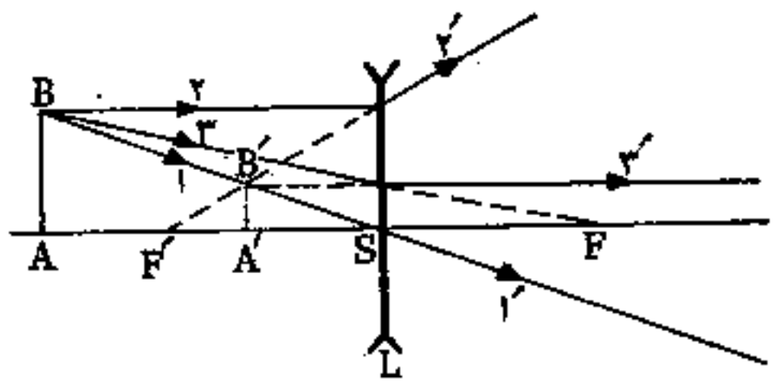

شکل ۱۱. رسم تصویر در عدسی مقعر.

رسم تصویر در عدسی مقعر دیده میشود. چنانکه ملاحظه میکنیم، تصویر (A′B′) مجازی است، و بوسیله‌ی امتداد هندسی شعاعهای صادر رسم شده است؛ و بعلاوه، "مستقیم" میباشد.

وضع تصویر یک شیء در یک عدسی و اندازه‌ای آن نسبت به اندازه‌ی شیء بر حسب وضع شیء نسبت به عدسی متفاوت است. در فیزیک، دستورهائی هست که مبین رابطه‌ی بین فواصل شیء و تصویر از عدسی و فاصله‌ی کانونی عدسی یا اندازه‌ی نسبی شیء بر حسب فواصل آن از عدسی میباشد. خلاصه‌ی مطلب اینست که عدسیهای محدب، جز در حالتی که شیء بین کانون و خود عدسی باشد (در این حالت، تصویر مجازی، مستقیم، بزرگتر از شیء، و دورتر از شیء نسبت به عدسی و در همان طرفی است که شیء قرار دارد. ← ذره‌بین)، از اشیاء حقیقی تصاویر حقیقی و معکوس و در طرف دیگر عدسی نسبت به شیء میدهند، و تا فاصله‌ی شیء از عدسی بیش از مضاعف فاصله‌ی کانونی است تصویر کوچکتر از شیء، در این فاصله مساوی شیء، و پس از آن بزرگتر از شیء است. عدسیهای مقعر از اشیاء حقیقی تصاویر مجازی، مستقیم، و کوچکتر از شیء میدهند، و بعلاوه، تصویر نزدیکتر از شیء نسبت به عدسی است و در همان طرفی است که شیء قرار دارد.

در تصاویر 10 و 11، نسبت A′B′/AB (طول تصویر به طول شیء) بزرگنمائی عدسی است. نیز ← درشتنمائی؛ ذره‌بین.

کجنمائی؛ تاریخچه؛ موارد استعمال

IX ـ کجنمائی. توضیحات سابق الذکر در باب عدسیهای کروی نازک مشروط بر این بود که شعاعهای تابش نزدیک به محور اصلی عدسی باشند (قسمت III ملاحظه شود). در غیر این صورت، عدسی توانائی ایجاد تصاویر دقیق از اشیاء را ندارد. این ناتوانی را کجنمائی میخوانند (← **کجنمائی**، در فیزیک؛ **کجنمائی رنگی**). اقسام کجنمائی را میتوان تا حدی (مثلا با استعمال **عدسی مرکب**) تخفیف داد.

X ـ تاریخچه. تاریخ پیدایش عدسی معلوم نیست. خاصیت بزرگنمائی ظروف شیشه‌ای کروی محتوی آب از ایام بسیار قدیم شناخته بوده است، و این مطلب هم دانسته است که یونانیان و رومیان قدیم نوعی عدسی ("شیشه‌ی سوزنده") برای متمرکز ساختن شعاعهای خورشید بکار میبردند. معذلک، سند قابل اطمینانی در باب تاریخ ساختن و استعمال عدسی در دست نیست. سر ا. هنری لیرد در کاوشهای خود در بین النهرین قطعه‌بلوری به اندازه‌ی شیشه‌ی عینکهای کنونی و دارای تراش مخصوص کشف کرد که اکنون در موزه‌ی بریتانیائی محفوظ است. ابن هیثم نخستین کسی است که بزرگنمائی عدسیهای ساده را شرح داده است. شیشه‌ی عینک در قرن ۱۳م شناخته بوده است. در باب ترکیب عدسیها در اسبابهای مختلف (مثلا میکروسکوپ) به مقالات مخصوص آنها در کتاب حاضر رجوع کنید. در ۱۸۸۶، کارخانه‌ی شیشه‌سازی پنا (در شهر پِنا، آلمان) صنعت عدسیسازی را بکلی دگرگون ساخت.

عدسیسازی کاری بسیار دشوار است، و اگرچه امروزه قسمت زیادی از تراش عدسی بوسیله ماشین‌آلات انجام میگیرد بیشتر کار پرداخت نهائی در مورد عدسیهای بزرگ بوسیله‌ی استادکاران بسیار ماهر بعمل میآید.

اندازه‌ی عدسیها از عدسیهائی به اندازه‌ی ته سنجاق در میکروسکوپهای بسیار قوی تا عدسی های ۴۰اینچی (مانند عدسی نقشگیر تلسکوپ رصدخانه‌ی یرکیز) متفاوت است.

XI ـ موارد استعمال. شگفت‌انگیزترین عدسیها عدسی چشم شما است، که جلدیه خوانده میشود (← چشم)، و از اشیائی مانند خطوط ریز این کتاب گرفته تا ستاره‌هائی که میلیونها سال نور از ما فاصله دارند تصاویر واضح میسازد. این قدرت تطابق ناشی از اینست که جلدیه، به وسیله‌ی عضلات مخصوص، میتواند فاصله‌ی کانونی خود را تغییر دهد.

عدسیهای محدب در اسبابهای بصری مورد استعمال فراوان دارند. مثلا ← **پروژکتور؛ تلسکوپ؛ دوربین؛ ذره‌بین؛ عدسی مجاورتی؛ عینک؛ میکروسکوپ؛ همروساز.** دوربین گالیله دارای یک عدسی محدب و یک عدسی مقعر است. عدسیهای محدب برای اصلاح دوربینی و پیرچشمی، عدسیهای مقعر برای اصلاح نزدیکبینی نیز بکار میروند.

از اقسام عدسیهای غیر کروی میتوان عدسیهای استوانه‌ای را نام برد که از جمله‌ی موارد استعمال آنها در اصلاح آستیگماتیسم چشم است.

نیز مقالات آتیه را در ردیف "عدسی" ملاحظه کنید.

عدسی، سرعت: ← **گشادگی.**

عدسی آپلانتیک: ← **کجنمائی، در فیزیک.**

عدسی آکروماتیک: ← **کجنمائی رنگی.**

عدسی الکترونی[1] (adasie elektroni)، اسبابی که با ایجاد میدان برقاطیسی، ایستانبرقی، یا مغناطیسی مناسب، متقارب یا متباعد کردن تابه‌ای از الکترونها یا سایر ذرات دارای بار برقی را ممکن میسازد. نظر به مشابهت عمل این گونه اسبابها بر تابه‌های ذرات با عمل عدسیهای نوری بر تابه‌های نور، این اسبابها را "عدسی" خوانده‌اند (برای تصویر ← **میکروسکوپ الکترونی**). الکترودهای طپانچه‌ی الکترونی تشکیل یک عدسی الکترونی میدهند. عدسی متشکل از الکترودهائی چند را که میدان برقی حاصل از آنها ذرات باردار را متمرکز میکند عدسی ایستانبرقی[2] (← **ایستانبرق**)، و عدسی متشکل از پیچه‌ها یا آهنرباها یا آهنرباهای مصنوعی را، که میدان مغناطیسی حاصل از آنها ذرات باردار را متمرکز میسازد، عدسی مغناطیسی[3] خوانند.

عدسی ایستانبرقی: ← **عدسی الکترونی.**

عدسی جامی: ← **عدسی، در فیزیک، قسمت II.**

عدسی چشم: ← **چشم.**

عدسی دورگیر: ← **عکاسی، VII.**

عدسی دوکانونه[4] (adasie do.kānune)، عدسی دارای دو کانون. این اصطلاح مخصوصاً در مورد عینک بکار میرود، و به عدسیهائی اطلاق میشود که قسمتی از آنها برای رؤیت اشیاء نزدیک است، و قسمتی برای رؤیت اشیاء دور؛ و معمولا پیر-چشمها (← **دوربینی**) آنها را بکار میبرند. سابقاً این عدسیها "دوپارچه" بود، قسمت پائین برای رؤیت اشیاء نزدیک (مثلا در خواندن و نوشتن) و قسمت بالا برای رؤیت اشیاء دور. اخیراً عدسی-های "یکپارچه" رواج یافته است. عدسیهای دو-کانونه را اول بار ب. فرانکلین اختراع کرد.

عدسی دوکاو: ← **عدسی، در فیزیک، قسمت II.**

عدسی دوکوژ: ← **عدسی، در فیزیک، قسمت II.**

عدسی ساده: ← **عدسی مرکب.**

عدسی ضخیم[5] (adasie zaxim)، اصطلاحی در علم فیزیک برای عدسی که ضخامت آن را (← **عدسی، در فیزیک، قسمت I**) در محاسبات ملحوظ میدارند (در مقابل **عدسی نازک**). مندرجات مقاله‌ی عدسی در کتاب حاضر اساساً در باب عدسیهای نازک است، و در عدسیهای ضخیم، که ضخامت آنها مورد اعتنا است، صدق نمیکند.

کلیترین صورت مسئله‌ی عدسیها اینست که عدسی ضخیم و محیطهای طرفینش از لحاظ انکسار نور متفاوت باشند، مانند عدسی ضخیم شیشه‌ای که یک طرفش با هوا و طرف دیگرش با آب مماس باشد. در علم نور ثابت میشود که مشخص کردن کامل چنین عدسی به وسیله‌ی ۶ نقطه‌موسوم به نقاط کاردینال[6] [= نقاط اصلی]ـمیس است، که بر محور اصلی قرار دارند. نقاط کاردینال عبارتند از دو نقطه‌ی کانونی[7]، دو نقطه‌ی اصلی[8]، و دو نقطه‌ی عقده[9]. تعیین وضع این نقاط هم به تجربه میسر است، و هم بوسیله‌ی فرمولهائی متضمن شعاعهای انحنا، ضخامت، و ضرایب انکسار. در

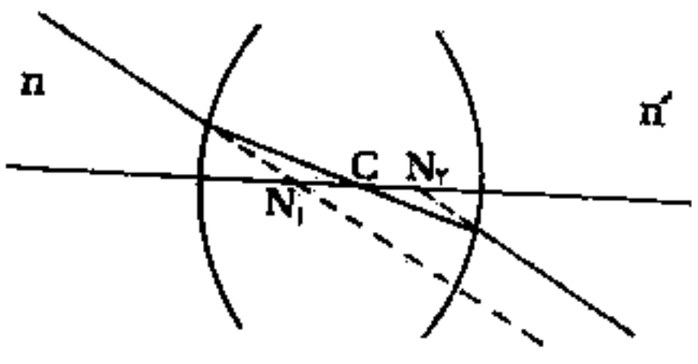

شکل ، خاصیت نقاط عقده (N_1 و N_2) نمایش

(۱)electron lens (۲)electrostatic lens (۳)magnetic lens (۴)bifocal lens (۵)thick lens (۶)cardinal points (۷)focal point (۸)principal point (۹)nodal point

داده شده است (n و n′، بترتیب، ضرایب انکسار ناحیه‌ی تابش و ناحیه‌ی تصویر است)؛ اگر شعاعی بطوری بر عدسی بتابد که امتدادش از N_1 بگذرد، به موازات خود و چنان از عدسی خارج میشود که امتدادش از نقطه‌ی عقده‌ی دیگر میگذرد؛ در عبور از عدسی، این شعاع از نقطه‌ی C، که مرکز نوری عدسی است، میگذرد. در واقع در اینجا، نقاط عقده جایگزین مرکز نوری در عدسیهای نازک میباشند. اگر ضرایب انکسار محیطهای طرفین یکسان باشند نقاط عقده بر نقاط اصلی منطبق خواهند بود.

عدسی کروی: ← عدسی، در فیزیک، از قسمت I ببعد.

عدسی گشادزاویه: ← عکاسی، قسمت VII.

عدسی لبپهن: ← عدسی، در فیزیک، قسمت II.

عدسی لبنازک: ← عدسی، در فیزیک، قسمت II.

عدسی متباعد: ← عدسی، در فیزیک، آغاز مقاله و قسمت II.

عدسی متقارب: ← عدسی، در فیزیک، آغاز مقاله و قسمت II.

عدسی مجاورتی[1] (adasie mojāverati)، عدسی نازکی از پلاستیک یا از شیشه‌ی نشکن، که مستقیماً روی کره‌ی چشم گذاشته میشود، و با آن حرکت میکند، و جهت اصلاح معایب چشم، بجای عینک، بکار میرود. دو نوع اساسی آن عبارتند از عدسی "صلبیه‌ای"، که بر صلبیه قرار میگیرد، و تقریباً همه‌ی قسمت مرئی چشم را میپوشاند، و عدسی "قرنیه‌ای"، که بر قرنیه قرار میگیرد.

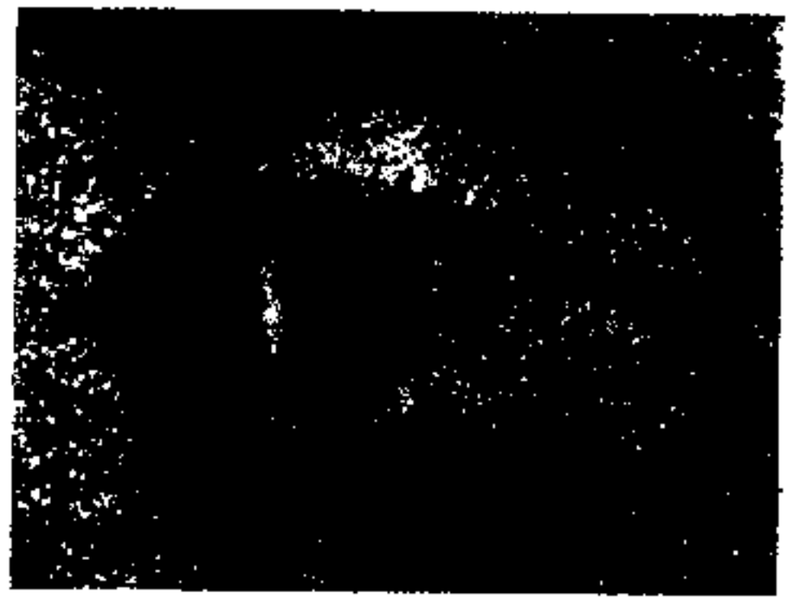



عدسی مجاورتی

عدسیهای مجاورتی چشم را از گزند گرد و غبار، باران، باد، و سایر عوامل مزاحم محفوظ میدارند. هنرپیشگان آنها را برای حفظ ظاهر و ورزشکاران جهت ایمنی و راحتی بکار میبرند. این عدسیها را میتوان رنگ کرد بدون اینکه این امر مزاحم رؤیت شود. بدین گونه، مثلا ممکن است کسی که چشم میشی دارد آبی‌چشم بنظر آید. هنرپیشگان سینما اغلب از این امر استفاده میکنند.

فکر استعمال عدسیهای مجاورتی از سر ویلیام هرشل (منجم انگلیسی) است (۱۸۲۷). شصت سال بعد، یک نفر طبیب سویسی بنام آ. ا. فیک[2] (fik)، نخستین عدسی از این نوع را ساخت. عدسیهای شیشه‌ای فشار مزاحمی بر چشم وارد میکرد، و قرار دادن آنها در زیر پلک دشوار بود. در اواخر دهه‌ی ۴۰م قرن ۲۰م، ماده‌ی پلاستیک سبکی بنام پلکسیگلاس[3] (pleksiglās؛ از انگلا) یا لوسیت[4] (lusit، از انگلا) فراهم شد، که شکلپذیر بود و اصلاح عدسیهای مجاورتی را مقدور ساخت. مقارن همین ایام، یک نفر امریکائی بنام تیودور آبریگ[5] (tiodor ābrig) طریقه‌ای سریع برای قرار دادن عدسیها در چشم و بیرون آوردن آنها ابتکار کرد. از محظورات دیگر عدسیهای مجاورتی این بود که محلول شیمیائی را که بین عدسی و چشم قرار میدادند باید هر چند ساعت یکبار عوض کرد. در ۱۹۵۰ عدسی‌هائی ساخته شد که در اشک چشم شناور میشود، و احتیاج گذارنده‌ی عدسی را به محلول شیمیائی مرتفع میسازد.

عدسی محدب الطرفین: ← عدسی، در فیزیک، قسمت II.

عدسی مرکب[6] (adasie morakkab)، مجموعه‌ی چند عدسی (در مقابل "عدسی ساده"[7]، که مراد از آن یک عدسی است). عدسیهای ساده‌ی سازای یک عدسی مرکب ممکن است به هم چسبانده شده باشند یا هوا بین آنها حائل باشد. کجنمائیهای عدسیهای ساده را میتوان با استعمال عدسیهای مرکب تخفیف داد. برای عدسی آپلانتیک ← کجنمائی، در فیزیک. برای عدسی آکروماتیک ← کجنمائی رنگی.

عدسی مغناطیسی: ← عدسی الکترونی.

عدسی مقعر الطرفین: ← عدسی، در فیزیک، قسمت II.

عدسی نازک[8] (adasie nāzok)، در فیزیک، اصطلاحی خالی از دقت، که در مورد عدسیی بکار میرود که ضخامت آن در مطلب مورد نظر در باب آن عدسی (مثلا در محاسبات) قابل اغماض است، و عملا آنرا صفر میگیرند (← عدسی، در فیزیک. این مقاله عمدةً ناظر به عدسیهای نازک است)؛ بالاخص، عدسیی که فاصله‌ی کانونیش به مراتب بیش از ضخامت آن است. در مقابل این اصطلاح، اصطلاح عدسی ضخیم است، که ضخامت آن را در محاسبات ملحوظ میدارند.

عدسی نزدینه: ← نزدینه؛ عکاسی، قسمت VII.

عدل، در حدیث، ← صحیح.

عدل (adl)، در اصطلاح کلام، منزه بودن خداوند از فعل قبیح و از اخلال به واجب. عدل از اصول مذهب شیعه (← شیعه، بند ۱ از قسمت ۷) و از اصول اعتقادات معتزله است، و آن را از جمله‌ی صفات افعال خداوند (← صفت، در اصطلاح علم کلام) میشمارند. از تعریف عدل نتیجه میشود که لطف بر خداوند واجب است، و افعال او از روی اغراض است، و وی باید بر آلامی که ازو صادر میشود پاداش دهد.

در توضیح تعریف عدل و نتایج آن باید گفته شود که

(۱) معتزله و شیعه، بر خلاف اشاعره، حسن و قبح را عقلی میدانند، ولی اشاعره میگویند که حسن آنست که شارع آن را نیک بداند، و قبح آنست که شارع آن را قبیح شمارد، و میگویند اگر شارع نبود حسن و قبحی وجود نداشت.

(۲) چون حسن و قبح در نظر معتزله و شیعه عقلی است، پس مستقل از شارع است، و عقل حکم میکند که خداوند نباید مرتکب امر قبیح شود، و هر امر نیکی که ترک آن قبیح باشد بر خدا واجب است، و از جمله، بر خداوند واجب است که از هر چه موجب اخلال و ترک واجب است منزه باشد.

(۳) لطف بر خداوند واجب است، و آن عبارت از چیزی است که بندگان مکلف خدا بوسیله‌ی آن به اطاعت از خدا نزدیک شوند، و از فعل معاصی دور شوند، مانند وجود امام، که مردم، در سایه‌ی او و راهنمائی و ارشاد او، خداوند را بهتر عبادت میکنند، و چون وجود امام لطف است پس نصب امام بر خداوند واجب است (← شیعه، بند ۱ از قسمت ۷ و بند ۱ از قسمت III).

(۴) از عقلی بودن حسن و قبح لازم میآید که افعال خدا از روی غرض و فایده باشد، زیرا کار بی‌فایده و بی‌هدف عبث است، و فعل عبث بر خدا قبیح است.

(۵) لزوم فعل واجب بر خدا و عدل او مستلزم این است که خداوند به دردها و رنجهای بندگان خود که از امراض و امور دیگری که از جانب او میآیند ناشی میشود عوض و پاداش دهد.

(۶) عدل خداوند مستلزم نفی جبر و لزوم اختیار هم هست (← جبر و قدر)، زیرا، در صورت جبر، بندگان بر کارهائی که میکنند مجبورند، و در این صورت، قبیح است که خداوند ایشانرا بر کارهائی که مجبورند کیفر یا پاداش دهد.

عدل[9] (adl) [عربی، = لنگه‌بار، یک طرف بار]، بسته‌ی بزرگ مال التجاره برای حمل کردن یا نگاهداری در انبار. اکنون، عدل بسته‌ای است فشرده و معمولا لفاف‌شده، که با ریسمان یا سیم یا تسمه‌های آهنی بسته شده باشد.

عدل، احمد حسین، ۱۲۷۷–۱۳۴۱ هش، از بنیانگزاران تحصیلات کشاورزی در ایران، و نویسنده‌ی بسیاری از مقالات کشاورزی در دایرة المعارف فارسی، مة تبریز. پس از اتمام تحصیلات کشاورزی در فرانسه، چندی در خدمت دولت فرانسه بود، و در الجزایر تدریس و کار کرد. سپس به ایران آمد، و با افتتاح مدرسه‌ی عالی فلاحت کرج به ریاست آنجا انتخاب شد. در ۱۳۱۶ هش کفیل اداره‌ی کل فلاحت گردید، و در اسفند ۱۳۲۵ هش که، وزارت کشاورزی تأسیس شد، به وزارت آن انتخاب شد، و پس از آن چندین بار وزیر کشاورزی بود. عاقبت بر اثر حادثه‌ی تصادف

(۱)contact lens (۲)Fick (۳)Plexiglass (۴)Lucite (۵)Obrig (۶)compound lens (۷)simple lens (۸)thin lens (۹)bale

اتومبیل در جاده‌ی بین اصفهان و تهران درگذشت. از آثارش آب و هوای ایران و تقسیمات اقلیمی و رستنیهای ایران است.

عدلام[1] (adollām)، شهر مرزی یهودا، ج‌غ اورشلیم (یوشع ۳۵.۱۵؛ دوم تواریخ ۷.۱۱؛ نحمیا ۳۵.۱۱). نزدیک آن مغاره‌های متعدد بود، و هنگامی که داود از برابر شاؤل گریخت بدانها پناه برد (اول سموئیل ۲۲؛ دوم سموئیل ۱۳.۲۳–۱۷).

عدل مظفر (adle mozaffar)، ماده‌تاریخ فرمان مشروطیت ایران به حساب جمل (۱۳۲۴ هق. ← ابجد)، که بالای در بزرگ مجلس شورای ملی نقش شده است. فرمان بتوسط مظفرالدین شاه قاجار صادر شد.

عدن (adan)، نام یک شهر و دریابندر، یک مستعمره‌ی فرمانگزار سابق بریتانیا، و یک تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیا، بر ساحل جنوبی شبه جزیره‌ی عربستان، که پس از تأسیس جمهوری خلق یمن جنوبی در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ (۹ آذر ۱۳۴۶) جزو آن جمهوری گردید. برای **تحت الحمایه‌ی عدن** ← تحت الحمایه‌ی عربستان جنوبی.

I – شهر **عدن** (در ۱۹۶۳ حه ۱۵۰٬۰۰۰) شهر و دریابندر مستحکمی است نزدیک گوشه‌ی ج‌غ شبه جزیره‌ی عربستان بر کنار ← خلیج عدن بفاصله‌ی ح ۱۶۰کیلومتری ت باب المندب (مدخل بحر احمر)، که در ۱۸۳۹ به تصرف بریتانیا درآمد، و بعدها مرکز مستعمره‌ی فرمانگزار عدن و تحت الحمایه‌ی عدن گردید. **مستعمره‌ی فرمانگزار عدن** (۱۹۴ کمه، در ۱۹۶۳ حه تخمیناً ۲۲۵٬۰۰۰) یا **کشور عدن**[2] در ۱۹۳۷، که اداره‌ی آن از حکومت بریتانیا در هند به وزارت مستعمرات بریتانیا منتقل گشت، عنوای مستعمره‌ی فرمانگزار یافت. این مستعمره مشتمل بود بر شهر و شبه جزیره‌ی عدن، شهر شیخ عثمان و نواحی مجاور آن، و جزیره‌ی بریم و جزایر خوریان موریان، ولی این جزایر را در سال ۱۹۶۳ از کشور عدن جدا کردند، و تحت اداره‌ی مأمور عالیمقام بریتانیا در عدن قرار دادند. شهر شیخ عثمان (حه در ۱۹۶۰ تخمیناً ۳۵٬۰۰۰) در ح ۱۰کیلومتری ل بندر عدن است، و در ۱۸۸۲ برای سکونت دادن مازاد جمعیت عدن از سلطان لحج خریداری شد. در ۱۹۵۵، جمعیت مستعمره ۱۳۸٬۴۴۱ (۹۰٪ مسلمان) بود، که ۱۰۳٬۸۷۹ تن از آنان عرب، و سایرین هندی، سومالیائی، اروپائی، یهودی، و جز آنها بودند. آب و هوای آن در ماههای فروردین–مهر گرم و مرطوب است و در زمان بادهای موسمی لش نسبةً خنک میشود. ریزش باران کم است و در بعضی از سالها اصلا باران نمیبارد.

II – شبه جزیره‌ی عدن از دو شبه جزیره‌ی آتشفشانی تشکیل شده است، و ارتفاعش به ۵۵۰ متر میرسد. شهر و بندر عدن بر شبه جزیره‌ی شرقی واقع است، و این شبه جزیره با پیشکرانه‌ای شنی به شبه جزیره‌ی غربی یا "عدن کوچک" پیوسته است. شهر کهنه‌ی عدن بر دهانه‌ی یک آتشفشان خاموش در لش شبه جزیره‌ی شرقی ساخته شده و سه طرف آن را شیبهای تندی فرا گرفته است. بندرگاه قدیمی دور از شهر است، ولی بندر جدید بر کنار ل‌غ شبه جزیره قرار دارد. در طرف ل، برزخ خور مکسر (xore maksar) واقع است، که ح ۱۱ کم از بندر فاصله دارد، و فرودگاه غیر نظامی عدن در آن قرار دارد. در قسمت شمالیتر، شهر شیخ عثمان واقع است، که رنگرزی پنبه و باغهای آن مشهور است. در نزدیکی آن، شهر جدید منصوره در حال رشد است. چاههای آرتزین حفرشده در شیخ عثمان آب عدن را تأمین میکنند. آثاری از رسم ساختن سدها و مخازن آب، که در تمدن سبائی رایج بود، در سرزمین عدن هست. بقایای قریب ۵۰ مخزن آب، که ظاهراً بدست ایرانیان اهل سیراف ساخته شده است، در سراسر شبه جزیره باقی است.

عدن بندر آزاد و مرکز سوختگیری مهم نفتکشها، و بارانداز موقت و از مراکز عمده‌ی توزیع برای نواحی مجاور (یمن و عربستان سعودی) و برای جمهوری سومالی، حبشه، و قسمتهای دیگر ساحل افریقا است. عدن کوچک پالایشگاه نفت دارد.

تاریخ

III – عدن تا استیلای بریتانیا. بر طبق روایات، بانی عدن شداد بوده است. و نیز گویند که قابیل، پس از کشتن برادرش هابیل، با خواهر خود از هند به اینجا گریخت، و در اینجا ابلیس با وی ملاقات کرد، و نواختن ساز را به او آموخت (اکنون محلی را در شبه جزیره گور قابیل میدانند). همچنین، بئر معطله (be're mo'at-tala) (قرآن حج ۴۴) و ارم ذات العماد (قرآن فجر ۶) را در عدن یا نزدیک آن میدانند. تاریخ قدیم عدن درست معلوم نیست. گویا در نیمه‌ی اول قرن اول بم به دست مهاجمین ویران شده بوده است. اما، در زمان قسطنطین II، امپراطور روم، شکوه قدیم را بازیافت، در ح ۳۴۲، اسقف تئوفیلوس (teofilus)، که از جانب قسطنطین به دربار پادشاه حمیری عصر اعزام شده بود، کلیسائی آنجا دایر کرد، که یکی از قدیمترین کلیساهائی بوده است که در عربستان تأسیس شده. از ۵۷۵ ببعد، ایرانیان به فرهنگ ناحیه‌ی یمن کومک کردند، و مخازن آب و حمامها و دباغخانه‌ها ساختند. باذان، آخرین فرمانروای ساسانی یمن، اسلام آورد، و در سال 10 هق، علی ع از عدن دیدار و مردم را موعظه کرد. عمر ابن عبدالعزیز در عدن مسجدی ساخت. در ۴۵۴ هق، علی ابن محمد صلیحی (solayhi)، داعی فاطمیان مصر، عدن را گرفت. در ۵۶۹ هق، تورانشاه، برادر صلاح‌الدین ایوبی آن را تسخیر کرد. دوره‌های ایوبیان (تا ۶۲۵ هق)، رسولیان (تا ۸۵۸ هق)، و بنو طاهر (تا ۹۲۳ هق) دوره‌های زرین تجارت عدن بود.

با اکتشاف راه دریائی هند و طلوع دولت عثمانی، تجارت عدن رو به انحطاط گذاشت. دریاسالار پرتغالی، آلبوکرک، در ۱۵۱۳ (۹۱۸ هق) با ۲۰ کشتی به تسخیر آن کوشید و کامیاب نشد. از ۱۵۳۸ تا مدت 100 سال یمن تحت استیلای ترکان عثمانی بود، ولی در ۱۵۶۸ امام زیدی صنعاء عدن را گرفت، و عاقبت در ۱۶۳۰ دست ترکان از این نواحی کوتاه شد. در ۱۷۳۵، سلطان عبدلی لحج عدن را گرفت، ولی عاقبت یکی از اعقاب او ناچار آن را به بریتانیا واگذاشت.

IV – عدن از استیلای بریتانیا ببعد. بریتانیائیها که متوجه اهمیت عدن به عنوان پایگاه سوختگیری کشتیها بودند در صدد خریداری آن از سلطان لحج برآمدند، ولی مذاکرات آنها به جائی نرسید. در ۱۸۳۹، شرکت هند شرقی بریتانیا، به عنوان اینکه یکی از کشتیهای آن شرکت را دریازنان عبدلی تاراج کرده‌اند، عدن را تسخیر کرد، و ضمیمه‌ی قلمرو خود نمود. بریتانیا در ۱۸۵۷ جزیره‌ی بریم را اشغال کرد، و ۲۰ سال بعد جزایر خوریان موریان را از سلطان مسقط و عمان گرفت. بعلاوه، بین ۱۸۶۸ و ۱۸۸۸ اراضیی در این نواحی خریداری کرد. مجموعه‌ی این متصرفات را به عنوان ماندگاه عدن[3] سازمان دادند، و آن در آغاز به وسیله‌ی حکومت بمبئی، و از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷ به وسیله‌ی حکومت بریتانیا در هند اداره میشد. در ۱۹۳۷، اداره‌ی ماندگاه عدن به انضمام جزایر خوریان موریان، به عنوان مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا، به وزارت مستعمرات انتقال یافت. در ۱۹۴۷ یک "شورای مقننه‌ی" تا حدی انتخابی در مستعمره تأسیس گردید. در ۱۹۵۹ اکثریت اعضای شورا انتخابی شد، و در ۱۹۶۱ حکومت به وسیله‌ی وزرا برقرار گشت.

در ۱۹۵۳ بریتانیا به فکر متحد کردن عدن و دولتهای قبیله‌ای جزء تحت الحمایه‌ی عدن افتاد. به عنوان اولین قدم به تأسیس فدراسیونی از دولتهای تحت الحمایه، معروف به فدراسیون عربستان جنوبی (← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی)، اقدام کردند. همزمان با این اقدام، به بریم و خوریان موریان قوانین اساسی جداگانه اعطا شد. به قسمتی از مستعمره‌ی عدن که در زمینلاد عربستان واقع و در آن زمان به کشور عدن موسوم بود، در اکتبر ۱۹۶۲، قانون اساسی مترقیتری اعطا گردید، و هیئت وزیران تأسیس شد، و عده‌ی اعضای انتخابی قوه‌ی مقننه افزایش یافت. در ژانویه‌ی ۱۹۶۳، کشور عدن را در جزء فدراسیون عربستان جنوبی درآوردند. حاکم عدن به "مأمور عالیمقام عدن و تحت الحمایه‌ی عربستان جنوبی" تبدیل گردید. پس از آن، کوشش برای ایجاد یک مملکت واحد ادامه یافت، ولی نتیجه‌ی معتنابهی حاصل نشد. در ۱۹۶۴ دولت بریتانیا موافقت کرد که فدراسیون عربستان جنوبی منتها تا سال ۱۹۶۸ استقلال یابد، و در ۱۹۶۶ قرار شد که در آن تاریخ (۱۹۶۸) نیروهای بریتانیا از عدن خارج شوند. در عین حال، از ۱۹۶۳ ببعد تهضتی شدید العمل برای اخراج نیروهای بریتانیا در عدن بکار افتاد، که گویند دولت مصر آن را تقویت میکرد. در سپتامبر ۱۹۶۵، قانون اساسی عدن ملغی شد، و مأمور عالیمقام بریتانیا قدرت مطلق را بدست گرفت.

در اوایل سال ۱۹۶۷ شدت عمل خاصه بر ضد سربازان بریتانیائی افزون شد. بعلاوه، دو سازمان ملی رقیب یکی "جبهه‌ی ملی آزادیبخش" و دیگری "جبهه‌ی ملی آزادیبخش یمن جنوبی

---

(۱)Adullam (۲)Aden State (۳)Aden Settlement

اشغال‌شده"ـبه مبارزه با یکدیگر برخاستند، و این امر اوضاع را پیچیده‌تر ساخت. جبهه‌ی ملی آزادیبخش را در مآخذ انگلیسی "اِنِلِف" [NLF، از حروف اوایل عبارت National Liberation Front]، و سازمان دیگر را "فلوسی" [FLOSY، از حروف اوایل Front for the Liberation of Occupied South Yemen] میخوانند. سازمان دیگری نیز به نام اتحادیه‌ی عربستان جنوبی یا "سال" [SAL، از حروف اوایل South Arabian League] بود که قدرت و شدت عملش از دو سازمان دیگر کمتر بود، و با عربستان سعودی ارتباط داشت.

در آوریل ۱۹۶۷، سازمان ملل متحد هیئتی را برای تهیه‌ی گزارشی در باب عدن بدانجا فرستاد، ولی آن هیئت پس از اقامت کوتاهی بازگشت، و چنین اعلام کرد که بریتانیا از همکاری با آن امتناع کرده است.

در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷، فدراسیون عربستان جنوبی استقلال یافت، و نام جمهوری خلق یمن جنوبی بر خود نهاد. ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی.

عدن (adn) [عربی، = پایندگی، اقامت]، یکی از صفات بهشت در قرآن. میان مفسران اسلامی در خصوص کلمه‌ی مدن اختلاف است؛ بعضی آن را اصلا اسم خاص گرفته‌اند، و بعضی صفت و بمعنی "همیشگی"، چنانکه "جنة الخلد" (jannato l.xold') و "جنة الماوی" (jannato l.ma'vā) نیز به معنی "بهشت جاودان" در قرآن به‌کار رفته است. در تورات (پیدایش ۱۵.۲)، "جنت عدن" نام بهشتی است که خداوند آدم را در آن نهاد، و او را به محافظت آن گماشت (← عدن، باغ).

"بهشت عدن" در قرآن چندین بار آمده است، و مفسرین اسلامی، بر اساس روایات، تعریفهائی از آن کرده‌اند. از مجموع گفته‌های ایشان دانسته میشود که بهشت عدن بهشتی است خاص از بهشتهای خداوند، که هیچ چشمی مانند آن را ندیده و بر خاطر هیچ انسانی نگذشته، و فقط جای پیغمبران و صدیقان و شهدا و ائمه‌ی هدیٰ است، و مردم در پیرامون ایشان اند، و بهشت بر گرداگرد آن. بعضی گفته‌اند که عدن کوشکی است در میان بهشت، دارای قصرهای مروارید و یاقوت، که ۵'۰۰۰ در دارد، و بر هر دری خیمه‌ای است. بعضی دیگر گفته‌اند که "عدن" درجه‌ای است در بهشت، و چشمه‌ی تسنیم در آن جاری است، و از هنگامی که خداوند آن را آفریده هنوز همچنان پوشیده است تا اهلش بدان داخل شوند؛ سقف آن عرش است. در بعضی از روایات اسلامی آمده است که خداوند ۴ چیز را بدست خویش آفرید؛ آدم، عرش، قلم، و جنات عدن را، آنگاه به دیگر مخلوقات گفت، "کُن" و آفریده شدند.

عدن، باغ[1] (adan) یا **جنت عدن** (jannate)، در کتاب مقدس، باغ یا بهشتی که خداوند برای زندگی کردن آدم در آن در عدن آماده ساخت (پیدایش ۸.۲). از عدن نهری بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا به چهار شعبه منقسم گردید. محل عدن را در نقاط مختلفی از بر قدیم ذکر کرده‌اند، و از جمله دو نهر از نهرهای مذکور را دجله و فرات دانسته‌اند. بدین گونه، عدن در دشت حاصلخیز بین النهرین قرار میگیرد. آدم و حوا در باغ عدن میزیستند تا آنکه به اغوای مار از میوه‌ی درخت معرفت، که خداوند آنها را از آن نهی کرده بود خوردند. سپس خداوند بر آنان خشم گرفت، و از باغ بیرونشان راند (پیدایش ۳).

نیز ← بهشت؛ عدن، از صفات بهشت.

عدن، بهشت: ← عدن، از صفات بهشت.

عدن، تحت الحمایه‌ی: ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی.

عدن[2]**، خلیج** (adan)، شاخابه‌ای از قهند، بین ساحل جنوبی عربستان و سومالی (افریقا). طولش ← ۸۸۰ کم و منتهای عرضش ۳۲۰ کم است. بوسیله‌ی باب المندب به دریای سرخ (بحر احمر) مرتبط میباشد.

عدن، کشور: ← عدن، نام.

عدن، ماندگاه: ← عدن، نام.

عدن، مستعمره‌ی فرمانگزار: ← عدن، نام.

عدنان (adnān)، یکی از نوادگان اسماعیل ابن ابراهیم (← اسماعیل)، که نسب بیشتر اعراب حجاز و بسیاری از اعراب نجد و تهامه و عراق بدو میپیوندد. پدران وی تا اسماعیل بدرستی شناخته نیستند، و زمان او نیز بدرستی روشن نیست. نام عدنان در کتیبه‌های نبطی شمال غربی عربستان آمده است. معد (ma'add) فرزند اوست، و نزار (nezār) پسر معد است، و دو قبیله‌ی ربیعه و مضر از نژاد نزار اند (شجره همراه مقاله‌ی ربیعه، ص ۱۰۷۴). گویند هر گاه در نسب حضرت رسول، به عدنان میرسیدند پیامبر درنگ میکرد و میگفت نسبشناسان دروغ میگویند، و از عدنان تجاوز نمیکرد.

عدنان عین‌زربی، ابونصر (abu.nasr adnāne aynzarbi) [موفق‌الدین ابونصر عدنان ابن نصر ابن منصور]، فت ۵۴۸ هق، طبیب و منجم مسلمان در قرن ۶م هق؛ مت عین‌زربه (در کیلیکیا). چندی در بغداد طبابت کرد، و سپس در قاهره به دربار ظافر خلیفه‌ی فاطمی (۵۴۴–۵۴۹ هق) پیوست. تألیفاتش مشتمل است بر الکافی فی علم الطب، کتاب فی مایحتاج الطبیب من علم الفلک، و مقاله‌ای در سنگ کلیه و علاج آن.

عدن شرقی، تحت الحمایه‌ی: ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت I.

عدن غربی، تحت الحمایه‌ی: ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت I.

عدن کوچک: ← عدن، قسمت II.

عدول نور، در نجوم، ← کجنمائی نور.

عدوی[3] (advā)، شهر (جه ← ۱۰'۰۰۰)، ل حبشه. منلیک II، امپراطور حبشه، در ۱۸۹۶ نزدیک این شهر نیروهای مهاجم ایتالیائی را شکست داد. این شکست، نه فقط ایتالیا را وادار به صلح با حبشه کرد، بلکه سبب بحران شدیدی (۱۸۹۶–۱۹۰۱) در سیاست داخلی ایتالیا گردید. نبرد عدوی را اغلب آغاز سقوط استعمارگری اروپائیان میشمارند.

عدویه: ← عدی ابن مسافر.

عده (edda)، مدت انتظاری که زن، پس از مطلّقه شدن از شوهر یا پس از وفات شوهر و یا فسخ نکاح، باید داشته باشد، و در طی آن به کس دیگر نمیتواند شوهر کند. علت این انتظار را بعضی از فقها "استبراء" (estebrā'-) رحم زن گفته‌اند (یعنی معلوم شود که زن حامله نیست)، و بعضی دیگر آن را تَعَبُّد محض دانسته‌اند. احکام عمده‌ی عده از این قرار است: (۱) هر زنی ـاعم از صغیره، کبیره، آیسه (زنی که در اثر کهولت از زادن فرزند و قاعدگی بیفتد)، و یا منکوحه به نکاح دائم و یا منقطع (← متعه)ـباید در صورت فوت شوهرش ۴ ماه و 10 روز عده نگاه دارد. (۲) اگر زن مطلقه باشد باید، از حین طلاق، مدت ۳ طهر (tohr) (طهر مدتی است که زن در طی آن دچار ایام قاعدگی نیست) عده بگیرد. چون طلاق باید در حین طهر انجام گیرد، از مدت طلاق تا اولین ساعت قاعدگی طهر اول محسوب میشود. (۳) اگر زن در حین حامله بودن مطلقه شود مدت عده‌ی او تا وضع حمل است. (۴) زن مطلقه‌ای که در سن عادی باشد (یعنی سنی که معمولا زنان در آن قاعده میشوند) ولی بسببی حایض نگردد باید، از مدت طلاق، به مدت ۳ ماه قمری (هلالی) عده بگیرد. (۵) زن آیسه اگر مطلقه شود در عده‌ی او خلاق است؛ بعضی عده‌ی او را ۳ ماه قمری دانسته‌اند، و برخی عده بر او لازم ندانسته‌اند. برای تفصیل بیشتر در احکام عده باید به کتب فقهی مراجعه کرد.

عدة امیرالمؤمنین (oddato). لقب، ← امیر المؤمنین. عده در لغت بمعنی ساز و برگ لشکر است، و اندوخته‌ای که برای روز حادثه نگاهداری میکنند.

عدی ابن حاتم (adiyye 'bne hātem)، فت ۶۸ هق، از اصحاب محمد ص و سپس از پیروان علی؛ پسر حاتم طائی. مانند پدرش مسیحی بود، ولی در سال ۹ هق اسلام آورد. در فتح عراق شرکت جست، و عثمان قطعه‌زمینی در نزدیک محلی که بعد بغداد در آنجا ساخته شد به او بخشید. معذلک، از عثمان کراهت داشت. در جنگ جمل، همراه علی ع جنگید و یک چشم خود را از دست داد. در جنگ صفین، علمدار بود، و سه پسرش در این جنگ کشته شدند. در کوفه درگذشت.

عدی ابن ربیعه، شاعر جاهلی، ← مهلهل.

عدی ابن زید [عدی ابن زید ابن حماد تمیمی (adiyye 'bne zeyde 'bne hammāde tami-mi)]، فت ح ۳۵ قبل از هجرت، شاعر دوره‌ی جاهلی عرب، از مردم حیره، که در دربار ساسانیان ارج و مقامی داشت، و روزگاری در مدائن به عنوان منشی و مترجم خسرو پرویز اقامت داشت. فارسی را میدانست، و با چوگان‌بازی و تیراندازی و اسب‌سواری آشنائی داشت. وی نخستین مترجم عربی در دربار ساسانی بود، و در دوره‌ی هرمز IV بعنوان پیغامگزار به قسطنطنیه نزد تیبریوس II (← بیزانس، امپراطوری) رفت، و از جانب او نیز هدیه‌ای به مدائن آورد. عدی همچنین با دربار لخمیها نیز ارتباط داشت، و نیمی از عمرش را در حیره نزد ایشان گذرانید. منذر ابن منذر پسر خود نعمان ابن منذر را بدو سپرد تا مربی وی باشد، و او کوشید که پس از مرگ منذر، نعمان از

(۱)Eden, Garden of (۲)Aden (۳)Aduwa; Adowa

طرف ساسانیان بعنوان جانشین پدرش تعیین شود، و در این کار توفیق یافت، و همین توفیق او باعث برانگیختن خشم دشمنان او شد، و ایشان به بهانه‌هائی نزد نعمان از وی بدگوئی کردند و گفتند که عدی تو را کارگزار و عامل خویش میشمارد. بدگوئیهای اطرافیان باعث شد که نعمان به وسائلی عدی را از دربار ساسانی فرا خواند، و به محض رسیدن به حیره او را به زندان افکند. عدی از زندان به برادرش که در دربار ساسانی بود نامه نوشت، و در ضمن شعری، حال خود را بازگو کرد. برادرش از کسری کومک خواست، و کسری نامه‌ای به نعمان نوشت تا او را آزاد کند، ولی نعمان، قبل از اینکه فرمان کسری را اطاعت کند، دستور داد او را در زندان کشتند. عدی پسری داشت به نام زید که، پس از مرگ پدرش، در دربار ساسانی همان مقام را یافت، و کوشید تا انتقام خون پدر خویش را از نعمان بگیرد.

عدی ابن زید، مانند اعشی و نابغه‌ی ذبیانی، از شاعرانی است که هر چند در عهد جاهلی زیسته اند اما، بر اثر زندگی در محیط شهری و ارتباط با تمدن، شعرشان از شعر شاعران بادیه متمایز است. دیوان او باقی نمانده اما اشعاری از وی در کتب تاریخ و متون ادبی موجود است.

عدی ابن مسافر، شیخ (Seyx adiyye 'bne mosafer)، ۴۶۷–۵۵۷ هق، زاهد و صوفی معروف، که فرقه‌ی عدویه (adaviyye) بدو منسوب است، و یزیدیه در حق او اعتقادی عظیم دارند. شیخ عدی از نژاد مروان ابن حکم اموی بود، و در یکی از نواحی بعلبک متولد شد. وی با بسیاری از مشایخ صوفیه و زاهدان عصر خویش (از جمله عبدالقادر جیلانی) دیدار و صحبت داشت. شیخ عدی، که به زهد و کناره‌گیری از دنیا رغبتی یافته بود، در موصل اقامت گزید، و در ناحیه‌ی هکاریه زاویه‌ای (← زاویه، ص۱۱۶۳) برای خویش ساخت، و به عبادت مشغول شد. مردمان این سرزمین و نواحی اطراف آن در حق وی اعتقادی شگفت‌آور حاصل کردند، چندان که گور او را قبله‌ی خویش ساختند، و بسیاری از ایشان عقیده داشته‌اند که زیارت قبر وی (در کوه لالش، در ناحیه‌ی هکاریه) از زیارت کعبه و زیارت بیت المقدس ثواب بیشتری دارد، و یزیدیان معتقدند که شیخ عدی نماز و روزه‌ی ایشان را خود به گردن گرفته است، و آنان، روز قیامت، بی هیچ پرسش و عتابی، به بهشت خواهند رفت.

پس از مرگ شیخ، جانشینان وی نیز در آن سرزمین همان مقام و اهمیت او را داشته‌اند، و با اینکه در سال ۸۱۷ هق گور او را ویران کردند، و استخوانهایش را آتش زدند، پس از چندی، باز آن بنا ساخته شد، و مرجع معتقدان شیخ که صحبتیه (sohbatiyye) خوانده میشدند قرار گرفت.

عذرا (azrā)، از معشوقگان شعر فارسی که داستان او با وامق شهرت بسیار دارد و مثنویهای مختلف در باب آن سروده شده است. در شعر مولوی آمده است:

در دل معشوق جمله عاشق است،
در دل عذرا همیشه وامق است.

نیز ← عشاق عرب در ادبیات فارسی؛ وامق و عذرا.

عذراء، در نجوم، ← سنبله.

عذری، جمیل ابن معمر، شاعر عرب عصر اموی، ← عربی، ادبیات، قسمت X.

عرائش، شهر، مراکش، ← العرائش.

عرابه‌ی داود، در نجوم، ← دب اکبر.

عرابی پاشا، احمد (ahmad arābi pāšā, orābi)، ۱۸۳۹–۱۹۱۱، از رهبران ملی مصر. فرزند فلاحی بود، و وارد خدمت نظام شد. به عضویت انجمنی سری درآمد که هدفش برانداختن نفوذ افسران ترک‌زبان (مخصوصاً چرکسها) بود، که درجات عالی نظامی در انحصار آنان بود. در شورش ۱۸۷۹ افسران نقش کوچکی داشت، و پس از آن به درجه‌ی سرهنگی رسید، و چون سربازان مصری او را نماینده‌ی تجسم نارضائی خود از تسلط خارجیان، اعم از ترک و اروپائی، میدانستند، وجاهت فراوان پیدا کرد. پس از آنکه توفیق پاشا نظارت مشترک فرانسه و بریتانیای کبیر را بر مالیه پذیرفت، عرابی به تشکیل حزب ملی پرداخت. در ۱۸۸۲، با عنوان پاشا وزیر جنگ شد، و چندان قدرت پیدا کرد که حکومت انگلستان به وحشت افتاد، و ناوگانی به اسکندریه فرستاد، و همین عمل آشوبی برپا کرد که در آن بسیاری از اروپائیان کشته شدند. عرابی فرماندهی نیروهای شورشی را بدست گرفت، و استحکامات بندری را به حال دفاع درآورد. اما عاقبت نیروهای انگلیسی او را در تل الکبیر شکست دادند (۱۸۸۲). وی به مرگ محکوم شد، ولی سپس حکم اعدامش به تبعید مبدل گردید، و با دیگر ملیون به سیلان تبعید شد. پس از ۱۹ سال تبعید، عباس II حلمی پاشا او را بخشید، و وی به مصر بازگشت (۱۹۰۱). وی فرمانده بزرگ و سرباز خوبی نبود، و بیشتر وجاهتش نتیجه‌ی سادگی و مهربانی او بود.

عراف: ← عرافه، علم.

عرافه، علم (erāfa)، پیشگوئی حوادث آینده از روی حوادث زمان حاضر و مشابهت و مناسبتی که میان علت و معلولهای هر دو هست، البته به شرط اینکه ارتباط میان علت و معلول امری نهفته و مخفی باشد. چنان میپنداشتند که این خاصیت در عراف (arrāf) (شخص پیشگو) از راه تجربه یا تزکیه‌ی نفس حاصل میشود. عرب دوره‌ی جاهلی به این کار عقیده‌ی بسیاری داشته است، و کاهنان و عرافان در میان عرب مقام برجسته‌ای داشته‌اند. بعضی گفته‌اند کاهن بر کسی که از آینده خبر میداده اطلاق میشده، و عراق گاه بر خبردهنده‌ی از آینده و گاه بر کسی که از گذشته‌ی دور سخن میگوید. از عرافان دوره‌ی جاهلیت عرب، در نجد ابلق اسدی (ablaqe asadi) و در یمامه رباح ابن عجله (rabāhe 'bne ajla) شهرت داشته‌اند.

عراق (erāq)، عربی **العراق** (al.'erāq) یا **الجمهوریة العراقیه** (al.jomhuriyyato 'l.'erā-qiyya)، کشور جمهوری (۴۴۴٬۴۷۴ کم؛ جم ۸٬۲۲۰٬۷۰۹ در ۱۹۶۵)، جنوب آسیا، پایتختش بغداد. کشور عراق از ممالک عربی جدید التأسیس است؛ پس از جنگ I، از سه ولایت سابق امپراطوری عثمانی–بصره، بغداد، و موصل– تشکیل یافت؛ از ۱۹۵۸ حکومت جمهوری در آن برقرار شد.

۵ـ نام. عراق در فارسی قدیم سورستان (sures-tān) نام داشته است. عربها نیمه‌ی شمالی بین النهرین را الجزیره و نیمه‌ی جنوبی آن را عراق میخواندند. در باره‌ی معنی کلمه‌ی عراق و ریشه‌ی آن میان زبانشناسان و ادبای عرب اختلاف است. گروهی عراق را به معنی "زمین ساحلی" گرفته‌اند، و بعضی از عرق (erq)، بمعنی ریشه، و گفته‌اند از آنجا که درخت در آنجا بسیار است عراق خوانده شده است. گروهی آن را معرب ایرانشهر دانسته‌اند، و دسته‌ای از کلمه‌ی فارسی ایراء [= کرانه] گرفته اند. عراق را سواد نیز میخوانده‌اند.

در دوران قدیم، عراقان (erāqān) و عراقین (erāqayn) [= دو عراق] بر بصره و کوفه اطلاق میشده است، و بعدها عراق و ناحیه‌ی جبال (← عراق عجم) را عراقین میگفته‌اند، و عراق عرب و عراق عجم با همین دو صفت تمیز داده میشده است.

جغرافیای عراق

۱ـ حدود. عراق از ل به ترکیه، از ش به ایران (جبال زاگروس)، از ج به رأس خلیج فارس و کویت، از جغ به عربستان سعودی، از غ به اردن هاشمی، و از لغ به سوریه محدود است. از جنبه‌ی اداری به ۱۴ لواء (levā') [= استان] و سه "بادیه" (منطقه‌ی صحرائی) تقسیم میشود (جدول ملاحظه شود). از شهرهای معروفش، علاوه بر آنهائی که در جدول آمده است، نجف، کاظمین، سامرا، خانقین را میتوان نام برد.

تقسیمات اداری عراق

لواء	مساحت (کمم)	جمعیت (۱۹۶۵)	کرسی
اربیل	۱۸٬۱۷۵	۳۶۰٬۲۸۵	اربیل
بصره	۱۲٬۳۰۶	۶۷۳٬۶۲۳	بصره
بغداد	۱۲٬۷۸۰	۲٬۱۲۴٬۳۲۳	بغداد
حله	۵٬۴۵۱	۴۴۸٬۰۲۳	حله
دیالی	۱۶٬۱۳۷	۴۰۰٬۰۴۹	بعقوبا
دیوانیه	۱۵٬۱۰۰	۵۴۸٬۸۳۰	دیوانیه
رمادی	۴۰٬۸۹۸	۳۱۹٬۲۸۰	رمادی
سلیمانیه	۹٬۵۵۲	۴۰۸٬۲۲۰	سلیمانیه
عماره	۱۸٬۳۹۵	۳۴۶٬۶۶۳	عماره
کربلا	۶٬۰۶۵	۳۳۹٬۶۹۲	کربلا
کرکوک	۲۰٬۳۷۶	۴۶۲٬۰۲۷	کرکوک
کوت	۱۶٬۳۰۹	۳۳۵٬۴۹۵	کوت العماره
موصل	۲۹٬۷۷۰	۹۵۴٬۱۵۷	موصل
ناصریه[1]	۱۴٬۸۱۴	۵۰۰٬۰۳۳	ناصریه

مساحت (کمم)	
مناطق صحرائی	
بادیة الشمالیه	۱۰۱٬۱۵۰
بادیة الجنوبیه	۷۶٬۲۱۶
بادیة الجزیره	۳۵٬۹۸۵

(۱) سابقاً موسوم به منتفق

۲ـ سکنه. سکنه‌ی عراق متجانس نیست. از لحاظ زبان ۷۹٪ به عربی، ۱۶٪ به فارسی، و ۲٪ به ترکی تکلم میکنند. زبان رسمی زبان عربی است؛ انگلیسی، به عنوان زبان دوم، بین بازرگانان و کارمندان دولت رواج دارد.

اکثریت عربهای عراقی (ح ۷۵٪) و نیز ۵۰٪–۶۰٪ کردان شیعه هستند، ولی مدتها است که اقلیت سنی (ح ۲۵٪ عرب و ۴۰٪–۵۰٪ کرد) تفوق سیاسی داشته‌اند. بیشتر سرکردگان قبایل و سیاستمداران سنی‌مذهبند. گروههای کوچک مسیحی عمدتاً در اطراف موصل یا در شهرهای بزرگ زندگی

میکنند، و از فرق مختلف نسطوری، یعقوبی، کلدانی، کاتولیکهای سریانی، و ارمنیان گرگو- ریوسی میباشند. از اقلیتهای دیگر یهودیها، یزیدیه، و صابئه را میتوان نام برد.

۳ـ جغرافیای طبیعی. عراق از سه منطقه‌ی جغرافیائی عمده تشکیل شده است، استپ و بیابان در ج و غ، زمینهای پست و دشتهای دره‌ی دجله و فرات، و نواحی کوهستانی در ل و ل‌ش. رودهای طویل و سیلابی دجله و فرات، که هر دو در ترکیه سرچشمه میگیرند، از سیماهای طبیعی برجسته‌ی عراق میباشند. این رودها پس از طی مسیرهای طولانی (دجله ح ۱٬۸۵۰ کم و فرات ح ۲٬۷۰۰ کم)، در قرنه (محل افسانه‌ای باغ عدن)، در بالای بصره، بهم میپیوندند و شط العرب را تشکیل میدهند، که خود پس از طی ح ۱۹۰ کم به خلیج فارس میریزد. ناحیه‌ی تاریخی بین النهرین در امتداد این رودها و بین آنها ممتد است؛ قسمت شمالی آن، بنام الجزیره، عمدةً لم یزرع است، اما نیمه‌ی جنوبی، بنام سواد، دشتی حاصلخیز و آبرفتی است.

از آغاز تاریخ، رودهای دجله و فرات در این ناحیه، مانند رود نیل در مصر، سرچشمه‌ی حیات و تمدن بوده است. از دوره‌ی بابلیها، این دو رود بوسیله‌ی کانالهائی بهم مربوط بودند، و شاخه‌های متعدد و بارآور آنها سراسر دشت را آبیاری میکرده است. در زمان فتوحات عرب، بسیاری از این کانالها از گل و لای پر شده بود، اما در دوره‌ی خلفای اولیه‌ی عباسی کانالهای قدیم لاروبی یا مجدداً حفر شد، و بقول جغرافیانویسان اسلامی، سواد به انبار غله‌ی قلمرو خلافت بدل گردید. این کانالها بعدها از بین رفتند، اما در نقشه‌برداریهای هوائی مشخص اند، و حالیه مشغول گشودن این کانالها میباشند. مردابها و سواحل و جزایر باتلاقی که در میان شبکه‌ای از نهرها و رودخانه‌های کوچک واقعند قسمت بالای شط العرب را می‌پوشانند. نیز ← خور العظیم.

بر خلاف رود نیل، دو رودخانه‌ی بین النهرین در بسترهائی جریان دارند که چندین متر بالاتر از دشت قرار دارند، بطوری که در بهار، وقتی برفها در سرچشمه‌ی آنها (واقع در کوههای آناطولی) آب میشود، و جریان آب به قریب 10 برابر افزایش مییابد، این دو رود سواحل خود را فرو میگیرند، و سیل خروشان مخربی زمینهای مسطح و پست را فرا میگیرد. در عین حال، این دو رود میتوانند همچنانکه در گذشته نیز بارها اتفاق افتاده است مسیر خود را تغییر دهند، و تأسیسات آبیاری را خراب کنند، و باتلاقهای وسیعی در پشت سر خود باقی گذارند.

تحقیقات آبشناسی در باب آب این رودخانه‌ها از ح ۱۹۱۰، نخست از نظر آبیاری و برای آنکه زمینهای وسیعتری تحت کشت آورده شود، آغاز گردید. اما بزودی معلوم شد که مسئله‌ی جلوگیری از سیل در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد. از آن تاریخ یک سلسله اقدامات بعمل آمده است، و جریان رودها را به وسیله‌ی سدها مهار کرده‌اند، و مخازنی تعبیه شده است که آبهای زاید در آنها ذخیره میشود، و در ماههای خشک و کم‌آبی بوسیله‌ی کانالها به زمینهای تحت کشت هدایت میگردد. از آن جمله است تأسیسات سد هندیه، که در ۱۹۱۱–۱۳ بر روی فرات ساخته شده، و دریاچه‌ی حبانیه؛ سد سامرا بر روی دجله؛ و سد کوت (بنایش در ۱۹۳۹) با مخزن وادی ثرثار (فرورفتگی طبیعی در ح ۶۴کیلومتری ل بغداد، که گنجایش ۳۰ میلیارد متر مکعب آب دارد)؛ و غیره.

طغیان دجله و فرات کمبود بارش را جبران میکند (بارش متوسط سالانه ح ۲۵۰ ملم است). از رودهای دیگری که کُلاً یا بعضاً از عراق میگذرند میتوان دیاله، زاب صغیر، و زاب کبیر را نام برد.

دما در عراق در تابستان در سایه از °۳۷٫۵ می‌گذرد.

اوضاع طبیعی عراق هم مانع ازدیاد طبیعی جمعیت است، و هم باعث مشکلاتی در امر ارتباطات میباشد. جاده‌ها بیشتر دستخوش طغیان ناگهانی رودها هستند، و رودها نیز در موسم پرآبی فقط مسیر سفلایشان قابل کشتیرانی است. از کل مساحت عراق، فقط ۳٪ خاک آن مزروعی است، و مناطقی که آبیاری نمیشود تقریباً از هر رستنی عاری است؛ اما، در سواحل رودها و کانالها نخل خرما فراوان است، که علاوه بر میوه‌ی آن، چوبش بعنوان سوخت و مصالح ساختمان مصرف بسیار دارد.

۴ـ محصولات. ح ۸۰٪ سکنه‌ی عراق مستقیماً یا بطور غیر مستقیم از راه کشاورزی امرار معاش میکنند. قبایل صحراگرد، نیمه‌بدویان، و اسکان‌یافته‌ها نیز کشت و زرع میکنند. عمده‌ترین محصول کشاورزی خرما، جو، و گندم است. برنج، زرت، و ارزن نیز بعمل میآید. از میوه‌ها، انار، سیب، زردالو، مرکبات در ل و ل‌ش فراوان بدست میآید. تعداد نخلهای بارور عراق را متجاوز از ۱۸ میلیون اصله تخمین کرده‌اند. عراق بزرگترین کشور خرماخیز و فراورنده‌ی ۸۰٪ خرمای تجارتی جهان است. زیتون و خشکبار محصولات دیگر آنست. محصول پنبه‌ی عراق در ۱۹۵۱–۵۶ سالانه بتفاوت از ۱٬۰۰۰ تا ۸٬۰۰۰ تن بوده است.

۵ـ صنعت نفت و صنایع دیگر. یگانه منبع معدنی عراق که از آن فراوان بهره‌برداری میشود نفت است، و صنعت نفت مهمترین صنایع عراق میباشد. هرودوت از نفت بین النهرین که از زمین تراوش میکرد، و مردم برای پخت و پز از آن استفاده میکردند، یاد کرده است. کلیه‌ی صنعت نفت عراق‌جز میدان نفتی خانقین، که سابقاً متعلق به شرکت بریتانیائی نفت (شرکت سابق نفت ایران و انگلیس) بود، و از ۱۹۵۸ بوسیله‌ی دولت عراق اداره میشود ـ در دست شرکت نفت عراق[1] [نام اختصاریش آی. پی. سی.[2] (ay pi si)] و دو شرکت تابعه‌ی آن (شرکت نفت بصره و شرکت نفت موصل) است.

امتیاز نفت در عراق مانند جاهای دیگر ـ تاریخ مفصلی دارد. در اوایل قرن ۲۰م سلطان عبدالحمید II، که مواجه با تقاضاهای شرکتهای مختلف نفت و مواعید آنان شده بود، به موجب فرمانی (۱۹۰۴)، همه‌ی معادن نفت امپراطوری عثمانی را به ملکیت خود انتقال داد. در ضمن قرارداد ساختن ← راه آهن بغداد بین دولت عثمانی و یک شرکت آلمانی، آن شرکت حق استخراج معادن نفت را در اطراف خط آهن یافت. شرکت سلطنتی هلندی شل هم با کومک گلبنگیان تقاضای امتیاز نفت کرد، و شرکت دارسی نیز از متقاضیان امتیاز نفت بود، و سپس امریکائیان نیز وارد میدان شدند. در ۱۹۱۰، "بانک ملی ترکیه" به ابتکار و سرمایه‌ی انگلیسها دایر شد که هدف اصلی آن تحصیل امتیاز نفت و وفق دادن تقاضاهای آلمانها و انگلیسها در باره‌ی همه‌ی امتیازات نفت در تمام قلمرو دولت عثمانی بود. عاقبت شرکتی موسوم به "شرکت نفت ترکیه" پیدایش یافت (۱۹۱۲) که سهامدارانش آلمانها، "بانک ملی ترکیه"، و گلبنکیان بودند، و وی قسمتی از سهام خود را به شرکت هلندی شل واگذار کرد، وبدین گونه، شرکت شل نیز وارد معرکه گشت.

پس از جنگ I، که قیمومیت عراق به انگلستان و قیمومیت سوریه و لبنان به فرانسه واگذار شد، دو دولت قرارداد جدیدی منعقد کردند (۱۹۲۰)، که در نتیجه‌ی آن تقسیم سهام شرکت نفت ترکیه بدین طریق مقرر شد، شرکت نفت بریتانیا (شرکت سابق نفت ایران و انگلیس)، ۴۷٫۵٪؛ شرکت شل، ۲۲٫۵٪؛ شرکت نفت فرانسه، ۲۵٪؛ و گلبنکیان، ۵٪. در نتیجه‌ی این قرارداد، نفتخواران امریکائی غوغائی برپا کردند، و شرکت استاندارد اویل و سایر شرکتهای نفتی امریکائی تبلیغات شدیدی بر ضد انگلستان آغاز نمودند. عاقبت، در ۱۹۲۵، قراردادی بین شرکت نفت ترکیه و دولت عراق به امضا رسید که، به موجب آن، امتیاز استخراج نفت در همه‌ی سرزمین عراق‌جز ولایت بصره و ناحیه‌ی خانقین و نفتخانه ـ به آن شرکت اعطا گردید، و سهام شرکت نفت ترکیه بدین طریق تقسیم شد، شرکت نفت بریتانیا (شرکت سابق نفت ایران و انگلیس)، ۲۳٫۷۵٪؛ شرکت شل (شرکت مختلط هلندی و بریتانیائی)، ۲۳٫۷۵٪؛ شرکت نفت فرانسه، ۲۳٫۷۵٪؛ شرکت توسعه‌ی خاور میانه (استاندارد اویل و بعضی شرکتهای امریکائی دیگر)، ۲۳٫۷۵٪؛ گلبنکیان، ۵٪. در ۱۹۳۱، قرارداد جدیدی بین شرکت نفت ترکیه و دولت عراق منعقد شد، و اسم شرکت نیز به شرکت نفت عراق مبدل گردید.

در سال ۱۹۵۱ در قرارداد تجدید نظر شد، و دولت عراق، با استفاده از وضعی که موضوع نفت در ایران پیش آورده بود، خواستار امتیازات بیشتر شد. از جمله، قرار شد که، از سال ۱۹۵۲، ۵۰٪ منافع، قبل از کسر کردن مالیاتهای خارجی، به دولت عراق پرداخت شود. از ژانویه‌ی ۱۹۵۶، شرکتهای سهامدار استخراج حد اقل ۳۰ میلیون تن نفت در سال را تضمین کرده‌اند.

تا سال ۱۹۶۱، تقریباً همه‌ی سرزمین کشور عراق جزء امتیاز آی. پی. سی. بود، ولی در دسامبر ۱۹۶۱ دولت عراق قلمرو بهره‌برداری شرکت و وابستگانش را به ۷۵۰ مایل مربع (۱٬۹۴۰ کمم) محدود ساخت. از میدانهای نفتی مهم عراق نفتخانه، کرکوک، عین زاله (ل موصل)، زُبَیر و رُمَیله (هر دو در لواء بصره) را میتوان نام برد.

صنایع دیگر عراق مشتمل است بر کارخانه‌های

(۱) Iraq Petroleum Company (۲) I. P. C.

برق و آب، تهیه‌ی مصالح ساختمانی، آمودن مواد غذایی، دخانیات، منسوجات، و مواد شیمیائی، که جملگی بالنسبه کم‌اهمیت هستند.

از صادرات عراق، پس از نفت، بترتیب جو، خرما، و پشم را میتوان نام برد. واردات این کشور بیشتر عبارتست از ماشین‌آلات، فراورده‌های آهنی و فولادی، وسایل موتوری، منسوجات، گندم، شکر، و چای.

۶ـ وسایل ارتباطی. راههای آبی عراق از لحاظ تاریخی در اقتصاد این کشور نقش مهمی داشته‌اند. دجله از بصره تا بغداد قابل کشتیرانی با کشتیهای کم‌ارتفاع و، در موسم پرآبی از بغداد تا موصل قابل کشتیرانی با کشتیهای کوچک است. فرات نیز تا حدودی قابل کشتیرانی است. با ایجاد و توسعه‌ی طرق ارتباطی دیگر، استفاده از راههای آبی بتدریج متروک میشود. بندر بصره در امر تجارت عراق اهمیت حیاتی دارد. بصره و بغداد هر دو از تسهیلات فرودگاههای جدید برخوردارند. شرکت هواپیمائی عراقی، که بدست دولت اداره میشود، در خاور میانه و اروپا فعالیت دارد. راه آهن دولتی عراق، به طول ح 1'100 کم، علاوه بر متصل کردن شهرهای بزرگ، به راه آهن سوریه متصل است. جاده‌ها تا این اواخر خاکی و دستخوش خرابیهای ناشی از طغیان آب بود. اخیراً جاده‌های جدیدی احداث و چندین پل ساخته شده است.

۷ـ طرحهای عمرانی. اغلب طرحهای عمرانی جدید و بزرگ، از قبیل طرحهای مربوط به جاده‌ها و پلها و فرودگاهها و احداث سدها، توسط سازمان توسعه‌ی اقتصادی اجرا میشود. این سازمان در 1950 بوجود آمد، و بموجب قانون، 70٪ درآمد نفت به آن اختصاص داده شد تا از عهده‌ی اجرای طرحها برآید. در نقشه‌ی این سازمان بود که در شش‌ساله‌ی 1955–60 مبلغی در حدود 1'400 میلیون دلار مصرف کند. ازین مبلغ 30٪ به ایجاد سدها اختصاص داشت تا آب برای آبیاری تهیه شود، از خرابیهای ناشی از طغیان رودها جلوگیری گردد، و نیز نیروی برقابی فراهم شود. چهار طرح اصلی مربوط به رودها عبارتست از سد سامره، که در تابستان 1956 به اتمام رسید؛ مخزن حبانیه، و سد رمادی، که در 1956 به اتمام رسید؛ سد دوکان، که در 1958 اتمام پذیرفت؛ و سد دربند خان. معتقدند که این چهار سد احتیاجات آبیاری را برآورده میکند و از خطرات طغیان رودها جلوگیری مینماید. سازمان توسعه در زمینه‌های طرق و ارتباطات، صنایع، خانه‌سازی و غیره نیز فعالیتهائی دارد.

۸ـ حکومت. پیش از انقلاب ژوییه‌ی 1958، حکومت عراق سلطنتی موروثی و مشروطه، بقیاس حکومت بریتانیا، و سلطنت در خاندان هاشمی حجاز بود. حکومت جمهوری، پس از چند روز حکومت نظامی، قانون اساسی موقت اعلام کرد، و اداره‌ی کشور را به یک شورای حاکمیت، مرکب از سه نفر، محول نمود، و قوای مقننه و اجرائیه را در دست شورای وزیران قرار داد.

هر یک از ۱۴ لواء بوسیله‌ی یک "متصرف" (استاندار) اداره میشود که در مقابل وزیر کشور مسؤول است. هر لواء به چند قضا (بخش) تقسیم میشود، و بخشها نیز تقسیمات جزء دارند.

از لحاظ قضائی، علاوه بر محاکم عادی که به دعاوی حقوقی و جنائی و تجاری رسیدگی میکنند محاکم شرع نیز وجود دارد، که به امور شخصی از قبیل ازدواج و طلاق و ارث رسیدگی مینمایند.

خدمت نظام برای مردان از ۱۸ تا ۲۵ سال اجباری و مدت آن از ۱۸ ماه تا ۲ سال است. عراق ارتش، نیروی هوائی، پلیس، نیروی دریائی دارد. دولت جمهوری سازمانی داوطلب به نام "مقاومت ملی" نیز تشکیل داده است.

۹ـ تعلیم و تربیت. تعلیم و تربیت ابتدائی در عراق مجانی است، ولی بعلت فقد تسهیلات همگانی نیست (در ۱۹۴۷، از جمعیت اسکان‌یافته‌ی مسنتر از ۵ سال عراق، ۸۹٪ بیسواد بودند). در 1959–60 تعداد مدارس ابتدائی ۳'۲۲۸، متوسطه ۳۶۲، و مجموع محصلین ابتدائی و متوسطه ۷۶۲'۸۲۰ بود. در همان سال ۵ مؤسسه‌ی تحصیلات عالیه با متجاوز از 12'000 دانشجو وجود داشت. پس از جج I، دانشکده‌هائی در عراق تأسیس شد، در ۱۹۵۶ دولت عراق از آنها دانشگاه بغداد را تأسیس کرد. از بودجه‌های اخیر مملکت اندکی متجاوز از ۲۵٪ به تعلیم و تربیت اختصاص داشته است. روزنامه‌ها و مجلات بیشتر در بغداد منتشر میشوند. کتابخانه‌ها و موزه‌های معتبر مملکت نیز بیشتر در بغداد واقعند.

تاریخ

۱۰ـ ادوار باستانی. عراق، که سابقاً بین النهرین نامیده میشد، یکی از قدیمیترین مراکز تمدن است. سامیها که در حدود ۳۵۰۰ ق‌م به آنجا مهاجرت کردند با تمدن عالی سومریها مواجه شدند. بعدها سامیهائی که در ج بین النهرین مقیم شدند بنام بابلیها و آنهائی که در ل مقیم گردیدند بنام آسوریها خوانده شدند. پایتخت بابلیها بابل و پایتخت آسوریها نینوا بود. برای تاریخ باستانی این سرزمین مقالات ارجاعی در مقاله‌ی بین النهرین ملاحظه شود.

۱۱ـ عراق در دوره‌ی اسلامی تا خلافت عباسیان. با شکست ساسانیان بدست عرب، عراق جزء قلمرو خلافت اسلامی گردید. مسلمانان پایگاه ساسانیان را بر فرات فتح کردند، و با پیروزی نهائی (۲۱ هق، مطابق ۶۴۲ ب‌م) در نهاوند دولت ساسانی را بکلی برانداختند. تیسفون را تاراج کردند، و بر کوفه و بصره حکام جداگانه منصوب کردند. حکومت کوفه را در آغاز سعد ابن ابی وقاص، پس از وی، عمار یاسر، و بعد ازو، مغیرة ابن شعبه داشت تا آنکه دگر بار سعد به حکومت آنجا رسید (۲۵ هق)؛ پس از آن ولید ابن عُقبَة و بعد سعید ابن عاص به حکومت رسیدند. وضع بصره پایدارتر بود. ابوموسی اشعری در ۱۷–۲۹ هق در آنجا حکومت کرد. معاویه زیاد ابن ابیه را به حکومت بصره منصوب نمود (۴۶ هق)، و او در ۵۰ هق فرمانروای کل عراق گردید. بعداً پسرش عبیدالله ابن زیاد به حکومت بصره رسید (۵۵ یا ۵۶ یا ۵۷ هق)، و در عهد وی بود که شهادت امام حسین ع و ــ واقعه‌ی کربلا روی داد. پس از مرگ (۶۴ هق) یزید ابن معاویه، عبدالله ابن زبیر قیام کرد، و چیزی نمانده بود که عراق از دست امویان خارج شود، اما، در خلافت عبدالملک ابن مروان، این وضع تغییر یافت. خوارج همواره منشأ اختلال و ناامنی بودند. عبدالملک اقدام به اصلاحات مالی کرد، و هم در زمان وی زبان عربی زبان رسمی گردید. در ۷۵ هق، فعالیت حجاج در کوفه آغاز شد، و وی اقدام جدی در آرام کردن کوفه و بصره بعمل آورد، و واسط را مرکز اقتصادی و فرهنگی قرار داد. سلیمان ابن عبدالملک، در ۹۵ هق، یزید ابن مهلب را، که از دشمنان حجاج بود، حکومت عراق داد، و "دوران وحشت" در عراق آغاز گردید. هشام ابن عبدالملک، خلیفه‌ی (۱۰۵–۱۲۵ هق) اموی، حکومت عراق را به خالد قسری داد، و حکومت وی نتایجی مفید ببار آورد. اما بعد از وفات هشام، اوضاع سخت پریشان شد، و کشمکش عربهای شمالی و عربهای جنوبی شدت یافت. امویان مواجه با فعالیتهای ابوالعباس سفاح و ابوجعفر منصور گردیدند، که منشأ آن در خراسان بود، تا عاقبت امویان منقرض شدند، و عباسیان به خلافت نشستند.

اگرچه امویان با مخالفت مردم مواجه بودند (کوفه در دست شیعه و بصره در تحت استیلای خوارج بود)، در زمان خلافت آنان نتایج اقتصادی قابل توجهی ببار آمد. تفاوت وضع شام و عراق در دوره‌ی بنی امیه در این بود که در شام تجانس و اتحادی وجود داشت، اما در عراق کشمکش دائمی برقرار بود. علاوه بر مسائل شیعه و خوارج، که قبلا بدانها اشاره کردیم، عربهای شمال و عرب‌های جنوب، تحت عناوین تمیم و ازد با هم در زد و خورد بودند.

۱۲ـ عراق در عهد عباسیان تا استیلای مغول. با انقراض امویان، خلافت به عباسیان رسید، و عراق جزء قلمرو خلافت عباسی گردید. ابو-جعفر منصور در ۱۴۵ تأسیس بغداد را آغاز کرد. بغداد مرکز خلافت اسلامی گردید، و اولین حوزه‌ی علمی اسلامی در آنجا تأسیس گشت (← بغداد)، و در زمان مأمون، بیت الحکمه در آنجا دایر شد. اهم مطالب مربوط به عراق در دوره‌ی عباسیان مختصراً در مقاله‌ی عباسیان آمده است. با ضعیف شدن دستگاه خلافت عباسی، حادثه‌جویانی رشته‌های امور را بدست گرفتند، و قلمرو خلافت عملا منقسم به نواحیی گردید که گمابیش استقلال داشتند. از جمله، عراق از آغاز برآمدن آل بویه تا پایان دوره‌ی سلاجقه ولایتی بود از مملکتی که مرکزش در ایران بود. تجدید قدرت خلافت در عهد ناصر تغییری در این وضع ایجاد نکرد، و بعلاوه، کمی پس از آن، هجوم مغول وضع را بکلی دگرگون ساخت.

در دوره‌ی خلافت عباسی، عراق نشیبها و فرازها داشت. وقتی که خلفا قدرت داشتند کشمکش بین حادثه‌جویان و مدعیان مختلف به سرعت سرکوبی میشد، و الا هرج و مرج بر اوضاع مستولی بود. پایتخت جدید عناصر مختلف را به سوی خود جلب میکرد، که از آن جمله ماجراجویان گوناگون بودند. در عین حال رونق اقتصادی سبب روی آوردن توده‌های مختلف مردم به این سرزمین بود، که گاه وسیله‌ی کار کسانی چون صاحب الزنج میشد؛ در دوره‌ای که برامکه بر سر کار بودند و خلف راهنمائی میکردند، توازن حساس بین ایرانی و عرب حفظ میشد. اما، بعد از نابود شدن این خاندان در عهد هارون الرشید این

توازن پایان یافت، و از نتایج آن آشوبهای مکرر علویان بود (مثلا ← ابن طباطبا). در حقیقت، استیصال برامکه سبب استقرار قدرت عرب در عراق نشد بلکه منجر به نابودی آن گردید. برای مشکلات ناشی از راه یافتن ترکان به عراق ← عباسیان. عاقبت اوضاع چنان شد که عراق در مقابل هولاکو به آسانی از پای درآمد (۶۵۶ هق، مطابق ۱۲۵۸ ب‌م)، و بغداد به مرتبه‌ی یک شهر ولایتی تنزل یافت.

۱۳ـ عراق از استیلای مغول تا آغاز حکومت عثمانی. با تسخیر بغداد بدست هولاکو و قتل عام مردم آن، دوره‌ی انحطاط عراق شروع شد. خاندان هولاکو ح ۸۰ سال در بغداد، بصره، و موصل فرمانروائی کردند. سپس قلمرو آنان تجزیه گردید، و خاندان جدیدی از ترکان مغول یعنی آل جلایر در عراق به حکومت رسید، مقر زمستانی آنان بغداد و مقر تابستانیشان تبریز بود. در دوره‌ی حکومت آنان، امیر تیمور به بغداد تاخت (۸۰۳ هق، مطابق ۱۴۰۱ ب‌م)، و هزاران تن از مردم آنجا را از دم تیغ گذرانید، و شهر را با خاک یکسان کرد. پس از مرگ وی، بنای بغداد تجدید شد، و دیواری بدور آن کشیدند که تا قرن ۱۹م باقی بود. آل جلایر مغلوب دست‌نشاندگان خود یعنی امرای قرا قوینلو شدند. امرای قرا قوینلو مملکتی تأسیس کردند که از تبریز تا شط العرب امتداد داشت. عراق تا ۱۴۶۷ جزئی از قلمرو آنان بود، تا اینکه در این تاریخ خاندان قرا قوینلو مغلوب امرای آق قوینلو شدند و آق قوینلو نیز به نوبه‌ی خود بدست شاه اسماعیل I صفوی منقرض گردیدند. در موصل و بغداد حکام ایرانی به حکومت نشستند، و در بصره والی عرب خراج سالانه را بنام شاه اسماعیل از قبایل ج عراق جمع‌آوری میکرد. یازده سال پس از مرگ (۱۵۲۴) شاه اسماعیل، پسرش شاه طهماسب صفوی این ناحیه را که جدیداً به تصرف ایران درآمده بود از دست داد، و آن بدست سلطان سلیمان قانونی افتاد.

۱۴ـ عراق در دوره‌ی حکومت ترکان عثمانی. در دوره‌ی ترکان عثمانی عراق به منتهای انحطاط رسید.

از سال ۱۵۳۵ ببعد، یعنی از زمان غلبه‌ی سلطان سلیمان بر شاه طهماسب صفوی، عراق‌جز در دوره‌ی کوتاهی (۱۶۲۵–۳۸) که در نتیجه‌ی تحولی در مخاصمات مداوم صفویه و عثمانی در تصرف ایران قرار داشت‌ـجزء قلمرو امپراطوری عثمانی بود، و اداره‌ی آن بدست پاشای موصل، کرکوک، بغداد، و بصره بود. عراق دورافتاده‌ترین مستملکات امپراطوری عثمانی، و از سایرین کم‌حاصلتر و اداره‌اش از آنها دشوارتر بود. بدین جهات، دیری نپایید که دولت عثمانی این منطقه را، بی‌نقشه و هدف در اداره‌ی آن، عمدةً بحال خود واگذاشت. سلطه‌ی پاشاهای عثمانی از حدود شهرهای مستحکم تجاوز نمیکرد، و آنان در اراضی اطراف که مسکن قبایل بدوی گردنکش بود قدرتی نداشتند. جاده‌های انگشت‌شماری که هنوز باقی بود ناامن بود، سدها و کانالهای آبیاری، که تا پایان دوره‌ی عباسیان دایر بودند، خراب یا پر شده بودند. مردم که در اثر ۳۰۰ سال جنگهای ادوار گذشته فقیر و روحیه‌ی خود را از دست داده بودند به دو دسته‌ی متخاصم تقسیم شده بودند، پیروان تسنن در ل، و پیروان تشیع در ج. پاشا و دستگاه اداری و نظامی وی، که از نظر زبان، آداب و رسوم، و طرز زندگی با توده‌ی مردم اختلاف کلی داشت، در درجه‌ی اول نظرش به جمع‌آوری خراج و مالیات و اخاذیهای شخصی بود، و وی قلمرو خود را عملا بی آنکه نظارتی از طرف دولت مرکزی برقرار باشد شخصاً اداره می‌کرد، و علاقه و یا استعداد اینکه در مردم احساس وفاداری نسبت به سلطان و یا امپراطوری ایجاد نماید نداشت.

در چنین محیطی، که دستگاه حکومت ثباتی نداشت و عملا فاقد قدرت بود، بزرگان محلی، رؤسای قبایل، و یا حادثه‌جویان گستاخی که در همه‌ی قسمتهای این سرزمین وجود داشتند فرصتی یافته و برای خود قلمروهائی ایجاد کردند، و در آنها تقریباً به استقلال فرمانروائی مینمودند، و پس از مرگ، قلمرو آنان به اعقابشان منتقل میشد. سلطان عثمانی تا موقعی که این فرمانروایان علناً دم از نافرمانی نمیزدند، و خراج و مالیات خود را میپرداختند، و احتیاجات سپاه سلطان را تأمین میکردند، دلیلی برای مداخله نمیدید. بعنوان مثال میتوان خاندان آل افراسیاب را ذکر کرد. مؤسس این خاندان، افراسیاب نام، در ح ۱۰۲۱ هق (۱۶۱۲) حکومت بصره را از پاشای وقت خرید، و حکومت اعقاب وی تا ۱۰۷۸ هق (۱۶۶۸) در بصره و حوالی جزایر مسیر علیای شط العرب تا قرنه امتداد داشت. امرای این خاندان بنام خود سکه میزدند، دربار مجللی داشتند، و با هلندیها، پرتغالیها، و بریتانیاییهائی که در خلیج فارس بودند دارای روابط سیاسی و تجارتی نزدیک بودند. امرای دولتشهرهای کرد نشین سلیمانیه، راوندوز، عمادیه، و شهرهای کوچکتری که بدست بیگ‌ها اداره میشد از همین قبیل بودند. این حکام محلی با هم رقابت و ستیزه داشتند، و عاقبت در برابر سلسله‌ی مقتدر بابان (← کردستان، فلات) سر تسلیم فرود آوردند. این سلسله در اوایل قرن ۱۱م برآمد. قلمرو آن از ناحیه‌ی مسیر سفلای زاب تا داخل خاک ایران امتداد داشت و اقتدارش تا نیمه‌ی ۲م قرن ۱۹م پا برجا بود، و ثروت و نفوذ سیاسیشان حتی تا زمان حاضر در دست بعضی از افراد این خاندان باقی مانده است.

بعلاوه، دشتهای بین دجله و فرات، تحت استیلای قبایل بدوی همپیمان بود، که از اهم آنها اعراب منتفق را میتوان نام برد. این قبایل به طریقه‌ی پدرخدائی اداره میشدند، و از هیچ قانونی اطاعت نمیکردند. سازش، کومک مالی، و القابی که از طرف دولت به شیوخ آنان اعطا میشد آنان را برای مدت کوتاهی آرام میکرد، اما ناگهان تمام قراردادها را زیر پا گذاشته کاروانها را غارت و، شهرها را تاراج میکردند، و آبادیها را میسوزاندند. در دهه‌ی ۱۷م قرن گذشته مقدساتی فراهم شد تا رؤسای این قبایل را به ملاکین بدل کنند، و افراد قبیله را در املاک آنان بکار گمارند، و ازین طریق، روح عدم اطاعت از قانون و ستیزه‌جوئی را در آنها از بین ببرند. قطعات وسیعی از اراضی سلطنتی در مناطق قبیله‌نشین به شیوخ قبایل تخصیص داده شد، و آنان به نوبه‌ی خود این اراضی را به قطعات کوچکتری تقسیم کرده در مقابل سهمی از محصول در اختیار طوایف و خانواده‌ها قرار دادند. بعضی از آنان اکنون از جمله‌ی ثروتمندترین ملاکین عراق بشمار میروند، و اعقاب عده‌ای دیگر از این قبایل‌مانند عبدالمحسن پاشا سعدون، از اعراب منتفق، که در دوره‌ی ملک فیصل دو بار به نخست‌وزیری رسید، و در یکی از میدانهای اصلی بغداد بنای یادبودی به نام وی ساخته‌اندر رأس مبارزین راه استقلال قرار گرفتند.

حکومت پاشاها از ۱۷۰۴ تا ۱۸۲۱ دوام یافت. پاشاها نخست مقام خود را به ارث به اعقاب خویش منتقل میکردند، و سپس ممالیک بدین مقام رسیدند. این سلسله خدمتگزاران وفادار امپراطوری عثمانی بودند، و هرگز بدون تأیید رسمی سلطان بر مسند امارت نمینشستند، اما در عین حال، چنان قدرتی داشتند که سلطان راهی جز آنکه آنان میخواستند نداشت. در میان آنان شخصیتهای مقتدری وجود داشت که رهبران لایق و سربازان ماهری بودند، مانند احمد پاشا (۱۷۲۴–۷۴)، که عراق را در برابر حمله‌ی سپاهیان نادر شاه افشار حفظ کرد، و از اینکه بغداد بدست ایرانیان افتد ممانعت بعمل آورد (۱۷۳۳)؛ و سلیمان کبیر (۱۷۸۰–۱۸۰۲)، که صلح و نظم را حفظ کرد، استحکامات را تعمیر نمود، پلها، مساجد، مدارس، و سراهائی بنا نهاد، اما در ۸۰ سالگی نتوانست از حمله‌ی وهابیهای متعصب و غارت (۱۸۰۱) کربلا، شهر مقدس شیعیان، جلوگیری بعمل آورد. فرمانروائی ممالیک با داود پاشا (۱۸۱۷–۱۸۳۱)ـکه عالم علوم دینی و مردی موقر و جوانمرد، اما ضعیف و سست‌اراده بودـبه انتها رسید. دولت عثمانی که روح اصلاحات جدید در کالبدش جانی تازه دمیده بود در صدد استقرار سلطه‌ی حکومت مرکزی برآمد، و با استفاده از سپاهیان قابل اعتمادی که موقتاً در اختیار داشت پاشا را خلع کرد. داود پاشا که بعلت شیوع طاعون و طغیان شدید دجله سخت ضعیف شده بود تسلیم شد، و دستگیر و تبعید گردید. اما بعدها به محافظت زیارتگاه و مقابر مقدس مدینه منصوب شد، و بهنگام مرگش از وی تجلیل بسیار بعمل آمد.

قدمهای اولیه‌ی عراق بسوی تجدد در طی حکومت (۱۷۶۸–۷۱) سه‌ساله‌ی مدحت پاشا برداشته شد. اصلاحات سست‌پیوند اداری انجام گرفت؛ بیمارستان عمومی و یک باب دبیرستان پسرانه، چند کارگاه مکانیکی، یک روزنامه، و راه آهن تأسیس گردید. اما بسیاری از طرحهای او بزودی متروک و فراموش شد. در ربع اول قرن حاضر، قدمی به سوی نوسازی سازمان خزانه و دارائی، و دستگاه اداری، قضائی، و آموزشی برداشته شد، و کالجهای پزشکی و تربیت معلم تأسیس گردید.

عراق تا زمانی که تحت حکومت عثمانی قرار داشت فقیر، توسعه‌نیافته، و در حال رکود بود. تنها در طرز فکر و زندگی نسل جوان بعضی خانواده‌های طبقه‌ی دوم، که در مدارس عالی قسطنطنیه و قاهره و یا در کالج (بعدها دانشگاه) امریکائی بیروت تحصیل کرده بودند پیشرفتی تدریجی دیده میشد. با آغاز قرن حاضر، این جوانان روشنفکر وارد خدمت ارتش و دولت شدند،

و در دهه‌های دوم و سوم قرن جدید در امور تعلیم و تربیت، وکالت دادگستری، و روزنامه‌نگاری نیز وارد گردیدند. این جوانان از اول در نهضتهای ناسیونالیستی وارد بودند، و بعد از آنها فرزندانشان برای رهائی از سلطه‌ی بیگانگان شروع به تبلیغ کردند، و رهبری مقاومت در برابر عثمانی، و سپس، در مقابل بریتانیا را در دست گرفتند.

۱۵- عراق جدید. ظهور کشور جدید عراق با قرارداد متارکه‌ی جنگ مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸، معروف به پیمان متارکه‌ی موذروس (mudros)ـکه به شکست امپراطوری عثمانی در جبهه I صحه گذاشت-آغاز میگردد. در عراق نیز، مانند سایر ولایات عربی تحت حکومت عثمانی، از مدتها پیش عملیات پنهانی برای رهائی از یوغ استیلای عثمانیها به وسیله‌ی دسته‌هائی از وطنپرستان آغاز شده بود، اما با افتتاح باب مخاصمات بعضی از رهبران این گروهها مورد سوء ظن فرماندهان قوای بریتانیا قرار گرفتند و تبعید شدند، و کسانی هم که، به قصد جلوگیری از ادعاهای امپریالیستی آتیه‌ی بریتانیا، حاضر به همکاری با آن دولت شدند روی خوشی ندیدند. در واقع، ناسیونالیسم عرب بود که به صورتهای مختلف و علی رغم افتراقهای داخلی، شدیدترین مخالفتهای بعد از جنگ را بر علیه سیاست بریتانیا آغاز نمود، و سرانجام در این مبارزه پیروز گردید. مراحل مختلف این تحول عبارت بودند از برقراری قیمومیت بریتانیا بر عراق در آوریل ۱۹۲۰؛ تأسیس حکومتی موقت به ریاست سید عبدالرحمان گیلانی در نوامبر ۱۹۲۰؛ جلوس امیر فیصل (سومین پسر حسین ابن علی، پادشاه حجاز) تحت عنوان ملک فیصل I به تخت سلطنت در ۲۳ اوت ۱۹۲۱؛ انتخاب یک مجلس مؤسسان در ۴ مارس ۱۹۲۴؛ تصویب قانون اساسی که عراق را یک کشور مستقل سلطنتی و پارلمانی اعلام نمود در ۲۴ مارس ۱۹۲۴؛ الحاق ناحیه‌ی موصل به مملکت عراق در ۱۳ ژانویه‌ی ۱۹۲۶؛ و بالاخره، الغای قیمومیت و پذیرش رسمی عراق در جامعه‌ی ملل در اکتبر ۱۹۳۲. در ۱۹۳۳ غازی I، پسر فیصل، به سلطنت رسید. وی پس از ۶ سال حکومت در یک حادثه‌ی اتومبیل جان سپرد، و پسر خردسالش غازی II به سلطنت رسید، و دائی او امیر عبدالاله نایب‌السلطنه شد. غازی II در ۱۹۵۳ به سن بلوغ رسید، و بنام فیصل II بر تخت نشست، و تا ۱۹۵۸ که به قتل رسید سلطنت کرد.

در نتیجه‌ی قراردادها (۱۹۲۲، ۱۹۲۶، ۱۹۳۵) و موافقتنامه‌های دیگری، که تحت فشار بریتانیا و با وجود مخالفت افکار عمومی به تصویب پارلمان عراق رسیده بود، نوعی اتحاد با بریتانیا جایگزین قیمومیت گردید، که، به موجب آن، در امور داخلی "مشاوره" جای نظارت را میگرفت، اما در روابط خارجی سلطه‌ی نظامی و سیاسی بریتانیای کبیر سخت برقرار بود. تساوی کامل حقوق در ۱۹۵۵ با عقد پیمان بغداد (← سازمان پیمان مرکزی) میان بریتانیای کبیر، ایران، عراق، پاکستان، و ترکیه تأمین گردید.

انتخاب پادشاه و اتخاذ قانون اساسی پایان اولین مرحله‌ی مهم در مبارزات وطنپرستان عراق بود. تسلط ناسیونالیسم بر افکار باقی ماند، اما تحت لوای همین احساسات ناسیونالیستی نهضتهای دیگری-از لیبرالیسم و سوسیالیسم گرفته تا کمونیسم و فاشیسم-در قالب اسلام پدید آمد، که سبب پیدایش گروههای بسیار متعدد سست‌پیوندی گردید که به ندرت هدفی واضح و آشکار داشتند. بعضی از این گروهها-مانند حزب الوطنی، حزب الاستقلال، و حزب الامة الاشتراکیه-حزب سیاسی بودند، ولی اغلب آنها فقط اسماً عنوان حزب داشتند، و به سرعت تأسیس میشدند و به همان سرعت منحل میگشتند، و مردم عادی را بدانها اعتنائی نبود. معذلک، از این میان، دو حزب تا حدی اهمیت داشت، یکی حزب الاتحاد الدستوری، که از هواداران نوری سعید بوجود آمده بود، و دیگری حزب الوطنی الدیموقراطی، که کامل جادرجی رهبر آن بود، و از سوسیالیسمی مبتنی بر وطنپرستی و خانواده و مذهب هواخواهی میکرد. ژنرال باقر صدقی و کابینه‌ی کوتاه‌مدت حکمت سلیمان (اکتبر ۱۹۳۶-اوت ۱۹۳۷) کوشش بعمل آوردند تا این اصول را بمرحله‌ی عمل درآورند، اما توفیقی نیافتند. اما تبلیغات نهانی همچنان ادامه داشت. این نهضتها در پارلمان انعکاس خفیفی داشتند. سلطنت، که از طرف طبقه‌ی کوچک ولی متنفذ رجال و اعیان شهرنشین، و ملاکین فئودال، و رؤسای بزرگ قبایل حمایت میشد، بر دستگاه دولت نظارت داشت، قانون اساسی را به میل خود تفسیر میکرد، و مجلسی که مخلوق دست خود او بود نظارتی بر امور نداشت، و هیئت دولت آماده‌ی برآوردن تمنیات او بود. دستگاه پلیس قوی و خشن حکومت به آسانی آشوبهائی را که گاه و بیگاه از طرف دانشجویان و کارگران برپا میشد منکوب میکرد. اما فرونشاندن طغیانهای قبایل، که اغلب مقارن شورشهائی در ارتش بود، به این سادگی ممکن نبود (در ۱۹۳۶-۴۱ هفت بار چنین طغیانهائی پدید آمد). بعلاوه، پیدایش احساسات ضد بریتانیائی بعلت حمایت آن کشور از نهضت صهیونیت در فلسطین، و تشدید این احساسات توسط تبلیغات منابع نازی و فاشیست، مشکلات دیگری پیش میآورد. پس از چند کودتا، سرانجام در ۱۹۴۱ رشید عالی گیلانی، که طرفدار آلمانها بود، کودتا کرد. کومکهائی که از آلمان انتظار میرفت نرسید، و قوای بریتانیا بی هیچ زحمتی شورش را درهم کوفت. از آن پس عراق مواد معاهده‌ی (۱۹۳۰) عراق و انگلیس را رعایت کرد، و در ۱۹۴۳ به دولتهای محور اعلان جنگ داد. در ۱۹۴۵ عراق بعضویت سازمان ملل پذیرفته شد.

در پیدایش اتحادیه‌ی عرب، دولت عراق به رهبری نوری سعید نقش مؤثری داشت. همینکه مصر در جهان عرب رهبر دولتهای بیطرف شد، عراق رهبری جناح طرفدار غرب را بعهده گرفت. در فوریه‌ی ۱۹۵۵ پیمانی با ترکیه امضا کرد، کشورهای بریتانیای کبیر، پاکستان، و ایران نیز چند ماه بعد به آن پیمان پیوستند، و پیمان بغداد بوجود آمد، که کشته، اگرچه عضو رسمی آن نبود، در بیشتر کمیته‌های آن شرکت داشت. حمله‌ی مشترک انگلیس و فرانسه و اسرائیل به سوئز در نوامبر ۱۹۵۶ احساسات عربدوستی مردم را برانگیخت، و نزدیک بود که باعث از هم گسیختن پیمان شود. دولت عراق اقداماتی را شروع کرد و به جلب طرفداری مغرب و پیش کشیدن ایده‌آلهای ملل عرب پرداخت؛ اما از این ایده‌آلها جمال عبدالناصر بهتر منتفع شد. مصر و سوریه متحد شدند، و در ۲۱ فوریه‌ی ۱۹۵۸ جمهوری متحد عرب را بوجود آوردند. بلافاصله، عراق نیز با اردن هاشمی اتحاد عربی را تشکیل داد (۱۲ ماه مه‌ی همان سال).

در ۱۴ ژوییه‌ی ۱۹۵۸، عبدالکریم قاسم در عراق کودتا کرد، و در طی آن نوری سعید و ملک فیصل II بقتل رسیدند. عراق کشور جمهوری و قاسم نخست‌وزیر آن اعلام شد. رژیم جدید احزاب را منحل کرد، از پیمان بغداد کناره گرفت، و از تجشم کومکهای فنی و اقتصادی قبول کرد. قاسم در ژوئن ۱۹۶۱ مدعی خاک کویت شد، اما دیگر کشورهای عرب این ادعای او را تأیید نکردند، و کویت را به جامعه‌ی عرب پذیرفتند. عراق ناچار جامعه را ترک کرد. روابط عراق با کشمة نیز، بجهت آنکه کویت را به رسمیت شناخته بود، تیره شد. در این اثنا، شورش کردها در ل کشور سبب تضعیف وضع مالی و نظامی عراق گردید. جدائی سوریه از مصر در سپتامبر ۱۹۶۲ موجب نزدیکی آن کشور با عراق گردید، و این دو کشور در ژوئن ۱۹۶۲ با هم موافقتنامه‌ی تجارتی امضا کردند.

در ۸ فوریه‌ی ۱۹۶۳ کودتای نظامی دیگری به رهبری سرهنگ **عبدالسلام عارف** رژیم قاسم را واژگون کرد. عارف خود یکی از معاونین قاسم، ولی از اعضای حزب بعث و طرفدار اتحاد عراق و مصر بود. پس از آنکه بعثیها از ناصر بریدند (ماه مه‌ی همان سال)، عارف نیز از آنها جدا شد، و بکومک ارتش قدرت را بدست گرفت (نوامبر ۱۹۶۳). وی در یک حادثه‌ی هوائی بقتل رسید (۱۹۶۶)، و برادرش **عبدالرحمان عارف** بجایش نشست. حکومت او هم در کودتای نظامی ۱۹۶۸ برافتاد.

عراق یا عراق عجم، ولایت ایران، ← عراق عجم.

عراقان یا عراقین: ← عراق، قسمت ۵؛ عراق عجم.

عراق عجم (erāqe ajam) یا **عراق عجمی** (ajami). **۱-** در اصطلاح جغرافیای تاریخی، نامی که از قرن ۶م هق، در عهد سلاطین متأخر سلجوقی، جایگزین نام جبال یا بلاد الجبل (belādo 'l.jabal) گردید. قید عجمی برای تمیز این ناحیه از ناحیه‌ی عراق عرب در بین النهرین بود، و هر دو قسمت را عراقین [= دو عراق] میخواندند (← عراق، قسمت ۵). ناحیه‌ی جبال ناحیه‌ی کوهستانی ممتد از دشتهای بین النهرین تا کویر مرکزی ایران، و همان ناحیه‌ای است که یونانیان آن را مدیا (mediā) میخواندند. **۲-** در تقسیمات جغرافیائی کشور قبل از اجرای قانون تقسیمات کشور در سال ۱۳۱۶ هش، **عراق یا عراق عجم** نام ولایتی از ولایات ایران بود، تقریباً مطابق شهرستانهای **اراک و تفرش** حالیه، و حاکمنشین آن سلطان‌آباد (← اراک) بود. ولایت عراق مشتمل بود بر سلطان‌آباد و حومه و بلوک فراهان، کزاز، سربند، آشتیان، گرکان، تفرش، رودبار، بزچلو، وفس، شرا، و خلجستان. این عراق عجم را نباید با عراق عجم در اصطلاح جغرافیای تاریخی خلط کرد.

عراق عجمی: ← عراق عجم.

عراق عرب: ← عراق، قسمت ۵؛ عراق عجم.

عراقی، ابوالقاسم محمد (erāqi) [ابوالقاسم محمد

ابن احمد عراقی]، فت ح ۵۸۰ هق، کیمیادان مسلمان. دارای چندین تألیف در کیمیا است، که اهم آنها کتاب العلم المکتسب فی زراعة الذهب است، که جلدکی آن را تحت عنوان نهایة الطلب شرح کرده است.

عراقی، سبک: ← سبک، در ادبیات.

عراقی، فخرالدین (faxro'd.dine eraqi)، شهرت **فخرالدین ابراهیم ابن بزرگمهر**، متخلص به **عراقی**، فت ۸ ذیقعده‌ی ۶۸۸ هق (و بقولی در ۶۸۶ هق)، از عرفا و شعرای ایرانی. در ده کمجان (komjān) که در اطراف همدان بوده است تولد یافت، و در همدان به تحصیل علوم و ادبیات متداول زمان خود پرداخت، و توانست در سالهای جوانی در مدرسه‌ی "شهرستان" همدان تدریس کند. بعداً حالش با دیدن جمعی از قلندران که از آن شهر میگذشتند تغییر کرد؛ از درس و بحث دست کشید، و به دنبال ایشان براه افتاد. صفحات عراق عجم را سیاحت کرد، و به هندوستان رفت، و در آنجا به خدمت شیخ بهاءالدین زکریا رسید، و در حلقه‌ی مریدان او درآمد. در مقامات عرفانی بجائی رسید که شیخ مزبور خرقه‌ی خود را به وی پوشانید. پس از آن دختر خود را به او تزویج کرد، و عراقی را از این زن پسری آمد که او را کبیرالدین نام نهاد، و همین پسر پس از عراقی خلیفه‌ی او گردید. عراقی ۲۵ سال در خدمت شیخ بهاءالدین بسر برد. پس از وفات شیخ، عراقی نتوانست در هندوستان بماند، و از راه عمان رهسپار حج شد، و از آنجا به آسیای صغیر رفت، و در شهر قونیه به خدمت صدرالدین قونیوی رسید. امیر معین‌الدین پروانه خانقاهی برای او در توقات (tāqāt) (در ترکیه‌ی حالیه، لغ سیواس) بساخت. پس از گرفتاری امیر معین‌الدین، عراقی به مصر رفت، و از آنجا به دمشق رهسپار شد، و در همین شهر در سن ۷۸ و بقولی در ۸۲سالگی وفات یافت، و در جبل الصالحیه مدفون شد.

دیوان عراقی شامل قصاید، مقطعات، ترکیبات، ترجیعات، غزلیات، و رباعیات است، و بطبع رسیده. مثنوی عشاقنامه یا دهنامه را بنام شمس‌الدین صاحب دیوان (جوینی) ساخته است. کتاب لمعات را به نثر در برابر سوانح العشاق غزالی در بیان مراتب عشق تألیف کرده است. اصطلاحات صوفیه نیز از آثار نثری اوست. اشعار عراقی به روانی و شور عاشقانه و عارفانه معروف است.

عراقین یا **عراقان:** ← عراق، قسمت ۵؛ عراق عجم.

عرب (arab)، اصلا نام مردم سامی عربستان یا جزیرة العرب، و در اصطلاح کنونی، همه‌ی مردمی که زبان مادری آنان عربی است، و تعداد آنها از ۱۹۶۰ ببعد ح 100'000'000 نفر تخمین شده است.

مقاله‌ی حاضر ناظر به عرب قبل از اسلام است. برای دوره‌های بعد ← عربستان؛ اسلام. برای تسهیل مراجعه، مندرجات این مقاله بترتیب ذیل طبقه‌بندی شده است.

I- نام
II- تاریخ عرب قدیم از نظر مورخین اسلامی
III- نظام قبیله‌ای و اجتماعی
IV- تاریخ عرب قبل از اسلام از روی تحقیقات مستشرقین
V- انساب قبایل عرب
VI- دین عرب
VII- لهجات عربی پیش از اسلام

I- نام

۱- قدیمترین متنی که از عرب در آن یاد شده است یک کتیبه‌ی آشوری است از زمان شلمنصر III (سلطنتش در ۸۵۹-۸۲۴ قم)، پادشاه آشور، و مقصود از آن شیخ‌نشینهائی بوده است که در بیابانهای مجاور دولت آشور بوده‌اند. در نوشته‌های بابلی هم کلمه‌ی ماتو اربی (mātu arabi)، یعنی سرزمین عرب، دیده میشود. در کتیبه‌ی بیستون، از بلاد عرب به اربیه (arabaya) تعبیر شده است. در تلمود و تورات هم ذکر عرب و اعراب آمده است. در میان یونانیان، نخستین کسی که از عرب نام برده است اشیل (۵۲۵-۴۵۶ قم) است، که اشاره به یک صاحب‌منصب عرب در لشکر خشایارشا میکند. پس از او، هرودوت، گزنفون، و استرابون از عرب یاد کرده‌اند. چون قبیله‌ی طی مجاور سرزمینهای آرامیان بوده است، این قوم عرب را تایایو (tāyāyo) خوانده‌اند، و احتمال میرود که کلمه‌ی تازی و تازیک فارسی و تاجیک پهلوی نیز منسوب به طی باشد (← تاجیک). اما معلوم نیست که خود عربها از کی این کلمه را به تمام قوم عرب، از صحرانشین و شهرنشین و اقوام شمالی و جنوبی جزیرة العرب، اطلاق کرده‌اند، اگرچه کلمه‌ی عرب در کتیبه‌های قدیم عربی ذکر شده است. اولین متنی که در آن کلمه‌ی عرب به تمام قوم عرب اطلاق شده است قرآن مجید است.

II- تاریخ عرب قدیم از نظر مورخین اسلامی

۲- اکثر علمای انساب و راویان اخبار عرب قوم عرب را به سه طبقه قسمت کرده‌اند، عرب بائده (bā'ede) [= ازمیان‌رفته]، عرب عاربه (ārebe) [= خالص]، و عرب مستعربه (mos-ta'rebe) [= عرب‌شده]. در نظر ایشان، عرب بائده، که هلاک شده‌اند و نسلشان منقطع گشته است، عبارت بوده‌اند از قبایل عاد، ثمود، طسم، جدیس، امیم (amim)، جاسم (jāsem)، عبیل (abil)، عبد ضخم، جرهم، عمالقه، و حضورا (hazurā). بعقیده‌ی همین راویان، عرب عاربه یا عرب خالص قحطانیان هستند (بعضی هم قحطانیان را از عرب مستعربه دانسته‌اند). قحطان، که شاید همان یقطان مذکور در تورات باشد، جد طوایف و قبایل عرب جنوبی میباشد، که همه از اولاد یعرب ابن قحطان میباشند. اما عرب مستعربه (یا عدنانیها یا نزاریها و یا معدیها) از اولاد اسماعیل پسر ابراهیم هستند. اسماعیل عرب نبوده است، بلکه اولاد او، بمناسبت سکونت در عربستان و مجاور بودن با قبایل عرب خالص، عرب شده‌اند، و بهمین جهت راویان و علمای انساب ایشان را مستعربه خوانده‌اند.

قبیله‌ی قریش، که در مکه ساکن بوده‌اند، از جمله‌ی قبایل عدنانی هستند، زیرا نسبشان از راه عدنان به اسماعیل میرسد. قحطانیان، اگرچه ساکنان عربستان جنوبی و بخصوص یمن بوده‌اند، اما، بقول راویان عرب، قسمت زیادی از ایشان به شمال عربستان مهاجرت کرده‌اند، و مثلا ساکنان یثرب (مدینه)، که دو قوم معروف اوس و خزرج بوده‌اند، از جمله‌ی عربهای یَمانی و قحطانی بوده‌اند.

از اوایل اسلام، رقابت شدیدی میان عربهائی که خود را قحطانی و یمانی میدانسته‌اند و عربهائی که عدنانی یا نزاری یا قیس یا مُضَر و یا مَعَدّ خوانده شده‌اند درگرفت، و این رقابت وهمچشمی و تفاخر بارها از حدود مشاجرات لفظی و شعری تجاوز کرده و به جنگ و خونریزی منتهی شده است، و این امر مخصوصاً در زمان بنی امیه به منتهای اوج خود رسید، و سرانجام هم یکی از اسباب انقراض دولت مذکور گردید.

۳- ایام العرب (ayyāmo 'l.'arab). در میان عرب جاهلیت پیش از اسلام جنگها و زد و خورد های کوچک و بزرگی را که میان قبایل یا خانواده‌ها و عشیره‌های متخاصم روی میداد با اضافه‌ی کلمه‌ی یوم (yăm) [= روز] به نام آن جنگ نامگذاری میکردند. این نامها یا نام محل (کوه، چشمه، چاه، دشت، وادی) وقوع آن جنگها، و یا نام اشخاص و قبایلی که در آن جنگها سهم عمده‌ای داشته‌اند، ویا نام اموری که جنگها بعلت آن رخ میداد بود. این زد و خوردها غالباً برای دفع تجاوز به منطقه‌ی حیاتی یک قبیله (از قبیل چاه آب یا چراگاه)، و یا برای رفع توهینی که از طرف فرد یا افراد قبیله‌ای به قبیله‌ی دیگر وارد میشد، ویا برای حمایت از فرد پناهنده، و یا برای طلب قصاص و دیه‌ی قتل، و یا برای پس گرفتن اموال و چارپایان غارت‌شده روی میداد. مجموع این وقایع در تاریخ و ادب جاهلی و صدر اسلام به ایام العرب موسوم شده است. وقایع این ایام در جائی ثبت نمیشد بلکه به خاطرها سپرده میشد، و آن را در محافل و مجامع بازگو میکردند، و بدین ترتیب، پسران از پدران یاد میگرفته و بنوبه‌ی خود به نسل بعد یاد میدادند. نقل این وقایع با نقل اشعاری که در آن زد و خوردها و یا به افتخار و بیادبود آن سروده شده بود توأم بود، چنانکه گاهی خاطره‌ی زد و خوردی فقط بجهت اشعاری که بمناسبت آن سروده شده بیاد مانده است. در این زد و خوردها، گاهی فقط چند تن از دو یا چند قبیله شرکت داشتند و گاهی دو قبیله و گاهی اتحادیه‌هائی از قبایل مختلف، و بهمین جهت، اهمیت آنها بسته به وسعت شرکت‌کنندگان و نیز بسته بطول زد و خوردها بود: پس از آنکه در اوایل اسلام شروع به ثبت وقایع و فتوحات و اشعار و روایات کردند، جمعی نیز بفکر ثبت وقایع ایام العرب افتادند؛ چنانکه ابوعبیده، یکی از اخباریون معروف عرب، دو کتاب، یکی بزرگ و دیگری کوچک، در باره‌ی ایام العرب نوشت؛ و در کتاب العقد الفرید ابن عبدربه، و در الکامل ابن اثیر، و در مجمع الامثال میدانی فصلی در باره‌ی ایام العرب ذکر شده است. کتابهای ابوعبیده در دست نیست، و ظاهراً در کتاب کوچک او ۷۵ روز و در کتاب بزرگ او ۱'۲۰۰ روز از ایام العرب ذکر شده است.

از ایام بسیار مشهور عرب یکی یوم بعاث (bo'āṯ) است که، در آن، دو قبیله‌ی اوس و خزرج در مدینه پیش از هجرت حضرت رسول با هم به زد و خورد پرداختند؛ دیگری یوم ذی قار (← ذو قار) است، که به شکست ایرانیان و عرب طرفدار آنان منتهی شد؛ دیگر یوم بسوس (basus) و یوم داحس و غبرا (dāhes, qabrā) است.

III- نظام قبیله‌ای و اجتماعی

۴- آنچه در کتب و روایات مورخین اسلامی در باره‌ی تاریخ عرب پیش از اسلام مذکور است بیشتر مربوط به تاریخ قبایل و اختلافات و جنگهای ایشان است. علمای انساب هم همّ خود را به ذکر انساب قبایل و پیوندها و خویشیها و جدائیهای ایشان مصروف داشته‌اند. بموجب این روایات و اخبار، زندگی در شبه جزیره‌ی عربستان بر پایه‌ی نظام قبیله‌ای بوده است- اعم از آنها که در شهرها زندگی میکرده و به کشاورزی و بازرگانی اشتغال میداشته‌اند، و آنها که در بیابانها زیر چادرها زندگی میکرده‌اند و معاششان از گله‌داری و غارت تأمین میشده است. بگفته‌ی علمای انساب، بزرگترین و شاملترین تقسیمات در نظام قبیله‌ای عرب اول شعب (ša'b)، پس از آن قبیله، و پس از آن به ترتیب عماره (amāra)، بطن (batn)، فخذ (faxez)، و فصیله (fasila) بوده است. شعب مانند قحطان و عدنان، که شامل قبایل متعدد بودند، قبیله مانند مضر و ربیعه، و عماره مانند قریش و کنانه، و بطن مانند بنی عبد مناف، بنی مخزوم، بنی هاشم، و بنی امیه، و فصیله مانند طالبیون و بنی عباس. بعضیها، میان فخذ و فصیله، عشیره را افزوده‌اند، و نویری طبقات انساب را 10 شمرده است: جذم (jazm)؛ جماهیر (jamā-hir)؛ شعوب (šo'ub)؛ قبایل؛ عمائر (amā'er)؛ بطون (botun)؛ افخاذ (afxāz)؛ عشائر (-ašā'er)؛ فصائل (fasā'el)، و ارهاط (arhāt) [جمع رهط (raht)]. ترتیب طبقات قبایل به صورتهای دیگر نیز ذکر شده است، و از جمله‌ی تقسیماتی که گفته‌اند یکی حی (hayy) و یکی هم بیت است.

در نسب بسیاری از قبایل اسامی حیوانات آمده است، مانند بنی اسد (bani asad) (در باب بنی = بنو)؛ بنی کلب (kalb)، بنی ثعلب (sa'lab) [= روباه]، بنی ثور (sār) [= گاو]، و بنی ضب (zabb) [= سوسمار]. بعضی از علمای مردمشناسی این امر را دلیل بر وجود اعتقاد به توتم در میان عرب پیش از اسلام دانسته‌اند (نیز قسمت ۱۹ ملاحظه شود). از اسامی بطن [= شکم] و فخذ [= ران] که در تقسیمات قبیله‌ای آمده است، علمای مذکور حدس زده‌اند که در زمانهای قدیم در میان عربها نظام مادرخدائی وجود داشته است، و دلالت کلمه‌ی رحم (rahem) را بر خویشاوندی نیز مؤید این نظر دانسته‌اند.

۵- هر قبیله یا اصول و یا فروع آن، برای حفظ وجود خویش، ناچار از عصبیت میان افراد آن بوده است، و عصبیت یا تعصب قبیله‌ای صفت مشخصه‌ی قبایل عربی است. مقصود از عصبیت طرفداری و حمایت سخت و شدید افراد قبیله از یکدیگر است، و این امر نه تنها به تمام افراد بلکه به تمام موالی (آزادکردگان) و به کسانی که به آنها حق جوار (jevār) داده شده بود نیز سرایت میکرد. هر فردی از حمایت بیچون و چرای قبیله‌ی خود برخوردار بود، و تنها در مواردی که وجود یک فرد مایه‌ی ننگ و بدنامی قبیله‌ای میشد افراد آن قبیله او را از میان خود طرد میکردند، و این شخص را خلیع (xali') میخواندند. خلیع در مورد فرزندی که پدرش او را طرد میکرد نیز گفته میشد. هر قبیله‌ای خلیع خود را به قبایل دیگر اعلام میکرد. اشخاصی که در میان قبیله‌ای بیگانه بودند، برای حفظ جان و مال خود، از آن قبیله یا از یکی از افراد آن طلب جوار یا حق حمایت میکردند، و این امر نیز از طرف فرد یا قبیله‌ی جواردهنده اعلام میشد. اگر فردی از افراد قبیله فردی از قبیله‌ی دیگر را میکشت، قبیله‌ی مقتول از قبیله‌ی قاتل تسلیم قاتل را میخواست تا به قصاص مقتول بکشند و یا دیه‌ی (خونبهای) مقتول را بپردازند. در پرداخت وجه دیه، خویشاوندان و افراد قبیله شرکت میکردند، و این بستگی به اوضاع و احوال و وضع مالی قاتل یا مقتول داشت. اگر قصاص صورت نمیگرفت، و یا دیه پرداخت نمیشد، افراد قبیله‌ی مقتول به خونخواهی قیام میکردند و چه بسا که برای خونخواهی یک فرد جنگهای طولانی میان قبایل صورت میگرفت، و بسر سر یک خون خونها ریخته میشد.

بارها دو یا چند قبیله، بر حسب اتحاد منافع و مصالح، با یکدیگر همپیمان میشدند. این پیمان حلف (helf)، همپیمان حلیف (halif)، و همپیمانان احلاف (ahlāf) خوانده میشدند. گاهی این احلاف یا اتحادیه‌ها چنان محکم میبود که از آن قبیله‌ی واحد تازه‌ای تشکیل میشد، و بهمین جهت، گولدتسیهر گفته است که برای فهم انساب عرب باید احلاف و اتحادیه‌ها و تاریخ آن را بررسی کرد.

۶- از خصوصیات اعراب یکی علاقه‌ی شدید ایشان به آزادی فردی و عدم قبول طاعت دیگران است، و این نتیجه‌ی زندگی چادرنشینی و نبودن قوانین پیچیده‌ی اجتماعی است. اساساً، آنچه ملیت برای شهرنشینان و متمدنان بود قبیله برای چادرنشینان بود، و هر چادرنشینی ملیتی بجز قبیله‌ی خود نمیشناخت، و روابط میان قبایل مانند روابط میان دولتها و اقوام بود. افراد قبیله رئیس بزرگتری جز رئیس قبیله‌ی خود نمیشناختند، و تصمیمات مهم در داخل قبیله بوسیله‌ی رئیس قبیله اتخاذ میشد. رئیس قبیله باید دارای صفات شجاعت، سخاوت، حسن تدبیر، و تجربه‌ی فراوان بوده باشد، و هر رئیس قبیله‌ای از امتیازات خاصی برخوردار بود. از جمله‌ی این امتیازات یکی مرباع (merbā') است، یعنی ربع غنائم جنگی حق رئیس بود؛ و دیگری حق صفایا (safāyā) بود، یعنی رئیس حق داشت چیزهائی از غنائم را برای خود برگزیند؛ و دیگر حق نشیطه(našita) بود، و آن عبارت بود از اینکه اگر رئیس قبیله در جنگی غنیمتی بدست میآورد، و آن غنیمت هنوز به محل جمع شدن غنائم نرسیده بود، حق داشت از آن استفاده کند؛ و دیگر حق فضول (fozul) بود، و آن غنایم مختصری بود که بعلت کم بودنش قابل تقسیم نبود، و به رئیس قبیله تعلق میگرفت. رئیس قبیله وظایفی هم داشت که از جمله بستن پیمان با قبایل دیگر، گرفتن فدیه برای اسراء، گرفتن دیه برای مقتول، و مهمانی غربا و افراد قبایل دیگر بود.

۷- شتر حیوان اصلی شبه جزیره‌ی عربستان بود، و برای ارتباط عربستان جنوبی با عربستان شمالی و سواحل دریای مدیترانه و تجارت معروف بخور، بهترین وسیله بود. شیر شتر و گوشت آن از غذاهای عمده‌ی عربها بود، و موی آن نیز برای بافتن پوشاک از مواد اصلی و مهم بشمار میرفت. تربیت اسب نیز از مدتها پیش از اسلام در عربستان رایج شده بود، و جنس اسب عربی از بهترین جنسهای این حیوان بود (← عربستان، قسمت ۶).

IV- تاریخ عرب قبل از اسلام از روی تحقیقات مستشرقین

۸- تاریخ شبه جزیره‌ی عربستان از روی تحقیقات جدید مدیون کتیبه‌ها و آثار بیشماری است که علما و سیاحان اروپائی از قرن ۱۹م ببعد در سرتاسر عربستان کشف کرده و بخواندن آن همت گماشته‌اند (برای تاریخچه‌ی پویش عربستان ← عربستان، قسمت VII). از روی این کتیبه‌ها و تحقیقات گرانبهای دانشمندان، تاریخی برای شبه جزیره‌ی عربستان پیش از اسلام تدوین شده است که بکلی تازگی دارد، و مورخین اسلام و راویان اخبار و انساب بکلی از آن بیخبر بوده‌اند.

دولتهای عربستان را میتوان به دو دسته-جنوبی، و شمالی و مرکزی-تقسیم کرد. دولتهای جنوبی عبارتند از دولتهای معین، قتبان، سبا، حمیر، و حضرموت. دولتهای شمالی و مرکزی دولتهای نبطیان، تدمر، ملوک لخمی، غسانیان، و کنده بوده‌اند. برای پیوستگی مندرجات مقاله‌ی حاضر، ذیلا اطلاعاتی مختصر و گاه مکمل مقالات مخصوص به این دولتها در جلد اول کتاب حاضر خواهد آمد.

۹- به موجب کتیبه‌ها و تحقیقات سابق الذکر، یکی از قدیمترین دولتهائی که در عربستان جنوبی بوده است دولت معین است، که تاریخش میان سالهای ۱۳۰۰ و ۶۰۰ ق‌م است. دولت قدیمی دیگری که در عربستان جنوبی بوده است، و تحقیقات خاورشناسان وضع آن را تا اندازه‌ای روشن ساخته است دولت قتبان بوده است. این دو دولت بدست دولت سبا منقرض شده‌اند.

۱۰- دیگر از دولتهای عربستان جنوبی دولت سبا است. به گفته‌ی راویان عرب، سبا نام یا لقب عبد شمس ابن یشجب ابن یعرب ابن قحطان بوده است (برای شجره مقاله‌ی قحطان ملاحظه شود)، و حمیر (hemyar)، نصر (nasr)، کهلان (kahlān)، عمرو (amr)، اشعر (aš'ar)، و عامله (āmela)، که اجداد قبایل جنوبی بوده‌اند، از اولاد او میباشند، و او کسی است که شهر سبا و سد مأرب را ساخته است. نام سرزمین سبا در تورات هم آمده است (شبا)، و در آنجا آن را سرزمین کندر و تجارت انواع عطرها خوانده، و از ملاقات ملکه‌ی سبا با سلیمان سخن گفته است (اول پادشاهان 10، ۲). در قرآن مجید هم داستان ملکه‌ی سبا و سلیمان ذکر شده است (نمل ۲۲ ببعد). گرچه در قرآن مجید نام این ملکه ذکر نشده است، ولی بقول مفسرین نام او بلقیس بوده است. نویسندگان یونان و روم قدیم هم اطلاعات مختصری از مملکت سبا داشته‌اند.

کتیبه‌هائی که در باره‌ی سبا پیدا شده است معلومات بسیار تازه‌ای در باره‌ی این مملکت و پادشاهان آن بدست داده است. این کتیبه‌ها خیلی بیشتر از کتیبه‌های معینی و قتبانی و حضرموتی است، گرچه مانند آنها بیشتر فاقد تاریخ است. پادشاهان سبا لقب خود را چندین بار تغییر داده‌اند. لقب ایشان ابتدا "مکرب سبا" (mokarreb-, -mokarrab) بوده است، و از ح ۶۵۰ ق‌م لقب "ملک سبا" بخود گرفته‌اند، و در سال ۱۱۵ ق‌م

لقب "ملک سبأ و ذوریدان" به خود نهاده‌اند، و در حدود سال ۳۰۰ ب‌م لقب "ملک سبأ و ذوریدان و حضرموت و یمنات و اعراب آن در جبال و تهامه" گرفته‌اند. پایتخت پادشاهان ملقب به مکرب شهر صرواح بوده است، و معبد "المقه" خداوند سبأ در این شهر قرار داشته است (← سبا).

۱۱ـ یکی از دولتهای شمالی دولت نبطیها است. نبطیها عرب خالص بودند، و در قسمت شمالی شبه جزیره‌ی عربستان ساکن بودند، و نامشان در کتیبه‌ای از قرن ۷م ق‌م آمده است. نبطیها دولتی نسبةً بزرگ از قسمت جنوبی فلسطین تا ساحل بحر احمر تشکیل داده بودند، که مرکز آن پترا بود. در سال ۱۰۶ ب‌م، ترایانوس، امپراطور روم، از قسمت اعظم سرزمین نبطیها ایالتی رومی تشکیل داد (← عربستان، ایالت رومی).

۱۲ـ دیگر از دولتهائی که در شمال عربستان وجود داشته است دولت تدمر یا پالمیرا بوده است. از نامهای اشخاص که از کتیبه‌های تدمری استخراج شده است معلوم میشود که ساکنین تدمر مخلوطی از عربها و آرامیها بوده‌اند (در دوره‌ی نفوذ تمدن لاتینی و یونانی)، ولی زبانشان و تا حد زیادی دینشان آرامی بوده است. شهر تدمر در سوریه‌ی امروزی در ۱۵۰کیلومتری ش شهر حمص و ۲۴۰ کیلومتری غ فرات، در میان بیابانی، واقع بوده است. تدمر نام اصلی این شهر است و پالمیرا نامی است که در کتب لاتینی و یونانی به آن داده شده است، و ظاهراً تحریف یا شکل دیگری از تدمر است. نام تدمر در یک لوحه‌ی اکدی در کاپادوکیا از قرن ۱۹م ق‌م، و باز در کتیبه‌ای از تیگلت‌پیلس I دیده شده است. در کتاب دوم تواریخ ایام تورات (۸، ۴)، بنای تدمر را به سلیمان نسبت داده است. ولی ظاهراً این مطلب از کتاب اول پادشاهان (۹، ۱۸) است، که در آنجا نام شهر صریحاً تمر (tamar) ذکر شده است، و این تمر شهری بوده است در جنوب بحر المیت و با تدمر اشتباه شده است. به گفته‌ی آپیانوس، مردم تدمر در ح ۴۱ ق‌م مردمی تجارت‌پیشه بوده‌اند، و در میان رومیان و اشکانیان واسطه‌ی تجارت شرق و غرب بوده‌اند. هادریانوس، امپراطور روم، در ح ۱۲۹ ب‌م وارد این شهر شده است، و در میان سالهای ۲۱۲ و ۲۱۷ کاراکالا به این شهر عنوان مستعمره داده، و آن را از پرداخت مالیات معاف کرده است. در دوره‌ی امپراطوری آنتونینها تدمر به اوج پیشرفت خود رسیده بود، و فعالیت بازرگانی و نظامی این شهر تا خلیج فارس میرسیده است. در قرن ۳م ب‌م، خانواده‌ی اذینه حاکم این شهر شدند. این خاندان از اصل عربی بودند، و این به دلیل نام اذینه و نام جدش وهب اللات (vahballāt) است. والرین امپراطور روم و معاصر شاپور I ساسانی اذینه‌ی معروف را حاکم سوریه کرد، و همین اذینه خود را به تقلید پادشاهان ساسانی شاهنشاه خواند، و در مراجعت شاپور از جنگ روم به او حمله برد، و ظاهراً تا پای تیسفون پایتخت شاپور نیز پیش رفت. اذینه و پسرش در یک توطئه کشته شدند، و گویا زن او زباء (زینب) در این توطئه دست داشته است. زباء، پس از قتل شوهر، ملکه‌ی تدمر شد، و لقب شاهنشاه بخود گرفت. زباء مصر و قسمتی مهم از آسیای صغیر را فتح کرد، و او و پسرش وهب اللات عنوان آوگوستوس بخود دادند. این وقایع امپراطوری روم را به وحشت انداخت، و آورلیانوس، امپراطور روم، خود به دفع زباء همت گماشت، و آسیای صغیر و مصر را از دست او خارج کرد، و تدمر را به محاصره گرفت. زباء از شهر گریخت، ولی بدست سپاهیان روم گرفتار شد، و شهر تدمر بدست رومیان افتاد (پائیز ۲۷۲). در سال ۲۷۳ شهر تدمر بدست رومیان ویران شد، و دیگر روی آبادی ندید.

۱۳ـ از دولتهای معروف پیش از اسلام دولت حیره یا دولت لخمی یا آل نصر است (← لخمی، ملوک)، که قلمرو آنان در ل‌ش عربستان بوده است، و دولت آنان از اواخر قرن ۳م تا اواخر قرن ۶م ب‌م دوام داشته است. پادشاهان این سلسله تابع ساسانیان بوده‌اند، و دولت ساسانی بوسیله‌ی آنان از گزند غارتهای اعراب مصون بوده است. میان ملوک لخمی و پادشاهان غسانی (← غسانیان)، که تابع دولت روم بودند، دشمنی و جنگ و جدال بوده است.

۱۴ـ دیگر از دولتهای عربی در ل شبه جزیره‌ی عربستان دولت غسانیان، معروف به آل جفنه، بوده است، که در قسمتی از فلسطین و در جابیه و جولان حکومت داشته‌اند، و دامنه‌ی نفوذ و متصرفاتشان با تغییر اوضاع در تغییر بوده است. به گفته‌ی راویان عرب، جفنه یا برادرش حارث در عهد سلطنت (۴۹۱–۵۱۸) آناستاسیوس I، امپراطور روم شرقی، از طرف او به حکومت شام منصوب شده است. پادشاهان غسانی متحدین دولت بیزانس و تابع آن دولت بوده‌اند. آخرین پادشاه معروف غسانی جبلة ابن الایهم است، که در جنگ مسلمانان با رومیان در جانب رومیان بود، و بعد اسلام آورد، و دوباره مرتد شد، و به دولت بیزانس پناهنده شد.

۱۵ـ دولت کنده از دولتهای عربستان مرکزی است، و از قبیله‌ی کنده نام گرفته است، که مدتی پیش از اسلام بر قسمتی از قبایل عرب حکومت داشت. بنا بر روایات عرب، ذکر ایشان از حدود سالهای قرن ۴م ب‌م است. آخرین پادشاه دولت کنده حُجر ابن حارث است که با قتل او حکومت امرای کنده عملا به پایان رسید. پس از وی امرؤ القیس (۵۰۰–۵۴۰ ب‌م)، شاعر معروف جاهلی، است، که برای بدست آوردن حکومت ازدست‌رفته سرانجام به قسطنطنیه رفت تا حمایت امپراطور بیزانس را جلب کند، ولی توفیقی بدست نیاورد.

۷ـ انساب قبایل عرب

۱۶ـ بنا بعقیده‌ی علمای انساب عرب و، به پیروی از آنان، مورخین اسلامی، تمام قبایل عربستان به دو دسته‌ی بزرگ قبایل جنوبی و شمالی تقسیم میشده‌اند، که دسته‌ی اول را قبایل قحطان یا قبایل یمنی (یمانی) و دسته‌ی دوم را قبایل عدنان یا معد یا نزار و یا ربیعه و مضر مینامیدند (برای شجره ← ربیعه؛ قحطان).

۱۷ـ قحطان و قبایل قحطان. نسب قحطان را بدین ترتیب به نوح میرسانیدند: قحطان ابن عابر ابن شالخ (شالح) ابن ارفخشد (ارفخشذ) ابن سام ابن نوح (qahtāne 'bne ābare 'bne šālaxe 'bne arfaxšade 'bne sāme 'bne nuh). نام اجداد قحطان از تورات اقتباس شده است. نسابه‌های عرب قحطان را با یقطان مذکور در تورات یکی دانسته‌اند، ولی بعضی از محققین معتقدند که، بنا به قواعد زبانشناسی، قحطان نمیتواند معرب یقطان باشد، و نسابه‌های عرب، برای آنکه نسب قبایل عرب جنوبی را به نوح و آدم برسانند، از تشابه ظاهری قحطان و یقطان استفاده کرده و آن دو را یکی دانسته‌اند، و بدین ترتیب، نسب یقطان مذکور در تورات را به قحطان داده‌اند. این امر ظاهراً در نتیجه‌ی رقابت و همچشمی قبایل عرب جنوبی با گروه قبایل عدنان، که در زمان بنی امیه به اوج خود رسید، پیدا شده است؛ زیرا عدنان نسبش به اسماعیل و ابراهیم میرسید، و از راه ابراهیم به نوح و آدم منتهی میشد، و قحطانیان نمیبایست نسبی تا نوح و آدم نداشته باشند. قبایل قحطان به دو دسته‌ی بزرگ حمیر و کهلان تقسیم میشدند. حمیر و کهلان دو برادر از نسل قحطان بوده‌اند (برای شجره ← قحطان). گروه قبایل کهلان بیشتر از گروه حمیر بوده‌اند. پادشاهان عرب شام و عراق و عربستان مرکزی از گروه قبایل کهلان، و پادشاهان مقیم یمن از تبابعه (← تبع)، اقیال (aqyāl) [مفردش قیل (qayl)]، و اذواء (azvā') [مفردش ذو (zu)] از گروه حمیر بوده‌اند. حمیریان بیشتر مستقر و یکجانشین بوده‌اند، در صورتی که کهلانیان چادرنشین و بیابانگرد بوده‌اند. گروه مشهور قضاعه (qozā'a) را بسیاری از علمای انساب جزء گروه حمیر دانسته‌اند؛ بعضی هم قضاعه را از عرب عدنان شمرده‌اند. برای قبایل جزء هر یک، شجره‌ی مقاله‌ی قحطان ملاحظه شود.

مسکن قبایل قضاعه در شمال حجاز و در سوریه و عراق و مصر بوده است. به گفته‌ی علمای انساب، معاویه، خلیفه‌ی اول اموی، و پسرش یزید مال زیادی خرج کردند تا قبایل قضاعه را وادار سازند که از انتساب به یمن و قحطان چشم بپوشند، و خود را به معد و عدنان منتسب سازند، ولی بیشتر این قبایل این پیشنهاد را نپذیرفتند، و خود را به قحطان منسوب کردند. قبایل طی و ازد هم، مانند دیگر قبایل جنوبی، ظاهراً پس از ویرانی سد مأرب به شمال مهاجرت کرده‌اند. مسکن قبایل طی در جبل شمر واقع در جنوب بیابان نفود بوده است، و کوههای اجأ و سلمی را جبال طی میگفته‌اند. قبایل ازد را به چهار گروه ازد سراة، ازد عمان، ازد شنوء، و ازد غسان تقسیم کرده‌اند. ازد سراة در ناحیه‌ی عسیر مستقر بودند. قبایل اوس و خزرج هم، که منسوب به ازد، بوده‌اند در یثرب (مدینه) سکونت گزیده بودند، و در زمان اسلام به انصار معروف شدند. خزاعه با بطون متعدد خود نیز از جمله‌ی قبایل ازد محسوب میشود، اگرچه بعضی از نسابه‌ها بطون خزاعه را به معد و عدنان منسوب داشته‌اند. خزاعه در حدود قرن ۵م ب‌م بر مکه استیلا یافتند، و در حدود نیمه‌ی اول قرن ۶م بدست قصی ابن کلاب از مکه رانده شدند. در اوایل ظهور اسلام، خزاعه با حضرت رسول بر ضد قریش همپیمان شده بودند.

۱۸ـ قبایل عدنان. جد فرضی قبایل شمالی عربستان عدنان است (شجره در صفحه‌ی ۱۰۷۴ ملاحظه شود). پسر عدنان معد و پسر معد نزار بوده است، و بهمین جهت قبایل شمالی را در برابر قبایل جنوبی یا قحطانی، علاوه بر عدنان، قبایل

معد و نزار نیز خوانده‌اند. مضر و ربیعه، دو پسر نزار، جد دو گروه بزرگ مضر و ربیعه محسوب میشوند. گروه سومی که از اولاد ایاد، پسر دیگر نزار، بوده‌اند در اوایل اسلام بتدریج از میان رفته‌اند. یکی از تقسیمات بزرگ مضر دسته‌ی قبایل قیس ابن عیلان بوده‌اند، و این دسته اهمیتشان بقدری بوده است که گاهی تمام گروه قبایل شمالی را در برابر قحطانیها گروه قیس نیز خوانده‌اند. هوازن و سلیم ابن منصور از دسته‌ی قبایل قیس هستند، و خود هوازن شامل قبایل ثقیف و شاخه‌های عامر ابن صعصعه (عقیل، جعد، کلاب، و هلال) است. از دسته‌های بزرگ دیگر مضر خندف (xendef) است، که شامل شاخه‌های هذیل و تمیم و کنانه بود. قریش از بطون کنانه بود. (این کنانه با کنانه‌ی گروه قضاعه اشتباه نشود.) از گروه قبایل ربیعه، عنزه و عبدالقیس و نمیر و تغلب و بکر ابن وائل بودند، و قبیله‌ی مشهور بنو حنیفه از بطون بکر ابن وائل میباشند. پیش از اسلام، عده‌ای از طوایف مضر به عراق رفتند و در سواحل فرات سکنی گزیدند. و این ناحیه بنام ایشان دیار مضر خوانده شد، و عده‌ای از ربیعه در اطراف دجله مسکن کردند و آن ناحیه بنام ایشان دیار ربیعه نامیده شد. طایفه‌ی ثقیف در طایف سکنی داشتند، و هذیل در نواحی طایف ساکن بودند. منازل سلیم در کوههای میان مکه و مدینه بود. نیز ← تمیم؛ عامر ابن صعصعه. مسکن طوایف عبدالقیس در قسمت شرقی شبه جزیره‌ی عربستان بود.

VI ـ دین عرب

۱۹ـ از تحقیق در روایات و اخبار نویسندگان اسلامی و کتیبه‌های پیداشده در عربستان برمیآید که در میان ساکنین شبه جزیره‌ی عربستان پرستش ارواح و اجداد و اصنام رواج داشته است. آنچه دلالت بر وجود نوعی توتمیسم (totemism) [= اعتقاد به توتم] در میان عرب قبل از اسلام دارد نامگذاری عده‌ای از اشخاص و قبایل بنام حیوانات است از قبیل کلب، ذئب، ذُبّ [= خرس]، سُلَحفاة [= سنگ‌پشت]، ضَبّ [= سوسمار]، نَسر [= کرکس]، ثعلب [= روباه]، ثور [= گاو]، و غیره. داشتن تعاویذ و استخوان حیوانات با خود و نظایر آن دلالت بر وجود نوعی فتیشیسم در میان عرب جاهلی دارد. علمای ادیان معتقدند که سوگواریهای مفصل بر مردگان، از قبیل تراشیدن موی سر و زخمی ساختن بدن و پوشیدن لباسهای خشن و ساختن بناها بر روی گورها، دلالت بر پرستش اجداد دارد، و چون نظایر این امور در میان عرب جاهلی دیده میشود، میتوان استنباط کرد که پرستش اجداد نیز در دین عرب جاهلی بوده است. از مظاهر اعتقاد به ارواح (نه روح انسان بلکه ارواح نامرئی دیگر) اعتقاد به جن و ملائکه و غول است. از قرآن کریم بر میآید که عرب جاهلی ملائکه را میپرستیده‌اند، "و جَعلوا الملائکةَ الذینَ هُم عبادُ الرحمنِ اِناثاً ا شهدوا خلقَهم تُکتبُ شهادتُهم و یُسئلون. و قالوا لَوْشا الرحمنُ، ما عَبَدناهم ما لهم بذلک من علم انْ هُم الّا یَخرُصون" [= فرشتگان را که پرستندگان خدایند ماده دانستند؛ آیا گواه آفرینش ایشان بوده‌اند؛ گواهی ایشان نوشته خواهد شد، و از ایشان پرسش خواهد شد. آنان (عرب جاهلی) گفتند که اگر خدای میخواست ما آنها (فرشتگان را) نمیپرستیدیم. آنان را به آنچه میگویند. دانشی نیست و چیزی جز دروغ نمیگویند (زخرف ۱۸، ۱۹)]. عرب به جن اعتقاد داشتند، و از قرآن کریم چنین مستفاد میشود که آنان جن را نیز میپرستیده‌اند، "و یومَ یَحشُرُهم جمیعاً ثُم یقول لِلملائکة اَهؤلاء اِیّاکم کانوا یَعبدون. قالوا سبحانک انتَ وَلیُّنا من دونِهم بل کانوا یعبدونَ الجنَّ اکثرُهم بهم مؤمنون" [= روزی که خداوند همه‌ی آنان را آز نو برمی‌انگیزد و سپس به فرشتگان میگوید آیا آنان شما را می‌پرستیدند. فرشتگان میگویند پاکا که توئی! تو دارنده‌ی مائی نه ایشان. ایشان جن را میپرستیدند، و بیشترشان به جن گرویده بودند. (سبا ۳۹، ۴۰)]. اعتقاد به غول و سعلاة (se'lāt) (نوعی جن) را نیز میتوان از جمله‌ی عقاید دینی عرب جاهلی دانست. اما مهمترین صفتی که قرآن کریم به دین عرب جاهلی داده است صفت شرک یا چندخدائی است و قائل به این عقیده را مشرک می‌خواند، "هو الذی ارسلَ رسولَه بالهُدیٰ و دینِ الحقِ لِیُظهِرَهُ علی الدینِ کُلِّهِ و لو کَرِهَ المشرکون" [= اوست آنکه فرستاده‌ی خود را برای راهنمائی و نمودن کیش درست فرستاد تا آن کیش را بر همه‌ی کیشهای دیگر برتری دهد، گرچه انبازدهندگان به خدا نپسندند. (توبه ۳۳)]. نیز از قرآن کریم برمیآید که عرب جاهلی به خدائی برتر بنام الله معتقد بوده‌اند ولی خدایان دیگر را نیز میپرستیده‌اند، و بهانه‌شان این بوده است که این خدایان آنان را به خدای بزرگ نزدیک میکنند، و بمنزله‌ی واسطه و شفیع اند، "و الذینَ اتّخذوا مِن دونه اَولیاءَ ما نعبدهم الا لِیُقَرِّبونا الی الله زُلفی ان الله یَحکمُ بینهم فیما هم فیه یَختلفون" [= کسانی که بجز خدای بزرگ دارندگانی برای خود گرفته‌اند در پاسخ اعتراض میگویند ما آنها را برای نزدیک ساختن به خدای بزرگ میپرستیم اما تنها خدای بزرگ است که در میان ایشان در باره‌ی چیزهائی که با هم اختلاف دارند داوری میکند. (زمر ۴)].

۲۰ـ بتها. به گفته‌ی راویان و مورخین اسلام، عرب ابتدا یکتاپرست و به دین ابراهیم بودند، و بعد به شرک و چندخدائی گراییده‌اند. در توجیه این گرایش روایات مختلفی در دست است. از جمله اینکه چون سرزمین مکه به فرزندان اسماعیل تنگ شد، ناچار شدند که از آن شهر بیرون رفته در جاهای دیگر به جستجوی معاش بپردازند. در این مهاجرتها، کسی سنگی از سنگهای حرم را برای داشتن خاطره‌ای از آن و یا برای بزرگداشت آن با خود همراه میبرد، و در مکانی که مستقر میگردید، آن سنگ را نصب میکرد، و بیاد کعبه به گرد آن طواف مینمود. چون مدتها بر این گذشت، این بزرگداشت و تیمّن به پرستش مبدل شد، و اصل کعبه و خدای آن فراموش گردید، و اگر هم خدای اصلی فراموش نشد، برای او شریک در عبادت قرار داده شد، چنانکه قبیله‌ی نزار هنگام تلبیه (talbia) [= لبیک گفتن] میگفتند، "لبیک، اللهم لبیک، لبیک، لا شریک لک الّا شریک هوَ لَک تَملِکُه و ما مَلَک" [= بسوی تو ای خدای من! بسوی تو که انبازی نداری بجز انبازی که آنهم از آن تست، و او و آنچه او راست در ملک تست]. بدین ترتیب، فرزندان اسماعیل بتدریج رو به شرک و چندخدائی نهادند. به روایتی، نخستین کسی که بت‌پرستی را در میان فرزندان اسماعیل رواج داد عمرو ابن لحی (پدر قبیله‌ی خزاعه) بود، که بر شهر مکه استیلا یافت، و از بلقا (balqā) و شام یا از جده، بت‌پرستی را بمیان عرب آورد. این بتها را عرب صنم (sanam) [جمع آن اصنام (asnām)] یا وثن (vasan) [جمعش اوثان (ăsān)] میخواندند. بعضی صنم و وثن را مرادف دانسته‌اند، و بعضی صنم را ساخته از چوب یا طلا و نقره و غیر آن دانسته‌اند، و وثن را ساخته از سنگ. بعضی هم گفته‌اند صنم آنست که بصورت کسی یا چیزی باشد، و وثن آن است که دارای صورت نباشد، و برخی هم عکس این را گفته‌اند. اصطلاح دیگری هم بود و آن نصب (nosb) [جمع آن انصاب] است. ظاهراً نصب بت یا سنگی بوده است که بر آن قربانیها را ذبح میکرده‌اند، و برای پذیرفته شدن آن را با خون قربانی رنگین میکرده‌اند. در سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹۲، انصاب را، مانند شراب و قمار، رجس (rejs) [= پلید] شمرده و امر به دوری از آن کرده است. بعضی از اصنام را در درون خانه‌ی کعبه قرار داده بودند، و حضرت رسول بهنگام فتح مکه امر به شکستن آنها کرد.

از روایات عرب چنین برمیآید که هر قبیله‌ای دارای صنم یا اصنام خاصی بوده است، و گاهی هم صنم یا اصنامی میان چند قبیله مشترک بوده است. مثلا، صنم سواع متعلق به قبیله‌ی هذیل بوده است، و یغوث میان قبیله‌ی انعم (an'om) و مراد مشترک بوده است، و قبایل همدان (hamdān) و خولان (xălān) و متحدان ایشان یعوق را میپرستیده‌اند. از اصنام معروف دیگر نسر، منات، عزی، لات، ود، هبل، و ذوالخلصه (← تباله) بوده‌اند، و برای تفصیل باید به کتاب الاصنام کلبی رجوع کرد.

غیر از کتبی که در باره‌ی اصنام عرب گفتگو کرده‌اند، از نامهای اشخاص عرب جاهلی نیز نام بعضی از اصنام بدست میآید؛ زیرا نامهائی که با اضافه‌ی عبد (abd) [= بنده] در مردان و امه (ama) [= کنیز] در زنان و یا با اضافه‌ی کلماتی از قبیل تیم (taym) و امرئ ('emra') درست میشود دلالت دارد بر اینکه جزء دوم (مضاف الیه) نام یکی از اصنام و خدایان بوده است، از قبیل عبد العزی، و عبد ذی الشری (abdo ze 'š.šarā)، عبد شمس، عبد مناف، امرؤ القیس، تیم اللات، و غیره. در نامهای عرب قدیم که از کتیبه‌ها بدست آمده است، جزء اول اسم خدا یا صنم و جزء دوم کلمه‌ی دیگری است، از قبیل الیفع (el.yafa') [= ایل (= خدا) + یفع]، و الشرح (el.šarh) [= ایل + شرح]، و السمع (el.sam') [= ایل + سمع]، و غیره.

از تحقیق در کتیبه‌ها چنین برمیآید که عرب قدیم و مخصوصاً عرب جنوبی اجرام آسمانی را میپرستیده‌اند، و از میان این اجرام، بخصوص آفتاب و ماه و زهره را پرستش میکرده‌اند. ماه بمنزله‌ی پدر، شمس بمنزله‌ی مادر، و زهره بمنزله‌ی پسر بوده است. عرب جنوبی زهره را عشتر (astar) میخوانده‌اند؛ ماه را ورخ (varx)،

سین (sin) و شهر (šahr) میخوانده‌اند. و گاو رمز برای ماه بوده است. مردم سبا ماه را المقه (← سبا) میخوانده‌اند، و برای آن معابدی ساخته بودند، که یکی در مأرب و دیگری در صرواح بوده است.

۲۱ـ دین حنیف. همه‌ی عرب بر دیانت شرک یا چندخدائی نبوده‌اند بلکه در میان آنها از پیروان ادیان توحید و یکتاپرستی و سایر ادیان خارج از شبه جزیره‌ی عربستان نیز دیده میشد. از جمله‌ی این ادیان دین حنیف (hanif) است که در قرآن کریم بعنوان دین ابراهیم و در مقابل شرک ذکر شده است: "ما کان ابراهیمُ یهودیاً و لا نصرانیاً و لکن کان حَنیفاً مُسلِماً و ما کان من المشرکین" [← ابراهیم یهود یا ترسا نبود، بلکه حنیف مسلمان بود، و از انبازدهندگان به خدا نبود. (آل عمران ۶۰)]. اما چنانکه از تتبع آیات قرآن کریم برمیآید، دین حنیف، که پیروان آن حنفاء (honafāʾ) و یا احناف (ahnāf) خوانده شده‌اند، دین خاصی با آداب و رسوم خاص نبوده است، بلکه حنیف کسی بوده است که از شرک عرب دوری جسته باشد، و جهانبینی او معطوف به یکتاپرستی باشد. این قبیل اشخاص، که در حقیقت متفکران تکرو شبه جزیره‌ی عربستان محسوب میشوند، زیاد نبوده‌اند، و مقارن ظهور اسلام نام چند تن از آنان ذکر شده است. این چند تن، یا در نتیجه‌ی تفکر شخصی و یا در تحت تأثیر ادیان توحیدی یهودیت و مسیحیت، از دین پدران خود دوری گزیده بودند. چنانکه گفتیم روایات عربی نام چند تن از این حنفاء یا احناف را ذکر کرده‌اند، که مشهورترین آنان عبارتند از قس ابن ساعده، زید ابن عمرو ابن نفیل (nofayl)، امیة ابن ابی الصلت، ورقة ابن نوفل، خالد ابن سنان عبسی (absi)، و دیگران. در باره‌ی قس ابن ساعده روایاتی نقل کرده‌اند که چندان مقرون به واقع بنظر نمیرسد. زید ابن عمرو ابن نفیل از قبیله‌ی قریش بود، و ظاهراً در نتیجه‌ی تأمل و تفکر دین قوم خود را نپسندید، و از آن دوری گزید، ولی دین یهود و مسیح را نیز نپذیرفت، و از قربانی و خوردن گوشت قربانی برای اصنام پرهیز نمود، و سفرهائی به بلاد شام کرد، و حد ۵ سال پیش از بعثت حضرت رسول وفات یافت. امیة ابن ابی الصلت، شاعر بود، و اهل تجارت هم بود، و به شام سفر میکرد، و با راهبان و ترسایان گفتگو میکرد، و از عبادت اصنام دوری مینمود، اما، با آنکه بعثت حضرت رسول را درک کرد، ایمان نیاورد، زیرا، به گفته‌ی راویان، او خود میخواست پیغمبر شود، و دینی نو بیاورد. ظاهراً اشعاری که در توحید و ایمان به خدا به امیة ابن ابی الصلت نسبت داده‌اند ساختگی است. در باره‌ی ورقة ابن نوفل، میگویند که او نیز، در اثر تفکر، در دین پدران خود شک کرد، و از عبادت اصنام دوری گزید، و به قرائت کتب پرداخت تا آنکه به مسیحیت گروید.

۲۲ـ دین یهود در عربستان. از ادیان توحیدی که قبل از ظهور اسلام در شبه جزیره‌ی عربستان پیروانی داشته‌اند یکی هم دین یهود بوده است. آیا یهودیان عربستان از قوم یهود بوده‌اند که از فلسطین بدانجا مهاجرت کرده بودند و یا از قوم عرب بودند که بدین یهود گرویده بودند؟ این مسئله مورد بحث دانشمندان است، و در آن باره نمیتوان رأی قطعی اظهار کرد. همچنین، مسئله‌ی اینکه یهودیت از چه وقتی در عربستان رخنه کرده است هنوز حل نشده است. یهودیان عربستان بیشتر در حجاز و یمن مستقر بوده‌اند. در حجاز، شهر یثرب و اطراف آن بزرگترین مرکز یهودیان بوده است و بیشتر آنان در نواحی حاصلخیز تیماء و خیبر سکونت داشتند. یهودیان حجاز، مانند خود عرب، به قبایل و عشایر تقسیم شده بودند، و از جمله‌ی این قبایل بنی نضیر (bani nazir)، بنی قریظه (qorayza)، بنی قینقاع (qaynoqāʿ)، و بنی عکرمه (ekrema)، بنی بهدل (bahdal)، و بنی ثعلبه (saʿlaba) بوده‌اند. بنی قریظه و بنی نضیر خود را از اولاد کاهن ابن هارون ابن عمران میدانستند، و بهمین نسب بلند خود بر دیگر یهود عرب افتخار می‌کردند. بنی قینقاع ساکن شهر مدینه بودند، و به زرگری اشتغال داشتند. یهودیان خیبر و بنی نضیر و بنی قریظه به شغل کشاورزی و تجارت سرگرم بودند. ظاهراً یهودیان در آغاز در شهر یثرب و اطراف آن برتری داشتند، ولی پس از آنکه قبایل اوس و خزرج از جنوب به آن شهر مهاجرت کردند، نفوذ یهود رو به ضعف نهاد، و بعدها، برای حفظ ثروت و زندگی خود، خراجگزار قبایل عرب شدند. ولی یهود خیبر ظاهراً مستقل و قوی بودند، و قدرت ایشان از مقاومتی که در برابر مسلمانان نشان دادند معلوم میگردد. قبایل بنی قینقاع و بنی نضیر، پس از هجرت محمد ص به مدینه، مجبور به مهاجرت از حجاز شدند، و بنی قریظه همگی کشته شدند، و یهودیان خیبر نیز پس از مقاومت بیهوده‌ای تسلیم شدند، و بدین ترتیب، در حیات محمد بکلی نفوذ خود را از دست دادند، و سرانجام، عمر دستور تبعید همه‌ی یهود را از عربستان صادر کرد. از روایات و اخبار یهود عربستان چنین برمیآید که گرچه آنان دین یهود را با آداب و سنن آن حفظ کرده بودند، ولی از لحاظ زبان عرب بودند و حتی شعرائی نیز داشته‌اند. روایات عربی نام بعضی از شعرای معروف عرب را که یهودی بوده‌اند با اشعارشان ضبط کرده است، و مشهورترین آنان **سموأل ابن عادیاء**، کعب ابن سعد قرظی (kaʿbe ʾbne saʿde qorazi)، و کعب ابن الاشرف (kaʿbe ʾbne ʾl.ʿašraf) است که معاصر حضرت رسول بوده است. یهودیان عربستان جاهائی برای اجتماع برای تدریس احکام شرعی و تورات و تلمود داشتند، و آن را بیت المدراس (bayto ʾl.medrās) (مدراش) میگفتند و علمای یهود را حبر (habr)، ربی (← ربن)، یا ربانی میخواندند.

۲۳ـ مسیحیت در عربستان. دین توحیدی دیگری که در شبه جزیره‌ی عربستان نفوذ کرده بود دین مسیح بود، که پیروان آن در اصطلاح عرب و قرآن مجید به **نصاری** (nasārā) [مفرد آن نصرانی (nasrāni)] معروف بودند. دین مسیح ظاهراً ابتدا در میان عرب ساکن شام و عراق نفوذ پیدا کرد، و مبلغین آن دین از این دو ناحیه در داخل شبه جزیره‌ی عربستان راه یافتند، و تا یمن و قسمتهای شرقی شبه جزیره دامنه‌ی تبلیغات خود را بسط دادند. مبلغین مسیحی در میان عرب بیابان‌نشین نیز به تبلیغ پرداختند، و چون مانند آنان در زیر چادرها زندگی میکردند به اساقفة اهل الوبر (asāqefato ahle ʾl.vabar) و یا اساقفة الخیام (ʾl.xiām ـ) معروف شدند. در سرتاسر عراق و بیابان شام، راهبان مسیحی دیرهائی برپا کرده بودند که محل نزول و استراحت کاروانهای تجارتی عرب بود، و این دیرها نیز از اسباب نفوذ مسیحیت در میان قبایل و سران عرب بود. شیوع دین مسیح در یمن، بنا بگفته‌ی راویان عرب، بدست کسی بنام فمیون (fcmyun) یا فیمیون (faymiun) بود، و این دین از یمن به قسمت شمال آن، که بنام نجران معروف است، راه یافت، و شهر نجران مهمترین مرکز مسیحیت جنوب در شبه جزیره‌ی عربستان گردید، و حبشیان در آنجا کلیسائی بنا کردند که به کعبه‌ی نجران معروف شد. اسقفان و کشیشان این کلیسا بودند که پیش حضرت رسول رفتند، و حضرت ایشان را به مباهله خواند. مسیحیان، علاوه بر نجران، در شهرهای صنعاء، مأرب، و ظفار نیز کلیساهائی داشتند. از مراکز مهم مسیحیت در میان عرب شهر حیره بود. مسیحیان حیره بیشتر پیرو مذهب نسطوری بوده‌اند، و بعضی از پادشاهان حیره نیز به مسیحیت گرویده بوده‌اند. در حیره و اطراف آن، راهبان مسیحی دیرهای زیادی بنا کرده بودند، و از جمله‌ی آنها است دیر ابن براق (ebne barrāq)، دیر ابن وضاح (vazzāh)، دیر الاسکون (deyro ʾl.ʿoskun)، دیر حنظله (han-zala)، دیر علقمه (alqama)، دیر هند صغری (hende soqrā)، و دیرهای دیگر. در برابر مردم حیره، مردم غسان و پادشاهان آن پیرو مذهب یعقوبی، که شاخه‌ی دیگری از دین مسیح است، بوده‌اند. در شهر رصافه (rosāfa) یا سرگیوپولیس (sergiopolis؛ یز)، زیارتگاه سرگیوس، از قدیسان مسیحیت، بوده است، و عرب بلاد شام، که پیروان کیش یعقوبی بودند، به زیارت آن میرفته‌اند، در نواحی شمال حجاز، از قبیل دومة الجندل، تیماء، و ایله نیز عرب مسیحی وجود داشته است. در شهر مکه نیز در زمان حضرت رسول عده‌ای بسیار معدود از مسیحیان بوده‌اند، که بعضی برای تبلیغ و بعضی برای تجارت و بعضی هم بعنوان کارگر و یا برده در آنجا ساکن بودند، و ظاهراً هیچکدام عرب نبوده‌اند. از جمله‌ی آنان کسی بوده است که با حضرت رسول در تماس بوده است، و مردم مکه میگفته‌اند که پیغمبر سخنان خود را از او فرا میگیرد، و بهمین جهت آیه‌ی قرآن در رد ایشان نازل شد به این مضمون که زبان آن شخص زبان بیگانه است، در صورتی که زبان قرآن زبان عربی فصیح است. طبعاً، از میان عرب مسیحی شعرائی نیز برخاسته‌اند، و مشهورترین آنان شاید عدی ابن زید باشد، که از مردم حیره بوده است.

۲۴ـ دین زردشت در عربستان. دیگر از ادیان خارج از شبه جزیره‌ی عربستان که در میان عرب نفوذی داشته‌اند دین زردشت بوده است، که در میان عرب به دین **مجوس** شهرت داشته است، و قرآن مجید این دین را در ردیف ادیان دیگر در سوره‌ی حج (آیه‌ی ۱۷) ذکر کرده است. اما زردشتیان یا مجوسیان عربستان بیشتر ایرانیانی بوده‌اند که در یمن و عمان و بحرین سکونت داشته‌اند، و فقط در میان تمیم از وجود دین زردشتی اثری دیده شده است، و گفته‌اند که زرارة

ابن عدس تمیمی (zorārate 'bne odase tamimi) و پسرش حاجب ابن زراره (hājebe 'bne) و چند تن دیگر به دین مجوس درآمده بودند. از وجود زندقه در میان قریش نیز خبری در دست هست، و اگر زندقه بمعنی پیروی از دین مانوی گرفته شود، معلوم میشود که این دین نیز در میان عرب پیروانی داشته است.

VII ـ لهجات عربی پیش از اسلام

۲۵ـ لهجات عربی پیش از اسلام را خاورشناسان به دو گروه لهجات عربی جنوبی و لهجات عربی شمالی تقسیم کرده‌اند. لهجات عربی جنوبی شامل لهجه‌های معینی، سبائی، قتبانی، اوسانی (ăsāni)، حضرمی (hazrami)، و حمیری است، و بعبارت دیگر، اینها لهجاتی است که ما از آن از راه کتیبه‌ها اطلاع پیدا کرده‌ایم. مستشرقین لهجات عربی جنوبی را به دو گروه "س" و "ه" تقسیم کرده‌اند. گروه "س" شامل لهجه‌های معینی، حضرمی، قتبانی، و اوسانی است، و وجه نامگذاری آن به "س" این است که، در این لهجه‌ها، در آغاز فعل اصلی حرف "س" آمده است. گروه دوم شامل لهجه‌های سبائی است، و علت نامگذاری آن به "ه" این است که، در آن لهجه، در آغاز فعل حرف "ه" ذکر شده است. لهجه‌های قدیم شمالی که از خواندن کتیبه‌ها بدست آمده است شامل لهجه‌های ثمودی، لحیانی، و صفائی یا صفوی است. زبان عربی اسلام زبان قرآن کریم و زبان شعرای جاهلی است که بدست ما رسیده است. زبان شعرای جاهلی زبان قبایل مرکزی عربستان است، ولی البته زبان شعری با زبان عامیانه‌ی مردم فرق زیادی داشته است. زبان قرآن کریم زبان مردم حجاز و بخصوص مکه و مدینه است. البته، چون قرآن شامل دستورها و احکام دینی و پند و تبلیغ است از زبان عامیانه‌ی مردم مکه در آن اثری نمیتوان دید، و شاید زبان عامیانه‌ی مردم حجاز را در سنت و احادیث منسوب به حضرت رسول بتوان جستجو کرد.

خط کتیبه‌های عربستان جنوبی خط معروف مسند (mosnad) است که دارای ۲۹ حرف است،

ا	𐩠	ح	𐩧	م	𐩣	ص	𐩮
ب	𐩡	خ	𐩨	ن	𐩤	ق	𐩯
ج	𐩢	ط	𐩩	س	𐩥	ر	𐩰
د	𐩣	ظ	𐩪	ع	𐩦	ش	𐩱
ذ	𐩤	ی	𐩫	غ	𐩧	س	𐩲
ه	𐩥	ك	𐩬	ف	𐩨	ت	𐩳
و	𐩦	ل	𐩭	ص	𐩩	ث	𐩴
ز	𐩧					جداساز	𐩵

الفبای قدیم عربی جنوبی
و مطابقت آن با الفبای عربی

و یک خط عمودی "|" که برای جدا ساختن کلمات بکار میبرده‌اند (جدول ملاحظه شود). این حروف ۲۹گانه همه حروف بیصدا هستند. خط نوشته‌های کیانی، ثمودی، و صفائی خط دیگری است که از خط مسند مشتق شده است. علاوه بر این، کتیبه‌هائی به لهجه‌های دیگر عربی پیدا شده است که به خطی مشتق از خط آرامی نوشته شده است.

بعضی از دانشمندان خط کوفی را از خط آرامی معروف به سطرنجیلی (satranjili) مشتق دانسته‌اند، و خط نسخ را از خط نبطیها، که آن هم از فروع خط آرامی است، مأخوذ میدانند، و بدین ترتیب، خط نسخ را از خط کوفی متأخرتر نمی‌دانند.

عرب (arab)، یکی از ایلات خمسه‌ی فارس، مشتمل بر ← طایفه‌ی جباره و طایفه‌ی شیبانی.

عرب، اتحادیه‌ی: ← اتحادیه‌ی عرب.

عرب بائده (arabe bā'ede) [← عرب از میان رفته]، در طبقه‌بندی عرب به رأی علمای انساب و راویان اخبار عرب، طبقه‌ای از قوم عرب که هلاک شده‌اند، و نسلشان منقطع شده است. ← عرب، قسمت II.

عربخانه (arab.xāne)، دهستان (جه ح ۵۹۸'۱۰؛)، بخش نهبندان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۹۱ (۹) آبادی. کوهستانی و هوایش معتدل است. ساکنین آن از عشایر عرب خوزستان هستند.

عربستان (arabestān)، دهستان (جه ح ۴۹۴'۶؛)، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۸ (۱) آبادی.

عربستان (arabestān) یا **جزیرة العرب** (jazira-to'l-arab)، شبه جزیره‌ای عظیم (ح ۲'۵۹۰'۰۰۰ کمه؛ جه ح 10'000'000)، چغ آسیا، که از ل و چ بین مدارات °۱۲ علا و °۳۲ علا، و از ش و غ بین نصف النهارات °۳۵ طش و °۶۰ طش ممتد است. تقریباً به شکل چهارضلعی است که طولش از لغ به چش ح ۲'۲۰۰ کم و عرضش ح ۱'۲۰۰ کم است. تقارن این چهارضلعی در پیش‌آمدگی عمان، بر جانب شرقی شبه جزیره و نزدیک سواحل ایران، برهم میخورد. شبه جزیره‌ی عربستان از ل به کشورهای اردن و عراق، از ش به خلیج فارس و بحر عمان، از چش به دریای عربستان، از چ به خلیج عدن، و از غ به بحر احمر محدود است.

برای تسهیل ارجاع، مندرجات آتیه به شرح ذیل طبقه‌بندی شده است،

I ـ ساختمان و جغرافیای طبیعی
II ـ گیا و زیا
III ـ تقسیمات سیاسی
IV ـ مردم عربستان
V ـ وضع اقتصادی
VI ـ تاریخ
VII ـ پویش عربستان

I. ساختمان و جغرافیای طبیعی

۱ـ کلیات. عربستان بین قاره‌های آسیا و افریقا قرار دارد، اما به جهت وسعت و خصوصیت فردی آن میتوان آن را یک شبه قاره محسوب داشت. اگرچه معمولا ضمیمه‌ی آسیا محسوب میشود، بوسیله‌ی شبه جزیره‌ی سینا به افریقا متصل است، و پیش از پیدایش دره‌ی نشستیی که بستر بحر احمر گردید، عربستان غربی قسمتی از بز افریقا بود، و هنوز هم نیمه‌ی جنوبی عربستان غربی مشابهتش با سومالی و حبشه از جهات متعدد بیش از مشابهت آن با عربستان شمالی و قسمتهای دیگر آسیاست.

از جنبه‌ی زمینشناسی، عربستان به دو قسمت منقسم میشود که تفاوت فاحش دارند. یکی سپر عربی (← سپر، در اصطلاح زمینشناسی) و دیگری ناحیه‌ی تهنشستی متأخر. سپر عربی در غ قرار دارد، و توده‌ی عظیمی است از سنگهای آذرین و دگرگون، که مشابهت تام با سپر نوبه (در طرف دیگر بحر احمر) دارد. سنگهای آذرین کهن سپر عربی نماینده‌ی فعالیتهای آتشفشانی بسیار قدیم هستند، و حال آنکه آتشفشانهای جدیدتر، که ظاهراً ح ۷۰۰ سال پیش از فعالیت افتاده‌اند، زمینهای اطراف خود را با پهنه‌هائی از گدازه‌ها یا حره‌ها پوشانیده‌اند، که وسعت آنها غالباً نظرگیر است. سپر عربی از رأس خلیج عقبه آغاز میگردد، و برجستگی عظیمی به جانب ش دارد؛ تقریباً تا ریاض در داخله‌ی عربستان پیش میرود، و سپس به جانب غ تا مرز عربستان سعودی و یمن پیش میرود. کوههای یمن، اگرچه از لحاظ ساختمان سنگها با سپر عربی مشابهت دارند، با سایر قسمتهای این سپر بکلی متفاوت اند.

ناحیه‌ی تهنشستی از سپر عربی به جانب لش، ش، و چش سرازیر میشود، و به حوزه‌های پهناور بین النهرین، خلیج فارس، و قسمت شرقی ربع الخالی متصل میگردد. این ناحیه عمدةً از سنگهای آهکی و مقدار فراوانی ماسه‌سنگ و سنگ رسی تشکیل یافته است. این سنگها نتیجه‌ی تهنشستهائی هستند که دریائی که در گذشته‌ای بسیار دور تا غ سپر ممتد بوده بر جای نهاده است. عمق نهشتهای تهنشستی در مجاورت خلیج فارس به چندین کیلومتر میرسد. بقایای آلی گیاهان و جانورانی که در دریاهای کهن میزیسته‌اند منشأ منابع عظیم نفت بوده است، که در قرن ۲۰م در عربستان شرقی کشف شد.

در ایام قدیم از بسیاری از معادن طلا و نقره‌ی واقع در سپر عربی بهره‌برداری میشد. موفقیت کوششهائی که در ایام اخیر برای تجدید بهره‌برداری از این معادن شده است محدود بوده است. مقادیر فراوان از کانیهای دیگر، مانند آهن و مس، کشف شده است، ولی محقق نیست که استخراج آنها مقرون به صرفه باشد. منابع دیگری که استخراج آنها جنبه‌ی تجارتی یافته است گرانیت، مرمر، باریت، و کرومیت است.

۲ـ کوهها، فلاتها، و دشتها. سلسله‌کوههای موازی سواحل خلیج عقبه و بحر احمر به اسم جمع سراة خوانده میشود. این سلسله‌کوهها در عسیر و یمن به منتهای ارتفاع خود میرسد (← حضور شعیب، به ارتفاع ح ۳'۱۰۰ متر). در فواصل بین کوهها، و اغلب در دامنه‌ی شرقی آنها فلات‌هائی واقع است، که بارآورترین آنها در عسیر و در اطراف صنعا و در یمن قرار دارند.

در کنار بحر عمان رشته‌کوه حجر (hajar) در امتداد خلیج عمان از رأس الحد (ra'so 'l.hadd) (انتهای شرقی عمان) تا رأس مسندم (ra'se mosandam) (لش سواحل متصالح) ممتد است.

در داخله‌ی عربستان رشته‌کوه طبیق (tobayq) در مرز بین اردن هاشمی و عربستان سعودی قرار دارد. در جنوب نفود بزرگ دو رشته‌ی موازی اجاً (aja') و سلمی (salmā) واقع است، که جمعاً به جبل شمر معروفند (← شمر، ولایت). از کوههای معروف دیگر طویق (tovayq) است، که طولش ح ۱'۰۰۰ کم و در حکم ستون فقرات نجد میباشد.

دشتهای ساحلی عربستان در غ و چ باریک

هستند. دشتهای ساحلی کرانه‌ی بحر احمر به تهامه موسومند. عربستان دشتهای سنگی بی‌آب و علف متعدد دارد.

۳ـ سواحل و جزایر. سواحل عربستان از تضاریس و پیچ و خمهای معتنابه عاری است، و هیچ یک از سایر پهنه‌های بزرگ خشکی سطح زمین تا این حد از لحاظ پناهگاه برای کشتیها فقیر نیستند. عدن یگانه بندرگاه طبیعی خوب در جنوب است. مسقط خلیجی دارد که برای کشتیهای متوسط کافی است. خلیج فارس شاخابه‌های نسبةً بزرگی دارد که آنها را دوحه (dăha) مینامند، و کم‌عمق هستند. شاخابه‌های ساحل عربی را خور میخوانند.

عده‌ی جزایر و آبسنگهای مرجانی [به عربی شعب (ša'b)] کنار ساحل عربستان در بحر احمر از شمال به جنوب زیاد میشود. سکوی فرسان تقریباً بطول ح 500 کم به موازات ساحل ممتد است، و قسمت جنوبی آن مشتمل بر مجمع‌الجزایر فرسان میباشد. جزیره‌ی کمران (kamarān) نزدیک ساحل یمن است. جزیره‌ی بریم در باب المندب قرار دارد. جزیره‌ی سقطری، اگرچه به فاصله‌ی ح 400 کم زمینلاد عربستان در جانب جنوبی خلیج عدن واقع است به جهات سیاسی و نژادی جزء عربستان محسوب است. دیگر از جزایر عربستان جزایر خوریان موریان است.

سکوهای بزرگ مروارید، که به عربی آنها را هیرات (hayarāt) [مفردش هیر (hayr)] مینامند، در سراسر کناره‌ی عربی خلیج فارس ممتد است (نیز ← خلیج فارس، قسمت ۴).

۴ـ بیابانهای شنی. یک پهنه‌ی شنی را در شمال نفود و در جنوب رمله (ramla) میخوانند. تقریباً همه‌ی بیابانهای شنی در قسمت تهنشستی عربستان قرار دارند. بزرگترین آنها نفود بزرگ (ح 70'000 کمم) و ربع الخالی (متجاوز از 500'000 کمم) است، که دومی پهناورترین بیابان شنی پیوسته بر سطح زمین است. این دو بیابان به وسیله‌ی قوس دراز و باریک دهناء به هم متصل میشوند، که در ش طویق قرار دارد. ارتفاع بعضی از تلماسه‌های ربع الخالی بدان حد است که میتوان آنها را کوههای شنی شمرد؛ و بعضی از رشته‌های شنی آن، به موازات یکدیگر، به طول چندین کیلومتر ممتد میباشند.

بطور کلی، توده‌های شن ممکن است یک عرق (erq) [= رگه] یا چند عرق متوازی تشکیل دهند یا دارای شکلهای پیچیده‌تری باشند.

۵ـ اقلیم و منابع آب. مدار رأس السرطان، که از بین مکه و مدینه میگذرد، عربستان را تنصیف میکند. بدین گونه، بیشتر سرزمین عربستان اقلیمی عموماً معتدل دارد. حتی در ج، که نوک شبه جزیره به مدار °۱۲ عا نزدیک میشود، قسمت اعظم اراضی در ارتفاعاتی واقع است که از شدت حرارت استوائی میکاهد. فقط اراضی پست کنار قسمتهائی از بحر احمر، خلیج عدن، و دریای عربستان اقلیمی نیمه‌حاره دارند.

تابستان در سراسر شبه جزیره بسیار گرم است، و دما در گرمترین نقاط به °50 صدبخشی میرسد. بسیاری از روزها در پاییز و بهار خنک یا ملایم است. زمستان سخت خنک است، ولی سرمای شدید در ارتفاعات زیاد دیده میشود.

آنچه عربستان را به صورت بیابان درآورده است و بدین حال نگاه داشته ندرت ریزش است. در قسمتهائی از ربع الخالی ممکن است در ده سال متوالی اصلا باران نبارد، و در بسیاری از جاهای دیگر شبه جزیره بارش سالیانه بندرت از 150 ملم تجاوز میکند. وقتی که باران بر بیابان ببارد سیل‌آسا است، و پس از باران زمین با گلهای وحشی مفروش میشود. ادوار خشکسالی گاه چندین سال طول میکشد، و سبب بیچارگی و حتی اتلاف نفوس یا مهاجرت آنها میگردد. فقط نواحیی که در معرض بادهای موسمی هستند از فراوانی نسبی باران برخوردارند.

عربستان رودهای بزرگ دائمی ندارد، اما در منطقه‌ی بادهای موسمی ممکن است در سراسر سال آب در بعضی دره‌ها یافت شود. در مناطق خشک، آبهای باران از مرتفعات گاه سیل‌آسا وارد وادی‌ها میشوند که در حالت عادی منتها مشتمل بر تعداد کمی برکه میباشد؛ این سیلابها گاه سبب خسارات کلی میشوند، و آب گرانبهای آنها تلف میشود. سیلهائی که بر پهنه‌های هموار (مانند دشتهای ریگزار) میآیند قسمتی از آبشان در زمین فرو میرود، و از طریق چاهها مورد استفاده قرار میگیرد.

از سیماهای مشخص شبکه‌ی زهکشی عربستان دارا بودن حوضه‌های مسدود محلی است. اندازه‌ی این حوضه‌ها متفاوت است. مثلا، وادی سرحان در حقیقت وادی نیست، بلکه فرورفتگی پهناوری است که وادیهای بسیار سیلابهای خود را بدان میریزند.

یگانه رود دائمی عربستان وادی حجر در یمن است، که طولش احتمالا از 100 کم تجاوز نمیکند. وادی حضرموت شریان اصلی شبکه‌ی زهکشی وسیعی است که دره‌هائی که از فلات جول (jăl)، در یمن، میآیند آب خود را بدان میریزند. عربستان دریاچه‌ی بزرگ دائمی ندارد.

هزارها چاه [عربی بئر (be'r)] در بیابان عربستان (حتی در قسمت مرکزی ربع الخالی) هست که زندگی چادرنشینی بدویان را ممکن میسازند. عمق عمیقترین این چاهها را ح 170 متر گفته‌اند، ولی اعماق بیش از 70 متر غیر عادی نیست.

در اطراف بعضی چشمه‌های روان [عربی عین (ayn)] واحه‌ها یا شهرهائی به وجود آمده است. آبادیهای دیگر با حفر چاهها یا مخازنی که برای گرد آوردن آب باران تهیه شده است آب مورد نیاز خود را فراهم میکنند. یک واحه‌ی بزرگ معمولا عبارت از چند دهکده یا شهر است که نزدیک یکدیگر قرار دارند، و هر یک نخلستان‌های خود را دارد. نام واحه معمولا به مجموعه‌ی این آبادیها اطلاق میشود، و وسعت آن ممکن است دهها یا صدها کمم باشد.

II. گیا و زیا

۶ـ درختی که در واحه‌های عربستان مقامی منحصر بفرد دارد نخل خرما است، که نه فقط مهمترین ماده‌ی غذائی است بلکه از شاخه‌ها و پوست آن برای ساختن کلبه و حصیر و سبد و جز آنها استفاده میشود. غلات دیگر گندم، جو، و ارزن است. یونجه در زیر سایه‌ی نخلها بعمل میآید. کشت پنبه، برنج، و توتون به میزان کمی معمول است. در یمن و عسیر قهوه به عمل میآید. پس از آنکه پرتغالیان راه از دور افریقا را به هند یافتند، قهوه‌ی مخا از کالاهای مورد نظر سوداگران غربی گردید. مواد معطره که بیش از 2'000 سال قبل از طریق جاده‌ی بخور از عربستان جنوبی به مدیترانه حمل میشد هنوز در جنوب به عمل میآید، اگرچه از جنبه‌ی تجارتی ارزشی ندارد. نیل در عربستان جنوبی به عنوان ماده‌ی رنگی سخت مورد استفاده است.

اگرچه عربستان ناحیه‌ای کماب است، فاقد گل و میوه نیست. انار و گل سرخ طائف مشهور است.

در میان جانوران، شتر نقش نخل را در میان نباتات دارد. شواهد موجود حاکی از اینست که شتر در طی هزاره‌ی اول ق‌م در این سرزمین اهلی شده است. بیشتر چادرنشینان، علاوه بر شتر، گوسفندداری و بزداری نیز میکنند. اسب عربی، که نیای اسبهای اصیل مغربزمین است، و زمانی از مفاخر شبه جزیره بود، در شرف زوال است. غزال نیز، به سبب رواج شکار با وسایل نقلیه‌ی موتوری، رو به انقراض میباشد. نسل شیر مدتها است منقرض شده است. از جانوران این سرزمین میتوان کفتار، شغال، گرگ، روباه، و خرگوش را نام برد. مارها در ریگها و سنگها زندگی میکنند، و بعضی از آنها سمی هستند. سوسمارهای بزرگ و کوچک در عربستان هست.

شترمرغ در چند سال اخیر در عربستان زوال یافته است. تربیت باز معمول است. از پرندگان بزرگ صحرائی عقاب، کرکس، و جغد است. در سواحل فلامینگو، حواصیل، و پلیکان موجود میباشد. در نواحی مزروعی پرندگان کوچکتر (مانند کوکو، بلبل، و هدهد) دیده میشود.

دریاهائی که بر عربستان احاطه دارند از حیث ماهی غنی میباشند. از آفات مهم ملخ است.

III. تقسیمات سیاسی

۷ـ حدود تقسیمات سیاسی عربستان کاملا مشخص نیست. مرزهای مورد توافق دولتهای ذینفع ممدود است، و آنها هم در سراسر طول خود معین نشده‌اند.

تقریباً 4/5 شبه جزیره جزء دولت عربستان سعودی است. این کشور همه‌ی نیمه‌ی شمالی شبه جزیره راجز کویت، قطر، و قسمتی از عمان‌فرا گرفته است، و بعلاوه، مشتمل بر قسمتی از نیمه‌ی جنوبی نیز هست. عربستان سعودی از بحر احمر در غ تا خلیج فارس در ش ممتد است، و مشتمل بر نواحی پهناور حجاز، عسیر، نجد، و قسمت اعظم ربع الخالی میباشد.

یمن بیشتر گوشه‌ی جغ شبه جزیره را فرا گرفته است. یمن بعد از انقلاب سال 1962 تبدیل به کشوری جمهوری گردید. اگرچه از لحاظ وسعت به مراتب از عربستان سعودی کوچکتر است جمعیتش با جمعیت آن احتمالا برابر یا از آن بیشتر است.

کشور سابق عدن و تحت الحمایه‌ی سابق عدن، واقع در طول ساحل جنوبی عربستان، در 30 نوامبر 1967 به جمهوری خلق یمن جنوبی تبدیل شد (← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی).

در شرق جمهوری خلق یمن جنوبی، مملکت

مسقط و عمان واقع است که شامل همه‌ی بقیه‌ی ساحل عربستان جنوبی و تقریباً همه‌ی ساحل عربی خلیج عمان است. اگرچه این کشور کشوری مستقل محسوب است در اختلافاتش با امام عمان و نیز در اختلاف مرزی با عربستان سعودی از حمایت سیاسی و نظامی بریتانیا برخوردار بوده است. کشورهای سواحل متصالح و شیخ‌نشین قطر و نیز شیخ بحرین قراردادهای خاص با بریتانیا دارند.

بقیه‌ی سواحل عربی خلیج فارس متعلق به عربستان سعودی و کویت است. کویت بر طبق موافقتنامه‌ی سال ۱۹۶۱ با بریتانیا استقلال یافت. دو کشور عربستان سعودی و کویت ناحیه‌ی بیطرفی را که بین آنها قرار داشت بین خود تقسیم کرده‌اند.

IV . مردم عربستان

۸ـ فهمیدن مطالب مربوط به جامعه‌ی عرب، که هنوز تا حد وسیعی نظام قبیله‌ای دارد، بدون اطلاع از انساب عرب و نظام قبیله‌ای آن ممکن نیست. برای تفصیل این مطلب ← عرب.

هزاران سال پیش از طلوع اسلام مردم از عربستان به خارج میرفتند. اما، ظهور اسلام نیروی عمده در گسترش اعراب گردید. در طی قرن اول هجری، عربها از غ به فرانسه و از ش به چین رسیدند. مراکز قدرت و فرهنگ عرب در دمشق، بغداد، قاهره، و در افریقا در سر راه به اقیانوس اطلس پیدایش و توسعه یافت. عاقبت چنان شد که بیشتر مردمی که خود را عرب میخواندند در خارج عربستان میزیستند.

در خود عربستان، با گذشت زمان، بعضی از قبایل منحل شده‌اند و قبایل تازه‌ای به وجود آمده‌اند، که بعضی از آنها ائتلافیه‌هائی از قبایل گوناگون میباشند.

در عربستان تفاوت فاحشی بین بدویان چادرنشین با مردم شهرها و ساکنین واحه‌ها هست. جوامع بدوی کاملا تابع نظام قبیله‌ای هستند، و علائق قبیله‌ای در بعضی شهرها و واحه‌ها نیز باقی است. بعضی از قبایل، که زمانی بسبب شجاعت و برتری خود در بیابانها معروف بودند سکونت یافته‌اند، و در مقابل، بعضی از قبایلی که علائق شهری داشته‌اند روی به چادرنشینی نهاده‌اند.

در عربستان کوششی برای سست کردن نظام قبیله‌ای در کار است. عبدالعزیز III ابن سعود، مؤسس دولت عربستان سعودی، در قسمت اول اقدامات خود در قرن ۲۰م سخت به قبایل متکی بود، اما بعداً آنها را به زانو درآورد، و مطیع حکومت مرکزی ساخت. شهرهای بزرگ، مانند مکه و جده، از لحاظ سکنه جنبه‌ی جهانبومی دارند، و ساکنین آنها از نقاط مختلف دنیای اسلامی تشکیل یافته‌اند، که برای آنان بستگیهای قبیله‌ای قابل اعتنا نیست. عربهائی که در خارجه تحصیل کرده‌اند، و عده‌ی آنان رو به ازدیاد است، ظاهراً نظر خوشی به نظام قبیله‌ای ندارند، و آن را بازمانده‌ی نامطلوبی از گذشته میدانند. پیغمبر اسلام دین اسلام را جایگزین پیوستگیهای قبیله‌ای قرار داد. رهبران کنونی عربستان طالب افتخارات ملی به موازات مذهب میباشند.

بعضی از سکنه‌ی عربستان افریقائی هستند. بسیاری از سومالیائیها برای کار کردن از افریقا به عدن آمده‌اند، و بعضی تا خلیج فارس رفته‌اند. بعضی دیگر از افریقائیها که با عربها درآمیخته‌اند کسانی هستند که در دوران رواج برده‌داری در عربستان به این سرزمین آورده شده‌اند. تجار و ارباب حرف و صنایع هندی و پاکستانی در سواحل شرقی و جنوبی زندگی میکنند. از جوامع خارجی‌الاصل بزرگ مکه مردم اندونزی و آسیای مرکزی شوروی میباشند. صنعت نفت بالاخص جماعتی از امریکائیها، انگلیسها، و مردم ممالک دیگر اروپائی، و نیز عربهای اردنی، لبنانی، و سوریه‌ای را به عربستان جلب کرده است. یهودیان، که زمانی تعدادشان در عدن، یمن، و چغ عربستان سعودی معتنابه بود تقریباً همه از عربستان رفته‌اند.

V . وضع اقتصادی

۹ـ بر خلاف اعتقاد عامه، عده‌ی چادرنشینان در عربستان به مراتب از عده‌ی ساکنین مستقر شبه جزیره کمتر است. تکیه‌گاه چادرنشینان عمدةً شتر است، که گوشت، پوست، و پشم آن از محصولات عمده میباشد. در بسیاری از بیابانها حتی پس از باران خفیفی رستنیهای وحشی میرویند، و چراگاه‌های خوب بوجود میآورند. در تابستان، بدویان معمولا در نزدیک چاههای آب سکنی میگزینند. پیش از ورود وسایل موتوری، شتر وسیله‌ی عمده‌ی حمل و نقل در عربستان بود. چنانکه قبلا گفته شد، بدویان معمولا گوسفند و بز نیز نگاهداری میکنند. در واحه‌ها از الاغ به عنوان حیوان کارگر استفاده میشود. با توسعه‌ی صنایع، بعضی از بدویان زندگی چادرنشینی را رها کرده در شهرها سکنی گزیده‌اند. عربستان سعودی برنامه‌ای برای مسکون ساختن بدویان طرحریزی کرده است.

اگرچه با استفاده از ماشینهای کشاورزی، کودها، و آبیاری وضع کشاورزی بهتر شده است عربستان قادر به تولید مواد غذائی مورد نیاز خود نیست.

تا پایان جنگ II، گذشته از کارهای دستی بومی، تقریباً صنعتی در عربستان وجود نداشت. در ۱۹۳۸ در عربستان سعودی و کویت معادن نفت کشف شد، ولی پیش‌آمد جنگ II مانع از تعقیب عملیات گردید. از ۱۹۴۶ ببعد صنعت نفت در هر دو کشور به سرعت رو به توسعه بوده است. سایر تولیدکنندگان نفت بر ساحل عربی خلیج فارس قطر و منطقه‌ی بیطرف بین عربستان سعودی و کویت است. منابع نفتی ابوظبی مخصوصاً سرشار، و ابوظبی در ۱۹۶۵ سومین تولیدکننده‌ی بزرگ نفت در شبه جزیره بود، در ۱۹۶۶ در دبی و شارجه نفت کشف شد. در مسقط و عمان نیز منابع نفت کشف شده است.

اصلاحات قابل توجهی که در وسایل ارتباطی داخلی و خارجی روی داده است سبب تغییر اساسی در زندگی در عربستان شده است. علاوه بر جاده‌ها و وسایل موتوری، عملا پرواز به هر گوشه‌ی عربستان مقدور شده است.

تا قرن ۲۰م، عربستان پایگاههائی برای تجارت جهانی نداشت. سواحل سه‌گانه‌ی شبه جزیره فقط تعداد قلیلی بندرگاه طبیعی برای کشتیهای بزرگتر از کشتیهای بومی داشت. در طی قرن ۲۰م، باراندازهای مدرن و وسایل و تجهیزات دیگر در جده (بندر مکه) و ینبع (بندر مدینه) فراهم شده است. تجشم بندر جدیدی نزدیک بندر کهنه‌ی حدیده برای یمن ساخته است. عدن هنوز یکی از مهمترین بنادر سوختگیری جهان است. با توسعه‌ی صنایع، بنادر مدرن دیگر ساخته شده است (← دمام؛ راس تنوره).

در طی قرون متمادی، زیارت خانه‌ی خدا وسیله‌ی ارتباط نقاط دوردست جهان با عربستان بوده است، و بسیاری از زائرین اجرای وظیفه‌ی دینی خود را با داد و ستد توأم میکرده‌اند. توسعه‌ی سریع صنعت نفت بر جنبه‌ی جهانبومی عربستان از لحاظ تجارت افزوده است. مثلا، کشور ژاپن امتیازات نفت در منطقه‌ی بیطرف بین کویت و عربستان سعودی دارد. مقدار معتنابهی از نفت شبه جزیره به ژاپن حمل میشود، و بسیاری از کالاهای متنوع ژاپنی در بازارهای عربستان موجود است.

VI . تاریخ

۱۰ـ عرب پیش از اسلام. بعضی معتقدند که عربستان مهد نژاد سامی بوده است. اگر هم چنین نباشد، عده‌ای از سامیها از ادوار پیش از تاریخ در عربستان میزیسته‌اند. حد اقل از ح ۳۰۰۰ ق‌م مردمی سامی‌زبان از عربستان به هلال الخصیب در ل و مص در غ در حرکت بوده‌اند. چنانکه گفته شد، بر طبق شواهد موجود، شتر در هزاره‌ی اول ق‌م در عربستان اهلی شده است؛ در یک کتیبه‌ی آشوری مربوط به ح ۸۰۰ ق‌م، که در آن، برای نخستین بار نام عرب آمده است، از بستگی این قوم با شتر یاد شده است.

در باب قوم عرب و دولتهای عربی در دوره‌ی پیش از اسلام ← عرب.

۱۱ـ ظهور اسلام تا در اوایل عصر عباسیان. در اوایل قرن ۷م ب‌م دین اسلام به وسیله‌ی محمد ص در مکه اعلام شد. دین اسلام در طی حیات پیغمبر تقریباً در تمام عربستان انتشار یافت. پس از وفات محمد، دوره‌ی خلفای راشدین آغاز گردید. در زمان ابوبکر، بعضی از قبایل عرب دعوی استقلال کردند، و بعضی کسان دعوی پیغمبری نمودند (← رده) ولی ابوبکر آنان را سرکوبی کرد، و سراسر جزیرة العرب برای اولین بار (و آخرین بار) تحت لوای اسلام وحدت یافت. پیشرفت مسلمانان در مصر در زمان عمر سبب برقراری روابط اقتصادی و فرهنگی محکمی بین آن کشور و عربستان غربی گردید. در خلافت عثمان مکه و مدینه ثروت و تجمل فراوان یافتند. در خلافت علی ع فتنه‌ی خوارج آغاز شد، که اگرچه علی آنان را در نهروان سخت مقهور کرد (۳۸ هق)، از میان نرفتند، و عربستان مدتها صحنه‌ی مساعدی برای تبلیغات آنان گردید. معاویه خلافت را در خاندان خود موروثی کرد، و این امر سبب عدم رضایتهائی گردید. در زمان یزید ابن معاویه و پس از واقعه‌ی کربلا، عبدالله ابن زبیر بر علیه یزید قیام کرد. اما عاقبت حجاج ابن یوسف مکه را که پایگاه ابن زبیر بود فتح کرد (۷۳ هق)، و از آن ببعد تا ۱۳۲ هق عربستان تحت استیلای بنی امیه بود، و خلفای اموی، که در شام مقر داشتند، حکام به مکه و مدینه میفرستادند، و بر قسمتهای دیگر عربستان هم تا حدی تسلط داشتند، و حکام مقتدر بصره، مانند

حجاج و یزید ابن مهلب، در خلیج فارس و سواحل عربی آن قدرت تمام داشتند.

مکه از مراکز تبلیغات عباسیان بر ضد بنی امیه بود، و عاقبت این خاندان قدرت امویان را بر- انداختند. قدرت عباسیان در عربستان بیش از یک قرن نپایید، و در این مدت خلفای عباسی از جانب خود حکامی به مکه و مدینه و یمن و گاه به نواحی مرکزی و شرقی عربستان میفرستادند. فرقه‌ی اباضیه از خوارج امام‌نشینی در عمان برپا کردند، و اگرچه امام آنان در ۱۳۴ هق در جنگ با لشکر عباسیان کشته شد، کمی بعد امامت در عمان برقرار گردید و، جز در ادواری کوتاه، مدت ۴ قرن دوام یافت. معذلک، خوارج چندان مزاحمتی برای عباسیان نداشتند. عامل مهمی که بر ضد عباسیان پدید آمد علویان بودند، که داعیه‌ی خلافت و در عربستان پیروانی داشتند. نخستین مدعی خلافت از علویان نفس زکیه بود، که در مدینه قیام کرد. پس از وفات (ح ۱۴۸ هق) امام جعفر صادق، علویان به دوازده‌امامی و هفت‌امامی منشعب شدند. کار علویان در یمن پیشرفت کرد. در اواخر قرن ۲م هق علویان در عربستان غربی قیام کردند، و مدعیانی از میان آنان برخاست، که در مقابل عباسیان کاری از پیش نبردند، اما در یمن ابراهیم جزار (jazzār)، از اعقاب امام جعفر صادق، قدرتی یافت. مأمون برای جلب رضایت علویان امام رضا را به ولایت‌عهد خود منصوب کرد، اما، بسبب وفات (۲۰۳ هق) وی، نتیجه‌ای از این کار نبرد. برای مقابله با تهدید علویان در یمن، محمد نامی را که مدعی انتساب به زیاد ابن ابیه (از سرداران معاویه) بود به حکومت یمن فرستاد. وی شهر زبید را از نو بنا نهاد (۲۰۴ هق)، و قلمروی برای خود تشکیل داد، و سلسله‌ی آل زیاد را تأسیس کرد که، اگرچه اسماً مطیع خلفای عباسی بود، نخستین سلسله از سلسله- های متعدد مستقلی است که، مقارن ضعف قدرت خلافت، در عربستان تأسیس شد. پس از وفات (۲۴۷ هق) متوکل قدرت عباسیان در مرکز خلافت و در عربستان رو به زوال نهاد. سلسله‌ی یعفوریها، که خود را اعقاب تبابعه‌ی حمیر میشمردند، در مرتفعات یمن برآمدند، و صنعا را پایتخت قرار دادند. حضرموت نیز استقلال یافت. در یمامه هم دولت تازه‌ای برقرار شد. اما خطری که مستقیماً دستگاه خلافت را در معرض تهدید قرار داد از عربستان شرقی با قیام صاحب الزنج روی آورد.

۱۲ـ اسماعیلیه و قرامطه در عربستان (۲۶۶–۵۶۷ هق). مقارن اوضاع مذکور در دوره‌ی عباسیان، اسماعیلیه از موقعیت استفاده کردند، و به بسط نفوذ خود پرداختند. مرکز اصلی فعالیت اسماعیلیه سواحل خلیج فارس و یمن بود. دو سلسله‌ی آل زیاد و یعفوریان بر علیه اسماعیلیه قیام کردند، و در ۲۸۰ هق دشمن تازه‌ای در برابر آنها پدید آمد، و او یحیی ابن حسین از نخستین ائمه‌ی زیدی (← زیدیه) بود. در عربستان شرقی، اسماعیلیه در ح ۲۸۶ هق پدید آمدند، و به ریاست جنابی قرمطی و پسرش دولت نیرومندی تشکیل دادند (← قرامطه، قسمت پنجم). این اسماعیلیان به قرامطه معروف اند. عباسیان از جلوگیری از قرامطه عاجز بودند، و آنان بصره و کوفه را تاراج کردند، و در ۳۱۷ هق وارد مکه شدند و حجر الاسود را به پایتخت خود احساء بردند؛ عمان را نیز گرفتند، و بدین گونه بر قسمت اعظم عربستان مستولی شدند. در ۳۷۵ هق عمان را از دست دادند، و آل بویه پیشرفت آنها را در عراق متوقف کردند. قرامطه‌ی احساء عاقبت در ۴۷۰ هق از یکی از سلسله‌های محلی شکست نهائی یافتند؛ امروز بین عربها اثری از آیین قرمطی دیده نمیشود، و شیعیان قطیف و احساء کنونی، که گاه قرمطی شمرده میشوند، دوازده‌امامی یا شیخی هستند.

در اواسط قرن ۴م هق، خاندانی از علویان حسنی معروف به خاندان موسوی منصب شریفی مکه را دایر کرد، که قریب ۱۰۰۰ سال دوام یافت. با ضعف قدرت شرفای مکه، خاندان سلیحی (solayhi)ـ که تحت تبعیت اسمی فاطمیان مصر بر یمن فرمان میراندند ـ در ۴۵۵ هق منصب شریفی را در خاندان هاشمی قرار دادند (← مکه).

در ۵۶۷ هق، ایوبیان سلسله‌ی فاطمیان مصر را منقرض کردند؛ مرکز مستعلیان از مصر به یمن منتقل گردید، و تا قرن ۱۰م هق در آنجا بود، و سپس به هند انتقال یافت.

۱۳ـ عربستان از ۵۶۷ هق تا آخر قرن ۹م هق. برآمدن ایوبیان در حکم غلبه‌ی تسنن بر تشیع در عربستان و مصر بود. صلاح‌الدین برادر خود تورانشاه را به تسخیر یمن فرستاد (۵۶۹ هق). حضرموت نیز به تصرف ایوبیان درآمد. در ح ۵۹۸ هق، یکی از علویان حسنی بنام قتادة ابن ادریس از ینبع به مکه رفت، و سلسله‌ی شرفای متأخر مکه را تأسیس نمود. وی در ۶۱۷ هق درگذشت، و یوسف (الملک المسعود)، آخرین فرمانروای ایوبی در یمن، مکه را گرفت، و مؤسس سلسله‌ی رسولیان را از جانب خود به حکومت آنجا منصوب کرد. پس از ایوبیان، رسولیان در یمن سلطنت کردند (ح ۶۲۶–۸۵۰ هق). در اواسط قرن ۹م هق، مانع ابن ربیعه، نیای آل سعود، از قطیف به نجد مهاجرت کرد، و در وادی حنیفه مستقر شد.

۱۴ـ عربستان از قرن ۱۰م هق تا زمان حاضر. در اوایل قرن 10م، پس از مسافرت معروف واسکو دو گاما به هند، ناوگان پرتغالی در بحر احمر پدید آمدند، و آلبوکرک بنادر غربی خلیج عمان را گرفت. وی خیال حمله به عدن و لشکرکشی به مکه داشت، ولی عمرش وفا نکرد.

در اوایل قرن 10م هق قهوه از حبشه وارد عربستان شد.

در قرن 10م هق، سلاطین عثمانی برای دفع خطر مسیحیان، متوجه عربستان شدند. سلطان سلیم I، فاتح (۹۲۳ هق) مصر، خود را "خادم الحرمین الشریفین" لقب داد. بتدریج سواحل غربی شبه جزیره و یمن و قسمتهائی از سواحل شرقی تحت حکومت عثمانیها درآمد. در قرن ۱۷م عثمانیها، علاوه بر دشمنهای اروپائی، مواجه با سلسله‌ی صفویه در ایران شدند. بدین سبب، و به سبب قدرت یافتن قبایل عرب در عربستان شرقی، قدرت عثمانی در این ناحیه زوال یافت. در یمن نیز امامهای زیدی در حال بسط و توسعه‌ی قلمرو خود بودند و عاقبت ترکان را در ۱۰۴۵ هق (۱۶۳۵ بم) بکلی از آنجا بیرون راندند. در ۱۰۷۴ هق، حاکم ترکان در احساء بدست قبایل بومی برافتاد، و واحه و چراگاههای عربستان شرقی بدست این قبایل افتاد، و تا پیشروی وهابیها به جانب خلیج فارس در اوایل قرن ۱۳م هق حال بدین منوال بود.

تشکیل یافتن شرکت هند شرقی در ۱۰۰۹ هق (1600 بم) مقدمه‌ی فعالیت سوداگران انگلیسی در بحر احمر و خلیج فارس بود (← خلیج فارس). بریتانیائیها با کومک ایرانیان پرتغالیها را از هرمز بیرون راندند (۱۰۳۱ هق) ولی پس از شکست انحصار پرتغالیها، با رقبای هلندی مواجه شدند.

در قرن ۱۲م هق (۱۸م بم)، با توسعه‌ی نهضتی که ابن عبدالوهاب الهامبخش آن بود، عصر جدیدی در تاریخ عربستان آغاز گردید. محمد ابن عبد الوهاب با محمد ابن سعود، حاکم شهر محقر درعیه، متحد شد. پس از وفات محمد ابن سعود، پسرش عبدالعزیز ابن محمد ابن سعود کار او را ادامه داد، و در ۱۲۰۲ هق آیین وهابی در همه‌ی نجد رواج داشت (← وهابیه). کشمکش نهضت وهابی با شریفهای مکه به جنگی ۱۵ساله (۱۲۰۵–۲۰ هق) انجامید، که در طی آن، سعودیها مکه را تصرف کردند (نخستین بار در ۱۲۱۸ هق). کمی بعد از وفات (۱۲۰۶ ابن عبدالوهاب)، قدرت آل سعود از جانب شرق تا خلیج فارس منبسط گردید. در جانب جنوب، وهابیها به یمن و حضرموت رسیدند، و در جانب شمال، سوریه و عراق در معرض تهدید آنان قرار گرفت. دولت عثمانی که عاجز از جلوگیری از این وضع بود به محمد علی پاشا نایب‌السلطنه‌ی جدید مصر، متوسل گردید.

در قرن ۱۳م هق (۱۹م بم) مداخله‌ی دولتهای خارجی ـ اعم از دولتهای مسلمان و دولتهای غربی ـ در امور عربستان بیش از پیش توسعه و نفوذ یافت. ابراهیم پاشا در ۱۲۳۳ هق درعیه را تصرف کرد، و اولین دولت سعودی را برانداخت. بریتا- نیائیها که از پیشرفت مصریان متوحش شده بودند به اقدامات نظامی بر ضد عربهای ناحیه‌ی خلیج فارس و در داخله‌ی عمان پرداختند، و در ۱۲۵۴ هق عدن را اشغال کردند، و از آن ببعد نفوذ آنها متدرجاً در سواحل جنوبی و شرقی عربستان ازدیاد یافت.

آل سعود دگر بار در زمان ترکی ابن عبدالله قد برافراشتند، وی ریاض را پایتخت خود قرار داد. چندی بعد جنگ داخلی در خاندان آل سعود روی داد، و این امر استقرار مجدد حکومت عثمانی را بر قسمتی از عربستان شرقی و نیز برآمدن خاندان آل رشید را تسهیل کرد. بعلاوه، عثمانیها بر مرتفعات یمن استیلا یافتند، و صنعا را مرکز خود قرار دادند، اما نتوانستند مقاومت ائمه‌ی زیدی را درهم شکنند. افتتاح ترعه‌ی سوئز در ۱۲۸۶ هق (۱۸۶۹)، ارتباط بین استانبول و جده را تسهیل کرد، و عثمانیها بر قدرت خود در حجاز افزودند.

معذلک، آل سعود تحت رهبری عبدالعزیز ابن سعود، قد برافراشتند، فیصل ریاض را از آل رشید گرفت (۱۳۱۹ هق)، عبدالعزیز پس از ۲۰ سال زد و خورد، عاقبت دولت آل رشید را در شمال برانداخت. در ۱۳۳۱ هق ترکان عثمانی را از احساء بیرون راند، و در جنگ I با بریتانیا از در دوستی درآمد. حسین ابن علی، شریف مکه، به تشویق بریتانیائیها، ترکان را وادار به تسلیم مکه

کرد. پس از پایان جنگ I، حکومت عثمانیها در عربستان پایان یافت.

در ۱۳۳۱ هق، در داخل عمان یک نفر امام اباضی در مقابل سلطان مسقط قد برافراشت، ولی دو سال بعد بریتانیائیها مداخله کردند، و مانع از اینکه مسقط بدست وی افتد گردیدند. به وساطت بریتانیا، پیمانی بین امام عمان و سلطان مسقط منعقد گردید که به موجب آن قرار شد مردم عمان و سلطان مسقط در امور داخلی یکدیگر مداخله نکنند، ولی سلطان از ادعای خود بر همه‌ی عمان منصرف نشد.

حسین ابن علی، شریف مکه، که نامش در بالا ذکر شد، خود را سلطان عربها و بعدها (به عنوان جانشین عثمانیها) خود را خلیفه‌ی مسلمانان خواند. در جنگی که بین او و عبدالعزیز ابن سعود درگرفت، حسین ابن علی مغلوب شد. عبدالعزیز، پس از فتح حجاز، سرزمینهای سلسله‌های کوچک در عسیر و تهامه را تصرف کرد، و در ۱۳۵۱ هق (۱۹۳۲ بم) عنوان سلطان عربستان سعودی یافت. در ۱۳۵۳–۵۴ هق امام یحیی، امام یمن، را مغلوب کرد، و در نتیجه، نجران به وی تعلق یافت، ولی متعرض استقلال یمن نشد. پس از انقلابی، یمن در ۱۹۶۲ به یک کشور جمهوری مبدل گردید، و نیروهای جمهوریخواهان شهرهای عمده را گرفتند، اما امام محمد بدر، به تشویق دولت سعودی، در کوهستانها به مقاومت خود ادامه داد.

VII . پویش عربستان

۱۵– عربستان، جز قسمتهائی از یمن، کاملا پوییده شده است. باید دانست که عربستان هیچگاه مملکتی ناشناخته نبوده است، و همیشه، حتی دور-افتاده‌ترین نقاط آن، مسکونی بوده است. رومیان آن را به سه قسمت تقسیم کرده بودند، آرابیا پترایا[1] (ārābiā petrāyā) [= عربستان سنگی]، در شبه جزیره‌ی سینا؛ آرابیا دسرتا[2] (deserta) [= عربستان بیابانی]، در قسمت شمالی داخلی؛ و آرابیا فلیکس[3] (feliks) [= عربستان سعید]، که این نام منحصر به یمن بود، ولی بطلمیوس بیشتر شبه جزیره را به این نام نامیده است. در گذشته، ساکنین عربستان نقشه‌کشی نمیدانستند، و بعلاوه، آمدن کفار را به سرزمین خود اجازه نمیدادند. ولی مسلمانان از همه جای جهان به آنجا میرفتند، و بعضی از اینان مردمان دانشمندی بودند که اطلاعات گرانبهائی از سفرنامه‌های زیارتی خود به مکه و مدینه بر جای گذاشته‌اند.

عربستان بیشتر مورد توجه دو دسته از سیاحان بوده است. یکی کسانی که میخواستند در دستورات شریعت اسلامی بدان صورت که در مراکز آن در شهرهای مقدس متجلی است تحقیق کنند، و دیگر کسانی که میخواستند اطلاعاتی تازه و درست از سرزمینهای صعب العبور آن بدست آورند. در قدیم آنجا را منبع ادویه و بخور میشناختند، که سومریها، بابلیها، و مصریها سخت خواستار آنها بودند. شکی نیست که سومریها در سواحل شرقی سفر کرده و در پی یافتن طلا و مواد گرانبهای دیگر تا مسقط و عمان پیش رفته بوده‌اند. در قرن ۸م ق‌م، آسوریها بر قبایل عرب شمالی، که راههای بازرگانی از یمن و از حضرموت همواره در معرض تهدید آنها بود، استیلا یافتند. نخستین گزارش مرتبط در باره‌ی سواحل عربستان را کسانی چون پلینی، تئوفراستوس، استرابون، و مؤلف ناشناخته‌ی کتاب "سفر در دریای سرخ" (تألیف ح ۶۰ بم) در آثار خود آورده‌اند. اطلاعات بیشتر در خصوص راههای خشکی را کسانی آوردند که در لشکرکشی بفرجام آیلیوس گالوس[4] (āylius gāllus)، که آوگوستوس او را برای مطیع کردن قبایل عرب فرستاده بود، شرکت داشتند.

پس از ظهور اسلام در قرن ۷م، عربستان بر غیر مسلمانان بسته شد، ولی در قرون وسطی گروهی از جهانگردان مسلمان سفرنامه‌هائی از خود بر جای گذاشتند، که از جمله ابن حوقل، مقدسی، ادریسی، ابن جبیر، ابوالفدا، یاقوت حموی، و ابن بطوطه را میتوان نام برد.

۱۶– نخستین جهانگردان اروپائی. توجه اروپائیان را به عربستان به سه مرحله میتوان تقسیم کرد: نخست سفرهای از قرن ۱۵م تا قرن ۱۸م، که بعضی از آنها اجباری بود، مانند سفرهای اروپائیانی که اسیر و به بردگی فروخته شده بودند؛ دوم، دوره‌ی پویشهای قرن ۱۹م؛ و سوم، سفرهای قرن ۲۰م (هیئتهای اعزامی علمی و اکتشاف نفتی). نخستین اثر کتبی در باره‌ی دیدار عربستان از پدرو دو کوویلیانو (پرتغالی) است که در ۱۴۹۳، در ضمن مسافرت به حبشه، به عدن پا نهاد. یکی از اروپائیانی که مدت نسبةً درازی در عربستان اقامت گزیدند، لودوویکو دی وارتما (ایتالیائی) بوده است، که در عربستان، سوریه، فلسطین، هند، و حبشه مسافرتهای فراوان کرد. وی به خدمت نظامی ممالیک در دمشق درآمد، و از این طریق، به عنوان زیارت خانه‌ی خدا به مکه رفت. توصیفی که از این شهر و آداب حج کرده است تا حد زیادی با گزارشهای سیاحان دیگر مانند بورکهارت و ریچارد فرانسیس برتن مورد تایید قرار گرفت. وارتما همچنین از عدن و لحج نیز دیدن کرده و از آنها به تفصیل سخن گفته است. کتاب سفرنامه‌ی وی به سال ۱۵۱۰ در رم انتشار یافت.

پس از وی، پرتغالیان، تحت فرمان **آلبوکرک**، در ۱۵۱۳ حمله‌ی بیحاصلی به عدن کردند تا راه دریای سرخ را بر تجار مسلمان ببندند. آلبوکرک پس از آن در کنار یمن با کشتی به سفر پرداخت، و اطلاعاتی از نواحی ساحلی بدست آورد. بنا بر یادداشتهای آلبوکرک، یکی از ناخدایان پرتغالی بنام گرگوریو دا کوادراس[5] (gregorio dā kuādrās)، که در ساحل یمن دوچار کشتی-شکستگی شده بود، پس از دشواریهای فراوان از عربستان گذشت، و خود را به جزیره‌ی هرمز رسانید. اگر این گزارش درست باشد، دا کوادراس نخستین اروپائیی است که از جزیرة العرب عبور کرده است.

۱۷– قرون ۱۷م و ۱۸م. در اوایل قرن ۱۷م، شرکت انگلیسی هند شرقی در آن میکوشید که راهی برای خود در تجارت هند باز کند. در آن زمان، عدن و یمن در تصرف دولت عثمانی بود، و در سال ۱۶۰۹ که الگزاندر شارپی[6] (alegzāndər šārpi) از عدن دیدن میکرد، به او اجازه داده نشد که بدون اذن دولت عثمانی به کار تجارت مشغول شود. یکی از کارکنان کشتی، بنام جان جوردین[7]، به صنعاء پایتخت یمن، رفت تا ترتیب کار را بدهد، و از راه خشکی به مخا بازگشت. بدین ترتیب وی نخستین انگلیسیی است که در داخل یمن سفر کرده است. یک انگلیسی که بالاجبار او را به مکه و مدینه بردند، جوزف پیتس[8] (jōsəf pits) است، که در سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی در دریا به اسیری گرفته شد (۱۶۷۸)؛ پس از آنکه او را وادار به قبول اسلام کردند، همراه ارباب خود به زیارت مکه رفت، و در بازگشت به انگلستان، سفرنامه‌ای انتشار داد. در اواخر قرن ۱۷م سواحل عربستان به خوبی شناخته شده بود؛ در خلیج فارس کشتیهای شرکت هند شرقی و نیز ناوگان هلندی و پرتغالی تحقیقات کرده بودند. قلعه‌ی پرتغالیان در هرمز تا سال ۱۶۲۲ که ناوگان مشترک انگلستان و هلند آن را تصرف کردند، بر کشتیرانی در خلیج فارس مستولی بود. نقشه‌ی عربستان که ژان باتیست بورگینیون د/آنویل، عالم فرانسوی جغرافیا و نقشه‌کشی و از اشخاص بسیار مؤثر در پیشرفت نقشه‌کشی، در ۱۷۵۵ فراهم کرده بود، اشتباهات بزرگ داشت، خلیج فارس و بحر احمر بسیار کوچک مینمود، و بیابان نفوذ بزرگ در آن نیامده بود.

نخستین هیئت اعزامی علمی به عربستان هیئتی دانمارکی بود، که بین سالهای ۱۷۶۱ و ۱۷۶۴ به قصد تحقیقات جغرافیائی و تحقیق در نوشته‌های کتاب مقدس به آن سرزمین رفت. هدف اصلی دیدار یمن بود، که در این زمان استقلال داشت (قسمتهائی از این ناحیه پیش از آن بتوسط بعضی از انگلیسها و فرانسویان پوییده شده بود). هیئت دانمارکی مرکب بود از یک طبیب، یک گیاه-شناس، یک حیوانشناس، یک مستشرق، و یک مهندس، ولی از آنان فقط کارستن نیبور زنده ماند، و به دانمارک بازگشت. اعضای این هیئت در لحیه (lohayya)، واقع بر ساحل یمن، از کشتی پیاده شدند، و تهامه را پوییدند، و از تعز و صنعاء و کوهستانها دیدن کردند. در سواحل، کارشان خوب پیش رفت، ولی در نواحی کوهستانی مواجه با سختیها شدند، و در معرض بدگمانی قرار گرفتند. در مخا، دشواریهائی برایشان فراهم شد، و بسیاری از وسایل کارشان از دست رفت. نیبور صنعاء را توصیف کرده است، و با آنکه نمیتوانسته است نقشه‌ای بکشد، گزارش وی منبع اطلاع سودمندی برای جهانگردان پس از وی شده است. گزارش وی در باره‌ی یمن و اطلاعاتی که از نهضت جدید التأسیس وهابی داده است، نخستین گزارش علمی در باره‌ی مسائل عربستان است.

۱۸– قرن ۱۹م. حجاز و نجد. در قرن ۱۹م، شماره‌ی سیاحان در عربستان بسیار افزایش یافت. مکه و مدینه مکرر بازدید و توصیف شد، و وضع جغرافیائی مکه به دقت معلوم گردید. نخستین مسیحیی که از مکه دیدن کرد یک نفر اسپانیائی

(۱)Arabia Petraea (۲)Arabia Deserta (۳)Arabia Felix (۴)Aelius Gallus (۵)Gregorio da Quadras
(۶)Sharpeigh (۷)Jourdain (۸)Pitts

بود بنام دومینگو باذیا ای لبلیچ[1] که به نام علی بی و به ادعای اینکه از اخلاف عباسیان است، بدانجا رفت. پس از وی، اولریش یاسپار زتسن[2] (ulriš yāspār zetsen)، گیاهشناس بنام اروپائی که در دربار روسیه خدمت میکرد، دنبال کار او را گرفت، اگرچه در زبان عربی متبحر بود، در معرض بدگمانی قرار گرفت، و با آنکه حج خانه‌ی خدا کرد و در آنجا آسیبی بدو نرسید، پس از سفرهای فراوان در یمن و حجاز، در نزدیکی تعز بقتل رسید. سیاح دیگر در عربستان ی. ل. بورکهارت بود، که با نام ابراهیم ابن عبدالله، به عنوان فقیه، به آنجا سفر کرد. پس از آنکه در حلب زبان عربی را خوب آموخت، از سراسر سوریه دیدن کرد، و پترا را بازیافت. در ۱۸۱۴ در جده از کشتی پیاده شد، و از آنجا به مکه و سپس به مدینه رفت. هدف اصلی وی تحقیق در تجارت و زندگی اجتماعی و در دین اعراب بود. اطلاعات مربوط به جغرافیا و نقشه‌کشی او ناقص است، چه در شب سفر میکرد، و از اسبابهای کار جز قطبنمای دریانوردی چیزی با خود نداشت، ولی توصیفی که از حج و از مکه کرده است بسیار عالی است. مدت ۹ ماه در آن سرزمین ماند، ولی بیشتر بیمار بود، و چند سال پس از بازگشت به قاهره در آنجا درگذشت.

سر ریچارد فرانسیس برتن، افسر انگلیسی، که از ارتش بریتانیا در هند مرخصی داشت، در ۱۸۵۴ در ینبع از کشتی پیاده شد، و رو به مدینه نهاد. وی راه داخلی درب الشرقی (darbo 'š.šarqi) را برای رفتن به مکه پیش گرفت که پیش از آن بر اروپائیان ناشناخته بود. قصد داشت که از مکه، از راه بیابان، به مسقط برود، ولی چون دید که چنین سفری عملی نیست، از آن منصرف شد. آخرین کسی که در قرن ۱۹م از مکه دیدن کرد مستشرق هلندی ک. سنوک هرگرونیه بود، که چند ماه در جده و مکه بسر برد. گزارش مفصلی در باره‌ی زندگی در مکه منتشر کرد که از آن جهت اهمیت دارد که ایام اقامت وی مصادف با زمان حج نبوده است.

پس از آنکه قدرت وهابیان در ۱۸۱۸ بدست ابراهیم پاشا برافتاد، عده‌ای از سیاحان از عربستان مرکزی دیدن کردند. نخستین آنان ج. ف. سدلیر[3] (sadliər) بود که دستگاه اداری انگلستان در هند او را نزد ابراهیم پاشا فرستاده بود تا در باره‌ی برانداختن دریازنی در خلیج فارس با وی مذاکره کند. سدلیر، پس از رسیدن به هفوف، در پی ابراهیم پاشا به مدینه رفت، و از ینبع از عربستان خارج شد. سدلیر نخستین انگلیسی بود که از بیابان عربستان عبور کرد، و چون مردی دقیق بود، فواصل بسیاری از نقاط داخل عربستان را درست اندازه گرفت. پس از وی سیاحی سوئدی فنلاندی، به نام والین[4] (vällin)، که زبان عربی خوب میدانست، با لباس مبدل عربی به داخله‌ی عربستان سفر کرد. وی در ۱۸۴۵، از طریق وادی عربه و وادی سرحان به جبل شمّر رفت، و از آنجا به جوف و حایل سفر کرد. اطلاعات گرانبهائی در باره‌ی قبایل و محل سکونت ایشان بدست آورد، در صورتی که هیچ وسیله‌ای جز یک قطبنما با خود نداشت. از نفود بزرگ گذشت، و به مکه و سپس به مدینه رفت. در ۱۸۴۸ به حایل بازگشت، و این بازگشت از کرانه‌ی بحر احمر در سرزمینی ناشناخته صورت گرفت. در ۱۸۵۴، پیش از آنکه اهمیت کار وی شناخته شده باشد، از دنیا رفت.

از سیاحان دیگری که از حایل دیدار کرده‌اند ویلیام گیفرد پالگریو[5] (wilyām gifərd pālgreyv) انگلیسی است که با وقوف کاملی که از زبان عربی داشت گزارشی جالب در باره‌ی سفر خود نوشت، ولی سبک انشای مصنوع وی صحت مطالب آن را مورد تردید قرار داده است. هری س. ج. ب. فیلبی گزارش وی را مخدوش دانسته، ولی د. ج. هوگارث آن را تأیید کرده است. در ۱۸۶۵، سرهنگ لویس پلی[6] (luis peli) بقصد دیدار فیصل ابن ترکی از ریاض دیدن کرد، و با او روابط دوستانه برقرار نمود، ولی نتوانست برای جلوگیری از خرید و فروش برده و دریازنی در خلیج فارس، که غرض اصلی از مسافرت وی بود، کاری انجام دهد. در نتیجه‌ی اقامت او در ریاض، وضع دقیق جغرافیائی ریاض و هفوف تعیین شد. در سالهای ۱۸۵۱ و ۱۸۶۴، یک نفر ایتالیائی از مردم شرق طالع، بنام کارلو گوارمانی[7] (kārlo guārmāni)، به قصد خرید اسب عربی، از جوف دیدن کرد. اطلاعات وی برای نقشه‌نگاران بعدی بسیار سودمند بوده است، و نقشه‌های ترسیمی خود او را فرانسیسیان در اورشلیم انتشار دادند. چند سالی بعد، شارل اوبر[8] (šārl über)، از مردم آلزاس و مقیم سوریه، نیز از بادیه گذشت و به جوف و حایل رسید (۱۸۷۸). وی با یک باستان‌شناس آلمانی به نام یولیوس اویتینگ[9] (yulius oyting) بازگشت، ولی با یکدیگر سازگار نشدند. اوبر سنگ معروف تیماء را، که اکنون در موزه‌ی لوور است، خریداری کرد. بعداً، بدویان به اویتینگ حمله بردند، ولی او توانست فرار کند؛ اما اوبر بدست راهنمایانش کشته شد (ژوییه‌ی ۱۸۸۴).

در همان سال که اوبر در جوف بود، و. س. بلانت و زوجه‌اش با شیخی از مردم تدمر، که برای خواستگاری از خویشان خود به نجد میرفت، به آن سرزمین رفتند. بسبب حمایت آن شیخ، اینان آزادانه بعنوان اروپائی سفر کردند، و سپس از راه حج زوار ایرانی به بغداد بازگشتند. چارلز م. داوتی برای نسخه‌برداری از کتیبه‌های مدائن صالح از دمشق به این ناحیه سفر کرد. پس از انجام این کار، به تیماء و جبل شمّر و حایل رفت، و آشکارا به عنوان یک فرد مسیحی مسافرت کرد. پس از گذراندن مدت ۲۱ ماه در عربستان، در ۱۸۷۸، از جده خارج شد. در بازگشت به انگلستان کتاب سفرهائی در بیابانهای عربستان را منتشر کرد، که بعضی آن را معتبرترین سفرنامه‌ی عربستان میدانند.

آخرین سیاح عربستان مرکزی در قرن ۱۹م نولده[10] (nolde) است، که از نفود گذشت و در ۱۸۹۳ از حایل و شقراء (šaqrā') دیدن کرد، و از راه حجاج ایرانی بازگشت. با آنکه در باره‌ی نقشه‌کشی کار چندانی نکرده است، اطلاعات فراوانی در خصوص آب و هوا و گیاهان و جانوران فراهم آورده است.

بدین گونه، در پایان قرن ۱۹م، قسمت شمالی عربستان تا حد وسیعی پوییده شده بود.

جنوب غربی و جنوب شرقی. پویش وسیع نواحی جش و جغ عربستان متأخر از پویش نجد و حجاز بود. در ۱۸۳۵، شرکت انگلیسی هند شرقی افسری به نام جیمز ولستد[11] (jeymz welstəd) را مأمور کرد که در باب دامنه‌ی قدرت سلطان مسقط در داخل عربستان تحقیق کند. وی سفرهای فراوانی در داخل مسقط کرد، ولی به علت وجود وهابیان نتوانست از عُبری پیشتر رود. ولستد از اولین کسانی است که به حضرموت رفت، و نخستین کتیبه‌های حمیری را وی جمع‌آوری کرده است. چند سالی سرهنگ مایلز[12] (māylz) کار او را در عمان دنبال کرد و از کوهستانها در این راه قدم نهاد، و از واحه‌ی بریمی دیدن کرد، و مدارک لازم را برای تألیف خود در باره‌ی قبایل خلیج فارس فراهم آورد. در ۱۸۴۳ آدولف فون ورده (سه حضرموت)، که از مردم باواریا و ساکن مصر بود، زیر نقاب مسلمانی به عنوان زائر وارد حضرموت شد تا از قبر هود پیغمبر دیدن کند. وی شناخته شد، و به مقصد خود نرسید، و دست خالی و با از دست دادن یادداشتها و اسباب سفر خود توانست به مکلا بازگردد. اطلاعات ورده، که بتوسط ناخدا هینز[13] (heynz) به انجمن جغرافیائی سلطنتی رسید، قدیمترین گزارش در باره‌ی دره‌های حاصلخیز حضرموت است. وی موفق نشد که به دره‌ی اصلی حضرموت برسد، و این کار با پویشهای لئو هیرش[14] (leo hirš) و ثیودور بنت[15] (سه حضرموت) صورت گرفت که نقشه‌ی مفیدی از این ناحیه برداشتند.

پس از نیبور، تا مدت مدیدی سیاح معتبری به جغ نرفت. سپس لوئی آرنو[16] (lui ārno) از جده وارد یمن شد، و به مأرب رفت، و سد و کتیبه‌های آن را مورد مطالعه قرار داد. بیست سال بعد، آکادمی کتیبه‌ها و ادبیات فرانسه ژ. آلوی را مأمور تکمیل کارهای آرنو کرد. آلوی از ویرانه‌های معین و خربة البیضاء (محلی که رومیان تحت فرماندهی آیلیوس گالوس سبائیان را در سال ۲۴ ق‌م شکست داده بودند) دیدن کرد. وی از بیش از ۶۰۰ کتیبه نسخه‌برداری کرد. ادوارد گلازر، باستانشناس اتریشی، نیز در ۱۸۸۹ از این ناحیه دیدن کرد، و کتیبه‌هائی از مأرب و جاهای دیگر آن سرزمین فراهم آورد. شماره‌ی رونویسهائی که وی تهیه کرده از ۱٬۰۰۰ متجاوز است، و این دو مجموعه مبنای مجموعه‌ی کتیبه‌های عربستان جنوبی بوده است. سفر به داخله‌ی یمن پیوسته با دشواری همراه بوده، ولی گزارشهائی در باره‌ی صنعاء و شهرهای دیگر داخلی از اواخر قرن ۱۹م بتدریج بتوسط کسانی مانند ر. ماندزونی[17] (māndzoni) و و. ب. هریس[18] (haris) انتشار یافته است.

(۱)Badía y Leblich (۲)Seetzen (۳)Sadlier (۴)Wallin (۵)Palgrave (۶)Pelly (۷)Guarmani (۸)Huber (۹)Euting (۱۰)Nolde (۱۱)Wellsted (۱۲)Miles (۱۳)Haines (۱۴)Hirsch (۱۵)Bent (۱۶)Arnaud (۱۷)Manzoni (۱۸)Harris

۱۹ـ قرن ۲۰م. در نتیجه‌ی کارهای پویندگان دو دهه‌ی اول این قرن، مانند گرترود بل، آ. موزیل، نایب سرهنگ ج. ا. لیچمن[1] (licmən)، و. ه. ا. شکسپیر[2] (šekspir)، داگلس کروذرز[3] (dāgləs kərudərz)، هری سنت جان فیلبی، و سرگرد ا. ل. هولت[4] (holt) بادیه‌های شمال عربستان بخوبی شناخته شده است. علاقه‌های این سیاحان گوناگون بوده است، و گیاهشناسی، باستانشناسی، مساحی و نقشه‌برداری، شکار، و سیاست را شامل میشده، ولی هر یک از آنان در شناساندن این منطقه سهمی داشته‌اند. شکسپیر در ۱۹۱۵ در جنگی که میان ابن سعود و ابن رشید درگرفت کشته شد، ولی بیشتر در نتیجه‌ی نقشه‌نگاریهای دقیق او بود که امکان تهیه‌ی نقشه‌هائی از قسمتهای مرکزی و شرقی عربستان فراهم شد. کار وی را در مشرق ه. ر. پ. دیکسن[5] (diksən)، که در کویت کار میکرد دنبال نمود، و او نیز اطلاعات سودمندی در باره‌ی قبایل این ناحیه جمع آورد و انتشار داد.

۲۰ـ قرن ۲۰م: ربع الخالی. باید گفت که عمده‌ی همت پویندگان قرن ۲۰م اکتشاف و عبور از ربع الخالی بود. این کار بدست سه نفر، جدا از یکدیگر، صورت گرفت، برترم تامس[6] (bertrəm tāməs) در ۱۹۳۰–۳۱، فیلبی در ۱۹۳۲–۳۳، و و. پ. ثسیجر[7] (tesijər) در ۱۹۴۸–۵۰. تامس از ظفار در ج تا قطر واقع بر کنار خلیج فارس سفر کرد، و اطلاعات گرانبهای مردمشناسی و باستانشناسی و زمینشناسی فراهم آورد. زبان عربی را به خوبی میدانست، وزیر سلطان مسقط بود. با لباس عربی سفر میکرد، ولی خود را با نام عربی پنهان نمیداشت. در نتیجه‌ی مسافرتهای خود یکی از بهترین کتابهای پویشی عربستان را تألیف کرد.

فیلبی، که مدتی در عربستان سعودی زندگی کرده بود، نقشه‌ی چنین سفری را داشت، منتها میخواست از ش به غ برود. از هفوف قسمت شمالی ربع الخالی را درنوردید، ولی به علت ناایمنی نتوانست وارد ظفار شود. وی نیز اطلاعات فراوانی، مورد توجه زمینشناسان و علمای طبیعی، فراهم آورد (← فیلبی، هری سنت جان بریجر).

آخرین سیاحی که از ربع الخالی گذشته ثسیجر است. وی از ظفار به راه افتاد و به قسمت شرقی عمان رفت و از آنجا رو به ج به راه افتاد. با سفر وی آخرین مرحله‌ی بزرگ در پویش عربستان به پایان رسید.

۲۱ـ قرن ۲۰م: جنوب و جنوب غربی. دره‌های حاصلخیز ج و جغ نیز در قرن ۲۰م به وسیله‌ی چندین نفر پوییده شد. اگرچه پیش از ۱۹۱۴ چند تن از یمن دیدن کرده بودند، قسمت اعظم این سرزمین غیر ممکن الوصول بود. در ۱۹۳۷ هیو سکات[8] (hiu skät) از کوهستانهای یمن دیدار کرد تا برای موزه‌ی تاریخ طبیعی انگلستان مجموعه‌ای فراهم آورد. در ۱۹۵۰–۵۲، بنیاد امریکائی مطالعه‌ی انسان به کاوشهای باستان‌شناسی در یمن و مأرب و جاهای دیگر و نیز در حضرموت پرداخت. عده‌ای از سیاحان جدید نیز به پویش و نقشه‌برداری و توصیف حضرموت پرداختند.

۲۲ـ قرن ۲۰م: مکه و مدینه. در قرن ۲۰م دیدارهای تازه‌ای از مکه بتوسط اروپائیان صورت گرفت، از جمله ا. ج. ویول[9] پیش از جنگ I آن جا را دیدار کرد، و گزارشی عالی در باره‌ی مکه و مدینه منتشر نمود، و پس از آن در ۱۹۱۱ به دیدار صنعاء رفت. در ۱۹۲۵ الدن راتر[10] (eldən rātər) به حجاز رفت. وی از ساحل جنوبی به راه افتاد، و به عسیر رفت، و مدت یک سال در آن اطراف به تحقیق پرداخت، و این مقارن با زمانی بود که وهابیان مشغول تثبیت قدرت خویش بودند. علاوه بر گزارش سفر راتر، عده‌ای مسلمان اروپائی‌نژاد که به سفر حج رفته‌اند در نیمه‌ی قرن کتابهائی منتشر کرده‌اند.

۲۳ـ قرن ۲۰م: کارهای اخیر. پس از تثبیت قدرت ابن سعود در عربستان سعودی بعد از جنگ I، وضع این سرزمین ثابت و پایدار شد؛ و پس از جنگ II، سیلی از متخصصین فنی و زمینشناسان و کارشناسان کشاورزی و حشره‌شناسان و علمای اقتصاد از ممالک غربی به عربستان روان شد. شرکت نفت عربی امریکائی (آرامکو) به صورت وسیعی نواحی شرقی و جنوب شرقی عربستان، مخصوصاً الاحساء را مورد پویش قرار داده است. ک. س. تویچل[11] (twicəl)، معدنشناس امریکائی، در ۱۹۴۲ از طرف دولت امریکا همراه با یک هیئت اعزامی کشاورزی به عربستان رفت، و تحقیقاتی در منابع طبیعی این سرزمین انجام داد که تنها منحصر به حجاز و نجد نبود، بلکه الاحساء و عسیر و یمن را نیز شامل میشد. این گونه کارها دوره‌ی جدیدی در تاریخ پویشهای عربستان آغاز کرده است.

با وارد شدن هواپیما و اتومبیل در پویشهای عربستان، زمان پویشهای سخت و کم‌حاصل گذشته به پایان رسید؛ ولی باید گفت که اکتشاف عربستان کار مردان شجاعی بوده است که تک و تنها و بیوسیله، با هوش و بردباری خود، در محیطی نامساعد به کار برخاسته بوده‌اند.

عربستان، ایالت رومی، در جغرافیای تاریخی، ایالتی از ایالات روم، ممتد از ساحل غربی شبه جزیره‌ی سینا از جانب شمال در امتداد مرز سوریه و فلسطین تا خطی در جنوب دمشق، و از جانب ج‌ش به ساحل شرقی بحر احمر تا مدائن صالح (در حجاز). مشتمل بود بر اراضی کشور سابق نبطیان باضافه‌ی بعضی از شهرهای مجاور آن، از جمله گراسا (← جرش) و فیلادلفیا (← عمان، پایتخت اردن هاشمی). در ۱۰۶ ب‌م، امپراطور ترایانوس کشور نبطیان را رسماً به قلمرو خود ملحق کرد. ایالت رومی عربستان به توسط یک فرماندار اعلی اداره میشد، که بر یک لژیون فرمان میراند. بوسترا (← بصری)، در منتهای شمالی این ایالت، پایتخت و اردوگاه لژیون بود، ولی پایتخت سلطنتی قدیم یعنی پترا، مرکز دینی بشمار میرفت، و امپراطور هادریانوس آن را مادرشهر شناخت. بین سالهای ۱۱۱ و ۱۱۴، جاده‌ای "از مرزهای سوریه تا بحر احمر" ساخته شد، که دمشق را از طریق بصری، جرش، عمان، و پترا به آیلانا (āylānā) (ایله‌ی کنونی) در کنار خلیج عقبه متصل میکرد، و قلعه‌هائی نیز برای جلوگیری از حملات اعراب شرقی ساخته شد. بیشتر کاروان‌های جنوبی و دریائی که بخور و دیگر کالاهای گرانبها را از شرق دور میآوردند از این ایالت میگذشتند، و درآمد گمرکی آن زیاد بود، و همین امر انگیزه‌ی رومیان در الحاق آن به خاک روم بود. شهرهای این ناحیه نیز از این بازرگانی بهره‌ی فراوان بردند، و در قرن ۲م ب‌م بسیار شکوفان شدند، و عظمت آثار برجای‌مانده گواه بر این امر است.

امپراطور دیوکلسین عربستان را به دو ایالت تقسیم کرد یکی ایالت شمالی، که قسمتی از فلسطین را نیز بدان ملحق ساخت؛ و دیگری ایالت جنوبی ـ که بصری و پترا پایتخت آنها بودند. قسطنطین کبیر قسمت جنوبی را به فلسطین ضمیمه کرد، ولی در ۳۵۷–۳۵۸ از آن جدا شد. کلیساها نشان میدهد که در قرون ۵م و ۶م شهرهای ایالات بسیار آباد بوده، و پس از مسخر شدن بدست اعراب در ۶۳۲–۶۳۶ به حالت انحطاط افتاده است.

عربستان، دریای یا بحر العرب (bahro l.ʿarab)، باستانی (نیز) **ماره اروترایوم**[12] (märe erutrā-yum)، قسمت لغ اقیانوس هند، که از ش به هند، از ل به پاکستان غربی و ایران جنوبی، و از غ به عربستان (جزیرة العرب) و برآمدگی شرقی افریقا محدود است. دو شاخه‌ی عمده دارد؛ یکی خلیج عدن، که آن را از طریق باب المندب به بحر احمر متصل میکند؛ و دیگر بحر عمان، که از طریق تنگه‌ی هرمز آن را به خلیج فارس مرتبط میسازد. این دریا، که مدتهای دراز از مراکز کشتیرانی ساحلی بوده، جزئی از شاهراه میان اروپا و هندوستان را تشکیل میدهد.

قسمت عمده‌ی دریای عربستان عمیق است (عمقش از ۲٬۹۰۰ متر زیادتر است)، و در قسمت مرکزی آن جزیره‌ای دیده نمیشود. آبهای عمیق جز در لش‌نزدیک دهانه‌ی سند، کاچه، شبه جزیره‌ی کاتهیاوار، و خلیج کمبایه‌تا سواحل ممتد است. در چ‌ش، رشته‌جبال مالدیو در طول بیش از ۱٬۶۰۰ کم از ل به ج ممتد است، و قسمت‌های برجسته‌ی از آب آن جزایر مالدیو و لاکادیو را تشکیل میدهد، که عمدةً مرجانی هستند. در غ این دریا، برآمدگی شرقی افریقا به دماغه‌ی گواردافوئی ختم میشود، که در ح ۲۴۰کیلومتری ش آن جزیره‌ی مرتفع سقطری (متعلق به انگلستان) واقع است. از این جزیره به طرف چ‌ش، رشته‌جبال زیردریائی کارلسبرگ[13] (kārlsberg) واقع است که بلندی آب بر روی آنها ح ۲٬۷۰۰ متر است، ولی در دو کناره‌ی آن بلندی آب از ۳٬۸۰۰ متر تجاوز میکند. مرز مشخصی برای جدا کردن دریای عربستان از قسمت اصلی اقیانوس هند وجود ندارد، ولی میتوان این رشته‌جبال را چنین مرزی شمرد. دریای عربستان در عرضهای جغرافیائی بادهای بسامان واقع است.

عربستان بیابانی یا **آرابیا دسرتا:** ← عربستان،

---

(۱)Leachman (۲)Shakespear (۳)Carruthers (۴)Holt (۵)Dickson (۶)Thomas (۷)Thesiger
(۸)Scott (۹)Wavell (۱۰)Rutter (۱۱)Twitchell (۱۲)Mare Erythraeum (۱۳)Carlsbe g

بند ۱۵.

عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی یا تحت الحمایه‌ی عدن (adan)، تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیا، بر کرانه‌ی جنوبی شبه جزیره‌ی عربستان، که از غ به یمن، از ل به عربستان سعودی، از ش به مسقط و عمان، و از ج به خلیج عدن محدود است. این سرزمین در ۱۹۳۷ تحت‌الحمایه‌ی عدن نامیده شد، و در ۱۹۶۳ نامش به تحت الحمایه‌ی عربستان جنوبی تبدیل گردید، و با تأسیس جمهوری خلق یمن جنوبی در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ (۹ آذر ۱۳۴۶) جزء این جمهوری گردید. وسعت آن به انضمام جزیره‌ی سقطری ح ۲۹۰٬۰۰۰ کمم است، و جمعیت آن در ۱۹۶۵ ح ۶۸۰٬۰۰۰ تن بوده است.

تقریباً همه‌ی سکنه‌ی عربستان جنوبی عرب و سنی هستند. مهریها به زبانی سامی و غیر عربی تکلم میکنند، و به همین جهت، از جنبه‌ی نژادی، آنان را عرب نمیشمارند. بر طبق تخمینی که در سال ۱۹۴۶ کرده‌اند، ۷۰٪ ساکنین عدن و تحت‌الحمایگی عدن افراد قبایل و همه مسلح، و ۳۰٪ شهرنشین بوده‌اند.

سازمان اجتماعی تابع شرایط صحرانشینی و دین اسلام است. اولاد پیغمبر (بیشتر سادات حسینی) از لحاظ مقام اجتماعی در درجه‌ی اول قرار دارند. افراد قبایل عامل مهمی در اجتماع بشمار میروند، چه همه مسلحند و اکثریت دارند. شهرنشینان همه غیر مسلحند. شهرنشینی واقعی تنها مخصوص شهرهائی مانند لحج و مکلا است، که وضع اجتماعی آنها کمی به عدن شباهت دارد.

I ـ تقسیمات. تحت الحمایه‌ی عدن مشتمل بر چندین سلطنت یا کشور سلطنتی، امیرنشین، و شیخ‌نشین میباشد، که هر یک به نام قبیله‌ای که بر آن حاکم است معروف میباشد. تحت الحمایه‌ی عدن به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم میشد.

تحت الحمایه‌ی عدن غربی بر طبق سازمان سال ۱۹۵۵ به "ولایات نُهگانه" تقسیم میشد، ولی بعدها سازمان آن تغییر یافت. مهمترین قسمت آن که در طی تاریخ سازمانی کشورمانند یافته است سلطنت عبدلی لحج است. بعضی از قسمتهای دیگر آن عبارتند از سلطنت فضلی، که مرکزش آبادی ساحلی شقره (šoqra) است، امیرنشین عامری، که مرکزش آبادی ضالع است، سلطنتهای یافعی علیا، یافعی سفلی، عولقی علیا (-ălaqi)، عولقی سفلی، حوشبی (hăšabi)، و عوذلی (ăzali)، و شیخ‌نشین عقربی.

تحت الحمایه‌ی عدن شرقی مشتمل است بر سلطنت شِحر و مکلا و سلطنت کثیری، در حضرموت؛ سلطنتهای واحدی بَلحاف و بِئر علی؛ و سلطنت مهری قِشن و سقطری (نیز ← مهره).

II ـ اوضاع طبیعی. عربستان جنوبی از شیخ سعید (واقع بر مرز بین آن و یمن) تا حدود ۱٬۱۹۰ کم به طرف ش تا رأس [= دماغه‌ی] علی (بر مرز آن با عمان) ممتد است. پهنای باریکه‌ی ساحلی آن از ۶٫۴ کم تا ۶۴ کم تغییر میکند. بعضی از قسمتهای آن حاصلخیز است، ولی بیشتر آن ریگ و گدازه است. در آن سوی این دشت در طرف غ رشته‌کوههائی است که از ۳۰۰ تا ۶۰۰ متر ارتفاع دارد، و این کوهها به فلاتی به ارتفاع ۱٬۵۰۰ تا ۲٬۴۰۰ متر متصل میشود. این فلات در جانب غربی به مرتفعات یمن میپیوندد، و در طرف شرق فرو می‌افتد و به ریگزار ربع الخالی متصل میشود. در طرف شرق، سیمای برجسته فلات پهناور حضرموت است که ارتفاعش از ۹۰۰ تا ۱٬۸۰۰ متر میباشد، و آن نیز رفته رفته فرو می‌افتد، و به ربع الخالی میپیوندد. رشته‌کوههای غربی و فلات شرقی با وادیهائی بریده شده است که سیلابهای یمن در آنها جاری میشود و کشاورزی را تا حدی مقدور میسازد.

فصل گرما از اردیبهشت تا شهریور و مقارن با زمان بادهای موسمی جغ است؛ فصل خنکی از مهر تا فروردین ماه و مقارن با بادهای موسمی لش است. متوسط باران سالانه در ناحیه‌ی ساحلی ح ۲۵ ملم و در داخله کمی از این بیشتر است.

تاریخ

III ـ وجود ابزارهای دستی عصرهای حجر قدیم و حجر جدید در این سرزمین نشانه‌ی آن است که در دوران ماقبل تاریخ مسکون بوده است، ولی تاریخ واقعی از بعد از ۶۰۰۰ ق‌م آغاز میشود، که آخرین عصر یخ عقبنشینی کرده است. شرایط بیابانی، ساکنین این ناحیه را، از هر اصل نژادی، عرب ساخت، و با زندگی بیابانگردی سازگار کرد. زندگی قبیله‌ای تکامل یافت، و بتدریج چهار ناحیه‌ی عمده‌ی سبا، قتبان، مملکت معین، و حضرموت به وجود آمد.

شهرها و نخستین تمدن عربستان در همین ناحیه‌ی جنوبی و در نتیجه‌ی تجارت بخور (که خواستاران فراوان داشت) پیدایش یافت. بخور در حضرموت و نواحی واقع در ش آن بعمل میآید، و مردمی که در کار آن بودند ثروتمند شدند. ولی، هنگامی که رومیان راه تجارت این کالا را به دریا برگرداندند، مردم شهرها فقیر شدند و دوباره به زندگی بیابانی بازگشتند. از آن زمان به بعد، شرایط زندگی قبیله‌ای در عربستان جنوبی ادامه داشته است، اگرچه گاهگاه این قبایل در تحت استیلای سلسله‌هائی قرار میگرفتند که از یمن برمیخاستند.

IV ـ تأسیس تحت الحمایه. تاریخ جدید عربستان جنوبی از ۱۸۳۹ آغاز میشود، و این سالی است که شرکت هند شرقی بریتانیا عدن را اشغال کرد. این امر مایه‌ی ناراحتی فراوان قبایل مجاور شد، ولی عمال سیاسی شرکت و حکومت بمبئی سیاست برقرار کردن روابط حسنه را پیش گرفتند، و در ۱۸۳۹ با شش نفر از رؤسای قبایل قراردادهائی منعقد کردند. در اوایل دهه‌ی ۱۸۸۰–۸۹، دولت بریتانیا و حکومت بریتانیا در هند مقدمات بستن پیمان تحت‌الحمایگی را فراهم آوردند، و در ۱۸۸۶ نخستین پیمان بسته شد. پس از جلب اعتماد قبایل، شماره‌ی قراردادها رو به افزایش نهاد. همه‌ی اراضی تحت الحمایه‌ی بریتانیا در قرارداد ۱۹۱۴ انگلستان و عثمانی به عنوان "منطقه‌ی نفوذ" بریتانیا شناخته شد. بالاخره، در ۱۹۳۷، همه‌ی این سرزمینها به عنوان تحت الحمایه‌ی عدن سازمان یافت، و اداره‌ی آن از حکومت بریتانیا در هند به وزارت مستعمرات بریتانیا منتقل شد.

عدم دخالت در امور داخلی قبایل سیاست مستقری شده بود، و بعد از ۱۹۳۷ نیز ادامه یافت، و هدف آن این بود که تحت الحمایه‌ی عدن حصاری برای محافظت بندر عدن باشد. در ۱۹۳۴، برای نخستین بار با حضرموت تماس مستقیم پیدا شد، و ح ۱٬۴۰۰ قبیله که پیوسته مشغول جنگ و غارت بودند در ۱۹۳۷ به یک پیمان مشترک ترک مخاصمه‌ی جنگ پیوستند. سال بعد تحت الحمایه‌ی عدن از لحاظ اداری به دو تحت الحمایه‌ی عدن شرقی و غربی تقسیم شد. پس از آن، با دو تن از رؤسای قبایل "پیمانهای مستشاری" منعقد گردید، که به موجب آن، آنان قبول کردند که نظریات مشاور بریتانیائی مقیم در تحت الحمایه را بپذیرند. سپس، حکومتی رسمی در تحت الحمایه تأسیس شد، و آن نیز در کارهای داخلی قبیله‌ای (حدود ۲٬۰۰۰ قبیله) و حکام خودمختار بی‌اهمیت دخالتی نمیکرد. در ۱۹۴۴، پیمانهای مستشاری دیگری با شرایط سخت‌تر در تحت الحمایه‌ی غربی منعقد گردید، و در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰–۵۰، رژیم مستحکمتری استقرار پیدا کرد. از "مشورت" اسمی بیش نماند، و عمال بریتانیا غالباً اداره‌ی امور را خود در دست داشتند، و دخالتهای نظامی و هوائی برای مطیع کردن قبایل افزایش یافت.

V ـ فدراسیون عربستان جنوبی. در ژانویه‌ی ۱۹۵۴ به رؤسای قبایل پیشنهاد شد که فدراسیونی تشکیل دهند، ولی آنان روی خوش نشان ندادند. امام یمن "سیاست پیشروی" بریتانیا (در مقابل سیاست سابق "عدم مداخله") را نسبت به حکومتهای تحت الحمایه تجاوز از قرارداد صنعاء (۱۹۳۴) خواند و ـ(به قول مورخین غربی) با تقویت مصر و بعضی از کشورهای کمونیست ـ دست به اقداماتی زد که در واقع حکم اعلان جنگ داشت. در ۱۹۵۸ بعضی از شیوخ قبایل چندان از اوضاع متوحش بودند که به تشکیل فدراسیون رضا دادند. در فوریه‌ی ۱۹۵۹ دولت بریتانیا و فدراسیون عربستان جنوبی پیمانی امضا کردند که در آن وعده داده شده بود که بریتانیا مقدمات استقلال فدراسیون را فراهم آورد. پایتخت جدیدی در مرز عدن به نام اتحاد تأسیس گردید. در پایان سال ۱۹۶۲، پنج شیخ‌نشین دیگر به فدراسیون پیوسته بودند، و در ژانویه‌ی ۱۹۶۳، مستعمره‌ی فرمانگزار عدن نیز به فدراسیون ملحق شد. در سال ۱۹۶۳، حاکم انگلیسی عنوان "مأمور عالیرتبه" یافت، و امور دفاعی و امنیتی و خارجی فدراسیون در اختیار او بود. در ۱۹۶۵ همه‌ی سلاطین و شیوخ، جز چهار نفر (سلاطین شحر و مکلا، کثیری، قشن، و یافعی علیا)، ناگزیر عضو فدراسیون بودند، و جمعاً (به انضمام عدن) ۱۷ کشور در فدراسیون عضویت داشتند. در ژوییه‌ی ۱۹۶۴ دولت بریتانیا اعلام کرد که در ۱۹۶۸ به فدراسیون استقلال خواهد داد. از آن پس یک رشته مشکلات سیاسی و سازمانی پیدا شد. در ۱۹۶۴–۶۶ شماره‌ی تروریستهای یمنی در فدراسیون افزایش یافت.

VI ـ جمهوری خلق یمن جنوبی. فدراسیون عربستان جنوبی تحت نفوذ سلطانها و شیخهای محافظه‌کار محلی بود، و هدف دولت بریتانیا از تأسیس آن این بود که آن را هسته‌ی مرکزی مملکتی تحت نفوذ خود در عربستان جنوبی قرار دهد. در ژانویه‌ی ۱۹۶۳، جبهه‌ی ملی آزادیبخش یا انلف (← عدن، قسمت IV) برای مخالفت با فدراسیون تشکیل یافت. جمهوری متحد عرب هم در انتظار آن بود که پس از خارج شدن بریتانیا

از فدراسیون عربستان جنوبی این کشور را تحت نفوذ خود درآورد. اما، پس از آنکه جمال عبدالناصر دریافت که قحطان محمد شعبی (متوحد ۱۹۲۵، در لحج)، رهبر ائتلف، آلت دست او نخواهد بود اقدام به تأسیس "جبههٔ ملی آزادی‌بخش یمن جنوبی اشغال‌شده" یا "فلوسی" (← عدن، قسمت IV) اقدام نمود. در ژانویهٔ ۱۹۶۶، ناصر رهبران دو جبهه را به قاهره دعوت نمود، و به آنان تکلیف کرد که با یکدیگر همکاری کنند. شعبی نپذیرفت، زیرا هدف وی آن بود که یک جمهوری واحد از سرزمینهای تحت الحمایهٔ بریتانیا و کشور یمن در عربستان جنوبی تشکیل دهد، و حال آنکه عبدالناصر میخواست که یک جمهوری یمن بزرگ که مشتمل بر متصرفات بریتانیا و تحت نفوذ وی باشد تأسیس نماید. بدین جهت، شعبی را در قاهره تحت نظر قرار دادند، و مانع از بازگشتن وی به عربستان جنوبی شدند. عاقبت دو ماه پس از شکست فاحش جمهوری متحد عرب در جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷، شعبی به عربستان جنوبی بازگشت. در نتیجهٔ این شکست، نفوذ جمهوری متحد عرب در یمن از میان رفت، و فلوسی هم خاموش گشت.

دولت بریتانیا هم از اوضاع استفاده کرد، و از فکر فدراسیون منصرف گردید، و با ائتلف که در اکتبر ۱۹۶۷ همهٔ قسمتهای فدراسیون را تحت استیلای خود درآورده بود به مذاکره پرداخت. در نتیجهٔ کنفرانسی (نوامبر ۱۹۶۷) بین یک هیئت نمایندگی بریتانیائی و هیئتی از نمایندگان ائتلف، دولت بریتانیا موافقت کرد که بلافاصله به جمهوری خلق یمن استقلال بدهد. بدین گونه، جمهوری خلق یمن جنوبی در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ از عدن و تحت الحمایهٔ عدن به عنوان کشوری مستقل بوجود آمد، و شعبی اولین رئیس جمهور و نخست‌وزیر آن گردید. پایتخت جمهوری همان شهر سابق الذکر اتحاد است، که نام شَعْب بر آن نهاده‌اند. جمهوری خلق یمن جنوبی در ۱۴ دسامبر سال ۱۹۶۷ به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد. بر اثر فشار نیروهای نظامی، شعبی نفوذ عناصر دست چپی ائتلف را از بین برد (مارس ۱۹۶۸). از آن ببعد، دولت عربستان سعودی از جمهوری یمن جنوبی حمایت میکنند. تغییر سیاسی مذکور سبب شورشهائی در نواحی مختلف جمهوری بوده است.

عربستان جنوبی، فدراسیون (federasione)، اتحادیه‌ای از سلاطین و امرا و شیوخ تحت الحمایهٔ **عربستان جنوبی**، که در ۱۹۵۹ تشکیل گردید، و با تأسیس جمهوری خلق یمن جنوبی در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ از میان رفت. برای تاریخ آن ← عربستان جنوبی، تحت الحمایهٔ.

عربستان سعودی (arabestāne sa'udi)، مملکت سلطنتی (۲٬۲۶۰٬۰۰۰ کمه، جه در ۱۹۶۳ تخمیناً ۶٬۶۰۰٬۰۰۰)، چ‌غ آسیا، در شبه جزیرهٔ عربستان؛ پایتخت آن ریاض. از ل به مملکت اردن هاشمی، عراق، و کویت، از ش به سواحل متصالح، قطر، و خلیج فارس، از ج به یمن و جمهوری خلق یمن جنوبی (← عربستان جنوبی، تحت الحمایهٔ، قسمت VI)، و از غ به بحر احمر محدود است.

تقریباً ۴/۵ شبه جزیرهٔ عربستان جزء مملکت عربستان سعودی است. این کشور همهٔ نیمهٔ شمالی شبه جزیره را ـجز کویت، قطر، و قسمتی از عمان ـفرا گرفته است، و بعلاوه، مشتمل بر قسمتی از نیمهٔ جنوبی نیز هست. عربستان سعودی از بحر احمر در غ تا خلیج فارس در ش ممتد است، و مشتمل بر نواحی پهناور حجاز، عسیر، نجد، و قسمت اعظم ربع الخالی است.

شهرهای عمدهٔ عربستان سعودی عبارتند از ریاض، مکه، جده، مدینه، هفوف، طائف، اَبها، دمام، قطیف، حایل، عنیزه، ظهران، و راس تنوره.

جغرافیای طبیعی عربستان سعودی

۱ـ اطلاعات مربوط به جغرافیای طبیعی عربستان سعودی در جزء مقالهٔ عربستان (قسمت I، بندهای ۱ـ۵) آمده است. سپر عربی قدیمی (← عربستان، بند ۱) از خلیج عقبه تا نقطه‌ای در ح ۲۰۰کیلومتری غ ریاض به صورت برآمدگی منحنیی ممتد است، و از آنجا به عقب مینشیند، و به قسمت جنوبی بحر احمر میرسد. در این سپر، چندین آتشفشان خاموش وجود دارد، که اطراف آنها را بسترهائی از گدازه‌های آتشفشانی احاطه کرده است. در ناحیهٔ جدیدتر تهنشستی میدانهای نفتی پرمایه پیدا شده است. طول خط ساحلی عربستان سعودی در خلیج عقبه و بحر احمر بیش از ۱٬۷۰۰ کم است، کرانه‌های خلیج فارس، با اینکه طولشان معین نشده، تا حدی کوتاهترند. در هیچ یک از این کرانه‌ها بندرگاه طبیعی عمیق وجود ندارد. جزایر و جزایر مرجانی در بحر احمر، مخصوصاً در ناحیهٔ فرسان فراوان است (← عربستان، بند ۳). بلندترین کوه عربستان سعودی در عسیر است (← عربستان، بند ۳). کوه طبیق بر مرز نامشخص میان عربستان سعودی و اردن هاشمی است. در چ‌ش ناحیهٔ جبل شمر برجستگیهائی به موازات سپرَ عربستان موجود است، که مهمترین آنها کوه طویق میباشد، که امتداد آن از ل به ش است، و ح ۱٬۰۰۰ کم طول دارد.

دشتهای واقع بر کرانهٔ بحر احمر (← تهامه) باریک است، ولی دشتهای مرکزی و شرقی گاه پهنه‌های عظیمی را فرا میگیرد. در ل، بادیة الشام وارد خاک عربستان سعودی میشود. بزرگترین بیابانهای شنی در ش سپر عربی واقعند، و عبارتند از نفود بزرگ در ل و ربع الخالی در چ، که کمربند شنی دهناء آن دو را به یکدیگر متصل میکند. نیز ← عربستان، بندهای ۲ و ۴.

کوهستانهای عسیر تنها ناحیه‌ای از عربستان سعودی است که باران کافی دارد. عملا باقی کشور، جز واحه‌های پراکنده‌ای که با آبهای زیرزمینی و چشمه‌ها و سیلابها سیراب میشود، بیابان است. زمستانها سرد است، و روزهای بهار و پاییز غالباً مطبوع است، ولی خوشی هوا غالباً با طوفانها و گردبادهای شن و غبار قطع میشود. گرمای سوزان تابستان در نواحی ساحلی، به علت رطوبت فراوان، مایهٔ ناراحتی بسیار است. نیز ← عربستان، بند ۵.

تاریخ

۲ـ تاریخ عربستان سعودی و پیدایش آن همان تاریخ سلسلهٔ آل سعود است (نیز ← عربستان، بند ۱۴)، ولی آغاز تاریخ مملکت سعودی را باید سال ۱۹۳۲ (۱۳۵۱ ه‍ق) دانست، که عبدالعزیز III ابن سعود، پس از فتح حجاز، سرزمینهای سلسله‌های کوچک در عسیر و تهامه را تصرف کرد، و عنوان سلطان عربستان سعودی یافت.

تا ۱۹۲۶ که ابن سعود بالاخره قدرت خود را بر سراسر عربستان داخلی گسترش داد، این سرزمین، به علت فقر و حالت بیابانی و اجتناب از بیگانگان به مقتضای تعصب دینی، از باقی نقاط عالم مجزا بود. تنها ممالک خارجیی که ابن سعود با آنها روابطی داشت، ترکیه و بریتانیا بود. تسخیر حجاز عبدالعزیز را با دولتهای دیگر مواجه ساخت، و اوضاع و احوال تازه او را ناچار از آن کرد که در وضع خود تجدید نظر کند. روسیهٔ شوروی نخستین کشوری بود که عربستان سعودی را به رسمیت شناخت. انگلستان و فرانسه نیز کمی بعد آن را به رسمیت شناختند. عبدالعزیز ابن سعود از آغاز کار متوجه شد که پیشرفت و ثبات رژیم او، مخصوصاً از لحاظ فنی و اقتصادی، باید متکی بر همکاری با مغربزمین باشد. به همین جهت، وضع خود را تغییر داد، و نزدیکی او با بیگانگان غیر مسلمان مایهٔ تعجب اطرافیان او شد. روحانیون و متعصبین کشور و پیروان "برادری وهابی"، با آنکه با سلاح آتشین غربی آشنایی داشتند، در پذیرفتن مظاهر دیگر تمدن از قبیل اتومبیل، هواپیما، تلفن، و بیسیم مقاومت نشان میدادند؛ ابن سعود به لطایف الحیل دشمنان خود را خلع سلاح کرد. پس از آن، همّ خویش را مصروف پیشرفت مملکت خود کرد، و به طرح‌ریزی سیاست خارجی پرداخت. بیش از هر چیز در پند استقلال کامل مملکت و استیلای تام مقررات اسلام در آن بود. حاضر به همکاری با همهٔ ملل گردید، و به پذیرفتن عادات و آدابی که در حجاز، بسبب ارتباط آن با خارج، ریشه دوانیده بود رضا داد. حرمت تنباکو و توتون، که از سنتهای وهابی بود، بدست فراموشی سپرده شد. رادیو رفته رفته به پخش موسیقی پرداخت. امنیت سفر هوائی کم کم این اندیشه را که خدا به چنین سفری برای انسان راضی نیست از میان برد. بدین گونه، خشکیها و تعصبات مذهب وهابی به تدریج رو به ملایمت رفت.

از طرف دیگر، ابن سعود به سختی از هر نوع مداخلهٔ خارجی در کارهای مملکت خویش جلوگیری میکرد. از مداخلهٔ اروپائیان در کارهای شریعت اسلامی، از قبیل حد زدن و برده‌داری، جلوگیری نمود، و درخواستهای مربوط به ساختن کلیساها و سایر امکنهٔ عبادت غیر اسلامی را رد میکرد.

در موضوع روابط خارجی، دولت عربستان از تاریخ استقرار آن در ۱۹۳۲ به عنوان یک کشور مستقل مورد شناسائی کامل بین‌المللی واقع شد. جنگ ۱۹۳۴ با یمن با پیمان طائف به پایان رسید، و مرزهای مورد نزاع تثبیت شد. اما مسئلهٔ تثبیت مرزها از مسائل مورد ابتلای عربستان سعودی بود.

در جنگ II، ابن سعود، با آنکه طرفدار مغرب‌زمین بود، بیطرفی خود را اعلام کرد. در ۱۹۴۵، تا حدی از روی بیمیلی، به آلمان اعلان جنگ داد، و این خود وسیله‌ای آن شد که بتواند به عنوان عضو مؤسس وارد سازمان ملل شود. و نیز، پس از کمی تردید، به اتحادیهٔ عرب پیوست، ولی در آن نقش برجسته‌ای ایفا نکرد. عامل دینی و محافظه‌کاری موجود در حیات عربستان سعودی

مانع از آن بود که عربستان با سایر ممالک عرب، که از تمدن غربی تقلید میکردند، یگانگی پیدا کند. اما، ثروت ناگهانی که پس از جنگ II از راه نفت فراهم شد معیارهای اخلاقی را سخت تحت تأثیر قرار داد. خود عربستان سعودی از عهده‌ی استخراج نفت برنمیآمد، و به همین جهت سیلی از کارگران و کارکنان از کشورهای دیگر به این سرزمین سرازیر شد، و در طرز فکر و رفتار مردم سعودی سخت تأثیر کرد، و اختلال معیارهای ناشی از سنتهای قدیم در دستگاه دولت نیز انعکاس یافت.

ابن سعود، که ایجادکننده‌ی مملکت عربستان سعودی بود، با مذهب خشک وهابی نشو و نما یافته بود، و به این ازدیاد ثروت و انحطاط اخلاقی با وحشت مینگریست. وی در سال ۱۹۵۳ به سن ۷۳سالگی درگذشت.

۳- پس از ابن سعود، پسر ارشدش سعود ابن عبدالعزیز به سلطنت نشست، و برادر وی فیصل ولیعهد گردید. این دو برادر به هیچ وجه با یکدیگر شباهت نداشتند. سعود مرد ساده‌ای بود که با اخلاق وهابی پرورده شده بود، و منسوبان فراوان در میان قبایل بدوی داشت. فیصل بیشتر در شهرهای حجاز زیسته و بسیار به خارج سفر کرده بود. سعود در واقع نماینده‌ی رژیم قدیمی بشمار میرفت. کسانی که خواستار تجدد بودند از فیصل پشتیبانی میکردند، و همین فیصل بود که بعدها برده‌فروشی را برانداخت.

در این اثنا ازدیاد پول و ثروت ادامه داشت، و جمعیت شهرها بصورت عجیبی افزایش پیدا میکرد. رنگ این اجتماعات شهری در تحت تأثیر بورژوازی سرزمینهای همسایه بکلی تغییر پیدا کرده بود. مشاهده‌ی راه و رسم زندگی زنانی که از خارج میآمدند با تساهل همراه بود، ولی از آزادی زنان در عربستان خبری نبود. در شهرهای بزرگ، راهها و مدارس و بیمارستانها و کاخها و آپارتمانها و فرودگاهها جانشین کوره‌راهها و خانه‌های گلین شد.

عبدالعزیز ابن سعود تا زمان مرگش کاملا بر سیاست مملکت تسلط داشت. ولی، پس از وی، پیوسته میان فیصل و سعود رقابت مخفی برقرار بود. در سال ۱۹۵۸ سعود ناچار، به موجب فرمانی، قوه‌ی مجریه را به دست فیصل سپرد. بعداً فیصل ناگزیر استعفا کرد، و سعود خود نخست‌وزیری را بر عهده گرفت. در ۱۹۶۲-۶۳ بار دیگر فیصل عهده‌دار قوه‌ی مجریه شد. بالاخره، در ۲ نوامبر ۱۹۶۴ ملک سعود خلع گردید، و فیصل به سلطنت نشست.

در اواخر دهه‌ی ۴۰م قرن حاضر، در نتیجه‌ی احتمال پیدایش نفت در نواحی مرزی بین عربستان سعودی و مسقط و عمان، مسئله‌ی مرزها اهمیت خاص پیدا کرد. در ۱۹۵۲ نیروهای قبیله‌ای عربستان سعودی واحه‌ی بریمی را که انگلستان از آن مسقط و عمان و ابوظبی میدانست و با آنها پیمانهای خاص داشت اشغال کردند. در نتیجه، در ژانویه‌ی ۱۹۵۳، سربازان عمان متصالح، تحت فرماندهی افسران انگلیسی، بریمی را متصرف شدند. در ژوییه‌ی ۱۹۵۴، حکومتهای انگلستان و عربستان سعودی رضا دادند که نزاع به حکمیت واگذار شود. دیوان داوری در ژنو تشکیل شد (سپتامبر ۱۹۵۵)، ولی مذاکرات نیمه‌کاره قطع شد، و نیروهای انگلیسی عمان و مسقط و ابوظبی بار دیگر این واحه را اشغال کردند. در بحران (۱۹۵۶) کانال سوئز، عربستان سعودی با انگلستان قطع رابطه کرد، و این حالت تا ۱۹۶۳ ادامه داشت. در سپتامبر ۱۹۶۱، پس از آنکه عراق ادعای مالکیت کویت را کرد، عربستان سعودی به درخواست امیر آن ناحیه قشونی به آنجا گسیل داشت.

با آنکه امریکائیان چندان رغبتی به دخالت در امور اداری عربستان سعودی نشان نداده‌اند، مؤثرترین قدرت خارجی در این سرزمین به شمار میروند. ملک فیصل در ژوئن ۱۹۶۶ رسماً از کشورهای متحد امریکا دیدن کرد.

در نتیجه‌ی اقتدار جمال عبدالناصر، روابط عربستان سعودی با مصر غالباً دستخوش تزلزل بوده است. در ۱۹۵۸، ناصر ملک سعود را متهم کرد که توطئه‌ی قتل او را چیده است. در ۱۹۶۲ که سپاهیان مصری به یمن اعزام شدند، اختلاف میان مصر و عربستان سعودی حادتر شد. پس از امضای (اوت ۱۹۶۵) پیمانی بین ملک فیصل و جمال عبدالناصر در جده برای آتش‌بس در یمن، بعضی از سپاهیان مصری از یمن بیرون رفتند. ولی سلطنت‌طلبان و جمهوریخواهان یمن نتوانستند در باب پیمان صلح با یکدیگر توافق کنند. مذاکرات دیگری در اوت ۱۹۶۶ میان نمایندگان سعودی و مصر صورت گرفت، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد و سوء تفاهم بحال خود باقی ماند.

در دسامبر ۱۹۶۵ انگلستان حاضر شد که برای عربستان سعودی دستگاه دفاع هوائی فراهم کند. امریکا نیز تعهد کرد که موشکهائی به عربستان سعودی بدهد.

در جنگی که در ۵ ژوئن ۱۹۶۷ میان اسرائیل و دولتهای عرب صورت گرفت، نیروهای سعودی برای مدد رساندن به ارتش اردن به آن سرزمین فرستاده شدند و عربستان سعودی جریان نفت را به انگلستان و امریکا قطع کرد.

دستگاه اداری و اوضاع اجتماعی

۴- در دولت عربستان سعودی شاه قدرت مطلقه دارد، و تنها قوانین شریعت اسلام، قوانین قبیله‌ای، و قوانین عرفی قدرت او را محدود میکند. شورائی از وزیران و شورائی از علمای دینی نیز هست. مردم به پادشاه دسترسی دارند، و وی شکایات ایشان را شخصاً گوش میدهد. در ۱۹۳۲ در نظر گرفته شد که در سراسر مملکت یک قانون اساسی اجرا شود، ولی این نقشه هنوز عملی نشده است.

عربستان سعودی از لحاظ اداری به چندین ایالت تقسیم میشود: حجاز، نجد، احساء (ایالت شرقی)، ناحیه‌ی مرزی شمالی، و عسیر.

۵- اکثریت غالب مردم عربستان سعودی مسلمانان سنی‌مذهب متکلم به زبان عربی هستند، و در این کشور اقلیت زبانی یا دینی تقریباً وجود ندارد، اگرچه در بعضی واحه‌ها در الاحساء شیعیان اکثریت دارند. نیروی مذهبی غالب آیین وهابی است (← وهابیه). در باب بدویان و مردم عربستان ← عربستان، بند ۸. در گذشته طبقه‌ی صنعتگر در عربستان وجود نداشته است، اما حد ۱۷٬۰۰۰ (در ۱۹۵۰) مستخدم شرکت نفت آرامکو هسته‌ای برای پیدایش چنین طبقه‌ای میباشد. در عربستان سعودی زنان خانه‌نشین هستند، و نقشی در کارهای خارج ندارند.

کمی آب در بسیاری از نقاط کشور سبب اختلال امور بهداشتی است. بدی تغذیه مشکل دیگری است، و سبب بیماریهای نرمی استخوان، اسقربوط، و کمخونی است. تراخم، مالاریا، سل، و بیماری‌های زهروی و انگلی فراوان است. زیارت سالانه‌ی حج، با اینکه قرنطینه‌هائی (مخصوصاً در جده) از طرف دولت دایر شده است، حل مسائل بهداشتی را دشوارتر میکند.

برده‌داری در ۱۹۶۲ در عربستان سعودی ملغی شد.

تعلیمات ابتدائی عمومی و مجانی است. در ۱۹۵۹ تأسیس مدارس دولتی دخترانه به موجب فرمان سلطنتی مجاز گردید. دانشگاه ملک سعود در ۱۹۵۷ در ریاض و دانشگاه اسلامی مدینه در ۱۹۶۰ تأسیس گردید. یک انستیتوی تکنولوژی در ریاض و یک انستیتوی نفتی در دمام وجود دارد.

نیروهای مسلح عربستان سعودی عبارتست از سپاه منظم (حد ۱۵٬۰۰۰ نفر) و گارد ملی معروف به سپاه سفید (مجموعه‌ای از سربازان داوطلب قبیله‌ای). آکادمی نظامی ملک عبدالعزیز در ریاض برای تربیت افسران ارتش است. دولت امریکا تربیت اعراب سعودی را در پایگاه ظهران بر عهده دارد، و نیز هیئتی برای تربیت نظامی نیروی هوائی از امریکا به عربستان سعودی آمده است.

اقتصاد

۶- برای اطلاع عمومی از وضع اقتصادی شبه جزیره‌ی عربستان ← عربستان، بند ۹. مملکت عربستان سعودی وارث اقتصاد ساده و قبیله‌ای شبه جزیره‌ی عربستان است. بسیاری از مردم صحرا-نشینند، و به پروردن شتر و گوسفند و بز میپردازند. فراورده‌های کشاورزی ناچیز و مخصوص محلهای خاص است، ولی در این اواخر پیشرفتهائی در آن حاصل شده است. کمی آب و باران یکی از مشکلات دایمی است؛ در واحه‌ها کمی غلات بدست میآید؛ در جاهائی سدهائی بسته‌اند تا از سیلها جلوگیری کند و به آبیاری مدد برساند. در صید ماهی از خلیج فارس و بحر احمر از وسایل جدید استفاده میشود. محصولاتی که در خود کشور فراهم میشود برای رفع حوائج آن کافی نیست، و برنج، آرد، شکر، چای، و کالاهای دیگر از خارج وارد میشود. صادراتی که پیش از پیدا شدن نفت جوابگوی واردات بوده عبارت است از پوست و چرم خام و پشم، خرما، اسب، شتر، و مروارید، ولی تقاضای این قبیل کالاها اکنون بسیار کاهش یافته است.

پیش از بهره‌برداری از منابع نفت، درآمد عربستان سعودی منحصر به عواید حج و گمرک و مالیاتی بود که از غلات و مواشی میگرفت، و سالانه به بیش از ۶۰ میلیون ریال سعودی نمیرسید، ولی در ۱۹۶۵ درآمد دولت به ۳٬۱۰۰ میلیون ریال سعودی بالغ بود که بیشتر آن به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم از عواید نفت بود. در ۱۹۶۰ ریال سعودی از قرار ۴٫۵ ریال به یک دلار امریکائی تثبیت گردید.

۷- اکتشاف نفت اقتصاد عربستان سعودی را بکلی دگرگون کرده است. در ۱۹۳۳ شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا امتیاز عظیمی بدست آورد که پایان آن سال ۱۹۹۹ است، و شرکت نفت آرامکو (ārāmko) [صورت اصلی آن Aramco، مأخوذ از حروف اوایل کلمات Arabian American Oil Company، به معنی شرکت نفت عربی و امریکائی] از اینجا بوجود آمد. اگرچه نفت در ۱۹۳۸ کشف شد، تا پایان جنگ II چندان فعالیتی در استخراج آن بعمل نیامد. با اتمام ساختمان پالایشگاه رأس تنوره در ۱۹۴۵، که ظرفیت روزانه‌ی آن بعدها به ۱۸۹٬۰۰۰ چلیک رسید، استخراج توسعه یافت. در ۱۹۵۰ شرکت آرامکو خط لوله‌ای بطول ۱٬۲۱۲ کم از قیسومه (qaysuma) (۴۸۰کیلومتری لغ ظهران) در عربستان سعودی و پس از آن در اردن هاشمی و سوریه تا صیدا در لبنان بکار انداخت. در همین سال، عربستان سعودی و آرامکو موافقتنامه‌ی جدیدی بر اساس اصل تنصیف منافع منعقد کردند، که اولین موافقتنامه‌ی مبتنی بر این اصل در شرق نزدیک بود، و بعدها ممالک دیگر آن را اتخاذ کردند.

در ۱۹۴۹ عربستان سعودی امتیازی به شرکت نفت گتی (geti) برای منطقه‌ی بیطرف بین عربستان سعودی و کویت اعطا کرد. در ۱۹۵۸ امتیاز دیگری به شرکت محدود نفت عربی توکیو اعطا نمود. از ۱۹۵۵ ببعد، از لحاظ تولید نفت خام، فقط کویت در شرق نزدیک و کشمت، ونزوئلا، و تجشم بر عربستان سعودی برتری داشته‌اند. منابع نفتی مسلم عربستان سعودی به ۷۰٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ چلیک تخمین شده است، که قریب ۱۵٪ منابع نفت در جهان است. میدانهای نفتی عربستان سعودی مقادیر عظیم گاز طبیعی دارد. در سال ۱۹۵۱، عایدی نفت کشور بالغ بر ۱۲۵٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار بوده است، و بعلاوه، ح ۱۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار هم به صورت دستمزد و غیره عاید کشور شده است.

در ۱۹۵۴، دولت عربستان سعودی و کشمت و آرامکو اقدام به نقشه‌برداری مفصلی برای تحقیق اساسی در منابع معدنی دیگر عربستان سعودی نمودند. در حجاز شمالی و نجد نهشتهای عظیم آهن وجود دارد. نمک و سنگ گچ بهره‌برداری تجارتی، و سیمان ساخته میشود.

۸- تا زمان پیدایش وسایل حمل و نقل موتوری، نواحی مختلف عربستان، بسبب صعب العبور بودن زمین، از هم مجزا بودند، و شتر یگانه وسیله‌ی ارتباط بود. راه آهن حجاز که در ۱۹۰۸ از دمشق تا مدینه پایان یافت، در جنگ I آسیب دید، و در ۱۹۲۴ متروک شد؛ در این اواخر مشغول تجدید آن شده‌اند. پس از اینکه کشور وحدت یافت، همه‌ی نقاط با یکدیگر ارتباط رادیوئی یافتند. بعد از جنگ II، هواپیما به نقاط مختلف داخلی آمد و شد میکند، و فرودگاههای مختلف عربستان سعودی را به جاهای دیگر جهان میپیوندد. در ۱۹۵۱ خط آهنی بطول ۵۶۰ کم میان ریاض و بندر جدید دمام واقع در کنار خلیج فارس کشیده شد. همچنین، دولت بندر جدیدی بر کنار بحر احمر در جده بنا کرده است، که دروازه‌ی مکه به شمار میرود، و راههای آسفالت‌شده آن را به مکه و مدینه متصل میکنند. شبکه‌های راه درجه‌ی اول دیگری نیز در دست طرحریزی است که راه سراسری جزیرة العرب نیز از جمله‌ی آنها است.

عربستان سعید یا آرابیا فلیکس: ← عربستان، بند ۱۵.

عربستان سنگی یا آرابیا پترایا: ← عربستان، بند ۱۵.

عرب عاربه (arabe ārebe) [=عرب خالص]، در طبقه‌بندی عرب به رأی علمای انساب و راویان اخبار عرب، طبقه‌ای از قوم عرب که عرب خالص محسوبند. ← عرب، قسمت II.

عرب مستعربه (arabe mosta'rebe) [=عرب عربشده]، در طبقه‌بندی قوم عرب به رأی علمای انساب و راویان اخبار عرب، طبقه‌ای از قوم عرب که اصلا عرب نبوده‌اند بلکه، به مناسبت سکونت در عربستان و مجاور بودن با قبایل عرب عاربه (عرب خالص) عرب شده‌اند. ← عرب، قسمت II.

عربه (araba) یا **وادی عربه** (vādi araba)، امتداد جنوبی گسله‌ی اردن، که فرورفتگی عمیق بحر المیت در آن است. اصطلاح عربه، در عهة، اشاره به دره‌ی اردن است. عرض وادی عربه قریب ۵ تا ۸ کم است، و به طول ح ۱۸۰ کم بین انتهای جنوبی بحر المیت و انتهای شمالی خلیج عقبه (شاخه‌ی شرقی بحر احمر) امتداد دارد. در امتداد قسمت عمده‌ای از طول آن محل معادن مس و کوره‌های قدیمی استخراج و ذوب آن دیده میشود، که محتملا در زمان حضرت سلیمان سخت مورد بهره‌برداری بوده است. در وادی عربه نهشتهای فراوان حماتیت وجود دارد.

راه خروج بنی اسرائیل از مصر قسمتی از میان وادی عربه بوده است. بسبب چشمه‌های معدود این وادی، از ایام قدیم (عصر مفرغ) مردمانی در وادی عربه سکنی گزیده بوده‌اند. نزدیک مرکز ساحل شمالی خلیج عقبه، تل الخلیفه واقع است که آن را مطابق بندر و مرکز صنعتی عصیون جابر زمان سلیمان (ایلات کنونی) دانسته‌اند. محل ایله نزدیک طرف شرقی این ساحل است، و دهکده‌ی کنونی عقبه بلافاصله در ش آن، و شهر اسرائیلی کنونی ایلات در طرف غ این ساحل واقع است.

عربی، ادبیات. برای تسهیل ارجاع، مندرجات این مقاله به تفصیل ذیل تقسیم شده است،

کلیات؛
ادبیات دوره‌ی جاهلیت؛
ادبیات صدر اسلام و شعرای مخضرمین؛
ادبیات عرب در دوره‌ی اموی؛
ادبیات عرب در دوره‌ی عباسیان؛
ادبیات عرب از قرن ۵م هق تا انقراض خلافت عباسی؛
ادبیات عرب از قرن ۷م تا قرن ۱۰م هق؛
ادبیات عرب از قرن ۱۰م تا قرن ۱۳م هق (دوره‌ی عثمانی)؛
ادبیات عرب در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م.

کلیات

I - ادبیات زبان عرب، مانند ادبیات اقوام دیگر، شامل شعر و نثر است. قدیمترین شکل نثر ادبی عرب در "سجع" کاهنان دیده میشود. کاهنان عرب، مانند پیشگویان معابد یونان قدیم، از آینده خبر میدادند، و این خبر به شکل سجع بود، یعنی نثری که در فواصل معین کلمات آن دارای قوافی بودند. همچنانکه کاهن از غیب و آینده خبر میداد، "شاعر" نیز، چنانکه از معنی لفظی آن پیداست، نوعی "دانائی" و "آگاهی" داشت که دیگران فاقد آن بودند. شاعر، گرچه از آینده خبر نمیداد، اما، با آگاهی خاصی که داشت، میتوانست سخنانی تلفیق و تنظیم کند که تأثیر بیمانندی در نفوس داشته باشد. بنا بر این، هر قبیله‌ای ناگزیر از شاعری بود که، به هنگام ضرورت، نفوس افراد قبیله را برانگیزد. چون عصبیت قبیله‌ای ضامن اصلی پایداری و بقای اجتماع قبیله‌ای بود، یکی از مواردی که شعر شاعر ضرورت پیدا میکرد در مستحکم ساختن و تهییج این عصبیت بود. اینگونه شعرها اگر برای دفاع از حیثیت قبیله بود فخر و مفاخره و حماسه خوانده میشد، و اگر برای بیان تحقیر قبیله‌ی دیگر و ناچیز شمردن خصائل و صفات آن بود هجا و هجو نامیده میشد. فخر ممکن بود برای نمایاندن فضایل و بزرگیهای شخص گوینده باشد. اگر شعر برای نمایاندن و بیان فضایل رئیس قبیله‌ی شاعر یا رئیس قبیله‌ای که با قبیله‌ی شاعر متفق و همپیمان بود سروده میشد "مدح" خوانده میشد. اگر مقصود بیان فضایل شخصی بود که به تازگی مرده بود، و برای بیان غم و اندوه ناشی از مرگ او سروده میشد، "مرثیه" یا "رثاء" نامیده میشد. علاوه بر این، شعر برای بیان احساسات شخصی، از قبیل عشق، نیز سروده میشد، و این شعر عاشقانه تغزل خوانده میشد. وصف که در میان عرب جاهلی منحصر به وصف بیابانها، شب، و منازل معشوق، و وصف شتر، اسب، آهو، گورخر، و کبوتر، و وصف میدانهای جنگ و دیگر مظاهر زندگی بیابانی و چادرنشینی بود نیز از جمله‌ی موضوعات شعر عرب قدیم بود. شعر عربی دارای وزن و قافیه بود. قدیمترین اوزان شعر عربی را رجز دانسته‌اند که ابتدا در جنگها و مفاخرات بکار میرفت. بحر طویل برای شعر حماسی، بحر وافر برای فخر، بحر رمل برای بیان شادی یا غم، و بحر سریع برای بیان عواطف بود.

II - از لحاظ شکل، معروفترین اشکال شعر قدیم عرب قصیده است. رجزها، که در جنگها خوانده میشد، شامل دو یا چند بیت و دارای چند مطلع بود، ولی قصیده درازتر و دارای مطلع واحد بود؛ و اشعار آن وزن واحد و قافیه‌ای واحد داشت. قصیده بیشتر برای فخر و حماسه یا مدح یا بیان حالات و عواطف درونی سروده میشد، و دارای مقدمه‌ای بود که بیشتر در ذکر منازل معشوق، و به اصطلاح گریه بر "أطلال و دِمَن" [= آثار منازل و ویرانه‌های خانه‌ها] بود. شاعری در سفری به قبیله‌ای برمیخورد که، برای چراگاه موقت، محلی را انتخاب کرده بودند. در آن قبیله، بر طبق سنن عربی، یک شب یا چند شب میهمان میشد، و در ضمن، گاهی با زنی یا دختری آشنا میشد که به او عشق میورزید. پس از آن، شاعر از آن قبیله کوچ میکرد، و پس از مدتی که برای دیدن معشوق و یا کاری دیگر به همان محل میرفت، چراگاه را از چادرهای قبیله خالی مییافت (زیرا افراد قبیله به چراگاه مناسبتری رفته بودند، و یا از دشمن گریخته بودند، و یا به مراتع تابستانی و یا زمستانی نقل مکان کرده

بودند). در اینجا، شاعر به یاد معشوق می‌افتاد، و بر آثار و نشانه‌های چادرهای قبیله‌ی معشوق اشک میریخت، و خاطرات خود را به نظم درمیآورد. این معنی یکی از صفات ممیزه‌ی اوایل قصاید شعر عربی قدیم است. البته، گاهی قصیده با وصف طبیعت و تنزل به معشوق نیز شروع میشد.

از لحاظ زبان و کلمات و معانی نیز، شعر قدیم عرب، چنانکه اشاره رفت، با زندگی عربیّ قدیم‌یعنی زندگی چادرنشینی و بیابانگردی، جنگجوئی و میل به غارت و دزدی، و خصایل عالی، از قبیل شجاعت، مهمان‌نوازی، آزادمنشی، و مناعت نفس‌مناسبت تمام داشت.

III - صفات و خصوصیات مذکور از آن دوره‌ای است که در تاریخ عرب به دوره‌ی **جاهلیت**، یعنی دوره‌ی پیش از اسلام، معروف است. اگر معنی جاهلیت از لحاظ دینی و از نظر فرهنگ و تمدن معنی تحقیرآمیزی برای دوره‌ی پیش از اسلام باشد، از لحاظ "شعر" چنین نیست؛ زیرا، در نظر مورخین ادبیات عرب و ناقدان شعر عربی، دوره‌ی جاهلیت از لحاظ شعر عربی و اصالت الفاظ و کلمات و معانی آن، و از نظر معیارهائی که برای فصاحت و بلاغت ذکر میکنند، از ادوار بعدی برتر است، و علمای صرف و نحو دوره‌های اسلامی، برای اثبات عقاید و نظریات زبانشناسی خود، بیشتر به اشعار شعرای دوره‌ی جاهلی و شعرای دوره‌ی بینابین یعنی دوره‌ی مخضرمین (moxaz-ramin) استناد میکنند.

ادبیات دوره‌ی جاهلیت

IV - با آنکه پیش از اسلام در عربستان شمالی خط و کتابت رواج داشته است، اشعار شعرای دوره‌ی جاهلیت، نه از راه کتب و نوشته‌ها، بلکه از راه روایت شفاهی راویان به دست جمع‌آورندگان اشعار این دوره رسیده است، و به همین جهت است که اختلاف زیادی در روایات این اشعار دیده میشود، زیرا حافظه‌ی قومی، هر چند قوی باشد، باز نمیتواند تمام اشعار و روایات آن قوم را بدون اختلاف و تحریف حفظ کند. قدیمترین مجموعه‌ی اشعار عرب دوره‌ی جاهلیت را **حماد راویه** (۷۵–۱۵۵ یا ۱۵۸ هق) بنام **المعلقات** (← **معلقات**) جمع کرده است. در باره‌ی معلقات گفته‌اند که آن قصاید را، بسبب نفاست و اهمیت آن، بر کعبه آویخته بودند. اگر چنین میبود میبایست آن نوشته‌ها بدست مردم دوره‌ی بعد از اسلام افتاده باشد، و حاجتی به شنیدن آن از دهن راویان نباشد، و در عدد قصاید آن اختلاف نباشد. بهمین جهت است که داستان آویختن این قصاید بر کعبه از زمانهای قدیم مورد تردید بوده است، و ابوجعفر نحّاس نحوی آن را انکار کرده است. بهر حال، در عدد شعرای معلقات اختلاف است، ولی پنج تن از آنان مورد اتفاق است، و آنها عبارتند از **امرؤ القیس، طرفة ابن العبد، زهیر ابن ابی سلمی، لبید ابن ربیعه، و عمرو ابن کلثوم**. قصاید معلقات سخت مورد توجه ادبا و نقادان عرب قرار گرفته و شروح زیادی بر آن نوشته شده و بارها چاپ شده است. مجموعه‌ی مهم دیگر از اشعار شعرای جاهلیت که بدست ما رسیده است مجموعه‌ای است بنام **المفضلیات**، از مفضل ابن محمد ضبی، که شامل ح **۱۲۰** قصیده (بنا به بعضی روایات، کمتر یا بیشتر) از اشعار شعرای جاهلیت است. مجموعه‌ی مهم دیگر از اشعار شعرای جاهلیت و شعرای صدر اسلام، بنام **جمهرة اشعار العرب** (jamharato aš'āre 'l.'arab)، از ابوزید محمد ابن ابی الخطاب قرشی (abu.zeyd, abe 'l.xattābe qoraši) است، که از ادبای قرن ۳م هق بوده است. مجموعه‌های دیگری که بر طبق موضوعات از اشعار شعرای جاهلیت و اوایل اسلام ترتیب داده شده حماسه‌ی ابوتمام و حماسه‌ی بحتری است (← حماسه، بعنوان اسم خاص)، که هر دو از شعرای بزرگ دوره‌ی عباسی بوده‌اند.

بعضی از گردآورندگان اشعار عرب جاهلی و صدر اسلام همّ خود را مصروف جمع‌آوری شعرای یک قبیله کرده‌اند، از این قبیل است **اشعار الهذلیین** (aš'āro 'l.hozaliyyin)، یعنی اشعار شعرای قبیله‌ی هذیل که در کوههای جنوب شرقی مکه مسکن داشتند. دیوان اشعار الهذلیین را سکری در نیمه‌ی ۲م قرن ۳م هق ترتیب داده است. اصمعی، لغوی و ادیب معروف قرون ۲م و ۳م هق، اشعار شش تن از معروفترین شعرای دوره‌ی جاهلیت‌یعنی **نابغه‌ی ذبیانی، عنترة ابن شداد العبسی، طرفة ابن العبد، زهیر ابن ابی سلمی، علقمه، و امرؤ القیس**‌را جمع کرده، و ادیب معروف اندلسی، اعلم شنتمری (a'lame šantamari)، آن را شرح کرده است.

دیگر از شعرای معروف دوره‌ی جاهلیت که بعضی از اشعارشان بجا مانده است عبارتند از دو شاعر راهزن معروف، یکی **تابّط شرا** و دیگر **شنفری**، و شعرای دیگری از قبیل **عروة ابن الورد، ابن حابس** (ebne hābes)، **عبید ابن الابرص، حاتم طائی، و امیة ابن ابی الصلت**، شاعر و حکیم معروف معاصر حضرت محمد ص.

V - در عربستان، یهود و نصاری فراوان بوده‌اند و طبیعی است که از میان ایشان هم شعرائی برخاسته باشند. معروفترین شاعر یهود عربی‌زبان **سموأل ابن عادیاء** است که، بنا به نقل اخباریون عرب، در ۵۶۰ ب‌م (ح ۱۰ سال پیش از تولد محمد ص) وفات یافته است. سموأل در قصر ابلق در تیماء زندگی میکرده است، و وفای بعهد و امانت‌داری او در میان عرب معروف بوده است. معروف‌ترین اشعار او قصیده‌ی لامیه‌ای است که در کتب ادب عربی غالباً نقل میشود. معروفترین شاعر مسیحی عرب پیش از اسلام اهل حیره و از "عِباد" (← **لخمی، ملوک**) بوده است. نام او **عدی ابن زید** است، و داستان دراز او با خسرو پرویز و کشته شدنش در دست نعمان (پادشاه حیره) و کشته شدن نعمان بسبب قتل او، و وقوع جنگ **ذو قار** بسبب همین حادثه در **تاریخ طبری** و اغانی به تفصیل مذکور است. شعر عدی ابن زید از اشعار شعرای بت‌پرست عربستان بجهت مضامین و افکار آن و مخصوصاً وصف شراب و بی‌اعتباری دنیا ممتاز است.

VI - پیش از قرآن، از نثر عرب مقدار ناچیزی بدست ما رسیده است. از جمله، سجعهای کاهنان است، از قبیل سطیح کاهن (satīhe)، زرقاء کاهنه (zarqā'e)، و آیات **مسیلمه‌ی کذاب** (معاصر پیغمبر). در داستانهای قدیم عرب، از قبیل داستان **جذیمة الابرش** با زباء، نیز آثاری از نثر جاهلیت میتوان یافت. مهمتر از همه، امثال عرب قدیم است که به دقت حفظ شده، و بعد بدست جمع‌آورندگان بزرگ مثل صحار عبدی (sohāre abdi)، یونس نحوی، و ابوعبیده معمر ابن المثنی (← **ابو عبیده**)، ابوعبید قاسم ابن سلام (abu.'obayd)، و مفضل ضبی جمع شده و بصورت کتاب درآمده است. مهمترین این کتابهای امثال **کتاب الامثال** ابوعبید، **امثال العرب** ضبی، **جمهرة الامثال** ابوهلال عسکری، **المستقصی** زمخشری، و **مجمع الامثال** میدانی است.

امثال عرب، مانند امثال اغلب اقوام دیگر، بر دو نوع است: یکی امثال مشتمل بر پند و حکمت، از قبیل **آلجار قبلَ الدار** [= همسایه پیش از خانه است] و نظائر آن است، و دیگر امثالی است که در حوادث معینی گفته شده و بعد دهان بدهان گشته است. در این قبیل مثلها، اصل داستان فراموش شده است، و بهمین جهت است که شارحین بعدیِ امثال از خود شروح و داستانهائی برای آن ساخته‌اند، که بیشتر خالی از صحت مینماید. در داستانهای زد و خوردهای قبایل و طوایف عرب با یکدیگر نیز آثاری از نثر جاهلیت دیده میشود، گرچه انشاء و نثر این داستانها از دوره‌های بعد است. مجموعه‌ی این داستانها بنام **ایام العرب** (← عرب، بند ۳) معروف است.

ادبیات صدر اسلام و شعرای مخضرمین

VII - عالیترین اثر ادبی عرب، که نماینده‌ی بالاترین درجه‌ی فصاحت و بلاغت به معیار ادب عربی است، **قرآن** است. بسیاری از علمای لغت و کلام اعجاز قرآن را در فصاحت و بلاغت بینظیر آن میدانند، و بعضی هم اسلوب خاص آن را، که نه نثر کامل و نه شعر است، علت معجز بودن آن شمرده‌اند، و بهمین جهت است که کوچکترین واحد آن را نه شعر و نه نثر، بلکه آیه خوانده‌اند (البته آیه بمعنای دلیل و نشانه است، و محتمل است که بعلت آنکه کلام خداوندی است و نشانه و اثر الاهی در آن است آیه خوانده شده است).

آیاتی که در مکه و در آغاز بعثت نازل شده است، با مقایسه به آیات مدنی، کوتاهتر است، و بیشتر متمایل به سجع است. بهر حال، تأثیر آیات قرآنی در نفوس عرب بسیار عمیق بوده است، و از هنگام نزول ببعد سرمشق فصاحت و حد اعلای بلاغت بشمار رفته است، و کسانی از فصحای عرب که خواسته‌اند از آن تقلید کنند شکست خورده توفیقی نیافته‌اند. بجز قرآن، سخنان حضرت رسول‌که بعدها در مجموعه‌های بزرگ احادیث از قبیل **موطأ، صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد ابن حنبل**، و غیر آن جمع شده است‌نیز از قدیم‌ترین آثار نثر عربی در دوره‌ی اسلامی است، و به معیار نقد ادبی عربی در درجه‌ی بالای فصاحت و بلاغت است. از آثار دیگر نثر عربی از صدر اسلام سخنان صحابه و خطبه‌های خلفای راشدین است که بیشتر در موضوعات دینی و اندرز و گاهی هم در باره‌ی مسائل روز و اخبار و تاریخ است. خطبه‌های علی ع را بعدها در مجموعه‌ای بنام **نهج البلاغه** جمع کرده‌اند. گرچه بعضی از نقادان در انتساب بعضی از این خطبه‌ها به آن حضرت اظهار تردید کرده‌اند، اما بیشتر آن خطبه‌ها و نامه‌ها بدون شک از آن حضرت است، و میتوان آن را از نمونه‌های اصیل نثر عربی صدر اسلام دانست.

VIII - شعرای مخضرم (moxazram) به شعرائی گفته‌اند که قسمتی از دوران جاهلیت و

قسمتی از دوران اسلام را درک کرده‌اند، و بنا بر این، شعر آنها از لحاظ ماده و سبک و معنی همان دنباله‌ی شعر جاهلی است، و اگر معانی تازه‌ای در آن باشد عبارت از اشاره به اسلام و وقایع صدر اسلام، و مدح حضرت رسول و خلفا و رجال صدر اسلام است. از این جمله است اعشی (میمون ابن قیس ابن جندل)، از قبیله‌ی بکر ابن وائل، که به قصیده‌ای حضرت رسول را مدح گفته است؛ لبید ابن ربیعه، که تا زمان معاویه زنده بوده است، و بیشتر اشعار او مربوط به دوره‌ی جاهلیت است؛ ابومحجن ثقفی، که اشعاری در وصف خمر دارد، و داستان او در جنگ قادسیه معروف است؛ عمرو ابن معدی کرب، که اصلش از یمن بوده است، و مردی جنگاور بوده و در زمان خلافت عمر درگذشته است؛ عروة ابن حزام (orvate 'bne hezām) (فد ح ۳۰ هق؛ ← عفراء)، که شاعری عاشق‌پیشه بوده است؛ خنساء، که زنی از قبیله‌ی سلیم بوده، و مراثی او در باره‌ی برادرش صخر از مشهورترین مراثی در شعر عربی است (پسران او در جنگ قادسیه کشته شدند)؛ هطیئه، شاعر هجوگوی معروف، که عمر او را به زندان انداخت؛ حسان، که محمد را مدح و دشمنانش را هجو میکرد، و بجهت مدایحی که از حضرت رسول کرده در اسلام شهرت و محبوبیت یافته‌است، اگرچه شعرش به پایه‌ی شعرای درجه‌ی اول نرسیده است؛ ابن الزبعری، که در جنگ میان کفار با مسلمانان در طرف کفار بوده و اشعار او در واقعه‌ی احد معروف است؛ کعب ابن زهیر، صاحب قصیده‌ی بسیار معروف بانت سعاد (bānat so'ādo) در مدح حضرت رسول؛ و غیره.

IX ـ این نکته هم باید گفته شود که یکی از خدمات بسیار مهم اسلام به زبان و ادبیات عرب رواج خط است. اگرچه خط در میان مردم عربستان شمالی پیش از اسلام رواجی اندک داشته است، اما تأکید و اصرار حضرت محمد در نویساندن آیات قرآن و جهانی شدن دین اسلام (که نتیجه‌ی آن مکاتبات رسمی میان حضرت و خلفای راشدین با رؤسای دول مجاور و عمال و حکام بود) خط را بیش از پیش رواج داد، و این امر به بسط ادبیات عرب کومک فراوان کرد.

ادبیات عرب در دوره‌ی اموی

X ـ دوره‌ی اموی از لحاظ شعر دنباله‌ی دوره‌ی جاهلی است، یعنی تغییر نمایان و چشمگیری که آن را بکلی از عصر جاهلیت ممتاز سازد در آن دیده نمیشود. مضامین تازه‌ای که وارد شعر شده مربوط به اسلام و قرآن و خلافت و امور دینی است، ولی فخر و حماسه و هجو و مدح و رثاء همچنان به شیوه‌ی جاهلیت است، اما در الفاظ خشن و غریب دوره‌ی جاهلی تغییری حاصل شده، و کلمات خوش‌آهنگتر جای آنرا گرفته است. علت آنکه شعر دوره‌ی اموی را دنباله‌ی شعر جاهلی میدانیم بیشتر به سیاست خلفای بنی امیه مربوط میشود. خلفای بنی امیه بیش از آنکه طرفدار اسلام و عقاید نو دینی باشند طرفدار قومیت عربی بودند. تعصبات قبیله‌ای را برای مقاصد سیاسی تشویق میکردند، چنانکه، در عهد آنان، خصومت و رقابت میان قحطان و نزار یا عرب جنوبی و شمالی در سرتاسر مملکت اسلامی شدت یافت. رقابت بنی هاشم با بنی امیه و اختلاف میان علویان و خاندان زبیر و امویان و خوارج بر آن مزید شد، و در شعر که از بزرگترین وسایل تبلیغ بود اثر گذاشت، و بنا بر این، ماده‌ی شعر از فخر و هجو و حماسه تشکیل شد. البته، بر اثر کثرت ثروت و سخاوت بنی امیه در اعطای اموال به شعرا، مدح رونق فراوان یافت، و تحول زندگی از چادرنشینی به شهرنشینی شعر تغزلی را رایجتر ساخت.

از شعرای اوایل دوره‌ی اموی یزید ابن مفرغ حمیری است، که اشعار او در هجو آل زیاد ابن ابیه مشهور است؛ ابوالاسود، از هواداران و شیعیان علی ع، که علم نحو عربی را به او منسوب میدارند؛ و مسکین دارمی، که شعر او در ترغیب معاویه به ولیعهد ساختن یزید مشهور است.

از شعرای غزل‌گوی عاشق‌پیشه‌ی عصر اموی اینها را میتوان نام برد: جمیل ابن معمر عذری (jamile 'bne ma'mare ozri) است، که اشعار او در عشق دختر عم خود بثینه (bosayna) معروف است؛ عمر ابن ابی ربیعه، از بزرگترین شعرای قریش و از اساتید فن تغزل؛ حارث ابن خالد مخزومی؛ عبیدالله ابن قیس الرقیات (obay-dol.lāhe 'bne qayse 'r.roqayyāt)؛ قیس ابن ملوح عامری، از مشهورترین عشاق عرب، و معروف به مجنون لیلی؛ یا مجنون ابن عامر (← مجنون)؛ کثیر ابن عبدالرحمان خزاعی (kosayyere 'bne, xozā'i)، که به جهت عشق و اشعارش در باره‌ی زنی بنام عزه به کثیر عزه معروف شده است؛ ذوالرمه؛ و یزید ابن الطثریه (yazide 'bne 't.tasriyya). از شعرای بسیار معروف دوره‌ی اموی اخطل، جریر، وفرزدق هستند، که هجوهای آنان یکدیگر را بسیار معروف است، و موضوع کتاب مهمی در ادبیات عرب است بنام نقائض جریر و فرزدق.

در میان شعرای اموی شاعرانی دیده میشوند که ایرانی بوده‌اند. از آن جمله است ابوالعباس اعمی (a'mā)، که از آذربایجان بوده است، و زیاد اعجم (a'jam)، که از مردم اصطخر فارس بوده است.

از شعرائی که از آل علی طرفداری میکرده‌اند باید فرزدق را نام برد، که شعر او در وصف علی ابن الحسین ع مشهور است، و کمیت ابن زید اسدی، که قصاید هاشمیات او در طرفداری از علی و خاندان اوست.

از شعرائی که از خاندان زبیر طرفداری می‌کردند باید اسماعیل ابن یسار نسائی را نام برد، که ایرانی و از اهل نسا بود، و بهمین جهت، از شعوبیه بود، و در اشعار خود به ایرانی بودن خود افتخار میکرد.

از شعرائی که از فرقه‌ی خوارج بودند یکی طرماح ابن حکیم است که، با همه‌ی خارجی بودنش، با کمیت که شیعی بود دوستی داشت. و دیگر عمران ابن حطان سدوسی (← صفریه) است.

در دوره‌ی بنی امیه، سه تن از شعرای بزرگ به رجزسرائی معروف بوده‌اند، یعنی قصایدی بلند در بحر رجز میسروده‌اند، و آنان عبارتند از فضل ابن قدامه‌ی عجلی، معروف به ابوالنجم الراجز، عجاج و پسرش رؤبة ابن عجاج.

از خطبای معروف دوره‌ی بنی امیه حجاج ابن یوسف ثقفی، حاکم معروف عراق، است که بعضی خطبه‌های او، و مخصوصاً خطبه‌ای که در ابتدای حکومت خود در کوفه ایراد کرد و مردم با شنیدن آن ترسیدند و رام شدند، سخت معروف است، و نمونه‌ای از بهترین خطبه‌های زبان عربی است. معروفترین منشی دوره‌ی بنی امیه عبدالحمید کاتب است، که دبیر مروان حمار، آخرین خلیفه‌ی اموی، بود و در فن نامه‌نگاری و دبیری در میان عرب ضرب المثل است. استاد او، سالم، کاتب هشام ابن عبدالملک، نیز دبیر مشهوری بوده است، و معروف است که بعضی از رسائل ارسطو را به اسکندر به عربی ترجمه کرده است.

ادبیات عرب در دوره‌ی عباسیان

XI ـ از آغاز خلافت بنی عباس تا قرن ۴م هق

XI-۱ـ نظم. عصر دولت بنی عباس از نظر ادبیات بکلی از عصر بنی امیه ممتاز است. شعر در عصر بنی عباس از بادیه به شهر کشانده شده است، و دیگر در آن خصوصیات و صفات شعر جاهلیت و تعصبات قبیله‌ای دیده نمیشود. رنگ و بوی بیابان و بیابانگردی از شعر رفته، و صفات و خصوصیات تمدن و شهرنشینی جایگزین آن شده است. خلفای بنی عباس و، به پیروی از ایشان، امرای بزرگ و وزرا به شعرا پولها و صله‌های گزاف میبخشند، و شعرا به مدح ایشان میپردازند و در این مدح به مبالغه و غلو میپردازند. خود شعرا هم ثروتمند میشوند، و بجای وصف بادیه و مناظر آن، به وصف شراب و باغ و گل و زیبائیها و تجملات خاص شهرنشینی میپردازند، اصطلاحات کلامی و فلسفی و اداری و سیاسی و علمی در زبان شعری داخل میشود. هجو به خاطر تعصبات قبیله‌ای نیست، بلکه به خاطر دشمنیها و احساسات شخصی است. بعضی از شعرا، غرق در ثروت و خوشگذرانی، پای از دایره‌ی عفت اجتماعی بیرون مینهند، و در شعر خود مطالبی را که مخالف شرم اجتماعی است آزادانه بیان میکنند. در عصر عباسی، برای نخستین بار، عشق به همجنس، که آن را "غزل مذکر" (mozakkar) میگفتند در شعر وارد میشود. در برابر این هتاکی و وقاحت، واکنش دیگری ایجاد میشود، و آن اشعار زهد و پند و حکمت است. در عصر اموی، بیشتر شعرا عرب خالص بودند ولی، در عصر عباسی، بسیاری از شعرای درجه‌ی اول از اقوام غیر عربی و موالی هستند. خلفا شعرا را در دربار خود نگاه میدارند، و از منادمت و نکته‌سنجیها و بذله‌گوئیهای ایشان لذت میبرند. زبان شعر لطیفتر و معانی آن رقیقتر و تخیلات شعرا عالیتر است.

از شعرای درجه‌ی اول عصر اول عباسی بشار ابن برد طخارستانی است، که اصلا ایرانی بوده است، و در اشعار خود به ایرانی بودن خود افتخار میکند. بشار متهم به زندقه (شاید مانوی بودن) بوده است، و در عین حال، زبانی تلخ و تند داشته است، و این دو امر سبب مرگ او شده است. دیگر از شعرای نامدار این دوره سید حمیری است، که شیعه بوده است و قصایدی در مدح علی ع و طعن بر خلفا دارد. دیگر ابودلامه زند ابن الجون (abu.dolāma zande 'bne 'l.jān) (فد ۱۶۰ یا ۱۷۰ هق) است، که مردی شوخ و مسخره و از موالی بوده است. حماد عجرد، یکی دیگر از شعرای

موالی، متهم به زندقه بوده است. دیگر از شعرای بزرگ اوایل بنی عباس مروان ابن ابی حفصه (marvāne 'bne abi hafsa) (۱۰۵–۱۸۲ هق) است، که باز از موالی بوده است، و قصاید او در مدح معن ابن زایده‌ی شیبانی معروف است. از شعرای بسیار مشهور این عهد ابونواس است، که در شعر شیوه‌ی تازه‌ای ابداع کرده، و از پیروان شیوه‌ی جاهلیت انتقاد کرده است. او در اشعار خود مدح شراب و غزل مذکر و دیگر هتاکیها را وارد کرده است، و با اینهمه، شعر او از لحاظ فصاحت و شیوائی در درجه‌ی اول است. ابوالعتاهیه، شاعر بزرگ دیگر این عصر، بر خلاف ابونواس، بیشتر به زهد و اعراض از دنیا مایل بوده و بیشتر اشعارش نیز در همین زمینه است. دعبل خزاعی، از شعرای بزرگ این عصر، از طرفداران قبایل قحطان (یمنی) در برابر نزاریان است، و از هواداران آل علی است. قصاید او در مدح اهل بیت در میان شیعه معروف است. صالح ابن عبدالقدوس، از شعرای معروف این عصر، نیز متهم به مانویت بوده است. یکی از بزرگترین شعرای این عصر ابوتمام است، که اشعارش در مدح معتصم معروف است و کتاب حماسه‌ی او از قدیمترین مجموعه‌های شعر عربی است (← حماسه، بعنوان اسم خاص). از شعرای دیگر میتوان از مسلم ابن ولید معروف به صریع الغوانی، سلم خاسر (salme xāser) (فت ۱۸۶ هق)، و حسین ابن ضحاک نام برد.

قرون سوم و چهارم هق در شعر دنباله‌ی قرن دوم، یعنی اوایل عصر عباسی، است، و خصوصیاتی را که برای آن عصر ذکر کردیم در این دو قرن به نحو بارزتر میتوان دید. بهر حال، در این دو قرن شعرائی به زبان عربی برخاسته‌اند که در ردیف بزرگترین شعرای این زبان محسوب میشوند. از آن جمله است ابوالحسن علی ابن العباس ابن جریج (jorayj)، معروف به ابن الرومی (ebnor-rumi) (۲۲۱–۲۸۳؟ هق)، که چنانکه از نامش پیداست، از اصل یونانی بوده است. دیگر بحتری است، که اصلا از مردم شام بوده و مدتی در بغداد گذرانده است، و خلفای معاصر خود، از جمله متوکل را، مدح گفته است. قصیده‌ی او در وصف مداین و ایوان کسری معروف است. بحتری نیز، مانند ابوتمام، مجموعه‌ای از اشعار شعرای عرب ترتیب داده و به حماسه (← حماسه، به عنوان اسم خاص) موسوم ساخته است. دیگر ابن معتز است، که یک روز در سال ۲۹۶ هق به خلافت رسید، ولی گرفتار و مقتول شد. شعر ابن معتز دارای رنگ و بوی اشرافی است.

در شعر شعرای قرن ۴م هق آثار تفکر فلسفی و علمی دیده میشود، و علاوه بر این، شعرای این قرن به صنایع لفظی و معنوی بیشتر پرداخته‌اند. از بزرگترین شعرای این عصر متنبی است، که مدتی در مصر و شام گذرانده، و بعد به ایران رفته، و عضدالدوله‌ی دیلمی و ابن عمید را مدح گفته است؛ در اشعار متنبی، حکم و امثال فراوان یافت میشود. و دیگر ابوفراس حمدانی، شاعر جنگاور معروف است، که در جنگ با بیزانس اسیر افتاد، و ۴ سال در قسطنطنیه در اسارت بسر برد. دیگر سری رفاء (sariyye raffā') (شاعر موصلی، که شغل رفوگری داشته)؛ کشاجم (که اصلش از هند بوده است)؛ ابن هانی اندلسی (بزرگترین شاعر عربی‌زبان اندلس)؛ ابوالفرج وأواء دمشقی (va'vā'e)؛ مهیار دیلمی (که از مردم دیلم و زرتشتی بوده، و بعد مسلمان شده است)؛ شریف رضی (از بزرگترین شعرای زبان عرب و بزرگترین شاعر خاندان علوی)؛ ابوالعلاء معری (شاعر نابینا و متفکر و فیلسوف معروف)؛ و ابن الحجاج (ebno 'l.haj-jāj) (شاعر شوخ و بذله‌گو و هتاک، که مذهب شیعه داشته و مدتی در بغداد محتسب بوده است) را میتوان نام برد.

علاوه بر بغداد و دمشق و مصر و اندلس، در قرن ۴م هق ایران هم از مراکز ادب عربی بوده است، زیرا عضدالدوله‌ی دیلمی و وزیر او ابن عمید، و وزیر فخرالدوله‌ی دیلمی صاحب ابن عباد معروف از عربی‌مآبان و عربی‌دوستان معروف بوده‌اند، و خود به عربی شعر میسروده‌اند، و بهمین جهت، دربار دیلمیان در ری از مراکز شعرای عربی‌زبان شده است (برای تفصیل باید به کتاب یتیمة الدهر ثعالبی مراجعه کرد).

۲-XI- نثر، در عصر عباسی، نثر بیشتر از نظم رشد و تحول پیدا کرد، زیرا، در این عصر، در همه‌ی زمینه‌های علم بشر آن روز کتاب به زبان عربی نوشته شد. ابتدا کتب علمی و فلسفی و کتب اخبار و حکایات از زبانهای یونانی و سریانی و فارسی به عربی ترجمه شد، و مترجمین زبان عربی را با وضع لغات فلسفی و علمی و ادبی بسیار غنی ساختند؛ و بعد، خود مسلمانان ـ از ایرانیان و عرب، و ساکنین مصر، سوریه، و عراق ـ به تألیف کتب در زمینه‌های علم و فلسفه به زبان عربی پرداختند. بعلت کمی فرصت، در اینجا از آثار علمی و فلسفی نمیتوانیم سخن بگوئیم، و فقط از کسانی که در سه قرن نخست خلافت عباسی در زمینه‌ی ادب محض شهرت یافته و نامور گردیده‌اند به اختصار سخن میگوئیم. اولین نویسنده‌ی بزرگ به زبان عربی یک نفر ایرانی به نام عبدالله ابن مقفع است، که کتب زیادی از پهلوی ساسانی به عربی ترجمه کرده، و مشهورترین آن کلیله و دمنه است، که از آثار برجسته و ارزنده‌ی زبان عربی است. دیگر سهل ابن هارون دستمیسانی است، که او هم ایرانی بوده، و در خدمت مأمون در بیت الحکمه کار میکرده است. دیگر ابوعثمان جاحظ است، که شاید او را بزرگترین نویسنده‌ی زبان عربی بدانیم. دیگر ابن عبد ربه اندلسی، صاحب کتاب معروف العقد الفرید است. دیگر ابوالعلاء معری صاحب رسالة الغفران است، که رساله‌ای است نظیر کمدی الاهی دانته. دیگر ابن عمید وزیر نامدار رکن‌الدوله‌ی دیلمی و صاحب منشآت معروف است، و دیگر ← ابواسحاق صابی، از بزرگترین منشیان زبان عربی و کاتب عزالدوله‌ی بختیار است. دیگر ابوبکر خوارزمی است، که منشآتش معروف است. دیگر بدیع‌الزمان همدانی است، که راه تازه‌ای در نثر عربی آورده و سبک معروف به مقامات را، که گویا پیش از او هم کسانی در آن سبک کار کرده‌اند، به بالاترین درجه برده است. دیگر صاحب ابن عباد وزیر دانشمند عربی‌مآب فخر الدوله‌ی دیلمی؛ ابومنصور ثعالبی نیشابوری، صاحب کتاب معروف یتیمة الدهر در شرح حال شعرای عصر خود؛ ابوالفرج اصفهانی، صاحب کتاب بسیار معروف اغانی در شرح حال و اشعار شعرای بزرگ عرب؛ و ابن رشیق قیروانی، از ادبای المغرب و صاحب کتاب العمده در نقد الشعر است.

ادبیات عرب از قرن ۵م هـ ق تا انقراض خلافت عباسی

XII – در این دوره، ادبیات عرب، چه در نثر و چه در نظم، شکوه و رونق گذشته‌ی خود را بتدریج از دست داد. توجه به صنایع لفظی و سجع بیشتر شد. منشآت دبیران و حتی مؤلفان، و مخصوصاً مؤلفین کتب تاریخ مانند عمادالدین محمد اصفهانی و نسوی منشی، به تکلف گرایید. در اندلس در شعر تحولی ایجاد شد، و انواع تازه‌ای از قبیل موشح و زجل (zajal) (مشهورترین نوع شعر عامیانه‌ی عربی) پیدایش یافت. شعرائی پیدا شدند که اشعارشان منحصراً در تصوف و عرفان بود.

از شعرای نامدار این عصر میتوان اشخاص ذیل را نام برد: ابوبکر ارجانی (arrajāni)؛ ابوالمظفر ابیوردی (abivardi)؛ ابواسحاق غزی (qazzi)؛ ابن الهباریه (ebno 'l.habbāriyya)، صاحب ارجوزه‌های معروف؛ طغرائی، صاحب قصیده‌ی معروف لامیة العجم؛ و ابوالحسن باخرزی، صاحب کتاب دمیة القصر؛ سبط التعاویذی (sebto 't.ta'ā-vizi)؛ ابن سناءالملک، صاحب موشحات معروف؛ ابن فارض، صاحب قصاید و اشعار صوفیانه‌ی مشهور، که یکی از آنها را عبدالرحمان جامی به شعر فارسی ترجمه کرده است؛ و ابن قُزمان اندلسی، که در سرودن زجل متبحر بوده است.

از اساتید نثر این دور میتوان از بزرگان ذیل نام برد: حریری، صاحب مقامات مشهور؛ قاضی فاضل، وزیر صلاح‌الدین ایوبی، که منشآت او معروف است؛ ابن زیدون؛ نشوان ابن سعید حمیری؛ عمادالدین محمد اصفهانی؛ نسوی خرندزی (xaran-dezi)؛ ابوالفرج ابن الجوزی؛ امام غزالی، که نثر عربی و فارسی او هر دو بسیار شیواست؛ و محیی الدین ابن العربی، صاحب تصنیفات مشهور در عرفان و تصوف.

ادبیات عرب از قرن ۷م تا قرن ۱۰م هـ ق

XIII – با حمله‌ی مغول به بلاد اسلام، مراکز ادبیات عرب از شرق به غرب منتقل گردید، و قاهره و دمشق و حلب جای بغداد و ری و نیشابور را گرفت، ولی شعر و نثر عربی بطور کلی باز بیشتر از پیش روی به انحطاط نهاد. در این دوره، دیگر از شعرای درجه‌ی اول دوره‌های گذشته خبری نیست. در شعر سبکها و طریقه‌های جدیدی بنام عروض البلد (aruzo 'l.balad)، موالیا، و شعر بدوی (badavi) پیدا شد، که در آنها الفاظ عامیانه بکار میرفت. نثر بیشتر به تکلف و سجع‌پردازی گرایید.

از شعرای بزرگ این عصر اینان را میتوان نام برد: بوصیری، که قصیده‌ی برده‌ی او در مدح حضرت رسول بسیار مشهور است؛ ابن دانیال موصلی؛ ابن نَباته‌ی مصری؛ ابن مَکانِس وزیر؛ و ابن حجة حموی (ebne hejjate hamavi)؛ و صفی‌الدین حلی، که علاوه بر چند دیوان شعر، دیوانی هم در اشعار مخصوص این عصر از قبیل زَجَل و موالیا دارد.

از ادبا و مؤلفین معروف این عصر میتوان اشخاص ذیل را نام برد: جمال‌الدین وطواط؛ قلقشندی، صاحب صبح الاعشی؛ ابشیهی، صاحب المستطرف؛ ابن مالکه، صاحب الفیه‌ی ابن مالک مشهور در

نحو؛ ابن منظور، صاحب لغت مشهور لسان العرب؛ ابن هشام مصری نحوی، صاحب کتاب مغنی در نحو؛ فیروزآبادی، صاحب کتاب قاموس اللغه (← قاموس)؛ ابن عربشاه؛ سعدالدین تفتازانی، مؤلف کتاب مشهور مطول در معانی و بیان؛ صلاح‌الدین صفدی، مؤلف و نویسنده‌ی بزرگ زبان عربی در تاریخ و ادب و غیره؛ ابن حجر عسقلانی؛ تقی‌الدین مقریزی، صاحب کتاب معروف به خطط مقریزی؛ ابن خلدون، صاحب کتاب معروف تاریخ و مقدمه‌ی آن؛ لسان‌الدین الخطیب، از ادبا و مورخین بزرگ اندلس؛ شهاب‌الدین نویری، صاحب نهایة الارب؛ جلال‌الدین سیوطی، از بزرگترین مؤلفین عالم اسلام در رشته‌های مختلف؛ ابن تیمیه؛ ابن قیم الجوزیه، از فقهای حنبلی و مؤلفین بزرگ در فقه و حدیث و کلام؛ و علامه‌ی حلی از مؤلفین بزرگ شیعه.

ادبیات عرب از قرن ۱۵م تا قرن ۱۳م هـ ق ("دوره‌ی عثمانی")

XIV – (از فتح مصر بدست سلطان سلیم عثمانی تا فتح مصر بدست ناپلئون بناپارت). این دوره، که به "دوره‌ی عثمانی" معروف است، از لحاظ ادب عربی در پایینترین درجات قرار دارد. در این دوره ادبیات عربی کلاسیک سراشیب سقوط را میپیماید، و از دوره‌ی بعد، یعنی از هنگام فتح مصر بدست ناپلئون، کم کم شروع به طی راه نوی میکند. مرکز مهم فعالیت ادبی، در این دوره نیز مصر است، گرچه در افریقای شمالی، سوریه، عراق، یمن، و هند، و حتی ایران هم اثری از ادب عربی دیده میشود. از شعرا و ادبا و مؤلفین این دوره میتوان اشخاص ذیل را نام برد، صدرالدین ابن معصوم حسینی، معروف به سید علیخان مدنی، صاحب کتاب سلافة العصر؛ شهاب الدین خفاجی، صاحب شفاء الغلیل؛ عبدالقادر ابن عمر بغدادی، از بزرگترین ادبای این دوره و صاحب کتاب بسیار مهم خزانة الادب و لب لباب لسان العرب؛ سید مرتضی زبیدی، صاحب کتاب معروف تاج العروس و صاحب شرح مشهور احیاء العلوم غزالی بنام اتحاف السادة المتقین؛ ابن ایاس، مورخ مصری، صاحب بدایع الزهور فی وقایع الدهور؛ ابوالعباس تلمسانی، صاحب نفح الطیب؛ عبدالحی حنبلی، صاحب شذرات الذهب؛ طاشکپری‌زاده، صاحب شقایق نعمانیه؛ حاجی خلیفه، مؤلف کتاب مشهور کشف الظنون؛ عبدالغنی نابلسی، صوفی مشهور و صاحب تألیفات متعدد؛ تهانوی، مؤلف کشاف اصطلاحات الفنون؛ ابن عبدالوهاب، مؤسس فرقه‌ی وهابیه؛ ابن حجر هیتمی، صاحب صواعق المحرقه در رد بر شیعه؛ و عبدالوهاب شعرانی.

ادبیات عرب در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م

XV – در قرن ۱۹م (۱۳ هق)، نهضتی در ممالک عربی (که بیشتر تابع دولت عثمانی بودند) برای احیای زبان و ادبیات عرب و بازگرداندن رونق و شکوه سابق آن پدید آمد. از بزرگان این نهضت میتوان نصر هورینی (nasre hurini) (ف ۱۸۷۳) را در مصر، احمد فارس شدیاق مارونی (ahmad fārese šedyāqe māruni) (۱۸۰۱–۷۸) و شیخ ناصیف یازجی را در لبنان، و محمود شکری آلوسی (mahmud šokrie ālusi) (۱۸۵۷–۱۹۲۳) را در عراق نام برد. شیخ ناصیف یازجی کتابی بنام مجمع البحرین به سبک مقامات حریری نوشته است، و معروفترین کتاب آلوسی بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب است.

از طرف دیگر، بسیاری از نویسندگان عربی با دنیای غرب آشنائی پیدا کردند، و این آشنائی، از راه ترجمه‌ی کتب فرنگی و از راه مطبوعات مصری و لبنانی، در تحول ادب عربی تأثیر بسیار مهمی بجای گذاشت. از کسانی که از راه آشنائی با ادب فرنگی در ادبیات عربی تأثیر کرده‌اند میتوان رفاعه بی، محمد بیرم تونسی (bayram) (۱۸۴۰–۸۹)، بطرس بستانی، و ابراهیم یازجی را نام برد. آشنائی با تمدن فرنگی زمینه‌ی فعالیت نویسندگان را متنوعتر ساخت، و فن داستان‌نویسی و مخصوصاً داستان‌نویسی تاریخی گسترش یافت. در زمینه‌های اصلاحات دینی و سیاسی و اجتماعی، نویسندگان بزرگی پیدا شدند که نظایر آنان در قرون پیش در تاریخ ادبیات عرب دیده نمیشود. از نویسندگان اصلاح‌طلب بزرگ میتوان از شیخ محمد عبده، مفتی بزرگ مصر، قاسم امین، علمدار آزادی زنان در مصر، و عبدالرحمان کواکبی حلبی (۱۸۴۹–۱۹۰۲؛ صاحب کتاب طبایع الاستبداد)، و مصطفی کامل مصری (۱۸۷۴–۱۹۰۸) را نام برد. در لبنان، مارون نقاش (۱۸۱۷–۵۵) و برادرزاده‌اش سلیم نقاش هنر تئاتر را با ترجمه و اقتباس نمایشنامه‌های فرنگی وارد ادبیات و تمدن عرب کردند. از نویسندگانی که در رشته‌ی داستان‌نویسی تاریخی ظهور کرده‌اند پیشتر از همه از جرجی زیدان باید نام برد، که سلسله‌ی حلقات روایات تاریخی او بسیار معروف است، و بیشتر آن به فارسی ترجمه شده است. نویسنده‌ی معروف دیگر که هم روزنامه‌نویس و هم ادیب و هم داستان‌نویس بود مصطفی لطفی منفلوطی است، که خلاصه‌ای از مجموعه‌ی مقالات او (النظرات) به فارسی ترجمه شده است.

عده‌ای از عربهای سوریه‌ای که به امریکا مهاجرت کرده بودند مطبوعاتی در امریکای شمالی و برزیل دایر کردند، و ادبای عرب که در امریکای شمالی بودند تحت تأثیر و. ویتمن، شاعر معروف امریکائی، قرار گرفتند، و خواستند که سنت شعری دیرین را درهم شکنند. از بزرگان این فرقه میتوان از ایلیا ابوماضی و جبران خلیل جبران (صاحب ارواح سرکش، بالهای شکسته، و پیغمبر، کتاب اخیر مهمترین اثر او محسوب میشود) نام برد. در مصر، شعرا به سبک قدیم شعر میسرودند، اگرچه مضامین تا اندازه‌ای تازه بود. از این جمله هستند محمد سامی بارودی، امیرالشعرا احمد شوقی، و محمد حافظ ابراهیم (۱۸۷۱–۱۹۳۲). در عراق، معروف رصافی و جمیل صدقی زهاوی از پیشروان سبک جدید و مضامین نو در شعر عربی محسوب میشوند.

قرن ۱۹م در ادبیات عرب قرن ترجمه و تجربه بود، قرنی بود که نویسندگان و ادبای عرب ناگهان در برابر ادبیات وسیع و غنی فرنگی قرار گرفتند، و شروع به ترجمه‌ی آن و تقلید از آن کردند. قرن ۲۰م را در ادبیات عرب باید قرنی دانست که در آن ادب عربی روی به اصالت مینهد، و میخواهد مایه‌ی غنی زبان و ادبیات قدیم را با موضوعات بیکران دنیای نو پیوند دهد، و آثاری نو بیافریند. ادبای عرب از اینجهت در نثر بیشتر توفیق یافته‌اند تا در نظم. در نظم، شعرا دوچار تقلید از شعر بی‌وزن و قافیه و شعر "فوق واقعیت" (سوررئالیسم) شعرای غربی شده‌اند، و هنوز نتوانسته‌اند بجائی برسند. در این قسمت، شعرای عراق پیشقدمتر از دیگرانند، و پس از آن نوبه‌ی شعرای لبنان و سوریه و بعد نوبه‌ی شعرای مصر میرسد.

در زمینه‌ی ادبیات منثور، داستانهای کوتاه و نوول و مقالات ادبی و نمایشنامه رونق یافت. نخستین نوول را محمدحسین هیکل در ۱۹۱۴ بنام زینب منتشر ساخت. محمد تیمور (۱۸۹۱–۱۹۲۱) پسر احمد تیمور پاشا، ادیب معروف، هنر خود را در داستانهای کوتاه و نمایشنامه‌نویسی ظاهر کرد. مجموعه‌ی داستانهای کوتاه او بنام ماتراه النیون منتشر شده است. از نمایشنامه‌های او میتوان گنجشک در قفس و عبدالستار افندی را نام برد. برادر او محمود تیمور (۱۸۹۴–) راه او را دنبال کرد، و تحت تأثیر چخوف و موپاسان، داستانهای کوتاه خوبی نوشت که از آن جمله است الشیخ سید المبیط و رجب افندی. محمود تیمور در نوشتن داستانهای بلند و نمایشنامه نیز مهارت خود را نشان داده است. دیگر از نویسندگان بزرگ ابراهیم عبد القادر مازنی (۱۸۹۰–۱۹۴۹) است که از آثار معروف او ابراهیم الکاتب و در راه میباشد. از نوول‌نویسهای معروف ادیب و دانشمند بزرگ مصری طه حسین را باید ذکر کرد. کتاب الایام او از نوولهای مشهور عربی معاصر است. طه حسین نقاد بزرگی هم هست، او و عباس محمود عقّاد از بزرگان نقد ادبی عربی هستند. بزرگترین داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس معاصر عرب، توفیق الحکیم است، که آثارش به زبانهای فرانسوی، روسی، انگلیسی، و اسپانیائی، و بعضی از آثارش به فارسی هم ترجمه شده است. از آثار معروف او عودة الروح، شهرزاد، و اهل الکهف را میتوان نام برد.

عربی، زبان (arabi)، یکی از ← زبانهای سامی، که با رواج آئین اسلام توسعه‌ی بسیار یافت، و امروز در عربستان، عراق، مصر، سوریه، لبنان، سودان، شمال افریقا، و بعضی نقاط دیگر به آن سخن میگویند، و لهجه‌های متعدد دارد. ← زبان، جدول، ص ۱۱۶۶.

۱– عربی باستانی، در باب لهجات عربی پیش از اسلام ← عرب، بند ۲۵.

قدیمترین کلمات عربی ثبت‌شده قریب ۴۰ اسم خاص است که در کتیبه‌های آشوری مربوط به جنگهای آشوریها با عرب در سالهای ۸۵۳–۶۲۶ ق‌م آمده است. تأثیر زبان آشوری در نخستین کتیبه‌های عربی قرنهای ۸–۷ ق‌م عربستان شمالی که به زبان اکدی نوشته شده مشهود است. کتیبه‌های دیدانی در العلاء محتملا مربوط به زمان کوتاهی پس از آن است. در همین ناحیه و از زمانی متأخرتر، کتیبه‌های لحیانی بدست آمده که آخرین آنها مربوط به ۱۵۰ ق‌م است، و سیمای نخستین شکل زبان عربی را دارد. از زبان ثمودی نمونه‌هائی در کتیبه‌های قدیمی حجاز شمالی، سینا، اردن، و فلسطین جنوبی کشف شده است. کتیبه‌های صفائی در صفا و حره بدست آمده، و در اطراف نماره، کتیبه‌هائی حد فاصل میان ثمودی و صفائی یافته شده است که احتمالا مربوط به قرن ۳م ب‌م است.

اقوام نواحی مذکور زبان خود را با خطی

مینوشتند که با خط باستانی عربی جنوب ارتباط نزدیک داشت، ولی نبطیان (100 قم–قرن ۴م ب‌م) و تدمریها (قرنهای ۱–۳م ب‌م) اشکال محلی آرامی شاهنشاهی (زبان عمومی امپراطوری هخامنشی) و خطنویسی آرامی را بکار میبردند.

II ـ عربی کلاسیک یا ("رسمی"). زبان عربی کلاسیک احتمالا در قرون ۳–۶م ب‌م نشأت یافت، و این مطلب مسلم است که زبان شعر در اواخر قرن ۶م زبانی ادبی و با همه‌ی لهجه‌های تکلم متداول در میان قبایل مختلف متفاوت بود.

منابع زبان عربی کلاسیک عبارتست از (۱) اشعار پیش از اسلام و صدر اسلام؛ (۲) قرآن، (۳) مکاتبات رسمی پیغمبر اسلام و نخستین خلفا، که در آثار مورخین و پاپیروسهای قدیمی آمده است؛ (۴) احادیث نبوی؛ (۵) قسمتهای منثور ایام العرب (← عرب، بند ۳).

زبان ادبی عربی از قرنهای ۳م و ۴م هق حالت ثبات و استقرار پیدا کرد، و صرف و نحو و مسائل لغوی و استعمالات فصیح زبان مشخص شد. از آن زمان تا کنون، این زبان بر جا مانده است، و اگرچه در هر یک از ممالک عربی‌زبان زبان مکالمه‌ای خاصی برای کارهای روزمره پیدایش یافته است، در نوشتن همه به زبان عربی رسمی نوشته‌اند و مینویسند.

در نتیجه‌ی اختلاط قبایل مختلف عرب با مردم شهرها و ممالک مفتوحه و تأثیر زبانهای محلی در زبان عربی، لهجه‌های مختلف عربی در این شهرها پیدا شد که، در کنار زبان عربی رسمی‌ـکه زبان نوشتن و خطابه بود‌ـدر میان مردم رواج یافت.

با انحطاط قدرت عباسیان و تسلط سربازان ترک در قرن ۳م هق، سطح فرهنگ بطور کلی پایین آمد، و حتی زبان دربار هم پاکی خود را از دست داد. از ح ۳۰۰ هق، استعمال زبان کلاسیک در محاورات طبقه‌ی فاضله و در محاکم و مدارس منسوخ شد، و فقط زبان تشریفاتی و ادبی گردید، و به عنوان زبان ادبی هم حالت جمودی پیدا کرد، و محدود به قواعد صرفی و نحوی و لغوی گردید. نویسندگان ناچار بودند که بر قواعد پیچیده‌ی صرف و نحو و لغت عرب تسلط کامل داشته باشند، و آثار خوب منظوم و منثور عربی کلاسیک را فرا گیرند، و حتی از بر کنند. بدین گونه، زبان عربی کلاسیک مختص طبقه‌ی فاضله‌ـاعم از عرب و غیر عرب‌ـگردید (بعضی از بهترین آثار منثور از نویسندگان غیر عرب است، مانند بدیع‌الزمان همدانی).

تجدید حیات زبان فارسی در عهد سامانیان تأثیر عظیمی در وضع زبان عربی در نواحی شرقی داشت. در زمان سلجوقیان، در خارج ممالک عربی‌زبان، زبان فارسی از زبان درباری و اداری و سیاسی تجاوز کرد، و زبان شعر و ادب و آثار غیر دینی و حتی دینی شد. در عین حال، در ممالک جدید التأسیس عربی لهجه‌های محلی به وجود آمد، و این امر شکاف بین زبان ادبی و زبان مکالمه را وسعت داد.

پس از حمله‌ی مغول، دوره‌ی تازه‌ای در تاریخ زبان عربی ادبی پیش آمد. مصر از این جهت برجستگی خاص پیدا کرد، و در زمان ممالیک (۶۴۸–۹۲۳ هق) مرکز فرهنگ اسلامی و ادب عربی شد.

III ـ عربی مکتوب جدید. با لشکرکشی ناپلئون به مصر (۱۷۹۸) اروپا در منظر جهان عرب قرار گرفت، و پذیرفتن عناصر متعدد تمدن مغرب‌زمین تأثیرات عمیقی در زبان عربی کرد. با ترجمه‌ی کتابهای خارجی، ضرورت یافتن معادلهای عربی برای اصطلاحات بسیار متعدد خارجی ابتدا در مصر و سپس در سایر ممالک عربی‌زبان محسوس شد. در آغاز کار، کلمات خارجی و لغات خالص عربی، بی تعصبی، در جنب یکدیگر بکار میرفت. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، نهضتی بر ضد افراط در استعمال کلمات اجنبی آغاز شد، و به همین سبب، بعد از قرنها، دوباره مسائل زبان و لغت عربی و کتابهای کلاسیک دوره‌ی خلوص زبان عربی مورد عنایت قرار گرفت. چون کشورهای مصر، سوریه، لبنان، و عراق هر کدام راه خاصی در مسئله‌ی اصطلاحات اختیار کرده بودند، و این امر سبب تشتت بود، از ۱۸۸۰ فکر تأسیس آکادمی عربی قوت گرفت. نخستین آکادمی عرب، بنام المجمع العلمی العربی، بمنظور اصلاح و تنقیح زبان، در دمشق تأسیس شد (۱۹۱۹). در ۱۹۳۲ آکادمی سلطنتی مصر (اکنون مجمع اللغة العربیة) دایر گردید. این هر دو مجمع در مجله‌ها و نشریه‌های خاص خود مصطلحات فراوانی منتشر کرده‌اند. المجمع العلمی العراقی در عراق در ۱۹۴۷ تأسیس شد.

زبان روزنامه و رادیو و نویسندگانی که زبان عربی کلاسیک را درست تحصیل نمیکنند رنگ اروپائی خاص پیدا کرده است، و بعلاوه، طرز تعبیرات و جمله‌سازی بتدریج ناگزیر تغییر یافته است. بسیاری از کلمات نامأنوس قدیم برای مفاهیم جدید انتخاب شده و رواج یافته است، و گاه بر کلمات قدیمی معانی تازه الحاق شده، مانند قطار (در "قطار شتر") برای راه آهن، و برق برای تلگراف. نیز ← عربی، ادبیات.

عربی، هنر و معماری: ← اسلامی، هنر و معماری.

عرش (arš)، لفظ عربی، بمعنی تخت. در قرآن مجید در چند آیه برای خداوند عرش ذکر شده است، از جمله در سوره‌ی الحاقه، آیه‌ی ۱۷، آمده است که و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة [در آن روز عرش خداوند تو را هشت فرشته حمل خواهند کرد]. و در سوره‌ی الاعراف، آیه‌ی ۵۲، آمده است که إنّ ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش [= پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید و آنگاه بر عرش نشست]. در تفسیر کلمه‌ی عرش میان مفسرین و متکلمین اختلاف است. دسته‌ای از قبیل حنابله، مجسمه، و کرامیه معنی لغوی آن را گرفته‌اند، و گفته‌اند مقصود از عرش تختی است که خداوند بر آن نشسته است، همچنانکه مقصود از کرسی در آیة الکرسی [وسع کرسیّهُ السموات و الارض (= کرسی او به پهنای آسمانها و زمین است)] یا همان عرش است و یا جای گذاشتن پاها است، یعنی، کسی که بر تخت مینشیند و پاهای خود را آویزان میکند، برای زیرپائی او، افزاری از چوب یا از جنس دیگر میگذارند، و آن کرسی است. بعضی از مفسرین گفته‌اند که سریر (sarir) در زیر عرش و بالای فلک هفتم (← افلاک) است. جمعی از متکلمین معتقدند که معنی کردن الفاظ قرآن به معانی لغوی آن موجب تشبیه خداوند به اجسام میشود، و وجود تخت و کرسی را برای خداوند از محالات دانسته اند، و گفته‌اند که مقصود از عرش و کرسی بیان قدرت و عظمت و تسلط خداوند است. زیرا، همچنانکه پادشاهان برای اثبات برتری خود بر تخت مینشینند، و حتی بر تخت نشستن دلیل پادشاهی و حکومت و اقتدار است، معنی استواء خدا بر عرش همانا تسلط قدرت او بر عالم است، و همچنانکه خداوند از خود به ملک و مالک تعبیر کرده است، از تسلط و اقتدار خود نیز به عرش تعبیر نموده است، و نظیر آنست که کعبه را بیت الله یا خانه‌ی خدا گفته‌اند، در صورتی که میدانیم که مقصود خانه‌ی واقعی و محل نشیمن خدا نیست. جمعی دیگر از مفسرین که مشرب فلسفی داشته‌اند مقصود از عرش را فلک الافلاک دانسته‌اند (← افلاک)، زیرا، بعقیده‌ی آنان، تمام حرکات و تغییرات و تبدلات این عالم از حرکت فلک الافلاک است، و خداوندکه مجرد از جسم و ماده است، و عمل او هم مجرد از ماده است‌ـحوادث عالم را بوسیله‌ی استواء و تسلط بر عرش اداره میکند، همچنانکه نفس ناطقه‌ی انسانی، که مجرد از ماده است، با حرکت قلب، بدن را اداره میکند، و بهمین جهت گفته‌اند که قلب بمنزله‌ی عرش و نفس روح است.

عرش بلقیس: ← صرواح.

عرشنامه، مثنوی، ← فضل‌الله استرابادی.

عرصه (arse)، زمین هر ملک یا باغ یا خانه. به اموال غیر منقول موجود در زمین، مانند ساختمان، درخت، چاه، استخر، قنات، و غیره اعیانی (a'yāni) گفته میشود. ممکن است عرصه متعلق به کسی و اعیانی متعلق به شخص دیگر باشد.

عرض: ← عرض نقطه؛ طول و عرض جغرافیائی؛ طول و عرض نجومی.

عرض (araz)، در اصطلاح فلسفه، هر چیزی که وجود مستقل نداشته باشد بلکه وجود آن در شیء دیگری که آنرا موضوع خوانند باشد، اما نه مانند وجود جزء در کل، و نتواند از موضوع خود جدا گردد، مانند سپیدی، که وجود مستقلی در خارج ندارد و حتماً باید در شیء دیگری، که همان جسم است، باشد، و وجود سپیدی در جسم مانند وجود جزء در کل نیست، و این سپیدی نمیتواند از این جسم جدا شود و به جسم دیگر منتقل گردد مگر با اجزاء جسم نخستین. در مقابل عرض، جوهر است که وجود مستقل و قائم به ذات دارد، و میتواند در شیء دیگر باشد بعنوان جزء در کل، و میتواند از محل خود به محل دیگری منتقل شود. تعریف فوق مطابق است با تعریف دیگری که مختصرتر و جامعتر است: عرض ماهیتی است که وجود آن در خارج در شیء دیگری ("موضوع") باشد.

از تعریف فوق این مطالب استنباط میشود، (۱) ضرورت وجود جسم در مکان و زمان نمی‌تواند موجب عرض بودن آن باشد؛ زیرا عرض نمیتواند از موضوع خود به موضوع دیگر منتقل شود، ولی جسم میتواند از مکانی به مکان دیگر و از زمانی به زمان دیگر منتقل گردد. (۲) شیء واحد نمیتواند هم عرض و هم جوهر باشد. (۳) عرض میتواند در عرض دیگری باشد بشرط آنکه

عرض دیگر بالاخره وجودش به جوهر منتهی شود؛ مثلا سرعتْ عرضِ حرکت است، و حرکتْ عرضی است در جسم، یا انحنا عرضی است در خط، و خط عرضی است در جسم. ولی عده‌ای از متکلمین قیام عرض را به عرض جایز ندانسته‌اند.

اشاعره معتقد بوده‌اند که عرض نمیتواند در دو زمان متوالی باقی باشد، یعنی اعراض دائماً در حال تجدد و حدوث هستند، و در هر آن عرضی موجود میشود و بلافاصله معدوم میگردد. بیشتر حکما عده‌ی اعراض را ۹ دانسته‌اند، و گفته‌اند هر کدام جنس عالی برای انواع آن میباشد. اعراض نه‌گانه عبارتند از کم، کیف، این (ayn) (مکان)، متی (matā) (زمان)، اضافه (نسبت)، وضع، ملک، فعل، و انفعال. این اجناس نه‌گانه را، با جوهر، مقولات عشره مینامند، و هر یک از موجودات عالم را جزء یکی از این مقولات میشمارند. شیخ اشراق عده‌ی اعراض را چهار دانسته است، حرکت، کم، کیف، نسبت (اضافه)؛ و بنا بر این، مقولات در نظر او، با جوهر، پنج تا است.

برای عرض عام و عرض خاص در اصطلاح منطق ← کلیات خمس.

عرض، در اصطلاح منطق: ← کلیات خمس.

عرض جغرافیائی: ← طول و عرض جغرافیائی، قسمت II.

عرض زمینمرکزی: ← طول و عرض جغرافیائی، قسمت II.

عرض مستطیل: ← طول مستطیل؛ مستطیل.

عرض‌نامه (arz.nāme)، رساله‌ای فلسفی به فارسی، از مصنفات بابا افضل کاشانی، که در آن انواع هستیهای کلی بیان شده است. کتاب مشتمل بر ۴ قسمت است، که نویسنده هر یک را یک "عرض" نامیده است؛ عرض نخستین، در باره‌ی اجسام و کنش‌پذیری [انفعال] آنهاست، و در آن از جسم عنصری، مکان و ماهیت آن، حرکت و زمان، اقسام علت، طبایع اجسام عنصری، و ترکیب اجساد مردم سخن رانده است؛ عرض دوم شامل مباحثی است در باره‌ی کنش [فعل] و کرده [مفعول] و کننده [فاعل]، و ماهیت هر کدام، و نیز بحث در باره‌ی مبدأ حرکت در اجسام؛ عرض سوم در باره‌ی عقل و حقیقت و مثال، جهان کلی، جهان جزوی، جهان روحانی، و جهان جسمانی، و اقسام معلومات و جوهر و عرض میباشد؛ در عرض چهارم، بحث از داننده [عالم] و دانش [علم] است، و در این عرض از اقسام داننده و ماهیت هر کدام بحث شده است.

نثر بابا افضل درین کتاب نیز، مانند دیگر نوشته‌های او، نغز و دلنشین است. رساله‌ی عرض‌نامه در مجموعه‌ی مصنفات بابا افضل (جلد اول، تهران، ۱۳۳۱ هش) در سلسله‌ی انتشارات دانشگاه تهران به طبع رسیده است.

عرض نجومی: ← طول و عرض نجومی.

عرض نقطه[1]، در هندسه‌ی تحلیلی، مقدار جبری قطعه‌ای از محور عرض، که مبدأش مبدأ مختصات است، و منتهایش تصویر آن نقطه بر محور عرض (برای تصویر ← طول نقطه). عرض یک نقطه یکی از مختصات آن میباشد.

عرضه: ← عکاسی، قسمت VI.

عرضه[2] (arze)، در اقتصاد، مقادیر کالائی که تولیدکنندگان و بازرگانان برای فروش به بازار میآورند. مقدار عرضه ثابت نیست؛ زیاد یا کم شدن آن بستگی به علل بسیاری دارد که از همه مهمتر قیمت است، باین معنی که اگر خریداران حاضر به پرداخت پول بیشتری باشند، فروشندگان بطور کلی کالای بیشتری عرضه خواهند کرد. عرضه و تقاضا دو رکن اساسی اقتصاد سرمایه‌داری هستند، و در تعیین قیمت یک کالا نقش مؤثری دارند.

عرضهای اسبی[3] (arzhāye asbi)، هر یک از دو ناحیه‌ی واقع در مجاورت مدارهای ۳۰ درجه‌ی عرض شمالی و ۳۰ درجه‌ی عرض جنوبی، که از مشخصات آنها زیادی فشار جو، آرامی هوا یا بادهای متغیر سبک، و هوای نسبةً خشک است. تسمیه‌ی اصلی ظاهراً ناشی از اینست که سابقاً کشتیهای بادبانی که درین نواحی، بعلت آرامی هوا، بر جای میماندند، اسبها را به دریا میریختند. عرضهای اسبی بین نواحی بادهای بسامان و غرب‌وزان واقعند.

عرضهای بالا[4] (arzhāye bālā)، قسمتی از سطح زمین در هر یک از دو نیمکره‌ی شمالی و جنوبی که عرضهای جغرافیائی نقاط آنها از حدود ۶۵ درجه ببالا است. بعلت تغییرات اقلیمی، مرز مشترک عرضهای بالا و عرضهای میانه بوسیله‌ی مدار مشخصی قابل تحدید نیست. نیز ← منطقه‌ی منجمده.

عرضهای میانه[5] (arzhāye miāne)، قسمتی از سطح زمین در هر یک از دو نیمکره‌ی شمالی و جنوبی که، بعلت تغییرات اقلیمی، بوسیله‌ی مدارهای مشخصی قابل تحدید نیست، و بین عرضهای حدود ۳۰ درجه تا حدود ۶۰ درجه قرار دارد، و تقریباً منطبق با دو منطقه‌ی معتدله. در اصطلاحات سابق میباشد.

عرضه‌سنج: ← عکاسی، قسمت III؛ نورسنج.

عرضی، مؤیدالدین (mo'ayyedod.dine orzi)، نه نیمه‌ی ۲م قرن ۷م هق، منجم، معمار، و مهندس شامی، متوطن عُرْض (از توابع حلب). در ح ۶۵۸ هق در مراغه از راصدین رصدخانه و تنظیم‌کنندگان زیج ایلخانی بود. رساله‌ای در شرح آلات رصدی و رساله‌ی دیگر تحت عنوان رسالة فی عمل الکرة الکامله تألیف کرده است. پسرش، شمس‌الدین، از راصدین مراغه بود. پسر دیگرش، محمد، سازنده‌ی یکی از کرات سماوی قدیمی است (← کره‌ی سماوی).

عرضی خاص، در اصطلاح منطق: ← کلیات خمس.

عرضی عام، در اصطلاح منطق: ← کلیات خمس.

عرطنیثا: ← آذربو؛ افسنتین.

عرعر[6] (ar'ar)، درختی از نوع آیلانتوس (*Ailanthus*)، که بومی آسیای شرقی و جنوبی و استرالیای شمالی است، ولی در سایر نواحی معتدل و گرد مداری هم بسیار کاشته میشود. درختی است بلند و زیبا با برگهای مرکب، و به سرعت نمو میکند. میوه‌های آن بالدار است، میوه‌های نر بوئی نامطبوع دارند. عرعر معمولی از جنس آیلانتوس گلاندولوسا (*A. glandulosa*) است. قسمی از سرو کوهی را نیز عرعر خوانده‌اند.

عرف (orf)، عمل یا اعتقادی که مردم به تأیید عقل بر آن متکی باشند، و طبع آنها آن را بپذیرد. عادت نیز، مانند عرف، چیزی است که مردم به حکم عقل آن را گرفته‌اند، و بر آن مداومت دارند.

حقوقی که مبتنی بر عرف و عادت است موسوم به حقوق عرفی[7] یا حقوق مرسومه است، و آن را حقوق غیر مدوّن هم میخوانند، نه از این جهت که تدوین نشده است، بلکه از این جهت که، بر خلاف حقوق مدون، از طرف قوه‌ی مقننه وضع و تدوین نمیشود، بلکه عبارت از رسوم و عاداتی است که جامعه، بدون دخالت قوه‌ی مقننه، آنها را تدریجاً و در طی زمان به وجود آورده است. معذلک، حقوق عرفی از منابع مهم حقوق مدون است. در حقیقت، حقوق عرفی-پیش از اینکه قانونگذار وجود یابد-نتیجه‌ی طبیعی ارتباطات اجتماعی و معاملات افراد است. بعلاوه، قانونگذار نمیتواند همه‌ی احتیاجات افراد را پیش‌بینی کند، و ناچار عرف و عادت متمم قوانین هستند، و در قوانین کشورهای مختلف صریحاً به عرف و عادت رجوع میشود. از جمله، حقوق مدنی ایران (مثلا مواد ۱۴۱، ۳۳۶، و ۴۱۷)، در مواردی که قانون ساکت یا احتمالا ناقص یا متناقض باشد، توجه به عرف و عادت را تجویز کرده است.

دستگاه حقوقی انگلستان (و ممالکی که تحت استعمار آن بوده‌اند) به حقوق عرفی معروف است، و این اصطلاح ناشی از این نظریه‌ی قرون وسطائی بوده است که حقوقی که به توسط دربار شاه اعمال میشود-بر خلاف حقوق محلی یا حقوق متداول در دربارهای خاوندی-عرف عامه‌ی مردم کشور می‌باشد. در حقیقت، حقوق انگلستان مأخوذ از سه منبع عرف، انصاف، و قانون میباشد.

عرفات (arafāt) یا **عرفه** (arafa)، دشتی (عرضش از ش به غ ح ۶٫۵ کم، و طولش ح ۱۱–۱۳ کم) در عربستان سعودی، بفاصله‌ی ح ۲۱ کیلومتری ش مکه، بر جاده‌ی طائف، که از ل به رشته‌کوهی به همین نام محدود است. وقوف عرفات (← حج)، یعنی توقف در عرفات از ظهر تا غروب روز ۹م ذیحجه (روز عرفه)، یکی از اعمال حج است. این اعمال بر تلی از گرانیت، به ارتفاع ح ۶۰ متر، واقع در گوشه‌ی ل‌ش دشت انجام میگیرد، و این تل نیز موسوم به عرفه و معروف به جبل الرحمه (jabalo 'r.rahme) است. از پایین جبهه‌ی شرقی جبل الرحمه تا بالای آن پله‌های عریضی از سنگ به امر جمال‌الدین جواد، وزیر اتابک زنگی ساخته شده است، و بر بالای آن مناره‌ای قرار دارد. بر پله‌ی ۶۰م صفه‌ای و بر آن منبری است که، در روز عرفه، از آنجا خطیبه‌ی حج خوانده میشود. سابقاً قبه‌ای بر بالای تل قرار داشت، که وهابیان آن را خراب کردند.

وجه تسمیه‌ی عرفه دانسته نیست. بر طبق روایتی افسانه‌ای، آدم و حوا، که پس از رانده شدن از بهشت از هم جدا شدند، در این محل به هم رسیدند، و یکدیگر را بازشناختند، و بدین مناسبت این محل به عرفه موسوم شد.

---

(۱)ordinate (۲)supply (۳)horse latitudes (۴)high latitudes (۵)middle latitudes (۶)ailanthus (۷)common law

عرفات العاشقین (arafāto 'l-'āšeqin)، تذکره‌ای فارسی مشتمل بر زندگینامه‌ی متجاوز از ۳٬۰۰۰ شاعر پارسی‌گوی. مؤلف کتاب تقی‌الدین ابن معین الدین اوحدی بلیانی (ōhadie balyāni) در ۹۷۳ هق در اصفهان متولد شد. اجداد او از آبادی بلیان (از آبادیهای کازرون) بودند. تقی‌الدین چندی در دربار شاه عباس I صفوی بود. در ۱۰۱۵ هق عازم هند شد. تألیف کتاب عرفات العاشقین را در ۱۰۲۲ هق در آگرا شروع کرد، و در ۱۰۲۳ در همان شهر به پایان رسانید. از آثار متعدد وی اندکی بجای مانده است. گویند وی نخستین کسی است که عنوان "عالم‌آشوب" به شعر خود داد (← شهر-آشوب، ۲).

عرفان (erfān) [= شناخت]، در اصطلاح حکما و صوفیه، معرفت قلبی که از طریق کشف و شهود، نه بحث و استدلال، حاصل میشود، و آنرا علم وجدانی (elme vejdāni) هم میخوانند. کسی را که واجد مقام عرفان است عارف میگویند، و دانشی را که مبتنی بر عرفان است معرفت میخوانند. نزد حکما، عرفان هم، مثل علم، درجات دارد، و نهایت آن کمال علم است. صوفیه علم رسمی را، که حاصل بحث و استدلال عقلی و نقلی است، مؤدّی به کشف حقیقت نمیدانند، و در بیان تفاوت بین علم و عرفان میگویند علم فقط نشان حقیقت را میدهد، در صورتی که عرفان حقیقت را به معاینه میبیند و درک میکند. متصوفه‌ی متأخر که، تحت تأثیر مکتب محیی‌الدین ابن العربی، تعالیم و آراء صوفیه را بصورت علم تدوین کرده‌اند، این علم را که در واقع نوعی حکمت نظری است عرفان می-خوانند، و باین معنی است که گفته‌اند عرفان بی-علم محال است، چنانکه علم بی‌عرفان وبال است. نیز ← تصوف؛ رازوری؛ گنوستیسیم.

عرفه، دشت و کوه؛ ← عرفات.

عرفی (orfi)، شهرت و تخلص **جمال‌الدین سیدی محمد** (saydi ? sayyedi ?) [یا جمال‌الدین صیدی محمد (saydi)]، ۹۶۳-۹۹۹ هق، شاعر ایرانی؛ مت شیراز. دوران کودکی و نوجوانی وی تا سن ۲۰سالگی در شیراز گذشت. بطوری که نوشته‌اند، از جمال ظاهری بهره‌مند بود، اما در ۲۰سالگی، بعلت ابتلا به آبله، زیبائی ظاهری خویش را از دست داد، و بهمین دلیل، از وطن خویش به هند کوچ کرد. در هند شهرت بسیار یافت. عرفی تخلص خویش را از شغل پدرش (وزارت داروغه‌ی شهر، که با قوانین عرفی و شرعی سر و کار داشت) گرفت، و از جوانی به سرودن شعر پرداخت، و پیش از رفتن به هند به شیوه‌ی فغانی شیرازی شعر میگفت. عرفی شاعری مغرور بود، و از آنچه تذکره‌نویسان یاد کرده‌اند و از شعرش نیز دانسته میشود، پیداست که وی برای شاعران بزرگ پیش از خود کمتر احترامی قائل بوده است. عرفی در جوانی درگذشت، و در لاهور بخاک سپرده شد، اما بعدها، در ۱۰۲۷ هق، استخوانهای وی را به نجف بردند، و در آنجا بخاک سپردند.

عرفی یکی از شاعران توانای سبک هندی است، و بخصوص قصایدش در این سبک تشخص و امتیازی دارد، و تا حدی او را میتوان صاحب سبک خاص دانست. غزلیاتش سرشار از اندیشه‌های باریک و استعاره‌های بدیع و تازه است، اگرچه از نظر لفظ چندان استوار نیست. عرفی در هند و عثمانی بیش از ایران شهرت و اهمیت دارد، و شاعران ترک‌زبان به شیوه‌ی شاعری او تمایل بسیار داشته‌اند. وی، علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، مثنویهائی به نام مجمع الابکار و فرهاد و شیرین دارد. رساله‌ی نفسیه به نثر نیز از وی باقی است (نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار تهران موجود است). دیوانش بارها به چاپ رسیده است (از جمله در بمبئی، ۱۳۰۸ هق). شرحهائی نیز به فارسی و ترکی بر قصاید او نوشته شده است.

عرق (araq)، ماده‌ای که از غدد عرقی پراکنده در سطح بدن تراوش میشود، و شامل آب و املاح معدنی و ترکیبات آلی است. نقش عمده‌ی غدد عرقی، علاوه بر مرطوب نگاهداشتن پوست، تنظیم حرارت بدن از طریق از دست دادن گرماست. هنگامی که حرارت محیط زیاد میشود و یا دمای بدن در اثر بینظمی مرکز مغزی تنظیم حرارت (مثلا در بیماریهای عفونی) افزایش مییابد، غدد عرقی، با تراوش عرق، مقدار قابل ملاحظه‌ای انرژی حرارتی دفع مینمایند. فعالیت غدد عرقی بوسیله‌ی اعصاب خودکار تنظیم میشود، و بهمین سبب است که تحریکات عصبی، بدون وابستگی به حرارت محیط، موجب ترشح عرق میشوند.

عرق، مایعی که از تقطیر خیسانده‌ی شاخ و برگ یا گل یا میوه‌ی نباتات حاصل میشود. عرق بیدمشک از تقطیر گلهای بیدمشک، عرق نعناع از تقطیر شاخ و برگ نعناع، و عرق بید از تقطیر برگ و پوست بید بدست میآید. عرق شامل جوهر نبات یا گل میباشد. یکی از مصارف آن معطر ساختن شربتها (داروئی و غیر آن) است.

عرق[1]، مشروب الکلی که از تقطیر آب تخمیر-شده‌ی کشمش یا شراب تهیه میشود. از خرما و برنج (در چین و ژاپون) نیز عرق می-گیرند.

عرق (erq)؛ ← صحرا، بعنوان اسم خاص.

عرق النساء: ← سیاتیک.

عرقچین (araqcin) یا **عرقچین کروی** (e-koravi)، در اصطلاح هندسه، قسمتی از سطح کره که بوسیله‌ی صفحه‌ای قاطع از آن جدا شود (شکل ۱. قـ منطقه). قاعده‌ی عرقچین دایره‌ی مقطع صفحه‌ی قاطع است با سطح کره. ارتفاع عرقچین (در شکل، h) قسمتی از قطر عمود بر صفحه‌ی

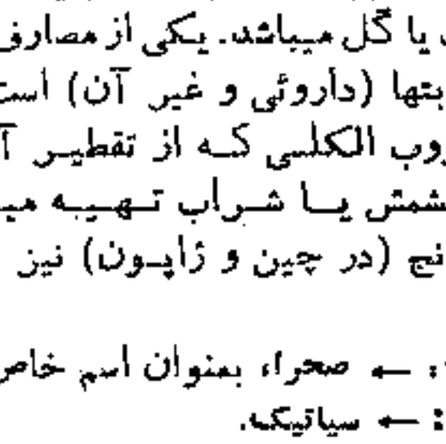

شکل ۱

قاطع است که به عرقچین و قاعده‌ی آن محدود است. سطح عرقچین مساوی است با حاصلضرب ارتفاع آن در محیط دایره‌ی عظیمه‌ی کره‌ای که عرقچین از آن حاصل شده است.

عرقوب (orqub)، مردی افسانه‌ای که در جاهلیت ضرب المثل عهدشکنی بوده است. مواعید عرقوب وعده‌هائی است که امیدی به وفای آنها نیست.

عرم، سیل [سیل العرم]؛ ← مأرب.

عروس، قضیه‌ی: ← قضیه‌ی عروس.

عروسک[2] (arusak)، یکی از بازیچه‌های کودکان، بشکل آدمی، که احتمالا قدیمترین اسبابهای بازی است. به زعم بعضی، ناشی از بتهائی است که سابقاً در مراسم مذهبی معابد بکار میرفته است. بعد از رواج نگاهداری بتها در خانه‌ها بود که، پس از برگزاری مراسم مذهبی، بعضی از بتها را به عنوان بازیچه به کودکان میدادند.

در مورد عروسکهائی که از مقابر قدیمی چند هزار سال پیش به دست آمده است عقاید ضد و نقیضی ابراز شده. بعضی آنها را بازیچه و بعضی بت مورد پرستش گفته‌اند. بسیاری از قبایل بدوی هنگام دفن مرده عروسکی همراه او در قبر می-گذاشتند تا در جهان دیگر همدم او باشد. در هر حال، عروسکهائی از 3000-2000 ق‌م در قبور مصریان یافت شده است. در یونان و روم قدیم نیز عروسک میساخته‌اند. از ژاپنیهای 1٬000 سال پیش تصاویری بر جا مانده است که کودکان را عروسک در دست نشان میدهند. از انواع معروف عروسکهای مذهبی عروسکهائی بود که در جشنهای میلاد مسیح بکار میرفت، و حتی هنوز هم در بسیاری نقاط بکار میروند. اما آنچه که جملگی بر آن متفقند این است که عشق شدید کودکان به عروسک از آغاز شروع تمدن، یا شاید پیش از آن، سابقه دارد، اگرچه شاید نخستین عروسکها پاره‌چوبی پوشیده از تکه‌ای پاپیروس یا پوست حیوان بیش نبوده است.

عروسکسازی در قرن ۱۵م در آلمان به صورت یک حرفه درآمد. شهر نورمبرگ در صنعت عروسکسازی مشهور بود. آلمانیها عروسک را از چوب میتراشیدند، غالباً برایش دست و پای مفصلدار میساختند، آن را رنگ میکردند، و لباس میپوشاندند. این عروسکها نمایشگر تمام طبقات، از دهقان معمولی تا بانوی شیکپوش، بود. بعضی عروسکها را هم از گل درست میکردند. پاریس نیز از مراکز اولیه‌ی بسفراوری عروسک بود، اما در آنجا بیشتر "عروسکهای مُدپوش" می-ساختند.

در قرون ۱۷م و ۱۸م، علاوه بر عروسکهای معمولی، عروسکهای بسیار زیبائی برای دربار پادشاهان ساخته میشد، و سلاطین آنها را به عنوان هدیه برای یکدیگر میفرستادند. (حتی در ۱۳۹۱ ملکه‌ی انگلستان عروسکهای مدپوش از فرانسه سفارش داد؛ و در ۱۴۹۶، آن دو برتانی یک عروسک بزرگ به ایزابل I هدیه کرد.) بعضی از این عروسکها چنان زیبا و گرانبها بودند که در مواقع جنگ برای حفظ آنها، مانند سایر آثار هنری اقدامات احتیاطی بعمل میآمد. قیمت هر یک از این عروسکها در آن زمان تا معادل 10ها هزار تومان بالغ میشد.

در نخستین دوره‌های عروسکسازی، مهمترین قسمت عروسک سر آن بود. غالباً تنه‌ی عروسک از جنس دیگری بود، یا آنکه سر عروسک را از بازار میخریدند، و تنه‌اش را در خانه میساختند. ساختن چشم شیشه‌ای برای عروسکها در نیمه‌ی قرن ۱۹م در آلمان معمول شد. در آغاز همین

---

(1)arrack (2)doll

قرن، برای عروسکها چشمهائی ساخته بودند که پلک آنها را میشد توسط سیمی که از سر یا تن عروسک میگذشت پایین و بالا برد. در همین قرن، سر عروسک را از موم میساختند، و برای آن از موی انسان یا پشم زلف درست میکردند. کم کم عروسکهای "صدادار" یا موزیک‌دار، و بعدها عروسکهای مکانیکی، که راه میرفتند، به بازار آمدند. بعضی ازین عروسکها چشمهایشان حرکت جانبی داشت و پلکهایشان باز و بسته میشد.

طراحان عروسک امروزه در کار عروسک‌سازی جهات بسیاری را مراعات میکنند تا عروسکهای گوناگون و مطابق ذوق اطفال در سنین مختلف تولید کنند. بعلاوه، همزمان با تغییراتی که در طرح عروسکها روی داده است، ماده‌ی اولیه و شیوه‌ی ساختن آنها نیز دگرگونیهائی یافته است. از ۱۹۵۲ به بعد عروسکهائی میسازند که موی سر آنها را میتوان شست یا فر زد و آرایش‌های مختلف داد. نوع دیگر عروسکی است که نمایشگر طفل شیرخوار است، و کارهائی از قبیل گریه کردن، شیر نوشیدن، خوابیدن، و حتی "ادرار کردن" انجام میدهد.

پیش از ۱۹۰۰ عروسکسازی تقریباً در انحصار آلمانها بود، و در اواخر قرن ۱۹م عروسک یک سوم بازیچه‌هائی را که در این کشور ساخته میشد تشکیل میداد (نیز ← اسباب‌بازی). امروز بیشتر عروسکها در جهان ساخت کشمة هستند. سایر کشورهای عمده‌ی سازنده‌ی عروسک، علاوه بر آلمان، ژاپن، ایتالیا، فرانسه، و بریتانیای کبیر میباشند.

بر طبق تحقیقاتی که بعمل آمده معلوم شده است که عروسک بازیچه‌ای است که عمرش در نزد کودک از بازیچه‌های دیگر بیشتر است. بسیاری از کودکان عروسکهای خود را نگاه میدارند، و در سنین بلوغ از آنها الهام میگیرند، و از نو به گرد آوردن مجموعه‌های عروسک میپردازند. از جمله‌ی اشخاص معروفی که به این کار پرداخته‌اند ملکه‌ی ویکتوریا است، که بیش از 100 عروسک داشت و بیشتر آنها را خودش لباس میپوشاند و لباس عوض میکرد. قسمت اعظم این مجموعه اکنون در موزه‌ی ویکتوریا و البرت در لندن محفوظ است.

عروسک پس پرده، گیاه: ← کاکنج.

عروسک پشت پرده: ← خیمه‌شب‌بازی.

عروسک خربزه (arusake xarboze)، (*Rha-phidopalpa foveicollis*)، سخت‌بالپوش نارنجی رنگی بطول ح ۷–۸ ملم، که زارعین آن را به غلط کفش‌دوز خربزه میگویند. اوایل بهار از برگ بوته‌های خربزه و طالبی تغذیه میکنند. نوزادهای آن به ریشه‌ی این گیاهان حمله میکنند، و باعث خشک شدن آنها میگردند. برای دفع آن موقع پیدایش حشرات بالغ، یعنی همان اوایل بهار، باید سمپاشی کرد.

عروسی هالو (arusie hālu)، نمایشنامه‌ای عامیانه، در باره‌ی مردی که زنی جوان و زیبا دارد، ولی از رموز زن‌داری آگاه نیست. رندانی بنام کاکا جاماسب و کاکا تهماسب در کمین ربودن زن او هستند، ولی پیرمردی عیار و شاگردش آن دو را دست می‌اندازند تا برای کسانی که چشم بد به زن دیگران میدوزند عبرتی باشد.

عروض (aruz)، در علم عروض، آخرین جزء یا پایه از مصراع اول هر بیت، مانند لفظ کمین، بر وزن فَعول، درین شعر،

که در جنگ هرگز نسازد کمین
اگر چند باشد دلش پر زکین.

نیز ← صدر؛ ضرب؛ حشو؛ ابتدا.

عروض، علم اوزان شعر و سنجیدن ابیات آن از نظر وزنی با افاعیل عروضی (← پایه). در شعر عربی و فارسی، که از نظر کلی با یکدیگر شباهت دارند، عروض و اصول عروضی تقریباً یکسان و اصطلاحات نیز مشترک است، اگرچه بعضی از بحرها در یکی از دو زبان بیشتر مورد استفاده قرار گرفته و در زبان دیگر کمتر بدان پرداخته‌اند.

در باره‌ی سابقه‌ی عروض و موازین سنجش اوزان شعری، در گذشته‌ی زبان فارسی و اینکه با چه اصولی اوزان شعری را بررسی میکرده‌اند اطلاعی نداریم، اما در دوره‌ی اسلامی این کار بر اساس موازینی بوده است که در شعر عربی وجود دارد، و تنظیم و بنیادگذاری علمی به نام عروض از کارهای خلیل ابن احمد است، و در باره‌ی طرز بوجود آمدن این علم داستانی نقل میکنند، که وی از بازار رویگران بصره میگذشت، و از صدای چکش رویگران احساس نوعی هماهنگی و وزن کرد، و سپس به تأمل در این باره پرداخت و قواعد اوزان عروضی را وضع نمود. البته این امر به افسانه بیشتر شباهت دارد، و احتمال اینکه خلیل از عروض هندی اطلاعاتی داشته باشد، و بر اساس آن اطلاعات به تنظیم این علم در زمینه‌ی وزن شعر عربی پرداخته باشد بسیار قوی است. بیشتر اصطلاحاتی که خلیل برای این علم نهاده از زندگی اهل بادیه و محیط چادرنشینی عرب گرفته شده است، از قبیل وتد و سبب و امثال آن. در کوششی که خلیل برای دسته‌بندی اوزان شعر عربی انجام داده است اوزان شعر عربی را در ۱۵ بحر محدود کرده، و پس از او، اخفش بحر شانزدهمی نیز بر آن افزوده، که بحر متدارک است، و متأخرین ۳ بحر دیگر، به نام قریب و جدید و مشاکل، را وضع کرده‌اند، ولی هیچ نوع تحدیدی در این زمینه ممکن نیست. البته باید در نظر داشت که قید تساوی ارکان عروضی از نظر تعداد ارکان، در هر مصراع که در عروض خلیل ابن احمد اصل مسلم بود بعدها در شعر عربی، بخصوص در ادب اندلسی (← عربی، ادبیات)، مورد تجدید نظر واقع شد، و شاعران اندلسی، و بعد شاعران دیگر اقالیم زبان عرب، با سرودن موشحات و انواع دیگر شعر، قید تساوی ارکان عروضی در هر مصراع را از میان بردند. در شعر فارسی نیز این کوشش در قرن اخیر بصورت بسیار محسوسی انجام شد، و نیما یوشیج و پیروان او (← فارسی، ادبیات، قسمت IX) با سرودن شعرهائی که از یک بحر عروضی است اما مصرعهای آنها از نظر شماره‌ی ارکان عروضی تساوی ندارند در وزن شعر فارسی و عروض آن تجدید نظر کردند.

در باره‌ی معنی کلمه‌ی عروض و اینکه به چه مناسبت این علم را عروض خوانده‌اند اختلاف است. بعضی نوشته‌اند از آنجا که این علم در مکه که نامی از نامهای آن عروض است به خلیل ابن احمد الهام شد آنرا عروض خواندند، و بعضی گفته‌اند بمناسبت این که شعر را برای سنجش وزن آن و تعیین درست و نادرست آن بر این علم "عرض" میکنند بدین نام خوانده شده است. نیز ← وزن؛ بحر؛ تقطیع؛ پایه؛ زحاف.

عروضی: ← نظامی عروضی.

عروق الصفر: ← مامیران کبیر.

عروق شعریه: ← مویرگها.

عروة ابن الورد (orvate 'bne 'l.vard)، شاعر جاهلی، که بلافاصله پیش از ظهور اسلام رونق داشت. از قبیله‌ی بنو عبس (banu abs) بود. به شهسواری و حمایت از بیچارگان شهرت داشت، و به همین جهت، بعدها به او عروة الصعالیک (orvato 's.sa'ālik) [= دستاویز مسکینان] لقب دادند. داستانهای چندی از وی نقل شده است که از پیروی دقیق وی از رسم جاهلی وفای به عهد و آداب بادیه‌نشینی حکایت میکند. یکی از ماجراهای زندگی او این است که مردان قبیله‌ی بنی نضیر مدینه وی را مست کردند، و در حال مستی از او قول گرفتند که از زنش دست بردارد، و او پس از آنکه از مستی بیرون آمد به قول خود وفا کرد.

عروة ابن حزام، شاعر عرب: ← عفراء؛ نیز ← عربی، ادبیات، قسمت VIII.

عروة ابن زبیر (orvate 'bne zobayr) [عروة ابن زبیر ابن عوام قرشی (avvāme qoraši)]، ۲۳ یا ۲۹–۹۴ (و به اقوال دیگر ۹۱ یا ۹۹ یا 100 هق، و غیره)، از بزرگان تابعین و از فقهای سبعه‌ی مدینه. زبیر ابن العوام پدر، اسماء ذات النطاقین مادر، و عایشه خاله‌ی او بود. عروه از بزرگان محدثین است، و از عبدالله ابن عمرو، عبدالله ابن عباس، و برادر خود عبدالله ابن زبیر روایت حدیث میکند، و بسیاری از احادیث خود را از عایشه روایت مینماید. میگویند عروه نخستین کسی است که در مغازی (غزوات حضرت رسول) کتاب تألیف کرده است. مشهور است که در یکی از سفرها زخمی در پایش پدید آمد، و پزشکان به بریدن پایش حکم کردند، و برای تسکین درد قطع، تجویز کردند که شرابی مخدر بخورد. او از خوردن شراب امتناع کرد، و دستور داد که پایش را ببرند. در آخر عمر گوشه‌نشینی اختیار کرد، و عاقبت در قریه‌ی فرع (for')، نزدیک مدینه، درگذشت. بئر عروه (be're)، که یکی از چاههای آب مدینه و آبش از چاههای دیگر گواراتر بود، منسوب بدوست.

عروة الرحال: ← فجار.

عروة الصعالیک: ← عروة ابن الورد.

عریش (ariš)، باستانی **رینوکولورا**[1] (rinoko-lura، ینه) یا **رینوکورورا**[2]، شهر (جه ح ۳°۰۰۰)، ایالت سینا، ل‌ش مصر، کنار مدیترانه نزدیک مرز فلسطین. بودوئن I در اینجا درگذشت (۱۱۱۸)، در ۱۷۹۹ ناپلئون آن را اشغال کرد؛ بر طبق پیمانی که سال بعد در عریش منعقد شد، فرانسویان ناچار از مصر خارج شدند. در جه I

(۱)Rhinocolura (۲)Rhinocorura

نقطه‌ی مهمی در پیشرفت بریتانیائیها به جانب فلسطین بود. نام یونانی باستانی آن، که به معنی "بینی‌بریدگان" است، بدان مناسبت است، که این محل در عهد سلاطین حبشی مصر تبعیدگاه جنایت‌کاران بود، و آنان را، پس از مثله کردن، بدینجا میفرستادند.

عریض: ← محمد، قسمت ۲۷.

عزائم (azā'em) یا **عزایم**، مفردش عزیمه (azima) [صورت فارسی آن عزیمت]، کلمات و اورادی که همراه با سوگندها و تأکیدهای خاص و عبارات معین است، و برای ایجاد کارهای عجیب و بیرون از نظام عادی زندگی و طبیعت به کار میرود. کسی را که به کار عزائم میپردازد در زبان فارسی عزائم‌خوان یا معزم (mo'azzem) نامیده‌اند. در فارسی، عزائم را به افسون ترجمه کرده‌اند، اما در بعضی کتابها میان عزائم‌خوانی و افسون‌خوانی تفاوت قائل شده‌اند. فخرالدین رازی در کتاب جامع العلوم فرق میان سحر و عزیمه را در این می‌داند که عزیمه بر وفق شرع است، و سحر بر خلاف آن. در زمینه‌ی عزایم و افسون کتابهای بسیار به فارسی و عربی نوشته شده است که یکی از معروف‌ترین آنها کنوز المعزمین است.

عزائم‌خوان: ← عزائم.

عزازیل (azāzil)، در تورات نام بز طَلیقه [= بز قضا و بلاگردان]، و یا نام دیو یا جنی که بز طلیقه را برای او فرستاده‌اند (لاویان ۱۶). در روز کفاره‌ی یهود، دستور چنین است که دو بز را به عنوان بز قربانی و کفاره‌ی گناهان مردم برگزینند. خاخام یهودان قرعه می‌اندازد، و یکی از آن دو بز به نام خدا و دیگری به نام عزازیل می‌افتد. بزی را که به نام عزازیل است به بیابان میبرند، و از بالای بلندی پرت میکنند. در منابع غیر معتبر یهود، عزازیل نام فرشته‌ای است که از مقام خود سقوط کرده است.

در منابع اسلامی، عزازیل نام ابلیس بوده است پیش از آنکه مرتکب نافرمانی بشود و از سجده‌ی به آدم امتناع کند. به روایتی دیگر، ابلیس از جن بود و نامش عزازیل بود. فرشتگانی که در زمین ساکن بودند جن نامیده میشدند، و عزازیل یکی از ایشان بود تا آنکه سر از اطاعت خداوند بپیچید و کافر شد.

عزاقریه (azāqeriyye)، عنوان پیروان ابوجعفر محمد شلمغانی معروف به ابن عزاقر، که در نیمه‌ی اول قرن ۴م هق در بغداد و عراق وجود داشته و بعد بتدریج از میان رفته‌اند. عزاقره جزو غلاة شیعه محسوب میشوند، و خلاصه‌ی عقاید ایشان که همه توسط دشمنانشان بدست ما رسیده است از این قرار است، (۱) خداوند در هر چیزی باندازه‌ای که آن چیز قابلیت تحمل دارد حلول میکند، و شلمغانی چنین قابلیتی را داشته است، و بهمین جهت، خداوند در او بتمامی حلول کرده است. (۲) هر گاه خداوند در بدن ناسوتی حلول کند، از راه معجزات، به خدائی خود دلالت میکند. (۳) خداوند در هر چیزی به هر معنی ظاهر میگردد، و در هر شخصی بصورت خاطری است که به قلبش خطور کرده است. (۴) خداوند اسم معنی است، و هر که مردم به او محتاج باشند خدای ایشان خواهد بود. (۵) هر کسی خدای پایینتر از خویش است، و چون شلمغانی بالاتر از همه است، پس رَبّ الارباب است. (۶) خداوند ضد را برای آن آفریده است که بر ضد خود راهنمائی کند. مثلا خلق شیطان برای راهنمائی به آدم است، زیرا لاهوتیت (یعنی خدائی خدا) در آدم تجلی کرده بود، و چه بسا که راهنما از خود شیء راهنمائی‌شده افضل باشد. پس از آدم، لاهوتیت در ادریس و "ابلیس" او (ضد او) ظاهر شده است، و پس از آن در نوح و ابلیس او، پس از آن در صالح و ابلیس او (که ناقه‌ی معروف او را پی کرد. ← صالح)، پس از آن در ابراهیم و ابلیس او (نمرود)، پس از آن در هارون و ابلیس او (فرعون)، پس از آن در داود و ابلیس او (جالوت)، پس از آن در سلیمان و ابلیس او، پس از آن در عیسی و ابلیس او، پس از آن در علی ابن ابیطالب و ابلیس او، و بهمین ترتیب تا ابن عزاقر و ابلیس او. اما موسی و محمد ابن عبدالله خائن بودند زیرا موسی فرستاده‌ی هارون و محمد فرستاده‌ی علی بود، و هر دو به فرستنده‌ی خود خیانت کردند. علی به شماره‌ی ایّام اصحاب کهف، که ۳۵۰ سال است، به محمد مهلت داده است و در سر آن مهلت بر خواهد گشت. (۷) عزاقریه ترک نماز و روزه و غسل را جایز میدانستند، و میگفتند خداوند قریش را از آن جهت به سجود در نماز دعوت کرد که قریش مردمی متکبر بودند، ولی در زمان شلمغانی، چون مردم بی زنان و دختران خود غیرت دارند، حکمت آنست که زنان و دختران بر همه مباح شوند تا این غیرت از میان برود.

از عزاقره‌ی معروف در زمان خود ابن عزاقر حسین ابن قاسم ابن عبیدالله ابن وهب وزیر و ابراهیم ابن محمد ابن ابی‌عون (صاحب کتاب التشبیهات) است.

عزالدوله‌ی بختیار: ← عزالدوله‌ی دیلمی.

عزالدوله‌ی دیلمی (ezzoddöleye deylami)، شهرت **عزالدوله بختیار** (baxtiār)، فت ۳۶۷ هق، دومین پادشاه (۳۵۶–۳۶۷ هق) از سلسله‌ی دیالمه‌ی بغداد؛ پسر معزالدوله‌ی دیلمی. وی بعد از وفات پدر در بغداد به امارت نشست، اما، به سبب عشرت‌جوئی و خودپرستی، با طغیان ترکان لشکر خویش و تحریک خلیفه طایع مواجه گشت، و از چاره فرو ماند. عضدالدوله‌ی دیلمی، که همواره با او حسادت و رقابتی داشت، از فارس لشکر به بغداد برد، و آن فتنه را فرو نشاند، و عزالدوله را مقید نمود، اما به دستور پدرش رکن‌الدوله‌ی دیلمی، ناچار او را آزاد کرد. بعد از وفات رکن‌الدوله، دیگر بار عضدالدوله لشکر به جانب بغداد برد، و عزالدوله را در حدود تکریت شکست داد. عزالدوله این بار گرفتار شد، و به امر عضدالدوله در سن ۳۶ سالگی بقتل رسید. عزالدوله به زورمندی و دلاوری و عیاشی موصوف بود. ابن بقیه وزارت او داشت.

عزالدین ابن قطب‌الدین: ← عزالدین مسعود I.

عزالدین حسین I: ← عزالدین حسین لر.

عزالدین حسین غوری (ezzoddin hoseyne quri) [حسین ابن حسن غوری]، از امرا و سلاطین آل شنب در ولایت غور؛ پسر قطب‌الدین حسن غوری. وی در زمان سلطنت (۵۱۱–۵۵۲ هق) سلطان سنجر میزیست، و نسبت بدو اظهار اطاعت و انقیاد میکرد. بعد از او، مملکت بین پسرانش سیف‌الدین سوری، قطب‌الدین محمد غوری، و بهاءالدین سام I، فخرالدین مسعود غوری، و علاءالدین جهانسوز تقسیم شد.

عزالدین حسین لر (ezzoddin hoseyne lor) [عزالدین حسین I]، فت ۶۹۲ هق، فرمانروای قسمتی از لر کوچک، و ۸مین اتابک (۶۷۷–۶۹۲ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک؛ پسر بدر الدین مسعود لر، در سنه‌ی ۶۷۷، بحکم ابافا خان و بعد از کشته شدن تاج‌الدین شاه لر، در قسمتی از بلاد لر کوچک به امارت نشست، و قسمتی دیگر از بلاد لر کوچک به برادرش فلک‌الدین حسن لر واگذار بود. عزالدین حسین لر به سخت‌کشی و کینه‌جوئی موصوف بود. بعد از او، ولایتش به خضر لر، پسر تاج‌الدین شاه، رسید.

عزالدین حسین II لر (ezzoddin hoseyne dovvome lor)، فت ۷۳۰ هق، فرمانروای لر کوچک و ۱۴مین اتابک (۷۱۶–۷۳۰ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. وی برادر دولت خاتون بود، و بعد از کناره‌گیری او به امارت نشست. مؤلف منتخب التواریخ معینی او را به تدبیر و "صلاح‌اندیشی مملکت و رعایت رعیت" ستوده است. بعد از وفات او پسرش شجاع‌الدین محمود لر به امارت نشست.

عزالدین زنجانی (ezzoddine zanjāni)، شهرت **ابوالمعالی عبدالوهاب ابن ابراهیم** (abo-l.ma'āli)، از علمای معروف صرف و نحو عربی در قرن ۷م هق. قسمت اخیر عمر خود را در بغداد گذرانید، و ظاهراً در واقعه‌ی فتح بغداد بدست هلاکو مقتول شد. کتاب معروف او الیزّی فی التصریف است. این کتاب به سبب شرحی (معروف به شرح التصریف) که تفتازانی بر آن نوشته معروف شده است.

عزالدین غوری: ← عزالدین حسین غوری.

عزالدین قلج ارسلان: ← قلج ارسلان II؛ قلج ارسلان III.

عزالدین کیکاوس: ← کیکاوس I؛ کیکاوس II.

عزالدین لر (ezzoddine lor) [ملک عزالدین ابن شجاع‌الدین]، فت ۸۰۶؛ هق، فرمانروای لر کوچک و ۱۶مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک؛ پسر شجاع‌الدین محمود لر. در ۱۲سالگی، بعد از وفات پدر، بجایش نشست (۷۵۰ هق). با خاندانهای آل مظفر و آل جلایر روابط خویشی داشت؛ یک دخترش را به شاه شجاع و دختر دیگرش را به سلطان احمد ایلکانی داد.

امارت طولانی عزالدین مواجه با یورشهای امیر تیمور به ایران گردید. در ۷۸۸ هق تیمور به فیروزکوه رسید. در همانجا از دستبردهای لرها اطلاع یافت، و عازم لرستان گردید، بروجرد را غارت و خرم‌آباد را ویران کرد. سرنوشت عزالدین پس از این واقعه معلوم نیست. به روایت منتخب التواریخ معینی، وی در سال ۷۹۰ هق در قلعه‌ی رومیان (نزدیک بروجرد) دستگیر شد، و تیمور او و پسرش سیدی احمد را به سمرقند فرستاد، اما بعد از سه سال، هر دو را رها کرد، و عزالدین را حکومت لرستان داد. به گفته‌ی ظفرنامه و ظفرنامه‌ی شامی، در ۷۹۵ هق که تیمور به ایران بازگشت، به بروجرد و شوشتر رفت. ملک عزالدین فرار را بر قرار ترجیح داد؛ عمر شیخ، پسر تیمور، به تعقیب او رفت، ولی از وی اثری

نیافت. بر طبق روایت ظفرنامه، در سال ۸۰۶ هق، که تیمور در بیلقان بود، سر ملک عزالدین را به درگاه وی آوردند. پس از وفات (۸۰۷ هق) تیمور، سیدی احمد فرمانروای لر کوچک گردید.

عزالدین لنگر: ← اتابکان یزد.

عزالدین محمد ابن مظفر: ← عزالدین مظفر.

عزالدین محمد لر (ezzoddin mohammade lor)، فت ۷۱۶ هق، فرمانروای لر کوچک و ۱۲مین اتابک (۶۹۵-۷۱۶ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک؛ پسر عزالدین حسین لر. بعد از کشته شدن صمصام‌الدین محمود لر، از جانب غازان خان مغول به امارت لر کوچک رسید، اما چون بحد بلوغ نرسیده بود، الجایتو پسر عم او بدرالدین مسعود ابن فلک‌الدین حسن لر را با لقب اتابکی به نظارت او گماشت، و عزالدین محمد لر را نزد خود نگهداشت. چندی بعد عزالدین محمد زمام امور را بدست گرفت، و مستقلا به امارت پرداخت. بعد از وفات او، زنش دولت خاتون یک چند امارت کرد.

عزالدین مسعود I (ezzoddin masʿude I avval) [عزالدین ابن قطب‌الدین]، فت شعبان ۵۸۹ هق، از امرای آل زنگی و اتابکان موصل؛ پسر قطب‌الدین مودود. بعد از برادرش سیف‌الدین غازی II به امارت موصل نشست، و پس از وفات (۵۷۷ هق) ملک صالح، حکومت حلب را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد. اما با مخالفت صلاح‌الدین ایوبی مواجه شد. صلاح‌الدین دو بار به حدود موصل لشکر آورد، و قسمتی از بلاد اتابکان موصل را گرفت. عزالدین مسعود بسلامت نفس و سخاوت ذات موصوف بود. پسرش نورالدین ارسلانشاه I بجای او نشست.

عزالدین مسعود II، اتابک موصل، ← ملک قاهر.

عزالدین مظفر (ezzoddin mozaffar) [عزالدین محمد ابن مظفر]، از عمال و رجال معروف عهد ایلخانیان مغول در قرن ۷م هق. عزالدین مظفر همان کس بود که طرح تأسیس و ترویج پول کاغذی معروف به چاو را به گیخاتو خان و وزیرش صدر جهان زنجانی پیشنهاد نمود. در ذیقعده‌ی ۶۹۳ هق چاو در تبریز درکار آمد، و مردم آن را قبول نکردند، و عزالدین مظفر را که موجب رواج آن بود هجو کردند و لعن نمودند، و حتی در صدد برآمدند که او را هلاک نمایند، تا شاه حکم نسخ آن را داد.

عزام، عبدالوهاب (azzām)، ۱۸۹۳-۱۹۵۹، ادیب و محقق مصری. استاد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه قاهره، و مدتی نیز سفیر مصر در عربستان سعودی و در پاکستان بود. در شناسانیدن ادبیات فارسی به ملل عربی سهمی بزرگ داشت. وی ترجمه‌ی عربی شاهنامه را که به وسیله‌ی بنداری صورت گرفته بود تصحیح و چاپ کرد.

عزایم: ← عزائم.

عزت ملک (ezzat malek)، فت ۷۴۴ هق، از شیرزنان معروف اواخر عهد ایلخانیان؛ زوجه‌ی امیر شیخ حسن چوپانی. گویند وی با یکی از امرا سر و سری داشت، و چون امیر شیخ حسن آن امیر را بسبب قصوری که در جنگ ورزیده بود فرو گرفت و به زندان افکند، عزت ملک پنداشت که مگر امیر شیخ حسن از راز آنها واقف شده است. با کنیزی چند بساخت و خصیتین شوهر را چندان بفشرد تا بمرد (۲۷ رجب ۷۴۴ هق)، و خود او نیز چند روز بعد دستگیر شد، و امرای امیر شیخ حسن او را با دستیارانش بخواری کشتند. سلمان ساوجی در طی قطعه‌ای او را ستوده است و به کشتن امیر شیخ حسن اشاره نموده است.

عزرا[1] (azrā) **و نحمیا**[2] (nahamyā)، نام کتاب‌هائی از عهد، که در کتاب رسمی عبری یک کتاب بوده است، و در متن مجاز کتابهای ۱۵م و ۱۶م است، و در وولگات و کتاب مقدس غربی به اول و دوم اسدراس (نام یونانی و لاتینی عزرا) موسوم است. عزرا از کاهنان یهود و متولد بابل بود (در باب عزرا نیز ← عزیر). نحمیا ساقی اردشیر I هخامنشی (اردشیر درازدست) بود، و به حکومت یهودا رسید. کتابهای مذکور در شرح بازگشت یهود است از اسارت به فلسطین، پس از صدور (۵۳۸ قم) فرمان کوروش هخامنشی، زربابل با گروهی از همکیشان خود به اورشلیم بازمیگردد (عزرا ۱-۶). در سال ۴۵۸ قم، عزرا از اردشیر I کسب اجازه میکند که با همکیشان خود که مایل به عزیمت با وی هستند و با کومک مالی به بیت المقدس کوچ کنند. فرمان اردشیر در باب ۷ کتاب عزرا آمده است. پس از آن عزرا شرح بازگشت خود را با ۱٬۸۰۰ تن از همکیشان خود آورده است (عزرا ۷-۱۰). نحمیا در ۴۴۴ قم به اورشلیم بازمیگردد، و با وجود مخالفت دشمنان ثروتمند و مقتدر، باروهای شهر را مجدداً میسازد (نحمیا ۱-۷). شرح وقایع بترتیب تاریخی نیست، و قسمت زیادی از کتابها اسناد و فهرست اسامی است.

عزرائیل (ezrāʾil)، ملقب به ملک‌الموت (malako'l.möt) [= فرشته‌ی مرگ]، در روایات اسلامی، فرشته‌ی مرگ، و یکی از چهار فرشته‌ی مقرب (که آن سه فرشته‌ی دیگر عبارتند از جبرائیل، میکائیل، و اسرافیل). نام وی در قرآن نیامده است. اما در افسانه‌های اسلامی، که تحت تأثیر عقاید یهودی است، به تفصیل در باره‌ی خصوصیات این فرشته سخن گفته‌اند. عظمت او را همچند عظمت جهان دانسته‌اند، و مقام او را در آسمان چهارم تعیین کرده‌اند. عزرائیل، بر طبق افسانه‌ها، بعلت سنگدلی و قساوتی که داشت، بعنوان فرشته‌ی مرگ تعیین شد، و کار او قبض روح مردمان است، و از این روی او را ملک الموت خوانده‌اند. در روایات اسلامی نقل شده است که حضرت رسول، در شب معراج، فرشته‌ای را دید که ترشروی و سهمگین بود، و هیچ لبخند نمیزد، و لوحی در برابر داشت. از جبرائیل نام او را پرسید. جبرائیل گفت این ملک‌الموت است، و ملک‌الموت در پاسخ حضرت رسول که در باره‌ی آن لوح جویا شد، گفت این لوحی است که نام کسانی را که در این سال خواهند مرد بر آن نوشته‌اند، و من مأمورم که، چون هنگام مرگ هر کس فرا رسید، در حال جانش بگیرم. در باره‌ی شماره‌ی بالها و پاهای عزرائیل افسانه‌های بسیار است؛ بعضی ۷۰٬۰۰۰ پا و ۴٬۰۰۰ بال برای او ذکر کرده‌اند.

عزریا، یکی از ← رفقای دانیال. نیز ← عزیا.

عزلت (ozlat)، نزد صوفیه، جدائی و کناره‌جوئی از مردم بقصد اشتغال به عبادت و ریاضت؛ در مقابل صحبت و مخالطت که عبارتست از آمیزش و مردم‌آمیزی. صوفیه را در این باب که ازین دو امر کدام یک برتری دارند اختلاف است. بعضی (مثل سفیان ثوری، ابراهیم ادهم، و بشر حافی) قائل به برتری عزلت بوده‌اند، و بعضی (مثل شیخ ابوسعید ابوالخیر) قائل به برتری مخالطت. امام غزالی در کتاب احیاء العلوم، طی بحث مفصلی، اقوال و دلایل موافق و مخالف را در این باب نقل کرده است، و برای هر یک از دو طرف قضیه فواید و آفاتی برشمرده است؛ چنانکه فراغت یافتن جهت اشتغال به عبادت و رهائی از شرّ ناس و خلاصی از معصیت و فتنه و خصومت، و قطع امید بیهوده از خلق، و خلاصی از صحبت گران‌جانان را از جمله‌ی فواید عزلت خوانده است، و تعلیم و تعلم، و نفع و انتفاع و کسب تجربه را از جمله فواید صحبت و مخالطت دانسته است. بهر حال، صوفیه غالباً درین باب قائلند به اینکه اختیار عزلت و مخالطت بستگی دارد به احوال و اشخاص، و در هر مورد باید به مقتضیات و به رأی و دستور شیخ نظر داشت.

عزم[3] (azm)، در ریاضیات، فیزیک، مکانیک، و مهندسی، اصطلاحی برای حاصلضرب کمیتی در فاصله‌ای از نقطه یا خط یا صفحه‌ای حائز اهمیت و مربوط به آن کمیت. عزم یک نیرو را گشتاور میخوانند. نیز ← عزم مغناطیسی؛ عزم جبر؛ زوج.

عزم جبر[4] (azme jabr)، کمیتی که در بحث از حرکت دورانی اجسام صلب بکار میرود. عزم جبر یک نقطه‌ی مادی نسبت به یک محور عبارتست از حاصلضرب جرم آن در مربع فاصله‌اش از آن محور. عزم جبر یک جسم نسبت به یک محور عبارتست از حاصلجمع عزمهای جبر یکایک اجزای سازای آن. بنا بر این، عزم جبر یک جسم نسبت به یک محور مربوط است به جرم آن و توزیع ماده‌ی سازای آن. مثلا، اگر دو چرخی که در شکل نمایش داده شده است از حیث جرم

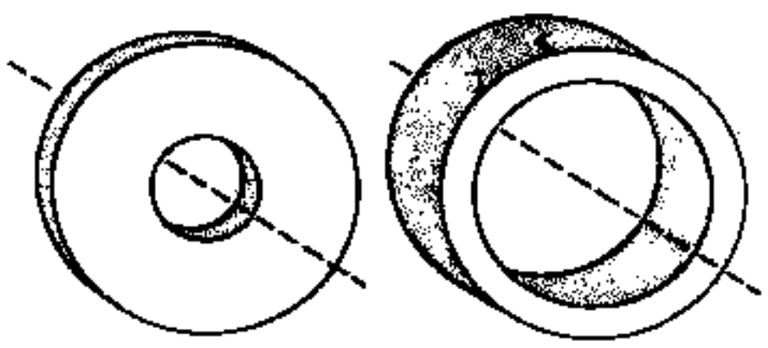

کل یکسان باشند عزم جبر چرخ طرف راست نسبت به محور آن بیش از عزم جبری دیگری نسبت به محورش میباشد، زیرا، در مقام مقایسه، ماده‌ی سازای آن از محورش دورتر است.

عزم جبر در حرکات دورانی همان اهمیت جرم را در حرکت خطی دارد. اگر گشتاوری بر یک جسم صلب وارد شود شتاب زاویه‌ای ناشی از آن مساوی خارج قسمت آن گشتاور بر عزم جبر جسم است، چنانکه، در حرکت بر یک خط مستقیم، شتاب مساوی خارج قسمت نیرو بر جرم جسم میباشد.

عزم مغناطیسی[5] (azme meqnātisi) یا **گشتاور**

(۱)Ezra (۲)Nehemiah (۳)moment (۴)moment of inertia (۵)magnetic moment

مغناطیسی، حاصلضرب فاصله‌ی دو قطب یک مغناطیس در جرم مغناطیسی یکی از آنها.

عزه[1] (ozza)، پسر ابیناداب، که چون تابوت عهد را لمس نمود خداوند بر وی غضب کرد، و او به مرگ ناگهانی مرد (دوم سموئیل ۶:۳-۸؛ اول تواریخ ۱۳:۷-۱۱). این واقعه در خرمنگاهی که به فارس عزه (fāras ozza) معروف شد روی داد.

عزه (azza)، معشوقه‌ی کثیر، شاعر معروف عرب، که او را بدین مناسبت کثیر عزه میخوانند. داستان عشق این دو در کتب ادب عرب شهرت بسیار دارد، و در شعر فارسی اشاراتی به نام عزه آمده است؛ از جمله در شعر منوچهری:

نوروز برنگاشت به صحرا به مشک و می
تمثالهای عزه و تصویرهای می.

نیز ← عشاق عرب در ادبیات فارسی.

عزی (ozzā)، یکی از بتهای معروف عرب در دوره‌ی جاهلیت، که مورد پرستش قبیله‌ی غطفان بود، و مخصوصاً قریش و بنو کنانه آن را خیلی بزرگ میداشتند. قربانیهائی که برای آن می‌کردند در جای مخصوصی بود، در طائف، بنام غبغب (qabqab). خود عزی در یک درخت سَمُر (درختی از نوع آکاکیا ← اقاقیا) در بطن نخله (batne naxla)، بر جاده‌ی بین طائف و مکه، قرار داشت، و "سَدَنه"ی آن (متولیان آن ← بت) از طایفه‌ی بنو شیبان ابن جابر بودند. آخرین متولی آن شخصی بود بنام دبیّ (dobayya)، که به فرمان حضرت رسول و بدست خالد ابن ولید کشته شد، و آن درخت نیز سوزانده شد. عزی از خدایان مؤنث بود، و عرب جاهلی اولاد خود را بنام او نامگذاری میکردند [عبدالعزی (abdo-l.'ozzā)]. نیز ← طاغوت.

عزیا[2] (ozziyyā)، ف‍ت ح ۷۳۵ (یا ح ۷۴۰) ق‍م، شاه یهودا. تاریخ سلطنتش را از ح ۷۹۱ یا ح ۷۷۵ ق‍م تا آخر عمر ضبط کرده‌اند. وی پسر و جانشین امصیا و پادشاهی نیرومند بود، ولی بسبب غروری که داشت، وظایف کاهنان عالیمقام را غصب کرد، و به همین سبب مبتلا به برص گردید (دوم تواریخ ۲۶). در باب ۱۵ کتاب دوم پادشاهان نامش عزریا[3] (azaryā) آمده است.

عزیر (ozayr)، یکی از بنی اسرائیل که، بنا بر تصریح قرآن، یهودیان یا بعضی از ایشان، عقیده داشته‌اند که وی پسر خداست، چنانکه مسیحیان عیسی را پسر خدا میدانند. معمولا وجود عزیر با عزرا که در کتاب مقدس آمده و در تورات کتابی نیز به نام او هست (← عزرا و نحمیا) تطبیق شده است، اما در تورات و در عقاید رایج یهود چنین چیزی نیست که او را پسر خدا دانسته باشند، و این مسئله مورد توجه مفسرین اسلامی بوده است، و گفته‌اند دسته‌ی خاصی از یهود این عقیده را داشته‌اند که عزیر پسر خداست. در افسانه‌هائی که در کتب تفسیر و روایات اسلامی آمده نوشته شده که عزیر را از آن روی فرزند خدا خوانده‌اند که بهنگامی که تورات در دسترس یهود نبود، و از بیم نسخه‌های آنرا در کوهها پنهان کرده بودند، و یهود را از آن آگاهی نبود، او از حافظه‌ی خویش تمام تورات را بر ایشان خواند و ضبط کردند. بعد که نسخه‌های تورات بدست آمد، همچنان بود که او از حافظه‌ی خویش نقل کرده بود، و این امر باعث شد که او را فرزند خدا بخوانند. البته در کتب مربوط به تورات عزرا را جامع و فراهم‌آورنده‌ی کتابهای عهد عتیق معرفی کرده و از وی بعنوان "کاتب ماهر شریعت" نام برده‌اند. اشاره‌ای در قرآن هست در باره‌ی کسی که بر دهکده‌ای میگذشت، و در اندیشه‌اش چنین آمد که خداوند این دهکده و مردم آنرا چگونه زنده خواهد کرد؛ پس خداوند او را 100 سال میرانید و زنده کرد تا چگونگی رستاخیز و بعث را بدو نشان دهد (بقره ۲۶۱)؛ مفسرین، اغلب این شخص را، که در آیه نامی از او برده نشده است، عزیر دانسته‌اند، و بعضی او را ارمیا شمرده‌اند.

عزیز(aziz)، شهرت **ابومنصور نزار** (abu.mansur nezār)، ملقب به **العزیز بالله** (al.'azizo be l.lāh')، ۳۴۴-۳۸۶ ه‍ق، ۵مین خلیفه‌ی (۳۶۵-۳۸۶) فاطمی مصر، و نخستین خلیفه‌ای از خلفای فاطمی که سلطنتش در مصر آغاز شد؛ پسر و جانشین معز. در زمان او وضع مالیه مرتب شد. عزیز نخستین خلیفه‌ی فاطمی بود که ترکان را به خدمت ارتش پذیرفت (این کار بعدها نتایج وخیمی به بار آورد). در ۳۶۸ ه‍ق، یعقوب ابن کلس (y'aqube 'bne kelles) را، که امور مالی با او بود عنوان وزیر داد (در دستگاه فاطمیان، پیش از وی کسی عنوان وزارت نداشت)، و وی تا پایان عمر (۳۸۰ ه‍ق)-جز دو دوره‌ی کوتاه-در این مقام باقی بود، و رونق امور مالی در عهد عزیز نتیجه‌ی خدمات ابن کلس بود.

عزیز خردمندترین و بهترین خلفای فاطمی بود. روح تساهل داشت، و نصرانیها و یهودیان را به خدمت میگماشت، و زوجه‌ی نصرانیه‌اش (مادر حاکم، خلیفه‌ی فاطمی) در این امر مؤثر بود. اما نسبت به مسلمانان اهل سنت تساهل نداشت، و سخت از سیاست اسماعیلیه پیروی میکرد. بسیار در بند تشریفات بود. در زمان او، تسلط فاطمیان، حد اقل از جنبه‌ی اسمی، از هر زمان بیشتر بود، و از اقیانوس اطلس تا بحر احمر، و در یمن و مکه، و یک بار نیز در موصل خطبه به نام او خوانده میشد.

عزیزآباد (azizābād)، دهستان (جه ح ۳۰۰'۵؟)، بخش فهرج، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی. مرکزش، **عزیزآباد** (جه ۴۵۰ سنه ۱۳۴۵ ه‍ش)، در ۱۴کیلومتری غ فهرج.

عزیزالسلطان: ← غلامعلی خان عزیزسلطان.

عزیز خان سردار کل: ← سردار کل.

عزیزسلطان: ← غلامعلی خان عزیزسلطان.

عزیزک (azizak)، ده (جه ۱'۹۸۰ سنه ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان بالاصر، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم، ۱۲کیلومتری ل بابل.

عزیز مصر (azize mesr)، در قرآن، عنوان مردی مصری که یوسف را خریداری کرد. در بعضی از تفاسیر اسلامی او را وزیر پادشاه مصر، و در برخی خازن و خلیفه و سپهسالار فرعون مصر نوشته‌اند. در بعضی از کتب (مانند آثار الباقیه‌ی بیرونی)، عزیز عنوان پادشاه مصر شمرده شده است. بهر حال، هیچ دانسته نیست که عزیز در داستان یوسف نام چه کسی است. در قرآن هیچ اطلاع دیگری از وی نیست. یوسف نیز، پس از اینکه در مصر کارش بالا گرفت، با همین عنوان خوانده شده، و برادرانش به عنوان "عزیز" او را مخاطب قرار میدهند.

در بعضی تفاسیر اسلامی، نام این عزیز، که یوسف را خریداری کرد، قطفیر آمده است، که از فوطیفار تورات گرفته شده.

در متون عثمانی، عنوان "عزیز مصر" گاهی بر ممالیک مصر اطلاق شده است، و در قرن ۱۹م نیز کوششی بکار رفت تا عنوان عزیز مصر را دیگر بار در اصطلاح اداری و حکومتی وارد کنند، و بر بعضی از پاشاهای مصری اطلاق شود.

عزیمه یا عزیمت: ← عزائم.

عسجدی (asjadi، معمولا asjodi)، شهرت و تخلص **ابونظر عبدالعزیز ابن منصور** (abu-nazar)، معروف به **عسجدی مروزی** (-e mar-vaziyy)، از شعرای پارسی‌گوی مدیحه‌سرای دوره‌ی غزنویان، و معاصر با محمود و مسعود و مودود غزنوی. بعضی او را مروزی قزوینی و بعضی هم هروی (haravi) نوشته‌اند. گفته‌اند که او مودود پسر مسعود را نیز مدح گفته است، و در این صورت وفاتش پس از سال ۴۳۲ ه‍ق بایستی اتفاق افتاده باشد. دیوانش را در حدود ۳'۰۰۰ بیت گفته‌اند، ولی این دیوان اکنون در دست نیست، و فقط اندکی از اشعار وی در تذکره‌ها و کتب ادبی و سفینه‌ها باقی مانده است. قصیده‌ی او در فتح (۴۱۶ ه‍ق) سومنات معروفست.

عسس (asas)، نگهبان شب و گشتی و پاس‌دار شهر در طول مدت شب. مطلق پاسبان را حارس (hāres) میگفتند. گویند اولین کسی که در جهان اسلام سمت عسس یافت عبدالله ابن مسعود بود، که ابوبکر او را به مراقبت کوچه‌های مدینه در شب برگماشت. عمر خطاب به کومک اسلم (aslam)، که از موالی او بود، و همچنین عبدالرحمان ابن عوف شخصاً شبها به عنوان عسس در مدینه میگشت. در عهد خلفای اموی، صاحبمنصبی به عنوان صاحب العسس (sāhebo 'l.'asas) ریاست عسس هر شهری را بر عهده داشت، که بعدها او را گاه صاحب الطوف (sāhebo 'l.tāf) نیز میخواندند. در عهد سلاجقه در بلاد هر جا احتمال آشوب میرفت عسس گماشتن در شبها معمول بود. در نظم و نثر فارسی و حکایات ذکر عسس مکرر آمده است، و وظایف او در نگهبانی و پاسبانی شهر ذکر شده. تاریخ وصاف از "طایفه‌ی حرسه" (harasa)[= حارسان، نگهبانان]، که مانند عسس شبها در کوچه و بازار طوف میکرده و دکانها و خانه‌های بی‌در و گشوده را نگهبانی میکرده‌اند، داستانهای جالب دارد.

در عهد صفویه نگهبان شب گزمه یا احداث و گاهی نیز مانند سابق عسس نام داشته، و تحت نظر داروغه یا میرشب [= سلطان اللیل] بوده است.

عسقان: ← محمد، قسمت ۳۶.

عسقلان (asqalān)، شهری بر ساحل فلسطین جنوبی. این شهر همان اشقلون کتاب مقدس است، و یکی از پنج شهر فلسطیان میباشد که بوسیله‌ی کتاب مقدس از آنها خبر داریم. در دوران رومیها، بسبب بازیها و مراسم دینی که در آن انجام میشد، از مراکز بارونق تمدن هلنیستی بود. عسقلان

(۱)Uzza(h) (۲)Uzziah (۳)Azariah

یکی از آخرین شهرهای فلسطین است که بدست مسلمین افتاد. معاویه آن را اندکی پس از فتح (۱۹ هق) قیصریه گرفت، اما احتمالاً پیش از این زمان مدت کوتاهی در تصرف عمرو عاص بود. بیزانسیها در زمان ابن زبیر مدت کوتاهی آنرا پس گرفتند، اما بعداً عبدالملک ابن مروان آنرا اشغال و استحکاماتش را تجدید کرد. بعدها بدست فاطمیان مصر افتاد و در ایام آنان ترقی کرد، و حتی پس از آنکه سلجوقیان بقیه‌ی شام و فلسطین را از فاطمیان منتزع کردند، عسقلان و چند شهر ساحلی دیگر در تصرف (گاه اسمی) فاطمیان باقی ماند. در قرن ۶م و نیمه‌ی اول قرن ۷م هق شهری مرزی و از هدفهای پراهمیت در جنگهای بین صلیبیون و فرمانروایان مسلمان مصر بود. پس از اینکه صور به دست صلیبیون افتاد (۱۱۲۴) عسقلان رو به ضعف گذاشت. چون موقعیت عسقلان برای اورشلیم خطرانگیز بود، صلیبیون حلقه‌ای از قلاع نظامی گرد آن برآوردند، و در ۱۱۵۳ (۵۴۸ هق) بالدوین III، پس از محاصره‌ای ۷ماهه، آن را با حمله‌ای دریائی و زمینی مسخر کرد. عسقلان سپس پایگاه نظامی فرنگیان و حوادث سیاسی مصر گشت. در ۱۱۸۷ (۵۸۳ هق) صلاح الدین ایوبی آن را گرفت، و در ۱۱۹۱ (۵۸۷ هق) که دید نمیتواند آن را در مقابل ریچارد شیردل حفظ کند خرابش کرد، اهالی مسلمان آنجا به شام و مصر، و عیسویان و یهودیان به بیت المقدس مهاجرت کردند. ریچارد در ۱۱۹۲ (۵۸۷ هق) به عسقلان رسید، و قلعه‌ی آنرا از نو ساخت، اما بموجب شرایط صلح در همین سال، قرار شد که دوباره آنرا خراب کند. عاقبت بیبرس، سلطان مملوک مصر، برای اینکه دیگر صلیبیان نتوانند در آنجا پیاده شوند، در ۱۲۷۰ (۶۶۸ هق) بندرگاه آن را با تنه‌ی درخت و پاره‌سنگ پر کرد و هموار ساخت، و آخرین آثار آنرا از میان برد.

عسقلانی: ← ابن حجر عسقلانی.

عسکران (askarān)، ده (جه ۱°۹۴۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرون، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)، ۵۵کیلومتری غ نجف‌آباد.

عسکر مکرم (askare mokram) [= اردوگاه مکرم]، شهر سابق، که اکنون ویرانه‌هایش بنام بند قیر در خوزستان، موجود است. شهر بوسیله‌ی یکی از سران عرب بنام مکرم، که حجاج او را برای دفع شورشی در نزدیک اهواز فرستاده بود، ساخته شد. عسکر مکرم نزدیک شهر ساسانی رستم قباد، که بدست اعراب ویران شده بود، تأسیس گردید، و بر دو طرف رود مسرقان (masroqān) (آب گرگر کنونی)ـدر بالای محلی که اینک آب گرگر به شط میریزدـقرار داشت، و رود دزفول یا آب دز درست در غ شهر به شط میریخت.

عسکر مکرم به سبب موقعیت و آب و هوای نسبةً مطبوعش شهری پررونق و مهمترین آبادیهای واقع بر مسرقان گردید. دو قسمت شهر بوسیله‌ی دو پل از قایقها با یکدیگر مرتبط بود. در قرن ۴م هق، در دوره‌ی معزالدوله‌ی دیلمی، از مراکز ضرب سکه بود.

ویرانه‌های عسکر مکرم و شهرهای قدیمتر نزدیک آن پهنه‌ای به مساحت ح ۲۳ کمم را فرا گرفته است. شوشتریها بعضی ویرانه‌های نزدیک شهر شوشتر را محل عسکر مکرم میشمارند، و آن را لشکر (laškar) مینامند.

عسکری، لقب امام یازدهم، حسن ابن علی ع. ← امام حسن عسکری.

عسکری، ابوهلال حسن ابن عبدالله (abu-helāl, askari)، ف پس از ۳۹۵ هق، ادیب و لغوی و نحوی عرب؛ از مردم عسکر مکرم در خوزستان. از زندگی وی اطلاع بسیاری در دست نیست. آثارش مشتمل است بر کتاب الاوائل؛ جمهرة الامثال؛ کتاب الدرهم و الدینار؛ و کتاب الصناعتین.

عسل[1] (asal)، مایع شیرین و چسبناکی که توسط افراد کارگر زنبور عسل (*Apis mellifera*، و جنس *Micrapis florea* در چ ایران) از نوش گلها جمع‌آوری میشود، و پس از آنکه در ناحیه‌ی چینه‌دان زنبور، تحت تأثیر دیاستازهای مختلف قرار گرفت، در حجره‌های مومی ساخته و پرداخته و ذخیره میشود.

در 100 گرم عسل بطور متوسط این مواد وجود دارد (ارقام بر حسب گرم است)؛ ۱۶٫۵ آب، ۷۴٫۹۵ قند میوه (فروکتوز و گلوکوز)؛ ۲٫۵۳ ساکاروز (یا قند معمولی)؛ ۰٫۹۱ دکسترین؛ ۰٫۲۱ مواد معدنی؛ 0,16 اسیدهای آلی؛ ۴٫۷۲ مواد مختلف دیگر [دانه‌های گرده‌ی گل، ذرات موم، مواد پروتیدی، کاروتن، تانن، روغنها، الکلها، دیاستازها، ویتامینها (آ، ب، ب۱، ب۲، ب۵)، و غیره] که مقادیر آنها در نواحی مختلف متفاوت است. در عسل تجارتی، مقدار آب از ۲۰٪ تا ۲۵٪، مقدار مواد معدنی از ۲۵٪، و مقدار ساکاروز از ۸٪ نباید تجاوز کند.

زنبور کارگر برای تهیه‌ی یک گرم عسل متجاوز از ۶۰ پرواز انجام میدهد، و در هر پرواز از بیش از ۱°۰۰۰ گل نوشبرداری میکند. رنگ و بو و طعم عسل بستگی به نوع گیاهانی دارد که زنبور از آنها استفاده میکند. بهترین انواع عسل از نواحی کوهستانی نیمه‌خشک با پوشش نباتی فراوان بدست میآید. متوسط میزان محصول سالیانه‌ی هر کندو در حدود ۵۰ کیلوگرم است، و در ایران حد اکثر تا ۱۵۰ کیلوگرم نیز برداشت شده است.

عسل از ایام قدیم تا زمانی که شکر کالای تجارتی گردید مهمترین عامل شیرینساز بوده است، و اکنون نیز یکی از منابع مهم مواد قندی است، و در زندگی روزانه‌ی مردم مصارف متعدد دارد. عسل خاصیت ضد عفونی‌کننده دارد، و در گذشته در زخم‌بندی از آن استفاده میشد. مخلوط کره و عسل در معالجه‌ی سوختگی نتایج رضایت‌بخش داده است. همچنین، عسل یکی از عوامل مؤثر برای رشد بعضی از گیاهان و پرورش کهسازواره‌ها و حشرات آزمایشگاهی است.

عسلویه (asaluye)، بندر و ده (جه ۱°۰۹۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ثلاث، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، ۷۰کیلومتری جش کنگان؛ بر خلیج نای‌بند. آب جاری شیرین و باغهای میوه دارد. شهرستان بوشهر، سابقاً جزء فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس بود؛ اینک جزء استان ساحلی بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای عمان است.

عسلی: ← زنار.

عسیر (asir)، ایالت (ح ۱۰۸°۷۸۰ کمم؛ جه ۱°۰۰۰°۰۰۰)، جغ عربستان سعودی، کرسی آن ابها (abhā). بین بحر احمر، حجاز، و یمن قرار دارد، و ح ۲۲۰ کم در درونبوم عربستان سعودی ممتد است. مشتمل بر سه قسمت میباشد، یک دشت ساحلی یا تهامه‌ی عسیر، که مجمع الجزایر فرسان جزء آن محسوب است؛ یک کمربند کوهستانی مرتفع (بلندترین قله‌اش به ارتفاع ۲°۸۶۵ متر)؛ و دره‌های بیشه و تشلیث. کرسی تهامه‌ی عسیر جیزان است، که همان جازان مآخذ قدیم میباشد، و بندر عمده‌ی عسیر است. تهامه‌ی عسیر بسیار گرم است، اما داخله‌ی ایالت معتدل و دارای آب کافی است. کشاورزی و تربیت گاو، گوسفند، بز، و شتر معمول است. جیزان معادن نمک ترکی و جزایر فرسان معادن نمک دارد.

ناحیه‌ی عسیر از نام قبایلی همپیمان از قبایل کوههای سراة مأخوذ است. پیش از آغاز قرن ۱۹م عسیر از شیخ‌نشینهای کوچک مرکب بود، که گاه تحت سلطه‌ی حجاز و گاه تحت استیلای یمن بودند. بعد از افتتاح (۱۸۶۹) ترعه‌ی سوئز، عسیر و یمن تحت استیلای ترکان عثمانی قرار گرفت، و این وضع تا جج I باقی بود. اما متدرجاً خاندان ادارسه در تهامه‌ی عسیر نفوذ یافتند، و در ۱۹۱۰ با فرمانروای یمن بر ضد ترکان عثمانی متحد شدند، و در ۱۹۱۵ (۱۳۳۳ هق) بریتانیای کبیر استقلال ادارسه را، مشروط به بیطرف ماندن آنها در جج I، شناخت. در سال ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ هق) عربستان سعودی بر مرتفعات عسیر دست یافت، و بعداً عسیر تحت‌الحمایه‌ی عربستان سعودی گردید. امام یمن مدعی قلمرو سابق ادارسه بود، اما عاقبت، به موجب پیمان طائف منعقد بین دولتین، عسیر به عربستان سعودی تعلق یافت (۱۹۳۴ ۱۳۵۳ هق).

عشاق، سلسله‌ای از صوفیه؛ ← عشقیه.

عشاق داستانهای ادبیات فارسی (oššāqe). با همه‌ی وسعتی که داستانهای عاشقانه‌ی ادب فارسی دارد، عشاق اصلی این داستانها اغلب محدود است به چند نام که بیشتر به صورت اسطوره‌ی عشق درآمده‌اند، و از سرگذشت عشق آنها تحریرهای مختلف در طول زمان به وجود آمده است، و سرگذشت ایشان، در طول زمان، بخصوص از قرن ۶م هق به بعد، همواره زمینه‌ی اصلی تخیل شاعران و قصه‌پردازان ادب فارسی بوده است.

بر روی هم، عشاق داستانهای ادب فارسی چند دسته اند. یک دسته آنها که بیش و کم وجود تاریخی داشته‌اند، اگرچه ماجرای عشقشان از نظر تاریخی امری مسلم نیست، از قبیل خسرو و شیرین، محمود و ایاز، و رابعه و بکتاش. دسته‌ی دیگر در دوره‌های اساطیری و بسیار کهن زیسته اند، از قبیل بیژن و منیژه و ویس و رامین. دسته‌ی دیگر عناصری غیر ایرانی است که داستان عشقشان در زبان فارسی شهرت بسیار یافته است، از قبیل یوسف و زلیخا، وامق و عذرا، لیلی و مجنون، و سلیمان و بلقیس (← عشاق عرب در ادبیات فارسی). گروهی از این عشاق نیز به احتمال قوی ساخته‌ی ذهن مردم یا شاعران دوره‌ی اسلامی است، که از سرگذشت عشقشان به تفصیل یا به اشارت سخن گفته‌اند، از قبیل بهرام و گلندام، مهر و وفا، اورنگ و گلچهر، همای و همایون، جمشید و خورشید، و رعنا و زیبا. البته، با

(1) honey

توسعه‌ی داستانهای غنائی در ادب فارسی، و کوشش بسیاری از گویندگان به دنباله‌روی نظامی و امیر خسرو، هر شاعری زمینه‌ای برای جولان اندیشه‌ی خود جسته، و قصه‌ی عشقی به نظم آورده، که اغلب قهرمانان آن قصه‌ها پرداخته‌ی ذهن همان شاعر است، یا اگر قصه‌ای رواج داشته، آن شاعر در نام قهرمانانش تصرفی کرده است (اغلب نام قهرمانان، یعنی عشاق، کوتاه و شاعرانه و قابل آوردن در قالب مثنوی است)، و از این داستانها از قرن ۱۱م هق به بعد در ادب فارسی بسیار داریم. همچنین، شاعران فارسی‌سرای هندی نیز از داستانهای عشقی محیط هند و از عشاق آن سخنها گفته‌اند، و داستانهای عاشقانه‌ای از نوع ماجرای عشق نل و دمن در زبان فارسی تحریرهای مختلف دارد. بعضی از شاعران گزارش عشقهای قدیمی را که از زبان دیگران شنیده شده مکرر دانسته‌اند، و از این روی، به گزارش حوادث عشقی روزگار خود پرداخته‌اند، از قبیل داستان عشق "واله داغستانی" و "خدیجه سلطان"، که به عنوان "واله و سلطان" توسط یکی از شاعران معاصر ایشان به نظم آمده است. اغلب این داستانها چندان شهرت و گسترشی ندارد، و آنچه بیشتر به صورت تمثیل و اسطوره در ادب فارسی، و بخصوص در غزلهای شاعران فارسی‌زبان، بدان اشارت میشود همان داستانهای خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، محمود و ایاز، بیژن و منیژه، و وامق و عذرا است، اگرچه در شعر گویندگانی از قبیل حافظ به داستان عشق "مهر و وفا" و "اورنگ و گلچهر" نیز اشاراتی میرود. البته، در حوزه‌ی ادبیات عوام‌هم آنها که جنبه‌ی فولکلوری محض دارد، و هنوز به کتابت درنیامده، و هم آنها که از روایات عامه بوده و سپس در قرون اخیر به صورت مکتوب درآمده است‌مجموعه‌ی بسیاری از عشاق را میتوان یافت که قابل استقصای کامل نیست، از قبیل آنچه در افسانه‌های هزار و یک شب و امثال آن میتوان دید، و گاه یکی از دو طرف عشق درین داستانها از پریان و جنیان است.

عشاق عرب در ادبیات فارسی (oššāqe arab). در ادبیات فارسی، از نیمه‌ی اول قرن ۴م هق ضمن ابیاتی که از گویندگان فارسی‌زبان باقی مانده است، نشانه‌هائی و اشاراتی به عشق عاشقان و معشوقگان عرب دیده میشود. این دسته از معشوقگان و عاشقان، که عشقشان ضرب المثل و مظهر سوز و گدازهای عاشقانه است، بعضی در ادب فارسی تا روزگار ما همچنان مورد نظر شاعران پارسی‌زبان مانده‌اند، و بعضی اندک اندک فراموش شده‌اند. سرگذشت عشق اینان در بعضی از کتابهای ادب عرب به تفصیل نقل شده و بعضی به هیچ روی از نظر تاریخی شناخته نیستند. در باره‌ی داستان عشق بعضی از آنان کتابهائی خاص در ادب فارسی پرداخته شده است. این عاشقان و معشوقگان را میتوان به چند دسته تقسیم کرد:

(۱) آنها که از چند و چون زندگی و زمان ایشان آگاهی درستی در دست نیست، و فقط نام آنهاست که در شعر فارسی، و نیز شعر عربی، به عنوان عاشق و یا معشوق جریان دارد، و عبارتند از ⇐ سلمی، ⇐ سعاد، ⇐ اسماء، ⇐ سلیمی، و ⇐ سعدی. این نامها در شعر شاعران عرب، نیز با همین وضع و به عنوان معشوقی کلی جاری است، و در قدیمترین نمونه‌های شعر عرب یاد کردن از معشوق با نام سلمی، سعاد، و سلیمی امری است رایج و مورد نظر گویندگان. البته در بعضی از کتب ادب عرب اشاراتی به نام مردانی هست که عاشق زنانی به نام سلمی یا سعاد بوده‌اند، اما، آن سلمی که به حسن او و عشق عاشقانش اشارت میرود، چندان مشخص نیست.

(۲) دسته‌ی دوم معشوقگانی هستند که در آغاز عنوان کلی و عام نداشته‌اند، و از نظر تاریخی زندگی و زمان ایشان تا حدودی روشن است، از قبیل لیلی، عزه، عفراء، میه، هند، و ⇐ بثینه، که در شعر شاعران فارسی‌زبان بخصوص در قرون ۵م و ۶م اشارات بسیاری به عشق ایشان شده است. اینان عبارتند از زنانی که شاعرانی معروف عاشق ایشان بوده‌اند، و بعلت عشق آن شاعران، در تاریخ ادب عرب، و به تبع در شعر فارسی، نام ایشان بسیار برده میشود.

(۳) دسته‌ی سوم آن دسته‌اند که به ظاهر از معشوقگان عرب هستند و در ادب فارسی داستان ایشان مورد اشارات شاعران است، اما در ادب عرب از ایشان بدانگونه که در شعر پارسی به عشق و جمالشان اشارت میرود خبری نیست، و بیشتر شکل ظاهری نام آنهاست که این تصور را ایجاد میکند، از قبیل وامق و عذرا، ⇐ دعد و رباب، و ورقه و گلشاه، که در ادب عرب شناخته نیستند، ولی دارای نام عربی هستند. در باب وامق و عذرا باید یادآوری کرد که داستانی است از محیط یونان (← وامق و عذرا)، و دعد و رباب را نیز ابن ندیم از جمله‌ی داستانهای "عشق آدمی به جن و عشق جن به آدمی" نام میبرد (⇐ دعد)، و اگرچه کتابی به نام کتاب دعد و رباب وجود داشته است، از چند و چون آن هیچ آگاهی نداریم، و فقط میبینیم که شعر شاعران پارسی‌زبان سرشار است از اشاره به این دو نام. داستان ورقه و گلشاه، که در محیط عربی میگذرد، احتمالا باید سرگذشت عشق عروه و عفراء باشد که بدینگونه درآمده و در شعر فارسی داستانهای منظومی از آن پرداخته‌اند.

عشاقنامه (oššāq.nāme) یا **دهنامه** (dah.nāme) یا **دهفصل** (dah.fasl)، مثنوی‌ی ح ۱٬۰۶۴ بیت، در بیان وصف عشق و عشاق از نظر تصوف و عرفان، اثر ← فخرالدین عراقی، که آن را در ح ۶۸۰ هق بنام شمس‌الدین جوینی معروف به صاحب دیوان سروده است. این مثنوی بر وزن حدیقة الحقیقه‌ی سنائی است، و در ضمن آن گاهی غزلیاتی بهمین وزن نیز آمده است. عشاقنامه در ضمن کلیات عراقی در ۱۳۳۵ هش در تهران بطبع رسیده است.

عشاقنامه، مثنوی، ← عبید زاکانی.

عشاقیه، سلسله‌ای از صوفیه، ← عشقیه.

عشای ربانی[1] (esāye rabbāni)، ← آیین قربانی مقدس در نزد فرقه‌های پروتستان. در دوره‌ی اصلاح دینی رهبران این نهضت عقیده‌ی رسمی دایر بر اینکه این آیین را قربانی تلقی میکرد و همچنین معجزه‌ی قلب ماهیت را غالباً طرد کردند، اما بر این عقیده باقی ماندند که این آیین مؤمنین را با عیسی مسیح معناً متحد میسازد. پیروان لوتر معتقدند که، در نتیجه‌ی تغییری، جسم و خون عیسی واقعاً در نان و شراب وجود پیدا میکند، ولی عقیده‌ی افراطی تسوینگلی این بود که این آیین صرفاً جنبه‌ی نمادی دارد. طرفداران کالون فقط برای کلمات این آیین جنبه‌ی معنوی قائل بودند، و عقیده‌ی اکثر پروتستانها همین است. کویکرها (← انجمن دوستان) اصلا این آیین را قبول ندارند، و بجا نمیآورند.

عشایر عرب خوزستان (ašāyere arabe xuzestān)، عنوان چند قبیله‌ی عرب‌نژاد که در خوزستان، جنوب ایران، سکنی دارند. از آن جمله اند آل کثیر (āle kasir) و ← بنی لام، در ل؛ بنی صالح (bani sāleh)، بنی طرف (torof)، و بنی تمیم (tamim)، در ناحیه‌ی دشت میشان؛ بنی کعب (ka'b)، باوی (bāvi)، و کنانه (kenāne)، در ناحیه‌ی شادگان و کارون.

آل کثیر (ح ۳٬۰۰۰ خانوار) در ل خوزستان از کرخه تا کارون سکنی دارند. آل کثیر از اعرابی هستند که در زمان مشعشعیان از عراق به خوزستان آمدند، نخست در بخش غربی آنجا میزیستند، و در فتنه‌هائی که در آن بخش بین امرای مشعشعی و دشمنان ایشان برمیخاست شرکت داشتند، و گویا در اواخر دوره‌ی صفویان به بخش شرقی خوزستان آمده بین دزفول و شوشتر و اهواز سکنی گرفتند، و از این پس تا زمان شیخ خزعل، که این طایفه و دیگر عشایر خوزستان را از قدرت انداخت، همیشه آل کثیر در کارهای شوشتر و دزفول دست داشته‌اند. پس از مرگ (۱۱۶۰ هق) نادر، آل کثیر قدرت گرفتند و بر قسمت شرقی خوزستان دست یافتند، و همواره با مولا مطلب مشعشعی در جنگ و کشمکش بودند. در ۱۱۶۱ هق در جنگی که در نزدیکی شوشتر روی داد مطلب را سخت مغلوب کردند، و بر همه‌ی اطراف شوشتر و دزفول مسلط شدند، و در خوزستان شرقی استوار شدند. آل کثیر دشمن سرسخت کریم خان زند بودند، و سبز علی خان زند بدست آنان کشته شد.

بنی کعب در ناحیه‌ی شادگان در مسیر سفلای جراحی سکنی دارند. شیخ خزعل خان از شاخه‌ی آل محیسن از بنی کعب بود. بنی کعب را بعضی تیره‌ای از بنی خفاجه دانسته‌اند، و آمدن آنها را به خوزستان در آغاز سلطنت شاه عباس I صفوی دانسته‌اند، و ظاهراً نخستین مسکن آنها قبان و آبادیهای اطراف آن بوده است. در ح ۱۱۵۰ هق ← شیخ سلمان و برادرش عثمان ریاست کعبیان را بدست گرفتند. شیخ سلمان از آشفتگی بعد از قتل نادر استفاده کرده دورق را گرفت، و قلمرو خود را وسعت داد. بنای شهر فلاحیه (← شادگان) یا آباد کردن آن باو منسوب است. در اواسط قرن ۱۳م هق، ریاست بنی کعب به شیخ ثامر (sāmer) رسید. در زمان وی، محمره (خرمشهر کنونی) آباد شد، و شیخ ثامر آن را بندری آزاد ساخت، و به روی کشتیهای تجارتی گشود. این امر سبب عدم رضایت علیرضا پاشا، والی بغداد از جانب دولت عثمانی، گردید، و او در ۱۲۵۴ هق به محمره لشکر کشید، و شهر را تاراج کرد، و در این واقعه بسیاری از مردم بقتل رسیدند یا اسیر شدند. شیخ ثامر با انگلیسها روابط دوستانه داشت، و نسبت به دولت ایران نافرمانی میکرد، و از محمد تقی خان چهارلنگ، که منوچهر خان گرجی

---

(1)Lord's Supper

به دفع او لشکر به خوزستان آورده بود، پشتیبانی میکرد، ولی عاقبت منوچهر خان فلاحیه را گرفت، و مولی فرج‌الله مشعشعی را در آنجا مستقر ساخت، و شیخ ثامر فرار کرد. در نتیجه‌ی لشکرکشی منوچهر خان به خوزستان، قدرت دولت در سراسر خوزستان استقرار یافت، اما طولی نکشید که شعبه‌ی ← آل محیسن از بنی کعب در محمره برآمدند، و عاقبت شیخ خزعل خان بر خوزستان فرمانروائی یافت، و تا استقرار نظم و امنیت در خوزستان در عهد رضا خان سردار سپه (بعداً رضا شاه کبیر) حال بدین منوال بود.

بنی طرف (ح ۸٬۰۰۰ خانوار) از طوایف عرب ناحیه‌ی حویزه (دشت میشان) میباشند. بنی طرف مردمی دلیر و جنگجو بوده‌اند، تا استقرار امنیت در خوزستان در عهد سردار سپه، آنان نیز گاه نسبت به دولت مرکزی نافرمانی میکردند.

عشبه (ošbe)، نام چند گیاه مختلف و عصاره‌ای که از ریشه‌های آنها بدست میآید، و در پزشکی و شربتها مصرف میشود. عشبه‌ی اصل را از جنسهای سمیلاکس (*Smilax*) نواحی استوائی بدست می‌آورند. ازملک (azmalak) (*S. excelsa*) پیچی است خاردار و بومی قفقاز و ایران میباشد، و در کلیه‌ی جنگلهای ساحلی ل ایران وجود دارد. برگهایش بشکل قلب یا قلوه و دارای دانه‌های سرخ زیبا است.

عشتاروت[1] (aštārut). ۱- شکل عبری نام آستارته، الاهه‌ی دین فنیقی. شکل دیگر نام وی عشتورت[2] (ašturat) است. سلیمان پرستش او را در میان بنی اسرائیل رایج ساخت (اول پادشاهان ۱۱.۳۳). ۲- شهری در باشان، در مملکت عوج ابن عنق (یوشع ۱۰.۹؛ ۱۲.۴، ۱۳.۱۲، ۳۱؛ اول تواریخ ۶.۷۱). محل آن را با تل عشتره (talle aštara) در سوریه یکی شمرده‌اند.

عشتر (aštar) یا **ایشتار**[3] (ištār)، سومری **اینانا** (inānnā)، الاهه‌ی بزرگ دین سومری و اکدی، مطابق آستارته در دین فنیقی. عشتر به صورتها و نامهای مختلف پرستیده میشد. الاهه‌ی مادر و الاهه‌ی عشق جنسی، و سرچشمه‌ی همه‌ی نیروهای مولد در طبیعت و در انسان بود. وی را با زهره (ستاره‌ی صبح) یکی میدانستند. صبح فرزند شب و خدای موسوم به سین (sin) (ماه) است، و بدین مناسبت، عشتر دختر سین بشمار میآمد؛ وی خواهر شمش (خدای آفتاب) نیز میباشد. عشتر الاهه‌ی جنگ نیز بود، و از این جهت، در بابل و آشور، او را حربه‌بدست و سوار بر شیر مجسم میکردند.

یکی از مشهورترین افسانه‌های بابلی در باره‌ی عشتر داستان کشته شدن محبوبش تموز است، و رفتن وی به جهان زیرین در جستجوی او، و بازگشت مظفرانه‌اش به زمین با تموز، که یادآور مرگ قوای نامیه‌ی طبیعت در زمستان و بازگشت آنها به حیات در هنگام بهار است.

پرستش عشتر در شرق نزدیک رواج عام داشت، و در همه‌ی ادوار تاریخ آشور و بابل مورد ستایش سلاطین بود.

عشتورت: ← عشتاروت.

عشر (ošar)، ← استبرق.

عشر یا عشریه: ← خراج.

عشرت‌آباد (ešratābād)، منطقه‌ای که اکنون جزء شهر تهران محسوب و در قسمت شمالی شهر واقع است، و از کاخ و باغی به همین اسم نام گرفته است. کاخ عشرت‌آباد در دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار بنا شد. غرس اشجار را در باغ عشرت‌آباد ناصرالدین شاه در ۲۸ شوال ۱۲۹۱ هق، با غرس ۴ اصله درخت، افتتاح کرد. اکنون باغ و کاخ عشرت‌آباد محل یادگان نظامی و بعضی تأسیسات ارتش است.

عشره‌ی مبشره (ašareye mobaššere) [العشرة المبشرة بالجنه (al.ašarato 'l.mobaššarato be 'l.janna')]، ده تن از مهاجرین قریش که، بنا به روایات کتب صحاح اهل سنت، پیغمبر اسلام به آنان مژده‌ی بهشت داد. آن ده تن عبارتند از ابوبکر، عمر، عثمان، علی ع، طلحه، زبیر، عبدالرحمان ابن عوف، سعد ابن ابی وقاص، ابو-عبیده‌ی جراح، و سعید ابن زید. شیعه‌ی امامیه احادیثی را که مأخذ این قول است جرح و رد کرده‌اند.

عشره‌ی مبشره، کتاب، ← ضیاء نخشبی.

عشریه: ← خراج.

عشق (ešq). عشق در تداول عامه عبارتست از هیجان و شوق جنسی مستمر و غلبه‌ی محبت نسبت به محبوبی که وصال او مطلوب است، و به این معنی در ادب فارسی بحذ وفور و مخصوصاً در غزل و همچنین در تغزل و تشبیب و گاه در سایر انواع و فنون شعری متداول است، و از آن به محبت و نیز احیاناً به مهربانی هم تعبیر میکنند. اما در اصطلاح حکما و عرفای اسلامی-مخصوصاً در ایران-غالباً مرادف و معادل ود (vadd) و حب (hobb) بکار میرود، و آن را عبارت میدانند از میل طبیعی شدید به آنچه مطبوع و لذت‌بخش طبع است، و این البته ممکن است سبب-چنانکه غزالی در احیاء العلوم بیان میکند-خودپرستی و جلب نفع باشد یا علاقه‌ی به خیر و جمال، و حتی توافق و تناسب روحانی و معنوی باشد، و آنچه منشأ عشق الاهی-که نزد صوفیه موضوع بحث و گاه اصل طریقت محسوب-شمرده شده است، همین توافق روحانی و معنوی است، و به این معنی است که صوفیه عشق را جنون الاهی، و "شبکه‌ی" [= دام] حق خوانده‌اند، و آن را از مهمترین مقامات وصول دانسته‌اند. بیان صوفیه در عشق به حق و محبت بین انسان و خدا، که آن را غالباً عشق حقیقی و موهبت الاهی میشمارند، و مبتنی بر گرایش روح به مبدأ وجود میدانند، با بعضی سخنان افلاطون و فلوطین شباهت دارد، و این عشق، که در کلمات رابعه‌ی عدویه، حلاج، خواجه عبدالله انصاری، عطار، و مولوی، و در بسیاری از کتب صوفیه، راجع به آن بحث شده است ادب صوفیه را از خشکی زهد اهل ظاهر بیرون آورده است، و چاشنی ذوقی به آن بخشیده است. چنانکه تحت تأثیر این فرضیه، سلوک صوفی عبارت شده است از طلب وصال حق، که معشوق ازلی است، و نهایت آن اتحاد بین انسان و خدا شناخته شده است، که خود صورتی و تعبیری است از فنا، و در حقیقت نتیجه‌ی تحقق وصال بین انسان است و معشوق ازلی او، که خداست.

عشق‌آباد (ešqābād)، دهستان (جه ۴۰۰'۱۶؛)، بخش تحت جلگه، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، دارای ۶۹ (۱) آبادی. مردم بعضی از آبادیهای آن به عربی و بلوچی تکلم میکنند. مرکزش، **عشق‌آباد** (جه ۴۶۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ش فدیشه قرار دارد.

عشق‌آباد، شهر (جه ح ۱۷۰'۰۰۰)، کرسی جشه ترکمنستان شوروی و مرکز ناحیه‌ی عشق‌آباد (ح ۲۳۰ کمم)، بر راه آهن ماوراء خزر، در ۴۰کیلومتری مرز ایران و شوروی، در واحه‌ای در چ قراقوم. از مراکز حمل و نقل و دارای صنایع نساجی و سینمائی است. در ۱۸۸۱، در زمان فتوحات روسها، از یک آبادی ترکمنی بوجود آمد، و به سرعت رونق یافت، چنانکه در ۱۸۹۷، که مرکز ناحیه‌ی ماوراء خزر بود، ۱۹٬۴۲۸ تن جمعیت داشت، و در ۱۹۱۴ دارای موزه و کتابخانه‌ای (با نسخه‌های خطی فارسی) بود. در ح ۱۹۱۹-۲۷ روسها آن را پالتاراتسک(pāl-tārātsk) میخواندند. تا کنون به کرات دستخوش زلزله شده است. بالاخص، زلزله‌ی اکتبر ۱۹۴۸ بسیار مخرب بود. دانشگاه و رصدخانه‌ی لرزه-شناسی دارد، و در ۱۹۵۱ آکادمی علوم ترکمنستان در آنجا تأسیس گردید.

ویرانه‌های شهر قدیم نسا در غ عشق‌آباد است. در ش آن ویرانه‌های شهری دیگر با بقایای مسجدی زیبا و کتیبه‌ای از بانی آن ابوالقاسم بابر (فد ۸۶۰ یا ۸۶۱ هق) موجود است، که در حفاری-هائی که در آنجا در ۱۹۰۴ بعمل آمد آثار فراوان یک فرهنگ عصر حجر جدید کشف شد.

عشق و روح: ← فضولی بغدادی.

عشق و فضیلت: ← پل و ویرژینی.

عشقه، گیاه پیچنده، ← پیچک.

عشقی (ešqi)، شهرت و تخلص **سید محمد رضا** (فرزند حاج سید ابوالقاسم کردستانی)، معروف به **میرزاده‌ی عشقی** (mir.zādeye)، جمادی الثانی ۱۳۱۲ هق-۱۲ تیر ماه ۱۳۰۳ هش (۱۳۴۲ هق)، از شعرا و نویسندگان ایرانی بعد از مشروطیت، که به جهت اشعار تند انقلابی و حملات بی‌پروا به رجال دولت و نمایندگان مجلس مشهور بود؛ مت تهران. در جه I همراه مهاجرین به استانبول رفت، و اپرای رستاخیز شهریاران ایران را در آنجا نوشت. از استانبول به همدان برگشت، و از آنجا به تهران رفت، و در روزنامه‌ها و مجلات، اشعار و مقالات سیاسی و اجتماعی منتشر میساخت. مدتی هم خودش روزنامه‌ای بنام قرن بیستم با قطع بزرگ در چهار صفحه منتشر میکرد. هنگام ریاست وزرائی وثوق الدوله، با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت کرد، و مدتی زندانی شد. زمانی که زمزمه‌ی جمهوریت بلند شد، عشقی از جمله‌ی مخالفین بود. عاقبت در روز ۱۲ تیر ۱۳۰۳ هش در خانه‌ی مسکونی خود در تهران هدف گلوله قرار گرفت، و ظهر همان روز درگذشت. جنازه‌ی او را با احترام به ابن بابویه نقل کردند، و در آنجا مدفون شد. کلیات آثارش مکرر بطبع رسیده است.

عشقیه، داستان منظوم عاشقانه، ← خضر خان و دولرانی.

---

(۱)Ashtaroth (۲)Ashtoreth (۳)Ishtar

عشقیه (ešqiyye)، یکی از سلسله‌های صوفیه که به عشاق (ošš̄āq) و عشاقیه (ošš̄āqiyye) نیز شهرت دارند. در کتابهای مخالفین تصوف و عرفان (از قبیل تبصرة العوام و حدیقة الشیعه‌ی مقدس اردبیلی)، عشقیه یکی از چهار فرقه‌ی اصلی تصوف معرفی شده‌اند (سه فرقه‌ی دیگر، حلولیه، اتحادیه، و واصلیه)، و در تعریف عشاقیه میگویند که این فرقه خود را "عاشق" میخوانند، و دوستی خدا را عشق نام مینهند، و با پسران و دختران مردم عشق میورزند و میگویند "المجاز قنطرة الحقیقه" [= عشق مجازی پل عشق حقیقی است]، و ایشان اهل سنت را از خود میشمارند، و آنان را می‌ستایند، و اگر با شیعیان برخورد کنند اظهار دوستی ائمه‌ی معصومین میکنند. بر اساس تعریفی که در کتب غیر عرفانی از این فرقه شده است، ایشان عقیده داشته‌اند که انبیا به غیر حق مشغول شدند، و مردم را به تکالیف وادار کردند، و از ذات حق باز داشتند؛ و هر چه خلق را از خدای تعالی باز دارد باطل است؛ پس، التفات به قول انبیا و رسل نباید کرد، و تکالیف شرعی بیحاصل است. بر اساس قول همین دسته از نویسندگان، فرقه‌ی عشقیه نبوت را امری اکتسابی میدانند، و میگویند هر کس ترک علایق دنیا کرد، و به تفکر و ریاضت مشغول شد، بر اثر صفای درون، آماده‌ی پذیرش علوم غیبیه میشود، و این خود نبوت است؛ و معتقدند که این نوع نبوتِ اکتسابی بر نبوت کسی که پیغامبری به وی عطا شده برتری دارد.

عشیره: ← محمد، قسمت ۲۳.

عشیره، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، بند ۴.

عصا: ← عصای موسی؛ عصای غیبگوئی.

عصار تبریزی (assāre tabrizi)، **شمس‌الدین حاجی محمد،** فد ۷۷۹ یا ۷۸۴ یا ۷۹۲ هق، شاعر و فاضل ایرانی. عصار از مداحان سلطان شیخ اویس ایلکانی بوده و در غزلیات گاهی محمد نیز تخلص میکرده است. در علوم ریاضی و نجوم و رمل و اصطرلاب نیز مهارت داشته، و شاگرد مولانا عبدالصمد منجم تبریزی بوده است، و در مدح استاد خود قصایدی گفته. در مشرب عرفان، از مریدان شیخ اسماعیل سیسی (sisi) بوده است. چندین کتاب در عروض و قافیه و بدیع تألیف کرده است، و کتابی هم بسبک لغتنامه، بنام وافی فی تمداد القوافی، نوشته، که در قوافی اشعار بکار میآید. مثنویی به وزن خسرو و شیرین نظامی، بنام مهر و مشتری ساخته است که مشتمل بر ۵٬۱۲۰ بیت است؛ عبدالرحمان جامی آن را دیده و پسندیده است. تاریخ نظم مهر و مشتری دهم شوال ۷۷۸ هق بوده است.

عصای غیبگوئی[1] یا **عصای پیشگوئی،** عصائی که در جستجوی آب یا کانیهای زیرزمینی یا چیزهای نهفته‌ی دیگر بکار میرفته است و میرود. به آن صورت که امروز متداول است، میله‌ی فلزی یا مفتولی به شکل Y است. کسی که با آن کار می‌کند دو سر آن را محکم در مشت خود میفشارد، و در محل مورد نظر به راه میافتد. چنان می‌پندارند که چون به جائی برسد که در زیر آن معدن فلزی یا منبع آب یا نفت یا گنجینه‌ای نهفته باشد، دو شاخه در مشت او به نوسان درمیآید.

سکوتها، مادها، پارسها، یونانیان، و رومیان باستانی عصای غیبگوئی به کار میبردند، و مارکو پولو از استعمال آن در سراسر مشرق‌زمین در قرون ۱۳م و ۱۴م برای آگاهی از اشیاء نهفته در سفرنامه‌ی خود سخن گفته است. ظاهراً نخستین توصیف چاپ‌شده از استعمال این عصا در روزگار جدید در کتاب د ر متالیکا از **آگریکولا** (فد ۱۵۵۵) است. به گفته‌ی وی، مطابق تحقیقی که از استفاده‌کنندگان از عصا به عمل آمده بوده است، عصای چوب فندق برای پی بردن به وجود رگه‌های فلزی سودمند است؛ ولی بعضی دیگر برای یافتن انواع نهفته‌ها عصاهای گوناگون را مناسب میدانسته‌اند، چوب فندق برای نقره، ترکه‌ی زبان گنجشک برای مس، شاخه‌ی کاج برای سرب و قلع، و میله‌ی آهنی یا فولادی برای طلا.

عصای غیبگوئی در درجه‌ی اول برای جستجوی آب به کار میرود، و چنان میپندارند که محل چشمه‌ها و روانه‌های زیرزمینی را بدان وسیله میتوان تعیین کرد. تحقیقات وسیع علمی نشان داده است که این عصا به هیچ وجه از حضور آب یا نفت یا ذخیره‌ی دیگر زیرزمینی متأثر نمیشود. چوب یا فلزی که حالت فنری داشته باشد و به شرح سابق الذکر در دست فشرده شود، قطع نظر از محیط اطراف آن، چون اندکی فشار بر آن کمتر شود، به شدت پیچ و تاب یا نوسان پیدا میکند. خستگی عضلانی خفیفی ممکن است سبب این کم شدن فشار شود، بی آنکه کسی که عصا را در دست دارد حتی از آن با خبر شود. تصادفاً ممکن است این حرکت در جاهائی پیدا شود که پس از آن از آن جاها آب یا چیز دیگری بدست آید، ولی میان این دو حادثه هیچ رابطه‌ی علت و معلولی وجود ندارد.

با وجود این، دانشمندان علوم اجتماعی که در این پدیده تحقیق کرده‌اند برآنند که استفاده از عصا در سرزمینهائی که آب یا مواد مطلوب دیگر نادر است پیوسته ادامه خواهد یافت.

عصای موسی (asāye musā)، از معجزاتی که در قرآن در باره‌ی موسی ابن عمران پیغمبر آمده است (اعراف ۱۰۴)، و در باره‌ی آن مفسرین مطالب بسیاری نوشته‌اند. گویند هنگامی که موسی به همراهی برادرش هارون نزد فرعون رفتند تا او را به خداوند دعوت کنند، و بنی اسرائیل را از سرزمین او آزاد سازند، فرعون آن دو را جادوگر دانست، و جادوگران خود را برای مقابله با ایشان گرد آورد. موسی عصای خویش را بر زمین افکند، و آن عصا به صورت اژدهائی درآمد، و همه‌ی جادوهای ساحران را فرو برد، و جادوگران همه تسلیم شدند. نیز ← ید بیضاء.

عصب[2] (asab) یا **پی** (pey)، رشته‌ی باریکی که از اجتماع چندین تار عصبی تشکیل یافته است، به انضمام بافت پیوندی و رگهای خونی بین آنها، که جملگی در غلافی از بافت پیوندی قرار دارند. اعصاب راههای ارتباطی بین سلسله‌ی اعصاب مرکزی و قسمتهای مختلف بدن و بین عقده‌های عصبی میباشند. برای اقسام اعصاب و اطلاعات بیشتر، و نیز تصویر سلسله‌ی اعصاب آدمی ← سلسله‌ی اعصاب.

عصبه: ← عاقله.

عصبیت (asabiyyat)، همبستگی و خویشاوندی در میان افراد قبیله که، در برابر قبایل دیگر، اغلب نوعی صف‌آرائی و دشمن‌خوئی به همراه داشته است. عصبیت بن طبق احادیث پیغمبر اسلام، با روح اسلام مخالف است، زیرا، در اسلام، همه‌ی مردم برابر یکدیگرند. ابن خلدون در مقدمه‌ی معروف خود (← مقدمه‌ی ابن خلدون) به مفهوم عصبیت با دید خاصی نگریسته و بسیاری از نظریات خود را در زمینه‌ی تاریخ و اجتماع متکی به این اصل قرار داده است. او ریشه‌ی عصبیت را در پیوند و همبستگی خاندانها با یکدیگر یا مفهومی مشابه این امر میداند، و معتقد است که امر دفاع و حمایت از قبیله جز از طریق عصبیت در میان آنان مصداق پیدا نمیکند. وی عصبیت را، مخصوصاً در کار نبرد و کشتار و زد و خورد، ضروری میداند، و ریاست و فرمانروائی را منحصراً در دست صاحبان عصبیت میداند، و میگوید برای صاحبان عصبیت تحمل فرمانروائی دیگران امکانپذیر نیست. در نظر ابن خلدون، هر گونه دعوتی که به وسیله‌ی آن بخواهیم اکثریت مردم را همرأی و همعقیده کنیم باید بر نوعی عصبیت متکی باشد. به عقیده‌ی او، اگر عصبیت در راه حق و فرمان خدا باشد کاری است پسندیده، و معتقد است که، با از میان رفتن عصبیت، شرایع نیز از میان میروند، چرا که بنیاد همه‌ی شرایع بر عصبیت نهاده شده است. در مقدمه‌ی ابن خلدون اصل عصبیت همه جا مورد توجه بوده و در خلال مباحث کتاب اشارتهای فراوان بدان شده است.

عصر[3] (asr)، مدت زمان خاصی در تاریخ یا در رشد بشر یا (خاصه) در تکامل فرهنگ یا تمدن. ذیلا موارد استعمال اصطلاحی این کلمه ذکر میشود. نیز مقالات آتیه را در ردیف "عصر" ملاحظه کنید.

(I) در اساطیر. هزیود، شاعر یونانی قرن ۸م ق‌م، ۵ عصر برای عالم قائل بوده است. (ا) عصر زرین یا طلائی، که دوره‌ی فرمانروائی کرونوس و خدایان ارشد بوده است، و در طی آن بشر در پاکی و سعادت میزیسته، و از رنجوری جسمی مصون بوده. (ب) عصر سیمین، که عهد فرمانروائی زئوس و خدایان جوانتر است، که در آن آدمیان پاکی خود را از دست دادند، و شیفته‌ی تجمل و لذات مادی گشتند، و بدین جهت، زئوس بر آنان خشم گرفت، و نابودشان کرد. (ج) عصر مفرغ، که دوره‌ی جنگ و ستیز مداوم بود، و منجر به معدوم شدن انسان گردید. (د) عصر قهرمانی، که عهد مبارزات مشعشع قهرمانان و نیمه‌خدایان در تروا (← تروا، جنگ) و تب بود. (ه) عصر آهن، که در آن عدالت و شرافت از میان بشر رخت بربسته بود، و انسان خودخواه در رنج و مشقت میزیست؛ خود هزیود در این عصر میزیست.

(II) در باستانشناسی و ماقبل تاریخ. ازمنه‌ی باستانی و ماقبل تاریخی را به سه عصر ـ عصر حجر، عصر مفرغ، و عصر آهن ـ تقسیم میکنند، که هر یک خود تقسیماتی دارد.

(III) در تاریخ، این اصطلاح به بعضی از ادوار خاص، اطلاق میشود، و مخصوصاً دوره‌ای از زندگی

---

(۱)divining rod; dowser (۲)nerve (۳)age

یک کشور را که در طی آن حد اعلای قدرت و نفوذ سیاسی و فکری خود را دارد عصر طلائی آن مینامند. مثلا قرن ۵م ق‌م را در تاریخ آتن عصر پریکلس میخوانند، و مردم مغرب‌زمین دوره‌ی ح ۳۲۳–ح ۶۴۰ ب‌م را، که در طی آن اسکندریه مرکز علم و ادب بود عصر اسکندرانی مینامند. عصر طلائی در تاریخ بعضی از ملل جدید از این قرار است، انگلستان–عهد سلطنت (۱۵۵۸–۱۶۰۳) ملکه‌ی الیزابت I؛ فرانسه–از ۱۶۴۰ تا ۱۷۴۰، شامل قسمتی از عهد لوئی XIV و لوئی XV؛ آلمان–عهد سلطنت (۱۵۱۹–۵۸) شارل ۷، امپراطور امپراطوری مقدس روم؛ پرتغال–از آغاز سلطنت (۱۳۸۵–۱۴۳۳) ژان I تا پایان سلطنت (۱۵۵۷–۷۸) سباستیان؛ روسیه–دوره‌ی پطر کبیر، از ۱۶۷۲ تا ۱۷۲۵؛ اسپانیا–عهد فردیناند و ایزابل، از ۱۴۷۴ تا ۱۵۱۶؛ سوئد–از زمان گوستاو I تا مرگ گوستاو II، از ۱۵۲۳ تا ۱۶۳۲.

(IV) در زمینشناسی. بعضی از تقسیمات ازمنه‌ی زمینشناسی را عصر مینامند، ولی استعمال این اصطلاح یکنواخت نیست (← زمینشناسی).

عصر، سوره‌ی (asr) [= روزگار]، سوره‌ی ۱۰۳م قرآن، مکی، ۳ آیه. در این سوره اشاره به اینست که، جز مؤمنین و کسانی که یکدیگر را به صبر سفارش میکنند، مردم دیگر زیانکارند.

عصر آهن[1] (asre āhan)، دوره‌ای در توسعه‌ی صنعت که با آغاز استعمال عمومی آهن شروع شد و هنوز ادامه دارد. این عصر در آسیا، مصر، و اروپا مسبوق به عصر مفرغ بود، اما در امریکا تا ورود اروپائیان به آنجا آغاز نشد. در مصر در ح ۴۰۰۰ ق‌م زیورآلات تسبیح‌مانندی ساخته میشد، اما این اشیاء از آهن شهابسنگی بود، و ظاهراً بوسیله‌ی سائیدن، که در ساختن اشیاء سنگی معمول بود، تهیه میشد. قدیمترین شیء آهنی چکش‌کاری‌شده که به دست آمده خنجری است که در مصر یافته‌اند و مربوط به قبل از ۱۳۵۰ ق‌م میباشد، و آن محتملا کار مصریان نبوده است بلکه بتوسط استادکاران حِتی ساخته شده. استفاده از زیورآلات و سلاحهای تشریفاتی ساخته‌شده از آهن گداخته در دوره‌ی از ۱۹۰۰ تا ۱۴۰۰ ق‌م رواج داشت. مقارن همین ایام، حتیان آبدادن آهن را اختراع کردند. محتملا سلاطین حتی فنون آهنگری را مخفی نگاه میداشتند و از صدور سلاحهای آهنی جلوگیری میکردند. پس از انقراض (ح ۱۱۹۰ ق‌م) امپراطوری حتی، گروههای عظیم مهاجرین در سراسر شرق نزدیک و ج اروپا پراکنده شدند، و آهنگری به سرعت گسترش یافت. گداز آهن، از طریق یونان و کشورهای بالکان، به اروپا رسید، ژرمنها و سلتها آهن را شناختند، و در ۵۰۰ ق‌م استفاده از آن در کشورهای اسکاندیناوی و جزایر بریتانیا معمول بود.

جالبترین نمونه‌های فرهنگهای اوایل عصر آهن متعلق به آشور و یونان است. مردم عصر آهن ابتکارات اقتصادی عصر مفرغ را بسط دادند، و سازمان فئودالیته را پایه‌گذاری کردند. پیدایش گاوآهن و وسایط حمل و نقل چرخ‌دار اهمیت یافت، و کشاورزی را دگرگون کرد. انسان برای نخستین‌بار توانست که جنگلهای نواحی معتدل را استثمار کند. مستحکم کردن آبادیها مقدور شد، اسب و ارابه‌هائی که با اسب کشیده میشد در جنگ رواج یافت، و نوشتن با الفبا بر اساس رسم الخط فنیقی معمول شد.

برای عصر آهن در اساطیر ← عصر، قسمت I.

عصر حجر[2] (asre hajar) یا **عصر سنگ** (sang)، اصطلاحی برای مرحله‌ای از تکامل فرهنگ آدمی که در طی آن انسان افزار و سلاحهای خود را از سنگ، استخوان، شاخ، عاج، و چوب میساخت. عصر حجر از لحاظ گاهشماری فاقد اهمیت است زیرا همه‌ی مردم این مرحله را در یک دوره از زمان طی نکرده‌اند، در آسیا، اروپا، و افریقا، عصر حجر آغاز تاریخ انسان بوده است، ولی در بعضی از جزایر قکب و قسمتهائی از امریکا چیزی از پایان آن نمیگذرد. عصر حجر را بر اساس تکامل فرهنگ انسان در طی آن به عصر حجر قدیم، عصر حجر متوسط، و عصر حجر جدید تقسیم میکنند.

عصر حجر جدید[3] (asre hajare jadid) یا **دوره‌ی نوسنگی**[4] (döreye nö.sangi)، در تاریخ تکامل بشر، آخرین قسمت عصر حجر، که از پایان عصر حجر متوسط آغاز میشود، و مشخص آن اهلی کردن گیاهان و جانوران، پیدا شدن آبادیها، و تکامل حرفه‌های سفالگری و بافندگی است. فن سنگکاری، که در اواخر عصر حجر قدیم و در عصر حجر متوسط تکامل یافته بود، در این عصر، با استفاده‌ی متزاید از ساییدن و صیقل دادن، تغییر یافت. اما بزرگترین پیشرفت این عصر پرداختن به کشاورزی و گله‌داری بوده است. بهره‌برداری از این منابع جدید خوراک پایه‌های افزایش جمعیت و تخصصی شدن کار را گذاشت، و آغاز یک سلسله تغییرات اجتماعی و سیاسی و دینی شد که با طلوع تمدن شهرنشینی به اوج خود رسید. اختراعات عصر حجر جدید ممکن است چند منشأ مستقل از یکدیگر داشته باشد. قدیمترین انتقال شناخته‌شده از شکارورزی و اقتصاد جمع‌آوری خوراک به دهکده‌های زراعتی در ح ۴۵۰۰ ق‌م در آسیای غربی صورت گرفت. یگانه واحد کشاورزی مربوط به پیش از این تاریخ که از آن خبر داریم در اریحا (فلسطین) بوده است، و شاید پیش از ۶۰۰۰ ق‌م ساخته شده بوده است. در فرهنگ عصر حجر جدید آسیای غربی زراعت غلاتی چون جو و گندم و ارزن، و اهلی کردن چهارپایانی چون گاو و گوسفند و بز و خوک رواج داشته است. این فرهنگ در ح ۴۰۰۰ ق‌م، و شاید از راههای آبی، به اروپا راه یافت؛ از دره‌ی دانوب به شبه جزیره‌ی بالکان و از آنجا به طرف مغرب رفت؛ آثار کشاورزی مربوط به ۳۵۰۰ ق‌م از اسپانیای شرقی بدست آمده است، و قدیمترین دهکده‌ی زراعتی انگلستان از ۲۵۰۰ ق‌م میباشد. فرهنگ حجر جدید از طریق فلات ایران به هندوستان راه یافت، و در آنجا، فرهنگهای بومی را در خود مستهلک ساخت. پیش از سلسله‌ی شانگ در ل چین آشکار شد. در قاره‌ی جدید، فرهنگ مبتنی بر اهلی کردن ذرت حدود ۱۵۰۰ ق‌م در مکزیک و امریکای جنوبی پیدا شد و در امریکای شمالی گسترش یافت.

عصر حجر قدیم[5] (asre hajare qadim)، یا **دوره‌ی پالئولیتیک**[6] (pāleolitik، فنس) یا **دوره‌ی دیرینه‌سنگی** (dirine.sangi)، نخستین قسمت از عصر حجر، و قدیمترین دوره‌ی تکامل انسان، و طولانیترین مرحله‌ی تاریخ نوع بشر. این عصر تقریباً مقارن با دوران زمینشناختی پلئیستوسن (← دوران چهارم. نیز جدول ازمنه‌ی زمینشناسی را در صفحه‌ی ۱۱۸۵ ملاحظه کنید) است، و از ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ (یا شاید ۱٬۷۵۰٬۰۰۰) سال پیش آغاز شده است، و در نقاط مختلف زمین بین ۴۰٬۰۰۰ تا ۱۰٬۰۰۰ سال پیش پایان یافته، و عصر حجر متوسط جای آن را گرفته است. مهمترین خصوصیت عصر حجر قدیم تحول و تکامل انسان است از موجودی شبیه میمون به هومو ساپینس (← انسان اولیه). این تحول و تکامل بسیار کند بوده است، و در سه قسمت متوالی این عصر صورت گرفته که به نامهای عصر حجر قدیم سفلی[7] (soflā)، وسطی[8] (vostā)، و علیا[9] (olyā) شناخته میشوند.

I – عصر حجر قدیم سفلی، عصر حجر قدیم سفلی، که از همه قدیمتر است، با فرهنگهای اسلاف هومو ساپینس–مخصوصاً انسان هایدلبرگ، انسان جاوه، و انسان پکن (← انسان اولیه) مشخص است. از فرهنگهای مشخص عصر حجر قدیم سفلی میتوان اینها را نام برد:

(۱) آبویلی[10] (منسوب به آبویل) یا آبویلی‌شلی، که سابقاً شلی[11] (šeli) نامیده میشد [منسوب به آبادی شل[12] (šel)، ح ۱۱کیلومتری ش پاریس].

(۲) آشولی[13] (āšëli)، منسوب به سنت–آشول[14] (saNt-āšël)، در ولایت سوم (ل فرانسه)، نزدیک آمین.

(۳) کلکتنی[15]، منسوب به آبادی کلکتن[16] (klaktən)، در ولایت اسکس (انگلستان)، کنار دریای شمال.

(۴) لووالوایی[17]، منسوب به لووالوا–پره[18] (lëvāluā-pere)، در حومه‌ی پاریس.

قدیمترین انسانهای این عصر زندگی بسیار ابتدائی صحراگردی داشتند، و مردمی خوراک‌جو[19] (xorāk.ju) [اصطلاحی برای موجودی که از طریق شکار، ماهیگیری، و گرد آوردن خوراک، نه از طریق کشاورزی یا دامداری، زندگی میکند] بودند. افزارهائی که از آنها شناخته شده حاکی از اینست که مردمی ضعیف و زبون و هنشان مصروف دفاع بوده است. افزارهای سنگی آنها بعضی افزارهای هسته‌ای[20] است، یعنی قطعه‌سنگی که با شکستن اطرافش شکل و تیزی به آن داده‌اند، و برخی افزارهای تراشه‌ای[21] است، یعنی قطعه‌ی نازکی از سنگ که با شکستن

---

(۱) Iron Age (۲) Stone Age (۳) New Stone Age (۴) Neolithic period (۵) Old Stone Age (۶) Paleolithic
(۷) Lower Paleolithic (۸) Middle Paleolithic (۹) Upper Paleolithic (۱۰) Abbevillian (۱۱) Chellean
(۱۲) Chelles (۱۳) Acheulian (۱۴) Saint-Acheul (۱۵) Clactonian (۱۶) Clacton (۱۷) Levalloisian
(۱۸) Levallois-Perret (۱۹) food gatherer (۲۰) core tools (۲۱) flake tools

یک قطعه‌سنگ از آن جدا کرده‌اند. بعضی از محققین افزارهای سنگی موسوم به اولدووائی[1] (oldovā'i) (منسوب به تنگ اولدووای[2]، در تانگانیکا، افریقا) را قدیمترین افزارهای ساخت بشر میدانند، و برخی هم افزارهای معروف به کافوئی[3] (kāfu'i) (منسوب به رود کافو[4]، در اوگاندا، افریقا) را کهنتر میشمارند.

نخستین افزارهای سنگی تکامل‌یافته مربوط به دوره‌ی آبویلی‌-شلی است، که در روزگار ماقبل تاریخ بتر قدیم از همه قدیمتر است؛ نوع عمده‌ی آن تبری از نوع هسته‌ای است.

II ـ عصر حجر قدیم وسطی. نماینده‌ی غالب حجر قدیم سفلی فرهنگ موستری[5] [منسوب به غار لو موستیه[6] (lë mustie)، در ولایت دوردونی، جغ فرانسه] انسان نئاندرتال است، که در آن، نخستین آثار محل سکونت (مخصوصاً غارنشینی) دیده میشود، و آتش استعمال فراوان پیدا میکند. نئاندرتالها پستانداران ماقبل تاریخ را شکار میکردند، و آثار بازمانده‌ی فرهنگی ایشان، که بیشتر در اروپا از زیر خاک بیرون آورده شده، در ل افریقا و فلسطین و سیبریه نیز دیده شده است. افزارهای سنگی از نوع تراشه‌ای است، و افزارهای استخوانی بدست‌آمده، مانند سوزن، نشان میدهد که پوست حیوانات را کمابیش میدوخته و بعنوان لباس بکار میبرده‌اند، مردگان را پیش از دفن کردن رنگ میکردند، و این امر حاکی از وجود نوعی دین ابتدائی در میان آنان تواند بود.

III ـ عصر حجر قدیم علیا. در حجر قدیم علیا انسان نئاندرتال از میان رفته است، و قسمی از هومو ساپینس، مانند انسان کرومانیون و انسان گریمالدی[7] (grimāldi) جایگزین آن شده است. در این قسمت، که اوج عصر حجر قدیم است، شماره‌ی فراوانی فرهنگهای گوناگون طلوع و رشد کرده است. از آن جمله است،

(۱) اورینیاکی[8]، منسوب به غاری در اورینیاک، در کوههای پیرنه،

(۲) سولوتره‌ای[9]، منسوب به آبادی سولوتره، ش فرانسه‌ی مرکزی، نزدیک ماکون.

(۳) ماگدالنی[10] (māgdāleni)، منسوب به یکی از اماکن ماقبل تاریخی بنام لا مادلن[11] (lā mādlen)، در ولایت دوردونی (جغ فرانسه).

آغاز شکار دسته‌جمعی و صید وسیع ماهی در این زمان است، و نیز نخستین مدرک قطعی در باره‌ی پیدایش معتقداتی مبتنی بر سحر و جادو و عوامل فوق طبیعی از همین زمان بدست آمده است. چالخانه‌ها، که نخستین پناهگاههای ساخت آدمیزاد است، ساخته شد، و مردم لباسهای دوخته به تن کردند، و حجاری و نقاشی آغاز شد. محتمل است که مردمان دوره‌ی فرهنگی اورینیاکی پس از آنکه فرهنگ مخصوص به خود را در نقطه‌ای دیگر (شاید آسیا) تکمیل کردند به اروپا مهاجرت کرده باشند. افزارهای سنگی آنان با ظرافت ساخته شده است. از استخوان و شاخ و عاج نیز استفاده میکردند، و با آنها گردنبند و زیورآلات دیگر میساختند. مجسمه‌های کوچک استخوانی میساختند که در شعائر دینی به کار میرفت، و بر دیوارهای غارها طرحهائی را نقش میکردند. شکارچیان مرحله‌ی سولوتره‌ای از مشرق به اروپا آمدند، و بسیاری از اسلاف اورینیاکی خود را بیرون راندند. این مردم سرنیزه‌های استخوانی ظریفی به شکل برگ درخت غار میساختند. جای انسانهای سولوتره‌ای و بازمانده‌ی اورینیاکی را انسانهای ماگدالنی گرفتند، و شاید که مرحله‌ی ماگدالنی مهمترین مراحل عصر حجر قدیم بوده است. ابزارهای کار نشان میدهد که زندگی مردم دسته‌جمعی بوده و به صید ماهی و شکار گوزن میگذشته است. همین افزارها نشان میدهد که راه و رسم ساختن آنها تکامل فراوان پیدا کرده بوده است. سلاحها را ظریف و متنوع میساختند، و حربه‌ی پرتابی را در همین مرحله نخستین‌بار بکار بردند. اوج پیشرفتهای ماگدالنی نقاشیهای غاری است که همچون تاجی بر تارک هنر عصر حجر قدیم است.

نیز ← غاری، هنر.

عصر حجر متوسط[12] (asre hajare motavasset) یا **دوره‌ی مزولیتیک**[13] (döreye mezolitik)، در تاریخ تکامل بشر، قسمتی از عصر حجر، از پایان عصر حجر قدیم تا آغاز عصر حجر جدید. در پایان دوران چهارم از ازمنه‌ی زمینشناسی آغاز شد، و از 6'000 تا 10'000 سال طول کشید. مشخص این عصر تأسیس سکنی‌گاههای دائمی شکار و صید ماهی است در کنار رودخانه‌ها و سواحل دریاچه‌ها، که ماهیان و نرمتنان در آنجاها فراوانند. افزارهای سنگی این عصر از افزارهای اواخر عصر حجر قدیم کوچکتر و ظریفتر است. سفالگری و استعمال تیر و کمان در این روزگار رشد یافت. فرهنگ آزیلی [منسوب به **لو ماس د/آزیل**]، که مرکز آن در ناحیه‌ی پیرنه بود، و از آنجا به سویس و بلژیک و اسکاتلند راه یافت، نخستین فرهنگ عصر حجر متوسط بوده است. آثار انواع مختلف فرهنگ این عصر در اروپا، فلسطین، مصر، و افریقای شمالی دیده میشود.

عصر سنگ: ← عصر حجر.

عصر سیمین، در اساطیر یونان، ← عصر، قسمت I.

عصر طلائی: ← عصر، قسمتهای I و III.

عصر قهرمانی، در اساطیر یونان، ← عصر، قسمت I.

عصر مس: ← عصر مفرغ.

عصر مفرغ[14] (asre mefraq)، دوره‌ای از تاریخ تکامل بشر (← عصر)، که در آن برای نخستین‌بار منظماً از فلزات در ساختن افزار و سلاح استفاده شده است. در آغاز مس خالص و آلیاژ مس و قلع (مفرغ) را بدون تفاوت بکار میبردند؛ این مرحله‌ی نخستین را گاه عصر مس[15] مینامند. اکتشاف ریخته‌گری بدون شک در ح ۳۵۰۰ ق‌م یا پیش از آن در شرق نزدیک صورت گرفته است. پس از عصر حجر جدید، تکامل صناعت فلزکاری به طلوع زندگی شهرنشینی کمک کرد. سازمان یافتن استخراج معدن و ذوب فلز و ریخته‌گری ناچار مستلزم کارگران آزموده و تولید مواد خوراکی اضافی برای طبقه‌ی افزارمندان بود، و در عین حال، جستجوی مواد خام سبب پویش و استعمار سرزمینهای تازه شد. این امر در تمدن‌های بین النهرین و سومر به اوج خود رسید. بعدها، تمدنهای مینوسی و میسنی راههای بازرگانی پر-دامنه‌ای در اروپای مرکزی، که محل استخراج مس و قلع بود، باز کرد. مخصوصاً در مجارستان و اتریش و نواحی آلپ، تشویق و تحریکی که از طرف مردم جزایر و نواحی اطراف دریای اژه بعمل میشد مایه‌ی تقویت و ترویج صنایع بومی و اتحاد سیاسی گردید، و همین امر شالوده‌ی تمدن عصر آهن را گذاشت.

عصر یخ: ← دوران چهارم.

عصعص، عظم: ← ستون فقرات.

عصمت (esmat)، در اصطلاح کلام، یکی از ملکات نفسانی، که صاحب خود را از ارتکاب گناه باز میدارد. این ملکه منوط به دانستن معایب گناهان و مناقب طاعات و اعمال خیر است. اشاعره، چون همه‌ی افعال بندگان را از خداوند میدانند، در تعریف عصمت گفته‌اند که عصمت عبارتست از نیافریدن خداوند گناه را در بنده‌ای از بندگان خود. مسئله‌ی عصمت از مسائل کلامی است، و اهل سنت آنرا مختص انبیا میدانند، ولی شیعه‌ی امامیه، علاوه بر عصمت محمد ص، به عصمت فاطمه ع، و ائمه‌ی دوازده‌گانه نیز قائل هستند (← شیعه، بند ۲ از قسمت III)، و بهمین جهت، از حضرت رسول و فاطمه و امامان به چهارده معصوم تعبیر میکنند.

در آنچه عصمت بدان تعلق میگیرد میان فرقه‌های مختلف اختلاف هست:

(۱) کذب. همه‌ی فرق اسلامی معتقدند که پیغمبر از دروغ عمدی در آنچه راجع به تبلیغ دین و احکام شرعیه است معصوم است، اما در باره‌ی کذب او در امور شرعیه از روی سهو یا نسیان اختلاف است.

(۲) کفر. اجماع امت اسلامی است بر اینکه کفر بر پیغمبر، خواه پیش از بعثت و خواه بعد از بعثت، جایز نیست. ولی چون ازارقه از خوارج هر گناهی را کفر میدانند و میگویند سر زدن گناه از پیغمبر جایز است، بطور غیر مستقیم و بدون اینکه خود ملتفت باشند کفر را بر پیغمبر جایز دانسته‌اند.

(۳) غیر از کذب و کفر، صدور گناهان کبیره بطور عمد به اتفاق همه‌ی فرق اسلامی، از پیغمبر جایز نیست.

(۴) صدور عمدی گناهان صغیره را از پیغمبر جایز دانسته‌اند، و فقط ابوعلی جبائی آن را جایز ندانسته است، ولی وی صدور گناهان صغیره را از روی سهو از پیغمبر جایز دانسته است.

(۵) بیشتر اشاعره و معتزله صدور گناهان صغیره را از روی سهو جایز شمرده‌اند، و این در باره‌ی گناهان صغیره‌ای است که از روی دنائت و پستی نباشد (مانند دزدیدن یک حبه یا یک لقمه).

(۶) اشاعره صدور گناهان کبیره را از پیغمبر پیش از بعثت و رسیدن وحی جایز شمرده‌اند، و بیشتر معتزله آن را ممتنع دانسته‌اند.

---

(۱)Oldowan (۲)Olduvai (۳)Kafuan (۴)Kafu (۵)Mousterian (۶)Le Moustier (۷)Grimaldi (۸)Aurignacian (۹)Solutrean (۱۰)Magdalenian (۱۱)La Madeleine (۱۲)Middle Stone Age (۱۳)Mesolithic period (۱۴)Bronze Age (۱۵)Copper Age

(۷) شیعه صدور هر گناهی را اعم از صغیره و کبیره، و اعم از عمد و سهو، و اعم از قبل از بعثت یا بعد از بعثت، و بطور خلاصه، صدور گناه را بطور مطلق از پیغمبر و دیگر معصومان جایز ندانسته‌اند. نیز ← **عصمت کلیسا**.

عصمت‌آباد (esmatābād)، ده (جه ۱'۵۷۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۹کیلومتری ل بوئین.

عصمت‌الله بخاری: ← عصمت بخاری.

عصمت امام: ← عصمت؛ شیعه، بند ۲ از قسمت III.

عصمت بخاری (esmate boxāri) [خواجه عصمت‌الله بخاری، فرزند خواجه مسعود]، فت ۸۲۹ یا ۸۴۰ هق، از شعرای پارسی‌گوی نیمه‌ی اول قرن ۹م هق. از مادحان خلیل سلطان تیموری، شاهرخ تیموری، و پسرانش (بایسنقر، الغ بیگ، و ابراهیم سلطان تیموری) بود. در آغاز نصیری تخلص میکرده و پس از آن عصمت تخلص کرده است. عصمت نسب خود را به جعفر طیار میرساند، و از اشعارش معلوم میشود که شیعه‌ی اثنی‌عشری بوده است. از شعرائی که با او مصاحب بوده‌اند بساطی سمرقندی، خیالی بخاری، و طاهر ابیوردی را اسم برده‌اند. عصمت در اواخر عمر خود مداحی سلاطین را ترک گفت. دیوانش شامل قصاید، غزلیات، مقطعات، ترکیب‌بند، و رباعیات میباشد، و در حدود ۷'۵۰۰ بیت است، و هنوز بطبع نرسیده.

عصمت پاپ: ← عصمت کلیسا.

عصمت کلیسا[1] (esmate kelisā)، در مسیحیت، مصون بودن کلیسا از خطا در آراء آن در اصول مذهب و اخلاق. از قدیم الایام، آیاتی از کتاب مقدس (مثلا یوحنا ۱۷.۱۴) دال بر عصمت کلیسا شمرده شده است. پروتستانها به شدت عصمت کلیسا را مردود میشمارند. ارتدوکسها شوراهای جامع را معصوم میدانند. کاتولیکها معتقد به عصمت پاپ[2] هستند، بزعم آنان، پاپ وقتی که به اصطلاح اکس کاتدرا[3] (eks kātedrā) (یعنی با شخصیت رسمی خود، یعنی رئیس کلیسا و پونتیفکس اعلی) در اصول ایمان مسیحی یا دستورات اخلاقی فتوی میدهد، از خطا مصون است. عقیده به عصمت پاپ نخستین بار از طرف اولین شورای واتیکان رسماً اعلام شد (۱۸۷۰). نیز ← عصمت.

عصمة‌الدین (esmatod.din)، شهرت ملکه **زیتون خاتون** (zeytun xātun)، زوجه‌ی ارسلانشاه I، پادشاه (۴۹۵–۵۳۷ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان، و مادر کرمانشاه II. وی از شاهزاده‌خانمهای هرات بود، و بعد به بردگی افتاد، و ارسلانشاه او را بخرید و به زنی گرفت. زنی باکفایت و هوشیار بود، و آثار و ابنیه‌ی خیریه در کرمان ساخت، و اوقاف بر آنها مقرر داشت که، بنام او، اوقاف عصمتیه خوانده میشد.

عصمتیه (esmatiyye)، نام مدرسه‌ای در بغداد که زوجه‌ی عطا ملک جوینی (فت ۶۸۱ هق) آن را برای چهار فرقه‌ی شافعی، حنبلی، مالکی، و حنفی بنا کرد. وی رباطی نیز نزدیک این مدرسه بنا نمود.

عصمتیه، اوقاف: ← عصمة‌الدین.

عصیر معده یا **شیره‌ی معده:** ← معده.

عصیون جابر[4] (esyune jābar)، بندر قدیم، بر خلیج عقبه، نزدیک بندر عقبه. بطوری که از عهة استنباط میشود، این بندر از زمان سلیمان تا حد اقل زمان عزیا (قرن ۸م قم) وجود داشته است (اول پادشاهان ۹.۲۶، ۲۲.۴۸؛ دوم تواریخ ۸.۱۷؛ اعداد ۳۳.۳۵، ۳۶؛ تثنیه ۲.۸). حفریاتی که در ۱۹۳۸–۴۰ بوسیله‌ی امریکائیها بعمل آمد محل عصیون جابر را مشخص ساخت. بزرگترین تصفیه‌خانه‌ی مس در دنیای قدیم که تا کنون کشف شده است در اینجا از زیر خاک بیرون آمد. بندر قدیم ایله نزدیک آن بود.

عصیه، طایفه؛ ← محمد، قسمت ۳۵.

عضاده (ezāde) [مشتق از کلمه‌ی عربی عضد، = بازو] ۱– در اسطرلاب، سطاره‌ای ("خطکش") بر پشت اصطرلاب که میتواند حول "قطب" یا محوری دوران کند. در قسمتهای (ا) و (ج) شکل ۱ دو

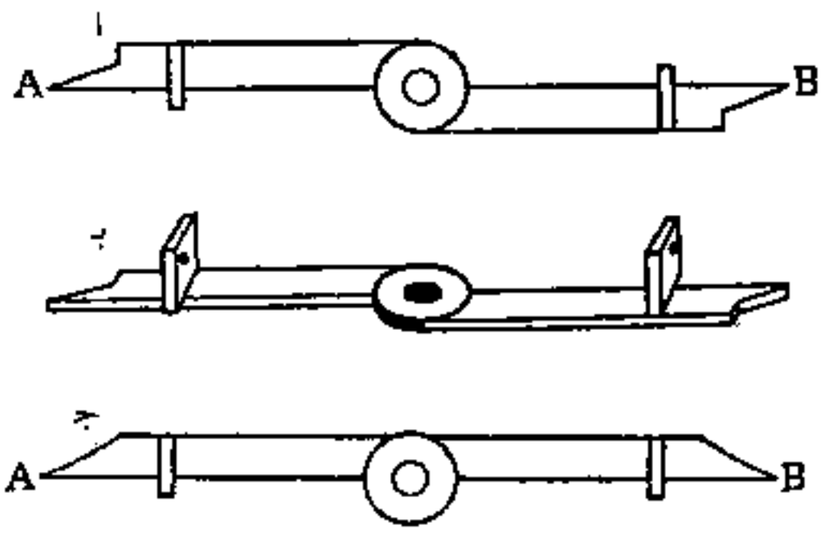

شکل ۱. انواع عضاده

نوع عمده‌ی عضاده دیده میشود. قسمت (ب) منظره‌ای از عضاده‌ی نوع (ا) است. خط مستقیم AB را، که از مرکز عضاده میگذرد، قطر مینامند. نوکهای دو بازوی عضاده تیز است، و هر یک از آنها را مری (mori) [عربی، = نماینده، نشانه] یا شطبه (šatba) [عربی، = خط] یا شظیه (šaziyya) [عربی، = پیکان] میخوانند. به هر بازو، صفحه‌ای به شکل مستطیل و عمود بر عضاده متصل است بنام لبنه (lebna) [عربی، = خشت]، که در وسط آن و درست بر روی قطر سوراخی بنام ثقبه (soqbe) هست؛ از میان دو سوراخ ستاره را رصد میکنند. ۲– در نقشه‌برداری و مساحی، عضاده بیشتر به اسم فرانسوی آن آلیداد[5] (ālidād) [مأخوذ از العضاده] خوانده میشود، و آن خطکشی چوبی یا فلزی است، که حول یکی

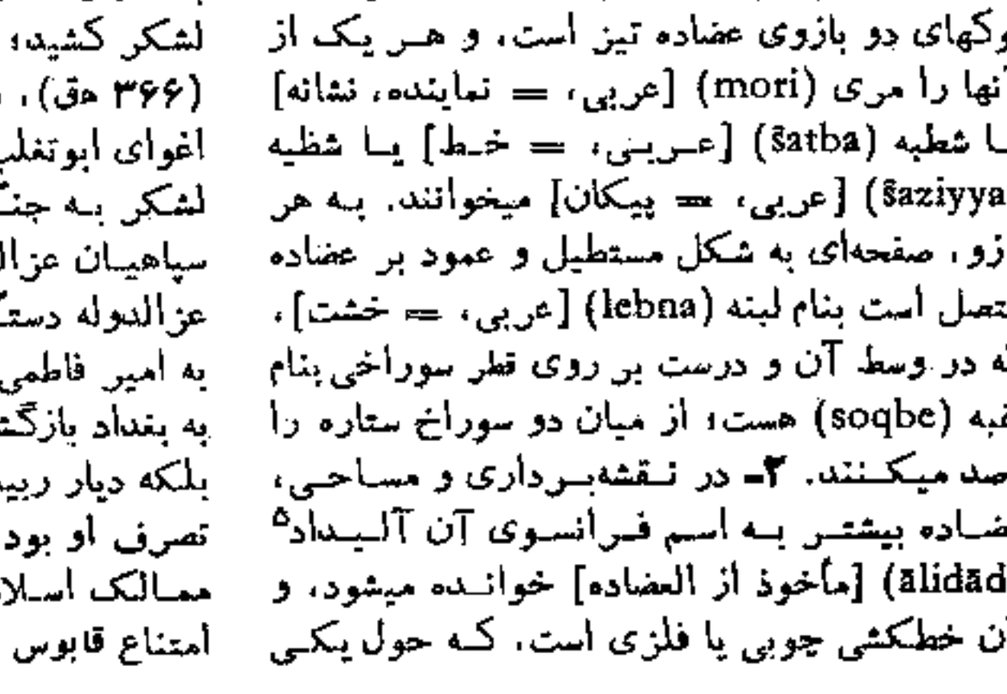

شکل ۲

از نقاطش قابل دوران است، و یکی از نوکهای آن در مقابل قوسی مدرج یا بر تخته‌ی مساحی حرکت میکند (شکل ۲). هدفگیری با رؤیت از میان دو سوراخ یا از طریق دوربینی که به آلیداد متصل است صورت میگیرد. توسعاً، قسمت متحرک تئودولیت را نیز آلیداد مینامند.

عضب، از شمشیرهای محمد ص. ← محمد، قسمت ۵۱.

عضدالدولة ابن رکن‌الدوله: ← عضدالدوله‌ی دیلمی.

عضدالدوله‌ی دیلمی (azododdöleye deylami) یا **عضدالدولة ابن رکن‌الدوله** (azododdölate bne roknoddöle)، شهرت **ابوشجاع فنا خسرو** (abu.šojā' fannā xosrō)، ۳۲۴–۳۷۲ هق، دومین پادشاه (۳۳۸–۳۷۲ هق) از سلسله‌ی آل بویه در فارس (← دیالمه‌ی فارس)؛ مة اصفهان. پسر رکن‌الدوله‌ی دیلمی بود، و بعد از وفات عمادالدوله‌ی دیلمی، جانشین وی در امارت فارس شد. در ۳۵۱ هق خلیفه مطیع او را لقب عضدالدوله داد. در ۳۵۵ هق، برای یاری به عم خود معز الدوله‌ی دیلمی، لشکر برای سرکوبی شورشیان عمان فرستاد. پس از وفات (۳۵۶ هق) معزالدوله عمان جزء متصرفات عضدالدوله درآمد. سال بعد کرمان را نیز گرفت. سپس مکران را نیز تصرف کرد، قبایل بلوچ آن ناحیه را موقتاً مطیع ساخت.

پس از اینکه همه‌ی ایران جنوبی را تحت استیلا آورد، متوجه عراق شد، و چند بار به بغداد لشکر کشید. در ۳۶۴ هق عزالدوله‌ی دیلمی را در بغداد فرو گرفت، اما بفرمان پدر خویش، رکن الدوله، او را رها کرد، و به شیراز بازگشت. بعد از وفات رکن‌الدوله، دگر بار به جانب عراق لشکر کشید، عزالدوله را در اهواز مقهور کرد (۳۶۶ هق)، و وی به جانب شام گریخت، ولی به اغوای ابوتغلب حمدانی (← حمدانیان) دگر بار لشکر به جنگ عضدالدوله برد، اما عضدالدوله سپاهیان عزالدوله و ابوتغلب را درهم شکست، عزالدوله دستگیر و کشته شد، و ابوتغلب عاقبت به امیر فاطمی شام پناهید. عضدالدوله در ۳۶۸ هق به بغداد بازگشت، و در این هنگام، نه فقط عراق، بلکه دیار ربیعه، دیاربکر، و بیشتر الجزیره در تصرف او بود، و شهرت قدرت و عظمتش سراسر ممالک اسلامی را گرفت. در ۳۷۱ هق، بسبب امتناع قابوس وشمگیر از تسلیم کردن فخرالدوله‌ی دیلمی، عضدالدوله به جرجان تاخت، و آن شهر را تسخیر کرد. عضدالدوله در شوال ۳۷۲ هق به مرض صرع وفات یافت، و جنازه‌اش را در نجف، جنب مرقد علی ع، به خاک سپردند.

عضدالدوله بسبب فتوحات، بذل و بخشش به شعرا، احترام به اهل علم، و بناهائی که ساخت مشهورترین سلاطین آل بویه است. وی اولین کسی بود که در عهد دولت اسلام از طرف خلیفه به لقب ملک (malek)، که در آن ایام به فارسی شاهنشاه میگفتند، ملقب گردید، و نیز اولین کس بود که در خطبه

(۱) infallibility (۲) papal infallibility (۳) ex cathedra (۴) Ezion-geber (gaber) (۵) alidad

نامش بعد از نام خلیفه ذکر شد. به شعر و ادب علاقه‌ی تمام داشت. متنبی، شاعر معروف عرب، او را ستوده است، و شاعران دیلم نیز او را به زبان دیلمی مدح گفته‌اند. ابواسحاق صابی کتاب التاجی را در تاریخ آل بویه به نام او تصنیف کرده است (عضدالدوله لقب تاج‌الملّه نیز داشته است). عضدالدوله خود نیز از ادب عربی بهره داشت، و سخنانی به نظم و نثر عربی ازو باقی است. از دانشمندان بزرگ دربار وی میتوان ابوعلی فارسی، عبدالرحمان صوفی (معلم و دوست عضدالدوله)، ابن الاعلم، و اهوازی (علی ابن عباس مجوسی) را نام برد.

عضدالدوله بناهای بسیار در عراق و فارس بنا نهاد، و بر مشاهد شهدای کربلا و مقبره‌ی علی ع گنبد و بارگاه ساخت، و در بغداد (← عضدی، بیمارستان) بیمارستان بنا نهاد، و در شیراز بند امیر را بساخت. نیز ← عضدی، نهر.

عضدالدین ایجی: ← ایجی، عضدالدین.

عضدالملک (azodolmolk)، لقب و شهرت **علیرضا خان ایلخانی** (ilxāni)، ۱۲۶۳–۱۳۲۸ هق، نایب‌السلطنه‌ی احمد شاه قاجار و از رجال مشهور اواخر قاجاریه. پدرش، موسی خان پسر سلیمان خان قاجار، از بستگان مادر ناصرالدین شاه بود. علیرضا خان نخست پیشخدمت خاصه‌ی ناصرالدین شاه بود. بعدها لقب عضدالملک یافت. در ۱۲۸۵ هق خازن مهر سلطنتی شد، و سپس خوانسالار گشت (۱۲۸۸ هق)، و حکمرانی مازندران نیز بدو واگذار بود. در سفر (۱۲۹۰ هق) ناصرالدین شاه به اروپا، با عنوان منشی حضور، همراه او گردید، در همان سال سمت ایلخانی طایفه‌ی قاجار به او مفوض شد، و در ۱۲۹۱ هق وزارت یافت. در سفر ۱۲۹۵ هق ناصرالدین شاه به اروپا جزء ملتزمین رکاب او بود. در ۱۳۰۴ هق وزارت عدلیه یافت.

در روز جمعه‌ی ۲۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷ هق، که مجلس عالی احمد شاه قاجار را به شاهنشاهی ایران منصوب کرد، بسبب صغر سن و عدم رشد وی، نیابت سلطنت را به عضدالملک تفویض نمود، و وی تا آخر عمر این سمت را داشت، و بعد ازو ناصرالملک به نیابت سلطنت انتخاب شد.

عضدی، بند: ← بند امیر.

عضدی، بیمارستان (azodi)، از بناهای مشهور عضدالدوله‌ی دیلمی، در لغ بغداد، بر کناره‌ی غربی دجله، تقریباً بین کاظمین و بغداد امروز. این بنا بعدها ویران شد، چنانکه در ۷۲۷ هق، ابن بطوطه جز خرابه‌ای از آن ندیده است. امروز اثری از آن باقی نیست.

عضدی، نهر (nahre azodi)، کانالی که به فرمان عضدالدوله‌ی دیلمی بین رودهای دجله و کارون حفر کردند، و وسیله‌ی ارتباط بصره و اهواز بود. چون ظاهراً در آن زمان کارون از طریق شط الاعمی به خلیج فارس میریخته، نهر عضدی، در بیشتر مسیرش، احتمالا با مجرای کنونی کارون بین سابله و محمره یکی بوده است. محتملا نهر عضدی نهر جدیدی نبوده است، بلکه کانالی متروک بوده که به امر وی ترمیم شده است.

عضله[1] (azole) [جمعش عضلات (azolāt)] یا **ماهیچه**[1] (māhice)، بافتی که قابلیت انقباض و باز شدن دارد (← بافت)، و بدین وسیله اجرای حرکات و اعمال حیاتی را ممکن میسازد. بیشتر قسمتهای ماکول جانوران عضله است (گوشت). در بدن انسان چند نوع عضله وجود دارد. عضلات **صاف یا غیر ارادی** از یاخته‌های دوکی‌شکل متصل به یکدیگر تشکیل شده‌اند، و انقباض آنها به کندی صورت میگیرد (اگر انقباض شدید باشد سبب قولنج میشود). عضلات صاف جملگی غیر ارادی هستند، و در جدار معده، روده، قصبة الریه، نایچه‌ها، رگها، کیسه‌ی صفرا، مجاری ادرار، و اعضای درونی دستگاه تناسلی زن و مرد یافت میشود. **عضلات مخطط** (moxattat) یا **ارادی** عضلات استخوان‌بندی بدن هستند که جملگی ارادی میباشند. انقباض عضلات مخطط خیلی سریع صورت میگیرد. انقباض شدید تولید تشنج و درد میکند (مانند تشنج عضلات ساق یا هنگام شنا). **عضله‌ی قلب** شبیه بافت عضلانی مخطط است، اما عملش غیر ارادی است.

بعضی از عضلات هم به اراده و هم غیر ارادی عمل میکنند، مانند عضلات دستگاه تنفس: تنفس را میتوان به اراده متوقف کرد، ولی در خواب به خودی خود صورت میگیرد.

عطاء (atā') یا **عطا**، بخشش و مستمری معینی که در اوایل اسلام به هر یک از مسلمین عطا میشده، و بعد اطلاق بر مواجب و اجر و مستمریی شده است که خلیفه به لشکریان اسلام عطا میکرده است، ترتیب بخش و توزیع عطاء، بنا بر مشهور، از دوره‌ی خلافت عمر آغاز شد. بعد از فتح عراق و شام، خراج آن دو ولایت را عمر بین صحابه، علی قدر مراتبهم و با رعایت تقدم اقربین و سابقین، تقسیم کرد، و دیوانی برای ترتیب تقسیم عطاء مقرر بداشت (قبل از آن، مسلمین جز بهره‌ای که از غنایم یا صدقات به آنها میرسید عایدی دیگری نداشتند). مقدار و مبلغ این مستمری بین ۲۰۰ تا ۱۲٬۰۰۰ درهم بود، و اکثر مسلمین بین ۵۰۰ تا ۱٬۰۰۰ درهم در سال دریافت میداشتند. توزیع و تقسیم و ضبط و ثبت مستحقین عطاء ضرورت ایجاد دیوان را الزام کرد. عطائی که به جنگجویان داده میشد از محل فیء بود، و دیوان و حسابی معین داشت، و به سایر مسلمین، از فقرا و ضعفا، عطائی که داده میشد از صدقه و زکات بود، و دیوانی جدا داشت. در ادوار بعد از عمر، با متوقف شدن فتوح و غنائم، و انشعاب و توارث مستحقین، و کثرت تعداد مسلمین، در امر تقسیم و توزیع عطاء تغییر حاصل آمد. خلفای بنی امیه چون زمام بیت المال را بدست آوردند، به اقتضای سیاست و میل خویش، عطای بعضی را افزودند و از آن بعضی را کاستند، و معاویه عطای بنی هاشم و کسانی را که داعیه‌ی خلافت میداشتند غالباً می‌افزود، و خلفای دیگر، نه فقط خدمتگزاران خلافت را عطای بسیار میدادند، حتی در حق شعرا هم وظیفه‌ی عطاء برقرار میکردند تا آنان را از بدگوئی خویش بازدارند، و این اقدام را اهل تقوی تجاوز به بیت المال مسلمین میشمردند، و گویند عمر ابن عبدالعزیز آن را منع نمود. بنی امیه گاه عطای سرکشان و یاغیان را قطع میکردند، چنانکه ولید در قضیه‌ی خروج زید ابن علی عطای حرمین را قطع نمود. در عهد بنی امیه، موالی، با وجود شرکت در جنگ، نیز از عطاء محروم بودند، ولیکن در عهد عباسی این محرومیت تقریباً نصیب اعراب شد، و عطای اکثر به خراسانیان یا اتراک و سایر طبقات که در واقع جند (لشکر) را تشکیل میدادند اختصاص یافت.

عطاء ابن یعقوب: ← عطاء رازی.

عطاآباد (atā ābād)، ده (جم ۱٬۳۳۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۲۲کیلومتری جنوب شهرضا.

عطاء رازی (atā'e rāzi)، شهرت **ابوالعلاء عطاء ابن یعقوب کاتب** (abol.'olā', kāteb)، معروف به **ناکوک** (nākuk)، ف ۴۹۱ یا ۴۷۱ هق، از شعرا و فضلای ایرانی دربار غزنویان. بعضی شهرت او را عطائی نیز گفته‌اند. عطاء ابن یعقوب در دربار سلطان ابراهیم غزنوی شغل دیوانی داشت، و سپس از آن شغل معزول شد، و محکوم به اقامت در شهر لاهور هندوستان گردید، و در همین شهر است که قصیده‌ای در مدح قصری که سلطان ابراهیم ساخته بود گفته و از وضع خود شکایت کرده است. محکومیت او در شهر لاهور بیش از ۸ سال طول کشید. مسعود سعد سلمان با او معاصر بود، و در مدح و رثای او اشعاری دارد. عطاء به هر دو زبان تازی و پارسی اشعار دارد. در لباب الالباب عوفی نمونه‌هائی از اشعار عربی و فارسی وی موجود است. دو اثر حماسی به بحر متقارب، به نام برزونامه و بیژن‌نامه به او منسوبست. نسخ خطی از برزونامه و بیژن‌نامه در دست میباشد.

عطائی رازی: ← عطاء رازی.

عطار (attār)، شهرت و تخلص **شیخ فریدالدین محمد ابن ابراهیم نیشابوری** (faridoddin)، معروف به **شیخ عطار** (šeyxe)، ح ۵۴۰–۶۱۸ هق، نویسنده و شاعر صوفی‌مشرب ایران، و از پیش‌روان جلال‌الدین مولوی در نظم مثنوی عرفانی. در کدکن (kadkan)، از آبادیهای قدیم نیشابور و اکنون از دهات تربت حیدریه، متولد شد، و سپس به نیشابور رفت. پدرش، ابوبکر ابراهیم، نیز مثل خود وی عطار (← عطار، فروشنده) بوده است، و با وجود اشتغال به این حرفه، از ذوق عرفان و معنی نیز خالی نبوده است. سبب شهرت فریدالدین به عطار نیز اشتغال خود و پدرش به این حرفه بوده است، و این عطاری، که عبارت از داروسازی و طبابت توأم با هم بوده است، هیچ یک را از توجه به زهد و عرفان مانع نمیشده است، و بهر حال، عطار از تأثیر تربیت پدرکه ظاهراً تا حدود ۶۰سالگی شاعرزنده بوده است، در عین اشتغال به طب و داروسازی، به عرفان و تصوف نیز گرایش یافته است، و بی‌شک آنچه در باره‌ی سبب علاقه‌ی او به فقر و تصوف (و مخصوصاً حکایت درویشی که گفته‌اند در پیش دکان او به مرگ اختیاری از دنیا رفت، و این کار سبب تنبه و توبه‌ی عطار گشت) نقل کرده‌اند اساس درست ندارد. اما انتساب او به طریقه‌ی کبرویه، با وجود شهرت و شیاع تام که دارد، محل تردید است، و اینکه وی، در بدایت ورود در طریقه‌ی سلوک، دوره‌ی شیخی نجم‌الدین کبری را درک کرده و از او تربیت یافته باشد، با در نظر گرفتن اینکه بین دو شیخ از لحاظ سنی تفاوت چندان نبوده است، بعید مینماید، و ظاهراً ازین رو است که بعضی محققان عطار را اویسی دانسته‌اند. با شواهد و قرائن متعددی که از مواضع

(1) muscle

مختلف آثار خود او بدست میآید، شیخ عطار در مدارج سلوک ظاهراً مستفید از معنویت شیخ ابوسعید ابوالخیر بوده است، و تعظیم و تجلیل فوق العاده‌ای که در آثار خویش نسبت به شیخ ابوسعید کرده است باین سبب است، ولی انتساب وی به هیچ سلسله‌ای مسلم نیست.

عطار، به شهادت مجموعه‌ی آثار خویش، گذشته از طب و ادویه، در حکمت و نجوم و ادب و علوم دینی نیز بصیرت داشته است. مع هذا، نسبت به فلسفه نظر خوبی نداشته و بیشتر به عرفان علاقه میورزیده است، و مخصوصاً به قصص و اقوال صوفیان شوق خاصی نشان میداده است، و در آثار او نقل حکایات صوفیه فراوان است، و خود وی در مقدمه‌ی **تذکرة الاولیاء** سبب توجه و اهتمام خاص خود را به قصه‌ها و سخنان مشایخ و فواید حاصل از نقل و ذکر کلام مشایخ بیان میکند، هر چند در منظومه‌های خود به سخنان و کارهای مشایخ اکتفا نمیکند، و از احوال و اقوال شعرا و سلاطین و سایر طبقات نیز قصه‌ها نقل میکند، چنانکه در باره‌ی سلطان محمود غزنوی حکایات بسیار نقل میکند، و او را به صفات عالی و به لطائف ذوقی و قلبی میستاید.

آثار عطار متعدد است، و در تعداد آنها نیز روایات تذکره‌نویسان مبالغه‌آمیز مینماید. از ۴۰ تا ۱۹۰ کتاب به او نسبت داده‌اند، و قاضی نورالله شوشتری ۱۱۴ کتاب و رساله به او منسوب میدارد. با آنکه عطار شعر بسیار داشته، و بعنوان "پر-گوی" و "بسیارگوی" مشهور بوده است، قسمت عمده‌ای از آثار منسوب به او در حقیقت از او نیست، چنانکه قسمتی از آنها از شاعری است بنام عطار تونی، که در قرن ۹م هق میزیسته، و بعضی دیگر از آنها نیز بی‌شک از شاعران دیگر است. مع هذا، در انتساب آثار ذیل به عطار تقریباً تردیدی نیست: **الهی‌نامه؛ اسرارنامه؛ منطق الطیر یا مقامات طیور؛ خسرونامه؛ مصیبت‌نامه؛ جواهرنامه؛ شرح القلب؛ مختارنامه؛ دیوان قصاید و غزلیات؛ و تذکرة الاولیاء**. در باره‌ی باقی آثار منسوب به او جای بحث است. راجع به مذهب عطار، بعضی احتمال داده‌اند که شیعه بوده است، اما از مطالعه‌ی مجموعه‌ی آثار او برمیآید که وی، در عین اظهار محبت و ارادت نسبت به آل علی، ظاهراً سنی بوده است؛ و با اینهمه، از هر گونه تعصب در امر مذهب اجتناب داشته است. در باره‌ی وفات او نیز مشهور آنست که در نیشابور به دست مغول کشته شده است، و تاریخ آن را به اختلاف ۶۱۸ و ۶۲۷ هق دانسته‌اند. قول اخیر مسلماً درست نیست، و در باب تاریخ ۶۱۸ و اصل داستان کشته شدن عطار نیز جای تأمل باقی است.

مزار عطار در شهر نیشابور، نزدیک مزار عمر خیام، است، و از قدیم مورد توجه اهل ذوق و عرفان بوده و در قرن ۹م هق بتوسط امیر علیشیر نوائی تجدید بنا شده است، و در سالهای اخیر نیز تعمیرات و تغییراتی در آن داده شده است.

عطار (attār)، فروشنده‌ی گیاهان دارویی و داروها و سازنده و ترکیب‌کننده‌ی انواع معجون‌ها. عطاران، گذشته از کار داروفروشی، خود وظیفه‌ی پزشکی نیز داشتند، و بیماران بدیشان مراجعه میکردند، و در ضمن اینکه بیماری و داروی آنرا تشخیص میدادند، خود نیز دارو در اختیار بیمار قرار میدادند (نیز ← داروسازی).

عنوان عطار در آغاز بر فروشنده‌ی عطر و گیاهان مولد رنگ اطلاق میشد، و از آنجا که عطرها و گیاهان رنگی [در عربی، عقار (aqqār)، جمع آن مقاقیر (aqāqir)] اغلب خاصیت داروئی نیز داشته است، مفهوم عطار توسعه یافته و فروشنده‌ی مطلق داروها را به نام عطار خوانده‌اند (نیز ← صیدنه). در کشورهای اسلامی، عطاران بازارهای خاص داشته‌اند، و از جمله‌ی بازارهای معروف آنها در دمشق "سوق العطر" و در فسطاط مصر "سوق العطارین" بوده است.

وظیفه‌ی عطار این بوده است که عقاقیر مختلف و شربتها را بخوبی بشناسد، و از طرز نگاهداری و حفظ آنها به طریقی که فاسد نشوند آگاه باشد. پس از آشنائی کشورهای اسلامی با تمدن غربی و علوم جدید، اندک اندک کار داروفروشی از آن شکل قدیمی بیرون آمد، و داروخانه‌های جدید در شهرها دایر و از دکانهای عطاری کاسته شد، ولی در کنار این داروخانه‌ها، هنوز در بعضی نقاط (مثلا بعضی شهرهای ایران) عطارانی به شیوه‌ی قدیم هستند که به فروش داروهای قدیمی و گیاهان درمانی میپردازند. اما عطار در نظر مردم دیگر آن مفهوم داروفروشی خود را از دست داده است، و بیشتر به صاحبان دکانهائی اطلاق میشود که چیزهائی از قبیل قند و چای و سیگار و کبریت و بعضی لوازم دیگر زندگی روزانه را میفروشند.

عطار، ابوغالب: ← شفا.

عطارد[1] (otāred)، نزدیکترین سیاره به خورشید و کوچکترین سیاره از منظومه‌ی شمسی. کره‌ای است جامد با قطر استوائی ۴٬۹۸۹ کم، که درخشندگی آن از نور منعکس‌شده‌ی خورشید بر آن است (برای سایر مشخصات جداول مشخصات سیارات در ص ۱۳۸۷ ملاحظه شود). عطارد قمری ندارد. در مداری بیضی‌شکل در مدت ۸۸ شبانروز حول خورشید حرکت میکند. دوره‌ی هلالی آن ۱۱۵٫۸۸ شبانروز است. فاصله‌ی متوسط آن از خورشید ۵۷٬۹۴۰٬۰۰۰ کم است (فاصله‌ی متوسط زمین از خورشید ۱۴۹٬۶۷۰٬۰۰۰ کم میباشد). به سبب کوچکی نسبی مدار آن، در داخل مدار زمین است، عطارد هرگز در فاصله‌ی زاویه‌ای (انحراف) بیش از ۲۸° از خورشید دیده نمیشود.

عطارد درست پیش از طلوع خورشید در صبحگاهان طلوع میکند، و درست پس از خورشید در شفق غربی غروب میکند. تنها در این دو وضع (نزدیک بزرگترین انحرافهای غربی و شرقی) است که عطارد به چشم غیر مسلح نمایان است. قدر متوسط آن ۰٫۲ + است. هنگامی که عطارد میان زمین و خورشید (مقارنه‌ی سفلی) واقع است، تنها آن قسمت از این سیاره که رو به زمین نیست روشن میشود. هنگامی که درست در وضع مقابل این وضع است (مقارنه‌ی علیا) طرف کاملا روشن آن رو به زمین قرار میگیرد. در این هر دو حالت، عطارد با خورشید در امتداد یک خط رؤیت واقع است، و در میان نور خورشید نامرئی میماند. در رصد با تلسکوپ، حد اکثر روشنائی عطارد عملا هنگامی حاصل میشود که این سیاره در حضیض شمسی خود (نزدیکترین فاصله به خورشید) باشد، که نزدیک وضع مقارنه‌ی سفلی است نه منطبق بر آن، در این هنگام، قدر آن ۱٫۸ — (بیش از قدر ستاره‌ی شعرای یمانی) است.

در حضیض شمسی، وسعت ظاهری قرص خورشید از این سیاره ۹ برابر وسعت ظاهری خورشید از زمین است، تشعشعاتی که از خورشید به عطارد میرسد به مراتب بیش از آن است که به زمین میرسد. دمای قسمت مرکزی قرص روشن‌شده‌ی این سیاره از تابش خورشید °۴۱۰ صدبخشی است، که از نقطه‌ی ذوب سرب بالاتر است. دمای هر قسمت غیر روشن این سیاره نزدیک دمای صفر مطلق فضای خارجی است. با وجود این، حرکت رقص محوری عطارد (برای رقص محور ← تقدیم اعتدالین)، که به رقص محور ماه شباهت دارد، سبب پیدایش منطقه‌ای با دمای معتدل میشود، که حد فاصل میان دو قسمت تاریک و روشن آن است. چون هر قسمت از سطح این سیاره به نوبت در معرض دمای شدید واقع میشود، هر ذره‌ی گازی که زمانی در این سیاره وجود داشته است چنان به تحرک درآمده است که از تأثیر جاذبه‌ی نسبةً کم عطارد خارج شده و به فضای خارجی گریخته است، و بالنتیجه، اگر هم زمانی عطارد جوی داشته است این جو از مدتها پیش در فضای خارجی متفرق شده است.

چون علائم مشخصه‌ی مرئی بر سطح عطارد بسیار کم است، دوره‌ی حرکت وضعی آن درست دانسته نیست. ولی، بنا بر دلایلی، معلوم شده است که این دوره با دوره‌ی حرکت انتقالی نجومی آن بر گرد خورشید (یعنی ۸۸ شبانروز) برابر است؛ بدین معنی که طول شبانروز و طول سال در این سیاره یکی است. محتملا، در نتیجه‌ی کند شدن حرکت وضعی عطارد بر اثر اصطکاک کشندی ماده‌ی گداخته‌ی نخستین آن، این سیاره چنان حرکتی وضعی پیدا کرده است که، در حرکت انتقالی بر گرد خورشید، پیوسته یک طرف آن رو به خورشید است، و در عین حال، همه‌ی قسمتهای سطح آن متناوباً رو به زمین قرار میگیرد.

عطارد، در حرکت خود بر گرد خورشید در داخل مدار زمین، مانند ماه، دارای اهله است؛ از حالت هلالی به حالت تربیع و از آن به حالت بدر میرسد، و سپس صورتها جهت عکس پیدا میکنند. توأم با این تغییر صورت، فاصله‌ی آن تا زمین از ۷۷٬۰۰۰٬۰۰۰ کم در حالت هلالی تا ۲۲۲٬۰۰۰٬۰۰۰ کم در حالت بدر تغییر میپذیرد (در حالت اول قطر ظاهری آن "۱۳ قوس و در حالت ثانی فقط "۴٫۵ قوس است).

خروج از مرکز مدار عطارد، پس از سیاره‌ی پلوتون، بزرگترین خروج از مرکز در منظومه‌ی شمسی است. عطارد در حضیض شمسی ۴۸٬۸۰۰٬۰۰۰ کم، و در اوج شمسی ۶۹٬۷۰۰٬۰۰۰ کم از خورشید فاصله دارد. از قوانین کپلر چنین معلوم میشود که سرعت مداری این سیاره در حضیض شمسی ۵۶٫۳ کم در ثانیه و در اوج شمسی فقط ۳۷ کم در ثانیه است. در نتیجه‌ی این خروج از مرکز زیاد و تغییر محسوس در سرعت مداری زیاد آن، حرکت عطارد نه‌فقط دستخوش اختلالات ناشی از جاذبه‌ی گرانشی سایر سیارات است، بلکه دستخوش تغییر جرم بر طبق نظریه‌ی نسبیت نیز میباشد.

---

(1) Mercury

تمام مدار عطارد بر گرد خورشید حرکت فرفره‌ای بسیار کندی دارد، که به حرکت فرفره‌ای یک چرخ شبیه است. در نتیجه، خط اوج و حضیض آن در هر قرن "۴۲٫۵۶ جا بجا میشود، و این خود یکی از دلایل مشهود صحت نظریه‌ی نسبیت عمومی اینشتین میباشد.

عطارد در ضمن حرکت انتقالی خود، در مواردی نادر، مستقیماً از میان خورشید و زمین میگذرد، و در عین حال، در یکی از عقدتین مدار خود یا نزدیک آن واقع است، یعنی از سطح مدار زمین بر گرد خورشید (دایرة البروج) عبور میکند. در این حال، سیاره در تلسکوپ به صورت نقطه‌ی سیاهی دیده میشود که بر سطح خورشید از مشرق به مغرب حرکت میکند؛ این پدیده، که عبور سیاره نام دارد، برای تحقیق در فقدان جو و مدار پیشگوئی‌شده‌ی عطارد و اختلالات در این مدار اهمیت فراوان دارد.

عطارد ابن محمد حاسب (یا **کاتب**) (otārede bne, hāseb')، عالم مسلمان در قرن ۳م هق، مؤلف کتاب منافع الاحجار (یا کتاب الجواهر و الاحجار)، در خواص احجار کریمه، که قدیمترین اثر علمای اسلامی در این موضوع است.

عطار نیشابوری: ← عطار.

عطا ملک جوینی (ata maleke jovayni) [علاءالدین عطا ملک ابن محمد]، ۶۲۳-۶۸۱ هق، از رجال و مورخین ایرانی در قرن ۷م هق، مؤلف تاریخ جهانگشای؛ از خاندان جوینی و برادر خواجه شمس‌الدین جوینی. از جوانی وارد کارهای دیوانی شد، و به خدمت امیر ارغون آقا، حکمران خراسان، پیوست، و دو بار همراه وی به مغولستان سفر کرد، و در این سفرها به احوال مغول آشنائی یافت. در ۶۵۴ هق که هولاکو خان مغول به خراسان آمد، عطا ملک به خدمت او پیوست، و در جنگ‌های او با اسماعیلیان الموت و با خلیفه‌ی عباسی در بغداد همراه هولاکو بود. در ۶۵۷ هق به حکومت عراق عرب و خوزستان منصوب شد، و بیش از ۲۰ سال در این مقام بود. در زمان اباقا خان، او و برادرش شمس‌الدین، بسبب سعایت مجدالملک یزدی، گرفتار شدند. عطا ملک چندی محبوس بود. پس از جلوس (۶۸۱ هق) تکودار خان آزاد شد، ولی کمی بعد در اثر درگذشت، و نعش او را به تبریز آورده به خاک سپردند. در اواخر عمر رساله‌ای به فارسی به نام تسلیة الإخوان در شرح آنچه در ایام اباقا خان بر او گذشته بود نوشت.

عطر[1] (etr؛ معمولا atr)، ماده‌ای طبیعی یا مصنوعی که رائحه‌ی مطبوعی از آن صادر میشود. محلول آنها را در الکل مردم به خود یا به جامه‌ی خود میمالند، و در همه‌ی انواع آرایه‌ها[2] نیز آنها را بکار میبرند. بعلاوه، عطرها برای مطبوع ساختن بسیاری از مواد مصنوع بکار میروند.

موادی که در عطرسازی بکار میروند بر دو نوعند: طبیعی و مصنوعی. مواد طبیعی مستعمل در عطرسازی بعضی از منابع گیاهی و برخی از منابع حیوانی فراهم میشوند. مواد عمده‌ی حاصل از گیاهان عبارتند از روغنهای اصلی یا فرار، روغن‌های گلها (مرکز عمده‌ی تهیه‌ی آنها ج فرانسه، ایتالیا، و افریقای شمالی خاصه مراکش است)، و صمغها. محصولات حیوانی از حیث تعداد کمترند، ولی خاصه به عنوان ثابت‌کننده[3] [در اصطلاح عطرسازی، ثابت‌کننده به ماده‌ای گفته میشود که از تبخیر سریع اجزای فرار عطر تا حدی جلوگیری میکند] اهمیت فراوان دارند. رایجترین آنها "خصیه‌ی بیدستر"[4] (xosyeye) که از بیدستر کانادائی به عنوان محصول ثانوی صنعت پوست بدست میآید (وجه تسمیه اینست که مواد بودار در کیسه‌هائی نزدیک اعضای تناسلی بیدستر نر و ماده قرار دارند). بوی آن نامطبوع است، ولی محلول رقیق آن رائحه‌ای مطبوع و ادویه‌مانند دارد. بوی زباد نیز تند و بسیار نامطبوع است، ولی محلول بسیار رقیق آن بوئی ملایم دارد. مشک از آهوی مشک بدست میآید. عنبر در عطرسازی مشهور و دارای اهمیت فراوان است.

مواد مصنوعی عطرسازی موادی مستخرج از محصولات طبیعی یا ساخته‌شده در آزمایشگاهها هستند. اگرچه این مواد جای مواد طبیعی را نگرفته‌اند امروزه از وسایل ضروری صنعت عطرسازی میباشند. حالیه هزارها ماده‌ی شیمیائی در دسترس عطرسازان است، و بسیاری از عطرهای ارزان‌قیمت عمدةً مرکب از مواد شیمیائی معطر میباشند.

عطرسازی هم جنبه‌ی فنی و هم جنبه‌ی علمی دارد. فن عطرسازی مبتنی بر تجربه است. یک عطرساز ماهر هزارها ماده‌ی معطر را از رائحه‌ی آنها میشناسد، و اغلب، منشأ و مرغوبیت آنها را تشخیص میدهد. بعلاوه، اطلاعات وسیع در باب عمل متقابل رائحه‌ها با یکدیگر، پایداری رائحه‌ها، و تأثیر ثابت‌کننده‌ها بر آنها دارد. همچنین، بعضی عطرسازان از ساختمان شیمیائی مواد معطر و گاه از فعل و انفعالات آنها با هم با خبرند. مجموعه‌ی این اطلاعات و تجربه‌ها برای ساختن عطر اساسی است. اما، بالمآل، حس شامه است که کیفیت یک محصول تمام‌شده را مشخص میسازد.

تاریخچه‌ی عطر وعطرسازی. ذکر عطریات در قدیمترین اسناد تاریخ تمدن آمده است. چینی‌های باستانی عطر به جامه‌ی خود میمالیدند، و هنگام تدفین اموات بخور میسوزاندند. مصریان قدیم در تشریفات دینی بخور بکار میبردند، و جسد فراعنه را با روغنهای معطر چرب میکردند. بعدها استعمال عطریات در میان عام و خاص رایج شد. یونانیان و رومیان فن عطرسازی را بسیار پیش بردند. زنان یونانی عطر بسیار بکار میبردند، و مردان در روغنهای معطر استحمام میکردند، و برای قسمتهای مختلف بدن خود رائحه‌های مختلف بکار میبردند. در تورات ذکر عطریات بسیار آمده است. به قول عهد، مجوسان شرق با هدایائی از بخور و مر مکی به بیت لحم آمدند. نیز ← عطار.

در مغرب‌زمین در قرون وسطی فن عطرسازی عمدةً منحصر به مسلمانان بود، که عطر گل سرخ تهیه میکردند. صلیبیون عطریات را از مشرق‌زمین به اروپای قرون وسطی وارد کردند، و طولی نکشید که عطرسازی در قسمتهای مختلف بر اروپا معمول شد. فیلیپ II (سلطنتش ۱۱۸۰-۱۲۲۳)، پادشاه فرانسه، در ۱۱۹۰ نخستین فرمان را به یک عطرساز اعطا کرد. شارل VIII (سلطنتش ۱۴۸۳-۹۸) نخستین پادشاه فرانسه بود که یک عطرساز درباری داشت. در دوره‌ی رنانس صنعت عطرسازی، مخصوصاً در ایتالیا، رونق یافت. کاترین دو مدیسی در قرن ۱۶م سبب ورود فن عطرسازی ایتالیا به فرانسه گردید، و بدین گونه، صنعت آرایه‌سازی را که در قرون ۱۷م و ۱۸م در فرانسه رایج شد بنیان نهاد.

طولی نکشید که فرانسه مرکز عطرسازی مدرن گردید. ریویرای فرانسه بسبب آب و هوای مطبوع، خاک، و موقعیتش مرکز طبیعی پرورش گلها برای تهیه‌ی روغنهای معطر گردید. در اواسط قرن ۱۹م، که پاریس بعنوان مرکز مُد شناخته شد، تفوق فرانسه در عطرسازی تثبیت گردید. در این زمان، روغنهای گوناگون کشف و طرق عطرسازی اصلاح شده بود. مخلوط کردن مواد معطره به صورت یک فن درآمد، و استعمال الکل به عنوان ماده‌ی حلال رواج تمام یافت. با ترقی سریع شیمی آلی در قرن ۱۹م کوششهائی برای ساختن مواد معطره‌ی مصنوعی بعمل آمد. از کسانی که در این راه قدمهای مهمی برداشتند سر ویلیام هنری پرکین[5] (sər wilyām henri pērkin*) (۱۸۳۸-۱۹۰۷) در انگلستان و فردیناند تیمان[6] (férdināND timān) را در آلمان میتوان نام برد. بعلاوه، موادی دارای رائحه‌های طبیعی یا رائحه‌هائی که تا آن زمان بر انسان ناشناخته بود فراهم آمد. نخستین ماده از نوع اول یونون (yonon) است، که رائحه‌ی بنفشه دارد، و در ۱۸۹۳ به وسیله‌ی تیمان و پ. کروگر[7] (kruger) ساخته شد.

هنوز فرانسه از بزرگترین تولیدکنندگان و صادرکنندگان عطرها است.

عطسه (atse)، پدیده‌ای که در اثر تراکم هوا در پشت نوارهای صوتی و خروج ناگهانی انفجارمانند آن به وجود میآید. عطسه یک عکس العمل عصبی است، و ابتدای قوس رفلکس آن تحریک مخاط قسمت بالای بینی است. التهاب مخاط بینی (مثلا در اثر سرماخوردگی) بطور انعکاسی و غیر ارادی موجب عطسه میشود. نقش عطسه بیرون راندن مواد خارجی از قسمتهای بالای بینی است.

عطف[8] (atf)، در صحافی، سطح خلفی اوراق کتاب و امثال آن که از کنار هم قرار دادن و دوختن یا چسباندن آنها در همان موضع دوخت یا چسباندن تشکیل میشود (عطف کتاب)؛ و نیز آن قسمت از جلد کتاب که دو قطعه‌ی جلد را بهم وصل میکند (عطف جلد). برای تصویر و توضیح بیشتر ← صحافی.

عطف بماسبق نشدن قانون (atfe be-mā-sabaq našodane)، در اصطلاح حقوق، بی‌اثر بودن قانون نسبت به گذشته. بر طبق ماده‌ی ۴ قانون مدنی ایران، "اثر قانون نسبت به آتیه است، و قانون نسبت به ماقبل خود اثر ندارد، مگر اینکه در خود قانون مقررات خاصی نسبت به این موضوع

(۱)perfume (۲)cosmetics (۳)fixative (۴)castoreum; castor (۵)Perkin (۶)Tiemann (۷)Kruger (۸)backbone; spine; shelfspine

اتخاذ شده باشد". عطف بماسبق نشدن قوانین از اصول اساسی حقوقی، و برای حمایت از حقوق و آزادیهای فردی بسیار لازم است. این اصل استثنائاتی دارد، از جمله در حقوق جزا، قانون مؤخر، در صورتی که به سود مجرم باشد، شامل حال او میشود. بر طبق مادهی ۶ قانون مجازات عمومی، "مجازات باید بموجب قانونی باشد که قبل از ارتکاب آن عمل مقرر شده باشد، و هیچ عملی را نمیتوان بموجب قانون متأخر مجازات نمود، لیکن اگر بعد از ارتکاب جرم قانونی مقرر شود که مبنی بر تخفیف یا عدم مجازات باشد، نسبت به جرمهای سابق بر وضع آن قانون مؤثر خواهد بود".

عظام (ezām)، استخوانها، ← عظم.

عظم (azm)، جمعش عظام (ezām)، لفظ عربی، بمعنی استخوان، که سابقاً در علم طب و علوم وابسته بآن مصطلح بود، ولی امروزه معمولا لفظ استخوان بجای آن بکار میرود.

عظم قص: ← جناغ.

عظیم (azim)، شهرت **ملا شیخ علی ترشیزی** (toršizi)، فت ۱۲۶۸ هق، از فضلا و رؤسای مشهور بابیه. از شاگردان سید کاظم رشتی بود، و بوسیلهی ملا حسین بشرویه به باب گروید، و بواسطهی تطابق عددی حروف اسمش با کلمهی عظیم باب او را عظیم لقب داد. در ۱۲۶۵ هق، که به میرزا تقی خان امیرکبیر خبر رسید بابیه به ریاست عظیم در تهران قصد شورش دارند، مأمورین دولت در صدد دستگیری وی برآمدند، ولی او خود را از آن مهلکه، که منجر بقتل ۷ نفر از این طایفه گردید، رهانیده به تبریز رسانید، و تا هنگام عزل امیر کبیر در آنجا ماند. سپس به تهران آمد، و عاقبت در واقعهی تیراندازی چند تن از بابیه به ناصرالدین شاه در قریهی اویین دستگیر شد، و در سلخ ذیقعدهی ۱۲۶۸ قمری، جزء ۲۸ نفری که نامشان در ناسخ التواریخ و دیگر تاریخهای آن عصر مندرج است، بقتل رسید.

عفراء (afrāʾ)، از زنان عرب که داستان عشق او با پسر عمویش، عروة ابن حزام (orvate 'bne hezām)، شاعر عرب، شهرت بسیار دارد. این دو، که از کودکی با هم خوگر شده بودند، عشقی سوزان نسبت به یکدیگر داشتند. وقتی عفراء به سن ازدواج رسید، پدرش او را، در غیبت عروه، به دیگری به همسری داد، و او را با شوهرش به شام فرستاد، و چون عروه بازگردید به او گفتند که عفراء مرده است، ولی سرانجام عروه ازحقیقت آگاه شد، و به شام رفت، و پیش از مرگ خود، با عفراء دیدار کرد. داستان این دو به صورت خاصی و با تصرفاتی چند به گونهی داستان ورقه و گلشاه در ادب فارسی شهرت بسیار دارد، و شاعران فارسی-زبان به عشق عروه و عفراء که گاه به غلط "غفره و غفرا" نیز ضبط شده اشارتها دارند،

تا قصهگوی چیره‌زبان پیش عاشقان
قصه ز عشق عروه و عفرا همی کند

نیز ← عشاق عرب در ادبیات فارسی.

عفریت (efrit)، جن قویهیکل نیرومند، و بر طبق مفهوم لغوی کلمه، چیزی که از شدت توانائی دشمن یا طرف مقابل را به خاک میمالد. کلمهی عفریت در قرآن (نمل ۳۹) استعمال شده است، و مفسرین در بارهی آن سخنها گفتهاند. آنچه از سیاق عبارت آیه دانسته میشود این است که عفریت نوعی از جن است، و در مورد عفریتی که مدعی شد تخت بلقیس را برای سلیمان در فاصلهی بسیار کوتاهی حاضر خواهد کرد، در کتابهای تفسیر و دیگر کتابها مطالبی نقل کردهاند، از قبیل نام آن عفریت (که بر طبق روایت دمیری در حیات الحیوان کوذا است) و به روایتی این عفریت همان صخر جنی است. در بعضی از روایات نقل شده است که حضرت رسول در شب معراج عفریتی را میدید که پیوسته اورا تعقیب میکند، و شعلهای آتش بهمراه دارد، آنگاه جبرئیل دعائی به حضرت آموخت که، با خواندن دعا، شعلهی آن آتش فرو مرد.

عفو (afv)، در اصطلاح حقوق، معاف کردن مقامی صلاحیتدار یک فرد مجرم (عفو خصوصی) یا دستهای از مجرمین (عفو عمومی) را از مجازات. بر طبق مادهی ۵۵ قانون مجازات عمومی ایران، "در جرائم سیاسی، پادشاه میتواند، نظر به پیشنهاد وزیر عدلیه و تصویب رئیس الوزراء[= نخست-وزیر]، تمام یا قسمتی از مجازات اشخاصی را که بموجب حکم قطعی محکمهی صالحه محکوم شدهاند عفو نماید، و نیز میتواند، در جرائم غیر سیاسی، مجازات اشخاصی را که محکوم به اعدام شدهاند، تبدیل به حبس با اعمال شاقه نماید، و مجازات سایر جرائم را یک درجه تخفیف دهد، و یا قسمتی از آنرا تا ربع عفو کند".

با اینکه حق عفو و تخفیف مجازات که قانون به پادشاهان یا رؤسای جمهور میدهد بر خلاف اصل تفکیک قوای سهگانه است، برای تعدیل احکام شدید جزائی، که ممکنست به جهاتی مخالف افکار عمومی باشد، و یا تشویق محکومینی که دوران زندان برای اصلاح آنها کافی تشخیص داده شده است، و همچنین برای جلوگیری از فساد روحیهی زندانیان، تقریباً در تمام ممالک این حق به رئیس مملکت داده شده است. حق عفو بر طبق قوانین جاری کشور قابل اِعمال است، و احتیاج به قانون خاص ندارد. عفو خصوصی محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم را از بین نمیبرد. ← عفو عمومی.

عفو عمومی[1] (afve omumi)، در اصطلاح حقوق، معاف کردن دستهای از مجرمین را جمعاً از مجازات به موجب قانون خاص (← عفو). بر طبق مادهی ۵۴ قانون مجازات عمومی ایران، "جنحه و جنایات سیاسی مطلقاً، و همچنین جنحه و جنایات عادیه که در اثنای انقلابات سیاسی واقع شود، ممکن است مورد عفو عمومی واقع گردد، ولی در هر مورد قانون مخصوصی باید اجازهی آنرا بدهد". در صورتی که قسمتی از مجازات اجرا شده باشد باقیماندهی آن لغو میشود. عفو عمومی وسیلهای است که معمولا پس از وقوع انقلابات سیاسی و اجتماعی و تغییر رژیم، که عدهی زیادی در آنها دست داشتهاند، برای محو آثار بحران و باز گردانیدن وضع عادی، مورد استفاده قرار میگیرد. عفو عمومی همهی آثار جرم (مثلا، بر خلاق عفو خصوصی، محرومیت از حقوق اجتماعی محکومین) را از بین میبرد.

عفیفالدین تلمسانی: ← تلمسانی.

عقاب[2] (oqāb)، پرندهی بزرگ شکاری از تیرهی آکیپیتریدای (Accipitridae). دارای منقار بزرگ و برگشته و پنجهی بسیار قوی است. قدرت دید و پروازش بسیار زیاد است. از پرندگان و پستانداران کوچک و خزندگان، و بعضی از اقسامش از ماهی و لاشه تغذیه میکنند. بر تندانها و یا بالای درختان بلند لانه میسازد، و مشهور است که نر و ماده تا پایان عمر با هم زندگی میکنند. طول عقاب به بیش از یک متر و فاصلهی دو انتهای بالهایش در هنگام گشودگی به بیش از ۲ متر میرسد.



عقاب (۱/۱۶)

عقاب از زمانهای باستان نماد قدرت و شجاعت و آزادی بوده است. در ایران باستان نشان پرچم ایران بود، و هخامنشیان عقاب شهپرگشودهی زرینی بر سر نیزه در جلو سپاه حمل میکردند. در روم قدیم نیز مجسمهی زرینی از آن بر سر نیزه در جلو سپاه حمل میشد. امپراطوران ژرمن آن را به عنوان نماد انتخاب کردند. عقاب نماد سلاطین پروس بود، و عقاب دوسر نشان امپرا-طوران روسیه و اطریش. در ۱۷۸۲، عقاب سرسفید به عنوان نماد کشمت انتخاب شد.

عقاب[3]، در نجوم، صورت فلکی شمالی در کهکشان (تصویر در صص ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴).

نسر طایر ستارهی آلفای آنست.

عقار (aqqār)، ← عطار، فروشنده.

عقاقیر: ← عطار، فروشنده.

عقال: ← کوفیه.

عقاید النساء: ← کلثوم ننه.

عقب، از استخوانهای مچ پا، ← پا.

عقبه (aqaba)، شهر (جم ح ۱۰۰۰) و یگانه دربابندر کشور اردن هاشمی، کنار شرقی← خلیج عقبه. نزدیک بندر قدیم ایله و جایگزین آن است. در ۱۵۱۶–۱۹۱۷ تحت حکومت ترکان عثمانی بود، و در آغاز قرن ۲۰م به صورت دهکدهای دارای ح ۵۰ خانهی گلی و سنگی بود. افتتاح ترعهی سوئز در ۱۸۶۹ و ساختن راه آهن حجاز در ۱۹۰۸ یگانه اهمیتی را که، به عنوان منزلی بر سر راه زائرین خانهی خدا، برای عقبه مانده بود زایل ساخت. پس از پایان جج I جزء حجاز گردید. در اکتبر ۱۹۲۵ که قوای ابن سعود بر حجاز مستولی شدند، عقبه جزء مملکت اردن هاشمی گشت، اما تا ۱۹۴۲ تغییری در وضع آن حاصل نشد، ولی در این سال بریتانیائیها آن را

(۱)amnesty (۲)eagle (۳)Aquila

تجدید ساختمان و به عنوان بندری برای حمل مهمات آماده کردند. شهر عصیون جابر نزدیک آن بود.

عقبه (aqaba)، لفظ عربی به معنی راه دشوار در کوه. این لفظ به عنوان اسم خاص بر بعضی جاها اطلاق شده است، که معروفترین آنها گردنه‌ای در منی، میان مکه و عرفات، است که، در تاریخ اسلام، بسبب دو بیعت عقبه شهرت یافته است. ← محمد، قسمتهای ۱۵ و ۱۶؛ نیز قسمت ۱۴.

عقبه، بیعت: ← محمد، قسمتهای ۱۵ و ۱۶.

عقبه، خلیج (aqabe)، لئ **سینوس آیلانیتو-کوس**[1] (sinus aylānitikus)، شاخابه‌ی شمالی بحر احمر (دریای سرخ)، بطول ح ۱۶۰ کم و عرض ح ۱۶ کم، بین لغ عربستان سعودی و شبه جزیره‌ی سینا (مصر). بندر عقبه کنار آنست، و بنادر قدیم ایله و عصیون جابر کنار آن بودند.

عقبة ابن نافع (ʿoqbate ʾbne nāfeʿ)، ف ۶۳ هق، از سرداران بزرگ عرب در قرن اول هق، که در پیروزیهای مسلمانان در افریقای شمالی و درهم شکستن مقاومت بربرها نقش مهمی داشت؛ پسر خاله‌ی عمرو عاص. عمرو عاص کمی پیش از وفات (۴۳ هق) فرماندهی نیروهای اعزامی به افریقیه را به او سپرد. وی در سر راه بسیاری از آبادیهای مرزی سودان را فتح کرد. در ۵۰ هق معاویه او را ولایت افریقیه داد، و وی در آن حدود شروع به پیشروی کرد، و شهر قیروان را بنا نهاد. با نیروهائی که فراهم ساخته بود، نه فقط با قوای دولت بیزانس، که هنوز دست از سواحل افریقیه برنمیداشت، بلکه با بربرها جنگید. تأسیس قیروان پایگاه مستحکمی برای اعراب به وجود آورد، و استیلای آنها و رواج اسلام را تسهیل کرد. در ۵۳ هق، حاکم مصر (که افریقیه تابع آن بود) عقبه را معزول کرد. در ۶۲ هق دگربار به حکم یزید مأمور افریقیه گردید، و این بار تاهرت و زاب را گرفت، و تا طنجه پیش رفت. سپس متوجه بربرها گردید، و از جبال اطلس وسطی و سوس الاقصی گذشت. بعد متوجه سواحل قطلا شد، و به مطیع ساختن بربرهای جبال اطلس بزرگ پرداخت. در مراجعت، عمده قوای خود را به قیروان فرستاد، و به اعتماد بربرهائی که به اطاعتش درآمده بودند، فقط عده‌ی قلیلی از اعراب را با خود نگاه داشت، اما یکی از سرکردگان بربر آنان را محاصره کرد، و عقبه و ۳۰۰ تن همراهانش را بقتل رسانید.

عقبه‌ی اولی، بیعت: ← محمد، قسمت ۱۵.

عقبه‌ی ثانیه، بیعت: ← محمد، قسمت ۱۶.

عقد (aqd)، جمعش عقود (oqud). ۱- در اصطلاح فقه اسلامی، ایجاب امری از یک طرف و قبول آن از طرف دیگر. ایجاب در اصطلاح فقه عبارتست از کلامی که ایجاد و انشاء رابطه‌ای کند، و قبول عبارتست از کلامی که دال بر قبول این ایجاد باشد. مثلا کلمه‌ی بت (beʿto) [= فروختم] از طرف کسی که متاعی را میفروشد ایجاد و انشاء رابطه‌ی ملکیت میکند میان متاع مذکور و مشتری، و کلمه‌ی اشتریت (eštarayto) [= خریدم] یا قبلت (qabelto) [= پذیرفتم] دال بر قبول و پذیرش این رابطه‌ی تملک است.

البته باید در نظر داشت که کلمات بت، اشتریت، و قبلت بمعنی اِخباری آن که دلالت بر وقوع امری در زمان گذشته باشد نمیکند، زیرا در این صورت، کلمه‌ی بت یا "فروختم" مثلا خبر است، و مستلزم ایجاد امر تازه‌ای نیست، بخلاف معنی انشائی آن در صورت ایجاب، که دلالت بر حصول و وقوع امر تازه‌ای که عبارت از مالکیت شخص دیگر است مینماید. و همچنین کلمه‌ی زوجت (zavvaj-to) [= تزویج کردم، به زنی دادم] از طرف زن یا وکیل او دلالت بر ایجاد و انشاء رابطه‌ی زناشوئی میکند، و کلمه‌ی قبلت دلالت بر پذیرش این رابطه از جانب مرد مینماید.

از تعریف فوق چنین برمی‌آید که عقد بمعنی الفاظ ایجاب و قبول در معاملات است، و از این جهت است که در معاملاتی که بدون الفاظ ایجاب و قبول صورت میگیرد (مانند اینکه کسی پول معینی را در برابر روزنامه‌فروش میگذارد و روزنامه‌ای برمیدارد، یا سوار اتوبوس میشود و پول معینی به بلیطفروش یا راننده میدهد، بی‌آنکه از طرفین سخنی گفته شود) این بحث پیش آمده است که آیا رابطه‌ی مورد قصد حاصل شده است یا نه. این گونه معاملات را در فقه اسلامی معاطاة (moʿātāt) خوانده‌اند. ظاهراً چنین بنظر میرسد که عقد اسم برای الفاظ نیست، بلکه برای معانی و افعال است، و چون افعال هم، مانند الفاظ، حکایت از قصد و اراده و رضایت طرفین میکنند، در معاملاتی که الفاظ ایجاب و قبول بر زبان رانده نمیشود نیز معنی عقد حاصل است. منتها، در بعضی معاملات شارع تصریح کرده است که الفاظ مقرر باید بر زبان رانده شود، و در این صورت، اینگونه معاملات بدون ذکر الفاظ ایجاب و قبول موضوع از طرف شارع صحیح نیست، مانند عقد نکاح.

در اجرای عقد معاملات در فقه شرایطی ذکر شده است، از قبیل تقدم ایجاب بر قبول، و نبودن فاصله میان آن دو، و ذکر الفاظ مخصوص معین و حتی عربی بودن این الفاظ. بعضی از این شروط مورد بحث و مناقشه قرار گرفته است، و حق هم همین است، زیرا، چون قصد طرفین و رضایت آنها معتبر است، و الفاظ کاشف از قصد و رضای اشخاص است، اجرای الفاظ معینی شاید ضرورت نداشته باشد مگر در مورد تصریح شارع.

۲- قانون مدنی ایران قسمت عقود و معاملات را بطور کلی از فقه اسلامی (فقه شیعه‌ی اثنی-عشری) اخذ کرده است. بموجب این قانون، عقد تعهد یک یا چند نفر است بر امری در برابر یک یا چند نفر دیگر، مشروط بر اینکه این تعهد مورد قبول این یک یا چند نفر دیگر باشد. تعهد رابطه‌ای حقوقی است که یک طرف در برابر طرف دیگر موظف به ایجاد و اجرای آن میشود. این تعهد برای شخصی که آن را متعهد شده است ایجاد دین و برای طرف مقابل ایجاد حق مینماید و این حق ممکن است حق مالی باشد (یعنی بتوان آن را به وجه نقد بدل کرد)، مانند حق مالکیت و تصرف و حق شفعه و غیره، و یا حقی باشد که بطور مستقیم آن را نتوان به وجه نقد بدل کرد، مانند حق فرزندی و حق زوجیت.

قانون مدنی ایران عقود را به پنج قسم تقسیم کرده است: (۱) عقد لازم، (۲) عقد جایز، (۳) عقد خیاری (xiāri)، (۴) عقد منجز (monaj-jaz)، (۵) عقد معلق (moʿallaq). **عقد لازم** عقدی است که هیچیک از طرفین نتواند آن را به میل خود فسخ کند مگر در موارد خاصی که قانون معین کرده است، مانند عقد بیع و نکاح. **عقد جایز** عقدی است که هر یک از طرفین هر وقت بخواهد بتواند آن را بهم بزند، مانند وکالت، که هم وکیل میتواند هر وقت بخواهد از وکالت استعفا بدهد، و هم موکل میتواند وکیل را عزل کند. ممکن است عقد واحدی نسبت به یک طرف لازم و نسبت بطرف دیگر جایز باشد، مانند عقد رهن (گرو گذاشتن) که نسبت به راهن (rāhen) (گرو-گذار) لازم است و نمیتواند آن را بهم بزند، و نسبت به مرتهن (mortahen) (گروگیر) جایز است، زیرا میتواند عین گرو را به گروگذار رد کند. **عقد خیاری** عقدی است که میتوان در آن برای یک طرف یا طرفین و یا شخص ثالث اختیار فسخ قرار داد، مانند بیع شرط، که میتوان در آن برای بایع یا مشتری یا هر دو یا شخص خارجی اختیار فسخ معامله را داد. **عقد منجز** عقدی است که تأثیر آن موقوف به وقوع امر دیگری نباشد، مانند بیع. **عقد معلق** عقدی است که تأثیر آن موقوف به تحقق امر دیگری باشد، مانند عقد وصیت، که تأثیر آن موقوف به فوت وصیت‌کننده است.

عقد ممکن است معوض (moʿavvaz) باشد **(عقد معوض)**، یعنی تملیک شیئی از یک طرف در برابر تملیک شیئی از طرف دیگر باشد، مانند بیع، که تملیک مَبیع (مال فروخته‌شده) در برابر تملیک ثَمَن (قیمت و بهای مال فروخته-شده) است، و ممکن است غیر معوض باشد، مانند عقد هِبه (بخشیدن شیئی به دیگری) یا عقد صلح.

۳- قانون مدنی ایران برای صحت هر معامله چهار شرط اساسی قرار داده است:

(I) قصد و رضای طرفین معامله. مقصود از قصد این است که هر یک از دو طرف معامله (طرف ایجاب و طرف قبول) مدلول و معنی لفظی را که برای اجرای عقد به زبان میآورند قصد کرده باشند. اگر طرف ایجاب در بیع کلمه‌ی "فروختم" را به اشتباه بر زبان آورد عمل ایجاب واقع نشده است، زیرا قصد آن را نداشته است، و یا اگر گفت "فروختم" و مقصود او اخبار از زمان گذشته بود نه انشاء (یعنی از کلمه‌ی "فروختم" نه معنی ماضی آن، بلکه معنی ایجاد بیع در زمان حاضر قصد شود) باز عمل ایجاب واقع نشده است، و همچنین در طرف قبول. مقصود از رضای طرفین معامله آنست که کسی ایشان را به عقد این معامله مجبور نکرده باشد، و از روی اختیار به این عمل اقدام کرده باشند.

(II) اهلیت متعاملین، یعنی طرفین عقد به سن بلوغ (که بر حسب قوانین و آب و هوای مناطق مختلف فرق میکند) رسیده باشند، و علاوه بر آن، به سن رشد هم پا گذاشته باشند، یعنی صلاح خود را از فساد تمیز دهند (فرق میان رشد و بلوغ آنست که ممکن است کسی، پیش از رسیدن به سن بلوغ، به رشد عقلانی نایل آید، و بالعکس، کسانی هستند که تا مدتی پس از وصول به سن بلوغ دارای رشد نیستند)، و عاقل باشند. مقصود از عاقل بودن این است که دیوانه نباشند، خواه جنونشان دائمی باشد و خواه ادواری.

(1) Sinus Aelaniticus

(III) موضوع معامله باید معیّن باشد. اگر مورد معامله مال باشد باید آن مال موجود و دارای منفعت عقلائی و مشروع و قانونی باشد (مثلا هروئین بموجب قانون دارای منفعت عقلائی نیست، و بنا بر این، معامله‌ی آن از نظر قانون باطل است)، و اگر مورد معامله عمل باشد-خواه مثبت (مانند ساختن خانه) و خواه منفی (مانند تعهد به نکاشتن خشخاش)-باید عمل ممکن و دارای منفعت عقلائی مشروع باشد.

(IV) مشروعیت جهت معامله. جهت معامله عبارت از امری است که معامله برای آن واقع میشود. مثلا، فروختن گندم یا برای تخم است یا برای خوردن است. جهت معامله لازم نیست در ضمن عقد ذکر شود اما اگر ذکر شد باید مشروع و قانونی باشد. مثلا اگر کسی سم بفروشد برای دفع آفات نباتی معامله صحیح است، و اگر تصریح کند که برای کشتن شخصی است معامله باطل است.

عقدا (aqdā)، دهستان (جه ح ۵۰۵۵؛)، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۲۰ (؟) آبادی. از ل به شهرستان نائین محدود است. مرکزش، **عقدا** (جه ۱۵۵۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۶کیلومتری اردکان بر راه شوسه‌ی نائین به یزد است.

عقد العلی للموقف الاعلی (eqdo 'l.'olā le 'l.māqefe 'l.'a'lā)، کتابی به فارسی که قسمت عمده‌ی آن در تاریخ دوران حکومت ملک دینار غز در کرمان است، تألیف اَفْضَل‌الدین ابوحامد احمد ابن حامد، معروف به افضل کرمان. مؤلف کتاب را در ماه صفر سال ۵۸۴ هق تألیف کرده است، و آن مشتمل است بر پنج قسمت: (۱) در ذکر آخر دولت آل سلجوق و ایام فترت کرمان؛ (۲) در ورود ملک دینار به کرمان و شرح احوال او؛ (۳) در تحریض بر عدل، و ذکر بلاد کرمان و بعضی از تاریخ آن؛ (۴) در ثناء صاحب قوام الدین و خاندان او، (۵) در شرح حال مؤلف. نثر عقد العلی از نمونه‌های انشای فارسی فصیح است. این کتاب ابتدا در ۱۲۹۳ هق در تهران بچاپ سنگی رسیده است، و چاپ دیگری از آن در ۱۳۱۱ هش در تهران بعمل آمده است.

عقد الفرید: ← العقد الفرید.

عقدتین (oqdateyn) [از عربی، = دو عقده]، در نجوم، دو نقطه‌ی تقاطع مدار هر یک از اجرام منظومه‌ی شمسی با صفحه‌ی دایرة البروج. آنرا که چون جرم از آن بگذرد وارد نیمکره‌ی شمالی شود عقده‌ی رأس و دیگری را عقده‌ی ذنب (zanab) نامند. عقدتین ماه را جوزهرین خوانند (← جوزهر).

عقد جایز: ← عقد، قسمت ۲.

عقد خیاری: ← عقد، قسمت ۲.

عقدکنان (aqd.konān)، آداب شرعی ازدواج همراه با تشریفات و مراسمی که در این موقع معمول است، و آنها را موجب سفیدبختی عروس میشمارند. این مراسم مشتمل است بر نشستن عروس در مقابل آینه و شمعدان و خوانچه‌ی مخصوص، و خواندن سوره‌ی یوسف؛ سائیدن قند روی سر عروس؛ و دوختن پارچه‌های سفید با نخ هفت‌رنگ.

عقد لازم: ← عقد، قسمت ۲.

عقد لواء (aqde levā') [بستن درفش]، مراسم اعطای لواء (درفش) به کسی که به فرماندهی یا حکومت ناحیه‌ای یا در رأس لشکری به جائی فرستاده میشد. نخستین درفشی که در اسلام بسته شد، یعنی نخستین عقد لواء، در سال اول هجرت بود، که حضرت رسول لوائی سفید برای عمویش حمزه بست، و او را با ۳۰ مرد از مهاجرین روانه کرد تا راه را بر کاروان قریش-که ابوجهل و ۳۰۰ مرد دیگر در آن بودند-بگیرد، و ابومرثد (abu.marsad) این لواء را حمل میکرد. در دوره‌ی خلفا نیز رسم عقد لواء با تشریفات خاصی همراه شد؛ اغلب، لواء از پرند سفیدی بود که در دو طرف آن آیاتی از قرآن، و بر آهن درفش نام خلیفه را مینوشتند.

عقد معلق: ← عقد، قسمت ۲.

عقد معوض: ← عقد، قسمت ۲.

عقد منجز: ← عقد، قسمت ۲.

عقده[1] (oqde)، در روانشناسی، دسته یا دستگاهی از افکار و احوال، یا آرزوها و امیال، یا خاطرات و یا انگیزه‌هائی که از نظر عاطفی و احساسات مشابهند، و تمام یا قسمتی از آنها سرکوب شده‌اند. این افکار و احوال، اگرچه از صحنه‌ی شعور رانده شده‌اند، در سایر افعال و رفتار ذهنی مؤثرند. هر گاه نسبت به موضوعی احساسات شدید داشته باشیم، یا گروهی از افکار و اندیشه‌های ما در اثر تجربه یا تجاربی که دارای جنبه‌ی عاطفی شدیدند بهم پیوسته باشند، دوچار عقده شده‌ایم. ذهن ما دارای عقده‌های گوناگون است که بعضی از آنها بحال ما مفید و برخی دیگر مضر هستند. تسلط زاید از حد یک عقده بر رفتار آدمی سبب بروز حالت جنون‌آمیز میگردد.

عقده شباهت بسیار با حالتی دارد که قدما از آن تحت عناوین "تعصب"، "تعصبات"، و "وسواس" سخن گفته‌اند. امروز اصطلاح "عقده" دیگر در آثار علمی روانشناسی بکار نمیرود، و جای خود را به اصطلاحات دقیقتر و مشخصتری از قبیل "موقعیت عاطفی"، "احساس" یا "احساسات"، و امثال آنها داده است.

I - مشخصات عمومی عقده‌ها

(آ) واکنش علمی. عقده، بجای آنکه انسان را به تفکر منطقی برانگیزد، به تفکر و واکنش عاطفی وامیدارد. وقتی راجع به مسائل سیاسی، اجتماعی، یا اخلاقی، و یا در باره‌ی صفات و خصائل خودمان با احساسات تند و عواطف شدید صحبت میکنیم، و زمانی که برای اثبات سخن خود و تحمیل عقیده‌ی شخصی بر دیگران تلاش میکنیم و چون در این راه توفیقی حاصل نمیکنیم به شدت خشمناک میشویم و احساس میکنیم که به حیثیت ما لطمه‌ای وارد شده است، در حقیقت نسبت به وضع موجود عکس العمل عاطفی یا احساساتی نشان داده‌ایم.

در این موارد و همه‌ی موارد مشابه، یعنی هنگامی که از قلمرو منطق خارج میشویم و تحت تأثیر عواطف و احساسات نیرومند قرار میگیریم، عقده یا عقده‌هائی در روان ما به تظاهر و فعالیت پرداخته‌اند. تفکر منطقی معمولا بر اساس روابط علت و معلولی و تشابه و تضاد و همبستگی افکار و اندیشه‌ها قرار دارد، ولی تفکر غیر منطقی، که تحت تأثیر و نفوذ عقده‌هاست، فقط به رابطه‌ی افکار با عواطف تکیه دارد، و عواطف نیز بر حسب تجربیات زندگی شخص متغیر است.

هر گاه روش ما نسبت به عقیده یا فکر معینی بیش از حد تحت تأثیر عواطف قرار گیرد میتوانیم بگوئیم عقاید و افکار ما تحت تأثیر عقده یا عقده‌هائی قرار گرفته‌اند.

(ب) سهولت تذکار. عقده تداعی معانی را آسان میکند، و بسیاری از خاطرات را که به سهولت به یاد نمیآیند در صحنه‌ی شعور مجسم میسازد. عقده با حرص و ولع عجیبی در تمام جهات پراکنده شده خاطرات گذشته را زنده میکند، و به کومک تظاهرات عاطفی میآورد. هنگامی که انسان تحت تأثیر عقده‌ی خاصی قرار دارد، هر پدیده‌ای او را به یاد هسته‌ی مرکزی عقده‌اش می‌اندازد. مثلا، کسی که زیاد از حد به مادرش وابستگی دارد از هر بحث و از مشاهده‌ی هر امری به یاد مادر و روابط عاطفی خود با وی می‌افتد، و در حقیقت چنان فریفته‌ی عواطف خود نسبت به مادر است که میتواند، به نحو غیر منطقی ولی عاطفی، هر موضوع و مبحثی را با عقده‌ی مورد نظر خود مربوط کند.

(ج) مداومت و اصرار. عقده‌ها دارای مداومت و سماجت شگفت‌انگیزی هستند. عقده‌ها دائماً میکوشند که به صحنه‌ی شعور ذهن آدمی باز گردند، و افکار و رفتار انسان را تحت تأثیر عاطفی شدید قرار دهند، و آزادانه به جلوه و ظهور پردازند.

II - انواع عقده‌ها

عقده‌ها را بطور کلی به سه گروه اصلی تقسیم میکنند: (۱) عقده‌های شخصیتی؛ (۲) عقده‌های جنسی؛ و (۳) عقده‌های اجتماعی.

در هر سه گروه، عقده‌های مفید و عقده‌های مضر، هر دو، یافت میشوند. از عقده‌های مفیدی که در تاریخ بشر و پیشرفت تمدن مؤثر بوده‌اند میتوان عقده‌های مربوط به ملیت، وطن‌پرستی، حفظ شرافت خانوادگی، پاکدامنی، درستکاری، و غیره را نام برد. همچنین از عقده‌های مضر میتوان تبعیضات نژادی و مذهبی، زورگوئی، مردم‌آزاری، خرافات جاهلانه، و امثال آنها را یادآور شد.

عقده‌ها را نمیتوان به سهولت از بین برد، و یا از بروز آنها جلوگیری کرد. بهمین دلیل، در زندگانی هر فرد، تعدادی عقده‌های مفید یا مضر فعالیت دارند، با این تفاوت که عقده‌های نامطلوب، از نظر تضاد با وجدان و کمال مطلوبهای اخلاقی و معیارها و اصول متداول اجتماعی، امکان بروز و ظهور آزاد و بیقید و بند را نمییابند.

از عقده‌های شخصیتی میتوان عقده‌هائی را که با غرائز و عواطف خودپسندی، خودنمائی، حرص و آز، پول‌دوستی مفرط، شکم‌پرستی، پرخاشجوئی، کنجکاوی، بدبینی، اختراع و ابتکار، بیقیدی و خونسردی، راحت‌طلبی، حقارت، ترس و وحشت، طفیلی شدن، حب ذات و احتیاط، غرور، سلطه‌جوئی، کبر، و حمایت‌طلبی مربوطند نام برد. از این میان دو عقده بیشتر از همه مورد توجه و بحث روانشناسان قرار گرفته‌اند، که عبارتند از عقده‌ی حقارت و عقده‌ی تفاخر.

از عقده‌های جنسی میتوان آنچه را با مسائلی از قبیل عشق، حسادت، محبت، و مهر پدری و

---

(۱) complex

علائق خانوادگی مربوط میشود یاد کرد. در آثار مربوط به پسیکانالیز، از دو عقده به تفصیل سخن رفته است که عبارتند از ← عقده‌ی اودیپ و عقده‌ی الکترا. غرض از عقده‌ی اودیپ وابستگی و علاقه‌ی مفرط عاطفی و جنسی پسر به مادر، و مقصود از عقده‌ی الکترا وابستگی شدید عاطفی و جنسی دختر به پدر است.

از عقده‌های اجتماعی میتوان به احساس تنهائی و اندوه، غم جلای وطن و خانه، محبوبیت یا فقدان آن، وفاداری، اعتماد، معاشرت، تقلید، و تلقین اشاره کرد.

عقده[1]، در فیزیک، نقطه یا خط یا سطحی از یک جسم مرتعش که ارتعاش ندارد. مثلا، در سیم ممتدی که تماماً مانند یک شیء واحد در ارتعاش است (قسمت ا از شکل ۱ صفحه‌ی ۱۶۳۱ ملاحظه شود) دو عقده وجود دارد که عبارتند از دو انتهای سیم (نقاط A و B در شکل)؛ اما در سیم مرتعشی که وسط آن با انگشت ثابت نگاه داشته شود سه عقده وجود دارد که در قسمت ب از همان شکل با حروف A، B، و n_1 نمایش داده شده‌اند.

اصطلاح عقده در مورد امواج نور و برق و غیره نیز بکار میرود. ← موج.

عقده، در نجوم، ← عقدتین.

عقده‌ی حقارت[2] (oqdeye heqārat)، اصطلاح آ. آدلر برای عقده‌ای (← عقده، در روانشناسی) که مشتمل بر افکار و اهواء عاطفی در باره‌ی نقائص واقعی یا خیالی شخص است، و کمابیش در هر فردی دیده میشود. این عقده سبب احساسی میشود که انسان خود را کمتر از همگنان میبیند. کوشش برای جبران احساس حقارت موجب رفتاری میشود که هدفش غیر موجه نشان دادن آن احساس است. یأس، ناکامی، و شکست منشأ چنین احساساتی هستند. چون انسان از اینکه مورد بیمهری قرار گیرد و یا به مقام و منزلتی پست‌تر از وضع فعلی تنزل کند واهمه و هراس دارد، همیشه میکوشد بر مشکلات فائق آید، و در هر کار موفق شود. پاداش موفقیت انسان در این کوشش و کشش اطمینان خاطر و آرامش ذهن است. مجازات شکست او در این جدال و جهاد ناراحتی فکر و ناامنی خاطر است. هر گاه این شکست در جبران موفقیت‌آمیز آن نقائص واقعی یا خیالی شدید باشد باعث اختلال اعصاب میگردد.

منشأ احساس حقارت ممکن است در بدن یا در ذهن یا در محیط انسان باشد، و یا مخلوطی از بعضی یا تمام آنها باشد. حقارت جسمانی در اثر بیماریها و ضعفها یا نقصهائی‌از قبیل کم‌رشدی آلات تناسلی (واقعی یا خیالی)، زشتی چهره، کوتاهی قد، یا هر گونه انحرافی از حدود و معیارهای عادی و طبیعی‌حاصل میشود.

حقارت روانی علل و موجبات متنوع و بسیار دارد. از مهمترین آنها میتوان اینها را نام برد، اختلافات دائمی بین پدر و مادر، جدائی، نفاق، طلاق، الکولیسم، بدخلقی و نقائص روانی یا جسمانی والدین، توهین و ملامت زیاد در خانه یا مدرسه، شکست در تحصیل و کار، ازدواج نامناسب، موفقیتهای زیاده از حد والدین که رسیدن به آنها خارج از توانائی فرزندان است، و هر عامل دیگری که کودک را نزد وجدان خودش و در برابر دیگران شرمسار و خجلت‌زده سازد. این امور همگی باعث ایجاد حالاتی میگردند که به عقده‌ی حقارت معروف است.

منبع و منشأ احساس حقارت هرچه باشد، راههائی که انسان برای جبران و خفی کردن آن برمیگزیند اهمیت بیشتری دارد. از راههای معمولی جبران حقارت، به عنوان نمونه، میتوان تخیل اختراعی، توسل به مذهب، فلسفه، و هنر و ادبیات، کمال‌پرستی و تلطیف یا تعالی غرائز و خواسته‌ها، و "تشکل عکس العملها"[3] (مثلا، زنی که در مقابل پدر و بعداً در مقابل شوهرش احساس حقارت داشته است بعدها در سلک مدافعین پرشور و متعصب حقوق زنان درآمده است) را نام برد. این راهها بعضی معقول و مفید و برخی غیر معقول و مضر هستند. اگر انسان، برای جبران حقارت، به راههای مثبت و مفید رود احساس حقارت منشأ الهام و میل به پیشرفت و تعالی او میشود، و اگر توجه به راههای منفی و نامطلوب شود موجب خسارت برای شخص و جامعه میگردد.

عقده‌ی ذنب، در نجوم، ← عقدتین.

عقده‌ی رأس، در نجوم، ← عقدتین.

عقده‌ی عصبی[4] (oqdeye asabi) یا **گره عصبی** (gerehe)، فنس گانگلیون (gānglioN)، توده‌ی کوچکی از بافت عصبی که شامل جسم مرکزی (سیتوپلاسم و هسته) عده‌ی زیادی از نورون‌ها است. سلسله‌ی اعصاب بسیاری از بیمهرگان منحصراً از عقده‌های عصبی تشکیل یافته است. در مهره‌داران، سلسله‌ی اعصاب مرکزی ساختمان دیگری دارد، ولی سلسله‌های اعصاب محیطی و خودمختار دارای عقده‌های عصبی میباشد. ← سلسله‌ی اعصاب.

عقرب[5] (aqrab)، در نجوم، ۸مین صورت فلکی در منطقة البروج و ۸مین برج (تصویر در صص ۴۰۲، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، و ۱۵۹۴). قلب العقرب ستاره‌ی آلفای آنست.

عقرب[6] یا **کژدم** (kajdom)، جانوری از سلسله‌ی بندپائیان و رده‌ی "عنکبوت‌مانندها" یا آراکنیدا (Arachnida)، که بوسیله‌ی بدن بیضی کشیده و دم باریک و بلند از سایر عنکبوت‌مانندها (از قبیل شبه عقربها، رتیل‌ها، عنکبوت‌ها، و کنه‌ها) تمیز داده میشود.

بدن عقربها از دو قسمت، سرسینه (sar.sine) (بصورت یک قطعه) و شکم هفت‌حلقه‌ای تشکیل شده است. در جلو و طرفین قسمت سرسینه، به ترتیب یک جفت زائده‌ی کوچک بنام کلیسر[7] (keliser؛ فنس)، و یک جفت چنگال قوی موسوم به پدیپالپ[8] (pedipālp؛ فنس) و چهار جفت پای نسبةً بلند و بند بند دیده میشود. دم عقرب از پنج حلقه‌ی عقبی شکم تشکیل یافته است، و در انتها به مخرج و نیش ختم میشود. نیش، بشکل قلاب، از داخل به دو غده‌ی ترشح زهر مربوط میگردد. سوراخ خروج زهر کمی جلوتر از انتهای نیش و از پهلو به خارج باز میشود. زهر عقرب مایه‌ی اسیدی و ماده‌ی سمی آن یک ترکیب پروتئینی است که اثر آن، مانند زهر مار، ابتدا موضعی است، و بعد بصورت فلج عصبی عمومیت پیدا میکند. عقرب به علت حالت حمله و دفاع دائمی، که از طرز گرفتن چنگالها در جلو و دم خمیده‌ی آن پیدا است، همیشه موجب وحشت انسان بوده است، و گزش آن در انسان و حیوانات اهلی موجب مسمومیت شدید و گاه منجر به مرگ میگردد. در مناطق استوائی و افریقا، تلفات ناشی از گزش عقربها معمولا بیش از تلفات مارزدگی است، زیرا، بر خلاف مارها، که اغلب صحرائی هستند، عقربها در اماکن مسکونی و اصطبلها نیز زندگی میکنند.

اعضای حسی در عقربها منحصر به چند چشم ساده در جلو بدن و چند ردیف موهای حسی در روی چنگالها میباشد و موهای مذکور، علاوه بر حس لامسه، عضو شنوائی نیز میباشند، و جانور بوسیله‌ی آنها ارتعاشات هوا را از فاصله‌ی نزدیک و دور درک میکند.

عقربها در مناطق گرم و خشک بطور انفرادی زندگی میکنند، و روزها در زیر سنگها و بوته‌ها و یا در شکاف دیوار و تنه‌ی درختها مخفی میشوند، و شبها به شکار و فعالیت میپردازند. فعالیت شبانه در عقربها بعلت خاصیت گریز از نور نیست، بلکه مربوط به حساسیت اینن جانور به گرمای آفتاب است، که موجب کم شدن آب بدن جانور میگردد.

عقربها عموماً شکاری و گوشتخوار هستند، و اغلب از حشرات و هزارپایان و سایر بندپائیان کوچک تغذیه میکنند. این جانوران، بر خلاف سایر بندپائیان، فاقد قطعات دهان کامل میباشند، و در آنها، گرفتن و خرد کردن غذا بوسیله‌ی چنگالها و کلیسرها و قاعده‌ی پاهای جلو صورت میگیرد، و این طرز تغذیه، با وجود قدمت عقربها در طول چند صد میلیون سال تغییر نکرده است، و منحصر به این جانوران و عده‌ای از خرچنگهای پست می‌باشد.

عقرب اصولا جانوری است انفرادی، و در گردشهای شبانه‌ی خود برای شکار فقط بفاصله‌ی کمی از لانه دور میشود، ولی، در فصل جفتگیری، برای پیدا کردن جفت خود به گردشهای طولانی میپردازد، و تا اندازه‌ای تمایل به زندگی اجتماعی پیدا میکنند. نر و ماده، قبل از جفتگیری، حرکات خاصی انجام میدهند، و عقرب نر ماده را با چنگالهای خود میگیرد، و بسوی اطاق جفتگیری در زیر تخته‌سنگها، کلوخها، یا پناهگاه‌های دیگر میبرد، ولی این زندگی مشترک دیری نمیپاید، و عقرب ماده، بعد از جفتگیری، بطور بیرحمانه‌ای نر را میخورد. عقرب ماده بعد از چند ماه ۲۰ تا ۳۰ تخم نزدیک به تفریخ[9] (tafrix) (باز شدن تخم و خارج شدن نوزاد) میگذارد، و به خارج شدن نوزادها از داخل پوسته‌ی تخم کومک میکند. ماده، بعد از خروج تمام نوزادها، آنها را تمیز میکند، و بطور دسته‌جمعی بر روی پشت خود میگیرد. ماده در این مدت تغذیه نمیکند، و از بچه‌های خود مواظبت مینماید، ولی گاه عده‌ای از آنها را میخورد. عمر متوسط عقرب ۳ تا ۴ سال تخمین شده است.

عقربها عموماً در مناطق خشک و سنگلاخ

---

(۱)node (۲)inferiority complex (۳)reaction formation (۴)ganglion (۵)Scorpio; Scorpius (۶)scorpion (۷)chelicera (۸)pedipalpus (۹)eclosion

زندگی میکنند، و اغلب در صحراهای افریقا، استرالیا، مکزیک، و جنوب آسیا، و نیز در جنگلهای استوائی انتشار دارند. در ایران انواع عقربها در مناطق مختلف شمال و جنوب و قسمتهای مرکزی و اطراف کویر مخصوصاً در کاشان مشاهده میشود.

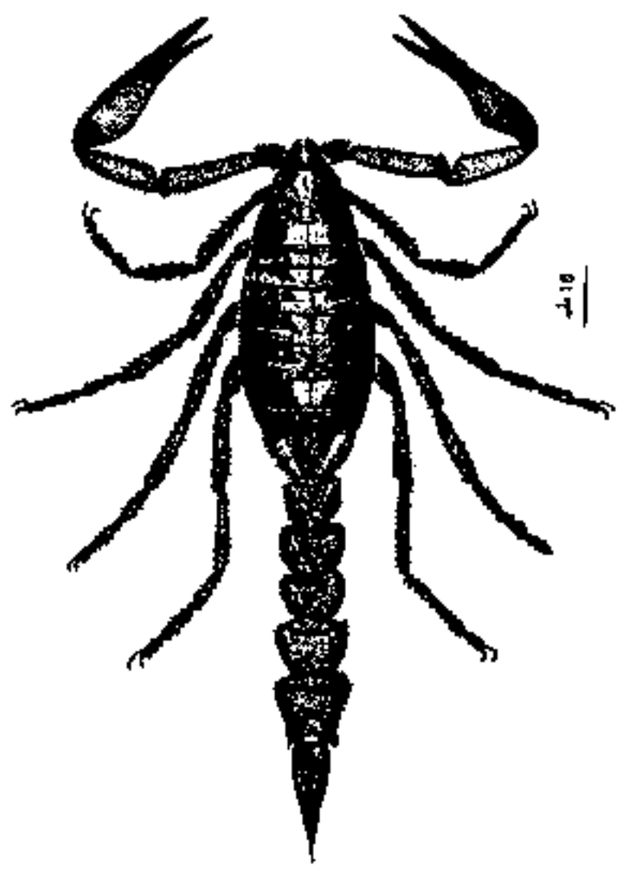

عقرب کاشان
(Androctonus aeneas)

عقرب جانوری است بسیار قدیمی، و در گذشته منشأ افسانه‌ها بوده است. صورت فلکی عقرب به نام این جانور است. مشهور است که اگر عقرب در حلقه‌ای از آتش محصور شود، پس از مشاهده‌ی اینکه راه فرار ندارد، خود را نیش میزند و هلاک میکند، ولی این مطلب افسانه‌ای بیش نیست، و حقیقت اینست که، در چنین وضعی، عقرب در تلاش خود برای فرار، بی‌هدف نیش میزند، و گاهی قبل از اینکه بر اثر حرارت از پا درآید نیش آن به خودش اصابت میکند.

عقرباء (aqrabā')، محلی در سرزمین یمامه، که علت شهرت و اهمیت آن در تاریخ اسلام پیش آمدن جنگ خونین میان مسیلمه‌ی کذاب و لشکر خالد ابن ولید است. مسیلمه، هنگامی که خبر آمدن سریه‌ی خالد ابن ولید را شنید، به عقرباء آمد، و در آنجا میان او و مسلمانان جنگ خونینی روی داد، و مسیلمه کشته شد. در آن ناحیه درختستانی بود به نام حدیقة الرحمان (hadiqato 'r.rahmān) که، پس از این حادثه، به نام حدیقة الموت ('l.möt -) خوانده شد.

شهری به همین نام در جولان، از نواحی دمشق، بوده است که از مساکن پادشاهان غسان بوده، و احتمالاً همان محلی است که امروز بنام عقرباء خوانده میشود.

عقربه‌ی مغناطیسی[1] (aqrabeye meqnātisi)، میله‌ی آهنربا یا دسته‌ای از میله‌های آهنربا که چنان معلق است که هر گاه در یک میدان مغناطیسی (← مغناطیس) قرار گیرد امتداد میدان را نشان میدهد؛ بالاخص، آهنربائی به شکل میله‌ای باریک با دو انتهای تیز که در قطبنمای مغناطیسی بکار میرود. قطبنمای معمولی اساساً عقربه‌ای است مغناطیسی که حول محوری قائم در صفحه‌ای افقی میتواند حرکت کند (← قطبنما). **عقربه‌ی میلنما**[2] (meylnemā) یا **قطبنمای میلی** عقربه‌ای است مغناطیسی که حول محوری افقی در صفحه‌ای قائم میتواند حرکت کند، و بدان وسیله میتوان میل مغناطیسی (زاویه‌ی میدان مغناطیسی زمین در یک نقطه با افق) را اندازه گرفت.

عقربه‌ی میلنما: ← عقربه‌ی مغناطیسی.

عقربی، شیخ‌نشین: ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت I.

عقرون[3] (aqrun)، شهر قدیم فلسطین، ترجمش یافا، نزدیک دریا. یکی از ۵ شهر عمده‌ی فلسطیا بر مرز یهودا، و آخرین توقفگاه تابوت عهد قبل از استرداد آن به یهود بود (داوران ۱۸.۱؛ ارمیا ۲۰.۲۵؛ عاموس ۸.۱؛ یوشع ۳.۱۳، ۴۵.۱۵، ۴۶). اکنون عاقر (āqer) نامیده میشود.

عقعق: ← عمق بخارائی.

عقل (aql) در فلسفه‌ی اسلامی و در علم کلام به دو معنی مختلف و متمایز از هم بکار رفته است.

۱- در الاهیات، مقصود از عقل جوهر مجردی است که صادر اول است. در توضیح این تعریف باید گفته شود که مجرد در اصطلاح فلسفی و کلامی یعنی موجودی که جسم و ماده نیست، و در فعل و تأثیر نیز بینیاز از ماده است. بدین ترتیب، خداوند مجرد است، یعنی نه ذات الاهی مادی و جسمانی است، و نه در فعل و تأثیر نیازی به جسم و ماده دارد. مجرد بودن خداوند مورد قبول بیشتر فلاسفه و متکلمین است جز فرقه‌ای که بنام مجسمه خوانده شده‌اند، و خداوند را جسم میدانند. اما اینکه آیا، غیر از خداوند، موجودات دیگر مجرد از جسم و ماده وجود دارد یا نه محل اختلاف است. فلاسفه به وجود جواهر مجرده معتقدند، و میگویند چون ذات خداوند بسیط و واحد است، بموجب قاعده‌ی الواحد لا یصدر عنه الا الواحد (← صدور کثرت از وحدت)، نخستین آفریده و یا صادر اول از خدا امر واحدی است که مجرد از ماده است، منتهی دارای دو جنبه است؛ یکی جنبه‌ی ذاتی و مجرد بودن و واجب بالغیر بودن او (یعنی واجب بودن او بسبب ذات خدا)، و دیگری جنبه‌ی امکان و معلول بودن او؛ و این دو جنبه موجب ایجاد دو امر دیگر میشود، و در هر یک از دو امر دیگر جنبه‌های بیشتر پیدا میشود که موجب بوجود آمدن امور و ذوات بیشتر میگردد، و از این روی کثرت در عالم پیدا میشود.

حال گوئیم که آن جوهر مجردی که صادر اول است در اصطلاح فلاسفه **عقل** خوانده میشود، و حدیثی هم روایت شده است به عبارت اول ما خلق الله العقل [= نخستین چیزی که خدا بیافرید عقل است]. از عقل اول عقل دوم، و از عقل دوم عقل سوم آفریده شده است، و بهمین ترتیب تا عقل دهم، که **عقل فعال** (aqle fa''āl) نام دارد، و مجموع این عقول ده‌گانه در اصطلاح فلاسفه **عقول عشره** (oqule ašara) خوانده شده است. عقل فعال، که در مرتبه‌ی دهم عقول و در مرتبه‌ی نهم افلاک قرار دارد در عالم ماده تأثیر مستقیم دارد، و تمام صُوَر مرکبات و نفوس و اعراض این عالم از اوست، یعنی مثلا اگر دو ماده‌ی مختلف با هم ترکیب شوند، و صورت مادی تازه‌ای از آنها بعمل آید، این صورت تازه از افاضات و تأثیرات عقل فعال است. از **عقل اول**، برای تطبیق آن با اصطلاحات دینی، به قلم نیز تعبیر کرده‌اند، برای آنکه حدیثی هست بعبارت اول ما خلق الله القلم [= نخستین چیزی که خداوند بیافرید قلم است]، و در تفسیر آن گفته‌اند همچنانکه قلم بمثابه‌ی واسطه‌ی میان فکر شخص و بیانات و نوشته‌های اوست، عقل نیز واسطه‌ی صدور موجودات و کثرات از ذات الاهی است، و بعضی از علما جبرئیل را همان عقل اول دانسته‌اند. و نیز، بموجب حدیث اول ما خلق الله نور نبیک یا جابر [= ای جابر، نخستین چیزی که خداوند بیافرید نور پیغمبر تو بود]، عقل اول را همان نور محمدی خوانده‌اند، و نیز گفته‌اند که، در زبان اهل تصوف، مرتبه‌ی وحدت همان عقل اول است. اما متکلمین ادله‌ی وجود جواهر مجرده را ناقص میدانند، و بهمین جهت آنها را قبول ندارند، و در پاسخ دلیل الواحد لا یصدر عنه الا الواحد گویند که این در صورتی است که آنْ واحدْ در اعمال و افعال خود مضطر و مجبور باشد، زیرا از شیئی که مضطر و مجبور است فعل یا افعال و آثار معینی صادر میگردد؛ مانند اجسام، که هر جسمی را خاصیتی و یا خواصی است و از آن جز آن خاصیت یا خواص چیز دیگری برنیاید. اما اگر خداوند را فاعل مختار و آزاد و توانا بدانیم، باید بگوئیم که او میتواند بدون واسطه‌ی موجودات دیگر هر جسمی را که بخواهد بیافریند.

برای تفصیل استدلال حکما به وجود جواهر مجرده و عقول ده‌گانه و پاسخ متکلمین و رد حکما بر ایشان به کتب معتبر کلامی و فلسفی باید مراجعه شود.

۲- در اصطلاح علم النفس قدیم (روانشناسی)، عقل از مراتب نفس انسانی است در استکمال خود از راه تأثر از عالم بالا و تأثیر در بدن، و بهمین جهت، دارای دو جنبه‌ی نظری و عملی است. یعنی نفس انسانی، برای کامل کردن خود، از عالم بالا مدد میگیرد، و از این جهت آن را **قوه‌ی نظری** یا **عقل نظری** میخوانند، که خود دارای مراتبی است؛ و از طرف دیگر، دارای قوه‌ای است که، با استعانت از قوه‌ی نظری، در بدن و افعال و اعمال بدنی اثر میگذارد، و آن را راهنمائی میکند، و این را **قوه‌ی عملی** یا **عقل عملی** میخوانند.

عقل نظری دارای مراتبی است از این قرار،

(الف) **عقل هیولانی** (hayulāni) مرتبه‌ای از مراتب عقل نظری است که، در آن، نفس دارای استعداد محض است برای درک حقایق، و این مرتبه فقط در اطفال وجود دارد.

(ب) **عقل بالملکه** (be 'l.malake) مرتبه‌ای است پس از مرتبه‌ی عقل هیولانی که، در آن، نفس انسانی ضروریات و بدیهیات را دریافته است، و میتواند بوسیله‌ی این ضروریات و بدیهیات علوم نظری را کسب کند.

(ج) **عقل بالفعل** (be 'l.fe'l) مرتبه‌ای است که نفس انسان در آن میتواند، بمحض التفات و رجوع، علوم نظریِ اکتسابی را دریابد. مثلا، عالم ریاضی دارای عقل بالفعل نسبت به علوم ریاضی

(۱)magnetic needle (۲)dipping needle (۳)Ekron

است، زیرا، اگرچه همه‌ی مسائل علوم ریاضی را بخاطر ندارد و از آن آگاه نیست، اما بمحض رجوع میتواند با مقدماتی که کسب کرده است آن مسائل را دریابد. تفاوت مرتبه‌ی عقل بالفعل با عقل بالملکه در این است که، در عقل بالملکه، نفس توانائی کسب علوم نظری را از ضروریات دارد، و در مرحله‌ی عقل بالفعل، این علوم را کسب کرده است، منتهی بهمه‌ی آن احاطه و استحضار ندارد، و اندک توجهی لازم است تا نظریات تازه را از نظریات دیگری که بخاطر دارد کسب کند.

(د) **عقل مستفاد** (mostafād) مرتبه‌ی نهائی کمال قوه‌ی نظری است، و آن مرحله‌ایست که تمام آن مکتسبات عقل نظری بالفعل در نفس موجود باشد.

عقل عملی عقلی است که آنچه را بر انسان در وصول به مقاصد اختیاری وی واجب باشد استنباط میکنند، و این استنباط از روی آرائی است که عقل نظری به آن حکم کرده است، و خلاصه آنکه عقل عملی احکام کلی عقل نظری را بر امور جزئی تطبیق میکند. مثلا، اگر عقل نظری حکم به صدق و درستی کند، عقل عملی حکم میکند که چه چیزی راست و درست و چه چیزی نادرست است. عقل عملی هم دارای مراتبی است که از آنها به تجلیه (tajlie)، تخلیه (taxlie)، تحلیه (tahlie)، و فنا (fanā) تعبیر میکنند. مرتبه‌ی تجلیه عبارت از جلا و تهذیب ظاهر است از روی قوانین و احکام شرعی. مرتبه‌ی تخلیه تهذیب و خالی کردن باطن است از اخلاق زشت مانند بخل و حسد. مرتبه‌ی تحلیه آنست که، چون ظاهر بسبب پیروی از شرع آراسته شد، و باطن از رذایل خالی گردید، نفس انسانی، به مدد عقل عملی، به فضایل اخلاقی باطنی از قبیل علم و حکمت و شجاعت و سخاوت آراسته گردد. مرحله‌ی فنا آنست که نفس انسانی، به مدد عقل عملی، همه چیز را مستهلک و فانی در خداوند ببیند، و آن دارای مراحل محو (mahv)، طمس (tams)، و محق (maḥq) است (محو توحید افعال، طمس توحید صفات، و محق توحید ذات است).

عقل، عالم: ← عالم.

عقل اول: ← عقل، قسمت ۱؛ صدور کثرت از وحدت.

عقل بالفعل: ← عقل، قسمت ۲.

عقل بالملکه: ← عقل، قسمت ۲.

عقل عاشر: ← عقل، قسمت ۱؛ صدور کثرت از وحدت.

عقل عملی: ← عقل، قسمت ۲.

عقل فعال: ← عقل، قسمت ۱؛ صدور کثرت از وحدت.

عقل مستفاد: ← عقل، قسمت ۲.

عقل نظری: ← عقل، قسمت ۲.

عقل هیولانی: ← عقل، قسمت ۲.

عقم (aqm)، در طب، ← سترونی.

عقود: ← عقد.

عقول عشره: ← عقل، قسمت ۱.

عقیبا بن یوسف (aqibā ben yusof)، ح ۵۰ ب‌م– ح ۱۳۲، ربن فلسطینی، و از اولین فضلای یهود که قوانین شفاهی عبرانیان را مدون کردند. مجموعه‌ای که وی فراهم آورد به مشنای ربن عقیبا معروف است، و آن تأثیر فراوان در اصول عقاید مشنائی داشت (← مشنا). عقیبا از معتقدین به بر-کوخبا بود، و او را در جنگ با رومیان یاری کرد.

عقیق[1] (aqiq)، نوعی کوارتز، دارای دو یا چند رگه‌ی رنگین. سنگی است نیمه‌قیمتی، و در ساختن ترازوهای دقیق بکار میرود. منابع عمده‌ی آن در برزیل، هند، اوروگه، و کشمة است. نیز ← سنگ سلیمانی.

عقیق [= بستری که سیلاب آن را کنده باشد]، نام چند وادی در عربستان. معروفترین عقیق دره‌ای است در غ مدینه، که پس از بارانهای سنگین چندان پرآب میشود که آن را به فرات تشبیه کرده‌اند. راه مدینه به مکه از این وادی میگذرد. محمد ص عقیق مدینه را دوست میداشت، و آن را "وادی مبارک" میخواند. شعرای عرب مناظر زیبا و چاههای معروف آن را ستوده‌اند. از جمله‌ی این چاهها بئر رومه (be're ruma) (اکنون معروف به بئر عثمان، که عثمان خلیفه آن را از مالک یهودی آن خرید و آبش را وقف مسلمانان کرد) و بئر عروة ابن زبیر است. آب عقیق چندان گوارا بود که، در زمان خلافت هارون-الرشید، پیوسته برای وی به عراق میفرستادند.

عقیق دیگر عقیق ذات عرق (zāte erq) است، که از مجاورت طائف در امتداد سلسله‌جبال حجاز رو به ل ممتد است. بعضی آن را با عقیق مدینه مربوط میدانستند، ولی تحقیقات آبشناسی جدید نشان داده است که چنین نیست، و آب آن در باتلاق عاقول (میان مکه و مدینه) میریزد.

وادی بزرگی در عربستان مرکزی در دوره‌های باستانی عقیق یمامه نام داشته است، که آن را مطابق وادی دواسر کنونی دانسته‌اند.

عقیقه: ← شب شش.

عقیل: ← عقیل ابن کعب.

عقیل ابن ابی طالب (aqile 'bne abi tāleb) [ابویزید (یا ابوعیسی) عقیل ابن ابی طالب ابن عبدالمطلب قرشی هاشمی]، پسر عم و از یاران پیغمبر اسلام و برادر بزرگتر حضرت علی ع. عقیل به اکراه با مشرکین بدر به جنگ مسلمین رفت و اسیر شد، و چون مالی نداشت که فدیه بدهد، عمویش عباس فدیه‌ی او را داد و وی آزاد شد. عقیل اسلام آورد، و در چندین غزوه (از جمله غزوه‌ی مؤته) شرکت کرد. وی مردی زود-پاسخ و آگاه از انساب و جنگهای عرب بود. عاقبت، به علت نیازمندی و وامداری، از نزد برادرش علی به دستگاه معاویه رفت؛ میگویند معاویه روزی گفت: "اگر عقیل نمیدانست که من بهترم چنین کاری نمیکرد". عقیل در پاسخ وی گفت، "برادرم در کار دین بهتر است، و تو در کار دنیا، و من دنیای خود را بر دین ترجیح دادم، و از خداوند سرانجامی نیک خواستارم". وی از جمله‌ی روات حدیث است، و پسرش، محمد، و حسن بصری و عده‌ای دیگر از او روایت کرده‌اند. عقیل در آخر خلافت معاویه و به روایتی در آغاز خلافت یزید وفات یافت. مسلم ابن عقیل، که از یاران امام حسین ع بود و در کوفه کشته شد، فرزند اوست.

عقیل ابن کعب (oqayle 'bne ka'b)، قبیله‌ای از قبایل عرب از شاخه‌ی بنی عامر ابن صعصعه، که نسب ایشان به قیس ابن عیلان میرسد. در آغاز در بحرین سکونت داشتند، سپس به عراق رفتند و بر بعضی نواحی آن مسلط شدند، و پس از تسلط پادشاهان سلجوقی بر آن نواحی، بار دیگر به بحرین رفتند و در آنجا فرمانروائی یافتند. برای شجره، ← ص ۱۰۷۴ ملاحظه شود.

عقیلی (aqili)، دهستان (جم ح ۴۸°۰۰۰)، شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۹ (۱) آبادی. ساکنین از بختیاریها هستند. مرکزش سماله (somāle) (جم ۷۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش) است.

عکا (akkā)، در عهة **عکو** (akku)، یا **پتولمائیس** (ptolemāis)، فعلا **سن‌ژان‌د/آکر**[2] (saN jaN dākr)، شهر و دریابندر (جم ح ۱۸°۰۰۰)، ل اسرائیل، بر پیشامدگی شمالی کوه کرمل، و بر خلیج عکا (بین عکا و حیفا). در ۶۳۸ به تصرف مسلمانان درآمد. چون در جنگ-های مسلمانان و دولت روم شرقی آسیب دیده بود، معاویه آن را از نو ساخت. بعدها از پایگاههای فاطمیان در سوریه گردید. جنگهای صلیبی دوره‌ی جدیدی را در تاریخ این شهر آغاز کرد. بالدوین I این بندر مهم را تصرف کرد (۴۹۷ هق، ۱۱۰۴ ب‌م)، و شهر نقطه‌ی مرکزی متصرفات مسیحیان در فلسطین گردید. در ۵۸۳ هق (۱۱۸۷) شهر تسلیم صلاح‌الدین ایوبی گردید، ولی چون عکا برای مسیحیان اهمیت حیاتی داشت، آن را محاصره کردند. پس از ۲ سال محاصره، سرانجام در ۱۱۹۱ ب‌م، با آمدن فیلیپ II فرانسه و ریچارد I شیردل، به تصرف مسیحیان درآمد. از ۶۲۶ هق (۱۲۲۹) ببعد، عکا مرکز اصلی قدرت مسیحیان در فلسطین بود، و پس از آنکه شهسواران مهمان‌نواز کلیسائی در آنجا بنا کردند، به نام سن-ژان‌د/آکر موسوم شد. در ۶۹۰ هق (۱۲۹۱)، سلطان ملک اشرف آن را فتح کرد، و به استیلای مسیحیان بر فلسطین پایان داد. در این گیر و دار، شهر بکلی ویران گشت. در ۱۵۱۷ دولت عثمانی آن را تصرف کرد. در اواسط قرن ۱۸م، شیخ ظاهر، که دولتی در جلیل تأسیس کرده بود، عکا را پایتخت خود قرار داد؛ شهر از نو ساخته شد. در حکومت (۱۷۷۵–۱۸۰۴) احمد جزار (jazzār)، حاکم ترک عثمانی، عکا رونق بسیار یافت. در همین دوره بود که ناپلئون شهر راکه بوسیله‌ی ناوگان بریتانیا حمایت میشد محاصره کرد (۱۷۹۹)، ولی کاری از پیش نبرد. عکا در حکومت آرام جانشینان جزار بیش از پیش رونق یافت، ولی در ۱۸۳۲ ابراهیم پاشا آن را گرفت، و ویران نمود. عکا دگر بار آباد شد، اما بسبب پیروزیهای ابراهیم پاشا بر ترکان، در ۱۸۴۰ بتوسط ناوگان ترکان عثمانی، بریتانیا، و اتریش بمباران شد، و دگر بار بدست ترکان افتاد. در ۱۹۱۸–۴۸ در دست بریتانیا بود، در تقسیم (۱۹۴۸) فلسطین، سهم اعراب شد، ولی اسرائیل آن را تصرف کرد (مه‌ی ۱۹۴۸).

عکاسی[3] (akkāsi)، فن فوتوگرافی (fotogrāfi) [از یو، = نگاشتن بوسیله‌ی نور]، فن و طرق ایجاد تصاویر بر مواد حساس بوسیله‌ی انرژی تشعشعی، اعم از نور به معنی متعارفی آن یا شکل-های دیگر انرژی تشعشعی، مانند اشعه‌ی فوق

(۱) agate (۲) Saint-Jean d'Acre (۳) photography

بنفش، اشعه‌ی زیر قرمز، اشعه‌ی ایکس، و تشعشع رادیوم یا سایر مواد رادیوآکتیو. مقاله‌ی حاضر عمدةً ناظر به عکاسی به معنی عادی آن، یعنی عکاسی بوسیله‌ی تأثیر شیمیائی نور است بر مواد حساس نسبت به نور و عکس "سیاه و سفید" (غیر رنگی)، توضیحات مخصوص به عکاسی رنگی در مقاله‌ی جداگانه تحت این عنوان آمده است. نیز ← رادیوگرافی.

I ـ نام. وضع کلمه‌ی فوتوگرافی منسوب است به سر جان هرشل، که این کلمه را در خطابه‌ای که در ۱۴ مارس ۱۸۳۹ در انجمن سلطنتی ایراد کرد بکار برد، و پس از آن بتدریج این کلمه مقبولیت عام یافت. در ایران، ظاهراً در اوایل ورود عکاسی به ایران، آن را "عمل عکس" میخواندند. در کتاب المآثر و الآثار، در ضمن شمردن بعضی از صنایع و علومی که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه قاجار به ایران وارد شده است، تحت عنوان "ترویج علم و عمل عکس" چنین آمده است:

"این فن، که از شعب علوم طبیعی است، در این عهد جاویدمهد رواج گرفت و انتشار یافت، اگرچه نمونه‌ی آن در اواخر سلطنت شاهنشاه مرحوم، محمد شاه غازی، بدست مُسیو ریشار خان سرتیپ، معلم زبان فرانسه و انگلیسی و غیره، ارائه شد. اما اصل شیاع و رواج و تکمیل صنعت و انتشار عمل عکس، که فوتوگرافی مینامند، از خصایص بزرگ این دولتست، و اسباب عکس را که مسیو ریشار خان آورده بر روی صفحه‌ی نقره می‌انداختند اسمش را داگرئوتیپ میگفتند، باسم شخصی که مخترع آن بود، و اینک شماره‌ی اساتید عکاسین و مواقع عکاسخانه در دار الخلافه‌ی طهران و سایر بلاد معظمه‌ی ایران صعوبت و اشکالی بکمال دارد."

II ـ کلیات. عکاسی مبتنی بر این امر است که بعضی از مواد شیمیائی نسبت به نور حساس اند، و اگر نور بر آنها بتابد تغییراتی عارضشان می‌شود. برای عکسبرداری دو عامل اساسی لازم است، یکی نور و دیگری سطحی حساس نسبت به نور. در عکاسی کنونی، سطح حساس به نور فیلم شفافی است از ماده‌ای پلاستیک، که با لایه‌ای از ترکیباتی از نقره که نسبت به نور حساسند پوشیده شده است. وقتی که نور از "موضوع" (در این مقاله، برای اختصار، همه جا لفظ "موضوع" به جای "شیء موضوع عکسبرداری" بکار میرود) بواسطه‌ی دوربین عکاسی بر فیلم بتابد، لایه‌ی حساس فیلم دستخوش تغییراتی میشود، و تصویری از موضوع بر فیلم حادث میشود. این تصویر مرئی نیست، و باید آن را بوسیله‌ی بعضی از مواد شیمیائی ظاهر کرد، و بوسیله‌ی مواد شیمیائی دیگر ثابت (یعنی پایدار) نمود. در نتیجه‌ی این عملیات، یک عکس منفی یا نِگاتیف بدست میآید، یعنی عکسی که در آن قسمتهای تاریک موضوع روشن و قسمتهای روشن آن تاریک میباشند (مثلا، جامه‌ی سیاه در نگاتیف سفید است، و دیوار سفید در نگاتیف سیاه). چاپ کردن عکس بدین طریق صورت میگیرد که نگاتیف را در معرض نور قرار میدهند، نور از نگاتیف میگذرد، و بر کاغذ مخصوصی می‌افتد، و تصویری مطابق موضوع بر آن احداث میکند. سپس این تصویر را نیز ظاهر و ثابت میکنند.

در قسمت اول این مقاله، تفصیلاتی در باب توضیحات اجمالی مذکور در فوق خواهد آمد. قسمت دوم در باب اهمیت و فواید این فن است، و قسمت سوم مختص تاریخچه‌ی عکاسی.

قسمت اول: دوربین عکاسی و عکاسی

III ـ دوربین عکاسی. اسبابی را که برای عکاسی بکار میرود دوربین عکاسی نامند، که اگرچه انواع متعدد دارد، قسمتهای اساسی آن جعبه‌ای مسدود نسبت به نور و یک عدسی متقارب

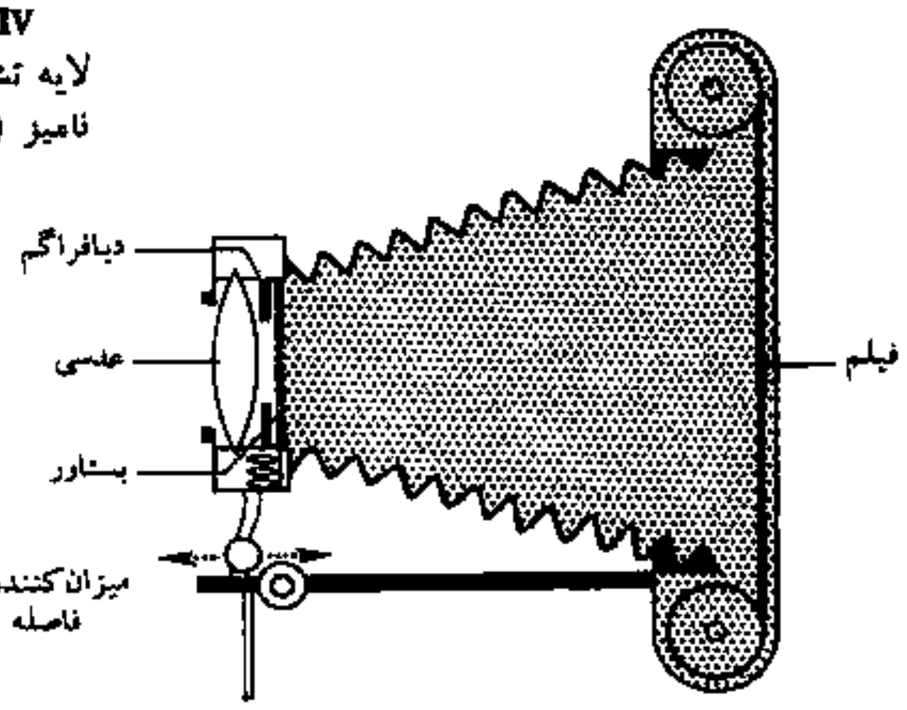

شکل ۱

(شیشیه یا تشکیر) است (شکل ۱). بعلاوه، دوربین دارای دیافراگم، بستاور، وسیله‌ی نگاه داشتن و حرکت دادن فیلم، دستگاههای میزان کردن و منظره‌یاب، و گاه یک دستگاه عرضه‌سنج (← نورسنج) است.

دوربین عکاسی شباهت بسیار به چشم آدمی دارد، و از لحاظ سیر نور و تشکیل تصاویر (معکوس) در آن مانند چشم است (شکل ستون سوم صفحه‌ی ۱۱۴۰ در مقاله‌ی رؤیت ملاحظه شود). جعبه‌ی دوربین در حکم حفره‌ی چشم است، و عدسی آن‌که نور را از آن راه میتوان به داخل دوربین راه داد در حکم جلیدیه‌ی چشم. عمل عدسی دوربین عکاسی متمرکز ساختن نور است بر فیلم. زاویه‌ای که عدسی آن را فرا میگیرد مربوط به فاصله‌ی کانونی آن (← عدسی، در فیزیک، قسمت ۷) و اندازه‌ی فیلم است. بطور کلی میتوان گفت که عدسیهای عکاسی عادی میدانی را به وسعت بین ۵۰° و ۶۰° فرا میگیرند، و بدین گونه، زاویه‌ی بین کناره‌ی میدان و محور نوری عدسی از ۲۵° تا ۳۰° است. یکی از جالبترین اختراعات دوربینهای ۸ میلیمتری "چشم‌ماهی" است، که میدانش ۱۸۰° میباشد.

نقش دیافراگم دوربین مانند مردمک چشم است، یعنی گشادگی عدسی را محدود میکند. بجای شبکیه‌ی چشم، که گیرنده‌ی تصویر است، در دوربین، ورقه‌ای از فیلم عکاسی (قسمت IV ملاحظه شود)، که بوسیله‌ی اسبابی در دوربین در جدار مقابل عدسی نگاه داشته میشود، تصویر را ضبط میکند. از اجزای دیگر دوربین بستاور[1] (bastāvar) [بست (= بستن) + آور؛ بمعنی اسباب بستن] است، که هنگامی که دوربین در کار نیست راه ورود نور را به داخل دوربین بکلی میبندد. در موقع عکس برداشتن، بستاور را باز میکنند؛ در این صورت بر حسب اندازه‌ی گشادگی دیافراگم و مدت باز بودن بستاور، مقدار معینی نور وارد دوربین میشود (برای توضیح بیشتر، قسمت VI ملاحظه شود). منظره‌یاب[2] دستگاهی است که بدان وسیله عکاس میتواند تصویر شیء را بدان گونه (یا تقریباً بدان گونه) که بر فیلم می‌افتد مشاهده کند، و در نتیجه، با تغییر دادن وضع دوربین، عکسی دارای وضع مناسب نسبت به زمینه‌ای که موضوع در آنست بگیرد.

IV ـ فیلم عکاسی. فیلم "سیاه و سفید" از سه لایه تشکیل یافته است (شکل ۲)، (۱) یک لایه از نامیز (امولسیون) عکاسی، که عبارتست از ذرات

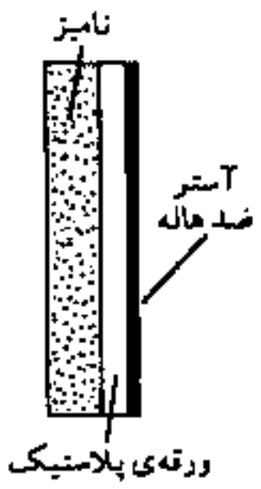

شکل ۲

خرد املاح نقره که بواسطه‌ی ژلاتین با هم نگاه داشته شده‌اند؛ (۲) ورقه‌ی نازکی از پلاستیک، که محمل نامیز است، و (۳) لایه‌ای موسوم به "آستر ضد هاله"[3]، که دارای ماده‌ای رنگی است که نوری را که از نامیز گذشته است جذب میکند.

V ـ میزان کردن[4]. بر خلاف عدسی چشم، عدسی دوربین عکاسی دارای فاصله‌ی کانونی ثابتی است. در نتیجه، از جنبه‌ی نظری، برای اینکه تصویر واضحی از یک شیء بر فیلم تشکیل شود باید آن شیء بفاصله‌ی مشخصی در جلو عدسی واقع باشد. اما عملا اگر فاصله‌ی شیء از عدسی دوربین در حدود معینی (← عمق میدان) از این فاصله کمتر یا بیشتر باشد تصویرش از حیث وضوح رضایتبخش است. تنظیم کردن وضع فیلم را نسبت به عدسی دوربین، بمنظور اینکه تصویری واضح از موضوع بر آن تشکیل شود، میزان کردن دوربین نامند. اغلب دوربینها دستگاه مخصوصی برای تغییر دادن فاصله‌ی بین عدسی و فیلم دارند، که بدان وسیله، به مقتضای فاصله‌ی موضوع از دوربین، فاصله‌ی فیلم را از عدسی تغییر میدهند. دوربین‌های ارزان‌قیمت "کانون ثابت" دارند، و فاقد وسیله‌ای برای میزان کردن فاصله میباشند؛ به همین جهت، میدان عمل آنها محدود است.

VI ـ عرضه[5] (arze). مقصود از عرضه مقدار کل نوری است که بر واحد سطح یک ماده‌ی حساس به نور، در مدتی که این ماده در معرض نور است، میرسد.

وقتی که از شیئی عکس برمیداریم، عدسی دوربین شعاعهائی را که از هر نقطه‌ی شیء میآیند

---

(۱) shutter (۲) viewfinder (۳) antihalo backing (۴) focusing (۵) exposure

متقارب میسازد. مقدار نوری که از قسمتهای مختلف شیء به دوربین میآید، بر حسب روشنی یا تیرگی آن قسمتها، متفاوت است، و همین تفاوت در عرضه‌ی شیء بر روی فیلم موجود میباشد، و در نتیجه، قسمتهای مختلف فیلم به تفاوت متأثر میشوند. و مواضعی از فیلم که نوری به آنها نمی‌تابد اصلا تغییر نمیکنند. بدین گونه، تصویر قسمتهای روشن و تیره‌ی شیء بر فیلم تشکیل میشود. اگر عرضه کافی باشد تضاد سایه و روشن در عکس بخوبی نمایان است. اگر عرضه بیش از حد کافی یا کمتر از آن باشد فیلم پُرعرضه[1] یا کم‌عرضه[2] درمیآید.

عرضه‌ی مناسب بوسیله‌ی دیافراگم و بستاور تنظیم میشود، که اولی وسیله‌ی تغییر دادن گشادگی عدسی است، و دومی مانند دریچه‌ای است که، وقتی باز است، نور را به داخل دوربین راه میدهد. دو نوع عمده‌ی آن بستاور پره‌ای[3] و بستاور کانونی[4] یا پرده‌ای است. در دوربینهای دقیق که با بستاور پره‌ای کار میکنند سرعت باز و بسته شدن بستاور از ۱ ثانیه تا ۱/۵۰۰ ثانیه است. با بستاور صفحه‌ی کانونی این سرعت را به ۱/۲۰۰۰ ثانیه رسانیده‌اند. سرعت بیش از این با وسایل مکانیکی میسر نیست، اما، با وسایل الکترونی، میتوان مدت عرضه را به کمتر از یک میلیونیم ثانیه رسانید. یکی از مهمترین خصوصیات بستاورهای مُدرن توانائی آنها است در همزمان کار کردن با فلش.

در انتخاب سرعت بستاور، حساب حرکت موضوع نیز باید در نظر گرفته شود. فرض کنید که مقصود عکسبرداری از اتومبیلی باشد که با سرعت ۲۵ متر در ثانیه در حرکت است. اگر بستاور مدت ۱/۲۵ ثانیه باز بماند، در این مدت اتومبیل یک متر جا به جا شده است، و عکسی که از آن برداشته شود محو خواهد بود. برای احتراز از این امر، باید زمان باز بودن بستاور را تقلیل داد. بطور کلی، هر چه حرکت شیء سریعتر باشد، سرعت بستاور نیز باید زیادتر باشد.

VII ـ بعضی از وسایل اضافی دوربین عکاسی. از متممات دوربین عکاسی یکی صافی است. دیگر عرضه‌سنج است که در تعیین عرضه‌ی مناسب کومک میکند، دقیقترین نوع آن مبتنی بر خواص نورابرق میباشد (نیز ← نورسنج). فلش از وسایل تهیه‌ی نور مصنوعی است. عدسیهای مخصوص بر فواید عکاسی افزوده‌اند. با عدسیهای نزدیکه[5] (← نزدیکه) میتوان از اشیائی که بیش از حد عادی به دوربین نزدیک هستند عکس دقیق برداشت. عدسیهای دورگیر[6] (dur.gir) و گشاد‌زاویه[7] (gošād.zāvie) را عدسیهای تعویضپذیر میخوانند، زیرا میتوان آنها را بجای عدسی عادی دوربین قرار داد. با عدسی عادی دوربین، تناسب بین اشیاء از لحاظ اندازه و عمق در عکس آنها همان است که با چشم دیده میشود. عدسی گشاد‌زاویه ناحیه‌ی وسیعتری (بین ۶۰° و ۱۰۰° و حتی ۱۱۰°) از منظره‌ی موضوع عکسبرداری را فرا میگیرد اما اشیاء نسبةً کوچکتر و دورتر بنظر میآیند. عدسی دورگیر ناحیه‌ای نسبةً کم‌وسعت‌تر (حتی تا ۶°) از منظره را فرا میگیرد، اما اشیاء را بزرگتر و نزدیکتر جلوه میدهد.

VIII ـ عکسبرداری و چاپ عکس. پس از تنظیم سرعت بستاور و دیافراگم و میزان کردن ـ که سه کار اساسی پیش از عکسبرداری است ـ به وسیله‌ی "زهاساز"، بستاور را آزاد میکنند. با باز شدن بستاور، نور وارد دوربین میشود و چنانکه در قسمت II گفته شد ماده‌ی حساس فیلم را، بر حسب مقدار نوری که از قسمتهای مختلف شیء بدان میرسد، کمابیش متأثر میسازد (قسمت VI). عکس العمل املاح نقره‌ی موجود در فیلم نسبت به نور با چشم دیده نمیشود، و در واقع، تصویری که در نتیجه‌ی متأثر شدن فیلم از نور بر آن تشکیل میگردد "خاطره" یا "تصویر نهانی" است، و قبل از اینکه عملیات معروف به ظهور (ظاهر کردن) بر فیلم انجام گیرد، این تصویر نامرئی است. پس از اجرای این عملیات، عکسی مرئی و پایدار بدست میآید، که آن را نگاتیف (منفی) خوانند. بر نگاتیف، عکس قسمتهای روشن شیء تیره و عکس قسمتهای تیره‌ی آن روشن میباشند، و این بدان سبب است که از قسمتهای پرنورتر شیء نور بیشتری به فیلم رسیده است، و تغییر شدیدتری در املاح نقره روی داده.

منتقل کردن تصویر نگاتیف را بر کاغذ "چاپ کردن[8] عکس" خوانند. چاپ کردن عکس سایه و روشن نگاتیف را معکوس میکند، و در نتیجه، عکسی که بر کاغذ چاپ میشود مطابق شیء میباشد، و به همین جهت، عکس چاپشده را پوزیتیف (مثبت) میخوانند. تهیه‌ی پوزیتیف اساساً مشابهت تام با تهیه‌ی نگاتیف دارد (← ظهور).

از روی فیلم منفی میتوان عکسهائی به اندازه‌های بزرگتر چاپ کرد. این عمل را در عکاسی بزرگسازی[9] (bozorg.sāzi) میخوانند، و آن بوسیله‌ی دستگاهی موسوم به بزرگساز[10] انجام میگیرد، که عکس بزرگتری از نگاتیف بر کاغذ عکاسی میاندازد، و این عکس را، به طریقی که قبلا گفته شد، ظاهر و ثابت میکنند.

IX ـ انواع دوربین عکاسی. دوربین عکاسی به انواع و اقسام بسیار مختلف ساخته میشود. قدیمترین آنها دوربین سه‌پایه‌دار یا دوربین "کلاسیک" است. جعبه‌ی این دوربینها حالت فانوس دارد، و لهذا، عدسیهای دارای فواصل کانونی متفاوت را میتوان در آنها مورد استفاده قرار داد. برای عکسبرداری با این دوربینها از شیشه یا "فیلم تخت" استفاده میکنند. ساده‌ترین دوربینها دوربین جعبه‌ای است، که بستاور آن فقط دو حالت فوری (۱/۲۵ ثانیه) و غیر فوری (بهر مدتی که عکاس بخواهد) دارد. در بعضی از انواع دوربینهای جعبه‌ای، صافی هم کار میگذارند. تقریباً در همه‌ی دوربینهای جدید فیلم نواری با عرضهای متفاوت بکار میرود. سابقاً انواع معمول این دوربینها ۶×۴٫۵، ۶×۶، ۹×۶٫۵ و ۹×۱۲ بود، ولی از چند سال پیش به بعد دوربینهائی مورد توجه قرار گرفته است که فیلمهای ۳۵ میلیمتری بکار میبرند و معمولا تصاویر آنها دارای ابعاد ۲۴ × ۳۶ میلیمتر است، مشهورترین این دوربینها دوربین لایکا[11] (lāyka) است. بعضی از انواع این دوربینها بسیار دقیق است، و عدسیها و بستاور و وسایل اضافی بسیار ظریف و دقیق دارد؛ عدسیهای بعضی از اقسام آنها قابل تعویض است. از خصوصیات آنها آسانی و سرعت عمل، جمع و جور بودن، کیفیت عالی تصویر، و عمق زیاد میدان است.

دوربین انعکاسی دوربینی است که تصویر را بر روی آینه‌ای منعکس میکند، و از این آینه بر شیشه‌ی تاری منعکس میسازد؛ بدین گونه عکاس میتواند عکس و صحنه را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهد.

در باب دوربین مجسم‌نما یا استرئوسکوپ ← رؤیت دوچشمی. دوربینهای مخصوص دیگر مشتمل است بر دوربینهائی که عدسیهای گشادزاویه دارند، و میدان دید آنها به اندازه‌ی میدان دید چشم انسان (۱۴۶ درجه) یا بیشتر از آن (دوربینهای "چشم‌ماهی") میباشد. دیگر دوربینهائی است که فیلم را در داخل خود ظاهر و عکس را چاپ میکنند؛ دوربینهای معروف به پولاروید[12] (polāroyd) از عکسی که برمیدارند در مدت ۱۰ ثانیه یک نسخه‌ی سیاه و سفید یا رنگی چاپ میکنند. دوربینهای مخصوصی برای کارهای پزشکی، علمی، صنعتی، نظامی، و غیره نیز ساخته میشود.

قسمت دوم: فواید و اهمیت عکاسی

X ـ در زندگی امروز مردم جهان، فن عکاسی از جهات مختلف اهمیت بسیار دارد. قسمت اعظم تصاویر روزنامه‌ها، مجلات، و کتابها بوسیله‌ی عکاسی فراهم میشود، و این فن در پیشرفت تبلیغ و اعلان و کسب و کار نیز اهمیت فراوان دارد. بعلاوه، عکاسی یکی از مهمترین سرگرمیهای مردم جهان است.

عکاسی در بسیاری از شعب علوم و فنون نیز اهمیت روزافزون یافته است. دوربینهائی ساخته‌اند که سرعت عکسبرداری آنها فوق العاده است، و بوسیله‌ی آنها میتوان در باره‌ی خط سیر فشنگ از لحظه‌ای که از دهانه‌ی سلاح خارج میشود اطلاعاتی بدست آورد. دوربینهای عکاسی زیرآبی اسرار نهفته‌ی کشتیهای مغروق را آشکار میکنند، و با عکسبرداری بوسیله‌ی همین دوربینها، دانشمندان کف اقیانوسها را مورد مطالعه قرار میدهند. با فیلمهای زیر قرمز، که حتی در نرم هم نفوذ میکند، میتوان از ارتفاعات بسیار زیاد عکسبرداری کرد. این فیلمها را در دوربین عکاسی تلسکوپ کار میگذارند، و بدان وسیله از ستارگان و سیارات عکسهای بسیار دقیق و دائمی برمیدارند. با دوربین میکروسکوپها میتوان از کوچکترین سلولها، اتمها، و باکتریها عکسهای بزرگ‌شده گرفت.

عکاسی در امور نظامی و پلیسی نیز نقش اساسی پیدا کرده است. تهیه‌ی نقشه‌های نظامی مستلزم عکسبرداری هوائی از زمین و عوارض آنست. این نوع عکسها را با دوربینهائی بسیار

---

(۱) over-exposed (۲) under-exposed (۳) leaf shutter (۴) focal-plane shutter (۵) closeup lenses (۶) telephoto lenses (۷) wide-angle lenses (۸) printing (۹) enlarging (۱۰) enlarger (۱۱) leica (۱۲) polaroid

مخصوص، که در هواپیماها نصب میشود، بر- میدارند. مأمورین پلیس تقریباً در رسیدگی به هر جنایتی به عکسبرداری متوسل میشوند؛ عکسهائی که در محل وقوع جرم از یک جسد یا از یک پنجره‌ی شکسته یا از یک گاوصندوق و غیره برمیدارند در محاکمات بعنوان مدرک ارائه میشوند. عکس آثار انگشت نیز در کشف هویت مجرمین اهمیت بسزا دارد. همچنین خواندن اسناد و مدارکی که بعلت سوختگی لا یقرء شده‌اند، و کشف مجعول یا مخدوش بودن اسناد، بتوسط عکسهائی که با فیلمهای حساس به نور زیر قرمز یا فوق بنفش از آنها برداشته میشود میسر شده است.

قسمت سوم: تاریخچه‌ی عکاسی

XI – قدیمترین جعبه‌ی عکاسی اطاق تاریک بوده است، که ظاهراً اولبار ابن هیثم (قرون 10م و 11م) آن را بکار برده است. از قرن ۱۶م نقاشان ایتالیائی، جهت رسم مناظر صحیح اشیاء از آن استفاده میکردند، اما در آن زمان نه فن عکاسی وجود داشت، و نه کلمه‌ی فوتوگرافی وضع شده بود. اطاق تاریک "اطاقی" بود که روزنه‌ی کوچکی بر یکی از دیواره‌های آن تعبیه شده بود، که نور از آن جا میتوانست وارد اطاق شود. نورِ وارد از روزنه تصویری معکوس از شیء یا از صحنه‌ی خارجی بر دیواره‌ی مقابل روزنه می‌افکند، و نقاش، خطوط و شکل این تصویر را رسم میکرد، و سپس رنگ‌آمیزی مینمود.

اطاق تاریک در آغاز به اندازه‌ای بود که یک انسان میتوانست داخل آن برود. در دهه‌ی اول قرن ۱۷م، اطاق تاریک به صورت یک تخت روان یا چادری درآمده بود که نقاشان آن را همراه خود برای نقاشی منظره‌ها میبردند. در دهه‌ی بعد از ۱۶۶۰، اطاقهای تاریک به صورت جعبه‌ای به طول ح 0,5 متر درآمده بود، و برای اینکه تصاویر بزرگتر و واضحتر حاصل شود، یک عدسی بر روزنه و یک آینه در داخل جعبه کار میگذاشتند؛ "سقف" جعبه دارای یک جدار شیشه‌ای نیمشفاف بود. تصویری که بوسیله‌ی عدسی از شیء حاصل میشد بر آینه می‌افتاد، و آینه آنرا بر جدار شیشه‌ای منعکس میکرد. این نوع اطاق تاریک به دوربینهای تکعدسی انعکاسی امروزی شباهت داشت.

XII – اطاق تاریک افکندن تصویر یک شیء را بر یک پرده یا یک صفحه‌ی کاغذ میسر میکرد، اما محققین طالب تصاویر پایدار اشیاء بودند. در ۱۷۲۷، یوهان هاینریش شولتسه[1] (yohān hāynriš šultse) (۱۶۸۷–۱۷۴۴)، فیزیکدان آلمانی، کشف کرد که املاح نقره در برابر نور حساس هستند، و نور آنها را سیاه میکند. شولتسه نور آفتاب را برای تهیه کردن تصاویری بر املاح نقره مورد استفاده قرار داد، بدین طریق که بر ورق کاغذی آلوده به آهک و نیترات نقره (سنگ جهنم) شکلهائی بریده‌شده از کاغذی سیاه قرار میداد، و آن ورق را در معرض اشعه‌ی آفتاب میگذاشت؛ پس از مدتی، قسمتی از ورق کاغذ که با شکلها پوشیده نبود سیاه میشد، ولی جای شکلها سفید میماند. شولتسه اقدامی برای تثبیت تصاویر بعمل نیاورد. نخستین کسی که موفق به تهیه‌ی تصاویر پایدار شد ژ. ن. لیپس، فیزیکدان فرانسوی، بود. وی صفحه‌ای اندوده به ماده‌ی حساس به نور را در اطاق تاریک قرار داد، و سپس، برای "تثبیت" تصویر، از طریقه‌ی معمول در گراوورسازی استفاده کرد. وی نخستین کسی است که با جعبه‌ی عکاسی عکس برداشت؛ عکسی که در ۱۸۲۶ برداشته بود سالیان دراز مفقود الاثر بود و عاقبت در ۱۹۵۲ در لندن بدست آمد. نیپس، با شرکت داگر، مخترع معروف فرانسوی، نخستین شکل معمولی دوربین عکاسی را بوجود آورد، و این دستگاه به داگرئوتیپ معروف شد، و به سرعت در بسیاری از کشورها (از جمله کشمت) رواج یافت.

XIII – در انگلستان، ویلیام هنری فاکس تالبت[2] (wilyām henri fāks tālbət) (۱۸۰۰–۷۷)، دانشمند انگلیسی، در ۱۸۳۹ اعلام کرد که یک نوع کاغذ حساس به نور را در اطاق تاریک قرار داد، و سپس، برای "تثبیت" تصویر، از طریقه‌ی معمول در گراوورسازی استفاده کرد. وی نخستین کسی است که با جعبه‌ی عکاسی عکس برداشت؛ عکسی که در ۱۸۲۶ برداشته بود سالیان دراز مفقود الاثر بود و عاقبت در ۱۹۵۲ در لندن بدست آمد. نیپس، با شرکت داگر، مخترع معروف فرانسوی، نخستین شکل معمولی دوربین عکاسی را بوجود آورد، و این دستگاه به داگرئوتیپ معروف شد، و به سرعت در بسیاری از کشورها (از جمله کشمت) رواج یافت.

XIV – در ۱۸۵۰ لوگره[3] (lëgre) در فرانسه، و در ۱۸۵۱ فردریک سکات آرچر[4] (frederik skāt ārcer) (۱۸۱۳–۵۷) در لندن، طریقه‌ی جدیدی در عکاسی بوجود آوردند، اندودی از کولودیون چسبناک و مرطوب روی یک صفحه‌ی شیشه‌ای میکشیدند، و صفحه را در املاح نقره فرو میبردند. ماده‌ی کولودیون در تمام مدت نور- گیری دوربین و ظهور عکس باید مرطوب نگاه داشته میشد؛ به همین جهت این طریقه به طریقه‌ی صفحه‌ی مرطوب معروف شد. در این نوع عکاسی، عکاس اغلب "تاریکخانه"ی خود را همراه میبرد، تا بتواند صفحات شیشه‌ای را، پیش از خشک شدن، ظاهر کند. وسایل کار او معمولا عبارت بود از یک چادر (که تاریکخانه محسوب میشد)، دوربین عکاسی، صفحات شیشه‌ای، مواد شیمیائی، اسبابهای اندازه‌گیری، و چند سینی. در ۱۸۵۶، استفاده از صفحات نازک فلزی (به جای صفحات شیشه‌ای) آغاز شد. در ۱۸۶۱، م. آ. او. گودن استعمال ژلاتین را بجای کولودیون پیشنهاد کرد.

XV – یکی از مهمترین پیشرفتهای فن عکاسی با اختراع طریقه‌ی صفحه‌ی خشک حاصل شد (۱۸۷۱). ریچارد لیچ مدکس[5] (ricārd lic madəks) (۱۸۱۶–۱۹۰۲)، طبیب بریتانیائی، ژلاتین را جانشین کولودیون کرد (خشک شدن ژلاتین آسیبی به املاح نقره وارد نمیسازد). از آن ببعد عکاس مجبور نبود که تاریکخانه‌ی خود را همه جا همراه ببرد. در اواخر دهه‌ی بعد از ۱۸۷۰، ازدیاد حساسیت نامیز ژلاتین نسبت به نور میسر شد. در مراحل اولیه‌ی عکاسی به طریقه‌ی داگرئوتیپ، مدت نورگیری دوربین 10 دقیقه یا بیشتر بود، و دوربین را هم باید روی سه‌پایه کار میگذاشتند. ولی با اصلاحاتی که در تاریخ مذکور در میزان حساسیت نامیز ژلاتین در مقابل نور بعمل آمد، مدت عکسبرداری به ۱/۲۵ ثانیه تقلیل یافت، و این امر عکسبرداری را با گرفتن دوربین در دست مقدور ساخت.

XVI – جنبه‌های مختلف عکاسی از اوایل قرن ۱۹م رو به توسعه گذاشت. از نخستین عکاسانی که عکسبرداری را با خلاقیت بکار بستند یک نفر عکاس فرانسوی بود به نام گاسپار فلیکس تورناشون و مشهور به نادار، که به وضع و ژست اشخاصی که از آنها عکسبرداری میکرد اهمیت بسیار میداد، زیرا میخواست بدین وسیله سجایای صاحب عکس را در عکس نمایان سازد. نادار اولین کسی است که عکس هوائی برداشت، در ۱۸۵۶ از یک بالون عکسی از پاریس برداشت.

اولین عکسهای صحنه‌های جنگ از ۱۸۵۵ است. یکی از عکاسان بریتانیائی بنام راجر فنتن[6] (rājər fentən) (۱۸۱۹–۶۹) از صحنه‌های جنگ کریمه برای یکی از روزنامه‌های لندن عکسبرداری کرد. یکی از مشهورترین عکاسان وقایع جنگ مثیو بردی[7] (maţiu bradi) (۱۸۲۳؟–۱۸۹۶)، عکاس امریکائی است، که در رأس گروهی از عکاسان، از صحنه‌های جنگ داخلی امریکا عکسبرداری کرد.

در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، بعضی از عکاسان فن عکسبرداری را برای تحریض و اقناع دیگران به انجام دادن کارهای سودمند بکار بستند. از جمله، ی. آ. ریس، روزنامه‌نگار امریکائی، داستانهائی در باره‌ی وضع محلات کهنه و کثیف شهر نیو یورک مینوشت و با عکسهائی که خود میگرفت آنها را مصور میکرد. سرانجام مقامات شهر نیو یورک، تحت تأثیر داستانهای مصور او، بدترین محله‌ی شهر نیو یورک را خراب کردند. در ۱۸۸۸، ج. ایستمن با ساختن دوربین کوداک انقلابی در فن عکاسی بوجود آورد. دوربین کوداک یک دوربین ساده‌ی دستی بود، و هر کس میتوانست با آن عکاسی کند. نوار فیلم جای صد قطعه عکس داشت؛ صاحب دوربین، پس از عکسبرداری، بدون اینکه نوار فیلم را از دوربین بیرون بیاورد، دوربین را به شرکت ایستمن میفرستاد. بیرون آوردن نوار فیلم و ظهور و چاپ عکسها بوسیله‌ی شرکت صورت میگرفت، و سپس، شرکت نوار تازه‌ای در دوربین میگذاشت، و با عکسها برای صاحب آن باز میفرستاد. علت این طرز عمل آن بود که نخستین نوارهای فیلم عبارت بود از یک پایه‌ی کاغذی و اندودی از ژلاتین حساس به نور، و پس از ظهور فیلم، ناچار بودند که ژلاتین را از پایه‌ی کاغذی جدا کرده به یک قطعه‌شیشه انتقال دهند، و از روی آن عکسها را چاپ کنند. این عمل سخت دشوار و مستلزم مهارت بود، و از عهده‌ی عکاسان غیر حرفه‌ای برنمیآمد.

XVII – از ۱۸۸۹، ایستمن پایه‌ی سلولوئیدی را جانشین پایه‌ی کاغذی نوار فیلم کرد؛ در نتیجه، چاپ کردن عکس آسانتر شد، زیرا در این نوع نوار لازم نبود که ژلاتین را از پایه جدا کنند.

---

(۱)Schulze (۲)Talbot (۳)Legray (۴)Archer (۵)Maddox (۶)Fenton (۷)Brady

بدین گونه، عکاسانی که میخواستند ظهور و چاپ عکسهای خود را شخصاً انجام دهند مشتری جمعه‌ی دواهای ظهور و ثبوت فیلم شدند، ولی جمع کثیری، مانند گذشته، از تسهیلاتی که ایستمن فراهم کرده بود استفاده میکردند. با این پیشرفتها، عکاسی یکی از سرگرمیهای عالمگیر شد. در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م در وسایل و طرق عکاسی اصلاحات دیگری هم بعمل آمد. در ۱۹۲۴ دوربین آلمانی لایکا، به بازار آمد، که دوربینی بسیار کوچک و فیلم آن ۳۵ میلیمتری بود. در ۱۹۲۹ فلش برقی در آلمان به ثبت داده شد، و ۲ سال بعد هرلد اجرتن[1] (harəld ejertən) (۱۹۰۳–)، مهندس امریکائی، فلش الکترونی را اختراع کرد. بدین گونه، با ایجاد نور مصنوعی، موضوعهای مورد عکسبرداری کماً و کیفاً افزایش فراوان یافت.

XVIII ـ به موازات رواج متزاید عکاسی در نزد عکاسان غیر حرفه‌ای، عکاسان حرفه‌ای نیز فن عکاسی را به طرق تازه سوق دادند. در کشمة، الفرد ستیگلیتس[2] (alfrəd stiglits) (۱۸۶۴–۱۹۴۶)، عکاس امریکائی و از حامیان هنر، کوشید تا فن عکاسی را به عنوان یک هنر خلاق بشناساند. هانری کارتیه‌ـبرسون[3] (hānri kārtie-bresoN) (۱۹۰۸–)، عکاس فرانسوی، با دوربینی بسیار کوچک موفق به عکسبرداری از "لحظات بسیار حساس" زندگی مردم شد. توفیق او در ثبت حوادث و هیجانات آنی و فرار در پیشرفت فن روزنامه‌نگاری مصور تأثیر بسیار داشت. نیز

← عکاسی رنگی.

عکاسی رنگی[4] (akkāsie rangi)، ایجاد تصاویر اشیاء با رنگ کمابیش مطابق رنگ طبیعی آنها بوسیله‌ی عکاسی. کمال مطلوب در عکاسی رنگی بکار بردن ماده‌ای است حساس نسبت به نور که، پس از نوردهی و ظاهر کردن، بخودی خود رنگهائی را که از آنها نور گرفته است پدید آورد. از اوایل پیدایش عکاسی، محققین در جستجوی چنین ماده‌ای بوده‌اند، ولی هنوز توفیقی در این راه حاصل نشده است. بعضی از مواد رنگی و کلورور نقره، در شرایط معین، تصاویر رنگی ایجاد میکنند، اما نتایج حاصل از آنها چندان مطلوب نیست. در زمان حاضر، همه‌ی طرق عملی عکاسی رنگی طرق غیر مستقیم است، بدین معنی که ابتدا تصاویری سیاه و سفید، که نماینده‌ی رنگهای مختلف هستند، میسازند، و سپس این تصاویر را به تصاویری که رنگ آنها ناشی از مواد رنگی (← رنگ، ماده‌ی رنگ‌کننده. ص ۱۱۰۲، ستون وسط) یا رنگیزه‌ها است تبدیل میکنند. برای فهم اساس عکاسی رنگی، اطلاعاتی در باب رنگ (← رنگ، در رؤیت. ص ۱۱۰۱) و "نظریه‌ی سه‌رنگ"[5] ضروری است.

I ـ نظریه‌ی سه‌رنگ. در اواسط قرن ۱۹م، ج. ک. مکول ثابت کرد که همه‌ی رنگها و مایه[6]های مختلف آنها را میتوان با مخلوط کردن سه رنگ به نسبتهای مختلف ایجاد کرد. این سه رنگ اساسی عبارتند از آبی، سبز، و قرمز، و آنها را نمیتوان از ترکیب سایر رنگها پدید آورد، اما، با مخلوط کردن نورهائی به این سه رنگ به مقادیر متفاوت، میتوان هر رنگی را ایجاد کرد، و از جمله، رنگ سفید مخلوطی از نورهائی به این سه رنگ با مقادیر مساوی میباشد. اگر سه تابه‌ی متساوی نورهای آبی، سبز، و قرمز را بر پرده‌ای بیفکنیم (شکل ۱)، از ترکیب قرمز

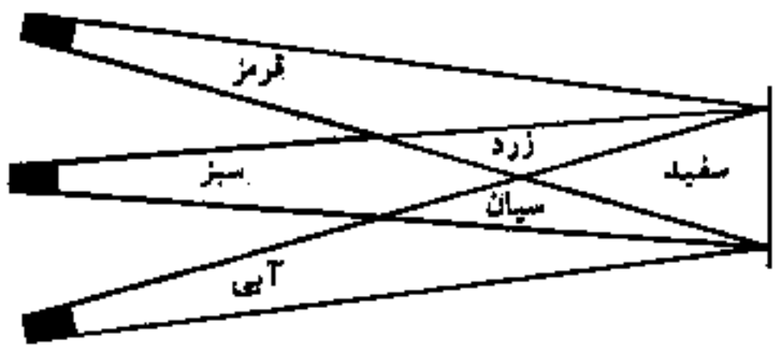

شکل ۱
اختلاط اضافی رنگهای اساسی نور

و سبز، زرد؛ از ترکیب سبز و آبی، آبی‌ـسبز یا سیان[7] (siān، از انگل)؛ و از ترکیب آبی و قرمز، رنگ ارغوانی یا ماژنتا[8] (mājentā، از انگل)، و از ترکیب هر سه رنگ سفید پدید می‌آید. رنگهای دیگر را میتوان با ترکیب دو رنگ از سه رنگ اساسی به نسبتهای متفاوت ایجاد کرد. مثلا، از اضافه کردن نور سبز به قرمز، بر حسب مقدار نور سبزی که به نور قرمز اضافه شود، رنگهای نارنجی مایل به قرمز، نارنجی، یا زرد حاصل میشود. همچنین، از افزودن سبز به آبی مایه‌های مختلف سبز مایل به آبی، و از ترکیب قرمز و آبی مایه‌های مختلف ماژنتا و ارغوانی حاصل میشود. بدین جهت، رنگهای آبی، سبز، و قرمز را رنگهای اساسی اضافی نامند.

رنگهای مواد ملونه به طریقه‌ی نقصانی، یعنی برگرفتن بعضی از رنگها از رنگ سفید، حاصل میشود، نه از اضافه کردن رنگی به رنگ دیگر. مثلا، اگر نور سفید بر رنگیزه‌ای زرد که بر صفحه‌ای کاغذی قرار دارد بتابد، رنگیزه‌ی زرد نور آبی را جذب میکند، ولی نورهای قرمز و سبز را منعکس میکند (شکل ۲). پس، میتوان

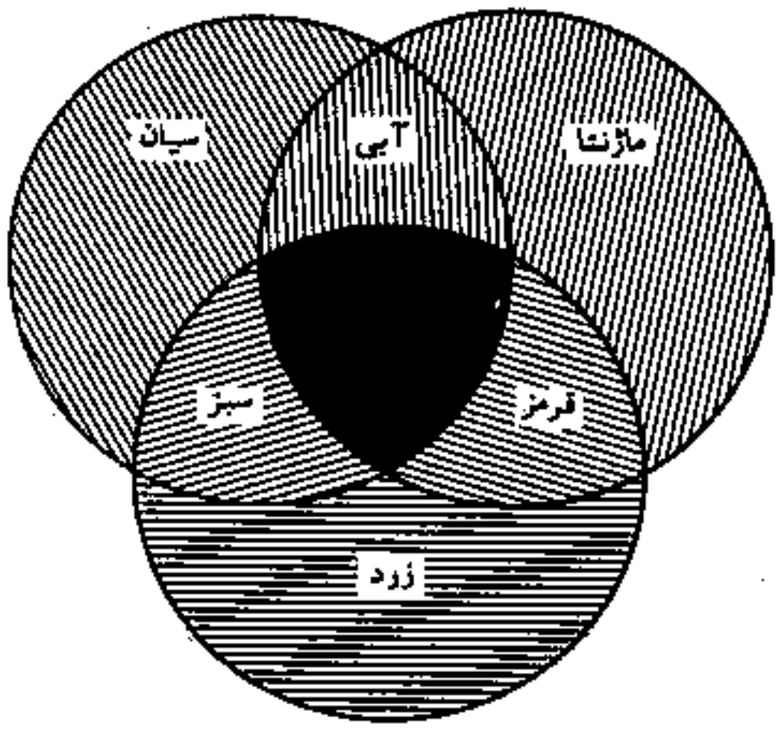

شکل ۲
اختلاط نقصانی رنگهای اساسی رنگیزه‌ها

گفت که زرد "منهای آبی" است. همچنین، ماژنتا سبز را جذب و آبی و قرمز را منعکس میکند، و سیان قرمز را جذب و آبی و سبز را منعکس میکند. پس، ماژنتا "منهای سبز" و سیان "منهای قرمز" است. ترکیب ماژنتا و زرد تولید قرمز میکند، زیرا ماژنتا نور سبز و زرد نور آبی را برمیگیرد، و فقط قرمز باقی میماند. همچنین، ترکیب ماژنتا و سیان تولید آبی میکند، و اگر هر سه رنگ به یک نسبت ترکیب شوند، بر حسب مقدار نور جذب‌شده، تولید سیاه یا خاکستری میشود. بنا بر این، رنگهای زرد، ماژنتا، و سیان سه رنگ اساسی نقصانی هستند. از ترکیب موادی به این سه رنگ بر صفحه‌ای سفید به مقادیر متناسب، مانند ترکیب نورهای آبی و سبز و قرمز، هر رنگی را میتوان بر صفحه‌ی کاغذ پدید آورد.

II ـ فیلم رنگی. در همه‌ی طریقه‌های عکاسی رنگی، ابتدا سه عکس منفی (نگاتیف) سیاه و سفید از موضوع عکسبرداری تهیه میکنند، که یکی نور آبی، دیگری نور سبز، و سومی نور قرمز را ضبط میکند. برای این منظور فیلمهای مخصوصی بکار میرود که شش لایه دارند (شکل ۳). لایه‌ی اول نامیزی است که نسبت به نور آبی

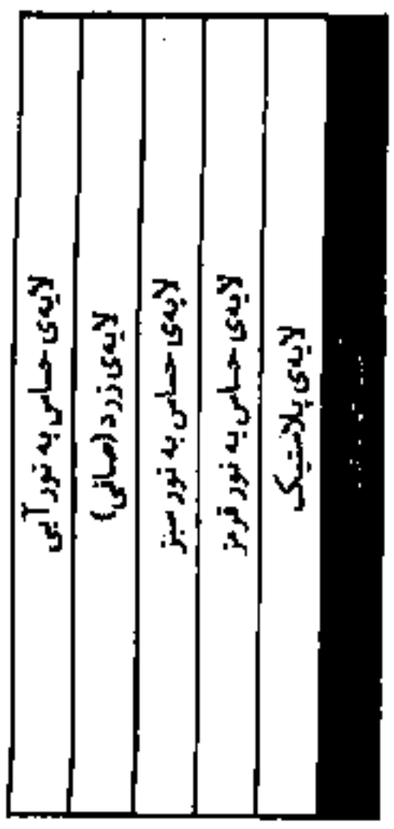

شکل ۳
منظره‌ی جانبی فیلم رنگی

حساس است؛ یک لایه‌ی زرد، که حکم صافی را دارد، و مازاد نور آبی را جذب میکند؛ یک لایه‌ی حساس به نور سبز؛ یک لایه‌ی حساس به نور قرمز؛ یک لایه‌ی پلاستیک، که لایه‌های مذکور بر آن قرار دارند؛ و یک "آستر ضد هاله" که مازاد نور را جذب میکند. اگر به چنین فیلمی نور داده شود نور از نامیز اول میگذرد، و تصویری از نواحی آبی شیء موضوع عکسبرداری بر این لایه ثبت میشود. پس از آن، نور از لایه‌ی زرد میگذرد، و این لایه مانع از این میشود که مازاد نور آبی وارد دو نامیز دیگر شود. سپس، نور از لایه‌ی حساس به سبز میگذرد. این لایه تنها تصویر قسمتهای سبزرنگ موضوع را ثبت میکند. و بالاخره، باقیمانده‌ی نور که از لایه‌ی سوم می‌گذرد، سبب ثبت شدن تصویر قسمتهای قرمزرنگ موضوع بر این لایه میشود. به این ترتیب، از یک موضوع سه تصویر جداگانه بر سه لایه بدست می-

(۱)Edgerton (۲)Stieglitz (۳)Cartier-Bresson (۴)color photography (۵)three-color theory (۶)shade (۷)cyan (۸)magenta

آید. این سه تصویر رنگی نیستند. در ضمن عمل ظاهر کردن، این تصویرها رنگ میگیرند.

ساختن فیلمهای رنگی کاری بسیار دقیق و فوق العاده دشوار است، و مثلا تغییری در حدود 1/20'000 سم در ضخامت یکی از لایه‌ها فیلم را از حیز انتفاع ساقط میکنند. به همین جهت، فیلمهای رنگی از فیلمهای سیاه و سفید گرانتر است.

فیلمهای رنگی بر دو نوعند، معکوس[1] و منفی[2]. فیلمهای معکوس برای ساختن شفّافه[3]های رنگین مثبت (= شفافه) و مخصوصاً لغزانه‌های [= شلایده[4]] رنگین بکار میبرند. این لغزانه‌های رنگین را در قابی سوار میکنند، یا بین دو صفحه‌ی شیشه قرار میدهند، و بوسیله‌ی پروژکتور عکس آنها را بر پرده می‌اندازند، یا با ذره‌بین آنها را مینگرند. تهیه‌ی لغزانه‌های رنگین نزد عکاسان غیر حرفه‌ای رواج تام دارد. فیلمهای منفی نگاتیفهای منفی میدهند، که از آنها عکس رنگی چاپ میکنند.

III - ظاهر کردن فیلمهای رنگی. فیلمهای رنگی را با دوای ظهور خاص ظاهر میکنند. این دوای ظهور ملح نقره‌ی نوردیده‌ی هر لایه را به صورت نقره‌ی فلزی درمیآورد، بدین گونه، بر هر لایه‌ی نامیز، یک "تصویر نقره‌ای" تشکیل میشود. هر تصویر نماینده‌ی رنگ نوری است که در آن لایه تأثیر کرده است. همچنین، دوای ظهور مسبب تشکیل یافتن موادی رنگی در هر لایه است. در هر لایه ماده‌ای وجود دارد بنام جفتگر[5] (joftgar) که، در ضمن عمل ظهور، با ماده‌ی شیمیائی دیگر موجود در دوای ظهور "جفت میشود" (میآمیزد)، و در نتیجه ماده‌ای رنگی تولید میشود. جفتگرها در هر لایه‌ی فیلم ماده‌ای به رنگ متمم رنگی که بر آن لایه ثبت شده است میسازند.

(الف) در مورد فیلمهای منفی، روی هر تصویر را ماده‌ای رنگی میگیرد. سپس، نقره را، به وسیله‌ی شستن، از تصویرها میزدایند. بدینگونه، عکسی منفی (نگاتیف) بدست میآید، که در آن، تصویری که به وسیله‌ی نور آبی ساخته شده است مستور از ماده‌ای به رنگ زرد، آنکه به وسیله‌ی نور سبز ساخته شده است مستور از ماده‌ای به رنگ مازنتا، و آنکه به وسیله‌ی نور قرمز ساخته شده است مستور از ماده‌ای به رنگ سیان است.

(ب) در مورد فیلمهای معکوس، ظاهر کردن دو مرحله دارد. در مرحله‌ی اول، املاح نقره‌ی نوردیده به نقره‌ی فلزی تبدیل میشود؛ در هر لایه‌ی فیلم یک تصویر منفی نقره‌ای تشکیل میشود. سپس فیلم را بار دیگر در معرض نور قرار میدهند تا بتوان بازمانده‌ی املاح نقره را ظاهر کرد. در ظهور دوم، مواد رنگی در اطراف تصاویر نقره‌ای موضوع تشکیل میگردد. سپس نقره را از هر تصویر میشویند؛ بدین گونه در محل تصاویر، فیلم شفاف خواهد بود. در فیلم ظاهرشده، ماده‌ای به رنگ زرد بر تصویری که با نور آبی ساخته شده است، ماده‌ای به رنگ مازنتا بر آنکه با نور سبز ساخته شده، و ماده‌ای به رنگ سیان بر تصویری که با نور قرمز ساخته شده است احاطه دارد. اگر تصویر فیلم را بوسیله‌ی پروژکتور بر پرده‌ای بیندازیم، هر ماده‌ی رنگی نور متمم رنگ خود را جذب میکند، و رنگهای اصلی موضوع عکسبرداری بر پرده پدید میآیند.

IV - چاپ کردن. از شفافه‌های مثبت و نیز از تصاویر رنگی منفی میتوان عکس رنگی بر فیلم (برای تهیه‌ی شفافه‌ها) یا بر کاغذ عکاسی رنگی چاپ کرد. برای چاپ کردن، نور سفید را از نگاتیف رنگی میگذرانند. برای افکندن تصویر یک شفافه‌ی رنگی بر یک پرده، نور سفید را از آن عبور میدهند.

نور سفید مرکب از نورهای اساسی آبی، سبز، و قرمز است. در عبور نور سفید از فیلم، هر ماده‌ی رنگی مانند صافی بر یکی از نورهای اساسی عمل میکند. ماده‌ی زرد نور آبی را میگیرد، ولی مانع گذشتن نورهای قرمز و سبز از فیلم نمیشود. ماده‌ی دارای رنگ مازنتا نور سبز را جذب میکند، ولی از گذشتن نورهای قرمز و آبی ممانعت نمیکند. ماده‌ی دارای رنگ سیان نور قرمز را جذب میکند، اما نورهای آبی و سبز از آن میگذرند. بدین گونه، رنگهای واقعی موضوع بر کاغذ چاپ یا بر پرده پدید میآیند.

V - تاریخچه‌ی عکاسی رنگی. پس از طرح نظریه‌ی سه‌رنگ بوسیله‌ی مکسول در اواسط قرن ۱۹م (قسمت I) فعالیت محققین در عملی ساختن عکاسی رنگی آغاز شد. از پیشقدمان در این کار باید ش. کرو و ل. د. دو هورون را نام برد. در مراحل اولیه‌ی عکاسی رنگی، از شیء موضوع عکسبرداری سه بار متوالیاً با صافی‌های آبی، سبز، و قرمز سه عکس کاملا قابل انطباق بر یکدیگر تهیه، و تصاویر "سیاه و سفید" حاصل را با دست به رنگهای متمم رنگ میکردند، بدین ترتیب که عکسی که با صافی آبی گرفته شده بود به رنگ زرد، آن که با صافی سبز گرفته شده بود به رنگ مازنتا، و آن که با صافی قرمز گرفته شده بود به رنگ سیان رنگ میشد. از انطباق سه فیلم (یا سه لایه‌ی ژلاتین کاغذ عکاسی) حاصل به طریق مذکور تصویر رنگی بسیار رضایتبخشی از موضوع عکسبرداری بدست میآید. این طریقه امروز در چاپ رنگی معمول است.

در ۱۸۹۱، گ. لیپمان، فیزیکدان فرانسوی، طریقه‌ای مبتنی بر تداخل امواج نور برای عکاسی رنگی اختراع کرد، و بدین مناسبت، جایزه‌ی ۱۹۰۸ نوبل در فیزیک به وی اعطا شد. متأسفانه، این طریقه مشکلات عملی جدی دربر داشت. در ۱۹۰۶، برادران لومیر شیشه‌های اوتوکروم[6] (otokrom) را، که بوسیله‌ی آنها عکاسی رنگی مستقیماً به طریقه‌ی اضافی صورت میگرفت، وارد میدان عمل و تجارت ساختند. فیلمهای سه‌لایه‌ای در ۱۹۳۰–۳۵ در آزمایشگاههای ایستمن کوداک بوسیله‌ی لیوپولد منس[7] (liopold manas) و لیوپولد گودووسکی[8] (godovski) اختراع شد، و به کوداکروم[9] (kodākrom) موسوم گردید.

تعداد عکاسانی که عکس رنگی میگیرند روز بروز در افزایش است. سازندگان در فکر ابداع طریقه‌ی ساده‌ای برای ساختن فیلم رنگی هستند، تا عکاسان غیر حرفه‌ای بتوانند عکسهای رنگی را خود ظاهر کنند. با یک ماشین مخصوص عکس رنگی که در ۱۹۶۳ عرضه شده است میتوان در مدت ۷ دقیقه یک نسخه عکس رنگی چاپ کرد. شرکت پولارویید نیز در ۱۹۶۳ یک نوع فیلم رنگی مخصوص دوربین پولارویید ساخت که در ۶۰ ثانیه خود بخود ظاهر میشود.

عکاسی هوائی[10] (akkāsie havā'i)، فن عکس برداشتن از اشیاء از طیاره‌ای که در پرواز است. عکاسی هوائی در اواخر قرن ۱۹م به وسیله‌ی دوربینهای عکاسی معمولی از بالون آغاز گردید، و از ۱۹۱۷، در جنگ I، عکسبرداری با هواپیما بمنظور استفاده‌های نظامی بکار رفت. با تکمیل دوربینهای مخصوص و استفاده از فیلمهای رنگی و اشعه‌ی زیر قرمز و غیره، فن عکاسی هوائی نیز پیشرفت کرده است، و امروزه، علاوه بر موارد استعمال نظامی، در تحقیقات زمینشناسی، جنگلشناسی، و غیره نیز اهمیت فراوان یافته است. عکاسی هوائی پایه‌ی نقشه‌برداری جدید به طریق فوتوگرامتری (← نقشه‌برداری) میباشد. برای تصویر نیز ← نقشه‌برداری.

عکاظ (okāz)، نام یکی از بازارهای عرب در جاهلیت، که سالی یکبار تشکیل میشد، و قبایل عرب در آن برای تفاخر جمع میشدند، و شعرا اشعار خود را در آن میخواندند. به گفته‌ی اصمعی، عکاظ نخلستانی بوده است میان طائف و مکه، که فاصله‌ی آن تا طائف یک سوم فاصله‌ی آن تا مکه بوده است، و محل بازار در جائی از آن نخلستان بوده است که اثیداء (osayda') نام داشته است. به گفته‌ی بعضی، بازار عکاظ در ماه شوال هر سال برپا میشده است، و پس از آن، بازار دیگری به مدت ۲۰ روز از ذیقعده در مجنه (majanna) (در مر ظهران marre zahrān) منعقد میشده است، و پس از آن بازار دیگری در ذی المجاز (ze 'l.majāz) (پشت عرفه) برپا میشده است، که تا ایام حج ادامه مییافته است. نعمان ابن منذر، پادشاه حیره، نیز متاعی که ظاهراً مشک و عطریات بوده است به این بازار میفرستاده است که، به قیمت آن، برای او کالاهای دیگری از قبیل چرم، حریر، کفش، و لباس خریداری میشده است، و در یکی از سالها، برای وکیل او واقعه‌ای اتفاق افتاده است که به جنگهای فجار منجر شده است. به موجب این خبر، بازار عکاظ در ماه ذیقعده برپا میشده و تا ایام حج ادامه پیدا میکرده است، و ظاهراً به همین جهت، یعنی وقوع آن در ماه حرام ذیقعده بوده است که مردم اسلحه‌ی خود را در طول آن پیش مرد امینی به امانت مینهاده‌اند، و نام این مرد به هنگام جنگهای فجار ابن جدعان (ebne jad'ān) بوده است.

عکرمة ابن ابی جهل: ← محمد، قسمت ۴۱.

عکس و تبدیل (aks, tabdil)، در علم بدیع، جا بجا کردن پاره‌ای از کلمات در نظم یا نثر. این کار گاه تغییری در معنی سخن پدید نمیآورد، مانند (حافظ):

---

(۱)reversible (۲)negative (۳)transparency (۴)slide (۵)coupler (۶)autochrome (۷)Mannes (۸)Godowsky (9)kodachrome (10)aerial photography

سرو گلستان من قامت دلجوی یار
قامت دلجوی یار سرو گلستان من؛

و گاه سبب تغییر معنی میگردد، و این پسندیده‌تر است، مانند (سعدی):

گیرم که برکنی دل سنگین ز مهر من
مهر از دلم چگونه توانی که برکنی.

عکس[1] یک عدد، در اصطلاح حساب، عددی که چون در آن عدد ضرب شود حاصل مساوی ۱ گردد. مثلا، عکس ۲ برابر $\frac{1}{2}$ است، و عکس $\frac{1}{2}$ برابر ۲؛ بدین گونه، ۲ و $\frac{1}{2}$ عکس یکدیگر اند. همچنین، $\frac{3}{5}$ و $\frac{5}{3}$ عکس یکدیگر می‌باشند. عکس یک عدد (غیر از 0) از تقسیم کردن ۱ بر آن عدد بدست میآید.

عکو: ← عکا.

عل، علامت اختصاری عرض شمالی در کتاب حاضر.

علا (alā)، دهستان (جع ح ۸۰۰'۴؟)، بخش حومه‌ی شهرستان سمنان، فرمانداری کل سمنان؛ دارای ۱۵ (؟) آبادی و ح ۴۸ (؟) مزرعه. راه شوسه‌ی سمنان به دامغان، و راه آهن تهران به مشهد از آن میگذرند. مرکزش، **علا** (جع ۷۰۲ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۹کیلومتری چش سمنان است.

علاء ابن حضرمی (alāʿe 'bne hazrami)، فت ۲۱ هق، از دلاوران صحابه؛ منسوب به حضرموت. پیغمبر او را به ولایت بحرین فرستاد (۸ هق). در عهد ابوبکر نیز در همان سمت باقی ماند، و آنجا با یکی از سران رده به نام نعمان ابن منذر تمیمی جنگید.

علاءالدوله، میرزا احمد خان (alāʿoddŏle)، فت ۱۳۲۹ هق، از مشاهیر اعیان و رجال و حکام دولت قاجار؛ پسر محمد رحیم خان قاجار دولو (davallu). در عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه در بلاد شیراز، کرمانشاه، استراباد، و غیره حکومت داشت، و به خشونت و قساوت معروف بود. در ۱۳۲۹ هق، بر خلاف و. م. شوستر امریکائی، خزانه‌دار ایران، که جهت وصول مالیاتهای عقب‌افتاده تلاش میکرد، وی به اسباب‌چینی مشغول شد، و مقارن اتمام حجت روسها و انگلیسها جهت اخراج شوستر، هنگامی که علاءالدوله به سفارت روس میرفت، در ۹ ذیحجه‌ی ۱۳۲۹ هق بدست قاتلی ناشناس کشته شد.

علاءالدولة ابن بایسنقر (alāʿoddŏlate 'bne bāysonqor) یا **علاءالدوله‌ی تیموری**، ۸۲۰–۸۶۵ هق، از شاهزادگان معروف سلسله‌ی تیموریان؛ پسر بایسنقر. در ۸۵۰ هق، بعد از وفات میرزا شاهرخ تیموری، در هرات به سلطنت نشست. بعد از اندک مقاومت، با الغ بیگ و ابوالقاسم بابر صلح کرد، و بر قسمتی از ولایات دامغان، استراباد، قوچان، قومس، و ل خراسان دست یافت. در ۸۵۲ یا ۸۵۵ هق از الغ بیگ شکست خورد، و یک چند در دشت قبچاق متواری بود. بعد از او پسرش ابراهیم ابن علاءالدوله به دعوی جانشینی او برخاست.

علاءالدولة ابن طغانشاه: ← اتابکان یزد.

علاءالدوله ابوکالیجار (alāʿoddŏle abu.kālijār)، شهرت **امیر گرشاسب** (āmir garšāsb)، از امرای بنی کاکویه؛ پسر علاءالدوله‌ی کاکویه. بعد از وفات (۴۳۳ هق) پدر، یک چند حکومت همدان و نهاوند داشت. شهمردان رازی کتاب نزهتنامه‌ی علائی را به نام وی تألیف کرده است.

علاءالدوله سلغر شاه: ← اتابکان یزد.

علاءالدوله علی ابن فرامرز: ← علی فرامرز.

علاءالدوله‌ی ایلکانی (alāʿoddŏleye ilkāni) یا **علاءالدوله‌ی جلایر** (jalāyer)، ۷۸۸–۸۱۳ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر سلطان احمد ایلکانی. امیر تیمور او را به سمرقند برد (۸۰۵ هق). بعد از وفات (۸۰۷ هق) تیمور، از بند سمرقند نجات یافته به آذربایجان شتافت. اما در آنجا بدست قرایوسف ترکمان مقید و محبوس گشت، و بعد از شکست سلطان احمد از قرایوسف، که منتهی به اسارت و قتل او گشت، علاءالدوله نیز به امر قرایوسف کشته شد.

علاءالدوله‌ی تیموری: ← علاءالدولة ابن بایسنقر.

علاءالدوله‌ی جلایر: ← علاءالدوله‌ی ایلکانی.

علاءالدوله‌ی ذوالقدر: ← ذوالقدر، علاءالدوله‌ی.

علاءالدوله‌ی سمنانی (alāʿoddŏleye semnāni)، شهرت **رکن‌الدین ابوالمکارم احمد ابن محمد بیابانکی** (abol.makārem, biābānaki)، ۶۵۹–۷۳۶ هق، عارف معروف و شاعر (با تخلص علائی) ایرانی؛ مت سمنان. خاندان او همه از بزرگان عصر بوده‌اند؛ عمویش وزارت داشت، و پدرش در روزگار ارغون خان حاکم بغداد و سراسر عراق شد. او نیز از آغاز جوانی به شغل‌های دیوانی روی آورد، و در عهد ارغون خان در این راه مقامی داشت، و تا اواسط شعبان ۶۸۵ هق در خدمت ارغون باقی بود. سپس به سمنان آمد، و به عرفان گرایید. در محرم ۶۸۶ هق به قصد بغداد حرکت کرد، اما مأمورین ارغون او را در همدان دستگیر کردند. وی پس از چندی گریخت، و به سمنان رفت. شیخ نورالدین عبدالرحمان اسفراینی خرقه‌ی خویش را از بغداد برای او فرستاد (شوال ۶۸۷ هق). پس از برکنار شدن پدرش از مقامات دیوانی و کشته شدن عمویش، به بغداد به خدمت شیخ و مرشد خویش، نورالدین عبدالرحمان اسفراینی، رفت (رمضان ۶۸۸ هق)، و به خلوت پرداخت، و به حج و به زیارت مدینه رفت. در محرم ۶۸۹ هق به بغداد بازآمد، و دوباره به کار ریاضت و خلوت پرداخت. پس از چندی به سمنان مراجعت کرد، و در خانقاه سکاکی (sakkāki) به تربیت صوفیان پرداخت، و املاک بسیاری را بر صوفیانی که در طریقه‌ی او بودند وقف کرد. علاءالدوله در صوفی‌آباد سمنان درگذشت (۲۲ رجب ۷۳۶ هق). برای مقبره‌ی علاءالدوله ← خانقاه.

علاءالدوله در تصوف از شاخه‌ی کبرویه بود. شرح حال و اقوال او را اقبال سیستانی با عنوان جهل مجلس یا ملفوظات شیخ علاءالدوله‌ی سمنانی نگاشته است. علاءالدوله معاصر کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی است، و با او در خصوص مسئله‌ی وحدت وجود مباحثاتی داشته است، و در رساله‌ی العروه (al.ʿorva) نظریات محیی‌الدین ابن العربی را، که عبدالرزاق طرفدار او بود، رد کرده است، و نامه‌هائی درین باب میان علاءالدوله و عبدالرزاق رد و بدل شده است. علاءالدوله آثار بسیاری به زبانهای عربی و فارسی داشته است، که شماره‌ی آنها را تا ۳۰۰ نوشته‌اند. از آن جمله است یسر البال؛ آداب الخلوة؛ مشارع ابواب القدس؛ قواعد العقاید؛ و المفتاح. مجموعه‌ی اندکی از شعرهای او (بیشتر رباعی) در دست است.

علاءالدوله‌ی سمنانی، خانقاه: ← خانقاه.

علاءالدوله‌ی کاکویه (alāʿoddŏleye kākuye) یا **ابوجعفر کاکویه** (abu.jaʿfare) یا **ابن کاکویه** (ebne)، شهرت **علاءالدوله ابوجعفر محمد ابن دشمنزیار** (došmanziār)، فت ۴۳۳ هق، از بزرگان دیالمه، و مؤسس امارت بنی کاکویه. پدر وی برادر (برادر مادر؟) سیده خاتون بود، و بعد از وفات فخرالدوله‌ی دیلمی، سیده خاتون حکومت اصفهان بدو داد (۳۹۸ هق). ابوجعفر در ۴۱۴ هق لشکر به همدان برد، و آنجا را از سماءالدوله‌ی دیلمی بگرفت.

در ۴۲۰ هق، سلطان محمود غزنوی به ری و قزوین و سایر متصرفات مجدالدوله‌ی دیلمی دست یافت. در این تاریخ حکومت اصفهان و همدان و شاپورخواست با علاءالدوله بود، و وی چون دریافت که ممکن است محمود نسبت به قلمرو او هم نظری داشته باشد پیشدستی کرد، و در اصفهان خطبه به نام محمود غزنوی خواند. سلطان محمود هم متعرض او نشد، و علاءالدوله همچنان در حکومت ولایات خود باقی ماند. اما، پس از مراجعت محمود به غزنین، پسرش مسعود (بعداً مسعود I غزنوی) به اصفهان حمله کرده آنجا را از دست علاءالدوله بیرون آورد، و پس از تعیین حاکمی برای اصفهان، خود به ری بازگشت. ولی مردم اصفهان بر این حاکم شوریده او را کشتند. مسعود دگر بار از ری به اصفهان آمده جمع کثیری از اهالی شهر را کشت و شهر را مجدداً تحت امر خود درآورد؛ علاءالدوله فراری و متواری شد.

در ۴۲۱ هق مسعود به همدان لشکر کشید، و عمال علاءالدوله را از آنجا بیرون راند. علاءالدوله به خوزستان گریخت، و چون در این موقع مسعود بر اثر مرگ سلطان محمود به خراسان رفت، علاءالدوله نیز فرصت را مغتنم شمرده بر اصفهان دست یافت و به سهولت همدان و ری را متصرف شد. مسعود سپاهی به ری فرستاد، و در جنگی که درگرفت علاءالدوله مجروح شد، و بیکی از قلاع همدان گریخت.

مسعود در ۴۲۴ هق که ابوسهل حمدوی را عمید عراق کرد، عذر علاءالدوله را که طلب عفو میکرد پذیرفت، و او را به شرط پرداخت مقرری سالیانه، بر اصفهان باقی گذاشت. بین ابوسهل و ابوجعفر کاکویه یک چند نزاع بود، و بارها بین آنها صلح و جنگ اتفاق افتاد.

علاءالدین، مقبره‌ی (alāʿoddin)، برج آجری، در ورامین؛ دارای نمای مضرس خارجی و گنبد مخروطی. کتیبه‌ی کوفی کاشی آن از ۶۷۵ تا ۶۸۸ هق ساخته شده است.

علاءالدین ابن فتح‌الله: ← عمادشاهیه.

علاءالدین اتسز (alāʿoddin atsez)، فت ۶۱۱ هق، از سلاطین آل شنسب در ولایت غور؛ پسر علاءالدین جهانسوز. بعد از غلبه بر بهاءالدین سام III، در فیروزکوه بر تخت امارت نشست (جمادی الاول ۶۰۷ هق)، و پسر عم خود علاءالدین محمد غوری

---

(1) reciprocal

را که در زندان غیاث‌الدین محمود غوری بود آزاد کرد. اما او را دیگر بار، بسبب قتلی که کرد، بگرفت و به زندان انداخت. مؤلف طبقات ناصری اتسز را به دادگری و علم‌پروری ستوده است. اتسز، در جنگ با امرای غزنین، که لشکر بقصد تسخیر فیروزکوه آوردند، مجروح شد، و از آن وفات یافت. بعد از او، علاءالدین محمد غوری را از زندان برآورده به سلطنت نشاندند.

علاءالدین بهمن شاه: ← حسن گانگو.

علاءالدین تبریزی (alāʾoddine tabrizi) [علاءالدین محمد ابن شمس‌الدین محمد حافظ تبریزی]، معروف به **ملا علا بیگ** (molla alā beyg)، از استادان اقلام ششگانه (← خط فارسی) در نیمه‌ی ۲م قرن ۱۰م و نیمه‌ی اول قرن ۱۱م هق. شاگردان معروفی (چون عبدالباقی تبریزی و علیرضای عباسی تبریزی) تربیت کرد، که خود هر یک از استادان معروف اند. از آثار خطوط وی بعضی کتیبه‌های عمارات تبریز بوده است، که غالباً در اثر انهدام از بین رفته. بعضی از قطعات و کتابتهای وی در کتابخانه‌های مختلف موجود است (از جمله دو نسخه قرآن در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران).

علاءالدین تکش (alāʾoddin takeš) یا **تکش خوارزمشاه**، ف رمضان ۵۹۶ هق، پادشاه (۵۶۸–۵۹۶ هق) سلسله‌ی خوارزمشاهیان؛ پسر ایل ارسلان. بعد از وفات پدر، به کومک قراختائیان، برادر خویش سلطانشاه را مغلوب کرد، و در خوارزم بسلطنت نشست (ربیع الثانی ۵۶۸ هق)، اما پس از آن همواره با سلطانشاه در منازعه بود، آخر مقرر شد خوارزم از آن تکش و خراسان از آن سلطانشاه باشد. با اینهمه، در اواخر عمر سلطانشاه، باز بین دو برادر کار به منازعه و تحریک کشید. عاقبت، بعد از وفات سلطانشاه، وی خراسان را ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد، و سپس لشکر به عراق برد؛ طغرل ابن ارسلان، آخرین پادشاه سلجوقی عراق، در جنگ با او کشته شد (۵۹۰ هق)، و تکش حکومت اصفهان را به قتلغ اینانج داده به خوارزم بازگشت. چون قتلغ اینانج کشته شد، تکش دیگربار عراق را گرفت، و به خوارزم بازگشت.

تکش پادشاهی عادل، دیندار، و حامی فضل و ادب بود. بهاءالدین بغدادی در دربار او میزیست، و منشی وی بود.

علاءالدین جهانسوز(alāʾoddine jahānsuz)، یا **علاءالدین غوری** (quri)، شهرت **علاءالدین حسین غوری**، ف ۵۵۶ هق، پادشاه (۵۴۴–۵۵۶ هق) معروف سلسله‌ی آل شنب در ولایت غور. بعد از برادرش بهاءالدین سام I، در فیروزکوه به تخت نشسته لشکر به قصد تسخیر غزنین کشید، و با سلطان بهرامشاه غزنوی مصاف داد، و دولتشاه پسر بهرامشاه را در جنگ کشته شهر غزنین بگرفت، و ۷ شبانه‌روز غزنین را آتش زد و بسوخت (۵۴۵ هق)، و به همین جهت به جهانسوز معروف شد؛ بسیاری مردم را بکشت، و گورهای اکثر سلاطین غزنوی را بکاوید، و استخوانهاشان از خاک برآورد و بسوزانید، و تمام قصور و عمارات محمودی را در غزنین خراب کرد، و به غور بازگشت، و معزالدین محمد سام و غیاث‌الدین محمد سام (پسران بهاءالدین سام I) را باز داشت. به تقلید سلاطین سلجوقی و غزنوی، خود را "سلطان معظم" خواند، و حال آنکه سایر سلاطین غور به عناوین "ملک" و "امیر" قانع بودند. در ۵۴۷ هق، از پرداخت خراج به سلطان سنجر خودداری کرد، و به حمایت مخالفین سلاجقه در هرات پرداخت. آخر با سنجر مصاف داد، و در جنگ شکست خورده گرفتار شد، و چندی در خراسان زندانی بود. سنجر پس از چندی او را ببخشید، و دیگربار به ولایت غور فرستاد، علاءالدین جهانسوز، در ولایات مجاور، یک چند کژ و فتری کرد، و بعضی ولایات غرجستان و طخارستان و بامیان را در ضبط آورد. در آخر عمر، با دعاة باطنیان الموت که به ولایت غور آمدند روابط دوستانه داشت، و این معنی تا حدی سبب مزید بدنامی او گشت. بعد از او پسرش سیف‌الدین محمد غوری به امارت نشست. علاءالدین حسین قریحه‌ی شاعری داشت، و در لباب الالباب و طبقات ناصری قطعات خوب از او نقل شده است.

علاءالدین حسین غوری: ← علاءالدین جهانسوز.

علاءالدین خلجی (alāʾoddine xalji) [علاءالدین محمد خلجی]، ح ۶۶۶–۷۱۵ هق. فرمانروای معروف مملکت دهلی و ۳مین پادشاه (۶۹۵–۷۱۵ هق) خلجی دهلی. پس از کشتن عموی خود جلال‌الدین فیروز شاه خلجی، به سلطنت دهلی نشست. طی چند ماه اول سلطنت خود، پسران جلال‌الدین و طرفداران آنان را دستگیر کرد، و بعضی را کور یا مقتول کرد، و برخی را به زندان انداخت. در سالهای اول سلطنت، به دفع مغولها پرداخت. در دکن و راجستان فتوحات کرد. پادشاهی بیرحم و خونخوار بود. نسبت به شعرا و ادبا توجه داشت؛ امیر حسن دهلوی و امیر خسرو دهلوی به دربار او منسوب بودند. بعد از او پسر ۶ساله‌اش عمر خان به تخت نشست.

علاءالدین ظفر خان: ← حسن گانگو.

علاءالدین عالم شاه: ← سادات دهلی.

علاءالدین غوری: ← علاءالدین جهانسوز.

علاءالدین کیقباد: ← کیقباد 1؛ کیقباد III.

علاءالدین محمد (alāʾoddin mohammad)، ح ۶۰۹–۶۵۳ هق، داعی و رئیس (۶۱۸–۶۵۳ هق) اسماعیلیه‌ی الموت، پسر و جانشین جلال‌الدین نومسلمان. در ۹سالگی بجای پدر نشست. طریقه‌ی پدر را رها کرده شیوه‌ی اجداد را پیش گرفت، و چون ماخولیائی بر او چیره گشت، اندک اندک زورگوی و تندخوی و بهانه‌جوی گردید، و در امور دولت او خلل افتاد. عاقبت، بعد از ۳۵ سال فرمانروائی، به تحریک یکی از خاصان خود، نامش حسن مازندرانی، در حال مستی به ضرب تبر کشته شد (شوال ۶۵۳ هق)، و پسرش رکن‌الدین خورشاه بجایش نشست. رکن‌الدین خورشاه چنین فرا نمود که در قتل پدر دستی نداشته، و مقارن این واقعه بیمار و بستری بوده است. مع هذا، ظاهراً از این اقدام خشنود بوده و اقدام حسن مازندرانی با رضایت او بوده است.

علاءالدین محمد ابن احمد سمرقندی: ← فاطمة الفقیهه.

علاءالدین محمد خراسانی (alāʾoddin)، از وزرا و مستوفیان مشهور عهد ایلخانیان مغول. ابوسعید بهادر خان (سلطنتش ۷۱۷–۷۳۶ هق) او را یک چند با خواجه غیاث‌الدین محمد در شغل وزارت شریک کرد. پس از آن دیگربار او را به شغل سابق فرستاد، و چندی بعد وزارت خراسان بدو داد. بعد از وفات سلطان ابوسعید، وی نزد طغاتیمور خان رفت، و مقارن ظهور امیر عبدالرزاق سربداری به دفع او برخاست و کشته شد.

علاءالدین محمد خلجی: ← علاءالدین خلجی.

علاءالدین محمد غوری (alāʾoddin, quri)، ف ۶۱۶ هق، از امرای سلسله‌ی آل شنب در ولایت غور؛ پسر ملک شجاع‌الدین علی، داماد سلطان غیاث‌الدین محمد سام. بعد از وفات غیاث‌الدین محمد سام، وی از جانب معزالدین محمد سام ولایت غور و فیروزکوه یافت (۵۹۹ هق). بعد از کشته شدن معزالدین محمد سام، به امر سلطان غیاث‌الدین محمود غوری، بازداشت شد (۶۰۲ هق)، و هنگام جلوس علاءالدین اتسز آزاد شد (۶۰۷ هق)، اما دوباره به زندان افتاد. در ۶۱۱ هق دوباره او را از زندان بیرون آورده به سلطنت نشاندند. این سلطنت مجدد او نیز چندان طولی نکشید، و چندی بعد فیروزکوه بدست سلطان محمد خوارزمشاه افتاد، علاءالدین محمد را به خوارزم بردند، و آنجا بود تا درگذشت.

علاءالدین مسعود غوری، ف ۶۰۳ هق، از سلاطین آل شنب در ولایت طخارستان؛ پسر شمس‌الدین محمد غوری. در مدت گرفتاری برادرزاده‌ی خویش سلطان جلال‌الدین علی غوری و غیبت او از بامیان، یک چند در ولایت طخارستان به امارت نشست. اما جلال‌الدین علی، پس از آزادی، لشکر آورده بامیان بگرفت، و علاءالدین مسعود را گرفته بکشت، و دیگر بار به سلطنت نشست.

علائی، تخلص علاءالدوله‌ی سمنانی.

علا بیگ، ملا، خوشنویس، ← علاءالدین تبریزی.

علاف، ابوالهذیل: ← ابوالهذیل.

علاقه، در علم بیان، ← مجاز.

علامات، قاعده‌ی: ← قاعده‌ی علامات.

علامات اختصاری[1]، در نوشتن، کوتاه کردن دلخواه کلمات یا عبارات با اسقاط بعضی از حروف آنها، مانند "الخ" بجای "الی آخر". استعمال علامات اختصاری در زبانهای اروپائی رواج بسیار دارد. در دایرةالمعارف حاضر تعدادی علامت اختصاری بکار رفته است. فواید حاصل از این راه، و روش ما در وضع علامات اختصاری، و نیز فهرست علامات مذکور در صفحات ۱۴–۱۷ مدخل کتاب (آغاز جلد اول) آمده است. بعلاوه، از هر طرف که جلد کتاب را باز کنید فهرست علامات اختصاری مذکور را ملاحظه خواهید فرمود.

علامات اعمال (alāmāte aʿmāl). در این مقاله اطلاعاتی مختصر در باب تاریخچه‌ی بعضی از علامات اعمال ریاضی که اکنون رایج است میآید.

در بعضی نسخه‌های خطی آلمانی مربوط به قرن ۱۵م، عمل جمع با کلمه‌ی "*et*" [= و] نشان داده شده است (مانند "7 *et* 5")، و به احتمال قوی همین کلمه‌ی "et" است که به صورت "+" درآمده است. علامت "—" برای تفریق ظاهراً ناشی از حرف m [حرف اول کلمه‌ی *minus*، به معنی "منهای"] است. نخستین کسی که علامات + و — را در نوشتن عبارات جبری بکار برده است یک

(۱) abbreviations

نفر ریاضیدان هلندی است (۱۵۱۴). استعمال آنها به عنوان علامات اعمال در حساب ظاهراً نخستین بار در آلمان در ۱۵۳۶ صورت گرفته است. علامات + و − به صورتهای گوناگون بکار میرفته است، و رواج صورت کنونی آنها در قرن ۱۸م بوده است.

علامت × برای ضرب در ح 600 در انگلستان پدید آمد، و رواج آن در حساب مقدماتی از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م است. بعلاوه، به مناسبت مشابهت آن با حرف x، استعمال آن در جبر نامناسب بود، و بهمین جهت، نقطه جای آن را گرفت (مانند ۲.۳ بجای ۳ × ۲). نخستین ریاضیدان معتبری که نقطه را بطور کلی به عنوان علامت عمل ضرب بکار برد احتمالا لایبنیتز (که علامت ⌒ را نیز بدین منظور بکار میبرد) یا ریاضیدان آلمانی معاصر وی کریستیان فون ولف[1] است.

از میان علامات تقسیم، علامت ÷ که امروز در انگلستان و امریکا متداول است تاریخچه‌ای دارد. این علامت در بر اروپا مدتها به عنوان علامت عمل تفریق بکار میرفت. نخستین استعمال آن در چاپ به عنوان علامت تقسیم در کتاب جبر یوهان هاینریش ران[2] (yohān hāynriš rān) (۱۶۲۲–۷۶)، که در ۱۶۵۹ در زوریخ بطبع رسیده است، دیده میشود. سپس از طریق ترجمه‌ی انگلیسی آن کتاب (۱۶۸۸) در انگلستان شناخته شد.

علامت ، برای نسبت دو عدد ظاهراً در اوایل قرن ۱۷م در انگلستان پدید آمد. محتملا، لایبنیتز–که این علامت را در ۱۶۸۴ برای نشان دادن تقسیم بکار برده است–آن را از نویسندگان انگلیسی اقتباس کرده است. این قول که علامت ، برای نشان دادن عمل تقسیم مأخوذ از ÷ است مبنای تاریخی ندارد. نیز ← تقسیم.

نویسندگان قدیم در نشان دادن ریشه‌ی یک عدد کلمه‌ی ریشه یا ضلع را کنار آن مینوشتند. نویسندگان لاتینی‌نویس متأخر ریشه را با حرف ℞ [مأخوذ از کلمه‌ی لاتینی *radix*، به معنی ریشه] نشان میدادند، و این علامت با تنوعات گوناگون بیش از یک قرن در کتابهای چاپی معمول بود. نخستین استعمال علامت √ در چاپ در اولین کتاب قابل اعتنا در جبر در آلمان دیده میشود (چاپ ۱۵۲۵)، ولی روش کنونی قرار دادن عدد در فرجه‌ی رادیکال در این کتاب مشاهده نمیشود. در تحریری که میکائل شتیفل[3] (mikāel štifel) (۱۴۸۷–۱۵۶۷)، ریاضیدان آلمانی، در ۱۵۵۳ از این کتاب بعمل آورده است علامت ⁄ح را بجای √، علامت ⁄ع را بجای $\sqrt[3]{}$، و علامت ⁄ع را بجای $\sqrt[4]{}$ استعمال کرده است. پس از آن، مدتها طول کشید تا روش ساده‌ای برای نشان دادن ریشه پیدایش یافت. در قرن ۱۸م نمایش دادن ریشه‌ها به وسیله‌ی رادیکال استانده شد.

علامت تساوی "=" در چاپ نخستین‌بار در آثار رابرت رکرد[4] (rābərt rekərd) (ح ۱۵۱۰–۱۵۵۸)، ریاضیدان و طبیب انگلیسی، دیده می‌شود. علامات > و < از تامس هریت[5] (tāməs hariət) (۱۵۶۰–۱۶۲۱)، ریاضیدان انگلیسی، است (در کتاب جبر وی، که در ۱۶۳۱ بطبع رسید). علامات ≥ و ≤ را ظاهراً پیر بوگه[6] (pier buge) (۱۶۹۸–۱۷۵۸) ریاضیدان و مهندس فرانسوی، اختراع کرده است (۱۷۳۴).

علامت ∞ (بینهایت) در چاپ نخست در کتاب حساب بینهایتها (۱۶۵۵) از والیس آمده است.

استعمال قوای طبیعی از زمان دکارت آغاز شده است (۱۶۳۷). استعمال قوای کسری و منفی از والیس و نیوتن میباشد.

علامات جبری[7] (alāmāte jabri)، علامات "بعلاوه" (+) و "منها" (−) وقتی که، بترتیب، مثبت یا منفی بودن یک عدد را نشان دهند (← عدد مثبت؛ عدد منفی). علامات جبری در نمایش دادن کمیاتی که در دو جهت یا دو امتداد متقابل سنجیده میشوند بکار میروند؛ مثلا، در اندازه‌گیری دما، ۳۶ + درجه یعنی ۳۶ درجه بالای صفر و ۷ − درجه یعنی ۷ درجه زیر صفر. دو عدد را که دارای یک علامت جبری باشند (مانند ۷ + و ۶ + یا ۷ − و ۶ −) متحد العلامه و اگر علامت آنها متفاوت باشد (مانند ۷ + و ۶ −) مختلف العلامه نامند. نیز ← قاعده‌ی علامات.

علامت یا **پیام**، در مخابرات؛ ← پیام.

علامت تجارتی[8] یا **علامت بازرگانی**، هر قسم علامتی (اعم از نقش، تصویر، رقم، حرف، عبارت، مهر، لفاف، و غیر آن) که برای امتیاز و تشخیص یک کالای صنعتی یا بازرگانی یا کشاورزی اختیار شود. در ایران، بر طبق قانون ثبت علائم و اختراعات (مصوب تیر ماه ۱۳۱۰ هش)، ثبت علامت تجارتی اختیاری است مگر در مواردی که دولت آنرا الزامی قرار دهد. در هر حال، کسی که بر طبق مقررات قانونی علامتی اختیار کند و به ثبت برساند حق استعمال انحصاری آن برای او شناخته میشود.

علامت شیمیائی[9] (alāmate šimiāʿi)، هر یک از حروف یا علامات اختصاری که برای نمایش دادن عناصر و ترکیبات شیمیائی بکار میرود. برزلیوس در ۱۸۱۱ بکار بردن حروف الفبای لاتینی را بعنوان علامت شیمیائی برای عناصر ابداع کرد. برزلیوس یک یا دو حرف اول نام هر عنصر را علامت اختصاری آن قرار داد. امروزه این طریق علامتگذاری برای عناصر عمومیت جهانی یافته است. علامت شیمیائی بسیاری از عناصر مشتق از نام لاتینی آنهاست؛ مثلا علامت شیمیائی سودیوم، یعنی Na، از کلمه‌ی لاتینی Natrium، و علامت شیمیائی طلا، یعنی Au، از کلمه‌ی لاتینی Aurum است.

علامت شیمیائی یک عنصر معرف ماهیت عنصر و یک اتم عنصر است. مثلا S نمایش گوگرد و یک اتم گوگرد است؛ ولی علامت شیمیائی مولکول گوگرد S_8 میباشد، زیرا مولکول گوگرد هشت اتمی است.

علامت شیمیائی ترکیبات شیمیائی مشخص عناصر سازا و نسبت عددی اتمهای عناصر سازای آنها میباشد (← فورمول، در شیمی). مثلا، از ترکیب ۲ اتم کلور و یک اتم کلسیوم مولکول جسم مرکب کلورور کلسیوم تولید میشود، که آن را به صورت $CaCl_2$ نمایش میدهند.

علامت عدد: ← عدد، در ریاضیات، قسمت VI.

علامرودشت (alā.marvdašt)، دهستان (جع ح ۱۲٬۴۰۰)، بخش لامرد، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، دارای ۱۵ (؟) آبادی. مرکزش، **علا مرودشت** (جع ۱۴۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۹۳کیلومتری ش کنگان است.

علامه‌ی حلی (allāmeye helli)، شهرت **جمال الدین حسن ابن یوسف ابن مطهر حلی** (motah-hare)، ۲۹ رمضان ۶۴۸–۱۱ (یا ۲۱) محرم ۷۲۶ هق، از فقهای بزرگ شیعه‌ی امامیه. علاوه بر فقه و اصول، در کلام و حکمت و حدیث متبحر بود، و در همه‌ی این فنون تألیفات دارد. در ح ۷۰۷ هق، بمناسبت فتوائی که در باره‌ی بطلان طلاقی که سلطان محمد الجایتو (از پادشاهان مغول ایران) به زن محبوبش داده بود (علت بطلان طلاق نبودن آن در حضور دو شاهد عادل بوده است، که شرط صحت طلاق در مذهب شیعه می‌باشد)، طرف توجه فوق العاده‌ی پادشاه مذکور واقع شد، و موجب گرویدن این پادشاه به مذهب شیعه گردید. علامه در حکمت و معقول شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی و کاتبی قزوینی و در کلام و فقه شاگرد خال خود، محقق حلی، و سید ابن طاووس و ابن میثم بوده است. علامه در حله، از شهرهای عراق، درگذشت. قبرش در نجف در جنب مرقد حضرت علی ع است. از تألیفات مهم اوست، ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، در فقه؛ الالفین الفارق بین الصدق و المین، در اثبات امامت حضرت امیر؛ ایضاح المقاصد، در شرح حکمة العین کاتبی قزوینی؛ تبصرة المتعلمین فی احکام الدین، معروف به تبصره‌ی علامه، در فقه؛ تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه در فقه؛ تذکرة الفقها، در فقه شیعه و مذاهب اربعه؛ تهذیب الاصول [تهذیب طرق الوصول الی علم الاصول]؛ خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، در علم کلام (← تجرید الکلام)؛ قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام؛ مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، در فقه؛ نهج الحق و کشف الصدق، در امامت.

علامه‌ی دوانی: ← دوانی.

علامی: ← ابوالفضل علامی.

علباء ابن ذراء دوسی: ← غلاة.

علبائیه: ← غلاة.

علت[10] (ellat)، چیزی که سبب پیدایش یا مؤثر در پیدایش چیزی، یا مؤثر در اوضاع و احوال آن یا مشخص‌کننده‌ی تغییرات آن باشد. اولی نسبت به دومی علت و دومی نسبت به اولی معلول[11] (maʿlul) است؛ نسبت علت به معلول را علیت[12] (elliyyat) نامند.

در تاریخ فلسفه، اصطلاح علت را به طرق مختلف تعبیر کرده‌اند. ارسطو و فلاسفه‌ی پیرو او علت را چهار گونه میدانند، **علت فاعلی**[13]، مانند نجار برای تخت؛ **علت مادی**[14]، مانند چوب یا آهن یا شیء دیگر که در ساختمان تخت بکار

(۱)Wolf (۲)Rahn (۳)Stifel (۴)Recorde (۵)Harriot (۶)Bouguer (۷)algebraic signs (۸)trade-mark (۹)chemical symbol (۱۰)cause (۱۱)effect (۱۲)causality (۱۳)efficient cause (۱۴)material cause

آید، **علت صوری**[1]، از قبیل هیئت و شکلی که برای تخت لازم است؛ **علت غائی**[2]، یعنی علتی که شیء برای آن بوجود آمده است، مانند نشستن، که علت غائی تخت است. علت فاعلی و علت غائی خارج از ذات شیء است (چنانکه در مثال مذکور، نجار یا نشستن بر روی تختْ خارج از ماهیت تخت است)، و از این رو این دو را **علت خارجی** مینامند، و علت مادی و علت صوری داخل در ماهیت شیء است، و بهمین جهت، این دو را **علت داخلی** نامند. علت فاعلی در زمان بر معلول مقدم است، اما علت غائی در اندیشه مقدم بر معلول و در زمان متأخر از آن است. بعضی از فلاسفه وجود علت فاعلی و علت غائی را برای عالم منکر هستند.

در اصطلاح فلسفه، **علت تامه** (tāmme) علتی است که معلول برای هستی خود به جز آن به چیز دیگری نیازمند نباشد، و **علت ناقصه** عبارتست از جزئی یا قسمتی از علت. علت تامه، بقول بسیاری از حکما، **علت موجبه** (mujebe) است، یعنی بمحض آنکه علت تامه بوجود آمد، معلول آن باید ناگزیر و بالضروره بوجود آید، ولی این ایجاب و ضرورتْ امری عقلانی و ذهنی است، و در خارج، جز وجود علت و وجود معلول، چیز دیگری نیست. اما اشاعره منکر این ایجاب و ضرورت هستند، و رابطه‌ی علت و معلول را مطلقِ تتابع (tatābo') (یعنی بودن معلول به دنبال علت) و معیت (ma'iyyat) (یعنی بودن معلول با علت) دانسته‌اند، و گفته‌اند که معلول ممکن است عقلاً از علت تخلف کند و مثلا آتش پنبه را نسوزاند (بقول مولوی رومی، "از قضا سرکنگبین صفرا فزود؛ روغن بادام خشکی می‌نمود")، و اینکه میبینیم همه جا آتش پنبه را میسوزاند "مجردِ جریانِ عادةُ الله" است، یعنی عادت خدا بر این جاری شده است که هر وقت پنبه به آتش نزدیک شود آن را بسوزاند، و در صورت اراده‌ی خداوند ممکن است نسوزاند. هیوم، فیلسوف بزرگ انگلیسی در قرن ۱۸م، نیز رابطه‌ی علت و معلول را رابطه‌ی عقلانی ضروری نمیداند، و میگوید اینکه میبینیم بعضی چیزها پیوسته با هم یا به دنبال هم میآیند امری تجربی صرف است، و علت و معلول دو امر مختلف با یکدیگر هستند، و هیچگاه از علم به علت علم به معلول حاصل نشود. هیوم اصل ینْخیّت میان علت و معلول راکه بموجب آن، از علل مشابه معلولات مشابه حاصل میشود منکر است. بعضی از حکمای اسلام معتقدند که، اگرچه وجود علت برای بوجود آمدن معلول ضروری است، اما علت، اگر هم تامه باشد، کاری جز "اعداد" (e'dād) [= فراهم ساختن] ندارد، و تأثیر آن در معلول و وجود معلولْ افاضه‌ی الاهی است. اما معتزله معتقد به افعال تولیدی میباشند، و میگویند هر علت تامه‌ای در این جهان، بدون واسطه‌ی چیز دیگری، معلول را تولید میکند. بسیاری از حکما احتیاجِ ممکن را به علت و مؤثر بدیهی دانسته‌اند، به اینْ معنی که چون نسبت هر شیء ممکن به وجود و عدم یکسان است، برای آنکه آن شیء موجود شود علتی لازم است. ولی کسانی که معتقد به اتفاق و تصادف هستند بدیهی بودن احتیاج ممکن را به علت و مؤثر منکرند. حکما میگویند ممکن، نه تنها در حدوث، بلکه در بقای خود نیز محتاج به علت است، زیرا همچنانکه ذات ممکنْ خود ایجاب و اقتضای وجود خود را نمیکند، و محتاج به علت است، در بقا و ادامه‌ی وجود خود نیز محتاج به علت است، و اگر علتی برای بقای آن نباشد باقی نخواهد ماند. تَقَدُّم علتِ تامه بر معلولِ خودْ زمانی نیست، یعنی بمحض آنکه علت تامه‌ی شیء موجود شد، معلول آن نیز موجود خواهد شد، و هیچ فاصله‌ی زمانی میان علت تامه و معلول آن نخواهد بود، زیرا، در غیر این صورت، لازم میآید که علت تامه زمانی، و لو یک آن، بدون معلول خود باشد، و معنیِ اینْ تخلف معلول از علت است. پس تقدم علت برْ معلولْ زمانی نیست بلکه ذاتی است. وجود معلول بسته به وجود علت است، اما وجود علت نمیتواند بسته به همین معلول باشد، زیرا معنی اینْ بسته بودن وجودِ شیء به خود شیء و مقدم بودن شیء بر خود شیء است، و این امر که همان دور (dŏr-) مصطلح در اصطلاح حکما است محال است.

بسیاری از حکما تسلسل علت و معلول را تا بینهایت جایز ندانسته‌اند، و آن را به براهینی باطل شمرده‌اند. بنا بر این قول، هر معلول را علتی است، و هر علتی معلول علت دیگری است، تا برسد به علتی که معلول نیست، و آن را **علة العلل** (ellato 'l-'elal) یا **علت اولی**[3] (ulā) نامیده‌اند، که همان خدا باشد.

اصل علیت بر طبق تعریف ارسطو اینست که هرچه بوقوع میپیوندد به وسیله‌ی چیزی است، و از چیزی است، و خود چیزی است. کانت این اصل را چنین بیان میکند که هر چه بوقوع میپیوندد مسبوق است به چیزی، که اولی بموجب قانونی به دنبال دومی میآید. نیز ← علیت.

آنچه در علم و کاوشهای علمی مورد نظر است علت فاعلی است نه علت غائی. علم آنجا که از علت و معلول سخن میگوید بیشتر به مفهومی که هیوم در نظر داشت نزدیک است، یعنی اگر گفته شود A علت B است مقصود این است که اگر A حاصل شود B به دنبال آن میآید، و مفاهیم ایجاد و ایجاب و تولید در نظر نیست. نیز ← علیت.

علت (ellat)، در علم عروض، ← زحاف.

علت اولی یا **علة العلل**: ← علت.

علت تامه: ← علت.

علت خارجی: ← علت.

علت داخلی: ← علت.

علت صوری: ← علت.

علت غائی: ← علت.

علت فاعلی: ← علت.

علت مادی: ← علت.

علت موجبه: ← علت.

علت ناقصه: ← علت.

علد (alad)، بوته، ← ارمک.

علف (alaf)، نام عموم گیاهان خودرو، و مخصوصاً گیاهانی نامطلوب که در زمینهای مزروعی سبز میشوند. علفها در مزارع قسمتی از خاک را گرفته نور و رطوبت و مواد غذائی زمین را جذب میکنند. بهترین وسیله برای از میان بردن آنها تغییر دادن نوع زراعت، تناوب کاشت، و استعمال مواد شیمیائی مخصوص است.

علف آب (alafe āb)، گیاه آبی از نوع پوتاموگتون (*Potamogeton*)، دارای برگهای باریک غوطه‌ور که بعضی از آنها از آب بیرون میآیند.

علف پیران (alafe pirān)، نام گیاهانی از گروه مرکبان که در نواحی معتدل فراوان و همه دارای گلهای مرکب زرد و از نوع سنکبو (*Senecio*) می‌باشند. بعضی از اقسام آنها زینتی و دارای گلهای رنگین هستند.

علف جرب یا **گیاه جرب**: ← اسکابیوز.

علف جگر (alafe jegar)، رستنی بی‌گل نقاط مرطوب، که معمولا واسطه‌ی مابین جلبکهای آبی و خزه‌ها و سرخسها شمرده میشود. انواع معروف آنها مارکانتیا (*Marchantia*) و ریکیا (*Riccia*) است.

علف‌چر (alaf.car) یا **حق المرتع** (haqqo 'l.marta')، مبلغی که مالک از بابت حق چرای دامهای کشاورزان یا گله‌داران به عنوان سهم مالکانه از آنان دریافت میدارد.

علف چشمه: ← آب‌تره.

علف خلیج: ← سارگاس.

علف شاش خر، نام دیگر دندان شیر.

علف شن: ← بقلة الرمل.

علف کبوتر یا **رعی الحمام**: ← شاه‌پسند.

علف کرم[4] (alafe kerm)، (*Tanacetum vulgare*)، گیاه دائمی، دارای بوی تند، برگهای بسیار بریده، و خوشه‌گلهای زرد غنچه‌ای‌شکل که در پزشکی بر ضد کرم استعمال میشده.

علف گربه: ← سنبل الطیب؛ زوفا.

علف مرغ: ← حشیشة الطیر.

علف مشک (alafe meśk). ۱- گیاه سوخدار از نوع موسکاری (*Muscari*) که آنرا کلاغک (kalāqak) نیز میگویند. گلهای کبودرنگ بهاره دارد که چون آنها را فشار دهند صدای مخصوصی میدهد. ۲- گیاهی از نوع سپیرئا (*Spirea*) که برگهای معطر دارد.

علق، سوره‌ی (alaq) [= خون بسته]، سوره‌ی ۹۶م قرآن، مکی، دارای ۱۹ آیه. نخستین سوره‌ای است که بر پیغمبر اسلام نازل شده است. درین سوره از طغیانی که در طبیعت آدمی است، و اینکه سرانجامِ او به سوی خداوند است، سخن گفته شده است.

علقم (alqam)، درخت، ← منجد تلخ.

علقمه (alqama) [علقمة ابن عبدة التمیمی (alqa-mate 'bne abadate 't.tamimi)]، معروف به **علقمة الفحل** (alqamato 'l.fahl)، از شعرای معروف در جاهلیت (قرن ۶م ب‌م). اشعار او بیشتر در باره‌ی جنگهای لخمیها با غسانیان است. در یکی از این جنگها، برادرش، شأس (ša's)، اسیر غسانیان شد، و او قصیده‌ای برای پادشاه غسانی گفت که موجب رهائی برادرش و تمام اسرای بنی تمیم گردید. علقمه را از شعرای "فحول" (fobul) گفته‌اند، و بهمین جهت او را علقمة الفحل خوانده‌اند (فحول شعرائی را میگفته‌اند که در هجو یا معارضه بر طرف خود غالب آیند).

---

(۱) formal cause (۲) final cause (۳) first cause (۴) tansy

در باره‌ی علت تسمیه‌ی او به فحل، گفته‌اند که وی با امرؤ القیس در مدح اسب خود معارضه کرد، و شعر او را در این باره بر شعر امرؤ القیس ترجیح دادند. داستان دیگری هست که او و امرؤ القیس ام جندب (omme jondob) را، که زن امرؤ القیس بود، در باره‌ی شعر خود حکم قرار دادند، و ام جندب شعر علقمه را بر شعر امرؤ القیس ترجیح داد، و امرؤ القیس آن زن را طلاق داد، و علقمه او را گرفت، و بهمین مناسبت، او را علقمة الفحل نامیدند. دیوانش اول بار در لایپزیک بطبع رسید (۱۸۶۷، با ترجمه‌ی آلمانی).

علقمة ابن عبدة التمیمی: ← علقمه.

علقمة الفحل: ← علقمه.

علقمی (alqami)، به گفته‌ی قدامه و مسعودی، نام شاخه‌ی غربی فرات در قرون ۳م و ۴م هق، شهر قنطره بر دو ساحل آن و کوفه بر ساحل راست آن قرار داشت. ابن علقمی از این رود نام گرفته است.

علم (alam)، ← پرچم؛ لواء. در مراسم تعزیه‌داری، و مخصوصاً برای دسته‌گردانی، هر محله علم یا علامت مخصوص بخود داشته است که از علمهای محله‌های دیگر متمایز بوده، و هنگام عزاداری، اهل محل بدنبال آن به راه می‌افتادند، و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی میکردند.

علم ادب: ← ادب.

علم اسباب نزول: ← قرآن، قسمت II.

علم الاجتماع: ← جامعه‌شناسی.

علم الاصوات: ← فونتیک.

علم الانساب: ← انساب؛ عرب، قسمت ۷.

علم الجمال: ← جمالشناسی.

علم الفال: ← فال گرفتن.

علم النفس: ← روانشناسی.

علم الهدی: ← سید مرتضی.

علم الیقین: ← یقین.

علم تعلیمی (elme ta'limi) یا **علوم تعلیمی** (olume) یا **تعلیمیات** (ta'limiyyāt)، در تقسیمات علوم در حکمت قدیم، بر علم یا علوم ریاضی اطلاق میشد، که شامل حساب، هندسه، هیئت، و موسیقی بود. در وجه نامگذاری آن به تعلیمی گفته‌اند که، بر طبق سنت یونانیان، تعلیم این علوم مقدم بر طبیعیات و الاهیات بود، و یا آنکه در آن از جسم تعلیمی بحث میشد. جسم تعلیمی کمیتی است که در آن بتوان ابعاد سه‌گانه را به حالت تقاطع در زاویه‌ی قائمه فرض کرد، و این در مقابل جسم طبیعی است، که از جواهر است. ولی باید دانست که این جسم را از آن نظر تعلیمی گفته‌اند که در علوم تعلیمی و یا ریاضی از آن بحث میشود، نه اینکه علوم تعلیمی را به خاطر بحث از جسم تعلیمی باین نام خوانده باشند، زیرا، در علوم تعلیمی، از حساب، هندسه‌ی مسطحه، و موسیقی هم بحث میشد، و در این رشته‌ها از جسم تعلیمی بحث نمیشود.

علم خان، میر: ← میر علم خان خزیمه.

علمدار، آبادی، آذربایجان، ← علمدار گرگر.

علمدار گرگر (alamdār gargar)، دهستان (جه ح ۴۹۵°۱۳۲؛)، بخش جلفا، ل شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، کنار رود ارس، دارای ۲۸ (؟) آبادی. راه آهن تبریز به جلفا از آن میگذرد. مرکزش، **علمدار** (جه ۵۶۰°۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۷۵کیلومتری ل مرند، و مرکز بخش جلفا نیز هست. آبادی دیگر دهستان، گرگر (جه ۷۴۷°۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۴کیلومتری ل مرند بر راه آهن تبریز به جلفا واقعست، و مشتمل بر گرگر علیا و گرگر سفلی (بفاصله‌ی ۱ کم از یکدیگر) میباشد.

علم سیاست: ← فلسفه، قسمت XVII.

علم سیاست مدنیه: ← فلسفه، قسمت XVII.

علم کوه (alam kuh)، قله‌ای به فرازای ۸۳۰°۴ متر، ج شهرستان شهسوار (استان دوم)، در جبال البرز. در ج قله‌ی تخت سلیمان واقعست.

علم مسیحی: ← معرفت مسیحی.

علم وجدانی: ← عرفان.

علمین، الـ: ← العلمین.

علمیه، مدرسه‌ی (elmiyye)، اولین مدرسه‌ای که از طرف انجمن مکاتب ملیه‌ی ایران (← انجمن معارف) تأسیس شد (۱۲۷۷ هش). نامش علمیه و ابتدائیه بود (زیرا ۴ کلاس ابتدائی و ۳ کلاس علمی داشت)، و ریاست آن با محمود علامیر (احتشام السلطنه) بود. بعد از مدتی قسمت ابتدائی آن به دو شعبه‌ی مجانی و غیر مجانی تقسیم شد. قسمت مجانی آن، بنام شرف، در خیابان برق زیر نظر میرزا علی اکبر خان ناظم‌الاطباء افتتاح شد. مدیریت بقیه با علی خان ناظم‌العلوم بود. بعدها به دبیرستان علمیه مبدل گردید.

علوفه (olufe) [جمع علف]، گیاهان خودرو یا پرورش‌یافته‌ای که تازه یا خشک آنها را برای تغذیه‌ی چارپایان بکار میبرند، مانند یونجه، اسپرس، چمن ارزنی، و شبدر.

علوم اوائل (olume avā'el) یا **علوم قدماء** (qodamā')، در کتب مؤلفین و نویسندگان اسلامی، به علومی گفته میشد که از راه ترجمه‌ی کتب یونانی به عربی به عالم اسلام راه یافته بود، و شامل علوم ریاضی، طبیعی، نجوم، موسیقی، منطق، و فلسفه بود، و گاهی علوم طلسمات، احکام نجوم، سیمیا، و کیمیا و نظایر آنها هم جزء علوم اوائل یا علوم قدماء محسوب میشد. علوم اوائل یا علوم قدماء، در برابر علوم شرعیه و علوم عربیه، در نظر فقها و محدثین متعصب جزء علوم زیان‌آور به دین بود، و این دسته مردم و طلاب را از پرداختن به آن حتی الامکان نهی میکردند، و میگفتند که غور در این گونه علوم منتهی به انکار اصول شریعت اسلام میگردد. از میان علوم مذکور، مخصوصاً در رد منطق و فلسفه کتب متعددی تألیف شده است، و بسیاری از مشتغلین به این علوم مورد تهمت کفر و زندقه و فسق قرار گرفته‌اند.

علوم تعلیمی: ← علم تعلیمی.

علوم خمسه‌ی محتجبه (olume xamseye moh-tajabe)، پنج علم از جمله‌ی "علوم پنهان"، یعنی "علومی" که هر کس را وقوف بر اسرار آنها میسر نیست، و بی‌ریاضت و مجاهده‌ی تمام اطلاع بر قوانین و مطالب پوشیده‌ی آنها حاصل نمیشود. علوم خمسه‌ی محتجبه عبارتند از کیمیا؛ لیمیا (limiā) یا علم طلسمات (← طلسم)؛ هیمیا؛ سیمیا؛ و ریمیا. نیز ← علوم غریبه؛ اسرار قاسمی.

علوم غریبه[1] (olume qaribe)، علومی که موضوع آنها نیروهای فوق طبیعی مکتوم یا اسرارآمیز است، مانند "علوم" سحر، جادو، جفر، تسخیر ارواح، و تسخیر جن، و علوم خمسه‌ی محتجبه. هدف این علوم ازدیاد قدرت انسانی یا حفظ او در مقابل نیروهای موذی یا خبر دادن از آتیه است. علوم غریبه و عمل بدانها با ادیان بستگی نزدیک داشته است. از جنبه‌ی جغرافیائی، علوم غریبه و عمل بدانها در افریقا و آسیا بیش از جاهای دیگر رواج دارد، و مخصوصاً هند و تبت مورد نظر خواستاران اسرار علوم غریبه میباشند.

با پیشرفت تحقیقات علمی، بعضی از علوم غریبه از تحت این عنوان خارج و جزء علم به معنی واقعی کلمه درآمده‌اند. مثلا، هیپنوتیسم، که مدتهای مدید از علوم غریبه بشمار میآمد، امروزه از موضوعهای شناخته‌شده‌ی تحقیقات روانشناسی است، و اگرچه اصولی که هیپنوتیسم بر آنها استوار است، مانند اصول اغلب فرایندهای ذهنی، درست شناخته نیست، امروزه این اصول را از امور غیبی فوق طبیعی نمیشمارند، خواب مغناطیسی، مانند خنده و عشق، از فرایندهای طبیعی است، و غرابت آن بیش از هیچ یک از این دو نمیباشد. نیروی روشنبینی و غیبگوئی، و تلپاتی و تفوق نفس بر ماده از مطالب بنیادی همه‌ی مدعیان علوم غریبه از قدیمترین ایام تا کنون بوده است، اما در سالهای اخیر این مسائل مورد تحقیق تجربی علمی و موضوع علم جدید روحشناسی قرار گرفته است. بدین گونه، این نیروها اهمیت خود را به عنوان امور پنهانی و غیبی از دست داده‌اند، اگرچه، مانند حافظه و عواطف، چندان اطلاعی از کیفیت آنها نداریم.

با پرتوی که تحقیقات علمی بر گوشه‌های تاریک عالم اسرار می‌افکند، علوم غریبه محکوم به زوال است. همچنان که علم احکام نجوم در مقابل علم نجوم، کیمیا به عنوان یکی از علوم غریبه در مقابل شیمی، درمان با دعا و سحر و جادو در مقابل درمان طبی علمی، و إخبار از آتیه در مقابل روحشناسی از رونق و اعتبار افتاده است، با مرور زمان، سایر علوم غریبه هم جای خود را به مباحثی متکی بر پایه‌هائی قابل اعتماد خواهد داد، و مثلا، پیشرفت روانشناسی و ← درمان بیماریهای روانی حرفه‌ی "بیرون آوردن" جن و ارواح خبیثه را از بدن مریض‌که هنوز بازارش رونق دارد منسوخ خواهد ساخت.

علوم قدماء: ← علوم اوائل.

علوم قرآنی: ← قرآن، قسمت IX.

علوم متعارفه[2] (olume mota'ārefe)، در اصطلاح منطق قدیم، آن دسته از مبادی یک علم که "بدیهی" و "غیر قابل انکار" اند، و "در راست بودن آنها شک نیست" (از قبیل بزرگتر بودن کل از جزء، و مساوی بودنِ دو چیز که با چیز سوم مساوی اند). ← اصل موضوع.

علوی (alavi)، ده (جه ۳۶۱°۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۳۳کیلومتری ل‌ش ملایر.

علوی به معنی منسوب به علی، و بیشتر مقصود

(۱) occult sciences (۲) axioms; common notions

اولاد علی ابن ابی طالب (← علی) است. علی ع اولاد ذکور متعدد داشته است، ولی ۵ تن از ایشان دارای اولاد شدند از این قرار: (۱) امام حسن (حسن ابن علی)، امام دوم شیعیان، از حضرت فاطمه؛ (۲) امام حسین (حسین ابن علی)، امام سوم شیعیان، از حضرت فاطمه؛ (۳) محمد ابن علی، معروف به محمد حنفیه، از خوله (xăla)؛ (۴) عباس ابن علی (ابوالفضل العباس)، شهید در روز عاشورا در کربلا، از ام البنین؛ (۵) عمر ابن علی، مکنّی به ابوالقاسم و ملقب به الاطرف (al,ʿatraf)، از صهباء ثعلبیه (sahbāʿe saʿlabiyya)، معروف به ام حبیب (omme ha-bib).

سادات یا فاطمیان و یا علویان بمعنی اخص و یا شرفاء (← شریف) بمعنی اخص اولاد علی از حضرت فاطمه هستند. مشهور است که حضرت امیر از فاطمه پسر سومی هم بنام محسن (mohsen, mohassen) داشته است که سقط شده است، و بنا بر این، علویان بمعنی اخص منحصر در اولاد فاطمه یعنی حسن و حسین و اولاد ایشان میگردد؛ علویان اولاد حسن را علویان حسنی و علویان اولاد حسین را علویان حسینی نامند. اولاد فاطمه در نظر شیعیان اهمیت فوق العاده داشته‌اند، و شیعیان امامت را حق ایشان میدانسته‌اند (گرچه اولاد محمد حنفیه نیز تا مدتی دعوی امامت کرده‌اند). اولاد فاطمه تا آنجا که توانسته‌اند در دوران خلافت بنی امیه و بنی عباس برای گرفتن منصب خلافت خروج کرده‌اند، و غالباً کشته شده‌اند (خروج امام حسین و شهادت او در ← واقعه‌ی کربلا؛ خروج زید ابن علی ابن حسین و کشته شدن او؛ خروج محمد ابن عبدالله ابن حسن مثنی، معروف به نفس زکیه بر منصور و کشته شدن او؛ خروج حسین ابن علی ابن حسن المثلث بر هادی، و شهادت او در فخ؛ و خروجهای متعدد دیگر)، و یا توانسته‌اند در نقاط دوردست از قبیل المغرب، یمن، مصر، و سواحل دریای خزر حکومتهائی تشکیل دهند ــ از قبیل حکومت بنی ادریس یا ادارسه در مغرب؛ سلیمانیان، بنو اخیضر (banu oxayzer)، و رسیان (rassiān) در یمن؛ زیدیه، در طبرستان؛ فاطمیان در مصر، و بنو مهنا (banu mohannā) در مدینه، و غیره. مأمون خلیفه‌ی عباسی امام رضا (امام هشتم شیعیان) را ولیعهد خود کرد، ولی امام رضا در زمان مأمون وفات یافت. سلطان محمد خوارزمشاه میخواست خلافت عباسی را بردارد، و خلافت را به یکی از علویان بسپارد. در ایران سادات احترام خاصی داشتند و قسمتی از خمس به عقیده‌ی شیعیان دوازده‌امامی، باید به فقرای سادات پرداخته شود، و گرفتن زکات و صدقه‌ی واجب بر سادات حرام است مگر آنکه صدقه‌دهنده از سادات باشد و یا اینکه گیرنده مضطر باشد.

علوی به معنی پیرو علی و شیعه‌ی علی هم آمده است، چنانکه در ترکیه به شیعیان علوی میگویند، و احتمال میرود که ناصر خسرو را به همین سبب علوی گفته‌اند (یعنی او شیعه و پیرو علی بوده است). نیز ← شیعه.

علوی، سیارات: ← سیارات علوی.

علوی، عالم: ← عالم.

علویان: ← علوی.

علویان، گنبد، همدان: ← گنبد.

علویان حسنی: ← علوی.

علویان حسینی: ← علوی.

علویان طبرستان (alaviāne tabarestān)، سلسله‌ای از سادات علوی که از ح ۲۵۰ هق تا ۳۱۶ هق در مازندران و گیلان، و گاه در گرگان و قزوین و ری نیز، فرمانروائی کرده‌اند (نیز ← طبرستان). مؤسس این سلسله حسن ابن زید علوی ملقب به داعی کبیر (فت ۲۷۰ هق) بود، که از امامهای معروف زیدیه بشمار میآید. بعد از او، برادرش محمد ابن زید، ملقب به داعی، به امارت نشست. وی در ۲۸۷ هق مقتول شد، و پس از آن تا ح ۱۳ سال حکومت طبرستان ضمیمه‌ی قلمرو سامانیان بود، تا آنکه حسن ابن علی، ملقب به ناصر کبیر، به دعوی امارت طبرستان برخاست (۳۰۱ هق). بعد از او، امارت این خاندان به حسن ابن قاسم حسنی، معروف به داعی صغیر، منتقل گشت (۳۰۴ هق)، که در ۳۱۶ هق در جنگ با اسفار ابن شیرویه کشته شد، و با مرگ او دولت علویان طبرستان منقرض گشت. نیز ← زیدیه.

علویجه (alavije)، شهر (جه ۵°۲۱۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دهق عربستان، شهرستان نجف آباد، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۶کیلومتری لغ نجف‌آباد.

علوی کلا (alavi kalā)، دهستان (جه ح ۸۰۰°۴۱)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر در ناحیه‌ی کجور؛ دارای ۹ (؟) آبادی.

علوی مدنی (alavie madani)، شهرت گدائی کور، که در زمان خروج ابن عطاش، و ظاهراً به امر او، یک چند در اصفهان موجب خوف و وحشت عامه گشت. گویند وی در روزگار سلطان محمد ابن ملکشاه سلجوقی هر روز در اصفهان بر در کوچه‌ی خود می‌ایستاد، و عصائی در دست دعا میکرد، و درمیخواست که دستش را بگیرند و در کوچه به در خانه رسانند، و بدینگونه، کسی را که دست وی میگرفت به درون کوچه میبرد، و کسانی در آن کوچه آن کس را به چاهی که در دهلیز خانه بود می‌افکندند، و از آن چاه راهها به سردابها بود. مدت ۴ یا ۵ ماه بدین بگذشت، و عده‌ای بسیار از جوانان شهر مفقود شدند، و به دام اسماعیلیه و پیروان ابن عطاش افتادند. عاقبت، زنی گدای این راز را بر حسب تصادف کشف کرد، و مردم به خانه‌ی علوی مدنی رفتند، و راه سردابه بجستند، و نوشته‌اند که بیش از ۴۰۰ مرد را در آنجا گرفتار دیدند، و مردم گمشده‌های خود را در آنجا کشته یا به چهارمیخ‌کشیده یافتند، و علوی مدنی را با زنش گرفته در بازار لشکر بسوختند.

علة العلل یا علت اولی: ← علت.

علی (ali) [ابوالحسن علی ابن ابی طالب ابن عبد المطلب ابن هاشم]، ملقب به **امیرالمؤمنین** (amirol.moʿmenin)، فت (شهید در کوفه) رمضان ۴۰ هق، پسر عم و داماد پیغمبر اسلام، امام نخستین شیعیان و خلیفه‌ی چهارم از خلفای راشدین، و یکی از بزرگترین مردان صدر اسلام.

I ـ علی از دوران کودکی تا هجرت. مادر علی **فاطمه‌ی بنت اسد** ابن هاشم بود، و بهمین جهت میگویند که علی نخستین کسی است که هم از سوی پدر و هم از جانب مادر هاشمی بوده است. در سال تولد او اختلاف است، به روایتی، تولد وی در روز جمعه‌ی ۱۳م ماه رجب سال ۲۳ یا ۲۵ و به روایتی در سال ۱۸ پیش از هجرت بوده است. علی، بنا به اشهر روایات، بهنگام شهادت در سال ۴۰ هق، ۶۳ سال داشته است. عمر او را بعضی ۵۸ و بعضی ۶۵ سال گفته‌اند. هنگامی که علی ع کودکی خردسال بود، خشکسالی در مکه پدید شد، و **ابوطالب**، پدر علی، دوچار تنگدستی گردید. حضرت محمد ص، با عم خود **عباس ابن عبدالمطلب**، پیش ابوطالب رفت، و هر یک تکفل یکی از فرزندان او را خواستار شد؛ عباس تکفل جعفر ابن ابوطالب (← جعفر طیار) را بر عهده گرفت و محمد تکفل علی را. علی در خانه‌ی محمد پرورش یافت، و پس از آنکه محمد به نبوت مبعوث شد، علی نخستین کسی بود که، پس از خدیجه، اسلام آورد؛ بنا بر این، علی نخستین مردی است که اسلام آورده است. علی در این هنگام 10 یا 13 سال داشته است. میگویند محمد در نخستین ایام رسالت خود، بهمراهی علی و پنهان از دیده‌ی مردم، به دره‌های مکه میرفتند و نماز میخواندند.

II ـ علی از هجرت تا رحلت حضرت رسول. شبی که محمد ص از مکه به مدینه هجرت فرمود، علی در رختخواب محمد خوابید تا کفار قریش، که از در و دیوار مراقب پیغمبر بودند، گمان نبرند که او رفته است. صبحگاه، که بر کفار مکه معلوم شد که محمد رفته است، از خانه‌ی او دور شدند، و علی چند روز در مکه ماند تا سپرده‌هائی را که از مردم مکه نزد پیغمبر بود به ایشان بازگرداند. پس از آن، علی نیز راه مدینه را در پیش گرفت و به پیغمبر ملحق شد. بگفته‌ی طبری، علی در اواخر صفر سال ۲ هق با فاطمه ع (فاطمه‌ی زهرا)، دختر پیغمبر، ازدواج کرد. علی در تمام جنگهای پیغمبر با کفار، بجز غزوه‌ی تبوک، حضور داشت، و در تمام آنها علم پیغمبر بدست او بود. علی در تمام این جنگها رشادت و دلیری بسیار نشان داد. در جنگ بدر عده‌ای (از جمله ولید ابن عتبه) بدست او کشته شدند. در جنگ احد از جمله‌ی کسانی بود که پای بیفشرد و فرار نکرد، و بشدت از پیغمبر دفاع کرد، و چنانکه میگویند، در آن جنگ ۱۶ ضربه به او اصابت کرد. در جنگ خندق، عمرو ابن عبدود، که اسب از خندق جهانیده از مسلمانان هماورد میخواست، بدست علی کشته شد. در غزوه‌ی خیبر، هنگام محاصره‌ی یکی از قلاع، پیغمبر سخن مشهور خود را گفت که "لَأُعْطِیَنَّ الرّایَةَ غَداً رَجُلاً یُحِبُّ اللهَ و رسولَه، یَفْتَحُ اللهُ علی یَدَیْه، لَیْسَ بِفَرّارٍ" [یعنی، علم را فردا بدست کسی خواهم داد که خدا و پیغمبرش را دوست میدارد، و خداوند (قلعه را) بدست او خواهد گشاد، و اهل گریز نیست]، و در این جنگ بود که گویند، چون سپر از دست علی بیفتاد، دری را بدست گرفت و آن را سپر خود ساخت.

هنگامی که پیغمبر به تبوک میرفت، علی را با خود نبرد، و او را در مدینه گذاشت، و او را فرمود تا سرپرستی خانواده‌ی پیغمبر را بعهده گیرد. گروهی از منافقان شایع کردند که محمد علی را بجهت گرانجانیش با خود نبرد، و او را در مدینه گذاشت تا خود را از گرانی او سبکبار

گرداند. علی چون این سخن بشنید بدنبال پیغمبر از مدینه بیرون رفت، و در جرف (jorf) (در سه میلی مدینه) به او رسید، و در باره‌ی این شایعه از او پرسید. پیغمبر فرمود، "منافقان دروغ گفتند؛ من ترا بخاطر بازماندگان خود در مدینه گذاشتم. برگرد و خانواده‌ی من و خودت را سرپرستی کن. آیا نمیخواهی برای من مانند هارون برای موسی باشی؟ جز آنکه پس از من پیغمبری نخواهد بود".

در حَجَّة الوداع (← محمد، قسمت ۴۶)، که علی از یمن بازمیگشت تا پیغمبر را در هنگام حج در مکه ملاقات کند، یک تن را بر سپاهیانی که با او بودند بگماشت، و آن شخص پارچه‌هائی را که از یمن برای بیت المال میبردند برداشت، و به هر یک از سپاهیان پارچه‌ای پوشانید تا در نظر مردم خوب جلوه کنند. علی چون این بدید نپسندید، و فرمود که همه آن پارچه‌ها را از خود دور کردند. سپاهیان از این کار شکایت به پیغمبر بردند، پیغمبر فرمود از علی شکوه نکنید که او در راه خدا سختگیرتر از آنست که کسی از او شکوه کند. هنگام بازگشت از حجة الوداع، حضرت رسول در غدیر خم روی به مردم کرد و گفت، "هر که من مولای او باشم علی مولای اوست، خداوندا، دوست بدار هر که او را دوست بدارد، دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد". شیعیان این گفتار پیغمبر را نص صریح بر خلافت بلاواسطه‌ی علی میدانند. بعضی از اهل سنت اصل این روایت را منکرند، و بعضی دیگر دلالت آن را بر خلافت علی قبول ندارند. در وفات پیغمبر، علی با عباس ابن عبدالمطلب و چند تن از نزدیکان پیغمبر به غسل و کفن و دفن او مشغول شدند، و بزرگان مهاجر و انصار در سَقیفه‌ی بَنی ساعِدَه گرد آمدند، و پس از مختصر گفتگو، با ابوبکر بیعت کردند و او را به خلافت برداشتند. روایات شیعه بیعت علی را به ابوبکر از روی اکراه میدانند.

III ـ علی از رحلت حضرت رسول تا قتل عثمان. علی، پس از بیعت با ابوبکر، در مدینه ماند، و در جنگها و فتوحات بزرگ اسلامی حضور نیافت. آنچه از مجموع روایات سنی و شیعی بر میآید، علی مخصوصاً در مسائل فقهی و تشریعی مورد مشورت عمر خطاب بود، و هنگامی که عمر به شام و فلسطین سفر کرد، علی را در مدینه جانشین خود ساخت. هنگامی که ابولؤلؤه عمر را خنجر زد، و عمر مرگ خود را حتمی یافت، ۶ تن از بزرگترین مردان باسابقه‌ی اسلام را نامزد خلافت کرد، و دستور داد که پس از مرگ او این شش تن بی‌درنگ دور هم گرد آیند، و یکی را از میان خود برگزینند. عبدالرحمان ابن عوف، که یکی از آن ۶ تن بود، پس از مذاکره‌ی بسیار و بیرون شدن چهار تن (از جمله خود او) از نامزدی، دست علی را گرفت و گفت آیا به کتاب خدا و سنت رسول و روش دو خلیفه‌ی پیشین عمل خواهی کرد؟ علی گفت امیدوارم بکوشم تا آنجا که دانش و توانائی من میرسد عمل کنم. آنگاه عبدالرحمان روی به عثمان کرد و همان سؤالی را که از علی کرده بود از او کرد. عثمان جواب مثبت داد، و عبدالرحمان با او بیعت کرد. علی، اگرچه در بیعت کمی تردید کرد، اما سرانجام با عثمان بیعت کرد. این پاسخ علی صفت بارز وی و وضعی را که او پس از وفات پیغمبر در برابر ابوبکر و عمر گرفته بود ظاهر میسازد: علی روش دو خلیفه‌ی پیشین را بطور مطلق و سربسته قبول ندارد، و به علم و اجتهاد خود متکی است. یعنی آنجا که اجتهاد او امری را بر خلاف روش ابوبکر و عمر بداند بی‌درنگ به آن عمل خواهد کرد، و این میرساند که علی، با وجود بیعت به ابوبکر و عمر و عثمان، خود را سزاوارتر به امر خلافت میدانست. اما چون ابوبکر و عمر امری که مایه‌ی طعن و انتقاد باشد بجا نیاورده بودند، علی سخنی بر ضد ایشان نگفته و از ایشان انتقاد بعمل نیاورده بود. اما از همان روزهای نخستین خلافت عثمان، مخالفت علی با بعضی از اعمال او آشکار شد و آن در باره‌ی عبیدالله ابن عمر بود. عبیدالله هرمزان (hormozān) و جفینه (jofayna) را به اتهام توطئه در قتل پدرش بکشت، و عثمان بجای اینکه او را به قصاص بکشد، او را عفو کرد، ولی علی معتقد بود که قاتل را اگرچه پسر خلیفه‌ی دیروزی باشد باید به قصاص رسانید. سیاست مالی عثمان و سیاست او در بکار گماشتن خویشاوندان خود و باز گذاشتن دست ایشان در هر چیز، و رفتار زننده‌ی او با کسانی که از بزرگان باسابقه‌ی اسلام بودند (از قبیل ابوذر، عبدالله ابن مسعود، عمّار یاسر)، بتدریج زبان بزرگان مدینه را در حق او دراز کرد. علی نیز از کسانی بود که با این قبیل اعمال او و مخصوصاً در والی کردن خویشاوندان عثمان بر بلاد مخالفت کرد. ولی این مخالفت در حدود انتقاد و عیبجوئی علنی روبروی عثمان بود، و علی هنگامی که شورشیان خانه‌ی عثمان را محاصره کردند از ایشان حمایت نکرد، بلکه حسن و حسین، فرزندان خود، را برای دفاع از او فرستاد.

IV ـ علی از خلافت تا شهادت. پس از قتل عثمان، گروهی از مهاجرین و انصار در مدینه روز جمعه‌ی پنج روز به آخر ذیحجه‌ی سال ۳۵ هق با علی بیعت کردند. از اصحاب شوری (ashābe šurā) (یعنی کسانی که عمر ایشان را پس از خود نامزد خلافت کرده بود)، بجز علی، **سعد ابن ابی وقاص و طلحة ابن عبیدالله و زبیر ابن العوام** زنده بودند. سعد از بیعت امتناع کرد، و چون علی میدانست که از او فتنه‌ای بر نخواهد خاست، او را بحال خود گذاشت. طلحه و زبیر به اکراه بیعت کردند، و چون آنچه را از علی انتظار داشتند نیافتند، نهانی یا با اجازه به مکه رفتند، و در آنجا به عایشه، که از خلافت علی خشنود نبود، پیوستند و مردم را، به بهانه‌ی خونخواهی عثمان، بر ضد علی برانگیختند، و با ۳٬۰۰۰ نفر روی به بصره نهادند، زیرا نمیخواستند در مکه که حَرَم خداست جنگ کنند، و از جنگ در مدینه نیز احتراز میکردند. بدینگونه، خلافت علی از همان روزهای نخستین با اضطراب و آشفتگی آغاز شد، و مخصوصاً که معاویه ـ که از بنی امیه و از خویشان نزدیک عثمان بود، و سالها در شام و فلسطین حکومت کرده و وضع خود را محکم ساخته بود ـ از بیعت با خلیفه‌ی جدید سر باز زد، و چون از قیام طلحه و زبیر آگاه شد، مخالفت با علی را علنی ساخت، و خونخواهی عثمان و قصاص کشندگان او را بهانه کرد. پیوستن عایشه، زن محبوب پیغمبر، به مخالفین علی، و سفر او به بصره با طلحه و زبیر، پشتگرمی بزرگی برای مخالفین علی بود. اینان، پس از رسیدن به بصره، حاکم آن را گرفتند و بیت المال را تصرف کردند. علی بی‌درنگ آماده‌ی جنگ با ایشان شد و روی به بصره نهاد. پس از آنکه مذاکرات صلح بجائی نرسید، جنگ درگرفت؛ طلحه زخمی مهلک برداشت، و زبیر کشته شد، اما مخالفان علی بگرد شتر عایشه جمع شدند، و با شدت و حماسه‌ی تمام از آن دفاع کردند، تا آنکه شتر را پی کردند، و شتر بر پهلو افتاد، و حامیان شتر که از کوشش خود نتیجه‌ای ندیدند پراکنده شدند. بسبب همین شتر است که این جنگ در تاریخ اسلام به جنگ جمل معروف شده است. علی طلحه و زبیر و پیروان ایشان را ناکثین [= عهدشکنان] مینامید.

علی، پس از پیروزی بر اصحاب جمل، مدت کوتاهی در بصره اقامت کرد، و سپس از آنجا روی به کوفه نهاد تا ترتیب جنگ با معاویه را بدهد، زیرا معاویه از بیعت با او خودداری کرده علی را به همکاری در قتل عثمان متهم میساخت، و با اصرار تمام، قاتلان عثمان را از علی میخواست تا بقصاص برساند. ولی این ظاهر قضیه بود، و قیام به خونخواهی عثمان بهانه‌ای بیش نبود. معاویه سالیان دراز در شام و فلسطین حکومت میکرد و تمام مردم آن ناحیه را به حسن تدبیر و بذل مال بخود جلب کرده بود، و با هوشیاری و تدبیر در جلب بزرگان عرب به وعده و مال میکوشید، و کسانی مانند عمرو عاص را با خود همراه ساخته بود، و حتی نهانی به جلب یاران علی نیز پرداخته بود، و با این مقدمات، طرح خلافت آینده‌ی خود را میریخت، و میدانست که اطاعت از علی بمعنی عزل او از شام است، و این امر تمام نقشه‌ها و آمال او را بهم خواهد زد. علی سیاستی جز پیروی از حق محض نداشت، و دیناری برای جلب خاطر کسی خرج نمیکرد، و بیت المال را به تساوی آنِ همه‌ی مسلمانان میدانست، و هر چه به آن وارد میشد بالسویه میان مردم قسمت میکرد، و بنا بر این، نمیتوانست معاویه را که تمام بیت المال را در راه برآوردن مقاصد شخصی خود خرج میکرد در شام نگاه دارد. پس از آنکه نامه‌هائی چند میان علی و معاویه رد و بدل شد، و معاویه قطعاً و صریحاً از اطاعت علی سر باز زد، علی با سپاهیان خود روی به معاویه نهاد و در ذیحجه‌ی سال ۳۶ هق با سپاهیان معاویه در صفین (در نزدیکی رَقّه بر ساحل فرات) برخورد کرد. جنگ واقعی در صفر سال ۳۷ هق روی داد، و طی پیکارهائی سخت، جمعی از بزرگان و معاریف عرب از هر دو طرف کشته شدند (از قبیل عمار یاسر از طرف علی و عبیدالله ابن عمر از طرف معاویه). سرانجام معاویه، به راهنمائی عمرو عاص، دست به نیرنگی زد که بسیار مؤثر افتاد، و آن اینکه دستور داد تا قرآنها بر سر نیزه کردند، و از پیروان علی خواستند تا جنگ را ترک کنند و از دستور قرآن پیروی کنند. این امر مایه‌ی اختلاف و دودستگی در سپاه علی شد، و اکثریت علی را مجبور کردند که دست از جنگ بردارد، و به حُکم دو حَکَم و داور، که هر یک از طرفین بر خواهد گزید، تن در دهد. هر دو طرف دست از جنگ کشیدند، و معاویه عمرو ابن العاص را به حکمیت برگزید، و اصحاب علی او را مجبور کردند که **ابوموسی اشعری** را از جانب خود به حکمیت انتخاب کند. این امر موجب شد که اقلیتی از اصحاب علی به

مخالفت برخیزند. آنها میگفتند که طغیان و بَغْی معاویه مسلم است، و جنگ با چنین کسی بموجب نص صریح قرآن بر مسلمانان واجب است، و در امری که حکم صریح و نص روشن دارد، برگزیدن حکم باطل و معصیت است. این گروه فریاد بر آوردند که لا حُکْمَ اِلّا لله. این گروه، با این شعار، مبدأ ظهور جماعتی بنام خوارج شدند، که در تاریخ اسلام نقش مهمی بازی کرده‌اند. حکمین، پس از چند ماه، در دومة الجندل یا اذرح ملاقات کردند. اینجا نیز عمرو ابن العاص نیرنگی زد، و پس از چندین جلسه ملاقات، ابوموسی را بفریفت تا هر دو معاویه و علی را از خلافت خلع کنند، و امر خلافت را به شوری باز گذارند. عمرو ابوموسی را وادار کرد که نخست او این معنی را اعلام کند. پس از آنکه ابوموسی اعلام خلع علی و معاویه از خلافت کرد، عمرو گفت اما من علی را خلع میکنم و معاویه را به خلافت برمیگزینم. ابوموسی که از این نیرنگ برآشفته بود عمرو را دشنام داد، و بدین ترتیب، حکمین بدون اخذ نتیجه بازگشتند، با این تفاوت که موقعیت معاویه مستحکمتر شد، و وضع علی، با دودستگیی که در میان پیروانش افتاد، ضعیفتر گشت. علی بلافاصله خود را برای جنگ با معاویه آماده ساخت، و از کوفه بیرون آمد و روی به شام نهاد. اما بزودی متوجه شد که آن اقلیت خوارج گروه زیادی بدور خود جمع کرده‌اند و مسلمانان را میکشند و تولید فساد میکنند. این عده در نهروان بودند. علی مصلحت ندید که خود از کوفه دور شود، و اینهمه مخالف را پشت سر خود بگذارد. بنا بر این، نخست بکار آنها پرداخت. خوارج در نهروان گرد آمدند، و عبدالله ابن وهب راسبی را بر خود امیر ساختند، و در بازجوئی و سختگیری به کسانی که به علی وفادار مانده بودند تندروی کردند، چنانکه عبدالله ابن خباب (xabbāb) را که از اصحاب پیغمبر بود با زنش کشتند، و فرستاده‌ی علی را بقتل رسانیدند. علی ناگزیر، پیش از آنکه به مقابله‌ی معاویه بشتابد، بر سر آنان رفت و، نخست با پند و احتجاج، بسیاری از آنان را قانع ساخت، تا آنجا که در اطراف عبدالله ابن وهب بجز ۳٬۰۰۰ تن نماند، و چون این عده در عقاید خود و خصومت با علی پایداری کردند، علی ناچار به جنگ شد، و در جنگی که در ۹ صفر سال ۳۸ هق درگرفت، همه‌ی ایشان بجز عده‌ی قلیلی کشته شدند. علی پس از این واقعه قصد حرکت بسوی معاویه داشت، ولی اصحاب او موافقت نکردند، و او ناچار به کوفه برگشت. معاویه در این میان بیکار ننشست، و با تمام وسایل، آشکار و نهان، شروع به جلب بزرگان اصحاب علی و استخلاص ولایات تابعه‌ی او کرد. عمرو عاص را به مصر فرستاد، و او محمد ابن ابی بکر را که والی آنجا بود بکشت، و حکومت خود را در آنجا مستقر ساخت. در یمن و حجاز نیز نفوذ کرد، و کار بدانجا رسانید که افواج کوچکی برای غارت و جنگ و گریز به عراق و اطراف کوفه میفرستاد. سرانجام علی مصمم شد تا بهر نحوی که باشد به جنگ معاویه برود، و در تهیه‌ی این کار بود تا آنکه در ۱۷ یا ۱۹ رمضان سال ۴۰ هق، هنگام سحر، در مسجد کوفه از دست عبدالرحمان ابن ملجم مرادی (← ابن ملجم)، که یکی از خوارج متعصب بود، ضربت خورد و دو روز بعد، بر اثر این ضربه‌ی مهلک تنی که بر سرش وارد آمده بود، درگذشت. قبر او را نخست از ترس خوارج مخفی نگاهداشتند، و فقط از اواسط قرن ۲م هق ببعد این قبر که در نجف واقع است شناخته شد، و بتدریج بصورت بزرگترین زیارتگاه شیعیان درآمد.

علی، تا فاطمه دختر پیغمبر زنده بود، زنی دیگر اختیار نکرد. از فاطمه دو پسر، حسن و حسین (← امام حسن؛ امام حسین)، و دو دختر (زینب و اُمِّ کُلثوم) داشت. پس از وفات فاطمه، علی زنان متعدد گرفت، و فرزندان متعدد پیدا کرد، که معروفترین آنها محمد حنفیه و عباس ابن علی (ابوالفضل العباس) هستند، که این آخری در کربلا با برادران دیگرش در رکاب امام حسین کشته شدند. نیز ← علوی.

۷ ـ شخصیت علی. در باره‌ی هیچیک از مردان صدر اسلام به اندازه‌ی علی آراء مخالف و موافق اظهار نشده است. بعضی از پیروان او در حق وی چندان غلو کرده‌اند که او را به مرتبه‌ی خدائی رسانده‌اند، و این فرقه در تاریخ فرق اسلامی بنام غلاة معروفند. بعضی از دشمنان کار عناد و خصومت با او را به لعن و شتم در بالای منابر کشاندند. بسیاری از اهل سنت، از نظر کلامی، مرتبه‌ی فضل علی را بهمان ترتیب خلافت ظاهری یعنی در مرتبه‌ی چهارم (پس از ابوبکر و عمر و عثمان) میدانند، و او را از جمله‌ی عشره‌ی مبشره میشمارند (یعنی ده تنی که پیغمبر ایشان را به بهشت نوید داده است). در میان علمای کلام اهل سنت، بعضی هم مقام او را پس از ابوبکر و عمر و برتر از عثمان میدانند. بعضی از فرق معتزله، که بنام مفضله خوانده میشوند، معتقدند که امامت مفضول (یعنی کسی که فضلش کمتر است) بر افضل جایز است، و با آنکه علی را افضل اصحاب میدانند، خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را صحیح میدانند. اما شیعه‌ی امامیه (← شیعه) علی را افضل ناس پس از پیغمبر اسلام و خلافت را تیز علی الاطلاق حق او میدانند، و خلفای ثلاثه‌ی مقدم بر او را بر حق نمیدانند. اگر عقاید و مجادلات کلامی را کنار بگذاریم میبینیم که علی به دین اسلام سخت پابند و در آن باره بسیار سختگیر بود، و در آنچه حق میدانست کوچکترین اغماض و تسامح روا نمیداشت، اگرچه بر خلاف سیاست و مصالح دنیوی او بود. با اقویا و ضعفا، با اشراف عرب و عامه‌ی ناس، و با عرب بطور کلی و ملل مغلوبه‌ی مسلمان به یکسان رفتار میکرد، و تنها تقوی و دین را ملاک برتری میدانست. در کار مالیه سختگیری او تا حد وسواس بود، و بیت المال را به تساوی میان مردم قسمت میکرد و این کار نزدیکترین دوستان او، مانند عبدالله ابن عباس (← ابن عباس) و برادرش عقیل ابن ابی طالب، را از او رنجانید. از لحاظ جسمانی، بسیار نیرومند بود، و شجاعت و بیباکی او معروف است. هیچگاه در مقابل دشمن از او ضعف و سستی دیده نشد. به قرآن و سنت پیغمبر عالم و در خطابه بسیار توانا بود. خطبه‌های او را، که در مواقع و مناسبات مختلف ایراد شده است، شریف رضی در کتابی جمع کرده و به نهج البلاغه موسوم ساخته است، اگرچه بعضی از منتقدان در صحت انتساب بعضی از آنها به علی شک کرده‌اند. دیوان شعری منسوب به علی در دست است که باحتمال قوی نباید از او باشد. علی در زندگانی خصوصی بسیار ساده و بی‌پیرایه بود. خود به تنهائی در کوچه و بازار راه میرفت، و تازیانه‌ای بدست میگرفت، و مردم را به درستی و اجتناب از منکرات و معاصی وامیداشت. در بازار، از کسی که او را میشناخت چیزی نمیخرید تا مبادا در باره‌ی او جانبداری کند. علی قامتی متوسط و صورتی گندمگون داشت، و قسمت جلو سر او مو نداشت. شکمش اندک برآمدگی داشت، و چشمانش درشت و سنگین بود. در آغاز دشمنانش او را ابوتراب (abu.torāb) میگفتند، ولی بعد شیعیان نیز این لقب را در مورد وی بکار بردند. بعضی نیز گفته‌اند که این لقب را خود محمد می به او داد.

علی، سندالدوله: ← بنی مزید.

علی، عمادالدوله ابوالحسن: ← عمادالدوله‌ی دیلمی.

علی، گنبد، ابرقو، ← گنبد.

علی، مسجد (masjede ali)، مسجد عهد شاه اسماعیل I صفوی (سلطنتش در ۹۰۵–۹۳۰ هق) در اصفهان، که شاید بجای مسجدی از عهد سلجوقی ساخته شده باشد. گنبد آن استادانه، سردر و نمای کنار کوچه متناسب و مزین به کاشیکاری عالی، و کتیبه‌های معرق سردر (بنام شاه اسماعیل و حاوی آیات قرآن) مورخ ۹۲۹ هق است. لوح سنگی یادگار محمد معصوم، سفیر هند که در ۱۰۱۳ هق از حضور شاه عباس از ایروان بازمیگشت، بر ازاره‌ی شمال صحن موجود است.

علیا (olyā)، دهستان (جمعه ۱۳٬۳۴۰؟)، شهرستان اردستان، استان دهم، دارای ۲۶ (؟) آبادی. از غ به شهرستان کاشان محدود است. معادن منگنز دارد. مرکزش، کجوسنگ (kacusang) (جمعه ۳۲۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۹کیلومتری غ اردستان است.

علی‌آباد، آبادی، آذربایجان، ← سراسکند.

علی‌آباد، مازندران، ← شاهی، شهر.

علی‌آباد (aliābād)، ده (جمعه ۱٬۰۸۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پیشکوه، بخش تفت، شهرستان یزد، استان دهم، ۳۷کیلومتری جغ تفت.

علی‌آباد، ده (جمعه ۱٬۶۱۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کمین، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۸۸کیلومتری لش زرقان.

علی‌آباد، دهستان (جمعه ح ۲۲٬۰۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۴۲ (؟) آبادی.

علی‌آباد یا علی‌آباد کتول (e katul-)، بخش، شهرستان گرگان، استان دوم، مشتمل بر دهستان کتول. مرکزش، **علی‌آباد،** در ۴۰کیلومتری ش گرگان است. جمعیت آن در سرشماری ۱۳۳۵ هش ۲٬۰۳۹ نفر بوده است، ولی در سرشماری ۱۳۴۵ هش به ۱۰٬۵۲۷ نفر بالغ بوده، و علی‌آباد از نقاط شهری بشمار آمده است. این ازدیاد جمعیت به سبب احداث کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی در سالهای اخیر است.

علی‌آباد پشت شهر (aliābāde poŝte šahr)، ده (جمعه ۱٬۳۵۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۴کیلومتری ل همدان.

علی‌آباد دمق (aliābāde damaq)، ده (جم ۳٬۶۷۸ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۳۶کیلومتری ل‌غ ملایر.
علی‌آباد مجدالدوله و کوره‌ها (aliābāde majdoddöle va kureha)، ده (جم ۲٬۳۳۰ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان غار، شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، ۶کیلومتری ل شهر ری. محل سابق کوره‌های آجرپزی ج تهران.
علی I ابن ابراهیم: ← عادلشاهیه.
علی ابن ابراهیم ابن شاطر: ← ابن شاطر.
علی ابن ابی طالب: ← علی.
علی ابن احمد عمرانی، ریاضیدان، ← ابوکامل.
علی ابن احمد کاتب: ← عتبة الکتبه.
علی ابن احمد نیشابوری: ← سیفی نیشابوری.
علی ابن اخشید، ابوالحسن: ← اخشیدیه.
علی ابن اردشیر: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه‌خواریه).
علی ابن اماجور: ← ابن اماجور.
علی ابن بویه: ← عمادالدوله‌ی دیلمی.
علی ابن جعفر، بقعه‌ی، بقعه‌ای از قرن ۸م هق، در قم. دارای گنبد هرمی دوازده‌ترکی با گچ‌بریهای عالی آن قرن است. قسمتی از کاشیهای ازاره و مرقد بسرقت رفته است؛ آنچه مانده بود به موزه‌ی آستانه‌ی قم منتقل شده. محراب آن در موزه‌ی ایران باستان است.
علی ابن حسن طبرسی: ← طبرسی، ابونصر.
علی ابن حسین، امام چهارم شیعه، ← امام زین العابدین.
علی ابن حسین، ابوالقاسم: ← سید مرتضی.
علی ابن حسین ابن هندو: ← ابوالفرج ابن هندو.
علی ابن داود رسولی: ← رسولیان.
علی ابن دبیس (aliyye 'bne dobays)، آخرین امیر حله از سلسله‌ی بنی مزید. در ۵۴۰ هق بر حله فرمانروائی یافت، و با سلطان مسعود I سلجوقی اختلافات و ستیزه‌ها داشت. در ۵۴۴ هق دست از امارت کشید و یک سال بعد وفات یافت. با مرگ او امارت خاندان بنی مزید در حله پایان یافت.
علی ابن ربن طبری: ← سهل طبری.
علی ابن سهل طبری: ← سهل طبری.
علی ابن شمس‌الدین: ← تاریخ خانی.
علی ابن شهاب‌الدین: ← علی همدانی.
علی ابن شهریار: ← آل باوند (شاخه‌ی اصفهبدان).
علی ابن طاهر (aliyye 'bne tāher)، فت ۲۱۳ یا ۲۱۴ هق، امیر سلسله‌ی طاهریان در خراسان؛ پسر طاهر ذوالیمینین. بعد از وفات طلحة ابن طاهر در ۲۱۳ هق، مدتی کوتاه از جانب برادرش عبدالله ابن طاهر، که در دینور برای دفع بابک خرم‌دین تهیه‌ی سپاه میدید، به امر مأمون امارت خراسان داشت. اما در حدود نشابور با خوارج که سر به شورش برداشته بودند جنگ کرد و کشته شد.
علی ابن عباس مجوسی: ← اهوازی.
علی ابن عبدالعالی کرکی: ← محقق ثانی.
علی ابن عبدالله ابن عباس، جد ابراهیم امام، ← کیسانیه.
علی ابن عبدالله شاذلی: ← شاذلیه.
علی ابن عبیدالله صادق: ← علی دایه.
علی ابن عیسی (aliyye 'bne isā)، نقـ نیمه‌ی اول قرن ۵م هق، بزرگترین کحال عرب. کتاب تذکرة الکحالین او از نظر تاریخ علم اهمیت تمام دارد، زیرا این کتاب قدیمترین کتابی است به زبان عربی در چشم‌پزشکی که کامل و به صورت اصلی به دست ما رسیده است. از زندگی وی اطلاعی در دست نیست. ظاهراً در بغداد شاگرد ابن الطیب بوده است، و در بغداد به طبابت اشتغال داشته.
علی ابن عیسی (aliyye 'bne isā) [علی ابن عیسی ابن داود]، مشهور به **ابن جراح** (ebne jarrāh)، ۲۴۵–۳۳۴ هق، وزیر معروف خلیفه مقتدر عباسی. وی اصلا ایرانی و مردی دانشمند بود. در ۳۰۰ هق مقتدر او را به وزارت منصوب کرد، و او امور مالی را، که دوچار اختلال بود، سر و سامانی داد. در ۳۰۴ هق معزول و محبوس و سپس به مکه و از آنجا به صنعا تبعید شد؛ تا ۳۱۲ هق که بخشیده شد، در تبعید بود. در ۳۱۴ هق بار دیگر به وزارت رسید، و ۲ سال در این سمت باقیماند. از آثارش دیوان رسائل، معانی القرآن، و کتاب الکتّاب و سیاسة المملکة و سیرة الخلفاء است.
علی ابن عیسی [علی ابن عیسی ابن ماهان]، فت ۱۹۵ هق، سردار معروف عرب و والی خراسان در زمان هارون‌الرشید. وی از نزدیکان و سرداران هارون بود. هارون او را بعد از فضل برمکی به حکومت خراسان فرستاد، و او تعدی و ظلم بسیار کرد، و هدیه‌ای هنگفت برای خلیفه فرستاد. ظلم و غارت و تعدی او سبب شکایت مردم و قیام حمزه‌ی خارجی در سیستان گشت، و خلیفه چندی بعد او را، با وجود رشوه و هدیه‌ای که داد، عزل نمود و خود آهنگ خراسان کرد. در اختلاف بین امین و مأمون عباسی، وی سردار لشکر امین بود، و در نزدیک ری از طاهر ذوالیمینین شکست خورد و کشته شد (۱۹۵ هق).
علی ابن عیسی اصطرلابی: ← اصطرلابی.
علی ابن فرامرز، علاءالدوله: ← علی فرامرز.
علی ابن فضل (aliyye 'bne fazl)، فت ۳۰۳ هق، از نامداران قرامطه در یمن. در ۲۹۰ هق مردم را به مهدی منتظر دعوت کرد، و خلقی انبوه بر او گرد آمدند. کارش بالا گرفت، و خلقی بسیار را به کشتن داد. آخر کار دعوی پیغمبری کرد. در صنعاء (یمن) وفات یافت.
علی ابن فضل، ابوالحسن: ← شاباشیه.
علی ابن مأمون (aliyye 'bne ma'mun) [ابوالحسن علی ابن مأمون خوارزمشاه]، حکمران گرگانج خوارزم از خاندان مأمونیان؛ پسر و جانشین مأمون ابن محمد خوارزمشاه. بعد از پدر به مسند خوارزمشاهی نشست (۳۸۷ هق). در وقتی که منتصر سامانی به حدود خوارزم رفت، نسبت به وی ظاهراً اظهار تمایل نمود. در زمان او ابن سینا به خوارزم آمد، و مورد اکرام واقع شد. علی ابی مأمون شوهر خواهر سلطان محمود غزنوی بود. بعد از او برادرش مأمون ابن مأمون حکمران گرگانج شد.
علی II ابن محمد: ← عادلشاهیه.
علی ابن محمد، صالح‌الدین: ← صالح اصفهانی.
علی ابن محمد الفرات: ← ابن فرات.
علی ابن محمد سمری: ← سمری.
علی ابن محمد قوشجی: ← قوشجی.
علی ابن محمد کاتب بستی: ← ابوالفتح بستی.
علی ابن مسعود غزنوی [بهاءالدوله ابوالحسن علی ابن مسعود]، پادشاه غزنه از سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر سلطان مسعود I غزنوی. بعد از مرگ (رجب ۴۴۱ هق) مودود غزنوی، امرای غزنوی او را با شرکت برادرزاده‌اش مسعود ابن مودود (مسعود II غزنوی) به سلطنت نشاندند، اما کار سلطنت آنها دوام و قوام نیافت، و بعد از دو ماه، عمّش عبدالرشید غزنوی به غزنه تاخت، و تاج و تخت را به تصرف خود درآورد (رمضان ۴۴۱ هق).
علی ابن منصور: ← ظاهر، خلیفه‌ی فاطمی.
علی ابن موسی، ۸مین امام شیعه، ← امام رضا.
علی ابن نصیر ابن هارون: ← قاسم انوار.
علی ابن وهسودان: ← جستانیان.
علی ابن هیثم: ← شروانشاهان، قسمت ۱.
علی ابن یزید: ← شروانشاهان، قسمت ۱.
علی ابن یوسف ابن تاشفین (aliyye 'bne yusofe 'bne tāšofin)، ۴۷۷–۵۳۷ هق، ۲مین امیر (۵۰۰–۵۳۷ هق) سلسله‌ی مرابطون، و فرمانروای قسمت بزرگی از المغرب و اسپانیای جنوبی؛ پسر و جانشین یوسف ابن تاشفین. وی در زمانی جانشین پدر گردید که مرابطون در دو طرف جبل طارق در اوج قدرت بودند. علی چند بار شخصاً یا بوسیله‌ی سرداران خود با مسیحیان اسپانیا جهاد کرد. مورخین چهار سفر جنگی او را به اسپانیا ذکر کرده‌اند (۵۰۰، ۵۰۳، ۵۱۱، و ۵۱۵ هق). اگرچه بیشتر عمر خود را در مراکش گذرانید، ظاهراً توجه خاصش به اسپانیا معطوف بود، و بیشتر نیروی نظامی خود را برای جهاد با مسیحیان تخصیص داده بود، و فقط قوای اندکی (عمدةً از مسیحیان مزدور) برای محافظت پایتخت خود و نواحی کوهستانی مراکش نگاه داشته بود، و همین امر عاقبت سبب سقوط دولت مرابطون گردید، چنانکه حـ ۵ سال بعد از وفات وی شهر مراکش به تصرف عبدالمؤمن ابن علی درآمد. معذلک، دوره‌ی فرمانروائی علی ابن یوسف یکی از درخشانترین ادوار فرمانروائی مسلمانان در المغرب بوده است.
علی آرزو: ← سراج‌الدین علی آرزو.
علی اصغر، از شهدای کربلا، ← کربلا، واقعه‌ی.
علی اصغر خان امین‌السلطان: ← امین‌السلطان.
علی اکبر [علی ابن حسین]، از شهدای کربلا، ← کربلا، واقعه‌ی.
علی اللهی: ← اهل حق.
علی ایلکانی (alie ilkāni) یا **علی جلایر** (jalāyer)، معروف به **شیخ علی خان ایلکانی**، از شاهزادگان مشهور سلسله‌ی ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر سلطان اویس جلایر. در ۷۷۸ هق والی بغداد را کشته به امارت نشست، و برادرش سلطان حسین ایلکانی ناچار او را به امارت شناخت. شیخ علی خان چندی بعد سایر بلاد عراق عرب را بتصرف آورد، و سلطان حسین ناچار به کومک عادل آقا به دفع او لشکر به بغداد آورد (۷۸۲ هق)؛ شیخ علی خان گریخته به شوشتر رفت. اما، چندی بعد، به استدعای امرا، به بغداد بازآمد، و سلطان حسین از پیش او گریخته به تبریز رفت (۷۸۴ هق). شیخ علی خان بعد از قتل سلطان حسین بدست برادرش سلطان احمد ایلکانی، به تحریک و تشویق عادل آقا، لشکر به تبریز کشید؛ سلطان احمد منهزم گشت، اما در نخجوان از قرامحمد تورمش استمداد نمود. قرامحمد لشکر به تبریز آورده شیخ علی خان را کشت، و غنائم بسیار بدست آورد، و سلطان احمد دیگربار به

تبریز بازآمد (۷۸۵ هق).
علی برید: ← بریدشاهیه.
علی بهادر (alie bahādor)، ف ۶۶۱ هق، از امرای مغول در لشکر هولاکو. در فتح (۶۵۶ هق) بغداد، به شحنگی آن شهر تعیین شد. یک بار در حق عطا ملک جوینی سعایت کرد، اما عطا ملک تیرئه و خلاصی یافت. چندی بعد خود او به سعایت شمس‌الدین جوینی و به امر هولاکو بقتل رسید.
علی بی (ali bey) [علی بیک]، نام اصلی وی **دومینگو باذیا ای لبلیچ**[1] (domingo bādiā i leblic)، ۱۷۶۶–۱۸۱۸، سیاح اسپانیائی در ل افریقا و در مشرقزمین، و نخستین مسیحی که از مکه دیدار کرد. وی نام علی بی عباسی بر خود نهاد، و مدعی شد که از اخلاف عباسیان است، و با گروهی از غلامان و تعدادی وسایل علمی در عربستان سیاحت کرد. در ۱۸۰۷ در جده از کشتی پیاده شد، و به مکه رفت، و مختصات جغرافیائی آنجا را ۹″ ۲۸′ ۲۱° عا و ۵″ ۱۵′ ۴۰° طث نسبت به نصف النهار گرینیچ تعیین کرد (این ارقام به ارقامی که امروز مقبول است بسیار نزدیک می‌باشد). متأسفانه کرونومتر وی را در نزدیکی مکه دزدیدند. وهابیان او را از مدینه بازگردانیدند، ولی توانست تشکیل گدازه‌های عربستان غربی و راههای ورود و خروج مکه و مدینه را به سواحل توصیف کند. وی لا اقل در ۱۸ موضع از سواحل بحر احمر رصد کرد. در ۱۸۱۸، در ضمن سفری دیگر به مکه از راه دمشق، درگذشت. وی مؤلف کتاب سفرهای علی بی در آسیا و افریقا در سالهای ۱۸۰۳–۱۸۰۷ (۱۸۱۴) است.
علی بیگ، آجودان‌باشی محمد علی شاه، ← آجودان‌باشی.
علی بیگ ترکمان (ali beyge torkamān)، ف ۸۴۲ هق، ۲مین امیر (۸۳۸–۸۳۹ هق) از سلسله‌ی ترکمانان آق قوینلو؛ پسر قراعثمان. وی در ۸۳۸ هق بجای پدر نشست، اما برادرش حمزه بیگ ترکمان بر او بشورید، و علی بیگ گریخته نزد سلطان مراد II عثمانی رفت (۸۳۹ هق).
علی پادشاه (ali pādšāh) [امیر علی پادشاه]، ف ۷۳۶ هق، از امرای مشهور قوم اویرات در عهد ایلخانیان مغول؛ دائی ابوسعید بهادر خان. وی در عهد ابوسعید بهادر خان حاکم دیاربکر بود. در توطئه‌ی کشتن غیاث‌الدین محمد شرکت داشت. بعد از وفات ابوسعید بهادر خان، وی با سایر امرائی که از انتخاب ارپا خان به سلطنت و از دوام وزارت خواجه غیاث‌الدین محمد راضی نبودند موسی خان مغول را به سلطنت برداشته مدعی و رقیب ارپا خان قرار دادند، و در جنگی نزدیک مراغه، ارپا خان را هم شکست دادند (رمضان ۷۳۶ هق)، و علی پادشاه با قدرت زمام امور را در دست گرفت. اما چندی بعد، علی پادشاه و موسی مواجه با طغیان و ادعای محمدخان مغول شدند، که حسن ایلکانی او را حمایت و تقویت مینمود. در جنگی که در آلاطاق، نزدیک نخجوان، بین طرفین روی داد موسی منهزم و علی پادشاه مقتول شد (ذیحجه‌ی ۷۳۶ هق).
علی پاشا (ali pāšā)، معروف به **تپه‌دلنلی** (tepe-delenli) احتمالا ح ۱۷۴۴–۱۸۲۲، فرماندار (ح ۱۷۸۷–۱۸۲۰) یانینا (اکنون موسوم به یوآنینا) از طرف دولت عثمانی. پدرش حاکم تپلنه (tepe-lene) (در ج آلبانی) بود، و بقتل رسید، و علی به راهزنان کوهستانی پیوست، و پس از چندی سرکرده‌ی آنان شد، و مورد توجه دولت عثمانی قرار گرفت، و از جانب آن دولت شورش حاکم سکوتاری (در آلبانی) را فرو نشاند. در ۱۷۸۷ به حکومت یانینا منصوب شد، و بتدریج کارش بالا گرفت، تا آنجا که نیمه‌مستقل و به استبداد بر بیشتر آلبانی و اپیروس فرمان میراند. با فرانسویها در ساحل آدریاتیک جنگید، و با بریتانیای کبیر پیمان اتحاد بست (۱۸۱۴). دربار عثمانی چندی علی پاشا را، بسبب خدماتش، بحال خود گذاشت، تا آنکه علی پاشا در ۱۸۲۰ امر به قتل یکی از مخالفین خود در قسطنطنیه داد. سلطان محمود II او را معزول کرد، ولی علی پاشا تمکین نکرد، و بدین گونه، قسمتی از قوای عثمانی که در جنگ با یونانیان (که تازه مبارزه برای استقلال را آغاز کرده بودند) مورد نیاز بودند ناچار به جنگ با علی پاشا پرداختند؛ عاقبت وی بقتل رسید.
علی پاشا بسبب دیدار بعضی از ادبا (خاصه لرد بایرن) از دربار وی، و نیز بسبب مساعیش در جلب کومک دولتین فرانسه و انگلستان برای عملی ساختن نقشه‌هائی که در سر میپروراند، در اروپا تا حدی شهرت یافت. در دربارش اشخاص نامتجانس‌افسران اروپائی، اطبای یونانی، شعرا، دراویش، علمای احکام نجوم، و سرکردگان دسته‌های راهزنان‌مجتمع بودند.
علیت[2] (elliyyat)، نسبت علت به معلول آن. ← علت. **اصل علیت** یا جبر علی[3] (jabre elli) اصلی است بدین مضمون که اگر حالت فیزیکی دستگاهی که از تأثیر نیروهای خارجی مصون است در لحظه‌ای دقیقاً مشخص باشد میتوان حالت آتیه‌ی آن را دقیقاً پیشگوئی کرد. واضحترین استعمال این اصل در مکانیک کلاسیک دیده میشود، و از آنجا بود که اصل علیت به فیزیک راه یافت. بنا بر اصول مکانیک کلاسیک، در دستگاهی از نقاط مادی، اگر اوضاع و اجرام و سرعتهای این نقاط در یک لحظه‌ی اولیه معلوم باشد، و قوانین مربوط به قوائی که این نقاط بر یکدیگر اِعمال میکنند نیز در دست باشد، میتوان حرکات آنها را در هر لحظه‌ی دیگر حساب کرد. توفیق مکانیک کلاسیک در حساب حرکات اجرام سماوی مؤید این اصل بود. فیزیک کلاسیک از طرفی اعتقاد راسخ به اصل علیت داشت، و از طرف دیگر، معتقد بود که تعیین دقیق شرایط اولیه‌ی یک دستگاه بالاصاله ممکن است. مکانیک کوانتوم، که در آن پیشگوئیهای نتایج تجربیات ذاتاً جنبه‌ی آماری دارند، اصل علیت را متزلزل ساخته است. مثلا، بر طبق نظریه‌ی کوانتوم، اگرچه وضع متوسط یک الکترون در رشته‌ای از تجربیات متماثل به دقت قابل پیشبینی است، وضع آن در یکایک این تجربیات قابل پیشبینی نیست. بعلاوه، بر طبق اصل ابهام هایزنبرگ، تعیین دقیق شرایط اولیه ممکن نیست؛ در اندازه‌گیری وضع و سرعت یک ذره (مثلا یک الکترون)، غیر ممکن است که بتوان هر دو را دقیقاً معین کرد، هر قدر یکی دقیقتر معین باشد دیگری از دقت دورتر است.
اصل علیت به معنای دیگری هم بکار میرود، و آن اینکه هیچگاه معلول بر علت خود مقدم نمیشود. در نظریه‌ی نسبیت، این اصل مستلزم اینست که معلولهای یک واقعه نمیتوانند سریعتر از نور انتشار یابند.
علی تبریزی، میر (mir alie tabrizi)، ف ۸۵۰ هق، از مشاهیر خوشنویسان و ادبای دوره‌ی امیر تیمور گورکانی، و شاعر و حافظ قرآن. همه‌ی اقلام را خوب مینوشت، ولی شهرت او بواسطه‌ی خط نستعلیق اوست که گویند واضع این قلم بوده است، و اگرچه این خط تدریجی حاصل شده است، میر علی اول کسی است که این خط را با قاعده و زیبا نوشته. از آثار وی معدودی به ندرت دیده شده است (← خط فارسی).
علی‌تپه (ali.tappe)، ده (جه ۶۸۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان پنجهزاره، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران). آب آن بوسیله‌ی سد عباس‌آباد، واقع در ۵کیلومتری جش این آبادی، در کوهستان، تأمین میشود، که منسوب به زمان صفویه است.
علی ترشیزی، ملا شیخ: ← عظیم.
علی تکین (ali takin)، از امرای ایلک‌خانیان ترکستان. مدتها مدعی ارسلان خان ابن علی پادشاه ترکستان بود، و یک بار نیز سلطان محمود غزنوی به دفع او لشکر به ماوراء النهر برد، و او را مغلوب نمود (۴۱۶ هق). مسعود I غزنوی نیز همواره از او نگران بود، و یک دفعه نیز آلتونتاش خوارزمشاه را به دفع وی فرستاد، اما آلتونتاش کاری از پیش نبرد، و در جنگ مجروح شد و بمرد (۴۲۳ هق). علی تکین تا سال ۴۲۵ هق حیات داشت، و با ترکمانان سلجوقی سازش و دوستی میکرد.
علی جلایر: ← علی ایلکانی.
علی خان امین‌الدوله: ← امین‌الدوله.
علی خان ایلکانی، شیخ: ← علی ایلکانی.
علی خان کاردی: ← ارشدالدوله.
علی خان مقدم مراغه‌ای: ← حاجب‌الدوله.
علیخم، شالوم (šālom aleyxem) [عبری، = درود و سلام بر شما]، نام اصلی وی **شالوم رابینوویتز**[4] (rābinovitz)، ۱۸۵۹–۱۹۱۶، نویسنده‌ی داستانها و نمایشنامه‌هائی به زبان یدیش در خصوص وضع یهودیان روسی در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م.
علی دایه (alie dāye)، شهرت **ابوالحسن علی ابن عبیدالله صادق،** سردار معروف سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود I غزنوی. بعد از وفات سلطان محمود، وی از غزنین بیرون آمد، و در نشابور به سلطان مسعود پیوست (۴۲۱ هق). در سال ۴۲۳ هق سپهسالار خراسان گشت، و در سال ۴۳۱ به امر سلطان مسعود گرفتار و محبوس شد.
علی ذکره السلام: ← حسن ابن محمد.
علیرضای تبریزی، خوشنویس، ← علیرضای عباسی.
علیرضای عباسی (alirezāye abbāsi) یا **علیرضای تبریزی** (tabrizi) یا **علیرضای عباسی تبریزی،** از معروفترین خوشنویسان عهد سلطنت (۹۹۶–۱۰۳۸ هق) شاه عباس I صفوی. در تبریز شاگرد ملا محمد حسین تبریزی و علاءالدین تبریزی

(۱)Badía y Leblich (۲)causality (۳)determinism (۴)Rabinowitz

بود. پس از تصرف (رمضان ۹۹۳ هق) تبریز بدست عثمانیان، به قزوین (پایتخت دولت صفوی) رفت، و به کتابت مشغول شد، و شهرت یافت، و در 1001 هق به خدمت شاه عباس رسید. در دستگاه شاه عباس ترقی کرد، و خود را علیرضای عباسی خواند. شاه عباس منصب کتابداری را از صادق بیگ افشار شیرازی، شاعر و نقاش، بگرفت و به علیرضا داد. علیرضا تا پایان عمر در زمره‌ی مقربان و ندیمان شاه عباس بود.

علیرضا در خط ثلث در زمان خود نظیر نداشت، و نستعلیق را استادانه مینوشت. از آثارش کتیبه‌های متعدد در قزوین و اصفهان و مشهد موجود است. از آن جمله است کتیبه‌های مسجد شیخ لطف‌الله، عالی قاپو، و مسجد شاه (مورخ 1025 هق)، در اصفهان، و کتیبه‌ی صحن کهنه و کتیبه‌های زرین داخل و خارج گنبد، در مشهد. کتابهائی نیز به خط وی در لنینگراد، نیو یورک، لندن، و مشهد موجود است، که از همه زیباتر و گرانبهاتر قرآن بزرگ کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی (مشهد) میباشد.

علی روزافزون: ← روزافزون.

علی سبکی: ← سبکی.

علیشار (ališār)، ده (جه ۱°۴۷۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش خرقان، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)، ۲۰کیلومتری لغ ساوه.

علیشاه (ali.šāh)، ده (جه ۱°۹۵۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سیس، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۲کیلومتری خش شبستر.

علیشاه، ارگ، تبریز، ← ارگ علیشاه.

علیشاه، مسجد، تبریز، ← ارگ علیشاه.

علیشاه افشار: ← عادلشاه افشار.

علی شاه درانی: ← درانی؛ سدوزائی.

علیشاه ظل‌السلطان (ališāhe zellos.soltān) یا **عادلشاه ظل‌السلطان** (ādelšāhe)، عنوان **علی میرزا** (ali mirzā)، ملقب به **ظل‌السلطان، نه** 1250 هق، شاهزاده‌ی قاجار، پسر فتحعلی شاه. در وفات (۱۹ جمادی الثانی 1250 هق) فتحعلی شاه و قبل از ورود محمد شاه قاجار به تهران، به یاری جمعی از شاهزادگان، بنام علیشاه یا عادلشاه، در تهران تاجگذاری کرد (۱۴ رجب 1250 هق)، و بنام خویش سکه زد. آنگاه امامویردی میرزا برادر خود را با لشکری به جلوگیری از محمد شاه به جانب آذربایجان فرستاد. اما قشون امام وردی میرزا در سیاه‌دهن قزوین شکست خورد، و خود او، به وساطت وزیر مختار انگلیس، امان یافت، و محمد شاه عازم پایتخت شد. علیشاه ظل السلطان نیز، قبل از ورود محمد شاه به تهران، دستگیر شد، و به مراغه تبعید شد (1251 هق). بعدها با برادرانش امامویردی و رکن‌الدوله به روسیه فرار کردند (۲۶ ربیع الثانی 1254 هق)، اما دولت روسیه از آنها حمایت نکرد. ناچار به عثمانی رفتند، و از آنجا به عتبات آهنگ نمودند.

علیشاه عوض: ← شهریار، دهستان.

علیشاه گیلانی (ališāhe gilāni) [خواجه تاج‌الدین علیشاه گیلانی]، فت ۷۲۴ هق، از مشاهیر وزرا و رجال اواخر عهد ایلخانیان، وزیر الجایتو سلطان محمد خدابنده و سلطان ابوسعید بهادر خان. الجایتو او را، بعد از قتل سعدالدین محمد آوجی، بسبب کفایت و لیاقتی که داشت، در وزارت با رشیدالدین فضل‌الله وزیر شریک گردانید، و سلطان ابوسعید بهادر خان، پس از قتل رشیدالدین فضل‌الله که در واقع به تحریک و سعایت همین خواجه علیشاه بود، وزارت خویش را بدو داد. گویند در بین تمام وزراء ایلخانان مغول، جز خواجه علیشاه، هیچ کس بمرگ طبیعی نمرد. او را در تبریز دفن کردند.

علیشاه مزینانی: ← امد، پهلوان.

علی شمس‌الدین (ali šamsoddin) [خواجه علی شمس‌الدین]، فت ۷۵۳ هق، امیر (۷۴۸-۷۵۳ هق) سلسله‌ی سربداران. وی بعد از خواجه فضل‌الله سربداری به امارت سربداران نشست. گویند به دلاوری و زیرکی موصوف بود، و در منع از شراب و فحشا اهتمام تمام نمود. وی بدست حیدر سربداری کشته شد، و خواجه یحیی کرابی بجایش نشست. نام او را خواجه شمس‌الدین علی نیز ضبط کرده‌اند.

علیشیر نوائی (ališire navā'i) [**امیر علیشیر نوائی**] یا **میر علیشیر** (mir)، متخلص به **نوائی** (nava'i) و **فانی** (fāni)، ۱۷ رمضان ۸۴۴-۱۲ جمادی الثانی ۹۰۶ هق، نویسنده و شاعر ترکی‌گوی و فارسی‌گوی ترک، و وزیر و امیر نام‌آور و رفیق و مصاحب سلطان حسین بایقرا. پدرانش در خدمت سلاطین تیموری صاحب مقامات بودند. خود وی با بایقرا هم‌مکتب بود. بعدها در سمرقند به تحصیل پرداخت، و چون بایقرا در هرات به سلطنت نشست، وی را به مُهرداری خویش برگزید. یک بار نیز او را به حکومت استراباد فرستاد. پس از آن، امیر علیشیر ملازمت سلطان اختیار کرد، و مورد اعتماد و وزیر و مشیر و مشار او گشت. امیر علیشیر به تربیت فضلا و اهل استعداد اهتمام بسیار داشت. شاعران، خطاطان، و نقاشان بسیار جزء ندیمان مجلس و تربیت‌یافتگان او بودند. خود او مخصوصاً به جامی ارادت و اخلاص تمام میورزید، و در وفات او نیز صاحب عزای واقعی شد. امیر علیشیر ابنیه‌ی بسیاری در خراسان ساخته که اغلب هنوز باقی است.

امیر علیشیر به فارسی و ترکی آثار دارد. در اشعار فارسی فانی، و در اشعار ترکی نوائی تخلص میکرد. از آثار وی ـ غیر از دیوان فارسی، و خمسة المتحیرین، در بیان مقامات و احوال جامی ـ خمسه‌ی ترکی یا خمسه‌ی نوائی (شامل حیرة الابرار، فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون، سبعه‌ی سیاره، سد سکندری)، قصه‌ی شیخ صنعان، و کتاب مجالس النفائس (در بیان ترجمه‌ی احوال مشاهیر شعرا در قرن ۹م هق) را میتوان نام برد. غزلیاتش در واقع شامل پنج دیوان است، که یکی فارسی است و چهار تا ترکی. دیوان‌های ترکی او، مثل دواوین امیر خسرو و جامی، هر یک نامی جداگانه دارند باین ترتیب: غرائب الصغر، نوادر الشباب، بدایع الوسط، و فوائد الکبر. منشآت ترکی امیر علیشیر نیز مشهور است. زبان این آثار ترکی شرقی است، که ترکی جغتائی نیز خوانده میشود. امیر علیشیر کتابی در باره‌ی برتری زبان ترکی بر فارسی نیز نوشته که محاکمة اللغتین نام دارد.

علیشیروان (ališirvān)، دهستان (جه ح 100°۱۲)، بخش بدره، شهرستان ایلام، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۱۲ (۹) آبادی.

علی طباطبائی، سید: ← صاحب ریاض.

علی عباس، امامزاده (ali abbās)، مدفن آقا علی عباس منسوب به فرزندی امام ۷م، بمسافت ح ۶ فرسنگی لش نطنز، که زیارتگاهی معروف و مورد توجه فراوان مردم کاشان و نطنز است.

علی غوری، جلال‌الدین: ← جلال‌الدین علی غوری.

علی غوری، حسام‌الدین: ← حسام‌الدین علی غوری.

علی فرامرز (alie farāmarz) یا **علاءالدوله علی ابن فرامرز** (alā'oddöle aliyye 'bne)، فت ۴۸۸ هق، از رجال خاندان بنی کاکویه؛ پسر فرامرز ابن ابوجعفر کاکویه. از جانب سلاطین سلجوقی حاکم یزد و توابع آن بود، و ارسلان خاتون، دختر چغری بیگ و عمه‌ی ملکشاه سلجوقی را در حباله‌ی نکاح داشت. در جنگی که بین برکیارق و تتش واقع شد وی نیز با تتش بقتل رسید. علی فرامرز ممدوح امیر معزی بود.

علیقلی آغا، حمام، اصفهان، ← علیقلی آغا، مسجد.

علیقلی آغا، مسجد (aliqoli āqā)، مسجد کوچک مورخ ۱۱۲۲ هق، از زمان شاه سلطان حسین، در اصفهان، دارای نمونه‌های ممتاز کاشی گره‌کاری. بانی آن، علیقلی آغا، از خواجه‌سرایان شاه سلطان حسین صفوی بوده است، و حمامی نیز با تزیینات کاشیکاری نزدیک مسجد احداث کرده.

علیقلی خان، از مدعیان سلطنت بعد از نادر شاه، ← عادلشاه افشار.

علیقلی خان بختیاری: ← سردار اسعد.

علیقلی خان شاملو: ← مرشدقلی استاجلو.

علیقلی خان قاجار (aliqoli xāne qājār)، فت ۱۲۴۰ هق، از مدعیان سلطنت قاجاریه؛ پسر محمد حسن خان قاجار و برادر آقا محمد خان قاجار. بعد از کشته شدن آقا محمد خان، از ایروان به آذربایجان و عراق آمده در قریه‌ی علیشاه عوض شهریار به دعوی سلطنت برخاست. اما فتحعلی شاه زودتر از او تهران را گرفت، و او را ببهانه‌ی مشورت نزد خود خواند. سپس بفرمود تا او را کور کردند، و بعد به بارفروش مازندران تبعید نمود (۱۲۱۲ هق).

علیقلی خان کازرونی: ← علیقلی کازرونی.

علیقلی کازرونی (aliqolie kāzeruni) [حاج علیقلی خان کازرونی]، از رجال و بزرگان و دلاوران فارس در دوره‌ی زندیه. چون علیمراد خان زند شیراز را به صید مراد خان داد، علیقلی کازرونی را به وزارت او گماشت (۱۱۹۶ هق). بعد از علیمراد خان، چون جعفر خان زند به شیراز رفت، او را بنواخت، و به عراق روانه کرد، و خود نیز عازم عراق شد (۱۱۹۹؟ هق). اما چندی بعد، در اصفهان بین او و جعفر خان کدورت و نقاری پدید آمد، و او بی‌اجازت از اصفهان عازم شیراز شد (1200 هق)، و جعفر خان نخست به استمالت او پرداخت، و سپس بفرمود تا او را فرو گرفتند. این کدورت بسیار دوام یافت، و عاقبت علیقلی کازرونی با سایر امرای محبوس و مخالف همدست شد، و آنها در ربیع الثانی یا در جمادی الاولی ۱۲۰۳ هق جعفر خان را که بیمار و بستری بود کشتند. سپس صید مراد خان زند به سلطنت نشست، و حاج علیقلی خان وزارت یافت. اما لطفعلی خان پسر جعفر خان در شعبان ۱۲۰۳ هق وارد شیراز شد، و صید مراد خان را نابینا نمود، و علیقلی کازرونی را به شفاعت حاجی ابراهیم و دیگر امرا عفو نمود.

علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه: ← اعتضاد السلطنه.

علی کنی، حاج ملا (hāj mollā alie kani)، ح ۱۲۲۰–۲۷ محرم ۱۳۰۶ هق، مجتهد معروف و بزرگ عصر ناصری؛ متکن (غ تهران). در عتبات به تکمیل تحصیلات پرداخت، و درجه‌ی اجتهاد یافت، و سپس به تهران آمد، و در آنجا سکونت جست. در عصر ناصرالدین شاه، قدرت و نفوذ فوق العاده یافت. از آثارش تحقیق الدلائل در فقه و توضیح المقال در رجال بچاپ رسیده است. در تهران درگذشت، و در زاویه‌ی حضرت عبدالعظیم مدفون شد.

علیگر، شهر هند، ← علیگره.

علیگره (aligarh) یا **علیگر،** شهر (جه ۱۴۱°۶۱۸)، بخش علیگره، غ اوتار پرادش، هند. از مراکز داد و ستد محصولات کشاورزی است.

شهر علیگر در آغاز کول (kol) نام داشت، و قلعه‌ی آن (بنای ۱۵۴۲) در ۱۷۷۶ که مرمت شد به علیگره [= دژ رفیع] موسوم گردید. شهر قدیمی کول در قرن ۱۲م به تصرف قطب‌الدین ایبک درآمد، و معمولا تابع دهلی بود.

اهمیت شهر علیگره کنونی بسبب دانشگاه آن است، که مهمترین مدارس عالیه‌ی مسلمانان هند میباشد. مؤسس آن سر سید احمد خان بود، که از ۱۸۷۱ به جمع‌آوری وجوه برای تأسیس دبیرستانی پسرانه به سبک مدارس انگلستان برآمد. این دبیرستان در ۱۸۷۵ دایر شد، و بعداً به کالج اسلامی انگلیسی و شرقی تبدیل گردید. در ۱۹۲۰ به دانشگاه مبدل شد.

علی گورکانی (alie gurkāni)، معروف به **سلطان علی میرزا** (soltān ali mirzā)، ف ۹۰۵ یا ۹۰۶ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی تیموریان، پسر سلطان محمود میرزای گورکانی. در دوران حکومتش در بخارا و سمرقند (۹۰۱–۹۰۵ هق) با مخالفت و منازعه‌ی برادران خود بایسنقر میرزا و مسعود میرزا مواجه بود. شیبک خان پس از فتح ماوراء النهر وی را به قتل رسانید.

علی لر: ← امیر علی لر.

علی محمد خان زند، ف ۱۱۹۱ هق، از سرداران و بزرگان خاندان زندیه، پسر محمد خان زند و خواهرزاده‌ی کریم خان زند. وی یک چند از جانب کریم خان حکومت بروجرد داشت، و در طغیان کوتاه زکی خان زند در اصفهان با وی همدست شد. اما کریم خان فتنه‌ی آنها را فرو نشاند، و آنها را عفو نمود. علی محمد خان در دفع و قمع ذوالفقار خان افشار با علیمراد خان زند یاری کرد، و ذوالفقار خان را به اسارت به دربار کریم خان برد. در فتح بصره نیز وی شجاعت و ثبات نشان داد، و صادق خان زند، چندی پس از فتح بصره، علی محمد خان را آنجا گماشت، و خود راه شیراز پیش گرفت. علی محمد خان، در بصره، با طغیان بعضی از قبایل عرب مواجه شد، و در جنگ با آنها از کثرت زخم وفات یافت.

علی محمد شیرازی، سید: ← باب.

علیمراد خان زند (alimorād xāne zand)، ف ۱۱۹۹ هق، چهارمین پادشاه (۱۱۹۶–۹۹ هق) از سلسله‌ی زندیه، خواهرزاده‌ی زکی خان زند. پس از قتل زکی خان، که ابوالفتح خان زند به شیراز برگشت، و صادق خان زند بر شیراز مسلط گشت، علیمراد خان آهنگ تسخیر شیراز کرد، و آن را نه ماه در حصار گرفت. عاقبت در ۲۷ ربیع الاول ۱۱۹۶ هق، بکومک اکبر خان پسر زکی خان، شیراز را گرفت و به سلطنت نشست. وی صادق خان و پسرانش و همچنین ابوالفتح خان و برادرانش را کور کرد. صادق خان خود را با تریاک کشت و پسرانش هم، بجز جعفر خان زند که در شیراز نبود، کشته شدند. علیمراد خان، در ۲۳ شعبان ۱۱۹۶ هق، شیراز را به صید مراد خان زند سپرد، و خود به اصفهان عزیمت کرد، و آنجا را مقر سلطنت خویش ساخت. وی جعفر خان پسر صادق خان را که برادر مادری خودش محسوب میشد بنواخت، و به حکومت زنجان و سلطانیه فرستاد، و خود جهت فتح مازندران به تهران رفت. اما لشکری که به مازندران فرستاده بود شکست خورد، و جعفر خان نیز روی به اصفهان آورد. علیمراد خان بشتاب از تهران بقصد دفع جعفر خان عازم اصفهان شد، اما در بین راه، در منزل مورچه خورت، به بیماری استسقا وفات یافت (ربیع الاول ۱۱۹۹ هق). علیمراد خان تندخوی و بدبین و بهانه‌جوی بود، و در شرابخواری افراط تمام میکرد.

علیمردان خان بختیاری (alimardān xāne baxtiāri)، ف ۱۱۶۷ هق، از رؤسا و خوانین ایل بختیاری. در سال ۱۱۶۳ هق به کومک کریم خان زند اصفهان را گرفت، و با ابوالفتح خان بختیاری، حاکم اصفهان، و کریم خان زند پیمان دوستی بست، و قرار شد یکی از اعقاب صفویه را به نام شاه اسماعیل سوم (← اسماعیل III صفوی) بسلطنت بنشانند و کارها را بین خود تقسیم نمایند: حکومت اصفهان از آن ابوالفتح خان، و سرداری لشکر از آن کریم خان باشد، و علیمردان خان نیابت و وزارت او را عهده‌دار شود. اما وقتی کریم خان به عزم تسخیر همدان و کردستان از اصفهان خارج گشت، علیمردان خان پیمان دوستی بشکست. ابوالفتح خان را که از قدیم با وی خصومت و رقابت داشت کور کرد و کشت، و سپس اصفهان را به عمّ خود حاجی بابا خان بختیاری سپرد، و خود شاه اسماعیل III را برگرفت و به قصد تسخیر فارس به جنگ صالح خان بیات حکمران فارس رفت و او را شکست داد. اما کریم خان زند ازین پیمان شکستن علیمردان خان خشمگین و متوهم شد، و به اصفهان تاخت و از آنجا به جنگ با علیمردان خان که از فارس به کوههای بختیاری رفته بود پرداخت، و او را چند بار شکست داد. عاقبت محمد خان زند نزد علیمردان خان رفت و او را در مجلس بزم کشت.

علی مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

علی مشهدی، سلطان، خوشنویس، ← سلطان علی مشهدی.

علی مؤید (alie mo'ayyed) [خواجه نجم‌الدین علی مؤید]، ف ۷۸۸ هق، آخرین امیر (۷۶۶–۷۸۸ هق) سربداران. بعد از قتل پهلوان حسن دامغانی به امارت رسید. در ۷۷۷ هق با بعضی از امرا و یاران خویش درپیچید، و با طغیان آنها مواجه گشت. در ۷۷۹ هق، پس از دفع فتنه‌ی مخالفان، قلمرو حکومت خود را توسعه داد، و قلمرو او از دامغان تا سرخس توسعه یافت. در ۷۸۳ هق، که امیر تیمور به خراسان آمد، خواجه علی به خدمت او پیوست، و در رکاب او به جنگ رفت. در ۷۸۸ هق، در ضمن جنگی در خرم‌آباد لرستان تیر خورده وفات یافت. خواجه علی در ترویج تشیع اهتمام داشت، و شهید اول کتاب معروف لمعه‌ی دمشقیه‌ی خود را به نام او تألیف کرده است. با وفات خواجه علی سلسله‌ی سربداران انقراض یافت.

علی میرزا، سلطان: ← سلیمان II صفوی.

علینقی حکیم‌الممالک: ← حکیم‌الممالک.

علینقی کمره‌ای، شیخ: ← کمره‌ای، شیخ علینقی.

علی هروی، میر (mir alie heravi)، ف بعد از ۹۵۷ هق، از مشاهیر خوشنویسان. در هرات کسب دانش و هنر کرد، و به دربار سلطان حسین بایقرا راه یافت، و عنوان سلطانی و کاتب‌السلطانی یافت. تا ۹۱۱ هق، که سلطان حسین بایقرا وفات یافت، در هرات میزیست، و پس از آن تا ۹۱۹ هق، که شاه اسماعیل I صفوی هرات را فتح کرد، گاه در هرات و گاه در مشهد روزگار میگذرانید. در ۹۳۵ هق، عبیدالله خان ازبک، امیر بخارا، به خراسان تاخت و هرات را گشود، ولی پس از اندک زمانی ناگزیر به فرار گردید، و جمعی از بزرگان و هنرمندان از جمله میر علی را به بخارا کوچ داد. میر علی از این مهاجرت اجباری بسیار دلگیر بود، و با اینکه در بخارا وی را مینواختند، از توقف در آنجا ناخوشنود بود، و پیوسته وسایلی برمی‌انگیخت که به وطن بازگردد، ولی سرانجام به این آرزوی خود نرسید.

میر علی را به حسن محاورت، محاسن افعال، مکارم اخلاق، لطف طبع، و حسن منظر ستوده‌اند. وی شعر نیز میگفت، و در معما دست داشت. منشی قابلی نیز بود؛ از آثار منثور وی رساله‌ای است بنام مداد الخطوط در آداب خوشنویسی. شاگردان معروف میر علی عبارتند از خواجه محمود شهابی سیاوشانی و سید احمد مشهدی.

میر علی هروی یکی از زبردست‌ترین خوشنویسان نستعلیق است. از آغاز وضع خط نستعلیق تا زمان او و پس از او تا ظهور میر عماد هیچیک از خوشنویسان به پایه و مایه‌ی او نرسیده‌اند. از آثار میر علی، از قطعه و مرقع و رساله و کتاب، به مقدار فراوان در کتابخانه‌ها و مجموعه‌های خصوصی و عمومی موجود است، که تاریخ آنها تا سال ۹۵۰ هق میرسد. از جمله یک نسخه‌ی هفت اورنگ جامی و جام جم اوحدی در کتابخانه‌ی سلطنتی موجود است.

علی همدانی (alie hamadāni) [امیر سید علی ابن شهاب‌الدین ابن محمد]، ۷۱۴–۷۸۶ هق، از بزرگان صوفیه‌ی ایرانی مقیم هند. سلسله‌ی ارادتش به علاءالدوله‌ی سمنانی و به واسطه‌ی او به نجم‌الدین کبری میرسید. بیشتر عمر را به سیاحت آفاق و انفس گذرانید، و به روایتی به خدمت ۱°۴۰۰ تن از اولیا رسید. در ۷۸۶ هق در ضمن سفر درگذشت. بنا بر وصیتش جسد او را به ختلان برده مدفون ساختند. یکی از شاگردانش، مولانا نورالدین بدخشی، کتابی به نام خلاصة المناقب در ترجمه‌ی احوال او نوشته است. از علی ابن شهاب الدین آثاری به دو زبان عربی و فارسی باقی مانده است؛ از جمله ذخیرة الملوک؛ شرح قصیده‌ی خمریه‌ی ابن فارض به نام مشارب الاذواق؛ کتاب اسرار النقطه؛ شرح فصوص الحکم ابن العربی؛ و شرح

اسماء الله.
علی یزدی: ← شرف‌الدین علی یزدی.
علی یوسف، جزیره‌ی: ← بحنگان، دریاچه‌ی.
عم، سوره‌ی: ← نبأ، سوره‌ی، نیز ← عم جزء.
عماد، میر، خوشنویس، ← میر عماد.
عمادالدوله فرامرز (emādoddōle farā-marz)، شهریار مازندران و از امرای آل باوند، عمادی شهریاری، شاعر معروف قرن ۶م هق، منسوب بدو و ستایشگر او بود. وی در ح ۵۱۵ هق بر قسمتی از مازندران دست یافت و با اصفهبد علاء-الدوله، که عم وی یا عم پدرش بود، گاه در جنگ و گاه در صلح و موافقت بود.
عمادالدوله‌ی دیلمی (emādoddōleye dey-lami)، شهرت **ابوالحسن علی ابن بویه، ملقب به عمادالدوله،** ف جمادی الاول ۳۳۸ هق، از مؤسسین سلطنت آل بویه، و اولین پادشاه (۳۲۲–۳۳۸ هق) از سلسله‌ی دیالمه‌ی فارس. وی با دیگر برادران نخست در خدمت ماکان کاکی بود. پس از پریشانی کار ماکان، با برادرانش به خدمت مرداویج پیوست، و از جانب او حکومت کرج یافت. ولی بین او و مرداویج اختلاف افتاد. علی در ۳۲۱ هق بر اصفهان مستولی شد، و پس از گرفتن ارجان و رامهرمز، به فارس حمله برد، و در ۳۲۲ هق شیراز را گرفت. بعد از آن، با مرداویج از در صلح درآمد، و برادر خود حسن (← رکن‌الدوله‌ی دیلمی) را با هدایا نزد مرداویج فرستاد. پس از کشته شدن (۳۲۳ هق) مرداویج، علی برادر خود حسن را به تسخیر عراق عجم و برادر دیگرش احمد (← معزالدوله‌ی دیلمی) را به تسخیر کرمان گسیل کرد. در ۳۳۴ هق، احمد بغداد را گرفت، ولی با خلیفه مستکفی به احترام رفتار کرد، و خلیفه او را لقب معزالدوله، علی را لقب عمادالدوله، و حسن را لقب رکن‌الدوله داد. از این ببعد خلفای عباسی مطیع سلاطین آل بویه گردیدند. عاقبت علی پذیرفت که سالیانه خراجی به خزانه‌ی مستکفی خلیفه بپردازد، اما چندی بعد از پرداخت آن خراج ابا کرد، و به استقلال سلطنت راند. عمادالدوله در شیراز درگذشت (۳۳۸، و به قولی، ۳۳۹ هق). بعد از او، برادرزاده‌اش عضدالدوله‌ی دیلمی بجایش نشست.

عمادالدوله پسر ارشد بویه بود، و برادرانش مطیع او بودند، و نسبت به او با کمال احترام رفتار میکردند.
عمادالدین احمد، پادشاه آل مظفر، ← سلطان احمد.
عمادالدین باکالیجار: ← عمادالدین دیلمی.
عمادالدین پهلوان (emādoddine pahlavān)، ف ۶۴۶ هق، فرمانروای لر بزرگ و سومین اتابک (۶۲۶–۶۴۶ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. بعد از اتابک هزاراسپ ابن ابوطاهر به امارت نشست (۶۲۶ هق).
عمادالدین دیلمی (emādoddine deylami)، شهرت **عمادالدین باکالیجار مرزبان** (bākālijār marzbān)، ف ۴۴۰ هق، پادشاه (۴۱۵–۴۴۰ هق) سلسله‌ی دیالمه‌ی فارس؛ پسر سلطان‌الدوله‌ی دیلمی. لقب او را حسام‌الدوله و عزالملوک نیز نوشته‌اند. وی بعد از وفات پدر بجای او نشست، و مدت زیادی با عم خویش قوام‌الدوله‌ی دیلمی، امیر کرمان، جنگ داشت. عاقبت بعد از وفات (۴۱۹ هق) قوام‌الدوله، کرمان را، و بعد از جلال‌الدوله‌ی دیلمی بغداد را نیز ضمیمه‌ی ممالک خویش نمود (۴۳۵ هق)، و امیرالامراء شد. عمادالدین در اواخر دوره‌ی امارت خود با افراد خاندان بنی کاکویه و سران سلجوقی زد و خورد کرد، و چون در این ایام سلاجقه بر قسمت اعظم ایران مسلط بودند، عمادالدین عاقبت با طغرل بیگ سلجوقی صلح کرد (۴۳۹ هق)، و دختر خود را به طغرل داد، و دختر چغری بیگ (برادر طغرل) را نیز برای پسر خود گرفت.
عمادالدین دینار: ← ملک دینار.
عمادالدین زنگی (emādoddine zangi)، ف ربیع الثانی ۵۴۱ هق، مؤسس سلسله‌ی اتابکان موصل، و اولین سلطان واقعی از سلسله‌ی آل زنگی؛ پسر اتابک آق سنقر. وی در ۵۲۱ هق به امارت موصل نشست، و سلطان محمود سلجوقی او را اتابک فرزندان خویش کرد. در همان سال، عمادالدین جزیرة ابن عمر، نصیبین، سنجار، و حران را تصرف نمود، و در محرم ۵۲۲ هق حلب را فتح کرد، و سال بعد حماة را گرفت، ولی به تصرف حمص و دمشق نایل نشد. از فتوحات دیگرش در این دوره تصرف قلعه‌ی اثارب (asāreb) (بین حلب و انطاکیه) است، که به تصرف صلیبیون درآمده بود. در ۵۳۱ هق، حمص را چندین ماه محاصره کرد، ولی به تصرف آن موفق نشد. مقارن این ایام، امپراطور یوحنای II، که با صلیبیون متحد شده بود، به جانب حلب لشکر کشید، ولی از محاصره‌ی این شهر منصرف شد، و به شیزر حمله برد، و چون مردم آنجا سخت به دفاع پرداختند، به انطاکیه بازگشت (رمضان ۵۳۲ هق، مطابق ۱۱۳۸ ب‌م). عمادالدین او را تعقیب کرد، و عده‌ای را اسیر کرد، و غنائم بسیار بدست آورد. در همان سال، حکمران دمشق حمص را به عمادالدین واگذار کرد. در ۵۳۳ هق، بعلبک را، با وجود مقاومت شدید آن، تصرف نمود. هدف نقشه‌های وی تصرف دمشق بود. در ربیع الاول ۵۳۴ هق آنجا را محاصره کرد. اما عاقبت، بسبب مداخله‌ی صلیبیون، دست از محاصره برداشت و به موصل بازگشت. در جمادی الثانی ۵۳۹ هق (۱۱۴۴ ب‌م) شهر مهم ادسا را از صلیبیون گرفت. دو سال بعد به قلعه‌ی جعبر در بین النهرین حمله کرد، اما در آنجا بدست چند تن از غلامان خود کشته شد. پسرش سیف‌الدین غازی I در موصل و پسر دیگرش نورالدین محمود زنگی در حلب جانشین او شدند.

مورخین شرقی او را مردی دلاور و باهیبت گفته‌اند، و مهارت سیاسی وی را ستوده‌اند. گویند در زمان وی نواحیی که در اثر تهدید صلیبیون و اجحاف و تغییر پیاپی حکام رو به ویرانی نهاده بود آباد شد. پس از مرگش، او را اتابک شهید لقب دادند.
عمادالدین زنگی ابن مودود: ← اتابکان سنجار.
عمادالدین شاهنشاه: ← اتابکان سنجار.
عمادالدین طاهر اسفرائینی: ← قرآن، قسمت (X).
عمادالدین علی فقیه: ← عماد فقیه.
عمادالدین قاورد: ← قاورد.
عمادالدین محمد اصفهانی (emādoddin [عمادالدین محمد ابن صفی‌الدین اصفهانی]، معروف به **عماد کاتب** (emāde kāteb)، ۵۱۹–۵۹۷ هق، نویسنده‌ی معروف و ادیب برجسته‌ی قرن ۶م هق. در اصفهان متولد شد، و در همین شهر نیز نشأت یافت. در جوانی به بغداد رفت؛ در مدرسه‌ی نظامیه به آموختن علم پرداخت، و در فقه شافعی و فنون ادب و شعر سرآمد شد. سپس به دمشق رفت (شعبان ۵۶۲ هق)، و به سلطان نورالدین محمود زنگی پیوست، و متصدی دیوان انشاء وی گردید. عماد با همه‌ی تسلطی که بر نویسندگی و ادب داشت در آغاز از تصدی این کار میهراسید، اما چون بدین کار پرداخت به نیکی از عهده برآمد. عماد به هر دو زبان فارسی و عربی مینوشت. در مدتی که در دمشق بود، صلاح‌الدین ایوبی را نیز میستود، و مورد علاقه‌ی او بود؛ بهمین مناسبت، مقامش نزد نورالدین بالاتر رفت، و در زمان مستنجد عباسی، عماد به عنوان پیغام-گزار از دمشق به بغداد رفت، و پس از بازگشت به دمشق، در مدرسه‌ای که هم به نام خود او خوانده میشود (مدرسه‌ی عمادیه)، بعنوان مدرس تعیین شد (رجب ۵۶۷ هق) و بعد متصدی اشراف دیوان گردید (۵۶۸ هق). بعد از مرگ نورالدین، پسرش الملک الصالح اسماعیل فرمانروائی یافت، و او که جوانی اندک‌سال بود، تحت تأثیر سعایتهای دشمنان عماد قرار گرفت، و کار بر عماد تنگ شد، و او ناگزیر دمشق را ترک گفت، و به موصل آمد. در موصل بیمار شد، و چون شنید که صلاح الدین ایوبی قصد گرفتن دمشق را دارد، متوجه او گردید، و به دمشق آمد، و پیوسته با صلاح-الدین بود و از نزدیکان درگاه او بشمار میرفت. پس از مرگ صلاح‌الدین، وضع زندگی او آشفته شد و به عزلت گرایید، و در دمشق درگذشت.

عماد از جمله‌ی نویسندگان تواناست که اسلوبی خوش و آراسته دارد. آثارش مشتمل است بر خریدة القصر در شرح احوال و نمونه‌ی آثار شاعران عربی-زبان در قرن ۶م هق (این کتاب در 10 مجلد است، و قسمت شعرای مصر آن بچاپ رسیده است)؛ الفتح القسّی فی الفتح القدسی، که گزارشی است از فتح شام و فلسطین به وسیله‌ی صلاح‌الدین، و بچاپ رسیده؛ نصرة الفترة، در تاریخ سلاجقه‌ی عراق؛ کتاب البرق الشامی، در تاریخ که سرگذشت خود را نیز در این کتاب آورده است؛ و السیل علی الذیل.
عمادالکتاب (emādol.kottāb)، شهرت **میرزا محمد حسین سیفی قزوینی، ۱۲۸۵ هق–۱۳۱۵ هش**، از اساتید خط نستعلیق؛ اهل قزوین. غالب عمرش به کتابت و تعلیم خط نستعلیق گذشت. از کارهایش کتابت نسخه‌ی شاهنامه‌ی معروف به امیر بهادری (چاپ تهران) و دفاتر رسم المشق است. وی در ۱۳۳۴ هق وارد کمیته‌ی مجازات و مأمور تحریر بیانیه‌های آن شد. از ۱۳۳۵ هق، که اعضای کمیته دستگیر شدند، وی مدتها در قم تحت نظر بود. در عهد سلطنت رضا شاه کبیر آزاد و در دفتر مخصوص دربار سلطنتی مشغول خدمت شد.
عماد ده (emād deh)، ده (جمع ۱٬۲۰۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان صحرای باغ، بخش حومه‌ی شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، ۷۸کیلومتری جنوب لار.
عماد شاه: ← عمادشاهیه.
عمادشاهیه (emād.šāhiyye)، سلسله‌ای از پادشاهان معروف به ملوک الطوایف دکن که از

۸۹۰ هق تا ح ۹۸۰ هق در ولایت برار فرمانروائی کردند. مؤسس این سلسله، **فتح‌الله خان عماد‌الملک**، از جانب سلاطین بهمنیه در برار حکومت داشت، ولی در عهد شمس‌الدین محمد شاه III بهمنی داعیه‌ی استقلال یافت، و عنوان عماد شاه گرفت. وی در ۸۹۰–۹۱۰ هق در برار حکمفرمائی کرد. جانشینانش عنوان عماد شاه را در جزء اسم خود میآوردند. بعد از او، پسرش **علاءالدین ابن فتح‌الله** امارت کرد (۹۱۰–۹۳۶ هق). جانشین او، پسرش دریا ابن علاءالدین (darya 'bne) (دریا عماد شاه) بود، که در ۹۳۶–ح ۹۶۸ هق امارت داشت. وی فرمانروائی ضعیف بود، و در اواخر عمرش امور کشور در دست وزیرش توفال خان (tufāl) بود. بعد از وفات دریا، توفال خان پسرش **برهان ابن دریا** (برهان عماد شاه) را به سلطنت نشانید، ولی او را در حبس بداشت، و خود فرمان میراند. عاقبت در ۹۸۰ هق مرتضی نظام شاه، پادشاه احمدنگر، بعنوان رهانیدن برهان عماد شاه، به برار حمله برد، و برار را ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد، و توفال و پسرش و برهان و خاندانش را به قلعه‌ای در احمدنگر منتقل کرد، و در آنجا جملگی در یک شب درگذشتند (۹۸۰ هق). کیفیت وفات آنها معلوم نیست.

عماد فقیه (emāde faqih)، شهرت **عمادالدین علی فقیه کرمانی**، فد ۷۷۳ هق، شاعر ایرانی پارسی‌گوی، معاصر حافظ، و از مداحان آل مظفر و مخصوصاً شاه شجاع. داستان معروف گربه‌ی عماد فقیه، که به هنگام نماز او نیز از عماد پیروی کردی، و اشاره‌ی حافظ در شعر

ای کبک خوشخرام، چه خوش میروی بناز!
غره مشو که گربه‌ی عابد نماز کرد.

ظاهراً صحیح نیست، و آن را معاصران عماد و حافظ، نظر به رقابتی که شاید میان ایشان بوده (و از نظر تاریخی به ثبوت نرسیده)، ساخته‌اند. شعر مذکور حافظ اشاره است به داستان کبکنجیر و خرگوش، که برای مرافعه پیش گربه‌ای زاهد رفتند، و او، پس از پایان نماز، آن دو را پیش خود خواند تا سخنانشان را بهتر بشنود، و چون هر دو بی‌ترس پیش او رفتند، گربه‌ی عابد ظاهر الصلاح برجست و هر دو را بشکست و بخورد. این حکایت در کلیله و دمنه آمده است.

عماد در غزل و قصیده و مثنوی مهارت داشته و از شعرای بزرگ قرن ۸م است. او را صاحب خانقاه نیز گفته‌اند. از آثار وی، بجز قصاید و غزلیات و رباعیات، مثنویهای محبت‌نامه و محبت‌نامه، و کتاب المعارف، طریقت‌نامه (← مصباح الهدایه)، و صفانامه یا مونس الابرار میباشد.

عماد کاتب: ← عمادالدین محمد اصفهانی.

عمادی شهریاری (emādie šahriāri)، فد ۵۸۲ یا ۵۷۳ هق، شاعر پارسی‌گوی ایرانی. بعضی او را اهل غزنین دانسته‌اند، ولی ظاهراً از مردم شهریار ری بوده است. ابتدا در دربار عمادالدوله فرامرز، از امرای آل باوند و فرمانروای مازندران، میزیست، و ظاهراً تخلص عمادی را از لقب همین پادشاه گرفته است. پس از مرگ عمادالدوله فرامرز، از مازندران به عراق رفت، و به خدمت سلطان طغرل ابن محمد سلجوقی رسید، و از مداحان او گردید. اتابک جهان پهلوان و طغرل ابن ارسلان را نیز مدح گفته است. بمناسبت قصیده‌ای که در مدح قطب مظفر ابن اردشیر عَبّادی، از وعاظ معروف قرن ۶م هق، گفت، ۲'000 دینار از مریدان او دریافت کرد. نسخ خطی دیوانش در دست است.

عمار ابن علی، کحال ← عمار موصلی.

عمار ابن یاسر: ← عمار یاسر.

عمارت خورشید، بقایای کاخی از دوره‌ی نادر شاه افشار در کلات نادری، خراسان. مشتمل بر برج مضرس و عمارت ویران سه‌طبقه است. بطن بنا از آجر و نمای آن از سنگ است. طبقه‌ی سوم عمارت ظاهراً بر اثر زلزله‌ی سال ۱۲۹۹ هق شکاف برداشت، و به مرور سقف طبقه‌ی دوم هم فرو ریخت. در داخل برج و بعضی از طاقها و دیوارها که سالم مانده است تزیینات نقاشی و گچبری موجود است.

عمارت کلاه‌فرنگی (emārate kolāh.farangi)، بنائی از دوره‌ی کریم‌خان زند، در شیراز، در باغ نظر. شکل بنا ۸ضلعی است و شبیه عمارت کلاه‌فرنگی باغ جهان‌نما میباشد، ولی خارج آن دارای تزیینات کاشیکاری و داخلش دارای نقاشیها و مقرنسکاریهائی است. در داخل عمارت حوضی از مرمر، و چهار شاه‌نشین و چهار اطاق در گوشه‌های آن قرار دارد، ظاهراً مقبره‌ی کریم خان زند، که آقا محمد خان قاجار آن را نبش کرد، در شاه‌نشین شرقی قرار داشت. عمارت کلاه‌فرنگی از سال ۱۳۱۴ هش محل ← موزه‌ی شیراز است.

عمارلو (ammārlu)، دهستان و (از آبان ۱۳۳۸ هش) بخش (جه ۱۲۶'000)، بخش عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)، دارای ۷۱ (۱) آبادی؛ مرکزش جیرنده. از ج به رود شاهرود محدود است. مشتمل بر سه پلوک قاراب، خورگام (xorgām)، و پیرکوه است.

عمار موصلی (ammāre museli) [ابوالقاسم عمار ابن علی]، نف ۳۸۶–۴۱۱ هق، مبتکرترین کحالان عرب و یکی از مشهورترین آنان. نخست در عراق و سپس در مصر میزیست. مسافرتهای فراوان (از جمله به خراسان) رفت، و در ضمن، به درمان و عمل چشم اشتغال داشت. اثر مشهورش در کحالی کتاب المنتخب فی علاج العین است، که در آن بسیاری از امراض چشم و معالجات آنها را بدقت شرح میدهد، و قسمت جراحی آن بالاخص مهم است. این کتاب به عبری و آلمانی ترجمه شده است. صلاح‌الدین ابن یوسف کحال در تألیف نور العیون و غافقی در تألیف المرشد از المنتخب استفاده کرده‌اند. عمار معاصر علی ابن عیسی بود، و اگرچه شهرت علی ابن عیسی را نیافت، از جنبه‌ی ابتکار بر او برتری داشت.

عماره (amāra)، شهر (جه ح ۲۸'000)، مرکز (از ۱۹۲۱) لوای (ولایت) عماره، چش عراق، بر ساحل چپ دجله بفاصله‌ی ۱۶۰کیلومتری ل‌غ بصره و ۴۸کیلومتری مرز ایران. در ۱۲۷۹ هق (۱۸۶۲) به وسیله‌ی ترکان عثمانی به عنوان پاسگاه نظامی تأسیس شد، ولی به سرعت توسعه یافت، تا ۱۹۱۴ کرسی سنجاق عماره بود. در ژوئن ۱۹۱۵ نیروهای بریتانیا آن را تصرف کردند. پس از آن تا ۱۹۳۲ تحت اشغال و قیمومیت بریتانیا بود. بیشتر ساکنین آن عرب شیعه هستند، و جمعی از مسیحیان کلدانی، ایرانیان، و نقره‌کاران صبی (← صبه) نیز در آنجا مسکن دارند.

عماره، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، بند ۴.

عماره دنقاس: ← سنار.

عمارەی مروزی (emāreye marvazi) [ابو منصور عمارة ابن محمد مروزی]، از شعرای فارسی زبان قرن ۴م هق. وی همواره در مرو سکونت داشت، و از آنجا دو بیت در مدح سلطان محمود غزنوی به غزنه فرستاد، و سلطان ۲'000 دینار صله برای او حواله کرد. قطعه‌ای از او در مرثیه‌ی امیر ابوابراهیم اسماعیل ابن نوح ابن منصور سامانی، ملقب به منتصر، آخرین امیر سامانی، که در ربیع الاول یا ربیع الآخر سال ۳۹۵ هق کشته شد، در دست است. ابوسعید ابوالخیر، با شنیدن یک بیت او از دهن قوّال، با جماعت صوفیان به زیارت خاک او رفت. اشعار پراکنده‌ای از او در کتب ادب و فرهنگ بر جای مانده است.

عمار یاسر (ammāre yāser) [عمار ابن یاسر ابن عامِر ابن مالِک]، ملقب به **ابوالیقظان** (-'abo yaqzān)، فد ۳۷ هق، از اصحاب حضرت رسول. پدرش، یاسر، با برادرانش از یمن به مکه آمد، و همان جا ماندنی شد، و در پناه ابوحذیفة ابن المغیرة مخزومی (-abu.hozayfate 'bne 'l.mo qayrate maxzumi) درآمد. ابوحذیفه کنیزکی از آن خود بنام سمیه (somayya) به او تزویج کرد، و عمار از همین کنیزک متولد شد. پس از مرگ ابوحذیفه و ظهور اسلام، عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه اسلام آوردند (← سابقین). گویند عمار سی و چندمین تنی بود که اسلام آورد. عمار در این هنگام از مستضعفین (mostaz'afin) بود (مستضعفین در آن زمان به کسانی میگفتند که در مکه تنها بودند، و خویش و حامی نداشتند، و بهمین جهت، چون اسلام میآوردند، مورد شکنجه و آزار کفار قریش قرار میگرفتند)، و خود و پدر و مادرش زیر شکنجه‌های سخت قرار گرفتند. ظاهراً عمار از جمله‌ی مهاجرین به حبشه بود، و پس از آنکه حضرت رسول به مدینه هجرت فرمود، عمار نیز به مدینه رفت. عمار در غزوات بدر، احد، خندق، و دیگر جنگها با حضرت رسول بود. حضرت رسول میان او و حذیفة ابن یمان پیوند برادری بست. عمار در یکی از جنگها یکی از دو گوش خود را از دست داد. در جنگ با اهل رده نیز شرکت داشت، و در ۲۱ هق از طرف عمر امیر کوفه شد. در زمان عثمان، با بعضی از اعمال او مخالفت کرد، و پس از آنکه علی به خلافت رسید، از جمله‌ی اصحاب او شد، تا آنکه در جنگ صفین، در صفر سال ۳۷ هق، در رکاب آن حضرت بقتل رسید، و همانجا مدفون شد. عمر او را هنگام کشته شدن ۹۳، ۹۱، یا ۹۴ سال گفته‌اند. گویند حضرت رسول از قتل او خبر داده بود و گفته بود، "تَقتلک الفِئَةُ الباغِیَة" [یعنی ترا گروه ستمکار خواهند کشت]، و چون عمار در جنگ صفین بدست سپاهیان معاویه کشته شد، معاویه و عمرو عاص، از ترس آنکه این امر موجب تزلزل روحیه‌ی افرادشان شود، گفتند او را کسی کشته است که بجنگ ما آورده است.

عماسا[1] (amāsā) [عبری، = باربر]، پسر ابیجایل که با ابشالوم به شورش برخاست (دوم سموئیل

---

(1) Amasa

۲۵.۱۷، ۱۳.۱۹، ۴.۲۵–۱۳، اول پادشاهان ۵.۲).

عمال: ← عامل، در تاریخ.

عمالقه[1] (amālcqe) یا **عمالیق** (amāliq)، قوم قدیم صحراگرد و جنگجو، که با بنی اسرائیل دشمنی موروثی داشتند، و در کتاب عهد عتیق، مقارن مهاجرت بنی اسرائیل، ذکرشان مکرر در بیابان بین مصر و فلسطین آمده است. عمالقه از نسل عیسو بودند (پیدایش ۱۲.۳۶). در مسافرت بنی اسرائیل از مصر به کنعان، عمالقه سخت به آزار آنان برخاستند، و به همین جهت، خداوند امر کرد که ذکرشان از زیر آسمان محو شود (تثنیه ۱۷.۲۵–۱۹). آنچه در باب این قوم در کتاب عهد عتیق آمده است روشن نیست. بر طبق کتاب اول سموئیل (۶.۱۵)، شاؤول، بسبب دشمنی عمالقه با بنی اسرائیل، از جانب خداوند مأمور استیصال آنان شد.

در قرآن نامی از عمالقه نیامده است، اما در روایات اسلامی از نسل سام یا حام شمرده شده‌اند. در تاریخ افسانه‌ای، عمالقه، طسم، جدیس، و ثمود از نخستین قبایل متکلم به زبان عربی شمرده شده‌اند. در زمان هود در حجاز (یا در بابل) میزیستند. استقرار قبایل یهود را در یثرب نتیجه‌ی غیر منتظره‌ی جنگی شمرده‌اند که، به امر یوشع، برای استیصال عمالقه صورت گرفت ولی به نتیجه‌ی قطعی نرسید. نیز ← عرب، بند ۲.

عمالیق: ← عمالقه.

عمامه (emāme، در فارسی مشهور ammāme)، پوششی برای سر مردان، از پارچه‌ی نازک، که دور سر پیچیده میشود، و معمولا این پارچه را بر



روی عرقچین ـ و در قدیم بر روی شاشیه (نوعی شبکلاه) ـ میپیچیده‌اند. عمامه از خصایص اعراب بوده است، و بدان افتخار میکرده‌اند، چندان که عنوان "تاج اعراب" یافته است. پس از ظهور اسلام، در سراسر کشورهای اسلامی رواج یافت، و در آغاز اهل فضل و علمای دین، و اندک اندک دیگر طبقات جامعه آن را پذیرفتند، ولی در اسپانیای دوره‌ی اسلامی چندان رواجی نگرفت، و کمتر مورد استفاده بود، و سپاهیان در این سرزمین هرگز عمامه را نپذیرفتند، اما در دیگر بلاد اسلامی بحدی اهمیت پیدا کرد که میزان شخصیت و فضل افراد را بزرگی و کوچکی عمامه‌ها تعیین میکرد. رنگ عمامه‌ها و نوع آن به طبقه‌ی اجتماعی و مقام افراد بستگی داشت. در دوره‌ی خلفا، سپاهیان عمامه‌ی سیاه بر سر میگذاشتند، و بعضی از بزرگزادگان عمامه‌ی زرد. عمامه‌ی سبز، که نشان سادات و علویان شده است، از قرن ۸م حق است، و در ایران تا همین امروز عمامه‌ی سیاه و سبز مخصوص سادات است، و عمامه‌ی سفید و یا رنگهای زرد کمرنگ (شیرشکری) از آن دیگر مردم.

عمامه‌ای که حضرت رسول بر سر میگذاشت، سَحاب [= ابر] نام داشت، و آن را، بر طبق بعضی روایات، به حضرت علی ع بخشید، و در باره‌ی شکل و رنگ آن در میان مسلمانان داستانها وجود دارد. در میان قدمای عرب عمامه‌ی سعید ابن عاص شهرت بسیار داشته است، و در قرون اخیر، در مصر، عمامه‌ی شیخ عبدالله شرقاوی (۱۱۵۰–۱۲۲۷ هق)، رئیس جامع ازهر، در بزرگی ضرب المثل بود.

البته غیر مسلمانان نیز در کشورهای اسلامی عمامه داشته‌اند، و از قرن ۸م ببعد رنگ و شکل و اندازه‌ی عمامه برای غیر مسلمانان به صورت رسمی تعیین میشده است. همچنین، برای مسلمانانی که در طبقات مختلف اجتماعی و مشاغل گوناگون بودند، بتدریج، نوع و رنگ و شکل عمامه‌ها ضابطه‌ای خاص پیدا کرد. در دوره‌ی خلفا، هنگامی که کسی به وزارت میرسید، با تشریفات خاصی عمامه بر سر او مینهادند، و عمامه یکی از هدایا و خلعتهای مهمی بود که از طرف خلیفه به افراد داده میشد. تا همین اواخر، در دوره‌ی ما نیز، طلاب علوم دینی که وارد مدارس اسلامی میشدند، اغلب با تشریفات خاصی عمامه بر سر میگذاشتند.

بملت اهمیتی که عمامه در ادوار مختلف، تا همین عصر ما، داشته است، کار پیچیدن آن نیز با اهمیت بسیار تلقی میشده، و حتی دسته‌ای افراد از شغل عمامه پیچیدن استفاده میکرده‌اند، و مردمان برای اینکه عمامه‌های زیبا و مناسبی بر سر داشته باشند نزد ایشان میرفتند.

با تحولاتی که در وضع اجتماعی و نوع جامه‌های ملل اسلامی در قرون اخیر روی داد، عمامه اهمیت و عمومیت خود را از دست داد، و بتدریج از میزان استفاده از آن کاسته شد. در ترکیه، سنت عمامه‌گذاری که در دوره‌ی سلاطین عثمانی با دقت تمام رعایت میشد در اواسط قرن ۱۹م از میان رفت، و طربوش جای آنرا گرفت. همچنین، در ایران، کلاه، با شکلهای مختلف بجای عمامه مورد استفاده قرار گرفت، و بر سر تعویض عمامه و کلاه نزاعها میان طرفداران و مخالفان عمامه و کلاه روی داد.

بر روی هم امروز عمامه در دایره‌ی محدودی مورد استفاده قرار میگیرد، که مخصوص محصلین علوم دین است، و عنوان "ارباب عمائم" بر علمای دین اطلاق میشود. اما هنوز بعضی از روستائیان ایرانی نوعی عمامه بر سر مینهند (در خراسان آن را شال میخوانند).

عمان (omān)، ده (جه ۱٬۴۳۷ سنه ۱۳۴۵ هش). دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۸کیلومتری جش رزن.

عمان (ammān)، شهر (جه ۲۴۶٬۴۷۵)، پایتخت اردن هاشمی، بفاصله‌ی ۴۵کیلومتری لش بحر المیت بر راه آهن بین دمشق و معان. از مراکز حمل و نقل و تجارت است. ساختمان فرودگاه بزرگ آن در ۱۹۵۶ اتمام پذیرفت.

محل عمان از ایام پیش از تاریخ مسکون بوده است. شهر قدیم رَبَتِ بنی عمون[2]، که پایتخت بنو عمون بود، و ذکرش به کرات در کتاب عهد عتیق آمده است، در این محل واقع بود. از این شهر باستانی اکنون چیزی جز چند گور و باروئی از عصر آهن (احتمالا از قرن ۹م یا ۸م قم) باقی نیست. داود در قرن ۱۱م قم شهر را گرفت. در زمان سلیمان استقلال خود را بازیافت. در قرون ۸م و ۷م قم تحت استیلای دولت آشور بود. بطلمیوس II (فیلادلفوس) آن را فتح کرد، و نام فیلادلفیا[3] (filādelfia) بر آن نهاد. در ح ۲۱۸ قم به تصرف آنتیوخوس III درآمد. در دوره‌ی رومیان شهری بارونق بود. در ۱۴ هق یزید ابن ابی سفیان آن را تصرف کرد. پس از انتقال مرکز خلافت از دمشق به بغداد، عمان رو به انحطاط گذاشت. در اوایل قرن ۱۹م، که نفوذ اروپائیان در ش اردن آغاز شد، عمان دهکده‌ای کوچک بود. پویش شهر و حومه‌ی آن در ۱۸۸۱ به وسیله‌ی ک. ر. کاندر آغاز گشت.

در ۱۳۴۰ هق (۱۹۲۱)، عبدالله ابن حسین آن را کرسی امیرنشین ماوراء اردن قرار داد، و از آن ببعد همواره رو به توسعه بوده است. مخصوصا در طی جنگ II و بلافاصله بعد از آن رونق فراوان داشت (از بعد از جنگ II، بر وسعت شهر لااقل ۵۰٪ افزوده شده است). در ۱۹۴۶ پایتخت مملکت اردن هاشمی گشت.

عمان (omān)، نام رسمی آن **مسقط و عمان** (masqat)، سلطان‌نشین مستقل (ح ۲۱۲٬۰۰۰ کمه؛ جه ح ۸۲۸٬۰۰۰) تحت الحمایه‌ی انگلستان، بر گوشه‌ی جش شبه جزیره‌ی عربستان؛ پایتخت و بندر عمده‌اش مسقط. بطول ح ۱٬۶۰۰ کم در کنار دریای عمان و دریای عربستان، از تحت الحمایه‌ی سابق عدن به طرف مشرق، ممتد است (ظفار در این قسمت قرار دارد). رأس مسندم، در داخل مواحل متصالح، نیز جزء عمان است. از طرف داخل عمان به ربع الخالی منتهی میشود. عمان به چهار ناحیه‌ی جعلان (ja'lān)، عمان خاص، ظاهره، و باطنه تقسیم شده است. شهر معروفش مسقط (پایتخت) است. مرکز تجارتی آن، بندر مطرح (matrah)، در ح ۵کیلومتری ل مسقط کنار دریای عمان واقعست، و مرکز بارگیری خرمای باطنه و مبدأ راههای کاروانی داخلی است. از این دو شهر گذشته، صحار و صور (sur) (جه ح ۸٬۰۰۰) بعنوان بازارهای محلی و بندرگاه کشتیرانی (کشتیهای محلی) بسوی هند، یمن، زنگبار، و سواحل خلیج فارس قابل ذکر است. آبادیهای کوچک نیمه‌روستائی، با خانه‌های حصیری، بر سواحل لغ پراکنده است. وجود آنها ناشی از فراوانی ماهی در آبهای مجاور است، که در زمستان ماهی ساردین از آنها صید میشود، و در تابستان کوسه‌ماهی، که تازه یا خشکشده مصرف میشود. حتی گاوها و شترهای جَتاز معروف عمان را نیز با ماهی خشک تغذیه میکنند.

---

(۱) Amalek; Amalekites (۲) Rabbath Ammon (۳) Philadelphia

عمان از لحاظ محصولات کشاورزی و منابع معدنی ثروتمند است. صادراتش خرما، لیمو، انار، و ماهی خشک است. پرورش شتر رواج دارد. "شرکت محدود امتیازات نفت"، که قسمتی از سهامش متعلق به شرکت نفت عراق است امتیازی برای پویش عمان جهت کشف منابع نفتی دارد.

باستثنای مخلوطی از نژادها و معتقدات ایرانی، حبشی، و هندی، در شهرهای بزرگ، ساکنین عمان عرب و بیشتر از فرقه‌ی اباضیه میباشند. با وجود نفوذ خون سیاه، سازمان قبیله‌ای قدیم عرب اساس زندگی شخصی و اجتماعی را تشکیل میدهد. ادعای انتساب به قحطان و عدنان (نیاکان افسانه‌ای باستانی عربها) هنوز مایه‌ی اصلی اختلافات ریشه‌دار بعضی از قبایل میباشد.

سلطنت عمان، که فعلا در دست خاندان اباضی آل بوسعید است، نمودار جالبی از خصوصیات سیاسی عربستان میباشد. فرمانروای آن، که عنوان سلطان مسقط و عمان دارد، مدعی حکمرانی بر سراسر سرزمین واقع در مشرق ربع الخالی است، اما در این سرزمین پهناور، عملا قسمت نسبةً کوچک ظفار، شهرهای مسقط و مطرح، و ساحل خلیج عمان را اداره میکند، و نواحی دیگر تحت فرمان امام عمان یا شیوخ دیگر است. امور نواحی داخلی اباضی‌نشین در دست امام عمان است، که حکومت دینی دارد، و پایتختش نزوه (nazwa) است. امام عمان با هیچ دولتی رابطه‌ی رسمی سیاسی ندارد، و از میان فرمانروایان بزرگ عربستان از همه مستغنیتر و گمنامتر میباشد.

تاریخ

I – در کتیبه‌های میخی بین النهرین به کرات از مملکتی بنام مگن (magan) یاد شده است. این مملکت، که احتمالا مشتمل بر حضرموت، عمان، سواحل متصالح، و بحرین بوده، ظاهراً در اواسط هزاره‌ی سوم ق‌م به ممالک همسایه‌ی شمالی خود، سومر و بابل، گوسفند، خرما، بز، مس، و مصالح ساختمانی صادر میکرده است. از این تاریخ ببعد تا فتح (۵۳۶ ق‌م) عمان بدست کورش کبیر نامی از این ناحیه در میان نیست. پس از آن تا مدت ۱٬۰۰۰ سال ذکری از عمان نیست، مگر روایت یک نویسنده‌ی رومی که از "مرواریدهای عالی عمان" اسم میبرد، که احتمالا منظورش مرواریدهای بحرین یا کویت بوده است. بقول وقایعنگاران عرب قرون وسطی، قبیله‌ی ازد استیلای خارجیان را از عمان برانداختند، و همه‌ی سواحل مملکت کنونی عمان را تحت فرمان خود، و تجارت دریائی را تا چین در انحصار خویش درآوردند. ظاهراً سکه‌های چینی تا اوایل ظهور اسلام در عمان رایج بوده است. خسرو انوشیروان (سلطنتش ۵۳۱–۵۷۹) بار دیگر جنوب عربستان را، از حضرموت تا بحرین، مسخر کرد، و به این طریق پای مبلغین مسیحی نسطوری ایرانی به این سرزمینها باز شد. پس از فتح ایران بدست اعراب، عمان جزئی از بلاد اسلامی شد، و زیر فرمان خلیفه قرار گرفت.

II – در ۱۳۴ هق، فرقه‌ی معروفی از خوارج بنام اباضیه، به رهبری جلندة ابن مسعود (jolan-date ʾbne masʿud)، در عمان مستقر شدند، و جلنده امامت آنها را بدست گرفت. اگرچه جلنده از نیروهای اعزامی خلیفه‌ی عباسی شکست خورد و بقتل رسید، طولی نکشید که ائمه‌ی اباضی در عمان قد برافراشتند و–جز در ادواری معدود–مدت چهار قرن در آنجا فرمانروائی کردند. در ۶۵۴ هق، برای بار سوم، این سواحل به تصرف ایران درآمد. پس از آن، ائمه‌ی عمان کمابیش خراج‌گزار فرمانروایان هرمز شدند، و این وضع تا اوایل قرن ۱۶م ادامه یافت. در عین حال، دریانوردان عمانی تجارت پررونق خود را با هرمز و بنادر هندوستان ادامه دادند؛ و در همین دوره بود که مسقط رونق یافت، و مرکز پرجمعیتی برای داد و ستد اسب عربی، خرما، مروارید، و انواع ادویه شد.

III – در آغاز قرن ۱۶م، عمان در میدان ماجراجوئیهای دریائی و مبارزات مستعمراتی اروپائی قرار گرفت. در ۱۵۰۶، آلفونسو آلبوکرک پرتغالی در خلیج فارس ظاهر شد، ابتدا صور و پس از آن مسقط و صحار را گرفت، و در مسقط پایگاه دریائی و مرکزی تجارتی تاسیس کرد. در ۱۵۱۹ (۹۲۶ هق)، بنا بر پیمانی که با شاه اسماعیل صفوی بست، مالکیت هرمز را بدست آورد، و تجارت پرسود دریائی را از چنگ اعراب خارج کرد. پرتغالیها هرمز و مسقط را مستحکم کردند، و آبهای خلیج فارس را تحت استیلای خود آوردند. در ۱۵۲۹، برای نخستین‌بار در تاریخ، ناوگانی از عثمانیان وارد خلیج فارس شد. ح ۵۰ سال بعد ترکان مسقط را مسخر کردند. پرتغالیها ترکان را بیرون راندند، ولی در ۱۶۲۲، هرمز و قسمت مهمی از ناوگان پرتغالی در مقابل نیروهای مشترک ایرانی و انگلیسی از دست رفت، و این آغاز سقوط تسلط پرتغال و نیز آغاز تسلط انگلیسها بر آبهای خلیج فارس و دریای عربستان بود. اگرچه پرتغالیها چندی تجارت خود را حفظ کردند (← خلیج فارس؛ مسقط)، دریانوردان عمانی رفته رفته به سفرهای دریائی پرداختند، و بتدریج بنادر خود را بر روی خارجیان منفور بستند، و بکومک ترکان عثمانی و ایرانیان، و محتملا انگلیسها، با قبایل داخلی دست به دست یکدیگر دادند، و به تاخت و تاز بر متصرفات پرتغالیها پرداختند. در ۱۶۴۳ (۱۰۵۳ هق)، ناصر ابن مرشد یعربی صحار را متصرف شد، و چندی بعد پادگانهای پرتغالی را مجبور کرد که صور و مطرح را تخلیه کنند. جانشینش، سلطان ابن سیف، قلعه‌ی مسقط را تسخیر کرد، و در ۱۶۵۰ (ح ۱۰۶۰ هق) فرمانروائی پرتغالیها بر عمان بپایان رسید. در دوران امامت سلسله‌ی یعربی، بحرین از تصرف ایرانیان خارج شد، و متصرفاتی از میراث پرتغالیها در افریقای شرقی (از جمله زنگبار) به عمان رسید. در ۱۷۳۷ (۱۱۴۹ هق) دوره‌ی فترت هفتساله‌ای پیش آمد که، در طی آن، عمان مسخر ایران بود. عاقبت، احمد ابن سعید، که در زمان امامت سیف ابن سلطان یعربی والی صحار بود، به استیلای ایرانیان پایان داد، وی عنوان امام به خود داد. پسر و جانشینش، سعید، آخرین کس از سلسله‌ی بوسعید است که عنوان امام داشت، و سایرین به عنوان سید خوانده میشدند. اما ایرانیان، بدین علت که عنوان سید را مختص اولاد رسول میدانستند، در مورد فرمانروایان عمان، بجای سید کلمه‌ی سید (seyd) [مأخوذ از تلفظ عامیانه‌ی سید] را بکار میبردند، و این املا حتی در مکاتبات رسمی هم مراعات میشده است.

در دوره‌ی فرمانروائی سید سلطان ابن احمد (فد ۱۲۱۹ هق) مسقط رونق یافت؛ در سالهای آخر عمر وی، عمان معرض تهدید وهابیه گشت. دوره‌ی دراز سلطنت (۱۲۲۰–۷۳ هق) سید سعید ابن سلطان از ادوار پررونق کشور مسقط و عمان بود. وی پیمانهائی با کشمة، فرانسه، و انگلستان منعقد نمود، و دست وهابیان را از عمان کوتاه کرد. جزایر خوریان موریان را، به عنوان نشانه‌ی وفاداری، به پادشاه انگلستان بخشید (۱۸۵۳، مطابق ۱۲۷۰ هق). پس از وی، فرمانروائی زنگبار از حکومت عمان جدا شد.

IV – در آغاز قرن ۲۰م، که زمزمه‌ی توسعه‌طلبی مستعمراتی فرانسه، آلمان، و روسیه در خلیج فارس بلند شد، سلطان فیصل (سلطنتش

شجره‌ی سلاطین عمان و مسقط (سلسله‌ی آل بوسعید)

تواریخ هجری قمری و مربوط به جلوس به سلطنت است.
ارقام فارسی نشانه‌ی فرمانروایان عمان و زنگبار، ارقام رومی نشانه‌ی فرمانروایان عمان فقط، و حروف نشانه‌ی فرمانروایان زنگبار فقط میباشد.

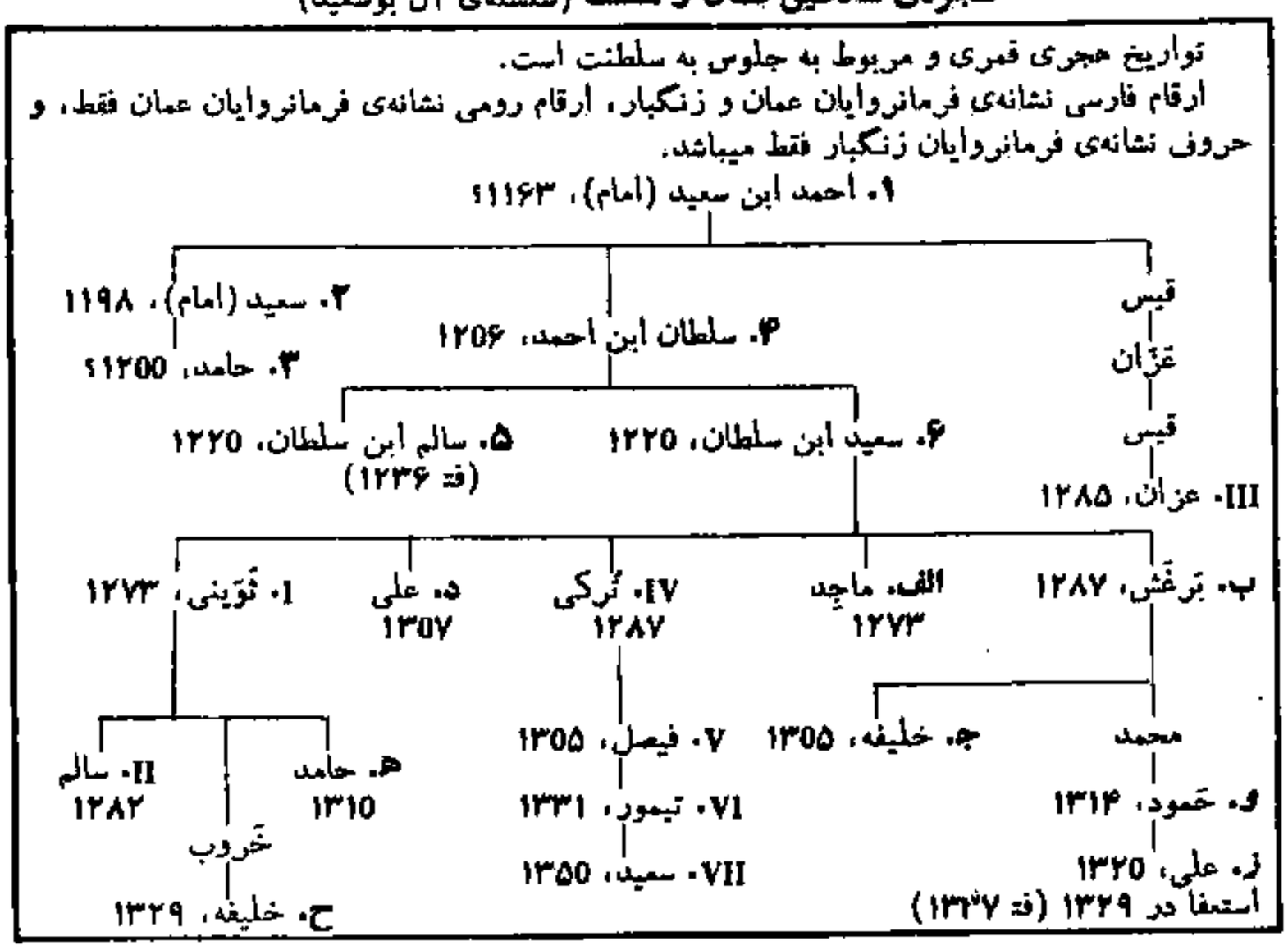

۱۸۸۸–۱۹۱۳، مطابق ۱۳۰۵–۳۱ هق) قراردادی با انگلستان منعقد کرد، و به موجب آن، حق فروش یا واگذاری یا گرو گذاشتن هر قسمت از خاک خود را به هر کشوری جز انگلستان از خویش سلب کرد (۱۸۹۱). در کشمکشهائی که بر سر این موضوع با دولت فرانسه پیش آمد، عاقبت قراردادی بین انگلستان و فرانسه منعقد گشت (۱۹۰۴)، و سلطان‌نشین عمان و مسقط بعنوان منطقه‌ی نفوذ انگلستان شناخته شد. در ح ۱۹۰۱ (۱۳۱۹ هق)، اباضیه‌ی عمان، به رهبری عیسی ابن صالح، سر به شورش برداشتند، و در ۱۹۱۳ (۱۳۳۱ هق) سالم الخروسی (sāleme 'l.xarusi) را به امامت انتخاب نمودند. شورشیان به مسقط حمله کردند (۱۹۱۵، مطابق ۱۳۳۳ هق)، ولی سربازان هندی شهر را نجات دادند. سالم در ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ یا ۱۳۳۹ هق) به قتل رسید. جانشینش، امام محمد ابن عبدالله، با سید سلطان تیمور (سلطنتش ۱۹۱۳–۳۲، مطابق ۱۳۳۱–۵۰ هق)، پسر و جانشین فیصل، موافقتنامه‌ای امضا کرد، که به موجب آن، قبایل داخلی خودمختاری یافتند.

بعد از تیمور، سلطنت به پسرش سر سید سعید ابن تیمور (sər)، فرمانروای کنونی عمان و مسقط رسید. وی قرارداد جدید دوستی و تجارت و کشتیرانی با بریتانیای کبیر امضا کرد (۱۹۳۹) که مبنای روابط کنونی انگلستان با سلطان عمان میباشد، و برای سلطان عمان وضعی ممتاز در میان شیوخ سواحل خلیج فارس قائل شده است، بدین معنی که انگلستان مأمور سیاسی در عمان ندارد، بلکه در آنجا کنسول دارد. در ۱۹۳۳ سلطان با بهره‌برداری مستقیم از کانهای نفت کشور مخالفت کرد، ولی امام اباضی مخالفتی نداشت. پس از آن، در ۱۹۳۷، امتیازی به "شرکت توسعه‌ی نفت عمان" داده شد، که وابسته به شرکت نفت عراق است، و عملیاتش تا کنون بسیار محدود بوده است. در دهه‌ی از ۱۹۴۰ ببعد، عملیات اکتشاف نفت در واحه‌ی بریمی، که مورد نزاع بین عربستان سعودی و عمان و بعضی از شیخ‌نشینهای سواحل متصالح است، بسیار امیدبخش بوده است. با پیدا شدن نفت، اختلافات قدیم بر سر این واحه صورت حادتری پیدا کرد، و موضوع به دیوان داوری بین‌المللی احاله شد، ولی ضمناً در ۱۹۵۵ سربازان سلطان، ظاهراً تحت فرماندهی افسران انگلیسی، عده‌ای از نقاط سوق الجیشی را در عمان تصرف کرده راه رسیدن به واحه را بستند. امام غالب ابن علی، سلطنت سلطان را بر سرزمین مردم عمان، و از جمله بریمی و منابع نفت آن، باطل اعلام کرد، و پیروان اباضی خود را به برداشتن سلاح فرمان داد (۱۹۵۷). با دخالت نیروی هوائی انگلستان، این نهضت موقتاً سرکوب شد، ولی در زمستان ۱۹۵۸ دوباره به راه افتاد، و این بار آشکارا وابسته به جمهوری متحد عرب بود، چنانکه نماینده‌ی امام در قاهره این نهضت را برای دفاع از حق خودمختاری ملت در برابر "امپریالیسم غربی" معرفی کرد. نیز ← مسقط و عمان.

عمان، بحر (omān) یا **دریای عمان**، شاخابه‌ای از دریای عربستان که بطول ح ۵۴۰ کم بین ل کشور عمان (چ‍ش عربستان) و سواحل چ‍ش ایران ممتد است، و تنگه‌ی هرمز آن را به خلیج فارس مرتبط میسازد. عرض دهنه‌ی آن ۳۷۰ کم میباشد. سواحل ایرانی خلیج عمان را میتوان به دو قسمت کرد. یکی سواحل ناحیه‌ی بیابان (← بیابان، بخش)، که کرانه‌ی ل‍ش رأس خلیج را تشکیل میدهد، و از مصب رود میناب بطول ۱۴۰ کم تا رأس الکوه (ra'so 'l.kuh)، و از آنجا بطول ح ۴۸ کم تا بندر جاسک ممتد است. از میناب تا رأس الکوه، در پشت سواحل، کوههای بیابان و فلات شور قرار دارد. قسمت دوم سواحل بلوچستان و مکران میباشد، که از جاسک تا گوادر، بطول ۳۹۰ کم، در امتداد ش‍ش امتداد دارد. پهنای دشت ساحلی، بتفاوت، از ۲ کم تا ۴۵ کم میباشد. از بنادر مهم آن چاه بهار است. دشت دشتیاری (چ‍ش مکران) حاصلخیزترین قسمت سواحل مکران است.

ساحل مقابل ساحل ایرانی جزء قلمرو سلطان عمان و مسقط است، و شهرهای مهم آن صور، مسقط، مطرح، و صحار است.

عمان، دریای: ← عمان، بحر.

عمان، فرمانداری کل بنادر و جزایر: ← بنادر و جزایر بحر عمان، فرمانداری کل.

عمان خاص، ناحیه: ← عمان.

عمان سامانی (ommāne sāmāni)، شهرت **نورالله ابن عبدالله**، متخلص به **عمان** و ملقب به **تاج‌الشعرا**، ۱۲۶۴–۱۳۲۲ هق، شاعر ایرانی، که کتاب گنجینة الاسرار او، در مراثی اهل بیت، شهرت بسیار دارد. پدرش، میرزا عبدالله، متخلص به جیحون بود. عمان اهل سامان اصفهان بود، و در نجف مدفون است. شعرش از چاشنی عرفان بی‌بهره نیست.

گنجینة الاسرار مثنوی کوچکی است در بحر رمل که بارها به طبع رسیده است (از جمله در ۱۳۱۵ هق در تهران، به ضمیمه‌ی معراج المحبه).

عمان متصالح: ← سواحل متصالح.

عمانوئیل[1] (emmānu'il) [عبری، ← خدا با ما (است)]، در کتاب مقدس، نامی که اشعیا پسری را که ولادت او را از باکره‌ای خبر داد، و رهائی دمشق و مملکت یهودا را از تهاجمات اسرائیل در سال ۷۳۵ قم در زمان خردسالی وی پیشگوئی کرد، بدان نام خواند (اشعیا ۱۴.۷). مسیحیان نخستین این امر را پیشگوئی ظهور مسیح وانمود کردند، و بدین گونه، عمانوئیل از نامهای عیسی مسیح گردید.

بعضی از اسامی اروپائی مأخوذ از نام عمانوئیل ازین قرار است.

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
آلمانی	Em(m)anuel	امانوئل (emānuel)
انگلیسی	"	امنیوئل (emanyuəl)
فرانسوی	"	امانوئل (emānüel)

عم جزء (amma joz')، جزء سی‌ام از اجزای سی‌گانه‌ی قرآن که کودکان در آغاز تعلیم در مکتب میخوانند. اگرچه جزء سی‌ام قرآن با سوره‌ی نبا، که آغاز آن عَمَّ یَتَساءلون است شروع میشود، و بهمین جهت عم جزء نامیده میشود، اما برای تعلیم کودکان از سوره‌ی آخر جزء، که ساده‌تر است، یعنی سوره‌ی ناس شروع میکنند، و بهمین جهت، در عم جزءها ترتیب آغاز جزء از سوره‌ی ناس است. در مقدمه‌ی عم جزء، ابتدا عبارت هو الفتاح العلیم، و بعد دعای ربِّ یَسِّر، و سپس حرکات و حروف آموخته میشود. حروف به ترتیب ا ب ت ث است اما ترتیب ابجدی نیز یاد داده میشود. پس از آن به ترتیب از سوره‌ی ناس شروع میشود و به سوره‌ی نبأ ختم میگردد.

عمدة المهریه فی ضبط العلم البحریه (omdato 'l.mahriyye fi zabte 'l.'elme 'l.bahriyye)، کتابی بزبان عربی در علم دریانوردی، از سلیمان مهری، مشتمل بر هفت باب است: (۱) در اصول علم نجوم دریائی؛ (۲) در نام ستارگان و آنچه مربوط بدانست؛ (۳) در شناختن راههای دریائی بادگیر و بادپناه؛ (۴) در شناختن راههای دریائی واقع در طول سواحل قُمر (ماداگاسکار)، سقطری، سیلان، اندامان، سوماترا، جاوه، و غیره؛ (۵) در شناختن عرض جغرافیائی ممکنه از روی ارتفاع "گاه" (ستاره‌ی قطبی)؛ (۶) در باره‌ی بادهای موسمی اقیانوس هند؛ (۷) در سفرهای دریائی. در باب چاپ کتاب ← سلیمان مهری.

عمدة امیرالمؤمنین، لقب: ← امیرالمؤمنین.

عمر، خلیفه: ← عمر خطاب.

عمر ابن ابی ربیعه (omare 'bne abi rabi'a)، ۲۶–۹۳ هق، بزرگترین شاعر عرب در اشعار عاشقانه. پدرش از تجار ثروتمند مکه و مادرش از خاندان حمیری حضرموت بود. عمر ثروتی هنگفت و زندگیی مرفه داشت. در عربستان جنوبی، سوریه، و بین‌النهرین سفر کرد، وی نخستین شاعر شهری بود، و اشعارش نمودار فعالیتهای اجتماعی شهر میباشد. در اشعارش آنچه را بر وی گذشته میآورد، و عواطف خود را مجسم میکند. اشعار عمر در زمان معاصرینش میان خوانندگان و ظرفا و ادبا مقبولیت تمام داشت. اینک نیز از شعرای بزرگ عرب محسوبست.

عمر ابن العلاء (omare 'bne 'l.'alā') یا **عمر ابن علاء**، ف ۱۶۵ هق، سردار عرب و از فاتحان و حکام طبرستان در عهد خلافت منصور و مهدی، خلفای عباسی. وی نخست یک چند در گرگان بود، و چون در آنجا قتلی کرد، به طبرستان گریخت، و بسبب آنکه چندی در آنجا متواری ماند، با راهها و اقلیم آن سرزمین آشنائی یافت. ازین رو، در عهد منصور که اصفهبد خورشید، متعاقب قتل سنباد، بر خلیفه شورید، وی از جانب خلیفه به طبرستان رفت، و در آنجا مجال کرّ و فرّی یافت، و آمل را بدست آورد (۱۳۷ و بقولی ۱۴۰ هق). وقتی وی بر آمل دست یافت، مردم که غالباً از ظلم اصفهبدان محلی بستوه آمده بودند دسته دسته به اسلام روی آوردند، و توسعه‌ی قدرت عمر ابن العلاء موجب خشم و وحشت اصفهبد خورشید گشت، که بعد از شکست از وی، دست به خودکشی زد. عمر ابن العلاء، بعد از تسخیر طبرستان، به دربار خلیفه رفت، و یک چند آنجا ماند. منصور، بعد از عزل خالد ابن برمک از امارت طبرستان، آن ولایت را باز به عمر داد، و مهدی، که در آغاز خلافت خویش او را عزل کرد، نیز چند بار امارت طبرستان را به وی تفویض کرد. در اواخر عهد مهدی، وی با خلیفه میانه‌ی خوبی نداشت. ازین رو، در شورشی که مردم طبرستان بر ضد اعراب کردند به وی آسیبی نرسید. عمر ابن العلاء در طبرستان وفات یافت، و در عهد ابن اسفندیار (مؤلف تاریخ طبرستان)، مقبره‌ی او برای عوام که او را به غلط از اصحاب

(1) Immanuel; Emmanuel

پیغمبر میپنداشتند زیارتگاه بوده است. عمر ابن العلاء از جوانمردان و دلاوران عصر خویش بشمار میآمده است، و به جلادت و کفایت شهرت داشته است. بشار ابن برد و ابوالعتاهیه اشعاری در ستایش او سرودهاند.

عمر ابن حفص ابن عثمان (omare 'bne hafse 'bne osmān)، فد ۱۵۴ هق، سردار شجاع عرب که در میان ایرانیان لقب هزارمرد داشت. در خلافت منصور، خلیفهی عباسی، مدتی والی ایالت سند بود؛ سپس منصور او را به امارت افریقیه منصوب کرد، و وی در سال ۱۵۱ هق به قیروان که مرکز شورش شده بود در آمد و بعضی از شورشیان را کشت، و توانست مدت سه سال در قیروان صلح و آرامش برقرار کند. سپس از طرف منصور مأمور تقویت و استحکام شهر طبنه شد. هنگامی که سرگرم دفاع طبنه بود خبر یافت که وضع قیروان دگربار آشفته شده است، و شورشیان شهر را محاصره کردهاند. وی موفق شد که به شهر در آید، اما چون محاصرهی شهر ادامه یافت، وی بدون آنکه منتظر شود که افراد کمکی اعزامی خلیفه برسند، با گروهی از مردان خود از شهر خارج شد و به محاصرهکنندگان حمله کرد، ولی سرانجام به قتل رسید. نیز ← صفریه.

عمر ابن خطاب، خلیفه، ← عمر خطاب.

عمر ابن سعد (omare 'bne sa'd) یا **عمر سعد** (omare sa'd)، فد ۶۶ هق، از سران و دلاوران عرب در عهد بنی امیه؛ پسر سعد ابن ابی وقاص. عبیدالله ابن زیاد ولایت ری بدو داد، اما چون از عزیمت امام حسین از مکه بجانب کوفه آگاه شد، عمر سعد را بخواست، و او را مأمور جنگ با امام حسین نمود. عمر اول تردید داشت، اما عبیدالله او را با تهدید به عزل بدین کار راضی نمود. بعد از واقعهی کربلا، عمر سعد چندسالی بیش نزیست، و **مختار ثقفی**، چون در کوفه خروج نمود، کس فرستاد تا او را بکشتند.

عمر ابن سهلان (omare 'bne sahlān) [قاضی زینالدین عمر ابن سهلان ساوی (یا ساوجی) (sāvi, sāvaji)]، از دانشمندان و فلاسفهی ایران در قرن ۶م هق. اصلش از ساوه بود. برای تحصیل علم به نیشابور رفت، و در آنجا متوطن شد. از دسترنج خود زندگی میکرد، و به استنساخ کتب اشتغال داشت؛ کتاب شفا را به خط خود استنساخ میکرد، و به 100 دینار میفروخت. از جملهی تألیفاتش بصائر نصیریه، در منطق است بزبان عربی (مصر، ۱۳۱۶–۱۷ هق)، و نیز کتابی در علم حساب دارد. از کتب فارسی او یکی شرح رسالة الطیر ابن سینا است، که در ۱۹۳۵ در شهر شتوتگارت بطبع رسیده است، و دیگر رسالة التنجیریه فی کائنات التنصریه.

عمر ابن طوسون (omare 'bne tusun)، ۱۲۸۹–۱۳۶۳ هق، مورخ و از امرای سابق مصر. در سویس درس خواند و به مسافرت فراوان پرداخت. در زبانهای ترکی و فرانسوی و انگلیسی مهارت داشت و به تحقیق در تاریخ مصر جدید پرداخت و چندین کتاب در این باره به زبانهای فرانسوی و عربی منتشر کرد. بر خلاف تمایلات خانوادگی، با قلم و ثروت خود به جنبش ملی مصر کومک کرد. در دو مجمع علمی مصر و دمشق، و نیز در انجمن جغرافیائی مصر، عضویت داشت. از آثار عربی او است: البعثات العلمیة فی عهد محمد علی و عباس و سعید؛ تاریخ خلیج الاسکندریة القدیم و ترعة المحمودیه؛ خط الاستواء؛ الاطلس التاریخی الجغرافی لمصر السفلی منذ الفتح الاسلامی الی الآن؛ و از آثار او به زبان فرانسه است: تاریخ نیل (در سه جلد) و جغرافیای مصر در دورهی اهراب.

عمر ابن عبدالعزیز (omare 'bne abdol.'a-ziz)، ۶۳–101 هق، ۸مین خلیفهی (۹۹–101 هق) اموی؛ فرزند عبدالعزیز ابن مروان و جانشین سلیمان ابن عبدالملک؛ مت مدینه. از طرف مادر نسبش به عمر خطاب میرسید، و پدرش سالها والی مصر بود. عمر ابن عبدالعزیز تا وفات (۸۵ هق) بدرش در مدینه بود، و سپس خلیفه عبدالملک ابن مروان او را به دمشق فرا خواند، و دختر خود فاطمه را به زنی به وی داد. در ۸۷ هق، ولید I او را به حکومت حجاز منصوب کرد، و وی در آنجا به خدمت خلق پرداخت، و چون عراقیهائی را که از جور حجاج به مدینه میگریختند پناه میداد، خلیفه، به اصرار حجاج، او را از آنجا فرا خواند (۹۳ هق).

پس از وفات سلیمان ابن عبدالملک به خلافت نشست، و در دوران کوتاه خلافت خود کشورگشائی را به یکسو نهاد و همّ خود را صرف اصلاحات داخلی کرد. لشکریانی را که به محاصرهی قسطنطنیه مشغول بودند بازخواند. یزید ابن مهلب، حاکم خراسان، را معزول کرد، و جراح ابن عبدالله را به جایش منصوب نمود. در جاهای دیگر نیز مأمورینی لایق و عادل به خدمت گماشت. سبّ علی ابن ابی طالب را، که از عهد معاویه در منابر مرسوم شده بود، ممنوع کرد، و برای دلجوئی از اولاد فاطمهی زهراء ع، **فدک** را به اولاد آن حضرت واگذاشت. اگرچه خود مردی مؤمن بود، در مورد صاحبان مذاهب دیگر روش تساهل پیش گرفت، و در اخذ خراج از اهل ذمه ترتیبات پسندیده داد. عمر پس از ۲ سال و ۵ ماه خلافت بر اثر یک بیماری بیستروزه درگذشت، و در دیر سمعان مدفون شد، و گویند مروانیها او را مسموم کردند.

عمر ابن عبدالعزیز، حسامالدین: ← حسامالدین، امام.

عمر ابن علاء: ← عمر ابن العلاء.

عمر ابن علی: ← علوی.

عمر ابن علی، نورالدین: ← رسولیان.

عمر ابن علی ابن حسین (omare 'bne aliyye 'bne hoseyn)، از فرزندان امام زینالعابدین ع. وی یکی از اولاد علی ع است که ابوسلمهی خلال (فد ۱۳۲ هق)، پیش از تشکیل دولت عباسیان، به آنان نامه نوشت و خلافت را به ایشان تکلیف کرد. دو نفر دیگر که ابوسلمه به ایشان نامه نوشت امام جعفر صادق ع و عبدالله ابن حسن ابن حسن ابن علی المرتضی بودند، ولی هر سه این پیشنهاد را رد کردند.

عمر ابن علی مصری: ← ابن فارض.

عمر ابن فرخان طبری، ابوحفص (abu.hafs omare 'bne farroxāne tabari)، فد ح 200 هق، منجم، معمار، و مترجم (از فارسی به عربی) دربار مأمون خلیفهی عباسی، مت طبرستان. در بغداد رونق یافت. بعضی از کتب پهلوی را به عربی ترجمه کرد. او را از مهندسین بنای شهر بغداد شمردهاند. در نجوم و احکام نجوم تألیفاتی داشته است؛ از آن جمله بوده است تفسیری بر کتاب الاربعه (از بطلمیوس)، که توسط یحیی ابن البطریق به عربی ترجمه شده بود. پسرش، **ابوبکر محمد** ابن عمر، نیز منجم بود، و تألیفاتی در احکام نجوم داشت.

عمر ابن محمد ابن خالد، منجم: ← خالد ابن عبدالملک مرورودی.

عمر ابن هبیره: ← ابن هبیره.

عمر الاطرف: ← علوی.

عمرام: ← عمران.

عمران (emrān)، در قرآن، نام پدر مریم (مادر عیسی) (آل عمران ۳۱، تحریم ۱۲).

عمران، در کتاب مقدس **عمرام** (amrām) [عبری، = ملت برگزیدهی خدا]، پدر موسی. بروایت کتاب مقدس (خروج ۶.۱۸، ۲۰)، پسر قهات (qahāt) و برادر یصهار (yeshār) بود، و عمهی خود را به زنی گرفت، و او از وی هارون و موسی را آورد. عمرام ۱۳۷ سال عمر کرد.

در روایات اسلامی، عمران را پسر یصهر ابن قاهث ابن لاوی ابن یعقوب ابن اسحاق ابن ابراهیم (yeshare 'bne qāhes) شمردهاند، و گویند یوخابد (yoxābed) یا یوکابد را به زنی گرفت، و ۷۰ساله بود که خدا موسی را به وی داد.

عمران ابن حطان سدوسی: ← صفریه.

عمران ابن ششنا (emrāne 'bne šešnā) یا **عمران گائون** (emrāne gāon)، فد ۸۷۴، عالم و مجتهد یهود. کتابی شامل دستور ادعیه و نماز ایام سال و آداب و رسوم مخصوص ایام مقدسهی مذهبی به او منسوب است، که اساس آداب دینی متجددین یهود است.

عمران گائون: ← عمران ابن ششنا.

عمرانی، علی ابن احمد، ریاضیدان، ← ابوکامل.

عمر خان، محمد: ← خوقند.

عمر خطاب (omare xattāb) [عمر ابن خطاب ابن نفیل (omare 'bne xattābe 'bne nofayl)]، مکنی به **ابوحفص** (abu.hafs) و ملقب به **فاروق** (fāruq)، فد ذیحجهی ۲۳ هق، خلیفهی دوم از خلفای راشدین و یکی از بزرگترین و مشهورترین مردان اسلام. وی از قبیلهی قریش و از تیرهی عَدیّ ابن کَعب بود. گویا لقب فاروق [= فرقه گذارنده (بین حق و باطل)] را پیروان ادیان دیگر (اهل کتاب) به او دادهاند. سال تولدش بدرستی معلوم نیست و نویسندگان شرح حال او عُمرِ وی را به اختلاف ۵۳، ۵۷، ۶۰، ۶۱، و ۶۳ سال نوشتهاند. بموجب روایتی، عمر چهار سال پیش از هجرت حضرت رسول ایمان آورد، و در آن وقت ۲۶ سال داشت؛ در این صورت، سن او بهنگام وفات ۵۳ سال میشود. مادرش، حنتمه (hantama)، دختر هاشم ابن مغیرهی مخزومی بود. پسرش، عبدالله ابن عمر، که از راویان بزرگ است، و دخترش حفصه، که زن حضرت رسول بود، هر دو از زن او بنام زینب بنت مظعون (zeynabe bente maz'un) بودند. پسر دیگرش، عبیدالله، قاتل هرمزان، که در جنگ صفین در صف معاویه کشته شد، از زن دیگرش بنام ملیکه بنت جرول خزاعی (molayka bente jarvale xoza'i) بود. یکی از زنانش، ام کلثوم، دختر علی ع بود.

عمر را مردی بلندقد و گندمگون یا سفید چهره‌ی متمایل به سرخی نوشته‌اند. وی مردی بود با اراده‌ی قوی، قدرت تصمیم، خشونت طبع، و مهابت. ولی با همه‌ی خشونت، گاهی نرم میشد و به رقت میآمد، و این حال را در داستان اسلام آوردن او میتوان مشاهده کرد؛ او نخست خواهر و شوهر خواهر خود را که اسلام آورده بودند کتک زد، ولی پس از آنکه آیاتی از سوره‌ی طه را که نزد ایشان بود خواند، به رقت آمد، و بلافاصله پیش حضرت رسول رفت و اسلام آورد. گویند اسلام آوردن او پس از اسلام آوردن ۴۵ مرد و ۲۱ زن واقع شد. اسلام آوردن شخصیتی قوی مانند عمر ناگزیر مایه‌ی قوت قلب و استقامت این جمع کوچک گردید؛ چنانکه عبدالله ابن مسعود گفته است که ما، اسلام‌آوران نخستین، ابتدا نمیتوانستیم در کعبه نماز بگزاریم، و چون عمر اسلام آورد، چندان با مشرکان مبارزه کرد که توانستیم در کعبه نماز بخوانیم. عمر اندکی پیش از حضرت رسول به مدینه رفت، و در تمام جنگها با حضرت رسول بود، گرچه عملیات جنگی مهمی که از حمزه و علی ع و دیگر اصحاب حضرت رسول دیده شد از او مشهود نگردید. گویند حضرت رسول او را به بعضی از مأموریتهای جنگی کوچک (سریه) میفرستاد، و از جمله، در شعبان سال ۷ هق او را در رأس ۳۰ مرد جنگی به محلی موسوم به عجز هوازن (ojze havāzen) فرستاد. مشهور است که چون عمر خبر وفات حضرت رسول را شنید آنرا باور نکرد، و گفت او نمرده است و باز خواهد گشت، تا آنکه ابوبکر آیه‌ی "اِنّک میّتون" [تو میمیری و ایشان میمیرند] و آیه‌ی "و ما محمد الّا رسول قَدْ خَلَتْ مِن قبله الرسلُ؛ اَفَاِن مات او قُتل انقَلَبتم علی اَعقابکم؟" [محمد نیست جز پیغمبری که پیغمبران دیگری پیش از او بوده‌اند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود (از دین خود) باز خواهید گشت؟] را بر او خواند، و او قانع شد. ظاهراً این کار عمر بجهت خوف از وقوع فتنه و ارتداد میان عرب بود.

سرعت عمل و تدبیر عمر در بیعت به ابوبکر، و گذاشتن مدعیان دیگر خلافت را در برابر امری انجام‌شده، بعضی از مورخان غربی را بر آن داشته است که به وجود ائتلافی میان او و ابوبکر و ابو عبیده‌ی جراح از پیش معتقد باشند. ابوبکر شب سه‌شنبه، هشت روز به آخر جمادی الآخر سال ۱۳ هق وفات یافت، و بموجب عهدی (فرمانی) که بدست عثمان نوشته شده بود، عمر را جانشین خود ساخت. عمر فتوحاتی را که در زمان ابوبکر در عراق و سوریه آغاز شده بود دنبال کرد، و سرداران او نواحی عراق و سواد، آذربایجان، اهواز، فارس، قسمتی از نواحی مرکزی و تمام نواحی غربی ایران، شام، موصل، و مصر را فتح کردند، و سپاهیان او هنگام کشته شدنش به ری رسیده بودند. در زمان او مالیات ارضی (خراج) و مالیات سرانه (جزیه) بر مردم غیر مسلمان تابع اسلام بسته شد، و به روایتی، مقدار مالیات سرانه بر ذمیان توانگر ۴۸ درهم، بر متوسط الحالان ۲۴ درهم، و بر فقرا ۱۲ درهم در سال بود، و عمر میگفت هر شخص فقیری میتواند یک درهم در ماه بدهد. شهرهای کوفه و بصره در زمان او ساخته شد، و وضع تاریخ هجری در زمان او صورت گرفت (ظاهراً در ربیع الاول سال ۱۶ هق). عمر، از محل غنائم و مالیات، برای عرب از روی قبایل مستمری معین کرد، و آن را در دیوانی ثبت کرد، و این مستمری (عطاء) را بر پایه‌ی مقام و تقدم در اسلام، و شرکت در جنگهای بدر و احد، و خویشاوندی با پیغمبر قرار داد، و آن زنان پیغمبر را از همه بیشتر کرد، و پس از آن، آن شرکت‌کنندگان در جنگ بدر از همه بیشتر بود. یهود را از حجاز بیرون کرد و به شام فرستاد، و مردم نجران را که مذهب مسیح داشتند از عربستان بیرون کرد و در کوفه جا داد.

عمر نخستین خلیفه‌ایست که "امیرالمؤمنین" خوانده شد، زیرا ابوبکر را "خلیفه‌ی رسول الله" و عمر را "خلیفه‌ی خلیفه‌ی رسول الله" میخواندند، و چون دیدند این دراز میشود، او را امیرالمؤمنین خواندند. عمر در خلافت خود ظاهراً دو بار به شام سفر کرده است، و در یکی از این سفرها، بجهت شنیدن خبر شیوع وبا و طاعون، از سرغ (sarq) مراجعت کرده است. از وقایع مهم سالهای خلافت او قحطی بزرگ حجاز است، که در سال ۱۸ هق واقع شد، و آن سال به عام الرماده (ämmo 'r.ramāda) موسوم گردید؛ گویند عمر قسم خورد که تا پایان قحطی از خوردن شیر و روغن و گوشت خودداری کند. او همه‌ی کوشش خود را صرف حال قحطی‌زدگان کرد، و از عمرو ابن العاص خواست که از مصر برای قحطی‌زدگان بوسیله‌ی کشتی خواربار بفرستد.

قتل عمر بدست **ابولؤلؤه**، غلام نصرانی مغیرة ابن شعبه، بهنگام نماز صورت گرفت. زیرا ابولؤلؤه از سنگینی مالیاتی که مغیره بر او بسته بود به عمر شکایت برد، و عمر شکایت او را وارد ندانست، و او عمر را با خنجری دوسر چند ضربه از سمت شکم وارد کرد، و چون مورد تعقیب قرار گرفت خود را کشت. مدت خلافت عمر را 10 سال و ۵ ماه و ۲۱ روز و بقولی 10 سال و ۶ ماه و ۴ روز نوشته‌اند. او را به اجازه‌ی عایشه پهلوی قبر پیغمبر و ابوبکر دفن کردند. عمر خلافت را به شورا میان شش نفر-علی ع، عثمان، طلحه، زبیر ابن العوام، عبدالرحمان ابن عوف، و سعد وقاص-گذاشت، تا در ظرف مدت کوتاهی یکی را از میان خود به خلافت برگزینند، و نتیجه‌ی این شورا آن شد که عثمان به خلافت برگزیده شد.

عمر خیام: ← خیام.

عمر سعد: ← عمر ابن سعد.

عمر شیخ (omar šeyx) [میرزا عمر شیخ]، ف ۷۹۷ هق، شاهزاده‌ی گورکانی، پسر امیر تیمور. در ۷۹۵ هق، امیر تیمور او را به حکومت فارس و کرمان منصوب کرد. وی سیرجان را، که تحت حکومت آل مظفر بود، محاصره کرد (۷۹۶ هق)، و عاقبت مردم شهر بسبب قحطی تسلیم شدند، و از آن ببعد این شهر ویران شد.

عمر کلوازی: ← مانویت، قسمت x.

عمر لر، حسام‌الدین: ← حسام‌الدین عمر لر.

عمر متوسط[1] (omre motavasset)، حد متوسط مدت‌زمانی که در طی آن یک اتم یا دستگاهی دیگر به صورتی خاص موجود است (مانند فاصله‌ی زمانی متوسط بین تولید و از بین رفتن-یا تولد و مرگ-یک ذره). نیز ← نصف عمر.

عمرو، از اجداد قبایل عرب جنوبی: ← عرب، بند ۱۵.

عمرو، جامع: ← فسطاط، شهر قدیم.

عمرو ابن اسد، عموی خدیجه: ← محمد، قسمت ۳.

عمرو ابن العاص: ← عمرو عاص.

عمرو ابن امیه: ← محمد، قسمت ۳۵.

عمرو ابن حجر: ← کنده، قبیله‌ی عرب.

عمرو ابن حضرمی: ← محمد، قسمت ۲۴.

عمرو ابن خنافه: ← محمد، قسمت ۳۴.

عمرو ابن خویلد: ← محمد، قسمت ۳.

عمرو ابن سالم خزاعی: ← محمد، قسمت ۴۱.

عمرو ابن سعید: ← ولید ابن عتبه.

عمرو ابن عامر ماء السماء (amre 'bne āmer mā'o 's.samā')، ملقب به **مزیقیاء** (mozay-qiā') [= پاره‌کننده]، پادشاه حمیر، بنا بر روایات، هر روز لباسی نو میپوشید و لباس روز پیشین را میدرید، و بدین جهت، به مزیقیاء معروف شد. بنا بر داستانی رایج، زنش غیبگو بود، و او را آگاه ساخت که سد مارب میشکند، و سلطنت وی برمی‌افتد. عمرو پایتخت خود سبا و سرزمین یمن را ترک کرد، و رعایای خود را نیز از خطر آگاه نمود، و بیشتر ایشان زادگاه خویش را ترک کردند، و از همین جا ضرب المثل عربی ذهبوا ایدی سبا [= چون مردم سبا پراکنده شدند] پیدا شده است. عمرو و پیروانش به جانب شمال جزیرة العرب به راه افتادند، و در نواحی شام رحل اقامت افکندند. بنا بر روایات علمای انساب عرب، یکی از پسران عمرو به نام جفنه، سلطنت غسانیان را تأسیس کرد. نیز ← غسانیان.

عمرو ابن عبد ود (amre 'bne abde vadd)، ف ۵ هق، از دلاوران و جنگجویان قریش و ازمخالفان اسلام. کلمه‌ی ود در نام وی اسم یکی از بتهای قریش است. عمرو در غزوه‌ی خندق (سال ۵ هق) در جزء لشکر قریش به جنگ مسلمین آمد، و در آنجا بسن نزدیک ۸۰سالگی بدست علی ابن ابیطالب کشته شد.

عمرو ابن عبسه: ← سابقین.

عمرو ابن عدی [عمرو ابن عدی ابن نصر لخمی (amre 'bne adiyye 'bne nasre laxmi)]، قرن ۳م ب‌م، اولین پادشاه لخمی حیره (← لخمی، ملوک). بر طبق روایات عرب، وی خواهرزاده‌ی جذیمة الابرش بود، و بعد ازو به حکومت رسید. پادشاهان بعدی حیره به مناسبت نسب وی به آل نصر و لخمیون معروف شده‌اند. به گفته‌ی طبری، حکومت عمرو ابن عدی ۱۱۸ سال طول کشیده است، که ۹۵ سال آن در زمان اشکانیان، ۱۴ سال و 10 ماه آن در زمان اردشیر بابکان، و ۸ سال و ۲ ماه آن در زمان شاپور I بوده است. این قول افسانه مینماید، ولی وجود تاریخی عمرو ابن عدی مسلم است.

عمرو ابن عوف: ← محمد، قسمت ۱۹.

عمرو ابن کلثوم (amre 'bne kolsum)، شاعر عرب در دوره‌ی جاهلیت، از قبیله‌ی تغلب. از جانب مادر، نوه‌ی مهلهل بود. مردی دلیر و فصیح بود، و در جوانی سید قبیله‌ی خود، جُشَم (شاخه‌ای از قبیله‌ی تغلب در بین النهرین)، گردید. از اخبار زندگی وی قتل (حـ ۵۶۸ یا ۵۷۰) عمرو ابن

---

(1)mean life

هند، پادشاه حیره، بدست اوست. مشهورترین اثر منسوب به وی قصیده‌ای است که جزء معلقات سبع میباشد. قطعات دیگری نیز منسوب به وی بطبع رسیده است. عمرو ابن کلثوم عمر دراز یافت.

عمرو ابن لحی (amre 'bne lohayy)، از بزرگان قبیله‌ی خزاعه که، به زعم بعضی از نسبدانان، قبیله‌ی خزاعه از نسل او بوده‌اند. هنگامی که قبیله‌ی خزاعه بر مکه مسلط شدند، و جرهم را از آنجا بیرون کردند، عرب از عمرو ابن لحی پیروی کردند، زیرا عمرو ثروت فراوان داشت و گاهی میشد که در موسم حج 10'000 شتر قربانی میکرد، و 10'000 نفر را لباس میپوشاند. نیز ← عام.

بقول اخباریون عرب، یکی از کارهائی که عمرو در آن سرمشق همه‌ی عرب قرار گرفت عبادت اصنام بود. میگویند او بت هبل (hobal) را از مآب، واقع در سرزمین بلقاء، به مکه برد، و مردم را به پرستش آن امر کرد. بعضی گفته‌اند که او بتها را از شهر هیت وارد مکه کرد. بنا به روایت دیگر، عمرو بتهای وَدّ، شواع، یغوث، یَعوق، و نسر را از جده به مکه برده است. بنا به روایتی از پیغمبر اسلام، عمرو ابن لحی نخستین کسی است که دین اسماعیل و ابراهیم را تغییر داد، و بت‌پرستی را در میان عرب رواج داد، و بحیره (bahira)، سائبه (sā'eba)، وصیله (vasila)، و حامی را بدعت نهاد. بحیره شتر ماده‌ای بود که مادرش سائبه باشد. سائبه ناقه‌ای بود که ده بچه‌ی ماده پشت سرهم بزاید؛ در این صورت، بر آن سوار نمیشدند و موی آن را نمیچیدند، و از شیر آن نمیخوردند، و فقط به مهمان میدادند. اگر سائبه باز هم بچه‌ی ماده‌ای (پس از آن ده بچه) میزاد نام آن را بحیره می‌نهادند، و آن را با مادرش رها مینکردند، و بر هیچکدام سوار نمیشدند، و مویشان را نمیچیدند، و شیرشان را جز به مهمانان نمیدادند. وصیله گوسفندی بود که در پنج شکم ده بره‌ی ماده بزاید (هر بار دوقلو بزاید)؛ پس از آن، هر بره‌ای که میزاد نصیب پسران و مردان قبیله میشد نه دختران و زنان. اگر از بره‌های نخستین یکی میمرد آنگاه در بره‌های بعد مرد و زن هر دو سهیم میشدند. حامی شتر نری بود که از نسل او ده شتر ماده پی در پی زاده باشد. در این صورت، بر پشت آن سوار نمیشدند، و مویش را نمیچیدند، و در میان شتران رها میکردند. این اعمال بموجب آیه‌ی 102 از سوره‌ی مائده تحریم شد. نیز ← لات.

عمرو ابن لیث: ← عمرو لیث.

عمرو ابن مسعده (amre 'bne mas'ada)، فت ۲۱۷ هق، وزیر و دبیر مأمون خلیفه‌ی عباسی. ترک‌نژاد و از بستگان ابراهیم ابن عباس صولی بود. پدرش در خدمت منصور خلیفه بود، و وی نخست نزد برامکه دبیری میکرد. سپس به مأمون پیوست، و مقام بلند یافت. در کتابهای ادب عربی نمونه‌هائی از توقیعات او آمده است.

عمرو ابن معدی کرب (amre 'bne ma'di kareb)، فت ۲۱؟ هق، از دلاوران و سواران و جنگجویان عرب و از شعرای مخضرمین. وی از زبید (شهر معروف یمن) بود، و در دوره‌ی جاهلیت، با شمشیر خود، معروف به صمصامه، در نبردهای بسیار شرکت کرد. در سنه‌ی 10 هق به مدینه آمد و اسلام آورد. بعد از رحلت پیغمبر، در یمن مرتد شد، و در ضمن قلع و قمع اهل رده در زمان ابوبکر، اسیر شد، و دگر بار اسلام آورد، و خلیفه او را آزاد کرد، و وی در جنگ‌های یرموک و قادسیه با مسلمین همراه بود. وفات او را بعضی در زمان معاویه گفته‌اند، ولی ظاهراً در قادسیه یا در جنگ نهاوند جان سپرد. اشعارش بیشتر در باب جنگ بوده است، و جز معدودی از آنها باقی نیست.

عمرو ابن منذر، پادشاه حیره ؛ ← عمرو ابن هند.

عمرو ابن هشام ابن مغیره: ← ابوجهل. نیز ← محمد، قسمتهای ۷، ۱۸، ۲۳، و ۲۵.

عمرو ابن هند (amre 'bne hend)، شهرت **عمرو ابن منذر** (monzer)، پادشاه (۵۵۴–ح ۵۶۸ یا ۵۷۰) مملکت حیره از سلسله‌ی ← ملوک لخمی. مادرش، هند، از خاندان کنده بود. پادشاهی جنگجو و بیرحم بود. در سالهای ۵۶۳، ۵۶۶، و ۵۶۷ به شام حمله کرد. بعضی از شعرای معروف عرب جاهلی (از قبیل طرفة ابن العبد) به دربار او رفت و آمد داشتند. عاقبت بدست عمرو ابن کلثوم، یکی از شعرای معلقات، بقتل رسید. تولد پیغمبر اسلام در زمان او بود.

عمرو ابن یعقوب (amre 'bne ya'qub) [ابو حفص عمرو ابن یعقوب (abu.hafs)]، نواده‌ی محمد ابن عمرو لیث. وی در عهد سلطنت احمد سامانی در فتنه‌ی مولی صندلی مدتی کوتاه (رمضان ۲۹۹–ذیحجه‌ی ۳۰۰ هق) در سیستان امارت از دست‌رفته‌ی صفاریان را تجدید کرد، ولیکن دولت او دوامی نیافت، و پس از دفع فتنه‌ی مولی صندلی، وی نیز دستگیر و به بخارا فرستاده شد.

عمرو المقصور: ← کنده، قبیله‌ی عرب.

عمرو عاص (amre 'as) یا **عمرو ابن العاص** ('bne 'l.'as –)، فت ح ۴۲ هق، فاتح مصر و از هوشمندان معروف عرب، از قبیله‌ی قریش. در آغاز از مخالفین اسلام بود، ولی در سال ۸م هق اسلام آورد. پس از چند مأموریت کوچک، حضرت رسول او را به عُمان فرستاد، و وی در آنجا بود که خبر وفات پیغمبر اسلام به او رسید، و وی به مدینه بازگشت، ولی در این شهر زیاد نماند. محتملا در سال ۱۲ هق ابوبکر او را با سپاهی به فلسطین گسیل داشت. گزارشهای تسخیر فلسطین مغشوش است، ولی مسلم است که عمرو عاص در آن سهم بسزائی داشته است. تصرف سرزمین واقع در غ نهر اردن بدست او صورت گرفته است، و نیز در نبردهای اجنادین و یرموک و در تسخیر دمشق شرکت داشته است.

شهرت عمده‌ی عمرو ناشی از فتح مصر است. بنا بر بعضی منابع، وی به مسئولیت شخصی خویش با سپاهیان خود به این کار اقدام کرد. ولی بیشتر محتمل است که عمر از قضیه مطلع بوده یا حتی کار حمله‌ی به مصر به دستور او صورت گرفته است. بهر حال، در تابستان سال ۱۹ هق یونانیان در هلیوپولیس شکست خوردند؛ در ۲۰ هق بابلیون، و در ۲۱ هق اسکندریه مسخر شد. سپس عمرو عاص حکومت آن سرزمین و تأسیس دستگاه قضائی و تشکیلات خراجی آن را سازمان بخشید. شهر فسطاط، که بعدها بنام مصر و در قرن ۴م هق بنام قاهره نامیده شد، از تأسیسات اوست.

عثمان، کمی پس از رسیدن به خلافت، عبدالله ابن سعد را به جای عمرو به حکومت مصر فرستاد، و عمرو عاص به اکراه از فعالیت کناره گرفت، و بعدها باطناً به تحریک مخالفین عثمان اقدام کرد. پس از جنگ جمل، در اختلاف علی ع و معاویه، وارد میدان شد و به معاویه پیوست. در جنگ صفین، هنگامی که نزدیک بود جنگ به نفع حضرت علی تمام شود، همو بود که حیله کرد و دستور داد که قرآنها را بر سر نیزه‌ها کنند. این حیله مؤثر افتاد، و جنگ بی‌نتیجه ماند. عمرو معاویه را به پیشنهاد حکمیت رهنمون گشت، و ابوموسی اشعری و عمرو عاص از دو طرف بعنوان حکم انتخاب شدند. پیش از موعد تشکیل جلسه‌ی حکمیت، عمرو عاص محمد ابن ابی بکر، حاکمی را که علی ع در مصر گماشته بود مغلوب کرد (۳۸ هق) و بقتل رسانید، و مصر را برای معاویه گرفت.

در همان سال، عمرو عاص در محل تشکیل جلسه‌ی حکمیت در دومة الجندل یا اذرح حضور یافت، و ابوموسی را فریفت، و موقعیت معاویه را مستحکمتر ساخت (← علی، قسمت ۱۷). عمرو عاص تا زمان مرگش از جانب معاویه در فرمانروائی مصر باقی ماند. در ۱۵ رمضان ۴۰ هق، تصادفاً از کشته شدن بدست عمرو ابن بکر (← ابن ملجم) مصون ماند، زیرا در روز موعود حالش خوش نبود، و امامت نماز را به خارجة ابن حذافه واگذار کرده بود، و خارجه از دست قاتل زخم کاری خورد. نیز ← محمد، قسمتهای ۷، ۸، و ۳۹.

عمرو لیث (amre leys) [عمرو ابن لیث]، فت ۲۸۹ هق، دومین امیر (۲۶۵–۲۸۷ هق) از سلسله‌ی صفاریان در ایران؛ برادر و جانشین یعقوب لیث. وی بعد از وفات یعقوب، و رفع اختلاف با برادر کوچکتر خود علی، که خواستار حکومت بود، بجای او نشست (۲۶۵ هق)، و نامه‌ای مبنی بر فرمانبرداری به معتمد خلیفه نوشت، و خلیفه فرمان حکومت خراسان، ماوراء النهر، کرمان، سیستان، طبرستان، جبال، فارس، و هند، و شحنگی بغداد و عمل مکه و مدینه را بدو داد تا خود به آسودگی بتواند فتنه‌ی صاحب الزنج را فرو نشاند. عمرو نخست با فتنه‌ی احمد ابن عبدالله خجستانی مواجه شد. چندی بعد خلیفه از او رنجید، و ولایت خراسان از او گرفت، و به محمد ابن طاهر طاهری داد (۲۷۱ هق). محمد ابن طاهر در بغداد ماند، و رافع ابن هرثمه به نیابت او اشتغال جست. اما خلیفه بار دیگر از عمرو لیث راضی گشت، و باز ولایت کرمان و فارس و خراسان بدو داد (۲۷۵ هق). رافع ابن هرثمه با عمرو بجنگ برخاست، و آخر شکست خورد. عمرو لیث، بعد از دفع رافع، خواست که خوارزم را به تصرف آورد، ولی خبر یافت که اسماعیل سامانی پیشتر آن را ضبط کرده است. ناچار فرستادگان او با اسماعیل جنگیدند، اما شکست یافتند (۲۸۵ هق)، و عمرو که این شکست را وهنی برای خود دید، خشمگین شد و در نامه‌ای از خلیفه فرمان ولایت ماوراء النهر را به اصرار خواست. خلیفه با بیمیلی فرمان ماوراء النهر را با هدایائی برای عمرو فرستاد، اما نهانی به اسماعیل پیغام داد که مورد عنایت خلیفه است، و از شغل خود معزول نشده. عاقبت بین عمرو و اسماعیل جنگ درگرفت، و اسماعیل ظفر یافت، و عمرو لیث گرفتار شد

(ربیع الآخر و بقولی ربیع الاول ۲۸۷ هق). اسماعیل او را مقید کرده نزد خلیفه فرستاد، و در بغداد او را بر شتری دوکوهانه نشاندند و گرد شهر گردانیدند، سپس او را بزندان فرستادند، و در آنجا بود تا آنکه در موقع وفات معتضد خلیفه او را در آنجا کشتند.

عمره (ömre)، در حج، ← حج.

عمرة الصلح: ← محمد، قسمت ۳۸.

عمرة القصاص: ← محمد، قسمت ۳۸.

عمرة القضاء: ← محمد، قسمت ۳۸.

عمرة القضیه: ← محمد، قسمت ۳۸.

عمره‌ی قصاص: ← محمد، قسمت ۳۸.

عمره‌ی قضاء: ← محمد، قسمت ۳۸.

عمری[1] (omri)، فت ح ۸۷۴ قم، شاه (ح ۸۸۵-۸۷۴ قم) اسرائیل. فرمانده کل قوای ایله بود، و پس از کشته شدن وی بدست زمری، به سلطنت رسید. پایتخت را از ترصه (tersa) به سامره (ساماریا) انتقال داد، و این شهر را پررونقترین بلاد اسرائیل ساخت. نامش در کتیبه‌ی موآبی آمده است. پس از وی اخآب به سلطنت رسید (اول پادشاهان ۱۶.۱۶-۲۸).

عمعق بخارائی (am'aqe boxārā'i)، شهرت **شهاب الدین ابوالنجیب** (šehāboddin abon.na-jib)، فت ۵۴۲ یا ۵۴۳ هق، از شعرای پارسی‌گوی ماوراء النهر، مت بخارا. بعضی لقب او را نجیب الدین نوشته‌اند. چون معنی نام او "عمعق" معلوم نیست، بعضی او را عمیقی گفته‌اند، که البته صحیح نیست، و بعضی هم عقعق گفته‌اند. عمعق مداح ملوک سلسله‌ی ایلک‌خانیان بوده است. عمرش در سمرقند، پایتخت آن سلسله، سپری شده است. عمرش را ح 100 سال نوشته‌اند. عمعق با سلطان سنجر سلجوقی نیز رابطه داشته است، و چون ماه ملک خاتون، دختر سنجر، درگذشت، عمعق را از ماوراء النهر به خراسان خواستند تا آن دختر را مرثیه گوید، او مرثیه‌ای بساخت، ولی خود بسبب پیری نتوانست برود، و آن را با پسر خود حمیدی، که او هم شاعر بود، به دربار سلطان فرستاد. عمعق در اشعار خود به صنایع بدیعی توجه زیاد دارد. قسمتی از اشعارش (ح ۶۱۴ بیت) در ۱۳۰۷ هش در تبریز چاپ شده است.

عمق کانون: ← عمق میدان.

عمق میدان[2] (omqe meydān)، در نورشناخت و عکاسی، میدان تغییر فاصله‌ی یک شیء از یک دستگاه تصویرساز (مانند عدسی)، که بر محور اصلی دستگاه اندازه گرفته میشود، و وقتی که فاصله‌ی شیء از دستگاه در آن میدان تغییر کند تصویرش از لحاظ وضوح رضایتبخش تلقی میشود. مثلا، در دوربین عکاسی، اگر دوربین برای فاصله‌ی 10متری از عدسی دوربین میزان شده باشد، و تصویر شیء در صورتی که فاصله‌اش از عدسی از ۷ تا ۱۵ متر تغییر کند از لحاظ وضوح رضایتبخش باشد عمق میدان از ۷ تا ۱۵ متر خواهد بود. عمق میدان را نباید با **عمق کانون**[3] خلط کرد. عمق کانونِ میدانِ تغییر فاصله‌ی تصویر است بازاءِ تغییر فاصله‌ی شیء در عمق میدان.

عمل (amal)، حوزه‌ی مأموریت عامل، و نیز شغل وی. ← عامل، در تاریخ اسلام.

عمل[4] (amal)، در اصطلاح ریاضیات، قاعده‌ای که، بر طبق آن، به هر زوج مرتب از اعضای مجموعه‌ای از اشیاء عضوی از آن مجموعه (موسوم به حاصل عمل) تعلق گیرد. [مقصود از "زوج مرتب" دسته‌ای است از دو شیء با ترتیب معین. مثلا، (۳, ۷) یک زوج مرتب از اعداد طبیعی است. و از زوج مرتب (۳, ۷) متمایز است.] مثلا، عمل + (جمع) یک عمل در مجموعه‌ی اعداد طبیعی است، و به مقتضای آن، به زوج مرتب (۳, ۷) از اعداد طبیعی عدد طبیعی 10 تعلق میگیرد، که حاصل عمل + بر ۳ و ۷ (بهمین ترتیب) است. البته، در مورد این عمل، حاصل عمل + بر ۷ و ۳ نیز 10 است، و به عبارت دیگر، ۳ + ۷ = ۷ + ۳ (بدین مناسبت، گوئیم عمل + در اعداد طبیعی تعویضپذیر یا مستقل از ترتیب عوامل است). اما، همه‌ی اعمال این خاصیت را ندارند، و به همین مناسبت، در تعریف عمل، قید زوج مرتب را آورده‌ایم. مثلا، عمل — (تفریق) یک عمل در مجموعه‌ی اعداد حقیقی است، حاصل این عمل بر زوج مرتب (۹, ۱۷) عبارتست از ۹ — ۱۷، یعنی ۸، ولی حاصل آن بر زوج مرتب (۱۷, ۹) عبارتست از ۱۷ — ۹، یعنی ۸ —.

اعمال ریاضی منحصر به اعمال عادی (جمع، تفریق، ضرب، و غیره) بر اعداد نیستند. مثلا، اگر a و b دو شیء متمایز باشند، و A مجموعه‌ی آنها باشد، ازواج مرتب اعضای A منحصرند به

(a, a), (a, b), (b, a), (b, b),

و در مجموعه‌ی A میتوان عملی که آن را عمل o مینامیم تعریف کرد به طوری که

aoa = a, aob = a,
boa = b, bob = a

در این عبارات، aoa یعنی حاصل عمل o بر زوج مرتب (a, a)، aob یعنی حاصل عمل o بر زوج مرتب (a, b)، و غیره. چنین عملی را میتوان به وسیله‌ی جدولی شبیه جدول ضرب عادی تعریف کرد (جدول حاشیه ملاحظه شود). این گونه اعمال که در آنها ماهیت اعضای مجموعه‌ای که عمل بر آنها صورت میگیرد مورد اعتنا نیست **اعمال مجرد** هستند، و در ریاضیات کنونی فوق العاده اهمیت دارند.

o	a	b
a	a	a
b	b	a

عمل به معنائی که در آغاز این مقاله تعریف شد، به مناسبت اینکه بر دو چیز انجام میگیرد، **عمل دوتائی** خوانده میشود. **عمل یکتائی** آنست که بر یک چیز انجام میگیرد؛ **عمل سه‌تائی** آنکه بر "سه‌تائیهای مرتب" (سه چیز دارای ترتیب معین) انجام میگیرد؛ و غیره. بعلاوه، در تعریف کلیتر عمل دوتائی، ممکن است اشیائی که عملی بر آنها انجام میگیرد اعضای یک مجموعه نباشند یا آنکه حاصل عمل از نوع اشیائی که عمل بر آنها انجام میگیرد نباشد. بالاخره، ممکن است یک عمل دوتائی فقط بر بعضی از ازواج مرتب اعضای مجموعه‌ای که عمل در آن مجموعه تعریف شده است صورتپذیر باشد. مثلا، به معنی مذکور در آغاز این مقاله، تقسیم در اعداد صحیح عمل نیست، زیرا مثلا تقسیم ۷ بر 0 معنی ندارد؛ اما، به معنی اخیر، تقسیم یک عمل در اعداد صحیح است، که بر هر زوج مرتب مانند (a, b) از اعداد صحیح که b صفر نباشد قابل إعمال میباشد.

عمل، مذهب اصالت: ← اصالت عمل، مذهب.

عمل سزاری: ← سزارین.

عمل قیصری: ← سزارین.

عمل[5] **و عکس العمل**[6] (یا **رد عمل**[6]) (amal, aksol.'amal, radde amal)، در فیزیک و مکانیک. مقصود از "عمل" نیروئی است که جسمی بر جسم دیگر إعمال میکند، و عکس العمل یا رد عمل نیروئی است که این جسم دوم، در مقابل "عمل"، بر جسم اول اعمال مینماید. سومین قانون از قوانین حرکت (← حرکت، در فیزیک) **قانون** یا **اصل تساوی عمل و عکس العمل** است، بدین معنی که در مقابل هر عمل عکس العملی متقابل با آن هست. به عبارت دقیقتر، اگر نقطه‌ی M نیروئی مانند F بر نقطه‌ی 'M اعمال کند (این نیرو در امتداد خط 'MM است. شکل) نقطه‌ی 'M نیز

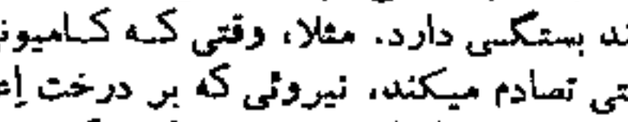

نیروئی مانند 'F مساوی با آن ولی در جهت مخالف بر نقطه‌ی M اعمال میکند. مثلا، وقتی که جسمی به وزن ۲ کیلوگرم بر میزی افقی قرار دارد، این جسم نیروئی در امتداد قائم و با کمیت ۲ کیلوگرم و در جهت پایین بر میز اعمال میکند (عمل جسم بر میز)، و در مقابل، میز هم نیروئی در امتداد قائم و با کمیت ۲ کیلوگرم اما در جهت بالا بر جسم اعمال مینماید (عکس العمل میز بر جسم). همچنین، اگر طنابی را با نیروی 10 کیلوگرمی بکشیم تا ممتد شود طناب هم ما را با نیروئی 10کیلوگرمی در جهت مخالف میکشد. باید دانست که قابلیت إعمال نیرو از طرف عاملی که آن را وارد میسازد تنها به این عامل وابسته نیست، بلکه به عاملی هم که عکس العمل را تولید میکند بستگی دارد. مثلا، وقتی که کامیونی با درختی تصادم میکند، نیروئی که بر درخت إعمال میکند فقط به اندازه‌ی نیروئی است که درخت میتواند بر کامیون اعمال نماید.

عملوق: ← طسم.

عمله (amale) [جمع مایل، = کارگر]، لفظ مأخوذ از عربی، که در فارسی بمعنی مفرد (کارگر) و جمع (کارگران) بکار میرود. **عمله‌ی تعزیه** بمعنی گروه هنرپیشگان تعزیه، و **عمله‌ی طرب** (tarab) به گروه نوازندگان اطلاق میشد. نیز ← عمله‌ی خلوت.

عمله تیمور (amale teymur)، ده (جه ۲'۳۴۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حسین‌آباد، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، ۵۰ کیلومتری ل‌ش شوش. از رود کرخه مشروب میشود. محصولاتش غلات، برنج، و کنجد است. ساکنین از طایفه‌ی مشایر عرب هستند.

عمله‌ی تعزیه: ← عمله.

عمله‌ی خلوت (amaleye xalvat)، در عهد قاجاریه، عنوان اجزای اندرون و اهل موکب خاص پادشاه یا حاکم. اعضای خلوت همایونی در عهد ناصری غالباً عبارت بوده است از پیشخدمت‌باشی سلام، آجودان مخصوص، خازن صرف جیب، جامه‌دار خاصه، تفنگدارباشی، و خازن رکیب‌خانه،

(۱)Omri (۲)depth of field (۳)depth of focus (۴)operation (۵)action (۶)reaction

که تحت نظر رئیس خلوت همایونی، که گاه عنوان وزیر حضور داشته است، بوده‌اند، و خواجه‌سرایان و مترجمین حضور و فراش‌خلوتیان نیز جزء عملهٔ خلوت بشمار میآمده‌اند، و در بعضی مواقع، وزیر وظایف و اوقاف و طبیب مخصوص نیز جزو عملهٔ خلوت بوده‌اند (فهرستی از اجزا و اسامی آنها در سنهٔ ۱۳۰۴ هق در سالنامهٔ اعتمادالسلطنه، ضمیمهٔ خیرات حسان، جلد ۱، ص ۳۲ آمده است).

عملهٔ خلوت در آذربایجان و در دستگاه ولیعهد شامل پیشخدمت‌باشی و نواب او، محصل محاسبات، تحویلدار وجوه نقدی، قهوه‌چی‌باشی، سقاباشی، و اعضای آبدارخانه و قهوه‌خانه بوده است. همچنین، در دستگاه نایب‌السلطنه کامران میرزا، و در دستگاه حکام ولایات، و نیز در دستگاه ادارات و وزارتخانه‌های دولتی (مثلا وزارت پست)، اجزای دستگاه خصوصی و محرمانه عنوان عملهٔ خلوت داشته‌اند. در عهد مظفرالدین شاه قاجار ریاست کل عملهٔ خلوت پادشاه عنوان وزیر خلوت داشت، و برنامهٔ روزانهٔ شاه و نظارت در اجرای آن به عهدهٔ وی بود، و مقرر شده بود که تمام عرایض و نوشتجات به وسیلهٔ او به عرض برسد.

عملهٔ طرب: ← عمله.

عملیق: ← طسم.

عمواس (amavās, amvās)، نام باستانی آن **اماوس**[1] (emmās؛ لتی)، شهر قدیم یهودا، فلسطین، ۳۲کیلومتری ل‌ل‌غ اورشلیم، احتمالا مطابق دهکده‌های عمواس کنونی. قیصر آن را مرکز کشور کوچکی متشکل از چند شهر قرار داد. واروس، سردار رومی، آن را سوزانید (۴ ق‌م)، و پس از آن شهر کوچکی گردید. معذلک، بسبب اهمیت سوق الجیشی آن، وسپاسیانوس آنرا اردوگاهی مستحکم ساخت. هلیوگابالوس آنرا نیکوپولیس[2] (nikopolis) نام نهاد (۲۲۱ ب‌م).

پس از فتح این ناحیه بدست مسلمانان (در ۱۳ هق، بعد از فتح اجنادین، یا در ۱۷ هق پس از فتح یرموک)، عمواس رو به انحطاط گذاشت. در طاعون معروف آن ظاهراً ۲۵٬۰۰۰ نفر تلف شدند، که از آن جمله ابوعبیده‌ی جراح، معاذ ابن جبل، و یزید ابن ابی سفیان بوده‌اند.

عمود[3] (amud)، در هندسه، حالت خاصی بین خطوط و صفحات. ۱- خط مستقیمی را عمود بر خط مستقیم دیگر خوانند اگر زاویه‌اش با آن قائمه (۹۰ درجه) باشد. در این صورت، خط دوم نیز بر اولی عمود است، و لهذا گویند دو خط عمود بر یکدیگرند. در هندسه ثابت میشود که از نقطه‌ای مانند A واقع بر خط △ (یا در خارج آن) همواره میتوان یک عمود بر این خط "اخراج کرد" (یا بر آن "فرود آورد")، و بیش از یک عمود ممکن نیست (اشکال ۱ و ۲). محل تلاقی عمودی را که بر خطی فرود میآید موقع عمود نامند (نقطهٔ H در شکل ۲). دو خط عمود بر هم ممکن است متقاطع نباشند؛ مثلا هر خط الرأس شمالی‌جنوبی سقف اطاقهای معمولی بر هر خط الرأس شرقی‌غربی کف آن عمود است (برای تعریف زاویه در این حالت ← زاویه، قسمت ۳؛ ص ۱۱۶۳). در این حالت، بجای اصطلاح عمود،

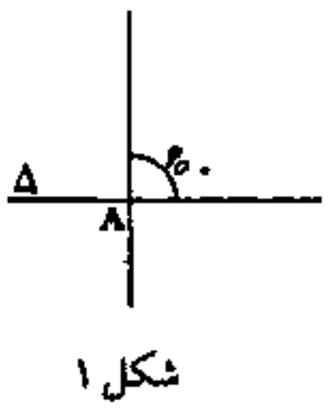

شکل ۱

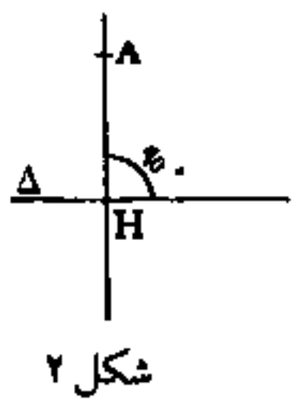

شکل ۲

اصطلاح متعامد (mota'āmed) نیز بکار میرود. ۲- خط مستقیمی را بر یک صفحه عمود خوانند هر گاه بر همه‌ی خطوط مستقیم مرسوم در آن صفحه عمود باشد (برای تصویر و توضیح ← صفحه و شکل ۳ آن مقاله). ثابت میشود که از یک نقطه‌ی واقع بر یک صفحه یا در خارج آن همواره میتوان یک خط بر آن عمود کرد نه بیش، و از یک نقطه‌ی واقع بر یک خط یا در خارج آن همواره میتوان یک صفحه بر آن عمود کرد نه بیش. ۳- صفحه‌ای را بر صفحه‌ی دیگر عمود خوانند هر گاه زاویه‌ی دوسطحی آنها قائمه باشد. ثابت میشود که از نقطه‌ی واقع بر یک صفحه یا در خارج آن صفحات بیشمار میتوان بر آن صفحه عمود کرد، اگر از نقطه‌ی مفروض خطی بر صفحه‌ی P عمود کنیم، هر یک از صفحات بیشمار

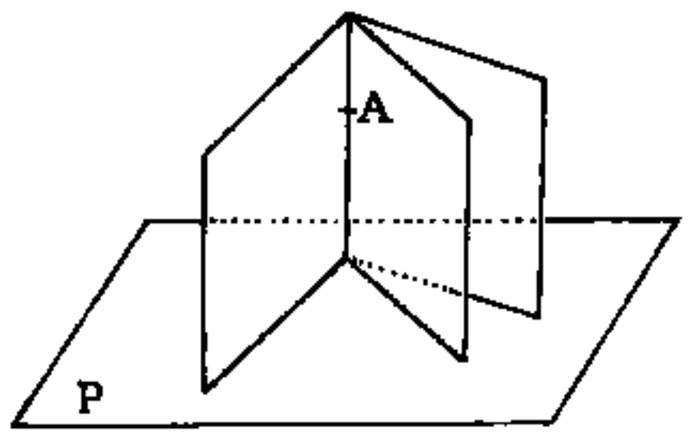

شکل ۳

ماز بر این خط بر صفحه‌ی P عمودند (شکل ۳). ۴- تعریف عمود را میتوان در مورد خطوط منحنی و سطوح تعمیم داد. مثلا اگر زاویه‌ی یک خط با یک منحنی (← زاویه‌ی خط با منحنی) قائمه باشد آن خط را عمود یا قائم بر منحنی، و اگر زاویه‌ی دو منحنی قائمه باشد آن دو منحنی را عمود یا قائم بر هم خوانند. در مورد سطوح، بجای خط مماس، صفحه‌ی مماس را در نظر میگیرند.

عمود الصلیب: ← دلفین، در نجوم.

عمود منصف[4] (amude monassef) [عمود نصف کننده]، در هندسه، خط (△) یا صفحه‌ای (P) که بر قطعه‌خط مستقیمی (AB) عمود باشد، و در

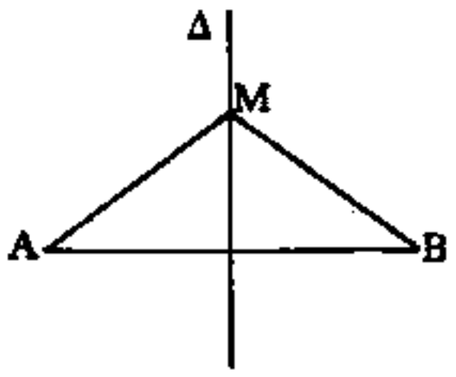

شکل ۱

عین حال آن را نصف کند، یعنی از وسطش بگذرد

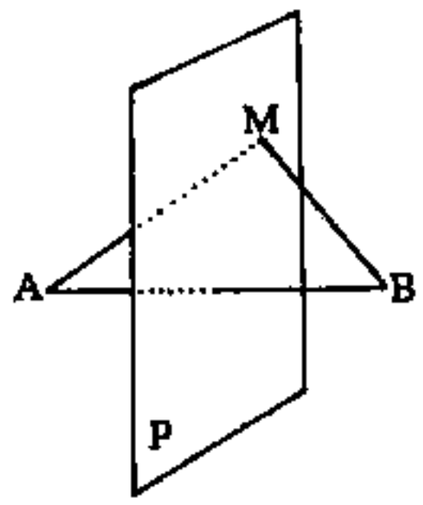

شکل ۲

(اشکال ۱ و ۲). خاصیت مشخص‌کننده‌ی خط عمود منصف خط AB (در هندسه‌ی مسطحه) و صفحه‌ی عمود منصف خط AB (در هندسه‌ی فضائی) اینست که همه‌ی نقاط آن از A و B به یک فاصله اند (MA = MB).

عموره[5] (amura)، در کتاب مقدس، شهری در وادی اردن، فلسطین، که مردمش مانند مردم سدوم به بدکاری معروف بودند. خداوند بر سدوم و عموره "گوگرد و آتش از آسمان بارانید، و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنه‌ی شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت" (پیدایش ۱۹، ۲۴، ۲۵).

در باب محل شهرهای سدوم و عموره بین محققین اختلاق است، و محتملا محل این شهرها اکنون در زیر آبهای بحر المیت است. در چگونگی "بلائی" که بر این شهرها نازل شد نیز اختلاف است، و احتمالا بسبب زلزله یا فوران نفت و گاز و احتراق آنها از میان رفته‌اند. در زبان کتاب مقدس، "سدوم و عموره" به استعاره در مورد جامعه‌هائی که مردم آنها بسیار بدکارند بکار میرود.

عموریه (ammuriyye)، باستانی **آموریوم**[6] (āmorium)، شهر مستحکم قدیم روم شرقی، در فریگیا، بر شاهراه نظامی قسطنطنیه به کیلیکیه، چغ آنقره. بارها مورد حمله و محاصره‌ی مسلمانان قرار گرفت. معاویه در ۲۵ هق به آنجا رسید. در ۴۶ هق، عبدالرحمان ابن خالد آنرا تصرف کرد. در ۴۹ هق، در لشکرکشی یزید به قسطنطنیه، دگربار فتح شد، ولی در ۸۹ هق دگربار بتصرف رومیان درآمد. بعدها، رومیان آن را سخت مستحکم کردند، ولی عاقبت در۲۲۳ هق در خلافت معتصم، بعد از ۱۲ روز محاصره، به دست مسلمانان افتاد و ویران گردید. شهر دگربار ساخته شد، ولی در ۳۱۹ هق امیر طرسوس آن را بسوخت، و از آن ببعد نقشی در تاریخ نداشته است.

عمو سام (amu sām)، انگلا انکل سم[7] (ankəl sam)، نامی که به دولت کشمة اطلاق میگردد. عمو سام را معمولا بصورت پیرمردی دراز و باریک، دارای ریش بزی، و ملبس به شلوار راه راه و ژاکتی سیاه، و کلاه سیلندری ستاره‌دار و نواردار مجسم میکنند. این نام در ۱۸۱۲ در ناحیه‌ی آلبنی و تروی (ایالت نیو یورک) پیدایش یافت، و احتمالا مقتبس از اسم سمیوئل ویلسن[8] (samyuəl wilsən) است، که در محل به انکل سم

(۱)Emmaus (۲)Nicopolis (۳)perpendicular (۴)perpendicular bissector (۵)Gomorrah (۶)Amorium (۷)Uncle Sam (۸)Wilson

[= عمو سم] معروف بود، و در جنگ ۱۸۱۲ مأمور بازرسی یکی از مقاطعه‌کاران بود، و بسته‌های گوشت مخصوص سربازان مستقر در نزدیک آلبنی را با مهر U. S. [= ایالات متحده] ممهور میکرد. بمناسبت مطابقت این دو حرف با حروف اوایل شهرت وی، U. S. بر سبیل مزاح انکل سم خوانده شد.


عمو سام

عمو عبدالله (amu abdol-lāh)، ف ۷۱۶ هق، زاهد و عارف ایرانی. قبرش در خارج شهر اصفهان در زیر طاقی است که در دو طرف آن دو مناره هست که چون یکی از آنها را حرکت دهند مناره‌ی دیگر و نیز طاق و سقف قبر عمو عبدالله به حرکت در میآید، و به همین جهت این بنا را منارجنبان خوانده‌اند.

عموقین (amuqin)، ده (جم ۱٬۰۱۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان دیجویجین، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، 10کیلومتری غ اردبیل.

عمون، بنو، در عهة، ← بنو عمون.

عمه (ame)، ده (جم ۷۵۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حویزه، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۲۶کیلومتری لغ آبادی حویزه.

عمی[1] (ammi) [عبری، = امت من]، در کتاب مقدس، اسمی که خداوند پیغمبر بنی اسرائیل را فرمود که برادران خود را به این اسم خطاب کند (هوشع ۱.۲)، و این برای تأکید این مطلب بود که آنان امت خاص خدا هستند، زیرا قبلا، به زبان هوشع، آنان را لوعمی (lu'ammi) [= نه امت من] خوانده بود.

عمید (amid)، عنوان اداری عالی در سازمان حکومتی سامانیان و غزنویان، و نیز در سراسر دوره‌ی سلاجقه. این عنوان، که نمودار مقامی برجسته بوده است، در نقش و وظیفه‌ی معینی بر اشخاص اطلاق نمیشده، و بنا بر آنچه ابن خلکان نوشته است، این عادت اهل خراسان بوده که در مقام احترام این کلمه را بر افراد اطلاق میکرده اند، ولی قرائنی هست که نشان میدهد که عمید هر ناحیه کسی بوده است که متصدی گرد آوردن خراج بوده (مثلا "عمید خراسان").

گویا در آغاز، عمیدالملک عنوان صاحب برید بوده است، و همچنین قرائنی وجود دارد که عمید الملک کندری از این مقام کار خود را آغاز کرده بوده است. از دوره‌ی آل بویه، معمولا کلمه‌ی عمید با کلمات دیگر ترکیب شده و عنوان اشخاص قرار گرفته است، از قبیل عمیدالدوله، عمیدالدین، عمیدالجیوش. در قرن ۶م هق، در بغداد این عنوان وجود داشته است، اما در دوره‌ی مغول خبری از آن نیست.

عمیدآباد (amidābād)، ده (جم ۱٬۷۲۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ابهررود، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، ۳۰کیلومتری لغ ابهر.

عمیدالجیوش، لقب، ← عمید.

عمیدالدوله، لقب، ← عمید.

عمیدالدین، لقب، ← عمید.

عمیدالملک کندری (amidolmolke kondo-ri)، شهرت **ابونصر منصور ابن محمد، عمیدالملک، ۴۱۵–۴۵۶ هق**، از رجال اوایل عهد سلجوقی و اولین وزیر مشهور (و بقول بعضی از مورخین اولین وزیر) سلاجقه. در قریه‌ی کندر از توابع نیشابور متولد شد. نام او را بعضی از مورخین محمد ابن منصور نوشته‌اند. عمیدالملک در یکی از سفرهای طغرل بیگ سلجوقی به نشابور به خدمت وی پیوست. بعداً طغرل او را حکومت خوارزم داد، وی در خوارزم عصیان کرد، و به امر طغرل او را خصی کردند. پس از آن با وی بن سر لطف آمد. در ۴۴۷ هق که طغرل به بغداد رفت، عمیدالملک با وی همراه بود. عمیدالملک وزارت طغرل یافت (ظاهراً در ۴۴۸ هق). در دوره‌ی الب ارسلان نیز وزارت داشت، ولی این دوره‌ی وزارتش دیری نپایید، و در سال ۴۵۶ هق، به سعایت خواجه نظام‌الملک طوسی، معزول و مقتول شد.

عمید کمالی: ← کمالی بخارائی.

عمیره (amira)، یکی از شاخه‌های قبیله‌ی ربیعه. شجره در ص ۱۰۷۴ ملاحظه شود.

عمیقی: ← عمق بخارائی.

عناب (onnāb)، درخت یا درختچه‌ی پیوسته‌سبز خاردار نواحی گرم از نوع زیزوفوس (*Ziziphus*)، با میوه‌های گرد قرمز تیره‌رنگ. نام دیگرش طبرخون یا تبرخون (هر دو tabarxun) است. چینیها از قدیم آنرا میکاشته‌اند. در مشرق‌زمین میوه‌های آنرا تازه یا خشک میخورند، طعم آن کمی شیرین و گس است. در طب، بعنوان ساق‌کننده‌ی خون و مسکن التهاب و غیره مصرف میشده است.

عنابه، الجزایر، ← بونه.

عناصر (anāser)، عنصرها. برای موضوعاتی که این کلمه جزء اول عنوان آنها است ردیف "عنصر" را نیز ملاحظه کنید.

عناصر، عالم: ← عالم.

عناصر اربعه: ← عنصر، قسمت ۱.

عناصر ماوراء اورانیوم[2] (anāsere māvarā'e urāniom)، عناصر شیمیائی پس از اورانیوم در جدول تناوبی عناصر (← قانون تناوب). یازده عنصری از این خانواده که تا کنون بدست آمده، عبارتست از: نپتونیوم (عنصر ۹۳)، پلوتونیوم (عنصر ۹۴)، آمریسیوم (عنصر ۹۵)، کوریوم (عنصر ۹۶)، برکلیوم (عنصر ۹۷)، کالیفورنیوم (عنصر ۹۸)، اینشتینیوم (عنصر ۹۹)، فرمیوم (عنصر 100)، مندلویوم (عنصر 101)، نوبلیوم (عنصر 102)، و لاورنسیوم (عنصر 103). همه‌ی آنها از عناصر مصنوعی و رادیوآکتیو هستند؛ هیچ یک در طبیعت یافت نمیشوند. عناصر ماوراء اورانیوم که تاکنون کشف شده‌اند همه از خانواده‌ی آکتینیدها هستند.

عناصر مصنوعی[3] (anāsere masnu'i)، عنوان عناصر شیمیائی که در طبیعت به ندرت یافت میشوند یا اصلا یافت نمیشوند، و آنها را در آزمایشگاهها میسازند. عناصر مصنوعی مشتمل است بر تکنتیوم (عنصر ۴۳)، پرومتئوم (عنصر ۶۱)، آستات (عنصر ۸۵)، فرانسیوم (عنصر ۸۷)، و عناصر ماوراء اورانیوم. هیچ یک از اینها ظاهراً شکل پایدار ندارد. اگر هم در زمان تشکیل زمین وجود داشته‌اند (و محتملا بعضی از آنها چنین بوده‌اند)، مدت مدیدی است که متلاشی و به عناصر سبکتر مبدل شده‌اند. عناصر مصنوعی را بوسیله‌ی ماشین‌های ژرانرژی (مثلا سیکلوترون) و رآکتورها، از طریق بمباران کردن هسته‌ی عناصر سبکتر یا سنگینتر با الکترونها، پروتونها، و نوترونها، و ذرات درشتتر هسته‌ای میسازند، و بدین گونه، یا هسته‌ی سبکتر چیزی می‌افزایند، تا هسته‌ای با وزن مطلوب بدست آید. مثلا تکنتیوم (عنصر ۴۳) را بوسیله‌ی بمباران مولیبدن (عنصر ۴۲) با دوترون (هسته‌ی ئیدروژن سنگین) میسازند. پرومتئوم را، که از محصولات شکافت اورانیوم است، میتوان با تاباندن نوترونها بر عنصر بلافاصله سبکتر از آن، یعنی نئودیم، بدست آورد. از بمباران بیسموت (عنصر ۸۳) با ذرات آلفا (هسته‌ی اتم هلیوم) آستات (عنصر ۸۵) حاصل میشود.

گذشته از ناپایداری و رادیوآکتیویته‌ی حاصل از آن، عناصر مصنوعی اختلافی با عناصر طبیعی ندارند، و خواص شیمیائی و فیزیکی آنها شبیه خواص عناصری است که در جدول تناوب (← قانون تناوب) در اطراف آنها قرار دارند.

عناق، ستاره، ← دب اکبر.

عناق، بنو، در کتاب مقدس، ← بنو عناق.

عنان ابن داود: ← قرائیم.

عنانیه: ← قرائیم.

عنب الدب (enabo 'd.dobb) یا **انگور خرس** (angure xers)، (*Uva ursi*)، درختچه‌ی پیوسته‌سبز نیمکره‌ی شمالی. برگهای آن قابض و ساقه‌های آن قرمز است.

عنبر[4] (anbar)، ماده‌ای صمغ‌مانند که اصلا در امعاء یک نوع بال به نام کاشالوت (بال عنبر یا ماهی عنبر)، ظاهراً بسبب بیماری امعاء، تولید میشود. وقتی درون بدن حیوان است بویش نامطبوع است، ولی در معرض هوا رائحه‌ای مطبوع، شبیه به رائحه‌ی مشک، پیدا میکند. عنبر را از امعاء ماهی عنبر استخراج میکنند. گاه مانند فضولات دفع میشود، و بشکل تکه‌هائی با اندازه‌ی متفاوت بر سطح آب دریا شناور میگردد (چگالی آن ۰٫۷۸–۰٫۹۳ است)، یا با موج به ساحل می‌افتد. عنبر وقتی که از امعاء ماهی عنبر استخراج میشود مانند پیه بسته است، ولی پس از آن سخت میشود. به آسانی قابل احتراق است، و با شعله‌ای درخشان میسوزد. عنبر رائحه‌ی عطرها را میگیرد، و تثبیت میکند، و به همین جهت، در عطرسازی استعمال فراوان دارد. سابقاً بعنوان مفرح، مقوی حواس خمسه، محرک اشتها، و غیرمستعمال طبی نیز داشت، و هنوز هم در بعضی از ممالک شرقی بعنوان دارو بکار میرود.

در باب منشأ عنبر افسانه‌های گوناگون وجود داشته است. در داخل عنبر غالباً "منقار" (آرواره‌ی سخت) سش و سپیا که خوراک ماهی عنبر است، دیده میشود. این نوع عنبر را قدمای نویسندگان

(1)Ammi (2)transuranium elements (3)artificial elements (4)ambergris

شرقی مناقیری (manāqiri) میخواندند، و چنین میپنداشتند که مرغی بر عنبر نشسته است، و چنگال و منقارش را در آن فرو برده است، و نتوانسته است خود را رها کند، و در همان حال مرده است. نوع دیگر عنبر را مبلوع (mablu') [= بلعیده‌شده] میخواندند، و در باب آن چنین میپنداشتند که ماهی بزرگ، موسوم به بال یا عنبر، عنبر شناور بر سطح دریا را میبلعد، و در نتیجه میمیرد؛ لاشه‌ی آن به ساحل می‌افتد، و پس از ترکیدن آن، عنبر محتوی آن بیرون میآید.

عنبران (anbarān)، نام دو ده (بفاصله‌ی ۲ کم از یکدیگر) از بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۰کیلومتری ل اردبیل؛ یکی **عنبران علیا** (olyā) (جع ۱۳۵'۱ سش ۱۳۴۵ هش)، و دیگری **عنبران سفلی** (soflā) (جع ۱۳۳'۲ سش ۱۳۴۵ هش).

عنبر لالی (anbare lāli)، ده (جع ۶۶۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان جهانگیری، بخش حومه‌ی شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)؛ ۴۷کیلومتری لغ مسجد سلیمان. ساکنینش از طایفه‌ی هفت‌لنگ بختیاری هستند.

عنبر مایع: ← میعه‌ی سائله.

عنبیه: ← چشم، قسمت II.

عنتر، سیرة: ← سیرة عنتر.

عنترة ابن شداد العبسی (antarate 'bne šaddā-de 'l.'absi)، از شعرای بزرگ دوره‌ی جاهلی، و یکی از مشهورترین دلیران عرب، که به فخر و حماسه شهرتی بسیار دارد. پدرش از بزرگان قبیله‌ی بَنی عبس بود، اما مادرش کنیزکی حبشی بود، و از آنجا که، بر طبق عادت، اعراب فرزندانی را که از کنیزان داشتند در شمار اولاد خود و داخل در نسب خویش نمیدانستند، پدرش نسبت به عنتره توجهی نداشت، و او را به کار چرانیدن شتران گمارده بود، ولی عنتره خود بخود به کارهای قهرمانی و دلیری روی آورد، و جوانی برومند و دلیر پرورش یافت، و از این که پدرش او را در شمار بردگان میداشت سخت آزرده‌خاطر بود، تا اینکه بعضی از قبایل عرب بر قبیله‌ی بنی عبس حمله آوردند، و شتران ایشان را به غارت بردند. بنی عبس ـ که عنتره نیز در میان ایشان بود ـ در پی دشمن روانه شدند تا شتران خود را بازپس بگیرند، و پدرش از او خواست تا حمله کند، اما عنتره در پاسخ وی گفت بردگان را حمله‌ای نیست. پدرش گفت حمله کن که آزادی. عنتره جنگی دلیرانه کرد، و دشمنان را هزیمت داد، و شتران را بازپس گرفت، و پدرش او را به خویشتن ملحق کرد. عنتره شهسوار قبیله‌ی خویش بود، در بیشتر جنگهای قبیله‌ی بنی عبس شرکت داشت. عنتره عمر دراز یافت، و در پیری و فرسودگی، اندکی پیش از بعثت، درگذشت، و بعضی نوشته‌اند که بنی طی او را کشتند.

در باره‌ی عنتره افسانه‌های بسیار بوجود آمده است، و چهره‌ی او در هاله‌ای از اساطیر عرب چندان گسترش یافته که در ادوار مختلف از وجود او به عنوان قهرمان عرب یاد شده است (← سیرة عنتر). سرگذشت او با دختر عمویش عبله (abla) و عشق وی نسبت به او داستانها دارد.

عنتره یکی از شاعران درجه‌ی اول دوره‌ی جاهلی و سراینده‌ی یکی از معلقات سبع است، که یکی از زیباترین معلقات و از نظر زبان و لفظ یکی از ساده‌ترین آنهاست. در معلقه‌ی او بیش از دیگر شاعران معلقات فخر و حماسه میتوان دید. معلقه‌ی او را قصیده‌ی مذهبه (mozahhaba) خوانده‌اند. شعر بسیاری به او نسبت میدهند، اما بجز چند شعر (از جمله معلقه‌ی او) بقیه مورد تردید است. دیوانی به نام وی به چاپ رسیده است.

عنزه (anaza) [عنزة ابن اسد ابن ربیعه. شجره در ص ۱۰۷۴ ملاحظه شود]، یکی از قبایل بسیار قدیمی عرب، که در حال حاضر هم وجود دارد. منازل عنزه از نجد به حجاز، و در وادی سرحان و بادیة الشام تا حمص، حماة، و حلب ممتد است.

عنصر[1] (onsor)، جمعش عناصر (anāser، به فارسی معمولا anāsor)، در شیمی، ماده‌ای که با وسایل شیمیائی قابل تجزیه نباشد، و بر طبق نظریات کنونی در باب ساختمان ماده، ماده‌ای که همه‌ی اتمهای آن دارای یک عدد اتمی هستند. در پایان سال ۱۹۶۱، عده‌ی عناصر شناخته‌شده، اعم از عناصر طبیعی و عناصر مصنوعی، ۱۰۳ بود، که اسامی و تاریخ کشف آنها در جدول ص ۱۷۷۹ و بعضی از مشخصات آنها در جدول صص ۱۷۸۰-۸۱ آمده است. به هر عنصر، یک وزن اتمی نیز نسبت میدهند؛ مقیاس سنجش وزن اتمی عناصر وزن اتم اکسیژن است، که علمای شیمی برای آن وزن اتمی متوسط ۱۶,۰۰۰۰۰ را قائل شده‌اند.

I ـ مفهوم قدیم عنصر. فلاسفه‌ی یونان باستان در زیر فلک قمر (← افلاک) قائل به چهار عنصر یا عناصر اربعه (anāsere arba'e) بودند، آتش، هوا، آب، و خاک؛ و همه چیز را ساخته از آنها میدانستند. برای عناصر طبایع و خواصی قائل بودند، و آتش را خشک و گرم، هوا را تر و گرم، آب را تر و سرد، و خاک را خشک و سرد میدانستند. معتقد بودند که عناصر اربعه به یکدیگر منقلب (تبدیل) میتوانند شد، و انقلاب هر یک را به خَلْع صورت نوعی آن و در آمدن آن به صورتی دیگر میدانستند، و زوال صورت را فساد (fesād) و حصول صورت را کون (kān) میگفتند. مثلا در تبخیر آب، گمان می‌کردند که آب به هوا تبدیل میشود؛ در این تبدیل، صورت آب فاسد میشود، و صورت هوا کائن. بهمین مناسبت، عالم اجسام عنصری را عالم کون و فساد میخواندند (← عالم).

در قرون وسطی، این طرز تفکر با افکار دیگری ناشی از کارهای کیمیاگران (← کیمیا) درهم آمیخت، و رفته رفته توجه معطوف به جنبه‌ی مادی عناصر شد. با بیان قانون بقای جرم و تکامل شیمی کَمّی، توجه به طبایع از میان رفت، گو اینکه تصور حرارت به صورت ماده‌ای بیوَزن تا قرن ۱۹م باقی بود، و تا آغاز قرن ۲۰م، برق را سیال بدون وزنی تصور میکردند.

II ـ ماهیت عناصر. بر طبق مفهوم کنونی عنصر، ماهیت هر عنصر بوسیله‌ی اتمهای آن مشخص میشود.

هر اتم هر عنصر دارای تعداد معینی پروتون، الکترون، و نوترون است. هر تغییری در عده‌ی این ذرات زیراتمی سبب تغییر اتمهای عنصر، و بنا بر این، تغییری در آن عنصر میشود. اگر عده‌ی پروتونهای اتم تغییر کند، آن اتم به اتم عنصری دیگر مبدل میشود. مثلا با شکافت هسته‌ای اتمهای عنصر اورانیوم (دارای عدد اتمی ۹۲)، میتوان اتمهای عناصر نپتونیوم (با عدد اتمی ۹۳) و پلوتونیوم (با عدد اتمی ۹۴) را بدست آورد. اگر عده‌ی الکترونهای یک اتم تغییر کند، آن اتم به اتم عنصر جدیدی مبدل نمیشود، ولی رفتار شیمیائی آن تغییر میکند. مثلا، اگر اتم پوتاسیوم یک الکترون از دست بدهد، به صورت یون پوتاسیوم درمیآید، یعنی رفتار آن از وضع یک اتم خنثی به وضع یک اتم دارای بار برقی مثبت مبدل میشود. اگر عده‌ی نوترونهای یک اتم تغییر کند، اتم به اتم عنصر جدیدی مبدل نمیشود، ولی وزن اتمی آن تغییر میکند (زیرا وزن اتمی یک عنصر حاصلجمع اوزان پروتونها و نوترونهای آن است)، و با چنین تغییری یک اتم همجا (ایزوتوپ) حاصل میشود، یعنی اتمی که شماره‌ی پروتونهای آن با اتم عنصر نخستین تفاوتی ندارد، ولی شماره‌ی نوترونهای آن با نوترونهای اتمهای دیگر آن عنصر متفاوت است. خواص شیمیائی همه‌ی همجاهای یک عنصر یکسانند، زیرا خواص شیمیائی هر عنصر با عدد اتمی آن مشخص میشود، نه با وزن اتمی آن.

III ـ اکتشاف عناصر. بعضی از فلزات، که بعدها بعنوان عناصر شناخته شدند، خاصه آهن و مس، بر انسان اولیه شناخته بوده‌اند. عناصر دیگری که از قدیم الایام انسان آنها را میشناخته نقره، سرب، قلع، جیوه، کربون، و گوگرد بوده‌اند. ارسنیک، بیسموت، و آنتیموان از اکتشافات کیمیاگران (← کیمیا) است، ولی کاشف اولیه‌ی آنها قطعاً معلوم نیست. اولین کسی که بطور یقین میدانیم که کاشف عنصر جدیدی است هنینگ برانت (یا براند) (hening brānt)، کیمیاگر هامبورگی است، که در ۱۶۶۹ فوسفور را از ادرار انسان تهیه کرد.

پیدایش مفهوم عنصر بعنوان نوع متمایزی از ماده که با اعمال شیمیائی قابل تبدیل به نوع دیگری از ماده نیست از تحقیقات (۱۶۶۱) رابرت بویل ناشی شده است. در ۱۷۸۹، لاووازیه نخستین فهرست علمی عناصر را منتشر کرد، که اگرچه مشتمل بر اشتباهاتی بزرگ بود (مثلا "نور" و حرارت یا "کالوریک" از عناصر شمرده شده بود) نام ۲۳ عنصر واقعی در آن آمده بود. لاووازیه ضوابطی برای اثبات اینکه عنصری مرکب از چیز دیگری نیست وضع کرده بود (اگرچه خود همواره از آن پیروی نمیکرد). بهر حال، تا سال ۱۸۶۰، تنها راه تشخیص عنصر بودن یک ماده فعل و انفعال شیمیائی بود، تا آنکه ر. و. بونزن و کیرشهوف راه تجزیه‌ی طیفی را گشودند. در این زمان، ۶۳ عنصر از عناصری که اکنون میشناسیم کشف شده بود؛ در ۱۹۰۰، عده‌ی عناصر کشف‌شده به ۸۲ رسید؛ و در ۱۹۲۵ همه‌ی عناصری که امروز میشناسیم شناخته بودند، جز عناصر مصنوعی که پس از آن از طریق بمباران هسته‌ای بدست آمده‌اند.

کشف تعدادی از عناصر پس از بعضی ترقیات علمی عمیق صورت گرفت. مثلا، پس از عطف توجه محققین به نیروی برق و مخصوصاً کشف (۱۸۰۰) طریقه‌ای برای تولید جریان متصل برق بوسیله‌ی آ. ولتا بود که، سر ه. دیوی در ۱۸۰۷-۸

(1) element

نام و تاریخ کشف عناصر

در تاریخ اکتشاف بعضی از عناصر و در کاشف یا کاشفین برخی از آنها بر حسب اعتبارات مختلف در مآخذ متفاوت اختلافاتی هست. علامت "قدیم" در ستون تاریخ اکتشاف بدین معنی است که عنصر مورد نظر از قدیم الایام (قبل از میلاد مسیح) شناخته بوده است، و تاریخ معینی برای اکتشاف آن در دست نیست.

عنصر		تاریخ اکتشاف
نام فارسی و تلفظ	نام انگلیسی	
اربیوم (erbiom)	Erbium	۱۸۴۳
ارسنیک (arsenik)	Arsenic	۱۶۴۹
آرگون (argon)	Argon	۱۸۹۴
اروپیوم (oropiom)	Europium	۱۸۹۶
ازت[1] (azot)	Azote	
آستات (astat)	Astatine	۱۹۴۰
آکتینیوم (āktiniom)	Actinium	۱۸۹۹
اکسیژن (oksijen)	Oxygen	۱۷۷۲
آلومینیوم (āluminiom)	Aluminium	۱۸۲۵
اماناسیون[2] (emānāsion)	Emanation	
آمریسیوم (āmerisiom)	Americium	۱۹۴۴
آنتیموان (āntimuān)	Antimony	قدیم
اندیوم (andiom)	Indium	۱۸۶۳
اورانیوم (urāniom)	Uranium	۱۷۸۹
اوسمیوم (osmiom)	Osmium	۱۸۰۳
آهن (āhan)	Iron	قدیم
ایتربیوم (iterbiom)	Ytterbium	۱۹۰۷
ایتریوم (itriom)	Yttrium	۱۸۴۲
ئیدروژن (idrojen)	Hydrogen	۱۷۶۶
ایریدیوم (iridiom)	Iridium	۱۸۰۳
اینشتینیوم (aynštayniom)	Einsteinium	۱۹۵۲
باریوم (bārīom)	Barium	۱۸۰۸
برکلیوم (berkeliom)	Berkelium	۱۹۴۹
بروم (brom)	Bromine	۱۸۲۶
بریلیوم[3] (beriliom)	Beryllium	۱۷۹۸
بور (bor)	Boron	۱۸۰۸
بیسموت (bismut)	Bismuth	ح ۱۷۳۹
پالادیوم (pālladiom)	Palladium	۱۸۰۳
پرازئودیم (prāzeodim)	Praseodymium	۱۸۸۵
پروتاکتینیوم (protāktiniom)	Protactinium	۱۹۱۷
پرومتئوم (prometeom)	Promethium	۱۹۴۵
پلوتونیوم (plutoniom)	Plutonium	۱۹۴۰
پوتاسیوم (potāsiom)	Potassium	۱۸۰۷
پولونیوم (poloniom)	Polonium	۱۸۹۸
تالیوم (talliom)	Thallium	۱۸۶۱
تانتال (tāntāl)	Tantalum	۱۸۰۲
تربیوم (terbiom)	Terbium	۱۸۴۳
تکنتیوم (teknetiom)	Technetium	۱۹۳۷
تلور (tellur)	Tellurium	۱۷۸۲
تنگستن[4] (tangsten)	Tungsten	۱۷۸۳
توریوم (toriom)	Thorium	۱۸۲۸
تولیوم (tuliom)	Thulium	۱۸۷۹
تیتان (titān)	Titanium	۱۷۹۱
جیوه (jive)	Mercury	قدیم
دیسپروزیوم (disproziom)	Dysprosium	۱۸۸۶
رادون[5] (rādon)	Radon	1900
رادیوم (rādiom)	Radium	۱۸۹۸
رنیوم (reniom)	Rhenium	۱۹۲۵
روبیدیوم (rubidiom)	Rubidium	۱۸۶۱
روتنیوم (ruteniom)	Ruthenium	۱۸۴۴
رودیوم (rodiom)	Rhodium	۱۸۰۴
روی (ruy)	Zinc	قرن ۱۳م
زیرکونیوم (zirkoniom)	Zirconium	۱۷۸۹
ژرمانیوم (jermāniom)	Germanium	۱۸۸۶
ساماریوم (sāmāriom)	Samarium	۱۸۷۹
سترونسیوم (stronsiom)	Strontium	۱۸۰۸
سرب (sorb)	Lead	ق م

عنصر		تاریخ اکتشاف
نام فارسی و تلفظ	نام انگلیسی	
سریوم (seriom)	Cerium	۱۸۰۳
سزیوم (seziom)	Cesium	۱۸۶۰
سکاندیوم (skāndiom)	Scandium	۱۸۷۹
سلنیوم (seleniom)	Selenium	۱۸۱۷
سودیوم (sodiom)	Sodium	۱۸۰۷
سیلیسیوم (silisiom)	Silicon	۱۸۲۴
طلا (talā)	Gold	قدیم
طلای سفید (talāye sefid)	Platinum	۱۷۳۵
عنصر ۱۰۲	Element 102	
فرانسیوم (frānsiom)	Francium	۱۹۳۹
فرمیوم (fermiom)	Fermium	۱۹۵۳
فلوئور (fluor)	Fluorine	۱۷۷۱
فوسفور (fosfor)	Phosphorus	۱۶۶۹
قلع (qal')	Tin	قدیم
کادمیوم (kādmiom)	Cadmium	۱۸۱۷
کاسیوپیوم[7] (kāssiopeyom)	Cassiopeium	
کالیفرنیوم (kāliforniom)	Californium	۱۹۵۰
کربون (karbon)	Carbon	ق م
کروم (krom)	Chromium	۱۷۹۷
کریپتون (kripton)	Krypton	۱۸۹۸
کسنون (ksenon)	Xenon	۱۸۹۸
کلسیوم (kalsiom)	Calcium	۱۸۰۸
کلور (klor)	Chlorine	۱۷۷۴
کوبالت (kobālt)	Cobalt	ح ۱۷۳۵
کوریوم (kuriom)	Curium	۱۹۴۴
کولومبیوم[8] (kolombiom)	Columbium	
گادولینیوم (gādoliniom)	Gadolinium	۱۸۸۶
گالیوم (gālliom)	Gallium	۱۸۷۵
گلوسینیوم[9] (glusiniom)	Glucinium	
گوگرد (gugerd)	Sulphur	ق م
لانتان (lāntān)	Lanthanum	۱۸۳۹
لاورنسیوم (lārensiom)	Lawrencium	۱۹۶۱
لوتسیوم[10] (lutesiom)	Lutetium	۱۹۰۷
لیتیوم (litiom)	Lithium	۱۸۱۷
مس (mes)	Copper	قدیم
مندلویوم (mendeleviom)	Mendelevium	۱۹۵۵
منگنز (manganez)	Manganese	۱۷۷۴
منیزیوم (manyeziom)	Magnesium	۱۷۵۵
مولیبدن (molibden)	Molybdenum	۱۷۸۲
نئودیم (neodim)	Neodymium	۱۸۸۵
نئون (neon)	Neon	۱۸۹۸
نپتونیوم (neptuniom)	Neptunium	۱۹۴۰
نقره (noqre)	Silver	قدیم
نوبلیوم[11] (nobeliom)	Nobelium	۱۹۵۸
نیتروژن[12] (nitrojen)	Nitrogen	۱۷۷۲
نیتون[13] (niton)	Niton	
نیکل (nikel)	Nickel	۱۷۵۱
نیوبیوم[14] (niobiom)	Niobium	۱۸۰۱
وانادیوم (vānādiom)	Vanadium	۱۸۰۱
ولفرام[15] (volfrām)	Wolfram	
هافنیوم (hāfniom)	Hafnium	۱۹۲۳
هلیوم (heliom)	Helium	۱۸۹۵
هولمیوم (holmiom)	Holmium	۱۸۷۸
یود (yod)	Iodine	۱۸۱۱

(۱) نام سابق نیتروژن.
(۲) نخستین نام رادون. صورت کامل آن "اماناسیون رادیوم" است.
(۳) گلوسینیوم هم دیده شود.
(۴) نام دیگرش ولفرام.
(۵) اماناسیون و نیتون هم دیده شود.
(۶) نام دیگر نوبلیوم.
(۷) نامی که گاهی در مورد لوتسیوم بکار میرود.
(۸) نام دیگر نیوبیوم.
(۹) نام دیگر بریلیوم.
(۱۰) شماره‌ی (۷) دیده شود.
(۱۱) نام دیگرش "عنصر ۱۰۲".
(۱۲) شماره‌ی (۱) دیده شود.
(۱۳) از اسامی قدیم رادون.
(۱۴) نام دیگرش کولومبیوم.
(۱۵) نام دیگر تنگستن.

جدول بعضی از مشخصات عناصر

(جدول تناوب را در مقاله‌ی قانون تناوب نیز ملاحظه کنید) قراردادهائی که در جدول بکار رفته است:

(۱) اوزان اتمی بر اساس کربون ۱۲ است. اعداد واقع در پرانتز در ستون "اوزان اتمی" اعداد جرمی پرعمرترین ایزوتوپها (همجاها) میباشند.

(۲) نقاط ذوب و غلیان بر حسب درجه‌ی صدبخشی است. † علامت تصعید است.

(۳) در ستون چگالی، چگالی گازها بر حسب گرم در لیتر (علامت اختصاری: گ/ل) داده شده است.

(۴) علامت "<" به معنی "کوچکتر از" و علامت ">" به معنی "بزرگتر از" میباشد.

(۵) علامت "–" در یک خانه‌ی جدول حاکی از اینست که اطلاع مربوط در دست نیست.

(۶) شماره‌های لاتینی در بالای هر چیز حاکی از اینست که توضیحی در باب آن در پایان جدول آمده است.

عنصر	علامت شیمیائی	وزن اتمی	عدد اتمی	نقطه‌ی ذوب	نقطه‌ی غلیان	چگالی	ظرفیت	فراوانی در زمین یک در میلیون بر حسب وزن
اربیوم	Er	۱۶۷,۲۶	۶۸	۱۴۹۷	۲۹۰۰	۹,۰۵۱	۳	۲,۴۷
ارسنیک	As	۷۴,۹۲۱۶	۳۳	۸۱۷[1]	۶۱۳[1]†	۵,۷۳[1]	۵ ،۳	۵
آرگون	Ar	۳۹,۹۴۸	۱۸	— ۱۸۹,۲	— ۱۸۵,۷	۱,۷۸۴ گ/ل	۰	۰,۰۴
اروپیوم	Eu	۱۵۱,۹۶	۶۳	۸۲۶	۱۴۳۹	۵,۲۵۹	۳ ،۲	۱,۰۶
آستات	At	(۲۱۰)	۸۵	–	–	–	–	–
آکتینیوم	Ac	۲۲۷,۰۲	۸۹	۱۰۵۰	۳۲۰۰	۱۰,۰۷	–	۳×۱۰^{-۱۰}
اکسیژن	O	۱۵,۹۹۹۴	۸	— ۲۱۸,۴	— ۱۸۲,۹۶	۱,۴۲۹[2] گ/ل	۲	۴۶۶٬۰۰۰
آلومینیوم	Al	۲۶,۹۸۱۵	۱۳	۶۶۰	۲۰۵۷	۲,۷۰۲	۳	۸۱٬۳۰۰
آمریسیوم	Am	(۲۴۳)	۹۵	> ۸۵۰	–	۱۱,۷	۶ ،۵ ،۴ ،۳	–
آنتیموان	Sb	۱۲۱,۷۵	۵۱	۶۳۰,۵	۱۳۸۰	۶,۶۸۴	۵ ،۳	۱
اندیوم	In	۱۱۴,۸۲	۴۹	۱۵۶,۴	۲۰۰۰	۷,۳۰	۳ ،(۱) ۲ ،۱	۰,۱
اورانیوم	U	۲۳۸,۰۳	۹۲	۱۱۳۳	۳۸۱۸	۱۸,۷	۶ ،۵ ،۴ ،۳	۴
اوسمیوم	Os	۱۹۰,۲	۷۶	۲۷۰۰	> ۵۳۰۰	۲۲,۴۸	۸ ،۴ ،۳ ،۲	۰,۰۰۵
آهن	Fe	۵۵,۸۴۷	۲۶	۱۵۳۵	۳۰۰۰	۷,۸۶	۶ ،۴ ،۳ ،۲	۵۰٬۰۰۰
ایتربیوم	Yb	۱۷۳,۰۴	۷۰	۱۸۰۰	–	۷,۰۱	۳ ،۲	۲,۶۶
ایتریوم	Y	۸۸,۹۰۵	۳۹	۱۴۹۰	۲۵۰۰	۵,۵۱	۳	۲۸,۱
ئیدروژن	H	۱,۰۰۷۹۷	۱	— ۲۵۹,۱۴	— ۲۵۲,۸	۰,۰۸۹۹[3] گ/ل	۱	۱٬۴۰۰
ایریدیوم	Ir	۱۹۲,۲	۷۷	۲۴۵۴	> ۴۸۰۰	۲۲,۴۲	۴ ،۳	۰,۰۰۱
اینشتینیوم	Es	(۲۵۴)	۹۹	–	–	–	–	–
باریوم	Ba	۱۳۷,۳۴	۵۶	۸۵۰	۱۱۴۰	۳,۵	۲	۲۵۰
برکلیوم	Bk	(۲۴۹)	۹۷	–	–	–	۴ ،۳	–
بروم	Br	۷۹,۹۰۹	۳۵	— ۷,۲	۵۸,۷۸	۷,۵۹[4] گ/ل	۷ ،۵ ،۳ ،۱	۱,۶۲
بریلیوم	Be	۹,۰۱۲۲	۴	۱۲۷۸	۲۹۷۰	۱,۸۵	۲	۶
بور	B	۱۰,۸۱۱	۵	۲۳۰۰	۲۵۵۰†	۳,۳۳	۳	۳
بیسموت	Bi	۲۰۸,۹۸۰	۸۳	۲۷۱,۳	۱۵۶۰	۹,۸۰	۵ ،۳	۰,۲
پالادیوم	Pd	۱۰۶,۴	۴۶	۱۵۴۹	۲۵۴۰	۱۱,۴۰	۴ ،۳ ،۲	۰,۰۱۰
پرازئودیم	Pr	۱۴۰,۹۰۷	۵۹	۹۳۵	۳۱۲۷	۶,۵	۴ ،۳	۵,۵۳
پروتاکتینیوم	Pa	(۲۳۱)	۹۱	–	–	۱۵,۳۷	۵ ،۴	۸×۱۰^{-۷}
پرومتئوم	Pm	(۱۴۷)	۶۱	۱۰۳۵	۲۷۳۰	–	۳	–
پلوتونیوم	Pu	(۲۴۴)	۹۴	۶۳۹,۵	۳۵۰۸	۱۹,۸۲	۶ ،۵ ،۴ ،۳	–
پوتاسیوم	K	۳۹,۱۰۲	۱۹	۶۲,۳	۷۶۰	۰,۸۶	۱	۲۵٬۹۰۰
پولونیوم	Po	(۲۱۰)	۸۴	۲۵۴	۹۶۲	۹,۳۲	۶ ،۴ ،۲	۳×۱۰^{-۱۰}
تالیوم	Tl	۲۰۴,۳۷	۸۱	۳۰۲	۱۴۵۷	۱۱,۸۵	۳ ،۱	۳
تانتال	Ta	۱۸۰,۹۴۸	۷۳	۳۰۲۷	۴۱۰۰	۱۶,۶	۵ ،۱۴ ،۳ ،۱۲	۲,۱
تربیوم	Tb	۱۵۸,۹۲۴	۶۵	۱۳۵۶	۲۸۰۰	۸,۲۷	۴ ،۳	۰,۹۱
تکنتیوم	Tc	(۹۹)	۴۳	۲۲۰۰ ±	–	۱۱,۴۹	۷ ،۶ ،۴ ،۱۳	–
تلور	Te	۱۲۷,۶۰	۵۲	۴۵۲	۱۳۹۰	۶,۲۵	۶ ،۴ ،۲	۰,۰۰۲
تنگستن	W	۱۸۳,۸۵	۷۴	۳۳۷۰	۵۹۰۰	۱۹,۳	۶ ،۵ ،۴ ،۳ ،۲	۶۹
توریوم	Th	۲۳۲,۰۳۸	۹۰	۱۷۵۰	> ۳۰۰۰	۱۱,۲	۴	۱۱,۵
تولیوم	Tm	۱۶۸,۹۳۴	۶۹	۱۵۴۵	۱۷۲۷	۹,۳۳	۳ ،۲	۰,۲۰
تیتان	Ti	۴۷,۹۰	۲۲	۱۸۰۰	> ۳۰۰۰	۴,۵	۴ ،۳ ،۲	۴٬۴۰۰
جیوه	Hg	۲۰۰,۵۹	۸۰	— ۳۸,۸۷	۳۵۶,۵۸	۱۳,۵۵	۲ ،۱	۰,۵
دیسپروزیوم	Dy	۱۶۲,۵۰	۶۶	۱۴۰۷	۲۶۰۰	۸,۵۳۶	۳	۴,۴۷
رادون	Rn	(۲۲۲)	۸۶	— ۱۱۰	— ۶۱,۸	۹,۷۳[5] گ/ل	۰	–
رادیوم	Ra	(۲۲۶)	۸۸	۹۶۰	۱۱۴۰	۱۵	۲	۱۳ × ۱۰⁻۶
رنیوم	Re	۱۸۶,۲	۷۵	۳۱۶۰	۵۶۲۷	۲۰,۵۳	۷ ،۶ ،۵ ،۴ ،۳ ،۲	۰,۰۰۱
روبیدیوم	Rb	۸۵,۴۷	۳۷	۳۸,۵	۷۰۰	۱,۵۳۲	۴ ،۳ ،۲ ،۱	۳۱۰
روتنیوم	Ru	۱۰۱,۰۷	۴۴	۲۲۵۰	۳۹۰۰	۱۲,۶	۸ ،۷ ،۶ ،۵ ،۴ ،۳ ،۲ ،۱ ،۰	۰,۰۰۴
رودیوم	Rh	۱۰۲,۹۰۵	۴۵	۱۹۸۵	> ۲۵۰۰	۱۲,۴	۵ ،۴ ،۳ ،۲	۰,۰۰۱
روی	Zn	۶۵,۳۷	۳۰	۴۱۹,۵	۹۰۷	۷,۱۴	۲	۱۳۲
زیرکونیوم	Zr	۹۱,۲۲	۴۰	۱۹۰۰	> ۲۹۰۰	۶,۴	۴	۲۲۰
ژرمانیوم	Ge	۷۲,۵۹	۳۲	۹۵۸,۵	۲۷۰۰	۵,۳۵	۴ ،۲	۷

عنصر	علامت شیمیائی	وزن اتمی	عدد اتمی	نقطه‌ی ذوب	نقطه‌ی غلیان	چگالی	ظرفیت	فراوانی در زمین یک در میلیون بر حسب وزن
ساماریوم	Sm	۱۵۰,۳۵	۶۲	۱۰۷۲	۱۹۰۰	۷,۵	۳ ،۲	۶,۴۷
سترونسیوم	Sr	۸۷,۶۲	۳۸	۷۵۷	۱۱۵۰	۲,۶	۲	۳۰۰
سرب	Pb	۲۰۷,۱۹	۸۲	۳۲۷,۴	۱۶۲۰	۱۱,۳۴۴	۴ ،۲	۱۶
سریوم	Ce	۱۴۰,۱۲	۵۸	۶۴۰	۱۴۰۰	۶,۹	۴ ،۳	۴۶,۱
سزیوم	Cs	۱۳۲,۹۰۵	۵۵	۲۸,۵	۶۷۰	۱,۸۷۳	۱	۷
سکاندیوم	Sc	۴۴,۹۵۶	۲۱	۱۲۰۰	۲۴۰۰	۲,۵	۳	۵
سلنیوم	Se	۷۸,۹۶	۳۴	۲۲۰	۶۸۸	۴,۸۲	۶ ،۴ ،۲	۰,۰۹
سودیوم	Na	۲۲,۹۸۹۸	۱۱	۹۷,۵	۸۸۰	۰,۹۷	۱	۲۸٬۳۰۰
سیلیسیوم	Si	۲۸,۰۸۶	۱۴	۱۴۲۰	۲۶۰۰	۲,۴۲	۴	۲۷۷٬۲۰۰
طلا	Au	۱۹۶,۹۶۷	۷۹	۱۰۶۳	۲۶۰۰	۱۹,۳	۳ ،۱	۰,۰۰۵
طلای سفید	Pt	۱۹۵,۰۹	۷۸	۱۷۷۳	۴۳۰۰	۲۱,۴۵	۴ ،۳ ،۲ ،۱	۰,۰۰۵
فرانسیوم	Fr	(۲۲۳)	۸۷	—	—	—	۱	—
فرمیوم	Fm		100	—	—	—	—	—
فلوئور	F	۱۸,۹۹۸۴	۹	— ۲۲۳	— ۱۸۸	۱,۷۰[a] ۱/۵	۱	۹۰۰,۰
فوسفور	P	۳۰,۹۷۳۸	۱۵	۴۴,۱[z]	۲۸۰[z]	۱,۸۲[z]	۵ ،۳	۱٬۱۸۰
قلع	Sn	۱۱۸,۶۹	۵۰	۲۳۱,۹	۲۲۷۰	۷,۲۸	۴ ،۲	۴۰
کادمیوم	Cd	۱۱۲,۴۰	۴۸	۳۲۰,۹	۷۶۷	۸,۶۴۲	۲	۰,۱۵
کالیفرنیوم	Cf	(۲۵۱)	۹۸	—	—	—	—	—
کربون	C	۱۲,۰۱۱۱۵	۶	۳۷۰۰ [f]	۴۲۰۰	۲,۲۵[b]	۴ ،۳ ،۲	۳۲۰
کروم	Cr	۵۱,۹۹۶	۲۴	۱۸۹۰	۲۲۰۰	۷,۲۰	۶ ،۳ ،۲	۲۰۰
کریپتون	Kr	۸۳,۸۰	۳۶	— ۱۵۶,۶	— ۱۵۲,۹	۳,۷۰۸ ۱/۵	0	۹,۸ × 10^{-6}
کسنون	Xe	۱۳۱,۳۰	۵۴	— ۱۱۲	— ۱۰۷	۵,۸۵۱[g] ۱/۵	۱۰	۱ × 10^{-6}
کلسیوم	Ca	۴۰,۰۸	۲۰	۸۴۵	۱۲۴۰	۱,۵۵	۲	۳۶٬۳۰۰
کلور	Cl	۳۵,۴۵۳	۱۷	— ۱۰۳	— ۳۴,۶	۳,۲۱۴ ۱/۵	۷ ،۵ ،۳ ،۱	۳۱۴
کوبالت	Co	۵۸,۹۳۳۲	۲۷	۱۴۹۵	۲۹۰۰	۸,۹	۳ ،۲	۲۳
کوریوم	Cm	(۲۴۷)	۹۶	—	—	۱۳	—	—
گادولینیوم	Gd	۱۵۷,۲۵	۶۴	۱۳۱۲	۳۰۰۰ ح	۷,۹۵	۳	۶,۳۶
گالیوم	Ga	۶۹,۷۲	۳۱	۲۹,۷۸	۱۹۸۳	۵,۹۰۳[10]	۳ ،۲	۱۵
گوگرد	S	۳۲,۰۶۴	۱۶	۱۱۲,۸	۴۴۴,۶	۲,۰۷[11]	۶ ،۴ ،۲	۵۲۰
لانتان	La	۱۳۸,۹۱	۵۷	۸۲۶	۱۸۰۰	۶,۱۵	۳	۱۸,۳
لاورنسیوم	Lr	(۲۵۷)	۱۰۳	—	—	—	—	—
لوتسیوم	Lu	۱۷۴,۹۷	۷۱	۱۶۵۲	۳۳۲۷	۹,۸۷۲	۳	۰,۷۵
لیتیوم	Li	۶,۹۳۹	۳	۱۸۶	۱۳۳۶	۰,۵۳۴	۱	۶۵
مس	Cu	۶۳,۵۴	۲۹	۱۰۸۳	۲۳۳۶	۸,۹۲	۲ ،۱	۷۰
مندلویوم	Md	(۲۵۶)	۱۰۱	—	—	—	—	—
منگنز	Mn	۵۴,۹۳۸۰	۲۵	۱۲۶۰	۱۹۰۰	۷,۲۰	۷ ،۶ ،۴ ،۳ ،۲ ،۱	۱٬۰۰۰
منیزیوم	Mg	۲۴,۳۱۲	۱۲	۶۵۱	۱۱۰۷	۱,۷۴	۲	۲۰٬۹۰۰
مولیبدن	Mo	۹۵,۹۴	۴۲	۲۶۲۰	۵۵۶۰	۱۰,۲	۶ ،۵ ،۴ ،۳ ،۲	۱۵
نئودیم	Nd	۱۴۴,۲۴	۶۰	۱۰۲۴	۳۰۲۷	۶,۹	۳	۲۳,۹
نئون	Ne	۲۰,۱۸۳	10	— ۲۴۸,۷	— ۲۴۵,۹	۰,۹۰۰۲[12] ۱/۵	0	۷ × 10^{-5}
نپتونیوم	Np	۲۳۷,۰۴۸۰	۹۳	۶۴۰	—	۱۹,۵	۶ ،۵ ،۴ ،۳	—
نقره	Ag	۱۰۷,۸۷۰	۴۷	۹۶۰,۸	۱۹۵۰	۱۰,۵	۲ ،۱	۰,۱۰
نوبلیوم	No	(۲۵۳)	۱۰۲	—	—	—	—	—
نیتروژن	N	۱۴,۰۰۶۷	۷	— ۲۰۹,۹	— ۱۹۵,۸	۱,۲۵۰۶[13] ۱/۵	۵ ،۳	۴۶,۳
نیکل	Ni	۵۸,۷۱	۲۸	۱۴۵۵	۲۹۰۰	۸,۹۰	۳ ،۲ ،۱ ،۰	۸۰
نیوبیوم	Nb	۹۲,۹۰۶	۴۱	۱۹۵۰	۲۹۰۰	۸,۵۵	۵ ،۴ ،۳ ،۲	۲۴
وانادیوم	V	۵۰,۹۴۲	۲۳	۱۷۱۰	۳۰۰۰	۵,۹۶	۵ ،۴ ،۳ ،۲	۱۵۰
هافنیوم	Hf	۱۷۸,۴۹	۷۲	۲۲۰۷	۵۴۰۰	۱۳,۳	۴	۴,۵
هلیوم[19]	He	۴,۰۰۲۶	۲	— ۲۷۲,۲	— ۲۶۸,۹	۰,۱۷۷ ۱/۵	0	۰,۰۰۳
هولمیوم	Ho	۱۶۴,۹۳۰	۶۷	۱۴۶۱	۲۶۰۰	۸,۸۰۳	۳	۱,۱۵
یود	I	۱۲۶,۹۰۴۴	۵۳	۱۱۳,۵	۱۸۴,۳۵	۱۱,۲۷[15] ۱/۵	۷ ،۵ ،۳ ،۱	۰,۳

(1) ارقام مربوط بـه ارسنیک خاکستری است، کـه نوع عادی پایدار این عنصر است. نقطه‌ی ذوب در ۲۸ آتموسفر فشار داده شده.
(2) چگالی اکسیژن مایع در °۱۸۲,۹۶ — برابر ۱,۱۴ است.
(3) چگالی ئیدروژن مایع در °۲۵۲ — برابر ۰,۰۷۰ است.
(4) چگالی بروم مایع در °۲۰ برابر ۳,۱۲ است.
(5) چگالی مایع در °۶۲ — برابر ۴,۴ است؛ چگالی جامد ۴ است.
(6) چگالی مایع آن در نقطه‌ی غلیان ۱,۱۰۸ است.
(7) مربوط به فوسفور سفید است.
(8) چگالی گـرافیت است. چگـالی کـربون بیشکـل از ۱,۸ تا ۲,۱ و چگالی الماس از ۳,۱۵ تا ۳,۵۳ میباشد.
(9) چگالی مایع آن در °۱۰۹ — برابر ۳,۵۲ است.
(10) چگالی گالیوم جامد است.
(11) چگالی در حالت تبلور لوزوجهی است.
(12) چگالی مایع آن در نقطه‌ی غلیان ۱,۲۰۷ است.
(13) چگـالی مایع آن در °۱۹۵,۸ — برابر ۰,۸۰۸، و چگـالی جـامد آن در °۲۵۲ — برابر ۱,۰۲۶ است.
(14) بعد از ئیدروژن، (۱) سبکترین عنصری است کـه تا کنون شناخته شده؛ (۲) فـراوانی آن در عـالم از سایـر عناصر بیشتر است. نقطه‌ی غلیان آن از سایر عناصر شناخته‌شده پایینتر است.
(15) چگالی جامد آن در °۲۰ برابر ۴,۹۳ است.

موفق به کشف دو فلز قلیائی (سودیوم و پوتاسیوم) و چهار فلز قلیائی خاکی (باریوم، کلسیوم، منیزیوم، و سترونسیوم) از راه تجزیه‌ی برقی گردید. در بیست سال پس از ۱۸۶۰، مفهوم قانون تناوب و فن طیفنمائی روشهای انقلابی جدیدی برای اکتشاف و پیشگوئی عناصر جدید پدید آورد، و در فاصله‌ی ۱۸۷۵–۱۹۰۵ قریب ۲۵ عنصر جدید کشف شد. بالاخره، پیدایش نظریه‌ی هسته‌ای و پیشرفتهای فنی وابسته‌ی به آن در دهه‌ی ۱۹۳۰–۴۰ منجر به کشف چهار عنصر "مفقود" جدول تناوبی (تکنتیوم، پرومتئوم، آستات، و فرانسیوم)، و تا ۱۹۶۱ وسیله‌ی کشف یازده عنصر ماوراء اورانیوم (منتهی به لاورنسیوم، با عدد اتمی ۱۰۳) گردید.

چون بعضی از عناصر به بیش از یک اسم نامیده میشدند، در اتحادیه‌ی بین‌المللی شیمی در ۱۹۴۹ توافقی بر سر تسمیه‌ی آنها حاصل شد. برای عناصر شماره‌ی ۹۳، ۹۴، ۹۵، و ۹۶ نامهای رسمی اتخاذ شد. نامهای چهار عنصر مصنوعی بدین شرح تثبیت شد:

نام سابق	نام کنونی
تکنتیوم، مازوریوم	تکنتیوم
ایلینیوم	پرومتئوم
آلابامین	آستات
فرانسیوم، ویرژینیوم	فرانسیوم

برای عنصر شماره‌ی ۷۴، که در کشمد و انگلستان مدتها تنگستن خوانده میشد، نام بین‌المللی ولفرام اتخاذ شد. از تغییرات دیگر قبول نام بریلیوم بجای گلوسینوم یا گلوسینیوم و نام نیوبیوم بجای کولومبیوم را میتوان نام برد.

IV – تکامل نظریه‌ی عناصر. آنچه اکنون از ماهیت عناصر میدانیم از یک رشته اکتشافات بسیار مهم در باره‌ی ساختمان اتم سرچشمه میگیرد، که بیشتر آنها توسط دانشمندان انگلیسی صورت گرفته است. در ۱۸۹۷ ج. ج. تامسن وجود الکترون را مدلل کرد، و آن نخستین ذره‌ی زیر اتمی است که شناخته شد. در سال ۱۸۹۸، و. وین آلمانی پروتون را کشف کرد. با آنکه سومین ذره‌ی زیراتمی، یعنی نوترون، در ۱۹۳۲ توسط ج. چدویک در انگلستان کشف شده، باید گفت که کشف همان دو ذره‌ی نخستین وسیله‌ی پیدایش و پیشرفت نظریه‌های جدید در باره‌ی ماهیت اتمها و عناصر بوده است، در ۱۹۰۸–۹، گایگر و مارسدن، که زیر نظر ا. راذرفرد، فیزیکدان انگلیسی، کار میکردند، به تجربیاتی پرداختند و در نتیجه، این نظر پیدا شد که اتم تشکیل یافته است از هسته‌ی متکاثفی که بر گرد آن الکترونهائی قمروار در گردش هستند؛ میان هسته و الکترونها فضای خالی است. کمی پس از آن، ه. گ. ج. موزلی، عالم انگلیسی، طریقه‌ی تعیین عده‌ی بارهای مثبت (پروتونها) هسته‌ی اتم را کشف کرد، و به این نتیجه رسید که شماره‌ی پروتونها (که در مورد ئیدروژن برابر ۱ است) با افزایش وزن اتمی بالا میرود. (چهار استثنا در عناصر طبیعی وجود دارد، پوتاسیوم، نیکل، یود، و پروتاکتینیوم.) شماره‌ی پروتونهای هر اتم عدد اتمی آن خوانده شد. موزلی، از راه مقایسه‌ی اشعه‌ی ایکس صادر از عناصر، که به عنوان آنود در لوله‌ی اشعه‌ی ایکس قرار داده شوند، به این نتایج رسید. وی متوجه شد که هر عنصر اشعه‌ی ایکسی صادر میکند که طول موج مخصوص به خود دارد.

اکتشاف دیگری در همین دوره دانشمندان را بر آن داشت که برای ماهیت عنصر تعریف تازه‌ای وضع کنند. پیش از آن، عنصر را ماده‌ای تعریف میکردند که از اتمهای متماثل تشکیل شده است، ولی تحقیقات ف. سادی، ج. ج. تامسن، و دیگران ثابت کرد که بعضی از عناصر از اتمهائی تشکیل شده‌اند که اوزان اتمی آنها متفاوت است. بنا بر این، همه‌ی اتمهای یک عنصر، کاملا مشابه نیستند. ولی البته، همه‌ی آنها دارای یک عده پروتون (یعنی دارای یک عدد اتمی) میباشند. سادی این اتمهای دارای اوزان اتمی متفاوت از عنصر واحد را ایزوتوپ (← همجا) نام نهاد (۱۹۱۳). اکنون معلوم شده است که هر عنصر لااقل دو عنصر همجا دارد.

V – فراوانی و منشأ عناصر. از تحقیق در خطوط جذبی تاریک طیف ستارگان و خورشید معلوم شده است که دو عنصر سبکتر از سایرین، یعنی ئیدروژن و هلیوم، از همه‌ی عناصر دیگر در جهان بمراتب فراوانترند. نزدیک دو ثلث جرم ستارگان متعارفی ئیدروژن، و یک ثلث آن هلیوم است؛ و جرم عناصر دیگر، روی هم رفته، قریب ۲٪ میباشد. سه عنصر پس از ئیدروژن و هلیوم، یعنی لیتیوم و بریلیوم و بور، بسیار نادرند؛ و سه عنصر بعد از اینها، یعنی کربون و نیتروژن و اکسیژن، قسمت عمده‌ی ۲٪ مذکور در فوق را تشکیل میدهند. فراوانی عناصر سنگینتر، تا عدد اتمی ۳۰، بسرعت با افزایش عدد اتمی کاهش مییذیرد، و فراوانی عناصر فوق العاده سنگین از چند بیلیونیم جرم ئیدروژن تجاوز نمیکند.

تجزیه‌ی طیفی اغلب عناصر بسیار سنگین چندان دقتی ندارد، و از تجزیه‌ی شیمیائی و رادیو-شیمیائی شهابسنگها نتایج دقیقتری در باب فراوانی نسبی عناصر غیر فرار بدست میآید. مدتها این مطلب را میدانستند که فراوانی عناصر، و بالخاصه فراوانی هر عنصر همجا، نظمی نظرگیر دارد، که ظاهراً بایستی با خواص فیزیکی هسته‌ای ایزوتوپ-های مورد نظر مرتبط باشد. در ۱۹۵۶، ه. ا. زوس[1] (ziis) و ه. گ. یوری، با قبول این فرض که نظم و ترتیب خاصی در خواص هسته‌ای وجود دارد، جدولی برای وفور و فراوانی عناصر منتشر کردند، که کلید کشف نظریه‌هائی بوده است که از آن زمان به بعد در باره‌ی منشأ عناصر عرضه شده است.

در سالهای گذشته چنان فرض میشد که جهان، به صورت کلی، ترکیب شیمیائی متجانسی دارد. بر اساس این فرض، نظریاتی پیشنهاد شد دایر بر اینکه عناصر در مرحله‌ای از مراحل اولیه‌ی تکامل جهان که کثرت دما برای وقوع فعل و انفعالات هسته‌ای مناسب بوده تشکیل یافته‌اند. پس از آنکه کشف شد که قسمتهای عظیمی از جهان فاقد تجانس شیمیائی است، این نظریات از درجه‌ی اعتبار ساقط شد. در بعضی از ستارگان، میزان وفور عناصر سنگین صد یا هزار بار کمتر از خورشید است. در ستارگانی دیگر، بعضی از عناصر بسیار فراوان است، و این به علت فعل و انفعالات هسته‌ای درونی آنها است.

اکنون این نظر قبول عام یافته است که عناصر سنگین، در نتیجه‌ی فعل و انفعالات هسته‌ای درون ستارگان، از ئیدروژن ساخته شده‌اند. از گازها و غبارهائی که میان ستارگان واقع است ستارگان دیگری پدید میآیند. فعل و انفعالات حرارتی هسته‌ای محتوی ئیدروژنی عظیم ستاره را به هلیوم تبدیل میکنند. بتدریج که عمر ستاره افزایش مییابد، دمای مرکزی آن زیاد میشود، و هلیوم به کربون و اکسیژن مبدل میگردد. این عناصر، بنوبه‌ی خود، در دماهای عالیتر به عناصر سنگینتر تبدیل میشوند، تا به جائی برسد که عنصر آهن به وجود آید. بعضی از فعل و انفعالات فرعی نوترونها را بوجود میآورند، که جذب عناصر دیگر میشوند، و هسته را سنگینتر میسازند، و سنگینترین عناصر موجود در طبیعت از این راه بوجود میآیند. ستارگان، در پایان دوره‌ی فعال و تحولی خود، بسیاری از این محصولات را غالباً به صورت شکفت-انگیز نواختران و ابرنواختران به فضا بیرون میریزند، و بدین گونه مقدار عناصر سنگین موجود در گاز و غبار میان ستارگان افزایش پیدا میکند.

عنصر المعالی: ← کیکاوس ابن اسکندر.

عنصر رادیوآکتیو[2] (onsore rādioāktiv)، هر یک از عناصری که خود بخود انرژی تشعشعی از خود صادر میکنند (← رادیوآکتیویته). علت خروج این اشعه، و به عبارت دیگر، علت رادیو-آکتیو بودن این عناصر، ناپایداری هسته‌ی اتمهای آنها است. این عناصر در اثر صدور اشعه قسمتی از جرم خود را از دست میدهند تا هسته‌ی اتمهای آنها حالت پایدار بخود بگیرد. همه‌ی عناصر مصنوعی و همه‌ی عناصر طبیعی که عدد اتمی آنها بالاتر از ۸۰ است عناصر رادیوآکتیو میباشند.

عنصر مثبتبار: ← مثبتبار.

عنصر مصنوعی: ← عناصر مصنوعی.

عنصر منفیبار: ← منفیبار.

عنصرود (onsorud)، ده (جم ۱٬۳۳۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی).

عنصری (onsori)، شهرت **ابوالقاسم حسن ابن احمد بلخی**، فت ۴۳۱ هق، از شعرای بزرگ زبان پارسی در قرن ۵م هق؛ مت بلخ. خانواده‌اش ظاهراً ثروتمند بود. آنچه از گفته‌ی تذکره‌نویسان و مطالعه‌ی اشعار خود شاعر برمیآید، وی در علوم متداول زمان خود دستی داشته است. توانائی او در شعر فارسی و انواع آن، از قصیده، غزل، قطعه، و مثنوی، مورد تصدیق همه‌ی اهل فن میباشد. قصاید او همه در مدح است. ابتدا از مداحان امیر نصر ابن سبکتکین (برادر سلطان محمود) بود، و بعد بوسیله‌ی او به خدمت سلطان محمود رسید، و جزء ندمای او گردید، و در غالب سفرهای جنگی همراه او بود، و بعضی از قصایدش در وصف این جنگها و فتوحات محمود است، که از جمله قصیده‌ی معروف او در فتح خوارزم است. عنصری، در سایه‌ی این مدحها، صله‌های گران دریافت کرد، و از توانگران بزرگ محسوب شد، چنانکه ثروت

(۱) Suess (۲) radioactive element

او زبانزد شعرای فارسی‌زبان گردید. عنصری پس از محمود در خدمت پسرش مسعود بود و در سال ۴۳۱ هق وفات یافت. از مثنویهائی که عنصری ساخته و موضوع آن داستان بوده است متأسفانه اثری در دست نیست، و فقط از مثنوی وامق و عذرای او، که به بحر متقارب بوده است، قسمتهائی باقی مانده که به چاپ رسیده است (لاهور، ۱۹۶۷). مثنویهای دیگرش عبارت بوده‌اند از شادبهر و عین الحیوة و خنگ بت و سرخ بت. شماره‌ی ابیات عنصری را در حدود ۳۰٬۰۰۰ نوشته‌اند، ولی آنچه اکنون در دست است کمی بیش از ۳٬۰۰۰ بیت است، که بچاپ رسیده است.

عنصل، پیاز: ← اسقیل.

عنقا (anqā) یا **عنقاء** مرغ افسانه‌ای، شبیه به ققنس، که در ادبیات و افسانه‌های عربی و فارسی شهرت بسیار دارد، و از چگونگی آن داستانها و وصفها نقل شده است. بسیاری از مفسرین قرآن در ذیل اصحاب الرس یادآور شده‌اند که اصحاب الرس در سرزمینی زندگی میکردند که کوه بلندی در آنجا بود، و عنقا در آن کوه بلند بود و از پرندگان شکار میکرد. یک سال که خشکسالی روی داد، عنقا پرنده‌ای برای شکار نیافت، و کودکی خردسال و سپس دختری را شکار کرد، و ایشان به پیامبر خویش ـ که نامش حنظلة ابن صفوان (hanzalate 'bne safvān) بود ـ شکایت بردند، و او نفرین کرد تا خداوند صاعقه‌ای فرستاد و عنقا سوخت، و نسلش از میان رفت، و ضرب المثل چیزهای نایاب و غیر موجود گردید.

وصف عنقا در کتب قدیم چنین آمده است. پرنده‌ای است که هیچ مرغی بزرگتر از آن وجود ندارد؛ حیواناتی مانند فیل را میرباید، و شکار میکند؛ و همه‌ی رنگها در عنقا هست. بعضی، صورت این پرنده را بمانند صورت انسان نوشته‌اند، و گفته‌اند که از هر پرنده‌ای خصوصیتی و شباهتی در وجود عنقا هست. و علت اینکه وی را عنقا میخوانند درازی گردن اوست، یا سفیدیی است که مانند طوق در گردن او دیده میشود. گویند به هنگام پرواز عنقا صدائی شنیده میشود شبیه صدای رعد و سیل. عنقا ۱٬۰۰۰ سال عمر میکند، و در ۵۰۰ سالگی جفت میگیرد، و بیضه‌هائی مینهد به اندازه‌ی کوه، و در بعضی از کتابها، طرز شکار کردن آنرا نیز نوشته‌اند. در ادبیات عرب، و همچنین در ادبیات فارسی، عنقا را با صفت مغرب (moqreb) [عنقاء مغرب] میآورند، که بمعنی دورشونده یا دورپرواز است. در بعضی از روایات شیعه نقل شده است که عنقا ولایت علی ع را نپذیرفت، و خداوند او را نفرین کرد تا در دریاها نهان گردد، و از نظرها دور بماند.

در دوره اسلامی، در ترجمه‌هائی که از اساطیر ایرانی به عربی شده است، همه جا سیمرغ به عنقا ترجمه شده.

بر روی هم، عنقا در ادب فارسی و عربی رمزی است برای چیزهای خیالی و دست‌نیافتنی، و پرنده‌ای است که "شکار کسی نمیشود" و "آشیانه‌اش بلند است". نیز ← سیمرغ.

عنقاء: ← عنقا.

عنقاء مغرب: ← عنقا، مرغ افسانه‌ای.

عنقی، فقرات، مهره‌های گردن، ← ستون فقرات.

عنکبوت[1] (ankabut)، جانوری از سلسله‌ی بندپائیان و از رده‌ی عنکبوتها یا آرانئیدا (Araneida)، که بوسیله‌ی هشت پای نسبةً بلند (بر خلاف حشرات، که دارای ۶ پا هستند) و بدن غیر حلقه‌ای متشکل از دو قسمت سرسینه (sar-sine) و شکم مشخص میشوند. قسمت سرسینه در عنکبوتها، مانند مورچه‌ها، بوسیله‌ی ساقه‌ی کوتاهی به شکم متصل میشود، و ساقه‌ی مزبور، با وجود باریکی فوق العاده، محل عبور لوله‌ی هاضمه و رشته‌های عصبی و رگ خونی و لوله‌های تنفسی حیوان میباشد.

عنکبوتها عموماً بوسیله‌ی شکار حشرات، هزارپایان، خرخاکیها، عقربها، کنه‌ها، و عنکبوتهای دیگر، و حتی از مهره‌داران کوچک مانند سوسمار و موش تغذیه میکنند. در عنکبوتها جفت اول ضمایم سر کلیسر[2] (keliser؛ فنـ) نامیده میشود، و آن عضو گیرنده‌ای است که با غدد ترشح سم ارتباط دارد، و بمنزله‌ی نیش حیوان میباشد. عنکبوتها، بعد از حمله و فلج کردن شکار خود بوسیله‌ی ترشحات سمی، محتویات بدن آن را به صورت مایع درمیآورند، و پس از مکیدن این مایع، لاشه را باقی میگذارند. حمله و گزش بعضی از عنکبوتها، مانند بیوه‌ی سیاه[3] (*Latrodectes tredecimguttatus*)، در انسان و دامها ایجاد مسمومیت شدید میکند، و در بعضی از موارد، این مسمومیت ممکن است منجر به مرگ گردد.

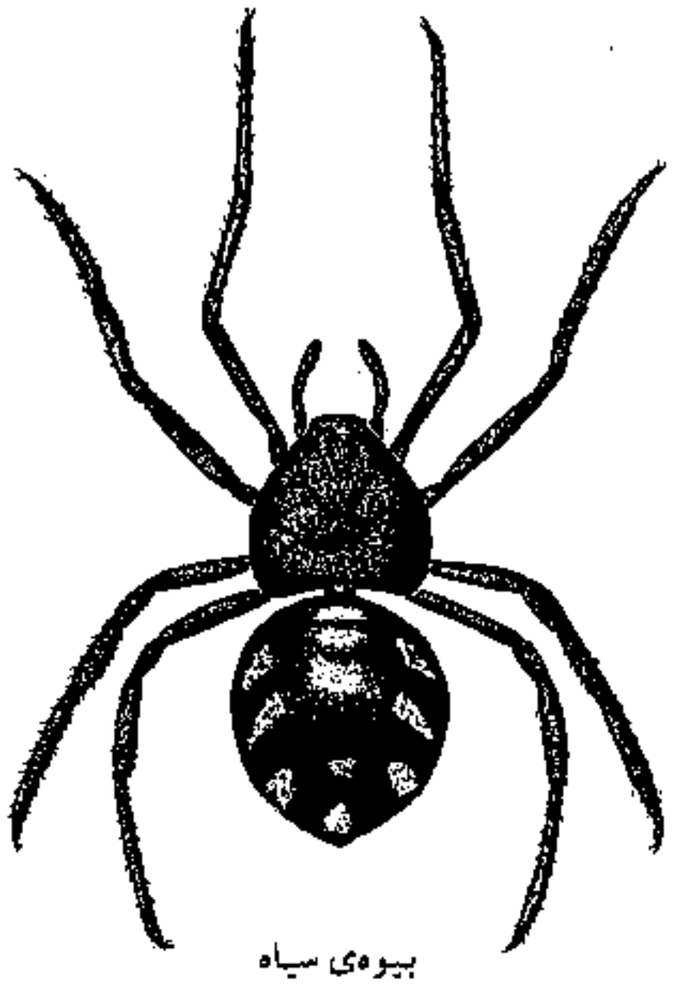

بیوه‌ی سیاه
(از سبزوار، خراسان)

عنکبوتها در خشکی یا کنار آبها و به ندرت در اعماق آبها زندگی میکنند. عنکبوتها لانه‌ی خود را در زیر زمین، زیر پوست درختها، زیر کلوخه‌ها و سنگها، و یا در مراتع و مزارع داخل گلها و پیچیدگی برگهای نباتات، و همچنین در منازل در گوشه و کنار دیوارها و سقف اطاقها ایجاد میکنند. شکل لانه متفاوت و ممکن است لوله‌ای، قیفی، گرد، و یا به اشکال دیگر باشد.

عنکبوتها را، به مناسبت تنیدن تارهای ابریشمی، تارتنان (tārtanān) نیز مینامند. غده‌های ترشح‌کننده‌ی ابریشم در عنکبوتها بوسیله‌ی ۳ جفت منفذ برجسته بنام حدیده (hadide)، که در اطراف مخرج قرار گرفته‌اند، به خارج باز میشوند. ترشح ابریشم در عنکبوتها، بر خلاف کرم ابریشم و سایر حشرات، در تمام مراحل رشدی و زندگی جانور بطور ارادی و به منظورهای مختلف صورت میگیرد. رشته‌های تار عنکبوت ابتدا به صورت مایع ابریشمی و چسبنده و لزجی ترشح میشود که، بعد از خروج از سوراخهای حدیده، در مجاورت هوا سفت میشود، و به صورت رشته‌ی باریکی درمیآید. در ماداگاسکار بعضی از عنکبوتهای نوع نفیلا (*Nephila*) را جهت تولید ابریشم پرورش میدهند.

ترشح ابریشم در عنکبوتها عمومیت دارد، و جانور از آن استفاده‌های مختلف میکند. تار در عنکبوتها معمولا برای ساختن لانه و تله‌ی شکار و یا کیسه‌ی تخم بکار میرود، و عنکبوتها برای تنیدن لانه و یا تله، که آنها را به اشکال هندسی زیبائی میسازند، از پاهای عقبی، مخصوصاً ناخنهای شانه‌ای پاها، استفاده میکنند. تار در عنکبوتها گاه به عنوان وسیله‌ی نقلیه‌ی جانور برای پایین رفتن از شاخه‌ی درخت و یا از سقف اطاق بکار میرود، که در این حالت، ترشح تار بتدریج صورت میگیرد، و ممکن است جانور دفعةً در نیمه‌ی راه ترشح تار را متوقف کند، و دوباره به محل اولی و در جهت صعودی مراجعت نماید. همچنین، تار گاه برای انتقال جانور از محلی به محل دیگر به صورت یک پل معلق بکار میرود، و جانور، مانند یک بندباز ماهر، در حالی که بطور وارونه (سر به سمت پایین) از تار آویزان میشود، حرکات سریع رفت و برگشت انجام میدهد. برای نقل و انتقالات دور و حتی در جهت پایین به بالا، عنکبوتهای جوان خود را در معرض باد قرار میدهند، و در حالی که از مبدأ حرکت یک رشته تار بدنبال خود ترشح میکنند، در هوا خود را از انتهای رشته‌ی مزبور آویزان میکنند، و به کومک باد به ارتفاع زیاد بالا میروند، و به فواصل دور انتقال پیدا میکنند. دانشمندان جانورشناسی بعضی از عنکبوتها را در ارتفاع ۱٬۲۰۰ متری زمین جمع‌آوری کرده‌اند. از تار عنکبوت برای ساختن قاربت در بعضی از اسبابهای بصری استفاده میشود.

عنکبوت نر معمولا کوچکتر از عنکبوت ماده است، و بوسیله‌ی آلت جفتگیری مخصوص خود که جدا از دستگاه تناسلی و در انتهای جفت دوم ضمایم اطراف دهان قرار دارد شناخته میشوند؛ این ضمایم پدیپالپ[4] (pedipālp؛ فنـ) خوانده میشوند. عنکبوت نر، برای انتقال مایع اسپرم به پدیپالپ، از اعضای جنسی خود، که در قسمت شکم قرار دارد، ابتدا تور کوچکی میتند، و در حالی که شکم خود را در روی آن قرار میدهد، یک قطره مایع ژلاتینی محتوی اسپرماتوزوئید در سطح تور میریزد، و بعد، آلتهای جفتگیری خود را مانند سرنگی از مایع مزبور پر میکند. عنکبوت نر، بعد از این عملیات، به جستجوی ماده می‌پردازد، و برای این کار از بوی مخصوص عنکبوت

(۱)spider (۲)chelicera (۳)black widow (۴)pedipalpus

ماده استفاده و معمولا ماده را در مخفی‌گاه خود پیدا میکند. نزدیک شدن نر به ماده برای جفت‌گیری، بعلت خاصیت خونخواری ماده، با ترس و احتیاط کامل صورت میگیرد، و معمولا ابتدا همراه با رقص نر و یا تبادل پیامی بین آن دو آغاز میشود. در مدت جفتگیری، نر و ماده به همدیگر چسبیده‌اند، و نر آلتهای جفتگیری خود را که محتوی اسپرماتوزوئید میباشد چندین بار در سوراخ جنسی ماده فرو میبرد، و در این مدت، ماده کاملا بی‌حرکت میماند، و به نر حمله نمیکند، و این توافق زوجین در بعضی از عنکبوتها ادامه مییابد، و دو جنس مخالف به آرامی از همدیگر جدا میشوند، و گاه به زندگی مشترکی میپردازند، ولی در بعضی از عنکبوتها از نوع آرانئوس (*Araneus*)، بلافاصله بعد از اتمام جفت‌گیری، عنکبوت ماده زوج خود را مورد حمله قرار میدهد، و آن را میخورد.

تخمریزی ماده‌ها معمولا چند هفته تا چند ماه بعد از جفتگیری شروع میشود. تخمها در کیسه‌ای ابریشمی به رنگ سفید، خاکستری، زرد، یا سبز، و به اشکال مختلف گذارده میشوند. کیسه‌ی تخم در بعضی از عنکبوتها مانند عنکبوتهای نوع لوکوسا (*Lycosa*) بوسیله‌ی ماده حمل و مواظبت میشود. عنکبوتهای جوان، بعد از خروج از تخم، مدتی بطور دسته‌جمعی زندگی میکنند، و چندین بار تغییر جلد میدهند، و غریزه‌ی زندگی انفرادی بتدریج، و بعد از تغییر جلد، در عنکبوتهای جوان بروز میکند. مثلا در عنکبوتهای نوع لوکوسا، حدود ۲۰۰ عنکبوت جوان بعد از خروج از کیسه‌ی تخم به پشت مادر خود سوار میشوند، و بی‌حرکت، بطور دسته‌جمعی، مدتی بوسیله‌ی مادر حمل میشوند، ولی، بعد از تغییر جلد، از پشت مادر پیاده میشوند، و به زندگی انفرادی و فعال میپردازند. زندگی دسته‌جمعی در بعضی از عنکبوتها مخصوصاً در مناطق استوائی دائمی است.

عنکبوت، سوره‌ی (ankabut)، سوره‌ی ۲۹م قرآن، مکی، ۶۹ آیه. از ایمان و آزمایشهائی که در راه آن است بحث میکند، و آن را صبر بر بلاها میداند. آنگاه داستانهائی از نوح، ابراهیم، لوط، شعیب، عاد، ثمود، قارون، فرعون، و هامان را سریعاً نمایش میدهد، و عقباتی را که در راه ایمان است مجسم میسازد، و سرگذشت کافران و تکذیب‌کنندگان را بیان میکند، و میگوید آنان که به نیروئی جز نیروی ایمان تکیه دارند مثلشان چون عنکبوت است که به خانه‌ی سستی دل خوش کرده است. در پایان، به مجاهدان مژده میدهد که خدا با ایشان است.

عنوه: ← مفتوح عنوه.

عنیزه (onayza)، شهر (جه ح ۲۵٬۰۰۰)، بخش قصیم (qasim)، ولایت نجد، عربستان سعودی، بر ساحل راست وادی الرمه (vāde 'r.romma). یکی از مراکز حیاتی اقتصادی عربستان سعودی و محل اتصال خطوط مواصلات بازرگانی با مصر و عراق و هند است. عنیزه شهری بسیار قدیمی است، و ذکرش در اشعار عرب جاهلی آمده است.

شهر بریده (borayda) (جه ح ۳۰٬۰۰۰)، مرکز بخش قصیم، در ح ۲۵کیلومتری ل عنیزه بر ساحل چپ وادی الرمه قرار دارد.

عنیزه (onayza)، نام معشوقه‌ی امرؤ القیس، شاعر معروف عرب، که در قصیده‌ی معلقه‌ی خویش از او یاد میکند. در شعر فارسی، اشاراتی به نام عنیزه، حتی بعنوان معشوق کلی، میتوان یافت، چنانکه در شعر منوچهری آمده:

ایا رسم اطلال معشوق وافی!
شدی زیر سنگ زمانه سحیقا.
عنیزه بشد از تو و کرد منزل
به مقراط و سقط اللوی و عقیقا.

نیز ← عشاق عرب در ادبیات فارسی.

عواء[1] (avvā') [عربی، = بانگ‌زننده]، در نجوم. ۱- صورت فلکی نیمکره‌ی شمالی. سماک رامح ستاره‌ی آلفای آنست. ۲- نام پنج ستاره در برج سنبله، که سیزدهمین منزل از منازل قمر را تشکیل میدهند.

عوارف المعارف (avārefo 'l.ma'āref)، کتابی به عربی، مشتمل بر ۶۳ باب، در تصوف، آداب سیر و سلوک و مقامات عارفان، اصطلاحات صوفیه، و روایات و حکایات ایشان، تألیف شیخ الاسلام شهاب‌الدین عمر سهروردی. عوارف المعارف در میان اهل تصوف شهرت و اعتبار فراوان یافت، عارفی نامی آن را به ترکی، و ظهیرالدین عبد الرحمان ابن علی شیرازی آن را به فارسی ترجمه کرد، محب‌الدین طبری آن را مختصر ساخت، و سید شریف جرجانی بر آن تعلیقه‌ای نوشت؛ و قاسم ابن قطلوبغای حنفی (qotluboqāye hanafi) احادیث آن را استخراج کرد، و عزالدین محمود کاشی کتاب فارسی مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه را بر آن بنا نهاد. عوارف المعارف چندین بار در مصر بطبع رسیده است.

عواصم (avāsem)، در تاریخ فتوحات اسلامی، نام قسمتی از منطقه‌ی مرزی بین امپراطوری بیزانس و مملکت خلفا در ل و ل‌ش سوریه. استحکامات مقدم این منطقه را ثغور میگفتند. در زمان عمر و عثمان، استحکامات مرزی مسلمانان همانهائی بود که بعدها عنوان عواصم یافت، و بین انطاکیه و منبج قرار داشت، و استحکاماتی که عنوان ثغور یافت در سرزمین وسیعی ممتد در ل انطاکیه و حلب تا طرسوس و جبال توروس واقع بود، که هراکلیوس (هرقل) در عقبنشینی از شام بلاد آنرا از سکنه خالی کرده بود. از زمان بنی امیه دست‌اندازی باین ناحیه و اشغال نقاط سوق‌الجیشی واقع بر ملتقای جاده‌ها و گردنه‌های کوهستانی بوسیله‌ی مسلمانان آغاز گردید.

تمام این منطقه‌ی مرزی در آغاز جزء جند حمص بود، اما از زمان یزید ابن معاویه آنرا جدا کردند، و جند قنسرین را از آن تشکیل دادند. در ۱۷۰ هق، هارون‌الرشید، برای تأمین دفاع مرزهای بین امپراطوری اسلامی و امپراطوری بیزانس، بعضی از مواضع مستحکم را از جند قنسرین جدا کرد، و آنها را عواصم نام نهاد. عواصم و ثغور اغلب یک حاکم داشت، که گاه بر جند قنسرین نیز فرمان میراند. گاهی هم ثغور ولایتی جداگانه بود. در باب مواضعی که جزء عواصم بود بین مورخین اختلاف است. در قرن ۴م هق، انطاکیه مرکز عواصم بود. عواصم و ثغور میدان جنگهای خونین بین مسلمانان و رومیان بود. نیکفوروس فوکاس آنرا بازگرفت، و از آن ببعد عواصم عنوان یک اصطلاح جغرافیائی یافت، و استعمال آن در دوره‌ی جنگهای صلیبی و ممالیک بهمین عنوان است.

سکنه‌ی عواصم و ثغور مختلط و، علاوه بر سکنه‌ی بومی، مشتمل بر قبایل و مردمی بود که به آنجا مهاجرت کرده یا در آنجا سکنی داده شده بودند. از آن جمله میتوان سیابجه و زطها را نام برد، که اولی را معاویه در انطاکیه سکنی داده بود، و دومی را معاویه و سپس ولید ابن عبدالملک به همان ناحیه منتقل کرده بود.

عوام، مجلس: ← پارلمنت.

عوامل، در نحو عربی، ← عامل.

عوامل پنجگانه (avāmele panjgāne) یا **پنج کوت** (panj kut)، در نظام کشاورزی ایران قبل از اصلاحات ارضی (← لوایح شصتگانه)، پنج عامل آب، خاک، بذر، کار، و گاو، که از محصول سهم میبردند. به طور کلی، هر یک از مالک و کشاورز که یکی از این عوامل را میدهد یک پنجم محصول را میبرد، ولی این اصل در همه‌ی نواحی یکنواخت اجرا نمیشد، و بر حسب خوبی زمین، زحمتی که زارع میکشید، هزینه‌ای که مالک مخصوصاً برای تهیه‌ی آب تحمل میکرد، و عوامل دیگر متفاوت بود. در زراعت دیم، عامل آب حساب نمیشد، و به طور کلی مالک ۱/۵ محصول را میبرد.

نظام سهم بردن از محصول[2] در ممالک آسیائی، اروپای جنوبی، و قسمتهائی از کشمة متداول است. در کشمة، این نظام در پایان جنگهای داخلی پیدایش یافت. بسیاری از مالکین کشتزارهای وسیع پول کافی برای پرداخت دستمزد نداشتند، و از طرف دیگر، بسیاری از بردگان سابق مردمی عامی و مستمند بودند. در نتیجه، اینان تحت نظارت سخت مالکین در کشتزارهای پنبه مشغول کار شدند. این نظام متدرجاً زارعین سفیدپوست فقیر را نیز فرا گرفت. سرمایه‌ی زارع کارگر کار وی و خانواده‌اش بود، و در مقابل، زمین، دامها، وسایل کار، و بذر را مالک تهیه میکرد. پس از برداشت محصول و فروش آن، و کسر وامهائی که زارع از مالک گرفته است، بقیه‌ی عایدات به نسبتی که قبلا بین آنها توافق شده است بین طرفین تقسیم میشود. در سالهای اخیر، به سبب مکانیکی شدن زراعت و تقلیل فاحش سطح زیر کشت پنبه، بازار این کار رو به کسادی گذاشته است.

عوبدیا[3] (ubadyā) [عبری، = بنده‌ی یهوه]، یکی از انبیای بنی اسرائیل که از تاریخ او چیزی دانسته نیست مگر آنچه در **کتاب عوبدیای نبی** (nabi) آمده است. این کتاب چهارمین و کوتاه‌ترین کتابهای انبیای کوچک بنی اسرائیل است. زمان عوبدیا را از قرن ۸م تا قرن ۶م ق‌م گفته‌اند، و بعضی او را معاصر ارمیا و حزقیال دانسته‌اند. در کتاب عوبدیا، از ویرانی سرزمین ادوم بسبب اهانتهای ظالمانه‌ی مردم آن بر بنی اسرائیل، و پیروزی قوم اخیر پیشگوئی شده است.

عوبید[4] (ubid) [عبری، = بنده]، پسر روت و

(۱)Bootes (۲)share cropping (۳)Obadiah (۴)Obed

بوعز، و جد داود؛ از نیاکان عیسی مسیح (روت ۱۷.۴، ۲۱، ۲۲؛ اول تواریخ ۱۲.۲؛ متی ۵.۱؛ لوقا ۳۲.۳).

عوبید ادوم[1] (ubide adum) [= بنده‌ی ادوم]، شخصی جتّی در ایام داود، که تابوت عهد، پس از وفات عزه، سه ماه در خانه‌ی او بود، و بدین سبب، خداوند خانه و مایملک او را برکت داد (اول تواریخ ۱۳.۱۳، ۱۴؛ دوم سموئیل ۱۰.۶-۱۲).

عوج: ← عوج ابن عنق.

عوج ابن عناق: ← عوج ابن عنق.

عوج ابن عنق (uje 'bne anaq، در فارسی onoq) یا **عوج ابن عناق** (anāq)، در عهق، پادشاه باشان، که بنی اسرائیل را از ورود به کشور خود مانع شد، و عاقبت در ادرعی (← ادرعات) از آنان شکست یافت (اعداد ۳۳.۲۱؛ تثنیه ۱.۳-۱۳).

شخصیت عوج موضوع افسانه‌هائی بوده است که منشأ آنها تورات و هگادا (← هلاخا) است. نیرومندی و درشتی هیکل او در تورات آمده است. وی از خاندان بنو عناق بود، که از جباران، و به زورمندی و توانائی معروف بودند، چنانکه جاسوسان بنی اسرائیل خود را در مقابل آنان بمانند ملخ یافتند، و هراسان شدند. عوج از پهلوانان بنو عناق بود و، بر طبق افسانه‌ها، موسی او را بقتل رسانید.

نام عوج در قرآن نیامده است، اما در روایات اسلامی داخل شده، و در کتب تفسیر و حدیث در باره‌ی او سخنهای بسیار آورده‌اند. بر طبق این افسانه‌ها، عوج به روزگار آدم متولد شد، و در طوفان نوح زنده ماند، و با آنکه به کشتی نوح داخل نشد، غرق نگردید، و تا زمان موسی باقی بود تا اینکه در جنگ با موسی کشته شد. در باره‌ی قد عوج و توانائی او مبالغه‌های بسیار آورده‌اند، از جمله اینکه وی چندان بلندقامت بود که چون ابر هوا را میگرفت، نیمی از پیکر او بالای ابر بود و نیمی در زیر ابر؛ و دریاها تا ساق پای او بود. ماهی را از ژرفای دریا میگرفت، و به آفتاب میداشت تا برشته شود، و غذایش بدینگونه بود. طول عمر او را ۳۳۰۰ سال نوشته‌اند. گویند هنگامی که موسی به جنگ او میرفت عوج تخته‌سنگ بزرگی را از کوه برداشت که اگر بر تمام لشکرگاه بنی اسرائیل میافکند آنجا را با خاک یکسان میکرد، ولی خداوند هدهد و پرندگانی را مأمور کرد که سوراخی در آن تخته سنگ ایجاد کردند، و آن سنگ در گردن عوج افتاد، و موسی با یک خیز او را از پای درآورد. گویند قد موسی ۱۰ ذراع بود و ۱۰ ذراع نیز بلندی عصایش بود، ۱۰ ذراع هم به بالا پرید تا ضربتی به قوزک پای عوج وارد کرد و او را کشت. از استخوان پهلوی او بعنوان پلی بر روی رودخانه‌ی نیل استفاده کردند.

عود (ud)، ساز زهی مضرابی، دارای ۵ تا ۷ سیم مضاعف، کاسه‌ی طنینی به شکل گلابی که خرک بر آن قرار دارد و دارای سوراخی (سوراخ طنین) میباشد، دسته‌ای نسبةً پهن و متصل به کاسه و دارای پرده‌ها یا بدون آن، و سری به‌عقب‌برگشته در انتهای دیگر دسته که دارای پیچهائی برای کوک کردن است. یک طرف کاسه‌ی طنین عود مسطح است، و خرک تقریباً در ۱/۸ انتهائی طول آن قرار دارد. سیمها از روی خرک میگذرند، و به پیچها متصل میشوند. عده‌ی سیمها در ادوار مختلف متفاوت بوده است.

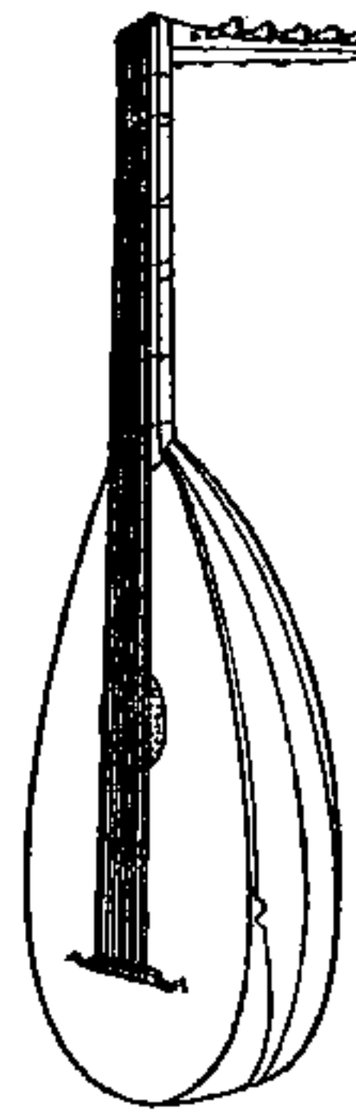

عود

عود سازی بسیار قدیمی است، و در حـ ۲٬۰۰۰ سال قبل از میلاد در شرق نزدیک وجود داشته است. در نقوش بابلی و آشوری، این ساز دارای دسته‌ای دراز و کاسه‌ی گلابی‌شکل کوچکی است. در مآخذ اسلامی، بین عود و بربط (barbat) تمیز نگذاشته‌اند، اگرچه ظاهراً این دو ساز متمایز بوده است. مسعودی در مروج الذهب اختراع آن را به لامک نسبت داده است، ولی در جای دیگر آن کتاب گوید که عموم اختراع این ساز به یونانیان منسوب است. همچنین، اختراع آن را به فیثاغورس، افلاطون، اقلیدس، و بطلمیوس منسوب کرده‌اند. و نیز گفته‌اند که عود در عهد سلطنت (۲۴۱-۲۷۲) شاپور I ساسانی اختراع شد. بعضی معتقدند که عودی که در مآخذ اسلامی به ایرانیان نسبت داده شده است در واقع طنبوری دارای دو سیم بوده است، ولی در بعضی از نمونه‌های هنر عهد ساسانی از قرون ۴م-۷م طرحهائی از عود ایرانی با چهار سیم دیده میشود.

ساز معروف به لوت[2] (lut، از فنس) در مغرب‌زمین از عود مشتق شده است. این ساز در اروپا نخستین‌بار در قرن ۱۰م مشاهده میشود. از قرن ۱۴م ببعد در اروپا رواج داشته، و در قرن ۱۶م اهمیت آن به اوج خود رسیده است، چنانکه آن را "ساز شاهان" میخوانده‌اند. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م، به سبب تکامل پیانو، بتدریج از اهمیت لوت کاسته شد. لوت دارای پرده است؛ تعداد پرده‌ها در آغاز ۸ بود، و در قرن ۱۷م به ۱۰ و در قرن ۱۸م به ۱۲ رسید. در اواخر قرن ۱۹م، لوت دگربار مورد توجه قرار گرفت، و پس از چه II، لوت و سایر سازهای قدیمی خواستاران بسیار پیدا کرد.

عود (ud) [عربی، = چوب، شاخه]. برای عود الصلیب ← فاوانیا؛ برای عود بلسان ← مر مکی. نیز ← عوه هندی.

عود الصلیب، گیاه، ← فاوانیا.

عود بلسان: ← مر مکی.

عودلاجان (udlājān)، یکی از محلات جنوب قسمت مرکزی شهر تهران‌کنونی، و قسمت شرقی تهران قدیم. ← تهران، تاریخ، قسمتهای I و II (ص ۶۹۹). نیز نقشه‌ی تهران (قسمت شرقی در صص ۶۹۶ و ۷۰۰) ملاحظه شود.

عودولی یا **عبدولی**، شعبه‌ی قبیله‌ی شکاک؛ ← شکاک.

عود هندی: ← غالب دکانی.

عود هندی (ude hendi)، چوب درختی (*Aquilaria agallocha*) از هند شرقی. عود هندی نرم و رزین‌مانند است، و در مشرق‌زمین آن را به جهت عطرش میسوزانند. بعنوان مقوی و محرک نیز بکار میرفته است.

عوذلی، سلطنت محلی، ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت I.

عوسج (ăsaj). ۱- درختچه‌ای خاردار از نوع لوکیوم (*Lycium*) (قد دیوخار). ۲- نام عربی خوشه‌انگور (← ارجنگ).

عوفی (ăfi)، شهرت **نورالدین** (یا **سدیدالدین**) **محمد ابن محمد بخاری** (sadidod.dine bo-xări)، فد بعد از ۶۳۰ هق، تذکره‌نویس مشهور ایرانی و از فضلای اواخر قرن ۶م و اوایل قرن ۷م هق؛ محتملا مت بخارا. خاندانش از فضلای ماوراء النهر بودند، و وی منسوب به عبدالرحمان ابن عوف، صحابی مشهور، میباشد. عوفی در بخارا تحصیل کرد. در ۵۹۷ هق به سمرقند رفت، و به خدمت دربار سمرقند پیوست، و دیوان انشاء شاهزاده قلج ارسلان ابن قلج طمغاج خان به وی سپرده شد. در حـ ۶۰۰ هق به خوارزم و سپس به خراسان هجرت کرد. در ۶۰۳ هق در نشابور بود، و مدتی در آنجا زیست، و با بزرگان آنجا معاشرت داشت. از آنجا به هرات و سجستان (سیستان) رفت، و تا ۶۱۲ هق در سجستان بود. سپس ظاهراً به بخارا بازگشت، و بعد، از طریق خراسان، غزنه، سند، و گجرات به لاهور رفت، و به خدمت عین‌الملک فخرالدین حسین، وزیر ملک ناصر الدین قباجه پیوست. کتاب مشهور خود لباب الالباب، را بنام همین عین‌الملک تالیف کرده است. چندی در کمبی (کمبایه) منصب قضا داشت، و در همین مدت ترجمه‌ی فارسی کتاب *الفرج بعد الشده* (از تنوخی) را به پایان رسانید (۶۲۰ هق). این ایام مقارن هجوم مغول به خوارزم و پیشرفت آنان بجانب ملتان و دهلی بود. در ۶۲۵ هق، دولت ناصرالدین قباجه بدست شمس‌الدین ایلتتمش برافتاد. عوفی به خدمت فرمانروای جدید، یعنی شمس‌الدین درآمد، و کتاب مشهور **جوامع الحکایات** خود را بنام وزیر وی نظام‌الملک محمد ابن ابی سعد جنیدی (abi sa'de jonaydi) کرد. ظاهراً عوفی تا ۶۳۰ هق در دهلی میزیست، و از آن ببعد اطلاعی از وی در دست نیست.

عوفی، ابوالحسن: ← اخوان الصفا.

عوقلی، سلطنت محلی، ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت I.

عهج، علامت اختصاری عهد جدید در کتاب حاضر.

عهد جدید[3] (ahde jadid) [کتاب عهد جدید]، علامت اختصاری در کتاب حاضر، **عهج**، آن قسمت از کتاب مقدس که مختص مسیحیان است، و شامل ۲۷ کتاب یا رساله به تفاصیل مختلف و مربوط به قدیمترین ادوار مسیحیت میباشد. این کتابها به زبان یونانی (به عبارت صحیحتر، به صورتی از

(1)Obed-edom (2)lute (3)New Testament

فهرست و ترتیب قراردادی کتب و رسالات عهد جدید
(با نام انگلیسی)

I ـ انجیلها (Gospels)
(در زندگینامه‌ی عیسی)

متی	Matthew	لوقا	Luke
مرقس	Mark	یوحنا	John

II ـ اعمال رسولان
(the Acts of the Apostles)
(تاریخچه‌ی فعالیتهای تبلیغی رسولان مسیح)

III ـ نامه‌ها یا رسالات (Epistles)
(۲۱ نامه یا رساله مربوط به دوره‌ی حواریون. ۱۴ رساله‌ی اول به نام مخاطب و ۷ رساله‌ی اخیر به نام نویسنده معروفند.)

رساله به		رساله‌ی	
رومیان	Romans	یعقوب	Jawes
کورنتیان (۲ رساله)	Corinthians	پطرس (۲ رساله)	Peter
غلاطیان	Galatians	یوحنا (۳ رساله)	John
افسوسیان	Ephesians	یهودا	Jude
فیلیپیان	Philippians		
کولسیان	Colossians		
تسالونیکیان (۲ رساله)	Thessalonians		
تیموتاوس (۲ رساله)	Timothy		
تیطس	Titus		
فلیمون	Philemon		
عبرانیان	Hebrews		

IV ـ مکاشفات یوحنا (Revelation یا Apocalypse)

زبان یونانی که از قرن ۴م ق‌م در دوره‌ی هلنیستی و رومی در سرزمینهای واقع در ش مدیترانه بدان تکلم میکردند) بدست رسیده است، و ترتیب قراردادی ۲۷ قسمت عهج به شرح مندرج در جدول بالا میباشد، این ۲۷ کتاب در زمان و مکان واحد نوشته نشده‌اند، بلکه، از لحاظ مسائل خاص زمان تحریر، و ترکیب و مصنف متفاوتند.

کتب ۲۷گانه‌ی عهج قسمتی از ادبیات آباء کلیسا محسوب میشوند، و اناجیل، رسالات، روایات، و مکاشفات دیگر نیز مخصوصاً در عهدین غیر قانونی وجود دارد. انتخاب کتب ۲۷گانه از طرف کلیسای مسیحی بعنوان کتب آسمانی بتدریج صورت گرفت، ولی در حدود نیمه‌ی ۲م قرن ۴م فهرست کنونی کتب عهد جدید نزد مسیحیان متفق فیه بود. بیشتر این کتابها همواره مقبولیت داشته‌اند، ولی ۷ کتاب از آنها (عبرانیان، یعقوب، رساله‌ی دوم پطرس، رساله‌ی دوم و سوم یوحنا، یهودا، مکاشفات یوحنا) یکی دو قرن مورد بحث بوده‌اند. سایر کتابهائی که بسیاری آنها را قانونی میشمردند (← قانون یا قانون مقدس) ولی سرانجام مطرود شدند، عبارتند از رسالات قدیس ایگناتیوس انطاکی، رسالات قدیس کلمنس ۱، و سفر شبان هرماس. اگرچه این کتابها اصیل هستند، جنبه‌ی قانونی بودن را، که ناشی از الهام الاهی شمرده میشود، ندارند. در نهضت اصلاح دینی، رسمیت کتب عهد جدید مورد بحث واقع شد، و مخصوصاً لوتر رساله‌ی یعقوب را مردود میشمرد، زیرا با عقیده‌ی او دایر به اینکه آمرزش فقط از راه ایمان ممکن است تناقض دارد. کلیه‌ی کلیساهای بزرگ مسیحی کتاب عهد جدید واحدی را بکار میبرند.

برای اطلاع بیشتر از هر یک از کتابها و رسائل جزء کتاب عهد جدید به مقالات مختص به هر یک در دایرةالمعارف حاضر رجوع شود.

عهد عتیق: ← عهد قدیم.

عهد قدیم[1] (ahde qadim) یا **عهد عتیق** (atiq)، میثاق خداوند با یهودیان بشرحی که در کتاب مقدس آمده است، و نیز (مختصراً) بمعنی **کتاب عهد قدیم** (علامت اختصاری در کتاب حاضر، **عهق**)، که کتابی است مشتمل بر شریعت موسی، مطالب تاریخی، پیشگوئیها، اشعار، و نوشته‌های دیگر یهودیان، جملگی از پیش از تولد عیسی، و میثاق مذکور در آن آمده است، و قدیمترین قسمت کتاب مقدس میباشد، و بوسیله‌ی یهود تألیف یافته. عهق از چند کتاب تشکیل شده است، که میتوان آنها را به سه دسته ـ تورات یا شریعت، انبیاء، و مکتوبات مقدس ـ تقسیم کرد. مسیحیان فرقه‌ی کاتولیک رومی این کتابها را قبول دارند، و بعلاوه کتابهای معروف به آپوکریف (ملحقات کتاب مقدس)، جز اسدراس اول و دوم و دعای منسی، را اصیل و الهام‌گرفته از کتاب مقدس میشمارند، ولی پروتستانها آپوکریف را به رسمیت نمیشناسند. تعداد و ترتیب کتابهای عهد قدیم بر حسب روایات مختلف متفاوت است (جداول I و II در صص **۱۷۸۶**–**۸۷** ملاحظه شود). برای اطلاع بیشتر در باب هر یک از کتابها به مقالات جداگانه در کتاب حاضر رجوع کنید.

I ـ کتابهای عهد قدیم بین 1000 ق‌م و 100 ق‌م نوشته شده است، و کتابهای قانونی یهود (← قانون یا قانون مقدس) در ح 100 ب‌م مشخص بوده، ولی هیچیک از این کتابها به صورت اولیه بدست ما نرسیده است. قدیمترین نسخه از یکی از کتابهای عهد قدیم نسخه‌ی کتاب اشعیا است، که در **۱۹۴۷** در ← طومارهای بحر المیت کشف شد. پس از برآمدن مسیحیت و استیلای (۷۰ ب‌م) رومیان بر بیت المقدس، تحولات مهمی در یهودیت روی داد، که احتمالا یکی از آنها تثبیت متن کتاب عهد قدیم بود که، به زعم بعضی، در ح ۱۳۲ ب‌م صورت گرفت، ولی این مطلب مورد تردید است. به هر حال، در طی ۴ قرن بعد از این زمان، کار متن کتاب عهد قدیم در دست کاتبان (← **کاتب**) بود، که نوشتن میدانستند، و بعدها معلمین رسمی شریعت موسی بر اساس کتاب عهد قدیم گردیدند. کاتبان تصرفاتی در متن عهد قدیم نیز میکردند. تثبیت متن کتاب عهد قدیم بوسیله‌ی اصحاب **مسوره** بعمل آمد، که بین قرون ۶م و 10م میزیستند، متنی که ابوسعید هارون ابن موسی ابن اشیر (← **مسوره**) فراهم کرد، پس از اظهار نظر (قرن ۱۲م)

جدول I

ترتیب کتابهای عهد عتیق بر طبق سنت یهود و نام انگلیسی آنها

دسته‌ی اول: تورات (Torah) یا شریعت (Law) مشتمل بر ۵ کتاب (یا سفر) است، که جمعاً اسفار خمسه یا شریعت موسی خوانده میشوند، و عبارتند از سفرهای

پیدایش	Genesis	لاویان	Leviticus	تثنیه	Deuteronomy
خروج	Exodus	اعداد	Numbers		

دسته‌ی دوم: کتابهای انبیاء (Prophets). این کتابها از جنبه‌ی مقدس بودن نسبت به کتابهای دسته‌ی اول در مرتبه‌ی پایینتر قرار دارند، و به سه دسته تقسیم میشوند،

انبیاء قدیم		انبیاء اخیر			
		انبیاء بزرگ			
یوشع	Joshua	اشعیا	Isaiah	یونس	Jonah
داوران	Judges	ارمیا	Jeremiah	میکاه	Micah
اول سموئیل	1 Samuel	حزقیال	Ezekiel	ناحوم	Nahum
دوم سموئیل	2 Samuel	**انبیاء کوچک**		حبقوق	Habakkuk
اول پادشاهان	1 Kings	هوشع	Hosea	صفنیا	Zephaniah
دوم پادشاهان	2 Kings	یوئیل	Joel	حجی	Haggai
		عاموس	Amos	زکریا	Zechariah
		عوبدیا	Obadiah	ملاکی نبی	Malachi

دسته‌ی سوم: مکتوبات مقدس (Hagiographa). مکتوبات مقدس مجموعه‌ای است از آثار نامتجانس، که بیشتر جنبه‌ی اینجهانی دارند، و عبارتند از

(الف)		(ب)		(ج)	
مزامیر	Psalms	غزلهای سلیمان	Song of Solomon	دانیال	Daniel
امثال سلیمان	Proverbs	روت (یا راعوث)	Ruth	عزرا و نحمیا	Ezra, Nehemia
ایوب	Job	مراثی	Lamentations	اول تواریخ	1 Chronicles
		جامعه	Ecclesiastes	دوم تواریخ	2 Chronicles
		استر	Esther		

(۱) Old Testament

جدول II

کتابهای عهد قدیم و ترتیب آنها در متن مجاز و در کتاب مقدس دوئه

در موارد اختلاف جزء اختلاف در ضبط اسامی خاص، که در این جدول مورد توجه نیست روایات کتاب مقدس دوئه در پرانتز ضبط شده است. اسامی کتابهای موجود در کتاب مقدس دوئه که در متن مجاز حذف شده است در داخل "[ ]" درج شده. صورت انگلیسی اسامی، جز آنچه در جدول I گذشت، در ذیل جدول آمده است.

پیدایش	[طوبیت[3]]	دانیال
خروج	[یهودیت[4]]	هوشع
لاویان	استر	یوئیل
اعداد	ایوب	عاموس
تثنیه	مزامیر	عوبدیا
یوشع	امثال سلیمان	یونس
داوران	جامعه	میکاه
روت	غزلهای سلیمان	ناحوم
اول و دوم سموئیل	(غزل غزلها)	حبقوق
(اول و دوم پادشاهان)	[حکمت[5] سلیمان]	صفنیا
اول و دوم پادشاهان	[حکمت یسوع[6]]	حجی
(سوم و چهارم پادشاهان)	اشعیا	زکریا
اول و دوم تواریخ	ارمیا	ملاکی
(اول و دوم محذوفات[1])	مراثی	[اول و دوم مکابیان[8]]
عزرا (اول اسدراس[2])	[باروخ[7]]	
نحمیا (دوم اسدراس)	حزقیال	

(۱)Paralipomenon (۲)Esdras (۳)Tobias (۴)Judith
(۵)Wisdom (۶)Ecclesiasticus (۷)Baruch (۸)Maccabees

موسی ابن میمون در باره‌ی آن، عنوان معتبرترین متن کتاب عهد قدیم را یافت.

II ـ ترتیب کتابهای عهد قدیم بر طبق سنت یهود در جدول I مندرج است. اما، مسیحیان همه‌ی این کتابها را از جنبه‌ی الهامی یکسان میشمارند، و از جهت مقدس بودن، قائل به تفاوت بین آنها نیستند. بعلاوه، کتاب عهد قدیم بدان صورت که، از قدیم الایام در کلیساهای مسیحی متداول بوده است از منبعی بکلی متفاوت با منبع مسوره‌ای گرفته شده، و آن ترجمه‌ی هفتادی (قرن ۳م ق‌م) میباشد، که کتاب عهد عتیق مسیحیان است، و ترجمه‌هائی که بعداً از کتاب عهة بعمل آورده‌اند، از روی آن یا بر اساس آنست. صورت رسمی کتاب مقدس لاتینی وولگات است، که کار قدیس هیرونوموس میباشد، و فهرست کتابهای آن عمدةً با فهرست ترجمه‌ی هفتادی مطابقت دارد، و فهرست و ترتیب کتابها در آن مقبول کلیسای غربی بود، و به همین جهت، وولگات را قانون مقدس غربیی هم میخوانند. کتاب عهد قدیم کلیساهای ارتدوکس شرقی همان ترجمه‌ی هفتادی است.

در دوران اصلاح دینی، پروتستانهای انگلستان از قانونی و رسمی شناختن آن قسمت از عهة که در کتاب مقدس غربی وجود داشت ولی در متن مسوره‌ای نبود خودداری کردند، و اگرچه آنها را شایسته‌ی تعلیم دانستند، منکر اتصال قطعی آنها به منبع وحی شدند (این نظر در دوران اوایل مسیحیت توسط قدیس هیرونوموس اظهار شده بود). برای تفکیک این قسمتها از آنچه الهام‌شده محسوب میشد، مترجمین متن مجاز مجموعه‌ی آنها را، تحت عنوان آپوکریف، به صورت ملحقات عهة قرار دادند. بدین ترتیب، قانون مقدس اصلاح‌شده مانند متن مسوره‌ای گردید، الا اینکه، در متن مجاز، ترتیب کتابها مطابق ترتیب قانون مقدس غربی باقی ماند. متن انگلیسی عهد عتیق که به تصویب کلیسای کاتولیک رومی رسیده بود در 1610 در شهر دوئه (فرانسه) انتشار یافت (← کتاب مقدس دوئه). ترتیب کتابها در متن مجاز (با اشاره به ترتیب آنها در کتاب مقدس دوئه، که نماینده‌ی قانون مقدس غربی است) در جدول II مندرج است.

III ـ در باب مآخذ کتاب مقدس بیش از هر مآخذ دیگر تحقیق شده است، و در هر مورد، مسائل و مشکلات متعدد باقی است. تحقیق انتقادی کتاب مقدس از جنبه‌ی ادبی و تاریخی عنوان نقد برین[1] (naqde barin) و در مسائل صرفاً مربوط به متن کتاب عنوان نقد زیرین[2] (zirin) یافته است.

تعیین تاریخ وقایع و مصنفین قسمتهای مختلف عهة دشواری فراوان دارد. در گاهشماری جیمز آشر، که زمانی شهرت فراوان داشت، تاریخ آفرینش، سال ۴۰۰۴ ق‌م قرار داده شده است (تاریخهائی که وی آورده اغلب در حواشی کتابهای مقدس چاپ شده است). در باب آنچه مربوط به پیش از هزاره‌ی اول ق‌م است، احتمال اینکه منابعی جز عهة برای بررسی تاریخها بدست آید ضعیف است، اما، از زمان حضرت داود ببعد، ممکن است گاهشماریی برای وقایع ترتیب داد که قابل تحقیق با مآخذی غیر از کتاب مقدس باشد. به هر حال، دستگاههای گاهشماری مختلف هیچ کدام قطعیت ندارد، و جز معدودی از مورخین آن را نپذیرفته‌اند. مصنفین کتابهای عهة بنا بر روایات و نیز از روی مندرجات خود این کتابها شناخته میشوند. نقد برین اواسط قرن ۱۹م روایات مربوط به کتاب مقدس و متن آن و حتی باورکردنی بودن مندرجات آن را سخت مورد حمله قرار داد، و این حملات مخصوصاً در مورد کتابهائی از عهة که معروف به "کتب تاریخی" است شدیدتر بود. در آغاز قرن حاضر، با کشفیات باستانشناختی، که تا حدی حوادث مندرج در آنها کتابها را تأیید میکند، آن حالت انتقادی افراطی تخفیف یافته است. بسبب وضع خاص کتاب مقدس، محققین بیطرفی که در باره‌ی این کتاب، مثلا بدان گونه که در باره‌ی اودیه تحقیق میشود، تحقیق کنند نادر بوده است. آنچه پس از این میآید، تا حدی عقیده‌ای را که کمتر افراطی است بیان میکند، در قرن ۹م ق‌م، مؤلفی در مملکت یهودا که منتقدین او را یهویست (yahvist) نامیده‌اند تاریخ عالم و تاریخ عبرانیان را تا زمان داود تألیف کرد؛ در قرن بعد، مورخی بنام الوهیست (elohist)، از مملکت شمالی اسرائیل، تاریخی تدوین کرد. این دو تاریخ را مردی از سرزمین یهودا، کمی پس از انقراض مملکت شمالی، با یکدیگر ترکیب کرد، و اسفار پیدایش، خروج، اعداد، یوشع، داوران، و اول و دوم سموئیل از آن فراهم شد. به رأی منتقدین، قسمت اعظم عهة اولیه همین تألیف ترکیبی بوده است، و آن قابل اعتماد نیست، زیرا چیزی جز تحریر مجدد یا تغییر ترتیب روایات کهن نمیباشد. تألیف سفر تثنیه را منتقدین از قرن ۷م ق‌م میدانند، و معتقدند که تألیف آن به منظور تهیه‌ی قانونی مکتوب برای مردم بوده است. تألیف لاویان را اندکی پس از ۵۷۰ ق‌م بوسیله‌ی مردی که از حزقیال الهام گرفته است میشمارند. به رأی منتقدین افراطی، یکی از منابع اصلی نخستین شش سفر عهة، مجموعه‌ای بوده است از روایات تاریخی و احکام شرعی، که آن را "قانون‌نامه‌ی کاهنان" نامیده‌اند، و آثارش در شش سفر اول (مخصوصاً در سفر اعداد) مشهود است. تواریخ ایام، عزرا، و نحمیا را منتقدین اصلا تاریخ نمی‌دانند، بلکه گزارش اخلاقی درازی از قوم یهود

جدول III

آپوکریف پروتستانها (← آپوکریف)

طوبیت[1]	شوشنا[4]
یهودیت	بعل و اژدها[5]
استر	اول مکابیان
حکمت سلیمان[2]	دوم مکابیان
حکمت یسوع	اول اسدراس
باروخ	دوم اسدراس
رفقای دانیال[3]	دعای منسی[6]

(۱)Tobit (۲)Wisdom of Solomon
(۳)Song of the Three Children
(۴)Susanna (۵)Bel and the Dragon
(۶)Prayer of Manasses

جدول IV

عهدین غیر قانونی
(← عهدین غیر قانونی)

(۱)Higher criticism (۲)Lower criticism

میشمارند که، در آن، پاداش نیکی و کیفر بدی نشان داده شده است. زمان مؤلف این چهار کتاب، که او را "وقایعنگار" خوانده‌اند، قرن ۴م ق‌م قرار داده شده است.

عهدنامه. برای عهدنامه‌ها و معاهدات جزء خاص اسم و نیز ردیف قرارداد دیده شود.

عهدین غیر قانونی[1] (ahdeyne) یا **مجعولات کتاب مقدس** (maj'ulāte)، کتابها و رساله‌هائی غیر قانونی (← قانون یا قانون مقدس) و شبیه نوشته‌های کتاب مقدس، که غالباً تاریخ تألیف و نام نویسندگان آنها ساختگی است. سه کتاب از معروفترین این کتابها در متن مجاز از جمله‌ی آپوکریف شمرده شده است: سوم و چهارم اسدراس و دعای منسی؛ سایر کتابهای معروف به آپوکریف جزء مجعولات بشمار نمیآیند.

عهدین غیر قانونی قسمتی در ۲۰۰ ق‌م–۲۰۰ ب‌م بوسیله‌ی یهود فراهم شده است، و قسمتی در ۵۰ ب‌م–۴۰۰ ب‌م بوسیله‌ی مسیحیان. این کتابها اصلا به یکی از زبانهای عبری، آرامی، و یونانی نوشته شده بود، و بسیاری از آنها در کلیساهای مختلف شرقی موجود بود، و سپس به زبانهائی مانند سریانی، حبشی، قبطی، گرجی، ارمنی، و سلاوونیک ترجمه شد. یهودیان مجعولات خود را به رهبران یا اولیاء بزرگ یهود منتسب کرده‌اند تا آنها را معتبر و مستند قلمداد کنند. این مجعولات بعضی جنبه‌ی پیشگوئی از آینده دارند، و از روز بازپسین و ظهور مسیح موعود سخن میگویند، و برخی همان داستانهای کتاب مقدس با شاخ و برگهای فراوان و تاریخی دینی جهان است. مجعولات مسیحیان اغلب برای پشتیبانی از بدعت‌های گوناگون یا جهت آراستن زندگی عیسی با افسانه‌های فریبنده نوشته شده‌اند. تقریباً به همه‌ی رسولان مسیح کتابهای مکاشفات، اناجیل، و اعمال نسبت داده‌اند. محتویات بعضی از آنها کمابیش مطابق محتویات کتابهای قانونی است، و بعضی دیگر محتوی شرح معجزات ساختگی هیجان‌انگیز و انتساب کلمات و اعمال عجیب و شگفت‌انگیز به عیسی، مریم، و دیگران میباشد.

فهرست مجعولات معروف به شرحی است که در جدول مقابل آمده است.

عهق، علامت اختصاری عهد قدیم در کتاب حاضر.

عیار[2] (ayār)، در یک شمش یا آلیاژ دو فلز، نسبت وزن فلز قیمتی به وزن کل مخلوط، که معمولا بر حسب عده‌ی اجزای فلز قیمتی در هزار جزء مخلوط بیان میشود. مثلا آلیاژی از طلا و نقره به عیار ۹۰۰ آلیاژی است که از ۱٬۰۰۰ جزء آن ۹۰۰ جزئش طلا است، و بعبارت دیگر، ۹۰٪ آن طلا است. بر طبق قانون اجازه‌ی ضرب مسکوک نقره، مصوب ۲۶ آبان ۱۳۲۲ هش، در ایران، عیار مسکوکات طلا ۹۰۰ در هزار طلای خالص و صد در هزار مس یا نقره و مس تعیین شده است.

در آلیاژهای طلا، "عیار طلا"[3] را بر حسب عده‌ی اجزای طلای خالص در ۲۴ جزء آلیاژ بیان میکنند. مثلا طلای ۲۴ عیار طلای خالص است، و طلای ۱۸ عیار آلیاژی است که در ۲۴ جزء آن ۱۸ جزئش طلا است. عیار چنین آلیاژ به مقیاس چند در هزار ۱۸،۲۴ یا ۷۵۰ در هزار است. عیار به این معنی را فرنگیها با لفظ معادل قیراط بیان میکنند.

عیار (ayyār)، ← عیاران.

عیاران (ayyārān)، طبقه‌ای از عوام الناس که در دوره‌ی بنی عباس در بغداد و خراسان و سیستان و ماوراء النهر و اغلب بلاد دیگر بوجود آمده و دارای تشکیلات خاصی نظیر احزاب و کلوبها و تا حدی شبیه به شهسواران اروپا در قرون وسطی بوده‌اند، و غالباً جامه‌ی خاص و آداب و رسوم مخصوصی داشته‌اند. افراد این طبقه اساس کار خود را بر جوانمردی میگذاشته‌اند، و از راه راهزنی معیشت میکرده‌اند، و تحت نظر رؤسای خویش که آنها را سرهنگ و سرعیاران میخوانده‌اند به راهزنی و غارتگری میپرداخته‌اند. در قابوسنامه بابی در باب جوانمردی و عیاری آمده است (باب ۴۴)، و در جوامع الحکایات و اخلاق ناصری نیز به احوال این طبقه اشارتهائی رفته است. عیاران در جنگهای محلی بین امرا و شاهزادگان، بعنوان مزدور و یا بجهت رعایت حقوق دوستی و نعمت، مداخله میکرده‌اند. جمعیت جوانمردان یا اهل فتوت ظاهراً طبقه‌ی تربیت‌یافته‌ی این دسته بوده‌اند، و نوح عیار، که جمله‌ی عیاران نشابور در فرمان وی بوده‌اند، بر حسب مندرجات کشف المحجوب، در باب حقیقت جوانمردی نکته‌سنجیها میکرده است، و اشاراتی به بعضی از حالات عیاران نشابور در اسرار التوحید آمده است. یعقوب لیث و پدرش از عیاران سیستان بوده‌اند، و در سمرقند، پسر علمدار که سرعیاران سمرقند بوده است نزدیک ۳٬۰۰۰ مرد داشته است.

در دوره‌ی بنی عباس تا قرن ۶م هق، ذکر عیاران بغداد مکرر در کتابها آمده است، چنانکه در اختلاف بین امین و مأمون، عیاران بغداد طرفدار امین بوده‌اند، و مقارن استیلای طغرل بیگ بر بغداد و در اواخر عهد آل بویه نیز عیاران در بغداد قدرت یافته و موجب سلب راحت و امنیت مردم بوده‌اند. در ح ۵۳۸ هق نیز، بسبب آنکه برادرزن و پسر وزیر سلطان مسعود سلجوقی با عیاران بغداد همدست بوده‌اند و از غنایم آنها بهره‌ای میگرفته‌اند، فتنه‌ی عیاران در بغداد بالا گرفته بوده است. چالاکی و شیروی و مهارت در فرار از مهالک و جرأت و جلادت، که از لوازم طرز معیشت و پیشه و کار این طبقه بوده است، در حکایات مهتر نسیم عیار (در اسکندرنامه) و سمک عیار ذکر شده است، و از احوال آنها حکایت دارد.

روی هم رفته، طبقه‌ی عیاران مردمی سلحشور و هنگامه‌جو بوده‌اند، و در عین آنکه غالباً از راهزنی گنران میکرده‌اند، همواره از مستمندان و درماندگان حمایت مینموده‌اند. لفظ عیار به معنی کسی که بسیار برود و بیاید، و به معنی شخص هشیار و چالاک و زرنگ در لغت آمده است، و شاید بتوان پنداشت این کلمه در مورد اطلاق بر این طبقه‌ی خاص ظاهراً از ریشه‌ی پهلوی مأخوذ است، و بعضی گفته‌اند تاریخ پیدایش عیاران به دوره‌ی ساسانیان و شاید پیشتر از آن کشیده میشده است. عیاران ولایات مختلف، مثلا مرو و قهستان، در بعضی موارد با یکدیگر رقابت داشته‌اند، و در صدد امتحان یکدیگر برمی‌آمده‌اند، و عیاران ولایت جوین در کوهها میگشته‌اند

فهرست بعضی از مجعولات کتاب مقدس
(تواریخ داخل پرانتز تواریخ احتمالی دوره‌ی تألیف است)

I– برساخته‌های یهودیان

کتاب حبشی خنوخ[1] (150–100 ق‌م)
اسرار خنوخ[2] (ح 50 ب‌م)
وصایای دوازده بطرک[3] (یعنی پسران یعقوب) (ح 100 ق‌م)
صعود موسی[4] (ح 1 ب‌م)
وحشهای سیبولائی[5] (200 ق‌م–200 ب‌م)
مکاشفات باروخ[6] (قرن اول ب‌م)
کتاب آدم و حوا[7]
کتاب یوسف و اسنات[8]
کتاب ینیس و یمبریس[9]
مزامیر سلیمان[10] (ح 50 ق‌م)
کتاب یوبیل[11] یا کتاب بوقها[11]
یا پیدایش صغیر[12] (ح 100 ق‌م)
کتاب عتیقات کتاب مقدس[13] (ح 100 ب‌م)
سوم، چهارم، و پنجم مکابیان[14]

II– برساخته‌های مسیحیان

مکاشفات پطرس[15] (ح 150)
شبان هرماس[16]
صعود اشعیا[17]
انجیل نیقودیموس[18] (300–500)، مشتمل بر اعمال پیلاطس[19] (گزارش وی در باب مصلوب شدن عیسی) و جانگدازی دوزخ[20]
انجیل به رأی عبریان (ح 100)
انجیل مصریان
انجیل توما[21] (احتمالا از قرن ۲م)
انجیل یهودای اسخریوطی
انجیل دوازده تن[22]
نخست‌انجیل یوحنا[23] (احتمالا از قرن ۲م)
انجیل عربی کودکی عیسی
رساله‌های مجعول منسوب به عیسی (رساله‌ی آبگار) و دیگران

(۱)Ethiopic Book of Enoch (۲)Secrets of Enoch (۳)Testaments of the Twelve Patriarch (۴)Assumption of Moses (۵)Sibylline Oracles (۶)Apocalypse of Baruch (۷)Adam and Eve (۸)Joseph and Asenath (۹)Jannes and Jambres (۱۰)Psalms of Solomon (۱۱)Jubilees (۱۲)Little Genesis (۱۳)Biblical Antiquities (۱۴)Maccabees (۱۵)Apocalypse of Peter (۱۶)Shepherd of Hermas (۱۷)Ascension of Isaiah (۱۸)Gospel of Nicodemus (۱۹)Acts of Pilate (۲۰)Harrowing of Hell (۲۱)Gospel of Thomas (۲۲)Gospel of the Twelve (۲۳)Protevangelium of James

(۱)Pseudepigrapha (۲)fineness (۳)carat

و موجب زحمت کاروانیان میشده‌اند. عیاران سیستان، که نام بعضی از رؤسای آنها در تاریخ سیستان ذکر شده است، یک چند با حمزه‌ی خارجی نیز همراه بوده‌اند، و بهر حال، عیاران غالباً و در اکثر حوادث و فتنه‌ها دست داشته‌اند.

عیار دانش (ayāre dāneš)، دومین کتابی که در زبان فارسی به تقلید کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی نوشته شده (اولی انوار سهیلی)؛ نگارش ابوالفضل علامی، وزیر ابوالفتح جلال‌الدین اکبر، پادشاه گورکانی هند. این کتاب، که صورت تهذیب‌شده‌ای از کلیله و دمنه‌ی نصرالله ابن عبدالحمید منشی است، در حقیقت صورت ساده‌تری از کتاب انوار سهیلی است، که اندکی قبل از تاریخ نگارش عیار دانش نوشته شده است. از آنجا که مشکلات انوار سهیلی کمتر از متن کلیله و دمنه‌ی نصرالله منشی نبود، جلال‌الدین اکبر به ابوالفضل علامی فرمان داد تا آن کتاب را به صورت ساده‌تری درآورد، و او در سال ۹۹۶ هق بدین کار توفیق یافت.

ابوالفضل باب "بعض سخنان بزرجمهر" و همچنین باب "برزویه‌ی طبیب" را از روی کلیله‌ی نصرالله منشی تهذیب کرده و در آغاز کتاب خویش قرار داده است، و مقدمه‌ی انوار سهیلی را نیز پس از ختم باب برزویه‌ی طبیب آورده است. بر روی هم، عیار دانش، پس از مقدمه، دارای ۱۶ باب است؛ باب اول در بعضی از سخنان بزرجمهر حکیم؛ باب دوم در احوال برزویه‌ی طبیب؛ و ۱۴ باب دیگر همان ابواب کتاب انوار سهیلی است. سبک نگارش عیار دانش ساده و دور از تکلف است، و سجعپردازی در آن دیده نمیشود، هر چند استوار و بی‌نقص نیست، بر روی هم میتوان گفت نمونه‌ی خوب و روشنی است از نثر فارسی نویسندگان هندی در قرن 10م هق.

متن کتاب یک بار در ۱۸۷۹ و یک بار در ۱۸۹۴ در کانپور به طبع رسیده است. عیار دانش، با عنوان خردافروز، مجدداً به زبان هندی ترجمه شده و در کلکته به طبع رسیده است. همچنین، بوسیله‌ی مؤلف ناشناسی در هندوستان تلخیص و چاپ شده است.

عیارسنجی[1] (ayār.sanji)، فنِ تیتراژ (titrāj)، عملی که اساس تجزیه‌ی حجمی را در شیمی تشکیل میدهد، و عبارتست از افزودن تدریجی محلول یک معرّف معیّن بوسیله‌ی لوله‌ای مدرّج بر مقدار مشخصی از معرف دیگر چنانکه فعل و انفعال میان آنها کامل شود، یعنی معرف دوم کاملا بمصرف برسد. تشخیص پایان یافتن فعل و انفعال بوسیله‌ی معرفهای رنگی صورت میگیرد (این معرفها، با تغییر رنگ فاحش، پایان فعل و انفعال را نشان میدهند).

عیاریابی[2] (ayār.yābi)، تخمین شیمیائی فلزات خالص یا گرانبها در سنگهای معدنی و آلیاژها. تفاوت آن با تجزیه‌ی کامل شیمیائی اینست که در عیاریابی فقط بعضی از عناصر گرانبها یا مورد نظر را معیّن میکنند.

عیاض ابن غنم (eyāze 'bne qanm)، ف ۲۰ هق، از صحابه‌ی پیغمبر و از دلاوران عرب. قبل از واقعه‌ی حدیبیه اسلام آورد. در غزوات بدر، احد، و خندق حضور داشت. همراه ابوعبیده‌ی جراح به شام رفت. در خلافت عمر، بلاد الجزیره را فتح کرد. پس از فوت ابوعبیده، بجای وی، به ولایت و فرماندهی لشکر شام منصوب شد. وفاتش در شام و به قولی در مدینه اتفاق افتاد. او را از نظر کثرت کرم "زادُ الرّاکِب" لقب داده بودند.

عیبال[3] یا **ایبال** (هر دو ibāl)، کوهی معروف، به ارتفاع ح 900 متر، بر جانب شمال دره‌ی شکیم. عیبال و جرزیم نزدیک یکدیگر قرار دارند، و دره‌ی عمیقی آنها را از هم جدا میکند، و شهر شکیم در این دره است (داوران ۹.۷). عیبال بایر و جرزیم سبز و خرم است. موسی بنی اسرائیل را فرمود که چون از اردن عبور کردند اسباط دوازده‌گانه نیمی بر جرزیم روند، و کسانی را که با خلوص نیت احکام خدا را گردن مینهند برکت دهند، و نیم دیگر بر عیبال روند و کسانی را که از فرمان خدا سرپیچی کنند نفرین نمایند (تثنیه ۲۹.۱۱، ۲۷.۱۱-۱۳).

نخستین مذبح بزرگ برای یهوه بوسیله‌ی یوشع در کوه عیبال بنا شد (تثنیه ۲۷.۲-۸؛ یوشع ۳۰.۸، ۳۱)، و نیز سنگهای یادبود بنی اسرائیل به ارض موعود پس از فتح اریحا بدست یوشع در آنجا برپا گشت.

عیبهای تکلم[4] عبارتست از لکنت زبان، "جویدن" کلمات، تودماغی حرف زدن، لثغه (losqa) [= گرفتن زبان یا شکستگی آن، که در نتیجه س را ت یا ر را غ، یا گ را چ گویند، و غیره]، صفیر زیاده از حدّ، و غیره. ممکن است از عادت بد یا عوامل روانی یا نواقص و عیبهای عضوی ناشی شود. برای اصلاح این عیبها از جرّاحی، اصلاح وضع دندانها، اصلاح تنفس، تعلیم تنفس و تلفظ و تهجّی، ورزشهای مرتّب لب و زبان، و کومکهای روانی و درمانی استفاده میشود.

عید. برای اعیاد به جزء خاص آنها رجوع کنید. مثلا برای "عید پنجاهه" ← پنجاهه، عید.

عید بشارت: ← عیسی، قسمت VI.

عید تبدل عیسی: ← عیسی، قسمت VI.

عید جسد: ← کورپوس کریستی.

عید ختنه کردن عیسی: ← عیسی، قسمت VI.

عیدی‌سازی (idisāzi)، هنر عامیانه‌ی حکاکی انواع نقوش روی چوب، و چاپ این نقوش بر کاغذ. این هنر عامیانه در زمان زندیه وجود داشته، ولی از وجود آن پیش از دوران زندیه اطلاعی بدست نیامده است. با پیشرفت صنعت چاپ و رواج باسمه‌های فرنگی، تهیه‌ی "گراوور"های عیدی‌سازی به مرور منسوخ شد، و در پایان سلطنت ناصرالدین شاه دیگر خبری از آن نبوده است. برای تهیه‌ی قالبها یا مهرهای عیدی‌سازی (که نمونه‌های آن به ابعاد مختلف، از ۸ × ۴ سم تا ح ۴۰ × ۳۰ سم دیده شده است) کلاً از چوب گلابی استفاده میشده است، بدین ترتیب که هر قالبی برشی به ضخامت تقریبی ۸ سم از عرض تنه‌ی درخت گلابی است. این قطعه‌چوب را مدتی دراز در روغن (بزرک، زیتون، و غیره) میخواباندند تا نرم شود، و بتوان بر آن به آسانی حکاکی کرد. پس از آن، طرحهای آماده از صحنه‌های مذهبی، تاریخی، رزمی، بزمی، عشقی، و غیره، یا بدست خود نقاش یا بتوسط صنعتگر حکاکی، روی قالب پیاده میشده است. قالب آماده را بر بالشتکی آغشته به رنگ سیاهی مرکب از دوده، کتیرا، و نبات فشار میداده‌اند، و بعد، با فشار دادن آن بر کاغذ، نقش را بر کاغذ منتقل میکرده‌اند. بالشتک آغشته به مرکب کیسه‌ای پارچه‌ای است که آستر آن ورقه‌ای از تیماج است، و آن را از دانه‌های زیره انباشته‌اند. تیماج برای آنست که مرکب به مغز بالشتک نرود، و دانه‌های زیره برای آنکه پست و بلندیهای قالب به راحتی در سطح بالشتک بنشیند، و به خوبی به مرکب آغشته شود. عیدی‌سازیهای گرانتر را با دست و جوهرهای رنگارنگ رنگ میکرده‌اند.

وجه تسمیه‌ی عیدی‌سازی از آنجاست که تصویرهائی را که به این ترتیب با دست چاپ میشده، اغلب در مکتبخانه‌ها، ملاهای مکتب به عنوان عیدی به شاگردان مکتبی میدادند. در دست هر شاگردی، تعداد این نقوش نمودار تعداد







بهرام و گلندام

عکسبرداری از مجموعه‌ی متعلق به آقای منوچهر انور، نویسنده‌ی مقالات تئاتر، سینما، و هنر در دایرةالمعارف حاضر.

(۱)titration (۲)assaying (۳)Ebal (۴)speech defects



درشکه
عکسبرداری از همان مجموعه

سالهای تحصیل او در مکتبخانه بوده است. نمونه‌هائی که در شکل دیده میشود از قالبهای بهرام و گلندام و درشکه است، که هر یک از اجزای آنها قالبی جداگانه دارد که با چوبهای اضافی به هم پیوند یافته‌اند. ابعاد مجموعه‌ی بهرام و گلندام ۳۰ × ۲۵ سم و ابعاد مجموعه‌ی درشکه ۳۵ × ۲۵ سم است. هر دو قالب در نیشابور بدست آمده است.

عیرا[1] (ʿirā)، کاهنی که از سرداران داود نیز بود (دوم سموئیل ۲۰.۲۶).

عیسو[2] (ʿisu) [عبری، = مودار]، پسر اسحاق و رفقه و برادر همزاد یعقوب. نامش بمناسبت ظاهر او در هنگام ولادت است که "سرخ‌فام بیرون آمد، و تمامی بدنش مانند پوستین پشمین بود" (پیدایش ۲۵.۲۵). وی ملقب به ادوم [= سرخ] بود، و ناحیه‌ی ادوم و اعقاب وی (ادومیان) از لقب او نام گرفته‌اند. بر خلاف یعقوب که مردی ساده‌دل و چادرنشین بود، عیسو مردی صحرائی و دلاور و صیادی ماهر بود (پیدایش ۲۵.۲۷، ۲۸). هنگام ولادت دو برادر، نخست عیسو و سپس یعقوب از شکم مادر بیرون آمد. اما بعداً عیسو نخست‌زادگی خویش را به یعقوب فروخت، و بدین گونه، نخست‌زادگی خود را خوار کرد (پیدایش ۲۵.۲۹–۳۴)، زیرا حقوق نخست‌زادگی روحانی بود، و وعده‌های خدا به ابراهیم به اعقاب نخست‌زادگان منتقل میشد.

عیسو در ۴۰سالگی دو زن کنعانی به عقد ازدواج درآورد، و اسحاق و رفقه از این امر سخت رنجیده‌خاطر شدند (پیدایش ۲۶.۳۴). در مسئله‌ی برکت دادن، یعقوب حیله کرد و اسحاق را فریب داد، و اسحاق به گمان اینکه عیسو را برکت میدهد یعقوب را برکت داد، و عیسو عهد کرد که از یعقوب انتقام بگیرد (پیدایش ۲۷). اما رفقه یعقوب را نزد خویشان خود به حران فرستاد. بعدها که یعقوب بازگشت، عیسو مردی توانگر شده بود، و چون حسن طینت داشت، برادر را عفو کرد، و بمنزل خود در جبل سعیر دعوت نمود.

قریب ۲۰ سال بعد عیسو و یعقوب، هنگام دفن جنازه‌ی اسحاق، یکدیگر را ملاقات کردند. پس از آن، عیسو میراث خود را گرد آورد، و از برکت یافتن منصرف شد، و به جبل سعیر بازگشت، و آنجا را قلمرو خود ساخت (← ادوم).

عیسی، در دین مانی، ← مانویت، قسمت ۷.

عیسی (isā) یا **عیسی مسیح** (masih) یا **عیسی ابن مریم** (isa 'bne maryam)، فنـ ززو یا ززو کریست[3] (jezu krist)، انگلـ جیزس کرایست[3] (jizəs krāyst)، ملقب به **روح الله** (ruhollāh)، منبعی که مسیحیت بدو منسوبست.

I ـ نام و مآخذ مربوط به عیسی. بزعم بعضی از محققین، نام عیسی در زبانهای اروپائی از نام عبری یوشع (yušaʿ) [= نجات‌دهنده] گرفته شده است. بعقیده‌ی بعضی از دانشمندان مغرب‌زمین، نام عیسی از طریق یهودیان وارد اسلام شده است، زیرا آنان بسبب کینه‌ای که نسبت به وی داشتند او را عیسو میخواندند، و میگفتند که روح عیسو در او حلول کرده است.

منابع اولیه‌ی شرح حال عیسی عبارتند از اناجیل چهارگانه‌ی متی، مرقس، لوقا، و یوحنا، و رسائل عهد جدید. سه انجیل اول زندگینامه‌هائی بترتیب زمانی هستند، و انجیل چهارم زندگینامه‌ای است مقاله‌مانند؛ به همین جهت، سه انجیل اول، صرف نظر از جزئیات، با هم تطابق و هماهنگی دارند، ولی ترتیب مطالب در چهارمی به مقتضای سبک آن است. تناقض میان این اناجیل معدود است، و مهمترین مورد آن در باب آخرین شام (← قربانی مقدس، آیین) است، که در سه انجیل اول در اولین روز عید فصح و در انجیل یوحنا پیش از این عید ذکر شده است. در رسائل کتاب عهد جدید، که تألیفشان عمدةً همزمان با اناجیل است، جزئیات دیگری ذکر شده است. در آثار نویسندگان غیر مسیحی آن زمان، مانند تاسیت، پلینی کهین، و یوسفوس، اشارات مختصری در باب مسیح آمده است، ولی توجه آنها بیشتر به مسیحیان است نه به خود مسیح. در آثار نویسندگان مسیحی قرن ۲م نیز مطالب معتبر در باب عیسی هست، ولی انجیلهای ساختگی و روایات منسوب به عیسی قابل اعتماد نیستند (← آپوکریف؛ آگرافای عیسی؛ عهدین غیر قانونی). از باستانشناسی مربوط به کتاب مقدس و تحقیقاتی که در باب فلسطین باستانی بعمل آمده است هیچگونه اطلاع قطعی راجع به شخص عیسی حاصل نشده.

تحقیق در وجود تاریخی عیسی از اواخر قرن ۱۹م بعد صورت گرفت. پیش از آن، از طرفی پیروان وی وجود تاریخی او را مسلّم و تحقیق در آن را بیهوده میشمردند؛ و از طرف دیگر، بعضی معتقد بودند که مندرجات اناجیل از نوع اساطیر هستند، و از اینکه چنین مطالبی را مأخذ تحقیق زندگی عیسی قرار دهند امتناع میورزیدند.

محققین مسیحی معتقدند که، در مقام مقایسه با بسیاری از شخصیتهای دیگر تاریخ باستان و از جمله تاریخ مقدس، مآخذ زندگی عیسی، کمّاً و کیفاً، بطور قطع از مآخذ مربوط به دیگران برتر است. بعلاوه، علمای الاهیات مسیحی معتقدند که ارزش مذهبی تعالیم مسیحی بستگی به در دست داشتن زندگینامه‌ی تفصیلی عیسی ندارد.

II ـ ولادت و جوانی عیسی. عیسی از نسل داود است، که خود نسب به حضرت ابراهیم میرساند. وی در بیت لحم در طویله‌ای بدنیا آمد. پدرش نجاری بود از مردم ناصره (در جلیل) که با زوجه‌ی خود مریم برای سرشماری مالیاتی رومیان به بیت لحم آمده بود. چون در این هنگام مردم کثیری به این شهر آمده بودند، زن و شوهر ناچار در مسافرخانه‌ای در خارج شهر منزل کردند، و چون در آنجا اطاق خالی موجود نبود، در طویله جایگزین شدند. بر طبق معتقدات مسیحیان، یوسف نجار پدر قانونی عیسی بوده است، و مریم باکره بود، و بقدرت خدا حامله شد. این مسئله که آیا خدا به صورت عیسی درآمده، یا پدر عیسی بوده است، و یا آنکه یکی از افراد تثلیث یا ثالوث است، منشأ اختلافات فراوان بین اولیاء اولیه‌ی دین مسیح بوده است.

تاریخ تولد عیسی معلوم نیست. اینکه مبدأ تاریخ میلادی را ولادت او میشمارند بر طبق حسابی است که در قرن ۶م بعمل آمده است. در حقیقت، این مبدأ چند سال بعد از تولد عیسی است، و ولادت وی احتمالا بین ۸ ق‌م و ۴ ق‌م بوده است. انتخاب روز ۲۵ دسامبر بعنوان عید میلاد مسیح چند قرن بعد از میلاد وی بعمل آمده است. بعضی کوشیده‌اند که با کشف هویت ستاره‌ی بیت لحم که، بر طبق روایات، هنگام ولادت او درخشید، و مجوسان شرق را به بیت لحم رهبری کرد ـ تاریخ ولادت او را تعیین کنند، ولی این کوششها بی‌نتیجه بوده است.

بر طبق اناجیل، تولد وی مقارن وقایعی شگفت‌انگیز بوده است که، علاوه بر درخشیدن ستاره‌ی بیت لحم، بشارت دادن فرشتگان تولد او را به یوسف از اهم آنهاست (متی ۱.۱۸–۲۵؛ لوقا ۱.۲۶–۵۶). بر طبق آیین یهود، یک هفته بعد از ولادت او را ختنه کردند (لوقا ۲.۲۱–۵۲). بعداً پدر و مادرش با وی به ناصره بازگشتند. از زندگی او تا پیش از حـ ۳۰سالگی اطلاعی در دست نیست. ظاهراً وی حرفه‌ی پدر را پیش گرفت، و به نجاری اشتغال داشت.

عیسی در دوره‌ی بحرانی تاریخ یهود میزیست. یهودیان، که تحت حکومت خاندان فاسد هرودس

(۱)Ira (۲)Esau (۳)Jesus Christ

بودند، سرکشی میکردند. دین و معبد یهود تحت نظارت گروهی وابسته به خاندان هرودس بود. مردم سرزمینهای جلیل و یهودا، که همواره در اشتیاق ظهور مسیح موعود بودند، وسیله‌ای برای رهائی از تسلط رومیان میجستند. اما فریسیان و کاتبان، که پیشوایان دین یهود بودند، این همکیشان پرحرارت خود را تحقیر میکردند، و خود را فقط حامی نص شریعت موسی میدانستند.

III ـ رسالت عیسی. پیش از سال ۳۰ ب‌م (شاید در ۲۶ یا ۲۷ ب‌م)، واعظی زاهد، نامش یوحنای معمدان، مردم را به ظهور مسیح موعود بشارت داد، و آنان را به توبه و تعمید جهت آمادگی برای ظهور وی دعوت کرد، و بدین گونه، جنبشی در دره‌ی اردن ایجاد نمود. عیسی به دره‌ی اردن رفت و از او تعمید یافت (مرقس ۹.۱). پس از آن چندی در بیابانها عزلت گزید. بعد از محبوس شدن یوحنا، به جلیل بازگشت. حرفه‌ی خود را به یکسو نهاد، و به نهضتی که یوحنا برپا کرده بود پیوست، و بدین گونه، رسالت سه‌ساله‌ی خود را آغاز نمود. در موطن خود، ناحیه‌ی جلیل، که مردمش مستمند بودند، به موعظه و شفای بیماران و بیرون آوردن ارواح خبیثه از "جن‌زدگان" پرداخت (مرقس ۱.۱۴ ببعد). در آغاز، تعالیم خود را بیشتر در کنیسه‌ها ایراد میکرد، ولی پس از آنکه تعداد پیروانش افزایش یافت، در ملأ عام بر تپه‌ها یا کنار دریای جلیل مردم را تعلیم میداد. روش تعلیم دادنش بوسیله‌ی تمثیلات بود، تا مردم مقاصدش را بهتر دریابند. ظاهراً دو بار از فلسطین خارج شد، و رو به شمال نهاد. بسبب اصرار در اطاعت خالصانه از قوانین شریعت، روشن ساختن مسائل اخلاقی بوسیله‌ی تمثیلات، شفای بیماران، و معجزات دیگر، جمعی کثیر بر وی گرد آمدند. مهمترین پیروانش حواریون ۱۲گانه (← رسولان مسیح) بودند، که همواره همراه او بودند. موعظه‌های وی مقبول عامه‌ی مردم بود؛ فساد اولیاء رسمی دین یهود را مورد حمله قرار میداد؛ به مردم محروم و مطرود محبت میکرد، و آنان را بدور خویش گرد میآورد، تا آنجا که مردم ساده‌دل و متقی او را پیغمبر خدا، و شاید بعضی از انقلابیون او را شاه آینده شمردند. هسته‌ی مرکزی گروهی که بر وی گرد آمدند بیشتر از دوستان، بستگان، و همسایگان وی در جلیل بودند. یگانه کسی از شاگردان وی که از مردم جلیل نبود یهودای اسخریوطی بود.

IV ـ دشمنان عیسی و مصلوب شدن وی. توجیه دشمنیهائی که با عیسی بمیان آمد و سرانجام منجر به مرگ وی گردید دشوار است. بعضی، به استناد انجیل یوحنا گفته‌اند که کاهنان دین یهود، بسبب ادعای او بر اینکه بر قوای فوق طبیعی دست دارد، از او متنفر شدند، اما این قول به جهاتی مطرود است، و ظن قوی اینست که مداخله‌ی وی در فعالیتهای حرفه‌ای پیشوایان دین یهود و مخصوصاً در امر اداره‌ی معبدها و سوء استفاده‌هائی که از آنها میشد، و بالاخره، حمله‌ی مستقیم به اولیاء دین، که مسئول سوء جریان امور معبدها بودند سرانجام سبب شد که رؤسای کهنه و کاتبان کمر قتل او را بربندند (مرقس ۱۱.۱۵–۱۸).

خلاصه، عیسی پس از انقضای سه سال، همراه شاگردان خود عازم اورشلیم و انجام مراسم عید فصح شد. در این عید استقلال یهود، اورشلیم چون مخزن باروت بود؛ از طرفی یهودیان پرحرارت از اطراف و اکناف در آنجا گرد آمده بودند، و از طرف دیگر، پیلاطس، والی رومی یهودا، با سربازان رومی، جهت شرکت در جشن بدانجا آمده بود. ورود عیسی پیش از عید فصح با هیجان مردم بر له مسیح موعود توأم بود، و صاحبان قدرت را متوحش ساخت. همان روز یا چند روز بعد، عیسی صرافان و کسانی را که در هیکل خرید و فروش میکردند از معبد بیرون ریخت. صاحبان قدرت، که همواره مورد ملامت او بودند، دریافتند که وی تنها واعظی انقلابی نیست، بلکه مصلح اجتماعی شدید العملی نیز میباشد. بدین جهت، یهودای اسخریوطی را رشوه دادند تا در موقع معهود او را به کسانی که به قصد دستگیری وی میروند بشناساند. پس از آنکه عیسی با شاگردانش آخرین شام را صرف کرد، برای ادای نماز به باغ جثسیمانی رفت. در آنجا سربازان رومی بر رسولان تاختند؛ یهودا عیسی را بوسید تا رومیان مردی را که در طلبش بودند بشناسند. عیسی را دستگیر کردند، و او را به محضر قیافا به دادگاه دینی سنهدرین بردند. ادعای عیسی بر اینکه مسیح و پسر خدا است کفر شناخته شد، و چون مجازات کفر در قانون یهود مرگ بود، دادگاه عیسی را محکوم به مرگ کرد، و برای اجرای حکم تسلیم والی وقت، که امر به اجرای حکم اعدام از اختیارات او بود، نمود. پیلاطس، که دلیلی برای اعدام عیسی نمیدید، قضیه را به هرودس آنتیپاس احاله کرد، و وی عدم اجرای حکم سنهدرین را بی‌وجه دانست. چون پیلاطس دید که هرودس در مقابل کاهنان از وی حمایت نمیکند، بسبب ترس از آشوب مردم، امر به اجرای حکم اعدام داد. عیسی را، با تاجی از خار که بر سرش گذاشته بودند، به جلجتا بردند، و با دو تن دزد، مصلوب کردند (نیز ← یهودی سرگردان)؛ بر صلیب وی عبارتی بدین مضمون نوشته شده بود، "عیسی ناصری، شاه یهود". هنگام مرگ وی، جز مادرش و معدودی از دوستان وی، همه او را ترک گفته بودند. بدین گونه، یهودیان و رومیان از جانب وی آسوده‌خاطر شدند.

V ـ قیام پس از مرگ[1]. در اناجیل، داستان عیسی به مصلوب شدن وی ختم نمیشود؛ اوج سرگذشت وی برخاستن او پس از مرگ است. سه روز بعد از مصلوب شدن عیسی، در روز یکشنبه‌ی عید فصح، مریم مجدلیه و چند تن زن دیگر، که از گور وی دیدن کردند، قبر را خالی یافتند. فرشته‌ای که بر سر قبر حضور داشت به آنان خبر داد که وی صعود کرده است، و آنان این خبر را در میان پیروان وی شایع نمودند. کمی بعد، آن زنان او را دیدند و با وی مکالمه کردند، و شاگردانش و چند تن دیگر او را ملاقات نمودند (متی ۲۸؛ مرقس ۱۶؛ لوقا ۲۴؛ یوحنا ۲۰، ۲۱؛ اول کورنتیان ۱۵.۳–۸). اناجیل به اینجا ختم میشود. به روایت کتاب اعمال رسولان (از لوقا)، ۴۰ روز پس از قیام از گور، در جلو چشم رسولان خود به آسمان صعود کرد.

VI ـ عیسی در مسیحیت. با اینکه اختلافاتی میان فرق مسیحی وجود دارد، دو امر ثابت مورد قبول همه‌ی آنهاست: الهامی بودن اناجیل و واقعیت وجود عیسی.

به اعتقاد کاتولیکها، عیسی خدا است که به صورت آدمی درآمده است، شخص دوم تثلیث یا ثالوث است، و تجسد او را پیغمبران سلف خبر داده‌اند؛ از مریم باکره متولد شد، و مصلوب گردید تا کفاره‌ی گناهان آدمی در نزد خدا باشد؛ پس از اینکه به خاک سپرده شد، از گور خود قیام کرد، و به آسمان صعود کرد؛ دگر بار با جلال و عظمت رجعت میکند و به حساب زنده‌ها و مرده‌ها میرسد؛ بوسیله‌ی شاگردان خود، کلیسا را تأسیس کرد تا کار وی را ادامه دهد.

تقویم میلادی بر مدار زندگی عیسی میگردد. اعیاد مهم آن در کلیسای غربی از این قرارند، عید بشارت[2] (۲۵ مارس. ← مریم)؛ عید میلاد مسیح (۲۵ دسامبر) و مقدمه‌ی آن، بنام آدونت؛ عید ختنه کردن عیسی (اول ژانویه)؛ عید تجلی مسیح (۶ ژانویه)؛ عید تطهیر عذراء (۲ فوریه)؛ عید تبدّل[3] عیسی (۶ اوت)، به یادبود روزی که عیسی پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را به کوهی برد، و در آنجا هیئت وی در نظر آنان متبدل شد، و چهره‌اش چون خورشید درخشنده و جامه‌اش چون نور سفید شد، و موسی و الیاس بر آنان ظاهر شدند، و با عیسی به گفتگو پرداختند (متی ۱۷). دوره‌ی اعیاد غیر ثابت فصح و روزه‌ها با روزه‌ی بزرگ، که هفته‌ی آخرش هفته‌ی مقدس نامیده میشود، آغاز میگردد؛ بعد از عید فصح، عید صعود میآید. روز یکشنبه نزد ارتدوکسها و کاتولیکها ذکران هفتگی قیام عیسی پس از مرگ است، و جمعه روز یادبود مصلوب شدن او.

VII ـ عیسی در آثار هنری. از عیسی هیچ گونه تصویر مستند در دست نیست. در هنر و معماری مسیحی اولیه او را، بطور نمادی، به شکل ماهی یا بره و یا به صورت "شبان نیکو" (یوحنا ۱۰.۱۱، ۱۴) تصویر میکردند. در قرن ۴م، به شکل نوجوانی بدون ریش تصویر میشد، اما این تصویر متدرجاً (مخصوصاً در هنر بیزانسی. ← بیزانسی، معماری و هنر) به شکل پارسائی ریشدار تغییر شکل یافت. در آثار هنری قرون وسطی او را به صورت قاضی یا فرمانروا مجسم کرده‌اند، یا آنکه او را در حال کودکی، معمولاً همراه مادونا تصویر کرده‌اند. در قرن ۱۴م دو دوره‌ی نقاشی از سرگذشت عیسی بوسیله‌ی دوچیو و جوتو بوجود آمد. در آثار هنری دوره‌ی رنسانس و باروک، صحنه‌های متنوع فراوان از داستان زندگی عیسی از میلاد تا صعود پرداخته شد. بعضی از مشهورترین این آثار عبارتند از: میلاد مسیح، از کوردجو، و دورر؛ ستایش مجوسان، از جنتیله دا فابریانو، بئوتتسو گوتتسولی، و بوتیچلی؛ خاندان مقدس، از میکلانژ، و آندرئا دل سارتو؛ فرار به مصر، از برامانتینو و پوسن؛ تبدل، از رافائل و جولیو رومانو؛ آخرین شام، از لئوناردو دا وینچی، تیسین، و تینتورتو؛ احتضار در باغ، از کوردجو، مانتنیا، و ال گرکو، گذاشتن تاجی از خار بر سر

(۱)Resurrection (۲)Annunciation (۳)Transfiguration

عیسی، از بوس و تیپولو؛ مصلوب‌شدن مسیح، از دوناتلو، ولاسکوئز، روبنس، ماتیس، و روئو؛ پایین آوردن مسیح از صلیب، از فرا آنجلیکو، روژه وان درویدن؛ تدفین مسیح، از فرا آنجلیکو و تیسین؛ اکه هومو[1] (ekke homo) [لتبه، آن مرد را تماشا کنید. کلامی که پیلاطس با آن عیسی را، که تاجی از خار بر سرش نهاده بودند، به مردم نشان داد. یوحنا ۵.۱۹] از کوردجو و گویدو رنی؛ قیام مسیح، از پیرو د لا فرانچسکا.

VIII ـ عیسی در اسلام. در قرآن، عیسی نبی (سوره‌ی مریم ۳۱)، رسول خدا (سوره‌ی نساء ۱۵۶، ۱۶۹)، و صاحب کتاب (مریم ۳۱)، و کتاب وی انجیل (مائده ۵۰) دانسته شده است، و عناوین و توصیفات فراوان از وی ذکر شده، که از آن جمله مسیح (آل عمران ۴۵؛ نساء ۱۶۹) و روح خدا (نساء ۱۶۹) (از اینجا است که در آثار اسلامی او را روح الله خوانده‌اند) است. فرستادنش رحمت خدا است (مریم ۲۱). وی آورنده‌ی حکمت برای مردم است (زخرف ۶۳)، و خداوند او را بوسیله‌ی روح القدس (جبرائیل؟) نیرو داده است (مائده 109). به اذن خدا، کوران را شفا میبخشیده است و مردگان را جان میداده (آل عمران ۴۳).

مادرش، مریم، از فرشته‌ای بار گرفت. وقتی که وضع حمل نزدیک شد، از دهکده‌ای که در آن منزل داشت بیرون رفت، و در بیابان وضع حمل کرد. پس از چند روزی با خاطری پریشان، در حالی که کودک را در آغوش داشت، رو به دهکده نهاد. گویند، در راه، عیسی مادر را تسلی داد و گفت "بشارت باد تو را ای مادر که من بنده‌ی خدا و مسیح او هستم". چون به منزل خود بازآمد، مردم زبان به ملامت او گشودند، و بعضی او را متهم کردند که کودک را از پسر عم خود یوسف آورده است. مریم در جواب آنان دم فرو بست، و اشاره به گهواره‌ای که عیسی در آن بود کرد. مردم گفتند چگونه با نوزادی که در گهواره است سخن گوئیم. در این هنگام عیسی لب به سخن گشوده گفت، "همانا من بنده‌ی خدا هستم، خدا مرا کتاب داده و پیغمبر گردانیده".

چون عمر عیسی به ۳۰ سال رسید وحی بر او نازل شد، و دوره‌ی نبوت و رسالتش آغاز گشت. سپس خداوند انجیل را بدو فرستاد، و وی پیغمبری خود را به مردم اعلام نمود، و به دعوت مردم پرداخت. از داستانهای دوران رسالت وی داستان مائده است. عاقبت اولیاء دین یهود کمر به قتل او بستند. در باب قتل وی روایات مختلف است. از جمله اینکه چون یهودیان قصد کشتن عیسی کردند، وی بگریخت و در محلی پنهان شد. یکی از حواریون، که منافق بود، با گرفتن ۳۰ درم، خانه‌ای را که عیسی در آن پنهان شده بود به آنان نشان داد، و خود وارد خانه شد و به عیسی گفت آمده‌اند تا تو را بکشند. در این هنگام خداوند عیسی را به آسمان برد، و آن حواری منافق را به صورت عیسی درآورد، و یهودیها او را بجای عیسی بگرفتند، و بر دار کردند. به روایتی دیگر دستگیری شبه او در باغی واقع شد، و در این باب روایات دیگر نیز هست.

در باب بازآمدن عیسی به زمین، در خبر است که وی، در حالی که حربه‌ای در دست دارد، در سرزمین بیت المقدس در محلی موسوم به افیق (afiq) فرود میآید، با آن حربه دجال را میکشد، و هنگام نماز صبح به بیت المقدس میآید. امام نماز، به دیدن عیسی او را به پیشنمازی میخواند، ولی عیسی قبول نمیکند، و میگوید که تو اولیتری زیرا که نایب محمد ص هستی، و پشت سر امام نماز میگزارد. سپس کلیساها را ویران میکند، و صلیبها را میشکند، و خوکان را میکشد، و ترسایان را، جز آنانکه ایمان آرند، بقتل می‌رساند، تا جز ملت اسلام کسی باقی نماند. گویند وی ۴۰ سال زندگی میکند، و پس از وفات، مسلمانان او را در مدینه، کنار مقبره‌ی محمد ص، میان گور ابوبکر و عمر، به خاک میسپارند.

عیسی، انجیل عربی کودکی: ← عهدین غیر قانونی.

عیسی، عید تبدل: ← عیسی، قسمت VI.

عیسی، عید ختنه کردن: ← عیسی، قسمت VI.

عیسی، قیام پس از مرگ: ← عیسی، قسمت V.

عیسی ابن صبیح: ← معتزله، قسمت V.

عیسی ابن علی (isa 'bne ali)، طبیب و مترجم آثار یونانی به عربی در بغداد. از شاگردان و دستیاران حنین ابن اسحاق (فد ۲۶۰ هق) و طبیب معتمد خلیفه‌ی عباسی بود. کتابهای کتاب المنافع التی تستفاد من اعضاء الحیوان و کتاب السموم از تألیفات اوست.

عیسی ابن مریم: ← عیسی.

عیسی ابن موسی ابن محمد (isa 'bne musa 'bne)، فد ۱۶۷ هق، از بزرگان بنی عباس و برادرزاده‌ی ابوالعباس سفاح. در ۱۳۲ هق، سفاح ولایت کوفه و سواد بدو داد، و او را ولیعهد منصور قرار داد. منصور او را در ۱۴۷ هق به مالی راضی کرد، و واداشت که از ولیعهدی خویش صرف نظر نماید. منصور پسر خود مهدی را ولیعهدی خویش داد، و عیسی ابن موسی را ولیعهد مهدی کرد. لیکن مهدی نیز وقتی به خلافت رسید او را به وعده و وعید به استعفا واداشت (۱۶۰ هق)، و بعد از آن عیسی در کوفه اقامت جست، تا آنکه در سن ۶۵سالگی در آنجا وفات یافت.

عیسی ابن مینا: ← قانون.

عیسی ابن یحیی ابن ابراهیم (isa 'bne yahya 'bne ebrāhim)، طبیب و مترجم آثار یونانی به سریانی و عربی در بغداد. از شاگردان و دستیاران حنین ابن اسحاق (فد ۲۶۰ هق) بود. به ترجمه‌ی آثار جالینوس و بقراط توجه داشت. ترجمه‌های عربی او بر اساس ترجمه‌های سریانی حنین است، و اغلب به حنین نسبت داده شده است.

عیسی مسیح: ← عیسی.

عیسی ناصری: ← عیسی، قسمت IV.

عیسی‌وند (isāvand)، دهستان (جه ح ۲۰۰'۱۳؛)، بخش برازجان، شهرستان دشتی و دشتستان؛ دارای ۹ (؟) آبادی. راه شوسه‌ی شیراز به بوشهر از آن میگذرد. شهرستان سابقاً جزء فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس بود. اینک جزء استان ساحلی بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای عمان است. مرکز دهستان، **عیسی‌وند** (جه ۵۸۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری جغ برازجان[1] است.

عیلام[2] (ilām)، مملکت و دولت قدیم، واقع در قسمت جغ ایران، کمابیش مطابق با سرزمین خوزستان، که از ح ۲۴۰۰ ق‌م تا ۵۵۰ ق‌م گاه به استقلال و گاه تحت استیلای دولتهای مجاور در بین النهرین وجود داشت، و با ظهور (۵۵۰ ق‌م) امپراطوری ایران از ولایات تابعه‌ی آن امپراطوری گردید. این مملکت، که در عهة بنام عیلام خوانده شده است، نام محلیش حلتمتی (haltamti) یا حتمتی (hatamti) بوده است، و در آسوری و بابلی ظاهراً علامتو (elāmtu) خوانده میشده. در مآخذ باستانی از چهار نام جغرافیائی عمده در داخل مملکت عیلام یاد شده است، اوان (avān)، انشان (anšān)، سیمش (simaš)، و شوش. ازین چهار محل، محل شهر شوش مشخص است، و قسمتهائی از آن نیز حفاری شده است. محل سایرین معلوم نیست. احتمالا، اوان در حوالی شوشتر حالیه (جش شوش)، انشان در کوههای بختیاری، و سیمش در لش شوش، در حدود خرم‌آباد حالیه در لرستان بوده است.

بر اساس اطلاعات موجود، چنین بنظر میرسد که کشور عیلام نوعی "ممالک متحده" بوده است، و فرمانروای عیلام در ادوار مختلف عناوین مختلف داشته است، چنانکه در ضمن مقاله معلوم خواهد شد.

تاریخ عیلام

I ـ تاریخ ایران پیش از مهاجرت مادها و ایرانیها به ایران در ح ۱'۰۰۰ ق‌م تقریباً به تمامی محدود به تاریخ عیلام است. متأسفانه با اینکه مملکت عیلام مدتها دوام داشت، اسنادی که از آن بر جای مانده است بسیار معدود میباشد. این مآخذ بعضی به اکدی و برخی به عیلامی هستند، و قسمت بسیار بزرگی از آنها از شوش، پایتخت مشهور عیلام، بدست آمده است. (پیش از حفاریهای شوش، که در ۱۸۹۷ آغاز شد، اطلاعاتی که در باب عیلام در دست بود منحصر بود به مطالب مختصری که در کتاب عهة آمده است.) مشکل دیگر اینست که زبان عیلامی، که بستگی با هیچ یک از زبانهای شناخته‌شده ندارد، هنوز به حد کافی فهمیده نشده است.

II ـ از لحاظ جغرافیائی و فرهنگی، قسمتی از عیلام به قسمت جنوبی پست شبکه‌ی رودهای دجله و فرات تعلق داشت، و مردم آن در مواقع مختلف با ساکنان سومر و اکد در جنگ بودند. عیلام در فواصلی نیز نواحی کوهستانی و جلگه‌ای واقع در لش و جش قسمتهای پست بین النهرین را در بر داشت، ولی تعیین حدود دقیق آن دشوار است.

در قسمتهای اخیر ادوار قبل از تاریخ و ادواری که هنوز سلسله‌های پادشاهی پدید نیامده بود، عیلام از جهت فرهنگی به بین النهرین بستگی داشت. اسناد تاریخی و اقتصادی مربوط به ح ۲۴۵۰ ق‌م که از سومریها بجا مانده است به این ناحیه اشاره‌ای دارد، عیلامیها در آن زمان کوششی کرده بودند تا زبان خود را با نمادهای صورت‌نگاشتی ضبط کنند. شاید بسبب اینکه بعداً (ح ۲۳۵۰–۲۲۳۰ ق‌م) تحت تسلط اکدیها قرار گرفتند خط میخی سومری و اکدی را اقتباس کردند، و با این خط، بر الواح گلی و بر استلهای سنگی، متون عیلامی و سامی (اکدی) را نوشتند.

III ـ شاهان اوان. ظاهراً در اواسط هزاره‌ی

---

(۱) ecce homo (۲) Elam

۳م ق‌م در اوان دولت مقتدری وجود داشت که مدت مدیدی بر بین النهرین استیلا داشت. در ح ۲۵۵۰ ق‌م یکی از پادشاهان کیش استقلال یافت. بنر طبق مآخذ سومری، اوان در جنگ مغلوب شد، و پادشاه آن را به کیش بردند. پس از آن احتمالا مدتی وضع عیلام آشفته بود تا آنکه سلسله‌ای در اوان برآمد، که ۱۲ تن از آن در این سرزمین سلطنت کردند. پاره‌ای از کتیبه‌ای که از معبدی در لیان (نزدیک بوشهر حالیه) بدست آمده است، و قدیمترین سند شناخته‌شده به زبان عیلامی است، مختصر اطلاعی از این دوره‌ی ناشناخته‌ی تاریخ عیلام بدست میدهد. از زمان سارگن ۱ (۲۳۴۰–۲۳۰۵ ق‌م و بقول دیگر ح ۲۳۷۱–۲۳۱۶ ق‌م)، پادشاه اکد، اطلاعات ما پایه‌ی تاریخی محکمتری دارد. از دو کتیبه‌ی وی، آنکه مفصلتر است در باب جنگ او با عیلام میباشد، که نخستین مطابقت زمانی، و لهذا، نخستین تاریخ را در تاریخ عیلام بدست میدهد، بدین معنی که از این کتیبه معلوم میشود که در ح ۲۳۲۵ ق‌م لوخ‌ایشان (lux-issān) در اوان سلطنت داشته است، و وی ۸مین پادشاه سلسله‌ی اوان بوده، و اطلاعات مهم دیگر نیز از این کتیبه بدست آمده است.

بر اساس اطلاعات مذکور چنین بنظر میرسد که کشور عیلام نوعی "ممالک متحده" بوده است. ایالات تحت حکومت "حکام" بودند، و حکام زیر دست "نایب‌السلطنه" قرار داشتند، و نایب‌السلطنه تابع پادشاه عیلام بوده.

ظاهراً سارگن سرزمینهای مفتوحه را به فرمانروایان مغلوب وامیگذاشت مشروط بر اینکه مطیع او باشند. از زمان نرمسین (سلطنتش ۲۲۹۱–۲۲۵۵ ق‌م)، آخرین شاه بزرگ اکد، پیمانی بین او و شاه اوان، که منقاد وی بود، در دست است، که نخستین سند مهم در تاریخ عیلام میباشد، و آنچه در باب این سند جای شگفتی است اینست که به خط عیلامی نوشته شده، و حال آنکه همه‌ی اسناد مربوط به عهد سارگن تا زمان نرمسین به خط اکدی است. متأسفانه، این سند بسیار مهم افتادگیها و شکستگیها دارد، و قسمت کمی از آن مفهوم شده است. در زمان جانشین نرمسین، **کوتیک‌این‌شوشینک**، از شخصیتهای بزرگ تاریخ عیلام باستان، برآمد، که در ح ۲۲۴۰ ق‌م به سلطنت عیلام رسید، و وی آخرین پادشاه سلسله‌ی اوان است. پس از وی، کشورهای اکد و عیلام گرفتار آشفتگی ناشی از هجوم گوتیان گردیدند.

IV ـ شاهان سیمش. پس از شاهان ۱۲گانه‌ی اوان، نوبت شاهان ۱۲گانه‌ی سیمش میرسد.

در سراسر دوره‌ی استیلای گوتیان، که در ح ۲۱۲۰ ق‌م پایان یافت، نام عیلام فقط در کتیبه‌های گودآ، پادشاه لاگاش، آمده است، و ظاهراً در زمانی که گوتیان بر بابل شمالی فرمانروائی داشتند عیلام تحت استیلای دولت لاگاش بوده است. پس از تأسیس سومین سلسله‌ی سلاطین اور در ۲۱۱۳ ق‌م (تاریخ مختلف فیه است)، عیلام تحت تسلط مملکت اور قرار گرفت. مهمترین فرمانروای این سلسله شولگی (šulgi) بود، که در ۲۰۹۵–۲۰۴۸ ق‌م سلطنت کرد، و آثار فراوان از فرمانروائی متمادی خود بر عیلام باقی گذاشت. از جانشینانش شوسین (šu-sin) بود، که در ۲۰۳۸–۲۰۳۰ ق‌م سلطنت داشت، و در ۶مین سال سلطنت اوست که سلسله‌ی سیمش از محاق بیرون میآید. عاقبت، یکی از شاهان سلسله‌ی سیمش پادشاه اور را اسیر کرد، و عیلام استقلال خود را بازیافت. از فرمانروایان سیمش در این دوره ایندادتوی I (-inḍāttu) است، که احتمالا در ۱۹۷۰؟ ق‌م به سلطنت سیمش رسید، و بر طبق رسم آن عهد، پسر خود را حکومت شوش داد. ایندادتو نخستین کسی است که خود را "شاه سیمش و عیلام" خوانده است. آخرین فرمانروای سلسله‌ی سیمش ایندادتوی II است. بعضی از مورخین، تاریخ احتمالی ۱۸۶۰ ق‌م را برای برافتادن سلسله‌ی سیمش ذکر کرده‌اند.

۷ ـ دوره‌ی نایب‌السلطنه‌های بزرگ یا شاهان انشان و شوش. در اواسط قرن ۱۹ ق‌م، پس از ایندادتوی II خاندانی نیرومند به فرمانروائی عیلام میرسد. فرمانروای عیلام در عهد این سلسله عنوان نایب‌السلطنه‌ی بزرگ و در پایتخت دولت متحده‌ی عیلام، یعنی شوش، مقر داشته است، ولی نایب‌السلطنه عنوان "نایب‌السلطنه‌ی عیلام و سیمش" داشته، و بر خلاف برادر ارشد خود، مقیم شوش نبوده است، بلکه احتمالا در شهر منشأ خاندان سلطنتی (احتمالا سیمش) مقر داشته.

مؤسس سلسله‌ی نایب‌السلطنه‌های بزرگ مردی بوده است بنام اپارتی (epārti) (فد احتمالا ۱۸۳۰ ق‌م) که از منشأ او اطلاعی در دست نیست، ولی عنوان "شاه انشان و شوش" در جزء القاب وی بوده است، و از زمان پسر و جانشین اوست که عنوان "نایب‌السلطنه‌ی بزرگ" در کار میآید. در ۱۷۶۴ ق‌م، حمورابی ضربه‌ی مهلکی بر عیلام وارد ساخت، و عیلام را مدتی از صحنه‌ی وقایع بین النهرین خارج نمود. در ح ۱۷۳۰ ق‌م کوتیر‌ناخونته‌ی I به مقام نایب‌السلطنه‌ی بزرگ رسید. وی به بابل حمله برد، و مجسمه‌ی الاهه‌ی بارآوری و پیروزی را به شوش آورد. آخرین نایب‌السلطنه‌ی بزرگ کوتیر‌ناخونته‌ی II است، که ازو جز اسمی نمیدانیم.

در حقیقت در ح ۱۵۹۳ ق‌م که پادشاه کاسیها به بابل تاخت سلسله‌ی اول شاهان بابل منقرض گردید، و استیلای بابل بر عیلام از میان رفت، اما معلوم نیست که عیلام تحت تسلط کاسیها درآمد یا نه. هیچ مأخذی حاکی از اینکه سلسله‌ی اپارتی بدست کاسیها منقرض شده باشد در دست نداریم، و در واقع، از سال ۱۵۲۰ ق‌م ببعد تا چند قرن اطلاعی از عیلام در دست نیست، ولی محتملا عیلام در ظلمت ناشی از هجوم کاسیها بود، ظلمتی که هر گونه حیات ملی را فرو گرفت.

VI ـ دوره‌ی بزرگ تاریخ عیلام. مؤسس واقعی سلسله‌ی جدید عیلام پاخیر‌ایشان (-pāxir-issān) است (ح ۱۳۰۰ ق‌م)، که از احوالش اطلاعی نداریم. از جانشینان وی خومبان‌نومنا (-xum-bān-numenā) است، که در ح ۱۲۸۵–۱۲۶۶ ق‌م سلطنت کرد، و از عهد وی تجدید حیات عیلام محسوس گردید. وی عنوان "شاه انزان و شوش" داشته است. پسر و جانشینش، اونتاش‌گال (untāš-gāl) یا اونتاش‌خومبان (xumbān) است، که احتمالا معاصر شلمنصر I (شاه آشور) بوده است. در سلطنت او، که احتمالا ۲۰سالی طول کشید، دولت عیلام به اوج ترقی رسید، و معابد و استحکامهای متعدد تأسیس شد، و وی در بین النهرین تاخت و تاز کرد. از جانشینانش، کیدین‌خوتران (kidin-xutrān) در ح ۱۲۴۲–۱۲۲۲ ق‌م سلطنت کرد، و سیاست تجاوز اونتاش‌گال را در مقابل آشور از سر گرفت؛ نیپور را گرفت، و مردم آن را قتل عام نمود. پس از وی اوضاع عیلام دستخوش آشفتگی سیاسی گردید، و ظاهراً سلسله‌ی دیگری در عیلام به سلطنت رسید. از سلاطین نامی این عهد یکی **شوتروک ناخونته‌ی I** است، که زمان او یکی از درخشانترین ایام تاریخ عیلام است، و پس از وی پسرش **کوتیر‌ناخونته** و سپس پسر دیگرش شیلهک‌این‌شوشینک (šilhak-in-šušinak)، سلطنت کردند، و این سه تن عیلام را برای مدت نیم قرن یکی از بزرگترین قوای نظامی شرق وسطی ساختند. شوتروک ناخونته و کوتیر‌ناخونته به فتوحات مهمی نایل شدند، و تعداد زیادی از آثار قدیمی را (مانند استل نرمسین و استلی که قانون حمورابی بر آن نقش شده بود) به عیلام منتقل کردند. کوتیر‌ناخونته سلسله‌ی کاسیها را در بابل منقرض کرد، و آن سرزمین را مطیع خود ساخت. شیلهک‌این‌شوشینک در بابل و آشور و زاگروس سخت جنگید، و قلمرو وی‌حد اقل تا مدتی کوتاه‌مشتمل بر قسمت اعظم بین النهرین در شرق دجله و تقریباً تا تخت جمشید ممتد بود. عایدات عمده‌ی مملکت به سوی شوش جاری میشد، و ظاهراً بیشتر به مصرف ساختن معابد و زیگورات‌ها میرسید. این دوره‌ی فتوحات عیلام دیری نپایید، و با ظهور بختنصر I در بابل ناگهان به آخر رسید. نبوکدنصر شوش را گرفته ویران ساخت. ازین تاریخ تا تقریباً ۳۰۰ سال بعد از تاریخ عیلام اطلاعی در دست نیست.

در سالهای ۷۵۰–۶۵۰ ق‌م بار دیگر عیلام جدید و نیمه‌مستقلی قد برافراشت. اما آشور، کشور مقتدر وقت، مدعیانی برای سلطنت عیلام میتراشید، و آنها را در برابر هم قرار میداد. در زمان سناخریب، عیلامیها بر ضد وی به مداخله در امور بابل پرداختند، و حتی شهر سیپار را چاپیدند. این ماجرا نیز عاقبتی نداشت، و عاقبت سناخریب، ناوگانی از طریق فرات اعزام کرد، و از خلیج فارس به عیلام حمله کرد (۶۹۴ ق‌م)، و شهرهای عیلام را تاراج نمود. بعداً آسوربانی‌پال در ۶۴۰ به عیلام حمله برد، شوش و شهرهای مجاور آن را چاپید، و بزرگان عیلام را به سامره، در فلسطین، تبعید کرد. پس از تشکیل امپراطوری نوین بابل، پادشاهان آن کشور (از جمله بختنصر II) بر بخشی از عیلام حکومت کردند، و بخشی دیگر ظاهراً در فرمان ایرانیان بود.

از ظهور (۵۵۰ ق‌م) امپراطوری ایران ببعد، عیلام از ولایات خراجگزار ایران گردید. اما شوش یکی از سه شهر معظم امپراطوری بود. چون پادشاهان ایران هر سال سه ماه درین شهر بسر میبردند، در آن کاخهای باشکوه و تالارهای عظیم بنا گردید. آثار بجامانده ازین کاخها بی تردید شباهت بسیار به آثار تخت جمشید دارد. شهر شوش در این زمان در انتهای جاده‌ای قرار داشت که از ساردیس در آناطولی آغاز میشد و پیمودن آن برای پست سلطنتی ۹۰ روز طول میکشید. مورخین یونانی، از قبیل هرودوت، کتسیاس، و آریان شوش این زمان را نیک می‌

شناختند. وقایعی که در کتاب استر عهة بدان اشاره شده است، بنا بر مشهور، در شوش و در زمان احشویروش (ظاهراً یکی از خشیارشاها) اتفاق افتاده است.

VII - تمدن. ظاهراً ترقیات فرهنگی عیلام چندان وسیع نبوده است. در عهد امپراطوری، تنها کتیبه‌هائی که بتوسط منشیان عیلامی نوشته شده است همه به فرمان شاهی بوده است، و مرتبط به امور نظامی و تأسیسات معابد میباشد، و آنها نیز به خط عاریتی اکدی است. از اعتقادات مذهبی عیلامیان چیزی در دست نیست، و تا بحال متنی حماسی یا مذهبی به زبان عیلامی کشف نشده است. از خدایان بومی عیلام مهمتر از همه این‌شوشینک [= خداوند شوش]، هوبان، کیریریشا (kiriri-šá)، ناخونته، و شیموت (šimut) بودند. اما از اینکه هر کدام خدای چه بوده است و چه قدرتی داشته چندان اطلاعی در دست نیست.

زبان عیلامی درست مفهوم نشده است. عیلامی زبانی پیوندی (← پیوندی، زبان) است، اما زبانی از خویشاوندان باستانی آن شناخته نشده است، و یقیناً بازمانده‌ی جدیدی نداشته است. در دوره‌ی حکومت ایرانیان، متون سلطنتی (مثلا کتیبه‌های بیستون) همه به سه زبان نوشته میشدند، که عیلامی یکی از آنها بود. در تخت جمشید چندین هزار سند از خاک بیرون آورده‌اند که همه مربوط به عهدی است که عیلامیان در دربار ایران محاسب و دفتردار بودند. این اسناد در کشف و ترجمه‌ی زبان عیلامی دوره‌ی ایرانی کومک بسیار کرده اند، اما ساختمان این زبان نسبت به زبان عیلامی رایج در تاریخ باستانی عیلام تغییرات بسیار کرده بود، و اسناد مربوط به عهد اوایل بسیار دشوار و فقط به کومک حدس و گمان قابل ترجمه میباشد.

هنر و معماری عیلام، تا حدی که از حفاریهای مختصری که شده است برمیآید، شباهت بسیاری به هنر و معماری بابل دارد. البته تفاوتهائی جزئی میان این دو معماری میتوان قائل شد، اما بوضوح دیده میشود که در بیشتر موارد منبع الهام عیلامیان بین النهرینیها بوده‌اند.

عیلامی، زبان (ilāmi)، از زبانهای متروک پیوندی (← پیوندی، زبان) که ارتباط آن با هیچیک از زبانهای دیگر آشکار نیست، و در عیلام (خوزستان) بدان سخن میگفتند، و کتیبه‌ها و الواحی از آن در دست است. بیشتر کتیبه‌های شاهان هخامنشی، از جمله کتیبه‌ی داریوش در بیستون، شامل ترجمه‌ی عیلامی نیز هست.

عیلان: ← قیس ابن عیلان. نیز شجره‌ی ص ۱۰۷۴ ملاحظه شود.

عیلی[1] (ili) یا **عالی** (āli)، کاهن و قاضی عالیمقام بنی اسرائیل؛ استاد سموئیل در هنگام خردی وی. (اول سموئیل ۱-۴).

عین (eyn؛ عربی ayn)، در اصطلاح فلسفه و کلام. این اصطلاح گاهی به شیئی گفته میشود که بتوان آن را با یکی از حواس ظاهری درک کرد، و در مقابل آن معنی است، که قابل درک با یکی از حواس ظاهری نیست؛ مانند دوستی و دشمنی، که چون با حواس ظاهری قابل درک نیستند عین خوانده نمیشوند. گاهی هم عین در مقابل ذهن است، و به این معنی، وجود عینی یعنی وجود خارجی (نیز ← عینی). گاهی هم عین به معنی ماهیت شیئی است. عین به معنی حقیقت شیء هم به کار میرود، و به این معنی، گاهی مقصود صورت معقول و علمی شیء در علم خداوند است، و این صورتهای معقول معلوم همانست که در اصطلاح فلاسفه‌ی عرفانی‌مشرب یا عرفای فلسفی‌مشرب، و به اصطلاح دیگر، فلاسفه‌ی نوافلاطونی اسلامی، **اعیان ثابته** (a'yāne sābete) خوانده میشود. در تعریف اعیان ثابته گفته‌اند که صُوَر معقول اسماء الاهی در علم خداوندی است. در شرح این تعریف باید گفته شود که مقصود از اسماء الاهی در اصطلاح فلسفه‌ی عرفانی اسم ملفوظ نیست، بلکه ذات الاهی است باضافه‌ی صفتی از صفات او، مانند عالم، که ذات الاهی بعلاوه‌ی علم اوست؛ و به این معنی است که گفته‌اند تمام موجودات مظاهر اسماء و صفات خداوندی هستند. پس صور عقلیه یا معقوله‌ی اسماء و صفات الاهی از لحاظ اینکه عین ذات الاهی است در تعیّن و نسبت خاص هر یک از اسماء اعیان ثابته خوانده میشود. این اعیان ثابته یا صور معقوله از لحاظ اینکه در غیب و باطن، یعنی فقط در علم الاهی هستند، موجود به معنی موجود در خارج نیستند، و فقط بعضی از این صور معقول که با اراده‌ی الاهی در خارج تحقق مییابند موجود میگردند. از اینجا است که فیض الاهی را به دو گونه گفته‌اند: فیض اقدس و فیض مقدس. فیض اقدس حصول اعیان ثابته در علم خداوندی است، و فیض مقدس آنست که اعیان ثابته بوسیله‌ی آن در خارج متحقق میگردند. ← فیض.

عین‌آباد (eynābād)، ده (جه ۱°۲۲۴ سش ۱۳۴۵ هش) دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۲۵کیلومتری ل‌ش رزن.

عین اباغ (ayne obāq)، بقول جغرافیانویسان مسلمان، وادیی در عراق در آن طرف انبار نسبت به فرات، بین کوفه و رقه. شهرت آن بدین سبب است که یکی از ایام العرب (← عرب، بند ۳) به **یوم عین اباغ** معروف است. در این روز، منذر پسر حارث ابن جبله (پادشاه غسانی) بر قابوس (پادشاه حیره) پیروز شد، و حیره را گرفت، و بسوزانید. تاریخ این واقعه را ۵۷۰ بم نوشته‌اند. یوم عین اباغ را گاه با یوم حلیمه (← حلیمه، دختر)-که در آن روز منذر ابن امرؤ القیس (شاه حیره) در جنگ با حارث ابن جبله به قتل رسید-یکی شمرده‌اند. یوم حلیمه احتمالا در سال ۵۵۴ بوده است.

عین الاصابة: ← الاصابه فی تمییز الصحابه.

عین التمر (ayno 't.tamr)، شهر (جه ۳°۱۸۳)، عراق، در ناحیه‌ی حاصلخیزی کنار بیابانی بین انبار و کوفه، بفاصله‌ی ح۱۳۰کیلومتری غ کربلا. از پیش از اسلام سابقه دارد.

عین الثور، ستاره، ← دبران.

عین الجالوت (ayno 'l.jālut) یا **عین جالوت** (ayne)، قریه‌ای از اعمال فلسطین، بین نابلس و بیسان، که در آنجا در روز جمعه‌ی ۲۵ رمضان ۶۵۸ هق، جنگ بسیار معروفی بین لشکر مغول و سپاه ممالیک مصر اتفاق افتاد، و در آن جنگ، لشکر مغول، که به سرداری کیتبوقا نویین (kitbuqā nuyan) و باکومک و همراهی عده‌ای از مسیحیان به این حدود پیشرفت کرده بود، از دست ممالیک شکست سختی خورد، و کیتبوقا گرفتار و مقتول شد. هولاکو خان که لشکرش درین جنگ چنین شکستی خورد در صدد جبران این شکست بود، ولی مجال دفع ممالیک و تلافی این شکست را نیافت. جنگ عین الجالوت اولین شکست مغول از دست لشکر اسلام بود، و از اسباب عمده‌ی توقف پیشرفت مغول در حدود مغرب عالم اسلام بشمار میآید، و بعد از این جنگ، پیشرفت لشکر مغول دیگر در حدود شام و مصر متوقف ماند. عین الجالوت در عهد جنگهای صلیبی نیز مکرر میدان زد و خورد بین مسلمین و نصاری گشت.

در تسمیه‌ی عین الجالوت گفته‌اند که در این محل داود جالوت را بقتل رسانید.

عین‌الدوله (eynoddöle)، لقب **سلطان عبد المجید میرزای قاجار، ۱۲۶۱ هق-۱۳۰۶ هش،** صدر اعظم معروف مظفرالدین شاه قاجار، که، در نهضت مشروطیت، شیوه‌ی استبداد او محرک علما و تجار تهران در تحصن به مسجد جامع و حضرت عبدالعظیم و در مهاجرت به قم و مطالبه‌ی عدالت‌خانه و حکومت مشروطه گشت (← انقلاب مشروطیت).

وی پسر سلطان احمد میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار بود. ناصرالدین شاه او را به تبریز نزد مظفرالدین میرزا ولیعهد فرستاد، و وی در آنجا مورد توجه ولیعهد قرار گرفت، و ترقی کرد، و مظفرالدین میرزا دختر خود، انیس‌الدوله، را به زنی وی داد. در ۱۳۰۹ هق به پیشکاری ولیعهد منصوب شد، و در ۱۳۱۰ هق لقب عین‌الدوله یافت.

مظفرالدین در ۱۳۱۳ هق به سلطنت رسید. در ۱۳۱۹ هق عین‌الدوله را حکومت تهران و در ۱۳۲۱ هق وزارت داخله داد. در ۱۳۲۲-جمادی الثانی ۱۳۲۴ صدر اعظم بود. اما چون علما و تجار و رؤسای اصناف از تعدی و استبداد او به ستوه آمدند، و به شدت تقاضای عزل او را کردند، مظفرالدین شاه عاقبت او را معزول کرد، و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله را به صدارت برگزید. عین‌الدوله پس از آن یک چند در املاک خود در خراسان اقامت جست.

در سلطنت محمد علی شاه قاجار وی مجدداً مورد توجه و مشورت واقع گشت، و در انقلاب آذربایجان، شاه او را مأمور محاصره‌ی تبریز و دفع مجاهدین و مشروطه‌طلبان نمود. بعد از فتح تهران بدست مجاهدین و تحصن محمد علی شاه به سفارت روس، عین‌الدوله، بر خلاف بسیاری از مستبدین دیگر که به سفارتخانه‌ها متحصن شدند، پیاده به اتفاق چندتن از کسان خویش به بهارستان آمده خود را تسلیم مجاهدین و رؤسای ملت کرد، و این اقدام او سبب شد که رؤسای مشروطه و مجاهدین او را به حرمت بپذیرند و گزندی بدو نرسانند.

عین‌الدوله، با آنکه ظاهراً تا آخر عمر مخالف مشروطه بود، در عهد سلطان احمد شاه قاجار، دو بار-۱۲۹۴ هش و ۱۲۹۶ هش-به رئیس‌الوزرائی رسید.

عین الدیک، گیاه، ← چشم خروس.

عین‌الرشید، کاروانسرای: ← کاروانسرا.

عین‌القضاة همدانی (eynol.qozāte hamadā-

(1)Eli

ni)، لقب و شهرت **عبدالله ابن محمد** (و بقولی **محمد ابن عبدالله**) **میانجی همدانی** (miānajie) مکنّی به **ابوالمعالی** (abol.ma'āli) و **ابو الفضائل** (abol.fazā'el)، و معروف به **قاضی همدانی**، ح ۴۹۲–۵۲۵ هق، حکیم و عارف ایرانی، و از علمای شافعی در اوایل قرن ۶م هق. در همدان بدنیا آمد، ولیکن چون پدر و جدش از میانه (آذربایجان) بوده‌اند به میانجی هم معروف شده است. عین‌القضاة در جوانی در همدان به کسب علوم پرداخت، و بزودی در ادب و حکمت و کلام مایه‌ی بسیار اندوخت، و بسبب تبحری که در فقه بهمرسانید، عنوان قاضی و مدرس هم یافت، و با وجود جوانی، صاحب شهرت و نفوذ تمام گشت، و بهمین جهت، محسود فقها و متکلمین واقع شد. فلسفه و کلام عصر طبیعی حقیقتجوی عین‌القضاة را قانع نکرد، و در دنبال بحران فکریی که حاصل مطالعات وی در فلسفه و کلام بود، گرفتار شکوک شد. اما آشنائی با آثار امام محمد غزالی تا حدی مایه‌ی تشفی خاطرش شد، و تحت تأثیر آثار غزالی، وی نیز مثل غزالی توانست از طریق تصوف راه حلی برای مشکلاتی که کلام و فلسفه جوابی برای آنها نداشت بیابد. چندی بعد با احمد غزالی برخورد، و به او دست ارادت داد، و عملا وارد جرگه‌ی صوفیه شد. اما بسبب آنکه وی نیز مثل شیخ و مرشد خود، احمد غزالی، در بیان عقاید بی‌پروا بود، مورد بدگمانی متشرعه واقع گردید، و فقها و متکلمین به تکفیر او پرداختند. **ابوالقاسم درگزینی** وزیر هم او را بهمین گونه اتهامات دستگیر کرد، و چندی بعد از همدان به بغداد فرستاد. عین‌القضاة در بغداد یک چند در زندان ماند، تا آنکه به دستور درگزینی او را باز به همدان آوردند. در همدان وی را بر در مدرسه‌ای که ظاهراً محل تدریس او بود بر دار کردند، و سپس جسدش را با نفت و بوریا آتش زدند.

عین‌القضاة به فارسی و عربی آثار متعدد دارد؛ از آن جمله است: **رساله‌ی جمالی**؛ **تمهیدات**؛ **رساله‌ی لالائی**؛ مکتوبات، شامل تعدادی نامه‌های فلسفی و عرفانی خطاب به یاران و مریدان؛ **شکوی الغریب عن الاوطان**، به عربی، که چند ماه قبل از مرگ خویش در زندان بغداد نوشته است، و نوعی نامه‌ی سرگشاده است خطاب به علمای عصر، و مشحون است از نکات عرفانی و فلسفی، و در شکایت از بدخواهان لحنی مؤثر و قوی دارد.

عین‌القضاة، گذشته از تبحر در حکمت و عرفان، در شاعری و نویسندگی هم قریحه‌ی عالی داشته است. مجموعه‌ی اشعار او نزهة العشاق نام داشته است، و هم اکنون رباعیات لطیف عارفانه‌ای هم بدو منسوب است.

عین الهر، چند نوع سنگ سبز، ← چشم گربه.

عین الیقین: ← یقین.

عینتاب، شهر، ترکیه، ← غازی عینتاب.

عین جالوت، قریه، فلسطین: ← عین الجالوت.

عین دور[1] (ayne dur) [عبری، = چشمه‌ی دور]، دهکده‌ای در فلسطین، ج کوه تابور (طور)، که در آنجا شاؤول با ساحره‌ای معروف مشورت کرد (اول سموئیل ۷.۲۸؛ مزامیر ۱۰.۸۳). دهکده‌ای که در محل آن در خاک اسرائیل واقع بود در جنگ (۱۹۴۸) اعراب و اسرائیل ویران شد. اکنون در آن محل مزرعه‌ی اشتراکی عین دور (جم ح ۵۰۰) قرار دارد.

عین زربه (ayn zarba)، شهری ویران در آناطولی، واقع در ج سیس و ل مصیصه، که بر تپه‌ی منفردی بر ویرانه‌های شهری باستانی بنام انزربه (anazarba) بنا شده بود، و پس از فتح آن بدست مسلمانان، نامش به صورت "عین زربه" تحریف شد. در ۱۸۰ هق، هارون‌الرشید آن را نوسازی کرد، و مردمانی را از خراسان در آن جایگزین ساخت. در ۲۱۲ هق، عبدالله ابن طاهر، حاکم نواحی میان رقه و مصر، افریقائیانی را از مصر به آنجا کوچ داد. در ۲۲۰ هق، معتصم عباسی گروهی از زطها را بدانجا منتقل کرد، در همین سال، و در ۲۴۱ هق، شهر مورد حمله‌ی دولت روم شرقی قرار گرفت.

عین زربه را جغرافیانویسان عربی‌نویس از شهرهای مرزی معروف به ثغور میشمارند. این شهر عمدةً در قرن ۴م هق رونق یافت. سیف الدوله‌ی حمدانی آن را مستحکم کرد، و (به گفته‌ی یاقوت) ۳ میلیون درهم در این کار گذاشت. با این همه، نیکفوروس فوکاس آن را مسخر کرد (۳۵۰ هق؛ مطابق ۹۶۲ ب‌م). پس از رانده شدن ارامنه از ارمنستان، مانند سایر شهرهای کیلیکیا، بدست آنان افتاد. کمی پیش از آغاز نخستین جنگهای صلیبی، سلجوقیان طرسوس و مصیصه و عین زربه را گرفتند. پس از آن، به کرات بین مسلمانان، صلیبیون، و ارامنه دست بدست گشت. از ۱۱۶۲ ب‌م تا قرن ۱۴م، با کیلیکیا، در تصرف ارامنه بود. در ۷۷۶ هق (۱۳۷۴ ب‌م)، در سلطنت ملک اشرف شعبان، کیلیکیه فتح و عین زربه ویران شد. از این پس، شهر اهمیت خود را بکلی از دست داد. مانند سایر شهرهای کیلیکیه، در قرن ۱۵م به تصرف خاندان ترکمن رمضان اغلو درآمد، و در قرن ۱۶م جزء متصرفات ترکان عثمانی شد.

در قرن ۱۴م نام شهر به صورت ناورزا (nāvar-zā) تحریف شد. امروز ویرانه است، و آناوارزه (ānāvārza) نام دارد.

عینک[2] (eynak)، اسبابی برای اصلاح معایب چشم یا محافظت آن از گزند عوامل خارجی (نور زیاد، گرد و غبار، و سایر عوامل مزاحم خارجی)، که معمولا عبارتست از دو عدسی ("شیشه‌های عینک") که بر محملی (مانند گیره یا "پنس" یا قاب و دسته) سوار شده‌اند، و این محمل بر بینی استوار یا بر آن متکی میشود تا عدسیها، در وضع مناسب، جلو چشم قرار گیرند.

تاریخ پیدایش عینک دانسته نیست. بعضی اختراع آن را به راجر بیکن (قرن ۱۳م) نسبت داده‌اند، اما استعمال عدسیهای نصب‌شده در قاب برای خواندن حتی در قرن 10م در چین معمول بوده است. مارکو پولو رسم استعمال عینک را برای خواندن در دربار قوبلای قاآن گزارش داده است. نخستین سند تاریخ‌دار قابل اعتماد در باب عینک تصویر کاردینال اوگونه[3] (ugone) است که در ۱۳۵۲ در کلیسائی در شهر ترویزو[4] (tre-vizo) (ح ۲۸کیلومتری لغ ونیز، ایتالیا) نقاشی شده است، و وی را با عینک نشان میدهد. پیدایش فن چاپ سبب رواج عینک شد. در قرن ۱۶م، داد و ستد عینک در ایتالیای شمالی و آلمان جنوبی، که مقر شیشه‌سازان بود، رواج داشت، و از آنجا در سراسر اروپا انتشار یافت. عینکهای نخستین بدساخت و کم‌فایده بود. در قرن ۱۸م، پس از اینکه تراش عدسیها بر اساس قوانین انکسار نور تکمیل شد، در ساختن عینک نیز اصلاح بعمل آمد (نیز ← عدسی، در فیزیک). **عدسی دوکانونه** در ح ۱۷۶۰ بوسیله‌ی ب. **فرانکلین** تعبیه شد. استعمال عدسیهای استوانه‌ای از 1900 به بعد شایع شد. برای عینکهائی که مستقیماً روی کره‌ی چشم قرار میگیرند ← عدسی مجاورتی.

عدسیهای عینک را از بلور یا پلاستیک و بر حسب احتیاج چشم میسازند. عدسیهای مقعر برای اصلاح نزدیک‌بینی و عدسیهای محدب برای اصلاح دوربینی بکار میروند. **اصلاح آستیگماتیسم** بوسیله‌ی عدسیهای استوانه‌ای صورت میگیرد. عدسیهای دوکانونه، در عین حال، برای رؤیت اشیاء نزدیک و رؤیت اشیاء دور به کار میرود. شیشه‌های عینک معمولا با "نمره" شناخته میشوند (← دیوپتری). استعمال عینک نامطابق با احتیاج چشم به چشم آسیب میرساند. به همین جهت، برای مشخصات عینک باید به چشم‌پزشک مراجعه کرد. عینک‌هائی که برای حفظ چشم در مقابل نور زیاد یا اجسام خارجی است معمولا از شیشه‌های رنگین یا قطبیده ساخته میشوند.

عین گلس، خراسان، ← چشمه‌ی گیلاس.

عین ورزان (eyn varzān)، یا **آینه ورزان** (āyene varzān)، ده (جم ۳۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ابرشیوه، بخش حومه‌ی شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، ۲۳کیلومتری جش دماوند، بر سر راه تهران به مازندران. مشتمل بر دو قسمت بالامحله و پایین‌محله است. آبشارهای متعدد دارد.

عینی (eyni) یا **برونخودی** (borun.xodi)ـدر برابر ذهنی، نفسانی، و وجدانی‌ـمعادل کلمه‌ی اوبژکتیف[5] (objektif) فلسفه‌ی غربی است، همچنانکه **درونخودی** (darun.xodi) یا **ذهنی** یا **نفسانی** یا **وجدانی** معادل کلمه‌ی سوبژکتیف[6] (subjektif) فلسفه‌ی غربی است. در فلسفه‌ی اسلامی، در برابر کلمه‌ی "ذهنی"، کلمه‌ی "خارجی" بکار برده میشود. مثلا گفته میشود کلیات وجود ذهنی دارند، و وجود خارجی ندارند؛ اما اکنون بهمین معنی نیز در ترجمه‌ی عقاید و فلسفه‌های حکمای مغرب‌زمین کلمه‌ی عینی را به کار میبرند.

کلمه‌ی عینی یا اوبژکتیف در زمان حاضر به دو معنی به کار برده میشود. **(۱)** یکی به معنی دارای وجود خارجی مستقل از وجود ذهنی و بدون ارتباط با تصور شخص یا اشخاص تصورکننده. مثلا، به عقیده‌ی واقعپردازان (← واقعپردازی)، وجود زمین و کرات آسمانی و آنچه در اینهاست مستقل از ذهن و بدون ارتباط با تصور اشخاص وجود دارد. **(۲)** معنی دیگر عینی عبارت از امری است که برای همه‌ی اشخاص در همه‌ی زمانها و مکانها معتبر و مسلّم است، و مانند بعضی از مفاهیم و

---

(۱)En-dor (۲)eyeglasses; spectacles (۳)Ugone (۴)Treviso (۵)objective (۶)subjective

ارزشهای اخلاقی و اعتقادی نیست که برای کسانی مسلم و معتبر و برای کسان دیگر بیمعنی و پوچ باشند. مثلا میرا بودن انسان حقیقتی است عینی، ولی جاودانی بودن روح انسان امری است نفسانی و وجدانی و بستگی به اعتقاد و وجدان شخص دارد، و همه‌ی مردم آن را معتقد نیستند.

کلمه‌ی سوبژکتیف یا کلمات معادل آن در فارسی از قبیل (درونخودی، ذهنی، نفسانی، و وجدانی) دارای معانیی است که درست مقابل معانی کلمه‌ی عینی است. نیز ← عین.

عینی، واجب: ← واجب عینی.

عینیه: ← دیدگر.

عینیه، قصیده‌ی (qasideye eyniyye)، قصیده‌ای به عربی، در ۲۰ بیت، از شیخ‌الرئیس ابوعلی ابن سینا، در بیان کیفیت هبوط نفس به این جهان، و تعلق آن به بدن، و فراق آن از بدن، که عقاید فرق گنوستیک را بیاد میآورد. این قصیده به مناسبت اینکه حرف قافیه‌اش "ع" است به قصیده‌ی عینیه معروف شده است، و بنامهای الورقائیه، القصیدة الغراء، و القصیدة النفسیه نیز نامیده شده است. این قصیده در میان حکما و عرفای اسلام بسیار مشهور و متداول شده و شروحی بر آن نوشته‌اند، که از جمله شرح محیی‌الدین ابن العربی، شرح سدید سمنانی، شرح عفیف‌الدین تلمسانی (به نام الکشف و البیان فی علم معرفة الانسان)، و شرح محمود آلوسی (به نام الغریدة الغیبیه) را میتوان نام برد. حاج ملا هادی سبزواری در کتاب اسرار الحکم خود این قصیده را به فارسی شرح کرده است، و شاعری گمنام آن را به نظم فارسی درآورده است. متن قصیده بارها در ضمن کتب دیگر چاپ شده و بعضی از شروح آن نیز بطبع رسیده است. کارا دو وو آن را به فرانسوی و آربری آن را به انگلیسی ترجمه کرده‌اند، و به ترکی نیز ترجمه شده است.

عیوق[1] (ayyuq)، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی ممسک الاعنه، که از حیث درخشندگی سومین ستاره‌ی مرئی در عرضهای شمالی و پنجمین ستاره‌ی آسمان میباشد. از هر ستاره‌ی درخشنده‌ی دیگر به قطب شمال نزدیکتر است. عیوق ستاره‌ای است غولپیکر، و با خورشید در یک طبقه‌ی طیفی قرار دارد (← طبقات طیفی). عیوق از ستارگان مزدوج طیفی است.

عیوقی (ayyuqi)، از شاعران اوایل قرن ۵م هق که تا این اواخر اطلاعی از او در دست نبود، معاصر سلطان محمود غزنوی (سلطنتش ۳۸۹-۴۲۱ هق). وی داستان عاشقانه‌ی ورقه و گلشاه را به نظم در آورد، مثنوی دیگری به بحر رمل مسدس، و نیز قصایدی داشته است.

عیون: ← چشم‌زخم.

عیون اخبار الرضا (oyuno axbāre 'r.rezā)، کتابی به عربی، در شرح احوال و اخبار امام رضا ع، امام هشتم شیعیان، تألیف ابن بابویه (شیخ صدوق)، مؤلف، پس از آنکه دو قصیده از صاحب ابن عباد در مدح حضرت رضا مشاهده کرد، کتاب مذکور را برای او نوشت. عده‌ی ابواب این کتاب در نسخه‌ها مختلف است، در چاپ تهران (۱۲۷۵ هق) عده‌ی ابواب کتاب ۶۹ و در چاپ معروف به چاپ حاج نجم‌الدوله (تهران،۱۳۱۷ هق) ۷۳ است، در کتاب کشف الحجب و الاستار، عده‌ی ابواب کتاب ۱۳۹ گفته شده است. عیون الاخبار را آقا نجفی اصفهانی (شیخ محمد تقی ابن شیخ محمد باقر) به فارسی ترجمه کرده و آن را کاشف النقاب (kāšefo 'n.ne-qāb) نام نهاده است. در این ترجمه، عده‌ی ابواب کتاب ۷۱ ذکر شده است. کاشف النقاب در ۱۲۹۷ هق در اصفهان چاپ شده است.

عیون الانباء فی طبقات الاطباء (oyuno 'l.'an-bā' fi tabaqāte 'l.'atebbā')، کتابی به عربی، در شرح حال اطبا و کارها و تألیفات آنان، تألیف ابن ابی اصیبعه، از دانشمندان قرن ۷م هق. عیون الانباء مشتمل است بر ۱۵ باب، که باب اخیر آن در شرح حال اطبای شام است. در این کتاب شرح حال بیش از ۴۰۰ تن از اطبا آمده است. عیون الانباء نخستین بار به وسیله‌ی آوگوست مولر آلمانی در ۱۸۸۲ به طبع رسیده است. ناشر مصری کتاب، بر خلاف میل مولر، آوگوست را به امرؤالقیس و مولر را به طحان (آسیابان) ترجمه کرده و او را امرؤالقیس ابن الطحان (emra'o 'l.qayse 'bne 't.tabhān') نامیده است.

عیون الحکمه (oyuno 'l.hekma)، کتابی به عربی، در منطق و طبیعیات و الاهیات، که موجزترین کتاب فلسفی شیخ‌الرئیس ابوعلی ابن سینا است. منطق این کتاب را شیخ‌الرئیس قبلا بنام الموجز الصغیر فی المنطق تألیف کرده بوده و بعد، با افزودن سه فصل به باب برهان آن، آن را به این کتاب ملحق کرده است. دانشگاه تهران، به مناسبت هزاره‌ی ابن سینا، چاپ عکسی از روی یکی از نسخ خطی آن فراهم آورده است. قسمت طبیعیات آن، در ضمن تسع رسائل، ابتدا در استانبول (۱۲۹۸ هق) و بعد در قاهره (۱۹۰۸) چاپ شده است. چاپ دیگری از عیون الحکمه ضمن رسائل ابن سینا در ۱۹۵۳ در انقره بعمل آمده است. عیون الحکمه را امام فخر رازی شرح کرده است، و نسخ خطی از آن موجود است. رساله‌ی دیگری بنام عیون الحکمه در منطق منسوب به ابن سینا در دست است که غیر از عیون الحکمه‌ی مذکور است.

عیینه (oyayna)، شهر، نجد، عربستان سعودی، مولد محمد ابن عبدالوهاب، مؤسس مذهب وهابی.

عیینة ابن حصن فزاری: ← محمد، قسمت ۳۳.

---

(۱) Capella

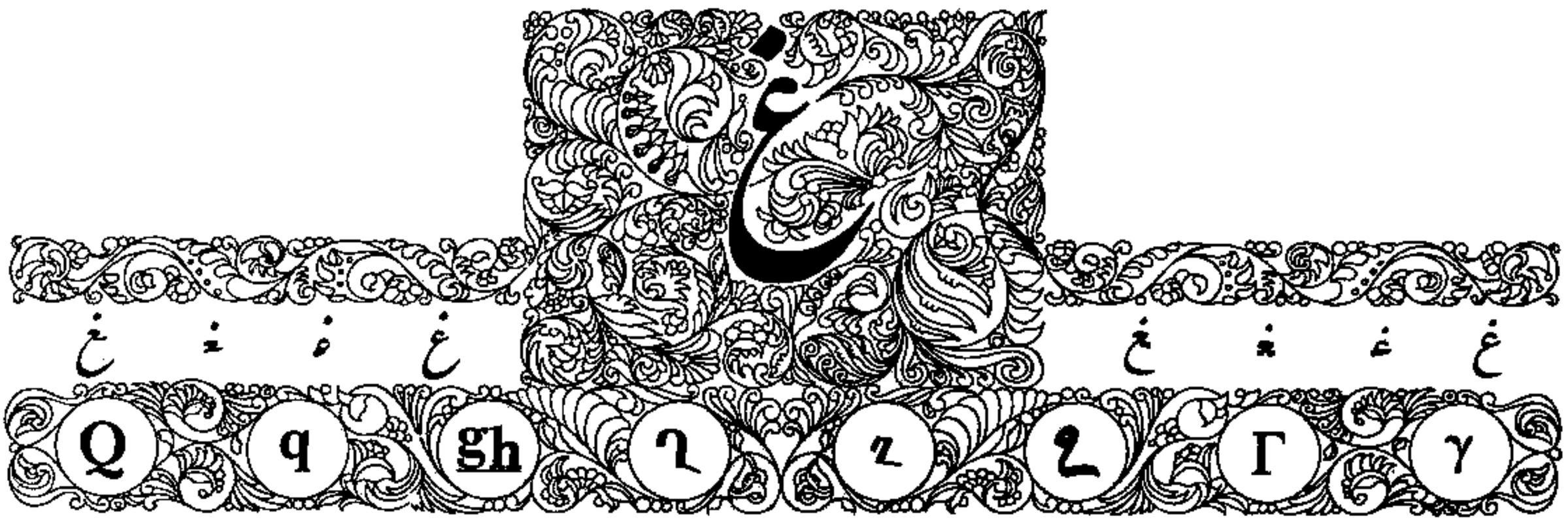

غ، علامت اختصاری مغرب درین کتاب. نیز ← جهات اصلی.

غابن: ← غبن.

غابه: ← ذی قرد.

غات[1]، شهر (جه تخمیناً ۳°۹۲۹)، ج‌غ ولایت فزان، لیبی؛ در یکی از واحه‌های صحرای افریقا. زمانی از مراکز مهم کاروانی بود. در ۱۸۷۵ به تصرف ترکان عثمانی، در ۱۹۳۰ به تصرف ایتالیا، و در ۱۹۴۳ به تصرف فرانسه درآمد. پس از پیمان ۱۹۵۵ فرانسه و لیبی، فرانسویها آنرا تخلیه کردند.

غاتفر (qātfar)، در شاهنامه، پادشاه هفتالیان که راه بر فرستادگان خاقان چین و کاروان هدایای او به دربار انوشروان گرفت، هدایا را تاراج کرد، و همه‌ی فرستادگان را جز یک تن (که گریخت) به قتل رسانید.

غار، درخت، ← برگ بو.

غار، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، در ناحیه‌ی ری؛ مرکزش شهر ری (⇐ شهر ری). از غ به شهریار، از ج به فشافویه، و از ش به ورامین محدود است. رودهای کرج، شور، و کن از ل‌غ وارد دهستان میشوند. کوه و بقعه‌ی معروف بی‌بی شهربانو در آنست. تپه‌های تاریخی فراوان دارد. راههای شوسه‌ی تهران به قم، و تهران به خراسان، و راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد. اولین راه آهن ایران (بین تهران و حضرت عبدالعظیم. ← راه آهن ایران) در اراضی غار احداث گردید. کارخانه‌های قندسازی (← کهریزک)، سیمان، ذوب مس، صابون و گلیسرین، و کوره‌های آجر-پزی دارد. از آبادیهای آن فیروز بهرام، غنی‌آباد، کهریزک، و غار (۷کیلومتری ج‌غ شهر ری) میباشد.

غار[2]، سوراخی نسبةً بزرگ بر روی زمین یا در زیر آن، خاصه آنکه طبیعی باشد و در زمین دهانه یا مدخلی داشته باشد. غارها از تأثیر شیمیائی و مکانیکی آبهای روان بر سنگهای نرم یا محلول در آب، یا از نفوذ آب باران در سنگهای محلول، و یا از برخورد امواج دریا به سنگهای ساحلی تولید میشوند. آتشفشانها (در نتیجه‌ی تشکیل کیسه‌های گاز در داخل گدازه یا آب شدن یخهای زیر گدازه) و زلزله‌ها و حرکات دیگر زمین نیز از عوامل سازنده‌ی غارها میباشند. نواحی آهکی تقریباً بدون استثنا دارای غارها میباشند، و بعضی از این غارها به علت داشتن استالاکتیت و استالاگمیت یا به علت عظمت و زیبائی نامأنوس خود جلب توجه میکنند. بعضی از غارها وسیله‌ی حفظ بقایای انسانها و جانوران ماقبل تاریخ و آثار هنر و فرهنگ آن انسانها بوده‌اند (← غاری، هنر). غارشناسی[3]، که تحقیق علمی در غارها و زندگی گیاهی و جانوری آنها است، به فهم پدیده‌های انطباق با محیط و تکامل کومک کرده است. بعضی از جانوران غاری از بینائی محرومند، و جانوران و گیاهانی که در جاهای بدون نور زندگی میکنند فاقد رنگیزه اند. غار شاپور، نزدیک کازرون، که مجسمه‌ی عظیم شاپور I ساسانی را میان سقف و کف آن تراشیده‌اند، از غارهای معروف ایران است. در کشمه، بلژیک، دالماسی، جبل طارق، کاپری، سیسیل، پوستوینا، و انگلستان غارهای مشهور وجود دارد. غارهای پیرنه و دوردونی به سبب وجود نقاشیهای ماقبل تاریخی در آنها، و غارهای آجانتا در هند و تونهوانگ در چین به علت مشتمل بودن بر فرسکوهای بودائی معروفند. غارهای ایسلند و هاوائی غارهای آتشفشانی هستند. در باره‌ی بسیاری از غارها اساطیر و افسانه‌هائی به وجود آمده است.

غار افلاطون: ← مثل یا مثل افلاطونی، قسمت ۲.

غار بلوط، درخت، ← بلوط.

غار شاپور: ← شاپور، شهر قدیم.

غارشناسی: ← غار.

غارگیلاس (qār.gilās)، (*Laurus cerasus*)، گیاهی از تیره‌ی گل‌سرخیان، دارای میوه‌های قرمز یا سیاهرنگ که مسهل است.

غارنشین[4] (qār.nešin)، ساکن غار. انسان از ایام باستانی از غارها برای مسکن استفاده‌ی بسیار کرده است. بیشتر غارنشینان کنونی متعلق به نواحیی هستند که در آنها ساختن مسکن بر روی زمین به سبب فقدان مصالح ساختمانی دشوار است.

اصطلاح غارنشین بالاخص در مورد ساکنین غارها در ایام باستانی به‌کار میرود، که بقایای خود و اسباب و آلات مورد استفاده‌ی آنها در غارهای کهن کشف شده است. در زبانهای فرنگی، ساکنین غارها یا مساکن غارمانند (اعم از طبیعی یا مصنوعی)، خاصه آنهائی را که متعلق به ایام باستانی یا ماقبل تاریخی بوده‌اند، تروگلودیت[5]ها (troglodit-، فنس) میخوانند. بیشتر اطلاعات ما از انسان عصر حجر قدیم از آثار بازمانده در غارها به دست آمده است. این گونه آثار در سراسر اروپا فراوان است، و نمونه‌های جالبی از هنر عصر حجر در میان آنها وجود دارد. نیز ← غار؛ غاری، هنر.

غاری، هنر (honare qāri)، نقاشیها و کنده-کاریهائی که بر دیوارهای داخلی غارها یافته شده است. قدیمترین نمونه‌های آنها از عصر حجر قدیم است، و از میان آنها بقایای موجود در اروپای غربی از همه جالبتر میباشد. نخستین اکتشافی که در ۱۸۷۹ در آلتامیرا (اسپانیا) به عمل آمد معرف پیشرفت هنری بزرگی بود. اکتشافات بعدی در شبه جزیره‌ی ایبری، ج ایتالیا، و ناحیه‌ی دوردونی فرانسه حاکی از هنری توانا و واقعبین است. هنر غاری در مرحله‌ی ماگدالنی از عصر حجر قدیم به اوج خود رسیده بود؛ استعمال رنگ-های متعدد در نقاشی، سایه زدن، و نمایش برجستگی معمول بود. دقتی که در رسم جزئیات اندام جانوران به‌کار رفته است برای کسانی که در جانورشناسی باستانی تحقیق میکنند بسیار مفید است. احتمال میدهند که نقاشیهای غاری برای مقاصد دینی و مراسم ساحری ساخته میشده است.

غاریقون (qāriqun)، قارچ چتری از نوع آگاریکوس (*Agaricus*)، که جنسهای خوراکی و سمی دارد.

غاز، پرنده‌ی پاپرده‌دار شناگر، نزدیک به اردک و قو و بزرگتر از اولی و کوچکتر از دومی. از جنبه‌ی علمی، غازها تیره‌ی جزء آنسرینای (Anserinae) از تیره‌ی آناتیدای (Anati-dae) را تشکیل میدهند. قریب ۲۵ قسم غاز در قسمتهای مختلف زمین زندگی میکنند، که بعضی از آنها اهلی و برخی وحشی هستند. پرورش غاز نزد رومیان و سایر مردم قدیم اروپا معمول بود. در مصر، در ح ۴°000 سال پیش، غاز را مقدس میشمردند. غاز را با تغذیه‌ی اجباری پروار می-کنند تا جگر سیاه (کبد) آن بزرگ شود، و جگر سیاه آن را برای تهیه‌ی خوراک جگر غاز به کار میبرند.

غازان‌چای، دهستان و رود، ← قزقانچای.

---

(۱)Ghat, Gat (۲)cave (۳)speleology (۴)cave-dweller (۵)troglodyte

غازان خان (qāzān xān)، ۶۷۰–۷۰۳ هق، ۷مین پادشاه (۶۹۴–۷۰۳ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ پسر ارغون خان، مت مازندران. بعد از بایدو خان، در ۱۰ ذیحجه‌ی ۶۹۴ هق در تبریز به سلطنت نشست، و چون تحت تأثیر و تربیت امیر نوروز به اسلام علاقه یافته بود، در ۶۹۴ هق به آیین اسلام درآمد، و خود را محمود نام نهاد. غازان در ترویج اسلام و تخریب معابد بت‌پرستان و عیسویان و یهود اهتمام بسیار بجای آورد؛ اما اسلام آوردن او مورد پسند عده‌ای از امرا و شاهزادگان مغول نیفتاد، و ازین رو، بیش از ۵ نفر از شاهزادگان و قریب ۳۷ نفر از امرای مغول به قتل آمدند. غازان در ۶۹۹ هق به شام لشکر کشید، و سپاهیان مصری را شکست داد، و وارد دمشق شد. اما بلافاصله پس از بازگشت وی به ایران در جمادی الاول ۶۹۹ هق، سپاهیان ممالیک مصر دمشق را تصرف کردند. غازان در صدد اتحاد با مسیحیان برآمد، نامه‌ی مورخ ۱۲ آوریل ۱۳۰۲ او به پاپ بونیفاکیوس VIII، که در ضمن آن پاپ را به برانگیختن فرمانروایان مسیحی بر ضد ممالیک تشویق میکند، در واتیکان موجود است. لشکرکشی مجدد غازان در ۷۰۲ هق صورت گرفت، و منجر به شکست قطعی مغول در نزدیکی دمشق گردید (۲ رمضان ۷۰۲ هق). غازان در آخر کار با توطئه‌ی امرا و شورش آلافرنکه مواجه گشت، و از شدت تأثر و اندوه بیمار شد، و در ۱۱ شوال ۷۰۳ هق وفات یافت.

غازان پادشاهی خردمند و شجاع و باکفایت بود، و با وجود کمال شدت و صلابت به ضعفا و رعایا محبت و عطوفت داشت. بعد از قتل جمال الدین دستجردانی و صدر جهان زنجانی، وزارت خویش به سعدالدین محمد آوجی و نیابت وزارت را به رشیدالدین فضل‌الله داد. در ایجاد امنیت و اصلاح مالیات و رفع اجحاف از رعیت اهتمام و مراقبت کم‌نظیر و بیسابقه داشت. به ترویج علوم و صنایع علاقه میورزید، و خود از احوال و تاریخ و اوضاع ملل و ممالک مطلع بود، و گویند علاوه بر زبان مغولی، به فارسی، عربی، هندی، کشمیری، چینی، تبتی، و "فرنگی" (فرانسوی یا لاتینی) آشنائی داشت. به ساختن بناهای خیر و تعمیر مساجد و بقاع متبرکه نیز علاقه‌مند بود، و شنب غازان، که به امر و اهتمام او در تبریز بنا شد، مشهورست. در باب عدل و بأس او حکایات بسیار در کتابها ذکر شده است.

غازانیه: ← شنب غازان.

غازی (qāzi) [عربی، ← جنگ‌کننده با دشمن؛ (در تعبیر اسلامی) جنگ‌کننده با کفار]، جمعش غزاة (غزات) (qozāt)، شرکت‌کننده در غزوه یا جنگ با کفار و دشمنان دین اسلام. بعدها، عنوان "غازی" لقبی شد برای کسانی که در غزوات منشأ خدمات ممتاز بودند؛ و نیز جزء عناوین بعضی از امرا و فرمانروایان مسلمان (مانند امرای آناطولی و مخصوصاً نخستین سلاطین عثمانی) گردید.

شواهدی در دست است که، از دوره‌ی سامانیان، دسته‌هائی از "غازیان" در ماوراء النهر و خراسان وجود داشتند، که به عنوان سرباز مزدور، و به امید تحصیل غنیمت، در غزوه‌ها شرکت میکردند، و هر جا که جنگی بر علیه کفار صورت میگرفت، خدمات خود را عرضه میداشتند. رؤسای آنان غالباً به مناصب عالی میرسیدند. ولی همین جنگجویان مزدور، در زمانی که جنگ و جهادی در کار نبود، مایه‌ی دردسر فرمانروایان اسلامی بودند. در منابع اسلامی، ذکر آنان به نامهای غزات، فتیان (← جوانمردان) و عیاران آمده است. این گروههای سربازان مزدور مشتمل بر حادثه‌جویان نژادهای مختلف بودند، و بعضی هم، به جهات سیاسی یا مذهبی، به آنها میپیوستند. در ایالات شرقی، ایرانیان و عربها قرنها سربازان مزدور را بیشتر از ترکان، که جنگجویان خوبی بودند، گرد میآوردند، و به همین جهت بود که ترکان، در میان سربازان مزدور، شاخص شدند. این گونه گروهها منحصر به ایالات شرقی نبودند، و در هر محلی که احتمال جنگ و جدالی میرفت، خاصه در نواحی مرزی دولت اسلامی، وجود داشتند. جنگهای مسلمانان در مرزهای روم شرقی بیشتر صورت جنگ ترکان با رومیان را داشت. در ح ۵۹۵ هق، ناصر، خلیفه‌ی عباسی، برای غلبه بر دشمنان خود، سازمان فتوت (← جوانمردان) را، که پیش از وی وجود داشت، تقویت کرد، و از آن پس، وارد شدن در دسته‌ی جوانمردان و سلاح پوشیدن و غیر آن تشریفات خاص پیدا کرد.

در قرن ۵م هق، غازیان مرزنشین آسیای صغیر، به سبب مهاجرت عظیم ترکان غز، قوت یافتند، و میان آنان و ساکنین ایرانی‌شده‌ی شهرهای سلجوقی تعارضی پیش آمد. همین مرزنشینان گردنکش بودند که، با استفاده از ضعف نیروی دفاعی رومیان پس از شکست ملازگرد، و در عین حال، هم برای تحصیل روزی و هم برای شرکت در جهاد، بی‌اجازه‌ی دولت سلجوقی، آناطولی را فتح کردند. نخستین فاتح ترک کاپادوکیا، امیر دانشمند (← دانشمندیه)، از سران غازیان بود، و حتی پس ارشد خود را غازی نام نهاد، و از زمان او، این کلمه عنوانی برای امرای آسیای صغیر شد. این غازیان فاتح، چون تشکیلات منظمی نداشتند، در مقابل سلجوقیان عقب‌نشینی کردند، و به مرزها بازگشتند. با هجوم مغول و انقراض سلجوقیان، سران دیگری از غازیان در آسیای صغیر روی کار آمدند، و بالاخره، نخستین سلاطین آل عثمان، در جمله‌ی عناوین خویش، لقب غازی را نیز داخل کردند.

غازی I (qāzie) یا **ملک غازی** (malek qāzi)، ۱۹۱۲–۳۹، پادشاه (۱۹۳۳–۳۹) عراق، پسر و جانشین فیصل I. در حجاز متولد شد، و در ۱۹۲۱ به بغداد منتقل گردید، و ایام کودکی را در آنجا گذرانید، و سپس برای تحصیل به انگلستان اعزام شد. پس از فوت پدر به سلطنت رسید. در زمان او اوضاع داخلی عراق ثباتی نداشت، و دولتها دستخوش دخالتهای ارتش (مثلا کودتاهای ۱۹۳۶، ۱۹۳۸، و ۱۹۳۹) بودند. معذلک در مدت ۵٫۵ سال سلطنت ملک غازی در برخی جهات پیشرفتهائی نصیب کشور شد، که از جمله اجرای برنامه‌های عمرانی، اتصال حوزه‌ی نفتی کرکوک با خطوط لوله به دریای مدیترانه، تکمیل راه آهن، بنای مدارس تازه، و اعزام محصل به خارجه را میتوان نام برد. از لحاظ سیاست خارجی نیز منازعات مرزی عراق با ایران و سوریه پایان یافت، و پیمان سعدآباد (۱۹۳۷) میان کشورهای ایران، ترکیه، افغانستان، و عراق امضا شد. ملک غازی در ۴ آوریل ۱۹۳۹ در یک حادثه‌ی اتومبیل در بغداد درگذشت، و پسر ۴ساله‌اش به نام فیصل II جانشین او گردید.

غازی، سیف‌الدین، از امرای آل زنگی: ← سیف‌الدین غازی.

غازی، ملک: ← غازی I.

غازی ابن دانشمند: ← دانشمندیه.

غازی ابن علی: ← آل باوند (شاخه‌ی اصفهبدان).

غازیان (qāziān)، شبه جزیره و بندری در شهرستان بندر پهلوی، استان یکم (گیلان)؛ ش مدخل ← مرداب انزلی. راه رشت به بندر پهلوی از آن میگذرد. به توسط پل متحرکی به میان‌پشته، و از آنجا به وسیله‌ی پلی به بندر پهلوی مرتبط است. تشکیلات گمرکی، شیلات، و اسکله دارد.

غازی بیگ ابن فرخ یسار: ← شروانشاهان، قسمت III.

غازیپور (qāzipur)، شهر (جه ۳۳°۴۹۸)، ایالت اوتار پرادش، ل هند. مرکز انحصار دولتی تریاک در هند است. عطرسازی دارد. قبر چارلز کورنوالیس در اینجاست.

غازی حاجب (qāzie hājeb)، شهرت **امیر آسفتکین (آسفتکسین؟)** (amir āsef.takin)، فت ۴۲۵ هق، حاجب کبیر سلطان محمود غزنوی و سپهسالار خراسان در اوایل عهد سلطان مسعود I غزنوی. در ربیع الاول سال ۴۲۲ هق، به امر سلطان، محبوس شد، و سه سال بعد در قلعه‌ی گردیز وفات یافت.

غازی عینتاب (qāzi ayntāb)، سابقاً **عینتاب**، شهر (جه ۱۲۵°۴۹۸)، کرسی ولایت غازی عینتاب، ج ترکیه. از مراکز تجارتی، و صنعت نساجی آن مشهور است. از زمان حتیها سابقه دارد، سارگن II، شاه آشور، در قرن ۸م ق‌م آنرا تصرف کرد. در جنگهای صلیبی از نقاط سوق‌الجیشی بود؛ در ۱۱۸۳ به دست صلاح‌الدین ایوبی افتاد. در ۱۹۲۰–۲۱ مرکز مقاومت ترکها در برابر حملات فرانسویان بود، و پس از یک محاصره‌ی طولانی به تصرف آنان درآمد، ولی ترکها مجدداً آنرا گرفتند. لفظ غازی (به معنی کسی که در راه دین میجنگد) از همین زمان، به مناسبت پایداری دلاورانه‌ی شهر، به نام آن اضافه گشت.

غازی گرای (qāzi gerāy)، نام چند تن از خانهای کریمه (نیز ← گرای). **غازی گرای I** (فت ۹۳۵ هق) بر پدر خود محمد گرای I شورید، و اسباب قتل او را فراهم ساخت، و در محرم ۹۳۵ هق (۱۵۲۳ ب‌م) به خانی نشست، ولی سلطان سلیمان قانونی از شناسائی او امتناع کرد. **غازی گرای II**، ۹۶۱–۱۰۱۶ هق (۱۵۵۴–۱۶۰۷)، دو بار در ۹۹۶–۱۰۰۵ هق و ۱۰۰۵–۱۰۱۶ هق خانی کرد. در ۹۸۶ هق از سران نیروهای کریمه در جنگ عثمانیها با ایران بود، و در ۹۸۸ هق اسیر شد، و به قلعه‌ی الموت منتقل گردید، ولی از زندان گریخت (۹۹۳ هق)، و پس از چندی به استانبول رفت. سلطان مراد III او را به سبب شجاعت و وفاداریش به خانی کریمه منصوب نمود (۹۹۶ هق). در این سمت با دولت روسیه کشمکش یافت. در سال ۱۰۱۶ هق دولت عثمانی او را مأمور لشکرکشی به شیروان برای حمله به ایران کرد، ولی وی کمی بعد درگذشت. غازی گرای II یکی از بزرگترین خانهای کریمه بود. **غازی گرای III**

(فت ۱۱۲۵ هق) در ۱۱۱۶–۱۸ هق (۱۷۰۴–۷) خان کریمه بود، ولی در آن زمان دولت عثمانی با روسیه سیاستی مسالمت‌آمیز داشت، و غازی گرای را به سبب سیاست ضد روسی وی خلع نمود.

غازی محمد: ← شامل.

غاسول (qāsul)، (*Saponaria officinalis*)، گیاه دائمی که هم به حالت خودرو میروید و هم برای زینت کاشته میشود. گلهایش به صورت خوشه‌های سفید یا صورتی و برگهایش دارای ماده‌ای لزج و پاک‌کننده است. نیز ← صابونی.

غاشیه (qāšia)، لفظ عربی به معنی پوشش و مخصوصاً پوشش زین. در عهد سلجوقیان و ممالیک و غیره، غاشیه یا زینپوش از علائم فرمانروایان بود، و آن را در تشریفات رسمی در پیشاپیش موکب فرمانروا حمل میکردند.

غاشیه، سوره‌ی، سوره‌ی ۸۸م قرآن، مکی، ۲۶ آیه، مشتمل بر توصیفی از بهشت و دوزخ و حال اهل آن دو. غاشیه از نامهای رستاخیز است، و از جنبه‌ی لغوی یعنی چیزی که مردمان را هراس آن بپوش میکند.

غاصب: ← غصب.

غافث (qāfes)، نام چند گیاه دائمی. **۱ـ** (*Agri-monia eupatoria*)، گیاه دائمی مناطق معتدله، از تیره‌ی گل‌سرخیان، دارای گلهای زرد و برگهای معطر. برگش را پیشتر به عنوان مقوی کبد به کار میبردند، و دوای جگر مینامیدند. اکنون برای زینت کاشته میشود. **۲ـ** (*Eupatorium purpureum*)، گیاه دائمی بلند امریکائی، که در پائیز گلهای سرخ یا ارغوانی خوشه‌ای میدهد. **۳ـ** (*Eupatorium rugosum*)، گیاه دائمی نواحی جنگلی، دارای خوشه‌گلهای سفید. برگهای آن محتوی ترمتول[1] (tremetol) است، که از علل تب شیر میباشد.

غافر، سوره‌ی: ← مؤمن، سوره‌ی.

غافقی، ابوجعفر احمد (qāfeqi)، فت ظاهراً ۵۶۰ هق، طبیب و داروشناس مسلمان اسپانیائی، اهل غافق (نزدیک قرطبه). در افریقا و اسپانیا به جمع‌آوری گیاهان پرداخت. اثر مشهورش کتاب الادویة المفرده است. توصیفی که غافقی از گیاهها آورده است دقیقترین شرحی است که مسلمانان در این باب نوشته‌اند. ابن البیطار تمام کارهای او را اخذ و تکمیل کرده است. **محمد ابن قسوم غافقی** (~qassum)، از فضلا و کحالان مسلمان اسپانیائی، را بعضی پدر احمد غافقی شمرده‌اند. از زندگی محمد اطلاعی در دست نیست. یگانه اثری که از او باقیست کتاب المُرشد فی الکُحّل میباشد.

غاق یا کلاغ دریائی یا **ماهیخوار،** فنس کورموران (kormorāN)، پرنده‌ی بزرگ دریائی از نوع فالاکروکوراکس (*Phalacrocorax*) یا نوع نانوپتروم (*Nannopterum*) که نزدیک بدان است. غاق نزدیک به پلیکان است، و در نواحی معتدل و مدارگان، معمولا بر روی دریا و گاه نیز بر فراز آبهای درونبومی، یافت میشود. پاهای پرده‌دار و پرهائی انبوه و معمولا برنگ سیاه دارد. منقارش بلند و قسمت فوقانی آن خمیده است. طول آن از نیم تا یک متر است.

غالب ابن صعصعه (qālebe 'bne sa'sa'a)، از بزرگان قبیله‌ی تمیم، که به سخاوت و جوانمردی شهره بود؛ پدر فرزدق. زمان پیغمبر اسلام را درک کرد. در اوایل خلافت معاویه درگذشت.

غالب بالله، حکمران غرناطه؛ ← بنو نصر.

غالب دده (qāleb dade) یا **شیخ غالب،** شهرت **محمد اسعد،** ۱۱۷۱–۱۲۱۳ هق، شاعر ترک عثمانی و از مشایخ طریقت مولویه. اثر معروفش مثنوی حُسن و عشق است، که دیوان او را تحت الشعاع قرار داده.

غالب دهلوی (qālebe dehlavi)، شهرت **میرزا اسدالله خان،** ملقب به **نجم‌الدوله و دبیرالملک،** متخلص به **غالب** و (گاه در دیوانش) **اسد** (asad)، ۱۲۱۲–۸۵ هق، از شعرای مشهور قرن ۱۳م هق در هندوستان، که به هر دو زبان فارسی و اردو شعر سروده است، و در شعر شاعران پس از خود (مانند اقبال) تأثیر کرده. غالب از اصلی تورانی است، و جدش در زمان شاه عالم از وطن اجدادی خویش به دهلی مهاجرت کرده است. غالب در آگره متولد، و در ۵سالگی از پدر یتیم شد، و تا ۹سالگی تحت تربیت عموی خویش، نصرالله بیک خان، صوبه‌دار آگره، بود. در حدود ۱۵ـ سالگی به دهلی رفت، و بقیه‌ی عمر را، جز مدت کوتاهی، در آنجا گذرانید، و با مقرری ماهیانه‌ای که پادشاه دهلی برای وی تعیین کرده بود میزیست. در واقعه‌ی شورش سپاهیان مورد سوء ظن قرار گرفت، ولی با زحمت بسیار از عواقب آن خلاصی یافت.

غالب شاعری شیعی‌مذهب بوده است، و خود بدین معنی تصریح دارد. بیشتر شعر فارسی سروده است، و اندکی شعر اردو نیز دارد. در شعر اردو پیشرو سبک جدید است، و نخستین کسی است که اندیشه‌های فلسفی را در شعر اردو وارد کرده است. شیوه‌ی غزلسرائی و به طور کلی سخنوری غالب همان شیوه‌ی هندی است، و وی بیشتر از امثال ظهوری ترشیزی، عرفی، طالب آملی، و حزین پیروی کرده است. مجموعه‌ی اشعارش متجاوز از 10'000 بیت است.

دیوان اردوی او اول‌بار در ۱۸۴۱ به طبع رسید، و پس از آن چند بار چاپ شده است. کلیات فارسی وی مشتمل است بر قصاید، غزلیات، مثنویها، قطعات، و غیره، و اول بار در ۱۸۴۵ و پس از آن به کرات در هند به طبع رسیده است. کلیات نثر (فارسی) او در ۱۸۶۸ در لکهنو چاپ شده است، و مشتمل است بر پنج گنج (در دستور زبان فارسی)، مهر نیمروز (قسمت اول کتاب پرتوستان وی، در تاریخ مغول و امپراطوری مغول)، و دستنبو (dastanbu) (شرح شورش سپاهیان از دریچه‌ی چشم غالب). برای آثار وی در نقد برهان قاطع ← برهان قاطع. مجموعه‌ی منشآت او (عود هندی و اردوی مُعلّا) به طبع رسیده است.

غالی: ← غلاة.

غالیش (qāliš)، نامی که مسلمانان هنگام تسخیر اندلس به سرزمین گل داده بودند.

غالیه: ← غلاة.

غان، از نامهای درخت توس (*Betula alba*)، ← توس، ۲.

غانا، جمهوری، غ افریقا؛ ← غنا.

غانه (qāna)، شهر قدیم در سودان نیجریه، که اکنون اثری از آن باقی نیست، و محلش ظاهراً در جمهوری اسلامی موریتانیای کنونی واقع است. غانه پایتخت اولین مملکت سودان نیجریه بود که به وسیله‌ی سیاهپوستان تأسیس شد. سیاحان قدیم از سرشاری منابع طلای آن نام برده‌اند. غانه از جنبه‌ی تجارتی نیز اهمیت تمام داشت. به مناسبت شهرت و اهمیت قدیم این ناحیه بود که نکرومه، رهبر سیاسی ساحل طلا، وقتی که این ناحیه استقلال یافت (۱۹۵۷)، نام غانه بر آن نهاد، که در مآخذ فارسی به صورت غنا و غانا آمده است.

غایر خان (qāyer xān)، لقب **اینالجق** (ināljeq)، فت ۶۱۷ هق، حکمران شهر اترار از جانب سلطان محمد خوارزمشاه. وی ظاهراً خالوزاده‌ی سلطان محمد، و همان کسی بود که ۴۵۰ تن بازرگانان ولایت مغول را به طمع مال آنها حبس کرد، و همه‌ی آنها را، به این عنوان که جاسوس مغولند، به امر سلطان محمد بکشت. چون چنگیز خان این خبر بدانست، ایلچی به درگاه خوارزمشاه فرستاد، و غایر خان را بخواست. سلطان ایلچی وی را نیز بکشت، و چنگیز خان برآشفته به قصد تنبیه سلطان محمد عازم ماوراء النهر شد. هنگام هجوم به ممالک ماوراء النهر، چنگیز خان پسران خود، جغتای و اوگتای (بعدها اوگتای قاآن) را مأمور تسخیر شهر اترار نمود، و آنها ح ۵ ماه آن شهر را محاصره کردند، و عاقبت بدانجا راه یافتند. غایر خان با عده‌ی بسیار معدودی که با وی بود در مقابل آنها مردانه مقاومت کرد، اما سرانجام دستگیر شد. او را نزد چنگیز خان فرستادند، و او بفرمود تا وی را هلاک کردند.

غایة المرام: ← استبصار.

غباد (qobād)، برای اعلامی که ممکن است به این صورت بشناسید ردیف قباد را ملاحظه کنید.

غبار[2] (qobār) [غبار جوّی]، ذرات کوچک یا ذره‌بینی مواد جامد موجود در هوا (جو) به حال تعلیق یا در حال فرو نشستن بطیء. مقدار آن متفاوت است؛ در ارتفاعات زیاد بر فراز اقیانوسها به حد اقل است، و در ارتفاعات کم بر فراز شهرها به حد اکثر. غبار ناشی از دود یکی از مشکلات جدی شهرنشینی است. اسباب و منابع غبار هوا عبارتند از وزش باد بر زمینهای خشک (کشتزارها، شیارشده، بیابانها، و جاده‌ها)، محصولات گوناگون احتراق، فورانهای آتشفشانی، ترشحات نمکی اقیانوسها، گرده و مواد دیگر گیاهی، و ذرات شهابسنگها (← شهاب). غبار گاهی به سرعت بر زمین فرو مینشیند، ولی مقادیر فراوانی از آن به طبقات بالاتر هوا میرود، و مدت درازی در آنجا به حال تعلیق میماند؛ آثار فوران آتشفشان کراکاتوآ، در اندونزی، سه سال پس از حدوث آن، در هوا مشاهده شده است. ذرات غبار نمکش (namkeš) (که آب به آنها میچسبد) هسته‌های چگالش آب در هوای آزاد میشوند؛ هسته‌ی هر قطره‌ی خرد آب موجود در مه یا در ابر، و نیز هسته‌ی هر قطره‌ی باران یا هر بلور برف، یکی از همین ذرات ناپیدای آلی یا غیر آلی غبار است. غبارشمار (qobār.šomār) اسبابی است که تعداد و اغلب ابعاد ذرات غبار موجود در نمونه‌ای از هوا را اندازه میگیرد. غبارشمار ایتکن[3] (eytkən) در ۱۸۸۰ به وسیله‌ی جان ایتکن، فیزیکدان اسکاتلندی، اختراع شد. وی نخستین کسی است که

(۱) tremetol (۲) dust (۳) Aitken

به ارتباط میان ذرات غبار و چگالش آب پی برده است. غبار نور را متفرق میسازد، و از این طریق عامل عمده در پیدایش نوعی از نرم، در رنگهای آسمان مقارن طلوع و غروب آفتاب، در نیمتاب، و در رنگ آبی آسمان است. آزمایشهای هسته‌ای گوناگون مولد غبار رادیوآکتیو است، که خطرات شدید برای اشکال مختلف زندگی دارد (← فروریزه).

غبار جوی: ← غبار.

غبارشمار: ← غبار.

غبار فلکی یا غبار کیهانی: ← ماده‌ی بین ستارگان.

غبار کیهانی یا غبار فلکی: ← ماده‌ی بین ستارگان.

غباری، نظریه‌ی[1] (qobāri)، عنوان هر یک از نظریه‌هائی که سیارات و اقمار را ناشی از چگالش توده‌ای از گاز و غبار که بر خورشید احاطه داشته است میدانند. بعضی از این نظریات، پیدایش خورشید را نیز به همین طریق میدانند. نخستین نظریه از این قبیل را ا. کانت، فیلسوف معروف، پیشنهاد کرد (۱۷۵۵) و فرضیه‌ی سحابی معروف لاپلاس نیز که در ۱۷۹۶ عرضه شد از این جمله است (← لاپلاس، فرضیه‌ی). این فرضیات در اواخر قرن ۱۹م دیگر رونقی نداشت، زیرا هیچیک از آنها از عهده‌ی توجیه توزیع مقدار حرکت زاویه‌ای در داخل منظومه‌ی شمسی، که به رصد معلوم شده بود، برنمیآمد. در این توزیع، سیارات در گردش خود به دور خورشید دارای بیش از ۹۸ درصد مقدار حرکت زاویه‌ای منظومه‌ی شمسی هستند، و بدین گونه قریب ۲ درصد برای انرژی دورانی خورشید باقی میماند، و این برای پرتاب کردن سیارات در فضا با سرعت کنونی آنها به هیچوجه کافی نیست. با محاسبات جدید تا حدی راز این معما گشوده شده است، و اساس فکر کانت و لاپلاس تجدید حیات کرده.

از بین نظریات جدید در حل مشکل مقدار حرکت نظریات فسنکوف روسی و وایتسزکر آلمانی را باید نام برد. اساس هر دو نظریه این است که چندین بیلیون سال پیش از این، خورشید به صورت کره‌ای گازی با حرارت بسیار شدید بوده، و آنرا غلافی از گاز بسیار رقیق و ذرات غبار احاطه میکرده، که شکل آن بسیار شبیه به سحابیهای بیضوی کنونی مشهود در سراسر آسمان بوده است. جرم این ابر غباری حدود ۰٫۱ جرم خورشید بوده است. این مقدمه نیز پذیرفته شده که غلاف گازی منکور، در نتیجه‌ی حرکت دورانی و تلاش برای پایداری، به شکل قرصی در دور خورشید و در سطح دایرة البروج کنونی درآمده است. اگر نظریه‌ی حلقه‌ی کربون را، که به موجب آن انرژی تشعشعی خورشید ناشی از تبدّل ئیدروژن به هلیوم است، بپذیریم، در این سحابی نخستین، مقدار ئیدروژن بیش از مقدار هلیوم بوده است. تفصیل این نظریات و نظریاتی که در اصلاح آنها عرضه شده است محتاج مقدماتی است که در این کتاب نمیگنجند. در دنباله‌ی مقاله به بیان بسیار اجمالی و سطحی نظریه‌ی وایتسزکر اکتفا میکنیم. بر طبق این نظریه، زمانی یک توده‌ی ابرمانند (سحابی) به شکل قرص در دور خورشید به کندی دوران میکرده است. قطر این توده در حدود قطر کنونی منظومه‌ی شمسی بوده است، و دما در فواصل مختلف از خورشید مطابق دمای کنونی سیارات نه‌گانه در همان فواصل بوده (مثلا، دمای گازهای قرص مذکور در فاصله‌ای از خورشید برابر فاصله‌ی زمین ما از خورشید مطابق دمای کنونی زمین بوده). جرم این سحابی 100 برابر جرم کل سیارات و قریب 10٪ جرم خورشید بوده، و قسمت عمده‌ی آن (۹۹٪) ئیدروژن و هلیوم و فقط ۱٪ آن عناصر سنگینتر بوده است. حوادثی که به دنبال این حالت اولیه روی داده احتمالا بدین ترتیب بوده است: (۱) در طی ۲۰۰ میلیون سال، مولکولهای ئیدروژن و هلیوم در فضا متفرق شدند، و در نتیجه، جرم توده‌ی گازی از مقدار اولیه (10٪ جرم خورشید) به مقدار کنونی (کمی بیش از ۰٫۱٪ جرم خورشید) کاهش یافته، ولی مقدار حرکت زاویه‌ای آن تقریباً ثابت مانده است (مقدار متناسب کنونی این مقدار حرکت ناشی از همین امر است). (۲) در طی آن ۲۰۰ میلیون سال، به سبب اختلاف سرعت بین قسمتهائی از سحابی که به خورشید نزدیکتر (و دارای سرعت بیشتر) بوده‌اند و قسمتهائی از آن که از خورشید دورتر (و دارای سرعت کمتر) بوده‌اند، این توده متلاطم شده است، و "حجره‌های تلاطم" در آن احداث شده، که هر یک در خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت به دور خورشید میچرخیده ولی ماده‌ی داخل آن در جهت حرکت عقربه‌های ساعت میگشته. عده‌ی این حجره‌های تلاطم بر طبق قوانین مکانیک محدود است، و پایدارترین حالت موقعی دست میدهد که، در یک حلقه‌ی واحد در دور خورشید، بیش از پنج حجره نباشد. بدین گونه، یک رشته غلافهای متحدالمرکز به دور خورشید تشکیل میگردد، که هر یک پنج حجره‌ی اصلی تلاطم دارد (شکل). نسبت شعاعهای هر دو

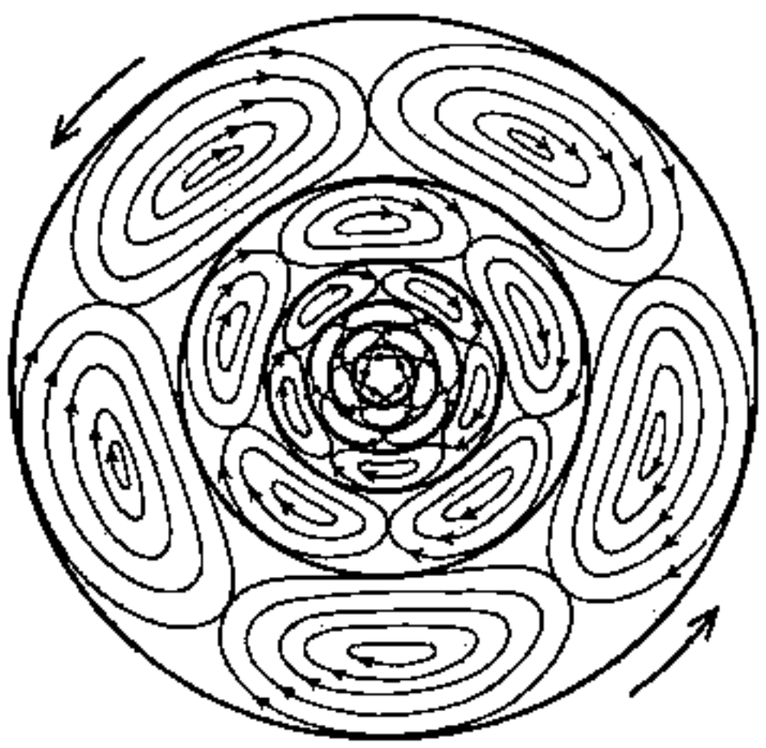

طرح حجره‌های تلاطم که وایتسزکر برای توجیه پیدایش منظومه‌ی شمسی از توده‌ای از گاز و غبار عرضه کرده است.

دایره‌ی متحدالمرکز که حجره‌ها را دربر دارند اعداد مندرج در ← قانون بود را، که مبین فواصل نسبی سیارات از خورشید است، به دست میدهند. سیارات در نواحی بین حجره‌های تلاطم تشکیل یافته‌اند. این نواحی، به سبب وجود جریانهای متعارض در مرزهایشان، برای جمع شدن ماده از حجره‌های مجاور در آنها مساعدترند، و وسیله‌ی گرد آمدن توده‌ای از ماده‌ی گردان در خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت میباشند. از الحاق پنج توده‌ی ماده از این قبیل که به یک فاصله از خورشید بوده‌اند، سیاره‌ای که اکنون به آن فاصله از خورشید واقع است تشکیل یافته است. اقمار سیارات به همین طریق، منتها به مقیاسی کوچکتر، در داخل حجره‌های تلاطم تشکیل یافته‌اند. بعضی از صاحبنظران متأخر، اصلاحاتی در نظریه‌ی وایتسزکر به عمل آورده‌اند.

غبرا، یوم: ← عرب، قسمت ۳.

غبغب: ← عزی.

غبن (qabn)، در اصطلاح فقه و قانون مدنی ایران، زیان دیدن یکی از طرفین معامله به سبب عدم اطلاع از قیمت واقعی مورد معامله، مثل اینکه خریدار کالا را به قیمتی بیش از ارزش روز آن بخرد، یا فروشنده مال خود را به کمتر از قیمت روز بفروش رساند. شخص زیان‌دیده را مغبون (maqbun) و طرف دیگر را غابن (qāben) گویند. مغبون در صورتی که از قیمت مال در وقت معامله بیخبر بوده و غبنْ فاحِش باشد میتواند معامله را فسخ کند، و این اختیار فسخ را، که در اثر غبن برای او حاصل میشود، خیار غبن (xiāre) نامند.

اگر غبن به مقدار خمس قیمت مال یا بیشتر باشد فاحش است، و در کمتر از مقدار مزبور، در صورتی فاحش است که عرفاً قابل مسامحه نباشد (ماده‌ی ۴۱۷ قانون مدنی). احکام مربوط به خیار غبن در مواد ۴۱۶ تا ۴۲۱ قانون مدنی بیان شده است.

غبن، خیار: ← غبن؛ خیار، در فقه و قانون مدنی ایران.

غبن فاحش: ← غبن.

غبیده بادام: ← سنجد.

غ ج غ، علامت اختصاری "غرب جنوب غربی" درین کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.

غدامس (qadāmes)، واحه‌ای کوچک و زیبا (جه در ۱۹۵۲ ح۱°۹۰۰)، لیبی، در صحرای لیبی، تقریباً کنار ملتقای مرزهای لیبی، الجزایر، و تونس. ابزارهائی از عصرهای حجر قدیم و حجر جدید در آنجا به دست آمده است.

غدد، غده‌ها: ← غده.

غدد بزاقی: ← بزاق.

غدد داخلی: ← غده.

غدد عرقی: ← عرق.

غدر (qadr)، جنگی که در دوره‌ی جاهلیت میان بعضی قبایل عرب اتفاق افتاده، و از مبدأهای تاریخ اعراب جاهلی به شمار میرفته است (← عام). منشأ جنگ این بود که یکی از پادشاهان حمیر جامه‌ای برای کعبه فرستاده بود، و نمایندگان او، قبل از رسیدن به حرم، کشته شدند، و آن متاع به غارت رفت. وقتی این خبر میان قبایل انتشار یافت، بر یکدیگر تاختند، و از این روی این جنگ جنگ "غدر" نامیده شد.

غده[2] (qodde)، جمع عربی آن غدد (qodad)، عضوی در بدن که ماده‌ی شیمیائی خاصی ترشح میکند (← ترشح). غده‌ها را به دو دسته‌ی باز و بسته تقسیم میکنند، غدد باز ترشح خود را به وسیله‌ی مجرائی خارج میسازند (مانند غده‌ی بزاق، پستان، و غدد عرقی)، در حالی که غدد

(۱) dust-cloud theory (۲) gland

بسته مجرای ترشحی ندارند، و فراورده‌ی خود را وارد خون مینمایند. غدد بسته را غدد داخلی یا آندوکرین[1] (ändokrin؛ از فنس) و ترشح آنها را هورمون (← هورمونها) مینامند.

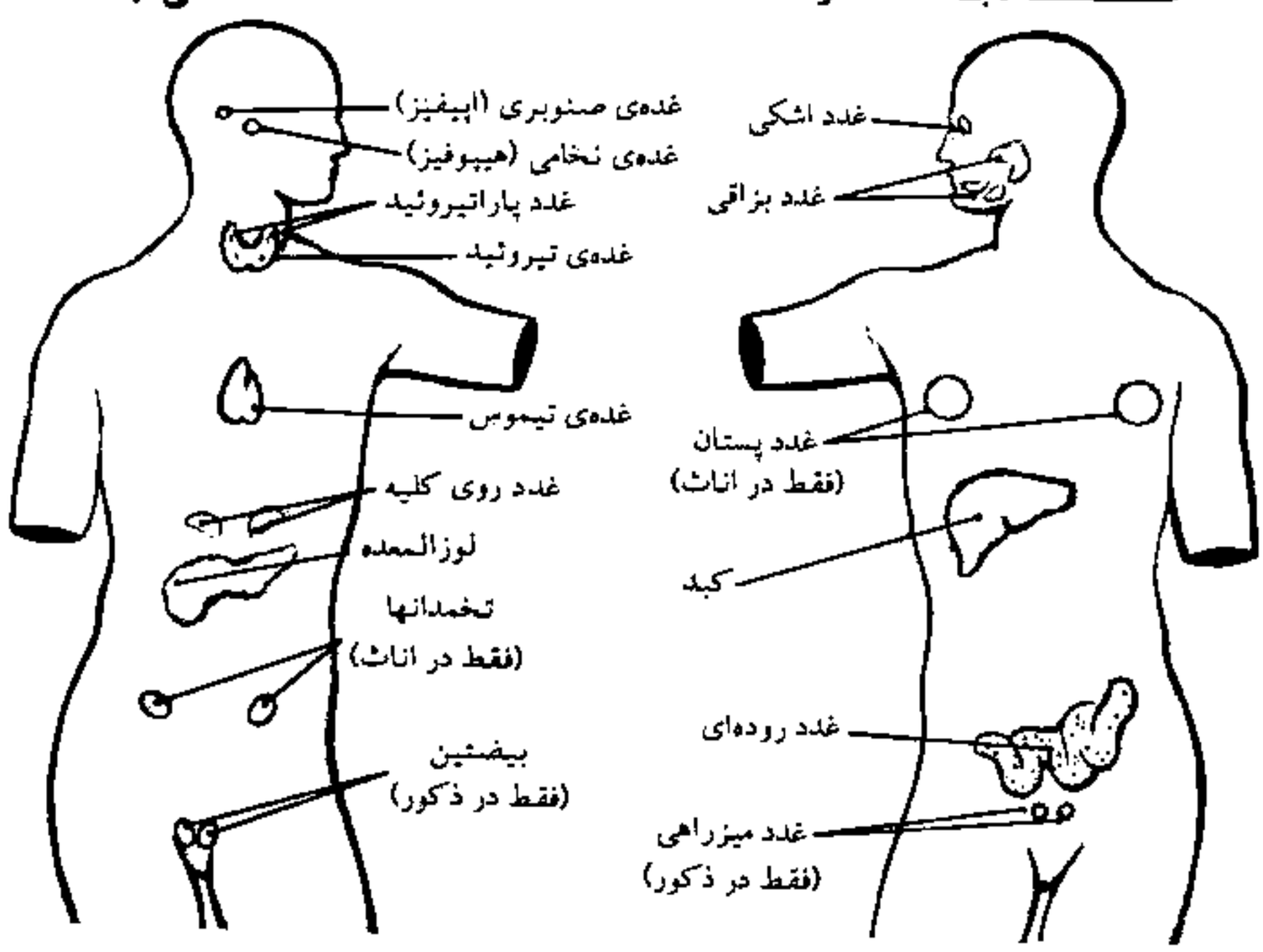

(در اینکه غده‌های صنوبری و تیموس هورمون مستقلی ترشح میکنند یا نه اختلاف نظر هست)

غدد داخلی بدن انسان عبارتند از هیپوفیز، تیروئید، پاراتیروئید، غدد فوق کلیه، لوزالمعده، و غدد تناسلی (بیضه و تخمدان). در بعضی از دستگاههای بدن غدد باز و بسته هر دو وجود دارند، و هر یک مستقلا فعالیت میکنند. مهمترین این غدد، که غدد مختلط نامیده میشوند، عبارتند از لوزالمعده و بیضه.

غده‌ی اپیفیز: ← غده‌ی صنوبری.

غده‌ی آدرنال: ← غده‌ی روی کلیه.

غده‌ی باز: ← غده.

غده‌ی بسته: ← غده.

غده‌ی پاراتیروئید[2] (pārātiroid)، هر یک از چهار غده‌ی کوچکی که در پشت ← غده‌ی تیروئید قرار دارند، و وظیفه‌ی آنها تنظیم مقدار کلسیوم خون است. زیادی ترشح هورمون پاراتیروئید کلسیوم خون را زیاد و کمی آن مقدار کلسیوم خون را کم میکند. کمی کلسیوم خون موجب تشنج و تحریکپذیری اعصاب و عضلات میگردد.

غده‌ی روی کلیه[3] (qoddeye ruye kolye) یا **غده‌ی فوق کلیه**[3] یا **غده‌ی آدرنال**[4] (ädrenāl؛ فنس)، جسم غده‌ای کوچکی که در بالای کلیه قرار دارد. هر غده‌ی فوق کلیه مرکب از دو قسمت جداری و میانی است. در قسمت جداری سه دسته هورمون ساخته میشود؛ اول هورمون نمکی یا آلدوسترون[5] (āldosteron؛ فنس)، که عهده‌دار تنظیم تبادل سودیوم و پوتاسیوم است؛ دوم هورمونهای قندی، مانند کورتیزون و هیدروکورتیزون، که در تنظیم سوخت و ساز مواد قندی و نیز سوخت و ساز عمومی سلولها دخالت دارند؛ سوم هورمونهای مردساز (mardsāz) یا آندروژن[6] (ändrojen؛ از فنس)، که فعالیتی شبیه به هورمون جنسی بیضه دارند، و در به وجود آمدن مشخصات ثانویه‌ی جنسی و رویش مو در زیر بغل و ناحیه‌ی شرمگاه در زن و مرد مؤثرند.

قسمت میانی غده‌ی فوق کلیه مشتق از بافت عصبی است، و هورمونهای آن یعنی آدرنالین و نور-آدرنالین[7] (nor-ädrenälin؛ فنس) از راه تنظیم فعالیت اعصاب خودکار (← سلسله‌ی اعصاب، قسمت ۷) در حفظ تعادل فشار خون و جدار عروق و ضربان قلب مؤثر است.

ترشح قسمت جداری غده‌ی فوق کلیه برای ادامه‌ی حیات ضروری است و از بین رفتن هر دو غده در فاصله‌ی کوتاهی منجر به مرگ میشود.

غده‌ی صنوبری[8] (qoddeye sanöbari) یا **غده‌ی اپیفیز**[9] (epifiz؛ از فنس)، جسم کوچک مخروطی-شکلی در قسمت متوسط مخ، در انسان، در حدود هفت‌سالگی، بافت غده‌ای آن الیافی میشود. عملش به صورت قطع معلوم نیست. به صورت ابتدائی درهمه‌ی مهره‌داران پست وجود دارد.

غده‌ی فوق کلیه: ← غده‌ی روی کلیه.

غده‌ی نخامی[10] (qoddeye noxämi) یا **غده‌ی هیپوفیز**[11] (hipofiz؛ از فنس)، غده‌ی کروی کوچکی که در سطح زیرین مغز، در درون حفره‌ی استخوانی کوچکی به نام زین ترکی[12] (zine torki)، قرار دارد. غده‌ی هیپوفیز از دو قسمت مجزا تشکیل یافته است، قسمت خلفی و قسمت قدامی.

قسمت خلفی مستقیماً از بافت عصبی منشعب شده و از آن دو هورمون (← هورمونها) به نام اکسیتوسین[13] (oksitosin؛ فنس) و وازوپرسین[14] (vāzopresin؛ فنس) یا هورمون ضد ادرار ترشح میشود. این دو هورمون از راه مایعچه‌های صاف عروق در تنظیم فشار خون مؤثرند، و از اثر یکی از آنها، یعنی اکسیتوسین، برای تحریک انقباض مایعچه‌ی رحم در هنگام زایمان استفاده میشود. هورمون ضد ادرار عامل اصلی جذب آب در کلیه است، و فقدان آن مرضی بنام دیابت بیمزه به وجود میآورد، که نشانه‌ی آن افزایش ادرار (گاهی تا ۳۰ لیتر در شبانه روز) و ازدیاد عطش است.

قسمت قدامی هیپوفیز سازنده‌ی دو نوع هورمون است؛ یکی هورمون رُشد یا هورمون سوماتوتروپ[15] (somätotrop؛ فنس)، که مستقیماً بر رشد سلولها و همچنین سوخت و ساز قند اثر میکند، و دیگری هورمونهائی که فعالیت غدد داخلی دیگر را تنظیم میکنند، و اصطلاحاً هورمونهای محرک نامیده میشوند. این هورمونها عبارتند از هورمون محرک غده‌ی فوق کلیه، هورمون محرک تیروئید، هورمون شیرساز، و هورمونهای محرک غدد جنسی. بین ترشح هورمونهای محرک غدد داخلی و ترشح این غدد رابطه‌ی دوجانبه‌ای برقرار است، بدین ترتیب که زیاد شدن هورمون هر یک از غدد تابعه در خون مانع ترشح هورمون محرک مربوط از هیپوفیز میشود، و بدین طریق، ترشح هر یک از غدد در حدود طبیعی نگاهداشته میشود.

قسمت قدامی هیپوفیز از راه عروق خونی با مغز مربوط است، و فعالیت آن به وسیله‌ی مراکز عصبی هیپوتالاموس تنظیم میشود.

یکی از نمونه‌های بارز دخالت مغز در فعالیت هیپوفیز قطع ترشح هورمونهای محرک غدد جنسی در بانوانی است که در شرایط روحی نامأنوس یا غیر مساعد بسر میبرند، و همین وقفه باعث میشود که، با تغییر محیط، گاهی خونریزی ماهانه‌ی آنان چندین ماه معوق بماند.

غده‌ی هیپوفیز: ← غده‌ی نخامی.

غدیر، عید (ide qadir)، عیدی که شیعیان هر سال در روز ۱۸ ذیحجه، به مناسبت واقعه‌ی غدیر خم، برپا میدارند. این عید در ۳۵۲ هق در بغداد به وسیله‌ی معزالدوله‌ی دیلمی، با شکوه بسیار، گرفته شد، و به فرمان وی، شهر را آذین بستند، و آتشها برافروختند، و به شیوه‌ی اعیاد دیگر، بازارها را در شب باز گذاشتند. همین کار شیعیان باعث شد که اهل سنت نیز ۸ روز پس از آن روز را، به عنوان روزی که پیغمبر با ابوبکر به غار وارد شد، جشن گرفتند (ذیحجه‌ی ۳۸۹ هق). همچنین عید غدیر در ۳۶۲ هق در مصر، به وسیله‌ی معز، خلیفه‌ی فاطمی، برپا گردید.

عید غدیر از اعیاد مهم شیعیان است، و مخصوصاً در ایران با شکوه خاص برپا میشود، مؤمنین که بهم میرسند اغلب این دعا را هنگام مصافحه و تبریک میخوانند، "الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة علی ابن ابی طالب علیه السلام".

---

(۱)endocrine (۲)parathyroid (۳)suprarenal gland (۴)adrenal gland (۵)aldosterone (۶)androgen (۷)nor-adrenalin(e) (۸)pineal gland (۹)epiphysis (۱۰)pituitary gland (۱۱)hypophysis (۱۲)sella turcica (۱۳)oxytocin (۱۴)vasopresin (۱۵)somatotropic hormone

غدیر خم (qadire xomm) [= آبگیر خم]، آبگیری واقع در محلی موسوم به خم، میان مکه و مدینه. اهمیت و شهرت این محل در تاریخ اسلام بدین جهت است که محمد ص، هنگام مراجعت از حجة الوداع (۱۸ ذیحجه‌ی سال ۱۰م هق. ← محمد، قسمت ۴۶)، در این محل، که یاران و همراهان او میخواستند هر کدام به راهی بروند و از یکدیگر جدا شوند، با اینکه محل مناسبی برای فرود آمدن نبود، توقف کرد، و چنانکه مورخان نوشته‌اند، از جهاز شتران منبری برای حضرت ترتیب داده شد، و وی بر آن منبر رفت، و یاران او همه، از مهاجران و انصار، در آن جا حاضر بودند. محمد خطبه‌ای خواند، و آنگاه بازوان علی را گرفت و گفت، "من کُنتُ مولاه فعَلی مولاه" [هر که من مولای اویم علی مولای اوست]، و فرمود تا صحابه و مسلمانانی که حاضر بودند دسته دسته به تهنیت علی رفتند، و بر او سلام دادند، و او را به امیری مؤمنان تهنیت گفتند (در میان صحابه عمر ابن خطاب نیز بود). حسان ابن ثابت چند شعر در این باره سرود که مورد ستایش پیغمبر قرار گرفت. مفسرین شیعه نوشته‌اند که آیه‌ی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا [امروز برای شما دینتان را کمال بخشیدم، و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و دین اسلام را برای شما پسندیدم؛ مائده ۵] در این مورد نازل شده است. این روز، به علت اهمیتی که در تاریخ شیعه داشته است، همواره مورد توجه ایشان بوده، و هر سال روز ۱۸ ذیحجه جشن میگرفته‌اند، و در آن روز مردم به تهنیت علویان میرفته‌اند. ← غدیر، عید.

غراب[1] (qorāb)، صورت فلکی کوچکی که از ج مجاور برج سنبله است، و مشتمل بر چهار ستاره‌ی درخشان میباشد. نقشه‌های آسمان همراه مقاله‌ی صورت فلکی ملاحظه شود.

غرابت استعمال (qarābate este'māl)، در علوم معانی و بیان، نامأنوس و ناشناخت بودن واژه‌ای در ذهن، مانند الفعتن (alfaxtan) [= اندوختن] که در نثر یا نظم امروز به کار برده شود. غرابت استعمال از عیوب فصاحت کلمه است.

غراس الاساس: ← اساس البلاغه.

غرامات جنگ[2] (qarāmāte jang)، تاوانی که کشورهای غالب در جنگ به عنوان جبران خسارات مالی ناشی از جنگ بر کشورهای مغلوب تحمیل میکنند. غراماتی که پس از دو جنگ جهانی متفقین بر آلمان تحمیل کردند از آن جمله است. پس از جج I، معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹) مقرر کرد که آلمان غرامات جنگ را به متفقین بپردازد. کشمکش این معاهده را تصویب نکرد، و از طلب غرامات منصرف شد. کمیسیونی از متفقین که برای رسیدگی به غرامات تشکیل شد غرامات هنگفتی بر آلمان تحمیل کرد، که قسمتی از آن به صورت جنسی قابل پرداخت بود. پرداخت غرامات به سبب اختلال اوضاع مالی آلمان به تأخیر افتاد، و متفقین نیز متهم شدند که توانائی پرداخت قروض جنگ را به کشمکش ندارند. کوششهائی که برای حل این مشکلات به عمل آمد منجر به طرح دار (۱۹۲۴) و طرح یانگ (← یانگ، اوون دی.) گردید، و طرح اخیر تسهیلاتی در کار آلمان فراهم ساخت. در بحران اقتصادی جهانی سال ۱۹۳۱، به پیشنهاد هوور، رئیس جمهور کشمکش، اجرای تعهدات مالی دولتها نسبت به یکدیگر یک سال به تعویق افتاد، و پس از آن دیگر غرامات جج I پرداخت نشد.

در جج II، اصول گرفتن غرامات جنگ از آلمان در کنفرانسهای یالتا و پوتسدام (۱۹۴۵) تعیین گردید، و از جمله، قرار شد ۵۰٪ غرامات را تجشم دریافت کند، و ۱۵٪ آن را به لهستان بدهد. و نیز قرار شد بقیه‌ی غرامات را بریتانیا و کشمکش میان مدعیان دیگر تقسیم نمایند. تأدیه‌ی غرامات از طریق انتقال اموال و واگذاری ماشینها و لوازم کارخانه‌های آلمان صورت میگرفت. مسئله‌ی تسویه‌ی غرامات یکی از عوامل شقاق میان دولتهای غربی و تجشم بود. دولتهای غربی در ۱۹۵۲ به اخذ غرامات از آلمان غربی پایان دادند، و تجشم در سال بعد گرفتن غرامات را از آلمان شرقی متوقف ساخت؛ اما ترک رسمی دعاوی در ۱۹۵۴ صورت گرفت. غراماتی به مبالغ از ۱۲۵ میلیون تا ۳۶۰ میلیون دلار از کشورهای متحد آلمان در جج II ـ بلغارستان، فنلاند، مجارستان، ایتالیا، و رومانی ـ خواسته شد، اما دولتهای غربی از این خواسته پشتیبانی نکردند.

در ۱۹۵۳، آلمان غربی موافقت کرد که، به سبب خساراتی که یهودیان در نظام هیتلری دیده بودند، غراماتی به دولت اسرائیل بپردازد.

دولت ژاپن نیز، پس از جج II، مجبور به پرداخت غرامت شد. کشمکت کالاهای سرمایه‌ای ژاپن را تصرف نمود، و تجشم اموال ژاپن را در منچوکوئو ضبط کرد. کشمکت در ۱۹۴۹ به اخذ غرامات از ژاپن خاتمه داد.

غرب اقصی[3] (qarbe aqsā)، در تاریخ کشمکت، نامی که مخصوصاً در قرن ۱۹م اطلاق میشد به دشتهائی که از میسی‌سیپی به طرف غ تا کوههای روشوز ممتد بود. این سرزمین وسیع در آن زمان تحت استعمار کشاورزی بود، و هنوز هم در کشمکت دارای سیمای خاصی است، کشاورزی در آنجا غلبه دارد و چگالی جمعیت در آن نسبت به اراضی واقع در ش میسی‌سیپی کمتر است.

گشودن غرب اقصی به وسیله‌ی امریکائیها در اواخر قرن ۱۸م ـ با تبدیل سرزمینهای کنتوکی (در ۱۷۹۲) و تنسی (در ۱۷۹۶) به ایالت ـ آغاز شد، و در اواخر قرن ۱۹م به پایان رسید (← کشورهای متحد امریکا).

غربال، در گیاهشناسی، ← آبکش.

غربال اراتستن[4] (qarbāle erātosten)، عنوان طریقه‌ای منسوب به اراتستن (ح ۲۷۳ ـ ح ۱۹۲ قم) برای تهیه‌ی جدولی از اعداد اول (← عدد اول). مثلا، برای تعیین اعداد اول کمتر از ۱۰۰، رشته‌ی اعداد طبیعی را ابتدا از ۲ و منتهی به ۱۰۰ می‌نویسیم. سپس از ۲ (که عددی اول است) آغاز کرده اعداد مرقوم را به فاصله‌ی دو به دو، با کشیدن خطی مورب بر آنها، حذف میکنیم تا به آخر رشته برسیم؛ بدین گونه، اعداد ۴، ۶، ۸، . . . ، و ۱۰۰ (یعنی اعداد قابل قسمت بر ۲) از رشته حذف میشوند. اولین عدد حذف‌نشده‌ی بعد از ۲ عبارتست از ۳. عدد ۳ را بر جا میگذاریم، و از آن شروع کرده جمله‌های رشته را سه به سه میشماریم و هر دفعه سومی را حذف میکنیم (در این عمل، ممکن است به جمله‌ای که قبلا بر آن خط کشیده‌ایم، یعنی به عددی که قبلا حذف شده است ـ مثلا ۶ و ۱۲ ـ برسیم؛ در شمردن سه به سه، چنین عددی را نیز میشماریم ولی خط مجدد بر آن نمیکشیم). بدین گونه، همه‌ی اعداد قابل قسمت بر ۲ و ۳ از رشته حذف میشوند. سپس از ۵ شروع کرده به قیاس حالات قبل عمل میکنیم. وقتی اولین عددی که باید حذف را با آن آغاز کرد از جذر عدد نهائی رشته (در مثال مورد بحث، از عدد ۱۰ که جذر ۱۰۰ است) تجاوز کند عمل تمام است، و اعدادی که باقی مانده‌اند جملگی اول میباشند. بدین گونه، مثلا اعداد اول کمتر از ۱۰۰ عبارتند از

۲، ۳، ۵، ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۳،
۲۹، ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۵۳، ۵۹،
۶۱، ۶۷، ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۸۳، ۸۹، ۹۷.

بدیهی است که طریقه‌ی غربال اراتستن برای یافتن رشته‌های طولانی اعداد اول عملی نیست.

غربال سماع (qarbāle samā')، رقص مخصوصی که در مازندران و گیلان معمول است. رقاص سر و سینه‌ی خود را با غربال میپوشاند و با عضلات شکم، که چهره‌ی آدم روی آن نقش شده، حرکاتی مضحک میکند و بیننده را به خنده می‌آورد.

غربالی، استخوان: ← سر.

غرب‌وزان[5] (qarb.vazān) یا **بادهای غرب‌وزان**، بادهای غربی شدیدی که بین عرضهای ۴۰° و ۶۰° در هر یک از دو نیمکره‌ی شمالی و جنوبی میوزند. این بادها ناشی از حرکت هوا به جانب قطب توأم با عوامل دیگر میباشند. بادهای چهلگان از جمله‌ی بادهای غرب‌وزان میباشند.

غرجستان (qarjestān) یا **غرشستان**، سرزمینی در نواحی کوهستانی ش هرات، افغانستان، در دره‌ی علیای رود مرغاب و در ل قسمت علیای هری رود. از تاریخ غرجستان پیش از دوره‌ی سامانیان چندان اطلاعی در دست نیست. پیش از آن، غرجستان احتمالا تحت حکومت امرای کوچک هفتالی بود. در ۱۰۷ هق اسد ابن عبدالله قسری حاکم خراسان، بدانجا تاخت، و فرمانروای محلی آنجا را به قبول اسلام وادار کرد. عنوان فرمانروای غرجستان شار (مشتق از لفظ شاه) بوده است. جغرافیانویسان اسلامی از دو شهر بشین (bašin) و شورمین (šurmin) در غرجستان نام برده‌اند، که محل آنها تاکنون معلوم نشده است. محمد ابن کرام، مؤسس فرقه‌ی کرامیه، در میان مردم این ناحیه نفوذ بسیار کرد، و مراکز کرامیه یک چند در کوهستانهای آنجا باقی ماند. فرمانروایان غرجستان فرمانبردار سامانیان بودند. محمود غزنوی غرجستان را فتح کرد (۴۰۳ هق)، و شار غرجستان، ابونصر محمد (ف ۴۰۶ هق) را که مردی فاضل بود به غزنین فرستاد. از آن پس غرجستان تحت حکومت مرو الرود قرار گرفت ولی ظاهراً امرای محلی دگر بار بر آنجا تسلط یافتند، زیرا در عهد غوریان سخن از شارهای غرجستان به میان میآید.

(۱) Corvus (۲) reparations (۳) Far West (۴) sieve of Eratosthenes (۵) westerlies

غرر اخبار ملوک الفرس (qoraro axbāre moluke 'l.fors)، نام اصلی آن **کتاب غرر السیر** (qoraro 's.siar)، کتابی در تاریخ، به عربی، مشتمل بر تاریخ از خلقت عالم تا زمان سلطان محمود غزنوی، که به نام نصر ابن ناصر الدین سبکتکین، برادر و سپهسالار سلطان محمود، تألیف شده است. ظاهراً این کتاب تألیف ابو منصور حسین ابن محمد ثعالبی مرغنی است، و شامل این مباحث میباشد: تاریخ پادشاهان ایران از کیومرث تا یزدگرد شهریار؛ و سپس تاریخ انبیا و فراعنه‌ی مصر، و ملوک حمیر، عرب، روم، هند، ترک، و چین؛ و سپس تاریخ پیغمبر اسلام، خلفای راشدین، بنی امیه، عباسیان، ابومسلم، برامکه، طاهریان، صفاریان، سامانیان، حمدانیان، و آل بویه؛ و در پایان، تاریخ ناصرالدین سبکتکین و پسرش محمود و برادر او نصر ابن ناصرالدین سبکتکین.

این کتاب همزمان با شاهنامه‌ی فردوسی تألیف شده است، و نویسنده‌ی آن به مدارکی که مورد استفاده‌ی فردوسی بوده است دسترسی داشته، و در بعضی موارد تفصیلهائی زاید بر شاهنامه دارد، اگرچه در بسیاری از داستانها به اختصار پرداخته است.

هرمان زوتنبرگ متن عربی قسمتهائی از کتاب را که مربوط به سلاطین ایران پیش از اسلام است تصحیح و با ترجمه‌ی فرانسوی در پاریس طبع کرده است (1900). وی تألیف کتاب را در ۴۰۸–۴۱۲ هق دانسته است، و به ابومنصور عبدالملک ابن محمد ابن اسماعیل ثعالبی نیشابوری نسبت داده. متن عربی منتخبات زوتنبرگ در تهران به طریق افست چاپ شده است (۱۹۶۳)، و ترجمه‌ی فارسی آن، به نام ترجمه‌ی شاهنامه‌ی ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران، نیز در تهران به طبع رسیده (۱۳۲۸ هش).

غرس النعمه: ← صابی، خاندان.

غرشستان: ← غرجستان.

غرش صوتی: ← سوپرسونیک، ص ۱۳۶۳، ستون اول.

غرغاج، از نامهای درخت نارون.

غرغن (qarqan)، ده (جم ۷۷۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ورزق، بخش حومه‌ی شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۸کیلومتری ج داران.

غرق‌آباد (qarqābād)، ده (جم ۲٬۲۷۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان مزدقانچای، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)، ۱۲کیلومتری ش نوبران.

غرقدره[1] (qarq.darre)، در اصطلاح جغرافیا، دره‌ای که بر اثر پیشروی دریا یا دریاچه و به علت نشست زمین زیر آب رفته باشد.

غرناطه[2] (qarnāte)، اسپانیائی **گرانادا** (-grānā da)، شهر (جم ۱۵۴٬۵۸۹)، کرسی ایالت غرناطه، ج اسپانیا، بر رود خِنیل در دامنه‌ی کوههای سیرا نوادا، در ناحیه‌ی اندلس. غرناطه در ناحیه‌ی کشاورزی پرحاصلی واقعست و از مراکز صنعت و تجارت میباشد. محصولاتش منسوجات، مشروبات الکلی، مواد شیمیائی، آهن و مس، کارهای چرمی، و فرش است.

ویرانه‌های مجاور غرناطه حاکی از اینست که نزدیک شهر کنونی یک شهر رومی وجود داشته است. اگرچه با هجوم (۴۱۵) ویزیگوتها این شهر انحطاط یافت، در دوره‌ی اسلامی تحت حکومت مورها رونق گرفت. غرناطه در آغاز متعلق به خلیفه‌ی دمشق بود، و سپس به امویان اسپانیا تعلق یافت (۷۵۶–۱۰۳۱، مطابق ۱۳۸–۴۲۲ هق). چندی نیز مقر حکومت شعبه‌ای از زیریان بود. در ۱۰۹۰–۱۱۶۶ (۴۸۳–۵۵۱ هق) مرابطون، و سپس تا ۱۲۱۲ (۶۰۹ هق) موحدون بر آن فرمانروائی کردند. در ۱۲۳۸ (۶۳۵ هق)، که بنو نصر مملکت غرناطه را تأسیس کردند، شهر غرناطه را پایتخت خود قرار دادند، و این شهر تحت حکومت آنها، که تا ۱۴۹۲ (۸۹۷ هق) دوام یافت، ثروتمندترین بلاد اسپانیا و از مراکز فرهنگ اسلامی گردید. مملکت غرناطه با ایالات کنونی آلمریا، مالاگا، و بخشهائی از خائن و کادیث مطابقت داشت. مملکت غرناطه مدت ۲۵۰ سال آخرین پایگاه مورها در اسپانیا بود، تا عاقبت ابوعبدالله محمد XI، آخرین پادشاه مسلمان اسپانیا، غرناطه را به فردیناند و ایزابل (← فردیناند ۷؛ ایزابل ۱) تسلیم کرد، سپاهیان اسپانیا در ژانویه‌ی ۱۴۹۲ وارد غرناطه شدند، و کمی بعد بود که ایزابل کریستوف کلمب را برای روانه کردن به مسافرت معروفش به غرناطه احضار کرد. در ۱۴۹۳ غرناطه از اسقف‌نشین به اسقف‌اعظم‌نشین مبدل شد. در ۱۴۹۹ مبارزه‌ای بر ضد مسلمانان آغاز گردید تا آنان را قهراً به قبول مسیحیت یا به خارج شدن از اسپانیا وادار کنند. نسخه‌های خطی عربی را سوزانیدند و دستگاه تفتیش افکار را به "تصفیه"ی غرناطه دعوت کردند. به سبب این اوضاع، جمعیت شهر کاهش یافت. در اواخر حکومت بنو نصر، غرناطه ح ۵۰۰٬۰۰۰ تن جمعیت داشت. پس از آن هیچگاه جمعیت شهر به این اندازه نرسید.

غرناطه موقعیت زیبائی دارد، و به مناسبت گنجینه‌های هنری سرشارش، و مخصوصاً آثار عهد مورها، از مراکز جلب سیاحان میباشد. مشهورترین بنای شهر کاخ الحمراء است. از آثار جالب دیگرش کاخ شارل V و باغهای مشهور مقر تابستانی سابق فرمانروایان مسلمان میباشد. کلیسای جامع از عهد رنسانس دارد، و مقبره‌ی فردیناند و ایزابل در نمازخانه‌ی مجاور آنست. در کارتوخا[3] (kārtuxā)، که اصلا از دیرهای راهبان کارتوزی بود و در ۱۵۱۶ بنا شده است، رصدخانه‌ای (تأسیس ۱۹۰۲) برپا است. دانشگاه غرناطه در ۱۵۳۱ تأسیس شده است.

غرناطه‌ی جدید[4] (qarnāteye jadid)، مستعمره‌ی سابق اسپانیا، ل‌غ امریکای جنوبی. این ناحیه را اسپانیائیها به سرکردگی خیمنث د گاذا متصرف شدند (۱۵۳۷–۳۸) و به این نام نامیدند. تا ۱۷۱۸ جزء نایب‌السلطنه‌نشین پرو بود. در ۱۷۴۰ مشتمل بر کشورهای کنونی کولومبیا، پاناما، ونزوئلا، و اکوادور بود. در ۱۸۱۹ از اسپانیا مستقل شد.

کشور کولومبیا (به ضمیمه‌ی پاناما)، در ۱۸۱۹–۳۰ که جزء کولومبیای بزرگ بود، نیز عنوان غرناطه‌ی جدید داشت.

غروب[5] (qorub)، در نجوم، ناپدید شدن یک ستاره در زیر افق. قـ طلوع.

غرور[6] (qorur) یا **حب البلوغ** (habbo 'l.bo-luq)، آماس و التهاب غده‌های چربی پوست که معمولا در جوانی عارض میشود. به شکل دانه‌های گلی در صورت و پشت و سینه برمیآید، غالبا وسط آن چرکین و سیاهرنگ میباشد. گاهی مزمن است و سالها طول میکشد.

غره (qorre)، روز اول هر ماه قمری. قـ سلخ.

غرة التاج: ← درة التاج.

غرة الکمال (qorrato 'l.kamāl)، سومین دیوان شعر امیر خسرو دهلوی (۶۵۱–۷۲۵ هق)، شامل غزلهائی که در فاصله‌ی ۶۸۵–۷۰۲ هق سروده شده است. مثنوی مفتاح الفتوح یا فتحنامه‌ی امیر خسرو، و چند مثنوی کوتاه دیگر او در اصل جزء دیوان غرة الکمال بوده است. غرة الکمال در ضمن دیوان امیر خسرو (لکهنو، ۱۸۷۴؛ تهران، ۱۳۴۳ هش) چاپ شده است.

غریب، بحر، در علم عروض، ← جدید، بحر.

غریب‌گز: ← کنه.

غریبنامه: ← عاشق پاشا.

غریبه، علوم: ← علوم غریبه.

غریزه[7] (qarize)، از لحاظ زیستشناسی، زمینه‌ی اساسی نحوه‌ی رفتاری که موروثی و حاصل رشد و بلوغ است نه یادگیری، و در آغاز بدون شعور و آگاهی صورت میگیرد. این گونه رفتار در تمام افراد یک نوع، صرف نظر از تفاوتهائی که مابین آنها موجود است، یافت میشود. از لحظه‌ای که این زمینه‌ی اساسی به مرحله‌ی رشد و بلوغ میرسد، نحوه‌ی رفتار غریزی مربوط به آن، با فراهم آمدن اولین محرک خارجی کافی، و بدون فرصت قبلی برای یادگیری، به صورت کامل ظاهر میگردد. این قسمت اخیر تعریف، مفهوم جدید غریزه را از مفهوم و تعریف سابق آن متمایز میسازد، زیرا، سابقاً اظهار میشد که غرائز بدون تأثیر و عمل فرصتها یا محرکات محیطی فعالیت میکنند.

تجربیات و تحقیقات علمی ثابت کرده است که، در حیوانات، رشد و بلوغ سبب بروز رفتارهائی در موجود زنده میشود که کاملا مفید و مؤثر و کامل است، بدون اینکه حیوان محرک قبلی یا فرصت قبلی برای یادگیری داشته باشد. چنین نحوه‌هائی از رفتار را "غریزه" یا "غرائز" مینامند. بنا بر این، رفتار غریزی موروثی است، یعنی، با آنکه ممکن است ماهها و حتی سالها بعد از تولد ظاهر شود، محصول وراثت است. رفتار انعکاسی نوزادان مثلا، پاسخهای رفتاری که در هنگام تغذیه در آنان دیده میشود از جمله‌ی رفتار غریزی محسوب میگردد. آزمایش تاریخی کارمایکل[8] (kārmāykəl) در باره‌ی تکامل شناگری در بچه‌ی قورباغه‌ها که ثابت کرد که، بعد از فرا رسیدن مرحله‌ی رشد، شناگری بدون کوچکترین امکان یادگیری و تمرین قبلی به صورت کامل ظاهر میشود نمونه‌ی بارزی از رفتار غریزی در حیوانات است.

اما در انسان، رفتار غریزی بسیار نادر است.

---

(۱)drowned valley; submerged valley (۲)Granada (۳)Cartuja (۴)New Granada (۵)setting (۶)acne (۷)instinct (۸)Carmichael

تفاوت عمده‌ی انسان با حیوان در اینست که سلسله‌ی اعصاب انسان، مخصوصاً مغز انسان، برتر از حیوانات است، و این مجال را برای آدمی فراهم میآورد که بیشتر از سایر موجودات زنده از محرکات محیطی استفاده کند. هر رفتار غریزی که در انسان ظاهر شود چنان به سرعت تحت تأثیر یادگیری قرار میگیرد که نمیتوان باور کرد که از فرد بالغ رفتاری که صرفاً غریزی باشد سر بزند.

البته، یادگیری، بتفاوت درجات، در نحوه‌های مختلف رفتار مؤثر است. بعضی از نحوه‌های رفتار کاملا نتیجه‌ی یادگیری است در حالی که سیستمهای پاسخهای رفتاری فقط حاصل رشد و بلوغ است. هر رفتار معینی که در شخص دیده میشود در فاصله‌ی این دو قطب، یعنی غریزه‌ی صرف و یادگیری صرف، و بر حسب میزان لزوم و تأثیر رشد و بلوغ و یادگیری در ظهور آن رفتار، قرار گرفته است.

بدین لحاظ، تقسیم‌بندی رفتار موجود زنده به غریزی و غیر غریزی یا اکتسابی و ذاتی یا موروثی شایسته نیست، زیرا هر رفتارِ معینْ محصول عکس العملهای پیچیده‌ای است که بین عوامل درونی و محیطی صورت میگیرد. همچنین، تقسیم‌بندی رفتار به ساده و مرکب، و نسبت دادن اولی به رفتار انعکاسی و دومی به رفتار غریزی، نیز دیگر مورد توجه نیست، زیرا، سلسله‌ی مراتب تغییر و تفاوت در این زمینه بسیار است، و نمیتوان حد فاصل قطعی بین این دو نوع رفتار معیّن کرد. و نیز، باید توجه داشت که متمایز ساختن رفتاری که منبعث از کششهای درونی است از رفتاری که عکس العمل به محرکات محیطی است صحیح نیست، زیرا، اغلب رفتارهای موجود زنده مشترکاً دارای هر دو جنبه است. رفتار موجود زنده مشتمل بر سلسله‌ی مراتب روابط گوناگونی است که منشأ آنها در درون موجود زنده (روابط درونزا[1]) یا خارج از آن (روابط برونزا[2]) است، که به نحو بسیار پیچیده‌ای بهم آمیخته است، و هرگز کاملا به صورت آرام و ساکن باقی نمیماند، بلکه همواره در حال دگرگونی و تغییر است. بنا بر این، ذاتی بودن، بلامقدمه بودن، یا پیچیده بودن، هیچیک نمیتواند ملاک و ضابطه‌ای برای تمیز و تشخیص غریزه از سایر انواع رفتار باشد. شواهد و دلایل علمیِ پیوسته این امر را بیشتر مسلم میسازد که تفاوت رفتارهای مختلف موجود زنده از تفاوت درجات است، و نسبی است، نه تفاوتهای نوعی و اصولی.

در پسیکانالیز، غریزه به معنای خاص به کار میرود. فروید با تعریف کلی و عمومی سابق الذکر موافقت دارد، ولیکن بدان شرطی افزوده است، و آن اینکه غریزه بسیط است، و قابل تجزیه و تقسیم به اجزای ساده‌تر نیست، و در نوشته‌های اخیر خود، دو غریزه را اصلی دانسته که عبارتند از غریزه‌ی عشق یا حیات و غریزه‌ی مرگ یا ممات، و آنچه را دیگران به صورت غرایز جداگانه و مستقل عنوان میکنند، از قبیل غریزه‌ی ترس و فرار و امثال آنها، در پسیکانالیز، تظاهرات و جلوه‌های گوناگون این دو غریزه‌ی اصلی محسوب میدارند. به عبارت دیگر، در پسیکانالیز کمتر به غریزه اهمیت داده میشود، و بیشتر اصطلاح "غریزی" به کار میرود، و "غریزی" رفتاری است که هیجانی و عاطفی و برانگیختنی باشد، و ضمناً ممکن است غیر منطقی، و در اولین وهله، لا عن شعور یا مربوط به اید باشد.

از نظر تاریخی، این مسئله که آیا انسان دارای غرایزی موروثی است که حاکم بر رفتارش باشد سالها موجب اختلاف نظر بین دانشمندان بود. روانشناسان و فلاسفه و علمای تربیت در این باب به دو قطب مخالف و موافق تقسیم شده بودند. موافقینْ فهرستی بسیار طولانی از غرائز انسانی، از "غریزه‌ی مادری" گرفته تا "غریزه‌ی پاکیزگی" و "غریزه‌ی جنگجوئی"، عرضه میداشتند؛ در حالی که مخالفین برای مفهوم غریزه در انسان ارزش و اعتبار قائل نبودند، تا آنجا که بسیاری از روانشناسان، تا سالهای اخیر، از به کار بردن اصطلاح غریزه پرهیز میکردند، و چون در معنی و مفهوم آن توافق عام نبود، به استعمال آن تمایلی نشان نمیدادند. اخیراً، بحث موافق و مخالف در باب غرائز انسانی جنبه‌ی تاریخی یافته است، و با دقیقتر ساختن تعریفهای علمی، مقام و فایده‌ی این اصطلاح در آثار و نوشته‌های علمی و روانشناسی مورد موافقت قرار گرفته است.

مفهوم غریزه به طور بسیار مبهم از زمان افلاطون و ارسطو سابقه دارد. یونانیان باستان بین رفتار موروثی و رفتار اکتسابی تفاوتی قائل نبودند. با احیاء فلسفه‌ی یونان در قرون وسطی، مفهوم غریزه مخصوصاً در آثار قدیس توماس آکویناس مجدداً ظاهر گردید. این بار غریزه را همان قانون طبیعت میدانستند که در وجود فرد فعالیت دارد تا پاسخ‌هائی را سبب شود که در وجود فرد به ودیعه گذاشته شده است. این مفهوم خیلی به مفاهیم فضیلت و رذیلت، که ارسطو به کار برده بود، نزدیک است. در قرن ۱۸م این مفاهیم بیشتر جنبه‌ی اخلاقی یافت، و در آثار فلاسفه‌ی انگلستان و اسکاتلند، که متأثر از افکار کالون بودند، مورد استعمال خاص یافت. اصطلاح غریزه به عنوان یک مفهوم کلی نیز در نوشته‌ها و آثار قرن ۱۸م فراوان یافت میشود، و از آن، نه تنها احساسات اخلاقی، بلکه مواهب طبیعی ذهنی اراده شده است. اما غرائز معیّن با نام مشخص به ندرت در این آثار ملاحظه میشود.

توسعه‌ی تجزیه و تحلیل زیستشناسی در اواسط قرن ۱۹م، و ظهور روانشناسی وظائف‌الاعضائی به دنبال آن، و سلطه و اعتبار به کار بردن طرق و روشهای زیستشناسی در مطالعه‌ی انسان، سبب تجزیه و تحلیل تفصیلی وراثت و بالنتیجه طبقه‌بندی غرائز گردید. تمام این تحولات جنبه‌ی فلسفی و غیر تجربی داشت.

دانشمندان آلمانی مخصوصاً ویلهلم پرایر[3] (vil-helm prāyer، ۱۸۴۲–۹۷)، از پیروان داروین، فهرست تفصیلی غرائز را فراهم آوردند، و کوشیدند تا آن را در مطالعه‌ی رفتار کودکان و بزرگسالان به کار برند. در کشمکش، ویلیام جیمز دنبال کار را گرفت، و فهرستی شامل ۵۰ غریزه‌ی مختلف منتشر ساخت، اما در این باب بعداً ادوارد لی ثورندایک[4] (edwārd li ṯorndāyk) (۱۸۷۴–۱۹۴۹) و رابرت سشنز وودورث[5] (rābərt seŝənz wudwērṯ) (۱۸۶۹–۱۹۶۲)، روانشناسان امریکائی، از این حد تجاوز کردند، و بر تعداد غرائز افزودند. در انگلستان، این کار را ویلیام مکدوگل (۱۸۷۱–۱۹۳۸) دنبال میکرد. خلاصه، در آغاز قرن ۲۰م، تعداد روزافزون روانشناسان تربیتی و اجتماعی انواع طبقه‌بندیها را فراهم آورده بودند. در اروپا، این نوع توجه به طبقه‌بندی غرائز کمتر رواج داشت، و زمزمه‌ی مخالفت با چنین طرز فکری نضج میگرفت، به نحوی که در سالهای قبل از جنگ جهانی II کم‌کم وضع فکری گروههای مخالف و موافق روشن شده بود. به تدریج، با توسعه‌ی تحقیقات تجربی و دقیقتر شدن تعریفات علمی در سالهای اخیر، غریزه به ترتیبی که در ابتدای این مقاله گذشت تعریف و شناخته شد.

غریفوریوس، اسم، ← گرگوریوس، اسم.

غریو ژیوندگ، در دین مانی، ← مانویت، قسمت IV.

غز (qoz؛ عربی qozz) یا (اصلا) **اغز** یا **اغوز** (هر دو oqoz)، نام قسمتی از طوایف ترکان شرقی، که از قرن ۴م هق در ممالک اسلامی شرقی شهرت یافتند، و سلسله‌های سلاجقه و سلاطین آل عثمان (← عثمانی، قسمت II) از آنان برخاستند.

I ـ منشأ. ظاهراً در آغاز قرن ۷م، در میان قبایل ترکان شرقی موسوم به تیه‌لو (tie-lo)، اتحادیه‌ای از نه قبیله تشکیل یافت، که به تقز اغز (toqoz oqoz) [= نه (قبیله‌ی) اغز] مشهور گردید، و نامش در مآخذ اسلامی به صورت تنزغز (toqoz.qoz) و تقوز اغوز نیز ضبط شده است. ترکان تقز اغز دولتی تشکیل دادند که در قرن ۹م (۳م هق) وسعت یافت، و همزمان با این امر، گروه‌هائی از این ترکان به جانب غرب روی آوردند، و به سبب وارد شدن در نواحی دیگر و اختلاط با مردم آنها، خصوصیات تازه یافتند، و عنوان اغز (بدون قید "تقز"، یعنی "نُه") یا غز (عربی) یافتند، و همین اغزهای غربی یا غزها هستند که در این مقاله از آنان سخن میرود. در قرن ۴م هق (10م ب‌م)، حدود قلمرو آنان کمابیش چنین بوده است: در ج، دریای آرال و مسیر سفلای سیر دریا؛ در غ، رود اورال یا ولگای سفلی و دریای خزر؛ و در لش، مسیر علیای ایرتیش. طوایف ترک همسایه‌ی آنها در ل طوایف کیماک، در ش طوایف خلخ، در غ پچنگها و (از همه مهمتر) خزرها بودند. بعلاوه، غزها با بلغارهای ولگای وسطی ارتباط دائم داشتند، و از طرف جنوب، مخصوصاً در امتداد سیر دریا، با مسلمانان همسایه بودند.

II ـ طوایف غز در ممالک اسلامی شرقی. بر طبق بعضی اخبار، ترکانی که در هنگام خروج (ح ۱۵۹ هق) مقنع در عهد خلافت مهدی عباسی او را یاری کردند از طوایف غز بودند، و چون کار مقنع به ضعف گرایید وی را رها نمودند. از مجموع مآخذ چنین برمیآید که، مقارن عهد مهدی و مقنع، اسلام در میان غزان رواجی نداشته است، ولی در اواخر قرن ۴م هق اسلام در بین آنها رواج یافت. پیش از این زمان، غزها، مانند همه‌ی ساکنان آسیای مرکزی، تا حدی تحت تأثیر مذاهب

(۱) intrinsic (۲) extrinsic (۳) Preyer (۴) Thorndike (۵) Woodworth

بودائی، مانوی، مسیحی نسطوری، و یهودیت خزرها قرار داشتند. غزها از راههای گوناگون با اسلام آشنا شدند، نخست از طریق حمله‌ها و حمله‌های متقابل بین آنان و غازیان مسلمان عهد سامانیان (← غازی) در مرزهای جنوبی سرزمین‌های غزها، و اسیرانی که طرفین از یکدیگر گرفتند؛ دوم، به وسیله‌ی فعالیتهای بعضی از صوفیان مرزها، و بالاخره، و شاید مهمتر از همه، از طریق بازرگانی. دین اسلام به همه‌ی غزها نرسید، و غزهای ساکن نقاط دورافتاده‌ی غربی از دعوت اسلامی محروم ماندند، و بازماندگان آنان که بعدها به خدمت ارتش بیزانس درآمدند به مسیحیت گرویدند.

گسترش غزها به طرف جنوب از سالهای اخیر قرن ۴م هق آغاز شد، و پس از آن، مخصوصاً در دهه‌ی چهارم قرن ۵م، به وسیله‌ی خاندان معروف غز به نام سلاجقه به اوج خود رسید. از اواخر قرن ۴م هق، نام ترکمن ظاهراً به شعبه‌ی بزرگی از طوایف غز اطلاق شده است.

طوایف غز در سلطنت (۵۱۱–۵۵۲ هق) سلطان سنجر، به سبب استیلای گورخانیان بر مساکن آنها در ماوراء النهر، ناچار مساکن خود را رها کرده به خراسان آمدند، و هر سال ۲۴٬۰۰۰ رأس گوسفند به عنوان خراج به مطبخ سلطان میدادند. اما چون فرستاده‌ی خوانسالار سلطان در اخذ این گوسفندها تعدی و بدرفتاری کرد، او را کشتند، و چون امیر قماج (والی بلخ)، به سبب دوستی و ارتباطی که غزها با دشمن دیرین او زنگی ابن علی (امیر طخارستان) داشتند، از آنان رنجش داشت، به پیشنهاد خود و به امر سلطان سنجر، لشکر به حدود مساکن آنها برد، ولی غزان او را با پسرش شکست دادند، و به قولی کشتند، اما، چون از تلافی و انتقام سلطان سنجر میترسیدند، اظهار پشیمانی نمودند، و از در طاعت درآمدند. سنجر عذر آنها را نپذیرفت، و به آنها حمله برد، ولی عاقبت از آنان شکست خورد (جمادی الاولی ۵۴۸ هق)، و خودش با زوجه‌اش به دست غزان اسیر شد. غزان امرای سنجر را کشتند، اما خود او و زوجه‌اش را به ظاهر حرمت کردند، و نزد خود نگهداشتند. پس از آن، غزان به مرو ریخته در طی ۳ روز متوالی آن را غارت کردند، و بسیاری از مردم را گرفته شکنجه کردند، تا نهانگاه ذخایر و اموال خویش بازگویند. سپس، از مرو به نیشابور رفتند، و چون اهل نشابور چند تن از آنها را کشتند، آنها، به انتقام کشتگان خویش، شهر را غارت کردند، و مردم را از دم تیغ گذرانیدند، و مسجد بزرگ زیبای شهر را بسوختند، و مردم را خاک نرم در دهان میکردند تا خفه میشدند، و عده‌ای از مشاهیر علما را بدینگونه هلاک کردند. غزان، جز هرات و دهستان، سایر بلاد خراسان را کندند و کاویدند و غارت کردند و یا سوختند؛ شهرهائی آباد–چون مرو، بلخ، طوس، نیشابور، و سرخس–دستخوش قتل و غارت آنها گشت، و مساجد و بقاع و ابنیه و آثار بلاد و قری اکثر ویران گشت.

سنجر مدت ۳ سال و چند ماه در دست امرای غز اسیر بود، و آنها در آن مدت وی را، بنا بر مشهور، شب در قفس آهنین میکردند، و روز بر تخت مینشاندند، و به نام او احکام و فرمانها اجرا میکردند، و چون زوجه‌ی سنجر نیز در دست آن قوم گرفتار بود، سلطان در صدد فرار برنمیآمد. در مدت گرفتاری سنجر، چون او فرزند ذکور نداشت، امرای وی یک چند برادرزاده‌اش سلیمانشاه سلجوقی (پسر سلطان محمد ابن ملکشاه) را به نیشابور آورده موقتاً به سلطنت نشاندند (جمادی الاخری ۵۴۸)، اما او تاب زد و خورد با غزان را نیاورده به عراق بازگشت (صفر ۵۴۹ هق). پس از آن، امرای مزبور محمود خاقان، خواهرزاده‌ی سنجر، را از ماوراء النهر خواسته موقتاً به سلطنت نشاندند، و او، به کومک مؤید آی ابه، قسمت عمده‌ی خراسان را از دست غز بیرون آورد، و چندی بعد، مؤید آی ابه وسیله‌ی فرار سنجر را، که زوجه‌اش ترکان خاتون وفات یافته بود، فراهم نمود؛ بعد از وفات سنجر، محمود خاقان و مؤید آی ابه همچنان به مبارزه با غزان اهتمام کردند، مع هذا، یک بار دیگر مغلوب غز شدند (شوال ۵۵۳ هق). غزان باز در خراسان غارت و فتنه کردند. استیلای غز بر خراسان قتل و غارت و خرابی و فساد بسیار به بار آورد. تصویری از این حادثه را–البته نه خالی از اغراقات شاعرانه–در قصیده‌ی معروف رائیه‌ای که انوری از زبان اهل خراسان به محمود خاقان فرستاده است، و او را به امارت خراسان دعوت کرده، میتوان یافت.

عاقبت، غزان مقهور خوارزمشاهیان شدند، اگرچه یک تن از آنان به نام ملک دینار بعدها در کرمان کسب قدرت کرد.

با تأسیس امپراطوری مغول در قرن ۷م هق، غزان ضمیمه‌ی اتباع مغول یا از قلمرو مغولان طرد شدند، و از این به بعد نام آنان به عنوان نام طایفه‌ای موجود برافتاد، و حال آنکه نام ترکمن هنوز باقی است. مقارن این ایام، غزهائی که با مغول مواجه شدند، به یاد گذشته‌ی خود و برای بزرگداشت نیاکان خود، افسانه‌ای به نام اغز خان نیای اساطیری غزان، را پرداختند که از آسیای مرکزی (به زبان اویغوری) تا در آسیای صغیر رواج یافت.

III ـ غزان در ممالک اسلامی غربی. در قرون وسطی، عنوان غز به سربازان ترک یا ترکمن مزدوری اطلاق شده است که دو بار، از طریق مصر، در افریقای شمالی نفوذ کردند. نخستین غزها در میان سپاهیانی بودند که عبدالمؤمن موحدی در ۵۵۳ هق برای فتح افریقیه فرستاد. در ۶۶۰ هق، موج تازه‌ای از غزان در افریقای شمالی آشکار گردید، که به عنوان کردهای فراری از مقابل هولاکو خان از آنان یاد شده است.

غزال: ← محمد، قسمت ۳۷.

غزال (qazāl)، آهوئی زیبا از نوع گازلا (*Gazella*). قریب ۲۵ جنس آن در افریقای شمالی و شرقی و در آسیای جنوبی زندگی میکنند. غزال دارای چشمان درشت سیاه است، و نر و ماده‌ی بیشتر جنسهای آن شاخهای سیاه گرد دارند. غزالها گیاهخوارند، و بعضی از آنها در کوهستانها، ولی بیشترشان در دشتهای شنی زندگی میکنند. موی غزال نرم و کوتاه و معمولاً به رنگ زرد مایل به قهوه‌ای است، ولی بعضی غزالها خالهای سیاه و سفید دارند. از جنسهای آن غزال ایرانی (*G. subgutturosa*) است. غزال ظریف‌اندام و بسیار چابک است، و حتی تندروترین تازیها کمتر به سرعت غزال میدوند. در حال دویدن به بالا میجهد، و به همین جهت، وقتی به سرعت میدود چنان مینماید که گوئی در پرواز است. گوشت غزال بسیار لذیذ است.

زیبائی و برق و سیاهی و حالت ملایم چشمان غزال معروفست، و شعرا اغلب در باب این اوصاف چشم غزال اشعاری سروده‌اند، و چشمهای زنان را بدان تشبیه کرده‌اند.

در کتابهای حیوانشناسی اسلامی، غزالان به سه شکل و رنگ وصف شده‌اند. نخست دسته‌ای که آنها را ریم (rim) [جمع آن آرام] میخوانند، و آنها آهوانی هستند به رنگ سفید خالص، که بیشتر در ریگزارها زندگی میکنند. دسته‌ای به نام اعفر (a'far) (مؤنث آن عَفراء) خوانده می‌شود، و آنها به رنگ مایل به قرمزی هستند، با گردنهای کوتاه، و از نظر سرعت در دویدن از همه‌ی انواع ضعیفترند. نوع دیگری، که در عربی آنها را آدم میخوانند، دارای گردنهای دراز و دست و پاهای بلند هستند. از خصایص غزالان رمندگی و تیزچشمی است، و در ادبیات عرب و ادب فارسی، غزال نماد معشوقگان و زنان زیباست (بیشتر با توجه به زیبائی چشم غزال، و سیاهی آن، و طرز نگاه کردنش، که از زیبائی و شکوه سرشار است). نوعی خاص از غزال را غزال مشک (آهوی مشکین) میخوانند، و غزال مشک را در کتابهای حیوانشناسی اسلامی بدینگونه وصف کرده‌اند که دارای دست و پای ظریف و رنگش سیاه است، و دارای دو شاخ سفید کوچک میباشد، که از زیر فک این حیوان بیرون آمده است. گویند این حیوان از تبت به هند میرود، و در آنجا مشک خویش را می‌افکند، و این مشک خونی است که در فصل معینی از سال در ناف این آهو جمع میشود. گویند بوی مشک در آن نواحی محسوس نمیشود تا هنگامی که آنرا به سرزمینهای دیگر حمل کنند.

غزالی (qazzāli, qazāli) یا **امام محمد غزالی، شهرت ابوحامد محمد ابن محمد ابن محمد ابن احمد طوسی، معروف به زین‌الدین و ملقب به حجةالاسلام، ۴۵۰–۵۰۵ هق**، یکی از بزرگترین علما و متفکرین اسلام، و صاحب تألیفات بسیار مشهور در فقه و اصول، فلسفه و منطق، تفسیر، عرفان، و اخلاق.

۱ـ زندگینامه. تولد غزالی در شهر توقان طوس بود، و پدرش مردی درویش و عابد بود، و به هنگام مرگ، احمد ابن محمد رادکانی را وصی دو پسرش محمد و احمد (← غزالی، احمد) قرار داد. غزالی مقدمات علوم را در طوس فرا گرفت، و مختصری از فقه نزد احمد ابن محمد رادکانی خواند. بعد به جرجان نزد امام ابونصر اسماعیلی رفت و به تحصیل فقه پرداخت، و باز به طوس برگشت، و پس از چندی به نیشابور رفت، و جزو شاگردان امام الحرمین، از فقهای شافعی مشهور عصر خود، درآمد. پس از وفات (۴۷۸ یا ۴۷۹ هق) امام الحرمین، غزالی از نیشابور به مُعَسکَر (لشکرگاه نزدیک نیشابور) نزد خواجه نظام‌الملک، وزیر معروف الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی، رفت و مورد احترام او و ملکشاه قرار گرفت. در ۴۸۴ هق، در حالی که ۳۴ سال بیش نداشت، به تدریس در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد، که

بزرگترین مدارس (دانشگاهها) آن عصر بود، دعوت شد، و در ماه ذیقعده و به قولی در جمادی الاول همان سال به کرسی تدریس آن مدرسه قرار گرفت؛ در ۴۸۷ هق، شاهد مراسم بیعت مردم با خلیفه مستظهر بالله گردید. در رجب ۴۸۸ هق دچار آشفتگی خاطر و بحران روحی شد، و در ذیقعده‌ی همان سال تدریس در نظامیه را ترک کرد، و در ذیحجه، به عنوان سفر حج، از بغداد بیرون رفت، و رهسپار دمشق شد، و از آنجا به بیت المقدس رفت، و معروفترین کتاب خود یعنی احیاء علوم الدین را در آن شهر تألیف کرد. در ۴۹۸ هق به سفر حج رفت، و از آنجا به وطن خود، شهر طوس، مراجعت کرد. بعضی گفته‌اند که به مصر و اسکندریه نیز سفر کرده بوده است. پس از مدتی اقامت در طوس، غزالی به درخواست سلطان سنجر و به اصرار وزیرش فخرالملک ابن خواجه نظام‌الملک در ذیقعده‌ی ۴۹۹ هق از طوس به نیشابور رفت، و به تدریس در مدرسه‌ی نظامیه‌ی نیشابور منصوب شد، و مدت یک سال به تدریس در آنجا اشتغال داشت. و در همین شهر کتاب المنقذ من الضلال را نوشت. پس از آن، در ۵۰۰ هق از تدریس در نظامیه‌ی نیشابور استعفا کرد، و باز به طوس برگشت، و به عبادت و خلوت و تعلیم و ارشاد پرداخت، و در نزدیکی خانه‌ی خود خانقاهی برای صوفیه و مدرسه‌ای برای طلاب بنا کرد. در ۵۰۴ هق، که ابوالحسن کیای هراسی طبری (kiāye harrāsie tabari)، همشاگردی غزالی و مدرّس مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد، وفات یافت، بار دیگر از غزالی طلب کردند که به تدریس در نظامیه‌ی بغداد بپردازد، ولی او به شدت از قبول این امر امتناع ورزید. نامه‌ای که غزالی در باره‌ی امتناع از تدریس به ضیاءالملک احمد ابن خواجه نظام‌الملک، وزیر محمد ابن ملکشاه سلجوقی، نوشته است در دست است. غزالی بامداد روز دوشنبه‌ی ۱۴ جمادی الثانی سال ۵۰۵ هق در طابران طوس وفات یافت، و همانجا مدفون شد. غزالی فرزند پسر نداشت، و از او دخترانی باقی ماندند.

۲ـ عقاید غزالی. چنانکه از شرح حال غزالی دیده میشود، او تا سال ۴۸۸ هق، که ح ۳۸ سال داشت، از فقهای معروف فقه شافعی در زمان خود بوده است، و شهرت او در تدریس و مباحثه و مناظره با علما و غلبه بر آنان سرتاسر عالم اسلامی را فرا گرفته بوده است. از آن سال ناگهان دوچار بحرانی روحی میگردد، و میل به انزوا و خلوت و دوری از مقامات دنیوی و شهرت و جاه‌طلبی در او قوت میگیرد، و با خواندن کتب تصوف، میل شدید به عرفان و تصوف پیدا میکند، و پشت پا به تدریس میزند، و برای اینکه بهتر بتواند در خلوت مشغول ریاضت و تزکیه‌ی نفس گردد، از بغداد خارج میشود، و به دمشق و بیت المقدس میرود، و کتاب احیاء علوم الدین را که، از بزرگترین کتب اخلاق عرفانی و تصوف است، تألیف میکند. بنا بر این، غزالی تا سال ۴۸۸ هق عالم و مفتی و فقیه و مدرس است، و از آن به بعد عارف و صوفی و زاهد و متفکر است، و از مناظره و بحث‌وجدل بیزار و به عبادت و تفکر و ارشاد اخلاقی راغب است.

غزالی در فقه به مذهب شافعی و در اصول دین به مذهب اشعری بود، ولی این هر دو علم را از روی استدلال و اجتهاد شخصی میدانست نه به تقلید صرف. در کتاب تهافت الفلاسفه بر تعالیم فلاسفه و مخصوصاً مشائین تاخت، و عقاید ایشان را در ازلی و ابدی بودن عالم، و وجود بسیط بودن خداوند، و اعتقاد به افلاک، و مجرد بودن نفس انسان رد کرد، و در سه مسئله آنان را تکفیر کرد، اول در عقیده‌ی آنان به قدیم بودن عالم (جهان را آغازی نیست)؛ دوم عالم نبودن خداوند به جزئیات (فلاسفه میگویند خداوند تنها به کلیات عالم است و علم او نمیتواند به جزئیات تعلق گیرد، زیرا جزئیات حوادث متغیر و متجدد این عالمند، و علم به آن هم باید متغیر و متجدد باشد، و چون علم خداوند عین ذات اوست، لازم میآید که ذات خداوند محل تغییر و حوادث باشد و این محال است)؛ سوم انکار معاد جسمانی.

غزالی با اسماعیلیه و باطنیه نیز مخالف بود، و در رد ایشان کتاب نوشت. در اخلاق چنانکه گفتیم پیرو اهل تصوف بود. در کتاب المنقذ من الضلال شرح سیر معنوی خود و بدور انداختن تقلید را بیان میکند، و شرح میدهد که چگونه نخست در همه چیز شک کرد و پس از آن به اجتهاد و استدلال در پی وصول به حقیقت برآمد، و نخست از کلام شروع کرد و آن را کافی ندانست. آنگاه روی به فلسفه آورد، ولی متوجه شد که آن هم دردی را دوا نمیکند، و فلاسفه مخصوصاً در الاهیات دوچار اشتباهات هستند (کتاب تهافت الفلاسفه را به همین منظور نوشته است). پس روی به مذهب باطنیان آورد و آن را هم باطل دانست (کتابهای المستظهری، حجة الحق، و القسطاس المستقیم را در رد باطنیان نوشت)، و پس از این سه مرحله بود که روی به تصوف آورد، و مؤلفات این طایفه را مانند قوت القلوب و تألیفات حارث محاسبی و آثار شبلی و جنید بغدادی و بایزید بسطامی خواند، و تحت تأثیر آن قرار گرفت، و عملا نیز از علائق دنیوی جاه و مقام بگسست، و به خلوت و عبادت و ارشاد معنوی طالبان پرداخت.

۳ـ تألیفات غزالی. غزالی در نامه‌ای فارسی که به فرمانروای سلجوقی (سلطان محمد سلجوقی یا سلطان سنجر) نوشته است میگوید که در ۵۳ـ سالگی نزدیک به ۷۰ کتاب در علوم دین تصنیف کرده است، ولی بعضی عده‌ی تألیفات او را تا ۲۰۰ و حتی ۴۰۰ هم نوشته‌اند. مشهورترین تألیفات او کتاب احیاء علوم الدین یا احیاء العلوم است، که از مهمترین کتب عالم اسلام است، و در اخلاق و تصوف و مسائل دینی است، و مکرر به طبع رسیده است. بعضی از تألیفات دیگرش عبارتند از المستصفی (al.mostasfa)، در علم اصول فقه، که از کتب بسیار معتبر این فن به شمار میرود؛ کتاب کیمیای سعادت، به فارسی، که در اخلاق و تصوف و مسائل دینی است، و از شاهکارهای نثر فارسی است؛ مقاصد الفلاسفه، که مقدمه‌ای است بر تهافت الفلاسفه (کتاب مقاصد الفلاسفه تقریباً همان مطالب دانشنامه‌ی علائی ابن سینا است)؛ تهافت الفلاسفه، که از کتب بسیار مشهور در عالم اسلام است، و سر و صدای زیادی برانگیخته است، و ابن رشد، فیلسوف معروف مغربی، کتاب تهافت التهافت را در رد آن نوشته است؛ نصیحة الملوک، به فارسی، در حکمت عملی و اخلاق؛ کتاب الوسیط (al.vasit)، از کتب بسیار معتبر در فقه شافعی، کتاب الوجیز (al.vajiz)، که باز از جمله‌ی کتب معتبر در فقه شافعی است، و در باره‌ی آن گفته‌اند که اگر غزالی دعوی نبوت میکرد در معجزه‌اش کتاب الوجیز کافی بود؛ کتاب معیار العلم، در منطق؛ کتاب المنقذ من الضلال، که غزالی در آن شرح حال و سیر معنوی خود را ذکر میکند، کتاب المنخول (al.manxul) در علم اصول. تألیفات غزالی چنانکه گفتیم خیلی زیاد است، و بعضی کتب هم به او نسبت داده‌اند که صحیح نیست.

غزالی، احمد (qazzāli, qazāli) [ابوالفتوح احمد ابن محمد]، ف ۵۲۰ هق، از فقهاء و زهاد و عرفای معروف عصر خویش، که بیشتر به زهد و تصوف و وعظ اشتهار یافته است، برادر کوچک امام محمد غزالی. شیخ طریقت او ابوبکر نساج است، که شیخ امام غزالی نیز بوده است. از شاگردان او در تصوف شیخ ابوالفضل بغدادی، عین‌القضاة همدانی، ← ابوالنجیب سهروردی، و سنائی غزنوی بوده‌اند. پس از کناره‌گیری امام محمد غزالی از تدریس در نظامیه‌ی بغداد، احمد غزالی مدتی به نیابت از او تدریس میکرده است. صاعد ابن فارس لبانی (sā'ede 'bne fārese labbāni) مواعظ او را در بغداد در ۸۳ مجلس جمع کرده و در دو مجلد ترتیب داده بوده است، و ابن الجوزی بعضی از آن مجالس را نقل کرده است. از تألیفات او سوانح العشاق است. از آثار دیگرش لباب الاحیاء (خلاصه‌ای از کتاب احیاء علوم الدین برادرش)، کتاب الذخیره فی علم البصیره، کتاب موسیقی و سماع بوارق الإلماع فی الرد علی من یُحَرِّم السَّماع (در تجویز موسیقی و سماع)، و کتاب التجرید فی کلمة التوحید است. وفاتش در ۵۲۰ هق در قزوین اتفاق افتاد، و بعضی هم تاریخ وفاتش را ۵۲۷، ۵۱۷، ۵۱۹، و یا ۵۰۴ نوشته‌اند. احمد غزالی به فارسی و عربی شعر میگفته است.

غزالی، امام محمد: ← غزالی.

غزالی مشهدی (qazālie mašhadi)، ح ۹۳۶–۲۷ رجب ۹۸۰ هق، شاعر پارسی‌گوی ایرانی. غزالی در نتیجه‌ی تهمتهائی که به عقاید وی وارد ساختند، در زمان شاه طهماسب I صفوی، از ایران به هند گریخت، و به خدمت علیقلی خان مشهور به خان زمان، حاکم جونپور و یکی از سرداران اکبر پیوست. بعد از ۹۷۴ هق، به دربار اکبر راه یافت، و مورد احترام آن پادشاه واقع شد، و لقب ملک‌الشعرائی یافت. در آنجا با فضلا و شعرای دربار اکبر، از جمله فیضی دکنی، مصاحب شد. عاقبت در احمدآباد گجرات درگذشت. کلیات دیوان او را از ۷۰٬۰۰۰ تا ۹۰٬۰۰۰ بیت گفته‌اند. از کلیات اشعارش، آثار الشباب، اسرار مکنوم، نقش بدیع، رشحات الحیات، و مرآت الکاینات است. غزالی مسلک عرفانی داشت و به سبک هندی شعر میسرود.

غزاة: ← غزوه.

غزل (qazal) [عربی، = سخنگوئی با زنان] ،شعری از ۷ تا ۱۳ بیت، و گاه کمتر یا بیشتر، همه بر یک وزن، و یک قافیه در هر دو مصراع مطلع و همه‌ی مصراعهای دوم، که برای بیان احوال درونی گوینده و راز و نیازهای عاشقانه به کار میرود. صوفیان غزل را در بیان افکار عارفانه نیز به کار برده‌اند. بیتهای غزل، بر خلاف دیگر انواع شعر، بیشتر چنان است که با هم در معنی پیوستگی ندارند، یعنی هر یک در معنی تمام و مستقل از

دیگری است. بیتی را که بنای سرودن غزل بر آن نهاده شده است، و نیز بهترین بیت غزل را، بیت الغزل (beyto 'l-qazal) خوانند.

غزل در زبان فارسی، با اینکه از دوره‌ی شهید بلخی و رودکی وجود داشته و در آثار شاعران دوره‌های بعد به غزلهای این دو شاعر اشاراتی میرود، اما به طور مستقل از قرن ۵م هق شیوع و رواج مییابد، و پیش از این دوره، بیشتر تغزلهای آغاز قصاید است که به عنوان غزل تلقی میشد. غزل عاشقانه‌ی فارسی از روزگار انوری ابیوردی تشخص بیشتری مییابد، و در روزگار سعدی به کمال خود میرسد. در کنار این نوع غزلها، کوشش شاعران عارف‌مشرب، گونه‌ی دیگری از غزل به وجود میآورد که سرآغاز آن غزلهای سنائی است، و در دیوان عطار نیز ادامه‌ی آن دیده میشود، و در غزلیات جلال‌الدین رومی به اوج میرسد. از قرن ۷م هق به بعد، در بعضی از شاعران مانند حافظ این دو گونه‌ی غزل به یکدیگر میآمیزد، و حوزه‌ی معانی غزلی از دایره‌ی عشق و عاشقی‌خواه عشق انسانی و خواه عشق الاهی‌وسعت بیشتری مییابد، و مجموعه‌ای از معانی زهدی و عرفانی و عشقی و فلسفی و اجتماعی، و حتی زندقه و الحاد هم، زمینه‌ی معنوی غزلها را تشکیل میدهد. با اینهمه، رنگ عمومی شعرها همان عشق است و زمزمه‌های عاشقانه. در دوره‌ی شاعران معروف به شعرای سبک هندی، غزل بیشتر معنی قالب و شکل به خود میگیرد، و در قالب خاص غزل، انواع مضامین و تخیلاتی که هیچ ارتباطی با معانی عشقی ندارد، عرضه میشود، به حدی که در دیوان بعضی از این شاعران ممکن است خواننده چندین شعر در قالب غزل بخواند که هیچ رنگی از عشق و معانی عشقی در آن دیده نشود. کلیت و عدم تشخصی که معشوق در شعر فارسی داشته سبب شده که از قرن پنجم به بعد تفاوت آشکاری میان غزل مذکر (mozakkar) (غزلی که مخاطب و معشوق در آن مرد است) و غزل مؤنث (mo'annas) (غزلی که معشوق و مخاطب در آن زن است) دیده نشود، ولی تمایل به غزل مذکر از نخستین ادوار شعر فارسی به خوبی آشکار است، و اغلب تغزلهای فرخی سیستانی و دیگر شاعران قصیده‌سرای از مقوله‌ی غزل مذکر به شمار میرود. نفوذ ترکان سپاهی در جامعه‌ی قرون ۴م، ۵م، و ۶م هق یکی از عوامل شیوع غزلهای مذکر در ادب فارسی است، و احتمالا تأثیر همین ترکان سپاهی است که در شعر عاشقانه‌ی فارسی (اعم از غزل مذکر و غزل مؤنث) مجموعه‌ای از تصاویر جنگی و رزمی مانند "تیر مژگان"، "کمند گیسو"، و "کمان ابرو" را به وجود آورده است.

غزل غزلها: ← غزلهای سلیمان.

غزل مذکر: ← غزل.

غزل مؤنث: ← غزل.

غزلهای سلیمان[1] (qazalhāye soleymān) یا **غزل غزلها**[2] (qazale)، کتابی از عهد که به صورت اشعار عاشقانه نوشته شده، و تألیف آن به سلیمان منسوب است. بسیاری از منتقدین آنرا از قرن ۳م قلم میدانند. غزل غزلها به زیبائی و لطافت معروفست، ولی حفظ آن در شریعت یهود و مسیحی بدین عنوان است که این کتاب، به تمثیل و استعاره، محبت خدا را نسبت به قوم اسرائیل یا کلیسا یا نسبت به کسانی که خدا را دوست میدارند بیان میکند.

غزلیات (qazaliyyāt)، مجموع غزلهائی که شاعری سروده است؛ مانند غزلیات سعدی.

غزلیات قدیم، عنوان قسمت چهارم از غزلیات سعدی. قسمتهای دیگر عبارتند از طیبات، بدایع، و خواتیم.

غزنویان (qaznavīān)، سلسله‌ای (یا دو سلسله) از پادشاهان ترک‌نژاد در قرون ۴م-۶م هق، که چون مرکز دولت آنها غالبا شهر غزنه بوده است بدین عنوان معروف شده است (شجره‌نامه را در ص۱۸۵۸ ملاحظه کنید). یکی از این دو سلسله سلسله‌ی غزنویان آل البتکین است، و دیگری غزنویان آل ناصر، که سلسله‌ی غزنوی مشهور است، و عنوان غزنوی و غزنویان به طور مطلق ناظر به این سلسله میباشد، و این مقاله، ازقسمت II به بعد، در باب همین سلسله است.

در مقاله‌ی حاضر رؤوس مطالب راجع به تاریخ غزنویان میآید. برای کسب اطلاع بیشتر باید به مقالات جداگانه در کتاب حاضر در باب فرمانروایان سلسله و بزرگان عهد غزنوی رجوع کرد. برای تسهیل ارجاع، مقاله‌ی حاضر به شرح ذیل تقسیم شده است:

I- غزنویان آل البتکین
II- سلسله‌ی غزنویان آل ناصر (تأسیس)
III- تاریخچه‌ی سلطنت غزنویان آل ناصر
IV- تمدن عهد غزنوی
V- مشکلات تاریخی.

I- غزنویان آل البتکین. یکی از امرای عهد سامانی به نام البتکین (فت ۳۵۲ هق)، به سبب اینکه با منصور I سامانی اختلاف یافت، به جانب غزنه رفت، و آنجا را از دست امیر محلی آن، لاوک، خارج ساخت، و مستقلا به حکومت نشست، و بدین گونه، سلسله‌ی غزنویان آل البتکین را تأسیس کرد. بعد از وی، به ترتیب اسحاق ابن البتکین، بلکاتکین، و پیری‌تکین امارت یافتند، اما هیچ یک نتوانستند در مقابل سامانیان قدرت و استقلالی بهم‌رسانند.

II- تأسیس سلسله‌ی غزنویان آل ناصر (یا آل سبکتکین). این سلسله از نام مؤسس خود ناصرالدین سبکتکین نام گرفته است، که از امرای عهد سامانی و داماد البتکین بود، و با استفاده از ضعف پیری‌تکین، به یاری امرای همدست خود، پیری‌تکین را معزول کرد، و خود به امارت غزنه نشست (۳۶۶ هق)، و بدین گونه سلسله‌ی غزنویان آل ناصر (یا آل سبکتکین) را تأسیس کرد، که حدود ۲ قرن (۳۶۶-۵۸۳ هق) بر ایران شرقی و افغانستان کنونی و قسمتی از هند استیلا داشتند، و سرانجام قلمرو آنان به قسمتی از پنجاب محدود شد. سبکتکین قسمتی از پنجاب را گرفت، و بر بلوچستان شمالی، غور، زابلستان، و طخارستان مستولی شد.

III- تاریخچه‌ی سلطنت غزنویان آل ناصر. دولت غزنویان در عهد سلطنت (۳۸۹-۴۲۱ هق) سلطان محمود غزنوی، پسر سبکتکین، به اوج قدرت و عظمت رسید. محمود برادر خود اسماعیل غزنوی را که، بر طبق وصیت سبکتکین، جانشین پدر بود، عزل کرد، و خود به استقلال به سلطنت نشست. سلطان محمود غزنوی بزرگترین پادشاه سلسله‌ی غزنوی و یکی از بزرگترین فاتحین مسلمان است. از لحاظ سیاسی، جلوس وی مصادف با زوال قدرت سامانیان بود، از اینرو، وی توانست با ایلک‌خانیان، که دولت سامانیان را در ماوراء النهر برانداخته بودند، سازش کند، و به موجب موافقتنامه‌ای، قلمرو سامانیان را بین خود و ایشان تقسیم نماید. دوران عظمت دولت شیعی آل بویه نیز سپری شده بود، و قلمرو آن دولت چندین بار مورد حمله‌ی سلطان محمود قرار گرفت، و این حملات خود خدمتی بود به قادر، خلیفه‌ی عباسی، که محمود با وی اتحاد اسمی داشت. سلطان محمود چندین بار به هند لشکر کشید. حدود امپراطوری وسیع وی در قسمت V از مقاله‌ی محمود غزنوی آمده است.

پس از مرگ محمود پسرش محمد غزنوی به سلطنت نشست، اما پس از چند ماه، با مخالفت برادرش مسعود (← مسعود I غزنوی)، که در زمان پدر حکومت اصفهان و ری داشت، مواجه شد، و از سلطنت خلع گردید، و به زندان افتاد. مسعود مردی خودرأی و جنگجو اما شرابخواره و فاقد استعدادهای سیاسی پدر بود؛ فتوحات محمود را در هند تعقیب کرد، و در استیصال آل بویه کوشید. در سلطنت وی، سلاجقه به تدریج از جیحون گذشتند، و رو به خراسان نهادند، و بالاخره بر آنجا مستولی شدند (۴۲۹ هق)، و در رمضان ۴۳۱ هق، در جنگ دندانقان، سلطان مسعود را شکستی سخت دادند، و متصرفات وی را در خاک ایران مالک شدند. مسعود، در راه عزیمت (۴۳۲ هق) به هند، به توطئه‌ی لشکریانش، که طمع در مال وی کرده بودند، مقید و محبوس شد، و چندی بعد در زندان به قتل رسید. پس از وی، محمد غزنوی به کوشش لشکریان شورشی مسعود چند ماه سلطنت کرد، ولی مودود غزنوی او را به قتل رسانید (۴۳۲ هق)، و خود به سلطنت نشست. بعد از مرگ (۲۰ رجب ۴۴۱ هق) مودود، منازعات خونینی بین مدعیان جانشینی وی درگرفت که سبب ضعف دولت غزنوی شد. سرانجام، پس از فتنه‌هائی که امرا و سرداران غزنوی برای تحکیم موقعیت خود برپا کردند، محمد ابن مودود، مشهور به مسعود II غزنوی را، که طفلی ۶ساله بود، به سلطنت برداشتند، اما سلطنت وی دوامی نیافت، و پس از چند روز، علی ابن مسعود غزنوی شریک وی در سلطنت گردید. این سلطنت مشترک جمعا دو ماه به طول انجامید، و سپس عبدالرشید غزنوی هر دو را خلع کرده خود به سلطنت نشست (رمضان ۴۴۱ هق). عبدالرشید در دوره‌ی سلطنت خود با همسایگان به مدارا زیست، اما موفق به تثبیت اوضاع داخلی نشد، و سرانجام طغرل کافرنعمت، از غلامان سلطان مسعود غزنوی، او را فرو گرفته به قتل آورد (۴۴۴ هق)، و چند ماهی سلطنت را غصب کرد، اما دوره‌ی اقتدار وی نیز طولی نکشید، و در همان سال، یکی از سرداران عبدالرشید غزنوی به نام نوشتکین سلاحدار (nuštakine selāhdār)، به

(۱)Song of Solomon (۲)Song of Songs

شجره‌ی غزنویان

همه‌ی سنوات هجری قمری و نشان‌دهنده‌ی دوره‌ی فرمانروائی است. برای اطلاع بیشتر، مقالات جداگانه در کتاب حاضر ملاحظه شود. با توجه به آخرین بند مقاله‌ی غزنویان، در باب اختلاف روایات در تاریخ جلوس و وفات بعضی از شاهان این سلسله، و نیز با توجه به این جدول و سنوات مذکور در آن، در سطر سوم مقاله‌ی ابراهیم غزنوی لفظ دهمین حذف شود. در مقاله‌ی بهرامشاه غزنوی تاریخ وفات وی به ۵۴۸ یا ۵۵۲ هق، در مقاله‌ی ابوالفضل بیهقی تاریخ سلطنت مسعود غزنوی به (۴۲۱–۳۲ هق)، و تاریخ سلطنت عبدالرشید غزنوی به (۴۴۱–۴۴ هق)، در مقاله‌ی پیری‌تکین عبارت "(شعبان ۳۶۶–۳۶۷ هق)" به (شعبان ۳۶۶ هق)، و در مقاله‌ی خسرو شاه غزنوی تاریخ جلوس وی به ۵۴۸ یا ۵۵۲ هق اصلاح شود.

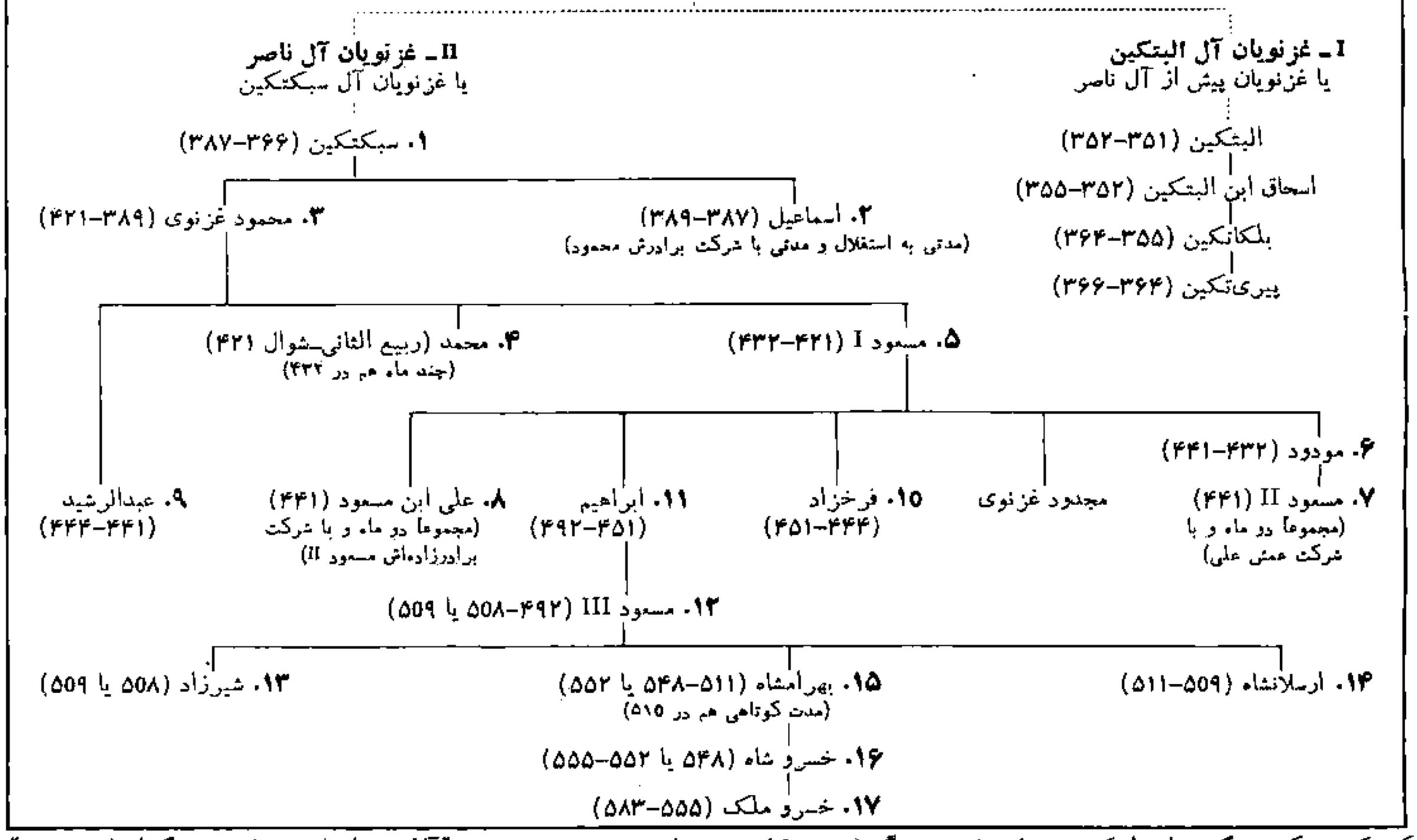

کومک ترکی دیگر، او را بکشت، و فرخزاد غزنوی را که طفل در بند کرده بود آزاد نموده بر تخت نشاند. پس از وفات (صفر ۴۵۱ هق) فرخزاد، برادرش **ابراهیم غزنوی** جانشین وی شد. ابراهیم با سلاجقه پیمان صلح بست، و به موجب آن پیمان، ختلان، چغانیان، و قبادیان را به آنها واگذار کرد، و سپس با فراغ بال به توسعه‌ی متصرفات دولت غزنوی در هند پرداخت، و نفوذ از دست‌رفته‌ی آن دولت را در پنجاب برقرار کرد، و حکومت لاهور را به پسر خود **سیف‌الدوله محمود غزنوی** داد (۴۶۹ هق)، اما، چون سیف الدوله در صدد خلع قدرت از پدر برآمد، مقید و محبوس گشت. ابراهیم در شوال ۴۹۲ هق درگذشت، و پسرش **مسعود III** غزنوی به جای وی نشست. مسعود رشته‌های مودت با سلاجقه را حفظ کرد، و تا زمان مرگ (۵۰۸ یا ۵۰۹ هق) در صلح و آرامش زیست.

پس از مرگ مسعود III غزنوی، جنگ و برادرکشی بین سه تن از پسران او بر سر سلطنت درگرفت (← شیرزاد غزنوی؛ ارسلانشاه غزنوی؛ بهرامشاه غزنوی). در زمان بهرامشاه، کشمکش سختی بین وی و غوریان (← آل شنب) روی داد، و سرانجام علاءالدین جهانسوز غزنه را گرفت و به آتش کشاند. بعد از بهرامشاه، پسرش خسرو شاه غزنوی به تخت نشست (۵۵۲ هق)، و پس از مرگ (۵۵۵ هق) خسرو شاه، پسرش **خسرو ملک** غزنوی پادشاهی یافت، اما وی پادشاهی بیکفایت بود، و سرانجام از **معزالدین محمد سام غوری** شکست یافت، و سلسله‌ی غزنوی منقرض شد (۵۸۳ هق).

IV ـ تمدن عهد غزنوی. از سیماهای عمده‌ی تمدن غزنوی شکوفائی ادب پارسی در عهد این دولت است، که یکی از پربارترین ادوار تاریخ ادبیات ایران میباشد. در دوره‌ی اول از تاریخ این سلسله، یعنی از بدو تأسیس آن تا پایان سلطنت سلطان مسعود I غزنوی در ۴۳۲ هق، شعرای نامداری برآمده‌اند که هر یک رکن رکینی از کاخ باعظمت شعر فارسی بشمارند؛ از این جمله اند فردوسی، و سه نماینده‌ی بزرگ سبک خراسانی (← سبک، در ادبیات) یعنی عنصری، فرخی، و منوچهری. شاهان غزنوی، با ثروت هنگفت خود، غالباً برای ارضای میل خودخواهی و جاودانه کردن نام خویش، مشوق و حامی شعرا بودند و، با اعطای صله‌های گران به شعرائی که عمدةً در پی نام و نان بودند، مخصوصاً مدیحه‌سرائی را رونق فراوان دادند. سلطان محمود غزنوی در دادن صله‌های بیحساب نمونه بود، و به همین سبب بود که، بنا بر مشهور، ۴۰۰ شاعر در دربار وی گرد آمدند، و از این جمع، عنصری به حدی از ثروت و نعمت رسید که در باره‌ی او گفته‌اند، "آلات خوان از زر ساخت و دیگدان از نقره زد".

اما دربار غزنوی از برکت وجود مردان علم چندان بهره‌ای نداشت، و محمود، که در جلب شعرا و دانشمندان با پادشاهان معاصر خود رقابت داشت، شعرا و علمای دیبار مختلف را با مواعید نیکو و نوازشهای بسیار و در صورت لزوم با اعمال زور به درگاه خویش میخواند. در این باب در تاریخ بیهقی، ضمن شرح چگونگی انتقال افرادی از خاندان تبانیان به غزنه بنا به میل و اراده‌ی محمود، آمده است، که وی "دل در غزنین بسته بود، و هر کجا مردی یا زنی در صناعتی استاد یافتی اینجا میفرستاد". نیز در چهار مقاله حکایتی است دال بر اینکه سلطان محمود غزنوی ابوعلی سینا، ابوسهل مسیحی، ابن الخمار، ابوریحان بیرونی، و ابونصر عراق را که، در دربار مأمونیان بودند، به دربار خویش طلبید، و از این جمع، ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی دعوت وی را نپذیرفتند. اگرچه این حکایت خالی از لغزشهای تاریخی نیست، نشان‌دهنده‌ی کوششی است که محمود، از راه رقابت، برای جلب دانشمندان داشت. به طور کلی، دربار غزنوی عنایت و اقبالی را که خاندانهای فرمانروایان کوچک ایرانی در قرن ۴م و نیمه‌ی اول قرن ۵م هق به علوم و فلسفه داشتند نداشت، و به همین سبب، دربار غزنوی از چهره‌های درخشان علمی و فلسفی خالی بود.

سلطان مسعود I غزنوی، مانند پدرش محمود، در حمایت از اهل ادب کوشا بود، و به قول ابوالفضل بیهقی، کاتب فاضل و مورخ دقیق عهد مسعود، که تاریخ وی منبع مهمی از اطلاعات سیاسی و فرهنگی و اصول کشورداری در دوران مسعود است، "این خداوند شعر میخواست، و بس آن صلتهای شگرف میفرمود". بعد از محمود و مسعود نیز پادشاهانی از این سلسله حامی علم و ادب بودند، و از این میان بهرامشاه غزنوی را باید نام برد که نصرالله منشی کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی را در عهد او ترجمه و به نام وی کرد.

دیگر از سیماهای عمده‌ی عهد غزنوی تعصب مذهبی رایج در قلمرو سلاطین غزنوی بود، که عمدةً از تعصب ترکان غزنوی در مذهب تسنّن ناشی میشد (مثلا ← محمود غزنوی، قسمت VI). عدم اقبال سلطان محمود به فردوسی نیز ظاهراً ناشی از این بود که این شاعر گرانمایه را مردی رافضی و معتزلی‌مذهب به وی معرفی کرده بودند. کار سختگیری ترکان غزنوی نسبت به کسانی که مذهبی جز مذهب ایشان داشتند به جائی رسید که زمانی انتساب به مذهب باطنی وسیله‌ای برای شکنجه و قتل و مصادره‌ی اموال مردم شد، و چنانکه در تاریخ بیهقی آمده است، حنک را سلطان مسعود I غزنوی به جرم قرمطی بودن بر دار کرد. این تعصب دینی به کنار تحقیقات و مطالعات علمی نیز صدمه زد، و دانشمندان بزرگی مانند ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی، که در دربار مأمونیان خوارزم بودند، از ترس تعصب محمود، به قسمتهای غربی ایران، که تحت حکومت سلسله‌های کوچک ایرانی عاری از تعصب و طرفدار دانش بود، فرار کردند. از آثار این تعصب دینی یکی هم نشر اسلام در قسمتهائی از شبه قاره‌ی هند بود از طریق لشکرکشیهای مکرر محمود به آنجا.

غزنویان در امر کشورداری مخصوصاً از سامانیان تقلید کردند و، به کومک دستیاران ایرانی خود، آیین مملکتداری و اصول اداری و سازمان نظامی و بنیادهای اجتماعی ایران را پذیرفتند. در سلطنت سلطان محمود غزنوی، غزنه به اوج رونق و آبادانی رسید، و این از آثار غنائم هنگفت و ثروتهای بیکرانی بود که محمود پس از فتوحات خود در هند به آن شهر میآورد. متأسفانه، از این پایتخت پرشکوه امروزه جز ویرانه‌ای بر جای نمانده است، و از گزارشهای وقایعنگاران چیزی جز این به دست نمیآید که معاصرین پادشاهان غزنوی از آراستگی کاخها و شکوه و جلال مهمانیهای تشریفاتی که در آنها صورت میگرفته، و از مجموعه‌های هنری که با فتح هند در آن کاخها جمع شده بود، دوچار شگفتی میشده‌اند. به طور کلی مجموعه‌ی آثار گوناگونی که از دوره‌ی غزنوی بر جا مانده است دلالت بر هنری دارد که در پناه غزنویان شکوفان گردید. آثار بناهای عظیمی از عهد غزنوی، از مناره‌های غزنه گرفته تا مقبره‌ی ارسلان جاذب در سنگ‌بست، به دست آمده است. ویرانه‌های لشکری‌بازار در محل اردوی محمود در حومه‌ی بست، که جایگاه مقبول محمود بوده است، نیز مجموعه‌ای است از آثار معماری عصر غزنوی. اهمیت آثار مکشوفه در لشکری‌بازار مخصوصاً از این جهت است که این آثار نموداری از هنرهای تجملی آن دوره است، و از آن میان، هنر کاشیسازی بیش از همه جلب توجه میکند.

۷ ـ مشکلات تاریخی. نکته‌ای که در تاریخ سلسله‌ی غزنویان باید مورد توجه باشد، اختلاف اخبار و روایات در باره‌ی آغاز و انجام این دولت است، چنانکه در تاریخ گزیده عمر این دولت با مرگ (۵۵۵ هق) خسرو شاه غزنوی پایان میگیرد، و حال آنکه، بنا به قول صاحب طبقات ناصری، پس از وی پسرش خسرو ملک غزنوی در لاهور به تخت مینشیند، و با فتح (۵۸۳ هق) لاهور به دست معزالدین محمد سام، و سپس قتل (۵۹۸ هق) خسرو ملک، سلسله‌ی غزنویان منقرض میشود. حتی صاحب طبقات ناصری، که از مآخذ مهم تاریخ غزنویان است، از شیرزاد غزنوی، که به قول تاریخ گزیده بعد از مسعود III غزنوی حدود یک سال سلطنت کرده است، اصلا اسم نبرده است. همچنین است اختلاف اقوال در باب تاریخ جلوس یا وفات بعضی از شاهان این سلسله، مثلا تاریخ مرگ بهرامشاه غزنوی را در مآخذ مختلف ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۴۸، و ۵۵۲ هق، و تاریخ قتل خسرو ملک غزنوی، آخرین پادشاه سلسله‌ی غزنویان را، ۵۸۷ هق، "احتمالا در اواخر ۵۸۵ هق"، و نیز ۵۹۸ هق ضبط کرده‌اند.

غزنویان آل البتکین: ← غزنویان.
غزنویان آل سبکتکین: ← غزنویان.
غزنویان آل ناصر: ← غزنویان.

غزنه (qazna) یا **غزنین** (qaznin) یا **غزنی** (qazni)، شهر (جم ح ۲۵'۰۰۰)، مرکز حکومت اعلائی به همین نام، ش افغانستان، واقع بر آب‌پخشان دو رود ارغنداب (arqandāb) و ترنک (tarnak). به فاصله‌ی ۱۴۵کیلومتری جغ کابل واقعست.

صورت اصلی نام آن ظاهراً گنزک (ganzak) بوده است، و شهر از ادوار پیش از اسلام شهر معتبر ناحیه‌ی زابلستان بوده. ظاهراً قدیمترین ذکری که از این شهر رفته است از قرن ۲م ب‌م در آثار بطلمیوس است. آیین بودا در این ناحیه راه داشته است، زیرا در کاوشهای اخیر، اماکن و بسیاری مجسمه‌های بودا کشف شده است. تاریخ شهر در سه قرن اول بعد از اسلام روشن نیست. در اواخر قرن ۳م هق یعقوب لیث و عمرو لیث به غزنه و کابل رسیدند. از قرن ۴م هق به بعد، که غزنه کمابیش تابع سامانیان شد، تاریخ آن نسبةً روشن است. در ۳۵۱ هق البتکین در آنجا مستقر شد. در ۳۶۶ هق سبکتکین در غزنه به قدرت رسید، و سلسله‌ی غزنویان آل ناصر را تأسیس نمود. در عهد این سلسله، غزنه به اوج رونق خود رسید، و پایتخت امپراطوری وسیعی گردید. بعد از اینکه غزنویان سرزمینهای غربی خود را از دست دادند، غزنه و لاهور دو مرکز عمده‌ی آنها شد. در نیمه‌ی اول قرن ۶م هق سپاهیان سلجوقی دو بار غزنه را اشغال کردند (۵۱۰ یا ۵۱۱ و ۵۲۹ هق)، ولی بلای سختی که این شهر بدان گرفتار شد تاراج و ویرانی آن به دست علاءالدین جهانسوز بود در عهد سلطنت بهرامشاه غزنوی. عاقبت در ۵۵۸ هق غزنه بکلی از دست غزنویان خارج شد، و مدتی تحت اشغال گروهی از غزان درآمد، و سپس به آل شنب (غوریان) منتقل شد، و پایتخت معزالدین محمد سام گردید. پس از مرگ معزالدین، به دست تاج‌الدین یلدز افتاد، و در ۶۱۲ هق به خوارزمشاهیان منتقل شد؛ اما حکومت خوارزمشاه جلال‌الدین منکبرنی در غزنه دیری نپایید، و در ۶۱۸ هق که چنگیز شهر را تاراج کرد، وی از آنجا گریخت، و دوره‌ی رونق غزنه به پایان رسید. امیر تیمور آنرا به نوه‌ی خود پیر محمد جهانگیر بخشید (۸۰۴ هق). در ۹۱۰ هق ظهیرالدین محمد بابر غزنه را تسخیر کرد. نادر شاه، یک سال پیش از فتح کابل و حرکت به سوی دهلی، آنرا تصرف نمود. مقبره‌ی سلطان محمود غزنوی و مناره‌های مجاور آن (از آثار مسعود III و بهرامشاه غزنوی) از آثار تاریخی شهر است.

غزنی: ← غزنه.
غزنین: ← غزنه.
غزو: ← غزوه.
غزوات، جمع غزوه، ← غزوه.

غزوه (qazva) یا **غزو** (qazv)، تاخت بر دشمن، مخصوصاً برای گرفتن غنیمت. در اصطلاح سیره‌نویسان (نویسندگان شرح حال حضرت محمد)، غزوه به سفر جنگیی که خود حضرت رسول در آن شرکت میکرد گفته شده است. سفرهای جنگیی که خود آن حضرت در آن شرکت نداشت سریه (sariyye) یا بعث (ba'ṣ) خوانده میشد. برای غزوات پیغمبر اسلام ← محمد.

در اصطلاح ادوار متأخرتر از دوره‌ی حضرت رسول جنگ با کفار را غزاة (qazāt) میگفتند، و جنگجویانی را که به جنگ کفار میرفتند غازی میخواندند. بسیاری از امرا و سلاطین، به جهت سفرهای جنگی به خاک کفار، لقب غازی یافته‌اند؛ از آن جمله است سلطان محمود غزنوی به خاطر جنگ با هندیان. کتبی را که در شرح غزوات حضرت رسول تألیف شده است مغازی (maqāzi) میخوانند.

غزوة الغابه: ← ذی قرد.
غزوه‌ی بدر اولی: ← محمد، قسمت ۲۳.

غزه[1] (qazza)، شهر (جم ح ۱۰۰'۰۰۰)، لش مصر، به فاصله‌ی ۴کیلومتری دریای مدیترانه. از شهرهای باستانی فلسطین، و در ۸۰کیلومتری جغ اورشلیم واقعست. غزه عمدةً به سبب موقعیت تجارتی و سوق الجیشی خود از ایام باستانی تا کنون تاریخ پیوسته‌ای داشته است. تحوطمس III آنرا پایگاه لشکرکشی (ح ۱۴۸۰ قم) خود به سوریه قرار داد. در ح ۱۲۰۰ قم فلسطیان به فلسطین درآمدند، و غزه یکی از پنج شهر عمده‌ی آنان گردید. شمشون، پهلوان یهود، معبد غزه را بر سر خود و دشمنانش خراب کرد. پس از آنکه به دست یهودیان افتاد ویران گردید، ولی بعدها دوباره آباد شد. در ۳۳۲ قم، اسکندر مقدونی آنرا از ایران گرفت. در دوره‌ی رومیان از مراکز مسیحیت گردید. در ح ۵۰۰ ب‌م مدرسه‌ی ادبیات معروفی در آنجا دایر بود.

در زمان محمد ص، غزه شهری پررونق بود. بنا بر روایات اسلامی، مقبره‌ی هاشم ابن عبد مناف، جد پیغمبر، درین شهر است (ازینرو آنرا غزه‌ی هاشم نیز میخواندند). لشکریان اسلام در زمان ابوبکر آنرا مسخر کردند. امام شافعی نیز درین شهر تولد یافت (۱۵۰ هق). در جنگهای صلیبی، شهسواران پرستشگاه کلیسای قدیس یوحنا

(1) Gaza

را در آنجا بنا نهادند، که اینک مسجدی در محل آن قرار دارد. در ۱۱۷۰ صلاح‌الدین ایوبی شهر را غارت کرد، و در ۱۱۸۷ به تصرف آورد. ریشار شیردل چندی آنرا پس گرفت ولی سرانجام به دست مسلمین افتاد. ترکان در ۱۵۱۷ و ناپلئون در ۱۷۹۹ آنرا گرفتند. پس از جنگ I، در جزء فلسطین، تحت قیمومت بریتانیا درآمد. در ۱۹۴۸، در جنگ اعراب با اسرائیل، لشکریان مصر اشغالش کردند. در طی موافقتنامه‌ی فوریه‌ی ۱۹۴۹ مصر و اسرائیل، استیلای نظامی مصر بر باریکه‌ی غزه شناخته شد. **باریکه‌ی غزه** (ح ۳۸۰ کمم؛ جم ح ۲۵۱٬۹۶۰) سرزمین ساحلی مستطیل‌شکلی است در قسمت جنوب ناحیه‌ی فلسطین، که تحت حکومت مصر میباشد، و مهمترین شهر آن شهر غزه است. این ناحیه محل تصادمات مکرر بین نیروهای مصر و اسرائیل بوده. در ← پیکار سینا قوای اسرائیل آن را اشغال کردند. اکنون نیروی پلیس سازمان ملل عهده‌دار امنیت مرزی این ناحیه و حمایت از اردوهای عظیم پناهندگان عرب فلسطین است.

غزه، باریکه‌ی: ← غزه، شهر.

غژغاو (qāj.qāv) [از کژگاو، = ابریشم‌گاو] یا **یاک**[1] (yāk؛ از تبتی)، (*Bos grunniens* یا *Poephagus grunniens*، که مترادف آنست)، گاو درشت‌هیکل تبت و نواحی مرتفع مجاور آن در آسیای مرکزی. رنگ طبیعی آن قهوه‌ای مایل به سیاه است. ارتفاع شانه‌ی آن به ح ۱٫۸ متر و وزنش به ح ۵۴۵ کگ میرسد. رنگ اقسام اهلی‌



شده‌ی آن متفاوت و جثه‌ی آنها کوچکتر است. موی پشت یاک کوتاه و نرم ولی موی سینه و پا و دم بلند و مجعد میباشد. یاک اهلی‌شده برای بارکشی به کار میرود، و گوشت و شیر آن مورد استفاده است. موی یاک برای آراستن قلم به کار میرفت و گرانبها بود.

غساسنه: ← غسانیان.

غسان: ← غسانیان.

غسانیان (qassāniān) یا **غساسنه** (qasāsena) یا **آل جفنه**، قبیله‌ی عرب یمنی‌الاصل، که از عربستان جنوبی به جانب ل مهاجرت کردند، و عاقبت در مرزهای امپراطوری روم سکنی گزیدند (ح ۴۹۰)، و به مسیحیت گرویدند، و خراجگزار دولت روم شدند. غسانیان دولتی در سوریه تأسیس کردند، که با فتح سوریه به دست مسلمانان بکلی برافتاد.

به روایت نسبشناسان عرب، غسانیان شاخه‌ای از قبیله‌ی ازد بودند، که گویند، پس از شکستن سد مارب، یمن را رها کردند، و به مکه رفتند. بعدها شاخه‌ای از آنان به ریاست عمرو ابن عامر (amre ʾbne āmer) به بادیة الشام رفتند، و گویند، به مناسبت آبی به نام غسان، که در کنار آن فرود آمدند، به غسانیان معروف شدند. عمرو ابن عامر مذکور را لقب مزیقیاء (mozayqiāʿ) داده‌اند، که ظاهراً ماخوذ از آیه‌ی و مزقناهم کل ممزق (va mazzaqnāhom kolla momazzaq) [= ایشان را بکلی پراکنده گردانیدیم. سوره‌ی سبا ۱۸] میباشد. به روایت بعضی از مورخین، یکی از اعقاب عمرو، به نام ثعلبه (saʿlaba)، بود که آنان را به سوریه رهنمون شد، و مؤسس سلسله‌ی غسانی را یکی از پسران عمرو به نام جفنه (jafna) شمرده‌اند، و به همین مناسبت خاندان غسانی به آل جفنه نیز معروفند. در سوریه، غسانیان مدتی خراجگزار شاخه‌ی ضجاعمه (zajāʿema) از قبیله‌ی سلیح (salih) بودند، که خود از اتباع دولت روم بودند. عاقبت، غسانیان بر ضجاعمه غالب شدند، و جایگزین آنان گردیدند، و امپراطور بیزانس، آناستاسیوس (ānāstāsius) غلبه‌ی آنان را به رسمیت شناخت (احتمالا اواخر قرن ۵م). نخستین امیر تاریخی سلسله‌ی غسانی حارث ابن جبله است.

غسانیان در ۵۰۲-۵۰۳ متحدین جدید دولت روم (بیزانس) شدند. روابط آنان با رومیان مبتنی بر پیمانی بود که، بر طبق آن، از دولت روم اعانه‌ی سالیانه میگرفتند، و متقابلا، سواران جنگی به آن دولت میفرستادند. امرای غسانی ایالات مختلف را دولت روم لقب فولارخوس (← فیلارک) داده بود، و فولارخوس بزرگ، که در جابیه مقر داشت، مورد احترام فراوان بود، و لقب پاتریکیوس (← پاتریسین) و حق بر سر نهادن تاج سلاطین تابعه را داشت. اگرچه غسانیها از بعضی جهات به آداب رومیان متخلق شدند، و سخت هواخواه مذهب وحدت طبیعت بودند، در باطن عرب بودند.

مهمترین وظایف سیاسی و نظامی غسانیها به عنوان متحد دولت بیزانس عبارت بود از: (۱) تأمین سرباز برای جنگهای آن دولت با دولت ایران؛ (۲) جنگیدن علیه ← ملوک لخمی طرفدار ایران، که در حیره حکومت داشتند؛ و (۳) جنگ با یهودیان حجاز. علاوه بر این، حمایت از منافع تجاری و سیاسی رومیان در طول جاده‌ی بخور را نیز به عهده داشتند.

بزرگترین خدمت غسانیان به دولت روم در زمان امارت (۵۲۹-۶۹) حارث ابن جبله بود، که در دو جنگ رومیان با ایران در سلطنت (۵۲۷-۶۵) یوستی‌نیانوس I شرکت کرد، و در کالینیکوم با موفقیت جنگید (۵۳۱)، و در جنگ بلیزاریوس با دولت ایران خدمات شایان انجام داد. وی با ملوک لخمی نیز با موفقیت جنگید، و منذر، پادشاه حیره، را در واقعه‌ی یوم حلیمه نزدیک قنسرین شکست داد (۵۵۴). پسرش، منذر، احتمالا در واقعه‌ی عین اباغ پیروز شد، و حیره را گرفت (۵۷۰) و سوزانید.

غسانیها در تاریخ ← مذهب وحدت طبیعت در شام نیز عامل عمده‌ای به شمار میآیند، و عمدةً به سبب مساعی حارث ابن جبله بود که کلیسای این مذهب، پس از یک دوره‌ی فترت، احیا گردید، و حارث، به کومک تئودورا ملکه‌ی بیزانس، که حامی مذهب وحدت طبیعت بود، انتصاب دو اسقف از یعاقبه را برای کلیسای مزبور عملی ساخت، یکی از این دو اسقف یعقوب برادیا است، که کلیسای وحدت طبیعت شام به نام وی به کلیسای یعقوبی (← یعاقبه) شهرت یافت. شاهان غسانی، خاصه حارث و پسرش منذر، در حمایت و اشاعه‌ی این مذهب سعی بسیار کردند، هر چندکه این خود مایه‌ی تیرگی روابط آنان با امپراطوران ارتدوکس و سبب سقوط پادشاهی منذر و پسرش نعمان شد، در ح ۵۸۰، امپراطور (۵۷۸-۸۲) تیبریوس II امر به توقیف منذر داد؛ منذر را به قسطنطنیه آوردند، و حبس نظر کردند. در ۵۸۲ یا ۵۸۳، ماوریکیوس همین فرمان را در باره‌ی نعمان، که به اتفاق برادران خود به متصرفات روم میتاخت، صادر نمود.

پس از این وقایع، غسانیها پریشان شدند، و تحت اداره‌ی رؤسای متعدد درآمدند، که بعضی از آنها تابع ایران گردیدند، و بعضی دیگر تابع روم شدند. در واقع، مملکت غسانیها بعد از این حوادث منحل شد، و با تسخیر شام و فلسطین به وسیله‌ی خسرو پرویز و خارج شدن این دو مملکت از دست رومیها، قدرت غسانیان زایل گردید، و شیوخ محلی هر قبیله رئیس مستقل قسمت خود شدند. معلوم نیست که پس از استرداد ولایات شام به دست هرقل امارت غسانیها اعاده و احیا شد یا نه؛ اما، بنا بر روایات عرب، جبلة ابن الایهم، آخرین امیر خاندان غسانی، در واقعه‌ی یرموک، همراه با رومیان، در برابر مسلمانان جنگیده و شکست خورده است. به هر حال، فتح شام به توسط مسلمین بساط غسانیها را بکلی برچید؛ عده‌ای از آنان به امپراطوری بیزانس مهاجرت کردند، و در آناطولی سکونت گزیدند؛ برخی اسلام آوردند، و در جامعه‌ی جدید عرب منحل شدند؛ و سایرین، با حفظ دیانت مسیحی، در شام ماندند. امروزه بعضی از خاندانهای عرب مسیحی در شرق نزدیک (لبنان) مدعی انتساب به شعبه‌ی اخیر غسانیها هستند.

غسانیها در ایجاد فرهنگ و مدنیت و معماری شام در قرن ۶م سهم عمده داشتند، و امرای آنها در احداث شهرها و بنای کلیساها و اماکن عمومی سعی فراوان میکردند. تمدن غسانی، در نتیجه‌ی ارتباط مستقیم با روم شرقی، عالیتر از تمدن عرب، و عوامل عربی، سوری، و یونانی و رومی در آن به هم آمیخته بود. شکوه زندگی درباری غسانیها را شاعران نامداری چون لبید ابن ربیعه، حسان، و نابغه‌ی ذبیانی در اشعار خود ستوده‌اند، و این اشعار مأخذی برای کسب اطلاع از زندگی ملوک غسانی و قسمتی از تاریخ غسانیها است.

غسانیها: ← غسانیان.

غسل (qosl)، در فقه، شستن بدن به ترتیب مخصوص برای پاک شدن از حدث اکبر. اگر پس از پاک کردن تمام بدن، هنگامی که قصد غسل میکنند، ابتدا سر و گردن و پس از آن هر یک از دو طرف راست و چپ را آب بریزند و بشویند غسل را **غسل ترتیبی** گویند، و اگر یکباره در آب فرو روند غسل را **غسل ارتماسی** (ertemāsi) نامند. غسل برای پاک شدن از جنابت و حیض (← خونریزی ماهانه) و متن میّت و غیره واجب است، و همچنین است غسل دادن میت پیش از سپردن به خاک.

غسل ارتماسی: ← غسل.

غسل ترتیبی: ← غسل.

غشاء[2] (qešāʿ) یا **شامه** (šāme)، در زیستشناسی، هر لایه یا ورقه‌ی نازک، نرم، و قابل انعطاف

---

(۱) yak (۲) membrane

از اصل حیوانی یا گیاهی. سطح محدودکننده‌ی پروتوپلاسم را غشاء خوانند (← یاخته). نیز ← غشاء نیمتراوا.

غشاء نیمتراوا[1] (qešā'e nim.tarāvā)، غشائی که ماده‌ی حلال از آن میگذرد، ولی ذرات بعضی مواد حل‌شده یا **کولوئید** از آن نمیگذرند. بسیاری از غشاءهای طبیعی (مثلا دیوار سلولها) نیمتراوا هستند، و بعضی را میتوان مصنوعاً نیمتراوا کرد. ← اسمز.

غشقونیه (qašqunia)، نامی که اعراب، هنگام تسخیر اندلس، به سرزمین گاسکونها (ج‌غ فرانسه‌ی کنونی) داده بودند. صورت دیگر آن بشکونش (baškuneš) است. نیز ← باسک، ایالات.

غصب (qasb)، استیلا بر حق دیگری به "نحو عدوان" (یعنی با دانستن اینکه آن حق به دیگری تعلق دارد). غاصب (qāseb) به معنی غصب‌کننده است، و مغصوب (maqsub) به معنی غصب‌شده. "مورد غصب" ممکن است مال مشخص باشد، مانند خانه، و یا منفعت باشد، مثل میوه‌ی باغ، و یا حق اختصاصی باشد، مانند حق عبور در ملک غیر (نیز ← حق انتفاع). غاصب مسئول هر عیب و نقصی است که در زمان تصرف به مال مغصوب وارد شده باشد، اگرچه نقص و عیب مستند به فعل غاصب نباشد. تصرف مال غیر بدون مجوّز نیز در حکم غصب و موجب ضمان قهری است، اگرچه غاصب نداند که آن مال به دیگری تعلق دارد؛ مانند اینکه کسی از اتومبیلی که مال غیر است، به تصور اینکه مال خودش میباشد، استفاده کند. احکام غصب در مواد ۳۰۸–۳۲۷ قانون مدنی ایران آمده است.

غصن اعظم: ← عباس افندی.

غضاره: ← غضایری رازی.

غضاری: ← غضایری رازی.

غضایری رازی (qazāyerie rāzi)، شهرت **ابوزید محمد ابن علی** (abu.zeyd)، متخلص به **غضایری**، ف ۴۲۶ هق، شاعر پارسی‌گوی ایرانی. بعضی تخلص شعری او را، به جای غضایری، غضاری گفته‌اند، و از روی قیاس لغوی نیز باید غضاری صحیح باشد، زیرا غضاری منسوب است به غضاره، یعنی گِلی که از آن سفال سازند، و ظاهراً پدرش سفالگر و کاسه‌گر بوده است. اما خودش در شعر خود را غضایری خوانده است، و منوچهری در شعری او را غضاری گفته است، و شاید هر دو را به جهت ضرورت شعر و مناسبت وزن گفته‌اند. کنیه‌ی او را صاحب مجمع الفصحاء، به جای ابوزید، ابویزید گفته است.

غضایری در آغاز از مداحان امرای آخر دیلمیان بوده است، و بعد قصایدی به مناسبت فتوحات سلطان محمود از ری به غزنه میفرستاده و صله‌های گران دریافت میکرده است، و از این جهت است که بعضی در بودن او در دربار غزنه تردید کرده‌اند. در قصیده‌ای که به مناسبت سیاسگزاری از عطایای محمود به غزنه فرستاده است، به بعضی از شعرای دربار محمود گوشه‌ای زده است، و این معنی بر عنصری گران آمده، و این قصیده را جواب گفته و در آن نکته‌هائی بر قصیده‌ی غضایری گرفته است که اهل ادب آن را یکی از نخستین نقدهای ادبی در شعر فارسی میدانند. غضایری قصیده‌ای دیگر به همان وزن و قافیه در جواب عنصری گفته است و هر سه قصیده در مجمع الفصحاء ثبت است. دیوان شعر غضایری در دست نیست، و بعضی گفته‌اند که دیوان او را عنصری در حضور خود او به آب شسته است. از اشعار او قطعه‌ها و قصیده‌هائی در تذکره‌ها و جُنگها بر جای مانده است.

غضروف[2] (qozruf)، بافت پیوندی ساده‌ای که یاخته‌های آن عموماً بیضی‌شکل یا کروی اند، و دور آنها را غلافی احاطه میکند. بین یاخته‌های غضروف ماده‌ای است از نوع ژلاتین، موسوم به کوندرین. غضروف سطح مفصلها را میپوشاند، و هموواری آن حرکت طبیعی مفاصل را ممکن میسازد.

در دو انتهای استخوانهای دراز بدن (مثلا استخوان بازو، ساعد، ران، و ساق پا) سطح غضروفی خاصی به نام اپیفیز[3] (epifiz) وجود دارد که، در دو طرف آن، سلولهای استخوانساز استخوان تازه میسازند، و حاصل فعالیت آنها رشد طولی استخوانها و، در نتیجه، رشد بدن است. این سطح غضروفی، معمولا ۴ تا ۵ سال بعد از شروع بلوغ، خودْ استخوانی میشود، و با از بین رفتن آن، رشد طولی بدن متوقف میگردد.

غضنفر همدانی: ← همدانیان.

غطفان (qatafān) [غطفان ابن سعد]، گروه وسیعی از قبایل عربستان شمالی، از بطن (← انساب) قیس ابن عیلان از عرب عدنانی (جدول ص ۱۰۷۴ ملاحظه شود). دیار آنان بین کوههای حجاز و جبل شَمّر در نجد بوده است. قبایل غطفان منقسم به سه فخذ (← انساب) بزرگ بوده است: اشجع، عبس، و ذبیان (جدول ص ۱۰۷۴ ملاحظه شود). در غزوه‌ی خندق با محمد ص جنگیدند. عاقبت اسلام آوردند، ولی پس از رحلت پیغمبر، به اهل رده پیوستند، اما مغلوب شدند و دوباره اسلام پذیرفتند. پس از سقوط بنی امیه ذکر مهمی از آنان در میان نیست. عنترة ابن شداد و نابغه‌ی ذبیانی مشهورترین شعرای متعلق به غطفان بوده‌اند.

غفار، قبیله: ← محمد، قسمت ۴۱.

غفاری (qaffāri)، خاندان ایرانی اهل کاشان که نسب خود را به ابوذر غفاری، از صحابه‌ی محمد ص، میرسانند. بعضی از افراد این خاندان در عهد صفویه، افشاریه، زندیه، و خاصه قاجاریه مصدر خدمات مختلف بودند، و منصب قضا یا سمت امارت، حکومت، وزارت، سفارت، و غیره داشته‌اند. (مثلا ← فرخ خان غفاری). از این خاندان نقاشان معروفی نیز برخاسته‌اند که معروفترین آنها **غفاری کاشانی، صنیع‌الملک، ابوتراب غفاری، و کمال‌الملک** میباشند.

غفاری، ابوتراب (abu.torābe qaffāri)، ف رجب ۱۳۰۷ هق، نقاش ایرانی عهد قاجار، برادر **کمال‌الملک**. در زمان ولایتعهدی مظفرالدین شاه نقاش مخصوص وی بود، و در دوره‌ای که اعتمادالسلطنه وزارت انطباعات را به عهده داشت، در دار الطباعه‌ی دولتی به خدمت اشتغال داشت. بعضی از تصاویر روزنامه‌های شرف و شرافت از آثار اوست. تعدادی از کارهای وی (غالباً صورت رجال عهد ناصری) در جلدهای دوم و سوم مرآت البلدان (تهران، ۱۲۹۴ هق و ۱۲۹۵ هق) به چاپ رسیده است. از مهمترین آثار موجود وی نقاشیهای خانه‌ی قدیمی معروف به خانه‌ی حکیم‌باشی در کاشان است. به سبب بدرفتاری اولیای امور، و به قولی به سبب رفتار ناهنجار زنش، در جوانی خودکشی کرد.

غفاری، فرخ خان: ← فرخ خان غفاری.

غفاری، محمد خان: ← کمال‌الملک.

غفاری، میرزا ابوالحسن خان: ← صنیع‌الملک.

غفاری، میرزا یحیی خان: ← صنیع‌الملک.

غفاری قزوینی (qaffārie qazvini) [قاضی احمد ابن محمد غفاری قزوینی]، ۹۰۰–۹۷۵ هق، مورخ و شاعر ایرانی. خانواده‌اش اصلا از ساوه بود و بعداً در قزوین سکونت گزید. در ایالت سند درگذشت. آثارش، علاوه بر دیوان شعر، تاریخ جهان‌آرا و تاریخ نگارستان است.

غفاری کاشانی، میرزا ابوالحسن (qaffārie kāšāni)، مشهور به **غفاری مستوفی** (mostŏfi)، نقاش و وقایعنگار عهد کریم خان زند، از خاندان غفاری؛ عموی پدر صنیع‌الملک، نقاش معروف دوره‌ی قاجاریه. پدرش، میرزا معزالدین محمد، در ۱۱۶۲ هق از جانب کریم خان حکومت کاشان و قم و نطنز داشت. غفاری کاشانی مؤلف کتابی است به نام گلشن مراد در تاریخ سلسله‌ی زندیه، از زمان کریم خان تا مرگ (۱۲۰۳ هق) جعفر خان زند، که به نام علیمراد خان زند تألیف شده است، و یکی از منابع نادر در تاریخ زندیه میباشد. پس از مرگ مؤلف، محمد علی خان شیرازی آن را در ۱۲۱۰ هق تکمیل کرده است.

تعداد معدودی از آثار نقاشی غفاری در دست است که از آن جمله است دو صورت از پدرش، که یکی مورخ ۱۱۹۶ هق و دیگری ناتمام و بدون تاریخ است. دیگر از پرده‌های موجود وی صورت (مورخ ۱۲۰۹ هق) قاضی عبدالمطلب غفاری، جدّ میرزا معزالدین محمد؛ صورت (مورخ ۱۲۰۹ هق) کریم خان زند در میدان نقش جهان اصفهان؛ صورت (مورخ ۱۲۱۲ هق) قاضی احمد غفاری، جد نقاش؛ و صورت (مورخ ۱۲۰۸ هق) شاه صفی است.

غفاری مستوفی: ← غفاری کاشانی.

غفاریه، گنبد، مراغه: ← گنبد.

غفر (qafr)، نام سه ستاره در برج سنبله و نام ۱۵مین منزل از منازل قمر.

غفرا: ← عفراء.

غفره: ← عفراء.

غلات (qallāt)، ← غله.

غلات اربعه: ← زکات.

غلاطیا (qalātiā) یا **غلاطیه** (qalātie)، یا **گالاتیا** (gālātiā)، سرزمین قدیمی آسیای صغیر مرکزی، در ترکیه‌ی حالیه (اطراف آنکارا). نامش مشتق از نام گلها است، که در قرن ۳م قوم آنرا فتح کرده در ل تا بیتینیا و پونتوس و در ج تا پامفولیا بسط دادند. آتالوس I، پادشاه پرگاموس، در ح ۲۳۰ قم جلوی پیشرفت آنانرا گرفت. در ۱۸۹ قم به دست رومیان افتاد؛ در ۲۵ قم از ایالات رومی شد. شهر عمده‌اش آنکیورا (← آنکارا) بود. پولس حواری از آنجا دیدار کرد (← غلاطیان).

غلاطیان[4] (qalātiān) [= مردم غلاطیا] یا

(۱)semi-permeable membrane (۲)cartilage (۳)epiphysis (۴)Galatians

رساله‌ی پولس به غلاطیان، عنوان رساله‌ای از رسالات عهد، که پولس حواری به مسیحیان آسیای صغیر نوشته است (ح ۵۶ ب‌م). موضوع اصلی آن این است که انسان، نه با پیروی از شریعت، بلکه به وسیله‌ی ایمان عادل شمرده میشود. این اصل در الاهیات مسیحی اهمیت فراوان دارد.

غلاطیه: ← غلاطیا.

غلامان، جنگهای: ← جنگهای بردگان.

غلامان، ساحل، غ افریقا، ← ساحل غلامان.

غلام‌بچه: ← شهواری.

غلام زحل (qolāme zohal)، شهرت **ابوالقاسم عبیدالله ابن حسن** (obeydo'l.lāh–)، ف ۳۷۶ هق، منجم مسلمان، مقیم بغداد. از دوستان ابو سلیمان منطقی بود. آثارش مشتمل است بر کتاب شعاعات، کتاب احکام النجوم، کتاب التسییرات، و کتاب الاختیارات.

غلامعلی خان عزیزسلطان [عزیزالسلطان]، معروف به **ملیجک** (malijak) [= گنجشک] یا **ملیجک II،** ملقب به **سردارمحترم،** ح ۱۲۹۷ هق–۱۳۱۹ هش، از نزدیکان و مقربان ناصرالدین شاه قاجار، پسر میرزا محمد خان امین‌خاقان (ملیجک I) و برادرزاده‌ی یکی از زنان ناصرالدین شاه موسوم به امین‌اقدس. غلامعلی خان، که به سبب عمه‌ی خود امین‌اقدس گاه گاه به اندرون میرفت، از طفولیت مورد توجه و محبت فوق العاده‌ی ناصرالدین شاه واقع گردید، و به نام پدرش، ملیجک خوانده شد، و در ربیع الاول ۱۳۰۴ هق عزیزالسلطان لقب گرفت. با آنکه کودکی زشت و کوتاه‌قد و زردروی و الکن بود، شاه در اظهار محبت به او افراط میکرد. در صفر ۱۳۰۵ هق لقب امیرتومانی یافت. در سفر ناصرالدین شاه به اروپا برای تماشای نمایشگاه پاریس و دیدن برج ایفل (شعبان ۱۳۰۶–محرم ۱۳۰۷ هق)، عزیزسلطان از همراهان او بود. چند سال بعد یکی از دختران خود، به نام اختزالدوله، را نیز به عقد ازدواج وی درآورد (رجب ۱۳۱۲ هق)، و کمی بعد سمت، مهرداری خود را بدو داد. بعد از ناصرالدین شاه نیز، مظفرالدین شاه و محمد علی شاه همچنان عزیزسلطان را حرمت و عزت مینهادند، و احمد شاه لقب سردارمحترم به وی داد.

غلام قادر، راهزن هندی، ← شاه عالم.

غلام کشیک‌خانه: ← کشیک‌خانه.

غلام محمد (qolām mohammad)، ۱۸۹۵–۱۹۵۶، از رجال سیاسی پاکستان. در دوره‌ی حکومت بریتانیا در هند وزیر دارائی حیدرآباد بود. محمد علی جناح، موجد مملکت پاکستان، او را به وزارت دارائی و اقتصاد مملکت جدید التأسیس پاکستان برگزید (۱۹۴۷)، و وی در سالهای بعد مواجه با مشکلاتی بود که همراه تشکیل یک کشور جدید فاقد منابع صنعتی است (صنایع هند در هنگام تقسیم این کشور در نواحیی متمرکز بود که نصیب مملکت جدید هند گردید). پس از کشته شدن (۱۹۵۱) لیاقت علی خان، فرماندار کل پاکستان گردید، و تا ماه اوت ۱۹۵۵ در این مقام بود، و سپس اسکندر میرزا فرماندار کل گردید (۱۹۵۵–۱۹۵۶).

غلاة (qolāt) یا **غالیه** (qālie) [= غلوکنندگان و تندروان]، در اصطلاح ملل و نحل و فِرَق اسلامی، آن عده از فرق و دسته‌ها و کسانی از شیعه که در حق حضرت علی ع و فرزندان او و یا پیروان او غلو کرده و راه افراط پیموده‌اند، و آنان را خدا یا پیامبر یا ملائکه خوانده‌اند، و یا خداوند را تشبیه به ائمه کرده و یا ائمه را تشبیه به خدا کرده‌اند، و یا در ائمه‌ی خود به جزئی الاهی (حلول) قائل شده‌اند. در میان این فرقه‌ها، بعضی منکر قیامت و رستاخیز آبدان شده قیامت را عبارت از خروج روح از بدنی و انتقال آن به بدن دیگر دانسته‌اند، و بهشت و دوزخ را همین ابدان جسمانی نامیده‌اند، و گفته‌اند که ارواح نیکوکار به ابدان نیکو و خوشبخت منتقل میگردند و بهشت خود را میبینند، و ارواح بدکار به بدنهای زشت و ناخوش و به اجساد سگان و خوکان و ماران و حشرات منتقل شده دوزخ خود را میبینند. بعضی از این فرقه‌ها رجعت را همین تناسخ و انتقال ارواح به ابدان دیگر میدانند (این رجعت غیر از رجعت معتقد امامیه است)، و اجساد و ابدان را به منزله‌ی لباسی میدانند که پوشیده میشود و پس از فرسودگی به دور انداخته میشود، و لباسی نو پوشیده میشود.

از بیان فوق، که از کتب معتبر ملل و نحل و مخصوصاً فرق الشیعه‌ی نوبختی، استفاده شده است برمیآید که فرق غلاة منحصراً از میان فرقه‌های متعدد شیعه برخاسته‌اند، و در دیگر فرق اسلامی–از خوارج، معتزله، اشاعره، و دیگران–فرقه‌ائی به نام غلاة وجود ندارد. در میان فرقه‌های شیعه، فرقه‌های زیدیه و امامیه‌ی اثنی‌عشری عقاید مذکور در فوق را مطلقاً رد میکنند، و معتقدین به تشبیه و حلول و تناسخ (خواه به معنی اعم و خواه به معنی رجعت) را کافر و جزء غلاة میدانند؛ گرچه در میان شیعه‌ی اثنی‌عشری امامیه بعضی فرقه‌ها پیدا شده‌اند که مقام ائمه‌ی دوازده‌گانه را بالاتر از آنچه اکثریت شیعه (یعنی علمای ایشان) معتقدند میدانند، و این بالا بردن مقام در نظر علمای اکثریت شیعه باز به نوعی غلو تعبیر شده است (مانند اعتقادات شیخیه).

شهرستانی اصول بدعتهای غلاة را به چهار بدعت برمیگرداند: تشبیه (یعنی تشبیه ائمه به خدا)، بداء، رجعت، و تناسخ. اگر این نظر شهرستانی پذیرفته شود باید گفته شود که تمام فرق شیعه، شاید به استثنای زیدیه، جزء غلاة محسوب می‌شوند، یعنی شیعه‌ی امامیه‌ی اثنی‌عشری نیز باید از غلاة شمرده شود، زیرا اگرچه قول به بداء و رجعت از عقاید ضروری امامیه نیست، اما به هر حال، اکثریت نزدیک به اتفاق به آن معتقدند (حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، ف ۱۳۵۵ هق، مجتهد معروف و مرجع تقلید شیعیان، اعتقاد به رجعت را ضروری شیعه و اسلام نمیدانست، اما به آن معتقد بود.) در صورتی که اکثریت نویسندگان کتب ملل و نحل و از جمله خود شهرستانی شیعه‌ی اثنی‌عشری را از غلاة نمیدانند.

فرقه‌های غلاة. نویسندگان کتب ملل و نحل قدیمترین فرقه‌ی غلاة را سبائیه، یعنی پیروان عبدالله ابن سبا، دانسته‌اند. شخصیت عبدالله ابن سبا مجهول و از نظر تاریخی مورد تردید است، زیرا مخالفین شیعه خواسته‌اند که اصل مذهب تشیع را به شخصی یهودی‌الاصل که قصد او ایجاد نفاق در میان مسلمانان بوده است برسانند. به هر حال، ظاهراً عبدالله ابن سبا در حق علی غلو بسیار کرده و او را خدا دانسته است.

دیگر از فرق مهم غلاة بیانیه (bayāniyye)، پیروان بیان ابن سمعان تمیمی (bayāne 'bne sam'āne tamimi) بودند. بیان ابن سمعان مدعی بود که ابوهاشم عبدالله ابن محمد حنفیه او را بعد از خود امام دانسته است. بیان نیز اصل عقیده‌ی غلاة را دایر بر خدا بودن علی یا وجود جزئی الاهی در او معتقد بوده است. بیان به فرمان خالد ابن عبدالله قسری کشته شد.

دیگر مغیریه (moqayriyye)، پیروان مغیرة ابن سعید عجلی (moqayrate 'bne sa'ide ejli)، بودند، که معتقد به امامت محمد نفس زکیه بود، و در حق علی غلو داشت، و بعد از محمد نفس زکیه، خود را پیغمبر خواند. از عقایدی که اشعری و شهرستانی به او نسبت میدهند برمیآید که مغیرة ابن سعید از عقاید مانویه متأثر بوده است. مغیره نیز به دستور خالد ابن عبدالله قسری کشته شد.

دیگر از فرقه‌های غلاة جناحیه بوده‌اند. ← جناحیه.

دیگر منصوریه، پیروان ابومنصور عجلی، بودند. ابومنصور خود را پس از فوت امام محمد باقر امام خواند، و جماعتی از بنو کنده با او همراه شدند. ابومنصور به دستور یوسف ابن عمر ثقفی، والی عراق، در زمان بنی امیه کشته شد.

دیگر خطابیه، پیروان ابوالخطاب محمد ابن زینب اسدی اجدع (asadie ajda') هستند، که از اصحاب حضرت صادق بود، و در حق او و ائمه‌ی دیگر غلو کرد، و در نتیجه، حضرت صادق او را طرد فرمود، و او پس از مطرود شدن خود را امام خواند. ابوالخطاب بر منصور خلیفه خروج کرد، و عیسی ابن موسی، از سرداران خلیفه، او را کشت. خطابیه خود بر پنج فرقه منشعب شده‌اند.

دیگر از فرقه‌های غلاة علبائیه (albā'iyye)، پیروان علباء ابن ذراع دوسی (albā'e 'bne zerā'e dāsi)، بودند، که علی را از حضرت رسول برتر میدانست، و بلکه حضرت رسول را مذمت میکرد، و به همین جهت، این فرقه را ذمیه نیز گفته‌اند.

فرقه‌ی دیگر شریعیه (šari'iyye)، پیروان شریعی‌نامی، هستند که اصحاب کساء (محمد، علی، فاطمه، حسن، و حسین) را خدا میدانستند.

فرقه‌ی دیگر کیالیه (kayyālie)، پیروان احمد ابن کیال، بودند، که مردم را به یکی از خاندان امام جعفر صادق میخواند، و چون شیعه از او تبرّی جستند مردم را به خود دعوت کرد، و خود را امام و قائم خواند، و تفصیل عقاید او در ملل و نحل شهرستانی مذکور است.

دیگر نصیریه (nosayriyye)، اصحاب نصیر نمیری (nosayre nomayri)، بودند، که در حق امام علی ابن محمد النقی (حسن عسکری) غلو کرد، و خود را پیغمبر خواند. شرح عقاید این فرقه، که هنوز بقایای ایشان در جبال سوریه ساکن هستند، به تفصیل در کتب ملل و نحل آمده است. این فرقه را نمیریه (nomayriyye) نیز خوانده‌اند.

اهل حق، یا به قول دیگران، علی‌اللهیان، که در غ و لغ ایران هنوز پیروان زیادی دارند، نیز جزء فرق غلاة شمرده شده‌اند، زیرا علی را از مظاهر و تجلیات خداوند میدانند، و سلمان فارسی را نیز. شاید این فرقه از بقایای همان فرقه‌ای

باشند که اشری میگوید در زمان او به الوهیت سلمان فارسی قائل بوده‌اند.

در کتب ملل و نحل، بعضی از فرق اسماعیلیه، و از جمله باطنیه، و نیز قرامطه را از غلاة دانسته‌اند. فرقه‌ی دروزیه که هم اکنون در سوریه زندگی میکنند، و از جمله‌ی فرق اسماعیلیه هستند، نیز از جمله‌ی غلاة شمرده شده‌اند.

غلبات: ← غلبه.

غلبه (qalabe) [جمعش غلبات (qalabāt)]، نزد صوفیه، وصف حالاتی که عروض آنها با چنان شدتی همراه است که، در آن حال، برای سالک رعایت آداب و ملاحظه‌ی اسباب ممکن نباشد. در چنین حالی، که سالک به اصطلاح مغلوب است، بسا که بی هیچ قصد از وی اموری صادر شود که اگر در حال قصد از وی صادر میشد، و در هنگام ارتکاب آن مغلوب نمیبود، مورد مؤاخذه و عقوبت واقع میشد. به هر حال، در هنگام عروض غلبه، سالک چنان مشغول است که از غیر خبر ندارد، و اگر خود را به آتش اندازد و بسوزد نیز باک ندارد. ← سکر.

غلجائی (qaljā'i) یا **غلجی** (qalji) یا **غلزائی** یا **غلزه‌ای** (qalza'i) [از پشتو، = دزدزاده]، طایفه‌ی بزرگی با تیره‌های متعدد از افاغنه، متکلم به زبان پشتو، که تعدادشان ح ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر است، و ۳/۴ آنها در افغانستان، عمدةً بین قندهار و غزنه، و بقیه در پاکستان زندگی میکنند. در باره‌ی ریشه‌ی نژادی آنها عقاید مختلف ابراز شده است، که از آن میان، این فرض که غلجائیها ترکیبی از عناصر ترک و هفتالی هستند مقبولتر است، احتمال اینکه با ترکان خلج مربوط و منسوب باشند ضعیف است، و ظاهراً جنس شباهت صوری الفاظ "خلجی" و "غلجی" اساس دیگری ندارد. شهرت و حیثیت غلجائیها در واقع با حرکت (قرن ۱۱م هق) آنها به سوی قندهار و تصرف سرزمین ابدالی‌ها، که به وسیله‌ی شاه عباس I صفوی به هرات رانده شده بودند، آغاز گردید. ظهور **میر ویس افغان** و شورش او علیه حکومت صفوی، که منجر به تسخیر اصفهان و فارس و کرمان و تشکیل دولت مستعجل افاغنه در ایران گردید، بر اعتبار این طایفه افزود، اما با ظهور نادر شاه افشار و دفع و اخراج افاغنه از ایران، قدرت و حیثیت غلجائیها تقریباً از میان رفت. در افغانستان، به جای غلجائیها، ابدالیها یا درانیها مهمترین قبیله‌ی افغانستان شدند. غلجائیها شاه شجاع درانی را در فتح کابل یاری کردند (۱۲۱۸ هق)، و از طریق وصلت، رؤسای آنها با ابدالیها منسوب شدند. در ۱۸۸۶ بر ضد امیر **عبدالرحمان خان** شوریدند، و از آن به بعد نیز در بسیاری از شورشهای محلی شرکت داشتند.

غلجی، از طوایف افغان، ← غلجائی.

غلزائی، از طوایف افغان، ← غلجائی.

غلزه‌ای، از طوایف افغان، ← غلجائی.

غلطه (qalata)، محله، ← استانبول.

غلظت[1] (qelzat)، در فیزیک و شیمی، مقدار ماده در یک واحد حجم، که بر حسب جرم موجود در واحد حجم بیان میشود؛ یا مقدار انرژی موجود در واحد حجم، که بر حسب ارگ در سمک بیان میشود؛ یا تعداد ذرات (مانند اتمها، یونهای ئیدروژن، و غیره) در واحد حجم. در محلولها غلظت را بر حسب جرم یا حجم یا عده‌ی مولکولهای منحل نسبت به مقدار حلال یا به تمام محلول بیان میکنند، و به این ترتیب، مقیاسهای مختلف برای غلظت به دست میآید. از آن جمله است مقیاس درصدی (← درصد)، که ساده‌ترین مقیاسها است، و به همین جهت غالباً در محلولهای داروئی یا خانگی به کار میرود. وزن درصد عبارتست از عده‌ی اجزای ماده‌ی منحل بر حسب وزن درصد جزء محلول. مثلا، محلول 10٪ نمک در آب محلول 10 گرم نمک در 90 گرم آب است، که 10 گرم نمک در 100 گرم آن موجود است. چون وزن کردن مخلوطهای گازی دشوار است، غالباً غلظت آنها را با حجم درصد نشان میدهند. مثلا، در مورد هوا، میگویند که از لحاظ حجم ۷۸٪ آن نیتروژن است. محلولهای مایع در مایع (مثل الکل در آب) را نیز میتوان بر حسب حجم درصد نمایش داد.

برای مقیاسهای دیگر ← محلول مولار؛ محلول مولال؛ محلول نورمال.

غلظت مولکولی: ← غلظت مولی.

غلظت مولی[2] (moli) یا **غلظت مولکولی**[3] (molekuli)، عدد مول‌های (یا مولکول‌گرمهای) یک جسم منحل در واحد حجم یک دستگاه محلول. مثلا، محلولی از آب و نمک طعام، وقتی در هر لیتر شامل یک مول (یا مولکول‌گرم) نمک طعام باشد غلظت مولی آن برابر یک، و اگر در هر لیتر شامل دو مول باشد غلظت مولی آن برابر با دو است.

غ‌ل‌غ، علامت اختصاری "غرب شمال غربی" درین کتاب. برای تصویر ← جهات اصلی.

غلو (qolovv) [عربی، = برآمدن، بزرگ شدن]، در علم بدیع، افراط در وصف چیزی چنانکه عقلا و عادةً محال باشد (← اغراق؛ مبالغه)، مانند (سعدی):

بیم است چو شرح غم هجر تو نویسم
کاتش بقلم درفتد از سوز درونم.

غله[4] (qalle)، جمعش غلات (qallāt)، نام عمومی دانه‌های گیاهان تیره‌ی گندمیان و بعضی گیاهان دیگر (مانند گندم سیاه)، که غذای عمده‌ی نوع بشر و برخی از حیوانات اهلی را تشکیل میدهد. عمده‌ترین آنها گندم، زرت، جو، جو برهنه، جو دوسر، چاودار، برنج، ارزن، و گندم سیاه است، که از عصر حجر جدید شناخته شده و مورد استفاده قرار گرفته است. در اغلب موارد، قسمتهای خارجی و پوششهای دانه‌ها را میگیرند، و مغز خالص را به کار میبرند. برای تهیه‌ی آرد گندم، عموماً تمام دانه را با پوست نرم میکنند، ولی آردهائی که به مصرف تهیه‌ی نانهای سفید و شیرینی‌پزی میرسد فقط مغز خالص دانه است.

غلیان: ← قلیان.

غلیان[5] (qalayān) یا **جوش**[6]، در فیزیک، تبخیری که، بر خلاف تبخیر سطحی (که بطیء و تقریباً نامرئی است)، به سرعت و همراه با تولید حبابهای فراوان در داخل مایع انجام میگیرد.

نقطه‌ی غلیان[6] (یا **جوش**) هر مایع دمای معینی است که، در آن دما، مایع در فشار ۷۶ سم جیوه به جوش میآید. نقطه‌ی غلیان با ازدیاد فشار بالا میرود، و با تقلیل فشار پایین میآید. مثلا، نقطه‌ی غلیان آب در ظرف سرباز و در فشار ۷۶ سم جیوه 100 درجه‌ی صدبخشی، ولی در فشار ۹٫۲۵ سم جیوه ۵۰ درجه‌ی صدبخشی است. وقتی که مایعی در حال جوشیدن است، اگر فشار خارجی تغییر نکند، دمای مایع و بخار آن در تمام مدت جوشیدن ثابت میماند (حرارتی که درین مدت به مایع داده میشود صرف تبخیر آن میگردد).

غلیظ[7] **و رقیق**[8] (qaliz, raqiq). اوصافی برای محلول‌ها. اگر مقدار نسبةً زیاد از ماده‌ی حل‌شده در محلول موجود باشد محلول را غلیظ، و در صورت عکس آن را رقیق خوانند. این اصطلاحات صرفاً جنبه‌ی کیفی و توصیفی دارند، و در بسیاری موارد باید اطلاعی دقیقتر در باره‌ی مقدار ماده‌ی حل‌شده در مقدار مشخصی از حلال به دست داد. ← غلظت.

غمدان (qomdān)، قصر و قلعه‌ای در صنعاء (یمن) که به بزرگی و شکوه شهرت داشت. همدانی و جغرافیانویسان معاصر دیگر او توصیف کاملی از آن در آثار خود آورده‌اند، ولی در آن زمان (قرن ۴م هق) ویرانه‌ای بیش نبوده است. گفته‌اند که در حمله‌ی حبشیان به یمن در سال ۵۲۵ ویران شد، ولی بعدها از نو آن را ساختند، و در زمان تسخیر یمن به دست ایرانیان (ح ۵۷۰) مقر سیف ابن ذی یزن بود. در فتوحات اسلامی از نو ویران شد.

غنا[9] (qanā) یا **غانا** [مأخوذ از غانه]، جمهوری (ح ۲۳۸٬۰۰۰ کمم، جم ح ۹٬۰۰۰٬۰۰۰)، غ افریقا، کنار خلیج گینه؛ پایتختش آکرا. این جمهوری مشتمل است بر مستعمره‌ی فرمانگزار سابق بریتانیا به نام ساحل طلا، توگولند بریتانیا، تحت الحمایه‌ی سابق سرزمینهای شمالی، و آشانتی. از ل به مالی و ولتای علیا، از ش به توگو، و از غ به ساحل عاج محدود است. ساحل آن (ح ۵۶۰ کم) عمدةً باتلاقی و هموار است؛ داخل آن جنگلی و ساوانا است. صادرات عمده‌اش کاکائو (عمده‌ترین محصول زراعتی)، چوبهای بادوام، منگنز، الماس، و بوکسیت است. اجرای طرح تأمین نیروی برقاطیسی از رودخانه‌ی ولتا (آغازش در ۱۹۶۲) نیروی کافی برای تهیه‌ی آلومینیوم از کانه‌های بوکسیت را در اختیار این کشور قرار خواهد داد. سکنه‌ی آن عمدةً مسیحی یا پیرو آنیمیسم و اقلیت کوچکی از آنها نیز مسلمان هستند. اسلام احتمالا در اواخر قرن ۸م یا اوایل قرن ۹م هق، از طریق بازرگانانی که در مالی و نواحی ل‌ش فعالیت داشتند، وارد ناحیه‌ای شد که امروزه جمهوری غانا در آن واقع است. تا کنون سرشماری دقیقی از تعداد مسلمانان این کشور به عمل نیامده است، اما مسلمانان تخمیناً 10٪ از سکنه‌ی کشور را تشکیل میدهند، و بیشتر در شهرهای آکرا و کوماسی متمرکز هستند.

قبل از آغاز استعمار اروپائیان، این منطقه در اختیار ممالک مستقل سیاه‌پوستان بود. با ورود پرتغالیها و تأسیس (۱۸۴۲) اولین ماندگاه اروپائی

(۱)concentration (۲)molar concentration (۳)molecular concentration (۴)grain (۵)ebullition (۶)boiling point (۷)concentrated (۸)dilute (۹)Ghana

به توسط آنها، تجارت طلا و برده رونق یافت. سایر اروپائیان، خاصه انگلیسها، نیز شروع به دست‌اندازی و تأسیس پایگاههای تجارتی دیگری در این ناحیه نمودند، که به تدریج شهرها در اطراف آنها ایجاد شد. در ۱۸۷۴، بریتانیا مستعمره‌ی فرمانگزار ساحل طلا را تأسیس کرد، و پس از منازعات طولانی، آشانتی هم به آن ملحق گردید (۱۹۰۱). در همان سال، بریتانیا سرزمینهای شمالی، واقع در ل آشانتی، را نیز تحت الحمایه‌ی خود اعلام کرد. بعد از جج I، قسمتی از توگولند آلمان، که به قیمومیت بریتانیا داده شد، از لحاظ اداری ضمیمه‌ی ساحل طلا گردید. در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰–۵۰ تمایلات استقلال‌طلبانه‌ی مردم ساحل طلا منجر به چند شورش ملی شد. در ۱۹۵۱ بریتانیا قانون اساسی تازه‌ای به این مستعمره اعطا کرد که، بر طبق آن، نوعی خودمختاری در امور داخلی به مستعمره داده شد، و اولین انتخابات عمومی برگزار گردید. در این انتخابات، نکرومه به نخست‌وزیری رسید. در مارس ۱۹۵۷، ساحل طلا با نام تازه‌ی غانا (← غانه) استقلال یافت، و از دومینیونهای بریتانیا گردید. در همان سال به عضویت سازمان ملل متحد درآمد، و توگولند بریتانیا به آن پیوست. در ژوییه‌ی ۱۹۶۰ جمهوری شد، ولی کماکان عضو ملل مشترک المنافع باقی ماند. غانا، در راه تأمین وحدت کشورهای افریقائی (پان‌افریقا)، در ۱۹۵۹ با گینه اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی و در ۱۹۶۱ با گینه و مالی اتحادیه‌ی ممالک افریقائی را به منظور همکاری کشورهای عضو در زمینه‌های نظامی و اقتصادی، و اشتراک نظر در سیاست خارجی به وجود آورد، که عملا دوامی نیافت.

غنائی، شعر (qenā'i)، یکی از انواع شعر، در برابر شعر حماسی (← حماسه) و شعر درامی (← درام). شعر غنائی یا لیریک[1] (lirik، فنس) در ادب اروپائی به نوعی از شعر اطلاق میشود که شاعر در آن به بیان احساسات و عواطف شخصی خود میپردازد. و در آغاز، در یونان قدیم، به نوعی از شعرهای کوتاه اطلاق میشده است که همراه با نواختن سازی به نام لیر خوانده میشده است، ولی به تدریج مطلق اشعاری را که لحن عاطفی داشته و بیان‌کننده‌ی احساسات شاعر بوده است شعر غنائی خوانده‌اند. بدین گونه، اشعار ساپفو و آناکرئون از اشعار غنائی یونان قدیم به شمار میرود، اگرچه به اعتباری دیگر حتی درام‌های اشیل و سوفوکلس را نیز میتوان لیریک خواند، زیرا اغلب همراه با موسیقی یا نوای همسرایان بوده است.

اصطلاح شعر غنائی در ادب فارسی در قرن اخیر رواج یافته و معادل کلمه‌ی لیریک در ادب اروپائی است. در زبان عربی نیز همین اصطلاح را در برابر لیریک پذیرفته‌اند وبه مناسبت ارتباطی که معنی غنا با موسیقی دارد، و شعر لیریک نیز شعری است که، در آغاز، همراهی با موسیقی در آن ملحوظ میشده است‌این کلمه انتخاب گردیده، اما دامنه‌ی مفهوم کلمه‌ی غنائی در ادب فارسی وسعت خاصی یافته و مجموع شعرهای عاشقانه و بزمی را در شمار اشعار غنائی قرار داده‌اند، و بدین گونه، داستانهای بزمی نظامی از قبیل خسرو و شیرین و لیلی و مجنون، و آثار شاعران دیگری که به این شیوه شعر سروده‌اند منظومه‌های غنائی ادب فارسی خوانده میشود، و غزلهای حافظ، سعدی، و مولوی، و رباعیهای عاشقانه، و همه‌ی انواع شعر فارسی که دارای معانی عشقی است از نوع شعر غنائی به شمار میرود، و حتی مراثی را نیز باید در شمار اشعار غنائی به حساب آورد. بدین گونه، دیده میشود که مفهوم غنائی در ادب فارسی با مفهوم لیریک در ادب اروپائی دقیقاً قابل تطبیق نیست. آنچه در استعمالات فارسی‌زبانان امروز بیشتر مشاهده میشود اینست که "شعر غنائی" برابر با "شعر عاشقانه" بکار میرود.

غنج قوزه: ← کرم قوزه.

غندی (qandi)، در شاهنامه، پدر اولاد (ālād) و پولاد، از دیوان مازندران. پولاد به دست رستم کشته شد، اما اولاد، به پاداش راهنمائیهائی که در رهاندن کیکاوس به رستم کرده بود، از جانب کیکاوس پادشاهی مازندران یافت. تلفظ qondi که در مقاله‌ی پولاد آمده است نادرست است.

غنوی: ← عباس ابن عمرو غنوی.

غنی، قاسم (qāseme qani)، ۱۳۱۶ هق–۱۳۳۱ هش، طبیب، ادیب، و نویسنده‌ی ایرانی، اهل سبزوار. در بیروت و فرانسه تحصیل کرد. چند بار به نمایندگی مجلس شورای ملی و دو بار به وزارت (بهداری، فرهنگ) رسید. در ۱۳۱۴ هش استاد دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران شد. زبانهای فرانسه، انگلیسی، و عربی را میدانست. از تألیفاتش رساله‌ی ابن سینا، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، معرفة النفس، و بحثی در تصوف است. کتابهای برهان‌پزی ملکه‌ی سبا، عصیان فرشتگان، و تائیس، از آثار آناتول فرانس، را به فارسی ترجمه کرد. با محمد قزوینی در تصحیح دیوان حافظ (چاپ تهران، ۱۳۲۰ هش) و با محمد علی فروغی در تصحیح رباعیات خیام (چاپ تهران، ۱۳۲۱ هش) همکاری داشت.

غنی‌آباد (qaniābād)، ده (جم ۱۹۲'۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، 10کیلومتری ش شهر ری. کارخانه‌ی ذوب مس نزدیک آنست.

غنی‌بیگلو (qani-beyglu)، دهستان (جم ح ۱۲٬۰۰۰)، بخش ماهنشان، شهرستان زنجان، استان یکم، در ش رود قزل‌اوزن؛ دارای ۳۲ (۴) آبادی.

غنی‌زاده (qanizāde)، شهرت **محمود ابن غنی،** ۱۲۹۶ هق–۱۳۱۳ هش، شاعر و آزادیخواه ایرانی در دوره‌ی مشروطیت. در سلماس متولد شد، و در همان شهر به کسب دانش و ادب پرداخت، و در آغاز جنبش مشروطیت به آزادیخواهان پیوست. در ۱۳۳۰ هق، با گروهی از آزادیخواهان، به اسلامبول مهاجرت کرد، و در آنجا به کار بازرگانی پرداخت، و ضمناً مقالاتی در مجلات اختر و شمس نیز مینوشت. پس از آن به برلین سفر کرد، و آثاری از وی در مجله‌ی کاوه انتشار یافت، و در مجله‌ی ایرانشهر نیز مقالاتی نوشت. در ۱۳۰۴ هش به ایران بازگشت، و روزنامه‌ی سهند را منتشر کرد. در تبریز درگذشت. از آثارش مختصر تاریخ مجلس ایران (تهران، ۱۳۳۷ هق) است، قسمتی از آثارش نیز تحت عنوان آثار منظوم محمود غنی‌زاده طبع شده است (تهران، ۱۳۳۲ هش). کتابهای تاریخ آذربایجان و ایرانیان مستعرب وی هنوز به چاپ نرسیده است.

غنی کشمیری (qanie kešmiri)، شهرت **ملا محمد طاهر،** متخلص به **غنی،** فت 1079 هق، یکی از فارسی‌سرایان معروف هند، که در سبک هندی شهرت فراوانی دارد. از شاگردان محسن فانی بود. تقریباً سراسر زندگی خود را در کشمیر در انزوا گذرانید. دیوانش در هند چاپ شده است.

غنیمت (qanimat)، مال به‌دست‌آمده از کفار به وسیله‌ی جنگ، در مقابل فیء (مالی که بدون جنگ نصیب مسلمانان شده باشد). گاه نیز هر یک از این دو لفظ به جای دیگری آورده میشود. غنیمت، مانند فیء، به پنج قسم تقسیم، و به طریقی که در کتب فقه بیان شده است، میان مسلمانان قسمت میشود. در فقه شیعه، غنیمت را به معنی مطلق "مال به‌دست‌آمده" گرفته و مشمول اخراج خمس قرار داده‌اند، ولی، در فقه اهل سنت، فقط در اموال مأخوذ از کفار حکم خمس جاری است. حکم تقسیم غنائم در سوره‌ی انفال آمده است.

غواص[2] (qavvās)، در جانورشناسی، نام مرغ غوطه‌زن و شناگری از تیره‌ی کولومبیدای (Colymbidae)، که تقریباً در همه جای زمین دیده میشود. بالهای کوتاه، پر نرم، اثری از دم، و انگشتانی دراز دارد. به راحتی شنا و پرواز میکند، ولی راه رفتنش سنگین است. بر گیاهان شناور بر آب لانه میسازد.

غواصی[3] (qavvāsi)، فرو رفتن در آب برای صیادی یا تفریح و ورزش. انسان از ایام باستانی برای تفریح یا به دست آوردن مروارید، مرجان، اسفنج، و غیره در دریا فرو میرفته است. پیش از اختراع وسایل جدید، غواصی به وسیله‌ی طناب و پاره‌سنگی (وزنه) به عمل میآمد، و غواص برهنه و با طناب در آب میرفت، و ناچار بود که به سرعت از آب بیرون آید. در قرن ۱۷م لباسهای مختلف غواصی در کار آمد، و به وسیله‌ی لوله هوا به غواص میرسانیدند. نخستین وسیله‌ی مجهز غواصی در اوایل قرن ۱۹م به وسیله‌ی آوگوستوس زیبه[4] (ăgustus zibe) تهیه شد. نخستین لباس غواصی که وی ساخت نیمتنه‌ای بود که آب در آن نفوذ نمیکرد، و کلاه‌خودی که با لوله‌های لازم برای تنفس مجهز بود، و هوا به وسیله‌ی لوله‌ای از سطح آب وارد آن میشد. با این لباس، غواص ناچار بود در حال ایستاده بماند، و اگر می‌افتاد ممکن بود غرق شود. بدین جهت، زیبه لباس بسته‌ای اختراع کرد که، با اصلاحاتی که بعدها در آن به عمل آمد، امروزه استعمالش رایج است. با استفاده از این لباسها، که مجهز به وسایل گوناگون و از جمله دستگاه ارتباط تلفنی هستند، پویش اعماق دریاها و بیرون آوردن اشیاء قیمتی از کشتیهای غرقشده، و ساختن پی پلها و موج‌شکن و غیره در زیر آب میسر شده است.

از مدتها پیش محفظه‌های فلزی بزرگ در غواصی به کار میرفته است. انتهای زیرین این محفظه‌ها معمولا باز بود، و فشار هوای متراکم

(۱)lyric (۲)grebe (۳)diving (۴)Siebe

مانع از ورود آب به آنها میگردید. در دهه‌ی بعد از ۱۹۳۰، آتیس بارتن[1] (ātis bārtən) و ویلیام بیبی[2] (wilyām bibi) (۱۸۷۷-۱۹۶۲) در امریکا اسبابی به نام باتیسفر[3] (bātisfer) اختراع کردند، و آن محفظه‌ای بود کروی، به قطر ۱٫۴۵ متر، که به وسیله‌ی کابلهائی نگاهداشته میشد. باتیسفر قادر به تحمل فشارهای بسیار زیاد بود، و بیبی بدان وسیله در ۱۹۳۴ تا عمق ۹۰۶ متری در آب فرو رفت (در حوالی برمودا). نخستین کرجی غواصی یا باتیسکاف[4] (bātiskāf) به وسیله‌ی اوگوست پیکار اختراع شد. باتیسکاف، بر خلاف باتیسفر، حاجت به کابل ندارد، و به همین جهت، از تکانهای ناشی از برخورد امواج به کابلها و خطر پاره شدن آنها مصون است. پیکار به وسیله‌ی باتیسکاف خود تا عمق ۵٬۴۸۶ متری فرو رفت (۱۹۵۹)

شیرجه (širje) یا غوص برای تفریح و ورزش در آبهای کم‌عمق و استخرهای شنا از اواخر قرن ۱۹م معمول شد، و امروز جزء لاینفک اغلب مسابقات شنا میباشد.

غوث (qāṯ)، در اصطلاح صوفیه، از القاب و اوصاف قطب. به موجب بعضی اقوال، غوث عبارتست از قطب در آن موقع که سالک به او پناه میبرد، و در غیر این موقع وی غوث خوانده نمیشود، اما در واقع چون قطب همواره پناه سالک محسوب است، غوث به عنوان یکی از عناوین و القاب قطب به کار میرود. بعضی نیز گفته‌اند که در سلسله‌ی مراتب اولیا و مشایخ صوفیه، غوث بلافاصله بعد از قطب است و پایینتر از آن.

غوث، قبیله، ← طی، از قبایل عرب.

غور (qār)، دره‌ی بحر المیت و مسیر سفلای نهر اردن، در فلسطین و اردن هاشمی. طولش ح 100 کم و عرضش ۶ الی ۲۰ کم، و جزء دره‌ی نشتی بزرگ است.

غور (qur)، سرزمین کوهستانی تاریخی، در افغانستان کنونی، میان دره‌ی هیرمند و هرات، تقریباً منطبق با هزارستان کنونی است، که مسکن طایفه‌ی هزاره میباشد. ولایت غور قسمتی از قلمرو سامانیان و غزنویان را تشکیل میداد، و غوریان (← آل شنب)، که پس از غزنویان به قدرت رسیدند، از این ولایت نام گرفته‌اند. غوریان به دست خوارزمشاهیان مغلوب شدند، ولی کمی بعد، در اوایل قرن ۷م هق، فرمانروائی غور به مغولان رسید، و فیروزکوه، که پایتخت غوریان بود، به کلی ویران شد. جمعیت ناحیه نیز، که تا زمان مغول ایرانی‌الاصل بود، پس از آن عمدةً از مغولان تشکیل گردید، و به همین صورت تا امروز مانده است. غورات (qurāt)، از تقسیمات اداری کنونی افغانستان، در این ناحیه واقع و جزء ولایت هرات است.

غورات، افغانستان، ← غور، سرزمین.

غوره (qure)، میوه‌ی نارسیده‌ی ترش، مخصوصاً انگور نارسیده (قس چغاله).

غوری، منسوب به غور (← آل شنب).

غوریان، نام دیگر سلسله‌ی آل شنب.

غوریان (quriān)، شهر، مرکز بخش اداری غوریان، غ افغانستان، در چ و به فاصله‌ی کوتاهی از ساحل چپ هری‌رود. در محل خرابه‌های بوشنج، که به دست امیر تیمور ویران گردید (۷۸۲ هق)، بنا شده است.

غوزه یا قوزه (quze)، میوه‌ی نارس پنبه، که پس از رسیدن میشکافد، و پنبه از میان آن بیرون میزند.

غوطه[5] (qute)، در اصطلاح دامپروری، طریقه‌ای برای کشتن انگلهای پوست حیوانات (مخصوصاً دامها)، و نیز محلول حشره‌کشی که برای این منظور به کار میرود. محلول را در خوضچه‌ای ریخته دام را در آن غوطه میدهند.

غوطه، نامی که در سوریه به اراضی آبدار مزروع و محصور در میان زمینهای خشک اطلاق میشود. معروفترین غوطه‌ها غوطه‌ی دمشق است، که در اطراف این شهر قرار گرفته و آب آن از رودخانه‌ی بردی (baradā) تأمین میشود. انگور، انواع میوه (مخصوصاً زردالو)، زیتون، و نوعی درخت تبریزی در غوطه فراوان است، و در زمینهای زراعتی، علاوه بر گندم و جو و زرت، بادیان رومی، کنجد، و کنف زراعت میشود. مزار منسوب به حضرت زینب در دهکده‌ی راویه (rāvia)، ۷ کم غوطه، واقع است، و قبور بعضی از اصحاب پیغمبر (مانند سعد ابن عباده) و نیز قبری منسوب به دحیه‌ی کلبی در دهکده‌های غوطه زیارتگاه است.

غوطه‌ای (qute'i)، اصطلاح بنائی برای آجر یا مصالح ساختمانی دیگر که آنرا در ملاط زیاد غوطه‌ور ساخته نصب کنند. در ساختن آب‌انبارها و کاروانسراهای شاه‌عباسی و ابنیه‌ی مستحکم دیگر بدینگونه عمل میکردند.

غوک، جانور دوزیست، ← قورباغه.

غول (qul)، موجود اساطیری، شبیه به انسان با جثه‌ی بزرگتر و توانائی بیشتر. غول در اساطیر بسیاری ملل آمده است، اما هیچ شاهدی دال بر وجود چنین موجودی در گذشته یا حال در دست نیست. در نزد اعراب قدیم، غول نوعی جن شیطان‌صفت و درنده‌خو بوده است، که با درآمدن به شکلهای گوناگون، آدمی را از راه به بیراهه میبرده، و او را غافلگیر کرده و میکشته و میبلعیده است. نیز ← عفریت.

غول بیابانی (qule biābāni)، نام نمایش عامیانه‌ای که هنوز در بعضی از نقاط ایران در ایام نوروز معمول است. در این نمایش، که توسط یک گروه چندنفره اجرا میشود، بازیگران به پای خود چوبپا میبندند و بر طول قد خود می‌افزایند، و جامه‌ای از پوست گوسفند سیاه پوشیده ماسک بر چهره میگذارند، و در کوچه و خیابان براه افتاده مردم را با شیرینکاری و حرکات مضحک سرگرم میسازند. این بازیگران را چند تن با ساز و تنبک همراهی میکنند که به آهنگ ضرب شعر زیر را میخوانند و از مردم پول میگیرند:

من غول بیابانم سرگشته و حیرانم.

احتمال دارد که این نمایش بازمانده‌ی رسم و نمایش میر نوروزی باشد. نیز ← آتش‌افروز.

غولپیکران: ← غولپیکران و کوتوله‌ها.

غولپیکران آبی: ← غولپیکران و کوتوله‌ها.

غولپیکران[6] **و کوتوله‌ها**[7] (qulpeykarān, kutulehā)، در نجوم، عناوین دسته‌هائی از ستارگان بر طبق نمودار معروف به نمودار هردسبرونگ-راسل. این دو محقق چنین کشف کردند که ستارگان نسبةً خنک (ستارگان زرد یا سرخ) به دو دسته منقسم میشوند: ستارگان دارای تابندگی زیاد، و ستارگان دارای تابندگی ضعیف. هردسبرونگ ستارگان دسته‌ی اول را غولپیکران و ستارگان دسته‌ی دوم را کوتوله‌ها نام نهاد.

I - نمودار هردسبرونگ-راسل یا نمودار ... این نمودار ناشی از تحقیقاتی است که به وسیله‌ی هردسبرونگ شروع گردید (۱۹۱۱) و راسل آنها را تعقیب کرد، و محققین دیگر آنها را تکمیل کردند. نمودار مر اساساً بدین طریق حاصل میشود که تعدادی از ستارگان را که قدر مطلق (← قدر، در اصطلاح نجوم) و طبقه‌ی طیفی (← طبقات طیفی) آنها معلوم است نسبت به دو محور طول (برای طبقه‌ی طیفی) و محور عرض (برای قدر مطلق) نمایش دهیم. شکل نمونه‌ی ساده‌ای از نمودار مر است. چنانکه دیده میشود، بیشتر ستارگان در نوار باریکی در امتداد قطر نمودار قرار دارند، که از ستاره‌های داغ دارای تابندگی زیاد تا به ستارگان خنک سرخ دارای تابندگی ضعیف ممتد است. این دسته از ستارگان را **رشته‌ی اصلی**[8] یا **ستارگان عادی**[9] مینامند. دسته‌ی دیگری از ستارگان (**غولپیکران**) بر شاخه‌ای قرار دارند که قدر مطلق متوسط آنها در حدود 0 است، و این گروه در ناحیه‌ی ستارگان طبقه‌ی F0 با ستارگان رشته‌ی اصلی درمیآمیزد. علاوه براین دو شاخه‌ی اصلی، در گوشه‌ی تحتانی چپ گروهی از ستارگان هست که به **کوتوله‌های سفید**[10] موسومند، و نیز در بالای گروه غول-پیکران گروه موسوم به مهقولان[11] (mehqulān) قرار دارند. ستارگانی از رشته‌ی اصلی که در گوشه‌ی تحتانی راست واقعند **کوتوله‌های سرخ**[12] نام دارند، و آنهائی که در گوشه‌ی فوقانی چپ واقعند **غولپیکران آبی**[13]. چنانکه ملاحظه میشود، خورشید را میتوان یک ستاره‌ی زرد رشته‌ی اصلی، شعرای یمانی را یک ستاره‌ی سفید رشته‌ی اصلی، رجل الجبار را یک غولپیکر آبی، عیوق را یک غولپیکر زرد، سماک رامح را یک غولپیکر نارنجی، و قلب العقرب و ید الجوزاء را غولپیکران سرخ توصیف کرد. نزدیکترین ستارگان به زمین (← رجل قنطورس) یک کوتوله‌ی سرخ میباشد.

سئوالی که در اینجا پیش میآید اینست که چرا ستارگان این گونه مجتمع شده‌اند، و چرا نواحی وسیعی از صفحه‌ی نمودار، که شاخه‌های مختلف آن را از یکدیگر جدا میکنند، خالی از ستاره اند یا به ندرت ستاره‌ای در آنها دیده میشود. به این سئوالات تا کنون جواب مقنعی داده نشده است. ولی این را باید گفت که اولا گروههائی بین رشته‌ی اصلی و غولپیکران یافته‌اند، و ثانیاً نمودار هردسبرونگ-راسل تنها مربوط به آن قسمت از جهان اختری است که ما را احاطه کرده است،

---

(1)Barton (2)Beebe (3)batysphere (4)batyscaph (5)dip (6)giant stars (7)dwarf stars (8)main sequence (9)normal stars (10)white dwarfs (11)supergiants (12)red dwarfs (13)blue giants

و مثلا، در مورد توده‌های سحابی، توزیعی یافته‌اند که تا حدی با این نمودار متفاوت است.

II. اطلاعاتی در باب غولپیکران. غول‌پیکران دارای حجم و تابندگی نسبةً زیاد هستند، و چون ماده‌ی سازنده‌ی آنها در حجم بزرگی متفرق است، جرم مخصوص آنها بسیار کم است. چون از سطح وسیع این ستارگان تشعشع حرارتی فراوانی خارج میشود، ستارگان غولپیکر، در مقایسه با کوتوله‌ها، خنک‌ترند. قدر مطلق غولپیکران متعارفی از 1,0+ تا 1,0− است، و به عبارت دیگر، تابندگی متوسط آنها ≃ 100 برابر تابندگی خورشید میباشد. غولپیکران سرخ درخشان و نسبةً خنک میباشند، و قدر مطلق آنها در حدود منکور است، و در طبقات طیفی از M تا اواخر K قرار دارد. ستاره‌ی بتای فرس اعظم و اعجوبه‌ی قیطس از ستارگان غولپیکر سرخ میباشند. ستارگان مهنول بسیار درخشان هستند؛ تابندگی آنها ≃ 1‘000 برابر تابندگی خورشید میباشد. دسته‌ای دیگر از غولپیکران هستند که آنها را کهنول[1] (kehqul) مینامند، و تابندگی آنها ≃ 10 برابر تابندگی خورشید میباشد.

بر خلاف کوتوله‌های سفید که در تحول خود در مرحله‌ی انحطاط هستند (برای تحول ستارگان ← **تحولفیزیک**)، غولپیکران دوره‌ای از حیات خود را میپیمایند که در آن بازداده‌ی تشعشع حرارتی و انرژی رو به افزایش است. جرم مخصوص غول‌پیکران، به علت ابعاد بسیار عظیم آنها، کمتر از 1/500‘000 جرم مخصوص آب است. شماره‌ی غولپیکران، در مقایسه با کوتوله‌های سفید و نیز با ستارگان رشته‌ی اصلی بسیار کم است. قطر بعضی از غولپیکران را مستقیماً با تداخلسنج اندازه گرفته‌اند. در مورد ید الجوزاء و قلب العقرب، این قطر صدها برابر قطر خورشید به دست آمده است.

III ـ کوتوله‌های سفید. چنانکه در قسمت I

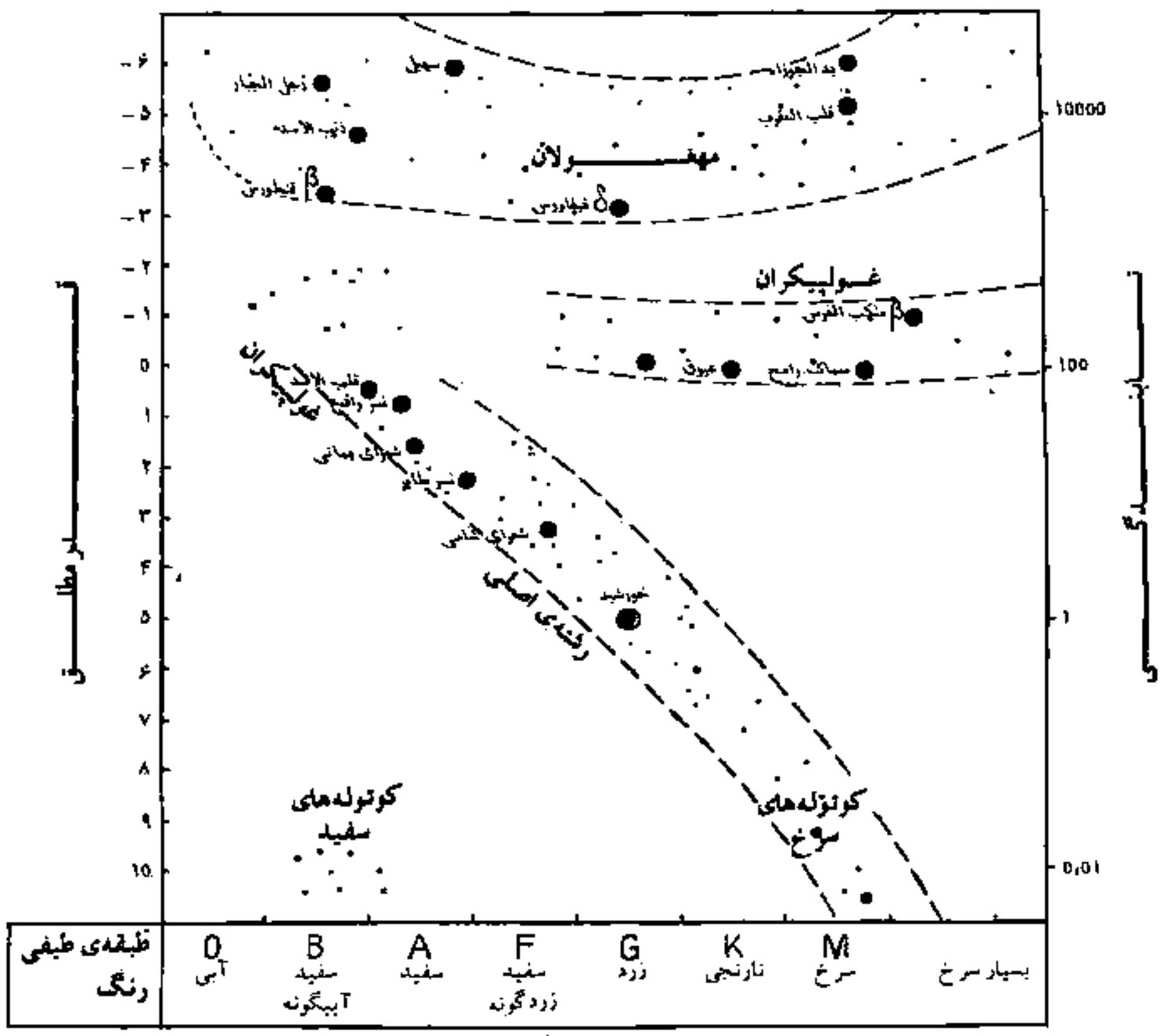

نمودار ه ـ ر

(برای دمای سطحی، جدول مقاله‌ی طبقات طیفی دیده شود)

گذشت، کوتوله‌های سفید ستارگانی هستند که، در نمودار ه‌ر، در گوشه‌ی تحتانی چپ قرار دارند. این ستاره‌ها از لحاظ قدر ده مرتبه پایینتر از رشته‌ی اصلی قرار دارند. این ستاره‌ها از چند جهت جالبند. از جمله اینکه نماینده‌ی آخرین مرحله‌ی تحول ستارگان میباشند، و در حقیقت، فروغ آنها آخرین فروغ ضعیف ستاره‌ای در حال احتضار است. جرم آنها از مرتبه‌ی جرم خورشید است، و جرم مخصوص آنها فوق العاده زیاد میباشد. باید دانست که اگرچه این ستاره‌ها را سفید میخوانند بعضی از آنها بسیار آبی هستند و برخی زرد یا سرخ میباشند. نخستین کوتوله‌ی سفیدی که کشف شد ستاره‌ی همراه شعرای یمانی بود، که 10‘000 بار از شعری کم‌نورتر و جرم آن قریب به جرم خورشید میباشد. در نتیجه‌ی تحقیقات بعدی معلوم شد که این ستاره از لحاظ رنگ و طیف در حدود طبقه‌ی طیفی A است؛ دمای سطحی آن 8‘000° یا 10‘000° مطلق (کلوین) میباشد. جرم مخصوص متوسط آن 10‘000 برابر چگالی آب تخمین شده است.

IV ـ کوتوله‌های سرخ. کوتوله‌های سرخ فراوانترین ستاره‌ها هستند، و پس از آنها، از لحاظ تعداد، کوتوله‌های سفید میآیند. غولپیکران و ستارگان دارای تابندگی زیاد در رشته‌ی اصلی بسیار نادرند.

غیاث‌الحکما: ← غیاث‌الدین منصور شیرازی.

غیاث‌الدین ابن طیب شاه، از امرای (۶۸۸ هق–؟) شبانکاره (جدول خاندان شبانکاره در ← **۱۴۵۰** ملاحظه شود).

غیاث‌الدین ابوالفتح داود: ← داود ابن محمود سلجوقی.

غیاث‌الدین ابوالفتح مسعود: ← مسعود سلجوقی.

غیاث‌الدین ابوشجاع محمد: ← محمد ابن ملکشاه؛ محمد II سلجوقی.

غیاث‌الدین بلبن (balban)، شهرت **غیاث‌الدین الغ خان** (oloq xān)، ف ۶۸۶ هق، شاه (۶۶۴–۸۶ هق) ← مملکت دهلی، از سلسله‌ی معروف به سلاطین مملوک. در آغاز از غلامان ترک التمش (التتمش) بود، که مؤسس واقعی مملکت دهلی است. پس از التمش، مملکت دهلی، به سبب ضعف جانشینان وی، دستخوش اختلافات داخلی گردید، و وحدت آن به خطر افتاد. در سلطنت ناصرالدین محمود شاه I (سلطنتش ۶۴۴–۶۴ هق)، غیاث الدین، که در دستگاه سلاطین مملوک ترقی کرده بود، به وزارت ناصرالدین رسید، و سپس‌چون ناصرالدین مردی آرام و گوشه‌گیر بود غیاث الدین را عنوان نایب داد، و امور مملکت را به وی واگذاشت. غیاث‌الدین مردی سختگیر و روشنفکر بود، و با اصلاحاتی که در امور به عمل آورد، مانند ارباب سابق خود، مملکت را بر اساس نظامی و اداری مستحکمی قرار داد. برای حفظ مملکت دهلی، پیوسته در جنگ بود. در سلطنت وی، اسلام در ل هند بسط یافت، و رشته‌های مودت با سایر ممالک اسلامی تحکیم شد. دربار غیاث‌الدین مأمن امرا، فضلا، و شعرای بسیار (از جمله امیر خسرو دهلوی) بود. پسر محبوبش، محمد، که از جانب پدر حکومت ملتان و لاهور داشت، در نبردی با مغولان مقتول شد (۶۸۴ هق)، و بلبن که پیر و سالخورده بود (گویند متجاوز از ۸۰ سال داشت) چندی بعد در اندوه فرزند درگذشت. پس از وی پسر دیگرش، بُغرا خان، به اقطاعی که داشت قناعت کرد، و سلطنت دهلی به معزالدین کیقباد، نوه‌ی غیاث‌الدین، رسید.

غیاث‌الدین تغلق: ← تغلقیه.

غیاث‌الدین جمشید کاشانی (یا **کاشی**) (qiāsod-din jamšide kāšāni, kāši)، ف ظاهراً ۸۳۲ هق، ریاضیدان و منجم معروف ایرانی و از محاسبین بزرگ؛ از مردم کاشان. پدرش، مسعود ابن محمود، طبیب بود. غیاث‌الدین در کاشان به کارهای نجومی مشغول بود، و سپس، در سمرقند در زمره‌ی بزرگترین منجمینی درآمد که در خدمت الغ بیگ به رصد و تحقیقات نجومی اشتغال داشتند (قاضی‌زاده‌ی رومی و ملا علی قوشجی از آن جمله بودند). غیاث‌الدین یکی از بزرگترین منجمین رصدخانه‌ی الغ بیگ بود، و ظاهراً الغ بیگ او و معین‌الدین کاشی را مأمور بنا گذاشتن رصدخانه نمود. غیاث‌الدین نامه‌ای به فارسی از سمرقند به پدرش در کاشان نوشته است، که در زنبیل فرهاد میرزا و سپس در شماره‌ی سوم سال 10م مجله‌ی آموزش و پرورش (۱۳۱۹ هش) طبع شده است، و از آن میتوان به مشکلات کارش در سمرقند، که ناشی از حسادت معاصرینش بود، پی برد. غیاث الدین عمر چنداتی نکرد، و در سمرقند درگذشت.

غیاث‌الدین جمشید مخترع کسور اعشاری است، که سالها پس از وی اروپائیان، ظاهراً مستقل ازو، آن را اختراع نمودند. وی از محاسبین بزرگ

---

(1) subgiant

بود. در رساله‌ی محیطیه مقدار پی را با دقتی بیسابقه حساب کرده است، و آن را به صورت اعشاری بیان نموده. همچنین، جیب (سینوس) یک درجه را در شمار ستینی برابر

۱ ۲ ۴۹ ۴۳ ۱۱ ۱۴ ۴۴ ۱۶ ۲۶ ۱۷

یافته است، که به حساب اعشاری مساوی

0,017 ۴۵۲ ۴۰۶ ۴۳۷ ۲۸۳ ۵۱

میشود، که هر هفده رقم آن درست است. کارهای وی را در این زمینه قاضی‌زاده‌ی رومی تنقیح کرده است، و آن در رساله‌ای تحت عنوان رسالة فی استخراج جیب الدرجة الواحده علی التحقیق الحقیق استخرجه افضل المهندسین غیاث‌الدین جمشید القاسانی همراه بعضی از نسخ چاپی مفتاح الحساب به طبع رسیده است. روش غیاث‌الدین در حل این مسئله طریقه‌ی معروف تقریبات متوالیه بوده است. دیگر از آثار ریاضی معروف وی کتاب مفتاح الحساب است.

از کارهای نجومی غیاث‌الدین اصلاح و تکمیل زیج ایلخانی و تهیه‌ی زیج خاقانی است (← زیج). زیج ایلخانی در رصدخانه‌ی مراغه تحت سرپرستی خواجه نصیرالدین طوسی فراهم شده بود، و غیاث‌الدین جمشید آن را به دقت تحلیل و تصحیح و تکمیل نمود، و خود زیجی تدوین کرد، و به مناسبت شهرت شاهرخ تیموری (پدر الغ بیگ) به "خاقان"، نام زیج خاقانی بر آن نهاد. از اختراعات غیاث‌الدین اسبابی است موسوم به طبق المناطق برای شناسائی تقاویم و عرضهای ستارگان، که شرح آن را در رساله‌ی نزهة الحدائق (به ضمیمه‌ی مفتاح الحساب چاپ شده) آورده است. از آثار دیگرش رساله‌ی شلم التماء است، در استخراج ابعاد زمین و ستارگان.

غیاث‌الدین داود، از سلاجقه‌ی عراق، ← داود ابن محمود سلجوقی.

غیاث‌الدین شیرازی: ← غیاث‌الدین منصور شیرازی.

غیاث‌الدین I کرت [ملک غیاث‌الدین]، فت ۷۲۹ هق، از امرای سلسله‌ی آل کرت؛ برادر ملک فخرالدین کرت. وی در سنه‌ی ۷۰۷ هق، به امر الجایتو، بعد از برادر، به امارت هرات نشست. اما چندی بعد، به سعایت امرا، مورد بدگمانی الجایتو واقع شد، و الجایتو او را به درگاه خویش خواند. غیاث‌الدین در ربیع الاول ۷۱۱ هق به اردوی الجایتو روان شد. و همچنان در آنجا بماند تا آنکه از وی رفع بدگمانی شد، و در ۷۱۵ هق به هرات بازگشت. ملک غیاث‌الدین، پس از مراجعت به هرات، در خراسان و سیستان فتوحاتی کرد، و در ۷۲۰ یا ۷۲۱ هق نیابت مملکت را به پسرش شمس‌الدین محمد کرت داده به زیارت مکه رفت. در ۷۲۷ هق (به‌قولی ۷۲۸ هق) وی ← امیر چوپان را، که بدو پناه برده بود، به امر ابوسعید بهادر خان بکشت، و در زمستان سال بعد به درگاه ابوسعید روان شد. اما بعلت نفوذ بغداد خاتون، دختر امیر چوپان که بعقد ابوسعید درآمده بود، در آنجا مورد التفات واقع نشد، و به هرات بازگشته چندی بعد وفات یافت، و پسرش شمس‌الدین محمد بجای او نشست.

حسینی هروی، عارف و شاعر مشهور، معاصر او بود.

غیاث‌الدین II کرت [ملک غیاث‌الدین ثانی]، فت ۷۸۵ هق، آخرین امیر (۷۷۱–۷۸۳ هق) از امرای سلسله‌ی آل کرت؛ پسر ملک معزالدین کرت. در ۷۷۱ هق، بعد از وفات پدر، در هرات به امارت نشست. در ۷۸۳ هق، هرات به دست امیر تیمور افتاد، و ملک غیاث‌الدین مقید گشته به ماوراء النهر گسیل شد، و در سنه‌ی ۷۸۵ هق به امر امیر تیمور در آنجا به قتل رسید، و سلسله‌ی ملوک آل کرت منقرض گشت. حسن متکلم، شاعر قرن ۸م هق، وی و پدرش ملک معزالدین کرت را در اشعار خود ستوده است.

غیاث‌الدین کیخسرو، نام چند تن از سلاجقه‌ی روم، ← کیخسرو I؛ کیخسرو II؛ کیخسرو III.

غیاث‌الدین کیکاوس (qiāsoddin keykāvus)، فرمانروای لر بزرگ و ۱۷مین و آخرین اتابک از اتابکان لر بزرگ. وی بعد از قتل شاه حسین لر به امارت رسید (۸۲۷ هق). اما چندی بعد، به دست ابراهیم سلطان تیموری مغلوب شد، و دولت امرای بنی فضلویه به پایان آمد.

غیاث‌الدین محمد [خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی]، فت ۷۳۶ هق، از وزرا و رجال و مستوفیان معروف در دوره‌ی ایلخانیان مغول در ایران، پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله. سلطان ابوسعید بهادر خان، بعد از رکن‌الدین صاین، وزارت خویش را یک چند به دمشق خواجه، پسر امیر چوپان، داد، و سپس به غیاث‌الدین محمد سپرد، و خواجه علاءالدین محمد خراسانی را با او شریک ساخت، و بعد از چند ماه، خواجه علاءالدین محمد را به شغل سابق بازگردانید، و غیاث‌الدین محمد به استقلال وزارت یافت، و تا پایان حیات ابوسعید بهادر خان (فت ۷۳۶ هق) وی همچنان بر سر کار بود. بعد از وفات ابوسعید، وی ارپا خان را به سلطنت برداشت، اما بعضی از امرا مخالفت کردند، و موسی خان مغول را به سلطنت برداشتند؛ در جنگی که بین طرفین روی داد، لشکر طرفداران موسی خان ظفر یافت، و خواجه غیاث‌الدین گرفتار و کشته شد (رمضان ۷۳۶ هق). خواجه غیاث‌الدین محمد به خردمندی و بزرگواری موصوف بود، و در تشویق و حمایت اهل فضل و ادب اهتمام داشت. بعضی از فضلا مانند قاضی عضدالدین ایجی، قطب‌الدین محمد رازی، و حمدالله مستوفی نیز به نام او کتابهائی نوشته‌اند، و شرف قزوینی وی را در اشعار خود ستوده است.

غیاث‌الدین محمد سام، ح ۵۳۶–۵۹۹ هق، از سلاطین معروف سلسله‌ی آل شنب در ولایت غور؛ پسر بهاءالدین سام I. سلطان علاءالدین جهانسوز چون بتخت نشست غیاث‌الدین را با برادر کهترش معزالدین محمد سام به حبس افکند، اما چون سیف‌الدین محمد غوری به سلطنت رسید، هر دو را آزاد کرد. بعد از کشته شدن (۵۵۸ هق) سیف‌الدین محمد، امرای غور غیاث‌الدین را به سلطنت برداشتند. در آغاز سلطنت، عمش ملک فخرالدین مسعود غوری مدعی او شد، و لشکر به تسخیر غور فرستاد، ولی لشکرش شکست خورد. اما غیاث‌الدین محمد و برادرش معزالدین محمد، که سمت سپهسالاری او را داشت، نسبت به عم خود نهایت اکرام کردند، و او را با حرمت به بامیان باز گردانیدند. پس از آن، غیاث‌الدین بعضی از بلاد مجاور غور را بگرفت، و غزنه را که خسرو شاه غزنوی واگذاشته بود از غزان بستد (۵۶۹ هق)، و برادر خود معزالدین محمد سام را بر تخت غزنه نشاند، و خود به فیروزکوه بازگشت. در ۵۷۱ هق هرات و در ۵۷۳ هق بوشنج را گرفت، و امرای سیستان، بلخ، فاریاب، و مرو الرود نیز مطیع او گشتند. سلطانشاه ابن ایل ارسلان از دست برادر خویش علاءالدین تکش بدو پناه آورد، اما چندی بعد بر وی عاصی شد، و از وی شکست خورده منهزم گشت (۵۸۸ هق). بعد از وفات (۵۹۶ هق) علاءالدین تکش، غیاث‌الدین، به اتفاق معزالدین محمد، لشکر به حدود نیشابور برد، و آنجا را از سلطان محمد خوارزمشاه، پسر علاءالدین تکش، بگرفت (۵۹۷ هق)، و سال بعد مرو را تصرف نمود، و سپس تمام خراسان در قبضه‌ی تصرف او درآمد، و سلطان محمد خوارزمشاه با او از در دوستی وارد شد. غیاث‌الدین محمد در شهر هرات وفات یافت (جمادی الاول ۵۹۹ هق). قبل از سلطنت، شمس‌الدین لقب داشت.

غیاث‌الدین محمود غوری (qūri)، فت ۶۰۷ هق، امیر (۶۰۲–۶۰۷ هق) سلسله‌ی آل شنب در ولایت غور؛ پسر سلطان غیاث‌الدین محمد سام. بعد از کشته شدن (۶۰۲ هق) عمش معزالدین محمد سام، از بست به فیروزکوه آمد، و بر تخت امارت نشست (۶۰۲ هق)، و ملک علاءالدین محمد غوری را، که فیروزکوه در تصرف او بود، بازداشت. اما چندی بعد، با تحریک و فتنه‌ی رکن‌الدین محمود پسر علاءالدین محمد، و سپس با طغیان علاءالدین الب مواجه گشت، و عاقبت ظفر یافت. علیشاه پسر علاءالدین تکش خوارزمشاه، که از جانب برادر خود سلطان محمد خوارزمشاه حکومت طبرستان داشت، به دنبال منازعه‌ای با برادر، بدو پناه آورد، اما غیاث‌الدین، به موجب عهدی که با خوارزمشاه داشت، علیشاه را گرفته حبس کرد (۶۰۶ هق). به همین سبب، چندی بعد، چند تن از ملازمان و همراهان علیشاه شبانه به خوابگاه غیاث‌الدین محمود رفته او را کشتند (صفر ۶۰۷ هق). غیاث الدین محمود را مؤلف طبقات ناصری به حلم و بذل ستوده است. بعد از او پسرش بهاءالدین سام III به امارت رسید.

غیاث‌الدین مسعود: ← مسعود II سلجوقی.

غیاث‌الدین منصور (شیرازی) [میر غیاث‌الدین منصور ابن صدرالدین محمد حسینی دشتکی شیرازی]، معروف به **غیاث‌الحکما** (qiāsol-hokamā)، فت ۹۴۸ هق، از علما و فقهای بزرگ شیعه؛ مت شیراز. پدرش، صدرالدین محمد، مدرسه‌ی منصوریه را در شیراز بنا نهاد. غیاث‌الدین نزد پدر تحصیل کرد. در ۲۰سالگی تحصیل فقه و کلام و حکمت را به پایان رسانید. شاه طهماسب I صفوی مقام صدارت بدو داد (۹۳۶ هق)، ولی وی پس از چندی، به سبب جانبداری شاه از محقق ثانی در مباحثه‌ای که بین او و محقق درگرفت، ازین مقام کناره‌گیری کرد (۹۳۸ هق)، و به شیراز باز گشت، و در آنجا به تدریس و تألیف پرداخت. از آثار منسوب به وی تفسیر سوره‌ی انسان، اخلاق منصوری، الاساس (در هندسه)، الاشارات و التلویحات و التجرید (در حکمت)، تعدیل المیزان (در منطق)، معالم الشفا (در طب)، و لوامع و معارج (در هیئت) است. شرف جهان قزوینی از شاگردان او بود.

غیاث‌الدین نقاش، فت ۸۲۳ هق، از ملازمان دربار تیموریان. گرچه نام وی حاکی از نقاش بودن اوست، اما از تخصص او در این رشته اطلاعی در دست نیست. وی مورد حمایت بایسنقر، پسر شاهرخ تیموری، بود، و در ۸۲۳ هق بایسنقر او را با هیئتی که از طرف پدرش شاهرخ به سفارت به چین

میرفت همراه کرد تا هر چه در راه مشاهده نماید روز بروز نوشته نقاشی کند. روزنامه‌ی این سفر از هرات تا خانبالق و بازگشت (حاوی اطلاعات دست اول در باره‌ی چین، که در کتب دیگر یافت نمیشود) زمانی در دست بوده است، و بعدها با مطالب زبدة التواریخ حافظ ابرو و مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی درهم آمیخته است.

غیار: ← زنار.

غیب (qeyb) [= ناپیدا و پوشیده]، در نزد حکما و صوفیه، عالم نامحسوس و معقول، و آنچه وجود و واقعیت دارد و، با اینحال، از چشم و حس انسان پنهانست. بعضی از مفسرین قرآن غیب را "هر چه از چشم پنهان است و در دل مصور" تعریف کرده‌اند، و ایمان به غیب را ایمان به فرشتگان، انبیا، رستاخیز، بهشت و دوزخ، ثواب و عقاب، و امثال آن دانسته‌اند.

علم به غیب، به موجب قرآن و اخبار، اختصاص به خدا دارد. با اینهمه، شیعه به بعضی از ائمه اخبار از غیب نسبت میدهد، ولیکن آنهمه را منسوب میدانند به آنچه خداوند ازین مقوله به پیغمبر خبر داده است (البته، این گونه علم به غیب تعلیم و وحی است نه احاطه‌ی به غیب، که ادعای آن در باب انسان جایز نباشد). نزد حکما، **عالم غیب** عبارتست از عالم امر و عالم ملکوت، و در مقابل آنست عالم شهادت، که عبارت باشد از عالم خلق و عالم ملک (← عالم).

غیب، عالم: ← عالم؛ غیب.

غیبت (qeybat) [= پنهان بودن]، در اصطلاح متکلمین امامیه، پنهان بودن امام قائم از انظار عامه. غیبت را به دو دوره‌ی غیبت صغری، و غیبت کبری تقسیم میکنند. در باب جهات ضرورت یا جواز غیبت امام و امکان انتفاع از او درین حال اقوال بسیار هست.

نزد صوفیه، غیبت عبارتست از غیبت دل از آنچه غیر حق است، یعنی که قلب به سبب مشاهده‌ی حق و بی آنکه تغییری در وی پدید آید چنان به آن اندیشه که بر وی دست داده است مشغول میشود که از عالم خارج بیخبر میشود، و از مشاهده‌ی خلق و حتی مشاهده‌ی خود بازمیماند. در مقابل غیبت، حضور (hozur) است، و آن عبارتست از اینکه قلب به دلالت یقین و به سبب صفائی که دارد آنچه را از پیش چشم دور است مثل یک حاضر مشاهده کند. از قدمای متصوفه، بعضی مثل ابن عطا، حلاج، و شبلی غیبت را برتر شمرده‌اند، و برخی مانند جنید و حارث محاسبی و سهل ابن عبدالله تستری معتقد به برتری حضور اند. به اعتقاد امام قشیری، احوال صوفیه در غیبت تفاوت دارد و ممکن است غیبت کوتاه باشد یا طولانی.

غیبت صغری (qeybate soqrā)، اولین دوره‌ی غیبت امام قائم ع که بنا بر مشهورترین روایات، در ۵سالگی وی، در سال رحلت (۲۶۰ هق) پدرش امام حسن عسکری ع، روی داد، و مدت ۶۹ سال تا سال وفات (۳۲۹ هق) ابوالحسین علی ابن محمد سمری (چهارمین نایب از نواب خاص امام قائم) به طول انجامید (بر طبق بعضی از روایات، غیبت صغری در ۹سالگی یا ۱۰سالگی امام قائم واقع شده است). در این دوره، بین امام قائم و شیعه‌ی امامیه، چهار نفر، که آنها را نواب خاص یا وکلای اربعه میگویند، متوالیاً رابط بودند، و عرایض شیعه را به امام غایب میبرده "توقیعات" امام را میرسانیده‌اند. بعد از وفات چهارمین نایب از این نواب اربعه، دیگر دوره‌ی نیابت خاص و غیبت صغری تمام شد، و غیبت کبری آغاز گردید. نیز ← اثنی‌عشری.

غیبت کبری (qeybate kobrā)، دوره‌ی غیبت امام قائم ع از سال ۳۲۹ هق به بعد، که درین مدت امام به کلی از انظار غایب مانده است، و به عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه، تا وقتی که امام قائم ظهور کند و دنیا را از عدل و قسط پر سازد دوام دارد. ← اثنی‌عشری؛ غیبت صغری.

غیبت و حضور: ← غیبت.

غیر آلی[1] (qeyre ālī)، صفت ماده‌ای جز آنچه منشأ حیوانی یا گیاهی دارد (بر خلاف مواد آلی).

برای اطلاع بیشتر ← شیعی، قسمت III.

غیرت کرمانشاهی (qeyrate kermānšāhi)، ۱۲۹۵–۱۳۷۵ هق، شاعر و خوشنویس ایرانی، از سادات حسنی عرب، اهل همدان. در کرمانشاه با پیشه‌ی تجارت زندگی میکرد. در نهضت مشروطیت به آزادیخواهان پیوست. دیوانش به عنوان کلیات آثار سید عبدالکریم غیرت کرمانشاهی چاپ شده است (تهران، ۱۳۳۸ هش)، و مجنون‌نامه و منظومه‌ی خشخاشیه‌ی او جداگانه به طبع رسیده. غیرت متمایل به عرفان بوده است، و شعرش در زمینه‌های مذهبی و اخلاقی میباشد. مقالاتی نیز از وی در جراید و مجلات منتشر شده است. نمونه‌هائی از نثر و خط خوش او نیز در خاتمه‌ی دیوانش به‌چاپ رسیده است.

غیلان ابن عقبه: ← ذوالرمه.

غیلان دمشقی (qaylāne demešqi)، شهرت **ابو-مروان غیلان ابن مسلم دمشقی** (abu.marvān,-moslem)، از پیشروان قدریه و از قدمای متکلمین عهد خلافت (۱۰۵–۱۲۵ هق) هشام ابن عبدالملک اموی. پدر غیلان غلام عثمان ابن عفان بود، و خود او در زمان خلافت عمر ابن عبدالعزیز بدو نامه نوشت، و او را از ادامه‌ی مظالم بنی امیه بر حذر داشت. گویند عمر ابن عبدالعزیز او را طلبید، و مأمور کرد ذخائر خلفای بنی امیه را خراج کند، و او در طی این کار علناً از خلفای اموی بدگوئی کرد. همین نکته از اسباب خشم بنی امیه (مخصوصاً هشام) در حق وی شد و او را به مخالفت با خاندان اموی متهم کردند. وی را از خوارج و همچنین از مرجئه و از معتزله خوانده‌اند، و به هر حال، گناه عمده‌اش عدم رضایت از خلافت بنی امیه بوده است. حتی میمون ابن مهران را، به سبب آنکه در دستگاه آنها قبول شغل کرده بود، ملامت کرده است. و گویند هشام میمون را واداشته است تا با او در قدر مناظره کند. همچنین، به امر هشام، اوزاعی نیز با وی به مناظره پرداخته است، و چون اوزاعی به کفر او حکم کرده است، هشام به قتل او فرمان داده است. به موجب روایات، نخست دست و پای او را بریده‌اند، و بعد زبانش را قطع کرده‌اند.

---

(۱) inorganic

ف

ف ف ف ف ف ف ف ف

F f ᛃ ᛄ ᛅ ᛆ ᛇ ᛈ ᛉ ᛊ ᛋ

فائتون[1] (fāeton)، در اساطیر یونان، نام پسر هلیوس (خدای خورشید) و کلومنه. وی در صدد

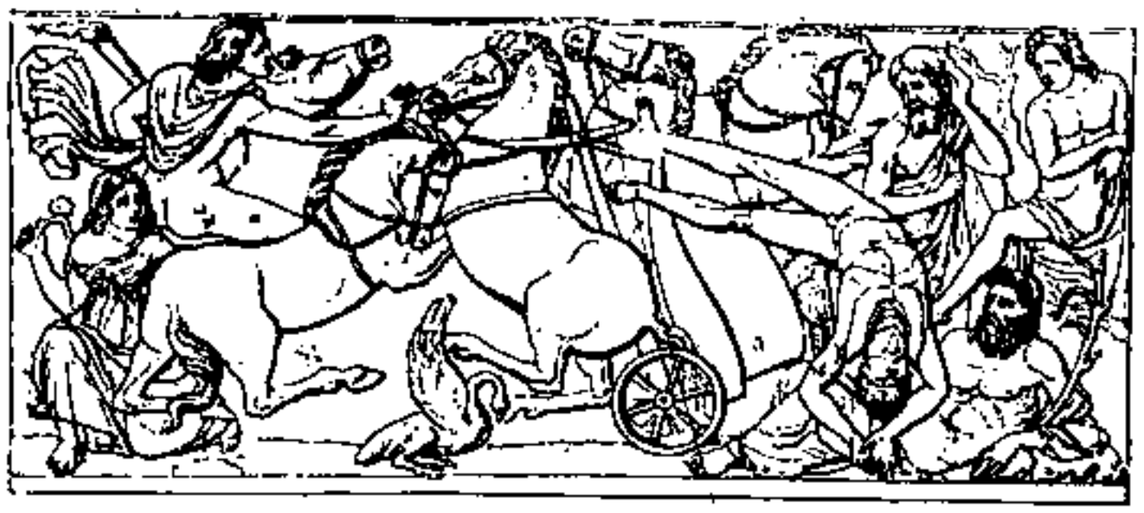

فائتون

راندن ارابه‌ی زرین پدر برآمد، ولی اختیار اسبها از دستش خارج شد، و ارابه با زمین تصادف کرد، و بدین سبب صحرای لیبی خشک شد. اگر زئوس او را به قتل نرسانیده بود همه‌ی عالم نابود میشد.

کلمه‌ی فایتون (fāytun)، که در بعضی جاها کمابیش مترادف درشکه است، ازو نام گرفته است.

فائدرا، در افسانه‌های یونانی، ← فایدرا.

فائز (fāʿez)، شهرت **عیسی ابن اسماعیل**، ملقب به **الفائز بنصرالله** (al.fāʿezo be nasre ʾl.lāh)، ۵۴۴–۵۵۵ هق، خلیفه‌ی فاطمی (۵۴۹–۵۵۵ هق) مصر. بعد از پدرش ظافر، در سن ۵سالگی او را به خلافت برداشتند. در زمان جانشینش عاضد خلافت فاطمیان برافتاد.

فائق، ابوالحسن: ← فائق خاصه.

فائق خادم: ← فائق خاصه.

فائق خاصه (fāʿeqe xāsse) یا **فائق خادم** (-xā-dem)، شهرت **ابوالحسن فائق**، ملقب به **جلیل** (jalil)، فت شعبان ۳۸۹ هق، حاجب‌سالار متنفذ و سردار معروف اواخر عهد پادشاهان سامانی. وی از غلامان رومی‌الاصل نوح I سامانی بود. در خلع نصر ابن عبدالملک و به سلطنت رساندن منصور I اهتمام تمام کرد. در قتل ابوالحسین عتبی دست داشت و، در مخالفت با حسام‌الدوله تاش، با ابوعلی سیمجور همداستان بود. بعد از چندی، چون بغرا خان بخارا را از نوح II بگرفت، وی نیز مانند ابوعلی سیمجور بدو پیوست، و از او ولایت بلخ یافت (۳۸۲ هق). پس از آن، در زمان سلطنت منصور II سامانی با بکتوزون همدست شد، و پادشاه سامانی را کور و معزول کرد (صفر ۳۸۹ هق). فائق در زمان سلطنت کوتاه عبدالملک II وفات یافت.

فائنتسا[2] (fāentsā)، شهر (جه تخمینا ۴۹٬۸۳۴)، امیلیا-رومانیا، ل ایتالیای مرکزی. کلیسای جامع و کاخی از دوره‌ی رنسانس دارد. کلمه‌ی فایانس (fā-yāns، فنس) برای بدل‌چینی به مناسبت ظروف سفالی رنگارنگی است که از قرن ۱۲م در این شهر ساخته میشود.

فائو، بندر، عراق، ← فاو.

فائو: ← سازمان خواربار و کشاورزی جهانی.

فابر[3]، **ژان هانری** (jān hānri fābr)، ۱۸۲۳–۱۹۱۵، حشره‌شناس و مؤلف فرانسوی که به جهت مطالعاتش در باره‌ی حشرات مشهور است. اثر عمده‌ی وی یادداشتهای حشره‌شناسی (10 جلد، ۱۸۷۹–۱۹۰۷) است.

فابر د/اگلانتین[4]، **فیلیپ فرانسوا نازر** (filip frānsuā nāzer fābr deglāntin)، ۱۷۵۵–۹۴، درامنویس و انقلابی فرانسوی. کمدیهای بسیاری نوشت. در نهضت انقلاب فرانسه به دانتون پیوست و منشی او شد. در نامگذاری روزها و ماههای تقویم انقلابی فرانسه دست داشت، و نامهائی که برمیگزید معرف ذوق شاعرانه‌ی او بود. سرانجام در پاریس با گیوتین اعدام شد.

فابریانو، جنتیله دا: ← جنتیله دا فابریانو.

فابریکیوس[5] **هیرونوموس** (hieronumus fāb-rikius)، ۱۵۳۷–۱۶۱۹، کالبدشناس ایتالیائی. در پادوا تدریس میکرد. کاشف دریچه‌های سیاهرگها است. و. هاروی (انگلیسی) شاگرد وی بود.

فابل[6] (fābl، فنس)، داستان اخلاقی کوتاه، منظوم یا منثور، که غالباً قهرمانان آن از حیوانات یا از اشیاء بیجان هستند. مجموعه‌ی فابلهای هندی موسوم به پنچتنترا، و فابلهای ازوپ قدیمترین فابلها هستند. در قرون وسطی، در برخی کشورهای اروپائی تألیف یک رشته فابلهای مشابه رواج یافت. از فابل‌نویسان ادوار بعد لا فونتن را در فرانسه، ج. گی و درایدن را در انگلستان، و کریلوف را در روسیه باید نام برد. ج. ر. لوول در کتاب فابلی برای منتقدین (۱۸۴۸) لفظ فابل را به معنای "داستانی که حاوی درسی باشد" توصیف میکند. نیز ← قصه.

فابین (fābian)، ← فابیوس ماکسیموس وروکوسوس؛ فیبین، انجمن.

فابیوس[7] (fābius)، خاندان قدیم رومی. از اعضای معروف آن فابیوس ماکسیموس رولیانوس و فابیوس ماکسیموس وروکوسوس بودند.

فابیوس ماکسیموس رولیانوس[8] (یا رولوس) (fābius māksimus rulliānus; rullus)، فت ح ۲۹۱ قم، سردار رومی. در ۲۹۵ قم در سنتینوم[9] (sentinum)، شهر اومبریا، بر اتروسکها، سامنیتها، و متحدینشان پیروز شد، و بدین سبب شهرت یافت.

فابیوس ماکسیموس وروکوسوس[10] (fābius māksimus verrukosus)، فت ۲۰۳ قم، سردار رومی، از اعقاب فابیوس ماکسیموس رولیانوس. وی در دومین جنگ کارتاژی (← کارتاژی، جنگهای) حریف هانیبال بود، و سیاستش این بود که قوای هانیبال را تعقیب میکرد ولی از جنگ امتناع مینمود. رومیان که خسته شده بودند به او کونکتاتور[11] (kunktātor) [لتی، = تأخیرانداز] لقب دادند، و از کنسولی عزلش کردند، و خود در کانای شکست خوردند. لفظ فرنگی فابین[12] (fābian)، که به هر سیاست انتظارآمیز اطلاق میشود، از نام او گرفته شده است.

فاتح، کتابخانه‌ی (fāteh)، کتابخانه‌ای در شهر استانبول، دارای ح ۶٬۰۰۰ جلد نسخه‌ی خطی که تقریباً ۵٬۰۰۰ جلد آن عربی است و بقیه ترکی و فارسی. این کتابخانه در سلطنت (۱۱۴۳–۶۸ هق) سلطان محمود I تأسیس شده است.

فاتحه (fātehe)، از نامهای ← سوره‌ی حمد. چون در مجالس سوگواری زیاد خوانده میشود، آن مجالس را مجالس فاتحه‌خوانی نامند.

فاتحة الکتاب: ← حمد، سوره‌ی.

فاتق، پدر مانی، ← مانی.

فاحشگی[13] (fāhešegi)، خود را عرضه کردن برای

---

(۱)Phaëthon; Phaëton (۲)Faenza (۳)Fabre (۴)Fabre d'Églantine (۵)Fabricius (۶)fable (۷)Fabius (۸)Fabius Maximus Rullianus (Rullus) (۹)Sentinum (۱۰)Fabius Maximus Verrucosus (۱۱)Cunctator (۱۲)fabian (۱۳)prostitution

خدمات جنسی در مقابل دریافت اجرت. در ایام باستانی و در برخی جوامع بدوی، فحشاء مذهبی نیز وجود داشت؛ همخوابه شدن با دوشیزگان برخی معابد نوعی پرستش خدایان آن معابد محسوب میشد. فاحشگان یونان باستان غالباً از زنان هوشمند و بااعتبار بودند، اما در روم فاحشگی منزلت اجتماعی نداشت، و فاحشگان مجبور به پوشیدن جامه‌ی مخصوص و بر سر نهادن کلاهگیس بودند تا از دیگران بازشناخته شوند. در اروپای قرون وسطی، فحشاء رونق فراوان یافت، و فاحشه‌خانه‌های جوازدار از منابع درآمد شهرداریها بودند. اما، در نتیجه‌ی شیوع بیماریهای زهروی در قرن ۱۶م کوششهای بسیار به عمل آمد تا از فحشاء جلوگیری شود. در اروپای غربی و مرکزی در ۱۵۳۰–۶۵ فاحشه‌خانه‌ها را بستند؛ مع ذلک بیماریهای زهروی هنوز شایع بود، و به همین جهت، در بعضی شهرها مقرراتی وضع شد. در برلین، از سال ۱۷۰۰ هر دو هفته یک بار برگ معاینه‌ی پزشکی از فواحش مطالبه میکردند؛ در پاریس از ۱۷۸۵ به ثبت نام فواحش پرداختند؛ در انگلستان نیز قوانینی وضع شد و اقدامات مشابهی به عمل آمد. در اواخر قرن ۱۹م کوشش‌هائی آغاز شد تا از خرید و فروش و نقل و انتقال زنان به قصد فحشاء جلوگیری شود. همکاری بین‌المللی درین زمینه با انعقاد (۱۸۹۹) کنگره‌ای در لندن شروع شد. پس از آن کنفرانسهائی در آمستردام (۱۹۰۱)، لندن (۱۹۰۲)، و پاریس (۱۹۰۴) منعقد شد. در ۱۹۱۹، جامعه‌ی ملل هیئتی را مأمور کرد تا اطلاعاتی در باره‌ی "تجارت بردگان سفید" جمع‌آوری کند. کنفرانسی که در ۱۹۲۱ با شرکت ۳۴ کشور در ژنو تشکیل شده بود کمیته‌ای تشکیل داد تا بدین مطلب رسیدگی کند. از ۱۹۴۶ به بعد ادامه‌ی کار این کمیته به سازمان ملل محول شد. در سال ۱۹۴۹، مجمع عمومی قطعنامه‌ای جهت از میان برداشتن فحشاء گذرانید که تا ۱۹۵۹ مجالس مقننه‌ی ۲۵ کشور آن را تصویب کرده بودند.

در قوانین جدید مربوط به فحشاء کمتر به جنبه‌ی تجارتی فاحشگی و بیشتر به مفاسد ناشی از آن توجه کرده‌اند. جالبترین این قوانین قانونی است که پارلمنت انگلستان در ۱۹۵۹ تصویب کرد. در این قانون، فحشاء و همجنسگرائی و انحرافات دیگر با نظری واقعبینانه بررسی شده است. به موجب این قانون، دعوت فواحش از مردم در ملأ عام مجازات سنگین دارد، ولی آنان مجازند که در خانه‌های خود به کار بپردازند؛ نیز برای آن فاحشگان که قصد دست کشیدن از حرفه‌ی خود را داشته باشند امکاناتی برای آموختن حرفه‌های دیگر پیشبینی شده است. همچنین، این قانون روابط انحرافی جنسی میان اشخاص بالغ را در صورتی که با رضایت آنها باشد از مجازات معاف کرده است. کشورهای دیگر، مثلا هلند و آلمان، در قوانین اخیرشان به جنبه‌ی بهداشتی فحشاء توجه بیشتری کرده‌اند. تأکیدی که، به جای از بین بردن فحشاء، بر مقررات ناظر بدان کرده‌اند موجب تقلیل قابل ملاحظه‌ای در تعداد مبتلایان به بیماریهای زهروی شده است. در فرانسه، تا این اواخر فاحشگی قانونی ولی تحت مراقبت پلیس و بازرسی طبی بود؛ در سال ۱۹۴۶ آن را ممنوع کردند، ولی ظاهراً بستن فاحشه‌خانه‌ها فاحشگی را تقلیل نداده است، ولی بس تعداد مبتلایان به بیماریهای زهروی افزوده است. در ممالکی که فاحشگی ممنوع است "دخترهای تلفنی"[1] کار فواحش را میکنند، و آنها دخترانی هستند که با خبر تلفنی به مردان ملحق میشوند.

در قانون مجازات ایران، قوّاد یا کسی که فاحشه‌خانه دایر یا اداره کند، یا زنی را برای شهوترانی غیر اجیر نماید، و نیز هر کس عایدات حاصل از فحشاء زنی را وسیله‌ی معیشت خود قرار دهد، یا فاحشه‌ای را در شغل فاحشگی حمایت کند، و هر کس زنی را با علم به اینکه آن زن در خارجه به شغل فاحشگی مشغول خواهد شد برای رفتن به خارجه تشویق یا مسافرت او را تسهیل کند، یا او را، ولو با رضایت خودش، به خارجه ببرد، مجرم شناخته میشود، و بر حسب مورد، به موجب مواد ۲۱۱ و ۲۱۳ قانون مزبور به مجازات حبس محکوم میشود. نیز ← خرابات.

فاخته، پرنده، ← قمری.

فادر دیواین[2] (fāḏer divāyn) [انگل. = پدر ربانی]، ح ۱۸۸۲–۱۹۶۵، سیاهپوست امریکائی، رهبر جنبش رسالت صلح که در محله‌ی هارلم شهر نیویورک آغاز شد. پیروان وی او را مظهر خدا میپندارند. این جنبش به فرقه‌ی مذهبی یا نژاد خاصی بستگی ندارد.

فادرینگی[3] (fāḏəringey)، دهکده، نورثمتن‌شر، انگلستان. قلعه‌ی آن (از قرن ۱۲م) زادگاه ریچارد III بود. ماری استوارت در این قلعه محبوس بود، و در همانجا به قتل رسید (۱۵۸۷).

فار: ← فانوس دریائی.

فاراب (fārāb)، بلوکی جزء بخش عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان). در ل رود شاهرود واقع است. از دهات آن منجیل و لوشان است.

فاراب یا **باراب** یا **پاراب**، ناحیه‌ی کوچکی واقع در دو طرف قسمت وسطای سیر دریا (سیحون) و در محل التقای آن با ریزابه‌اش موسوم به ارس (ares) که از اسفیجاب (esfijāb) جاری میشود؛ و نیز نام شهر یا آبادی عمده‌ی این ناحیه. آبادی عمده‌ی این ناحیه ظاهراً در اصل به کدر (kadar) موسوم بوده است، و در نیم‌فرسنگی ش سیر دریا قرار داشته. در نزدیکی آن بعدها آبادی دیگری مرکزیت یافت که، به نام ناحیه، فاراب خوانده شد. به گفته‌ی مقدسی، فاراب شهر مستحکمی با ۷۰٬۰۰۰ سکنه، و دارای ارگ و بازار و مسجد جمعه بوده است. شهرهای فاراب و کدر با یکدیگر رقابت داشته‌اند. از آبادیهای ناحیه‌ی فاراب وسیج (vasij) بوده است، که مولد فارابی بوده.

ظاهراً تا دوره‌ی سامانیان اسلام در ناحیه‌ی فاراب نفوذ نکرده بود، و فاراب مدتها در مرز ل‌ش متصرفات اسلامی قرار داشت؛ در ۳۴۹ هق ترکهای آن سامان به آیین اسلام درآمدند. بر حسب قول عمومی منابع اسلامی، شهر فاراب همان شهر متأخرتر اترار است. برای دنباله‌ی تاریخ فاراب ← اترار.

فارابی، شهرت **ابونصر محمد ابن محمد ابن طرخان ابن اوزلغ** (tarxāne 'bne ozloq)، معروف به **ابونصر فارابی** و ملقب به **معلم ثانی**، ح۲۵۹–۳۳۹ هق، یکی از بزرگترین و مشهورترین حکمای اسلام.

I– زندگی. فارابی در وسیج (vasij؛ موضعی از ولایت فاراب، واقع در ترکستان) متولد شد. پدرش از فرماندهان سپاه [قائد الجیش (-qā'e do 'l.jays)] بود. فارابی سالهای دراز از عمر خود را در بغداد گذرانید، و بیشتر کتب خود را در آنجا نوشت. در ۳۳۰ هق، به دعوت سیف‌الدوله‌ی حمدانی شیعی، به دربار او رفت؛ مدتی در حلب گذرانید، به شام و مصر نیز سفر کرد. عاقبت در دمشق وفات یافت.

استاد فارابی در فلسفه یکی از مسیحیان نسطوری به نام یوحنا ابن حیلان (yuhanna 'bne haylān) بوده است، که در ۲۹۵ هق از مرو به بغداد آمده بود، و چون ابونصر فارابی در آن وقت در ح ۳۶ سال داشته است، میتوان گفت که شاید او در همان مرو پیش او فلسفه یاد گرفته است. میگویند یوحنا از یک مکتب فلسفی اسکندرانی بوده است که، پس از فتوحات اسلامی، در انطاکیه مستقر شده و از آنجا به حران و مرو رفته است. یکی از معاصرین و شاید از استادان فارابی متی ابن یونس، از فلاسفه‌ی مسیحی و مشائی پیرو ارسطو در بغداد، بوده است، که از مترجمین و مفسرین کتب فلسفی یونانی بوده است. از شاگردان ابونصر فارابی و متی، فیلسوف و مترجم مسیحی یعقوبی معروف، یحیی ابن عدی (فد۳۶۴ هق)، میباشد.

فارابی در خدمات دولتی و دیوانی نبوده است، و بیشتر مانند صوفیان زندگی میکرده و لباس میپوشیده است. فارابی، مانند فلاسفه‌ی بزرگ آن زمان، از موسیقی علمی نظری اطلاعات زیادی داشته، و کتابی هم در این فن نوشته است، ولی، بر طبق داستانی، او عملا هم در موسیقی دست داشته است.

II– آثار فارابی. از کتب معروف فارابی یکی تفسیر کتاب العباره (باری ارمینیاس. ← ارغنون) ارسطو است، که اخیراً در بیروت چاپ شده است (۱۹۶۰). دیگر کتاب فی اغراض فلسفة افلاطون و ارسطوطالیس یا کتاب الفلسفتین افلاطن و ارسطوطالیس است، که جزء اول آن به نام تحصیل السعاده در ۱۳۴۵ هق در حیدرآباد دکن و جزء دوم آن به نام فلسفة افلاطن در ۱۹۴۳ در لندن، و جزء سوم آن به نام فلسفه‌ی ارسطوطالیس در ۱۹۶۱ در بیروت به طبع رسیده است. دیگر رساله‌ی آراء اهل المدینة الفاضله است، که در ۱۸۹۵ در لیدن و در ۱۹۵۹ در بیروت به طبع رسیده است؛ این کتاب به زبانهای آلمانی، فرانسوی، و اسپانیائی ترجمه شده است. دیگر کتاب فصول المَدَنی است، که در ۱۹۶۱ در کیمبریج با ترجمه و مقدمه‌ی انگلیسی چاپ شده است. دیگر السیاسة المدنیه است، که در ۱۳۴۶ هق در حیدرآباد دکن چاپ و به زبان آلمانی هم ترجمه شده است. دیگر کتاب احصاء العلوم است، که در قاهره به طبع رسیده است. از آثار دیگرش کتاب التوطئه فی المنطق، کتاب تعلیق ایساغوجی علی

(۱)call girls (۲)Father Divine (۳)Fotheringhay

فرفوریوس، و کتاب شرح مقولات ارسطو است، که به طبع رسیده است. از کتابهای او در ما بعد الطبیعه کتاب فی الواحد و الوحده است، که نسخه‌ی خطی آن موجود است. کتب دیگر هم در حکمت طبیعی و موضوعات دیگر تألیف کرده است، که برای شرح آن باید به کتب مفصل رجوع کرد.

III - فارابی در علم سیاست. فارابی شاید نخستین فیلسوف بزرگ در عالم اسلام باشد که آراء خاصی در علم سیاست، مطابق با مقتضیات عالم اسلام، داشته است. یکی از رسالات مهم او در این زمینه چنانکه اشاره شد رساله‌ی آراء اهل المدینة الفاضله نام دارد. در این رساله، فارابی اجتماعات انسانی را به اجتماعات کامل و ناکامل تقسیم کرده، و اجتماعات کامل را هم بر سه قسم دانسته است، اجتماع بزرگ، اجتماع میانه، اجتماع کوچک. اجتماع بزرگ عبارت از اجتماع تمام افراد روی زمین است؛ اجتماع میانه عبارت از اجتماع یک قوم در قسمتی از روی زمین است؛ اجتماع کوچک اجتماع مردم یک شهر است در قسمتی از مسکن یک قوم (ملت). اجتماعات ناکامل یا ناقص عبارت است از اجتماعات مردم ده، و مردم یک محله از شهر، و مردم یک کوی از محله، و مردم یک منزل. نسبت ده به شهر نسبت خادم به مخدوم است، و محله جزئی از شهر، و کوی جزئی از محله، و منزل جزئی از کوی است. بالاترین نیکیها و کمالات با اجتماع شهری به دست میآید، و مدینه‌ی فاضله، یا شهر نیکبخت، شهری است که مقصود از اجتماع در آن تعاون بر اموری باشد که از راه آن به خوشبختی واصل میگردند، و اجتماعی که برای وصول به سعادت همکاری کند اجتماع خوشبخت است؛ و بدین ترتیب، هر قوم (ملت) که شهرهای آن برای وصول به سعادت همکاری کنند قوم خوشبخت شمرده میشوند، و مردم روی زمین وقتی خوشبخت میگردند که همه‌ی اقوام ساکن در آن برای وصول به کمال و سعادت همکاری کنند. مدینه‌ی فاضله، مانند بدن انسان سالم است، زیرا، در بدن سالم، همه‌ی اعضا برای صحت و سلامت و کمال بدن تعاون دارند. و همچنانکه در بدن سالم یک عضو رئیس به نام قلب وجود دارد، مدینه‌ی فاضله هم باید دارای یک رئیس باشد، و همچنانکه در بدن اعضائی هست که مستقیماً در خدمت قلب هستند، و اعضای دیگری هست که در خدمت اعضای اولی است، و بدین ترتیب تا برسد به اعضائی که وظیفه‌شان فقط خدمت است و خادمی ندارند، در مدینه‌ی فاضله هم چنین است، جز اینکه اعمال اعضای بدن طبیعی است، و اعمال اعضای مدینه ارادی و اختیاری؛ و همچنانکه عضو رئیس بدن اشرف و اتم اعضا است، رئیس مدینه‌ی فاضله هم باید اشرف و افضل مردم مدینه یا قوم یا مردم روی زمین باشد. فارابی برای رئیس مدینه‌ی فاضله دوازده خصلت میشمارد: (۱) خوش‌فهم باشد؛ (۲) خوش‌حافظه باشد؛ (۳) تیزهوش باشد؛ (۴) خوش‌بیان باشد؛ (۵) دوستدار تعلیم و تربیت باشد؛ (۶) شهوتپرست نباشد؛ (۷) دوستدار راستی و دشمن دروغ باشد؛ (۸) بزرگ‌طبع باشد، و همواره به بزرگی گراید؛ (۹) مال دنیا در نظرش خرد نماید؛ (۱۰) دوستدار عدل و دشمن ظلم باشد؛ (۱۱) در تن ندادن به ستم لجوج و سرسخت، و در تن دادن به عدل و داد نرم و منقاد باشد؛ (۱۲) بااراده و جسور باشد و ضعیف النفس نباشد. فارابی اجتماع این شرایط را در یک فرد مشکل میداند، و به همین جهت، در صورت فقدان آن، شرایط دیگری پیشنهاد میکند. در برابر مدینه‌ی فاضله، اضداد آن قرار دارد که یکی مدینه‌ی ضروریه است، و آن اینکه مردم آن شهر فقط به ضروریات از مأکول و مشروب، لباس، مسکن، و غیره اکتفا کنند. دیگر مدینه‌ی بداله (baddāle) است، و آن اینکه مردم آن ثروت را مقصد خود قرار دهند. دیگر مدینه‌ی خِسّت و بدبختی است، و غایت افراد آن لذت و تمتع باشد. دیگر مدینه‌ی کرامت است، و مردم آن طالب افتخار و بزرگی باشند. دیگر مدینه‌ی تغلب (taqallob) است، و مردم آن خواهان غلبه‌ی بر دیگران و تصرف ممالک دیگر باشند. دیگر مدینه‌ی جماعیه (jamāʿiyye) (جمهوری یا دموکراتیک) است، که مردم آن دوستار آزادی باشند، و میخواهند آنچه اراده میکنند انجام دهند، و کسی مانع ایشان نباشد. فارابی انواع دیگری نیز میشمارد که همه بر ضد مقاصد و غایات مدینه‌ی فاضله هستند.

IV - فارابی و فلسفه. فارابی، مانند بیشتر متفکرین متأخر یونانی، معتقد بوده است که میان آراء افلاطون و ارسطو در حقیقت اختلافی نیست، و آنچه از آراء این دو به ظاهر متضاد مینماید میتواند چنان تفسیر و تعبیر شود که آن تضاد ظاهری از میان برخیزد. فارابی، چنانکه در قسمت II اشاره شد، رساله‌ای هم در این باب نوشته است. فارابی عقاید ارسطو را بیشتر از دریچه‌ی چشم مکاتب متأخر یونانی میدیده است، و در ما بعد الطبیعه عقاید نوافلاطونیان را بیشتر پذیرفته است. کتابی به نام **فصوص الحکم** (غیر از فصوص الحکم محیی‌الدین ابن العربی) در ما بعد الطبیعه به او منسوب است، که ظاهراً از او نیست، و از تألیفات ادوار متأخرتر از اوست. از فصلی از رساله‌ی آراء اهل المدینة الفاضله برمیآید که او میان فلسفه و دین چنین فرق گذاشته است که فلسفه وصول به حقیقت از راه نظر و برهان است، و دین وصول به حقیقت از راه تمثیل و رمز. استدلال و برهان در همه جا یکی است، و به همین جهت، فلسفه‌ی یونانی مثلا در عالم اسلام هم معتبر است، و اما تمثیل و رمز با اختلاف اقوام و ملتها فرق میکند، و به همین جهت است که ادیان بظاهر با هم اختلاف دارند. از این روی، مقصد فلسفه و دین در نظر فارابی یکی است، ولی فلسفه بالاتر است، به خلاف گندی، که فلسفه را تابع و خادم دین میداند، و به خلاف محمد ابن زکریای رازی، که مخالف شرایع و ادیان است. فارابی در باره‌ی وحی و نبوت هم عقاید خاصی دارد، و آن را به نحو فلسفی تعبیر میکند، و فرشتگان را همان عقول منکور در کتب فلسفه‌ی یونان، و جبرئیل را با عقل فعال یکی میداند.

فاراد[1] (fārād) [به اسم فاراده]، واحد ظرفیت برقی (← خازن)، و آن ظرفیت خازنی است که اگر یک کولن بار داشته باشد اختلاف پتانسیل دو سلاح آن یک ولت باشد. میکروفاراد[2] (mikro-) یک میلیونیم فاراد است. در ۱۹۴۸ که آحاد مطلق جایگزین آحاد بین‌المللی شد، فاراد مطلق جای فاراد بین‌المللی را گرفت. یک فاراد بین‌المللی ۰,۹۹۹۵۵ فاراد مطلق است. نیز جدول ۷ در صفحه‌ی ۱۳۱۹ ملاحظه شود.

فاراده[3] (fārāde)، صورت فارسی متداول نام **مایکل فردی** (māykəl fərədəy)، ۱۷۹۱–۱۸۶۷، دانشمند انگلیسی. از سن ۱۳سالگی در یک کارگاه صحافی کار میکرد. تحصیلات رسمی نداشت اما به سبب مطالعه و حضور در درسهای سر ه. دیوی گنجینه‌ای از اطلاعات علمی اندوخت. در ۱۸۱۲ دستیار دیوی در بنیاد سلطنتی لندن شد. در ۱۸۲۳ به عضویت آن بنیاد و در ۱۸۲۴ به عضویت انجمن سلطنتی پذیرفته شد. در ۱۸۲۵ مدیر آزمایشگاه بنیاد سلطنتی گردید، و از ۱۸۳۳ استاد شیمی در آنجا بود. از قبول لقب اشرافی و نیز از قبول ریاست انجمن سلطنتی امتناع کرد.

کارهای تجربی فاراده منشأ بعضی از مهمترین اصول و اختراعات علمی بوده است. نخستین دینامو را، که پیشرو دینامو‌ها و مولدهای کنونی بوده است، اختراع کرد. القای برقاطیسی را، که منشأ ماشینهای برقی صنعتی است، کشف کرد. قوانین الکترولیز را تدوین کرد. بعضی از آثارش در مجموعه‌های تحقیقات تجربی در برق (۳ جلد، ۱۸۳۹–۵۵) و تحقیقات تجربی در شیمی و فیزیک (۱۸۵۹) گرد آمده است. فاراد به نام اوست.

فاران[4] (fārān)، بیابانی در قسمت شرقی شبه جزیره‌ی سینا، پیش قادش. به گفته‌ی عهد، اسماعیل درینجا ساکن شد؛ بنی اسرائیل، پس از صحرای سینا، نخستین منزلگاهشان اینجا بود؛ داود نیز، پس از فوت سموئیل، بدینجا پناهید (پیدایش ۲۱.۲۱؛ اعداد ۱۲.۱۰؛ ۳.۱۳، ۲۶؛ اول سموئیل ۱.۲۵).

فارس (fārs)، ایالت و ولایت سابق و ناحیه‌ای در قسمت جنوبی ایران، بین خلیج فارس (در ج)، کرمان (در ش)، اصفهان (در ل)، و خوزستان (در غ)؛ کرسی آن شیراز (جم ۸۶۵٬۲۶۹ نفر ۱۳۴۵هش). حدود فارس به عنوان ایالت یا ولایت در طی تاریخ کمابیش متغیر بوده است. در ادوار متأخر تا پیش از تقسیمات اخیر کشور در ۱۳۱۶ هش، فارس یکی از ایالات ایران بود. بر طبق قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش)، استان هفتم از قسمتهائی از ایالت فارس تشکیل شد (جداول تقسیمات کشور در صفحه‌ی ۶۵۳ نیز ملاحظه شود). بنا بر جلد ۷ فرهنگ جغرافیائی ایران (۱۳۲۹ هش)، استان هفتم (مرکزش شیراز) دارای ح ۱٬۲۹۰٬۲۰۰ نفر جمعیت، مساحتش با جزایر تابعه‌ی آن ح ۲۰۰٬۰۰۰ کمم، و منقسم به هشت شهرستان بدین شرح بوده است: آباده؛ بوشهر؛ جهرم؛ شیراز؛ فسا؛ فیروزآباد؛ کازرون؛ و لار. بعداً این تقسیمات دستخوش تغییراتی شده است. در نشریه‌ی سرشماری عمومی نفوس و مسکن (مرکز آمار ایران، جلد ۱۵۰، تیر ماه ۱۳۴۷ هش)، یازده شهرستان برای استان فارس، به شرح جدول ضمیمه، آمده است.

(۱)farad (۲)microfarad (۳)Faraday (۴)Paran

شهرستانهای استان فارس (۱۳۴۷ هش)

شهرستان	جمع (نسمه ۱۳۴۵ هش)
شیراز	۶۰۱٬۴۶۴
آباده	۱۳۷٬۳۷۰
لار	۱۳۶٬۵۴۱
کازرون	۹۹٬۷۵۹
ممسنی	۸۹٬۵۸۸
جهرم	۸۴٬۰۳۰
فسا	۷۸٬۵۰۷
داراب	۷۷٬۲۳۵
فیروزآباد	۶۶٬۶۹۲
نیریز	۴۰٬۵۵۱
اصطهبانات	۲۸٬۰۶۷
جمع کل	۱٬۴۳۹٬۸۰۴

از بنادر ناحیه‌ی فارس[1] در خلیج فارس از لنگ به شرق میتوان اینها را نام برد: دیلم، گناوه، بندر ریگ، بوشهر، دیر، کنگان، طاهری، عسلویه، مقام، نخیلو، چارک، بندر لنگه، کنگ، بندر خمیر، و بندر عباس. از جزایر وابسته به فارس خارک، شیخ شعیب (لاوان جدید)، هندورابی، کیش، ابوموسی، لنب، قشم، هنگام، هرمز، و لارک است.

در حوزه‌ی بی‌بی حکیمه در کازرون نفت استخراج میشود. صنایع قند، سیمان، کود شیمیائی، و پتروشیمی دارد. صنایع محلی مشتمل بر خاتمکاری و جاجیمبافی است. شغل عمده‌ی مردم فارس کشاورزی و دامداری است.

I - جغرافیای طبیعی. فارس ناحیه‌ای کوهستانی است. کوههای زاگرس در جهت لنگ-چش در آن ممتد است، ارتفاع این کوهها در مجاورت دریا کاهش میابد، بلندترین قله‌ی آنها، دنا (ارتفاع ۴٬۲۷۵ متر)، متعلق به رشته‌ی دینار است، و در لنگ فارس قرار دارد. کوههای فارس به صورت رشته‌های موازی هستند؛ شهرهای مهم فارس (مانند شیراز، فسا، داراب، و فیروزآباد) در درّه‌های بین این رشته‌کوهها قرار دارند.

از دریاچه‌های فارس بختگان یا نیریز (ش شیراز)، مهارلو (چش شیراز)، و فامور یا پریشان (چش کازرون) است. بیشتر رودهای فارس به خلیج فارس و برخی به دریاچه میریزند. رود کر پس از متصل شدن به پلوار به دریاچه‌ی بختگان میریزد. رودهای شاپور، مند، خمیر، و رود شور به خلیج فارس میریزند.

از جنبه‌ی اقلیمی، فارس را میتوان به سه منطقه‌ی گرمسیر، تنگستان، و سردسیر تقسیم کرد. گرمسیر منطقه‌ی پست ساحلی خلیج فارس است، که تا ارتفاعات ۷۶۰متری در داخل فارس ممتد است. این ناحیه در طول ساحل و در دامنه‌های غربی مرطوب ولی در لارستان خشک است. محصولات آن خرما و میوه‌های دیگر، غلات، برنج، پنبه، و توتون میباشد. ناحیه‌ی گرمسیر آبادی چندانی ندارد، و عمدهٔ قبایل به عنوان قشلاق از آن استفاده میکنند. تنگستان دارای ارتفاعاتی مشتمل بر تنگه‌های متعدد و باریک است، و پس از آن ناحیه‌ی سردسیر میآید، که مرتفعتر است. دشتهای سردسیر (مرودشت، بیضا، شیراز، فسا، و داراب) مراکز عمده‌ی کشت و زراعت میباشند، و با رودها یا چشمه‌های پرآب آبیاری میشوند، و غالباً حوضه‌های داخلی با دریاچه‌های شور (مانند مهارلو و بختگان) در آنها تشکیل میابد. دشتها و فلاتهای ناحیه‌ی سردسیر متدرجاً به بیابانهای داخلی منتهی میشوند.

تاریخ فارس

II - تاریخ باستانی. در باب نام و تاریخ باستانی فارس، که قلب شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی بوده است ← پارس. از آثار مشهور آن ایام میشوان پازارگاد، تخت جمشید، و نقش رستم را نام برد.

در دوره‌ی ساسانی، فارس منقسم به ۵ ناحیه‌ی ارجان، اردشیر خره، استخر، دارابجرد، و شاپور خره بود.

III - تاریخ بعد از اسلام. مسلمانان نخستین بار در دوره‌ی خلافت عمر اقدام به تسخیر فارس کردند. در ۱۷ هق، علاء ابن حضرمی، حاکم بحرین، یکی از سرداران خود را مأمور کرد که از راه دریا به فارس حمله کند، ولی حاکم ایرانی فارس او را مغلوب نمود. پس از آن، عتبة ابن غزوان، احنف ابن قیس، عثمان ابن ابی العاص، و ابوموسی اشعری به فارس لشکر کشیدند. با وجود مقاومت ایرانیان در مقابل مهاجمین مسلمان، عاقبت شهرهای توج، استخر، دارابجرد، فسا، و شیراز به تصرف مسلمانان درآمد. اما، دربعضی از نواحی متصرفی، مردم اغلب سر به شورش برمیداشتند، و به همین جهت، در اخبار آن ایام چند تاریخ برای تصرف یک ناحیه دیده میشود، و ظاهراً با تصرف نهائی استخر در ۲۸ هق و تصرف فیروزآباد در ۲۸ یا ۲۹ هق، تمامی فارس تحت استیلای مسلمانان درآمده است. خراج این ایالت در ابتدا ۳۳٬۰۰۰٬۰۰۰ درهم معین شد، ولی، در خلافت متوکل، آن را به ۳۵٬۰۰۰٬۰۰۰ درهم بالا بردند. درآمد سالانه‌ی حاصل از جزیه ۱۸٬۰۰۰٬۰۰۰ درهم بود.

وسعت قلمرو فارس در زمان خلفا بیش از پیشتر شد، چه یزد و نواحی دیگر مجاور کویر را هم به استخر ملحق کرده بودند. پس از استیلای متولان، این ملحقات از فارس حذف شد.

در زمان ضعف قدرت خلافت در قرن ۳م هق، فارس به تصرف یعقوب لیث، مؤسس سلسله‌ی صفاریان، درآمد. وی شیراز را پایتخت خود قرار داد، و برادرش عمرو لیث مسجد جامع بزرگی در این شهر ساخت، که مسجد جامع کنونی در محل آن است. پس از آن، فارس به تصرف آل بویه درآمد (← دیالمه‌ی فارس)؛ عضدالدوله‌ی دیلمی بر بیشتر ایران و قسمتی از بین النهرین مسلط شد؛ از کارهای برجسته‌ی وی ساختن بند امیر بر رود کر بود. پس از آل بویه، سلجوقیان بر فارس مسلط شدند. در زمان ضعف سلاجقه، سنقر ابن مودود سلسله‌ی اتابکان فارس را تأسیس کرد، و این سلسله در ۵۴۳ هق بر ولایت فارس فرمانروائی یافت، و آخرین فرمانروای آن، ابش خاتون، پس از یک سال سلطنت، در ۶۶۷ هق به همسری منکو تیمور، یکی از پسران هلاکو خان مغول، درآمد، و از آن پس، سلطنت وی اسمی بیش نبود، و چندی نگذشت که فارس به دست شحنگان و امرای مغول افتاد.

در ۷۵۴ هق، امیر مبارزالدین محمد، پادشاه سلسله‌ی آل مظفر، فارس را تصرف کرد. شاهان این سلسله تا سال ۷۹۵ هق، که امیر تیمور خاندان آل مظفر را برانداخت، بر فارس فرمانروائی داشتند.

در ۹۰۹ هق، فارس تحت استیلای شاه اسماعیل I صفوی درآمد. در زمان وی و جانشینانش فارس، و مرکز آن شیراز، آبادی و رونق یافت. در سلطنت شاه عباس I، امامقلی خان، حاکم فارس، در هنگام پذیرائی (رجب ۱۰۳۷ هق، مطابق مارس ۱۶۲۸) از سر د. کانتن و همراهانش در واقع دستگاه شاهانه داشت.

در جنگ میان نادر قلی (بعداً نادر شاه) و افاغنه‌ی غلزائی تحت فرمان اشرف افغان، شیراز و بسیاری از نقاط دیگر فارس رنج و ویرانی فراوان دید. این جنگ با شکست افاغنه در ۱۱۴۲ هق پایان یافت. پس از مرگ (۱۱۶۰ هق) نادر، بار دیگر فارس دستخوش پریشانی شد، ولی، با برآمدن کریم خان زند، صلح و آبادانی به این ناحیه بازگشت. پس از مرگ (۱۱۹۳ هق) کریم خان، در اختلافاتی که بر سر جانشینی وی در میان بازماندگانش روی داد، و سپس در جنگهای لطفعلی خان زند و آقا محمد خان قاجار، فارس آسیب فراوان دید.

IV - از زمان قاجاریه به بعد، جز در موارد آتیه، در فارس واقعه‌ی مهمی روی نداده است.

پس از وفات (۱۲۵۰ هق) فتحعلی شاه، پسرش حسینعلی میرزا فرمانفرما که در فارس بود به دعوی سلطنت برخاست، ولی کاری از پیش نبرد.

در جنگ هرات، نیروهای انگلستان جزیره‌ی خارک را اشغال کردند، و پس از آنکه محمدشاه قاجار هرات را رها کرد، آن را تخلیه کردند. بار دیگر، در ۱۲۷۳ هق، که ایران هرات را تسخیر کرد، نیروهای انگلیسی خارک را تصرف کردند، و در سواحل فارس نیرو پیاده کردند، و پس از تسخیر بوشهر، در داخل این ایالت پیش آمدند. با انعقاد قرارداد صلح، عملیات نظامی متوقف ماند.

در ۱۲۶۰ هق، فتنه‌ی باب آغاز شد، که نه فقط مایه‌ی پریشانی فارس شد، بلکه در سراسر ایران ناراحتی ایجاد کرد.

در باب وقایع مربوط به جنگ I ← جنگ جهانی 1، قسمت ۸ (صفحه‌ی ۷۵۷)؛ نیز ← پلیس جنوب.

در عهد سلطنت ← سلسله‌ی پهلوی، در فارس اقدامات مهمی صورت گرفته است که شرح هر یک در جای خود آمده است. به عنوان نمونه، علاوه بر اقدامات عمومی عمرانی، میتوان تأسیس دانشگاه پهلوی شیراز (← شیراز) و اصلاحات و نوسازی بنادر (مثلا ← بندر عباس؛ بوشهر)، و صنایع نفت و پتروشیمی را نام برد.

فارس[1] (fārs؛ فر)، نوعی نمایشنامه‌ی کمدی سبک، که در آن اشخاص بازی و حوادث با مبالغه توصیف میشود، و شوخیهایش صریح و ساده است. نمایشنامه‌های لاتینی پلاوتوس و ترنتیوس از نوع فارس است، ولی اصطلاح فارس از زبان فرانسه‌ی قرون وسطی گرفته شده است. مولیر و ه. فیلدینگ هم آثاری به این سبک نوشته‌اند. نیز این سبک در سنوات اخیر در تهیه‌ی فیلمهای سبک امریکائی معمول شده است.

فارس (fāres)؛ ← فروسیت.

فارس: ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.

---

(۱) farce

فارس، بحر: ← بحر فارس.
فارس، خلیج: ← خلیج فارس.
فارس، طبقات: ← میوسن، دوره‌ی.
فارسالوس[1] (fārsālos)، شهر قدیم، تسالی، یونان. نزدیک آنجا قیصر در ۴۸ ق‌م پومپیوس را شکست قطعی داد.
فارسان (fārsān)، ده (جم ۶٬۰۷۸ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان و بخش میزدج، شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۳۵کیلومتری جغ شهر کرد.
فارست[2]**، ادوین** (edwin fārəst)، ۱۸۰۶–۷۲، هنرپیشه‌ی امریکائی و از بازیگران معروف تراژدی در عصر خود. در نقشهای اتللو، کینگ لیر، مکبث، و هملت بازی کرد. با و. ج. مکریدی شدیداً رقابت داشت.
فارست[2]**، جان** (jān fārəst)، ملقب به (اولین) **بارون فارست** (bāron*)، ۱۸۴۷–۱۹۱۸، پوینده و سیاستمدار استرالیائی؛ اولین نخست‌وزیر (۱۸۹۰–۱۹۰۱) استرالیای غربی.
فارست، لی د: ← د فارست، لی.
فارست[2]**، نیثن بدفرد** (neyṯən bedfərd fārəst)، ۱۸۲۱–۷۷، ژنرال ائتلافیه در جنگ داخلی امریکا؛ قهرمان چندین افسانه در ج کشمة.
فارستول[3]**، جیمز وینسنت** (jeymz vinsənt fārəstol)، ۱۸۹۲–۱۹۴۹، بانکدار امریکائی، وزیر دریاداری (۱۹۴۴–۴۷) و اولین وزیر دفاع (۱۹۴۷–۴۹) کشمة.
فارسجین (fārsejin)، ده (جم ۱٬۶۹۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۲کیلومتری رزن.
فارسجین، ده (جم ۲٬۸۵۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دودانگه، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ لغ ضیاءآباد.
فارسنامه (fārsnāme)، کتابی از ابن البلخی (ebno 'l.balxi)، در تحقیق تاریخ قدیم ایران و ذکر فارس و مختصات نواحی آن. مؤلف در تألیف این کتاب به منابع درست رجوع کرده، و اطلاعات مربوط به فارس را نیز در دوران خدمت در آن ناحیه اندوخته است، و کتاب وی اثری معتبر از اوایل قرن ۶م هق است. ابن البلخی این کتاب را به محمد ابن ملکشاه سلجوقی (سلطنتش ۴۹۸–۵۱۱ هق) تقدیم داشته، و آن چند بار به چاپ رسیده است (از جمله در ۱۹۲۱، در کیمبریج، به توسط لسترینج و نیکلسن).
فارسنامه‌ی ناصری (fārsnāmeye nāseri)، کتابی به فارسی، در باره‌ی سرزمین فارس از نظر تاریخی و جغرافیائی، تألیف حاج میرزا حسن شیرازی معروف به فسائی، که به نام ناصرالدین شاه قاجار تألیف شده است. مؤلف در مقدمه‌ی کتاب یادآوری میکند که ناصرالدین شاه در ۱۲۹۶ هق او را به تألیف این کتاب مأمور کرده است. فارسنامه شامل دو بخش است، گفتار اول در باره‌ی پادشاهان و فرمانروایان و اعیان فارس از صدر اسلام تا آخر قرن ۱۳م هق، و گفتار دوم در بیان وضع جغرافیائی آن ناحیه. فارسنامه در تهران به طبع رسیده است (چاپ سنگی، ۱۳۱۲–۱۳ هق).
فارسی (fārsi)، در اصطلاح بنائی، آجری که گوشه‌ی آن را برای استفاده‌های مختلف در ساختمان (از جمله گستردن گچبری تزیینی از دو جانب بند آجر) تراشیده باشند. "فارسی کردن" به معنی "پرانیدن" گوشه‌ی آجر است.
فارسی: ← ضیاء خجندی.
فارسی (fārsi)، جزیره‌ی کوچکی متعلق به ایران در خلیج فارس، ۱۲۰کیلومتری جغ بندر بوشهر. ارتفاع آن ح ۳ م، و علفزار و بوته‌زار است. دریاکنار ماسه‌ای سفید و آبسنگ مجاور آن، در ل جزیره، از ۵۵۰ تا ۷۵۰ م، و در ج نزدیک ۱۸۰ م ممتد است. پایه‌ای فلزی دارای چراغ دریائی به ارتفاع ۲۷٫۴ م نزدیک مرکز جزیره نصب شده است.
فارسی، ابوعلی (abu.'alie fārsi)، **شهرت حسن ابن احمد، ۲۸۸–۳۷۷ هق**، ادیب و نحوی معروف. در فسا (فارس) متولد شد و در ۳۰۷ هق به بغداد رفت و در آنجا نزد زجاج و دیگران به تحصیل علوم ادب پرداخت. سپس، در ۳۴۱ هق، یک چند به حلب رفت، و نزد سیف‌الدوله‌ی حمدانی مقیم شد، و در آنجا، میان او و متنبی دیدارها و برخوردها روی داد. بعد به فارس آمد، و به عضدالدوله‌ی دیلمی پیوست، و نزد وی مقامی بسیار ارجمند یافت. عضدالدوله چندان به او ارادت داشت که خود را غلام ابوعلی فارسی میشمرد، و ابوعلی کتاب الایضاح را برای او تألیف کرد.
ابوعلی به مذهب اعتزال گرایش داشته است. شعری اندک میسروده، اما خود به ضعف خویش در این راه اعتراف داشته است. بسیاری از ادیبان برجسته‌ی قرن ۴م هق از شاگردان ابوعلی به شمار میروند؛ ابن جنی، سرآمد شاگردان او بود. ابو علی در بغداد درگذشت. از آثار دیگرش کتاب الشعر، الحجة، و جواهر النحو است. همچنین وی در مقابل پرسشهائی که در شهرهای مختلف از او میشده رسائلی تألیف کرده که به نام "مسائل" همان شهرها نامیده شده است از قبیل المسائل الحلبیات، المسائل البغدادیات، و المسائل الشیرازیات.
فارسی، ادبیات (fārsi). ← زبان فارسی یا زبان دری یا پارسی یکی از مهمترین زبانهای ایرانی است، که در دوره‌ی اسلامی در قاره‌ی آسیا نفوذ و گسترش داشته است، و امروز زبان رسمی ایران و افغانستان (که پشتو نیز زبان دیگر این کشور است) میباشد، و در تاجیکستان، بعضی قسمتهای هند و پاکستان، عراق، و آذربایجان شوروی هم بدان تکلم میشود. زبان دری در دوره‌ی ساسانی در کنار زبان پهلوی وجود داشته ولی آثار ادبی این زبان همه از آنِ دوره‌ی اسلامی است. ادبیات فارسی را به چند دوره باید تقسیم کرد،

I – سه قرن اول اسلامی
II – دوره‌ی سامانی و غزنویان بزرگ
III – دوره‌ی سلاجقه و خوارزمشاهیان
IV – دوره‌ی مغول
V – دوره‌ی تیموری
VI – دوره‌ی صفویه و قسمتی از عهد زندیه
VII – دوره‌ی زندیه و قسمتی از عصر قاجاریه
VIII – دوره‌ی مشروطیت
IX – دوره‌ی معاصر

در بقیه‌ی این مقاله، خصوصیات و سیماهای برجسته‌ی ادبیات فارسی–اعم از نظم و نثر–به ترتیب فوق خواهد آمد.

I – ادبیات فارسی در سه قرن اول اسلامی

بر روی هم نخستین نمونه‌های ادبیات فارسی را که به صورت مکتوب بازمانده است باید در قرون اولیه‌ی اسلامی جستجو کرد. از نخستین آثار ادبی این زبان که شکل منظوم دارد سرود آتشکده‌ی کرکوی، شعر یزید ابن مفرغ تازی، و شعر مردم بلخ در هجو اسد ابن عبدالله قسری، حاکم خراسان، را باید نام برد. از نیمه‌ی دوم قرن ۳م هق است که نمونه‌های کاملتر ادب دری به صورت شعرهائی که در ستایش یعقوب لیث سروده شده و در کتاب تاریخ سیستان آمده باقی مانده است. از شاعران این دوره نام بسام کورد (bssāme kord)، محمد ابن مخلد، و محمد ابن وصیف سیستانی قابل یادآوری است، و همچنین است حنظله‌ی بادغیسی، فیروز مشرقی، و ابوسلیک گرگانی، که شعرشان نسبت به آن چند تن قبلی پختگی و سلامت بیشتری دارد.
ادب فارسی این دوره محدود است به نمونه‌های اندکی که از آثار گویندگان مذکور درکتب تذکره و تاریخ باقی مانده و کمابیش از سادگی بهره‌مند است، ولی ناهماهنگی و ناهمخوانی کلمات در اغلب آنها دیده میشود، و گواهی است بر ابتدائی بودن شعر این سرایندگان.

II – دوره‌ی سامانی و غزنویان بزرگ

در این دوره، که دوره‌ی سامانی و عصر غزنویان بزرگ (تا نیمه‌ی اول قرن ۵م هق) است، ادب فارسی از شکل ابتدائی و خام خود بیرون میآید، و با ظهور شاعرانی مانند رودکی و شهید بلخی، کمال و پختگی و شیرینی خاصی مییابد، و امتداد این تکامل و پختگی در پایان قرن ۴م هق شاهنامه‌ی فردوسی است و اشعار کسائی مروزی، و در نیمه‌ی اول قرن ۵م هق آثار منوچهری، فرخی سیستانی، و عنصری.
در این دوره با مجموعه‌ای از شکلهای مختلف شعر فارسی از قبیل قصیده، قطعه، رباعی، مثنوی، و مسمط (در دیوان منوچهری)، و نمونه‌های ساده اما زیبای نثر برخورد میکنیم. شعر فارسی درین دوره، با حفظ سادگی بیان، و شیوه‌ی روشن القاء معانی و تصویرها، با طبیعت و عناصر طبیعی پیوند دارد، و اغلبْ وصفهای ساده و زیبائی از طبیعت را نشان میدهد که، در ادوار بعد، شاعران، به گونه‌های دیگر و دور از مفهوم واقعی آن عناصر، به وصف آنها پرداخته‌اند. در این دوره شعر درباری به اوج میرسد، اما مدیحه‌ها هنوز اغراق‌آمیز و دور از طبیعت نیست، و بتدریج هر چه به پایان این دوره، یعنی نیمه‌ی ۲م قرن ۵م هق نزدیک میشویم، اغراق و انحراف از مسیر طبیعی شعر محسوستر میگردد. نمونه‌های بسیار از شعر غنائی این دوره باقی مانده است، که بیشتر آنها گزارش ساده‌ی عالم عشق و معانی غنائی است، و اغلبْ طبیعی و ساده مینماید. روحیه‌ی گویندگان این دوره عموماً شاد است و امیدوار. بتدریج، اندیشه‌های حکمی و اخلاقی نیز در میان آثار شعری این دوره یافت میشود، همچنانکه طنز و هجو نیز در شعر این دوره رواج دارد، اما، در نمونه‌های موجود آن، عفت کلام و لطافت معانی

(۱)Pharsalus; Pharsala (۲)Forrest (۳)Forrestal

هجوی تا حد بسیاری رعایت شده است، که در ادوار بعد کمتر رعایت میشود. مهمترین خصوصیت شعر این روزگار وجود کوششهائی است که در راه به وجود آوردن آثار حماسی دیده میشود؛ چند تن از شاعران به سرودن شعر حماسی میپردازند، که نخستین نمونه‌های آن به احتمال قوی از اواخر قرن ۳م هق است، و آن شاهنامه‌ی مسعودی مروزی است. پس از او، کوشش دقیقی است، که مهمترین شعر حماسی قبل از شاهنامه را باید از آن او بدانیم. سرانجام، این کوششهای پراکنده‌که ممکن است بسیاری از آنها حتی نامش هم از میان رفته باشد-با ظهور اثر جاویدان فردوسی به سامان میرسد، و در حقیقت، دوره‌ی حماسه‌سرائی ملی در ادب فارسی به مرحله‌ای میرسد که پس از آن تکاملی در آن وجود ندارد، و با همه‌ی کوششهائی که شاعران پس از فردوسی انجام داده‌اند، این شیوه‌ی شعر با شاهنامه ختم‌شده تلقی میشود، چرا که وسعت دید و توانائی حیرت‌آور بیان در شعر فردوسی به حدی است که آثار حماسی پس از او را، از جمله گرشاسپنامه‌ی اسدی طوسی، که در اواخر این دوره سروده شده است، هر چند زیبا و دل‌انگیز و استوار باشند، ناچیز مینماید. از این روی، باید دوره‌ی سامانی.را، که شاهنامه آخرین پدیده‌ی برجسته‌ی ادبی آن به شمار میرود، دوره‌ی آغاز و کمال حماسه‌ها در ادب فارسی بنامیم.

در این دوره، با اینکه معانی زهدی، و کما- بیش گرایشهای معنوی، در شعر بعضی شاعران دیده میشود، شعر صوفیانه هنوز جلوه‌ای از خود نشان نداده است، و از ادب عرفانی نشانه‌ی روشنی نداریم. در اواخر این دوره، شعرفارسی، به خصوص شکل قصیده، به مرحله‌ای از استواری و کمال میرسد، و قدرت بیان و زبان شعری گویندگان گسترش بسیاری میابد. و در همین دوره است که کمابیش نشانه‌های تأثیر شعر عرب در آثار گویندگان فارسی‌زبان ظهور میکند، و مضامین گویندگان تازی را در شعر عنصری، و به صورت آشکارتری در شعر منوچهری، میابیم. این تأثیرپذیری از شعر عرب در دیوان منوچهری به حدی است که او را از معاصرینش به صورت استثنائی درمیآورد، و به دوره‌های متأخرتر پیوند میدهد. جز شکلِ غزل، بقیه‌ی قوالب شعر فارسی در این دوره به مرحله‌ی کمال خود میرسند، یعنی، در ادوار بعد، خصوصیت برجسته‌ی تازه‌ای از نظر صورت (فورم) بر آنها افزوده نمیشود. غزل، با اینکه در آغاز قصاید گویندگان این دوره به صورت تغزل (← تغزل و تشبیب) وجود دارد، هنوز هم مثل قرن ۶م هق استقلال نیافته است. بهترین تغزلهای این دوره را باید در آغاز قصاید فرخی سیستانی جستجو کرد.

منطقه‌ی نفوذ ادب فارسی در این دوره بیشتر خراسان و ماوراء النهر است، و از دیگر مناطق ایرانی-که در دوره‌های بعد شاعران پارسی‌گوی از آنها ظهور کرده‌اند-در این دوره کمتر شاعری سراغ داریم. در اواخر این دوره است که، از کناره‌های خراسان و جبال، منوچهری از دامغان ظهور میکند، و در ری بعضی شاعران مانند غضایری رازی به ستایش محمود غزنوی میپردازند.

نثر فارسی درین دوره نمونه‌هائی دارد که عبارتند از مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری (← شاهنامه)، تاریخ بلعمی (← تاریخ طبری)، ترجمه‌ی تفسیر طبری (← طبری، ابوجعفر)، هدایة المتعلمین، حدود العالم، الابنیه عن حقایق الادویه، شرح تعرف (← التعرف)، و چند کتاب دیگر. در این کتابها، با همه‌ی تفاوتی که در مضامین و معانی مورد نظر وجود دارد، همواره یک خصوصیت اصلی به چشم میخورد، و آن سادگی بیش از حد لغات و ترکیبات آنهاست، که از زبان گفتار سرچشمه گرفته است، و جز در مواردی خاص، لغات عربی بندرت در آنها میتوان یافت، و این کار امری است طبیعی، چرا که نفوذ زبان عربی هنوز گسترش نیافته است. شکل کلمات مورد استعمال نویسندگان کهنه و درشت است، و در این کتابها، از سجع و صنایع بدیعی کمتر نشانه‌ای میتوان یافت. در نثر این دوره بسیاری لغات وجود دارد که در ادوار بعد فراموش شده است، یا جای خود را به کلمات عربی مترادف خود داده.

آثار منثور این دوره چندان زیاد نیست که بتوان آنهارا از نظر شیوه‌ی کار دسته‌بندی کرد، و مرزی میان آنها گذاشت. با این همه، موضوعات آنها متنوع است و، چنانکه گذشت، در زمینه‌های علمی، ادبی، تفسیری، وتاریخی، از این دوره کتابهائی در دست داریم.

III - دوره‌ی سلاجقه و خوارزمشاهیان

در اواخر عهد غزنویان و سراسر دوره‌ی سلاجقه و خوارزمشاهیان، شعر و ادب فارسی، اگر چه از یک سوی امتداد همان شیوه‌ی قبلی است، نسبت به دوره‌ی پیشین دگرگونیهائی میابد. نخستین نکته‌ی قابل توجه در ادب این دوره توسعه‌ی بیشتر مرزهای زبان فارسی است؛ در هندوستان (به مناسبت فتوحات محمود و استقرار خاندان غزنوی در آن نواحی) و قسمتهای مختلف ایران، ادب فارسی گسترش بیشتری میابد، و در این دوره است که گویندگانی در عراق و آذربایجان (مانند قطران تبریزی) به سرودن شعر به زبان دری میپردازند، و در این زبان-که از راه مطالعه و درس میآموخته‌اند-به حدی توانائی حاصل میکنند که شعرشان از نمونه‌های برجسته‌ی ادب فارسی در این دوره به شمار میرود. نکته‌ی دیگری که در باره‌ی ادبیات فارسی این دوره باید یادآوری کرد این است که شعر، که کمابیش خود را از دربارها دور میکند و به خانقاههای صوفیه نزدیک میشود، به محیطهای عرفانی راه میابد. در این دوره است که نخستین نمونه‌های برجسته‌ی شعر صوفیانه را در شکلهای مختلف آن میبینیم، و شاعری مانند سنائی غزنوی زبان فارسی راکه تا این دوره برای معانی غنائی و اخلاقی و حماسی آمادگی پیدا کرده بود-برای القاء معانی بلند عرفانی هموار میکند، و کوشش او با ظهور عطار، که شعرش بالاترین مرحله‌ی شعر عرفانی این دوره است، کمال میپذیرد. در دیوان سنائی، قصاید و غزلیات و مثنویات گاه عرفانی است و زمانی به شیوه‌ی دوره‌ی قبل، و همین نشان‌دهنده‌ی این است که رنگ عرفانی شعر فارسی از آثار او و به روزگار او آغاز شده است. اما، در دیوان عطار، جنبه‌ی عرفانی شعر به مرحله‌ای میرسد که شعر را جز به صورت عرفانی آن بندرت میتوان یافت. آثار تمثیلی صوفیانه در ادب فارسی این دوره نمونه‌های برجسته‌ای دارد که شاید بتوان شاهکار آن را منطق الطیر عطار دانست، و بررسی این مثنوی بخوبی نشان میدهد که این گونه از شعر و ادب فارسی در این دوره به مرحله‌ای از کمال و پختگی رسیده بوده است که، اگر از مثنوی مولوی در دوره‌ی بعد صرف نظر کنیم، باید اوج این گونه شعر را هم در آثار عطار جستجو کنیم. غزل عرفانی که از سنائی شروع شده بود در آثار عطار شور و صفای بیشتری میابد، و گاه تندتر و قلندرانه‌تر میشود. ناگفته نگذریم که استقلال غزل در اوایل این دوره و در شعر انوری ابیوردی آغاز میشود. انوری راه را برای غزلسرایان دوره‌های بعد هموار میکند، و در دیوان او غزلهای عاشقانه‌ی لطیف و مستقل بسیار میابیم. همان گونه که در آغاز این قسمت یادآور شدیم، شعر درباری و انواع دیگر شعر فارسی ادامه‌ی همان دوره‌ی پیشین است با تازگی- هائی که کمابیش بتدریج حاصل شده بود. تأثیرپذیری از ادب عرب که، در دوره‌ی قبل، منوچهری بزرگترین نماینده‌ی آن به شمار میرفت، در این دوره وسعت بیشتری میابد، و شاعران دیگری سراغ داریم که با ادب عرب آشنائی داشته‌اند، و در شعر خویش مضامین و اندیشه‌های شعر تازی را وارد کرده‌اند، مانند لامعی گرگانی و امیر معزی. از مظاهر همین تأثیر، یکی ورود محسوس آیات و احادیث و اشارات به امثال و حکم عربی است، که در شعر این دوره با وسعت بسیاری چهره مینماید، و روحیه‌ی مذهبی و دلبستگی شاعران را به فرهنگ و علوم قرآنی و اسلامی آشکارا نشان میدهد. نکته‌ی دیگر اینکه لغات بسیاری از لهجه‌های دیگر داخل زبان دری میشود، و از این نظر، شعر فارسی با دوره‌ی قبل تفاوتهائی دارد. سرودن مثنویهای عاشقانه، که در دوره‌های نخستین آغاز شده بود (در آثار عنصری نام چند داستان عاشقانه یاد شده اما از میان رفته)، در این دوره نمونه‌های برجسته‌ای دارد که در مرحله‌ی اول ویس و رامین فخرالدین گرگانی است، و در دنباله‌ی راه او، مثنویهای نظامی گنجوی. در این دوره بتدریج اختلاف محسوسی در شیوه‌ی بیان و نوع القاء معانی شعری در ادب فارسی پدید میآید، و سه شاخه‌ی محسوس شعر فارسی در این دوره قابل یادآوری است. شاخه‌ی نخستین شاعرانی که از نظر زبان ادامه‌ی سبک شاعران دوره‌ی قبل (یعنی عنصری و فرخی) هستند با تازگیهای بیشتری، و این شاعران سرایندگانی هستند که در ناحیه‌ی مشرق و خراسان زندگی میکرده‌اند. از این دسته، انوری و امیر معزی را میتوان نام برد. در برابر این دسته، در منطقه‌ی آذربایجان شیوه‌ی تازه‌تری دیده میشود، که شاعرانی مانند خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، و فلکی شروانی بدان شعر میسرایند. این شیوه، هم از نظر نوع کلمات و هم از نظر باریکی خیال و نازک‌اندیشی و کمابیش پیچیدگیهائی از نظر شیوه‌ی بیان، قابل توجه است. شاخه‌ی دیگری از شاعران نیز هستند که آنها را شاعران عراق مینامیم، مانند شاعران اصفهان، که با گویندگان خراسان و آذربایجان تفاوتهائی دارند، از قبیل جمال‌الدین عبدالرزاق.

اگر بخواهیم چهره‌های برجسته‌ی هر یک از شیوه‌ها و قالبهای شعر را در این روزگار نام ببریم این گفتار درازدامن میشود. یادآوری دو چهره‌ی استثنائی در میان شاعران این دوره لازم به نظر

میرسد. نخست ناصر خسرو، که با گسستن از دربارهای سلاطین و نفرت از هر چه امیر و فرمانفرما است، شعر خود را در زمینه‌ی عقاید دینی و اجتماعی خویش به کار برده است، و در این راه توفیقی بزرگ حاصل کرده است، که چهره‌ی او را در میان سرایندگان ادب پارسی در طول تاریخ شعر فارسی یگانه و بیمانند میکند. دیگری خیام که، با سرودن رباعیهای فلسفی و نزدیک کردن فلسفه به شعر و شعر به فلسفه، زیباترین رباعیهای زبان فارسی را سروده است، و سکه‌ی رباعی را برای همیشه به نام خویش کرده است.

نثر پارسی در این دوره کمال و پختگی بیشتری دارد، و بر روی همرهم از نظر شکل گرفتن جمله‌ها، هم از نظر وحدت خصایص دستوری، و هم به لحاظ بعضی تزیینات و صنایع بدیعی به بالاترین مرحله میرسد. کتب فارسی این دوره، هم از نظر تعداد و هم از نظر موضوع، بسیار وسیع است، و در این دوره نویسندگان چیره‌دستی داریم. در بخش نخستین این دوره باید ابوالفضل بیهقی را نام برد، و پس از او نصرالله منشی. این دو نویسنده، که نمایندگان دو شیوه‌ی عالی نثرنویسی فارسی هستند، هر کدام با راه و رسم خاص خویش نشان‌دهنده‌ی دو گونه نثر در زبان فارسی این دوره به شمار میرود. بیهقی، با نثر استوار و متین خود در تاریخ مسعودی (← تاریخ بیهقی)، چنان بر امکانات زبان تسلط و چیرگی دارد که در دوره‌های بعد نویسنده‌ای که بتواند همراه و همطراز او باشد نمیتوان یافت، و در حقیقت، نثر ساده‌ی فارسی را با اثر خویش به مرحله‌ای از کمال رسانده که دیگران حتی نزدیک بدان نشده‌اند. در کنار بیهقی نویسندگان دیگری داریم که در موضوعات مختلف در شیوه‌ی ساده نثر نوشته‌اند از قبیل ابن سینا، بیرونی، ناصر خسرو، گردیزی، و کیکاوس ابن اسکندر. آثار این نویسندگان همه فصیح و شیوا است، و بر روی هم، دایره‌ی استعمال لغات عربی در آن نسبت به دوره‌ی پیشین توسعه یافته، و کمابیش طرز جمله‌بندی عربی در بعضی از این نوشته‌ها به چشم میخورد، اگر چه بعضی از نویسندگان، در آثاری که احیاناً به زبان فارسی نوشته‌اند، در استعمال لغات فارسی افراط کرده‌اند، از قبیل ابن سینا و بیرونی. نصرالله منشی، که نماینده‌ی شیوه‌ی دیگر نثر این دوره است، با استعمال صنایع بدیعی، که از خصایص زبان عرب بوده است، توانسته است رنگ تازه‌ای به نثر این دوره بدهد. خصایص نثر این دسته نویسندگان، که نصرالله در رأس آنها قرار دارد، سجع است و استعمال بیشتر لغات و ترکیبات عربی، و به کار بردن امثال و اشعار عربی و آیات قرآنی. در کنار نصرالله باید از قاضی حمیدالدین بلخی نویسنده‌ی مقامات حمیدی و نظامی عروضی (نیز ← چهار مقاله) نام برد.

موضوعات کتب نثر در این دوره بسیار است، و در زمینه‌های مختلف تاریخ، بدیع، داستان، تفسیر، لغت، علوم ریاضی، طبیعی، فلسفه، نجوم، طب، و اخلاق، کتابهای بسیار در دست است، که التفهیم بیرونی، تاریخ گردیزی، تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، قابوسنامه، سفرنامه‌ی ناصر خسرو، دانشنامه‌ی علائی، وجه دین، جامع الحکمتین، مجمل التواریخ و القصص، و سمک عیار را برای نمونه میتوان نام برد.

نثر صوفیه در این دوره خود باب عمده‌ای از ادب پارسی را تشکیل میدهد، و در میان نویسندگان این گونه کتابها، از فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء به عنوان بهترین نمونه میتوان یاد کرد. در کنار او، از نویسندگانی از قبیل هجویری در کشف المحجوب، و محمد ابن المنور در اسرار التوحید باید نام برد، که نثر ایشان از نمونه‌های برجسته‌ی نثر زبان فارسی در این روزگار به شمار میرود. نثر صوفیه بر روی هم ساده و طبیعی است، و پیرایه‌های ادبی و صنایع در آن کمتر راه دارد. از نظر دایره‌ی استعمالات لغوی نیز نثر ایشان کهنه‌تر و به زبان توده‌ی مردم نزدیکتر است. لغات و اصطلاحات کهنه و گاه عامیانه در نوشته‌های ایشان بیشتر میتوان یافت.

چنانکه در بحث از دوره‌ی پیشین یاد کردیم، حماسه‌سرائی در دوره‌ی دوم به اوج خود رسید، و در دوره‌ی سوم، با اینکه چند تن از سرایندگان کوششهائی در راه ایجاد حماسه داشته‌اند، توفیقی حاصل نکرده‌اند، چرا که جای احساسات ملی را تعصبات مذهبی و ذوقهای دیگری که از فرهنگ و تمدن اسلامی سرچشمه داشت گرفته بود. از میان آثار حماسی این دوره باید از بهمن‌نامه و شهریار-نامه‌ی مختاری غزنوی نام برد.

IV - دوره‌ی مغول

دوره‌ی ایلخانان مغول، که از اواسط قرن ۷م هق آغاز میشود و تا نیمه‌ی اول قرن ۸م هق را تقریباً فرا میگیرد، دوره‌ی آشوب و خونریزی و غارت است. ادب پارسی در این دوره مراکز اصلی خود را از دست میدهد، و در گوشه و کنار، مراکز کوچکی که مشوق ادب و زبان فارسی هستند به وجود میآید. در نتیجه‌ی مهاجرتها و گریزها، در نقاطی از هندوستان و آسیای صغیر و بعضی از نواحی دورافتاده‌ی ایران، پناهگاهی برای شاعران میتوان یافت، که همین امر باعث گسترش قلمرو زبان فارسی شده است. شعر عرفانی در این دوره به اوج میرسد. خانقاهها گسترش مییابند، و یکی از مراکز عمده‌ی شعر و ادب پارسی همین محیطهای آرام خانقاه است. این دوره دو شاعر بزرگ از چهره‌های برجسته‌ی تاریخ ادب ایران را پرورش داده است. در مرحله‌ی نخست باید از جلال‌الدین رومی نام برد. وی در آسیای صغیر، در شهر قونیه، به گسترش دادن زبان و ادب فارسی و عرفان پرداخت، و آثار برجسته‌ی او نمودار بلندترین مرحله‌ی شعر عرفانی به شمار میرود. در همین روزگار، شاعر بزرگ دیگری داریم که در ناحیه‌ی فارس میزیسته است، و گونه‌ای دیگر از شعر و ادب پارسی را در آثار غنی و سرشار او باید جست، و او سعدی است. سعدی، که هم از نظر نظم و هم از نظر نثر، یکی از قلل برجسته‌ی تاریخ ادب فارسی به شمار میرود، پرورش‌یافته‌ی این دوره از تاریخ ادب فارسی است. مولوی و سعدی را میتوانیم دو نمونه‌ی کلی شعر و ادب روزگار مغول بشماریم. دیگر شاعران فارسی‌زبان که در این دوره از تاریخ ادب فارسی بوده‌اند تحت الشعاع این دو شاعر بزرگ قرار دارند، و راه و رسمشان بیرون از شیوه‌ی این دو تن نیست. در این دوره در هندوستان شاعران فارسی‌زبانی بوده‌اند از قبیل امیر خسرو دهلوی و بدر چاچ، که در نشر و توسعه‌ی ادب پارسی در این نواحی نقش عمده‌ای داشته‌اند. فخرالدین عراقی، امامی هروی، و مجد همگر، و چند شاعر دیگر در این دوره میزیسته‌اند، ولی استقلال و شخصیت برجسته‌ای در برابر سعدی و مولوی ندارند. بزرگترین قصیده‌سرای این دوره کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی است که، اگرچه مدیحه‌سراست، گاه‌گاه گرایش به عرفان در آثار او دیده میشود، و در غزل، یکی از گویندگان برجسته‌ی آغاز این دوره به شمار میرود. شعر فارسی در این دوره بیش از پیش از دربار دور شده و به عرفان نزدیکتر میشود. حالت عمومی شعر گریز از خلق و گرایش به خداست، و رساترین فریادهای شاعران این دوره را، که سرشار از نفرت و نفرین است، باید در دیوان سیف‌الدین فرغانی جستجو کنیم. سیف‌الدین شاعری است که تا چند سال پیش از این گمنام بود، و در هیچ تذکره‌ای نامی از او نیامده است. در دیوان این شاعر صوفی، که در دوره‌ی ایلخانان مغول میزیسته، درشت‌ترین فریادهای خشم و نفرت را در برابر سیل مهاجم بیدادگری و ظلم بخوبی احساس میکنیم. شاید دیوان فرغانی بهترین آئینه‌ی اجتماع این روزگار باشد. در گوشه و کنار آثار دیگر شاعران نیز هراس و وحشت از آن همه خونریزی به چشم میخورد. خانان مغول، که از ذوق و ادب و زبان پارسی بی‌بهره بودند، به شعر و ادبیات پارسی کمتر توجه کرده‌اند، اما، به علت علاقه‌ای که به لشکرکشی و فتوحات و ثبت نام و کارهای خود داشته‌اند، از تاریخنویسی تشویق کرده‌اند، و خواهیم دید که در این دوره کتابهای تاریخی در ادب پارسی افزونی یافته است.

در این دوره رنگ حماسی شعر به طور کلی از میان میرود، و در این راه هیچ گونه اثر قابل ذکری نداریم، و جای مثنویهای حماسی را مثنویات عرفانی میگیرد. شعر درباری نیز چنانکه گفتیم از رواج می‌افتد، اما کمابیش نمونه‌هائی دارد. زهد و عرفان زمینه‌ی اصلی شعر فارسی است، ولی شعر غنائی محض نیز گویندگانی دارد، که بهترین نمونه‌اش غزلیات عاشقانه‌ی سعدی است. از میان شکلهای رایج شعر فارسی، غزل و مثنوی بر دیگر انواع آن غلبه دارد، و کمابیش رباعیهای عاشقانه و عارفانه در دیوان اغلب گویندگان میتوان یافت. پند و اندرز، که در دوره‌های قبل کمابیش نمونه‌هائی داشت، در این دوره، به سبب رواج بیدادگری و خونریزی، افزونی بیشتر مییابد، و چهره‌ای تقریباً برجسته که در اواخر این عهد ظهور کرده، یعنی ابن یمین فریومدی، بیشتر به اخلاق و پند پرداخته است.

زبان شعر در این دوره، نسبت به دوره‌ی پیشین، از لغات عربی و ترکی بیشتری استفاده میکند، و کمابیش لغات مغولی نیز در آن راه مییابند. با این همه، زبان شعر به طور کلی پخته و استوار است، و بر روی هم، امتداد همان کیفیتی است که از نیمه‌ی ۲م قرن ۵م هق آغاز شده بود.

نثر فارسی در این دوره بتدریج از سادگی و صراحت خود دور میشود، و نشانه‌های صنایع بدیعی و سجع را، که از اواخر دوره‌ی قبل در بعضی از شاخه‌های نثر فارسی میدیدیم، در این دوره با توسعه‌ی بیشتری در اغلب نوشته‌ها میبینیم. بر روی هم، استواری و رسائی بیان در نوشته‌های

این دوره کم میشود، و استعاره‌های شاعرانه در نثر فزونی میپابد. در اواخر همین دوره است که سجع‌پردازی در بعضی از نوشته‌ها به اوج خود میرسد. با این همه، چند نویسنده هستند که از شیوه‌ی دوره‌ی قبل پیروی کرده‌اند، و آنها را باید دنباله‌ی راه و رسم نویسندگان قرن ۶م حق بدانیم، مانند نجم‌الدین دایه، سعدالدین وراوینی، و محمد عوفی، که در آغاز این عهد قرار دارند.

خلاصه، این دوره بر روی هم دوره‌ی نثر مصنوع است، و هر چه از دوره‌ی قبل دورتر میشود کار صنایع بدیعی و سجعهای پی در پی افزونی میپابد. نویسندگان بزرگ این دوره، گذشته از چند تنی که در آغاز این عهد یاد شدند، عبارتند از سعدی، عطا ملک جوینی، و وصاف الحضره، صاحب تاریخ وصاف. نثر سعدی گرچه نتیجه‌ی طبیعی این اوضاع و احوال به نظر میرسد، و دارای همان خصایص است که کمابیش نویسندگان معاصر او (و حتی دوره‌ی قبل از او) دارا بوده‌اند، بر روی هم چهره‌ای است کاملا استثنائی و بدیع. وی، با توانائی بیش از حد خویش، طرز بدیعی به وجود آورده است که باید آن را سبک سخن سعدی نامید، و این سبک در دوره‌های بعد مقلدان بسیاری یافته است. نثر عطا ملک نمونه‌ی اصلی نثر رایج این روزگار است، و اگر از قدرت و استحکام خاص نثر تاریخ جهانگشای بگذریم، خصایص اصلی و عمده‌ی نثر او را در اغلب نویسندگان این دوره میتوانیم پیدا کنیم. استفاده‌ی بیش از حد از لغات عربی و آیات و روایات و اشعار عربی نشانه‌ی عمده‌ی این گونه نثرهاست، و همین راه و رسم است که در تاریخ وصاف در اواخر این عهد به مرحله‌ای از افراط و تفریط میرسد که خواندن و فهم عبارات آن برای خواننده‌ی پارسی‌زبان، هر چند هم با خصوصیات زبان آشنا باشد، دشوار است، و افراط در استعمال لغات عربی کار را به جائی میرساند که نویسنده از لغات مهجور و فراموش‌شده‌ی زبان عرب، که فقط در خلال کتب لغت و نوادر ممکن است پیدا شود، سطر به سطر کتاب خود را پر میکند، تا آنجا که گاه از میان چند سطر فقط روابط جملات فارسی است. این است خصوصیت اصلی نثر این روزگار. اما یادآوری این نکته لازم است که در این دوره نثرِ نویسندگان علمی از تسلط سجعها و صنایع بدیعی تا حد بسیاری به دور مانده است، و نویسندگانی هستند که راه و رسم ساده‌نویسی را در حد ممکن رعایت کرده‌اند مانند خواجه نصیرالدین طوسی و بابا افضل کاشانی.

در این دوره، چنانکه یاد کردیم، به علت علاقه‌ی خانان مغول به ضبط حوادث، کار تاریخ‌نویسی رواج بسیاری یافته و نسبت به دوره‌های قبل کتب تاریخی فراوانی نوشته شده است، از قبیل تاریخ جهانگشای، جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، تاریخ معجم، تاریخ وصاف، و تاریخ گزیده.

۷ - دوره‌ی تیموری

دوره‌ی تیموری تا صفویه یکی از دوره‌های گسترده‌ی شعر و ادب پارسی است. در این دوره، قلمرو زبان پارسی در هند و آسیای صغیر و سراسر ایران تا حد اعلا توسعه یافته است، به حدی که، بعد از این دوره، دیگر وسعتی که قابل ملاحظه باشد نمییابد. در هند، دربارها مشوقان زبان و ادب پارسی هستند. در ایران نیز، در نواحی مختلف، دربارهای کوچک و بزرگ خواستاران شعر و ادبند. مراکز ادبی این دوره بیش از هر دوره‌ی دیگر است، و تعداد شاعران این عهد نیز از تعداد شاعران دوره‌های پیشین به مراتب بیشتر میباشد. این دوره را میتوان به دو بخش تقسیم کرد. بخش نخستین را میتوانیم دوره‌ی حافظ بنامیم، و بخش دوم را دوره‌ی جامی. در بخش نخستین، شاعران تواناتری داریم که، با همه‌ی عظمت و بلندی پایگاه، تحت الشعاع شخصیت حافظ قرار گرفته‌اند، و بر روی هم، شعر این دوره را در همان راه و رسمی که حافظ دارد میتوان خلاصه کرد، هر چه در شعر حافظ به مرحله‌ی کمال و نهایت زیبائی و رقت است در شعر معاصرانش نیز وجود دارد، با این تفاوت که به آن حد و مرتبه نیست. در شعر این دوره قصیده تقریبا کمترین نوع شعر است، و غزل بیشترین آن. انواع دیگر شعر، از قبیل رباعی، قطعه، و شکلهای دیگر، نیز تحت الشعاع غزل قرار دارند. دیوانهای شاعران این دوره اگر بررسی شود بیشتر آنها را غزل تشکیل میدهد، و میتوانیم این دوره را دوره‌ی اوج و کمال غزل فارسی بنامیم. شاعرانی که اندکی قبل از حافظ یا در روزگار او شعر گفته‌اند همه از بهترین غزلسرایان زبان فارسی به شمار میروند، مانند خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی، اوحدی مراغه‌ای، عماد فقیه، و کمال خجندی. اما نبوغ شگفت‌آور حافظ چنان درخشیده است که زیبائی کار تمام این سرایندگان را از یادها برده است. در شعر این دوره، غزل عرفانی و عاشقانه به هم آمیخته و ترکیبی شیرین و دلکش به وجود آورده است که اوج زیبائی و هنر غزلسرائی است. اوزان غزل نرم و هموار، و قافیه‌ها و ردیفها خوش‌آهنگ و زیباست، و رقت خیال و مضامین باریک و لطیف در شعر به حد وفور دیده میشود. در میان شاعران این دوره، چهره‌ی استثنائی عبید زاکانی قابل یادآوری است. عبید، که در دیوانش غزلهای خوبی همسنگ و همطراز غزلهای معاصرانش، از قبیل سلمان و اوحدی، دیده میشود، چهره‌ای است که در ادب پارسی به جای خود بیمانند است، و نبوغ او در عالم طنز و هجوسرائی مقام او را در صفحات تاریخ ادب فارسی یگانه و بینظیر کرده است. این شاعر ظریف و کنایه‌پرداز، که بزرگترین منتقد اجتماعی قرن خویش است، با سرودن شعرهای طنزآمیز و نوشتن رسالات انتقادی و مؤثر، در این راه عنوان گوینده‌ی برجسته‌ی قرن خویش را دارا است، و در دوره‌های بعد تا روزگار معاصر، نویسنده و شاعری نداریم که در این راه تا این حد از کمال و توانائی رسیده باشد. شاعر قابل ذکر دیگر بحاق اطعمه است که، به علت سرودن شعرهائی در باره‌ی اطعمه و انواع خوراکها، شهرت و عنوانی یافته است، و شعرش از این نظر قابل مطالعه و بررسی است.

پس از این بخش از عصر تیموری تا صفوی، دوره‌ای است که شعر فارسی چهره‌ی درخشانی ندارد، و گویندگان برجسته‌ی آن عبارتند از شاه نعمت‌الله ولی، قاسم انوار، کاتبی ترشیزی، عارفی هروی، جامی، امیر علیشیر نوائی، هلالی جغتائی، همایون اسفراینی، و اهلی شیرازی.

بر روی هم، شعر این دوره در مایه‌ی کلی افراط و تفریط سیر میکند. اغراق و خیالبافیهای دور از ذوق و پسند در شعر این دوره به حد اعلا میرسد، و این خصوصیت هم در شعر عرفانی این دوره محسوس است و هم در شعر عاشقانه‌اش. در شعر عرفانی، رنگ ملایم و شیرین عرفان، که در دوره‌های قبل در آثار گویندگان دیده میشد، در این دوره به حد اغراق‌آمیزی میرسد، که باید آن را قلندرانه نامید. وحدت وجود و مباحث عرفانی به وضع تند و بسیار اغراق‌آمیزی در شعر این گویندگان جلوه میکند، که نمونه‌اش در آثار شاه نعمت‌الله ولی است و قاسم انوار، و این همان راه و رسمی است که، اندکی پیش از این دو، در آثار شمس مغربی توسعه یافته بود. بر روی هم، عرفان در شعر این دوره نوعی تظاهر و بازی با اصطلاحات است، و بیش از آنکه معانی و طرز تفکر عرفانی در شعر این شاعران مطرح شود، کلمات و اصطلاحات عرفانی مطرح است. اغراق و خیالبافی دور از ذوق و دور از زندگی و طبیعت در غزل عاشقانه‌ی این دوره نیز به طور محسوسی دیده میشود. نیازهای بیش از حد عاشقان و نازهای افراط‌آمیز معشوقگان، که اغلب خیالی و ذهنی است، لذت هرگونه تأثیر و هیجانی را از شعر این گویندگان سلب کرده است.

به طور عمومی در هر دو بخش این عهد، پس از غزل، مثنوی‌سرائی رایجترین نوع شعر است، و اغلب گویندگان، به پیروی از خمسه‌ی نظامی، به سرودن مثنویهای عاشقانه میپردازند. سرودن مثنویهای عارفانه نیز رواج دارد. مثنوی‌سرایان این دوره بسیارند، مانند خواجوی کرمانی، کاتبی نیشابوری، اهلی شیرازی، عارفی هروی، امیر علیشیر نوائی، و جامی.

عبدالرحمان جامی، که برجسته‌ترین چهره‌ی اواخر این عهد به شمار میرود، در انواع شعر دست داشته است، و بزرگترین سراینده‌ی روزگار خود به شمار میرود. غزل جامی، اگر چه تأثیر و کشش و حالت گویندگان درجه‌ی اول غزل را دارا نیست، از نظر لفظ و معنی در حد اعلای شعر این روزگار است. مثنویهای او نیز پخته و استادانه است، و ضعفهای لفظی در آن راه ندارد. اما، از جامی که بگذریم، شعر این دوره سلامت و استواری شعر دوره‌های پیشین را ندارد، و خامی و سستی در آن بروشنی احساس میشود. التزام کلمات خاص، صنایع عجیب و غریب و پرمشقت، و رعایت مسائلی که از مقوله‌ی شعر و هنر شاعری به دور است، و فقط حوصله و بیکاری لازم دارد، در شعر این دوره بسیار است. رواج معما و ماده‌تاریخ‌سازی در این دوره خود یکی دیگر از نشانه‌های انحطاط و دور شدن شعر از راه و رسم طبیعی آن است.

نثر فارسی در عصر تیموری بتدریج رو به ضعف میرود، و در اواخر این عهد، به نهایت انحطاط و سستی و ناتوانی میرسد. بر اثر استعاره‌پردازیهای نویسندگان، که از دوره‌ی قبل شروع شده بود، نثر دوره‌ی تیموری به مرحله‌ای میرسد که بسیاری از لغات اصیل و درست زبان فارسی فراموش میشود، و مقداری از لغات معنی اصلی خود را از دست میدهند، و در معانی کنائی و استعاری استعمال میشوند. امثال و نکته‌های خاص زبان بتدریج فراموش میشود. پیشوندهای افعال که در تنوع معانی و دقت در القاء مفاهیم تأثیر بسیار داشته‌اند-

بتدریج فراموش میشوند. حذف افعال بشدت رواج مییابد، به حدی که، اغلب موارد، نویسندگان بدون هیچ قرینه‌ای افعال را حذف میکنند، و نویسندگان از رمزهای زبان فارسی و امکانات قبلی آن آگاهی ندارند. لغات ترکی و عربی بیش از دوره‌ی پیش در نوشته‌ها رایج میشود. در این دوره نویسنده‌ی برجسته و مشخصی که در برابر نویسندگان دوره‌ی پیشین قابل یادآوری باشد نداریم.

با همه‌ی تنوعی که در انواع موضوعات وجود دارد، و در هر رشته کتابهای بسیار از این عهد باقی است، باید پذیرفت که نثر فارسی بسیار ناتوان و اندک‌مایه است. از نویسندگان برجسته‌ی این عهد شرف‌الدین علی یزدی، کاشفی سبزواری، میر خواند، و عبدالرحمان جامی را میتوان نام برد، و شاید بهترین نمونه‌ی نثر این دوره را بتوان در آثار جامی ـ بهارستان و نفحات الانس ـ جستجو کرد.

در این دوره به کار تذکره‌نویسی توجه بیشتری شده است، و تذکره‌هائی از این عهد در دست داریم. همان گونه که در خصوص دوره‌ی قبل یادآور شدیم، در باره‌ی این دوره نیز باید متذکر شد که نثر بعضی از نویسندگان آثار علمی در این دوره نیز ساده و بی‌پیرایه است، اما استواری و پختگی لازم را ندارد.

VI ـ دوره‌ی صفویه و قسمتی از عهد زندیه

این دوره بر روی هم امتداد بخش دوم دوره‌ی تیموری است، و در حقیقت، انحرافی که شعر فارسی از مسیر طبیعی و ساده‌ی خود آغاز کرده بود در این دوره نیز ادامه دارد، و به نهایت میرسد. سبک معروف هندی ـ که در این دوره در سراسر قلمرو زبان فارسی رواج یافته است ـ بسیار ریشه‌دارتر از آن است که محدود به این روزگار یا اندکی قبل از آن شود. در باره‌ی این شیوه‌ی شاعری، از اواخر عهد زندیه، داوری ناقدان خصمانه و ناآگاهانه بوده است، و تنها در این اواخر بود که بعضی از اهل فضل به دفاع از این دوره و شاعران آن پرداختند. قبل از آنکه به داوری کلی در باره‌ی شعر و ادب این روزگار بپردازیم باید خصایص شعر و نثر این دوره مورد بررسی قرار داده شود.

خصوصیت عمده‌ی شعر این روزگار عمومیت یافتن قالب غزل بر تمام انواع شعر است، و این امر از دوره‌ی قبل شروع شده بود. هدف اصلی شاعران این دوره، بیش از آنکه متوجه تأثیر از طریق مسائل عاطفی یا تأثیرهای فنی و لفظی باشد، متوجه این است که اعجاب و شگفتی خواننده را برانگیزد، و این کار از راه دورپروازی خیال و برقرار کردن روابط نزدیک میان مفاهیم دور انجام میشود. لذتی که خواننده‌ی شعر این عهد میبرد، بیش از آنکه لذت هنری و ادبی باشد، لذتی است که از حل نوعی مشکلات برایش حاصل میشود. گویندگان این عصر مضمون‌یابی و خیال‌پردازی هر چه بیشتر را هدف اصلی هنر قرار داده‌اند، و این کار از شاعران دوره‌های قبل، حتی از خاقانی و نظامی، سابقه داشته است، و در شعر دوره‌ی تیموری سیر کرده تا در این دوره به اوج میرسد. در اوایل این عهد، که مقارن با آغاز دوره‌ی صفوی است، فغانی شیرازی راه و رسم تازه‌ای نشان میدهد، و شاعران روزگار او و دوره‌های بعد، همگی از "طرز" خاص فغانی پیروی میکنند. در اغلب تذکره‌ها، در شرح حال بسیاری از شاعران میخوانیم که "وی تتبع دیوان فغانی میکند"، و این کار تتبع دیوان فغانی تا دوره‌ای که اوج سبک هندی است، یعنی روزگار صائب تبریزی و پس از او نیز ادامه دارد، و صائب که شاید موفقترین نمونه‌ی این شیوه باشد خود به تتبع دیوان فغانی در شعرش اشاراتی دارد. این شیوه، که فغانی در آغاز این دوره چهره‌ی درخشان آن است، دارای خصایصی است که قبلا یادکردیم. به علت توجه بسیاری که شاعران این دوره به یافتن مضامین و اندیشه‌های تازه دارند، لفظ بیش از دوره‌ی پیش سست و عامیانه میشود، و در دیوان اغلب سرایندگان این عهد کمتر غزلی میتوان یافت که کلمات عامیانه و ترکیبات سست در آن راه نیافته باشد. توجه به جنبه‌های مختلف یک کلمه که ممکن است هر کدام در ترکیب معنی خاصی به وجود آورد ـ یکی از عمده‌ترین کوششهای سرایندگان این دوره است.

یکی دیگر از علل ضعف زبان شاعران در این دوره دور شدن مراکز عمده‌ی شعر از محیط اصلی زبان فارسی است. پادشاهان صفویه، که با شنیدن مدایح شاعران چندان موافق نبودند، و بیشتر از مدیح و مرثیه‌ی امامان تشویق میکردند، باعث شدند که شاعران ایرانی به دربارهای هند روی آورند. بر عکس، در آنجا، شاعران فارسی‌زبان فوق العاده مورد تشویق بودند. همین امر باعث شد که گویندگان از محیط اصلی زبان دور شدند، و در هند، بسیاری از شاعران که زبان فارسی زبان اصلی ایشان نبود به کار سرودن شعر پرداختند.

خصوصیت برجسته‌ی دیگری که در باب شعر فارسی این دوره قابل یادآوری است نزدیک شدن شعر به محیطهای پایین اجتماع است. در تمام قهوه‌خانه‌های اصفهان در دوره‌ی صفوی شاعران و دوستداران شعر حضور میبافته‌اند، و اگر به تذکره‌هائی که در این دوره نوشته شده مراجعه کنیم میبینیم که بسیاری از شاعران، حتی آنها که شهرتی و مقامی دارند، از طبقه‌ی کاسب و پیشه‌ورند؛ حتی پیشه‌های کوچک و اندک‌مایه. شعرهای گویندگان این دوره در زبان مردم نفوذ بیشتری کرده است، و بیشتر ضرب المثلها و ابیاتی که گویندگان آنها ناشناخته مانده‌اند، از آنِ شاعران همین عهد است، که حتی امروز نیز بر سر زبانها است.

تمام این مسائل باعث شد که زبان شعر گویندگان، بیش از هر دوره‌ی دیگر، به زبان عامه‌ی مردم نزدیک شود، در عوض، تخیل و اندیشه‌ی سرایندگان تا دورترین آفاق به پرواز آید. مع ذلک، اگر از حافظ ـ که چهره‌ای است برجسته و ممتاز، و شاید در سراسر ادب فارسی دو سه تن همطراز او بتوان یافت ـ بگذریم، دوره‌ی صفوی از دوره‌ی تیموری سرشارتر مینماید، و شاعران این دوره بر روی هم آثار خواندنیتری عرضه کرده‌اند، و گویندگان برجسته‌ی این عهد کم از شاعران دوره‌ی تیموری، به خصوص بخش دوم آن، نیستند. نکته‌ی مهمی که در مورد شعر این دوره قابل یادآوری است ناهمواری ابیات هر غزل است، که در دیوان همه‌ی سرایندگان این عصر محسوس است، و اغلب، یک بیت زیبا و دل‌انگیز در کنار یک یا چند بیت سست و بی‌اندام قرار میگیرد، و اگر بخواهیم عنوانی برای ادب این عهد انتخاب کنیم باید این دوره را دوره‌ی "تک‌بیتهای زیبا" نامگذاری کنیم.

در این دوره، زبان فارسی مانند دوره‌ی قبل در گسترده‌ترین ادوار خویش سیر میکند، و هندوستان شاعران خوبی به زبان فارسی بخشیده است، که برای همیشه از چهره‌های ارجمند شعر و ادب فارسی خواهند بود.

این شیوه‌ی شاعری، که بر روی هم از بابا فغانی شروع میشود، در صائب به اوج زیبائی و کمال خود میرسد، و چهره‌ی اغراق‌آمیز و افراطی آن بیدل دهلوی است. در شعر گوینده‌ی اخیر، درک معانی ابیات و برقرار کردن نسبتها در اجزای معانی و تصویرها چندان دشوار است که حتی برای اهل فن نیز همواره این مشکل باقی است. از این سه چهره‌ی مختلف این دوره که بگذریم، دیگر شاعران ـ از قبیل کلیم همدانی، عرفی، قدسی مشهدی، غنی کشمیری، طالب آملی، واعظ قزوینی، حزین، و نظیری نیشابوری ـ در حد میانه‌ی شعر این دوره، یعنی همان حد صائب قرار دارند.

در این دوره نیز مانند دوره‌ی پیشین کار مثنوی ـ سرائی، پس از غزل، مهمترین کار شاعران است، و اغلب گویندگان این عصر هر کدام یک یا چند مثنوی در دنباله‌ی کار نظامی، یا راه و رسمهای دیگر، سروده‌اند. قصیده‌سرائی بسیار ضعیف است، و گویندگان در قصیده بیشتر به خاقانی نظر دارند، و اغلب از قصاید او استقبال میکنند، اما با کلمات و جمله‌های سست و ضعیف. شاید بتوان عرفی را بهترین قصیده‌سرای این عهد دانست.

در این دوره چهره‌ی استثنائی خاصی نداریم، مگر وحشی بافقی، که به علت شور و حالت خاص که در غزلها و شعرهای عاشقانه‌ی او دیده میشود، قابل یادآوری است، و زبان شعر و شیوه‌ی ادای معانی در دیوان او با معاصرانش اندکی تفاوت دارد. شاعر دیگری نیز در این عهد میزیسته که به علت زبان خاص شعرهایش، که اغلب استعمال مصادر جعلی از قبیل تمکّیدن (به مکه رفتن) و تمَدّنیدن (به مدینه رفتن) است، تا حدی قابل توجه مینماید، و او طرزی افشار است.

در این دوره، مانند دوره‌ی قبل، و حتی پیش از آن، همه‌ی شاعران از نوعی احساس عرفانی سخن میگویند، ولی هیچ چهره‌ی مشخصی را نمیتوان نام برد که در شعر عرفانی این دوره تشخص و امتیازی داشته باشد. اما یک نکته قابل یادآوری است که تظاهرات لفظی و قلندرمآبی بعضی شاعران دوره‌ی تیموری ـ مانند قاسم انوار، شاه نعمت‌الله ولی، و شمس مغربی ـ در میان شاعران این عهد نمونه‌ای ندارد.

نوع تازه‌ای که در این دوره بر شعر فارسی افزوده میشود مراثی مذهبی است که، اگر چه در دوره‌های قبل کمابیش نمونه‌هائی داشته، در این عصر به اوج خود میرسد، و گویندگان عصر صفوی کار مرثیه‌ی امامان شیعه را ـ به تشویق شاهان صفوی ـ به بالاترین مرحله رسانده‌اند. معروفترین سراینده‌ی این گونه شعرها محتشم کاشانی است، که دوازده‌بند او شهرت فراوان دارد.

نثر فارسی در دوره‌ی صفوی، چه در ایران و چه در هند و دیگر نقاط قلمرو زبان فارسی، به سست‌ترین وضع و ناتوانترین گونه‌ی خود درآمد، و در این دوره هیچ نویسنده‌ی قابل توجهی نداریم

که نامش یادآوری شود. خواندن نثر این دوره و فهم مطالب آن کاری است بس دشوار، و مقاصد گویندگان در خلال عبارتپردازیهای پوچ و نامفهوم، و کلمات و جمله‌های مترادف، چنان درهم پیچیده شده است که خواننده را از مطالعه بازمیدارد. خصوصیاتی که از دوره‌ی تیموری در نثر فارسی روی داده بود در نثر این دوره به آخرین حد رسیده، و وحید قزوینی و اسکندر بیگ منشی در ایران و ابوالفضل علامی در هند نمایندگان نثر خوب این دوره‌اند. در اواخر این عصر، نثرهای دینی نمونه‌های ساده و بی‌پیرایه‌ای پیدا میکند، از قبیل آثار مجلسی و قاضی نورالله شوشتری که به جای خود قابل توجه است.

تنوع موضوعات در کتب این دوره بسیار است، و کار تاریخنویسی، که از عهد مغول شروع شده بود، در این دوره نیز رواج بسیار دارد. آثار علمی در هر رشته‌ای به زبان فارسی نوشته شده است، و کار تذکره‌نویسی، که رواجش از عهد تیموری بود، در این دوره به اوج میرسد. فرهنگنویسی و ضبط لغات فارسی، به خصوص در هندوستان، به بالاترین مرحله‌ی خود میرسد، و بهترین و جامعترین کتابهای لغت فارسی محصول کوششهای نویسندگان این دوره است؛ مانند فرهنگ جهانگیری؛ فرهنگ رشیدی (← عبدالرشید تتوی)؛ مجمع الفرس؛ و برهان قاطع.

VII - دوره‌ی زندیه و قسمتی از عهد قاجاریه

دوره‌ی زندیه و بخش عمده‌ای از دوره‌ی قاجاریه را دوره‌ی "بازگشت" یا "نهضت" خوانده‌اند. اما باید این دوره را دوره‌ی "رجعت" نامید، چرا که شاعران این عصر، به جای آنکه سخن تازه و راه و رسم بدیعی از خویش به وجود آورند، به راه و رسم شاعران قرنهای قبل، یعنی شاعران قرون ۵م و ۶م هق رجوع کردند. این کار، که عکس العملی بود در برابر پیچیدگیها و سستی و ضعف زبان شاعران دوره‌ی صفوی، اگرچه از لحاظ رعایت نکات زبانی قابل توجه است، از نظر هنر شعر و شاعری هیچ تازگی و لطفی ندارد، و در میان شاعران این عصر هیچ چهره‌ی برجسته‌ای که جنبه‌ی آفرینندگی داشته باشد نداریم.

در آغاز این عهد، دسته‌ای از شاعران، که از خیال‌پردازیهای گویندگان سبک هندی و سستی زبان ایشان به تنگ آمده بودند، برآن شدند که، با توجه به شیوه‌ی شاعران دوره‌های قدیم، شعر فارسی را احیا کنند، و چنین کردند، بدین گونه که با استقبال قصاید و غزلیات گویندگان قرون ۶م و ۷م هق، و توجه به نکات لازم نحوی و صرفی و صراحت در بیان مضامین، شعر فارسی را از ابهام و پیچیدگی دوره‌ی صفوی و شیوه‌ی هندی نجات دادند، اما هیچ چیز تازه‌ای از خود عرضه نکردند. بنیادگذاران این شیوه که عبارتند از آذر بیگدلی، مشتاق اصفهانی، عاشق، هاتف اصفهانی، و چند تن دیگر هیچ کدام استعداد و مایه‌ی آفرینش و خلق یک شیوه‌ی تازه در ادب نداشتند، و ناگزیر، تقلید قدما را نوعی ابداع و نهضت پنداشتند. در میان این شاعران گوینده‌ی برجسته و مشخصی نداریم، و تنها هاتف اصفهانی به علت ترجیع‌بند معروفش در این میان تازگی و تشخصی دارد.

همین راه و رسم ایشان در دوره‌ی قاجاریه ادامه یافت، و گویندگانی مانند سروش اصفهانی و صبای کاشانی در قصیده به دنبال گویندگان قرون ۵م و ۶م هق رفتند، و مدایح شاهان قاجار را، به شیوه‌ی گویندگان عصر غزنوی و سلجوقی، سرودند. این گویندگان، اگر چه به امکانات و دقایق زبان شاعران دوره‌ی غزنوی و سلجوقی آشنائی دقیق نداشتند، ظاهر امر را بسیار خوب رعایت میکردند. اوزان قصاید و نوع مضامین تغزلهای این سرایندگان شباهت بسیاری به آثار گویندگان دوره‌ی غزنوی و سلجوقی دارد. در غزل، نشاط اصفهانی و فروغی بسطامی، که دو چهره‌ی غزلسرائی این دوره‌اند، پیروان سعدی به شمار میروند، و غزل فروغی، به علت صبغه‌ی عرفانی آن، از لطف و گیرائی بی‌بهره نیست، و میتوان او را بهترین غزلسرای این عصر به شمار آورد.

در دوره‌ی قاجاریه، به علت رونق گرفتن شعر درباری، قصیده‌سرائی فن عمده‌ی شعر شد، و غزل در مرحله‌ی دوم قرار گرفت. با این همه، کار مثنوی‌سرائی و توجه به شاهنامه نیز در میان شاعران محسوس است، و شهنشاه‌نامه‌ی صبا در میان آثار این دوره به عنوان نمونه‌ی تقلید آثار حماسی خود قابل یادآوری است.

در این دوره دو سه چهره‌ی کمابیش استثنائی قابل یادآوری است، که عبارتند از فتح‌الله خان شیبانی، قاآنی، و یغمای جندقی. یغما، اگر چه غزلسرای خوبی بوده، به علت هجوهای معروفش، که از نوعی انتقاد تهی نیست، جای خاصی در شعر این روزگار دارد، و قاآنی، به علت زبان مخصوص قصیده‌هایش، که سرشار است از بازی با واژه‌ها و طنطنه‌ی کلمات، مدتها مورد توجه شاعران دیگر قرار داشته، و از سبک او پیروی میکرده‌اند. فتح‌الله خان شیبانی از دو نظر قابل توجه است؛ نخست از نظر صراحت در انتقادهای اجتماعی، زیرا که شعرش در حد خود فریاد جامعه است در برابر بیدادگریهای حکومت روز، و دیگر از جنبه‌ی ظاهر و قالب شعر، که شیبانی بیش از دیگر شاعران این عهد به امکانات زبان و خصوصیات شعر عصر سامانی و غزنوی آشنائی داشته، و در شعرهایش نشانه‌های این آگاهی بخوبی احساس میشود. در اواخر این دوره، دو شاعر عارف قابل یادآوری است، یکی حاج میرزا حبیب خراسانی و دیگری صفی علیشاه.

بر روی هم، زبان شعر گویندگان این عهد نسبت به دوره‌ی قبل بسیار فصیح و رساست، و از عهده‌ی ادای مضامین رایج شعر این روزگار بخوبی برمیآید.

نهضت گرایش به "فارسی سره" نیز از این دوره آغاز میشود، و در دوره‌ی بعد گسترش مییابد.

نثر فارسی در این دوره کمابیش از سستی و ضعف رایج دوره‌ی صفوی دور شد، و تا حدی از لغات عربی مغلق و سجعهای پی در پی و استعاره‌های پیچیده اندک‌اندک رهائی یافت. مفتون و نشاط اصفهانی نمایندگان نثر این بخش از دوره‌ی قاجاریه به شمار میروند. از آنها که به ساده‌نویسی پرداختند باید از سپهر و رضا قلی خان هدایت نام برد. در این دوره، نثر قائم‌مقام در راه و رسم نثر سعدی از لطافت و زیبائی بهره‌ای دارد که قابل یادآوری است، و او را باید آخرین شعله‌ی پرفروغ این شیوه‌ی نویسندگی دانست. پریشان قاآنی نیز در این شیوه قابل یادآوری است.

VIII - دوره‌ی مشروطیت

مقارن با مقدمات جنبش مشروطیت و نهضت حقیقی اجتماعی ایران، جنبش و انقلاب ادبی نیز اندک‌اندک آشکار میشود. مقدمات این دو نهضت تا حد بسیاری اشتراک دارند، احساس عقب‌ماندگی، هم در زمینه‌های اجتماعی و هم در زمینه‌های ادبی، باعث شده است که روشنفکران ایران به پای خیزند، و از خواب قرنها سر بردارند. این دو نهضت در زمینه‌های مختلف اجتماعی ریشه‌های مختلف داشتند، که حاصلی یکسان به بار آورد، و آن تازگی و تازه‌جوئی در طرز تفکر اجتماعی و رهائی از تقلید و انحطاط در زمینه‌های ادبی بود. تحولات اجتماعی و تحولات ادبی در یکدیگر تأثیر متقابل داشتند، اما جنبه‌ی اجتماعی این تحول سرآغازی بود برای کوششهای تازه در ادب فارسی. انتشار روزنامه‌ها و مجلات، تأسیس دارالفنون، آمدن چاپ به ایران، فرستادن دانشجویان به فرنگ، و بسیاری مسائل دیگر، تحولی در زمینه‌ی فکری پدید آورد، که شعر و نثر فارسی را در مسیر طبیعی و آزاد خود قرار داد، تا بتواند از قالبهای تقلیدی و جنبه‌های محدود شعر عاشقانه و درباری رهائی یابد، و با زندگی و تلاشهای مردم همراه شود. بیگمان، ترجمه‌هائی که از آثار ادبی اروپا شده بود در این تحول نقش عمده‌ای داشته است، که بیش از هر چیز دیگر نویسندگان و شاعران ایرانی را با قالبها و طرز تفکر و نوع برداشت شاعران و نویسندگان فرنگی آشنا ساخت.

نویسندگان و شاعران این دوره کوشیده‌اند که زبان شعر و نثر را به زبان محاوره و طبیعت‌گفتاری روزگار خود نزدیک کنند، و توفیق بعضی ازیشان در این راه بسیار بوده است. در این دوره، هم در زمینه‌ی نثر و هم در زمینه‌ی نظم، قلمرو کارهای ادبی وسعتی شگرف دارد، و جستجوها و کوششها در یک منطقه‌ی خاص نه از نظر قالب و نه از نظر اندیشه محدود نمیماند.

شاعران این دوره، با حفظ قوالب قدیمی شعر فارسی، و گاه با اندکی تصرف در نوع قافیه‌ها و آوردن آنها، مضامین اجتماعی و اخلاقی تازه‌ای در شعر وارد میکنند. شعر این دوره بیشتر فریاد است، و انتقاد، و تا حدی شعارهای سیاسی، چه آنها که در قالب قدیمی قصیده یا قطعه است و چه آنها که در قالبهای نسبةً تازه‌تر (از قبیل مستزاد یا دوبیتیهای به‌هم‌پیوسته) است.

شاعران این دوره را، که از سالهای مقارن با صدور فرمان مشروطیت به کوشش پرداخته‌اند، و بعضی از آنها در آن هنگام جوان و تازه‌کار بودند، به چند دسته میتوان تقسیم کرد.

دسته‌ی نخست شاعرانی هستند که، با حفظ قالب و زبان و اسلوب گویندگان قرنهای ۵م و ۶م هق، شعر سروده‌اند، اما اندیشه‌های ایشان از جنبش و تازگی بهره‌ی بسیار دارد، مانند ادیب پیشاوری و ادیب‌الممالک فراهانی، و پس از او ملک‌الشعرای بهار. بهار، که در شیوه‌ی شاعران قدیم خراسان استادی یگانه و بیمانند بود، با همه‌ی کوششهائی که در شکلهای مختلف شعر فارسی داشت، در کار قصیده‌سرائی سرآمد همه‌ی سرایندگان عصر خویش است، و ناقدان ادب او را در شمار چند چکامه‌سرای درجه‌ی اول زبان فارسی در طول تاریخ ادب به شمار میآورند. پروین اعتصامی، در شیوه‌ای که از نظر

زبان و قالب یادآور شاعران قرنهای ۵م و ۶م و به خصوص ناصر خسرو بود، با اندیشه‌های تازه و نوع بینش مخصوص خویش نسبت به زندگی و طبیعت، شعری به تاریخ ادب پارسی عرضه کرد که تا آن روز بیسابقه بود. پروین شعر فارسی را به زندگی و محیط خانواده آشنائی بیشتری داد، و کوشش او در راه ساده کردن مضامین شعر و نزدیک کردن آن به زبان محاوره و طرح مناظره‌هائی میان عناصر طبیعت، تازگی و زیبائی بسیار دارد.

دسته‌ی دوم شاعرانی هستند که از قالبهای نیمه‌رایج زبان، از قبیل مستزاد و تصنیف، سود جسته‌اند، مانند عارف قزوینی و سید اشرف‌الدین حسینی. عارف، که غزل نیز بسیار سروده، بیشتر به علت تصنیفهای میهنی و مؤثرش شهرت یافته است، و سید اشرف‌الدین به علت نزدیک شدن به زبان عامه‌ی مردم، شعری ساده و مردم‌پسند سروده است. در کنار او باید از شاعر توانائی به نام ایرج میرزا یاد کنیم، که روانی گفتارش در میان گویندگان چند قرن اخیر ایران بیسابقه بوده است. ایرج، که بیان نیشدار و طنز گزنده‌ای دارد، بصراحت هر چه بیشتر، با زبان ساده‌ی خود، به نقد اوضاع اجتماعی ایران و به خصوص مسئله‌ی حجاب زنان پرداخته است. مثنویهای عارفنامه و زهره و منوچهر او هر کدام در نوع خود اهمیت بسیار دارند. شاعر دیگری که در این خصوص قابل یادآوری است میرزاده‌ی عشقی است، که شعرش، با همه‌ی سستی و دوری از موازین زبان و اسلوب درست سخن فارسی، به علت شور و هیجان خاصی که دارد در میان مردم تأثیر بسیار داشته و کوشش او در راه تازه‌جوئی در سه تابلو مریم قابل یادآوری است. ابوالقاسم لاهوتی در این دوره بیشتر غزل سروده است، غزلهای او و فرخی یزدی در میان غزلسرایان این دوره حالتی استثنائی دارد، چرا که خون و تپش و شور عاطفی خاصی دارد، و از مسائل اجتماعی با زبان و قالب غزل سخن گفته‌اند. یادآوری کوششهای دهخدا در ابداع قالب تازه در شعری مانند "یاد آر ز شمع مرده یاد آر"، و نزدیک شدن به زبان عامه‌ی مردم در بسیاری شعرهای دیگر، از نکات عمده‌ای است که در نقد و بررسی شعر این دوره قابل یادآوری است. در زبان شعر این دوره استعمال لغات فرنگی بسیار است، و بعضی از شاعران در این راه افراط کرده‌اند، از قبیل سید حسن اردبیلی و ادیب‌الممالک فراهانی.

نثرنویسان این دوره، مانند شاعران، در جهات مختلف کوشش کرده‌اند. در نثر نیز نشانه‌های تأثیر ترجمه‌های فرنگی قابل یادآوری است. در این دوره، مقاله‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی به شیوه‌ی نویسندگان اروپائی رواج میگیرد، و نثر بیش از پیش ساده و نزدیک به محاوره میشود. در قلمرو نثر جدید، یادآوری چند اثر از قبیل نوشته‌های طالبوف، سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیک (از حاج زین‌العابدین مراغه‌ای)، و نثر شیخ احمد روحی کرمانی لازم مینماید، چنانکه مقالات چرند و پرند دهخدا و طنز گیرا و مؤثر آنها را در نقد مسائل اجتماعی نمیتوان فراموش کرد. زبان دهخدا در این مقالات نمونه‌ی نثر ساده و رسای پارسی است، که امروز نیز ادامه دارد، و اغلب نویسندگان در این راه و رسم نوشته‌های خود را عرضه میدارند. همچنین نوشته‌های فصیح و شیرین محمد علی فروغی و یوسف اعتصامی در این دوره قابل یادآوری است.

IX - دوره‌ی معاصر

دوره‌ی معاصر، که در طی آن تحول شعر و نثر فارسی به نتیجه‌ای تازه، و کوششهای نویسندگان و شاعران دوره‌ی مشروطیت به ثمر میرسد، دوره‌ای است که از سالهای مقارن شهریور ۱۳۲۰ آغاز میشود. در نثر این دوره آثار صادق هدایت از تازگی بسیار برخوردار است، و شعر نیما یوشیج که با سرودن افسانه در ۱۳۰۰ هش راهی تازه در شعر فارسی پیش گرفت به تحولات و تازگیهای بیشتری میرسد. در این دوره است که نیما، با ارائه‌ی چند نمونه از کارهای تازه‌ترش، در عروض فارسی تجدید نظر میکند، و با این کار خود، مسیر شعر فارسی را در جریانی قرار میدهد که هر روز بر وسعت و کمال آن افزوده میشود. نیما، که در شعر خود بینشی غریب و تازه دارد، مجالهای محدود قوالب شعر قدیم فارسی را برای گنجایش تصویرها و احساسهای شاعر روزگار ما اندک و محدود مییابد، و از این روی، در بعضی از اصول مسلم عروض فارسی تجدید نظر میکند. او معتقد است که قید تساوی کمّی افاعیل در وزن شعر اصل لازمی نیست، بلکه مایه‌ی محدودیت و بستن دست و پای شاعر میشود. در عروض پیشنهادی او، شاعر هیچ گونه التزامی نداده است که اگر در یک مصراع از شعر خود سه مفاعیلن آورد تا پایان قطعه این سه رکن را بی هیچ کم و کاستی رعایت کند. او میگوید، "اگر شعری را در بحر رمل آغاز کردیم رکن اصلی شعر ما فاعلاتن خواهد بود. اما، شاعر این آزادی را دارد که، در هر مصراع، به تناسب احتیاجی که در ادای اندیشه و احساس خویش دارد، تعداد این رکن را کم یا زیاد کند. اگر در مصراعی پنج فاعلاتن لازم بود، پنج فاعلاتن بیاورد، و اگر یک فاعلاتن لازم بود، همان یک فاعلاتن را بیاورد، و با کلمات حشو و زائد مصراعهای شعر خود را پر نکند". نیما همچنین در مورد قافیه نظری دیگر دارد. او قافیه را به عنوان یک زینت و یک عنصر مؤثر در تکمیل موسیقی شعر پذیرفته است، اما تکرار پی در پی قافیه‌ها را در پایان هر بیت لازم نمیداند، چرا که این کار جز محدود کردن اندیشه و احساس شاعر هیچ تأثیری ندارد. او میگوید قافیه را باید در جای خودش، هنگامی که شعر به وجود آن احتیاج دارد، آورد، و این امر ممکن است در هر چند مصراع یک بار اتفاق افتد.

در دنبال کار نیما، شاعران پس از او کوششهای ارجمند و بدیعی کرده‌اند که امروز همچنان ادامه دارد. اما این آزادی که از کوشش نیما سرچشمه گرفته میدان را برای بسیاری از بیهنران نیز گشوده است. بعضی از گویندگان، وزن را، به هر گونه‌ای که باشد، در شعر خود رعایت نمیکنند، و این خصوصیت بیشتر در ده سال اخیر طرفدارانی یافته است. اما پیداست که تأثیر و گیرائی شعرهای موزون را ندارد.

کار نثر فارسی نیز، مانند شعر، از موازین و راه و رسمهای قدیمی بیرون آمده است، و امروز نویسندگان خوبی در زمینه‌های مختلف داستان کوتاه، رمان، مقاله، و نمایشنامه در جستجو و کوشش‌اند. اصول مهم و عمده‌ی داستاننویسی که در ادبیات اروپائی جای خاص و پراهمیتی دارد، اندک‌اندک در آثار نویسندگان معاصر فارسی نیز رعایت میشود، و هنر داستانnویسی ایران در راه درست و اصلی خود قرار گرفته است.

در زمینه‌ی نمایشنامه‌نویسی کوششهائی از دوره‌ی مشروطیت آغاز شده بود، که امروز به نتیجه‌های نسبةً خوبی رسیده است، و هنر نمایش در ایران رسمیت و اهمیتی یافته، و کمابیش مردم به خواندن نمایشنامه‌ها و دیدن نمایش علاقه و دلبستگی نشان میدهند.

مقاله‌نویسی، که وسیعترین بخش ادب معاصر ایران را تشکیل میدهد، تنوع و گسترش بسیار دارد، و امروز در هر یک از زمینه‌های علمی، تاریخی، ادبی، و سیاسی نویسندگان خوبی هستند که آثارشان خواننده و تأثیر بسیار دارد.

زبان نثر امروز، با همه‌ی کوششی که در راه ساده شدن دارد، گونه‌گون و مختلف است. بعضی از نویسندگان هنوز طرفدار "پارسی سره" اند، و پیشوای ایشان در دوره‌ی معاصر احمد کسروی است، که از به کار بردن لغات بیگانه دوری میکرد، و در نتیجه، مقداری لغات و ترکیبات از خود به وجود آورد، که بعضی از آنها کمابیش در میان بعضی از نویسندگان رواج دارد.

رواج نقد ادبی و بحث در باره‌ی کتابهای منتشر شده، که در مجلات خاص نقد کتاب و در اغلب روزنامه‌ها و مجلات امروز دیده میشود، از نکات قابل توجه در ادب این عصر است، و این نقدها اگر چه گاه از اغراض شخصی و خصوصی خالی نیست، و بعضی از این مدعیان نقد خود از اصول انتقاد آگاهی ندارند در پیشرفت و تحرک ادبیات معاصر ایران نقش عمده و مؤثری دارد.

فارسی، زبان (fārsi)، زبان رسمی ایران کنونی، از شعبه‌ی هندوایرانی، گروه هندواروپائی. این زبان که به زبان پهلوی (زبان رسمی ایران ساسانی) و فارسی باستان (زبان هخامنشیان) میپیوندد، اصلا از زبانهای جنوبی ایران و متعلق به دسته‌ی غربی ← زبانهای ایرانی است. پس از اسلام، عده‌ی زیادی از لغات عربی در آن داخل شد، و نخستین نمونه‌های ادبی آن در اشعار اواخر قرن ۳م و قرن ۴م هق ظاهر شد. زبان فارسی صاحب ادبیات وسیع و معتبر است، و در کشورهای مجاور تأثیری عمیق داشته است (← فارسی، ادبیات). زبان فارسی در تاجیکستان و افغانستان نیز رایج است. سایر لهجه‌های ایرانی عموماً از زبان فارسی اثر پذیرفته‌اند. نیز ← پارسی، زبان؛ زبان، جدول.

فارسی، کمال‌الدین: ← کمال‌الدین فارسی.

فارسی، محمد ابن ابی بکر (abi bakre fārsi)، ریاضیدان و منجم ایرانی که ظاهراً در نیمه‌ی دوم قرن ۷م هق در یمن رونق داشت. از آثارش در نجوم یکی نهایة الادراک فی اسرار علوم الافلاک است، و دیگری زیج ممتحن مظفری، که آن را به نام مظفر یوسف ابن عمر، امیر یمن، نوشته است.

فارسی باستان (fārsie bāstān) یا **فارسی هخامنشی** (haxāmanesi)، از زبانهای گروه هندواروپائی از شعبه‌ی هندوایرانی و متعلق به شعبه‌ی غربی ← زبانهای ایرانی، که منشأ زبان فارسی میانه و فارسی کنونی است، و کتیبه‌های شاهان هخامنشی به آن نوشته شده. مهمترین اثر این زبان کتیبه‌ی بزرگ داریوش در بیستون است. این زبان با ← زبان اوستائی و سانسکریت شباهت

بسیار دارد. ← زبان، جدول.
فارسی دری، زبان، ← دری، فارسی.
فارسی میانه (fārsic miāne)، از زبانهای متروک ایرانی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که حد فاصل میان فارسی باستان (فارسی هخامنشی) و فارسی کنونی است و زبان پهلوی نیز خوانده میشود. آثار فارسی میانه شامل کتیبه‌های شاهان ساسانی و ادبیات زردشتی و نوشته‌های مانوی است. نیز ← زبان، جدول.
فارسینج (fārsinaj)، دهستان (جه ۵'۵۴۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، دارای ۱۹ آبادی. اطراف آن را کوههای مرتفع فراگرفته است؛ قله‌ی نخود چال (فرازا ۳'۲۷۱ متر) در ج و قله‌ی دالاخانی (فرازا ۳'۳۲۵ متر) در غ آن قرار دارد. رود کنگرشاه در این دهستان سرچشمه میگیرد. مرکزش، ده **فارسینج** (جه ۱'۳۵۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۰کیلومتری جغ اسدآباد است.
فارسی هخامنشی: ← فارسی باستان.
فارص عزه: ← عزه.
فارغان (fāreqān)، دهستان (جه ۷'۶۹۵ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش سعادت‌آباد، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، دارای ۳۴ آبادی. مرکزش **فارغان** (جه ۸۵۰ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۸کیلومتری ش حاجی‌آباد است.
فارق، در قیاس فقهی: ← قیاس، در اصطلاح فقها.
فارقلیط[1] (fāraqlit) [معرب کلمه‌ی یونانی پاراکلتوس (pārākletos)، = تسلی‌دهنده، شفیع، راحت‌آور]، از عناوین روح القدس (اقنوم سوم از اقانیسم ثلاثه در معتقدات مسیحیان). عیسی به شاگردان خود وعده داد که پدرش (یعنی آب، که اقنوم اول است) تسلی‌دهنده‌ی دیگری میفرستد که همواره با آنان خواهد بود، و همه چیز را به آنان تعلیم خواهد داد (یوحنا ۱۴. ۱۶، ۲۶).
پاراکله[2] (pārākle) [از ضبط فرانسوی کلمه] نام دیر معروفی بود که آبلار نزدیک تروا آن را تأسیس کرد (۱۱۲۹)، و هلوئیز نخستین سرراهبه‌ی آن شد. آبلار در همان جا مدفون شد.
فارکوئر[3]، **جورج** (jorj fārkuər)، ۱۶۷۸–۱۷۰۷، درامنویس انگلیسی؛ مت ایرلند. شاهکارش کمدی ببرنگ عشاق (۱۷۰۷) است. نمایشنامه‌هایش نمودار مرحله‌ی تحول بین نمایشنامه‌های دوره‌ی بازگشت خاندان استوارت است، که جنبه‌ی تصنعی و بیقیدی به اخلاقیات داشت، و نمایشنامه‌های احساساتی و اخلاقی قرن ۱۸م.
فارگو[4] (fārgo)، شهر (جه ۴۹'۵۷۲)، ش ایالت داکوتای شمالی، کشمة، بر رود سرخ. بزرگترین شهر ایالت و مقر دانشگاه ایالتی است.
فارل[5]، **گیوم** (giyyom fārel)، ۱۴۸۹–۱۵۶۵، مصلح دینی فرانسوی. در قبولاندن اصلاح دینی در سویس سعی بسیار مبذول کرد، و به همین جهت از مشاورین و محارم کالون شد.
فارماکوپه[6] (fārmākope؛ فنس) [از ینه، = ساختن داروها]، فهرست یا کتاب معتبری مشتمل بر خواص، تأثیرات، موارد استعمال، مقدار مصرف، و خصوصیات قوت و خلوص داروها (نیز ← قرابادین). چنین کتابی زیر نظر متخصصین فن، که معمولا از طرف دولتها تعیین میشوند، تألیف میشود، و در ساختن و مصرف کردن داروها باید دستورهای آن مراعات شود. نخستین فارماکوپه‌ی واقعی در اروپا فارماکوپه‌ای بود که در ۱۴۹۸ در فلورانس پدید آمد. فارماکوپه‌ی نورمبرگ در ۱۵۴۶ در آلمان تألیف شد. کتابهای مشابهی گاه گاه در شهرهای مختلف نوشته میشد، ولی تنوع کتابها این نیازمندی را پیش آورد که فارماکوپه‌ها صورت استانده‌ای پیدا کنند، و زیر نظر دولتها تألیف شود. فارماکوپه‌ی رسمی فرانسه کودکس[7] (kodeks) نام دارد؛ نخستین کودکس در ۱۷۴۸ به طبع رسید، و بعدها به کرات در آن تجدید نظر به عمل آمد؛ در ۱۹۴۳ یک شورای دائمی کودکس برای بررسی اکتشافات علمی و دارویی و طبی جدید، و مطابقت با فارماکوپه‌های خارجی تأسیس شد. فارماکوپه‌ی بریتانیائی نخست در ۱۸۶۴ انتشار یافت. نخستین فارماکوپه‌ای که در کشمة منتشر شد (۱۷۷۸) برای ارتش بود؛ نخستین فارماکوپه‌ی رسمی در ۱۸۲۰ انتشار یافت.
فارمر[8]، **موزس گریش** (mōzəs gerish fārmər)، ۱۸۲۰–۹۳، مخترع امریکائی. در ۱۸۵۸–۱۸۵۹، ۲۰ سال پیش از ادیسن، لامپ چراغ برق را اختراع کرد، و در ۱۸۶۸، با دینامویی که خود اختراع کرده بود، خانه‌ای را در شهر کیمبریج (ایالت ماساچوست، کشمة) با نور برق روشن ساخت، ولی موفق نشد که اختراع خود را به صورت تجارتی درآورد.
فارمر[8]، **هنری جورج** (henri jorj fārmər)، ۱۸۸۲–۱۹۶۵، مستشرق بریتانیائی، متتبع در موسیقی عربی و اسلامی؛ مت ایرلند. در آغاز موسیقی آموخت، و سپس در دانشگاه گلاسگو به تحصیل زبان عربی پرداخت. آثار فراوان در موسیقی عربی و اسلامی دارد. از جمله، علاوه بر مقالاتی که در دایرةالمعارفهای متعدد از جمله دایرةالمعارف اسلام و فرهنگ موسیقی و موسیقیدانان گروو (← گروو، سر جورج)–نوشته است میتوان اینها را نام برد: موسیقی و آلات موسیقی عربها (۱۹۱۵)، نسخه‌های خطی عربی موسیقی کتابخانه‌ی بودلیان (۱۹۲۵)، تاریخ موسیقی عرب تا قرن سیزدهم (۱۹۲۹)، آلات موسیقی ترک در قرن هفدهم (۱۹۳۷)، منابع موسیقی عرب، کتابشناسی با یادداشتها (۱۹۳۹)، و خنیاگری الف لیله (۱۹۴۳).
فارناکس[9] II (fārnākes-)، فت ۴۷ قم، شاه (ح ۶۳–۴۷ قم) پونتوس، پسر مهرداد VI. وی از جنگ داخلی روم استفاده کرد، و به کولخیس و آسیای صغیر مرکزی تاخت، ولی یولیوس قیصر از مصر بازگشت و او را در زیله با کمال سهولت مقهور کرد (۴۷ قم). گزارش معروف قیصر به سنای روم–"آمدم، دیدم، پیروز شدم"–به مناسبت همین پیروزی بود. فارناکس اندکی پس از آن در شورشی مقتول شد.
فارنبره[10] (fārnbərə)، شهر (جه ۳۱'۴۳۷)، ولایت همپشر، ج انگلستان، ۵۵کیلومتری غجغ لندن. اوژنی، ملکه‌ی همسر ناپلئون III، در ۱۸۸۱–۱۹۲۰ در اینجا میزیست، و در ۱۸۸۷ کلیسائی

در اینجا بنا نهاد، که خود و شوهرش و پسر آن دو در آن مدفونند.
فارنزه[11] (fārneze)، خاندان اشرافی ایتالیائی که در ۱۵۴۵–۱۷۳۱ بر دوکنشین پارما و پیاچنتا فرمانروائی داشتند. این خاندان در قرن ۱۲م صاحب چندین تیول در لاتیوم بودند. سپس از جلیلترین خاندانهای رم شدند، و از حامیان پاپ بودند. در ۱۵۳۴، یکی از اعضای خاندان به نام آلساندرو فارنزه (ālessāndro) با عنوان **پاولوس III** پاپ شد، و در ۱۵۴۵، از سرزمینهای پاپی برای پسر نامشروعش **پیرلویجی فارنزه** (pier luiji، ۱۵۰۳–۴۷) دوکنشین پارما و پیاچنتا را ایجاد کرد. پسر و جانشین پیرلویجی، **اوتاویو فارنزه** (ottāvio)، ۱۵۲۰–۸۶، با مارگریت پارما، دختر نامشروع امپراطور شارل V، ازدواج کرد. برادر اوتاویو، **آلساندرو فارنزه**، ۱۵۲۰–۸۹، کاردینال و حامی هنرمندان بود، و ← کاخ فارنزه را به اتمام رسانید. پسر و جانشین اوتاویو، آلساندرو فارنزه (۱۵۴۵–۹۲) بود. پس ازوی ۵ دوک دیگر متوالیاً فرمانروای پارما و پیاچنتسا بودند. آخرین آنها، آنتونیو (āntonio)، در ۱۷۳۱ درگذشت. آنتونیو از بستگان الیزابت فارنزه، ملکه‌ی فیلیپ V اسپانیا بود (برای این الیزابت به صورت اسپانیائی نام وی، الیزابت فارنه رجوع کنید). الیزابت در ۱۷۴۸ فرمانروائی دوکنشینها را برای پسرانش به دست آورد. فیلیپ پسر الیزابت مؤسس شاخه‌ی بوربون–پارما از خاندان بوربون بود.
فارنزه[11]، **آلساندرو** (ālessāndro fārneze)، ۱۵۴۵–۹۲، دوک (۱۵۸۶–۹۲) پارما و پیاچنتسا و حاکم (از ۱۵۷۸ به بعد) هلند اسپانیا؛ از خاندان فارنزه. پسر اوتاویو فارنزه و مارگریت پارما بود، و از این طریق با فیلیپ II و خوان اتریشی بستگی داشت. در خدمت خوان در نبرد لپانتو (۱۵۷۱) و در هلند جنگید. در ۱۵۷۸ حاکم هلند شد، و شهرهای تورنه، بردا، بروژ، گان، و آنورس را از شورشیان بازگرفت، و به این طریق، ادامه‌ی مالکیت بر جنوب فروبومان را برای اسپانیا محفوظ داشت. در ۱۵۹۰ در رأس ارتش اسپانیائی به کومک اتحادیه‌ی کاتولیک بر ضد هانری IV فرانسه اعزام شد، و توانست شهرهای پاریس (۱۵۹۰) و روان (۱۵۹۲) را از محاصره آزاد سازد، اما کمی بعد مجروح شد، و به آراس رفت، و در همان جا درگذشت. وی در فنون نظامی و در سیاست فوق العاده ماهر بود.
فارنزه، آلساندرو: ← پاولوس III؛ فارنزه، خاندان.
فارنزه، آنتونیو: ← فارنزه، خاندان.
فارنزه، اوتاویو: ← فارنزه، خاندان.
فارنزه، پیرلویجی: ← فارنزه، خاندان.
فارنزه[11]، **کاخ** (fārneze)، کاخی معروف در رم، ایتالیا. آنتونیو دا سانگالو آن را برای کاردینال آلساندرو فارنزه (← پاولوس III) طرحریزی کرد. ساختمان آن پیش از ۱۵۱۴ آغاز شد، و پس از مرگ طراح و معمارش، میکلانژ کار را ادامه داد، و بالاخره جاکومو دلا پورتا آن را به پایان رسانید. فارنزه یکی از فاخرترین کاخهای رم به شمار میرود. تالارهای عظیم آن را آنیباله کاراتچی و

(۱)Paraclete (۲)Paraclet (۳)Farquhar (۴)Fargo (۵)Farel (۶)pharmacopoeia (۷)Codex (۸)Farmer (۹)Pharnaces (۱۰)Farnborough (۱۱)Farnese

شاگردانش تزیین کرده‌اند. پس از برافتادن خاندان فارنزه، کاخ به پادشاه ناپل به ارث رسید. از ۱۸۷۴ به بعد سفارت فرانسه و مدرسه‌ی باستانشناسی فرانسه در رم در آن جای داشته است. در ۱۹۳۷ به مدت ۹۹ سال به فرانسه اجاره داده شد.

فارنزه، گراز[1] (gorāze fārneze)، مجسمه‌ای دسته‌جمعی که در آن زتوس و آمفیون (پسران آنتیوپه) دیرکه را، که با مادرشان بدرفتاری کرده بود، به شاخ گرازی خشمگین میبندند. بر این عقیده‌اند که این اثر به دست آپولونیوس ترالسی[2] (āpolloniuse trāllesi) و برادرش تاوریسکوس[3] (tāriskus) در قرن اول یا ۲م قم ساخته شده است. کپیه‌ای ازین مجسمه که سابقاً در ← کاخ فارنزه بود اینک در موزه‌ی ملی ناپل است.

فارنزه، هرکول[4] (herkule fārneze)، مجسمه‌ی مرمری یونانی متعلق به قرن اول قم، که هرکول را با عضلاتی بیش از حد درهم‌پیچیده و نیرومند، در حالی که به گرز خود تکیه کرده است، نشان میدهد. مجسمه زمانی در ← کاخ فارنزه بود، ولی اینک در موزه‌ی ملی ناپل است.

فارنزینا[5] (fārnezinā)، ویلای معروف و بسیار زیبائی به سبک رنسانس، در کنار رود تیبر، در رم، ایتالیا. پروتسی آن را ساخت (۱۵۰۸–۱۱). فرسکوهائی که رافائل و شاگردانش در آن کشیده‌اند به خصوص شهرت دارد. مدتها محل اقامت خاندان فارنزه بود.

فارنهایت، درجه‌بندی: ← دما.

فارنهایت[6]، **گابریل دانیل** (gābriel dāniel fārenhāyt)، ۱۶۸۶–۱۷۳۶، فیزیکدان آلمانی. در دماسنج اصلاحات مهمی به عمل آورد، نخست الکل اتیلیک و سپس (ح ۱۷۱۴) جیوه در دماسنج به کار برد. درجه‌بندی حرارتی فارنهایت (← دما) ازو، و فرازسنج از اختراعات اوست.

فارو[7] (fāro)، شهر (جم ح ۱۹٬۰۹۸) و دریابندر، کرسی ایالت آلگاروه، ج پرتغال. جنوبیترین شهر پرتغال، و صادراتش ماهی، میوه، و چوب‌پنبه است.

فارو[8]، **جزایر** (fārō)، دانمارکی **فروئرنه** (feröerne)، مجموعه‌ی ۲۱ جزیره‌ی آتشفشانی (ح ۱٬۴۰۰ کمم؛ جم ۳۴٬۵۹۶) در قطا شمالی، میان جزایر ایسلند و شتلند، از مستملکات دانمارک. جزایر سترومو و اوسترو (ostero) بزرگترین این جزایرند. جزایر فارو در ۱۸۱۴ از تصرف نروژ به تصرف دانمارک درآمد؛ در جج II تحت حمایت بریتانیا بود؛ و در ۱۹۴۸ حکومت داخلی یافت. زبان فاروئی از بقایای زبان نورس کهن و به زبان ایسلندی شبیه است. پشم و ماهی از صادرات عمده‌ی این جزایر است.

فاروج (fāruj)، دهستان (جم ۱۰٬۶۱۳ سشـ ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۱ آبادی. مرکزش، **فاروج** (جم ۴٬۱۱۷ سشـ ۱۳۴۵ هش)، در ۳۰کیلومتری ل‌غ قوچان است.

فاروس، جزیره، یوگوسلاوی، ← خوار.

فاروس[9] (fāros)، شبه جزیره‌ای جزء اسکندریه، مصر. در ابتدا جزیره‌ای بود که تا خشکی فاصله‌ی کمی داشت؛ به فرمان اسکندر مقدونی، بانی اسکندریه، آن را با سدی به خشکی متصل کردند. فانوس دریائی (منارة البحر) فاروس را، که از عجایب سبعه شمرده شده است، بطلمیوس II در ح ۲۸۰ قم تکمیل کرد. وصف دقیقی از این مناره بر جای نمانده است، ارتفاع آن را از ۶۵ تا ۲۰۰ متر تخمین کرده‌اند. در قرن ۱۴م بر اثر زلزله‌ای ویران شد. یاقوت (۵۷۵–۶۲۶ هق) در معجم البلدان گوید، "مناره‌ی اسکندریه ساختمانی است چهارگوشه، شبیه به دژ، بر سر کوهی مشرف بر دریا، در کنار جزیره‌ای که از بندر اسکندریه پیدا است، و فاصله‌ی آن تا خشکی نزدیک یک میدان اسب است. پلکان وسیعی دارد که با اسب میتوان بر آن بالا رفت، و دو طبقه است و طبقه‌ی فوقانی کوچکتر است؛ از جای آینه‌ای که تصور میکردند بر بالای آن نصب شده و رسیدن کشتیها را از دور خبر میدهد، جستجو کردم وچیزی نیافتم".

کلمه‌ی فار، که در زبان فرانسوی به معنی فانوس دریائی به کار میرود، از نام همین جزیره گرفته شده است.

فاروق (fāruq)، ده (جم ۲٬۱۱۹ سشـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان خفرک، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۵۶کیلومتری ل‌ش زرقان.

فاروق، از القاب عمر خطاب.

فاروق I (fāruq-)، ۱۹۲۰–۶۵، پادشاه (۱۹۳۶–۵۲) مصر، پسر **فؤاد I** و ملکه نازلی. در انگلستان مشغول تحصیل بود که پدرش درگذشت (۱۹۳۶)، فاروق به مصر بازگشت، و به جای پدر نشست، اما چون به سن قانونی نرسیده بود اداره‌ی امور به یک شورای نیابت سلطنت مفوض شد. در سال ۱۹۳۷، که فاروق به سن بلوغ رسید، قدرت از شورای نیابت سلطنت به او انتقال یافت. در ۱۹۳۸، صافی ناز، دختر یکی از قضات مصری را به همسری برگزید، و وی بعد از ازدواج به ملکه فریده موسوم شد. این ازدواج در ۱۹۴۸ به جدائی انجامید. در ۱۹۵۱ دختر مصری دیگری به نام ثریمان را به زنی گرفت. از ازدواج نخستین سه دختر و از دومی یک پسر نصیب او شد.

کمی بعد از اینکه فاروق زمام امور را به دست گرفت، نزاع خانوادگی نسبت به حزب وفد و اختلاف شخصی پدرش را با رئیس این حزب، مصطفی نحاس پاشا، تجدید کرد. نسبت به سفیر انگلستان نیز ابراز تنفر میکرد. در جج II، کسانی را در اطراف خود نگاه میداشت که با دشمنان انگلستان روابط نزدیک داشتند. بدین جهت، در فوریه‌ی ۱۹۴۲، سفیر انگلستان به وی پیشنهاد کرد که یا از سلطنت استعفا کند یا به نخست‌وزیری نحاس پاشا رضا دهد. ناچار نحاس پاشا را به نخست‌وزیری برگزید، و در ۱۹۴۴، که بار دیگر قدرت کافی به دست آورد، وفدیان را از کار بر کنار کرد. در ۱۹۴۸، جنگ توأم با شکست فلسطین وضع فاروق را متزلزل ساخت. آنچه بیشتر به خرابی کار او انجامید این بود که مردم سخت نسبت به اطرافیان او در مورد خرابکاری در خرید اسلحه برای جنگ فلسطین بدگمان شده بودند، و شکست را نتیجه‌ی همین فساد و خرابکاری میدانستند. در کودتای (۱۹۵۲) نظامی محمد نجیب و جمال عبدالناصر، فاروق ناچار استعفا کرد (۲۶ ژوییه‌ی ۱۹۵۲)، و پسر خردسالش احمد فؤاد را به عنوان فاروق II به سلطنت نشاندند. اما در ۱۸ ژوئن ۱۹۵۳ مصر مملکتی جمهوری اعلام شد، و فاروق و خاندانش تبعید شدند. در ۱۹۵۸، شارمندی مصر از فاروق سلب شد. وی در رم به مرض سکته درگذشت.

فاروقی، خانهای: ← خاندیش.

فاریاب (fāryāb, fāriāb) یا **پاریاب**، نام قدیم شهر **دولت‌آباد**، ل افغانستان. سابقاً جزء ولایت جورجان بود. احنف ابن قیس آن را فتح کرد. بسیاری از جغرافیدانان آن را شهری بزرگ و پررونق یاد کرده‌اند. در حمله‌ی مغول ویران شد، و پس از آن دیگر اهمیت سابق خود را بازنیافت.

فاریگول، لولی: ← رومن، ژول.

فارینا[10]، **ژان ماری** (jān māri fārinā)، نام فرانسوی **جووانی ماریا فارینا** (jovānni māriā)، ۱۶۸۵–۱۷۶۶، شیمیدان ایتالیائی. در ۱۷۰۹ با برادرانش به شهر کلنی رفت، و در آنجا اقامت گزید، و به تجارت مواد غذائی و ساختن ماده‌ای که پس از آن به اُدکلنی [= آب کلنی] معروف شد پرداخت. طریق ساختن این ماده را از تاجری طوّاف به نام جان پائولو فمینیس[11] (jān pāolo feminis) به دست آورده بود.

فارینلی[12]، **کارلو بروسکی** (kārlo broski fārinelli)، ۱۷۰۵–۸۲، خواننده‌ی سوپرانوی ایتالیائی، و یکی از بزرگترین خوانندگانی که تا کنون پا به عرصه‌ی وجود گذاشته‌اند. در فرانسه و ایتالیا شهرت یافت، و در ۱۷۳۷ خواننده‌ی رسمی دربار فیلیپ V اسپانیا شد. تنها وظیفه‌اش این بود که چهار ترانه‌ی معین را هر شب برای فیلیپ بخواند، و در مقابل این کار، اجرتی بسیار هنگفت دریافت میکرد. تا ۱۷۵۹ در اسپانیا سخت مورد عنایت بود. پس از آن در نزدیک بولونیا (ایتالیا) سکنی گزید.

فاز[13] (fāz؛ فنس)، در شیمیفیزیک، هر قسمت متجانس یک دستگاه نامتجانس که از جنبه‌ی فیزیکی متمایز و به طور مکانیکی قابل جدا کردن است. مثلا، دستگاه متشکل از آب، یخ، و بخار آب دارای سه فاز است؛ ولی محلول نمک طعام در آب دستگاهی است دارای یک فاز. دستگاههای گازی دارای یک فازند، زیرا که گازها در هر شرایطی مخلوط میشوند و تشکیل دستگاه متجانسی میدهند.

در بیان قانون فازها احتیاج به دو اصطلاح داریم، یکی واریانس[14] (vāriāns؛ از فنس) یا درجه‌ی آزادی دستگاه است، و آن هر یک از عوامل متغیری است (فشار، دما، یا غلظت) که باید تثبیت شود تا حالت دستگاه کاملا مشخص گردد. دیگری عده‌ی مؤلفه‌های دستگاه است، یعنی عده‌ی مواد مستقل سازای آن؛ مثلا، دستگاه متشکل از مخلوط آب و یخ یک مؤلفه بیشتر ندارد، که سازای هر دو فاز آن است. **قانون فازها** یا **قانون گیبز** (به نام ج. و. گیبز) رابطه‌ای است که شرایطی را که یک دستگاه نامتجانس در تحت آن شرایط میتواند در حال تعادل باشد تعیین میکند. اگر V

(۱)Farnese Bull (۲)Apollonius of Tralles (۳)Tauriscus (۴)Farnese Hercules (۵)Farnesina (۶)Fahrenheit (۷)Faro (۸)Faeroe (۹)Pharos (۱۰)Farina (۱۱)Feminis (۱۲)Farinelli (۱۳)phase (۱۴)variance

درجه‌ی آزادی[1] (فشار، دما)، C عده‌ی مؤلفه‌ها، و P عده‌ی فازهای دستگاه باشد، قانون فازها چنین بیان میشود،

$$V = C + ۲ - P.$$

در دستگاهی که تنها متشکل از آب مایع (بدون حضور یخ یا بخار آب) است، $P = ۱$ و $C = ۱$، و بنا بر رابطه‌ی فوق، $V = ۲$، معنی این رابطه این است که در این دستگاه میتوان دو متغیر فشار ودما را مستقل از یکدیگر در حدودی تغییر داد، بی‌آنکه تعادل دستگاه مختل شود. اما در دستگاه متشکل از آب و بخار آب، $P = ۲$ و $C = ۱$، و بنا بر رابطه‌ی گیبز، $V = ۱$؛ پس، در این دستگاه فقط یکی از دو عامل فشار و دما را میتوان در حدودی تغییر داد. بالاخره، در دستگاه متشکل از آب، یخ، و بخار آب، $P = ۳$ و $C = ۱$، و از آنجا، $V = ۰$؛ یعنی این دستگاه درجه‌ی آزادی ندارد، و هر تغییری در فشار یا دما سبب بر هم خوردن تعادل آن و از بین رفتن یکی از فازها میشود.

فاز[2] (fāz؛ فنس)، در فیزیک، نقطه یا مرحله‌ای در دوره‌ی یک حرکت مستدیر متشابه یا در دوره‌ی تناوب کمیتی متغیر بر طبق یک قانون توافقی ساده (← **حرکت توافقی**)، که حرکت یا تغییرات بدان نقطه یا بدان مرحله پیش رفته است. فاز نسبت به موضع یا لحظه‌ای معیّن سنجیده و معمولا بر حسب زاویه بیان میشود (از قرار هر دور یا سیکل ۳۶۰ درجه یا ۲π رادیان).

در حرکت مستدیر متشابه (← **حرکت مستدیر**)، فاز در هر لحظه زاویه‌ای است که، ابتدا از مبدأ حرکت، تا این لحظه طی شده است (زاویه‌ی فاز).

وقتی که دو موج با هم صفر شوند (یعنی در هر لحظه که یکی صفر میشود دیگری هم صفر شود)، با هم بالا و پایین روند، و با هم به اوج خود برسند، گویند "در فاز[3] هستند. در غیر این صورت، "خارج از فاز[4]" میباشند؛ یکی از دیگری عقب است، و دیگری از آن جلو است. این اصطلاحات در جریان متناوب برق همواره به کار میآیند. چون برقرانی سبب جریان برق است، انتظار میرود که وقتی برقرانی در جهتی به بزرگ‌ترین مقدار خود میرسد شدت جریان هم در آن جهت به بزرگترین مقدار خود برسد، و وقتی اولی صفر میشود دومی هم صفر شود. این حالت در شکل ۱ نمایش داده شده است (در شکل، محور

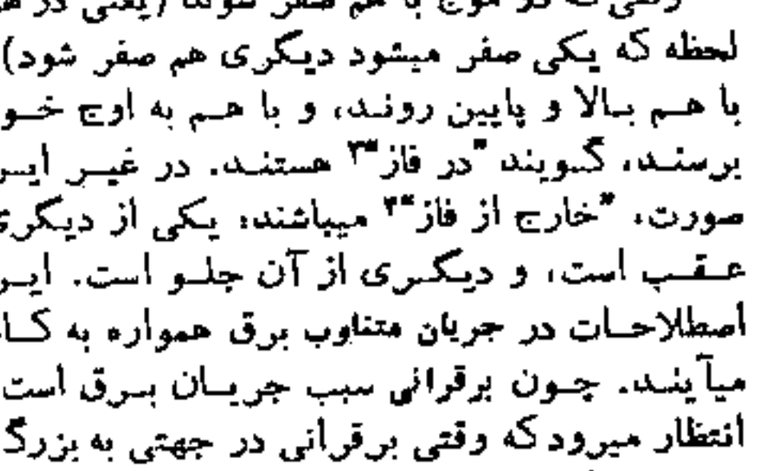

شکل ۱

زمان، از قرار هر سیکل ۳۶۰°، به درجات تقسیم شده است). در این شکل، برقرانی و شدت در فاز هستند. اما، عملا در مدارهای برق برقرانی و شدت همگام نیستند، بلکه خارج از فاز میباشند یا اختلاف فاز دارند. مثلاً، در شکل ۲، ملاحظه

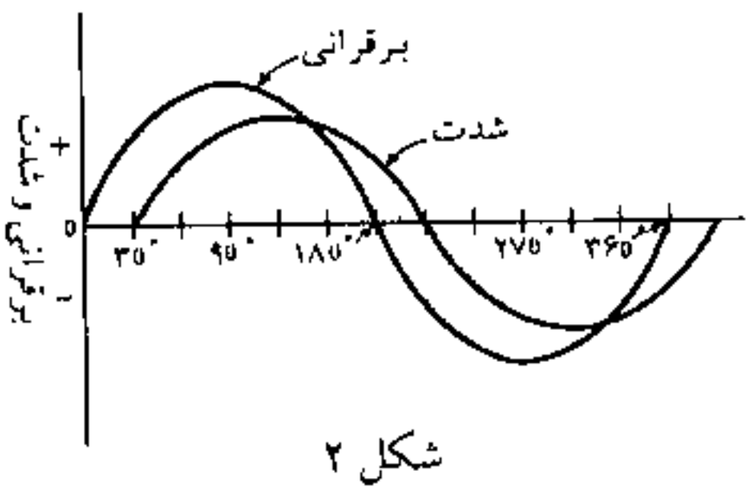

شکل ۲

میکنیم که برقرانی ۳۰° پیش از شدت جریان به اوج خود میرسد، و ۳۰° پیش از آن صفر میشود. پس، گوئیم شدت ۳۰° نسبت به برقرانی تأخیر دارد، و اختلاف فاز آنها ۳۰° است. قدرت یک جریان متناوب که برقرانی مؤثر آن E، شدت مؤثر آن I، و اختلاف فاز بین برقرانی و شدت آن φ است، برابر $E I \cos \varphi$ میباشد.

بین جریانهای متناوب حاصل از منابع مختلف نیز ممکن است اختلاف فاز موجود باشد. یک جریان متناوب تنها را جریان یکفاز[5] و چند جریان دارای اختلاف فاز را جریان بسفاز[6] (basfāz) مینامند. امروزه برای به دست آوردن بهترین بازده در نقل انرژی برق سه جریان متناوب به کارمیبرند که هر یک با دیگری ۱۲۰° اختلاف فاز دارد (جریان سه فاز[7]).

فازها، قانون: ← فاز، در شیمیفیزیک.

فاس، شهر (جه ۳۲۵٬۰۰۰)، ل مراکش، در انتهای ل‌ش دشت سائس (sā'es). در ناحیه‌ی زراعتی پر-آبی قرار دارد، و همین امر سبب رونق آن بوده است. با راه آهن به کازابلانکا، طنجه، و الجزایر مرتبط است.

فاس مشتمل بر یک شهر کهنه، یک شهر نو، و حومه‌ای اروپائی‌نشین است. احتمالا فاس در دوره‌ی ادارسه به وجود آمد، و بعضی معتقدند که ادریس II (← **ادارسه**) آن را بنا نهاد (۱۹۲ هق). در دوره‌ی مرابطون و موحدون شهر رونق داشت. در دوره‌ی مرینیان رونقی بیسابقه یافت. امرای این سلسله فاس را پایتخت خود قرار دادند، و یکی از آنان، نامش ابویوسف، به سبب تنگی جا، به ساختن شهر جدیدی (فاس نو) اقدام کرد (۶۷۴ هق).

از سال ۹۵۴ هق فاس در معرض تهدید شریفهای سلسله‌ی سعدی بود، که از ۹۳۱ هق صاحب مراکش بودند. در ۹۵۵ هق، فاس به تصرف شریف مراکش در آمد، و پس از آنکه شریفها شهر مراکش را پایتخت خود قرار دادند، فاس به یک شهر درجه‌ی دوم تنزل یافت. در ۱۰۷۶ هق به تصرف مولای رشید، سرسلسله‌ی شریفهای سلسله‌ی فلالی (felāli)، درآمد، و دگربار رونق یافت، ولی پس از وفات (۱۰۸۲ هق) وی، فاس رو به تنزل گذاشت. در دوره‌ی فرمانروائی (۱۱۷۱-۱۲۰۴ هق) محمد I (محمد ابن عبدالله) فاس رفاهی یافت. همچنین، مقام خود را به عنوان پایتخت بازیافت، و این مقام را مشترکاً با مراکش تا اوایل قرن ۲۰م حائز بود.

در طی نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، بسیاری از تجار فاس با تجار ممالک اروپائی و افریقائی (انگلستان، اسپانیا، فرانسه، ایتالیا، آلمان، و افریقای غربی فرانسه) ارتباط یافتند، و بدین گونه، فاس وارد تجارت بین‌المللی شد.

در ۱۳۱۲ هق فرمانروائی مراکش به مولای عبدالعزیز رسید، و او اقدام به نوسازی قلمرو خود کرد، ولی با مخالفت اکثریت مردم مراکش مواجه شد. وی در ۱۳۲۶ هق (۱۹۰۸ ب‌م) ناچار استعفا کرد، و شریف محمد کتانی (kattāni)، از اعقاب ادارسه، در فاس قدرت یافت، ولی کارش به جائی نرسید، و مولای عبدالحافظ که در مراکش به سلطنت نشسته بود به فاس درآمد. اما آشفتگی اوضاع ادامه یافت. عبدالحافظ که در معرض تهدید بربرها واقع شده بود به فرانسویان متوسل شد (۱۹۱۱). در سال ۱۹۱۲ (۱۳۳۰ هق) پیمان تحت‌الحمایگی با فرانسه منعقد شد. عاقبت فاس آرامش یافت، و از آن به بعد قسمت اروپائی شهر فاس دایر شد. در دهه‌ی ۴م قرن ۲۰م متدرجاً مرکز سیاسی مراکش به رباط و کازابلانکا منتقل شد، و فاس در وقایعی که منجر به استقلال مراکش شد نقش درجه‌ی دوم داشت. در حال حاضر، فاس سومین شهر مراکش (بعد از مراکش و کازابلانکا) است.

فاس بیش از ۱۰۰ مسجد دارد. مسجد قرویین (qaraviyyin) از نیمه‌ی اول قرن ۳م هق و بزرگ-ترین مساجد افریقای شمالی است، و گنجایش ح ۲۲٬۰۰۰ نمازگزار دارد، و سقف آن را ۲۷۰ ستون نگاهداری میکنند. در طرف غرب این مسجد زاویه‌ی مولای ادریس واقع است که مزار ادریس II، بانی شهر فاس، در آن است، و یکی از مقدس-ترین اماکن فاس میباشد. مسجد قرویین مرکز یک دانشگاه اسلامی است که در اواسط قرن ۴م هق تأسیس شده است. این دانشگاه سابقاً یکی از مراکز مهم و مؤثر فرهنگ اسلامی بود.

فاستر[8]، **ستیون کالینز** (stivən kālinz fāstər)، ۱۸۲۶-۶۴، آهنگساز امریکائی. اطلاعات وی در باب سیاهان از نمایشهای خنیاگران دوره‌گرد به دست آمده بود، و بسیاری از آوازهایش را نیز برای همین نمایشها نوشت. با آنکه آهنگهایش محبوبیت داشت، در منتهای فقر و فاقه درگذشت. از معروفترین تصنیفهای عاشقانه‌اش آه! سوزانا (۱۸۴۸) و خانه‌ی کهن من در کنتاکی (۱۸۵۳) است.

فاستر[8]، **ویلیام زبیولن** (wilyām zebiulən fāstər)، ۱۸۸۱-۱۹۶۱، رهبر کمونیست امریکائی، در آغاز کارگر بود، و هر چند یک بار به کاری دیگر میپرداخت. نخست با حزب سوسیالیست ارتباط یافت، و سپس به **اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان**، و بعد از آن به **کارگران همپیمان امریکا** پیوست. در جوانی بشدت تحت تأثیر مارکسیسم قرار گرفته بود. فعالیتهای وی در رهبری اعتصاب (۱۹۱۹) کارگران فولاد به اوج رسید. پس از تشکیل (۱۹۲۰) حزب کمونیست کشمکش ریاست آن را یافت، و در سالهای ۱۹۲۴، ۱۹۲۸، و ۱۹۳۲ نامزد ریاست جمهوری شد. در ۱۹۳۰ از ریاست حزب برکنار شد، ولی دوباره به آن مقام انتخاب گردید (۱۹۴۵)، و تا ۱۹۵۷ در آن مقام بود. در ۱۹۴۸ متهم شد که در توطئه‌ای برای سرنگونسازی

(۱) degree of freedom (۲) phase (۳) in phase (۴) out of phase (۵) one-phase, single phase (۶) polyphase, multiphase (۷) three-phase (۸) Foster

دولت کشمة دست داشته است، ولی به سبب بیماری محاکمه نشد. آثارش مشتمل است بر بسوی امریکای شوروی (۱۹۳۲)، صفحاتی از زندگی یک کارگر (۱۹۳۹)، و تاریخ سه بین‌الملل (۱۹۵۵).

فاسق (fāseq) [= نافرمان و بزهکار]، در اصطلاح علمای اسلامی، کسی که در مقام اعتقاد به اصول دین اسلام ایمان دارد، اما در مقام عمل از همه یا بعضی از آنها سرپیچی میکند. یکی از مباحث کلام اسلامی، همین مسئله‌ی رسیدگی به سرانجام فاسق و حدود معنی فسق است. بعضی از مسلمین حتی ارتکاب گناهان صغیره را سبب فسق میدانند، ولی بعضی دیگر در مورد مرتکب گناهان کبیره چنین عقیده‌ای دارند. همچنین، در مورد عقوبت و عذاب فاسقان میان مسلمین اختلاف است. بعضی عذاب فاسقان را امری موقت میشمارند، و برخی آنها را جاودانه اهل آتش میدانند، و هر دسته‌ای استدلالی از قرآن و حدیث و عقل ارائه میدهند.

بر روی هم، در مورد فاسق، میان فرقه‌های اسلامی سه نوع عقیده وجود دارد، متکلمین شیعه فسق را منافی ایمان نمیدانند؛ استدلالشان این است که ایمان عبارت است از تصدیق، و طاعات جزء ایمان نیست؛ اگر نه در قرآن کریم آمنوا و عملوا الصالحات [ایمان آوردند و کار نیک کردند] گفته نمیشد، چرا که اگر ایمان و عمل صالح مساوی یکدیگر بودند تکرار "عملوا الصالحات" لزومی نداشت، و "آمنوا" کافی بود. مرجئه نیز همین عقیده را داشته‌اند، و گفته‌اند ایمان با معصیت منافاتی ندارد، همان گونه که عمل صالح با کفر هیچ سودمند نخواهد بود. معتزله عقیده داشته‌اند که مرتکب گناهان کبیره نه کافر است و نه مؤمن بلکه در المنزله بین المنزلتین قرار دارد، و همین مسئله منشأ پیدایش مکتب اعتزال بود، که واصل ابن عطاء، پس از اینکه نظر خود را در باب المنزلة بین المنزلتین اظهار کرد، از مجلس حسن بصری اعتزال جست، و کناره گیری کرد (← معتزله)، و اعتقاد به المنزلة بین المنزلتین از اصول عقاید معتزله است. اما خوارج مرتکب گناه کبیره را کافر میدانند و جاودانه در دوزخ. متکلمین شیعه فاسق را جاودانه اهل آتش نمیدانند، و حتی گروهی از ایشان جایز دانسته‌اند که فاسق اصلا به آتش وارد نشود. عقیده‌ی معتزله آن است که اگر فاسق با ارتکاب گناه کبیره ازین جهان رفت و توبه نکرد، اهل دوزخ است، اما خداوند عذاب او را تخفیف میدهد، و "درکه‌ی او فوق درکات کافران خواهد بود".

مسئله‌ی سرانجام فاسق در آخرت همیشه مورد اختلاف متکلمین اشعری و معتزله و ماتریدیه بوده است، و از قرن ۴م هق به بعد این عقیده در میان متکلمین اسلامی رواج داشته است که سرانجام خداوند فاسق را به بهشت خواهد برد، به دلیل حدیثی که از پیغمبر نقل کرده‌اند که هر کس اندکی ایمان در دلش باشد به بهشت خواهد رفت.

فاسکس[1] (fāskes)، در روم قدیم، علامت قدرت قضات و صاحبمنصبان عالیرتبه (جز سنسورها)، که لیکتورها آن را بر دست چپ و شانه‌ی چپ پیشاپیش آنان، و پشت تابوت ایشان در هنگام تشییع جنازه، حمل میکردند. فاسکس دسته‌ای بود از ترکه‌های نارون یا توس که با نوار قرمزی به هم بسته شده بود؛ در خارج شهر رم، تبری نیز در میان ترکه‌ها قرار میدادند. عده‌ی فاسکسها برای دیکتاتورها ۲۴ و برای کنسولها ۱۲ بود. امپراطوران حق ۱۲



فاسکس

فاسکس داشتند، ولی دومیتیانوس این عده را به ۲۴ رسانید. در قرن ۲۰م فاسکس به عنوان نماد فاشیسم به کار رفت.

فاسی، احمد ابن ادریس، مؤسس طریقه‌ی خضریه‌ی ادریسیه، ← سنوسیه.

فاسیس، رود، ← ریون.

فاشرا (fāšerā)، گیاه بالارونده از تیره‌ی خیاریان و از نوع بروئونیا (*Bryonia*). گلهای سبزرنگ، برگهای زبر، و ریشه‌ی ضخیم دارد. نام دیگرش الاملیک (alāmalik) است.

فاشودا[2]، **حادثه‌ی** (fāšudā) [به نام شهر فاشودا، که اکنون کدق نام دارد]، نزاع سیاسی بین فرانسه و بریتانیای کبیر در سال ۱۸۹۸ بر سر نظارت بر قسمت علیای نیل. هنگامی که ارتش بریتانیا به فرماندهی لرد کیچنر مشغول فرو نشاندن فتنه‌ی پیروان مهدی سودانی (← محمد احمد ابن عبدالله) در ل سودان بود، دسته‌ای از سپاهیان فرانسوی و حبشی به فرماندهی ژان باتیست مارشان در ج سودان راه یافته شهر فاشودا را گرفتند. اما فرانسویان در نتیجه‌ی پافشاری انگلیسها ناچار آنجا را تخلیه کرده از ادعای خود بر نواحی علیای نیل دست برداشتند (۱۸۹۹). ختم صلح‌آمیز این غائله بیشتر مدیون مساعی دلکاسه بود.

فاشیست[3] (fāšist)، پیرو یا طرفدار نظام فاشیسم.

فاشیسم[4] (fāšism)، به معنی اخص، نظام سیاسی و اقتصادی ایتالیا در عهد موسولینی، که ازسال ۱۹۲۲ تا شکست ایتالیا در جنگ II در آن کشور برقرار بود. نام فاشیست به مناسبت انتخاب یکی از نشانهای روم قدیم بود به نام فاسکس. فاشیسم به معنی اعم به هر رژیم استبدادی متمرکزی اطلاق میشود که از اصول ملی و تعصبات نژادی پیروی مینماید، و به وسیله‌ی یکنواخت کردن امور صنعتی و مالی و بازرگانی نظام خاصی ایجاد میکند، و با منکوب کردن مخالفین و اختناق آزادی مردم و سانسور عقاید و افکار، ادامه‌ی حکمفرمائی خود را تأمین مینماید. به این معنی وسیع، رژیم ناسیونال سوسیالیسم آلمان و دستگاه حکومت ژنرال فرانکو در اسپانیا نیز فاشیسم میباشند. به طور کلی، فاشیسم عکس العملی منفی در مقابل سوسیالیسم و دموکراسی است. فاشیستها خود را علمدار اجرای نظم و انضباط در مقابل تهدیدات توده‌ها و جمعیتها میدانند. در ایتالیا، نبودن آرامش اجتماعی، نارضایتیهای ملیون افراطی به واسطه‌ی عدم استفاده‌ی دولت از فرصتهائی که بعد از جنگ I به دست آمده بود، و فلج بودن دستگاههای دولتی، فرصت مناسبی به موسولینی داد تا اداره‌ی امور کشور را قبضه کند. موسولینی خود را یک سرباز فداکار و نجات‌دهنده‌ی ایتالیا از خطرات هرج و مرج و کمونیسم معرفی کرد، و در سایه‌ی تشکیلات منظم حزبی و کومک پیراهن‌سیاهان، دیکتاتوری خود را در ایتالیا برقرار کرد. فاشیسم از دو جهت با کمونیسم متفاوت است. یکی اینکه فاشیسم از نظریه‌ی داروین، یعنی اصل تنازع بقا و انتخاب انسب پیروی میکند، و در نتیجه، به جوانان و مبارزین نیرومند میدان میدهد. دوم اینکه سازمانهای فاشیسم بر اصول طبقاتی استوار است (← حکومت صنفی). فاشیستها توجه و پشتیبانی مردم را با روشهای "پدرانه" در مورد تأمین کار و رفاه عمومی به دست میآورند، ولی قدرت حقیقی در دست طبقه‌ی ممتازه است.

فاصله[5] (fāsele)، در اصطلاح ریاضیات. ۱ـ فاصله‌ی دو نقطه طول قطعه‌خط مستقیم واصل بین آنهاست. ۲ـ فاصله‌ی یک نقطه از یک خط مستقیم یا از یک صفحه طول قسمتی از عمود وارد از این نقطه بر آن خط یا بر آن صفحه است که به این نقطه و موقع عمود محدود باشد. این تعریف را میتوان در مورد فاصله‌ی یک نقطه از یک خط منحنی یا از یک سطح منحنی تعمیم داد؛ در این موارد، عمود وارد از نقطه بر منحنی یا بر سطح را، به جای عمود، قائم بر منحنی یا بر سطح میخوانند. ۳ـ فاصله‌ی دو خط یا دو صفحه‌ی متوازی طول قسمتی از عمود مشترک آنهاست که به آن دو خط یا دو صفحه محدود باشد. ۴ـ فاصله‌ی دو خط متنافر (motanāfer) (غیر واقع در یک صفحه) طول قطعه‌ای است از عمود مشترک آنها که به این دو خط محدود باشد (ثابت میشود که هر دو خط متنافر یک و تنها یک عمود مشترک دارند).

فاصله، در علم عروض، رکنی ۴ یا ۵ حرفی. فاصله دو گونه است. (۱) **فاصله‌ی صغری** (soqrā) سه متحرک است و یک ساکن (برابر دو هجای کوتاه و یک هجای دراز)، مانند سخنش (soxanaš) (UU—)؛ (۲) **فاصله‌ی کبری** (kobrā) چهار متحرک است و یک ساکن (برابر سه هجای کوتاه و یک هجای دراز)، مانند بزنمش (bezanamaš) (UUU—). ← سبب؛ وتد.

فاصله[6] [فاصله‌ی موسیقی]، در صوتشناخت. فاصله‌ی دو صوت موسیقی (← صوت، قسمت VII) نسبت بسامدهای آنها (یعنی عده‌ی ارتعاشات آنها در ثانیه) است. معمولا بسامد بیشتر را به بسامد کمتر تقسیم میکنند. مثلا اگر بسامد دو صوت به ترتیب ۸۷۰ و ۴۳۵ باشد، فاصله‌ی این دو صوت ۸۷۰/۴۳۵، یعنی ۲، است؛ این فاصله را هنگام یا اکتاو میخوانند. همچنین، وقتی گفته میشود که فاصله‌ی دو صوت ۹/۸ است یعنی نسبت عده‌ی ارتعاشات اولی در ثانیه به عده‌ی ارتعاشات دومی در ثانیه ۹/۸ است. از جنبه‌ی فیزیکی، فاصله‌ی دو صوت را میتوان نسبت ارتفاعهای آنها نیز تعریف کرد (← ارتفاع، از صفات صوت). از تعریف فاصله معلوم است که، در رشته‌ای از اصوات که بر حسب تنزل ارتفاع مرتب شده‌اند، اگر فاصله‌ی هر صوت را با صوتی که بعد از آن میآید حساب کنیم حاصلضرب این فاصله‌ها مساوی فاصله‌ی اولین و آخرین صوت است. مثلا، اگر فاصله‌ی اکتاو را به ۱۲ فاصله‌ی مساوی تقسیم کنیم و x مقدار مشترک این فواصل باشد چنین خواهیم داشت:

---

(۱) fasces (۲) Fashoda (۳) fascist (۴) fascism (۵) distance (۶) (musical) interval

$$\underbrace{x \,.\, x \,.\, x \,.\, \ldots \,.\, x}_{\text{۱۲ مرتبه}} = x^{۱۲} = ۲$$

که از آن نتیجه میشود $x = ۱,۰۵$.

اهمیت فواصل اصوات در موسیقی ناشی از این است که احساس موسیقی ناشی از استماع متوالی (← **ملودی**) یا همزمان (← **آکورد**) دو صوت بستگی به فاصله‌ی آنها دارد، و اگر بسامد آنها چنان تغییر کند که نسبت دو بسامد ثابت بماند، این احساس تغییر نمیکند. در اصطلاح موسیقی، از لفظ فاصله معنائی نزدیک به "اختلاف جِنَت" استنباط میشود، و این مفهوم نزدیک به مفهوم لگاریتم صوتی است، که عبارت است از لگاریتم فاصله‌ی دو صوت، و به موجب خواص لگاریتم، مساوی اختلاف لگاریتمهای ارتفاعات آنهاست. به وسیله‌ی لگاریتم صوتی، فواصل را میتوان بر حسب ساوار بیان کرد. بنا بر خواص لگاریتم، در تقسیم اکتاو به **۱۲** فاصله‌ی مساوی، اندازه‌ی هر یک از این فواصل بر حسب ساوار برابر خارج قسمت **۱٬۰۰۰** برابر لگاریتم ۲ است بر ۱۲ (← ساوار)، و چون لگاریتم ۲ تقریباً مساوی ۰٫۳ است، هر یک از فواصل مذکور ۳۰۰/۱۲ یا ۲۵ ساوار میباشد. گوشی که فوق العاده حساس باشد اختلاف ارتفاع نظیر یک ساوار را تشخیص میدهد. گوش عادی دو صوت را که فاصله‌ی آنها ۸۱/۸۰ باشد تمیز میدهد؛ این فاصله را کوما[1] (komā؛ فنس) خوانند. کوما تقریباً ۵٫۴ ساوار است.

شیوه‌ی دیگر برای اندازه‌گیری فواصل که امروز عمومیت یافته فرضیه‌ی سنت[2] (sent) است که بر اساس آن اکتاو به ۱٬۲۰۰ سنت تقسیم میشود. از این رو حتی فواصل کوچکی را که گوش قادر به تشخیص دادن آنها نیست میتوان به وسیله‌ی سنت مشخص ساخت. در این روش نیمپرده‌ی معتدل 100 سنت، پرده‌ی معتدل ۲۰۰ سنت، لیما[3] ۹۰ سنت، و کوما ۲۴ سنت خواهد بود. فرضیه‌ی سنت مخصوصاً برای اندازه‌گیری فواصل گامهای شرقی و کلیه‌ی فواصل نامعتدل بسیار ساده و مفید است.

همه‌ی فواصل موسیقی به گوش خوشایند نیستند. از این نظر، فواصل را به مطبوع و نامطبوع تقسیم میکنند. تجربه نشان میدهد که، عموماً، هر قدر عددی (اعم از صحیح یا کسری) که یک فاصله را نشان میدهد بسیطتر باشد آن فاصله مطبوعتر است، ولی البته این حکم مطلق نیست، و چه بسا فاصله‌ای که در آغاز به گوش ناخوشایند بوده است بر اثر تمرین و استمرار خوشایند شود. به هر حال، فواصلی با کسرهائی که صورت و مخرجشان اعداد ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، و ۶ است عنوان مطبوع و آنهائی که صورت و مخرجشان اعداد بزرگتر (۸، ۹، ۱۰، ...) است عنوان نامطبوع دارند. مثلا فواصل ۱ (موسوم به همصدا)، ۲ (هنگام یا اکتاو)، و ۳/۲ (پنجم) از فواصل مطبوع، و فواصل ۹/۸ (دوم) و ۱۵/۸ (هفتم) از فواصل نامطبوع هستند. نیز ← نت؛ گام؛ **فواصل در موسیقی ایرانی**.

فاصله‌ی زاویه‌ای[4] (fāseleye zāvie‹i). فاصله‌ی زاویه‌ای دو نقطه زاویه‌ی دو شعاع رویت آنها است از محل رصد. در شکل، اگر O چشم ناظر و A و B دو ستاره باشند، زاویه‌ی AOB فاصله‌ی زاویه‌ای دو ستاره را مشخص میکند. به علت زیادی فاصله‌های ستارگان از زمین، فاصله‌ی زاویه‌ای دو ستاره در لحظه‌ی معین برای تمام نقاط زمین عملا یکسان است.

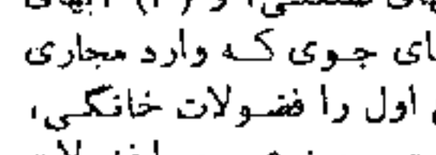

فاصله‌ی سمت‌الرأسی: ← مختصات افقی.

فاصله‌ی صغری: ← فاصله، در عروض.

فاصله‌ی کانونی[5] (fāseleye kānuni)، فاصله‌ی مرکز نوری یک عدسی یا آینه‌ی کروی از کانون اصلی آن. ← آینه، عدسی، در فیزیک، قسمتهای VI و VII.

فاصله‌ی کبری: ← فاصله، در عروض.

فاضلاب[6] (fāzelāb)، فضولات مایع یا همراه آب، که عبارتند از (۱) فضولات منازل و مساکن (مانند آب حمام و فضولات مستراحها)، (۲) فضولات کارخانه‌ها و دستگاههای صنعتی، و (۳) آبهای سطحی ناشی از ریزشهای جوی که وارد مجاری فاضلاب[7] میشوند. نوع اول را فضولات خانگی، نوع دوم را فضولات صنعتی، و نوع سوم را فضولات طوفانی نامند. فاضلاب، علاوه بر مواد جامد مانند خرده‌های غذا و پارچه و کاغذ مواد حل‌شده نیز دارد که به چشم دیده نمیشود، و به علاوه، غالباً باکتریها، ویروسها، و سایر موجودات زنده‌ی بیماریزا همراه آن است. شبکه‌ی فاضلابکشی[8] مجموعه‌ی لوله‌هائی است که فاضلاب را از خانه‌ها، کارخانه‌ها، و ابنیه‌ی دیگر منتقل میکند. شبکه‌های فاضلاب به دو نوع عمده تقسیم میشوند، شبکه‌های فاضلاب برای شهرها، و شبکه‌های فاضلاب برای مناطق روستائی. شبکه‌های شهری فضولات را از رشته‌ای از مجاری فاضلاب عمومی عبور میدهند، و معمولا آنها را به تصفیه‌خانه‌های مخصوصی هدایت میکنند که در آنجا مواد نامطلوب و موجودات زنده‌ی موذی آنها را از بین میبرند، و آب پاک‌شده را به رودخانه‌ها یا دریاچه‌ها میریزند. در مناطق روستائی از شبکه‌های "فردی"، که فضولات یک خانه یا یک بنا را منتقل میکنند، استفاده میشود.

لوله‌های بزرگی که فاضلاب لوله‌های کوچک خانه‌ها و کارخانه‌های شهر به آن میریزد فاضلاب را به تصفیه‌خانه منتقل میکنند. تصفیه‌خانه معمولا نزدیک رودخانه یا دریاچه ساخته میشود. در یکی از انواع تصفیه‌خانه، فاضلاب نخست از غربالهائی میگذرد، که قطعات بزرگ موجود در آن (مثلا پاره‌های چوب) را از آن جدا میکند. پس از آن، بآهستگی از اطاقی عبور میکند و مواد غیر آلی سنگین آن تهنشین میشود (اطاق آخالگیری[9]). سپس، بازمانده‌ی فاضلاب به نخستین مخزن تهنشینی میرود، و از ۳۰ دقیقه تا ۳ ساعت در آن میماند. در این مدت، بیشتر مواد جامد دیگر آن به شکل لجن رسوب میکند. فاضلابی که از این مخزن خارج میشود تنها محتوی مواد محلول و ذرات بسیار ریز و موجودات زنده است. آنگاه فاضلاب از مخزن تصفیه عبور میکند. در این مخزن به ضخامت لااقل ۱٫۵ متر سنگ شکسته یا شن ریخته‌اند، و فاضلاب به صورت قطرات بر روی آن میریزد. بعضی از موجودات زنده به صورت پرده‌ی نازکی بر روی سنگها قرار میگیرند، و این پرده با اکسیژن ترکیب میشود، و مواد زیانبخش فاضلاب را به مواد جامد تبدیل میکنند. بعد از آن فاضلاب به مخزن تهنشینی نهائی میرود، و فضولات جامد به صورت لجن رسوب میکنند. بعد از رسوب مواد جامد، آب باقیمانده را با کلور میآلایند، و این آب بیخطر را به رودخانه‌ها یا دریاچه‌ای سرازیر میکنند. لجنها را نیز به مخزن گوارش لجن منتقل کرده، پس از اجرای عملیاتی بر آن، آن را در اطاقهای مخصوص میخشکانند، و غالباً به عنوان کود مصرف میکنند.

در بعضی نواحی روستائی، برای فاضلابکشی، از چاه فاضلاب[10] استفاده میکنند، و آن چاهی است که در زمین حفر میکنند، و فضولات خانه‌ها را بدان انتقال میدهند. چاههای فاضلاب اغلب پر میشوند، و به علاوه، بوی نامطبوع دارند، و آب را آلوده میکنند. به همین جهت، استفاده از آنها مطلوب نیست. طریق دیگر استفاده از مخزن پلشتی[11] (pelešti) است، که در نواحیی که آب جاری فراوان است به کار میرود. مخزن پلشتی محفظه‌ای است از بتون یا فولاد، که در حدود یک متری زیر زمین تعبیه میشود؛ فاضلاب به وسیله‌ی لوله‌هائی وارد آن میگردد، و از ۸ تا ۲۴ ساعت در آن میماند. تا اکسیژن در مخزن موجود است باکتریهای آئروبیک[12] (āerobic) [فعال در صورت وجود اکسیژن] به مواد آلی موجود در فاضلاب حمله میکنند، پس از تمام شدن اکسیژن، باکتریهای آنروبیک[13] (ānerobic) [آنهائی که برای حفظ حیات خود محتاج هوا یا اکسیژن آزاد نیستند] به آن مواد حمله میکنند، و سبب متلاشی شدن آنها و تبدیل شدنشان به مایع میشوند. گازهائی که در این ضمن به وجود میآید وارد هوای آزاد میشود.

شهرهای مهم روم قدیم شبکه‌های فاضلاب داشتند. در قرون وسطی و پس از آن، فاضلاب در چاههای فاضلاب مجتمع میشد یا آن را روانه‌ی نهرها و رودها میکردند، و آب آشامیدنی مستقیماً از همین منابع فراهم میشد، و این امر موجب نشر بیماریهای گوناگون بود. نخستین شبکه‌های معتنابه فاضلاب در قرن ۱۸م در اروپا تعبیه شد.

فاضل تونی (fāzele tuni)، شهرت **شیخ محمد حسین**، ۱۲۸۸ هق–۱۳۳۹ هش، از اساتید فلسفه‌ی اسلامی و عرفان، متوطن تون. زبان و ادبیات عرب را در تون و مشهد فرا گرفت، و در اصفهان به تکمیل تحصیلات خود در فقه و اصول و فلسفه پرداخت، و در تهران نیز تحصیلات خود را در حکمت و عرفان تکمیل کرد. در ۱۳۳۳ هق در مدرسه‌ی سپهسالار و پس از آن در دارالمعلمین عالی مشغول تدریس شد، و در ۱۳۱۵ هش به استادی دانشگاه انتخاب شد. مردی بلندطبع و خوش‌محضر بود؛ حافظه‌ای بسیار قوی داشت، و بیانش دلنشین بود. از آثارش رساله‌ی تعلیقه بر فصوص و الاهیات است. ترجمه‌ی فارسی قسمت سماع طبیعی کتاب شفا به وسیله‌ی وی و محمد علی فروغی صورت گرفت.

---

(۱)comma (۲)cent (۳)limma (۴)angular distance (۵)focal length (۶)sewage (۷)sewer (۸)sewerage system (۹)grit chamber (۱۰)cesspool (۱۱)septic tank (۱۲)aerobic (۱۳)anaerobic

فاضل جواد (fāzele javād)، شهرت **جواد ابن سعید بغدادی کاظمی**، از فضلای ایرانی در قرن ۱۱م هق. اصلش از کاظمین بود. در اصفهان نزد شیخ بهائی تحصیل کرد. شرحی به عربی بر خلاصة الحساب شیخ بهائی نوشته است که به شرح فاضل جواد معروف میباشد (چاپ تهران، ۱۲۷۳ هق). از آثار دیگرش غایة المامول، در شرح زبدة الاصول شیخ بهائی، و آیات الاحکام (نام اصلیش مسالک الافهام فی شرح آیات الاحکام) است.

فاضل خفری: ← خفری.

فاضل سیوری: ← فاضل مقداد.

فاضل گروسی: ← راوی بایندری.

فاضل مقداد (fāzele meqdād)، شهرت **ابن عبدالله** (یا **عبیدالله**)، ف ۸۲۶ هق، از علمای شیعه. وی منسوب به قریه‌ی سیور (soyur) از قراء حله است، و به همین جهت او را فاضل سیوری هم خوانده‌اند. آثار متعددش مشتمل است بر آیات الاحکام، ارشاد الطالبین، شرح باب حادی عشر، و شرح سی فصل خواجه نصیر طوسی (در معرفت تقویم). فاضل در نجف درگذشت.

فاطر، سوره‌ی (fāter) [= پدیدآورنده] یا **سوره‌ی ملائکه** (malā'eke)، سوره‌ی ۳۵م قرآن، مکی، ۴۵ آیه. با ستایش پدیدآرنده‌ی آسمانها و زمین آغاز میشود، مردم را به یاد خدای روزی‌دهنده می‌اندازد، و آنان را از وسواس شیطان بر حذر میدارد. آیات جهانی را، از آفرینش آدمی از خاک و نطفه و گردش شب و روز و ماه و خورشید، بر میشمارد، و میگوید که مردم فقیرند و خدا بینیاز است، و گردنکشان را در این جهان و آن جهان کیفر میدهد.

فاطمه (fāteme) [فاطمه‌ی زهراء ع]، ف ۱۱ هق، دختر حضرت محمد ص از خدیجه، و زوجه‌ی علی ابن ابی طالب؛ مادر امام حسن، امام حسین، محسن (mohsen ؛ mohassen، که سقط شده بود)، زینب، و ام کلثوم. در کتب و روایات شیعه ملقب به زهراء (zahrā')، سیدة نساء العالمین (seyyedato nesā'e l.'ālamin)، بتول (batul)، صدیقه (seddiqe) و طاهره (tāhere) است؛ و به عقیده‌ی شیعه یکی از چهارده معصوم است.

I ـ ولادت. به گفته‌ی ابن سعد، تولد فاطمه ع ۵ سال پیش از بعثت اتفاق افتاد، و آن در زمانی بود که قریش خانه‌ی کعبه را مرمت میکردند. به روایت مجلسی در بحار الانوار از جابر ابن عبدالله انصاری، تولد فاطمه در ۲۰ جمادی الثانی سال ۵م بعثت اتفاق افتاد، و ۸ سال با پیغمبر در مکه اقامت کرد، و در روز اول ذیحجه‌ی سال ۲م هق، پس از جنگ بدر، با علی ابن ابی طالب ازدواج کرد، و وقتی که امام حسن را بزاد ۱۲ سال، و روز وفات پیغمبر ۱۸ سال و ۷ ماه داشت. اخبار دیگری در بحار الانوار مجلسی در باره‌ی ولادت و سن فاطمه ع موجود است که با روایت فوق اندکی اختلاف دارد، ولی اختلاف مهم همانا در میان روایات شیعه و مجلسی با روایات اهل سنت است، که قابل تطبیق نیست، زیرا، مثلا به موجب روایت کاتب واقدی، فاطمه به هنگام ازدواج با حضرت امیر ح ۱۸ سال داشته است، در صورتی که، به موجب روایات شیعه، فاطمه به هنگام ازدواج با علی ح 10 سال، و به هنگام وفات ح ۱۸ سال داشته است. اشکال روایات اهل سنت در این است که سن ۱۸ برای ازدواج دختری در میان عرب خیلی دیر است، و اگر روایات شیعه را بپذیریم باید بگوئیم که خدیجه به هنگام زادن فاطمه بیش از ۵۰ سال داشته است.

II ـ ازدواج. به روایت کاتب واقدی، ازدواج علی و فاطمه در ماه رجب سال اول هجرت و ۵ ماه پس از ورود حضرت رسول به مدینه واقع شد، و عروسی ایشان پس از جنگ بدر بود. اما شیخ مفید (از علمای شیعه) شب زفاف فاطمه را شب پنجشنبه‌ی ۲۱ محرم سال سوم هجرت گفته است، و به موجب روایت دیگر شیعی، ازدواج علی و فاطمه روز اول یا ۶م ذیحجه‌ی سال دوم هجری بوده است، و در این باره روایات دیگر نیز هست. بنا به روایات، نخست ابوبکر و بعد عمر فاطمه را از حضرت رسول خواستگاری کردند، ولی حضرت نپذیرفت، و پس از آن علی فاطمه را خواستگاری کرد، و آن حضرت پاسخ قبول داد، و علی شتری را با بعضی متاع دیگر به مبلغ ۸۴ درهم بفروخت که، به دستور حضرت رسول، دو ثلث آن را در عطر و ثلث دیگر آن را در کالاهای دیگر صرف کردند. مهر حضرت فاطمه زرهی بوده است که حضرت رسول آن را به علی بخشیده بوده است. در بحار الانوار صورت جهیزیه‌ای که برای فاطمه خریداری کرده‌اند چنین ذکر شده است: یک پیراهن و یک روسری (خمار)، یک قطیفه‌ی سیاه، یک تخت و دو رختخواب از خیش (نوعی پارچه) مصری، چهار مخده از چرم طائف، پرده‌ای پشمین، حصیری هَجَری، یک دستاس، یک ظرف مسی برای خضاب، یک آبخوری یا شیرخوری از پوست بره، یک شیرجوش، یک مشک آب، یک قطهَرَه‌ی (نوعی ظرف) زفت‌آلود، سبوئی سبزرنگ، و دو کوزه‌ی سفالین. تا فاطمه زنده بود، علی با زن دیگر ازدواج نکرد.

III ـ فضایل. در نظر شیعه، حضرت فاطمه در ردیف مریم و آسیه، بلکه بهتر از آن دو، و بانوی بانوان جهان است، و پیغمبر در حق او فرموده: "فاطمة بضعة منی، و انا منها. من آذاها فقد آذانی" [فاطمه پاره‌ای از من است، و من از او هستم. هر که او را بیازارد همانا که مرا آزرده است].

فاطمه از اصحاب کساء و از اهل بیت است. مقصود از اهل کساء کسانی هستند که، به موجب حدیث کساء، در زیر کساء (پوششی) جمع شدند، و عبارت بودند از پیغمبر، علی، فاطمه، حسن، و حسین؛ و خداوند فرمود که زمین و آسمانها را به خاطر این پنج تن آفریده است، و از همین جاست عبارت "پنج تن آل عبا" که زبانزد شیعیان است. اهل بیت هم همین پنج تن هستند، و مقصود از اهل بیت مذکور در آیه‌ی اِنَّما یُریدُاللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا [خداوند میخواهد از شما اهل بیت ناپاکیها را بزداید و شما را از همه چیز پاک گرداند] علی و فاطمه و اولاد ایشان است.

در حدیث کساء، که در باره‌ی اهل کساء است، از تمام اهل کساء با انتساب به فاطمه ذکر شده است، هُم فاطمةُ و آبوها و بَعلُها و بَنوها [= آنها فاطمه و پدرش و شوهرش و پسرانش هستند]. در آیه‌ی مباهله هم از فاطمه به عنوان نِساءَنا [زنان ما] نام رفته است.

IV ـ وفات. وفات فاطمه اندکی پس از رحلت حضرت رسول در سال ۱۱ هق اتفاق افتاده است، ولی در تعیین دقیق روز وفات آن حضرت اختلاف زیاد است. بعضی گفته‌اند وی ۷۵ روز پس از رحلت حضرت رسول، در روز سه شنبه‌ی سوم جمادی الثانی وفات یافت، و بعضی وفات او را در اواسط جمادی الاول و بعضی در اواخر جمادی الثانی دانسته‌اند، و قولی هم هست که وفات او در ۲۱ رجب اتفاق افتاده است.

به اعتقاد شیعیان، فاطمه در حین وفات از ابوبکر و عمر ناراضی بود زیرا فاطمه معتقد بود که فدک از پدرش حضرت رسول به او ارث رسیده است، در صورتی که آن دو معتقد بودند که پیغمبران ارث نمیگذارند، و ارث ایشان مال همه‌ی مؤمنان است، و به همین جهت، فدک را به او ندادند. در روایات اهل سنت آمده است که ابوبکر از فاطمه در حین وفات پوزش خواست، و فاطمه عذر او را قبول کرد. در کتب شیعه روایات دیگری هست که دلالت میکند بر اینکه ابوبکر و عمر بر سر فدک و بر سر بیعت علی با ابوبکر با فاطمه بدرفتاری کرده‌اند، و تفصیل آن در کتب مذکور آمده است. بنا به روایات شیعه و اکثر روایات اهل سنت، فاطمه را در شب در گورستان بقیع الغرقد دفن کردند. روایتی هم هست که او را در خانه‌اش دفن کردند.

فاطمه[1] (fātema)، دهکده‌ای در غ پرتغال، نزدیک لیریا. در نزدیکی آن در ۱۹۱۷ چند چوپان‌بچه مدعی دیدار حضرت مریم شدند. از آن پس، آن محل زیارتگاه شد، و امروز یکی از مراکز بزرگ زیارتی کاتولیکان رومی است.

فاطمة الفقیهه (fātemato 'l.faqiha)، فقیهه‌ی ایرانی. پدرش، علاءالدین محمد ابن احمد سمرقندی (ف ۵۴۰ هق)، مؤلف کتاب تحفة الفقهاء در فقه حنفی است. فاطمه با پدر و شوهر خود (علاءالدین کاشانی، ف ۵۸۷ هق، شارح کتاب تحفة الفقهاء) در یک خانه در کاشان میزیست، و این سه به اهالی فتوی میدادند، و علاءالدین کاشانی در حل مشکلات خود از فاطمه استعانت میجست. عاقبت فاطمه و شوهرش به حلب رفتند، و سرانجام در همان جا وفات یافتند.

فاطمه‌ی بنت اسد (fātemeye bente asad)، مکنی به **ام عقیل** (omme aqil)، ف ۴ هق، مادر امیرالمؤمنین علی ع، طالب، عقیل ابن ابی طالب، و جعفر طیار، دختر اسد ابن هاشم ابن عبد مناف. در مکه اسلام آورد، و از پیشقدمان در قبول اسلام بود. حضرت رسول نسبت به وی احترام بسیار قائل بود، و پس از وفات فاطمه در مدینه، پیغمبر او را با جامه‌ی خویش کفن کرد، و با دست خود به خاک سپرد.

فاطمه‌ی زهراء: ← فاطمه.

فاطمه‌ی کلابیه: ← ام‌البنین.

فاطمی: ← علوی. نیز ← فاطمیان.

فاطمیان (fātemiān)، سلسله‌ی شیعی اسماعیلی که از ۲۹۷ تا ۵۶۷ هق ابتدا در افریقای شمالی و سپس در مصر سلطنت کردند (شجره در ص ۱۸۳۶ ملاحظه شود). نام این سلسله بدین مناسبت است که خلفای فاطمی مدعی بودند که از نسل علی ع و فاطمه ع هستند. بر طبق روایات فاطمیان، مؤسس این سلسله، عبیدالله المهدی، پسر حسین ابن احمد

(1) Fátima

ابن عبدالله ابن محمد ابن اسماعیل ابن جعفر صادق بود. اما دشمنان فاطمیان منکر انتساب آنان به علی و فاطمه بودند، و بعضی عبیدالله را از اعقاب عبدالله ابن میمون قداح شمرده‌اند، و حتی برخی او را فرزند مردی یهودی گفته‌اند.

I - برآمدن فاطمیان. برآمدن سلسله‌ی خلفای فاطمی ناشی از تبلیغات شدید اسماعیلیه است، که سلمیه (salamiyya) در شام از مراکز آنان بود. یکی از داعیانی که از آنجا به افریقیه اعزام شدند ــ ابوعبدالله شیعی بود، که قبیله‌ی بربر کتامه را با خود همداستان ساخت،و به یاری آنان، در ۲۹۶ هق حکومت رستمیان (از خوارج) را در تاهرت و حکومت اغالبه (سنی‌مذهب) را در قیروان پایان داد. پس از اینکه بدین‌گونه راه هموار شد، عبیدالله را، که از رؤسای اسماعیلیه بود و در سلمیه میزیست، بدانجا دعوت کرد. عبیدالله، به یاری ابوعبدالله شیعی، در ۲۹۷ هق فاتحانه وارد رَقّادَه شد، و خود را عنوان "مهدی" و "امیرالمؤمنین" داد.

II - دوره‌ی افریقائی خلافت فاطمی. چهار خلیفه‌ی اول فاطمی‌ـعبیدالله، قائم، منصور، و معزـ در افریقای شمالی میزیستند، ولی معز در ۳۶۴ هق به مصر، که ابوالحسن جوهر آن را فتح کرده بود، رفت.

در دوره‌ی افریقائی، خلفای فاطمی مواجه با مشکلات متعدد بودند. مردم افریقای شمالی جمعی سنی (عمدةً مالکی) و جمعی از خوارج (اباضیه) بودند، و برآمدن اسماعیلیان در میان آنان ناچار منجر به تصادماتی میشد. به علاوه، دو گروه زناته در غ و صنهاجه (که کتامه بدان تعلق داشت) در ش، که رقیب یکدیگر بودند، از عوامل اغتشاش بودند. در میان خود اسماعیلیان هم اختلافات داخلی وجود داشت، که از نشانه‌های آن کشته شدن ابو عبدالله شیعی به دست عبیدالله المهدی بود.

عبیدالله، پس از آسوده شدن از دشمنان داخلی، در صدد تسخیر مصر برآمد، اما دو لشکرکشی (۳۰۱-۳۰۲ هق و ۳۰۷-۳۰۹ هق) پسرش قائم بدانجا بی‌نتیجه ماند. عبیدالله در ساحل شرقی افریقیه شهر مهدیه را بنا کرد، و آنجا را پایتخت قرار داد (۳۰۸ هق). پسر و جانشینش قائم در ۳۲۳ هق نیز به مصر لشکر کشید، ولی موفق به تسخیر آنجا نشد. بعد از وی، پسرش منصور به خلافت رسید.

پس از منصور، پسرش معز به خلافت رسید. با خلافت او شکوه و جلال فاطمیان آغاز میشود. وی بر افریقیه و نیز بر جزیره‌ی سیسیل فرمانروائی داشت، و نه فقط در مستملکات خویش امام بود، بلکه امام اسماعیلیان بیرون از قلمرو خود نیز بود. سردار وی جوهر در بسط قلمرو فاطمیان کوشید. مکه و مدینه، در نتیجه‌ی تبلیغات و صرف پول فراوان از جانب معز، در ۳۵۹ هق تحت استیلای فاطمیان درآمدند، و جز در بعضی ادوار فترت، تا زمان مستنصر مطیع خلفای فاطمی بودند. در تصرف سوریه، فاطمیان مواجه با مقاومتهای شدید شدند، چنانکه، در خلافت معز، دمشق چند بار دست به دست گردید. جوهر مصر را فتح کرد، و قاهره را در ل شهر قدیمی فسطاط بنا نهاد، و معز در ۳۶۴ هق به قاهره درآمد، و مرکز قدرت فاطمیان به مصر منتقل شد. با آنکه تصرف مصر آخرین هدف جاه‌طلبی فاطمیان نبود، بلکه قدمی در راه رسیدن به حکومت بر جهان اسلامی به شمار میرفت، عملا قدرت آنها به همین فتح محدود شد.

خلفای فاطمی افریقای شمالی طبعاً با دولت روم شرقی مواجه بودند. در زمان خلافت معز، در ۳۴۶ هق (۹۵۷-۹۵۸ ب‌م) سفیری از دولت بیزانس با هدایا به نزد او آمد تا پیمان ترک مخاصمه‌ی پنجساله‌ای با دولت فاطمی منعقد سازد.

در دوره‌ی افریقائی، در دستگاه فاطمیان کسی عنوان وزیر نداشت، و در دوره‌ی خلافت آنها در مصر است که این عنوان پدید میآید.

خاندان فاطمیان

تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی خلافت است مگر آنکه خلاف این مطلب تصریح شده باشد

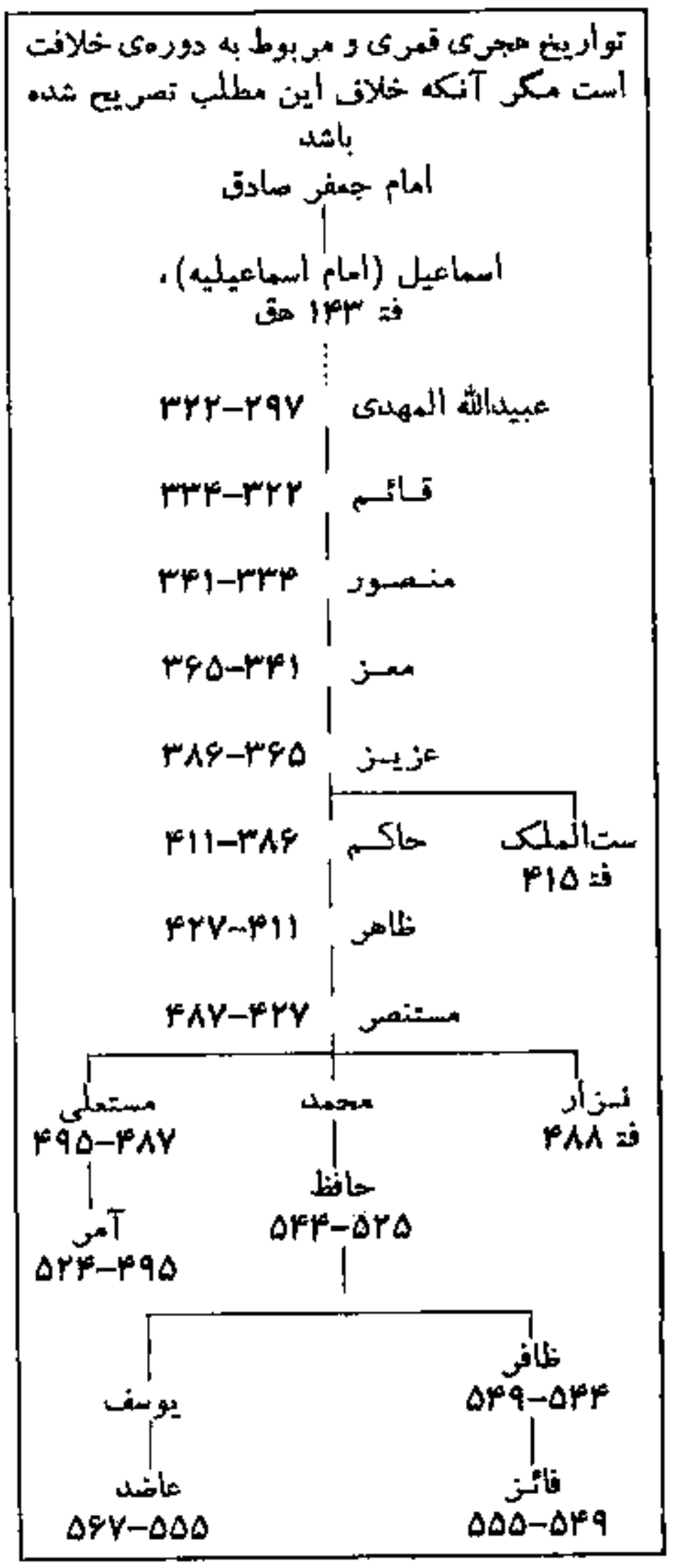

III - خلفای فاطمی مصر. چنانکه گفته شد، در زمان معز، مرکز قدرت فاطمیان به مصر منتقل شد. پس از معز، پسرش عزیز به خلافت نشست. دوره‌ی خلافت آرام وی عصر طلائی حکومت فاطمیان است. در عصر وی، قدرت فاطمیان از قطا تا بحر احمر و نیز در حجاز، یمن، شام، و حتی چندی در موصل گسترش یافت. عزیز در صدد برانداختن خلفای سنّی بغداد (خلفای عباسی) برآمد، و حتی در نظر داشت به خلفای اموی اندلس نیز حمله کند. برای این منظور همان سیاستی را که عباسیان سابقاً پیش گرفته بودند پیش گرفت، و مزدوران ترک، سیاهپوست، و بربر به قلمرو خود وارد کرد. نتیجه‌ای که از این کار گرفت همان بود که عاید عباسیان نیز شده بود، و آن ضعیف شدن قدرت مرکزی و انحطاط دستگاه خلافت بود. پس از عزیز، پسرش حاکم، در سن ۱۱سالگی به خلافت رسید. وی عاقبت ادعای الوهیت کرد، و این امر منشأ پیدایش دروزیه شد. ادعای حاکم مسلمانان را خشمگین ساخت، و در فسطاط زد و خوردهای سخت درگرفت، که با ناپدید شدن حاکم پایان یافت.

پس از حاکم، ظاهر به خلافت نشست؛ در عهد وی، کار فاطمیان در سوریه سخت رو به تباهی گذاشت. پس از وی، دوره‌ی خلافت ۶۰ساله‌ی مستنصر آغاز شد. در عهد وی، سلجوقیان در ۴۶۳ هق بیت المقدس و در ۴۶۸ هق دمشق را گرفتند. اگرچه در ۴۹۰ هق فاطمیان بیت المقدس را گرفتند، سه سال بعد این شهر به تصرف صلیبیون درآمد. در نتیجه‌ی پیشرفتهای صلیبیون به طرف جنوب، متصرفات فاطمیان در فلسطین منحصر به صور و عسقلان شد. در ۵۵۵ هق، عاضد، که طفلی ۹ساله بود، به خلافت نشست، ولی در ۵۶۷ هق، صلاح‌الدین ایوبی، قهرمان مسلمان جنگهای صلیبی، او را خلع کرد. صلاح‌الدین، که خود سنی بود خلافت فاطمیان را برانداخت، و قدرت اسمی خلفای بغداد را بازگردانید.

در آخر خلافت طولانی مستنصر، شقاقی مذهبی پدید آمد که سبب انشعاب فاطمیان شد، و نتایجی وخیم به بار آورد. پس ارشد مستنصر نزار بود، ولی برادرش مستعلی او و پسرش را به قتل رسانید و خود به خلافت نشست. بیشتر فاطمیان خارج مصر پیرو نزار و به نزاریه معروف شدند، و پیروان مستعلی عنوان مستعلویه یافتند. آخرین امام مرئی مستعلویه خلیفه آمر بود، که به دست نزاریه به قتل رسید (۵۲۴ هق). پس از سقوط فاطمیان و برقراری مذهب تسنن در مصر، مستعلویه مرکز خود را به یمن و بعدها به هند منتقل کردند (← اسماعیلیه).

IV - تمدن. سلسله‌ی فاطمیان، در نتیجه‌ی سازمان اداری و مالی، رشد اقتصادی، رونق بازار ادب و هنر، و جلال و شکوه دربار و کاخهایش، ادواری پرعظمت داشت. ولی در تاریخ این سلسله ادوار قحط و غلا، کشمکشهای خونین بین سران سپاه، و تحریکات وزرا و حتی استمداد آنان از دولتهای خارجی‌ـکه عاقبت به انقراض این سلسله انجامید‌ـ نیز دیده میشود.

بر روی هم، علی رغم بینظمیها و شورشها، امور مصر در زمان فاطمیان رونق فراوان یافت، و این امر ناشی از ثبات دستگاه اداری و مالی آن و عایدات هنگفت آن (از مالیاتها و طلاهائی که از معادن نوبه استخراج میشد) بود. صنعت ترقی کرد، و از این لحاظ نساجی در درجه‌ی اول اهمیت بود. از اموری که در رونق یافتن صنایع مؤثر بود شکوه و جلال دربار و اعطای فراوان هدایا و خلعتها به وسیله‌ی خلیفه و بعضی از وزرا بود. تجارت داخلی و خارجی رونق داشت، و مصر با بسیاری از ممالک روابط تجارتی برقرار کرد.

در دوره‌ی فاطمیان، فعالیت فکری و ادبی و هنری توسعه‌ی فراوان یافت. عبیدالله المهدی شهر مهدیه را با مسجد، کاخ، و بناهای دیگر، و منصور شهر منصوریه را با کاخهای مجلل بنا نهاد. در مصر فعالیت فرهنگی شدیدتر بود. خلفا و دربارشان مشوق شعرا (حتی شعرای غیر اسماعیلی) بودند.

آثار مذهبی اسماعیلی سخت مورد تشویق بود. ابن هیثم و ابن یونس از دانشمندان معروف عصر حاکم بودند. مسجد الازهر از آثار دوره‌ی فاطمیان است. حاکم در سال ۳۹۵ ه‍ق دار الحکمه را برای تبلیغ عقاید اسماعیلی تأسیس کرد. عزیز کتابخانه‌ای دایر کرد که گویند ۲۰۰٬۰۰۰ مجلد کتاب داشت.

فاق: ← قفل.

فاق، در قلم، ← قلم، قسمت IV.

فاکتوریل[1] (fāktoriel، فنـ)، در ریاضیات، حاصلضرب اعداد طبیعی متوالی از ۱ ⇐ تا با عدد طبیعی معینی مانند n. این حاصلضرب را "فاکتوریل n" (fāktoriel en) میخوانند، و سابقاً بعضی آن را "n عامله" (en āmele) میخواندند. "فاکتوریل n" را به علامت !n نمایش میدهند. مثلا، فاکتوریل ۲ یا ۲! یعنی ۲ × ۱. همچنین،

۳ × ۲ × ۱ = ۳!

۵ × ۴ × ۳ × ۲ × ۱ = ۵!

برای تعمیم، فاکتوریل صفر (۰!) و فاکتوریل ۱ (۱!) را مساوی ۱ قرار میدهند. فاکتوریل در ریاضیات اهمیت تمام دارد، و در بسیاری از مسائل پیش میآید (مثلا ← جایگشت).

فاکس[2] (fāks)، رودی به طول ح ۲۸۰ کم، کشمکش، که در قسمت مرکزی ایالت ویسکانسین سرچشمه میگیرد، و در جهت جغ تا نقطه‌ای به فاصله‌ی ۲۰ کیلومتری رود ویسکانسین (که با آن به توسط یک کانال قابل کشتیرانی مرتبط است) میرود، و سپس در جهت ل و ل‌ش روان میشود، و پس از عبور از دریاچه‌ی وینبیگو (winəbeygō) به گرین بی (شاخابه‌ی دریاچه‌ی میشیگان) میریزد. پیش از ورود به دریاچه فاکس علیا و پس از خروج از آن فاکس سفلی نامیده میشود. رود فاکس از اولین راههای پویندگان و مبلغین مذهبی و سوداگران بود، و در طول آن پاسگاهها و ایستگاههای تجارتی دایر کرده بودند. ژولیه و مارکت اولین سفیدپوستانی بودند که از این راه به میسی‌سیپی رفتند.

فاکس، قبیله، امریکا، ← سک و فاکس.

فاکس[3]**، جان** (jān fāks)، ۱۵۱۶–۸۷، کشیش انگلیسی، مؤلف کتاب معروف به کتاب شهدا، در توصیف شهامت و تقوای شهدای پروتستان در عهد فرمانروائی ماری تودور. فاکس پس از جلوس ماری تودور به ستراسبورگ فرار کرد، و قسمت اول کتابش به لاتینی در آنجا چاپ شد (۱۵۵۴). سپس به بال رفت، و در آنجا تمام کتاب به لاتینی منتشر شد (۱۵۵۹). در ۱۵۶۳ با تفصیل بیشتر به زبان انگلیسی چاپ شد. این کتاب خواننده و تأثیر و نفوذ بسیار داشت، اما مطالبش از جنبه‌ی تاریخی قابل اعتماد نیست.

فاکس، جزایر: ← آلئوسین، جزایر.

فاکس[4]**، جورج** (jorj fāks)، ۱۶۲۴–۹۱، رهبر مذهبی انگلیسی و مؤسس انجمن دوستان. در کودکی شاگرد کفاش بود. در جوانی به جستجوی حقیقت پرداخت، و سرانجام معتقد شد که مسیحیت امری بُرونی نیست بلکه نوری است درونی که مسیح بر بنده‌ی مؤمن خود میتابد. در ۱۶۴۷ به تبلیغ عقیده‌ی خود آغاز کرد، و اگرچه مواجه با دشواریهای بسیار شد و چند بار به زندان افتاد، پیروان بسیار (مخصوصاً از انفصالیون) بر او گرد آمدند. فاکس برای اشاعه‌ی عقاید خود مسافرتهائی به جزایر هند غربی، کشمکش، و هلند کرد. سرسختی و بیباکی و صمیمیت و قدرت مواعظ او را معاصرینش ستوده‌اند. خاطرات روزانه‌اش (۱۶۹۴) کراراً چاپ شده است.

فاکس[4]**، چارلز جیمز** (cārlz jeymz fāks)، ۱۷۴۹–۱۸۰۶، خطیب و سیاستمدار انگلیسی از حزب ویگ. با جورج III رابطه‌ی خوبی نداشت ولی از دوستان ولیعهد (بعداً جورج IV) بود. مخالف لرد نورث بود، و به سیاست بریتانیا در جنگ داخلی امریکا حمله میکرد. دوره‌های کوتاهی (۱۷۸۲، ۱۷۸۳، ۱۸۰۶) وزیر خارجه شد. در لغو قانون پوینینگز کومک کرد. با ویلیام پیت نیز مخالفت میورزید، و خواستار عدم مداخله‌ی انگلستان در انقلاب فرانسه بود. در الغای برده‌داری و آزادی سیاسی پیروان مذاهب مختلف اصرار داشت.

فاکس،گای: ← توطئه‌ی باروت.

فاکس سفلی: ← فاکس، رود کشمکش.

فاکس علیا: ← فاکس، رود کشمکش.

فاکسیمیل[5] (fāksimil، از لتی)، طریقه‌ای برای ارسال عکس یا دستنویس یا مطالب چاپی به وسیله‌ی سیم یا رادیو. خبرگزاریها از این راه برای فرستادن اخبار به روزنامه‌ها استفاده میکنند، و نیز بانکها و ادارات راه آهن و سازمانهای دیگر این وسیله را به کار میبرند. فاکسیمیل مبتنی بر این اصل است که جریانهای رادیوئی را میتوان به وسیله‌ی نور یا صوت تغییر داد. هر تغییری در امواج رادیوئی که در ایستگاه فرستنده احداث شود در ایستگاه گیرنده بازداده میشود.

تصویر یا نوشته‌ای را که باید با فاکسیمیل فرستاده شود در دستگاه فرستنده بر استوانه‌ی دوّاری قرار میدهند. تابه‌ی نور باریکی به پهنای حدود ۱/۴ ملم را بر تصویر پس و پیش میبرند. این تابه بر یک سلول نورابرقی منعکس میشود، که نور را به جریان برق تبدیل میکند؛ شدت این جریان بر حسب کمی و زیادی نور یا سیاهی و سفیدی تصویر و نوشته تغییر میپذیرد. بدین گونه، قسمتهای روشن و تاریک چیزی که میخواهند بفرستند بر حسب تغییرات برقی بیان میشود. هنگامی که پیامهای برقی به دستگاه گیرنده میرسند از طریق کاغذ مرطوبی آلوده به مواد شیمیائی به سیمی منتقل میشوند که بر گرد استوانه‌ای پیچیده شده است. اگر جریان شدید باشد لکه‌ی تاریکی بر کاغذ تولید میشود، و جریان خفیفتر لکه‌ی روشنتر ایجاد میکند، و بدین ترتیب، عکس یا فاکسیمیلی ("نسخه‌ی بدل") از نسخه‌ی اصلی بر روی کاغذ نقش میبندد.

مخترعین متعددی در اروپا و امریکا در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م در پیشرفت فاکسیمیل و تکمیل آن کوشیدند. رواج آن از ح ۱۹۳۵ به بعد است. در ۱۹۵۴، سرویس خبرگزاری بین‌المللی ارسال توأم عکس و نوشته و صدا را به طریق فاکسیمیل آغاز کرد. نیز ← تلفوتو.

فاکسیمیله: ← چاپ عکسی.

فاکلند[6]**، جزایر** (fākland)، به فارسی **فالکلند** (fālkland)، مستعمره‌ی فرمانگزار (۱۱٬۹۶۰ کمه؛ جه ۲٬۱۲۷) بریتانیا، ج قطل، ح ۴۸۰کیلومتری ش تنگه‌ی ماژلان. مالکیت جزایر بین بریتانیای کبیر و آرژانتین مختلف فیه است.

فاکلند[6]، (دومین) **وایکاونت** (vāykānt* fākland)، لقب **لوشس کری**[7] (lušəs keri)، ۱۶۱۰–۴۳، سیاستمدار و ادیب انگلیسی. در شاعری دست داشت و حامی ادبای زمان خود بود. در کوششی که چارلز I برای صلح با پارلمنت انجام داد وی از طرف چارلز نماینده بود. ظاهراً خود را به کشتن داد تا مجبور نباشد که با شاه یا با پارلمنت جنگ کند.

فاکولیت[8] (fākolit؛ فنـ)، لاکولیتی (← لاکولیت) که در یک ناقدیس یا در پایین یک ناودیس قرار گرفته باشد.

فاگوتتو، ساز بادی، ← باسون.

فاگوسیت، (fāgosit)، در خون، ← گویچه.

فالادا[9]**، هانس** (hāns fālādā)، نام مستعار **رودولف دیتسن** (rudolf ditsen)، ۱۸۹۳–۱۹۴۷، داستاننویس آلمانی. داستانهای او به طریقی واقعبینانه مسائل روزمره‌ی زندگی مردم عادی را تشریح میکند. از آن جمله است کتاب معروف مرد حقیر، دیگر چه؟ (۱۹۳۲)، که در آن مسئله‌ی بیکاری و سرگذشت زن و شوهر جوانی را در آلمان پس از جنگ I شرح میدهد. این داستان پس از انتشار شهرت جهانی یافت، و از آن فیلم تهیه شد.

فالانخه: ← فالانژ.

فالانژ[10] (fālānj)، اسپانیائی **فالانخه** (fālānxe)، حزبی سیاسی که در ۱۹۳۳ به وسیله‌ی خوسه آنتونیو پریمو د ریورا، پسر ← میگل پریمو د ریورا، در اسپانیا تأسیس شد. معتقدات آن عموماً بر مبنای فاشیسم بود، ولی تمایز آن با سایر گروههای فاشیست در این بود که به سنن ملی و خاصه سنن سلطنتی و مسیحی اسپانیا در دوره‌ی رنسانس اهمیت بسیار میداد. در جنگ داخلی ۱۹۳۶–۳۹ اسپانیا از شورشیان طرفداری کرد. در ۱۹۳۷، فرانکو آن را با حزب کارلوسیان درآمیخت، و حزب رسمی قرار داد. از ۱۹۴۱ به بعد ضعیف شد.

فالانکس[11] (fālānks؛ از یو)، آرایش پیاده‌نظام در یونان باستان. سربازان دسته‌های فشرده‌ی ۸ یا ۱۶ردیفی تشکیل داده به سوی دشمن میتاختند، و صف او را در هم میشکستند. مبتکر فالانکس اسپارتیها بودند، ولی در عهد اپامینونداس و اسکندر استفاده از آن کاملتر شد. این آرایش، به سبب عدم قدرت تحرک کافی و نیز بیحفاظی جانب راست (چون سپرها را در دست چپ میداشتند)، ضعیف بود، و این ضعف در جنگ با رومیان و مخصوصاً در جنگ پودنا (۱۶۸ قم) آشکار گردید، و آرایش فالانکس تدریجاً منسوخ شد.

فال حافظ: ← فال گرفتن.

فالروم، بندرگاه آتن قدیم، ← فالرون.

فالرون[12] (fāleron) یا **فالروم** (um–)، بندرگاه آتن قدیم، یونان، بر خلیج فالرون (شاخابه‌ای از خلیج سارونیک در دریای اژه). در قرن ۵م قم

---

(۱)factorial (۲)Fox (۳)Foxe (۴)Fox (۵)facsimile (۶)Falkland (۷)Cary (۸)phacolith (۹)Fallada (۱۰)falange (۱۱)phalanx (۱۲)Phaleron

بندر پیره جای آن را گرفت.
فال ریور[1] (fāl rivər)، شهر صنعتی و بندرگاه (جه ۹۹٬۹۴۲)، جش ماساچوست، کشمت. در ۱۶۵۶ دایر شد.
فال زدن: ← فال گرفتن.
فالستر[2] (fālster)، جزیره (510 کمه، جه ۴۶٬۶۶۲)، ج دانمارک، در دریای بالتیک؛ شهر عمده‌اش نوکوبینگ.
فالکا، پیترو: ← لونگی، پیترو.
فالکرک[3] (fālkërk)، شهر (جه ۳۸٬۰۴۳)، ولایت سترلینگ‌شر، اسکاتلند مرکزی. مصنوعاتش مواد شیمیائی و کالاهای چرمی است. دارای نمایشگاه سالانه‌ی احشام است. در اولین نبرد فالکرک (۱۲۹۸)، ادوارد I و انگلیسها اسکاتلندیها را در اینجا شکست دادند.
فالکلند[4] (fālkland). برای اسامی انگلیسی که ممکن است به این صورت بشناسید ← فاکلند.
فالکنر[5]، **ویلیام** (wilyām fālknər)، ۱۸۹۷–۱۹۶۲، داستانویس امریکائی. گرچه اولین داستانهای او تصاویری از زندگی در نیو اورلئان است، و اولین کتابش، به نام مواجب سربازان (۱۹۲۶)، حاکی از تجارب جنگی اوست، توجه او در درجه‌ی اول معطوف به مسائلی بوده است که موطن او، یعنی جنوب‌خوانده، پس از جنگ داخلی امریکا با آنها مواجه بوده است. سبک وی در بیان داستان غالباً خلاف معمول است: از حال آغاز میکند، و به سوی گذشته میرود، و در ضمن آن، زندگی نسلهای جنوب را ترسیم میکند. جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۹ در ادبیات به او اعطا شد. آثار مشهورش مشتمل است بر خشم و هیاهو (۱۹۲۹)، معراب (۱۹۳۱)؛ روشنائی در ماه اوت (۱۹۳۲)؛ ابسالوم، ابسالوم! (۱۹۳۶)؛ تسخیرناپذیر (۱۹۳۸)؛ هملت (۱۹۴۰)؛ یک فابل (۱۹۵۴)؛ شهر (۱۹۵۷)؛ و خانه‌ی اربابی (۱۹۵۹). بعضی از آثارش به فارسی ترجمه شده است.
فال گرفتن (fāl gereftan) یا **فال زدن** (zadan)، اطلاع دادن از آینده و شناختن حوادث آن از راه شنیدنیها و دیدنیها. شخص فالگیر معمولا با توجه به سخنی که از کسی میشنود یا چیزی که میبیند در باره‌ی حادثه یا حوادثی که به زعم وی در آینده روی خواهد داد اظهار نظر میکند. اگر به خیر و نیکی فال بزند آن را تفأل (tafa"ol) مینامند، و اگر به شر و بدی آن را تطیر (tatayyor) و طیره (tiara) میخوانند. در بعضی از کتب، از پیغمبر اسلام نقل کرده‌اند که فال نیک را میپسندید، و خود بعضی امور را در مواردی به فال نیک میگرفت، و از جمله، نام سهیل ابن عمرو (sohayle 'bne amr) را در واقعه‌ی حدیبیه به مناسبت اشتقاق کلمه‌ی سهیل از سهل [= آسان] به فال نیک گرفت. در مورد تطیر، که فال بد زدن است، روایاتی نقل شده که پیغمبر تطیر را مکروه میداشته است. داستان تطیر مردم در بیعت طلحه با علی ع در کتب تاریخ شهرت بسیار دارد، که مردم شُل بودن دست طلحه را به فال بد گرفتند، و گفتند نخستین کس که با علی ع بیعت کرد دستش شل بود، و این بیعت ناتمام خواهد ماند. تطیر از طیر [= پرنده] مشتق است، و بدین جهت تطیر خوانده میشود که، در آغاز، اعراب از پریدن یا صدای زاغ و دیگر پرندگان فال بد میزدند، و بعد، هر گونه فال بد زدنی را تطیر و طیره خواندند، و در کتب حدیث دعاهائی نقل کرده‌اند که هر گاه کسی از چیزی فال بد زد آن دعاها را بخواند تا از شر آن رها شود.

میان علمای اسلامی در خصوص تفأل از قرآن اختلاف است، و بعضی آن را حرام میدانند، ولی استخاره با قرآن را روا میشمارند.

مسئله‌ی فال گرفتن، به صورتهای مختلف آن، امری است قدیمی، و در همه‌ی جوامع صورتهائی دارد. در ایران، فال گرفتن از دیوان حافظ (فال حافظ) رواج بسیار دارد، و علت این امر کلیت و شمولی است که در بیان شعری حافظ موجود است، و هر کسی آرزوها و اندیشه‌های خود را به گونه‌ای در زوایای تعبیرات و مصارع شعر او میبیند، و از دیرباز در ایران، دیوان حافظ را یکی از وسائل فال گرفتن میشمرده‌اند (چنانکه رومیان قدیم با سخنان ویرژیل فال میگرفتند)، و عنوان "لسان الغیب" و "ترجمان الاسرار" در باره‌ی حافظ از همین امر شهرت گرفته. در میان عامه‌ی مردم نیز انواع فال (از قبیل فال نخودی) رواج دارد، و فالگیران دوره‌گردی هستند که کتابی را در برابر میگذارند، و از روی آن در مورد اشخاص فال میگیرند، و گاه از روی خطوط کف دست اشخاص فال ایشان را میبینند (← کفبینی).

قدما فال گرفتن را علمی میدانسته‌اند (علم الفال)، و در باره‌ی آن کتابهائی نوشته‌اند. ابن ندیم در الفهرست نام چند کتاب از کتب موجود عصر خود را در باره‌ی فالهای ایرانیان و هندیان و اعراب و رومیان نقل کرده است، و اغلب این کتابها عنوان زجر (zajr)ـکه همان فال زدن است ـ دارد، از قبیل کتاب زجر الفرس و کتاب زجر الهند.
فالگیر: ← فال گرفتن.
فالگیر[6]، **ژان آلکساندر ژوزف** (jān aleksāndr jozef fālgier)، ۱۸۳۱–۱۹۰۰، مجسمه‌ساز و نقاش فرانسوی. پس از ساختن مجسمه‌ی مفرغی معروف خود به نام برنده‌ی جنگ خروس (موزه‌ی لوکزامبورگ، پاریس) شهرت یافت. از مجسمه‌های معروفش دیانا، مجسمه‌ی گورنی (تئاتر فرانسه، پاریس)، مجسمه‌ی لافایت (شهر واشینگتن، کشمت)، و مجسمه‌ی دسته‌جمعی معروف به پیروزی جمهوری (در بالای طاق نصرت الوال، پاریس) است. تابلوهای کشتی‌گیرها و بادبزن و خنجر (موزه‌ی لوکزامبورگ، پاریس) از نقاشیهای معروف اوست.
فالنامه‌ی بروج: ← عبید زاکانی.
فالنامه‌ی وحوش و طیور: ← عبید زاکانی.
فالوپیوس[7] (fāllopius)، ۱۵۲۳–۶۲، کالبدشناس ایتالیائی، از مدرسین معروف دانشگاه پادوا. وی کاشف **لوله‌ی فالوپیوسی** است که تخمدانها را به داخل زهدان مربوط میکند.
فالوپیوسی، لوله‌ی: ← فالوپیوس.
فالوده (fālude) یا **پالوده**، ماکول شیرین و سردی مشتمل بر رشته‌های باریک نشاسته‌ی پخته، شربت قند، و برف یا یخ کوبیده. معمولا آب لیمو یا عرقی به آن اضافه میکنند.

فالوس: ← فالیسم.
فالون[8] (fālun)، شهر (جه ۱۸٬۷۴۵)، سوئد مرکزی، کرسی و مرکز صنعتی ولایت کوپاربرگ. قدیمترین شرکت صنعتی سوئد در قرن ۱۲م اینجا تأسیس شد تا معادن مس آن را (اکنون تمام شده است) استخراج کند.
فالیا[9]، **مانوئل د** (mānuel de fālyā)، ۱۸۷۶–۱۹۴۶، آهنگساز اسپانیائی. از آثار معروفش اپرای زندگی کوتاه (نیس، ۱۹۱۳)، سوئیت شبها در باغهای اسپانیا (۱۹۱۶) برای پیانو و ارکستر، و باله‌های معروف عشق جادوگر (۱۹۱۵) و کلاه سه‌گوش (۱۹۱۷) است.
فالیر[10]، **آرمان** (ārmān fālier)، ۱۸۴۱–۱۹۳۱، رئیس جمهور (۱۹۰۶–۱۳) فرانسه. در دوره‌ی ریاست جمهوری او قانون تفکیک کلیسا از دولت اجرا شد، و قضیه‌ی دریفوس خاتمه یافت.
فالیرو[11]، **مارینو** (mārino fāliero)، ۱۲۷۴–۱۳۵۵، دوج (۱۳۵۴–۵۵) ونیز (برای منصب دوج ← ونیز). وی در توطئه‌ی پلبینها علیه پاتریسینها، برای بر انداختن حکومت اشراف، شرکت کرد تا خودش به قدرت دیکتاتوری برسد، ولی توطئه کشف شد و فالیرو و همدستانش همگی اعدام شدند.
فالیسم: ← فالیسیم.
فالیسیسم[12] (fāllisism، از فنس) یا **فالیسم** (fā-llism، از فنس) [= پرستش آلت رجولیت. مأخوذ از لفظ یونانی فالوس، = آلت رجولیت]، پرستش قدرتهای تولید مثل در طبیعت که نمودار آنها آلت تولید مثل در مرد است. یکی از قدیمیترین و عمومیترین پرستشهای دینی جهان است. فالیسیسم جلوه‌ای از خواهش انسان به بقای نسل است، و هنوز در قسمتهائی از زمین معمول است. فالیسیسم در یونان باستان وابسته به پریاپوس (پسر آفرودیته)، و پرستش دیونوسوس بوده است. در رم، مهمترین شکل فالیسیسم نوعی از آن بود که در خاور نزدیک رواج داشت، و آن پرستش کوبله (مادر بزرگ خدایان) و آتیس بود. این فالیسیسم در دوران امپراطوری روم اهمیت فراوان داشت، و فستیوالهای پرسر و صدا و افراطی و "روز خون" سالانه‌ی آن معروف بود؛ در این روز، شرکت‌کنندگان در جشن، که از شدت هیجان از خود بیخود میشدند، با کارد به خود زخم میزدند. در این گونه جشنها، بعضی از مردم رنج خواجه شدن را بر خود هموار میکردند تا بتوانند در سلک کاهنان آیین فالیسیسم درآیند. در هندوستان، شیوا مظهر این نوع پرستش بود، و این خدا را اغلب به صورت آلت رجولیت نیز نمایش میدادند. پرستش اوزیریس در میان مصریان باستانی خود نوعی دیگر از فالیسیسم بوده است. ژاپونیها این پرستش را در دین خود، شینتو، وارد کرده‌اند. نیز ← بارآوری، شعائر.
فاماگوستا[13] (fāmāgustā)، شهر (جه حد ۳۸٬۰۰۰)، ش قبرس؛ بندر عمده‌ی این جزیره. در قرون ۱۵م–۱۶م کرسی حکام ونیزی بود. گویا صحنه‌ی اصلی نمایشنامه‌ی اتللو از شکسپیر بوده است. ویرانه‌ی برج مشهور به اتللو (از قرن ۱۳م)

---

(۱)Fall River (۲)Falster (۳)Falkirk (۴)Falkland (۵)Fa(u)lkner (۶)Falguière (۷)Fallopius (۸)Falun
(۹)Falla (۱۰)Fallières (۱۱)Faliero (۱۲)phallicism (۱۳)Famagusta

در آنجا مشهور است. از بناهای آن کلیسای جامع به سبک گوتیک و کاخ حکام ونیزی است. در جج II پایگاه دریائی بریتانیا بود و بمباران شد.

فامنین (fāmanin)، ده (جم ۴٬۵۸۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۳۱کیلومتری ج رزن.

فامور (fāmur)، دهستان (جم ح ۵۰۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)، دارای ۵ (؟) آبادی. آبادیهایش در اطراف ← دریاچه‌ی پریشان یا فامور واقعند.

فامور، دریاچه‌ی، فارس: ← پریشان، دریاچه‌ی.

فامیل، واحد اجتماعی: ← خانواده.

فامیه، شهر قدیم: ← افامیه.

فانتن‌ـلاتور[1]، **هانری** (hānri fāntan lātur)، ۱۸۳۶–۱۹۰۴، نقاش و گراوورساز فرانسوی. از دوستان امپرسیونیستها و مخصوصاً مانه بود، و او را حلقه‌ی ارتباطی نقاشی مُدرن و نقاشی رمانتیک شمرده‌اند. شهرتش بیشتر به سبب ساختن صورتهائی از معاریف زمان خویش است. از تابلوهای معروف وی در موزه‌ی لوور کارگاه در باتینیول (bātin-yol؛ ۱۸۷۰)، قدردانی از دلاکروا (۱۸۶۴)، و گوشه‌ی میز (۱۸۷۲) است. از کارهای او مجموعه‌های باارزشی در موزه‌های دیگر فرانسه و غیره نیز محفوظ است.

فاندامنتالیزم: ← بنیادپردازی.

فاندی[2]، **خلیج** (fāndi)، شاخابه‌ی قطلا، به طول ح ۲۷۰ کم، بین کشمت (ل‌ش ایالت مین) و کانادا. آنابولیس رویال و سنت جان کنار آن است.

فانروگام: ← روشنزا.

فانستن[3]، **فردریک** (fredrik fānstən)، ۱۸۶۵–۱۹۱۷، ژنرال امریکائی. ا. آگینالدو را دستگیر ساخت (۱۹۰۱)، وراکروز (مکزیک) را اشغال کرد (۱۹۱۴).

فان فلوتن، مستشرق: ← فلوتن، خرلوف فان.

فانوس دریائی[4] (fānuse daryā'i) یا **منارة البحر**[4] (manārato 'l.bahr) [= منار دریائی]، فنس **فار**[5]، ساختمان برج‌مانندی برای هدایت کشتیها یا آژیر دادن به آنها، خواه به وسیله‌ی نور خواه به وسایل رادیوئی. کلمه‌ی فار به ساختمانهای مشابه برای هدایت هواپیماها نیز اطلاق میشود. سابقاً فانوسهای دریائی را مناسب با ساختمان جغرافیائی محل میساختند. هر جا شالوده‌ی سنگی خوبی وجود داشت، برجها را با مصالح بنائی و استوانه‌ای میساختند. بعدها سیمان مسلح جای مصالح بنائی را گرفت. هر جا که برای ایجاد شالوده‌ی محکم استعمال قطعات چوبی و فولادی ضرورت پیدا میکرد برجها را با استخوان‌بندی فولادی بنا میکردند.

تا اوایل قرن ۱۹م، برای روشنی فانوسهای دریائی از شمعهای بزرگ و آتش زغال و چراغهای روغنی استفاده میشد. پس از آن، روشنی فانوسها با گاز چراغ و سپس با استیلن تأمین میشد. در ۱۸۵۸، برای نخستین‌بار، برق را برای روشن کردن فانوس دریائی ساوث فورلند[6] (sāt forland؛ ج‌ش انگلستان، در کنت) به کار بردند. تکاملهای بعدی عبارت بوده است از استفاده‌ی از چراغهای زنبوری، چراغهای گردان، زنگها و سوتهائی که در مه به صدا درمیآمد، و عدسیهای فرنل (به نام ا. ژ. فرنل)، که نور را به شکل دسته‌ای از شعاعهای متوازی درمیآورده است. در فانوسهای جدید سه نوع دستگاه نورافشانی وجود دارد: یکی دستگاه انعکاسی، که در آن نور منبع، پس از انعکاس بر یک آینه، به صورت دسته‌ای از اشعه‌ی متوازی درمیآید، و از فواصل دور دیده میشود؛ دیگر دستگاه انکساری، که در آن نور از عدسیهائی میگذرد، و به اشعه‌ی متوازی تبدیل میشود؛ و دیگر دستگاه انعکاسی و انکساری، که هم آینه در آن به کار میرود و هم عدسی.

با استعمال روزافزون اشعه‌ی رادیوئی و رادار، فانوسهای دریائی سابق از رواج افتاده است، و پیامهای الکترونیکی جانشین پیامهای نوری شده است. نخستین دستگاه رادیوئی برای هدایت کشتیها در ۱۹۲۱ در شهر نیو یورک ساخته شد. از ۱۹۳۴ ایستگاههای کنترول از دور، مجهز با رادیو و دستگاههای حساس، متدرجاً جانشین فانوسهای دریائی معمولی شده است. چراغهای آژیر و بیکن‌ها با رادیو کار میکنند. هنگامی که هوا تاریک میشود، یک چشم الکتریکی چراغ را روشن میکند. هر وقت که رطوبت هوا از حد معینی تجاوز کند بوقی خود به خود به کار میافتد؛ دیگر نیاز به آن نیست که مأمورینی در داخل ساختمان فانوسها یا نزدیک آن منزل داشته باشند، و دستگاهها را هنگام ضرورت به کار بیندازند.

از لحاظ تاریخی، آغاز پیدایش فانوسهای دریائی به مصر باستانی میرسد، که در آنجا کاهنان آتش این برجها را روشن نگاه میداشتند. قریب ۱٬۵۰۰ سال، فانوس یا منار دریائی فاروس، که از عجایب سبعه است، و در قرن ۳م ق‌م ساخته شده بود، راه‌نمای کشتیها در رود نیل بود؛ آن را با سوزاندن چوب روشن نگاه میداشتند، که روزها دود آن دیده میشد و شبها شعله‌ی آن. رومیان فانوسهای دریائی مشهوری در راونا و مسینا و نیز در دو طرف کانال مانش ساخته بودند.

فانوس سحری[7] (fānuse sehri)، قدیمترین آلات پروژکتور. اساساً مرکب است از جعبه‌ای که یک پروژکتور مقعر در آن جا دارد. اشعه‌ی وارد از یک منبع نور بر پروژکتور، پس از انعکاس و عبور از یک عدسی متقارب، بر صفحه‌ای شیشه‌ای که تصاویر رنگینی بر آن رسم شده متمرکز شده آن را روشن میکنند. عدسی دیگری تصویری حقیقی و بزرگتر از تصاویر رنگین بر پرده‌ای می‌اندازد. نوع تکمیل‌شده‌ی آن استرئوپتیکون است.

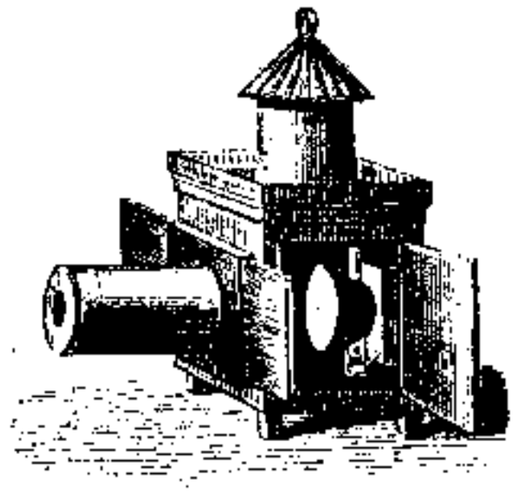

فانوس شیطان[8] (fānuse šeytān) یا **آتش مرداب** (ātešc mordāb)، نور ضعیف و لرزانی که هنگام شب بر سطح مردابها به نظر میرسد. ممکن است نتیجه‌ی احتراق خود به خود گازها یا نوعی **فوسفور**‌سانی باشد.

فانی، تخلص جلال‌الدین دوانی.

فانی: ← علیشیر نوائی.

فانی (fāni)، نامش **محسن** یا **محمد محسن**، ف ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۲ هق، شاعر فارسی‌زبان کشمیر. وی از شاگردان ملا یعقوب صَرفی کشمیری بود، و بعضی از شاعران کشمیر (مانند **غنی کشمیری**) شاگرد وی بوده‌اند. فانی از مصاحبان شاهزاده دارا‌شکوه بود، و از اکثر علوم آگاهی داشت. مدتی از طرف شاه‌جهان صدارت الله‌آباد یافت، ولی بعد، به مناسبت شعری که در مدح یکی از دشمنان پادشاه گفته بود، از این منصب معزول شد، و به کشمیر رفت. از آثارش دیوان شعر (شامل ۶٬۰۰۰ بیت) و مثنوی **مصدر الآثار** است. کتاب **دبستان المذاهب** را نیز بدو نسبت داده‌اند، اما در صحت این انتساب تردید است.

فاو (fāv) یا **فائو**[9] (fāo)، بندر، ولایت بصره، ج‌ش عراق، نزدیک خلیج فارس بر مصب شط العرب. فاو از ایستگاههای تلگراف و از استحکامات دولت عثمانی بود؛ خط تلگرافی از ریشهر به فاو، به طول ۲۴۰ کم، در ۱۸۶۴ افتتاح شد. از ۱۹۵۱، حمل نفت به وسیله‌ی خط لوله از زبیر به فاو آغاز شد، ولی از زمانی که کشتیهای دریانورد در شط العرب تا بصره میروند، رفت و آمد به فاو تا حدی کاهش یافته است.

فاوانیا (fāvāniā) یا **عود الصلیب** (udo 's.salib)، گیاه دائمی از جنس سدوم تلفیوم (*Sedum tele-phium*)، با برگهای ضخیم و خوشه‌گلهای صورتی و گاه سفید. بومی اروپا و آسیای شمالی است، ولی به نقاط دیگر هم برده شده است. ارتفاعش به ۴۰ تا ۴۵ سم میرسد. سابقاً تخم و ریشه‌ی آن در طب به کار میرفت.

نوع سدوم که فاوانیا بدان تعلق دارد دارای جنسهای متعدد است، که عموماً در منطقه‌ی معتدل شمالی و شمالگان یافت میشوند، و مخصوصاً برای کاشتن در باغهای سنگستانی یا در خاکهای کم‌مایه مناسبند، زیرا تحملشان در مقابل شرایط نامساعد زیاد است.

فئودال[10] (feodāl)، مربوط یا منسوب به **فئودالیته** یا به فیف. این کلمه را اقطاعی (← اقطاع)، ملوک‌الطوایفی یا خان‌خانی، و "ارباب و رعیتی" ترجمه کرده‌اند.

فئودال، نظام: ← فئودالیته.

فئودالیته[11] (feodālite؛ فنس) یا **فئودالیسم**[12] (feodālism؛ فنس) یا **فئودالیزم**[13] (feodālizm؛ از انگل) یا **نظام فئودال**[14] (nezāme feodāl)،

(۱)Fantin-Latour (۲)Fundy (۳)Funston (۴)lighthouse (۵)phare (۶)South Foreland (۷)magic lantern (۸)will-o'-the-wisp (۹)Fao (۱۰)feudal; feodal (فنس) (۱۱)féodalité (فنس) (۱۲)féodalisme (فنس) (۱۳)feudalism (۱۴)feudal system

نظامی اجتماعی و سیاسی که از پایان امپراطوری شارلمانی در اوایل قرن ۹م تا ظهور حکومتهای مطلقه در اوایل قرن ۱۷م در اروپای غربی استوار بود.

در عهد شارلمانی، قسمت عمده‌ی اراضی مزروع اروپای غربی بین اشراف و ثروتمندان و کلیسا و کسانی که به پادشاه خدمتی کرده بودند تقسیم شده بود. پس از انقراض امپراطوری شارلمانی، وضعی شبیه به هرج و مرج حکمفرما شد. جاده‌هائی که رومیها ساخته بودند (← رومی، جاده‌های)، به واسطه‌ی اینکه تعمیر نمیشد، خراب و ویران گشت، و ارتباط بین نقاط مختلف تقریباً قطع شده بود. دولتهای مرکزی درآمد معینی نداشتند که صرف هزینه‌ی ارتش کنند و اقتدار خود را حفظ نمایند. حملات طوایف مختلف از شرق و شمال و جنوب ناامنی را توسعه داد، و باعث شد که هر صاحب نفوذی در صدد حفظ مال خود برآید، و ادعائی بر حکومت کند. صاحبان اراضی وسیع و املاک عمده توانائی نگاهداری اراضی و املاک خود را نداشتند، و در صدد برآمدند که قسمتی از آنها را به زیر-دستان خود و به اشراف درجه‌ی دوم واگذارند، تا از یک طرف آنان را شریک منافع خود سازند، و از طرف دیگر مساعدت آنها را برای حفظ قدرت خود جلب کنند. این بود که اراضی وسیع مزبور را تقسیم‌بندی کرده تحت شرایط معینی به آنان واگذار کردند. اشراف درجه‌ی دوم هم به نوبه‌ی خود همین کار را با زیردستان کردند، و سلسله-مراتبی ایجاد کردند، تا اینکه واحدهای کوچکتری به وجود آمد که بهتر میتوانست به امر کشاورزی پرداخته اراضی را آباد کند. واگذاری این اراضی تحت شرایط معین و با تشریفات معین (← خلعت-پوشان) بود، و هر وقت که مالکین بزرگ قسمتی از اراضی خود را واگذار میکردند، زیردستان، که واسال یا باجگزار مالک مزبور نامیده میشدند، باید سوگندی یاد کنند، باجگزار بدون اسلحه در برابر پادشاه یا ولینعمتی که زمین را واگذار میکرد زانو زده دستهای خود را به هم میگذاشت و، به علامت فرمانبرداری، در میان دستهای ولینعمت قرار میداد، و خود را باجگزار او میخواند. ولینعمت هم او را بر پا داشته بوسه‌ی صلح به وی میداد، و شمشیر یا نیزه یا چوب یا شاخه‌ی درختی را که مظهر ملک بود به او میسپرد. سپس باجگزار دست بر انجیل گذاشته سوگند وفاداری یاد میکرد، و از آن به بعد، ولینعمت و باجگزار وابسته‌ی یکدیگر میشدند. باجگزار موظف بود که هنگام جنگ به کومک ولینعمت شتافته از کاخ و کوشک او حفاظت کند، و عوارضی هم به او بپردازد. کوچکترین واحدی که به ترتیب تسلسل مذکور تشکیل میشد تحت سرپرستی ارباب یا خاوندی (← خاوند) بود که به او سنیور یا لرد خطاب میکردند (نیز ← روستای خاوندی). ولینعمتان کلیه‌ی حقوقی را که در سابق خاص سلاطین بود صاحب شدند، بدین معنی که از مردم مالیات میگرفتند، و به امر قضا میپرداختند، و حتی بعضی از آنها حکم اعدام هم صادر میکردند. حق اعلان جنگ و ضرب سکه داشتند؛ مجمع مشاوره با حضور باجگزاران منعقد مینمودند؛ لوای مخصوص اختیار میکردند، و در کاخ و کوشکی که حکم پایتخت را داشت به قدرت مستقر میشدند. بسیاری از مالکین متوسط و کوچک هم که دوچار اجحاف و تجاوز و ناامنی بودند متوسل به مالکین بزرگ شده خود را تحت حمایت آنها قرار میدادند، و حق مالکیت خویش را تحت شرایط معینی به خاوندان واگذار میکردند تا از حمایت آنان برخوردار شوند. چون خاوندان نیازمند به این بودند که کشاورزان به کار زراعت بپردازند، همان اراضی را دوباره به مالکین اولیه بازمیدادند که کشت و زرع کنند، و در عوض، آنها را متعهد میساختند که خدماتی برای خاوندان انجام دهند، و عوارضی هم به آنان بپردازند. اراضیی که به این طریق از طرف ولینعمتان و خاوندان به باجگزاران واگذار میگردید فیف نامیده میشد، که اصطلاحات فئودالیزم و فئودالیته هم از آن مشتق است. استفاده‌ی از اراضی مزبور ارثی بود، بدین معنی که حق کشت و زرع زمین از پدر به پسر بزرگتر میرسید، و تا وقتی که باجگزار به خاوند و ولینعمت خود وفادار بود و تعهدات خود را انجام میداد زمین در اختیار او باقی میماند.

دستگاه روحانیت و کلیسا هم در تشکیل نظام فئودالیته سهم بزرگی داشت، چون این دستگاه هم املاک وسیعی داشت و آنها را، مانند ولینعمتان و خاوندان، به باجگزاران واگذار میکرد، و عواید سرشاری برای خود به دست میآورد.

فئودالیته اول در فرانسه رواج پیدا کرد، و بعد، از آنجا به اسپانیا، ایتالیا، آلمان، و انگلستان و سپس به اروپای شرقی سرایت کرد. نظام فئودالیته با طلوع حکومتهای مطلقه در غالب کشورهای اروپا بتدریج رو به زوال رفت، ولی در فرانسه تا انقلاب ۱۷۸۹ و در آلمان و ژاپون تا قرن ۱۹م و در روسیه تا انقلاب ۱۹۱۷ کمابیش دوام داشت. در کشورهای اسلامی و ایران نظام فئودالیته به معنی اروپائی آن وجود نداشت، ولی در قرون اول و دوم هق، که صاحبان اراضی در نقاط مختلف ایران گرفتار ظلم و تعدی بیحساب خلفای عرب شده بودند، کاری شبیه به واگذاری زمین در اروپا انجام میدادند، بدین معنی که ملک خویش را به نام یکی از مقربین خلیفه ثبت میکردند تا از شر مظالم مأمورین دولت رهائی یابند، ولی خود به کشت و زرع آن میپرداختند، و این کار در تاریخ معروف است به الجاء (eljā') [عربی، = کسی را به کاری ناگزیر کردن و مجبور ساختن].

نظام فئودالیته منشأ اصطلاحات بسیار متعدد بوده است، که برای فهمیدن تاریخ عصر فئودالیته آشنائی با آنها لازم است. از آن جمله است خاوند (سنیور در فرانسه و لرد در انگلستان)، خلعت-پوشان؛ سرف؛ سوزرن؛ فیف؛ واسال؛ ویلن. نیز ← روستای خاوندی؛ شهسوار؛ شهسواری.

فئودالیزم: ← فئودالیته.

فئودالیسم: ← فئودالیته.

فئودوسیا[1] (feodosiā)، شهر (جم در ۱۹۶۵ ح ۵۶٬۵۰۰)، بندر جنب اوکرائین، در بندر کریمه، بر انتهای غربی خلیج فئودوسیا واقع و از بنادر مهم دریای سیاه و از استراحتگاههای بهداشتی است. دارای کارخانجات دخانیات و تعمیر ماشین است. این شهر در محل شهر تئودوسیا، که مهاجرین یونانی در قرن ۶م قم آن را بنا کرده بودند، قرار دارد. شهر تئودوسیا یکی از مهمترین بنادر و مراکز داد و ستد در این ناحیه بود. در ادوار بعد در سرنوشت کریمه سهیم بود. جنووائیها در قرن ۱۳م مهاجرنشین بارونقی در اینجا بنا کردند، و عملا تجارت در دریای سیاه را به انحصار خود درآوردند. در دوره‌ی آنان شهر به کافا[2] (kāffā) موسوم بود. خانهای کریمه در ۱۴۷۵ آن را فتح کردند، و تا ۱۷۸۳ـکه روسها کریمه را به خاک خود منضم کردندـتحت حکومت ترکان تاتار بود. در جنگ II آلمانها دو بار آن را گرفتند (۱۹۴۱، ۱۹۴۲–۴۴). از آثار موجود در آن بقایای استحکامات جنووائیها و یک موزه‌ی آثار باستانی است.

فاور[3]**، ژول** [ژول گابریل کلود فاور (jül gābriel klod fāvr)]، ۱۸۰۹–۸۰، رجل فرانسوی، از مخالفین سرسخت ناپلئون III، و از عاقدین قرارداد صلح (۱۸۷۱) فرانکفورت بین فرانسه و آلمان. حرفه‌اش وکالت دعاوی بود. از زمان انقلاب ژوییه (۱۸۳۰) جمهوریخواه بودن خود را اعلام کرد. در ۱۸۶۷ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد. به اتفاق ل. آ. تیر با اعلان جنگ ۱۸۷۰ به پروس مخالفت کرد، پس از وصول خبر شکست فرانسویها در سدان، از مجلس مقننه خواستار عزل ناپلئون III شد. در سپتامبر ۱۸۷۰، در دولت دفاع ملی، نایب رئیس دولت و وزیر امور خارجه شد، و کار سنگین مذاکرات صلح با آلمان فاتح به وی محول گشت، و وی در این امر مرتکب اشتباهات ترمیم‌ناپذیر شد. در ۱۸۷۶ به سناتوری رسید. از آثارش دولت دفاع ملی (۱۸۷۱–۷۵) است.

فاوست[4] (fāst) یا **فاوستوس**[5] (fāstus) یا **یوهان فاوست** (yohān)، نه قرن ۱۶م، دکتر فاضل آلمانی که، به مسافرتهای بسیار رفت، و کارهای بزرگ جادوئی کرد، و به طور مرموزی درگذشت. فاوست، بنا بر افسانه‌ها، روحش را در ازای جوانی و دانش و قدرت جادو کردن به شیطان (که در روایات ادبی مفیستوفلس مظهر اوست) فروخته بود. افسانه‌های بیشمار به نام او پرداخته شده است. نخستین روایت چاپی (۱۵۸۷) افسانه‌ی فاوست به توسط یوهان شپیس[6] (špis) به زبان آلمانی نوشته شد، و ترجمه‌ی انگلیسی این روایت مأخذ نمایش-نامه‌ی دکتر فاوستوس (۱۵۹۳) از ک. مارلو است. پس از شپیس روایات دیگری از این داستان پرداخته شد، که بعضی عامیانه است، و برخی جنبه‌ی هنری فراوان دارد. شپیس و مارلو فاوست را به صورت اوباشی جلوه میدهند که عادلانه کیفر مییابد، و به لعنت ابدی محکوم میشود؛ اما لسینگ وی را نماد کوششهای قهرمانانه‌ی انسان برای نیل به علم و قدرت میشمارد، و ازینرو او را در خور ستایش و رستگاری میداند. گوته در نمایشنامه‌ی منظوم خود به نام فاوست ـکه از بزرگترین آثار ادبی است ـ پیرو همین نظر است. در کتاب گوته، عشق و نیروی نجاتبخش زن بر افسانه‌های پیشین اضافه شده است و داستان رنگ فلسفی به خود گرفته. کتاب فاوست گوته در دو بخش (در ۱۸۰۸ و ۱۸۳۳) منتشر شد، که اولی برای تئاتر مناسبتر است، و دومی جنبه‌ی فلسفی بیشتری دارد. رمانها و

(۱)Feodosiya (۲)Kaffa; Caffa (۳)Favre (۴)Faust (۵)Faustus (۶)Spiess

نمایشنامه‌هائی که به نام فاوست بعداً به توسط دیگران نوشته شده است هیچ کدام از لحاظ قوت و شهرت با اثر گوته قابل قیاس نیست. تازه‌ترین شکل افسانه‌ی فاوست رمانی است از توماس مان به نام دکتر فاوستوس (۱۹۴۷). اثر گوته الهامبخش بسیاری از آهنگسازان و مصنفین اپرا، اوراتوریو، موسیقی تئاتر، و سمفونی بوده است، و کسانی چون برلیوز، گونو، شومان، لیست، و بوئیتو درین باره آثاری نوشته‌اند.

فاوستا[1] (fāstā)، فت ح ۳۲۶، شاهزاده‌خانم رومی. زوجه‌ی قسطنطین I، و دختر ماکسیمیانوس، و مادر قسطنطین II، کنستانتیوس II، و کنستانس I بود. گویند به امر شوهرش به قتل رسید.

فاوستوس: ← فاوست.

فاوستینای[2] **کهین** (fāstināye kehin)، ح ۱۲۵–۱۷۶، زوجه‌ی مارکوس آورلیوس، امپراطور روم، و دختر فاوستینای مهین. در غالب لشکرکشیها با شوهرش همراه بود، و از همین رو "مادر اردوها" نامیده میشد.

فاوستینای[2] **مهین** (fāstināye mehin)، ح ۱۰۴–۱۴۱، زوجه‌ی آنتونینوس پیوس، امپراطور روم. شوهرش به افتخار او مدرسه‌ای برای دختران یتیم بر پا کرد.

فاولر[3]، **هنری واتسن** (henri wātsən fāləɾ)، ۱۸۵۸–۱۹۳۳، لغوی انگلیسی. وی و برادرش، ف. ج. فاولر، در تهیه‌ی کتاب کینگز اینگلیش (۱۹۰۶) سهیم بودند (این کتاب در استعمال و سوء استعمال زبان انگلیسی در انگلیسی مُدیرن است). همچنین، دو برادر بالاتفاق از لغتنامه‌ی مشهور فرهنگ انگلیسی آکسفرد (۱۹۱۱) خلاصه‌ای فراهم کردند. پس از فوت (۱۹۱۸) ف. ج. فاولر، هنری بتنهائی فرهنگ استعمال انگلیسی مدرن (۱۹۲۶) را به انجام رسانید. اگر چه بعضی از آرائی که در این کتاب اظهار شده است مختلف فیه است، هیچ نویسنده‌ای از آن بینیاز نیست.

کینگز اینگلیش[4] (kingz inglīš) [= انگلیسی شاهانه] به معنی زبان انگلیسی و استعمال آن است بدان سان که گوئی به تصویب شاه یا مقامی صلاحیت‌دار رسیده است.

فاولهابر[5]، **میخائل فون** (mixāel fon fālhāber)، ۱۸۶۹–۱۹۵۲، کاردینال آلمانی و اسقف اعظم مونیخ. از مخالفین بیباک نازیها بود.

فاون یا فون، در دین روم، ← فاونوس.

فاونا یا فونا، در دین روم، ← فاونوس.

فاونوس[6] (fāunus) یا **فونوس**[6] (fonus)، در دین روم، خدای جنگل و حامی برزگران، گله‌ها، و محصولات. او را با پان یونانیان مطابق میدانستند. جشن او در ۵م دسامبر همراه با رقص و پایکوبی برگزار میشد. فاون[7]ها (fāun-) یا فون[7]ها (fon-) ملازمانش بودند، و آنها مخلوقاتی بودند شبیه ساتیرها، نیمی آدمی و نیمی بز، و کارشان تفریح و شیطنت بود. خواهر (یا شاید زوجه‌ی) فاونوس، موسوم به فاونا[8] (fāunā) یا فونا[8] (fonā) یا بونا دلا، الاهه‌ی حاصلخیزی مزارع و بارآوری و عفت زنان بود. احتمالا یکی از شاهان روم قدیم بوده، که بعداً مورد پرستش قرار گرفته است.



فاونوس

فاووس[9] (fāvus)، بیماری قارچی که بیشتر در سر دیده میشود، و موجب ریزش مو و کچلی میگردد. قارچ کچلی (*Trichophyton*) روی پیاز مو لایه‌ی زردرنگی شبیه به موم ایجاد میکند، و به همین سبب، کچلی قارچی بیماری "موم کندو" هم نامیده میشود. کچلی قارچی مسری است، اما با داروهای جدید و رادیوتراپی درمانپذیر است.

فاویسم[10] (fāvism) [از فاوا[11]، ایتالیائی، = باقلا]، بیماری حادی که در افراد حساس نسبت به باقلا بعد از خوردن باقلا یا تماس با گرده‌ی آن ایجاد میشود، و با همولیز[12] (hemoliz ؛ پاره شدن گویچه‌های قرمز خون) همراه است. حمله‌ی فاویسم معمولا ۲ تا ۶ روز طول میکشد، و در بیشتر موارد خود به خود علاج میپابد؛ اما در موارد سخت، برای جبران گویچه‌های قرمز خرابشده، تزریق خون لازم است.

بیماران حساس نسبت به باقلا دارای یک نقص آنزیمی (آنزیم گلوکوز-۶-فوسفات دِئید روژناز[13]) هستند. این کمبود آنزیمی به احتمال غالب نوعی دفاع در مقابل مالاریا است، و ممکن است به ارث برده شود، و به همین سبب، فاویسم بیشتر در مناطقی دیده میشود که در گذشته مالاریاخیز بوده‌اند. وفور فاویسم در بهار یعنی فصل فراوانی باقلای تازه و همچنین گرده‌افکنی گل باقلا است.

فاهین[14] (fā-hien)، نق ۳۹۹–۴۱۳، راهب بودائی چینی، و سیاح در آسیای مرکزی، هند، و سیلان، که سیاحتنامه و تحقیقاتش مدرک باارزشی برای تاریخ آیین بودا در آسیای مرکزی و هند شمالی پیش از محاق آن به وسیله‌ی اسلام و احیاء آیین هندو است. فاهین از چین به راه افتاد، و به جانب غ در ترکستان سیاحت کرد، و در ح ۴۰۲ هق از هندوکش گذشت، و وارد هند شد. قریب ۱۰ سال در هند ماند، و از افغانستان و دره‌ی گنگ دیدن کرد، و با راهبان و فضلای بودائی محشور شد، و به استنساخ متون بودائی پرداخت. از هند به سیلان رفت، و متونی را که در چین ناشناخته بود استنساخ کرد. در ح ۴۱۴ از طریق جاوه به نانکینگ باز گشت، و به ترجمه‌ی متون منکور از سانسکریت به چینی پرداخت.

فایاکیا[15] (fāyākiā) [به نام ساکنین آن]، نام جزیره‌ی سخریا[16] (sxeriā) در اساطیر یونان. محل جزیره نامعلوم است، و بعضی آن را با کورفو مطابق دانسته‌اند. ساکنین آن نسبت به ملاحان مهماننواز، و مردمی خوشگذران و عشرت‌طلب بودند. وقتی که کشتی اودوسئوس کنار ساحل جزیره بشکست، پادشاه آنان آلکینوئوس و دخترش ناوسیکائا[17] (nāsikāā) ازو پذیرائی کردند.

فایانس: ← بدل‌چینی؛ فالنتسا.

فایت[18]، **یان** (yān fāyt)، ۱۶۱۱–۶۱، نقاش و حکاک فلاندری. شهرتش به سبب نقاشیهای او از حیوانات است. مدت ده سال در ایتالیا و فرانسه گذرانید، و در ۱۶۴۱ به آنورس بازگشت و در رشته‌ی خاص خود شهرت و اعتبار فراوان یافت. اغلب با روبنس و بعضی دیگر از نقاشان بزرگ فلاندری همکاری میکرد. از کارهای معروفش ضیافت عقاب (آنورس) و شکار و میوه (وین) است.

فایتون: ← فائتون.

فایدرا[19] (fāydrā) یا **فائدرا**[19] (fāedrā)، فنس فدر (fedr)، در افسانه‌های یونانی، دختر مینوس و پاسیفائه، زن تسئوس. چون از عشق خود به هیپولوتوس، پسر تسئوس، حاصلی نبرد، وی را متهم ساخته باعث مرگش شد، و بعداً خودکشی کرد.

فایرستون[20]، **هاروی سمیوئل** (hārvi samyuəl fāyrstön)، ۱۸۶۸–۱۹۳۸، صنعتدار امریکائی. از ۱۸۹۶ به ساختن لاستیک اتومبیل آغاز کرد، و در ۱۹۰۰ شرکت لاستیکسازی فایرستون را به وجود آورد.

فایز دشتستانی (fāyeze daštestāni)، شهرت **زائر** (در لهجه‌ی محلی "زار") **محمد علی** (zā'er)، متخلص به **فایز**، ۱۲۵۰–۱۳۳۰ هق، شاعر ترانه‌سرای قرن اخیر که دوبیتیهای ساده و روان او در میان عامه‌ی مردم، به خصوص مردم ج ایران، شهرت بسیار دارد، به حدی که اغلب این ترانه‌ها با دوبیتیهای قدیمی (فهلویات) به هم آمیخته است. ترانه‌های فایز بسیار ساده و ابتدائی است، و در اغلب آنها تخلص شاعر (فایز) آمده است. از زندگانی فایز اطلاع دقیقی در دست نیست. بر طبق بعضی اسناد، وی در بندر ریگ متولد شده و در بردخون درگذشته است. دوبیتیهای او به کرات چاپ شده است. در دیوان وی، که شامل کمتر از ۲۰۰ دوبیتی است، مقداری دوبیتی از ترانه‌های روستائی قدیمتر هم وارد شده است.

فایف، ساز، ← فلوت، قسمت I.

فایف[21] یا **فایفشر**[21] (fāyfšəɾ)، ولایت ساحلی (۱۳۰۰ کمه؛ جه ۳۲۰°۵۴۱)، ش اسکاتلند، بین خلیجهای فورث و تی. مرکزش شهر کوپار[22] (kupār) یا کوپر[22] (kupəɾ)، و از شهرهای عمده‌اش سنت اندروز (محل قدیمترین دانشگاههای اسکاتلند)، کرکالدی[23] (kërkåldi) یا کرکادی[23] (kërkådi؛ از مراکز لینولئوم‌سازی)، و دانفرملین است. فایف جزئی از زمینهای پست مرکزی اسکاتلند و از آبادترین ولایات آن است. استخراج زغال، کتان‌بافی، آب جوسازی، و کشتیسازی رواج دارد. زمانی مسکن پیکتها بود؛ مدتها به نام

---

(1)Fausta (2)Faustina (3)Fowler (4)King's English (5)Faulhaber (6)Faunus (7)faun (8)Fauna (9)favus (10)favism (11)fava (12)hemolysis (13)dehydrogenase (14)Fa-Hien (15)Phaeacia (16)Scheria (17)Nausicaä (18)Fyt (19)Phaedra (20)Firestone (21)Fife(shire) (22)Cupar (23)Kirkcaldy

کشور پادشاهی فایف خوانده میشد.
فایفشر، اسکاتلند، ← فایف.
فاینزیلبرگ، ایلیا آرنلدوویچ: ← ایلف، ایلیا.
فایو فورکس[1] (fāyv forks)، معبری در یخ پیترزبرگ، ویرجینیا، کشمکش. میدان آخرین نبرد عمده‌ی جنگ داخلی امریکا بود (آوریل ۱۸۶۵)، و به پیروزی اتحادیه‌ی ایالات شمالی انجامید.
فپث، سلسله‌ی: ← سلسله‌ی فپث.
فت، علامت اختصاری "تاریخ وفات" در این کتاب.
فتاحی: ← یحیی سیبک.
فتح، سوره‌ی (fath)، سوره‌ی ۴۸م قرآن، مدنی، ۲۹ آیه. خداوند فتحی را که بهره‌ی مسلمانان شده به یاد پیغمبر اسلام میآورد، و میگوید پیروزی از جانب او است، و کسانی که با پیغمبر بیعت میکنند با خدا بیعت کرده‌اند. آنان را که از جهاد شانه تهی میکنند مورد سرزنش قرار میدهد. نیز ← محمد، قسمت ۳۶.
فتح‌آباد (fathābād)، ده (جه ۱°۶۱۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش رشخوار، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۱۵کیلومتری لش رشخوار.
فتح‌آباد، ده، دهستان زهرا، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری بوئین. بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ بسختی آسیب دید. شرکت ملی نفت ۳۰ دستگاه خانه در اراضی دهکده‌ی فتح‌آباد بنا نهاد.
فتح‌آباد، ده (جه ۳۲۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شهر کهنه، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، ۳کیلومتری لغ قوچان. ظاهراً نادر شاه افشار در یکشنبه‌ی ۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ هق بر روی تپه‌ای واقع در اراضی فتح‌آباد بین فتح‌آباد و دهکده‌ی هی‌هی (heyhey؛ ۳۰-کیلومتری غ شهر قوچان) به قتل رسید. این تپه به نامهای تپه‌ی نادری، مسرواریدتپه، و خالصه‌تپه نامیده میشود.
فتح‌آباد، دهستان (جه ۱°۷۷۳ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بافت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴۳ آبادی. مرکزش، **فتح‌آباد** (جه ۸۰ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری غ بافت واقع است.
فتح ابن افشین (fāthe 'bne afšin) شهرت **ابوالمسافر فتح ابن محمد افشین** (abo'l.mosāfer)، فت شعبان ۳۱۷ هق، از امرای معروف خاندان ساجیان. وی بعد از عم خود یوسف ابن ابوالساج به حکومت نشست (۳۱۵ هق). حکومتش ۱،۵ سال بیش طول نکشید؛ یکی از بندگانش او را در اردبیل مسموم کرد.
فتح ابن خاقان (fathe 'bne xāqān) [ابونصر فتح ابن محمد ابن عبیدالله ابن خاقان]، فت ۵۲۹ هق، از ادبا و مورخین عرب، و از مردم سویل (اشبیلیه). وی مردی بسیارسفر بوده و در زندگی نوعی بیقیدی و آزادگی داشته است. فتح ابن خاقان به اشاره‌ی علی ابن یوسف ابن تاشفین در مراکش به قتل رسید. از آثار وی کتاب قلائد العقیان (qalā'edo 'l.'eqyān؛ مصر، ۱۲۸۳–۸۴ هق) است، که در آن به گرد آوری آثار شعرای المغرب پرداخته، و در باره‌ی هر کدام بحث کرده است. کتاب دیگر او مطمح الانفس و مسرح التانس فی ملح اهل الاندلس (matmaho 'l.'anfos va masraho 't.ta'annos fi molahe ahle 'l.'andalos) است که سه تحریر مفصل و متوسط و مختصر داشته و تحریر مختصر آن در استانبول چاپ شده است (۱۳۰۲ هق).
فتح ابن خاقان (fathe 'bne xāqān)، فت ۲۴۷ هق، وزیر و ندیم خلیفه متوکل عباسی. نیاکان او از فرمانروایان فرغانه و ایرانی‌نژاد بودند. احتمالا تولد او در ح ۲۰۰ هق بوده، زیرا وی همسال متوکل و در کودکی همدرس او بوده است. در سال ۲۳۲ هق، که متوکل به خلافت رسید، او را کاتب خویش قرار داد، و در ۲۳۵ یا ۲۳۶ هق او را به عنوان ناظر و رئیس به سامراء فرستاد؛ در ۲۴۲ مدتی کوتاه حکومت مصر را بدو داد؛ و در ۲۴۴ هق او را فرمانروای دمشق کرد، و در حدود همین سالها او را وزارت نیز بخشید. فتح ابن خاقان از هوشیاران و زیرکان زمان و از دوستداران و مشوقان شعر و ادب بود، و با ادیبان و شاعرانی از قبیل جاحظ و بحتری دوستی داشت. خود نیز نویسنده و شاعر بوده است، و کتابهایی به نام اختلاف الملوک، الصید و الجارح، و الروضة و الزهر از آثار او نقل کرده‌اند، که امروز در دست نیست. وی کتابخانه‌ی مهمی نیز داشته است. فتح ابن خاقان، در ۴ شوال در متوکلیه، با خلیفه متوکل، به دست طرفداران منتصر به قتل رسید.
فتح ابن محمد افشین: ← فتح ابن افشین.
فتح الفتوح: ← نهاوند، فتح.
فتح‌الله ابن شکرالله کاشانی: ← فتح‌الله کاشانی، ملا.
فتح‌الله خان شیبانی، ابونصر (abu.nasr fathol-lāh xāne šeybāni)، متخلص به **شیبانی**، فت ۱۳۰۸ هق، شاعر ایرانی. در اواخر دوران قاجاریه میزیست. به سبک متقدمین و مخصوصاً به اسلوب خراسانی در نهایت استادی شعر میسرود. وی یکی از نخستین شاعرانی است که در شعرش به انتقاد از محیط اجتماعی عصر قاجار پرداخته است، و پریشانی جامعه را در شعرش منعکس کرده، و ازین جهت در میان معاصرینش امتیازی بزرگ دارد. گذشته از دیوان، منظومه‌هائی به نامهای فتح و ظفر، جواهر مخزون، خطاب فرخ، و درج گهر دارد. منتخبی از دیوانش در استانبول چاپ شده است (۱۳۰۸ هق).
فتح‌الله خان عمادالملک: ← عمادشاهیه.
فتح‌الله کاشانی، ملا (mollā fathollāhe kāšāni) [فتح‌الله ابن شکرالله]، فت ۹۸۸ هق، از محدثین و مفسرین معروف شیعه. معاصر شاه طهماسب صفوی بود، و در کشمیر وفات یافت. تألیفاتش مشتمل است بر شرح نهج البلاغه، موسوم به تنبیه الغافلین و تذکرة العارفین؛ و سه تفسیر او بر قرآن، که عبارتند از منهج الصادقین، خلاصة المنهج (هر دو به فارسی)، و زبدة التفاسیر (به عربی) که آن را، پس از آن دو تفسیر قبلی خویش، در ۹۷۷ هق تألیف کرده است.
فتحپور، مسجد جامع: ← فتحپور سیکری.
فتحپور سیکری (fathpur sikri)، شهر (جه ۹°۹۹۸)، غ اوتار پرادش، هند، به فاصله‌ی ۳۷-کیلومتری آگرا، نزدیک آبادی باستانی سیکری. اکبر آن را بنا نهاد، و در ۱۵۷۴ پایتخت خود قرار داد، و تا ۱۵۸۶ در آنجا مقر داشت، و سپس آن را ترک گفت. پس از وفات وی شهر رو به ویرانی گذاشت، اما بسیاری از بناهای آن هنوز بخوبی محفوظ مانده است؛ از آن جمله عمارات دولتی و کاخ سلطنتی را میتوان نام برد. مسجد جامع آن یکی از زیباترین آثار معماری سلاطین مغول در هند است. اکبر این مسجد را در ۱۶۰۲ به یادبود پیروزیهای خود در دکن بنا نهاد؛ مقبره‌ی شیخ سلیم چشتی در صحن آن است.
فتحعلی آخوندزاده: ← آخوندف.
فتحعلی خان افشار (fath'ali xāne afšār)، فت ۱۱۷۸ هق، از امرا و سرداران بزرگ نادر شاه. در فتح هند پیشرو سپاه او بود. بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر به ابراهیم شاه افشار پیوست. بعد از او به آزاد خان افغان ملحق شد، و با لشکر آزاد خان در ۱۱۶۷ هق با کریم خان زند جنگید. سال بعد هنگامی که محمد حسن خان قاجار بر آزاد خان چیره شد بدو پیوست، و پس از قتل او به آذربایجان رفت و دعوی استقلال کرد. در اواخر سال ۱۱۷۵ هق، کریم خان به دفع او لشکر به آذربایجان برد و نه ماه اورا در حصار گرفت. عاقبت در شعبان ۱۱۷۶ هق، فتحعلی خان تسلیم شد. کریم خان او را برگرفت و به سوی اصفهان و شیراز رهسپار شد، اما در بین راه وی را هلاک کرد.
فتحعلی خان داغستانی (fath'ali xāne dāqestā-ni)، وزیر اعظم (← اعتمادالدوله) شاه (۱۱۰۵–۳۵ هق) سلطان حسین صفوی. در اواخر عهد شاه سلطان حسین متهم شد که عده‌ای از اکراد را به قتل شاه تحریک کرده است. شاه، از ترس جان، شبانه حکم عزل و قتل اورا داد (۷ صفر ۱۱۳۳ هق). در همان شب فتحعلی خان را کور کردند، و برای مصادره‌ی اموالش، او را شکنجه‌ی بسیار دادند. بامدادان شاه دریافت که خطا و شتاب کرده است؛ جان وزیر را بخشید اما فایده‌ای نداشت.
فتحعلی خان قاجار (fath'ali xāne qājār)، ۱۰۹۷ یا ۱۱۰۴–۱۱۳۹ هق، از امرای قزلباش در اواخر عهد صفویه؛ پسر شاه قلی خان. وی از طایفه‌ی اشاقه باش بود (← قاجاریه، قسمت I). در ۱۱۳۵ هق، با هزار سوار، در صدد دفع افغانها از اصفهان برآمد. اما، به سبب آنکه مورد سوء ظن شاه سلطان حسین واقع شد، اصفهان را واگذاشته به جانب استراباد رفت، و در ابراهیم‌آباد ورامین، به استدعای اهل ری، یک‌چند به مبارزه با افغانها پرداخت. سپس به خدمت شاه طهماسب II صفوی پیوست. اما چندی بعد، به سبب اختلاف با نادر (بعداً نادر شاه)، هنگام عزیمت به جانب مشهد، به دستور وی به قتل رسید، و در مقبره‌ی خواجه ربیع مدفون شد. محمد حسن خان قاجار پسر او بود.
فتحعلی شاه قاجار (fath'ali šāhe qājār)، نامش **بابا خان**، ۱۱۸۵–۱۹ جمادی الاخر ۱۲۵۰ هق، دومین پادشاه (۱۲۱۲–۱۲۵۰ هق) ایران از سلسله‌ی قاجاریه؛ پسر حسینقلی خان جهانسوز. چون عمویش، آقا محمد خان، فرزند نداشت، ولایتعهدی خویش بدو داد (۱۲۱۱ هق). از طرف آقا محمد خان حاکم فارس، کرمان، و یزد بود، و بعد از قتل وی، از شیراز به تهران آمد، و بر تخت نشست (شوال ۱۲۱۲ هق). در آغاز سلطنت مواجه با مخالفت عموی خود علیقلی خان قاجار و با فتنه‌ی صادق خان شقاقی و محمد خان زند شد؛ و پس از دفع فتنه‌ی آنها، پسر خویش عباس میرزا را به ولیعهدی

(1)Five Forks

برگزید، و فرمانفرمای آذربایجان کرد (← عباس میرزا ولیعهد).

در ۱۲۱۵ هق، وزیر خود، حاجی ابراهیم شیرازی، را معزول و مقتول کرد، و وزارت به میرزا شفیع مازندرانی داد. چندی بعد با طغیان برادر خود حسینقلی خان قاجار مواجه شد، و آن را فرونشاند (۱۲۱۶ هق). سال بعد نادر میرزای افشار را کشت، و خراسان را ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد.

در ۱۲۱۸ هق، قشون روسیه به ایران تاخت، و فتحعلی شاه نخست عباس میرزا ولیعهد را به دفع آنها فرستاد، و سپس خود نیز بدانجا لشکر برده ایروان را نجات داد (۱۲۱۹ هق). بعد از یک سلسله منازعات ممتد در قفقاز، که غالباً به نفع ایران بود، و حتی عده‌ای از علما نیز درین مورد فتوای جهاد داده بودند (← ایران و روس، جنگ‌های)، عاقبت عباس میرزا در محل اصلاندوز، نزدیک ارس، از قوای روسیه شکست خورد (۱۲۲۷ هق)، و این شکست منتهی به ← عهدنامه‌ی گلستان شد (۱۲۲۸ هق). در ۱۲۳۴ هق، میرزا شفیع مازندرانی وفات یافت، و حاجی محمد حسین صدر اصفهانی به وزارت رسید. در سال ۱۲۳۶ هق با عثمانی جنگ کرد، و هر چند درین بین پسرش محمد علی میرزا دولتشاه وفات یافت، به همت عباس میرزا لشکر ایران فتح کرد، و معاهده‌ی ارزروم امضا شد (۱۲۳۸ هق). در ذیحجه‌ی ۱۲۴۱ هق، باز فتحعلی شاه، به فتوای بعضی از علمای شیعه، در صدد برآمد از مرگ آلکساندر I، تزار روسیه، استفاده کند، و گرجستان را از روسیه بازستاند. اما با وجود دلاوریها و فتوحاتی که عباس میرزا در قفقاز کرد، عاقبت لشکر ایران در حدود گنجه و سپس در محل عباس‌آباد از ژنرال پاسکویچ شکست خورد، و حتی تبریز نیز به دست قوای روس افتاد. عاقبت به موجب عهدنامه‌ای که در قریه‌ی ترکمن چای بین دولتین منعقد شد، ایروان و نخجوان از دست ایران خارج شد (۱۲۴۳ هق؛ ← ترکمن چای، عهدنامه‌ی).

بعد از انعقاد این قرارداد، گریبایدوف، سفیر روس، در تهران به قتل رسید، و فتحعلی شاه هیئتی را به ریاست خسرو میرزای قاجار جهت ادای معذرت به دربار روسیه فرستاد (۱۲۴۴ هق). چندی بعد، برای دفع انقلابات خراسان، عباس میرزا را به آن صوب فرستاد، و سپس در صدد تسخیر هرات برآمد. به امر او محمد میرزا، پسر عباس میرزا، یک چند هرات را محاصره کرد، و چندی بعد عباس میرزا نیز دیگربار به قصد کومک به محمد میرزا عازم هرات شد، اما در خراسان وفات یافت (۱۲۴۹ هق). محمد میرزا، به استماع این خبر، دست از محاصره‌ی هرات کشیده به تهران بازگشت، و فتحعلی شاه ولیعهدی خویش بدو داد (صفر ۱۲۵۰ هق؛ ← محمد شاه قاجار). در همین سال، فتحعلی شاه به اصفهان رفت تا ترتیب وصول مالیات معوقه‌ی فارس را بدهد، و در همین احوال در عمارت هفت‌دست در خارج شهر اصفهان وفات یافت. جنازه‌ی او را به قم حمل کردند، و در مقبره‌ای که سال قبل از وفات در آنجا به امر وی ساخته شده بود به خاک سپردند.

فتحعلی شاه پادشاهی طماع و تجمل‌دوست و زن‌باره و طالب کثرت اولاد بود. تعداد کثیر زنان او را بالغ بر ۱۰۰۰ گفته‌اند، و به قول مؤلف ناسری، وی ۲۶۰ فرزند داشت. فتحعلی شاه از ذوق شاعری بی‌بهره نبود، و با تخلص خاقان شعر میگفت. شاعرانی مانند صبای کاشانی، نشاط اصفهانی، و مجمر اصفهانی به دربار او انتساب داشتند.

روابط خارجی ایران در عهد فتحعلی‌شاه

سلطنت فتحعلی شاه هنگامی آغاز شد (۱۲۱۲ هق، مطابق ۱۷۹۷) که رقابتهای مستعمراتی کشورهای اروپائی در کمال شدت بود، و به همین جهت، موقعیت جغرافیائی ایران و روابط خارجیش از لحاظ این کشورها اهمیت خاصی یافت.

در ۱۲۱۳ هق، زمان شاه درانی، در صدد برآمد که، با حمله بردن به سند و پنجاب، بر علیه قبیله‌ی مقتدر مراتهه، که در هند مرکزی و شمال دکن مانع پیشرفت سیاست انگلستان بودند، جنگ را آغاز کند. ولی لرد ر. ک. ولزلی، فرمانفرمای هند، که از استیلای افاغنه بر هند وحشت داشت، با نظر زمان شاه موافقت نکرد، و حتی در صدد برآمد که فتحعلی شاه را بر ضد وی برانگیزد. به همین سبب، در ۱۲۱۴ هق، مهدی علی خان، نماینده‌ی مقیم شرکت هند شرقی بریتانیا در بوشهر، را به دربار ایران گسیل داشت. فتحعلی شاه هم، متقابلا، در ۱۲۱۵ هق، خلیل خان قزوینی را به عنوان سفارت به بمبئی فرستاد. در نتیجه‌ی مذاکرات نمایندگان ایران و لرد ولزلی، فتحعلی شاه دو برادر زمان شاه‌محمود و فیروزمرا که به ایران پناهنده شده بودند، مورد احترام قرار داده سپاهیانی در اختیار محمود قرار داد، و او در ۱۲۱۵ هق قندهار و کابل را از زمان شاه گرفته او را دستگیر و کور کرد، و خود، تحت حمایت پادشاه ایران، امیر افغانستان شد. در این ایام، یک هیئت نمایندگی دیگر از طرف شرکت هند شرقی به ریاست سروان (بعدها سر) ج. ملکم به ایران آمد، و وی، با تقدیم هدایائی، موفق به بستن یک معاهده‌ی تجارتی و سیاسی با ایران شد (شعبان ۱۲۱۵ هق، مطابق با ژانویه‌ی ۱۸۰۱).

مقارن با دورانی که دولت انگلستان در هندوستان گرفتار اتباع تیپو سلطان و قبیله‌ی مراتهه بود، ناپلئون I، امپراطور فرانسه، در نهان با تیپو سلطان رابطه داشت، ولی نتوانست چنانکه باید از وی پشتیبانی کند، و تیپو به قتل رسید. پس از عقد پیمان سال ۱۸۰۱ بین ایران و انگلستان، ناپلئون در صدد برآمد که وسایل برانگیختن ایران را بر ضد انگلستان و روسیه بررسی کند. در ۱۲۱۸هق، جنگهای ایران و روس تجدید شد، و فتحعلی شاه هیئتی به هند فرستاد تا، بر طبق قرارداد ۱۸۰۱، کومک بریتانیا را جلب کند، ولی تقاضای او با بی‌اعتنائی تلقی شد. سال بعد رسولی از جانب ناپلئون به دربار ایران آمد، و در ۱۸۰۶ ژوبر به تهران رسید. فتحعلی شاه که از یاری بریتانیا نومید شده بود، به امید جلب کومک ناپلئون بر ضد روسیه، میرزا محمد رضای قزوینی را به اردوی ناپلئون در لهستان فرستاد، و ← معاهده‌ی فینکنشتاین بین ایران و فرانسه منعقد شد (۲۵ صفر ۱۲۲۲ هق، مطابق ۴ مه‌ی ۱۸۰۷)، و در تعقیب آن، ناپلئون ژنرال گاردان را با عده‌ای افسر و معلم و مهندس به ایران فرستاد. در همان سال، ناپلئون پیمان تیلزیت را با روسیه منعقد کرد، و بدین گونه، ایران را در مقابل روسیه یکه و تنها گذاشت.

به همین جهت، دگربار روابط دوستانه بین ایران و انگلستان برقرار شد، که منجر به قراردادهای سال ۱۸۰۹، ۱۸۱۲، و ۱۸۱۴ بین دولتین شد (← قرارداد ۱۸۱۲).

برای روابط فتحعلی شاه با روسیه و عثمانی ← ایران و روس، جنگهای؛ ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت III.

فتحگره، هند: ← بهوپال، شهر.

فتحنامه: ← غرة الکمال.

فتح و ظفر: ← فتح‌الله خان شیبانی.

فتق[1] (fatq)، بیرون افتادن یک عضو داخلی بدن از حفره‌ای که جای طبیعی آن است. معمولیترین شکل آن بیرون افتادن حلقه‌ای از روده است از موضع سستی از دیواره‌ی شکم در ناحیه‌ی مَغْبَنی (کشاله‌ی ران) و قرار گرفتن آن در زیر پوست. از اشکال دیگر آن فتق دیافراگمی است که در آن قسمتی از احشاء از دیافراگم خارج شده در قفس سینه میریزد. احشاء جا به جاشده گاهی در محل ثانوی تحت فشار قرار میگیرند، و در صورتی که فشار زیاد باشد، و پیچ‌خوردگی پیش آید، بیماریهای شدید خطرناکی مانند انسداد معده به وجود میآید.

فتق یا فاتق، پدر مانی، ← مانی.

فتک (fatk)، ← ترور.

فتن و ملاحم (fetan va malāhem) [فتن جمع فتنه است، و ملاحم جمع ملحمه (malhama)، به معنی جنگ سخت و خونین]، مجموع حوادث آخر الزمان و علائم نزدیک شدن قیامت یا اشراط الساعه (ašrāto 's.sā'a) [= نشانه‌های رستاخیز] که در عقاید مسلمانان و متون احادیث نقل شده است، و در کتب روایات بابی همین نام را دارد. در این روایات از خروج دجال، یأجوج و مأجوج، ظهور مهدی، طلوع خورشید از مغرب، و خروج سفیانی، خروج دابة الارض، خونریزیها و کشتارهای آخر الزمان، آمدن ترکان، و حوادثی غیر طبیعی که در آخر الزمان روی میدهد سخن به میان آمده است، و وظایف مردم مسلمان را در برابر این وقایع یادآوری میکنند. اغلب این حوادث را به نام علائم ظهور (مهدی) نیز نامیده‌اند، و کتابهائی که درین موضوع تألیف شده به نام علائم الظهور، علامات الظهور، و علامات آخر الزمان شهرت دارد.

فتو-، پیشوند: ← فوتو-.

فتوت (fotovvat)، در اخلاق و ادب اسلامی، مجموعه‌ی اوصافی که لازمه‌ی یک فتی (fatā) [= جوانمرد. جمعش فتیان (fetyān)] باشد، و از آن جمله است مخصوصاً کرم و سخا. در تصوف، فتوت عبارت است از ایثار، یعنی مقدم داشتن و گزیدن غیر بر خود، و آن در حقیقت بالاترین مرحله‌ی سخا است. لفظ فتی در قرآن به معنی مرد جوان و هم به معنی عبد آمده است، و در تبیین معنی دوم هم حدیثی هست که پیغمبر به موجب آن گفت هرگز نگوئید "عبد من"، بگوئید "فتای من". استعمال فتی به معنی جوانمرد ظاهراً متکی است بر عبارت مشهور لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار؛ و این عبارت‌خواه مربوط به غزوه‌ی احد باشد یا نباشد، و خواه کلام پیغمبر باشد یا سخن دیگری، به هر حال بسیار قدیم است، و هم منشأ انتساب

(۱) hernia; rupture

فتیان و فتوت به علی ابن ابی طالب، که به همین سبب شاه مردان خوانده میشود. فتوت با آداب و تشکیلات خاص در قرون بعد (مثلا در زمان ابن بطوطه) در سر تا سر بلاد اسلام انتشار داشت، و فتوت‌خانه‌ها و سروال فتوت (مخصوصاً یک چند در زمان خلیفه ناصر عباسی) شهرت و تداول تمام یافت، چنانکه لوطی‌گری و مشدی‌گری هم تا حدی از نتایج و بقایای آن بود. نیز ← جوانمردان؛ لوطی.

فتوت‌خانه: ← فتوت؛ جوانمردان.

فتوح (fotuh) [= گشایشها]، در تداول صوفیه، روزیهائی که بدون کسب و منت برای اهل خلوت و عزلت حاصل میشود (در واقع، فتوح در لغت نیز به همین معنی روزی آمده است). تکیه بر این گونه فتوح، و ترک سعی و کسب، در نزد آن جماعت از صوفیه که این طریقه را شیوه‌ی خویش کرده‌اند، مبتنی است بر ضرورت توکل و عدم استعانت از خلق. در حقیقت آنچه بدین گونه بدون طلب و کسب ایشان حاصل آید، هر چند بدان محتاج نباشند، فتوح محسوب است. درین صورت، قسمتی از آن را ممکن است به محتاجان بدهند، اما البته در اخذ و اعطای فتوح صوفیه آداب و ترتیبات دارند. بعضی اخذ را موقوف به اذن و اشارت غیب میدانند، بعضی اعطا را، بعضی هر دو را، و بعضی هیچ کدام را. در احوال صوفیه حکایات و قصه‌های بسیار هست که نشان میدهد، به گمان آنها، در خواب یا واقعه برای اخذ یا اعطای فتوح به آنها اشارت میرفته است، و گاه نیز اذن و اشارت از جانب شیخ و پیر به آنها میرسیده است. به هر حال، کسانی از صوفیه که اهل فتوح میبوده‌اند اخذ و دریافت فتوح را به شرط آنکه به هیچ نوع کسب و طلب برای آن نشده باشد داده‌ی حق و از جانب غیب میشمرده‌اند، و با این همه، در اخذ آن و تصرف در آن احتیاط را شرط میشمرده‌اند؛ و البته سؤال و دریوزگی را که بدون اشارت شیخ و بدون قصد تهذیب و تذلیل نفس باشد خلاف رسم تصوف میدانسته‌اند، و ظاهراً به همین سبب بوده است که خاکساریه را، از آن رو که غالباً دریوزگی شیوه دارند، سایر سلاسل صوفیه از خود ندانسته‌اند، و حتی گاه مذمت کرده‌اند. نیز ← توکل.

فتوح ابن اعثم (fotuhe ebne a'sam)، کتابی به عربی، از ابومحمد احمد ابن اعثم کوفی، در تاریخ اسلام از رحلت پیغمبر تا روزگار هارون الرشید. مؤلف که از علمای قرون ۲م و ۳م هق است کتاب را در ۲۰۴ هق تألیف کرده است. در ۵۹۶ هق، محمد ابن احمد مستوفی هروی قسمتی از آن را، تا شهادت امام حسین ع، به فارسی ترجمه کرده، و همین ترجمه با عنوان ترجمه‌ی تاریخ اعثم کوفی در سال ۱۳۰۰ هق در بمبئی به چاپ رسیده است.

در بعضی مآخذ، تاریخ وفات ابن اعثم را ۳۱۴ هق ضبط کرده‌اند، که با تاریخ تألیف کتاب (۲۰۴ هق) ناسازگار است، و ممکن است ۲۱۴ درست باشد. مقاله‌ی ابن اعثم کوفی در دایرةالمعارف حاضر مأخوذ از مقاله‌ی بروکلمان در چاپ اول دایرة‌المعارف اسلام است، که در باب نام مؤلف و نام مترجم فارسی کتاب اختلافاتی با مقاله‌ی حاضر دارد.

فتوحات مکیه (fotuhāte makkiyye) [الفتوحات المکیه]، کتاب معروف و مهم محی‌الدین ابن العربی، در تصوف، شامل چهار مجلد بزرگ، و محتوی جمیع معارف و علوم صوفیه مطابق مذهب و طریقه‌ی محی‌الدین. فتوحات مکیه مفصلترین کتاب متصوفه است، و مشتمل است بر ۵۶۰ فصل، که مؤلف در فصل ماقبل آخر تمام مندرجات آن را خلاصه کرده است. مندرجات کتاب که، غیر از اخلاق و معرفت، مخصوصاً متضمن دعاوی بسیار غریب افتاده است، مورد نقد بسیاری از متشرعه واقع شده است، و به همین سبب، بر آن انتقادات بسیار کرده‌اند. قدر مسلم این است که بسیاری از مطالب و دعاوی کتاب را بدون تأویل به رموز و اسرار نمیتوان قبول کرد، و گوئی نوعی رنگ آریستوکراسی عقلانی و فکری در آن هست که درک مطالب آن را جز برای کسانی که عقول بلندپرواز عاصی دارند مشکل ساخته است. فتوحات مکیه را صدا و انعکاس صوفیانه‌ی احیاء العلوم غزالی خوانده‌اند، و گفته‌اند وقتی محی‌الدین از ابن فارض اجازه خواست تا قصیده‌ی تائیه‌ی او را (← تائیه‌ی ابن فارض) شرح کند، وی گفت که فتوحات مکیه‌ی تو شرح آن است. فتوحات مکیه، با وجود تفصیل، مکرر چاپ شده است. شعرانی کتاب فتوحات مکیه را به نام لواقح الانوار فی طبقات الاخیار تلخیص کرده است.

فتوح البلدان (fotuho 'l.boldān)، کتابی به عربی، تألیف احمد ابن یحیی بلاذری، در زمینه‌ی تاریخ فتوحات اسلامی، که در نوع خود از آثار بسیار معتبر و مراجع درجه‌ی اول تاریخ اسلام به شمار میرود. بلاذری درین کتاب چگونگی فتح هر یک از نواحی کشورهای اسلامی را که تا روزگار او (نیمه‌ی دوم قرن ۳م هق) فتح شده بوده است، به دقت نقل کرده، و در ذکر حوادث و فتوحات، سندهای روایت خود را در کتاب آورده است. فتوح البلدان چاپهای متعدد شده است، که مهمترین آنها چاپ دخویه است (لیدن، ۱۸۶۳).

فتوحی مروزی، اثیرالدین (asiroddin fotuhie marvazi)، از بزرگان مرو و از شاعران پارسی‌گوی نیمه‌ی دوم قرن ۶م هق. معاصر سلطان سنجر بود، و با انوری ابیوردی میانه‌ی خوبی نداشت. شعر معروفی در هجو بلخ، که به نام انوری شهرت یافت، و مایه‌ی آزار وی شد، از سروده‌های فتوحی بود. نمونه‌هائی که از شعر فتوحی باقی مانده است توانائی او را در غزل نشان میدهد.

فتوسنتز: ← فوتوسنتز.

فتوی (fatvā)، پاسخ سؤالی در باره‌ی حکم شرعی امری که واقع شده است، یا ممکن است واقع شود. پاسخ، که متضمن حکم شرعی است، فتوی، و عمل فتوی‌دهنده افتاء (efta')، شخص فتوی‌دهنده مفتی (mofti)، و شخص سؤال‌کننده مستفتی (mostafti) خوانده میشود. از این تعریف فرق میان مفتی، قاضی، و مجتهد معلوم میشود؛ زیرا، در فتوی، سؤال مستفتی معتبر است، در صورتی که مجتهد خود به استنباط احکام شرعی فرعی میپردازد، و آن را از ادله‌ی تفصیلیش استنتاج میکند، بی‌آنکه در آن باره سؤالی از او بشود؛ و قاضی حکمی الزام‌آور در باره‌ی اصحاب دعوی صادر میکند. فتوی، اگر چه حکمی است در موردی خاص که مستفتی پرسیده است، آن حکم از لحاظ تحقق عنوانِ کلیِ آن در سایر موارد موضوع نیز ثابت و معتبر است، و به عبارت دیگر، خصوصیت و جزئیات مورد فتوی معتبر نیست مگر آنکه از شرایط خود حکم باشد.

فقهای شیعه‌ی اسلام، ایمان (به معنی تشیع)، بلوغ، عدالت، اجتهاد مطلق، و ضبط (یعنی اهل سهو و نسیان نباشد)، و حیات را از شرایط مفتی دانسته‌اند، و به عبارت دیگر، مفتی همان مجتهد مطلق است، و فقط به اعتبار افتاء مفتی خوانده میشود. مقصود از اجتهاد مطلق حصول ملکه‌ای است که بتواند به وسیله‌ی آن فروع (احکام شرعیه‌ی فرعیه) را از اصول (کتاب، سنت، اجماع، و عقل) استنباط کند. در مذاهب اهل سنت، اجتهاد مطلق شرط افتاء نیست، زیرا باب اجتهاد در نظر ایشان منحصر به ائمه‌ی چهارگانه یا کسانی است که در ردیف ایشان بوده‌اند، و در قرون بعد، مجتهد به آن معنی نیامده است؛ اگر چه حنابله باب اجتهاد مطلق را مفتوح میدانند. بنا بر این، مفتی در نظر اهل سنت کسی است که در یکی از مذاهب فقهی مشهور به مرتبه‌ی اجتهاد برسد، و اصول و روش آن مذهب را چنان بداند که اگر در باره‌ی امری حکمی از امام آن مذهب نرسیده باشد بتواند آن حکم را از روی اصول آن مذهب استنباط کند، و چنین مجتهدی مجتهد مطلق نیست، بلکه مجتهد در مذهب است. اما چون در نظر شیعه‌ی امامیه باب اجتهاد مسدود نیست، و این امر تا آنجا تأکید شده است که تقلید مجتهد متوفی را جایز نمیدانند، شرط افتاء همان اجتهاد مطلق است [اجتهاد مطلق در نظر شیعه در برابر اجتهاد متجزی (ejtchāde motajazzi) است. اجتهاد متجزی عبارت از آن است که کسی فقط در موارد خاصی بتواند اجتهاد کند، و آن ملکه‌ای را که به وسیله‌ی آن هر حکمی را به هنگام رجوع بتواند استنباط کند فاقد باشد].

در میان اهل سنت، مجتهد در مذهب گاهی به جهت مصالحی میتواند، در فتوی، رأی مذهب دیگر را منظور بدارد، البته به شرایطی که در کتب فقهی ایشان مسطور است.

در باره‌ی حکم استفتاءشده نیز شرایطی ذکر شده است، از جمله آنکه حکم مزبور ازضروریات دین اسلام نباشد، زیرا حکم ضروری بدیهی و قطعی است، و در باره‌ی آن استفتاء معنی ندارد. دیگر آنکه مورد فتوی باید از احکام شرعیه‌ی فرعیه باشد، و در اصول دین و عقلیات استفتاء جایز نیست، زیرا تقلید فقط در فروع است نه در اصول؛ دیگر آنکه در آن باره قبلا از مفتی دیگری استفتاء نشده باشد، زیرا در این صورت اختلاف و تشتت و بعضی اوقات تحریم حلال و استحلال (estehlāl) [= حلال کردن] حرام ممکن است پیش بیاید. در بعضی از ممالک اسلامی، منصب فتوی بعدها منصب رسمی بود، و مفتیان، مانند قضات، از طرف دولت منصوب میشدند. در ایران، که بیشتر پیرو مذهب شیعه هستند، مجتهدین مستقل از مناصب دولتی هستند، و آراء خود را میتوانند با استقلال تام و تمام صادر کنند.

فته طلب: ← سفته.

فتی (fatā)، ← جوانمردان؛ فتوت.

فتیان: ← جوانمردان؛ فتوت.

فتیده (fatideh)، ده (جم ۱٬۷۷۳ ـث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)، ۸کیلومتری ش لنگرود.

فتیش: ← فتیشیسم.

فتیشیسم[1] (fetišism) [از کلمه فرانسوی فتیش،

(1)fetishism

مأخوذ از پرتغالی، به معنی سحر، طلسم، و تعویذ، که اصلا به بتها و طلسمات مردم افریقای غربی اطلاق میشد، و اکنون در همه جا به اشیاء مشابه گفته میشود]. اصطلاحی فاقد تعریف دقیق، حاکی از اعتقاد به اینکه بعضی از اشیاء (فتیش[1]ها) دارای نیروئی سحرآمیز هستند، که آن را میتوان برای برآوردن امیال آدمی جلب کرد.

I ـ در علم ادیان و مردمشناسی. هنگامی که ملاحان پرتغالی در نیمه‌ی دوم قرن ۱۵م به افریقای غربی پای نهادند متوجه شدند که مردم آن ناحیه بعضی از اشیاء را ـ از قبیل درخت، ماهی، عروسک، یا بت ـ میپرستند، یا به آنها احترام زیاد میگذارند. ملاحان مزبور آن اشیاء را با تعاویذ و طلسمها و افسونهای معمول میان خودشان مقایسه کردند. اطلاق کلمه‌ی فتیش به این قبیل اشیاء از اینجا سرچشمه گرفت. نخستین استعمال کلمه‌ی فتیشیسم در علم ادیان از شارل دو بروس[2] (sārl dē bros)، عالم فرانسوی است (۱۷۶۰). به نظر او، فتیشیسم عبارت است از پرستش بعضی اشیاء مادی و زمینی، ولی شامل اعمال دینی بعضی از قبایل هم میشود، که تعاویذ و طلسمات را به عنوان مظاهر قدرت الاهی میشمارند. بر طبق تعریفی که س ا. ب. تایلر کرده است، فتیشیسم عقیده‌ای است که، به موجب آن، ارواح در بعضی اشیاء مادی مجسم و متجسد شده‌اند، یا به آن اشیاء تعلقی دارند، یا بر روی آنها اثر و نفوذ دارند. این تعریف را بیشتر مردمشناسان اواخر قرن ۱۹م و قرن ۲۰م به کار برده‌اند، و استعمال کلمه‌ی فتیشیسم در علم بیماری‌های روانی به وسیله‌ی فروید از همین تعریف است. همچنانکه بعضی از قبایل وحشی در بعضی اشیاء ("فتیش") تجسم و تجسد خدا را میبینند، بعضی بیماران روحی نیز در بعضی از اشیاء تجسم معشوقه‌ی خود را میبینند، و به آن عشق میورزند.

اوگوست کنت پرستش آفتاب و ماه و زمین را نوعی فتیشیسم میداند، و آنها را فتیشهای بزرگ میخواند. به عقیده‌ی کنت، فتیشیسم پرستش طبیعت است. سپنسر تعریف دیگری از فتیشیسم کرده است، و علت فتیش بودن بعضی از اشیاء را تعلق و وابستگی ارواح به آن اشیاء میداند، و این در اشیائی است که خاصیتهای عجیب و غریب دارند. نظر به تعاریف مختلف و متضاد، مردمشناسان از استعمال عمومی کلمه‌ی فتیشیسم خودداری میکنند، و آن را منحصراً در مذاهب افریقای غربی به کار میبرند، و معتقدند که اشیاء مادی یا ساخته‌ی بشری در عقاید دینی وحشیان اهمیت فوق العاده‌ای ندارد، و اعتقاد به این اشیاء جزئی از اعتقاد به قوای مافوق طبیعت است.

II ـ در اصطلاح بیماریهای روانی، فتیش هر شیئی است که به طور غیر طبیعی پاسخی شهوانی در فرد تولید کند، و وی بدان عشق بورزد. فتیش ممکن است اشیاء گوناگون از قبیل کفش، جامه، مو، و غیره باشد.

فجار (fejār) [اهانت به مقدسات، فجور و گناه]، از جنگهای معروف عرب در دوره‌ی جاهلی، که از مبدأهای تاریخ ایشان به شمار میرفته است (← عام)، و چون در ماههای حرام اتفاق افتاده بدین نام نامیده شده است. این جنگ در اواخر قرن ۶م ب‌م، میان قریش و کنانه از یک طرف و قیس ابن عیلان (بدون قبیله‌ی غطفان) از طرف دیگر اتفاق افتاد. منشأ جنگ، کشته شدن عروة الرحال (orvato 'r.rahhāl) از قبیله‌ی بنو عامر ابن صعصعه بر دست براض ابن قیس کنانی (barrāze bne qayse kenāni) بود. بعضی مورخین نوشته‌اند که حضرت رسول در جنگ فجار شرکت داشته است. ← محمد، قسمت ۲.

فجر: ← شفق. نیز ← نیمتاب.

فجر، سوره‌ی (fajr) [= سپیده‌دم]، سوره‌ی ۸۹م قرآن، مکی، ۳۰ آیه. اشاره است به قوم عاد و تهدید کسانی که از نیکی گریزانند، و بیان پشیمانی ایشان در قیامت.

فجر کاذب: ← شفق.

فجیره (fojayra)، یکی از هفت شیخ‌نشین سواحل متصالح، در عربستان، که تنها شیخ‌نشینی است که بتمامی در قسمت شرقی شبه جزیره‌ای واقع است که بحر عمان را از خلیج فارس جدا میکند. در ل آن ناحیه‌ی رؤوس الجبال (← خلیج فارس، قسمت ۱) سلطان مسقط، و در ج آن ناحیه‌ی کلبا (kalbā) قرار دارد، که در معجم البلدان نامش کلبه (kalba) آمده است. کلبا زمانی مستقل بود، ولی از ۱۹۵۲ جزئی از شیخ‌نشین شارجه (شارقه) است. شهر کوچک فجیره بر مصب وادی حام و ح ۳کیلومتری دریا واقع است. آبادیهای دیگر فجیره در امتداد ساحل، از ج به ل، عبارتند از سکمکم (sakam-kam)، قریه (qorayya)، مربح (morbeh)، ضدنه (zadna)، و جزئی از دبا (dabā). میان مربح و ضدنه، برونپوم خور فکان (xāre fakkān) قرار دارد، که متعلق به شارجه است.

فجیره مدتهای دراز در تحت نفوذ اعراب قواسم رأس الخیمه و شارجه بود، که خور فکان را در ۱۷۷۵ (۱۱۸۸ هق) در تصرف داشتند. شیخ‌نشین فجیره در ۱۹۰۲ (۱۳۲۱ هق) استقلال یافت. فرمانروای آن، شیخ محمد شرقی، در ۱۹۵۲ (۱۳۷۱ هق) به پیمان میان انگلستان و شیخ‌نشینهای سواحل متصالح پیوست، و انگلستان او را به رسمیت شناخت. نیز ⇐ امارات متحد عربی.

فحشاء: ← فاحشگی.

فحص التیه، بیابان، ← تیه.

فحول [جمع فحل (fahl)، = نر]، ← علقمه.

فخ (faxx)، موضعی نزدیک مکه، در عربستان سعودی، که امروز الشهداء (aš.šohadā') خوانده میشود. در آنجا، جمعی از صحابه‌ی حضرت رسول و از آن جمله عبدالله ابن عمر مدفون هستند. هر سال، روز ۱۴ ماه صفر، در آنجا مراسمی به یاد عبدالله ابن عمر برپا میشود. اما شهرت عمده‌ی فخ و نام امروزی آن (الشهداء) برای واقعه‌ای است که در روز ۸ ذیحجه‌ی (روز ترویه) سال ۱۶۹ هق، در زمان هادی خلیفه‌ی عباسی، در آن جا روی داد. در این روز، که به **یوم فخ** (yāme) معروف است، عده‌ی زیادی از علویان، به جهت قیام بر خلیفه‌ی عباسی، کشته شدند. از امام محمد تقی روایت شده است که هیچ روزی بر علویان بعد از روز کربلا (یوم طف) سخت‌تر و مصیبت‌بارتر از یوم فخ نبوده است. پیشوای قیام‌کنندگان علوی حسین ابن علی ابن حسن مثلث، معروف به صاحب فخ (sāhebe faxx)، از اعقاب امام حسن مجتبی بوده است. حسین ابن علی و یاران او از علویان، به علت مزاحمتی که نایب حاکم مدینه برای ایشان فراهم آورده بود، شوریدند و بر مدینه مسلط شدند، و با ۳۰۰ تن روی به مکه نهادند. در آن سال عده‌ای از خاندان عباسیان، از آن جمله عباس ابن محمد و سلیمان ابن ابی جعفر و موسی ابن عیسی، به حج رفته بودند. این دسته با سواران خود به مقابله‌ی علویان شتافتند، و در فخ به ایشان رسیدند. عباس ابن محمد به حسین ابن علی، در صورت تسلیم، امان داد، ولی او قبول نکرد، و به قول مورخین، میان مسوده (mosavveda)[= سیاه‌جامگان، یعنی بنی عباس] و مبیضه (mobayyeża)[= سپید‌جامگان، یعنی علویان] جنگ درگرفت، و علویان شکست خوردند، و بیش از صد تن از یاران ایشان کشته شدند. در خروج علویان فخ دو تن از بزرگان علویان ـ حسن ابن جعفر ابن حسن، و موسی ابن جعفر معروف به امام موسی کاظم (امام هفتم شیعیان) ـ از موافقت با ایشان سر باز زدند. دو تن از علویان معروف نیز از معرکه جان به در بردند، یکی یحیی ابن عبدالله علوی و دیگری ادریس ابن عبدالله. ادریس ابن عبدالله به المغرب فرار کرد، و بنی ادریس یا ادارسه‌ی مغرب از نسل او هستند. حسین ابن علی صاحب فخ مردی باتقوی و شجاع و از اسخیای بسیار مشهور زمان خود بود.

فخ، صاحب: ← فخ.

فخ، یوم: ← فخ.

فخذ، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، قسمت ۴.

فخرالدوله، ابوالحسن علی: ← فخرالدوله‌ی دیلمی.

فخرالدوله‌ی دیلمی (faxroddōleye deylami)، شهرت **فخرالدوله ابوالحسن علی، ۳۴۱–۳۸۷** هق، پادشاه (۳۶۶–۳۸۷ هق) سلسله‌ی آل بویه و از پادشاهان معروف آن سلسله در ری و همدان (← دیالمه‌ی اصفهان و همدان؛ دیالمه‌ی ری)؛ پسر رکن‌الدوله‌ی دیلمی. وی بعد از وفات پدر در ری به سلطنت نشست، اما چون از سهم خویش راضی نبود و میخواست قلمرو مؤیدالدوله‌ی دیلمی را نیز تصرف کند، با عزالدوله‌ی دیلمی (که رقیب عضدالدوله بود) و حسنویه و قابوس وشمگیر بر ضد عضدالدوله به جنگ برخاست. پس از اینکه عزالدوله در اولین نبرد شکست خورد (۳۶۶ هق) و حسنویه هم درگذشت (۳۶۹ هق)، فخرالدوله با قابوس وشمگیر فرار اختیار کرده خود را تحت حمایت حسام‌الدوله تاش، امیر سامانی، قرار دادند، و از آنجا یک سلسله جنگ و گریزهائی را آغاز کردند که فی الواقع باید آن را مبارزه میان سامانیان و آل بویه به شمار آورد. سرانجام نیروی مشترک فخرالدوله و قابوس وشمگیر و حسام‌الدوله تاش به دست لشکریان مؤیدالدوله مغلوب شد (۳۷۱ هق).

پس از مرگ (۳۷۲ هق) عضدالدوله، مؤیدالدوله کوشید تا با فخرالدوله صلح کند، ولی توفیقی نیافت و سال بعد درگذشت. بعد از وفات مؤیدالدوله، به دعوت و مصلحت صاحب ابن عباد و امرای دیلم، فخرالدوله از خراسان بازآمد، و در ری به سلطنت نشست (۳۷۳ هق)، و اصفهان را نیز به تصرف درآورد. چندی بعد، بدون در نظر گرفتن حقوق قابوس، صاحب ابن عباد را به ضبط و تسخیر مازندران فرستاد (۳۷۳ هق).

فخرالدوله با صمصام‌الدوله‌ی دیلمی (برادرزاده‌اش) روابطی نیکو داشت، لکن هنگامی که برادرزاده‌ی دیگرش، بهاءالدوله‌ی دیلمی، به جنگ

(۱) fetish (۲) de Brosses

با صمصام‌الدوله برخاست، فخرالدوله آهنگ تسخیر بغداد کرد (۳۷۹ هق). اما در حدود اهواز لشکر وی بگریخت، و سیل بیسابقه‌ای نیز جاری شد، و فخرالدوله ناچار عقبنشینی کرد. در ۳۸۴ هق با بهاءالدوله بر ضد صمصام‌الدوله‌که در این موقع بر فارس مسلط شده بود-متحد شد.

فخرالدین I: ← فخرالدین معنی.

فخرالدین II: ← فخرالدین معنی.

فخرالدین، قاضی: ← فخرالدین عبدالله قاضی.

فخرالدین ابوبکر حوایجی: ← فخرالدین حوایجی.

فخرالدین اسعد گرگانی: ← فخرالدین گرگانی.

فخرالدین الیاس: ← صاروخان.

فخرالدین چلابی: ← افراسیابیان مازندران.

فخرالدین حوایجی (faxroddine havāyeji) [فخرالدین ابوبکر ابن ابی نصر حوایجی]، از وزرای اتابک (۶۲۳-۶۵۸ هق) ابوبکر ابن سعد، نخست در جزو حوائجیان (← خوانسالار) اتابک بود. بعد از آن در خدمت او ترقی کرد تا به مرتبه‌ی خزانه‌داری و سپس به مقام وزارت و امارت رسید. شیخ سعدی در مقدمه‌ی گلستان و وصاف در تاریخ خود وی را ستوده‌اند. فخرالدین ابوبکر در دوره‌ی سلطنت (۶۵۸-۶۶۰ هق) اتابک محمد ابن سعد، ظاهراً به دستور ترکان خاتون، مقتول شده است.

فخرالدین رازی: ← فخر رازی.

فخرالدین صفی (faxroddine safi)، شهرت و تخلص **مولانا فخرالدین علی صفی**، ف ۹۳۹ هق، واعظ و شاعر و نویسنده‌ی معروف ایرانی. وی پسر ملا حسین کاشفی بود، و مثل پدر، در هرات به وعظ اشتغال داشت. مطابق روایت مؤلف حبیب السیر، در هرات هر صبح جمعه در مسجد جامع وعظ میکرد، و ظاهراً به سبب خواندن اشعار و نقل حکایات و امثال، مجالس او مورد توجه عامه بود. وی نیز، مانند جامی، داماد خواجه کلان پسر سعد الدین کاشغری بود، و ظاهراً تخلص صفی را نیز جامی برای وی برگزید. فخرالدین صفی در پایان عمر، به سبب جنگهائی که در خراسان بین ازبک و قزلباش روی میداد، غالباً آواره بود، چنانکه در واقعه‌ی محاصره‌ی هرات به دست عبیدالله ازبک، که یک سال طول کشید (۹۳۸ هق)، در آن شهر گرفتار انواع پریشانی شد، و بعد از خلاصی از آن واقعه، به غرجستان رفت و نزد پادشاه آنجا، شاه محمد سیف‌الملوک، اکرام یافت. اما در غرجستان چندان نماند، و در بازگشت نزدیک هرات وفات یافت. فخرالدین صفی، به سبب انتساب به خواجه کلان، به طریقه‌ی نقشبندیه منسوب بود. با این همه، از بعضی آثار او چنین استنباط میشود که باطناً شیعی‌مذهب بوده است. تألیفات وی عبارت است از رشحات عین الحیات، در احوال مشایخ سلسله‌ی نقشبندی؛ لطایف الطوایف؛ انیس العارفین، در مواعظ؛ حرز الامان در خواص آیات و مقطعات قرآنی؛ کشف الاسرار، در شرح اسرار قاسمی (تألیف پدرش ملا حسین کاشفی)؛ و محمود و ایاز، که منظومه‌ای است بر وزن لیلی و مجنون.

فخرالدین طیبی (faxroddine teybi, tayyebi)، شهرت **ملک فخرالدین احمد ابن ابراهیم**، ف ۷۰۴ هق، از تجار و ثروتمندان و محتشمان عهد مغول؛ پسر ملک‌الاسلام. در ۶۹۷ هق، از جانب غازان به سفارت دربار تیمور قاآن به چین رفت، و مورد لطف و اکرام قاآن واقع شد. در بازگشت ازین سفر، در حدود ساحل کورومانْدل که در کتابهای مسلمین از آن به معبر تعبیر شده است، وفات یافت.

فخرالدین عبدالله قاضی (faxroddin abdollāhe qāzi)، معروف به **قاضی هرات و قاضی فخرالدین**، ف ربیع الآخر ۶۹۹ هق، از رجال و وزرای دوره‌ی قراختائیان. غازان خان در ۶۹۵ هق او را به وزارت مظفرالدین محمد قراختائی، از امرای قراختائیان کرمان، منصوب کرد. اندکی بعد میان او و مظفرالدین کدورت و نقاری حاصل شد، به طوری که هر دو میکوشیدند تا "قبایح اعمال یکدیگر را به عرض نواب بارگاه پادشاه برسانند". فخرالدین مصمم شد که قطب‌الدین شاه جهان، پسر عم مظفرالدین را به سلطنت کرمان بنشاند. سرانجام، قاضی فخرالدین، به کومک خواجه رشیدالدین فضل‌الله و خواجه سعدالدین محمد آوجی حکومت کرمان یافت (۶۹۹ هق)، اما چندی بعد محمود شاه قراختائی، برادر مظفرالدین محمد، بر قاضی فخرالدین شوریده او را گرفت و کشت.

فخرالدین عراقی: ← عراقی، فخرالدین.

فخرالدین علی ابن ابوالقاسم: ← شرف‌الملک جندی.

فخرالدین کرت (faxroddine kart) [ملک فخرالدین]، ف ۷۰۶ هق، سومین پادشاه (۶۹۵ یا، به اعتبار تاریخ وفات پدرش، ۷۰۵-۷۰۶ هق) از سلسله‌ی آل کرت؛ پسر و جانشین ملک رکن‌الدین کرت. وی چندی مورد غضب و در حبس (۶۸۶-۶۹۳ هق) پدر بود، و سپس از حبس گریخت. در ۶۹۵ هق، امیر نوروز توجه غازان را به وی جلب کرد، و غازان او را حکومت هرات داد. چندی بعد نسبت به غازان خان و الجایتو در مقام تمرد و عصیان برآمد. در ۷۰۶ هق، سلطان الجایتو لشکری به دفع او فرستاد، و آن لشکر هرات را گرفت، اما فرمانده سپاه مغول به سبب خدعه‌ی ملک فخرالدین مقتول شد، و الجایتو لشکری دیگر به دفع او و تسخیر هرات فرستاد، و درین اثنا ملک فخرالدین وفات یافت. پس از وی برادرش غیاث‌الدین I کرت به امارت هرات نشست.

ملک فخرالدین قریحه‌ی شاعری داشت، و ربیعی پوشنگی (پوشنجی) معاصر او بود، و تاریخ آل کرت را در کتابی به نام کرتنامه به نام او منظوم کرد.

فخرالدین گرگانی (faxroddine gorgāni) یا **فخری گرگانی** (faxri-) [فخرالدین اسعد گرگانی]، ف بعد از ۴۴۶ هق، شاعر و داستانسرای ایرانی، معاصر و مداح طغرل سلجوقی. وی در جوانی از وطن خویش، گرگان، به اصفهان رفت، و در آنجا، ابوالفتح مظفر ابن محمد، که از جانب طغرل حاکم اصفهان بود، سرودن ویس و رامین را از وی خواستار شد، و فخرالدین هم این کار را پذیرفت و انجام داد. فخرالدین از دانشهای روزگار خویش آگاهی داشته و زبان پهلوی را نیز میدانسته و از ادب عرب نیز آگاه بوده است. از آثار وی، جز مثنوی ویس و رامین چیز دیگری که قابل ذکر باشد باقی نمانده است.

فخرالدین مبارکشاه (faxroddin mobārakšāh)، ف ۶۰۲ هق، از رجال و وزرای دربار ملوک غور. نزد علاءالدین جهانسوز و پسرش سیف‌الدین محمد غوری و همچنین در دستگاه سلطان غیاث‌الدین غوری تقرب تمام داشت، و در رادی و سخاوتمندی مشهور بود. عوفی در لباب الالباب اشعار او را ستوده است. فخرالدین تاریخ ملوک غور را به شیوه‌ی شاهنامه نظم کرده است.

فخرالدین مسعود غوری (faxroddin mas'ude quri)، ف ظاهراً ح ۵۵۸ هق، از امرای سلسله‌ی آل شنسب در ولایت طخارستان، برادر علاءالدین جهانسوز و پسر عزالدین حسین غوری. وی بعد از فتح طخارستان به دست علاءالدین، از جانب برادر در بامیان به امارت نشست، و بعد از برادر هم، در آنجا حکمروایی داشت، و حتی در سلطنت غیاث الدین محمد سام، در صدد جنگ با برادرزادگان و تسخیر فیروزکوه برآمد، اما شکست خورد، و برادرزادگانش-غیاث‌الدین محمد سام و معزالدین محمد سام-در حق او اکرام کردند، و او را به حرمت تمام به طخارستان بازگردانیدند، و او پس از آن نیز چند سال زنده بود. پس از وفات وی، پسرش شمس‌الدین محمد غوری به جای او نشست.

فخرالدین معنی (faxroddine ma'ni)، نام دو امیر لبنانی از خاندان درزی معن. **فخرالدین I**، ف ح ۹۵۱ هق، هنگام تسخیر سوریه توسط عثمانیان امیر شوف (šuf؛ در لش صیدا) بود. در ۹۲۲ هق در دمشق به سلطان سلیم I اظهار اطاعت کرد، و سلطان، که تحت تأثیر فصاحت او قرار گرفته بود، وی را به ریاست کل شیوخ جبل دروز برگزید. در ح ۹۵۱ هق او را به امر پاشای دمشق کشتند، و فرزندش قورقمز (qorqmaz) جانشین او شد.

فخرالدین II، ح ۹۸۰-۱۰۴۵ هق، پسر و جانشین قورقمز (ف ۹۹۳ هق)، پدر لبنان جدید شمرده میشود. با مراد پاشا، پاشای دمشق، طرح دوستی ریخت، و او صیدا را به وی واگذار کرد، و فخرالدین آن را پایتخت خود قرار داد. بیروت را نیز، به اجازه‌ی پاشای دمشق (۱۰۰۷ هق)، به تصرف درآورد. بعدها مراد پاشا وزیر اعظم عثمانی شد، و وقتی که برای تصفیه‌ی کار سوریه از طرف دربار عثمانی مأموریت یافت تسلط فخرالدین را بر بیروت و صیدا به رسمیت شناخت.

فخرالدین که مردی دوراندیش بود میدانست که مراد پاشا همیشه بر سر کار نخواهد بود. بدین جهت، با استفاده از روابطی که با مسیحیان مارونی داشت، با فرمانروایان توسکانی از خاندان مدیچی، که خیال تأسیس سلطنتی در مشرق در سر می‌پروردند، طرح دوستی ریخت. پس از مرگ (۱۰۲۰ هق) مراد پاشا، نصوح پاشا، که از دشمنان سرسخت فخرالدین بود، به وزارت اعظم رسید، و فخرالدین که میدانست نمیتواند با او بسازد به تبعید اختیاری تن درداد، و به توسکان رفت، و برادرش یونس معنی موقتاً جانشین او شد. پس از مرگ (۱۰۲۳ هق) نصوح پاشا، به لبنان بازگشت، و عاقبت طرابلس را نیز تصرف کرد. هنگام تصرف نابلس و عجلون، در فلسطین میان او و مصطفی پاشا، پاشای دمشق، جنگی درگرفت، و مصطفی اسیر شد. در سالهای بعد، فخرالدین به اوج قدرت رسید، و در ۱۰۴۰ هق متصرفات او از مشرق تا تدمر و از شمال تا آناطولی امتداد داشت.

در ۱۰۴۲ هق، فخرالدین با شورشهای داخلی مواجه شد، و سلطان مراد IV که از وی در اندیشه افتاده بود به کوچوک احمد، پاشای دمشق، فرمان حمله به فخرالدین داد؛ در مدت چند هفته، قدرت

فخرالدین متلاشی شد، و ناچار به غاری گریخت، و در آنجا دستگیر، و در زنجیر به استانبول فرستاده شد، و در این شهر او را در زندان خفه کردند.

فخرالدین بسیار آزمند بود، و از رعایای خود مالیاتهای سنگین میگرفت، ولی در بند آبادی و رفاه مردم نیز بود. با پولهائی که به دست میآورد میتوانست به وزیران عثمانی رشوه‌ی کافی بدهد و بر سر کار بماند. در ترویج بازرگانی و نوسازی کشاورزی در لبنان سخت کوشا بود. از جنبه‌ی دینی تساهل داشت، و به همین جهت، محبوب رعایای مسیحی خود بود، و در نتیجه میان مارونیه و دروزیه دوستی خاصی پیدا شد که در تاریخ لبنان از آن زمان به بعد نقش مؤثر داشته است. مردم امروز لبنان فخرالدین II را پدر لبنان جدید می‌دانند، چه در زمان وی بود که دروزیان و مارونیه‌ی کوه‌نشین با مردم کرانه‌نشین و ساکنان ناحیه‌ی بقاع در تحت تسلط قدرت واحد پیوستگی یافتند، و وحدت سرزمین لبنان از آن فراهم شد.

فخرالملک ابن خواجه نظام‌الملک (faxrol-molke 'bne xāje nezāmolmolk)، نامش **مظفر** (mozaffar)، ۴۳۴–۵۰۰ هق، از وزرای عهد سلاجقه. مدتی وزارت تتش داشت. در ۴۸۸–۴۹۰ هق وزیر برکیارق بود، و سپس به وزارت سلطان سنجر رسید، و تا آخر عمر همین سمت را بر عهده داشت. سرانجام، در روز عاشورا، به دست یک نفر باطنی به ضرب کارد کشته شد.

فخرالملک واسطی (faxrolmolke vāseti)، شهرت **محمد ابن علی ابن خلف** (xalaf)، ۳۵۴–۴۰۷ هق، وزیر بهاءالدوله‌ی دیلمی. بعد از بهاءالدوله، پسرش، سلطان‌الدوله‌ی دیلمی، نیز او را همچنان وزارت داد. اما در آخر از او برنجید و در اهواز او را بکشت. فخرالملک به عقل و کفایت موصوف بود. عده‌ای از شاعران در قصاید خویش او را ستوده‌اند؛ و کرخی کتاب الفخری در جبر و مقابله را به نام او تألیف کرده است.

فخرالملوک: ← رضوان ابن تتش.

فخر بناکتی: ← بناکتی.

فخر رازی (faxre rāzi) یا **امام فخر رازی** (emām)، شهرت **فخرالدین محمد ابن عمر ابن حسین رازی**، معروف به **ابن الخطیب** (ebno 'l-xatib) و ملقب به **امام‌المشککین** (emāmo 'l-mošakkekin)، ۲۵ رمضان ۵۴۳ یا ۵۴۴–۶۰۶ هق، از علما و حکما و متکلمین بزرگ اسلام؛ مدتی در ری. در نسبش کلمه‌ی تیمی بکری (taymiyye bakri) ذکر شده است، که میرساند که خاندان او نسب خود را به ابوبکر صدیق، خلیفه‌ی اول از خلفای راشدین، میرسانده‌اند. پدرش، ضیاءالدین عمر، عالم به فقه و اصول و کلام بوده و در خطابه و وعظ دستی داشته است، و به همین جهت است که فخر رازی را ابن الخطیب هم میگفته‌اند.

I ـ اساتید فخر رازی. فخر رازی در کلام مذهب اشعری و در فقه مذهب شافعی داشت، و سلسله‌ی استادان خود را در کلام به این طریق به اشعری میرساند که او شاگرد پدرش ضیاءالدین عمر، و او شاگرد ابوالقاسم سلیمان ابن ناصر انصاری، و او شاگرد امام الحرمین جوینی، و او شاگرد ابواسحاق اسفراینی، و او شاگرد ابوالحسین باهلی، و او شاگرد ابوالحسن اشعری بوده است. سلسله‌ی استادان او تا شافعی اینها هستند، او از پدرش ضیاءالدین عمر، و او از ابومحمد فراء بغوی، و او از قاضی حسین مروزی، و او از ابوالعباس ابن سریج (soraỳj)، و او از ابوالقاسم انماطی (anmāti)، و او از ابوابراهیم مزنی، و او از امام شافعی. استاد او در فلسفه و کلام مجدالدین جیلی بوده است، و چون از مجدالدین جیلی برای تدریس در مراغه دعوت کردند، فخر رازی همراه او به مراغه رفت و مدتی در آنجا نزد او درس خواند. فخر رازی در مرند هم تحصیل کرده است، و در آنجا در مدرسه‌ای که پدر محیی‌الدین، قاضی مرند، بنا کرده بوده است به تحصیل فقه و حکمت اشتغال داشته است.

II ـ مسافرتها و زندگینامه‌ی فخر رازی. فخر رازی برای تحصیل علم و تدریس و تقریر خطابه‌های علمی به شهرهای بزرگ و مراکز علمی سفر کرده است. از جمله‌ی سفرهای مهم او یکی سفر به خوارزم است، که در آنجا با معتزله درافتاده و سرانجام از آنجا اخراج شده است. پس از آن، به ماوراء النهر رفته و در شهرهای بخارا، سمرقند، خجند، و بناکت با فقها و علما مباحثات کرده است، و از جمله، با رضی‌الدین نیشابوری، نورالدین صابونی، رکن‌الدین قزوینی، شرف‌الدین مسعودی، و فرید غیلانی (faride qaylāni) مناظره کرده و بر همه غالب شده است، و شرح این مناظرات را در رساله‌ای آورده است. باز از آن جمله است آنچه در سال ۵۸۲ هق در سمرقند با شرف‌الدین مسعودی در باره‌ی حکم معروفی که منجمین به وقوع طوفان بادی در همان سال داده بودند بحث کرده و بطلان حکم مذکور و بطور کلی بطلان احکام نجومی را ثابت کرده است. در بازگشت به ری، دو دختر طبیب ثروتمندی را که مشرف به موت بوده به دو پسر خود تزویج کرد، و پس از مرگ آن طبیب، ثروت او را به دست گرفت. در این هنگام، با معزالدین محمد سام (شهاب‌الدین غوری) پادشاه غزنه معامله‌ای کرد، و شاید مالی به او قرض داد. بعد، برای گرفتن مال، پیش شهاب‌الدین رفت، و او در اکرام و تعظیم وی بسیار کوشید. فخرالدین مدتی هم نزد بهاءالدین سام II، پسر خواهر شهاب‌الدین، و غیاث‌الدین محمد سام غوری، که در ۵۹۴ هق بلخ را متصرف شده بود، بوده است، و کتاب البراهین البهائیه را به نام او تألیف کرده است. فخر رازی از بامیان نزد غیاث‌الدین محمد سام غوری، برادر شهاب‌الدین مذکور، که مقرش در فیروزکوه بلاد غور بود رفت. غیاث‌الدین در هرات (که آن وقت جزء مملکت غوریان بود) مدرسه‌ای در نزدیکی مسجد جامع برای امام فخر بساخت. فخر رازی در هرات به تدریس و وعظ پرداخت، و با کرامیه، که آن وقت در هرات و دیگر شهرهای غور قوی بودند، درافتاد. در سال ۵۹۵ هق، فخر رازی در فیروزکوه، در حضور غیاث‌الدین و فقهای شافعی و حنفی، با ابن القدوه (ebno 'l-qodve)، از پیشوایان کرامیه، بحث کرد، و کار به مشاجره کشید، و غیاث‌الدین از مجلس برخاست. ولی فخر رازی سخت بر ابن القدوه تاخت، و این امر بر کرامیه بسیار گران آمد. ضیاءالدین، پسر عم غیاث‌الدین، که از جمله‌ی کرامیه بود جانب ابن القدوه را گرفت، و عوام را بر فخر رازی چنان بشوراتیدند که غیاث‌الدین از فخر رازی خواست که به هرات بازگردد. پس از آن، امام فخر مدتی نیز در خراسان بود، و سلطان محمد خوارزمشاه، پسر تکش، در احترام و بزرگداشت او سخت کوشیده است. در حدود ۶۰۲ هق یا کمی پس یا پیش از آن، هنگامی که حسین ابن خرمیل (xarmil) از جانب غوریان والی هرات بوده است، فخر رازی به هرات بازمیگردد، و با احترام بسیار زیاد از او پذیرائی میشود. فخر رازی در حدود همان سال ۶۰۲ هق، هنگامی که شهاب‌الدین غوری از سفر هند بازمیگشته، همراه او بوده است، و هنگامی که شهاب‌الدین در این سفر کشته میشود، عده‌ای توطئه‌ی قتل او را به فخر رازی نسبت میدهند، زیرا میان فخر رازی و سلطان محمد خوارزمشاه دوستی بوده است. غلامان شهاب‌الدین در صدد قتل امام فخر برمیآیند، و او متواری میشود. فخر رازی اواخر زندگانی خود را در هرات به سر میبرده است، و در آن زمان، هرات در تصرف محمد خوارزمشاه بوده است. وفات او روز دوشنبه‌ی عید فطر سال ۶۰۶ هق در هرات اتفاق افتاد، و او را در مزداخان (mozdāxān)، در نزدیکی هرات، دفن کردند.

خانه‌ی فخر رازی در هرات خانه‌ی سلطنتی بوده است که خوارزمشاه به او بخشیده بوده است. فخر رازی دو پسر به نام ضیاءالدین و شمس‌الدین داشت، و این شمس‌الدین بعدها ملقب به فخرالدین شد. یک دختر نیز داشت، که زن علاءالملک علوی وزیر خوارزمشاه بود. در محاصره‌ی هرات به دست مغول، به سبب تقرب علاءالملک به مغول، گفته شده بود که فرزندان امام فخر در امان خواهند بود، و مردم به تصور اینکه آن خانه‌ی بزرگ سلطنتی با هر که در آن باشد در امان خواهد بود روی به آن آوردند، ولی مغول فقط دو پسر و یک دختر فخر رازی را امان دادند، و بقیه را از دم تیغ گذرانیدند. فخر رازی مردی تنومند میانه‌بالا با ریش پر بود.

III ـ شخصیت و عقاید فخر رازی. فخر رازی سخنرانی زبردست بود، و مردم برای شنیدن مجالس پند و وعظ او به رغبت حاضر میشدند. وی مورد احترام فوق العاده‌ی پادشاهان و حکام معاصر خود قرار گرفت، و ثروت و اعتبار زیاد به دست آورد. در جدل و مناظره بسیار قوی بود و کسی را یارای جر و بحث با او نبود؛ گاهی هم در مباحثه تند میشد و بدگوئی میکرد. در علوم زمان خود ـ فقه، تفسیر، کلام، فلسفه، طب، و ریاضیات ـ متبحر بود، و در تمام این زمینه‌ها تألیفات مرغوب دارد. تألیفات او هم مانند خودش شهرت و اهمیت فراوان یافت، و در سر تا سر ممالک اسلامی مورد بحث و تحقیق قرار گرفت. ذهنی آزاد و مستقل داشت و سعی میکرد که تحت تأثیر هیچ مکتبی قرار نگیرد. با این همه، در کلام به مذهب اشعری و در فقه به مذهب شافعی بود. اما، در اثبات عقاید اشعری و اهل سنت، از روش باقلانی پیروی نکرد، و در کلام از استدلالات فلسفی استفاده کرد. هر مسئله‌ای را مورد اعتراض و تشکیک قرار میداد، و بر گفته‌های پیشینیان خرده میگرفت. هر چند در ایراد و اعتراض کوشا بود، به اثبات چندان علاقه‌ای نداشت، و به همین جهت، میگفتند اعتراضات او نقد و پاسخهای او نسیه است. از پس تشکیک و اعتراض در مسائل کرد، او را لقب امام المشککین دادند. اما شکوک و اعتراضات او بیشتر در مسائل فلسفی و علمی محض بود، نه در

تقریر عقاید اسلامی بنا بر عقاید اهل سنت، زیرا چنانکه گفتیم همت او مقصور بر دفاع اسلام و اثبات عقاید اهل سنت بود. چون در مسائل فلسفی و علمی تشکیک میکرد، گاهی در یک مسئله در موارد مختلف عقاید متضاد ابراز میداشت. ادله‌ی اثبات افلاک را سست میدانست، و در مسئله‌ی جوهر فرد و هیولی و صورت نیز عقاید مختلف اظهار کرده است. کتاب اشارات ابن سینا را شرح کرد، و در آن چنان به عقاید ابن سینا اشکال و ایراد وارد کرد که، به قول خواجه نصیرالدین طوسی، بعضی از طریقان "شرح" او را "جَرْح" نامیدند. فلاسفه‌ی بعدی، مخصوصاً نصیرالدین طوسی و صدرالدین شیرازی (ملا صدرا)، هر چند مخالف او بوده‌اند، وقت زیادی در رد تشکیکات او صرف کرده‌اند، و این خود دلیل عظمت و نفوذ او در افکار متفکرین بعد از او میباشد. بزرگترین دشمنان او در درجه‌ی اول کرامیه بوده‌اند که، در آن عصر، در بلاد شرقی خراسان نفوذ فوق العاده داشته‌اند. داستانی هم از مخالفت او با اسماعیلیه و تهدید کردن فدائیان او را در کتابها نقل کرده‌اند. در وصیت‌نامه‌ای که از او مانده است میگوید هر دلیلی که بر اثبات وحدانیت و تنزیه خداوند موجود است او آن را میپذیرد، و در مسائل غامض و دقیق دینی پیرو قرآن و احادیث صحیح و اجماع مسلمین است، و ایراداتی را که بر کتب پیشینیان کرده است برای بحث و برانگیختن ذهن و خاطر خوانندگان کرده است. از فخر رازی اشعاری به عربی و فارسی مانده است، که دلالت دارد بر اینکه سرانجام از کثرت بحث خسته شده است، و از آن همه قیل و قال بهره‌ای نگرفته است.

IV ـ تألیفات فخر رازی. در کلام، کتابهای الاربعین فی اصول الدین؛ اسرار التنزیل؛ لوامع البینات فی شرح اسماء الله تعالی و الصفات؛ المطالب العالیه؛ عصمة الانبیاء؛ نهایة العقول فی درایة الاصول؛ اساس التقدیس، یا تأسیس التقدیس؛ المسائل الخمسون؛ اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین؛ الرسالة الکمالیه فی حقایق الالهیه (فارسی).

در فلسفه و منطق، المباحث المشرقیه (← مباحث مشرقیه)؛ محصل افکار المتقدمین و المتأخرین؛ المنطق الکبیر؛ الملخص فی الحکمة و المنطق؛ تعجیز الفلاسفه (فارسی)؛ رسالة فی جوهر الفرد؛ شرح الاشارات؛ لباب الاشارات؛ شرح عیون الحکمه؛ رسالة فی النفس؛ مباحث الوجود؛ مباحث الحدود؛ الآیات البینات.

در فقه و اصول، المحصول فی اصول الفقه؛ مشتمل الاحکام؛ هدایة المسترشدین؛ شرح وجیز غزالی؛ المعالم فی اصول الدین و الفقه.

در ریاضیات، مصادرات اقلیدس.

در طب، شرح کلیات قانون؛ الطب الکبیر؛ رسالة فی التشریح؛ رسالة فی النبض.

در تفسیر، مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر، که از کتب بسیار مهم تفسیر قرآن است؛ التنبیه علی بعض اسرار المودعة فی بعض سور القرآن الکریم.

فخر رازی کتابی دایرةالمعارف‌گونه در علوم متداول زمان خود به فارسی تألیف کرده است و آن را جامع العلوم نامیده است. این کتاب، چون شامل بر 60 علم است، ستینی (settini) نیز خوانده میشود. تألیف آن در خوارزم به نام علاءالدین تکش خوارزمشاه بوده است.

کتب فوق قسمتی از کتب و تألیفات فخر رازی است و برای فهرست جامع آن باید به کتب مفصلتر رجوع کرد.

فخری: ← حاجی میرزا آقاسی؛ فخری هراتی.

فخری، کتاب: ← الفخری؛ کتاب الفخری.

فخری اصفهانی (faxrie esfahāni) یا **شمس فخری** (šamse)، شهرت **شمس‌الدین ابن فخر-الدین**، قرن ۸م هق، ادیب و شاعر ایرانی. از زندگانی وی اطلاع بسیاری در دست نیست، و از شعرش نیز بجز آنچه در کتب خویش شاهد آورده نمونه‌ی چندانی نمانده است. وی معاصر و مداح جمال‌الدین ابواسحاق پسر محمود شاه اینجو، پادشاه فارس، و اتابک نصرت‌الدین احمد ابن یوسف شاه، از اتابکان لرستان، بوده است. فخری مؤلف معیار جمالی و ممیار نصرتی است. پدرش، فخری اصفهانی، نیز از ادیبان و شاعران آن روزگار بوده و شمس فخری در معیار جمالی گاه از اشعار او به شاهد آورده است.

فخری گرگانی: ← فخرالدین گرگانی.

فخری هراتی (faxrie harāti)، شهرت **سلطان محمد ابن امیری** (amiri)، متخلص به **فخری**، از قصیده‌سرایان عصر شاه طهماسب I صفوی (سلطنتش ۹۳۰–۹۸۴ هق). به حجاز و سند سفر کرد. آثارش عبارتند از تذکره‌ای در باره‌ی زنان شاعر، به نام جواهر العجایب؛ دو دیوان غزلیات، به نامهای بوستان خیال و تحفة الحبیب، که دومی را به نام خواجه حبیب‌الله، وزیر خراسان، ساخته است؛ و لطایف‌نامه، که نخستین ترجمه‌ی مجالس النفایس امیر علیشیر نوائی است به زبان فارسی، و این ترجمه اضافات بسیاری بر متن دارد.

فخنر: ← فشنر.

فداء: ← فدیه، قسمت ۲.

فدائیان: ← اسماعیلیه.

فداغ (fadāq)، دهستان (جم ۲٬۶۰۴ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۹ آبادی. مرکزش، **فداغ** (جم ۱٬۱۷۱ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۰۸کیلومتری غ لار است.

فدافن، ده، کاشمر، خراسان، ← بالاولایت.

فدر، در افسانه‌های یونانی، ← فایدرا.

فدراسیون[1] (federāsion؛ از فنس)، واحدی سیاسی که متشکل از چند واحد سیاسی کوچکتر و دارای دولتی به نام دولت فدرال[2] (federāl) است، که هر یک از آن واحدها (که معمولا ایالت یا کشور خوانده میشوند) قسمتی از اختیارات خود، و معمولا اداره‌ی روابط خارجی خود را، به این دولت مرکزی واگذار میکنند. حدود اختیارات و حقوق دول عضو و دولت فدرال معمولا بر اساس یک قانون اساسی (قانون اساسی فدرال) معین میشود. غالباً، دول عضو فدراسیون حق حاکمیت خود را در امور داخلی حفظ میکنند، اما اداره‌ی روابط خارجی، ضرب سکه، و اعلان جنگ و عقد صلح را به دولت فدرال واگذار میکنند. برای تفسیر مواد قانون اساسی فدرال، و داوری در باب اختلافات احتمالی دول عضو و دولت فدرال در نحوه‌ی اجرای این قانون، معمولا یک دیوان عالی فدرال تشکیل میشود. هر گونه اصلاح و تجدید نظر در قانون اساسی غالباً موکول به توافق تعداد معینی از دول عضو است. تفاوت اساسی فدراسیون با کنفدراسیون، که اتحادیه‌ی سست‌پیوندتری از چند کشور است، در این است که، در اولی، دستگاههای دولت فدرال حاکمیت مستقیمی بر تبعه‌ی دول عضو دارند. بدین گونه، مملکت سویس، هر چند اسماً کنفدراسیون خوانده میشود، عملا فدراسیون است.

از نمونه‌های فدراسیونهای موجود در دنیای امروز حکومتهای کشمة و تجشه است. بر طبق قانون اساسی کشمة، ایالات عضو حق منعقد کردن قرارداد با کشورهای عضو ندارند، اما بر طبق قانون اساسی تجشه، جمهوریهای عضو تجشه میتوانند چنین قراردادهائی منعقد کنند، و حتی میتوانند از خود قوای نظامی داشته باشند، اگر چه تا کنون از این حق استفاده نکرده‌اند. از میان جمهوریهای سازای تجشه، اوکرائین و روسیه‌ی سفید هیئتهای نمایندگی جداگانه در سازمان ملل متحد دارند.

فدرال، دولت: ← فدراسیون.

فدرال رزرو[3]، **سیستم** (sisteme federāl rezerv) [از انگلا، = طریقه‌ی ذخیره‌ی متحد]، نام دستگاه بانک مرکزی کشمة، که در ۱۹۱۳ بر طبق قانون مخصوصی ایجاد شد. کشور امریکا به ۱۲ ناحیه‌ی بانکی تقسیم شد، و در هر ناحیه بانکی ایجاد گشت که امور کلی مربوط به عملیات بانک مرکزی را در آن ناحیه اداره میکند. سیستم فدرال رزرو تحت نظارت دولت مرکزی است، و هیئتی مرکب از ۵ نفر (به انتخاب رئیس جمهور)، توأم با وزیر دارائی و ناظر پول، مسئول اداره‌ی آن هستند. سرمایه‌ی بانک هر ناحیه متعلق به بانکهای خصوصی آن ناحیه است، که "بانک عضو" نامیده میشود؛ بدین معنی که هر بانک خصوصی موظف است معادل ۶٪ ذخیره‌ی خود را به مصرف خرید سهام بانک ناحیه برساند، و حد اکثر سودی هم که به سهام مزبور تعلق میگیرد از ۶٪ در سال تجاوز نمیکند، و مازاد سود حاصل وقف افزایش ذخیره و پرداخت به دولت مرکزی میشود. اداره‌ی هر بانک ناحیه‌ای به عهده‌ی هیئت مدیره‌ای است مرکب از ۹ نفر، که ۶ نفر آنها را بانکهای عضو انتخاب میکنند، و ۳ نفر دیگر را بانک مرکزی، که در پایتخت مستقر است، تعیین میکند. این ۱۲ بانک ناحیه‌ای با بانک مرکزی مربوطند، و در واقع به منزله‌ی شعب آن محسوب میشوند. بانکهای ناحیه‌ای از افراد ودیعه قبول نمیکنند، و به آنها وام هم نمیدهند، بلکه کارشان محدود به این است که از بانکهای عضو ودیعه بپذیرند و اسناد نزولی آنها را دوباره نزول کنند. ایجاد این سیستم موجب تنظیم وضع پول و اعتبار شد، و تأثیر بسیار در بهبود امور بانکی امریکا داشت.

فدرالیست[4] (federālist)، طرفدار نظام فدرال در حکومت (← فدراسیون).

فدرالیست، حزب[5]، اولین حزب سیاسی عمده‌ی کشمة که، پس از بروز اختلافات سیاسی در کابینه‌ی جورج واشینگتن، به توسط طرفداران ا. همیلتن متشکل شد. این حزب محافظه‌کار، طرفدار دولت مرکزی قوی، مشوق توسعه‌ی صنایع، و حامی منافع بازرگانان و ملاکین عمده، و در سیاست

(۱) federation (۲) federal (۳) Federal Reserve System (۴) federalist (۵) Federalist party

خارجی هواخواه انگلستان بود. مخالفت حزب با قانون ناوبندان ۱۸۰۷ و با جنگ سال ۱۸۱۲ منجر به ـ انجمن هارتفرد شد، پس از پیروزی کشمة در جنگ، حزب مضمحل شد، در ۱۸۲۴ عملا از بین رفته بود.

فدرالیست، مقالات[1] (federālist)، در تاریخ کشمة، عنوان ۸۵ مقاله که در ۱۷۸۸ توسط ا. همیلتن، ج. مدیسن، و ج. جی نوشته شد. در آن موقع اتخاذ قانون اساسی فدرال مورد بحث ایالات بود، و هدف این سلسله‌مقالات توضیح قانون و ترغیب ایالات به قبول آن بود. مقالات فدرالیست در غالب روزنامه‌های آن زمان منتشر میگردید و بسیار مؤثر واقع شد.

فدریکا، اسم، ← فریدریش، اسم.

فدریکو، اسم، ← فریدریش، اسم.

فدریگو، اسم، ← فریدریش، اسم.

فدشخوارگر: ← پتشخوارگر.

فدشکوه (fedeškuh)، ده (جم ۲٬۶۳۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیبکوه، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)؛ ۱۹کیلومتری جش فسا.

فدشوارگر: ← پتشخوارگر.

فدک (fadak)، دهکده‌ای در حجاز، نزدیک خیبر. مقارن غزوه‌ی خیبر (← محمد، قسمت ۳۷)، یهودیان در آن سکونت داشتند، و هنگامی که محمد ص مشغول گشودن حصارهای خیبر بود، یهودیان فدک حاضر شدند که به نیمی از اموال خود با پیغمبر مصالحه کنند، و حضرت پذیرفت و بدین گونه، فدک خاصه‌ی پیغمبر شد، و حضرت رسول ـ هنگامی که آیه‌ی و آت ذا القربی حقه (va āte za 'l.qorbā haqqahu) [= حق نزدیک خویش را بگزار. اسراء ۲۸] نازل شد ـ آن را به دخترش فاطمه بخشید. پس از وفات محمد، فاطمه ع از ابوبکر خواست تا فدک را به وی باز دهد. ابوبکر از او شاهد طلبید، و او شوهرش علی ابن ابی طالب و ام ایمن را به گواهی برد، اما ابوبکر بدو گفت که باید دو زن و یک مرد یا دو مرد گواهی دهند، و بر طبق نوشته‌ی مورخان اهل سنت ـ فاطمه منصرف شد، و ابوبکر آن را به بیت المال منضم کرد. در روایات دیگر آمده است که فاطمه فدک را میراث خود میشمرد، و ابوبکر گفت از پیغمبر شنیدم که فرمود فدک چیزی بود که خداوند در دوران زندگی من به من بخشید، و چون من درگذرم از آنِ مسلمانان خواهد بود، و نیز روایت معروفی نقل شده است که "ما گروه پیغمبران چیزی به ارث نمیگذاریم". اما، نویسندگان شیعی نوشته‌اند که فاطمه ع به آیه‌ی و وَرِث سلیمانُ داود [داود از سلیمان میراث برد. نمل ۱۶] استدلال کرد، و فرمود که داود هم از سلیمان ارث برده است، و پیغمبران هم ارث باقی میگذارند، و در این باب خطبه‌ای از فاطمه ع روایت شده است که در آن از میراث پدرش به صراحت دفاع کرده است.

پس از ابوبکر، در تمام دوره‌ی خلفای اموی و عباسی، فدک سرنوشت متغیری داشته است، و مورد نزاع فرزندان فاطمه با خلفا بوده است. عثمان، و به روایتی معاویه، فدک را به مروان ابن حکم بخشید، و مروان آن را به فرزندانش عبدالعزیز و عبدالملک داد، و چون عمر ابن عبدالعزیز به خلافت رسید، نیمی از فدک ارث او بود، و نیمی دیگر را از فرزندان عبدالملک خواست تا بدو بخشند، و چنین کردند. عمر ابن عبدالعزیز در ۹۹ هق دستور داد تا عواید آن را به اولاد فاطمه ع بدهند. مأمون عباسی در ۲۱۰ هق فرمان داد تا آن را به فرزندان فاطمه بازگرداندند، و باز در دوره‌ی متوکل به همان وضع دوره‌ی خلفای راشدین برگردانده شد.

فدیشه (fadiše)، بخش سابق شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ مشتمل است بر دهستانهای تحت جلگه، عشق‌آباد، و طاغنکوه، که بخش کنونی تحت جلگه را تشکیل میدهند. مرکزش، **فدیشه** (جم ۱٬۲۷۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶۵کیلومتری جغ نیشابور است.

فدیه (fedye). ۱ ـ عوضی‌که فرد مسلمان، با مال یا روزه داشتن، در برابر عبادتی که به حکم ضرورت آن را ترک کرده میدهد (سوره‌ی بقره ۱۸۰). کفاره، که هنگام ترک عبادت، بدون عذر، واجب میشود، در واقع فدیه‌ای است که صورت مجازات دارد. ۲ ـ فداء (fedā') یا **فدیه** مبلغی بود که، در برابر آزاد کردن اسیران جنگی، از خود ایشان، یا خویشان و نزدیکان ایشان، میگرفتند. در جنگ بدر، که در حدود ۷۰ تن از کفار به دست مسلمانان اسیر شده بودند، حضرت رسول با ابوبکر و عمر در باره‌ی ایشان مشورت فرمود. ابوبکر گفت که از ایشان فدیه بگیر تا هم مال حاصل از آن موجب تقویت ما شود، و هم شاید ایشان پس از این اسلام بیاورند؛ ولی عمر اشاره به قتل اسیران کرد. حضرت رسول رأی ابوبکر را ترجیح داد. قریش گفته بودند که نباید در فداء اسیران شتاب کرد، تا محمد دلیر نشود، و بیشتر مطالبه نکنند، ولی یکی از ایشان که توانگر بود، و پدرش در دست مسلمانان اسیر افتاده بود، شبانه خود را به مدینه رسانید، و با دادن ۴٬۰۰۰ درهم پدر خود را آزاد کرد. پیغمبر حتی عموی خود عباس را که اسیر افتاده بود از فدیه معاف نکرد، و فقط در باره‌ی دامادش ابوالعاص، که شوهر زینب بود، درخواست کرد که مال فدیه را نگیرند، زیرا زینب (دختر حضرت رسول) در مکه مانده بود، و برای فدیه‌ی شوهرش، گردنبندی را که خدیجه زن پیغمبر به او داده بود فرستاده بود. حضرت از دیدن گردنبند مذکور به رقت آمد، و از مسلمانان درخواست کرد که ابوالعاص را آزاد کنند، و گردنبند را نیز به زینب برگردانند.

در قرون بعد، مسلمانان نیز برای اسیران خود فداء یا فدیه میدادند، و مخصوصاً در زمان خلافت بنی عباس و جنگهای ایشان با دولت بیزانس. در ۳۰۵ هق، مقتدر خلیفه‌ی عباسی رسولان پادشاه بیزانس را با شکوه فراوان پذیرفت. این رسولان برای طلب فدیه برای آزاد کردن اسیران مسلمان آمده بودند. مقتدر مونس خادم، یکی از فرماندهان بزرگ خود، را برای تحویل گرفتن اسیران مأمور کرد، و مبلغ فداء در حدود ۱۲۰٬۰۰۰ دینار بود.

فدریکا، اسم، ← فریدریش، اسم.

فدریکو، اسم، ← فریدریش، اسم.

فراء (farrā')، شهرت **ابوزکریا یحیی ابن زیاد** (abu.zakariyyā yahya 'bne ziād)، ۱۴۴–۲۰۷ هق، ادیب و نحوی برجسته‌ی زبان عرب، که سرامد ادیبان مکتب کوفه بود، و در دربار مأمون مقامی ارجمند داشت و مأمون تعلیم و آموزش فرزندان خود را به او سپرده بود. خاندان فراء اصلا از مردم ایران و دیلمی بودند، و به قبیله‌ی بنی اسد یا بنی منقر (bani menqar) پیوسته بودند. فراء در کوفه متولد شد، و به روزگار مأمون به بغداد رفت. در نحو شاگرد کسائی بود، و از مشهورترین اصحاب او به شمار میرفت. گذشته از نحو و لغت، در طب و فقه و کلام نیز صاحبنظر بود، و به اعتزال گرایش داشت. گویند سراسر سال را در بغداد اقامت میکرد، و فقط ۴۰ روز به کوفه میرفت، و نزد خانواده‌اش اقامت میکرد، و هر چه در سال اندوخته بود در میان ایشان میپراکند. از تألیفات او معانی القرآن، المقصور و الممدود، الحدود، و الایام و الشهور و اللیالی را میتوان نام برد.

فراآکس[2] (fraātes)، صورت یونانی نام فرهاد (پادشاه اشکانی).

فرائد الاصول: ← رسائل یا رسائل شیخ مرتضی.

فرائض (farā'ez) [جمع فریضه (farize)]. فریضه در اصطلاح فقها عبارت است از مقدار سهم هر یک از ورثه‌ی میت به طریقی که خداوند تعیین کرده است. چون تعیین سهام وراث ـ که بعضی ثلث، بعضی سدس، بعضی نصف یا ربع یا ثمن است ـ از مقدار کل مال الارث در بعضی مواقع مشکل میشود، و احتیاج به علم حساب و جبر و مقابله دارد، علم مخصوصی به نام **علم فرائض** به وجود آمده است، و علاوه بر بحث در کتب فقهی، کتابها و رساله‌های خاصی در این موضوع نوشته شده است. بسیاری از فقها برای همین منظور فن حساب و جبر را یاد میگرفتند.

فرائضیه (farā'eziyye)، فرقه‌ای جدید از مسلمین هند و پاکستان، که مذهب آنها مبتنی بر مبانی سلفیه و در عین حال متضمن بعضی اصلاحات اجتماعی است، و مخصوصاً در قرن ۱۹م در بنگال منشأ نوعی نهضت اجتماعی و دینی شده است. مؤسس این فرقه، که به نام حاجی شریعت‌الله مشهور شده است، ظاهراً تحت تأثیر بعضی از مبانی وهابیه، که در هنگام اقامت و مجاورت ممتد خویش در مکه با عقاید آنها آشنا شده است، در مراجعت (۱۸۲۸) به‌بنگال در صدد برآمده است با بدعتهای رایج در بین مسلمین سرزمین خود مبارزه کند. ازین رو، با تعصب تمام بر ضد گورپرستی، تعزیه‌داری، و بدعتهای صوفیه قیام کرد، و عده‌ای کثیر از طبقات زارع و رعیت که مخصوصاً از اجحافات زمینداران ناراضی بودند به وی گرویدند. بعد از وی پسرش محمد محسن معروف به دودهو میان (dudhu miān) (۱۸۱۹–۶۰) فرائضیه را تحت نظارت و قیادت خویش گرفت، و آنها را واداشت که در موارد اختلاف، به جای مرافعه نزد قاضی، به خود وی مراجعه کنند، و برای آنها ترتیبات وتشکیلات داد. اما اقدامات او و تعصب و خشونت فرائضیه، که زمینداران و متنفذین محلی نیز از آن ناراضی بودند، با عکس العمل علما و ارباب قدرت مواجه شد. دودهو میان به زندان افتاد، و چندی بعد، با مرگ (۱۸۶۰) او، قدرت فرائضیه نیز فروکاست، و اخلاف دودهو میان نتوانستند نقشه‌ی پدر را دنبال کنند. ازین رو فرائضیه تدریجاً از اهمیت افتاد، و اکنون فقط به عنوان یک فرقه‌ی مذهبی شناخته میشود، و از جهت اجتماعی اهمیت ندارد.

---

(۱) Federalist Papers (۲) Phraates

بعضی از اقوال حاجی شریعت‌الله و دودهو میان با تعالیم شاه ولی‌الله دهلوی مشابهت تمام دارد.

فرا آنجلیکو، نقاش فلورانسی، ← آنجلیکو، فرا.

فرااورتس، پادشاه ماد، ← فروورتیش.

فرابار[1] (farābār)، در هواشناسی، ناحیه‌ای که در آن فشار جوّ نسبت به اطراف بیشتر است. قس فروبار.

فرا بارتولومئو، نقاش فلورانسی، ← بارتولومئو، فرا.

فرات (forāt)، بزرگترین رود آسیای غربی، به طول ح ۳٬۶۰۰ کم، و یکی از رودهای تاریخی جهان. در دشت ارمنستان در ترکیه سرچشمه گرفته عموماً به جانب جش از سوریه گذشته وارد عراق میشود، و در قسمت جنوبی این کشور به دجله متصل شده شط العرب را تشکیل میدهد، که به خلیج فارس میریزد. مسیر آن را میتوان به سه قسمت تقسیم کرد: فرات علیا، که اساساً در مرتفعات ترکیه است، و تا سمیاط امتداد دارد؛ فرات وسطی، در فلات سوریه تا هیت؛ و فرات سفلی، که در اراضی پست عراق تا اتصال آن به دجله جاری است. اهمیت فرات و دجله در بین النهرین قدیم و عراق کنونی از حساب بیرون است.

۱ـ فرات از پیوستن دو رود قره سو (qara su) (به طول ۴۵۰ کم) و مراد سو (morād) (۶۵۰ کم) تشکیل میشود، که اولی، با آنکه کوتاهتر است، مدتها فرات خوانده میشد، و امروز هم مسیر سفلای آن موسوم به فرات است، و در همه‌ی مآخذ فرات اصلی همین قره سو شمرده شده است. هر دو شاخه جهت تیغ دارند، منتها قره سو شمالیتر است. قره سو سرشاخه‌های متعدد دارد، که از کوههای بلند ل دشت ارزروم جاری میشوند. مراد سو از کوههای آتشفشانی ل دریاچه‌ی وان سرچشمه میگیرد، و در ۱۲کیلومتری ل کبان (keban)، در فرازای ۶۸۰متری، به قره سو متصل میشود. سپس، این شاخه‌ی واحد به طرف جغ و بعد به طرف ج جریان دارد، و ریزابه‌های متعدد به آن میریزند. پس از آن، فرات از کوههای توروس میگذرد. بعد از بیرون آمدن از ناحیه‌ی کوهستانی، فلات مسطحی را که از آن میگذرد به دو قسمت تقسیم میکند. در این ناحیه نیز ریزابه‌هائی بدان میریزند.

۲ـ بلافاصله بعد از عبور از پل راه آهن بین حلب و بغداد، فرات از ترکیه وارد خاک سوریه میشود. از مسکنه (سوریه)، که فرات رو به ش روان میشود، قابل کشتیرانی است. پس از گذشتن از کنار نبردگاه صفین، در ج رقه رود بلیخ (balix)، که از مرتفعات حران سرچشمه میگیرد، از طرف ش به فرات میریزد. ریزابه‌ی مهم دیگر شرقی آن پیش از رسیدن به مرز عراق و سوریه رود خابور یا خابور اکبر است. طول مسیر فرات وسطی از سمیساط تا زمینهای پست عراق در هیت ح ۱٬۴۵۰ کم است، و در این فاصله، فرازای آن از ح ۲۰۰ متر به ح ۷۰ متر تنزل میکند. هر جا که راه مهمی فرات را قطع میکند، یا ریزابه‌ی مهمی به آن میریزد، از قدیم شهری پیدا شده است. از آن جمله است جرابلس (← کرکمیش)، بر مرز ترکیه و سوریه، که در آنجا فرات راه آهن بغداد را قطع میکند؛ مسکنه؛ رقه، نزدیک مصب بلیخ؛ دیرالزور بر ملتقای دو جاده‌ی غربی (از طریق تدمر) و شرقی (که به موصل میرود)؛ و ابوکمال، بر مرز سوریه و عراق.

۳ـ در هیت، که فرات از دره‌های فلات سوریه وارد دشتهای عراق میشود، از حجم آب و سرعت آن میکاهد؛ در اقلیم خشک این ناحیه، مقدار بیشتری از آب دستخوش تبخیر سطحی میشود، و نواحی باطلاقی و نیز مصارف آبیاری خود علت دیگری است. کاهش سرعت فرات سبب فرونشستن رسوباتی در این ناحیه‌ی دلتائی میشود. در همین ناحیه، کانالهائی برای آبیاری حفر شده است. بین هیت و مسیب (mosayyeb)، در ناحیه‌ی فلوجه (falluja)، فرات بسیار به دجله نزدیک میشود، و در این ناحیه از قدیم الایام شهری (امروزه بغداد) وجود داشته است. چند کیلومتر در ج مسیب، فرات به دو شعبه منقسم میشود. شاخه‌ی شرقی، که زمانی مجرای اصلی فرات بود، نهر الحله (nahro 'l-hella) است، و شاخه‌ی غربی، که اکنون مجرای اصلی است، نهر الهندیه (nahro 'l.hendiyye). این دو شاخه پس از طی مسافتی ح ۱۸۰ کم، در نزدیکی سماوه مجدداً به یکدیگر متصل میشوند، و فرات تا ناصریه در یک مجرا روان میشود. در این جا فرات به شعبه‌های متعدد منشعب و در اراضی باطلاقی و در خور الحمار (xāro 'l.hammār)، که اکنون دریاچه‌ای دائمی است، جاری میشود (نیز ← بطائح؛ خور) و در انتهای شرقی این دریاچه به دجله میپیوندد، و شط العرب تشکیل میگردد، که به خلیج فارس میریزد.

۴ـ در ماههای تابستان تقریباً در هیچ یک از آبریزهای فرات باران نمیبارد؛ به همین جهت، در اواخر این فصل، مقدار آب فرات به حد اقل خود میرسد. در زمستان، با آمدن آبهای بارانی، تراز آب رودخانه بالا میآید، و در اواخر این فصل به حد اعلای طغیانی خود میرسد. طغیان بزرگ بهاری ناشی از باران است و از برفهائی که در مرتفعات ترکیه ذوب میشوند.

برای جلوگیری از خطرات طغیان فرات و اصلاح امور آبیاری، سدی در رمادی (عراق) بسته شده است که، در هنگام طغیان، زیادتی آب را به دریاچه‌ی حبانیه میریزد و از آسیبی که ممکن است طغیان آب به زمینهای زراعتی کنار فرات برساند جلوگیری میکند. همین آب ذخیره‌شده در حبانیه را در فصل تابستان میتوان به فرات بازگردانید. بر شاخه‌ی هندیه نیز سدی برای آبیاری و جلوگیری از خطرات سیل ساخته شده است (۱۹۱۱–۱۳). نیز ← عراق، قسمت ۳.

فراتافت[2] (farātāft)، حالتی ناپایدار که در آن مایعی در دمائی بالاتر از نقطه‌ی غلیان است و نمیجوشد.

فراتافتن[3] (farātāftan)، جسمی را به حالت فراتافت درآوردن، یا آب را به حالت بخار فراتافته درآوردن.

فراتافته[4] (farātāfte)، جسمی که به حالت فراتافت درآمده است. نیز ← بخار فراتافته.

فرادنبه (farādonbe)، شهر (جم ۵٬۳۴۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش گندمان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۹کیلومتری غ بروجن.

فرادیاوولو[5] (frā diāvolo) [ایتالیائی، = برادر شیطان]، شهرت **میکله پتتسا** (mikele pettsā)، ۱۷۷۱–۱۸۰۶، راهزن ایتالیائی و از سردسته‌های شورشیان طرفدار فرمانروایان بوربون ناپل. به جنگ فرانسویها رفت ولی دستگیر و به دار آویخته شد. ایرای فرا دیاوولو از اوبر مبنای تاریخی ندارد.

فرار[6] (farrār)، جسمی که در دمای معمولی بسهولت به حالت گاز درمیآید، مانند کلوروفورم و اتر.

فرارا[7] (ferrārā)، شهر (جم ۱۵۱٬۱۴۵)، امیلیا-رومانیا، ل ایتالیای مرکزی. از مراکز زراعتی است. آثار هنری آن سوابق درخشانش را در زمانی که پایتخت امرای خاندان استه بوده به خاطر میآورد. آریوستو و تاسو در اینجا میزیستند، و ساوونارولا در اینجا متولد شد. در ۱۵۹۸ جزء ایالات پاپی شد، و رو به انحطاط گذاشت. از کاخ‌های جالبش پالاتتسو دی دیامانتی[8] (pālāttso di diāmānti) و سکیفانوئیا[9] (skifānoiā) است. قلعه‌ای از قرن ۱۴م و کلیسای جامع دارد. در جم II سخت آسیب دید.

فرارا-فلورانس[10]، **شورای** (ferrārā-florāns)، دومین قسمت از ۱۷مین شورای عمومی کلیسای کاتولیک رومی (← بال، شورای)، که در ۱۴۳۸–۴۵ منعقد بود. هدف عمده‌ی شوری در فرارا پایان بخشیدن به شقاق میان کلیساهای شرق و غرب بود. یوحنای VIII، امپراطور بیزانس، که امید داشت اتحاد مسیحیت وسیله‌ی نجات امپراطوری او از دست عثمانیان شود، از شوری طرفداری و حمایت میکرد. شخصیت برجسته‌ی شوری باریون (اسقف اعظم نیقیه) بود. محل شوری در ۱۴۳۹ به فلورانس منتقل شد، و در ژوییه‌ی همان سال، پاپ توقیعی صادر کرد، و کلیساهای شرق و غرب را متحد اعلام داشت، ولی، پس از آنکه نمایندگان کلیسای شرقی به اوطانشان بازگشتند، بر قدرت مخالفین این اتحاد افزوده شد. در ۱۴۴۳ شوری به لاتران منتقل شد، و همّ خود را مصروف به هم پیوستن کلیساهای کوچک غیر ارتدوکس با دستگاه پاپی کرد.

فرارفت[11] (farā-raft) یا همرفت (ham-)، نوعی انتقال حرارت در سیالات، که عموماً ناشی از تنزل جرم مخصوص سیال بر اثر ازدیاد دما است. مشخص آن عبور قسمتهای گرمتر سیال از میان قسمتهای دیگر است. مثلاً، وقتی مایعی را در ظرفی حرارت

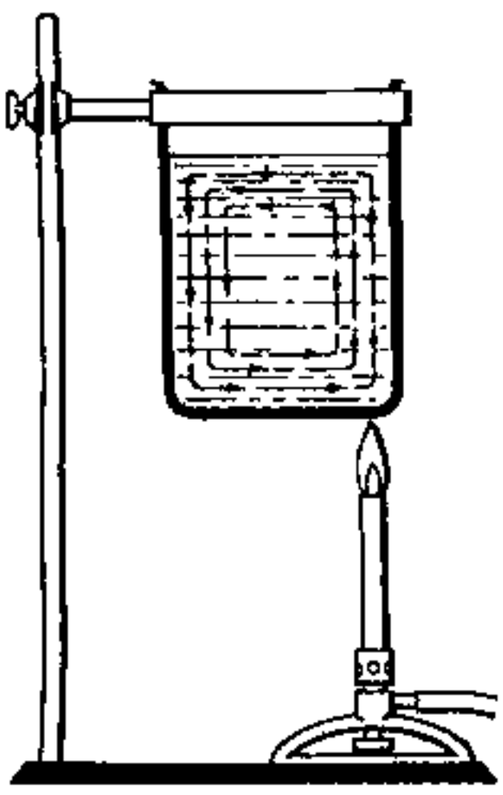

شکل ۱. جریانهای فرارفتی

(۱)high (۲)superheating (۳)(to)superheat (۴)superheated (۵)Fra Diavolo (۶)volatile (۷)Ferrara (۸)Palazzo dei Diamanti (۹)Schifanoia (۱۰)Ferrara-Florence (۱۱)convection

میدهیم، قسمتی از مایع که نزدیکتر به محل تأثیر حرارت است زودتر گرم میشود، و در نتیجه، جرم مخصوصش کاهش مییابد؛ قسمت خنکتر و سنگینتر مایع جای آن را میگیرد، و آن را به بالا میراند (شکل ۱). بتدریج که این قسمت خنکتر گرم میشود به بالا میآید، و بدین گونه جریانی،

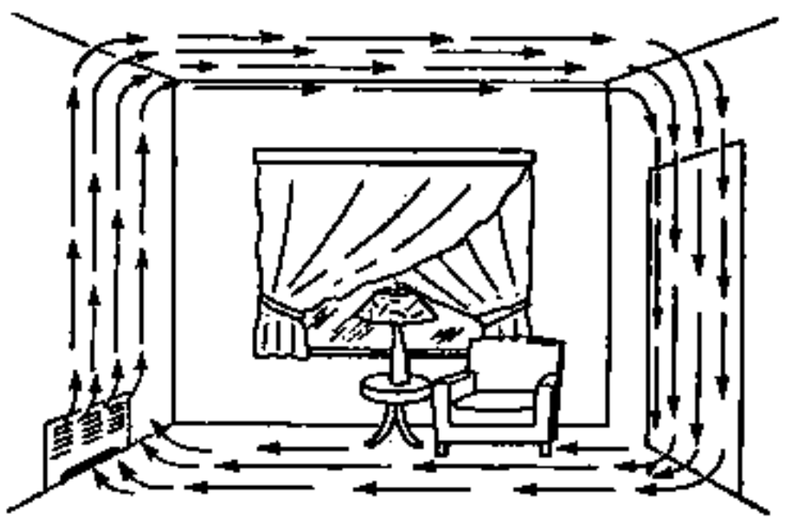

شکل ۲. جریانهای فرارفتی در یک اطاق

موسوم به جریان فرارفتی[1]، برقرار میشود. همین کیفیت در انتقال حرارت در گازها پدید میآید. شکل ۲ نشان میدهد که چگونه یک رادیاتور، به وسیلهی جریان فرارفتی، هوای اطاق را به جریان میاندازد. جریان فرارفتی حاصل از گرم شدن جوّ زمین به سبب تماس با اراضی گرم، باعث تشکیل ابرها و نزول باران میشود. مثلا، وقتی یک جریان صعودیِ هوای گرم با لایهای از هوای خنکتر تصادم یابد خنک میشود، و مقداری از رطوبت آن میچگالد، و تشکیل ابر میدهد.

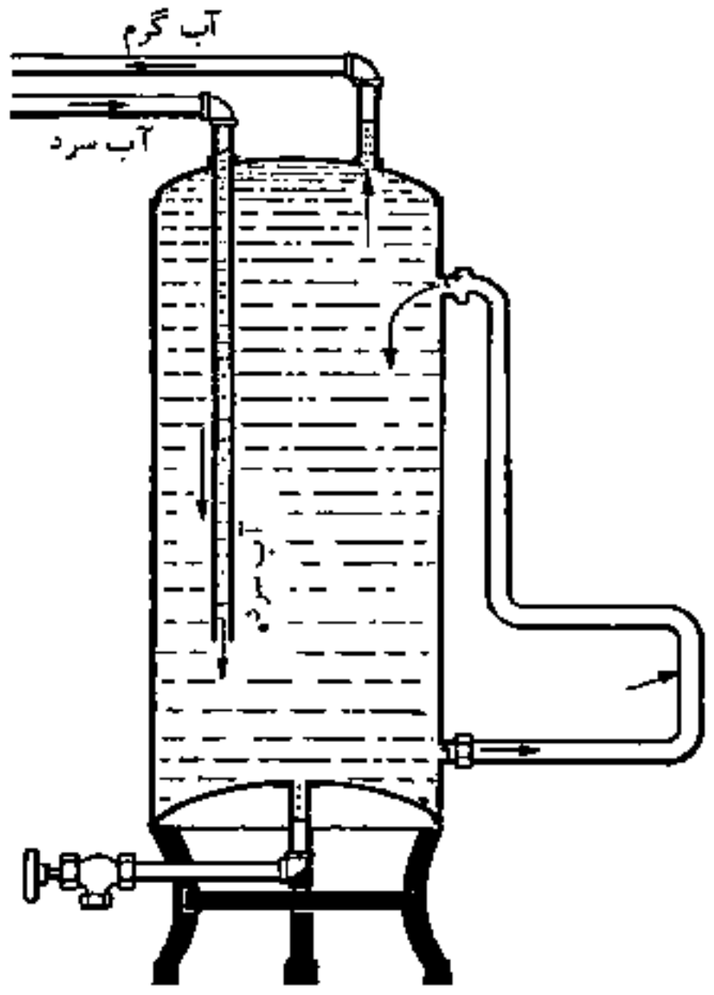

شکل ۳. فرارفت در یک گرمساز آب

در تهویه و در دستگاههای خنکساز یا گرمساز از جریان فرارفت برای گردش دادن گازها یا مایعات استفاده میکنند. در شکل ۳، فرارفت در دستگاه گرمساز آب دیده میشود.

فرارو[2] (farārō)، رونده به جانب بالا، مانند "باد فرارو". قس فرورو.

فراری[3]، **گاوودنتسیو** (gădentsio ferrāri)، ح ۱۴۸۰–۱۵۴۶، نقاش ایتالیائی و از سران مکتب لومباردیائی. بیشتر آثار خود را در کلیساهای شهرهای وارالو (ل پیمون)، ورچلی، و میلان به وجود آورد، و اغلب آنها اکنون در موزههای لومباردی و پیمون است. خصایص کارهای خوب او عبارت است از تازگی و اصالت، احساس لطیف، و رنگهای روشن و مطبوع که از آنها بخوبی استفادهی تزیینی و "دراماتیک" کرده است. آثار معروفش مشتمل است بر فرسکوهای کلیسای سانتا ماریا دله گراتسیه (sāntā māriā delle grātsie)، در وارالو، فرسکوهائی شامل چند صحنه از زندگانی مریم عذرا و مریم مجدلیه در کلیسای سان کریستوفورو (sān kristoforo)، در ورچلی، و فرسکوی معروف شکنجهی مسیح در کلیسای سانتا ماریا دله گراتسیه، در میلان.

فراری[3]، **لودوویکو** (lodoviko ferrāri)، ۱۵۲۲– ح ۱۵۶۰، ریاضیدان ایتالیائی. منشی کاردان بود، و بعدها شاگرد و دوست وی شد. در اواخر عمر در بولونیا مقام استادی یافت، ولی در سال اول خدمتش درگذشت، و گویا یگانه خواهرش او را مسموم کرد.

شهرت فراری به سبب کشف طریق حل معادلات درجهی چهارم است ("طریقهی فراری"). فراری تألیفی در ریاضیات ندارد، اما این کشف قابل توجه او را کاردان در اثر معروف خود، آرس ماگنا (۱۵۴۵)، منتشر کرده است.

فراریس[4]، **گالیلئو** (gālileo ferrāris)، ۱۸۴۷– ۹۷، فیزیکدان ایتالیائی و مهندس برق، به سبب کارهایش در جریان متناوب برق و کشف (۱۸۸۵) میدان مغناطیسی دوّار، که بدان وسیله ساختن موتورهای جریان برق متناوب را پیشرفت داد، معروف است.

فراز[5] (farāz، از فنس)، در دستور زبان فارسی. صفحهی ۶۶ مقدمهی جلد اول دایرةالمعارف حاضر دیده شود.

فرازا[6] (farāzā)، ارتفاع نسبت به سطح متوسط دریا (← سطح دریا). فرازا را به وسیلهی مثلثبندی یا نقشهبرداری هوائی یا بارومتر اندازهگیری میکنند. در نقشههائی که نمودار پستی و بلندی هستند فرازا را با خطوط تراز و گاه با پرداز یا به وسیلهی رنگهای مختلف نمایش میدهند.

فرازاب[7] (farāzāb)، در خلاف جهت حرکت روانه یا در بالادست محلی از آن. قس فروداب.

فرازدره[8] (farāz.darre) یا **درهی معلق** (darreye mo'allaq)، درهی ریزابهای که از ارتفاع قابل ملاحظهای به درهی اصلی میریزد، و بنا برین، تنداب یا آبشاری تشکیل میدهد. فرازدرهها به خصوص در نواحی یخچالی بسیارند، زیرا درهی اصلی بر اثر فرسایش یخچال گود میشود و محل التحاق ریزابه به آن در بلندی میماند. پیدایش فرازدره همیشه ناشی از فرسایش یخچالی نیست، بلکه به هر علت دیگری که درهی اصلی زودتر از درهی ریزابهای دوچار فرسایش شود تشکیل میشود.

فرازسنج[9] (farāz.sanj)، اسبابی برای تعیین ارتفاع (مثلا ارتفاع یک کوه) به وسیلهی تعیین نقطهی غلیان یک مایع. اسباب مبتنی بر این اصل است که نقطهی غلیان مایعات مربوط به فشار جو است که خود بستگی به ارتفاع دارد. بدین گونه، با اندازه گرفتن نقطهی غلیان آب میتوان فشار جوّ و بدان وسیله ارتفاع را به دست آورد. چون این طریقه در فشارهای کم بسیار دقیق است، فرازسنج را معمولا کوهنوردان و بالنسواران به کار میبرند.

نیز ← فرازیاب.

فرازموج: ← موج.

فرازمین[10] (farā.zamin) یا **هورست**[10] (horst، آلمانی)، قطعهی برآمدهای از قشر جامد زمین، معمولا دارای رأسی هموار، که گسلههائی آشکارا آن را محدود میکنند (شکل). این برآمدگی یا

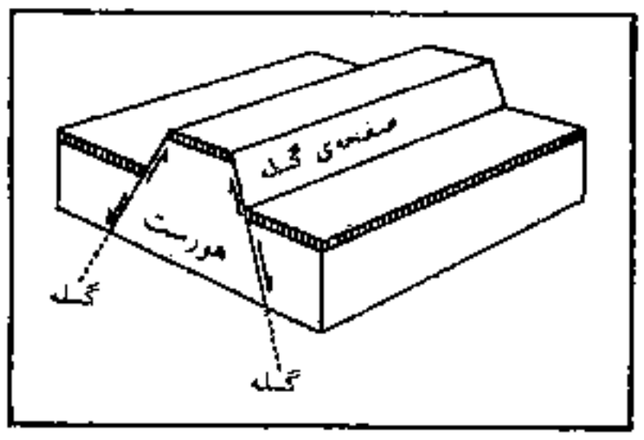

در نتیجهی فرورفتن قشر زمین در طرفین یک جفت گسله است، یا در نتیجهی بالا آمدن تودهای از میان این گسلهها. مثالهای آن کوههای وژ، جنگل سیاه، و کوه سینا است.

فرازنما[11]، **منحنی** (monhanie farāz.nemā)، منحنیی که ارتفاعات را در مقابل وسعتها نمایش میدهد، و برای نشان دادن شکل متوسط سطح زمین به کار میرود.

فرازیاب[12] (farāz.yāb) یا **اوجنما**[12] (ŏj.nemā)، فنس آلتیمتر (āltimetr)، اسبابی برای اندازهگیری فرازا. نوع معمولی آن بارومتر آنروئید است (← بارومتر)، که کاهش فشار جو را بر حسب مقداری که هواپیما یا بالن یا کوهنورد بالا رفته است نشان میدهد.

فراست[13]، **رابرت (لی)** (rābərt li frāst)، ۱۸۷۴– ۱۹۶۳، شاعر امریکائی، متولد سان فرانسیسکو. خانوادهاش از مردم نیو انگلند بودند، و بعد از وفات پدرش، وی در ۱۰سالگی با مادرش از کالیفرنیا به نیو انگلند بازگشت؛ آثار وی در باب خصوصیات، مردم، و اقلیم این سرزمین است. پس از چندی تحصیل، در یک کارخانهی نساجی مشغول کار شد. درین زمان شعر میگفت، ولی چون اشعارش همانند اشعار شعرای معاصرش نبود مقبول نشد. در ۱۸۹۵ ازدواج کرد. در ۱۸۹۷–۹۹ در دانشگاه هاروارد به تحصیل پرداخت، ولی چون متکفل مخارج خانوادهاش بود از این کار دست کشید، و به مشاغل گوناگون، از قبیل کفاشی، روزنامهنگاری، تدریس، و کشاورزی پرداخت، اما عایدی این کارها قابل ملاحظه نبود، و اشعارش هم مورد توجه قرار نگرفت. عاقبت، در ۱۹۱۲ مزرعهاش را فروخت، و به انگلستان رفت. در آنجا نهضت "شعر جدید" تازه شروع شده بود، و فراست با نوپردازان جوانی مانند روپرت بروک، لسلز ابرکرامبی، ویلفرید گیبسن، و ادوارد تامس محشور شد. اولین مجلد از آثارش به نام ارادهی یک پسر در لندن به چاپ رسید (۱۹۱۳)، و یک سال بعد اثر دیگرش به نام

(1)convection current (2)anabatic (3)Ferrari (4)Ferraris (5)phrase (6)altitude (7)upstream (8)hanging valley (9)hypsometer (10)horst (11)hypsographic curve (12)altimeter (13)Frost

در شمال بستن انتشار یافت. در ۱۹۱۵ فراست با شهرت تمام به کشمة بازگشت.

فراست چندی در دانشگاه هاروارد تدریس کرد، به اخذ ۴ جایزه‌ی پولیتسر نائل شد، و بیش از ۴۰ درجه‌ی افتخار به وی اعطا گردید. سنای کشمة ۷۵مین سال تولد وی را رسماً تبریک گفت، و این امر تا آن زمان بیسابقه بود.

اشعار فراست در باب زندگی غم انگیز انسان و بیمهای آدمی و عکس العمل وی در مقابل مسائل پیچیده‌ی زندگی و تن دردادن نهائی وی به حمل این بار گران است. از مجلدات اشعارش اینها را میتوان نام برد: نیو همپشر (۱۹۲۳)؛ مجموعه‌ی اشعار (۱۹۳۰)؛ دیده وسیمتر (۱۹۳۶)؛ یک درخت شاهد (۱۹۴۲)؛ کمدی عقل (۱۹۴۵)؛ کمدی ترحم (۱۹۴۷)؛ پیشگفته (۱۹۵۳).

فراسته علم: ← قیافه‌شناسی.

فراسکاتی[1] (frāskāti)، شهر (جه تخمیناً ۱۴٬۷۴۵)، ناحیه‌ی لاتیوم، ایتالیای مرکزی، نزدیک محل شهر قدیم توسکولوم[2] (tuskulum). شراب و ویلاهای دوره‌ی رنسانس آن معروف است. در جه II آسیب دید.

فراسنگ[3] (farā.sang)، در زمینشناسی، تپه یا توده‌ی سنگی که، چون سنگهای آن در مقابل فرسایش مقاومت بیشتری از منطقه‌ی اطراف داشته‌اند، از این منطقهٔ بلندتر است.

فراسیون (farāsiun)، (*Marrubium vulgare*)، گیاه دائمی بز قدیم، با برگهای کرکدار سفید معطر. برگهای خشک و گلهایش در ساختن داروهای سرفه و سرماخوردگی به کار میرود.

فراش (farrāš)، عنوان مأموری که در موکب و اردوی خلیفه و سلطان فرش میگسترده و خیمه بر پا میکرده است. مجموع فراشان، که مرکزشان فراشخانه نام داشت، تحت نظر فراشباشی در قصور سلطنت و حکومت مرجع خدمات بوده‌اند. در تاریخ غزنویان، تاش فراش در عهد سلطان مسعود غزنوی اهمیت و ذکری خاص داشته است. در عهد محمود غزنوی، در فراشخانه فراشان جوان و پیر بوده‌اند. در عهد سلاجقه نیز فراشخانه همچنان دایر و تحت نظر فراشباشی بوده است. در عهد صفویه، فراشان خدمتگاران و پیشخدمتهای قصر شاهی بوده‌اند، و فراشباشی گاه ریاست مشعلخانه را نیز در عهده داشته است.

فراش[4]**، طریقه‌ی** (frāš)، یکی از طرق استخراج گوگرد. وقتی که کانی گوگرد در عمق ۱۵۰ تا ۵۰۰ متری سطح زمین و همراه ناخالصیهائی از شن و ماسه باشد، چاهی حفر میکنند که از سفره‌ی گوگردی بگذرد، و در این چاه، دستگاهی شامل سه لوله‌ی آهنی متحد المرکز که تشکیل سه مجرای جداگانه میدهند تعبیه میکنند. از لوله‌ی خارجی بخار آب فراتافته (← بخار فراتافته) و از لوله‌ی مرکزی هوای فشرده به چاه وارد میکنند. گوگرد تحت اثر دمای بخار آب ذوب میشود، و تحت فشار هوای فشرده از لوله‌ی وسطی بالا میآید.

طریقه‌ی فراش را **هرمان فراش** (herman؛ ۱۸۵۱–۱۹۱۴)، شیمیدان آلمانی، اختراع کرد. وی در ۱۸۶۸ به کشمة رفت. اختراعات دیگر نیز دارد. در پاریس درگذشت.

فراش، هرمان: ← فراش، طریقه‌ی.

فراشباشی: ← فراش.

فراشبند (farrāšband)، دهستان (جه ۸°۰۹۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش فراشبند، شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس)، دارای ۲۸ آبادی. طوایفی از قشقائیها در آن قشلاق میکنند. بناهای خرابه‌ای به نام چارطاقی از دوره‌ی ساسانیان دارد. مرکزش، **فراشبند** (جه ۳°۵۳۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۸ کیلومتری غ فیروزآباد است.

فراشخانه: ← فراش.

فراعنه: ← فرعون.

فراکاستورو[5]**، جیرولامو** (jirolāmo frākās-toro)، ۱۴۸۳–۱۵۵۳، طبیب و شاعر ایتالیائی، صاحبنظر در بیماریهای عفونی. منظومه‌ی درازی در باب سیفیلیس سروده است (۱۵۳۰)، و نام این بیماری از عنوان آن منظومه گرفته شده است.

فراکاسی، مترجم قرآن، ← قرآن، قسمت (ج ـ x).

فراگونار[6]**، ژان اونوره** (jān onore frāgonār)، ۱۷۳۲–۱۸۰۶، نقاش فرانسوی. سبک او از ف. بوشه متأثر است. جایزه‌ی بزرگ رم را ربود، و در ۱۷۵۶–۶۱ در ایتالیا تحصیل کرد. در ۱۷۶۵ به عضویت آکادمی سلطنتی نقاشی و مجسمه‌سازی فرانسه برگزیده شد، و از آن پس بیشتر به ساختن تابلوهائی از صحنه‌های عاشقانه برای دربار فرانسه پرداخت. تابلوهای پیمان عشق و تاب (← مجموعه‌ی والاس، لندن)، از آثار معروف این دوره است. با بروز انقلاب فرانسه، روزگار بر او سخت شد؛ به شهر گراس رفت و در آنجا خانه‌ی یکی از دوستانش را با نقاشیهای بسیار زیبای موسوم به داستان عشق و جوانی (مجموعه‌ی فریک، نیو یورک)، که اصلا قرار بود برای کنتس دو باری ساخته شود، تزیین کرد، از آثار او نمونه‌های بسیار در مجموعه‌ی والاس در لندن، موزه‌ی لوور، و بسیاری دیگر از موزه‌ها محفوظ است.

فرالاوی (farālāvi)، شهرت **ابوعبدالله محمد ابن موسی**، شاعر ایرانی معاصر شهید بلخی و رودکی. از اشعار وی جز ابیاتی معدود که در کتب فرهنگ و تذکره‌ها آمده چیزی در دست نیست.

فراماسون[7] (frāmāson) از لفظ فرانسوی فرانماسون (frānmāson)، [= بنای آزاد]، عضو انجمنهای سرّی و مشهور فراماسونی، که متشکل از افرادی است که بر اساس اخوت و معاضدت با یکدیگر متحد شده‌اند. کار فراماسونی پنهانی است، و اعضای انجمنهای فراماسونی نباید آیین و رسوم آن را بازگو کنند، ولی مانعی ندارد که اعضاء عضویت خود را آشکار سازند (نیز ← انجمن سری).

آیین فراماسونی شامل مقرراتی است که انجمنهای محلی موسوم به لژ (loj، فنس) یا لاج (انگل) به وسیله‌ی آنها با یکدیگر ارتباط حاصل میکنند. در کشورهای کمونیست، عضویت در دستگاه فراماسونی اکیداً ممنوع است. در آلمان هیتلری و هنگامی که موسولینی بر ایتالیا حکمفرمائی میکرد، دستگاه فراماسونی ازین دو کشور برچیده شد، و پیروان کلیسای کاتولیک هم در همه جا منع شده‌اند که عضویت این دستگاه را قبول نمایند.

در قرون وسطی، بناهای روزمزد دوره‌گرد اتحادیه‌ای داشتند که امور صنفی را در آن در میان میگذاشتند. در هر شهری که بودند، گرد هم جمع شده تبادل نظر میکردند، و شکایات خود را مطرح میساختند، و تصمیماتی هم برای پیشرفت کار خود میگرفتند، و برای اینکه دوچار محظوراتی نشوند، اجتماعات آنها و مطالبی که بحث میشد مخفی و پنهانی بود. در قرون ۱۶م و ۱۷م، سازمان این بناهای آزاد رونق بسیار داشت، و عضویت در آن منحصر به بناها بود. در قرن ۱۸م، گروهی از کسانی که هیچ‌گونه وابستگی با صنف بنا نداشتند، ولی سازمان پنهانی آنها را مطلوب یافته بودند، به دستگاه فراماسونی وارد شده رسوم و سنن آن را پذیرفتند، و ادعا کردند که دستگاه فراماسونی برای تحکیم اصول اخلاقی و معاضدت با یکدیگر تشکیل شده است. طولی نکشید که دستگاه تغییر ماهیت داد، و جمعیت صنفی بناهای قرون سابق مبدل به دستگاه فراماسونی امروز شد. در اوایل قرن ۱۸م، لاج بزرگ در لندن تشکیل شد، و کمی بعد، شعب آن در غالب کشورهای اروپا بر پا گردید، و اعضای این دستگاه بیشتر اعیان و اشراف و بازرگانان و ثروتمندان بودند، که هر یک به منظور خاصی عضو دستگاه میشد تا با کومک سایر اعضا تحت عنوان معاضدت و مساعدت به مقصودی که داشت نائل شود. خود پنهانی بودن سازمان برای عده‌ای جالب بود، و عنوان تحکیم اصول اخلاقی و خیرخواهی و معاضدت با یکدیگر دلفریب مینمود. اعضا یکدیگر را با علائم مخصوصی که میدانستند میشناختند، و موظف به کومک به یکدیگر بودند. بتدریج در قرون ۱۸م و ۱۹م دستگاه فراماسونی رونق بسیاری یافت، و بین اعضای آن پادشاهان و سیاستمداران و متنفذین یافت میشدند، و این خود مشوقی بود تا فرصت‌طلبان در صدد عضویت آن برآیند. مثلا جورج واشینگتن (اولین رئیس جمهور امریکا)، گوته (شاعر آلمانی)، ادوارد VII (پادشاه انگلستان)، و عده‌ی دیگری از افراد سرشناس سایر کشورها عضویت این دستگاه را داشتند.

در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، شعب دستگاه فراماسونی در کشورهای خاور میانه مانند ترکیه و مصر و ایران هم تأسیس شد، ولی، از ابتدای امر، لاجها و انجمنهای فراماسونی که در این کشورها بر پا گردید آلوده به سیاست شد، و وسیله‌ای برای پیشرفت سیاستهای اروپائی گردید. در زمان ناصرالدین شاه، میرزا ملکم خان دستگاه فراماسونی را در ایران بر پا کرد، و قصداو این بود که عده‌ای از مخالفین رژیم استبداد را به هم پیوسته و استفاده‌ی سیاسی از آن جمعیت بکند. مردم این انجمن پنهانی را فراموشخانه نامیدند، زیرا کسانی که عضویت آن را قبول میکردند متعهد بودند که هر چه میبینند و میشنوند فراموش کنند و بازگو نکنند. دستگاه فراماسونی میرزا ملکم خان به واسطه‌ی مخالفت حکومت وقت دوام زیادی نکرد، ولی پس از او شعبه‌ای از فراماسون انگلیسی و فرانسوی در ایران تشکیل شد که به قول معروف هنوز پابرجاست، و گفته میشود که بعضی از صاحبان نفوذ در آن عضویت دارند.

فرامرز (farāmarz)، در شاهنامه، پسر رستم. پس از آنکه رستم سودابه را به کین سیاوش کشت و

---

(۱)Frascati (۲)Tusculum (۳)monadnock (۴)Frasch (۵)Fracastoro (۶)Fragonard (۷)Freemason

لشکر به جنگ افراسیاب کشید، فرامرز را پیشرو آن لشکر کرد. فرامرز نخست ورازاد (varāzād)، شاه اسپیجاب (espijāb، شهر مرزی توران)، را کشت، و سپس سرخه را که افراسیاب به جای ورازاد به جانشینی او و پیشروی سپاه خود فرستاده بود، گرفتار ساخت و نزد رستم برد. پس از آن با پهلسم، پهلوان دیگر تورانی، درآویخت.

کیخسرو در پادشاهی خویش مرز هندوستان را به فرامرز سپرد، و رستم‌هنگام رفتن نزد کیخسرو برای عزیمت به توران و رهانیدن بیژن از چاه و بند افراسیاب‌فرامرز را به جانشینی خود در زابل گذاشت. در جنگ اول رستم با اسفندیار، چون درنگ رستم در میدان تا دیرگاه کشید، زواره و فرامرز به یاری رستم شتافتند، و زواره لب به دشنام تورانیان گشود. نوش‌آذر و مهرنوش، پسران اسفندیار، این بدزبانی را تاب نیاوردند، و به لشکریان زواره حمله بردند. فرامرز پیش تاخت و نخست نوش‌آذر و سپس برادر او مهرنوش را کشت. پس از مرگ رستم، او را به دخمه برد؛ آنگاه لشکر به کابل کشید و شاه کابل را در همان چاهی که، به چاره‌گری شغاد، برای رستم کنده بود سرنگون آویخت، و ۴۰ پهلوان کابلی و نیز شغاد و درخت چناری را که شغاد بدان دوخته شده بود، به آتش کشید. چون بهمن به کین اسفندیار لشکر به سیستان کشید، فرامرز را در جنگ گرفتار ساخت و نگونسار زنده بر دار کرد.

فرامرز، عمادالدوله: ← عمادالدوله فرامرز.

فرامرز ابن ابوجعفر (farāmarze 'bne abu.ja'far) [ظهیرالدین ابومنصور فرامرز]، فت بعد از ۴۵۵ هق، امیر (۴۳۳–۴۴۳ هق) سلسله‌ی بنی کاکویه؛ پسر علاءالدوله‌ی کاکویه. وی در گرو سلطان مسعود I غزنوی و ملازم دربار او بود. بعد از پدر یک چند به جای او در اصفهان حکومت کرد. طغرل بیگ، در ۴۳۸ هق، به اصفهان تاخت و آنجا را در محاصره گرفت. فرامرز از در اطاعت درآمد، و طغرل او را در حکومت خود ابقا کرد. سرانجام، پادشاه سلجوقی در ۴۴۳ هق اصفهان را گرفت، و به امارت بنی کاکویه پایان داد. فرامرز را نیز به امارت یزد فرستاد.

فرامرز ابن علی: ← اتابکان یزد.

فرامرزان (farāmarzān)، دهستان (جم ۵°۵۵۴ شش ۱۳۴۵ هش)، بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۱۳ آبادی. رود شور مهران از آن میگذرد.

فراموشخانه: ← فراماسون.

فران، اسم فرانسوی، ← فردیناند، اسم.

فران[1]، گابریل (gābriel ferān)، ۱۸۶۴–۱۹۳۵، مستشرق فرانسوی. از شاگردان رنه باسه[2] (rēne bāse، ۱۸۵۵–۱۹۲۴)، مستشرق فرانسوی، بود. مدتی در الجزایر، ماداگاسکار، ایران، و سیام گذرانید، و در مشرق‌زمین به کارهای کنسولی اشتغال داشت، و وزیر مختار شد.

فران رساله‌های سلیمان مهری را با ترجمه‌ی فرانسوی به چاپ رسانید. آثار دیگرش مشتمل است بر کتاب داستانهای سفر و متون جغرافیائی فارسی و عربی و ترکی مربوط به شرق دور از قرن ۸م تا قرن ۱۸م (۲ جزء، پاریس، ۱۹۱۳–۱۴)، و مقالات متعددی که در مجله‌ی آسیائی و جز آن نوشته است، از قبیل جزایر ماداگاسکار و جغرافیانویسان عرب (۱۹۰۷)؛ بخشی از الف لیله (۱۹۱۱)؛ قدیمترین ذکر جزیره‌ی سوماترا (۱۹۱۷)؛ جغرافیای شرقی (۱۹۲۲)؛ عامل ایرانی در متون دریانوردی عربی قرون ۱۵م و ۱۶م (۱۹۲۴)؛ آیا وقواق همان زاین است؟ (۱۹۳۲)؛ و جغرافیا و نقشه‌های اسلامی (۱۹۳۵).

فرانت رینج[3] (frānt reynj)، قسمتی از کوههای روشوز، کشمت، که به طول ح ۴۸۰ کم از ش قسمت مرکزی ایالت وایومینگ تا ج قسمت مرکزی ایالت کولورادو ممتد است.

فرانتس، اسم آلمانی، ← فرانسیسکوس، اسم.

فرانتس[4]، روبرت (robert frānts)، ۱۸۱۵–۹۲، آهنگساز آلمانی. وی مصنف ح ۳۵۰ تصنیف است. طرفدار احیاء موسیقی هندل و باخ بود.

فرانتس فردیناند[5] (frānts ferdinānd)، ۱۸۶۳–۱۹۱۴، مهیندوک اتریش و (از ۱۸۸۹) ولیعهد امپراطور فرانسوا ژوزف اتریش‌هنگری. با یکی از زنان چک که مقامش دون مقام او بود ازدواج کرد؛ پس از آن، از دربار وین کناره‌گیری کرد (۱۹۱۱). کوشش داشت که یک مملکت اسلاوی تحت سرپرستی کروآسی به سلطنت دوگانه‌ی اتریش‌هنگری منضم کند، و این سلطنت دوگانه را به یک سلطنت سه‌گانه مبدل سازد، و به همین جهت، خصومت میهنپرستان صربستان را بر ضد خود برانگیخت. در ۱۹۱۳ بازرس کل ارتش شد. در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴، هنگامی که برای بازرسی به سارایوو رفته بود، یکی از میهنپرستان صربستان او و زوجه‌اش را هدف گلوله قرار داد. این واقعه سبب اولتیماتوم اتریش به صربستان شد، و مستقیماً منجر به شروع جنگ I گردید.

فرانتسیسکوس، اسم آلمانی، ← فرانسیسکوس، اسم.

فرانتس یوزف: ← فرانسوا ژوزف.

فرانتس یوزف: ← لیختنشتاین.

فرانثیسکو، اسم اسپانیائی، ← فرانسیسکوس، اسم.

فرانچسکا، پیرو دلا: ← پیرو دلا فرانچسکا.

فرانچسکا دا ریمینی[6] (frānceskā dā rimini)، قرن ۱۳م، بانوی زیبای ایتالیائی. وی دختر دوک راونا بود، و به علل سیاسی، او را به ازدواج دوک ریمینی، که مردی قوزی بود، درآوردند (ح ۱۲۷۵). ولی او و برادر شوهرش، پائولو (pāolo)، که جوانی زیبا بود، عاشق یکدیگر شدند. شوهرش که بر ماجرا واقف شد عاشق و معشوق را به قتل رسانید. شرح این ماجرا را دانته در کمدی الاهی آورده است، و منشأ بسیاری آثار ادبی و هنری و بوئم سمفونیک چایکوفسکی نیز بوده است.

فرانچسکو، اسم ایتالیائی، ← فرانسیسکوس، اسم.

فرانچسکوی[7] I (-frāncesko) یا **فرانسوای I** (frānsuā-)، ۱۷۷۷–۱۸۳۵، شاه (۱۸۲۵–۳۵) سیسیلهای دوگانه، پسر و جانشین فردیناند I. روش ارتجاعی پدرش را ادامه داد. دربارش به فساد و تباهی مشهور بود.

فرانچسکوی[7] II یا فرانسوای II، ۱۸۳۶–۹۴، آخرین شاه (۱۸۵۹–۶۱) سیسیلهای دوگانه، پسر و جانشین فردیناند II. فرمانروای ضعیفی بود، و وزرایش روش ارتجاعی داشتند. با ریسورجیمنتو مواجه شد، و ابتدا جانب اتریش را گرفت. بعدها در صدد برآمد تا با ویکتور امانوئل II متحد شود، ولی کار از کار گذشته بود، و گاریبالدی سیسیل را گرفته به جانب ناپل پیش میآمد (۱۸۶۰). ناچار فرانچسکو به گائتا گریخت، و در آنجا تا ۱۸۶۱ مقاومت کرد، و عاقبت به ویکتور امانوئل تسلیم شد.

فرانچسکی، پیرو د: ← پیرو دلا فرانچسکا.

فراندو، اسم ایتالیائی، ← فردیناند، اسم.

فرانس: ← فرانسه.

فرانس، آناتول: ← آناتول فرانس.

فرانسوا، اسم فرانسوی، ← فرانسیسکوس، اسم.

فرانسوا، شاهان سیسیلهای دوگانه، ← فرانچسکو.

فرانسوا[8] (frānsuā)، ملقب به **دوک د/آنژو** (dūk dānjū*) و **دوک د/آلانسون** (dūk dālānson*)، ح ۱۵۵۴–۱۵۸۴، شاهزاده‌ی فرانسوی، کوچکترین پسر هانری II فرانسه، و دوکِ آنژو و آلانسون. اگر چه مردی کریه المنظر بود، الیزابت I، ملکه‌ی انگلستان، به وی محبت داشت، و دو بار (۱۵۷۲ و ۱۵۷۹–۸۱) احتمال ازدواج آنها میرفت. در جنگهای مذهبی، نخست جانب هوگنوها و کاتولیکهای معتدل را بر ضد برادر خود شارل IX و مادر خویش کاترین دو مدیسی گرفت. در ۱۵۸۰، ویلیام خاموش فرمانروائی هلند را (که در آن زمان علیه اسپانیا شورش کرده بود) به وی پیشنهاد کرد. وی پذیرفت، و در ۱۵۸۲ از انگلستان عازم محل فرمانروائی خود شد. کوشید تا با خشونت و خدعه فرمانروائی مطلق یابد، ولی با مقاومت مسلح رعایایش رو به رو شد، و الیزابت نیز دست از حمایت او کشید، و وی ناگزیر در ۱۵۸۳ کناره گرفت. مرگ وی راه جانشینی سلطنت فرانسه را بر هانری دو ناوار (بعداً هانری IV) گشود.

فرانسوا بورژیا[9]، قدیس (frānsuā borjiā)، اسپانیائی **فرانثیسکو د بورخا** (frānţisko de borxā)، ۱۵۱۰–۷۲، مصلح مذهبی اسپانیائی، و سومین سردار انجمن یسوع (← یسوعیان). وی از خاندان معروف بورژیا و از نوادگان پاپ آلکساندر VI و از خویشان امپراطور شارل V بود. در ۱۵۲۸ به دربار امپراطوری راه یافت، و قدیس ایگنالیوس لویولائی را، که به زندان محکوم شده بود دیدار کرد. این تصادف بعدها در زندگی او تأثیر خاص داشت. در ۱۵۴۳ دوک شد. پس از مرگ زوجه‌اش، به رم نزد قدیس ایگناتیوس رفت (۱۵۵۰)، املاک و القاب خود را به فرزند ارشدش منتقل کرد (۱۵۵۱)، و خود در سلک یسوعیان ارتسام یافت. فرانسوا از همکاران نزدیک ایگناتیوس گردید، و در ارشاد و موعظه شهرت یافت. در ۱۵۵۴ متصدی امور هیئتهای مبلغین مذهبی شد. در ۱۵۶۶ هیئت‌های اعزامی وی در قاره‌ی جدید مشغول کار بودند. فرانسوا نظامنامه‌هائی نیز برای انجمن تدوین کرد. ذکرانش 10 اکتبر است.

فرانسوا د/آسیز، سن: ← فرانسیس، قدیس.

فرانسوا د/آنگولم: ← فرانسوای I.

فرانسوا دو سال: ← فرانسوای سالی.

---

(۱)Ferrand (۲)Basset (۳)Front Range (۴)Franz (۵)Francis Ferdinand (۶)Francesca da Rimini (۷)Francis (۸)Francis ; François (فنـ) (۹)Francis Borgia

فرانسوا دو گیز: ← گیز، دومین دوک دو.
فرانسوا دو لورن: ← گیز، دومین دوک دو.
فرانسوا ژوزف[1] (frānsuā jozef)، نام فرانسوی **فرانتس یوزف** (frānts yozef)، ۱۸۳۰–۱۹۱۶، امپراطور (۱۸۴۸–۱۹۱۶) اتریش و شاه (۱۸۶۷–۱۹۱۶) مجارستان. فرانسوا برادرزاده‌ی فردیناند بود، و پس از استعفای وی به سلطنت نشست. سلطنتش در ایام بحرانی انقلابهای ۱۸۴۸ آغاز شد، و در گیر و دار جنگ I خاتمه یافت. در ۱۸۴۹ آتش انقلاب مجارستان را فرونشاند، و در همان سال ویکتور امانوئل II را شکست داد، ولی در جنگ ۱۸۵۹ با ایتالیا، که با ناپلئون III و ویکتور امانوئل رو به رو شد، لومباردی را از دست داد. در ← جنگ اتریش و پروس نیز فقط ونسی را به ایتالیا واگذار کرد (۱۸۶۶)، ولی شکست فاحش وی موجب قطع نفوذ اتریش در امور آلمان و برتری یافتن پروس شد. فشارهای مداومی که از مجارستان وارد میشد سبب تجدید سازمان (۱۸۶۷) امپراطوری و برقراری یک پادشاهی دوگانه به نام اتریش-هنگری شد. فرانسوا در ۱۸۷۹ با آلمان اتحادی برقرار کرد که بعدها ایتالیا نیز بدان پیوست (← اتحاد مثلث).

اگر چه در سلطنت فرانسوا پیشرفتهای مادی حاصل شد، اغتشاشهائی نیز به وقوع پیوست، که معلول نارضائیهای ملل کوچک (خصوصاً اسلاوها) بود. این امر و نیز الحاق (۱۹۰۸) بوسنی و هرزگووین به اتریش-هنگری سبب پشتیبانی روسها از صربستان شد، که وقوع جنگ I را تسریع کرد. زندگی خصوصی فرانسوا دستخوش حوادث غم‌انگیز همسرش الیزابت، برادرش ماکسیمیلیانو، و پسرش مهیندوک رودولف بود. در ۱۹۱۴ فرانتس فردیناند، ولیعهد وی، به قتل رسید، و این واقعه جرقه‌ای برای درگرفتن جنگ I شد.

فرانسوا ژوزف[2]**، ارض،** مجمع الجزایری (۸۵ جزیره، ح ۲۰٬۰۰۰کمم) در اقیانوس شمالگان، ل نووایا زملیا. در ۱۹۲۶ تجشم بر آن ادعا کرد، و مالک آن شد. در بعضی از جزایر ایستگاههای تحقیقاتی دایر است، ولی ح ۹۰٪ اراضی جزایر پوشیده از یخ است.

ارض فرانسوا ژوزف در ۱۸۷۳ به وسیله‌ی کارل وایپرشت و یکی دیگر از سران یک هیئت اعزامی اتریشی کشف شد. بعدها نانسن و دیگران آن را پوییدند.

فرانسوا گارنیه: ← گارنیه، ماری ژوزف فرانسوا.
فرانسوا گزاویه[3]**، قدیس** (frānsuā gzāvie)، معروف به **رسول هند**، ۱۵۰۶–۵۲، مبلغ یسوعی، از مردم باسک. در ۱۵۲۵–۳۴ در پاریس تحصیل کرد، و در آنجا از دوستان صمیم قدیس ایگناتیوس لویولائی شد، و این دو و ۵ تن دیگر هسته‌ی اصلی انجمن یسوع (← یسوعیان) را به وجود آوردند. در ۱۵۳۶–۳۷ در ونیز در بیمارستانها خدمت کرد، و در آنجا او و ایگناتیوس ارتسام یافتند (۱۵۳۷). در رم با ایگناتیوس برای پیشرفت کار فرقه‌ی جدید تا ۱۵۴۰ خدمت کرد، و سپس به هیئتی که شاه پرتغال مأمور گوآ کرده بود پیوست، و در ۱۵۴۱ از لیسبون عازم گوآ شد، و در آنجا به موعظه و تبلیغ پرداخت، و در این راه بسیار سفر کرد، و یسوعیانی را که تازه به هند میآمدند به ادامه‌ی کارهای تبلیغی که آغاز کرده بود منصوب کرد. در ۱۵۴۹ به ژاپن رفت، و خود و همراهانش دو سال در آنجا ماندند و جوامع مسیحی متعدد تأسیس کردند. در ۱۵۵۲ به گوآ بازگشت، و سپس عازم چین شد، ولی نزدیک کانتون در جزیره‌ای درگذشت. جسد مومیائی‌شده‌ی او در گوآ است.

فرانسوا گزاویه یکی از بزرگترین مبلغین مسیحی است، و حتی بعد از پولس حواری او را بزرگترین مبلغ مسیحی شمرده‌اند. اگر چه مدت کارهای تبلیغی او در مشرق‌زمین اندکی کمتر از ۱۱ سال بود، گویند بیش از یک میلیون نفر را به مسیحیت گروانید. در ۱۶۲۳ در شمار قدیسین قرار داده شد. ذکرانش ۳ دسامبر است.

فرانسوای[4] **II** (frānsuā-)، ۱۴۳۵–۸۸، دوک (۱۴۵۸–۸۸) برتانی. میکوشید که برتانی را از فرانسه مستقل نگاه دارد، و در این راه وارد اتحادیه‌ای بر ضد لوئی XI شد (۱۴۶۵)، و به نورماندی حمله کرد (۱۴۶۷). اگر چه ناگزیر به امضای صلحنامه‌ای شد (۱۴۶۸)، دست از تحریک برنداشت، و در ۱۴۸۴ به شورشی علیه شارل VIII (جانشین لوئی) ملحق شد، ولی شارل او را بکلی مغلوب کرد (۱۴۸۸). پس از مرگ فرانسوا، دخترش آن دو برتانی به زوجیت شارل VIII درآمد.

فرانسوای[4] **I**، ۱۴۹۴–۱۵۴۷، شاه (۱۵۱۵–۴۷) فرانسه؛ جانشین پدرزنش لوئی XII. پیش از سلطنتش به فرانسوا د/آنگولم (dāngulem) مشهور بود. ← جنگهای ایتالیا را ادامه داد، و در مارینیانو پیروزی درخشانی به دست آورده (۱۵۱۵) میلان را بازگرفت. در ۱۵۱۹ خود را نامزد امپراطوری امپراطوری مقدس روم کرد، ولی امپراطور شارل V بر او پیروز شد، و فرانسوا پس از چهار جنگ ناگزیر تفوق او را شناخت. فرانسوا در ۱۵۲۰ کوشید که حمایت هنری VIII انگلستان را در ملاقات میدان قماش زرین جلب کند. اگر چه هنری با وعده‌هائی مبهم موضوع را ختم کرد، فرانسوا اولین جنگ (۱۵۲۱–۲۵) خود را با امپراطور شارل آغاز کرد، ولی سخت شکست خورد (۱۵۲۲)، و عاقبت در پاویا اسیر شد (۱۵۲۵)، و به گفته‌ی خودش، جز زندگی و شرافت همه چیز را از دست داد. در ۱۵۲۶ پیمان مادرید را امضا کرد، و آزادی خود را بازیافت. بر طبق این پیمان، فرانسوا از همه‌ی دعاوی خود نسبت به ایتالیا، فلاندر، و آرتوا منصرف شد، و بورگونی را از دست داد. چون تصمیم به نقض این پیمان، که جبراً بدان تن درداده بود، داشت، با پاپ کلمنس VII، هنری VIII، ونیز، و فلورانس اتحادیه‌ی کنیاک را تشکیل داد (۱۵۲۶)، و دومین جنگ (۱۵۲۷–۲۹) با شارل را آغاز کرد. این جنگ نیز که با پیمان کامبره پایان یافت عاقبت خوشی نداشت، و اگر چه فرانسه بورگونی را بازگرفت، در حقیقت بار دیگر شرایط پیمان مادرید تجدید شد. در ۱۵۳۶ به ساووا و پیمون حمله کرد، و به قصد پس گرفتن میلان جنگ سوم را شروع کرد. شارل متقابلا به پروانس تاخت و در ۱۵۳۸ صلح ده‌ساله‌ای در نیس به این جنگ خاتمه داد. در ۱۵۴۲ فرانسوا به کومک متحد خود، سلطان سلیمان I عثمانی، برای چهارمین بار به جنگ شارل رفت. شارل نیز با هنری VIII متحد شد (۱۵۴۳). برای نتایج این جنگ ← پیمان کرپی. با انگلستان نیز صلحی در ۱۵۴۶ برقرار شد، و بولونی-سورمر به آن کشور تعلق یافت.

سلطنت فرانسوا، با وجود شکستهای وی، دوره‌ی درخشانی در تاریخ فرانسه بود. کنکوردای وی با پاپ و اتحادش با سویس (هر دو در ۱۵۱۶) نتایج مثبتی داشت. اتحاد وی با عثمانی، سیاست ضد هابسبورگی او، و علاقه‌اش به کانادا، که ژاک کارتیه در آنجا به اکتشاف مشغول بود، از لحاظ سیاست خارجی تا دو قرن در فرانسه همچون سنتی ادامه یافت. گرایش وی به استبداد، جفاهائی که به پروتستانها و والدوسیان روا داشت (۱۵۴۵)، مخارج کمرشکن جنگهای خارجی وی، و اسرافهای فراوان دربارش پیش‌درآمد عهد لوئی XIV بود، ولی وی اراده‌ی لوئی را نداشت، و تحت نفوذ وزرا و معشوقه‌ها و مادرش لویز دو ساووا بود. مردی جسور و عشرت‌طلب و بی‌قید به هر اصلی بود، و خلاصه، نمونه‌ای از سلاطین دوره‌ی رنسانس بود. در عهد وی، رنسانس فرانسه به اوج شکوفائی خود رسید. لئوناردو دا وینچی، چلینی، و آندرئا دل سارتو ملتزم دربار او بودند. فرانسوا و خواهرش مارگریت دو ناوار حامی رابله، مارو، و بوده بودند. فرانسوا کولژ دو فرانس را بنیان نهاد. از آثار مهم عصر وی کاخهای لوار (مخصوصاً شامبور) و کاخ سلطنتی فونتنبلو است. پسرش هانری II جانشین او شد.

فرانسوای[4] **II** (frānsuā-)، ۱۵۴۴–۶۰، شاه (۱۵۵۹–۶۰) فرانسه، پسر هانری II و کاترین دو مدیسی. با ماری استوارت ازدواج کرد (۱۵۵۸). اداره‌ی مملکت در مدت کوتاه سلطنتش در دست بزرگان خاندان گیز (خویشان زوجه‌اش) بود. گیزها نسبت به پروتستانها شدت عمل بسیار داشتند، و این امر به ← توطئه‌ی آمبواز منجر شد. در عهد فرانسوا، پروتستانهای فرانسه به صورت یک نیروی سیاسی درآمدند (← هوگنوها). جانشین او برادرش شارل IX بود.

فرانسوای سالی[5]**، قدیس** (frānsuāye sāli)، **فنسن فرانسوا دو سال** (san frānsuā dë sāl)، ۱۵۶۷–۱۶۲۲، واعظ و مجتهد کلیسای کاتولیک رومی، و از شخصیتهای اصلی نهضت ضد اصلاح دینی در فرانسه. در کاخ سال در شهر تورانس[6] (torāns) در ساووا متولد شد. از خانواده‌ای اشرافی بود، و علی رغم میل پدرش به روحانیت پیوست (۱۵۹۳). در ۱۶۰۲ اسقف ژنو شد. مواعظ شیوای او بسیاری از پروتستانها را به کلیسای کاتولیک بازگردانید. دو رساله‌ی او، مقدمه بر زندگی دینی و رساله در باره‌ی مهر خدا، از شاهکارهای آثار مذهبی است.

فرانسوی، زبان: ← فرانسه، زبان.
فرانسه[7] (farānse)، فنسه **فرانس**[7] (frāns)، در قدیم الایام **گل**[8] (gol)، لتین **گالیا**[9] (gāllia)،

---

(۱)Francis Joseph (۲)Franz Josef (۳)Francis Xavier; François Xavier (فنسه) (۴)Francis ; François (فنسه)
(۵)Francis of Sales ; François De Sales (فنسه) (۶)Thorens (۷)France (۸)Gaul (۹)Gallia

کشور جمهوری (با جزیره‌ی کرس ۵۵۱٬۶۰۲ کمم، جم ح ۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰)، غ اروپا، عضو اصلی ← جامعه‌ی فرانسه؛ پایتختش پاریس. برای تمییز از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه، آن را "فرانسه‌ی مادر[1]" میخوانند. پس از تجشس، از لحاظ وسعت بزرگترین ممالک اروپائی است. از ل و لغ به پا دو کاله و دریای مانش، از غ به قطلا (مخصوصاً به قسمتی از آن که به خلیج بیسکی معروف است)، از ج به اسپانیا و دریای مدیترانه، از ش به ایتالیا، سویس، و آلمان، و از لش به لوکزامبورگ، آلمان، و بلژیک محدود است.

فرانسه در طی قرون متمادی مرکز تمدن بزرگی بوده است، و در فرهنگ و حیات فکری ممالک دیگر تأثیر عمیق داشته است. در علم و هنر فرانسه از ممالک درجه‌ی اول دنیا است، و بسیاری از پیشرفتهای جدید در علوم کاربسته از دانشمندان فرانسوی الهام گرفته‌اند. کاملترین بقایای تاریخ انسان در اروپا از فرانسه آمده است (مثلا ← عصر حجر قدیم).

مذهب غالب در فرانسه مذهب کاتولیک رومی است، ولی بر طبق قانون سال ۱۹۰۵ که کلیسا و کشور را از هم جدا ساخت، آزادی مذهب برقرار است. عده‌ی پروتستانهای فرانسه را یک میلیون تن تخمین کرده‌اند. به علاوه، تعداد نسبةً قلیلی یهودی و مسلمان جزء جمعیت فرانسه‌اند.

I ـ تقسیمات اداری. از جنبه‌ی اداری، فرانسه به چندین دپارتمان[2] (depārtmān) یا ولایت تقسیم میشود (تقسیم به دپارتمانها در ۱۷۸۹ مقرر شد). پیش از انقلاب ۱۷۸۹، فرانسه به بخشهای نظامی (ایالات سابق) و بخشهای اداری منقسم بود. بخشهای اداری را انتاندانس[3] (antāndāns) میخواندند. در زمان لوئی XVI، ۳۲ انتاندانس وجود داشت. در ۱۷۸۹ مقرر شد که کشور فرانسه به ضمیمه‌ی جزیره‌ی کرس به دپارتمانها، و هر دپارتمان به چند آروندیسمان[4] (ārrondismān) یا بخشها، هر بخش به چند کانتون[5] (kānton)، و هر کانتون به چند کمون[6] (komün) منقسم شود. این تصمیم در ۱۷۹۱ به موقع اجرا گذاشته شد، و از آن به بعد بر جای مانده است. عده‌ی دپارتمانها اصلا ۸۳ بود، ولی در زمانهای مختلف از آن کاسته یا بر آن افزوده شده است. در ۱۹۶۴ تعداد دپارتمانهای خاک فرانسه به انضمام جزیره‌ی کرس بالغ بر ۹۰ بود (فهرست دپارتمانها در ص ۱۸۵۹ آمده است). در همین سال دپارتمانی به نام ⇐ اسون، منتزع از سن‌ا‌اواز، بر دپارتمانهای ۹۰گانه اضافه شد.

بیشتر شهرهای فرانسه کوچکند. در سرشماری سال ۱۹۶۲، فقط ۳۲ شهر متجاوز از ۱۰۰٬۰۰۰ جمعیت داشته‌اند، که مهمترین آنها پاریس است. سایر شهرهای عمده عبارتند از مارسی، لیون، نیس، تولوز، بوردو، نانت، و ستراسبورگ.

سیماهای طبیعی

II ـ جغرافیای طبیعی. فرانسه را میتوان در امتداد خطی واصل بین بوردو و رنس به دو ناحیه تقسیم کرد. ناحیه‌ی واقع در ل این خط ناحیه‌ای پست (مشتمل بر حوضه‌ی آکیتن) و ناحیه‌ی جنوبی کوهستانی است. مرکز ناحیه‌ی اخیر گرانکوه مرکزی است. کوههای اوورنی از طرف غ به فلات لیموزن و تپه‌های کرسی، و از جانب ش به کوههای سون متصل میشوند. کوههای پیرنه، که مرز طبیعی بین فرانسه و اسپانیا هستند، از مدیترانه تا قطلا ممتدند. در ش رود رون، بیشتر سطح فرانسه را کوههای آلپ و دامنه‌ها و رشته‌های فرعی این کوهها فراگرفته است. دره‌های رودهای رون و اود کوهستانهای جنوبی را قطع میکنند. در ل رون، کوههای ژورا از رود رون در ژنو (سویس) تا رود راین در بال (سویس) امتداد دارند. در غ راین کوههای وژ واقع است که به فلات لانگر متصل میشود. در طرف ل، فلات جنگلی آردن به اراضی پستی که به ساحل دریا منتهی میشوند اتصال مییابند.

در مدیترانه، بین مرز فرانسه و اسپانیا و کشندان رود رون، یگانه بندرگاه طبیعی فرانسه ست است. بنادر مهم واقع در ش کشندان رون بنادر مارسی و تولون هستند. بندر مهم فرانسه در جغ بندر بوردو است، که بر رود گارون به فاصله‌ی ۹۶کیلومتری از دریا قرار دارد. سواحل برتانی مشتمل بر بعضی از بهترین بندرگاههای فرانسه است (از جمله لوریان و برست). از نورماندی (که بندر شربور واقع در آن اهمیت دارد) تا مرز بلژیک بیشتر بندرگاهها در کشندانها واقع یا ساخته‌ی دست آدمی هستند.

رودهای بزرگ فرانسه عبارتند از گارون، لوار، سن، موز، رون، راین (بر مرز آلمان)، شارانت، و آدور. دریاچه‌های فرانسه معدود و از حیث وسعت کوچک میباشند. بزرگترین آنها دریاچه‌ی گران‌لیو است.

III ـ اقلیم. اقلیم فرانسه بسیار متنوع است ولی، جز چند مورد استثنائی (سواحل مدیترانه)، معتدل و مطبوع است. از لحاظ محصولات نباتی، قائل به چهار ناحیه‌ی اقلیمی در فرانسه شده‌اند. منطقه‌ی کشت زیتون، که گرمترین آنهاست، قسمت جش فرانسه را تشکیل میدهد. منطقه‌ی دوم (در جغ) منطقه‌ی کشت زرت است. منطقه‌ی سوم منطقه‌ی کشت درخت مو است که به جانب ل تا خطی واصل بین مصب رود لوار و شهر مزیر (در آردن) ممتد است. سرزمین واقع در ل این خط ناحیه‌ی چهارم به شمار میآید.

IV ـ منابع طبیعی. از لحاظ منابع طبیعی، معادن، جنگلها، و ماهیگیری سهم عمده‌ای در درآمد ملی فرانسه داشته‌اند. در طی نیمه‌ی اول قرن ۲۰م استفاده از نیروی آب برای تولید برق اهمیت متزاید یافته است. محصول زغال سنگ فرانسه همیشه برای احتیاجات صنعتی این کشور ناکافی بوده است. منابع کانی آهن فرانسه در میان ممالک اروپائی از همه عظیمتر است. تولید بوکسیت رو به افزایش بوده است. منابع پوتاس آلزاس یکی از مهمترین منابع معدنی فرانسه است. میدانهای نفتی آلزاس که در جج II سخت آسیب دیده بود بسرعت ترمیم یافت. از عوامل مهم در ازدیاد محصول نفت فرانسه کشف میدانهای جدید نفتی در ج فرانسه (مخصوصاً در پیرنه و آکیتن) بوده است.

کشاورزی و صنایع

V ـ فرانسه از نظر محصولات کشاورزی تقریباً به خود متکی است. قریب ثلث محصول کشاورزی آن گندم (مهمترین آنها)، جو، چاودار، و غلات دیگر است. در لغ کشت چغندر رواج دارد. از محصولات دیگر کتان، شاهدانه، سیب زمینی، و میوه است. مهمترین محصول میوه‌ی فرانسه انگور است. تاکستانهای فرانسه عمدةً در چهار ناحیه قرار دارند. از آن جمله، سه ناحیه‌ی شامپانی، بورگونی، و بوردو است، که شرابهای اعلایشان به همه‌ی دنیا صادر میشود. ناحیه‌ی چهارم ناحیه‌ی مدیترانه‌ای لانگدوک است، که به مراتب وسیعتر است، و از حیث کمیت فراورنده‌ی قسمت اعظم محصول شراب فرانسه میباشد، اگر چه از حیث کیفیت اغلب پست‌تر است. شراب از صادرات مهم فرانسه میباشد.

به سبب بالا رفتن سطح زندگی، در فرانسه، مانند ممالک دیگر، پرورش حیوانات در مناطق روستائی افزایش یافته است. فرانسه از پرورش‌دهندگان و صادرکنندگان مهم طیور اهلی در اروپا است.

VI ـ اگر چه صنایع مختلف در قسمت اعظم فرانسه موجود است، این کشور چهار پهنه‌ی تراکم صنعتی دارد. مهمترین این پهنه‌ها نزدیک مرز لش و در اطراف میدان عمده‌ی زغال سنگ فرانسه است. این ناحیه مخصوصاً مرکز صنایع فلزگری و نساجی است. دومین پهنه‌ی صنعتی نواحی آلزاس و لورن است، که تخصص آن در صنایع فولادی و مهندسی (در دره‌ی موزل بر میدان منابع آهن لورن) و نساجی (در دشت آلزاس و در جانب غربی کوههای وژ) است. سومین محل تمرکز صنایع پاریس است. در ۱۸۷۰، از جمله‌ی ۱۰۰٬۰۰۰ تن از مردم پاریس که تحت عنوان "سازنده" طبقه‌بندی شده‌اند، قریب ۶۲٬۰۰۰ تن از آنان تنها کار میکردند یا فقط یک دستیار داشتند. این نوع سازمان محدود هنوز هم در داخله‌ی پاریس باقی است، و صنایع کارخانه‌ای در خارج شهر تأسیس شده است. هنوز در کویهای قدیمی پاریس هزارها اطاق محقر و کارگاههای کوچک هست که در آنها اشیاء نفیس از قبیل پارچه‌های مد، جواهرآلات، و اشیاء تجملی گوناگون تهیه میکنند. در طول دره‌ی سن در پایین پاریس مرکزی کارخانه‌های اتومبیلسازی، طیاره‌سازی، و کارهای مهندسی و صنایع شیمیائی دایر است؛ و در جانب لش پاریس، کارخانه‌های لوکوموتیوسازی و صنایع شیمیائی و صنایع سبک بسیار متنوع متمرکز میباشد. لیون مرکز چهارمین پهنه‌ی تمرکز صنایع است، و این منطقه، که مشتمل بر میدانهای زغال سنگ سنت‌اتین است، در دره‌های گرانکوه مرکزی و جبال آلپ ممتد است.

فرانسه فقط یک میدان معتنابه زغال سنگ دارد، که در انتهای لش کشور در ولایات نور و پادوکاله واقع است. کمبود زغال سنگ از مشکلات جدی بسط صنایع در فرانسه بوده است. امروزه صنایع آهن و فولاد در اقتصادیات فرانسه

---

(۱)Metropolitan France; France Métropolitaine (فنس) (۲)départment (۳)intendance (۴)arrondissement (۵)canton (۶)commune

نقش اساسی دارند. مهمترین منابع آهن در لورن است. از لحاظ کمیت تولید آهن، در سال ۱۹۵۵ فقط کشمتُ و تجشـ بر فرانسه برتری داشتند. به سبب تنوع صنایع، فرانسه احتیاج به مقادیر هنگفت مواد خام دارد، که از خارجه آنها را وارد میکنند. صنایع ساختن ابزار ماشین عمدةً در پاریس متمرکز است؛ از مراکز فرعی لیل، مولوز، لیون، و سنت‌اتین است. از مراکز اصلی صنایع برق پاریس، گرنوبل، لیون، دیژون، و لیل میباشد. از مراکز مهم کشتیسازی سن‌ـنازر و لوهاور است. از صنایع دیگر صنعت تصفیه‌ی نفت است. یکی از مهمترین صنایع جدید ساختن محصولات کائوچوئی است که مخصوصاً در کلرمون‌ـفران متمرکز است. مراکز دیگر در مونلوسون و در پاریس هست.

کارخانه‌های نساجی در سراسر ل فرانسه متفرق است، ولی جملگی برای مواد خام محتاج ممالک خارجه‌اند. بازار عمده‌ی پنبه‌ی خام لوهاور است. مرکز عمده‌ی صنایع پشمی در روبه است؛ از مراکز دیگر نورماندی (اطراف روان) و شامپانی (مخصوصاً رنس) است. شهر لیون در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م مرکز جهانی داد و ستد ابریشم و صنایع ابریشمی شد، و اگر چه بعدها مراکز دیگر (خاصه میلان، در ایتالیا) پدید آمد، لیون هنوز تفوق خود را در بازار پارچه‌های ابریشمی حفظ کرده است. به علاوه، ابریشم مصنوعی معروف به ریون و صناعت آن نخستین بار در لیون به وجود آمد.

از صنایعی که در اقتصاد ملی فرانسه اهمیت فراوان دارد صنعت مُد است، که یکی از مهمترین منابع جلب ارز برای کشور است. سیاحان نیز از منابع مهم درآمد میباشند. پس از پاریس، پهنه‌ی توریستی عمده‌ی کشور ریویرای فرانسه است.

تاریخ فرانسه

VII ـ گل قدیم و پیدایش فرانسه. بعضی از قدیمترین بقایای مردمشناسی و باستانشناسی مربوط به اروپا در فرانسه یافت شده است. مع ذلک، از سرزمین فرانسه پیش از پیروزی رومیها (قرن اول قم) چندان اطلاعی در دست نیست. در آن زمان، این سرزمین به نام گل معروف بود. بیشتر سکنه‌ی آن از سلتها بودند، که رومیان آنها را گل می‌خواندند، و این سلتها خود با اقوامی قدیمتر درآمیخته بودند؛ در ناحیه‌ی گاسکونی کنونی باسکها سکنی داشتند. تردیدی نیست که بعضی از طوایف گل از ژرمنها بودند. سواحل مدیترانه و مخصوصاً مارسی از مدتها پیش از آن به وسیله‌ی سوداگران یونانی و فنیقی مسکون شده بود، و پرووانس را رومیها در قرن ۲م قم استعمار کرده بودند. پیروزی یولیوس قیصر بر گلها (← گالیالی، جنگهای) بین ۵۸ و ۵۱ قم صورت گرفت، و با شکست ورسنژتوریکس غلبه‌ی رومیان بر گلها قطعی شد. پیش از استیلای قیصر بر روم، سرزمین گل در دست رؤسای قبایل بود، و از جهت فرهنگ مادی از ایتالیا پایینتر بود. در اوایل دوره‌ی استیلای رومیان، که ۵ قرن دوام یافت، گلها زبان لاتینی و قوانین رومی را پذیرفتند، و تمدن مختلط گلی و رومی را، که از هر یک از آن دو متمایز بود، به وجود آوردند، و بنای بسیاری شهرهای بزرگ و مرفه را آغاز نهادند. مسیحیت در قرن اول میلادی وارد شد و بسرعت رواج یافت. اما، از قرن سوم، این سرزمین عرصه‌ی تاخت و تاز قبایل وحشی گردید، و بذر انحطاط در نظام اقتصادی و اجتماعی افشانده شد. مالکین اراضی وسیع از شهرها به ویلاهای قابل دفاع گریختند، و به موازات ضعف قدرت سلطنت، فساد و ارتشاء رواج یافت، و طبقه‌ی ممتاز از پرداخت مالیات معاف شد. گل قدرت مقاومت در مقابل مهاجمین وحشی را از دست داد. بین مهاجمین ژرمنی که به سرزمین حاصلخیز گل فرود آمدند، ویزیگوتها، فرانکها، و بورگوندیان[1] (burgondiān) در تاریخ فرانسه بیش از دیگران اهمیت یافتند. دولت روم در حال احتضار بود، و حکام آن در گل در صدد برآمدند که، از طریق اتحادهای گوناگون، بین قبایل مهاجم وحشی اختلاف و تفرقه بیندازند. بدین ترتیب بود که آیتیوس، به کومک فرانکها، هونها را، که آتیلا سرکرده‌ی آنان بود، شکست داد (۴۵۱). ولی در ۴۸۶ (ده سال بعد از تاریخی که معمولا تاریخ سقوط روم غربی محسوب میشود)، فرانکها به سرکردگی کلوویس I آخرین حاکم رومی گل را منهزم کردند. کلوویس فرمانروائی همه‌ی فرانکها را به دست گرفت، گل جنوبی را از دست ویزیگوتها بیرون آورد، و قوم آلمانی را مغلوب کرد (۴۹۶) و آلمان غربی را مطیع ساخت. وی مسیحیت را قبول کرد، بدعت آریانیسم را از بین برد، و سلسله‌ی مروونژیان را تأسیس کرد. ولی، هنگام مرگ، مملکت خود را بین پسرانش تقسیم کرد، و در نتیجه، وحدت گلها حاصل نشد.

گل در طی قرون ۶م و ۷م معرکه‌ی کشمکشهای بین شاهان نوستری و اوستراسیا بود، که هر دو دسته از خاندان مروونژیان بودند (این دو مملکت نتیجه‌ی نهائی تقسیم مملکت کلوویس، و فقط مدت کوتاهی تحت سلطنت یک فرمانروا بود). فرمانروایان سلسله‌ی مروونژیان، مخصوصاً بعد از وفات داگوبر I، کاهلی، قساوت، و عیاشی را شعار خود ساختند. گل از سکنه خالی و شهرها ویران شد، تجارت از میان رفت، و علم و هنر مورد بی‌اعتنائی واقع شد. تنها باقیمانده‌ی تمدن رومی کلیسا بود، که آن هم با هجوم مسلمانان در قرن ۸م در معرض خطر نابودی واقع شد. ضمناً، خاندان کارولنژیان، که از طرف دولت منحط مروونژیان در نوستری و اوستراسیا حکومت داشت برآمد، و در ۷۳۲ شارل مارتل فرانکها را متحد ساخت، و اعراب مسلمان را بین پواتیه و تور شکست قطعی داد (← بلاط الشهداء). پسرش، پپن کوتاه، آخرین شاه مروونژی را خلع کرد (۷۵۱)، و با تصویب پاپ خود را به سلطنت اعلام کرد. پسرش، شارلمانی، در ۸۰۰ به عنوان امپراطور روم غربی تاجگذاری کرد. وی مملکت وسیعی با سازمان منظم و قوانین حقوقی عالی تأسیس کرد، و در راه ترویج علم و هنر و زهد و تقوی بکوشید. فرانسه و آلمان، که به دست شارلمانی جانی تازه یافته بود، پس از مرگ وی به پسرش امپراطور لوئی I رسید، اما، بعد از مرگ (۸۴۰) لوئی، مملکت وی دگر بار منقسم شد. در ۸۴۳، سه پسرش‌ـشارل II، شاه فرانکهای غربی، لوئی ژرمنی، و لوتار I سرزمینهای خود را مجدداً تقسیم کردند (← وردن، پیمان). معمولا تاریخ مذکور تاریخ پیدایش فرانسه به عنوان مملکتی مجزا محسوب میشود.

قدرت کارولنژیان، همزمان با پیدایش تغییرات اجتماعی اساسی‌ـکه از قرنها پیش در شرف تکوین بود، و منجر به استقرار فئودالیته و روستای خاوندی در فرانسه شد‌ـبسرعت انحطاط یافت. خاوندان فئودال قدرت سلاطین را متزایداً غصب کردند. از مقتدرترین این خاوندان دوکهای آکیتن و بورگونی، و کنتهای فلاندر، تولوز، بلوا، و آنژو بودند. نورمانها، که مدتها در فرانسه مشغول تاخت و تاز بودند، در ۹۱۱ نورماندی را به دست آوردند، و اولین دوک آنجا رولو بود. در ۹۸۷ که سلسله‌ی کارولنژیان در فرانسه منقرض شد، اشرافِ کشور اوگ کاپه را سلطان خود شناختند. وی مؤسس سلسله‌ی کاپسینها است، که فرمانروایان اولیه‌ی آن دوکهای سرزمین فرانسیا (ناحیه‌ی کوچکی در اطراف پاریس) بودند، و در بقیه‌ی فرانسه هیچ گونه قدرتی نداشتند. کاپسینها با صبر و کوشش مداوم قلمرو خود را بسط دادند، و قلاع بارونهای راهزن را با خاک یکسان کردند، و موقعیت خود را در مقابل اشراف فئودال حفظ کردند. کسی که در این طریق بیشتر قدم برداشت لوئی VI بود. لوئی VII اقدامات او را دنبال کرد. در نتیجه، جمعیت و ثروت شهرها رو به ازدیاد گذاشت. مردم، برای تأمین دفاع مشترک (← کمون)، همکاری میکردند، و در منشورهائی که از سلاطین و خاوندان فئودال گرفتند حقوق و مزایائی به دست آوردند. تجارت تجدید حیات کرد، و بازارهای مکاره‌ی بزرگ ناحیه‌ی شامپانی، واقع بر سر راه تجارتی پررفت و آمد بین فلاندر و اروپای جنوبی، فرانسه را به میعادگاه تجار اروپائی مبدل ساخت. فرقه‌ی کلونیان و تجدید تحصیلات دینی در پاریس (که سوربون را منبع ← فلسفه‌ی مدرسی ساخت) بر اعتبار فرانسه در عالم مسیحیت افزود، و نقش عمده‌ای که فرانسه در جنگهای صلیبی داشت مزید بر آن شد. صلیبیون کمال مطلوب شهسواری را، که لوئی IX (سن لوئی) مظهر آن بود، در قسمت اعظم اروپا مستقر کردند. اشعار و آداب درباری فرانسوی در همه‌ی اروپا سرمشق شد.

در انگلستان، پس از پیروزی (۱۰۶۶) نورمانها، آداب و فرهنگ فرانسوی در بین اشراف غلبه یافت. این امر که شاهان انگلستان در عین حال از اشراف و نجبای فرانسه، و متصرف یا مدعی سرزمینهای وسیعی در این کشور بودند، باعث کشمکشهای طولانی بین دو کشور شد، که چند قرن ادامه یافت. نخستین مرحله‌ی آن به سبب ازدواج (۱۱۵۲) هنری II، شاه انگلستان و دوک نورماندی، با الئونور د/آکیتن، زوجه‌ی مطلّقه‌ی لوئی VII فرانسه، آغاز شد (الئونور خود را وارث اراضی پهناوری در فرانسه میدانست). این مرحله با پیروزی (۱۲۰۴) فیلیپ II (جانشین لوئی VII) بر جان لکلند (شاه انگلستان) پایان یافت. در نبرد (۱۲۱۴) بووین، فیلیپ اعتبار نظامی فرانسه را مستقر کرد. در سلطنت او، فرانسه جانی تازه یافت. جهاد با آلبیگائیان قلمرو وسیع کنتهای تولوز را در ج فرانسه به شاه فرانسه منتقل ساخت، و در نتیجه، قسمت اعظم مملکت به صورت قلمرو سلطنتی (یعنی سرزمینهائی که مستقیماً تابع سلطان بود، نه تابع خاوندان فئودال) درآمد. بر رونق شهرها و اصناف مرفه آنها افزوده شد. جاده‌ها چنان امنیتی یافتند که بعد از زمان شارلمانی

(1)Burgundii

بیسابقه بود. لوئی IX (سلطنتش ۱۲۲۶–۷۰) دستگاه قضائی و سازمان مدنی کاربر و منصفی ترتیب داد. فیلیپ IV، با اینکه به استبداد گرایش داشت، نخستین اتا ژنرو را دعوت کرد (۱۳۰۲) تا حمایت آن را نسبت به سیاست خود در مالیات گرفتن از روحانیون جلب کند. پادشاهان، مخصوصاً فیلیپ IV تفوق سلطنت را بر کلیسا تأکید میکردند. در این زمان، سرفداری عملا موقوف شده بود. و اگر چه قانون عرفی در ج فرانسه، که حقوق روم حکمفرما بود، به قوت خود باقی بود، نظام فئودالیته بسرعت رو به انحطاط بود. مع ذلک، ارزشهای قرون وسطائی بر افکار مردم چیره بود، و گرایش به جنگ قوت داشت. چند سالی بعد از مرگ (۱۳۲۸) شارل IV، آخرین شاه از نسل مستقیم خاندان کاپسین، فرانسه گرفتار یک قرن جنگ داخلی شد، که نه فقط سیر آن را در طریق تأمین وحدت متوقف کرد، بلکه موجودیت ملی آن را به مخاطره انداخت.

VIII ـ ایجاد ملت فرانسه. در ۱۳۲۸، فیلیپ VI به جانشینی شارل IV به سلطنت نشست، و پادشاهی به خاندان والوا (شاخه‌ی جوانتری از خاندان کاپسین) منتقل شد. ادواره III انگلستان، که بستگی دوری با فیلیپ داشت، مدعی سلطنت فرانسه بود، و در ۱۳۳۷ خود را شاه فرانسه اعلام کرد. مبارزات سلسله‌ای، که به جنگ صدساله (۱۳۳۷–۱۴۵۳) معروف است، در واقع رشته‌ای از جنگها و ترک مخاصمات بود، و عوامل فرعی چندی بر پیچیدگی آنها می‌افزود، که از جمله کشمکشهای داخلی در فلاندر و جنگ جانشینی برتانی را میتوان نام برد. شکستهای فرانسویها در کرسی (۱۳۴۶) و پواتیه (۱۳۵۶)، بروز طاعون، شورش (۱۳۵۷–۵۸) مردم پاریس به سرکردگی ا. مارسل، شورش ۱۳۵۸ دهقانان که به ژاکری معروف است، و پیدایش دسته‌های راهزنان، فرانسه را دستخوش هرج و مرج کردند، و ژان II ناچار به پیمان موهن برتینیی (۱۳۶۰) تن درداد. اما در دوره‌ی شارل ۷، ب. دو گکلن همه‌ی سرزمینهای از دست‌رفته را، جز کاله و ناحیه‌ی بوردو، بازگرفت. هنوز فرانسه جانی نگرفته بود که در ۱۴۰۷ مبارزات داخلی بین آرمانیاکها و بورگینیونها شروع شد. در ۱۴۱۵ هنری V جنگ را از سر گرفت، و فرانسویها را در آرنکور مقهور کرد. در ۱۴۲۰، شارل VI هنری را وارث خود ساخت، و دوفن (بعداً شارل VII) را از سلطنت محروم کرد (← تروا، پیمان). دوفن در ۱۴۲۲ خود را شاه خواند، ولی فقط ناحیه‌ی کوچکی را تحت فرمان داشت. بیشتر فرانسه، و از جمله پاریس، در تصرف انگلستان بود. بورگونی، تحت فرمان فیلیپ نیکو، مقتدر و با انگلستان متحد بود. در این لحظات تاریک، ژاندارک قیام کرد، و پیروان دوفن را متحد ساخت، و در جلوس (۱۴۲۹) دوفن در رنس در کنار او بود. ورق برگشت. در ۱۴۳۵، بورگونی در ازای امتیازات فراوان با فرانسه متحد شد (← آراس، پیمان). در ۱۴۵۳ انگلیسها تمام متصرفات خود را در خاک فرانسه جز کاله از دست دادند. لوئی XI (سلطنتش ۱۴۶۱–۸۳) قدرت بقایای اشراف فئودال را درهم شکست، و تقریباً همه‌ی فرانسه‌ی فعلی را جزء قلمرو سلطنتی آورد. سقوط (۱۴۷۷) شارل دلیر بورگونی و انقراض سلسله‌ی آنژون مددکار او در این راه بود. کمی بعد برتانی با فرانسه متحد شد (← آن دو برتانی)، و قسمت بیشتر سرزمینهای تیول خاندان بوربون در ۱۵۲۷ مصادره شد. در سالهای ۱۴۸۳–۱۵۶۰ (دوران سلطنت شارل VIII، لوئی XII، فرانسوای I، هانری II، و فرانسوای II) فرانسه با وجود بار سنگین ← جنگهای ایتالیا، با نیروئی شگفت‌انگیز تجدید قدرت کرد. این جنگها اولین مرحله‌ی مبارزات امپریالیستی بین فرانسه و خاندان هاپسبورگ بود، و به موجب پیمان کاتو-کامبرزی به پیروزی سلسله‌ی هاپسبورگ اسپانیا تمام شد. اما از طرف دیگر، رنسانس ایتالیا را وارد فرانسه کرد. ضمناً اصلاح دینی طرفدارانی بین همه‌ی طبقات یافته بود (← هوگنوها). در ۱۵۶۲ آتش جنگهای مذهبی شعله‌ور شد (← جنگهای مذهبی)، و فرانسه را در دوران آخرین پادشاهان سلسله‌ی والوا-شارل IX و هانری III گرفتار جنگ داخلی خانمانسوزی کرد. کاتولیکها، به سرکردگی خاندان جاه‌طلب گیز سرانجام اتحاد کاتولیک (← اتحادیه‌ی مقدس، در تاریخ فرانسه) را تشکیل دادند و پشتیبانی اسپانیا را بر ضد هانری دو ناوار، که پروتستان و به جانشینی هانری III تعیین شده بود، جلب کردند. هانری دو ناوار، که از پشتیبانی کاتولیکهای معتدل و پروتستانها برخوردار بود، اتحادیه را مغلوب کرد، ولی پیش از ورود (۱۵۹۴) به پاریس ناچار شد که مذهب کاتولیک را بپذیرد. وی به عنوان هانری IV به سلطنت رسید (اولین شاه فرانسه از سلسله‌ی بوربون). به کومک وزیر لایقش، سولی، رونق فرانسه را بازگردانید، و پویندگان فرانسوی را در کانادا تشویق کرد. به سبب قتل (۱۶۱۰) هانری IV به دست یک کاتولیک متعصب، تساهل مذهبی در فرانسه در مدت قریب دو قرن منسوخ شد. در دوره‌ی جانشینش، لوئی XIII و در دوره‌ی صغر سن لوئی XIV، دو تن از رجال بزرگ فرانسه، ریشلیو و مازارن، سرنوشت این کشور را در دست داشتند. تخت رهبری آنان، فرانسه‌که علناً در ۱۶۳۵ به جانبداری دولتهای پروتستان بر ضد سلاطین هاپسبورگ اتریش و اسپانیا وارد جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸) شده بود، پیروز گردید. اتریش در ۱۶۴۸ و اسپانیا در ۱۶۵۹ به ترتیب به پیمانهای موهن ← صلح وستفالی و ← صلح پیرنه تن در دادند. در داخله، ریشلیو قدرت هوگنوها را درهم شکست، و مازارن در جنگهای فروند بر اشراف پیروز شد. لوئی XIV، به یاری لیاقت و کاردانی ژ.ب. کولبر و لووا، برنامه‌ی متمرکز ساختن کارها را به انجام رسانید، و مقام سلطنت را به پایه‌ای رسانید که تا آن موقع در فرانسه بیسابقه بود، و با فتوحات و شکوه و جلال خود فرانسه را اولین دولت مقتدر اروپا و دربار خود را در ورسای قبله‌ی جهانیان گردانید. مع ذلک، جنگجوئی وی وضع مالی فرانسه را از ریشه تباه کرد، و آزاری که بر هوگنوها روا میداشت از جمعیت ایالات به وجه معتنابهی کاست. پیروزیهایش در جنگ انتقال بر ضد اسپانیا و در جنگ ۱۶۷۲–۷۸ هلند (← هلند، جنگهای) دولتهای اروپائی را متوحش ساخت، و در نتیجه، فرانسه یکه و تنها شد. ← جنگ اتحاد بزرگ با لوئی XIV آغاز برگشتن ورق بود؛ ← جنگ جانشینی اسپانیا (۱۷۰۱–۱۴) منتج به پیروزی صریح دشمنان فرانسه نشد، ولی توسعه‌طلبی فرانسه را در اروپا پایان داد. در دوره‌ی سلطنت لوئی XIV، قدرت فرانسه در کانادا و لویزیانا، به اوج خود رسید، در پایان سلطنت لوئی، جاه‌طلبی و تفوق‌جوئی او رمقی برای کشور باقی نگذاشته بود؛ اما قدرت نهائی و ثروت آن چنان بود که پس از چند سالی رونق خود را بازیافت. وجود فرانسه به عنوان ملتی واحد و متمرکز و به عنوان یک قدرت جهانی از زمان سلطنت لوئی XIV آغاز میشود.

IX ـ "رژیم سابق" و فرانسه‌ی جدید. لوئی XV، که به جانشینی لوئی XIV به سلطنت نشست، وارث مملکتی وحدت‌یافته بود، اما هنوز وسله‌هائی از دوران فئودالیته بر جامه‌ی فرانسه وجود داشت. قدرت مطلقه‌ی شاه به وسیله‌ی عده‌ی بسیاری فرامین کهنه و مزایای خاصی که خانواده‌ها، اصناف، بعضی شهرهای ممتاز، ایالات، اشراف، و روحانیون از آنها برخوردار بودند محدود میشد. در فرانسه‌ی شمالی، که قوانین عرفی رواج داشت، نحوه‌ی قضاوت در دهات مختلف متفاوت بود. چگونگی وصول مالیات متشتت و از جهاتی دلخواه بود. تجارت بر اساس مرکانتیلیسم قرار داشت، ولی مقررات محدودکننده و انحصارات و نرخهای گمرکی داخلی مانع پیشرفت آن بود. دفاتر حساب دولتی به منتها درجه آشفته بود. کولبر سازمان دستگاههای دولتی را تجدید کرد، و با تأسیس مجدد واحدهای اداری موسوم به انتاندانس [= مباشرت]، از قدرت حکام ایالات کاست. در بعضی ایالات (خاصه برتانی)، انجمنهای محلی طبقات سه‌گانه بر جای بود، و گاه گاه گردنکشی میکردند. منشورهای شخصی شاه می‌بایست به وسیله‌ی پارلمان سرکش پاریس به ثبت برسد (← پارلمان، در تاریخ فرانسه). وضع درهم پیچیده‌ی قوانین مدنی و اداری و مالی فقط به حال وکلای عدلیه سودمند بود، و این طبقه منفور طبقه‌ی ثروتمند تجار و صاحبان صنایع بورژوا بود، که در قرون ۱۷م و ۱۸م برآمده بودند (← بورژوازی). فیزیوکراتها و آزادیخواهانی مانند تورگو جملگی خواستار اصلاحات اقتصادی بودند. فیلسوفهای طرفدار روشنفکری و مخصوصاً ولتر فکر آزاد را ترویج و تبلیغ میکردند. روستائیان، اگر چه به هیچ وجه به آن حدی که اغلب تصور میکنند فقیر و تحت فشار نبودند، از بار مالیاتها و مخصوصاً حقوق اربابی و خدماتی که باید برای اربابان انجام دهند ناراضی بودند. عده‌ی معتنابهی از زارعین مالک زمین بودند، و سرفداری عملا منسوخ شده بود، ولی همین امور بقایای مزایای فئودال را منفورتر میکرد. بزرگترین تناقض در اوضاع فرانسه‌ی قرن ۱۸م این بود که دولت قریب به ورشکستگی بود، ولی ملت در رفاه و نعمت به سر میبرد. آندره ا. دو فلوری وضع مالی مملکت را تا حدی سر و صورت داد، ولی لوئی XV مملکت را وارد ← جنگ جانشینی اتریش و جنگ هفتساله کرد. نه فقط خزانه تهی شد، بلکه فرانسه مستعمرات خود را در هند و امریکای شمالی و اعتبار خود را در اروپا از دست داد. اصلاحاتی که تورگو در آغاز سلطنت لوئی XVI به عمل آورد با سقوط او در ۱۷۷۶ پایان یافت. فرانسه، به امید انتقامجوئی از انگلستان، از انقلاب امریکا پشتیبانی کرد. همه‌ی آزادیخواهان فرانسوی این اقدام را ستودند، ولی نتیجه‌ی آن برای فرانسه قرض ملی هنگفتی بود. در ۱۷۸۸ دولت تقریباً ورشکسته بود. ژ. تگر برای ترمیم این

وضع ترمیم‌ناپذیر به کار دعوت شد، و برای اولین بار پس از زمان هانری IV، اتا ژنرو فراخوانده شد. این مقدمات منجر به وقایعی شد که باعث تلاطم اروپا از ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۵ بود (← انقلاب فرانسه؛ جنگهای اروپایی انقلاب فرانسه؛ دیرکتوار؛ کنسولا؛ ناپلئون I). فرانسه شاه خود را به قتل رسانید، و در مقابل ائتلافیه‌ای که دولتهای اروپا بر ضد آن تشکیل دادند مقاومت کرد، و دوره‌ی وحشت و روبسپیر را برانداخت، اما حکومت دیکتاتوری سردار فاتح، بوناپارت، بر آن استیلا یافت. بعد از جنگ واترلو، از حماسه‌ی ناپلئونی افسانه‌ای بیش نماند، اما قانون مدنی (← ناپلئون، قانون‌نامه‌ی) و اداره‌ی مملکت تقریباً به همان طریق که در زمان وی وضع شد تا کنون بر جا مانده است. از رژیم سابق یا آنسین رژیم چیزی پس از ناپلئون بر جای نماند مگر روحانیون و اشرافی که تمول سابق را نداشتند، و قدرت فئودال از آنها سلب شده بود، ولی هنوز نفوذی داشتند.

X ـ فرانسه‌ی نوین تا جمهوری پنجم. در نتیجه‌ی انقلاب فرانسه و دوره‌ی ناپلئون، فرانسه سازمان اداری نوین و متحدالشکلی یافت، دهقانان به حق مالکیت اراضی رسیدند، و طبقه‌ی بورژوا میراثی سیاسی یافت. در ← کنگره‌ی وین، مرزهای فرانسه تقریباً مطابق مرزهای کنونی تعیین شد، و لوئی XVIII سلطنت را بازیافت، و طبقه‌ی اشراف در مجلس اعیان آرمیدند. اما، مزایای شاه و اشراف را مجلس نمایندگان محدود میکرد، و نه شاه و نه قوه‌ی مقننه، هیچ یک تفوق مطلق نداشت. لوئی XVIII به اتحاد مقدس پیوست، ولی در داخل کشور سیاستی مسالمت‌آمیز پیش گرفت. اما، جانشینش، شارل X، قهرمان سلطنت‌طلبان افراطی بود، و کوشید که سلطنت مطلقه را بازگرداند، ولی این امر برای عامه‌ی مردم غیر قابل قبول بود، و منجر به انقلاب ژوییه‌ی ۱۸۳۰ شد که، در نتیجه‌ی آن، شارل خلع شد. انقلاب ژوییه دو نتیجه‌ی نمایان داشت؛ نتیجه‌ی آنی آن جلوس لوئی فیلیپ به سلطنت و نتیجه‌ی نهائی آن بزرگ شدن طبقه‌ی عالی بورژواها بود. طبقه‌ی بالای بورژوازی بر مجلس نمایندگان استیلا داشت، و به بهره‌برداری بی‌حد و حساب از انقلاب صنعتی مشغول بود. مقارن رونق یافتن کار بورژوازی، حکومت متزایداً جنبه‌ی استبداد یافت، و مشقات طبقه‌ی عامه‌ی جدید شهرنشین را به هیچ گرفت، و عاقبت، به سبب عدم رضایت مردم از گیزو و بحران اقتصادی ۱۸۴۶–۴۷، در انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ برافتاد. این جریان در آغاز جنبه‌ی اصلاح‌طلبی داشت، ولی عاقبت به پیروزی طبقه‌ی بورژوای محافظه‌کار در روزهای ژوئن انجامید، و در دسامبر ۱۸۴۸ لوئی ناپلئون رئیس جمهوری دوم شد، و او در ۱۸۵۲، به وسیله‌ی کودتا، امپراطور ناپلئون III شد (امپراطوری دوم). وی، در سیاست داخلی، از خودمختاری ناپلئون پیروی میکرد، و سیاست خارجی قاطعی نداشت. مع ذلک، امپراطوری دوم شاهد توسعه‌ی مستعمراتی و رونق مادی فرانسه بود. در ۱۸۶۳، ناپلئون III حکومتی نسبةً دموکراتیک برقرار کرد. سلطنت وی در ← جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰–۷۱) به وضعی ناهنجار پایان یافت، و فرانسه آلزاس و لورن را از دست داد، و این وضع تا ۱۹۱۸ باقی بود. جمهوری سوم با سقوط ناپلئون III به وجود آمد. دولت موقت آدولف تیر در ۱۸۷۱ کمون پاریس را منحل کرد. در ۱۸۷۳، مارشال ماکماهون به ریاست جمهور انتخاب شد. ماکماهون هواخواه سلطنت‌طلبان بود، و اگر سرسختی ه. دو شامبور نبود حکومت سلطنتی دگر بار در فرانسه برقرار میشد. عاقبت، در ۱۸۷۵، قانونی اساسی برای دولت جمهوری اختیار شد. دو مجلس فرانسه (مجلس نمایندگان، که اعضایش مستقیماً انتخاب میشدند، و مجلس سنا که انتخابات آن غیر مستقیم بود) دستخوش تعدد احزاب بود، و در نتیجه‌ی توالی ائتلاف و جدا شدن آنها، دولتها پیاپی تغییر می‌کردند. پس از طلوع و افول سریع ژنرال بولانژه، ← قضیه‌ی دریفوس پیش آمد، که بار دیگر ثبات وضع فرانسه را متزلزل ساخت، و سبب رسوائی سلطنت‌طلبان و مرتجعین شد، و در نتیجه‌ی آن، رادیکال سوسیالیستها، که صرف نظر از جنبه‌ی ضدیتشان با روحانیون، اعتدالی بودند، قدرت را به دست آوردند. سوسیالیسم تحت رهبری گد و ژورس نیروی عمده‌ای شد، ولی سیاست صلحجویانه‌ی سوسیالیستها به مذاق جمع کثیری از فرانسویان، که انتقامجوئی از آلمان را بزرگترین وظیفه می‌دانستند، نامطبوع بود.

در سیاست خارجی، در سالهای پیش از ۱۹۱۴ توسعه‌ی مستعمراتی فرانسه در افریقا و آسیا ادامه داشت. این امر باعث کشمکش بین فرانسه و بریتانیای کبیر (← فاشودا، حادثه‌ی) و آلمان (← مراکش) شد. سرانجام فرانسه، انگلستان، و روسیه برای مقابله با اتحاد آلمان و اتریش و ایتالیا، متحد شدند (← اتحاد مثلث؛ اتفاق سه‌گانه). در جنگ جهانی I (۱۹۱۴–۱۸) فرانسه آسیب بسیار دید، و خود را عامل مهم در پیروزی متفقین میشمرد. رهبر معتبر فرانسه کلمانسو بود. در کنفرانس صلح پاریس (← ورسای، معاهده‌ی)، ترضیه‌ی خاطر فرانسه فراهم شد، ولی از عهده‌ی پرداخت قروض جنگ به کشمت برنیامد، اما، در عین حال، ناحیه‌ی رور را به سبب اینکه آلمانها از عهده‌ی پرداخت غرامات جنگ به فرانسه برنیامدند اشغال کرد (۱۹۲۳–۲۵)، و این امور به وجهه‌ی آن کشور در امریکا تا حدی لطمه زد.

از رجال بزرگ فرانسه در دهه‌ی سوم قرن ۲۰م میتوان پوانکاره، اریو، و بریان را نام برد. فرانسه از بحران اقتصادی دهه‌ی چهارم این قرن سخت آسیب دید، و سیاستهای اقتصادی بی‌تحرک دولت و رسوائی معروف به قضیه‌ی ستاویسکی مزید بر علت شد. در انتخابات ۱۹۳۶، سوسیالیستها، رادیکال سوسیالیستها، و کمونیستها، که ائتلاف کرده بودند، پیروز شدند، و اولین دولت (۱۹۳۶–۳۸) جبهه‌ی مردم، که به ریاست ل. بلوم تشکیل یافت، دست به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بسیار زد، ولی بسیاری از این اصلاحات به سبب مخالفت محافظه‌کاران با دولتهای جبهه‌ی مردم که بعداً بر سر کار آمدند خنثی شد. پس از سقوط بلوم، ادوارد دالادیه بر سر کار آمد، و فرانسه را در ← پیمان مونیخ (۱۹۳۸) وارد کرد، و بدین ترتیب، سیاست مسالمت با آلمان نازی و ایتالیای فاشیست و اسپانیا را به اوج رسانید.

پس از آغاز (۱۹۳۹) جنگ جهانی II، پول رنو جانشین دالادیه شد. در ماههای مه‌ژوئن ۱۹۴۰ فرانسه بکلی مقهور آلمان گردید. مارشال پتن پیمان ترک مخاصمه با آلمان را امضا کرد، و رئیس ← حکومت ویشی شد، که آلتی در دست آلمان بود. ضمناً ژنرال ش. دوگل از لندن مقاومت "فرانسه‌ی آزاد" را در مقابل آلمان اعلام کرد. فرانسه‌ی آزاد، پس از پیروزیهائی که در سوریه، ماداگاسکار، و افریقای شمالی نصیبش شد، اعتبار یافت. بعد از لشکرکشی (نوامبر ۱۹۴۲) متفقین به افریقای شمالی، در ۱۹۴۳ دولت موقت فرانسه در الجزایر تشکیل شد، و در همین ضمن آلمانها سراسر خاک فرانسه را اشغال کردند. پس از استخلاص (اوت ۱۹۴۴) فرانسه از دست آلمان، دولت ژنرال دوگل به پاریس انتقال یافت، و مورد شناسائی متفقین قرار گرفت. در آخر سال ۱۹۴۴، نیروهای متفقین با کومک نیروی مقاومت در فرانسه این کشور را بکلی از وجود آلمانها پاک کردند. فرانسه در دوره‌ی اشغال آلمانها خسارات فراوان دید. در ۱۹۴۵ وضع اقتصادی آن عملا در حال رکود بود. تورم پول و بازار سیاه از مسائل لاینحل به شمار میآمد. با اینکه فرانسه در سازمان ملل یکی از ۵ دولت بزرگ شناخته شده بود، و در اشغال آلمان شرکت داشت، از جنبه‌ی سیاسی به مرتبه‌ی یک دولت درجه‌ی دوم تنزل یافته بود. مع ذلک، بار دیگر قد علم کرد. کومکهای کشمت (← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد)، همراه با اجرای قوانین مربوط به رفاه عمومی و ملیسازی صنایع، اقتصاد ورشکسته‌ی آن را احیا کرد.

جمهوری چهارم فرانسه در ۱۹۴۶ رسماً اعلام شد؛ قانون اساسی جدید امپراطوری فرانسه را به صورت ← ممالک متحده‌ی فرانسه درآورد، مجلس ملی را نیرومندتر ساخت، و از قدرت ریاست جمهوری کاست. در سالهای بلافاصله پس از جنگ، کمونیستها، سوسیالیستها، و حزب معتدل جمهوریخواهان ملی قویترین دسته‌های متعدد سیاسی بودند، و از همین زمان بود که ائتلافهای موقت و کم‌دوام میان آنها معمول شد. با تشکیل سازمان ← پیمان آتلانتیک شمالی فرانسه منابع نظامی خود را در اختیار غرب گذاشت. فرانسه، برای حفظ امپراطوری خود، ناگزیر سربازان بسیار به هندوچین فرستاد. نیروهای فرانسوی در نوامبر ۱۹۵۳ شهر دینبینفو[1] (dienbienfu)، واقع در غ ویتنام شمالی، را تصرف کردند، اما، با سقوط (۷ مه‌ی ۱۹۵۴) این شهر، آخرین تلاش آنها خاتمه پذیرفت. مذاکرات تونس و مراکش برای کسب استقلال از فرانسه با آرامش بیشتری قرین بود. شکستهای فرانسه در ماوراء بحار راه را جهت سر کار آمدن پیر مندس‌فرانس هموار کرد. وی صریحاً خواستار اصلاحات بود، و همین امر سبب سقوطش شد. ژ. مونه در تحکیم وضع اقتصادی فرانسه نقش مؤثرتری داشت، و هم او یکی از مؤسسین جامعه‌ی اروپا بود، که بعداً فرانسه به آن ملحق شد.

جنگ الجزایر سرانجام موجبات سقوط جمهوری چهارم و روی کار آمدن دوگل را فراهم کرد.

XI ـ فرانسه از جمهوری پنجم به بعد. دوگل در زمانی به قدرت رسید که اختلافات داخلی فرانسه را به نابودی تهدید میکرد. وی طرح قانون اساسی جدیدی تهیه کرد، و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸ آن را به رفراندوم گذاشت. ملت فرانسه این طرح را که به رئیس جمهور قدرتی برابر قدرت قوه‌ی مقننه

(۱) Dienbienphu (Dien Bien Phu)

دپارتمانهای فرانسه و مراکز آنها

دپارتمان	مرکز
آردش	پریوا
آردن	مزیر
ارو	مونپلیه
آریژ	فوا
آلپ‌ماریتیم	نیس
آلیه	مولن
ان	بورگ‌ـآن‌ـبرس
ان	لان
اندر	شاتورو
اندر‌ـا‌ـلوار	تور
اواز	بووه
اوب	تروا
اوت‌ـپیرنه	تارب
اوتزالپ	گاپ
اوت‌ـساووا	آنسی
اوت‌ـسون	وزول
اوت‌ـگارون	تولوز
اوت‌ـلوار	لو پوئی
اوت‌ـمارن	شومون
اوت‌ـوین	لیموژ
اود	کارکاسون
اور	اورو
اور‌ـا‌ـلوار	شارتر
اورن	آلانسون
او‌ـرن	کولمار
آورون	رودز
ایزر	گرنوبل
ایل‌ـا‌ـویلن	رن
بارن	ستراسبورگ
باس‌ـپیرنه	پو
باسزالپ	دینی
بلفور	بلفور
بوش‌ـدو‌ـرون	مارسی
پا‌ـدو‌ـکاله	آراس
پوئی‌ـدو‌ـدوم	کلرمون‌ـفران
پیرنه زوریانتال	پرپینیان
تارن	آلبی
تارن‌ـا‌ـگارون	مونتوبان
دروم	والانس
دو	بزانسون
دوردونی	پریگو
دو‌ـسور	نیور
رون	لیون
ژر	اوش
ژورا	لون‌ـلو‌ـسونیه
ژیروند	بوردو
سارت	لو مان
ساووا	شامبری
سن	پاریس
سن‌ـا‌ـواز	ورسای
سن‌ـا‌ـمارن	ملن
سن‌ـماریتیم	روان
سوم	آمین
سون‌ـا‌ـلوار	ماکون
شارانت	آنگولم
شارانت‌ـماریتیم	لا روشل
شر	بورژ
فینیستر	کمپر
کالوادوس	کان
کانتال	اوریاک
کرس	آزاکسیو
کروز	گره
کوت‌ـدور	دیژون
کوت‌ـدو‌ـنور	سن‌ـبریو
کورز	تول
گار	نیم
لاند	مون‌ـدو‌ـمارسان
لوار	سنت‌ـاتین
لوار‌ـآتلانتیک	نانت
لوار‌ـا‌ـشر	بلوا
لواره	اورلئان
لوت	کائور
لوت‌ـا‌ـگارون	آژن
لوزر	ماند
مارن	شالون‌ـسور‌ـمارن
مانش	سن‌ـلو
ماین	لاوال
من‌ـا‌ـلوار	آنژه
موربیئان	وان
مورت‌ـا‌ـموزل	نانسی
موز	بار‌ـلو‌ـدوک
موزل	مس
نور	لیل
نیور	نور
وار	دراگینیان
واندم	لا روش‌ـسور‌ـیون
وژ	اپینال
وکلوز	آوینیون
وین	پواتیه
یون	اوسر

میداد‌ـتصویب کرد. پنجمین جمهوری از ۸ ژانویه‌ی ۱۹۵۹ شروع به کار کرد. بر سر قضیه‌ی الجزایر، در ۲۲ آوریل ۱۹۶۱ در شهر الجزایر نظامیان شوریدند، ولی این شورش ۴ روز بیشتر طول نکشید. از چهار تن ژنرال شورشی، دو تن تسلیم شدند ولی سالان[1] (salān) و ژوئو[2] (juo) به فعالیت پنهانی پرداختند، و رهبری سازمان ارتش سرّی را به دست گرفتند. در ۸ سپتامبر ۱۹۶۱ توطئه‌ای برای کشتن دوگل چیده شد، ولی به نتیجه نرسید. دوگل، پس از جلب موافقت مردم در رفراندوم ۱۹۶۱ به مذاکرات صلح برای تصفیه‌ی کار الجزایر پرداخت. در ۱۹۶۲ تجدید نظر در قانون اساسی را جهت اینکه انتخاب رئیس جمهور به طریق مستقیم صورت گیرد ترتیب داد، و در انتخابات بعد، گلیست[3]ها (gollist-؛ طرفداران دوگل) از اکثریت عظیمی برخوردار شدند.

پس از آنکه دوگل بدین گونه موقعیت خود را تثبیت کرد همّ خود را صرف بازگردانیدن افتخارات گذشته‌ی فرانسه نمود، و کوشید که این کشور را به مقام یک کشور درجه‌ی اول جهانی بازگرداند. در مقابل مقاصد امریکائی با سرسختی مقاومت کرد. کوشید تا فرانسه را در شمار قدرتهای هسته‌ای درآورد (نخستین بمب اتمی فرانسه در سال ۱۹۶۰ در صحرای افریقا مورد آزمایش قرار گرفت).

فرانسه با عضویت انگلستان در ⇐ بازار مشترک سخت مخالفت کرد. در آغاز سال ۱۹۶۳، دوگل پیمانی با جمهوری فدرال آلمان (آلمان غربی) منعقد کرد.

پس از پایان دوره‌ی هفتساله‌ی ریاست جمهوری، دوگل تصمیم گرفت که مجدداً در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند. پس از پیروزی، گام بلند دیگری در سیاست خارجی برداشت، در طی نامه‌ای به تاریخ ۷ مارس ۱۹۶۶ به جانسن، رئیس جمهوری کشمت، کنارگیری فرانسه را از سیستم وحدت نظامی ناتو اعلام کرد. از جنبه‌ی داخلی، در سال ۱۹۶۶ دو واقعه سایر امور را تحت الشعاع قرار داد. یکی دزدیده شدن بن برکه بود، و دیگری تهیه‌ی مقدمات انتخابات پارلمانی که قرار بود در مارس ۱۹۶۷ صورت گیرد. مهدی بن برکه از پناهندگان مراکشی و از رهبران دست چپی جهانی بود، و در ۲۹ اکتبر ۱۹۶۵ در پاریس ربوده شد. این جنایت سبب تیرگی روابط فرانسه و مراکش شد، زیرا وزیر کشور مراکش محرک آن قلمداد شد. در انتخابات مجمع ملی، بازیهای سیاسی مخالفین مؤثر افتاد، مع ذلک، طرفداران جمهوری پنجم پیروز شدند.

در سال ۱۹۶۸ دو واقعه‌ی مهم روی داد که سایر امور تحت الشعاع واقع شد. یکی شورش محصلین بود و دیگری اعتصاب کارگران در ماههای مه و ژوئن. در مقابل این اوضاع، که ملت را رو به اضمحلال میبرد، پومپیدو (آخر مقاله دیده شود)، نخست‌وزیر فرانسه، با عزمی راسخ ملت را نجات داد، و وسایل پیروزی گلیستها را در انتخابات قوه‌ی مقننه فراهم آورد، ولی دیری نپایید که دوگل او را عزل کرد.

مهمترین واقعه‌ی فرانسه در سال ۱۹۶۹ کناره‌گیری دوگل بود. وی مسئله‌ی اصلاح مجلس سنا و غیره را به رفراندوم گذاشت، و چون ۵۳٪ آراء رأی مخالف بود، استعفا کرد، و پس ازو، پومپیدو به ریاست جمهوری رسید. دوگل از آغاز سال ۱۹۶۹ در سیاست خارجی بیش از پیش فعالیت داشت. در ملاقاتی بین او و سفیر کبیر بریتانیا، میل خود را به آزادی اروپا از دست کشمت و برانداختن ناتو اعلام کرد. چنانکه دیده میشود، عدم موفقیت دوگل تنها ناشی از دشمنان داخلی نبود.

⇐ ژ. ژ. ر. پومپیدو[4]، که شش سال نخست‌وزیر فرانسه بود، پس از استعفای (۱۹۶۹) دوگل از مقام ریاست جمهوری، به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد، و تا هنگام مرگش (آوریل ۱۹۷۴) در این سمت باقی بود. پس از وی ⇐ والری ژیسکار دستن[5] (یا د/استن) به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شد (مه‌ی ۱۹۷۴).

فرانسه، اتحادیه‌ی: ← فرانسه، ممالک متحده‌ی.

(۱)Salan (۲)Jouhaud (۳)gaullist (۴)Pompidou (۵)Giscard d'Estaing

فرانسه، ادبیات (farānse). این مقاله ناظر به آثاری ادبی است که به لهجه‌های فرانسوی قرون وسطائی یا به زبان فرانسوی جدید نوشته شده‌اند. برای آثاری که به زبانهای پروونسال و برتانیی نوشته شده‌اند به این عناوین رجوع شود. آثاری که در غیر از مملکت فرانسه به زبان فرانسوی فراهم شده‌اند از موضوع این مقاله خارجند.

I ـ مقدمه. ادبیات فرانسه از قرن ۱۲م به بعد در عالم ادب اهمیت فراوان داشته است، و ادبیات بعضی از ممالک دیگر از آن الهام گرفته است. شکسپیر از مونتنی اقتباساتی دارد، و ترجمه‌ی انگلیسی کتاب روح القوانین مونتسکیو در قرن ۱۸م از آثار کلاسیک امریکائی بود. شاهکارهای ادبیات فرانسه تقریباً به همه‌ی زبانهای عمده ترجمه شده‌اند.

پرداختن به مسائل مذهبی یکی از مشخصات عمده‌ی ادبیات فرانسه بوده است، و حتی بعضی از محققین ادبیات فرانسه را به عنوان نزاع بین مؤمنین به مذهب و نامؤمنین تعبیر کرده‌اند. بیشتر نویسندگان فرانسه را میتوان بر این اساس طبقه‌بندی کرد. رابله انسان را طبعاً خوب میدانست؛ کالون او را طبعاً فاسد میشمرد. پاسکال مدافع مذهب بود، و مونتنی را به شکاکیت متهم میکرد. در قرن ۱۸م، ولتر به مذهب رسمی حمله میکرد و سعی داشت که نفوذ افکار پاسکال و بوسوئه را از میان ببرد. در قرن ۱۹م، شاتوبریان ولتر را تخطئه میکرد، و میکوشید که نظریات پاسکال و بوسوئه را به کرسی بنشاند.

قدیمترین متن منثور فرانسوی ـ سوگند ستراسبورگ (۸۴۲) است، که بیشتر از جنبه‌ی لغتشناسی اهمیت دارد تا از جنبه‌ی ادبی.

II ـ قرون وسطی. دوره‌ی قرون وسطائی در ادبیات فرانسه از قرن ۱۰م تا آخر قرن ۱۵م است. اوج درخشندگی آن از ۱۱۲۰ تا ۱۲۷۰ (وفات سن لوئی) است، که دوره‌ی قدرت سیاسی و فعالیت فکری و مقارن رشد دانشگاهها بود. جنگهای صد ساله (۱۳۳۷–۱۴۵۳) سبب انحطاط ادبیات در قرون ۱۴م و ۱۵م شد. تا اواسط قرن ۱۳م، ادبیات فرانسه فقط شامل نظم بود، و پس از آن، نثر جای نظم را جز نظم غنائی گرفت.

قدیمترین آثار ادبی فرانسوی که باقی مانده است ادبیات مذهبی است، که عبارت از زندگینامه‌ی قدیسین و شهدا است، که به سبک حماسی میباشد. از ۱۰۶۰ به بعد منظومه‌های معروف به شانسون دو ژست نشأت یافت، که مشهورترین آنها ترانه‌ی رولان است.

ادبیات تخیلی مشتمل بر رمان است. رمانهای اولیه تقلید از حماسه‌های لاتینی و ناشیانه بود. از نویسندگان معروف در این زمینه کرتین دو تروا است که، علاوه بر داستانهائی در زمینه‌ی ـ افسانه‌ی آرثر، یکی از نخستین روایات مربوط به جام مقدس را پرداخته است، که مخلوطی از دین مسیح و آداب سلتی و بت‌پرستان است. قطعه‌ای از داستانی در باب تریستان (ـ تریسترم و ایزالده) نیز ازو بر جای مانده است. از جمله‌ی داستانهای عاشقانه‌ی لطیفتر متأخر داستان فلسفی معروف به داستان گل سرخ است. ماری دو فرانس و نویسندگان دیگر، با رمانها و فابل‌هائی در باره‌ی حیوانات و قصه‌های منظوم سرگرم‌کننده‌ی خود، سورتهای ادبی مشخصی ایجاد کردند. اشعار غنائی در قرون ۱۲م و ۱۳م به واسطه‌ی تروبادورها و تروورها رواج بسیار یافت. از شعرای غنائی در قرون وسطی می‌توان ـ کریستین دو پیزان، ـ شارل د/اورلئان، رونسو، و ـ فرانسوا ویون را نام برد.

ادبیات منثور با آثار وقایعنگاران و تاریخنویسان آغاز شد. از آن جمله‌اند ویلاردوئن، ژوانویل، فروسار، و کومین. نمایشهای کرامات در اواخر قرون وسطی رواج یافت، و تا قرن ۱۶م باقی بود.

III ـ دوره‌ی رنسانس. در آغاز قرن ۱۶م دو واقعه‌ی مهم رنسانس و اصلاح دینی روی داد که هر دو ادبیات فرانسه را متأثر کرد.

نهضت رنسانس ادبیات فرانسه را به جانب ادبیات ایتالیائی و کلاسیک متوجه کرد. تأثیر این ادبیات در اشعار مارو، و در آثار رابله، که یکی از نوابغ عالم ادب به شمار میرود، مشهود است. نفوذ ادبیات ایتالیائی عکس‌العملی ایجاد کرد که آثار رونسار و گروه پلئیاد و مالرب (نقاد معروف، که شور وی در تصفیه‌ی زبان فرانسوی سخت مؤثر بوده است) گواه بر آن است. از نویسندگان معروف عصر رنسانس میتوان مونتنی را نام برد.

تأثیر عمده‌ی اصلاح دینی در ادبیات فرانسه این بود که متون علم الاهی از زبان لاتینی به زبان فرانسوی ترجمه شود، و بحث در این علم بدین زبان، به جای زبان لاتینی، صورت گیرد.

در دوران فرمانروائی بائبات و مرفه خاندان بوربون، پاریس مرکز درخشان فرهنگ و تمدن مغربزمین شد. قرن ۱۷م دوره‌ی ادبیات کلاسیک فرانسه است، کسانی چون کورنی، راسین، و مولیر، در نمایشنامه‌نویسی، لافونتن و بوالو، در شعر غنائی و طنزآمیز، پاسکال، مادام دو سوینیه، بوسوئه، مادام دو لافایت، لا روشفوکو، و لا برویر در نثر متعلق به این قرنند. فنلون و سن‌سیمون به این قرن و قرن ۱۸م تعلق دارند. نویسندگان قرن ۱۷م از جهاتی با یکدیگر تفاوت دارند، اما جملگی در سبک روشن و منقح و در توجه خاص به ریزه‌کاریهای رفتار آدمی مشترکند.

در قرن ۱۸م دوره‌ی روشنفکری فرارسید. مشخصه‌ی ادبیات قرن ۱۸م این است که ناظر به احوال آدمی به عنوان عضو یک جامعه‌ی سیاسی است، و دارای جنبه‌ای فعال و مبارز است، اگر چه از جنبه‌ی ادبی صرف از ادبیات قرن قبل پایینتر است. شعر در ادب این دوره نقش فرعی دارد، و نثر وسیله‌ای برای تبلیغ میشود. بعضی از محکم‌ترین آثار فلسفی و سیاسی مغربزمین در طی این دوره در فرانسه به وجود آمده است. در این زمینه بالاخص باید از آثار ولتر، ژان ژاک روسو، و مونتسکیو، نام برد. اصحاب دایرةالمعارف، به رهبری دیدرو و د/آلامبر، در حیات فکری فرانسه و کشورهای دیگر تأثیری عظیم داشتند. آثار لو ساژ، پرود/اگزیل، و برناردن دو سن‌پیر به رمان فرانسوی مقبولیت بخشیدند، و ولتر، ماریوو، و بومارشه با نمایشنامه‌های خود صورتی تازه در درام پدید آوردند. انقلاب فرانسه سبب شکوفائی سیاسی خطبائی چون میرابو و دانتون شد.

IV ـ قرن ۱۹م. این قرن را از لحاظ تاریخ ادبیات فرانسه میتوان به سه دوره تقسیم کرد، از ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰، که دوره‌ی رمانتیسم است؛ از ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰، که دوره‌ی ناتورالیسم است، و از ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰، که دوره‌ی عکس العمل بر ضد ناتورالیسم است.

بعضی از نویسندگانی که در دوره‌ی انقلاب فرانسه به خارجه مهاجرت کرده بودند بعد از ۱۸۰۰ به فرانسه بازگشتند، و به سبب آشنائی با ادبیات خارجی، افق ادبیات را توسعه دادند. از این جمله بالاخص باید مادام دو ستال و شاتوبریان را نام برد. چیزی از این قرن نمیگذرد که رمانتیسم غالب میشود. افکار شاعرانه (۱۸۲۰)، از لامارتین، آغاز واقعی شعر رمانتیک است. سرامد و عالم نظری رمانتیسم ویکتور هوگو میباشد. از شعرای رمانتیک مشهور دیگر وینی، موسه، و گوتیه را میتوان نام برد. در تئاتر، ویکتور هوگو و دوما (پدر) تئاتر رمانتیک را آغاز کردند. در زمینه‌ی رمان‌نویسی، رمانتیسم سبب سرشاری و تنوع رمان شد. از رمان‌نویسهای معروف ساند، دوما (پدر)، ستندال، و مریمه را میتوان نام برد. اگر چه بالزاک از تأثیر رمانتیسم خالی نبوده است، در درجه‌ی اول مؤسس مکتب واقعپردازی جدید محسوب میشود. رمانتیسم تحقیقات تاریخی را نیز احیا کرد؛ از نویسندگان معروف در این زمینه میتوان ا. تیری، میشله، گیزو، و تیر را نام برد. سنت‌بوو یکی از بزرگترین نقادان ادبی به شمار میآید. بالاخره، در زمینه‌های مذهبی، لامنه و لاکوردر از رمانتیسم متأثرند.

در دوره‌ی ۱۸۵۰–۱۸۸۰ تحولاتی در ادبیات روی داد. شکست سیاسی انقلاب ۱۸۴۸ (ـ انقلاب فوریه) عکس العمل بر ضد رمانتیسم را که در ردیف لیبرالیسم به شمار میآمد تشویق کرد. رنان و ا. آ. تن ارباب فکر نسل جدید گردیدند. گروه پارناسیان پیدایش یافت؛ لوکونت دو لیل رهبر این گروه بود، و سولی پرودوم بدان تعلق داشت. بودلر شعر غنائی را احیا کرد، و پس از وی، رمبو و ورلن نهضت آزادیبخشی به الهام شعری و تکنیک شعر را تعقیب، و عصر شعر نو را آغاز کردند. در رمان، واقعپردازی بالزاک به شاهکارهای فلوبر منجر شد. برادران گونکور راه را برای ناتورالیسم مهیا ساختند. بالاخره، از مشخصات نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م توسعه‌ی مطبوعات است.

در دهه‌ی آخر قرن ۱۹م با دو جریان متقابل مواجه میشویم، ناتورالیسم، که سودای اِعمال دقت علمی را در ادبیات دارد، و عکس‌العملی ناشی از تأثیر برگسون، که گرایش به معنویات دارد. مؤسس مکتب ناتورالیسم ا. زولا است. از ادبای معروف کمابیش ناتورالیست موپاسان و دوده‌اند. بعضی از نویسندگان دیگر مانند پ. بورژه، لوتی، و م. بارس ـ از آغاز با ناتورالیسم مخالف بودند. آناتول فرانس موقعیتی خاص دارد، و یادآور ظرافت و شکاکیت ولتر است.

در شعر، دکادانها در آغاز راه ورلن را در آزادیبخشی به شعر اختیار کردند. سپس، مکتب سمبولیست در جستجوی زبان شعری تازه‌ای برآمد؛ سرامد این مکتب مالارمه بود، و از پیروان آن میتوان ژ. مورآس، ه. دو رنیه، ف. ژام، و پ. فور را نام برد.

در تئاتر همان گرایشهای ادبی دیده میشود. ه. بک ناتورالیسم را وارد تئاتر کرد، و مترلینک تئاتر سمبولیست فرانسه را ابداع نمود. اما، آنچه مخصوصاً مقبولیت عام یافت نمایشنامه‌های ساردو و روستان بود.

۷ـ قرن ۲۵م. این قرن را میتوان به دو دوره‌ی ۱۹۰۰-۱۹۱۸ و از ۱۹۱۸ به بعد تقسیم کرد.

تا پیش از جهه I، بارس، لوتی، بورژه، و آناتول فرانس نفوذ خود را حفظ کردند. اما جریانهای ادبی بیحساب تنوع یافت، و هر نویسنده‌ای مدعی بود که، با حفظ علائق خود با گذشته، پیرو هیچ مکتبی نیست. **کلودل**، که طبع شعرش همزمان با گرویدن (۱۸۸۶) وی به آیین کاتولیک بیدار شد، در اشعار غنائی خود از این آیین الهام میگیرد. **شارل پگی**، که در آغاز مخالف کشیشان و هواخواه **دریفوس** بود، یک شکل خاص از آیین کاتولیک را اتخاذ کرد، و مقالات و اشعار خود را وسیله‌ی بیان عقاید اجتماعی و مذهبی خویش قرار داد. **آپولینر** شعر را از آخرین قیود عروض و قافیه رها ساخت، و تأثیر وی در این زمینه روزافزون بوده است. **ر. رولان** به انقلاب فرانسه با تحسین فراوان می‌نگریست، و عشق عمیقی به حیات و نوع بشر داشت.

جهه I در ادبیات فرانسه تأثیری فاحش داشت. در شعر، پ. والری سنّت مالارمه را ادامه داد. اما عکس العملهائی در مقابل جنگ پدید آمد که از آن جمله **دادائیسم**، **کوبیسم**، **فوتوریسم**، و **سوررئالیسم** بود. هر نوع فکر و هنری که مبین عدم ثبات در جهان بود و راه حلی برای آن عرضه میکرد، یا به ممنائی برای تحرک عالم قائل میشد و از آن قواعدی برای رفتار آدمی نتیجه میگرفت خواستار فراوان داشت. قسمت مهمی از ادبیات پس از جهه I از افکار دو تن متفکر بزرگ معاصر ـ **فروید** و **برگسون** ـ متأثر بوده است.

از نویسندگان بزرگ این دوره م. پروست، آ. ژید، ژ. رومن، ژ. دوآمل، ژ. برتانوس، ف. موریاک، کولت، و آ. موروا، بوده‌اند.

تئاتر در فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی تحولی عمیق یافت. اگر چه امروزه تئاتر کاری تجارتی در جامه‌ای مبدل است، کسانی بوده‌اند که برای احیاء هنر دراماتیک سخت کوشیده‌اند. در دوره‌ی بین دو جنگ چهار درامنویس سرآمد بودند، ژیرودو، سالاکرو[1] (salakrú؛ ۱۸۸۹–)، کوکتو، و آنوئی[2] (anuiyy؛ 1910–).

پس از جهه II نیز ادبیات فرانسه درخشندگی خود را حفظ کرد. از لحاظ اهمیت و نفوذ فکری، سارتر، از نمایندگان برجسته‌ی فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم (← وجود انسان، اصالت)، در درجه‌ی اول قرار دارد، که تئاتر و رمان را برای تبلیغ این فلسفه به کار گرفت، و نیز باید از آ. کامو یاد کرد، که او را "وجدان نسل جوانتر فرانسه" لقب داده‌اند.

فرانسه، افریقای استوائی: ← افریقای استوائی فرانسه.

فرانسه، افریقای غربی: ← افریقای غربی فرانسه.

فرانسه، اقیانوسیه‌ی: ← پولینزی فرانسه.

فرانسه، آکادمی: ← آکادمی فرانسه.

فرانسه، انقلاب: ← انقلاب فرانسه.

فرانسه، پولینزی: ← پولینزی فرانسه.

فرانسه[3]، جامعه‌ی (faránse)، عنوان اتحادیه‌ای (فدراسیون) مشتمل بر مملکت فرانسه و سرزمین‌های ماوراء بحار آن که، در رفراندوم عمومی ۱۹۵۸ در باب طرح پیشنهادی قانون اساسی جمهوری پنجم، مایل به حفظ علائق خود با مملکت فرانسه بودند (این اتحادیه جایگزین ← ممالک متحده‌ی فرانسه شد). جامعه‌ی فرانسه، که بر طبق قانون اساسی ۴ اکتبر ۱۹۵۸ تأسیس شد، مشتمل بر ۱۳ عضو بود: کشور جمهوری فرانسه و ۱۲ جمهوری جدید افریقائی. ساختمان درهم‌پیچیده‌ی خود جمهوری فرانسه، و دوازده مملکت عضو جامعه درجدول فوق دیده میشود.

ممالک عضو جامعه خودمختار بودند، ولی اتخاذ تصمیم در مسائلی مانند سیاست خارجی، دفاع، سیاست مالی و اقتصادی، سیاست مواد خام جنگی، نظارت بر دادگاهها، تعلیمات عالیه، و ارتباطات با سازمانهای جامعه بود، که ممالک عضو در آنها نماینده داشتند. جامعه یک شارمندی داشت و آن شارمندی در "جامعه" بود، و ملیت هم "ملیت جمهوری فرانسه و جامعه" بود. زبان رسمی زبان فرانسوی قرار داده شد، و مارسیز سرود جامعه، و "آزادی، مساوات، برادری" شعار آن گردید.

در اواخر سال ۱۹۵۹ نهضت استقلال‌طلبی آغاز شد. در سال ۱۹۶۰ همه‌ی ممالک افریقائی عضو جامعه و نیز دو سرزمین کامرون و توگو، که تحت قیمومت سازمان ملل به وسیله‌ی فرانسه اداره می‌شدند، استقلال یافتند. جمهوریهای افریقای مرکزی، چاد، کنگو، گابون، مالگاش، و سنگال به اختیار خود به عضویت رسمی جامعه باقی ماندند، و ۶ مملکت دیگر با جامعه "مناسبات خاص" برقرار کردند. سازمانهای جامعه نیز به صورت دستگاههای مشورتی درآمد. در ۱۹۶۲ الجزایر (و در جزء آن ولایات صحرائی) مستقل و از جامعه خارج شد.

فرانسه، جنوبگان (jonubgāne faránse) یا **سرزمینهای جنوبی و جنوبگان فرانسه**، سرزمینی (حه 10^4 100 کمه) در دریاهای جنوبی و در ناحیه‌ی جنوبگان، مشتمل بر ساحل آدلی در قاره‌ی جنوبگان، و جزایر کرگلن، کروزه[4] (kroze)، سن پول[5] (san pol)، و آمستردام جدید در دریاهای جنوبی. در کرگلن و در آمستردام جدید مراکز تحقیقاتی دایر است. مرکز سرزمین، پورت‌اُ‌فرانسه[6] (portofrānse)، در کرگلن است.

فرانسه، زبان (farānse) یا **زبان فرانسوی** (farān-savi)، یکی از زبانهای رومیائی، که از زبان لاتینی عامیانه‌ای که در عهد رومیان در سرزمین گل زبان محاوره‌ی عادی بود ناشی شده است (نیز جدول زبانها در حه ۱۱۶۷ ملاحظه شود). لهجه‌هائی که در ل و ج رود لوار به کار میرفت به ترتیب لانگ د/اوئیل[7] (lāng doil)، [= زبان اوئیل] و لانگ د/اوک[8] (dok) [= زبان اوک] را تشکیل میداد (نیز ← تروبادور). در اوایل قرن ۹م، زبانی که در گل شمالی بدان تکلم میشد چندان از زبان لاتینی دور شده بود که اطلاق زبان فرانسوی بر آن روا بود، و در ۸۱۳، انجمن اسقفهای تور تصمیم گرفت که در مواعظ کلیسائی، به جای زبان لاتینی، زبان فرانسوی به کار برد.

زبان فرانسه‌ی امروزی از لهجه‌ی فرانسین[9] (frānsian)ـ که در ایل‌دو‌فرانس بدان تکلم میشد، و در قرن ۱۳م بر لهجه‌های شمالی دیگر غلبه داشت ـ به وجود آمد. اگر چه این زبان ادبیاتی متنوع و غنی داشت، تا ۱۵۳۹ هنوز زبان عامیانه بود، و در این سال به موجب منشور ویلر‌کوتره، به جای زبان لاتینی، زبان اداری و قضائی کشور شد.

از آغاز قرن ۱۷م، با تأسیس (۱۶۳۵) آکادمی فرانسه و انتشار (۱۶۸۰) لغتنامه‌ی فرانسوی سزار پیر ریشله[10] (sezār pier rišale؛ ۱۶۳۱–۹۸)، زبان فرانسه از لحاظ ضبط و معنی کلمات تثبیت شد. سپس سالونها (← سالون یا سالن) و نویسندگان کلاسیک فرانسه به آن چنان وسعت و رواجی دادند که کم‌کم زبان "مؤدب" اروپا شد.

امروزه زبان فرانسوی نه تنها زبان مملکت فرانسه است، بلکه در کشورهای عضو جامعه‌ی فرانسه و نیز چندین میلیون از ساکنین کشورهای

I ـ جمهوری فرانسه			
۹۰ ولایت خاک فرانسه			
۱۳ ولایت الجزایر و ۲ ولایت صحرائی			
ولایات ماوراء بحار			
مارتینیک			
گوادلوپ			
رئونیون			
گینه‌ی فرانسه			
سرزمینهای ماوراء بحار			
جزایر کومور			
سومالی فرانسه			
کالدونی فرانسه			
پولینزی فرانسه			
جزایر والیس و فوتونا			
جزایر سن پیر و میکلون			

جامعه‌ی فرانسه[1] II ـ سایر ممالک عضو		
نام	میل به مقام مملکت و عضویت در جامعه	نام سابق سرزمین
جمهوری مالگاش	۱۴ اکتبر ۱۹۵۸	ماداگاسکار
جمهوری سودانی[2]	۲۴ نوامبر ۱۹۵۸	سودان فرانسه
جمهوری سنگال	۲۵ نوامبر ۱۹۵۸	سنگال
جمهوری اسلامی موریتانیا	۲۸ نوامبر ۱۹۵۸	موریتانیا
جمهوری گابون	۲۸ نوامبر ۱۹۵۸	گابون
جمهوری کنگو	۲۸ نوامبر ۱۹۵۸	کنگوی وسطی
جمهوری چاد	۲۸ نوامبر ۱۹۵۸	چاد
جمهوری افریقای مرکزی	۱ دسامبر ۱۹۵۸	اوبانگی‌ـشاری
جمهوری ساحل عاج	۴ دسامبر ۱۹۵۸	ساحل عاج
جمهوری داهومی	۴ دسامبر ۱۹۵۸	داهومی
جمهوری ولتای علیا	۱۱ دسامبر ۱۹۵۸	ولتای علیا
جمهوری نیجر	۱۹ دسامبر ۱۹۵۸	نیجر

(۱) دومینیون مشترک هبرید جدید و جنوبگان فرانسه در جدول نیامده است.
(۲) در ۱۹۶۰ نامش به جمهوری مالی تبدیل شد.

(۱)Salacrou (۲)Anouilh (۳)French Community; Communauté française (فنـ) (۴)Crozet (۵)Saint Paul (۶)Port-aux-Français (۷)langue d'oïl (۸)langue d'oc (۹)Francien (۱۰)Richelet

بلژیک و سویس و کانادا بدان تکلم میکنند. نیز ← فرانسه، ادبیات.
فرانسه، سودان: ← مالی.
فرانسه، شرکت هند شرقی: ← هند شرقی فرانسه، شرکت.
فرانسه، کامرون: ← کامرون.
فرانسه، کنگوی: ← افریقای استوائی فرانسه.
فرانسه، گویان: ← گویان.
فرانسه، گینه‌ی: ← گینه.
فرانسه، ممالک متحده‌ی[1] (farānse) یا **اتحادیه‌ی فرانسه**، واحدی سیاسی که بر طبق قانون اساسی جمهوری چهارم مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۶ (که در رفراندوم ۱۳ اکتبر ۱۹۴۶ تأیید شد) از جمهوری فرانسه، ولایات و سرزمینهای ماوراء بحار آن، و سرزمینها و ممالک وابسته بدان تشکیل یافت. در ۱۹۵۸ ← جامعه‌ی فرانسه جایگزین آن شد. رئیس جمهور جمهوری فرانسه رئیس اتحادیه بود، و اتحادیه یک شورای عالی و یک مجلس نمایندگان داشت، که صرفاً جنبه‌ی مشورتی داشتند.

ممالک متحده‌ی فرانسه مرکب بود از:

(۱) جمهوری فرانسه (مشتمل بر ولایات خاک فرانسه و جزیره‌ی کرس)، ۱۳ ولایت الجزایر، و ولایات ماوراء بحار (مستعمرات قدیمی مارتینیک، گوادلوپ، گینه‌ی فرانسه، و رئونیون، که ساکنین آنها از ۱۸۴۸ شارمندی فرانسه داشتند).

(۲) سرزمینهای ماوراء بحار، که عبارت از مستعمرات دیگر بودند. از این مستعمرات، آنهائی که در یک پهنه‌ی جغرافیائی بودند به صورت یک اتحادیه (فدراسیون) سازمان یافتند (افریقای غربی فرانسه و افریقای استوائی فرانسه)، و سایرین واحدهای جداگانه تلقی شدند (ماداگاسکار، سومالی فرانسه، جزایر کومور، مستعمرات فرانسه در هند، کالدونی جدید، متصرفات فرانسه در اقیانوسیه، سن پیر و میکلون).

(۳) ممالک وابسته، که تحت الحمایه‌های سابق، و عبارت بودند از ویتنام، کامبوج، و لائوس (تحت الحمایه‌های سابق هندوچین)، مراکش، و تونس؛ اما دو کشور اخیر به عضویت اتحادیه درنیامدند، بلکه وضع خود را بر طبق پیمانهای بین‌المللی تحت‌الحمایگی حفظ کردند.

(۴) سرزمینهای وابسته (سرزمینهای قیمومی توگو و کامرون).

(۵) دومینیون مشترک (با انگلستان) هبرید جدید.

فرانسه، هند غربی: ← هند غربی.
فرانسه و آلمان، جنگ: ← فرانسه و پروس، جنگ.
فرانسه و پروس، جنگ یا **جنگ فرانسه و آلمان،** جنگ ۱۸۷۰–۷۱ بین فرانسه و پروس. پس از پیروزی پروس در ← جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶)، و اتحاد روزافزون کشورهای آلمانی به رهبری پروس، قدرت نظامی این کشور سبب نگرانی ناپلئون III فرانسه شد. در عین حال، بیسمارک برای فراهم آوردن موجبات وحدت ایالات جنوبی آلمان اختلافات بین فرانسه و پروس را دامن میزد. وی نخست از بیطرفی کشورهای روسیه و ایتالیا اطمینان یافت، و سپس انگلستان را هم بیطرف حساب کرد (این حساب وی درست درآمد). دو کشور فرانسه و پروس به تدارک جنگ پرداختند، ولی این کار در فرانسه با ندانم‌کاری بسیار ولی در پروس با دقتی شگفت‌آور صورت میگرفت. عاقبت بهانه‌ای برای جنگ پیدا شد، وقتی که سلطنت اسپانیا به شاهزاده‌ای از خاندان هوهانزولرن (خاندانی که بر پروس نیز فرمانروائی داشت) پیشنهاد شد، وی نخست به توصیه‌ی بیسمارک آن را پذیرفت، ولی، پس از اعتراض شدید فرانسه، از قبول آن امتناع کرد (۱۲ ژوییه‌ی ۱۸۷۰). فرانسه اصرار ورزید که دولت پروس درین باره اطمینان بیشتری بدهد، ولی ویلهلم I امتناع کرد. بیسمارک با انتشار دادن ← پیام امس فرانسویها را برانگیخت، و دولت فرانسه در ۱۹ ژوییه اعلان جنگ داد.

ایالات جنوبی آلمان که فرانسه را متجاوز می‌دیدند به میل خود به اتحادیه‌ی آلمان شمالی پیوستند، و این همان بود که بیسمارک میخواست. درین جنگ فرماندهی سپاه پروس با مولتکه و فرماندهی سپاه فرانسه نخست با ناپلئون III و سپس با مارشال بازن بود. آلمانها آلزاس را اشغال کرده مارشال ماکماهون را شکست دادند. بازن نیز که میکوشید به ماکماهون ملحق شود در محاصره‌ی آلمانها افتاد و مغلوب شد. کوششهای ناپلئون III و ماکماهون هم برای نجات بازن منجر به واقعه‌ی سدان گردید، که در آنجا ناپلئون دستگیر شد. اخبار این شکست موجب انقلاب سفیدی در پاریس گردید. ناپلئون خلع شد، و حکومت موقت جهت مقاومت ملی تحت رهبری لئون گامبتا، ژول فاور، و دیگران تشکیل یافت. در ۱۹ سپتامبر ۱۸۷۰ قوای آلمانی پاریس را در محاصره گرفتند. گامبتا با بالونی از پاریس گریخت تا ترتیب مقاومت ولایات را بدهد، و فرانسویها در چند ناحیه نیز، از جمله لوار، مقاومتهای دلیرانه کردند، ولی تسلیم (۲۷ اکتبر) بازن با یک پادگان ۱۷۳٬۰۰۰ نفری مقاومت بیشتر را بیهوده ساخت. در ۱۸ ژانویه‌ی ۱۸۷۱، در تالار آینه‌ی کاخ ورسای، آلمان امپراطوری و ویلهلم I امپراطور آن اعلام شد. پاریس تا ۲۸ ژانویه‌ی ۱۸۷۱ با تحمل چند ماه قحطی پایداری کرد. در همان روز بیسمارک و آدولف تیر قراردادی جهت ترک مخاصمه امضا کردند، ولی دژ بلفور تا ۱۶ فوریه‌ی ۱۸۷۱ تسلیم نشد. تیر به عنوان رئیس قوه‌ی اجرائی انتخاب گردید، و مقدمات انتخاب یک مجلس ملی (که در بوردو تشکیل جلسه داد) فراهم شد. این مجلس موافقتنامه‌ی مقدماتی صلح را پذیرفت (اول مارس)، و آن در عهدنامه‌ی فرانکفورت (۲۱ مه‌ی ۱۸۷۱) صورت رسمی یافت. فرانسه پرداخت غرامتی معادل ۵٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ فرانک را در عرض سه سال تعهد کرد، و قبل از انقضای مدت همه را پرداخت. آلزاس (به استثنای ناحیه‌ی بلفور) و قسمت اعظم لورن از فرانسه منتزع شد. شهر پاریس از خلع سلاح و تسلیم شدن به حکومت تیر امتناع ورزید، و کمون پاریس تشکیل یافت. ارتش فرانسه، که به تیر وفادار بود، پاریس را محاصره کرد (آوریل–مه‌ی ۱۸۷۱)، و کمون را به شدت سرکوبی نمود، و فرانسه آرامش یافت.

جنگ فرانسه و پروس، علاوه بر اینکه منجر به تشکیل سومین جمهوری فرانسه و تبدیل پروس به امپراطوری آلمان شد، نتایج بعدی دیگری نیز داشت، که از آن جمله قطع حمایت فرانسه از ایالات پاپی و انضمام این ایالات به ایتالیا و وحدت یافتن این کشور بود.

فرانسه و هندیشمردگان، جنگهای[2]، عنوانی که مورخین امریکائی به جنگهای مستعمراتی انگلستان و فرانسه (و هندیشمردگان متحد آن) در امریکای شمالی در سالهای ۱۶۸۹–۱۷۶۳ داده‌اند. این جنگها با اتحادیه‌های اروپائی ارتباط داشتند، و در واقع مرحله‌ای از جنگهای اروپائی بودند که در امریکا واقع میشد، و هدف نهائی آنها استیلا یافتن بر نواحی شرقی امریکای شمالی بود. اولین جنگ (۱۶۸۹–۹۷)، که به جنگ کینگ ویلیام[3] (king wilyām) معروف است، با ← جنگ اتحاد بزرگ (۱۶۸۸–۹۷) در اروپا ارتباط داشت، و در آن، توجه عمده به حملات مرزی بر مستعمرات انگلستان معطوف بود. جنگ کوین ان[4] (kuin an؛ ۱۷۰۲–۱۳) با ← جنگ جانشینی اسپانیا بستگی داشت. جنگ کینگ جورج[5] (king jorj؛ ۱۷۴۴–۴۸) مربوط با ← جنگ جانشینی اتریش بود. آخرین و مهمترین این جنگها، که بالاخص به **جنگ فرانسه و هندیشمردگان** (۱۷۵۴–۶۳) معروف است، مرحله‌ی امریکائی جنگ هفتساله بود. این جنگ بین انگلیسها و مهاجرنشینان آن از یک طرف و فرانسویها و هندیشمردگان متحد آنان از طرف دیگر، و میدان آن عمدتاً پنسیلوانیا، نیو یورک، و کانادا بود. انگلیسها بر قلاع غربی فرانسویها دست یافتند، و کبک را تصرف کردند (۱۷۵۹. ← آبراهام، دشت). سرانجام، ← معاهده‌ی پاریس (۱۷۶۳) دست فرانسویها را از کانادا و قسمتهای غربی امریکای شمالی کوتاه کرد.

فرانسه‌ی جدید[6]، عنوان مستملکات فرانسه در امریکای شمالی از زمان اکتشافات (۱۵۳۴–۴۱) ژ. کارتیه و مخصوصاً از ۱۶۲۷ (که ریشلیو "شرکت فرانسه‌ی جدید" را تأسیس کرد) تا ۱۷۶۳ که، به موجب معاهده‌ی پاریس، مستعمرات امریکائی فرانسه به دست انگلستان و اسپانیا افتاد. در ۱۶۵۰ فرانسه‌ی جدید مشتمل بر حوضه‌های رود سنت لارنس و دریاچه‌های بزرگ، و لابرادور، ایالت کنونی نووا سکوتیا و برونسویک جدید کانادا، و قسمتی از ایالت مین کشمت، و مراکز عمده‌ی آن مونترآل و شهر کبک بود. در ۱۷۵۰ فرانسه لویزیانا را در دست داشت، و فرانسه‌ی جدید مشتمل بر حوضه‌های رود-های سنت لارنس و دریاچه‌های بزرگ و میسی سیپی بود (آکادیا در ۱۷۱۰ به تصرف انگلستان درآمده بود). ← معاهده‌ی پاریس (۱۷۶۳) تمام ناحیه‌ی ش میسی سیپی را به انگلستان و ناحیه‌ی غ آن را به اسپانیا واگذاشت.

فرانسیا[7]، **خوسه گاسپار رودریگس** (xose gās-pār rodriges frānsiā)، ۱۷۶۶–۱۸۴۰، دیکتاتور (۱۸۱۴–۴۰) پاراگه و بانی استقلال ملی آن. پاراگه را از مراوده با دول خارجی دور نگه داشت، و بدین وسیله باعث تقویت ملیت و رونق داخلی آن شد.

فرانسیس I (frānsis-)، آلمانی **فرانتس** (frānts)،

---

(۱) French Union; Union Française (فنس) (۲) French and Indian Wars (۳) King William's War (۴) Queen Anne's War (۵) King George's War (۶) New France; Nouvelle France (فنس) (۷) Francia

اولین امپراطور اتریش و آخرین امپراطور امپراطوری مقدس روم، ← فرانسیس II، امپراطور.

فرانسیس[1] I (امپراطوری مقدس روم) (-frānsis)، ۱۷۰۸–۶۵، امپراطور (۱۷۴۵–۶۵) امپراطوری مقدس روم، دوک (۱۷۲۹–۳۷) لورن، و مهینـ دوک (۱۷۳۷–۶۵) توسکان. در ۱۷۳۵ از دوکی لورن در ازای حق جانشینی در مهیندوک‌نشین توسکان چشم پوشید (← لهستان، جنگ جانشینی). در ۱۷۳۶ با ماری ترز ازدواج کرد. در ۱۷۴۰ ماری ترز به سرزمینهای موروثی خود رسید ولی با مدعیانی رو به رو شد (← اتریش، جنگ جانشینی). سرانجام، به موجب معاهده‌ی درسدن (۱۷۴۵)، فرانسیس به جانشینی شارل VII به عنوان امپراطور شناخته شد. فرانسیس در کار امپراطوری مداخله‌ی چندانی نداشت، و فرمانروای واقعی ماری ترز بود. جانشینانش در امپراطوری پسر ارشدش، یوزف II، و در مهیندوکی توسکان پسر کوچکش، لئوپولد (بعداً امپراطور لئوپولد II)، بودند.

فرانسیس[1] II (امپراطوری مقدس روم) [**فرانسیس I** یا (آلمانی) **فرانتس I** (-frānts) در سلسله‌ی امپراطوران اتریش]، ۱۷۶۸–۱۸۳۵، آخرین امپراطور (۱۷۹۲–۱۸۰۶) امپراطوری مقدس روم؛ اولین امپراطور اتریش (۱۸۰۴–۳۵)؛ و شاه (۱۷۹۲–۱۸۳۵) بوهم و مجارستان. حکومت او مقارن انقلاب فرانسه بود، و ۲ بار (۱۷۹۷ و ۱۸۰۱) در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و ۲ بار هم در جنگهائی که با ناپلئون I کرد (۱۸۰۵ و ۱۸۰۹) شکست خورد. در ۱۸۰۴ عنوان امپراطور اتریش بر خود نهاد. در ۱۸۰۶ امپراطوری مقدس روم منحل شد. دخترش، ماری لویز، را به ازدواج ناپلئون درآورد (۱۸۱۰)، ولی در ۱۸۱۳ به اتحادیه‌ای علیه ناپلئون پیوست. در ۱۸۱۴–۱۵ بر کنگره‌ی وین ریاست داشت. او و وزیرش، مترنیخ، بر اتحاد مقدس و اتحادیه‌ی آلمانی تسلط داشتند. فرانسیس به احوال رعایایش توجه بسیار داشت، و مورد احترام آنان بود. پسرش، فردینانند، جانشینش شد.

فرانسیس[1]، قدیس (qeddis frānsis) یا **فرانسیس آسیزی** (-e āssizi)، فنـ **سن فرانسوا د/آسیز** (san frānsuā dāsiz)، ۱۱۸۲–۱۲۲۶، مؤسس فرقه‌ی فرانسیسیان، و یکی از بزرگترین قدیسین مسیحی، اهـ آسیزی، ایتالیا. نام اصلیش جووانی دی برناردونه (jovānni di bernārdone) بود، ولی به مناسبت مسافرتهای مکرر پدرش به فرانسه وی را فرانچسکو (frāncesko) [= فرانسوی] میخواندند. ابتدا سرباز بود، اما در ۲۲سالگی از دنیا اعراض کرد، و در پی دین رفت. از ۱۲۰۹ به موعظه پرداخت، و از آغاز کار با فروتنی و استغنا و فداکاری دل مردم را به دست آورد. برای دسته‌ی کوچک پیروانش قواعد رهبانیت نوینی وضع کرد. اینان به رم رفتند، و پس از کسب اجازه از پاپ، در ایتالیا پراکنده شدند، و کمی بعد، برای موعظه، به کشورهای بیگانه رفتند. فرانسیس نیز به مسافرت پرداخت، و مدتی در فلسطین گذرانید، تا آنکه در فرقه نفاق افتاد، و وی ناگزیر به ایتالیا بازگشت. در مجمعی که در ۱۲۲۱ تشکیل داد، با کمال از خودگذشتگی از ریاست فرقه استعفا کرد، ولی موعظه و تدوین قوانین فرقه را ادامه داد. گویند در عالم مکاشفه زخمهائی مطابق زخمهای مسیح مصلوب بر تن او ظاهر شد (۱۲۲۴). در حیاتش محبوبیت فراوان داشت، و در روز مرگش مردم در سراسر ایتالیا سوگواری کردند. از زندگی ساده و بی‌آلایش وی داستانهائی نقل شده که برخی از آنها بعدها در کتاب گلهای کوچک قدیس فرانسیس گرد آورده شده؛ معروفترین این داستانها موعظه‌ی او برای پرندگان و رام کردن گرگی با مهربانی است. ذکرانش ۴م اکتبر است.

فرانسیس آسیزی: ← فرانسیس، قدیس.

فرانسیسکن، فرقه‌ی مذهبی، ← فرانسیسیان.

فرانسیسکو، اسم پرتغالی، ← فرانسیسکوس، اسم.

فرانسیسکوس (frānsiskus)، اسم لاتینی برای مرد. بعضی از اعلام اروپائی وابسته به آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب	
اسپانیائی	Francisco	فرانثیسکو	(frānṭisko)
آلمانی	Franziskus	فرانتسیسکوس	(frāntsiskus)
»	Franz	فرانتس	(frānts)
انگلیسی	Francis	فرانسیس	(frānsis)
ایتالیائی	Francesco	فرانچسکو	(frāncesko)
»	Franco	فرانکو	(frānko)
پرتغالی	Francisco	فرانسیسکو	(frāNsisku)
فرانسوی	François	فرانسوا	(frāNsuā)
هلندی	Franciscus	فرانسیسکوس	(frānsiskus)

فرانسیسیان[2] (frānsisiān)، فنـ **فرانسیسکن** (frāN-siskaN) [از فرانسیسکوس، که صورت لاتینی نام قدیس فرانسیس است]، فرقه‌ای از فرایارهای کاتولیک رومی که در ۱۲۰۹ به توسط ← قدیس فرانسیس تأسیس شد، و در ۱۲۱۰ به تأیید پاپ اینوکنتیوس III رسید، و در ۱۲۲۳ پاپ هونوریوس III آن را رسماً تصویب کرد. امروزه سه سازمان از فرایارهای فرانسیسی وجود دارد: فرایارهای کهتر[3]، که دومین فرقه‌ی بزرگ مسیحی هستند، و سابقاً مواظبین[4] خوانده میشدند؛ فرایارهای کهتر کاپوسن[5] (← کاپوسنها)، که سومین فرقه‌ی بزرگ مسیحی هستند، و فرایارهای کهتر دیری[6]. فرانسیسیان را فرایارهای خاکستری[7] میخوانند، ولی امروزه جامه‌ی آنها قهوه‌ای است.

فرانسیسیان در آغاز در فقر میزیستند، و هیچ گونه ملکی نداشتند، ولی بعداً این رسم سست شد، و به کرات نهضتهائی برای بازگشت به "فقر مطلق" در میان این فرقه پدید آمد. در طی ۵۰ سال اول تأسیس فرقه، گروهی افراطی از فرانسیسیان، که به روحانیگران[8] معروفند، پیدایش یافت، که با دیرها و زندگی در یک جا مخالف بودند. این گروه مدت کوتاهی در ایتالیا قدرت فراوان یافتند، و یکی از قهرمانان آنان، نامش کلستینوس V، به پاپی رسید، ولی وی ناگزیر استعفا کرد. تحریکات روحانیگران به دنبال این واقعه یکی از مسائل مهم اجتماعی و مذهبی ایتالیا بود. در ۱۳۲۲، پاپ یوهانس XXII مسئله‌ی مالکیت را حل کرد، بدین طریق که از لحاظ مالکیت صنفی آنها را در ردیف سایر فرق مسیحی قرار داد. بعداً نهضتی برای بازگشت به شمائر اولیه در میان فرانسیسیان پدید آمد، و فرایارهای پیرو این نهضت، یا مواظبین، در داخل فرقه شناسائی یافتند، و سرانجام پاپ لئوی X آنها را استقلال داد (۱۵۱۷). کمی بعد نهضتی در میان مواظبین روی داد، و آنهائی که شور بیشتری داشتند فرقه‌ی معروف به کاپوسنها را تأسیس کردند (۱۵۲۵).

فرانسیسیان در دانشگاههای قرون وسطائی و در بسط ← فلسفه‌ی مدرسی نقش مهمی داشتند، و از میان آنان مردان نامداری (مانند راجر بیکن) برخاسته‌اند. فرانسیسیان مبلغین پرشوری بودند، و در بسیاری از نواحی بت جدید کارهای فراوان انجام داده‌اند. از قرن ۱۵م، حفظ منافع کلیسای کاتولیک رومی در اماکن مقدس فلسطین در عهده‌ی مواظبین بوده است. تعداد کسانی از این فرقه که به مقام قدیسی رسیده‌اند از سایر فرق بیشتر بوده است. از مشهورترین آنان میتوان قدیس آنتونیوس پادوائی را نام برد.

فرانسین، لهجه‌ی: ← فرانسه، زبان.

فرانسیوم[9] (frānsiom)، عنصر فلزی رادیوآکتیو کمیاب (علامت شیمیائی Fr؛ نیز ← عنصر، جدول). در ۱۹۳۹ به وسیله‌ی مارگریت پره[10] (mārgerit pere) در انستیتوی کوری پاریس کشف شد. نامش مأخوذ از نام کشور فرانسه است. فرانسیوم آخرین عنصر گروه فلزات قلیائی در جدول تناوبی است (← قانون تناوب)، و از تلاشی آکتینیوم پس از صدور ذرات آلفا به وجود میآید. مصنوعاً آن را از بمباران توریوم با پروتونها به دست میآورند. با آنکه به صورت طبیعی در کانیهای اورانیوم وجود دارد، احتمالا هیچ وقت بیش از ح ۳۰ گرم آن در سراسر قشر زمین موجود نیست. در میان 101 عنصر اولیه‌ی جدول تناوبی از همه ناپایدارتر است. احتمالا ۱۹ همجا دارد؛ پرعمرترین این همجاها عدد جرمیش ۲۲۳ و نصف عمرش ۲۱ دقیقه است.

فرانش-کنته[11] (frānš koNte) یا **کنت‌نشین آزاد بورگونی** (burgony)، ناحیه و ایالت سابق، ش فرانسه. فعلا از جنبه‌ی اداری منقسم به ولایات اوت-سون، دو، و ژورا است. پایتخت تاریخیش ابتدا دول بود و سپس به بزانسون منتقل شد. ناحیه‌ای است کوهستانی (کوههای ژورا در ش آن واقع است و مرز آن را با سویس تشکیل میدهد؛ کوههای وژ در قسمت شمالی آن است)، و دارای جنگلها و مراتع و زمینهای زراعتی میباشد. از صنایعش ساعتسازی و تهیه‌ی ماشین‌آلات و اشیاء پلاستیکی است.

سرزمین فرانش-کنته اصلا جزء اولین مملکت بورگونی بود، و در قرن نهم به عنوان کنت‌نشین آزاد بورگونی یا فرانش-کنته وحدت یافت؛ در ۹۳۳–۱۰۳۲ تابع ← مملکت آرل بود، و در ۱۰۳۳ با آرل به امپراطوری مقدس روم منتقل شد، و از آن پس تا مدت ۶ قرن و نیم همواره مورد هجوم و تعرض فرانسه، آلمان، بورگونی، سویس، و اسپانیا بود. در قرن ۱۵م، از طریق ازدواج، به فیلیپ جسور (دوک بورگونی) رسید، ولی پس از شکست و مرگ (۱۴۷۷) شارل دلیر به ماکسیمیلیان

(۱)Francis (۲)Franciscans (۳)Friars Minor (۴)Observants (۵)Friars Minor Capuchin (۶)Friars Minor Conventual (۷)Gray Friars (۸)Spirituals (۹)francium (۱۰)Perey (۱۱)Franche-Comté

(بعداً امپراطور ماکسیمیلیان I) منتقل شد، و او آن را به پسر خود فیلیپ I اسپانیا داد، در تحت سلطنت پادشاهان اسپانیا تا حد زیادی خودمختاری داشت. در نتیجه‌ی جنگهای مذهبی قرن ۱۶م فرانسویان استحکامات آن را تصرف کردند. در جنگ سی‌ساله میدان جنگ بود و دو بار ویران شد. **لوئی XIV** دو بار (۱۶۶۸ و ۱۶۷۴) آن را فتح کرد، و در ۱۶۷۸ آن را از اسپانیا منتزع ساخت.

فرانک، قوم، ← فرانکها.

فرانک (farānak)، در داستانهای ملی ایران، نام مادر فریدون.

فرانک[1] (frānk)، نام واحد پولی کنونی فرانسه، سویس، بلژیک، و لوکزامبورگ، و نیز نام چند واحد پولی قدیم. اصلا فرانک سکه‌ای از طلا بود که در قرن ۱۴م که ژان II فرانسه (ژان خوب) اسیر انگلیسها بود، برای پرداخت فدیه‌ی وی، در فرانسه ضرب شد. در ۱۵۷۵ تا ۱۶۴۱ نام سکه‌ای سیمین بود. پس از انقلاب فرانسه، مجلس ملی کنوانسیون آن را واحد قانونی پول فرانسه قرار داد، و به 100 سانتیم[2] (sāntim؛ = 1/100) منقسم کرد. بعداً، کشورهای بلژیک، سویس، و غیره آن را اقتباس کردند، و به اسامی دیگر در بعضی کشورهای دیگر نیز اتخاذ شد. از اول ژانویه‌ی ۱۹۶۰، در فرانسه، واحد جدیدی موسوم به "فرانک جدید" جایگزین آن شد. در خرداد سال ۱۳۵۴ ه‍.ش، نرخ فرانک (جدید) فرانسه بر حسب ریال ≈ ۱۷ و نرخ فرانک سویس بر حسب ریال ≈ ۲۷ و نرخ فرانک بلژیک بر حسب ریال ≈ ۲ بوده است.

فرانک در کشورهای تحت استیلای فرانسه نیز واحد پول بود. در تونس، پس از استقلال این کشور، دینار جایگزین آن شد، و در مراکش، پس از استقلال، درهم جانشین آن شد.

فرانک[3]، **ایلیا میخایلوویچ** (ilya mixāylovic frānk)، ۱۹۰۸–، فیزیکدان روسی. پس از اتمام تحصیلات خود در دانشگاه مسکو در ۱۹۳۰، در مؤسسه‌ی فیزیک لنینگراد مشغول کار شد. در فیزیک هسته‌ای تخصص دارد، و از ۱۹۳۴ در مؤسسه‌ی فیزیک آکادمی تجشه به تحقیق پرداخت، و در ۱۹۴۴ به استادی دانشگاه مسکو نیز منصوب شد. وی و ا. ی. تام نظریه‌ای برای توجیه اثر شرنکوف عرضه کردند. این اثر در ۱۹۳۴ کشف شده بود، ولی فرانک و تام در آن بیش از پیش تحقیق کردند، و توجیه آن را در ۱۹۳۷ منتشر ساختند. کارهای آنان ارزش علمی فراوان داشت، و منجر به اختراع شمارگر شرنکوف شد، که از اسبابهای مهم در تحقیقات هسته‌ای است. شرنکوف، فرانک، و تام در ۱۹۴۶ به اخذ جایزه‌ی استالین نایل شدند، و جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۸ در فیزیک بین آنان تقسیم شد. فرانک به جهت تحقیقاتش در نوترونها و در تحویل اشعه‌ی گاما به جفتهای الکترون–پوزیترون نیز شهرت دارد.

فرانک[4]، **جیمز** (jeymz frānk)، ۱۸۸۲–۱۹۶۴، فیزیکدان آلمانی؛ مت هامبورگ. در ۱۹۲۰–۳۳ در دانشگاه گوتینگن به تدریس فیزیک اشتغال داشت. سپس، به عنوان اعتراض به سیاست ضد یهود هیتلر، استعفا کرد، و به امریکا رفت، و به تبعیت آن دولت درآمد. در ۱۹۳۸–۴۷ استاد دانشگاه شیکاگو بود. به جهت تحقیقات وی و گوستاو هرتس در تصادم الکترونها با اتمها و قوانین حاکم بر آن، جایزه‌ی ۱۹۲۵ نوبل در فیزیک بین آنان تقسیم شد.

فرانک[4]، **سزار اوگوست** (sezār ogüst frānk)، ۱۸۲۲–۹۰، آهنگساز و ارگنواز بلژیکی–فرانسوی، مت لیژ. در کنسرواتوارهای لیژ و پاریس تحصیل کرد. در ۱۸۵۸ ارگنواز کلیسای سنت کلوتیلد[5] در پاریس شد. از ۱۸۷۲ تا آخر عمر استاد ارگ در کنسرواتوار پاریس بود. بیشتر آثار لطیفش برای ارگ نوشته شده است. از آثارش سمفونی در رِ مینور (۱۸۸۶–۸۸) و واریاسیونهای سمفونیک (۱۸۸۵) (برای پیانو و ارکستر) است.

فرانک، هانس: ← نوتسلبرگر، هانس.

فرانکفورت[6] (frānkfort)، انگلا **فرنکفورت** (frank-)، شهر (جه ۱۸٬۳۶۵)، ل قسمت مرکزی ایالت کنتوکی، کشمت. از ۱۷۹۲ کرسی ایالت است. بر دو طرف رود کنتوکی قرار دارد. مرکز تجارت و حمل توتون و احشام نواحی اطراف است.

فرانکفورت[7] یا **فرانکفورت–آهماین**[7] (frānk-furt ām māyn)، شهر (جه ۶۲۳٬۱۷۲)، هسن، آلمان غربی، بر رود ماین. بندر و از مراکز تاریخی، فرهنگی، صنعتی، تجارتی، مالی، و مطبوعاتی است. از مصنوعاتش مواد شیمیائی و دارویی، ماشین‌آلات، لوازم برقی، و لباس است. دانشگاهش در ۱۹۱۴ افتتاح شد.

فرانکفورت بر محل یکی از مهاجرنشینهای رومی ساخته شده است؛ در دوره‌ی کارولنژیان از اقامتگاههای سلطنتی بود، در ۱۳۷۲ از شهرهای آزاد امپراطوری شد، از ۱۳۵۶ محل انتخاب امپراطورهای امپراطوری مقدس روم بود (← برگزینندگان). کسی که به امپراطوری انتخاب میشد در کلیسای سن بارتلمی تاجگذاری میکرد، و سپس با تشریفات قرون وسطائی برای شرکت در مجلس جشن و ضیافت منعقد در عمارت شهرداری یا رومر (rēmer) [تسمیه از آن جهت است که امپراطورهای انتخابی به عنوان "شاه رومیان" تاجگذاری میکردند] به راه می‌افتاد. بازارهای مکاره‌ای که هر شش ماه یک بار در فرانکفورت دایر میشد (اولین بار در ۱۲۴۰) موجب عمران و آبادی شهر گردید. یهودیان تا دوره‌ی نازیها نقش عمده‌ای در این شهر داشتند، خاندان روتشیلد اصلا از این شهر بود. فرانکفورت در ۱۵۳۰ اصلاح دینی را پذیرفت، و عضو اتحادیه‌ی شمالکالدنی (۱۵۳۶–۴۷) بود، و محل دیت (مجلس شور) اتحادیه‌ی آلمانی (۱۸۱۵–۶۶) بود. در ۱۸۴۸–۴۹ پارلمان فرانکفورت در کلیسای سن پول به منظور تهیه‌ی طرح وحدت آلمان تشکیل یافت، و تشکیل یک دولت فدرال را (با اخراج اتریش) تصویب و تاج سلطنت را به فردریک ویلهلم IV پروس تقدیم کرد، ولی امتناع وی باعث عدم موفقیت این طرح شد. فرانکفورت در جنگ اتریش و پروس از اتریش جانبداری کرد، و لذا پروس آن را به خاک خود ملحق کرد (۱۸۶۶)، و جزئی از ایالت هسن–ناسو قرار داد. در جه II قسمت عمده‌ی آن ویران شد. پس از پایان جنگ مرکز ستاد نیروی اشغالی امریکا در آلمان گردید. بیشتر آثار تاریخی آن (از جمله رومر، کلیسای کاتولیک سن بارتلمی، کلیسای پروتستان سن پول، و خانه‌ای که گوته در آن متولد شد) تا حد زیادی از نو ساخته شده است.

فرانکفورت، پیمان، ۱۸۷۱، ← ورسای، معاهده‌ی.

فرانکفورت–آهماین، شهر آلمان، ← فرانکفورت.

فرانکفورت–آن–در–اودر[8] (frānkfurt ān der oder)، شهر (جه تخمیناً ۵۶٬۳۵۶)، براندنبورگ، آلمان شرقی، بر رود اودر. مصنوعاتش ماشین‌آلات و منسوجات است.

فرانکلین[9] (frānklin)، سرزمین (ح 1٬۴۲۳٬000 کمم)، شمالیترین بخش سرزمینهای شمال غرب، کانادا. شامل جزایر بافن، الزمیر، پرینس آو ویلز، و بسیاری جزایر دیگر، و شبه جزیره‌های بوتیا و ملویل است. به نام سر ج. فرانکلین خوانده شده است. کانادا و کشمت در آنجا ایستگاههای هواشناسی و پایگاههای هوائی دارند. ساکنین دائمی را عده‌ی قلیلی اسکیمو تشکیل میدهند.

فرانکلین[9]، **ایالت،** در تاریخ کشمت، عنوان دولتی که در ۱۷۸۴ به وسیله‌ی ساکنین قسمت غربی کارولینای شمالی (ناحیه‌ای که امروز در قسمت شرقی ایالت تنسی است) تأسیس شد. علت این اقدام این بود که ایالت کارولینای شمالی ناحیه‌ی مذکور را به دولت فدرال واگذار کرده بود، و آن دولت هم توجهی به احوال این ناحیه نمیکرد. مردم ناحیه، به عنوان اعتراض، ایالتی تأسیس کردند، و به امید جلب حمایت بنجمین فرانکلین، آن را ایالت فرانکلین نام نهادند. این ایالت در ۱۷۸۸ از میان رفت، و اراضی آن به دولت فدرال واگذار شد.

فرانکلین[9]، **بنجمین** (benjamin frānklin)، ۱۷۰۶–۹۰، از رجال و دانشمندان و نویسندگان امریکائی، مت بستن. در خانواده‌ی تهیدستی به دنیا آمد. وی به "نخستین عالم امریکائی" معروف است. قسمت اول عمر خود را عمدةً صرف کسب و کار و نویسندگی کرد، و در قسمت آخر آن به سیاست و امور مملکتی پرداخت، ولی هیچگاه از کارهای علمی فارغ نبود. در فیلادلفی چاپخانه‌ای دایر کرد، و درین کار چنان توفیق یافت که در ۱۷۴۹ دست از کار برداشت، و اوقات خود را صرف تحقیقات علمی کرد. کارهای علمی مهم او در ایستانبرق است. در بارهای برقی و القای ایستانبرق تحقیق کرد؛ ماهیت برقی پدیده‌ی جوّی معروف به برق را ثابت نمود؛ و نظریه‌ی "یک سیاله" را در برق تدوین کرد (← برق یا الکتریسیته). از اختراعاتش برقگیر فرانکلین و عدسی دوکانونه است. در ۱۷۴۳ انجمن فلسفی امریکائی را تأسیس کرد.

فرانکلین در ۱۷۵۴ طرحی برای اتحاد مهاجرنشینهای امریکا پیشنهاد کرد. در ۱۷۶۴–۷۵ به عنوان نماینده‌ی مهاجرنشین پنسیلوانیا در لندن بود، و در الغای قانون تمبر کوشید. پس از مراجعت به امریکا، در طرح اعلامیه‌ی استقلال شرکت کرد. در ۱۷۷۶–۸۵ در فرانسه سفیر بود، و در عقد اتحادی با فرانسه و صلح با بریتانیا اقدام کرد. در تهیه‌ی طرح قانون اساسی کشمت سهیم بود. در اواخر عمر شرح حال خویش را نوشت.

فرانکلین[9]، سر **جان** (sər jān frānklin*)، ۱۷۸۶–

---

(۱)franc (۲)centime (۳)Frank (۴)Franck (۵)Sainte-Clotilde (۶)Frankfort (۷)Frankfurt (-am-Main)
(۸)Frankfurt-an-der-Oder (۹)Franklin

۱۸۴۷، پوینده‌ی انگلیسی در ل کانادا. در رأس دو هیئت اعزامی نواحی شمالگان را پویید (۱۸۱۹–۲۲، ۱۸۲۵–۲۷). در ۱۸۴۵ عازم جستجوی گذرگاه شمال غرب گردید، ولی خود و همراهانش (قریب ۱۲۹ نفر) جملگی نابود شدند. هیئتهای متعدد به دنبال این هیئت مفقود رفتند، و ازین راه اطلاعات جغرافیائی بسیار حاصل شد، ولی سرنوشت فرانکلین و همراهانش تا ۱۸۵۹ نامعلوم بود، تا عاقبت در این سال مدارکی به دست آمد که کشتیهای فرانکلین در یخهای شمالگان منجمد شده و پس از مرگ او در ۱۸۴۷، بازماندگان کشتیها را ترک کرده عازم جنوب شده‌اند.

فرانکلین، مؤسسه‌ی انتشارات[1] (fränklin)، سازمان فرهنگی خصوصی غیر انتفاعی امریکائی، که در ۱۹۵۲ در شهر نیو یورک (کشمت) تأسیس، و به افتخار ب. فرانکلین، دانشمند و نخستین ناشر امریکائی، بدین نام خوانده شد. هدف این مؤسسه توسعه دادن به صنعت نشر و تعلیم و تربیت در سراسر جهان است. نخستین شعبه‌ی آن در قاهره تأسیس شد (۱۹۵۳)، و اینک شعبه‌های آن در قاهره، تهران، لاهور، داکا، و جاکارتا، تحت تصدی متصدیان محلی، فعالیت فرهنگی و انتشاراتی دارند. فعالیتهای مؤسسه عمدةً ترجمه و طبع و نشر کتاب‌های علمی و فلسفی از زبانهای انگلیسی، فرانسه، و آلمانی به زبانهای عربی، فارسی، اردو، بنگالی، مالی، و اندونزی در شرق وسطی و سایر کشورهای آسیا بوده است.

شعبه‌ی مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین در تهران در اسفند ماه ۱۳۳۲ هش تأسیس شد، و اکنون بزرگترین شعبه‌های آن مؤسسه است. فعالیتهای مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین تهران عمدةً عبارت بوده است از اصلاح متون کتابهای درسی دبستانی، ترجمه و طبع و نشر کتاب در موضوعهای فلسفی، تاریخی، علمی، و غیره، کومک مالی در تأسیس چاپخانه‌ی مشهور شرکت سهامی افست (چاپخانه‌ی بیست و پنجم شهریور)، تدوین و طبع و نشر پنج نوع مجله‌ی آموزشی برای دبستانها، دوره‌ی راهنمائی، و دبیرستانهای کشور با تیراژ ماهانه‌ی ۱٬۷۰۰٬۰۰۰ نسخه، و تأسیس دفتر دایرةالمعارف فارسی. جلد اول دایرةالمعارف فارسی در سال ۱۳۴۵ هش منتشر شد. مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین در اصلاح فن چاپ در ایران نقش بسیار مهم و مؤثری داشته است.

فرانکن: ← فرانکونیا.

فرانکنشتاین[2] (fränkenštāyn)، نام رمان مخوف و مشهوری از مری وولستنکرافت شلی (زوجه‌ی شلی، شاعر معروف انگلیسی)، که در ۱۸۱۸ انتشار یافت. نگارش آن در ۱۸۱۶ـکه نویسنده و شوهرش با لرد بایرن و دوست دیگری مشغول گذرانیدن ایام تابستان در کنار دریاچه‌ی ژنو (سویس) بودندـآغاز شد، و سال بعد در انگلستان پایان یافت. این چهار تن شبهای بارانی را به خواندن داستانهای آلمانی مربوط به اشباح میگذرانیدند. به پیشنهاد بایرن، قرار شد که هر یک از آنان نیز داستانی از آن نوع بپردازد، ولی تنها نویسنده‌ی فرانکنشتاین به قول خود وفا کرد. شبی بایرن و شلی از امکان خلق موجود جانداری به دست انسان سخن میگفتند. مری شلی، که ازین گفتگو به هیجان آمده بود، خواب بسیار وحشتناکی دید که مبنای طرح این داستان شد.

قهرمان کتاب جوانی است به نام فرانکنشتاین که دانشجوی شیمی و تشریح است. وی در آزمایشگاه خود موجودی میسازد، و به او حیات میدهد، اما این موجود مخلوق او مردی غولپیکر و هراس‌انگیز است، و کسی را یارای دیدن آن نیست. این موجود که میبیند مردم ازو دوری میکنند تصمیم به جنگ با نوع بشر میگیرد، و این کار را از خالق خودکه مسبب پیدایش و زندگی تحمل‌ناپذیر او بوده است‌آغاز میکند. اعضای خانواده‌ی فرانکنشتاین و دوستان و نزدیکان و نیز عروس او را میکشد یا سبب مرگ آنان میشود. فرانکنشتاین، که از غلبه بر آفریده‌ی خود عاجز است، سرانجام از شدت اندوه و پشیمانی جان میسپرد. مخلوق او نیز که از جنایات خود پشیمان است در تاریکی دریاهای شمال از دیده‌ها پنهان میشود.

در بعضی از زبانهای اروپائی، فرانکنشتاین به کسی گفته میشود که اعمال خودش سبب پریشانی و نابودی وی میگردد. همچنین، در استعمال عامه، فرانکنشتاین به موجودی بسیار کریه المنظر و خشن و فاقد هر نوع مبادی اخلاقی اطلاق میشود.

فرانکو، اسم ایتالیائی، ← فرانسیسکوس، اسم.

فرانکو[3]، **فرانثیسکو**، نام کاملش **فرانثیسکو پائولینو ارمنخیلدو تئودولو فرانکو باخامونده** (fränθisko pāulino ermenexildo teodulo fränko bāxāmonde)، معروف به **ژنرال فرانکو** (jeneral)، ۱۸۹۲–، فرمانروای اسپانیا. پدرش از افسران نیروی دریائی بود. در ۱۹۱۰ وارد خدمت ارتش شد. در ۱۹۲۰–۲۷ معاون فرماندهی و سپس رئیس لژیون خارجی اسپانیا در مراکش بود، و قبایل ریف را مقهور کرد. در ۳۳سالگی به درجه‌ی ژنرالی رسید. در ۱۹۳۵ ریاست ستاد ارتش یافت، ولی پس از آنکه جبهه‌ی ملی به قدرت رسید (۱۹۳۶) او را به حکومت نظامی جزایر کاناری فرستادند، که نوعی تبعید بود.

در ژوییه‌ی ۱۹۳۶ در مراکش سر به شورش بر داشت، و همین شورش بود که منجر به جنگ داخلی اسپانیا شد. مبارزات خود را به داخله‌ی خاک اسپانیا کشانید، و رهبری خود را بر نیروهای ملی استوار کرد، و در آوریل ۱۹۳۷ فالانژ را حزب رسمی کرد. در مارس ۱۹۳۹ مادرید به تصرف وی درآمد، و جنگ سه‌ساله‌ای که به قیمت جان حدود یک میلیون نفوس تمام شده بود پایان یافت. در اوت همان سال، قدرت دیکتاتوری خود را رسمیت داد، و عناوین رئیس مملکت، نخست‌وزیر، و فرمانده کل نیروهای مسلح بر خود نهاد، و اعلام کرد که وی فقط "در مقابل خدا و تاریخ مسئول است". در جنگ II، سیاست ماهرانه‌ای برای حفظ منافع اسپانیا پیش گرفت. اگر چه کشور خود را بیطرف میخواند، قولا و فعلا با دیکتاتورهای آلمان و ایتالیا همدردی میکرد. در داخل کشور، حزب فالانژ را که قدرتش متزاید بود منحل کرد، و در ۱۹۴۲ کورتس (مجمع نمایندگان) را برقرار ساخت.

در ۱۹۴۶–۵۰، اسپانیا از سازمان ملل مطرود ماند. در ۱۹۵۳، فرانکو پیمانی دفاعی با کشمت منعقد ساخت، و به موجب آن، شبکه‌ی نیرومندی از پایگاههای هوائی و دریائی در اسپانیا به آن کشور واگذاشت، و در مقابل، کومکهای اقتصادی هنگفت دریافت کرد. در ۱۹۵۵، اسپانیا به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد.

قانون جانشینی سال ۱۹۴۷ حکومت اسپانیا را اساساً حکومت سلطنتی مقرر کرد، و به یک شورای نیابت سلطنت اجازه داد که جانشین فرانکو را به عنوان شاه یا رئیس مملکت انتخاب کند. از ۱۹۵۴ به بعد قرائن حاکی از این است که چنانچه فرانکو کنار رود از خوان کارلوس (پسر دون خوان، مدعی سلطنت اسپانیا) پشتیبانی خواهد کرد.

فرانکو-پرسان، مدرسه‌ی: ← رازی، دبیرستان.

فرانکونیا[4] (fränkonia)، آلمانی **فرانکن** (fränken)، یکی از دوکنشینهای عمده‌ی آلمان در قرون وسطی، که در قرن ۹م به وجود آمد، و به نام فرانکها نامیده شد. از کرانه‌ی غربی رود راین به طرف مشرق در امتداد سواحل طرفین رود ماین امتداد داشت. کونراد که دوک آنجا بود در ۹۱۱، با عنوان کونراد I، به سلطنت آلمان انتخاب شد، ولی نتوانست سلطنت را در خاندان خود نگاه دارد. امپراطور اوتوی I دوکنشین فرانکونیا را گرفت (۹۳۹)، و آن را تجزیه کرد، اراضی وسیعی را به روحانیون وفادار به امپراطوری واگذار نمود. از تجزیه‌ی فرانکونیا دو دوکنشین اسمی به وجود آمد ـ یکی فرانکونیای غربی یا فرانکونیای راین و دیگری فرانکونیای شرقی که تحت استیلای اسقف‌های وورتسبورگ بود. فرانکونیای غربی، که سلسله‌ی فرانکونیائی یا سالیان از امپراطوران امپراطوری مقدس روم از آن برخاستند، به شهرهای آزاد فرانکفورت و ورمس، کشورهای دینی ماینتس و شپایر (تحت حکومت روحانیون)، پالاتینای راین، لاندگراف‌نشین هسن، و سرزمینهای دیگر تجزیه شد. فرانکونیای شرقی به خاندان هوهنشتاوفن اعطا شد، ولی عنوان دوکی متروک گردید، تا آنکه دگربار اسقفهای وورتسبورگ آن را در قرن ۱۵م احیا کردند. از قسمتهای عمده‌ی غیر دینی فرانکونیای شرقی مارگرافنشینهای آنسباخ و بایرویت بود، که تحت حکومت شاخه‌ی فرانکونیائی خاندان هوهانزولرن قرار داشت. در تجدید سازمان امپراطوری مقدس روم در قرن ۱۶م، که بر طبق آن "حوزه"هائی تشکیل یافت، حوزه‌ی فرانکونیا تأسیس شد، که شامل قلمروهای اسقفی وورتسبورگ و بایرویت و شهرهای نورمبرگ و آنسباخ بود. بیشتر فرانکونیای شرقی بین ۱۸۰۳ و ۱۸۱۵ به باواریا منتقل شد، و در ۱۸۳۷، لوئی I با تأسیس ایالات فرانکونیای سفلی و فرانکونیای وسطی و فرانکونیای علیا نام فرانکونیا را احیا کرد. **فرانکونیای سفلی** یا (به آلمانی) **اونترفرانکن** (unter-) مشتمل بر قسمت لغ باواریا، و مرکزش وورتسبورگ است. دره‌ی رود ماین از آن میگذرد. **فرانکونیای وسطی** یا **میتلفرانکن** (mitel-) در ل قسمت مرکزی باواریا، و مرکزش آنسباخ است. ناحیه‌ای است حاصلخیز و کوهستانی. مرکزهای صنعتی و فرهنگی عمده‌اش نورمبرگ، فورت، و ارلانگن میباشد. **فرانکونیای علیا** یا **اوبرفرانکن** (ober-) گوشه‌ی لش باواریا را اشغال کرده است. مراکز صنعتی و فرهنگی عمده‌ی آن بایرویت

(۱)Franklin Book Programs Inc (۲)Frankenstein (۳)Franco (۴)Franconia

(مرکز)، بامبرگ، کوبورگ، و غیره است.
فرانکونیای راین: ← فرانکونیا.
فرانکونیای سفلی: ← فرانکونیا.
فرانکونیای شرقی: ← فرانکونیا.
فرانکونیای علیا: ← فرانکونیا.
فرانکونیای غربی: ← فرانکونیا.
فرانکونیای وسطی: ← فرانکونیا.
فرانکها[1] (frānk-)، گروهی از قبایل ژرمنی. این قبایل در قرن ۳م ب‌م در حوالی قسمتهای وسطی و علیای رود راین سکنی داشتند. در قرن ۴م، فرانکها مشتمل بر دو گروه متمایز بودند. یکی فرانکهای سالیان[2] (sālian) یا سالائی، منسوب به رود سالا (آیسل حالیه)، که در ج قسمت سفلای رود موز در برابان میزیستند؛ و دیگر فرانکهای ریپو-ئر[3] (ripuer) [احتمالا به معنی ساحلی]، که در طول رود راین زندگی میکردند. این قبایل، هر یک قوانین عرفی خاصی داشت (← ژرمنی، قوانین).

فرانکها از ۲۵۳ به بعد به کرات به امپراطوری روم حمله کردند. در اواخر قرن ۴م، فرانکهای سالائی به امپراطوری روم پیوستند، و به طرف ج حرکت کرده در نواحی گل مستقر شدند. در اواخر قرن ۵م، کلوویس I، سرکرده‌ی فرانکهای سالائی، هر دو گروه را متحد کرد، و آیین کاتولیک را پذیرفت، و امپراطوری فرانکها را بنیان نهاد. در قرون ۶م–۸م، امپراطوری فرانکها بر نخستین مملکت بورگونی، مملکت باواریا، سرزمین آلمانی-ها، اراضی تورینگنیها و ساکسونها، و مملکت لومبارد‌ها استیلا یافت، و بیشتر فرانسه، فروبومان، آلمان (در مغرب رود الب)، اتریش، سویس، و ایتالیای شمالی و مرکزی را در برگرفت. نخستین سلسله‌ی شاهان فرانکها سلسله‌ی مروونژیان بود. در عهد این سلسله، مملکت فرانکها غالباً به چند مملکت منقسم بود، که مهمتر از همه نوستری در غ، اوستراسیا در ش، و بورگونی در ج بودند؛ این ممالک همواره در جنگ داخلی بودند، و سطح تمدن آنها بسیار پایین بود، و فقط کلیسا بود که، به وسیله‌ی کسانی مانند قدیس گرگوریوس توری، بقایای فرهنگ رومی و گلی را حفظ کرد.

در قرن ۸م سلسله‌ی کارولنژیان برآمدند، و بار دیگر قلمرو فرانکها را وحدت دادند. شارلمانی، که در ۸۰۰ به عنوان امپراطور تاجگذاری کرد، بزرگ-ترین فرمانروای فرانکی است. امپراطوری وی یک بار در ۸۴۳ (← وردن، پیمان) و بار دیگر در ۸۷۰ (← مرسن، پیمان) منقسم شد. قلمرو فرانک-های غربی مملکت فرانسه و قلمرو فرانکهای شرقی مملکت آلمان گردید. فرانسه و فرانکونیا (در آلمان) از فرانکها نام گرفته‌اند.
فرانکهای ریپوئر: ← فرانکها.
فرانکهای سالائی: ← فرانکها.
فرانکهای سالیان: ← فرانکها.
فراونفلد[4] (frāenfeld)، شهر (جم تخمیناً ۱۳۰۰۰)، مرکز ایالت تورگاو، ل سویس. صنایع مواد غذائی، آلومینیوم، و نساجی دارد، ولی شهرت آن عمدتاً به سبب قلعه‌ی آن (از قرن ۱۱م) است.
فراورده‌های شیر. اهم فراورده‌های شیر که در این کتاب اطلاعاتی در باب آنها آمده است عبارتند از بستنی، پنیر، خامه (← ماشین خامه‌گیری)، قره‌قوروت، قومیز، قیماق، کره، کشک، کفیر، و ماست.
فرئون[5] (freon)، (اصلا نام تجارتی) گروهی از سیالات، که هر مولکول آنها مشتمل بر کربون، کلور، و فلوئور است، و همه‌ی آنها بیرنگ، تقریباً بیبو، و اشتعال‌ناپذیرند. بیشتر آنها غیر سمی می-باشند. فلزات را تقریباً نمیخورند. در دستگاههای سردسازی به عنوان عامل سردساز، و نیز به عنوان آتشنشان و حلال مواد حشره‌کش به کار میروند. یکی از رایجترین آنها دیفلوئورودیکلورومتان[6] است، که فورمول شیمیائی آن CF_2Cl_2 میباشد.
فراونهوفر[7]، **خطوط** (frānhofer) [به نام فراونهوفر]، خطوط تیره‌ی طیف شمسی بدان گونه که در زمین دیده میشود. این خطوط را فراونهوفر کشف کرد، و وی نتایج کارهای خود را در ۱۸۱۷ منتشر نمود، و به تجربه ثابت کرد که این خطوط ذاتی طیف خورشید هستند، و از پراش نور یا خطای باصره تولید نمیشوند. فراونهوفر صدها از این خطوط را اندازه‌گیری، و خطوط عریضتر را با حروف الفبا (A، B، C، و غیره) نامگذاری کرد. وی معنی این خطوط را نمیدانست، و کیرشهوف بود که، با دستیاری بونزن، آنها را تعبیر کرد، و از تعبیر او کسب اطلاع در باب ماهیت اجرام فلکی ممکن شد. کیرشهوف در نتیجه‌ی بررسی طیف شعله‌ها و بخارات فلزی به کشف دو قانون مشهور نایل آمد. اول اینکه هر عنصر شیمیائی طیفی دارد که مشخص آن است. دوم اینکه هر عنصر شیمیائی تشعشعات دارای همان طول موجی را که میتواند صادر کند جذب میکند. مثلا، سطح خورشید یا رخشانکره (و سطح سایر ستارگان) تشعشعات پیوسته صادر می-کند، و اگر این تشعشعات مستقیماً به زمین میرسید طیفی پیوسته (← طیف، قسمت VII) تولید میکرد. اما، بخارات موجود در طبقه‌ی برگردان، بعضی از این تشعشعات را، بر حسب ماهیت بخارات مذکور، جذب میکنند، و در نتیجه، طیف جذبی که ما در زمین مشاهده میکنیم تولید میشود (← طیف، قسمت X). با تعیین هویت خطوط طیف جذبی خورشید، کیرشهوف در ۱۸۶۱ وجود بعضی از عناصر شیمیائی را (مانند سودیوم و کلسیوم) در جوّ خورشید اعلام کرد. مثلا، از اینکه خطوط تیره‌ی D در طیف خورشید، از لحاظ طول موج منطبق با خط مضاعف درخشانی است که از شعله‌ی سودیوم تولید میشود (شکل) معلوم شد که در جوّ خورشید سودیوم

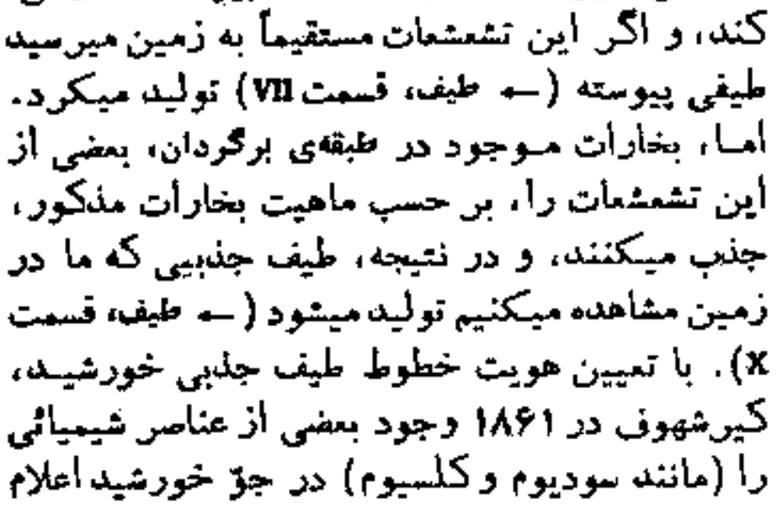

وجود دارد.

اهمیت کشف مذکور آشکار است، زیرا، بدین وسیله تعیین ترکیب شیمیائی جو ستارگان ممکن شد. همین کشف نشان داد که حتی بر سطح خورشید، دما چندان زیاد است که فلزات را بخار میکند. دریافت این مطلب که ماده‌ی ستارگان به حال بخار است نتایج عمیق داشت، زیرا، تحقیق در ماده در حالت گازی از تحقیق در ماده‌ی جامد یا مایع آسانتر است. در نتیجه، تحقیق نظری در ساختمان داخلی ستارگان میسر شد، و طرح یک نظریه‌ی ریاضی در باب ساختمان کواکب امکان یافت. نیز ← نجومفیزیک.
فراونهوفر[7]، **یوزف فون** (yozef fon frānhofer)، ۱۷۸۷–۱۸۲۶، فیزیکدان آلمانی و سازنده‌ی اسبابهای بصری. وی صاحب اختراعات و اکتشافات متعدد است. در سن ۲۰سالگی در کارخانه‌ای نزدیک مونیخ، که شیشه برای اسبابهای بصری میساخت، مشغول کار شد، و در ساختن قطعات بزرگ و خالی از نقص برای عدسیهای اسبابهای بصری توفیق یافت (تا آن زمان، حتی بهترین شیشه‌هائی که در آلمان و انگلستان ساخته میشد عیبهائی داشت، و برای ساختن عدسیها و منشورهای بزرگ مناسب نبود). از اختراعاتش ماشینی برای صاف کردن عدسیهای آکروماتیک، نوعی هلیومتر، و نوعی میکروسکوپ بود. نوعی تلسکوپ انکساری اختراع کرد، و نخستین شبکه‌ی پراش را تعبیه نمود، و بدان وسیله طول موج خط طیفی سودیوم را اندازه گرفت، و نیز طیف بعضی از ستارگان را معین کرد. به سبب کشف خطوط جذبی در طیف خورشید و تحقیق در آنها شهرت جهانی یافت (← فراونهوفر، خطوط).
فراه (farāh)، شهر (جم ح ۱۵٬۰۰۰)، مرکز "حکومت اعلای" (ولایت) فراه، ج‌غ افغانستان، کنار فراه رود بر ملتقای جاده‌های تجارتی هرات، قندهار، و سیستان. ذکر شهر به نامهای گوناگون در مآخذ یونانی و رومی قدیم آمده است. در زمان مغول متروک شد؛ سپس دگربار ساخته شد. نادر شاه آن را تاراج کرد.
فراهان (farāhān)، ناحیه‌ای در قسمت غربی استان مرکزی (تهران)، که حالیه قسمتی از آن در شهرستان اراک و قسمتی (بخش فراهان) در شهرستان تفرش است. فراهان دارای ح ۱۳۰ (۱) آبادی و منقسم به سه قسمت است، فراهان علیا، فراهان سفلی، و فراهان سادات. از آبادیهای معروفش ساروق، هزاوه، و فرمهین است. خرابه‌های آبادی زلف‌آباد باقی است. شوره‌زار میغان (meyqān) در ج آن قرار دارد. صنعت دستی عمده‌ی آن قالیبافی است.

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب از دریاچه‌ای در این ناحیه نام میبرد که، به گفته‌ی او، مغول آن را چغان ناؤور (caqān nā'ur) میخواندند. فراهان مولد امیر کبیر، میرزا بزرگ فراهانی، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، و بعضی دیگر از مشاهیر ایران بوده است.
فراهانی، میرزا ابوالقاسم: ← قائم‌مقام (ثانی).
فراهانی، میرزا بزرگ: ← قائم‌مقام (اول).
فراهانی، میرزا عیسی: ← قائم‌مقام (اول).
فراهی، ابونصر: ← ابونصر فراهی.
فرای[8]، **راجر الیت** (rājər eliət frāy)، ۱۸۶۶–۱۹۳۴، منتقد هنری و نقاش انگلیسی. از طرفداران

(۱)Franks (۲)Salian Franks (۳)Ripuarian Franks (۴)Frauenfeld (۵)freon (۶)difluorodichloromethane (۷)Fraunhofer (۸)Fry

جدی هنر نوین بود، و سزان و نقاشان فرانسوی مکتب پست‌امپرسیونیسم را در انگلستان شناسانید. از ۱۹۳۳ استاد هنرهای زیبا در کیمبریج بود.

فرای[1]، ریچارد نلسن (ricārd nelsən frāy)، ۱۹۲۰–، مستشرق امریکائی. از ۱۹۵۷ استاد کرسی آقاخان برای زبان فارسی در دانشگاه هاروارد بوده است. برای جمع‌آوری مدارک جهت کتاب خود، به نام کشورهای متحد امریکا و ترکیه و ایران (۱۹۵۱)، به ایران آمد (۱۹۴۸)، و به فارس رفت، و در سرمشهد به کاوش پرداخت، و از کتیبه‌های قدیمی نمونه‌برداری کرد. پس از آن، برای تحقیق در لهجات به بیابانک و سیستان و بلوچستان سفر کرد. آثارش مشتمل است بر سکه‌های ماوراء النهر (۱۹۴۹)، شرق نزدیک و دول بزرگ (۱۹۵۱)، تاریخ بخارا (۱۹۵۴، ناشر و مترجم)، و اسلام و غرب (۱۹۵۷).

فرای[2]، کریستوفر (kristofər frāy)، ۱۹۰۷–، نمایشنامه‌نویس انگلیسی، یکی از درامنویسان معدود قرن ۲۰م است که در سرودن نمایشنامه‌های منظوم توفیق یافته‌اند. نمایشنامه‌هایش از لحاظ سبک شبیه نمایشنامه‌های عهد الیزابت است. از آثارش خانم را نسوزانید (۱۹۴۸)، مشاهده‌ی دنوس (۱۹۵۰)، و خواب زندانیان (۱۹۵۱) است.

فرایار[3] (frāyār) [از لتین، = برادر]، اسمی که به راهبان مسیحی، از هر فرقه، و خاصه به راهبان فرقه‌های فقرای مسیحی اطلاق میشود. اهم دسته‌ی اخیر فرانسیسیان (فرایارهای خاکستری)، دومینیکیان (فرایارهای سیاه)، کرملیان (فرایارهای سفید)، و فرایارهای آوگوستینوسی بودند.

فرایارهای خاکستری: ← فرانسیسیان؛ فرایار.

فرایارهای سفید: ← فرایار.

فرایارهای سیاه: ← فرایار.

فرایارهای کهتر: ← فرانسیسیان؛ کاپوسنها.

فرایارهای کهتر کاپوسن: ← کاپوسنها.

فرایبرگ[4] (frāyberg)، شهر (جم تخمیناً ۴۶٬۵۶۷)، جمهوری دموکراتیک آلمان، در ایالت سابق ساکس، آلمان شرقی، بر دامنه‌ی ارتسگبیرگه. قرنها مرکز استخراج نقره بود، اینک در آنجا سرب و روی استخراج میشود. از مصنوعاتش اسباب‌های بصری و ماشینهای کشاورزی است. در قرن ۱۲م به وسیله‌ی کارگران معدن تأسیس شد. آکادمی معدن آن (تأسیس ۱۷۶۵) مشهور است.

فرایبورگ[5] (frāyburg، آلمانی) یا **فریبور[6]** (fribur، فنس)، ایالت (= کانتون) (۱٬۶۷۰ کم، جم ۱۵۹٬۱۹۴)، غ سویس، بر دامنه‌ی شمالی آلپهای برنی. ناحیه‌ای است زراعتی، و گاوپروری و پنیر آن (مخصوصاً گرویر) معروف است. اکثریت جمعیت کاتولیک میباشند، و سکنه‌ی آن عمدتاً فرانسوی‌زبانند. مرکزش، شهر **فرایبورگ** یا **فریبور** (جم ۳۲٬۳۰۰) بر رود سارین قرار دارد، و شوکولای آن مشهور است. شهر در ۱۱۵۷ تأسیس و در ۱۴۸۱ به اتحادیه‌ی سویس ملحق شد. دانشگاهش در ۱۸۸۹ تأسیس شد.

فرایبورگ ایم برایسگاو[7] (frāyburg im brāys-gā)، شهر (جم ۱۳۰٬۲۲۸)، جمهوری فدرال آلمان، در بادن‌وورتمبرگ، غ آلمان، نزدیک راین و کنار جنگل سیاه. کارخانه‌های نساجی و مواد شیمیائی و تجارت شراب و الوار دارد، ولی شهرت آن عمدتاً به عنوان یک مرکز فرهنگی است. اسقف اعظم‌نشین است. دانشگاه معروفش در ۱۴۵۷ تأسیس شد.

شهر در ۱۱۲۰ بنا شد، در ۱۳۶۸ با بقیه‌ی برایسگاو به خاندان هاپسبورگ انتقال یافت. در اینجا در جنگ سی‌ساله فرانسویان بر سپاهیان امپراطوری مقدس روم پیروز شدند (۱۶۴۴). در ۱۶۷۷–۹۷ و ۱۷۴۴–۴۸ در تصرف فرانسه بود، در ۱۸۰۵ به بادن منتقل شد. کلیسای جامع باشکوهی از قرن ۱۲م و چند بنای تاریخی دیگر دارد.

فرایتاگ[8]، گئورگ ویلهلم فریدریش (georg vilhelm fridriš frāytāg)، ۱۷۸۸–۱۸۶۱، مستشرق آلمانی. در ۱۸۱۵ به پاریس رفت، و دوستی سیلوستر دو ساسی را جلب کرد، و تحت هدایت او، زبانهای عربی، فارسی، و ترکی را آموخت. در ۱۸۱۹ به استادی السنه‌ی شرقیه در دانشگاه بن منصوب شد. مهمترین اثرش لغتنامه‌ی عربی به لاتینی (چهار جلد، ۱۸۳۰–۳۷) است، که در ۱۸۳۷ لغتنامه‌ی مختصری از آن فراهم ساخت. از آثار دیگرش دستور زبانهای عربی و عبری است. چند متن عربی را تحریر کرده است، که امثال و حکم لقمان (۱۸۲۳) از آن جمله است.

فرایتاگ[8]، گوستاو (gustāv frāytāg)، ۱۸۱۶–۹۵، رماننویس و نمایشنامه‌نویس آلمانی. مهمترین نمایشنامه‌اش، روزنامه‌نگاران (۱۸۵۴)، کمدی زیرکانه‌ای است از زندگی و سیاست در شهرهای کوچک. از رمانهای مشهورش قرض و طلب (۱۸۵۵) و نسخه‌ی خطی مفقود (۱۸۶۴) است.

فرایر یا فرایهر، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

فرایزینگ[9] (frāyzing)، شهر (جم ۲۴٬۶۳۳)، جمهوری فدرال آلمان، در باواریای جنوبی، آلمان غربی. مصنوعاتش ماشین‌آلات کشاورزی، لوازم آب جوسازی، و منسوجات است. در ۷۲۴ تأسیس شد، تا ۱۸۰۳ تحت امارت اسقفها بود.

فرایند[10] (farāyand) [فرا (= به سوی، پیش) + آیند (= آمدن)]. **۱–** هر پدیده‌ای که بر حسب زمان تغییر اتصالی داشته باشد، اعم از اینکه این تغییر بطیء یا سریع باشد (مانند فرایندهای طبیعت، فرایند نمو). **۲–** رشته‌ای از اعمال یا افعال هدفدار یا حرکات که به طریق مشخصی انجام گیرد (مانند فرایند تلاشی).

فرایهر یا فرایر، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

فرایهرین، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

فربنکس[11] (ferbanks)، شهر (جم ۱۳٬۳۱۱)، آلاسکای مرکزی، کنار رود تانانا و لل‌ش انکرج. مرکز مالی، حمل و نقل، و توزیع ناحیه‌ی وسیع درونبومی آلاسکا است. پس از کشف (۱۹۰۲) طلا به سرعت رشد کرد. از محصولاتش الوار و زغال و فراورده‌های کشاورزی است. ساختمان راه آهن آلاسکا بر اهمیت آن افزود. پس از جنگ II پایگاه نظامی در نزدیکی آن بر پا شد، و یکی از بزرگترین فرودگاههای کشمة در آنجا تأسیس گردید. مقر دانشگاه آلاسکا است.

فربنکس، داگلس: ← دوگلاس فربنکس.

فرتوناتای اینسولای: ← خالدات، جزایر.

فرث[12] (fërt; frēt)، نامی که در اسکاتلند به کشندان اطلاق میشود. برای فرث آو کلاید ← کلاید، خلیج، و برای فرث آو فورث ← فورث.

فرث آو فورث، اسکاتلند، ← فورث.

فرث آو کلاید، اسکاتلند، ← کلاید، خلیج.

فرج، ده، فارس، ← فرگ، دهستان.

فرج‌الله مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

فرجامخواهی (farjāmxāhi) یا **تمیز خواستن** (tamiz xāstan)، شکایت به دیوان کشور از آراء دادگاه استان یا دادگاه شهرستان که به جای دادگاه استان رسیدگی کرده است. آرائی که قابل رسیدگی فرجامی است در مواد ۵۲۱ و ۵۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی بیان شده است. در مرحله‌ی فرجام، به ماهیت دعوی رسیدگی نمیشود، بلکه رسیدگی به این منظور صورت میگیرد که رأی مورد شکایت موافق قانون صادر شده یا نه.

فرج بعد الشده: ← الفرج بعد الشده؛ حسین دهستانی.

فرجرد: ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.

فرجوارجر: ← پتشخوارگر.

فرح‌آباد یا فرحاباد (هر دو farahābād)، ده (جم ۱٬۲۱۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان رودپی، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۲۷کیلومتری ل ساری نزدیک مصب رود تجن. با راه آسفالته به ساری و ساحل دریای خزر مرتبط است.

فرح‌آباد اصلا طاهان نام داشت. به امر شاه عباس I صفوی کاخ سلطنتی در آنجا بنا شد (۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ هق)، و نامش به فرح‌آباد تغییر یافت. در اطراف کاخ، مساکن، باغها، حمامها، بازارها، مساجد، و کاروانسراها تأسیس شد. به گفته‌ی پیترو دلا واله، گروههائی از مردم نواحی مفتوحه (از جمله بسیاری از مسیحیان گرجی) را در آنجا سکنی دادند. به امر شاه، جاده‌ای سنگفرش بین فرح‌آباد و ساری ساخته شد، که در ۱۰۳۱ هق به اتمام رسید. شاه عباس همه‌ساله زمستان را در فرح‌آباد یا در اشرف میگذرانید، و بعد از نوروز به پایتخت خود، اصفهان، میرفت. در تاریخ عالم‌آرای عباسی، ذکر فرح‌آباد با القاب دارالسلطنه و دارالمُلک میرود، و به همین جهت احتمال داده‌اند که فرح‌آباد عملا پایتخت دوم شاه عباس بوده است. پیترو دلا واله که در ۱۶۱۸ (۱۰۲۷ یا ۱۰۲۸ هق) از فرح‌آباد دیدار کرده است دوره‌ی باروهای آن را دست کم برابر با دوره‌ی باروهای رم و قسطنطنیه شمرده، و گوید شهر کوچه‌هائی به طول بیش از یک فرسنگ داشته. شاردن که ۴۰ سال بعد از آنجا دیدار کرده است شرحی در باره‌ی اشیاء چینی و دیگر نفایس کاخ سلطنتی آن آورده است. در ۱۶۶۸ (۱۰۷۸ یا ۱۰۷۹ هق) دسته‌ای از قزاقان به سرکردگی س. رازین شهر را تاراج کردند، و در دوره‌ی هرج و مرج بعد از سقوط سلسله‌ی صفویه بیش از پیش ویران شد. هنوی، که در ۱۷۴۴ از فرح‌آباد عبور کرده است، نوشته است که فرح‌آباد تقریباً متروک بوده، و فقط معدودی مسلمان و ارمنی در آن سکنی داشته‌اند.

---

(۱)Frye (۲)Fry (۳)friar (۴)Freiberg (۵)Freiburg (۶)Fribourg (۷)Freiburg im Breisgau (۸)Freytag (۹)Freising (10)process (11)Fairbanks (۱۲) firth; frith

فرخ پهلوی، شهبانوی ایران، ← محمد رضا شاه پهلوی.

فرخ‌زاد یا فرحزاد (هر دو farahzād)، ده (جم ۱٬۳۷۷ نسـ ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۹کیلومتری غ تجریش. از مراکز ییلاقی مردم تهران است. امامزاده دارد.

به گفته‌ی مجله‌ی یادگار (جلد اول، شماره‌ی ۲، ۱۳۲۳ هش)، نام قدیم این آبادی فرمزاد (farrazād) بوده که بعداً به فرزاد (farrazād) و فرحزاد تبدیل شده است. نام آن به صورت فرزاد در کتاب منتقلة الطالبیه، در شرح احوال مهاجرین سادات، تألیف ابواسماعیل ابراهیم ابن عبدالله، از رجال دوره‌ی غیبت صغری (۲۶۰–۳۲۹ هق)، آمده است، و مؤلف در کتاب مذکور نام بعضی از ساداتی را که به فرزاد پناهیده و در آنجا ساکن شده‌اند آورده است.

فرهنگ پهلوی، سد: ← لنبان، سد.

فرخ (farx)، ماهی، ← پرخ.

فرخان، سردار ایرانی، ← شهربراز.

فرخان یا فرخان گیلانشاه (farroxān gilānšāh)، ملقب به **بزرگ** (boxorg) و **ذوالمناقب** (zo'l.-manāqeb)، اسفهبد طبرستان، از سلسله‌ی بنی دابویه؛ پسر دابویه. گویند شهر ساری را بنا یا تجدید بنا کرد. تاریخ ایام او فوق العاده متشتت است و ناسازگاریهائی دارد. تاریخ فرمانروائی او را ۶۶–۸۳ هق، ۹۰–۱۰۳ هق، ۹۰–۱۰۴ هق، و جز اینها نوشته‌اند. به روایتی، پس از آنکه معاویه به خلافت نشست (۴۱ هق)، مسقلة ابن هبیره (masqalate bne hobayra') را به گرفتن طبرستان فرستاد، و او ۲ سال با فرخان بزرگ در جنگ بود تا آنکه کشته شد. پس از آن، فرخان قطری ابن الفجاءه و دیگر خوارج را، که از ترس حجاج ابن یوسف به طبرستان گریخته بودند، پناه داد ولی پس از چندی آنان مزاحم این سرزمین شدند. حجاج سفیان کلبی (sofyāne kalbi) را برای دستگیر کردن قطری به طبرستان فرستاد؛ در ملاقات فرخان با سفیان در دماوند، فرخان تعهد کرد که قطری را هلاک کند به شرط اینکه سفیان متعرض قلمرو او نشود. سپس، در طلب قطری رفت، و در حدود سمنان با او جنگید، و سرش را برید، و نزد سفیان فرستاد، و سفیان هم آن سر را نزد حجاج فرستاد. پس از آنکه سلیمان ابن عبدالملک به خلافت رسید (۹۶ هق)، یزید ابن مهلب، حاکم خراسان، را به فتح طبرستان مأمور کرد، ولی او هم کاری از پیش نبرد، و منهزم شد. گویند فرخان یکی دو سال بعد درگذشت.

فرخان اهوازی، در جنگ قادسیه، ← قادسیه.

فرخان گیلانشاه: ← فرخان.

فرخ خان امین‌الملک: ← فرخ خان غفاری.

فرخ خان غفاری (farrox xāne qaffāri)، ملقب به **امین‌الملک** (aminolmolk) و **امین‌الدوله** (aminoddōle)، و مشهور به **فرخ خان امین‌الملک، فرخ خان کاشی، و امین‌الدوله‌ی کاشی،** ف ۱۲۸۸ هق، از مشاهیر رجال عهد قاجاریه. وی نخست پیشخدمت خاصه‌ی محمد شاه قاجار و خازن مسکوکات خاصه‌ی ناصرالدین شاه بود. بعد از فتح هرات، که منجر به تهدید انگلستان و تصرف قسمتی از بنادر خلیج فارس از طرف قوای آنها شد، به عنوان ایلچی کبیر به پاریس رفت (۱۲۷۳ هق)، و در آنجا، به وساطت ناپلئون III، قراردادی را، که به عهدنامه‌ی پاریس مشهورست، با انگلستان امضا کرد. پس از آن، چندی مأمور به اقامت در دربار استانبول شد (۱۲۷۴ هق)، و در پایان این مأموریت، به تهران بازگشت (ربیع الاول ۱۲۷۵ هق)، و چندی وزارت حضور و مهرداری و ریاست عمله‌ی خلوت یافت، و عزل و نصب حکام ولایات تحت نظر و مشورت او واقع شد، و در ۱۲۷۵ هق لقب امین‌الدوله یافت. چندی بعد نشان امیر نویانی به وی اعطا شد (۱۲۸۰ هق). پس از آن، حکومت کاشان و اصفهان و فارس، و همچنین، اداره‌ی گمرکخانه‌ها به عهده‌ی او قرار گرفت.

فرخ خان کاشی: ← فرخ خان غفاری.

فرخد (farxad)، ده (جم ۱٬۴۹۸ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۱۸کیلومتری ل‌ش مشهد.

فرخزاد (farroxzād)، در شاهنامه. ۱ـ نام مستعاری که گشتاسپ در روم به خود نهاده بود تا کسی او را نشناسد. ۲ـ یکی از سران ایران در انجمنی که بهرام چوبین برای نامزد کردن خود به پادشاهی گرد آورده بود، و با پادشاهی او موافقت کرد. ۳ـ پادشاه ساسانی که پس از آزرمیدخت به تخت نشست و یک ماه پادشاهی کرد. ۴ـ پسر هرمز، از سرداران یزدگرد III، آخرین پادشاه ساسانی.

فرخزاد، رستم: ← قادسیه.

فرخزاد، فروغ: ← فروغ فرخزاد.

فرخزاد ابن اخستان: ← شروانشاهان، جدول II.

فرخزاد ابن مسعود غزنوی: ← فرخزاد غزنوی.

فرخزاد ابن منوچهر: ← شروانشاهان، جدول II.

فرخزاد غزنوی (farroxzāde qaznavi) [جمال الدوله ابوشجاع فرخزاد ابن مسعود]، ح ۴۱۷–۴۵۱ هق، پادشاه (۴۳۴–۴۵۱ هق) سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر مسعود I غزنوی. در دوره‌ی سلطنت کوتاه مظفر کافرنعمت، با برادرش ابراهیم غزنوی در قلعه‌ی برغند یا بزغند (bozqond) محبوس بود. بعد از قتل طغرل، امرای غزنوی او را از بند برآوردند و بر تخت نشاندند. گویند پادشاهی رحیم و عادل بود. عاقبت به مرض قولنج وفات یافت، و برادرش ابراهیم غزنوی جانشین او شد.

فرخ سیر (farrox siar)، شهرت **ابوالمظفر محمد معین‌الدین** (abol.mozaffar mohammad mo-inod.din')، ۱۱۰۹۴ هق–۱۱۳۱ هق، امپراطور (۱۱۲۴ هق–۳۱ هق) تیموری هند؛ نوه‌ی بهادر شاه I. هنگام وفات (۱۱۲۴ هق) بهادر شاه در لاهور، فرخ سیر در پاتنا بود. در همان جا خود را شاه اعلام کرد (۱۱۲۴ هق، که آغاز رسمی سلطنت او محسوب است)، و با کومک سید حسینعلی خان (نایب الحکومه‌ی پاتنا) و برادرش عبدالله خان، جهاندار شاه را مغلوب کرد. دوران حکومت فرخ سیر مصروف کشمکشهای با حسینعلی و عبدالله (که مناصب خود را حق خود میدانستند) شد. سرانجام، حسینعلی با لشکری به دهلی وارد شد؛ فرخ سیر مخلوع و کور و بعداً مقتول گردید، و شاهزاده‌ی جوانی به نام شمس‌الدین رفیع الدرجات (← تیموریان هند) به سلطنت اعلام شد (۱۱۳۱ هق).

از وقایع عهد فرخ سیر، که در رشد شرکت هند شرقی بریتانیا اهمیت بسیار داشت، اعطای (۱۱۲۹ هق) "فرمان" تجارت به آن شرکت بود، که به موجب آن، شرکت با استفاده از معافیت گمرکی فعالیت تجارتی خود را در بخش عظیمی از هند گسترش داد.

فرخشاه، صاحب ختل، ← ختل.

فرخنامه‌ی جمالی (farrox.nāmeye jamāli)، کتابی به فارسی، تألیف ابوبکر مطهر ابن محمد جمالی یزدی، که در سال ۵۸۰ هق تألیف شده است (تهران، ۱۳۴۶ هش). نوعی دایرةالمعارف است در ۱۶ مقاله، در منافع و شناخت جانوران، گیاهان، احجار کریمه، و سئارگان، که با زبانی ساده و شیرین نوشته شده، و از نظر لغات و ترکیبات قدیمی نیز دارای اهمیت است. چنانکه مؤلف خود در مقدمه یاد کرده این کتاب را به شیوه‌ی نزهت‌نامه‌ی علائی و در تکمیل آن پرداخته است.

فرخی (farroxi)، ده (جم ۱٬۳۲۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان جندق و بیابانک، بخش خور و بیابانک، شهرستان نائین، استان دهم (اصفهان)، ۱۴کیلومتری لغ خور.

فرخ یسار: ← شروانشاهان، قسمت III.

فرخی سیستانی (farroxie sistāni)، شهرت **ابوالحسن علی ابن جولوغ** (juluq)، متخلص به **فرخی،** ف ۴۲۹ هق، شاعر ایرانی، اهل سیستان. پدرش، جولوغ، غلام خلف ابن احمد (خلف بانویه) بود. فرخی، در آغاز جوانی، در خدمت یکی از دهاقین سیستان بود. سپس به دربار چغانیان رفت، و با سرودن قصیده‌ی داغگاه، در شمار شاعران دربار چغانی درآمد، و مورد عنایت ابوالمظفر احمد ابن محمد چغانی (← آل محتاج) قرار گرفت. بعد به دربار محمود غزنوی راه یافت؛ بیشتر شعرهای وی اشاری است که در این دربار سروده است. فرخی در سفرهای جنگی همراه سلطان محمود بوده است، و کشورگشائیهای وی را توصیف کرده. مرگ وی در جوانی اتفاق افتاده، و مایه‌ی تأثر شعرای معاصر او بوده است.

شعر فرخی در میان شاعران ایران، هم از نظر سادگی زبان شعر، و هم از لحاظ سادگی و صفای روحیات شاعر–که بینشی روستائی‌وار دارد–دارای تشخص و امتیازی است. تغزلهای فرخی ساده و طبیعی و سرشار از شور جوانی و لطف طبیعی است. دیوانش شامل ۹٬۰۰۰ بیت، از قصیده، غزل، قطعه، و ترجیع‌بند است، و چند بار در ایران چاپ شده است (از جمله در ۱۳۱۱ هش). انتساب کتاب ترجمان البلاغه به فرخی اشتباه محض است.

فرخی یزدی (farroxie yazdi)، شهرت **محمد** فرزند **ابراهیم،** متخلص به **فرخی،** ۱۳۰۶ هق–۱۳۱۸ هش، شاعر، روزنامه‌نویس، و سیاستمدار ایرانی؛ مه یزد. به علت تنگدستی نتوانست به تحصیلات خود ادامه دهد، و از ۱۶سالگی مجبور به کار کردن شد، و در آغاز جوانی به دموکراتهای یزد پیوست، و به مناسبت شعری که در مدح آزادی ساخته بود، ضیغم‌الدوله‌ی شیرازی، حاکم یزد، دهانش را دوخت. پس از چندی به تهران آمد (۱۳۲۸ هق)، و در ۱۳۰۰ هش روزنامه‌ی طوفان را انتشار داد. در دوره‌ی هفتم (۱۳۰۷–۱۳۰۹ هش) از یزد به نمایندگی مجلس شورای انتخاب شد، و یکی از دو نماینده‌ی طرفدار اقلیت بود. در اواخر این دوره از ایران گریخت، و از طریق مسکو به برلین رفت. در ح ۱۳۱۲ هش به تهران آمد، و عاقبت در زندان درگذشت، و بنا بر مشهور به قتل رسید.

فرخی بارها زندانی و تبعید شد، و روزنامه‌ی طوفان او بارها توقیف گردید. وی علاوه بر طوفان، در جراید ستاره‌ی شرق، پیکار، و طلیعه‌ی آینه‌ی افکار مقالات و اشعاری داشته است. دیوانش تا کنون چهار

بار به چاپ رسیده است (چاپ چهارم، ۱۳۳۲ هش).
فرخی در نوعی از شعر، که میتوان آن را غزل سیاسی نامید، سرآمد همه‌ی شاعران معاصر خویش است، و توانسته است اندیشه‌های سیاسی خویش را، با زبان شعر عاشقانه‌ی فارسی، استادانه ترکیب کند.

فرد، ستاره، ← شجاع.

فرد، در شعر، ← مفرد.

فرد[1] (fard)، در حساب، وصف عدد صحیحی که بر ۲ قابل قسمت نباشد، مانند ۱ و ۲۵ (قد زوج، در حساب).

فردریک، اسم، ← فریدریش، اسم.

فردریک I (آلمان)، ← فردریک I (امپراطور).

فردریک II (آلمان)، ← فردریک II (امپراطور).

فردریک III (آلمان)، ← فردریک خوبرو.

فردریک IV (آلمان)، ← فردریک III (امپراطور).

فردریک[2] **I** (امپراطوری مقدس روم) (-frederik) یا **فردریک باربارossa** (frederik bārbārossā) [ایتالیائی، ← **فردریک ریش‌قرمز**]، ح ۱۱۲۵-۱۱۹۰، امپراطور (۱۱۵۵-۹۰) امپراطوری مقدس روم، و شاه (۱۱۵۲-۹۰) آلمان، جانشین **کونراد III**. پدرش، فردریک، از خاندان **هوهنشتاوفن** و دوک سوابیا، و مادرش از **گوئلفها** بود، و فردریک I چند بار بین کونراد و **هانری شیر**، که از منسوبین کونراد و از گوئلفها بود، واسطه شد. فردریک، همراه کونراد، به دومین جنگ صلیبی رفت.

فردریک در ۱۱۵۲ جانشین کونراد در سلطنت آلمان شد. تاجگذاری وی به عنوان امپراطور در رم، به سبب اغتشاش در آلمان و قیام آرنلد برشالی در ایتالیا، به تعویق افتاد. در ۱۱۵۲، فردریک، با اعلام صلح عمومی در آلمان (که در ۱۱۵۸ آن را در سراس امپراطوری تعمیم داد)، آلمان را آرام کرد، و در ۱۱۵۶ دوکنشین باواریا را به هانری شیر بازگردانید، و بدین گونه، رضایت او را جلب کرد، و در همین زمان، اتریش را به عنوان یک دوکنشین جدید سازمان داد. در ۱۱۵۳ پیمانی با پاپ اوژنیوس III منعقد ساخت، و متعهد شد که او را در مقابل آرنلد و روژه‌ی II سیسیل یاری کند. در ۱۱۵۴ وارد رم شد، و در ژوئن ۱۱۵۵ به عنوان امپراطور تاجگذاری کرد. به سبب عدم رضایت سپاهیانش از اقامت در ایتالیا، به آلمان بازگشت، و نتوانست پاپ جدید، **هادریانوس IV** را در مقابل ویلیام I سیسیل (جانشین روژه) یاری کند. هادریانوس هم با ویلیام متحد شد (۱۱۵۶)، و به مخالفت با فردریک برخاست. فردریک به ایتالیا لشکر کشید، و میلان را گرفت، و خود را امپراطور و پادشاه لومباردها خواند. به سبب شورشی که در میلان و بعضی از شهرهای دیگر روی داد، میلان را بسوزاند (۱۱۶۲). در مقابل پاپ **آلکساندر III** (جانشین هادریانوس) ناپایهائی علم کرد و آلکساندر هم او را تکفیر نمود. پس از تشکیل ← اتحادیه‌ی لومبارد در ۱۱۶۷، فردریک به آلمان مراجعت کرد، اما در ۱۱۷۴ به ایتالیا بازگشت. در ۱۱۷۶ در لنیانو از اتحادیه‌ی لومبارد شکست خورد، و ناچار پایی آلکساندر را شناخت. در صلح کنستانس (۱۱۸۳) خواسته‌های اتحادیه‌ی لومبارد به مرحله‌ی تحقق رسید.

فردریک در ۱۱۸۰ هانری شیر را مقهور کرد، و دوکنشینهای پهناور او را تقسیم نمود. تغییراتی که فردریک در نقشه‌ی آلمان پدید آورد مدتهای مدید برقرار بود. فردریک وسایل وصلت (۱۱۸۶) پسر و جانشین خود هانری (بعداً هانری VI) را با کنستانس، شاهزاده‌خانم مدعی سلطنت سیسیل، فراهم ساخت. در ۱۱۸۹ عازم سومین جنگ صلیبی گردید، ولی در کیلیکیا غرق شد.

از کارهای مهم دوران فرمانروائی فردریک بنا کردن شهرهای جدید، ازدیاد تجارت، و استعمار سرزمینهای متعلق به اسلاوها در ش آلمان و مسیحی ساختن مردم آنها بوده است.

فردریک تأثیری عمیق در افکار آلمانها داشته است. بر طبق افسانه‌ها، وی هنوز زنده است، و در کیفهویزر در انتظار اتحاد آلمان است.

فردریک[2] **II** (امپراطوری مقدس روم) (-frederik)، ۱۱۹۴-۱۲۵۰، امپراطور (۱۲۲۰-۵۰) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۲۱۲-۲۰) آلمان، شاه (۱۱۹۷-۱۲۵۰) سیسیل، و شاه (۱۲۲۹-۵۰) اورشلیم؛ پسر امپراطور هانری VI و ملکه کنستانس (دختر روژه‌ی II سیسیل). در ۱۱۹۶ به شاهی آلمانها برگزیده شد. بعد از وفات (۱۱۹۷) پدرش، عمویش فیلیپ سوابی نتوانست موافقت بزرگان آلمان را با این انتخاب جلب کند، ولی مادرش به وسیله‌ی پاپ اینوکنتیوس III سلطنت سیسیل را برای او (به عنوان فردریک I) گرفت. در ۱۲۱۱، بعضی از امرای آلمان امپراطور اوتوی IV را مخلوع اعلام کردند، و فردریک را به سلطنت خواندند، و وی دگربار به عنوان شاه آلمان تاجگذاری کرد (۱۲۱۲). پس از شکست (۱۲۱۴) اوتو در بووین، بر اعتبار فردریک افزوده شد، و مجدداً در آخن تاجگذاری کرد (۱۲۱۵). در ۱۲۲۰ ترتیب انتخاب پسر خود هانری را به پادشاهی آلمان داد، و خود در رم به عنوان امپراطور تاج بر سر نهاد. با آنکه پیش از امپراطور شدنش به پاپ هونوریوس III قول داده بود که در جنگ صلیبی شرکت کند، مدتها این کار را به تأخیر انداخت، تا آنکه پاپ گرگوریوس IX او را تکفیر کرد، و وی عاقبت در ۱۲۲۸ به راه افتاد، ولی سفر او در واقع یک دیدار رسمی بود؛ در یافا پیمانی منعقد کرد که اورشلیم و ناصره و بیت لحم را به مسیحیان، و مسجد عمر را به مسلمانان وامیگذاشت، و در ۱۲۲۹ به عنوان شاه اورشلیم تاجگذاری کرد. پاپ گرگوریوس IX این پیمان را باطل اعلام کرد، و قلمرو فردریک را به وسیله‌ی همدستانش مورد تاخت و تاز قرار داد، و طولی نکشید که مسلمانان نیز پیمان را شکستند. فردریک در ۱۲۲۹ مراجعت کرد، و در ۱۲۳۰ پیمانی با پاپ منعقد کرد. اما کشمکش میان او و دستگاه پاپی ادامه یافت، و در ۱۲۳۹ به شدت رسید، و عاقبت پاپ اینوکنتیوس IV او را تکفیر و از امپراطوری خلع کرد (۱۲۴۵). در ۱۲۴۶ به تحریک پاپ، کسی را بر ضد کونراد IV (پسر فردریک) به سلطنت برداشتند، و این امر آلمان را به جنگ داخلی کشانید. در ایتالیا، فردریک در ۱۲۵۰ در شرف پیروزی بود که به بیماری اسهال درگذشت.

فردریک II یکی از جالبترین شخصیتهای قرون وسطی است. وی خود را "خداوند جهان" میخواند. معاصرینش، بعضی او را "اعجوبه‌ی جهان" و برخی ضد مسیح میشمردند. اگر چه از اعقاب نورمانها و ژرمنها بود، خودش سیسیلی‌نژاد بود، و در آلمان خود را خارجی میشمرد. بیشتر اوقات خود را در ایتالیا و سیسیل میگذرانید، و اصلاحاتی در امور حقوقی در این نواحی به عمل آورد، و اداره‌ی امور را سامان داد. اقدام وی برای اعمال همین اصلاحات در آلمان تا حدی توفیق‌آمیز بود. تجارت، زراعت، و صنعت را توسعه داد. بسیاری از شهرها در عهد وی به مراکز مهم داد و ستد تبدیل شدند. فردریک از علم و هنر برخوردار بود. خود شاعر بود، و جمعی از تروبادورهای پروانسی و مینسینگرهای آلمانی در دربارش بودند. حامی علم و فلسفه بود، و به طب، ریاضیات، نجوم، و احکام نجوم رغبت داشت. شخصیت وی مخلوطی عجیب از خلق و خوی آلمانی، مسیحی، بیزانسی، و اسلامی بود. اگر چه مسیحی بود، زوجات متعدد داشت؛ اگر چه با پاپها کشمکشها داشت، بدعتگذاران در دین را با بیرحمی سیاست میکرد. منازعات شدید بین دستگاه پاپ و فردریک منجر به برافتادن خاندان هوهنشتاوفن و سلب اعتبار دستگاه پاپی شد. با مرگ وی، دوران جلال امپراطوری آلمان پایان یافت، و برآمدن کشورها در ایتالیا آغاز شد. دوران فترت در امپراطوری مقدس روم با انتخاب (۱۲۷۳) **رودولف I** از خاندان هاپسبورگ پایان پذیرفت.

فردریک[2] **III** (امپراطوری مقدس روم) (-frederik)، ۱۴۱۵-۹۳، امپراطور (تاجگذاریش ۱۴۵۲) امپراطوری مقدس روم و (به عنوان فردریک IV) شاه (۱۴۴۰-۹۳) آلمان، دوک (۱۴۳۵-۹۳) ستیریا. پس از مرگ (۱۴۳۹) آلبرشت II، که از خویشان دورش بود، ریاست خاندان هاپسبورگ به او رسید، و به سلطنت آلمان انتخاب شد (۱۴۴۰). وی مدعی جانشینی لادیسلاوس V در دوکی اتریش بود، و عاقبت، پس از مرگ مدعیان دیگر، در ۱۴۶۳ به مقصود رسید. در ۱۴۸۵، ماتیاس کوروینوس به بوهم و اتریش تاخت، و وین را اشغال کرد، و فردریک ناچار به عقبنشینی شد، ولی پس از وفات (۱۴۹۰) ماتیاس، فردریک متصرفات خود را بازیافت. فردریک آخرین امپراطوری بود که در رم تاجگذاری کرد (۱۴۵۲).

فردریک وسیله‌ی ازدواج پسرش (بعداً ماکسیمیلیان I) را با ماری دو بورگونی فراهم ساخت. این ازدواج از وقایع مهم تاریخ اروپا است، زیرا سبب استقرار خاندان هاپسبورگ در اتریش و نیز منشأ رقابت طولانی فرانسه و اتریش شد. استیلای خاندان هاپسبورگ بر قسمت عظیمی از اروپا ناشی از ازدواج و جانشینیهائی بود که به گرده‌ی وصلت ماری و ماکسیمیلیان ترتیب داده میشد. در ۱۴۸۶، فردریک وسیله‌ی انتخاب ماکسیمیلیان را به عنوان شاه رومیان فراهم ساخت، و از ۱۴۹۰ به بعد بیشتر کارها را به وی واگذاشت. در ۱۴۸۸ اجازه‌ی تشکیل یافتن اتحادیه‌ی سوابیائی را صادر کرد.

فردریک[2] **I** (براندنبورگ)، ۱۳۷۱-۱۴۴۰، مارگراف و برگزیننده‌ی (۱۴۱۷-۴۰) براندنبورگ (← برگزینندگان)، و مؤسس عظمت خاندان هوهنزولرن. در خدمت سیگیسموند (پادشاه مجارستان؛ بعداً امپراطور سیگیسموند) بود، و در نبرد نیکوپول (۱۳۹۶) علیه عثمانی شرکت داشت. در انتخاب سیگیسموند به امپراطوری او را کومک کرد، و نیابت سلطنت براندنبورگ به وی اعطا شد (۱۴۱۱)، و در شورای کنستانس به مقام مارگرافی و برگزینندگی رسید (۱۴۱۷). خیال نیل به امپرا-

---

(1) odd (2) Frederick

طوری در سر داشت، ولی به مقصود نرسید.
فردریک III (براندنبورگ)، ← فردریک I (پروس).
فردریک[1] II (پالاتینا) (frederik-)، ۱۴۸۲–۱۵۵۶، برگزیننده‌ی کاخنشین (۱۵۴۴–۵۶). در جنگ‌های امپراطور شارل V با ترکان عثمانی در ۱۵۲۹ و ۱۵۳۲ فرمانده ارتش امپراطوری بود. در ۱۵۴۵ به اتحادیه‌ی شمالکالدنی (← شمالکالدن) پیوست، ولی پس از مدت کوتاهی به اطاعت شارل V درآمد.
فردریک III (پالاتینا) همان فردریک پارسا است.
فردریک IV (پالاتینا) همان فردریک صالح است.
فردریک V (پالاتینا) همان فردریک پادشاه زمستانی است.
فردریک[1] I (پروس)، ۱۶۵۷–۱۷۱۳، اولین پادشاه (۱۷۰۱–۱۳) پروس و (به عنوان فردریک III) برگزیننده‌ی (۱۶۸۸–۱۷۱۳) براندنبورگ. پدرش، فردریک ویلهلم، برگزیننده‌ی بزرگ در براندنبورگ بود، و فردریک I در این مقام جانشین پدر شد. پروس را به مملکت سلطنتی تبدیل کرد، و در ۱۷۰۱ در کونیگسبرگ تاجگذاری نمود. فردریک از حامیان لایبنیتز بود. پسرش، فردریک ویلهلم I، جانشین او شد.
فردریک II (پروس)، ← فردریک کبیر.
فردریک[1] III (پروس)، ۱۸۳۱–۸۸، امپراطور آلمان و شاه پروس در مارس–ژوئن ۱۸۸۸، پسر و جانشین ویلهلم I و پدر ویلهلم II. با ویکتوریا، دختر ملکه‌ی ویکتوریای انگلستان، ازدواج کرد (۱۸۵۸)، و وی نفوذ بسیار در شوهر خود داشت. فردریک آزادمنش و حامی فضل و هنر بود. در جنگ فرانسه و پروس ابراز لیاقت کرد. کمی بعد از جلوس به بیماری سرطان گلو درگذشت.
فردریک[1] I (دانمارک و نروژ)، ح ۱۴۷۱–۱۵۳۳، شاه (۱۵۲۳–۳۳) دانمارک و نروژ، پسر کریستیان I و جانشین کریستیان II. پس از اینکه اشراف دست کریستیان II را به سبب ستمگریهایش کوتاه کردند، فردریک I را به جانشینی او انتخاب کردند.
فردریک[1] II (دانمارک و نروژ)، ۱۵۳۴–۸۸، شاه (۱۵۵۹–۸۸) دانمارک و نروژ، پسر کریستیان III، و یکی از محبوبترین شاهان دانمارک. پس از جنگ هفتساله با سوئد (۱۵۶۳–۷۰)، در صلح و آرامش زیست. بحریه‌ی دانمارک را تاسیس کرد، دریازنان را از سواحل دانمارک برانداخت، وضع مالی کشور را تثبیت نمود، و علم و صنعت را تشویق کرد. وی حامی تیکو براهه بود. در آغاز سلطنتش از خواستگاران الیزابت I انگلستان و نیز ماری استوارت بود.
فردریک[1] III (دانمارک و نروژ)، ۱۶۰۹–۷۰، شاه (۱۶۴۸–۷۰) دانمارک و نروژ، پسر و جانشین کریستیان IV. در آغاز امتیازاتی به اشراف مقتدر اعطا کرد، اما بعداً قدرت خود را مستقر ساخت. در ۱۶۵۷ جنگ با سوئد را تجدید کرد، و کارل X سوئد معاهده‌ی اهانت‌آمیز روسکیلده را به دانمارک تحمیل کرد (۱۶۵۸). کارل بلافاصله جنگ را از سرگرفت، و فقط در اثر دفاع شجاعانه‌ی فردریک از کپنهاگ بود که سلطنت دانمارک از سقوط حتمی نجات یافت. هلند و براندنبورگ، که در آن هنگام متحدین دانمارک بودند، در دفع حمله‌ی سوئدیها به دانمارک کومک کردند، و صلح کپنهاگ (۱۶۶۰) برقرار شد. در ۱۶۶۵، گریفنفلد، منشی فردریک، قانون معروف به قانون شاه را تدوین کرد، که به موجب آن دانمارک را کشور سلطنتی و سلطنت آن را موروثی قرار داد. پسرش، کریستیان V، جانشین او شد.
فردریک[1] IV (دانمارک و نروژ) (frederik-)، ۱۶۷۱–۱۷۳۰، شاه (۱۶۹۹–۱۷۳۰) دانمارک و نروژ، پسر و جانشین کریستیان V. در جنگ شمالی، با لهستان و روسیه بر علیه کارل XII سوئد متحد شد، اما ناگزیر به امضای معاهده‌ی اهانت‌آمیزی گردید (۱۷۰۰). به امید بازگرفتن سوئد جنوبی (که در ۱۶۶۰ از دست داده بود) و برقرار کردن قدرت دانمارک در شلسویک، بار دیگر در ۱۷۰۹ وارد جنگ شد. بر طبق معاهده‌های صلح ۱۷۲۰–۲۱، دانمارک از ادعای خود بر سوئد جنوبی صرف نظر کرد، ولی در عوض شلسویک را به دست آورد. فردریک مردی کوشا و توانا بود. رژیم سلطنتی مطلق را استوار کرد، از فساد دستگاه اداری کاست، و به تاسیس مدارس و ترمیم آسیبهای جنگ اقدام نمود. کریستیان VI پسر و جانشین او بود.
فردریک[1] V (دانمارک و نروژ)، ۱۷۲۳–۶۶، شاه (۱۷۴۶–۶۶) دانمارک و نروژ، پسر و جانشین کریستیان VI. در دوره‌ی سلطنتش تجارت و صنعت بسط و رونق یافت، و هیئتی مأمور مطالعه در وضع کشاورزی شد (۱۷۵۷). سیاست خارجی کشور را برنشتورف اداره میکرد. کریستیان VII پسر و جانشین او بود.
فردریک[1] VI (دانمارک و نروژ)، ۱۷۶۸–۱۸۳۹، شاه (۱۸۰۸–۳۹) دانمارک و شاه (۱۸۰۸–۱۴) نروژ، پسر و جانشین کریستیان VII. در زمان سلطنت پدرش کودتا کرد (۱۷۸۴)، و نیابت سلطنت را به دست گرفت. در جنگهای انقلاب فرانسه، دانمارک بی‌طرف ماند، ولی با نظارت انگلستان بر کشتیهای بیطرف مخالفت کرد، و این امر منجر به حمله‌ی انگلیسها به ناوگان دانمارک شد (← کپنهاگ، نبرد، ۱۸۰۱). در ۱۸۰۷ نیز انگلیسها به دانمارک، که بیطرف بود، حمله کردند، و کپنهاگ را به گلوله بستند. فردریک ناگزیر با ناپلئون I متحد شد. به همین سبب، در کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵)، نروژ را از دانمارک منتزع و به سوئد منتقل کردند. فردریک فرزند ذکور نداشت، و کریستیان VIII که یکی از خویشان وی بود جانشین او شد.
فردریک[1] VII (دانمارک)، ۱۸۰۸–۶۳، شاه (۱۸۴۸–۶۳) دانمارک و دوک (۱۸۴۸–۶۳) شلسویک، هولشتاین، و لاوئنبورگ؛ پسر و جانشین کریستیان VIII. مسئله‌ی پرماجرای شلسویگ–هولشتاین در سراسر دوره‌ی سلطنت او ادامه داشت. کوشش (۱۸۴۸) وی جهت تحقق ادعایش بر شلسویک منجر به معاهده‌ی برلین (۱۸۵۰) و پروتوکل لندن (۱۸۵۲) شد. طرح (۱۸۶۳) قانون اساسی مشترک دانمارک و شلسویک سبب رنجش آلمانها شد، و در زمان کریستیان IX (جانشین فردریک) به جنگ دانمارک و پروس منتهی شد.
فردریک[1] VIII (دانمارک)، ۱۸۴۳–۱۹۱۲، پادشاه (۱۹۰۶–۱۲) دانمارک؛ پسر و جانشین کریستیان IX. در جنگ با پروس در ۱۸۶۴ شرکت کرد، و همواره به مسائل نظامی توجه خاص داشت. پسرش، کریستیان X، جانشین او در دانمارک شد، و پسر دیگرش، به عنوان هاکون VII، به سلطنت نروژ رسید.
فردریک[1] IX (دانمارک) (frederik-)، ۱۸۹۹–۱۹۷۲، پادشاه (۱۹۴۷–۷۲) دانمارک، پسر و جانشین کریستیان X. در ۱۹۳۵ با شاهزاده‌خانم سوئدی، اینگرید (ingrid)، ازدواج کرد. بعد از او دخترشان، شاهزاده مارگرته، به سلطنت رسید.
فردریک[1] I (ساکس) یا **فردریک جنگجو**[2]، ۱۳۶۹–۱۴۲۸، برگزیننده‌ی (۱۴۲۵–۲۸) ساکس. مارگراف مایسن بود. در ۱۴۰۹ دانشگاه لایپزیگ را برای محصلین آلمانی که از پراگ رفته بودند تاسیس کرد. با هوسیان همسایه بود، و از اولین کسانی بود که علیه ایشان اقدام کرد (۱۴۲۰–۲۲). بدین جهت، امپراطور سیگیسموند، به عنوان پاداش، مقام برگزینندگی ساکس را به وی داد. در ۱۴۲۶ از هوسیان شکست خورد.
فردریک III (ساکس) همان فردریک خردمند است.
فردریک[3] I (وورتمبرگ)، ۱۷۵۴–۱۸۱۶، پادشاه وورتمبرگ. در ۱۷۹۷ جانشین پدرش در دوکی وورتمبرگ شد. در سومین اتحادیه بر ضد ناپلئون، جانب ناپلئون را گرفت، و در نتیجه، قلمروش وسعت یافت، و در ۱۸۰۵ به عنوان یک کشور شناخته شد. در ۱۸۰۶ به ← هم‌پیمانان راین پیوست. پس از شکست ناپلئون در نبرد لایپزیگ، به متفقین ملحق شد (۱۸۱۳). کنگره‌ی وین متصرفات او را بر جای گذاشت.
فردریکا، اسم، ← فریدریش، اسم.
فردریک آوگوستوس I، برگزیننده‌ی ساکس، ← آوگوستوس II (شاه لهستان).
فردریک آوگوستوس II، برگزیننده‌ی ساکس، ← آوگوستوس III (شاه لهستان).
فردریک آوگوستوس III، برگزیننده‌ی ساکس، ← فردریک آوگوستوس I (شاه ساکس).
فردریک آوگوستوس[4] I (frederik Ägustus-)، ۱۷۵۰–۱۸۲۷، شاه (۱۸۰۶–۲۷) ساکس، (به عنوان فردریک آوگوستوس III) برگزیننده‌ی (۱۷۶۳–۱۸۰۶) ساکس، و مهیندوک (۱۸۰۷–۱۴) ورشو. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه جانب متحدین را گرفت، و در جنگ ۱۸۰۶ پروس با ناپلئون I به پروس پیوست. ولی پس از پیروزی فرانسه در ینا، صلح جداگانه‌ای با ناپلئون منعقد کرد، و با موافقت وی، عنوان شاه مملکت ساکس را بر خود نهاد. همچنین، ناپلئون فرمانروائی اسمی مهیندوکنشین ورشو را به او داد. وقتی که اوضاع تغییر کرد، در کنگره‌ی وین بخش بزرگی از ساکسون به پروس واگذار شد.
فردریک باربارروسا: ← فردریک I (امپراطوری مقدس روم).
فردریک پادشاه زمستانی[5] (frederik)، ۱۵۹۶–۱۶۳۲، شاه (۱۶۱۹–۲۰) بوهم، و (به عنوان فردریک V) برگزیننده‌ی کاخنشین (۱۶۱۰–۲۰)؛ دیت (مجلس شور) بوهم، که اعضای آن پروتستان بودند، فردیناند (بعداً امپراطور فردیناند II) را که کاتولیک‌مذهب بود خلع کرد، و فردریک را به

(۱)Frederick (۲)Frederick the Warlike (۳)Frederick (۴)Frederick Augustus (۵)Frederick the Winter King

شاهی برگزید. فردریک، به امید دریافت کومک از پدر زنش (جیمز I انگلستان) و اتحادیه‌ی پروتستان، سلطنت را پذیرفت. اما کومکی نرسید، و طرفدارانش در کوه سفید از کاتولیکها شکست قاطعی خوردند (۱۶۲۰). بدین ترتیب، فردریک سلطنت را از دست داد. لقب طعنه‌آمیز "پادشاه زمستانی" نیز اشاره به کوتاهی مدت فرمانروائی اوست. سرزمینهای باقیمانده را نیز ازو گرفتند، و مقام برگزیندگی را هم به ماکسیمیلیان I باواریا دادند. این زد و خوردها نخستین مبارزات جنگ سی‌ساله بود. پادشاهان انگلستان از خاندان هانوور از اعقاب فردریک و زوجه‌ی او الیزابت بودند.

فردریک پارسا[1] (-frederik) [فردریک III پالاتینا]، ۱۵۱۵–۷۶، برگزیننده‌ی کاخنشین (۱۵۵۹–۷۶). اولین امیر آلمانی بود که مذهب کالون را پذیرفت. کاتشیسم **هایدلبرگ** به دستور وی تدوین شد (۱۵۶۳). از پیروان مذهب کالون در هلند و فرانسه حمایت کرد.

فردریکتن[2] (fredəriktən)، شهر (جمع ۱۹٬۶۸۳)، کرسی ایالت برونسویک جدید، کانادا، ج قسمت مرکزی ایالت، بر رود سنت جان. در ۱۷۸۵ تأسیس شد. دانشگاه نیو برونسویک در آنجاست. از مراکز شکار و ماهیگیری و دارای مصنوعات چوبی و چرمی است.

فردریک جنگجو: ← فردریک I ساکس.

فردریک خردمند[3] (-frederik) [فردریک III در سلسله‌ی برگزینندگان ساکس]، ۱۴۶۳–۱۵۲۵، برگزیننده‌ی (۱۴۸۶–۱۵۲۵) ساکس. در ویتنبرگ دانشگاهی بنیان نهاد (۱۵۰۲) که لوتر و ملانشتون در آنجا تدریس میکردند. از لوتر در برابر پاپ و امپراطور امپراطوری مقدس روم حمایت میکرد، ولی خودش کاتولیک بماند. مردی محجوب ولی سیاستمداری ماهر بود.

فردریک خوبرو[4] [فردریک III آلمان]، ح ۱۲۸۶–۱۳۳۰، شاه آلمان و دوک اتریش. پس از مرگ هانری VII، طرفداران خاندان هاپسبورگ او را در مقابل لوئی IV (بعداً امپراطور لوئی IV) به سلطنت برگزیدند (۱۳۱۴). میان این دو مدتها نزاع بود، تا آنکه فردریک در ۱۳۲۲ شکست خورد، و به اسارت لوئی درآمد. در ۱۳۲۵، با انصراف از حق سلطنت آزاد شد، مشروط بر آنکه موافقت برادرش لئوپولد را نیز جلب کند، و الا به اسارت بازگردد. لئوپولد سلطنت لوئی را بر آلمان نپذیرفت، و فردریک، با آنکه آزاد بود، داوطلبانه به اسارت لوئی بازگشت.

فردریک ریش‌قرمز: ← فردریک I، امپراطور.

فردریکسبرگ[5] (fredriksbërg)، شهر صنعتی (جمع ۱۳٬۶۳۹)، ل ایالت ویرجینیا، کشمت. میدان **نبرد فردریکسبرگ** از جنگ داخلی امریکا بود (دسامبر ۱۸۶۲)، که در آن، نیروهای اتحادیه، با دادن ۱۲٬۰۰۰ تلفات، از ر. ا. لی شکست خوردند.

فردریکسهافن[6] (fredrikshāfn)، شهر (جمع ۲۲٬۵۲۲)، ل ژوتلند، دانمارک. بندر ماهیگیری و مرکز تجارت است.

فردریک صالح[7] (-frederik) [فردریک IV پالاتینا]، ۱۵۷۴–۱۶۱۰، برگزیننده‌ی کاخنشین (۱۵۹۲–۱۶۱۰). در ۱۶۰۸ ← اتحادیه‌ی پروتستان را به وجود آورد، و خود به ریاست آن برگزیده شد.

فردریک کبیر[8] (-frederik) [فردریک II در سلسله‌ی شاهان پروس]، ۱۷۱۲–۸۶، شاه (۱۷۴۰–۸۶) پروس، پسر و جانشین فردریک ویلهلم I. جوانیش در رنج و اندوه گذشت، زیرا به ادب و هنر فرانسوی اشتیاق داشت، و علاقه‌ای به حکومت و جنگ نداشت، و بدین سبب، پدر خشن و مستبدش او را پیوسته تحقیر میکرد، و زیباپسند زن‌صفتش میخواند. در ۱۸سالگی تصمیم گرفت که از آلمان بگریزد، ولی دستگیر شد، و وادارش کردند که بریدن سر کاتِه را، که دوست وی و همدستش در فرار بود، نظاره کند، و چیزی نمانده بود که خود وی به عنوان فراری اعدام شود. پس از آنکه به اطاعت پدر درآمد آزاد شد. در ۱۷۳۳ ازدواج کرد، اما بعد از مدت کوتاهی با زوجه‌اش متارکه کرد، و در بقیه‌ی عمر خود علاقه‌ای به زنان ازو دیده نشد. کتاب ضد ماکیاولی را علیه **ماکیاولی** نوشت، و نیز مکاتبات ممتد خود را با ولتر آغاز کرد.

پس از آنکه به سلطنت رسید در کار رهبری و اداره‌ی مملکت لیاقت و اراده‌ی غیرمنتظره‌ای از خود نشان داد. به دستاویزهای بی‌اساس، مدعی بخشهائی از سیلزی شد، و ناگهان بر ضد ماری ترز لشکر کشید (۱۷۴۰) و ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) را آغاز کرد. در جنگ مهارت تمام داشت، و کمترین اعتنائی به متحدین خود (خصوصاً فرانسه) نمیکرد، چنانکه دو بار با ماری ترز قرارداد صلح جداگانه منعقد کرد (۱۷۴۲، ۱۷۴۵)، و هر دو بار سیلزی علیا و سیلزی سفلی را برای پروس گرفت. در **جنگ هفتساله** (۱۷۵۶–۶۳)، فردریک با اتحادیه‌ی نیرومندی مشتمل بر اتریش، روسیه، و فرانسه مواجه شد، و تنها متحد مقتدر وی انگلستان بود. در آغاز پیروزیهائی به دست آورد، ولی در ۱۷۵۹ از قوای اتریش و روسیه بسختی شکست خورد، و در ۱۷۶۰ ارتش اتریش و روسیه برلین را اشغال کردند. گویند فردریک تا حد خودکشی مأیوس شده بود، اما در ۱۷۶۲ پطر III در روسیه بر سر کار آمد، و او هواخواه فردریک بود، و روسیه را از جنگ خارج کرد، و بدین گونه، راه پیروزی فردریک هموار شد. در نتیجه‌ی پیمان صلح **هوبرتوسبورگ** (۱۷۶۳)، سرزمینهای مفتوحه‌ی فردریک برای او باقی ماند، و پروس مقتدرترین نیروی نظامی اروپا گردید، و نبوغ نظامی فردریک مشهور شد.

فردریک از یاری سرداران برجسته‌ی خود زایدلیتس، شورین، تیتن، و جز آنها برخوردار بود. تعبیهٔ الجیش (تاکتیک) وی مورد تحسین و مطالعه‌ی ناپلئون بوناپارت بوده است، و در فن جنگ تأثیری بسزا داشته.

در نخستین تجزیه‌ی لهستان در ۱۷۷۲، بر وسعت مملکت خود بسیار افزود. فردریک ← جنگ جانشینی باواریا (۱۷۷۸–۷۹) را بر پا کرد، و با ایجاد (۱۷۸۵) فورستنبوند[9] (fürstenbund) [← اتحادیه‌ی شاهزادگان]، نقشه‌های امپراطور یوزف II را نقش بر آب ساخت.

فردریک در امور داخلی کشورش "مستبدی خیرخواه" بود، و دست به یک رشته اصلاحات مهم اجتماعی و حقوقی زد. دوستی او با ولتر و شامهای فلسفی نیمشب او در سان سوسی (مقرش در پوتسدام) مشهور است. از جمله دوستان دیگرش د/آلامبر و موپرتوئی را میتوان نام برد. تقریباً همه‌ی آثارش به زبان فرانسوی است، و در مجموعه‌ای به نام نوشته‌های فردریک کبیر (۳۳ جلد، ۱۸۴۶–۵۷) گردآوری شده است. در شعر مهارتی نداشت، ولی نثر وی عالی است. وی دشمن ناسیونالیسم بود، ولی ناسیونالیستهای آلمانی ادوار بعد او را میستودند. فلسفه‌ی او مادی و شکاکی بود. در امور دینی تساهل می‌ورزید، و خود وی پابند به دینی نبود. در موسیقی، مارشها و کنسرتوهائی برای نیلبک ساخته است. چون فرزند نداشت، برادرزاده‌اش، فردریک ویلهلم II، جانشینش شد.

فردریک گیزوم (frederik giyyom؛ فنـ). برای اعلام آلمانی که به این صورت میشناسید به **فردریک ویلهلم** رجوع کنید.

فردریک لویس[10] (fredrik luis)، ۱۷۰۷–۱۷۵۱، پسر ارشد جورج II انگلستان. با پدرش خصومت داشت، زیرا وی مانع ازدواج او با دختر فردریک ویلهلم I پروس شد، و به علاوه مقرریی که درخور شأن پرینس آو ویلز باشد به او نمیداد. رهبری مخالفین دولت را داشت، و مخصوصاً با ر. **والپول** خصومت میورزید. در ۱۷۳۶ با شاهزاده‌خانمی از خاندان ساکس‌گوتا ازدواج کرد، و ازو فرزندان متعدد آورد، که ارشد آنها به عنوان جورج III به پادشاهی انگلستان رسید.

فردریکو، اسم، ← فریدریش، اسم.

فردریکوس، اسم، ← فریدریش، اسم.

فردریک ویلهلم[11] (براندنبورگ) (-frederik vil-helm)، معروف به **برگزیننده‌ی بزرگ**، ۱۶۲۰–۸۸، برگزیننده‌ی (۱۶۴۰–۸۸) براندنبورگ (← برگزینندگان). هنگام جلوس وی، سرزمینهای متفرق خاندان هوهانزولرن، در نتیجه‌ی **جنگ سی‌ساله**، ویران و خالی از سکنه بود. فردریک بتدریج لشکری فراهم ساخت، و روابط خود را با سوئد، فرانسه، و هلند بهبود بخشید. در صلح وستفالی، پومرانی شرقی و اراضی دیگری به او واگذار شد، و در ۱۶۴۸–60 رهبری کشورهای شمالی آلمان را هدف خود قرار داد. فرمانروائی وی بر پروس (که قبلا تابع لهستان بود) در صلح اولیوا (۱۶۶۰) شناخته شد. کارل XI سوئد که متحد فرانسه بود به اراضی وی دست‌اندازی کرد، ولی وی با پیروزی درخشانی او را دفع کرد (۱۶۷۵) و بر اعتبار خویش بیفزود. با اتخاذ تدابیر عاقلانه، شالوده‌ی مملکت پروس را ریخت، و پسرش، فردریک I، اولین پادشاه این مملکت شد.

فردریک ویلهلم[11] (برونسویک)، ۱۷۷۱–۱۸۱۵، دوک برونسویک. پس از مرگ (۱۸۰۶) پدرش، **کارل ویلهلم فردیناند**، ناپلئون دوکنشین او را به وستفالی ضمیمه کرد (۱۸۰۷). در ۱۸۰۹، که بین

---

(۱)Frederick the Pious (۲)Fredericton (۳)Frederick the Wise (۴)Frederick the Fair (Handsome)
(۵)Fredericksburg (۶)Frederikshavn (۷)Frederick the Upright (۸)Frederick the Great (۹)Fürstenbund
(10)Frederick Louis (11)Frederick William

فرانسه و اتریش جنگ درگرفت، فردریک ویلهلم سپاه "برونسویکیهای سیاه" را تشکیل داد، و با حمله‌ای شدید برونسویک را گرفت. کمی بعد او را بیرون راندند، و وی با سپاهیان خود به انگلستان فرار کرد. در ۱۸۱۳ مراجعت کرد و دوکنشین خود را تصرف کرد، اما در یکی از نبردهای واترلو کشته شد.

فردریک ویلهلم[1] **I** (پروس) (frederik vilhelm-)، ۱۶۸۸–۱۷۴۰، شاه (۱۷۱۳–۴۰) پروس، پسر و جانشین فردریک I. اصلاحات اداری و لشکری را که از زمان جدش، فردریک ویلهلم براندنبورگ، شروع شده بود ادامه داد، و کشوری نیرومند به وجود آورد. مردی صرفه‌جو بود، و هنگام مرگ پول بسیاری در خزانه باقی گذاشت. در سه جنگ جانشینی لهستان سپاهیان وی علیه فرانسه جنگیدند. عشق مفرطی به تمرینهای نظامی داشت، و از همین جهت او را "شاه سرباز" میخواندند. مردی خشن بود، و پسرش را که بعداً به عنوان فردریک کبیر به سلطنت پروس رسید تحقیر میکرد.

فردریک ویلهلم[1] **II** (پروس)، ۱۷۴۴–۱۷۹۷، شاه (۱۷۸۶–۹۷) پروس، برادرزاده و جانشین فردریک کبیر. به اتحادیه‌ی کشورهای اروپائی برای کومک به لوئی XVI فرانسه پیوست، و در نبردهای اولیه‌ی جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه شرکت کرد، ولی به سبب مشکلات مالی و دشواریهائی که در مرز شرقی کشور روی داد، ناچار با فرانسه پیمان صلح جداگانه منعقد کرد (۱۷۹۵). در دومین و سومین تقسیم لهستان (۱۷۹۳ و ۱۷۹۵) شرکت جست. مردی مسرف بود، و خزانه را تهی کرد. حامی هنرمندان بود. پسرش، فردریک ویلهلم III جانشینش شد.

فردریک ویلهلم[1] **III** (پروس)، ۱۷۷۰–۱۸۴۰، شاه (۱۷۹۷–۱۸۴۰) پروس، پسر و جانشین فردریک ویلهلم II. مردی خوش‌نیت ولی ضعیف بود. کوشید که در جنگهای ناپلئون بیطرف بماند، ولی در ۱۸۰۶ ناچار با فرانسه وارد جنگ شد. در نتیجه‌ی شکست فاحش ینا و پیمان تحقیرآمیز تیلزیت (۱۸۰۷)، به لزوم اصلاحات مملکتی توجه یافت، و چون میدانست که این کار از خودش ساخته نیست، رجالی لایق مانند شتاین، هاردنبرگ، و شارنهورست را بر سر کار آورد. خدمات این اشخاص زمینه را برای جنگ بعدی پروس با ناپلئون آماده کرد، و مملکت نوین پروس را بنیان گذاشت. در جنگ ناپلئون با روسیه، فردریک ناچار برای ناپلئون قوای امدادی فرستاد، اما عاقبت به عهدنامه‌ی تاوراگه (← **یورک فون وارتنبورگ**)، که فرمانده سپاه پروس با روسها منعقد کرد، موافقت نمود، و با روسها متحد شد، و به فرانسه اعلان جنگ داد (۱۸۱۳). پس از شکست ناپلئون و کنگره‌ی وین بیش از پیش مرتجع شد. تحت تأثیر آلکساندر I روسیه و مترنیخ، به اتحاد مقدس پیوست، و از اعطای آزادیهائی که وعده داده بود امتناع کرد. پسر ارشدش، فردریک ویلهلم IV، جانشین او شد. پسر دومش امپراطور ویلهلم I است.

فردریک ویلهلم[1] **IV** (پروس)، ۱۷۹۵–۱۸۶۱، شاه (۱۸۴۰–۶۱) پروس، پسر و جانشین فردریک ویلهلم III. افکاری رمانتیک و عارفانه و طرحهای اصلاحی مبتنی بر تصورات قرون وسطائی در سر داشت. در مارس ۱۸۴۸ که در پروس انقلاب روی داد، نخست به درخواستهای انقلابیون تن در داد، اما کمی بعد آنان را درهم کوبید، و مجلس مؤسسان را منحل کرد (۱۸۴۸)، و یک قانون اساسی محافظه‌کارانه‌ی دیگر به مردم اعطا کرد، که با تغییراتی که در ۱۸۵۰ در آن داده شد تا ۱۹۱۸ بر جا بود. در ۱۸۴۹، پارلمان فرانکفورت به وی تاج امپراطوری متحده‌ی آلمان را پیشنهاد کرد، ولی وی نپذیرفت، و دلیلش این بود که کسی که با حق الاهی سلطنت میکند نمیتواند از جمعی که خود منتخب هستند حق حاکمیت بپذیرد. در ۱۸۴۸ نخستین جنگ پروس و دانمارک را بر سر شلسویگ–هولشتاین شروع کرد. وی طرحی برای ایجاد یک اتحادیه‌ی آلمانی داشت، ولی اتریش با انعقاد عهدنامه‌ی اولموتس (۱۸۵۰) مانع اجرای نقشه‌ی او شد. در ۱۸۵۷، به سبب اختلال مشاعرش، برادرش ویلهلم I نایب‌السلطنه و بعداً جانشین او شد.

فردریک هنری[2] (frederik henri)، ۱۵۸۴–۱۶۴۷، شاهزاده‌ی اورانژ، و ستادهاودر (۱۶۲۵–۴۷) ایالات متحد هلند، پسر ویلیام خاموش. پس از مرگ برادرش، موریس ناسوئی، ستادهاودر شد. در آن زمان هلند هنوز میکوشید تا از اسپانیا مستقل شود. فردریک، چون سیاستمدار توانائی بود، با فرانسه طرح دوستی ریخت، و در جنگ سی‌ساله با سوئد و فرانسه علیه فرمانروایان هاپسبورگ متحد شد (۱۶۳۵). در ۱۶۳۱ ستادهاودری در خانواده‌ی وی موروثی شد. دوره‌ی فرمانروائی او را "عصر طلائی فردریک هنری" گفته‌اند، زیرا، در این عصر علم و هنر رونق گرفت (رامبران ازین دوره است)، و تجارت توسعه و هلند اعتبار یافت. یک سال پس از مرگش، در صلح وستفالی، استقلال هلند به رسمیت شناخته شد. پسرش، گیوم II د/اورانژ، به جانشینی وی ستادهاودر شد.

فردگوند[3] (fredegond)، ح ۵۴۵–۵۹۷، ملکه‌ی فرانکی، همسر شیلپریک I نوستری. وی نخست معشوقه‌ی شیلپریک بود، ولی پس از اغوای وی به کشتن همسر اولش، گالسوینتا، به ازدواج او درآمد. فردگوند و برونهیلدا دو عامل اصلی جنگ طولانی (۵۶۱–۶۱۳) میان نوستری و اوستراسیا بودند. فردگوند عامل قتل سیژبر I، شاه اوستراسیا، نیز بود. پس از قتل (۵۸۴) شیلپریک، نایب‌السلطنه‌ی پسر خود کلوتر II شد.

فردو (fardu)، ده (جه ۱'۷۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قهستان، بخش کهک، شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۸کیلومتری چ‌ش آبادی کهک. کوهستانی و سردسیر است.

فردوس (ferdös)، شهرستان (جه ۴۷'۵۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، قسمت مرکزی استان نهم (خراسان)، مشتمل بر سه بخش فردوس (حومه)، بشرویه، و سرایان. کویر نمک در غ و قسمتی از ل آن ممتد است. رشته‌کوههای کلات در ل و ل‌ش آن امتداد دارد. از صنایع دستی قالیبافی دارد. محصولات عمده‌اش غلات، چغندر قند، مرکبات، پنبه، و زعفران است. بر اثر زلزله‌ی شهریور ۱۳۴۷ هش بعضی از آبادیهای آن آسیب دید، و ح ۳٪ مردم تلف شدند. مرکزش، **فردوس** (جه ۱۰'۸۱۳ سنه ۱۳۴۵ هش) یا (سابقاً) **تون** (tun)، در ۷۲کیلومتری چ‌ش گناباد و ۴۲۶کیلومتری چ‌غ مشهد واقع است. صنعت قالیبافی و قالیچه‌بافی دارد. خرابه‌های ارگی منسوب به دوره‌ی عمرولیث صفاری در وسط شهر دیده میشود. لوله‌کشی آب دارد، ولی آبش شور است. تون در قدیم از شهرهای معتبر ناحیه‌ی قهستان بود.

فردوس الحکمه: ← سهل طبری.

فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (ferdöso 'l-möršediyye fi asrāre 's.samadiyye)، کتابی به فارسی، در باره‌ی زندگینامه‌ی شیخ ابواسحاق کازرونی (← شیخ مرشد)، تألیف محمود ابن عثمان، که در ۷۲۸ هق تألیف شده است. این کتاب در ۴۰ باب است، و در هر باب گوشه‌ای از خصوصیات و زندگی روحی ابواسحاق کازرونی نشان داده شده است. نثر کتاب رویهمرفته ساده است، و از نظر ثبت مقداری شعر و کلمات به لهجه‌ی کازرونی و شیرازی قابل توجه است. همچنین، وضع زردشتیان فارس را در روزگار شیخ ابواسحاق تا حدودی روشن میکند. فردوس المرشدیه در اصل اقتباس از کتابی است به عربی، تألیف امام ابوبکر محمد ابن عبدالکریم ابن علی ابن سعد، که از خلفای شیخ ابواسحاق بوده است. محمود ابن عثمان خلاصه‌ای هم از فردوس المرشدیه فراهم آورده است که، به نام انوار المرشدیه فی اسرار الصمدیه، نسخه‌ی آن موجود است. فردوس المرشدیه یک بار در استانبول (۱۹۴۳) و یک بار هم در تهران (۱۳۳۳ هش)، از روی چاپ استانبول، به طبع رسیده است.

فردوسی (ferdösi)، شهرت و تخلص **ابوالقاسم منصور ابن حسن** [حکیم ابوالقاسم...]، ح ۳۲۹–ح ۴۱۱ تا ۴۱۶ هق، شاعر بزرگ و حماسه‌سرای چیره‌دست ایرانی؛ سراینده‌ی شاهنامه. در باره‌ی سال تولد و وفات وی اطلاعات دقیق و موثقی در دست نیست، و از بعضی اشارات او در ضمن شاهنامه میتوان به حدس دریافت که وی در حدود ۳۲۹ یا ۳۳۰ هق متولد شده است. زادگاه وی ده باژ (یا فاز) از دهات طابران طوس بوده، و در قدیمترین مآخذ موجود در باب حیات وی (چهارمقاله‌ی عروضی) به این نکته تصریح شده است. او از خاندان دهقانان و از ایرانیان اصیل عصر خویش بوده، و دلبستگی وی به آفرینش شاهنامه برخاسته ازین پیوند روحی و تربیت خانوادگی اوست، زیرا در روزگار وی، خاندانهای دهقانان (← دهقان) کوشش بسیاری داشته‌اند تا سنتها و مآثر نژادی خود را در برابر ارزشهای جدیدی که اسلام به محیط زندگی ایشان آورده بود حفظ کنند.

فردوسی، چنانکه از اشارات او در شاهنامه برمیآید، و نیز به قراین خارجی که از وضع زندگی طبقه‌ی دهقانان در آن عصر در دست هست، زندگانی مرفه و آسوده‌ای داشته، و به قول نظامی عروضی "شوکتی تمام داشت، چنانکه به دخل آن ضیاع از امثال خود بینیاز بود"، ولی، بر اثر گذشت زمان و صرف سرمایه‌ی خویش در راه اتمام شاهنامه، و از طرف دیگر ضعف عمومی وضع زندگی طبقه‌ی دهقانان—که در طول زمان از موقعیت باستانی خویش تنزل کرده به صورت افرادی کم‌بضاعت درمیآمدند—در اواخر عمر تنگدست بوده است، و این نکته از چند جای شاهنامه بخوبی دانسته میشود، و نیز

(۱) Frederick William (۲) Frederick Henry (۳) Fredegunde

دانسته میشود که این تنگدستی شدید بوده است، زیرا از نوع آرزوهائی که در این ایام دارد بخوبی میتوان به مجال تنگ زندگانی او پی برد.

از چند و چون تحصیلات و آگاهی او از علوم روزگارش اطلاع دقیقی در دست نیست. اما از خلال شاهنامه به نیکی دانسته میشود که وی بر ادب عرب و فلسفه و کلام عصر خویش تسلط داشته، و برای جویندگان، اندیشه‌های فلسفی و ژرف در شاهنامه کم نیست. شاید به حدس و تقریب بتوان گفت که وی، مستقیم یا غیر مستقیم، از بلاغت یونانی آگاهیهائی داشته، و این نکته از قیاس شاهنامه با متون مشابه آن از نظر فن صحنه‌آرائی بخوبی دانسته میشود؛ اگر چه مجموعه‌ی این آگاهیها ممکن است نتیجه‌ی شناخت ذوقی و قریحه‌ی تابناک فردوسی نیز باشد.

فردوسی، چنانکه از خلال شاهنامه و قراین خارجی دانسته میشود، سراسر عمر در وطن خویش طوس اقامت داشته، و جز یکی دو بار به سفر نرفته است. سفرهائی افسانه‌ای در تذکره‌ها بدو نسبت داده‌اند که پذیرفتن آنها دشوار است، اما احتمال اینکه پس از ختم شاهنامه خود آن را به غزنین نزد محمود برده باشد امری است که، اگر چه مسلم نیست، دلیل قاطعی نیز در رد آن نداریم. به هر حال، در شاهنامه هیچ اشارتی به سفر غزنین او نیامده است.

فردوسی در سرودن شاهنامه، گذشته از روح وطن‌خواهی و احساسات میهنی، کمابیش مشوّقانی داشته است. او خود از چند تن به نام یاد کرده که ایشان به نحوی در تشویق او کوشیده‌اند. یکی از آنان که بیش از همه مورد ستایش اوست کسی است از اشراف و فرمانروایان آن عهد که فردوسی صفاتش را برمیشمارد، اما به تصریح نام او را نمیگوید. همچنین از حیی قتیب (hoyayye qotayb)، از آزادگان آن عهد، یاد میکند که او را تشویق و یاری کرده است.

افسانه‌ای که تذکره‌نویسان قرون بعد پرداخته‌اند، مبنی بر اینکه محمود غزنوی در جستجوی کسی بود که به نظم داستانهای باستانی بپردازد و سرانجام فردوسی را نامزد این کار کرد، چیزی است که قراین تاریخی آن را نقض میکند، زیرا فردوسی، به تصریح تمام، تاریخ آغاز شاهنامه را به سالیانی میرساند که محمود هنوز به سلطنت نرسیده بوده است، گذشته از اینکه طبیعت خاص و خصوصیات نژادی محمود و رفتاری که در تاریخ از او سراغ داریم، همه قراینی است که نشان میدهد وی نمی‌توانسته است مشوق اصلی چنین کاری باشد. اما بیگمان، فردوسی در پایان کار هنگامی که مشوقان اصلی او به طرق مختلف از میان رفته‌اند، و خود در آخر عمر احساس نیازمندی مالی داشته، و نیز به سبب آوازه‌ی تبلیغات محمود (که در این راه مردی هوشیار و فرصت‌طلب بوده است) که به طوس رسیده است، و فردوسی آواز این دهل را از دور شنیده بدین فکر افتاده است که این اثر خود را به نام محمود کند، تا هم از این راه آسایشی در زندگی آخر عمر بیابد، و هم از رهگذر نام محمود و نفوذ وی، نشر کتابش با توفیق بیشتر همراه باشد، و از گزند حوادث در امان بماند. وقتی که فردوسی شاهنامه را نزد محمود فرستاد، یا به احتمالی خود به غزنین برد، محمود رفتاری آنچنان که شایسته‌ی رنج عظیم فردوسی باشد با او نکرد، بلکه با سردی و بی‌اعتنائی خویش خاطر او را آزرد. گذشته از خصوصیت نژادی و اخلاقی محمود، عوامل خارجی نیز چنین میخواستند، و فردوسی خود از حاسدانی که در نزد شاه کار او را تباه کردند به صراحت سخن گفته است. بیگمان، شیعی بودن فردوسی و گرایش او به اعتزال نیز از عوامل این محرومیت بوده است. فردوسی، پس ازین حرمان، عمر درازی نیافته و زندگی را بدرود گفته است. در بعضی روایات آورده‌اند که محمود، در پایان کار، از رفتار خویش پشیمان شد، و خواست دل فردوسی را به دست آورد، و از این روی، صله‌ای را که در آغاز میباید به او میداد در آن هنگام به طوس فرستاد، و رسیدن صله مصادف با هنگامی بود که شاعر درگذشته بود. از فرزندان فردوسی، پس از مرگ وی، فقط از دختری نام برده‌اند، و فردوسی خود در شاهنامه از مرگ پسر ۳۷ساله‌اش که در ۶۵سالگی شاعر درگذشته یاد میکند.

از ارتباط فردوسی با شاعران و ادیبان عصر وی اطلاعی در دست نیست، و از بعضی قراین دانسته میشود که در روزگار حیاتش عامه‌ی مردم، خصوصاً متعصبان مذهب، حسن نظری در باره‌ی او نداشته‌اند. پس از مرگ، فردوسی را بر دروازه‌ی رزانِ طوس، در باغی که ملک او بوده، به خاک سپردند، و مزار وی پس از مرگش مورد توجه مردم بوده، و با همه‌ی حوادث روزگار، تا قرن اخیر آثاری از آن بر جای مانده است. در سال ۱۳۵۳ هق عمارتی بر سر گور او ساختند، که در ۱۳۴۷ هش انجمن آثار ملی بار دیگر آن ساختمان را از نو بنیاد کرد.

فردوسی، مانند اغلب بزرگان ادب و علم، پس از مرگ در هاله‌ای از افسانه‌ها فرورفته و در طول تاریخ اهمیت کارش آشکارتر شده است، چنانکه از داوری مؤلف چهارمقاله، یک قرن پس از مرگ او، این نکته بخوبی دانسته میشود، و از تعبیر ابن اثیر (در المثل السائر)، که شاهنامه را قرآن قوم ایرانی میشمارد، بخوبی میتوان دریافت که در آغاز قرن ۷م هق، در نواحی غیر فارسی‌زبان نیز شهرتی به کمال داشته است.

فردوسی، بی‌هیچ گمان، بزرگترین حماسه‌سرای ایران است، و تسلط او در آرایش صحنه‌ها، گزینش کلمات، ترکیب استادانه‌ی اجزای جمله، و ارائه‌ی تصاویر متناسب با موضوع و صور حسی خیال که اغلب از عناصر مادی و ملموس ترکیب شده و عناصر انتزاعی و قراردادی را در آن راه نیست در حدی است که با دیگر استادان این شیوه قابل قیاس نیست، و در زندگی بخشیدن به قهرمانان داستان و دقیق شدن در زوایای روحی هر کدام، چندان چیره‌دست و تواناست که خواننده‌ی آگاه بی‌اختیار دوچار شگفتی میشود.

علاوه بر شاهنامه، آثار پراکنده‌ای، از رباعی و غزل و قطعه، بدو منسوب است که هیچ کدام از آنها را به قطع نمیتوان از آنِ او دانست. قرنها منظومه‌ی **یوسف و زلیخا** را بدو نسبت میدادند، که بارها به نام او چاپ شده است. اما تحقیقات بعضی ادبای معاصر نشان داده است که این منظومه از فردوسی نیست.

فردوسی ثانی (ferdösie sāni)، شهرت **ملا محمد علی طوسی**، فت بعد از ۱۱۶۰ هق، شاعر فارسی‌زبان معاصر نادر شاه افشار، و سراینده‌ی شاهنامه‌ی (یا شهنشاهنامه‌ی) نادری (تهران، ۱۳۳۹ هش). وی خود را از نژاد حکیم ابوالقاسم فردوسی میدانسته، و به همین سبب عنوان فردوسی ثانی یافته است. وی از ۱۱۴۱ هق در سلک ملازمان نادر شاه و ملتزم رکاب او بوده، و نادر او را مأمور نظم فتوحات خویش کرده بوده است. اکثر فتوحات نادر را در مثنویی بر وزن شاهنامه‌ی فردوسی به نظم درآورده، که با داستان مرگ نادر خاتمه مییابد. شاهنامه‌ی نادری دارای شعری بسیار متوسط است، اما از نظر نکات تاریخی فوایدی دارد.

فردوسیه: ← طغرائی مشهدی.

فردهولم[1]**، اریک ایوار** (erik ivār fredholm)، ۱۸۶۶–۱۹۲۷، ریاضیدان سوئدی. از ۱۹۰۶ به بعد استاد فیزیک ریاضی و مکانیک در دانشگاه استکهلم بود. شهرتش به سبب تحقیقات مهمش در معادلات انتگرال است. در طرق ترسیمی و مکانیکی انتگرالگیری نیز نتایج مهمی به دست آورده است.

فردینان، اسم فرانسوی، ← فردیناند، اسم.

فردیناند (ferdināND)، اسم اروپائی برای مرد، از ریشه‌ی توتونی. بعضی از صورتهای مشتق از آن از این قرار است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Hernando	ارناندو (ernāndo)
»	Fernando	فرناندو (fernāndo)
آلمانی	Ferdinand	فردیناند (ferdināND)
هلندی	Ferdinand	فردیناند (ferdināND)
انگلیسی	Ferdinand	فردیننَد (fërdinənd)
ایتالیائی	Ferdinando	فردیناندو (ferdināndo)
»	Ferrando	فراندو (ferrāndo)
فرانسوی	Ferdinand	فردینان (ferdināN)
»	Ferrand	فران (ferāN)

فردیناند[2] (اتریش) [فردیناند I اتریش]، ۱۷۹۳–۱۸۷۵، امپراطور (۱۸۳۵–۴۸) اتریش، پسر و جانشین امپراطور فرانسیس II. مردی ضعیف البنیه بود، و گاه دوچار حملات جنون میشد. به سبب وضع مزاجیش، اداره‌ی امور را به دیگران، خاصه به مترنیخ واگذاشت، و سیاست ارتجاعی و استبدادی مترنیخ باعث انقلاب ۱۸۴۸ شد (← انقلابهای ۱۸۴۸). در آوریل همان سال، فردیناند قانونی اساسی به مردم اعطا کرد، ولی انقلابیون بدان راضی نشدند. فردیناند در ماه مه فرار کرد، ولی دستگیر شد، و شوارتسنبرگ او را به استعفا به نفع فرانسوا ژوزف وادار کرد (دسامبر ۱۸۴۸).

فردیناند[2] I (آراگون) (ferdināND-)، ۱۳۷۹؟–۱۴۱۶، شاه (۱۴۱۲–۱۶) آراگون و سیسیل و کنت بارسلون، پسر دوم ژان I کاستیل و جانشین مارتین I آراگون. وی به فردیناند عادل[3] معروف است. در ۱۴۰۶، در دوره‌ی خردسالی ژان II که از بستگانش بود، نایب‌السلطنه‌ی کاستیل شد. در ۱۴۱۰ یکی از شهرهای متصرفی مورها را گرفت، و مدعی سلطنت بیصاحب آراگون شد. در ۱۴۱۲ به سلطنت انتخاب شد. در سیسیل و ساردنی آرامش برقرار کرد. در ۱۴۱۵ با امپراطور سیگیسموند ملاقات کرد، و ناچار به خلع ناپاپ بندیکتوس XIII (← لونا، پدرو د) گردن نهاد. پسرش آلفونسوی V به جایش نشست.

(۱)Fredholm (۲)Ferdinand (۳)Ferdinand the Just

فردیناند II (آراگون و سیسیل)، ← فردیناند V کاستیل و لئون.
فردیناند I (اسپانیا)، ← فردیناند I کاستیل و لئون.
فردیناند II (اسپانیا)، ← فردیناند II لئون.
فردیناند III (اسپانیا)، ← فردیناند III کاستیل و لئون.
فردیناند IV (اسپانیا)، ← فردیناند IV کاستیل و لئون.
فردیناند V (اسپانیا)، ← فردیناند V کاستیل و لئون.
فردیناند[1] VI (اسپانیا) (-ferdinānd)، ۱۷۱۲–۵۹، شاه (۱۷۴۶–۵۹) اسپانیا، پسر و جانشین فیلیپ V. با جلوس وی، نفوذ نامادریش الیزابت فارنه از دربار رخت بربست، و الیزابت انزوا گزید. در سالهای پیش از جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳) هم فرانسه و هم انگلستان خواهان اتحاد با اسپانیا بودند، اما فردیناند از این کار اجتناب کرد، و در سراسر دوران فرمانروائی خود کشورش را دور از جنگ نگاه داشت. در ۱۷۵۸ زوجه‌ی او درگذشت، و فردیناند، از شدت اندوه، کمی بعد درگذشت. برادر ناتنیش کارلوس III به جایش نشست.
فردیناند[1] VII (اسپانیا)، ۱۷۸۴–۱۸۳۳، شاه (۱۸۰۸–۳۳) اسپانیا، پسر کارلوس IV و ماریا لویسا. در سلطنت پدرش، دستش از کار کوتاه بود و، به همین سبب، رهبر مخالفین گودوی شد، و در صدد جلب حمایت ناپلئون I برآمد. در ۱۸۰۷، پدرش او را به اتهام توطئه علیه مقام سلطنت و برای قتل گودوی و مادرش توقیف کرد. کمی بعد تبرئه شد، ولی حیثیت خاندان سلطنت تزلزل یافت، و حمله‌ی ناپلئون به اسپانیا (← جنگ شبه جزیره) تسهیل شد. شورشی که در ۱۸۰۸ در کاخ سلطنتی روی داد سبب استعفای کارلوس به نفع فردیناند شد، و مردم از او استقبال کردند. اما طولی نکشید که به دام ناپلئون افتاد؛ در بایون او را ملاقات کرد، و ناپلئون وی را وادار نمود که به نفع کارلوس استعفا کند. سپس کارلوس به نفع ناپلئون از سلطنت خود چشم پوشید. ناپلئون ژوزف بوناپارت را به سلطنت اسپانیا نشاند. فردیناند تا پایان جنگ شبه جزیره (۱۸۰۸–۱۴) در فرانسه زندانی بود. آزادیخواهان و ناسیونالیستها در مقابل مهاجمین فرانسوی، به نام وی، مقاومت کردند، و در ۱۸۱۲ کورتس کادیث قانون اساسی آزادیخواهانه‌ای اعلام کرد. فردیناند در ۱۸۱۴ به سلطنت خود بازگشت، ولی بلافاصله قانون اساسی را لغو کرد، و سخت به ارتجاع گرایید. آزادیخواهان، که انجمنهائی سری (از قبیل کاربوناری) تشکیل داده بودند، چند بار شوریدند، و عاقبت در ۱۸۲۰ شاه را به برقراری قانون اساسی ۱۸۱۲ مجبور ساختند. اتحاد مقدس از این وضع نگران شد، و عاقبت در کنگره‌ی ورونا (۱۸۲۲) به فرانسه نمایندگی داد که با اِعمال قدرت نظامی فردیناند را به قدرت مطلقه بازگرداند. فردیناند به اتکای نیروی نظامی فرانسه در ۱۸۲۳ قانون اساسی را دگربار لغو کرد، و هر نوع آزادی از میان رفت.

در دوره‌ی فرمانروائی فردیناند VII، اسپانیا متصرفات خود را در امریکای شمالی و امریکای جنوبی از دست داد.

وفات فردیناند نیز، مانند حیات او، آشفتگیهائی به بار آورد. ماریا کریستینا چهارمین زوجه‌ی وی بود، و یگانه فرزند وی از ماریا دختری بود به نام ایزابل. ماریا، برای اینکه بعد از فردیناند سلطنت به ایزابل برسد، شوهر خود را واداشت تا ← قانون سالیک را نسخ کند، و بدین گونه، دون کارلوس، برادر فردیناند، از حق جانشینی محروم شد. بعد از وفات فردیناند، آزادیخواهان به طرفداری از ایزابل II برخاستند، و مرتجعین بر دور کارلوس گرد آمدند. در نتیجه، جنگهای معروف به جنگهای کارلوسیان روی داد.

فردیناند[1] I (امپراطوری مقدس روم) (-ferdinānd)، ۱۵۰۳–۶۴، امپراطور (۱۵۵۸–۶۴) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۵۲۶–۶۴) بوهم، و شاه (۱۵۲۶–۶۴) مجارستان؛ برادر کوچک امپراطور شارل V. در اسپانیا در دربار پدر بزرگ خود، فردیناند کاتولیک، بار آمد. در ۱۵۲۱، شارل دوکنشینهای خاندان هاپسبورگ را در اتریش به وی داد. در همان سال، فردیناند با آنا، خواهر لوئی II مجار-رستان و بوهم ازدواج کرد. پس از وفات (۱۵۲۶) لوئی، فردیناند مدعی جانشینی او شد، و با رقبای خویش یانوش I (یانوش زاپولیا) و یانوش II، که سلطان سلیمان I عثمانی از آنها طرفداری میکرد، جنگید. عاقبت فردیناند لغ مجارستان و عنوان پادشاهی را برای خود حفظ کرد، ولی قرار شد به سلطان عثمانی باج بدهد. در بوهم، از اصلاحات کاتولیکی بشدت پشتیبانی کرد، و آزادیهای محلی را عملا برانداخت، و حکومت مطلقه‌ی خاندان هاپسبورگ را مستقر ساخت. در آلمان، در ۱۵۳۱، با وسایلی که شارل فراهم ساخته بود، به عنوان شاه رومیان انتخاب شد. فردیناند با جنگ دهقانان و انقلابات دیگر مواجه بود. در جنگ اتحادیه‌ی شمالکالدنی (← شمالکالدن)، فردیناند نقش مهمی داشت. در ۱۵۵۵ مذاکرات ترک مخاصمات دینی را در آوگسبورگ به انجام رسانید (← آوگسبورگ، صلح). در ۱۵۵۸، شارل به نفع وی استعفا کرد. پسرش، ماکسیمیلیان II، جانشین او شد.

فردیناند[1] II (امپراطوری مقدس روم)، ۱۵۷۸–۱۶۳۷، امپراطور (۱۶۱۹–۳۷) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۶۱۷–۳۷) بوهم، و شاه (۱۶۱۸–۳۷) مجارستان؛ جانشین امپراطور ماتیاس. نوه‌ی امپراطور فردیناند I بود. چون نزد یسوعیان پرورش یافته بود، از اصلاحات کاتولیکی حمایت کرد، و سیاستی ضد پروتستانها پیش گرفت. پیش از مرگ ماتیاس به سلطنت بوهم و مجارستان برگزیده شد. نجبای بوهم، به علت مقاومت وی در برابر پروتستانها، در ۱۶۱۸ شوریدند، و فردریک پادشاه زمستانی را به سلطنت برداشتند (۱۶۱۹). این امر سبب جنگ سی‌ساله شد. سرانجام فردیناند پیروز شد، و در ۱۶۲۰ بوهم را دوباره به دست آورد. در مجارستان، گابور بتلن در ۱۶۱۹ و ۱۶۲۰ بر علیه فردیناند موفقیتهائی به دست آورد، اما در ۱۶۲۱ پیمان صلحی میان آن دو امضا شد. سرداران فردیناند در جنگهای عمومی اروپا نیز پیروزیهائی به دست آوردند. در ۱۶۲۹، فردیناند فرمانی معروف به "فرمان اعاده"[2] را صادر کرد، که به موجب آن مقرر شد که اموالی که پس از ۱۵۵۲ از تملک کلیسا خارج شده است مسترد گردد. این امر بر عدم رضایت امرای پروتستان افزود. گوستاو II سوئد به جنگ فردیناند آمد. فردیناند سردار خود والنشتاین را در ۱۶۳۰ عزل کرد، ولی پس از شکستهائی فاحش، دگربار بر سر کار آورد (۱۶۳۲). والنشتاین در ۱۶۳۴ به قتل رسید (به احتمال قوی به اشاره‌ی فردیناند). با پیروزی نیروهای امپراطوری در نورد لینگن، امپراطوری جانی گرفت، ولی جنگ آلمان و خاندان هاپسبورگ را رو به اضمحلال می‌برد. صلح پراگ (۱۶۳۵)، که آخرین کار مهم فردیناند بود، نیز نتوانست جنگ را پایان دهد، و عاقبت نامیمون آن در دوره‌ی سلطنت پسرش، فردیناند III، پدیدار شد.

فردیناند[3] III (امپراطوری مقدس روم) (-ferdinānd)، ۱۶۰۸–۵۷، امپراطور (۱۶۳۷–۵۷) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۶۲۶–۵۷) مجارستان، و شاه (۱۶۲۷–۵۷) بوهم، پسر و جانشین فردیناند II. پس از قتل (۱۶۳۴) والنشتاین، اساساً سردار کل قوای امپراطوری در جنگ سی‌ساله شد، ولی موفقیتهای ارتش امپراطوری، که با پیروزی (۱۶۳۴) در نورد لینگن به اوج رسید، نتیجه‌ی مساعی گالاس بود. پس از جلوس فردیناند، ورق برگشت، و فردیناند در صدد صلح برآمد. با صلح وستفالی (۱۶۴۸)، جنگ سی‌ساله خاتمه یافت، اما قدرت مرکزی امپراطوری مقدس روم نیز به پایان رسید. لاجرم برای فردیناند و جانشینانش جز ظاهر مقام امپراطوری چیزی نماند، و قدرت آنها به سرزمینهای موروثی خاندان هاپسبورگ محدود شد. فردیناند بقیه‌ی دوران سلطنت خود را وقف اصلاحات و ترمیم خسارتهای جنگ کرد. پسرش، لئوپولد I، جانشین او شد.

فردیناند[3] (برونسویک) (ferdinānd)، ۱۷۲۱–۹۲، دوک برونسویک و فیلد مارشال ارتش پروس. در دوره‌ی فردریک II پروس در جنگ هفتساله خدمات مشعشع کرد، و فرانسویها را در ۱۷۵۸ در کرفلد و در ۱۷۵۹ در میندن شکست داد.

فردیناند[3] I (بلغارستان) (-ferdinānd)، ۱۸۶۱–۱۹۴۸، امیر (۱۸۸۷–۱۹۰۸) و شاه (تزار) (۱۹۰۸–۱۸) بلغارستان، که به سبب جاه‌طلبی و توسعه‌طلبیش معروف است. وی از اعقاب ارنست I ساکس-کوبورگ-گوتا بود. پس از برکناری اجباری آلکساندر باتنبرگی، به امیری بلغارستان (که در این زمان جزء امپراطوری عثمانی بود) انتخاب شد (۱۸۸۷)، ولی روسیه با وی مخالف بود، و تا ۱۸۹۶ دولتهای بزرگ اروپا او را به رسمیت نمیشناختند. در ۱۹۰۸ که جوانان ترک در قسطنطنیه شورش کرده بودند، و اتریش نیز بوسنی و هرزگووین را اساساً ضمیمه‌ی خود کرده بود، فردیناند از موقعیت استفاده کرد، و استقلال کامل بلغارستان را از امپراطوری عثمانی اعلام داشت، و خود را تزار خواند. اتحادیه‌ای با صربستان منعقد کرد (۱۹۱۲) که کمی بعد یونان و مونتنگرو نیز به آن پیوستند. این اتحادیه به جنگ با عثمانی برخاست و پیروز شد (← بالکان، جنگهای). ولی اندکی بعد جنگ دیگری میان بلغارستان از یک طرف و صربستان و یونان و رومانی و عثمانی از طرف دیگر درگرفت که به شکست سخت و حقارت‌آمیز بلغارستان انجامید، و به موجب پیمان بخارست (۱۹۱۳)، مقدونیه به یونان و صربستان واگذار شد. در جنگ I، به امید بازگرفتن سرزمینهای ازدست‌رفته، سیاستی مساعد با دول مرکزی

(۱)Ferdinand (۲)Edict of Restitution (۳)Ferdinad

(متحدین) پیش گرفت، و در ۱۹۱۵ به متفقین اعلان جنگ داد. در ۱۹۱۷ ورق به زیان بلغارستان برگشت، و در ۱۹۱۸ فردیناند ناگزیر به نفع پسرش بوریس III استعفا کرد. باقی عمر خود را در شهر کوبورگ آلمان گذراند.

فردیناند[1] I (پرتغال) (ferdinānd-)، ۱۳۴۵–۸۳، شاه (۱۳۶۷–۸۳) پرتغال، پسر و جانشین پدروی I. جاه‌طلبی او و زندگی خصوصیش کشور را به مخاطره افکند. او را به حق "فردیناند زیبا" و "فردیناند متلون" لقب داده بودند. علاقه‌ی او به تاج و تخت کاستیل باعث جنگ با هانری II کاستیل شد. در ۱۳۷۰ وعده داد که با لئونور (leonor)، دختر شاه آراگون، که متحد او بود، ازدواج کند، ولی، پس از صلح با هانری، به دختر وی لئونور وعده‌ی ازدواج داد (۱۳۷۱). سرانجام عاشق نجیبزاده‌ای از مردم پرتغال به نام لئونور تلس[2] شد، و او را از شوهرش جدا کرد، و با وی ازدواج نمود، و او را ملکه‌ی خود ساخت، و این زن در امور مملکت سخت نفوذ داشت. فردیناند به کومک جان آو گانت بار دیگر به جنگ هانری رفت، ولی کاستیلیها لیسبون را محاصره کردند (۱۳۷۳)، و فردیناند ناگزیر به صلح اهانت‌آمیزی تن داد. پس از اینکه خوان I به سلطنت کاستیل نشست مخاصمات تجدید شد. عاقبت فردیناند با خوان صلح کرد (۱۳۸۲)، و خوان با وارث سلطنت پرتغال ازدواج نمود. بدین گونه، انتظار میرفت که، پس از مرگ فردیناند، پرتغال ضمیمه‌ی کاستیل شود. اما مردم نسبت به لئونور تلس و معشوق وی، و دختر او سخت خشمگین بودند. در انقلابی که روی داد، سلطنت پرتغال به ژان I رسید.

فردیناند[3] II (پرتغال)، ۱۸۱۶–۸۵، شاه اسمی (۱۸۳۷–۵۵) پرتغال. پسر ارشد فردیناند (دوک ساکس-کوبورگ-گوتا) بود، و در ۱۸۳۶ با ماریای II پرتغال ازدواج کرد، و در ۱۸۳۷ عنوان "شاه همسر" به وی اعطا شد. پس از مرگ (۱۸۵۳) ماریا تا ۱۸۵۵ که پسرش به سن بلوغ رسید نایب‌السلطنه بود. در ۱۸۶۲، پس از خلع اوتوی I یونان، سلطنت یونان را به او پیشنهاد کردند. در ۱۸۶۹ نیز تاج و تخت اسپانیا را رد کرد، زیرا آن را برای استقلال آینده‌ی پرتغال خطرناک میدید.

فردیناند I (توسکان)، ← مدیچی، فردیناند I د.

فردیناند II (توسکان)، ← مدیچی، فردیناند II د.

فردیناند[3] III (توسکان)، ۱۷۶۹–۱۸۲۴، دوک بزرگ توسکان و مهیندوک اتریش؛ پسر کهتر امپراطور لئوپولد II. در ۱۷۹۰، به جای پدر، دوک بزرگ شد.

فردیناند[3] IV (توسکان)، ۱۸۳۵–۱۹۰۸، دوک بزرگ توسکان. پسر لئوپولد II بود، در ۱۸۵۹ جانشین وی در دوکی توسکان شد. در ۱۸۶۰ که توسکانیها به یگانگی با ساردنی رأی دادند، خلع شد.

فردیناند[3] (رومانی) (ferdinānd)، ۱۸۶۵–۱۹۲۷، شاه (۱۹۱۴–۲۷) رومانی، جانشین کارول I. در نتیجه‌ی حسن تدبیر وی در جنگ I، خاک رومانی وسعت بسیار یافت. در ۱۸۹۳ با ماری، نوه‌ی ملکه‌ی ویکتوریا، ازدواج کرد. با آنکه از خاندان هوهانزولرن بود، در جنگ I به متفقین پیوست (۱۹۱۶). در ۱۹۲۲ به عنوان شاه رومانی بزرگ تاجگذاری کرد. در ۱۹۱۹، با مداخله‌ی نظامی، حکومت کمونیستی مجارستان را درهم شکست. در دوره‌ی فرمانروائی وی حق رأی برای مردان تعمیم یافت، و اصلاحات ارضی به عمل آمد. پسرش، **کارول II**، در ۱۹۲۵ از حق جانشینی چشم پوشید، و میخائیل، پسر کارول، در ۱۹۲۷ جانشین فردیناند شد.

فردیناند[3] I (سیسیلهای دوگانه) (ferdinānd-)، ۱۷۵۱–۱۸۲۵، شاه (۱۸۱۶–۲۵) **سیسیلهای دوگانه**. پدرش در ۱۷۵۹ به عنوان کارلوس III به سلطنت اسپانیا رسید، و فردیناند در سلطنت ناپل (به عنوان فردیناند IV) و سیسیل (به عنوان فردیناند III) جانشین او شد. در خردسالی وی، اصلاحات زمان پدرش ادامه یافت، اما، پس از ازدواج (۱۷۶۸) با ماریا کارولینا، تحت نفوذ وی، رژیمی ارتجاعی استقرار یافت. س ج. اکتن به نخست‌وزیری انتخاب شد. پس از اعدام (۱۷۹۳) ماری آنتوانت، خواهر ماریا کارولینا، فردیناند به دومین اتحادیه‌ی اروپائی علیه فرانسه پیوست (۱۷۹۸). فرانسویها ناپل را اشغال کردند (۱۷۹۹)، و شاه و ملکه به سیسیل گریختند، سپس ← جمهوری پارتنوپی علم شد، که با مراجعت (۱۷۹۹) فردیناند عمرش به سر رسید. در ۱۸۰۱ با فرانسه صلح کرد، ولی در ۱۸۰۵ بار دیگر به اتحادیه‌ی سوم پیوست. ناپلئون I همان سال شاخه‌ی بوربون را از سلطنت ناپل مخلوع اعلام کرد (← ناپل، مملکت)، و فردیناند بار دیگر به سیسیل گریخت (۱۸۰۶). در ۱۸۱۵ ناپل مجدداً بدو تعلق یافت، و او خودمختاری سیسیل را لغو کرد، و در ۱۸۱۶ خود را شاه سیسیلهای دوگانه اعلام داشت. حکومت ارتجاعی او سبب شورش ۱۸۲۰ شد، و فردیناند ناچار قانونی اساسی به مردم اعطا کرد. اما بعد، به کومک اتریش، کاربوناری را مقهور و استبداد مطلق را مستقر ساخت. فرانچسکوی I جانشینش شد.

فردیناند[3] II (سیسیلهای دوگانه)، ۱۸۱۰–۵۹، شاه (۱۸۳۰–۵۹) سیسیلهای دوگانه، پسر و جانشین فرانچسکوی I. پس از چندی روش استبداد پیشینیانش را پیش گرفت. از بیم انقلاب، در ۱۸۴۸ قانونی اساسی اعطا کرد، ولی به سبب آشوبهائی که در سیسیل روی داد، به بمباران مسینا (در ۱۸۴۸) و پالرمو (در ۱۸۴۹) فرمان داد، و به همین مناسبت به بومبا[4] (bombā) معروف شد. پس از چندی قانون اساسی را لغو کرد، و بیش از پیش به ارتجاع گرایید. دولتین فرانسه و انگلستان نمایندگان خود را، به سبب رفتار غیر انسانی او با حدود ۱۵٬۰۰۰ زندانی سیاسی، از دربار او احضار کردند (۱۸۵۶). فردیناند منفور محافظه‌کاران و آزادیخواهان بود. در نتیجه‌ی سوء رفتار، فردیناند از جنبه‌ی سیاسی تنها ماند، و این امر راه را برای سقوط این سلسله در زمان پسرش فرانچسکوی II آماده ساخت.

فردیناند[5] I (کاستیل و لئون) [فردیناند I در سلسله‌ی شاهان اسپانیا] یا **فردیناند کبیر**، ف ۱۰۶۵، شاه (۱۰۳۵–۶۵) کاستیل و شاه (۱۰۳۷–۶۵) لئون، پسر سانچوی III ناوار. کاستیل را از پدرش به ارث برد، لئون را فتح کرد، و قسمتهائی از ناوار را از برادرش گارسیا گرفت. با مورها (مسلمانان) جنگید، و شاهان ساراگوسا، باداخوث، سویل، و تولدو را مطیع خود ساخت. قوانین آلفونسوی V را تأیید کرد (۱۰۵۰)، و دست به اصلاحاتی در امور کلیسا زد. در ۱۰۵۶ خود را امپراطور اسپانیا خواند. مملکت خود را میان فرزندانش قسمت کرد، کاستیل به سانچوی II، لئون به آلفونسوی VI، و گالیشیا به گارسیا رسید.

فردیناند II (کاستیل و لئون)، ← فردیناند II لئون.

فردیناند[5] III (کاستیل و لئون) [فردیناند III در سلسله‌ی شاهان اسپانیا] (ferdinānd-)، معروف به **فردیناند قدیس[6]** (qeddis)، ۱۱۹۹–۱۲۵۲، شاه (۱۲۱۷–۵۲) اسپانیائی کاستیل و شاه (۱۲۳۰–۵۲) لئون، پسر آلفونسوی IX لئون. در ۱۲۱۷ مادرش از حق سلطنت کاستیل به نفع او چشم پوشید، لئون را نیز از پدر به ارث برد، و از این زمان به بعد این دو کشور یکی شدند. دوره‌ی سلطنت او عمدتاً در جنگ با مورها گذشت. قرطبه را در ۱۲۳۶، خائن را در ۱۲۴۶، و سویل را در ۱۲۴۸ گرفت، و غرناطه را، که تنها دولت اسلامی باقیمانده در اسپانیا بود، مطیع ساخت. کلیسای کاتولیک رومی او را در شمار قدیسین درآورد (۱۶۷۱). پسرش، آلفونسوی X، جانشینش شد.

فردیناند[7] IV (کاستیل و لئون) [فردیناند IV در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، ۱۲۸۵–۱۳۱۲، شاه (۱۲۹۵–۱۳۱۲) اسپانیائی کاستیل و لئون؛ پسر و جانشین سانچوی IV. تا ۱۳۰۱ در خردسالی وی مادرش نایب‌السلطنه بود. کوشید تا آلخزیراس را از مورها بگیرد، ولی توفیق نیافت. با کومک دولت آراگون جبل طارق را تصرف کرد. بعد از وی پسرش، آلفونسوی XI، به سلطنت رسید.

فردیناند[7] V (کاستیل و لئون) [فردیناند V در سلسله‌ی شاهان اسپانیا؛ فردیناند II در سلسله‌ی شاهان آراگون و سیسیل؛ فردیناند III در سلسله‌ی شاهان ناپل]، معروف به **فردیناند کاتولیک[8]** (ferdinānde kātolik)، ۱۴۵۲–۱۵۱۶، شاه (۱۴۷۴–۱۵۰۴) کاستیل و لئون، شاه (۱۴۷۹–۱۵۱۶) آراگون، شاه (۱۴۶۸–۱۵۱۶) سیسیل، و شاه (۱۵۰۴–۱۶) ناپل. پدرش خوان II آراگون سیسیل را به وی داد. آراگون را پس از مرگ پدر به ارث برد. در ۱۴۶۹ با ایزابل I کاستیل ازدواج کرد، و از ۱۴۷۴ مشترکاً سلطنت کاستیل را به دست گرفتند. بدین گونه، تمام اسپانیا، بجز ناوار و مملکت غرناطه (که در دست مورها بود)، تحت لوای واحد درآمد. شاه و ملکه، که به شاهان کاتولیک معروف بودند، به متحد کردن سراسر شبه جزیره‌ی ایبری و جلوگیری از پیشروی عثمانیها همت گماشتند. غرناطه در ۱۴۹۲ به تصرف آنان درآمد. در همان سال فرمانی صادر کردند که یهودیان را ملزم به قبول مذهب کاتولیک، یا خارج شدن از اسپانیا، میکرد. در ۱۵۰۲ مسلمانان نیز مشمول همین حکم شدند. برای مستحکم ساختن وحدت اسپانیا، تفتیش افکار (← تفتیش افکار، ۲) را در اسپانیا برقرار کردند. در ۱۴۹۲ کریستوف کلمب، در تحت توجه آنان به کشف دنیای تازه توفیق یافت. در ۱۴۹۴ معاهده‌ای میان اسپانیا و پرتغال در شهر تورذسیلیاس انعقاد یافت که کره‌ی زمین را بین اسپانیا و پرتغال تقسیم میکرد. بر سر فرمانروائی بر ایتالیا،

---

(۱)Ferdinand (۲)Leonor Teles (۳)Ferdinand (۴)Bomba (۵)Ferdinand (۶)Ferdinand the Saint
(۷)Ferdinand (۸)Ferdinand (the Catholic)

میان فردیناند و مملکت فرانسه کشمکش روی داد، و ← جنگهای ایتالیا آغاز شد. در ۱۵۰۴ ناپل به تصرف اسپانیا درآمد. فردیناند بر ضد ونیز به اتحادیه‌ی کامبره ملحق شد (۱۵۰۸)، و علیه فرانسه به اتحادیه‌ی مقدس پیوست (۱۵۱۱)؛ و در ۱۵۱۲ قسمت اعظم ناوار را ضمیمه‌ی خاک خود ساخت. پس از مرگ (۱۵۰۴) ایزابل، فردیناند V نیابت سلطنت کاستیل را نخست از جانب دخترش و بعداً از جانب نوه‌اش (بعداً امپراطور شارل V) تا هنگام مرگ در دست گرفت. علاوه بر اسپانیا، ناپل، سیسیل، ساردنی، و امپراطوری ماوراء بحار را برای نوه‌ی خود برجا گذاشت.

در دوره‌ی این دو شاه کاتولیک قدرت سلطنت افزایش یافت؛ قدرت اشراف و کورتس از میان رفت؛ و کلیسا آلتی برای مقاصد سیاسی شد. اخراج یهودیان، جستجوی طلا در امریکا، و تبدیل اراضی زراعتی به چراگاه جهت تهیه‌ی پشم برای مصرف صنعتی نتایجی به بار آورد که هنوز آثارش زایل نشده است. اسپانیا در اقیانوس اطلس نیروی مقتدری رقیب فرانسه و انگلستان گردید، و تجارت اروپا را دگرگون ساخت.

فردیناند VI (کاستیل و لئون)، ← فردیناند VI اسپانیا.
فردیناند VII (کاستیل و لئون)، ← فردیناند VII اسپانیا.
فردیناند I (لئون)، ← فردیناند I کاستیل و لئون.
فردیناند[1] II (لئون) (ferdinānd-) [فردیناند II در سلسله‌ی شاهان کاستیل و لئون و در سلسله‌ی شاهان اسپانیا]، فت ۱۱۸۸، شاه (۱۱۵۷–۸۸) لئون؛ پسر و جانشین آلفونسوی VII. پدرش پادشاه کاستیل و لئون بود، و کاستیل را به سانچوی III و لئون را به فردیناند II واگذاشت. در دوره‌ی خردسالی آلفونسوی VIII، پسر سانچو، کوشید تا کاستیل را تحت استیلای خود درآورد. مسلمانان را در سانتارم مغلوب کرد (ح ۱۱۸۱).

فردیناند I (مجارستان)، ← فردیناند I (امپراطوری مقدس روم).
فردیناند II (مجارستان)، ← فردیناند II (امپراطوری مقدس روم).
فردیناند III (مجارستان)، ← فردیناند III (امپراطوری مقدس روم).

فردیناند[1] I (ناپل)، ۱۴۲۳–۹۴، شاه (۱۴۵۸–۹۴) ناپل؛ پسر نامشروع و جانشین آلفونسوی V آراگون در ناپل. پاپ کالیکستوس III به جانشینی وی اعتراض کرد، ولی پاپ پیوس II با وی صلح نمود. فردیناند مشوق تجارت، صنعت، و علم و ادب بود، و قدرت شاهی را سخت اِعمال میکرد. بارونهای بزرگ که از سیاستهای استبدادی وی ناراضی بودند ژان، پسر رنه د/آنژو، را بر ضد وی دعوت کردند (۱۴۵۹). اما بارونها مغلوب شدند (۱۴۶۲)، و ژان بازگشت. پسر فردیناند اوترانتو را از ترکان عثمانی بازگرفت. جانشینان فردیناند–آلفونسوی II (سلطنتش در ۱۴۹۴–۹۵)، فردیناند II (سلطنتش در ۱۴۹۵–۹۶)، و فردریک (سلطنتش در ۱۴۹۶–۱۵۰۱)–هیچ یک نتوانستند در ← جنگهای ایتالیا از ← مملکت ناپل در مقابل فرانسه و اسپانیا دفاع کنند.

فردیناند II (ناپل)، ← فردیناند I ناپل.
فردیناند III (ناپل)، ← فردیناند V کاستیل و لئون.
فردیناند IV (ناپل)، ← فردیناند I سیسیلهای دوگانه.
فردیناند زیبا: ← فردیناند I پرتغال.
فردیناند عادل: ← فردیناند I آراگون.
فردیناند قدیس: ← فردیناند III کاستیل و لئون.
فردیناند کاتولیک: ← فردیناند V کاستیل و لئون.
فردیناند کبیر: ← فردیناند I کاستیل و لئون.
فردیناند متلون: ← فردیناند I پرتغال.
فردیناندو، اسم ایتالیائی، ← فردیناند، اسم.
فردیننده، اسم انگلیسی، ← فردیناند، اسم.

فرر[2]، خوسه (xose ferer)، ۱۹۱۲–، هنرپیشه و کارگردان امریکائی؛ مت پورتو ریکو. در ۱۹۳۵ شروع به کار کرد، و در نمایشنامه‌های ممه‌ی چارلی، اتللو، و سیرانو دو برژراک، و در فیلمهای زاندارک و مولن روژ بازی کرد و شهرت یافت.

فررو[3]، گولیلمو (gulielmo ferrero)، ۱۸۷۱–۱۹۴۲، ادیب و مورخ ایتالیائی؛ داماد لومبروزو. آثارش حاکی از توجه خاص او به روانشناسی و جامعه‌شناسی است. وی به صراحت از رژیم فاشیسم انتقاد میکرد، و به همین سبب، موسولینی او را تبعید کرد. در ۱۹۳۰ به استادی تاریخ در دانشگاه ژنو منصوب شد، و تا آخر عمر در این مقام بود. مشهورترین اثرش کتاب عظمت و انحطاط روم (۱۹۰۲–۱۹۰۷) است.

فرزاد، ده، ← فرخ‌زاد.

فرزجه (farzaje)، در طب قدیم، مقدار کمی پشم یا پارچه که با ادویه‌ی سوده یا با خمیر ادویه یا روغن آنها آلوده و در مهبل داخل میکرده‌اند. امروزه فرزجه بدون پنبه یا پشم و تنها با خمیر ادویه یا روغنی که زود میبندد ساخته میشود.

فرزدق (farazdaq)، شهرت **ابوفراس همام ابن غالب ابن صعصعه‌ی تمیمی** (abu.ferās hammā-me 'bne qālebe 'bne sa'sa'aye tamimi)، ۳۸–۱۱۰ هق، از شاعران برجسته و بسیار معروف قرن اول هق، که داستان مهاجاة او با جریر در ادب عرب شهرت بسیار دارد. در یمامه متولد شد، و در بصره درگذشت. وی از اشراف روزگار خویش به شمار میرفت چندان که، به هنگام خواندن شعر در محضر خلفا، از ایستادن امتناع داشت، و نشسته شعر خود را انشاد میکرد، و حتی یک بار که سلیمان ابن عبدالملک، خلیفه‌ی اموی، خواست تا وی شعر خود را ایستاده قرائت کند، گروهی از بنی تمیم، یعنی قبیله‌ی فرزدق، شوریدند، و به ناچار عبدالملک اجازه‌ی نشستن بدو داد. پدر فرزدق از سران قبیله‌ی خود بود، و به بزرگواری و جلالت مقام شهرت بسیار داشت، و فرزدق نیز همواره یاد او را گرامی و عزیز میداشت، چندان که هر کس به خاک پدرش پناه میبرد هر حاجتی که داشت فرزدق برآورده میکرد.

شعر فرزدق در زمینه‌ی فخر و هجاء در ادب عرب از معروفترین شعرها به شمار میرود، و حاصل هجوگوئیهای او و معاصرش، جریر، کتابی است به نام نقائض جریر و فرزدق، که شهرت دارد و به چاپ رسیده است (لیدن، ۱۹۰۵). از فرزدق دیوانی نیز باقی است که بارها چاپ شده است (از جمله در پاریس، ۱۸۷۵–۱۸۷۰). وی همچنین با اخطل، شاعر معاصر خویش، که از طرفداران حکومت اموی بود، هجوگوئیها داشته است. فرزدق، با اینکه در شعر خویش به مدیح خلفای اموی پرداخته، در درون خویش همواره دلبستگی و ارادتی به خاندان علی داشته، و داستان برخورد او، در کعبه، با هشام ابن عبدالملک و مدیحی که به همان مناسبت در باره‌ی امام علی ابن حسین سروده و از قصاید بسیار معروف او میباشد، در اغلب کتابهای ادبی نقل شده است.

فرزق، ده، تربت حیدریه، ← بالاولایت.
فرزند مرجانه: ← عبیدالله ابن زیاد.

فرزنو[4] (freznŏ)، شهر (جه ۱۳۳°۹۲۹)، کالیفرنیای مرکزی، کشمت، ج‌ش سان فرانسیسکو.

فرزیان (farzīān)، ده (جه ۱°۴۵۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش جاپلق، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۲۸کیلومتری لغ الیگودرز.

فرس (fors)، کلمه‌ای عربی که مورخین اسلامی و عرب‌زبانان بر ایرانیان اطلاق کرده‌اند، همان گونه که عجم را نیز در مورد ایشان به کار برده‌اند، با این تفاوت که عجم هر غیر عربی را شامل است، ولی فرس عنوان خاص ایرانیان است با توجه به ملیت ایشان. عنوان فرس، بر خلاف عجم، که گاه نوعی بیحرمتی از آن فهمیده میشده است، دارای مفهومی است که کمابیش همراه با حرمت و بزرگداشت است.

فرساب[5] (farsāb)، فرایند سایش یا انتقال سطحی، مثلا در ذوب شدن سطح یک یخچال، یا سائیدگی سطح سنگها بر اثر آب.

فرس اعظم[6] (farase a'zam)، صورت فلکی در نیمکره‌ی شمالی، نزدیک نقطه‌ی اعتدال ربیعی (تصویر در صص ۱۵۹۱–۹۴). یونانیان آن را پگاسوس میخواندند. سه ستاره‌ی آلفا، بتا، و گاما از آن به انضمام ستاره‌ی آلفای امرأة المسلسله **مربع فرس اعظم** را تشکیل میدهند. ستاره‌ی آلفای فرس اعظم موسوم به مرکب الفرس (markabo 'l-faras) است، و ستاره‌ی آلفای امرأة المسلسله را سرة الفرس (sorrato-) هم میخوانند. جدول II در ص ۱۵۸۹ نیز ملاحظه شود. نیز ← فرغ اول؛ فرغ ثانی.

فرس الحیاة: ← شیخیه.

فرسان، مجمع الجزایر (farasān)، دسته‌ای از جزایر در ج‌ش بحر احمر، نزدیک ساحل غربی عسیر، عربستان سعودی. در جنگهای دریائی قرن ۱۶م اهمیت سوق‌الجیشی داشت. سکوی فرسان به طول ح ۵۰۰ کم به موازات ساحل عربستان ممتد است، و قسمت جنوبی آن مشتمل بر جزایر فرسان است.

فرسایش[7] (farsāyeš)، در زمینشناسی، ساییده شدن سطح زمین به سبب آبهای روان، امواج، یخچالهای طبیعی، و باد. جریانهای آب قطعات سنگی را که به سبب سایند جدا شده‌اند حرکت میدهند، و این قطعات چون آلتی ساینده سطح زمین را میتراشند. کناره‌های دریا بر اثر برخورد امواج و سنگهای همراه آنها ساییده میشوند و عقب میروند. بستر یخچالهای طبیعی به سبب اردوال‌ها ساییده میشود. در نواحی خشکزار، باد از عوامل مهم فرسایش است، و شنها را به صورت ریگ روان یا تلماسه حرکت میدهد.

فرستنده[8] (ferestande)، در فیزیک، نام عمومی دستگاههای تولید امواج برقاطیسی و منتشر کردن

(۱)Ferdinand (۲)Ferrer (۳)Ferrero (۴)Fresno (۵)ablation (۶)Pegasus (۷)erosion (۸)transmitter

آنها در فضا. برای فرستنده‌ی رادیو و تصویر ← رادیو، قسمت I.

فرسخ (farsax) یا **فرسنگ** (farsang)، از مقیاس‌های سنجش طول در ایران، که امروز برابر ۶ کم محسوب میشود. ظاهراً کلمه‌ی فرسخ از ریشه‌ی پارتی است. فرسخ اصلا مقیاسی برای فاصله بر مبنای زمان بود، و به فاصله‌ای که پیاده در یک ساعت طی شود گفته میشود، و احتمالا در دوره‌ی ساسانیان مقیاس استانده‌ای برای فواصل شد. **فرسخ شرعی** (farsaxi) ۳ میل عربی است، که هر میل ۴٬۰۰۰ باع، هر باع ۴ ذراع شرعی، و هر ذراع شرعی ۴۹,۸۷۵ سم است. بدین حساب، هر فرسخ شرعی ۵,۹۸۵ کم است. به گفته‌ی جامع عباسی، "هر فرسخ شرعی ۳ میل است، و هر میل ۴٬۰۰۰ گز، و هر گز برابر است با فاصله‌ی آرنج تا نوک انگشت میانه‌ی دست، که آن را برابر با ۲۴ انگشت دستِ به عرض پهلوی هم قرار گرفته حساب میکنند، و هر انگشتی را ۷ دانه‌ی جو که از عرض کنار یک‌دیگر قرار گرفته باشند". فرسخ شرعی مبنای احکام قصر (qasr) [کوتاه خواندن] نماز یا شکستن روزه است. اگر اندازه‌ی مسافت در رفتن و برگشتن در یک روز از محل سکونت ۸ فرسخ شرعی باشد نماز را در این فاصله به قصر میخوانند.

فرسخ شرعی: ← فرسخ.

فرسش (farsēš)، ده (جم ۱٬۴۶۹ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان بربرود، بخش حومه‌ی شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۵۵کیلومتری جش شهر الیگودرز.

فرسکو[1] (fresko) [ایتالیائی، = تازه]، نقاشی بر پوشش آهکی تازه و مرطوبی که بر دیوار یا سقف کشیده شده است. فرسکوی واقعی به همین معنی است، و در دوره‌ی رنسانس در ایتالیا آن را بوئون فرسکو (buon) [= خوب، صحیح] میخواندند تا از فرسکوی خشک یا سکو فرسکو (sekko)ـکه نقاشی با رنگهای چسب‌دار بر پوشش گچی یا آهکی است‌ـمتمایز باشد. در فرسکوی واقعی خود آهک رنگها را "میگیرد"؛ این ماده، در ضمن خشک شدن، تولید کربونات کلسیومی میکند که رنگیزه‌های فرسکو را با جسم دیوار پیوند میدهد. در عهد رنسانس، برای ساختن فرسکو، الگوئی به اندازه‌ی مورد نظر فراهم میکردند. پوشش دیوار را، که ترکیبی از ماسه‌ی بسیار نرم، آهک، و خاکه‌ی مرمر بود، روزانه، به مقداری که فرصت نقاشی کردن برآن وجود داشت، متدرجاً بر دیوار می‌کشیدند، و پیش از آنکه این قطعات رطوبت خود را از دست بدهند، طرح قطعاتی از الگو را بر آنها منتقل میساختند، و بر آن نقاشی میکردند. هر قسمت از پوشش آهکی که در پایان روز روی آن نقاشی نشده بود تراشیده میشد. بنا بر این، یک فرسکوی بزرگ مرکب است از قطعات کوچک بسیار، که هر یک از آنها در یک روز نقاشی شده است. غالباً نقشه‌ی کار طوری طرح میشد که کناره‌های هر قطعه با دوره‌ی اشکال نقاشی مطابق باشد، تا محل اتصال قطعات بچشم نیاید. چون آهک بعضی رنگها را فاسد میکند، تعداد رنگهائی که در هنر فرسکوسازی قابل استعمال است به مراتب از نقاشی با رنگ روغن کمتر است. آزادی عمل و امکان "ظریفکاری" نیز درین شاخه از هنر نقاشی به اندازه‌ی سایر شاخه‌های این هنر نیست. با این همه، محدودیت فنی این هنر، نه تنها لطمه‌ای بر کیفیت حاصل از آن نمیرساند، بلکه رنگهای تابناک و زلال آن، و سطح صاف و تمیز نقاشی، و دوام بی‌نظیر قشر آهکی، هنر فرسکوسازی را مناسبترین وسیله‌ی تزیینات دیواری ساخته است.

در قرن ۱۵م، استادان ایتالیائی هنر فرسکوسازی را به حد کمال رسانیدند، و از آن پس تغییر قابل ملاحظه‌ای در اصول فنی این هنر پدید نیامده است. بعدها این هنر رو به انحطاط نهاد، ولی، در قرن ۲۰م نقاشانی مانند د. ریورا، خ. ک. اوروسکو، و کاندیدو پورتیناری[2] (kāndido portināri؛ ۱۹۰۳-۶۲؛ نقاش برزیلی) و دیگران هنر فرسکوسازی را بار دیگر زنده کردند.

فرسکوبالدی[3]، **جیرولامو** (jirolāmo fresko-bāldi)، ۱۵۸۳-۱۶۴۳، ارگنواز و آهنگساز شهیر ایتالیائی. در ۱۶۰۸ ارگنواز کلیسای سان پیترو در رم شد. آثار متعددی برای ارگ نوشته است.

فرسکوی خشک: ← فرسکو.

فرسن[4]، کنت **هانس آکسل** (kont hāns āksel fersen)، ۱۷۵۵-۱۸۱۰، رجل معروف سیاسی و افسر سوئدی. در ۱۷۷۹ به خدمت ارتش فرانسه درآمد. طرف توجه ماری آنتوانت قرار گرفت. در اجرای نقشه‌ی فرار (۱۷۹۱) خانواده‌ی سلطنتی یاری کرد، و خودش کالسکه‌ی آنها را راند. در ۱۸۰۱ مارشال سوئد شد. پس از انقلاب ۱۸۰۹ سوئد، متهم به تحریکات ارتجاعی گردید، و گروهی از مردم او را به قتل رسانیدند.

فرسنگ: ← فرسخ.

فرسنو[5]، **فرانسوا** (frānsuā fresno)، ۱۷۰۳-۷۰، مهندس نظامی فرانسوی. در ۱۷۳۲ مهندس شاه شد، و در همان سال او را برای ساختن استحکامات کاین و "کشت گیاهانی که درخور باغ سلطنتی است" به گویان فرستادند. در کاین، با لا کوندامین که از اکتشاف آمازون باز میگشت برخورد، و قطعاتی از شیرابه‌ی بسته‌ی کائوچو را که لا کوندامین با خود آورده بود، ولی از درخت آن خبری نداشت نزد او دید. این دو با یکدیگر به تحقیقاتی در باره‌ی تعیین سرعت صوت پرداختند. وی سپس درخت کائوچو (هوا) را کشف کرد، و شیرابه‌ی آن را گرفت، و کفش مدوائی را که ساخته بود از آن پوشاند، و برای ژ.ف.ف. دو موریا، وزیر لوئی XV، به پاریس فرستاد. و لباس کهنه‌ای را نیز به این شیرابه آغشت، و در واقع نخستین پارچه‌ی بارانی را ساخت. در ۱۷۶۳ کائوچو را در تریانتین حل کرد. در مراجعت از گویان، به کشت سیب زمینی پرداخته بود، و در ۱۷۶۲ـمدتها پیش از آ. پارمانتیه‌ـگزارشی در فواید آن به آکادمی سلطنتی علوم بوردو فرستاد.

فرسینه[6]، **شارل دو** (šārl dē fresine)، ۱۸۲۸-۱۹۲۳، سیاستمدار فرانسوی. مکرر به وزارت و سه‌بار به نخست‌وزیری رسید. برای نزدیک کردن فرانسه به انگلستان و روسیه تلاش کرد (← اتفاق مثلث)، و در ۱۸۹۴ قراردادی نظامی با روسیه امضا شد. محکومیت دریفوس در محکمه‌ی نظامی (← دریفوس، قضیه‌ی) در ۱۸۹۹ در وزارت جنگ فرسینه اتفاق افتاد.

فرسینه[6]، **لوئی کلود دوسولس دو** (lui klod dësols dë fresine)، ۱۷۷۹-۱۸۴۲، افسر نیروی دریائی فرانسوی. در ۱۸۰۰ برای انجام اکتشافاتی در آبهای استرالیا همراه هیئتی اکتشافی به آن ناحیه رفت، و پس از بازگشت به پاریس، نقشه‌ها و گزارشهائی از این سفر منتشر کرد. در ۱۸۱۷، همراه با تنی چند از دانشمندان، به عنوان فرمانده کشتی اورانی، مأمور انجام تحقیقاتی در جغرافیا و نژادشناسی و نجوم و هواشناسی و فراهم آوردن نمونه‌های گیا و زیای فکبه شد. پس از سفری به استرالیا و جزایر ماریاناس و هاوائی و دیگر جزایر فکبه، کشتی وی در نزدیکی جزایر فاکلند شکست، ولی گزارشها و مجموعه‌های فراهم‌شده سالم باقی ماند، و فرسینه در ۱۸۲۰ به پاریس بازگشت. وی اکتشافات علمی و گزارشهای این سفر را تدوین کرد، و آن به نام مسافرت دور دنیا انتشار یافته است (۱۳ جلد، ۱۸۲۴-۴۴).

فرش[7] (forš)، نهشتی ریزتر از ماسه و درشت‌تر از رس، که در رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، و غیره برجای گذاشته میشود.

فرشت[8]، **لوئی اونوره** (lui onore frešet)، ۱۸۳۹-۱۹۰۸، شاعر فرانسوی‌زبان کانادائی. اولین شاعر کانادائی بود که آکادمی فرانسه از آثارش تجلیل کرد. اشعارش مبین علاقه‌ی وی به تاریخ حماسی کانادای فرانسه است.

فرشته (ferešte)، شهرت **محمد قاسم هندو شاه استرابادی** (hendu šāhe astarābādi)، قرون ۱۰م و ۱۱م هق، مورخ هندی مسلمان و نویسنده در طب هندی. تاریخ تولد و وفاتش معلوم نیست. در آغاز در خدمت مرتضی نظام شاه، از ملوک الطوایف دکن در ولایت احمدنگر (← نظام‌شاهیه)، بود. مرتضی در ۹۹۶ هق کشته شد، و فرشته به بیجاپور مهاجرت کرد (۹۹۷ هق)، و در ۹۹۸ هق به خدمت ابراهیم عادلشاه پیوست. احتمالا در سال ۱۰۳۳ هق هنوز در قید حیات بود. شهرتش به جهت کتاب گلشن ابراهیمی معروف به تاریخ فرشته است.

فرشته[9] یا **ملک** (malak؛ عربی) [جمع آن ملائکه (malāʾeke)]، در بسیاری از ادیان، موجودی روحانی و مجرد (غیر مادی)، یا مادی بسیار لطیف، که به منزله‌ی واسطه‌ی میان خدا و انسان است. اصل کلمه‌ی عربی ملک، که ظاهراً از ملئک (malʾak) زبانهای سامی قدیم است، و اصل کلمه‌ی انگلیسی اینجل (eynjel) یا فرانسوی آنژ (āNž) و نظایر آن در زبانهای اروپائی، که از زبان یونانی گرفته شده است، معنی قاصد و پیغامبر را دربر دارد، و اشاره‌ای است به همین وظیفه‌ی وساطت و پیام‌رسانی از خداوند به انسان. کلمه‌ی فرشته نیز ظاهراً در اصل به معنی فرستاده و قاصد بوده است (مقایسه شود با مصدر فرستادن).

I- فرشته در دین یهود. اعتقاد به موجودات واسطه میان خدا و جهان مادی در بیشتر ادیان ابتدائی بوده است. در دین یهود و دین مسیح، وجود فرشتگان قطعی و مسلم است، و در موارد

(۱)fresco (۲)Portinari (۳)Frescobaldi (۴)Fersen (۵)Fresneau (۶)Freycinet (۷)silt (۸)Fréchette (۹)angel

متعددی از کتاب مقدس به طور صریح ذکر شده است. خود خداوند در کتاب اول سموئیل به عنوان رب الجنود[1] (rabbo 'l.jonud) یا رئیس گروه فرشتگان یاد شده است. فرشتگان ملکوت آسمانی خداوند را تشکیل میدهند، و به منزله‌ی بندگان خداوند هستند که اوامر او را در زمین اجرا می‌کنند. آنها از مؤمنان حمایت میکنند، و گناهکاران را تنبیه میکنند، و وحی خدا را به انسان میرسانند. آنها ممکن است بر روی زمین به صورت انسان ظاهر شوند. در کتابهای تورات که پس از دوره‌ی اسارت بابلی تألیف شده‌اند (از قبیل سفرهای ایوب، حزقیال، دانیال، و طوبیت)، فرشتگان نقش مهم‌تری دارند، و احتمال میدهند که این امر در نتیجه‌ی نفوذ ادیان مجاور و همچنین در نتیجه‌ی بالا بردن مقام الوهیت از پرداختن به امور عوالم پایینتر باشد. در این قسمتها، برای فرشتگان سلسله‌ی مراتب قائل شده‌اند، و فرشتگان نامهای مخصوصی پیدا کرده‌اند و نامهای جبرائیل، میکائیل، و رفائیل به عنوان ملائکه‌ی مقرب (moqarrab) ظاهر شده است. ملائکه‌ی کروبیم (← کروبیان) و سرافیم مقربترین ملائکه به خدا هستند. در زمان مسیح، در نتیجه‌ی نفوذ تفکر عقلی یونانی، فرقه‌ی صدوقیان از یهود وجود فرشتگان را منکر شدند.

II ـ فرشته در دین مسیح. فرشتگان در انجیل در موارد متعدد و مخصوصاً در ذکر حوادث خود مسیح ذکر شده‌اند. آباء نخستین کلیسا، با همه‌ی اعتقاد به فرشتگان، در باره‌ی ماهیت آنان کمتر سخن میگفتند، و شاید این امر برای احتراز از تشابه به گنوستیکها و از اعتقاد به وجود وسایط در آفرینش (از قبیل صادر اول و صادر دوم و غیره) بوده است. بعدها بتدریج بحث در ماهیت فرشتگان به پیش آمد. قدیس آوگوستینوس عقیده داشت که بدن فرشتگان از ماده‌ی اثیری است. فلاسفه‌ی مدرسی یا سکولاستیک فرشتگان را مجردِ محض دانستند (یعنی کاملا غیر مادی). به عقیده‌ی **توماس آکویناس**، فرشتگان از شکل و ماده ترکیب نیافته‌اند، و علم آنها علم حضوری است نه حصولی، و همگی از شهوات مبرا هستند. امروزه، به عقیده‌ی کلیسای کاتولیک، فرشتگان موجوداتی مجرد از ماده هستند، و آفرینش ایشان پیش از انسان است، دارای سلسله‌ی مراتب هستند، و محافظ انسانند. درود و تحیت، و به معنی دیگر، پرستش بعضی از فرشتگان در کلیسای مسیحیت رایج است، و از آن جمله پرستش میکائیل، فرشته‌ی جنگجو، است، از قرن ۴م به بعد، در بسیاری از بلاد مسیحیت نمازخانه‌هائی برای میکائیل ساخته شده است. نقاشها و مجسمه‌سازان در دوره‌های مختلف همگی فرشتگان را با صورت انسان و با بال عرضه کرده‌اند.

III ـ فرشته در دین زردشت. وجود فرشتگان در دین زرتشت و آئین مزدیسنی نیز از امور اصلی و مسلم است. اگر چه کلمه‌ی ایزد در زبان فارسی برای خدای بزرگ به کار رفته است، اصل آن که کلمه‌ی یزته (yazata اوستائی) است، در مذهب زرتشت، به فرشتگانی اطلاق میشده است که رتبه‌ی آنان پایینتر از امشاسپندان (← امشاسپند) بوده است. در اوستا، از یزته‌های فراوان سخن به میان میآید، که دو دسته هستند، ایزدان (یا یزته‌های مینوی و ایزدان دنیوی. اهورامزدا در رأس ایزدان مینوی و زرتشت در رأس ایزدان دنیوی قرار دارد. بنا به گفته‌ی دیوجانس لائرتیوس[2] (diojānes lā-ertius)، مورخ یونانی فلسفه (احتمالا در اوایل قرن ۳م ق‌م)، فضای آسمان به عقیده‌ی ایرانیان پر از فرشتگان است. به قول پلوتارک، در دین زردشت، پس از شش فرشته‌ی بزرگ (امشاسپندان)، ۲۴ فرشته‌ی دیگر نیز وجود دارد. امشاسپندان یا فرشتگان بزرگِ مقرب فرشتگان کوچکتری به عنوان ایزدان همکار با خود دارند. نام امشاسپندان را گاهی با خود اهورامزدا یکجا ذکر میکنند، و در این صورت، عده‌ی امشاسپندان هفت میشود. در برابر فرشتگان، دیوان قرار دارند، که سپاه شرّند، و در رأس آنها اهریمن است. همچنانکه اهورامزدا شش امشاسپند دارد، اهریمن نیز شش عامل شر دارد، که کماریکان خوانده میشوند.

IV ـ فرشته در دین اسلام. ایمان به ملائکه یا فرشتگان در قرآن در ردیف ایمان به خداوند و روز بازپسین و ایمان به قرآن ذکر شده و از آن ایمان به نیکی (برّ) یاد شده است مانند وَ لٰکِنَّ البِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْیَومِ الآخِرِ وَ الْملآئکَةِ وَ الْکِتابِ... (بقره ۱۷۲)[اما برّ یا نیکوکاری ایمان به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و قرآن است...] و وَ الْمُؤمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَ مَلآئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ... (بقره ۲۸۵) [و مؤمنان همگی به خدا و ملائکه و کتب آسمانی و فرستادگان او ایمان دارند...]. انکار خداوند و ملائکه و کتب آسمانی... گمراهی ژرفی است [وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللهِ وَ مَلآئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَومِ الاخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً... (نساء ۱۳۵)]. خدا قاصدان و پیغامبران را از میان فرشتگان بر میگزیند [اَللهُ یَصْطَفی مِنَ الْمَلآئِکَةِ رُسُلاً... (حج ۷۴)]؛ این ملائکه‌ی قاصد دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه هستند [جاعِلِ الْمَلآئِکَةِ رُسُلاً اُولی اَجْنِحَةٍ مَثْنیٰ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ... (فاطر ۱)]. آیات متعددی در قرآن هست که به موجب آن خداوند به ملائکه امر فرمود که به آدم سجده کنند، و همه‌ی ملائکه، جز ابلیس، این امر را گردن نهادند. بنا بر این ابلیس هم باید جزو فرشتگان باشد، اما به موجب آیه‌ای در سوره‌ی کهف، ابلیس از جن بوده است [فَسَجَدوا اِلاّ اِبْلیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّهِ (کهف ۴۸) (همه‌ی فرشتگان به آدم سجده کردند جز ابلیس که از جنیان بود و از فرمان خداوند خود سرپیچید)]. به موجب نص قرآن، خداوند مسلمانان را به هنگام جنگ با کفار با ملائکه یاری میدهد، و این یاری در جنگ بدر به وقوع پیوسته است.

ملائکه به نسبت وظایف و اعمال محول به ایشان دارای مراتب و اقسام متعددند. ملائکه‌ی مقرب (moqarrab) فرشتگانی هستند که از همه به خداوند نزدیکترند. بزرگترین فرشتگان عبارتند از جبرائیل (فرشته‌ی وحی)، میکائیل، اسرافیل (فرشته‌ی صور)، و عزرائیل (فرشته‌ی مرگ یا ملک الموت). جبرائیل، که فرشته‌ی وحی است، به نام روح الامین نیز خوانده شده است [نَزَلَ بِهِ الرّوحُ الْاَمینُ عَلیٰ قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرینَ (شعراء ۱۹۳، ۱۹۴) (آن قرآن را روح الامین بر قلب تو فرود آورد تا از بیم‌دهندگان باشی)]. این فرودآورنده‌ی وحی در جای دیگر روح القدس خوانده شده است [قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّکَ (نحل ۱۰۴) (بگو آن را روح القدس از سوی پروردگار تو فرو فرستاد...)]. این روح القدس مؤید حضرت عیسی نیز بوده است [وَ آتَیْنا عیسَی بْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ اَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ... (بقره ۸۱) (عیسی ابن مریم را معجزات و بیناتی دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم)]. در آیه‌ای دیگر از جبرئیل به شدید القوی (šadido 'l.qovā) تعبیر شده است [اِنْ هُوَ اِلاّ وَحْیٌ یُوحیٰ، عَلَّمَهُ شَدیدُ الْقُویٰ... (نجم ۴،۵) (آن قرآن جز وحی نیست، و آن وحی را موجودی دارای نیروهای سخت به پیغمبر یاد داده است...)].

از جمله‌ی فرشتگان، حاملین عرش و احاطه‌کنندگان عرش میباشند [وَ تَرَی الْمَلآئِکَةَ حآفّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ... (زمر ۷۵) (فرشتگان را میبینی که دور عرش را احاطه کرده‌اند...)]. فرشتگانی هستند که مأمور بهشت‌اند، و فرشتگانی هستند که مأمور دوزخ‌اند، و فرشتگانی هستند که اعمال انسان را مینویسند، و فرشتگانی هستند که موکل به امور این جهانند.

در تعیین ماهیت ملائکه میان علمای کلام و مفسران و فلاسفه‌ی اسلام اختلاف هست. بنا به گفته‌ی فخر رازی، رأی اکثر مسلمانان بر این است که ملائکه موجودات لطیفی هستند که میتوانند به اشکال گوناگون درآیند، و مسکنشان در آسمانها است. بنا به گفته‌ی دیگری، ملائکه اجسام نورانی نیکومنشی هستند، در برابر شیاطین، که اجسام آتشین بدکاری میباشند. اما فلاسفه ملائکه را جوهر روحانی مجرد غیر مادی مینامند، و بعضی از فلاسفه ملائکه را با عقول مجرد و نفوس فلکی یکی می‌دانند. در قرآن صریحاً بیان شده است که فرشتگان از جنس مؤنث نیستند [وَ جَعَلُوا الْمَلآئِکَةَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ اِناثاً اَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ... (زخرف ۱۸) (فرشتگانی را که بندگان خدا هستند زن پنداشتند. آیا در آفرینش ایشان حاضر بودند؟)]. چون نفی یک جنسیت را، اعم از مذکر یا مؤنث، مستلزم نفی جنسیت مخالف هم دانسته‌اند، نتیجه این میشود که فرشتگان زن یا مرد نیستند.

فرشته‌ی آبی[3] (fereštеye ābi)، نام یکی از فیلم‌های آلمانی (۱۹۳۰) که یوزف فون شترنبرگ[4] (yozef fon šternberg) آن را کارگردانی کرده است. این فیلم، که یکی از نخستین فیلمهای ناطق آلمانی است، از رمان پروفسور اونرات (اثر ه. مان) اقتباس شده است. قهرمان آن استادی است آلمانی، که مردی است جدی و سختگیر، و عاشق هنرپیشه‌ی واریته‌ای میشود، با وی ازدواج میکند، به خاطر او نیست و نابود میشود و در بدبختی میمیرد. این فیلم در آلمان مقبولیت تام یافت، و در کشمة هم، با اینکه مانع زبان در کار بود، کمابیش به همان اندازه توفیق یافت. موفقیت فیلم مرهون هنرنمائی ← مارلن دیتریش است، که بازی وی در این فیلم قریحه‌ی او را پدیدار ساخت.

فرشوشتر (faršuštar)، اوستائی فرش اوشتر (fraša oštra)، در روایات زردشتی، پدرزن زردشت، از خاندان هوگوه، و برادر جاماسب و وزیر گشتاسپ.

فرشه[5]، رنه موریس (rēne moris freše)، ۱۸۷۸ـ، ریاضیدان فرانسوی. در حساب عالی، احتمالات، و

(۱)Lord of Hosts (۲)Diogenes Laërtius (۳)Blue Angel (۴)Sternberg (۵)Fréchet

توپولوژی تألیفات و مقالات مهم دارد، ولی شهرتش به سبب کارهایش در فضاهای مجرد و آنالیز عمومی است. در تألیف دایرةالمعارف ریاضیات محض و کاربسته شرکت داشت. در ۱۹۵۶ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. آثارش مشتمل است بر طرح یک نظریه‌ی مجموعه‌های مجرد (۱۹۲۲)، حساب احتمالات (۱۹۲۴)، فضاهای مجرد (۱۹۲۸)، حساب بینهایت (۱۹۳۴)، و تحقیقات نظری جدید در نظریه‌ی احتمالات (۲ جلد، ۱۹۳۷–۳۸).

فرشیدورد (faršidvard)، در شاهنامه. ۱ ـ برادر پیران، در جنگ دوم کیخسرو با تورانیان، هماورد رهام بود. پس از کشته شدن پیران، او و برادر دیگرش لهاک از راه بیابان به توران گریختند، اما گستهم آنان را دنبال کرد، و در مرغزاری بر ایشان دست یافت، و هر دو را با شمشیر از پای درآورد. ۲ ـ پهلوان ایرانی و برادر اسفندیار. در جنگ گشتاسپ با ارجاسپ، از زخمی که از کهرم (پهلوان تورانی) یافته بود، جان سپرد.

فرشینه[1] (faršine)، منسوج کمابیش ضخیم دستباف و معمولاً منقش، که در بافت آن، رشته‌های پود را از میان تارها میگذرانند (← قالی)، و به عنوان فرش یا پرده یا برای پوشش مبل به کار میرود؛ و توسعاً، همین گونه منسوجات که با ماشین بافته شود. فرشینه‌های واقعی از آنچه با دستگاههای بافندگی ابتدائی بافته شده تا قالیهای زیبای ایران و دیوار-پوشهای خوش‌نقش قرون وسطای اروپا متفاوت است. این مقاله ناظر به فرشینه‌ها بطور کلی است. در باب قالی ایران ← قالی.

از فرشینه‌های باستانی قطعاتی از مصر باقی مانده است که در ۱۵۰۰ ق‌م بافته شده، و نیز فرشینه‌های قبطی از قرنهای ۴–۸م ب‌م وجود دارد. از بافته-های قاره‌ی امریکا قطعاتی از پرو از زمان پیش از کشف امریکا در دست است. فرشینه‌های قدیم چینی، به نام کوسو (kosu) را با ابریشم سبک و نازک همراه با تارهای زر میبافتند. از اشعار و تصاویر منقوش بر روی ظروف یونانی معلوم میشود که فرشینه یکی از صنایع مهم خانگی در آن سرزمین بوده است. تاریخ فرشینه‌بافی پیوسته است. از قرن ۵م به بعد، صومعه‌ها و دیرها مراکز فرشینه‌بافی بود. فرشینه‌های پشمی بسیار زود در اروپا پیدا شد، و نمونه‌هائی از قرنهای ۱۰م تا ۱۱م در دست است. در قرن ۱۴م، فرشینه‌ی پشمی در آراس (فرانسه) رواج یافت، و سپس در بروکسل فرشینه‌بافی رونق یافت، و تا قرن ۱۷م که فرشینه‌های نوع گوبلن در پاریس پیدا شد، رونق خود را حفظ کرد. فرشینه-بافی اروپائی در قرن ۱۵م به اوج رسید، و نمونه-های زرکش گوتیک آن موجود است. در قرن ۱۷م سبک باروک رواج یافت، و سبکهای روکوکو و کلاسیک در قرن ۱۸م پدید آمد. در قرن ۲۰م فرشینه‌های جالبی در فرانسه بر اساس کارهای رولو، براک، لورسا، و پیکاسو بافته شده است.

فرصت: ← فرصت شیرازی.

فرصت‌الدوله: ← فرصت شیرازی.

فرصت شیرازی (forsate širāzi)، شهرت **محمد نصیر حسینی**، ملقب به **فرصت‌الدوله**، و متخلص به **فرصت**، ۱۲۷۱–۱۳۳۹ هق، شاعر و ادیب و نقاش ایرانی اواخر عصر قاجار، که گذشته از ادبیات فارسی و عربی، از ریاضیات، هیئت و نجوم، و منطق نیز آگاهی داشته است. از آثار اوست: اشکال المیزان در منطق (بمبئی، ۱۳۲۲ هق)، آثار عجم (بمبئی، ۱۳۱۴ هق)، بحور الالحان (بمبئی، ۱۳۳۲ هق) و دیوان اشعار (بمبئی، ۱۳۳۴ هق).

فرض (farz)، در اصطلاح فقها، حکم واجب، یعنی هر حکم و امری که به دلیل شرعی قطعی ثابت شود، و برای به‌جاآورنده‌ی آن از جانب خداوند پاداش داده شود، و سرباززننده از آن درخور کیفر و سرزنش باشد. مقصود از قید قطعی در تعریف فوق فرقی است که فقهای حنفی میان فرض و واجب گذاشته‌اند، یعنی گفته‌اند که دلیل شرعی فرض باید دلیل قطعی (قرآن یا خبر متواتر یا اجماع) باشد، مثل نماز و روزه، و واجب آن است که دلیل آن ظنّی باشد (خبر واحد). ولی در نظر شافعی فرض و واجب با هم مترادف است. در نظر فقهای شیعه نیز فرض و واجب مترادف هستند. برای اقسام واجب ← واجب.

فریضه (farize) نیز به معنی فرض و واجب (از قبیل نماز) گفته شده است، مثلا، در حدیث طلب العلم فریضة علی کل مسلم [= دانش‌طلبی بر هر مسلمانی واجب است]. نیز ← فرائض.

فرض، در هندسه، ← قضیه.

فرضیه[2] (farziyye)، در اصطلاح علمی، حکم یا نظریه‌ای که برای توضیح و توجیه و تنظیم دسته‌ای از واقعیات عرضه میشود. هر فرضیه منشأ نتایج و پیشگوئیهائی است. ندرةً پیش میآید که یک فرضیه را بتوان مستقیماً در بوته‌ی آزمایش قرار داد، بلکه آزمایش فرضیه‌ها غیر مستقیم است، یعنی با آزمودن نتایجی از آنها که قابل آزمایش مستقیم هستند صورت میگیرد. هر چنین آزمایشی را که موفقیت-آمیز باشد مؤید فرضیه گویند. مطابقت معدودی از نتایج و پیشگوئیهای یک فرضیه با واقع، اگر چه مؤید فرضیه است، دلیل قاطعیت آن نیست. از طرف دیگر، عدم مطابقت نتیجه‌ای از یک فرضیه با واقع از اعتبار فرضیه میکاهد، و چنین فرضیه‌ای را باید طرد کرد یا در آن تغییراتی به عمل آورد، توضیح نکته‌ی اخیر این است که استخراج نتایج یک فرضیه به کومک احکام علمی مقبول دیگری انجام میگیرد، و چه بسا نادرستی نتیجه ناشی از این احکام باشد. همچنین، ممکن است نادرستی نتیجه به سبب مداخله‌ی شرایطی ناشناخته باشد. بنا بر این، فرضیه‌ای را که منجر به نتیجه‌ای نادرست شده است، یا پیشگوئی آن مطابق با واقع درنیامده است، میتوان در انتظار بررسی بیشتر در واقعیات یا در اصول علمی مربوطه محفوظ داشت. بهترین مثال این موضوع در فرضیه‌های ذره‌ای و موجی نور دیده میشود.

عموماً یک فرضیه در صورتی که واجد شرایط ذیل باشد مقبول تلقی میشود: (۱) واقعیات مورد نظر را توجیه کند؛ (۲) چنان تقریر شده باشد که بتوان از آن نتایجی استخراج کرد؛ (۳) با قوانین و فرضیه‌های تأییدشده سازگار باشد؛ (۴) نسبت به فرضیه‌های رقیب آن، واقعیات بیشتری را توجیه کند، و نیز راههای بیشتری برای تحقیق پیش پا بگذارد؛ (۵) نسبت به فرضیه‌های رقیبی که از لحاظ مؤید بودن و نیز از لحاظ دامنه‌ی توجیه وقایع با آن همپایه هستند ساده‌تر باشد. فرضیه‌ای که در شرایط مذکور صدق کند قانون شمرده میشود. مع ذلک، یکی از خصوصیات علم این است که هیچ فرضیه‌ای را بدان حد محقق نمیشمارد که آن را مصون از تجدید نظر یا طرد بداند. اصطلاحات نظریه و تئوری[3] (teori) نیز گاه به معنی فرضیه (اعم از تأییدشده یا تأییدنشده) به کار میروند.

فرضیه‌ی ابری: ← لاپلاس، فرضیه‌ی.

فرضیه‌ی سحابی: ← لاپلاس، فرضیه‌ی.

فرضیه‌ی سیارکان: ← سیارکان، فرضیه‌ی.

فرطناتش، جزایر: ← خالدات، جزایر.

فرطوس یا **فرطوس چغانی** (fartuse caqāni)، در شاهنامه، پهلوان تورانی در جنگهای افراسیاب با ایران در عهد کیخسرو. از مردم چغانیان بود.

فرطوس چغانی، در شاهنامه: ← فرطوس.

فرطوناتش، جزایر: ← خالدات، جزایر.

فرع، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

فرعون[4] (fer'ōn)، جمعش فراعنه (farā'ena)، شکل عربی لقب پادشاهان مصر قدیم در تورات. اصل کلمه را از ریشه‌ای مصری به معنی "خانه‌ی بزرگ" یا از ریشه‌ای به معنی "خورشید" دانسته‌اند، و صورت عربی آن محتملا مأخوذ از سریانی یا از حبشی است. کلمه‌ی فرعون گاه همراه نام ذکر شده است، و گاه به عنوان اسم خاص به کار رفته. فرعونهای زمان ابراهیم (تکوین ۱۲ . ۱۰) و یوسف احتمالا از شاهان سلسله‌ی هیکسوسها بوده‌اند. فرعون زمان موسی، که ح ۲۰۰ سال بعد میآید، رامسس II (سوستریس یونانیها) بوده. جانشین وی پسرش مرنپتاح II بود، و به قولی خروج یهود از مصر در زمان او یا در عهد جانشینش ستی II صورت گرفت. نخستین فرعونی که در تورات با اسم خاصش آمده است فرعون نکو میباشد. جانشین او فرعون حفرع است، که او را مطابق آپریس دانسته‌اند، و او آخرین فرعون مذکور در کتاب مقدس است.

نام فرعون در قرآن آمده است. مفسرین گفته-اند که فرعون لقب شاهان عمالقه است، چنانکه شاهان ایران را کسرا، شاهان روم را قیصر، شاهان چین را فغفور، و شاهان ترکان را خاقان میگفتند. نام فرعون زمان یوسف را ریان ابن ولید (rayyāne bne valid') گفته‌اند، و این فرعون به یوسف ایمان آورد، و در عهد یوسف درگذشت. از فرعون زمان موسی در قرآن یاد شده است، و او معروفترین فرعونها است. فرعون در ادبیات اسلامی، با الهام از آیاتی که در قرآن مجید در باره‌ی او ذکر شده است، به عنوان مظهر و مثال تکبر و تجبّر و طغیان و سرکشی و عناد مذکور شده است، و مصدر تفرعن از کلمه‌ی فرعون مشتق است.

فرغ، منازل قمر، ← فرغ اول؛ فرغ ثانی.

فرغار (farqār)، در شاهنامه، پهلوان تورانی. پس از شکست افراسیاب در ← جنگ هماون و کشته شدن کافور، که رستم آهنگ حمله به توران کرد، فرغار از جانب افراسیاب به جاسوسی به لشکرگاه رستم رفت، و چون خبر لشکر رستم و سران سپاه وی را به افراسیاب برد، افراسیاب سخت در هراس افتاد، و برای مقابله با رستم از ⇐ پولادوند یاری خواست.

---

(۱) tapestry (۲) hypothesis (۳) theory (۴) Pharaoh

فرغانه (farqāne)، شهر (جه ح ۸۰°۰۰۰)، مرکز بخش فرغانه، ش جشـ ازبکستان، در دره‌ی فرغانه (← فرغانه یا دره‌ی فرغانه). صنایع پنبه و ابریشم دارد. در نزدیکی آن منابع نفت، زغال سنگ، و اورانیوم (← فرگانیت) موجود است. شهر فرغانه را روسها در ۱۸۷۶ به نام مرغلان نو در ۱۶کیلومتری جش مرغلان بنا کردند، و آن مرکز حاکم نظامی "بخش فرغانه" (قسمت اخیر مقاله‌ی فرغانه یا دره‌ی فرغانه ملاحظه شود) بود. در ۱۹۰۷–۲۴ سکوبلف (skobelef) خوانده میشد. از ۱۹۲۴ نامش به فرغانه مبدل شد.

فرغانه یا دره‌ی فرغانه، ناحیه (ح ۲۳°۰۰۰ کمم)، تجشـ در آسیای مرکزی. دره‌ی فرغانه، به طول ح ۳۰۰ کم و به عرض ح ۷۰ کم، بر مسیر وسطای سیر دریا واقع است، و از جش به ترکستان چین (ایالت سینکیانگ) محدود است. اطرافش را کوههای تین شان گرفته است، در ل، رشته‌ی چتکل؛ در ش، کوههای فرغانه (حد اکثر ارتفاع ۴°۰۰۰ متر)، و در ج، کوههای آلای (حد اکثر ارتفاع ۶°۰۹۵ متر). قسمتی از فرغانه را استپ بسیار حاصلخیز قراقالپاق فراگرفته است، و قسمتی از آن بیابان است. وسعت اراضی آبیاری‌شده‌ی آن (ح ۹°۰۰۰ کمم) در سالهای اخیر، به سبب فعالیتی که در امر آبیاری شده است، افزایش فوق العاده یافته است.

امروز فرغانه به سه بخش منقسم است، که در سه جشـ ازبکستان، تاجیکستان، و قرقیزستان واقعند. شهرهای عمده‌اش خوقند، اندیجان، نمنگان، و فرغانه است. از شهرهای دیگرش مرغلان، اوش، اخسیکث، و اورگند میباشد.

فرغانه ح ۳°۵۰۰°۰۰۰ تن جمعیت دارد، و از این لحاظ یکی از چگالترین نواحی تجشـ است. دره با مزارع پنبه، باغهای میوه، و تاکستانها پوشیده است. محصول عمده‌ی آن پنبه است، ولی نفت، زغال سنگ، و نهشتهائی از فلزات کمیاب در حواشی آن وجود دارد. مهمترین منبع اورانیوم تجشـ در دره‌ی فرغانه است.

تاریخ

فرغانه یکی از قدیمترین نواحی مزروع زمین است. از گزارشهای چینی معلوم است که چینیها در ۱۲۸ قم این ناحیه را شناختند. بعدها چندی تحت تسلط چینیها و چندی تحت حکومت ترکان بود. در ح ۶۸۰ بم دست چینیها از آنجا کوتاه شد، و چون امرای محلی ایرانی هم ضعیف شده بودند، سلسله‌ای از ترکان جایگزین چینیها شد.

تاریخ فرغانه در دوره‌ی اسلامی از پیشروی قتیبة ابن مسلم در ماوراء النهر در سال ۹۴ هق آغاز میشود. قتیبه در ۹۶ هق بر خلیفه شورید و به دست سپاهیان خود مقتول شد. این شورش و نبردهائی که در سالهای بعد در ایران روی داد، و منجر به برافتادن خلافت امویان شد، مدتی مانع از استحکام حکومت اعراب مسلمان بر فرغانه شد. در ۱۰۳ هق، امیر محلی سربازان سغدی را که به سبب عدم تمایل به اسلام آوردن به جانب ش مهاجرت کرده بودند به قلمرو خود بازخواند. در آن زمان، اشراف محلی، یعنی دهقانان (← دهقان) نقش مهمی در فرغانه و نواحی دیگر ماوراء النهر داشتند، و امرای محلی هم، علاوه بر عنوان اخشید (exšid)، دارای عنوان دهقان بودند. در ۱۲۱ هق دگربار عربها حاکمی به فرغانه فرستادند، ولی مقاومت مردم در مقابل دین اسلام ادامه یافت. عاقبت، پس از آنکه سامانیان بر فرغانه تسلط یافتند (اوایل قرن ۳م هق)، درهای فرغانه بکلی به روی اسلام گشوده شد. پس از انقراض سلسله‌ی سامانی، فرغانه متوالیاً تحت استیلای ایلک‌خانیان، قراختائیان، خوارزم‌شاهیان، مغول، و تیموریان درآمد.

در دوره‌ی تیموریان، فرغانه اغلب جزء خراسان بزرگ بود. در ۸۷۳–۹۹، عمر شیخ، از اعقاب امیر تیمور، بر آنجا فرمانروائی داشت. در زمان پسر و جانشینش، بابر (← بابر، ظهیرالدین محمد)، فرغانه از دست این خاندان خارج شد (۹۰۹ هق)، و پس از آن به دست ازبکان (سلسله‌ی شیبانی) افتاد؛ در زمان بابر، فرغانه دارای ۹ شهر بزرگ بود، که بابر شهر خجند را نیز بدانها بیفزود. از تأسیس (۱۱۲۲ هق) خانات خوقند به دست شاهرخ بیک I تا ۱۸۷۶، دره‌ی فرغانه مرکز خانات خوقند بود. در ۱۸۷۶ (۱۲۹۳ هق)، روسها خانات خوقند را به قلمرو خود ملحق کردند، و آن را مرکز **بخش** [به روسی اوبلاست (oblāst)] **فرغانه** (ـ۱۶۰° ۱۴۱ کمم؛ در ۱۸۹۷ جه ۱°۵۶۰°۴۱۱) قرار دادند. روسها کشت پنبه را در دره‌ی فرغانه وسعت دادند، و طرق قدیمی آبیاری را نیز اصلاح کردند، و گسترش دادند.

فرغانی (farqāni)، منسوب به فرغانه.

فرغانی، لقب آلفراگانوس[1] (ālfrāgānus)، نه قرن ۳م هق، منجم مسلمان در دربار مأمون و متوکل، خلفای عباسی. نامش را بعضی محمد ابن کثیر (kasir) و برخی ابوالعباس احمد ابن محمد ابن کثیر خوانده‌اند، و برخی هم این دو نام را متعلق به دو تن (پدر و پسر) شمرده‌اند. گویند متوکل فرغانی را برای نظارت در ساختن نیلسنج به فسطاط فرستاد (۲۴۷ هق). اثر عمده‌ی فرغانی کتاب جوامع علم النجوم است، که به وسیله‌ی یوهانس هیسپالنسیس، گراردوس کرمونسیس، و دیگران به لاتینی، و نیز به عبری ترجمه شد. جوامع کتابی بود نسبةً مختصر و فهمش آسان، و به همین جهت، ترجمه‌ی لاتینی آن در اروپا تا پیش از زمان رگیومونتانوس از تألیفات سایر منجمین مسلمان رواج بیشتر داشت. از آثار دیگرش الکامل فی الاسطرلاب و فی سنة الاسطرلاب است.

فرغانی، شهرت **سیف‌الدین محمد** (seyfoddin)، متخلص به **سیف و سیف فرغانی**، شاعر پارسی‌زبان و عارف نیمه‌ی دوم قرن ۷م و نیمه‌ی اول قرن ۸م هق. وی از زادگاه خویش، فرغانه، به آذربایجان آمد، و پس از مدتی به آسیای صغیر رفت، و در آنجا اقامت گزید، و بیشتر در شهر آقسرای بود. سیف فرغانی به سعدی ارادت داشته و میان ایشان روابط شعری برقرار بوده است؛ در دیوان سیف‌الدین، چندین شعر در ستایش سعدی آمده است، و سیف بسیاری از غزلهای سعدی را استقبال کرده است. سیف‌الدین تا این اواخر، که دیوان او در ترکیه به دست آمد، گمنام بود، و در هیچ یک از تذکره‌های رایج زبان فارسی نامش نیامده است. مضامین اصلی شعر سیف فرغانی بیشتر فریاد و خروش در برابر نابسامانی اجتماع و بیدادگریهای حاکمان است، و از این نظر شعرش تازگی و ارج بسیار دارد. رنگ عرفانی شعر او نیز قابل یادآوری است، و از گذشتگان، به سنائی و همچنین به کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی نظر داشته. زبان شعری او کمابیش با زبان اغلب معاصرینش، از جمله سعدی، تفاوتهائی دارد، که نشان‌دهنده‌ی تأثیر محیط زادگاه و زندگی شاعر، یعنی مشرق ایران، است. دیوانش در سه جلد چاپ شده است (تهران، ۱۳۴۱–۱۳۴۴ هش). نیز ← فارسی، ادبیات، قسمت IV.

فرغ اول (farqe avval)، نام منزل ۲۶م از منازل قمر، که ستارگانش ستاره‌های آلفا و بتا از صورت فرس اعظم میباشند.

فرغ ثانی (farqe sāni)، نام منزل ۲۷م از منازل قمر، که ستارگانش ستاره‌ی گامای فرس اعظم و ستاره‌ی آلفای امراة المسلسله است.

فرفر[2] (farfar)، در کتاب مقدس، نهری نزدیک دمشق (دوم پادشاهان ۵.۱۲). نهر دیگر دمشق ابانه بود.

فرفکس[3]، **تامس** (tāməs ferfaks)، ملقب به (سومین) **بارون فرفکس** (bāron*)، ۱۶۱۲–۷۱، سیاستمدار و افسر انگلیسی. فرمانده لشکری بود که در ۱۶۴۵ چارلز I را مغلوب کرد. با کرامول، از ترس دیکتاتوری نظامی، به مخالفت برخاست. در بازگشت (۱۶۶۰) چارلز II به سلطنت مؤثر بود.

فرفوریوس[4] (forfurius)، یا پرفوریوس یا پورفوریوس (هر دو porfurios)، ۲۳۳–ح ۳۰۴، فیلسوف یونانی، از نوافلاطونیان، شاگرد **فلوطین**. در فلسطین یا در صور متولد شد، و در ۲۶۴ به رم رفت، و تا آخر عمر در آنجا میزیست. آثار فلوطین، کتاب بطلمیوس در موسیقی، و کتاب قاطیغوریاس ارسطو را شرح کرد، و زندگینامه‌ای از فیثاغورس و فلوطین نوشت.

فرفوریوس صورت معرب نام پورفوریوس است. آثار وی در نقل فلسفه‌ی یونان در میان مسلمانان تأثیر بسیار داشته است. از آثار یونانی موجود وی فقط یکی هست که ترجمه‌ی کامل آن به زبان عربی نیز در دست است، و آن کتاب ایساگوگه است، که ایساغوجی صورت معرب نام آن میباشد. این کتاب در ممالک اسلامی و نیز صورت یونانی و ترجمه‌ی لاتینی آن رواج بسیار یافت. نیز ← عاقل و معقول.

فرفیون (farfiun)، نام چندین گیاه از نوع اوفوربیا (*Euphorbia*). از اقسام آن، بعضی مانند کاکتوسها دارای برگ ضخیم و شیرابه‌ی سفید و سمی هستند؛ برخی مصارف طبی دارند؛ بعضی دارای صمغ یا روغن یا رنگ میباشند؛ برخی دارای برگهای زیبا هستند، و مانند بنت القنصل برای زینت کاشته می‌شوند.

فرق (farq)، در اصطلاح صوفیه، ← جمع و تفرقه.

فرق (feraq)، فرقه‌ها، ← فرقه.

فرق الشیعه (feraqo 'š.ši'e)، کتابی در معرفی فرقه‌های مختلف شیعه، به زبان عربی، منسوب به ابومحمد حسن ابن موسی نوبختی، که از قدیمترین منابع موجود در تاریخ مذاهب اسلامی و فرق شیعه به شمار میرود. نویسنده‌ی کتاب خود از متکلمین بزرگ شیعه در قرن ۳م هق و اوایل قرن ۴م هق

(۱) Alfraganus (۲) Pharpar (۳) Fairfax (۴) Porphyry

است، و اطلاعات او در نوع خود قابل اعتماد و توجه. از فرق الشیعه، با همه‌ی اهمیتی که داشته، نسخه‌های بسیار محدودی باقی مانده است، و از روی بعضی از همین نسخه‌ها به‌توسط ه. ریتر به چاپ رسیده است (استانبول، ۱۹۳۱).

فرقان، از نامهای قرآن، ← قرآن، قسمت ۱.

فرقان، سوره‌ی (forqān)، سوره‌ی ۲۵م قرآن، مکی، دارای ۷۷ آیه. جواب به کسانی است که به بشریت پیغمبر اسلام و فقر او طعنه میزدند. پیغمبر را تسلی و وعده‌ی پیروزی میدهد، و حال بد این گونه مردم را در قیامت مجسم میسازد. آنگاه از بندگان پاک خدا یاد میکند، و صفات نیک آنان را میشمارد، و درِ توبه را باز میگذارد تا همه نیک شوند.

فرق بین الفرق [کتاب الفرق بین الفرق (-l' ketābo farqe bayna 'l.feraq)]، کتابی به عربی، در تاریخ مذاهب و فرقه‌های اسلامی، تألیف ابومنصور عبدالقاهر ابن طاهر بغدادی (فت ۴۲۹ هق). کتاب در ۵ باب تألیف شده و هر باب شامل فصولی است. باب اول شامل تحقیق در خصوص حدیث افتراق است (← هفتاد و دو ملت) است؛ باب دوم در کیفیت افتراق امت؛ باب سوم در بیان جزئیات اقوال و آراء فرق مختلف؛ باب چهارم در شناخت فرقه‌هائی که منسوب به اسلام است ولی مسلمان نیستند؛ باب پنجم در اوصاف فرقه‌ی ناجیه است. کتاب در قاهره چاپ شده است (۱۹۴۸، ۱۳۶۷ هق).

فرقدان (farqadān)، دو ستاره‌ی گاما و بتا از صورت فلکی دب اصغر.

فرقدی (farqadi)، تخلص **محمد ابن عمر** (omar)، از شاعران خراسان، معاصر و مداح سلطان غیاث‌الدین محمد سام (فت ۵۹۹ هق).

فرقماطیا، از آثار مانی: ← مانی.

فرقه (ferqe) جمع آن **فرق** (feraq)، در ادیان، هر یک از دسته‌های مذهبی که در بعضی مسائل دینی اعتقاد خاصی متمایز از دیگران دارند. در مذهب اسلام، دو فرقه‌ی اصلی شیعه و سنی از اختلافی که در امر جانشینی پیغمبر اسلام پیش آمد پدید شد؛ فرقه‌های دیگر از اغراض سیاسی یا از تأثیر فلسفه‌ی یونان در میان مسلمانان یا به منظور ایستادگی در برابر تعصبات خشک پیدا شد، که نتیجه‌ی بعضی از آنها کفر و زندقه بود. کتاب ملل و نحل شهرستانی یکی از چند کتابی است که به تفصیل فرق اسلامی را بیان کرده‌اند. روایتی از پیغمبر اسلام منقول است که مسلمانان ۷۳ فرقه می‌شوند، که یکی برحق است و دیگران برباطل، و اینک اهل هر فرقه خود را برحق میدانند و دیگران را برباطل.

فرقه‌ی آلمانی شهسواران: ← توتونی، شهسواران.

فرک (fork)، دهستان (جم ۲٬۷۱۶ نسث ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ در ناحیه‌ی تاریخی شبانکاره. ضبطهای دیگر نام آن فرگ، پرگ، و فرج است، و در مآخذ معاصر ضبط فورک هم دیده میشود. آبادی فرک در قرن ۴م هق مسجد جامع و حمامهای متعدد و آب فراوان داشت، و دارای قلعه‌ی سنگی بزرگ بسیار مستحکم بود.

فرکانس: ← بسامد.

فرکرد: ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.

فرکند[1] (farkand)، فرورفتگی دراز و باریکی در سطح زمین، که از دره کوچکتر و از آبکند[2] (ābkand) (مجرای تنگی که به وسیله‌ی آب در داخل سنگ حفر شده و شیب اطرافش زیاد باشد) بزرگتر است. غالباً چندین آبکند به یک فرکند و چندین فرکند به یک دره منتهی میشوند.

فرکیان: ← خره‌ی کیانی.

فرگ، ده، فارس، ← فرگ، دهستان.

فرگات[3]، **دیوید گلاسگو** (deyvid glāsgō farə-gāt)، ۱۸۰۱-۷۰، بزرگترین فرماندهان دریائی کشمت در جنگ داخلی امریکا، که مخصوصاً به جهت پیروزیهایش بر مؤتلفین در نیو اورلئان و خلیج موبیل معروف است. درجه‌ی ادمیرال (-ad miral)[← دریاسالار] به خاطر وی در ۱۸۶۶ از طرف کنگره‌ی کشمت وضع شد.

فرگانیت[4] (fergānit) [از نام فرغانه]، نوعی کانی اورانیوم، شامل وانادات اورانیوم آبیده، که از بخش فرغانه در جشه ازبکستان شوروی استخراج میشود.

فرگرد (fargard)، نام هر یک از فصول وندیداد.

فرگه[5]، **فریدریش لودویگ گوتلوب** (fridriš ludvig gotlob frege)، ۱۸۴۸-۱۹۲۵، ریاضیدان آلمانی و عالم منطق، که بعضی از محققین او را بزرگترین عالم منطق در قرن ۱۹م شمرده‌اند. وی در ۱۸۷۹-۱۹۱۸ استاد دانشگاه ینا بود. پیش از ب. راسل و وایتهد، اظهار نظر کرد که ریاضیات شاخه‌ای از منطق است. آثار عمده‌اش عبارتند از مفهومنگاشت (۱۸۷۹)، مبانی علم حساب (۱۸۸۴)، در باب معنی و مفهوم (۱۸۹۲)، و قوانین اساسی علم حساب (۱۸۹۳، ۱۹۰۳). در مفهومنگاشت برای نخستین بار حساب گزاره‌ها به صورت نوین آن، و مفهوم گزاره‌نما، و استعمال سورها، و نیز تحلیل منطقی استدلال به استقراء ریاضی آمده است. جلد اول کتاب قوانین اساسی علم حساب اوج کارهای فرگه و مشتمل بر افکار مهم دیگر میباشد.

فرل، قانون: ← فرل، ویلیام.

فرل[6]، **ویلیام** (wilyām ferəl)، ۱۸۱۷-۹۱، هواشناس امریکائی. در کشند، بادها، و طوفانها تحقیق کرد. کتاب وی به نام مقاله در بادها و جریانهای دریائی (۱۸۵۶) سبب شهرت او شد. **قانون فرل** از اوست؛ اجسامی که بر سطح زمین حرکت میکنند در نیمکره‌ی شمالی به طرف راست و در نیمکره‌ی جنوبی به سمت چپ منحرف میشوند، مقدار انحراف به سرعت حرکت و عرض جغرافیائی بستگی دارد. این انحراف ناشی از حرکت وضعی زمین است، و در استوا مقدارش صفر میباشد، و در قطبین به حد اکثر میرسد. این قانون در توجیه حرکت جریانهای هوا مورد استعمال فراوان دارد.

فرم (form)، ← صورت.

فرم، در صحافی، ← صحافی.

فرما، آخرین قضیه‌ی[7] (fermā)، یکی از قضایائی که پیر دو فرما بدون اقامه‌ی دلیل بیان کرده است، بدین مضمون که اگر n عددی طبیعی و بزرگتر از ۲ باشد معادله‌ی $x^n + y^n = z^n$ (معروف به **معادله‌ی فرما**) ممتنع است، یعنی سه عدد طبیعی مانند x و y و z وجود ندارد که در این معادله صدق کنند. فرما در حاشیه‌ی کتابی ادعا کرده است که دلیلی شگفت‌انگیز برای حکم مذکور دارد که "در این حاشیه نمیگنجد". از زمان فرما به بعد ریاضیدانهای نامی جهان کوششهای فراوان در اثبات یا ابطال این قضیه‌ی فرما کرده‌اند، و اگر چه مساعی آنان در بسط و تکامل نظریه‌ی اعداد تأثیر بسیار زیاد داشته است، هنوز کسی موفق به اثبات یا ابطال این قضیه نشده است، ولی در مورد دسته‌های خاصی از مقادیر n صحت قضیه به ثبوت رسیده است.

باید دانست که در حالت خاصی که $n = 2$، معادله‌ی $x^n + y^n = z^n$ جوابهای طبیعی بیشمار دارد (مثلا $5^2 = 4^2 + 3^2$)، و ریاضیدانهای یونان قدیم این جوابها را میدانسته‌اند. نیز ← خجندی.

فرما[8]، اعداد (fermā) [به نام پیر دو فرما]، اعدادی به صورت

$$F_n = 2^{2^n} + 1,$$

که در آنها n عددی طبیعی است. مثلا،

$$F_1 = 2^{2^1} + 1 = 2^2 + 1 = 5,$$

$$F_2 = 2^{2^2} + 1 = 2^4 + 1 = 17,$$

$$F_3 = 257, \qquad F_4 = 65'537.$$

چنانکه دیده میشود، این چهار عدد عدد اول هستند. فرما تصور میکرد که همه‌ی اعداد مذکور اولند، اما اویلر در ۱۷۳۲ ثابت کرد که

$$F_5 = 641 \times 6'700'417,$$

و بدین گونه، حدس فرما را باطل نمود. بعد از اویلر، ریاضیدانها عده‌ای دیگر از اعداد فرما را تجزیه کردند، ولی هنوز جز چهار عدد مذکور عدد اولی بین اعداد فرما به دست نیامده است، و محتمل است که در رشته‌ی اعداد فرما، جز آن چهار عدد، عدد اولی موجود نباشد.

اعداد فرما با مسئله‌ی جالب تقسیم دایره به وسیله‌ی پرگار و ستاره به اجزای متساوی بستگی دارد. **گاوس** ثابت کرده است که اگر عدد F_n عدد اول باشد، به وسیله‌ی پرگار و ستاره میتوان دایره را به n قسمت متساوی تقسیم کرد، و به عبارت دیگر، بدان وسیله میتوان کثیرالاضلاعی منتظم و nضلعی در دایره محاط کرد. پس، مثلا، با پرگار و ستاره میتوان دایره را به ۱۷ قسمت متساوی تقسیم کرد.

فرما[8]، پیر دو (pier dë fermā)، ۱۶۰۱-۱۶۶۵، ریاضیدان فرانسوی و مؤسس نظریه‌ی نوین اعداد (حساب عالی) و نظریه‌ی احتمالات. ظاهراً پیش از **دکارت** اصول هندسه‌ی تحلیلی را اختراع کرد. روشهائی در حل بعضی مسائل به کار برده است که تا حدی مانند روش حساب دیفرانسیل است. از آن جمله است روشی که در رسم مماس بر یک منحنی ابتکار کرده است، و آن را برای تعیین نقاط ماکزیموم و مینیموم منحنیات به کار برده. اما، شهرت فرما به سبب تحقیقات وی در خواص اعداد صحیح است. فرما در این باب قضایای متعددی بیان کرده است که اگر چه برهان آنها را نیاورده، ریاضیدانهای بعد از او آنها را به ثبوت رسانیده‌اند. از موارد استثنا قضیه‌ی معروف به ← آخرین قضیه‌ی فرما است، که تا کنون نه دلیلی برای اثبات آن

(۱)ravine (۲)gully (۳)Farragut (۴)ferganite (۵)Frege (۶)Ferrel (۷)Fermat's Last Theorem (۸)Fermat

کشف شده است و نه برای ابطال آن. لاپلاس وی را، با پاسکال، مخترع حساب احتمالات دانسته است. نیز مقالات گذشته و آتیه در ردیف فرما ملاحظه شود. آثار منتشره‌ی فرما بسی معدود است، ولی وی مکاتبات فراوان با ریاضیدانان معاصر خود داشته است. مجموعه‌ای از مهمترین آثارش، تحت عنوان عملیات گوناگون ریاضی، به وسیله‌ی پسرش ساموئل (sāmuel)، در ۱۶۷۹ به چاپ رسید.

فرما[1]، قضیه‌ی (fermā)، قضیه‌ای از پیر دو فرما در حساب عالی، بدین مضمون که اگر p عددی اول (← عدد اول) و a عدد صحیحی متباین با p باشد عدد $a^{p-1} - 1$ بر p قابل قسمت است. مثلا، عدد $2^{6} - 1$ (که در آن $a = 2$ و $p = 7$) بر ۷ قابل قسمت میباشد.

فرما، معادله‌ی: ← فرما، آخرین قضیه‌ی.

فرمالیسم: ← فورمالیسم.

فرمالین: ← فورمالدئید.

فرمان اعاده: ← فردیناند II (امپراطوری مقدس روم).

فرمانداری کل (farmāndārie koll)، واحدی در سازمان اداری کشور ایران (← تقسیمات کشور). عده‌ی فرمانداریهای کل و نیز عده‌ی فرمانداریهای تابعه‌ی آنها در تغییر بوده است. فرمانداریهای کل بر طبق فهرست وزارت کشور در سال ۱۳۴۹ هش بدین شرح بوده است:

فرمانداری کل	مرکز	عده‌ی فرمانداریها
همدان	همدان	۴
لرستان	خرم‌آباد	۳
سمنان	سمنان	۳
چهار محال و بختیاری	شهرکرد	۲
ایلام	ایلام	۴
بویراحمد و کهگیلویه	یاسوج	۲
زنجان	زنجان	۳
یزد	یزد	۴

در تقسیمات ۱۳۴۴ هش زنجان و یزد فرمانداری کل نبوده است، و دو فرمانداری کل به نام بنادر و جزایر بحر عمان (مرکزش بندر عباس) و بنادر و جزایر خلیج فارس (مرکزش بندر بوشهر) وجود داشته. اینک این دو فرمانداری کل "استان ساحلی بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای عمان" را تشکیل میدهند، که مشتمل بر ۵ فرمانداری و مرکزش بندر عباس است.

فرمانروائی میهنی[2]، انگلیسی هوم رول (hŏm rul)، عنوانی برای هر نهضتی در یک کشور متبوع جهت تحصیل خودمختاری. بالاخص، در تاریخ ایرلند، شعار نهضت ۱۸۷۰–۱۹۱۴ ملیون ایرلندی، که هدف آن نسخ قانون اتحاد (۱۸۰۰. ← ایرلند) و تأسیس یک مجلس ایرلندی در چهارچوب امپراطوری بریتانیا بود. با برآمدن چ. ا. پارنل، نمایندگان ایرلند در پارلمنت انگلستان متحد شدند، و نهضت فرمانروائی میهنی سخت تقویت شد. پس از جنگ شدیدی که در ایرلند رخ داد، گلادستون در ۱۸۸۶ نخستین لایحه‌ی فرمانروائی میهنی را به پارلمنت پیشنهاد کرد، ولی تصویب نشد. دومین لایحه‌ی فرمانروائی میهنی (۱۸۹۳) به تصویب مجلس عوام رسید، ولی در مجلس لردها دوچار شکست شد. لایحه‌ی فرمانروائی میهنی اسکویث در ۱۹۱۴ جنبه‌ی قانونی یافت، ولی در طی جنگ I معلق ماند. پس از ۱۹۱۸، نهضت تأسیس یک جمهوری مستقل ایرلند جایگزین نهضت فرمانروائی میهنی شد. در ۱۹۲۱ ایرلند به عنوان یک دومینیون شناخته شد. از ۱۹۴۹، جمهوری ایرلند کشوری کاملا مستقل است، و ایرلند شمالی اکنون بر طبق چهارمین قانون فرمانروائی میهنی (۱۹۲۰) اداره میشود. نیز ← ایرلند، تاریخ.

فرمان صادر در شورای خصوصی[3]، در بریتانیای کبیر، فرمانی سلطنتی که بر حسب توصیه و رایزنی "شورای خصوصی" صادر شود. صدور این گونه فرمانها از قرن ۱۸م به بعد معمول شد. بطور کلی، این گونه فرامین در مواقع فوق العاده صادر میشود. در ظاهر، صدور این فرمانها از جمله‌ی حقوق اختصاصی پادشاه است، و مستقل از قدرت پارلمنت میباشد، اما، چون وزرا، که خود عضو پارلمنت و مسئول آن هستند، در شورای خصوصی عضویت دارند، فرمانهای مذکور هیچگاه مغایرتی با تصمیمات پارلمنت ندارند.

معروفترین فرمان صادر در شورای خصوصی در سال ۱۸۰۷ که انگلستان با فرانسه در جنگ بود صادر شد. در این فرمان مقرر شده بود که کشتیهای انگلستان از ورود به بنادر دشمن خودداری کنند، و هیچ گونه تجارتی با فرانسه انجام نگیرد. اکنون این گونه فرمانها بیشتر در فاصله‌ی بین وفات پادشاه و استقرار جانشین او در باب امور فوری صادر میشود.

فرمانفرما (farmānfarmā)، لقب **عبدالحسین میرزا**، ۱۲۷۴ هق–۱۳۱۸ هش، از شاهزادگان و حکام و رجال و اعیان عهد قاجاریه، پسر فیروز میرزا نصرت‌الدوله و نواده‌ی عباس میرزا ولیعهد. پس از مرگ (۱۳۰۳ هق) پدر لقب نصرت‌الدوله یافت. در ۱۳۰۶ هق، با عزت‌السلطنه، دختر مظفر الدین میرزا ولیعهد، ازدواج کرد، و به سمت صندوقداری ولیعهد تعیین شد. در ۱۳۰۹ هق، لقب سالارلشکر یافت، و به ریاست قشون آذربایجان منصوب شد. در سال ۱۳۱۲ هق، حکومت کردستان ضمیمه‌ی حکومت آذربایجان شده به ولیعهد داده شد، و فرمانفرما از طرف مظفرالدین میرزا به حکمرانی کردستان منصوب شد. در ۱۳۱۴ هق "ریاست امور و مهام عسکریه و نظام" یافت. در اولین هیئت دولت دوره‌ی مشروطیت، به وزارت عدلیه رسید (صفر ۱۳۲۵ هق)، و بعد از آن، از ۱۳۲۷ هق در چندین کابینه وزارت داخله و وزارت جنگ داشت. در ح ۱۳۳۰ هق سالارالدوله را شکست داد. در ۱۶ صفر ۱۳۳۴ هق، برای مدت کوتاهی، به مقام ریاست وزرا منصوب شد.

فرمان مشروطیت، در تاریخ ایران، شهرت فرمانی که در انقلاب مشروطیت، پس از تحصن مردم (ح ۱۵٬۰۰۰ تن) در سفارت انگلیس، از طرف مظفر الدین شاه قاجار صادر شد (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هق، مطابق ۵ اوت ۱۹۰۶). این فرمان، که خطاب به صدر اعظم وقت (میرزا نصرالله خان مشیرالدوله) است، در باغ سفارت برای متحصنین خوانده شد، و با شور و شعف تلقی شد. پس از آن، متحصنین، جز عده‌ی قلیلی، از سفارت خارج شدند، و علمائی که به قم مهاجرت کرده بودند همراه عضدالملک و حاجی نظام‌الدوله به تهران مراجعت کردند. ← مجلس شورای ملی؛ قانون اساسی ایران.

متن فرمان مشروطیت

جناب اشرف صدر اعظم از آنجا که حضرت باریتعالی جل شأنه سررشته‌ی ترقی و سعادت ممالک محروسه‌ی ایران را به کف کفایت ما سپرده، و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه‌ی اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا، در این موقع که رأی و اراده‌ی همایون ما بدان تعلق گرفت که، برای رفاهیت و امنیت قاطبه‌ی اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف، به انتخاب طبقات مرقومه، در دار الخلافه‌ی طهران تشکیل و تنظیم شود، که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقه‌ی لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کومک لازم را بنماید، و در کمال امنیت و اطمینان، عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه‌ی اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند، که به صحه‌ی همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که، به موجب این دستخط مبارک، نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که به صحه‌ی ملوکانه رسیده و بعون‌الله تعالی مجلس شورای مرقوم، که نگهبان عدل ماست، افتتاح و به اصلاحات لازمه‌ی امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نماید. و نیز مقرر میداریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمائید، تا قاطبه‌ی اهالی از نیات حسنه‌ی ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگوئی دوام این دولت و این نعمت بی‌زوال باشند.

در قصر صاحبقرانیه، به تاریخ ۱۴ شهر جمادی الثانیه‌ی ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما.

محل صحه‌ی همایونی

فرمز[4] (formoz) [از پرتغالی، = زیبا] یا **تایوان[5]** (tāywān؛ چینی)، جزیره‌ای (۳۵٬۹۰۰ کم‌مجذ ح ۱۱٬۲۴۲٬۰۰۰) در قبه، پهن زمینلاد چین، که به توسط ← تنگه‌ی فرمز از آن جدا شده است. این جزیره با چندین جزیره‌ی کوچک مجاور (از جمله جزایر پسکادورس) مقر جمهوری چین ملی است (← چین، قسمت XII). تایپه پایتخت موقت و نانکینگ (واقع در زمینلاد چین) پایتخت رسمی جمهوری چین ملی میباشد. از شهرهای مهم دیگرش کیلونگ و تایتان را میتوان نام برد.

نواحی مرکزی و شرقی جزیره کوهستانی (بلندترین قله‌اش ح ۴٬۱۰۰ متر ارتفاع دارد) و پوشیده

(۱)Fermat (۲)Home Rule (۳)order in council (۴)Formosa (۵)Taiwan

از جنگلهای انبوه است. از منابع طبیعی آن طلا، نقره، مس، زغال، و فراورده‌های جنگلی (خصوصاً چوبهای قیمتی و کافور و روغن کافور) است. دشت ساحلی عریض غربی جزیره ناحیه‌ی زراعتی و محل تمرکز جمعیت است. اقلیم فرمز نیمه‌گرمسیری و محصول کشاورزی عمده‌اش برنج میباشد.

تاریخ

چینیها در قرن ۷م استعمار جزیره‌ی فرمز را آغاز کردند. در ۱۵۹۰ پرتغالیها به آنجا رسیدند، و نامش را فرمز [از پرتغالی، = زیبا] گذاشتند. در ۱۶۲۴ هلندیها در ج و اسپانیائیها در ل جزیره استحکاماتی بنا کردند. هلندیها در ۱۶۴۱ اسپانیائیها را بیرون راندند، و بر سراسر جزیره مسلط شدند، ولی در ۱۶۶۲ یکی از سرداران چینی آنها را از فرمز بیرون راند، و خود سلسله‌ی مستقلی تأسیس کرد. در ۱۶۸۳ فرمز به تصرف منچوها درآمد. از آن پس مهاجرت چینیها به آنجا افزایش یافت، و بومیان اصلی تدریجاً به نواحی کوهستانی رانده شدند. ژاپونیها، که به سبب موقعیت سوق‌الجیشی و اهمیت اقتصادی جزیره، به آن نظر داشتند، پس از اولین جنگ چین و ژاپون، به موجب پیمان (۱۸۹۵) شیمونوسکی، جزیره را تصرف کردند. ژاپونیها، وضع اقتصادی جزیره را تغییر دادند، و به صنعتیسازی آن و به توسیع شهرها پرداختند. در جج II، امریکائیها آن را سخت بمباران کردند. کنفرانس (۱۹۴۵) پوتسدام آن را به چین واگذاشت. در ۱۹۴۹، که کمونیستهای چین بر سراسر زمینلاد چین دست یافتند، چیانگ کای‌شک جزیره را پناهگاه خود ساخت. کمونیستهای چین در ۱۹۵۰ قصد حمله به جزیره را داشتند، ولی ناوگان هفتم کشمة به پاسداری در تنگه‌ی فرمز آمد، و حمله صورت نگرفت. در پیمان صلح ۱۹۵۱، ژاپن رسماً از تمام دعاوی خود بر فرمز و نیز بر جزایر پسکادورس چشم پوشید، اما وضع مالکیت آن همچنان در میان دولتهای بزرگ متنازع فیه ماند.

در ۱۹۵۵ موافقتنامه‌ای میان کشمة و چین ملی امضا شد، و کشمة دفاع از فرمز را در برابر کمونیستها به عهده گرفت؛ چین ملی بعضی از جزایر نزدیک سواحل چین را تخلیه کرد، ولی جزایر بسیار مستحکم کموی و ماتسو را در دست خود نگاه داشت. نیز ← چین، قسمت XII.

فرمز[1]، تنگه‌ی (formoz)، شاخه‌ی قکب، به عرض ح ۱۸۵ کم، بین جزیره‌ی فرمز و ساحل فوکین در چین، که دریاهای چین شرقی و چین جنوبی را به هم مرتبط میسازد. جزایر پسکادورس در آن واقع است.

فرمشکان (farmeškān)، دهستان (جه ۳°۱۷۳ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، دارای ۱۳ آبادی. رود قره آقاج مشرویش میکند. از آبادیهای آن علی‌آباد است که در ۱۲۰کیلومتری جغ سروستان واقع است. در ۲کیلومتری ل علی‌آباد، تل حکوان (یا هکوان) (talle hakvān) است که در آنجا آثاری از دوره‌ی هخامنشی کشف شده است.

فرمل: ← فورمالدئید.

فرمنه[2] (fərmanə)، ولایت (۶°۶۹۰ کمة، جه ۵۱°۶۱۳)، ایرلند شمالی، در ایالت آلستر. رود ارن از وسط آن میگذرد. کوهستانی و عمدةً چراگاه است. از فراورده‌هایش کره، تخم مرغ، و جو میباشد.

فرمول (formul)، ضبط دیگر کلمه‌ی "فورمول". ردیف فورمول دیده شود.

فرمهین (farmahin)، ده (جه ۹۷۳ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش فراهان، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران). در ۴۲کیلومتری ل اراک واقع است. قالیبافی دارد.

فرمی[3]، انریکو (enriko fermi)، ۱۹۰۱–۱۹۵۴، فیزیکدان ایتالیائی، که بعداً به تابعیت کشمة درآمد. در پیزا، گوتینگن، و لیدن تحصیل کرد، و سپس در دانشگاههای فلورانس و رم به تدریس پرداخت. در ۱۹۳۴ بمباران کردن اتمهای عناصر شناخته‌شده را با نوترونها آغاز کرد، و با ملحق کردن یک نوترون به هسته‌ی اورانیوم، عنصر جدیدی (عنصر ۹۳، که به نپتونیوم موسوم است) به دست آورد. در همان سال کشف کرد که اگر بعضی مواد (مانند پارافین، آب، یا گرافیت) بین یک منبع تولید نوترون و هدف قرار گیرند سبب کاهش سرعت نوترون میشوند. این کشف در تولید عناصر مصنوعی و همجاهای رادیوآکتیو اهمیت فراوان داشت. در ۱۹۳۸ جایزه‌ی نوبل در فیزیک به وی اعطا شد. وی با زوجه‌ی یهودی خود لورا (lorā) برای دریافت جایزه به استکهلم رفت، ولی به ایتالیای فاشیست بازنگشت، بلکه به کشمة رفت، و استاد دانشگاه کولومبیا شد (۱۹۳۹)، و تا ۱۹۴۵ در این مقام، و در ۱۹۴۵–۵۴ استاد دانشگاه شیکاگو بود.

فرمی یکی از شخصیتهای برجسته در ساختن بمب اتمی است. در ساختن نخستین رئاکتور در دانشگاه شیکاگو سهیم بود و نخستین فعل و انفعال زنجیری مهارشده زیر نظر او جامه‌ی عمل پوشید (۲ دسامبر ۱۹۴۲)، و در کارهائی که برای ساختن نخستین بمب اتمی در لوس آلاموس صورت گرفت شرکت داشت. بعداً به ساختن بمب لیدروژنی کومک کرد. کمی پیش از مرگش، نخستین جایزه‌ی کمیته‌ی عمومی مشورتی کمیسیون انرژی اتمی، به مبلغ ۲۵°۰۰۰ دلار به وی اعطا شد.

فرمی هم در کارهای نظری و هم در کارهای تجربی، و نیز به عنوان معلم، شخصیتی برجسته بود. کتاب ذرات عنصری (۱۹۵۱) از آثار اوست. نشر مجموعه‌ی مقالات او در ۱۹۶۲ آغاز شد. زنش، لورا فرمی، کتاب اتمها در خانواده (۱۹۵۴) را در زندگینامه‌ی او نوشته است. در ۱۹۵۴، عنصر شماره‌ی 100، به نام او، به فرمیوم موسوم شد.

فرمیوم[4] (fermiom) [به نام انریکو فرمی]، عنصر شیمیائی رادیوآکتیو (علامت شیمیائی Fm؛ نیز ← عنصر، جدول)، از سلسله‌ی آکتینیدها (← آکتینید، سلسله‌ی). در ۱۹۵۳ کشف شد. ۹ همجا (ایزوتوپ) از آن شناخته شده است؛ پرعمرترین آنها نصف عمرش قریب ۲۳ ساعت است.

فرمیه[5]، امانوئل (emānüel fremie)، ۱۸۲۴–۱۹۱۰، مجسمه‌ساز فرانسوی. شهرت او به سبب مجسمه‌هائی است که از حیوانات و شخصیتهای تاریخی ساخته است. مجسمه‌های سگ زخمی (موزه‌ی لوکزامبورگ، پاریس) و ژاندارک سوار بر اسب (میدان پیرامید، پاریس) از آثار او و نماینده‌ی قدرت کار وی میباشد.

فرناباذ[6] (farnābāḏ)، فت بعد از ۳۷۴ قم، والی (ساتراپ) ایالات ایرانی آسیای صغیر در زمان داریوش II و اردشیر II. قتل (۴۰۴ قم) آلکیبیادس را به او نسبت داده‌اند، ولی محتمل است که وی به دست دیگران کشته شده باشد. در ۴۰۴ قم، فرناباذ به یاری اردشیر در مقابل کوروش کوچک آمد. در جنگ پلوپونزی، او و تیسافرن، برای تجدید قدرت ایران در ممالک یونانی، گاه از آتن و گاه از اسپارت حمایت کردند. در ۳۹۴ قم، فرناباذ با کونون در ترمیم ناوگان آتن همکاری داشت. در ۳۸۵ قم و ۳۷۴ قم فرمانده لشکرکشی دولت ایران به مصر بود، ولی کاری از پیش نبرد.

فرناندث د کوردووا[7]، فرانثیسکو (frānṯisko fernāndeṯ de korḏovā)، فت ۱۵۱۸ق، پوینده‌ی اسپانیائی. پوکاتان را کشف کرد (۱۵۱۷). در جنگ با مایاها زخم برداشت و درگذشت. خ. د گریخالوا اکتشافات او را دنبال کرد.

فرناندث د کوردووا[7]، فرانثیسکو، فت ۱۵۲۶ق، کشورگشای اسپانیائی. پذراریاس او را مأمور گرفتن نیکاراگا از گونتالث دِ آویلا کرد (۱۵۲۳)، و او در صدد برآمد که آن سرزمین را برای خود بگیرد، ولی دستگیر و مقتول شد.

فرناندث د کوردووا[7]، گونثالو (gonṯālo fernāndeṯ de korḏovā)، ۱۴۵۳–۱۵۱۵، ژنرال اسپانیائی. در جنگهای داخلی قبل و بعد از جلوس ایزابل I و در فتح غرناطه شرکت داشت. در جنگ‌های ایتالیا دو بار (۱۴۹۵، ۱۵۰۳) فرانسویها را از ناپل بیرون راند. نخستین نایب‌السلطنه‌ی اسپانیائی ناپل بود.

فرناندث ناوارته، خوان: ← ناوارته، خوان فرناندث.

فرناندو، اسم اسپانیائی ؛ ← فردیناند، اسم.

فرناندو پو[8] (fernāndo po)، جزیره (ح ۲°۰۷۰ کمة، جه ۶۱°۱۴۷)، جزء مستعمره‌ی گینه‌ی اسپانیا، در خلیج بیافرا، واقع در جنوب جش نیجریه، غ افریقا. شهر عمده‌اش، سانتا ایزابل (sāntā izā-bel)، کرسی مستعمره‌ی گینه‌ی اسپانیا است. در ۱۴۷۱ به توسط پرتغالیها کشف شد. در ۱۷۷۸ به اسپانیا تعلق یافت. زمینش حاصلخیز، و محصولاتش قهوه، کاکائو، روغن نخل، نارگیل، و موز میباشد.

فرناندو د نورونیا[9] (fernāndo de noroniā)، دسته جزایری در قطلا، نزدیک ساحل لش برزیل. در ۱۵۰۳ پرتغالیها آن را کشف کردند. مدتها تبعیدگاه مجرمین بود؛ اکنون پایگاه نظامی است.

فرنان گونثالث[10] (fernān gonṯāleṯ)، فت ۹۷۰، کنت (۹۵۰–۷۰) کاستیل. در زمان فرمانروائی او کاستیل عملا از لئون مستقل شد. در جنگی با دولت ناوار کشته شد. وی قهرمان یکی از اشعار حماسی قرن ۱۳م کاستیل است.

فرنج یا فرنجه: ← فرنگ.

فرنجمشک (faranjemešk)، گیاهی سالیانه یا پیوسته‌سبز از تیره‌ی نعناع و از جنس ملیسا کالا-مینتا (*Melissa calamintha*)، دارای بوی مطبوع.

---

(۱)Formosa (۲)Fermanagh (۳)Fermi (۴)fermium (۵)Frémiet (۶)Pharnabazus (۷)Fernández de Córdoba (۸)Fernando Po (۹)Fernando de Noronha (10)Fernán González

برگهای بیضوی با دندانه‌های بزرگ منظم و گلهای بنفش دارد. دم‌کرده‌ی برگ آن به عنوان مقوی معده، بادشکن، محلل، و تخم آن به عنوان مبقی به کار میرفته است. بادرنجبویه (bādranjbuye) یا بادرنگبویه (*M. officinalis*) از همان نوع ملیا است. ارتفاعش به ۳۰ تا ۸۰ سم و حتی یک متر میرسد. دارای برگهای متقابل بیضوی دندانه‌دار، و گلهای سفید یا ظاهر سرخ‌فام است. برگ و گل تازه و اسانس حاصل از آن بوی مطبوع لیمو دارد. از لحاظ خواص درمانی، بادشکن، ضد تشنج، مقوی معده، و معرق است. در عطرسازی نیز به کار میرود.

فرنجیه، سلیمان (soleymān franjiyye)، ۱۹۱۰–، رجل سیاسی لبنانی. در دانشگاه بیروت تحصیل کرد. در امور بانکی و بیمه تبحر خاص از خود نشان داد. ابتدا چندان علاقه‌ای به امور سیاسی نشان نمیداد، ولی در ۱۹۶۰ در سیاست وارد، و وزیر تجارت و اقتصاد شد؛ به عنوان قابلترین مغزهای مالی شناخته شد. در ۱۹۷۰ به ریاست جمهوری رسید. از پشتیبانی مسیحیان و مسلمین برخوردار است.

فرنس[1] (fërnes)، شبه جزیره‌ای در لنکشر، ل انگلستان. بخش شمالی آن جزء لیک دیستریکت است. بخش جنوب غربی آن معادن سرشار آهن دارد، و شهر عمده‌ی آن بروا-این-فرنس است.

فرنسیس، اسم انگلیسی؛ ← فرانسیسکوس، اسم.

فرنکفورت، شهر کشت؛ ← فرانکفورت.

فرنکلند[2]، سر **ادوارد** (sər edwārd frankland)*، ۱۸۲۵–۹۹، شیمیدان انگلیسی. نزد بونزن و لیبیگ تحصیل کرد. در تعدادی از مؤسسات انگلستان تدریس کرد. اصل مفهوم ظرفیت در شیمی ازوست.

فرنگ (farang) [از نام قوم فرانک. ← فرانکها]، عربی **افرنج** (efranj) یا **افرنجه** (efranja, afranja) یا **فرنج** (faranj) یا **فرنجه** (faranja)، نامی که مسلمانان به اقوام ساکن قاره‌ی اروپا داده‌اند. فرنگی در نسبت به آن یا به فردی از آن گویند، و فرنگستان (farangestān) نام مسکن این اقوام است. در استعمال کنونی، فرنگ و فرنگستان مترادفاً به کار میروند.

از اقوام اروپائی، آنچه مستقیماً با مسلمانان تماس داشته‌اند به نامی خاص از قبیل یونانی، رومی، انکبرده (ankobarda) (لومبارد‌ها، و جلالقه (jalāleqa) (مردم گالیشیا)شناخته شده‌اند، و بقیه به نام مطلق فرنگ یا، به قول کتب عربی، فرنج و افرنج نامیده شده‌اند، چنانکه در جنگهای صلیبی تمام اروپائیانی که به خاک مسلمانان هجوم آورده بودند به نام مذکور یاد شده‌اند.

از قرن ۷م هق به بعد، بر اثر تماسهای بیشتر، اطلاعات مسلمین از مردم اروپا نیز بیشتر و دقیقتر شده است. یاقوت افرنجه را امت (قوم) بزرگی که دارای ممالک وسیعی است میشمارد، و همه را به دین مسیحی میداند، و میگوید به مناسبت جدشان، افرنجش، ایشان را افرنجه خوانده‌اند، و میگوید که قریب ۱۵۰ شهر دارند.

رشیدالدین فضل‌الله، مؤلف جامع التواریخ، می‌گوید که زمین افرنج در لغ ربع مسکون قرار دارد، و از چ به بحر روم میان طنجه و شام، و از ل به بلاد روس و ترک و صقالبه، و از ش به ولایت یونان، و از غ به اقیانوس (اقیانوس اطلس) محدود است. مملکت الامانیه (alāmānia) (آلمان) در قسمت شرقی آن، و بلاد افرنسه (afransa) در وسط آن، و بلاد اندلس در آخر آن است، و پایتخت آن رومیه‌ی عظمی است. از جزایر آن ابرنیا (ebernia، ایرلند)، و انکله‌تر (anglater، انگلستان)، و صقیله (سیسیل) را ذکر میکند. از ممالک دیگر افرنج پولونیا (لهستان)، بروسیه (پروس)، سویتیه (svitia) (سوئد)، و نورویگیه (norvigia) (نروژ) را نام میبرد. از شهرهای بزرگ فرنگ پریس (paris) (پاریس) را ذکر میکند، و میگوید در آنجا مردم بسیار تحصیل علوم طبی و حکمی کنند، و دانشجویان که از نقاط دیگر به آنجا رفته‌اند در حدود صد هزار تن باشند.

ایلخانان ایران روابط مستقیم با دربار واتیکان داشته‌اند، و میان تیمور و بعضی از پادشاهان فرنگ نیز روابطی بوده است. از دوران صفویه، و مخصوصاً از زمان شاه عباس I، روابط ایران و ممالک فرنگ رو به فزونی نهاد، و بتدریج اطلاعات مردم ایران از ممالک فرنگ زیاد شد.

فرنگستان: ← فرنگ.

فرنگی: ← فرنگ.

فرنگیس (farangis) در شاهنامه، دختر افراسیاب و مادر کیخسرو.

فرنل[3]، **اوگوستن ژان** (ogüstan jān frenel)، ۱۷۸۸–۱۸۲۷، فیزیکدان و مهندس فرانسوی، که به جهت تحقیقاتش در نور (خاصه در تداخل، قطبش، و انکسار مضاعف) معروف است. نتایجی که به دست آورد مؤید نظریه‌ی موجی نور بود. اختراع فانوسهای دریائی که، به جای آینه، با عدسی کار میکرد از او است.

فرنسل[4]، **ژان فرانسوا** (jān frānsuā fernel)، ۱۴۹۷–۱۵۵۸، پزشک فرانسوی، استاد دانشگاه پاریس. علاوه بر تألیفات متعدد در طب، اشتباهات جالینوس را تصحیح کرد. در نجوم و ریاضیات نیز تألیفاتی دارد. او را جالینوس عصر جدید میخواندند.

فرنودسار (farnudsār) یا **فرهنگ نفیسی** یا **فرهنگ ناظم‌الاطباء**، کتابی در لغت فارسی (۵ جلد، تهران، ۱۳۱۷–۱۳۳۴ هش)، شامل واژه‌هائی که در زبان فارسی به کار میرود، اعم از فارسی، عربی، ترکی، و لغات زبانهای اروپائی، تألیف دکتر علی اکبر ناظم‌الاطباء (۱۲۶۳–۱۳۴۲ هق). لفظ فرنودسار که عنوان اصلی این کتاب است، کلمه‌ای است از لغات مجعول فرقه‌ی آذرکیوان و به معنی کتابی است در جمیع فنون حکمت.

فرنه‌ولتر[5] (ferne-volter)، شهر (جه ۱٬۲۷۵)، در ولایت آن، ش فرانسه، در مرز فرانسه و سویس نزدیک ژنو. در ۱۷۸۵، ولتر ملک اربابی آن را خریداری کرد تا از آزار ژنویها و دولت فرانسه در امان باشد. منزل زیبای او هنوز بر جاست.

فرنی (freni)، دختر زردشت.

فرو[6] (ferro) [از کلمه‌ی لاتینی فروم (ferrum)، به معنی آهن]، در شیمی، ترکیبات آهن دوظرفیتی؛ مانند اکسید فرو (FeO) و کلرور فرو ($FeCl_2$).

قس فریک. نیز ← نامگذاری.

فرو-[7] (ferro)، پیشوندی از اصل لاتینی فروم (ferrum) [= آهن]، به معنی مربوط یا منسوب به آهن (مثلا در **فرومانیتیسم**) یا حاکی از وجود آهن در آلیاژ و ترکیبات دیگر (مانند فرومنگنز و فروسیانور پوتاسیوم).

فرواب، رود، ← پلوار.

فرواسار[8]، **ژان** (jān fruāsār)، ح ۱۳۳۷–۱۴۱۰، وقایعنگار، شاعر، و درباری فرانسوی. سفرهای بسیار کرد، و به دربارهای متعدد راه یافت. اگرچه از احوال او بعد از ۱۴۰۴ اطلاعی در دست نیست، معمولا وفاتش را در ۱۴۱۰ میشمارند. وقایعنامه‌اش مشتمل بر تاریخ اروپای غربی است از اوایل قرن ۱۴م تا سال ۱۴۰۰ (تقریباً نیمه‌ی اول جنگ صد ساله). ارزش وقایعنامه‌ی او از جنبه‌ی تاریخی محدود است، ولی از لحاظ ادبی نسبت به سایر آثار مشابهی که به زبانهای دیگر اروپائی نوشته شده ممتاز میباشد. اشعار فرواسار روشن و جذاب می‌باشد، چاسر تا حدی از آنها متأثر است.

فروبار[9] (forubār)، در تکمیل مقاله‌ی **چرخه‌ی برونحاره‌ای**(سم چرخه)، ناحیه‌ای در جو، که فشارش نسبت به نواحی اطراف کمتر است. در نگاره‌های هوائی، آن را با چند خط همفشار بسته که کمابیش بیضوی یا مستدیرند نمایش میدهند (قسمت زیرین شکل)؛ خط همفشاری که نظیر کمترین مقدار فشار است از سایرین به مرکز فروبار نزدیکتر است. ابعاد و سرعت فروبار بسیار متغیر است، عرض آن ممکن است از ۱۵۰ کم تا بیش از ۳٬۰۰۰ کم باشد، و ممکن است عملا ثابت باشد یا با سرعتی معادل ۹۷۰ تا بیش از ۱٬۱۰۰ کم در روز در حرکت باشد. بادهای یک فروبار در نیمکره‌ی شمالی در خلاف جهت عقربه‌های ساعت، و در نیمکره‌ی جنوبی در جهت حرکت عقربه‌های ساعت در حول مرکز فروبار میوزند، و عموماً به مراتب شدیدتر از بادهای واچرخه میباشند.

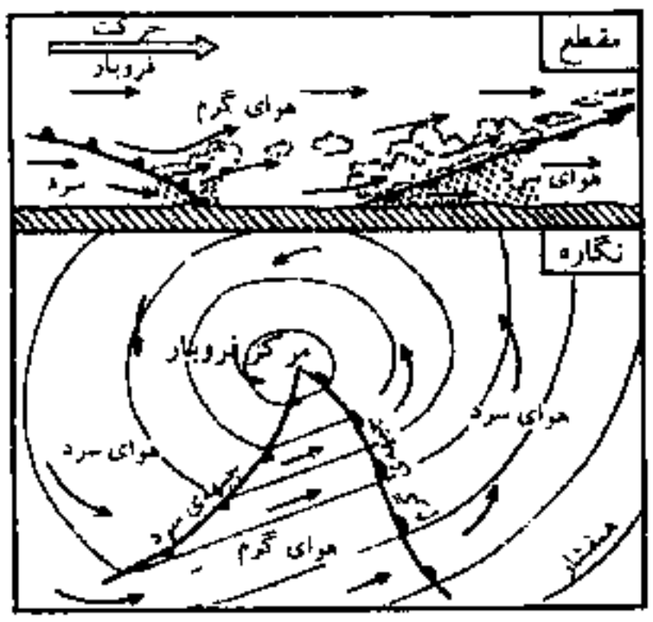

فروبارها، که از سیماهای غالب هوای نواحی معتدل هستند، بر طبق نظریات جدید هواشناسی، ناشی از تلاقی هوای گرم استوائی با هوای سرد قطبی هستند؛ هوای گرم بر فراز هوای سرد میرود، و جبهه‌های گرم و سرد (← جبهه، در اصطلاح هواشناسی)، تشکیل میشود. از مشخصات فروبارها هوای متغیر است، و باران همراه آنها ناشی از رفتن هوای گرم بر فراز هوای سرد و تشکیل ابرهای پردامنه است.

---

(۱)Furness (۲)Frankland (۳)Fresnel (۴)Fernel (۵)Ferney-Voltaire (۶)ferrous;ferreux(فنس) (۷)ferro-
(۸)Froissart (۹)depression

فروبل[1]، **فریدریش ویلهلم آوگوست** (fridriš vilhelm ăgust frëbel)، ۱۷۸۲–۱۸۵۲، مربی آلمانی و ایجادکننده‌ی کودکستان. در ۱۸۳۷ اولین کودکستان و در ۱۸۴۹ اولین مدرسه‌ی تربیت معلم کودکستان را دایر کرد. روش تربیتی او، که افکار فیشته و شلینگ در آن تأثیر داشته است، مبتنی بر وحدت طبیعت (یا خدا) میباشد. فروبل اهمیت محیط مطبوع، فعالیتهای شخصی، و تربیت بدنی را در رشد بچه تأکید میکند. عمده‌ترین اثرش تربیت انسان (۱۸۲۶) است.

فروبنیوس[2]، **فردیناند گئورگ** (ferdinānd georg frobenius)، ۱۸۴۹–۱۹۱۷، ریاضیدان آلمانی. در پیشرفت تئوری صورتهای [یا، به اصطلاح، فُرمهای] جبری، ماتریسها، توابع بیضوی، و جز آنها سهیم بود.

فروبنیوس[2]، **لئو** (leo frobenius)، ۱۸۷۳–۱۹۳۸، باستانشناس، مردمشناس، نژادشناس، و سیاح آلمانی، و معتبر در هنر و فرهنگ ماقبل تاریخ (مخصوصاً افریقا). وی معتقد بود که رسیدن هر جامعه به سطح تمدن، مانند تکامل آلی مشهود در انسان و حیوان و گیاه، در طی رشته‌ای از مراحل صورت میگیرد. بین سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۳۵، دوازده هیئت اعزامی به افریقا سازمان داد. در ۱۹۲۲، مؤسسه‌ی ریخت‌شناسی فرهنگی فرانکفورت[3] را تأسیس کرد که، به سبب مجموعه‌های فاکسیمیل آن در نقاشیها و حکاکیهای ماقبل تاریخ، شهره‌ی آفاق شد.

فروبومان[3] (forubumān). [= زمینهای پست]، فنس **پئی‌یاه**[5] (pei-bă)، ناحیه‌ی لِغ اروپا، مشتمل بر هلند، بلژیک، و لوکزامبورگ کنونی. قسمتهای شمالی هلند و بلژیک دشت پستی تشکیل میدهند، که محدود به دریای شمال است؛ اما بلژیک جنوبی و لوکزامبورگ جزء فلات آردن میباشد. بنا بر این، اصطلاح فروبومان و معادلهای آن در زبانهای خارجی دارای مفهومی کاملا جغرافیائی نیست، بلکه بیشتر جنبه‌ی سیاسی و تاریخی دارد. ناحیه‌ی فروبومان یکی از ثروتمندترین نواحی اروپای قرون وسطی و اروپای جدید، و در عین حال، از میدانهای جنگ بوده است.

فروبیشر[6]، **خلیج** (frŏbišər)، شاخابه‌ی قطلا در چش جزیره‌ی بافن، سرزمینهای شمال غرب، کانادا. طولش حدود ۲۴۰ کم و عرضش از ۳۰ تا ۶۵ کم است. در ۱۵۷۶ به وسیله‌ی م. فروبیشر کشف شد.

فروبیشر[6]، **سر مارتین** (sər mărtin frŏbišər*)، ۱۵۳۵؟–۱۵۹۴، دریانورد و پوینده‌ی انگلیسی. با اجازه‌ی ملکه الیزابت I و مساعدت گروهی از بازرگانان، در جستجوی گذرگاه شمال غرب، سه سفر بی‌ثمر به نواحی شمالگان کرد (۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸). در مسافرت پویش ف. دریک به هند غربی فرمانده یک کشتی بود (۱۵۸۵). به سبب خدماتش در جنگ (۱۵۸۸) با جهازات شکست‌ناپذیر اسپانیا به دریافت لقب مفتخر شد. خلیج فروبیشر را کشف کرد (۱۵۷۶).

فروتافت[7] (foru.tăft)، حالتی ناپایدار که در آن مایعی در دمائی پایینتر از نقطه‌ی انجماد به حال مایع میماند.

فروتافتن[8] (foru.tāftan)، جسمی را به حالت فروتافت درآوردن.

فروتافته[9] (foru.tāfte)، جسمی که به حالت فروتافت درآمده است.

فروتقه (forutaqe)، ده (جم ۲٬۰۲۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاولایت، بخش حومه‌ی شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۵کیلومتری ج کاشمر.

فرود، پسر خسرو پرویز؛ ← شیرین.

فرود (farud یا ferud)، در شاهنامه، پسر سیاوش از جریره، که بر اثر زخم شمشیر رهام جان سپرد.

کیخسرو وقتی که طوس را نخستین‌بار به جنگ افراسیاب میفرستاد سفارش کرد که از راه بیابان به توران رود نه از راه کلات (kalāt) که جایگاه فرود است، زیرا فرود ایرانیان را نمیشناخت، و ممکن بود با لشکر ایران به جنگ درآید. اما چون لشکریان طوس به دوراهیی که یکی از بیابان و دیگری از کلات میگذشت رسیدند، طوس از بیم سختی راه بیابان بر لشکریان، بر خلاف فرمان کیخسرو، راه کلات را برگزید. وقتی که فرود از فرارسیدن ایرانیان آگاه شد، به راهنمائی جریره، با تخوار به جانب لشکر ایران عازم شد تا نشان بهرام و زنگه‌ی شاوران را، که یاران یکدل سیاوش بودند، بپرسد. فرود و تخوار بر بلندیی که لشکر ایران از آنجا پدیدار بود رفتند. طوس بهرام را فرمان داد که بر کوه رود، و آن دو را، اگر ایرانی باشند، بسته به لشکرگاه آورد، و اگر جاسوس تورانی باشند، همان جا به قتل رساند. بهرام به نزدیکی آن دو رسید، و پس از پرسش و پاسخی چند، فرود را شناخت، و فرود به توسط او طوس را دعوت کرد که یک هفته میهمان او باشد، و سپس با هم به جنگ افراسیاب روند. بهرام بازگشت و سخنان فرود را به طوس گفت، اما طوس که مردی کم‌خرد و خودسر بود برآشفت، و پهلوانی خواست که برود و سر فرود بیاورد. ریونیز و سپس زرسپ به نبرد فرود رفتند، اما فرود آنها را به تیر زد. طوس خود به پیکار فرود شتافت. تخوار به فرود گفت که به طوس آسیب نرساند، چه اگر او کشته شود، کار جنگ کیخسرو با افراسیاب دشوار میشود. پس، فرود اسب طوس را از پای درآورد، و طوس که بی‌اسب ماند از جنگ بازگشت. و گیو به جنگ آمد، و چون زره سیاوش را، که تیر بر آن کارگر نبود، به تن داشت، فرود اسب او را به تیر زد. آنگاه بیژن، پسر گیو، فرود را دنبال کرد، و به شمشیر اسب او را از پای درآورد. فرود پیاده به دژ رفت، و روز دیگر با دلیران بر ایرانیان تاخت، و گرزی چنان بر شانه‌ی بیژن زد که بیژن از زخم او نالان شد. رهام از پشت بیژن شمشیری چنان بر شانه‌ی فرود زد که دست فرود از کار افتاد، و نالان به دژ رفت، و از آن زخم جان داد. جریره در غم مرگ فرزند همه‌ی گنجهای او را آتش زد، و اسبان او را کشت، و خود را بر مرده‌ی فرزند افکند، و شکم خود را با خنجر درید و جان داد. زنان فرود نیز خود را از بالای دژ به زیر افکندند.

فروداب[10] (forudāb)، در جهت حرکت روانه (← روانه، قسمت ۱) یا در پایین‌دست موضعی از آن. ← فرازاب.

فرودگاه[11] (forudgāh)، محلی برای نشستن و برخاستن و آشیان گرفتن هواپیماها، که معمولا تسهیلاتی برای سوختگیری، تعمیر هواپیماها، و پیاده و سوار کردن بار و مسافر دارد. عوامل اصلی در ساختن فرودگاه این است که زمین آن هر چه بیشتر هموار و استوار باشد، و آب در آن جمع نشود، و بر سر راه هواپیماها در هنگام نشستن و برخاستن درخت و تپه و ساختمان و عوارض دیگر نباشد، و محل فرودگاه از دود و مه در امان باشد.

در فرودگاههای بزرگ دو گونه راه ساخته می‌شود: راه یا باند پرواز[12] (-bānd؛ از فنس)، و راه یا باند تاکسی[13]. اولی راه بتونی یا آسفالتی است که هواپیما بر آن مینشیند یا از آن برمیخیزد. دومی جاده‌ای است که هواپیما بر روی آن، در فرودگاه، از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر میرود.

فرودگاه، علاوه بر آشیانه‌ها (محلی سرپوشیده برای جا دادن و سرویس هواپیماها)، به ساختمانهائی مجهز است که کارمندان مخصوص مراقبت رادیوئی (برج مراقبت)، کنترول حرکت هواپیماها، وسایل ارتباطی، و دستگاههای پیام‌رسانی نوری و نورافکن و غیره در آنها به کار مشغولند. تکامل سریع هواپیماها، مخصوصاً پس از پیدا شدن هواپیماهای جت، دشواریها و مسائلی برای فرودگاهها پیش آورده است که پیوسته در رفع آنها میکوشند. فرودگاه‌های درجه اول ایران فرودگاههای مهرآباد (تهران) و آبادان است. نیز ← دالان هوائی.

فرود موج: ← موج.

فرودینگ[14]، **گوستاو** (gustāv froding)، ۱۸۶۰–۱۹۱۱، شاعر غنائی سوئدی. دو مجموعه‌ی نخستین از اشعارش ـ گیتار و کنسرتینا (۱۸۹۱) و اشعار تازه (۱۸۹۴) ـ سبب شهرت وی شد. دیوانش در ۱۶ مجلد به طبع رسیده است (۱۹۱۷–۲۳).

فرور، جزیره، ← شیبکوه (ناحیه).

فروردیش (fravartiš)، یا فراورتس[15] (frāortes).
۱ـ فت ح ۶۲۵ قم، پادشاه (ح ۶۵۵–ح ۶۲۵ قم) ماد. به قول هرودوت، پسر دیااکو بود، و فتوحات دولت ماد را آغاز کرد. نخست پارسیان را مطیع ساخت، وسپس، بسیاری از ملل دیگر آسیا را تحت اطاعت ماد آورد. عاقبت در حمله‌ی آشوریها در جنگ به قتل رسید. تاریخ سلطنتش مختلف فیه است. ۲ـ غاصبی که در عهد داریوش I مدت کوتاهی در ماد به پادشاهی نشست. عاقبت مغلوب و اسیر و در اکباتان اعدام شد.

فروردجان: ← فروردگان.

فروردگان (farvardagān)، معربش **فروردجان**.
۱ـ عید مخصوص ارواح مردگان یا فروهرها در ایران قدیم، که در آخر سال برپا میشد. مدت آن را بعضی ۵ و برخی 10 روز گفته‌اند. بنا بر مشهور، فروردگان 10 روز بود، و اصلا عبارت بوده از ۵ روز آخر ماه ۱۲م با ۵ روز الحاقی خمسه‌ی مسترقه یا اندرگاه، و در اواخر عهد ساسانیان و نزد اکثریت زردشتیان قرون اولای اسلام، ۵ روز آخر آبان‌ماه

---

(۱)Froebel (۲)Frobenius (۳)Frankfurt Institute for Cultural Morphology (۴)Low Countries (۵)Pays-Bas (۶)Frobisher (۷)supercooling (۸)(to)supercool (۹)supercooled (۱۰)downstream (۱۱)airport; airfield; aerodrome (۱۲)runway (۱۳)taxiway (۱۴)Froding (۱۵)Phraortes

و ۵ روز اندرگاه (که پس از آخر آبان میآمد) بوده. پس از نقل خمسهی مسترقه به آخر اسفند، فروردگان به آخر اسفندارمذ افتاد. بعضی همان ۵ روز اندرگاه را فروردگان شمردهاند.

عید فروردگان ظاهراً در واقع روزهای عزا و ماتم بوده، و چنانکه بیرونی در آثار الباقیه آورده است، اهل سغد در آخر ماه ۱۲م برای اموات قدیم خودگریه و نوحهسرائی میکردند، و برای مردگان خود خوردنی و آشامیدنی میگذاشتند. (ظاهراً به همین جهت عید نوروز که بعد از آن میآمده روز شادی بزرگ بوده است). همچنین، در باب اهل خوارزم گوید که در ۵ روز آخر اسفندارمذ و ۵ روز لاحق که از پی آنها آیند، از جهت گذاشتن غذاها در دخمهها برای روانهای اموات، مانند مردم فارس در ایام فروردگان عمل کنند.

بنا بر گاهشماری ایران قدیم، پارسیان هند حالا این عید را مقتات (moqtāt) گویند، و زردشتیان امروز در ایران آن را ۱۰ روز آخر سال میگیرند، ولی آن را به دو قسمت میکنند، که اولی را (از ۲۶ تا آخر اسفند ماه) "پنجهی کوچک" و دومی را، که خمسهی مسترقه یا اندرگاه باشد، "پنجهی بزرگ" مینامند.

۲ - جشنی که در "روز فروردین" (روز ۱۹م ماه فروردین)، به مناسبت مطابقت اسم روز با اسم ماه برپامیکردند. ← تقویم اوستائی (ستون وسط).

فروردین (farvardin). ۱- نام ماه اول سال در تقویم رسمی ایران. فروردین ماه دارای ۳۱ روز، و آغاز آن نوروز است. ۲ - در تقویم اوستائی، نام ماه اول سال و نام روز ۱۹م هر ماه. ۳ - در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، که موکل به روز ۱۹م هر ماه و به ماه اول سال است.

فروزق (faruraq)، دهستان (جه ۴۷۷'۱۵ سث ۱۳۴۵ هش)، غ بخش حومهی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۱ آبادی. رود الند مشروبش میکند. مرکزش، **فروزق یا پره** (pera؛ جه ۸۸۷'۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴کیلومتری غ خوی است.

فروزو[1] (foru.rō)، رونده به جانب پایین، مانند باد فروزو. قس فرارو.

فروریزه[2] (forurize)، مواد رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته) جوّی که از انفجارهای هستهای حاصل میشود. فروریزه در نتیجهی باد و جریانهای همرفتی به صورتی سرگردان و نابسامان در چو زمین منتشر میشود، و سرانجام به شکل غبار فرومینشیند. بعضی از محصولات تباهی هستهای موجود در فروریزه عبارت است از سترونسیوم ۹۰، یود ۱۳۱، کربون ۱۴، و پوتاسیوم ۴۰. جذب این محصولات توسط گیاهان و جانوران و فروریختن آنها در مجاری آب سبب آلودگی آب و خوراک میشوند. ممکن است در بدن آدمی متمرکز شوند، و منابع درونی تشعشات خطرناک ایجاد کنند، و سبب بروز بیماریهائی مانند سرطان خون و سرطان استخوان شوند، و نیز ممکن است بر ژنها (← ژن) اثر کنند و آسیبهای دائمی پدید آورند. در کشتهٔ کمیتهی ملی حمایت از تشعشعات، استانداردهائی برای حد اعلای فروریزه یا خطرات دیگر تشعشعی که قرار گرفتن در معرض آنها مجاز شمرده شده معین کرده استولی، در حال حاضر، معرفت علمی در بارهی آثار فیزیولوژیائی تشعشع محدود و نامحقق است. اختلاف نظر در این باره زیاد است، و رسیدن به نتیجهی قطعی هنوز ممکن نیست. بدین جهت، پیشنهاد شده است که آزمایشهای اتمی حتی المقدور محدود شود، و این محدودیت تا زمانی باقی بماند که استانداردهای برای اندازهگیری قرار گرفتن مجاز در معرض تشعشعات و میزان خطر به دست نیامده است.

فروزان[3] (foruzān)، حالت جسمی که بر اثر حرارت زیاد میدرخشد.

فروزانفر، بدیعالزمان (badiʿozzamāne foruzānfar)، ۱۳۲۲ هق-۱۳۴۹ هش، ادیب و محقق ایرانی، اهل بشرویه (خراسان). مقدمات ادب فارسی و عربی را در بشرویه آموخت، سپس به مشهد رفت (۱۳۳۸ هق)، و در آنجا از دروس ادیب نیشابوری در زمینههای ادبیات فارسی و عربی و منطق بهرهمند شد، و فقه و اصول را نیز از بعضی استادان حوزهی خراسان آموخت، و در ۱۳۴۲ هق به تهران آمد. در تهران، از محضر درس میرزا طاهر تنکابنی (در حکمت) و آقا حسین نجمآبادی (در فقه و اصول) استفاده کرد. از ۱۳۰۵ هش در مدرسهی دارالفنون به تدریس پرداخت، و پس از تأسیس دانشگاه تهران، به استادی دانشکدهی ادبیات و دانشکدهی معقول و منقول برگزیده شد. از ۱۳۲۳ تا ۱۳۴۶ هش (که بازنشسته شد) ریاست دانشکدهی معقول و منقول با او بود. بعداً به ریاست کتابخانهی سلطنتی تعیین شد. در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۹ هش (۲۹ صفر ۱۳۹۰ هق) بر اثر سکته درگذشت.

مهمترین آثارش عبارت است از سخن و سخنوران (۱۳۱۲ هش)؛ رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلالالدین محمد مولوی (۱۳۱۵ هش)؛ تاریخ ادبیات ایران (۱۳۱۷ هش)؛ فرهنگ تازی به پارسی (فقط حروف الف، ۱۳۱۹ هش)؛ خلاصهی مثنوی (۱۳۲۱ هش)؛ مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی (۱۳۳۳ هش)؛ احادیث مثنوی (۱۳۳۴ هش)؛ زندهی بیدار (ترجمهی حی ابن یقظان؛ ۱۳۳۴ هش)؛ شرح حال و نقد و تحلیل آثار عطار (۱۳۴۰ هش)؛ شرح مثنوی شریف (۳ جلد، ۱۳۴۶-۴۸ هش). همچنین، این کتابها را تصحیح و منتشر کرد: فیه ما فیه مولوی (۱۳۳۰ هش)؛ معارف بهاء ولد (۱۳۳۳-۳۸ هش)؛ کلیات شمس تبریزی (۱۳۳۶-۴۵ هش)؛ معارف بهاءالدین محقق ترمذی (۱۳۴۰ هش)؛ ترجمهی رسالهی قشیریه (۱۳۴۷ هش)؛ و مناقب اوحدالدین کرمانی (۱۳۴۸ هش).

بدیعالزمان فروزانفر، در میان محققین معاصر ایران به علت سرعت انتقال و حافظهی شدیدی که داشت، مقامی خاص احراز کرد، و آثار تحقیقی او از نوعی شم انتقادی و نکتهسنجی خاص برخوردار است. مهمترین حوزهی تحقیقات او، چنانکه آثارش نیز نشان میدهد، مولویشناسی بوده است.

فروزمین[4] (foru.zamin)، قسمتی از قشر زمین که بر اثر گسلههائی نسبت به زمینهای اطراف پایین رفته باشد.

فروزندگی[5] (foruzandegi)، درخشیدن یک جسم بر اثر حرارت زیاد، یا صدور اشعهای از یک جسم داغ که آن را مرئی میسازد.

فروسائی[6] (foru.saʿi)، فرایند پایین رفتن سطح زمین بر اثر فرسایش، در بستر رودها فروسائی متضمن فرسایشی بیش از نهشت رسوبات و در نتیجه پیدایش درههای عمیق است. فروسائی در مورد بستر یخچالها هم پیش میآید. قس برنهاد.

فروسیت (forusiyyat؛ عربی)، آداب سواری و مهارت در کار خیل (xayl) [= اسب]؛ و همچنین مجموعهی اطلاعات و تجارب راجع به تربیت و ریاضت اسب. سوار واقف به این آداب را فارس (fāres) [جمع عربی آن فرسان (forsān) و فوارس (favāres)] میخوانند. در باب فروسیت و تربیت اسب از قدیم اطلاعات متفرق بین اعراب وجود داشته است، که در شعر و کتب ادب قسمتهائی از آن معلومات منعکس شده است. از جملهی رسالاتی که ادبای قدیم در باب فروسیت و مسائل راجع به خیل نوشتهاند کتاب الخیل اصمعی، کتاب الخیل ابوعبیده، و رسالههای هشام کلبی و ابن الاعرابی را میتوان نام برد، چنانکه کتب راجع به حیوان، مثل کتاب الحیوان جاحظ و کتاب حیات الحیوان دمیری هم درین باب متضمن اطلاعات سودمند است. غیر از اینها، بعضی کتابها به وسیلهی کسانی که رایض (rā-yez) [= تربیتکنندهی اسب] یا بیطار بودهاند نیز تألیف شده است، که باب ۲۵م قابوسنامه شامل نمونهای قدیمی است از مندرجات آن گونه کتابها. با بسط فتوح مسلمین، اعراب که خود از قدیم در باب خیل و فروسیت صاحب اطلاعات علمی بودند، با تجارب و معلوماتی که نزد ایرانیها و رومیها و سایر اقوام هم درین ابواب وجود داشت آشنائی یافتند، و بدین سبب، تدریجاً الفاظ و اصطلاحات راجع به فروسیت و آداب آن غالباً از السنهی فارسی و ترکی اخذ و اقتباس شد، و در بین مسلمین، ترکان و ایرانیان در فروسیت شهرت و آوازهی تمام یافتند.

فروشست[7] (foru.šost)، شسته شدن موادی (مانند مواد آلی و نمکهای معدنی) از لایهای از زمین و انتقال آنها به لایههای زیرین بر اثر نفوذ آب باران.

فروشی: ← فروهر.

فروع، علم، نام دیگر علم فقه است در مقابل اصول.

فروع دین، در دین اسلام: ← اصول دین.

فروغ فرخزاد (foruqe farroxzād)، ۱۳۱۲-۴۵ هش، شاعرهی ایرانی، اهل تهران. چندی در رشتهی نقاشی تحصیل کرد. پس از دورهی کوتاه زندگی زناشوئی، از همسرش جدا شد، و مجرد زیست. در تصادف اتومبیل درگذشت. فروغ در شعر معاصر فارسی مقامی خاص دارد؛ او، برای نخستینبار، به صراحت و بیان شاعرانه احساس زن ایرانی را در شعر خویش بازگو کرد، و در این راه شهرت بسیار یافت. مجموعههائی که از آثارش به چاپ رسیده عبارتند از اسیر، دیوار، عصیان، و تولدی دیگر.

فروغن (foruqan)، دهستان (جه ۴۳۷'۳ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش ششتمد، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۵ آبادی. مرکزش، قلعهی نو-روداب (nōrudāb) (جه ۸۵۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۲کیلومتری غ ششتمد است.

فروغی، تخلص فروغی بسطامی.

فروغی، ابوالحسن (foruqi)، ۱۳۰۱ هق-۱۳۳۸ هش، از متفکرین و رجال فرهنگی ایران؛ پسر ← محمد حسین فروغی و برادر ← محمد علی فروغی. از بدو تأسیس (۱۲۹۷ هش) دارالمعلمین مرکزی (← دارالمعلمین) مدیریت آنجا را بر عهده داشت. در

(۱)katabatic (۲)fallout (۳)incandescent (۴)graben (۵)incandescence (۶)degradation (۷)leaching

مدرسه‌ی حقوق و سیاسی نیز تدریس میکرد. در ۱۳۰۰ هش مجله‌ی ماهانه‌ی فروغ تربیت را تأسیس کرد. در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۰ هش) به نمایندگی ایران در جامعه‌ی ملل منصوب شد. ظاهراً وی نخستین کسی است در ایران که نمایشنامه‌ی منظوم (شیدوش و ناهید، ۱۳۴۰ هق) را تصنیف کرده است. در پذیرفتن فرهنگ و فلسفه‌ی مغرب‌زمین معتقد به لزوم تلفیق آنها با افکار و فلسفه‌ی مشرق‌زمین بود. آثار فارسی او مشتمل است بر تحقیق در حقیقت تجدد و ملیت (۱۳۰۹هش)، سرمایه‌ی سعادت یا علم (قلم؟) و آزادی (۱۳۲۷ هق)، اوراق مشوش (۱۳۳۵ هق)، شیدوش و ناهید (۱۳۴۰ هق)، و مجموعه‌ی اشعار (۱۳۴۰ هق). آثار وی به زبان فرانسوی عبارتند از تمدن و ترکیب (پاریس، ۱۹۳۶) و دستگاه فلسفه‌ی دینامو-سنتیک، که قسمت اول آن به عنوان علم، فلسفه، و حکمت و قسمت دومش به عنوان فلسفه‌ی علوم، کیهانشناخت، معرفتشناسی در ۱۹۴۰ در پاریس به طبع رسیده است.

فروغی، محمد حسین (foruqi)، ملقب به **ذکاءالملک** (zokā'o'l.molk). ۱۲۵۵ـرمضان ۱۳۲۵ هق (۱۲۸۶ هش). از ادبا و مترجمین و شعرای دوره‌ی قاجار؛ مه اصفهان. پدرش، محمد مهدی ارباب، خود نیز اهل ادب بود. فروغی، پس از تحصیل در ایران، برای تکمیل اطلاعات خود در ادب به عراق رفت. پس از بازگشت به ایران، تجارت پیشه کرد، و یک چند به سیر و سیاحـ در داخل ایران پرداخت، و سرانجام با محمد حسین خان اعتمادالسلطنه آشنا شد، و به همکاری با او پرداخت. در تأسیس و اداره‌ی روزنامه‌ی دولتی اطلاع نیز مهم داشت، به سبب انتقاد از عقب‌افتادگی ایران. به دستور ناصرالدین شاه زندانی شد. در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه، بار دیگر او را به کار دعوت کردند، و ضمن اداره‌ی مدرسه‌ی علوم سیاسی تهران، جریده‌ی هفتگی و سپس روزانه‌ی تربیت را تأسیس کرد (اولین شماره در ۱۱ رجب ۱۳۱۴ هق انتشار یافت و تا ۲۹ محرم ۱۳۲۵ هق دوام کرد). ← محمد علی فروغی و ابوالحسن فروغی پسران او بودند.

آثار محمد حسین فروغی مشتمل است بر تألیفات، ترجمه‌ها، و اصلاح یا "نگارش" ترجمه‌های دیگران. از آن جمله است تاریخ سلاطین ساسانی (۱۳۱۴-۱۶ هق)، که به وسیله‌ی او و پسرانش، محمد علی فروغی و ابوالحسن فروغی، از کتاب انگلیسی راولینسن ترجمه شده است؛ غرایب زمین و عجایب آسمان (۱۳۱۶ هق)، ترجمه‌ی شیخ محمد قزوینی از اصل عربی؛ سفر هشتادروزه‌ی دور دنیا (۱۳۱۶ هق)، که ترجمه‌ی کتاب معروف ژول ورن است؛ چرا، به این جهت (۱۳۱۸ هق)، که نیمه‌ی اول آن ترجمه‌ی میرزا کاظم خان محلاتی، معلم شیمی دارالفنون، و نیمه‌ی دوم ترجمه‌ی او و محمد علی فروغی است؛ دستور حکومت (۱۳۲۱ هق)، که ترجمه‌ی نامه‌ی منسوب به علی ع به مالک اشتر و اصل ترجمه از شیخ احمد ادیب است؛ کلیله‌ی هندی (۱۳۲۲ هق)، ترجمه‌ی یکی از آثار برناردن دو سن-پیر؛ عشق و عفت (۱۳۲۴ هق)، ترجمه‌ی کتاب معروف رنه، از شاتوبریان؛ ریحانة الافکار (۱۳۲۵ هق)، ترجمه از عربی؛ و کتابهای تاریخ شعرا و بدیع، که پس از مرگش به وسیله‌ی محمد علی فروغی و ابوالحسن فروغی چاپ و نشر یافت (۱۳۳۵ هق). دیوان محمد حسین در ۱۳۲۵ هق به طبع رسید. وی در تألیف کتاب التدوین نیز سهمی عمده داشت.

فروغی، محمد علی (foruqi)، ملقب به **ذکاءالملک** (zokā'o'l.molk). جمادی الثانی ۱۲۹۴ هق (۱۲۵۴ هش)-آبان ۱۳۲۱ هش، از رجال و سیاستمداران و ادبا و دانشمندان ایران، پسر ← محمد حسین فروغی. وی در دارالفنون به تحصیل طب پرداخت، ولی پیش از اتمام این رشته به ادبیات و فلسفه روی آورد.

مشاغل دولتی. فروغی در دلو (بهمن) ۱۲۷۴ هش وارد خدمت دولت شد، و علاوه بر معلمی در مدرسه‌ی علمیه و سیاسی، مترجم زبانهای فرانسه و انگلیسی در دار الترجمه‌ی دولتی نیز بود. بعد از وفات پدرش به مدیریت مدرسه‌ی سیاسی رسید.

در دوره‌ی دوم مجلس شورای ملی به نمایندگی تهران، و چندی به ریاست مجلس انتخاب شد. در ۶ قوس (آذر) ۱۲۹۰ هش برای اولین‌بار به وزارت (مالیه) رسید، و پس از آن، تا پیش از طلوع سلسله‌ی پهلوی، چند بار وزیر دارائی، وزیر عدلیه، وزیر امور خارجه، و رئیس دیوان عالی تمیز (دیوان کشور) بود.

در ۹ آبان ۱۳۰۴ هش ماده‌ی واحده‌ی انقراض سلطنت قاجاریه به تصویب مجلس شورای ملی رسید، حکومت موقت به سردار سپه (← رضا شاه) سپرده شد، و فروغی کفیل نخست‌وزیری گردید، و پس از استقرار سلطنت پهلوی، نخستین دولت عهد سلطنت رضا شاه را تشکیل داد (۲۸ آذر ۱۳۰۴ هش)، که تا سال ۱۳۰۵ هش ادامه یافت (دولت بعد دولت مستوفی‌الممالک بود، که در تیر ماه ۱۳۰۵ هش تشکیل یافت).

در شهریور ۱۳۱۲-خرداد ۱۳۱۴ و خرداد-آذر ۱۳۱۴ هش نخست‌وزیر بود، و در دوره‌ی اخیر به سبب وساطت از نایب التولیه‌ی آستان قدس رضوی منصوب رضا شاه، و مستعفی شد. بعداً به خدمات فرهنگی پرداخت؛ عضو فرهنگستان ایران بود، و در همان زمان رساله‌ی پیام به فرهنگستان (تهران، ۱۳۱۶ هش) را منتشر کرد، که در آن به کسانی که به سبب ندانستن زبان عربی یا دشمنی با آن تیشه به ریشه‌ی زبان فارسی میزنند انتقاد می‌دهد، و آنان را و نیز عربی‌پرستان را از افراط و تفریط برحذر میدارد.

پس از حمله‌ی (۳ شهریور ۱۳۲۰ هش) متفقین بجز II به ایران، در ۵ شهریور ۱۳۲۰ برای ۴مین بار به نخست‌وزیری منصوب شد، و در این دولت وی بود که رضاشاه از سلطنت استعفا کرد (۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هش)، و سلطنت محمد رضا شاه پهلوی اعلام شد. هم در این دوره بود که پیمان سه‌گانه‌ای بین ایران، روسیه‌ی شوروی، و انگلستان منعقد شد (← جنگ جهانی II، قسمت ۹). در سلطنت رضا شاه پهلوی، فروغی سه بار دیگر نخست‌وزیر بود (۳۰ شهریور ـ آذر ۱۳۲۰؛ ۱۳ آذر ـ اسفند ۱۳۲۰ هش؛ ۱۱ اسفند ۱۳۲۰ هش)؛ پس از آن به وزارت دربار پهلوی رسید.

مأموریتهای خارجی. فروغی با عضویت وی در هیئت اعزامی به اروپا در کنفرانس صلح سال ۱۹۱۹ (۱۲۹۷ هش) آغاز شد. در حوت ۱۲۹۹ از طرف وزارت دادگستری عضو کمیسیون مطالعات در اروپا بود، و در ۱۹۲۷-۱۹۲۳ از نمایندگان ایران در مجمع عمومی جامعه‌ی ملل بود، و در سپتامبر-اکتبر ۱۹۳۰ ریاست ۵۶مین و ۵۷مین شورای جامعه را به عهده داشت. به سبب مراتب فضل و حسن تدبیر، نزد خارجیان اعتبار تمام داشت.

آثار ادبی و فلسفی. فروغی به ادبیات ایران و زبان فارسی سخت علاقه‌مند، و برای ادب و خاصه شعر مقامی بسیار والا قائل بود، ادبیات ایران را "شایسته‌ی تمشق" میدانست، و معتقد بود که "ادبیات ما از آن دیگران پست‌تر نیست، بلکه از بسیاری بالاتر است".

فروغی با وجود کارهای رسمی همواره در پی تحقیق و مطالعه بود، و مخصوصاً در ادوار کناره‌گیری از کارهای سیاسی و دولتی همه‌ی اوقات خود را صرف کارهای ادبی و فلسفی میکرد. در زمینه‌ی ادبیات و فلسفه آثار برجسته‌ای از خود به جای گذاشته است.

آثار فروغی-گذشته از بعضی کتب درسی (تاریخ مختصر ایران، ۱۳۲۳ هق؛ تاریخ مختصر دولت قدیم روم، ۱۳۲۷ هق؛ دوره‌ی مختصری از علم فیزیک، ۱۳۲۸ هق)-مشتمل است بر اصول علم ثروت ملل (۱۳۲۳ هق)، حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دول (۱۳۲۵-۲۶ هق)، تاریخ ملل قدیمه‌ی مشرق (ترجمه، ۱۳۱۸ هق)، حکمت سقراط (۱۳۰۴ هش)، اندیشه‌های دور و دراز (استانبول، ۱۳۰۶ هش)، پیام به فرهنگستان (۱۳۱۶ هش)، فن سماع طبیعی (۱۳۱۹ هش)، سیر حکمت در اروپا (۱۳۱۰ هش)، آیین سخنوری (در ۱۳۳۱ هش تجدید چاپ شد).

از متون فارسی که به اهتمام وی تصحیح و طبع شده زیده‌ی دیوان حافظ، رباعیات خیام، کلیات سعدی، خلاصه‌ی شاهنامه، مواعظ سعدی، و منتخب شاهنامه است. نیز ← فروغی، محمد حسین.

فروغی بسطامی (foruqie bastāmi)، شهرت **میرزا عباس**، متخلص به **فروغی**، ۱۲۱۳-۷۴ هق، شاعر ایرانی. نخست مسکین (meskin) تخلص می‌کرد، ولی شاهزاده شجاع‌السلطنه‌ی قاجار، والی کرمان، به مناسبت نام فرزند خود فروغ‌الدوله، تخلص فروغی را به وی پیشنهاد کرد. فروغی یکی از بهترین غزلسرایان قرون اخیر است. در دربار ناصرالدین شاه و نزد شاهزادگان قاجار مقرب بود، لیکن سرانجام به اعتزال روی آورد، و به ریاضت پرداخت، و در زمره‌ی پیروان تصوف درآمد. دیوانش تا کنون چند بار به چاپ رسیده است؛ از جمله در ۱۲۷۲ هق به ضمیمه‌ی دیوان قاآنی، و چاپهای مستقل دیگر در ۱۳۲۰ و ۱۳۳۶ هش.

فروکتوز[1] (fruktoz؛ از فنـ) یا **لوولوز**[2] (levu-loz؛ از فنـ) یا **قند میوه**[3]، یکی از تکقندها، و شیرینترین قندها. به حالت آزاد معمولا همراه با گلوکوز و قند معمولی در عسل، شیره‌ی میوه‌ها، و شهد گلها یافت میشود. از جنبه‌ی شیمیائی از **لیدرالهای کربون** است، و هر مولکول آن شش اتم کربون، ۱۲ اتم ئیدروژن، و ۶ اتم اکسیژن دارد (فورمول شیمیائی آن $C_6H_{12}O_6$ است). از لحاظ فورمول شیمیائی با گلوکوز یکسان است. قند معمولی دوقنده‌ای است که از اتحاد یک مولکول گلوکوز با یک مولکول فروکتوز حاصل میشود.

(۱)fructose (۲)levulose (۳)fruit sugar

فروگیا، ناحیه، ← فریگیا.
فرول، ال، اسپانیا، ← ال فرول.
فرول[1]، **دماغه‌ی** (ferwəl)، جنوبی‌ترین نقطه‌ی گرونلند.
فرومانیتیسم[2] (ferromānyetism، فنـ) یا **آهنـطیسی**[2] (āhantisi)، خاصیت شدیداً مجذوب آهنربا شدن که در بعضی مواد، مانند آهن، فولاد، نیکل، کوبالت، و برخی از آلیاژهای آنها مشاهده میشود (← مغناطیس). اهمیت تجارتی مواد آهنطیس تنها در این نیست که این مواد شدیداً از نیروی مغناطیسی متأثر میشوند، بلکه از این جهت نیز هست که می‌توانند میدانهای مغناطیسی القائی بزرگی ایجادکنند.

مواد مغناطیسی محتوی دوقطبه‌های دائمی مغناطیسی به ابعاد اتمی یا الکترونی هستند (دوقطبه[3]ی مغناطیسی عبارت است از دو قطب مخالف مغناطیسی با اجرام مغناطیسی برابر. ← مغناطیس). در حضور یک میدان مغناطیسی، این دوقطبه‌ها تمایل به آن دارند که در دنبال یکدیگر قرار گیرند، ولی تحریک حرارتی و حرکت حرارتی ذرات ماده معارض با این تمایل است. به همین سبب، در موادی که در آنها نیروی مایل به اینکه دوقطبه‌ها را در دنبال هم قرار دهد ناشی از یک میدان خارجی باشد، تنها درجه‌ی خفیفی از مغناطش[4] صورت می‌گیرد. در مواد آهنطیس، درجه‌ی مغناطش بسیار محسوس آنها ناشی از نیروهای درونیی است که دوقطبه‌های مجاور بر یکدیگر اِعمال میکنند. این نیروها اصلا مغناطیسی نیستند، بلکه نیروهای مکانیکی کوانتومی هستند که منشأ برقی دارند، و مانند نیروهای اتصال در مولکولها یا در اجسام جامدند. این نیروهای بین اتمی کم‌دامنه گرایش دارند که دوقطبه‌ها را به دنبال هم قرار دهند، ولی این امر جنبه‌ی موضعی دارد، و در سراسر قطعه‌ای از یک ماده لزوماً گسترش پیدا نمیکند.

مواد فرومانیتیک با داشتن خاصیتی به نام ⇐ پسماند مشخص میشوند؛ به این معنی که حالت مغناطش آنها نه تنها به میدان مؤثر بستگی دارد، بلکه به سابقه‌ی تاریخی نمونه‌ای که آزمایش میشود وابسته است. میزان مغناطشی را که در غیاب میدان مؤثر وجود دارد بازماند[5] (bāzmānd) مینامند. شدت میدان معکوسی را که برای مغناطزدائی یک نمونه لازم است نیروی مغناطزدا[6] میگویند. برای ساختن آهنرباهای دائمی، موادی لازم است که نیروی مغناطزدای شدید و بازماند زیاد داشته باشند، ولی برای ترانسفورماتورها و قطعات آن دستگاههائی که مغناطش باید از میدان مؤثر تبعیت کند مواد با پسماند کم (بازماند و نیروی مغناطزدای کم) لازم است.

فرومد (forumad)، دهستان (جه ۶'۶۹۸ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش میامی، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان؛ دارای ۴۷ آبادی. معدن مس دارد. مرکزش **فرومد** یا **فریومد** (faryumad، جه ـ۲'۸۹۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۰۵ کیلومتری ل‌ش میامی است. مقبره‌ی ابن یمین در آنجاست. در قرن ۸م هق، فریومد مرکز جوین بوده است.

فرونتناک[7]، **لوئی دو** (lui dë frontnāk)، ۱۶۲۰–۹۸، حاکم فرانسوی فرانسه‌ی جدید. در ۱۶۷۲ به حکومت کانادا منصوب شد، و اگر چه مردی کاردان و لایق بود، بین او و اسقف محلی کشمکشهائی روی داد، و وی به فرانسه احضار شد (۱۶۸۲). در نتیجه‌ی جنگهای خطیری که با قبایل ← اتحادیه‌ی ایروکوئی واقع شد، دگرباره به حکومت کانادا منصوب گردید (۱۶۸۹)، و تا آخر عمر دریـن سمت ماند. مدافع کبک در مقابل انگلیسها بود.

فروند[8] (fronD) [فنـ، ← فلاخن]، در تاریخ فرانسه، عنوان قیامی که، در عهد صغارت لوئی XIV، بر ضد حکومت آن دتریش و مازارن روی داد، و از ۱۶۴۸ تا ۱۶۵۳ طول کشید. تسمیه‌ی آن به مناسبت بازی بچگانه‌ی فلاخن بود، که در این زمان رواج تام داشت. اسباب این قیام عبارت بود از مساعی پارلمان پاریس (که میخواست نقشی سیاسی مانند نقش پارلمنت انگلستان بازی کند، و حال آنکه، جز اسم، وجه مشترکی با آن نداشت) برای محدود کردن قدرت متزاید دستگاه سلطنت، جامه طلبیهای اشراف ناراضی، و عدم رضایت مردم از فشارهای مالی حکومت مازارن. فروند به دو دوره تقسیم میشود. **فروند پارلمان** (اوت ۱۶۴۸–مارس ۱۶۴۹) هدفش این بود که حکومت قانون جای حکومت به اراده‌ی شاه را بگیرد. در ماه مه‌ی ۱۶۴۸، صاحب‌منصبان قضائی پارلمان از پرداخت مالیات جدیدی که بر آنها تحمیل شده بود امتناع کردند، و متقابلا، قطعنامه‌ای مشتمل بر ۲۷ ماده مبتنی بر شکایات مردم تهیه کردند. مازارن، که از پیروزی پرنس دو کنده (لوئی II، که در این زمان از طرفداران دربار بود) در لانس غره شده بود، دستور توقیف دسته‌جمعی اعضای محبوب پارلمان را داد. روز بعد (۲۸ اوت ۱۶۴۸)، مردم پاریس مسلحانه به پا خاستند، قوای سلطنتی را متفرق، و خیابانها را سنگربندی کردند. چون دربار در آن زمان قوای کافی نداشت، ناچار آن دتریش و مازارن توقیفشدگان را رها کردند، و قطعنامه‌ی ۲۷ماده‌ای را صحه گذاشتند. اما مازارن در صدد انتقامجوئی بود. در ژانویه‌ی ۱۶۴۹، کنده‌که به سبب عقد پیمان وستفالی سربازانش از جبهه آزاد شده بودند به دستور مازارن پاریس را محاصره کرد. در این زمان، آرمان دو کونتی، برادر کنده، فرمانده شورشیان پاریس بود. فروند تحت رهبری دوشس دو لونگویل (خواهر کنده)، دوک دو بوبون (فردریک موریس)، پول دو گوندی (← کاردینال دو رتس) میکوشید که ← ویکنت دو تورن را اغوا کند تا با نیروهای سلطنتی خود به شورشیان ملحق شود. اما مازارن پیشدستی کرد، و نیروهای تحت فرماندهی تورن را تطمیع و به جانب خود جلب کرد، و بدین گونه، تورن را وادار کرد که روانه‌ی هلند شود، و تا پایان جنگ داخلی در آنجا بماند. عاقبت، در مارس ۱۶۴۹ سازشی بین پارلمان و دربار برقرار شد، و فروند پارلمان خاتمه یافت. اگر چه فروند به عنوان نهضتی اصلاح‌طلب آغاز شد، در آخر کار به صورت کشمکشی بین اشراف بر سر کسب قدرت درآمد. کنده خواستار ایفای وعده‌هائی شد که به او داده شده بود؛ همه‌ی ناراضیان را گرد آورد، و در صدد جنگ برآمد. مازارن کنده، کونتی، و دوک دو لونگویل را توقیف کرد، و در نتیجه، **فروند امیران** (اکتبر ۱۶۴۹–سپتامبر ۱۶۵۳) آغاز شد. اشراف دگربار برآشفته شدند. دوشس دو لونگویل از تورن برای استخلاص برادر استمداد کرد، ولی نیروهای دولتی تورن را شکست دادند (دسامبر ۱۶۵۰). عاقبت، رتس، دوشس دو شورور، و گاستون د/اورلئان متفقاً استخلاص کنده را خواستار شدند، و سرانجام، به سبب فشار متزاید در پاریس، مازارن به آلمان گریخت. کنده از زندان آزاد شد، و از دربار دوری جست، و به فروند پیوست. پس از آن، بین اشراف اختلاف افتاد. کنده خواستار مقام صدارت بود، ولی پارلمان و رتس با مطامع او موافقت نداشتند. در نتیجه، کنده به عزم جنگ با دولت از پاریس خارج شد. در دسامبر ۱۶۵۱ مازارن فراخوانده شد. کنده با دولت اسپانیا (که در آن وقت با فرانسه در جنگ بود) متحد گشت. ولی عاقبت از تورن شکست یافت، و فقط مداخله‌ی دوشس دو مونپانسیه–که او و سپاهیانش را به پاریس راه داد–مانع اسارت وی شد. طولی نکشید که مردم پاریس بر اثر نخوت و خودبینی کنده از گرد او پراکنده شدند. چون فروند رو به انحلال گذاشت، مازارن، برای اینکه محیط جهت آشتی مساعد شود، بار دیگر از فرانسه خارج شد. در اکتبر شاه به پاریس بازگشت، و بعد از چندی مازارن بازآمد. بزودی، امرا با دولت صلح کردند، ولی کنده در رأس یک لشکر اسپانیائی تا صلح پیرنه (۱۶۵۹) همچنان به جنگ با فرانسه ادامه داد.

فروند آخرین تلاش مسلح اشراف بر ضد شاه بود. در نتیجه‌ی آن، اشراف خفیف شدند، قدرت مطلقه‌ی سلطنت تثبیت شد، و اوضاع مالی فرانسه بیش از پیش وخیم گردید.

فروند امیران: ← فروند.
فروند پارلمان: ← فروند.

فرونزه[9] (frunze)، شهر (جه ح ۲۱۷'۰۰۰)، کرسی جشه قرقیزستان، بر شاخه‌ای از راه آهن ترکستان‌سیبریه. محصولاتش مواد غذائی، ماشین‌آلات، وسایل نقلیه، و منسوجات است. اصلا قلعه‌ای بود که در ۱۸۴۶ به وسیله‌ی ازبکان و به نام پیشبک (pišpek) ساخته شد. در ۱۸۶۲ روسها آن را تصرف کردند، و در ۱۹۲۵ آن را، به نام یکی از بنیانگذاران ارتش سرخ و از شاگردان لنین، فرونزه نام نهادند. دانشگاه قرقیزستان (تأسیس ۱۹۳۲) در آنجاست.

فرونیخوس[10] (frunixos)، ح ۵۱۲–۴۷۶ قم، تراژدینویس آتنی، که بعضی از صاحبنظران باستانی او را بنیانگذار تراژدی شمرده‌اند. نمایشنامه‌ی تاریخی او، به نام تسخیر میلتوس، چنان تأثرانگیز بود که تماشاگران از دیدن آن به گریه افتادند، و بدین سبب، جریمه شد. گویند وی اولین کسی است که بازیگر زن را در تراژدی وارد کرده است. قطعاتی از آثارش باقی است.

فروورد[11]، **هندریک فرنش** (hendrik frenš fervurd)، ۱۹۰۱–۶۶، نخست‌وزیر (۱۹۵۸–۶۶) اتحادیه‌ی افریقای جنوبی، و از رهبران سیاسی آن کشور؛ متـ هلند. در کودکی با والدینش به افریقای جنوبی مهاجرت کرد. تحصیلاتش را در آلمان ادامه

---

(۱)Farewell (۲)ferromagnetism (۳)dipole (۴)magnetization (۵)remanance (۶)coercive force (۷)Frontenac (۸)Fronde (۹)Frunze (۱۰)Phrynichus (۱۱)Verwoerd

داد، و در مراجعت به افریقای جنوبی چندی استاد دانشگاه و روزنامه‌نویس بود. سپس به سناتوری (۱۹۳۸) و وزارت امور بومیان (۱۹۵۰) رسید. پس از مرگ ستراید‌وم، نخست‌وزیر شد. از طرفداران بسیار جدی تفوق سفیدپوستان و تبعیض نژادی بود (← آپارتهید)، ولی از زمانی که مورد انتقاد جهانیان واقع شد، اصطلاح آپارتهید را به "توسعه‌ی جداگانه" (یعنی، جدائی ارضی کامل قلمرو نژادها) تغییر داد. در دوره‌ی تصدی وی افریقای جنوبی جمهوری شد (۱۹۶۱)، و روابط خود را با ملل مشترک المنافع بریتانیا قطع کرد.

فروهر (farvahar؛ پهلوی fravahr)، اوستائی فروشی (fravaši)، در دین زردشتی، نیروی حافظ آفریدگان خوب ایزدی. اهورمزدا، پیش از خلق جهان خاکی، فروهر هر یک از مخلوقات خوب این جهان را در عالم مینوی بالا خلق کرد. وی فروهر هر مخلوق را برای حفظ آن مخلوق به عالم خاکی فرومیفرستد، و پس از مرگ آن آفریده، فروهر وی به عالم بالا بازمیگردد، اما کسی را که بدو تعلق دارد فراموش نمیکند، بلکه هر سال یک بار به دیدن او فرود میآید (← فروردگان).

فروهل (feruhel)، در شاهنامه، پهلوان و تیرانداز چابکدست ایرانی در دوران پادشاهی کیخسرو. به فرمان کیخسرو، از پهلوانان و سران سپاه گودرز در جنگ او با تورانیان بود. در جنگ یازده رخ نامزد جنگ با زنگله پهلوان تورانی بود، و تیری چنان بر ران وی زد که او را با اسب به هم دوخت و زنگله به همان زخم جان داد.

فروید[1]، **زیگموند** (zigmund froyd)، ۱۸۵۶–۱۹۳۹، متخصص اتریشی بیماریهای روانی و مؤسس پسیکانالیز. در موراوی متولد شد، و بیشتر عمر خود را در وین گذرانید، و در ۱۸۸۱ در دانشگاه آنجا به اخذ درجه‌ی دکتری در طب نایل شد. پس از اینکه ناسیونال سوسیالیستها اتریش را اشغال کردند، فروید به انگلستان گریخت (۱۹۳۸)، و در همان جا درگذشت.

فروید در ۱۸۸۵–۸۶ در پاریس در محضر شارکو تحصیل کرد، و بلافاصله پس از بازگشت به اتریش، همکاری او با ی. بروبر در استفاده از هیپنوتیسم برای معالجه‌ی هیستری آغاز شد، و این همکاری بدایت پسیکانالیز محسوب میشود. این نوع معالجات ثابت کرد که عوارض بیماری هیستری مبتنی بر مصائب روحی اولیه‌ی حیات و مظهر نیروی دفع‌نشده‌ی عاطفی (تقلیب. ← دفاع، سازوکار) است. عقیده به اینکه نیروی مؤثر در تقلیب نیروی جنسی است بیش از پیش در فروید قوت گرفت. اختلاف نظر او و بروبر در این امر سبب جدائی آنان شد. فروید تداعی آزاد (← تداعی معانی) را جانشین هیپنوتیسم کرد. نظریات فروید مواجه با مخالفت‌های شدید شد. در ۱۹۰۶ بلویلر، یونگ، و آدلر بدو پیوستند، اما بعد، یونگ و آدلر–بر اثر مخالفت با فروید، که بیش از حد به روابط جنسی ادوار طفولیت و ← عقده‌ی اودیپ اهمیت میگذاشت–خود مکاتبی تاسیس کردند (۱۹۱۱–۱۳). اسلوب اصلی روش تحلیل پسیکانالیز هنوز مطابق با تعالیم فروید است، و موارد اختلاف محدود به مقام و اهمیت مفاهیمی است که فروید عرضه داشته. فروید بعد از ۱۹۲۳ نظریه‌ی پسیکانالیز را در مطالعات مربوط به تمدن و فرهنگ به کار برد. عقایدش در تعلیم و تربیت، مردمشناسی، صنایع ظریفه، و ادبیات تأثیر زیاد داشته است.

فرهاد (farhād)، در شاهنامه، پهلوان ایرانی از خانواده‌ی برزین (borzin) و از سران سپاه کیکاوس در نبرد او با شاه مازندران و پادشاه هاماوران. در جنگهای کیخسرو با افراسیاب نیز از پهلوانان و سران سپاه ایران بود. یکی از هفت پهلوانی بود که رستم آنان را، برای رهاندن بیژن از چاه و بند افراسیاب، با خود به توران برد.

فرهاد، نام عاشق افسانه‌ای شیرین و رقیب خسرو پرویز. در متون تاریخی و ادبی قدیم، اشارتی به شخصیت او نیامده است؛ فقط در بعضی از کتابهای قدیم، به عنوان فرهاد حکیم، که مهندس بوده و کار ساختن بعضی از نقوش در بناهای عصر خسرو پرویز به او منسوب است، نام او را میتوان دید. از قرن ۶م هق به بعد، که نظامی در داستان خسرو و شیرین ماجرای عشق او و شیرین را به نظم درآورده، شهرت فرهاد در ادب فارسی به حدی رسیده که از خسرو نیز معروفتر شده است، و این شهرت او سبب شده است که اهل ادب کمتر به سابقه‌ی تاریخی وجود او توجه کنند، و در دوره‌های بعد از نظامی، شخصیت او چندان مسلم بوده که شاخه‌هائی از قبایل کرد–مانند قبیله‌ی کلهر–خود را از نژاد او معرفی میکرده‌اند. شخصیت فرهاد در هاله‌ای از افسانه‌ها، به عنوان رمز پاکبازی و عشق، همچون اسطوره‌ای، در شعر و ادب فارسی عرضه شده است، و بر محور داستان عشق او با شیرین و رقابت وی با خسرو پرویز، داستانهای منظوم بسیاری در ادب فارسی به وجود آمده است. بر طبق افسانه‌ها، فرهاد شیفته‌ی شیرین، معشوقه‌ی خسرو، شد، و خسرو او را به کندن کوه بیستون واداشت، و فرهاد با شوق و توانائی خاصی به این کار پرداخت، و پاره‌های سنگین و عظیم کوه را که صد مرد از برداشتن آن عاجز بودند میکند و می‌افکند. گویند پیرزنی به دروغ خبر مرگ شیرین را به او داد، و فرهاد با شنیدن این خبر، از حسرت، تیشه‌ی خویش را بر فرق خود فرود آورد و در دم جان سپرد.

فرهاد I (farhād-)، پ فراآتس[2] (frāates)، شاهنشاه (ح ۱۷۶ ق‌م–ح ۱۷۱ ق‌م) اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر و جانشین فری‌یابت. آمارد‌ها را که در جنوب دریای خزر در کوههای البرز میزیستند مطیع کرد، و به حفاظت دروازه‌ی خزر گماشت. فرهاد برادر خود مهرداد را خیلی دوست میداشت (به همین جهت به فیلادلفوس ملقب شد)، و او را به جانشینی انتخاب کرد (← مهرداد I).

فرهاد II، پ فراآتس[2]، شاهنشاه (۱۳۸ یا ۱۳۷ ق‌م–ح ۱۲۸ ق‌م) اشکانی و بانی واقعی امپراطوری اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر و جانشین مهرداد I. نقشه‌ی پدر را در تسخیر سوریه تعقیب کرد، و به همین جهت، مانند پدر، با دمتریوس II به ملاطفت رفتار نمود. آنتیوخوس VII در ۱۳۰ ق‌م با سپاهی عظیم عازم مشرق شد، و بابل را گرفت، و خود را "کبیر" خواند. درین احوال ممالک تابع دولت اشکانی از اطاعت پارتیان سر پیچیدند. فرهاد برای اینکه آنتیوخوس را مجبور به بازگشت کند، دمتریوس را، که در اسارت وی بود آزاد کرد، و در طلب سلطنت به سوریه فرستاد. ضمناً، مردم که از اقامت سپاهیان آنتیوخوس در شهرهای خود و رفتار آنان به ستوه آمده بودند طرفدار پارتیان شدند و شورش کردند، و فرهاد نیز به سپاهیان سلوکی تاخت، قشون آنتیوخوس شکست یافت، و خود او کشته شد. شکست آنتیوخوس دوران تسلط سلوکیان را بر کشورهای واقع در شرق فرات بکلی خاتمه داد. فرهاد سرانجام در جنگ با سکاها مغلوب و کشته شد. جانشینش اردوان II.

فرهاد III (farhād-)، پ فراآتس[2] (frāates)، شاهنشاه (۷۰ یا ۶۹ ق‌م–۵۸ یا ۵۷ ق‌م) اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر و جانشین سنتروک. در آغاز می‌خواست مانند پدرش در جنگهای بین رومیان و مهرداد VI (پادشاه پونتوس) بیطرف بماند، ولی در مقابل وعده‌های پومپیوس، جانب روم را گرفت. بعداً بر سر ارمنستان بین او و پومپیوس کدورت پدید آمد، و اختلافات سرحدی ایران و روم باعث شدت این اختلافات شد (← کیگرانس I). فرهاد پادشاهی عاقل و شجاع بود. دو پسرش، مهرداد III و اردوان I، او را مسموم کردند، و از آن زمان پدرکشی، و بعد، برادرکشی در خانواده‌ی اشکانی شروع شد.

فرهاد IV، پ فراآتس[2]، شاهنشاه (ح ۳۷ ق‌م–۲ ق‌م) اشکانی (← اشکانیان)؛ پسر و جانشین اردوان I. در ابتدای سلطنت، پدر و سی برادر خود و جمعی از بزرگان پارت را کشت. گروهی از نجبا به آنتونیوس، سردار رومی، پناه برده او را به جنگ با دولت اشکانی برانگیختند. آنتونیوس از راه ارمنستان وارد آذربایجان شد (۳۶ ق‌م)، ولی شکست خورد و قسمت اعظم سپاهیانش تلف شدند. این جنگ دومین جنگ روم با ایران بود (جنگ اول در زمان اردوان I). پس از چندی جنگ سوم درگرفت. آنتونیوس، به تحریک پادشاه محلی آذربایجان، ارمنستان را تصرف کرد، و قسمتی از آن را به او داد، ولی مجبور شد برای مبارزه با اوکتاویوس (بعداً آوگوستوس) به جانب روم برود. فرهاد، به اتفاق پادشاه ارمنستان، پادشاه آذربایجان را مغلوب کرد. سپس از موفقیت خود مغرور شد، و باز بنای تعدی را گذاشت. مردم بر او شوریدند، و تیرداد II را به سلطنت برداشتند (۳۲ ق‌م). فرهاد به مشرق ایران گریخت، ولی در ۳۰ ق‌م به کومک سکاها به ایران بازگشت، و تیرداد نزد اوکتاویوس گریخت، و پسر فرهاد را نیز به عنوان گروگان با خود برد. به موجب پیمانی که بعداً بین ایران و روم منعقد شد، اوکتاویانوس فرزند فرهاد را نزد پدر بازفرستاد، و فرهاد اسرای رومی و نیز بیرقهای روم را که در جنگ کراسوس به دست ایرانیان افتاده بود مسترد داشت (۲۰ ق‌م). فرهاد از زنی رومی، نامش موسا، که اوکتاویانوس برایش فرستاده بود پسری داشت معروف به فرهادک (← فرهاد ۷)، و به تحریک این زن، پسران دیگر خود را به عنوان گروگان به روم فرستاد، و به این طریق به تفوق دولت روم گردن نهاد. سرانجام فرهادک و موسا فرهاد IV را مسموم کردند، و فرهادک به جای پدر نشست. فرهاد IV پادشاهی پدرکش و سخت ظالم ولی باعزم و قوی بود.

فرهاد ۷، پ فراآتس[2]، معروف به **فرهادک** (farhādak)، پ فراآتاکس (frāatākes)، شاهنشاه (۲ ق‌م–۴ ب‌م) اشکانی؛ پسر و جانشین فرهاد IV. پس از قتل پدر، بر تخت نشست، و در ۲ ب‌م مادر خود را به زنی گرفت. با دولت روم قرار گذاشت

---

(۱) Freud (۲) Phraates

که در ارمنستان دخالت نکند (۱ ب‌م). پارتیان از وی ناراضی شده او را خلع کرده با مادرش کشتند. فرهادک پادشاهی نالایق و فاسد بود. پس از وی ارد II به پادشاهی رسید. حضرت عیسی در سلطنت فرهاد V به دنیا آمد.

فرهاد، اطاق، دخمه: ← سر پل زهاب.

فرهادک، شاهنشاه اشکانی: ← فرهاد ۷.

فرهادگرد (farhādgerd)، ده (جم ۱٬۸۰۴ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش فریمان، شهرستان مشهد، ۱۴کیلومتری ل‌غ فریمان.

فرهاد میرزا معتمدالدوله (farhād mirzā mo'tamedod.dōle)، ۱۲۳۳–۱۳۰۵ هق، از مشاهیر و رجال و شاهزادگان عصر ناصری؛ پسر عباس میرزا ولیعهد و عموی ناصرالدین شاه قاجار. در ۱۷سالگی به حکومت لرستان و خوزستان منصوب شد (۱۲۵۰ هق)، و در ۱۲۷۸ هق نیز مجدداً به همین سمت منصوب گردید، و لقب معتمدالدوله یافت. در ۱۲۹۳–۹۸ هق در فارس حکومت کرد، و در دفع مفسدان و بسط امنیت قدرت و هیبت بسیار نشان داد. ناصرالدین شاه، در اولین سفر خود به اروپا، وی را به عنوان نایب‌السلطنه برگزید (۱۲۹۰ هق)، و او در غیبت شاه کفایت و قدرت تمام از خود نشان داد.

فرهاد میرزا مردی ادیب و شاعر بود، و در تاریخ و فقه و حدیث و علوم دینی تبحر داشت. زبان انگلیسی را نیز میدانست. کتابخانه‌ی معتبری هم داشته است. آثارش مشتمل است بر زنبیل، قمقام، جام جم، کنز الحساب، و نصاب انگلیسی. وی به امور خیریه و تعمیر بقاع متبرکه علاقه‌مند بود؛ به دستور وی، صحن کاظمین تعمیر و تجدید بنا شد. معتمدالدوله در تهران درگذشت، و در کاظمین مدفون گشت.

فرهاد و شیرین، ← فرهاد، عاشق. برای بعضی کتب به این نام ← عرفی؛ علیشیر نوائی؛ فوق‌الدین یزدی.

نیز ← شیرین و فرهاد.

فره‌زاد، ده: ← فرح‌زاد.

فرهنگ[1] (farhang)، در مردمشناسی، راه و رسم زندگی یک جامعه. استعمال علمی کلمه‌ی انگلیسی معادل "فرهنگ" در اواخر قرن ۱۹م به توسط سر ا. ب. تایلر برقرار شد. مفهوم فرهنگ چندان سودمند بوده است که آن را توسعه داده در سایر علوم اجتماعی و در ادبیات و در علوم زیستی نیز به کار میبرند. از آغاز پیدایش نوع بشر، فرهنگ مایه‌ی تمایز انسان از گروههای حیوانی بوده است. آداب و عادات و اندیشه‌ها و اوضاعی که گروهی در آن شرکت دارند از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا میکنند، و این انتقال، بیش از آنکه از راه وراثت باشد، از راه آموختن است. پیروی از این آداب و عادات با نظام پاداش و کیفر مخصوص به هر فرهنگ انتظام پیدا میکند. زبان و وسیله‌های نمادی دیگر عوامل اصلی انتقال فرهنگ‌اند، ولی بسیاری از رفتارها تنها از طریق تجربه حاصل میشود. هر جامعه برای خود الگوی خاصی از "کلیات فرهنگی" دارد، که سازمانهای ضروری بشری، مانند سازمان اجتماعی، دین، ساختمان سیاسی، سازمان اقتصادی، و فرهنگ مادی (افزارها، سلاحها، البسه) را شامل میشود. درجه‌ی پیچیدگی سازمان فرهنگی وسیله‌ای برای تشخیص دادن جامعه‌های "متمدن" از جامعه‌های "ابتدایی" است، ولی در این دو اصطلاح همیشه جنبه‌ی نسبیت را باید در نظر داشت. اساساً، هر گروه انسانی فرهنگ مشخص خود را دارد، ولی جامعه‌ی مفصل و پیچیده ممکن است فرهنگهای فرعی نیز داشته باشد، که از منشأ ملی و دین و اوضاع اجتماعی حاصل میشود. بر عکس، از طریق تماسهای صلح‌آمیز یا قهری فرهنگی، ممکن است یک فرهنگ مشترک مورد قبول چند جامعه‌ی مختلف قرار گیرد. این عمل متضمن همفرهنگی[2] است، و آن فرایندی است که به وسیله‌ی آن اعضای یک گروه آداب و عادات گروه دیگر را میپذیرند. گسترش خصوصیات یک فرهنگ را، از طریق تماس مستقیم یا غیر مستقیم، میان گروههای مختلف، انتشار[3] آن مینامند. سرزمینی که در داخل آن بتوان بعضی از خصوصیات یک فرهنگ را یافت پهنه‌ی فرهنگی[4] خوانده میشود.

در مردمشناسی، برای توجیه طرز عمل درونی فرهنگها و گسترش و تکامل خصوصیات آنها، مکتبهای گوناگون پیدا شده است، ولی، همه‌ی مردمشناسان، به یک تسلسل تکاملی وسیع در تاریخ فرهنگی بشر، خاصه در زمینه‌های فنی و اقتصادی، اعتقاد دارند. این مراحل تکامل، در همه جا همزمان صورت نگرفته است، و همه‌ی فرهنگها هم همه‌ی این مراحل را طی نکرده‌اند، بلکه گاه، از طریق همفرهنگی، جهشی از یک یا چند مرحله صورت میگیرد. مرحله‌ی نخستین مرحله‌ی خوراکجوئی است، که در آن دسته‌های کوچک مهاجر، مانند شکارچیان و ماهیگیران و میوه‌چینان، برای یافتن خوراک از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر کوچ میکنند، و در غارها یا پناهگاهها موقتاً سکنی میگزینند، چنانکه در عصر حجر قدیم و حجر متوسط چنین بوده است. مرحله‌ی بعد مرحله‌ی خوراکسازی است، که در آن انسان اهلی کردن جانوران و گیاهان را آموخته و در آبادیهای کوچک مسکن میکرده است؛ نمونه‌ای از آن فرهنگ عصر حجر جدید است. پس از این مرحله، نوبت شهرنشینی رسیده است، بدان گونه که در تمدنهای بزرگ تاریخی اثر آن مشهود است. در طبقه‌بندی یک فرهنگ معاصر بر حسب مرحله‌ای که در آن است تنها نباید سطح فنی و صنعتی آن را در نظر گرفت. مثلا، خوراکجویان امروز، مانند بومیان اصلی استرالیا، را نباید با شکارچیان ۲۵٬۰۰۰ سال قبل در عصر حجر قدیم یکسان شمرد، زیرا، مثلا، نظام خویشاوندی و دین در عصر حجر قدیم به احتمال قوی به صورت دیگری بوده است.

فرهنگ، وزارت: ← وزارت فرهنگ.

فرهنگ آبادیهای ایران، کتابی مشتمل بر نام و موقعیت جغرافیائی شهرها و دهات کشور، که بخش اول آن (مشتمل بر ۵۱۲ صفحه)، با همکاری دانشجویان دانشکده‌ی ادبیات مشهد، تهیه شده و در آبان ۱۳۳۹ هش به چاپ رسیده است.

فرهنگ اسدی: ← لغت فرس.

فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، صفحه‌ی ۵۹ مقدمه‌ی جلد اول دایرةالمعارف حاضر ملاحظه شود.

فرهنگ جغرافیائی ایران، دوره‌کتابی در 10 جلد، مشتمل بر اطلاعات جغرافیائی در باب استانها، شهرستانها، بخشها، دهستانها، شهرها، و دهات ایران، که به وسیله‌ی دایره‌ی جغرافیائی ستاد ارتش تألیف شده است (تهران، ۱۳۲۸–۳۲ هش). جلد اول در استان مرکزی، جلد دوم در استان اول، جلد سوم در استان دوم، و جلد چهارم در استانهای سوم و چهارم است، و سایر مجلدات به ترتیب استانها در زمان تألیف کتاب است. در همه‌ی مجلدات، اسامی امکنه به ترتیب الفبائی آمده و (جز در جلد اول) مقابل نام هر محل تلفظ آن به وسیله‌ی الفبای لاتینی خاصی داده شده است. در معرفی هر آبادی، نام دهستان و بخش و شهرستانی که آن نقطه تابع آن است ذکر شده (بعضی بدین جهت بر این کتاب خرده گرفته‌اند، ولی نه فقط این ایراد وارد نیست، بلکه توضیحات منکور از سیماهای جالب کتاب است، و اینکه این تقسیمات کیف اتفق دستخوش تغییر است گناه مؤلفین کتاب مورد بحث نیست). از مذهب و زبان و عادات و اخلاق و شغل مردم و وضع آب و هوا و اقسام محصولات و صنایع دستی و حیوانات اهلی و راهها و مزارع و ایلات ساکن در ناحیه نیز اطلاعاتی به دست میدهد. ضمیمه‌ی هر مجلد از کتاب چند نقشه نیز هست که به شناساندن محلهائی که اسامی آنها در متن آمده کومک میکند، و روی هم رفته باید گفت که این کتاب، با نقائصی که دارد، در زمان حاضر برای معرفی اسامی شهرها و بخشها و دهات کشور یگانه مرجع است.

فرهنگ جهانگیری (farhange jahāngiri)، کتابی در لغت فارسی، تألیف جمال‌الدین اینجو، که به نام جهانگیر پسر اکبر شاه (پادشاه گورکانی هند) تألیف شده است، و از نظر آوردن شواهد شعری دارای اهمیت بسیار است. مؤلف این کتاب را بر اساس ۴۴ فرهنگ و کتاب لغت که پیش از او وجود داشته در سال 1017 هق نوشته و باز در 1032 هق تجدید نظری در آن به عمل آورده است. فرهنگ جهانگیری در ۲۴ باب مرتب شده است، و فقط شامل لغاتی است که فارسی شناخته شده‌اند.

فرهنگ رشیدی: ← عبدالرشید تتوی.

فرهنگستان ایران (farhangestāne irān)، مؤسسه‌ای که در خرداد ماه سال ۱۳۱۴ هش جهت حفظ و توسعه و ترقی زبان و ادبیات فارسی، وضع لغات علمی، و خارج کردن لغات بیگانه از این زبان تأسیس شد. کارهای دیگری که در برنامه‌اش بود تهیه‌ی دستور زبان و قواعد وضع لغات فارسی، گردآوری لغات و اصطلاحات قدیمی و ترانه‌ها و آهنگ‌های محلی، و غیره بود. از سال ۱۳۲۰ هش (ورود جج II به ایران) تا آبان ماه ۱۳۴۹ هش در حال تعطیل بوده است.

در مرداد ماه سال ۱۳۴۷ هش شاهنشاه آریامهر فرمان تشکیل "بنیاد شاهنشاهی فرهنگستانهای ایران" را صادر فرمودند. این بنیاد سازمانی پژوهشی است متشکل از: (۱) فرهنگستان زبان ایران، (۲) فرهنگستان ادب و هنر، (۳) فرهنگستانهای دیگر که وزارت فرهنگ و هنر، پس از فراهم آمدن امکانات، به تأسیس آنها اقدام خواهد کرد، (۴) شورای اداری و هماهنگی به نام "شورای بنیاد"، و (۵) دبیرخانه. هر یک از فرهنگستانها دو گونه عضو به نامهای پیوسته و وابسته خواهد داشت که

---

(۱) culture (۲) acculturation (۳) diffusion (۴) culture area

عده‌ی پیوستگان در سال اول حد اکثر ۲۰ تن خواهد بود، و پس از آن ممکن است تا ۳۰ تن افزایش یابد.

فرهنگستان زبان ایران، پس از معرفی ۱۱ تن اعضای پیوسته‌ی آن به پیشگاه شاهنشاه آریامهر در ۹ آبان ۱۳۴۹ هش‌که به فرمان همایونی بدین سمت منصوب شده‌اند رسماً تشکیل گردید، و پس از تهیه‌ی مقدمات کار، اجرای وظایف خود را از اسفند ماه ۱۳۴۹ هش آغاز کرد. فرهنگستان زبان ایران برای اجرای وظایف خویش چهار گروه پژوهشی به شرح زیر دارد، (۱) گروه واژه‌گزینی، برای برآوردن نیازمندیهای زبان فارسی از نظر واژه‌های علمی و فنی؛ (۲) گروه گردآوری واژه‌های فارسی، برای تهیه‌ی واژه‌نامه‌های گوناگون فارسی؛ (۳) گروه زبانهای باستانی و میانه و گویشهای ایرانی، برای بررسی در این زبانها و گویشها و بهره‌جویی از آنها برای زبان فارسی؛ (۴) گروه دستور، برای تهیه‌ی دستور زبان فارسی ادبی کنونی، دستور تاریخی زبان فارسی، دستور فارسیهای عامیانه، و دستور تطبیقی فارسی با گویشها و زبانهای ایرانی دیگر.

فرهنگستان زبان ایران: ← فرهنگستان ایران.

فرهنگ گروو: ← گروو، سر جورج.

فرهنگ محمدشاهی: ← برهان جامع.

فرهنگی، پهنه‌ی، در مردمشناسی، ← فرهنگ.

فره‌ی کیانی: ← خره‌ی کیانی.

فری، در دین ژرمنی، ← فریر.

فری[1]، ژول (jül feri)، ۱۸۳۲–۹۳، سیاستمدار فرانسوی، نخست‌وزیر (۱۸۸۰–۸۱، ۱۸۸۳–۸۵) و وزیر (۱۸۷۹–۸۰، ۱۸۸۲) فرهنگ فرانسه. دستگاه جدید تعلیماتی فرانسه را بنا گذاشت، آموزش ابتدائی را مجانی و اجباری کرد، و تعلیمات دینی را از برنامه‌ی مدارس دولتی بر انداخت. اما شهرت او به عنوان مؤسس امپراطوری مستعمراتی فرانسه است. در دوره‌ی نخست‌وزیری او، فرانسه تونس را اشغال کرد، در تونکن و ماداگاسکار راه یافت، و در نواحی نیجر و کنگو نفوذ کرد. عاقبت به دست یک متعصب مذهبی به قتل رسید.

فریا، در دین ژرمنی، ← فریا.

فریازان (faryāzān)، ده (جمه ۱°۳۶۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرزان‌رود، بخش حومه‌ی شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۱۱کیلومتری غ تویسرکان. گرزان‌رود آن را مشروب میسازد.

فریبرز (fariborz)، در شاهنامه، پسر کیکاوس. گودرز، که طرفدار کیخسرو در جانشینی کیکاوس بود، با طوس، که از فریبرز در جانشینی پدر جانبداری میکرد آهنگ جنگ کرد. کیکاوس هر دو پهلوان را خواست و آشتی داد و وعده داد که پسر و نوه را آزمایش کند، و پادشاهی را به آن که شایسته‌تر است بدهد. آنگاه فریبرز و طوس را به گشودن دژ بهمن فرستاد، و چون آن دو کاری از پیش نبرده و نومید بازآمدند، کیخسرو و گودرز را بدان کار نامزد کرد، و آن دو با پیروزی باز گشتند، و کیکاوس پادشاهی به کیخسرو بخشید. در جنگهای ایران و توران، پس از کشته شدن فرود به فرمان طوس، و شکست سپاهیان طوس در شبیخون تورانیان، کیخسرو سپهسالاری را به جای طوس به فریبرز داد، و طوس را به ایران خواند، و در خانه زندانی کرد. به پایمردی رستم، فریبرز از فرنگیس (مادر کیخسرو) خواستگاری کرد، و او را به زنی گرفت. در لشکرکشیهای کیخسرو، همواره پیشرو سپاه بود. با کیخسرو در برف ناپدید شد.

فریبرز ابن افریدون: ← شروانشاهان، جدول II.

فریبرز ابن سلار: ← شروانشاهان، جدول I.

فریبرز ابن گرشاسپ: ← شروانشاهان، جدول II.

فریبو[2] (feribŏ)، شهر (جمه ۱۶°۹۲۶)، ج‌ش ایالت مینسوتا، کشمه، ج مینیاپولیس. شهر از آلکساندر فاریبو (āleksāndr fāribo)، تاجر فرانسوی پوست، که ابتدا در ۱۸۲۶ یک ایستگاه تجارتی در اینجا تأسیس کرد، نام گرفته است.

فریبور، سویس، ← فرایبورگ.

فریتاون[3] (fritān)، شهر (جمه ح 100°000)، پایتخت سیرا لئون، کنار قطلا. در ۱۷۸۷ بریتانیائیها آن را برای سکونت دادن بردگان آزادشده بنا کردند. در ۱۸۰۸–۷۴ کرسی افریقای غربی بریتانیا بود. صادراتش الماس، کانه‌ی آهن، روغن نخل، قهوه، و کاکائو است.

فریتس، اسم، ← فریدریش، اسم.

فریتیوف[4] (frityof)، نام قهرمان یکی از ساگاهای ایسلندی از اواخر قرن ۱۳م یا اوائل قرن ۱۴م. فریتیوف، بنا بر روایات، در قرن ۸م یا پیشتر میزیسته. افسانه‌های مربوط به او اساس یک منظومه‌ی مشهور سوئدی به نام ساگای فریتیوف (۱۸۲۵) است.

فرید الاطرش (farido 'l.'atraš)، ۱۹۱۷–، خواننده و آهنگساز مصری، و بازیگر تئاتر و سینما؛ متولد سوریه. با خواهرش به مصر رفت، و در آنجا نشو و نما کرد. در فیلمهای فراوان شرکت کرد؛ از صفحات متعدد او ختم الصبر و انا و انت است.

فریدالدین احول (farido'd.dine ahval)، شاعر ایرانی در قرن ۷م هق. در اصفهان میزیست، و با امامی هروی (فت ۶۸۶ هق) دوستی داشت. دیوان وی در کتابخانه‌ی آستان قدس (مشهد) و کتابخانه‌ی ملک (تهران) موجود است.

فریدالدین عطار: ← عطار.

فریدریش (fridriš)، اسم آلمانی برای مرد. صورت اصلی آن Friedrich است. بعضی از اسامی اروپائی وابسته بدان از این قرار است،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Federico	فدریکو (federiko)
» (زن)	Federica	فدریکا (federikā)
آلمانی	Fritz	فریتس (frits)
» (زن)	Friederike	فریدریکه (friderike)
انگلیسی	Frederic(ck)	فردریک (fredrik)
» (زن)	Frederica	فردریکا (fredərikā)
ایتالیائی	Federigo	فدریگو (federigo)
»	Federico	فدریکو (federiko)
» (زن)	Federica	فدریکا (federikā)
پرتغالی	Frederico	فردریکو (frederiku)
» (زن)	Frederica	فردریکا (frederikā)
فرانسوی	Frédéric	فردریک (frederik)
» (زن)	Frédérique	فردریک (frederik)
لاتینی	Fredericus	فردریکوس (frederikus)

فریدریش ماکس مولر: ← مولر، فریدریش ماکس.

فریدریش ویلهلم، ولیعهد آلمان، ← ویلهلم یا فریدریش ویلهلم.

فریدریکسهافن[5] (fridrikshāfen)، شهر (جمه ـ°۳۲ ۳۱۹)، جمهوری فدرال آلمان غربی، در بادن‌ـوورتمبرگ، ج‌غ آلمان، کنار دریاچه‌ی کنستانس. صنایع موتورسازی، ابزار ماشین، و اسبابهای دقیق دارد. مقر کارخانه‌های طیاره‌سازی زپلین بود، و در جنگ II سخت آسیب دید.

فریدریکه، اسم، ← فریدریش، اسم.

فریدل[6]، شارل (šārl fridel)، ۱۸۳۲–۹۹، شیمیدان و کانشناس فرانسوی. در دانشگاه پاریس استاد کانشناسی و شیمی آلی بود. همراه با جیمز میسن کرافتس[7] (jeymz meysən krāfts)، ۱۸۳۹–۱۹۱۷، شیمیدان امریکائی، روشی برای تهیه‌ی برخی ئیدروکربورها ابداع کرد که به "فعل و انفعال فریدل‌ـکرافتس" معروف است.

فریدلاند[8] (fridlānd)، شهر، ل بوهم، چکوسلواکی، بر دامنه‌ی کوههای سودت. محل تلاقی خطوط آهن است، و منسوجات، محصولات فلزی، و آب جو تهیه میکند. قلعه‌اش، که اکنون موزه است، در ۱۶۲۵–۳۴ مقر دوکنشین فریدلاند بود، که در ۱۶۲۵ به والنشتاین اعطا شد.

فریدلاند[8] یا **پراودینسک** (prāvdinsk)، شهر کوچکی در پروس شرقی، که از ۱۹۴۵ جزء چمشسر است. مرکز ناحیه‌ای فلاحتی و مرکز خرید و فروش اسب است. نزدیک آن یک کارخانه‌ی نیروی برقابی قرار دارد. درینجا ناپلئون I روسها را در نبردی که به پیمان تیلزیت منتهی شد شکست داد (۱۸۰۷).

فریدل‌ـکرافتس، فعل و انفعال: ← فریدل، شارل.

فریدن (faridan)، شهرستان (جمه ۱۳۵°۰۳۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، استان دهم (اصفهان)؛ مرکزش داران. از ل به شهرستان گلپایگان، از چ به شهرستان شهرکرد، از غ به الیگودرز، و از ش به شهرستان اصفهان محدود است.

فریدون (fereydun)، در داستانهای ملی ایران، پسر آتبین (از نژاد جمشید) و بزرگترین پهلوان و پادشاه داستانی در حماسه‌ی ملی ایران پس از جمشید. هنگام زادن او، گاوی به نام برمایون (یا برمایه) نیز زاده شد. کسان ضحاک در جستجوی فریدون، بر پدر او آتبین دست یافتند، آتبین را نزد ضحاک بردند، و به فرمان وی او را کشتند، و مغز سرش را به ماران دادند. فرانک، مادر فریدون، گریان نزد نگاهبان برمایه رفت، و کودک خود را بدو سپرد تا وی را به شیر آن گاو بپروراند. پس از سه سال، آوازه‌ی فریدون و گاو برمایون به گوش ضحاک رسید. فرانک به شتاب نزد گاوبان رفت، و کودک را گرفت و به البرزکوه برد، و به مردی پارسا سپرد. ضحاک برمایون را کشت، اما بر فریدون دست نیافت.

فریدون، چون ۱۶ساله شد، نژاد خود از مادر پرسید و او گفت که از نسل جمشید است. فریدون در پی انتقام خون پدر بود که کاوه بر ضحاک شورید، و نزد او آمد، و وی را به پادشاهی برگزید. فریدون آهنگران را گفت تا گرزی گاوسر برای او درست کردند، و مادر را بدرود کرد، و با کاوه و دو برادر مهتر خود، کیانوش و پرمایه، و لشکری بسیار به جایگاه ضحاک تاخت. در راه در جایی

---

(۱)Ferry (۲)Faribault (۳)Freetown (۴)Frithjof (۵)Friedrichshafen (۶)Friedel (۷)Crafts (۸)Friedland

فرود آمدند. سروش به صورت مردی خوبروی نزد او آمد، و او را افسونگری آموخت، تا کلید هر بندی را بداند، و طلسمها را به افسون بتواند گشود. و فریدون دریافت که آن کاری است ایزدی نه اهریمنی. در راه فریدون و برادران به خوردن نشستند. پس از خوراک فریدون را خواب دربود. برادران، که بر نیکبختی فریدون حسد میبردند، سنگی از کوه رها ساختند تا او را بکشند. فریدون به افسون سنگ را بر جای خود نگاه داشت، و کار برادران را بر روی آنان نیاورد، و لشکر به اروند رود (دجله) راند. فریدون از رودبان کشتی خواست تا از آب دجله بگذرد، اما وی گفت که باید اجازه به مهر ضحاک داشته باشد. فریدون خشمگین شد، و بر اسب نشست، و خود و همه‌ی لشکریانش بر آب زدند، و تندرست از آن گذشتند، و به گنگ دژهوخت، جایگاه ضحاک، آمدند. فریدون طلسمی را که ضحاک ساخته بود فرود آورد، و به کاخ ضحاک درآمد، و ارنواز و شهرناز، خواهران جمشید، را رها ساخت و بانوی خود کرد. ضحاک چون از ماجرا خبر یافت به کاخ خود شتافت که فریدون را بکشد، اما فریدون با گرز بر سر او زد، و او را بر زمین افکند، و به بند آورد، و به دماوند برد، و در غاری سرنگون بیاویخت.

فریدون ۵۰۰ سال به داد و مهر پادشاهی کرد. تمیشه (tammiše) را در مازندران مسکن و پایتخت خود ساخت. در ۵۰سالگی دارای سه پسر شد: سلم و تور از شهرناز و ایرج از ارنواز. فریدون دختران سرو، شاه یمن، را برای آنان به زنی گرفت. کشور خود را به سه بخش کرد: توران را به تور، ایران را به ایرج، و روم را به سلم داد. اما تور و سلم ایرج را به نامردی کشتند. منوچهر انتقام ایرج را از آنان گرفت.

جشن مهرگان یادگار فریدون و به یاد پیروزی وی بر ضحاک است.

فریدون خان گرجی (fereydun xāne gorji)، غلام مقرب و سردار محبوب **شاهرخ افشار**. در دوره‌ی سلطنت شاهرخ، که وی به سبب کوری از عهده‌ی اداره‌ی امور برنمیآمد، فریدون خان یک چند عنوان وکیل و نایب او را داشت. **نصرالله میرزای افشار**، پسر شاهرخ، که بر او به دیده‌ی حسادت و رقابت مینگریست، به همدستی برادر خود نادر میرزای افشار و عده‌ای از غلامان خاصه، فریدون خان را کشت، و خود متصدی و متکفل امور سلطنت شاهرخ شد.

فریدون‌کنار (fereydun.kenār)، شهر (جه ـ۸° ۸۸۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش بابل‌سر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۱۲ـ کیلومتری غ بابلسر. در وسط آبادی بر روی رود نمازرود پل معلقی به طول ۶۰، عرض ۸، و ارتفاع ۶ متر ساخته شده است.

فریر[1] (freyr) یا **فری**[2] (frey)، در دین ژرمنی، از خدایان نورسها، پسر خدای دریا و برادر فریا. رب النوع خورشید و باران و بارآوری و صلح، و حامی ازدواج شمرده میشد. سوئدیها مخصوصاً برای وی احترام قائل بودند، و معبد بزرگی در اوپسالا برایش ساخته بودند.

فریر[3]، **چارلز لنگ** (cārlz lang frir)، ۱۸۵۶–۱۹۱۹، سرمایه‌دار صنعتدار امریکائی و گردآورنده‌ی آثار هنری، بنیانگذار گالری هنری فریر. در ۱۹۰۰ از فعالیت صنعتی منصرف شد، و بقیه‌ی عمر را به گرد آوردن آثار هنری پرداخت.

فریر، گالری هنری[4] (gālerie honarie frir)، موزه‌ی هنری در شهر واشینگتن، پایتخت کشور، جزء سه مؤسسه‌ی سمیثسونین. چارلز لنگ فریر همه‌ی مجموعه‌های آثار هنری خود را، و بنائی را که برای نگاهداری آنها بر طبق نظر وی ساخته شده بود، و به گالری هنری فریر معروف است، به مؤسسه‌ی سمیثسونین واگذاشت. گالری فریر محتوی مجموعه‌ای از کارهای ج. م. ویسلر، و آثار عتیقه و نقاشیهای گرانبهائی از چین، ژاپن، مصر، ایران، و غیره میباشد. از جمله‌ی آثار ایرانی آن سنگ مرقد حضرت امام رضا ع و ظروف سیمین و بلورین عهد ساسانی و دوره‌ی اسلامی است.

فریز[5] (friz؛ فنـ، انگل) یا **افریز** (efriz) [ظاهراً فارسی‌شده‌ی همان]، بخش میانی هرشه در معماری یونان و روم و رنسانس (شکل در ـ ۱۲۵۹ ملاحظه شود)، همچنین باریکه‌ای که، در موارد بسیار، در انتهای فوقانی دیوار قرار گرفته سقف را از آن جدا میکند.

در معماری ایران، کلمه‌ی گلوئی (gelu'i) را میتوان در مواردی که مقصود حد فاصل میان سقف و دیوار است، به جای اصطلاح فریز، به کار برد. در میان بنایان، کلمات کشو (kešō)، ابزار (ab-zār)، و چفت (ceft)، نیز به این معنی متداول است.

فریز در سرستونهای یونانی و رومی یا در بناهای همعصر آنها، چه در عهد رنسانس و چه بعد از آن، هم به شکل ساده و بدون تزیین وجود داشته است و هم با انواع تزیینات و طرحها و نقوش برجسته. این وضع در مورد گلوئیها یا افریزهای ایرانی و اسلامی نیز صادق است؛ بعضی گلوئیها صاف و بدون تزیینات است و صرفاً سقف را از دیوار جدا میکند، و برخی گاه با خطوط نسخ و نستعلیق و کوفی و غیره تزیین یافته (در این صورت آنها را کتیبه هم میگویند)، و گاه طرحهای گوناگون یا نقوش برجسته‌ی گچبری آنها را زینت داده است.

فریز[6]، **امیل اوتون** (emil oton friez)، ۱۸۷۹–۱۹۴۹، نقاش فرانسوی. ابتدا در زادگاهش لو هاور نزد استاد گمنامی تعلیم گرفت و سپس در پاریس به مدرسه‌ی هنرهای زیبا (بوزار) رفت؛ اما در برابر تعلیمات رسمی این مدرسه طغیان کرد و به گروه نقاشانی که طرفدار هنر نو و زنده بودند پیوست. آثارش را در ۱۹۰۳ در "تالار مستقلان" و در ۱۹۰۴ در "تالار پاییزی" به معرض نمایش گذاشت. در این هنگام وی یکی از پرشورترین اعضای مکتب فوویسم به شمار میرفت و به رنگهای تند و خطوط درهم‌پیچیده علاقه داشت. در ۱۹۰۸ دیگر دسته‌ی فوویستها از هم پاشیده بود و فریز بتنهائی برای خود سبک ترکیب‌بندی منطقی و رنگهای ملایم و ساده را انتخاب کرد. در ۱۹۱۴ به خدمت سربازی احضار شد. در ۱۹۱۹ به پاریس باز گشت و بقیه‌ی عمرش را در آنجا گذرانید. فریز در سی سال آخر زندگی رفته رفته جنبه‌ی انقلابی و نوجویی خود را از دست داد، و بیشتر به تکرار آفرینشهای سابق خود پرداخت. وی مدعی بود که یکی از نخستین کسانی بوده است که بر پیکر فوویسم ضربه‌ی کاری وارد کرده است، با این حال دوره‌ی فوویستی او بهترین دوره‌ی هنرش محسوب میشود، و بنا بر این باید گفت که فریز با آن ضربه استعداد خود را هلاک کرده بود.

فریزر[7] (freyzər)، رود عمده‌ی کولومبیای بریتانیا، کانادا، به طول ح ۱۳۷۰ کم، که در کوههای روشوز سرچشمه گرفته، در ج به تنگه‌ی جورجیا میریزد. در ۱۷۹۳ به توسط ا. مکنزی کشف شد؛ س. فریزر آن را پویید (۱۸۰۸).

فریزر[7]، **جیمز بیلی** (jeymz beyli freyzər)، ۱۷۸۳–۱۸۵۶، سیاح و مؤلف اسکاتلندی. سفرنامه‌ها و افسانه‌هائی در باره‌ی مشرق‌زمین، مخصوصاً ایران، نوشته است. تاریخ نادر شاه وی به فارسی ترجمه شده است.

فریزر[7]، **سر جیمز جورج** (sər jeymz jorj freyzər)*، ۱۸۵۴–۱۹۴۱، عالم مردمشناس و ادیب اسکاتلندی. شهرت او به جهت شاهکارش **شاخه‌ی زرین** (۱۸۹۰) است. از آثار دیگرش توتم‌پرستی و برونگانی (۱۹۱۰)، اعتقاد به جاودانگی و پرستش مردگان (۱۹۱۳–۲۴)، و فولکلور در کتاب عهد عتیق (۱۹۱۹) و غیره است.

فریزر[7]، **سایمن** (sāymən freyzər)، ۱۷۷۶–۱۸۶۲، پوینده‌ی کانادائی و تاجر پوست. در ۱۷۹۲ به خدمت شرکت شمال غرب پیوست، و در ۱۸۰۱ از شرکای آن شد. رود فریزر را تا مصب آن پویید (۱۸۰۸).

فریزلاند، هلند، ← فریسلاند.

فریزندی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

فریزی (farizi)، ده (جه ۱°۴۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان گلمکان، بخش طرقبه، شهرستان مشهد؛ ۵۵کیلومتری لغ طرقبه.

فریزی[8]، **زبان** (frizi)، یکی از زبانهای ژرمنی از ریشه‌ی هندواروپائی، که در جزایر فریزیائی و سواحل نزدیک به آنها رایج، و به انگلیسی نزدیک است. نیز ← زبان، جدول.

فریزیا، هلند، ← فریسلاند.

فریزیا[9] (friziā، فنـ) یا **گل فلزی** (gole felez-zi)، گل معطر زینتی افریقائی از نوع فرسیا (*Freesia*). بیشتر آن را در گرمخانه نگاه میدارند. در بهار گل میدهد.

فریزیائی[10]، **جزایر** (frizia'i) یا جزایر **فریسیائی**، رشته جزایری در دریای شمال نزدیک سواحل هلند، آلمان، و دانمارک. جزایر فریزیائی غربی متعلق به هلند، و تکل بزرگترین آنهاست. جزایر فریزیائی شرقی متعلق به آلمان، و از جزایر آن اوردرنای است. جزایر فریزیائی شمالی به آلمان و دانمارک تعلق دارد، و از جمله‌ی آنها سیلت است. ماهیگیری و پرورش احشام در همه‌ی جزایر معمول است.

فریزیا، هلند، ← فریسلاند.

فریس[11]، **جان** (jān fris)، ح ۱۷۵۰–۱۸۱۸، یاغی امریکائی. آلمانیهای پنسیلوانیا را برانگیخت تا در برابر مأمورین وصول مالیات دولت فدرال مقاومت

---

(۱)Freyr (۲)Frey (۳)Freer (۴)Freer Art Galerie (۵)frieze; frise (فنـ) (۶)Friesz (۷)Fraser (۸)Frisian
(۹)freesia (۱۰)Frisian Islands (۱۱)Fries

کنند (۱۷۹۹). در نتیجه دستگیر و محکوم به اعدام شد، ولی رئیس جمهور، ج. ادمز، او را بخشید.

فریسلاند[1] (frisland، هلندی) یا **فریزلاند**[1] یا **فریزا**[2] (frijā) یا **فریزیا**[2] (frizia)، ایالت (۳°۴۳۰ کمه، جه تخمیناً ۵°۷۲۰ ۴۹۵)، ل هلند، کرسی آن لیواردن. بعضی از جزایر فریزیائی غربی جزء آن است. لبنیاتسازی و دامداری آن اهمیت دارد.

فریسلاندیها مردمی از نژاد ژرمن هستند، در قرن ۸م مغلوب فرانکها شدند، زبان خود را تا کنون حفظ کرده‌اند. در قرون وسطی، کنتهای هولاند بر ایشان فرمانروائی داشتند. پس از ۱۴۳۳، نوبت به دوکهای بورگونی و فرمانروایان هاپسبورگ رسید، ولی فریسلاندیها تا ۱۵۲۳، که امپراطور شارل V آنها را مطیع ساخت، در برابر آنان مقاومت میکردند. فریسلاند در ۱۵۷۹ جزء اتحاد اوترشت شد، ولی تا ۱۷۴۸ خود ستادهاودر برمی‌گزید، در آن سال ستادهاودر وقت، ویلیام IV اورانژ، ستادهاودر سراسر هلند شد، و از آن پس حکومت در خانواده‌اش موروثی گردید. فریسلاند شرقی، در آلمان واقع است، و از سال ۱۴۵۴ به بعد تاریخ جداگانه‌ای داشته است.

فریسلاند شرقی[3] (-frisland)، ناحیه و دوکنشین سابق، ل‌غ آلمان، کنار دریای شمال، که توسط کشندانی از رود امس از هلند جدا میشود. شهر عمده‌اش امدن است. جزایر فریزیائی شرقی جزء آن است. در ۱۴۵۴ یکی از ولایات امپراطوری مقدس، و در ۱۶۵۴ دوکنشین شد، در ۱۷۴۴ به پروس و در ۱۸۱۵ به هانوور منتقل گردید.

فری‌سویل[4] (fri-soyl) [انگل. = خاک آزاد]، اصطلاحی در تاریخ کشمة، به معنی منسوب و مربوط به عدم توسعه‌ی برده‌داری یا طرفدار عدم توسعه‌ی آن (قس الفاگران). **حزب فری‌سویل** در ۱۸۴۷–۴۸ در نتیجه‌ی مخالفتهای روزافزون با نفوذ برده‌داری در سرزمینهائی که کشمة تازه از مکزیک تصرف کرده بود تشکیل یافت. سهم عمده‌ای در تأسیس (۱۸۵۴) حزب جمهوریخواه داشت، و جزء آن شد.

فریسیالی، جزایر: ← فریزیالی، جزایر.

فریسیان[5] (farisiān)، نام یکی از دو فرقه‌ی بزرگ مذهبی و سیاسی یهود. فرقه‌ی مخالف آن را صدوقیان مینامیدند. فعالیت فریسیان بعد از آن آغاز شد که مکابیان یهود را از دست سلوکیان رهائی دادند. فرقه‌ی نیرومند ملیون، که هواخواه رهائی‌دهندگان بود فرقه‌ی حسیدیم بود، که میکوشید تا هر چیزی را که اختصاص به ملت و مذهب یهود داشت از آلودگیهای خارجی محفوظ بدارد. از این میان، آنهائی که سخت جنبه‌ی افراطی داشتند به فریسیان معروف شدند، و آنان اصرار میورزیدند که آداب مذهبی یهود باید طابق النعل بالنعل آن طور که در شریعت موسی مندرج است در کلیه‌ی شئون زندگی رعایت شود، و به علاوه برای احادیث شفاهی نیز اهمیت فراوان قائل بودند. دوره‌ی فعالیت فرقه‌ی فریسیان تا ح ۱۳۵ بم کشیده شد، و در توسعه‌ی جنبه‌ی سنت‌پرستی یهودیت تأثیر فراوان داشت.

فریش[6]**، اوتو روبرت** (oto robert friš)، ۱۹۰۴–، فیزیکدان معاصر اتریشی، که بعدها به تابعیت انگلستان درآمد. در دانشگاه وین تحصیل کرد، و به اخذ درجه‌ی دکتری نایل شد (۱۹۲۶). با عمه‌اش، لیزه مایتنر، در آلمان به کار تحقیق اشتغال داشت، ولی، مانند وی، ناچار به کپنهاگ مهاجرت کرد، و هر دو در آزمایشگاه نیلس بور پذیرفته شدند، و فریش داماد بور شد. اصطلاح "شکافت هسته‌ای" نخستین‌بار در مقاله‌ای آمده است که فریش و مایتنر متفقاً نوشته‌اند، و همین دو دانشمند بودند که اول‌بار، از طریق تجربه، ثابت کردند که انرژی عظیمی از شکافت هسته‌ی اورانیوم حاصل میشود. فریش در ۱۹۴۰ به دانشمندان مأمور طرح بمب اتمی در لیورپول پیوست، و سپس در ۱۹۴۳–۴۶، برای ادامه‌ی کار خود، در مؤسسه‌ی تحقیق در بمب اتمی لوس آلاموس (کشمة) به تحقیق پرداخت. از ۱۹۴۷ کرسیی در دانشگاه کیمبریج دارد.

فریضه: ← فرائض؛ فرض.

فریغون، آل: ← آل فریغون.

فریک[7] (ferrik) [از کلمه‌ی لاتینی فروم (ferrum)، به معنی آهن]، در شیمی، ترکیبات آهن سه‌ظرفیتی؛ مانند اکسید فریک (Fe_2O_3) یا کلرور فریک ($FeCl_3$). قس فرو، در شیمی. نیز ← فاه‌نگاری.

فریکسوس[8] (friksos)، در اساطیر یونان، پسر آتاماس و نفله. محبوبه‌ی آتاماس وی را برانگیخت تا فریکسوس را قربانی زئوس کند، اما نفله فریکسوس و خواهرش هله را به وسیله‌ی قوچی دارای پشم زرین فرار داد. فریکسوس سلامت به کولخیس رسید، و قوچ را قربانی کرده پوستش را به آیتس، پادشاه کولخیس، بخشید. پادشاه پوست را در بیشه‌ای آویخته ازدهائی را مأمور حفاظت آن کرد. ← پشم زرین.

فریگ[9] (frig) یا **فریگا**[10] (frigā)، در اساطیر ژرمنی و نورس قدیم، همسر اصلی ودن و ملکه‌ی خدایان، از الاهگان آسمانی، ربة النوع عشق، زناشوئی، و حامی کدبانوها. بالدر، و بنا بر بعضی افسانه‌ها، تیو فرزندانش بودند. اغلب فریگ را با فریا خلط کرده‌اند.

فریگا، در اساطیر ژرمنی و نورس قدیم، ← فریگ.

فریگوری[11] (frigori)، واحد سردسازی، برابر استخراج یک هزار کالری در ساعت. این واحد در بر اروپا معمول بوده است، ولی برای استعمال تجارتی کنونی کوچک است، و در شرف متروک شدن میباشد.

فریگیا[12] (frigiā) یا **فریگیه** (frigie)، یا **فروگیا** (frugiā)، ناحیه‌ای قدیم در قسمت مرکزی آسیای صغیر (فعلا در ترکیه‌ی مرکزی). فریگیائیان ظاهراً در ح ۱۲۰۰ ق‌م از ناحیه‌ی بالکان به اینجا آمده بودند. از تاریخ آنها اطلاع چندانی نداریم. بعد از ۷۰۰ ق‌م، فریگیا تحت سلطه‌ی لیدیا بود. یونانیان آن را به عنوان منبع برده و از مراکز پرستش کوبله میشناختند. در قرن ۳م ق‌م، در زمان هجوم گلها، فریگیای شمالی جزء گالاتیا شد. سپس پرگاموس و بعد رومیان بر آن حکومت کردند. باستانشناسان در این ناحیه فعالیت بسیار داشته‌اند.

فریغیه، ناحیه، ← فریگیا.

فریم (freym)، ← سینما (ص ۱۴۲۱، ستون اول).

فریم (farim)، دهستان (جه ۵°۱۶۳ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش دودانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، دارای ۳۰ آبادی، مرکزش کهنه‌ده (جه ۱۶۳ سث ۱۳۴۵ هش). نیز ← فریم یا پریم.

فریم (ferrim) یا **پریم**، شهر قدیم، در کوهستان شرقی مازندران، در قسمت غربی کوههای هزار جریب. این شهر در دودانگه‌ی حالیه در ج ساری کنار یکی از شاخه‌های رود تجن قرار داشته است، و ذکر آن در کتابهای قدیم تاریخ و جغرافیای مؤلفین مسلمان بسیار آمده. فریم شهر عمده‌ی شهریارکوه (کوههای هزار جریب) و ناحیه‌ی قارن یا جبال قارن، و در قدیم مرکز شاخه‌ی کیوسیه از آل باوند بوده، که اصطخری و ابن حوقل آن را آل قارن (به نام قارن ابن شهریار، ۸مین فرمانروای این سلسله) خوانده‌اند. ظاهراً فریم در دهستان کنونی فریم واقع بوده است.

فریمان (farimān)، بخش، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان). محصولش چغندر قند است. قالیچه‌بافی و معادن زغال سنگ و منیزیت دارد. از سال ۱۳۳۸ هش کارخانه‌ی قند در آن دایر است. راه شوسه‌ی مشهد به مرز افغانستان، و راه آهن گرمسار به مشهد از آن میگذرد. مرکزش، شهر **فریمان** (جه ۷°۸۹۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۷۱کیلومتری جغ مشهد بر سر راه هرات واقع است. فریمان از سال ۱۳۱۳ هش به بعد آباد شد. بند فریمان در ۱۲کیلومتری ج شهر فریمان بر روی یکی از شعبات جامرود قرار دارد.

فریمان[13]**، الکساندر آرنولدوویچ** (āleksāndr ārnoldovic freymān)، ۱۸۷۹–۱۹۲۸، ایرانشناس روسی. عضو وابسته‌ی فرهنگستان علوم تجشه (از ۱۹۲۸) و عضو وابسته‌ی فرهنگستان ایران است. در ۱۹۰۳ دانشکده‌ی شرقی دانشگاه سن پطرزبورگ را به پایان رسانید و به تحصیل خود در رشته‌ی زبانشناسی ایران در آلمان ادامه داد. در ۱۹۱۹ استاد دانشگاه لنینگراد شد، و در آنجا به تحقیق در باره‌ی تاریخ زبانهای ایرانی پرداخت. آثارش مشتمل است بر پندنامه‌ی زردشت (با ترجمه، ۱۹۰۶)، مطالعات ایرانی در دانشگاه دولتی لنینگراد (۱۹۴۴)، و زبان خوارزمی (۱۹۵۱).

فریمانت[14]**، جان چارلز** (jān cārlz frimānt)، ۱۸۱۳–۹۰، پوینده و سپاهی و سیاستمدار امریکائی. سهم عمده‌ای در تصرف کالیفرنیا، در جنگ مکزیک داشته است.

فریمن[15]**، ادوارد اوگاستس** (edwārd ogāstəs friman)، ۱۸۲۳–۹۲، مورخ انگلیسی. اثر عمده‌ی وی کتاب عظیم تاریخ فتح نورمانها (۶ مجلد، ۱۸۶۷–۷۹) است. دروس وی، به عنوان روشهای تحقیقات تاریخی (۱۸۸۶)، در تاریخنویسی مؤثر بوده است.

فریمنتل[16] (frimantəl)، شهر (جه ۳°۶۰۰)، ایالت استرالیای غربی، جغ مملکت استرالیا، بر مصب رود سوان (swān) و بر انتهای راه آهن سراسری استرالیا. در ۱۸۲۹ تأسیس شد.

فرینو[17]**، فیلیپ** (filip frinō)، ملقب به **شاعر**

---

(۱)Friesland (۲)Frisia (۳)East Friesland (۴)Free-Soil (۵)Pharisees (۶)Frisch (۷)ferric; ferrique (فنـ)
(۸)Phrixus (۹)Frigg (۱۰)Frigga (۱۱)frigorie (۱۲)Phrygia (۱۳)Freiman; Freyman (۱۴)Frémont
(۱۵)Freeman (۱۶)Fremantle (۱۷)Freneau

انقلاب امریکا، ۱۷۵۲–۱۸۳۲، شاعر و روزنامه‌نگار امریکائی. در دوره‌ی انقلاب امریکا سرباز و دریاستیز بود. در مسافرتهایش به هند غربی، دو بار به دست بریتانیائیها اسیر شد. بعضی از بهترین اشعارش از ایام اسارت اوست.

فریولی[1] (friuli)، ناحیه‌ای تاریخی، که اکنون بین فریولی‌ـونتسیا جولیا (ل‌ش ایتالیا) و سلوونیا (ل‌غ یوگوسلاوی) منقسم است. ناحیه‌ی فریولی از ش کوههای آلپ تا دریای آدریاتیک ممتد است، و قسمتی از ناحیه‌ی کارست در آن میباشد. شهرهای عمده‌اش اودینه و گوریتسیا است. مردم آن در غ ایتالیائی و در ش سلوونیائی هستند. در قرن ۲م قم به تصرف رومیان درآمد. در قرون ۶م–۸م دوکنشین بود. پیش از 1000 ب‌م به دو کنت‌نشین گوریتسیا (در ش) و فریولی (در غ) منقسم شد. این فریولی سپس به تصرف بطرکهای آکویلیا (قرن ۱۱م)، دولت ونیز (۱۴۲۰)، و اتریش (۱۷۹۷) درآمد. گوریتسیا نیز در 1500 به اتریش واگذار شد. بعد از جنگ اتریش و پروس، اتریش فریولی غربی را به ایتالیا واگذار کرد (۱۸۶۶)؛ و در ۱۹۱۹ باقی ناحیه به آن دولت واگذار شد. بر طبق پیمان ۱۹۴۷ صلح با ایتالیا، فریولی شرقی به استثنای گوریتسیا به یوگوسلاوی انتقال یافت و جزئی از سلوونیا شد.

فریولی، زبان: ← فریولیائی، زبان.

فریولیائی[2]**، زبان** (friuliā'i) یا **زبان فریولی** (friuli)، یکی از زبانهای رتو-رومیائی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که ح 500'000 تن در ل‌ش ایتالیا بدان تکلم میکنند. ← زبان، جدول.

فریولی‌ـونتسیا جولیا[3] (friuli-venetsiā julia)، ناحیه‌ی خودمختار (7'600 کم۲؛ جم تخمیناً ۱'۲۴۴'۸۲۰)، ل‌ش ایتالیا، که از ل با اتریش و از ش با یوگوسلاوی مرز مشترک دارد. مشتمل است بر فریولی غربی، و از آلپهای شرقی تا دریای آدریاتیک ممتد است. قسمتی از ونتسیا جولیا، متعلق به ایتالیا، جزء آن است. ناحیه منقسم به دو ایالت اودینه و گوریتسیا و شهر عمده‌اش اودینه است.

فریومد، ده، ← فرومد.

فریپا[4] (freyyā) یا **فریا** (freyā)، در دین ژرمنی، از الاهگان نورسها؛ خواهر فریر. ربة النوع عشق، ازدواج، و بارآوری بود. وی را اغلب با فریگ خلط کرده‌اند. فریپا را سوار بر ارابه‌ای نشان میدهند که به وسیله‌ی گربه‌هائی کشیده میشود.

فریاپات[5] (friyāpet)، یذ پریاپاتیوس[5] (priāpātios)، شاهنشاه (ح ۱۹۱ قم–ح ۱۷۶ قم) اشکانی (← اشکانیان)؛ جانشین اردوان I. در زمان او پارت قرین آرامش بود. جانشین وی فرهاد I.

فزاره (fazāra) یا **فزارة ابن ذبیان** (fazārate bne zobyān)، از قبایل عرب شمالی (عدنانی)، که بطن بزرگی از غطفان بوده است (شجره‌ی ← 1074 دیده شود). منازل آنها در وادی الرمه در نجد بود. ← محمد، قسمت ۳۳.

فزاری، ابواسحاق ابراهیم ابن حبیب (fazāri)، قرن ۲م هق، اولین منجم مسلمانی که اصطرلاب ساخته است. در بعضی مآخذ، از شخص دیگری به نام **محمد ابن ابراهیم فزاری** نام برده‌اند، که وی نیز منجم بوده است، و سندهند را به امر منصور خلیفه‌ی عباسی ترجمه کرده، و این ترجمه احتمالا واسطه‌ی نقل ارقام هندی به عالم اسلام بوده. اما بعضی از محققین این قول را ناشی از خلط ابراهیم فزاری منجم با محدثی به نام محمد ابن ابراهیم فزاری (فت ۱۸۸ هق)، که معاصر او بوده، دانسته‌اند، و معتقدند که فزاری منجم فقط یک تن بوده، که در عصر منصور خلیفه میزیسته، و اصطرلاب ساخته، و زیجی به طریقه‌ی سند هند تألیف کرده است.

فزان[6] (fazzān)، ایالت (551'000 کم۲؛ جم ۵۴'۴۳۸)، ج‌غ لیبی. یکی از سه ایالت لیبی است. فلاتی است تقریبا بکلی بیابانی، و دارای پنج واحه‌ی عمده (از جمله واحه‌ی فزان). محصولش خرما و غلات است. فزان بر سر راه سودان و مدیترانه است، و به همین جهت از مدتها پیش از جاده‌های مهم کاروانی بوده است. بارها به تصرف ملل خارجی درآمده است. رومیان در ۱۹ قم و مسلمانان در قرن ۷م آن را گرفتند. ترکان عثمانی در ۱۵۵۱ آن را گرفتند، ولی تاریخ تصرف قطعی آن ۱۸۴۲ است. سپاهیان ایتالیائی، کمی پس از پیاده شدن (۱۹۱۱) در لیبی، به ناحیه‌ی فزان وارد شدند، ولی تا ۱۹۳۰ ایتالیا از عهده‌ی آرام کردن آنجا برنیامد. در جنگ II فرانسویها آن را اشغال کردند. از ۱۹۵۱ که مملکت متحده‌ی لیبی تأسیس شد، فزان یکی از سه ایالت آن بوده است. شهر عمده‌اش مرزوق است.

فزونساز[7] (fozunsāz)، اسبابی که مقدار یک کمیت فیزیکی را که با زمان متغیر است زیاد میکند بی‌آنکه شکل موجی آن را تغییر دهد. بیشتر فزونسازها الکترونی هستند، و به وسیله‌ی لوله‌های خلأ یا ترانزیستور کار میکنند. عمل فزونساز را فزونسازی[8] نامند.

فزونسازی: ← فزونساز.

فس، کلاه، ← طربوش.

فسا (fasā)، در قدیم **پسا** (pasā)، شهر (جم ۱۹'۰۵۷ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان فسا، استان هفتم (فارس). در ۱۶۴کیلومتری ج‌ش شیراز واقع است. هوایش معتدل است.

بعد از ظهور اسلام، عثمان ابن ابی العاص آن را تسخیر کرد (۲۳ هق). به گفته‌ی اصطخری، فسا مهمترین شهر دارابجرد بود، و به گفته‌ی مقدسی، مسجد جامع آن از لحاظ شکوه و جلال با مسجد مدینه برابری میکرد. منسوجات آن به مقدار زیاد صادر میشد. قبایل شبانکاره آن را ویران کردند، ولی اتابک جاولی شهر را تجدید بنا کرد. نزدیک شهر، در طرف ج، خرابه‌های معروف به تل ضحاک واقع است.

فسا، شهرستان (جم ۷۸'۵۵۷ سث ۱۳۴۵ هش)، استان هفتم (فارس)، مرکزش شهر فسا. شهرستان شیراز در ل‌غ آن است. جهرم (ج‌غ)، داراب (ج‌ش)، و اصطهبانات (ل‌ش) آن را دز بر گرفته‌اند. از لحاظ تقسیمات کشوری، سابقاً دارای چهار بخش مرکزی (حومه)، داراب، اصطهبانات و نیریز بود. فعلا تنها بخش حومه‌ی آن باقی است، و هر یک از سه بخش دیگر شهرستان شده است.

فسائی (fasā'i)، شهرت **حاج میرزا حسن شیرازی**، ۱۲۳۷–۱۳۱۶ هق، نویسنده و پزشک ایرانی. وی از احفاد سید علی خان مدنی شیرازی است، و در علم طب مهارت بسیار داشته. اطلاعات تاریخی و جغرافیائی او نیز در باره‌ی سرزمین فارس در نوع خود کم‌نظیر بوده است. فسائی در سلک اهل تصوف و از صوفیان سلسله‌ی ذهبیه بوده است. از تألیفات او فارسنامه‌ی ناصری است.

فساد: ← عالم؛ عنصر، قسمت I.

فسارود (fasārud)، دهستان (جم ۸'۹۹۹ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۷۸ آبادی.

فستوس[9] [سکستوس پومپیوس فستوس] (sekstus pompeyus festus)، لغتنامه‌نویس رومی که زمانی بین 100 و 400 ب‌م میزیسته است. اثری که ازو به جا مانده کتاب در معنی کلمات است، که خلاصه‌ای از لغتنامه‌ی مفقود وریوس فلاکوس[10] (verrius flāk-kus؛ نه ۲۰ قم) میباشد. این کتاب از مآخذ اولیه برای تحقیق در فرهنگ رومیان و آثار باستانی آنان است.

فستیوال[11] (festivāl) [= موسم جشن] یا **جشنواره** (jašnvāre)، اجرای ادواری یک برنامه‌ی مهم موسیقی‌و توسعاً، درام، فیلم، و غیره‌یا رشته‌ای از این برنامه‌ها. فستیوال سالانه‌ی سالزبورگ (مخصوص اجرای آثار موزار) و فستیوال سینمائی کان (فرانسه) از فستیوالهای معروف جهانی هستند.

فسجه[12] (fesja)، کوهی در مملکت اردن هاشمی، در منتهی الیه ل‌ش بحر المیت. کوه نبو (nabu) که موسی از آنجا ارض موعود را رؤیت کرد نزدیک آن است (اعداد ۲۰.۲۱؛ ۱۴.۲۳؛ تثنیه ۲۷.۳).

فسخ: ← تناسخ.

فسخ (fasx)، در اصطلاح حقوق، برهم زدن عقد. حق فسخ را خیار فسخ یا اختیار فسخ گویند. خیار فسخ گاه به حکم قانون است، مانند خیار غبن (← غبن) و خیار عیب؛ و گاه به رضایت طرفین–برای هر دو یا یکی از آنها یا برای شخص ثالثی اختیار فسخ پیشبینی میشود (عقد خیاری، ماده‌ی ۱۸۸ قانون مدنی. نیز ← عقد، قسمت ۲). بر هم خوردن عقد اگر با موافقت طرفین باشد اقاله یا تفاسخ (tafā-sox) نامیده میشود (ماده‌ی ۲۸۳ قانون مدنی).

فسطاط (fostāt)، شهر قدیم مصر، بر ساحل شرقی رود نیل، کنار شهر بابلیون، که بقایای آن (و بقایای بابلیون) در محله‌ای از قاهره‌ی کنونی که به مصر العتیقه (mesro 'l.'atiqe) [= قاهره‌ی کهن] معروف است قرار دارد. فسطاط نخستین شهری بود که فاتحین مسلمان در مصر بنا کردند، و نخستین مقر حکام عرب در این کشور بود.

عمرو عاص، هنگام محاصره‌ی بابلیون، در محل فسطاط خیمه [= فسطاط] زد، و ظاهراً این امر سبب تسمیه‌ی شهر به فسطاط بوده است. عمرو، پس از مراجعت از نخستین محاصره‌ی (احتمالا ۲۱ هق) اسکندریه، اردوگاهی در محل فسطاط ساخت، و آن متدرجاً به صورت شهر درآمد. جامع عمرو یا جامع عتیق در فسطاط: نخستین مسجدی بود که در مصر بنا شد. شهر فسطاط رونق یافت، و بنای قاهره در ۳۵۸ هق از رونق آن نکاست، بلکه، در عهد فاطمیان، فسطاط یکی از ثروتمندترین بلاد اسلامی بود. اما، در دوران آشفته‌ی (۴۴۶–۴۶۴ هق)

---

(۱)Friuli (۲)Friulian (۳)Friuli-Venezia Giulia (۴)Freyja; Freya (۵)Priapatius (۶)Fezzan (۷)amplifier (۸)amplification (۹)Festus (۱۰)Verrius Flaccus (۱۱)festival (۱۲)Pisgah

خلافت مستنصر، شهر مدت ۱۶ سال گرفتار قحط و غلا و بیماریهای واگیر شد، و قسمتهائی از آن متروک گردید، و مصالح ابنیه‌ی ویران آن را برای کارهای ساختمانی به قاهره منتقل کردند. در سال ۵۶۴ هق (۱۱۶۸–۶۹ ب‌م)، شاور، از ترس اینکه مبادا صلیبیون فسطاط را پایگاه حمله به قاهره قرار دهند، شهر را تخلیه کرد و به آتش کشید. صلاح‌الدین ایوبی باروئی محیط بر قاهره و فسطاط ایجاد کرد، که بقایای آن هنوز دیده میشود. در دوره‌ی ممالیک فسطاط در محاق شد.

فسفر، عنصر، ← فوسفور.

فسق: ← فاسق.

فسنجان، خورش: ← فسوجن، خورش.

فسندوز (fesanduz)، ده (جم ۱٬۲۶۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۲۷٫۵کیلومتری ل‌غ میاندوآب.

فسنقر (fasanqar)، ده (جم ۱٬۳۱۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان قصبه، بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۸کیلومتری جغ سبزوار.

فسنکوف[1]**، واسیلی گریگوریویچ** (vāsili grigor-yevic fesenkof)، ۱۸۸۹–، منجم روسی، عضو (از ۱۹۳۵) آکادمی علوم شوروی. تحقیقاتش در خواص فیزیکی سیارات و خورشید و ستارگان، تکامل ستارگان، و ساختمان مواد کیهانی بوده است، و صاحب نظریه‌ای در پیدایش منظومه‌ی شمسی است (← غباری، نظریه‌ی). فسنکوف از پیشقدمان مطالعات نورسنجی اشعه‌ی کیهانی است.

فسوجن، خورش (xoreše fasujān) یا (در تداول عادی) **خورش فسنجان** (fesenjān)، از خورشهای معروف ایرانی که با گردوی کوبیده و گوشت و روغن تهیه و معمولا با پلو مصرف میشود. چاشنی آن رب انار یا رب آلبالو است.

فسیل[2] (fosil، فنس) یا **سنگواره** (sangvāre)، در زمینشناسی، هر نشانه‌ای از بقایای حیوانی یا گیاهی که مقدم بر پایان آخرین دوره‌های یخچالی نهشته شده باشد. فسیل ممکن است استخوان یا صدف یا چوب باشد، یا به صورت اثری از قسمتی از یک سازواره (مانند پا، پوست، و برگ) بر سنگ باشد، یا قالبی از گیاه و حیوان (مانند قالبهای صدفهای دریائی) باشد. تخمها و فضولات جانوران زوال‌یافته نیز عنوان فسیل دارد. علم تحقیق در فسیلها را پالئونتولوژی یا دیرینشناسی مینامند. سازواره‌هائی که قسمتهای سخت آنها بر جای مانده است ممکن است از طریق تحجر تغییر حالت داده باشند، یا به همان حالت ابتدائی بر جای مانده باشند. معمولا، درجه‌ی تغییر حالت بر حسب عمر نمونه‌ی فسیل‌شده متفاوت است؛ مثلا، استخوانهای جانوران دورانهای پالئوزوئیک و مزوزوئیک (که حد اقل ۶۰ میلیون سال قدمت دارند) تقریباً همه تغییر حال کامل پیدا کرده‌اند، و جای مواد آلی را در آنها مواد کانی گرفته است. هنگامی که، مثلا، جانور مهره‌داری در رسوبی دفن میشود، ممکن است قسمتهای نرم آن تجزیه شود و بزودی از میان برود، و تنها قسمتهای سخت آن بر جای بماند. در ظرف مدت میلیونها سال پس از دفن شدن جانور، مواد کانی محلول در آبهای زیرزمینی به استخوان میرسد، و در تمام خلل و فرج آن تبلور پیدا میکند. بیشتر مواد اصلی استخوان ممکن است حل شود، و در نتیجه‌ی فرایند پیچیده‌ای، مواد کانی جای آن مواد اصلی را بگیرد. در این جایگزین شدن، ممکن است خردترین جزئیات ساختمان یاخته‌ای یک نمونه محفوظ بماند. چوب معمولا به همین طریق فسیل میشود.

بسیاری از موجودات ریز، مخصوصاً حشرات، به صورت کامل در میان صمغهای ترشح‌شده از درختان خانواده‌ی کاج باقی مانده‌اند. همین صمغ سخت‌شده است که نام کهربا دارد. ماموتهای زوال‌یافته‌ای که هزاران سال در یخهای سیبری و آلاسکا منجمد مانده‌اند گاه بدون تغییر محفوظ مانده‌اند؛ در پاره‌ای از موارد، گوشت این ماموتها چندان تازه است که گرگها آن را میخورند. غالباً اتفاق افتاده است که رگبارِ خاکسترهای آتشفشانی مواد آلی را فروگرفته و تقریباً به صورت طبیعی محفوظ داشته است.

بعضی از گیاهان از طریق تبدیل شدن به کربون محفوظ مانده‌اند، و این امر چنین روی داده است که درختان در آب افتاده، و به قعر آن فرورفته‌اند، و در آنجا، به سبب فقدان هوا، پوسیدگی آنها به تأخیر افتاده است، و پس از آنکه این نمونه‌ها با رسوبات پوسیده شدند، ئیدروژن و اکسیژن و مواد آلی فرار آنها از میان رفته، و مانده‌ای عمدةً از کربون بر جای مانده است. ولی این کیفیت همیشه کامل نیست، و در بیشتر زغالها انساج دست‌نخورده دیده میشود.

در فسیلهائی که به صورت اثر یا قالب موجود اصلی است، هیچ قسمتی از اصل محفوظ نمانده است. غالباً، صدف حیوان، پس از دفن شدن، بکلی از میان رفته و حفره یا قالبی بر جای گذاشته است، و بعدها که این حفره را مواد کانی پر کرده است، چیزی درست شبیه صدف ازمیان‌رفته به دست آمده است. بسیاری از فسیلهای بیمهرگان و گیاهان آثاری است که بر سنگها به جا مانده است، چه قسمت سخت باقی‌ماندنی نداشته‌اند.

رد پای جانوران، از حشره گرفته تا دینوزور، غالباً به صورت فسیل باقی مانده است. جای پایی در گل یا ماسه مانده، و سپس گل یا مواد دیگر آن را پوشانده است. مدتها بعد، این نهشتهای اضافی فرسایش یافته‌اند، و آن جای پا پدیدار شده است. به همین ترتیب، اثر برگها و جای خزیدن کرمها در گل، و سوراخ زیرزمینی جوندگان، به حالت فسیل مشاهده میشود. پوست بعضی از دینوزورها را تنها از طریق اثر فسیلی آنها شناخته‌اند.

فسیل صدفهای دریائی اعصار مختلف عموماً در نهشتهای دریائی قدیم در همه جا فراوان دیده می‌شود، چه، در مراحل مختلف ازمنه‌ی زمینشناسی، بیشتر خشکیها زیر آب بوده است. نهشتهای حاوی فسیل جانوران خشکی به آن اندازه نیست.

بعضی از اثرها و بقایای متحجر بر صخره‌های ساینده‌دیده یا در ضمن کاوشهای در معادن سنگ دیده میشوند. فسیلهای مهره‌داران غالباً آشکارا در کرانه‌های رودخانه‌ها و شیبهای تند و دیواره‌های دره‌ها، که فرسایش رسوبات را از میان برده است، پیدا میشود.

این امر را که فسیلها بازمانده‌ی موجودات کهن است یونانیان حدس زده بودند، و زمینشناسان پیشقدم در قرن ۱۸م از آن با خبر بودند، ولی تا ۱۷۹۶ مورد استعمال علمی برای آنها کشف نشده بود. ویلیام سمیث (wilyām smit، ۱۷۶۹–۱۸۳۹)، معروف به "پدر زمینشناسی انگلیسی" و بانی علم چینه‌شناسی، نخستین کسی است که به فایده‌ی فسیلها برای تحقیق در عمر نسبی سنگهای تهنشستی اشاره کرده است. از آن زمان به بعد، "فسیلهای شاخص" کلیدی برای بازشناختن تاریخ زمین در مدت ۶۰۰ میلیون سال گذشته بوده است. پیدا شدن این گونه فسیلها در هر ساختمان رسوبی کلیدی است که راز عمر آن را میگشاید. شناسائی فسیلهای شاخص در جستجوی نفت فایده‌ی فراوان دارد، چه برای این کار شناختن عمر و وضع نسبی چینه‌های مخفی در زیر زمین هر دو لازم است. فسیلهای گیاهی و حیوانی مؤید نظریه‌ی تکامل است. از این راه، جانورشناسان و گیاهشناسان می‌توانند تاریخ گذشته‌ی بسیاری از موجوداتی را که هنوز باقی هستند دریابند، و این کار کومکی در طبقه‌بندی دقیق موجودات زنده است.

فش (faš)، ده (جم ۱٬۷۸۶ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش کنگاور، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۹کیلومتری ل‌غ کنگاور. آبش از رود سراب فش و چشمه تأمین میشود. محصولش غلات و میوه است.

فشار[3] (fešār)، در فیزیک، نیروی وارد بر واحد سطح. هر گاه توزیع نیرو بر سطحی یکنواخت باشد، فشار وارد بر آن سطح مساوی خارج قسمت نیروی وارد است بر مساحت آن سطح. مثلا، اگر ظرفی به شکل مکعب به ابعاد 10 سم مملو از آب باشد نیروئی که به وسیله‌ی آب بر کف ظرف وارد میشود مساوی وزن ۱٬۰۰۰ سمک آب است، که ۱٬۰۰۰ گرم میباشد، و چون سطح کف ظرف 100 سمم است، مقدار فشار ۱٬۰۰۰/۱۰۰ یا 10 گرم بر سانتیمتر مربع است.

فشار را با واحدهای گوناگون بیان میکنند. واحد آن در سلسله‌ی سگث باری (یک دین بر سمم) نام دارد، مگاباری[4] (megābāri) یا بار[5] یک میلیون باری و میلیبار یک هزارم بار یا هزار باری است. از واحدهای دیگر فشار پیز، کیلوگرم بر سمم، و آتموسفر (حـ ۱٫۰۳۳ کیلوگرم بر سمم) است. از واحدهای معمول فشار در ممالکی که سلسله‌ی آحاد انگلیسی به کار میبرند پوند بر اینچ مربع است. یک آتموسفر معادل ۱۴٫۶۹۶ پوند بر اینچ مربع است.

مایعات بر جدار ظرف خود و نیز بر جدار اجسامی که در آنها غوطه‌ورند فشار وارد میکنند، و وقتی که مایع در حال سکون است، فشاری که در نقطه‌ای از هر یک از این جدارها بر آن وارد می‌کند عمود بر جدار است. بعلاوه، مقدار فشار در نقطه‌ای از جدار، هر قدر فاصله‌ی این نقطه از سطح آزاد مایع بیشتر باشد، بیشتر است. در شکل ۱، فشار مایع در نقطه‌ی P_3 بیشتر از فشار آن در نقاط P_1 و P_2 است، اگر در مواضع P_1، P_2، و P_3 سوراخهائی در جدار تعبیه شود، شدت جهش آب

(۱)Fessenkoff (۲)fossil (۳)pressure (۴)megabarye (۵)bar

این موضوع را محسوس میسازد. از جنبه‌ی کمّی، وقتی مایعی در حال تعادل است، فشار در هر نقطه‌ی

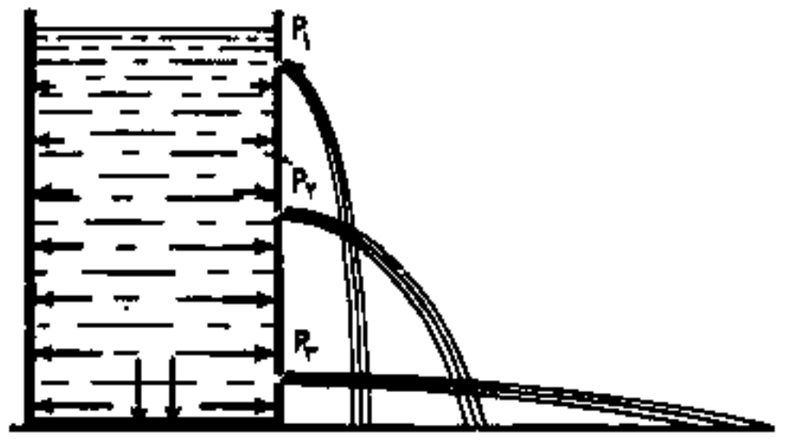

شکل ۱

آن، از حیث عدد، مساوی وزن ستونی قائم از مایع است که قاعده‌اش واحد سطح و ارتفاعش فاصله‌ی نقطه از سطح آزاد مایع باشد، و آن برابر حاصل‌ضرب وزن مخصوص مایع است در فاصله‌ی نقطه‌ی مورد نظر از سطح آزاد مایع. در شکل ۲، فشاری که بر کف ظرف طرف چپ (مملو از آب) وارد میشود، از حیث عدد، معادل وزن ستونی است که در طرف راست نمایش داده شده (۴ گرم بر سمه).

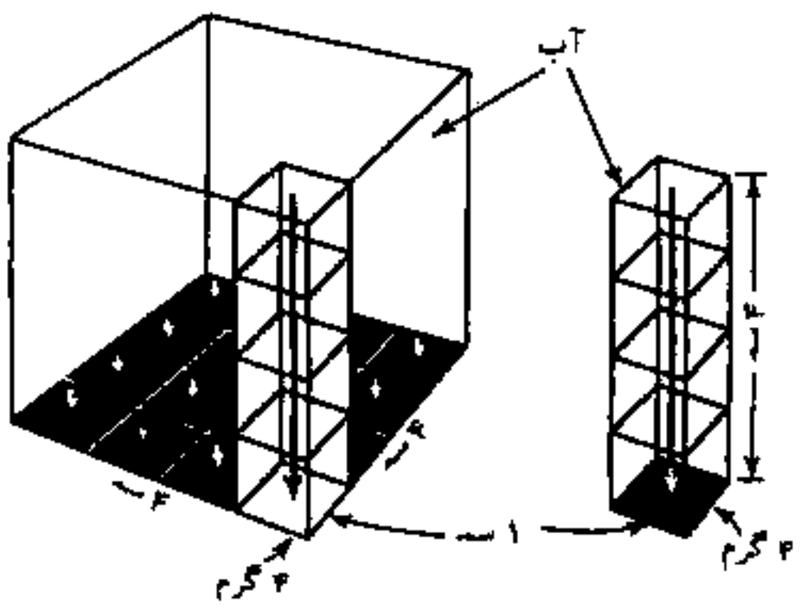

شکل ۲

قبلا به آحاد فشار اشاره کردیم. در بسیاری از موارد، فشار را با ارتفاع ستونی معادل آن از یک مایع مخصوصاً مایعی که در صنعت کثیر الاستعمال است (آب) یا در آزمایشگاهها (جیوه) بیان می‌کنند. مثلا، فشار وارد از آب بر جدارهای یک سد یا یک کانال بر حسب "متر آب" بیان میشود. فشار یک متر آب یعنی فشاری که ستونی از آب با سطح قاعده‌ی ۱ سمه و ارتفاع یک متر بر قاعده‌ی خود وارد میکند. وزن چنین ستونی 100 گرم است. پس، فشار یک متر آب معادل فشار 100 گرم بر سمه است. همچنین، جرم مخصوص جیوه ۱۳٫۶ گرم در سمک است. وزن ستونی از جیوه به ارتفاع ۱ سم و با سطح قاعده‌ی ۱ سمه برابر ۱۳٫۶ گرم میباشد، و مقصود از فشار ۱ سم جیوه فشاری است که ستون مذکور بر قاعده‌ی خود وارد میکند، و آن ۱۳٫۶ گرم بر سمه است. همچنین، فشار یک میلیمتر جیوه معادل ۱٫۳۶ گرم بر سمه میباشد. یک آتموسفر معادل ۷۶۰ ملم جیوه است.

انتقال فشار در مایعات تابع ← قانون پاسکال است. نیز ← ظروف مرتبطه. اسبابهائی که برای اندازه‌گیری فشار به کار میروند عبارتند از بارومتر (برای تعیین فشار جوّ) و فشارسنج.

بر طبق نظریه‌ی حرکتی گازها، فشار گاز ناشی از حرکات مولکولهای آن است. تغییر فشار همراه با تغییرات مشهود مشخصات مواد (از قبیل نقطه‌ی ذوب، نقطه‌ی جوش، و غیره) میباشد.

فشار، آحاد: ← فشار.

فشار، قانون انتقال: ← پاسکال، قانون.

فشار اسمزی: ← اسمز یا اسموز.

فشار بحرانی[1] (fešāre bohrāni)، کمترین فشاری که برای مایع کردن یک گاز در دمای بحرانی آن لازم است. در دمای بالاتر از دمای بحرانی یک گاز، هیچ فشاری قادر به مایع ساختن آن گاز نیست.

فشار بخار اشباع‌شده: ← بخار اشباع‌شده.

فشار تشعشع[2] (fešāre taša'šo')، فشاری که تشعشعات برقاطیسی بر هر سطحی که در معرض آنها باشد وارد میسازند. وجود نظری این فشار را مکسول در ۱۸۷۱ ثابت کرد، و در 1900 به وسیله‌ی دانشمند روسی، لبدف، و در 1901 به وسیله‌ی نیکلز[3] (ni-kəlz) و هال[4]، فیزیکدانان امریکائی، به طریق تجربی به ثبوت رسید. این فشار بسیار خفیف است، ولی وسایلی برای اندازه‌گیری آن اختراع شده است. نیز ← فشار نور.

در صوت، فشار تشعشع نیروی متوسطی است که بر واحد سطح جدار بین دو محیط به سبب عبور امواج صوت از آن وارد میآید.

فشار جو[5] (fešāre jəvv)، فشاری که جو زمین بر اجسامی که در آن غوطه‌ورند وارد میکند. ← جو، قسمت ۲. فشار جو را با بارومتر میسنجند.

فشار خون[6] (fešāre xun)، فشاری که خون جاری در رگها به دیواره‌ی رگها (مخصوصاً سرخرگها) وارد میآورد. فشار خون ناشی است از عمل قلب، سفتی سرخرگها، مقاومت مویرگها در مقابل جریان خون، و حجم و غلظت خون. حد اکثر فشار هنگام انقباض قلب یا سیستول (sistol؛ فنس) و حد اقل هنگام باز شدن آن یا دیاستول (diāstol؛ فنس) است. فشار خون عادی بین 10 و ۱۴ سم جیوه بر سمه است. افزایش ثابت فشار خون غالباً همراه با فربهی، تصلب شرایین یا عروق، التهاب کلیه‌ها، و غیره است.

برای اندازه‌گیری فشار خون از دستگاه مخصوصی استفاده میکنند که بازوبند آن از طرفی به یک بالن هوادهنده و از طرف دیگر به یک فشارسنج مربوط است. هنگام اندازه‌گیری، فشار داخل بازوبند را بتدریج بالا میبرند تا جریان خون (و نبض) قطع شود. در این حالت، فشار بازوبند اندکی از حد اکثر فشار خون بیشتر است. سپس فشار را بتدریج پایین میآورند. در مدتی که فشار بازوبند بین حد اکثر و حد اقل فشار خون است، خون بطور متناوب از رگها عبور میکند، زیرا فقط فشار سیستول قادر به درهم شکستن مقاومت بازوبند است. نتیجه‌ی این تناوب شنیده شدن صدای ضربان خون بر روی عروق است، و قطع شدن صدا نشان میدهد که فشار بازوبند از فشار حد اقل نیز پایینتر آمده است. اندازه‌ی فشار داخل بازوبند در ابتدای شنیدن ضربانات معادل حد اکثر فشار خون، و هنگام قطع شدن صدا برابر فشار حد اقل یعنی دیاستول است.

فشارسنج[7] (fešārsanj)، فنس مانومتر (mānometr)، اسبابی برای اندازه‌گیری فشار یک گاز یا بخار. ساده‌ترین نوع آن لوله‌ای است به شکل U که محتوی جیوه یا مایعی دیگر است (شکل ۱). وقتی فشار گاز بر سطح مایع در دو شاخه‌ی لوله یکسان است ارتفاع مایع نیز دردوشاخه یکسان میباشد.

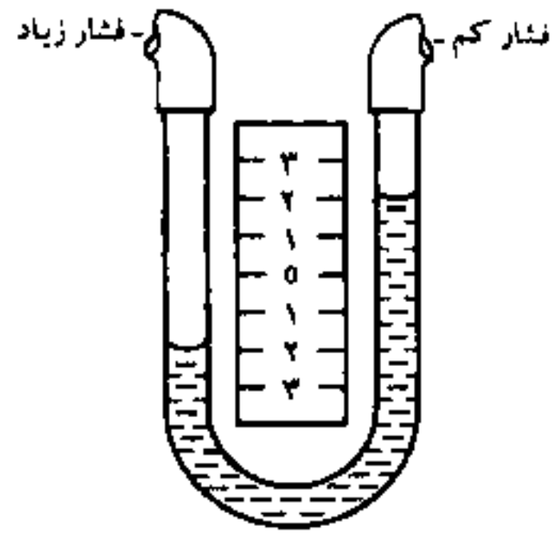

شکل ۱
فشارسنج به شکل U

اگر یکی از شاخه‌ها را به یک منبع فشار مرتبط کنیم و سر شاخه‌ی دیگر باز باشد اختلاف سطح مایع در دو لوله اختلاف فشار منبع و فشار جو را به دست میدهد؛ و اگر دوشاخه به دو منبع فشار دارای فشارهای متفاوت مرتبط شود، از اختلاف سطح مایع در دو لوله میتوان اختلاف فشار دو منبع را تعیین کرد. اختلاف فشار را میتوان بر درجه‌بندی مناسبی که جزء اسباب است قرائت کرد. فشارسنج با لوله‌ی مورب (شکل ۲) دقت بیشتری دارد. فشارسنج

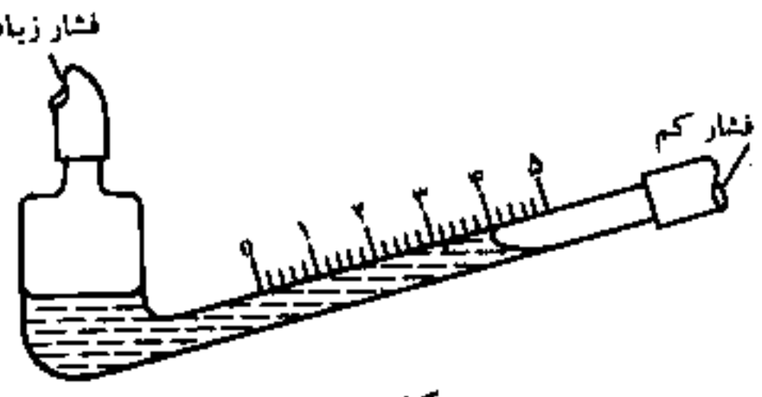

شکل ۲
فشارسنج با لوله‌ی مورب

فلزی که به وسیله‌ی یکی از مهندسین فرانسوی به نام بوردون[8] (burdon؛ ۱۸۰۸–۸۴) اختراع شده است مانند بارومتر فلزی (← بارومتر) مبتنی بر خاصیت کشسانی فلزات بر اثر فشار است، و بر حسب استحکام آن میتوان فشارهای تا چند صد کیلوگرم بر سمه را با آن اندازه گرفت.

فشار نور[9] (fešāre nur)، فشاری که از تابش نور بر یک سطح بر آن وارد میشود (نیز ← فشار تشعشع). هنگامی که توپ بازی یا سنگی به ما می‌خورد، ضربه‌ای احساس میکنیم. ضربه‌هائی که از مولکولهای گاز موجود در یک محفظه به جدارهای آن میخورد سبب پیدایش فشار آن گاز میشود. همچنین، بر طبق نظریه‌ی ذره‌ای نور، ذرات نور که به سطح آینه‌ای میخورند سبب پیدا شدن فشار نور میباشند. اگر چه فشار نور بسیار خفیف است، در آغاز قرن حاضر، دانشمند روسی، لبدف، و دو فیزیکدان امریکائی، نیکلز و هال، به اندازه‌گیری آن موفق شدند. فشار نور با شدت روشنی افزایش میابد. مثلا، فشار نور بر سطح خورشید چندین

(۱)critical pressure (۲)radiation pressure (۳)Nichols (۴)Hull (۵)atmospheric pressure (۶)blood pressure (۷)manometer (۸)Bourdon (۹)light pressure

برابر فشار نور آفتاب بر زمین است، و بر سطح بعضی از ستارگان، این فشار مقداری فوق العاده شگفت‌انگیز دارد.

فشارهای جزئی، قانون: ← دالتن، قانون.

فشافویه (fašāfuye) یا **پشاپویه**، ناحیه‌ای مشتمل بر دهستان و بخش فشافویه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران). از ل به ناحیه‌ی غار، از چ به دریاچه‌ی قم و کویر نمک، از ش به ناحیه‌ی ورامین، و از غ به ناحیه‌ی شهریار محدود است. کوههای حسن‌آباد و کناره گرد از لغ به چش در آن امتداد دارند. مازاد آب رودهای کرج، کن، و شور از آن میگذرند. صیفی‌کاری در آن معمول است. حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق) در نزهة القلوب عده‌ی دهات فشافویه را ۳۵ نوشته است. در مآخذ اداره‌ی کل آبیاری، از ویرانه‌های سدی به نام سد ناصری در این ناحیه اسم برده شده است، که برای ذخیره کردن آبهای سیلابی حصار ساتی ساخته شده بوده است. از آبادیهای فشافویه ده حسن‌آباد (جه ۱°۵۰۱ سشه ۱۳۴۵ هش) است، که در ۳۴کیلومتری جغ شهر ری و مرکز دهستان و بخش فشافویه است.

فشتم (fošom)، ده (جه ۱°۸۵۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان). مشتمل بر دو قسمت علیا و سفلی است.

فشک (fašk)، ده (جه ۱°۷۹۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان فراهان علیا، بخش فراهان، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۸کیلومتری ل فرمهین.

فشگلدره (fešgeldarre) یا **پشگلدره** (pešgel-darre)، دهستان، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، دارای ۱۲ (۱) آبادی. کوههای سبزپوشان و زیاران آن را از طالقان جدا میکنند. راه آهن و راه شوسه‌ی تهران به قزوین از آن میگذرد. معادن زغال سنگ دارد. آثار باستانی و تاریخی در اطراف آن یافت میشود. نام پشگلدره در نزهة القلوب حمدالله مستوفی ذکر شده است. مقبره‌ی میرزا حسن رئیس‌المجاهدین، معروف به امامزاده بی‌غیرت، در این دهستان واقع است. میرزا حسن از انقلابیون مشروطیت بود، و در ۱۳۳۶ هق درگذشت.

فشم، ده، ← رودبار قصران، دهستان.

فشند (fašand) یا **پشند**، ده (جه ۱°۶۳۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اکراد، بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۴۰کیلومتری لغ کرج، در ناحیه‌ی ساوجبلاغ. معدن زغال سنگ دارد. سیب زمینی پشندی در تهران معروف است.

فشندک (fašandak)، ده (جه ۶۵۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش طالقان، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۵کیلومتری جغ شهرک، در ناحیه‌ی طالقان. بر ساحل چپ رود شاهرود است. سابقاً حاکم‌نشین طالقان بود.

فشنر، قانون: ← فشنر، گوستاو تئودور.

فشنر[1]**، گوستاو تئودور** (gustāv teodor feš-ner)، ۱۸۰۱–۸۷، روانشناس و فیلسوف آلمانی، واضع علم فیزیک روانی. در دانشگاه لایپزیک تحصیل کرد، و در ۱۸۳۴ به استادی فیزیک در آنجا رسید. در ۱۸۴۰–۴۳ به فلسفه روی آورد. در ۱۸۶۰ اثر مشهور وی به نام مبادی پسیکوفیزیک انتشار یافت، و بدین گونه، علم پسیکوفیزیک را بنیان نهاد. همّ خود را بدین مصروف داشت که روانشناسی را به صورت یکی از علوم دقیقه درآورد، و در این راه کوشید که رابطه‌ای ریاضی بین محرکها و پاسخها به دست آورد. **قانون فشنر**، که آن را از قانون وبر استنتاج کرد، عبارت از این است که برای آنکه احساسی به تصاعد عددی افزایش یابد باید محرک به تصاعد هندسی افزایش پیدا کند. فشنر شعر هم میگفت، و مقالات هجائی نیز می‌نوشت. در بعضی مآخذ فارسی فخنر نیز آمده است.

فشنگ[2] (fešang)، استوانه‌ی فلزی یا مقوائی حاوی باروت و گلوله یا ساچمه برای تیراندازی جنگی یا شکار (شکل). پس از اختراع باروت، که فشار احتراق آن برای پرتاب گلوله به طرف دشمن به کار رفت، تا چندین قرن توپ و تفنگه را از دهان پر میکردند، یعنی ابتدا باروت و بعد گلوله را از دهان وارد اسلحه میکردند و با آتش زدن باروت از ته لوله، گلوله پرتاب میشد.

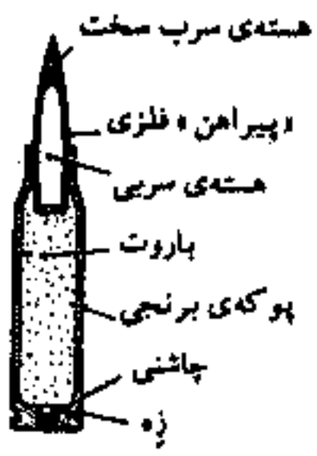

جنگی

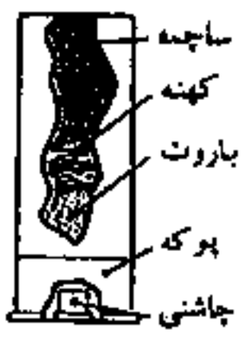

شکاری

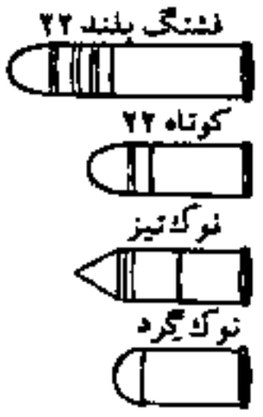

طپانچه و تفنگ

از اواسط قرن ۱۸م، فشنگ ساخته شد، و آن استوانه‌ای بود مقوائی به نام پوکه[3] (puke)، که محتوی باروت بود، و گلوله در سر آن قرار داشت. بعداً، برای جلوگیری از خروج گاز احتراق باروت، پوکه‌ی فلزی (برنجی) متداول شد، که امروزه در تفنگ و مسلسل و توپ نیز به کار میرود، ولی برای شکار هنوز از پوکه‌ی مقوائی استفاده میشود. در توپهای بزرگ هم، به جهت وزن زیادشان، باروت و گلوله جداگانه داخل قسمت عقب لوله (کولاس) قرار داده میشوند. در فشنگ، احتراق باروت به وسیله‌ی ضربه‌ی اهرمی (به نام ضارب) بر چاشنی، که در ته پوکه نصب شده است، صورت میگیرد.

فص: ← فصوص الحکم.

فصاحت (fasāhat) [عربی، ← آشکاری]، در علوم معانی و بیان، روشنی در کلمه و کلام، و روشنگوئی یا گشاده‌زبانی در متکلم. فصاحت کلمه در آن است که آسان به زبان آید، و به ذهن آشنا و به گوش خوشایند، و مطابق دستور زبان باشد. (← تنافر حروف؛ غرابت استعمال؛ مخالفت قیاس؛ کراهت در سمع.) فصاحت کلام (سخن) در آن است که روان، درست‌پیوند، و سرراست باشد (← تنافر کلمات؛ ضعف تألیف؛ تعقید). فصاحت متکلم (سخنگو) در آن است که در هر زمان و در هر حال بر گفتن سخن فصیح توانا باشد (← بلاغت).

فصح[4]**، عید** (ide fash) یا **عید فطیر** (fatir)، یکی از مهمترین اعیاد یهود. از شامگاه روز ۱۴م نیسان (نخستین ماه تقویم دینی یهود، در ماههای اسفند و فروردین) شروع میشود، و ۷ روز ادامه مییابد. در باره‌ی اصل و پیدایش آن نظرهای متعدد ابراز شده است. شاید در روزگاران پیش از موسی فقط یک جشن بهاری بوده است، ولی امروزه یهودیان مؤمن آن را به یادبود رهائی بنی اسرائیل از قید اسارت در مصر برگزار میکنند. در نخستین دو شب عید، اغذیه‌ی خاصی به نشانه‌ی مصائب بنی اسرائیل هنگام اسارتشان در مصر صرف، و داستان خروج بنی اسرائیل از مصر شرح داده میشود. در ایام فصح، نان فطیر (← مصا) صرف میشود که نشانه از آن است که بنی اسرائیل در هنگام خروج از مصر چنان شتاب داشتند که فرصت اینکه خمیر-هائی که فراهم کرده بودند "ورآید" نبود. و نیز، بنا بر سنت، در روزهای عید باید از لوازم و ظروف آشپزی خاصی که در طول سال به کار نرفته است استفاده شود. در اسرائیل قدیم، "بره‌ی خدا" را در اولین شب عید قربانی میکردند. مسیحیان حساب عید پاک یا فصح مسیحی را بر مبنای همین عید نگاه میدارند.

فصح، عید (ide fash) یا **عید قیام مسیح**، انگلا ایستر[5] (istər)، فنه پاک[6] (pāk)، عید عمده‌ی مسیحیان، که سالیانه به یادبود قیام عیسی پس از مرگ بر پا میدارند. منشأ عید فصح مسیحیان این بوده است که مسیحیان نخستین مراسم ← عید فصح یهود را رعایت میکردند. تاریخ انعقاد آن از ایام اولیه دستخوش تغییرات فراوان بوده است. در کلیسای غربی، تاریخ عید فصح بین ۲۲ مارس (حوالی عید نوروز) و ۲۵ آوریل (ح ۵ اردیبهشت) متغیر است. کلیسای ارتدوکس شرقی آن را بر طبق تقویم یولیانی احتساب میکند. بسیاری از تواریخ تقویم دینی و عیدهای دیگر مسیحی با عید فصح متحرک است. بیشتر مسیحیان این عید را پس از روزه‌ی بزرگ و هفته‌ی مقدس بر پا میدارند.

عید فصح از ایام قدیم مهمترین اعیاد سال مسیحی بوده است. در سراسر اروپا، مراسمی بدین عید وابسته است که احتمالاً ناشی از مراسم دوره‌های بت‌پرستی میباشد (مانند دادن تخم مرغ رنگین).

فصد (fasd) یا **خون گرفتن**، خارج ساختن خون از سیاهرگها (یا در صورت لزوم شریانها) به نیت مداوای بیماریهای مختلف. فصد باقیمانده‌ی اعتقادات قدیمی پزشکی است، و در زمانهای بسیار دور، بدین جهت صورت میگرفته است که فساد خون علت بیماریهای مختلف تصور میشده است. در طب کنونی، فصد فقط در بیماریهای قلبی خاصی، به منظور کاستن از فشار وارد بر قلب، انجام می‌گیرد، و در این موارد هم اثر آن آنی است، زیرا مقدار خونی که خارج‌شده در مدت کوتاهی کاملا جبران میشود.

فصل[7] (fasl)، جمعش فصول (fosul)، هر یک از چهار قسمت سال، که با گذشتن خورشید از یکی از اعتدالین یا انقلابین آغاز میشود. در یک مکان، اوضاع هواشناختی از فصلی به فصل دیگر تغییر میکند، ولی این تغییرات در سالهای متوالی متناوباً تکرار میشوند.

خواستاران اطلاعات اجمالی در باب خصوصیات

---

(۱) Fechner (۲) cartridge (۳) case (۴) Passover (۵) Easter (۶) Pâques (۷) season

فصول میتوانند به توضیحات مختصر ذیل اکتفا کنند. پس از این توضیحات، تفصیل مطلب از قسمت I آغاز میشود.

(۱) پیدایش فصول دو علت اساسی دارد، یکی تمایل ثابت محور زمین نسبت به صفحه‌ی مدار آن، و دیگری حرکت انتقالی زمین. (اختلاف مدت فصول ناشی از قانون سطوح است. ← کپلر، قوانین.)

(۲) مقدار حرارتی که موضع معینی از زمین در ۲۴ ساعت از خورشید میگیرد بستگی به دو عامل اساسی دارد، یکی زاویه‌ی تمایل اشعه‌ی خورشید است نسبت به خط قائم مکان (که هر چه کمتر باشد آن موضع حرارت بیشتری از خورشید میگیرد)، و دیگری طول روز (مدتی که خورشید بالای افق است).

(۳) دمای ناحیه‌ای از زمین بستگی به دو عامل دارد، یکی مقدار حرارتی که در روز از خورشید دریافت میکند، و دیگری مقدار حرارتی که به واسطه‌ی تشعشع از دست میدهد.

(۴) برای نیمکره‌ی شمالی، اول تیر ماه انقلاب صیفی و اول دی ماه انقلاب شتوی است. در انقلاب صیفی، طول روز برای نقاط واقع در ل استوا حد اعلای مقدار خود و برای نقاط واقع در نیمکره‌ی جنوبی حد اقل مقدار خود را دارد. در نیمکره‌ی شمالی، اگر از خط استوا به طرف قطب برویم طول روز از ۱۲ ساعت تا ۲۴ ساعت (بر مدار شمالگان) ترقی میکند. در بیشتر منطقه‌ی منجمده، "روز" ممکن است هفته‌ها یا ماهها طول بکشد. در قطب شمال، طول روز شش ماه است. در نیمکره‌ی جنوبی، طول روز از استوا (۱۲ ساعت) به طرف قطب جنوب تنزل میکند، و بر مدار جنوبگان به صفر میرسد. در ج مدار جنوبگان، در اول تیر روشنی وجود ندارد، و قطب جنوب در نیمه‌ی شبی است که شش ماه (از اول فروردین تا اول مهر ماه) طول میکشد.

در اول دی ماه (انقلاب شتوی)، روزها در نیمکره‌ی شمالی کوچکترین و در نیمکره‌ی جنوبی بزرگترین مقدار خود را دارند. در نواحی ل مدار شمالگان روشنی وجود ندارد، و قطب شمال در نیمه‌ی شب ششماهه‌ی خود است. در نواحی ج مدار جنوبگان، روز حد اقل ۲۴ ساعت طول میکشد، و قطب جنوب در نیمه‌ی روز ششماهه‌ی خود میباشد.

برای نیمکره‌ی شمالی، حد اقل یک ماه پیش از اول تیر و یک ماه پس از آن، وضع اشعه‌ی خورشید بسیار نزدیک به وضع آنها در اول تیر است. اینکه در نیمکره‌ی شمالی هوا در تیر ماه گرمتر از دی ماه است بدین دو سبب است که، در تیر ماه، اولا شعاعهای خورشید نزدیک به قائم بر زمین میتابند، و ثانیاً، طول روز بیشتر است. در نیمکره‌ی جنوبی اوضاع بر عکس این است، ماههای تیر، مرداد، و شهریور ماههای زمستانی، و ماههای دی، بهمن، و اسفند ماههای تابستانی هستند.

(۵) برای نیمکره‌ی شمالی، اول فروردین اعتدال ربیعی و اول مهر اعتدال خریفی است. در این دو روز، طول شب و روز برای جمیع نقاط زمین یکسان است. منتها، اعتدال ربیعی، در نیمکره‌ی شمالی، آغاز بهار و بلند شدن روزها و نزدیک شدن شعاعهای خورشید به قائم است، و در نیمکره‌ی جنوبی آغاز پائیز است. اعتدال خریفی، برعکس، در نیمکره‌ی شمالی آغاز پائیز، و در نیمکره‌ی جنوبی آغاز بهار است.

(۶) در بادی امر چنین مینماید که گرمترین ایام سال باید نظیر نزدیکترین اوضاع زمین به خورشید باشد، و سردترین آنها نظیر دورترین اوضاع زمین به خورشید، ولی در واقع چنین نیست. در نیمکره‌ی شمالی، فاصله‌ی زمین از خورشید در تابستان بیشتر از زمستان است. علت اینکه فاصله‌ی زمین از خورشید تأثیر اساسی در گرما و سرما ندارد کمی نسبی تفاوت حد اعلای فاصله‌ی زمین از خورشید با حد اقل این فاصله (ح ۴٬۸۰۰٬۰۰۰ کم) است، که قریب $\frac{1}{31}$ فاصله‌ی متوسط زمین از خورشید میباشد. این وضع به آن میماند که شخصی در فاصله‌ی ۳۱متری از یک بخاری باشد، با نزدیک شدن یک متر به بخاری، احساس چندان ازدیادی در حرارت نخواهد کرد.

* * * * *

اینک به تفصیل فصول میپردازیم.

قسمت اول: مقدمه

I ـ تمایل محور زمین. محور زمین، یعنی خطی موهومی که زمین حرکت وضعی خود را به دور آن انجام میدهد، بر صفحه‌ی استوای زمین عمود است. حرکت انتقالی زمین در صفحه‌ی دایرة البروج انجام میگیرد، که مرکز خورشید نیز در آن صفحه است، و این صفحه نسبت به صفحه‌ی استوای زمین مایل میباشد.

بیشتر کره‌های جغرافیائی را چنان ساخته‌اند که محور آنها به صورت مایل تثبیت شده است، و ما چنان به این گونه کره‌ها خو گرفته‌ایم که دیدن کره‌ای با محور قائم غیر طبیعی به نظرمان میرسد. در کره‌های با محور مایل، صفحه‌ی دایرة البروج افقی گرفته میشود، و البته از مرکز کره میگذرد (شکل ۱). اثر صفحه‌ی دایرة البروج بر روی کره‌ی زمین دایره‌ای عظیمه است. بر روی بیشتر کره‌ها، این دایره نیز به عنوان "دایرة البروج" رسم شده است. این دایره از عرض ۲۳٫۵° شمالی تا عرض ۲۳٫۵° جنوبی قرار دارد، و دایره‌ی استوا را در دو نقطه‌ی متقاطر بر روی کره قطع میکند. اگر کره را آهسته بگردانیم وضعی پیش میآید که در آن دایرة البروج افقی و متوازی با سطح میزی میشود که کره بر آن قرار گرفته است. در این وضع بخوبی مجسم میشود که صفحه‌ی استوا نسبت به صفحه‌ی دایرة البروج به اندازه‌ی ۲۳٫۵° تمایل دارد. محور زمین با صفحه‌ی دایرة البروج زاویه‌ی ۶۶٫۵° میسازد، و نسبت به خط عمود بر این صفحه

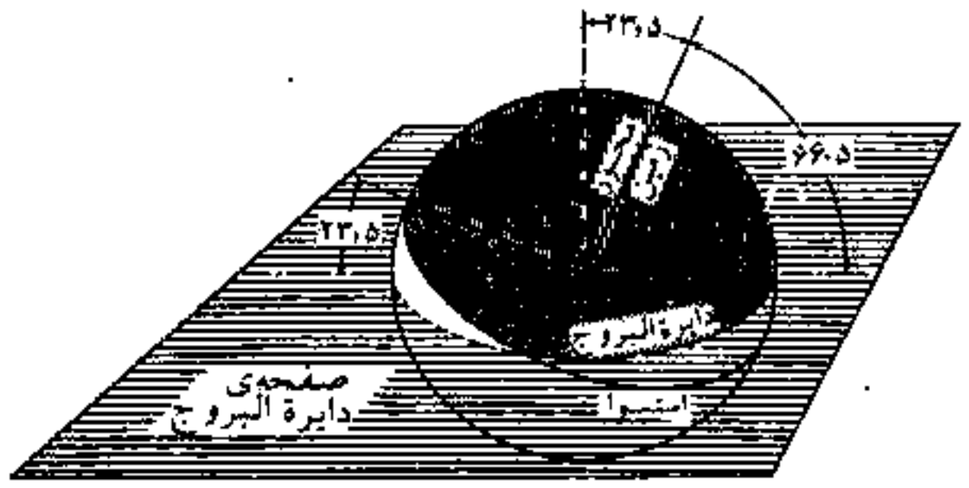

شکل ۱

(واحد ارقام درجه است)

محور زمین با صفحه‌ی مدار آن زاویه‌ی ۶۶٫۵ میسازد.

۲۳٫۵° مایل است. هیچ عامل تنهای دیگری مربوط به ارتباط زمین و خورشید به اندازه‌ی تمایل محور زمین اهمیت ندارد. ارقام "۶۶٫۵°" و "۲۳٫۵°" در همه‌ی تحقیقات وابسته به ارتباط زمین و خورشید دخالت دارد.

توجه به این نکته کمال اهمیت را دارد که محور زمین، با آنکه همیشه با صفحه‌ی دایرة البروج زاویه‌ی ۶۶٫۵° میسازد، نسبت به ستارگان پیوسته وضع ثابتی دارد (در این بیان، حرکت محور زمین را در نتیجه‌ی تقدیم اعتدالین و سایر انحرافات این محور را در نظر نمیگیریم). محور زمین، با وجود حرکت سالانه‌ای که بر گرد خورشید دارد، پیوسته متوجه نقطه‌ی ثابتی از آسمان است.

نتیجه‌ی مستقیم این دو امر که اولا محور زمین زاویه‌ی ثابتی با دایرة البروج دارد، و ثانیاً همیشه متوجه نقطه‌ی ثابتی در میان ستارگان است، این است که محور زمین در نقطه‌ای از مدار زمین مایل به طرف خورشید است، و در نقطه‌ی متقابل آن مایل در جهت دور شدن از خورشید، و در دو نقطه‌ی متوسط میان آن دو نقطه، تمایل این محور نه به طرف خورشید است و نه در جهت عکس آن (شکل ۲).

II ـ کلیات در باب فصول. در اول تیر ماه (آغاز تابستان)، کره‌ی زمین چنان بر مدار خود قرار گرفته است که انتهای قطب شمالی محور آن بیشترین زاویه‌ی تمایل (یعنی ۲۳٫۵°) را به طرف خورشید دارد. نیمکره‌ی شمالی به طرف خورشید مایل و نیمکره‌ی جنوبی در جهت عکس مایل است. این وضع را انقلاب صیفی مینامند. شش ماه پس از آن، در آغاز دی ماه (اول زمستان)، زمین در نقطه‌ی متقابل مدار خود وضعی دارد که از جهتی مشابه با وضع آن در انقلاب صیفی است. در این هنگام، که انقلاب شتوی نامیده میشود، بار دیگر محور زمین حد اعلای تمایل را نسبت به خط واصل بین خورشید و زمین دارد، ولی این بار نیمکره‌ی جنوبی متمایل به خورشید است، و نیمکره‌ی شمالی تمایلی در جهت عکس دارد.

در نیمه راه دو انقلاب، دو وضع موسوم به اعتدالین پیش میآید. در این دو وضع، محور زمین با خط واصل میان خورشید و زمین زاویه‌ی ۹۰° دارد، و قطب شمال و قطب جنوب هیچ کدام تمایلی به طرف خورشید ندارد. اعتدال ربیعی در آغاز فروردین ماه (اول بهار برای نیمکره‌ی شمالی) و اعتدال خریفی در آغاز مهر ماه (اول پائیز برای نیمکره‌ی شمالی) است. در دو اعتدال، وضع از لحاظ ارتباط زمین و خورشید با یکدیگر یکسان است، در صورتی که در دو انقلاب، وضع کاملا معکوس یکدیگر است. به همین جهت، لازم است که هر انقلاب جداگانه مورد بحث واقع شود، ولی بحث در باره‌ی دو اعتدال را میتوان یکجا انجام داد.

قسمت دوم: انقلاب شتوی

III ـ دایره‌ی روشنائی. در شکل ۳، مقطع کره‌ی زمین و زوایای برخورد اشعه‌ی خورشید با

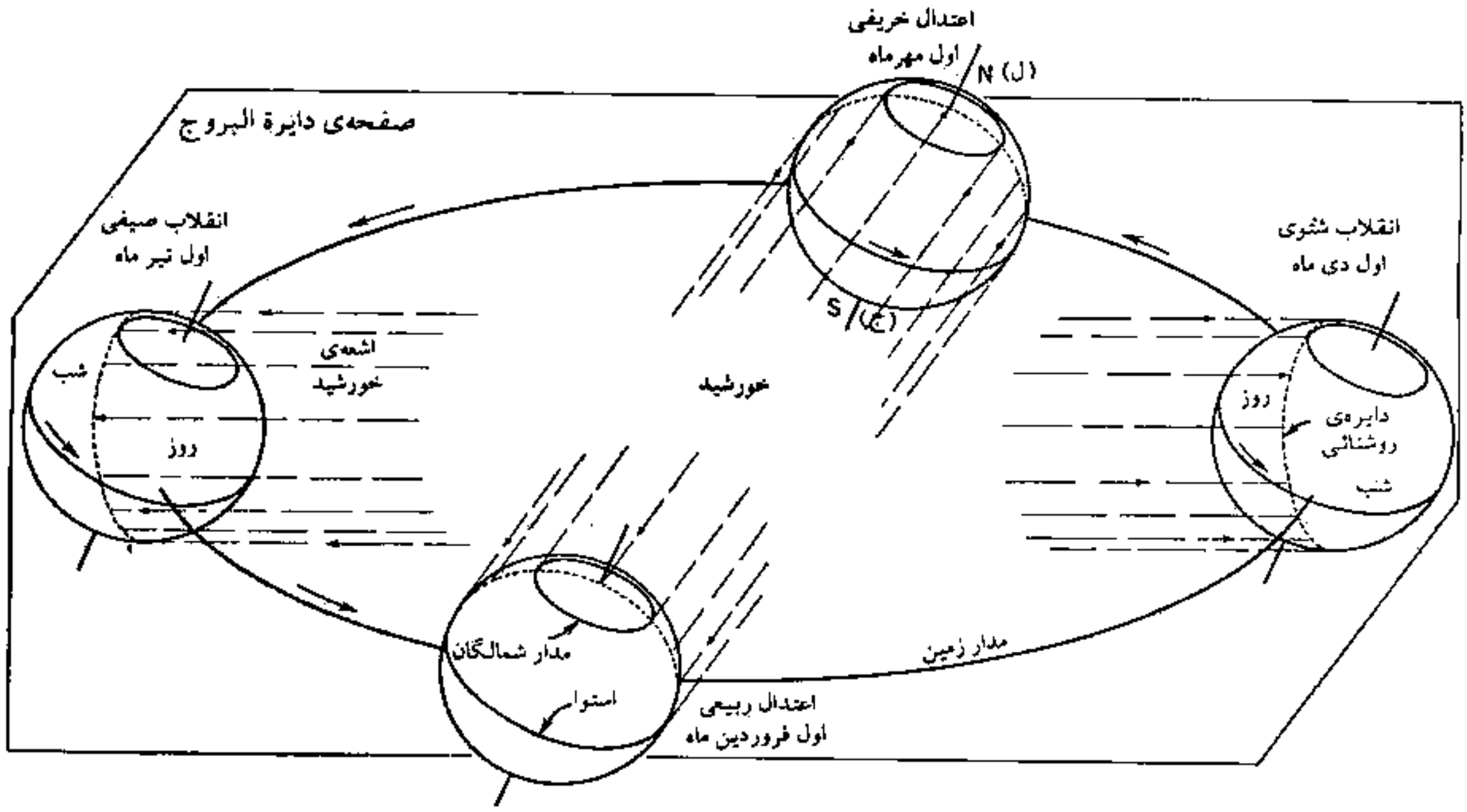

شکل ۲

پیدایش فصول نتیجه‌ی اینست که محور متمایل زمین، در ضمن حرکت سالانه‌ی زمین بر گرد خورشید، امتداد ثابتی در فضا دارد.

تاریک زمین است دایره‌ی روشنائی نام دارد (← روز و شب). در انقلاب شتوی، این دایره خط استوا را به دو نیمه‌ی متساوی تقسیم میکند، ولی سایر مدارات زمین را به دو قسمت نامتساوی قسمت می‌نماید. دایره‌ی روشنائی با دو مدار شمالگان (°۶۶,۵ عا) و جنوبگان (°۶۶,۵ عج) مماس است.

(ا) در نیمکره‌ی شمالی، شب طولانیتر از روز است.

(ب) در نیمکره‌ی جنوبی، روز طولانیتر از شب است.

(پ) هر اندازه از خط استوا دورتر شویم اختلاف شب و روز بیشتر میشود.

(ت) در عرضهای متناظر شمالی و جنوبی، طولهای روز و شب درست عکس یکدیگر است.

(ث) میان مدار شمالگان (°۶۶,۵ عا) و قطب شمال، صرف نظر از نیمتاب ـ که در نزدیکی مدار شمالگان مقدار زیادی بر طول روز می‌افزاید ـ شب ۲۴ ساعت تمام طول میکشد. چنانکه در شکل ۳ مشهود است، تمام ناحیه‌ی واقع در شمال مدار شمالگان در قسمت تاریک زمین قرار گرفته است، و حتی وقتی هم که زمین °۳۶۰ دوران کند، این ناحیه در مقابل اشعه‌ی خورشید واقع نمیشود.

(ج) میان مدار جنوبگان (°۶۶,۵ عج) و قطب جنوب، روز ۲۴ ساعت طول میکشد، چه در ضمن گردش زمین هیچ یک از نقاط این ناحیه در منطقه‌ی تاریک قرار نمیگیرد.

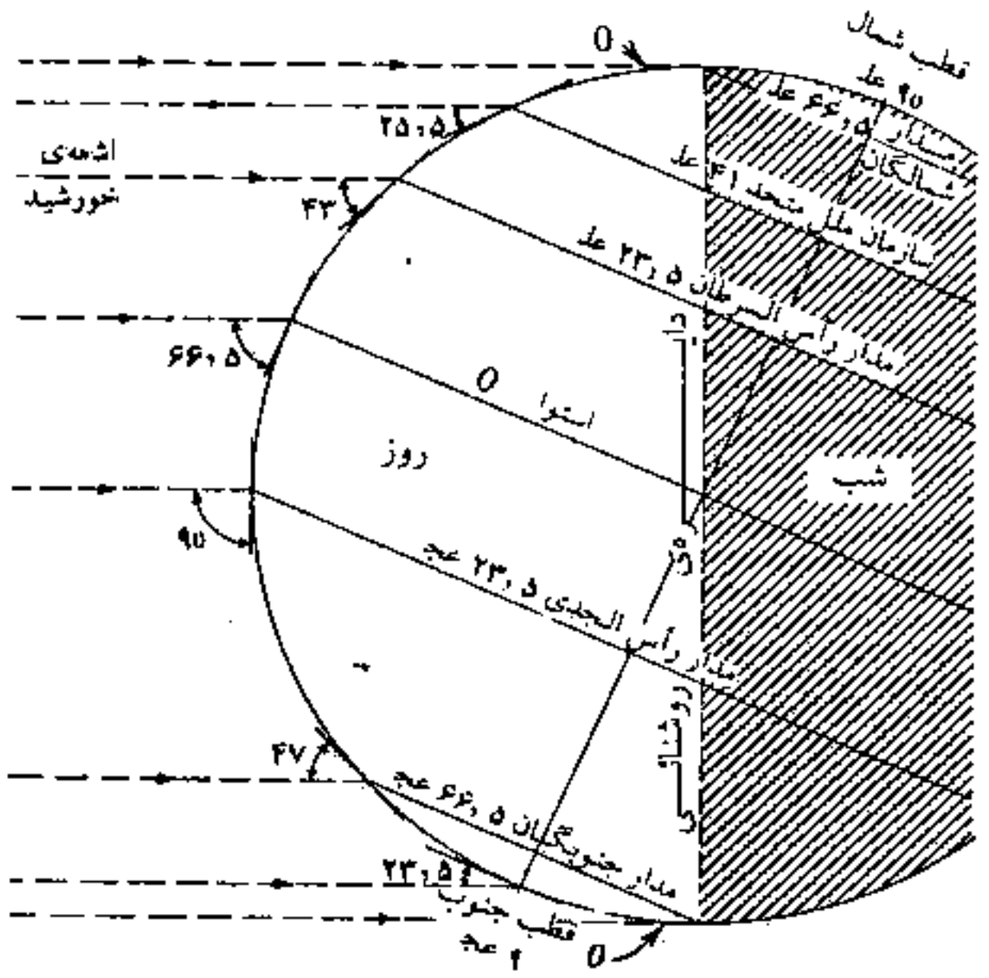

شکل ۳. انقلاب شتوی

(واحد ارقام درجه است)

IV ـ طول شب و روز. به علت وضعی که دایره‌ی عظیمه‌ی روشنائی در انقلاب شتوی دارد، طول شب و روز در قسمت عمده‌ی کره‌ی زمین با یکدیگر متفاوت است. کیفیت این اختلاف با توجه به شکل ۳ و به قسمتهائی از هر یک از مدارات زمین که در طرفین دایره‌ی روشنائی قرار دارند معلوم میشود. از این شکل آشکار است که در انقلاب شتوی

۱) در عرض °۲۳,۵ جنوبی، اشعه‌ی خورشید در هنگام ظهر با زاویه‌ی °۹۰ در بالای افق به زمین میتابند. بنا بر این، خورشید درست در مرکز آسمان یا در سمت الرأس است. چون در زمانهای قدیم خورشید، در انقلاب شتوی، در صورت فلکی جدی قرار میگرفت، مدار °۲۳,۵ عج مدار رأس الجدی خوانده شده است. این مدار جنوبی‌ترین مداری است که اشعه‌ی خورشید ممکن است بر نقاط واقع بر آن در امتداد قائم بتابند. عرض جغرافیائی نقاطی از زمین که اشعه‌ی خورشید به زاویه‌ی °۹۰ بر آنها میتابد مساوی میل خورشید در اصطلاح نجومی است. پس، در انقلاب شتوی، میل خورشید °۲۳,۵ جنوبی است.

(ب) در استوا، ارتفاع نیمروزی خورشید (یعنی ارتفاع خورشید در ظهر) °۶۶,۵ بالای افق جنوبی است. این ارتفاع متمم °۲۳,۵ (یعنی مساوی °۲۳,۵ − °۹۰) است.

(پ) بر مدار شمالگان، که دارای عرض شمالی °۶۶,۵ است، خورشید در ظهر درست بر افق قرار دارد.

(ت) بر مدار جنوبگان (°۶۶,۵ عج)، ارتفاع خورشید در ظهر °۴۷ بالای افق شمالی است.

(ث) در قطب جنوب، خورشید در ظهر ارتفاعی برابر با °۲۳,۵ بالای افق دارد.

از توجه به ارتفاعات منکور، معلوم میشود که ارتباط منظمی میان عرض جغرافیائی و ارتفاع خورشید در ظهر موجود است. قاعده‌ی کلی، که در هر موقع سال در هر عرض جغرافیائی صدق میکند، این است که ارتفاع نیمروزی خورشید در یک نقطه برابر است با °۹۰ منهای قوسی از نصف النهار که میان آن نقطه و مداری واقع است که خورشید بر آنجا قائم میتابد.

VI ـ مسیر خورشید در آسمان. مسیر خورشید را در آسمان در هنگام انقلاب شتوی، برای عرض‌های مختلف، در شکل ۴ (صص ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱) نمایش داده‌ایم. افق به صورت دایره‌ای واقع در صفحه‌ای افقی رسم شده است، و آسمان را به صورت گنبدی نیمکره‌ای مجسم کرده‌ایم. خورشید در هر شبانروز یک دایره‌ی کامل بر کره‌ی آسمان طی میکند. بعضی اوقات، مثلا در اعتدالین، این مسیر‌های مستدیر دوایر عظیمه‌ای بر کره‌ی آسمان هستند، و در اوقات دیگر دایره‌های صغیره‌اند.

V ـ ارتفاع خورشید نیمروز. در لحظه‌ی معین، همه‌ی نقاطی از زمین که برای آنها خورشید منتهای ارتفاع خود را در آسمان دارد بر نصف النهار واحدی قرار دارند. بنا بر این، همه‌ی نقاطی که طول جغرافیائی آنها یکسان است، ظهرشان در یک لحظه میباشد (لحظه‌ی عبور خورشید از

روشنائی زمین

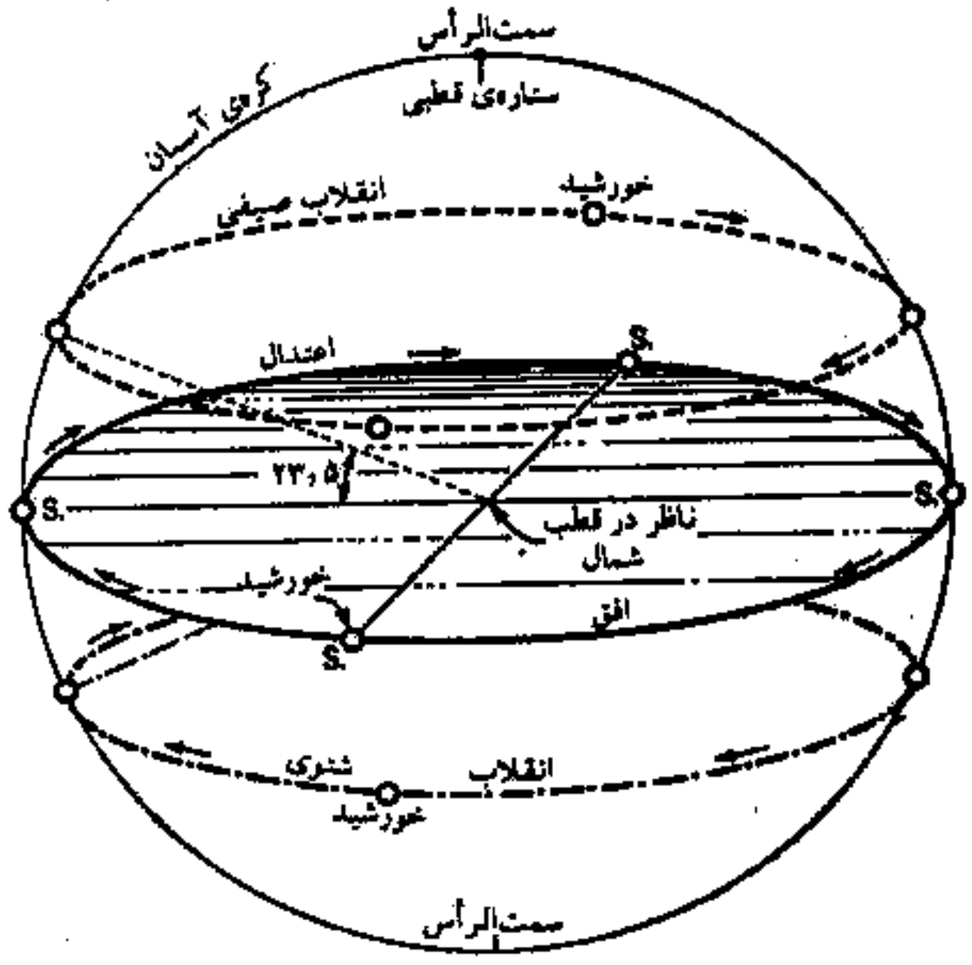

(ا)
قطب شمال

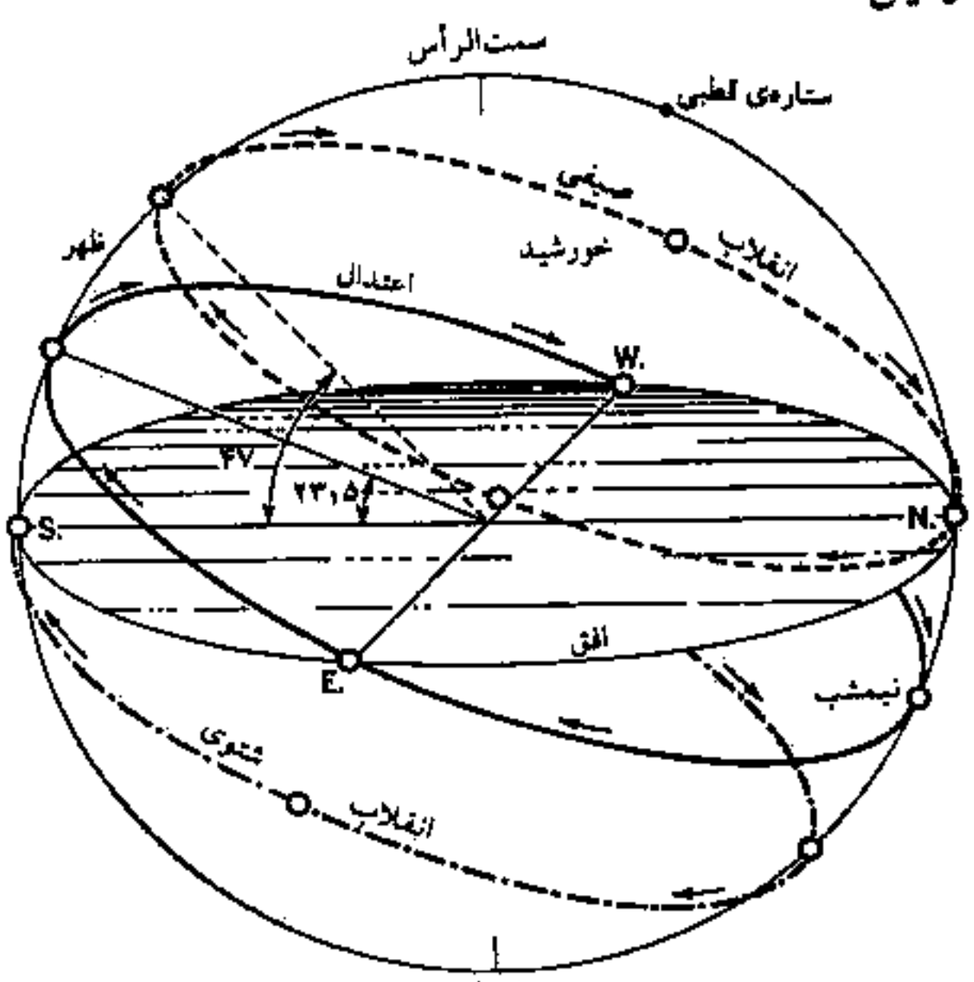

(ب)
مدار شماگان ۵ ,۶۶ عا

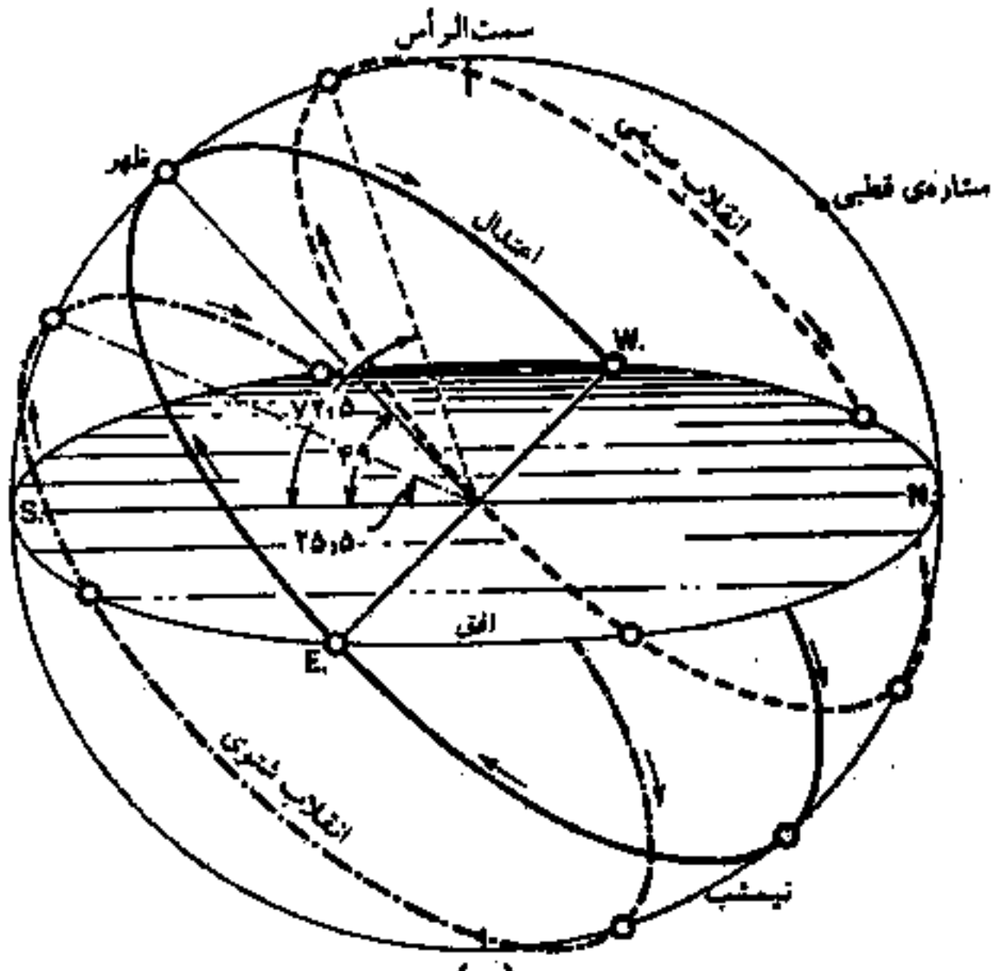

(پ)
سازمان ملل متحد ۴۱ عا

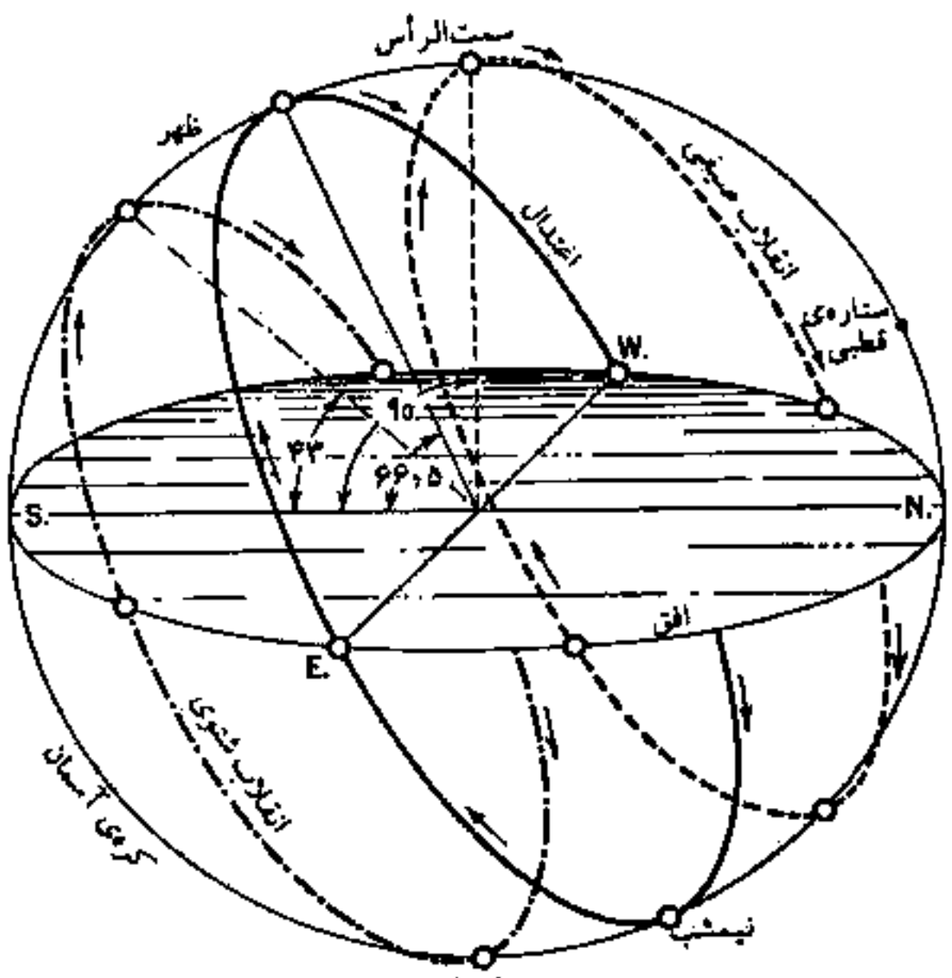

(ت)
مدار رأس السرطان ۵ ,۲۳ عا

شکل ۴

(واحد ارقام درجه است)

N : شمال؛ S : جنوب؛ E : شرق؛ W : غرب

برای ساکنین زمین، سطح زمین قرص افقی مسطحی است.

مسیر خورشید در آسمان

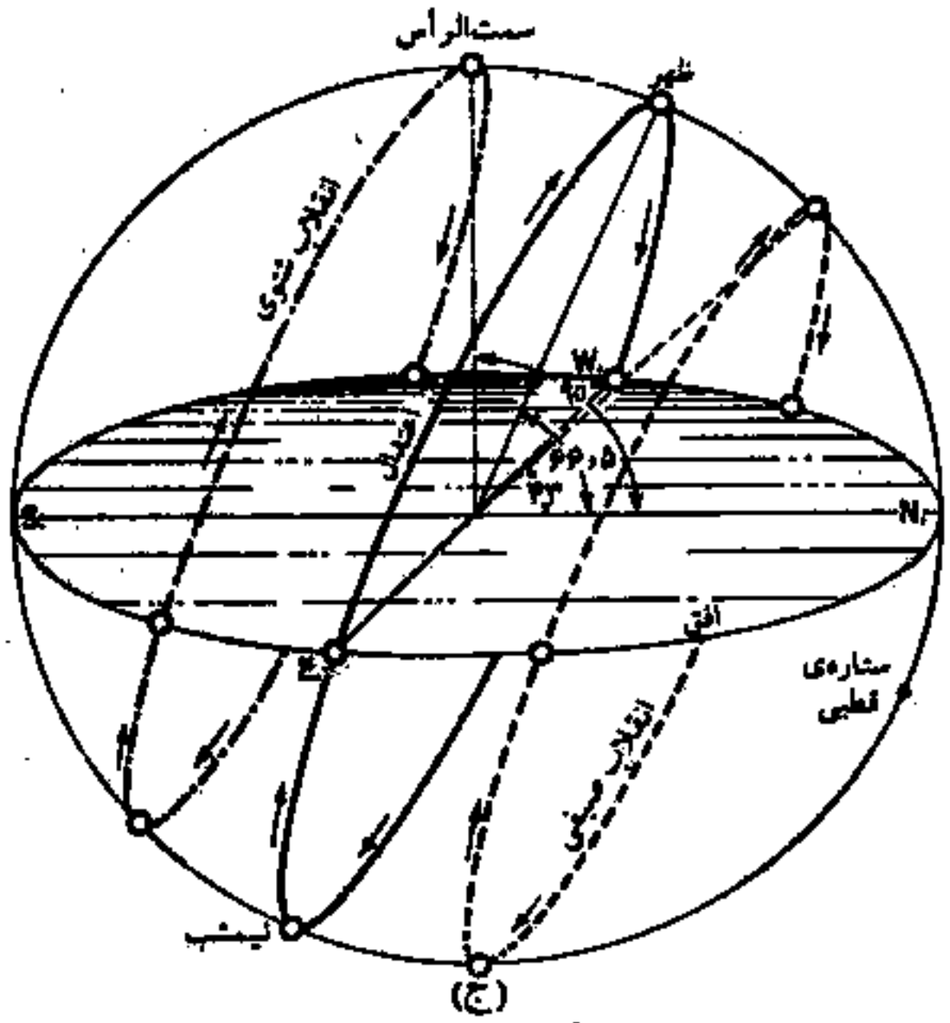

(ج)

مدار رأس السجدی ۲۳٫۵ عج

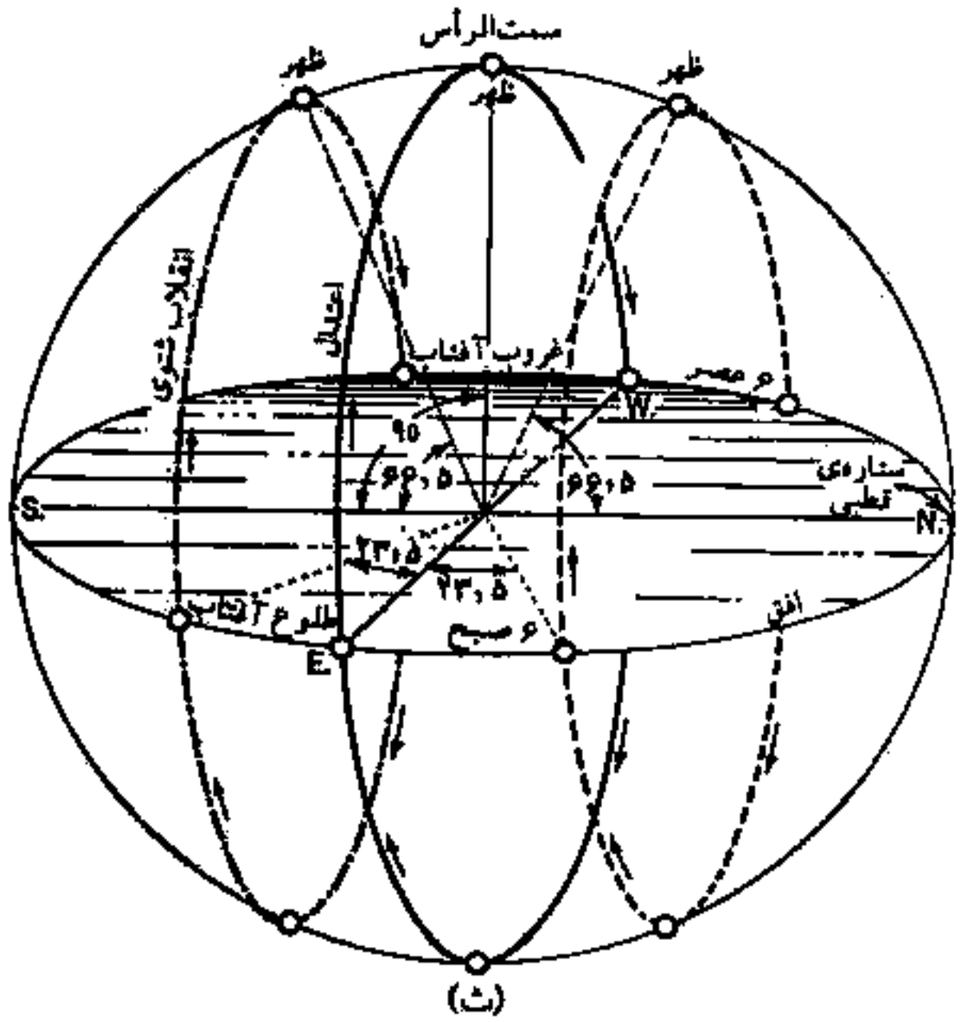

(ث)

استوا ۰ عرض

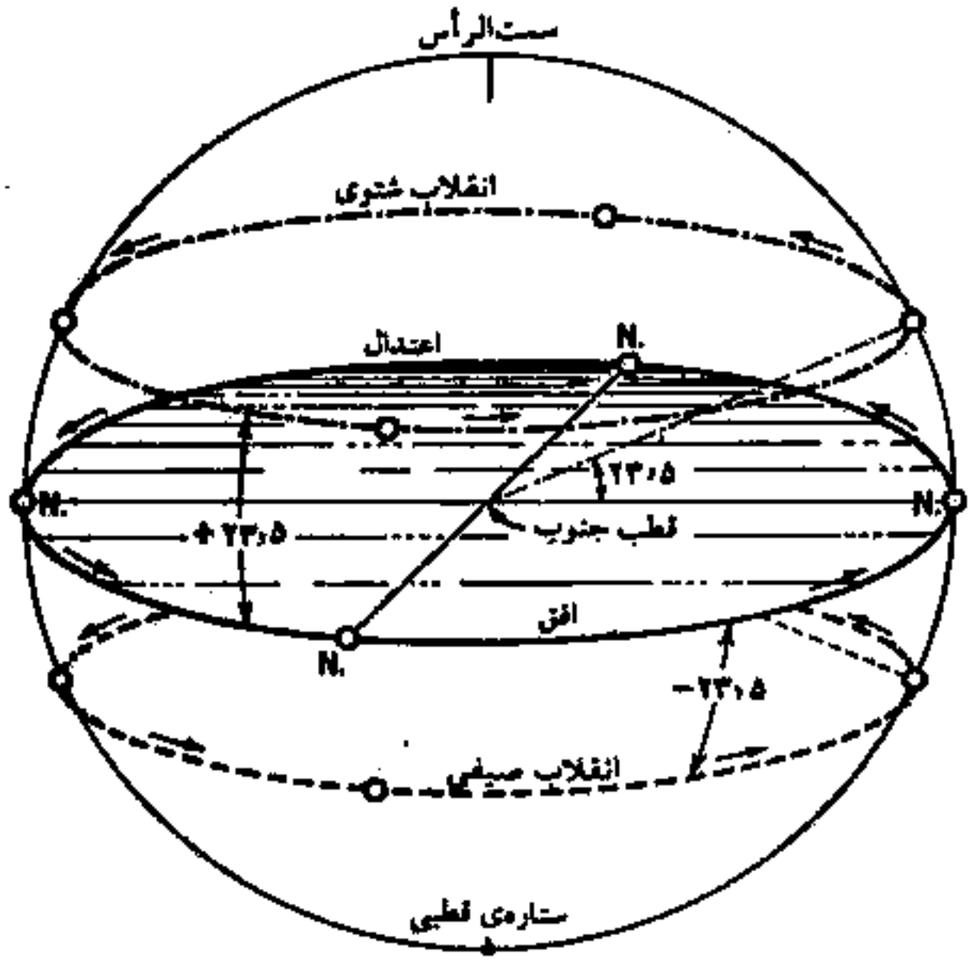

(ح)

قطب جنوب ۹۰ عط

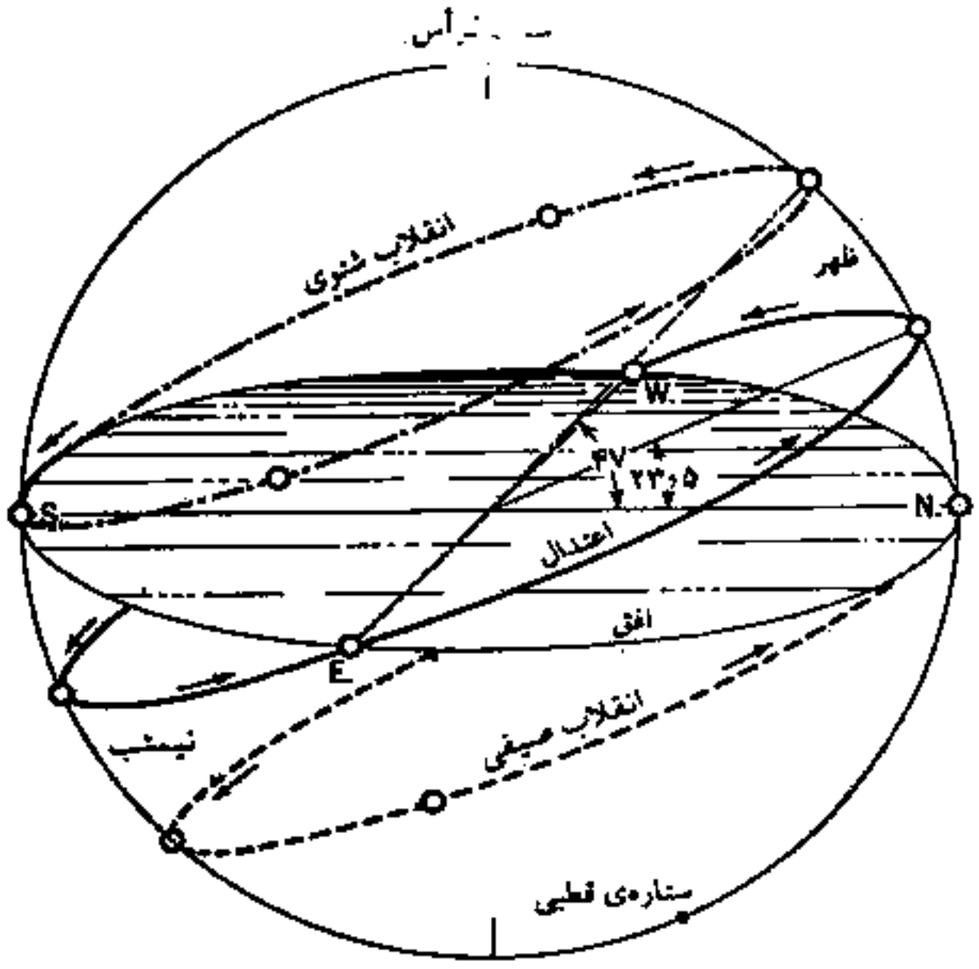

(چ)

مدار جنوبگان ۶۶٫۵ عط

در نظر چنین کسی، خورشید، ماه، و ستارگـان بـر سطح داخلی نیمکره‌ای که بر بالای سر اوست حرکت میکنند.

حکم کلی در باره‌ی مسیر خورشید که در هر عرض جغرافیائی و در هر موقع سال صادق است این است: زاویه‌ی صفحه‌ی مدار یومی خورشید با افق متمم عرض جغرافیائی (یعنی 90° منهای عرض جغرافیائی) محل است (این زاویه را نباید با ارتفاع نیمروزی خورشید اشتباه کرد. فقط در اعتدالین است که مقدار این دو یکی است). مثلا، در قطبین، مسیر روزانه‌ی خورشید در صفحه‌ای موازی با صفحه‌ی افق است، زیرا عرض جغرافیائی قطبها 90° شمالی یا جنوبی است. در استوا، مسیر خورشید در صفحه‌ای است عمود بر صفحه‌ی افق، زیرا عرض جغرافیائی استوا صفر است.

VII ـ اوضاع و احوال در قطب. در دو قطب زمین، مسیر روزانه‌ی خورشید در آسمان از همه جای زمین عجیبتر است (شکل ۴). در اینجا خورشید، بر خلاف سایر نقاط زمین، طلوع کردن از افق و غروب کردن و رفتن به زیر افق ندارد، بلکه دایره‌ای افقی میپیماید که در سراسر روز با افق موازی است. در واقع، این مسیر شکل مارپیچ دارد، ولی پای این مارپیچ چندان کوچک است که با مشاهده‌ی عادی تشخیص آن ممکن نیست. در اول دی ماه (انقلاب شتوی)، خورشید در قطب شمال در سراسر شبانه روز $23,5^\circ$ زیر افق میماند، در صورتی که در قطب جنوب در همین مدت $23,5^\circ$ بالای افق میماند. در قطب جنوب راهی طبیعی برای تعیین ظهر نداریم، زیرا ارتفاع خورشید در سراسر شبانروز ثابت است. از این گذشته، همه‌ی نصف النهارات در نقطه‌ی قطب به یکدیگر میرسند، و نصف النهار محلی خاصی وجود ندارد تا زمان را نسبت به آن معین کنیم. کیفیت عجیب دیگر اینکه سایه‌ی یک شیء در همه‌ی ساعتهای شبانروز متوجه به شمال است، چه همه‌ی نقاط افق در قطب جنوب در "شمال" قرار گرفته‌اند. با نصب میله‌ای قائم در مرکز یک قرص افقی، که محیط دایره‌ی آن به ۲۴ قسمت متساوی تقسیم شده باشد، میتوان شاخص ساده‌ای ساخت. اگر یکی از نقاط تقسیم را "نصف شب" بگیریم، ساعت را میتوان از روی محل نوک سایه‌ی شاخص بر محیط قوس به دست آورد.

VIII ـ جهت طلوع و غروب. مواضع طلوع و غروب خورشید بر افق نسبت به جهات اربعه، چنانکه در شکل ۴ دیده میشود، با عرض جغرافیائی محل بسیار تغییرپذیر است. در مدار جنوبگان، هنگام انقلاب شتوی، طلوع و غروب در یک لحظه (نیمشب) در نقطه‌ای بر افق که به طرف جنوب است صورت میگیرد. در همه‌ی نقاط واقع میان مدارهای جنوبگان و شمالگان، خورشید در نقطه‌ای میان ج و ش طلوع میکند، و غروب آن در نقطه‌ای میان ج و غ است.

قسمت سوم : انقلاب صیفی

IX ـ اوضاع و احوال در انقلاب صیفی (اول تیر ماه) تقریباً از هر لحاظ درست معکوس اوضاع و احوال در انقلاب شتوی است. در این هنگام، انتهای قطب شمالی محور زمین مستقیماً متمایل به طرف خورشید است، و نیمکره‌ی شمالی از همان فزونی آفتاب برخوردار میشود که نیمکره‌ی جنوبی در انقلاب شتوی از آن برخوردار است. رسم نمودار خاصی برای نشان دادن وضع اشعه‌ی خورشید با زمین در انقلاب صیفی ضرورت ندارد، بلکه کافی است که شکل ۳ را معکوس کنیم، و کلمات "شمال"، "شمالگان"، و "مدار رأس الجدی" را، به ترتیب، به "جنوب"، "جنوبگان"، و "مدار رأس السرطان" تبدیل کنیم، و بالعکس. احکام مربوط به دایره‌ی روشنائی، طول روز و شب، و ارتفاع نیمروزی خورشید در انقلاب صیفی را میتوان، با تصرفات لفظی مناسب، از احکام سابق الذکر در باب انقلاب شتوی به دست آورد.

مسیر خورشید در آسمان روز اول تیر ماه در شکل ۴ نمایش داده شده است. باید توجه داشت که، اولا، ارتفاع نیمروزی خورشید در هر عرض جغرافیائی با ارتفاع آن در اول دی ماه به اندازه‌ی 47° ($23^\circ 5'$ بعلاوه‌ی $23,5^\circ$) اختلاف دارد، و ثانیاً، اوضاع و احوال در قطبین درست معکوس میشود. برای همه‌ی عرضهای میان دو مدار شمالگان و جنوبگان، خورشید در افق لش طلوع میکند نه در افق جش، و در افق لغ غروب میکند نه در افق جغ.

قسمت چهارم : اعتدالین

X ـ در اول فروردین (اعتدال ربیعی) و اول مهر (اعتدال خریفی)، نسبت زمین به اشعه‌ی خورشید با یکدیگر همانند است، و به همین جهت، دو اعتدال را میتوان با هم مورد بحث قرار داد. شکل ۲ وضع کلی را نشان میدهد. اگر چه محور زمین، بر طبق قاعده‌ی کلی، نسبت به صفحه‌ی دایرة البروج $66,5^\circ$ تمایل دارد، این تمایل چنان است که هیچ یک از دو نیمکره‌ی زمین نسبت به خورشید تمایلی بیشتر یا کمتر از نیمه‌ی دیگر ندارد؛ اشعه‌ی خورشید با محور زمین زاویه‌ی 90° میسازند. تفصیل بیشتر در باره‌ی اوضاع و احوال اعتدالین در شکل ۵ ملاحظه میشود.

XI ـ دایره‌ی روشنائی. دایره‌ی روشنائی در اعتدالین از دو قطب میگذرد، و به همین جهت، در ضمن دوران زمین، در هر لحظه از شبانروز بر نصف النهاری منطبق است.

XII ـ طول روز و شب. چنانکه از شکل ۵

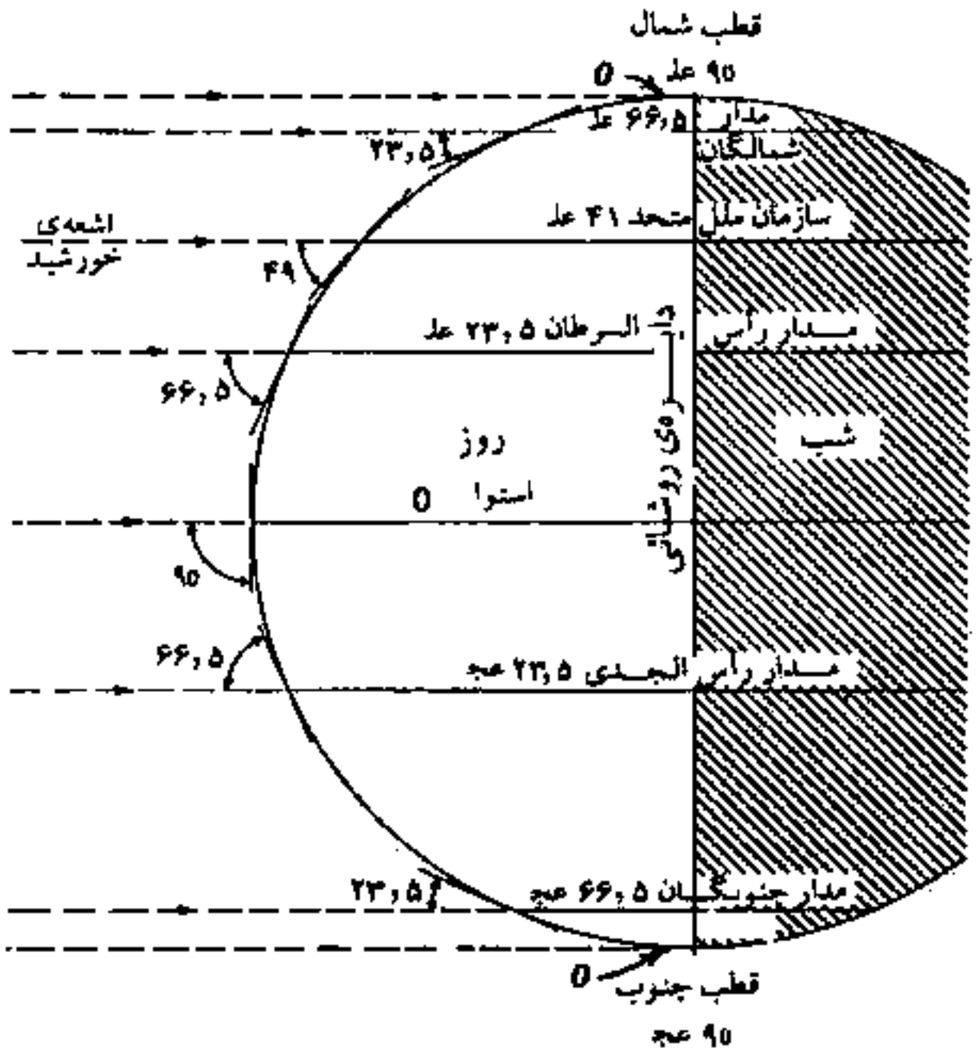

شکل ۵. اعتدال

(واحد ارقام درجه است)

آشکار است، دایره‌ی روشنائی مدارات را به دو قسمت متساوی تقسیم میکند. بنا بر این، طول روز و شب در همه‌ی عرضهای جغرافیائی مساوی با یکدیگر و هر یک ۱۲ ساعت است. اوضاع و احوال برای دو نیمکره‌ی شمالی و جنوبی یکی است. در همه جای زمین، جز در قطبین که اوضاع و احوال خاص دارند، طلوع خورشید در ساعت ۶ صبح (وقت محلی) و غروب آن در ساعت ۶ بعد از ظهر (وقت محلی) واقع میشود.

XIII ـ ارتفاع خورشید نیمروز. با اندازه گرفتن زاویه‌ی میان اشعه‌ی متوازی خورشید و خطوط مماس بر نقاط مورد نظر از کره‌ی زمین، میتوان ارتفاع نیمروزی خورشید را در هر نقطه از زمین بر شکل ۵ به دست آورد. از این اندازه‌گیریها معلوم میشود که، در هر مکان، این ارتفاع متمم عرض جغرافیائی آن مکان است. بنا بر این، در اعتدالین (نه در زمان دیگری از سال)، اگر عرض جغرافیائی یک مکان را بدانیم، میتوانیم ارتفاع نیمروزی خورشید را در آنجا با یک تفریق ساده به دست آوریم. اگر چه در عرضهای متناظر شمالی و جنوبی ارتفاع خورشید یکسان است، باید توجه داشت که، در نیمکره‌ی شمالی، این ارتفاع از افق جنوبی اندازه گرفته میشود، و در نیمکره‌ی جنوبی از افق شمالی.

XIV ـ مسیر خورشید در آسمان. مسیر خورشید در آسمان در شکل ۴ نمایش داده شده است. در هر حالت، مسیر خورشید در نیمه‌راه میان مسیرهای آن در دو انقلاب واقع میشود. در هر عرض جغرافیائی، جز در دو قطب، خورشید از نقطه‌ای بر افق که درست در طرف شرق است طلوع میکند، و در نقطه‌ای بر افق که درست در جانب غرب است غروب مینماید. در قطبین، خورشید در سراسر شبانروز بر افق میماند، و در مدت ۲۴ ساعت تمام محیط افق را طی میکند. بدیهی است جهت حرکت ظاهری خورشید در دو قطب عکس یکدیگر است.

در استوا، خورشید هنگام ظهر ارتفاعی برابر با 90° دارد؛ به علاوه، مسیر روزانه‌ی آن در صفحه‌ای عمود بر صفحه‌ی افق است. به همین جهت، در اعتدالین، ارتفاع خورشید در استوا در سراسر روز هر ساعت به اندازه‌ی 15° تغییر پیدا میکند. از این گذشته، در اعتدالین، سایه‌ی شاخص در هر نقطه از خط استوا، از ساعت ۶ صبح تا ظهر رو به مغرب است، و از ظهر تا ساعت ۶ عصر رو به مشرق.

قسمت پنجم : ایام بین انقلابین و اعتدالین

XV ـ میل خورشید از یک انقلاب تا انقلاب دیگر به طور پیوسته تغییر میکند. تغییر تقریبی میل در تاریخهای غیر از انقلابین و اعتدالین در جدول ذیل آمده:

در ماه	تغییر میل ماه
11°	اولین ماه پیش یا پس از اعتدال.
9°	دومین ماه پیش یا پس از اعتدال.
$3,5^\circ$	ماههای متصل به انقلاب.

تغییرات میل در نزدیکی انقلابین بسیار کند است، و در نزدیکی اعتدالین سریع. به

همین جهت است که روزها در ماههای بهار و پاییز بسرعت بلند و کوتاه میشوند، و درنگ کردن ظاهری خورشید در بلندترین یا کوتاهترین میل آن در ماههای خردادتیر و آذردی نیز به همین سبب است.

مسیر خورشید در آسمان، در سراسر سال، اوضاع متوسطی نسبت به آنچه در شکل ۶ رسم شده است دارد. اگر همه‌ی مسیرهای روزانه را از یک انقلاب شتوی تا انقلاب صیفی پس از آن بر چنین شکلی به دقت رسم کنیم، شکلی مارپیچمانند با

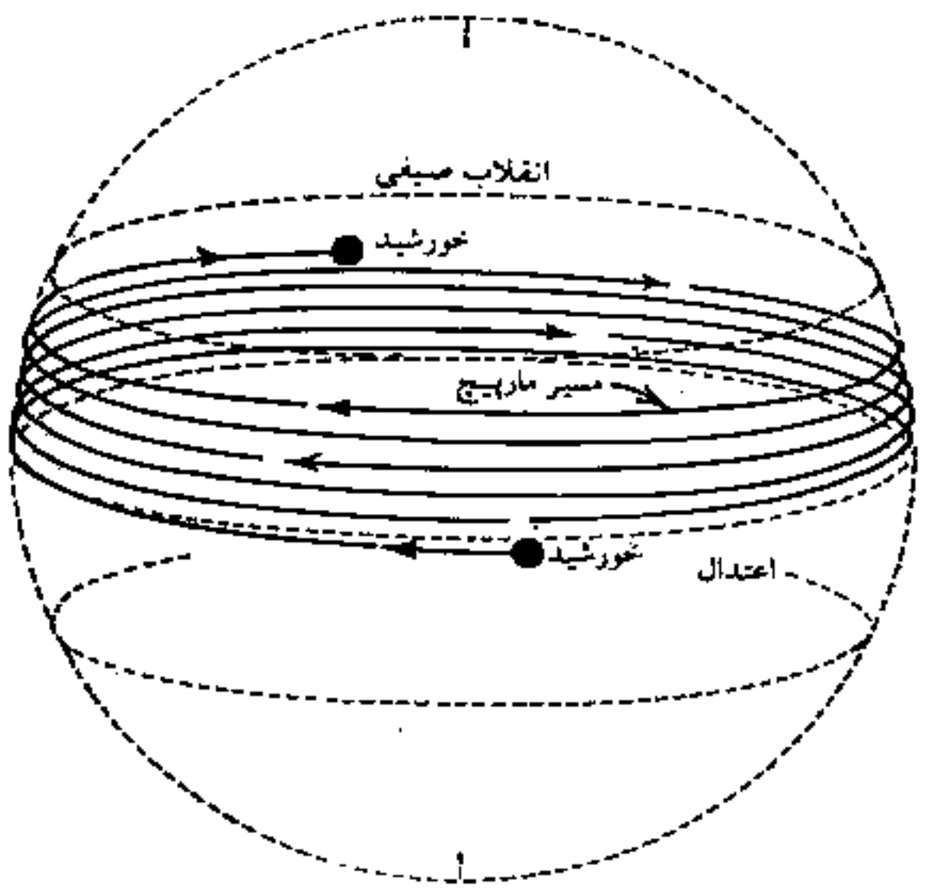

شکل ۶

در قطب شمال، مسیر ظاهری خورشید در آسمان در سال به صورت مارپیچی با پای کوتاه است.

پای بسیارکوتاه پدید میآید. چنین شکلی رفتار خورشید را در قطبین بخوبی مجسم میسازد (شکل ۶). خورشید روز بروز بر این مارپیچ پاکوتاه، از پایینترین وضع خود در زیر افق در انقلاب شتوی، بالا میآید، و سه ماه پس از انقلاب، یعنی در اعتدال ربیعی، بر افق قرار میگیرد. از این پس به پیچیدن و بالا آمدن خود ادامه میدهد، و در اول تیر به بالاترین وضع خود میرسد؛ سپس، به پایین میپیچد، و در اول مهر ماه بار دیگر به افق میرسد؛ پس از آن، به پائین رفتن ادامه میدهد تا بار دیگر به وضع انقلاب شتوی برسد. به همین جهت است که، در قطب شمال، خورشید تنها یک طلوع سالانه دارد و یک غروب سالانه. "طلوع" در اول فروردین صورت میگیرد، و "غروب" در اول مهر؛ در فاصله‌ی میان طلوع و غروب، شش ماه آفتاب است، و شش ماه نیمتاب و تاریکی کامل. برای قطب جنوب نیز چنین وضعی، منتها معکوس آنچه در باب قطب شمال گفته شد، هست.

قسمت ششم : فصول و گرما و سرما

XVI - خورتابگیری[1] (xortābgiri). جو زمین و سطح آن با انرژی تشعشعی ناشی از خورشید گرم میشوند. این انرژی به صورت امواج حرارتی ـکه از بسیاری جهات به امواج نورانی شباهت دارد ولی نامرئی استـاز فضا عبور میکنند. اصطلاح خورتابگیری به معنی انرژی تشعشعی است که جو زمین و سطح آن از خورشید میگیرند. امواج حرارتی، مانند امواج نوری، به خط مستقیم منتشر میشوند، و از مواد شفاف (مانند هوا، شیشه، یا یخ) میگذرند، ولی قسمتی از انرژی حرارتی را محیطی که امواج از آن میگذرند جذب میکنند. مواد حاجب ماوراء (مانند خاک و سنگ) اشعه‌ی حرارتی را جذب میکنند، و مانع عبور آنها میشوند، یا آنها را در هوا منعکس مینمایند.

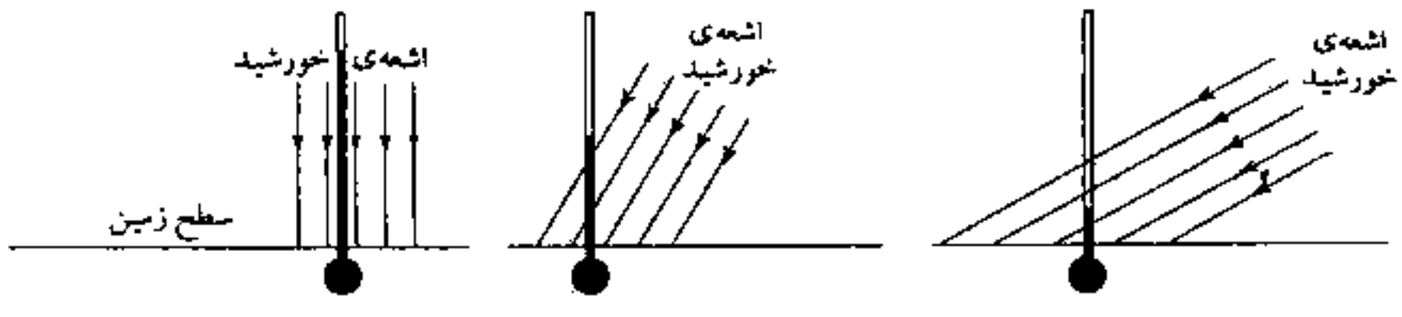

شکل ۷

خورتابگیری در فصول مختلف در نقاط مختلف کره‌ی زمین متفاوت است، و در این امر دو عامل اساسی در کار است، (۱) زاویه‌ی برخورد اشعه‌ی خورشید با زمین، و (۲) طول مدتی که سطح زمین در معرض تابش خورشید قرار گرفته است. شکل ۷ نشان میدهد که شدت خورتابگیری در یک محل وقتی که شعاعهای خورشید عموداً بر آن بتابند حد اعلای مقدار خود را دارد. شکل ۸ علت این امر را آشکار میسازد، انرژی شعاعهای عمودی A بر مربع a گسترده میشود، و حال آنکه همان انرژی در اشعه‌ی مورب B بر مستطیل b گسترده میشود. بنا بر این، به طور متوسط، نواحی قطبی کمترین مقدار حرارت را دریافت میکنند، و توزیع کلی دما از حد اعلائی در نزدیکی استوا تا حد ادنائی در نزدیکی هر یک از دو قطب به همین سبب است.

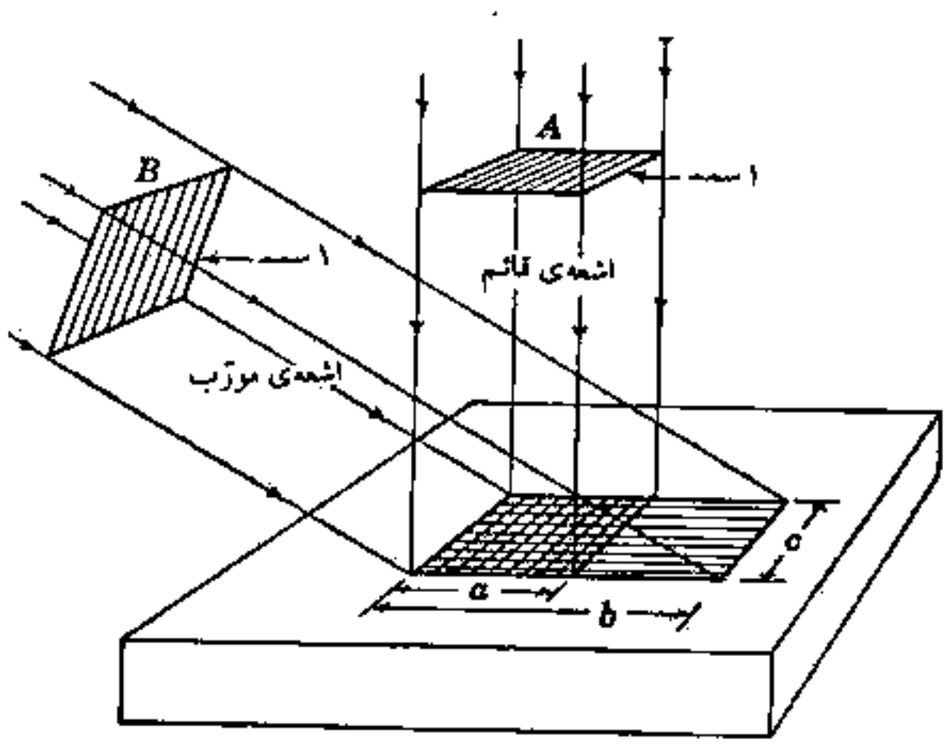

شکل ۸

به سبب تمایل محور زمین، زاویه‌ی اشعه‌ی خورشید با زمین، از یک انقلاب تا انقلاب دیگر، به اندازه‌ی ۴۷° تغییر میپذیرد، و همین امر سبب اختلاف فراوان انرژی تشعشعی حرارتی دریافت‌شده در هر یک از دو نیمه‌ی سال است. بعلاوه، هر چه به جانب دو قطب (که شش ماه روز و شش ماه شب دارند) برویم، اختلاف فصلی افزایش پیدا میکند. همراه با تغییر زاویه‌ی برخورد اشعه‌ی خورشید به زمین، عاملی دیگر نیز در کار است، و آن طول مدت روز میباشد. این دو عامل ـیعنی زاویه‌ی برخورد اشعه‌ی خورشید به زمین و طول مدت روزـ دست در دست یکدیگر، تفاوت میان مقادیر خورتابگیری را در دو انقلاب صیفی و شتوی تشدید میکنند.

از اندازه‌گیریهائی که در تعیین تغییر خورتابگیری با عرض جغرافیائی و فصل شده است نتایج ذیل به دست میآید. خط استوا دو دوره‌ی حد اعلای خورتابگیری (متناظر با دو اعتدال، که در آنها خورشید در استوا بالای سر است) دارد، و دو دوره‌ی حد ادنای خورتابگیری، (متناظر با دو انقلاب، که در آنها میل خورشید بیشترین مقدار را در شمال و جنوب استوا دارد). در مدار شمالگان (۶۶٫۵°ع)، خورتابگیری در انقلاب شتوی به صفر میرسد، و هر چه به طرف قطب نزدیک شویم، یعنی عرض جغرافیائی بیشتر شود، این دوره‌ی فقدان خورتابگیری طولانیتر است. همه‌ی عرضهای میان مدار رأس السرطان و مدار رأس الجدی دو حد اعلا و دو حد ادنای خورتابگیری دارند، ولی هر چه به این دو مدار نزدیکتر باشیم یکی از دو حد اعلا غالبتر است. از عرض از ۲۳٫۵° تا ۶۶٫۵°، در یکی از دو انقلاب حد اعلای خورتابگیری حاصل میشود و در دیگری حد ادنای آن.

XVII - جو چگونه گرم میشود. گرم شدن جو با اشعه‌ی خورشید فرایندی است که، بیش از آنچه در نظر اول مینماید، غیر مستقیم و پیچیده است. در عبور اشعه‌ی خورشید از جو زمین، مقداری از انرژی حرارتی (تقریباً ۱۵٪ از کل آن) مستقیماً مجذوب جو میشود (شکل ۹). (سبب این است که گاز کربونیک و بخار آب موجود در هوا خاصیت جذب کردن حرارت دارند.) اینکه بیش از این مقدار مستقیماً جذب نمیشود از آن جهت است که اشعه‌ی حرارتی خورشید بیشتر از نوع امواج کوتاه است که بسهولت از میان مواد شفاف میگذرند.

غبار و ذرات ابر قسمت مهمی (حدود ۴۰٪) از اشعه‌ی حرارتی خورشید را در فضا منعکس میکنند، و آن برای همیشه از دست ما میرود. وسعت دامنه‌ی انعکاس بستگی دارد به صافی یا ناصافی آسمان، و به همین جهت است که از بین رفتن حرارت از طریق انعکاس به طور فاحش تغییر میکند. آن مقدار از انرژی خورشیدی که عملا به سطح زمین میرسد تخمیناً نیمی از مقداری است که اگر جوی موجود نبود به زمین میرسید. در روزهای مرطوب و ابری، از بین رفتن انرژی از طریق انعکاس و جذب مستقیم زیاد است، و در روزهای خشک و با هوای صاف بسیار اندک میباشد.

جزئی از انرژی حرارتی که به زمین میرسد، مستقیماً به طرف جو منعکس میشود. اگرچه این

(۱) insolation

جزء با نوع سطوح منعکس‌کننده بسیار متغیر است، تخمیناً به طور متوسط ۱۵٪ از کل انرژی خورشید

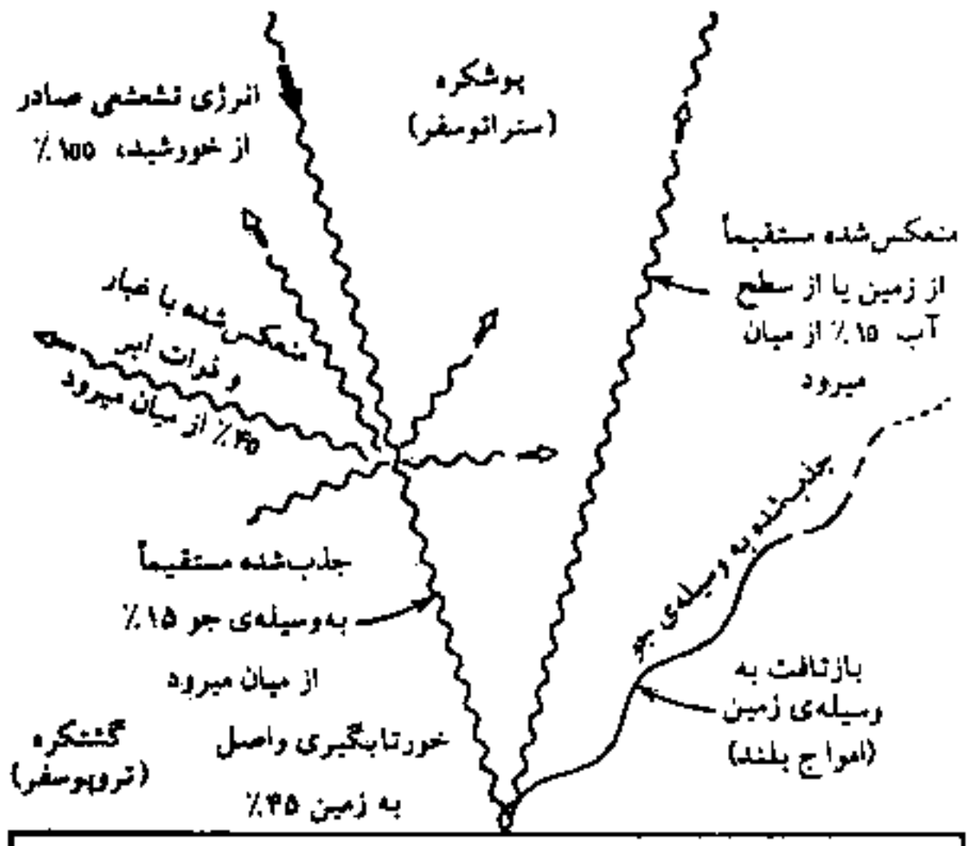

شکل ۹

قسمتی از انرژی خورشیدی در ضمن عبور از جو زمین منعکس یا جذب میشود، و کمتر از نیمی از آن به سطح زمین میرسد. درصدهای روی شکل تقریبی است، و معمولاً از روزی تا روز دیگر و از محلی تا محل دیگر تغییرات فراوان پیدا میکند.

از این راه به جو بازمیگردد. آنچه باقی میماند زمین یا دریا را تا عمق معینی گرم میکند.

XVIII - گرم کردن از راه بازتافت[1] (bāz-tāft). گرم شدن جو عمدةً پس از گرم شدن سطح زمین صورت میگیرد. این مطلب ناشی از یکی از اصول اساسی فیزیک است، هر جسم گرم از سطح خود امواج حرارتی تشعشع میکند؛ مقدار گرمائی که بدین طریق از جسم به خارج فرستاده میشود با دمای جسم نسبت مستقیم دارد. زمین یا سطح اقیانوس، پس از گرم شدن به سبب جذب اشعه‌ی خورشید، به وسیله‌ی تشعشع، انرژی حرارتی به جو برمیگردانند، و این پدیده به بازتافت موسوم است. پدیده‌ی بازتافت به کلی با انعکاس تفاوت دارد (در انعکاس، اشعه مستقیماً و بی‌آنکه جذب شوند به محیط تابش بازمیگردند). بازتافت در سراسر مدت شب که تشعشع خورشیدی دریافت نمیشود ادامه پیدا میکند.

اشعه‌ی حرارتی ناشی از بازتافت کیفیتی فیزیکی دارند که سبب تسهیل جذب شدن آنها به وسیله‌ی جو میشود. طول موج اشعه‌ی حرارتی زمین بسیار بیش از طول موج اشعه‌ی خورشیدی است. این موجهای بلندتر نمیتوانند آزادانه از میان هوا، شیشه، یا مواد شفاف دیگر بگذرند، بلکه بسهولت جذب میشوند، و انرژی حرارتی را به مواد جذب‌کننده منتقل میسازند. بدین ترتیب، جو زمین اصولا از طریق فرایند غیر مستقیمی گرم میشود که، در آن، انرژی تشعشعی به یک صورت میتواند از جو بگذرد، و به صورت دیگر راه فرار ندارد. به همین جهت است که گاه میگویند جو زمین مانند لحاف عایقی است که، در عرض‌های متوسط و زیاد، در شبها یا در زمستان مانع فروافتادن زیاد دمای زمین میشود. (همین اصل است که در گلخانه‌ها و خانه‌هائی که با آفتاب

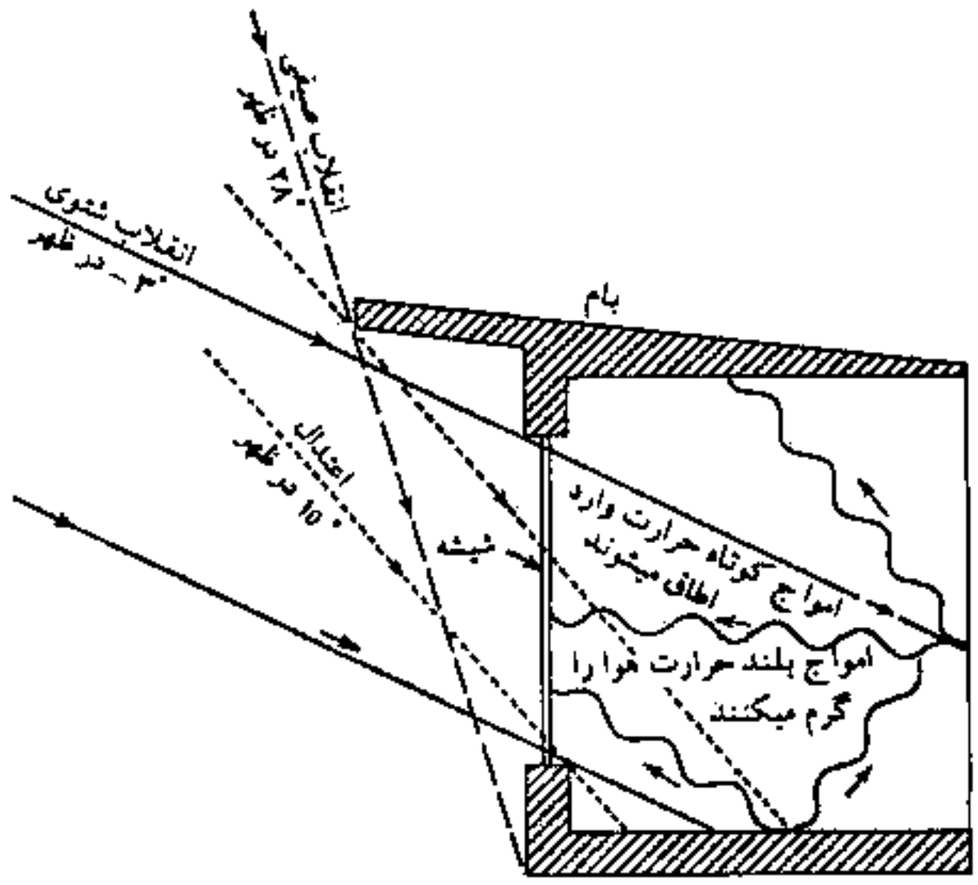

شکل ۱۰

در روش گرمسازی با اشعه‌ی خورشید از این اصل استفاده میشود که امواج حرارتی با طول موج کوتاه میتوانند از جدارهای شیشه‌ای بگذرند، ولی امواج حرارتی بازتافته‌ی دارای طول موج بلند در فضای اطاق محبوس میمانند. با ساختن سایه‌بان یا ایوان مناسبی در مقابل ساختمان، اشعه‌ی خورشید را در زمستان به اطاق راه‌میدهند، و در تابستان ازورود آنها جلوگیری میکنند.

گرم میشوند مورد استفاده قرار میگیرد، شیشه عبور انرژی حرارتی با موج کوتاه را اجازه میدهد، ولی مانع گریز شعاعهای بازتافته است که طول موج بلند دارند. شکل 10.)

XIX - اختلاف خشکی و دریا. سطح آب و خاک در جذب و بازتافت حرارت با یکدیگر تفاوت فراوان دارند. قانون کلی در این باب این است که سطح خشکیها بسرعت و بشدت در تحت تأثیر اشعه‌ی خورشید گرم میشوند، در صورتی که سطح دریاها بکندی و بملایمت گرم میگردند؛ از طرف دیگر، وقتی که تشعشع خورشید قطع میشود، سطح خشکیها سریعتر خنک میشود و به دمائی پایینتر از دمای سطح آب میرسد. به همین جهت است که اختلاف دمای شب و روز در خشکی نسبةً زیاد و در سطح

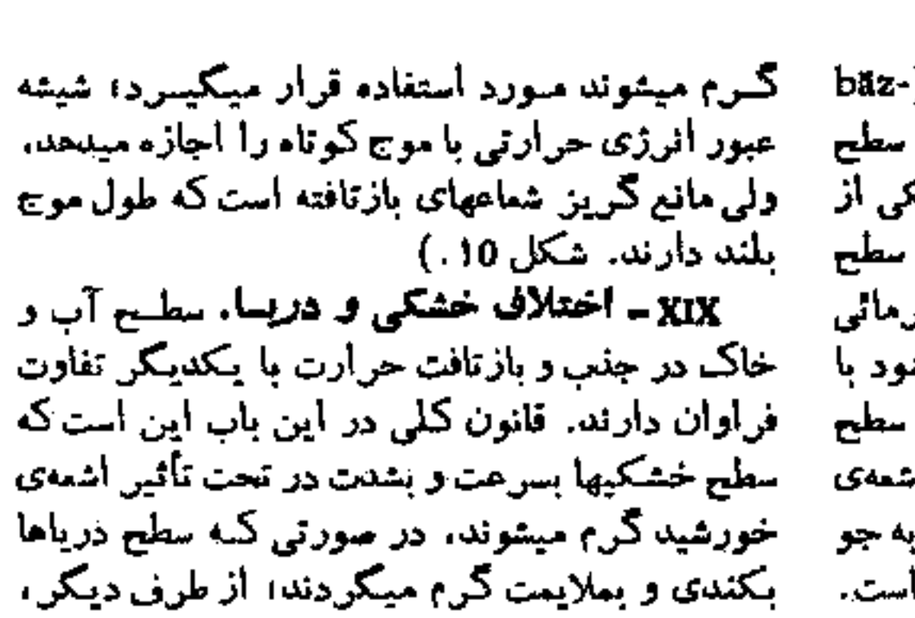

شکل ۱۱

سطح زمین سریعتر و شدیدتر از سطح آب گرم میشود، و علت آن چهار اختلاف فیزیکی میان خاک و آب است که در شکل نمایانده شده است.

دریاها معتدل است. و نیز، هر چه وسعت خشکی بیشتر باشد، تغییرات فصلی دما بیشتر است. از آنجا که گرم شدن سطح خشکی و دریا در گرم شدن جو تأثیر دارد، نتایج حاصل در باب دمای سطح زمین در مورد جو نیز صدق میکند.

قانون اختلاف دمای خشکی و دریا را میتوان به وسیله‌ی بعضی از اصول فیزیک توجیه کرد (شکل ۱۱). آب شفاف است، و اشعه‌ی حرارتی تا چند متر در آن نفوذ میکنند، و به این ترتیب، حرارت در میان چند متر عمق توزیع میشود. ولی زمین، که سطحش حاجب ماوراء است، حرارت را تنها در سطح خود جذب میکند، و به همین جهت، دمای سطحی آن بیش از دمای سطحی آب میشود. آبهای اقیانوسها در نتیجه‌ی وجود جریانهای دریائی با هم مخلوط می‌شوند، و بدین گونه، حرارت در جرم بزرگی از آب توزیع میشود، در صورتی که چنین حرکتی در خشکی وجود ندارد. در سطح آب تبخیر دائمی صورت میگیرد، که خود سبب سرد شدن و تخفیف دمای سطحی است. ولی، بر سطح خشکی، جز در جاهای مرطوب یا اشباع‌شده از آب، سرد شدن از راه تبخیر وجود ندارد. علت دیگر اختلاف این است که، برای ازدیاد دمای یکسان، مقدار حرارتی که آب میگیرد تقریباً پنج برابر مقداری است که خاک باید دریافت کند. اگر حرارت متساویاً به هر دو ماده برسد، خاک مدتها زودتر از آب به دمای زیاد میرسد (به اصطلاح فیزیکی، حرارت مخصوص آب نسبةً زیاد و حرارت مخصوص خاک و سنگ نسبةً کم است).

فصل، در اصطلاح منطق: ← کلیات خمس.

فصل بهار خانم: ← جنت.

فصلت، سوره‌ی (fosselat) [= تفصیل‌داده‌شده]، سوره‌ی ۴۱م قرآن، مکی، ۵۴ آیه. مشتمل است بر توصیفی از قرآن، شرح حالی از مؤمنان و مشرکان و منافقان، اشاره به آفرینش جهان، و اینکه اگر به آیات خدا ایمان نیاورند سرنوشت پیشینیان برای ایشان نیز هست.

فصل مشترک[2] (fasle moštarek) یا **مقطع** (maqta')، در هندسه، مجموعه‌ی نقاط مشترک بین دو یا چند شکل یا (معمولا) شکل حاصل از این نقاط مشترک. دو خط مستقیم متمایز اگر متقاطع باشند فصل مشترکشان یک نقطه است، و اگر متوازی باشند فصل مشترک ندارند (یا آنکه فصل مشترکشان در بینهایت است)، و همچنین است فصل مشترک یک خط با یک صفحه. فصل مشترک

(۱) reradiation (۲) intersection

دو صفحه‌ی متقاطع خطی مستقیم است. فصل مشترک یک خط مستقیم با یک منحنی یا با یک سطح، یا فصل مشترک دو منحنی، ممکن است شامل بیش از یک نقطه باشد. مثلا، فصل مشترک یک دایره (یا کره) با یک قطر آن عبارت است از دو نقطه، که آنها را دو نقطه‌ی متقاطر (motaqāter) [= واقع بر دو انتهای یک قطر] میخوانند.

فصوص الحکم (fosuso 'l.hekam)، کتابی به عربی، در بیان حکمت ذوقی صوفیه، تألیف محیی‌الدین ابن عربی، و شامل اصول عرفان و تعالیم او در وحدت وجود. محیی‌الدین این رساله را در سال ۶۲۷ هق، در دنبال خوابی که دیده است، تألیف کرده، و مدعی شده است که آن را پیغمبر در خواب بر وی املا کرده است، و او فقط مترجم آن رؤیا بوده است. فصوص الحکم شامل ۲۷ فصل است، که هر فصل عنوان فص (fass) [= نگین انگشتری] دارد، و هر فصی منسوب است به یک تن از پیغمبران، آدم، شیث، نوح، ابراهیم، موسی، و دیگران، با ذکر حکمت مخصوص آن پیغمبر. در هر فصی مؤلف قصه‌ی پیغمبری را که حکمت فص بدو منسوب است مطابق آیات و اخبار ـ اما در پرده‌ی رموز و اشارات ـ ذکر میکند، و حکمت رسالت و وجود او را به مناسبت بیان میکند. در واقع، هر قصه‌ای که محیی‌الدین در باب این پیغمبران بیان میکند به مثابه‌ی صحنه‌ای است که مؤلف در آن نقش خاص و معرفت مخصوص آن نبی را مطابق اعتقاد و استنباط خاص خویش، و موافق با حکمت مخصوص خود عرضه میکند، و انبیا، بدان صورت که در طی این فصوص تصویر شده‌اند، در حقیقت صورتها و نمونه‌هائی هستند از انسان کامل، که هر صورت، بر حسب جنبه‌ی خاص خود، خداوند را به نوعی می‌شناسد، چنانکه آدم وجود خلافت انسانیه را تفسیر میکند، و ایوب مظهر انسانی که به بلیّه‌ی حجاب از حق مبتلا شده است. در هر یک از این فصوص، محیی‌الدین به عده‌ای آیات قرآنی و احادیث نبوی، با کلمه‌ی خاص یعنی با نام پیغمبر مذکور در آن فص استناد میکند، و با آنکه در بعضی موارد چنین وانمود میکند که از تأویل اجتناب دارد، در واقع عند اللزوم آن آیات و احادیث را تأویل میکند، و به میل خود از آنها استنباط معانی میکند، و گوئی به لسان باطن از آنها صحبت میدارد.

فصوص الحکم عمیقترین تألیفات محیی‌الدین است در تصوف، و در عقاید و آراء صوفیه‌ی بعد از او تأثیر بسیار داشته. محیی‌الدین درین کتاب مذهب وحدت وجود را به کاملترین وجه تقریر کرده است، و در بیان این مذهب، از تمام مآخذ، چون قرآن و حدیث و کلام، و حکمت مشائی و اشراقی (← حکمت؛ سهروردی، معروف به شیخ اشراق)، حکمت یهودی و مسیحی، و همچنین از مصطلحات باطنیان و اخوان الصفا و قدمای صوفیه استفاده کرده است. طرز بیان محیی‌الدین در فصوص الحکم تا حد زیادی معقد و مشکل است؛ معنی مکرر از خواننده‌ی عادی میگریزد، و درک و استنباط آن دشوار میشود و چنین مینماید که نویسنده ـ چنانکه خود مدعی است ـ در واقع تحت تأثیر نوعی القا و الهام نوشته است. به هر حال، آراء محیی‌الدین درین کتاب فهمش مشکل است، و مشکلتر از آن شرح و تفسیر این آراء است، که عدول از اصطلاح فهم مطلب را دشوارتر میکند، و تفسیر و تبیین اصطلاح نیز آسان نیست. ازین روست که مطالب کتاب محتاج شده است به شروح و تفاسیر (← صدرالدین قونیوی)، و عرفان آن تبدیل شده است به نوعی حکمت، آن هم حکمتی عمیق و غامض. فصوص الحکم ترجمه‌ی فارسی و شرح قدیمی فارسی و ترکی دارد. ترجمه‌ی انگلیسی آن به وسیله‌ی خواجه خان (مدرس، ۱۹۲۹)، با آنکه دقیق نیست، شهرت دارد. بعضی از اجزای آن به فرانسوی ترجمه شده است. متن عربی فصوص الحکم مستقلا و همچنین همراه با شروح مکرر چاپ شده است، و مدتها جزو کتب درسی مسلمین در تصوف و عرفان بوده است.

فصول (fosul) [الفصول الغرویّه فی الاصول الفقهیه]، کتابی به عربی، در علم اصول فقه، تألیف شیخ محمد حسین ابن عبدالرحیم (ایوان کیفی) اصفهانی، از فضلای قرن ۱۳م هق. مؤلف در این کتاب به مطالب فلسفی نیز استناد کرده است، و در آن اعتراضات بسیاری بر کتاب قوانین الاصول وارد آورده. این کتاب چندین بار در ایران به طبع رسیده است.

فصیح‌الملک: ← شوریده‌ی شیرازی.

فصیح خوافی (fasihe xāfi)، شهرت **احمد ابن جلال‌الدین**، ۷۷۷–۸۴۵ هق، مورخ ایرانی. در هرات نشأت یافت، و در کارهای دولتی به مقامات مهمی رسید. از آثار او مجمل فصیحی (mojmale) است، که تاریخ عمومی است از هبوط آدم تا روزگار مؤلف (چاپ مشهد، ۱۳۳۹–۴۱ هش؛ در سه جلد).

فصیله، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، بند ۴.

فضا[1] (fazā)، به معنی وسیع، همه‌ی عالم که جمیع اشیاء از آن حنف شده باشد. زمین، جو، و اجرام فلکی قسمتی از فضا را اشغال میکنند. در جاهائی که میپندارند ماده‌ای وجود ندارد فضا خالی شمرده میشود، اگر چه علمای فیزیک، برای توجیه نظریه‌های فیزیکی، گاه آن را مملو از ماده‌ای موسوم به اثر میشمارند. به معنی محدودتر، اصطلاح فضای فیزیکی را به معنی این قسمت خالی فضا نیز میگیرند. در مفاهیمی مانند "فضای خارجی" و سفر فضائی، مقصود از فضا ناحیه‌ی بین اجرام مادی جهان است، که انرژی تشعشعی در آن منتقل می‌شود. نیوتن و فیزیکدانهای پیش از ۱۹۱۷ این فضا را سه‌بعدی و یکی از دو "مطلق" علم و مستقل از مطلق دیگر (زمان) میشمردند (← جاگاه). اینشتین، در مقاله‌ای که در ۱۹۱۷ در نظریه‌ی نسبیت عمومی منتشر کرد، مفاهیم فضا و زمان را به عنوان دو حقیقت جدا از هم رها کرد، و متصله‌ی چهاربعدی جاگاه یا فضا ـ زمان را جایگزین آن ساخت. در تداول فضاپیمائی، فضا به دو ناحیه تقسیم میشود. یکی "فضای ژرف" یا "فضای نزدیک"، که در مجاورت زمین قرار دارد، آغازش را از ۵۸۰کیلومتری زمین، که جو بسیار رقیق است، میدانند، و تا مجاورت ماه ادامه دارد. دیگری فضای خارجی، که ناحیه‌ای است که سیارات و اقمارشان در آن حرکت میکنند، و زمین در آن تأثیری ندارد یا تأثیرش ناچیز است. فضای خارجی معنی دیگری نیز دارد، و آن فضای بین کهکشانه‌ها است. تا فرستادن نخستین موشکها به فضا، یگانه موجودات فضائی که آدمی تماس مادی با آنها داشت شهابها بودند. نخستین پویش فعال آدمی در فضا در سال ۱۹۴۶ آغاز شد، که دانشمندان پیامهای راداری را از ماه به زمین بازگردانیدند. آدمی نخستین‌بار در ۱۹۶۱ ـ که گاگارین، کیهان‌نورد شوروی، مسافرت تاریخی خود را انجام داد ـ خود به فضای خارجی راه یافت.

هندسه را اغلب علم فضا (مقصود فضای فیزیکی است) خوانده‌اند. منشأ اولیه‌ی این علم طبیعت بود، و از این لحاظ از علوم طبیعی به شمار میآمد. هندسه‌دانهای یونان قدیم، که هندسه را به صورت علمی مجرد درآوردند، در حقیقت، فضای فیزیکی را مجرد ساختند، و معتقد بودند که این علم مجرد توصیف‌کننده‌ی جهان فیزیکی است. در واقع اصول موضوعه‌ی هندسه‌ی سه‌بعدی اقلیدس مأخوذ از ظواهر طبیعی است. اعتقاد به اینکه علم هندسه توصیف جهان فیزیکی است تا قرن ۱۹م دوام یافت، و در این قرن، با پیدایش هندسه‌ی نااقلیدسی معلوم شد که این اعتقاد موجه نیست. در نظریه‌ی جدید نسبیت، فضای فیزیکی به نوعی هندسه‌ی نااقلیدسی نزدیکتر است تا به هندسه‌ی اقلیدسی. کشف هندسه‌ی نااقلیدسی تأثیر دیگری نیز داشت، و آن آزاد ساختن هندسه از متابعت از جهان فیزیکی بود. امروزه، فضای هندسی ساختمانی مجرد و مستقل از واقعیات فیزیکی است. فضاهای هندسی را اغلب بر حسب ابعادشان طبقه‌بندی میکنند. فضای فیزیکی که ما در آن زندگی میکنیم، بنا بر ظواهر، سه‌بعدی تلقی میشود. صفحه فضائی دوبعدی و خط مستقیم فضائی یک‌بعدی است. فضاهای دارای بیش از سه بعد را نمیتوان مجسم کرد، اما، از جنبه‌ی ریاضی محض، میتوان آنها را تعریف نمود و، مانند فضاهای سه‌بعدی و دوبعدی، مورد تحقیق قرار داد. در قسمت مهمی از آنالیز ریاضی نوین، که متضمن فواید عملی بسیار است، فضاهای "nبعدی" (n عدد طبیعی دلخواهی است، مثلا "۱بعدی"، "۲بعدی"، "۳بعدی"، "۴بعدی"، و غیره)، و حتی فضاهائی که عده‌ی ابعادشان بیشمار است، به کار میرود. مفهوم فضای مجرد ریاضی به قدری پردامنه است که نمی‌توان همه‌ی این گونه فضاها را تحت یک تعریف آورد. به معنی وسیع، میتوان گفت فضا مجموعه‌ای است که تابع بعضی اصول موضوعه قرار داده شده است.

فضا، علم: ← فضاپیمائی.

فضائی، ایستگاه: ← فضائی، پایگاه.

فضائی، بندر[2] (bandare fazā'i)، سکوی پرتاب موشک برای قمرهای مصنوعی (← قمر مصنوعی). دو پرتاب اولیه‌ی فضائی تجشم در ناحیه‌ی تیورا تام[3] (tiurā tām)، لش دریای آرال، در جشم قزاقستان انجام گرفت، و ظاهراً این ناحیه مهمترین بندر فضائی شوروی است. اولین پرتابهای فضائی کشمة در ناحیه‌ی کیپ کاناورال، ش فلوریدا، و پایگاه نیروی هوائی واندنبرگ در کالیفرنیا، انجام گرفت. این دو مرکز فضائی به ترتیب مراکز پرانه‌های نیروی دریائی و نیروی هوائی کشمة هستند، و پرتاب قمرهای مصنوعی و آزمایش سلاحهای موشکی در آنها به عمل میآید. با توسعه‌ی سفرهای

(۱)space (۲)spaceport (۳)Tyura Tam

فضائی تجارتی در آتیه، محتمل است که بنادر فضائی بر زمین و ماه و سیارات از مراکز مهم جمعیت و فرهنگ شوند.

فضائی، پایگاه[۱] (pāygāhe fazā'i) یا **ایستگاه فضائی**[۱] (istgāhe)، قمر مصنوعی چندسرنشیندار بزرگ. از اصطلاحات دیگری که اغلب به جای آن به کار میبرند آزمایشگاه مداری[۲]، سطحه‌ی فضائی[۳] (satheye)، و "قمر-ناو بزرگ سرنشیندار"[۴] (qamar-nāve) است. پایگاه فضائی ممکن است حامل چندین تُن تجهیزات (از قبیل وسایل مربوط به آزمایشگاه و جز آن) باشد، و باید محل زندگی برای چندین نفر، و هوا، غذا، و آب کافی برای مصرف چند ماه آنها داشته باشد. همچنین، پایگاه فضائی ممکن است "ایستگاهی" باشد که مسافرین فضائی که با موشکی "محلی" از زمین آمده‌اند، سوار نقاله‌ی "سریع السیری"، مثلا به سوی مشتری، بشوند.

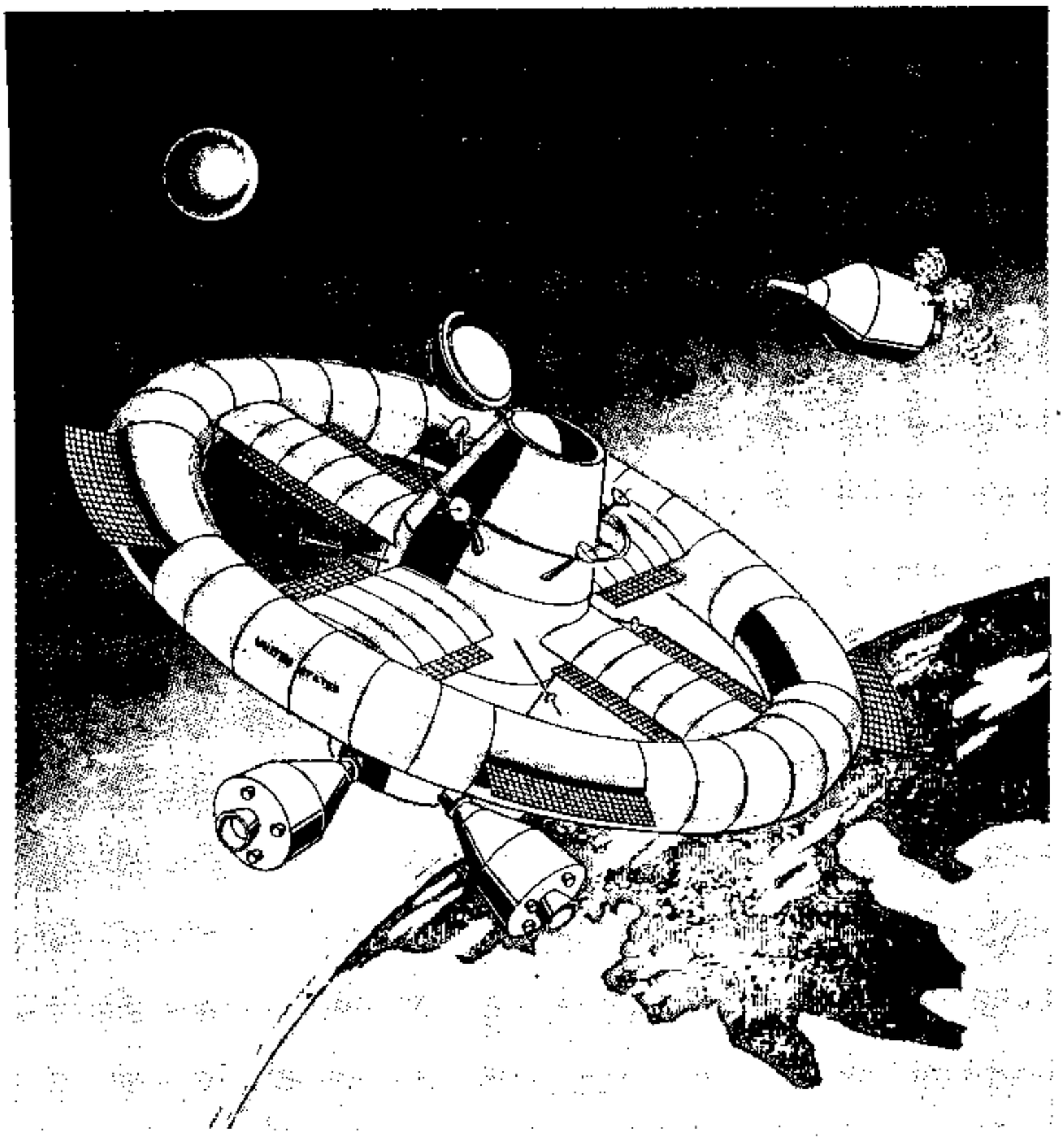

طرح یک پایگاه فضائی

از جنبه‌ی نظری، میتوان در دور هر یک از اجرام منظومه‌ی شمسی پایگاه فضائی به کار انداخت، اگر چه عملا این کار ممکن است مدتها به زمین و ماه محدود بماند. در طرح یک پایگاه فضائی سه مسئله‌ی اساسی باید منظور شود: (۱) چگونگی عزیمت انسان و پایگاه (یا اجزای آن) از سطح زمین در جو و، بالاخره، ورود آن در مدار، (۲) نگاه داشتن پایگاه در مدار برای مدتی نامعین؛ (۳) بازگردانیدن سرنشینان به زمین، که دانشمندان و مهندسین علوم فضائی عظیمترین سد راه سفر فضائیش میشمارند. از طرقی که برای سوار کردن پایگاه فضائی در نظر است یکی این است که پایگاه را در زمین بسازند، و آن را در جزء یک نقاله‌ی فضائی به مدار بیندازند، و دیگری این است که قسمتهای مختلف پایگاه را در مدار اندازند، تا فضانوردان آنها را در فضا سوار کنند. نیز ← قمر مصنوعی؛ نقاله‌ی فضاپیما.

فضائی، پرواز: ← فضاپیمائی.

فضائی، زیستشناسی: ← طب فضائی.

فضائی، طب: ← طب فضائی.

فضاپویی[۵] (fazāpuyi)، بررسی شرایط فیزیکی در فضا و سطح ستارگان، سیارات، و قمرهای آنها به وسیله‌ی وسایط فضاپیمای سرنشیندار و بی‌سرنشین. اولین مقصد این گونه پویشها شناخت ماهیت مادی اجرام فلکی سازنده‌ی منظومه‌ی شمسی و فضای بین آنها است. مقاصد ثانوی عبارتست از بازشناختن خطرهائی که در سفر فضائی ممکن است برای انسان پیش آید، و همچنین، تحقیق در باره‌ی امکان وجود ساکنینی در دیگر سیارات.

از آغاز تاریخ، انسان پیوسته در باره‌ی آسمان اندیشیده است، و چه بسا بیدانشی خویش را در این باره با عقاید خرافی پوشانده است. در ادوار متأخر، موضوع سفر در فضا از موضوعات مقبول نویسندگان داستانهای خیالی بود، و فقط در نیمه‌ی قرن ۲۰م بود که این امر صورت تحقق یافت. پیشرفتی که به وسیله‌ی آلمانها در سلاحهای موشکی دورپرواز در طی جنگ II حاصل شد راه را برای قرار دادن قمرهای مصنوعی در مداری بر گرد زمین گشود (← قمر مصنوعی). بعد از ۱۹۴۶ـمخصوصاً در کشمکش و تجسس دانشمندان به تحقیقات وسیعی در باره‌ی مسائل مربوط به کاوشهای فضائی اقدام کردند. چون چندان اطلاعی از ماهیت و شدت تشعشعات خورشید در دست نبود، در آغاز، همه‌ی هم خود را به ثبت کردن شرایط موجود در آن سوی جو زمین متوجه ساختند. نخستین موفقیت درین امر هنگامی حاصل شد که تجسس سپوتنیک I را به فضا روانه کرد (۴ اکتبر ۱۹۵۷). آلاتی که درین قمر مصنوعی قرار داشت غلظت جو زمین و دماهای غالب در ارتفاعاتی به حدود ۹۵۰ کم را اندازه گرفتند. در نوامبر ۱۹۵۷، تجسس سپوتنیک II را که حامل سگ موسوم به لایکا بود در مداری به دور زمین قرار داد. این قمر به ارتفاعی در ح ۱۰۷۰۰ کم رسید، و اطلاعات فراوان در باره‌ی تشعشعات کیهانی و آثار زیستی سفر فضائی گرد آورد.

نخستین قمر کشمکش، به نام اکسپلورر (eksplorer)، در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۵۸ روانه‌ی فضا شد، و این سفر منجر به کشف کمربندهای وان الن گردید. در ۱۹۶۳، تعداد قمرها و وارس‌هائی که این دو کشور به فضا فرستاده بودند بالغ بر 100 بود، و اطلاعات مهمی در باب فضا حاصل شده بود. از جالبترین نتایج حاصل عکسبرداری از آن طرف ماه و ارسال تلویزیونی آن به زمین (توسط قمر تجسس به نام لونیک III، ۱۹۵۹) و اکتشاف شرایط جوی نزدیک زهره (توسط وارس فضائی امریکائی، مارینر II، ۱۹۶۲) بوده است. کیفیت و کمیت اطلاعاتی که تا این زمان به دست آمده بود، با توجه به تازه بودن کاوشهای فضائی، بسیار امیدبخش بود. پرواز انسان به فضا بر پایه‌ی تجارب و اطلاعاتی که از این وسایط فضاپیمای بی‌سرنشین به دست آمده بود میسر مینمود. در ۱۹۶۱ تجسس نخستین فضانورد، یوری گاگارین، را در فضا بر گرد زمین به پرواز مداری درآورد، و در سالهای بعد موفقیتهای شایانی نصیب شوروی شد. کشمکش نیز با فرستادن (۱۹۶۱) ا. ب. شپره به پرواز فضائی زیرمداری وارد تجربه در پرواز فضائی گردید.

تا اواسط سال ۱۹۶۳، ده انسان (۴ فضانورد شوروی و ۶ امریکائی)، با قرار گرفتن در داخل کپسولهائی که با موشک پرتاب میشد، از درون جو زمین به فضای خارج آن فرستاده شده بودند. همه‌ی این فضانوردان مدتهای دراز تحت تعلیمات فضاپیمائی قرار گرفته بودند تا به بیوزنی (پدیده‌ای که تقلید از آن در سطح زمین به صورت رضایتبخش میسر نیست. ← وزن)، کششهای گرانشی چندجانبه، و تنهائی، که همه در پرواز فضائی پیش میآیند، آموخته شوند. مفید بودن وسایط فضاپیمای با سرنشین برای کاوشهای فضائی بخوبی ثابت شد. اما اختلافات سیاسی میان کشمکش و تجسس، یعنی دو ملتی که به سختی به تسخیر فضا مشغول شده بودند

(۱) space station (۲) orbital laboratory (۳) space platform (۴) large manned satellite ship (۵) space exploration

(۱۹۶۳)، از هر گونه همکاری بین‌المللی جلوگیری میکرد. مسائل حقوقی در بحث در باره‌ی استعمار احتمالی ماه و سیارات نیز پیش آمد. هر دو ملت اعلام داشتند که، علی رغم دشواریهای فرضی فراوان برای باقی ماندن مدت زیادی بر سطح ماه، هدف نخستین ایشان فرود آوردن انسان بر آن است.

پیشرفت سریع فضاپیمائی نشان میدهد که، از جنبه‌ی نظری، کاوش در فضای میان ستارگان و حتی میان کهکشانه‌ها امکانپذیر است؛ هنگامی که یک واسطه‌ی نقلیه‌ی فضائی در خارج میدان جاذبه‌ی زمین قرار گیرد، تنها مقدار کمی نیرو برای ادامه‌ی پرواز آن کفایت میکند، که برای تهیه‌ی آن میتوان از انرژی خورشید، پیشرانی یونی، یا انرژی هسته‌ای استفاده کرد. با این همه، هنوز عامل انسانی باعث محدودیت دایره‌ی پروازهای فضائی باسرنشین است. علاوه بر دوران طولانی بی‌وزنی و تنهائی، مسئله‌ی تأمین خوراک کافی و آب و اکسیژن هم مطرح است. و نیز، تشعشعات فضائی با غلظتها و انواع ناشناخته‌ی خود، دماهای شدید، و امکان تصادف با شهابسنگها مخاطراتی است که سفینه‌های فضائی و سرنشینان آنها را تهدید میکند. بنا بر این، تا مدتی، گردآوری اطلاعات و تکمیل و تفسیر آنها اساسیترین کار در پویش فضائی به شمار میرود.

فضاپیما: ← وسایط فضاپیما.

فضاپیمائی[1] (fazāpeymā'i)، علم و مسائل فنی مربوط به پرواز در فضا. عموماً کنستانتین ادواردوویچ تسیولکووسکی[2] (konstāntin edvārdovic tsiolkovski؛ ۱۸۵۷–۱۹۳۵)، مخترع روسی و کارشناس در موشکها، را مؤسس فضاپیمائی میشمارند. وی در دهه‌ی آخر قرن ۱۹م امکانات پرواز با موشک را خاطرنشان ساخت. در آلمان، گروهی تحت رهبری هرمان اوبرت[3] (herman obert)، در دهه‌ی ۱۹۲۰–۳۰ به تحقیق در سفر به فضای بین سیارات پرداختند. در کشمه، ر. گادرد، فیزیکدان امریکائی، در دهه‌های سوم و چهارم این قرن، در پویش طبقات بالای جوّ زمین به وسیله‌ی موشک کارهای فراوان کرد. به علاوه، از مراحل اساسی در تاریخ فضاپیمائی تقریر قوانین مکانیک سماوی به وسیله‌ی نیوتن بوده است. در دنباله‌ی این مقاله، پس از توضیح بعضی اصطلاحات، اصول فضاپیمائی و سپس موارد استعمال این اصول و مسائل کنونی فضاپیمائی میآید.

توضیح بعضی اصطلاحات

انژکسیون[4] (anjeksion)، قرار دادن یک قمر مصنوعی یا سفینه‌ی فضائی در مدار؛ و نیز موقع این عمل.

پرتاب کردن[5]، عمل یا رشته‌ی عملیاتی که یک نقاله‌ی خیزگر را از سکون به پرواز درمیآورد؛ پیشراندن بشدت.

پرتابگر[6] (partābgar)، هر یک از وسایلی که برای پرتاب کردن یک پرانه به کار میرود، و در بعضی موارد، پیشرانه‌ی اولیه را به آن میدهد.

پرواز زمینمداری[7] (parvāze zamin.madāri)، پرواز بر مداری بر گرد زمین.

پرواز ماهمداری[8] (māh.madāri)، پرواز بر مداری بر گرد ماه.

پیشران[9] (pišrān)، سوخت و مواد وابسته به آن، که در نتیجه‌ی انبساط محصولات حاصل از سوختن آنها در هنگام خروج از دهنه‌ی خروجی، تولید پیشرانه برای موشک میکند.

پیشراندن[10] (pišrāndan) راندن به پیش.

پیشرانه[11] (pišrāne)، نیروئی که به سبب خارج شدن محصولات احتراق از دهنه‌ی خروجی موشک بر جسم موشک وارد میشود.

پیشرانی[12]، عمل پیشراندن.

پیشرانی جتی[13] (pišrānie jeti)، پیشراندن یک جسم به وسیله‌ی جهش و فوران یک مایع یا گاز (← جت).

خیزگر[14] (xizgar)، موتور موشک کوچکی، که برای رساندن سرعت یک پرانه به حد مقتضی به کار میرود. معمولاً، پس از آنکه موتورهای کوچکی متوقف میشود، و پرانه آزاد و بدون نیروی آنها بر مسیر خود حرکت میکند، خیزگر جدا و ساقط میشود. خیزگر ممکن است چند "طبقه"[15] داشته باشد.

خیزاندن[16] (xizāndan)، پیشراندن در بالا رفتن اولیه یا برخاستن اولیه.

نقاله[17] (naqqāle)، در اصطلاح خاص فضاپیمائی، ماشین یا اسبابی (مانند طیاره، موشک، یا سفینه‌ی فضائی)، که برای حمل کردن محمولات در هوا یا در فضا تعبیه شده است (← وسایط فضاپیما).

اصول فضاپیمائی

I ـ دینامیک نجومی. پایه‌ی فضاپیمائی دینامیک نجومی است، که عبارت است از ریاضیات و فیزیک اجرام متحرک در آسمان (در این مورد، سفینه‌ی فضائی). در دینامیک نجومی، حرکت مرکز جرمی سفینه و نیز حرکت سفینه به گرد مرکز جرمی آن مورد بحث است.

جرم را نباید با وزن اشتباه کرد. جرم، به معنای نیوتنی، خاصیتی است که هر ماده دارد، و جرم هر ذره از عالم قابلیت جذب کردن آن است ذره‌ای دیگر را. اما، وزن نیروئی است که از جاذبه‌ی زمین (یا جرم دیگر) بر ذره ناشی میشود، و مساوی حاصلضرب جرم ذره در شتاب ثقل است. قمری که بر مدار است جرم دارد ولی وزن ندارد، در صورتی که همان قمر بر روی زمین هم وزن دارد و هم دارای جرم است.

فیزیکدانان، در محاسبه‌ی حرکت اجرام در فضا، هر جسم را به صورت نقطه‌ای در نظر میگیرند که تمام جرم آن جسم در این نقطه متمرکز شده است. این نقطه مرکز جرمی یا مرکز ثقل جسم نامیده میشود. این طرز تصور، هنگامی که اجسام مورد بحث در فواصلی از یکدیگر قرار گرفته‌اند که نسبت به ابعاد آن اجسام خیلی بزرگ است بسیار مفید است.

II ـ قوانین گرانش و حرکت. مبنای بحثهای دینامیک نجومی قوانینی است که بر حرکات ذرات در فضا حکومت دارد. این قوانین به حرکات همه‌ی اجرام تعلق میگیرند، و فهم آنها برای فهم مسائل پرواز فضائی ضرورت دارد. این قوانین، که در ح ۱۶۸۰ به توسط نیوتن تقریر شده‌اند، پایه‌ی فیزیک را تشکیل میدهند، گو اینکه از بعضی جهات جنبه‌ی تقریبی دارند.

بنا بر قانون گرانش نیوتن، هر ذره‌ای در عالم با نیروئی مجذوب ذره‌ی دیگر میشود، و این نیروی گرانش متناسب است با حاصلضرب جرمهای آن دو ذره تقسیم بر مجذور فاصله‌ی آنها. بدین گونه، اگر فاصله‌ی دو ذره دو برابر شود نیروی جاذبه‌ی آنها بر یکدیگر به چهار یک مقدار اولی میرسد (تغییر بنسبت عکس مجذور را در مقاله‌ی تغییر ملاحظه کنید).

از قوانین حرکت چنین نتیجه میشود که (۱) ذره‌ای که در فضا متحرک است، تا وقتی که نیروئی بر آن تأثیر نکند، در امتداد خط مستقیم پیش میرود (اصل جبر را در مقاله‌ی جبر یا لختی ملاحظه کنید)؛ (۲) شدت نیرو را میتوان از روی حاصلضرب شتابی که به جسم میدهد در جرم جسم حساب کرد؛ و (۳) در مقابل هر نیرو، عکس العملی متقابل با آن وجود دارد (← عمل و عکس العمل). مفهوم عکس العملِ متقابل برای فهم طرز کار موشک ضرورت دارد. هر موشک با عکس العمل خود در مقابلِ ذرات کوچک ولی سریع السیر گاز داغی که از عقب به خارج پرتاب میکند رو به جلو پیش میرود.

این قوانین ثقل و حرکت در مورد همه‌ی ذرات یا اجرام فضائی ـ اعم از ستارگان، سیارات، ماه، قمرهای مصنوعی، و سفینه‌های فضائی ـ صادق است. ولی، یافتن راه حلهای کلی ریاضی برای معادلات حرکت تنها وقتی ممکن است که بیش از دو جرم در کار نباشد، که آن را اصطلاحاً "مسئله‌ی دو جسم" می‌نامند. اگر سه جرم یا بیشتر ـ مثلا زمین و ماه و یک سفینه‌ی فضائی ـ در کار باشند، برای حل مسئله‌ی حرکت تنها به جوابهائی تقریبی، که از حسابگرها حاصل میشود، میتوان متوسل شد (نیز ← مسئله‌ی سه جسم).

III ـ قوانین کپلر. قوانین دیگر حاکم بر حرکات اجرام فضائی را میتوان از قانون اساسی گرانش استخراج کرد. به همین ترتیب بود که نیوتن، هفتاد سال پس از آنکه کپلر موفق شد که قوانین مربوط به مدار سیارات را با استفاده از رصدهای تیکو براهه استخراج کند، این قوانین را تعمیم داد.

بنا بر ← قوانین کپلر، (۱) مدار هر سیاره (جرم) بر گرد خورشید (جرمی دیگر) بیضیی است که خورشید در یکی از دو کانون آن جای دارد؛ (۲) خطی فرضی واصل بین خورشید و سیاره، در فواصل زمانی متساوی، سطوح متساوی در فضا "میروبد" (طی میکند)؛ (۳) نسبت میان مربعات زمان حرکت انتقالی هر دو سیاره تقریباً مساوی با نسبت میان مکعبات فواصل متوسط آنها از خورشید است.

دو قانون اول کپلر در پروازهای فضائی دارای

---

(۱)astronautics (۲)Tsiolkovsky (۳)Oberth (۴)injection (۵)launch (۶)launcher (۷)Earth Orbital Flight (۸)Moon Orbital Flight (۹)propellant (۱۰)propel (۱۱)thrust (۱۲)propulsion (۱۳)jet propulsion (۱۴)booster (۱۵)stage (۱۶)boost (۱۷)vehicle

اهمیت خاص هستند، ولی قانون سوم در نجوم نظری حائز اهمیت است.

موارد استعمال اصول فضاپیمائی

پروازهای فضائی را، بر حسب آنکه بر مداری به دور زمین یا برای رسیدن به سیارات باشد، میتوان به دو دسته تقسیم کرد. قوانین حرکت و گرانش در مورد هر دو دسته صادق است، ولی شرایط و نتایج آنها تفاوت پیدا میکند.

IV - پرواز زمینمداری. در پرواز زمینمداری، میدان گرانشی زمین بر حرکت سفینه تسلط دارد. در بحث حاضر از اثر جوّ زمین (که کششی بر سفینه ایجاد میکند و سبب کند شدن حرکت آن و سقوطش بر زمین میشود)، و نیز تأثیر شکل زمین و جاذبه‌های گرانشی خورشید و ماه صرف نظر میکنیم.

پرواز سفینه با گیرش سوخت موتور یا موتورهای موشک خیزگر آغاز میشود. چون پیشرانه‌ی رو به بالا به حدی برسد که از وزن نقاله‌ی فضائی (موشک و سفینه) زیادتر شود، نقاله بالا میرود. هر چه بالاتر میرود، به علت سوخته شدن پیشران، وزنش کاهش، و سرعتش افزایش مییابد. تعیین مسیر (شکل ۱) به وسیله‌ی دستگاه راهنمائی در خود نقاله صورت میگیرد، که معمولا دستگاه راهنمائی رادیوئی نیز همراه دارد. هر طبقه از موشک خیزگر

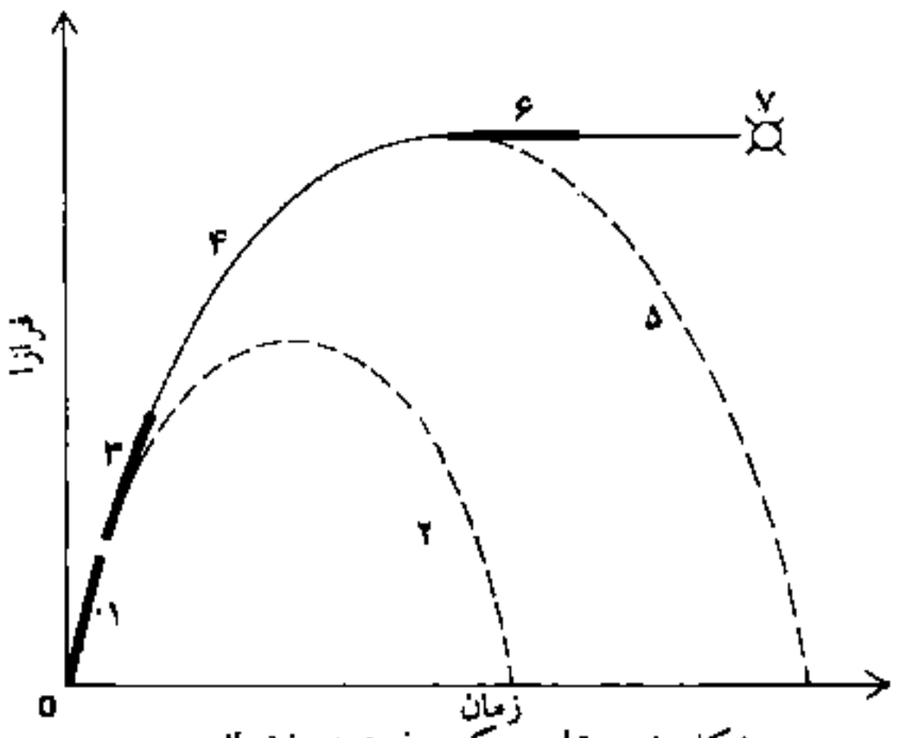

شکل ۱. پرتاب یک سفینه‌ی فضائی

نقاله از سکوی پرتاب (۵) پرتاب میشود، و موتور اولین طبقه‌ی خیزگر آن را به طرف بالا میشتاباند (۱). سپس، طبقه‌ی اول از نقاله جدا میشود و به زمین می‌افتد (۲). موتور دومین طبقه‌ی خیزگر به کار می‌افتد (۳)، و نقاله را به بالا به ارتفاع مداری مطلوب میرساند (۴). سپس، طبقه‌ی دوم خیزگر جدا میشود و به زمین می‌افتد (۵)، و طبقه‌ی سوم به کار می‌افتد (۶)، و به نقاله پیشرانه‌ی کافی برای انژکسیون آن در مدار میدهد (۷).

بر سرعت می‌افزاید و آن را به حدی میرساند که برای انژکسیون سفینه در مدار لازم است. انژکسیون سفینه در مدار وقتی صورت میگیرد که سفینه در فرازای مطلوب قرار گرفته باشد، و پیشرانه‌ای در امتدادی موازی با سطح زمین به آن داده شود.

توجیه باقی ماندن سفینه بر مدار و خصوصیات دیگر حرکت آن بر گرد زمین به وسیله‌ی قوانین نیوتن است. مثلا، اگر نیروئی بر سفینه تأثیر نکند، بنا بر اصل جبر، سفینه بر خطی مستقیم حرکت میکند. نیروئی که آن را وادار به پیمودن مسیری منحنی بر گرد زمین میسازد همان جاذبه‌ی گرانشی زمین است. اگر سرعت سفینه کمتر از اندازه‌ی لازم باشد سفینه به زمین سقوط میکند،

اگر زیادتر از آن باشد، ممکن است سفینه از میدان جاذبه‌ی زمین خارج شود. در سرعتهای میان این دو حد، توازنی بین نیروهای مؤثر بر سفینه برقرار

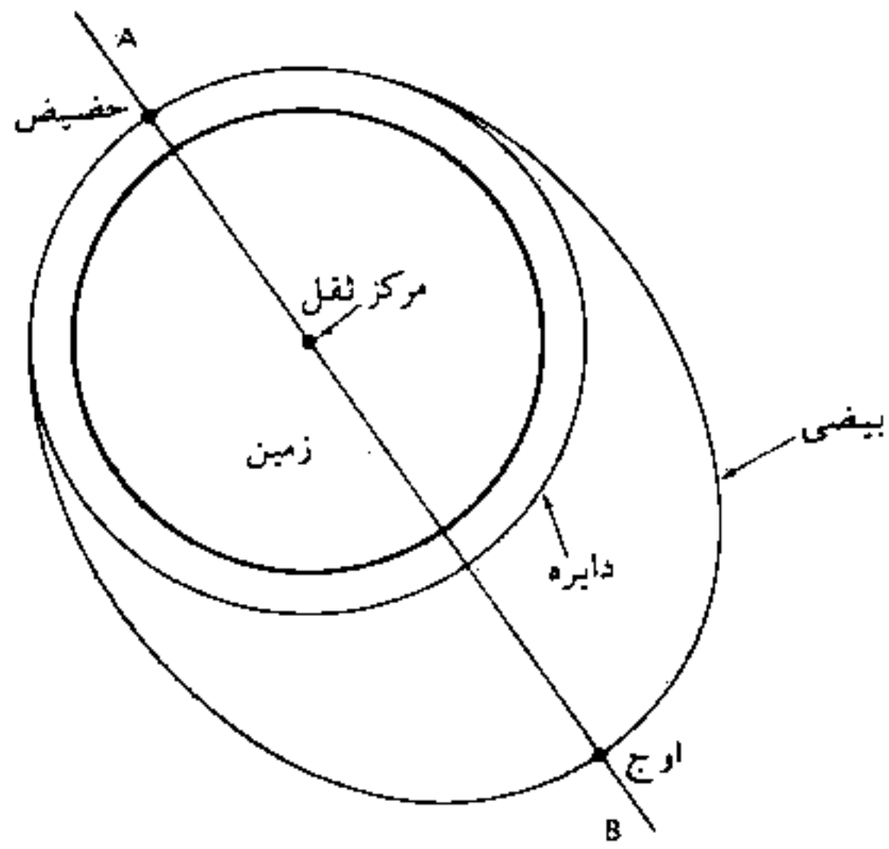

شکل ۲. مدارهای زمینی

مدار بیضوی، بر خلاف مدار مستدیر، نسبت به زمین یک اوج و یک حضیض دارد. خط AB محور اطول بیضی است، و مرکز ثقل زمین یکی از کانونهای این بیضی.

میشود، و سفینه بر مسیری بیضوی بر گرد زمین به حرکت درمیآید (شکل ۲)، که زمین در یکی از دو کانون آن است.

سرعت سفینه در نقطه‌ی حضیض (یعنی نزدیکترین نقطه به زمین) بالاترین مقدار و در نقطه‌ی اوج (دورترین نقطه از زمین) کمترین مقدار را دارد. خطی فرضی که سفینه را به مرکز ثقل زمین متصل کند، در زمانهای مساوی، سطوح مساوی میروبد.

V - پرواز سیاره‌ای. در پرواز سیاره‌ای، منظور آن است که سفینه به ماه یا یکی از سیارات نزدیک شود، و بر گرد آن پرواز کند، یا حتی بر آن بنشیند. مسیر پرتاب ممکن است مانند مسیر پرتاب در پرواز زمینمداری باشد، اما سرعت انژکسیون در مدار بیشتر است (جدول پایین همین صفحه ملاحظه شود). مسیر سفینه در چند روز اول پرواز در تحت تأثیر جاذبه‌ی گرانشی زمین است. سپس، در مدتی طولانیتر، جاذبه‌ی مؤثر جاذبه‌ی خورشید خواهد بود. در چند روز آخر پرواز که سفینه به سیاره‌ای نزدیک میشود مسیر آن در تحت تأثیر جاذبه‌ی گرانشی آن سیاره قرار میگیرد

منظومه‌ی شمسی مانند قرصی است که سیارات در آن مدارهای تقریباً مستدیر خود را در زمانهای متفاوت طی میکنند. حرکات سیارات مواقعی را که میتوان سفینه را به آنها فرستاد محدود میکنند. مسیر و مدت چنین پروازی بستگی به سرعتی دارد که سفینه با آن به حرکت آغاز کرده است. سفینه در قسمت عمده‌ی مسیرش در تحت تأثیر گرانشی خورشید است، و از قوانین نیوتن پیروی میکند، و بر مسیری حرکت میکند که شکل بیضی دارد، و خورشید در یکی از کانونهای آن است. اگر سفینه به سیاره‌ی هدف نرسد عاقبت به طرف خورشید سقوط میکند، و همچون سیاره‌ای بر

مداری به گرد خورشید میگردد.

یکی از سیماهای نمایان مسیرهای پرواز (خواه سیاره‌ای باشد خواه زمینمداری) این است که اصولا "پرتابی" است، بدین معنی که آغاز حرکت آن به همان گونه است که گلوله‌ای از توپ پرتاب میشود، منتها، پرتاب سفینه ملایمتر و آهسته‌تر است. پس از آن، سفینه، در قسمت عمده‌ی مسیرش، به مقتضای تأثیر گرانش نزدیکترین اجرام فلکی به آن، پیش میرود. بنا بر این، پرواز فضائی موفقیت‌آمیز مقتضی هدفگیری دقیق است، چه هدف هم کوچک و هم بسیار دور است. و نیز مستلزم تعیین دقیق وقت پرتاب است، زیرا هدف متحرک است، و محل پرتاب هم سطحه‌ای متحرک میباشد.

با این همه، هدفگیری و تعیین لحظه‌ی مناسب پرتاب با دقت مطلق امکانپذیر نیست، و به همین جهت، لازم است که در میان راه تغییراتی در جهت پرواز داده شود. مثلا، در پرواز به مریخ، موتور موشکی کوچکی با سفینه همراه است که بدان وسیله سرعت را در میان راه اصلاح میکنند. در چند روز پس از پرتاب، رد سفینه را با رادیو پیدا میکنند، و سرعت و جهت سفینه را به دقت اندازه میگیرند. تغییر سرعتی که لازم است برای آنکه سفینه به ناحیه‌ی هدف برخورد کند با حسابگر محاسبه میشود، و موتور موشک سفینه، در وقت مقتضی و به مدتی که لازم است، روشن میشود تا تصحیح مورد نظر در سرعت حاصل شود.

در جدول زیر، هدفهای مختلف و زمانهائی که برای رسیدن به آنها با صرف کمترین انرژی لازم است ثبت شده است.

اوقات مناسب نمونه برای پرواز فضائی[1]

هدف	موقع پرتاب	سرعت در لحظه‌ی انژکسیون (متر در ثانیه)	مدت پرواز
مدار زمین	هر وقت	۸٬۰۰۰	۱۰۰ دقیقه[2]
ماه	هر ۲۸ روز	۱۱٬۰۰۰	۶۰ ساعت
زهره	هر ۱۹ ماه	۱۲٬۰۰۰	۱۵۰–۱۸۰ روز
مریخ	هر ۲۴ ماه	۱۲٬۰۰۰	۱۸۰–۲۴۰ روز
مشتری	هر ۱۳ ماه	۱۵٬۰۰۰	۶۵۰–۸۰۰ روز
پلوتون	هر ۱۲ ماه	۱۶٬۰۰۰	۵۰ سال
نزدیکترین ستاره	روزانه	۱۷٬۰۰۰	۸۰٬۰۰۰ سال[3]

(۱) مقادیر مندرج در جدول تقریبی است.
(۲) دوره‌ی حرکت بر مداری مستدیر در فرازای ۶۴۰ کیلومتر.
(۳) حرکت با سرعت متوسطی که برای فرار از منظومه‌ی شمسی لازم است.

VI - پرواز به ماه. پرواز به ماه مورد توجه خاص بوده است، چه ماه نخستین هدف بلافاصله بعد از زمین برای سفینه‌های سرنشیندار است. مسیر سفینه‌های ماهمداری پیچیده است، چه سفینه باید نخست در میدان گرانشی زمین حرکت کند، و سپس وارد میدان ماه شود، و در هر دو مرحله، سفینه در تحت تأثیر خورشید نیز هست. برای تفصیل در باب سفر به ماه سه ماه، قمر زمین.

VII ـ مشتری و ماوراء آن. پرواز فضائی به مریخ و زهره و ماوراء آن اکنون امکانپذیر است، و از جنبه‌ی علمی و فنی فواید بسیار دارد. نخستین سیاره در آن طرف مریخ (و بزرگترین سیاره در منظومه‌ی شمسی) مشتری است. چنان به نظر می‌رسد که مشتری کلید کاوش همه‌ی منظومه‌ی شمسی باشد، و با قرار گرفتن بر آن بتوان به سیارات دیگر رفت و آمد کرد.

سفر به مشتری مستلزم همه‌ی خصوصیتهای سفر به سیارات دیگر است. برای اینکه سفینه پس از ۶۰۰ روز به این سیاره برسد، سرعت اولیه‌ی آن باید ح ۱۵٬۰۰۰ متر در ثانیه باشد. سفینه در قسمت عمده‌ی مسیر خود در تحت تأثیر گرانش خورشید است. ولی، چون به نزدیکیهای مشتری برسد، ممکن است که از آنجا بگریزد، و به مرز منظومه‌ی شمسی برود، یا بازگردد و بسیار به خورشید نزدیک شود. دلیل این امر آن است که میدان گرانشی نیرومند مشتری ممکن است هم سرعت و هم امتداد سفینه را تغییر دهد، و به اصطلاح، آن را یا در فضا به جای دورتر یا به طرف خورشید پرتاب کند. با استفاده از گرانش مشتری بدین گونه، مدت پرواز به زحل از پنج سال به سه سال تقلیل پیدا میکند.

VIII ـ پروازهای با سرنشین. اصول پروازهای فضائی که ذکر شد در مورد پروازهای با سرنشین و بی سرنشین صدق میکند. اینکه سفینه سرنشیندار یا بی سرنشین باشد بستگی به منظوری دارد که سفینه بدان منظور فرستاده میشود. انگیزه‌های پرواز با سرنشین متعدد است. فضا مرز جدیدی است که انسان، به عنوان پیشاهنگ، میخواهد آن را کاوش کند، به همان دلیل که پیش از این کوشیده بود تا مرزهای ناشناخته‌ی زمین را کاوش و پویش کند. کاوش فضا وسیله‌ای برای افزایش دانش و بینش آدمی نسبت به جهان است. به علاوه، اگرچه بسیاری از مقاصد فضاپیمائی را میتوان با سفینه‌های بی سرنشین عملی کرد، طبع بشری چنان است که خود نیز خواستار رفتن به فضا است.

رفتن انسان به فضا مسائل و مشکلاتی برای پرواز فضائی پیش میآورد. انسان موجودی کوچک و قابل پذیرفتن شرایط جدید است، و حسابگری فوق العاده کارآمد میباشد. اما، برای حفظ او در محیط نامساعد فضا، که هوائی برای تنفس وجود ندارد، کارهای فراوانی ضرورت دارد. برای زیستن گرما لازم دارد، و باید از تشعشعات خورشید و اشعه‌ی کیهانی و شهابهای بزرگ و قطعات دیگر ماده که در فضا با سرعتهای عظیم حرکت میکنند محفوظ بماند.

بنا بر این، نقاله‌ای که آدمی را به فضا میبرد *باید چنان طرحریزی شود* که جوابگوی همه‌ی این نیازمندیها باشد، و انسان را سالم به فضا ببرد و سالم به زمین بازگرداند. این نقاله باید مأمنی باشد، و برای آدمی اکسیژن و آب و خوراک فراهم کند، و فضولاتی را که ممکن است مایه‌ی مرگ او شود از میان بردارد. البته، ماشینها و وسایل و ذخایری که برای نگاهداری انسان در فضا لازم است مقدار معتنابهی به وزن سفینه می‌افزاید.

وضع حاضر و آینده‌ی فضاپیمائی

جنبه‌ی دینامیک نجومی فضاپیمائی در زمان حاضر بسیار ترقی کرده است، و علت عمده‌ی آن وجود حسابگرهای بزرگ و سریع رقومی است که فیزیکدانهای ریاضیدان در اختیار دارند. در تعیین حرکات اجرام در فضا، چنانکه قبلا گفته شد، تنها وقتی یافتن جوابهای صحیح امکانپذیر است که بیش از دو جرم در کار نباشد، در مسائل مربوط به دخالت چند جرم فضائی، که میدانهای گرانشی متعدد در کار میآید، تنها حسابگر است که به کار میخورد، و یک رشته جوابهای عددیِ تقریبی به دست میدهد.

با آنکه تا کنون کارهای مهمی در کاوش فضائی صورت گرفته است، بسیار چیزها مانده است که باید صورت بگیرد. مثلا، هنوز روش ریاضی صحیحی برای حل مسائل مربوط به سفینه‌ای که باید از فضای بین سیارات در تحت تأثیر پیشرانی پیوسته عبور کند به دست نیامده است. این مسئله در پرواز به فواصل دور به کومک انرژی هسته‌ای اهمیت دارد، ولی هنوز حل نشده است.

رشته‌ی فضاپیمائی، با استفاده از علوم و فنون گوناگون مانند ریاضیات، فیزیک، مهندسی، زیستشناسی و علوم زیستی، مدیریت، و غیره بسرعت توسعه یافته است. مراحل اولیه تا حد وسیعی طی شده است، و منظورهای نخستین فضاپیمائی جامه‌ی عمل پوشیده. تکنیکهای اساسی و مهارتهای لازم برای پروازهای فضائی با سرنشین و بی سرنشین توسعه یافته است. اکنون انسان آماده‌ی آن است که به کاوش منظم و قطعی فضا بپردازد.

IX ـ هدفهای آینده. از هدفهای مستقیم فضاپیمائی یکی تعبیه‌ی آزمایشگاهی تحقیقاتی بر مداری بر گرد زمین است، که از ۶ تا ۲۴ نفر بتوانند پیوسته در آن مشغول تحقیقات باشند. از این ایستگاه فضائی (← فضائی، پایگاه) باید بتوان سفینه‌هائی به هدفهای دورتر پرتاب کرد. تحقیقات هواشناختی و ارتباطی را باید بتوان از آن تعقیب کرد، و تحقیقات منابع اقیانوسی، آبشناختی، زراعتی، و جغرافیائی، از همین ایستگاه فضائی باید صورتپذیر باشد. این آزمایشگاه فرصتی پیش خواهد آورد که همه‌ی نواحی طیف برقاطیسی خورشید و ستارگان مورد تحقیق قرار گیرد، و انسان مهارتی را که برای زیستن مدت درازی در فضا لازم است به دست آورد.

ساختن پایگاهی در ماه که انسان بتواند دائماً در آن زندگی کند یکی از هدفهای دیگر است. این امر برای استخراج کانیهائی که شاید در ماه موجود باشد مطلوب است، و نیز ممکن است ماه خود پایگاه بهتری برای رصدهای نجومی بشود. احتمالا پایگاهی در ماه که انسان بتواند بیش از ۹۰ روز در آن زندگی کند برای تحقیقات قطعی فیزیکی در ماه ضرورت دارد.

هدف دیگری که شاید در ۲۰ سال آینده به آن دسترس پیدا شود پرواز سفینه‌ی سرنشیندار به مریخ و فرونشستن آن بر سطح این سیاره است. هدف مهم این پرواز تحقیق در وجود حیات بر مریخ است، زیرا، تا حدی که میدانیم، این سیاره برای حیات مساعدتر از سایر سیارات است.

فایده‌ی علمی دیگری که از پروازهای فضائی آینده انتظار میرود کاوش جوّ خورشید است. پروازهای بی سرنشین به مشتری و ماوراء آن نیز منظور نظر است، و برای رسیدن به این منظور حل مسائل دشوار فنی ضرورت دارد. فواصل ارتباطی بسیار عظیم است، و سفینه‌ها باید بسیار دور از خورشید حرکت کنند تا هر چه کمتر در معرض حرارت و قدرت آن قرار گیرند. توسعه‌ی آینده‌ی فضاپیمائی ممکن است یکی از خلاقترین اعصار در تاریخ بشر باشد.

فضا-زمان، جاگاه؛ ← جاگاه؛ فضا.

فضاله: ← محمد، قسمت ۴۹.

فضانورد (fazānavard)، شخص سفرکننده به فضای فلکی. معادل انگلیسی آن آسترونوت[1] (āstronot) [= ملاح ستارگان] است، که در ح ۱۹۵۹ به وسیله‌ی "اداره‌ی ملی هوانوردی و فضا"ی کشمت، که در آن زمان در صدد انتخاب و تربیت خلبان برای طرحهای فضائی خود برآمد، اتخاذ شد (تا آغاز عصر فضا در اواسط قرن ۲۰م، اصطلاح آسترونوت متعلق به قلمرو داستانهای خیالی علمی بود). اصطلاح کمابیش مطابق آن در زبان روسی کوسمونوت[2] (kosmonot) [= ملاح عالم کیهانی] یا "کیهان‌نورد" است. بر طبق استانده‌ی وزارت دفاع کشمت، عنوان "خلبان فضانورد"[3] به خلبانان نظامیی داده میشود که در ارتفاع بیش از ۸۰کیلومتری پرواز کنند.

نخستین فضانورد جهان پوری گاگارین روسی بود، که در ۱۲ آوریل ۱۹۶۱ به فرازای ح ۳۰۰ کیلومتری رسید (← قمر مصنوعی). نخستین فضانورد امریکائی ا. ب. شپرد بود، که در ۵ مه‌ی ۱۹۶۱ به فرازای ۱۸۵کیلومتری رسید. در این مراحل اولیه‌ی فضاپویی، تنها افراد بسیار ورزیده را میتوان برای اجرای برنامه‌های آن تربیت کرد تا احتمالاً فضانورد شوند. این افراد باید برنامه‌های کارآموزی دشواری را در فضاپیمائی طی کنند تا با شرایط پرواز فضائی کاملا آشنا شوند. از جمله‌ی مشکلاتی که فضانورد با آنها مواجه میشود فشارهای ناشی از تغییر گرانش به هنگام خروج از جو و ورود به جو، حالت بیوزنی (← وزن)، هدایت سفینه، ادوار طولانی تنهائی، و بازگرداندن سفینه به سلامت به زمین است. همه‌ی این شرایط را، جز حالت بیوزنی، میتوان در مراکز تحقیقاتی بر زمین به وجود آورد. کارآموزی فضانوردان مشتمل بر همه‌ی عملیات مربوط به پرواز است، و مخصوصاً الکترونیک در کارآموزی آنها نقش خاصی دارد، زیرا باید بتوانند در فواصل بسیار دور از زمین با پیشامدهای غیرمترقبه مقابله کنند. فضانوردان باید از عهده‌ی اداره کردن ملاقات دو یا چند سفینه‌ی فضائی در فضا برآیند، و بتوانند از کپسول خود (مثلا بر سطح ماه) خارج شوند. احتمالا در آتیه‌ی نزدیکی در رشته‌های علمی مانند زمینشناسی، نجوم، زیستشناسی، و شیمی هم باید کارآموزی کنند تا بتوانند تحقیقات مفیدی بر ماه و سایر سیارات به عمل آورند.

فضانوردی: ← سفر فضائی.

فضای حیاتی: ← ژئوپولیتیک.

فضای خارجی: ← فضا.

فضای فیزیکی: ← فضا.

فضایل، فضیلتها؛ ← فضیلت.

---

(۱)astronaut (۲)cosmonaut (۳)pilot-astronaut

فضایل الامام: ← فضایل الانام.

فضایل الانام (fazāyelo' l.'anām) یا **مکاتیب فارسی غزالی** (makātibe)، مجموعه‌ی نامه‌ها و مراسلات و مخاطبات و نصایح حجةالاسلام امام محمد غزالی، که به وسیله‌ی یکی از خویشان و اقربای او در زمانی نزدیک به عصر غزالی گردآوری شده است. این مکاتیب هم از نظر نثر فارسی نویسنده و هم به لحاظ معانی حِکَمی و عرفانی که در آن هست دارای اهمیت بسیار است. نام کامل این کتاب را فضایل الانام من رسائل حجةالاسلام و گاه فضایل الامام نیز نوشته‌اند. تا کنون سه بار به چاپ رسیده است (از جمله، تهران، ۱۳۳۳ هش، به تصحیح عباس اقبال).

فضایل بلخ (fazāyele balx)، کتابی به فارسی، در باره‌ی خصایص بلخ، همراه با زندگینامه‌ی عده‌ای از مشایخ و فضلای این شهر، تا قرن ۷م هق. این کتاب در اصل به زبان عربی بوده، و ابوبکر عبدالله ابن عمر ابن محمد ابن داود، واعظ بلخی، آن را تألیف کرده است (۶۱۰ هق)، و به توسط عبدالله ابن محمد حسینی بلخی به فارسی ترجمه شده است (۶۷۶ هق). در آغاز، بخشی به خصایص طبیعی و فضایل بلخ اختصاص یافته، و قسمت اصلی کتاب را زندگینامه‌ی ۷۰ تن از رجال و مشایخ بلخ تشکیل میدهد. پاره‌هائی از این کتاب را شفر چاپ و نشر کرده است (پاریس، ۱۸۸۳)، و نسخه‌های کاملی از آن در لنینگراد و پاریس وجود دارد.

فضای هندسی: ← فضا.

فضل ابن ابی سهل ابن نوبخت، ابوالعباس (abol-'abbās fazle 'bne abi sahle 'bne nōbaxt)، منجم ایرانی، از نوبختیان، معاصر هارون‌الرشید (خلافتش ۱۷۰–۱۹۳ هق) و مأمون عباسی (خلافتش ۱۹۸–۲۱۸ هق). وی در نجوم تألیفاتی داشته، و از ندیمان ابونواس، شاعر معروف، بوده است. ابونواس هم از وی ستایش کرده، و هم او را هجو گفته است.

فضل ابن احمد اسفراینی: ← ابوالعباس اسفراینی.

فضل ابن حسن طبرسی: ← طبرسی، ابوعلی.

فضل ابن ربیع ابن یونس، ابوالعباس (abol-'abbās fazle 'bne rabi'e 'bne yunos)، ۱۴۰–۲۰۸ هق، از رجال دوره‌ی عباسی، پسر ربیع حاجب. در روزگار وزارت برامکه، فضل ابن ربیع همواره میکوشید تا پایگاه خود را نزدیک به مقام ایشان کند، ولی این توانائی را نداشت، و بر ایشان رشک میبرد. آنگاه که هارون‌الرشید بر خاندان برمکی خشم گرفت و وزارت را از ایشان بازستانید، آن را به فضل ابن ربیع بخشید، و فضل وزیر او بود، و پس از مرگ هارون نیز همچنان وزیر فرزندش امین بود، و از بیم اینکه مأمون بر خلافت دست یابد، امین را به خلع کردن مأمون از ولایت‌عهدی خویش ترغیب کرد، و واداشت که پسرش، موسی ابن امین، را ولیعهد خویش کند. این تصمیم امین چنان هراسی در دل مأمون پدید آورد که لشکری به سرکردگی طاهر ابن حسین به جانب بغداد فرستاد، و کار امین روی به ضعف نهاد، و شوکت مأمون فزونی یافت. فضل ابن ربیع از پیروزی مأمون هراسان شد، و گریخت (رجب ۱۹۶ هق) و خود را نهان کرد، و پس از آنکه ابراهیم ابن مهدی یک چند روی کار آمد باز آشکار شد، و گویند که نزد وی مقام حجابت داشت، و چون شنید که مأمون روی به بغداد نهاده بار دیگر پنهان شد، و مدتها از ترس مأمون چادر زنان به سر میکرد، و از جائی به جائی میرفت، تا سرانجام مأمون او را امان داد، و او بار دیگر از پنهانی به در آمد. ابونواس، شاعر معروف، از ستایشگران فضل بوده و بعضی از ابیاتی که در ستایش او گفته به صورت ضرب المثل درآمده است.

فضل ابن سهل (fazle 'bne sahl)، معروف به **ذوالریاستین** (zo'r.riāsatayn)، ف ۲۰۲ هق، وزیر مأمون خلیفه‌ی عباسی. در سرخس به دنیا آمد، و گویند در سال ۱۹۰ هق به دست مأمون اسلام آورد، و بعضی گویند پدرش اسلام آورده بود. فضل تمایل به تشیع داشته و از علم نجوم بر طبق عقاید قدما سخت آگاه بوده است. در کتب تاریخ، از پیشبینیهای او اطلاعاتی در دست هست. از آنجا که او هم کار سپاه را به عهده داشت و هم کار وزارت را، به ذوالریاستین ملقب شد. فضل از وزیران باکفایت عصر عباسی بود، و چون مأمون از جانب او احساس خطر میکرد و هراس داشت، دستور داد او را در حمام سرخس غافلگیر کردند و کشتند.

فضل ابن قدامه‌ی عجلی، ابوالنجم (abo'n.najm fazle 'bne qodāmaye ejli)، ف ۱۳۰ هق، شاعر رجزسرای عصر اموی، که در سرودن رجز و نیک‌خواندنِ شعر شهرت بسیار داشته است. وی در مجالس عبدالملک ابن مروان و هشام ابن عبدالملک حضور مییافت، داستانهایی از سرگذشت او با این دو خلیفه در کتب ادب نقل کرده‌اند. نام او را مفضل (mofazzal) نیز نوشته‌اند.

فضل ابن مروان (fazle 'bne marvān)، ۱۷۰–۲۵۰ هق، از دبیران و وزیران خلفای عباسی. در ۲۱۸ هق، بعد از وفات مأمون، که برادرش معتصم در سرحد روم بود، جهت او بیعت گرفت، و معتصم چون به خلافت نشست وزارت خویش بدو داد، اما چندی بعد او را برکنار کرد. بعد از معتصم نیز فضل یک چند خلفا را خدمت کرد، و آخر در ۸۰ سالگی وفات یافت.

فضل ابن مروان مسیحی بود. و نام نیای او، که مورخین اغلب "ماسرخس" نوشته‌اند به احتمال قوی تصحیف‌شده‌ی یک نام مسیحی است. کتبی نیز به نام وی نقل کرده‌اند؛ از جمله کتاب المشاهدات و کتاب رسائل او. مورخین در باره‌ی او نوشته‌اند که دانش چندانی نداشته، اما در کار خدمت خلفا مردی آگاه بوده است.

فضل ابن نوبخت، ابوسهل (abu.sahl fazle 'bne nōbaxt)، ف ۲۰۰ هق، از فضلای ایرانی و از مترجمین کتب پهلوی به عربی، از خانواده‌ی نوبختیان؛ پسر نوبخت. نزد منصور و هارون‌الرشید، خلفای عباسی، مقامی ارجمند داشته، و رئیس کتابخانه‌ی هارون‌الرشید بوده است. تألیفات بسیاری در نجوم در کتب فهرست به نام او نقل شده است. اغلب مورخین قدیم نام او را فضل نوشته‌اند، ولی احتمال میرود که نام وی فضل نباشد، بلکه احتمالا او پسری داشته است به نام فضل ابن ابی سهل ابن نوبخت، که خود از فضلای خاندان نوبختیان بوده.

فضل ابن یحیی برمکی: ← برامکه؛ فضل برمکی.

فضل استرابادی: ← فضل‌الله استرابادی.

فضل‌الله، خواجه رشیدالدین: ← رشیدالدین فضل‌الله.

فضل‌الله استرابادی (fazlollāhe esterābādi) یا **فضل‌الله حروفی** (horufi) یا **فضل استرابادی**، متخلص به **نعیمی** (na'imi)، ۷۴۰–۷۹۶ یا ۸۰۴ هق، مؤسس فرقه‌ی حروفیه؛ فرزند ابومحمد تبریزی. بعضی اصل او را از تبریز دانسته‌اند و بعضی از استراباد، و او خود را فضل استرابادی خوانده است. کتابهای او نیز، از قبیل **جاودان کبیر**، به زبان فارسی آمیخته به لهجه‌ی استرابادی نوشته شده است. وی معتقد بود که پس از پیغمبر اسلام باب وحی مسدود شده، اما باب رؤیا همچنان گشوده است، و هر گونه کشف و کرامتی را از این رهگذر میدانست، و به همین جهت، کتابی فراهم آورد به نام **نومنامه** (nōmnāme)، که در آن مجموعه‌ی خوابهای خود را، گاه با ذکر تاریخ و محل دیدن خواب، یاد کرده است. پیروان او، وی را با نامهای "مسیح"، "مهدی"، "قائم آل محمد"، "ختم ثانی"، "مظهر الوهیت"، و "صاحب ولایت" خوانده‌اند، و از او با عناوین الاهی یاد کرده‌اند. او با تفسیر تازه‌ای که از قرآن میکرد خود را "من عنده علم الکتاب" (man enda.hu elmo 'l.ketāb) می‌دانست. با آیین تازه‌ای که بدعت نهاد، گروهی از مردمان را به خود متمایل کرد، و از امیر تیمور نیز دعوت کرد تا آیین او را بپذیرد، و تیمور دستور قتل او را صادر کرد. میرانشاه پسر تیمور فضل‌الله را که در شروان بود احضار کرد، و او را گرفت و سرش را به دست خود از تن جدا کرد (۷۹۶ و بقولی ۸۰۴ هق). تیمور وقتی از ماجرا آگاه شد پیکر او را طلب کرد و دستور داد آن را آتش زدند. فضل دختری داشته با نام "کلمة الله هی العلیا" (kalemato 'l.lāhe hia 'l.'olyā)، که جانشین او بوده، و شعر نیز میسروده است.

فضل مردی آزاده‌خوی بوده و از راه طاقیه‌دوزی (نوعی کلاه) زندگی میکرده، و از این روی، در بعضی از قدیمترین مآخذ شرح حال او، وی را "سید فضل‌الله حلال‌خور" نامیده‌اند. از ضمن نوشته‌های او چنین دانسته میشود که وی سفرهائی به اصفهان، باکو، بروجرد، هزار جریب مازندران، خوارزم، تبریز، و شهرهای دیگر داشته، و گویا سفری نیز به حج رفته است، و ۲۰ سال مقیم نجف بوده. آنچه از آثار او باقی است **جاودان‌نامه یا جاودان کبیر**، مثنوی **عرشنامه**، **نومنامه**، و دیوان نعیمی است. طرفداران عقاید او تا سالیانی چند پس از مرگش در ایران فعالیت داشته‌اند، و یکی از ایشان با نام احمد لر به قصد کشتن شاهرخ تیموری در مسجد هرات به او حمله برد، و کاردی بر او زد، ولی چندان کارگر نیفتاد، و او را در همان جا گرفتند و کشتند (۸۳۰ هق). همچنین دختر فضل‌الله در اواخر قرن ۹م هق در تبریز آغاز دعوت کرد، و به حکم جهانشاه قراقوینلو و به فتوای علما او را با جمعی انبوه (حد ۵۰۰ تن) گرفتند و کشتند و سوختند. طرفداران فضل، پس از این زمان اگرچه در ایران چندان فعالیت و ظهوری نداشته‌اند، بعدها در کشور عثمانی عقاید ایشان با عقاید فرقه‌ی بکتاشیه به هم آمیخت، و بدین گونه نفوذشان قرنها ادامه یافت. نیز ← اسکندرنامه.

فضل‌الله باشتینی: ← سربداران؛ عبدالرزاق سربداری.

فضل‌الله حروفی: ← فضل‌الله استرابادی.

فضل‌الله سربداری (fazlollāhe sarbedāri) [خواجه شمس‌الدین فضل‌الله]، ف قرن ۸م هق، از امرای سربداران. وی برادر امیر مسعود سربداری بود، و بعد از کلو اسفندیار به امارت سربداران

نشست. اما مردی عشرت‌جوی بود، و از عهده‌ی امارت برنمی‌آمد، و بعد از هفت ماه امارت، زمام امور را به خواجه علی شمس‌الدین داد (۷۴۸ هق).

فضل‌الله نوری (fazlollāhe nuri) [حاج شیخ فضل‌الله نوری]، ۱۲۵۹–۱۳۲۷ هق، از علما و مجتهدین معروف در اوایل عهد مشروطیت. وی مقام علمی عالی داشت، و شاگرد میرزای شیرازی و داماد محدث نوری بود. در آغاز مشروطیت، با آقا سید عبدالله بهبهانی و میرزا سید محمد طباطبائی در مشروطه‌خواهی همراه بود. اما بعدها، به سبب ضدیت شخصی با سید عبدالله بهبهانی، بنای مخالفت با مشروطه‌خواهان را گذاشت، و در تقویت اساس استبداد و برهم زدن بنای مشروطیت با محمد علی شاه همراهی کرد، و در واقعه‌ی توپ بستن مجلس، محمد علی شاه را تشویق و تقویت کرد. عاقبت، بعد از فتح تهران به دست مجاهدین، دستگیر شد، و به موجب حکم دادگاه عالی انقلابی و تأیید هیئت مدیره در روز ۱۳ رجب ۱۳۲۷ هق در میدان توپخانه به دار آویخته شد.

فضل برمکی (fazle barmaki) [فضل ابن یحیی ابن خالد برمکی]، ۱۴۷–۱۹۳ هق، وزیر خلیفه هارون‌الرشید. وی برادر رضاعی هارون‌الرشید بود، زیرا هارون از ام الفضل مادر وی شیر خورده بود، و فضل از زبیده مادر هارون. فضل در میان افراد خاندان برمکی که همه از بخشندگان و اهل کرم بودند از همه کریمتر و بخشنده‌تر بود. هارون، قبل از اینکه جعفر برمکی، برادر فضل، را به وزارت برگزیند، فضل را وزارت بخشید، و سپس او را ولایت خراسان داد (۱۷۸ هق). گویند وی چون به بلخ، که وطن نیاکانش بود، رسید خواست تا معبد نوبهار را که نیای برامکه خادم آن معبد بود ویران کند، ولی از فرط استواری و استحکام نتوانست، و یک قسمت آن را ویران کرد، و مسجدی در آنجا ساخت. پس از آنکه هارون‌الرشید بر خاندان برمکیان خشم گرفت و جعفر برمکی را کشت، فضل و پدرش یحیی را در رقه زندانی کرد، و فضل در زندان او درگذشت.

فضلون ابن ابی السوار (fazlune 'bne abe 'ssa-vār)، فت ۴۸۴ هق، از شهریاران خاندان شدادی (šaddādi)، و از فرمانروایان ارّان، که قطران تبریزی او را مدح گفته است. وی پس از مرگ پدرش در ۴۵۹ هق در گنجه فرمانروائی یافت، و الب ارسلان سلجوقی شهر تفلیس را از گرجیان گرفت و بدو سپرد، ولی پس از چندی گرجیان سپاهی آوردند، و او ناگزیر به فرار شد، و به اسارت افتاد، و بعد رهائی یافت. سرانجام وی از نظر تاریخی چندان روشن نیست؛ گویا پس ازین وقایع یک چند در استراباد فرمانروائی یافته و پس از چندی در بغداد در مسجدی در کنار دجله جان سپرده است.

فضلویه، از امرای شبانکاره، ← شبانکاره.

فضلویه، از امرای لر بزرگ، ← ابوطاهر فضلویه.

فضلی، سلطنت محلی، ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت I.

فضول، حق، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، بند ۶.

فضولات خانگی: ← فاضلاب.

فضولات رادیوآکتیو[1] (fozulāte rādioāktiv)، اصطلاحی برای مواد رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته) بیمصرفی که محصولات فرعی استعمال علمی و صنعتی انرژی هسته‌ای هستند. رادیوآکتیویته‌ی این فضولات برای سلامت مردم خطرات جدی دارد (← رادیوآکتیویته، قسمت ۷)، و لهذا، رهائی از شر این فضولات مسئله‌ی بزرگی به شمار میرود. از طرق آن یکی این است که فضولات را در محفظه‌هائی میریزند و با غلافی سیمانی میپوشانند و به دریا می‌اندازند، یا با تلمبه به قعر چاههای معادن از کار افتاده روانه میکنند.

فضولات صنعتی: ← فاضلاب.

فضولات طوفانی: ← فاضلاب.

فضولی بغدادی (fozulie baqdādi)، شهرت **محمد ابن سلیمان**، متخلص به **فضولی**، فت ۹۷۰ هق، شاعر شیعی معروف قرن 10م هق، که به سه زبان فارسی و ترکی و عربی شعر و دیوان دارد. وی در عراق متولد شد و در کربلا درگذشت. از آثارش، علاوه بر سه دیوان مذکور، این کتابها را میتوان نام برد: به فارسی رند و زاهد (تهران، ۱۲۷۰ هق)، عشق و روح (ایران، ۱۳۰۳ هق)، و روح و بدن؛ به عربی مطلع الاعتقاد، در علم کلام، (باکو، ۱۹۵۸)؛ و به ترکی بنگ و باده (مثنوی)، ترجمه‌ی چهل حدیث جامی، حدیقة الشهداء، لیلی و مجنون و شاه و گدا. نیز ← روضة الشهداء.

فضیل ابن عیاض (fozayle 'bne eyāz) [ابوعلی فضیل ابن عیاض ابن مسعود]، ۱۰۵–۱۸۷ هق، یکی از زاهدان معروف در تاریخ اسلام، که سخنان و احوال او مورد توجه مشایخ صوفیه بوده است، و او را از طبقه‌ی اولای مشایخ شمرده‌اند. وی در آغاز راهزنی میکرد، و سبب توبه‌اش را چنین نوشته‌اند که وی دلباخته‌ی دختری بود، و یک شب که در حال بالا رفتن از دیواری بود، صدائی شنید که آیتی از آیات قرآن را در زمینه‌ی توبه و بازگشت به خداوند میخواند. فضیل با شنیدن آن آیه متنبه شد و توبه کرد. زادگاه او را ابیورد یا سمرقند نوشته‌اند، و او مدتی از حیات خود را در ابیورد سپری کرد، و سپس به کوفه آمد، و در آنجا به استماع حدیث پرداخت، و پس از آن رحل اقامت در مکه افکند، تا در آنجا درگذشت. جماعت بسیاری از وی اخذ حدیث کرده‌اند (از جمله امام شافعی).

فضیلت[2] (fazilat)، هر صفتی که موجب مزیت معنوی دارنده‌ی آن بشود. در علم اخلاق، فضیلت داشتن عبارت است از تطابق رفتار و زندگی انسان با اصول اخلاقی، و فضایل هنجارها یا کردارهائی هستند که برای پیروی از اصول اخلاقی کسب شده‌اند. در برابر فضایل اخلاقی، رذایل یا زشتیها قرار دارند.

در نظر افلاطون، فضیلت عبارت از سلامت و اعتدال نفس است، و چون نفس مرکب از سه قوه‌ی عقل، احساس، و اراده است، فضایل اخلاقی انسان مربوط به سلامت این سه قوه میشود؛ حکمت عبارت از سلامت و اعتدال قوه‌ی عاقله است؛ عفت سلامت و اعتدال قوه‌ی احساس و عواطف؛ و شجاعت سلامت و اعتدال قوه‌ی اراده. این سه فضیلت از فضایل فردی است، و چون انسان موجود اجتماعی نیز هست، در روابط او با دیگران نیز باید جانب سلامت و اعتدال حفظ شود، و این همان فضیلت اجتماعی است، که عبارت است از عدالت. افلاطون فضایل را فطری و ذاتی میشمارد، ولی ارسطو آن را اکتسابی میداند. به عقیده‌ی ارسطو، فضایل در نتیجه‌ی کسب و عادت و تمرین به دست میآید، و به همین جهت، درجات فضایل با اختلاف اشخاص فرق میکند. حکمت، عفت، شجاعت، و عدالت را فضایل اصلی یا اساسی خوانده‌اند. توماس آکویناس نیکوکاری را نیز از جمله‌ی فضایل اساسی خوانده است، ولی عده‌ای دیگر اعتراض کرده و گفته‌اند که عدالت مستلزم نیکوکاری و شفقت هم هست.

فلاسفه‌ی مسیحی عده‌ی فضایل را هفت دانسته‌اند، و آن را در برابر معاصی هفتگانه (غرور، آزمندی، شهوتپرستی، حسد، شکمپرستی، خشم، و تنبلی) قرار داده‌اند. در نظر آنان، این فضایل هفتگانه یا طبیعی هستند یا الاهی. فضایل طبیعی از مواهب و استعدادهای طبیعی انسان سرچشمه میگیرد، و فضایل الاهی موهبت خاص الاهی است. این فضایل هفتگانه عبارتند از چهار فضیلت مذکور در فوق و سه فضیلت دیگر: محبت، نیکوکاری، و امید.

حکمای اسلام، و در رأس ایشان ابوعلی مسکویه و نصیرالدین طوسی، فضایل اخلاقی و مبادی آن را به همان نحوی که افلاطون گفته است پذیرفته‌اند، منتهی با تعبیر دیگر. نصیرالدین طوسی در اخلاق ناصری در باره‌ی "حصر اجناس فضایل که مکارم اخلاق عبارت از آن است" گوید که نفس انسانی دارای سه قوه‌ی متباین است، قوه‌ی ناطقه یا نفس ملکی، که مبدأ فکر و تمیز و شوق نظر در حقایق بود؛ قوه‌ی غضبی یا نفس سبعی (sabo'i)، که مبدأ غضب و دلیری و اقدام بر کارهای بزرگ و شوق تسلط و برتری است؛ قوت شهوانی، که نفس بهیمی است، و مبدأ شهوات و طلب غذا و شوق به خوردن و نوشیدن و معاشرت با زنان است. عدد فضایل نفس به حسب عده‌ی این قوا خواهد بود، زیرا اگر حرکت نفس ناطقه از روی اعتدال بود، و به کسب معارف یقینی شائق باشد، فضیلت علم و، به تبع آن، فضیلت حکمت لازم آید. و اگر حرکت نفس سبعی به اعتدال بود، و از نفس ناطقه پیروی کند، فضیلت حلم و، به تبع آن، فضیلت شجاعت لازم آید. و اگر حرکت نفس بهیمی به اعتدال بود، و از نفس ناطقه پیروی کند، فضیلت عفت و، به تبع آن، فضیلت سخا لازم آید. و چون این سه جنس فضیلت حاصل شود، از ترکیب هر سه، حالتی حادث گردد که کمال آن فضایل به این حالت بود، و آن را فضیلت عدالت خوانند. و از اینجاست که حکما اتفاق کرده‌اند بر اینکه اجناس فضایل چهار است، حکمت، شجاعت، عفت، و عدالت.

در نظر خواجه نصیرالدین طوسی، هر یک از این فضایل اساسی یا "اجناس فضایل" دارای انواعی است. انواعی که در تحت جنس فضیلت حکمت است هفت است: ذکاء (هوش)، تیزفهمی، صفای ذهن، زودیادگیری، حسن تعقل، تحفظ (حافظه)، و تذکر (به یاد آوردن). انواعی که تحت جنس شجاعت است یازده است: کبر نفس (kebar-)، (بزرگ‌منشی)، نجدت (najdat) (اعتماد به نفس)، بلندهمتی، ثبات، بردباری، سکون، شهامت، حلم (به معنی آنکه سریع الغضب نباشد)، تواضع، حمیت، و رقت. انواعی که تحت جنس عفت است دوازده است: حیاء، رفق، حسن هدی (hosne hady) (نفس انسانی از راه تدابیر نیکو به تکمیل خود رغبت کند)، مسالمت، دعت (da'at) (تسلط بر نفس به هنگام شهوت)، صبر، قناعت، وقار،

(۱) radioactive waste (۲) virtue

ورع، انتظام، حریت، و سخا. انواعی که تحت جنس عدالت است نیز دوازده است: صداقت، الفت، وفا، شفقت، صله‌ی رحم، مکافات، حسن شرکت، حسن قضا (یعنی در ادای حقوق دیگران از منت و ندامت خالی باشد)، تودد (tavaddod)، تسلیم، توکل، و عبادت.

چون فضیلت، به رأی ارسطو، در هر صفتی حد وسط آن است، به ناچار آنچه از آن صفت در دو طرف نهائی قرار گیرد، یعنی در حد افراط یا تفریط، رذیلت و منقصت محسوب خواهد شد، و چون اجناس فضایل یا فضایل اصلی چهار است، اجناس رذایل یا رذایل اصلی هشت خواهد بود، و به عبارت دیگر، به ازاء هر فضیلتی دو رذیلت خواهد بود که فضیلت حد وسط آن دو است، و آن دو رذیلت یکی در حد افراط است و دیگری در حد تفریط. بدین ترتیب که، به ازاء فضیلت حکمت، که حد وسط است، سبکسری و بله (bolh) است؛ سبکسری افراط در استعمال فکر است در چیزی که واجب نیست، یا زیاده بر واجب، و آن را گربزی (gorbozi) نیز گویند؛ و بله عبارت از به کار نبردن قدرت فکری است. و به ازاء فضیلت شجاعت دو رذیلت تهور و جبن است؛ تهور در طرف افراط است، و آن اقدام بر چیزی است که اقدام بر آن پسندیده نیست؛ و جبن یا ترسوئی در طرف تفریط است، یعنی حذر کردن از چیزی که حذر از آن پسندیده نیست. و به ازاء فضیلت عفت دو رذیلت شره (šarah) و خمود شهوت است؛ شره شهوتپرستی باشد، و خمود شهوت عبارت از نرفتن به دنبال لذات ضروری که از لحاظ عقل و شرع مجاز است. و به ازاء فضیلت عدالت دو رذیلت ستمگری و ستمپذیری است، که اولی در جانب افراط و دومی در جانب تفریط است.

فطحیه: ← شیعه، قسمت IV (جزء ۲).

فطر، عید (ide fetr)، روز اول ماه شوال، که پایان روزه‌ی ماه رمضان است، و مردم در آن روز افطار میکنند. عید فطر یکی از دو عید بزرگ اسلامی است (دیگری ← عید قربان)؛ در این روز مسلمانان نماز مخصوصی را با تشریفات خاص به جا میآورند. روزه گرفتن در روز عید فطر حرام است.

فطراسالیون: ← جعفری، گیاه.

فطره، در نزد قرامطه، ← قرامطه، قسمت III.

فطری، حقوق: ← حقوق طبیعی.

فطریات: ← مبادی یقینی برهان.

فطریه: ← زکات.

فطیر، عید: ← فصح، عید.

فعالیت[1] (fa''āliyyat) یا **شدت**[2] **رادیوآکتیویته** (šeddate rādioāktivite)، عده‌ی اتمهائی از یک عنصر رادیوآکتیو (← رادیوآکتیویته) که در یک ثانیه متلاشی شوند، و آن در هر لحظه برابر حاصلضرب عده‌ی اتمهای موجود در آن لحظه است در ضریب تلاشی. واحد فعالیت کوری است.

فعل، در علم عروض، ← پایه.

فعل و انفعال زنجیری[3]، (fe'lo enfe'āle zanji-ri)، فعل و انفعالی که در آن یکی از عوامل ضروری فعل و انفعال در ضمن انجام یافتن فعل و انفعال تولید میشود، و باعث فعل و انفعالی مانند اولی میگردد. مثلا ← انرژی اتمی.

فعل و انفعال شیمیائی[4] (fe'lo enfe'āle šimiā-i)، تبدیل یا تغییر شیمیائی، یعنی عمل متقابل بین مولکولها، اتمها، یونها، یا رادیکالها به نحوی که یک یا چند ماده‌ی جدید تشکیل شود، مانند فعل و انفعال اکسیژن و ئیدروژن که منجر به تشکیل آب شود. در هر فعل و انفعال شیمیائی مقداری انرژی آزاد یا جذب میشود، ولی جرم دستگاه در ضمن آن تغییر نمیکند (قانون بقای ماده در مقاله‌ی جرم دیده شود). اگر در فعل و انفعالی انرژی به صورت گرما آزاد شود آن فعل و انفعال را گرمازا[5] (garmā.zā) میخوانند، و اگر در فعل و انفعالی انرژی به صورت گرما جذب شود آن را گرماگیر[6] (garmā.gir) میخوانند.

فعل و انفعالهای شیمیائی را بر حسب نوع تغییری که صورت میگیرد طبقه‌بندی میکنند. اگر دو یا چند ماده با هم ترکیب شوند و تولید ماده یا مواد جدیدی کنند فعل و انفعال را ترکیب[7] می‌خوانند، و اگر ماده‌ی مرکبی به مواد ساده‌تر تبدیل شود آن را تجزیه[8] نامند. در یک فعل و انفعال شیمیائی ممکن است عنصری که با یک ماده‌ی مرکب فعل و انفعال میکند جایگزین یکی از عناصر سازای آن ماده شود؛ چنین فعل و انفعالی را فعل و انفعال استخلافی[9] (estexlāfi) نامند. از فعل و انفعالهای مهم اکسایش و احیا است.

سرعت پیشرفت فعل و انفعالهای شیمیائی با عوامل چندی مربوط است، دما، فشار، غلظت، و گاه یک کاتالیزور (← کاتالیز). در بعضی از فعل و انفعالها نور عامل مهمی است (مانند فعل و انفعالاتی که بر فیلم عکاسی روی میدهد). تغییری را که در یک فعل و انفعال شیمیائی روی میدهد با یک معادله نمایش میدهند.

فعل و انفعال هسته‌ای[10] (fe'lo enfe'āle has-te'i)، به معنی اعم، هر فرایندی که، در آن، هسته‌ی اتم از حیث عدد اتمی یا عدد جرمی یا خواص رادیوآکتیو دستخوش تغییر شود. فعل و انفعالات هسته‌ای را، مانند فعل و انفعالات شیمیائی، میتوان به وسیله‌ی معادلات نمایش داد، اما معادلات هسته‌ای از لحاظ تحریر و توازن طرفین معادله با معادلات شیمیائی تفاوت دارند. توضیح آنکه در فعل و انفعالات عادی شیمیائی اتمهائی که با هم فعل و انفعال میکنند در محصول فعل و انفعال موجودند، و در موازنه‌ی این گونه معادلات، لازم است که عده و نوع اتمها در طرفین معادله یکسان باشد، مانند

$$2KClO_3 \rightarrow 2KCl + 3O_2$$

(نیز ← فعل و انفعال شیمیائی؛ معادله، در شیمی). اما، در یک فعل و انفعال هسته‌ای، ممکن است تبدل عناصر روی دهد، و اتمی غیر از اتمهائی که با هم فعل و انفعال کرده‌اند پدید آید. در معادله‌ی این گونه فعل و انفعالات باید بین اوزان اتمی (اعداد جرمی. ← عده جرمی) در طرفین معادله از یک طرف و اعداد اتمی (← عدد اتمی) از طرف دیگر توازن برقرار باشد (اعداد جرمی و اتمی هر عنصر در جدول عناصر در صص ۱۷۷۹–۸۰ آمده است). اوزان اتمی نماینده‌ی عده‌ی پروتونها و نوترونهای هسته هستند، و در بالای علامت شیمیائی عناصر و در طرف راست آنها نوشته میشوند. اعداد جرمی عده‌ی پروتونها هستند، و در پایین علامت شیمیائی در طرف چپ نوشته میشوند. نوترون را، که وزن اتمی آن ۱ و عدد اتمیش صفر است به $_0n^1$ نمایش میدهند؛ الکترون را به $_{-1}e^0$، و پوزیترون را به $_1e^0$. در طرفین یک معادله‌ی هسته‌ای باید مجموع اعداد تحتانی با هم و مجموع اعداد فوقانی با هم متساوی باشند. مثلا، نخستین فعل و انفعال هسته‌ای مهارشده، که آن را راذرفرد در ۱۹۱۹ گزارش داد، و حاصل بمباران هسته‌ی نیتروژن معمولی ($_7N^{14}$) با ذره‌ی آلفا ($_2He^4$) است، با این معادله نمایش داده میشود:

$$_7N^{14} + {}_2He^4 \rightarrow {}_1H^1 + {}_8O^{17}$$

که نشان میدهد که محصول فعل و انفعال عبارت است از یک پروتون ($_1H^1$، یعنی هسته‌ی ئیدروژن) و اکسیژن ۱۷.

از ۱۹۱۹ به بعد تحقیقات و آزمایشهای مهمی در زمینه‌ی فعل و انفعالات هسته‌ای به عمل آمد (← اتم‌شکنی)، و در نتیجه‌ی آنها، انسان به انرژی هسته‌ای دست یافت، که انرژی اتمی صورتی از آن است، و در نتیجه‌ی شکافت هسته‌ی اتم پدید میآید. از طرف دیگر، در ضمن تشکیل یافتن اتمهای سنگین از همجوشی اتمهای بسیار سبک، کاهش جرمی تولید میشود، و انرژی معادل آن رها می‌گردد. مثال آن فعل و انفعالات معروف به حلقه‌ی کربون و زنجیر پروتون–پروتون است، که آنها را به عنوان منبع اصلی انرژی بسیاری از ستارگان پیشنهاد کرده‌اند. از مشخصات فعل و انفعالات همجوشی این است که به راه انداختن آنها مستلزم دمای فوق العاده است (مثلا ← بمب لیدروژنی).

فعله‌گری (fa'le.kori)، دهستان (جم ۲۳٬۶۲۹ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سنقر، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۸۱ آبادی.

فغانی شیرازی (faqānie širāzi) یا **بابا فغانی**، ف ۹۲۵ هق، شاعر ایرانی، متأشیراز. دوره‌ی جوانی او در شیراز گذشت، سپس به خراسان رفت، و مدتی در هرات بود، و از آنجا به آذربایجان رفت، و به دربار یعقوب بیگ ترکمان، از امراء آق قوینلو، راه یافت. پس از مرگ این پادشاه، دوباره به خراسان رفت، و عاقبت در مشهد درگذشت. فغانی شاعری شیعی بود و قصایدی در باره‌ی علی ع دارد. در غزل صاحب شیوه‌ای خاص است، و شاعران پس از وی تا ۲ قرن پیروی شیوه‌ی او میکرده‌اند؛ و در تذکره‌های قرن ۱۰م و ۱۱م هق، در شرح احوال بسیاری از شاعران، میخوانیم که "تتبع دیوان فغانی میکند"، و این نشانه‌ی نفوذ شیوه‌ی اوست. شیوه‌ی معروف به سبک هندی در حقیقت دنباله‌ی راه و رسم غزلسرائی اوست، و صائب در غزلهای خویش به شعر فغانی نظر داشته است. دیوانش در لاهور (بدون تاریخ) و در ایران (۱۳۱۶ هش) به چاپ رسیده است.

فغفور (faqfur) یا **بغبور** (baqbur)، عنوان امپراطور چین در مآخذ اسلامی. این کلمات ظاهراً معرب کلمه‌ی سغدی بغبور [= پسر خدا] است. کلمه‌ی فنفوری به معنی چینی مشتق ازین کلمه است، ولی بعضی از متأخرین آن را منسوب به ناحیه‌ای

(۱)activity (۲)intensity (۳)chain reaction (۴)chemical reaction (۵)exothermic (۶)endothermic
(۷)combination (۸)decomposition (۹)replacement reaction (۱۰)nuclear reaction

در چین به نام ففغور شمرده‌اند.
ففغوری: ← ففغور.
ففغور (faqur)، سرکوهی مشرف بر دشت عربه که بالاق پادشاه موآب، بلعام را بدانجا برد تا بنی اسرائیل را لعنت کند (اعداد ۲۳ . ۲۸).
فقح[1] (faqah)، فت ح ۷۳۲ و به قولی ح ۷۳۰ ق‌م، پادشاه (ح ۷۴۰–ح ۷۳۲ ق‌م و به قولی ح ۷۳۶–ح ۷۳۰ ق‌م) اسرائیل. از سرداران فقحیا بود، و او را به خاطر تاج و تخت به قتل رسانید. در رأس اتحادیه‌ای بر ضد آشور، به جنگ آحاز، شاه یهودا، رفت. تیگلت پیلسر III به یاری آحاز آمد، و در نتیجه، فقح قسمتهای شمالی و شرقی مملکتش را از دست داد (دوم پادشاهان ۱۵ . ۲۶–۱۶ . ۹).
فقحیا[2] (faqahyā)، فت ح ۷۴۰ و به روایتی ح ۷۳۶ ق‌م، شاه (ح ۷۴۲–۷۴۰ ق‌م و به قولی ح ۷۳۷–ح ۷۳۶ ق‌م) اسرائیل. فقح که از سرداران او بود وی را به قتل رسانید، و خود به جایش نشست (دوم پادشاهان ۱۵ . ۲۲–۲۶).
فقر (faqr) [= ناداری و تهیدستی]، در اصطلاح صوفیه، ترک دنیا به اختیار، خواه به سبب بیم از حساب باشد خواه به امید کسب ثواب، و خواه جهت نیل به آسایش خاطر. فقر را صوفیه بدایت تصوف و از مقامات آن میشمارند، و الفقر فخری (al.faqro faxri)ـکه از سخنان منسوب به پیغمبر استـمی‌گویند، و در اهمیت فقر اقوال بسیار دارند. اما فقر واقعی در نزد محققان صوفیه فقط ترک و فقدان مال نیست، بلکه ترک و فقدان میل و رغبت به غنا هم شرط است، یعنی فقیر واقعی باید هم دستش از مال دنیا خالی باشد هم قلبش از علاقه و محبت آن، و به این معنی است که صوفی را فقیر و درویش نیز میخوانند، اگر چه غالباً عنوان فقیر مخصوصاً در ادوار نزدیک به زمان ما بر طبقه‌ی پایین صوفیه اطلاق میشود. لیکن محققین صوفیه ترک رغبت و اِخفاء فقر و اجتناب از اظهار و سؤال را شرط تحقق فقر واقعی میشمرند، و فقرای واقعی و صادق را دارای زهد و مقام صِدّیقان میپندارند، و رسم فقر را تشبّه و تقلید از پیغمبران و اولیا میدانند.
فقرات، مهره‌ها، ← ستون فقرات.
فقرای مسیحی، فرقه‌های[3]، در کلیسای کاتولیک رومی، هر یک از ۴ فرقه‌ی آوگوستینوسی (منسوب به قدیس آوگوستینوس)، دومینیکیان، فرانسیسان، و کرملیان، که جملگی در اوایل و اواسط قرن ۱۳م برخاستند، و هدف آنان بازگشت به بی‌آلایشی اوایل مسیحیت بود. پیروان این فرق در محلات پست شهرها زندگی میکردند، و فقر را فخر خود میدانستند. در آغاز از صدقه امرار معاش میکردند، ولی، به مرور زمان، ثروت اندوختند. نیز ← فرایار.
فقره یا مهره: ← ستون فقرات.
فقه (feqh) [عربی، = فهم، دریافتن]، در اصطلاح دینی، علم استدلالی به احکام شرعی، یا علم به احکام شرعیه‌ی فَرعیه از روی ادله‌ی تفصیلی آن. با قید احکام شرعیه به فرعیه، علم فقه شامل احکام شرعی اعتقادی نمیشود، و فقط احکامی را که متعلّق به اعمال شخص است شامل میشود. مقصود از ادله‌ی تفصیلی قرآن و سنّت و اجماع و عقل، یا قیاس و استحسان و مصالح مرسله است، که در این مقاله به هر یک از آنها اشاره‌ای خواهد شد. تعریف فوق النکر را اغلب فقها و مخصوصاً شافعیه و شیعه از فقه کرده‌اند، اما تعریف دیگری به امام ابوحنیفه نسبت میدهند، که گفته است "الفقه معرفة النفس ما لَها و ما عَلَیْها"، یعنی فقه آن است که نفس انسانی آنچه را که به سود یا به زیان اوست بشناسد. در تفسیر این تعریف گفته‌اند که آنچه به سود انسان است دارای ثواب (پاداش) و آنچه به زیان اوست دارای عقاب (کیفر) اخروی است، و چون عمل به واجبات و مستحبات دارای ثواب، و عمل به محرّمات و مکروهات دارای عقاب است، میتوان گفت که، به موجب تعریف ابوحنیفه، علم فقه عبارت است از علم به واجبات، مستحبات، محرومات، و مکروهات. در نظر اصحاب شافعی فقه دارای چهار رکن است: عبادات، معاملات، مناکحات، و عقوبات. در توجیه این تقسیم گفته‌اند که احکام شرعی، اگر صرفاً مربوط به امور اخروی باشد، عبادات است (از قبیل نماز و روزه و غیره)، و اگر مربوط به امور دنیوی باشد، بر سه قسم است، یا مربوط به مناسبات میان افراد است، یا مربوط به بقاء نوع انسان، یا مربوط به حفظ اجتماع و دولت؛ اولی معاملات، دومی مناکحات (ازدواج و طلاق)، و سومی عقوبات (قوانین و احکام کیفری) است.

تاریخچه‌ی فقه

پس از وفات پیغمبر، اصحاب او در مسائلی که پیش میآمد نخست به "کتاب" (قرآن) و احادیث بازمانده از او رجوع میکردند، و اگر در آن باره در قرآن و حدیث نَصّی وجود نداشت، به رأی خود عمل میکردند. مقصود از رأی یا اجتهاد به رأی آن بود که در مسئله‌ای که پیش آمده بود نظر میکردند تا نزدیکترین راهی را که با احکام قرآن و حدیث مطابق باشد بیابند. این کوشش برای وصول به حکمی که نزدیک به قرآن و حدیث باشد به دو راه ممکن بود، یکی راهی که بعدها به قیاس معروف شد، و دیگری راهی که اجتهاد به مصلحت خوانده شد. مقصود از قیاس آن است که در امری که حکمی در آن باره وجود ندارد نظر کنند، و آن را با نظایر آن که حکمی در قرآن و حدیث دارد بسنجند. اگر حکمی که به نظایر آن شده است دارای علتی باشد که این حکم به خاطر آن است، و عین آن علت در مسئله‌ی مورد بحث نیز وجود داشته باشد، حکم نظایر آن را در این مسئله نیز اجرا میکنند. مثلا اگر در باره‌ی آشامیدنی یا خوردنیی که مسکر باشد حکمی در قرآن و سنت نباشد، نظر میکنند و آن را با خمر، که در قرآن حکم به تحریم آن شده است، میسنجند، و چون علت حرام بودن خمر را مسکر بودن آن تشخیص میدهند، و عین همین علت را در آشامیدنی یا خوردنی مورد بحث پیدا میکنند، به حرام بودن آن نیز حکم میکنند. از میان اصحاب، عبدالله ابن مسعود بیشتر به قیاس عمل میکرد، و چون اقامت او بیشتر در کوفه بود، پیروان وی در کوفه نیز به همان اصل قیاس متوسل شدند، و مدرسه‌ی کوفه، که مبنای آن عمل به رأی و قیاس بود، از همین جا پیدا شد. اجتهاد به مصلحت آن بود که، در امری که حکمی در قرآن و سنت نداشته باشد، به آنچه با مصلحت عامه‌ی مسلمانان موافقتر است عمل کنند. مثلا در باره‌ی شرکت چند نفر در قتل مسلمانی حکمی در قرآن و حدیث نیست. عمر در این باره، مطابق مصلحت عامه‌ی مسلمانان، چنان دید که تمام شرکای در قتل باید به قصاص برسند. از میان اصحاب پیغمبر، عمر بیشتر از همه بر طبق مصلحت عامه‌ی مسلمانان رأی میداد.

پیروان اصحاب، که تابعین خوانده میشوند، منبع سومی برای احکام یافتند، و آن رأی اصحاب در مسائل مختلف بود، و این رأی اصحاب، که ناقل آن تابعین بودند، بتدریج در نظر بسیاری از فقها جزء سنت درآمد، و تابعین هر صحابی فقه خود را منسوب به او کردند. تابعین ساکن کوفه بیشتر از عبدالله ابن مسعود، و تابعین مدینه بیشتر از زید ابن ثابت و عبدالله ابن عمر نقل میکردند. در این میان، بتدریج دو روش مختلف در فقه و اخذ به احکام شرعی پیدا شد، که شاید آغاز آن (ولو به وجهی نامحسوس) از صحابه بوده، و در زمان تابعین آشکار شده است. پیروان یکی از این دو روش سعی داشتند حتی الامکان از اجتهاد به رأی بپرهیزند، و به حدیث عمل کنند، و پیروان روش دوم اجتهاد به رأی و قیاس را بر حدیث مقدم میداشتند. دلیل پیروان روش نخستین این بود که انسان در رأی خود ممکن است خطا کند، و وبال احکامی که صادر میکند گریبانگیر او شود، ولی در استناد به حدیث، شخص فقیه خود را از مسئولیت رأیِ خودْ بَری میسازد. دلیل پیروان روش دوم این بود که از زمان تابعین به بعد، به سبب بُعد تدریجی از عهد حضرت رسول، جعل و تزویر در حدیث زیاد شد، و کسانی احادیثی به دروغ به حضرت رسول نسبت دادند. علت این جعل و دروغبندی به خدا و رسول را باید در اختلافات سیاسی و اعتقادی، و نیز در سوء نیت کسانی که میخواستند به اسلام خللی وارد کنند، جستجو کرد. پس، در عمل به حدیث ممکن است انسان در دام دروغگویان بیفتد، و چیزی به خدا و رسول نسبت دهد که صحیح نباشد، در صورتیکه در عمل به رأی، انسان لااقل از نسبت دروغ به پیغمبر مُبَرّیٰ است. این دو روش، که از دو عقیده‌ی مخالف ناشی شده بود، از نظر جغرافیائی نیز متمایز شد، و چنانکه گفتیم، اصحاب رأی و قیاس بیشتر در کوفه بودند، و اصحاب حدیث بیشتر در مدینه. فقهای کوفه، که بیشتر به رأی عمل میکردند، عبارت بودند از علقمه، ابراهیم نخعی، و حمّاد ابن ابی سلیمان؛ فقهای مدینه که بیشتر به سنت عمل میکردند، عبارت بودند از زهری، یحیی ابن سعید، و ربیعة ابن ابی عبدالرحمان.

چنانکه گفتیم، از زمان تابعین به بعد، اقوال صحابه، که بیشتر نظر شخصی ایشان است، در نظر بسیاری از فقها به منزله‌ی سنت درآمد، و از آن پس مقصود از سنت یا حدیثی بود که مستقیماً از پیغمبر روایت شده باشد، یا به یکی از صحابه منتهی شود. چیزی که هست، قول صحابی را، به تأویلی، همان قول پیغمبر میدانستند؛ مثلا میگفتند که گرچه فلان قول به فلان صحابه میرسد، او لابد در اظهار این قول دلیلی از گفتار و رفتار پیغمبر در دست داشته است. در این میان، غیر از کتاب و سنت و قیاس، دلیل چهارمی هم پیدا شد، و آن اجماع اصحاب پیغمبر بود؛ یعنی اگر اصحاب پیغمبر

(۱)Pekah (۲)Pekahiah (۳)Mendicant orders

در قولی متفق بودند، آن قول حجت بود، و اجماع خوانده میشد. البته در عمل به قول صحابی و اجماع اصحاب، و اساساً معنی اجماع، همه‌ی مسلمانان متفق القول نبودند. چنانکه شیعه و خوارج نه عمل اصحاب را حجت میدانستند، و نه اجماع ایشان را؛ زیرا به عقیده‌ی آنان بسیاری از اصحاب مرتکب اعمال مخالف دین شده بودند، و در نتیجه صلاحیت خود را از دست داده بودند.

با آنکه در عمل به کتاب خدا میان هیچ یک از فرق اسلامی اختلافی نیست، در عمل به سه اصل دیگر (سنت، اجماع، و قیاس یا عقل) میان فقهای اسلام اختلاف هست و این اختلاف موجب پیدا شدن مذاهب مختلفه در فقه شده است.

(۱) شیعه. چنانکه گفتیم، شیعه اصحاب را به عنوان مبدأ یا راوی سنت قبول ندارند، و مبدأ سنت در عقیده‌ی ایشان قول و فعل و تقریر معصوم است، و معصوم منحصر در ۱۴ نفر است (در عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه)، و راوی از این ۱۴ نفر، علاوه بر داشتن شرایط عدالت و غیره، باید شیعه‌ی امامی نیز باشد. از اینجاست که شیعه اجماع را نیز قبول ندارند، و آن را دلیل مستقل نمیشمارند، و میگویند اجماع وقتی حجت است که کاشف از قول معصوم باشد. عمل به قیاس نیز نزد فقهای شیعه، به دلایلی که مفصلا در کتب اصول مذکور است، باطل است، و فقط اصول عقلی (از قبیل اصل برائت، استصحاب، و غیره) میتواند به عنوان دلیل احکام شرع محسوب شود، و از این جهت است که، در نزد شیعه، ضمن شمردن ادله‌ی چهارگانه، به جای قیاس، دلیل عقل ذکر میشود.

(۲) حنفیه، که اصحاب امام ابوحنیفه نعمان ابن ثابت هستند، علاوه بر کتاب، سنت، اقوال صحابه، اجماع، و قیاس، به استحسان (estehsān) و عرف (orf) نیز متمسک میشوند. مقصود از استحسان نزد حنفیه آن است که مجتهد، به جهت وجود دلیل قویتری، از عمل به قیاس عدول کند؛ و عرف عبارت از عمل جاری مسلمانان است بی‌آنکه برای آن دلیلی از کتاب و سنت و اجماع موجود باشد. فقه حنفی، به جهت عمل به رأی و قیاس در یافتن فروع و فرضیات، از فقه مذاهب دیگر غنیتر است، و به همین جهت این فقه را فقه تَقْدیری (فرضی) میگویند. ابوحنیفه روش فقهی خود را چنین وصف کرده است: "من در احکام نخست به کتاب خدا رجوع میکنم، و اگر آنچه میخواهم در آن نیابم، به سنت رسول رجوع میکنم، و اگر در آن هم نیافتم، به قول اصحاب رسول رجوع میکنم، و قول هر کدام را که بخواهم قبول میکنم، و قول هر کدام را که نخواهم قبول نمیکنم. پس از قول اصحاب، من هم مانند دیگران اجتهاد میکنم، و به رأی خود عمل میکنم".

(۳) مالکیه، که اصحاب مالک ابن انس (فقیه مدینه) هستند، به پیروی از امام خود، علاوه بر کتاب و سنت، به فتوای اصحاب عمل میکنند، و آن را جزء سنت محسوب میدارند. علاوه بر این، عمل مردم مدینه (در زمان مالک، یعنی در قرن ۲م هق) نیز پیش ایشان حجت است، و میگویند عمل مردم مدینه در آن زمان ممکن نیست به چیز دیگری جز به قول و فعل رسول مستند باشد. پس از آن، به قیاس و استحسان و مصالح مرسله (masā-lehe morsale) عمل میکنند، و استحسان را عبارت از عدول از قیاس به عرف و مصلحت و دفع مشقت و اجماع میدانند. مقصود از مصالح مرسله مصالحی را میدانند که با مقاصد شارع موافق باشد، اگر چه دلیل خاصی از کتاب و سنت بر آن موجود نباشد. یکی دیگر از اصول فقه مالکی عمل به ذرایع (zarāyeʿ) است، یعنی هر چه منجر به حرام باشد حرام است، و هر چه منجر به حلال شود حلال است.

(۴) شافعیه، که اصحاب امام محمد ابن ادریس شافعی هستند، به کتاب، سنت، اجماع، اقوال صحابه، و قیاس عمل میکنند، ولی استحسان را قبول ندارند. کتاب و سنت را در یک ردیف میدانند. اجماع اصحاب در نظر ایشان حجت است، و اجماع علما، در صورت مستند بودن به دلیلی، حجت است. اجماعی که مخالف کتاب و سنت باشد مقبول نیست، و اجتهاد عبارت از قیاس است.

(۵) حنابله، که اتباع امام احمد ابن حنبل هستند، به حدیث، فتوای اصحاب، قیاس، استحسان، مصالح، و ذرایع عمل میکنند، نص حدیث را بر فتوای صحابه مقدم میدارند، و در صورت نبودن نص، به فتوای اصحاب عمل میکنند، و اگر فتاوی اصحاب با هم مخالفت داشته باشد، آن را که با کتاب و سنت موافق باشد قبول میکنند، و اصولا اختلاف فتاوی اصحاب را وجوه مختلف یک مسئله میدانند، و در صورت نبودن فتوای اصحاب، به احادیث ضعیف استناد میکنند، و در صورت نبودن حدیث ضعیف در مسئله، به قیاس، مصالح، اجماع، استصحاب، و غیره متوسل میشوند.

(۶) ظاهریه، که پیروان داود ظاهری و ابن حزم اندلسی هستند، جز به ظاهر کتاب و سنت عمل نمیکنند، و رأی و قیاس را باطل میدانند، و در هر چه در ظاهر کتاب و سنت حکمی راجع به آن نباشد به اِباحِه‌ی اصلیه (یعنی مباح بودن و جایز بودن آن) عمل میکنند.

فقه اللغه: ← فیلولوژی.

فقه اللغه [فقه اللغه و سر العربیه (feqho 'l-loqa va serro 'l-ʿarabiyya)]، کتابی به عربی، در لغت عربی، تألیف ابومنصور ثعالبی نیشابوری. وی در این کتاب، که دارای ۳۰ باب است، بحث در باب لغات زبان عرب را به اسلوب خاصی مطرح کرده، و مرز دقیق معانی کلمات و درجات هر کدام را با موارد استعمال آنها تعیین کرده است، و نشان داده که میان لغات به ظاهر مترادف چه تفاوتهائی وجود دارد. فقه اللغه چندین بار به چاپ رسیده است (از جمله در مصر بدون تاریخ، و در بیروت، ۱۹۰۳).

فقهای سبعه (foqahāye sabʿe)، در اصطلاح عامه، هفت تن از تابعین که در مدینه فقه و حدیث به مسلمین تعلیم میکرده‌اند، و ایشان در مدینه بعد از صحابه به فتوی میپرداخته‌اند، و در حقیقت، محور فقه عامه نیز آنها بوده‌اند. این هفت تن فقیه تابعی مدینه عبارت بوده‌اند از: (۱) ابوبکر ابن عبدالرحمان مخزومی قرشی (maxzumie qorāši؛ ف ۹۴ هق)، ملقب به راهب قریش؛ (۲) خارجه (ف ۹۹ یا 100 هق)، پسر زید ابن ثابت انصاری؛ (۳) سعید ابن مسیب مخزومی قرشی (ف بین ۹۱ و ۹۵، و به قولی 105 هق)، که بعضی او را شیعی دانسته‌اند؛ (۴) سلیمان ابن یَسار (ف ۹۴ یا 100 یا 107 هق)، آزادکرده‌ی میمونه، زوجه‌ی پیغمبر؛ (۵) عبیدالله ابن عبدالله مخزومی قرشی (ف ۹۸ یا ۹۹ و به قولی ۱۰۲ هق)؛ (۶) عروة ابن زبیر؛ (۷) قاسم (ف 101 یا ۱۰۲ یا 108 هق)، پسر محمد ابن ابی بکر، که مادرش ایرانی بوده است.

در بین این هفت تن، شش نفر اخیر را بدون خلاف جزء فقهای سبعه شمرده‌اند، ولیکن به جای نفر اول، بعضی نام ابوسلمه، پسر عبدالرحمان ابن عوف را، و بعضی نام سالم ابن عبدالله ابن عمر را ذکر کرده‌اند. فقهای سبعه با یکدیگر معاصر بوده، و همه در مدینه میزیسته‌اند.

فقیر، نزد صوفیه، ← فقر.

فقیرزالی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

فقیر مسیح، شهسواران: ← شهسواران پرستشگاه.

فقیره (faqire)، ده (جم ۱٬۴۶۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۴کیلومتری ج همدان. تفرجگاه تابستانی مردم همدان است.

فقیه (faqih)، عالم علم فقه، ← فقه.

فکان[1] (fekān)، شهر (جم ۱۸٬۲۰۱)، ولایت سن-ماریتیم، ل فرانسه. از بنادر شنا و ماهیگیری کنار دریای مانش است. شهرت آن به واسطه‌ی لیکور معروف به بندیکتین است که به وسیله‌ی راهبان فرقه‌ی بندیکتیان در اینجا اختراع شد. کلیسای باشکوهی از قرن ۱۲م دارد که نمونه‌ای عالی از معماری نورمانها در این قرن است.

فکان، خور: ← فجیره.

فکرت، توفیق: ← توفیق فکرت.

فکه[2] (fakka)، نام دیگر صورت فلکی اکلیل شمالی، و نیز نام ستاره‌ی آلفای آن صورت.

فلات[3] (falāt)، قسمت مرتفعی از سطح زمین که ناحیه‌ی رأس آن از قله‌ی کوه وسیعتر است، و حد اقل از یک طرف به زمین پستتری محدود است. منشأ فلاتها را همان منشأ کوهها میدانند، که عبارتند از حرکات زمین، سیلان گدازه‌های آتشفشانی، چین‌خوردگی رو به بالا، و فرسایش زمینهای مجاور. فلاتهای کم‌ارتفاع مساعد برای کشاورزی، و فلاتهای مرتفع معمولا مناسب برای دامداری هستند. بسیاری از فلاتهای مرتفع زمین نیز بیابان میباشند، مانند فلاتهای ایران، عربستان، آسیای صغیر، و تبت.

فلات ایران (falāte irān)، فلاتی وسیع (تخمیناً ۲٬۶۰۰٬۰۰۰ کمم) و نسبةً مرتفع در آسیای غربی، که از غ به ش از دره‌های دجله و فرات تا دره‌ی رود سند و پامیر (بام دنیا)، و از ل به ج از دریای خزر و بیابان توران تا خلیج فارس و اقیانوس هند ممتد است. کناره‌ی کوهستانی آن در غ با کوههای زاگرس، در ل با جبال البرز، و در ش با کوههای سلیمان نمایان است. این رشته‌کوههای کناره‌ای در لغ به گرانکوه ارمنستان و در لش به کوههای هندوکش متقاربند.

ح 90% ایران کنونی در فلات ایران است، و نیمه‌ی شرقی این فلات مشتمل است بر افغانستان و بلوچستان پاکستان.

فلات ایران، به سبب کوههای البرز و زاگرس، به صورتی نمایان، به شکل حرف V درآمده است.

---

(۱) Fécamp (۲) Alfecca (۳) plateau

رشته‌کوههای زاگرس با شیبی تند از دشت بین النهرین آغاز میشود، و در امتداد چش به موازات عراق و خلیج فارس امتداد مییابد. ارتفاع چندین قله از این رشته در ل رأس خلیج فارس متجاوز از ۴٬۳۰۰ متر است، اما ارتفاع آن در بلوچستان کاهش مییابد، و محاذی اقیانوس هند از بین میرود. رشته‌ی زاگرس شامل رشته‌کوههای کردستان، لرستان، بختیاری، فارس، و بلوچستان است، و عموماً نامنظم و پرنشیب و فراز است، و دره‌های طولی و عرضی آن گاه پرآبند، اما غالباً از نظر کشاورزی به آبیاری محتاج هستند. به موازات این سلسله‌ی اصلی، رشته‌ی داخلی دیگری به طول ح ۴٬۰۰۰ کم وجود دارد، که عرض و ارتفاعش کمتر است. این رشته در غ دریای نمک (دریاچه‌ی قم) ممتد است، و از ش اصفهان و غ یزد و کرمان میگذرد، و در بلوچستان ایران در آتشفشان خاموش بزمان (به ارتفاع ح ۳٬۴۹۰ متر) به رشته‌ی اصلی میپیوندد.

شاخه‌ی ناهموار دیگر ۷، یعنی رشته‌ی البرز، به موازات مرز ایران و تجش، عموماً به جانب ش امتداد دارد. جبال البرز از دشت خزر با شیب تند و ارتفاع زیاد برمیخیزد، اما در خراسان به صورت رشته‌های کوچکتری درمیآید، که تا آمو دریا و هندوکش کشیده میشوند. ارتفاع جبال البرز در قله‌ی دماوند به حداکثر خود میرسد. در ش ایران، در مرز افغانستان، رشته‌ی گسیخته و متقاطعی از ل به ج ممتد است، که بارزترین قله‌اش کوه تفتان است (به ارتفاع ۴٬۰۴۲ متر).

در میان این کوهها، در مرکز ایران، بیابانهای بزرگی وجود دارد. میان رشته‌ی البرز و بلوچستان دشت کویر در لغ و دشت لوت در چش قرار گرفته‌اند، که خود به وسیله‌ی رشته‌ای از واحه‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند، و طبس از جمله‌ی آنهاست. ناحیه‌ی بیابانی ایران، که آبهای درونی کشور عمدةً در آن ناپدید میشود، یکی از بایرترین قسمتهای آسیا به شمار میرود، و در آن بندرت آثاری از حیات دیده میشود.

فلات ایران به منزله‌ی پلی است که قسمتهای شرقی و غربی آسیا را به هم متصل میکند، و به همین جهت، در تاریخ گذشته اهمیت خاصی داشته است، و در زمانی که دریانوردی چندان پیشرفت نکرده بود در حکم چهارراه دنیای قدیم و وسیله‌ی ارتباط اقوامی از نژادهای مختلف بود. این شرایط، و آب و هوای فلات ایران، تأثیر عمیقی در مذهب و احوال ساکنین آن داشته است، از جمله اینکه آریائیهای ایران ناچار بودند با تحمل زحمات زیاد وسایل آبیاری فراهم کنند و اراضی را آباد نمایند، و بدین گونه، سعی و عمل از لوازم زندگی آنان شد تا حدی که در تعالیم مذهبی ایشان وارد گردید.

فلاتسم[1]، جتسم[2]، و لایگن[3] (falātsəm, jetsəm, lāygən، انگل)، در قوانین دریائی، اصطلاحاتی برای کالاهای مفقودشده در دریا. فلاتسم به کالائی گفته میشود که در سطح دریا شناور باشد؛ جتسم کالائی است که از کشتی به دریا افتاده و فرورفته زیر آب مانده باشد؛ و لایگن کالائی است که با کشتی غرق شده باشد، یا اگر خود غرق شده است شیء شناوری جهت بازیابی یا به نشانه‌ی مالکیت بر آن بسته باشند. لایگن باید به صاحبش مسترد شود، ولی فلاتسم و جتسم به شرطی به صاحبش تعلق می‌گیرد که وی نسبت به آنها ادعا کند، و استرداد آنها را بطلبد.

فلات قاره[4] (falāte qārre) یا **کفه‌ی دریائی[5]** (kaffeye daryā'i)، قسمتی از کف اقیانوس که متصل به خشکی ساحلی است، و آب کم‌عمقی (ح ۱۵۰ تا ۱۸۰ متر) آن را پوشانده است. بر کف اقیانوسها سه شکل برجستگی متمایز وجود دارد. یک قسمت کم‌عمق با شیب ملایم و مجاور به ساحل، که اصطلاح فلات قاره به آن اطلاق میشود؛ یک قسمت با شیب تندتر در امتداد کناره‌ی خارجی فلات قاره، به نام سراشیب قاره‌ای[6]؛ و کف مغاکی[7] یا دشت اقیانوسی[8]، که عمق آن متجاوز از ح ۱٬۸۰۰ متر است.

عرض کفه‌ی دریائی بسیار متفاوت است. مثلا، در کرانه‌ی نیو جرزی (کشمت)، عرض کفه‌ی دریائی ح ۱۵۰ کم است؛ در ح ۱۵۰کیلومتری ساحل، عمق آب ح ۱۵۰ متر میباشد، در صورتی که، ح ۳۰ کم دورتر از آن، عمق به ح ۱٬۸۰۰ متر میرسد. در مقابل، کفه‌ی دریائی مجاور کشمت در اقیانوس کبیر فقط ح ۳۰ کم عرض دارد. عرض کفه هر چه باشد، کف دریا در امتداد کناره‌ی خارجی آن ناگهانی سراشیب میشود، و به اعماق میرود.

مقدار متوسط شیب کفه‌ی دریائی یک درجه است. هموارى نسبی آن از جهت عرض، در مواضع مختلف با دره‌های زیر دریائی بریده میشود، که در واقع ادامه‌ی دره‌های رودخانه‌ای کنونی یا قدیمی در زیر دریا است، و بازمانده‌ای است از دورانی زمینشناختی که در آن خشکی ارتفاع بیشتری نسبت به سطح دریا داشته است.

کفه‌ی دریائی محل انباشته شدن تهنشستهائی است که اصل آنها از خشکی بوده و با رودخانه‌ها به دریا ریخته است. به همین جهت، نهشتهای کفه‌ی دریائی با نهشتهای کف مغاکی، که اصل آنها صدفها و استخوانبندیهای موجودات گوناگون دریائی بوده است، اختلاف فراوان دارد. بیشتر میدانهای عمده‌ی ماهیگیری زمین بر کفه‌ی دریائی واقع است. جاهائی که کفه‌ها پهنتر، و مخصوصاً محل تلاقی جریانهای گرم و سرد اقیانوسی هستند، عموماً محل اجتماع انواع ماهی میباشند، و صید ماهی را به صورت تجارتی امکانپذیر میسازند، زیرا، در این گونه نواحی، انواع فراوان خوراک ماهیان در پهنه‌ی نسبةً محدودی جمع میشود. در کرانه‌های پرجمعیت مجاور با چنین کفه‌های دریائی، کفه‌ی دریائی اهمیت اقتصادی فوق العاده دارد. مثال برجسته‌ی آن کرانه‌های لش قاره‌ی امریکا است. در اینجا جریان آب سرد لابرادور با جریان آب گرم جریان خلیج در هم میآمیزد، و انواع گوناگون گیاهان و جانوران خرد (موسوم به دروازی) فراهم میآید، که سبب جلب ماهیان به آبهای کم‌عمق کرانه‌ای میشود. میدانهای ماهیگیری مهم دیگر بر کفه‌های دریائی جزایر آلئوسین، کرانه‌های لغ اروپا در دریای شمال، و کرانه‌های لش آسیا در نزدیکی ژاپن واقع است. ملتهائی که در ماهیگیری سرامد هستند (ژاپن، کشمت، تجش، انگلستان، و نروژ) همه به آبهای کم‌عمق واقع بر کفه‌های دریائی پرغرض دسترس دارند. محققین وجود مقادیر هنگفت نفت را در فلاتهای قاره مسلم میدانند، اگر چه مشکلات فنی پویش آن و بهره‌برداری از آن عظیم است، و در آتیه معلوم خواهد شد که استخراج آن از نظر اقتصادی مقرون به صرفه هست یا نه.

فلاح مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

فلادن[9] (flādən)، تپه‌ای در نورثامبرلند، ل انگلستان. **نبرد فلادن فیلد** (flādən fild) (۱۵۱۳)، که در آن انگلیسها اسکاتلندیها را شکست دادند، در اینجا واقع شد. فرمانده اسکاتلندیها در این نبرد جیمز IV بود، و در این نبرد کشته شد.

فلادن فیلد، نبرد: ← فلادن.

فلارد (felārd)، دهستان (ج ۱۰٬۷۹۶ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش لردگان، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۵۷ آبادی. ناحیه‌ای کوهستانی است. ← شش ناحیه.

فلازوله، ساز: ← فلوت، قسمت II.

فلاسفه‌ی آکادمیائی یا آکادمیائیان: ← افلاطون؛ آکادمیا.

فلاسفه‌ی طبیعی‌مذهب: ← طبیعیون.

فلاشا[10] (falāša) [از حبشی، ← مهاجر]، گروهی (ح ۲۵٬۰۰۰ نفر) از مردم حبشه که مذهبشان شکل خاصی از یهودیت است. فلاشاها فقط به کتاب عهد عتیق معتقدند، و از تلمود و آثار متأخر بیخبرند. به علاوه اعتقاداتشان از عقاید بت‌پرستی متأثر است.

فلاشینگ[11] (flāšing)، قسمت شمالی بخش کوینز شهر نیو یورک، چش ایالت نیو یورک، کشمت. در ۱۶۴۵، شرکت هند غربی هلند آن را به نام ولیسینگن (← فلاشینگ، هلند) به مهاجرنشینان انگلیسی واگذاشت، و آنان نام انگلیسی فلاشینگ بر آن نهادند. در ۱۸۹۸ شهر فلاشینگ جزء شهر نیو یورک شد. سابقاً منطقه‌ای مسکونی بود، ولی اکنون از مراکز داد و ستد و ساختن مصنوعات گوناگون شده است.

فلاشینگ[11]، هلندی ولیسینگن[12] (vlisingen)، شهر (ج تخمیناً ۲۹٬۳۵۵)، ایالت زیلاند، بر ساحل جنوبی جزیره‌ی والخرن. پالایشگاه نفت، کارخانه‌های کشتیسازی و ماشینسازی، و کارخانه‌های صنایع آهن و فولاد دارد. فلاشینگ یکی از نخستین شهرهای هلند بود که بر علیه حکومت اسپانیا قیام کرد (۱۵۷۲)، و پس از آن نیز میدان چند جنگ بوده است.

فلاشینگ مدوز: ← کپسول زمان.

فلاکوس، وریوس: ← فستوس.

فلاگستاد[13]، کیرستن (kirsten flāgstād)، ۱۸۹۵–۱۹۶۲، خواننده‌ی سوپرانوی نروژی. آغاز کار این بانو در اوسلو بود. در اجرای نقشهای اپراهای واگنر به حدی شهرت یافت که او را بزرگترین خواننده‌ی سوپرانوی معاصر نقشهای واگنری خواندند. در اپراخانه‌های ایتالیا، آلمان، و کشمت مدتها خوانندگی کرد.

فلاماریون[14]، کامی (kāmiyy flāmārioN)، ۱۸۴۲–۱۹۲۵، منجم فرانسوی. از ۱۸۵۸ وابسته به

---

(۱) flotsam (۲) jetsam (۳) ligan (۴) continental Plateau (۵) continental shelf (۶) continental slope (۷) abyssal floor (۸) oceanic plain (۹) Flodden (۱۰) Falashas (۱۱) Flushing (۱۲) Vlissingen (۱۳) Flagstad (۱۴) Flammarion

رصدخانه‌ی پاریس بود، ولی پس از چندی آنجا را رها کرد، و به تألیف پرداخت. در ۱۸۸۷ انجمن نجومی فرانسه را تأسیس کرد. خطابه‌ها و آثارش برای جلب نظر عامه به علم نجوم و فهمانیدن این علم به آن طبقه او را در ردیف پراکندگان بزرگ علم قرار داده است. کتاب نجوم مردم‌پسند او به اخذ جایزه از آکادمی فرانسه نایل شد (۱۸۸۰).

فلامان: ← فلاندر؛ فلاندری، زبان.

فلامبوایان، سبک: ← گوتیک، معماری.

فلامینگو[1] (flāmin-go)، مرغ بزرگ آبچر از تیره‌ی (Phoenicopteri-dae)، با پاها و گردن بلند و منقار خمیده. فلامینگوها به صورت گروه‌های بزرگ زندگی میکنند. فلامینگو با منقارش گل و لای را در جستجوی طعمه می‌کاود، و در آبهای کم‌عمق از گل لانه میسازد.


فلامینگو

فلامینیوس[2]**، تیتوس کوینکتیوس** (titus kuinktius flāmininus)، ح ۲۳۰–۱۷۵ ق‌م، سردار رومی، معروف به رهاننده‌ی یونان. فیلیپ V مقدونی را در کونوسکفالای شکست داد (۱۹۷ ق‌م)، و در ۱۹۶ ق‌م بلاد یونانی را مستقل اعلام کرد. اسپارت را مغلوب کرد (۱۹۵ ق‌م). شاه بیتینیا را به تسلیم کردن هانیبال اغوا کرد.

فلامینیوس[3]**، گایوس** (gāyus flāminius)، ف ۲۱۷ ق‌م، از رجال و سرداران روم. در ۲۲۰ ق‌م سنسور بود، و میدان فلامینیوس و جاده‌ی فلامینیوسی (به طول ح ۳۵۰ کم) را احداث کرد. این جاده، جاده‌ی عمده‌ی رم به گل سیزالپین بود. در جنگهای کارتازی از هانیبال شکست خورد، و خود و قسمت عمده‌ی سپاهش نابود شدند.

فلامینیوسی، جاده‌ی: ← فلامینیوس، گایوس.

فلاندر[4] (flāndr)، دشتی در لغ اروپا، واقع در کنار دریای شمال، بین ارتفاعات آرتوا و مصب رود سکلت، که امروز بین بلژیک (← فلاندر شرقی؛ فلاندر غربی) و فرانسه منقسم است. در فلاندر بلژیک زبان اکثر سکنه فلاندری است. به زبان فرانسوی، فلامان[5] (flāmān) به معنی فلاندری است، یعنی منسوب به فلاندر یا به سکنه‌ی آن، و نیز ساکنین این ناحیه و مردمی را که اصلا از این ناحیه برخاسته‌اند فلامان مینامند. در زبان انگلیسی، "فلامان" (فلاندری) را فلمیش[6] (flemiš) (مانند "زبان فلمیش") و سکنه‌ی فلاندری‌زبان بلژیک و فرانسه را فلمینگها[7] (-Fleming) میخوانند.

در ۸۶۲، بودوئن I (boduan-)، معروف به "آهنین‌بازو"، که داماد امپراطور شارل II بود، نخستین کنت فلاندر شد. در تقسیم (قرن ۹م) امپراطوری کارولنژیان، فلاندر تیول شاه فرانسه شد، ولی کنتهای مقتدر آن عملا استقلال داشتند. در قرن ۱۲م سلسله‌ی مستقیم این کنتها از میان رفت، و در ۱۱۹۱ کنتهای انو (که قبلا فلاندر با آن متحد شده بود) کنت فلاندر نیز شدند.

شهرهای فلاندر، از جمله گان، بروژ، ایپر، و کورتره، مزایا و آزادیهای بسیار به دست آوردند، وصنعت نساجی آنها (که هنوز هم از اهمیت آن نکاسته است) در اروپای قرن ۱۳م عظیمترین صنعت نساجی بود. اما رشد صنعت خود موجب مشکلات جدید از قبیل بحرانهای اقتصادی و جنگ طبقاتی شد. در کشمکشهای میان شاهان فرانسه و کنتهای فلاندر، طبقات پایینتر جامعه تدریجاً هواخواه کنتها و طبقات بالاتر متمایل به شاهان فرانسه شدند. طرفداران کنتها، که در ۱۲۱۴ شکست سختی خورده بودند، در نبرد مهمیزها (۱۳۰۲) بر طرفداران شاهان پیروز شدند، و با وجود کوششهای یاکوب و فیلیپ آرتولده، طرفداران فرانسه، در روسبکه پیروزی نهائی یافتند (۱۳۸۲). در ۱۳۸۴، فیلیپ جسور کنت فلاندر شد، و در زمان جانشینان او هنر و تجارت فلاندر به حد اعلای رونق خود رسید، ولی صنعت تنزل کرد، و از آزادیهای محلی کاسته شد. پس از مرگ (۱۴۸۲) ماری دو بورگونی، فلاندر و بقیه‌ی فروبومان تحت فرمانروائی خاندان هابسبورگ درآمد. فلاندر در ۱۵۷۶ به شورش هلند بر ضد فیلیپ II اسپانیا پیوست، ولی در ۱۵۸۴ اسپانیائیها بر آنجا مسلط بودند، و فلاندر تا ۱۷۱۴ تحت حکومت اسپانیا بود، تا آنکه صلح اوترشت آن را به اتریش واگذاشت (← هلند، اتریش و اسپانیا). بین ۱۶۶۸ و ۱۶۷۸، لوئی XIV فرانسه قسمتهائی از فلاندر غربی (مشتمل بر لیل) را به خاک فرانسه منضم نمود، و این قسمت به فلاندر فرانسه معروف شد. با پیمان کامپو فورمیو (۱۷۹۷)، اتریش بقیه‌ی فلاندر را به فرانسه واگذاشت، ولی کنگره‌ی وین در ۱۸۱۵ فلاندر سابق اتریش را به هلند داد. در ۱۸۳۰، که بلژیک استقلال یافت، فلاندر به ایالات فلاندر شرقی و فلاندر غربی منقسم شد. فلاندر، به سبب موقعیت سوق الجیشی آن، از قرون وسطی به بعد از میدانهای بزرگ جنگ بوده است. در جنگ II، نبرد فلاندر با هجوم (10 مه‌ی 1940) آلمانها به فروبومان آغاز شد، و به تسلیم بلژیک و تخلیه‌ی (۲۶ مه–۴ ژوئن ۱۹۴۰) نیروهای بریتانیا از دنکرک انجامید.

فلاندر شرقی[8] (flāndre šarqi)، ایالت (۲٬۹۷۰ کم۲؛ جه تخمیناً ۱٬۲۶۸٬۰۳۴)، لغ بلژیک؛ کرسی آن گان. از رودهائی که آن را زهکشی میکنند سکلت است. خاکش بسیار حاصلخیز میباشد. صنعت عمده‌اش نساجی است. زبان اکثر سکنه فلاندری است. برای تاریخ آن ← فلاندر.

فلاندر غربی[9] (flāndre qarbi)، ایالت (۳٬۲۳۵ کم۲؛ جه تخمیناً ۱٬۰۵۸٬۷۴۶)، لغ بلژیک؛ کرسی آن بروژ. کشاورزی و دامپروری دارد. صنعت آن نساجی است (مخصوصاً در شهرهای کورتره و ایپر). برای تاریخ آن ← فلاندر.

فلاندر فرانسه[10] (flāndre farānse)، ناحیه و ایالت سابق، ل فرانسه، کنار دریای شمال و در مرز بلژیک؛ پایتخت تاریخی آن لیل. ناحیه‌ای صنعتی است، و معادن زغال سنگ دارد. تا پیش از الحاق قطعی آن به فرانسه به توسط لوئی XIV، جزئی از فلاندر بود. زبان فلاندری هنوز درین ناحیه رواج بسیار دارد.

فلاندری، زبان (flāndri)، فنس فلامان (flāmān)، انگلا فلمیش (flemiš)، از زبانهای ژرمنی که در قسمتی از بلژیک (فلاندر) به آن سخن میگویند، و با زبان هلندی نزدیک است. نیز ← زبان، جدول.

فلاندن[11]**، اوژن ناپلئون** (ëjen nāpoleon flān-dan)، ۱۸۰۹–۷۶، نقاش، سیاح، باستانشناس، و نویسنده‌ی فرانسوی؛ مت ناپل. در مسافرت خود به الجزایر، اطلاعاتی از باستانشناسی کسب کرد، و به همین جهت، همراه دو سارسه[12] (dë sārse) به ایران، و بعدها، همراه امیل بوتا[13] (emil botā؛ ۱۸۰۲–۷۰)، مستشرق فرانسوی، به نینوا رفت. شرح این دو مسافرت را در کتابهای مسافرت در ایران (۱۸۵۱) و آثار تاریخی نینوا (۱۸۴۷–۵۰، با همکاری بوتا) آورده است. از آثار دیگرش مشرقزمین (۱۸۵۳–۷۴) است.

فلانگ، در چاپ، ← سترئوتایپ.

فلاورجان (falāvarjān)، شهر (جه ۵٬۷۱۰ نسمه ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش لنجان (فلاورجان)، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۵کیلومتری جنوب شهر اصفهان، کنار زاینده‌رود. آثار پل فلاورجان یا پل ورگان (vargān)، بر زاینده‌رود، منسوب به دوره‌ی صفویه، نزدیک آن است.

فلاوین[14] (flāvian)، در تاریخ روم، عنوان سه تن از امپراطوران روم‌وسپاسیانوس، تیتوس، و دومیتیانوس.

فلاوینیی، ماری دو: ← آگو، کنتس د/.

فلای[15] (flāy)، بزرگترین رود گینه‌ی جدید، به طول ۱٬۲۸۰ کم. در سرزمین گینه‌ی جدید سرچشمه میگیرد، و عموماً در جهت جنوب جریان یافته از سرزمین پاپوا میگذرد، و به خلیج پاپوا میریزد.

فلایشر[16]**، هاینریش لبرشت** (hāynriš leberešt flāyšer)، ۱۸۰۱–۸۸، مستشرق آلمانی. در درسدن، لایپزیگ، و برلین استاد بود. آثار متعدد دارد. متن اطواق الذهب زمخشری را با ترجمه و حواشی (۱۸۳۵) و کتاب نثر اللئالی من کلام امیرالمؤمنین علی وطواط را منتشر کرد (۱۸۳۷). از آثار دیگرش کتابی است به نام دستور زبان فارسی که امروز بدان مکالمه میشود (۱۸۴۷).

فلج[17] (falaj)، زایل شدن حرکت یا حس به واسطه‌ی ضایعه‌ی مُخی یا نخاعی یا عصبی یا عضلانی ناشی از جرح یا مسمومیت یا بیماری. محل فلج و دامنه‌ی آن به نوع و موضع ضایعه بستگی دارد. خونریزی‌های مغزی (سکته‌ی مغزی) معمولا باعث فلج نیمی از بدن میشوند (فلج شِقّی)، و قطع نخاع بر اثر شکستگی ستون مهره‌ها موجب فلج پایین تنه و دفع بی‌اختیار ادرار و مدفوع میشود. نیز ← فلج تشنجی.

فلج اطفال: ← پولیومیلیت.

فلج تشنجی[18] (falaje tašannoji) یا **بیماری پارکینسن**[19] (pārkinsən)، مرضی که مشخص آن سفتی عضلات و افزونی رفلکس‌ها است. غالباً از آسیب دیدن هسته‌های حرکتی مغز یا از تصلب

(۱) flamingo. (۲) Flamininus (۳) Flaminius (۴) Flanders (۵) flamand (۶) Flemish (۷) Flemings (۸) East Flanders (۹) West Flanders (۱۰) French Flanders (۱۱) Flandin (۱۲) de Sarcey (۱۳) Botta (۱۴) Flavian (۱۵) Fly (۱۶) Fleisher (۱۷) paralysis; palsy (۱۸) paralysis agitans; shaking palsy (۱۹) Parkinson's disease

قطعاتی ناشی میشود.
این بیماری را اول‌بار جیمز پارکینسن (jeymz) (۱۷۵۵–۱۸۲۴)، جراح و دیرینشناس انگلیسی، توصیف کرد (۱۸۱۷).
فلج شقی: ← فلج.
فلچر[۱]**، جان** (jān flecər)، ۱۵۷۹–۱۶۲۵، نمایشنامه‌نویس انگلیسی. از ح ۱۶۰۶ تا ۱۶۱۶ به اتفاق ف. بومانت مینوشت؛ عده‌ی نمایشنامه‌هائی که با هم نوشته‌اند درست معلوم نیست، ولی از ۱۵ متجاوز نبوده است. در حدود ۱۶ نمایشنامه شخصاً نوشته است، و با ف. مسینجر و دیگران در نوشتن نمایشنامه‌های دیگر همکاری داشته است. از آثاری که احتمالاً شخصاً نوشته است شاهزاده‌خانم جزیره (۱۶۲۱) و زنت را اداره کن تا صاحبش باشی (در ۱۶۲۴ اجرا شد) میباشد.
فلچر[۱]**، جایلز** (jāylz flecər)، ح ۱۵۴۸–۱۶۱۱، نویسنده و سیاستمدار انگلیسی. به نمایندگی به روسیه سفر کرد (۱۵۸۸)، و در باب ملل مشترک المنافع روسیه را منتشر کرد (۱۵۹۱).
فلدسپات[۲] (feldspāt، فنس)، **یا فلدسپار**[۳] (felds-pār، انگل)، مهمترین کانی آلومینیوم، که به صورت سیلیکات مضاعف آلومینیوم و پوتاسیوم، و یا سیلیکات مضاعف آلومینیوم و سودیوم یا کلسیوم در طبیعت فراوان است. فلدسپات به موازات سطح اصلی شکافتپذیر و مقطع آن صاف است. اگر خالص باشد شفاف و بیرنگ است، ولی انواع آن به رنگهای سفید، صورتی، سبز، و خاکستری نیز در طبیعت یافت میشوند. این کانی جزء اعظم سازای گرانیت، بازالت، و سایر سنگهای آذرین است، و قسمت مهمی از قشر جامد زمین را تشکیل میدهد.
فلدسپار: ← فلدسپات.
فلز[۴] (felezz)، عنصر شیمیائی مثبتبار[۵] (-mos batbār)، یعنی عنصری که اتمهای آن در حالت محلول تولید یون مثبت (اتم دارای بار برقی مثبت) میکنند. همه‌ی عناصر شیمیائی را میتوان به فلزات و نافلزات (← نافلز) تقسیم کرد، اگرچه همیشه حد فاصل قاطعی بین فلز و نافلز وجود ندارد. بعضی از عناصر (مانند ارسنیک و آنتیموان) خواص فلزی و نافلزی دارند؛ چنین عنصری شبه فلز خوانده میشود. قریب ۷۵٪ عناصر شیمیائی فلزند. در قشر جامد زمین فراوانترین فلزات آلومینیوم، آهن، کلسیوم، سودیوم، پوتاسیوم، و منیزیوم است. همین فلزات (به حالت گازی) فراوانترین فلزات در خورشید نیز میباشند.
فلزات دارای جلای مخصوص معروف به جلای فلزی‌اند، و برق و حرارت را هدایت میکنند؛ از لحاظ سختی، قابلیت مفتول شدن، چکشخواری، مقاومت در برابر کشش، جرم مخصوص، و نقطه‌ی ذوب بسیار متفاوتند، و از این جهات نمیتوان حد فاصل قاطعی بین آنها و نافلزات قائل شد. به علاوه، اگرچه همه‌ی فلزات تشکیل بلورها میدهند، بعضی از نافلزات (مانند کربون و گوگرد) نیز این خاصیت را دارند. سختترین عناصر فلزی کروم و نرمترین آنها (گذشته از جیوه، که در شرایط متعارفی مایع است) سزیوم است. قابلیت مفتول شدن مس، طلا، پلاتین (طلای سفید)، و نقره بیش از سایر فلزات است. اغلب فلزات چکشخوارند، و این خاصیت در طلا، نقره، مس، قلع، و آلومینیوم بسیار زیاد است. از فلزاتی که مقاومت زیاد در مقابل کشش دارند مس، آهن، و طلای سفید است. جرم مخصوص بعضی از فلزات (لیتیوم، پوتاسیوم، و سودیوم) از یک کمتر است، و بنا بر این، از آب سبکترند. سنگینترین فلزات اوسمیوم است. نقطه‌ی ذوب فلزات در بسیاری از موارد استعمال صنعتی آنها اهمیت دارد، و در فلزات مختلف بسیار متفاوت است؛ نقطه‌ی ذوب سزیوم ۲۸٫۵ درجه‌ی صدبخشی ولی نقطه‌ی ذوب تنگستن ۳۴۷۰ درجه‌ی صدبخشی است. اغلب فلزات رنگی خاکستری‌گونه دارند؛ اما طلا زرد و مس سرخ است.
بهترین هادی فلزی برق نقره است. پس از آن، به ترتیب، مس، طلا، و آلومینیوم میآید. همه‌ی فلزات حرارت را نسبةً خوب هدایت میکنند، بالاخص نقره، مس، و آلومینیوم.
عده‌ی الکترونهای قشر خارجی (← قشر الکترونی) اتم فلزات نسبةً کم است، و حال آنکه اتمهای نافلزات الکترونهای بیشتری در قشر خارجی خود دارند. مثلا، اتم سودیوم فقط یک الکترون در قشر خارجی خود دارد، و حال آنکه اتم کلسور در قشر خارجی خود ۷ الکترون دارد. بدین سبب، فلزات چندان گرایشی به اینکه با یکدیگر ترکیب شوند ندارند، ولی با نافلزات ترکیب میشوند، و ترکیباتی مانند اکسیدها، کربورها، کربوناتها، کلورورها، نیتراتها، فوسفاتها، سیلیکاتها، سولفورها، و سولفاتها ایجاد میکنند. فعالیت شیمیائی فلزات، یعنی گرایش آنها به ترکیب شدن با مواد دیگر، بسیار متفاوت است. فعالترین فلزات لیتیوم، پوتاسیوم، روبیدیوم، سزیوم، و رادیوم است. رشته‌ی حاصل از تنظیم کردن فلزات (و نافلزات) را در جدولی به ترتیب تنزل فعالیت شیمیائی آنها "رشته‌ی جانشینی" مینامند.
بیشتر فلزات چون در معرض هوای مرطوب قرار گیرند زنگ میزنند، یعنی با مواد تشکیل‌دهنده‌ی هوا (مانند اکسیژن، انیدرید کربونیک، و بخار آب) ترکیب میشوند، و تبدیل به ترکیبی نامشابه با فلز اصلی میگردند؛ مانند زنگ آهن، که اکسیدی است حاصل از ترکیب اکسیژن هوا با آهن. منیزیوم در هوا به صورت کربونات درمیآید. آلومینیوم و روی نیز در هوای مرطوب تحت تأثیر قرار میگیرند، و اکسید میشوند، ولی قشر بسیار نازکی از اکسید که بر روی آنها تشکیل میشود سبب محفوظ ماندن باقی فلز میگردد، و چون ظاهر این اکسید بسیار به خود فلز شباهت دارد، چنان مینماید که هوا بر آلومینیوم و روی اثر ندارد. اگر نقره در مجاورت هوای مشتمل بر ترکیباتی از گوگرد قرار گیرد رنگش سیاه میشود.
مقبولترین طرق طبقه‌بندی فلزات طبقه‌بندی آنهاست بر طبق قانون تناوب. بدین گونه، فلزات به گروهها یا خانواده‌هائی تقسیم میشوند؛ مانند گروه IA، که گروه فلزات قلیائی (لیتیوم، سودیوم، پوتاسیوم، روبیدیوم، سزیوم) است، و گروه IB که مشتمل بر مس، نقره، و طلا میباشد.
بیشتر فلزات در طبیعت به حالت ترکیب در کانه‌ها (سنگ معدن) موجودند. طلا، نقره، مس، طلای سفید، و بیسموت، به سبب اینکه فعالیت شیمیائی آنها نسبةً کم است، اغلب به حالت آزاد یافت میشود. یکی از مهمترین خواص فلزات استعداد آنها در آلیاژسازی (← آلیاژ) است. بسیاری از موادی که در اصطلاح عادی "فلز" خوانده میشوند (مانند مفرغ و برنج) در واقع آلیاژند. استخراج فلزات از کانه‌های آنها و تهیه‌ی آلیاژها و تحقیق در خواص فیزیکی فلزات و آلیاژها موضوع **فلزگری** است.
برای بعضی از مشخصات فیزیکی فلزات جدول عناصر در صص ۱۷۷۹–۸۰ دیده شود. برای اطلاع بیشتر از فلزات خاص مقاله‌ی مستقل مربوط به هر یک را در کتاب حاضر ملاحظه کنید.
فلزات پلاتینی: ← طلای سفید.
فلزات خاکهای کمیاب: ← خاکهای کمیاب.
فلزات قلیائی: ← قلیا.
فلزات قلیائی خاکی: ← قلیا.
فلز بریتانیا[۶] (felezze beritānia)، آلیاژ سفید نقره‌ای از قلع و آنتیموان، که گاه مس، بیسموت، سرب، و روی نیز همراه دارد. بهترین نوع این آلیاژ شامل ۹۰٪ قلع و ۱۰٪ آنتیموان است.
فلز توپ[۷] (felezze tup)، نوعی مفرغ. آلیاژی است از ۸۶–۸۸٪ مس، ۱۰٪ قلع، و ۲–۴٪ روی. ابتدا برای ساختن توپ به کار میرفت، ولی امروز بیشتر برای تهیه‌ی قسمتهای ریختگی ماشینها استعمال میشود.
فلزکاری[۸] (felezzkāri)، عمل یا فرایند شکل دادن به فلزات برای رفع نیازمندیهای گوناگون صنعتی یا خانگی یا هنری. محتملا در عصر حجر جدید مس و طلا و نقره را برای ساختن تزیینات و طلسمها به کار میبرده‌اند. کار با طلا و نقره از آن زمان تا کنون وسیله‌ی نمایاندن هنر زرگران و جواهرسازان و منبتکاران و مجسمه‌سازان بوده است. نخستین پیشرفت مهم فلزکاری در عصر مفرغ حاصل شد و مفرغ برای استفاده‌های صنعتی و هنری اهمیت فراوان یافت. برنج دیرتر پیدا شد. عصر آهن فلز ارزانتری را در اختیار فلزکاران قرار داد، و در دوران ماشینی فلزکاری آهن مهمترین وسیله‌ی پیشرفت صنایع آهن شد. مسوار و قلع و سرب نیز هر یک مقامی در فلزکاری صنعتی و هنری داشته‌اند. روشهائی که در فلزکاری به کار میرود مشتمل است بر: حدیده‌کشی، تاباندن، چکشکاری، و ریخته‌گری؛ فرایندهای هنری فلزکاری مشتمل است بر: قلمزنی، قلمزنی برجسته، منبتکاری آهن و فولاد با طلا و نقره، میناکاری، ملیله‌کاری، مطلا کردن، و غیره.
فلز کمساب[۹] (felezze kamsāb)، نام آلیاژهائی از قلع، آنتیموان، سرب، روی، و مس، به نسبتهای مختلف، که خاصیت ضد اصطکاک دارند، مانند آلیاژ بابیت.
فلزگری[۱۰] (felezzgari)، فنس متالورژی (metālur-ji)، علم و فن جدا کردن فلزات از کانه‌ها و مواد اولیه، و تصفیه و خالص کردن و آماده کردن فلزات برای مصارف گوناگون.
تا اوایل قرن ۱۹م، فلزگری تنها شامل عملیات

(۱)Fletcher (۲)feldspath (فنس) (۳)feldspar (۴)metal (۵)electropositive (۶)britannia metal (۷)gun metal (۸)metalworking (۹)antifriction metal (۱۰)metallurgy

استخراج و تصفیه‌ی فلزات بود. در دو قرن اخیر، با توسعه و پیشرفت صنایع برق، ماشین، هواپیما، و کشتی، و نیاز این صنایع به مصالح فلزی با خواص مشخص، فلزگری نیز توسعه یافته است. فلزگری شامل دو بخش اساسی فلزگری استخراجی[1] و فلزگری فیزیکی[2] است. به علت اهمیت آهن و فولاد و آلیاژ‌های آنها در صنایع امروزی، هر یک از دو بخش اساسی فلزگری به دو بخش فرعی فلزگری آهن و فولاد و فلزگری فلزات دیگر تقسیم میشود.

فلزگری استخراجی یا فلزگری شیمیائی

I ۰ فلزگری استخراجی شامل عملیات پیراستن کانه و استخراج و خالص کردن فلزات به روشهای شیمیائی است. در قشر جامد زمین، همه‌ی فلزات به صورت ترکیب هستند؛ و تنها طلا، و گاه مس، و بندرت نقره، جیوه، و بیسموت به حالت آزاد یافت میشوند. کانه‌ی بیشتر فلزات به صورت سولفور یا اکسید است، و کمتر به صورت کربونات یا ترکیبات دیگر میباشد. مهمترین فلزاتی که کانه‌ی آنها به صورت سولفور است عبارتند از مس، سرب، روی، نیکل، آنتیموان، جیوه، بیسموت، مولیبدن، و کادمیوم. فلزاتی که کانه‌ی آنها بیشتر به صورت اکسید است عبارتند از آهن، قلع، آلومینیوم، کروم، تنگستن، منگنز، بریلیوم، زیرکونیوم، تیتان، و اورانیوم. کانه‌ها گاه ساختمان پیچیده‌ای دارند، و شامل بیش از یک فلز قابل استخراج هستند؛ به علاوه، همه‌ی کانیها همراه با ناخالصیها میباشند. برای استخراج فلز مورد نظر، باید ناخالصیها را حتی المقدور جدا، و کانه را برای استخراج فلز مهیا و آماده کرد. این عمل را پیراستن کانه مینامند، و آن شامل کانه‌آمائی و تشویه و تکلیس است. پس از پیراستن کانه، بر حسب نوع کانه، به یکی از سه روش اساسی شیمیائی ـ فلزگری گدازی، فلزگری تر، و فلزگری برقی ـ فلز آن را استخراج میکنند.

(ا) کانه‌آمائی[3] (kāne'āmā'i). مواد اولیه و کانه‌هائی که از طبقات قشر جامد زمین استخراج میشوند به یک شکل و اندازه نیستند، و همراه با ناخالصیها میباشند. به این جهت، آنها را، بر حسب عملیات مختلف استخراج، ابتدا به وسیله‌ی ماشین‌های گوناگون و وسایل مکانیکی خرد میکنند، و به اشکال مختلف و اندازه‌های مطلوب درمیآورند. مثلا، قطر متوسط قطعات کانه‌ی آهن که در کوره‌ی بلند ریخته میشود نباید از ۱۵ سم تجاوز کند؛ همچنین، موادی که باید تشویه شوند باید ابعادی در حدود ۱ سم داشته باشند، و کانه‌ی فلزی که به روش تَر استخراج میشود باید به صورت ذرات ریز و گرد باشد. برای پُرعیار کردن بعضی از کانه‌ها، به خصوص کانه‌هائی که به صورت سولفورند، آنها را با آب و بعضی روغنهای معدنی میشویند، و این عمل را کفالائی[4] (kafālā'i) مینامند. در این عمل، ذرات ریز و گردشده‌ی کانه را با آب و روغن در دستگاههای مخصوص مخلوط میکنند، یا آن را بشدت به هم میزنند، یا هوای فشرده به آن میدمند تا حبابهائی در مایع به وجود آید. این حبابها ذرات سولفور را به خود گرفته به سطح مایع میآورند، و ناخالصیها (مانند دانه‌های اکسید، سیلیکات، و کربونات، و به طور کلی، مواد خاکی) در ته ظرف میمانند، و به این ترتیب، کانی پرعیار و برای عملیات بعدی آماده میشود.

(ب) تشویه و تکلیس. کانه‌هائی را که به صورت سولفور یا کربونات هستند، پس از کانه‌آمائی، تشویه یا تکلیس میکنند تا کانه به صورت اکسید درآید. از اکسید حاصل، فلز را به روش فلزگری گدازی یا فلزگری تر استخراج میکنند.

(پ) فلزگری گدازی[5] (godāzi). پس از کانه‌آمائی و تکلیس و تشویه، عمل اصلی استخراج آغاز میشود. معمولیترین روش برای استخراج فلزات گداز است. مثلا، در مورد استخراج آهن به صورتهای متداول صنعتی آن (چدن و فولاد)، سنگهای معدنی آماده‌شده را با زغال کوک طبقه به طبقه در کوره‌ی بلند ریخته کوره را آتش میکنند. کوک بر اثر حرارت با اکسیژن ترکیب میشود، و ابتدا تبدیل به اکسید کربون میگردد؛ این اکسید کربون، بر اثر حرارت، کانه را احیا میکند، و خود تبدیل به انیدریدکربونیک میشود، و آهن به صورت چدن مذاب درمیآید، و ناخالصیهای دیگر که سبکتر از چدن مذاب هستند به صورت سرباره در بالای چدن مذاب قرار میگیرند. چدن مذاب را از پایین کوره خارج و آن را به طریقه‌ی بسمر یا به طریقه‌ی زیمنس‌ـمارتن (← فولاد) به فولاد تبدیل میکنند.

(ت) فلزگری تر[6] (tar). بعضی از فلزات را میتوان از کانه‌ها به روش انحلال جدا کرد. در این عمل، کانه را، پس از پیراستن، با یک حلال شیمیائی مخلوط میکنند. فلز مورد نظر در حلال منحل میشود. سپس، از محلول حاصل، فلز را به روش جانشینی یا الکترولیز استخراج میکنند. مثلا، هر گاه کانه‌ی طلا را با محلول قلیائی و رقیق سیانور سودیوم مخلوط کنیم طلا در محلول منحل میشود. محلول را صاف میکنند تا ناخالصیها، که به صورت نامحلول است، جدا شود. سپس، به محلول صاف‌شده، براده‌ی روی می‌افزایند. روی جانشین طلا، و طلا به صورت خالص از محلول جدا میشود. فلزاتی که بیشتر به روش فلزگری تر استخراج میشوند عبارتند از طلا، نقره، مس، روی، و سرب.

(ث) فلزگری برقی[7]. فلزگری برقی عبارت است از استخراج فلز به وسیله‌ی جریان برق. بعضی از کانه‌ها را به روش فلزگری تر به صورت محلول درمیآورند، و محلول حاصل را الکترولیز میکنند. مثلا، کانه‌ی مس را با اسید سولفوریک ترکیب میکنند، تا محلول سولفات مس به دست آید، و سولفات مس حاصل را الکترولیز میکنند. فلزاتی که از راه الکترولیز استخراج میشوند عبارتند از مس، آلومینیوم، و منیزیوم. در بعضی فلزات که با آب میل ترکیبی شدید دارند، املاح مذاب آنها را الکترولیز میکنند، مانند سودیوم و پوتاسیوم. روش الکترولیز در فلزگری بیشتر برای تهیه‌ی فلزات خالص مورد استفاده قرار میگیرد.

(ج) ملغمه کردن (← ملغمه) روشی است برای استخراج طلا و نقره، که غالبا به حالت آزاد همراه ناخالصی در قشر جامد زمین یافت میشوند. در این روش کانه را آسیا کرده آن را با جیوه مخلوط میکنند، و به هم میزنند. نقره و طلا با جیوه تشکیل ملغمه میدهند، و از ناخالصیها جدا میشوند. ملغمه را حرارت میدهند؛ جیوه تصعید میشود، و نقره یا طلا به صورت خالص آزاد میگردد.

فلزگری فیزیکی

II ۰ این بخش از فلزگری مشتمل بر مطالعه در خواص فلزات، اعطای خواص فیزیکی مورد نظر به فلز خالص به وسیله‌ی سختیدن یا آبکاری، و تهیه‌ی آلیاژهای مناسب از فلزاتی است که به روشهای مختلف شیمیائی استخراج شده است. فلزگری فیزیکی در قرن اخیر با توسعه‌ی عملیات حرارتی، بخصوص پیدایش علم فلزنگاری، توسعه یافته است.

فلز مونل[8] (felezze monel). آلیاژ سفیدرنگی از مس و نیکل (قریب ۳۳٪ مس و بقیه نیکل) با مقدار کمی از فلزات دیگر. آلیاژی است بسیار محکم و در مقابل اسیدها و خوردگی مقاومت می‌کند و جلای خود را از دست نمیدهد. به نام امبروز مونل (ambröz؛ فد ۱۹۲۱)، صنعتگر امریکائی، خوانده شده است.

فلزنگاری[9] (felezznegāri)، تحقیق در ساختمان درونی فلزات و آلیاژها، شاخه‌ای است از فلزگری. فلزنگاران، برای کشف کردن تأثیر حرارت بر فلز، و اینکه هنگام سرد شدن فلز گداخته در ساختمان درونی آن چه میگذرد، از میکروسکوپ و اشعه‌ی ایکس استفاده میکنند. موفقیت پرتابه‌ها و موشکهای جدید غالباً وابسته به واکنش فلزات در مقابل دماهای زیاد است.

فلزی، گل: ← فریزیا یا گل فلزی.

فلس، بت، ← طی، قبیله.

فلس[10] (fals)، در جانورشناسی، ورقه‌های کوچک استخوانی یا شاخی سطحی پوست حیوانات. جزء عمده‌ی فلس ماهیها استخوان است، و در ضمن رشد ماهی تشکیل میابد. فلسهای شاخی در بسیاری از خزندگان و پای پرندگان و بدن آرمادیلو و پانگولن یافت میشود. دم بعضی از پستانداران هم دارای فلس است.

فلسطیا[11] (felestiā)، ناحیه‌ای قدیم، ج‌غ فلسطین، که عبارت بود از باریکه‌ای ساحلی در کنار مدیترانه و مشتمل بر قسمتی از ج کنعان. شهرهای عمده‌ی آن غزه، عسقلان، اشدود، عقرون، و جت بود. این شهرها مواضع مهمی بر سر راه تجارتی مصر به سوریه بودند، و تشکیل اتحادیه‌ای داده بودند. به روایت کتاب مقدس، دشمنان سرسخت **فلسطیان** (ساکنین فلسطیا) شمشون، شاول، و داود بودند. فلسطیا در عهد عاموس مستقل بود، و یهودیان هیچ وقت واقعاً بر آن دست نیافتند. بعدها خراجگزار آشور شد؛ و یکی از موجبات حمله‌ی سناخریب به فلسطین آن بود که حزقیا فرمانروای خراجگزار آشور شهر عقرون را به اسارت برده بود.

فلسطیان[12] (felestiān)، ساکنین قدیم فلسطیا، که مردمی غیر سامی بودند، و در قرن ۱۲م قم از

---

(۱)extractive metallurgy (۲)physical metallurgy (۳)ore dressing (۴)flotation (۵)pyrometallurgy (۶)hydrometallurgy (۷)electrometallurgy (۸)monel metal (۹)metallography (۱۰)scale (۱۱)Philistia (۱۲)Philistines

جزایر دریای اژه (احتمالا جزیره‌ی کرت) به فلسطین آمده بودند. به سبب تسلطشان بر منابع آهن و سازمان سیاسی شهرهایشان، قرنها رقیب دولت اسرائیل بودند.

فلسطین[1] (felestin, felastin) یا **ارض (سرزمین) مقدس**[2] (arze moqaddas)، ناحیه‌ای در انتهای ج‌ش دریای مدیترانه، که در ادوار کهن کنعان، یهودیه، یا سرزمین اسرائیل نامیده میشد. نخستین‌بار در کتاب زکریا (۱۲.۲) "ارض مقدس" خوانده شده است. این ناحیه در نتیجه‌ی جنگ ۱۹۴۸–۴۹ اعراب و اسرائیل به سه قسمت عمده تقسیم شده است. قسمت اعظم آن کشور اسرائیل را تشکیل میدهد، که مطابق است با کلیه‌ی سرزمینهائی که در طی جنگ مذکور تحت اشغال اسرائیل درآمد، و عبارت است از جلیل، دشت ساحلی، نقب [به استثنای عوجاء (ʿājā) و باریکه‌ی غزه]، و "دالان" بزرگی که از دشت ساحلی تا شهر جدید بیت المقدس امتداد دارد. قسمت دوم سرزمینی کوهستانی است که از ل جنین (jenin) تا ج حبرون ممتد و شامل شهر قدیم بیت المقدس است، و ضمیمه‌ی کشور اردن هاشمی شد. قسمت سوم (حـ ۳۸۰ کمم)، که به باریکه‌ی غزه معروف است، تحت حکومت نظامی مصر درآمد (۱۹۴۹). سه منطقه‌ی کوچک دیگر، واقع در نقب و ناحیه‌ی دریای جلیل (دریاچه‌ی طبریه و دریاچه‌ی حوله)، بر طبق قرارداد متارکه‌ی اعراب و اسرائیل به مناطق غیر نظامی تبدیل شدند.

فلسطین پیش از تجزیه‌ی مذکور، تحت قیمومت بریتانیا قرار داشت، و از ج‌غ به مصر (شبه جزیره‌ی سینا)، از غ به دریای مدیترانه، از ل به سوریه و لبنان محدود بود. در طرف ش، نهر اردن و بحر المیت، و در ج‌ش وادی عربه آن را از سرزمین اردن جدا میکرد. مساحت فلسطین پیش از تقسیم حـ ۲۶٬۰۰۰ کمم بود، و اگرچه حدود آن در ادوار کهن با آنچه یاد شد برابر نبود، مساحتش به همین مقدار بالغ میشد (خط ساحلیش کوتاهتر بود، ولی امتدادش در طرف ش اردن بیشتر بود).

در دوره‌ی کوتاهی از تاریخ عبرانیان، داود (در آغاز قرن 10م قم) حدود مملکت جدید التأسیس خود را از دریای احمر به طرف ل‌ش تا تدمر (یا پالمیرا، در ل بادیة الشام)، و از آنجا به طرف ل تا پیچ بزرگ رود فرات گسترش داد. اما چندسالی بعد مرز شمالی مملکت عبرانیان دیگربار از ج تا دان (پایین جبل حرمون) عقب نشست، و پس از آن، مدت ۲۵۰ سال حدود شمالی و جنوبی دو مملکت عبرانی اسرائیل و یهودا به ترتیب از دان تا کمی در ج بئر سبع قرار داشت. مملکت شمالی اسرائیل در قرن ۸م قم به دست آشوریها افتاد، ولی مملکت کوچک یهودا مدت ۱۳۵ سال باقی ماند. اما اورشلیم سرانجام به دست بختنصر فتح شد (۵۸۶ قم)، و اسارت بابلی یهودیان مقدمه‌ی چندین دوره فتوحات و تسلط بیگانگان بر فلسطین شد. فقط یک بار دیگر پیش از قرن ۲۰م دولتی مستقل، و از نظر سیاسی آزاد، در سرزمین فلسطین تشکیل شد، و آن هنگامی بود که مکابیان مدت ۷۹ سال (از قرن ۲م تا قرن اول قم) خود را از قید حکومت هلنیستی سلوکیان رها کردند. بعد از آمدن اعراب در قرن ۷م بم، و در طی قرون وسطی، فلسطین در حکم "سوریه‌ی جنوبی" بود. در دوره‌ی امپراطوری عثمانی نیز در همین حکم بود، و اگرچه سنجاق به اصطلاح مستقل اورشلیم حکومتی خاص خود داشت، به دست ترکان عثمانی اداره میشد، و وسعت آن به وسعت مملکت کوچک باستانی یهودا نزدیکتر بود تا به وسعت سرزمین فلسطین دوره‌ی داود و سلیمان.

I – اوضاع طبیعی. یک رشته ارتفاعات، که از نظر زمینشناسی دنباله‌ی جبال لبنانند، فلسطین را از ل به ج به دو قسمت تقسیم میکنند. در منتها الیه شمالی، بعضی از قلل این رشته تا حـ ۹۱۰ متر ارتفاع دارند، و بتدریج که این رشته در جهت ج به بیابان جلیل کشیده میشود از ارتفاع آن میکاهد، و دشت‌های مختلفی در میان این ارتفاعات قرار گرفته است، که از آن جمله دشت تاریخی یزرعیل است. سپس بار دیگر بر ارتفاع رشته در ج سامره و بعد از آن افزوده میشود، تا اینکه در نواحی جنوب یهودیه و ادوم ارتفاعش از ۹۱۰ متر هم تجاوز می‌کند. اورشلیم، با فرازای حـ ۷۶۰ متر، بر یکی از ارتفاعات این رشته در یهودیه واقع است. بر فراز قسمت جنوبی این ارتفاعات فلات یهودیه قرار دارد، که مشتمل بر دره‌هائی است که در آنها غلات و سبزیجات به عمل میآید. در دامنه‌های پرشیب این ارتفاعات موستانها و باغهای زیتون فراوان است. مرتفعات سامره، در ل فلات یهودیه، هموارتر و دره‌های آنها وسیعتر و زیباترند. از منتها الیه شمالی ارتفاعات سامره پیش‌آمدگی ناهمواری از میان دشت ساحلی شارون به طرف لغ پیش میرود، و ارتفاع آن در کوه کرمل که دامنه‌های آن به آبهای دریای مدیترانه میرسد، حد اکثر است.

دشت ساحلی فلسطین، که عرض متوسط آن حـ ۱۶ کمم است، در غ این ارتفاعات طولانی قرار دارد، و در امتداد ساحل شرقی مدیترانه از غزه، یافا، و تل اویو به جانب ل تا کوه کرمل ممتد است. رونق کشاورزی در قسمت جنوبی آن، که معروف به دشت فلسطیا است، بخوبی دشت شارون (که در ل آن قرار دارد) و دشت یزرعیل (آن سوی شارون)، که مجاور دامنه‌های ل و ل‌ش کوه کرمل هستند، نیست. یزرعیل، که هنوز به سبب انبوه گلهای وحشی بهاره‌اش شهرت دارد، مشتمل بر محل شهر باستانی مجدو است که از زمان پیروزی تحوطمس III (از سلسله‌ی XVIII مصر) تا فتوحات ا. ه. ه. النبی در ۱۹۱۸، صحنه‌ی پیکارهای بسیار بوده است. از کوه کرمل به طرف ل، ساحل هلالی‌شکلی است به طول ۱۶ کمم، که دریابندر جدید حیفا را به شهر بارودار قرون وسطایی عکا متصل میکند. این دشت ساحلی از عکا به آن سوی صور به طرف ل امتداد مییابد، تا آنکه در دامنه‌های جبال لبنان ناپدید میشود. کلیه‌ی دشت ساحلی واقع در ل کوه کرمل در ادوار باستان جزئی از فنیقیه بوده است. مرز حالیه میان اسرائیل و لبنان در حدود نیمه‌راه میان عکا و صور در قریه‌ی مرزی ناقوره (nāqure) به ساحل مدیترانه میرسد. در دشت ساحلی مرکبات فراوان به عمل میآید.

در ش رشته‌کوه طولی، دره‌ی نشتی بزرگ واقع است. نهر اردن که از ارتفاعات غربی جبل حرمون سرچشمه میگیرد، در بستر این فرورفتگی عظیم جریان دارد. بحر الحوله، که در ادوار باستانی به آبهای میروم معروف بود، با دریا همسطح است. نهر اردن از حوضه‌ی عمیق بحر الحوله به طرف ج جریان یافته، از دریاچه‌ی طبریه که ۲۱۵ متر پایینتر از سطح دریا است میگذرد. نهر اردن در حـ ۱۱۲ کمم بعد از دریاچه‌ی طبریه به بحر المیت، که قریب ۳۵۰ متر پایینتر از سطح دریا است، میریزد، و اگر چه دره‌ی نشستی بزرگ از آنجا از طریق وادی عربه و خلیج عقبه به طرف بحر احمر امتداد مییابد، هیچ گونه روانه‌ای از این دریاچه به بیرون جاری نمیشود. بحر المیت از نمکهای معدنی اشباع شده است، و در معرض تبخیر شدید قرار دارد. به طور کلی این فرورفتگی نهر اردن و بحر المیت، که مهمترین سیماهای طبیعی فلسطین است، عبارت از دره‌ی طویلی است که رشته‌کوههای فلسطین را از فلات اردن و بیابان سوریه (بادیة الشام) جدا میسازد. تندانهائی با شیب زیاد که بحر المیت را احاطه کرده، و بیابان ناهموار یهودیه که در طول دامنه‌های شرقی رشته‌کوههای مرکزی قرار گرفته، دارای مناظر تماشائی است. کوههای آن، که از سنگ آهک دوره‌ی کرتاسه تشکیل یافته‌اند، دارای غارهای بسیار به اندازه‌ها و اشکال مختلف‌اند، که اغلب آنها از نظر تحقیق در باب کتاب مقدس حائز اهمیت میباشند. در یکی از این غارها که ۱۲ کمم در ج اریحا و بیش از ۱٫۵ کمم در غ بحر المیت واقع است، در ۱۹۴۷ طومارهائی از کتاب مقدس به دست آمده است، که احتمال میرود از بقایای ویرانی بیت المقدس در ۷۰ بم باشند. متون عبری طومارهای بحر المیت که شامل قسمت عمده‌ای از کتاب مقدسند، نسبت به سوره چندین قرن قدیمترند. در چهار غار دیگر در ج‌ش بیت لحم مدارکی مربوط به شمعون برکوخبا، که خود را مسیح موعود می‌دانست، و دومین شورش یهودیان را بر ضد روم رهبری کرد، به دست آمده است.

سرزمین جنوبی یهودا (نقب) و منتها الیه جنوبی دشت ساحلی فلسطیا هر دو بتدریج در بیابانی که در طرف ج‌غ در شبه جزیره‌ی سینا گسترده است ناپدید میشوند. نهر اردن تنها رود مهم فلسطین است. رودهای عوجاء و زرقاء (zarqāʿ) بین اشقلون و کوه کرمل در دشت شارون جریان دارند. رود قیشون، که در دشت یزرعیل جریان دارد، در ل کوه کرمل و بندر حیفا به مدیترانه میریزد.

II – اقلیم. اقلیم فلسطین نسبت به وسعت آن بسیار متنوع است. اقلیم دشتهای ساحلی غربی آن، که از شبه جزیره‌ی سینا تا لبنان امتداد دارد، نیمه‌استوائی است. اقلیم رشته‌کوههای مرکزی و مناطق کوهستانی، که از حبرون به طرف ل ممتد است، و بیت لحم، اورشلیم، نابلس، و ناصره را شامل میشود، در طی ماههای آذر–اسفند سرد و زمستانی است؛ باران زیاد میبارد، و گاه کولاک برف و باران دیده میشود؛ در بهار، تابستان، و اوایل پاییز شبها خنک و روزها گرم است. در بیشتر ایام سال آسمان صاف است. اما وقتی بادهای خشک و گرم و غبارآلود از بیابانهای شرقی میوزد روزها گرم و خشک، و دما طاقت‌فرسا میشود. دره‌ی اردن در قسمت اعظم سال گرمای طاقت‌فرسا دارد، و دمای آن در سایه به ۴۹ درجه‌ی صدبخشی میرسد. مع هذا، در طی ماههای زمستان، آب و هوای دره‌ی اردن و بحر المیت مطبوع است.

در سراسر مناطق ساحلی فلسطین مقدار متوسط بارش سالیانه ۷۰ سم و گاهی بیشتر است. اما،

---

(1)Palestine (۲)Holy Land

سراشیبی شرقی دره‌ی اردن تقریباً عاری از باران میباشد. حاصلخیزی زمین، و در نتیجه رفاه و فراوانی در فلسطین، با مقدار آبیاری و با وسعت زمینهای تحت کشت نسبت مستقیم دارد.

III ـ گیا و زیا. از لحاظ رستنیها، فلسطین را میتوان به سه منطقه تقسیم کرد. در ناحیه‌ی غربی یا مدیترانه‌ای، درختها و بوته‌های پیوسته‌سبز و انواع گلهای زودرس بهاری فراوان است. پرورش درخت بادام، زیتون، انجیر، توت، و مو نیز در این منطقه معمول است. در همین منطقه، درختهای بلوط، کاج، سرو لبنانی، و مورد نیز میروید.

در دره‌ی نهر اردن رستنیهای نواحی گرمسیری فراوان است. در ماندابهای اطراف بحر الحوله پنبه کشت میشود

بیابان جنوبی (نقب) و تپه‌ماهورهای بئر سبع تقریباً عاری از درخت هستند، اما بوته‌های معطر و گلهای گوناگون در آنها میروید.

زیای فلسطین نیز مانند رستنیهای آن متنوع است، و انواع حیوانات مناطق حاره، معتدله، و گرمسیری در آنجا یافت میشود. در دریاچه‌ی طبریه و نهر اردن ماهی فراوان است. ملخ (خاصه ملخهای مهاجر، که کمابیش هفت سال یک بار این سرزمین را فرامیگیرند) از آفات مخرب میباشد.

تاریخ فلسطین

IV ـ از ایام باستانی تا دوره‌ی اسلام. قسمت اعظم تاریخ اوایل فلسطین شرح فتوحات و تاخت و تاز اقوام مختلف در این سرزمین است. به دلایل جغرافیائی، اقوامی از غ و چ این سرزمین را به عنوان شاهراهی برای بسط قلمرو خود در ل و چ مورد استفاده قرار میدادند، و اقوامی نیز از ل و ش برای پیشروی به طرف چ و غ به این سرزمین میتاختند. تلاقی این اقوام در فلسطین این سرزمین نظامی را به میدان جنگ تبدیل میکرد. به کرات مردم فلسطین خراجگزار دولتهای خارج شدند. در فاصله‌ی این ادوار خراجگزاری، ادوار آرامش بود، که در طی آنها، عده‌ای از کشورشهرها اراضی مجاور و قبایل مرزی را تحت استیلای خود در‌ـ میآوردند. از اوایل عصر مفرغ، سامیها متوالیاً فلسطین را اشغال کردند. سپس، در ح ۱۴۶۸ ق‌م (به قول بعضی مآخذ ۱۴۷۹ ق‌م)، تحوطمس III، فرعون مصر، در جنگ مجدون فلسطین را به تصرف آورد. اشغال فلسطین به توسط مصریان مداوم نبود، بلکه با هجوم اقوام مختلف (اموریان از لبنان، حتیها از آناطولی، و غیره)، که به این سرزمین نظر داشتند، منقطع میشد. فراعنه‌ی سلسله‌ی XIX مصر (۱۳۰۴–۱۱۸۱ ق‌م) سرانجام فلسطین را تحت تسلط مصر درآوردند. اما در فاصله‌ی سالهای ۱۲۰۰ و ۱۰۰۰ ق‌م فلسطیان در دشت ساحلی مستقر شدند؛ آرامیها از بادیة الشام به طرف سوریه (که در آن هنگام تحت تسلط حتیها بود) حرکت کردند؛ و بنی اسرائیل، که تحت رهبری موسی از اسارت مصر بازمیگشتند (ح ۱۲۲۵ ق‌م)، در پستی و بلندیهای این سرزمین سکنی گزیدند.

در دوره‌ی حکومت داوران، که سرکردگان قبایل بودند، دین یهود، که نخستین دین بزرگ یکتا‌ـ پرستی و یهوه (خدای بنی اسرائیل) کانون آن بود، رشد کرد. بعد از ۱۱۵۰ ق‌م، قدرت مصر در فلسطین رو به ضعف نهاد، و با وساطت فلسطیان و نخستین شاه آنان **شاول**، و دو جانشین بزرگش **داود** و **سلیمان**، اتحاد اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل (← اسرائیل) تحقق یافت. داود اورشلیم را تصرف کرد، و آن را پایتخت خود قرار داد، و قدرت فلسطیان را درهم شکست. بدین ترتیب، راه برای عصر طلائی تجارتی دوره‌ی سلطنت (ح ۹۷۲–ح ۹۳۲ ق‌م) سلیمان هموار شد. سلیمان با فراعنه‌ی مصر و حیرام (شاه صور) روابطی برقرار کرد، معبد اورشلیم را بنا نهاد، ناوگانی در بحر احمر متمرکز ساخت، و با ممالک دورافتاده‌تری چون یمن، و با ممالک همجوار به تجارت پرداخت. اما، با مرگ وی، وحدت اقوام یهود از بین رفت. دو مملکت مجزی ـ مملکت اسرائیل در ل، که پایتختش سامره بود، و مملکت یهودا در چ، که اورشلیم هسته‌ی مرکزی آن بود ـ تشکیل شد. مملکت اسرائیل در دوره‌ی سارگن II به تصرف آشوریها درآمد (۷۲۲ ق‌م). مملکت یهودا، اگرچه به دست سناخریب (جانشین سارگن) ویران شد، تا ۵۸۶ ق‌م باقی ماند. در این تاریخ بود که بختنصر، شاه بابل، اورشلیم را ویران ساخت، و فلسطین را ضمیمه‌ی متصرفات خود کرد. آشوریها و بابلیها هزاران نفر از یهودیان را از فلسطین به بین النهرین کوچانیدند. بسیاری از این یهودیان تبعیدی ح ۵۰ سال بعد به وسیله‌ی ایرانیان به فلسطین مراجعت کردند.

هنگامی که **کوروش کبیر** نخستین امپراطوری ایران را تأسیس کرد، بابل و فلسطین را به تصرف درآورد (۵۳۹ ق‌م). در طی دوقرنی که فلسطین تحت تسلط امپراطوری هخامنشی بود، یهودیان تا حد وسیعی آزادی داشتند، معبد اورشلیم دیگربار بنا شد، و سرانجام باروهای اورشلیم نیز در دوره‌ی نحمیا مرمت یافت. بازگشت شریعت موسی و تنفیذ تدریجی آن عاقبت میان سامریون و یهودیان جدائی افکند. دولت هخامنشی به وسیله‌ی اسکندر مقدونی منقرض شد، و پس از مرگ (۳۲۳ ق‌م) اسکندر، فلسطین تحت تسلط سلسله‌های هلنیستی قرار گرفت. نخست بطالسه‌ی مصر (تا ۱۹۸ ق‌م) و سپس سلوکیان بر فلسطین حکومت کردند. در ۱۶۸ ق‌م، یهودای مکابی و برادرانش یهودیان را به شورش بر علیه سلوکیان، که دین یهود را غیر قانونی اعلام کرده بودند، برانگیختند. یهودیان در ۱۶۴ ق‌م آزادی مذهبی و در ۱۴۲ ق‌م آزادی سیاسی یافتند. از آن پس، مدت ۷۹ سال یهودیان آزادی متزلزل خود را حفظ کردند. عاقبت، به سبب اختلافات داخلی، پومپیوس در ۶۳ ق‌م فلسطین را اشغال کرد، و دولت مکابیان تحت الحمایه‌ی روم شد. در دوره‌ی فرمانروائی (۳۷ق‌م–۴ ب‌م) **هرودس کبیر**، که شاه محلی ولی دست‌نشانده‌ی سنای روم بود، عیسی مسیح در بیت لحم متولد شد.

رومیان، به سبب مشکلاتی که در اداره‌ی فلسطین روی داد، آنجا را تحت حکومت مباشرین رومی قرار دادند. حکومت مستقیم روم بر فلسطین سرانجام موجب شورش دامنه‌دار یهودیان شد، که در طی آن بیت المقدس و معبد آن به دست تیتوس ویران شد (۷۰ ب‌م). یهودیان بار دیگر در دوره‌ی (۹۸–۱۱۷) ترایانوس و در عهد (۱۱۷–۱۳۸) هادـ ریانوس شوریدند، و سرانجام بیت المقدس به عنوان مستعمره‌ی رومی آیلیا کاپیتولینا[1] (Aylia kāpito-lina) تجدید سازمان یافت، و ورود یهودیان به آنجا، جز برای زیارت سالیانه، ممنوع شد. بعدها طبریه، بابل، و مهاجرنشین قیروان (افریقای شمالی) مرکز معارف یهود شد. از ۱۳۵ تا ۱۹۲۰ یهودیان نخست به صورت جوامع پراکنده میزیستند، و سپس تبعه‌ی کشورهای مدرن شدند.

بعد از تجزیه‌ی امپراطوری روم و تأسیس امپراـ طوری بیزانس، و پس از آنکه در ۳۳۰ پایتخت جدید مسیحی‌نشین بیزانس، یعنی قسطنطنیه، تأسیس شد، فلسطین یکی از ایالات مهم مسیحی بیزانس گردید. فلسطین در میان بطرکنشینهای انطاکیه و اسکندریه، که در عین رقابت با یکدیگر با بطرک بزرگ قسطنطنیه نیز مخالفت میورزیدند، قرار گرفته بود، و پاسدار کلیسای ارتدوکس شرقی محسوب میشد. وابستگی فلسطین به بیزانس بر اثر کشمکش بدعتگذاران در مسیحیت، خاصه نسطوریها و پیروان مذهب وحدت طبیعت، متزلزل بود، و فلسطین نمیتوانست به عنوان یک واحد در مقابل دشمنان شرقی به دفاع بپردازد. بنا بر این، ایرانیان دیگربار فلسطین را به تصرف درآوردند، بیت المقدس را غارت کرده (۶۱۴) بیشتر سکنه‌ی آن را کوچ دادند، و صلیب مقدس را به تیسفون بردند. هراکلیوس (هرقل)، امپراطور بیزانس، به جنگ ایرانیان رفت، سرزمینهای بیزانس را آزاد ساخت، و در ۶۲۸ صلیب مقدس را به بیت المقدس بازآورد، و مذهب وحدت مشیت را (به امید واهی ایجاد وحدت سیاسی و مذهبی) بنیاد نهاد. نتیجه‌ی این بدعت سیاسی ظهور فرقه‌ی مارونیان در لبنان بود، و در طی جنگهای صلیبی در ۱۱۸۰ مارونیان به روم پیوستند. (← مارونیه؛ وحدت طبیعت، مذهب؛ وحدت مشیت، مذهب؛ نسطوری، مذهب.)

هشت سال پس از آنکه هراکلیوس ایرانیان را شکست داد، خود مغلوب سپاهیان مسلمانان شد. مسلمانان تحت فرماندهی خالد ابن ولید از عربستان به سوی ل تاختند، و بیزانسیها را شکست داده در فلسطین و شام مستقر شدند. در دوره‌ی خلافت امویان، مسجد الاقصی در بیت المقدس بنا شد، و قبة الصخره در اواخر قرن ۷م بر محل سابق معبدی که برای حفاظت تابوت عهد بنا شده بود ساخته شد. بنا بر این، از قرن ۷م به بعد، بیت المقدس در نزد مسلمانان، یهودیان، و مسیحیان هر سه مقدس بود. اما فاتحین عرب هیچ یک از پیروان ادیان دیگر را مورد آزار قرار ندادند، و اجازه دادند که تحت حمایت مسلمانان زندگی کنند.

V ـ فلسطین در دوره‌ی حکومت اسلامی. از اواسط قرن ۷م تا اوایل قرن ۱۶م، فرمانروایان عرب که مرکزشان دمشق، بغداد، یا قاهره بود بر فلسطین حکومت کردند. امویان دمشق (حکومتشان در ۶۶۱–۷۵۰ ب‌م؛ مطابق ۴۱–۱۳۲ هق) از نژاد خالص عرب و به طور کلی از اعراب بادیه بودند. عباسیان، که مرکزشان بغداد بود (۷۵۰–۱۲۵۸ ب‌م؛ مطابق ۱۳۲–۶۵۶ هق) از اعراب عراق بودند، و رنگ ایرانی گرفتند. طولونیان و آل اخشید، که در قاهره حکومت داشتند (۸۶۸–۹۶۹؛ مطابق ۲۵۴–۳۵۸ هق)، از اعراب ایرانی بودند، و بر مصر و چ سوریه فرمانروائی کردند. خلفای فاطمی قیروان و مصر از اعراب تونس، و از اسماعیلیه بودند. ایوبیان قاهره (۱۱۷۱–۱۲۵۰؛ مطابق ۵۶۷–۶۴۸ هق) از اکراد عرب سوریه و تحت نفوذ

(1) Aelia Capitolina

پادشاهان سلجوقی بودند. ممالیکه، شامل ممالیک بحری ترک و ممالیک برجی چرکس، در ۱۲۵۰–۱۵۱۷ (۶۴۸–۹۲۲ هق) بر مصر، سوریه، و فلسطین حکومت کردند. به علاوه، از آغاز قرن ۱۱م، این سرزمینهای عربی به ترتیب تحت نفوذ و به طور منقطع تحت استیلای سلجوقیان (۱۰۵۵ تا ۱۰۹۲؛ مطابق حـ ۴۴۶–حـ ۴۸۴)، ــ مملکت لاتینی اورشلیم (۱۰۹۹ تا ۱۲۹۱)، مغولها (که در ۱۲۵۸، مطابق ۶۵۶ هق، عراق را اشغال کردند)، و تیموریان (که پس از شکست عثمانیان در جنگ آنکارا در ۱۴۰۲، مطابق ۸۰۴ هق بر آناطولی دست یافتند) قرار داشت. سرانجام نوبت ترکان عثمانی رسید، که بر امپراطوری بیزانس تسلط یافته به جای امپراطوران مسیحی بیزانس در قسطنطنیه حکومت کردند. عثمانیان نیز مانند اسلاف سلجوقی و مغول خود اسلام آورده بودند. قبل از پایان قرن ۱۶م، عثمانیان همه‌ی متصرفات اعراب را در شرق نزدیک و شرق میانه ضمیمه‌ی امپراطوری عثمانی ساخته بودند.

تهاجم خارجیی که بیش از همه تعصب مذهبی را در داخل و خارج خاک فلسطین برانگیخت تهاجم مسیحیان غرب بود. در فاصله‌ی سالهای ۱۰۹۷ و ۱۲۷۰ چندین بار لشکریانی از اروپا تجهیز، و جهت تصرف و استعمار فلسطین عازم این سرزمین شدند. هدف ظاهری این لشکرکشیها اورشلیم (که در ۱۰۷۰ به تصرف سلجوقیان درآمده بود) و خارج ساختن کلیسای قیامت از تصرف کفار بود. مهمترین این لشکرکشیها جنگهای صلیبی بود (ــ جنگهای صلیبی؛ اورشلیم، مملکت لاتینی). بعد از ۱۲۵۰ فلسطین جزء قلمرو امپراطوری ممالیک مصر شد. مسیحیان از زمینلاد فلسطین بیرون رانده شدند، و وقتی که عکا را از دست دادند (۱۲۹۱؛ مطابق ۶۹۰ هق) به طرف قبرس روی آوردند. فرق شهسواران (شهسواران مهمان‌نواز، شهسواران پرستشگاه، و شهسواران توتونی) ناچار فعالیت خود را در خارج از فلسطین ادامه دادند.

در ۱۵۱۷، که ترکان عثمانی مصر را به تصرف درآوردند، علاوه بر شهرهای مقدس مسلمین مانند مکه و مدینه در حجاز، بیت المقدس نیز به دست عثمانیان افتاد. دو شهر اسلامی مکه و مدینه از طریق متوکل III، آخرین خلیفه‌ی عباسی مصر، که در قاهره و تحت "حمایت" ممالیک میزیست، به تصرف عثمانیان درآمد. فلسطین مدت ۴ قرن یکی از ایالات کم‌اهمیت امپراطوری عثمانی بود. در ۱۷۹۹ در معرض تهاجم ناپلئون قرار گرفت، و مدت کوتاهی به تصرف ابراهیم پاشا، خدیو مصر، درآمد. ابراهیم پاشا مدت ۷ سال بر فلسطین حکومت کرد (۱۸۳۳–۱۸۴۰)، و در صدد بود که یک امپراطوری عرب تحت ریاست مصر تشکیل دهد. بعد از ۱۸۶۴، نیمه‌ی جنوبی فلسطین، در نتیجه‌ی تجدید سازمان اداری امپراطوری عثمانی، به سنجاق مستقلی بدل شد، و حاکم آن مستقیماً تحت مسئولیت سلطان عثمانی قرار گرفت.

از اواخر قرن ۱۹م تا جج I، فلسطین به طور غیر مستقیم در دو نهضتی که در خارج از سنجاق فلسطین به وجود آمد دست داشت. در ایالات عرب‌نشین امپراطوری عثمانی، یک نهضت ناسیونالیستی عرب، که انجمنهای سری سوریه و لبنان از آن پشتیبانی میکردند، تدریجاً در حال تکوین بود. در اروپا، یک نهضت صهیونیت ابتدائی بازگشت یهودیان را به فلسطین به هواداران خود وعده میداد. تأسیس مهاجرنشینهای روتشیلد (۱۸۸۳–۱۹۰۰) به تأسیس رسمی صهیونیت جهانی تحت رهبری هرتصل منجر شد. فعالیت مقدماتی او در باب صهیونیت بعدها از طرف وایتمان با پشتکار تمام دنبال شد. صهیونیت سیاسی بین‌المللی، به عنوان نهضتی که خواستار بازگشت قوم یهود به سرزمین آباء و اجدادی آنان بود، در ۱۸۹۷ در کنگره‌ی یهودیان جهان، در بال، تشکیل شد.

VI ـ فلسطین در جج I. در طی جج I، یهودیان و اعرابی که خارج از فلسطین بودند با قوای متفقین همکاری میکردند، و خواهان آن بودند که پس از جنگ و بیرون آمدن فلسطین از تصرف عثمانیان محلی در فلسطین به دست آورند. متفقین تعهدات متنوع و متضادی در باره‌ی سوریه و فلسطین کردند. اولا، بریتانیای کبیر به وسیله‌ی نماینده‌ی عالی خود در مصر و سودان، به حسین ابن علی، شریف مکه، وعده‌ی استقلال داد (۳۰ اوت ۱۹۱۵)، و او را بر ضد دولت عثمانی برانگیخت. شریف مکه در یادداشتی که برای نماینده‌ی بریتانیای کبیر فرستاد سرزمینهای مورد ادعای خود را ممالک عربی محدود از ل به خطی از بندر مرسین (دریابندر آسیای صغیر، کنار مدیترانه) تا مرز ایران، از ش به مرز ایران تا خلیج فارس، از ج به اقیانوس هند (به استثنای عدن)، و از غ به بحر احمر و دریای مدیترانه تا مرسین تعیین کرد. این سرزمین شبه جزیره‌ی عربستان، عراق، سوریه، اردن، فلسطین، لبنان، و بعضی نواحی واقع در داخل خاک عثمانی را شامل میشد. نماینده‌ی بریتانیای کبیر، در پاسخ (۲۴ اکتبر ۱۹۱۵) خود به شریف مکه، مرسین و اسکندرون و قسمتی از سوریه واقع در غ دمشق، حمص، حماة، و حلب را از حدود پیشنهادی حسین ابن علی مستثنی کرد، و آنها را سرزمینهای صرفاً عرب‌نشین به شمار نیاورد. چون صریحاً اسمی از فلسطین و از اورشلیم نیامده بود، اعراب تصور میکردند که همه‌ی فلسطین جزء حدود پیشنهادی آنها است، در صورتی که بریتانیای کبیر بعد از استقرار قیمومیتش بر فلسطین مدعی شد که فلسطین جزء محدوده‌ی مورد نظر نبوده است.

در مه‌ی ۱۹۱۶ قرارداد سری سایکس-پیکو[1] (sāyks-piko) میان فرانسه و بریتانیا به امضا رسید. این قرارداد با آنچه با شریف حسین قرار گذاشته شده بود تفاوت فاحش داشت، زیرا به موجب این قرارداد ناحیه‌ی هلال الخصیب به مناطق مختلفی تقسیم میشد. یک دولت عربی یا فدراسیونی از دول عربی در داخل سوریه و ولایت موصل مورد شناسائی بریتانیای کبیر و فرانسه قرار میگرفت، و به دو منطقه‌ی نفوذ فرانسه و انگلستان تقسیم میشد؛ سواحل سوریه تحت نظارت فرانسه و بغداد و بصره تحت نفوذ بریتانیای کبیر گذاشته میشد. فلسطین به صورت بین‌المللی اداره میشد، ولی حیفا و عکا به تصرف بریتانیای کبیر درمیآمد. سرانجام، در نوامبر ۱۹۱۷، یک ماه پیش از آنکه بیت المقدس به تصرف ژنرال النبی درآید، اعلامیه‌ی بلفور در لندن صادر شد، که در آن بریتانیا ایجاد "یک میهن ملی برای یهود" را در فلسطین تعهد میکرد. آنچه تعهد شده بود ایجاد مسکنی برای یهود بود نه تأسیس یک دولت سیاسی یا دولتی مشترک المنافع، و چنانکه در خاطرات ۱۹۲۲ چرچیل یادآوری شده است، هرگز در نظر نبود که فلسطین کاملا یهودی‌نشین شود.

در ۵ ژوئن ۱۹۱۶، اعراب در حجاز شوریدند، و قوائی متشکل از اعراب بادیه برای پشتیبانی از ژنرال النبی در جنگ فلسطین تشکیل شد. امیر فیصل، یکی از پسران حسین ابن علی شریف مکه، فرماندهی اعراب را به عهده داشت. انگلیسها نیز با دادن آذوقه، پول، و اسلحه، و اعزام ت. ا. لارنس، که در جنگهای پارتیزانی تخصص داشت، کمک میکردند. ژنرال النبی در پاییز ۱۹۱۷ ترکان عثمانی را شکست داد، و تمام فلسطین جنوبی را به تصرف آورد، و سرانجام عثمانیان تقاضای متارکه کردند، و آن در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ به امضا رسید. پیروزی النبی اوج موفقیت نقشه‌های نظامی کابینه‌ی جنگ بریتانیای کبیر در شرق نزدیک شمرده میشد. در آن زمان، نخست‌وزیر بریتانیا، لوید جورج، معتقد بود که شکست عثمانی در فلسطین آن دولت را از صحنه‌ی نبرد بیرون خواهد راند. در نتیجه، النبی از جبهه‌ی غرب فراخوانده شد، و به فرماندهی قوای اعزامی به مصر منصوب گردید، و مأمور شد که، مقارن عید میلاد مسیح بیت المقدس را تصرف کند. وی این دستور را به موقع اجرا گذاشت، و در آغاز سال ۱۹۱۸ قوای وی در خطی که از یافا و بیت المقدس تا اریحا و در طول نهر اردن تا بحر المیت امتداد داشت مستقر شدند. در ش نهر اردن، در فلات ماوراء اردن، قوای امیر فیصل با قوای عثمانی که در طول خط آهن حجاز مستقر بودند میجنگیدند. لارنس ژنرال النبی را مطمئن ساخته بود که این قوای عربی در آخرین نبرد ۱۹۱۸ که هدف آن فتح فلسطین و سوریه بود بسیار مفید واقع خواهند شد. النبی در سپتامبر ۱۹۱۸ حمله‌ی تعرضی خود را آغاز کرد، و قوای عثمانی را در فلسطین درهم‌شکست و آنها را از دمشق، بیروت، حمص، و حماة تا حلب عقب نشاند. بنا بر این، وقتی که عثمانیان تقاضای متارکه کردند قوای النبی تمام فلسطین و سوریه را تحت اشغال خود داشتند.

دو پیکار النبی در فلسطین دارای اهمیت تاریخی است. با پیکاری که در اکتبر ۱۹۱۷ شروع شد، اعلامیه‌ی بلفور و وعده‌ی ایجاد میهن ملی یهود به واقعیت نزدیک شد. پیروزی در پیکار ۱۹۱۸ به کومک قوای ملی اعراب، که تحت فرمان امیر فیصل بودند، امکانپذیر شد. امیر فیصل از طرف النبی به حکومت نظامی پسکرانه‌ی سوریه منصوب شده بود، و این امر مشوق احساسات ناسیونالیستی اعراب بود. این جنگ در حکم خاتمه‌ی کار امپراطوری عثمانی بود. عثمانیان با این شکست تسلط خود را بر سرزمینهای عرب‌نشین آسیائی از دست دادند، و بریتانیا، علاوه بر امتیازات دیگر، نظارت بر فلسطین را نخست از طریق حکومت نظامی به دست آورد، و این حکومت نظامی، به وکالت از طرف جامعه‌ی ملل، به حکومت غیر نظامی بدل شد.

VII ـ کشمکش اعراب و یهود بعد از جج I. در ۱۹۲۰، علی رغم اعتراض اعراب حجاز و سوریه و نظر مستند بخش امریکائی کمیسیون بین‌المللی قیمومیتها در عثمانی (که از طرف وودرو ویلسن

(1)Sykes-Picot

تعیین شده بود)، کنفرانس سان رمو سوریه را از فلسطین منتزع ساخت، و قیمومیت سوریه و لبنان را به فرانسه واگذار کرد. در عین حال، قیمومیت فلسطین و عراق نیز جداگانه به عهده‌ی بریتانیا گذاشته شد. قیمومیت بریتانیا بر فلسطین متضمن اعلامیه‌ی بلفور نیز بود، و در آن مهاجرت یهودیان به فلسطین و اسکان آنها در این سرزمین پیشبینی شده بود. معاهده‌ی لوزان (۱۹۲۳) قیمومیتها را جنبه‌ی قانونی داد، اما پیش از آن نیز میهن ملی یهود در فلسطین تأسیس شده بود. در ۱۹۱۶، فرانسه موافقتنامه‌ی (۱۹۱۶) سایکس-پیکو و موافقتنامه‌ی نیمه‌رسمی کلمانسو و امیر فیصل (اواخر ۱۹۱۹، در پاریس) را زیر پا گذاشت، و مناطق داخلی سوریه را اشغال کرد، و در نتیجه، ماوراء اردن به صورت امارت نیمه‌مختاری (تحت امارت عبدالله ابن حسین، پسر دیگر حسین ابن علی شریف مکه) درآمد.

سالهای میان ۱۹۲۳ و ۱۹۲۸ دوره‌ی اصلاح و توسعه بود. زمینها احیاء و صنایع جدید پایه‌گذاری میشد، و در جوامع نسبةً مرفه یهودی کشاورزی علمی و مزارع نمونه‌ی اشتراکی فعالیت را آغاز کردند، و به تأسیس شرکتهای تعاونی پرداختند. ضمن آبادی مناطق روستائی، شهرها نیز آباد می‌شدند (مخصوصاً شهر تل‌اویو، که صرفاً یهودی‌نشین بود). توسعه‌ی ارتباطات و امور عام المنفعه نیز با گسترش شهرها و روستاها توأم بود. با این حال، تأسیس میهن ملی یهود از همان آغاز با مخالفت علنی اعراب مواجه شد. علی رغم اضطراب شدید و ناراحتی اعراب که بعضاً منجر به آشوبهائی میشد، و حادثه‌ی دیوار ندبه در سال ۱۹۲۹ نمونه‌ای از آن بود، تا ۱۹۳۳-۳۵ مشکلات جدی در سیاست داخلی روی نداد. پس از آن، بر اثر سیاست آنتی‌سمیتیسم نازیها در اروپا، مهاجرت یهودیان به فلسطین به نحوی نابخردانه سرعت یافت. ارقام مهاجرت به فلسطین (اوج آن در ۱۹۳۵) به این شرح است، مهاجرین مجاز در سالهای ۱۹۲۹-۳۲ در هر سال متجاوز از ۵٬۲۴۹ نفر نبودند، در ۱۹۳۲ این رقم ناگهان به ۹٬۵۳۲ نفر رسید، و در ۱۹۳۳ به ۳۰٬۳۲۷ تن، و در ۱۹۳۴ به ۴۲٬۳۵۹ نفر بالغ شد، و در ۱۹۳۵ تعداد مهاجرین مجاز ۶۱٬۸۵۴ نفر بود.

در آوریل ۱۹۳۶، اعراب فلسطین که از نتایج سیل مهاجرین یهود بیمناک بودند بر ضد قیمومیت انگلستان دست به اعتصاب ملی سیاسی زدند. این اعتصاب بر اثر اقدامات رهبران ملی اعراب در خارج از فلسطین خاتمه یافت. از طرف پادشاه انگلستان کمیسیونی تحت ریاست ویلیام ر. ولزلی برای بررسی اوضاع عازم فلسطین شد. این کمیسیون اوضاع فلسطین و سوابق تاریخی مسئله‌ی فلسطین را مورد رسیدگی قرار داد، و گزارش آن (زوپه‌ی ۱۹۳۷) رسماً توصیه میکرد که فلسطین به سه جزء تجزیه شود. تقریباً کلیه‌ی یهودیان و اعراب، و کمیسیون دائمی قیمومیتها (که اعضای آن، در مقابل گزارش ولزلی، تقسیم فلسطین را به ایالات توصیه میکردند)، و به طور کلی، همه‌ی عوامل ذینفع با تجزیه‌ی فلسطین مخالفت داشتند. در آوریل ۱۹۳۸، شورش عظیمی از طرف اعراب آغاز شد. کمیسیون فنی تجزیه‌ی فلسطین، که در بحبوحه‌ی این شورش به محل اعزام شده بود، کلیه‌ی نقشه‌های مربوط به تجزیه‌ی فلسطین را مردود شناخت، و مشکلات موجود را عملا لاینحل تشخیص داد، و تأسیس یک فدراسیون اقتصادی را پیشنهاد کرد. در فوریه‌ی ۱۹۳۹ کنفرانس فلسطین، با دعوت از اعراب و یهود داخل و خارج فلسطین، در لندن تشکیل شد، ولی کاری از پیش نبرد. در نتیجه، دولت بریتانیا سیاست جدیدی را که در کتاب سفید ۱۷ مه‌ی ۱۹۳۹ انتشار یافت پیش گرفت. بر طبق این خط مشی جدید، تأسیس دولت مستقل فلسطین (با دو ملیت) در طی 10 سال پیشبینی شده بود. در طی این 10 سال، که دوره‌ی تحول محسوب میشد، اعراب و یهود برای قبول مسئولیت و اداره‌ی مشترک سرزمین فلسطین آمادگی و تعلیم میبافتند، و قرار بود فروش املاک و اراضی محدود شود، و انتقال آنها با نظر نماینده‌ی عالی بریتانیا انجام گیرد. در مورد مهاجرت، پیشبینی شده بود که تعداد 100٬000 نفر مهاجر یهودی دیگر (از آوریل ۱۹۳۹ تا آوریل ۱۹۴۴) در فلسطین پذیرفته شوند، و پس از آن، بدون موافقت اعراب، مهاجرتی از طرف یهودیان انجام نگیرد. به این ترتیب، اصل ارتباط مهاجرت با "گنجایش جذب اقتصادی کشور" جای خود را به اصل قبول مهاجر بر مبنای "سطح عالی سیاسی" واگذار کرد.

VIII - نتایج جنگ II. بسیاری از سخنگویان عرب معترفند که کتاب سفید ۱۹۳۹ بعضی از ادعاهای اساسی آنان را ارضا میکرد، اگرچه کمیته‌ی عالی عرب به عنوان اینکه اصول مذکور در آن کتاب حقوق اعراب را تأمین نمیکند آن را رد کرد. یهودیان نیز به نوبه‌ی خود این خط مشی را ناقض قیمومیت و عدول از تأسیس میهن ملی یهود می‌دانستند. اما، پیش از آنکه این سیاست جدید جامه‌ی عمل بپوشد، جنگ II درگرفت، و وقفه‌ای در خصومت اعراب و یهود ایجاد کرد. رهبران صهیونیت خواستار آن بودند که ارتشی متشکل از یهودیان تشکیل دهند، و بر علیه هیتلر وارد جنگ شوند، و مساعی یهودیان را در جنگ به جهانیان بشناسانند. در سپتامبر ۱۹۴۴ تیپی از یهودیان تشکیل شد، اما بریتانیا به عنوان اینکه این اقدام موجب تحریک اعراب خواهد شد بسختی بدان رضا داد. اعراب فلسطین نیز، برای حصول اطمینان، واحدهائی تحت فرمان افسران عرب و بریتانیائی تشکیل دادند، اما تعداد این واحدها کمتر از واحدهای یهودیان بود.

در این ضمن، صهیونیت اقدامات خود را در امریکا تشدید کرد، و در ۱۱ مه‌ی ۱۹۴۲ کنفرانس صهیونیستها در نیو یورک برنامه‌ی معروف به برنامه‌ی بیلتمور[1] (biltmor) را تصویب کرد (به نام مهمانخانه‌ای که کنفرانس در آنجا تشکیل شده بود). در این برنامه، صهیونیستها خواستار لغو سیاست کتاب سفید ۱۹۳۹ بودند، و پیشنهاد می‌کردند که کشور مشترک المنافع یهود در فلسطین تأسیس شود. بنا بر این، صهیونیت برای نخستین بار رسماً خواستار چیزی شد که اعراب مدتها از آن بیم داشتند، یعنی تشکیل یک کشور یهودی. اعراب دلیل قانع‌کننده‌ای نمیدیدند که میهن ملی خود را ترک کرده آن را در اختیار یک ملت اجنبی بگذارند. اعراب میگفتند که پیش از صدور اعلامیه‌ی بلفور با آنها تبادل نظر نشده است، و این اعلامیه و قیمومیتی را که متضمن آن است نمی‌پذیرند، و به مهاجرت یهودیان نیز که در آن اعلامیه پیشبینی شده رضایت نمیدهند، و قیمومیت و سیاست کتاب سفید ۱۹۳۹ را باعث اولویت سیاسی و اقتصادی یهودیان میدانستند.

هر دو طرف ادعاهای خود را به دلایل قانونی، تاریخی، و بشردوستانه متکی میکردند. هر دو خواستار برتری سیاسی در سرزمین فلسطین بودند. اعراب از رقبای یهودی خود بیمناک بودند، و می‌دانستند که مدتی مدید طول میکشد تا از جنبه‌ی سیاسی و فرهنگی به پای آنان برسند. یهودیان از تسهیلات و امکانات فنی و فرهنگی بیشتری برخوردار بودند، و سرمایه‌های بیکران یهودیان جهان نیز پشتیبانشان بود. پیش از جنگ، تقریباً ۴/۵ محصول صنعتی فلسطین در دست یهودیان بود. صنایع مهم پوتاس و برومور و شرکت برق را در دست داشتند، و قسمت عمده‌ی صنایع کبریتسازی، سیمان، نفت، توتون، فلزگری، و نساجی، نیز به آنان تعلق داشت، و صنایع مرکبات نیز نیمی در دست اعراب و نیمی در دست یهود بود، و یهودیان پیوسته زمینهای حاصلخیز را تصرف میکردند. بالاخره، اعراب از آن بیم داشتند که در آینده‌ی نزدیک از لحاظ تعداد در اقلیت بمانند. در ۱۹۱۴ اعراب ۹۴٪ جمعیت فلسطین را تشکیل میدادند، اما در ۳۱ مارس ۱۹۴۷ جمعیت مسکون آن تخمیناً ۱٬۸۶۷٬۱۲۰ نفر بود، که از آنها ۱٬۰۹۰٬۸۷۰ نفر مسلمان، ۶۱۴٬۲۳۹ نفر یهودی، ۱۴۶٬۱۶۲ نفر مسیحی، و ۱۵٬۸۴۹ نفر پیرو ادیان دیگر بودند. تشدید مسئله‌ی بیوطنی یهودیان اعراب را در باب برتری تعداد یهودیان در آینده بیمناکتر میکرد، زیرا آنها از فعالیت صهیونیستها برای جلب حمایت کشمت به منظور اینکه دروازه‌های فلسطین به روی مهاجرین یهودی باز شود، و فلسطین به صورت کشور مشترک المنافع یهودی درآید، مطلع بودند.

در این ضمن گروههای تروریست صهیونی دریافتند که آلمانها با شکست (۱۹۴۲) العلمین قادر به تعقیب نقشه‌های خود در شرق وسطی نیستند، و بنا بر این، فعالیت خود را آغاز کردند، و به وقفه‌ای که در مخالفت بین اعراب و یهود پیش آمده بود پایان دادند. در این هنگام هاگانا (سپاه سری یهود) نیز تشکیل یافت، و برای سرقت سلاح و مهمات از قوای بریتانیائی مقیم شرق وسطی سازمانی ایجاد کرد. رهبران یهود در ظاهر مخالف تروریسم بودند، اما در جلب تروریستها به محاکمه اتفاق عقیده نداشتند.

بر اثر فشار صهیونیستها، رئیس جمهور کشمت، ترومن، در سپتامبر ۱۹۴۵ و پس از آن نیز از دولت بریتانیا تقاضا کرد که 100٬000 پناهنده‌ی یهودی اروپائی را در فلسطین بپذیرد. دولت بریتانیا در پاسخ کشمت را دعوت کرد تا در یک کمیته‌ی تحقیق متشکل از نمایندگان انگلستان و امریکا دژ باب فلسطین و پناهندگان یهود شرکت کند. این کمیته در دسامبر تشکیل شد، و گزارش خود را در ۳۰ آوریل ۱۹۴۶ تقدیم کرد. از جمله‌ی مواد و شرایط مهم این گزارش صدور فوری اجازه‌ی مهاجرت 100٬000 تن یهودی به فلسطین، و تصدیق این اصل بود که فلسطین باید نه کشور عربی و نه کشور یهودی باشد؛ ادامه‌ی حکومت بریتانیا در فلسطین تحت عنوان حکومت قیمومیتی و الغاء محدودیتهای مهاجرت و فروش املاک که در کتاب

(1) Biltmore

سفید ۱۹۳۹ پیشبینی شده بود به طور ضمنی تأیید گردیده بود. این گزارش توفیق تجزیه‌ی فلسطین را در صورتی عملی شمرده بود که هر دو طرف به آن رضایت دهند.

بریتانیا مدت ۹ ماه پس از انتشار این گزارش کوشید تا میان اعراب و یهود و نمایندگان کشمت توافقی ایجاد کند، اما توفیقی نیافت. نقشه‌ی تأسیس یک کشور فدرال، که به طرح ماریسن[1] (mārisən) معروف بود، مورد قبول ترومن قرار نگرفت؛ آخرین طرح نوین، که از طرف انگلستان پیشنهاد شد بر طبق آن، فلسطین به مناطق عربی و یهودی تقسیم میگردید، و دولتی فدرال بر سر کار میآمد، مورد قبول هیچ یک از طرفین ذینفع واقع نشد.

IX ـ فلسطین و سازمان ملل متحد. دولت بریتانیا چون از حل مسئله‌ی فلسطین عاجز ماند شانه از زیر بار آن خالی کرد، و آن را به سازمان ملل متحد ارجاع داد. مجمع عمومی سازمان کمیته‌ی خاصی را مأمور فلسطین کرد. این کمیته، پس از بازدید از محل، گزارش خود را در ۳۱ اوت ۱۹۴۷ تقدیم داشت. اکثریت اعضای این کمیته تقسیم فلسطین را به واحدهای اقتصادی توصیه میکردند. دولت بریتانیا در ۲۶ سپتامبر ۱۹۴۷ به کمیته‌ی فلسطین اطلاع داد که اگر مسئله‌ی فلسطین لاینحل بماند بریتانیا ترتیبی خواهد داد تا قوای خود را هر چه زودتر از فلسطین فراخواند، و حکومت خود را نیز در آنجا برچیند. کشمت و تجشس، طی یکی از توافقهای نادر خود، طرحی عرضه کردند که سورت دیگری از طرح تجزیه‌ی فلسطین بود. این طرح در جلسه‌ی ۲۹ نوامبر سازمان ملل به تصویب رسید، و از شورای امنیت تقاضا شد که آن را به مرحله‌ی اجرا گذارد.

بر طبق این تصمیم، قیمومیت فلسطین میبایست حد اکثر تا اول اوت ۱۹۴۸ پایان پذیرد، دولتهای مستقل عرب و یهود حد اکثر تا اول اکتبر ۱۹۴۸ تشکیل گردند، و ناحیه‌ی بیت المقدس به صورت بین‌المللی اداره شود، و کمیسونی از طرف سازمان ملل متحد، مرکب از ۵ عضو، بر تشکیل دو دولت عرب و یهود نظارت کند، اما این کمیسیون در عمل نتوانست به فلسطین برود.

اعراب معتقد بودند که رأی سازمان ملل در نتیجه‌ی فشار کشمت بوده است، اما، نمایندگان کشمت، البته منکر اِعمال هر گونه فشار بودند. به هر حال، چون شورای امنیت از پشتیبانی تصمیم مجمع عمومی عاجز ماند، این تصمیم به صورت توصیه‌ای فاقد قدرت اجرائی درآمد، و کشورهای عرب نیز آن را برای دولتهای خود الزام‌آور نشمردند. آشوب و اغتشاش در فلسطین درگرفت، و در هرج و مرجی که کلیه‌ی این ناحیه را فرا گرفته بود خونهای بسیار از هر دو طرف ریخته شد. در ۱۹ مارس ۱۹۴۸، کشمت عدم پشتیبانی خود را از طرح تقسیم فلسطین اعلام کرد. انگلستان از شرکت در هر گونه طرحی که مورد قبول دو طرف ذینفع نباشد سر باز زد، و تصمیم قطعی خود را به اتمام حکومت قیمومیت و فراخواندن قوای خود از فلسطین در ۱۵ مه‌ی ۱۹۴۸ اعلام کرد.

جلسه‌ی فوق العاده‌ی مجمع عمومی سازمان ملل در ماه آوریل برای مطالعه‌ی مجدد مسئله‌ی فلسطین دعوت شد. در این جلسه، طرح حکومت قیمومی فلسطین مورد بحث قرار گرفت، ولی صهیونیستها در ۱۴ مه تأسیس دولت رژیم صهیونیستی را اعلام داشتند. ترومن این دولت جدید را، چند ساعت پس از اعلام تأسیس آن، به رسمیت شناخت.

در این ضمن، یهودیان فلسطین با سنگدلی تمام به عملیات انتقامجویانه دست زدند، و از جمله، در ۹ آوریل، یک سازمان تروریستی یهود ساکنین دهکده‌ی عرب‌نشین دیر یاسین (نزدیک بیت المقدس) را قتل عام کرد، و حتی به زنان و کودکان نیز ترحم ننمود. این عمل اعراب را به وحشت انداخت، و آنان را به ترک خانه و کاشانه‌ی خود مجبور ساخت. مقارن ۱۵ مه، بسیاری از اعراب ساکن مناطقی از فلسطین که به یهودیان تخصیص یافته بود آواره بودند. مقاومت محلی اعراب نیز کاری از پیش نبرد.

وقتی حکومت قیمومیت پایان یافت، قوای نظامی مصر، اردن، عراق، سوریه، و لبنان، و نیز قوائی به نمایندگی سپاهیان عربستان سعودی وارد فلسطین شدند تا برادران عرب خود را کومک کنند. این قوا فقط به اشغال مناطقی که هنوز تحت نظارت صهیونیستها درنیامده بود توفیق یافتند (به استثنای قسمتی از ل بیت المقدس و ناحیه‌ی یهودی‌نشین شهر قدیم اورشلیم، که به تصرف لژیون عرب اردن هاشمی درآمد). شورای امنیت دستور آتش‌بس اعلام کرد، و آن در ۱۱ ژوئن به مرحله‌ی اجرا درآمد، و کنت برنادوت، رئیس سازمان صلیب سرخ بین‌المللی را به میانجیگری انتخاب کرد. پیشنهادات برنادوت در باب تشکیل فدراسیونی از فلسطین و اردن که شامل یک دولت یهودی و یک دولت عربی باشد مورد قبول هیچ یک از طرفین قرار نگرفت، و در ۹ ژوئیه جنگ دگربار آغاز شد. صهیونیستها در مدت آتش‌بس مقدار معتنابهی سلاح از طریق هوا و دریا به طور قاچاق وارد فلسطین کرده بودند، و بدین جهت، نه تنها در تمام جبهه‌ها پیروزی با آنان بود، بلکه با اتکاء به نیروی خود دستور مجدد آتش‌بس شورای امنیت را (که در ۱۷–۱۸ ژوئیه به مرحله‌ی اجرا درآمد) به هیچ شمردند. در ۱۴ اکتبر جنگ دگربار میان نیروی رژیم صهیونیستی و مصر درگرفت. قوای رژیم صهیونیستی به طرف بئر سبع و اطراف غزه پیش رفتند (و قسمت مهمی از قوای مصر را در فلوجه، (۳۲ کیلومتری ل غزه) محاصره کردند. در اواخر همان ماه، قوای رژیم صهیونیستی غ جلیل را اشغال کردند، و حتی به داخل لبنان، و در ۲۲ دسامبر به داخل خود مصر پیش رفتند، اما مجبور به عقبنشینی شدند.

در فاصله‌ی آتش‌بس، پیشنهاداتی ازطرف میانجی سازمان ملل در باب اعاده‌ی صلح در فلسطین تقدیم مجمع عمومی شد. یکی از پیشنهادات مهم این بود که در طرح تجزیه‌ی فلسطین تغییراتی داده شود، و نقب به سرزمین عرب‌نشین و جلیل به سرزمین یهودی‌نشین تبدیل گردد. به موجب یکی دیگر از این پیشنهادها، سازمان ملل حق مراجعت آوارگان را به سرزمینهائی که تحت نظارت یهودیان درآمده بود تأیید میکرد. بر طبق پیشنهاد سوم، بیت المقدس تحت نظارت سازمان ملل درمیآمد. با این حال، رژیم صهیونیستی از قبول این پیشنهادها سر باز زد، و از اینکه آنها را مبنای مذاکرات قرار دهد خودداری کرد. برنادوت هنگام عبور از منطقه‌ی یهودی‌نشین بیت المقدس در ۱۷ سپتامبر به دست یکی از تروریستهای یهود به قتل رسید.

با حمله‌ی رژیم صهیونیستی به نقب در ۲۳ دسامبر، جنگ دگربار میان رژیم صهیونیستی و مصر آغاز شد. دستور آتش‌بس سازمان ملل مورد اعتنا قرار نگرفت، و حتی ناظرین سازمان ملل متحد نتوانستند ناظر صحنه‌ی نبرد باشند. سرانجام، جنگ در ۷ ژانویه‌ی ۱۹۴۹ خاتمه یافت، و چند روز بعد، قوای اسرائیل از مصر عقب نشستند.

در این ضمن شورای امنیت در ۱۶ نوامبر ۱۹۴۸ طرفین مخاصمه را به عقد قرارداد متارکه دعوت کرد. بر اثر مساعی ر. ج. بانچ، میانجی سازمان ملل در فلسطین، در ۲۴ فوریه‌ی ۱۹۴۹، قرارداد متارکه میان مصر و اسرائیل در مقر فرماندهی وی در جزیره‌ی رودس به امضا رسید. در ۲۰ ژوئیه، لبنان، اردن هاشمی، و سوریه قراردادهای مشابهی امضا نمودند، و عراق و عربستان سعودی نیز با آن موافقت کردند.

یک کمیسیون مصالحه از نمایندگان فرانسه، ترکیه، و کشمت در ۱۹۴۸ تشکیل یافت، ولی به برقرار کردن صلح میان طرفین موفق نشد. در ۱۹۵۰، کشمت، بریتانیای کبیر، و فرانسه اعلامیه‌ی سه‌جانبه‌ای حاکی از تصمیم آنها به حفظ توازن اسلحه بین رژیم صهیونیستی و ممالک عربی صادر کردند. از سال ۱۹۵۲ به بعد روابط اسرائیل و ممالک عربی بیش از پیش تیره شد. پس از ملی شدن کانال سوئز (ژوئیه‌ی ۱۹۵۶)، به وسیله‌ی جمال عبدالناصر، دولت اسرائیل، با تبانی با بریتانیا و فرانسه، به شبه جزیره‌ی سینا حمله برد (۲۹ اکتبر ۱۹۵۶) تا خلیج عقبه را به روی کشتیهای رژیم صهیونیستی بگشاید، و سلاحهای مصر را که آن کشور اخیراً از تجشس گرفته بود منهدم سازد. به دنبال فشار شدید سازمان ملل برای آتش‌بس، و پس از باز شدن راه خلیج عقبه به روی رژیم صهیونیستی، بریتانیا، فرانسه، و رژیم مزبور به آتش‌بس کردن نهادند، و بر اثر فشار مجدد سازمان ملل، اسرائیل نیروهای خود را از شبه جزیره‌ی سینا خارج کرد (مارس ۱۹۵۷)، و قوای سازمان ملل در طول مرز باریکه‌ی غزه و در طول دهانه‌ی خلیج عقبه مستقر شد.

در ۱۹۶۰، وضع هر دو طرف نسبت به برقراری صلح اصولا تغییری نکرد. رژیم صهیونیستی حاضر به مذاکره در باره‌ی سرنوشت یک میلیون اعراب آواره در خارج از چهارچوب قرارداد صلح نبود، و دولتهای عرب نیز قبل از اینکه تصمیمات مجمع عمومی سازمان ملل در باب تجزیه‌ی فلسطین، و بازگشت آوارگان عرب به وطن خویش در اسرائیل، و بین‌المللی ساختن بیت المقدس مورد قبول رژیم صهیونیستی قرار گیرد حاضر به مذاکره‌ی صلح نبودند. در این ضمن، آوارگان عرب تحت سرپرستی کمیسیون آوارگان سازمان ملل متحد قرار داشتند.

در اوایل سال ۱۹۶۷ حوادث مرزی بین سوریه و رژیم صهیونیستی شدت یافت، و منجر به جنگ هوائی سختی شد (آوریل ۱۹۶۷). مصر، برای کومک به سوریه، نیروهای خود را وارد شبه جزیره‌ی سینا کرد، و در ۱۸ مه‌ی ۱۹۶۷ خواستار شد که قوای سازمان ملل از مرز مصر و رژیم صهیونیستی خارج شوند، و در ۲۳ مه خلیج عقبه را بر کشتیهای اسرائیل ببندد. در اسرائیل، ژنرال موشه دایان، رهبر جنگ سال ۱۹۵۶، به وزارت جنگ رژیم صهیونیستی

(1) Morrison

منصوب شد. در ضمن اینکه مذاکرات سیاسی در جریان بود، جنگ در شبه جزیره‌ی سینا درگرفت (۵ ژوئن ۱۹۶۷)، و به زودی در سراسر مرزهای رژیم صهیونیستی گسترش یافت. در ۹ ژوئن، که مصر و رژیم صهیونیستی با آتش‌بس موافقت کردند، تقریباً همه‌ی شبه‌جزیره‌ی سینا تحت اشغال رژیم صهیونیستی و شهر کهنه‌ی بیت‌المقدس در تصرف آن دولت بود.

در اواخر سال ۱۹۶۸ ناگهان وضع وخیم شد. در دسامبر آن سال، وزارت امور خارجه‌ی کشمکش اعلام کرد که جانسن، رئیس‌جمهور آن کشور، فروش ۵۰ طیاره‌ی فانتوم را به رژیم صهیونیستی تصویب کرده است. در ۲۸ دسامبر، رژیم صهیونیستی به فرودگاه بیروت حمله برد. شورای امنیت سازمان ملل این تهاجم را محکوم کرد، و ژنرال دوگل، رئیس جمهور فرانسه، فرمان ناوبندان بر اسلحه و سایر وسایل جنگی که رژیم صهیونیستی به آن کشور سفارش داده بود صادر کرد. در این احوال، بانو گلدامایر به نخست‌وزیری رژیم صهیونیستی رسید (۱۷ مارس ۱۹۶۹)، و از آن پس لحن اعلامیه‌های رژیم صهیونیستی شدیدتر شد. وی در ۱۰ آوریل آن سال ۶ پیشنهاد صلح ملک حسین را طرد کرد. از مسافرت خود به کشمکش در سپتامبر و اوایل اکتبر ۱۹۶۹ سود فراوان برد، و کشمکش اصرار خود را بر اینکه رژیم صهیونیستی پیش از انعقاد صلح نیروهای خود را از سرزمینهائی که اشغال کرده است خارج نکند تأکید نمود. در اواخر این سال، عمال دولت رژیم صهیونیستی، شش کشتی مسلح را که به فرانسه سفارش داده بودند و فرمان ناوبندان دولت فرانسه مانع فرستادن آنها به رژیم صهیونیستی برد سرقت کردند، و ورود این کشتیها به حیفا در ۳۱ دسامبر ۱۹۶۹ روحیه‌ی ملت رژیم صهیونیستی را بسیار بالا برد.

فلسفه، در اصطلاح فرهنگی (دانشگاهی)، اصطلاحی است که پس از عباراتی چون "دکتر در"[1] یا "دکترای" میآید و درجه‌ای دانشگاهی را معرفی میکند. درجه‌ی دکترای فلسفه در انگلستان و امریکا به کسانی داده میشود که در عالیترین رشته‌ی تحقیقات دانشگاهی تخصص یافته باشند. تقریباً همه‌ی رشته‌های دانشگاهی از طب و فلسفه و موسیقی و غیره چنین درجه‌ای دارد؛ و در واقع در این نامگذاری فلسفه به معنای قدیم خود که شامل علم و فلسفه هر دو میشود به کار رفته است. علامت اختصاری انگلیسی آن Ph.D. (پی‌اچ. دی) است.

فلسفه[2] [از کلمه‌ی یونانی فیلوسوفیا (filosofiā)، = عشق به حکمت]، علم به حقایق اشیاء و روابط آنها با یکدیگر، و فهم ارزشها و مفاهیم، و شناختن نفس انسان، و کسب بصیرت در تعیین مقاصد او. عالم فلسفه را فیلسوف[3] (filsuf) نامند. برای تسهیل ارجاع، مندرجات مقاله به ترتیب ذیل تقسیم شده است:

I ـ کلیات

تاریخ فلسفه‌ی غرب

II - یونان قدیم تا پایان زمان ارسطو
III- فلسفه‌ی یونانی پس از ارسطو
IV - فلسفه‌ی نوافلاطونی
V - دوره‌ی آباء کلیسا
VI - فلسفه‌ی مدرسی (اسکولاستیک)
VII - آغاز فلسفه‌ی جدید (دکارت، هابز، اسپینوزا، لایبنیتز)
VIII - اصالت تجربه و اصالت تصور
IX - کانت
X - هگل
XI - شوپنهاور و اصالت اراده
XII - کنت و مذهب تحققی
XIII - فلسفه در قرن ۲۰م

تاریخ فلسفه‌ی اسلامی

XIV - ورود فلسفه‌ی یونانی
XV - کندی و رازی
XVI - فارابی و ابن سینا
XVII - تقسیمات فلسفه
XVIII - حکمت اشراق
XIX - دوره‌ی انحطاط فلسفه
XX - فلسفه در میان اسماعیلیه و شیعه
XXI - از ملا صدرا به بعد

I ـ کلیات. مقصود از فلسفه وصول به حقیقت است، گرچه در تعریف آن و در امکان وصول به آن تردیدهائی وجود داشته باشد. فلسفه در تاریخ خود با تغییراتی مواجه شده است که منعکس‌کننده‌ی امکانات معنوی انسان و نیز منعکس‌کننده‌ی آن چیزی است که در طی یک عصر از این جهان در دسترس انسان بوده است. به همین جهت، فلسفه مانند علوم دیگر دارای موضوع و روش و مسائل خاصی نیست. فلسفه، چنانکه از تعریفش پیداست، معرفت نظری است، گرچه بعضی از شاخه‌های آن، مانند اخلاق و سیاست، مشتمل بر مباحث عملی میباشد.

فلسفه در قرون وسطی، هم در عالم اسلام و هم در عالم مسیحیت، در خدمت دین بوده است، و با آنکه در عالم اسلام حکمت و کلام از هم جدا، و در ـ فلسفه‌ی مدرسی الاهیات و فلسفه از یکدیگر مجزا بوده است، حکمای اسلام و مسیحیت در قرون وسطی نتوانسته‌اند، در عمل، فلسفه‌ای که بکلی مستقل از نفوذ دین باشد، و برای اثبات اصول و عقاید دینی به کار نرفته باشد، به وجود آورند، و فقط از دوره‌ی رنسانس به این طرف فلسفه بتدریج توانسته است خود را از نفوذ دین آزاد سازد. فلسفه گاهی به صورت علم جلوه‌گر شده است (مانند فلسفه‌ی دکارت، اسپینوزا، و هوسرل) و گاهی به شکل ادبی و رمزی (مانند فلسفه‌ی نیچه). فلسفه ناگزیر نیست که همواره از ما بعد الطبیعه سخن گوید. بسیاری از فلاسفه در باره‌ی علت وجود تردید کرده‌اند (فلاسفه‌ی روشنفکر فرانسه در قرن ۱۸م)، یا آن را منکر شده‌اند (فلاسفه‌ی مادی)، یا به آن علاقه‌ای نشان نداده‌اند (کنت، سپنسر). فلسفه، با آنکه مدعی حقیقت کلی و عام است، رنگ زمان و مکان و حتی رنگ ملیت دارد. با این همه، گاهی توانسته است خود را از این قیود برهاند، و در زمان و مکان و اقوام دیگری نفوذ کند؛ از این قبیل است نفوذ ارسطو در اروپا و آسیای غربی، و در یهود و مسیحیت و اسلام، و نفوذ فلسفه‌ی هگل در روسیه و امریکا، و نفوذ فلسفه‌ی هندی در فلسفه‌ی یونانی. فلسفه محصول فکر شخصی است که آن را اندیشیده و ایجاد کرده است؛ از این جهت، هر فلسفه‌ای غالباً منسوب به مبتکر و اندیشنده‌ی آن است، مانند "فلسفه‌ی افلاطون" یا ارسطو یا هگل و غیره.

تاریخ فلسفه‌ی غرب

II ـ یونان قدیم تا پایان زمان ارسطو. فلسفه‌ی اروپائی به معنی امروز از یونان قدیم آغاز شده است. توجه نخستین حکمای یونان به مسئله‌ی اصل و مبدأ مادی عالم متوجه بود. طالس (ح ۶۲۴ـ۵۴۸ ق‌م) اصل عالم را آب میدانست، و آناکسیمنس (قرن ۶م ق‌م) معتقد بود که هوا اصل عالم است. هراکلیتوس (قرن ۵م ق‌م) اصل عالم را آتش می‌دانست، و معتقد بود که همه‌ی اشیاء در تغیر و تبدل است. پارمنیدس، بر عکس او، تغیر و تبدل را ظاهری میدانست، و در پشت ظواهر، به حقیقتی پایدار و غیر قابل تغییر معتقد بود. فیثاغورس و یاران او در باره‌ی اعداد به بحث و تحقیق پرداختند، و از تحقیق در اعداد و روابط و نِسَب آنها چنین نتیجه گرفتند که اعداد حقیقت نهائی اشیاءاند، و ظاهراً معتقد بودند که همه‌ی حقایق را میتوان با اصول مربوط به نسب و روابط اعداد توضیح داد.

سقراط نخستین فیلسوفی بود که فلسفه را از معرفتِ جهانِ خارج به معرفت نفس کشانید. مسائل اساسی که او مطرح کرد عبارت بود از اینکه ما چه میدانیم، و چگونه میدانیم، و فضیلت یا خیر اعلی در چیست. این سؤالات و پاسخهائی که به آن داده میشد بعدها پایه‌ی بحث معرفتشناسی و علم اخلاق شد. شاگرد او، افلاطون، میان ظواهر و حقیقت فرق قائل شد، و علم به ظواهر یا جزئیات را علم حقیقی ندانست، و گفت علم واقعی وقتی حاصل میشود که حقایق ثابت یا مثل، که اصول و مبادی جزئیات است، درک شود. علم به جزئیات و اشیاء ناپایدار از راه حواس حاصل میشود، و علم به مثل یا حقایق ثابت از راه عقل. ریاضیات نمونه‌ی علم واقعی است، زیرا حقایق ریاضی همواره ثابت است و تغییرپذیر نیست، و نه از راه حواس، بلکه از راه عقل درک میشود. کمال و نجات انسان در این است که چنین معرفتی به دست آورد، و نظر خود را از محسوسات به ماوراء محسوسات برگرداند. اگر فلاسفه‌ی حقیقی، که دارای چنین معرفتی هستند، بر جامعه فرمانروائی کنند، عدالت و فضیلت در آن جامعه حکمفرما خواهد شد.

ارسطو واضع علم منطق است. او نخستین کسی است که مقولات را به عنوان اقسام موجودات عرضه کرد؛ جسم را مرکب از هیولی و صورت دانست، و میان نوع و جنس و فصل فرق گذاشت (ـ کلیات خمس). جوهر را از عرض، قوه را از فعل، و کلی را از جزئی تشخیص داد، و ذاتی و عرضی را از هم جدا کرد، و برای قیاس منطقی قواعدی وضع نمود. ارسطو کتابهائی در ما بعد الطبیعه، طبیعیات، حیوانشناسی، سیاست، اخلاق، منطق، و فن شعر نوشت (ـ ارسطو)، و در مسئله‌ی مُثُل با استاد خود افلاطون مخالفت کرد. ارسطو در اخلاق اصل حدّ وسط را وضع کرد.

III ـ فلسفه‌ی یونانی پس از ارسطو. فلسفه‌ی یونانی پس از ارسطو بیشتر به حکمت عملی پرداخت. مکاتب مهم فلسفی پس از ارسطو عبارتند

(۱)doctor of philosophy (۲)philosophy (۳)philosopher

از مکتب اپیکوریان (پیروان اپیکوروس)، مکتب رواقیون (← رواقی، مذهب)، و مکتب شکاکان (← شکاکیت). اپیکوروس و پیروان او اهمیت دانش را در آن میدانستند که در عمل به کار آید. به عقیده‌ی آنان، فایده‌ی شناختن طبیعت در آن است که انسان را از خرافات و ترس بیجا رها سازد. تحقیق در طبیعت انسان برای آن مفید است که انسان را برای ضبط نفس توانا کند. اپیکوریان در فلسفه‌ی نظری طرفدار دیمقراطیس بودند، و همه‌ی اشیاء، حتی روح انسان را، از ذرات لایتجزی مرکب میدانستند. در اخلاق، اپیکوریان لذت را اصل میدانستند، و خیر محض را فقط عبارت از لذت میشمردند. میان انواع لذات فرق مینهادند، و لذت معنوی حاصل از اِعمال فضیلت را برتر از همه می‌شمردند. اپیکوریان در قرن ۲م قم در رم نفوذ یافتند، و بزرگترین فیلسوف ایشان در قرن اول قم لوکرتیوس بود.

مکتب رواقیون به سه دوره تقسیم میشود، رواقیون قدیم، که زنون الئائی، کلئانتس[1] (-klean-tes، ۳۳۱ یا ۳۳۰–۲۳۲ قم)، و خُروسیپوس[2] (ح ۲۸۰–۲۰۸ یا ۲۰۷ قم) بزرگترین ایشانند؛ رواقیون میانه، که پانایتیوس[3] (pānāytios، ح ۱۸۰–۱۱۰ یا ۱۰۹ قم) و پوسیدونیوس[4] (posecydonios، مـ ۱۳۵ قم) از ایشانند؛ و رواقیون جدید، که در دوره‌ی امپراطوری روم بودند و سنکا، اپیکتتوس، و مارکوس آورلیوس (امپراطور روم) از ایشانند. فلسفه‌ی رواقی از تعدیل عقاید اخلاقی کلبیان و پیوند حکمت طبیعی هراکلیتوس با تعالیم ارسطو حاصل شده است. به عقیده‌ی رواقیون، فلسفه عبارت است از منطق، طبیعیات، و اخلاق. با آنکه منطق و طبیعیات را بر اخلاق مقدم میداشتند، معتقد بودند که اهمیت این دو در این است که در اخلاق و زندگی عملی انسان به کار آید. در نظر ایشان، سعادت مقصد اعلای زندگی انسان است، و خیر اعلی فضیلت است، و فضیلت عبارت است از انطباق رفتار انسان با قانون طبیعت یا عقل عالم، و به عبارت دیگر، انطباق اراده‌ی انسان با اراده‌ی خداوند. همچنان که خیر اعلی عبارت از فضیلت است، شر هم عبارت از شهوت است، و آنچه نه فضیلت و نه شهوت است مورد علاقه نیست.

IV ـ فلسفه‌ی نوافلاطونی. گرچه اساس ← فلسفه‌ی نوافلاطونی بر تعالیم افلاطون و تا اندازه‌ای ارسطو و بر عقاید رواقیون استوار است، از بسیاری جهات اصالت و تازگی دارد، و خود یکی از جریان‌های فکری فلسفی مهم دنیای قدیم است، که علمدار دفاع از عقاید دینی و فلسفی دنیای قدیم در برابر مسیحیت بود. هسته‌ی فکری اصلی این مکتب عبارت است از اینکه خداوند (یا "واحد") بکلی مافوق این عالم است، و آن را با هیچ یک از مفاهیم و الفاظ این جهانی نمیتوان وصف کرد. در برابر این دوگانگی و جدائی مطلق میان عالم الوهیت و جهان ماده، مکتب نوافلاطونیان میکوشد که این دو را با عقیده‌ی صدور و قوس نزولی و صعودی به هم پیوند دهد. از ذات خداوند (یا واحد)، از روی ضرورت، صادر اوّلی، به نام روح یا عقل، پدیدار شده است، که میتوان آن را به تابش نور از آفتاب یا انعکاس صورت اشیاء در آینه تشبیه کرد. از این صادرِ اول صادر دیگری به نام نفس پیدا شده است، و این صدور و جلوه به همین ترتیب قوس نزولی پیموده است تا آنکه به عالم ماده رسیده است. انسان باید خود را از این عالم ماده به وسیله‌ی قوس صعودی نجات دهد، و دوباره به واحد بپیوندد. معمولا مؤسس مکتب نوافلاطونی را آمونیوس ساکاس میدانند، ولی بنیانگذار حقیقی آن **فلوطین** است.

V ـ دوره‌ی آباء کلیسا. ظهور مسیحیت، با آوردن افکار و عقاید نو در باره‌ی خدا و انسان و اخلاق، در فلسفه نیز اثر گذاشت، و آن را به مسیر دیگری انداخت. در دوره‌ای که در تاریخ فلسفه به نام دوره‌ی آباء نامیده میشود، فلسفه اساساً از دین و کلام مسیحیت جدا نبود، و آباء مسیحی فقط گاهگاهی، برای دفاع از اصول و مبانی مسیحیت، از فلسفه‌ی قدیم استفاده میکردند. از آغاز قرن ۳م تا ح ۴۵۰، فلسفه برای بیان و تعبیر عقاید مسیحیت به کار برده میشد، و از سال ۴۵۰ تا قرن ۸م که، آغاز دوره‌ی اسکولاستیک (← مدرسی، فلسفه‌ی) در فلسفه است، فلسفه‌ی کهن برای تحریر و تنظیم اصول دین مسیح به کار رفته است. بزرگ‌ترین فیلسوف دوره‌ی آباء ← قدیس **آوگوستینوس** است، که از فلسفه‌ی افلاطونی و نوافلاطونی الهام گرفته بود، و اصول آن را در دفاع از مسیحیت در برابر شکاکان و دوگانه‌پرستی مانویان به کار برد، گرچه به خود فلسفه‌ی نوافلاطونی نیز حمله کرد، و وجود وسایط را در خلق عالم نفی کرد.

VI ـ فلسفه‌ی مدرسی (اسکولاستیک). فلسفه‌ی قرون وسطی، که در تاریخ فلسفه به نام دوره‌ی اسکولاستیک (← مدرسی، فلسفه‌ی) معروف است، با دوره‌ی آباء دو فرق اساسی دارد، یکی آنکه در این دوره فلسفه به عنوان علم خاص با روش خاص و قواعد خاص خود شناخته شده است، در صورتی که، در دوره‌ی آباء، فلسفه‌ای بجز کلام مسیحیت نمیشناختند. با این همه، باز در این دوره، فلسفه در خدمت دین بود، و بزرگترین فلاسفه‌ی قرون وسطی علمای کلام و دین مسیح نیز بودند. دیگر آنکه فلسفه‌ی قرون وسطی بیشتر بر تعالیم ارسطو مبتنی بود گرچه، در بعضی مسائل مهم فلسفه‌ی اولی، عقاید نوافلاطونیان را پذیرفته بودند. یکی از موارد مهم اختلاف میان افلاطون و ارسطو مسئله‌ی واقعیت خارجی داشتن کلیات یا فقط ذهنی بودن آن است (← کلی). این مسئله از مسائل مهم مورد بحث در سرتاسر قرون وسطی بود. پیروان ذهنی بودن کلیات نومینالیست یا اهل تسمیه خوانده میشدند، و پیروان واقعیت خارجی کلیات رئالیست یا اهل واقع نامیده میشدند (← کلی). قدیس آنسلم، اسقف اعظم کنتربری، یکی از بزرگترین طرفداران واقعیت خارجی کلیات بود، و هموست که برهان معروف علم‌الوجودی را برای اثبات خدا عرضه کرد (← خدا)، و هموست که شعار نخست ایمان آنکه علم[5] را رایج ساخت.

آلبرتوس کبیر، به کومک شارحین اسلامی و یهودیِ فلسفه‌ی ارسطو، مخصوصاً ابوعلی سینا و موسی ابن میمون، فلسفه‌ی ارسطو را به اروپائیان عرضه کرد. توماس آکویناس، بزرگترین فیلسوف مسیحی پیرو ارسطو است، و کسی است که میان دانش طبیعی و دانش الاهی، یا نور عقل و نور وحی، فرق میگذارد، گرچه در عمل دانش طبیعی را تابع دانش الاهی میکند، و فلسفه را خادم کلام میسازد.

VII ـ آغاز فلسفه‌ی جدید (دکارت، هابز، اسپینوزا، لایبنیتز). در فلسفه‌ی جدید، اصول و مبانی فلسفه‌ی مدرسی به دور انداخته شد، و پیشروان فکر نو کوشیدند تا اندیشه‌ی ایشان مستقل از نفوذ فکر یونانی و مخصوصاً ارسطو باشد. دکارت از روی استحقاق پیشرو فلسفه‌ی جدید شمرده میشود، گرچه فرانسیس بیکن در حمله بر فلسفه‌ی مدرسی بر او مقدم است. دکارت، با "شک طریقی" خود [اصطلاح "شک عام" در مقاله‌ی دکارت به "شک طریقی" اصلاح شود] توانست تمام عقاید و افکار گذشته را نفی کند، و با شروع از حقایق "مشخص و صریح"، فلسفه‌ی نوی بنا بگذارد. نخستین حقیقت "صریح و مشخص" وجود خود انسان است، زیرا انسان میتواند در وجود هر چیزی شک کند، اما تنها در وجود این شک‌کننده که خودِ اوست نمیتواند شک کند؛ و جمله‌ی معروف "شک میکنم پس هستم" بیان‌کننده‌ی این استدلال است (← دکارت). پس از آن، دکارت تمام حقایق دیگر را بر روی این حقیقت صریح و مشخص بنا میکند. در فلسفه‌ی او، جهان مادی یا "گسترده" با جهان ذهن، که جهانی دور از گسترش و ابعاد است، در جهت کاملا مخالفی قرار دارد، و تأثیر این دو در یکدیگر فقط نتیجه‌ی اعجاز خداوند است. دکارت در تفسیر حوادث عالم ماده به نظریه‌ی ماشینی معتقد بود، و به نظر او، فقط با به کار بردن روش ریاضی در علوم طبیعی میتوان نتیجه‌ی مثبتی به دست آورد.

تامس هابز نیز از پیروان نظریه‌ی ماشینی بود، ولی او ذهن و ماده هر دو را ماشینی میدانست، و ماده و حرکت را حقایق نهائی میپنداشت، و همه چیز را با ماده و حرکت قابل تفسیر میدانست. هابز، با آنکه مادی است، به وجود خدا که علت نهائی اشیاء است معتقد است.

اسپینوزا، بزرگترین فیلسوف قرن ۱۷م، توانست، با پیروی از دکارت، فلسفه‌ی مستقلی بر مبنای تفسیر ریاضی جهان بیاورد. او برای بیان فلسفه‌ی خود زبان و تعبیرات هندسی را به کار برد، و در دستگاه فلسفی خود، فرق میان ماده و ذهن و جهان و خدا را از میان برداشت، و خدا را همه چیز و همه چیز را خدا دانست. به عقیده‌ی او، جهان کاملا بر طبق قوانین علت و معلول اداره میشود، و هیچ گونه اختیار و انتخاب و آزادی وجود ندارد. فلسفه‌ی اسپینوزا نقطه‌ی اوج **اصالت عقل و وحدت وجود** است.

لایبنیتز، یکی دیگر از حکمای بزرگ قرن ۱۷م، نیز، مانند دکارت، در ریاضیات مطالعات و تحقیقات عمیقی کرده است، ولی او، بر خلاف دکارت و هابز، ماده را موجود واقعی و عینی نمی‌دانست، زیرا میگفت اگر ماده را گسترش و ابعاد بدانیم معنی آن انکار ماده خواهد بود، زیرا، هر بعد و گسترشی به طور لایتناهی قابل تقسیم به اجزاء است، و بنا بر این، هیچ ماده‌ای به جزء غیر قابل تقسیم منتهی نخواهد شد. فقط موجود مجرد از ماده (روح و جان) میتواند انقسام‌ناپذیر باشد. این نظریه او را به اعتقاد به "مونادها" (monād-) کشانید.

---

(۱)Cleanthes (۲)Chrysippus (۳)Panaetius (۴)Posidonius (۵)Credo ut intelligam (لتین)

مونادها یا جواهر فرد مادی نیستند، و از حیث شعور به نفس، دارای درجات بیشمارند. پایینترین مونادها دارای درجه‌ای از شعور است که شبیه حالت خواب است، و بالاترین مونادها موجودی است که عقل و حیات و اراده‌ی محض است، و آن خدا است. همه‌ی موجودات جهان، در انقسام نهائی، به مونادها ختم میشوند، و هر مونادی در حال توسعه و تکامل است. اما خود مونادها، به قول لایبنیتز "دریچه"ای به یکدیگر ندارند، یعنی تأثیری در یکدیگر ندارند، و تأثیر متقابل آنها نتیجه‌ی تناسب و هماهنگیی است که بالاترین مونادها، یعنی خداوند، میان آنها برقرار کرده است. جهان در بهترین صور و در بهترین نظام ممکن خویش است.

VIII ـ اصالت تجربه و اصالت تصور. جان لاک انگلیسی پیشوای ← مذهب اصالت تجربه است. به عقیده‌ی وی، ذهن انسانی در آغاز لوح ساده‌ی بی‌نقش و نگاری است که تجارب حسی بتدریج در آن نقش میبندد، و بعد، ذهن با قدرت درون‌بینی خود، یا به کومک حافظه و مشاهده و تشخیص و مقایسه میان امور متشابه و متخالف، این موادِ به دست آمده را از نو میسازد. بدین ترتیب، لاک منکر فطریات و اوّلیات است. به عقیده‌ی او، کلیات مبین تشابه سطحی و صوری افراد است نه صفات باطنی و جوهری آنها. لاک گسترش و شکل، حرکت و سکون، و وحدت و کثرت را صفات اولیه‌ی اشیاء میداند، که در عالم خارج، مستقل از مدرکات ما است. اما رنگ و بوی و طعم و صوت صفات ثانویه هستند، و مربوط به درک ما میباشند. لاک به وجود خدا معتقد است، و قدرت سیاسی را ناشی از اراده‌ی قاطبه‌ی مردم میداند، و طرفدار آزادی بیان و اندیشه و گفتار است.

ج. بارکلی، فیلسوف انگلیسی پیرو مذهب اصالت تصور، منکر واقعیت عالم ماده شد، و تمام ظواهر عالم طبیعت را پدیده‌های ذهنی (یا اذهان یا ذهن کل که خداوند باشد) دانست.

مذهب اصالت تجربه در هیوم به اوج خود رسید. به عقیده‌ی او، ذهن جز مجموع دریافت[1]ها چیز دیگری نیست، و این دریافتها یا تأثرات (محسوسات، انفعالات، و احساسات) است یا مفاهیم (افکار و تخیلات). به عقیده‌ی او، معنی یک کلمه عبارت است از یک رشته مفاهیمی که، به علاقه‌ی مشابهت، یکدیگر را فرامیخوانند (تداعی معانی). زمان و مکان نحوه‌ی حصول تأثرات در ذهن ماست، زمان نحوه‌ی وقوع تأثر است و مکان نحوه‌ی استقرار آن.

IX ـ کانت. کانت در کتاب نقد عقل محض کوشید تا ثابت کند که آنچه انسان میداند ظواهر اشیاء [فنومنا[2] (fenomenā)] است نه حقیقت و بواطن آنها [نومنا[3] (numenā)]. حواس انسان این ظواهر را میگیرد و به ذهن منتقل میکند، و ذهن انسان، به کومک دو بینش اولی، یعنی زمان و مکان، و چند مقوله‌ی اندیشه، از قبیل جوهر و عرض و علت و معلول (← مقولات)، این مدرکات حسی یا ظواهر را منظم و مرتب میسازد. دانش انسانی نتیجه‌ی این عمل ذهنی است. بنا بر این، زمان و مکان شرایط و مقدمات ذهنی فهم و دانش است، و مقولات فکر نیز همینطور. ما از ماهیت و حقیقت اشیاء خارجی، و چگونگی انتظام و ترتیب آن، خبر نداریم، و آنچه میدانیم فقط ظواهری است که بر طبق شرایط و مقدمات خاص ذهن انسان تنظیم شده. پس، ایدآلیسم (اصالت تصور، مذهب) کانت مطلق نیست، زیرا او به واقعیت خارجی اشیاء معتقد است، ولی میگوید نمیتوان آن را چنانکه هست دریافت. چون وجود خدا و روح و بقای آن با مقیاسها و شرایط و مقدمات ذهن منطبق نمیتواند باشد، سعی در اثبات آن از راه دانش بیهوده است، و اثبات آن فقط از راه ایمان و اصول متعارفه‌ی اخلاق ممکن است. کانت در کتاب نقد عقل عملی اصل مهم اخلاق را "امر مطلق" میداند، یعنی انسان باید مطابق آن اصل و قاعده‌ای عمل کند که باید همچون قانونی کلی و عمومی اجرا شود نه مشروط و مقید به حالات خاص. مثلا، دروغ گفتن ممکن است در حالت و وضع خاصی مفید باشد، ولی هیچگاه به عنوان قاعده و اصل کلی و عمومی مورد قبول واقع نمیشود. پس، به همین جهت، باید از دروغ گفتن احتراز جست.

X ـ هگل. به عقیده‌ی هگل، همه‌ی واقعیات عبارت از تجلیات روح است، و روح در تحرک خلاق خود این واقعیات را با ضرورتی دیالکتیکی (← دیالکتیک) گسترش داده است. روح مطلق همان تصور مطلق یا خداست. عالم واقع عبارت است از مفاهیمی که روح محتویات خود را با آن بیان میکند، و از اینجاست که منطق و فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه یکی است. وظیفه‌ی فلسفه این است که این مفاهیم را به عنوان مراحل تطور واحد وصف کند، نه به عنوان کثرات موجود. انسان، برای فهم واقعیات یا دسته‌ای از آن، و تنظیم آن در دستگاه واحد، باید آن را از دیدگاه سه وحدت اثبات یا تز[4] (tez)، نفی یا آنتیتز[5] (āntitez)، و ترکیب نفی و اثبات یا سنتز[6] (santez) در نظر آورد. برای فهم بیشتر و بهتر ایدآلیسم هگل ← هگل.

XI ـ شوپنهاور و اصالت اراده. به عقیده‌ی شوپنهاور، اصل جهان یا "شیء فی نفسه"، که پشت نهانی همه‌ی اشیاء است، اراده است. این اراده معطوف به خویش است، و جاودانه در خلق و ایجاد است، و سیری‌ناپذیر است، و به همین جهت، روی راحت و سعادت نمیبیند، و چون جهان نمایش و تجلی این اراده است، لاجرم جهانی است آکنده از رنج و بدبختی.

XII ـ کنت و مذهب تحققی. اوگوست کنت در قرن ۱۹م در فرانسه ← مذهب تحققی را بنا نهاد، که به موجب آن، علم انسانی محدود به مشاهدات و تجربیات است، و آنچه در آزمایش نیاید قابل درک نیست. پس، بهتر آن است که بشر کوشش خود را به حوزه‌ی صلاحیت خود محدود کند. فلاسفه، به جای آنکه به دنبال درک‌نشدنی و "مطلق" بروند، باید روشها و نتایج علوم مثبته را با یکدیگر هماهنگ سازند.

معاصر اوگوست کنت در انگلستان، جان استوارت میل، علمدار عقیده‌ی اصالت تجربه و فلسفه‌ی تحققی بود، و در اخلاق، اصل سود را تبلیغ کرده است (← سودگری، مذهب). سپنسر نیز علم را محدود به ظواهر میدانست. فلسفه‌ی او بر پایه‌ی اصل تکامل و تطور در هر چیز است.

XIII ـ فلسفه در قرن ۲۰م. در آغاز قرن ۲۰م، ۱. هوسرل در آلمان فلسفه‌ی فنومنولوژی را بنا نهاد. به موجب آن، وظیفه‌ی هر تحقیق فلسفی آن است که، با قطع نظر از هر گونه فرضیات و نظریات، و آزاد از هر گونه تمایل و احساس قبلی، هر امری را محدود به حدّ عینیت و موضوعیت و محصور در دایره‌ی درک و آگاهی از آن کند. به جای اشتغال به فرضیات و تمییز ظاهر از واقع و اصل از فرع، باید به خود شیء موضوع نظر پرداخت، و آن را درک کرد و دید. برای تفصیل بیشتر در باره‌ی این فلسفه ← فنومنولوژی.

در همین زمان، برگسون در فرانسه زمان مستمر[7] را اصل و حقیقت هر چیز دانست. مقصود از زمان مستمر آن امری است که مستقیماً و بیواسطه‌ی امر دیگر درک میشود، و خودآگاهی و زمان و حرکت و مطلق همه از مظاهر آن است. علم واقعی را از راه درون‌بینی[8] ممکن میداند. نیروی حیاتی[9] تحوّل خلاقی است که در ماده عمل میکند، و از پست‌ترین مراحل حیات تا مرحله‌ی خودآگاهی در جنبش و آفرینش است.

در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م و. جیمز در امریکا فلسفه‌ی پراگماتیسم یا ← مذهب اصالت عمل را وضع کرد. به موجب آن، معیار حق و باطل هر چیز نتیجه‌ی عملی آن است، و برای جستجوی حقیقت اشیاء، به جای پرداختن به علل و ماهیات آن، باید به نتایج و غایات عملی آن توجه شود.

در انگلستان، در آغاز قرن ۲۰م ← برتراند راسل، از بزرگترین مؤسسین منطق جدید، در باره‌ی اصول ریاضیات به تحقیق پرداخت، و به این نتیجه رسید که ریاضیات و منطق منظومه‌ی واحدی هستند. وی کوشش بسیار در راه درآوردن فلسفه به صورت یک علم به عمل آورده است (← راسل، برتراند).

برای فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم، که از نهضتهای بزرگ فکری اروپای غربی در قرن ۲۰م است ← وجود انسان، اصالت؛ و برای فلسفه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک، که مبنای فلسفی عقاید سیاسی و اقتصادی دنیای سوسیالیسم به شمار میرود ← مادی احتجاجی، مذهب.

تاریخ فلسفه‌ی اسلامی

XIV ـ ورود فلسفه‌ی یونانی. فلسفه‌ی یونانی از راه مکاتب فلسفی سریانی مسیحی به اسلام راه یافت. در مکتب رها یا ادسا فلسفه‌ی یونانی به وسیله‌ی سریانیان نسطوری تعلیم میشد. در ۴۸۹ ب‌م، زنون، امپراطور روم شرقی، به فعالیتهای علمی و دینی نسطوریان در ادسا پایان داد، و علما و فلاسفه‌ی نسطوری بیشتر به ایران پناه بردند، و از حمایت ساسانیان برخوردار شدند. مدرسه‌های نصیبین و جندیشاپور جای مدرسه‌ی رها یا ادسا را گرفت. در مدرسه‌ی جندیشاپور مخصوصاً طب یونانی و تعالیم بقراط تعلیم میشد، و همین طب بود که بعدها، در نتیجه‌ی تشویق خلفای عباسی، به عالم اسلام راه یافت. سریانیها فلسفه‌ی ارسطو را در مدارس راس عین و قنسرین نیز تعلیم میدادند، و سرجیوس رأس عینی (ف ۵۳۶) مقولات ارسطو و

---

(۱)perception (۲)phenomena (۳)noumena (۴)thesis (۵)antithesis (۶)synthesis (۷)durée (فنـ)
(۸)intuition (۹)elan vital

ایساغوجی فرفوریوس را به سریانی ترجمه کرده بود. در قنسرین، یعقوب رهاوی (فت ۷۰۸) کتب فلسفی را از یونانی به سریانی ترجمه کرد. پس از آنکه اسلام در سرتاسر آسیای غربی مستقر شد، سریانیان مسیحی عهده‌دار ترجمه‌ی کتب علمی و فلسفی یونانی از سریانی و یونانی به عربی شدند، و مهم‌ترین ایشان عبارت بودند از حنین ابن اسحاق، اسحاق ابن حنین، حبیش ابن الحسن الاعسم، و قسطا ابن لوقا.

دوره‌ی ترجمه‌ی کتب یونانی از زبانهای یونانی و سریانی به عربی ح ۲۰۰ سال طول کشید، و در طی این مدت، کتب زیادی از علوم و فلسفه‌ی یونانیان به عربی ترجمه شد. بسیاری از این ترجمه‌ها دقیق و بعضی دیگر متوسط است، و رویهمرفته، باید گفت که مترجمین در کار خود دقت و صداقت را تا حد ممکن رعایت کرده‌اند. کتابهای ارسطو، به استثنای کتاب سیاست، به عربی ترجمه شد، و کتابهای افلاطون، از جمله تواميس، جمهور، و طیماوس (تیمایوس) نیز ترجمه شده بود. در میان کتبی که به نام ارسطو از سریانی به عربی ترجمه شده بود دو کتاب یافت میشد که در حقیقت از ارسطو نبود ولی در تکوین فلسفه‌ی اسلامی نقش مهمی داشت. یکی از این دو کتاب به نام اثولوجیای ارسطو (-osu lujia) (علم الاهی ارسطو) بود، که در واقع ترجمه‌ای از کتابهای ۴م، ۵م، و ۶م تساعات[1] یا تاسوعات[1] فلوطین، و دیگری کتابْ فی ایضاح الخیر المحض بود، که در حقیقت ترجمه‌ی قسمتی از کتاب مبادی علم الاهی تألیف پروکلوس بود، و به ارسطو نسبت داده شده بود، و در اروپای قرون وسطی هم به نام کتاب الملل[2] ارسطو اشتهار یافته بود. این دو کتاب، که مشتمل بر اصول فلسفه‌ی مکتب نوافلاطونی بود، این فلسفه را به نام فلسفه‌ی ارسطو در عالم اسلام شایع ساخت، و نتیجه آن شد که رکن مهمی از فلسفه‌ی اسلامی مخلوطی از حکمت ارسطو و عقاید نوافلاطونیان باشد.

بعضی از دانشمندان اسلامی که از عقاید و افکار یونانی متأثر شده‌اند کوشیده‌اند تا آن را کاملا تابع عقاید اسلامی سازند. این دسته از دانشمندان جزو علمای کلام محسوب میشوند. فیلسوف به معنی واقعی کلمه در میان مسلمانان کسی است که خواسته است فلسفه را مستقل از عقاید دین اسلام بررسی کند، اگر چه برای تطبیق فلسفه با دین کوشیده باشد.

XV ـ کندی و رازی. نخستین فیلسوف بزرگ اسلامی یعقوب ابن اسحاق **کندی** است، که از مردم بصره و از قبیله‌ی کنده بوده است. کندی در علوم عقلی متداول عصر خود، از ریاضیات و طب و نجوم، تألیفات مهمی به جای گذاشته است. کتاب معروف او در باره‌ی عقل در قرون وسطی به لاتینی ترجمه شده و به نام د اینتلکتو[3] معروف بوده است. این کتاب بر پایه‌ی کتاب نفس[4] اسکندر افرودیسی مبتنی است، و در آن، عقل به اقسام عقل فعّال، عقل هیولانی، عقل بالفعل، و عقل مستفاد یا عقل استدلالی تقسیم شده است. کندی معتقد بوده است که وحی و عقل از راههای مختلف به یک نتیجه میرسند. و نیز از جمله‌ی اعتقادات او این بوده است که ایجاد عالم هستی را از نیستی مطلق میتوان به طریق علمی ثابت کرد، و از این نظر پیرو یحیی نحوی بوده است.

دومین فیلسوف بزرگ عالم اسلام را میتوان محمد ابن زکریای رازی، طبیب مشهور، دانست. محمد ابن زکریا در فلسفه هم دارای عقایدی مستقل از دیگران بود، و در حالی که کندی و فارابی از پیروان ارسطو بودند، او خود را افلاطونی میخواند. رازی معتقد بود که خداوند عالم را از ماده‌ای بیشکل ایجاد کرده است. او به پنج اصل قدیم قائل بود: خدا، نفس عالم، ماده، مکان مطلق، و زمان مطلق. ماده را هم از اجزای لایتجزی (← جزء لایتجزی) مرکب میدانست. رازی ادیان معروف عالم را قبول نداشت، و فلسفه را تنها راه سعادت و نجات میدانست.

XVI ـ فارابی و ابن سینا. فارابی، که حکمای اسلام او را معلم ثانی لقب داده‌اند (در برابر ارسطو که ملقب به معلم اول بوده است)، عقل را برتر از ایمان و عقیده‌ی دینی میداند. به عقیده‌ی او، تعالیم دینی تعلیم حقایق از راه رموز و اشارات است، و تعالیم فلسفی تعلیم از راه تعقل و استدلال؛ و از اینرو، او حد میانه را در میان کندی و رازی گرفته است، زیرا کندی فلسفه را پیرو وحی میکند، و رازی منکر وحی و نبوت است.

فارابی هم، مانند فلاسفه‌ی متأخر یونان، میان عقاید افلاطون و ارسطو جمع کرده است، و در فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه، بیشتر از حکمای نوافلاطونی پیروی کرده است. او ماهیت را از وجود جدا دانسته، و این دو را فقط در ذات خداوند یکی می‌داند. این عقیده محور فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه در عالم اسلام پس از فارابی بوده است. عقاید سیاسی فارابی بیشتر رنگ عقاید افلاطون را دارد، و ظاهراً بیشتر تحت تأثیر کتابهای تواميس و جمهور افلاطون بوده است. او معتقد است که در رأس خلافت اسلامی باید مردی کامل، که حکیم و فیلسوف باشد، قرار گیرد. مدینه‌ی فاضله‌ی او تنها دولت‌شهری یونانی نیست، بلکه دولت جهانی هم هست.

ابوعلی سینا بزرگترین مؤلف فلسفه در عالم اسلام است، و کتاب شفای او شامل دوره‌ی منطق و الاهیات و طبیعیات و ریاضیات میباشد. در حکمت نظری، او فلسفه را مستقل از دین بررسی میکند، گرچه میکوشد که این حکمت تضادی با دین اسلام نداشته باشد. در بعضی از تألیفات خود اشاره به عقیده‌ی اصلی خود، که "حکمت مشرقیین" باشد میکند، گرچه مقصود واقعی او از این حکمت مشرقیین معلوم نیست، و نمیدانیم که آیا مقصود از "مشرقیین" فلسفه‌ی مشرق در برابر مغرب (یعنی یونان) است یا فلسفه‌ی شرق عالم اسلام در برابر بغداد و شام و غیره (نیز ← حکمة المشرقیه). ابن سینا، در آخر کتاب اشارات خود، به عرفان و تصوف نیز علاقه نشان داده است، و این علاقه در بعضی رسایل دیگر او نیز دیده میشود. ابن سینا ذات خداوند را واجب الوجود و واجب (ضروری) نفسی ذاتی میداند، و عالم را ممکن ذاتی و واجب بالغیر میداند [عالم، با قطع نظر از ذات خداوند، که علت و آفریننده‌ی آنست، ممکن است ولی با اضافه به ذات خدا که علت اوست واجب و ضروری است، زیرا معلول (عالم) از علت (خدا) نمیتواند منفک شود]. با آنکه ابن سینا کوشیده است که عقایدش با دین اسلام منافاتی نداشته باشد، و حتی حکمت عملی و علم اخلاق را به دستورهای شرعی حواله داده است، در نظر فقهای متعصب اسلامی محکوم بوده است، و حتی او را به کفر و خروج از دین هم نسبت داده‌اند.

XVII ـ تقسیمات فلسفه. فلسفه در اسلام با ظهور بزرگانی مانند فارابی و ابن سینا تقریباً شامل جمیع شعب علوم عقلی شد، و صورت اصلی یافت که کلیه‌ی علوم مثبته‌ی دیگر از آن منشعب میشوند. در تعریف آن گفتند: "الفلسفة هی العلم باحوال اعیان الموجودات علی ما هیّ علیه فی نفس الامر بقدر الطاقة البشریه" [فلسفه علم به احوال عین و ذات موجودات عالم است چنانکه در واقع و نفس الامر هستند، به اندازه‌ی طاقت و امکان بشری]. چون موضوع علوم دیگر همه جزء اعیان موجودات (یعنی موجودات خارجی) است، پس فلسفه شامل همه‌ی علوم است. برای بحث و تحقیق در تعریف مذکور باید به کتب مفصل حکمت رجوع کرد.

در بیان وجه تقسیم فلسفه چنین گفته‌اند که موجودات خارجی که موضوع فلسفه است یا به قدرت و اختیار ما موجود میشوند یا وجود آنها خارج از حیطه‌ی اقتدار ماست. آنچه به قدرت و اختیار ما موجود میشود همان اعمال ماست، و این اعمال انسانی موضوع حکمت عملی است، و آنچه وجودش خارج از حیطه‌ی اقتدار ماست موضوع حکمت نظری است. پس فلسفه در تقسیم نخستین به دو قسمت ـ فلسفه‌ی (یا حکمت) عملی، و فلسفه‌ی (یا حکمت) نظری ـ تقسیم میشود.

موضوعات حکمت عملی (اعمال انسان) یا مربوط به شخص انسان است، یا مربوط به خانواده‌ی انسان، یا مربوط به امور شهر و مملکت. علم به امور مربوط به شخص انسان و اصلاح آن علم اخلاق یا تهذیب اخلاق یا حکمت خُلقی نامیده میشود؛ علم مربوط به امور خانواده و اصلاح آن علم تدبیر منزل؛ و علم مربوط به امور شهر و مملکت علم سیاست مدنیه یا سیاست مدن یا علم سیاست خوانده میشود.

موضوعات حکمت نظری (موجودات خارجی بیرون از اقتدار انسان) یا در خارج و در ذهن بینیاز از ماده است، یا در ذهن بینیاز از ماده و در وجود خارجی محتاج ماده است، یا آنکه هم در ذهن و هم در خارج نیازمند به ماده است. علم به موضوعات نخستین علم الاهی و فلسفه‌ی اولی و فلسفه‌ی مابعد الطبیعه است؛ علم به موضوعات دوم علم اوسط (ösat) یا علم ریاضی است؛ و علم به موضوعات سوم حکمت طبیعی است.

XVIII ـ حکمت اشراق. عقاید شیخ اشراق (← سهروردی، ص ۱۳۸۴، ستون اول)، که فلسفه‌ی خود را حکمت اشراق میخواند، مخلوطی از افکار ارسطو، افلاطون، فلوطین، گنوستیسیسم، و عقاید حکمای آیین مزدیسنی است، که در آن، از خداوند به نور الانوار، نور محیط، نور اعظم، و نور قهّار تعبیر می‌کند، و عقاید مشائین را در ترکب جسم از هیولی و صورت رد میکند، و حرکات افلاک را ارادی میداند. در کیفیت صدور کثرت از وحدت دارای نظر خاصی است. در منطق، اشکال چهارگانه را به همان شکل اول برمیگرداند. برای بسیاری از معانی و مفاهیم فلسفی اصطلاحات تازه‌ای وضع میکند. (برای تفصیل بیشتر ← سهروردی).

---

(۱) Enneads (۲) Liber de causis (۳) De intellectu (۴) De anima

XIX ـ دوره‌ی انحطاط فلسفه. با همه‌ی قدرت علمی و فکری، و شهرت عظیم فلاسفه‌ی اسلام، فلسفه نتوانست مقامی را که در یونان و در قرون وسطی و قرون جدید در اروپا داشت در عالم اسلام به دست بیاورد، و فقها و محدثین و علمای کلام اهل سنت مخصوصاً به آن با بدبینی نگریستند، و در فرصتهای مناسب، از تکفیر و تعقیب و حتی قتل فلاسفه باز نایستادند، چنانکه سهروردی را در حلب کشتند (۵۷۸ هق).

بزرگترین ضربه به فلسفه در عالم اسلام و به خصوص در میان اهل سنت از طرف حجة‌الاسلام امام محمد غزالی وارد آمد. او، پس از آنکه در کتاب مقاصد الفلاسفه، عقاید فلاسفه‌ی پیش از خود را بیان کرد، در کتاب مشهور تهافت الفلاسفه، به نقد و رد این عقاید پرداخت، و فلاسفه را به جهت انکار معاد جسمانی، و قائل بودن به قدمت عالم، و منحصر دانستن علم خداوند را به کلیات، تکفیر کرد، و استدلال را تنها راه وصول به حقیقت ندانست، و در برای کشف و شهود عرفا و متصوفه مقام مهمی در وصول به حقیقت قائل شد. ضربه‌ی غزالی ضربه‌ی نهائی بود، و با آنکه ابن رشد در تهافت التهافت انتقادات غزالی را به نحو متقن پاسخ گفت، فلسفه رونق عصر فارابی و ابن سینا را دیگر بازنیافت. پس از ابن رشد، فلسفه در میان اهل سنت از رواج افتاد، و فقط در میان اسماعیلیه و شیعیان به حیات خود ادامه داد. در مشرق عالم اسلام، پس از غزالی، در میان اهل سنت تنها فیلسوف بزرگ را میتوان امام فخرالدین رازی دانست، که با همه‌ی اقبال او به فلسفه و احاطه‌اش به مسائل فلسفی، فلسفه را در خدمت کلام و عقاید و مجادلات دینی درآورد، و از این جهت شاید نتوان او را فیلسوف مستقلی به شمار آورد.

XX ـ فلسفه در میان اسماعیلیه و شیعه. در میان اسماعیلیه و شیعیان، چنانکه گفتیم، فلسفه به حیات خود ادامه داد. اسماعیلیه همیشه عقاید مذهبی خود را با استدلالات فلسفی توأم‌میداشتند، و آنجا که عقیده و قرآن و حدیث با فلسفه برخورد داشت، سعی میکردند تا ظواهر قرآن و حدیث و نصوص عقاید را به نفع فلسفه تأویل و تفسیر کنند. فلسفه‌ی اسماعیلیه بیشتر از فلسفه‌ی فارابی و ابن سینا رنگ نوافلاطونی داشت، و از فلسفه‌ی فیثاغورس نیز تأثیر پذیرفته بود، و در این امر بیشتر پیرو مکتب اخوان الصفا بود، که در قرن ۴م هق در بصره و بغداد ظاهر شده بود، و رسائلی معروف به رسائل اخوان الصفا را در بیان عقاید خود منتشر ساخته بود. از حکمای بزرگ اسماعیلیه در مشرق ناصر خسرو قبادیانی مروزی را باید نام برد، که کتب و رسائلی به فارسی در فلسفه و کلام اسماعیلی تألیف کرده است.

اما در میان شیعیان دوازده‌امامی، نخستین فیلسوف بزرگ بیشک نصیرالدین طوسی، از علمای بزرگ قرن ۷م هق، است. نصیرالدین طوسی در فلسفه تابع ابن سینا، و به اصطلاح، از مشائیان است، و در شرح اشارات خود توانسته است بخوبی آراء ابن سینا را در منطق و فلسفه‌ی الاهی شرح کند، و از او در برابر اعتراضات فخر رازی دفاع کند. گرچه پیش از نصیرالدین طوسی در میان شیعیان فلاسفه‌ای ظهور کرده‌اند، و حتی بعضیها ابن سینا و دیگران را نیز به تشیع منسوب داشته‌اند، طوسی نخستین فیلسوف بزرگی است که علناً از تشیع دفاع کرده است، و مشهورترین کتاب کلام شیعه را، موسوم به تجرید الکلام، تألیف کرده است. این کتاب در میان شیعیان شهرت و رواج فراوان یافته، و علمای بزرگی مانند علامه‌ی حلی آن را شرح کرده‌اند، و حتی علمای اهل سنت نیز به شرح آن پرداخته‌اند، و در قسمت مربوط به عقاید شیعی، استدلالات آن را پاسخ داده‌اند.

از فلاسفه‌ی مشهور در ایران، که معاصر خواجه نصیرالدین طوسی بوده است، و کتب فلسفی خود را به فارسی تألیف کرده، و مذاق نوافلاطونی داشته است، بابا افضل مرقی کاشانی را میتوان نام برد، و همچنین، از عالم و فیلسوف دیگری که در همان زمان میزیسته، و در فلسفه و طب و ریاضیات کتب معتبری تألیف کرده است باید یاد کرد، و او قطب‌الدین شیرازی (معروف به علامه‌ی شیرازی) است، که کتاب حکمة الاشراق شیخ اشراق را شرح کرده است، و نیز بر کتاب قانون ابن سینا در طب شرح نوشته، و کتاب اصول هندسه‌ی اقلیدس را به فارسی تحریر و ترجمه کرده است.

در قرون ۸م و ۹م هق، فلسفه در شرق اسلام، یعنی در ایران، بکندی به سیر خود ادامه داده است، و آگاهان به فلسفه آن را بیشتر به صورت کلام نوشته‌اند، شاید برای آنکه بتوانند از گزند دشمنان فلسفه در امان باشند. از این قبیل هستند سعدالدین تفتازانی، مؤلف مشهور؛ میر سید شریف جرجانی؛ ملا علی قوشجی؛ ملا جلال دوانی و (در نیمه‌ی اول قرن 10م هق) شمس‌الدین محمد خفری.

پس از رسمی شدن مذهب تشیع در ایران، فلسفه آزادی بیشتری پیدا کرد. شاید علت این امر آن باشد که مذهب تشیع در اصول عقاید، یعنی در مباحث عدل و توحید، بیشتر به مسلک اعتزال نزدیک است (← معتزله)، و چنانکه معلوم است، معتزله با فلسفه بیشتر از اشاعره انس داشته‌اند. در قرن ۱۱م هق، فلسفه با ظهور کسانی مانند میر داماد و میر فندرسکی جان تازه‌ای گرفت. ضمناً در حالی که میر داماد روش نسبةً مستقلی داشته است، و آراء مشائیان و اشراقیان را با هم درآمیخته است، میر فندرسکی بیشتر پیرو مشائیان و فلسفه‌ی ابن سینا بوده است، و همینطور است شاگرد او ملا رجبعلی تبریزی.

XXI ـ از ملا صدرا به بعد. تجدید حیات فلسفه در ایران و عالم تشیع با ظهور صدرالدین محمد ابن ابراهیم شیرازی مشهور به ملا صدرا، که شاگرد میر داماد بوده است، صورت گرفته. ملا صدرا در توفیق و تطبیق عقاید دو مکتب مشاء و اشراق، و ربط آن دو با عرفان نظری محیی‌الدین ابن العربی، و عرضه کردن فلسفه‌ای بر پایه‌ی اصل وحدت وجود، توانست شهرت و اعتبار فلسفه را در ایران به مقامی که در زمان فارابی و ابن سینا بوده است برساند. کار بسیار مهم دیگر او تطبیق اصول مذهب تشیع با فلسفه است، و او این مهم را در شرح معروفی که بر اصول کافی (← کافی) نوشته است انجام داده است. شهرت ملا صدرا و رواج فلسفه‌ی او موج مخالفت با فلسفه را از نو در میان فقها و محدثان شیعه بر انگیخت، و به همین جهت، دیگر پس از او فلسفه نتوانست بزرگان طراز اولی بپروراند، و کسانی که در ایران بعد از او به عنوان فیلسوف ظاهر شدند، و مخصوصاً در قرن ۱۳م و اوایل قرن ۱۴م هق، همه مدرسان فلسفه و شارحان کتب و اقوال ملا صدرا و احیاناً شیخ‌الرئیس بوده‌اند، و به هیچ وجه نمیتوان آنان را در عداد فلاسفه‌ی بزرگ به حساب آورد. از این قبیل هستند ملا علی نوری، مدرس فلسفه در اصفهان؛ حاج ملا هادی سبزواری صاحب کتاب معروف منظومه و شرح آن؛ میرزا ابوالحسن جلوه؛ آقا علی مدرس نوری؛ آقا محمد رضا قمشه‌ای؛ و میرزا طاهر تنکابنی، که در حقیقت او را خاتمه‌ی این مکتب میتوان محسوب داشت.

فلسفه، تقسیمات: ← فلسفه، قسمت XVII.
فلسفه‌ی اصالت معنی ماوراء حسی: ← کانت، ایمانوئل.

فلسفه‌ی تربیت[1]، بحث فلسفی در آن هدفها و اصول کلی که در مرکز کوششهای تربیتی قرار دارند یا باید قرار داشته باشند. در تاریخ فلسفه‌ی تربیت دو نوع تمایل مختلف میتوان تشخیص داد. یکی تمایل به ساختن نظامهای وسیعی که اغلب نه تنها تعلیم و تربیت را شامل میشود، بلکه عموماً سازمانهای اجتماعی را نیز دربر میگیرد، و توضیح مشخصی از معرفت بشری و طبیعت بشری میدهد. نمونه‌ی برجسته‌ی این تمایل به نظامسازی فلسفه‌های افلاطون، ارسطو، کانت، و دیوئی است، که طرحهای تربیتی خود را با توجه به انسان و معرفت و اجتماع پیشنهاد کرده‌اند. تمایل دیگر بیشتر جنبه‌ی تحلیلی و توجه به جزئیات دارد، و با آنکه در تاریخ فلسفه بیسابقه نیست، در عصر حاضر در بسیاری از کشورها بیشتر اولویت یافته است. این شکل برداشت از فلسفه‌ی تربیت کمتر از شکل دیگر آن به هدفها و اصول کلی بستگی ندارد، ولی بیشتر جستجوی آن برای روشن کردن معنی مفاهیم خاص و توجیه قضاوت در باره‌ی ارزشها یا، به تعبیر لاک، "پاک کردن زمینه و دور کردن پلیدیهائی است که در سر راه معرفت قرار گرفته است".

از این بحث کلی گذشته، برای آنکه توضیح بیشتری در باره‌ی فلسفه‌ی تربیت داده شود، باید به مفاهیم متغیر خود تربیت، یعنی مجموعه‌ی ارزشها و معیارهائی که در گذشته و حال به عنوان هدفهای اصلی تربیت شناخته شده، توجه کنیم. بعضی از فلاسفه مانند افلاطون و ارسطو، به تحقیقات نظری اولویت میدادند، در صورتی که دیگران، مانند لاک و کانت، سجیه‌ی اخلاقی و حسن نیت را برتر از هر چیز دیگر میشمردند. در این باب مسائل مهمی پیش میآید که نه فقط ناظر به چگونگی توجیه ارجمندی یا اولویت بعضی از صُوَر تفهیم بر بعضی دیگر است، بلکه مربوط به این نیز هست که چگونه صورتی از معرفت ممکن است صورتی دیگر از آن را بر خلاف آنچه هست جلوه دهد. هنر، اخلاق، و تاریخ شاید بیشتر در معرض آن است که به وسیله‌ی اشکال دیگر معرفت یا اصول عقاید محبوب بر خلاف آنچه هست جلوه داده شود یا تحت الشعاع آنها قرار گیرد. گاه ممکن است فیلسوف وظیفه‌ی خود را آن بداند که نشان دهد چگونه بعضی از هدفهای پیشنهادشده یا حد اقل طریق پیشنهاد آنها بد فهمیده شده است. مثالهائی از چنین "هدفها" بهداشت روانی و رشد و توسعه است، چه این مفاهیم به خودی خود راه مثبتی را

(1) philosophy of education

که تربیت باید در آن راه برود نشان نمیدهند.

جنبه‌ی دیگری از مسئله‌ی هدفها مربوط است به مسئله‌ی تعلیم و تربیت عمومی و تخصص، یا تعلیمات علمی و آموزش حرفه‌ای. ولی هدفهای تعلیم و تربیت هر چه باشد، برای رسیدن به آنها تنظیمات سازمانی ضرورت دارد، و همین امر است که متضمن توجه به تربیت در زمینه‌ی سیاسی می‌شود. مفاهیمی که از این لحاظ جنبه‌ی فلسفی دارد عبارت است از آزادی، قدرت، مساوات، عدالت، و دموکراسی، و آن قسمت از فلسفه که به این ترتیب وارد تعلیم و تربیت میشود عبارت است از اخلاق و معرفتشناسی و فلسفه‌ی اجتماعی.

پس از بحث در باره‌ی هدفها، چون به اصول عمل در تعلیم و تربیت توجه کنیم، فلسفه‌ی ذهن مهمترین زمینه برای کار به شمار میرود. در این قسمت، مفاهیم مورد توجه عبارت میشود از تفکر، تخیل، خلاقیت، شعور، تجربه، فهم، فعالیت، رفتار، بازی، منظور، و علاقه. مفاهیمی که مخصوصاً ارتباط به تعلیم و تعلم دارد نیز باید مورد توجه قرار گیرد، مانند تمرین، تعلیم، اکتشاف، امتحان، یادگیری، و غیره. و به همین مناسبت است که روانشناسی از این لحاظ نقش مهمی پیدا میکند.

سیمای دیگری از توجه فیلسوف به اصول تعلیم و تربیت از اینجا سرچشمه میگیرد که این اصول غالباً در ضمن تصویر جامعی از یک وضع نمونه‌ی تربیتی معرفی میشوند. اهمیت و درستی این نمونه‌ها باید بررسی شود. مطالبی نیز هست که روایتوار نقل میشود، و اگر چه در تاریخ تعلیم و تربیت بی‌تأثیر نبوده است، بیشتر به تاریخ تعلیم و تربیت مربوط است تا به فلسفه‌ی آن. نوشته‌های بعضی از علمای تربیت مانند مونتسوری و پستالوزی از این قبیل است.

موضوع سومی که فیلسوف را به تعلیم و تربیت علاقه‌مند میکند زمینه‌ی خصوصیتر برنامه‌های تعلیمی مواد خاص و قوانین و روشهای آنها است. در این مورد فلسفه‌های گوناگون‌مانند فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی دین، فلسفه‌ی ریاضیات و علوم، و فلسفه‌ی اخلاق و زیبائیشناسی‌باید مورد نظر قرار گیرد. مسائلی که در این موارد پیش میآید مربوط به سیمای خاصی از یکی از دانشها است، از قبیل ماهیت یک "واقعیت" تاریخی، معیار یک حقیقت دینی، ماهیت امور غیر قابل مشاهده در علم، یا اصول نقد هنری. مسئله‌ی دیگر تعیین روش مطالعه و آموختن یک موضوع خاص است از روی ماهیت و طبیعت آن موضوع، که خود به روانشناسی و منطق مربوط میشود.

فلسفه‌ی طبیعی، نام قدیم علم فیزیک. ← فیزیک، قسمت I.

فلسفه‌ی علم[1]، تحقیق منظم در مفاهیم و اصول و روشهای علمی، و سازمان دادن به معرفت به منظور حصول یک نظر وحدانی نسبت به طبیعت. مسائل فلسفه‌ی علم بر سه نوع هستند، (۱) مسائل درون‌رشته‌ای[2]، مربوط به تجزیه و تحلیل معانی مفاهیم و ارزشیابی استنتاجات در رشته‌ی واحدی از علم؛ (۲) مسائل میانرشته‌ای[3]، مربوط به هماهنگ کردن معرفت در علوم مختلف، مانند تعیین رابطه‌ی بین ذهن بدان صورت که در روانشناسی مورد بحث قرار میگیرد با بدن بدان صورت که در فیزیولوژی از آن بحث میشود، و (۳) مسائل فوق رشته‌ای[4] یا مسائل عمومی، مربوط به روشن کردن اصول روش شناختی مشترک میان همه‌ی رشته‌های تحقیقات، و ارزشیابی تأثیر علم در اشکال دیگر فرهنگ، مانند هنر، تکنولوژی، دین، و اخلاق.

در دنباله‌ی این مقاله، پس از شرح مختصری در باب هر یک از این انواع، مجملی از روش علمی خواهد آمد.

I ـ مسائل درون‌رشته‌ای از تغییرات مهمی ناشی میشود که در نظریه‌ها و روشهای یک رشته‌ی خاص از تحقیق علمی پیش میآید. در قرن ۱۷م که فیزیک از صورت مجموعه‌ای از تعمیمهای کیفی و فرضیه‌های مبهم بیرون آمد، و صورت نظامی از قوانین ریاضی پیدا کرد، این ضرورت پیش آمد که از نو مفاهیم "فضا"، "ماده"، "حرکت"و "نیرو" را تعریف کنند، و تفاوتهائی را که میان استعمالات جدید و قدیم این الفاظ وجود دارد توضیح دهند. دکارت، هابز، لایبنیتز، و اسپینوزا توضیحات گوناگونی برای این مفاهیم اساسی فیزیک عرضه کردند، و بدین ترتیب، فلسفه‌هائی رقیب با یکدیگر برای علم فیزیک به وجود آوردند. توفیق گالیله در استفاده از هندسه برای بیان حرکت متشابه التغییر، و کامیابی نیوتن در تقریر قوانین فیزیکی به وسیله‌ی معادلات دیفرانسیل، فلاسفه را متقاعد کرد که از قواعد استنتاجی مورد استفاده در علم قدیم دست بردارند، و نظام منطقی نیرومندتری بسازند که شایسته‌ی محاسبات ریاضی فیزیک جدید باشد. این عمل در قرن ۱۷م به وسیله‌ی دکارت و لایبنیتز آغاز شد، و با کارهای بول، د مورگن، و پیرس در قرن ۱۹م مدد تازه‌ای به آن رسید، و در قرن حاضر با توسعه‌ی علم منطق تکامل یافت. به وسیله‌ی منطق جدید میتوان نظریه‌های استقراریافته را از نو به صورت اصل موضوعی یا به روش قیاسی قالبریزی کرد تا روابط منطقی میان اصول و فرضیه‌ها و قوانین دقیقاً معلوم شود، و ناسازگاریها بازشناخته شوند تا اقدام در رفع آنها به عمل آید. بدین ترتیب، قسمت مهمی از کار فلسفه‌ی علم عبارت میشود از تحلیل منطقی نظریه‌های علمی. در نتیجه‌ی پیدایش و تکامل هندسه‌های نااقلیدسی(← هندسه‌ی نااقلیدسی) در قرن ۱۹م و استفاده از آنها در فیزیک، همراه با نظامهای جبر نوین، برای مفاهیم زمان و مکان و حرکت تعریفات تازه پیدا شد. و نیز، در نتیجه‌ی پیدایش نظریه‌ی نسبیت و نظریه‌ی کوانتوم، مفاهیم ماده و انرژی و وضع و علیت از نو تحلیل شد، و اصول استنتاجی جدیدی مانند منطق چندارزشی برای محاسبه‌ی احتمالات فراهم آمد.

روانشناسی و علوم اجتماعی تنها در اواخر قرن ۱۹م به صورت علمهای خاص درآمد. پیش از آن، تحقیقات در باره‌ی ذهن و روان و اجتماع بیشتر شاخه‌هائی از تجسس فلسفی به شمار میرفت. درآمدن روانشناسی به صورت علمی تجربی انگیزه‌ای برای تحلیلهای فلسفی مفاهیمی اصلی مانند احساس، ادراک، انگیزش، غریزه، و عادت، و روابط منطقی این مفاهیم با معلومات حاصل از تحقیقات کلینیکی و تجربی شد. و نیز، اتخاذ روشهای علمی گردآوری داده‌ها و تعمیمهای آماری در تحقیقات مربوط به رفتار اجتماعی جامعه‌شناسی و علم اقتصاد و مردمشناسی را به عنوان علوم خاصی تثبیت کرد که مفاهیم و روشهای آنها نیازمند توضیحات فلسفی است.

II ـ مسائل میانرشته‌ای از عدم قطعیتی برمی‌خیزد که در درجه‌ی ارتباط میان رشته‌های مختلف تحقیقی وجود دارد. بعضی از رشته‌های علم چشم‌اندازی کلیتر از دیگران دارند، بدین معنی که مفاهیم و قوانین و نظریه‌های آنها جزئی از وسایل کار علوم اختصاصیتر دیگر را تشکیل میدهد. مثلا، منطق و ریاضیات در همه‌ی علوم إختباری، خواه طبیعی و خواه اجتماعی، مورد استعمال دارند. فیزیک در رشته‌های خاص علوم طبیعی، مانند شیمی، زیستشناسی، هواشناسی، و زمینشناسی به کار میرود. در رشته‌هائی که علوم مختلف یکدیگر را به قسمی میپوشانند که نمیتوان گفت کدام یک از آنها بر دیگری غلبه دارد، یکسانی درجه‌ی اهمیت آنها با توأم کردن نامهای علوم مختلف در اسمهای مرکبی مانند "زیستشیمی"، "شیمیفیزیک"، یا "زیستفیزیک" آشکار میشود. به مناسبت همین وابستگیها، مسائل و بحثهائی پیش میآید در باره‌ی اینکه اندازه‌ی وابستگی هر علم به علم دیگر تا چه اندازه است. اظهار نظر صریح و قطعی در این باره از عهده‌ی متخصصین در یک رشته برنمیآید، و به همین جهت است که مسئله در معرض مباحثات فلسفی قرار میگیرد. به طور کلی، مسائل وابستگی متقابل علوم بر دو نوع است، (۱) محفوظ داشتن قوام و سازگاری نظریه‌های علمی موجود در یک رشته با نظریه‌های موجود در رشته‌ای دیگر، مثلا، تعیین اینکه آیا توضیحاتی که در علم زیستشناسی میآید با اصول فیزیکی از قبیل قانون بقای انرژی سازگار هست یا نه، و (۲) نشان دادن درجه‌ی وابستگی یک رشته‌ی فرعی علم به رشته‌ای کلیتر، مانند وابستگی زیستشناسی به فیزیک یا وابستگی جامعه‌شناسی به روانشناسی. بنا بر مرسوم، از همین درجه‌ی وابستگی است که به عنوان "قابلیت تحویل" علمی به علوم دیگر تعبیر میکنند.

نظریه‌ی فلسفی معروف به مکانیسم (← فلسفه‌ی ماشینی) بر آن است که کلیه‌ی علوم طبیعی (حتی بنا بر نظر پیروان افراطی این فلسفه، علوم اجتماعی نیز) دارای قابلیت تحویل به فیزیک هستند. با وجود این، بر حسب آنکه فیلسوف به چه نحوی این قابلیت تحویل را توجیه کند، تعبیرات مکانیسمی درجات متفاوت خواهد داشت. به معنی خاص، گفتن اینکه علمی قابل تحویل به علمی دیگر است چنین معنی میدهد که مفاهیم علم اول را میتوان به وسیله‌ی مفاهیم علم دوم تعریف کرد، مانند اینکه مفاهیم زیستشناختی حیات، تولید مثل، و سوخت و ساز را میتوان از طریق مفاهیم فیزیکی جرم، نیرو، سرعت، پتانسیل برقی، و ساختمان مولکولی تعریف کرد. به معنائی معتدلتر، میتوان چنین گفت که "قابلیت تحویل" بدین معنی است که قوانین علم فرعی را میتوان، با کومک فرضیه‌های فرعی، از علم کلیتر استخراج کرد، مانند اینکه قوانین شیمیائی حاکم بر ترکیبات مولکولی را می‌توان از قوانین فیزیکی ایستانبرق، همراه با فرضیه‌های اتمی مربوط به مواد ترکیب‌شونده،

(۱)philosophy of science (۲)intra-field problems (۳)inter-field problems (۴)supra-field problems

استخراج کرد. ولی قابلیت تحویل را، حتی بدین معنی، اغلب فلاسفه‌ی معاصر غیر واقعی میشمارند. در معتدلترین صورت مکانیسم، قوانین فیزیک را شرایط لازم برای صحت قوانین سایر علوم طبیعی میشمارند، و مثلا، میگویند فرایندی زیستی مانند تقسیم سلول باید به صورتی توضیح داده شود که با اصول قوانین فیزیک سازگار باشد.

III ـ مسائل فوق‌رشته‌ای مورد توجه وسیعتری هستند، زیرا بستگی مستقیم با نظر عقل سلیم ما نسبت به طبیعت دارند. این مسائل آنجا پیش می‌آیند که بخواهیم اطلاعات علمی را چنان سازمان بدهیم که به صورت نظام واحدی درآید. این کار کار پردامنه‌ای است که محتاج تفسیر کردن نظریه‌های فنی است با زبان عادی و اعتقادات عمومی، و داوری کردن در باره‌ی تعارضهای ظاهری میان یافته‌های فنی و اصول معرفت مورد قبول عام؛ مانند تعارض ظاهری میان توصیف ذرات زیر اتمی از طریق مکانیک کوانتومی (که بنا بر آن، این ذرات وضع و سرعت مشخص ندارند) با مفهوم عادی ماده؛ یا ارزشیابی معرفت علمی از لحاظ ارتباط آن با سایر اشکال معرفت، مانند الاهیات و ما بعد الطبیعه. مخصوصاً ما بعد الطبیعه مسائل مختلف فیه فراوان پیش میآورد، از قبیل اینکه آیا علم می‌تواند حوادث را بدرستی بیان کند یا اینکه فقط توصیفی از نظمهای پیوسته‌ای است که باید با علم برتری مورد توضیح و تفسیر قرار گیرد؛ یا اینکه، آیا نظریه‌های علمی تصاویر درستی از واقعیتهائی که مشاهده‌ی مستقیم آنها مقدور نیست به دست میدهد (مثلا، آیا الکترون واقعاً وجود دارد؟) یا فقط وسایلی نمادی است برای آنکه محاسبات ریاضی را آسان کند؛ یا اینکه آیا علم میتواند، همان گونه که در باره‌ی واقعیتها به ما اطلاعاتی میدهد، اطلاعات اخلاقی نیز به ما بدهد، یا اینکه قضاوت اخلاقی مستلزم سجیه و بصیرتی شخصی است که ورزیدگی در علم هیچ ارتباطی با آن ندارد، و اینکه آیا علم ارزش بی‌قید و شرطی برای اجتماع دارد یا ارزش آن بسته به این است که چگونه مورد استفاده واقع شود، و غیره.

روش علمی

اصطلاح روش علمی[1] به معنی طرق تحقیقی کسب معرفت در علوم تجربی است. روش علمی با علم منطق بستگی تام دارد، و در واقع، منطق مبنای مشترک و وسیله‌ی استدلال در روشهای علوم گوناگون است. در علوم تجربی، محقق به وسیله‌ی مشاهده و تجربه داده‌هائی به دست میآورد؛ تجربه و مشاهده به خودی خود هدف نیست، بلکه وسیله‌ی اکتشاف هدف است. تجربه فرضیه‌ای پیشنهاد نمی‌کند، بلکه به وسیله‌ی منطق است که محقق از داده‌های تجربه نتیجه‌گیری میکند. هدف نهائی محقق یافتن ارتباطات علّی (سه علیت؛ نیز سه علت) و کشف قوانین علمی است، و این بی‌توسل به اصول منطق مقدور نیست.

در باب قوانین علمی سه قانون، در اصطلاح علمی. یک قانون علمی وقتی واقعاً قانون است که بتواند پدیده‌ی معینی را با قطعیت پیشگوئی کند، و استثنا نداشته باشد. ولی، هیچ یک از قوانین علمی معروف این قطعیت را ندارد (سه قانون، در اصطلاح علمی). مخصوصاً، هر جا عامل انسانی وارد کار میشود (مثلا در امور اجتماعی و اقتصادی) ملازمه‌ی قانون با قابلیت پیشبینی به منتهای سستی میرسد. در تحقیقات اقتصادی و اجتماعی، و نیز در موارد متعدد فرایندهای فیزیکی درهم‌پیچیده، ضروری است که از میان عوامل متعدد درهم‌ریخته آنهائی را که در اخذ نتیجه‌ی معقولی ارزش دارند از سایرین جدا کنیم. اصول روش علمی در استخراج واقعیات از توده‌ی مشوش و درهم‌ریخته‌ی شواهد ذیلا شرح داده میشود.

۱. مشاهده[2]. مشاهده طریقه‌ای است علمی برای فهم اشیاء و وقایع، کمیات، کیفیات، و نسبتها و بستگیها، و ممکن است صرفاً با چشم صورت گیرد یا در آن از وسایل علمی استفاده شود. مشاهده ممکن است در اوضاع و احوالی خارج از اختیار شخص ناظر انجام گیرد، مانند مشاهده‌ی تاج خورشید در هنگام کسوف کلی؛ و ممکن است "کنترول‌شده" یا تجربی باشد. در مورد اخیر، شخص ناظر باید همه‌ی سیماهای تحقیق را تحت اختیار داشته باشد، و بتواند اختیار خود را در همه‌ی عوامل مورد نظر اِعمال کند، و از جمله، بتواند زمان و مکان تجربه را معین کند. به وسیله‌ی روش تجربی میتوان به نتایجی مطمئنتر رسید، زیرا شخص ناظر میتواند تجربه را تکرار کند، و از این راه از خطاهای احتمالی بکاهد. همچنین، کار تحقیق را میتوان به قسمتهائی تقسیم کرد، تا کار سهلتر و اخذ نتیجه در باب مراحل مختلف تجربه نیز آسانتر شود.

۲. تحلیل[3] و ترکیب[4]. این دو مفهوم وابسته به یکدیگرند، و یکی متمم دیگری محسوب میشود. تحلیل عبارت است از جدا کردن یک کل به اجزای سازای آن؛ ترکیب عبارت است از به هم پیوند دادن واقعیات فردی وابسته به یکدیگر. تحلیل (و به موازات آن، ترکیب) بر دو نوع است: کمی (kammi) و کیفی (keyfi). در تحلیل کمی تعداد یا مقدار مورد نظر است، و در تحلیل کیفی خواص و وظایف. در تجزیه‌ی آب به اکسیژن و ئیدروژن به وسیله‌ی الکترولیز، اگر محقق به مقدار عناصر شیمیائی سازای آب نظر داشته باشد تحلیل کمی است، و اگر در خواص آب و عناصر سازای آن تحقیق کند تحلیل کیفی انجام داده است.

۳. فرض و فرضیه. در تحقیق در علت واقعه‌ی معینی در طبیعت، اغلب متوسل به فرض یا فرضیه‌ای میشوند، که به عنوان حدسی مقدماتی برای توجیه آن واقعه تلقی میشود، و مقبولیت آن بسته به این است که تجربه یا دلایل دیگر آن را تأیید کنند. برای تفصیل سه فرضه.

۴. تمثیل[5] و مقایسه. از جنبه‌ی علمی، تمثیل و مقایسه برای تعیین علت احتمالی پدیده‌ای بر اساس مشابهت آن با پدیده‌هائی که علت آنها شناخته شده است بکار میرود. بدین جهت، تمثیل اغلب در تقریر فرضیه‌ها نقش مهمی دارد. اما تمثیل واقعی فقط از طریق مقایسه‌ی دقیق همه‌ی عوامل مربوط به موضوع مورد نظر قابل اکتشاف است نه از بررسی سطحی و اجمالی توافقهای معدود تصادفی. به همین جهت، در تمثیل باید با احتیاط بسیار قدم برداشت، و عواملی را که تأثیر ذاتی دارند با هم مقایسه کرد نه عوامل بیرونی را. به عنوان مثال، قوه‌ی جاذبه‌ی بین دو جرم مغناطیسی و نیروی گرانش بین دو جسم مادی، هر دو، به نسبت عکس مجذور فاصله تغییر میکنند. زمانی از این مشابهت نتیجه گرفته بودند که ماهیت این دو نیرو یکی است، و حال آنکه چنین نیست.

۵. استنتاج[6] یا نتیجه‌گیری. استنتاج فرایندی است که به مقتضای آن حکم میکنند بر راستی حکمی به استناد حکم یا احکام دیگری (موسوم به مقدمات استنتاج) که راستی آنها محرز شمرده میشود. استنتاج بر دو نوع است: قیاسی و استقرائی (esteqrā'i).

استنتاج قیاسی را حکم از کلی به جزئی تعریف میکنند، زیرا، در استنتاج قیاسی از مقدماتی کلی در باب مجموعه‌ای از اشیاء حکم به موارد جزئی تحت آن دسته میکنند، مانند اینکه از مقدمات

(۱) هر اسید محتوی ئیدروژن است؛

(۲) اسید سولفوریک اسید است؛

نتیجه بگیریم که

(۳) اسید سولفوریک حاوی ئیدروژن است.

در اینجا، گزاره‌ی (۱) مقدمه‌ای کلی است؛ گزاره‌ی (۲) حکم میکند به اینکه اسید سولفوریک موردی از موارد خاص موضوع آن حکم کلی است؛ و گزاره‌ی (۳) نتیجه‌ی آن دو گزاره میباشد، و اگر راست بودن گزاره‌های (۱) و (۲) را بپذیریم ناچار باید راست بودن (۳) را هم بپذیریم.

در استنتاج استقرائی، خاصیتی را که در بعضی از افراد مجموعه‌ای از اشیاء مشاهده شده است در مورد همه‌ی افراد آن مجموعه تعمیم میدهند، یعنی از جزئی به کلی حکم میکنند. مانند اینکه از مشاهده‌ی افراد سیاه‌چشم در میان قومی حکم شود به اینکه همه‌ی آن قوم سیاه‌چشمانند. بدیهی است که مشاهده‌ی یک فرد دارای چشم غیر سیاه این استنتاج را باطل میکند. از جنبه‌ی نظری، برای اینکه استنتاج استقرائی قابل قبول باشد باید همه‌ی موارد مربوط مورد بررسی قرار گیرند. بدین جهت است که نتایجی که به استنتاج استقرائی حاصل می‌شوند جنبه‌ی احتمالی دارند، و هر قدر تعداد موارد مورد بررسی زیادتر شود احتمال راست بودن آنها بیشتر میشود.

۶. اوضاع ایدآل[7] و تجرید[8]. چون ظرفیت فهم آدمی در مقابل پیچیدگی مسئله‌ای که با آن مواجه است محدود است، ضرورةً باید مسئله را از بعضی جنبه‌ها ساده‌تر کند، و وضعی ایدآل (ideāl) یا خیالی و مجرّد از بعضی قیود و شرایط را مد نظر قرار دهد. مثلا، مفهوم "انسان اقتصادی" یک مفهوم تجریدی یا انتزاعی است؛ در این مفهوم، از هدف‌های آدمی فقط هدف اقتصادی مورد نظر است، و هدفهای دیگر او را عمداً کنار میگذاریم. انسان اقتصادی همواره از دو کالائی که از لحاظ کیفیت یکسانند آن را که ارزانتر است میخرد؛ از دو شیئی که با یک قیمت عرضه شده است آن را که بهتر است میخرد. انسان اقتصادی موجودی ایدآل و انتزاعی است که با قطع نظر از هدفهای گوناگون

---

(۱)scientific method (۲)observation (۳)analysis (۴)synthesis (۵)analogy (۶)inference (۷)ideal (۸)abstraction

و درهم‌پیچیده‌ی انسان واقعی حاصل میشود. در مکانیک و فیزیک، از حرکتِ بدون اصطکاک اجسام بحث میکنند. چنین حرکتی ایدآل و انتزاعی است، ولی این مفهوم انتزاعی وسیله‌ی کشف قوانین حرکت است.

۷. طبقه‌بندی[1] یا رده‌بندی[1]. طبقه‌بندی عبارت از این است که اشیائی را که در صفت یا خاصیتی اشتراک دارند تحت عنوان واحدی درآوریم. طبقه‌بندی تدبیری است که بدان وسیله میتوان عناصر و انشعابات یک مسئله را بر اساس تمایزات قاطع آنها محدودتر و تحقیق در آن را آسانتر کرد. این روش مخصوصاً در علوم زیستی ارزش بسیار دارد (← رده‌بندی).

در طبقه‌بندی باید در ارزشیابی تمایزات مذکور دقت شود. خطا کردن در طبقه‌بندی به سبب ملحوظ داشتن تمایزات سطحی به جای تمایزات اساسی بسیار اتفاق افتاده است. مثلا، قرار دادن بالها با ماهیها در یک طبقه بدین جهت که هر دو شنا می‌کنند رایج است، ولی خطا است. در این طبقه‌بندی، مشابهت سطحی بالها و ماهیها مورد توجه واقع شده است، ولی اختلافات اساسی آنها در زیر پرده‌ی مشابهت ظاهری مستور مانده. زغال سنگ را به تسامح از کانیها میشمارند، و حال آنکه زغال سنگ ماده‌ای فسیلی و دارای منشأ گیاهی است. تنفس، احتراق، و فرسایش همه فرایندهای اکسایشی هستند، ولی نمیتوان آنها را در یک طبقه قرار داد. خلاصه، هر کیفیتی که مبنای طبقه‌بندی واقع میشود باید یک ملاک ممیز اساسی در اشیاء مورد طبقه‌بندی باشد.

فلسفه‌ی قانون: ← قانونشناسی.

فلسفه‌ی ماشینی (falsafeye māšini) یا **فلسفه‌ی مکانیکی** (mekāniki) یا **نظریه‌ی ماشینواری** (māšin.vāri) یا **مکانیسم**[2] (mekānism)، به طور کلی، هر عقیده‌ای که پدیده‌های طبیعت را با ماده و حرکت و قوانین آن شرح و توضیح دهد و قوای فوق طبیعی را در آن دخالت ندهد. اصطلاح مکانیسم در استعمال حکما و دانشمندان به معانی مختلف آمده است که همه را به معنی کلی فوق میتوان برگرداند. از جمله‌ی این استعمالات و معانی است، (۱) عقیده‌ای که به موجب آن حوادث طبیعت مولود علل قریبه و مؤثر است نه علل غائی، (۲) عقیده‌ی اینکه طبیعت همچون ماشینی است که به خودی خود کار میکند و محرک خارجی جز اجزاء خود ندارد، (۳) عقیده‌ی لئوکیپوس و ذیمقراطیس که عالم فقط از اجزاء لایتجزی و خلأ ترکیب یافته است، (۴) عقیده‌ی دکارت بر اینکه انسان از جسم و روح است، و جسم و ماده فقط با بعد و قوانین مکانیکی قابل توضیح است، و حتی حیوانات (جز انسان) ماشینهائی بیش نیستند. در زیستشناسی، مکانیسم عنوان نظریه‌ای است که به موجب آن اعمال عضوی فقط از روی اصول مکانیکی است، و عقیده‌ی مخالف آن در زیستشناسی ویتالیسم[3] (vitā-lism) یا اصالت حیات است.

معتقدان به فلسفه‌ی مکانیسم مخالف استعمال اصطلاحات ما بعد الطبیعه برای تفسیر پدیده‌های طبیعت هستند، و میگویند تفسیر پدیده‌های طبیعت با این اصطلاحات نه تنها چیزی را روشن نمیسازد بلکه اذهان جامد را جمودت و توقف بیشتری می‌بخشد. افکار دکارت در اذهان دانشمندان تأثیر بیشتری باقی گذاشت، و علمای زیستشناسی سعی کردند که، به جای قائل شدن به یک "عضو حیاتی"، حیات را با قوانین فیزیک و شیمی توضیح دهند. کانت معتقد بود که، گرچه پدیده‌ی حیات را به طور کلی با فیزیک و شیمی نمیتوان درک کرد، تتبع قوانین شیمیفیزیک در مسائل زیستشناسی تا حد اعلای امکان ضروری و لازم است. از قرن ۱۸م به بعد، کسانی مانند لامتری و لوب، و مخصوصاً در قرن ۲۰م علمای زیستشیمی و سیبرنتیک معتقد شدند که در عالم حیات چیزی که نتوان آن را با قوانین اجسام غیرآلی توضیح داد وجود ندارد. اما، در جهت مخالف آن، فلاسفه‌ای نیز پیدا شدند که به ویتالیسم (اصالت حیات) و "جهش حیاتی" یا "نیروی حیاتی" (اصطلاح برگسون) اعتقاد یافتند. معتقدان به اصالت حیات میگویند که، در هر موجود زنده‌ای، یک اصل و مبدأ حیاتی (و به‌قول ارسطو، "کمال اول") وجود دارد که اعمال آن را ارشاد و رهبری میکند.

فلسفه‌ی متعالی: ← وجود برترین، مذهب.

فلسفه‌ی مدرسی: ← مدرسی، فلسفه‌ی. نیز ← فلسفه، قسمت VI.

فلسفه‌ی معرفت: ← معرفتشناسی.

فلسفه‌ی مکانیکی: ← فلسفه‌ی ماشینی.

فلسفه‌ی نقدی: ← کانت، ایمانوئل.

فلش: ← سهم.

فلش[4] (flaš) [انگل.، = درخش]، درخش نور مصنوعی، که در عکاسی در شب به کار میرود، و نیز ماده‌ای که برای تولید فلش استعمال میشود. در این معانی اصل انگلیسی آن فلشلایت[5] (flašlāyt) [= فلش + لایت (نور)] است. سابقاً، در عکاسی در شب، نور مطلوب را با آتش زدن گرد یا نواری از منیزیوم فراهم میکردند. امروزه برای این منظور لامپ فلش[6] به کار میرود، که با برق کار میکند، و در فاصله‌ی کوتاهی (معمولا ۱/۵۰ ثانیه، و با لامپهای مخصوص ۱/۲۰۰ ثانیه) نور شدیدی میدهد. فلش در عکاسی در روز نیز، با برطرف کردن سایه‌های نامطلوب، عکسهای بهتر میدهد. لامپ فلش به وسیله‌ی اسبابی که حامل آن است بر دستگاه عکاسی نصب میشود، یا آن را نزدیک دستگاه نگاه میدارند. اسباب حامل فلش دارای یک نورافکن برای متوجه کردن نور است، و باتریها یا مولد کوچکی دارد که جریان برق تولید میکند. در بستاور دوربین عکاسی (← عکاسی، قسمت III) مواضعی برای اتصال برق چنان تعبیه شده است که درست همزمان با گرفتن عکس، جریان برق در لامپ فلش وصل میشود. در لامپ فلش، افروزه‌ی بسیار نازکی از تنگستن، چاشنیی از زیرکونیوم، و ورقه‌ی بسیار نازکی از آلومینیوم یا زیرکونیوم جای دارد، و لامپ از اکسیژن پر شده است. بر اثر وصل شدن جریان برق، افروزه گرم میشود، و در نتیجه، چاشنی مشتعل میگردد و اشتعال آن سبب سوختن ورقه‌ی فلزی و ایجاد نور سفید درخشانی میشود. چون نوری که از زیرکونیوم به دست میآید رخشنده‌تر است، فلشهای زیرکونیومی کوچکتر از فلشهای آلومینیومی است. اشتعال در لامپ فلش چنان سریع است که همراه با حرارت زیاد و اندک نیروی منفجره‌ای است. بدین جهت، سطح داخلی و خارجی لامپ فلش را با ماده‌ای خاص میانداینند که حرارت را میگیرد، و مانع شکستن چراغ میشود. لامپهای فلش الکترونیکی نیز هست، که با گاز پر شده است، و از هر یک چند هزار بار میتوان استفاده کرد، ولی به‌کار انداختن آنها مستلزم ولتاژ بسیار زیاد است.

فلفل[7] (felfel)، نام میوه‌ی تند چند گیاه، که در ادویه‌ی غذائی و پزشکی به کار میرود. فلفل حقیقی یا فلفل سیاه (*Piper nigrum*) بوته‌ی دائمی هند شرقی است که گرد فلفل سیاه و فلفل سفید را از میوه‌های خشک آن میسازند. فلفلهای قرمز، که آنها را سبز یا رسیده مانند سبزی میخورند یا ترشی میکنند، اجناس مختلف از نوع یکساله یا چندساله‌ی کاپسیکوم (*Capsicum*) است. پاپریکا[8] (pāprikā) میوه‌ی رسیده‌ی *C. tetragonum* است، و از اقسام مشهور آن پاپریکای مجارستانی است. فلفل تند معروف به چیلی در غذاهای مکزیکی به کار میرود. استعمال فلفل در میان اقوام مختلف بسیار معمول است؛ مخصوصاً مردم هند و نواحی گرمسیر آن را بیشتر از ملل دیگر به کار میبرند.

فلفل بری: ← تخم پنج‌انگشت.

فلفل درختی (felfele deraxti)، درخت صمغی زینتی پیوسته‌سبز از نوع سکینوس (*Schinus*)، که اصلش از پرو است، ولی در نواحی معتدل انتشار یافته است. ساقه‌های بعضی از جنسهای آن را به جای فلفل به کار میبرند.

فلفل کاین: ← کاین، شهر.

فلق: ← شفق. نیز ← نیمتاب.

فلق، سوره‌ی (falaq) [= سپیده‌دم]، سوره‌ی ۱۱۳م قرآن، مکی، ۵ آیه. سوره‌ی کوتاهی است که در آن خواننده از شرور تاریکی و حسد و شر همه‌ی آفریده‌ها به خدای سپیده‌دم پناه میبرد.

فلقراط: ← وامق و عذرا.

فلک: ← افلاک.

فلک الافلاک: ← افلاک.

فلک الافلاک، قلعه‌ی (falako ʾl.ʿaflāk)، نام قلعه‌ای در شهر خرم‌آباد، لرستان، که بر فراز تپه‌ای قرار دارد. محیط قلعه ۲۲۸٫۵۰ متر و بلندترین دیوار آن تا سطح تپه ۲۲٫۵۰ متر است؛ سابقاً دارای یک صحن بود ولی با ساختن چند اطاق در وسط صحن آن را به دو قسمت کرده‌اند. قلعه دارای ۸ برج است، و در ورودی قلعه به پهنای ۲٫۱۰ متر و بلندی ۳ متر در برجی در جنوب قلعه قرار دارد. رود کشکان از کنار آن میگذرد. مدتها به عنوان زندان سیاسی از آن استفاده میشد. در زمان رضا شاه کبیر چندی قلعه‌ی سپه خوانده شد؛ امروز به همان نام سابقش معروف است.

فلک البروج: ← افلاک.

فلک‌الدین حسن لر (falako'd.din hasane lor)، فت ۶۹۲ هق، فرمانروای قسمتی از لر کوچک و ۸مین اتابک (۶۷۷-۶۹۲ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک؛ پسر بدرالدین مسعود لر. بعد از قتل

---

(۱)classification (۲)mechanism (۳)vitalism (۴)flash (۵)flashlight (۶)flashlamp; flashbulb (۷)pepper (۸)paprika

تاج‌الدین شاه لر، به حکم اباقا خان، در قسمتی از بلاد لر کوچک به امارت رسید، و قسمتی دیگر از لر کوچک به برادرش عزالدین حسین لر واگذار شود (به همین جهت، در سلسله‌ی اتابکان لر کوچک، هر دو برادر ۸مین اتابک به شمار میآیند). فلک‌الدین حسن به سجایای خردمندی و پرهیزگاری و خوشخوئی موصوف بود. بعد از او، ولایتش به خضر لر (پسر تاج‌الدین شاه) رسید.

فلک‌المعالی، لقب منوچهر ابن قابوس.

فلکر[1]، **جیمز الروی** (jeymz elroy flekər)، ۱۸۸۴–۱۹۱۵، شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی. دو سال در قنسولگری بریتانیا در بیروت خدمت کرد، ولی بیمار شد و از کار کناره گرفت، و در سویس به بیماری سل درگذشت. دو نمایشنامه‌ی وی، به نام حسن (۱۹۲۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تحت عنوان حسن یا جاده‌ی زرین سمرقند) و دون زوان (۱۹۲۵)، پس از وفاتش چاپ شد، و اولی شهرت بسیار یافت. از آثار دیگرش مسافرت زرین به سمرقند (۱۹۱۳) است.

فلکسمن[2]، **جان** (jān flaksmən)، ۱۷۵۵–۱۸۲۶، مجسمه‌ساز و طراح انگلیسی. مدت ۷ سال در رم مجسمه‌سازی آموخت، و در ضمن، از نقشهای گلدانهای یونانی، طرحهای ساده‌ای برای مصور ساختن آثار هومر، دانته، اشیل، و هزیود تهیه کرد، که بعضی از آنها را دوست او و. بلیک حکاکی نمود. علاوه بر مجسمه‌های معروفی که در کلیسای جامع چیچیستر ازو به جای مانده، مجسمه‌ای نیز از لرد نلسن در کلیسای جامع سنت پول از او باقی است. در ۱۸۱۰ در آکادمی سلطنتی انگلستان استاد مجسمه‌سازی شد. دولت انگلستان به اصرار او مرمرهای الگینی را خریداری کرد (۱۸۱۶).

فلکی شروانی (falakie šervāni)، شهرت **نجم‌الدین ابوالنظام محمد** (najmo'd.dīn abo'n-nezām)، متخلص به **فلکی**، ف ۵۸۷ یا ۵۷۷ هق، شاعر فارسی‌زبان، اهل شماخی (در آذربایجان شوروی کنونی). به علت آگاهی از علم نجوم، فلکی تخلص میکرد. مدتی را در زندان شروانشاه به سر برد و سپس آزاد شد. شعر وی در شیوه‌ی سرایندگان آذربایجانی معاصر او (نظیر خاقانی) است. دیوان کوچکی از او به جای مانده که در حدود ۲٬۰۰۰ بیت دارد، و در لندن (۱۹۲۹) و ایران (۱۳۴۵ هش) به چاپ رسیده است.

فلگ[3]، **ارنست** (ërnəst flag)، ۱۸۵۷–۱۹۴۷، معمار امریکائی. در مدرسه‌ی بوزار پاریس تحصیل کرد. ساختمان ۴۵طبقه‌ی معروف به بنای سینگر، که در نیو یورک ساخت (۱۹۰۸)، از لحاظ ارتفاع، انقلابی در کار معماری به شمار میرود.

فلمث[4] (falməṯ)، شهر (جه ۵۰°۱۵')، ولایت کورنوال، جنوب انگلستان. بندر و شهر ماهیگیری و تفرجگاه است. از بندرگاه عالی آن خاک چینی صادر میشود.

فلمستد[5]، **جان** (jān flamsted)، ۱۶۴۶–۱۷۱۹، منجم انگلیسی. چارلز II او را سمت منجم سلطنتی اعطا کرد (۱۶۷۵)، و وی تحقیقات خود را در رصدخانه‌ی گرینیچ ادامه داد. وی مؤلف فهرست معروفی از ستارگان است.

فلمیش: ← فلاندر؛ فلاندری، زبان.

فلمینگ: ← فلاندر.

فلمینگ[6]، سر **الگزاندر** (sər alegzāndər fle-ming)*، ۱۸۸۱–۱۹۵۵، میکروبشناس اسکاتلندی و کاشف (۱۹۲۸) پنی‌سیلین. در دانشگاه لندن تحصیل کرد، و بعداً در همان جا استاد میکروب‌شناسی شد. به جهت کارهای او، ارنست بوریس چین، و سر ه. و. فلوری، جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۵ در طب و فیزیولوژی بین آنان تقسیم شد.

فلمینگ[6]، سر **جان امبروز** (sər jān ambröz fleming)*، ۱۸۴۹–۱۹۴۵، مهندس انگلیسی برق. از پیشقدمان استفاده از نیروی برق برای روشنائی، تلفن، و تلگراف بیسیم در انگلستان بود، و نوعی لامپ ترمیونی اختراع کرد.

فلنسبورگ[7] (flensburg)، شهر (جه ۵۴°۴۶'، ۹۳°)، جمهوری فدرال آلمان، ایالت شلسویگ‌ـهولشتاین، ل آلمان؛ بندری کنار دریای بالتیک نزدیک دانمارک. کارخانه‌های کشتیسازی و ماشینسازی، و صنایع شیمیائی و غذائی دارد. در ۱۸۶۴ از دانمارک به پروس انتقال یافت.

فلوئم، در گیاهشناسی، ← شیره.

فلوئور[8] (fluor؛ از فنس)، فعالترین عنصر شیمیائی نافلز (علامت شیمیائی F، نیز ← عنصر، جدول). گازی است به رنگ زرد مایل به سبز، و سمی و بسیار خورنده [اکال (akkal)]. بر طبق بعضی مآخذ، در ۱۷۷۱، به وسیله‌ی شله کشف شد. در ۱۸۸۶، موآسان فرانسوی آن را جدا کرد. کانی عمده‌ی آن **فلوئوریت**، **کریولیت**، و **آپاتیت** است. از گروه عناصر شورگن است، و از الکترولیز اسید فلوئوریدریک و فلوئورور پوتاسیوم به دست میآید. تقریباً با همه‌ی مواد آلی و غیر آلی فعل و انفعال میکند. ذرات ریز فلز، شیشه، و زغال در فلوئور با شعله‌ی درخشانی میسوزند.

تا جنگ II، تولید فلوئور در مقیاس تجارتی انجام نمیگرفت. کارهای مربوط به انرژی اتمی تولید آن را ضروری ساخت، و اکنون فلوئور را به مقیاس وسیع تهیه میکنند. فلوئور و ترکیبات آن در تهیه‌ی اورانیوم و بیش از 100 ماده‌ی شیمیائی دیگر (از جمله در بسیاری از پلاستیکهای مقاوم در مقابل حرارت) به کار میرود. مشتقات بعضی از ئیدروکربورهائی که در ساختمان آنها کلور و فلوئور شرکت دارند (← فرئون) در دستگاههای تهویه‌ی مطبوع و سردساز به کار میروند.

فلوئورسان[9] (fluorsān)، دارای خاصیت **فلوئورسانی** یا ناشی از آن یا وابسته بدان.

فلوئورسانی[10] (fluorsāni)، خاصیتی در بعضی مواد که وقتی تحت تأثیر امواج نور یا بعضی عوامل دیگر واقع شوند نور قابل رؤیت (نور فلوئورسان) از خود صادر میکنند. موادی را که دارای این خاصیت هستند فلوئورسان مینامند. این خاصیت اول‌بار در بلورهای **فلوئوریت** مشاهده شد. امتیاز فلوئورسانی با **فوسفورسانی** در این است که مواد فلوئورسان مادام که محرک در کار است از خود نور صادر میکنند. خاصیت فلوئورسانی را سر ج. گ. ستوکس توجیه نمود، و همو کشف کرد (۱۸۵۲) که بعضی از مواد بر اثر تحریک با اشعه‌ی فوق بنفش از خود نور قابل رؤیت صادر میکنند. وی این خاصیت را فلوئورسانی و مواد دارای این خاصیت را فلوئورسان نامید، و قانونی (قانون ستوکس) در این باب کشف کرد بدین مضمون که طول موج نور فلوئورسان اغلب بلندتر از طول موج محرک است. بعدها معلوم شد که میتوان بعضی از مواد را به وسیله‌ی نور مرئی، تشعشعات زیر قرمز، اشعه‌ی ایکس، امواج رادیوئی، اشعه‌ی کاتودی، مالش، حرارت، فشار، و بعضی محرکهای دیگر فلوئورسان کرد.

فلوئورسانی در لامپهای موسوم به لامپ فلورسنت[11] (floresent، از انگلا) پیدایش میابد، این لامپ لوله‌ای است دراز و شیشه‌ای، محتوی گاز آرگون و مقدار کمی بخار جیوه، که دو انتهایش مسدود و در هر انتها مجهز به یک الکترود است. سطح درونی لوله اندود به ماده‌ای فلوئورسان است. چون بین دو الکترود ولتاژ کافی برقرار شود، به وسیله‌ی بخار جیوه، در لوله تخلیه‌ی برقی روی میدهد، و در نتیجه، تشعشعات فوق بنفش به وجود میآید، و نور فلوئورسان از اندود جدار لوله صادر میشود. استفاده از لامپهای فلورسنت در کارخانه‌ها، منازل، و ادارات رواج بسیار یافته است.

فلوئوروسکوپ[12] (fluoroskop، از فنس)، اسبابی که به وسیله‌ی اشعه‌ی ایکس یا تشعشعات دیگر تصویری مرئی بر صفحه‌ای فلوئورسان تولید میکند. در طب برای تشخیص مرض و در صنعت برای بررسی مواد و مصنوعات خاصه از لحاظ تشخیص دادن عیبی در آنها به کار میرود. اساساً جعبه‌ای است که قاعده‌اش از صفحه‌ای فلوئورسان تشکیل یافته و انتهای دیگرش سوراخی برای چشم دارد. چون بعضی املاح بیسموت اشعه‌ی ایکس را متوقف می‌سازند، اگر شخصی که دوغابی از یکی ازین املاح نوشیده است بین منبع اشعه‌ی ایکس و صفحه‌ی فلوئورسان قرار گیرد، تصویر معده و امعاء که محتوی ملح بیسموت است روی صفحه می‌افتد، و بدین طریق، میتوان شکل عضو حاوی بیسموت را به وضوح دید، و قرحه یا انقباض یا اتساع آن را معلوم کرد.

فلوئوریت[13] (fluorit) یا **اسپات فلوئور**[14] (espāte fluor)، سنگ معدنی فلوئورور کلسیوم (ترکیبی از فلوئور و کلسیوم)، که به رنگهای مختلف دیده میشود. در نواحی مختلف زمین، مخصوصاً در انگلستان، آلمان، و کشمه یافت میشود. در فلزگری و نیز در تهیه‌ی اسید فلوئوریدریک و شیشه‌های شیری‌رنگ و مینا به کار میرود.

فلوبر[15]، **گوستاو** (güstāv flober)، ۱۸۲۱–۸۰، رماننویس فرانسوی، اهل روان. در خانواده‌ای بسیار صمیم پرورش یافت، و از طفولیت احساس احتیاج به مهربانی در وی قوت گرفت، و تا آخر عمر در او باقی بود. برای تحصیل حقوق به پاریس رفت، اما به سبب ناراحتیهای عصبی، که همه‌ی عمر به آن دوچار بود، ناگزیر از تحصیل دست شست، و از پاریس به کرواسه[16] (kruāse، در حوالی روان) رفت (۱۸۴۴)، و همه‌ی عمر را در آنجا گذرانید،

---

(۱)Flecker (۲)Flaxman (۳)Flagg (۴)Falmouth (۵)Flamsteed (۶)Fleming (۷)Flensburg (۸)fluorine (۹)fluorescent (۱۰)fluorescence (۱۱)fluorescent lamp (۱۲)fluoroscope (۱۳)fluorite (۱۴)fluorspar (۱۵)Flaubert (۱۶)Croisset

مگر در مسافرتهای کوتاهی به ایتالیا (۱۸۴۵)، مصر و ترکیه (۱۸۴۹ و ۱۸۵۱)، و الجزیره و تونس (۱۸۵۸). فلوبر برای هر یک از آثار خود کار زیادی انجام داده است، و همه‌ی آنها را در خانه‌ی خود واقع در کرواسه پرورانده است.

فلوبر از سال ۱۸۵۱ نگارش کتاب مادام بوواری را شروع کرد. بعضی از صحنه‌های کتاب در محافل بورژوازی قشری پاریس جنجالی بر پا کرد، و کار به دادگاه کشید، اما دادگاه او را تبرئه کرد. این محاکمه و حکم صادر از آن زمان مادام بوواری را به اوج شهرت رسانید. فلوبر، که با وجود موفقیت در دادگاه، از جریان امر سخت متأثر شده بود، برای آرامش اعصاب، سفری به افریقای شمالی کرد، و در این سفر برای رمان تازه‌ی خود سالامبو[1] (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۴۷ هش) مطالبی فراهم کرد؛ این کتاب نیز پس از ۶ سال کار منتشر شد (۱۸۶۲)، و با همان موفقیت مادام بوواری مواجه گردید. برای تهیه‌ی اثر بعدی خود ۷ سال وقت صرف کرد؛ اکنون سه تحریر از این اثر، که در ۱۸۶۹ با عنوان تربیت احساساتی منتشر شد، در دست است. برای کتابی دیگر ۵ سال کار کرد، و سه تحریر از آن را با نامهای سفری در دوزخ (۱۸۳۵)، رؤیائی از دوزخ (۱۸۳۷)، و شمار (۱۸۳۹) منتشر ساخت، و سپس تحریر دیگری از آن با عنوان وسوسه‌ی سنت آنتوان منتشر کرد (۱۸۴۹). تحریر اخیر مطبوع خاطر دوستانش نشد، و فلوبر تحریر جدیدی از آن فراهم ساخت (۱۸۵۶)، و در ۱۸۷۴ آن را منتشر کرد. این کتاب در حقیقت رمان نیست، بلکه نوعی تفکرات فلسفی است. فلوبر سه سال بعد کتاب سه داستان خود را منتشر نمود (۱۸۷۷). از آثار دیگرش نمایشنامه‌ی کاندیدا و قصر دلها در زمان حیاتش انتشار یافت. پس از مرگش نیز آثار ناتمامی از او منتشر شد. نامه‌های او نیز در چهار جلد به چاپ رسیده است (۱۸۸۷–۹۳). در این نامه‌ها روح کاملا انسانی او بخوبی آشکار است.

فلوت[2] (flut؛ از فنس)، نام عمومی دسته‌ای از سازهای بادی که اساساً عبارتند از لوله‌ای استوانه‌ای که در طول آن سوراخهائی قرار گرفته است که با انگشتان یا با کلیدهائی که به وسیله‌ی انگشتان کار میکنند میتوان آنها را باز کرد یا بست. دو نوع عمده‌ی آن فلوت معمولی یا فلوت عرضی[3] یا فلوت آلمانی و فلوت دلسند است.

I ـ خانواده‌ی فلوت عرضی

سازهای این خانواده در میان سازهای بادی چوبی بالاترین (زیرترین) صداهای موسیقی را تولید میکنند. فلوت (شکل ۱) و پیکولو[4] (piko-lo) [از ایتالیائی، ـــ (فلوت) کوچک] (شکل ۲) تنها سازهای ارکستری هستند که آنها را عرضی

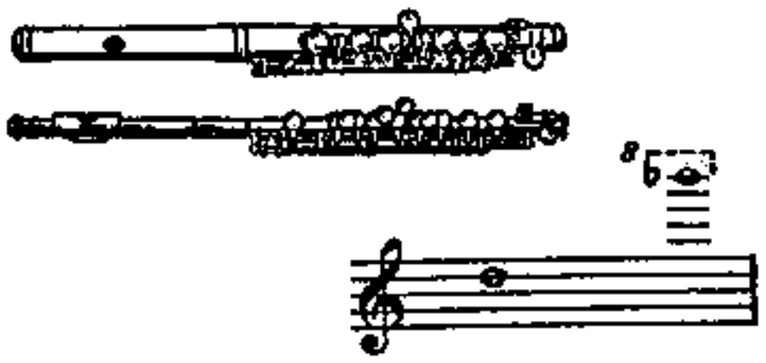

شکل ۱. فلوت

تولید میکنند. فلوت (شکل ۱) و پیکولو[4] (piko-lo) [از ایتالیائی، ـــ (فلوت) کوچک] (شکل ۲) تنها سازهای ارکستری هستند که آنها را عرضی

شکل ۲. پیکولو

نگاه میدارند. فلوت کنسرت از نقره یا چوب سخت یا ابونیت[5] (ebonit، فنس؛ از اقسام سیاه کائوچوی سخت) ساخته میشود. صدای آن به این طریق حاصل میشود که نوازنده در سوراخ دهن[6] فلوت، که بیضی‌شکل و به طول ۱۲ ه ملم است، میدمد، و هوای داخل لوله را مرتعش میسازد (ـــ **لوله‌های صوتی**). انتهای ساز با ماده‌ای چوب‌پنبه‌ای بسته شده است، و سوراخ دهن نزدیک این انتها قرار دارد. صداهای زیر فلوت جیغ‌مانند و صداهای پایین (بم) آن حالت "پوکی" دارند. صدای پیکولو یک اکتاو زیرتر از صدای فلوت معمولی است. پیکولو صدائی درخشان دارد، و در ارکستر در مواردی که مخصوصاً چنین صدائی مطلوب باشد به کار میرود. صدای فلوت بتنهائی میتواند همه‌ی سازهای زهی ارکستر را تحت الشعاع قرار دهد، و از این لحاظ یک ساز تکنواز (taknavāz) (سولو) ارکستر است. بعضی از آهنگسازان در آهنگهای خود بیش از یک فلوت را به کار میگیرند.

فلوت یکی از قدیمترین سازهای بادی است. لوله‌های ساده یا قمیش‌دار که از سر باز آنها در آنها میدمیدند از ازمنه‌ی پیش از تاریخ سابقه دارد. در قرون وسطی، لوله‌ای استوانه‌ای به کار میرفت که روی آن شش سوراخ برای انگشتان تعبیه شده و یک انتهایش بسته بود، و صدا با دمیدن در یک سوراخ دهن جانبی (مانند فلوت امروزی) تولید میشد. از سال ۱۶۷۳ تا سال ۱۷۷۵ مجرای لوله‌ی فلوت مخروطی بود، و کلیدی نیز بآن اضافه شد. علاوه بر گام اولیه، که با برداشتن متوالی انگشتان از روی سوراخها تولید میشد، نُتهای دیگری با روش "برداشتن یک در میان انگشتها"[7] قابل اجرا بود. تا سال ۱۸۵۰ تا ۸ کلید به فلوت اضافه شد، ولی فلوت یک‌کلیدی مقام خود را حفظ کرد. کسی که در تکمیل فلوت نقش مهمی داشته است تئوبالد بوم[8] (teobald bom، ۱۷۹۳ یا ۱۷۹۴–۱۸۸۱) است. پدر وی جواهرساز بود، و بوم در کارگاه پدرش در کار کردن با فلزات مهارت یافت، و فلوت‌نوازی ماهر و پرشور هم بود، و از علم اصوات نیز اطلاع داشت. در ۱۸۳۵، بوم اصلاحاتی در فلوت به عمل آورد، ولی مجرای مخروطی به کار میبرد. سرانجام در ۱۸۴۷ بوم شروع کرد به ساختن فلوت با مجرای استوانه‌ای، و بدین گونه انقلابی در ساختمان فلوت پدید آورد. فلوتی که امروز رایج است از همین نوع میباشد، و بسیاری از قطعات زینتی و سریع را بآسانی میتوان با آن اجرا کرد. آثار باخ، هندل، هایدن، و موتسار همه برای فلوت ساده‌ی قرن ۱۸م تصنیف شده‌اند. فلوت در ارکستر‌های نظامی نیز به کار میرود، ولی در این صورت آن را چنان میسازند که صدای بمتری میدهد.

از خانواده‌ی فلوت میتوان سازی کوچک، ساده، و ابتدائی را نام برد که آن را به انگلیسی فایف[9] (fāyf) و به فرانسه فیفر[10] (fifre) میگویند (شکل ۳)، و در تونالیته‌ی "سی بمل" ساخته میشود (یعنی



شکل ۳. فایف

اگر انگشتان را به ترتیب از پایین به بالا از روی سوراخها برداریم، ساز گام "سی بمل ماژور" را تولید میکند. این ساز معمولا با طبل همراهی می‌شود. نمونه‌های اولیه‌ی آن دارای مجرای استوانه‌ای و عملا دارای صداهای "خارج" بوده است. نمونه‌ی جدیدتر از نوع با مجرای مخروطی است، و از لحاظ زیر و بمی بین فلوت و پیکولو میباشد. نوع کنونی آن دارای تعدادی کلید (تا ۶ عدد) است.

فلوت آلتو[11] (flute ālto) از فلوت معمولی صدایش به فاصله‌ی چهارم بمتر است، و شکل ظاهری آن با فلوت معمولی متفاوت میباشد.

فلوت باس[12] (flute bās) یک اکتاو از فلوت معمولی بمتر است، و چندان استعمال نمیشود.

II ـ خانواده‌ی فلوت دلپسند

این ساز، که امروز به انگلیسی رکوردر[13] (rekordər) خوانده میشود، در طی تاریخ به اسامی متعدد نامیده شده است. در قرن ۱۸م در انگلستان به نام "فلوت معمولی" یا "فلوت انگلیسی" مشهور بود. در آلمان آن را بلوکفلوته[14] (blokflēte)، در فرانسه فلوت دوس[15] (flüt dus) [ـــ فلوت دلپسند] یا فلوت‌آ‌بک[16] (flüt ā bek)، و به ایتالیائی فلائوتو دولچه[17] (flāuto dolce) مینامیدند. در آثار شکسپیر، بیکن، میلتن، و نویسندگان دیگر آن دوران اشاره‌ای به نام این ساز شده است.

در طی قرون ۱۶م و ۱۷م، رکوردر به اندازه‌های مختلف از چند سم تا ح یک متر و یکپارچه ساخته میشد، و تزیینی نداشت. در اواخر قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م، رکوردر از چند پارچه ساخته شد، و تزییناتی به آن الحاق گردید. صدای رکوردر با دمیدن نوازنده در مجرای کوچکی که در دهنی منقاری‌شکل ساز تعبیه شده است تولید میشود. هوای دمیده متوجه جدار تیز سوراخ صدا میگردد. رکوردر غالباً از سه قطعه ساخته میشود. مجرای لوله‌ی همه‌ی رکوردرها مخروطی است، و قسمت

(۱)Salammbô (۲)flute (۳)transverse flute (۴)piccolo (۵)ebonite (۶)mouth-hole (۷)cross-fingering (۸)Boehm (۹)fife (۱۰)fifre (فنس) (۱۱)alto flute (۱۲)bass-flute (۱۳)recorder (۱۴)blockflöte (۱۵)flûte douce (۱۶)flûte-à-bec (۱۷)flauto dolce

گشادتر آن قسمت دهنی است. بر روی بدنه‌ی آن ۶ سوراخ تعبیه شده است، و یک سوراخ هم در انتهای پایینی دارد.

در قرن ۱۷م، فلوت آلمانی و رکوردر هر دو در ارکستر اجرا میشد، و پرسل، اسکارلاتی، و لولی برای هر دو آهنگ نوشته‌اند. در نیمه‌ی اول قرن ۱۸م، مصنفینی مانند باخ و هندل نیز این سازها را در آثار ارکستری خود به کار گرفتند. در قرن ۱۸م، رکوردر به سبب صدای آرام و "پوک" خود از صحنه‌ی ارکستر خارج شد، اما امروز دگربار مورد توجه واقع شده است.

ساز معروف به فلاژوله[1] (flājole؛ فنس) سازی بادی و شبیه رکوردر است، اما دو سوراخ از شش سوراخ اصلی آن در زیر است، و با شست میتوان آن را باز و بسته کرد.

فلوتن[2]، خرلوف فان (xerlof fān floten)، ۱۸۶۶–۱۹۰۳، مستشرق هلندی. به مسائل مربوط به فولکلور توجه بسیار داشت، و چندسالی، هر سال چند ماه، در مشرق‌زمین به سر برد. در محافل هلندی به جهت ترجمه‌هایش از اشعار و حکایات عربی بسیار مشهور بود. آثارش، علاوه بر مقالات تحقیقیش در مجلات، مشتمل است بر فهرست الفبائی کتاب اغانی، طلوع عباسیان از خراسان (۱۸۹۰)، تحقیقاتی در باره‌ی استیلای عرب (۱۸۹۴)، و چاپ کتاب المحاسن و الاضداد منسوب به جاحظ (۱۸۹۸).

فلوتو[3]، فریدریش فون (fridriš fon flotŏ)، ۱۸۱۲–۸۳، مصنف آلمانی اپرا. آثارش متأثر از اپرا کمیک فرانسوی است. بسیاری از ۲۹ اپرای او به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، و ایتالیائی ترجمه و در سراسر اروپا اجرا شد.

فلوجه، عراق، ← فرات، قسمت ۳.

فلور[4]، روجر دی (rojer di flor)، فد ح ۱۳۰۶، سرباز حادثه‌جوی آلمانی، و سردسته‌ی سربازان مزدور اسپانیائی؛ مد ایتالیا. به فرقه‌ی شهسواران پرستشگاه پیوست و در عکا جنگید (۱۲۹۱)، ولی متهم به سرقت شد، و این فرقه را ناچار رها کرد. بعداً به خدمت فردریک II سیسیل درآمد؛ و پس از ۱۳۰۲ سردسته‌ی عده‌ای از حادثه‌جویان اسپانیائی شد، و در خدمت دولت بیزانس با عثمانیها جنگید. اگر چه به فتوحاتی نایل شد، به سبب تعدی به مردم محلی، به امر امپراطور به قتل رسید. پیروانش به یونان رفتند، و بعداً دوکنشین آتن را تأسیس کردند (۱۳۱۱).


فلورا

فلورا[5] (florā)، در دین رومی، الاهه‌ی گلها و بارآوری. فستیوال او، موسوم به فلورالیا[6] (floralia)، هر سال از ۲۸ آوریل تا ۱ مه برگزار میشد. نیز ← روز اول مه.

فلورانس[7](florāns)، ایتالیائی **فیرنتسه** (fi-rentse)، شهر (جمع تخمیناً ۴۱۱٬۹۶۲)، کرسی ایالت فلورانس و شهر عمده‌ی توسکان، ایتالیای مرکزی، واقع بر دو ساحل رود آرنو و در دامنه‌ی کوههای آپنن. فلورانس از شهرهای مهم و تاریخی جهان و گوهر درخشان رنسانس ایتالیا میباشد. صنعت جهانگردی آن وسعت دارد، و اخیراً به صورت یکی از مراکز مهم مُد درآمده است.

در زمان رومیها بر سر یکی از شاهراهها بود. در قرون وسطی دارای خودمختاری شد. گوئلفها و گیبلینها چندی بر سر آن با یکدیگر جنگیدند، تا آنکه گوئلفها پیروز شدند، ولی خود عاقبت به دو دسته‌ی متخاصم سفید و سیاه منقسم گشتند. دانته از اهالی فلورانس و از دسته‌ی سفیدها یا معتدلها بود، و تبعیدش از آنجا به جهت همین مشی سیاسی او بود. رونق اقتصادی فلورانس و تجار آن موجب خصومتهای دیگر میان فلورانس و دیگر شهرها، خصوصاً پیز، شد. فروش ابریشم و فرشینه‌ها و جواهرات برای شهر ثروت بسیار آورد، و قدرت جنگی آن متزاید شد. متدرجاً شهرهای آرتتسو، پیستویا، ولترا، و عاقبت خود پیز به فلورانس منضم شد، و این شهر به یک کشورشهر تبدیل گردید. در قرن ۱۵م، بازرگانی هنردوست و ثروتمند، به نام کوزیمو د مدیچی، بر شهر تسلط یافت، و اگرچه شکل حکومتی شهر تا قرن ۱۶م جمهوری بود، حکومت آن در دست خاندان مدیچی بود. لورنتسو د مدیچی، که از ۱۴۶۹ تا ۱۴۹۲ حکومت داشت، توطئه‌ی پائتسی را درهم کوبید. در عهد او و جانشینانش، فلورانس مدت دو قرن شهر طلائی و از لحاظ حیات فکری و هنری رونقش خارق العاده بود، و در حقیقت این شهر روح رنسانس بود. از هنرمندانی که در فلورانس کار میکردند میتوان میکلانژ، لئوناردو دا وینچی، رافائل، و دوناتلو را نام برد. فضلا و علما در شهر فراوان بودند، و آکادمیی در آنجا دایر شد. عاقبت زندگی سیاسی شهر وضع آشفته‌ای یافت، و خاندان مدیچی بر اثر انقلابی از کار برکنار شد. چندی ساوونارولا به قدرت رسید، و نیکولو ماکیاولی نماینده‌ی سیاسی جمهوری فلورانس بود. در ۱۵۱۲ شورش پایان یافت، اما شورش تازه‌ای (۱۵۲۷–۳۰) جمهوری جدیدی به وجود آورد. بار دیگر خاندان مدیچی روی کار آمد، و بر وسعت فلورانس افزوده شد، و بر قسمت اعظم توسکان تسلط یافت. در ۱۵۶۹ کوزیموی I د مدیچی مهیندوک توسکان شد، و فلورانس مرکز مهیندوکنشین شد. پس از ۱۷۳۷، که خاندان مدیچی زوال یافت، حکومت فلورانس در دست خاندان هاپسبورگ‌لورن افتاد، و عاقبت مهیندوکنشین توسکان ضمیمه‌ی ساردنی شد (۱۸۶۰). از ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۰ فلورانس پایتخت ایتالیای نوبنیاد بود.

فلورانس مهد رنسانس ایتالیا بود. قرون ۱۴م–۱۶م دوره‌ی خلاقیت و شکفتگی هنر و ادب آن بود. دانته، بوکاتچو، فرا آنجلیکو، برونللسکی، دوناتلو، دا وینچی، رافائل، میکلانژ، و چلینی از جمله‌ی نوابغ مشهوری هستند که درین شهر دیده بر جهان گشودند، یا در آن کار کردند. شاید بتوان فلورانس را شهری با بزرگترین خزائن هنری جهان نامید. در جج II به گنجینه‌های آثار هنری آن آسیبی نرسید، ولی بسیاری از بناهای تاریخی، قسمتهائی از محلات قرون وسطائی، و تمام پلهای رود آرنو به استثنای یک پل مهم ویران شد. آثار تاریخی شهر مشتمل است بر کلیسای جامع سانتا ماریا دل فیوره؛ تعمیدگاه مجاور کلیسای جامع با درهای کار گیبرتی و پیزانو؛ کلیساهای سانتا کروچه، سانتا ماریا نوولا، و سان لورنتسو؛ بنای تالار شهرداری؛ و کاخهای اوفیتسی، سترونتسی، پیتی، و بارجلو.

فلورانس، شورای: ← فرارا–فلورانس، شورای.

فلورس[8] (flores)، جزیره‌ای از ← جزایر سوندا، ش اندونزی، غ جزیره‌ی تیمور. دریای فلورس در ل جزیره و ج جزیره‌ی سلب است.

فلورستت، لامپ: ← فلوئورسانی.

فلوروس[9] (flërüs)، شهر (جه ۷٬۷۱۸)، ولایت انو، ج‌غ بلژیک. صحنه‌ی پیروزی (۱۶۲۲) پروتستانها در جنگ سی‌ساله، پیروزی (۱۶۹۰) فرانسویها در جنگ اتحاد بزرگ، و پیروزی قطعی (۱۷۹۴) فرانسویها در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه بود.

فلوری[10]، آندره ارکول دو (āNdre erkül dë fleri)، ۱۶۵۳–۱۷۴۳، سیاستمدار و کاردینال فرانسوی. مربی لوئی XV در عهد خردسالی او بود، و در ۷۳سالگی مشاور اعظم او شد، و در ۱۷۲۶–۴۳ عملا بر فرانسه حکومت داشت. امور مالی را اصلاح کرد، و برای حفظ صلح کوشید، ولی، بی‌آنکه خود مایل باشد، در جنگهای جانشینی اتریش و لهستان وارد شد.

فلوری[11]، سر هاوارد والتر (sər hāwārd wāl-tər flori)، ۱۸۹۸–، پزشک دردشناس انگلیسی، متاسترالیا. در دانشگاههای انگلستان تحصیل کرد، و به استادی دانشگاه آکسفرد رسید (۱۹۳۵). به جهت تحقیقاتش در باره‌ی پنی‌سیلین به سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۵ در طب و فیزیولوژی نایل شد.

فلوریانوپولیس[12] (floriānopolis)، شهر (جه ح ۹۸٬۵۰۰)، کرسی و بندر عمده‌ی ایالت سنتا کاتارینا، بر جزیره‌ی سنتا کاتارینا؛ بنای آن از ۱۷۰۰ است.

فلوریدا[13] (florida)، ۲۷مین ایالت (۱۵۱٬۶۷۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۶٬۶۷۱٬۱۶۲)، منتهی الیه ج‌ش کشمة. کرسی آن تلهسی، و شهرهای بزرگش میامی، تمپا، جکسنویل، و سنت پیترزبرگ[14](sent piterz-bërg) است. سایر شهرهای عمده‌اش عبارتند از وست پام بیچ[15] (west pām bic)، کی وست، پنسکولا، و اورلندو. از ش به قطلا، از غ به خلیج مکزیک، و از ل به ایالات جورجیا و آلاباما محدود است. فلوریدا شبه جزیره‌ای دراز است، و تنگه‌ی فلوریدا آن را از کوبا جدا میسازد. دریاچه‌ی اوکیچوبی در ج قسمت مرکزی آن واقع است، و رودخانه‌ی سنت جانز (sent jānz) راه آبی عمده‌ی آن است. هوایش را آبهای گردمداری اطراف گرم و بادهای بسامان خنک میسازند.

فلوریدا به وسیله‌ی خوان پونته د لئون کشف شد (۱۵۱۳). با تأسیس شهر سنت اوگاستین در آنجا استعمار آن به وسیله‌ی اسپانیا آغاز شد (۱۵۶۵). بعدها انگلیسها آن را از چنگ اسپانیائیها خارج ساختند، و در مدت بیست سال تسلط خود (۱۷۶۳–۱۷۸۳) اقتصاد آن را پیشرفت زیادی دادند. اما، بر اثر انقلاب امریکا و شکست انگلیسها، فلوریدا

---

(۱)flageolet (فنس) (۲)Vloten (۳)Flotow (۴)Flor (۵)Flora (۶)Floralia (۷)Florence (۸)Flores (۹)Fleurus (۱۰)Fleury (۱۱)Florey (۱۲)Florianópolis (۱۳)Florida (۱۴)Saint Petersburg (۱۵)West Palm Beach

به موجب پیمان پاریس به اسپانیائیها مسترد شد (۱۷۸۳). بعدها اسپانیا ناچار آن را در مقابل ۵ میلیون دلار وامی که به انباع کشمة داشت به آن دولت واگذارد (۱۸۱۹)، و در سال ۱۸۲۲، فلوریدا با مرزهای کنونیش در عداد سرزمینهای کشمة درآمد. مردم ایالات مجاور به داخل فلوریدا روی آوردند، و اقتصاد کشاورزی رونق گرفت؛ پنبه و توتون محصول عمده‌ی آن بود. سپس این مردم بتدریج به طرف جنوب پیش رفتند، و هندیشمردگان سمینول را وادار به عقبنشینی کردند. فلوریدا در زمان جنگ داخلی امریکا از اتحادیه خارج شد، و به ائتلافیه‌ی ایالات امریکا پیوست؛ اما، پس از شکست ائتلافیه، کمتر از سایر ایالات گرفتار مشکلات دوره‌ی ترمیم شد. در اواخر قرن ۱۹م، فلوریدا رو به پیشرفت گذاشت.

فلوریدا بر اثر مجاورت با کوبا اغلب مواجه با مشکلاتی بوده است؛ در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، پایگاه جنگجویان کوبائی در مبارزه‌ی با اسپانیائیها بود، و به آنها کومک میکرد؛ در سالهای اخیر (۱۹۵۸–۵۹) نیز موج تازه‌ای از فراریان کوبا بدانجا روی آورد، و مشکل بزرگی از نظر مسکن ایجاد کرد. در طی جنگ II، به سبب تمرکز پایگاه‌های نیروهای زمینی، دریائی، و هوائی در آنجا، پیشرفت شایانی کرد؛ پس از جنگ نیز این پیشرفت ادامه یافت، و اینک فلوریدا مرکز صنایع فضانوردی شده است. کیپ کاناورال پایگاه پرتاب موشک و مرکز آزمایشهای فضانوردی است، و مؤسسات تحقیقات علمی و دفاعی در این منطقه تمرکز یافته‌اند. در سالهای اخیر، صنایع تهیه‌ی الیاف نایلونی و سلولوز و سایر مواد شیمیائی در فلوریدا ایجاد شده است. قسمتی از زمین پهناور سرسبز آن اکثر از درختان کاج تشکیل شده است، و منبع صنایع کاغذسازی، مبلسازی، و تهیه‌ی الوار است. معادن اورانیوم، تیتان، و فوسفات فلوریدا شهرت دارد. تنباکو، نیشکر، بادام زمینی، و زرت و انواع سبزیهای زمستانی و مرکبات از محصولات کشاورزی آن هستند. صنایع دامی و شیلات آن نیز رو به توسعه است. با این همه، درآمد حاصل از سیاحان هنوز مقام اول را دارد، و سواحل زیبای میامی بیچ و نیز باغ ملی اورگلیدز با انواع پرندگان نادر و گیاهان هوائی عجیبش هر سال هزاران نفر را به سوی خود میکشاند. از مؤسسات تعلیمات عالیه‌ی فلوریدا دانشگاه فلوریدا و دانشگاه میامی است.

فلوریدا[1]**، تنگه‌ی یا تنگه‌های فلوریدا** (floridā)، تنگه‌ای به عرض ح ۱۷۵ کم، بین **فلوریدا کیز**[2] (kiz؛ رشته جزایری در انتهای جنوبی ایالت فلوریدا، کشمة) و ساحل شمالی کوبا، که قطا و خلیج مکزیک را به هم متصل میکند.

فلوریدابلانکا[3]**، کنده د** (konde de floridā-blankā*)، لقب **خوسه مونییمنو** (xose monyino)، ۱۷۲۸–۱۸۰۸، از رجال اسپانیا. پس از اخراج (۱۷۶۷) یسوعیان از اسپانیا، به سفارت به رم اعزام شد تا از پاپ فرمان سرکوبی انجمن یسوع را تحصیل کند، و درین مأموریت توفیق یافت (۱۷۷۳). در ۱۷۷۶–۹۲ نخست‌وزیر کارلوس III بود، و قدرت حکومت مطلقه را به اوج رسانید. اصلاحات داخلی او مخصوصاً در امور مالی مؤثر بود. در سیاست خارجی صلح‌طلب بود، ولی در انقلاب امریکا به جنگ با انگلستان کشیده شد.

فلوریدا کیز، جزایر، ← فلوریدا، تنگه‌ی.

فلوز[4]**، سر چارلز** (sər cārlz felōz*)، ۱۷۹۹–۱۸۶۰، باستانشناس انگلیسی. در آسیای صغیر ۱۵ شهر باستانی کشف کرد، و اشیاء مرمرین فراوان با خود به انگلستان آورد، که همه‌ی آنها اینک در موزه‌ی بریتانیائی در معرض تماشاست.

فلوژیستون[5]**، نظریه‌ی** (flojiston) یا **فلوژیستیک** (flojistik)، فرضیه‌ای قدیمی در باب احتراق. این نظریه را ی. ی. بشر، شیمیدان آلمانی، در اواخر قرن ۱۷م عرضه کرد، و شیمیدان آلمانی دیگر، ا. گ. شتال سبب ترویج آن شد. بر طبق این نظریه، در هر جسم قابل اشتعال ماده‌ای بیرنگ، بیبو، بیطعم، و بیوزن، که همان فلوژیستون است وجود دارد، که هنگام احتراق از آن خارج میشود. نظریه‌ی فلوژیستون تا زمان لاووازیه، که برای اولین‌بار چگونگی واقعی احتراق را روشن ساخت، مقبول بود.

فلوژیستیک، نظریه‌ی: ← فلوژیستون، نظریه‌ی.

فلوس (folus) یا **خیار شنبر** (xiāre šanbar)، درخت نواحی گرمسیری از جنس کاسیا فیستولا (*Cassia fistula*)، که به حالت خودرو در افریقا، هند، برزیل، جزایر آنتیل، و ایران (بلوچستان) میروید. ارتفاعش از ۱۰ تا ۱۵ متر است، و برگهای بزرگ (به طول ح ۳۰ سم) دارد، و گلهایش به رنگ زرد شفاف است، و به صورت خوشه‌های آویخته مجتمع میباشد. میوه‌اش، که آن هم فلوس خوانده میشود، معمولا به طول ح ۳۰ تا ۴۰ سم و به قطر ح ۲ تا ۳ سم است؛ پوسته‌ی خارجی آن تیره‌رنگ و نسبةً سخت است. مغز میوه‌ی آن طعم شیرین و نامطبوع دارد، و به عنوان ملین و مسهل به کار میرود.

فلوسی یا جبهه‌ی ملی آزادیبخش یمن جنوبی اشغال‌شده: ← عدن، قسمت IV.

فلوطین (felutin)، یا **پلوتینوس**[6] (plotinos)، ف ۲۶۹ یا ۲۷۰، از فلاسفه‌ی بزرگ یونان و بنیانگذار فلسفه‌ی نوافلاطونی؛ م لوکوپولیس (شهر اسیوط کنونی در مصر).

I – زندگینامه‌ی فلوطین. بنا به محاسبه‌ای که شده است، تولد فلوطین باید در حدود سالهای ۲۰۳ یا ۲۰۴ ب‌م باشد، ولی فرفوریوس، شاگرد او، تولد وی را در سال ۱۳م سلطنت سپتیمیوس سوروس میداند، که مطابق با ۲۰۵–۲۰۶ است. فلوطین در ۲۸سالگی به تحصیل فلسفه پرداخت، ولی هیچ کدام از استادان فلسفه‌ی شهر اسکندریه مورد پسند او واقع نشد، تا سرانجام استاد مطلوب خود را که آمونیوس ساکاس باشد یافت، و تا سال ۲۴۲ از محضر او استفاده کرد. در سال ۲۴۲ (یا ۲۴۳)، فلوطین در لشکرکشی امپراطور روم، گوردیانوس III، به شرق شرکت کرد تا از نزدیک با فلسفه‌ی ایران و هند آشنا شود. ولی امپراطور در سال ۲۴۴ در بین النهرین کشته شد، و فلوطین برای حفظ جان خود به انطاکیه گریخت. در ۴۰سالگی به رم رفت، و در آنجا به تعلیم فلسفه پرداخت، و بتدریج، اهمیت و اعتبار و احترام بسیار کسب کرد، چنانکه بسیاری از بزرگان و سناتورهای رم سر درس او حاضر می‌شدند. اهمیت و اعتبار او در رم تا آنجا رسید که مورد توجه و عنایت امپراطور روم گالینوس و زنش سالونینا[7] (sālonina) واقع شد. فلوطین از توجه امپراطور به وی به فکر اجرای طرح مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطون افتاد، و خواست که به کومک امپراطور شهری به نام پلاتونوپولیس (plātono-polis) [= شهر افلاطون] در ایالت کامپانیا واقع در ایتالیا بسازد. امپراطور ابتدا با اجرای این طرح موافقت کرد، ولی اطرافیان او او را از این فکر بازداشتند.

فلوطین در میان عامه‌ی مردم نیز محترم بود و مردم در امور خود با او مشورت میکردند. خانه‌ی او پر از یتیمانی بود که پدرانشان او را قیم و وصی کرده بودند، و او در حفظ اموالشان میکوشید، و در تعلیم و تربیتشان اهتمام میکرد. خود او مردی حلیم و متواضع و مهربان بود. پس از ۲۶ سال اقامت در رم، بسختی مریض شد و به مینتورنای رفت، و در ملک یکی از شاگردانش که زتوس[8] (zetos) نام داشت، و پیش از او وفات یافته بود، در ۶۶سالگی درگذشت.

II – آثار فلوطین. فلوطین تا پنجاه‌سالگی چیزی ننوشت، و پس از آن، به خواهش دوستان و شاگردانش، شروع به تألیف رسالاتی در موضوعات فلسفی کرد. این نوشته‌ها بیشتر یادداشتهائی برای دروس خود فلوطین بود تا برای خوانندگان، و به همین جهت، فهم آنها در بسیاری موارد، چه برای یونانیان و چه برای متأخرین، مشکل بود. به علاوه، فلوطین به علت ضعف چشم نتوانسته بود این نوشته‌ها را بخواند، و در آنها تجدید نظر کند. فلوطین تدوین و تنظیم این نوشته‌ها را به عهده‌ی شاگرد خود فرفوریوس گذاشت، و او آن را در ۵۴ رساله، که به ۹ قسمت تقسیم شده بود، به ترتیب موضوعات منظم کرد، و بنا بر این، آثار فلوطین را در ۶ جلد که هر جلدی ۹ رساله یا ۹ باب بود قرار داد، و به خاطر همین تقسیم نه‌گانه، آثار فلوطین به انئادها[9] (enneād-) یا تاعات (tosā'āt) و نیز تاسوعات (tāsu'āt) موسوم شد. چنانکه گفتیم، به علل مذکور، انئادها از مشکلترین متون فلسفی یونانی است، ولی در آن قسمتهائی که دارای اسلوبی عالی و روان و دلکش است نیز دیده میشود.

III – فلسفه‌ی فلوطین. فلوطین با سه عقیده‌ی معروف مادیت، شکاکیت، و ثنویت مبارزه کرده است، و به عقیده‌ی او، واقعیت امری معنوی و روحانی است نه مادی، و این واقعیت شناختنی است و شک‌نکردنی، و یگانه است نه دوگانه. بنا بر این، کسانی که او را به خاطر مقابل قرار دادن عالم ماده و روح (یا معقولات و معنویات) ثنوی و دوگانه‌گرای خوانده‌اند مغز فلسفه‌ی او را درک نکرده‌اند، فلوطین بشدت با ثنویت گنوستیکها (← گنوستیسیم) مخالف بود. فلوطین به سه جوهر یا سه اقنوم[10] (oqnum) معتقد است، خدا یا احد (ahad)، روح یا عقل[11]، و نفس. خدا یا احد برتر از هستی است، و هیچ یک از مفاهیم و صفات و محمولات ما قابل اطلاق بر او نیست؛ او از گمان

(۱)Florida (۲)Florida Keys (۳)Floridablanca; Florida Blanca (۴)Fellows (۵)phlogiston (۶)Plotinus (۷)Salonina (۸)Zethus (۹)Enneads (۱۰)Hypostasis (۱۱)Nous

و قیاس و وهم و حتی وجود بالاتر است. چون ذات احدیت آفریننده‌ی موجودات است، خود هیچ یک از موجودات نمیتواند باشد. فلوطین خدا را تنها به نام احد میخواند، آن هم به معنی نفی کثرت و به معنی مبدأ اول؛ البته او را خیر محض نیز میخواند. خداوند علت مختار این عالم نیست، بلکه همه‌ی موجودات از او جریان و فیضان یافته‌اند، مانند نور، که بالضروره از آفتاب فیضان مییابد، یا مانند عکس شیئی که در آینه می‌افتد، جهان عکس روی اوست که در جام افتاده است؛ این فیضان ضروری و جبری وجود از احدیت صدور[1] (sodur) نامیده میشود. اما، در نتیجه‌ی این فیضان جبری، چیزی از مبدأ فیاض کاسته نمیشود. صادر اول از مبدأ اول عقل یا روح است، و در این صادر اول است که نخستین کثرت پیدا میشود. عقل هم عاقل است و هم معقول، هم مدرک (modrek) است و هم مدرک (-mod rāk). چون معقول است شامل همه‌ی معقولات و همه‌ی مثل (mosol) است. در صادر اول، یا عقل، نه تنها مُثُل کلیات، بلکه مُثُل افراد و اشخاص هم وجود دارد. این مُثُل بیرون از او نمیتواند باشد، زیرا، در این صورت، علم او به آن مُثُل علم حقیقی نمیتواند باشد، و برای اینکه علم او را به این مثل حقیقی بدانیم باید بگوئیم که این مُثُل در خود اوست، و عین اوست، و به این معنی، عاقل و معقول متحدند، و فرق آنها مفهومی و اعتباری است.

اقنوم یا جوهر سوم نفس (نفس کلی) است. نفس کلی واسطه‌ی جهان محسوس و جهان مافوق محسوس است، ولی خود او متعلق به جهان مافوق محسوس یا مجردات است. نفس کلی، که زائیده‌ی عقل (صادر اول) است، خود صادر دوم است، و در عین شهود عالم بالا، فیض‌بخش عالم محسوس و جهان ظاهر است. نفس کلی، از لحاظ وابستگی به عالم بالا، واحد و یکپارچه است، ولی، از نظر اداره‌ی عالم محسوس و تعلق به محسوسات، متکثّر است. همچنانکه در صادر اول عاقل و معقول متحد است، در صادر دوم نیز نفوس جزئی عین نفس کلی است.

اقانیم سه‌گانه‌ی فوق مافوق محسوس هستند، اما صادر سوم یا عالم ماده عالم محسوسات است. ماده یا جهان محسوس پایینترین مرحله‌ی عالم وجود است، و به اصطلاح، در نردبان هستی، پله‌ی نخستین و برترینِ عقل و پله‌ی آخرین و پست‌ترینِ ماده است، و این دو دو قطب متضاد و متخالف عالم هستی هستند. اما، نباید از تقابل عالم محسوس با عالم فوق محسوس چنین پنداشت که فلوطین دوگانه‌گرای است، زیرا، در ثنویت و دوگانگی، نور و ظلمت و خیر و شر دو اصل بکلی مجزا از هم است، در صورتی که، در نظر فلوطین، عالم ماده مرحله‌ی پایینتر و ضعیفتر وجود است نه اصلی جدا و مستقل از آن. عالم ماده پرتو و انعکاس نفس کلی است، اما نفوسِ جزئیِ نفس کلیّ هم در اجسام عالم ماده مؤثرند. اجسام و ابدانْ وابسته‌ی نفوس جزئی هستند. نفوس جزئی، پس از وابستگی و تقیّد در ابدان، آزادی و اختیار خود را از دست میدهند، و اسیر قوانین علیت طبیعت میشوند. با عالم طبیعت و ماده، زمان و مکان نیز موجود میگردند.

اما، در برابر این قوس نزولی از عالم عقل تا عالم طبیعت، قوس صعودی هم وجود دارد، و نفوس جزئی عالم مقید در طبیعت راهی به صعود و ارتقاء به مبدأ اصلی دارند، و فلوطین به این ترتیب فلسفه‌ی اخلاقی خود را به وجود میآورد.

این فلسفه‌ی اخلاقی بر پایه‌ی رهائی نفس جزئی از قید عالم ماده، و صعود او به عالم عقل، و اتحاد او با عالم احدیت است. عالم ماده، به علت دوری از عالم خیر، ضعیف و زشت است، و نفس جزئیِ گرفتار در بدنْ نیز اسیر زشتی است. نفس جزئیِ باید با پیروی از فضایل اخلاقی و اجتماعیْ خود را تهذیب و آماده‌ی رهائی از قید زشتی کند. برای این منظور، مشاهده‌ی زیبائی و عشق به زیبائی محرک خوبی است. نفس، پس از تهذیب و تحلّی به فضایل معنوی، میتواند به مشاهده‌ی عالم عقل بپردازد. در اینجا علم اخلاق با بحث علم توأم میشود. درک محسوسات عالم ظاهر، که پرتو ضعیفی از عالم عقل است، علم واقعی نیست؛ علم واقعی مشاهده و درک مفاهیم عالم عقل است. نفس انسانی از عالم عقل اصول و مبادی روشن علوم را فرامی‌گیرد، و بدین وسیله، به درک حقایق اشیاء توانا میشود. در مشاهده و سیر عالم عقل، نفس انسانی شخصیت و فردیت خود را حفظ میکند، و این مرحله‌ی نهائی قوس صعودی نیست. مرحله‌ی نهائیْ اتحاد با احدیت است. این اتحاد اتحاد حقیقی است، و در آن، همه‌ی خصوصیتها و شخصیتها از میان میرود، و همه در ذات احد فانی میشوند. نفس انسانی، در حینی که در این عالم است، میتواند در حالات خَلسه و جذبه[2] عالم عقل و زیبائیهای آن را درک کند. به گفته‌ی شاگرد فلوطین، فرفوریوس، فلوطین را در مدت شش‌سالی که با او بوده است چهار بار این حالت دست داده است.

IV ـ تأثیر و نفوذ فلوطین. فلوطین یکی از صاحبنظران بزرگ دنیای قدیم است. قدرت وی در آمیختن فلسفه‌ی افلاطون و ارسطو با فلسفه‌ی رواقیان است. او از این سه جریان فکری فلسفه‌ی نوی پدید آورده که از مهمترین فلسفه‌های جهان است، و به فلسفه‌ی نوافلاطونی، که رنگ عرفانی و دینی هم دارد، معروف شده است. دنیای مسیحیت، چه در شرق و چه در غرب، از افکار او بهره گرفته و قدیس آوگوستینوس معروف سخت تحت تأثیر افکار او بوده است. نفوذ او در قرون وسطی و رنسانس و بعضی از فلاسفه‌ی جدید نیز محسوس است. اگرچه او را در شرق به اسم نمیشناختند (فقط به طور مبهمی از او در کتاب الفهرست به عنوان فلوطینوس ذکر شده است)، تأثیر وی در افکار فلاسفه‌ی اسلامی از تأثیر ارسطو کمتر نبوده است. کتابی که به نام اثولوجیای ارسطو در عالم اسلام معروف شده چیزی جز قسمتهائی از انئادهای (تساعات) چهارم و پنجم و ششم نیست، و این کتاب اثر بسیار عمیقی در افکار فلاسفه‌ی اسلامی داشته است. ظاهراً مقصود از الشیخ الیونانی (aš.šeyxo l.yunāni') مذکور در بعضی از کتب فلسفی همین فلوطین میباشد.

فلوطینوس، ضبط دیگری از نام فلوطین.

فلوکس (floks، لتی)، گیاه یکساله یا دائمی از نوع فلوکس (*Phlox*). اقسام آن بسیار زیاد و از حیث اندازه متفاوت است، و از گیاهانی دارای ساقه‌های بلند با گلهای زیبا تا علفهای کوتاه درهم با گلهای به‌هم‌فشرده و مخملی‌شکل دیده میشود.

فلوگل[3]، گوستاو لیرشت (gustāv lebreŝt flügel)، ۱۸۰۲–۷۰، مستشرق آلمانی، استاد زبان‌های شرقی در دانشگاههای آلمان. برای تحقیق در نسخه‌های قدیمی عربی به وین و پاریس و شهرهای دیگر سفر کرد، و در کتابخانه‌های این شهرها به مطالعه پرداخت. قرآن را با کشف الکلمات به نام نجوم الفرقان فی اطراف القرآن به طبع رسانید. اثر دیگرش وصف مخطوطات فینة العربیه در شرح نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی وین است. چندین کتاب عربی را تصحیح و چاپ کرده است؛ از آن جمله است الفهرست ابن الندیم، تاج التراجم ابن قطلوبغا، تعریفات جرجانی، کشف الظنون حاجی خلیفه (با ترجمه‌ی لاتینی آن، در ۷ مجلد)، و منتخباتی از مؤلفی الوحید ثعالبی (با ترجمه‌ی آلمانی).

فلیپه، اسم اروپائی برای مرد، ← فیلیپوس، اسم.

فلیت[4]، زندان (flit)، زندانی قدیمی در منطقه‌ی هولبرن شهر لندن، انگلستان، که آن را در ۱۸۴۵–۴۶ منهدم کردند. پیش از انهدام، چند بار ویران و از نو ساخته شده بود. از قرن ۱۷م بدهکاران را در آن حبس میکردند. "ازدواج فلیت" ازدواج مخفیانه‌ای بود که در این جا به وسیله‌ی کشیشان بدهکار منعقد میشد.

فلیت ستریت[5] (flit strit)، خیابانی در شهر لندن که از منطقه‌ی هولبرن تا سیتی آو لاندن ممتد است، و مرکز روزنامه‌نگاری در انگلستان است. اداره‌ی بیشتر روزنامه‌های مهم در این خیابان است.

فلیچیانی، لورنتسا: ← کالیوسترو.

فلیکس V (feliks-)، ناپاپ، ← آمادئوس VIII.

فلیکس، الیزابت: ← راشل، هنرپیشه.

فلیمون[6] (falimun)، عنوان یکی از رسالات عهد که بولس حواری آن را نوشته است. این رساله نامه‌ای است خطاب به مردی مسیحی به نام فلیمون، که غلامش گریخته و نزد بولس رفته بود. بولس درین نامه از فلیمون درخواست میکند که نسبت به این غلام فراری "بخشایش مسیحی" روا دارد.

فلینت[7] (flint)، شهر (جه ۹۴۰'۱۹۶)، ج ایالت میشیگان، کشمة، بر رود فلینت. از سال ۱۹۰۴ به بعد از مراکز بزرگ اتومبیلسازی کشمة شده است.

فلینت[7]، شهر (جه ۶۹۰'۱۳)، ولایت فلینت‌شر، ل ویلز. از مراکز ساختن ابریشم مصنوعی است. قلعه‌ی شهر از زمان ادوارد I است، و در آن، ریچارد II به بالینگبروک تسلیم شد (۱۳۹۹).

فلینت، ولایت، ویلز، ← فلینت‌شر.

فلینت‌شر[8] (flintšər) یا **فلینت[9]** (flint)، ولایت (۶۶۰ کمه؛ جه ۸۸۸'۱۴۹)، ل ویلز. از ل به دریای ایرلند محدود است. در نواحی مرتفع آن دامداری و در دره‌های حاصلخیزش زراعت رایج است. معادن زغال سنگ، فلز، و خاک رس دارد. از صنایعش سفالسازی، تهیه‌ی مواد شیمیائی، ابریشم مصنوعی است.

فلیندرز، جزیره‌ی: ← فورنو، جزایر.

فلیندرز[10]، مثیو (maţiu flindərz)، ۱۷۷۴–۱۸۱۴، ناخدا و نقشه‌بردار دریائی انگلیسی. سواحل استرالیا

---

(۱)Emanation (۲)Ecstasy (۳)Flügel (۴)Fleet (۵)Fleet Street (۶)Philemon (۷)Flint (۸)Flintshire (۹)Flint (۱۰)Flinders

و تاسمانی را نقشه‌برداری کرد.

فلیندرز پیتری، سر ویلیام مئیو: ← پیتری، سر ویلیام مئیو فلیندرز.

فلینگ[1]، محلول (feling) یا محلول فهلینگ[1] (fehling)، محلولی قلیائی به رنگ آبی تیره، شامل ترکیب مختلط (کومپلکس) مس دوظرفیتی، که در آزمایشگاه بیشتر برای تشخیص و تعیین مقدار آلدئیدها و قندهای احیاکننده (به خصوص گلوکوز) در مایعات به کار میرود، و از امتزاج به حجم برابر از دو محلول که آنها را فلینگ "آ" و فلینگ "ب" مینامند به دست میآید.

فلینگ "آ" را از انحلال ۳۴٫۶۴ گرم سولفات مس خالص و متبلور در ۵۰۰ سمک آب مقطر، و فلینگ "ب" را از انحلال ۱۷۳ گرم تارترات خنثی (← نمک روشل) و متبلور و ۱۰۰ گرم ئیدروکسید پوتاسیوم در ۵۰۰ سمک آب مقطر میسازند.

آلدئیدها و قندهای احیاکننده، در گرما، ترکیب مختلط مس دوظرفیتی را احیا و آن را تبدیل به ئیدروکسید مس یک‌ظرفیتی زردرنگ، و در آخر، تبدیل به اکسید مس یک‌ظرفیتی قرمز-رنگ نامحلول میکنند. برای تشخیص وجود آلدئید یا قند در محلولی، آن محلول را گرم میکنند، و در گرما، قطره قطره از محلول فلینگ به آن می‌افزایند؛ تغییر رنگ محلول فلینگ دلیل بر وجود آلدئید یا قند در محلول است. برای تعیین مقدار قند، به حجم معین از محلول مورد آزمایش آن قدر محلول فلینگ می‌افزایند تا دیگر فلینگ تغییر رنگ ندهد؛ از روی حجم محلول فلینگ مصرف-شده مقدار قند را محاسبه میکنند.

محلول فلینگ را هرمان فون فلینگ (her-mān، ۱۸۱۲–۸۵)، شیمیدان آلمانی، در ۱۸۵۰ برای تشخیص قندها تهیه کرد.

فلینگ، هرمان: ← فلینگ، محلول.

فم (fam)، آبادی، شهرستان تفرش، متصل به طرخوران. از ابنیه‌ی آن مسجد شش‌ناو، مسجد جامع، و امامزاده محمد ابن حسن (بنای ۱۰۶۶ ه‍ق) است. آثار قلعه‌ی خرابه‌ای معروف به قلعه‌ی گیو نزدیک آن است.

فم الحوت[2] (famo 'l.hut)، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی حوت جنوبی که وابسته به حوت نیز محسوب میشود. ستاره‌ای از قدر اول است. در احکام نجوم اهمیت داشت، و حاکم بر آسمان نیمکره‌ی جنوبی محسوب میشد.

فم المعده: ← معده.

فمگریشت[3] (femgerišt) یا **فمه[4]** (feme)، نوعی دادگاه جنائی در آلمان قرون وسطی. پس از سقوط امپراطوری کارولنژیان، جنگهای امرای فئودال و ناتوانی امپراطور در اداره‌ی مملکت سبب اغتشاش و بینظمیهای فراوان بود. در اواخر قرن ۱۲م، در وستفالی، برای مبارزه با این اغتشاش، دادگاههای غیر قانونی ولی مؤثر فمگریشت پیدایش یافت، و تا قرن ۱۶م مورد حمایت امپراطورها بود. در این دادگاهها، سنن قدیم با قوانین تازه تلفیق شده بود، و شکاف مهمی را در حقوق جنائی آلمان در قرون وسطی پر میکرد. در ۱۳۸۲، امپراطور ونسلاوس به این دادگاهها در نقاط دیگر آلمان اجازه‌ی قضاوت داد، و این دادگاهها در فرانکفورت (۱۳۸۶)، کولونی (۱۳۸۷)، و لوبک (۱۳۹۹) پدید آمدند. محاکمات آنها در آغاز علنی بود، ولی بعد از قرن ۱۴م متزایداً سری شد. در قرن ۱۵م قدرت آنها به اوج رسید، و پس از آن سوء استفاده و فساد در آنها راه یافت، و تدریجاً نهضتی بر علیه آنها شروع شد. در قرن ۱۶م دادگاههای فمگریشت عمدةً از میان رفتند، ولی اضمحلال قطعی آنها در قرن ۱۹م صورت گرفت.

فمه، دادگاه جنائی، ← فمگریشت.

فمینیس: ← ادکلنی؛ فارینا، ژان ماری.

فمینیسم[5] (feminism؛ فنس)، نهضتی که هدفش تأمین تساوی سیاسی و اجتماعی زنان با مردان است. کلمه‌ی فمینیسم را نخستین‌بار آلکساندر دوما (پسر) در ۱۸۷۲، در رساله‌ای به عنوان مرد و زن، برای نهضتی که جهت تأمین حقوق زن در جریان بود به کار برد.

نهضت فمینیسم ناشی از اومانیسم قرن ۱۸م و انقلاب صنعتی است، که هر دو در تحول جامعه از صورت اشرافی فئودال به دموکراسی صنعتی سهیم بودند. پیش از آن، زنان را از لحاظ جسم و جان پایینتر از مردان قرار میدادند، و معتقد بودند که، به سبب ضعف فکر، از کسب بیشتر علوم عاجزند. هم قانون و هم دین به اطاعت زن از مرد حکم میکرد، و زنان از بسیاری از حقها محروم بودند. نخستین سند مهم در باب نهضت فمینیسم از مری وولستنکرافت است، که با عنوان دفاع از حقوق زن منتشر شد (۱۷۹۲). در دوره‌ی انقلاب فرانسه، مجامع زنان جمهوریخواه تقاضا داشتند که شعار "آزادی، برابری، برادری" بدون در نظر گرفتن جنس عملی شود، اما قانون‌نامه‌ی ناپلئون این نهضت را خاموش ساخت. در امریکا، تقاضاهائی از واشینگتن و جفرسن شد که آزادی زنان در قانون اساسی کشور گنجانیده شود، اما نهضت واقعی فمینیسم در ۱۸۴۸ آغاز شد. در این سال، ا. ک. ستانتن و ل. ک. مات و چند نفر دیگر مجمع حقوق زنان را در سنکا فالز تشکیل دادند، و اعلامیه‌ای دایر به استقلال زنان صادر کردند، و در آن خواستار تساوی کامل زنان با مردان از جهات حقوقی، آموزشی، کسب و کار و دستمزد، و نیز حق رای دادن زنان شدند. این نهضت به رهبری خانم ستانتن و خانم ب. آنتونی بسرعت پیشرفت کرد، و دامنه‌ی آن در اروپا گسترش یافت. متدرجاً، خواسته‌های زنان در زمینه‌های گوناگون جامه‌ی عمل پوشید. در سال ۱۹۴۶، سازمان ملل متحد کمیسیونی برای تأمین حقوق سیاسی و اقتصادی مساوی و امکانات آموزشی برای زنان در سراسر جهان تأسیس کرد. نیز ← لوایح ششگانه.

فمیون: ← عرب، قسمت ۲۳.

فن یا فون (هر دو fon)، لفظ آلمانی در القاب و اعلام، ← فون یا فن.

فنا (fanā) یا **فناء** (fanā')، نزد صوفیه، نابود شدن اراده و امیال و از بین رفتن تعینات شخصی و فردی عارف در قبال عظمت و جلال خدا. البته مقدمه‌ی وصول به این مقام "انسلاخ" (enselāx) [= بیرون آمدن] از صفات بشری و اوصاف ناپسند است، و حاصل آن نیز آراستگی است به صفات حسنه. صوفیه غالباً برای فنا اهمیت بسیار قائلند، و آن را شامل دو مرحله میدانند، فنای افعال و فنای صفات. فنای افعال، که آن را فنای ظاهر نیز میخوانند، نابود انگاشتن افعال خویش است و عدم اسناد آنها به خود، و این فنا منتهی میشود به نوعی جبر مطلق (← جبر و قدر). اما فنای صفات، که آن را فنای باطن نیز میخوانند، عبارت است از نابود شدن از صفات بشری، و این فنا منجر می-شود به تهذیب و تزکیه‌ی تام. باری، مرتبه‌ی عالی فنا عبارت میشود از آنکه عارف، تحت تأثیر رؤیت جلال حق، خود را از یاد ببرد، و به نوعی عدم شعور برسد، و بالاتر از آن مقامی است که آن را فناء الفناء (fanā'o 'l.fanā') خوانند، و آن وقتی است که بر آن عدم شعور خویش نیز شعور ندارد. در هر صورت، بر خلاف آنچه غالباً به ذهن متبادر میشود، لازمه‌ی اعتقاد به فنا که انسلاخ از افعال و صفات است آن نیست که انسان آنچه را از خوردنی و آسایش ضروری است ترک کند، و کاری از قبیل انتحار تدریجی پیش گیرد، بلکه شرط آن سعی و اهتمام است در تهذیب نفس و ایمان به حق. این نکته نشان میدهد که فنای صوفیه را بر خلاف مشهور نمیتوان با نیروانای هندوان شبیه دانست، چون نیروانا عبارت است از پایان سلسله‌ی تناسخ، و ارتباطی هم با مفهوم خدا ندارد، در صورتی که فنای صوفیه از تصور وجود خدا و غلبه‌ی او حاصل میشود، و با تناسخ هم ارتباطی ندارد. همچنین، با آنکه نظیر فکر فنای صوفیه نزد عرفای مسیحی نیز هست، که عبارت از فرض استهلاک اراده‌ی انسان است در مشیت خدا، باز نمیتوان آن فکر را اساس نظریه‌ی فنای رایج نزد صوفیه شمرد. باری، فنای صوفیه فنای ذات و صورت نیست، فنای صفات و فنای خودی است، و آنچه در نظر صوفی حجاب راه وصول است همین صفات وجودی است، که تا سالک از آنها فانی نشود به صفات خدا تحلّی نیابد، و به سرچشمه‌ی بقا، یعنی بقای به حق، نرسد. اما البته فنا از صفات و لوازم بشریت لازمه‌اش بقای به صفات حق است، و ازین روست که نزد عرفا "فناء فی الله" منتهی میشود به "بقای بالله".

فناء الفناء: ← فنا یا فناء.

فنا خسرو، ابوشجاع: ← عضدالدوله‌ی دیلمی.

فنار، محله، استانبول، ← فناریان.

فناریان[6] (fanāriān)، در امپراطوری عثمانی، عنوان یونانیان طبقه‌ی ممتاز. محله‌ی سکنای آنها در قسطنطنیه (استانبول حالیه) **فنار[7]** نام داشت. فناریان در قرن ۱۷م برآمدند، و تا ۱۸۲۱ مناصب عالی داشتند. مقامات عالی روحانی کلیسای ارتدوکس یونانی، حکام مولداوی و والاکی، و متصدی مقام معادل وزیر امور خارجه در دولت عثمانی معمولاً از فناریان انتخاب میشدند. این مناصب خریداری میشد، و به همین جهت، فناریان پس از اینکه به یکی از این مقامات میرسیدند، با ارتشاء و تحمیل مالیاتهای گزاف به پر کردن جیب خود می-پرداختند، و اغلب امور تجارت را در دست داشتند. آزمندی و تفرعن آنها آنان را منفور ساخت. سبب نفوذ آنها در دولت عثمانی این بود که زبان-های خارجه میدانستند، و حال آنکه مسلمانان از آموختن این زبانها اکراه داشتند. در وقایع بعد از ۱۸۲۵ بسیاری از فناریان از نهضت استقلال‌طلبی

(۱)Fehling (۲)Fomalhaut (۳)Vehmgericht (۴)Vehme (۵)feminism (۶)Phanariots (۷)Phanar; Fanar

یونانیان حمایت کردند. به مناسبت اموال و اطلاعاتشان نقش مهمی در سیاست یونان در قرن ۱۹م داشتند.

فنتن، راجر، عکاس بریتانیائی صحنه‌های جنگ کریمه؛ ← عکاسی، قسمت XVI.

فنجان (fenjān) یا **پنگان** (pengān)، نوعی ساعت آبی که در بعضی از نقاط ایران برای تعیین مدتی که یک نفر زارع از آب یا یک صاحب زمین از نهر مشترک استفاده میکند رایج است. اساساً جامی است که ته آن سوراخی است، و آن را روی ظرف آبی میگذارند، و بر حسب مقدار بالا آمدن آب در آن یا تعداد دفعات پر شدن آن زمان را اندازه میگیرند. **خانه‌ی فنجان** محلی است که در آنجا آب را با فنجان اندازه میگیرند.

فندرسک (fenderesk)، دهستان (جه ۱۸°۲۹۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش رامیان، شهرستان گرگان، استان دوم؛ دارای ۱۰۵ آبادی.

فندرسکی، میر: ← میر فندرسکی.

فندق، درخت کوتاهی از نوع کوروولوس (*Corylus*). بعضی اقسام آن را برای میوه و برخی را برای زینت میکارند. میوه‌ی فندق خوراکی (*Corylus avellana*) را پوست سبزرنگی، مانند پیاله، احاطه کرده است.

فنز[1] (fenz)، ناحیه‌ای در غ و چ واش، ش انگلستان. این ناحیه شامل قسمتهائی از ولایات نورفک، کیمبریج، بدفرد، هانتینگدن، و لینکن است. طول آن از ل به چ ح ۱۱۰ کم و عرض آن از ش به غ ح ۵۵ کم است. اصلا باتلاق بود؛ در عهد رومیها زهکشی شد. نخستین زهکشی مؤثر بعد از ۱۶۲۱ انجام گرفت. امروزه خاکی حاصلخیز دارد، و عمدةً مزروع است.

فنس، علامت اختصاری زبان فرانسه درین کتاب.

فن شعر (fanne še'r)، رساله‌ی معروف ارسطو در باب شعر و انواع و اجزاء آن، که نزد علمای اسلامی به نامهای ابوطیقا، بوطیقا، و فوطیقا نیز مشهور شده است، و همچنین، به سبب وقوع همین رساله در ضمن مجموعه‌ی ارغنون ارسطو، فن شعر یکی از صناعات خمس در منطق رایج در نزد مسلمین شناخته شده است. اصل یونانی این رساله، با آنکه از نقص و کسر خالی نیست، از مبانی مهم فن شعر و نقادی واقع شده، و از خیلی قدیم، به السنه‌ی مختلف ترجمه و شرح و نقد شده است، چنانکه تعداد ترجمه‌ها و شرحهائی که ازین کتاب تاکنون در زبانهای مختلف اروپائی انجام یافته است جمعاً از ۱°۵۰۰ کتاب و رساله تجاوز میکند. تأثیر این کتاب در پیدایش مبانی ادب کلاسیک اروپا محقق است، و قاعده‌ی "وحدتهای سه‌گانه" در تئاتر کلاسیک در واقع ازین کتاب و از شروح متعلق به عهد رنسانس آن به وجود آمده است. همچنین، در بعضی کتب عربی و فارسی، مثل نقد الشعر قدامه و آثار عبدالقاهر جرجانی، نیز تأثیر آن مشهودست. نسخه‌ی موجود فن شعر ناقص است، و همین نکته سبب وجود دشواریهائی در آن شده است. مع ذلک، در همین قسمت، وجود تناسب کامل بین اجزاء کتاب محرز است، و بآسانی میتوان دریافت که ترتیب و تبویب مطالب آن از روی طرح معینی بوده است، چنانکه هر چند ترتیب فصول کتاب از آشفتگی و پریشانی برکنار نیست، و بعضی استطرادات در آن هست باز مندرجات آن را میتوان بدین گونه تلخیص کرد: نخست، مقدماتی است که در باب ماهیت و انواع شعر و اصل و مبدأ پیدایش آن بحث میکند (فصل ۱ تا ۵). پس از آن، بحث و تحقیقی است در باب فن تراژدی و اجزاء و ارکان آن، که ناقص است و در تمام آن امور حق سخن ادا نشده است (فصل ۶ تا ۲۲). سپس بحثی کوتاه و فهرست‌مانند در باب حماسه (فصل ۲۳ و ۲۴)، و در دنبال آن بحثی است انتقادی در باب اشکالاتی که نقادان بر سخن شاعران گرفته‌اند، و ارسطو درین فصل در رفع این اشکالات به تأویل و توجیه میپردازد (فصل ۲۵)، و کتاب با مقایسه‌ی اجمالی بین حماسه و تراژدی خاتمه پیدا میکند (فصل ۲۶).

فن شعر ارسطو را مسلمانان از خیلی قدیم می‌شناخته‌اند. ابوبشر متی و یحیی ابن عدی آن را به عربی نقل کرده بودند، و کندی و همچنین فارابی نیز آن را تلخیص کرده‌اند، و ابن سینا در ضمن منطق شفا و ابن رشد در شرح منطق ارسطو هم آن را تا حدی تلخیص و شرح کرده‌اند، و حتی فصل مربوط به صناعت شعر در کتاب اساس الاقتباس خواجه نصیرالدین طوسی هم تا حدی ملخصی به زبان فارسی از این رساله است. اولین طبع انتقادی نسبةً دقیقی که از متن یونانی این رساله منتشر شده است به وسیله‌ی بکر بوده است (برلین، ۱۸۳۱). بعدها چاپهای دیگر متن وگاه همراه با ترجمه‌های مختلف به السنه‌ی اروپائی از آن انتشار یافته است، و در تهیه‌ی متن صحیح انتقادی یونانی اصل حتی به ترجمه‌های قدیم عربی کتاب نیز مراجعه شده است. فن شعر به همین نام در تهران (۱۳۳۵ و ۱۳۴۳ هش)، و همچنین، به نام رساله‌ی ارسطوطالیس در باره‌ی هنر شعر (لندن، ۱۹۴۸) به فارسی ترجمه شده است.

فنصور: ← کافور، جسم.

فنصوری، کافور: ← کافور، جسم.

فنگ یوشیانگ[2] (feng yu-šiāng)، ۱۸۸۰–۱۹۴۸، ژنرال چینی، معروف به ژنرال مسیحی. در ۱۹۲۰–۲۶ بر سر استیلا بر چین شمالی و منچوری با چانگ تسولین و وو پی‌فو جنگید. از رجال دولت ملی چین و حزب کوئومینتانگ بود، ولی در ۱۹۴۷ که در کشمة مأموریت داشت فساد دولت چیانگ کای‌شک را آشکار ساخت. سر انجام در حریقی که در کشتی روسی حامل وی روی داد درگذشت.

فنلاند[3] (fanlānd)، فنلاندی سوئومی[4] (suomi)، جمهوری (مساحت آن با احتساب ۳۱°۶۰۰ کمم سطح آبهای داخلی آن ۳۳۷°۰۰۰ کمم، جه ـ ۴° ۶۰۰°۰۰۰ در ۱۹۶۷)، ل اروپا، پایتختش هلسینکی. محدود است از غ به سوئد و خلیج بوتنی، از ل به نروژ، از ش به روسیه، و از چ به خلیج فنلاند و دریای بالتیک. در قسمتهای شمالی و مرکزی آن دریاچه‌های متعدد وجود دارد که بسیاری توسط رودهای کوتاه یا تنگه‌ها یا کانالها به یکدیگر راه دارند، و شبکه‌ی راه آبی پرترددی به وجود آورده‌اند. بخش مرکزی فنلاند فلات است، و ناحیه‌ی شمالگانی آن در ل، که قسمتی از لاپلاند را تشکیل میدهد، کوهستانی است (بلندترین قله‌اش به ارتفاع ۱°۳۲۳ متر). از کل خاک کشور، فقط قریب ۹ درصد آن زیر کشت است، و اگرچه ۳۵ درصد جمعیت کشاورزند، غالب کشاورزان برای تأمین معاش خود اشتغالات دیگری هم دارند. ۶۸ درصد کشور پوشیده از جنگل است، و الوار یکی از اقلام مهم صادرات آن میباشد. پارچه‌بافی، مصنوعات فلزی، و لبنیاتسازی نیز اهمیت دارد.

حکومت کشور دموکراسی با یک مجلس مقننه است. شهرهای هلسینکی، یوواسکولا[5] (yüvās-külā)، اولو، و تورکو، مقر دانشگاههای فنلاند است. زبانهای فنلاندی و سوئدی زبانهای رسمی است.

از جنبه‌ی نژادی، مردم فنلاند بسیار متجانسند. تنها اقلیت نژادی که از جنبه‌ی تاریخی اهمیت دارد لاپها هستند، که احتمالا نخستین مردمی بودند که در این سرزمین سکنی گزیدند، و عده‌ی آنها در سال ۱۹۶۰ بالغ بر ۲°۵۲۹ نفر بوده است، و در لاپلاند زندگی میکنند.

تاریخ

فینها[6] (fin-، اعقاب فینها یا فنلاندیهای کنونی) در ح ۱۰۰ پم مهاجرت خود را از ساحل جنوبی خلیج فنلاند به فنلاند آغاز کردند. تا آن زمان، فنلاند تقریباً نامسکون بود، و فقط لاپهای چادرنشین در آن متفرق بودند. پس از ورود فینها، لاپها به جانب ل رفتند، و طولی نکشید که آبادیهای فینها در چ فنلاند از غ به ش گسترش یافت، و در ح سال ۸۰۰ به کارلیا رسید. حماسه‌ی ملی فنلاند، به نام کالوالا[7] (kālevāla)، که به وسیله‌ی ا. لونروت گردآوری شده است (۱۸۳۵)، نمودار اوضاع و احوال و افکار قبل از مسیحیت فنلاند است.

مبلغین مسیحی از قرن ۱۱م به بعد در فنلاند غربی فعالیت داشتند؛ نخستین اسقف فنلاند مردی بود انگلیسی به نام هانری، که قبلا در اوپسالا (سوئد) اسقف بود، و در ح ۱۱۵۵ شهید شد. فنلاندیها، برای حفظ خود در مقابل قبایل خویشاوند و در مقابل روسها، از سوئدیها استمداد کردند، و بدین گونه، فنلاند به تصرف سوئد درآمد. در قرن ۱۶م سوئدیها فنلاند را مهیندوکنشین کردند. فنلاند در جنگهای مکرر بین روسیه و سوئد صدمات سخت دید. در ۱۶۹۶، قحطی قریب یک سوم جمعیت آن را تلف کرد. در ۱۷۲۱ پطر کبیر ویبورگ را به جنگ آورد، و در ۱۷۴۳ نواحی دیگری از فنلاند از دست سوئدیها رفت، و به دست روسیه افتاد. سوئد در ۱۸۰۹ باقی خاک فنلاند را به آلکساندر I روسیه تسلیم کرد. عنوان مهیندوکی فنلاند به تزار رسید. در اوایل قرن ۱۹م، نهضت وطنخواهی به رهبری کسانی چون رونبرگ شاعر نیرو گرفت؛ در ۱۸۶۳ زبان فنلاندی رسمیت یافت. در ۱۸۹۹ نهضت روسیسازی فنلاند به وسیله‌ی تزار نیکولای II آغاز شد، ولی منجر به مقاومت شدید فنلاندیها و اعتصاب عمومی (۱۹۰۵) گردید. در ۱۹۰۶، مجلس قانونگذاری و حق رأی عمومی تحصیل شد، و با روی کار آمدن بولشویکها در روسیه (۱۹۱۷)، همان مجلس استقلال فنلاند را اعلام کرد. در جنگ داخلی میان طرفداران روسیه (سرخها) و ملیون (سفیدها)، ملیون به رهبری مارشال مانرهیم و به یاری سپاهیان آلمانی پیروز

(۱)Fens (۲) Feng Yu-hsiang (۳)Finland (۴)Suomi (۵)Jyväskylä (۶)Finns (۷)Kalevala

شدند. مانرهیم مدت کوتاهی نایب‌السلطنه بود؛ پس از آن مملکت جمهوری شد، و اولین رئیس جمهور انتخاب گردید (۱۹۱۹). در ۱۹۲۰، تجشس نیز استقلال فنلاند را به رسمیت شناخت. اصلاحات ارضی و اجتماعی بعد از ۱۹۱۸ اوضاع نابسامان را اندکی بهبود بخشید، اما آثار و صدمات عمیق ناشی از جنگ داخلی هنوز بر جا بود، و نهضتهای افراطی راستی و چپی سبب بحرانهای سیاسی شد. فنلاند از اعضای فعال جامعه‌ی ملل بود. از نوامبر ۱۹۳۹ تا فوریه‌ی ۱۹۴۰ فنلاند گرفتار جنگ با روسیه بود (← فنلاند و روسیه، جنگ) و، سرانجام تسلیم تجشس شد، و بر طبق معاهده‌ی صلح ۱۹۴۰، قسمتهائی از اراضی سرحدی خود را به آن کشور واگذار کرد. به امید بازیافتن این سرزمینها، در حمله‌ی (۱۹۴۱) آلمان به تجشس به آن کشور پیوست، اما بار دیگر ناگزیر تسلیم بلاشرط را پذیرفت (۱۹۴۴)، و متعهد شد که قوای آلمان را از خاک خود براند. درین جنگها، ل فنلاند آسیب بسیار دید. سرانجام معاهده‌ی صلح این کشور با متفقین (به استثنای کشمة که به فنلاند اعلان جنگ نداده بود) در پاریس امضا شد (۱۹۴۷)، و علاوه بر آنچه در ۱۹۴۰ از دست داده بود، نواحی دیگری را نیز ناچار به تجشس واگذار کرد. در ۱۹۵۶ پورکالا را بازیافت. در ۱۹۵۵ به عضویت سازمان ملل درآمد.

فنلاند[1]، خلیج (fanland)، شاخابه‌ی دریای بالتیک، به طول ۴۲۰ کم و به عرض از ۷۲ تا ۱۳۵ کم، ج فنلاند و ل استونی (تجشس). انتهای شرقی باریک آن به خلیج کرونشتات موسوم است. شهرهای عمده‌ی کنار آن عبارتند از هلسینکی (فنلاند)، و ویبورگ و لنینگراد (روسیه).

فنلاند و روسیه، جنگ، جنگ بین دو کشور فنلاند و روسیه در ۱۹۳۹–۴۰. پس از شروع جنگ II، در سپتامبر ۱۹۳۹، دولت روسیه، که هرگز روابطش با فنلاند دوستانه نبود، به اتکای پیمان (اوت ۱۹۳۹) عدم تعرض که با آلمان منعقد کرده بود، تقاضاهای پردامنه‌ای از فنلاند کرد. از آن جمله بود خلع سلاح استحکامات معروف به خط مانرهیم، اجاره‌ی ۳۰ ساله‌ی هانکو برای تأسیس پایگاهی دریائی، و واگذاری چند جزیره در خلیج فنلاند. بر اثر امتناع فنلاند، روسیه در ۳۰ نوامبر ۱۹۳۹ به آن کشور حمله کرد. روسها در آغاز حملات خود را در مرز شرقی فنلاند متمرکز کردند، ولی فنلاندیها که در جنگ زمستانی مهارت داشتند و، به علاوه، از فرماندهی ماهرانه‌ی فیلدمارشال مانرهیم برخوردار بودند، حملات وارده را دفع کردند. احساسات جهانیان در این جنگ بر له فنلاند بود، ولی عاقبت مقاومت کشور کوچک فنلاند درهم شکست. در پیمان صلح مورخ ۱۲ مارس ۱۹۴۰، فنلاند قسمتی از برزخ کارلیالی، ویبورگ، و چند سرزمین مرزی را به تجشس واگذار کرد. در ژوئن ۱۹۴۱ جنگ بین فنلاند و روسیه در جزء جنگ II بار دیگر تجدید شد.

فنلاندی، زبان، از زبانهای فینو-اوگوری (فنلاندی و اوگوری). نیز ← زبان، جدول.

فنلون[2]، فرانسوا دو سالینیاک دو لا موت (fran-suā dë sālinyāk dë lā mot fenlon)، ۱۶۵۱–۱۷۱۵، عالم الاهیات و نویسنده‌ی فرانسوی، اسقف اعظم کامبره. در ۱۶۸۹، لوئی XIV تربیت نوه‌ی خود دوک دو بورگونی (پدر لوئی XV) را به وی واگذار کرد. در ۱۶۹۵ اسقف اعظم کامبره شد. فنلون در ۱۶۸۸ خانم گوئیون را ملاقات کرد، و از پیروان تسلیم و ترک نفس گردید. بوسوئه، معلم سابق فنلون، که این طریقه را خطرناک میدانست، به مخالفت با آن برخاست، و فنلون رساله‌ی توضیح حِکَم قدیسین (۱۶۹۷) را در دفاع از آن نوشت، و این امر آغاز کشمکش بسیار شدیدی شد. پاپ اینوکنتیوس XII، تحت نفوذ لوئی XIV، رساله را محکوم کرد (۱۶۹۹)، و فنلون به اسقف‌نشین خود تبعید و از عناوین و مقرری خود محروم شد. اگر چه بعداً کاردینال آلبانی که از مدافعین جدی فنلون بود به عنوان کلمنس XI به پاپی رسید، واقعه‌ی دیگری پیش آمد که بیش از پیش سوء ظن لوئی را نسبت به فنلون برانگیخت، و آن انتشار کتاب سرگذشت تلماک (۱۶۹۹؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۰۴ و ۱۳۱۹ هق) بود. این کتاب که احتمالا در ۱۶۹۴ نوشته شده بود، و بدون اطلاع نویسنده به چاپ رسید داستان حوادث تلماخوس است، و فنلون در آن کوشیده است که سرمشقی برای تربیت شاهزادگان عرضه کند. افکار آزادمنشانه‌ی فنلون در این کتاب از قبیل اینکه موجودیت شاه برای مردم است نه وجود مردم برای شاه باب طبع لوئی نبود، و انتشار چاپ کتاب را ممنوع کرد.

از آثار دیگر فنلون رساله در تربیت دختران (۱۶۸۷)، اثبات وجود خدا، و بررسی وجدان یک پادشاه است. وی از ۱۶۹۳ عضو آکادمی فرانسه بود؛ از آخرین نوشته‌هایش نامه در اشتغالات آکادمی فرانسه (۱۷۱۶) است، که در آن به قضاوت در نهضت ادبی زمان خود و عرضه کردن افکاری پیشرفته در شعر و تئاتر پرداخته است.

فنوئیل[3] (fanuil)، محلی در ش رود اردن و کنار نهر یبوق (yabug)، که در آنجا یعقوب با فرشته کشتی گرفت (پیدایش ۳۲.۳۰).

فنوج (fannuj)، دهستان (جه ۱۰°۵۱۵ شد ۱۳۴۵ هش)، ج‌غ بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۹۰ آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. مرکزش، **فنوج** (جه ۲°۳۸۱ شد ۱۳۴۵ هش)، در ۱۰۴ کیلومتری ج‌غ بمپور قرار دارد.

فنول: ← اسید فنیک.

فنول‌فتالئین[4] (fenolftālein؛ از انگل)، ترکیب آلی متشکل از کربون، اکسیژن، و ئیدروژن. جسمی است جامد و سفیدرنگ. محلول آن در محیط اسید یا خنثا بیرنگ و در محیط قلیائی ارغوانی‌رنگ است، از این جهت، آن را در قلیاسنجی به عنوان معرف به کار میبرند. در پزشکی نیز به عنوان مسهل مورد استعمال دارد.

فنومنا: ← فلسفه، قسمت IX.

فنومنولوژی[5] (fenomenoloji) یا **پدیده‌شناسی** (padideshenāsi)، در زمان ما، آن دسته از تمایل‌ها و جنبشهای فلسفی که منظور غائی آن توصیف و بحث مستقیم در پدیده‌هائی است که ضمیر و وجدان انسان آنها را درمییابد بی‌آنکه به بحث در باره‌ی علل و اسباب آنها بپردازد، و بی‌آنکه فرضیه‌ها و مفاهیم قبلی را که در باره‌ی آنها موجود است در نظر بیاورد. این همان فنومنولوژی قرن ۲۰م است، که بانی آن ا. هوسرل آلمانی است، و روشی است برای شهود و دریافت معنوی تمام حوادث و قضایای تجربی. این شهود و دریافت معنوی اشیاء و حوادث را هوسرل "شهود ذات[6]" یا "شهود ماهیت" میخواند.

فنومنولوژی به عنوان یک مجموعه یا سیستم فلسفی فنومنولوژی محض یا فنومنولوژی متعالی (mota'ali) نامیده میشود، و غایت آن روشن ساختن اصل نهائی حقیقت است. این اصل عبارت است از "مَنِ متعالی"[7] (یعنی "مَنِ متفکر"، که خود را خارج از عالم قرار میدهد، و در عین حال، خود را برای درک و فهم این عالم به سوی آن متوجه میسازد). چون "من متعالی" متعدد است، حقیقت یا عینیت دنیای خارجی از ارتباط میان "من‌های متفکر متعالی" حاصل میشود.

فنومنولوژی عکس‌العملی در برابر روشهائی است که فلاسفه بیشتر برای تفسیر و تبیین نظریه‌های خود و بحث در باره‌ی حدود و تعریفات و اصطلاحات میپردازند تا در باره‌ی خود اشیاء. طبیعی است که چنین روشی وابسته به یک دستگاه فلسفی معین نتواند بود، و در میان همه‌ی مکاتب فلسفی معتقد و پیرو خواهد داشت. شعار این روش "بازگشت به نفس اشیاء" است.

بسیاری از پدیده‌شناسان معتقدند که، با تحقیق و مطالعه‌ی دقیق در آنچه تجربه و تخیل از اشیاء به ما میدهد، میتوان به ساختمان ماهوی (ماهیتی) و روابط اساسی این پدیده‌ها پی برد. بعضی از پدیده‌شناسان میگویند که، برای این منظور، ما نیازمندیم که طرقی را که این پدیده‌ها به وسیله‌ی آنها در وجدان ارادی ما پدیدار میشوند نیز مطالعه کنیم. مثلا، نه تنها پدیده‌ی یک "کتاب" را که در ضمیر ارادی ماست باید در نظر بگیریم، بلکه باید ببینیم که چگونه و به چه طریقی پدیده‌ی کتاب در وجدان ارادی ما ظاهر میشود.

پدیده‌شناسی و ← مذهب تحققی (پوزیتیویسم) و فلسفه‌ی تجربی در این امر متفقند که باید به امور متحقق تجربی پرداخت، و خود هوسرل میگوید که "فلاسفه‌ی تحققی واقعی خود ما هستیم". ولی پدیده‌شناسی با فلسفه‌ی تحققی و تجربی از این جهت اختلاف دارد که پدیده‌شناسی نه تنها به امور تجربی حسی میپردازد، بلکه در باره‌ی نسب و مقولات و ارزشها، تا آنجا که مورد شهود وجدانی انسان است، نیز بحث میکند. پدیده‌شناسی با اصالت تعقل یا مذهب عقلی (راسیونالیسم) از این جهت اختلاف دارد که تکیه‌ی مذهب عقلی بر اصل استدلال عقلانی است، در صورتی که پدیده‌شناسی به پایه‌های شهودی وجدانی معقولات تکیه دارد.

پدیده‌شناسی در آلمان به دو سوی متمایز از هم متوجه شده است، یکی پدیده‌شناسی هوسرل، که همان پدیده‌شناسی ماهیات است، و عبارت است از سعی در شهود مستقیم ماهیات، یعنی اعیان موجودات، بدون توجه به وجود خارجی یا ذهنی

---

(۱)Finland (۲)Fénelon (۳)Penuel (۴)phenolphthalein (۵)phenomenology (۶)Wesenschau (آلمانی)
(۷)ego transcendental

آنها (به اصطلاح هوسرل، "در میان پرانتز گذاشتن وجود خارجی و ذهنی")؛ و دیگر پدیده‌شناسی م. هایدگر، که عبارت است از توجه به شهودِ وجود و هویت اشیاء، و توصیف و تبیین عینی معانی و حقایقی که از وجود خاص انسان شروع میشود.

فنیخی (faneyxi)، ده (جه ۱°۷۵۸ سه ۱۳۴۵ هش)، بخش بستان، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۶کیلومتری چ‌ش بستان. ساکنین آن از بنی طرف هستند.

فنیقی، منسوب به فنیقیه و مردم آن، ← فنیقیه.

فنیقی، تمدن: ← فنیقیه.

فنیقیه[1] (feniqiyye)، در جغرافیای باستانی، نام سرزمینی مطابق لبنان کنونی و قسمتهائی از نواحی مجاور آن از سوریه و اسرائیل. فنیقیها، یعنی ساکنین این ناحیه، از کنعانیان بودند، و عنوان فنیقی [= قرمز ارغوانی] را یونانیان در قرن ۹م قم به آنان دادند (شاید به مناسبت رنگ مال التجاره‌ی آنها). از شهرهای معروف آنان صور، صیدا، و بوبلوس بود.

محتملا فنیقیها در ح ۳۰۰۰ قم به فنیقیه وارد شدند. حفریات اخیر در بوبلوس ثابت کرده است که در ح ۳۰۰۰ قم بین این شهر و مصر روابط تجارتی بر قرار بوده است، و در همین زمان مراکز فنیقی دیگر در بیت المقدس، اریحا، و مجدو وجود داشته. در هزاره‌ی ۲م قم، قوم یهود فنیقیها را در طول ساحل مدیترانه به جانب غرب راندند. در ح ۱۲۵۰ قم، مهارت فنیقیها در کشتیرانی و سوداگری در عالم اطراف مدیترانه شهرت داشت، و تجارت، که زمانی در دست مردم نواحی دریای اژه بود، در دست آنان قرار داشت. سازمان مملکتی فنیقیها کشورشهری بود؛ بزرگترین کشورشهرهای آنان صور و صیدا، و از کشورشهرهای دیگرشان طرابلس، آرادوس، و بوبلوس بودند. به علاوه، فنیقیها به هر جا که در سواحل مدیترانه میرسیدند مهاجرنشینهائی دایر میکردند، که بعدها کشورهای مستقل شدند. مهمترین این مهاجرنشینها اوتیکه و کارتاژ (بنای قرن ۹م قم) بودند.

زبان و فرهنگ فنیقیها شبیه زبان و فرهنگ سایر اقوام سامی، و قطع نظر از فرهنگ دریانوردی آنان، همانند زبان و فرهنگ کنعانیان ل فلسطین بود. خدایان و الاهگان بارآوری داشتند، و آنها را به اسامی بعل و بعلات میپرستیدند. نخستین نوزاد انسان یا حیوان را برای آنها قربانی میکردند. آستارته و تموز را نیز میشناختند. فنیقیها کمابیش تحت تأثیر و استیلای متناوب مصریها بودند؛ اما با ضعف قدرت مصریها در قرن ۱۲م قم، دریانوردان فنیقی بر دریای مدیترانه مسلط شدند، و تا مرزهای جهان شناخته‌ی آن روز پیش راندند، و از شبه جزیره‌ی ایبری تا داردانل داد و ستد میکردند. بعضی از محققین عقیده دارند که در جستجوی قلع حتی تا کورنوال (چ‌غ انگلستان) هم پیش رفته‌اند. شواهدی هست حاکی از اینکه فنیقیهائی که برای مصریان کار میکردند تا سواحل غربی افریقا رفته‌اند، و شاید افریقا را هم دور زده به هند رسیده بوده‌اند. محموله‌ی کشتیهای آنها زیاد و کالاهایشان متنوع بود. فنیقیها اشیاء فلزی بسیار ساخته‌اند. منسوجات خود را با رنگ ارغوانی معروف صور رنگ میکردند. کنده‌کاریهای ظریفشان بر عاج مشهور بود. فنیقیها در معماری ماهر بودند؛ معماران فنیقی را به مصر میبردند. حیرام، شاه صور، در کارهای ساختمانی به سلیمان کومکها کرد. اما بزرگترین خدمت فنیقیها به پیشرفت تمدن این بود که، به جای نقوش میخی و هیروگلیفی، علاماتی برای اصوات وضع کردند، و بدین گونه، الفبائی اختراع نمودند.

شهرهای بزرگ فنیقی از لحاظ دفاع چنان مجهز بودند که در مقابل حملات شاهان آشور پایداری میکردند. اما، در مقابل مدارای امپراطوری ایران، در قرن ۶م قم تسلیم ایرانیها شدند، ولی خود-مختاری خود را حفظ کردند، و متدرجاً تمدن ایران آنان را فرو گرفت. دریانوردان، معماران، و صنعتگران فنیقی در ایران مقامی بلند داشتند. فنیقیها در خدمت دولتهای دیگر نیز بودند، چنان-که در بحریه‌ی یونانیان که خشیارشای I را در سالامین شکست داد کشتیهای فنیقی خدمت می-کردند. با برآمدن نیروی دریائی و قدرت بحری یونانیان، فنیقیها عاقبت از میان رفتند. مع ذلک، حتی در قرن ۴م قم در برابر اسکندر مقدونی سخت مقاومت کردند، و پس از محاصره‌ای طولانی و شدید (۳۳۳–۳۳۲ قم) بود که وی توانست صور را تسخیر کند. شهرهای فنیقی در دوره‌ی رومیان بر جا بود، ولی تمدن فنیقی بکلی در تمدن هلنیستی مستهلک شده بود.

فنیقیها، مردم فنیقیه، ← فنیقیه.

فنیک، اسید: ← اسید فنیک.

فنیکس، مرغ افسانه‌ای، ← فونیکس.

فنیل[2] (fenil)، رادیکالی یک‌ظرفیتی، به فورمول C_6H_5، مشتق از بنزن.

فنینگ[3]، **ادمند** (edmənd faning)، ۱۷۶۹–۱۸۴۱، سوداگر، پوینده، و کاشف امریکائی در دریاهای جنوب. وی چند جزیره، از جمله ← جزیره‌ی فنینگ، را کشف کرد.

فنینگ[3]، **جزیره‌ی** (faning)، آتول (ح ۴۵ کمه؛ جه ۳۶۹)، قکبِ مرکزی، لغ جزیره‌ی کریسمس. ادمند فنینگ آن را کشف کرد (۱۷۹۸). بریتانیا آن را ضمیمه‌ی مستعمرات خود نمود (۱۸۸۹). ایستگاه تقویت کابل است.

فوا[4] (fuā)، شهر (جه ۶°۴۶۶)، کرسی ولایت (دپارتمان) آریژ، ج فرانسه، در ملتقای رودهای آریژ و آرژه[5] (ārje)، در ۸۵۴کیلومتری پاریس. اکنون از مراکز داد و ستد و جهانگردی است. در سابق مرکز کنت‌نشین فوا بود. کنتهای فوا پس از قرن ۱۱م به قدرت رسیدند؛ در قرن ۱۳م مالک بئارن شدند، و در ۱۴۷۹ ناوار به ارث به آنان رسید. سپس القاب و املاکشان از طریق ازدواج به خاندان آلبره منتقل شد (۱۴۹۴) (← آلبره، دوکنشین سابق). شهر فوا در جنگهای مذهبی سخت آسیب دید. شارل دو فرسینه در این شهر متولد شد.

فوائد فی اصول علم البحر: ← شهاب‌الدین احمد ابن ماجد.

فواتح: ← سوره.

فؤاد I (-foād) [احمد فؤاد پاشا]، ۱۸۶۸–۱۹۳۶، سلطان (۱۹۱۷–۲۲) و ملک (۱۹۲۲–۳۶) مصر؛ پسر اسماعیل پاشا و جانشین حسین کامل. در ایتالیا تحصیلات نظامی کرد. چندی وابسته‌ی نظامی دولت عثمانی در وین بود. پس از بازگشت به مصر دانشگاهی (الجامعة المصریة الاهلیه) تأسیس کرد (۱۹۰۶). بعد از مرگ برادرش، حسین کامل، سلطان مصر شد. انگلیسها به او خوشبین بودند، ولی وی در میان مصریها نه محبوبیت داشت و نه نفوذ. در ۱۹۲۲ عنوان ملک مصر بر خود نهاد، هر چند که هنوز بریتانیا بر مصر مسلط بود.

دوره‌ی زمامداری فؤاد در تاریخ بیداری مصریان اهمیت دارد. اشخاصی از قبیل زغلول پاشا، پس از قرارداد ترک مخاصمه‌ی ۱۹۱۸، مبارزه‌ی علیه اشغال مصر و نفوذ انگلیسها را علنی کردند، و به سبب همین مبارزات انگلستان استقلال مصر را به رسمیت شناخت (۱۹۲۲). فؤاد که ازین نهضت سود برده بود در عین حال خواستار قدرت مطلقه بود، و به سبب مشکلاتی که از جانب حزب وفد ایجاد میشد، قانون اساسی را که در ۱۹۲۳ اعطا کرده بود در ۱۹۲۸ لغو کرد، و قانون اساسی جدیدی که پارلمانی فقط دارای جنبه‌ی مشورتی در آن پیشبینی شده بود برقرار نمود. اما، به سبب اغتشاشاتی که روی داد، در ۱۹۳۵ ناگزیر با برقراری مجدد قانون اساسی نخستین موافقت کرد.

فؤاد آداب و سنن ملی را احترام مینهاد، و به امور فرهنگی علاقه‌ی بسیار داشت. مشوق هنر و ادب بود، و مدارس تازه تأسیس کرد. به بی‌اعتمادی نسبت به مصریان و تکیه بر بیگانگان متهم است. پسرش فاروق I جانشینش شد.

فؤاد II (-foād)، ۱۹۵۲–، آخرین شاه (۱۹۵۲–۵۳) مصر، که پس از استعفای پدرش، فاروق I، به عنوان فاروق II به سلطنت نشست. در آغاز ۱۹۵۳ سلطنت مصر به جمهوری تبدیل شد.

فؤاد شهاب، رئیس جمهور لبنان، ← لبنان، قسمت ۷.

فواصل در موسیقی ایرانی. در مورد چگونگی فواصل (← فاصله) در موسیقی ایرانی نظریه‌های مختلف موجود است. از لحاظ تاریخی، فواصل موسیقی ایرانی توسط فارابی، ابوعلی سینا، و مخصوصاً صفی‌الدین ارموی مورد بحث قرار گرفته است. بر اساس نوشته‌های صفی‌الدین، میدانیم که اکتاو در موسیقی ایرانی، دو دانگ و یک پرده را دربر میگرفته است. هر دانگ شامل دو پرده و یک نیمپرده بوده و نتیجةً یک اکتاو شامل ۵ پرده و ۲ نیمپرده بوده است، و همین کیفیت در مقام‌های قرون وسطی در اروپا نیز وجود داشته است.

از طرف دیگر، بر اساس نظریه‌های صفی‌الدین، هر پرده در موسیقی ایرانی به دو لیما (← فاصله) و یک کوما (← فاصله) تقسیم میشده است. از این قرار اگر در هر پرده سه جزء وجود داشته باشد، از ۵ پرده‌ی موجود در فاصله‌ی یک اکتاو ۱۵ پرده به دست میآید و، با ۲ نیمپرده، جمعاً ۱۷ فاصله در یک اکتاو پدید میآید.

در موسیقی ایرانی نیمپرده، از نیمپرده‌ی معتدل (100 سنت) کوچکتر و معادل با لیما (۹۰ سنت) بوده است. بنا بر این تقسیمات اکتاو در گام صفی-الدین بدین قرار است (L و C به ترتیب نشان-دهنده‌ی لیما و کوما هستند)،

(۱)Phoenicia (۲)phenyl (۳)Fanning (۴)Foix (۵)Arget

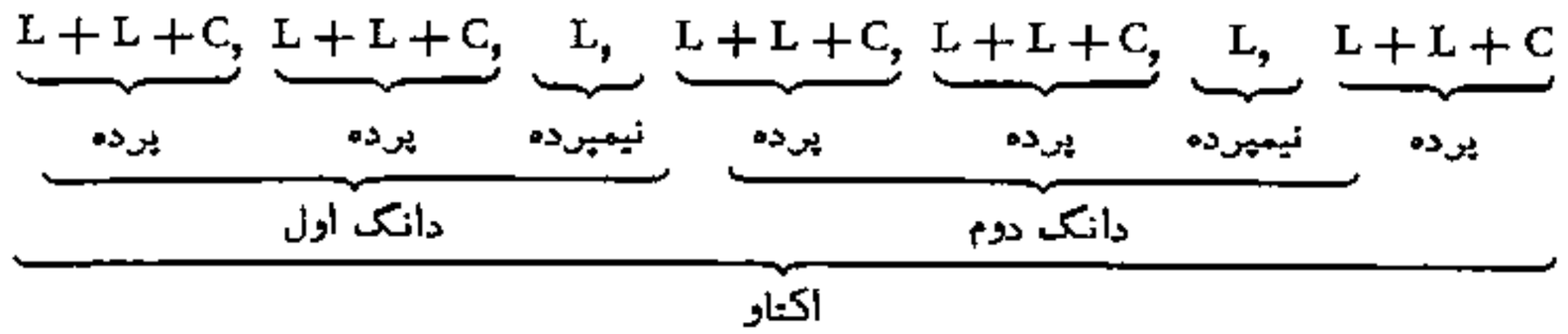

در دوران معاصر چند نظریه در زمینه‌ی شناخت فواصل در موسیقی ایرانی ارائه شده است. یک نظریه، که در ح ۵۰ سال قبل عرضه شد، اکتاو را به ۲۴ فاصله‌ی معتدل (یعنی فواصل متساوی) تقسیم میکند؛ هر یک از ۲۴ فاصله معادل با یک "ربع پرده" (۵۰ سنت) است. در این نظریه چندصدائی کردن (← پولیفونی) موسیقی ایرانی بر اساس فن آرمونی غربی مورد توجه بوده و چون آرمونی در موسیقی غربی تعدیل شدن فواصل نیمپرده‌ای را به بار آورد، تصور میشد که در موسیقی ایرانی هم یک گام معتدل ضروری خواهد بود، و چون فواصلی جز پرده و نیمپرده وجود داشت، اساس آن گام فاصله‌ی ربع پرده فرض شد. ولی عملا موسیقی ایرانی هرگز با ربع پرده سر و کاری نداشته، و گام ۲۴ربع‌پرده‌ای از واقعیت آن موسیقی به دور بوده، و از این رو نتوانسته است ملاک عمل واقع شود.

نظریه‌ای دیگر که از نظریه‌های قدما پیروی کرده اکتاو ۱۷پرده‌ای فوق الذکر را اساس ساختمان موسیقی امروزی فرض میکند، با این تفاوت که هر پرده را، به جای سه جزء، به چهار جزء تقسیمپذیر میداند، از این قرار:

پرده و اجزاء آن	۲۰۴ سنت =	L + L + C
	۱۸۰ سنت =	L + L
	۱۱۴ سنت =	L + C
	۹۰ سنت =	L

بدین صورت اگر هر یک از پنج پرده‌ای که در فاصله‌ی اکتاو وجود دارد به چهار جزء تقسیم شود، ۲۰ پرده به دست خواهد آمد، که با دو نیمپرده‌ای که در اکتاو داریم جمعاً ۲۲ پرده در یک اکتاو به وجود میآید.

سومین نظریه‌ای که در باره‌ی فواصل موسیقی ایرانی بیان شده با واقعیت موسیقی امروزی انطباق دارد و اساس آن پذیرش انعطافپذیری فواصل در موسیقی ایرانی است. این موسیقی در عمل فواصل دقیق و ثابت را به کار نمیگیرد. سازهای ایرانی استانده نشده‌اند، و مبنای کوک شدن و پرده‌بندی آنها ثابت نیست. پس، در نظریه‌ی سوم، اصل انعطافپذیری و متغیر بودن اصوات و فواصل در مقامهای ایرانی به عنوان اصل انکارناپذیر این موسیقی پذیرفته شده است، و با سنجشهای آزمایشگاهی و مکرر از فواصل موسیقی ایرانی معدلگیری شده، و این نتیجه به دست آمده است که فواصل اصلی در موسیقی ایرانی چهار نوعند: (۱) پرده، (۲) نیمپرده، (۳) پرده‌های میانی، و (۴) پرده‌ی افزون.

(۱) چنانکه در نظریه‌های گام ۱۷پرده‌ای و گام ۲۲پرده‌ای آمده، پرده در موسیقی ایرانی از پرده‌ی معتدل که معادل ۲۰۰ سنت است قدری بزرگتر و ح دو لیما و یک کوما، یعنی ۲۰۴ سنت است.

(۲) نیمپرده نیز طبق نظریه‌های قدما ح یک لیما است، و به طور یقین و محسوس از نیمپرده‌ی معتدل (100 سنت) کوچکتر است.

(۳) پرده‌های میانی، که بیشتر از پرده و نیمپرده مبین هویت و اصالت موسیقی ایرانی است، بسیار انعطافپذیرند و از ح ۱۲۰ سنت تا ۱۷۵ سنت تغییر میکنند. ولی چنین نتیجه‌گیری شده است که دو نوع پرده‌ی میانی، که یکی میانی کوچک و دیگری میانی بزرگ است، وجود دارد. میانی کوچک، با معدلگیری در سنجشهای مکرر، ح ۱۳۰ سنت و میانی بزرگ ح ۱۶۵ سنت است. در دانگ اول از مقام شور هر دو نوع پرده‌ی میانی وجود دارد که در زیر نموده شده است:

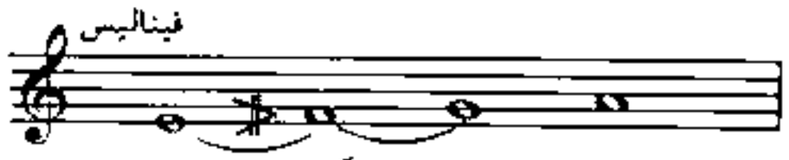

میانی بزرگ میانی کوچک

(۴) پرده‌ی افزون، که آن هم متغیر بوده، همیشه از پرده بزرگتر و از مجموع پرده و نیمپرده کوچکتر است. این فاصله، به طور معدل، ح ۱۷۵ سنت است. پرده‌ی افزون را در تعداد کمی از مقام‌های ایرانی میبابیم، از جمله در مقام چهارگاه،

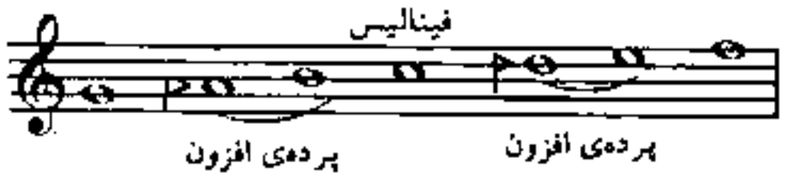

فواصل مرکب که از ترکیب فواصل اصلی با یکدیگر به وجود میآید، مانند فواصل سوم کوچک (مجموع پرده و نیمپرده)، سوم بزرگ (مجموع پرده و پرده)، چهارم درست (مجموع پرده، پرده و نیمپرده)، پنجم درست (مجموع پرده، پرده، نیمپرده و پرده) و غیره در موسیقی ایرانی مورد استفاده قرار میگیرد. همچنین فاصله‌ای که از ترکیب پرده‌های میانی با پرده به وجود میآید (مانند فاصله‌ی از دو تا می کژن) در بعضی از مقام‌های ایرانی مانند سه‌گاه، چهارگاه، و افشاری مورد استفاده‌ی بسیار دارد. این فاصله را بعضی محققین سوم خنثی خوانده‌اند.

فواق (fovāq)، ← سکسکه.

فوپا[1]**، وینچنتسو** (vincentso foppā)، ح ۱۴۲۷–۱۵۱۵، نقاش ایتالیائی. حیات نوینی به مکتب لومبارديائی بخشید، و از این طریق–تا ظهور لئوناردو دا وینچی–نفوذ فراوان در هنر ایتالیای شمالی داشت. در ح ۱۴۵۶ در پاویا مستقر شد. در آنجا و در میلان فرسکوهای متعدد و مهمی ساخت که بیشتر آنها از میان رفته است. از آثار معروفش فرسکوی شهادت قدیس سباستیانوس (میلان) و نقش بسیار زیبائی بر محراب کلیسائی در ساوونا است. بعضی از تابلوهای معروفش در مجموعه‌های شخصی در کشمة موجود است.

فوت[2] (fot)، واحدی برای درخشانی، که مساوی یک لومن بر سمه است.

فوت[3] (fut) [= پا]، واحد رایج برای طول در کشورهای انگلیسی‌زبان، که برابر با ۱/۳ یارد، ۱۲ اینچ، و ۳۰,۴۸ سم است. نیز ← سلسله‌ی فیت. بعضی آحاد قدیمی دیگر نیز به نام "پا" وجود داشته است، که همه بر مبنای طول یک کف پا هستند.

فوت[4]**، لوشس هاروود** (luŝəs hārwud fut)، ۱۸۲۶–۱۹۱۳، وزیر مختار (۱۸۸۳–۸۴) کشمة در کره، و اولین کسی که با چنین سمتی از طرف یک دولت غربی در کره مأموریت یافت.

فوتا جالون[5] (futā jālon)، ناحیه‌ای کوهستانی در ل‌ش جمهوری گینه، که گرانکوه اصلی افریقای غربی است. وسعتش قریب دو برابر کشور سویس است. رودهای متعدد (از جمله رود نیجر و رود سنگال) در آن سرچشمه میگیرند. ارتفاعش به ۱٬۵۱۵ متر میرسد. از ۷۵۰٬۰۰۰ سکنه‌ی آن، ۲/۳ آنها فولانی هستند، و سایرین بردگان سابق میباشند، که زبان فولانی را اتخاذ کرده‌اند. فولانیها (مسلمان) در ۱۶۹۴ دولتی تأسیس کردند که قریب دو قرن دوام یافت. امروز اهمیت خود را از دست داده‌اند، و فوتا جالون از جنبه‌ی سیاسی و اقتصادی بکلی جزء گینه است.

فوتبال[6] (futbāl؛ از انگ) یا **ساکر**[7] (säker؛ از انگل)، نوعی بازی که توسط دو گروه (تیم) ۱۱–۱۱ نفری بازیکن با یک توپ چرمی مدور در زمینی به شکل مستطیل انجام میشود. طول زمین بازی بین ۹۰ و ۱۲۰ متر یا ۱۰۰ تا ۱۳۰ یارد، و عرضش بین ۴۵ و ۹۰ متر یا ۵۰ تا ۱۰۰ یارد است. زمین بازی دارای دو دروازه است، که عرض هر یک ۷,۳۲ متر یا ۸ یارد و ارتفاع هر یک ۲,۴۴ متر یا ۸ فوت است. از ۱۱ بازیکن هر تیم، یکی دروازه‌بان است، و سایرین دو دسته‌ی دفاع و حمله را تشکیل میدهند، و آرایش آنها در زمین به نحوی است که هر بازیکن حمله از یک تیم در برابر بازیکن دفاع از تیم دیگر قرار میگیرد. زمین بازی دارای خطوط و علائم مشخصی است. بازی از مرکز زمین آغاز میشود، و به کومک پاها و بدون دخالت دستها صورت میگیرد، و هدف هر تیم گذرانیدن توپ از دروازه‌ی حریف است. تیمی که دفعات بیشتری توپ را وارد دروازه‌ی حریف کند برنده محسوب است. اگر توپ اصلا وارد دروازه‌ها نشود، یا طرفین به تعداد مساوی توپ را وارد دروازه‌ی حریف کنند، دو دسته مساوی محسوب میشوند.

فوتبال از قرن ۱۹م در اروپا معمول شد. در ایران جزء بازیهای رسمی تربیت بدنی است.

فوتبال امریکائی[8] (futbāle emrikā'i)، نوعی بازی فوتبال که در کشمة معمول است. عده‌ی بازیکنهای هر گروه ۱۱ نفر، و میدان بازی زمین مسطحی است به طول 100 و به عرض $53\frac{1}{3}$ یارد. این بازی صورت تغییریافته‌ای است از یک بازی یونانی و به راگبی شباهت دارد. گویند دانشگاه هاروارد در ۱۸۷۵ آن را وارد امریکا کرد.

فوت‌ـپوند[9] (fut-pănd، انگل) یا **فوت پوندال**،

(۱)Foppa (۲)phot (۳)foot (۴)Foote (۵)Fouta Djallon; Futa Jallon (۶)football (۷)soccer (۸)football (۹)foot-pound; foot pound

واحد کار و انرژی در سلسله‌ی آحاد بریتانیائی، و آن کار نیروی یک پوند است هر گاه نقطه‌ی اثر خود را یک فوت در امتداد خود حرکت دهد. علامت اختصاری آن ft.lb است. یک فوت‌ـپوند معادل ۱٫۳۵۵ ژول است. این واحد را جیمز وات در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م به کار برده است، ولی اطلاق نام فوت‌ـپوند بر آن از بعد از ۱۸۷۰ است.

فوت پوندال: ← فوت‌ـپوند.

فوتو-[1] یا **فتو-** (هر دو foto)، پیشوند یونانی که در بعضی اصطلاحات علمی و فنی به معنی نور یا مربوط و منسوب به نور یا به عکاسی میآید. در این کتاب این پیشوند به صورت فوتو ضبط شده است؛ ردیف فوتو ملاحظه شود.

فوتوالکتریک: ← نورابرق.

فوتوتروپیسم یا نورگرائی: ← تروپیسم.

فوتوتریست، پیرو فوتوریسم.

فوتوریسم[2] (futurism)، عنوان مکتبی ایتالیائی در هنر، موسیقی، و ادبیات، که از ۱۹۰۹ تا ح ۱۹۱۵ رونق داشت، و مشخصات اصلی آن طرد سنتها و رسوم معمول و مجاهدت پیروان آن برای تصویر کردن حرکت و جوش و خروش خاص زندگی قرن ۲۰م بود. الهامبخش این مکتب ف. ت. مارینتی، شاعر ایتالیائی، بود که در مانیفست (اعلامیه) خود، که در سرمقاله‌ی مورخ ۲۰ فوریه‌ی ۱۹۰۹ روزنامه‌ی فیگارو در پاریس به چاپ رسید، نهضت را آغاز کرد. نقاشان مهم این مکتب جاکومو بالا[3] (jāko-mo bālla، ۱۸۷۱–۱۹۵۸)، اومبرتو بوتچونی[4] (umberto botconi، ۱۸۸۲–۱۹۱۶)، کارلو کارا[5] (kārlo kārrā، ۱۸۸۱–؟)، لوییجی روسلو[6] (luiji russolo، ۱۸۸۵–؟)، و جینو سورینی[7] (jino severini، ۱۸۸۳–۱۹۴۷) بودند. فوتوریستها (پیروان فوتوریسم) خطر، جنگ، و عصر ماشین را میستودند و، لااقل از جنبه‌ی نظری، با رشد و توسعه‌ی فاشیسم موافق بودند.

فوتوسفر: ← رخشانکره.

فوتوسنتز[8] یا **فتوسنتز** (هر دو fotosantez)، در زیستشناسی، تشکیل مواد آلی در اندام گیاهان عالی، از ترکیب انیدرید کربونیک با آب تحت اثر نور خورشید. رنگیزه‌ی سبز کلوروفیل، که در کلوروپلاستهای سلولهای گیاهی متمرکز است، انرژی نوری را جذب میکند؛ در کلوروپلاستها، این انرژی باعث تجزیه‌ی آب به ئیدروژن و اکسیژن میشود {این تجزیه را فوتولیز[9] آب (fotoliz-) [= تجزیه به وسیله‌ی نور] خوانند}. اکسیژن حاصل از تجزیه‌ی آب به توسط گیاه آزاد میشود، و ئیدروژن آن، بر طبق معادله‌ی فرضی

$$CO_2 + 4H \rightarrow H - \underset{|}{C} - OH + H_2O,$$

به مصرف احیاء و ئیدروژندهی به انیدرید کربونیک میرسد، و در نتیجه، انرژی نوری به صورت انرژی شیمیائی در مواد حاصل از فوتوسنتز ذخیره میشود. محصول اولیه‌ی فوتوسنتز تا کنون شناخته نشده است؛ فرمول بالا نمونه‌ای است از فرمول ئیدراتهای کربون که بعداً به وجود میآیند.

فوتوسنتز برای حیات گیاهان و جانوران، چه از نظر کمّی و چه از نظر کیفی، مهمترین پدیده‌ی شیمیائی در کره‌ی زمین است، زیرا حیات به صورت کنونی خود تنها هنگامی امکانپذیر است که انرژی مورد نیاز موجودات زنده از نور خورشید تأمین شود.

فوتوگرافی: ← عکاسی.

فوتوگراوور[10] (fotogrāvur؛ از فنس)، به معنی اعم، یک قطعه صفحه‌ی چاپ یا لوح چاپ، از مس یا روی، که با استفاده از عکسبرداری و محلولهای شیمیائی خاص تهیه میشود، و بعداً برای کار گذاردن در ماشینهای چاپ به کار میرود. فوتوگراوور، بسته به اینکه در طریقه‌ی چاپ برآمده و با ماشینهای چاپ مخصوص این طریقه (← چاپ، ماشینهای چاپ حروفی)، یا در طریقه‌ی چاپ گود و با ماشینهای چاپ مخصوص به این طریقه (← چاپ، ماشینهای چاپ گراووری) مورد استفاده قرار گیرد، دو نوع است، **فوتوگراوور برآمده**[11] و **فوتوگراوور گود**، روشی که برای تهیه‌ی هر یک از این دو نوع فوتوگراوور به کار میرود مبتنی بر این اصل است که بعضی مواد، هنگامی که در معرض نور قرار می‌گیرند، چنان سخت میشوند که در آب حل نمیشوند. این مواد محلولهائی هستند از آلبومین یا ژلاتین در قیر یا در بیکرومات پوتاسیوم. این روش در ۱۸۲۵ به توسط ه. ف. تالبت (← عکاسی، قسمت XIII) اختراع شد.

(۱) فوتوگراوور برآمده. برای تهیه‌ی فوتوگراوور برآمده، اول از موضوع (← عکاسی، قسمت II)، مانند نوشته‌ی دستنویس، نقاشی، طرح، و غیره، یک فیلم منفی تهیه میشود. سپس این فیلم منفی بر لوح فلزی، که قبلا با لایه‌ای از محلول ژلاتین در بیکرومات پوشیده شده، قرار داده میشود. حال اگر لوح فلزی و فیلم را در معرض نور شدید قرار دهند، نور فقط از قسمتهای شفاف فیلم عبور کرده به لوح فلزی میرسد؛ در نتیجه این قسمتهای لوح سخت میشود. لوح را با آب میشویند تا محلول شیمیائی، در قسمتهای سخت‌نشده‌ی صفحه پاک شود. پس از آن بر تمام سطح لوح گرد رزین میزنند و آن را میسوزانند؛ گرد رزین در حال سوختن فقط به خورد قسمتهائی از لوح فلزی میرود که نقش و اثر فیلم را به خود گرفته است. پس از این عمل، لوح فلزی را چند بار در محلول اسید فرومیبرند تا قسمتهائی از لوح که گرد رزین بر آن نیست از بین برود. لوحی که چنین به دست میآید عبارت است از یک قطعه فلز که موضوع، نسبت به زمینه‌ی لوح، به صورت خطوط یا نقاط بسیار خُرد برجسته نقش بسته است.

فوتوگراوور برآمده خود دو نوع عمده دارد؛ یک نوع آن را خطبرش[12] (xatbore§) مینامند، که نقش موضوع به صورت خطوط یا نقاط برجسته بر صفحه‌ی مس یا روی دیده میشود. اگر فوتوگراوور خطبرش بر صفحه‌ی روی فراهم شود، در هر سمه صفحه ح ۲۳ خط یا نقطه، و اگر بر صفحه‌ی مسین فراهم شود در هر سمه ح ۳۰ خط یا نقطه میتوان به وجود آورد. موضوعهائی که برای آنها خطبرش تهیه میشود عمدةً خط دستنویس، و طرحهای ساده و کمکار است. نوع دیگر فوتوگراوور برآمده را نیمسایه[13] مینامند. موضوعهائی که برای آنها نیمسایه تهیه میشود عمدةً تصاویر عکاسی و رسمها و طرحهای ظریف و پرکار سایه‌روشن‌دار است، بدین معنی که اگر بخواهیم مثلا عکس یا تصویر نقاشی‌شده‌ی یک گربه را در کتابی چاپ کنیم، برای آن تصویر باید فوتوگراوور نیمسایه تهیه کرد. تفاوت عمده‌ی میان طرز تهیه‌ی فوتوگراوور نیمسایه و طرز تهیه‌ی فوتوگراوور خطبرش در این است که در تهیه‌ی نیمسایه، هنگام عکسبرداری از موضوع یک صافی[14]، که دارای سوراخهای بسیار ریزی است، به کار برده میشود، و در نتیجه تصویر منفی بر روی فیلم به صورت نقاط بسیار ریز درمیآید (شکل ۱)؛ پس از انتقال نقش تصویر بر روی لوح فلزی، این نقاط و برجستگی آنها را با چشم عادی نمیتوان تشخیص داد، و سایه‌روشن تصویر بر لوح فلزی بستگی به کم یا زیاد بودن تراکم آنها دارد. در فوتوگراوور خطبرش صافی به کار نمیرود (شکل ۲). در عرف



شکل ۱

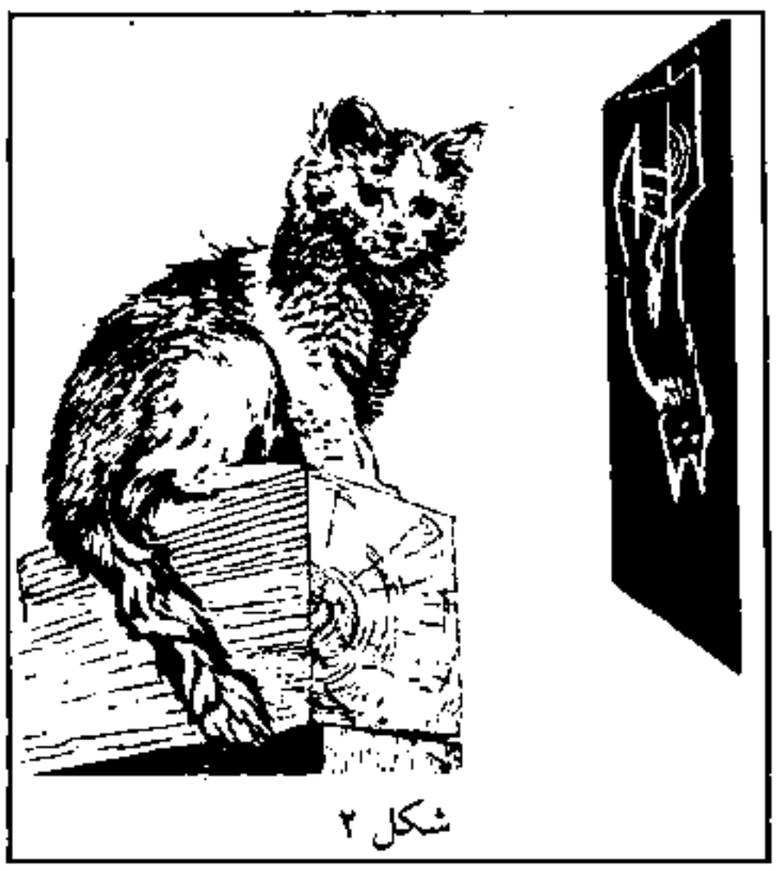
شکل ۲

صنعت چاپ در ایران، نوع خطبرش فوتوگراوور برآمده را کلیشه و نوع نیمسایه‌ی آن را گراوور مینامند، و این هر دو اصطلاح مسامحةً رواج یافته است.

(۲) فوتوگراوور گود. در این نوع فوتوگراوور،

---

(۱) photo- (۲) futurism (۳) Balla (۴) Boccioni (۵) Carrà (۶) Russolo (۷) Severini (۸) photosynthesis
(۹) photolysis (۱۰) photogravure (۱۱) relief photoengraving (۱۲) line cut (۱۳) halftone (۱۴) screen

که آن را به طور مطلق و مسامحهٔ فوتوگراوور می‌نامند، قسمتهائی که اثر آنها باید بر کاغذ چاپ شود پایینتر از صفحه‌ی چاپ قرار دارند، و چون از این صفحه در ماشینهای چاپ گراووری (چاپ گود) استفاده میشود، به آن فوتوگراوور میگویند. این فوتوگراوور، که لوحی است مسین با نقوش گود، برای چاپ نفیس تصاویر و رسمها و طرحهای بسیار ظریف به کار میرود. در تهیه‌ی فوتوگراوور از صافی استفاده نمیشود و، به جای آن، بر روی لوح مسین لایه‌ی بسیار نازکی از گرد نرم رزین یا سایر مواد میپاشند و آن گرد را میسوزانند تا به خورد فلز برود. پس از تراشیدن صفحه، روی آن را با لایه‌ای از یک محلول شیمیائی، که در معرض نور سخت میشود، میپوشانند. بعد تصویر منفی موضوع روی فیلم تهیه میشود، و سپس از آن یک تصویر مثبت روی شیشه میگیرند، آنگاه این فیلم مثبت را روی لوح فلزی میگذارند، و هر دو را در معرض نور قرار میدهند. فیلم مثبت (شیشه‌ی مثبت)، در قسمتهائی که نقش ندارد، مانع رسیدن نور به محلول شیمیائی بر سطح لوح میشود، و در نتیجه لایه‌ی محلول شیمیائی بر سطح لوح مسین، در آن قسمتها که نقش دارد، سخت میشود، و پس از آنکه بقیه‌ی محلول از روی لوح شسته شد، مس ساییده‌شده ظاهر میشود. این لوح را، که نقش برجسته بر روی آن است، در ظرفی که محتوی اسیدی است فرومیبرند تا نقش برجسته خورده شود و چای آن گود باقی بماند. برای چاپ، معمولا صفحه را از طریق آبکاری برقی با لایه‌ای از فولاد یا کروم میپوشانند تا بر دوام آن افزوده شود.

در اوایل رواج صنعت چاپ در اروپا، برای تهیه‌ی به اصطلاح کلیشه[1]ی تصاویر، از چوب استفاده میشد. پیش از پایان قرن ۱۵م صفحات مسین جای چوب را گرفت و بدین طریق صنعت کتابسازی در اروپا تغییرات عمده پیدا کرد. سپس در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م استفاده از صفحات فولادی جای صفحات مسین را گرفت.

فوتوگراوور برآمده: ← **فوتوگراوور.**

فوتوگراوور گود: ← **فوتوگراوور.**

فوتولیز: ← **فوتوسنتز.**

فوتومتر: ← **نورسنج.**

فوتون[2] (foton؛ از انگلا)، جزء تجزیه‌ناپذیر انرژی برقاطیسی (و از جمله انرژی نور)، و به عبارت دقیق، یک **کوانتوم** انرژی برقاطیسی. اگرچه از نور خواص موجی (بالاخص، **پراش و تداخل**) بروز میکند، **پلانک** و **اینشتین** کشف کردند که، در مواردی، رفتار نور مانند روانه‌ای از ذرات کوچک (فوتونها) است. انرژی یک فوتون حاصلضرب عددی است ثابت، موسوم به ثابت پلانک، که آن را به h نمایش میدهند، در بسامد (عده‌ی ارتعاشات در ثانیه) موج نور. مقدار ثابت پلانک بسیار کوچک است ($6{,}62 \times 10^{-27}$ ارگ در ثانیه)، به همین جهت، انرژی فوتون نور مرئی بسیار کوچک میباشد.

مفهوم فوتون از تعمیم مفهوم کوانتوم پلانک ناشی شده است. اینشتین در توجیه پدیده‌های نورالکتریک برقی قائل شد به اینکه تشعشعات برقاطیسی یک منبع به طریق انفصالی صادر میشوند، و به صورت "بسته‌هائی" (که امروز آنها را فوتون میخوانند) در فضا منتشر میگردند. به علاوه، وی قائل شد به اینکه جذب انرژی تشعشعی بر اثر نورابرقی جنبه‌ی کوانتومی دارد، یعنی همه‌ی انرژی یک فوتون ممکن است به یک الکترون منتقل شود، و در نتیجه، آن الکترون از سطح فلز بگریزد. صحت این فرضهای اساسی در سالهای اول قرن حاضر به تجربه محقق شد.

فوتون را سابقاً به معنی واحد تحریک بصری به کار میبردند، ولی امروزه اصطلاح ترولاند[3] (troland) بدین معنی به کار میرود.

فوتیوس[4] (fotius)، ح ۸۲۰–۸۹۲؛ روحانی و عالم الاهیات مسیحی، بطرک یونانی قسطنطنیه، و متولد در آنجا. استاد دانشگاه قسطنطنیه، و رئیس دیوان امپراطور میخائیل III بود. با پیروان تمثال‌شکنی مدارا میکرد، و پس از برکنار شدن (۸۵۷) قدیس **ایگناتیوس قسطنطینی** از مقام بطرکی، فوتیوس را بطرکی دادند. اما پاپ نیکولاوس I او را به رسمیت نشناخت. فوتیوس شورائی از مقامات کلیسائی تشکیل داد تا به بعضی از مسائل، از جمله مسئله‌ی تصویب مقام بطرکی از طرف پاپ، رسیدگی شود. با روی کارآمدن امپراطور باسیلیوس I، ایگناتیوس دوباره بطرک شد، و چهارمین شورای قسطنطنیه فوتیوس را محکوم کرد. اما، با مرگ (۸۷۷) ایگناتیوس، بار دیگر این مقام به فوتیوس رسید، و این بار پاپ یوآنس VIII او را تأیید کرد. بعد از جلوس (۸۸۶) امپراطور لئوی VI، فوتیوس ناچار استعفا کرد، و سرانجام در تبعید درگذشت. سرگذشت فوتیوس در انشعاب دینی شرق و غرب (← **شقاق شرقی کبیر**) تأثیری بسزا داشته است.

فوجی، کوه، ژاپن، ← **فوجی‌یاما.**

فوجیوارا[5] (fujivārā)، خاندانی از اشراف ژاپن که مدت چند قرن بر دربار سلطنتی تسلط داشتند. سرسلسله‌ی این خاندان ناکاتومی‌نو‌کاماتاری[6] (nākātomi-no-kāmātāri، ۶۱۴–۶۶۹) بود که خاندانش مدتها در دربار نقش مهمی داشتند. کاماتاری در گودتای (۶۴۵) امپراطور تنچی[7] (tenci) به منظور اصلاحات کشوری و قبول طرز حکومت چین به او کومک کرد، و امپراطور در ۶۶۹ نام خانوادگی تازه‌ی فوجیوارا به او اعطا نمود. از چهار شعبه‌ی خاندان کاماتاری، شعبه‌ی معروف به "خاندان شمالی" بانفوذترین آنها شد، و تقریباً همه‌ی امتیازات درباری خاندانهای اشرافی دیگر در کیوتو به انحصار سران این شعبه درآمد. رؤسای خاندان فوجیوارا املاک وسیعی را معاف از مالیات به وسیله‌ی امپراطوران ژاپن به چنگ آوردند، و با این منابع، قدرت سیاسی آنها روزافزون شد. معمولا نخست‌وزیران از این خاندان بودند، و افراد جوان خاندان مقامات مهم دولتی را در پایتخت و ایالات به اختیار داشتند. قدرت این خاندان در زمان میچیناگا[8] (micināgā، ف ۱۰۲۷) به اوج خود رسید. **یوریتومو مینامولو**، نخستین **شوگون**، قدرت فوجیوارا را برانداخت. خاندان فوجیوارا حامیان بخشنده‌دست هنر و دین بودائی بودند، و ادبیات، هنر، و معماری کلاسیک ژاپن با نام ایشان قرین است. در تاریخ هنر، دوره‌ی ۸۹۷–۱۱۸۵ را معمولا دوره‌ی فوجیوارا میخوانند.

فوجی‌یاما[9] (fujiyāmā) یا **کوه فوجی**، کوهی به ارتفاع ۳۷۷۶ متر، در قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن. بلندترین قلل ژاپن و به شکل مخروطی تقریباً کامل است. آتشفشان خاموش و قطر دهانه‌اش ح ۶۱۰ متر است. آخرین آتشفشانی عمده‌ی آن در ۱۷۰۷ روی داد.

فوجی‌یاما کوهی مقدس است، و مردم به زیارت آن میروند. به نقل افسانه‌ها، در ۲۸۶ ق‌م به سبب زلزله‌ای پدید آمد. زیبائی متقارن آن و دریاچه‌ها و جنگلهای بکرش در قرون متمادی الهامبخش شعرا و هنرمندان بوده است.

فوچو[10] (fucō)، شهر (جم ح ۶۰۰٬۰۰۰)، کرسی ایالت فوکین، چین، بر رود مین. از مراکز مهم تجارتی و صنعتی است. فوچو مرکب از یک شهر کهنه‌ی بارودار و یک شهر نو میباشد. شهر کهنه از عهد سلسله‌ی تانگ (۶۱۸–۹۰۶) سابقه دارد. پس از جنگ تریاک (۱۸۳۹–۴۲) از بنادر پیمانی شد. در ح ۱۸۵۰ بندر عمده‌ی چین و بزرگترین مرکز صدور چای در جهان بود. دانشگاه فوکین در آنجاست، و مراکز فرهنگی متعدد دیگر نیز دارد. در تپه‌های مجاور آن پاگوداها و دیرهای زیبا واقع است.

فوچه (foca)، نام دو بندر، ولایت ازمیر، ترکیه، کنار خلیج ازمیر. **اسکی فوچه** (eski) [= فوچه‌ی عتیق (یا کهنه)] همان شهر قدیم **فوکایا** است. **ینی فوچه** (yeni) [= فوچه‌ی نو] (جم ۲٬۶۱۹) در ۱۴۲۱ به توسط جنووائیها بنا شد. اسکی فوچه به فاصله‌ی ۸کیلومتری ج ینی فوچه واقع است.

فودجا[11] (fodjā)، شهر (جم تخمیناً ۱۲۰٬۶۲۸)، کرسی ایالت فودجا، آپولیا، ج ایتالیا. از مراکز مهم ارتباطی و بازار عمده‌ی گندم در ایتالیای جنوبی است. فودجا از مساکن مطلوب امپراطور فردریک II بود، و وی قلعه‌ی مستحکمی در آن بنا نهاد.

فور[12]**، الی** (eli for)، ۱۸۷۳–۱۹۳۷، متخصص فرانسوی تاریخ هنر. ابتدا به تحصیل طب پرداخت. از معلومات خود در این علم برای مطالعه در تاریخ هنر و مرتبط ساختن آن با پیشرفت فرهنگ بشر استفاده‌ی فراوان کرد. مهمترین اثر انتقادی و تاریخی او کتاب تاریخ عمومی هنر (پنج جلد، ۱۹۰۹–۲۱) است.

فور[13]**، پول** (pol for)، ۱۸۷۲–۱۹۶۰، نویسنده و شاعر سمبولیست فرانسوی. شهرتش به سبب نشر مجموع آثارش (مانند قصاید فرانسوی، ۱۸۹۷) است.

فور[14]**، فلیکس** (feliks for)، ۱۸۴۱–۹۹، رئیس جمهور (۱۸۹۵–۹۹) فرانسه. تاجری ثروتمند بود. به نمایندگی مجلس رسید. در پنج دولت عضویت داشت. فتح ماداگاسکار و حادثه‌ی فاشودا در دوره‌ی ریاست جمهوری وی واقع شد. در ← قضیه‌ی دریفوس، با تجدید نظر در محاکمه‌ی وی موافقت به عمل نیاورد.

فورارلبرگ[15] (forārlberg)، غربیترین ایالت (۲٬۶۰۰ کم‌م؛ جم تخمیناً ۲۲۶٬۳۲۳) اتریش، مجاور سویس و آلمان؛ کرسیش برگنتس[16] (bregents). لبنیاتسازی و پارچه‌بافی دارد. تفرجگاههای آن،

---

(۱)engraving (۲)photon (۳)troland (۴)Photius (۵)Fujiwara (۶)Nakatomi-no-Kamatari (۷)Tenchi (۸)Michinaga (۹)Fujiyama (۱۰)Foochow (۱۱)Foggia (۱۲)Faure (۱۳)Fort (۱۴)Faure (۱۵)Vorarlberg (۱۶)Bregenz

خصوصاً برای ورزشهای زمستانی، متعدد است. در قرون ۱۴م–۱۶م تدریجاً به تصرف خاندان هاپسبورگ درآمد، و از ۱۵۲۳ تا ۱۹۱۸ تحت اداره‌ی فرمانروایان تیرول بود.

فورامینیفرها، راسته‌ای از آغازیان، ← روزن‌داران.

فوران[1] (furān، از فنس)، ترکیب آلی هتروسیکل به فورمول C_4H_4O. مایعی است بیرنگ، دارای بوی اتر، که در ۳۱ درجه‌ی صدبخشی به جوش میآید؛ در آب حل نمیشود. اسیدهای قوی آن را تجزیه میکنند. مهمترین مشتقات آن فورفورول است. فوران برای درست کردن الیاف نایلونی مورد استعمال دارد.

فوربز[2]، **دانکن** (dānkən forbz)، ۱۶۸۵–۱۷۴۷، از رجال و میهنپرستان اسکاتلند، که نفوذش در تحکیم اتحاد اسکاتلند و انگلستان فوق العاده مؤثر بود. با شورش جکوبایتها (۱۷۱۵ و ۱۷۴۵) بشدت مخالفت کرد.

فوربز[2]، **دانکن**، ۱۷۹۸–۱۸۶۸، مستشرق انگلیسی. در ۱۸۲۳–۲۶ مدرس آکادمی کلکته بود. در ۱۸۳۷–۶۱ در لندن استاد زبانهای شرقی بود، و پس از کناره‌گیری نیز تا هنگام مرگ افتخاراً همین عنوان را داشت. آثارش مشتمل است بر دستور جدید زبان فارسی (۱۸۲۸)، راهنمای زبان هندوستانی (۱۸۴۵)، فرهنگ هندوستانی–انگلیسی (۲ جلد، ۱۸۴۸)، دستور زبان بنگالی (۱۸۶۱)، دستور زبان عربی (۱۸۶۳)، و فهرست نسخ خطی شرقی، عمدتاً فارسی (۱۸۶۶).

فورت[3] (fürt)، شهر (جه ۹۸°۶۴۳)، جمهوری فدرال آلمان، در ل قسمت مرکزی باواریا. از مراکز صنعتی است، و صنایع اسباب‌بازی‌سازی و شیشه‌ی آن معروف است. در ۷۹۳ تأسیس شد. یهودیان، پس از اینکه از ورود به نورمبرگ ممنوع شدند، در آنجا سکنی گزیدند (قرن ۱۴م). در ۱۸۰۶ به باواریا منتقل شد. یکی از منتهاالیه‌های نخستین راه آهن آلمان بود (نورمبرگ–فورت، افتتاحش در ۱۸۳۵).

فورتالز[4] (fortāleza)، شهر (جه ح ۵۱۴°۸۰۰)، کرسی ایالت سئارا، ل‌ش برزیل، کنار قطا. در ۱۶۱۱ تأسیس شد. دانشگاه دارد.

فورت جورج[5] (fort jorj)، رودی به طول ۸۴۰ کم، در قسمت غربی ایالت کبک، کانادا. در فلات لابرادور سرچشمه میگیرد، و به خلیج هودسن میریزد. سابقاً بیگ ریور (big rivər) [= رود بزرگ] نامیده میشد.

فورت سمیث[6] (fort smiţ)، شهر (جه ۵۲°۹۹۱)، لغ ایالت آرکانساس، کشمت. مرکز صنعتی عمده‌ی ایالت است، و فراورده‌های شیشه‌ای و کاغذی و فلزی دارد.

فورت لی[7] (fort li)، شهر (جه ۲۱°۸۱۵)، ل‌ش ایالت نیو جرزی، کشمت. از نخستین مراکز صنعت سینمای کشمت است.

فورت ورث[8] (fort wërţ)، شهر (جه ۳۵۶°۲۶۸)، ل ایالت تکزاس، کشمت، بر رود ترینیتی. دانشگاه مسیحی تکزاس آنجاست.



فورتونا

فورتونا[9] (fortunā) [لتی، = بخت]، در اساطیر رومیان، الاهه‌ی بخت و اقبال، که در اتروریا، اومبریا، لاتیوم، و نقاط دیگر مورد پرستش بود. الاهه‌ی حاصلخیزی نیز احتمالا بوده است. بعداً آن را با توخه، در دین یونانیان، یکی دانستند. معمولا او را در حالی مجسم میکردند که یک سکان (به نشانی اینکه او است که کشتی زندگی بشر را هدایت میکند) در دستی، و یک شاخ فراوانی(ــه کورنوکوپیا) در دست دیگر دارد. در نقاط مختلف معابدی باشکوه و متعدد برای او بر پا کرده بودند.

فورتوناتوس[10]، **ونانتیوس هونوریوس کلمنتیانوس** (venāntius honorius klementiānus fortunātus)، فت ح ۶۰۰ ب‌م، شاعر و قدیس ایتالیائی، آخرین شاعر لاتینی‌زبان از اهالی گل.

فورت ویلیام[11] (fort wilyām)، شهر (جه ۲۴°۷۱۵)، ولایت اینورنس‌شر، اسکاتلند؛ نزدیک قله‌ی بن‌نویس. صنعت آلومینیوم آن اهمیت دارد. جکوبایتها دو مرتبه دژ آن را محاصره کردند (سالهای ۱۷۱۵، ۱۷۴۵).

فورت ویلیام[11]، شهر (جه ۴۵°۲۱۴)، غ ایالت اونتاریو، کانادا، بر ساحل ل‌غ دریاچه‌ی سوپریور. این شهر و نیز شهر مجاورش، پورت آرثر، از بنادر دریاچه‌ای و از مراکز کشتیرانی غ کانادا، و دارای آسیاها و صنایع کاغذسازی وتهیه‌ی الوار است.

فورت وین[12] (fort weyn)، شهر (جه ۱۶۱°۷۷۶)، ل‌ش ایالت ایندیانا، کشمت؛ سومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز راه آهن و کشتیرانی برای منطقه‌ی فلاحتی اطراف.

فورتیون[13]، **رابرت**(rābərt fortiun)، ۱۸۱۳–۸۰، گیاهشناس بریتانیائی. به مشرق‌زمین مسافرت کرد، و چند نوع گیاه به انگلستان برد، و چایکاری را در هندوستان معمول کرد. کتاب سه سال سرگردانی در ایالات شمالی چین (۱۸۴۷) را نوشت.

فورث[14] (forţ)، رودی به طول حدود ۸۰ کم در اسکاتلند. در ولایت پرث‌شر سرچشمه میگیرد، و با مسیری پرپیچ و خم به جانب ش از ستر لینگ میگذرد، و در الوا[15] (aloā) به ← خلیج فورث میریزد.

فورث[16]، **خلیج**، انگلا **فرث آو فورث**[17] (fërţ āv)، شاخابه‌ی دریای شمال در اسکاتلند، که به طول ح ۸۰ کم از شهر الوا تا دریای شمال ممتد است. رودهای فورث و اسک بدان میریزند. بر ساحل مجاور ولایت فایف پایگاه دریائی مهم راسایث[18] (rāsāyţ) واقع است (عرض خلیج در اینجا ح ۳۰ کم است). بر ساحل میدلوذین شهر لیث قرار دارد، که بندرگاه ادنبورگ است. پل معروف فورث، به طول ح ۲٬۸۰۰ متر، در ۱۸۸۳–۹۰ ساخته شده است، و آن پل راه آهن و از نوع بازودار است. پل جدیدی بین فایف و ادنبورگ در ۱۹۵۸–۶۴ ساخته شده است، که طولش، متجاوز از ۱٬۰۰۰ متر و دراز‌ترین پل معلق در اروپا است.

فورد[19]، **ادسل برایانت** (edsəl brāyənt ford)، ۱۸۹۳–۱۹۴۳، از صاحبان صنعت اتومبیلسازی در کشمت؛ پسر ← هنری فورد. از ۱۹۱۹ تا آخر عمر مدیر شرکت موتور فورد بود.

فورد، بنیاد[20] (bonyād ford)، مؤسسه‌ی عام‌المنفعه‌ای که در سال ۱۹۳۶ به وسیله‌ی خاندان فورد به عنوان پیشرفت و رفاه عمومی بشر تأسیس شد. تا سال ۱۹۵۰ فعالیتهای این مؤسسه جنبه‌ی محلی داشت. از آن پس، قسمت اعظم املاک هنری فورد، همسرش، و پسرش ا. ب. فورد وقف این بنیاد شد، و برنامه‌ی عملیات این مؤسسه توسعه‌ی بیشتری یافت، و هدف آن تحت پنج اصل اعلام شد: (۱) کومک به فعالیتهائی که برای تأمین صلح انجام میگیرد؛ (۲) تکثیر عده‌ی هواخواهان اصول آزادی و دموکراسی؛ (۳) کومک به پیشرفت اقتصادی مردم جهان؛ (۴) کومک به اعتلای فعالیتهای تربیتی و فرهنگی؛ (۵) کومک به مطالعات علمی. بنیاد فورد در اکثر کشورهای جهان نمایندگیهائی دارد. نمایندگی آن در ایران در تأمین سرمایه‌ی اولیه‌ی همین دایرةالمعارف سهم مهمی داشته است.

فورد[21]، **جان** (jān ford)، ۱۵۸۶–بعد از ۱۶۳۸، نمایشنامه‌نویس انگلیسی. سه تراژدی عمده‌ی او عبارتند از افسوس که فاحشه است، قلب شکسته، و قربانی عشق.

فورد[21]، **جزیره‌ی** (ford)، یکی از جزایر هاوائی در پرل هاربر، ج جزیره‌ی اوآهو. محل تأسیسات دریائی کشمت است، و در حمله‌ی (دسامبر ۱۹۴۱) ژاپنیها به پرل هاربر آسیب بسیار دید.

فورد[21]، **فورد مدکس** (ford madəks ford)، ۱۸۷۳–۱۹۳۹، نویسنده‌ی انگلیسی آلمانی‌الاصل. نام اصلی وی فورد مدکس هیوفر[22] (hiufər) بود، و در ۱۹۱۹ نام خود را تغییر داد. در ۱۹۰۸ مجله‌ی انگلیسی را به سردبیری خود تأسیس کرد، و کسانی مانند ت. هاردی، د. ه. لارنس، و ج. کانرد در آن مقاله مینوشتند. آثار فورد متنوع است. از جمله چهار رمان در باب جج I، که در ۱۹۵۰ به عنوان پایان نمایش انتشار یافت؛ و خاطرات و آثار انتقادی، مانند جوزف کانرد (۱۹۲۴)، رمان انگلیسی از ایام اوایل تا مرگ جوزف کانرد (۱۹۲۹)، و بازگشت به دیروز (۱۹۳۲). در نوشتن کتابهای وزات (۱۹۰۱) و رمانس (۱۹۰۳) با کانرد همکاری داشت.

فورد، مدکس هیوفر: ← فورد، فورد مدکس.

فورد[23]، **هنری** (henri ford) [هنری فورد I]، ۱۸۶۳–۱۹۴۷، از بزرگترین صنعتداران امریکائی و پیشرو در صنعت اتومبیلسازی، مت میشیگان. پدرش کشاورز بود، ولی خودش از کودکی به کارهای فنی علاقه داشت. پس از چند سال کارآموزی

---

(۱)furan (۲)Forbes (۳)Fürth (۴)Fortaleza (۵)Fort George (۶)Fort Smith (۷)Fort Lee (۸)Fort Worth (۹)Fortuna (۱۰)Fortunatus (۱۱)Fort William (۱۲)Fort Wayne (۱۳)Fortune (۱۴)Forth (۱۵)Alloa (۱۶)Forth (۱۷)Firth of Forth (۱۸)Rosyth (۱۹)Ford (۲۰)The Ford Foundation (۲۱)Ford (۲۲)Hueffer (۲۳)Ford

و تجربه، در ۱۸۹۲ اولین اتومبیل خود را تکمیل کرد، و با چند تن دیگر "شرکت اتومبیلسازی دیترویت" را تأسیس نمود. این شرکت منحل شد، و در ۱۹۰۳ "شرکت موتور فورد" به وجود آمد. در ۱۹۰۷، هنری فورد سهام دیگران را خرید، و از آن به بعد اداره‌ی شرکت در خانواده‌ی او ماند. با اتخاذ تدابیری اتومبیل ارزان به تعداد بسیار تولید کرد، و ازین حیث از تمام رقبای خود پیش افتاد. فورد از پیشاهنگان بسفراوری به شمار میآید. تنها از یک نوع اتومبیلی که در ۱۹۰۸ طرح آن را ریخته بود بالغ بر ۱۵ میلیون دستگاه به فروش رسانید. از ابداعات دیگر او سهیم کردن کارگرانش در سود شرکت بود، که مبلغ آن در ۱۹۱۴ به ۳۰ میلیون دلار بالغ شد. در آغاز جنگ I، به منظور برقراری صلح در اروپا کوشید، ولی، پس از ورود کشمة در جنگ، به ساختن اسلحه پرداخت. از بحران مالی پس از جنگ I به سلامت جست، و بار دیگر فعالیتهای خود را شروع کرد. در جنگ II نیز بار دیگر به ساختن وسائل جنگی پرداخت. در ۱۹۴۵ بازنشسته شد.

فورد مردی سرسخت و لجوج بود. با بعضی از روزنامه‌نگاران درافتاد؛ با اتحادیه‌های کارگری مخالف بود، و تا ۱۹۴۱ در برابر آنها مقاومت کرد؛ از جنبه‌ی تجارتی نیز روابطش با دیگران دوستانه نبود. مبالغ هنگفتی صرف تأسیس بیمارستان و موزه و غیره کرد. ← بنیاد فورد از تأسیسات اوست. با همکاری سمیوئل کراوذر[1] (samyuəl krădər) چند کتاب نوشته است که از آن جمله زندگی و کار من (۱۹۲۳)، امروز و فردا (۱۹۲۶)، و ادیسن آنطور که من میشناختم (۱۹۳۰) میباشد.

در ۱۹۵۵ جایزه‌ی سالیانه‌ای به نام "اتمها برای صلح" به عنوان یادبود هنری فورد و پسرش ا. ب. فورد تأسیس شد، و نخستین برنده‌ی آن ن. بور بود.

فورد[2] II، هنری (henri ford-)، ۱۹۱۷–، از صاحبان صنعت اتومبیلسازی در کشمة؛ پسر ا. ب. فورد و نوه‌ی ← هنری فورد (هنری فورد I). از ۱۹۴۵ رئیس کمپانی فورد شد.

فوردر راین: ← راین، رود.

فوردرینیر: ← کاغذ، قسمت III.

فور-دو-فرانس[3] (for dë frāns)، شهر (جم ۶۰°۶۴۸)، کرسی ولایت مارتینیک، هند غربی فرانسه. بندر عمده‌ی جزیره و صادرکننده‌ی شکر است. سابقاً فور روایال[4] (for ruāyyāl) نام داشت.

فورر[5] (fürer) [آلمانی، = رهبر، پیشوا]، عنوانی که هیتلر در سال ۱۹۳۴ بر خود نهاد.

فور روایال: ← فور-دو-فرانس.

فورسایت، خاندان، ← گالزوردی، جان.

فورسایث[6]، اندرو راسل (andru rāsəl forsāyţ)، ۱۸۵۸–۱۹۴۲، ریاضیدان اسکاتلندی. تألیفاتی در معادلات دیفرانسیل، نظریه‌ی توابع، هندسه‌ی دیفرانسیل، و غیره دارد.

فورسایث، جان الگزاندر: ← طبانچه.

فورسپس: ← زایمان؛ مامائی.

فورست، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

فورستر[7]، ادوارد مورگن (edwărd morgən forstər)، ۱۸۷۹–۱۹۷۰، نویسنده‌ی انگلیسی. رمانهای وی از لحاظ صورت محافظه‌کارانه و به سنت داستانهای اخلاقی انگلیسی است. از آن جمله است آنجا که فرشتگان از گام نهادن بیم دارند (۱۹۰۵)، درازترین سفر (۱۹۰۷)، و گذری به هند (۱۹۲۴). فورستر داستان کوتاه و مقالات انتقادی نیز نوشته است. جنبه‌های رمان (۱۹۲۷) از آثار انتقادی اوست.

فورستنبوند یا اتحادیه‌ی شاهزادگان: ← فردریک کبیر.

فورستین، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

فورسیتیا (forsitiā، فنس)، (*Forsythia*)، بوته‌ی بز قدیم که گلهای فراوان زردرنگ آن در بهار قبل از برگها باز میشوند.

فورفرشر، ولایت، اسکاتلند، ← انگس.

فورفورال: ← فورفورول.

فورفورالدئید: ← فورفورول.

فورفورول[8] (furfurol، از فنس) یا **فورفورال**[9] یا **فورفورالدئید**[10] (furfurāldeid، از انگل)، مایعی روغنی، بیرنگ، و دارای بوی مطبوع، با فرمول شیمیائی C_4H_3OCHO. در ۱۶۲ درجه‌ی صدبخشی میجوشد. از حرارت دادن قندهای پنج-کربونی (← قند، قسمت I) یا موادی که شامل قند های پنج‌کربونی هستند (مانند کاه، خاک اره، سبوس، و به خصوص ساقه‌ی میانی ذرت و کاکل آن) با اسیدهای رقیق معدنی به دست میآید. فورفورول ماده‌ی اولیه برای تهیه‌ی رزینها و انواع پلاستیک-های مصنوعی است. به علاوه، به عنوان حلال مواد آلی، و به عنوان گندزدا و حشره‌کش نیز مورد استعمال دارد.

فورک، فارس، ← فرک، ده.

فورکروا[11]، کنت آنتوان فرانسوا دو (kont* ăNtuān frāNsuā dë furkruā)، ۱۷۵۵–۱۸۰۹، شیمیدان فرانسوی. از بیشقدمان علم شیمی حیوانی و نباتی بود، و با لاووازیه و دیگران در اصلاح دستگاه نامگذاری شیمیائی همکاری کرد. در باغ شاه (بعداً باغ نباتات) پاریس استاد بود. چندی نیز مدیر کل تعلیمات عمومی بود، و در تعلیمات عالیه‌ی فرانسه اصلاحاتی کرد. از آثارش فلسفه‌ی شیمی (۱۷۹۲) است.

فورل[12]، اوگوست (ogüst forel)، ۱۸۴۸–۱۹۳۱، متخصص سویسی بیماریهای روانی و حشره‌شناسی. از طفولیت به مطالعه‌ی احوال مورچگان مشغول بود، در این باره کتب متعددی تألیف کرده است. مطالعات مهمی در هیپنوتیسم و مسائل جنسی از نظر معالجه‌ی امراض روانی دارد. طرز معالجه و سلوک با دیوانگان را به نحوی که شایسته‌ی شئون انسانی باشد پیشرفت داد.

فورل[12]، فرانسوا آلفونس (frāNsuā ālfoNs fo-rel)، ۱۸۴۱–۱۹۱۲، طبیعیدان و پزشک سویسی. در دانشگاه لوزان استاد کالبدشناسی و فیزیولوژی بود. در باب یخچالها و دریاچه‌ها مطالعاتی کرد، و مؤسسه‌ی لرزه‌شناسی سویس را تأسیس نمود.

فورلند[13] (forlənd)، نام دو دماغه (فورلند شمالی و فورلند جنوبی) در ولایت کنت، پش انگلستان، که قسمتی از مرز داونز را تشکیل میدهند. فورلند جنوبی در ۶°۵۰۰ متری لش دوور واقع، و دارای ۲ فانوس دریائی است. فورلند شمالی نزدیک مارگیت و دارای یک فانوس دریائی است.

فورلی[14] (forli)، شهر (جم تخمیناً ۸۵°۷۵۰)، کرسی ایالت فورلی، امیلیا-رومانیا، ل ایتالیای مرکزی. مرکز ناحیه‌ای فلاحتی و دارای صنایع ابریشم و پوشاک است. از عهد رومیها سابقه دارد. در ۱۵۰۴ جزء ایالات پاپی شد. از آثار تاریخی آن دژی از قرون وسطی است.

فورلی، ملوتتسو دا: ← ملوتتسو دا فورلی.

فورم (form)، ← صورت.

فورمالدئید[15] (formāldeid، از انگل) یا **متانال[16]** (metānāl)، گازی بیرنگ، با بوی زننده، که از جنبه‌ی شیمیائی ساده‌ترین آلدئیدها و دارای فورمول HCHO است. در ۲۱– درجه‌ی صدبخشی میجوشد. خاصیت احیاکنندگی قوی دارد. به اشکال بسیار درمیآید (← بسپاری)؛ بسپارهای آن سفیدرنگ و جامد میباشند. در صنایع رنگسازی و نیز در تهیه‌ی مهمولکولهای (← مهمولکول) مصنوعی از قبیل باکلیت و عاج مصنوعی و سایر رزینهای مصنوعی مورد استعمال فراوان دارد. فورمالدئید باعث سخت شدن پروتئینها میشود، از این جهت کشنده‌ی باکتریها است. فورمالدئید تجارتی محلولی است شامل ۴۰ در صد فورمالدئید در آب، و آن را **فورمالین[17]** یا **فرمالین** (هر دو formālin، از انگل) یا **فورمول[18]** یا **فرمل** (هر دو formol، فنس) مینامند. محلول فورمالین در بهداشت محیط برای گندزدائی و پلشتبری مورد استعمال دارد. به علاوه، گردها و صابونهای شامل فورمالدئید برای جلوگیری از عرق کف دست و پا و زیر بغل به کار میرود.

فورمالیسم[19] یا **فرمالیسم** (هر دو formālism) [از فورم. ← صورت]، اصلی که به موجب آن بیشتر به صُوَر و صِیَغ و قالبهای اندیشه و استدلال و غیر آن توجه شود تا به معنی و محتوا و ماده، و قابلیت درک طبیعت را با صور و قوانین فکر توضیح دهد، و واقعیات و حقایق علمی، مخصوصاً ریاضیات، را فقط صوری بداند، و مبنای آن را قراردادها یا تعریفات علامات آن علم بداند. فورمالیسم اهمیت ماده و محتوا و موضوع را نفی میکند، و در علم الجمال مبلغ اصل "هنر برای هنر" است، و تجرید و انتزاع را بس ترسیم واقعیات ترجیح میدهد. فورمالیسم در اخلاق هم به قوانین و اوامر مطلق و منجّز اراده پای‌بند است نه بر تعریف ماهیت خیر و شر و حسن و قبح و فضیلت و رذیلت. قانون اخلاقی ذیل از کانت کاملا صوری و مطابق با فورمالیسم است، و در آن منحصراً به قالب و صیغه‌ی قانون توجه شده است: "چنان رفتار کن که اصول و اوامر اراده‌ی تو همچون اصل و قانون کلی و عمومی معتبر شناخته شود". **فورمالیسم (ریاضی)** اصطلاحی است برای هر یک از طرحهای گوناگون مبانی ریاضیات، که در آنها تکیه بر جنبه‌ی صوری ریاضیات در مقابل معنی یا محتوا است، و کمابیش منکر محتوا برای فورمولهای ریاضی میباشد. بالاخص، این اصطلاح به نظریه‌ی د. هیلبرت اطلاق میشود، اگرچه وی روش خود را روش اصل

(۱)Crowther (۲)Ford (۳)Fort-de-France (۴)Fort-Royal (۵)Führer (۶)Forsyth (۷)Forster (۸)furfurol (۹)furfural (۱۰)furfuraldehyde (۱۱)Fourcroy (۱۲)Forel (۱۳)Foreland (۱۴)Forli (۱۵)formaldehyde (۱۶)methanal (۱۷)formalin (۱۸)formol (۱۹)formalism

موضوعی مینامد (← روش قیاسی). هیلبرت، بر خلاف روش شهودیون (← ریاضیات شهودی)، کوشش داشت که ریاضیات را بر پایه‌هائی صرفاً صوری و اصل موضوعی استوار سازد. صدق یک نظریه که به این روش ساخته شود، به زعم هیلبرت، بدین معنی است که تناقض به بار نیاورد. هیلبرت کوشید که این تناقض به بار نیاوردن را در خود ریاضیات ثابت کند، ولی تحقیقات ریاضیدانهای متأخر (مانند گودل) نشان داد که این برنامه به سامان نمیرسد. نیز ← ریاضیات، قسمت VI.

فورمالین: ← فورمالدئید.

فورمول: ← فورمالدئید.

فورمول[1] یا **فرمول** (هر دو formul، از فنس)، به طور کلی، واقعیت، قاعده، قانون، یا اصلی کلی که به وسیله‌ی علامات بیان شده باشد. برای فورمول در اصطلاح ریاضی، ← دستور. در اصطلاح منطق، فورمول به عبارتی گفته میشود که بر طبق قراردادهای مقرر در مبحث مورد بحث با معنی تلقی می‌شود (← منطق). در زبان فارسی در بعضی موارد اصطلاحات "دستور" و "فورمول" مترادفاً به کار میروند، مانند فورمول تراجمی یا دستور تراجمی (← دستور). برای فورمول در اصطلاح شیمی و جز آن مقالات آتیه دیده شود.

فورمول[1] یا **فرمول**، در شیمی، تعبیر علامتی و رمزی ترکیب یا ساختمان یک ماده، همچون H_2O که فرمول آب است. دستگاه علامتهای کنونی که برزلیوس وضع کرده است، عبارت است از علامتهای اختصاری اسامی عناصر که ارقام کوچکی در طرف راست و پایین آنها شماره‌ی اتمها (بیش از یک) را نشان میدهد. یک فورمول شیمیائی ممکن است تنها نتایج یک تجزیه‌ی کمی را نشان دهد. همچون **فورمول اختباری**[2] یا **ترکیبی**[3] یا **مینیموم** CH برای استیلن که از روی آن، با شناختن وزن اتمی ۱۲ کربون و وزن اتمی ۱ ئیدروژن، معلوم میشود که از لحاظ وزنی ۱۲/۱۳ استیلن، کربون است و ۱/۱۳ آن ئیدروژن. **فورمول مولکولی** C_2H_2 برای استیلن این مطلب را بیان میکند که وزن مولکولی استیلن ۲۶ است و اینکه هر مولکول آن ۲ اتم کربون دارد و ۲ اتم ئیدروژن. فورمول مولکولی غالباً همان فورمول اختباری است و به همان نام خوانده می‌شود. **فورمول ساختمانی**[4] یا **نموداری**[5]، علاوه بر اطلاعات سابق، کمابیش اطلاعات دیگری در باره‌ی ساختمان داخلی مولکولها یا پیوستگی اتمها به یکدیگر میدهد. مثلا فورمول HCCH استیلن معلوم میدارد که دو اتم کربون هر یک با یکدیگر و با یک اتم ئیدروژن پیوسته است؛ از فورمول HC:CH یا صورت دیگر H—C≡C—H این اطلاع اضافی به دست میآید که دو اتم کربون شکل خاصی از اتصال با یکدیگر دارند (اتصال سه‌بندی). این فورمول اخیر که در آن هر اتم با شکل خاص اتصال آن نموده شده است، گاه **فورمول ظرفیتی**[6] خوانده میشود تا از **فورمول پیوندی**[7] HCCH. که چگونگی پیوستن اتمها را به یکدیگر نشان میدهد اما ظرفیتهای اتمی از آن معلوم نمیشود، متمایز باشد. گاه لازم میشود که **فورمول فضائی**[8] یا **هیئتی**[9] یا **مجسم**[10] به کار رود تا وضع قرار گرفتن اتمها در فضای سه‌بعدی نشان داده شود؛ این‌کار، با پیروی از قراردادهای خاص، توسط فورمولهای معمولی صورت میگیرد، یا به وسیله‌ی فورمولهائی که به صورت خاص ترسیم میشوند، یا از طریق استفاده‌ی از مدلهای معین. **فورمول کلی**[11] فورمولی است که بر یک رشته از ترکیبات قابل انطباق باشد، همچون MNO_3 که در آن M نماینده‌ی هر فلز یک‌ظرفیتی است، یا ROH که در آن R هر یک از رادیکالهای گوناگون ئیدروکربونی است، یا $C_n H_{2n+2}$ که در آن n ممکن است ۱ یا ۲ یا ۳ یا ۴ و غیر آن باشد. **فورمول الکترونی** فورمولی است که در آن با علامات + و — و نقطه و نظایر اینها ماهیت پیوند الکترونی میان اتمها نشان داده میشود، همچون $\dot{H}\overline{Cl}$ و $H:\overset{H}{\underset{H}{\dot{C}}}:H$. در **فورمول گروهی**[12] گروشه به کار میرود تا وسیله‌ی تمایزی میان میدان جاذبه‌ی بیرون و درون آن باشد، همچون $K[Pt\,Cl_6]$. پرانتز برای آن در فورمولها وارد میشود که گروه خاصی را در یک مولکول نشان دهد، مانند $CH_3\,CH\,(CH_3)\,CH_3$ (که در این حالت CH_3 داخل پرانتز همچون شاخه‌ای منظور میشود که به زنجیری از سه اتم کربون پیوسته است)، یا اینکه معلوم دارد که گروهی دو بار یا بیشتر در ترکیب وارد شده است، همچون $(CH_3)_2O$. فورمول $(C_6H_{10}O_5)_x$ برای نشاسته نشان میدهد که نشاسته بسیار (با وزن مولکولی نامعلوم) فورمول ساده‌ی داخل پرانتز است.

فورمول اختباری[13] (formule extebāri) یا **فورمول آمپیریک**[13] (āmpirik، از فنس)، در فیزیک و علوم وابسته یا مشابه (مانند نجوم)، فورمولی (← فورمول، به طور کلی) که مبتنی بر تجربه و مشاهده است، نه (مانند فورمولها یا دستورات ریاضی) بر محاسبه و استدلال. برای اصطلاح فورمول اختباری در شیمی، ← فورمول، در شیمی.

فورمول الکترونی: ← فورمول، در شیمی.
فورمول آمپیریک: ← فورمول اختباری.
فورمول پیوندی: ← فورمول، در شیمی.
فورمول تراجمی: ← فورمول، به طور کلی؛ دستور.
فورمول ترکیبی: ← فورمول، در شیمی.
فورمول ساختمانی: ← فورمول، در شیمی.
فورمول ظرفیتی: ← فورمول، در شیمی.
فورمول فضائی: ← فورمول، در شیمی.
فورمول کلی: ← فورمول، در شیمی.
فورمول گروهی: ← فورمول، در شیمی.
فورمول مجسم: ← فورمول، در شیمی.
فورمول مولکولی: ← فورمول، در شیمی.
فورمول مینیموم: ← فورمول، در شیمی.
فورمول نموداری: ← فورمول، در شیمی.
فورمول هیئتی: ← فورمول، در شیمی.
فورمیک، اسید: ← اسید فورمیک.

فورنو[14]، **جزایر** (fërnō)، دسته جزیره‌ای در تنگه‌ی باس (بین تاسمانی و استرالیا)، متعلق به تاسمانی. در ۱۷۷۳ کشف شد. بزرگترین آنها جزیره‌ی فلیندرز (flindërz) است.

فورنیه[15]، **پیر سیمون** (pier simon furnie)، ۱۷۱۲–۶۸، حروفساز فرانسوی. اولین سیستم پنطی را برای اندازه‌گیری و نامگذاری انواع حروف چاپ ابداع کرد (برای پنط ← حروف چاپ). چندین قلم حرف و برخی نقوش تزیینی چاپی طرح کرد. کتاب راهنمای تیپوگرافی (۲ جلد، ۱۷۶۴–۱۷۶۶) ازوست.

فوروم[16] (forum) [لتی، = بازار]، محل تشکیل بازار و میعادگاه در شهرهای روم قدیم در ایتالیا، و بعدها، در ایالات رومی. فوروم میدانی بود به شکل مربع یا مربع مستطیل، که در اطرافش ساختمانهای عمومی قرار داشت. **فوروم** به عنوان اسم خاص، فوروم قدیمی شهر رم بود، که در دره‌ای ماندابی از تپه‌ی کاپیتولینوس شروع میشد، و به موازات جهت طولی تپه‌ی پالاتینوس ادامه داشت. طاق آوگوستوس مدخل اصلی آن بود. بناهای عمومی چندی، از جمله معبد ساتورنوس و عمارت سنا، در اطراف آن واقع بود. لفظ فوروم در استعمال امروزی بعضی کشورهای غربی توسعاً به معنای تجمع به کار میرود.

فوره[17]، **گابریل اوربن** (gābriel ürban fore)، ۱۸۴۵–۱۹۲۴، آهنگساز فرانسوی. در ۱۹۰۵–۲۰ مدیر کنسرواتوار پاریس بود. آثارش لطافت خاصی دارد، از آن جمله است قطعاتی برای پیانو و موسیقی مجلسی، و سه اپرا.

فوریای، در دین یونان، ← الاهگان انتقام.

فوریم، عید یهود، ← پوریم.

فوریه[18] (fevrie؛ فنس)، دومین ماه سال میلادی. در سال عرفی عادی ۲۸ روز (مطابق ح ۱۲ بهمن–ح ۹ اسفند)، و در سال عرفی کبیسه دارای ۲۹ روز است. نیز ← ماه.

فوریه، انقلاب: ← انقلاب فوریه.

فوریه[19]، **ژان باتیست ژوزف** (jān bātist jozef furie)، ۱۷۶۸–۱۸۳۰، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی، که به سبب کارهای پیشاهنگش در نمایش توابع با سلسله‌های مثلثاتی مشهور است. از آغاز تأسیس دار المعلمین پاریس (۱۷۹۵)، در آنجا مدرس بود، و در کار خود چندان موفقیت یافت که به کرسی آنالیز ریاضی در پولیتکنیک پاریس دعوت شد. در ۱۷۹۸ این مقام را رها کرد، و همراه ناپلئون به مصر رفت، و به مؤسسه‌ای که ناپلئون در آنجا دایر کرد خدمات بسیار نمود. در ۱۸۰۱ به فرانسه بازگشت. در ۱۸۱۶ در پاریس سکنی گزید، و در ۱۸۱۷ به عضویت آکادمی علوم و در ۱۸۲۶ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. شاهکار وی تئوری ریاضی هدایت حرارت است، که آن را در کتاب تئوری تحلیلی حرارت (۱۸۲۲) عرضه کرده است، و آن یکی از مهمترین آثاری است که در قرن ۱۹م انتشار یافته. انتشار این کتاب آغاز مرحله‌ای مهم در تاریخ ریاضیات محض و کاربسته است، زیرا، در کتاب مذکور، فوریه تئوری سلسله‌هائی را که به نام وی معروف است عرضه

---

(۱)formula (۲)empirical f. (۳)composition f. (۴)constitutional f. (۵)graphic f. (۶)valence f. (۷)linkage f. (۸)space f. (۹)configurational f. (۱۰)stereometric f. (۱۱)general f. (۱۲)coordination f. (۱۳)empirical formula (۱۴)Furneaux (۱۵)Fournier (۱۶)forum (۱۷)Fauré (۱۸)Februarv (۱۹)Fourier

کرده و آنها را در حل بعضی مسائل مربوط به معادلات دیفرانسیل جزئی به کار برده، و نشان داده است که تقریباً همه‌ی توابع یک متغیر حقیقی را میتوان به وسیله‌ی سلسله‌های فوریه نمایش داد.

فوریه[1]، شارل [فرانسوا ماری شارل فوریه (frānsuā māri šārl furie)]، ۱۷۷۲–۱۸۳۷، فیلسوف اجتماعی فرانسوی. پدرش تمکنی داشت، و وسایل تحصیل او را به بهترین وجهی فراهم ساخت. پس از فوت پدر، ثروت او بر اثر جنگهای داخلی بر باد رفت، و او به خدمت ارتش وارد شد، و پس از دو سال، به واسطه‌ی کسالت مزاج اخراج شد. سپس به شغل دلالی پرداخت و از این راه امرار معاش می‌کرد. در ۱۸۰۳ مقاله‌ای در باره‌ی سیاست کلی اروپا منتشر کرد که جلب توجه ناپلئون را نمود. از اوایل زندگی، فوریه به این نتیجه رسید که سازمان اجتماعی عصر او، که مبتنی بر اصول فردی و رقابت بود، زیانبخش است، و معتقد بود که اصول مشارکت و همکاری بین افراد باید جایگزین آن بشود. در کتابی که در سال ۱۸۰۸ منتشر کرد، مدعی شد که امیال طبیعی بشر باید بدون هیچ قید و شرطی بر آورده شود، و جلوگیری از آنها موجب فقر و بیچارگی و ارتکاب جنایات است. در امور اقتصادی، فوریه هواخواه تعاون و همکاری افراد بود، و پیشنهاد کرد که جوامعی مرکب از واحدهای 1600تایی تشکیل شود که افراد آنها با کومک یکدیگر به کشاورزی و صنعت بپردازند. در سال ۱۸۳۲، یکی از نمایندگان پارلمان فرانسه، که پیرو عقاید فوریه شده بود، مقداری زمین خریده وقف ایجاد واحدی اقتصادی که فوریه میخواست کرد، ولی نتیجه‌ی مثبتی از آن عاید نشد. در امریکا هم چنین واحدهائی ایجاد شد (مثلا ← بروک، مزرعه‌ی)، و در آنجا هم توفیقی حاصل نکرد.

فوزل، روغن: ← روغن فوزل.

فوست[2]، یوهان (yohān fust)، فد ۱۴۶۶، چاپگر آلمانی. نخست زرگر بود و پول وام میداد. گوتنبرگ مبالغی ازو وام گرفت، و چون نتوانست دین خود را بپردازد، ماشین و حروف چاپ او در اختیار فوست قرار گرفت. از آن پس، وی با یکی از خویشانش کاری را که گوتنبرگ آغاز کرده بود ادامه داد. فوست نخستین کسی است که چاپ رنگی را معمول کرد (۱۴۵۷)، و اولین کتاب تاریخدار را منتشر نمود (۱۴۵۷). نیز از اولین کسانی است که حروف چاپی یونانی را به کار برد.

فوستل[3] دو کولانژ، نوما دنی (nümā dëni füs-tel dë kulāNj)، ۱۸۳۰–۸۹، مورخ فرانسوی. اثر مهمش، موسوم به تاریخ مؤسسات سیاسی فرانسه‌ی قدیم (۶ جلد، ۱۸۸۲–۹۲)، سبب شد که راه تفکرات و تعبیرات جدیدی نسبت به تاریخ اولیه‌ی قرون وسطی گشوده شود.

فوسژن[4] (fosjen)، گازی بیرنگ و با بوی زننده، که از ترکیب کلور و اکسید کربون تحت تأثیر نور یا یک کاتالیزگر به دست میآید. فرمول شیمیائی آن $COCl_2$ است. گازی بسیار سمی است. در جنگ I بسیار به کار رفت، امروزه عمدةً در رنگسازی استعمال میشود.

فوسفات[5] (fosfāt)، در اصطلاح شیمی، ملح یا استر اسید فوسفوریک. از اسید فوسفوریک، بسته به آنکه فلزی جانشین یک یا دو یا هر سه اتم ئیدروژن آن شود، سه ردیف فوسفات به دست میآید. مثلا، املاح سودیوم آن عبارت هستند از فوسفات مونوسودیک (monosodik)، با فرمول NaH_2PO_4، فوسفات دیسودیک (disodik)، با فرمول Na_2HPO_4، و فوسفات تریسودیک (trisodik)، با فرمول Na_3PO_4. فوسفاتها در طبیعت فراوانند. کانیهای فوسفات، به خصوص آپاتیت و فوسفوریت (فوسفات کلسیوم مخلوط با املاح دیگر)، منشأ حیوانی دارند، و از انباشته شدن بقایای حیوانی تشکیل شده‌اند. فوسفاتها از مواد اساسی برای حیات گیاهان هستند، و بیش از همه برای تهیه‌ی کودهای مصنوعی (← کود) مورد استعمال دارند. مناطقی از جهان که از حیث کانیهای فوسفات غنی هستند عبارتند از افریقا (الجزایر و تونس)، کشمت (فلوریدا و پنسیلوانیا)، امریکای جنوبی (برزیل)، و اقیانوسیه.

فوسفات، سنگ: ← فوسفوریت.

فوسفور[6] یا فسفر (هر دو fosfor، از فنس) [اصلا از ریشه‌ی یونانی فوسفوروس (fosforos)، به معنی نورآور. تسمیه‌ی ستاره‌ی صبح به فوسفوروس در زبان لاتینی به همین مناسبت است]، عنصر نافلز (علامت شیمیائی P؛ نیز ← عنصر، جدول)، که بر حسب ساختمان مولکولی آن به سه شکل سفید (یا زرد)، سرخ (یا بنفش)، و سیاه دیده میشود (← دگرگونی). در ۱۶۶۹، هنینگ براند[7] (hening brānd)، کیمیاگر آلمانی، آن را از ادرار به دست آورد. به شکل آزاد در طبیعت یافت نمیشود؛ کانیهای عمده‌ی آن عبارتند از آپاتیت و فوسفوریت. فوسفور یکی از اجزای اصلی پروتوپلاسم سلول و اعصاب و بافتها و استخوانها است. فوسفور معمولی جامد و سفیدرنگ است، و حالت مومی دارد؛ چون خالص باشد بیرنگ و شفاف است. در آب حل نمیشود، ولی در سولفور کربون محلول است. بسیار سمی است (50 میلیگرم آن کشنده است). فوسفور سفید در دمای معمولی در هوا می‌اکسد، و ایجاد دود سفید اکسید فوسفور میکند، و انرژی حاصل از اکسایش به صورت نور صادر میشود؛ این پدیده را روشنتابی شیمیائی یا فوسفورسانی مینامند؛ وجه تسمیه‌ی عنصر فوسفور نیز همین است. فوسفور سفید را در زیر آب نگاه میدارند. چون فوسفور سفید در مقابل نور خورشید قرار گیرد، یا در بخار خودش تا ۲۵۰ درجه‌ی صدبخشی گرم شود، به صورت فوسفور سرخ درمیآید، که دیگر خود به خود در هوا آتش نمیگیرد، و به اندازه‌ی فوسفور سفید خطرناک نیست، و بر خلاف فوسفور سفید، در تاریکی درخشندگی (فوسفورسانی) ندارد. فوسفور سرخ نسبةً پایدار است، و در ساختن کبریتهای بیخطر، گردهای آتشبازی، حشره‌کشها، بمبهای دودزا، و مانند آنها به کار میرود. فوسفور سفید را از حرارت دادن فوسفوریت در مجاورت زغال و سیلیس در کوره‌های برقی به دست میآورند؛ عنصر فوسفور به شکل بخار متصاعد میشود، که آن را زیر آب جمع میکنند.

در سالهای اخیر، اسید فوسفوریک غلیظ، که نزدیک ۷۵٪ انیدرید فوسفوریک دارد، در کشاورزی برای ساختن کودهای شیمیائی و سموم دفع آفات نباتی اهمیت فراوان یافته است. فوسفور در ساختن فولاد و مفرغ فوسفوری و فراورده‌های دیگر مورد استعمال دارد. ترکیبات آلی فوسفور اهمیت دارند.

فوسفورسان: ← فوسفورسانی.

فوسفورسانی[8] (fosforsāni) [از ریشه‌ی یونانی فوسفوروس (fosforos)، ← نورآور]، خاصیتی در بعضی از مواد (مواد فوسفورسان)، که بر اثر تابش نور یا اشعه‌ی رونتگن یا اشعه‌ی کاتودی به آنها، تا مدت‌زمانی پس از تابش اشعه، از خود نور صادر میکنند. تابش نور ناشی از اکسایش فوسفور سفید را نیز فوسفورسانی میخوانند (← فوسفور). سولفورهای روی و کادمیوم و سولفور و اکسید فلزات قلیائی خاکی همراه با مقداری ناچیز (به نسبت حدود $1/10^3$) از فلزات سنگین مانند مس و نقره (به عنوان فعال‌کننده) خاصیت فوسفورسانی دارند. مدت زمان فوسفورسانی مواد بر حسب جنس آنها از کسری از ثانیه تا چند روز و گاهی چند ماه است. جنس و مقدار ماده‌ی فعال‌کننده در رنگ نوری که مواد فوسفورسان صادر میکنند مؤثر است. مورد استعمال این مواد در تهیه‌ی رنگهای شبرنگ و صفحه‌ی تلویزیون است.

فوسفوروس[9] (fosforus) [از کلمه‌ی یونانی فوسفوروس (fosforos)، به معنی نور و نورآور]، نام ستاره‌ی زهره‌ی صبحگاهی نزد یونانیان و رومیان (نام دیگرش لوکیفر بود). زهره‌ی شامگاهی را هسپروس و وسپر[10] (vesper) میخواندند.

فوسفوریت[11] (fosforit) یا **سنگ فوسفات[12]** (sange fosfāt)، سنگی که عبارت است از فوسفات کلسیوم، معمولا همراه با کربونات کلسیوم و کانی‌های دیگر. منشأ دریائی دارد. در تهیه‌ی کود شیمیائی و نیز به عنوان منبع فوسفور در ساختن کبریت و تهیه‌ی انواع اسیدهای فوسفوریک به کار میرود. فوسفوریت در ادوار مختلف زمینشناسی هر وقت اوضاع و احوال مساعد با تهنشین شدن آپاتیت و نامساعد با افزوده شدن فضولات ارضی بوده است تشکیل شده است.

از بزرگترین تهنشتهای سنگ فوسفات در زمین تهنشتهای کشمت، مراکش، تونس، الجزایر، و مصر است. تولید سالیانه‌ی سنگ فوسفات در همه‌ی ممالک جز روسیه‌ی شوروی و چین کمونیست در دوره‌ی دهساله‌ی ۱۹۴۸–۵۷ بالغ بر ۲۲ میلیون تن بوده است.

فوسفوریک، اسید: ← اسید فوسفوریک.

فوسکولو[13]، اوگو (ugo foskolo)، ۱۷۷۸–۱۸۲۷، شاعر و وطنپرست ایتالیائی. از مردم ونیز و سخت به آن آب و خاک دلبسته بود، و به امید احیاء جمهوری ونیز، در خدمت ناپلئون با اتریش جنگید. پس از شکست ناپلئون و الحاق ونیز به اتریش، فوسکولو به لندن رفت، و تا هنگام مرگ در آنجا ماند. رمان آخرین نامه‌های جاکوپو اورتیس (۱۷۹۸–۱۸۰۲)، و مقالات انتقادی، ترجمه‌ها، و اشعار غنائی او (مخصوصاً منظومه‌ی گورها) در ادبیات ایتالیا تأثیر فراوان داشته است.

---

(۱)Fourier (۲)Fust (۳)Fustel (۴)phosgene (۵)phosphate (۶)phosphorus (۷)Brand; Brandt (۸)phosphorescence (۹)Phosphorus (10)Vesper (11)phosphorite (۱۲)phosphate rock (۱۳)Foscolo

فوسلی، یوهان هاینریش: ← فیوزلی، (جان) هنری.

فوسن[1] (fosen، از فنس) یا **خوک دریائی** (xuke daryāʾi)، پستاندار دریائی، از نوع فوکاینا (*Phocae-na*)، نزدیک به بال. عمدةً در ل قطا و ل فکبِ یافت میشود. طول آن از ۱ تا ۲ متر است. سطح فوقانی بدن آن سیاه و سطح تحتانیش سفید است، و پوزه‌اش، بر خلاف دلفین، پهن میباشد. فوسنها دسته‌جمعی حرکت میکنند. طعمه‌ی آنها ماهی است. از چربی فوسن روغن صنعتی میسازند.

فوش[2]**، فردینان** (ferdināN foš)، ۱۸۵۱–۱۹۲۹، مارشال فرانسه. در جنگ I آلمانها را در مارن متوقف کرد (۱۹۱۴). در نبرد (۱۹۱۵) ایپر، و نبرد (۱۹۱۶) سوم (som) نیز شرکت داشت. در ۱۹۱۷ به ریاست ستاد ارتش فرانسه، و در آوریل ۱۹۱۸ به فرماندهی نیروهای مشترک انگلستان و فرانسه و امریکا انتخاب شد، و در مقام اخیر سهم وی در پیروزی ۱۹۱۸ بیش از هر کس دیگر بود.

فوشار[3]**، پیر** (pier fošār)، ۱۶۷۸–۱۷۶۱، دندانپزشک فرانسوی، و از بنیانگذاران دندانپزشکی جدید. از ح ۱۷۱۵ در پاریس مطب داشت، و از کسانی بود که دندانپزشکی را از صورت کسب و کار درآورده به پایه‌ی یک حرفه‌ی تخصصی رسانیدند. کتابش به نام جراح دندانساز (۱۷۲۸) مدتها از کتاب‌های استانده در دندانپزشکی بود.

فوشنج، شهر قدیم: ← بوشنج.

فوشون[4] (fušun)، شهر (جم ۹۸۵٬۰۰۰)، ل‌ش ایالت لیائونینگ، چین. از مراکز عمده‌ی صنعتی است. معدن زغال سنگ فوشون از بزرگترین معادن دنیاست، و از قرن ۱۲م مورد استفاده بوده است.

فوشه[5]**، ژوزف** (jozef fuše)، ۱۷۵۹–۱۸۲۰، وزیر پلیس فرانسه. معلم بود، و در انقلاب فرانسه به انقلابیون پیوست، و به عضویت کنوانسیون انتخاب شد (۱۷۹۲). در آغاز از ژیروندیان بود، و سپس به ژاکوبنها پیوست، و از رژیم دوره‌ی وحشت پشتیبانی کرد، و در قتل عام (۱۷۹۳) بیرحمانه‌ی ضد انقلابیون لیون شرکت داشت. در برانداختن (۱۷۹۴) روبسپیر مؤثر بود، و برای باراس جاسوسی میکرد، و در ۱۷۹۹ به وزارت پلیس منصوب شد. فوشه که مردی ابن الوقت بود باشگاه ژاکوبنها را بست، و در کودتای ۱۸ برومر ناپلئون را یاری کرد. در دوره‌ی کنسولا، با سمت وزیر پلیس، سازمان جاسوسی کارآیی و بیرحمی تشکیل داد، ولی به سبب دوروئیش معزول شد (۱۸۰۲)، اما به عضویت سنا منصوب شد، و به طور غیر رسمی سازمانی مخصوص جاسوسی را اداره میکرد. توطئه‌ی کادودال را کشف کرد (۱۸۰۴)، و در همان سال دگربار وزیر پلیس شد. فوشه از رجال مؤثر و کاربر امپراطوری ناپلئون بود، و بعضی او را پدر حکومتهای پلیسی نوین میشمارند. در هر صورت، اصلاحاتی که در پلیس جنائی به عمل آورد برقرار ماند. بعدها به علت مذاکرات محرمانه با انگلستان معزول شد، دگربار بر سر کار آمد، و سرانجام پس از بازگشت مجدد خاندان بوربون تبعید شد، و در تریست گمنام درگذشت. ش. توایگ زندگینامه‌ی جالبی ازو نوشته که به فارسی ترجمه شده است.

فو شی[6] (fu ši)، اولین امپراطور افسانه‌ای چین، که تاریخ فرمانروائیش را ۲۸۵۲–۲۷۳۸ ق‌م ذکر کرده‌اند. بنا بر روایات، شکار، ماهیگیری، تربیت حیوانات اهلی، آشپزی، و آیین ازدواج را او به مردم آموخت. اختراع نوعی خط نیز بدو منسوب است. گویند در زمان او رصدهای نجومی فراوان انجام گرفت.

فوشیه (fuših)، چین: ← یتان.

فوطه: ← سروال.

فوطیفار[7] (futifār)، در کتاب مقدس، خواجه‌ی والامقام مصری که یوسف را خریده بود، و زن او یوسف را متهم کرد که به وی نظر سوء دارد (پیدایش ۳۹). ← عزیز مصر. فوطیفار در مآخذ اسلامی به صورت قطفیر نیز آمده است.

فوطی فارع[8] (futi fāraʿ)، کاهن اون (← هلیوپولیس)، و پدر اسنات، زوجه‌ی یوسف (پیدایش ۴۵.۴۱، ۵۰؛ ۴۶.۲۰).

فوطیقا: ← فن شعر.

فوفل[9] (fufel, fufal)، دانه‌ی (جوز) درخت فوفل (*Areca catechu*) که در سراسر نواحی ج آسیا به عنوان محرک آن را میجوند. طولش ح ۵ سم است، و خالهای قهوه‌ای و خاکستری دارد. دانه‌های رسیده را بین ماههای مرداد و آبان جمع میکنند، و در آب میجوشانند، و قاچ میکنند، و در آفتاب می‌خشکانند، تا به رنگ خرمائی تیره یا سرخ درآید. سپس، هر یک را با کمی آهک در برگی از تنبول[10] (tanbul، نوعی فلفل خزنده، نام دیگر آن پان) میپیچند و میجوند.

فوفل محتوی آلکالوئیدی به نام آرکولین[11] (ārekolin) است، که محرکی ملایم است، و به شخص احساس خوشی میدهد. از جویدن فوفل اعتیادی دست نمیدهد، ولی رفته رفته دندانها سیاه و فاسد میشود. در بعضی از نواحی مشرقزمین، فوفل را به عنوان داروی ضد کرم امعاء به کار میبرند. در جاهای دیگر، استعمال اصلی آن در دامپزشکی و برای از بین بردن کرمهای امعاء در اسب و سگ و دیگر جانوران است.

فوق اشباع[12] (fōqe ešbāʿ)، حالت ناپایدار خاصی از یک محلول یا بخار. قبلا باید دانست که، در دمای معین، یک ماده‌ی حلال فقط میتواند مقدار معینی از یک ماده را در خود حل کند. محلول را اشباع‌شده[13] خوانند در صورتی که شامل این مقدار از ماده‌ی منحل باشد، و به علاوه، مقداری از آن ماده هم به حالت نامنحل (حل‌نشده) در آن موجود باشد (← محلول). **محلول فوق اشباع** محلولی است که مقدار ماده‌ی منحل در آن بیش از آن باشد که برای اشباع کردن آن لازم است. حالت فوق اشباع برای یک محلول حالتی ناپایدار است، و به محض افزودن مقدار کمی از ماده‌ی منحل به حالت جامد بدان، ماده‌ی منحل شروع به متبلور شدن میکند. برای تهیه‌ی یک محلول فوق اشباع می‌توان محلول اشباع‌شده را بتانی خنک کرد. **بخار فوق اشباع** بخاری است در حالت تعادل ناپایدار، که فشارش از فشار بخار اشباع‌شده در همان دما بیشتر است (← بخار اشباع‌شده). این حالت در نتیجه‌ی تماس با جرثومه‌ها، ذرات غبار، قطرات مایع، یونها، و غیره، از میان میرود.

فوق‌الدین یزدی (fōqod.dine yazdi)، نامش **احمد**، شاعر هزل‌سرای ایرانی، معاصر شاه عباس II صفوی (سلطنتش در ۱۰۵۲–۷۷ هق). به هند سفر کرد و در سورات درگذشت. وی مردی دانشمند و آگاه از علوم معقول بود. از آثارش، علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، لیلی و مجنون و فرهاد و شیرین است، که از "مجموعه‌ی خمسه‌ی" اوست.

فوق بنفش، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی فوق بنفش.

فوق هدایت[14] (fōqe hedāyat)، قابلیت هدایت خارق العاده زیاد برق، که در دماهای بسیار پست روی میدهد. مقاومت برقی اغلب فلزات و آلیاژها، وقتی که دمای آنها متدرجاً تنزل و به صفر مطلق میل کند، منظماً کاهش مییابد. ولی، مقاومت بعضی از فلزات (مانند سرب، وانادیوم، و قلع) و آلیاژ‌ها، پس از چندی تنزل منظم، وقتی که دما به مقدار معینی نزدیک صفر مطلق میرسد (۶٫۹ درجه‌ی کلوین در مورد سرب، ۴٫۲ درجه‌ی کلوین در مورد جیوه)، ناگهان بسیار ضعیف میشود. این پدیده پدیده‌ی فوق هدایت است؛ و از آن در ساختن بعضی تابشنج‌های بسیار حساس استفاده میشود.

فوکاس[15] (fokās)، فت ۶۱۰ ب‌م، امپراطور (۶۰۲–۶۱۰) روم شرقی. پس از شورشی که به برکناری ماوریکیوس منجر شد بر سر کار آمد. با ⇐ آوارها صلح کرد، و قبول کرد (۶۰۴) که خراج سالیانه‌ی بیشتری به آنان بپردازد. خسرو پرویز به خونخواهی ماوریکیوس به آسیای صغیر لشکر فرستاد، و نیروهای ایران در ۶۰۸ به تنگه‌ی بوسفور رسیده بودند. فوکاس به پیروان مذهب وحدت طبیعت و یهودیان نیز سختگیری میکرد، و به همین جهت، در ایالات شرقی منفور بود. بدین جهت، و به سبب ترس از ایرانیان، از والی کارتاژ استمداد کرد، و وی پسر خود هرقل را به یاری او فرستاد، اما هرقل او را خلع کرده به قتل رسانید و خود به جایش نشست.

فوکایا[16] (fokāyā)، بندرشهر قدیم، کنار دریای اژه، شمالیترین شهرهای یونیا بر ساحل غربی آسیای صغیر، مطابق بندر کنونی اسکی فوچه. در قرن ۷م ق‌م دولتی دریائی شد، و مستعمره‌ی عمده‌ی آن ماسیلیا (← مارسی) بود. ایرانیها آن را محاصره کردند، و پس از آن، در ۵۴۰ ق‌م بیشتر سکنه‌ی آن به ایتالیا مهاجرت کردند، و شهر دیگر کمر راست نکرد.

فوکس[17]**، ایمانوئل لاتساروس** (imānuel lātsā-rus fuks)، ۱۸۳۲–۱۹۰۲، ریاضیدان آلمانی. کارهای اولیه‌اش در هندسه و حساب عالی بود، ولی بیشتر به سبب تحقیقاتش در معادلات دیفرانسیل و نظریه‌ی توابع تحلیلی معروف است. دسته‌ی مهمی از توابع به نام او معروفند. فوکس استاد دانشگاه‌های گوتینگن، هایدلبرگ، و برلین بود، و در ۱۸۹۹ ریاست دانشگاه قیصر ویلهلم را یافت.

فوکس[17]**، کلاوس امیل** (klās emil fuks)، ۱۹۱۱–، دانشمند اتمی آلمانی تبعه‌ی انگلستان. خاندانش به سبب مظالم نازیها به انگلستان مهاجرت

---

(۱)porpoise (۲)Foch (۳)Fauchard (۴)Fushun (۵)Fouché (۶)Fu Hsi (۷)Potiphar (۸)Poti-pherah (۹)betel nut (۱۰)betel pepper (۱۱)arecoline (۱۲)supersaturation (۱۳)saturated (۱۴)superconductivity (۱۵)Phocas (۱۶)Phocaea (۱۷)Fuchs

کرد، و وی در آنجا تحصیل نمود، و در ۱۹۴۱ در دانشگاه گلاسگو مشغول تدریس شد. در جنگ II، که دانشمندان به بررسی امکان استفاده از انرژی اتمی پرداختند، وی به گروهی که در بیرمنگام مشغول کار بود پیوست، و سپس به کشمت رفت (۱۹۴۳)، و در دانشگاه کلمبیا و سپس در لوس آلاموس مشغول تحقیق شد. در ۱۹۴۶ به انگلستان بازگشت، و در ۱۹۴۹، در هارول، آزمایشگاه اتمی عمده‌ی بریتانیا، رئیس قسمت فیزیک نظری شد. در بررسی در اسراری که به دست تجشه افتاده بود، عاقبت فوکس متهم شد، و وی در ۱۹۵۰ اعتراف کرد که تا ۱۹۴۷ اطلاعاتی به روسها میداده است. به جرم جاسوسی، به ۱۴ سال حبس محکوم شد (۱۹۵۰)، ولی در ژوئن ۱۹۵۹ آزاد شد، و اجازه‌ی سکونت در آلمان شرقی یافت.

فوکستن[1] (fŏkstən)، شهر (جه ۱۲۹′۴۴)، کنت، انگلستان، کنار دریای مانش. تفرجگاه تابستانی و دریابندر است. در جنگ II بمباران شد.

فوکسیا، بوته، ← گل آویز.

فوکسین[2] (fuksin) یا **ماژنتا**[3] (mājentā)، از رنگهای مصنوعی، به رنگ سرخ روشن. آن را از اکسایش مخلوطی از انیلین و بعضی از مشتقات آن میسازند. در صنایع پارچه‌بافی و چرمسازی برای رنگرزی مصرف دارد. الیاف حیوانی مانند ابریشم و پشم را مستقیماً، و الیاف نباتی را همراه با دندانه رنگ میکند. در زیستشناسی نیز به عنوان رنگ به کار میرود.

فوکو[4]**، آونگ** (āvange fuko)، عنوان تجربه‌ای برای اثبات حرکت زمین به وسیله‌ی آونگ، که چون نخستین‌بار به وسیله‌ی ژ. ب. ل. **فوکو** صورت گرفت (پاریس، ۱۸۵۱) بدین نام معروف شده است.

تجربه‌ی فوکو مبتنی بر یکی از خواص فیزیکی آونگ است. اگر آونگی را که بر محور قائمی (محور تعلیق) آویخته شده است از وضع تعادل آن دور کرده بدون سرعت اولیه رها کنیم آونگ شروع به نوسان میکند، ولی نوسانات آن در صفحه‌ی معینی ("صفحه‌ی نوسان") انجام میگیرد، و آن صفحه‌ی قائمی است که بر محور تعلیق و وضع اولیه‌ی آونگ میگذرد. در علم مکانیک ثابت میشود که وقتی آونگ در حال نوسان است، اگر محور تعلیق در حول خودش دوران کند صفحه‌ی نوسان آونگ تغییر نمیکند. تحقیق تجربی این مطلب آسان است. در قابی چوبی که میتواند بر گرد محور فلزی P (شکل ۱) دور خودش بگردد آونگی نصب میکنیم. اگر

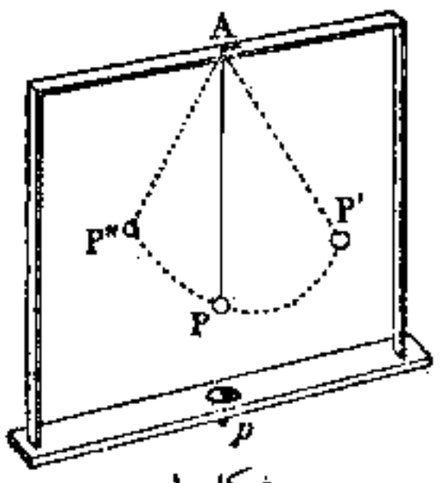

شکل ۱

ثابت‌بودن صفحه‌ی نوسان آونگ

آونگ P را که در A آویخته است در صفحه‌ی PAP' به نوسان درآوریم، و سپس، همه‌ی دستگاه را در حول p بگردانیم، دیده میشود که آونگ حرکت خود را در صفحه‌ی PAP' ادامه میدهد.

اکنون فرض کنید آونگی در قطب شمال زمین قرار گرفته باشد (شکل ۲). اگر زمین حرکت

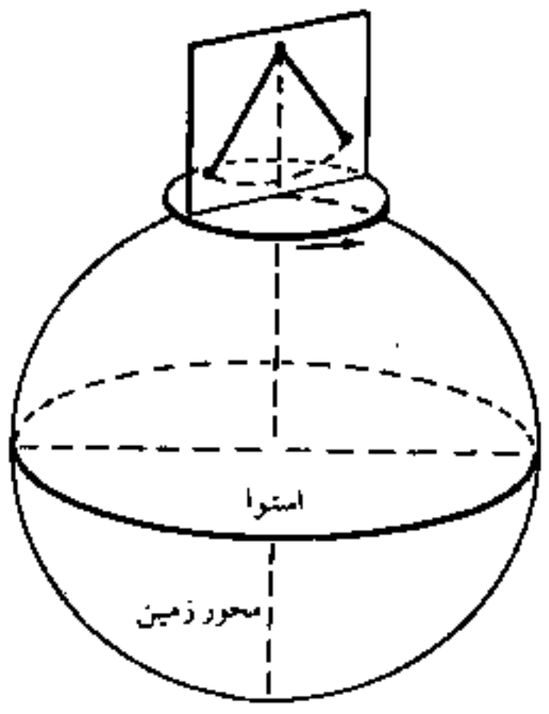

شکل ۲

آونگ فوکو در قطب شمال

وضعی نداشت صفحه‌ی نوسان آونگ نسبت به اشیاء ثابت واقع بر زمین امتداد ثابتی را حفظ میکرد. بر خلاف، اگر زمین بر حول محور خود حرکت دورانی از مغرب به مشرق داشته باشد، نظر به ثابت بودن صفحه‌ی نوسان آونگ، هر یک از نصف النهارات در مدت ۲۴ ساعت نجومی همه‌ی امتدادها را نسبت به صفحه‌ی نوسان میگیرد، ولی، چون ما مشعر به حرکت زمین نیستیم، چنین میپنداریم که صفحه‌ی نوسان آونگ در جهت عکس، یعنی از مشرق به مغرب، میگردد.

تجربه‌ی فوق را فوکو در سال ۱۸۵۱ در پانتئون پاریس انجام داد. البته، شرایط در آنجا و در قطب یکسان نبود (شکل ۳)، ولی با محاسبه‌ی ساده‌ای

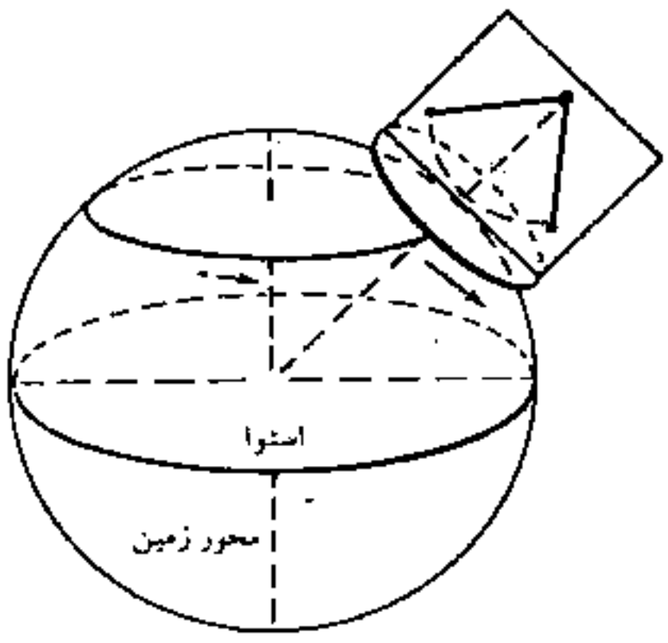

شکل ۳

آونگ فوکو در یک عرض میانه

توانستند نتیجه‌ی منتظره را پیشگوئی کنند، و تجربه صحت این پیشگوئی را مدلل ساخت. آونگ فوکو عبارت بود از سیمی فولادی به طول ۶۷ متر که به سقف گنبد پانتئون آویخته شده بود، و گویی فلزی به وزن ۲۸ کیلوگرم به انتهایش متصل بود. سوزنی که به سطح زیرین گوی متصل بود با توده‌ای از ماسه‌ی نرم تماس داشت، و فوکو و دانشمندان همراه او بالعیان مشاهده کردند که سوزن توده‌ی ماسه را در همه‌ی امتدادها میروبد (شکل ۴)، ولی یک دور گردش آن در ۲۴ ساعت انجام نمیگیرد بلکه در ۳۲ ساعت روی میدهد، و این تفاوت به همان

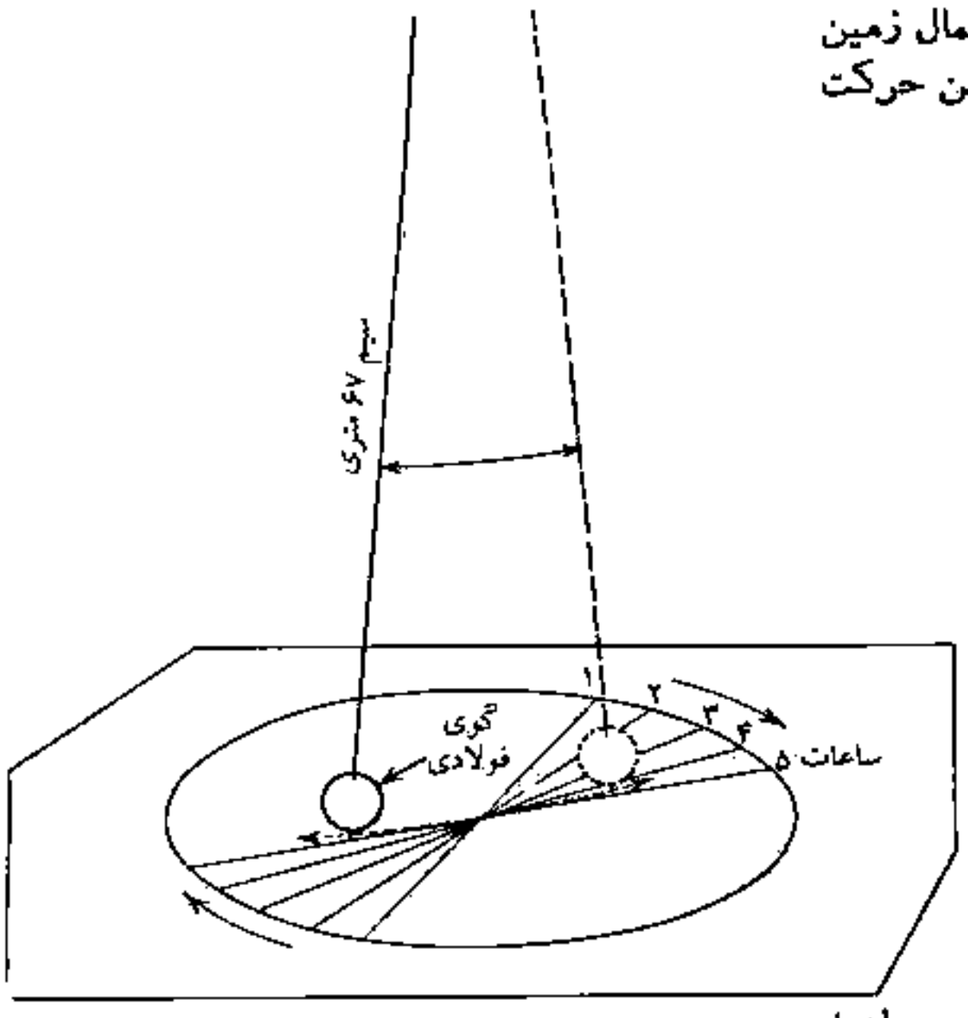

شکل ۴

جهت تفاوت شرایط در قطب و در محلی مانند پاریس میباشد. توضیح آنکه در محلی مانند پاریس، خط قائم، که در صفحه‌ی نوسان آونگ میماند، خود همراه زمین میگردد. به طور کلی، دوره‌ی گردش ظاهری صفحه‌ی نوسان آونگ در هر محل مساوی خارج قسمت ۲۴ ساعت است بر جیب (سینوس) ارتفاع قطب در آن محل. در مورد آونگی که در محل سازمان ملل متحد در نیو یورک (عا ′۴۰ °۴۰) آویخته شود، ارتفاع قطب در محل برابر ′۴۰ °۴۰ است، که جیب آن قریب ۰٫۶۵۱۶۶ میباشد. دوره‌ی دوران ظاهری صفحه‌ی نوسان این آونگ برابر خواهد بود با

دقیقه ساعت

۲۴ ÷ ۰٫۶۵۱۶۶ = ۳۶ ۴۹۰

بالاخره، در استوا دورانی عارض صفحه‌ی نوسان

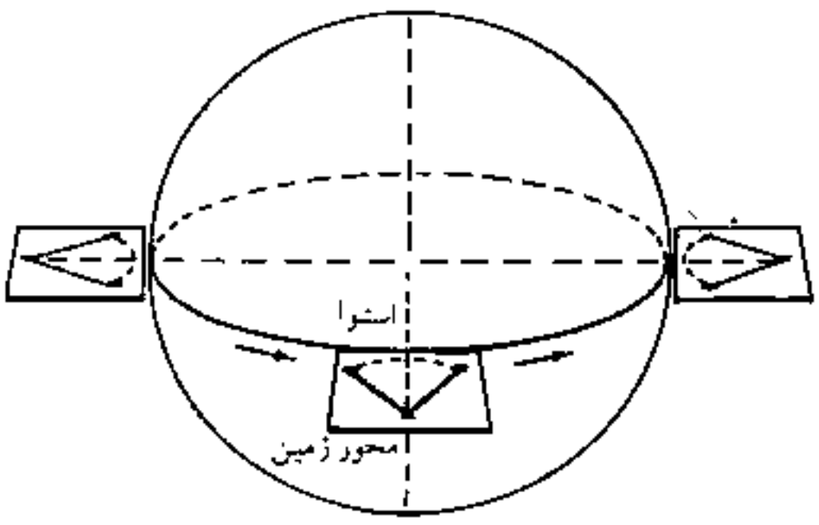

شکل ۵

آونگ فوکو در استوا

آونگ فوکو نمیشود (شکل ۵).

فوکو، جریان[5] (fuko) [به نام **فوکو**]، جریان القائی برق که در نتیجه‌ی یک میدان متحرک یا متغیر مغناطیسی در یک جسم هادی تولید میشود، و معمولا تأثیر نامطلوب دارد.

فوکو[6]**، ژان برنار لئون** (jān bernār leon fu-ko)، ۱۸۱۹–۶۸، فیزیکدان فرانسوی، که مخصوصاً

(۱)Folkestone (۲)fuchsin (۳)magenta (۴)Foucault (۵)eddy current; Foucault current (۶)Foucault

به سبب تحقیقاتش در سرعت نور معروف است. سرعت نور را در هوا تعیین نمود، و کشف کرد که سرعت نور در محیطهای دیگر به نسبت ضریب انکسار نقصان میابد. ← آونگ فوکو را ابتکار، نیز اسبابهای نجومی را اصلاح، و زیروسکوپ را اختراع کرد (۱۸۵۲).

فوکولوکا[1] (fukuokā)، شهر (جه ۶۴۷٬۱۲۲)، ل کیوشو، ژاپن؛ کنار خلیج هاکاتا. بندر و از مراکز تولید منسوجات است، و بزرگترین و مرفه‌ترین شهرهای کیوشو است. پنج دانشگاه دارد. عروسکهای مشهور هاکاتا قرنهاست در اینجا فراهم میشود. ناحیه‌ی بندری قدیم، موسوم به هاکاتا، در قدیم یکی از بنادر معتبر ژاپن بود. مغولان تحت سرکردگی قوبلای قاآن دو مرتبه (سالهای ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱) در اینجا شکست خوردند.

فوکولیدس[2] (fokulides)، نه قرن ۶م ق‌م، شاعر یونانی؛ مه میلتوس. برخی از قطعات و لطائف اخلاقی او بر جای مانده است.

فوکه[3]**، ژان** (jān fuke)، حه ۱۴۲۰–حه ۱۴۸۰، نقاش و تذهیبکار فرانسوی. برای ساختن صورت پاپ ائوگنیوس IV، که اکنون مفقود شده است، به رم احضار شد (در فاصله‌ی ۱۴۴۱ تا ۴۷). در کارهای او تأثیر نقاشان ایتالیائی معاصرش، خصوصاً فرا آنجلیکو، مشهود است. نقاش دربار شارل VII و لوئی XI بود. آنیس سورل، معشوقه‌ی شارل، و اتین شوالیه (etien šēvālie)، خزانه‌دارش، مشوق و حامی او بودند. از آثار معروفش صورتی است از شارل VII (موزه‌ی لوور)، و پرده‌ای (در شهر آنورس) با دو صورت قرینه‌یکی مریم عذرا و دیگری مردی که زانو زده‌که در واقع تصاویر حامیانش سورل و شوالیه میباشد. شهرت او همچنین به جهت تذهیبهای زیبائی است که ازو در کتابها بر جا مانده است.

فوکه[4]**، فریدریش دو لا موت**–(fridriš dē lā mot-fuke)، ۱۷۷۷–۱۸۴۳، شاعر و رمانتویس آلمانی. داستانها و نمایشنامه‌های متعددی بر اساس اساطیر نورس نوشت، اما شهرتش عمدةً به جهت اوندینه (۱۸۱۱؛ داستان پریی که روح نداشت) و ترانه‌های میهنیش میباشد.

فوکه[5]**، نیکولا**(nikolā fuke)، ۱۶۱۵–۸۰، صاحب‌منصب فرانسوی. در عهد لوئی XIV ناظر امور مالی (۱۶۵۳–۶۱) بود. در کار خزانه دخل و تصرف کرد، و ثروت کلانی را صاحب شد. لوئی دستور توقیف (۱۶۶۱) او را داد، و وی به حبس ابد محکوم شد. فوکه حامی اهل ادب (از جمله مولیر و لافونتن) بود.

فوکیس[6] (fokis)، ناحیه‌ی قدیم یونان مرکزی، ل خلیج کورنت. شامل کوه پارناسوس، دلفی، و الاتئا بود. پس از نخستین جنگ مقدس حه ۵۹۶ ق‌م (مقدس بودن آن به جهت ارتباطش با دلفی بود)، اختیار دلفی از دست فوکیس خارج شد، و دلفی تحت نظارت شورائی از کشورهای ذینفع قرار گرفت. فوکیس با کومک آتنیها دگربار دلفی را به دست آورد (۴۵۷ ق‌م). در اوایل قرن بعد فوکیس تحت استیلای تب درآمد؛ اقدام استقلال‌طلبانه‌ی فوکیس منجر به سومین جنگ مقدس (۳۵۶–۳۴۶ ق‌م) شد، که با پیروزی فیلیپ II مقدونی پایان یافت.

فوکین[7] (fukien)، ایالت (۱۲۰٬۰۰۰ کمه؛ جه ح ۱۳٬۶۸۰٬۰۰۰)، پیش چین، بر تنگه‌ی فرمز؛ کرسی آن فوچو. قسمت عمده‌ی آن کوهستانی است. رود-های مهمش مین و لونگ است. از بنادر عمده‌اش (فوچو و آموی) نیشکر و توتون صادر میشود. محصول برنج آن زیاد است، ولی کفاف مصرف اهالی را نمیدهد. از مراکز بزرگ چای بود، و هنوز هم چای آن معروف است. ماهیگیری و تهیه‌ی الوار اهمیت دارد. فوکین مقابل تایوان و دارای اهمیت سوق الجیشی است.

فوکین[8]**، میخائیل میخایلوویچ** (mixāil mixāy-lovic fokin)، ۱۸۸۰–۱۹۴۲، طراح و رقاص بالت روسی، که او را مؤسس بالت جدید شمرده‌اند. تغییرات و اصلاحات او در طرح بالت کسانی (از جمله پاولووا) را به طرفداری از وی برانگیخت. در ۱۹۰۵، بالت مرگ قو را برای پاولووا تنظیم کرد. همراه با س. دیاگیلف به پاریس رفت (۱۹۰۹)، و تا ۱۹۱۴ طراح گروه او بود. در ۱۹۱۹ به کشمت رفت، و علاوه بر تشکیل چند گروه، رهبری یک مدرسه‌ی بالت را نیز به عهده گرفت. در ۱۹۳۲ به تابعیت کشمت درآمد. وی تقریباً ۷۰ بالت تنظیم کرده است، که از آن جمله شهرزاد، پتروشکا، مرغ آتش، و پرنس ایگور است.

فوکیه‌-تنویل[9]**، آنتوان کانتن** (ānтuān kāntan fukie-tanvil)، ۱۷۴۶–۹۵، انقلابگر فرانسوی. دادستان (مارس ۱۷۹۳–ژوییه‌ی ۱۷۹۴) دادگاه انقلابی و مظهر بیرحمی و قساوت دوره‌ی وحشت بود. ماری آنتوانت و دانتون از جمله‌ی اشخاص متعددی بودند که به وسیله‌ی او به اعدام محکوم شدند. پس از سقوط روبسپیر، فوکیه‌-تنویل خود محاکمه و با گیوتین اعدام شد.

فوگ[10] (fug) [از فنه، مأخوذ از ایتالیائی **فوگا** (fugā) ← فرار]، در موسیقی ترکیبی که در آن اصل اساسی کنترپوان تقلیدی چند صوت است. تم متوالیاً در هر صدا بیان میشود و گاه به گاه در سراسر آهنگ از نو پدید میآید. فوگ از فرمهای پیچیده و تکامل‌یافته‌ی کنترپوان‌نویسی است، و اوج آن در هنر فوگ، اثر ی. س. باخ، بود که مجموعه‌ای است از ۲۰ فوگ مبتنی بر یک تم. فوگنویسی پس از بتهوون مورد غفلت قرار گرفت، ولی آهنگسازان در قرن ۲۰م بار دیگر به آن توجه یافته‌اند.

فوگر[11] (fuger)، خاندانی از امرای بازرگان آلمانی، مقیم آوگسبورگ. مؤسس ثروت این خاندان یوهان فوگر (yohān) بود، که علی الظاهر نساج بود، و در حه ۱۳۸۰ در آوگسبورگ سکنی گزید. اعقابش از طریق سوداگری و صرافی ثروت خاندان را وسعت دادند. در زمان یاکوب فوگر II (yākob)، ۱۴۵۹–۱۵۲۵، ثروت این خاندان به اوج رسید، و مشتمل بر املاک پهناور، تاوگان تجارتی، و تأسیسات شاهانه در سراسر اروپا بود. فوگر II عملا استخراج و تجارت نقره و مس و جیوه را در انحصار داشت. وی مبالغ هنگفتی به امپراطور ماکسیمیلیان I وام داد، و با رشوه دادن به برگزینندگان، وسیله‌ی انتخاب شارل V (شارل کن) را فراهم کرد. شارل نیز به فوگرها عنوان اشرافی اعطا کرد، و به ایشان اجازه داد تا در قلمرو خود فرمانروائی کنند. خاندان فوگر مشوق و حامی هنرمندان نیز بود، و این امر بر شهرتش افزود. پس از سقوط خاندان هاپسبورگ، ثروت خاندان فوگر، که هزینه‌ی جنگهای آنها را به عهده داشت، رو به کاهش نهاد. از ثروت داستانی خاندان فوگر چیز مهمی بر جای نمانده است.

فوگل[12]**، هرمان کارل** (hermān kārl fogel)، ۱۸۴۱–۱۹۰۷، منجم و فیزیکدان آلمانی. مؤسس و نخستین مدیر رصدخانه‌ی فیزیک نجومی پوتسدام بود. نخستین کسی بود که سرعت حرکت وضعی خورشید را به وسیله‌ی اصل دوپلر اندازه‌گیری کرد (۱۸۷۱). به همان روش، سرعتهای شعاعی ستارگان مختلف را اندازه گرفت، و نخستین فهرست طیف ستارگان را به سال ۱۸۸۳ منتشر کرد (← طبقات طیفی).

فول، در عهد، ← تیگلت پیلسر III.

فولاد[13] (fulād)، از انواع آهن تجارتی، که آلیازی است از آهن و کربون با مقادیر کم از فلزات دیگر، و قابلیت تورق و چکشخواری دارد. مقاومت فولاد مستقیماً متناسب است با مقدار کربون آن. اگر آلیاژ کربون و آهن بیش از ۱٫۵ درصد کربون داشته باشد، قابلیت چکشخواری خود را از دست میدهد (← چدن). مقادیر کم فلزات در فولاد به آن خواص مختلف میدهند. مثلا، وجود نیکل در فولاد آن را مقاوم و ناشکننده میسازد، و قابلیت مغناطیس شدن را از آن سلب میکند؛ کروم آن را سخت و محکم و قابل ارتجاع مینماید؛ کروم و نیکل آن را در برابر ضربه و زنگ زدن مقاوم میکنند. ممالک کشمت، تجشت، و انگلستان بزرگترین سازنده‌ی فولاد در جهان هستند.

فولاد را به طرق مختلف تهیه میکنند؛ از آن جمله است← طریقه‌ی بسمر و طریقه‌ی زیمنس-مارتن (zimens-mārtan). در این طریقه، چدن را، مخلوط با آهن زنگ‌زده یا سنگ آهن، در کوره‌ی مخصوصی، که دمای آن میتواند تا حه ۱۶۰۰–۱۷۰۰ درجه‌ی صدبخشی بالا رود، به کومک مخلوطی از هوا و گاز قابل اشتعال کوره، که قبلا در اطاقهای مخصوص تا حه ۱۰۰۰–۱۲۰۰ درجه‌ی صدبخشی گرم شده است، ذوب میکنند. کربون موجود در چدن تدریجاً، به کومک اکسیژن اکسید آهن، می‌اکسد، و در خاتمه‌ی کار، آهن باقی میماند. در این طریقه میتوان عمل را، پیش از آنکه همه‌ی کربون موجود در چدن خارج شود، متوقف کرد، و فولادهائی با محتوی کربون مورد نظر به دست آورد. فولادی که به این طریق حاصل میشود به صورت مذاب و قابل ریخته‌گری و مرغوبتر از فولاد بسمر است. طریقه‌ی زیمنس-مارتن منسوب است به کارل ویلهلم زیمنس (۱۸۲۳–۸۳)، از خاندان آلمانی معروف ⇐ زیمنس و پیر مارتن (۱۸۲۴–۱۹۲۵) فرانسوی.

فولادستون (fulādsotun) [ابومنصور فولادستون]، پادشاه (۴۴۰–۴۴۸ هق) سلسله‌ی دیالمه‌ی کرمان، پسر عمادالدین دیلمی. بعد از وفات عمادالدین، که مردم بغداد با پسر دیگرش ملک رحیم بیعت کردند، فولادستون شیراز را گرفت، ولی بعداً ملک رحیم بر او مستولی شد، و وی را در قلعه‌ی

---

(۱)Fukuoka (۲)Phocylides (۳)Fouquet; Foucquet (۴)Fouqué (۵)Fouquet (۶)Phocis (۷)Fukien (۸)Fokin (۹)Fouquier-Tinville (۱۰)fugue (۱۱)Fugger (۱۲)Vogel (۱۳)steel

اصطخر محبوس کرد. فولادستون در ۴۴۱ هق از زندان گریخت، و بار دیگر بر فارس مستولی شد. در ۴۴۳ هق، ملک رحیم اصطخر و شیراز را مجدداً تسخیر کرد. عاقبت فولادستون، با کومک طغرل سلجوقی، ملک رحیم را در اهواز منهزم ساخت، و بر فارس استیلا یافت. فولادستون برادر دیگر خود خسرو شاه دیلمی را نیز دفع کرد. عاقبت با طغیان و تحریک امرا مواجه شد، و پس از آنکه وزیر پدر خود را که صاحب عادل نام داشت به قتل رسانید، یکی از سرداران، نامش فضلویه ابن حسنویه (← شبانکاره)، بر او شورید و او را فرو گرفت (۴۴۸ هق).

فولانی[1] (fulāni)، قومی (ح ۵٬۰۰۰٬۰۰۰ تن) از افریقای غربی، که اصلا مخلوطی از سیاهان و بربرها هستند، و اکنون در سراسر ناحیه‌ی سودان، از سنگال تا کامرون، پراکنده‌اند. فولانیها سهم بزرگی در تاریخ افریقای غربی داشته‌اند، همچنین فرمانروایان بعضی از کشورهای افریقا (از جمله کشور غنای قدیم) از آنان بوده‌اند. این قوم در قرن ۱۱م به دین اسلام درآمدند، و از ۱۷۵۰ تا ۱۹۰۰ بیشتر فتوحات ایشان به عنوان جهاد اسلامی صورت گرفت. در قسمت اول قرن ۱۹م، دو دولت مهم فولانی تشکیل شد، که مرکز یکی در مسینا (masinā) در سودان بود، و مدتی تمبوکتو را نیز در تصرف داشت؛ و دیگری در سوکوتو (sokoto) در نیجریه، که مشتمل بر کشورهای هوسا و قسمتهائی از بورنو (bornu؛ سلطان‌نشین اسلامی سابق لش نیجریه، چ و غ دریاچه‌ی چاد) و غ کامرون بود. امیر فولانی سوکوتو تا زمان تسخیر (۱۹۰۳) نیجریه به توسط انگلیسها بر قسمتی از ل نیجریه فرمانروائی داشت. امارت مسینا در ۱۸۶۱ به دست حاج عمر سنگالی، پیشوای دینی که در صدد بود حکومتی دینی در سودان برقرار کند، منقرض شد. نیز ← فوتاجالون.

فولبر[2] (fülber)، ۹۶۰–۱۰۲۸، کشیش فرانسوی؛ مت ایتالیا. در ۹۹۲ برای تحصیل طب به شارتر رفت، و در ۱۰۰۶ یا ۱۰۰۷ اسقف شارتر شد. کلیسای جامع شارتر را که بر اثر حریق ۱۰۲۰ سوخته بود از نو بنا نهاد. به سبب حجب، ملایمت، و مخصوصاً به سبب فصاحت و توانائیش در جدل، معروف بود (← مدرسی، فلسفه‌ی؛ قسمت II).

فولبرایت[3]، **جیمز ویلیام** (jeymz wilyām fulbrāyt)، ۱۹۰۵–، سیاستمدار و سناتور معروف (۱۹۴۴–) امریکائی از حزب دموکرات. استاد حقوق (۱۹۳۶–۳۹) و رئیس (۱۹۳۹–۴۱) دانشگاه آرکانساس بود. قانون (۱۹۴۶) معروف به قانون فولبرایت مربوط به مبادلات فرهنگی میان کشمة و ممالک دیگر بسبب شهرت جهانی او شد. در ۱۹۵۹ به ریاست کمیته‌ی روابط خارجی سنای کشمة منصوب شد. مشی سیاسی او طرفداری از روابط نزدیک با دیگر کشورهای غربی است.

فولدا[4] (fuldā)، شهر (جم ۴۵٬۲۱۶)، هسن، آلمان غربی؛ کنار رودی به همین نام. هسته‌ی اصلی شهر دیری بود که قدیس بونیفاکیوس در ۷۴۴ بنا کرد. اداره‌ی آن تا ۱۸۰۲ در دست کشیشان بود، و سپس به برگزیننده‌نشین هسن واگذار شد (۱۸۱۵).

امروزه مقر اسقف و محل تجمع سالیانه‌ی اسقفهای کاتولیک آلمان است. از جمله‌ی آثار تاریخی آن کلیسای جامعی به سبک باروک است که مدفن قدیس بونیفاکیوس میباشد.

فولرس[5]، **کارل** (kārl folers)، ۱۸۵۷–۱۹۰۹، مستشرق آلمانی. از ۱۸۹۶ استاد فقه اللغه‌ی شرقی در دانشگاه ینا بود. آثارش مشتمل است بر کتاب تعلیمی زبان عامیانه‌ی عربی و مصری (۱۸۹۰) و زبان عامه و زبان مکتوب در عربستان قدیم (۱۹۰۶).

فولرس[6]، **یوهان آوگوست** (yohān ăgust fulers)، فد ۱۸۸۰، مستشرق آلمانی، استاد زبانهای شرقی در دانشگاه گیسن. آثارش مشتمل است بر قطعاتی در باره‌ی دین زردشت (ترجمه؛ ۱۸۳۱)، منتخباتی از شاهنامه (تحریر؛ ۱۸۳۳)، تاسیس زبان فارسی از زبان سانسکریت و مقایسه‌ی آن با زبان زندی (۱۸۴۰)، لغتنامه‌ی اشتقاقی فارسی به لاتینی (۲ جلد، ۱۸۵۵–۶۴).

فولسم[7] (fölsəm)، نام تمدنی مربوط به هندیشمردگان امریکای شمالی، که بقایای آن در کاوشهای باستانشناسان در محلهای مختلف، در ش کوههای روشوز، از آلبرتا در کانادا تا ج نیو مکسیکو، به دست آمده است. تسمیه بدین مناسبت است که اشیاء متعلق به این تمدن نخست در نزدیکی شهر فولسم در نیو مکسیکو کشف شد (۱۹۲۶). این اشیاء عبارتند از ابزارهای سنگی گوناگون، که مهمترینشان پیکانهای تراشه‌ای از سنگ آتشزنه است، و همراه با بقایای پستانداران نسل زوال‌یافته‌ای مانند ماستودونت یافت شده‌اند. بقایای انسان متعلق به این تمدن هنوز به دست نیامده است. بنا بر آثار این تمدن، بعضی از دانشمندان عقیده دارند که نخستین انسانها در ۱۵٬۰۰۰ تا ۲۵٬۰۰۰ سال پیش به امریکای شمالی رسیده‌اند؛ بعضی دیگر این ارقام را ۷٬۰۰۰ و ۱۰٬۰۰۰ میشمارند.

فولک[8] ۷ (fulk-) یا **فولک جوان**، ۱۰۹۲–۱۱۴۳، کنت (۱۱۰۹–۲۹) آنژو و شاه (۱۱۳۱–۴۳) اورشلیم. در ۱۱۲۰ به قصد زیارت به بیت المقدس رفت. در ۱۱۲۹ پسرش ژوفروا پلانتاژنه را به جانشینی خود در آنژو گذاشت، و خود به بیت المقدس بازگشت. چون با دختر بودوئن II، شاه اورشلیم، ازدواج کرده بود، پس از فوت بودوئن، شاه اورشلیم شد (۱۱۳۱). سلطنت فولک مواجه با مخالفتهای امرای لاتینی و حملات ترکان عثمانی بود، و چندی نیز اسیر ترکها شد (۱۱۳۷). پسرش، بودوئن III، به جایش نشست.

فولکتینگ: ← ریگسدا.

فولکستون (folkston)، صورتی (فارسی‌شده) از نام انگلیسی **فوکستن**.

فولکلور[9] (folklor) [← ادبیات و دانش عوام]، مجموعه‌ی عادات و سنن، افسانه‌ها و قصص، و معتقدات و خرافاتی که در عمل و سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر میرسد، و رقصها، ترانه‌ها، طب عامیانه (استعمال نباتات و اوراد جادوئی)، اساطیر، و ضرب المثلهای عوام را شامل میشود. مطالعه‌ی فولکلور از قرن ۱۹م آغاز شد، و آن ناشی از دو جهت بود، یکی پیدایش رمانتیسم اروپائی، که به فرهنگ گذشته نظر داشت، و دیگری رواج ناسیونالیسم، که بر مسائل و مطالب بومی تکیه میکرد. امروز بیشتر فولکلورشناسان و مردم‌شناسان معتقدند که فولکلور مبین آمال و شیوه‌ی فکر و ارزشهای فرهنگی یک ملت است، و می‌گویند که قهرمانان فولکلوری (مانند فردریک باربا روسا در آلمان، سید در اسپانیا، و رابین هود در انگلستان) آینه‌ی تمام‌نمای تمدنهائی هستند که از آنها برخاسته‌اند. در توجیه قصص عوام فرضیه‌های بسیار عرضه شده است. از جمله ماکس مولر، عالم آلمانی فیلولوژی، آنها را حاصل تغییرات و تجاوزات زبان، و یاکوب گریم آنها را تمثیلهای جهانی تحریف‌شده گفته است. سر ا. ب. تایلر و ا. لنگ این افسانه‌ها را میراث اجتماعات بدوی، و فروید و مکتب تحلیل روانی آنها را سرشار از نمادهای جنسی میدانند. فولکلور در مطالعه‌ی اجتماعات بدوی و در فهم تاریخ بشر اهمیت بسیار یافته است. امروز تقریباً در تمام کشورهای جهان مراکزی برای جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل و نشر آثار فولکلوری وجود دارد.

مسئله‌ی جمع‌آوری فولکلور ایرانی، پیش از آنکه ذهن ایرانیان را به خود مشغول دارد، مورد توجه اروپائیان قرار گرفت، و خاورشناسانی از قبیل ژوکوفسکی و کریستن به جمع‌آوری و تحقیق در باره‌ی آن پرداختند. در پنجاه سال اخیر، عده‌ای از ایرانیان نیز به اهمیت موضوع پی برده بدین کار همت گماشته‌اند. بعضی از طریق جمع‌آوری و ضبط مواد آن، و بعضی از نویسندگان و شاعران از طریق داخل کردن فولکلور در آثار ادبی خود، کمابیش بدین کار کومک کردند. در میان نویسندگان معاصر ایران، صادق هدایت در این راه پیشقدم بود. بسیاری از ترانه‌ها و افسانه‌های عوام را در مجموعه‌ی اوسانه و کتاب نیرنگستان و مقالاتی که دربن باب نوشت جمع‌آوری کرد، و همچنین طرحی برای شیوه‌ی جمع‌آوری فولکلور تهیه نمود، که دیگران از آن بهره‌مند شدند. علی اکبر دهخدا نیز، در کتاب امثال و حکم، در زمینه‌ی جمع‌آوری امثال عامیانه در این کار کوشید. صبحی مهتدی نیز مجموعه‌ای از قصه‌های عوام را گرد آورد، و کوهی کرمانی دفتری از ترانه‌های عامیانه چاپ و منتشر کرد. در سالهای اخیر، اداره‌ی فرهنگ عامه در وزارت فرهنگ و هنر میکوشد که به گردآوری و ضبط فرهنگ توده‌ی مردم ایران بپردازد. همچنین، عده‌ای از گردآورندگان این آثار در ولایات مختلف ایران مشغول چنین جستجوئی هستند، و از حاصل کارشان دفترهائی منتشر شده است. در سالهای اخیر بعضی از مجلات نیز به چاپ و نشر این گونه آثار پرداخته‌اند.

فولم[10] (fuləm)، کوی (جم ۱۱۱٬۹۱۲)، لندن، ل رود تمز، انگلستان. کاخ معروف فولم مقر اسقف لندن است.

فولمینات[11] (fulmināt)، هر یک از املاح (نمک‌های) اسید فولمینیک، و معمولا فولمینات جیوه. فولمینات جیوه جسم متبلوری است مرکب از جیوه، کربون، ازت، و اکسیژن، و با قابلیت انفجار بسیار. مخلوط آن با کلورات پوتاسیوم (به نسبت تقریبی ۴ به ۱) به عنوان چاشنی برای مواد منفجره به کار میرود. فولمینات نقره قابلیت انفجارش از آن هم

---

(۱)Fulani (۲)Fulbert (۳)Fulbright (۴)Fulda (۵)Vollers (۶)Vullers (۷)Folsom (۸)Fulk (۹)folklore (۱۰)Fulham (۱۱)fulminate

بیشتر است.

فولنگو[1]، تئوفیلو (teofilo folengo)، ۱۴۹۶–۱۵۴۴، شاعر هزلسرای ایتالیائی. ابتدا راهبی از فرقه‌ی بندیکتیان بود، ولی دیر خود را ترک کرد (ح ۱۵۱۵) و شاعر دوره‌گرد شد. در میان شاعران "ماکارونیک" (mākāronik، شعرائی که در شعر خود زبان لاتینی و زبان محلی را توأماً به کار میبردند) مقام فولنگو ممتاز است. اثر وی، به نام بالدوس (bāldus)، رمان هزل‌آمیزی است که در نوع کارهای ماکارونیک یکی از حماسه‌های بزرگ به شمار میآید.

فولویا[2] (fulviā)، فد ۴۰ ق‌م، بانوی رومی. سومین شوهرش آنتونیوس بود. چون سیسرون در رسالات فیلیپیکوس به او تاخته بود، وقتی سرش را به رم آوردند (۴۳ ق‌م) فولویا زبان او را با سوزن سوراخ کرد. در ۴۰ ق‌م شورش بیحاصلی علیه آوگوستوس برانگیخت.

فولیانگ[3] (fuliāng)، شهر (جم ح 110'000)، لِش ایالت کیانگسی، چین؛ بر رود چانگ. در قرن ۶م بنا شد. قرنها به ظروف چینیش شهرت داشته است. در عهد سلسله‌ی سونگ شمالی (ح 1000)، که چینی خاندان سلطنتی را تأمین میکرد، به اوج شهرت رسید. در شورش تایپینگ آسیب دید، و انحطاط یافت.

فومن (fumen, fuman)، شهر (جم 9'226 نسث ۱۳۴۵هش)، مرکز شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، در ۲۷کیلومتری جغ رشت بر ساحل راست گازرودبار.

شهر فومن در قدیم مقر حکومت سلسله‌ی دابویه بود، و پس از آن هم مدتها بزرگترین شهر گیلان به شمار میآمد. به سبب راههای سخت گیلان، تا اوایل قرن ۸م هق مغولان بر گیلان دست نیافتند، تا آنکه اولجایتو در صدد تسخیر این ناحیه برآمد. در این زمان، گیلان در دست امرای محلی بود؛ در فومن، کسکر، و بیه‌پس، امیره [= امیر] دباج (یا دوباج؛ هر دو dobāj) فرمانروائی داشت. امرای این خاندان خود را از اولاد اسحاق پیغمبر میشمردند، و به همین جهت، به سلاطین اسحاقیه معروف بودند. نسب امیر دباج را به ساسانیان نیز رسانیده‌اند، و وی همان کس است که قطب‌الدین شیرازی کتاب درة التاج را به نام او کرده است (تلفظ "دباج" در مقاله‌ی درة التاج اصلاح شود). در آن زمان، امیر دباج نامیترین امرای محلی گیلان بود، و اولجایتو ابتدا او را به اطاعت دعوت کرد، و وی به اردوی الجایتو رفت، اما عاقبت از توقعات اولجایتو به تنگ آمد، و به دیار خود باز گشت، و اولجایتو برنجید، و تصمیم به تسخیر گیلان گرفت، و امرائی را برای گرفتن آنجا فرستاد، و عاقبت این ناحیه به تصرف مغول درآمد (۷۰۶ هق)، و مهاجمین مغول در فومن، تولم، و رشت قتل و غارت بسیار کردند، و مردم را به اسیری بردند. در دوره‌ی ایلخانیان، فومن مرکز ناحیه‌ی حاصلخیز اطراف و از مراکز مهم داد و ستد ناحیه‌ی دیلم بود. پس از آن، تا ۹۸۰ هق، مرکز بیه‌پس بود، و سپس مرکز این ناحیه به رشت منتقل شد.

فومن یا فومنات، شهرستان (جم 123'258 نسث ۱۳۴۵هش)، استان یکم (گیلان)، مشتمل بر بخشهای حومه و شفت، مرکزش شهر فومن. از ش به شهرستان رشت محدود است، رشته‌ی البرز از ج آن میگذرد. قسمتهای ج و جغ آن کوهستانی، و دارای جنگلهای انبوه است. رودهای پسیخان، ماسوله، گازرودبار، و شفت آن را مشروب میکنند. پس از اتمام ← کانال فومن، به توسط ← سد سفیدرود و ← تونل آب‌بر فومن آبیاری میشود. محصول عمده‌اش برنج، توتون، چای، و ابریشم است.

فومن بر طبق قتک ۱۳۱۶ جزو بخشهای شهرستان رشت بود. در بهمن ماه ۱۳۲۳ هش تبدیل به شهرستان شد. در آبان ماه ۱۳۳۸ هش بخش صومعه‌سرا از آن منتزع شد. در تیر ماه ۱۳۳۹ هش دهستان شفت تبدیل به بخش، و از توابع شهرستان فومن شد.

فومن، تونل آب‌بر (tunele ābbare fuman, fumen)، تونلی به طول حدود ۱۷ کم، عمدةً در ناحیه‌ی فومن، که آب رهاشده از ← سد سفیدرود را به توسط سد تاریک (واقع در ۳۵کیلومتری سد سفیدرود) به ← کانال فومن منتقل میسازد. ساختمان آن در ۱۳۴۱–۴۶ هش انجام پذیرفت.

فومن، کانال (kānāle)، کانالی به طول ۵۱ کم در فومنات، که از انتهای ← تونل آب‌بر فومن آغاز میشود و تا حدود رضوانده (رضوانشهر فعلی) پیش میرود، و آب مورد نیاز برای زراعت فومنات را وارد رودخانه‌های ماسوله و پسیخان و غیره میکند. ساختمان این کانال در دی ماه ۱۳۴۴ هش آغاز، و در اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ هش به پایان رسید. به وسیله‌ی این کانال حدود 60'000 هکتار از اراضی فومنات آبیاری میشود.

فومنات، شهرستان، ← فومن یا فومنات.

فومنی، عبدالفتاح: ← تاریخ گیلان.

فون (fon)، در اعلام، ← فون یا فن.

فون[4] (fün)، فنـ **فیونی[5]** (fioni)، جزیره (3'000 کمـ؛ جم 376'872)، دانمارک، در دریای بالـ تیک. در غ به واسطه‌ی بلت کوچک از ژوتلند جنوبی، و در ش به واسطه‌ی بلت بزرگ از زیلند جدا شده است. دومین جزیره‌ی بزرگ دانمارک است. زمینی حاصلخیز و زراعتی دارد. اودنسه و نوبور شهرهای عمده‌ی آن است.

فون یا فاون، در دین روم، ← فاونوس.

فون[6] یا فن (هر دو fon)، حرف اضافه‌ی آلمانی به معنی از. در اسامی شخصی آلمانی و اتریشی، در اصل این لفظ پیش از اسم یک محل میآمد، و حاکی از این بود که صاحب اسم از خاندان اشرافی است (حالا هم اغلب چنین است)، حالیه در عنوان افراد ممتاز اغلب پیش از اسم خانوادگی میآید.

در این کتاب، بر طبق روش عمومی دایرة‌المعارفها، معمولا اعلام آلمانی یا اتریشی که با فون شروع میشوند در ردیف جزء خاص اسم آمده‌اند (مثلا، برای فون بیسمارک ← بیسمارک). کسانی که تغییر تبعیت داده امریکائی یا بریتانیائی شده‌اند از این حکم مستثنی هستند (مانند فون براون).

فونا یا فاونا، در دین روم، ← فاونوس.

فونافوتی، جزیره، فکب، ← الیس، جزایر.

فونان، امپراطوری، ← کامبوج.

فونان[7]، آدولف ماوریتس (ädolf mărits fo-nān)، ۱۸۷۳–۱۹۴۵، پزشک و مستشرق نروژی، استاد تاریخ پزشکی دانشگاه اوسلو. طب و السنه‌ی شرقی را در برلین و کپنهاگ تحصیل کرد. از ۱۹۱۱ وابسته به دانشگاه اوسلو بود، و در ۱۹۱۸ سفری به شرق دور کرد. آثارش مشتمل است بر در باب شناختن منابع طب ایرانی (۱۹۱۵)، اصطلاحات تشریحی عربی و لاتینی، مخصوصا از قرون وسطی (۱۹۲۱)، و لغتنامه‌ی چینی به انگلیسی.

فون براون[8]، ورنر (verner fon brăn)، ۱۹۱۲–، کارشناس آلمانی موشک، تبعه‌ی امریکا. از ۱۹۳۰ دستیار هرمان اوبرت[9] (herman obert، ۱۸۹۴–) در اولین آزمایشهای او برای ساختن و آتش کردن موشکهای کوچک با سوخت مایع بود. از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵، فون براون مدیر فنی مرکز تحقیقات موشکی آلمان در پنموندہ[10] (penemünde)، و از ۱۹۴۳ استاد تحقیقاتی بود. تکامل موفقیت‌آمیز موشک با سوخت مایع و-۲ آلمانها و نیز سلاحهای موشکی دیگر از نتایج کوششهای او بود. در پایان جم II او را به کشمت بردند، و از ۱۹۴۵ وابسته به وزارت دفاع کشمت شد. در ۱۹۵۵ به شارمندی کشمت درآمد. در ۱۹۵۶ مدیریت بخش عملیات تکمیلی اداره‌ی پرانه‌های بالیستیک ارتش (اکنون، مرکز پرواز فضائی جورج مارشال) به او واگذار شد. فون براون از جوانی سخت طرفدار تکمیل موشک و پرواز فضائی بوده است. آثارش مشتمل است بر فیزیک و طب قسمت علیای جو (۱۹۵۲)، عبور از مرز فضا (۱۹۵۲)، پویش مریخ (۱۹۵۶)، نخستین انسان به ماه (۱۹۶۰)، و غیره.

فونت (funt)، مقیاس وزن در روسیه قبل از اتخاذ سلسله‌ی متری. یک فونت برابر ۱/۴۰ پوت یا پوط و معادل ۴۰۹٫۵ گرم بود.

فونتانا[11]، پروسپرو (prospero fontānā)، ۱۵۱۲–۹۷، نقاش ایتالیائی. در تزیین کاخ فونتنبلو (در شهر فونتنبلو) دست داشت. بیشتر آثار خود را در شهر بولونیا به وجود آورد، و اغلب آنها هنوز در آنجا باقی است. ل. فونتانا دخترش بود.

فونتانا[11]، دومنیکو (domeniko fontānā)، ۱۵۴۳–۱۶۰۷، معمار ایتالیائی. پس از اینکه حامی او (سیکستوس V) به پاپی رسید، در تجدید بنای رم در قرن ۱۶م نقش مهمی ایفا کرد. نصب مسلّه‌ی کالیگولا در جلو کلیسای سان پیترو به وسیله‌ی او صورت گرفت. کاخ لاتران را در رم در ۱۵۸۸ طرح ریخت. به همراهی جاکومو دلا پورتا، گنبد کلیسای سان پیترو را بر اساس الگوئی که از میکلانژ به جا مانده بود به پایان رسانید. پس از وفات سیکستوس، به ناپل رفت، و در آنجا کاخ سلطنتی پرشکوهی ساخت (1600)؛ و در همان شهر، پیش از آنکه طرحهای درخشانش برای توسعه‌ی بندرگاه ناپل اجرا شود، درگذشت.

فونتانا[11]، کارلو (kārlo fontānā)، ۱۶۳۴–۱۷۱۴، معمار ایتالیائی. مانند استادش، برنینی، در رم آثاری به سبک باروک به جا گذاشته است. کتابی در باره‌ی واتیکان و رسالاتی در باره‌ی مهندسی نوشته است.

فونتانا[11]، لاوینیا (lāviniā fontānā)، ۱۵۵۲–

---

(۱)Folengo (۲)Fulvia (۳)Fowliang (۴)Fyn (۵)Fionie (۶)von (۷)Fonahn (۸)von Braun (۹)Oberth (10)Peenemünde (11)Fontana

۱۶۱۴، نقاش ایتالیائی، دختر پ. فونتانا. در کار صورتسازی در رم و بولونیا توفیق بسیار داشت. از آثارش سه صورت از خودش (مجموعه‌های فلورانس و رم) و یک صورت از پاپ گرگوریوس XIII است.

فونتانه[1]، تئودور (teodor fontāne)، ۱۸۱۹–۹۸، رماننویس، شاعر، و منتقد آلمانی، که وی را نخستین استاد رمان رئالیستی در آلمان گفته‌اند. اصلا از یک خانواده‌ی پروتستان فرانسوی بود. نخست در لایپزیگ داروفروش بود. در ۱۸۴۲ به برلین نقل مکان کرد، و با گروهی از اهل ادب ارتباط یافت، و به ادبیات شایق شد. در ۱۸۵۵–۵۹ در لندن به نشر جریده‌ای آلمانی و انگلیسی مشغول بود، و با زندگی اجتماعی و سیاسی انگلستان آشنائی یافت. پس از بازگشت به آلمان، تا ۱۸۷۰ سردبیر یکی از جراید، و در ۱۸۷۰–۸۹ منتقد درامی جریده‌ای دیگر بود. حیات ادبی فونتانه با نشر اشعاری در موضوعاتی از تاریخ انگلستان، اسکاتلند، و پروس آغاز شد. رماننویسی را تقریباً در ۶۰سالگی آغاز کرد. در ۱۹۴۹، شهر برلین جایزه‌ای ادبی به یادبود وی برقرار نمود. آثار متعددش مشتمل است بر اِفی بریست[2] (۱۸۹۵)، که شاهکار اوست؛ و کتابهای ایام کودکی من (۱۸۹۴) و بین بیست و سی سال (۱۸۹۸)، که زندگینامه‌ی خود اوست.

فونتن[3]، پیر فرانسوا لئونار (pier frānsuā leo-nār fonten)، ۱۷۶۲–۱۸۵۳، معمار فرانسوی. در ۱۷۸۵ دومین جایزه‌ی بزرگ رم به او اعطا شد، و وی سال بعد به رم رفت. پس از بازگشت (۱۷۸۹) به فرانسه، برای تزیین عمارت ایرای پاریس با ش. پرسیه مشارکت یافت. مشترکاً، کارهای ترمیم مالمزون، تویلری، و کاخهای ورسای و فونتنبلو را انجام دادند، و طاق نصرت کاروزل و پیاده‌رو طاقدار خیابان ریوولی[4] (rivoli) پاریس را بنا کردند. تکامل سبک امپراطوری تقریباً منحصراً ناشی از هنر این دو معمار است. پس از سقوط ناپلئون، مشارکت آنان موقوف شد (۱۸۱۴)، و فونتن به عنوان معمار دربار در سلطنت لوئی XVIII، شارل X، و لوئی فیلیپ کار میکرد. توسیع پاله روایال پاریس از کارهای اوست. فونتن و پرسیه تألیفات متعدد دارند. کتاب تاریخ پاله روایال از آثار خود فونتن است.

فونتنبلو[5] (fontenblo)، شهر (جه ۱۹٬۹۱۵)، ولایت سن‌اِمارن، ل فرانسه، جش پاریس. از تفرجگاههای بهاری و پاییزی مطلوب به شمار می‌رود. به جهت شکارگاه عالی آن در جنگل وسیع فونتنبلو، سالها اقامتگاه سلطنتی بود. لوئی IV در آنجا سکنی داشت، و فیلیپ IV و لوئی XIII در آنجا متولد شدند. فرانسوای I کاخ باشکوهی با معماری عهد رنسانس در آن بنا کرد، که پاپ پیوس VII در آن زندانی بود (۱۸۱۲–۱۴)، و ناپلئون I نخستین استعفای خود را در آن امضا کرد (۱۸۱۴).

فونتنبلو، مکتب: ← باربیزون، مکتب.

فونتنل[6]، برنار لو بوویه دو (bernār lë bovie dë fontnel)، ۱۶۵۷–۱۷۵۷، نویسنده‌ی فرانسوی. از خویشان کورنی بود، و در نوشتن اپرا و تراژدی و سرودن شعر دست داشت، ولی مهارتش در بیان مفاهیم علمی بود. آثارش مشتمل است بر گفتگوی مردگان (۱۶۸۳)، تاریخ وَحْیها (۱۶۸۷)، منشأ فابلها (۱۷۲۴)، و گفتار در کثرت جهانها (۱۶۸۶). در ۱۶۹۹–۱۷۴۰ دبیر آکادمی سلطنتی علوم بود، و راه را برای بسط افکار علمی و فلسفی دوره‌ی روشنفکری هموار کرد.

فونتنوا[7] (fontnuā)، دهکده (جه ۶۵۰)، ایالت انو، غ بلژیک، جش تورنه. درینجا، در جنگ جانشینی اتریش، فرانسویان به فرماندهی موریس دو ساکس پیروزی درخشانی بر انگلیسها به دست آوردند (۱۷۴۵).

فونتنوا[7]، دهکده‌ی کوچکی (جه ۴۳۱) در ولایت یون، ل فرانسه‌ی مرکزی، نزدیک اوسر. درینجا در ۸۴۱ بم میان شارل کچل (بعداً شارل II) و لوئی ژرمنی از یک طرف و برادرشان امپراطور لوتار I از طرف دیگر نبردی درگرفت، که به ← سوگند ستراسبورگ و ← به پیمان وردن منجر شد.

فونته، یاکوبو دلا: ← کولرچا، یاکوبو دلا.

فونتیک[8] (fonetik؛ فنس) یا **آواشناسی** (یا علم الاصوات)، علمی که در باره‌ی آواها، یا اصواتی که زبان آدمی (مستقل از زبانی خاص و معین) از آنها تشکیل میشود، تحقیق و گفتگو میکند. این تحقیق شامل بررسی در چگونگی پدید آمدن این آواها به وسیله‌ی اعضای مولد صوت (فونتیک تلفظی، و مهمترین بخش آواشناسی)، انتشار و جریان آنها در هوا، و شنیده شدن و اثر آنها در گوش (فونتیک سمعی) است. نظر به وحدت ساختمان اعضای مولد صوت و گیرنده‌ی آن در افراد انسان، فونتیک همه‌ی زبانها به هم مرتبط است. الفباهای فونتیک برای ضبط دقیق اصوات زبان به وجود آمده است. مهمترین و مشهورترین این الفباها "الفبای فونتیک بین‌المللی" است که اکنون رواج بسیار یافته است، و ضبط اصوات هر زبانی به وسیله‌ی آن کمابیش میسر است. نیز ← فونمیک.

تفصیل الفبای صوتی دایرةالمعارف حاضر در صفحات ۱۸–۲۲ مدخل مجلد اول آن مندرج است.

فونج، قبیله و سلسله، سودان، ← سنار.

فونسکا[9]، خلیج (fonsekā)، شاخابه‌ی فکه، به طول ح ۸۰ کم و به عرض ح ۵۰ کم، امریکای مرکزی. بندرگاه طبیعی کم‌عمقی است. نیکاراگا، هندوراس، و سالوادور از آن استفاده میکنند.

فونشال[10] (funšāl)، شهر (جه ۴۳٬۷۰۶)، بر جزیره‌ی مادرا، پرتغال. بندر و تفرجگاه است. کلیسای جامعی از قرن ۱۵م دارد.

فونفکیرشن، مجارستان، ← پچ.

فونک[11]، کازیمیر (kāzimir funk)، ۱۸۸۴–۱۹۶۷، زیستشیمیدان لهستانی‌الاصل امریکائی. در ژنو و برن تحصیل کرد، و در پاریس، برلین، و لندن به تحقیقات زیستشیمیائی پرداخت. در ۱۹۱۵ به کشمة مهاجرت کرد، و به تابعیت آن کشور درآمد (۱۹۲۰). در ۱۹۴۷ "بنیاد فونک برای تحقیقات طبی" را دایر کرد. کشف ویتامینها بدو منسوب است. لفظ ویتامین ساخته‌ی اوست (۱۹۱۲). رساله‌ی (۱۹۱۲) وی در باره‌ی امراض ناشی از کمبود ویتامین توجه عموم را جلب کرد. در زمینه‌ی هورمونها نیز مطالعاتی دارد. کتاب ویتامینها ازوست.

فونم (fonem)، ← فونمیک.

فونمیک[12] (fonemik، از انگلا) یا **فونولوژی[13]** یا **واجشناسی**، تحقیق در باره‌ی فونمها یا واجهای هر زبان و طرز به کار رفتن آنها. هر یک از آواها یا صوتهای زبان که در حقیقت کوچکترین واحد زبان گفتار به شمار میآید، فونم[14] یا واج خوانده میشود. واجها یا نسبت بسیار نزدیک به هم دارند، به طوری که تنوع آنها باعث تغییر معنی نمیشود و متکلم عادی همه را یکسان میشمارد (مانند ک در زبان فارسی که تلفظ آن پیش از واکِه یا مصوت Ā یا U یا O غیر از تلفظ آن پیش از واکه‌ی A یا E یا I است، کار و کر)، یا چنین نیستند و نقش تمایزدهنده دارند (مثلا واجهای گ و ک دروازه‌های گَرد و کَرد، یا واجهای O و A در پُر و پَر). اما فونم در اصطلاح واجشناسان به واحد فونولوژیکی نمونه و متمایزکننده اطلاق میشود، و واجشناسی در فونمهای متمایزکننده‌ی یک زبان در زمان معین، یا در طول تاریخ و تحول آنها بحث میکند.

واجها بر حسب همراه بودن یا همراه نبودن هوای بیرون‌دمیده از ریه با لرزش تارآواها هنگام خروج از چاکنای (حنجره)، به واکبر[15] (= دارای واک، همراه واک) یا بیواک[16]، و بر حسب خروج آزاد و بدون مانع هوا از دهان یا بسته شدن گذرگاه هوا و دوباره باز شدن آن، به واکه[17] (یا مصوت) و همخوان[18] یا صامت، و بر حسب بسته شدن کامل واجگاه (مخرج صوت) هنگام گذر هوا یا بسته شدن نسبی و سایش هوا به کناره‌های واجگاه، به بَستواج[19] (= انسدادی) و سایشی[20] (یا دمی[21])، و بر حسب نقش کاواک (حفره) دهان یا بینی در پدید آمدن آنها به دهانی[22] یا خِیشومی[23] (غُنّه) و جز اینها تقسیم میشوند.

فون نویرات: ← نویرات، کنستانتین فون.

فون نویمان[24]، جان (jān fon noymān)، ۱۹۰۳–۵۷، ریاضیدان مجارستانی تبعه‌ی امریکا. در شهر بوداپست تحصیل کرد. در ۱۹۳۰ به کشمة رفت، و در ۱۹۳۷ به تبعیت آن کشور درآمد. در ۱۹۳۰–۳۳ در پرینستن تدریس کرد، و از ۱۹۳۳ وابسته به مؤسسه‌ی مطالعات عالیه بود. در ۱۹۵۴ به عضویت کمیسیون انرژی اتمی منصوب شد. وی از مؤسسین نظریه‌ی ریاضی بازیها است، که در آن، مسائلی که در آنها منافع متعارض در کار است، مورد تحقیق ریاضی قرار میگیرند. به علاوه، وی کارهای اساسی در تئوری کوانتوم و تکمیل بمب اتمی کرده است. در طراحی و تکامل حسابگرهای سریع العمل الکترونی از پیشروان بود. یکی از ماشینهائی که در این زمینه اختراع کرد عنوان مانیاک یافت، و به همان وسیله بود که کشمة توانست نخستین بمب ئیدروژنی را در جهان تهیه و آزمایش کند (۱۹۵۲). در تألیف کتاب نظریه‌ی بازیها و رفتار اقتصادی (۱۹۴۴)

---

(۱)Fontane (۲)Effi Briest (۳)Fontaine (۴)Rivoli (۵)Fontainebleau (۶)Fontenelle (۷)Fontenoy (۸)phonetics (۹)Fonseca (۱۰)Funchal (۱۱)Funk (۱۲)phonemics (۱۳)phonology (۱۴)phoneme (۱۵)voiced (۱۶)voiceless (۱۷)vowel (۱۸)consonant (۱۹)occlusive (۲۰)fricative (۲۱)aspirant (۲۲)oral (۲۳)nasal (۲۴)Von Neumann

شرکت داشت. از آثار دیگرش مبانی ریاضی مکانیک کوانتوم و حسابگر و منز است.

فونوس، در دین روم، ← فاونوس.

فونوگراف[1] (fonograf) یا **گرامافون**[2] (-grā mafon، از انگلا)، اسبابی که به توسط آن صوتی را که قبلا بر روی صفحه‌ای (معمولا از جنس پلاستیک) ضبط شده است مجدداً احداث میکنند. فونوگرافهای امروزی سه قسمت اصلی دارند: بازوی پیکاپ[3] [(pikāp؛ از انگلا)، = بردارنده]، که دارای یک "سوزن" است؛ صفحه‌ی فلزی گردان، که به وسیله‌ی ماشینی میتواند بچرخد، و صفحه را روی آن میگذارند؛ و یک فزونساز صوتی. بر روی صفحه شیاری مارپیچی وجود دارد، که بر حسب امواج صوتِ ضبط‌شده "نایکنواخت" است. با گردش صفحه و قرار گرفتن سوزن در شیار، نایکنواختی شیار ارتعاشاتی در سوزن ایجاد میکند. این ارتعاشات به توسط اسبابی به صوت قابل استماع مبدل میشود. گرامافونهای برقی در بازوی پیکاپ یک پیداگر بلوری دارند، که ارتعاشات را به برق تبدیل کرده به "خورد" فزونساز میدهد.

اگر چه ضبط امواج صوتی از نیمه‌ی قرن ۱۹م سابقه دارد، اولین فونوگرافی که بتواند صوت ضبط‌شده را باز دهد توسط ت. ادیسن در ۱۸۷۷ ساخته شد. "صفحه"ای که ادیسن ساخت استوانه‌ای بود با پوشش قلعی، که شیارهای آن از جهت جانبی یکنواخت ولی از حیث عمق متفاوت بود. این طریقه بعداً طریقه‌ی ضبط "ناهموار" یا "درعماهوری" نامیده شد. در ۱۸۸۷ ا. برلینر صفحه را اختراع کرد، که شیارهای آن از لحاظ عمق یکنواخت است، و "نایکنواختی" آن جانبی است؛ و این طریقه که "ضبط جانبی" نامیده شد جایگزین طریقه‌ی سابق گردید. اختراع دیگر برلینر قالب صفحه بود، که با آن میتوان از یک صفحه نسخ متعدد تهیه کرد.

در ضبطهای اولیه صدا را به درون بوقی هدایت میکردند، و آن بوق، ارتعاشات صوتی را توسط یک دیافراگم، مستقیماً به سوزنی که شیار را ایجاد میکرد انتقال میداد. به این طریق، فقط اصوات با بسامدهای محدود قابل ضبط شدن بود. ضبط ارکستری تا ح ۱۹۱۳ میسر نبود. در گرامافونهای اولیه صفحه‌ی گردان به توسط ماشینی که به کومک فنر کار میکرد میچرخید، و ناچار گرامافون برای نواختن هر صفحه محتاج "کوک کردن" بود. بعدها، با استفاده از موتور برقی، این نقیصه برطرف شد. در گرامافونهای جدید، علاوه بر آنکه کیفیت صوت حاصل از آنها بسیار بهتر شده، "صفحه عوض‌کن" خودکار تعبیه شده است. گرامافونهای سترئوفونیائی (← سترئوفونی)، که چند بلندگو دارند، در شنونده احساس توزیع فضائی اصوات اصلی را به وجود میآورند. از ۱۹۴۸ صفحات با دور کندتر ساخته میشود، و درین صفحات، مقدار کمّی ضبط افزایش یافته است. از صفحه‌ی گرامافون، علاوه بر ضبط موسیقی، در موارد متعدد دیگر استفاده میشود، که از آن جمله است ارائه‌ی صداهای گوناگون در تئاترها و نمایشهای رادیوئی، "کتاب ناطق" جهت کوران، و تدریس زبانهای خارجی. دیکتافون[4] (diktāfon؛ فنس) نوعی فونوگراف است که از آن برای ضبط مطالبی که بعداً "ماشین‌نویس" باید "ماشین کند" استفاده میکنند. جوکباکس[5] (juk-bāks) گرامافون بزرگی است که چندین صفحه در آن جای میگیرد، و میتواند به طور خودکار از آنها برگزیند. برای به کار انداختن جوکباکس باید سکه‌ای در آن انداخت، و از صفحات آن یکی را انتخاب کرد. بعضی از انواع آن تا 100 صفحه ظرفیت دارد. نیز ← ضبط صوت.

فونولوژی: ← فونمیک.

فونون، دانه‌های صوتی، ← صوت، قسمت XI، بند د.

فونویزین[6]**، دنیس ایوانوویچ** (denis ivānovic fonvizin)، ۱۷۴۵–۱۷۹۲، شاعر و نمایشنامه‌نویس روسی. کار ادبی او، پس از ۱۷۶۰، با انتشار اشعار هجوآمیز خودش و ترجمه‌هائی از آثار اروپای غربی آغاز شد. اما شهرت وی به جهت دو نمایشنامه‌ی طنزآمیز اوست، یکی مرتیب (۱۷۶۶)، که در آن تربیت به شیوه‌ی فرانسوی اشرافزادگان‌روسی را به باد استهزا گرفته است، و دیگری کهتر (۱۷۸۲)، که رفتار و آداب ناهنجار مردم متوسط الحال روستائی را بر خواننده مجسم میکند.

فوریه[7]**، ژان باتیست** (jān bātist fēvrie)، ۱۸۴۲– بعد از ۱۸۹۵، طبیب نظامی فرانسوی که سه سال در عهد ناصرالدین شاه قاجار در دربار ایران خدمت کرد. پس از اتمام (۱۸۶۵) تحصیلات طب در دانشکده‌ی طب ستراسبورگ، و چند سال خدمت در بیمارستانهای نظامی، به مونتنگرو اعزام شد (۱۸۷۳) و تا سال ۱۸۷۹ که به خدمت ارتش بازگشت در آنجا بود، و سپس در ۱۸۸۵ دگربار به مأموریت به مونتنگرو رفت. در سومین سفر (۱۳۰۶–۷ هق، ۱۸۸۹ ب‌م) ناصرالدین شاه به اروپا، وزارت امور خارجه‌ی فرانسه او را به سمت طبیب مخصوص شاه ایران انتخاب کرد، و وی در ذیحجه‌ی ۱۳۰۶ هق (اوت ۱۸۸۹) به وسیله‌ی دکتر طولوزان به ناصرالدین شاه معرفی شد، و همراه شاه روانه‌ی ایران گردید، و در ۲۴ صفر ۱۳۰۷ هق (۲۰ اکتبر ۱۸۸۹) به تهران رسید. مدت سه سال در دربار ایران به طبابت اشتغال داشت، و در ۴ ربیع الثانی ۱۳۱۰ هق (۲۶ اکتبر ۱۸۹۲) از تهران عازم فرانسه شد، و در ۳ جمادی الاول (۲۳ نوامبر) همان سال به فرانسه رسید، و به خدمت ارتش بازگشت، ولی پس از یک سال به علت نقاهت از کار کناره‌گیری کرد، و در سال ۱۸۹۵ بازنشسته شد.

از آثار وی کتاب سه سال در دربار ایران (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۶ هش) است، که در 1900 و سپس در ۱۹۰۶ در پاریس چاپ شد، و به دریافت جایزه از آکادمی فرانسه نایل گردید. کتاب سه سال در دربار ایران، با اینکه از اشتباه و مسامحه خالی نیست، حاوی مطالبی تاریخی در باب اواخر سلطنت ناصرالدین شاه است، و به قول نویسنده، "در حکم پرده‌ای است که حقایق مربوط به شاه ایران در آن کمابیش نقاشی شده".

فوویست (fovist)، پیرو مکتب فوویسم یا منسوب به آن.

فوویسم (fovism)، مکتبی در نقاشی، ← فوویسم.

فویان[8] (fēyyān)، عنوان یکی از مجامع سیاسی انقلاب فرانسه. گروهی از ژاکوبنها که با عزل شاه مخالف بودند از سایرین جدا شده مجمع فویان را، که در دیر سابق فویان تشکیل جلسه میداد، به وجود آوردند (ژوییه‌ی ۱۷۹۱). این مجمع از سلطنت مشروطه طرفداری میکرد. از اعضای اصلی آن بارناو بود. در مارس ۱۷۹۲ ژیروندیان کابینه‌ی فویان را، که مخالف جنگ با اتریش بود، سرنگون کردند. از آن به بعد تا سقوط (سپتامبر ۱۷۹۲) سلطنت، آریستوکراتها و سلطنت‌طلبان و گروه فویان یکی محسوب میشدند؛ پس از آن، گروه فویان به دست ژاکوبنها از میان رفت.

فوییوس، لقب آپولون.

فوییه[9] (foybe)، در اساطیر یونانی، یکی از تیتان‌های ماده. مادر لتو و مادر بزرگ آرتمیس بود. در بعضی از افسانه‌ها او را به عنوان الاهه‌ی ماه با آرتمیس یکی دانسته‌اند.

فویرباخ، آنسلم فون: ← فویرباخ، پاول یوهان آنسلم فون.

فویرباخ[10]**، پاول یوهان آنسلم فون** (pāl yohān ānselm fon foyerbāx)، ۱۷۷۵–۱۸۳۳، قانون‌شناس و فیلسوف آلمانی. از ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۵ در ینا، کیل، و لاندسهوت استاد بود. سپس در وزارت دادگستری باواریا در مونیخ شغلی قبول کرد. در آنجا طرحی برای قانون مجازات ریخت، که در ۱۸۱۳ اتخاذ شد، و سرمشق قوانین ممالک دیگر آلمان گردید. در اصلاح قوانین جزائی سهم مهمی داشت، و به وسیله‌ی او شکنجه در باواریا موقوف شد. در ۱۸۱۷ به ریاست محکمه‌ی استیناف آنسباخ منصوب شد. تألیفات متعدد دارد. از پسرانش، ← لودویگ آندرئاس فویرباخ فیلسوف بود. پسر دیگرش، **آنسلم فون فویرباخ**، ۱۷۹۸–۱۸۵۱، باستانشناس و عالم فقه اللغه بود، و کتابش در باب آپولون واتیکان (۱۸۳۳) سبب شهرت او شد. برادر این فویرباخ، **کارل ویلهلم فویرباخ** (kārl vil-helm)، ۱۸۰۰–۳۴، در ارلانگن معلم ریاضیات بود، و تحقیقات جالبی در باب مثلث و اهرام مثلث القاعده دارد. برادر کارل، **فریدریش فویرباخ** (fridriš)، ۱۸۰۶–۸۰، مستشرقی عالم بود. از تألیفاتش کتاب دین آینده (۱۸۴۳–۴۷) است. **آنسلم فون فویرباخ**، ۱۸۲۹–۸۰، پسر آنسلم فون فویرباخ باستانشناس، نقاش بود. در پاریس تحصیل و در رم کار کرد، و در ۱۸۷۳–۷۶ در آکادمی وین استاد بود. در ۱۸۷۶ در ونیز سکنی گزید، و در همان جا درگذشت. وی یکی از مهمترین نمایندگان نقاشی کلاسیک آلمان محسوب است. صورتهائی که ساخته بهترین کارهایش به شمار میرود.

فویرباخ، فریدریش: ← فویرباخ، پاول یوهان آنسلم فون.

فویرباخ، کارل ویلهلم: ← فویرباخ، پاول یوهان آنسلم فون.

فویرباخ[10]**، لودویگ آندرئاس** (ludvig āndreās foyerbāx)، ۱۸۰۴–۷۲، فیلسوف بزرگ آلمانی، پسر پ. ی. آ. فون فویرباخ. در لاندسهوت متولد شد. در دانشگاه هایدلبرگ به تحصیل الاهیات پرداخت، و از ۱۸۲۴ در دانشگاه برلین نزد هگل فلسفه آموخت. در سال ۱۸۳۰ کتابی به نام اندیشه‌هائی در باره‌ی مرگ و بیمرگی بدون نام مؤلف انتشار

---

(۱)phonograph (۲)record player; gramophone (۳)pickup (۴)dictaphone (۵)juke box (۶)Fonvizin (۷)Feuvrier (۸)Feuillants (۹)Phoebe (۱۰)Feuerbach

داد، ولی مؤلف آن بزودی شناخته شد، و چون مطالب آن با دین و اعتقاد عامه سازگار نبود، مانع از فعالیت دانشگاهی فویرباخ شد، و وی در ۱۸۳۲ به فعالیت دانشگاهی خود پایان داد، و در آنسباخ، فرانکفورت، ارلانگن، و نورنبرگ به نویسندگی پرداخت. در نیمسال زمستانی ۱۸۴۸-۴۹، به درخواست دانشجویان، در هایدلبرگ خطابه‌های عمومی در باره‌ی ماهیت دین ایراد کرد. در ۱۸۶۰ بر اثر تنگدستی ناچار به محلی در اطراف نورنبرگ منتقل شد، و بقیه‌ی عمر خود را در آنجا به سر برد.

فویرباخ نخست پیرو هگل بود، ولی بزودی از او دوری گرفت، و به اصالت حس و اصالت ماده گرویید. در ۱۸۴۱ کتاب ماهیت مسیحیت را منتشر ساخت. در این کتاب، بر ضد تعقل نظری هگل و به کار بردن آن در مباحث الاهیات قیام کرد. در ۱۸۴۳ اصول فلسفه‌ی مستقبل را منتشر ساخت. به عقیده‌ی او، فلسفه‌ی حقیقی شناختن آن چیزی است که موجود است، و این شناسائی زائیده‌ی تجربه است، و تجربه ناشی از حواس است. "من، بطور کلی، مفاهیم مطلق و غیر مادی، و تعقلی را که به صرف تعقل اکتفا کند نفی میکنم. من با فیلسوفانی که به چشمان خود فشار وارد میآورند تا بهتر فکر کنند مخالفم. من برای تفکر به حس احتیاج دارم، و بیشتر از همه به حس بینائی". فویرباخ در باره‌ی خود میگوید، "فویرباخ نه معنوی است و نه مادی"، در نظر او "خدا و روح و نفس و من همه انتزاعیات و تجریدیات است؛ اما جسد و ماده و جسم نیز امور تجریدی هستند. حقیقت و ماهیت و واقعیت فقط عبارت از محسوس بودن است". محور اصلی اندیشه‌ی فویرباخ انسان زنده‌ی محسوس اجتماعی است. موضوع فکر انسان خود انسان است. دین عبارت است از شعور به لایتناهی، و از این رو، خدا عبارت است از وجود خارجی دادن به شعور درونی از لایتناهی.

فویرباخ در علمای الاهی ضد مسیحیت مانند د. ف. شتراوس نفوذ بسیار داشت، و کسانی که در آلمان دست در کار مبارزه‌ی بین دولت و کلیسا بودند بعضی از افکار او را اتخاذ کردند. وی با کارل مارکس مکاتبه داشت، و افکار او از لحاظ ارتباط آنها با مارکسیسم مورد مطالعه‌ی مارکس و انگلس قرار گرفت.

فویرمان[1]، **امانوئل** (emānuel foyermān)، ۱۹۰۲-۴۲، چلونواز معروف، مت گالیسی. در ۱۱-سالگی در ارکستر فیلارمونیک وین نوازندگی می‌کرد. در کنسرواتوار کولونی (۱۹۱۷-۲۳) و در برلین (۱۹۲۹-۱۹۳۳) تدریس کرد. سپس به سویس گریخت. در ۱۹۳۸ به کشمة رفت. بسیاری او را بزرگترین چلونواز جهان شمرده‌اند.

فوویسم[2] یا **فوویسم**[2] (هر دو fovism) [از کلمه‌ی فرانسوی فو (fov)، = حیوان وحشی]، عنوان مکتبی در نقاشی، که اصولا یکی از جلوه‌های نهضت اکسپرسیونیسم است، و خصیصه‌های اصلی آن برهم زدن بی‌پروای اشکال و تناسبات طبیعی و به کار بردن رنگهای تند برای برانگیختن عواطف تند آنی است. عنوان فوویست (fovist) نخست از طریق استهزاء به دسته‌ی جدیدی از نقاشان فرانسوی اطلاق شد، و آنان از این نام استقبال کردند. از جمله‌ی آنان ه. ماتیس، ژ. روئو، آ. درن، م. ولامنک، و ژ. براک بودند. اگرچه عمر این مکتب کوتاه بود (۱۹۰۵-۸)، در تحول هنر در قرن حاضر تأثیر جهانی داشت. بجز ماتیس، که کوشش در کشف امکانات این مکتب را ادامه داد، سایر فوویستها یا به سبکهای مرسوم بازگشتند، یا در تکوین سبک‌های جدید (مانند کوبیسم) کوشیدند.

فوینیکس[3] (foyniks، ینـ) یا **فنیکس** (feniks؛ فنـ)، مرغ افسانه‌ای که با پرستش خورشید مخصوصاً در مصر باستانی مربوط بود. هزیود از آن خبر داشت، و وصف شکل و رفتار آن، با اختلاف در جزئیات، از زمان هرودوت به بعد به طور متفرق در ادبیات باستانی آمده است. گویند به اندازه‌ی عقاب و دارای بال و پر سرخ و طلائی درخشان و آوازی خوش‌آهنگ بود. در هر زمان فقط یک فوینیکس وجود دارد. فوینیکس در عربستان یا در هند می‌زیسته. عمرش را ۵۰۰ سال، ۱۴۶۱ سال [یک دوره‌ی سوتیک[4] (sotik) در تقویم مصر قدیم]، و حتی ۹۷۴۰۰ سال نوشته‌اند. وقتی که مرگ فوینیکس نزدیک میشود لانه‌ای از شاخه‌های درختان معطر میسازد، و آن را آتش میزند، و در میان شعله‌های آن میسوزد. از این توده‌ی سوزان فوینیکس تازه‌ای برمیخیزد که خاکستر پدر را در مرمکی به هلیوپولیس برده در قربانگاه معبد خورشید میگذارد. به روایت دیگر، فوینیکس مشرف به مرگ خود به هلیوپولیس پرواز میکند، و خود را در آتشی که بر قربانگاه معبد خورشید مشتعل است قربانی میکند، و فوینیکس جوانی از شعله‌ها زاده میشود.

افسانه‌ی فوینیکس ظاهراً از مشرق‌زمین برخاسته است، و کاهنان هلیوپولیس آن را وارد پرستش خورشید کرده‌اند. فوینیکس در ادبیات نماد مرگ و زندگی دوباره است. نیز ← ققنس.

فویه[5]، **آلفرد** (ālfred fuyye)، ۱۸۳۸-۱۹۱۲، فیلسوف فرانسوی. در دانشسرای عالی پاریس مدرس بود، ولی به علت نقص سلامت بدنی از تدریس چشم پوشید، و به تحقیق و تألیف کتب و مقالات فلسفی پرداخت، و در ۱۸۷۲ عضو آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی شد.

فویه از حکمای معتقد به اصالت معنی و تصور (ایدآلیسم) است، اما کوشیده است که میان مذهب اصالت ماده و اصالت معنی وفق دهد، و این منظور را از راه اعتقاد به "تصورات-نیروها"[6] به دست آورده است، و با این اعتقاد، راه را برای حل جبر و آزادی انسان هموار ساخته است. به عقیده‌ی او، تصورات و معانی یا مفاهیم، گر چه امور ذهنی و معنوی هستند، قدرت و نیروی تأثیر مادی دارند، و میتوانند این تصورات و معانی را در عالم ماده محقق سازند، و روح انسان و جامعه‌ی انسانی را تغییر دهند. خودِ تصورِ آزادی و اختیار، که امری معنوی است، قدرتی تحقق‌بخش دارد که انسان را به آزادی و اختیار سوق میدهد، حتی اگر خود این تصور معلول علت دیگری باشد. پس تصورات انسان، در عین معلول و موجب بودن (جبر علی)، قدرت تحقق و اختیار و آزادی تکامل دارند (اختیار و آزادی)، و به عبارت دیگر، دانش و اراده امری واحد هستند، و هر کدام رویه‌های مختلف یک سکه است؛ و از اینجا تأثیر عظیم دانش و معنی و تصور در جهان ماده روشن میشود، و مذهب اصالت تصور یا ایدآلیسم با اصالت ماده یا ماتریالیسم به هم میرسند.

از آثار فویه میتوان اینها را نام برد، فلسفه‌ی سقراط؛ فلسفه‌ی افلاطون؛ تاریخ فلسفه؛ مفهوم نو حق در آلمان و انگلستان و فرانسه؛ نقد عقاید اخلاقی معاصر؛ جامعه‌شناسی معاصر؛ آینده‌ی ما بعد الطبیعه بر پایه‌ی آزمایش؛ علم اخلاق بر پایه‌ی تصورات-نیروها؛ و مزاج و خلق.

فهر: ← قریش.

فهر ابن مالک: ← قریش.

فهرج (fahraj)، آبادی، شهرستان ایرانشهر، در ناحیه‌ی مکران. ← ایرانشهر.

فهرج، ده (جه ۱۰۶۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۴کیلومتری ل‌ش مهریز.

فهرج از آبادیهای قدیم یزد است. به گفته‌ی تواریخ یزد، مردم آن در صدر اسلام مجوس بودند، در زمان عمر خطاب، که سپاهیان اسلام در تعقیب یزدگرد به جانب خراسان میرفتند، بعضی از آنان که از صحابه و تابعین بودند در بیابان طبس راه گم کردند، و بعد از رنج بسیار به حدود فهرج رسیدند، و مردم آنجا را به اسلام دعوت کردند، اما آنان و اهالی بعضی از دهات مجاور حاضر نشدند که از دین قدیم خود دست بردارند، و متفقاً بر لشکر اسلام شبیخون زدند، و جمعی از صحابه و تابعین را به قتل رسانیدند.

در زمان اصطخری (اواسط قرن ۴م هق)، ناحیه‌ی یزد چهار شهر دارای منبر داشته که فهرج یکی از آنها بوده است (← یزد). از آثار کنونی فهرج مسجد جامع آن است که اصلا ظاهراً بسیار قدیمی و از سبک معماری ساسانی متأثر است. دیگر از آثار آن آب انبار حسینیه و مسجد (رو به ویرانی) علی قوندی است. به فاصله‌ی کمتر از ۲کیلومتری فهرج آبادی شهدا واقع است که در آن، به مناسبت مقبره‌هائی منسوب به شهدای اسلام، بناهای متعدد قدیم و جدید ساخته شده است.

فهرج یا **نرماشیر** (narmāšir)، بخش (جه حدود ۳۰°۳۰۰؛)، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان). از ل به لوت زنگی احمد و از ش به شهرستان زاهدان محدود است. مشتمل بر دهستانهای پشت‌رود، رود-آب، ریگان، برج اکرم، عزیزآباد، و گنبکی است. راه شوسه‌ی بم به زاهدان از آن میگذرد. محصولاتش غلات، حنا، خرما، و مرکبات است. بخش نرماشیر در شهریور ماه ۱۳۲۵ هش از دهستان نرماشیر به وجود آمد. مرکز بخش، **فهرج** (جه ۵۵۶ سث ۱۳۳۵ هش)، در ۵۸کیلومتری ش بم کنار راه بم به زاهدان واقع است. قبل از قانون تقسیمات کشور، نرماشیر یکی از تقسیمات کرمان، و مرکزش فهرج بود.

فهرست (fehrest)، بعضی از موارد استعمال این کلمه به شرحی است که میآید. ۱- فهرست[7] اعلام و لغات و جز اینها، به ترتیب الفبائی، که در انتهای کتابها یا در آخر دوره‌ی مجلات قرار داده میشود، بدین منظور که مراجعه‌کننده بسهولت مطلب مورد نظر خود را در آنها بیابد. ۲- فهرست مندرجات

(۱)Feuermann (۲)fauvism (۳)phoenix (۴)sothic (۵)Fouillée (۶)Idées-forces (۷)index

کتاب یا مجله، که صورت ابواب و فصول کتاب را به ترتیب درج آنها در کتاب یا مجله دربر دارد. ۳- فهرست[1] برای مجموعه‌ای از کتابها. این گونه فهرستها ممکن است به صورت فیش‌های متحرک و واقع در جعبه‌های مخصوص باشد، که در کتاب‌خانه‌ها مورد استفاده است؛ یا به شکل کتابی باشد. تنظیم آنها الفبائی و معمولا بر حسب نام مؤلف، نام کتاب، موضوعی، یا تحلیلی است. نیز ممکن است الفبائی بر حسب مجموع نام مؤلف و نام کتاب و غیره باشد. قدیمترین فهرست کتابخانه‌ها فهرست کتابخانه‌ی آسوربانی‌پال در نینوا بوده است. نخستین فهرست موضوعی که از آن خبر داریم فهرست کتابخانه‌ی اسکندریه در قرن ۳م ق‌م بوده است. ۴- همچنین، کتابهائی که در معرفی رسالات و تصانیف نویسندگان مختلف نوشته شده به کتب فهرست معروف است. مؤلفین اسلامی، از دیرباز به نوشتن کتابهائی در معرفی تصانیف و رسالات موجود در قلمرو حکومت اسلامی و در کتابخانه‌های بلاد اسلام پرداخته‌اند، که عنوان فهرست دارند (مانند کشف الظنون حاجی خلیفه، و ذیل آن، که به ایضاح المکنون معروف است)، و بعضی از این کتابها با نام فهرست عنوان یافته، از قبیل فهرست ابن ندیم (← الفهرست) و فهرست شیخ طوسی (← الفهرست)، که کتاب دوم مخصوص تصانیف و مؤلفات شیعه است.

فهرست ابن ندیم: ← ابن الندیم؛ الفهرست.

فهرست شیخ طوسی: ← الفهرست.

فهرست کتب الشیعه: ← الفهرست.

فهلویات (fahlaviyyāt) [کلمات یا سخنانی به زبان پهلوی]، در ادبیات ایران پس از اسلام، ترانه‌ها و شعرهائی که به لهجه‌ی محلی غیر از فارسی دری ـ که پس از اسلام زبان رایج سیاسی و نظم و نثر ایران شده است ـ سروده شده باشد. اوزان این ترانه‌ها و شعرها البته هجائی است، ولی به اوزان عروضی نیز فهلویات (از نوع شعر) گفته‌اند. دو-بیتی‌هائی را که عروضیان با وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن (U – – – /U – – – /U – – –) یا هزج مسدس محذوف برابر کرده‌اند، و به قول شمس قیس رازی در المعجم فی معاییر اشعار العجم، "خوشترین اوزان فهلویات است"، خاصةً فهلویات میخوانند، مانند دوبیتیهای بابا طاهر.

فهلیان (fahlian)، ده (جم ۱٬۰۳۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان رستم، بخش حومه‌ی شهرستان ممسنی، استان هفتم (فارس)، ۷۴کیلومتری لغ کازرون. رود فهلیان از ل آن میگذرد.

فهلیان، دهستان (جم ح ۱۲٬۰۰۰)، شهرستان ممسنی، استان هفتم (فارس)، دارای ۱۱ (؟) آبادی. رود فهلیان و راه شوسه‌ی کازرون به بهبهان از آن می‌گذرد. کارخانه‌های قند و پنبه‌پاک‌کنی دارد. در کنار آبادی سروان (sarvān) یا سرون (soron) (جم ۲۸۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، واقع در ۷کیلومتری لغ آبادی فهلیان، آثاری از دوره‌ی هخامنشیان کشف شده است. بر فراز کوهی نزدیک سروان نقوشی از دوره‌ی عیلامیها موجود است. مرکز دهستان، **فهلیان** (جم ۱٬۲۵۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۷۴کیلومتری لغ کازرون بر رودخانه‌ی فهلیان واقع است. پل فهلیان در اراضی آبادی بر روی آن احداث گردیده. سابقاً مرکز ممسنی بود. **قلعه‌ی سفید** نزدیک آن است. شعب بوان، از جنات اربعه (← نوبندجان)، در ۱۲کیلومتری ش فهلیان قرار دارد.

فهلینگ، محلول: ← فلینگ، محلول.

فهندر، ده، تربت حیدریه، ← بالاولایت.

فهندر: ← قلعه‌ی بندر.

فیء (fay')، مالی که بی‌هیچ لشکرکشی و جنگی نصیب مسلمانان شود (قـ غنیمت). این مال در زمان حیات پیغمبر در تصرف خاص او بوده است، و پس از وی، به عقیده‌ی شیعه، در اختیار امامان قرار دارد، و ایشان میتوانند مال فیء را حتی در مصارف شخصی خویش به کار برند. اصل کلمه‌ی فیء در لغت به معنی "بازگشت" است، و در دوره‌ی پیش از اسلام به معنی مطلق غنیمتی که از جنگها حاصل و میان لشکر غالب تقسیم میشده است به کار رفته.

نخستین فیء در اسلام بعد از غزوه‌ی بنی نضیر بود، که در سال ۴م هق روی داد، در این غزوه، بی‌هیچ کشتاری، اموال بنی نضیر به پیغمبر اختصاص یافت، و حضرت همه‌ی این اموال را میان مهاجران و ۲ یا ۴ تن از انصار، که تهیدست بودند، تقسیم فرمود، و به سایر انصار از آن مال چیزی داده نشد.

فیاض: ← عبدالرزاق لاهیجی، ملا.

فیاض، علی اکبر (fayyāz)، ۱۲۶۰–۱۳۵۰ هش، ادیب و مورخ ایرانی، اهل مشهد. پس از تحصیل علوم اسلامی در حوزه‌ی علمی خراسان، به دانشگاه تهران رفت، و در رشته‌ی ادبیات درجه‌ی دکتری گرفت. در دوره‌های ۱۲م و ۱۳م از مشهد وکیل مجلس شورا بود. استاد دانشگاه تهران و یک چند رئیس دانشکده‌ی ادبیات مشهد بود. از آثار اوست، تصحیح تاریخ بیهقی؛ تاریخ اسلام؛ تصحیح منطق تلویحات سهروردی، و مجموعه‌ای از سخنرانیها در باب ادبیات ایران که به زبان عربی در مصر ایراد کرده است.

فیاضی (fayyāzi)، ده (جم ۱٬۵۸۲ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهمنشیر، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، ۱۱کیلومتری لغ آبادان.

فیاضی: ← فیضی دکنی.

فی الحروف: ← اسباب حدوث الحروف.

فیبر[2] (fibr، فنـ) یا **لیف** (lif)، به معنی اعم، رشته یا تار قابل انعطاف، و به معنی اخص، الیاف قابل ریستن که در نساجی به کار میروند. در حدود ۴۰ نوع فیبر در تجارت یافت میشود که منشأ حیوانی یا گیاهی دارند، یا مصنوعاً ساخته میشوند. انواع حیوانی آن، که جزء اصلی آنها پروتئین است، شامل ابریشم، پشم، و موی بز، شتر، گوسفند، اسب، موش، خرگوش، سگ آبی، خوک، گوزن، و سمور؛ و انواع گیاهی، که جزء اصلی آنها سلولوز است، شامل پنبه، و الیاف شاهدانه، کنف، بزرک، و غیره است. ریون، نایلون، آسیتاتِ سلولوز، و داکرون مشهورترین فیبرهای مصنوعی هستند. پنبه‌ی کوهی و پشم شیشه‌ای فیبر معدنی میباشند.

فیبر[3]، **فردریک ویلیام** (fredrik wilyām fey-bər)، ۱۸۱۴–۶۳، متألـه انگلیسی و نویسنده‌ی سرودهای مذهبی. از طرفداران نهضت آکسفرد، و از دوستان ج. ه. نیومن بود، و در ۱۸۴۳ رئیس کالج ایتن شد. در ۱۸۴۵ به کلیسای کاتولیک رومی پیوست، و به اتفاق بعضی از دوستانش در بیرمنگام جامعه‌ای روحانی تأسیس کرد، که بعداً (۱۸۴۸) در جامعه‌ی قدیس فیلیپ نری ادغام شد. جامعه‌ی مذهبی دیگری نیز در لندن تأسیس کرد (۱۸۴۹)، و باقی عمر رئیس آن بود.

فیبوناتچی، رشته‌ی: ← فیبوناتچی، لئوناردو.

فیبوناتچی[4]، **لئوناردو** (leonārdo fibonātci)، ح ۱۱۷۰–ح ۱۲۵۰، نخستین ریاضیدان بزرگ قرن سیزدهم. در شهر پیسا از بلاد ایتالیا متولد شد، و به لئوناردو دا پیسا[5] نیز معروف است. کلمه‌ی فیبوناتچی به معنی "پسر بوناتچی" یا از اعقاب اوست. فیبوناتچی در مصر، شام، یونان، سیسیل، و جنوب فرانسه سفر کرد، و به دیدار فضلای ممالک مختلف نایل آمد، و با دستگاههای مختلف حساب معمول بین تجار ملل گوناگون آشنا شد. کتابهای ریاضی یونانی و عربی را فراگرفت. آثارش حاکی از مهارت او در علم حساب است. بر طبق تحقیقات وپکه، مستشرق معروف، کارهای فیبوناتچی در حل معادلات سیاله، که معمولا بدیع شمرده میشود، مأخوذ از کارهای ریاضیون مسلمان و مخصوصاً از کتاب الفخری است. **رشته‌ی فیبوناتچی** رشته‌ی اعداد

۱, ۱, ۲, ۳, ۵, ۸, ۱۳, ۲۱, ...

است که، از جمله‌ی سوم به بعد، هر جمله‌ی آن حاصلجمع دو جمله‌ی قبل است. این رشته خواص ریاضی بسیار جالب دارد.

فیبیگر[6]، **یوهانس** (yohānes fibiger)، ۱۸۶۷–۱۹۲۸، طبیب دانمارکی. استاد دانشگاه کپنهاگ بود. به جهت تحقیقاتش در باب سرطان، و آزمایش‌هائی که برای اولین‌بار منجر به ایجاد سرطان در معده‌ی موش گردید، به دریافت جایزه‌ی ۱۹۲۶ نوبل در طب و فیزیولوژی نایل شد.

فیبین[7]، **انجمن** (feybiən) یا **انجمن فابین** (fa-bian)، سازمانی سوسیالیستی که در ۱۸۸۴ از گروهی از روشنفکران سوسیالیست و متنفذ انگلیسی در لندن (انگلستان) تشکیل شد. از مؤسسین و اعضای اولیه‌ی آن ج. ب. شا، سیدنی وب، و ا. بسنت بودند. نام انجمن از نام فابیوس ماکسیموس وروکوسوس گرفته شده است، که به "تأخیرانداز" معروف بود. این انجمن نیز برای اینکه اعتقاد خود را به اینکه اصلاحات اجتماعی باید به طور طبیعی و تدریجی در مدتی طولانی صورت گیرد نه به طرق انقلابی که کارل مارکس هواخواه آن است برساند، نام خود را به فابیوس منسوب کرد. انجمن فیبین همواره با نظریات سیاسی و اقتصادی مارکس مخالف بوده است. انجمن در سال ۱۸۹۹ مقالات فیبین را که به وسیله‌ی ۷ تن از اعضای شاخص آن در توضیح هدفهای انجمن نوشته شده بود منتشر کرد، و این امر منجر به تأسیس شعبه‌های آن در سایر شهرهای انگلستان شد. انجمن فیبین در ۱۹۰۰ با کومک اتحادیه‌های کارگری حزب کارگر بریتانیا را تأسیس کرد.

فیتزجرالد[8]، **ادوارد** (edwārd fitzjerāld)، ۱۸۰۹–۸۳، ادیب انگلیسی، و صاحب ترجمه‌ی انگلیسی معروف رباعیات خیام، که مدتهاست از مقبولترین اشعار انگلیسی به شمار است. در ۱۸۳۵ تحصیلات خود را در دانشگاه کیمبریج به پایان رسانید. صمیمیت او با تنیسن در ح ۱۸۳۵ و با ت.

(۱)catalogue (۲)fibre (۳)Faber (۴)Fibonacci (۵)Leonardo da Pisa (۶)Fibiger (۷)Fabian (۸)FitzGerald

کارلایل در ح ۱۸۴۲ آغاز شد. پس از نشر آثاری، به راهنمائی دوست خود ا. ب. کاول به تحصیل زبانهای شرقی و مخصوصاً زبان و ادب فارسی پرداخت. در ۱۸۵۶ ترجمه‌ی منظوم سلامان و ابسال جامی را به همراهی کاول منتشر کرد.

ترجمه‌ی منظوم او از رباعیات خیام اول‌بار در مارس ۱۸۵۹ بدون نام مترجم انتشار یافت؛ و ابتدا مورد توجه واقع نشد، تا چاپی که ناشر آن ناچار قیمتش را از یک شیلینگ (۱/۲۰ لیره) به ۲ پنس (۱/۶ شیلینگ) تقلیل داد. در ۱۸۶۰، د. ج. روستی آن را کشف کرد، و به نکات دقیق و معانی عمیق آن پی برد، و در معرفی آن کوشید، و آوازه‌ی خیام و خدمت شایان فیتزجرالد را به ادبیات انگلیسی به گوش اهل ذوق رسانید. طولی نکشید که سوینبورن و هاوتن به معرفی اثر فیتزجرالد پرداختند. از ترجمه‌ی اولیه‌ی فیتزجرالد بعداً چاپهای تجدیدنظرشده‌ای انتشار یافت (۱۸۶۸، مطابق ۱۲۸۵ هق، و پس از آن). عاقبت شهرت این کتاب به جائی رسید که، پیش از جنگ II، اداره‌ی نشر آن برای یک نسخه‌ی بی‌عیب از چاپ اول کتاب، که سابقاً کسی حاضر نبود آن را به یک شیلینگ بخرد، ۱۲۰۰ لیره قیمت تعیین کرد، و در فاصله‌ای کوتاه آن نسخه به همین قیمت فروخته شد. ترجمه‌ی رباعیات خیام امروز در زمره‌ی مشهورترین اشعار انگلیسی است، و اگرچه ترجمه‌ی لفظ به لفظ نیست، روح اثر اصلی در آن حفظ شده است، و مترجم در بیان فلسفه‌ی خیام بخوبی از عهده‌ی کار برآمده است.

فیتزجرالد مردی قانع و باصفا و در دوستی ثابت‌قدم و باوفا بود، و در باره‌ی وی گفته‌اند که رفاقتش مانند عشق بود. مراسلات وی حاکی از شوخ‌طبعی و انسانیت اوست.

فیتزجرالد[1]، لرد ادوارد (lord edwārd fitz-jerāld)*، ۱۷۶۳–۹۸، میهنپرست ایرلندی؛ پسر جیمز فیتزجرالد. نخست در ارتش و مجلس عوام ایرلند خدمت کرد. چون انقلاب فرانسه نظرش را جلب کرده بود، به پاریس رفت (۱۷۹۲)، و چون جمهوریخواه بود، از ارتش بریتانیا اخراج شد. پس از بازگشت به ایرلند، نظریات خود را با ایرلندیان متحد در میان گذاشت، و فرماندهی لشکر انقلابی آنان را به عهده گرفت. در ۱۷۹۶ بار دیگر به پاریس رفت تا برای قیام ایرلندیها از فرانسویان کومک بگیرد. در شب انقلاب، توطئه برملا گردید، و لرد ادوارد دستگیر شد (۱۷۹۸)، و از زخمهائی که در حین دستگیری برداشت درگذشت.

فیتزجرالد[1]، تامس (tāməs fitzjerāld)، ملقب به (10مین) **ارل آو کیلدر[2]** (ërl āv kilder*)، ۱۵۱۳–۳۷، از اشراف ایرلند. پدرش، 9مین ارل آو کیلدر، نایب الحکومه‌ی ایرلند بود، و هنگامی که وی به اتهام سوء اداره به لندن احضار شد، لرد تامس نایب الحکومه شد (۱۵۳۴). اما همان سال، با شنیدن شایعات مربوط به اعدام پدرش، ترک تبعیت خود را از هنری VIII اعلام کرد، و سر به شورش برداشت. اسقف اعظم دوبلن را کشت، و تکفیر شد. سال بعد شورش درهم شکست، و لرد تامس و ۵ تن از خویشانش را در لندن به دار آویختند.

فیتزجرالد[3]، جرلد (jerəld fitzjerāld)، ملقب به (۱۵مین) **ارل آو دزمند[4]** (ërl āv dezmənd*)، فد ۱۵۸۳، از اشراف ایرلند. عمرش سراسر در جنگ با خاندان باتلر (ارلهای اورمند)ـکه حامی منافع انگلیسها و رقبای خانوادگی او بودندـ گذشت. دوبار در لندن زندانی شد، و هر بار، پس از خلاصی، کشمکشهایش را دنبال کرد. در ۱۵۷۹ خائن قلمداد شد، شورش کرد، و عاقبت مقتول شد.

فیتزجرالد[5]، جیمز (jeymz fitzjerāld)، ملقب به (۲۰مین) **ارل آو کیلدر[6]** (ërl āv kilder*) و (اولین) **دیوک آو لنستر[7]** (diuk āv lens-tər)*، ۱۷۲۲–۷۳، از اشراف ایرلند. از ۱۷۴۱ در مجلس عوام ایرلند و از ۱۷۴۷ در مجلس اعیان انگلستان عضویت داشت. از لحاظ سیاسی فعالیت و اقتدار داشت. با اسقف اعظم دوبلن، که هواخواه انگلستان بود، به مخالفت برخاست، و کوششهای او را در فرستادن مازاد درآمد ایرلند به خزانه‌ی سلطنتی انگلستان عقیم گذاشت؛ و به همین جهت از قهرمانان ملی ایرلند شد.

فیتزجرالد[8]، موریس (moris fitzjerāld)، فد ۱۱۷۶، جنگجوی آنگلو-نورمان. پدرش مباشر قصر پمبروک و مادرش دختر شاه ویلز جنوبی بود. در ۱۱۶۹، برای کومک به درمت مکمارو، به ایرلند رفت. در آنجا جنگید، فتوحاتی کرد، و صاحب املاک بسیار شد. از طریق ازدواجهای سودبخش پسرانش، جرلد (jerəld) و تامس (tāməs)، نیز بر وسعت املاکش افزود. اعقاب این پسران خاندان‌های فیتزجرالد را پدید آوردند، که ارلهای کیلدر (از جرلد) و دزمند (از تامس) بودند.

فیتسجرالد[8] (fitsjerəld). برای اعلام انگلیسی که به این صورت میشناسید، به صورت فارسی‌شده‌ی آن فیتزجرالد (fitzjerāld) رجوع کنید.

فیتسروی[9]، رابرت (rābərt fitsroy)، ۱۸۰۵–۶۵، هواشناس و افسر دریائی بریتانیائی. در مسافرت علمی ۱۸۳۱–۳۶، که چ. داروین به عنوان طبیعی‌دان در آن شرکت داشت، وی فرمانده کشتی بود. در ۱۸۴۳–۴۵ حاکم زلند جدید بود. چندی تصدی شعبه‌ی هواشناسی وزارت تجارت را داشت، و اخطار انقلابات جوی را معمول ساخت، که بعدها به صورت پیشگوئیهای جوی توسعه یافت. کتاب هوا (۱۸۶۳) ازوست. بارومتر فیتسروی را اختراع کرد.

فیتسگیبن[10]، جان (jān fitsgibən)، ملقب به (اولین) **ارل آو کلر[11]** (ërl āv kler*)، ۱۷۴۸–۱۸۰۲، از رجال ایرلندی. در ۱۷۸۹ لرد چانسلر شد، و 10 سال در امور ایرلند صاحب نفوذ مطلق بود. نهضتی را که برای رسیدن به ← آزادی کاتولیکان پدید آمد درهم کوبید (۱۷۹۵)، و وقتی که استیلای انگلستان بر ایرلند دوچار مخاطره شد، وی وسیله‌ی اجرای قانون اتحاد بود. تنفر ایرلندیها ازو به حدی رسید که، پس از مرگش، جماعتی از مردم مراسم تشییع جنازه‌اش را مختل کردند.

فیتسموریس، ویلیام پتی: ← شلبرن، دومین ارل آو.

فیتسموریس، هنری چارلز پتی: ← لنزداون،

پنجمین مارکوئس آو.

فیتسهربرت[12]، مریا ان(məriā an fitshërbərt)، ۱۷۵۶–۱۸۳۷، زوجه‌ی جورج IV انگلستان. جورج سومین شوهرش بود، و ازدواج (۱۷۸۵) آنها در زمان ولایتعهدی وی صورت گرفت. این ازدواج بنا بر قوانین آن زمان انگلستان قانونی نبود، زیرا جورج به سن قانونی نرسیده بود، و مریا کاتولیک رومی بود. به همین جهت در ۱۷۹۵، که ولیعهد به جهت مصالح مملکتی با کرولاین برونسکویکی ازدواج کرد، پیوند وی و مریا نادیده گرفته شد. با این حال، سالها روابط آن دو برقرار بود.

فیثاغورس[13] (fisāqures)، ح ۵۷۰–ح ۴۹۵ یا ۴۹۶ ق‌م یا کمی بعد، یکی از فلاسفه‌ی بزرگ یونان باستان، پسر منسارخوس[14] (mnesārxos).

I ـ زندگینامه‌ی فیثاغورس. در شهر ساموس متولد شد. در تاریخ تولد او اختلاف هست، ولی شاید سال ۵۷۰ ق‌م به حقیقت نزدیکتر باشد. در باره‌ی زندگی فیثاغورس داستانهای افسانه‌مانند زیاد است، و گفته‌اند که او به بلاد آسیای صغیر و مصر نیز سفر کرده است. آنچه میتوان پذیرفت این است که او در ح ۴۰سالگی، یعنی در سالهای ۵۳۲ تا ۵۳۰ ق‌م، به زادگاه خود ساموس بازگشته، و برای فرار از زورگوئی پولوکراتس، جبار ساموس، به ایتالیای جنوبی رفته، و در شهر کروتونا مستقر شده است. در آن شهر موفق به تشکیل جمعیتی سِرّی مرکب از زن و مرد، با مقاصد اخلاقی و دینی و سیاسی، شده است. این جمعیت، که عده‌ی آن در آغاز ۳۰۰ تن بوده است، دارای سلسله‌مراتب بوده، و در آن مقررات و انضباط سختی حکمفرما بوده است. در برابر سؤال‌کنندگان و اعتراض‌کنندگان فقط یک جمله گفته میشده است، "او (استاد) آن را گفته است"[15]، و اگر کسی باز اعتراض میکرده است در معرض اخراج از جمعیت قرار میگرفته. در این جمعیت، مراسم دینی و تشریفاتی اجرا میشده است، و اعضای آن در ۵ سال نخستین باید سکوت اختیار کنند، یاد گرفتن موسیقی، ریاضیات، طب، و ورزش، و نیز گیاهخواری و امتناع از خوردن گوشت، مخصوصاً گوشت وَرزگاو (گاو شخمی)، از جمله‌ی اختصاصات این جمعیت بوده است. چون جمعیت سری بوده، دستورهای آن نیز سری و به صورت رمز بوده است، مانند "آتش را با کارد به هم نزنید" (کسی را که بر سر خشم است با گفتن سخنان تند خشمگینتر نکنید)، و "از شارع عام مگذرید" (از عقاید عامه پیروی مکنید). این جمعیت از نظر سیاسی تمایلات اشرافی و محافظه‌کارانه داشت، و به همین جهت، با مخالفت دموکراتها رو به رو شد، چنانکه فیثاغورس مجبور شد با عده‌ی کثیری از پیروان خود کروتونا را ترک کند، و به متاپونتوم[16] (metāpontum) برود (ح ۴۹۵ یا ۴۹۶ ق‌م). ظاهراً وفات او کمی بعد در همان شهر اتفاق افتاده است.

II ـ فیثاغورسیان[17] یا فیثاغوریان[17] (پیروان فیثاغورس). فیثاغورسیان علاوه بر تعالیم اخلاقی و دینی و سیاسی، تعالیم فلسفی و علمی نیز داشتند، و چون از خود فیثاغورس اثری کتبی به جای نمانده

---

(۱)Fitzgerald (۲)Kildare (۳)Fitzgerald (۴)Desmond (۵)Fitzgerald (۶)Kildare (۷)Leinster (۸)Fitzgerald (۹)Fitzroy (۱۰)Fitzgibbon (۱۱)Clare (۱۲)Fitzherbert (۱۳)Pythagoras (۱۴)Mnesarchus (۱۵)ipse dixit (لتین) (۱۶)Metapontum (۱۷)Pythagoreans

است، باید عقاید فلسفی و علمی فیثاغورس را در بیان عقاید فیثاغوریان به طور کلی جستجو کرد. در تاریخ فلسفه دو مکتب فیثاغورسی ذکر میکنند، فیثاغورسیان قدیم (قسمت III) و نوفیثاغورسیان یا فیثاغورسیان جدید یا متأخر (قسمت IV).

فعالیت سیاسی فیثاغورسیان پس از مرگ استاد ادامه یافت، و بجز کروتونا، در شهرهای دیگر یونانی ایتالیای جنوبی شعبه‌هائی پیدا کرد، و نفوذ اخلاقی و سیاسی اعضای آن موجب شد که در بسیاری از آن شهرها مقامات مهمی را اشغال کردند، و این امر سبب شد که میان شهرهائی که در آن شهرها فیثاغورسیان به قدرت رسیده بودند نوعی اتحادیه‌ی سیاسی و اقتصادی پدید آید. در ح ۴۵۰–۴۴۰ ق‌م، جمعیت برادری فیثاغورسیان مورد حمله‌ی شدید دموکراتها واقع شد، و بسیاری از آنان کشته یا تبعید شدند، و مجامع آنان به آتش کشیده شد. در ۴۰۰ تا ۳۹۰ ق‌م، که دیونوسیوس مهین، جبار سیراکوز، استقلال شهرهای یونانی ایتالیا را مورد تهدید قرار میداد، جمعیت فیثاغورسیان فعالیت شدیدی برای دفاع از آزادی در برابر دیکتاتوری کردند. با غلبه‌ی دیونوسیوس ضربه‌ی سختی بر جمعیت فیثاغورسیان وارد آمد، و بسیاری از ایشان تبعید شدند. در سالهای ۳۷۰ تا ۳۶۰ ق‌م، فیثاغورسیان در تارانت به قدرت رسیدند، و نفوذ و اهمیت زیادی کسب کردند. از سال ۳۵۰ ق‌م به بعد دیگر از نفوذ سیاسی جمعیت فیثاغورسیان خبری در دست نیست.

III ـ تعالیم فلسفی فیثاغورسیان قدیم. فیثاغورسیان قدیم، چنانکه گفته شد، تا نیمه‌ی قرن ۴م ق‌م فعالیت داشتند، و خود آنان به دو جمعیت متمایز قدیم و نو تقسیم میشوند. جمعیت قدیم همان است که خود فیثاغورس در کروتونا تأسیس کرد، و تا نیمه‌ی دوم قرن ۵م ق‌م ادامه داشته است. از این جمعیت است آلکمایون[1] (ālkmāyon)، طبیب نامدار دنیای قدیم، که مغز را عضو مرکزی فعالیت‌های روانی میدانسته است، و از این جمعیت است فیلولائوس، منجم مشهور، که بر خلاف عقیده‌ی رایج در دنیای قدیم، زمین را مرکز عالم نمیدانسته است. در جمعیت نوفیثاغورسیان قدیم دو اتجاه فکری مختلف وجود داشته است: اتجاه محافظه‌کاران یا آکوسماتیکها (ākusmātik-) [گوش‌دهندگان]، که فقط به تعالیم مربوط به راه و روش زندگی گوش میدادند، زندگی مرتاضانه داشتند، از شراب و گوشت و ماهی و لوبیا پرهیز میکردند، استحمام نمیکردند، از علم دوری میجستند، و دوره‌گردی پیشه داشتند. دومی اتجاه "ریاضیدانان" بود، که سخت طالب علم و فلسفه بودند، و به موسیقی، حساب، هندسه، و نجوم علاقه‌ی مخصوصی داشتند. از این قبیل بودند هیکتاس و هراکلیدس، که معتقد به حرکت وضعی زمین بودند.

به عقیده‌ی فیثاغورسیان، عدد عامل شکل‌دهنده‌ی هر چیز است، و به وسیله‌ی عدد، هر نامتعینی متعین میشود. اگر بخواهیم به زبان فلسفه‌ی ارسطو سخن بگوئیم، باید بگوئیم که، به رأی آنان، اشیاء به منزله‌ی هیولی و عدد به منزله‌ی صورت است. پس، در عالم دو اصل وجود دارد: نامتعین و تعیّن‌دهنده؛ و آنچه مهمتر و اساسیتر است همان تعین‌دهنده است، که عدد باشد. اصل و رهبر زندگی زمینی و فلکی، و مؤثر اصلی، و مکمل عالم وجود عدد است؛ اشیاء بدون عدد نامحدود و مبهم و نامرئی هستند. در موسیقی، بخوبی دیده میشود که چگونه هر یک از الحان گوناگون نسبت معینی به طول زهها و تارها دارد، و هماهنگی الحان با نِسَبِ عددی مشخص میشود.

عقیده‌ی ادواری بودن حوادث عالم نیز به فیثاغورسیان نسبت داده شده است. حوادث عالم بر یک خط مستقیم سیر نمیکنند، بلکه دوری و دایره‌ای است. افلاک و ستارگان، در حرکت دوری خود، به همان مبدأ حرکت خود میرسند، و ساعت زمانه از نو شروع به کار میکند، و همه‌ی حوادث، تا جزئیترین جزئیات آن، از نو تکرار میشوند. گویا خود فیثاغورس گفته بوده است که من با عصای خود دوباره پیش شما خواهم ایستاد، و شما را تعلیم خواهم داد (یعنی در دوره‌ی آینده‌ی فلکی). هایزنبرگ، فیزیکدان معاصر آلمانی، در باره‌ی عقیده‌ی فیثاغورسیان دایر به اعداد میگوید که این عقیده یکی از قویترین محرکات علم بشری بوده. همچنانکه ذات هر آرمونی موسیقی ماهیت ریاضی آن است، اساسِ نظمِ پرمعنیِ طبیعتِ محیط بر ما نیز در ماهیت ریاضی قوانین طبیعی آن است.

از اینکه فیثاغورسیان از عدد به عنوان عامل تعیین‌کننده و محدودکننده در برابر اصل نامتعین و نامحدود دیگر سخن گفته‌اند برمیآید که، بر خلاف عقیده‌ی شایع و مشهور، فیثاغورسیان عدد را عین اشیاء نمیدانسته‌اند، بلکه اشیاء را اصل نامتعین و مبهم عالم در برابر اعداد، که اصل شکل‌دهنده و صورت واقعی عالم هستند، قرار میداده‌اند. به گفته‌ی ارسطو، جهان در نظر فیثاغورسیان نظم و هماهنگی است، و ظاهراً فیثاغورس نخستین کسی است که جهان را، به علت نظم و هماهنگیش، کوسموس[2] (kosmos) [یعنی = نظم، هماهنگی و آرمونی] خوانده است.

فیثاغورسیان عدد ده را مقدس میدانستند، و چون زمین با افلاک فقط نه میشد، زمین دیگری قائل شدند، و گفتند هر دو زمین به گرد آتشی واقع در مرکز میگردند. فیثاغورسیان معتقد بودند که حرکات افلاک موسیقیی با نغمات هماهنگ ایجاد میکند، زیرا هر جسمی که حرکت تندی داشته باشد ایجاد صوت میکند. ارتفاع صوت هر فلکی متناسب با دوره‌ی آن است، و این تناسب شبیه تناسب فواصل الحان در اکتاو است. علت اینکه ما نغمات حاصل از حرکات افلاک را نمیشنویم آن است که گوش ما از حین ولادت، به طور مستمر و لاینقطع، این اصوات را میشنود، و به آن عادت میکند؛ در صورتی که اصوات دیگر، چون گاهی قطع میشوند، ما می‌توانیم آنها را بشنویم.

به خاطر مقدس دانستن عدد ده، فیثاغورسیان عدد اضداد را نیز ده دانسته‌اند، و این بر پایه‌ی منطقی یا علمی نیست، بلکه فقط برای پر کردن عدد ده بوده است. این اضداد عبارتند از محدود و نامحدود، طاق و جفت، واحد و کثیر، راست و چپ، زن و مرد، ساکن و متحرک، مستقیم و منحنی، نور و ظلمت، خیر و شر، و مربع و مستطیل.

فیثاغورسیان معتقد به انتقال ارواح در ابدان و اجسام بوده‌اند، حتی در ابدان حیوانات. فیثاغورس وقتی دیده است که مردی سگی را میزند به او گفته است: "او را مزن، او روح یکی از دوستان من است و من او را از صدایش شناختم".

IV ـ نوفیثاغورسیان یا فیثاغورسیان متأخر[3]. مکتب نوفیثاغورسی یا فیثاغورسیان متأخر در تاریخ فلسفه به ظهور مجدد افکار فیثاغورسیان در قرن اول ق‌م گفته میشود، که منجر به ظهور فلسفه‌ی نوافلاطونی میشود. نوفیثاغورسیان کتب زیادی نوشتند، و آن را به خود فیثاغورس یا به فیثاغورسیان قدیم نسبت دادند. فرق نوفیثاغورسیان با افلاطونیانِ هم‌عصر خود، که در تاریخ فلسفه به افلاطونیان متوسط اشتهار دارند، در این است که نوفیثاغورسیان حقایق جاودانی و مبادی عالم را بیشتر به شکل اعداد تصور میکردند تا به شکل مفاهیم و مُثُل، و بیشتر در باره‌ی طبیعت اعداد و اشتقاق آن از واحد تحقیق میکردند. در میان نوفیثاغورسیان کسانی بودند که، مانند فیثاغورسیان قدیم، به ریاضت و اصول اخلاقی و گیاهخواری می‌پرداختند؛ بعضی دیگر نیز به جادو و علوم غریبه اشتغال داشتند. به بعضی از نوفیثاغورسیان نوشته‌هائی در باره‌ی علم سیاست نسبت داده شده است که خلاصه‌ی آن در کتاب ستوبئوس مانده است. در این نوشته‌ها، پادشاه همچون واسطه‌ای میان خدا و خلق توصیف شده است، و وجود او در دولت، مانند وجود خدا در عالم، علت نظم و هماهنگی شناخته شده است.

V ـ کارهای فیثاغورس و فیثاغوریان در ریاضیات. فیثاغورس یکی از بزرگترین ریاضیون دنیای قدیم است، و اکتشافات هندسی بسیار بدو منسوب میباشد، که در میان آنها، تفکیک آنچه آثار شخصی اوست از آثار پیروانش ممکن نیست. فیثاغورس و فیثاغوریان واضع ← نظریه‌ی اعداد و نظریه‌ی ریاضی صوت و موسیقی هستند. مفهوم کمیات نامتوافق و اصم از آنان است. قضیه‌ی معروف به قضیه‌ی عروس در هندسه و نیز جدول ضرب به فیثاغورس منسوب است. دسته‌های اعدادی که مربع یکی مجموع مربعین دو دیگر است (مانند ۳، ۴، و ۵، که $۵^۲ = ۴^۲ + ۳^۲$؛ و ۱۲، ۱۶، و ۲۰، که $۲۰^۲ = ۱۶^۲ + ۱۲^۲$) به اعداد فیثاغوری معروفند، و به قول پروکلوس (برقلس)، فیثاغورس برای تعیین این اعداد قاعده‌ای داشته است؛ به نقل روایات، این قاعده همان است که با علامات کنونی به صورت

$$n^۲ + \left(\frac{n^۲-۱}{۲}\right)^۲ = \left(\frac{n^۲+۱}{۲}\right)^۲$$

بیان میشود. کشف کثیر الوجوههای منتظم معروف به اجسام افلاطونی (← کثیر الوجوه) با فیثاغورس و فیثاغوریان بستگی تام دارد. احتمالا، فیثاغورس اطلاعات خود را در باب مکعب، چهاروجهی منتظم، و هشت‌وجهی منتظم از مصریان کسب کرده بوده است، ولی ظاهراً دوازده‌وجهی و بیست‌وجهی منتظم در مکتب خود او کشف شده است.

فیثاغورس رگیومی[4] (fiśāqurese regiumi)، پیکرتراش یونانی در قرن ۵م ق‌م. بر پای مجسمه‌ای در اولمپیا، خود را از اهالی ساموس خوانده است، اما دوره‌ی تعلیم و کارش در رگیوم بوده است. امروزه کاری در دست نیست که بتوان با اطمینان

(۱)Alcmaeon (۲)Cosmos (۳)Neo-Pythagoreans (۴)Pythagoras of Rhegium

آن را از آن او دانست. شهرت وی ناشی از اظهارات کسانی است که مجسمه‌های او را دیده و از آنها سخن گفته‌اند. این مجسمه‌ها حد فاصل میان شیوه‌ی پیکرتراشی باستانی و شیوه‌ی استادان بزرگ یونانی به شمار می‌آیند. گفته‌اند که او نخستین کسی بود که موی، رگ، و عضلات بدن را به شکل طبیعی در مجسمه‌های خود نشان داد.

فیثاغورسیان یا فیثاغوریان، پیروان فیثاغورس.
← فیثاغورس.

فیثاغوری، اعداد: ← فیثاغورس، قسمت ۷.

فیثاغوریان یا فیثاغورسیان، پیروان فیثاغورس.
← فیثاغورس.

فیجان (fijān)، ده (جمع ۲٬۳۳۰ نفر ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره‌کهریز، شهرستان اراک، ۷کیلومتری جنوب اراک. راه آهن سرتاسری از آن میگذرد.

فیجی[1] (fiji) یا **ویتی**[2] (viti)، مستعمره‌ی فرمانداری کل بریتانیا (۱۸٬۲۲۰ کمه، جمعیت در ۱۹۶۱ تخمیناً ۴۱۴٬۰۰۰، که ۹٬۰۰۰ تن آنان اروپائی بوده‌اند)، که عبارت است از ح ۳۲۲ جزیره‌ی عمدتاً آتشفشانی در مجمع الجزایر ملانزی در قکم. قریب ۱۰۶ جزیره از آنها مسکون است، بزرگترین آنها ویتی لوو[3] (viti levu، ۱۰٬۳۸۰ کمه) و وانوا لوو[4] (vānuā، ۵٬۵۳۰ کمه) میباشد. کرسی مستعمره، شهر سووا[5] (suvā)، در ویتی لوو قرار دارد. رستنیهای فیجی استوائی است، و قسمت جنوب جزایر را عموماً جنگلهائی فراگرفته که از لحاظ تهیه‌ی الوار حائز اهمیت فراوانند. از محصولات دیگرش موز، نارگیل، نیشکر، برنج، میوه، و سبزیجات است. ماهیگیری معمول است. صنایع رو به توسعه است، و مشتمل بر کارخانه‌های قند و برنج و صابون میباشد. از صنایع مهم دیگر استخراج طلا است.

دسته جزایر فیجی در ۱۶۴۳ به توسط تاسمان کشف شد. کوک از آنها دیدار کرد (حدود ۱۷۷۳). نخستین پایگاه اروپائیان در ۱۸۰۴ در آنجا دایر شد. در ۱۸۳۵ مبلغین مذهبی به جزایر وارد شدند، و در برانداختن رسم آدمخواری کوشیدند. در ۱۸۷۴ جزایر به دست بریتانیا افتاد.

فیچ[6]**، (ویلیام) کلاید** (wilyām klāyd fic)، ۱۸۶۵–۱۹۰۹، نمایشنامه‌نویس امریکائی. بیش از ۳۶ نمایشنامه نوشته است. آثار خوب وی اغلب منعکس‌کننده‌ی زندگی اجتماعی مردم معاصر اوست. از آثار معروفش سودکنندگان (تاریخ نمایش ۱۹۰۱)، دختر چشم‌سبز (تاریخ نمایش ۱۹۰۲)، حقیقت (تاریخ نمایش ۱۹۰۷)، و شهر (تاریخ نمایش ۱۹۰۹) است.

فیچینو[7]**، مارسیلیو** (mārsilio ficino)، ۱۴۳۳–۹۹، فیلسوف ایتالیائی. از حمایت کوزیمو دِ مدیچی برخوردار بود، و متنفذترین نماینده‌ی فلسفه‌ی افلاطون در ایتالیا شد. بسیاری از آثار قدیم یونانی (از جمله دیالوگهای افلاطون و نوشته‌های فلوطین) را به لاتینی ترجمه کرد. کوزیمو او را به ریاست آکادمی جدیدی در فلورانس برگزید، و درین مقام وی در بسط اومانیسم دوره‌ی رنسانس اهمیت یافت. اثر اصیل و مهم او الاهیات افلاطونی (۱۴۸۲) است، که در آن الاهیات مسیحی و عناصر نوافلاطونی را با هم تلفیق کرده است.

فیخته: ← فیشته.

فیدبک[8] (fidbak) [انگل. ← پسخوراندن، پس‌خوراننده]، بازگشت قسمتی از بازداده‌ی یک دستگاه به درداده‌ی آن به منظور تنظیم عمل آن دستگاه. فیدبک در همه‌ی دستگاههای "خودنظم" (که خود به خود عمل خود را تنظیم میکنند) نقش اساسی دارد. مثال ساده‌ای از فیدبک در مقاله‌ی سروومکانیسم آمده است. مثالی از فیدبک طبیعی، که برای کنترول کردن عملی که منظور آن رسیدن به هدفی است صورت میگیرد آن است که شخصی برای گرفتن چیزی دست دراز کند. حرکت دست وی با چشم و اندامهای حسی ماهیچه‌ای نظارت و اکتشاف میشود، اگر دست مثلا بیش از اندازه به چپ حرکت کند، دستگاههای اکتشاف این اطلاع را به دماغ میخورانند، و از آنجا فرمان اصلاحی به ماهیچه‌های دست میرسد، و دست آن اندازه که لازم است به طرف راست حرکت میکند. در مدارهای الکترونیکی و در سروومکانیسمها، مثالهای فراوانی از این قبیل وجود دارد. در هر مورد استعمال فیدبک، کار اصلی دستگاه فیدبک عبارت است از اکتشاف بازداده، مقایسه‌ی آن با آنچه از پیش مقرر شده است، برقرار کردن ارتباط با دستگاه کنترول، و کنترول کردن درداده. در یک ماشین، کاری که ماشین میکند بازداده‌ی آن است. اسباب‌هائی این بازداده را اندازه میگیرند، و اطلاع حاصل را به "حسابگری" که ماشین را کنترول میکند میخورانند. حسابگر بازداده‌ی واقعی را با بازداده‌ی مطلوب مقایسه میکند، و اگر کار ماشین را چنانکه مورد نظر بوده است نیابد، عمل آن را تنظیم میکند. در بسیاری از دستگاههای فیدبک، حسابگر یک تنظیم‌کننده‌ی برقی یا مکانیکی است. دستگاه معروف به ناظم مثالی از فیدبک است.

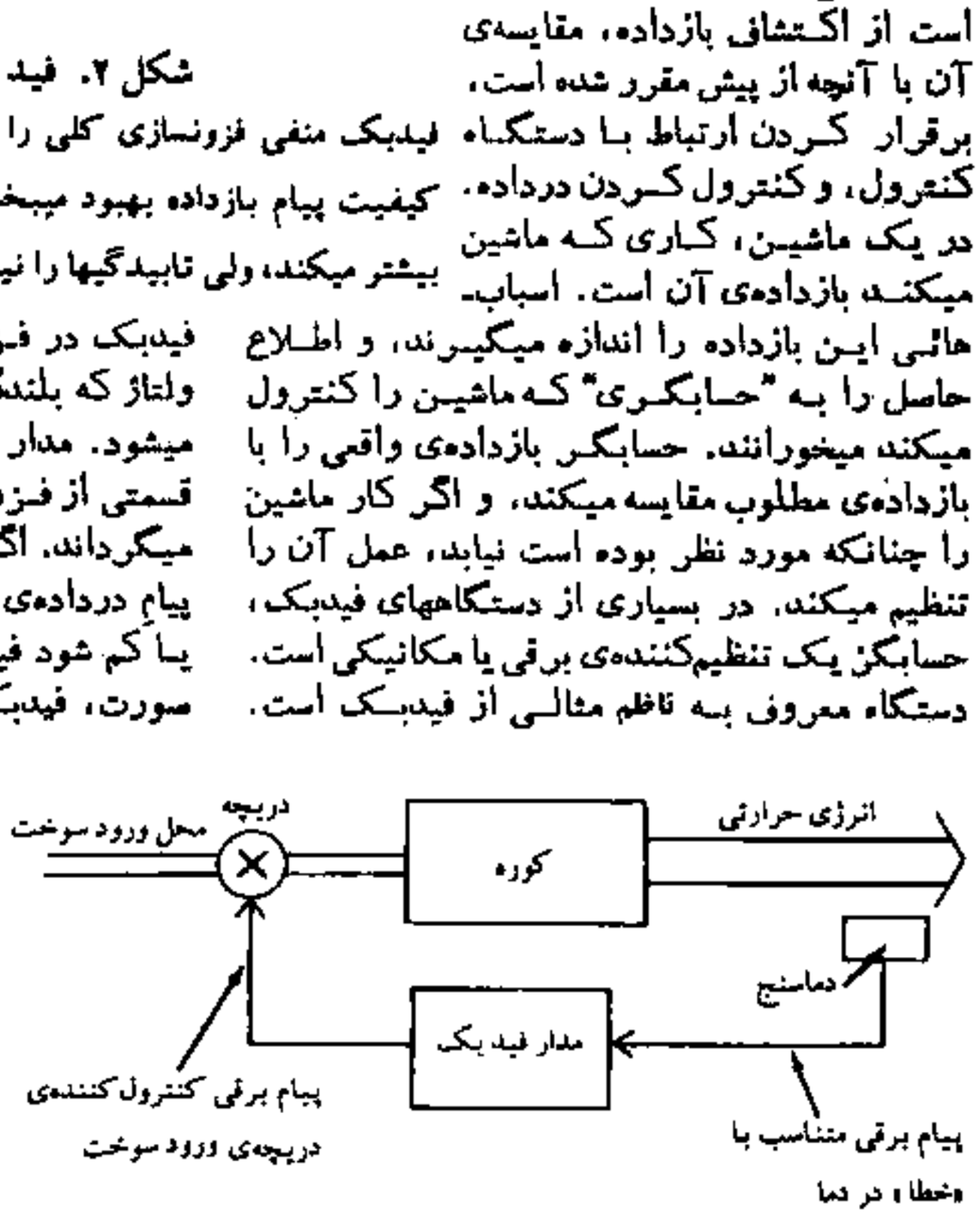

شکل ۱. دستگاه گرمسازی با دماپای

در این دستگاه، فیدبک در پاسخ تغییرات دما، که با دماسنج نشان داده میشود، دریچه‌ی ورود سوخت را باز و بسته میکند.

مثال دیگر آن در دماپای دستگاههای گرمسازی منازل دیده میشود، که اصول آن در شکل ۱ نمایش داده شده است. در این حالت، مدار فیدبک دمائی را که بر روی دماسنج خوانده میشود با دمائی که منظور نظر است مقایسه میکند، و به دریچه‌ی ورود سوخت یک پیام برقی میفرستد که شدت آن متناسب است با اختلاف میان دمای منظور نظر و دمای اندازه‌گرفته‌شده با دماسنج. اگر دمای اطاق کمتر از اندازه‌ی مطلوب باشد جهت پیام چنان است که دریچه را بیشتر باز میکند، و سوخت بیشتر وارد کوره میشود. کنترولِ خود به خود به وسیله‌ی فیدبک موارد استعمال فراوانی در صنعت پیدا کرده است، و هر چه فرایندهای صنعتی پیچیده‌تر میشود اهمیت فیدبک نیز افزایش پیدا میکند. پالایشگاه‌های نفت همه خودکار شده‌اند و این خودکاری در سایر دستگاهها نیز وارد شده است و میشود (← اتوماسیون). فیدبک در پدیده‌های زیستشناسی نیز اصلی اساسی به شمار میرود، مثلا بدن انسان، به وسیله‌ی سازوکارهای فیدبکی، دما و میزان زدن قلب و فشار خون و غلظت مواد مختلف آن را تنظیم میکند.

فیدبک در بیشتر فزونسازهای پیامها مورد استعمال دارد. در شکل ۲ نمایش ساده‌ی استعمال

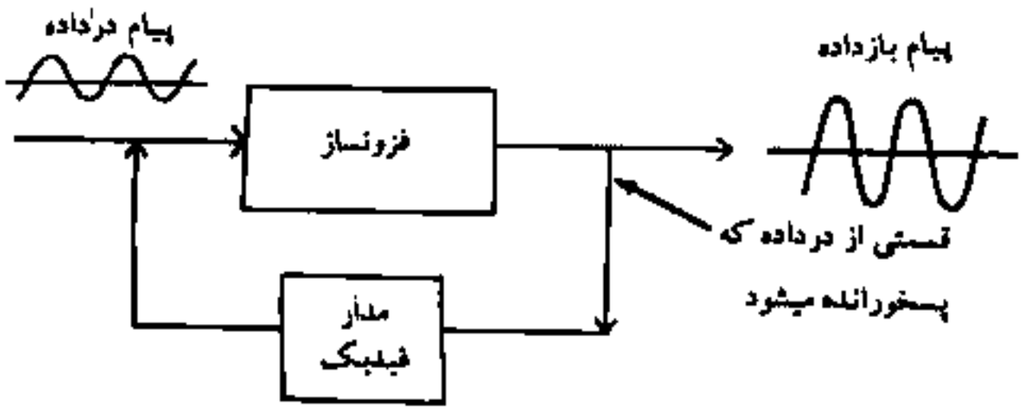

شکل ۲. فید بک در مدار فزونساز

فیدبک منفی فزونسازی کلی را کمتر میکند، ولی، در عین حال، به کیفیت پیام بازداده بهبود میبخشد. فیدبک مثبت فزونسازی کلی را بیشتر میکند، ولی تابیدگیها را نیز افزایش میدهد.

فیدبک در فزونسازی یک پیام (مثلا تغییراتی از ولتاژ که بلندگوی رادیو را به کار می‌اندازد) دیده میشود. مدار فیدبک جزئی از ولتاژ بازداده را به قسمتی از فزونساز که پیام درداده را میگیرد باز میگرداند. اگر مدار چنان درست شده باشد که این پیامِ درداده‌ی اضافی مطابق با درداده‌ی اصلی زیاد یا کم شود فیدبک را مثبت میگویند. در این صورت، فیدبک فزونسازی را افزایش میدهد. اما اگر پیامِ فیدبکی با تأخیر زمانی نیم سیکل برسد (← فاز) با پیام درداده معارضه پیدا میکند، و در این صورت، فیدبک فزونسازی را کاهش میدهد، و در نتیجه، سروصداهای نامطلوب و تابیدگی‌ها نیز کاهش میبابند، و حال آنکه در فزونسازی با فیدبک مثبت، نه فقط پیام، بلکه تابیدگی هم تقویت میشود. به همین جهت است که فزونساز با فیدبک منفی پیام درداده را مطابقتر با پیام اصلی پس میدهد، و این خود از مزایای فیدبکهای منفی است.

فیدل کاسترو[9] (fidel kāstro)، ۱۹۲۶–، رجل انقلابگر و رهبر سیاسی کوبائی. پدرش اسپانیائی و مادرش از بومیان کوبا بود. در سال ۱۹۴۷ به آن دسته نیروهائی که تبعیدشدگان دومینیکی و نیز گروهی از کوبائیها برای سرنگون کردن حکومت تروخیو تشکیل داده بودند پیوست، اما دولت کوبا اقدام آنان را عقیم گذاشت. سال بعد در شورشهائی که هنگام برگزاری ۹مین کنفرانس بین‌المللی کشورهای امریکائی در بوگوتا درگرفت شرکت

(۱)Fiji (۲)Viti (۳)Viti Levu (۴)Vanua Levu (۵)Suva (۶)Fitch (۷)Ficino (۸)feedback (۹)Fidel Castro

کرد. در ۱۹۵۰ درجه‌ی دکتری حقوق گرفت، و پس از آن به گروه اصلاح‌طلب معروف به حزب ارتدوکس پیوست، و برای نمایندگی در کنگره به فعالیت پرداخت، اما ۳ ماه پیش از شروع انتخابات، باتیستا حکومت وقت را برانداخت. در ۲۶ ژوییه‌ی ۱۹۵۳، کاسترو با ۱۶۰ انقلابی جوان به پاسگاهی نظامی در سانتیاگو دِ کوبا حمله برد. بیشتر افراد این گروه کشته شدند. فیدل و برادرش راثول دستگیر و اولی به ۱۵ و دومی به ۱۳ سال حبس محکوم شدند. در عفو عمومی ۱۹۵۴ در زمان باتیستا آزاد شدند، و به مکزیک گریختند، و انقلاب خود را "نهضت بیست و ششم ژوییه" نام نهادند. در دسامبر ۱۹۵۶، کاسترو در رأس یک گروه مسلح ۸۱نفری به ساحل کوبا پیاده شد، ولی در مقابله با سربازان باتیستا همه به جز ۱۲ تن کشته یا دستگیر شدند. این ۱۲ تن به کوههای سیرا مائسترا گریخته آنجا را مرکز عملیات خود قرار دادند. کاسترو با برخورداری از کومک جوانان انقلابی در سراسر جزیره دست به کار جنگهای پارتیزانی و تبلیغاتی شد، و سرانجام با گریختن باتیستا (اول ژانویه‌ی ۱۹۵۹) به پیروزی رسید. یکی از قضات سابق به نام مانوئل اوروتیا[1] (mānuel urrutiā) به ریاست جمهوری اعلام شد، و فیدل کاسترو در ۱۶ فوریه نخست‌وزیری را عهده‌دار گردید، ولی اندکی بعد مقام ریاست جمهور از میان رفت، و فیدل کاسترو رهبری سیاسی و اقتصادی کوبا را شخصاً به عهده گرفت. با مصادره‌ی اموال امریکائیان در کوبا و حبس و اخراج اتباع امریکا، به قطع مداخلات امریکائیان در کوبا پرداخت، و بدین سبب روابط سیاسی دو کشور قطع گردید (۱۹۶۱). کوبا به گروه کشورهای کمونیست ملحق شد. جمعی از کوبائیها کشور را ترک کردند. در دسامبر ۱۹۶۱ کاسترو اعلام کرد که تا پایان عمرش طرفدار و پیرو مارکس و لنین خواهد بود. کاسترو از کومکهای دولت شوروی برخوردار بوده است. امریکائیها از تأثیر انقلاب وی در ممالک امریکای جنوبی بیمناک بوده‌اند.

فیدیاس[2] (fidiās)، ۵۰۰ یا ۴۹۸–۴۳۲ ق‌م، مجسمه‌ساز یونان باستان در عصر پریکلس، و یکی از بزرگترین هنرمندان یونان باستان. هیچ یک از آثار موجود منتسب بدو را نمیتوان بیقین از وی دانست، و آنچه باعث شهرت فراوان او شده است شرح و توصیفهای نویسندگان یونان باستان از مجسمه‌های ساخت وی و نفوذش در همه‌ی مجسمه‌سازان بعد ازو است. مهمترین شاهکارهای او دو مجسمه‌ی آتنا پارتنوس[3] (ātenā pārtenos) در پارتنون آتن و زئوس در معبد المپیا بوده است. مجسمه‌ی عظیم آتنا، که در ح ۴۴۷–۴۳۹ ق‌م ساخته شد، از عاج و طلا بود، و مهمترین گنجینه‌ی آتن به شمار میآمد. زئوس نیز مجسمه‌ای بسیار عظیم بود و یکی از عجایب سبعه به شمار میرفت. این مجسمه به شکل مردی شاهوار بود، که ریش داشت، و بر تختی با تزیینات فاخر نشسته بود، و جامه‌اش به تزیینات تراشیده مزین بود. این دو نمونه از طرز تفکر در باره‌ی خدایان، معیاری برای تجسم خدایان به وجود آورد که هنر مذهبی را حتی تا مدتها در عهد مسیحیت تحت تأثیر قرار داده بود.

از آثار معروف دوران جوانی فیدیاس مجسمه‌ی عظیم مفرغی آتنا پروماخوس[4] (promāxos) و آتنا لمنیا[5] (lemniā، که برای آکروپولیس ساخته شد) است. نیمتنه‌ای از آتنا در پاریس هست که نزدیک‌ترین نمونه به کارهای اصلی فیدیاس به شمار میرود.

فیدیاس در خدمت پریکلس بود، و به سبب هنر وی آتن مجللترین شهرهای یونان شد. وی متصدی ساختن مجسمه‌های پارتنون و شاهکارهای دیگر در آکروپولیس بود (محتمل است که شاگردان و دستیاران وی این مجسمه‌ها را از روی طرحهای او ساخته باشند). قسمتی از این مجسمه‌ها اکنون در موزه‌ی بریتانیائی است (← الگینی، مرمرهای).

فیدیاس سخت مورد احترام مردم آتن بود، اما بعدها دشمنان پریکلس بر او تهمتهائی بستند، و اواخر عمر را در الیس در تبعید گذرانید.

فیدیپیدس[6] (feydippides)، نه ۴۹۰ ق‌م، پیک تندرو آتنی که، هنگام پیاده شدن ایرانیان در دشت ماراتون، آتنیها او را برای درخواست کومک به اسپارت فرستادند. وی چهار سفر دوید، ولی بار آخر که، برای رساندن خبر پیروزی هموطنانش، ۳۶ کیلومتر تا آتن دویده بود از پای درآمد و جان سپرد.

فیدینگ[7] (feyding، انگل)، در ارتباط رادیوئی (← رادیو)، تغییر نامنظم شدت یا کیفیت پیامی (← پیام) که گیرنده میگیرد بی‌آنکه میزان فرستنده یا گیرنده تغییر کند. فیدینگ ناشی از عمل متقابل امواج رادیوئی است. ممکن است امواج زمینی و آسمانی (← امواج رادیوئی) هر دو به نقطه‌ای برسند. چون مسیر این امواج متفاوت است ممکن است در ورود به گیرنده تداخل کنند؛ در این صورت، اگر دو موج یکدیگر را تقویت کنند پیام وارد قوت میگیرد، و اگر یکدیگر را تضعیف کنند پیام ضعیف میشود. سبب دیگر فیدینگ تغییرات دائمی یوتکره است، که بدان سبب، امواج رادیوئی به تفاوت منعکس میشوند، و با تفاوت فاز به گیرنده میرسند، و در این صورت هم در ورود آنها به گیرنده تداخل روی میدهد. دستگاه "ناظر خودکار حجم"[8]، با تقویت پیام ضعیف و تضعیف پیام قوی، تا حدی از این عیب جلوگیری میکند.

فیرخو[9]**، رودولف** (rodolf firxo)، ۱۸۲۱–۱۹۰۲، پزشک دردشناس و رجل سیاسی آلمانی، و از مؤسسین کشف دردها و امراض سلولی. در ۱۸۵۶ استاد و مدیر بنیاد دردشناسی برلین شد. تقریباً در همه‌ی رشته‌های پزشکی و نیز در مردمشناسی تحقیقاتی دارد که در پیشرفت این علوم مؤثر بوده است. اصلاحات بهداشتی در برلین به عمل آورد. در ۱۸۸۰–۹۳ در رایشستاگ عضویت داشت، و از رهبران حزب مترقی آزادیخواه مخالف با بیسمارک بود.

فیرنتسه[10] (firentse)، نام ایتالیائی شهر فلورانس.

فیر والدشتتر، سویس، ← چهار کانتون جنگلی.

فیر والدشتترزه، سویس، ← لوسرن، دریاچه‌ی.

فیروز I، شاهنشاه ساسانی، ← پیروز I یا فیروز I.

فیروز II، شاهنشاه ساسانی، ← پیروز II یا فیروز II.

فیروز، اسپهبد، سردار مجوس، ← سنباد.

فیروزآباد (firuzābād)، ده (جه ۳۳۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کنارشهر، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۱۴کیلومتری ج بردسکن و ۴۸کیلومتری غ شهر کاشمر. منار فیروزآباد (← منار) در اراضی آن است. خرابه‌هائی، احتمالا از شهر قدیمی ترشیز، در اطراف آن دیده میشود.

فیروزآباد (firuzābād)، ده (جه ۸۲۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان رستاق، بخش اشکنر، شهرستان یزد، استان دهم (اصفهان)؛ واقع در ۲کیلومتری ل‌ش آبادی اشکنر و ۸کیلومتری غ راه یزد به نائین.

فیروزآباد، ده (جه ۴°۳۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم (اصفهان)، در ج اردکان.

فیروزآباد، شهر (جه ۸°۷۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس). در ۱۱۶کیلومتری ج شیراز است. فیروزآباد از مراکز اصلی ایل قشقائی و بازار داد و ستد فراورده‌های دامی منطقه است. هوایش معتدل است. باغهای بسیار شهر را از اطراف دربرگرفته‌اند.

شهر کنونی در ۳کیلومتری ج‌ش محل شهر باستانی گور (gur) یا (معرّب آن) جور قرار دارد. گویند گور را اردشیر بابکان (ساسانی) در محل پیروزیش بر اردوان ۷ اشکانی بنا نهاد. شهر گور مدور بود، و در جهات اربعه، چهار دروازه به نامهای میترا (خورشید)، بهرام (مریخ)، هرمز (مشتری)، و اردشیر داشت. در مرکز شهر برج رفیعی بود که بر فراز آن آتشگاهی ساخته بودند، و در نزدیکی آن آتشکده‌ی بزرگی قرار داشت. بقایای کاخ اردشیر در ل شهر ظاهراً قدیمترین بنای ساسانی موجود است.

گور مرکز ناحیه‌ی اردشیر خره بود، و در ۲۸ یا ۲۹ هق به تصرف مسلمانان درآمد، استخر و گور آخرین شهرهای فارس بودند که تسلیم اعراب شدند (← فارس، ایالت، قسمت III). گور در قرن ۳م هق از شیراز کوچکتر ولی به بزرگی استخر بود. گلاب آن شهرت داشت، و به جاهای دوردست صادر میشد. میوه‌ی آن نیز معروف بود. عضدالدوله‌ی دیلمی بسیار بدانجا میرفت، چون اطرافیانش نام گور را خوش نمیداشتند، به تبلیغ آنان، وی نام پیروزآباد بر شهر نهاد، و آن بعدها به فیروزآباد مبدل شد.

آثار تاریخی ناحیه‌ی فیروزآباد. فیروزآباد و نواحی اطراف آن را از لحاظ آثار عهد ساسانی میتوان همردیف تخت جمشید از جهت عهد هخامنشی دانست. آثار متعددی که در این ناحیه وجود دارد عبارتند از:

(۱) ویرانه‌های شهر گور که برجی چهارضلعی (ارتفاع اصلی آن ح ۳۳ متر) در میان آن است. نزدیک برج، ویرانه‌های آتشکده‌ی فیروزآباد قرار دارد.

(۲) کاخ اردشیر بابکان، به فاصله‌ی ح ۲کیلومتری ل ویرانه‌های شهر گور. این کاخ بنای سنگی بزرگی است دارای سه گنبد، و ایوانها و دهلیزها، و اطاقهای متعدد.

(۳) نقش برجسته‌ی اردشیر بابکان در کوهستان کنار رود تنگاب، در ۱۸کیلومتری شهر فیروزآباد.

---

(۱)Urrutia (۲)Phidias; Pheidias (۳)Athena Parthenos (۴)Athena Promachos (۵)Athena Lemnia
(۶)Pheidippides (۷)fading (۸)automatic volume control (۹)Virchow (۱۰)Firenze

(۴) ویرانه‌های پلی روبروی نقش مذکور، که به وسیله‌ی مهر نرسی، از رجال معروف عهد ساسانی ساخته شده است.

(۵) نقش برجسته‌ی سواره‌ی اردشیر بابکان به فاصله‌ی ح ۱,۵ کیلومتر از نقش سابق الذکر.

(۶) قلعه دختر (qal'e doxtar)، که آثار قلعه‌ی بزرگی است بر فراز کوه، به فاصله‌ی ح ۶ـ کیلومتری شهر فیروزآباد است، و در زمان شاپور I احداث شده.

فیروزآباد (firuzābād)، شهرستان، غ استان هفتم (فارس)، مرکزش شهر فیروزآباد. از ل به شهرستان‌های کازرون و شیراز، از ش به جهرم، از ج به لار، و از غ به برازجان و ناحیه‌ی دشتی محدود است. مشتمل بر سه بخش حومه، قهر و کارزین، و فراشبند میباشد. این شهرستان سابقاً خود از بخش‌های تابع شهرستان شیراز بود، در آبان ۱۳۲۱ هش شهرستان شد، در اردیبهشت ۱۳۳۷ هش بخش قیر و کارزین از شهرستان جهرم منتزع و ضمیمه‌ی آن گردید، و در بهمن ۱۳۳۷ هش دهستان فراشبند از بخش حومه‌ی شهرستان به بخش تبدیل شد.

هوای شهرستان در ل معتدل و در ج گرمسیری است. منطقه‌ای کوهستانی است، ارتفاعاتش عموماً در جهت لغ‌ـج‌ش ممتد است. کوه سفیدار و کوه سرخ آن را در ل از شهرستان شیراز جدا میکنند، هر دو مستور از جنگل و صعب العبورند. ارتفاعات صعب العبور دیگر نیز دارد. رودهای قره آقاج و فیروزآباد از آن میگذرند. محصولات عمده‌ی شهرستان غلات، مرکبات، خرما، و تنباکو است، از محصولات دامی آن پشم، پوست، روغن، و پنیر است. در این شهرستان آثار باستانی فراوان است، مهمترین آنها مربوط به شهر باستانی گور میباشد (← فیروزآباد، شهر).

فیروزآباد، آثار تاریخی: ← فیروزآباد، شهر.

فیروزآبادی (firuzābādi)، شهرت **مجدالدین ابوطاهر محمد ابن یعقوب**، ۷۲۹–۸۱۷ هق، عالم لغوی و لغت‌نویس معروف ایرانی، صاحب کتاب قاموس. در کازرون متولد شد، و از هشت‌سالگی در شیراز به کسب علوم پرداخت، و بعد برای تحصیل ادب و علوم عصر خود به واسط و بغداد رفت (۷۴۵ هق). در ۷۵۰ هق به دمشق رفت، و در محضر درس تقی‌الدین سبکی حضور یافت. در ۷۷۰ هق به مکه رفت، و سپس مدت ۵ سال در هند (دهلی) اقامت گزید. در ۷۹۴ هق، به دعوت سلطان احمد ابن اویس، به بغداد رفت، و سپس به ایران آمد. تیمور لنگ، پس از فتح شیراز، او را گرامی داشت، ولی وی در شیراز نماند، و در ۷۹۶ هق به یمن رفت، و از طرف الملک الاشرف اسماعیل ابن عباس به عنوان قاضی القضات یمن تعیین شد، و پادشاه دختر او را نیز به زنی گرفت. فیروزآبادی در ۸۰۲ هق به حج رفت، همچنین، در ۸۰۵ هق نیز به مکه رفت، و سپس به زبید بازگشت، و در شوال ۸۱۷ در آنجا درگذشت.

فیروزآبادی به هر ناحیه از قلمرو اسلامی آن روز که سفر کرد مورد توجه فرمانروایان عصر خود بود. در روم (عثمانی) مورد توجه سلطان ایلدرم بایزید شد، و در مصر و یمن و بغداد و تبریز نیز مورد توجه واقع شد.

فیروزآبادی در زمینه‌ی حدیث و تفسیر و تاریخ نیز کتاب نوشته است، ولی حوزه‌ی اصلی کار وی همان لغت‌نویسی به شمار میرود. وی با تألیف کتاب قاموس، یکی از معتبرترین لغتنامه‌های زبان عرب را تألیف کرد (← قاموس). گذشته از قاموس، آثار دیگری نیز از وی در دست است که بسیاری از آنها به چاپ نرسیده. از آنها که به چاپ رسیده کتب ذیل را میتوان نام برد: تحبیر المُوَشّین (الجزایر، ۱۹۰۹)؛ سَفَر السعاده یا صراط المستقیم به زبان فارسی، که به عربی ترجمه شده است؛ تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس (قاهره، ۱۲۹۰ هق).

فیروز بهرام (firuz bahrām)، ده (جه ۴۴۳ سشـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، ۲۵کیلومتری لغ شهر ری. بعضی آن را با فیروز رام مآخذ قدیم (که بنایش را به فیروز، پادشاه ساسانی، نسبت داده‌اند) منطبق شمرده‌اند.

فیروز بهرام، دبیرستان: ← انجمن زردشتیان.

فیروزپور (firuzpur)، شهر (جه ۱۴۱°۸۳۱)، کشور پنجاب، لغ هند، در ناحیه‌ی فیروزپور (که به نام شهر خوانده شده است). بنا بر مشهور، فیروز تغلق، سلطان (۷۵۲–۹۰ هق) مملکت دهلی، آن را بنا نهاد. در جنگهای سیخ از صحنه‌های نبرد بود. اکنون از مراکز اداری و حمل و نقل است. دانشکده‌های متعدد دارد.

فیروز تغلق: ← تغلقیه.

فیروزجاه سیار (firuzjāhe sayyār)، نام مراتعی در فاصله‌ی ۲۶ تا ۶۰کیلومتری ج شهر بابل، مازندران، در طول دره‌ی سجارود.

فیروز دیلمی (firuze deylami)، فت ۵۳ هق، از ابناء یمن (← ابناء) و از صحابه‌ی پیغمبر. در مدینه اسلام آورد و به یمن بازگشت. در عهد عمر خطاب به مدینه بازگشت، و سپس به مصر رفت. معاویه او را ولایت صنعاء یمن داد.

فیروز رام: ← فیروز بهرام.

فیروز شاپور: ← انبار یا الانبار.

فیروز شاه تغلق: ← تغلقیه.

فیروز شاه خلجی (firuz šāhe xalji, xelji)، فت ۶۹۵ هق، مؤسس و اولین پادشاه (۶۸۹–۶۹۵ هق) سلسله‌ی سلاطین خلجی دهلی. نامش جلال‌الدین فیروز و ظاهراً افغانی‌الاصل بود. پس از ابتلای معزالدین کیقباد (سلطان دهلی) به فلج، پسرش شمس‌الدین کیومرث، که طفلی بیش نبود، جانشین او شد، و جلال‌الدین نایب او شد، ولی پس از سه ماه خود سلطنت را به دست گرفت. به سبب مخالفت مردم با افغانها، مواجه با مشکلاتی شد، ولی با مسالمت حکومت کرد. مغولان را که به پنجاب تاخته بودند مغلوب کرد. طغیانهای امرای سرکش سلطنت او را آشفته کرد، و عاقبت برادرزاده و دامادش علاءالدین خلجی او را به قتل رسانید، و خود به جایش نشست.

فیروزکوه (firuzkuh)، پایتخت سلاطین غور، که در کوهستان ش هرات بر مسیر علیای هریرود واقع بود، و محل آن را با آبادی کنونی جام در افغانستان مطابق شمرده‌اند. شهر را قطب‌الدین محمد غوری (فت ۵۴۱ هق) بنا نهاد، و آن متجاوز از ۶۰ سال پایتخت مملکت غوریان بود. علاءالدین خوارزمشاه آن را تصرف کرد (۶۰۷ هق)، و عاقبت به دست اوگتای، پسر چنگیز، ویران شد (۶۱۹ هق).

فیروزکوه، شهر (جه ۴°۶۸۴ سشـ ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش فیروزکوه، ل شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، ۷۲کیلومتری ش شهر دماوند، بر راه آهن سرتاسری ایران (۲۰۳کیلومتری تهران). در کوهستان واقع است. بر قله‌ی کوه مشرف بر شهر فیروزکوه آثار قلعه خرابه‌ای دیده میشود.

فیروزکوه در ناحیه‌ی تاریخی طبرستان واقع است. تاریخ بنای قلعه‌ی فیروزکوه معلوم نیست. در قرن ۴م هق، شهر مهم ناحیه‌ی دماوند-ویمه (vima, vayma) بود، و آبادی شلمبه (šalamba) نزدیک آن قرار داشت [امروز در دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان دماوند آبادیی به نام شلمبه (جه ۱۳۱ سشـ ۱۳۴۵ هش) وجود دارد]. یاقوت حموی (فت ۶۲۶ هق) که شخصاً فیروزکوه را دیده است میگوید فیروزکوه قلعه‌ای است نزدیک دماوند مشرف بر شهر ویمه. فیروزکوه در دوره‌ی خوارزمشاهیان و مخصوصاً در عهد مغول از مواضع مستحکم مهم بود. در ۶۲۴ هق مغولها آن را گرفتند. پس از آن به دست اسماعیلیان افتاد. بار دیگر هولاکو آن را گرفت (۶۵۴ هق). در دوره‌ی ایلخانیان، از اقامتگاههای تابستانی آنان بود. ذکرش در وقایع فتوحات امیر تیمور نیز آمده است.

فیروز مشرقی (firuze maŝreqi)، فت ۲۸۳ هق، از اولین شعرای پارسی‌گوی بعد از حمله‌ی عرب، معاصر یعقوب لیث صفار. از آثار وی، جز ابیاتی چند که در تذکره‌ها آمده است، چیزی باقی نمانده.

فیروزه[1] (firuze)، یکی از جواهرات، که از جنبه‌ی شیمیائی فوسفات آبیده‌ی آلومینیوم و مس است. کمتر به شکل متبلور دیده میشود. حاجب ماوراء، و رنگش از خاکستری سبز تا آبی آسمانی است. نوع آبی سیر آن از سایر انواع مرغوبتر است، ولی به سبب خلل و فرجش بسهولت گرد و غبار و چربی را جذب میکند، و رنگش به سبز نامطلوبی تبدیل میشود؛ نوع شجری آن فراوانتر است. بهترین نوع آن از ایران (نیشابور) است؛ در سنگهای آتشفشانی، و نیز در ج‌غ کشمة و شبه جزیره‌ی سینا هم یافت میشود.

در جلد ۳ مطلع الشمس (تهران، ۱۳۰۳ هق)، اطلاعاتی در باب معادن فیروزه‌ی نیشابور در آن زمان و در وصف اقسام فیروزه و جز آن آمده است. اطلاعات آتیه مأخوذ از آن کتاب است. معادن فیروزه‌ی نیشابور بر دو قسم است، کوهی و خاکی. در معادن کوهی، فیروزه با سنگ اتصال دارد، و باید سنگ را شکسته فیروزه را از آن جدا کرد. معادن خاکی در اراضی دامنه‌ی کوه است، و اغلب فیروزه‌ها که در معدن خاکی یافت میشود اعلا است. معادن کوهی در غارهای بسیار متعدد اطراف یافت میشود، که مهمترین آنها در شش دره واقع است، و از آن جمله غار عبدالرزاقی است، که در قدیم غار ابواسحاقی نامیده میشد، و فیروزه‌اش از فیروزه‌ی غارهای دیگر گرانبهاتر و جلوه و صفایش بهتر است. از بعضی دیگر فیروزه‌هائی به دست میآید که تا در آب است خوش‌رنگ است، ولی پس از آنکه از آب درآورده و خشک شد رنگش میپرد، و مایل به سبزی و سفیدی میگردد. این موضوع از وسایل حیله‌گری فیروزه‌فروشان بوده است، که فیروزه‌ی نامرغوب را در کهنه‌های نمناک میگذارند، و نیز در کوزه‌های نمناک به خارجه

(۱) turquoise

میفرستند، و این امر سبب تنزل قیمت فیروزه‌ی ایران در فرنگ شده است. رسم چنین است که دولت معادن فیروزه را به حکمران خراسان مقاطعه میدهد (به سالی ۸۰۰ الی ۱٬۲۰۰ تومان)، و دیگران آنها را از وی در سال به مبلغی به مقاطعه میگیرند. بینظمی کار مقاطعه‌کاران بسیاری از غارها را خراب و متروک ساخته است.

فیروزه بر سه قسم است، انگشتری، بارخانه، و عربی. فیروزه‌ای که رنگش باجلا باشد و زایل نشود برای نگین انگشتر به کار میرود، و دانه دانه خرید و فروش میشود. رنگ مرغوب آن آبی آسمانی است. وجود لکه یا مایل بودن رنگ به سبزی از قیمت آن میکاهد. فیروزه‌ی خوب باید خالی از برص (baras، نقطه‌ی سفید) و بهق (bahaq، نقطه‌ی سیاه) باشد. فیروزه‌ی نیلی را فیروزه‌ی تلخ گویند، و آن کم‌قیمت است. فیروزه‌ی بارخانه برای مرصع کردن قلیان، یراق اسب، و اسلحه به کار میرود. "عربی" عنوان تازه‌ای است که به فیروزه‌های بد داده شده، و این تسمیه بدین مناسبت بوده که بعضی از فیروزه‌فروشان که به مکه میرفتند آنها را به عربستان و حجاز میبردند، و به عربها میفروختند. بدین مناسبت، فیروزه‌های بد را که سبز و کم‌رنگ است، یا برص یا بهق دارد، و در ایران به فروش نمیرسد، عربی خوانده‌اند.

تراش فیروزه به واسطه‌ی چرخی است که از مخلوط صمغ (از هندوستان) و سنباده (از بدخشان) میسازند. فیروزه را بعد از تراشیدن جلا میدهند. تراش فیروزه بسته به اندازه و شکل اصلی دانه یا قطعه‌ی فیروزه است. دو شکل مرغوب آن یکی بیکانی (مخروطی) و دیگری مسطح میباشد.

فیروزه (firuze)، ده (جه ۸۲۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرکزی بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ ۱۵کیلومتری جغ بجنورد.

فیروزه‌ی اسلام: ← مسجد کبود.

فیزو[1]**، آرمان ایپولیت لوئی** (ārmān ipolit lui fizo)، ۱۸۱۹–۹۶، فیزیکدان فرانسوی. به سبب اکتشافاتش در تکمیل داگرئوتیپ، با **فوکو** ارتباط یافت، و این دو چندسالی با هم کار کردند، و برای نخستین‌بار، عکسی از خورشید برداشتند (۱۸۴۵)، که جزئیات سطح این ستاره در آن نمایان بود. سپس از هم جدا شدند، و جداگانه به تحقیق در سرعت نور پرداختند. فیزو قبل از فوکو توفیق یافت، و در ۱۸۴۹، به وسیله‌ی چرخی مضرس سرعت نور را تعیین کرد، و مقدار آن را ۳۱۵٬۳۰۰کم در ثانیه به دست آورد. پس از آن به تحقیق در سرعت نور در اجسام متحرک پرداخت، و در ۱۸۴۸ اصلی را که دوپلر در باب صوت بیان کرده بود در مورد نور تعمیم داد. در ۱۸۶۰ عضو و در ۱۸۷۸ رئیس آکادمی علوم شد.

فیزوله[2] (fiezole)، شهر (جه تخمیناً ۱۲٬۴۷۳)، توسکان، ایتالیای مرکزی، بر تپه‌ای مشرف به دره‌ی رود آرنو، ۶کیلومتری ل‌ش فلورانس. در دوره‌ی اتروسکها و رومیها شهر عمده‌ای بود. دارای تئاتر (قرن ۱ ق‌م) و حمامهائی از دوره‌ی رومیها، کلیسای جامعی (۱۰۲۸) به سبک رمانسک، و کلیسائی از فرانسیسیان است. در دامنه‌ی تپه‌ی آن کلیسای سان دومنیکو (sān domeniko) با آثاری از فرا آنجلیکو قرار دارد.

فیزیک[3] (fizik، فنس)، علم انرژی، و تغییرات انرژی، و نسبت میان انرژی و ماده. این تعریف (مانند تعریفهای دیگری که برای فیزیک آورده‌اند)ناقص است، زیرا، اولا، فهم کامل معنی انرژی مستلزم معرفت کامل به فیزیک است، و در ثانی، علم انرژی، به مفهوم وسیع آن، شامل همه‌ی علوم میشود، در صورتی که محتوای فیزیک عموماً محدود به موضوعاتی است که فهرستوار پس از این خواهیم آورد.

برای تسهیل ارجاع، بقیه‌ی این مقاله به چند قسمت، به شرح ذیل، منقسم میشود،

I . مقدمه

II . روش علم فیزیک

III . بقای انرژی

IV–X . فیزیک کلاسیک (فیزیک کلاسیک و فیزیک نوین، مکانیک، صوتشناخت، حرارت، ترمودینامیک، برق و مغناطیس، نور)

XI–XV . فیزیک نوین (پیدایش فیزیک نوین، نظریه‌ی کوانتوم، نظریه‌ی نسبیت، فیزیک هسته‌ای، مسائل فیزیک نوین)

XVI–XVIII . تاریخ علم فیزیک

I – مقدمه. علم فیزیک، تحت عنوان قدیمترش، یعنی "فلسفه‌ی طبیعی"[4]، میدان وسیعتری داشته است، ولی بتدریج که شاخه‌هائی از آن به صورت علمهای خاص (شیمی، نجوم، فلزگری، هواشناسی، و زمینشناسی) در آمدند، به حدود فعلی خود محدود شده است. در حدود سال ۱۸۷۰، نام جدید فیزیک جایگزین نام قدیمتر این علم شد. جدا شدن شاخه‌های دیگر علم از فیزیک هنوز هم ادامه دارد، مثلا، بعضی از قسمتهای فیزیک هسته‌ای، که در جنگ جهانی II برای ساختن بمب اتمی تکامل یافت، انشعاب یافته است، و مهندسی هسته‌ای از آن پدید آمده، که یکی از هدفهای اصلی آن تولید انرژیهای سودمند است.

در عین حال، تحقیقات و اکتشافات مداوم میدانهای تازه‌ای بر علم فیزیک، که شالوده‌ی همه‌ی علوم تجربی است، اضافه میکند. ریاضیات در پیشرفتهای جدید فیزیک مهمترین دستیار این علم است. ارتباط متقابل بین فیزیک و علوم دیگر چندان زیاد است که قائل شدن به خط فاصل دقیقی میان آنها ممکن نیست. در مرزهای میان فیزیک و رشته‌های دیگر، علوم تازه‌ای پا به عرصه گذاشته‌اند که به هر دو طرف مرز تعلق پیدا میکنند، و به همین جهت، آنها را به نامهائی مانند شیمیفیزیک، فیزیک کائنات جوی، نجومفیزیک، زیستفیزیک، زمینفیزیک، و نظایر آنها نامیده‌اند.

II – روش علم فیزیک. فیزیک علمی استقرائی است، یعنی ساختمان آن بر استنتاج از مشاهدات بنا شده است نه بر استنتاج از اصول موضوعه (← اصل موضوع؛ نیز ← روش قیاسی). فیزیک نیز، مانند علوم دیگر، بر این اعتقاد مبتنی است که طبیعت حالت ثباتی دارد، بدین معنی که علت واحد، در اوضاع و احوال یکسان، یک معلول به بار میآورد (← علت). برای اکتشاف روابط علت و معلولی در پدیده‌های فیزیکی، از یک طرف به مشاهده‌ی اوضاع و احوالی که ظاهراً در پدیده‌ی مورد نظر موثرند میپردازند، و از طرف دیگر، تجربیاتی به عمل میآورند که، در آنها، آن اوضاع و احوال تحت کنترول شخص تجربه‌کننده است تا، با تغییر دادن آنها، بتوان معلوم کرد که از آن اوضاع و احوالِ همراه با پدیده کدام یک اصلی است و کدام یک عرضی. سپس، با اندازه‌گیریهای دقیق، رابطه‌ی کمّی شرایط یا علل اصلی را با معلولی که از آن نتیجه شده معلوم می‌سازند. این رابطه‌ی کمی، که با انجام دادن تجربه‌های جامع و مانع حالت قطعیت پیدا میکند، و شرایط برقراری آن کاملا مشخص میشود، همان است که قانون فیزیکی نام دارد. مثلا، با تجربه‌های گوناگون، به این نتیجه رسیده‌اند که، در دمای ثابت، حاصلضرب فشار جرم معینی از گاز در حجمش، در بیشتر گازها و در حدود متوسطی از فشار، مقدار ثابتی است (قانون ماریوت). این قانون قانونی اختباری است که رابطه‌ی میان دو کمیت فیزیکی را، بدون آنکه مدعی توجیه آن باشد، بیان میکند.

تحقیق در پدیده‌های متعدد مشابه یا مرتبط به یکدیگر ممکن است فرضیه‌ای کلی برای توضیح و توجیه همه‌ی آنها به ذهن القا کند. در نتیجه‌ی تحقیقات وسیع در یک فرضیه‌ی فیزیکی و اجرای تجربیات بر طبق مقتضیات آن، ممکن است این فرضیه تکمیل شود به نحوی که همه‌ی پدیده‌های شناخته‌ای را که با آن مرتبطند توجیه کند، و در پیشگوئی پدیده‌های تازه مددکار باشد. چنین فرضیه‌ی تکمیل‌شده‌ای را یک تئوری فیزیکی یا نظریه‌ی فیزیکی میخوانند (نیز ← نظریه)، و آن ممکن است بعدها به مقام یک قانون کلی فیزیکی برسد. به همین ترتیب بوده است که تحقیق بیشتر در روابط بین فشار و حجم یک گاز و عوامل دیگری که در رفتار آن مؤثرند به فرضیه‌ی حرکتی گازها انجامید، و پس از آن معلوم شد که این فرضیه، پس از تغییراتی، از عهده‌ی توجیه پدیده‌هائی مربوط به آن برمیآید، و به علاوه، پدیده‌های دیگری مانند ← حرکت براونی مؤید آن میباشند؛ و چون چنین بود، فرضیه‌ی حرکتی گازها عنوان نظریه‌ی حرکتی گازها را پیدا کرد. همچنین، فرضیه‌ی **کوانتوم**، که حدود سال ۱۹۰۰ برای توضیح پدیده‌های معدود غیر وابسته‌ی به یکدیگر عرضه شد، بسرعت دامنه‌ی عملش گسترش یافت، و چنان شد که در ۱۹۳۰ قسمت عمده‌ی فیزیک جدید تحت استیلای آن قرار داشت.

III – بقای انرژی. اصل وحدتبخش فیزیک، که این علم را علم انرژی معرفی کرده است، اصل بقای انرژی است. ج. ک. **ماکسول** این اصل را بدین صورت بیان کرده است، "انرژی کلی هر دستگاه مادی کمیتی است که هیچ عملی بین اجزای آن دستگاه نمیتواند از آن بکاهد یا بر آن بیفزاید، اگر چه ممکن است این انرژی به اشکال مختلفی که میتواند پیدا کند درآید". اهمیت این اصل و تأثیری که در وحدت و تکامل فیزیک داشته است از حد وصف بیرون است. همان گونه که اصل بقای ماده مایه‌ی وحدت علم شیمی شد، و قاعده‌ای برای اندازه‌گیری واقعیتهای شیمیائی و آزمودن نظریه‌های شیمیائی به دست علمای این علم داد، اصل

(۱)Fizeau (۲)Fiesole (۳)Physics (۴)Natural Philosophy

بقای انرژی هم قانونی بنیادی شده است که همه‌ی پدیده‌های فیزیکی را به هم مرتبط میسازد، و وسیله‌ی اساسی برای آزمودن دقت تجربه‌های فیزیکی و بررسی و تغییر و توسیع دامنه‌ی عمل نظریه‌های فیزیکی است.

فیزیک جدید ثابت کرده است که انرژی و ماده قابل تبدیل به یکدیگرند، ولی این بدان معنی نیست که از بنیان علم فیزیک، یعنی اصل بقای انرژی، و از بنیان علم شیمی، یعنی اصل بقای ماده، باید صرف نظر شود. درست است که ممکن است انرژی از دستگاهی ناپدید شود و به صورت ماده پدید آید، و بالعکس (به این ترتیب، قانون بقای انرژی و ماده در کار میآید)، ولی شرایط تحقق یافتن تبدیل انرژی به ماده یا بالعکس چنان است که این تبدیل در بیشتر کارهای متعارفی فیزیک و شیمی غیر قابل اعتناست، و این پدیده تنها در مورد رفتار ذراتی که سرعت و انرژی بسیار زیاد دارند در کار میآید.

فیزیک کلاسیک

IV ـ فیزیک کلاسیک و فیزیک نوین. قسمتهای آتیه مشتمل است بر خلاصه‌ای از محتوای کنونی علم فیزیک. بار دیگر تأکید میکنیم که محتوای این علم در تغییر و تکامل است، و به طور کلی خاصیت تحرک دارد، و نمیشود آن را تثبیت کرد. تقسیم فیزیک به فیزیک کلاسیک (← کلاسیک) و فیزیک نوین سودمند است، اگر چه نمیتوان خط فاصل دقیقی بین این دو قائل شد. فیزیک کلاسیک مجموعه‌ی اطلاعات و قوانین و نظریه‌های مربوط به ماده و انرژی است که، پیش از سال ۱۹۰۰، چنان مینمود که موفقیت و کمال معتنابه یافته‌اند. فیزیک کلاسیک را معمولا به تقسیمات جزء‌ـمکانیک، صوت، حرارت، برق و مغناطیس، و نور‌ـقسمت میکنند. اینها هنوز شالوده‌های مهندسی و ⇐ تکنولوژی به شمار میروند، و هنوز کتابهای مقدماتی فیزیک را به این تقسیمات قسمت میکنند. در ح ۱۹۰۰، پدیده‌های غیر عادی چندی در فیزیک کلاسیک و نیز آثار جدیدی کشف شد، که چندان اهمیت داشت که، با پیدا شدن آنها، فیزیک نوین تولد یافت.

فیزیک نوین مستقیماً با ساختمان نهائی ماده سر و کار دارد، و از مولکول، اتم، هسته، و ذرات بنیادی بحث میکند. به موازات فیزیک نوین، نظریه‌ی نسبیت ثابت کرد که، هر جا پای فواصل بزرگ و سرعتهای زیاد در میان باشد، قوانین فیزیک کلاسیک نادرست درمیآیند. از ح ۱۹۲۵، نظریه‌ی کوانتوم و نظریه‌ی نسبیت فیزیک را تحت استیلای خود قرار داده‌اند. فیزیک نوین برای بیشتر محتوای فیزیک کلاسیک توجیهات اساسیتر و کلیتر عرضه میکند. طبقه‌بندی رایج در فیزیک کلاسیک چندان اهمیت و فایده‌ای در فیزیک نوین ندارد. کارهای تجربی نوین معمولا مفصلتر و، به همین جهت، پرخرجتر از کارهای تجربی در فیزیک کلاسیک است. در حقیقت، به عمل آوردن بسیاری از این تجربه‌ها جز با کار گروهی و استفاده از پیشرفت عظیم تکنولوژی میسر نیست.

V ـ مکانیک. مکانیک بحث در حرکات اجسام مادی است. مکانیک، نظر به اهمیت اساسی آن در سایر شاخه‌های علم فیزیک، معمولا اولین قسمتی است که به محصلین فیزیک تعلیم میشود. مکانیک خود به چند قسمت تقسیم میشود. **سینماتیک** بحث ریاضی در حرکت است (← حرکت، در فیزیک و مکانیک) بدون اعتنا به خواص فیزیکی (مثلا جرم) جسم متحرک. در دینامیک، سینماتیک با بعضی از خواص فیزیکی، از قبیل جرم جسم و نیروهائی که عمل متقابل آن را با اجسام دیگر نشان میدهند، و سبب تغییر حرکت آن میشوند، میآمیزد. سه قانون کلی حرکت (← حرکت، در فیزیک و مکانیک)، که سر آ. نیوتن آنها را تقریر کرد، بر دینامیک کلاسیک حاکمند، هر چند بعدها صورتهائی معادل آنها ولی پیچیده‌تر (مانند معادلات همیلتن) در کار آمد، که غالباً در مسائل عالی از آنها استفاده می‌شود. از معادلات اساسی دینامیک مفاهیم سودمند چندی، از قبیل انرژی مکانیکی و **مقدار حرکت** پیدا شد. بخش مهمی از دینامیک، که در مهندسی فواید بسیار دارد، **ستاتیک** یا تعادلشناسی است، که در آن، از حالتی بحث میشود که همه‌ی نیروهای مؤثر بر جسم در حالت موازنه یا تعادل هستند. شاخه‌های دیگر مکانیک عبارتند از **لیدروستاتیک**، **لیدرودینامیک**، و **لیدرولیک**، که در آنها همان اصول دینامیک و ستاتیک در مکانیک پیچیده‌تر سیالات به کار میروند.

خواص ماده مشتمل بر خواص کلی مکانیکی ماده است در هر یک از سه حالت فیزیکی آن‌ـ جامد، مایع، و بخار‌ـو قوانینی که روابط علیتی موجود میان آنها را بیان میکنند، و نیز همه‌ی داده‌ها و ثابتهای فیزیکی حاصل از تجربه با انواع ماده را فرامیگیرد. جرم مخصوص، گرانش، قوانین گازها، کشسانی، لزوجت، پخش، خاصیت اسموزی، و کشش سطحی از مباحث این موضوع میباشند.

ماده، به هر صورت که باشد، میتواند در برابر بعضی تغییرات شکل و حجم مقاومت کند، و پس از رفع علت تغییر شکل، شکل نخستین را بازیابد. گاه تغییر شکلهای محلی به صورت موج در جسم مادی یا در امتداد سطح آن انتشار پیدا میکند. پیش از ۱۸۰۰، تحقیق در حرکت موجی بیشتر محدود به امواج سطح آب و امواج صوت بود. از اوایل قرن ۱۹م، معلوم شد که نور را نیز میتوان به وسیله‌ی موج توصیف کرد، و در ح ۱۸۷۰ این مطلب معلوم بود که دسته‌ی وسیعی از **امواج برقاطیسی** وجود دارد که نور مرئی بخش کوچکی از آن است. در ح ۱۹۲۰، طرح یک **مکانیک موجی** برای حل مسائل اتمی ریخته شد، که بخش مهمی از نظریه‌ی کوانتوم را تشکیل میدهد.

VI ـ صوتشناخت. صوت مسموع رشته‌ای است از امواج تغییر متناوب سریع فشار و جرم مخصوص در ماده، و از ارتعاشات اجسام مادی (زه کشیده، میله، صفحه، و ستون هوا) ناشی میشود، و گوش میتواند آن را تشخیص دهد. در قرن ۱۹م ثابت شد که صوت خصوصیات اصلی امواج را (مانند انعکاس و انکسار و تداخل) داراست. در این دوره، تحقیق نظری در امواج صوتی بسیار پیش رفت، و معلوم شد که ممکن است امواجی مشابه با امواج صوتی (امواج اولتراسونی) وجود داشته باشد که، به علت زیادی بسامد، گوش نتواند آنها را تمیز دهد. با تکامل اسبابهای برقی و الکترونیکی از ۱۹۰۰ به بعد، توانستند سلسله‌ی پردامنه‌ای از امواج مسموع و نامسموع تولید کنند، و آنها را تشخیص دهند، و تحت تنظیم درآورند، و اندازه‌گیری کنند. میدان کنونی صوتشناخت اصوات شنیدنی و ماوراء صوت یا اولتراسون هر دو را شامل میشود (← صوت).

صوتشناخت اصوات مسموع ارتباطات آشکاری با روانشناسی، موسیقی، ارتباطات، جلوگیری از سر و صدا (در کارخانه‌ها و هواپیماها)، و علوم نظامی (مثلا برای اکتشاف زیردریائیها، که مسائل اولتراسونی نیز وارد آن میشود) دارد. مهندسی صوت، مخصوصاً از ۱۹۲۰ به بعد، خود میدان بحث مهمی شده است.

علم اولتراسونها در ارتباطات و آزمایش مواد و مصالح مورد استعمال عملی دارد. از لحاظ علمی، با نظریه‌های مربوط به ساختمان ماده مربوط است، و برای تحقیق در ساختمان ماده در تراز مولکولی وسیله‌ی مفیدی است.

VII ـ حرارت. مباحث جزء مبحث کلی حرارت عبارتند از دماسنجی، **انبساط حرارتی**، گرماسنجی (← گرماسنج)، **تغییر حالت**، **ترمودینامیک**، و **انتقال حرارت**. دماسنجی روشهای اختباری اندازه‌گیری دما را شامل میشود. در انبساط، از روابط تجربی موجود میان ابعاد فیزیکی و دما در اجسام مختلف بحث میشود. اصول و مقادیر ثابتی که از این راه به دست میآید، برای طرح هر نوع ماشین و ساختمان، و نیز برای اندازه‌گیری دقیق طول و زمان، اهمیت فراوان دارد.

مباحث گرماسنجی و تغییر حالت با اندازه‌گیری مقدار حرارت سر و کار دارد. اگرچه در سنجش مقدار حرارت واحدهای متفاوت (کالری، بی. تی. یو.، و غیره) زیاد به کار میرود، پس از تعیین هم‌ارزی بین مقدار حرارت و انرژی مکانیکی به توسط ج. پ. جول (۱۸۱۸–۸۹، ← ژول) و دیگران در ۱۸۴۰ و پس از آن، استعمال واحدهای انرژی (مانند ارگ یا ژول) در حرارت رواج متزاید یافت. کارهای تجربی در این مبحث بیشتر عبارت است از تعیین **حرارت مخصوص**، **حرارت نهانی**، و نظایر اینها. و نیز مشتمل است بر تحقیق در پدیده‌های فیزیکی همراه با تغییر حالت، مانند تغییر حجم یا حرارت مخصوص، و در عوامل خارجی که ممکن است در تغییر حالت مؤثر افتند یا آن را به صورتی دیگر درآورند. این کمیتها و روابط فیزیکی آنها در مورد عناصر و ترکیبات چندان در شیمی نظری و عملی کسب اهمیت کرده است که تعیین آنها بخش مهمی از علم مرزی شیمیفیزیک را تشکیل میدهد. در بحث از تغییر حالت، از روشهای استدلالی ترمودینامیک استفاده‌ی فراوان میشود. از ترقیات مهمی که در سالهای اخیر پیدا شده، تبدیل همه‌ی عناصر و ترکیباتی است که در شرایط متعارفی حالت گازی دارند به حالت مایع یا جامد، و تولید دماهای بسیار پست از طریق همین گازهای مایع یا جامدشده.

انتقال حرارت از سه راه امکانپذیر است: **هدایت**، **همرفت**، و **تشعشع**. در دو طریقه‌ی اول، وجود یک واسطه‌ی مادی ضرورت دارد؛ سومی نوعی از تشعشع برقاطیسی است.

VIII ـ ترمودینامیک. هر جا که بحث از تبدیل نوعی از انرژی به حرارت یا بر عکس باشد پای ترمودینامیک در میان میآید. برای بحث و تحقیق در چنین پدیده‌ها، قوانین کلی و روش کار خاصی

فراهم شده است که شاخه‌ی ریاضی خاصی از علوم را تشکیل میدهند که، به انضمام قوانین دیگر فیزیک، در هر رشته‌ای از فیزیک و شیمی به‌کار میآیند.

بیشتر ترمودینامیک بر شالوده‌ی دو قانون اساسی بنا شده که یکی اصل بقای انرژی است و دیگری قانونی مربوط به جهتی که تغییر در آن جهت سیر میکند، و آن را میتوان بدین صورت خلاصه کرد، حرارت هرگز خود به خود از ناحیه‌ای که دمایش بیشتر است به ناحیه‌ای که دمایش کمتر است منتقل نمیشود. قانون دوم را، به وسیله‌ی کمیتی فیزیکی موسوم به $\Leftarrow$ آنتروپی به صورت ریاضی درمیآورند. دو قانون ترمودینامیک را به اختصار میتوان چنین بیان کرد: (۱) انرژی جهان ثابت است؛ (۲) آنتروپی جهان رو به افزایش است. با این دو قانون، مرگ و نابودی جهان پیشبینی می‌شود، ولی تا آن زمان بیلیونها سال فاصله است.

اصل معروف کارنو ($\leftarrow$ ترمودینامیک)، مربوط به ماشینهای حرارتی، ناشی از دو قانون اساسی مذکور است، و درجه‌بندی ترمودینامیکی کلوین ($\leftarrow$ دما) بستگی تام بدانها دارد. درجه‌بندی کلوین دمای مأخذی به دست میدهد که به خاصیت فیزیکی هیچ ماده‌ای بستگی ندارد، و وجود صفر مطلق را برای دما اثبات میکند. این پستترین دمای ممکن الوصول، ۲۷۳٫۱۶ درجه زیر 0 مقیاس صدبخشی دما یا ۴۵۹٫۶۹— درجه‌ی فارنهایت است. در تجربه‌های جدید، تا کسری از درجه به آن نزدیک شده‌اند. مبحث سرمازائی حقاً از مباحث فیزیک نوین است.

اصل کارنو و مقیاس کلوین، بر روی هم، ملاکی است برای کارآمدی هر ماشین حرارتی (بخاری، گازی، و جز آن)، و منشأ آنها همین تحقیق در کارآمدی ماشینهای حرارتی بوده است. به علاوه، اصل و مقیاس مذکور پایه و اساس بعضی از روابطی هستند که بر تغییر حالت، گرمابرق، انحلال، و پدیده‌های بیشمار دیگر فیزیکی و شیمیائی حکومت میکنند.

ترمودینامیک به نظریه‌های اتمی ساختمان ماده کاری ندارد. ولی در ح ۱۸۵۰ این مطلب به اثبات رسید که بعضی از خواص ترمودینامیکی گازهای بسیط را میتوان از این فرض استنتاج کرد که گاز از تعداد بسیار زیادی ذرات ریز یا مولکول تشکیل شده است که تنها از قوانین مکانیک تبعیت می‌کنند (نظریه‌ی حرکتی یا سینتیک گازها). در طی چند ده سال بعد، مکانیک آماری[1] پیدایش یافت. در مکانیک آماری قوانین احتمالات یا آمار را در باره‌ی حرکات مکانیکی عده‌ی زیادی مولکول که توده‌ای تشکیل میدهند به کار میبندند. میتوان ثابت کرد که این توده از روابط ترمودینامیکی تبعیت میکند، ولی مکانیک آماری قوانین قدیمتر را توجیه میکند، و اغلب بسط میدهد. مثلا، قانون دوم ترمودینامیک را به عنوان گرایش طبیعی چنین توده‌ای برای نزدیک شدن به نابسامانترین وضع ممکن (تا حدی شبیه دسته‌ای از ورق بازی که آن را خوب بر زده باشند) بیان میکند. مکانیک آماری، با تجدید نظری که برای هماهنگ ساختن آن با نظریه‌ی کوانتوم در آن شده است، جزء مهمی از فیزیک نوین است. ترمودینامیک و روش استدلال آن موارد استعمال فراوانی در مهندسی نیروهای حرارتی، شیمیفیزیک، و موضوعهای دیگر پیدا کرده است.

IX – برق و مغناطیس. برق و مغناطیس اکنون عموماً مبحث واحدی از فیزیک محسوب میشوند، ولی سابقاً مغناطیس، برق ساکن (ایستانبرق)، و جریان برق، به عنوان پدیده‌های مجزا از هم، مورد بحث قرار میگرفتند. از ح ۱۸۳۰ معلوم شد که این پدیده‌ها با یکدیگر ارتباط نزدیک دارند، و تجلیات نوع واحدی از انرژی هستند. در بسیاری از کتابها، برای سهولت، تقسیم قدیمی را هنوز حفظ میکنند.

در مبحث مغناطیس، از آهنرباهای دائمی و میدانهای مغناطیسی اطراف آنها گفتگو میشود. بسیاری از خواص مغناطیسی زمین (مثلا اثر آن بر عقربه‌ی مغناطیسی) را در این مبحث قرار داده‌اند، ولی منشأ مغناطیس زمین هنوز هم که قرن ۲۰م از نیمه گذشته به طور قطع دانسته نیست.

در ایستانبرق، از بارهای برقی و از روابط نیرو و انرژی بر حسب ترتیب و توزیع بار برقی سخن میرود. مفهوم مهمی که از این بحث نتیجه میشود اختلاف پتانسیل برقی (یا، تسامحاً، ولتاژ) است، که وابسته به اختلاف انرژی برقی موجود میان دو نقطه است. تولید اختلاف پتانسیل از چندین راه میسر است (مثلا از راه فعل و انفعال شیمیائی در یک باتری، یا از طریق تبدیل انرژی مکانیکی در دینامو).

مواد را میتوان به هادی (که در آنها بار برقی آزادانه حرکت میکند) و غیر هادی (عایق، دی‌الکتریک) تقسیم کرد. وقتی میان وجوه متقابل یک جسم غیر هادی اختلاف پتانسیلی برقرار باشد، لایه‌هائی از بار برقی بر این وجوه پدیدار میشود و باقی میماند، بار مثبت در یک وجه، و مقداری برابر با آن از بار منفی در وجه مقابل. هنگامی که اختلاف پتانسیل در دو وجه متقابل یک جسم هادی برقرار شود، حرکت مستمر یا جریان بار برق صورت میگیرد. جریان برق در شرایط معین، تابع قانون اهم است. جریان برق، که از روی آثار مغناطیسی یا حرارتی یا شیمیائیش قابل تشخیص و اندازه‌گیری است، حامل کارآمد و قابل تنظیم انرژی است. در جریانهای مستقیم، بار برقی پیوسته در یک جهت حرکت میکند؛ در جریان متناوب، جریان برق، هماهنگ با اختلاف پتانسیل متناوب، گاه از یک جهت است و گاه از جهت عکس آن. در بیشتر استعمالات برقی کنونی، جریان متناوب به کار میرود، از آن جهت که هم از لحاظ تولید (در دینامو‌هائی که با نیروی آب یا بخار کار میکنند) و هم از لحاظ انتقال دادن آنها به وسیله‌ی سیم و مبدل و اسبابهای دیگر مزایائی دارند. قسمت عمده‌ای از ماشینها و آلات و ادوات برقی که بسیاری از مردم با آنها کمابیش آشنائی دارند—مانند مولدها یا دینامو‌ها، موتورها، خطوط انتقال، روشنائی، و وسایل ارتباطی از قبیل تلفون، تلگراف، رادیو، و تلویزیون—از موضوعهای بحث مهندسی برق به شمار میروند.

ج. ک. مکسول در ح ۱۸۶۵ قانون برقاطیسی خود را تقریر کرد که، با قانون اهم، مباحث برق و مغناطیس را وحدت بخشید، همان گونه که، پیش از آن، قوانین نیوتن سبب ایجاد وحدت در مکانیک شده بود. پیشگوئی نظری مهمی که بلافاصله پس از این قانون شد این بود که هر دو میدان برقی و مغناطیسی اطراف یک جریان متناوب بایستی در فضا همچون تشعشع یا موج برقاطیسی منتشر شوند، و سرعتی برابر با سرعت نور داشته باشند. بیست سال پس از آن، که ه.ر. هرتس امواج کوتاه رادیوئی تولید کرد، و نشان داد که این امواج اغلب خواص نور را دارا هستند، پیشگوئی مذکور به طریق تجربی تأیید شد. این اکتشافات تأثیر عظیمی در مبحث نور کرد، و آغاز ارتباط رادیوئی شد، و چند مبحث فیزیک نوین را پایه‌گذاری کرد.

X – نور. مبحث نور در آغاز تحقیق در نور مرئی بود، که نوعی از انرژی تشعشعی است که میتواند انتهای اعصاب شبکیه‌ی چشم را متأثر کند. بعدها، موضوع بحث گسترش یافت، و تشعشعات فوق بنفش و زیر قرمز را نیز شامل شد، که همه‌ی خواص نور مرئی را، جز قابلیت دیده شدن، دارند. تا ح ۱۸۰۰، نفوذ افکار سر آ. نیوتن پشتوانه‌ی این نظریه بود که نور از ذراتی کوچک ساخته شده است که با سرعتی عظیم (ح ۳۰۰٬۰۰۰ کم در ثانیه) در فضا حرکت میکنند. پس از ۱۸۰۰، شواهد فراوان فراهم شد که نشان میداد که نور پدیده‌ای موجی است که، اگر چه با صوت شباهت دارد، از آن بکلی متمایز است. این نظریه‌ی موجی نور، پیش از آنکه مکسول با نظریه‌ی برقاطیسی خود ماهیت امواج را تفسیر کند، کاملا مقبول بود.

قطع نظر از اینکه کدام یک از دو نظریه پذیرفته شود، بیشتر مسائل عملی مربوط به مبحث نور را میتوان به وسیله‌ی شعاعهای نور حل و بحث کرد (این مبحث را نورشناخت هندسی نامند). شعاعهای نور را در ترکیباتی از عدسیها و آینه‌ها و منشورها رسم میکنند، و با در نظر گرفتن قوانین انعکاس و انکسار نور، در آنها بحث مینمایند. تلسکوپ، میکروسکوپ، فاصله‌یاب، و اسبابهای مشابه همه بر همین اساس مبتنی هستند.

در مبحث نور فیزیکی همه‌ی سیماهای نور، و از جمله ماهیت برقاطیسی آن، و نیز خواص اجسامی که نور صادر میکنند، یا آن را انتقال می‌دهند، یا منعکس مینمایند، یا جذب میکنند، مورد بحث قرار میگیرد. ولی بیشتر توجه معطوف به سیماهائی است که باید به وسیله‌ی امواج توجیه شود، مانند پراش، تداخل امواج، قطبش، رنگ، و طیف. مبحث نور عملی، بدون مبحث نور فیزیکی، ناقص است؛ بسیاری از اسبابهای عملی عمدةً یا کاملا مبتنی بر اصل ماهیت موجی نور میباشند، مانند تداخلسنج، برای اندازه‌گیریهای دقیق طول موج؛ قطبشسنج، که در آن از قطبش نور استفاده میشود؛ و شبکه‌های پراش، برای تولید طیف، یعنی تجزیه کردن تابه‌ی نور (و تشعشعات برقاطیسی مشابه) به اجزای ترکیب‌کننده‌ی آن با طول موجها و بسامد‌های مختلف.

تحقیقات طیفی هم در علم و هم در صنعت اهمیت فراوان دارد. اندازه‌گیریهای دقیق بسامدهای موجود در تشعشعات صادر از اجسامی که تحت تأثیر حرارت یا برق قرار دارند، اطلاعات گرانبهائی در تحقیق در ساختمان ماده فراهم ساخته است. به وسیله‌ی طیفنما، تجزیه‌ی طیفی شیمیائی میسر شده است که، بدان وسیله، میتوان ناخالصیهای بسیار اندک را در مواد تشخیص داد، و بسرعت به وجود عناصر ناشناخته‌ای پی برد. علمای نجومفیزیک،

(1) statistical mechanics

از راه طیف، ساختمان ثوابت و سحابیها و گاه حرکات آنها را تعیین میکنند.

سرعت نور در فضا یکی از ثابتهای اساسی است که در همه‌ی قسمتهای فیزیک اهمیت دارد. از ۱۶۷۶ به بعد مکرر با دقت روزافزونی آن را اندازه گرفته‌اند.

با آنکه مبحث منفردی به نام مهندسی نور- شناخت وجود ندارد، قسمت عمده‌ی مسائل نور- شناختی امروز-مانند طرح و ساختن اسبابهای بصری، عکاسی، و استفاده‌ی از نور برای اندازه- گیری و کنترول-کیفیتی "مهندسانه" دارد. موضوع مرزی دیگری که فیزیکدانان و روانشناسان و مهندسین در آن شرکت دارند، مطالعه و بحث کمی در رنگ و اندازه‌گیری نور (نورسنجی) به منظور روشنسازی است.

فیزیک نوین

XI - پیدایش فیزیک نوین. در دوره‌ی فتوحات فیزیک کلاسیک در قرن ۱۹م اکتشافاتی ناسازگار با فیزیک کلاسیک صورت گرفت، که تنها ارتباط آنها با یکدیگر همین ناسازگاری با قوانین فیزیک کلاسیک به نظر میآمد. مثلا، در ۱۸۸۵ که هرتس مشغول اثبات وجود امواج برقاطیسی بود، اثر نورا- برقی را اکتشاف کرد، سطح فلزی که نور بر آن بتابد مقدار کمی بار برقی منفی از خود صادر می- کند (← نورابرق). مقارن همان زمان، ت. ادیسن معلوم کرد که افروزه‌ی چراغ برق نیز وقتی با حرارت سرخ شود ذرات دارای بار برقی صادر میکند. بعدها همین اکتشافات به ساختن پیل نورا- برقی و لوله‌های ترمیونی (← ترمیون؛ لوله‌ی خلأ) انجامید، که از افزارهای ضروری علم و صنعت جدید به شمار میروند.

تحقیق ممتد در جریان برق در گازهای کم- فشار، و نور صادر در این شرایط، ثابت کرد که، در فشار بسیار کم، ذراتِ مادیِ دارای بار برقی منفی با سرعت بسیار در لوله‌های کروکس حرکت میکنند (← تخلیه‌ی برقی). سر ج. ج. تامسن، با منحرف کردن این ذرات در تحت تأثیر میدان برقی یا مغناطیسی، ثابت کرد (۱۸۹۷) که آن ذرات ح ۲'۰۰۰ مرتبه از سبکترین اتم (اتم ئیدروژن) سبک- ترند. این اجزای سازنده‌ی ماده را الکترون نامیدند؛ کمی بعد ثابت شد که ذرات دارای بارهای منفی در تجربیات هرتس و ادیسن نیز الکترون هستند. نوسان‌نمای اشعه‌ی کاتودی و لوله‌های تلویزیون از تکامل همین اکتشافات پیدا شده‌اند.

چندی بعد، ذرات باردار قریب به اندازه‌ی اتم (یون‌ها) را نیز در لوله‌های مشابهی کشف کردند، و اندازه گرفتند، و طیفنمای جرمی با اکتشاف همجاها (ایزوتوپها)، یعنی اتمهای با خواص متشابه ولی با جرمهای متفاوت، آغاز شد.

در ۱۸۹۵، رونتگن، به وسیله‌ی آزمایش با لوله‌ی کروکس، تشعشعات بسیار نافذی (اشعه‌ی ایکس) کشف کرد، که ح ۱۵ سال پس از آن معلوم شد که از امواج برقاطیسی بسیار نافذتر از نورند. در همین ضمن، اندازه‌گیریهای تشعشعات نوری گازها و جامدات بسیار گرم نتایجی ناسازگار با نظریه‌های فیزیک کلاسیک به بار آورد.

در ۱۸۹۶، آ. ه. بکرل نشان داد که اورانیوم خود به خود تشعشعات بسیار نافذی از خود صادر میکند. بعدها ثابت شد که این تشعشعات مخلوطی است از یونهای هلیوم (اشعه‌ی آلفا)، الکترونها (اشعه‌ی بتا)، و امواج برقاطیسی با بسامدی حتی بزرگتر از بسامد اشعه‌ی ایکس (اشعه‌ی گاما). دیری نگذشت که پیر کوری و همسرش ماری کوری عناصر رادیوآکتیو دیگر و، مهمتر از همه، رادیوم را کشف کردند. در ظرف مدت چند سال معلوم شد که پدیده‌ای که این آثار نتیجه‌ی آن است تَبَدّل خود به خود اتمها به انواع دیگری از اتمها است، که با تغییر جرم و بار برقی و صدور انرژی از آنها همراه است.

XII - نظریه‌ی کوانتوم. درسالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۵ نخستین توجیهات نظری ابراز شد. پلانک، واضع نظریه‌ی کوانتوم، به این فرضیه قائل شد که انرژی تشعشعی به صورت بسته‌های مجزا صادر میشود (← کوانتوم)، و بر این اساس، ماهیت تشعشع اجسام داغ را توجیه کرد. هر "بسته"ی انرژی یا به اصطلاح هر کوانتوم، محتوی مقداری انرژی است متناسب با بسامد موج وابسته بدان. ضریب ثابت تناسب، موسوم به ثابت پلانک، که به حرف h نمایش داده میشود، اساس کارهای بعدی شد. طولی نکشید که آ. اینشتین هم اثر نورابرقی و هم خواص حرارتی ماده را در دماهای پست بر همین پایه توجیه کرد. در نتیجه، نظریه‌ی ذره‌ای نور بار دیگر مورد توجه واقع شد.

در سالهای معدود پس از آن، چندین تجربه صورت گرفت؛ مثلا، بار برقی الکترون، که به e نمایش داده میشود، به طور تقریب اندازه‌گیری شد؛ اشعه‌ی ایکس مورد مطالعه قرار گرفت؛ و تحقیق در رادیوآکتیویته وسعت یافت. در این زمینه‌ی اخیر، ارنست راذرفرد تجربیاتی کرد که توجیه آنها فقط از این راه امکانپذیر بود که اتم همچون هسته‌ی بسیار کوچک سنگینی تصور شود که ابری از الکترونها گرداگرد آن را گرفته‌اند. این طرز تصور کمر فیزیک کلاسیک را شکست، زیرا با نتایج منطقی ناشی از قوانین نیوتن و مکسول متناقض بود. در ۱۹۱۳، ن. بور طرح یک نظریه‌ی کوانتومی برای ساختمان اتم ریخت، که مبتنی بر فرضیه‌های پلانک و راذرفرد بود، و بسیاری از پدیده‌های مذکور در فوق را بآسانی توجیه میکرد.

در ده سال پس از آن تدقیقهائی در اندازه‌گیری- ها و نظریه‌های سابق الذکر صورت گرفت، که از آن جمله است اندازه‌گیریهای دقیق e و h توسط ر. ا. میلیکن. ولی مشکلاتی که گاه گاه پیش میآمد نشان داد که نظریه‌ی اتمی بور (← اتم بور)-با تصور اتم به صورت منظومه‌ای از الکترونها که، سیاره‌وار، بر مدارهائی در حول هسته‌ی اتم می- گردند-کامل نیست. در ۱۹۲۳-۱۹۲۶، لوئی دو بروی، هایزنبرگ، و شرودینگر مکانیک کوانتومی را طرح ریختند، که انحرافی بسیار انقلابی و موفقیت‌آمیز از نظریه‌های کلاسیک بود. در ۱۹۳۰، واقعیتهای اساسی در باره‌ی چگونگی ساختمان اتمها و مولکولها و ماده‌ی جامد توجیه شده بود (اگر چه این توجیه تا چندسالی پس از آن سطحی بود). تکنیکهای ریاضی و نظری و تجربی به صورتی عظیم بهبود یافت. آشکار بود که فیزیک به میزان روز- افزونی در حال گسترش است. از آن پس، توجه به تحقیق و مطالعه در هسته‌ی اتم معطوف شد.

پلانک و اینشتین قائل به ذراتی (فوتون‌ها) وابسته به امواج نور شدند. مکانیک کوانتوم برای ذرات مادی ماهیت موجی قائل شد، و بدین گونه ثنویت ظاهری بین ماده و موج را به کمال رسانید اما، سرانجام، این ثنویت از میان برداشته شد. این تصور موجی تنها برای ذرات به اندازه‌ی اتم اهمیت عملی دارد (در مورد اجسام بزرگتر، قوانین قدیمی رضایتبخش است)، اما، در این صورت، نتایجی شگفت دارد؛ مثلا، تابه‌ای از الکترونها، مانند تابه‌ی نور، دستخوش پراش و تداخل میشوند. تأیید تجربی این امر و پیشگوییهای دیگر مکانیک کوانتوم تقریباً از حساب بیرون است. حالت "مبهم بودن" موضع که وابسته به موج است، و اصل ابهام هایزنبرگ نیز نتیجه‌ای از آن است؛ هم وضع و هم سرعت یک ذره را نمیتوان دقیقاً اندازه گرفت؛ مقیاس این ابهام با اندازه‌ی ثابت پلانک بستگی دارد.

XIII - نظریه‌ی نسبیت. در ۱۹۰۵، اینشتین صورت روشنی از نظریه‌ی نسبیت خصوصی را عرضه کرد، که با قبول عام مفاهیمی انجامید که پیش از وی دیگران پیشنهاد کرده بودند. اساس نسبیت خصوصی این است که قوانین فیزیکی باید چنان تقریر شوند که برای دو شخص ناظر که نسبت به یکدیگر حرکت میکنند نتایج سازگار با یکدیگر بدهند. از نتایجی که از این نظریه گرفته شد، به اینها اشاره میکنیم؛ (۱) در مورد سرعتهای نزدیک به سرعت نور و تغییر ظاهری جرم و ابعاد اجسام سریع السیر، باید در قوانین نیوتن تجدید نظر شود؛ (۲) قابلیت تبدیل جرم و انرژی به یکدیگر؛ (۳) عدم امکان انتقال جرم یا انرژی با سرعتی بیشتر از سرعت نور. ده‌سالی بعد، اینشتین نظریات خود را بسط داد، و نظریه‌ی نسبیت عمومی را عرضه کرد، که قانون گرانش نیوتن را مورد تجدید نظر قرار میدهد، و در تحقیقات در ماهیت جهان فیزیکی نقش اساسی دارد.

XIV - فیزیک هسته‌ای. با نمو فیزیک هسته‌ای، لازم بود که مکانیک کوانتوم و نظریه‌ی نسبیت با هم درآمیزند، زیرا سرعت و انرژی ذرات هسته‌ای چنان است که این ذرات را در میدان نظریه‌ی نسبیت قرار میدهد. در سالهای اول پس از ۱۹۳۰، پیشرفت- های عظیمی در فیزیک هسته‌ای حاصل شد. از جمله اکتشاف رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی، پوزیترون، و نوترون، و نیز ساختن شتابگرهائی که در آنها هسته‌ی اتم را، به وسیله‌ی هسته‌ای دیگر، با چنان نیروئی بمباران میکنند که هسته‌ی هدف منهدم میشود یا تبدل میپذیرد (نیز ← تبدل عناصر). در نتیجه، این نظریه‌ی هسته‌ای طرح شد که هسته‌ی عناصر مختلف شیمیائی از نوکلئون‌ها-یعنی نوترون- های خنثی (از جنبه‌ی برقی) و پروتونهای (به تعداد نوترونها) دارای بار برقی مثبت-تشکیل یافته است، که با نیروهای بسیار عظیم به یکدیگر متصلند. تلاشی یا تبدل هسته‌ها، اعم از اینکه خود به خود صورت گیرد یا بر اثر بمباران، وقتی روی میدهد که بعضی از این نوکلئونها بگریزند، یا بشکنند و ذرات اساسی دیگر ایجاد کنند.

شتابگرهای خطی، سیکلوترون‌ها، و سنکروترون- های عظیمتر و با قدرت بیشتر ساخته شد (این ماشینها را معمولا ماشینهای اتمشکن میخوانند). در ۱۹۵۴، انرژی حد نصابی که از این راه به ذرات هسته‌ای داده میشد، نزدیک به ۶ میلیون الکترون-

ولت بود، که حـ 100'000 برابر انرژیی است که در لوله‌های تلویزیون یا لوله‌های کوچک اشعه‌ی ایکس به الکترونها داده میشد.

شکافت هسته درست پیش از جنگ II کشف شد، بعضی از هسته‌های سنگین که با نوترونها بمباران شوند میشکنند، و هسته‌های سبکتر از آنها پدید میآید، و در ضمن مقدار عظیمی انرژی آزاد می‌شود. نتیجه‌ی شکافتن هسته، ساختن بمب اتمی در زمان جنگ بود، که فیزیک هسته‌ای را به سیاست و مسائل جنگی و سوق الجیشی کشانید. پس از ۱۹۵۰، فرایندهای حرارتی هسته‌ای برای آزاد کردن مقادیر بزرگتری از انرژی تعبیه شد، و با بمب لیدروژنی به اوج خود رسید. در این فرایندها، چند هسته‌ی سبک با یکدیگر ترکیب میشوند، و هسته‌ای سنگینتر میسازند، بیشتر انرژی خورشید از همین راه فراهم میآید (← زنجیر پروتون-پروتون؛ حلقه‌ی کربون). در همه‌ی این فرایندهای هسته‌ای، جرم به انرژی تبدیل میشود. امکان استعمال انرژی هسته‌ای به مقیاس وسیع در زمان صلح، اگر چه در باب آن تبلیغات فراوان شده است، فرع موارد استعمال جنگی آن بوده است.

از مسائل وابسته به فیزیک هسته‌ای مسئله‌ی اشعه‌ی کیهانی است. این اشعه، که در آغاز قرن ۲۰م کشف شد، ذراتی به ابعاد هسته‌ای هستند که، از فضای خارج، با انرژیهای عظیمی به زمین تصادم میکنند. منشأ اصلی آنها شناخته نیست، و این تا حدی بدان سبب است که بعضی از خواص این اشعه در تحت تأثیر میدان مغناطیسی و جوّ زمین تغییر پیدا میکنند. این ذرات، به سبب انرژیهای بسیار عظیم خود، میتوانند آثاری ظاهر سازند که از بزرگترین شتابگرها ساخته نیست. یک نتیجه‌ی برجسته‌ی آزمایشهای با این انرژیهای عظیم تولید مزون‌ها و بعضی ذرات دیگر است. در نتیجه، بار تازه‌ای بر دوش فیزیک نظری گذاشته شده است، و آن توضیح دادن این ذرات و ارتباط دادن آنها با قسمتهای دیگر فیزیک میباشد.

XV ـ مسائل فیزیک نوین. از مسائل مهم نظری فیزیک نوین که در دست تحقیق است اینها است: (۱) ماهیت ذرات عنصری یا اساسی و ساختمان هسته؛ (۲) ارتباط بین ماده و تشعشع؛ (۳) ساختمان ماده در دماهای بسیار پست از یک طرف و دماها و فشارهای بسیار زیاد از طرف دیگر؛ (۴) ارتباط میان فیزیک و زیستشناسی؛ و (۵) ماهیت و منشأ و قوانین تحول جهان فیزیکی (← جهان).

تاریخ علم فیزیک

XVI ـ علم فیزیک، مانند سایر علوم، از زمان‌های تاریخی بسیار دور آغاز شده است. پیشرفتهائی که تا دوره‌ی انحطاط تمدن هلنیستی حاصل شده بود احتمالا بیشتر در مکانیک و نور، و مشتمل بر تأمل نظری و مطالب عملی بود. تجربه‌ی فیزیکی-یعنی آزمایش کردن منظم و طبق نقشه- ناشناخته بود. اگر هم تجربه‌ای صورت میگرفت تنها به عنوان کومک ناچیزی برای استدلال عقلی بود، و در هر حال، آنچه از آنها بر جای مانده بسیار ناچیز است. حقیقت این است که سهم پیشینیان در علم فیزیک در مقایسه با پیشرفتهای ایشان در مسائل فکری دیگر قابل ملاحظه نیست.

در قرون وسطی، در نتیجه‌ی غفلت و ویران شدن کتابخانه‌ها، علم در اروپای غربی زمینه‌ای نداشت. در کشورهای اسلامی بازمانده‌ای از علم یونانی زنده ماند، و در اوایل قرون وسطی مسلمانان در علوم خاصه در علم نور و در ریاضیات (که برای علم آینده اهمیت فراوان داشت) به ترقیات قابل ملاحظه نایل شده بودند.

تجدید حیات علم در مغرب‌زمین در حدود قرن ۱۳م، با اکتشاف دوباره‌ی آثار یونانی (مخصوصاً ارسطو) رونقی گرفت، ولی همین اکتشاف سد راه پیشرفت علم واقعی و بندهائی برای فکر آزاد علمی شد (← ارسطو). یک قرن بعد، در دوره‌ی رنسانس، بندها گسسته شد، ولی توسعه‌ی عظیم علم از قرن ۱۵م آغازگردید. روح تحقیق آزاد پدید آمد، ولی، گذشته از علم نجوم، علم منظم و مرتبط وجود نداشت.

XVII ـ قرون ۱۷م و ۱۸م. گالیله (۱۵۶۴-۱۶۴۲) را عموماً پدر فیزیک جدید میشمارند. در کارهای وی، تخیل و تعقل به وسیله‌ی مشاهده و تجربه و تحلیل ریاضی رهبری میشوند. کار مهم وی در مکانیک بود (قانون سقوط آزاد اجسام، آونگ، قسمتهائی از قوانین نیوتن)؛ در نجوم و دماسنجی نیز کارهائی کرده است. در همین ضمن گیلبرت در انگلستان مشغول تحقیق در باره‌ی مغناطیس بود.

دیگر از دانشمندان قدیم نیوتن است، که از بزرگترین دانشمندان جهان است. وی نزدیک به سال ۱۷۰۰ به مکانیک وحدتی بخشید، قانون گرانش را کشف کرد، مکانیک سماوی را بنیان نهاد، در کشند تحقیق نمود، اکتشافات بزرگی در علم نور کرد، و از مخترعین حساب دیفرانسیل و انتگرال محسوب است. در این اثنا، بعضی از شاگردان گالیله، همراه با بعضی از معاصرین نیوتن، مشغول تحقیق در مکانیک گازها و مایعات بودند. علم برق، البته به صورت توصیفی، مورد مطالعه بود، و سرعت نور نخستین‌بار توسط رومر از روی رصدهای نجومی اندازه گرفته شد. در اواخر قرن ۱۷م، مجامع علمی چندی در اروپا برای بحث علمی و نیز نشر نتایج این بحثها تأسیس شد. نتیجه‌ی آنها پیشرفت علم و سازمان یافتن کارهای تحقیقی بود. در دانشگاهها علوم تدریس میشد، ولی از لحاظ تحقیقات چندان کاری صورت نمیگرفت.

در قرن ۱۸م، مکانیک و ریاضیات (که در حال استیلا بر همه‌ی علوم بود) گسترش عظیم یافت، ترقیاتی در مبحث نور صورت گرفت، تجربیات کمّی زیادتری در حرارت انجام گرفت، و در حـ ۱۸۰۰، مباحث برق و مغناطیس به عنوان موضوعات کمی تجلی پیدا کرد. علم شیمی در حال جدا شدن از علم فیزیک بود.

XVIII ـ قرن ۱۹م. قرن نوزدهم با پیشرفتهای بزرگتر آغاز شد. با تأسیس سلسله‌ی متری برای اوزان و مقادیر در فرانسه و مدد گرفتن از آن، توجه به اندازه‌گیریهای دقیق زیادتر شد. در طی ۳۰ سال، بیشتر مباحث کلاسیک برق و مغناطیس، جز قوانین مکسول، طرحریزی شد، و اکتشاف القای برقاطیسی به توسط فاراده، مهندسی برق را امکانپذیر ساخت. نظریه‌ی موجی نور-که در زمان نیوتن به توسط هویگنس پیشنهاد شده بود-بالاخره، با کارهای ت. یانگ و ا. فرنل، جانشین نظریه‌ی ذره‌ای شد. ترمودینامیک تکامل یافت، پس از ۱۸۵۰، اصل بقای انرژی پذیرفته شد، و این امر سبب پیوستن قسمتهای مختلف فیزیک به یکدیگر گردید. سرعت نور را بر روی زمین اندازه گرفتند. پس از ۱۸۵۰، مدارس مراکز تحقیق شد، ولی مجامع علمی تأثیر وحدت‌بخش خود را حفظ کردند. کار مهندسین و علمای عملی رونق یافت. پیشرفتهای فنی سبب پیدا شدن اسبابهای کار بهتر و مستلزم اکتشافات علمی بیشتر شد.

در تمام این دوره، مکانیک نیز در ترقی بود، و روشهای عالمانه‌تری وارد کار میکرد، و گره از مسائل دشوارتر میگشود. شاید بتوان قوانین برقاطیسی مکسول و رشد نظریه‌ی حرکتی گازها (که مکانیک و حرارت را وحدت بخشید) را آخرین موفقیتهای بزرگ فیزیک کلاسیک شمرد.

تاریخ فیزیک از اواخر قرن ۱۹م مختصراً در قسمت فیزیک نوین همین مقاله (قسمتهای XV-XI) آمده است.

فیزیک حالت جامد[1] (fizike hālate jāmed)، به معنی وسیع، قسمتی از علم فیزیک که از خواص، رفتار، و ساختمان داخلی مواد جامد بحث میکند؛ و بالاخص، در اصطلاح کنونی، بحث از این امور در پرتو نظریه‌ی اتمی و هسته‌ای. فیزیک اجسام جامد تا حـ ۱۹۲۰ مترادف با بلورشناسی بود (قسمت تاریخی را در آخر مقاله ملاحظه کنید). اکنون مکانیک کوانتوم امکان فهم فرایندهای برقی و جز آن را در اجسام جامد فراهم آورده است، و میتواند خواص جامدهای جدید را پیشگوئی کند، و حتی، در بعضی موارد، طرح ساختن جسم جامدی را (مثلا ساختن بلوری با اندکی ناخالصی معیّن شیمیائی) برای منظور خاصی بریزد.

جامد یا بلورین است یا غیر بلورین. به عنوان بلور نوعی، میتوان بلور کلورور سودیوم (نمک طعام) و بلور کوچک مس را در یک قطعه سیم مسی نام برد. خصوصیت یک بلور نظم "ممتدی" است که در اتمها و مولکولهای آن مشاهده میشود. این نظم را میتوان به وسیله‌ی نقاطی که نماینده‌ی اتمها

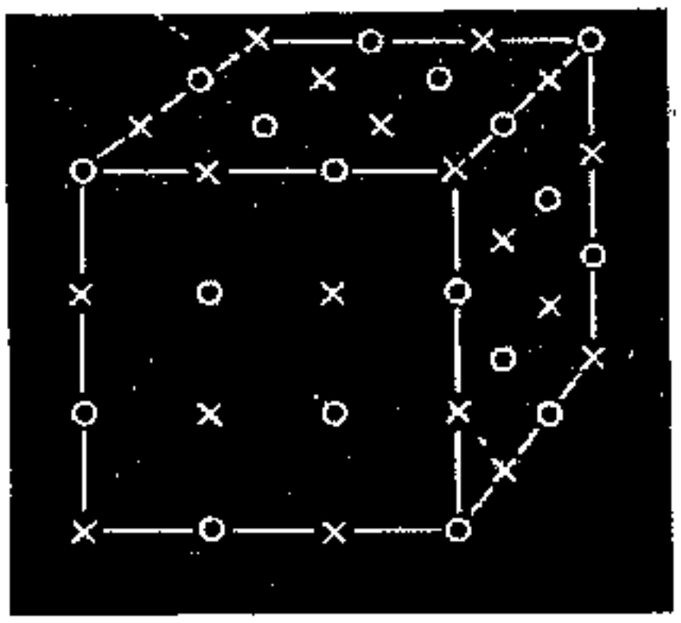

شکل ۱. حجره‌ی واحد شبکه‌ی فضائی بلور کلورور سودیوم. دایره‌ها نمایش اتمهای کلور و × ها نمایش اتمهای سودیوم هستند.

یا مولکولها در بلور هستند نمایش داد، طرح حاصل را یک شبکه‌ی فضائی[2] مینامند. شبکه‌ی فضائی را

(۱) solid-state physics (۲) space lattice

میتوان در جمیع جهات در داخل بلور ممتد تصور کرد. اما در بحث از یک شبکه‌ی فضائی کافی است جزئی از آن را که نمودار نظم و ترتیب کلی است مد نظر قرار دهیم. کوچکترین جزئی از شبکه‌ی فضائی را کـه دارای ایـن خصوصیت است حُجره‌یِ واحد[1] شبکه مینامند. شکل ۱ حجره‌ی واحد بلور کلورور سودیوم را نشان میدهد، و نمودار طرز قرار گرفتن یونهای سودیوم (Na^+) و کلور (Cl^-) در داخل بلور سودیوم است. البته این شکل از لحاظ اندازه‌ها بـا واقع مطابق نیست، بلکه، در حقیقت، یونهای سودیوم و کلور از حیث اندازه متفاوتند، و عملا با یکدیگر مماس میباشند (شکل ۲). چنانکه



شکل ۲. مُدِلِ کلورور سودیوم

گفته شد، ایـن حجره‌ی واحد جزئـی از شبکـه‌ی فضائی بلور سودیوم است، و اگـر آن را در امتداد هـر یک از اضلاعش، به طول همان ضلع، حرکت انتقالـی دهیـم تصوری از ساختمـان بلـور سودیوم حاصل میشود.

نمونـه‌ی برجسته‌ی جامـد غیر بلـوری شیشه‌ی پنجره است. جامدهای غیر بلورین را گاه "بیشکل" مینامند، اما این گـونه جامدها نیـز نظم و ترتیبی دارنـد، ولـی کـوتاه‌دامنـه. مثلا، در شیشه، فضای اطـراف یک اتم سیلیسیوم را اتمهـای اکسیژن بـا ترتیب خاصی اشغال کـرده‌اند، ولـی، در فاصله‌ای معتنابه، وضع قرار گرفتن اکسیژن و سیلیسیوم نظم معینی ندارد (شکلهای ۳ و ۴).

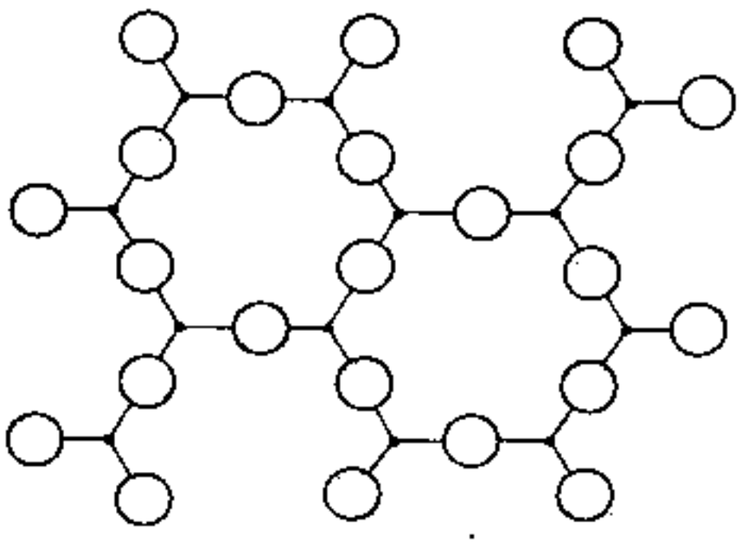

شکل ۳. طرح ترتیب منظم اتمها در یک بلور. دایره‌ها نمایش اتمهای اکسیژن هستند، و نقاط سیاه نمایش اتمهای سیلیسیوم.

خواص جامدها بر دو نوع است. یکـی خواصی مانند جرم مخصوص یـا نقطه‌ی ذوب، که نسبت به ناخالصیها یا نقصهای دیگر حساسیت ندارند. ولی، متنوعترین و عجیبترین و، از لحاظ صنعتی، مهم‌ترین خواص اجسام جامـد خواصی از آنهاست کـه نسبت به ناخالصیها و نقصهای دیگر حساسیت فراوان دارند. مثلا، وجود مقدار بسیار بسیار کمی (چنـد جزء در میلیـون) مس در بلور سولفور روی سبب آن میشود کـه، چون ایـن بلور را بـا الکتـرونها بمباران کنند یا اشعه‌ی فوق بنفش بر آن بتابانند، درخشندگی و نورافشانی پیدا کند. همچنین، اگـر

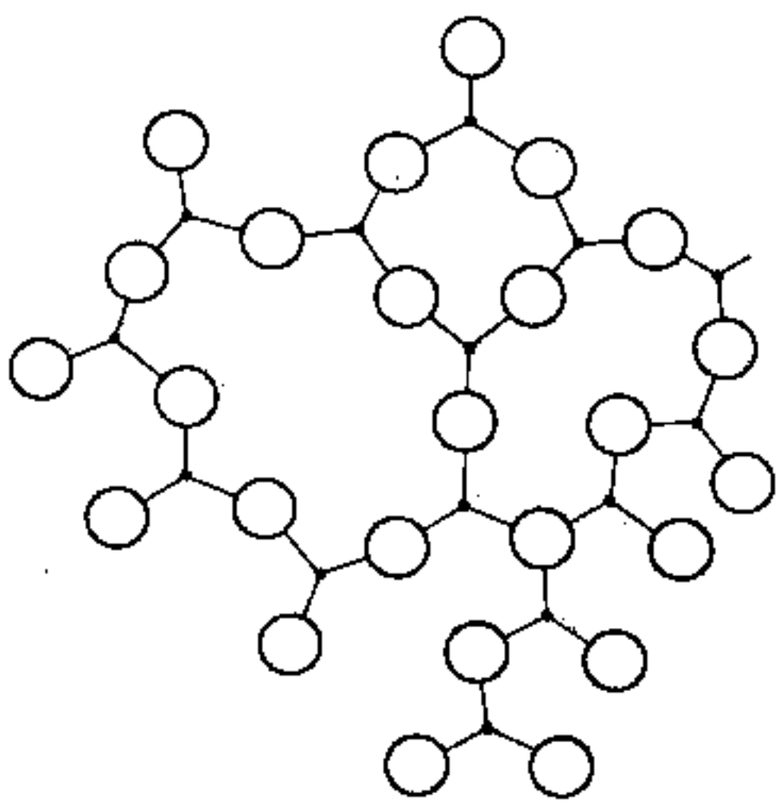

شکل ۴. طرح ترتیب نامنظم اتمها در شیشه. در اینجا نیز، مانـنـد شکل ۳ ، هر اتم سیلیسیوم را همان عده اتم اکسیژن احاطه کرده است، اما نظم ممتد وجود ندارد.

در بلـوری غیـر فلـزی (مثلا اکسیـد سیلیسیـوم) ناخالصی شیمیائی بسیار ناچیزی داخل شود قابلیت هدایت آن بلور هزارهـا یـا میلیونها بـار افزایش مییابد.

فلزات مواد جامدی هستنـد که تعدادی معتنابه (از مرتبـه‌ی ۱ تـا ۵ به ازاء هـر اتم) الکترونهائی دارند کـه آزادانه میتوانند در داخل بلور حرکت کنند. ایـن الکترونها هادیهای خوبی برای برق و حرارت هستند، و سبب انعکاس فلزی نور میشوند. از جالبترین سیماهای یک جامد فلزی بسیار خالص این است کـه یک الکترون میتواند فواصل درازی (میلیونها برابر فاصله‌ی بین‌اتمی) را در آن طی کند بی‌آنکه در ضمـن گـذشتن از محیط الکترونهـا و هسته‌هائی که از آن میگذرد متفرّق شود. این امر ناشی از ماهیت مـوجی الکترونها و از انتظام صف اتمها است. در دمـای پست، ارتعاشات اتمهای یک بلور در اطراف وضع تعادل آنها چندان زیاد نیست، و الکترونهای فلـز، بـا نشان دادن مقاومت کمی، برق را هدایت میکنند. در بعضی از جامدها پدیده‌ی دیگری نیز مشاهـده میشود، در دمـای پایینتر از دمای بحرانی مقاومت اصلا از میان میرود (← فوق هدایت).

نافلزات در دماهای به اندازه‌ی کافی پست (معمولا دمای اطاق) عایقهای برقی بسیار عالی هستند. این گونه جامدات، اگر خالص باشند، الکترونهای آزاد برای هدایت کردن برق ندارند؛ و یک عایق خوب ممکن است مقاومت مخصوصش در حدود 10^{25} برابر مقاومت مخصوص یک فلز هادی خوب باشد. اگـر دمای چنین بلورها را بالا برند یـا ناخالصیهائی در آنها وارد کنند ممکن است هادی شوند (← هدایت؛ نیمهادی). به علاوه، با افزودن ناخالصیهای شیمیائی متفـاوت بـه قسمتهـای مختلف یک بلور میتـوان ترانزیستور و راستگر ساخت. چنین اسبابها نه تنهـا اهمیت عملی دارند، بلکه دستگاههای چندکاره‌ای هستند که برای تحقیق در پدیده‌های حالت جامد، که بسیار متنوعتر و پیچیده‌تر از هدایت برقی محض است، به کار میروند.

مسائل موضوع بحث فیـزیک جامـد منحصر به آنها کـه گذشت نیست. از مباحث دیگـر این علم میتوان قابلیت تراکم، ضریب دی‌الکتریک، ضریب انکسار، ضریبهای کشسانی، شکلپذیری، و تحریک‌پذیری مغناطیسی را نام برد. از جمله‌ی مسائلی که بیش از اینها مشخص‌کننده‌ی این علم است حرکت اتمها، عمل متقابل میان اختلافهای دما و میدانهای برقی و میدانهـای مغناطیسی (آثـار گرمـابرقـی و گـرماطیسی)، صدور الکترونهـا از سطـوح اجسام جامد (صدورهـای ترمیونـی و نورابرقی)، افزایش هدایت برقی با نور، تغییر جامدی از یک ساختمان بلوری به ساختمانی دیگر، همنوائی مغناطیسی، رقت اولتراسونـی، پراش اشعه‌ی ایکس و نوترونهـا، و غیره است.

از جنبـه‌ی تاریخی، در قـرن ۱۶م، در دوره‌ی رنسانس، بلورهای طبیعی بیش از پیش مورد تحقیق قـرار گـرفت. ایـن تحقیقات جنبـه‌ی درشتبینی[2] (doroštbini) داشت، یعنی در حدود قابل تشخیص بـا چشم بـود، و در اواخر قـرن ۱۹م به اوج خود رسید. ضمناً، در اواخر قرن ۱۸م توجه محققین به منشأ نظم و تقارن نظرگیـر بلورهـا جلب شد. بـا پیشرفت نظریـه‌ی اتمی، واضح مینمود کـه خواص مرئی بلورها ناشی از نظم کامل اتمها یـا مولکولها است. در اواسط قرن ۱۹م این نظر پیشنهاد شد که مولکولها در بلورها به صورت شبکه‌های منظم سه‌بعدی مرتب‌اند، ولی این فکر تا کمی پیش از جنگ اول اهمیتی نظـری بیش نداشت. در ۱۹۱۲، فون لوئه و همکـارانش ثابت کردند کـه فواصل شبکه‌ای در بلورها اشعه‌ی ایکس را میپراشند (همان گونه کـه یک شبکه‌ی پراش نور عادی را پخش میکند). این کشف اندازه‌گیری طول موج اشعه‌ی ایکس و تحقیق در بسیاری از بلورها را ممکن ساخت. پس از کشف الکترون در اواخر قرن ۱۹م، نظریـات جدیـد در باب ساختمان ماده را در مورد بلورهـای کـامل به کار بستند، ولی کارهائی کـه در این زمینه به عمل آمد جنبه‌ی ابتدائی داشت، و پس از بسط مکانیک کوانتوم در سالهای بین ۱۹۲۵ و ۱۹۲۸ بود که این کارها نتایج درخشان به بار آورد. تحقیق منظم در اثر ناخالصیها و نقائص در بلورها کمی بعد از ۱۹۲۵ آغاز شد، ولی پیشرفتهای مهم در این امر از ۱۹۴۵ به بعد است.

فیزیک روانـی[3] (fizike ravāni)، ایـن علـم را بعضی مطابق مبحث روانشناسی وظایف‌الاعضائی (← روانشناسی) میدانند؛ و بعضی دیگـر آن را علمی میدانند که بالخاصه در پدیده‌هائی بحث میکند کـه ارتباط میان محرکات فیزیکی را با احساسها آشکار میسازد. از ایـن لحاظ، سر و کـار آن بـا بررسی قوانین فشنر و وبر است. فیزیک روانی بالاخص به اندازه‌گیری شدت احساسها میپردازد، و میکوشد تا قوانینـی کلـی برای پدیده‌هـای مربوط به آنها به دست آورد.

فیزیک زیستی (fizike zisti)، استعمـال اصول و روشهای علم فیزیک و اسبابهای فیزیکی در تحقیق در دستگاههای زنده، ← زیستفیزیک.

فیزیک نجومی: ← نجومفیزیک.

---

(۱)unit cell (۲)macroscoipc (۳)psychophysics

فیزیک هسته‌ای[1] (fizike haste'i)، علمی که موضوع اساسی آن تحقیق در نیروهائی است که نوترونها و پروتونهای هسته‌ی اتم را با هم نگاه میدارند. مسائل موضوع بحث فیزیک هسته‌ای را میتوان به دو قسمت "کم‌انرژی" و "پرانرژی" تقسیم کرد. در قسمت اول بیشتر از ترتیب قرار گرفتن پروتونها و نوترونها در هسته‌ی اتم و از ماهیت قوای مؤثر میان این ذرات هسته‌ای بحث میشود. مقصود از انرژی کم چند میلیون الکترون‌ولت است. از طرف دیگر، در فیزیک هسته‌ای پرانرژی انرژیهای ذره‌ای صدها میلیون الکترون‌ولت یا حتی چند بیلیون الکترون‌ولت برای تولید مزونها و ذرات عجیب دیگر به کار میرود، و تأثیرات متقابل این ذرات عنصری مورد بحث قرار میگیرد. اشعه‌ی کیهانی در طبقه‌ی پرانرژی واقعند، چه قسمت عمده‌ی آنها پروتونهائی است با انرژیهای در حدود چند بیلیون الکترون‌ولت.

سرعت پیشرفت فیزیک هسته‌ای نتیجه‌ی امکاناتی است که از تکامل عظیم وسایل فنی فراهم آمده است. علمای تجربی انواع گوناگون پیداگرهای ذره‌ای، رئاکتورهای با سوخت اورانیوم، و شتابگرهای ذره‌ای تا سنکروترونهای عظیم ساخته‌اند (← پیداگر، رئاکتور، شتابگر، و سنکروترون). هدف علمای نظری بهبود بخشیدن به شناخت نیروهای هسته‌ای و طرح نظریه‌ی جامعی در باره‌ی ساختمان هسته و طرح نظریه‌ی کلی رضایتبخشی در خصوص میدان است.

فیزیوتراپی[2] (fizioterāpi؛ فنـ)، درمان بیماری با عوامل و وسایل طبیعی، از قبیل نور، گرما، آب، مالش، و ورزش.

فیزیوکراتها[3] (-fiziokrāt؛ از فنـ) یا **مکتب طبیعیون** (tabi'iyyun)، نام جمعی از متفکرین فرانسوی قرن ۱۸م که اولین مکتب منظم اقتصادی را، به نام فیزیوکراسی (fiziokrāsi)، به وجود آوردند. مؤسس آن فرانسوا کنه و از پیروان جدی وی مارکی دو میرابو بود. کنه معتقد بود که منشأ تمام ثروتها زمین است، و فقط کشاورزی است که میتواند بر ثروت ملی بیفزاید. برای آنکه اقتصاد کشور، که اساس آن بر کشاورزی است، بتواند سیر طبیعی خود را ادامه دهد، باید آزادی عمل حکمفرما باشد. چون تنها کشاورزی مولد ثروت است، مالیات باید فقط بر زمین تحمیل شود، و این مطلب صاحبان صنایع را بسیار خوشنود میساخت. این مکتب آ. ر. ژ. تورگو و یوزف II، و حتی ادم سمیث و هنری جورج را هم تحت تأثیر قرار داد، ولی امروز فرضیه‌ی متروکی محسوب میشود.

فیزیوکراسی: ← فیزیوکراتها.

فیزیوگرافی[4] (fiziografi). این علم را به تفاوت تعریف کرده‌اند. بعضی آن را مترادف با زمینریخت یا زمینریختزائی[5] (علم پیدایش هیئت عمومی سطح زمین) دانسته‌اند، و بعضی آن را معادل جغرافیای طبیعی میدانند، و آن را چنین تعریف میکنند، "علمی که در سیماهای زمین و تأثیر آنها بر حیات، بالخاصه حیات آدمی، تحقیق میکند". زمینشناسان عموماً با نظر اول موافقند، و جغرافیادانان با نظر دوم. بیشتر مباحث آن همانها است که در قسمتی از زمینشناسی از آنها بحث میشود، ولی فیزیوگرافی به این مباحث همچون کلیدی برای تحقیق در ترقی بشری نظر میکند.

تغییر فصول، کشند، جریان باد، و روابط جغرافیائی آنها چندان پیوستگی مستقیم با ملاحظات نجومی دارند که بررسی در ارتباط زمین با جهان برای فیزیوگرافی ضروری است. همچنین، به سبب فعالیت عوامل جوّی در شکل دادن به زمین، در مقدمه‌ی فیزیوگرافی غالباً به اختصار هواشناسی و اقلیمشناسی، با توجه مخصوص به باد و دما و باران و علت و طرز توزیع آنها، مورد بحث قرار میگیرد. تحقیق مختصری در سنگها و کانیها نیز ضرورت دارد، چه شناختن فعالیتهای شکل‌دهنده به قشر زمین تنها وقتی بخوبی میسر است که ماهیت موادی که این نیروها بر آنها تأثیر میکنند شناخته شده باشد. موضوع بحث در این علم به سه قسمت جو (آتموسفر)، آبکره، و سنگکره تقسیم میشود.

فیزیولوژی[6] (fizioloji) یا **علم وظایف الاعضاء** ('elme vazāyefo 'l-'a'za')، علمی که موضوع آن چگونگی انجام یافتن عادی اعمال حیاتی نباتات و حیوانات و همچنین فعالیتهائی است که به واسطه‌ی آنها حیات نگهداری و منتقل میشود. از جمله‌ی مسائلی که درین علم از آنها بحث میشود فعالیتهای حیاتی یاخته‌ها و بافتها و اعضاء و دستگاهها (از قبیل دستگاه گردش خون و سلسله‌ی اعصاب)، و (درنباتات) فوتوسنتز و تعرق و غیره است.

فیسک[7]، **جان** (jān fisk)، ۱۸۴۲–۱۹۰۱، فیلسوف و مورخ امریکائی. از پیروان ه. سپنسر بود، و قسمتی از زندگیش صرف تبلیغ و ترویج عقاید او شد. در بعضی از آثار خود از قبیل داروینیسم و مباحث دیگر (۱۸۷۹)، تصور خدا بر مبنای علم جدید (۱۸۸۶)، بسوی خدا از طریق طبیعت (۱۸۹۹)، کوشید که بین عقاید دینی رایج عصر خود و علم تلفیق دهد. فیسک به خصوص به علت سخنرانیها و آثار خود در زمینه‌ی تاریخ شهرت زیادی به دست آورد، و کتابهای متعددی در باره‌ی تاریخ امریکا بین سال‌های 1000 و ۱۸۶۵ نوشت، از آن جمله است انقلاب امریکا (۱۸۹۱) و کشف امریکا (۱۸۹۲).

فیسک[7]، **مینی مدرن** (mini madërn fisk)، ۱۸۶۵–۱۹۳۲، بانوی هنرپیشه‌ی امریکائی. پدرش اداره‌کننده‌ی تئاتر بود، و وی از ۳سالگی بر صحنه رفت، و در ۱۵سالگی ستاره‌ی تئاتر شناخته شد. در ۱۹۰۱ تئاتر مانهاتن را دایر کرد، و لیاقت خود را در کارگردانی تئاتر به ظهور رسانید. کوشش بسیار در شناسانیدن ایبسن به مردم امریکا مبذول کرد. سالها شرکتهای تئاتری وی بهترین مدارس برای تربیت هنرپیشگان تئاتر محسوب بود.

فیش[8]، **همیلتن** (hamilton fiš)، ۱۸۰۸–۹۳، از رجال کشمکش، سناتور (۱۸۵۱–۵۷)، و وزیر امور خارجه‌ی (۱۸۶۹–۷۷) آن کشور در دوران ریاست جمهوری ی. س. گرانت. یکی از لایقترین وزرای امور خارجه‌ی کشمکش بود. اقدام عمده‌ی او انعقاد (۱۸۷۱) معاهده‌ی واشینگتن با بریتانیا بود، که قسمتی از اختلافات طولانی مالی و ارضی بین دو کشور را به حکمیت در یک کمیسیون بین‌المللی ارجاع کرد.

فیشارت[9]، **یوهان** (yohān fišārt)، ۱۵۴۵–۱۵۹۰، شاعر و نویسنده‌ی اخلاقی هجاگوی آلمانی. در آثارش دستگاه پاپی، حکومت اشرافی، و خرافات را هجو میکرد. آثار رابله را ترجمه و شرح کرد. قصه‌های اولنشپیگل را به نظم درآورد.

فیشتلگبیرگه[10] (fištelgebirge)، سلسله‌جبال، لژ باواریا، ممتد بین بایرویت و مرز چکوسلواکی. بلندترین قله‌ی آن ۱۰۵۰ متر ارتفاع دارد. رودهای زاله و ماین از آن سرچشمه میگیرند. دارای تفرجگاههای متعدد است.

فیشته[11] (یا **فیخته**)، **یوهان گوتلیب** (yohān gotlib fiš[x]te)، ۱۷۶۲–۱۸۱۴، فیلسوف بزرگ آلمانی و از پیشروان فلسفه‌ی اصالت تصور یا ایدآلیسم آلمان.

I ـ زندگینامه‌ی فیشته. فیشته در خانواده‌ای پیشه‌ور متولد شد. هوش و حافظه‌ی فوق العاده‌ی او توجه یکی از اشراف را جلب کرد که او را به مدرسه فرستاد. در ۱۸سالگی به دانشکده‌ی الاهیات دانشگاه ینا وارد شد، و سال بعد به دانشگاه لایپزیگ منتقل گردید. در هنگام تحصیل در دانشکده‌ی الاهیات، مشکلات علم الاهیات توجه او را جلب کرد، و مخصوصاً مسئله‌ی ارتباط مشیت الاهی با آزادی و اختیار انسان او را بیشتر متوجه فلسفه ساخت. پیش از اینکه دانشگاه را به پایان برساند ناگزیر شد که مخارج خود را خودش در بیاورد، و برای همین منظور به شغل آموزگاری خصوصی در خانواده‌های مختلف پرداخت، و برای همین مقصود به زوریخ سفر کرد. در زوریخ با زن آینده‌ی خود آشنا شد. در ۱۷۹۰ که در لایپزیگ مشغول تدریس بود شاگردی پیدا کرد که برای یاد گرفتن فلسفه‌ی کانت اظهار علاقه کرده بود، و این امر سبب آشنائی فیشته با فلسفه‌ی کانت شد. در ۱۷۹۱ برای دیدن کانت به کونیگسبرگ رفت، و کتاب تحقیق در نقد وحی خود را به او عرضه کرد. کانت این کتاب را پسندید، و طبع آن را به ناشری توصیه کرد. این کتاب بر حسب تصادف بدون ذکر نام مؤلف انتشار یافت، و علاقه‌مندان کانت، که انتظار داشتند کتابی از او در باره‌ی نقد دین منتشر شود، آن را از کانت دانستند. فیشته در این کتاب بیان کرده است که شرط اساسی هر دین برآوردن مقتضیات و نیازمندیهای مطلق قانون اخلاقی است. دین یعنی اعتقاد به الاهی بودن قانون اخلاقی، و چنین اعتقادی برای قدرت بخشیدن به قانون اخلاقی لازم است. برای مردمی که هوئ و هوس نفسانی ایشان چنان نیرومند است که ممکن است قوانین اخلاقی را زیر پا بگذارند اعتقاد به الاهی بودن آن قوانین امری ضروری است. پس، عقل عملی پایه‌ی هر دینی است، و احتیاجات انسان را از لحاظ پیروی از قوانین اخلاقی تأمین میکند. در ۱۷۹۳، فیشته با همان دختری که در زوریخ با وی آشنا شده بود ازدواج کرد، و در همان سال از او برای تدریس فلسفه در دانشگاه ینا دعوت کردند. فیشته در ۱۷۹۴ کتاب خطابه‌هائی در باره‌ی شغل و وظیفه‌ی دانشمندان را منتشر کرد. و نیز کتاب‌های در باره‌ی مفهوم آموزش دانش ("آموزش دانش"[12] در اصطلاح فیشته تقریباً همان فلسفه است) و پایه‌های

---

(۱)nuclear physics (۲)physiotherapy (۳)physiocrats (۴)physiography (۵)geomorphogeny (۶)physiology (۷)Fiske (۸)Fish (۹)Fischart (۱۰)Fichtelgebirge (۱۱)Fichte (۱۲)Wissenschaftslehre (آلمانی)

آموزش دانش، و در ۱۷۹۵ کتاب طرح اختصاصات آموزش دانش را منتشر کرد، و نیز کتابهائی در باره‌ی اخلاق انتشار داد. در ۱۷۹۸، در ژورنال فلسفی، که خود عضو هیئت تحریریه‌ی آن بود، مقاله‌ای منتشر کرد که موجب اتهام او به بیدینی و الحاد شد، و در ۱۷۹۹ از تدریس دانشگاه ینا مستعفی شد. فیشته، پس از مستعفی شدن از دانشگاه ینا، به برلین رفت، و فردریک ویلهلم III، پادشاه پروس، دستور داد که با او کاری نداشته باشند. در برلین به جمع رومانتیستهای مشهور آلمان، از قبیل شلگل و شلایرماخر پیوست، و در مجامع فضلا به ایراد خطابه‌هائی پرداخت. در ۱۸۰۵ در دوره‌ی تابستانی دانشگاه ارلانگن تدریس کرد، و در زمستان ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸، که برلین در اشغال فرانسویها بود، خطابه‌ی مشهور خود، خطاب به ملت آلمان، را ایراد کرد. در ۱۸۰۹ که دانشگاه برلین تأسیس شد به عنوان نخستین رئیس آن دانشگاه انتخاب گردید. در ۲۹ ژانویه‌ی ۱۸۱۴ از ناخوشیی که توسط زنش به او از بیمارستان نظامی سرایت کرده بود درگذشت.

II ـ فلسفه‌ی فیشته. فلسفه‌ی فیشته، که او آن را "آموزش دانش" میخواند، برای نخستین‌بار در ۱۷۹۴ زیر همان عنوان منتشر شد، و هفت بار با تحریر و اصلاح و تهذیب مجدد چاپ شد، که آخرین تحریر آن در ۱۸۱۰ بود. ولی شایعترین و رایجترین این تحریرات تحریر دوم آن است (۱۷۹۴).

به نظر فیشته دو فلسفه وجود دارد، فلسفه‌ی اعتقادی[1] و فلسفه‌ی اصالت تصور یا ایدآلیسم. در فلسفه‌ی اعتقادی، شیء فی نفسه والا[2]ئی موجود است که تصورات و مفاهیم و تجربیات ما را معین میکند، و ذهن انسان و "من" محصول آن است؛ بنابر این، "ذهن" و "من" مقید و محدود و غیر مختار و غیر مستقل است. در فلسفه‌ی ایدآلیسم چنین شیء فی نفسه وجود ندارد، و تصورات و مفاهیم، مانند تخیلات، محصول خود ذهن است، و ناشی از حس آزادی و اختیار است؛ به عبارت دیگر، در فلسفه‌ی ایدآلیسم، ذهن انسان آزاد و مختار است. از این دو فلسفه، هیچ کدام نمیتواند دیگری را نفی و رد کند، زیرا، اصولی که مبنای این دو فلسفه است کاملا با یکدیگر متضاد است، و هیچ یک از اصل واحدی پیروی نمیکند، تا در صورت استدلال بر ضد یکدیگر، از آن استمداد جویند. انسان فقط از روی میل طبیعی میتواند یکی از این دو فلسفه را برگزیند. فیشته خود فلسفه‌ی ایدآلیسم را برمیگزیند، و میگوید که طبایع جامد و متعبد و مایل به فضل‌فروشی متفننانه و جلوه‌فروشانه هرگز نمیتوانند به فلسفه‌ی ایدآلیسم گردن نهند.

به عقیده‌ی فیشته، ممکن نیست که روح و معنی از شیء و ماده سرزده باشد. تجربیات ما تصورات مستقل و مطلق و ضروری و والا هستند. نه تنها صورت و شکل تجربیات، بلکه ماده و محتوای آن نیز تابع ذهن است. پس، در فلسفه، اصل اوّلی مطلق اصلی است که پایه‌ی همه‌ی دریافتها و آگاهیها است، و آن اصل عبارت از "من" است. این "من" مطلق است، و شخصی نیست. این "من" هم ذهنی است و هم عینی، ولی امر ساکن و متوقفی نیست، بلکه عمل و فعالیت است.

روش فیشته در فلسفه روشی دیالکتیکی است که سه اصل وضع یا تز[3] (tez)، وضع مقابل یا آنتیتز[4] (āntitez)، و وضع جامع یا تَرکیب یا سنتز[5] (santez) را، به جای تجربه، مبدأ اول و اصل الاصول علم و فلسفه قرار میدهد. وضع نقیض خود، یعنی وضع مقابل، را برابر مینهد، و با آن، در وضع جامع یا ترکیب به هم‌میرسند، و از نو وضع دیگری را پدید میآورند، که باز وضع مقابل و وضع جامع دیگری را میسازد، و به همین نحو سیر دیالکتیکی ادامه مییابد.

چون "من" مبدأ هر چیز است، تز یا وضع نخست عبارت است از اصل "من منم". این اصل را به طور مطلق و عام میتوان در قضیه‌ی A = A بیان کرد. A دوم، که محمول است، ما را متوجه A اول که موضوع است، یعنی وضع خود ماست، میسازد، و روشن میشود که A دوم نیز خود "من" است، و با آن یکی است. در همه‌ی محتویات وجدان و ضمیر ما، اصل "من منم" را به همین ترتیب میبینیم. در این اصل نخستین، اصل هوهویت[6] (huhoviy-yat) و مقوله‌ی واقعیت[7] را درمییابیم. من مطلق اگر بخواهد به خود تشخص دهد محدود میشود، و این محدود ساختن "من" جز با "جز من" میسر نیست. "جز من" باید باشد تا حد "من" مشخص شود، همچنانکه "راست" جز با "چپ" مشخص نمیشود، "جز من" آنتیتز یا وضع مقابل "من" است. در آنتیتز، اصل تناقض و مقوله‌ی نفی[8] را در مییابیم. اما اگر دوباره "من کلّ" را که هم "من" و هم "جز من" را وضع کرده است در نظر بیاوریم تناقض را از میان میبریم، و به سنتز یا وضع جامع میرسیم. در سنتز، اصل علیت و مقوله‌ی حدّ[9] را میبینیم. به عقیده‌ی فیشته، این روش در همه‌ی اشیاء صادق است. مثلا، اگر خود طلا را در نظر بیاوریم، اصل تز یا وضع را برنهاده‌ایم؛ و اگر بخواهیم آن را از اشیاء دیگر، مثلا مس، مشخص سازیم اصل "جز من" یا آنتیتز یا وضع مقابل را برنهاده‌ایم؛ و اگر بخواهیم این تناقض میان طلا و "جز طلا" را از میان برداریم باید آن را در سنتز یا وضع جامع "فلز"، که هر دو را دربر میگیرد، مشاهده کنیم.

طبیعت یا "جز من" همان تکلیف است، که "من" باید آن را از میان بردارد، یعنی، تکلیف "من" از میان برداشتن "جز من"، و تحقق بخشیدن به "من مطلق" است. پس، اساس تکلیف و اخلاق فعل و کردار است، و برای فعالیت و کردار است که ما وجود داریم. پس، اصل اخلاق تحقق بخشیدن و فعلیت بخشیدن به خویش است، یعنی اراده است. این اراده اراده‌ی نفوس حیوانی و سودپرستی و آزمندی و خوشگذرانی یا اراده‌ی تسلط بر دیگران نیست؛ این اراده اراده‌ی اخلاقی و معنوی و عقلانی بشریت است، و اراده‌ی من شخصی، با فعالیت معنوی خود، میخواهد در تلاشی بینهایت به‌آن نزدیک شود. اخلاق فیشته نیز مانند اخلاق کانت اخلاق فورمالیستی (← فورمالیسم) است؛ با صورت و قالب "اراده" و "فعالیت" سر و کار دارد، اما با ماده و مصالح و موضوع این اراده الفتی ندارد. از طرفی، چون اراده پایه‌ی اخلاق است، آزادی و اختیار انسان امری طبیعی است. "من" آزاد و مختار است، اما "من"هائی دیگر نیز هستند که آزاد و مختارند. برای اینکه این آزادیها و مختار بودنها با یکدیگر تصادم نکنند باید با هم اتفاق داشته باشند که حدود آزادی یکدیگر را رعایت کنند، و همین مسئله است که حقوق طبیعی و سیاسی اشخاص را به وجود میآورد.

فیشته، که در آغاز ذهنیت مطلق را تعلیم میکرد، و وجود را فعالیت و کردار "من" میدانست، بعدها وجود را بر فعالیت و تکلیف مقدم داشت، و به یک وجود الاهی لایتغیر، که یگانه واقعیت تواند بود، معتقد شد. بنا بر این "من" یا "ذهن" باید به خدا تشبه کند، و خود را بر طبق آن بسازد. فیشته ابتدا معتقد بود که دین بر پایه‌ی اخلاق است، ولی بعد برای دین حقیقتی مستقل قائل شد، و آن را نیروئی سازنده‌ی شخصیت و اجتماع دانست.

فیشر[10] (fišer)، خاندانی از مجسمه‌سازان و مفرغ‌کاران نورمبرگ (آلمان) که کارهای آنان نشانه‌ی تحول از سبک گوتیک به سبک رنسانس در آلمان است. کارگاه مفرغ‌سازی خاندان را **هرمان فیشر مهین** (hermān, mehin؛ ف ۱۴۸۷) در نورمبرگ تأسیس کرد. پسرش، **پتر فیشر مهین** (peter)، ۱۴۶۰–۱۵۲۹، مخصوصاً در ساختن مجسمه‌های مفرغی از استادان اولیه و مهم آلمان به شمار میآید. نخست دستیار پدر بود، و سپس کارگاهی برای خود دایر کرد که بعدها پنج پسرش با وی در آن کار میکردند. پسرش، **پتر فیشر کهین**، ۱۴۸۷–۱۵۲۸، به ایتالیای شمالی سفر کرد، و به زعم بعضی از نقادان هنر، عنصر رنسانس را در کارهای خاندان فیشر وارد کرد. کارگاه خاندان فیشر در ربع دوم قرن ۱۶م رو به انحطاط گذاشت.

فیشر[11]**، امیل** (emil fišer)، ۱۸۵۲–۱۹۱۹، عالم آلمانی شیمی آلی. به سبب کارهایش در ساختمان مولکولی و ترکیب قند و پورین و مشتقات آن (مانند کافئین)، جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۲ در شیمی به وی اعطا شد. از ۱۸۹۲ استاد دانشگاه برلین بود.

فیشر[11]**، آوگوست** (ăgust fišer)، ۱۸۶۵–۱۹۴۹، مستشرق آلمانی، استاد عربی دانشگاه لایپزیک، چند سفر به شرق نزدیک کرد، و در ۱۸۹۸، ۱۹۰۶، و ۱۹۱۴ به مراکش سفر کرد، و در لهجه‌های مراکشی تحقیق نمود. آثارش مشتمل است بر منتخباتی از ادبیات جدید ترک (۱۹۱۹)، اصلاح دینی در ترکیه (۱۹۲۲)، منتخبات نثر عربی (۱۹۴۸). در ۱۹۲۵–۳۵ سردبیر مجله‌ی ایسلامیکا بود.

فیشر[11]**، بابی** (bābi fišər)، ۱۹۴۳–، شطرنجباز امریکائی، متولد بروکلین. نام اصلیش رابرت جیمز فیشر است. در ۶سالگی با شطرنج آشنا شد، و کمی بعد بخوبی بازی میکرد، و علاقه‌اش به شطرنج روزافزون بود. در ۱۲سالگی مجله‌ی شطرنج مطالعه میکرد، در ۱۳سالگی جوانترین شطرنجبازی بود که به مقام قهرمانی آزاد جوانان دست یافت. در ۱۴-سالگی جوانترین قهرمان شطرنج امریکا شد، و در ۱۵سالگی جوانترین شطرنجبازی بود که عنوان استاد بین‌المللی را داشت. سال بعد، به خاطر علاقه‌ی مفرطی که به شطرنج داشت، دبیرستان را رها کرد. در ۱۹۶۲ به کوراسائو رفت تا با قهرمانان

(۱)dogmatism (۲)transcendent (۳)thesis (۴)antithesis (۵)synthesis (۶)identity (۷)reality (۸)negation (۹)limitation (10)Vischer (11)Fischer

شوروی مبارزه کند، ولی در این مسابقه‌ها شکست خورد. از آن پس تمامی توجه او به دست یافتن به عنوان قهرمانی جهان معطوف بود. در ۱۹۶۸ مدتی با کتابهای متعدد شطرنجش در کالیفرنیا انزوا گزید، ولی در مارس ۱۹۷۰، دوباره به مسابقات روی آورد. وی پس از شکست دادن ⇐ تایمانوف و لارسن[1] (lārsen) دانمارکی، با پطروسیان[2] (pet-rosiān) قهرمان دیگر شوروی رو به رو، و در این مسابقه نیز پیروز شد و جواز دیدار با ⇐ اسپاسکی قهرمان جهان از شوروی را به دست آورد. بالاخره در ۱۹۷۲ در ریکیاویک، ایسلند، پس از ۲۱ دور بازی، بر رقیب خود پیروز شد و عنوان قهرمانی جهان را به خود اختصاص داد.

بازی دقیق و یکنواخت، درک استراتژی صحنه‌ی نبرد، شیوه‌ی کوبنده، و بالاخره سرعت عمل و درک بموقع از خصوصیات اوست. وی در مجموع ۱۲۰ بازی، ۱۰۱ برد داشته است.

فیشر، پتر: ← فیشر، خاندان.

فیشر[3]، جان (jān fišər) [قدیس جان فیشر]، ح ۱۴۶۹–۱۵۳۵، روحانی انگلیسی، کاردینال کلیسای کاتولیک رومی، و اسقف (۱۵۰۴–۳۴) راچستر، که به فضل و دانش معروف است. در ۱۵۰۱–۴ نایب رئیس دانشگاه کیمبریج بود، و سپس به ریاست آن رسید. از علوم جدید حمایت میکرد، و اراسموس را برای تدریس در دانشگاه دعوت کرد. از شناسائی تفوق مقام سلطنت امتناع ورزید، و در ۱۵۳۴ در تاور آو لاندن محبوس و مقام اسقفی ازو سلب شد. پاپ پاولوس III، برای اینکه نظر خود را نسبت به وی آشکار سازد، در ۱۵۳۵ او را کاردینال ساخت. این امر خشم هنری VIII را برانگیخت، و سبب تسریع محاکمه‌ی او شد، و در ۱۵۳۵ (دو هفته پیش از اعدام سر تامس مور، از دوستانش) گردنش را زدند. در ۱۹۳۵، به عنوان شهید، در عداد قدیسین درآمد. ذکرانش ۲۲ ژوئن است.

فیشر[3]، جان آربائنت (jān ārbāṇnət fišər)، ۱۸۴۱–۱۹۲۰، امیرالبحر بریتانیائی. در ۱۸۵۴ به خدمت نیروی دریائی پیوست، و در جنگ کریمه شرکت داشت. در ۱۹۰۴–10 وزیر دریاداری بود، و اصلاحات و نوسازیهای اساسی به عمل آورد. در ۱۹۱۴ نیز به همین مقام رسید، ولی، به سبب اختلاف نظر با چرچیل بر سر سیاست او در داردانل، سال بعد استعفا کرد.

فیشر[3]، جفری فرانسیس (jefri frānsis fišər)، ۱۸۸۷–، اسقف اعظم کنتربری (۱۹۴۵–۶۱). دیدار (۱۹۶۰) او از پاپ نخستین دیدار اسقف اعظم کنتربری از پاپ پس از اصلاح دینی بود. در ۱۹۴۶–۵۴ رئیس شورای جهانی کلیساها بود.

فیشر[3]، سر رانلد ایلمر (sər rānəld eylmər fi-šər*)، ۱۸۹۰–۱۹۶۲، عالم انگلیسی آمار و توارث. آثار متعددش مشتمل است بر روشهای آماری برای کارکنان تحقیقاتی (۱۹۲۵، چاپ دهم در ۱۹۴۶)، نظریه‌ی انتخاب طبیعی بر اساس وراثت (۱۹۳۰)، طرح تجربیات (۱۹۳۵)، و نظریه‌ی آماری تخمین (۱۹۳۸).

فیشر[4]، هانس (hāns fišer)، ۱۸۸۱–۱۹۴۵، دانشمند آلمانی متخصص در شیمی آلی. به جهت مطالعاتی که در کلوروفیل و در سنتز همین (نمک یکی از سازاهای هموگلوبین) انجام داد جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۰ شیمی را برد.

فیشر، هرمان: ← فیشر، خاندان.

فیشر فون ارلاخ[5]، یوهان برنهارد (yohān bernhārd fišer fon erlāx)، ۱۶۵۶–۱۷۲۳، معمار اتریشی. پس از تحصیل در رم، به وین باز گشت، و در آنجا عمارات بسیار بنا کرد. بیشتر این بناها به سبک باروک بود، و در بعضی از آنها از این سبک به افراطیترین شکل آن استفاده شده بود. کار او شکل خاصی به وین بخشید، و مدت نیم قرن شیوه‌ی او معیار معماری در امپراطوری اتریش بود.

فیشورد (fišvar)، ده (جم ۱۰۷۵۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش اوز، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، ۷۲ کیلومتری غ لار. نزدیک آن ویرانه‌های چارطاقی منسوب به عهد ساسانی موجود است.

فیصل، پادشاه عربستان سعودی، ⇐ فیصل ابن عبدالعزیز.

فیصل I[6] (faysal-) یا **فیصل ابن حسین، ۱۸۸۳–۱۹۳۳**، شاه (۱۹۲۱–۳۳) عراق، پسر سوم حسین ابن علی شریف مکه. در قسطنطنیه تحصیل کرد، و بعداً به نمایندگی از جده در پارلمان عثمانی عضویت یافت. در جنگ I، تا ۱۹۱۶، در ارتش عثمانی در سوریه خدمت کرد، و سپس به عربستان گریخت، و به ت. ا. لارنس پیوست. در نقشه‌ی خود برای سلطنت بر کلیه‌ی سرزمینهای عربی امپراطوری عثمانی کامیاب نشد. در ۱۹۲۰، کنگره‌ای ملی در سوریه او را به سلطنت اعلام کرد، و بدین گونه، قسمتی از آرزوهایش جامه‌ی عمل پوشید، اما فرانسه، که سوریه را تحت قیمومت داشت، در همان سال او را به کناره‌گیری وادار کرد. پس از تاسیس کشور عراق، عمدةً به تحریک گ. بل، داوطلب سلطنت عراق شد، و دولت بریتانیا نیز او را برای این مقام نامزد کرد، و پادشاهی او با رأی عمومی به تصویب رسید. در دوران سلطنت، در امور حکومت نقش فعالی داشت، و با بریتانیا همکاری کرد. پسرش، غازی I، به جایش نشست.

فیصل II[6]، ۱۹۳۵–۵۸، شاه عراق. پس از فوت پدرش، غازی I، به سلطنت رسید (۱۹۳۹)، و دائیش امیر عبدالاله نایب السلطنه بود. در ۱۹۵۳ خود به سلطنت پرداخت، و تحت نفوذ عبدالاله و نوری سعید بود. در کودتای ۱۴ ژوییه‌ی سال ۱۹۵۸ به رهبری عبدالکریم قاسم، که سلطنت را در عراق برانداخت، به قتل رسید.

فیصل ابن ترکی (faysale 'bne torki)، فت ۱۲۸۲ هق، فرمانروای (۱۲۴۹–۵۵ هق، ۱۲۵۹–۸۲ هق) سلسله‌ی آل سعود. کمی بعد از مرگ پدرش، ترکی ابن عبدالله، به جای او نشست، ولی خالد ابن سعود، از فرزندان سعود ابن عبدالعزیز، به کومک مصریان درعیه را گرفت، و در ریاض فیصل را مغلوب کرد، و دگر بار سپاهیان مصر او را شکست دادند (۱۲۵۴ هق)، و به اسارت به مصر اعزام شد. پس از آزادی دوباره فرمانروائی یافت، و با حسن سیاست حکومت خاندان آل سعود را بر نجد مستقر ساخت، و با مصر و دولت عثمانی روابط حسنه برقرار کرد. رونق خاندان آل رشید، که از یاران وی بودند، از دوره‌ی او آغاز شد، و هم در زمان او ویلیام گیفرد پالگریو[7] (wilyām gifərd pāl-grəv) انگلیسی از عربستان دیدار کرد. پس و جانشینش عبدالله ابن فیصل.

فیصل ابن حسین: ← فیصل I، پادشاه عراق.

فیصلیه، کلاه، ← طربوش.

فیض[8] (feyz)، در الاهیات مسیحی، لطف پروردگار، که برای رستگاری انسان ضروری است. فیضهای طبیعی (چون موهبت حیات) و ماوراء طبیعی را متمایز شناخته‌اند. پروردگار به وسیله‌ی فیضهای ماوراء طبیعی انسان را، که به علت گناهکاری ذاتی از حیات جاودانی محروم شده است، برای برخورداری از این حیات آماده میسازد. فیض ماوراء طبیعی اساس الاهیات مسیحی است. اغلب مکتبهای الاهیات مسیحی، به استثنای کالوینیسم، "فیض متقدم" را از فیض یاری‌دهنده متمایز میشناسند. اولی قبل از توجه انسان به خدا شامل حال او میشود، و او را مختار میسازد، و دومی انسان مختار طالب رستگاری را در نیل به رستگاری یاری میکند. فیض خدا ممکن است کاری یا کافی باشد. فیض کاری چنان نافذ و نیرومند است که برای انسان راه فرار از رستگاری نمیگذارد. فیض کافی به آن قوت نیست، انسان میتواند آن را طرد کند، ولی در صورت قبول، برای رستگاری کافی است. در مورد نحوه‌ی کسب فیض با توسل به آیینهای مقدس مسیحیان اختلاف نظر دارند. کاتولیکها آیینهای مقدس را اعطاکننده‌ی فیض میدانند، پروتستانها آنها را فقط آیاتی از فیض الاهی میشمارند. بعضی فرقه‌های دیگر عقاید دیگر دارند (مانند انجمن دوستان که منکر گناهکاری ذاتی هستند).

فیض، در اصطلاح حکمای اسلامی، سریان (sara-yān) و صدور عالم از خداوند، از راه تشبیه سریان نور از آفتاب و آب از چشمه. قول به فیض و فیضان (fayazān)، که صدور و سریان هم خوانده میشود، اعتقاد کسانی است از حکما که قائلند به اینکه جمیع کائنات از وجود واحد الاهی نشأت یافته‌اند، و حصول این نشأت تدریجی و از روی سیر نزولی درجات است. اصل این فرضیه تعلق به حکمت نوافلاطونی داشته است، و از حکمای اسلامی کسانی مانند فارابی و ابن سینا که آن را کمابیش قبول کرده‌اند مورد اعتراض امام غزالی واقع شده‌اند، که آن را رد کرده است.

نزد محیی‌الدین ابن عربی، وجود که حقیقت واحد ازلی است دوگونه تجلی (tajalli) دارد، یک تجلی آن است که به وسیله‌ی آن اعیانِ موجودات در عالم غیب ثابت میشود (مثلا مانند ثبوت در عکاسی)؛ تجلی دیگر آن است که به سبب آن اعیانِ ثابت در عالم غیب در عالم محسوس ظاهر میشوند (مثلا نظیر ظهور در عکاسی). تجلی نخستین را محیی‌الدین فیض اقدس میخواند، و تجلی ثانی را فیض مقدس. بدین گونه، نزد ابن عربی، حدوث کائنات نتیجه‌ی فیض الاهی است، که از نوع تجلی و اشراق است، و این تعدد ظاهری کائنات منافات با وحدت وجود ندارد.

فیض‌آباد، ده و بخش، تربت حیدریه، ← فیض‌آباد و محولات.

فیض‌آباد (feyzābād)، ده (جم ۷۵۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان باشتین، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ 50کیلومتری جش

---

(۱)Larsen (۲)Petrosian (۳)Fisher (۴)Fischer (۵)Fischer von Erlach (۶)Feisal (۷)Palgrave (۸)grace

داورزن.

فیض‌آباد (feyzābād)، شهر (جه ۲۵'۰۰۰)، ل‌ش افغانستان، مرکزحکومت اعلای بدخشان، بر رود کوکچه، در ناحیه‌ی بدخشان. صنایع غذائی و معادن لعل و سنگ لاجورد دارد.

فیض‌آباد (fayzābād)، شهر (جه با آجودهیا ۸۲'۴۹۷)، ش اوتارپرادش مرکزی، ل هند. **آجودهیا** (ājodhyā) یا **آیودهیا** (āyodhyā) ـکه از اماکن مقدس و زیارتگاههای هندوهاست، و نامش در رامایانا آمده است‌ـبا فیض‌آباد یک واحد تشکیل میدهد. شهر و بخش فیض‌آباد ولکهنو جزء سرزمین تاریخی اوده (avadh) میباشند، که برهان‌الملک، از خاندانی از سادات نیشابور، سلسله‌ی نوّاب اوده را در آنجا تأسیس کرد (۱۷۲۴، مطابق ۱۱۳۶ هق). فیض‌آباد در ۱۷۲۴–۷۵ پایتخت مملکت اوده (۱۷۲۴–۱۸۵۶) بود، و فرمانروایان این کشور ابنیه‌ی فراوان و باغات و بازارها در آن احداث کردند. شجاع‌الدوله، سومین نواب (۱۷۵۶–۷۵) اوده، بیشتر در لکهنو مقر داشت، ولی پس از شکست (۱۷۶۴) از بریتانیائیها، فیض‌آباد را مقر خود قرار داد. بدرفتاری و. هیستینگز با مادر و زوجه‌ی بیوه‌ی شجاع‌الدوله سبب تعقیب او شد. از آثار فیض‌آباد مقبره‌ی شجاع‌الدوله و مقبره‌ی زوجه‌ی او بهو بیگم (bahu beygom) است. کارخانه‌های تصفیه‌ی قند و یک کالج دولتی دارد.

فیض‌آباد و محولات (feyzābādo mahvelāt) یا **فیض‌آباد**، بخش (جه ح ۱۲۶'۵۰۰)، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، دارای ۴۲(۱) آبادی. مشتمل است بر دهستانهای فیض‌آباد و ازغند (در بعضی مآخذ ازغند و محولات). مرکزش، **فیض‌آباد** (جه ۳'۴۶۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲ غ شهر تربت حیدریه به فاصله‌ی کمی از جاده‌ی تربت حیدریه به گناباد قرار دارد.

فیض اقدس: ← عین؛ فیض، در اصطلاح حکمای اسلامی.

فیض‌بخش (feyzbaxš)، لقب **شاه قاسم** یا **سید قاسم نوربخشی**، ف ۹۸۱ هق، از سادات و زهاد اواخر عهد تیموریان. وی پسر سید محمد نوربخش و در طریقت خلیفه‌ی پدرش بود، و گذشته از آن، مشهور به کرامات مخصوص بود. در عهد سلطان حسین بایقرا، به استدعای او به هرات رفت، و زیاده مورد توجه و تکریم واقع شد. حتی در هرات به منبر هم رفت، و گویند عبدالرحمان جامی، که از توجه زیاد سلطان در حق او ناراضی بود، سعی کرد او را نزد شاه به عجز در بیان و ضعف اطلاعات علمی منسوب بدارد، اما فیض‌بخش با مهارت و زیرکی ازین امتحان بیرون جست. سلطان حسین بایقرا، بنا بر مشهور، قصبه‌ی بیابانک را به تیول او داد، و وی در دستگاه پادشاه مزبور در نهایت آسودگی و سربلندی عمر گذاشت. نیز← نوربخشیه.

فیضعلیشاه: ← نورعلیشاه.

فیض کاشانی (feyze kāšāni)، معروف به **ملا محسن فیض** (mollā)، شهرت **محمد ابن شاه مرتضی**، متخلص به **فیض**، ۱۰۰۷–۹۱ هق، حکیم، فقیه، متکلم، مفسر قرآن، محدث، و شاعر ایرانی، وی داماد ملا صدرا و شاگرد وی بوده است. فیض در زمینه‌های مختلف تفسیر، حدیث، فقه، و حکمت کتابهای بسیاری نوشته است، و تا حدود ۱۰۰ مجلد از آثار وی در کتابها نام برده شده. مشهورترین آثارش، علاوه بر دیوان شعر (۱۳۷۷ هق)، عبارت است از تفسیر صافی، تفسیر اصفی، وافی، نوادر، محجة البیضاء، الحقایق، و کلمات مکنونه.

فیض مقدس: ← عین؛ فیض، در اصطلاح حکمای اسلامی.

فیضی دکنی (feyzie dakani)، شهرت **ابوالفیض ابن مبارک** (abolfeyze 'bne mobārak)، متخلص به **فیضی** و (بعد) **فیاضی** (fayyāzi)، ۹۵۴–۱۰۰۴ هق، شاعر فارسی‌سرای هندی، ملک‌الشعرای اکبر شاه، برادر ابوالفضل علامی. فیضی طبیب و مردی فاضل بود. تألیفات او را متجاوز از ۱۰۰ نوشته‌اند. وی قصد داشت که ۵ مثنوی در برابر خمسه‌ی نظامی بسراید، اما توفیق اتمام آن را نیافت، از این پنج مثنوی‌سرکز ادوار، سلیمان و بلقیس، نل و دمن، هفت کشور، و اکبرنامه‌دو مثنوی مرکز ادوار و نل و دمن را تمام کرد، که دومی چاپ شده است، و از اولی نسخه‌هائی خطی موجود است (از جمله در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار، تهران). دیوانش در دهلی چاپ شده است (۱۲۶۱ هق). فیضی کتاب لیلاوتی و نیز بخشی از حماسه‌ی مهابهاراتا (با دستیاری دو تن دیگر) را به فارسی ترجمه کرده است. تفسیری بی‌نقطه نیز بر قرآن نوشته است (۱۰۰۲ هق) که به سواطع الالهام (-'l.'el savāte'o hām) موسوم میباشد، و در لکهنو چاپ شده است (سال ۱۳۰۶ هق).

فیف[1] (fief)، در نظام فئودالیته، زمین یا مالی دیگر که یک واسال (زیردست) از جانب خاوند دریافت میکرد. واسال در ازاء دریافت فیف متعهد بود که خدماتی برای خاوند انجام دهد که عمده‌ترین آنها خدمت نظامی بود. به همین جهت، به کسانی که نمیتوانستند خدمت نظامی انجام دهند (مانند زنان، روحانیون، و کسانی که از خاندان اشرافی نبودند) فیف داده نمیشد. اما بعدها (قرن ۱۳م) کسانی هم که از خاندان اشرافی نبودند، در مقابل پرداخت مبلغی، صلاحیت دریافت فیف یافتند. کلیساها و دیرها هم، مشروط بر اینکه شهسواری که به جای آنان خدمات نظامی انجام دهد در اختیار خاوند بگذارند، برای اینکه فیف به آنها اعطا شود صالح شناخته شدند.

از تعهدات دیگر واسال این بود که فیف را به همان وضعی که در موقع واگذاری آن به وی داشته است حفظ کند. به همین جهت، حق واگذاری آن را به غیر نداشت، و اگر آن را میفروخت مجبور بود حقوقی به خاوند بپردازد. در قرن ۱۱م، موروثی بودن فیف قاعده‌ی عمومی شد، و حق واگذاری آن به غیر در قرن ۱۳م رسماً شناخته شد.

فیفر، ساز، ← فلوت، قسمت ۱.

فیگارو[2] (figāro)، روزنامه‌ی معروف و انتقادی فرانسوی، تأسیس ۱۸۲۶. یک بار در ۱۸۳۳–۵۴ و بار دیگر در ۱۹۴۲–۴۴ انتشار آن متوقف شد. از ۱۸۶۶ روزانه منتشر میشود، و اکنون از روزنامه‌های کثیر الانتشار پاریس است.

فیگارو[2]، قهرمان کمدیهای ریشتراش سویل و عروسی فیگارو، از بومارشه. در اولی، فیگارو دلاکی محیل و شوخ‌طبع است، و در دیگری پیشخدمتی باوفراست. لیبرتوهای اپراهای ریشتراش سویل (۱۸۱۶)، از روسینی، و عروسی فیگارو (۱۷۸۶)، از موتسارت، مبتنی بر این دو کمدی میباشند.

فیل[3] (fil)، بزرگترین پستاندار بزی موجود، عضو راسته‌ی خرطومداران (Proboscidea) و منسوب به ماموت و ماستودونت منقرض. جانوری است عظیم الجثه، با بدنی جسیم، چهار پای ستون‌مانند، و دمی که به یک دسته مو منتهی میشود. باقی پوست چروکدار بدن فیل عاری از مو است. سر آن عظیم و گوشهایش بزرگ و افتاده میباشد؛ چشمهایش کوچک است، و بینی و لب فوقانی آن امتداد یافته خرطوم را تشکیل میدهند، که وقتی جانور ایستاده است به زمین میرسد.

صید فیل جهت عاج آن سبب تقلیل عده‌ی فیلها شده بود، ولی اکنون از فیلها حمایت میشود. چنین میپندارند که جایگاه اصلی فیل مصر بوده است، و از آنجا به آسیا، اروپا، امریکای شمالی، و امریکای جنوبی مهاجرت کرده است. فعلا دو نوع فیل وجود دارد، نوع آسیائی یا هندی (*Elephas*)، که در هند و چش آسیا زندگی میکند، و نوع افریقائی

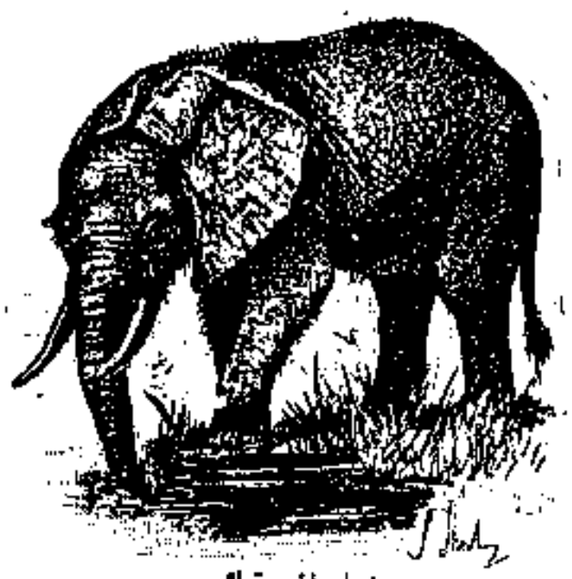

فیل افریقائی

(*Loxodonta*)، که اکنون فقط در چ صحرا یافت میشود. بلندی شانه‌ی فیلهای نر افریقائی به ۳٫۳ متر و بیشتر میرسد، و در فیلهای آسیائی ح ۲٫۷ متر است. گوشها و عاجهای فیل افریقائی بزرگتر است، طول عاجهای فیل نر گاه به ۳ متر و وزن آن تا ۹۰ کیلوگرم و بیشتر میرسد. فیل ماده‌ی هندی عاجش کوچک است، یا اصلا عاج ندارد. عاجها انیاب فوقانی بزرگ‌شده‌ای هستند، که هم وسیله‌ی دفاع جانورند، و هم با آنها زمین را میکنند، و ریشه‌های خوراکی را بیرون میآورد.

خرطوم دراز و چروکدار فیل افریقائی به دو برجستگی گوشتی انگشت‌مانند منتهی میشود. خرطوم فیل آسیائی کوتاهتر و هموارتر و دارای یک برجستگی است. غذای فیل میوه، برگ، و محصولات نباتی دیگر است، که جانور آنها را با خرطوم به دهان خود منتقل میکند. آب نیز با مکش وارد خرطوم و از آنجا به دهان افشانده می‌شود. خرطوم عمده‌ترین حربه‌ی تعرضی و تدافعی فیل نیز هست.

سن بلوغ فیل ح ۲۵سالگی است، و سن پیری آن ح ۵۰سالگی. عمر فیلهای اهلی به ۷۰ میرسد، ولی فیلهای وحشی ممکن است بیش از این عمر کنند. فیل معمولا هر شکم یک بچه میزاید، و دوره‌ی آبستنی آن از ۱۸ تا ۲۲ ماه است.

فیل هندی هزاران سال در خدمت انسان بوده است. در هنگام جنگ، جنگندگان و سلاح آنها را حمل میکرد، و در زمان صلح کارهای سنگین از قبیل جمع کردن الوار و تخته‌سنگها را انجام میداد. طریق عادی صید کردن فیلها راندن آنها در

---

(1)fief (2)Figaro (3)elephant

محوطه‌ای محصور است. پس از دستگیری، فیل

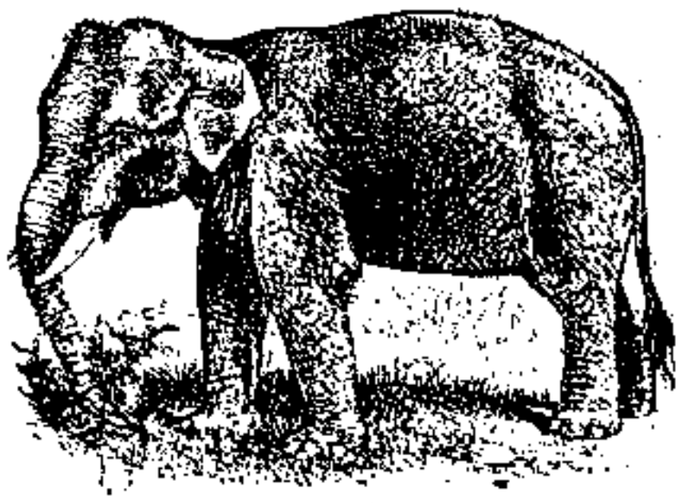

فیل هندی

بآسانی در طی چند ماه رام میشود.
فیل، اصحاب، ابرهه و سپاهیان او، ← عام.
فیل، سال: ← عام الفیل.
فیل، سوره‌ی (fil)، سوره‌ی ۱۰۵م قرآن، مکی، ۵ آیه، در یادآوری از اصحاب فیل که ابرهه و لشکر او بودند، و بر مکه هجوم کردند، و خداوند آنان را از پا درآورد.
فیل‌آباد (filābād)، ده (جه ۲'۳۵۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش میزدج، شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۳۳ کیلومتری جغ شهر کرد.
فیلات[1]، داگلس کریون (dāgləs kreyvən filāt)، ۱۸۶۰–۱۹۳۰، افسر و مستشرق بریتانیائی. از ۱۹۱۲ مدرّس زبان هندوستانی در دانشگاه کیمبریج بود. در خدمت ارتش و اداره‌ی امور هند به مشرق‌زمین بسیار سفر کرد، و در ایران کنسول بود. کتابهای مقدماتی و عالی متعدد برای طالبین زبان‌های هندوستانی، اردو، و فارسی تألیف کرد، و در دانشگاه کلکته معلم زبان فارسی بود. آثارش، علاوه بر مقالات بسیار متعدد در مجله‌ی انجمن سلطنتی آسیائی بنگال، مشتمل است بر دستور عالی زبان فارسی (۱۹۱۹)، زبان هندوستانی خانگی (۱۹۱۹)، و کتابی در عربی مصری (به اتفاق پاول، ۱۹۲۶).
فیلادلفوس[2] (filādelfos)، لفظ یونانی به معنی برادردوست، که لقب بعضی فرمانروایان باستانی است، از جمله، بطلمیوس II که این لقب را داشته است. معنی "محبوب پدر" که در آن مقاله برای "فیلادلفوس" ذکر شده غلط است.
فیلادلفی[3] (filādelfi) [از یو، ← عشق برادری]، شهر (جه ۲'۰۰۲'۵۱۲)، جش ایالت پنسیلوانیا، کشمت، بر رود دلاور. بندری عمده و از مراکز بزرگ تجارتی و بزرگترین شهر ایالت است، در ۱۹۶۰ چهارمین شهر بزرگ کشمت بود. صنایع مهم آن منسوجات، پوشاک، تهیه‌ی محصولات فلزی، ماشین‌آلات برقی، و تهیه‌ی محصولات غذائی است؛ چاپ و نشر نیز اهمیت دارد.

در قرن ۱۷م مهاجرین سوئدی در این محل سکنی گزیدند. در ۱۶۸۲ ویلیام پن مهاجرنشین "شهر عشق برادری" را برای کویکرها بنا نهاد، و آن بسرعت از جنبه‌ی تجارتی، صنعتی، و فرهنگی رونق یافت. در ۱۷۹۰–۱۸۰۰ پایتخت کشمت و تا ۱۷۹۹ کرسی ایالت بود. نخستین روزنامه‌ی یومیه در امریکا در ۱۷۹۳ در اینجا انتشار یافت. ابنیه و مؤسسات معروفش عبارتند از موزه‌ی هنری فیلادلفی، ارکستر فیلادلفی، دانشگاه پنسیلوانیا، دانشگاه تمپل (tempol)، تالار استقلال (اعلامیه‌ی استقلال در آنجا امضا شد)، آکادمی هنرهای زیبای پنسیلوانیا، انجمن فلسفی امریکا، و غیره.
فیلادلفی[3]، ارکستر (orkestre filādelfi)، گروه ارکستری که در سال ۱۹۰۰ در شهر فیلادلفی، کشمت، تأسیس شد. تحت رهبری (ح ۱۹۱۳–۳۶) **ستوکوفسکی** یکی از گروههای عالی ارکستر دنیا شد. در ۱۹۳۶، اورمندی به رهبری آن انتخاب گردید. این ارکستر تا کنون کنسرتهای متعدد در کشمت و سایر نقاط جهان ترتیب داده است.
فیلادلفیا، مملکت هاشمی اردن، ← عمان، شهر.
فیلارت[4]، واسیلی دراسدوف (vāsili drāsdof fi-lāret)، ۱۷۸۲؟–۱۸۶۷، روحانی عالیرتبه، نویسنده، و واعظ روسی. در ۱۸۲۶ مطران مسکو شد. مدتها برای برانداختن سرفداری (← سرف) تلاش کرد. طرح منشور آزادی (۱۸۶۱) آلکساندر II به وی منسوب است.
فیلارک[5] (filārk)، یو فولارخوس (fulārxos)، در یونان باستان، سرکرده‌ی یک فوله [← قبیله]. در آتن، به فرمانده سواره‌نظامی که هر یک از قبایل میفرستاد گفته میشد. در ایالات آسیائی امپراطوری روم مأمورین عالیرتبه و رئیس هر یک از تقسیمات قبیله‌ای شناخته‌شده این عنوان را داشت.
فیلارمونیک[6] (filārmonik؛ فنس)، این لفظ از ریشه‌ی یونانی و به معنی دوستدار هماهنگی و موسیقی است، و اغلب مخصوصاً در جزء نام بعضی انجمنها و مجامع موسیقی به کار میرود.
فیلامان: ← افروزه.
فیلای، جزیره، مصر، ← بیلک.
فیلبی[7]، هری سنت جان بریجر (hari sent jān brijər filbi)، ۱۸۸۵–۱۹۶۰، پوینده، مأمور، و نویسنده‌ی بریتانیائی. در ۱۹۱۷ به خدمت وزارت خارجه‌ی بریتانیا پیوست. به مأموریت مخصوصی به عربستان اعزام شد. مسافرتهای متعدد به قسمت مرکزی و جنوب قسمت مرکزی عربستان کرد، و نخستین اروپائیی است که از نجد دیدار کرده است. قریب ۳۰ سال رایزن ابن سعود، پادشاه عربستان سعودی، بود. به سبب عدم رضایت از سیاست بریتانیا در خاور میانه، در ۱۹۳۰ از خدمت وزارت خارجه استعفا کرد، و مسلمان شد، و نام حاج عبدالله بر خود نهاد. آثارش مشتمل است بر قلب عربستان (۱۹۲۲)، عربستان وهابیان (۱۹۲۸)، ربع الخالی (۱۹۳۳)، دختران سبا (۱۹۳۹)، زمینه‌ی اسلام (۱۹۴۷)، عربستان سعودی (۱۹۵۵)، و چهل سال در بیابان (۱۹۵۷).
فیلپا (filpā)، پیچک افریقای جنوبی از نوع تستودیناریا (*Testudinaria*)، با ریشه‌های ضخیم خوراکی.
فیلپس[8]، قدیس (qeddis fileppos) یا **قدیس فیلیپ** (filip)، یکی از ۷ شماسی که رسولان مسیح برای تبشیر انتخاب کردند. به قدیس فیلیپ میشن و قدیس فیلیپ شماس هم معروف است. در سامرا به انجیل موعظه میکرد (اعمال رسولان ۶.۵، ۸. ۲۵–۴۰، ۲۱.۸–۱۰). ذکرانش ۶ ژوئن است.
فیلپس[8] حواری (fileppose havāri) یا **قدیس فیلیپ[8]** (qeddis filip)، یکی از ۱۲ رسول مسیح، از مردم بیت صیدا (یوحنا ۱.۴۳، ۱۲.۲۱). بر طبق روایات، در فریگیا شهید شد. ذکرانش اول ماه مه است. نیز ← فیلیپوس، اسم.
فیلپیان[9] (fileppiān) یا **فیلیپیان،** رساله‌ای از رسائل عهد، که پولس حواری وقتی که در زندان بود به مسیحیان فیلیپی (در مقدونیه) نوشت. شامل آیات بلیغی در فروتنی و وجد و اطاعت مسیحی، و ترک لذات دنیوی به خاطر مسیح است.
فیلتر: ← صافی.
فیلد[10]، جان (jān fild)، ۱۷۸۲–۱۸۳۷، آهنگساز و پیانونواز ایرلندی. در لندن تحصیل کرد. از ۱۸۰۴ در مسکو اقامت گزید. نوکتورن‌های شوپن به گرده‌ی نوکتورنهای فیلد ساخته شده است.
فیلد[10]، مارشال (mārshāl fild)، ۱۸۳۴–۱۹۰۶، بازرگان امریکائی و رئیس شرکت مارشال فیلد، که خرده‌فروشی به طرز نوین را ابداع کرد. به مؤسسات فرهنگی و هنری شیکاگو کومکهای مالی فراوان نمود. نوه‌ی او، **مارشال فیلد III**، ۱۸۹۳–۱۹۵۶، در انگلستان تحصیل کرد. از ۱۹۳۶ به بعد بیشتر فعالیت خود را صرف خدمات اجتماعی کرد. از فعالیتهای وی در کارهای روزنامه‌نگاری تأسیس (۱۹۴۱) روزنامه‌ی آفتاب شیکاگو است.
فیل دریائی[11] (file daryā'i) یا **مورس[12]** (mors؛ فنس)، پستاندار آبی آبهای شمالگان، که گله‌وار زندگی میکند، و از نوع اودوبنوس (*Odobenus*) و نزدیک به سمل است. دو جنس مشابه از آن در قطبا و قکب زندگی میکنند. طول نرهای بالغ آن به ۳ تا ۳٫۵ متر و وزنشان به بیش از یک تن میرسد. طول عاج در نرها ح ۳۵ تا ۴۰ سم است، ولی در ماده‌ها کمتر میباشد. سابقاً از منابع تجارتی عاج و چرم و روغن بود.
فیلدینگ[13]، هنری (henri filding)، ۱۷۰۷–۵۴، رمانتویس انگلیسی. نویسندگی را با نوشتن "فارسها" (← فارس، نوعی نمایشنامه) و کمدیهائی که حمله به دولت والپول بود آغاز کرد. این حملات موجب وضع "قانون اجازه‌ی طبع و نشر" (۱۷۳۷) برای سانسور مطبوعات شد، و فیلدینگ ناگزیر دست از نمایشنامه‌نویسی برداشت. نخستین رمان خود، جوزف اندروز (۱۷۴۲)، را برای هجو کردن پملا (اثر س. ریچاردسن) نوشت. فیلدینگ رمانهای خود را "حماسه‌های منثور کمیک" وصف میکند، تلفیق هجو و سنن حماسی در رمان بزرگ او به نام تام جونز (۱۷۴۹) دیده میشود.
فیلسوف: ← فلسفه.

---

(۱)Phillot (۲)Philadelphus (۳)Philadelphia (۴)Philaret; Filaret (۵)phylarch (۶)philharmonic (۷)Philby (۸)Philip (۹)Philippians (10)Field (۱۱)walrus (۱۲)morse (۱۳)Fielding

فیلسوف العرب: ← کندی.
فیلفا، جزیره، ← مالت.
فیلقوس (filqus) [صورت تحریف‌شده‌ی فیلیپوس، نام یونانی پدر اسکندر مقدونی]، در شاهنامه و دیگر داستانهای تاریخی و حماسی ایرانی، پدر اسکندر مقدونی.
فیلگوش یا گوش فیل، علف، ← تارو.
فیلم، در عکاسی، ← فیلم عکاسی.
فیلمر، سر رابرت: ← لاک، جان.
فیلم عکاسی[1] (filme akkāsi)، ورقه‌ی نازک شفاف قابل انعطافی از استات سلولوز یا ماده‌ی پلاستیک دیگر، که با لایه‌ای از ماده‌ای حساس به نور پوشیده شده است، و برای عکسبرداری به‌کار میرود، و نیز ماده‌ی پلاستیک بتنهائی یا لایه‌ی حساس بتنهائی. برای تفصیل بیشتر و تصویر ← عکاسی، قسمت IV؛ عکاسی رنگی، قسمت II.
فیلمور[2]**، میلارد** (milārd filmor)، ۱۸۰۰–۷۴، ۱۳مین رئیس جمهور (۱۸۵۰–۵۳) کشمت. معاون رئیس جمهور بود (۱۸۴۹–۵۰)، در مسئله‌ی بردگی میانه‌رو بود. پس از مرگ ز. تیلر به ریاست جمهور رسید. سازش سال ۱۸۵۰ را تشویق کرد، و این سازش را، که شامل قانون بردگان فراری بود، امضا نمود. از این جهت، سخت در معرض حمله‌ی الغاگران واقع شد. در سیاست خارجی، از سیاست عدم مداخله در مناقشات خارجی پیروی کرد، و با عقد پیمانی، باب تجارت غرب را با ژاپن گشود. به امید متحد ساختن ایالات شمالی و جنوبی به نهضت هیچ امیدانم پیوست.
فیلمون[3] **و باوکیس**[4] (filemon, bākis)، در اساطیر یونان، زوج و زوجه‌ی بینوائی از مردم فریگیا، که هنگامی که زئوس و هرمس به صورت آدمی به زمین آمده بودند، و ثروتمندان آنان را طرد کردند، با مهماننوازی از آنان پذیرائی کردند. به پاداش این عمل، از سیلی که خدایان برای تنبیه مردم فرستادند جان به در بردند، و کاهن و کاهنه‌ی خدایان شدند. با هم وفات یافتند، و پس از مرگ، به درختانی که شاخه‌های آنها درهم‌پیچیده بود مبدل شدند.
فیلن[5] **اسکندرانی** (filone eskandarāni)، معروف به **فیلن یهودی**[6]، ح ۳۰ ق‌م–ح ۴۰ ب‌م، از فلاسفه‌ی بزرگ یهود یونانی. ظاهراً در اسکندریه متولد شده و از خانواده‌ای توانگر و بانفوذ بوده است. زندگی او نیز ظاهراً در اسکندریه سپری شده، و فقط در اواخر عمر سفری به رم کرده است تا در باره‌ی قوم یهود نزد امپراطور روم، گایوس کالیگولا، شفاعت کند. فیلن شرح این مسافرت را در کتاب سفارت نزد گایوس داده است.

I ـ فلسفه‌ی فیلن. فلسفه‌ی فیلن التقاطی است از فلسفه‌های افلاطون، رواقی، و فیثاغورسیان جدید، و عقاید دینی یهود، ولی او از این عقاید فلسفه‌ی نوی ساخته است که، در آن، عقاید دینی یهود مقام خاصی دارد، و شایسته‌ی آن است که آن را فلسفه‌ی فیلنی بگویند. فیلن کاملا به صحت عهد عتیق، کتاب مقدس قوم یهود، و مخصوصا اسفار خمسه معتقد بود، و معتقد بود که هیچ رأی و اندیشه‌ی معقول و متینی در فلسفه‌ی یونانی نیست که اصل آن در عهد عتیق نباشد، و بنا بر این، شاید فلاسفه‌ی یونانی آراء خود را از موسی گرفته باشند. چون فیلن در زبان و ادبیات و فلسفه‌ی یونانی متبحر بود و نیز زبان عبری را، نه به درجه‌ی تخصص، میدانست، با این فرضیه‌ی قبلی که مطالب عهد عتیق با فلسفه‌ی یونانی یکی است، به تفسیر مجازی تورات پرداخت، و گفت که در ساده‌ترین داستانهای عهد میتوان عمیقترین افکار فلسفه‌ی یونانی را دریافت. تفسیر مجازی و تمثیلی عهد عتیق از اصول مهم فلسفه‌ی فیلنی است. به عقیده‌ی فیلن، ذات خداوند ازلی و بَحت بسیط و لایتغیر و فعال مایشاء و قَیّوم[7] است، و او را هیچ صفتی نیست، زیرا صفتْ محدودیت می‌آورد، و او نامحدود است. بنا بر این، صفات ماده و جوهر و عرض و دیگر موجودات بر او قابل اطلاق نیست. او کاملتر از کامل و بهتر از خیر است. میتوانیم بگوئیم که او هست، ولی نمیتوانیم بگوئیم که او چیست، و به قول فردوسی، "ندانم چئی هر چه هستی توئی". تنها صفاتی که میتوان به او اطلاق کرد صفات سلبیه است. ذاتی که به این ترتیب ماوراء هر چیز و برتر از هر چیز است مناسبتی با ماده‌ی محدود و پست و ناقص عالم ندارد، و ارتباط مستقیم ذات برتر خداوندی با ماده‌ی ناقص عالم منافی کمال و ابدیت و قدیم بودن اوست. برای پر کردن این شکاف، فیلن معتقد به وسایط میان عالم ماده و ذات الاهی شده است. این وسایط عالمی است پایینتر از ذات الاهی، و به قول عرفای اسلامی، عالم اسماء و صفات، و به قول فیلن، عالم قوا و مُثُل الاهی است. قوا و مثل الاهی لایتناهی است، و فعل ذات خداوند در عالم تکثرات به وسیله‌ی همین قوا انجام میگیرد. این وسایط یا قوا و مثل الاهی را اگر عالم اسماء و صفات خداوندی در نظر بگیریم انواع و اجناس عالیه هستند، و ماده‌ی درهم و آشفته‌ی این عالم را نظم و ترتیب و صورت میبخشند، و اگر به منزله‌ی عوامل و زُمَل او در نظر بگیریم فرشتگان و دمون[8]ها (demon-) خوانده میشوند (کلمه‌ی دمون معنائی اعم از جن و دیو دارد). ولی، مجموع این وسایط و عوالم در وجود لوگوس (کلمه یا عقل ← کلمه) خلاصه و متمرکز میگردد، و لوگوس را از جهتی میتوان هسته‌ی اصلی فلسفه‌ی فیلن خواند. لوگوس مَثَلِ اعلی و قوة القُوی یا نیروی نیروها است، او فرشته‌ی اعظم و رسول خدا و صادر اول و عقل کل است. خداوند عالم را به وسیله‌ی او آفریده، و او روح عالم و روح القدس و فارقلیط است. بنا بر این، لوگوس را نه میتوان وجود جزئی مشخصی دانست و نه وجود کلی نامشخص، وجود او در نوسان میان تشخّص و تفرّد عالم ماده و کلیت و احاطه‌ی عالم بالا است، لوگوس واسطه‌ی عالم محسوس و عالم معنی یا مفارقات است، هم جنبه‌ی مادی دارد، زیرا کلمه‌ای است که میتوان آن را شنید و بر زبان آورد، و هم جنبه‌ی معنوی و روحانی دارد. خلاصه آنکه میتوان عالم ماده را کلمه و لوگوس الاهی دانست، که به صورت بدن واحد درآمده است، همچنانکه عالم مثل و معنویات را میتوان لوگوس یا کلمه‌ی مجرد نامادی دانست.

انسان آمیزشی است از روح مجرد صافی، که از عالم معنویات است، و از ماده‌ی کثیف پست، که مبدأ شرور و گناهان است. بدن جسمانی او همچون قفس و زندانی است برای روح او، و مهمترین اصل اخلاقی در نظر فیلن رها ساختن روح از زندان ماده است. وظیفه‌ی انسان آن است که، به کومک لوگوس و با خلسه و انجذاب، روح خود را از ماده نجات دهد، و به جهان خدائی برود. پس، انسان تنها با نیروی خود نمیتواند نجات یابد، بلکه قوا و عنایات الاهی باید دستگیر او شود. روح کسانی که در این جهان خود را از آلودگیهای ماده دور نگه داشته‌اند میتواند پس از مرگ به عالم غیب متصل شود. روح دیگر کسان به ابدان دیگر منتقل خواهد شد، و در زندان خواهد ماند.

II ـ آثار فیلن. از آثار فلسفی فیلن میتوان کتابهای **تمامی‌ناپذیری جهان؛ هر انسان درستکار آزاد است؛ عنایت یزدانی؛ اسکندر، یا هر جانور بی‌زبانی دارای عقل است؛** و **زندگانی با اندیشه‌های معنوی** را نام برد، گر چه صحت انتساب بعضی از آنها به او مورد تردید قرار گرفته است. از کتب مهم او یکی تمثیلات کتاب مقدس است، که تفسیری است بر اسفار خمسه و مخصوصاً برای یهود نوشته شده است، و دیگری کتابی در باره‌ی زندگی موسی، و سفارت نزد گایوس کالیگولا. آثار فیلن همه به زبان یونانی است، ولی بعضی از آنها از راه ترجمه‌ی ارمنی به دست محققین رسیده است.
فیلوپاتر: ← فیلوپاتور.
فیلوپاتور[9] (filopator)، لفظ یونانی، به معنی پدردوست، که بعضی از سلاطین قدیم بدان ملقب بوده‌اند (مثلا بطلمیوس IV و سلوکوس IV). صورت دیگر آن فیلوپاتر[10] (filopāter) است.
فیلودندرون: ← فلفسها.
فیلوستراتوس[11] (filostrātus) [فلاویوس فیلوستراتوس (flāvius)]، ح ۱۷۰–۲۴۵ یا ۲۵۰ ب‌م، نویسنده و فیلسوف یونانی، معروف به آتنی. احتمالا در لمنوس متولد شد، و در آتن تحصیل کرد، و پس از ۲۰۲ به دربار ملکه‌ی روم یولیا دومنا[12] (yulia domna، ف ۲۱۷، زوجه‌ی سپتیمیوس سوروس)، راه یافت، و پس از مرگ او در شهر صور مستقر شد. از کتابهای او یکی شرح حال فیلسوف فیثاغورسی، آپولونیوس توانائی[13] (apol-loniuse tuānā'i)، است که آن را به درخواست ملکه‌ی مذکور نوشته است، و افسانه‌مانند است، و در آن مقام فیثاغورس را خیلی بالا برده است. کتاب دیگر او شرح حال سوفسطائیان است، که در آن احوال سوفسطائیان قرن ۵ ق‌م و بعضی از فلاسفه و خطبای بعدی یونان و نیز شرح حال بعضی از سوفسطائیان متأخر را ذکر کرده است. کتاب دیگر او به نام گفتار در باره‌ی طبیعت و قانون است.
فیلوکتتس[14] (filoktetes)، در اساطیر یونان، دوست هرکول، که سلاح او را نیز حمل میکرد، و کمان و تیرهای هرکول، بر حسب وصیت وی، به او رسید. از خواستگاران هلنه بود، و با هفت کشتی عازم ← جنگ تروا شد، ولی ماری او را گزید، و به سبب عفونت زخم وی و فریادهایش،

(۱)photographic film (۲)Fillmore (۳)Philemon (۴)Baucis (۵)Philo (۶)Philo Judaeus (۷)self-sufficient (۸)demon (۹)Philopator (۱۰)Philopater (۱۱)Philostratus (۱۲)Julia Domna (۱۳)Apollonius of Tyana (۱۴)Philoctetes

همراهانش او را در جزیره‌ی متروک لمنوس رها کردند. وحشی (← وحش) خبر داد که تسخیر تروا بدون تیر و کمان هرکول ممکن نمیشود. بدین جهت، اودوسئوس و دیومدس عازم لمنوس شدند، و فیلوکتتس را با خود آوردند، و وی دلیرانه جنگید، و با یکی از تیرهای زهرآلود خود پاریس را کشت، و فتح تروا را میسر ساخت. نمایشنامه‌ی فیلوکتتس، اثر سوفوکلس مبتنی بر کوششهائی است که در راه آوردن فیلوکتتس به تروا مبذول شد.

فیلوکسرای مو[1] (filokserâye mô)، (*Phylloxera vastatrix*)، حشره‌ای شته‌مانند از تیره‌ی (Phylloxeridae)، به طول یک میلیمتر و به رنگ زرد قهوه‌ای، که به وسیله‌ی خرطوم مفصلی و ظریف خود، از برگ و ریشه‌ی مو، شیره‌ی نباتی را می‌مکد. شدت عمل این حشره به حدی است که به سرعت موجب خشک شدن و مرگ مو میشود. شکل ظاهری این حشره بسته به فصل سال و اینکه روی ریشه یا برگ مو نشو و نما کند متغیر است.

فیلوکسرا اصلا روی ریشه‌ی موهای وحشی امریکا، که میوه‌ی آنها نامرغوب و غیر قابل استفاده است، زندگی میکند. صدمه‌ای که به این گیاهان میزند از نظر اقتصادی قابل توجه نیست، ولی از سال ۱۸۶۰، با توسعه‌ی کشت موهای اروپائی در امریکا، خسارت این حشره در تاکستانها چنان شدیداً بروز کرد که در مدت ۲۵ سال بالغ بر ۸۰۰٬۰۰۰ هکتار (معادل ۱/۳ موکاریهای کشمت) بر اثر حمله‌ی این آفت بکلی از میان رفت. این حشره بین سالهای ۱۸۵۸ و ۱۸۶۲، همراه با نهالهای مو امریکائی، به وسیله‌ی کشتی به فرانسه وارد شد، و در مدت کوتاهی در فرانسه و سایر کشورهای اروپائی انتشار یافت. شدت خسارت بحدی بود که فقط در سال ۱۸۷۹ بیش از ۱٬۲۰۰٬۰۰۰ هکتار از موستانهای فرانسه بر اثر حمله‌ی این حشره نابود شد.

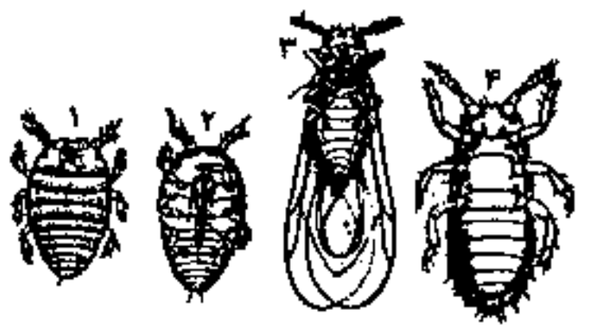

فیلوکسرا
(ف. واستاتریکس)
(۱) و (۲): منظره‌ی ظهری و بطنی فیلوکسرای تباه‌کننده‌ی ریشه؛ (۳) (ماده‌ی بالدار)، و (۴): فیلوکسرای تباه‌کننده‌ی برگ. همه بسیار بزرگتر از اندازه‌ی طبیعی هستند.

این آفت امروز تقریباً در سراسر امریکا، اروپا، استرالیا، الجزایر، و جنوب افریقا انتشار دارد. در آسیا، انتشار این حشره فعلا منحصر به کشورهای ترکیه و اسرائیل است، و فعالیت آن خوشبختانه هنوز در موکاریهای ایران مشاهده نشده، و به اصطلاح، یکی از آفات قرنطینه‌ای است که از ورود آن (به خصوص از مرز کشور همسایه‌ی ما ترکیه) باید از طریق معاینه‌ی دقیق نهالهای وارداتی و سایر مراقبتهای لازم بشدت جلوگیری شود.

دوره‌ی نشو و نمای کامل فیلوکسرا فقط برموهای امریکائی صورت میگیرد، بدین ترتیب که حشره زمستان را به حالت تخم در زیر پوست شاخه‌های ۲ یا ۳ساله میگذراند، تفریخ تخمها از اوایل بهار آغاز میشود، و ماده‌های بی‌بال، معروف به "مؤسس"، ظاهر میشوند، که در سطح روئی برگها قرار میگیرند، و در ضمن نیش زدن برای تغذیه از شیره‌ی نباتی، موجب تشکیل برجستگیهائی به نام گال[2] در سطح زیرین برگها میشوند. حشره‌ی مؤسس، پس از ۴ بار تغییر جلد دادن، به مرحله‌ی کمال میرسد، و شروع به تخمریزی میکند. هر یک از این ماده‌ها جمعاً تعداد ۵۰۰ تا ۶۰۰ تخم و روزانه، به طور متوسط، ۳۵ تخم میگذارد. خسارت حشره در این مرحله به صورت گالهای متعددی بر سطح زیرین برگ ظاهر میشود. این گالها ابتدا سبزرنگ میباشند، و سپس به رنگ زرد یا قرمز درمیآیند. در داخل هر گال، یک ماده و تعدادی تخم و پوره‌های جوان مشاهده میشود، و به این ترتیب، تا پائیز، ۳ تا ۸ نسل از این حشره بر روی برگهای مو ایجاد گال میکنند. در طول تابستان، عده‌ای از پوره‌های جوان به طرف ریشه‌ی مو مهاجرت میکنند، و بر روی آن مستقر میشوند. این پوره‌ها، به وسیله‌ی خرطوم خود، در سطح ریشه ایجاد گره‌ها یا غده‌هائی میکنند که نمو مو را بکلی متوقف میسازد. فیلوکسرا، روی ریشه‌ی مو، در ضمن تکثیر، چندین نسل متوالی ایجاد میکند، و میتواند تمام سال را روی ریشه باقی بماند. غالباً، در اواخر تابستان و اوایل پاییز، افراد بالداری به وجود میآیند که ریشه را ترک میکنند و از شاخه‌ها بالا میروند. این عمل باعث انتشار آنها از پایه‌ای به پایه‌ی دیگر میشود. ماده‌های بالدار بلافاصله در قسمتهای هوائی مو تخمریزی میکنند، و یک نسل جنسی مرکب از افراد نر و ماده به وجود میآورند. این حشرات نر و ماده جفتگیری میکنند، و هر یک از ماده‌ها یک عدد تخم زمستانی در زیر پوست شاخه‌های ۲ یا سه‌ساله قرار میدهد. در روی موهای اروپائی، مخصوصاً در مناطق سردسیر، فعالیت این حشره درتمام سال روی ریشه‌ی مو انجام میگیرد، و مرحله‌ی تخمگذاری زمستانی و نسلهای گال‌زای آن روی برگ اغلب وجود ندارد.

مبارزه با فیلوکسرا در درجه‌ی اول به وسیله‌ی پیوند کردن اقسام حساس مو است بر پایه‌های مقاوم امریکائی. این عمل برای اولین‌بار در فرانسه صورت گرفته است. مبارزه‌ی شیمیائی به طور کلی دشوار است، و فقط در سطح کوچک میتوان بدان اقدام کرد.

فیلولائوس[3] (filolâos)، نه اواسط قرن ۵م ق‌م، منجم و ریاضیدان و فیلسوف فیثاغورسی‌مسلک یونانی، که ظاهراً نخستین کسی است که عقاید فیثاغورسیان را تدوین کرده است (← فیثاغورس). در نظر فیلولائوس، صفات و خصوصیات اجسام، اعم از صفات فضائی و مکانی و صفات دیگر، ناشی از اعداد است. نقطه، خط، سطح، و جسم، به ترتیب، از اعداد یک، دو، سه، و چهار است؛ کیفیت و رنگ از عدد پنج است؛ جان از عدد شش؛ عقل و سلامت و روشنی از عدد هفت؛ و عشق و دوستی و سعادت از عدد هشت است. اعداد با دو مبدأ نامتعین و تعین‌بخش سه مبدئی هستند که اشیاء را قابلیت معرفت و شناسائی میبخشند. طبیعت عدد هر چیز ناشناخته و مشکوک را قابل شناسائی میکند، و انسان را به آن شیء رهنمون میشود. اگر عدد نبود همه چیز به خودی خود مبهم بود، و نسبت آن به خود و به دیگران نامعین میماند. در مرکز عالم آتشی است که کره‌ی زمین و کره‌ی برابر زمین، و نیز ماه، آفتاب، سیارگان پنجگانه، و فلک ثوابت به دور آن میگردند. اعتقاد به کره‌ای برابر زمین ظاهراً برای تکمیل عدد مقدس ۱۰ بوده است. مغز مرکز فعالیت انسانی، قلب مرکز فعالیت حیوانی، و ناف مرکز فعالیت نباتی است. حرارت بدن را میسازد، و تنفس آن را خنک میکند، و سلامت بدن ناشی از تعادل و هماهنگی حرارت و برودت است. پیش از فیلولائوس، فیثاغورس ظاهراً از ساختن سه کثیر الوجوه منتظم خبر داشت، و انباذقلس (← امپدوکلس) گفته بود که عناصر عالم چهار است. فیلولائوس این دو مطلب را با هم تلفیق کرد و هر عنصری را مربوط به یکی از چندوجهیها دانست. آتش شکل چهاروجهی دارد (ظاهراً به جهت شعله‌ی هرمی‌شکل آن؟)، هوا هشت‌وجهی، آب بیست‌وجهی و خاک شش‌وجهی یا مکعب. اما عنصر پنجمی نیز به نام آثیر (اتر) وجود دارد، که جسمی است لطیف و محیط بر عالم، و هیئت آن دوازده‌وجهی است.

فیلولوژی[4] (filolôji، فنـ) یا **فقه اللغه** (feq-ho 'l.loqa)، در معنی محدود تحقیق در یک زبان و متون آن است، و اخیراً به خصوص تحقیق تاریخی و تحولات یک زبان و ارتباط آن با سایر زبانها از آن استنباط میشود. در معنی وسیعترش، که بیشتر در آلمان رایج است، فیلولوژی شامل تحقیق در ادبیات و فرهنگ هر زبان نیز میشود.

فیلومتور[5] (filometor)، لفظ یونانی‌الاصل، به معنی مادردوست، که بعضی از فرمانروایان قدیم بدان ملقب بوده‌اند (مثلا بطلمیوس VI).

فیلوملا[6] (filomelâ)، در اساطیر یونان، دختر پاندیون[7] (pândion)، شاه آتیک. پاندیون دختر دیگری داشت به نام پروکنه[8] (prokne). به سبب خدمتی که ترئوس[9] (tereus)، شاه تراکیا، به پاندیون کرد، وی پروکنه را به زوجیت به ترئوس داد، و پروکنه ازو پسری به نام ایتوس[10] (itus) آورد. ترئوس زوجه‌ی خود را پنهان کرد، و به عنوان اینکه وی مرده است، فیلوملا را فریب داد، و به زنی گرفت، و برای اینکه مبادا رازش فاش شود زبان او را برید. اما فیلوملا حقیقت را دریافت، و به تدبیر، ماجرا را به پروکنه اطلاع داد. پروکنه، برای انتقامجوئی، ایتوس را به قتل آورد، و بر سر سفره به خورد ترئوس داد، و با خواهر خود گریخت. ترئوس با تبر به تعقیب آنان رفت، ولی خدایان فیلوملا را به بلبل و پروکنه را به چلچله تبدیل کردند. به روایت دیگر، فیلوملا به چلچله و پروکنه به بلبل مبدل شد.

فیله، جزیره، مصر، ← بیلک.

(۱)phylloxera (۲)gall (۳)Philolaus (۴)philology (۵)Philometor (۶)Philomela (۷)Pandion (۸)Procne (۹)Tereus (۱۰)Itys

فیلیبر، امانوئل: ← امانوئل فیلیبر.
فیلیپ، اسم اروپائی برای مرد، ← فیلیپوس، اسم.
فیلیپ[۱] I (اسپانیا) (-filip) یا **فیلیپ زیبا،** ۱۴۷۸–۱۵۰۶، شاه (۱۵۰۶) اسپانیائی کاستیل، مهیندوک اتریش، پسر امپراطور ماکسمیلیان I و ماری دو بورگونی. در ۱۴۸۲ فروبومان را از مادر خود به ارث برد، ولی تا ۱۴۹۳ عملا در گان زندانی بود، و در آن سال، تحت سرپرستی پدرش، اسماً به حکومت فروبومان رسید. با خوانای دیوانه، دختر فردیناند V و ایزابل I، عروسی کرد. در ۱۵۰۴، خوانا ملکه‌ی کاستیل شد، ولی فردیناند نیابت سلطنت را به دست گرفت. فیلیپ با وی به جدال برخاست، و در ۱۵۰۶ با خوانا در حکومت کاستیل شریک شد، ولی در همان سال وفات یافت. فردیناند در سلطنت کاستیل با خوانا شریک شد، و متصرفات فیلیپ در نواحی فروبومان و فرانش‌کنته به پسرش (بعداً امپراطور شارل V) رسید. فیلیپ نخستین فرمانروای هاپسبورگ در اسپانیا بود.
فیلیپ[۱] II (اسپانیا)، ۱۵۲۷–۹۸، شاه (۱۵۵۶–۹۸) اسپانیا، ناپل، و سیسیل، و به عنوان **فیلیپ I**، شاه (۱۵۸۰–۹۸) پرتغال. پس از کناره‌گیری (۱۵۵۶) پدرش از سلطنت، امپراطور شارل V، که قبلا فروبومان، فرانش‌کنته، و دوکنشین میلان را به او واگذار کرده بود، به پادشاهی نشست. بعد از مرگ همسر اولش ماری پرتغال، با ماری تودور انگلستان ازدواج کرد (۱۵۵۴). اندکی پس از ورود او به لندن، انگلستان دوباره رسماً به کلیسای رومی بازگشت. فیلیپ، که سخت منفور انگلیسها بود، بدون اعتنا به اشتیاق شدید ماری به بچه‌دار شدن، بزودی انگلستان را ترک کرد. جنگ پدرش را بر ضد هانری II فرانسه ادامه داد، و انگلستان را به جنگ کشاند(۱۵۵۷). در همین سال، پیروزی مهمی در سن‌کانتن نصیب اسپانیا شد، اما به علت ضعف مالی، نتوانست ازین پیروزی استفاده کند. پس از مرگ (۱۵۵۸) ماری، فیلیپ به ملکه الیزابت I پیشنهاد ازدواج کرد، ولی او نپذیرفت. صلح عمومی سال ۱۵۵۹ (← کاتو-کامبرزی، پیمان) اسپانیا را به صورت مهمترین قدرت اروپائی و بزرگترین مملکت صاحب مستعمره در جهان در آورد. هر چند فیلیپ کاتولیک متعصبی بود، دین را در خدمت مقاصد سیاسی خود به کار میبرد. آزار مذهبی و تفتیش افکار در دوران او به اوج رسید، و وسیله‌ای برای سرکوبی مخالفین سیاست وی، که ایجاد سلطنت مطلق بود، شد. در اوایل سلطنتش، با پاپ پاولوس IV جنگید (۱۵۵۶–۵۷)، زیرا دستگاه پاپی از توسعه‌ی نفوذ اسپانیا در ایتالیا بیمناک بود، و آن را مخل قدرت دنیوی خود میدانست، و به همین جهت از فرانسه حمایت می‌کرد. سرکوبی موریسکوها، به خصوص بعد از شورش ۱۵۶۸–۷۱، که هدف اصلی آن جلوگیری از کومک آنها به ترکان عثمانی در دست‌اندازی به اسپانیا بود، وحدت مذهبی اسپانیا را تامین کرد. برادر ناتنی فیلیپ، خوان اتریشی (۱۵۴۵–۷۸)، ترکها را در نبرد لپانتو شکست داد (۱۵۷۱)، ولی ترکان در ۱۵۷۴ شهر تونس را از اسپانیا گرفتند. شورش هلند (نیز ← هلند اتریش و اسپانیا) بزرگترین شکست دوران پادشاهی فیلیپ بود. مداخله‌ی اسپانیا در جنگ اتحادیه‌ی مقدس بر ضد هانری IV کومک به جلوگیری از نهضت پروتستان در فرانسه کرد. به سبب حمایت انگلستان از شورشیان هلند و رقابت آن دولت با اسپانیا در دریاها، فیلیپ جهازات شکست‌ناپذیر را برای نبرد با انگلستان تجهیز کرد (۱۵۸۸)، اما شکست سخت این جهازات باعث تفوق انگلستان بر دریاها شد. تنها پیروزی نظامی قابل ملاحظه‌ی اواخر دوران سلطنت فیلیپ تصرف پرتغال بود. پس از مرگ (۱۵۸۰) هانری پرتغال، که جانشینی نداشت، آلوا آن کشور را فتح کرد، و پادشاهی فیلیپ‌که به عنوان پسر ایزابل پرتغال (دختر مانوئل I) مدعی سلطنت آنجا بود‌از طرف کورتس پرتغال به رسمیت شناخته شد. در ۱۵۶۸، سومین زوجه‌ی فیلیپ، الیزابت دو فرانس، و پسر فیلیپ، دون کارلوس، درگذشتند. سپس، فیلیپ با آن دتریش (ān dotriš؛ ف ۱۵۸۰)، دختر ماکسیمیلیان II، ازدواج کرد، و از این وصلت فیلیپ III به دنیا آمد، که جانشین فیلیپ II شد.

در سلطنت فیلیپ، اسپانیا مستعمرات زیادی به دست آورد، و استحکاماتی در قسمت جنوبی کشمة حالیه ایجاد کرد، و جزایر فیلیپین را (که به نام او نامگذاری شد) فتح کرد. فیلیپ برای رونق تجارت و صنعت اسپانیا (به خصوص صنایع نساجی) کوشید، و پادشاهی او شاهد دوران رونق اقتصادی کوتاهی در اسپانیا بود. اما، با وجود سیل طلائی که از امریکا به اسپانیا وارد میشد، این کشور به سبب جنگها و مداخلات خارجی همواره محتاج وام بود. با وجودی که تعصب، سختگیری، و توجه شدید فیلیپ به جزئیات مشهور است، وی بدان حد که دشمنان معاصرش یا مؤلفین ادوار بعد وانمود کرده‌اند جبار و خون‌آشام نبود. حکومت او به طور کلی، در عین اقتدار، منصفانه بود. اگرچه دربارش در اسکوریال منمومترین دربارهای اروپا بود، عصر طلائی ادبیات و هنر اسپانیا در دوران او آغاز شد، و در عهد پسر و جانشینش فیلیپ III به اوج رسید.
فیلیپ[۱] III (اسپانیا) (-filip)، ۱۵۷۸–۱۶۲۱، شاه (۱۵۹۸–۱۶۲۱) اسپانیا، ناپل، و سیسیل، و به عنوان **فیلیپ II**، شاه (۱۵۹۸–۱۶۲۱) پرتغال، و پسر و جانشین فیلیپ II اسپانیا. پادشاهی او دوران تشدید انحطاط اسپانیا و امپراطوری آن، و در عین حال، عصر طلائی هنر و ادبیات آن کشور بود. فیلیپ در تعصب دینی مانند پدر بود، اما ذکاوت و قدرت کار او را نداشت، و زمام امور را به دست ف. لرما، سپرد. اندکی قبل از جلوس فیلیپ، بین اسپانیا و فرانسه بر طبق ← پیمان ورون (۱۵۹۸) صلح برقرار شد. صلح با انگلستان در ۱۶۰۴ و صلح با ایالات متحده‌ی هلند در سال ۱۶۰۹ برقرار گردید. در عین حال، در ۱۶۲۰ سپاهیان اسپانیا وارد جنگ سی‌ساله شدند. موریسکوها، در عهد سلطنت فیلیپ، بکلی از اسپانیا اخراج شدند (۱۶۰۹). کشاورزی و بازرگانی رو به انحطاط نهاد، ولی اشراف املاک وسیعی به چنگ آوردند، و کار کلیسا بالا گرفت. از جنبه‌ی فرهنگی، اسپانیا در اوج دوران طلائی خود بود، و اشخاصی از قبیل سروانتس، لوپه د وگا، ← ال گرکو، و تورباران را به بار آورد. بعد از فیلیپ، پسرش، فیلیپ IV، به سلطنت رسید. دخترش، آن دتریش، زوجه‌ی لوئی XIII فرانسه بود.
فیلیپ[۱] IV (اسپانیا)، ۱۶۰۵–۶۵، شاه (۱۶۲۱–۶۵) اسپانیا، ناپل، و سیسیل، و به عنوان **فیلیپ III**، شاه (۱۶۲۱–۴۰) پرتغال، پسر و جانشین فیلیپ III. بعد از جلوس فیلیپ، اولیوارس به جای لرما به وزارت اعظم رسید. فیلیپ با ذکاوت اما بدون تحرک بود. در دوران او انحطاط سیاسی و اقتصادی اسپانیا ادامه یافت. در ۱۶۲۱ جنگ با هلند از سر گرفته شد. در ۱۶۲۲، بر سر مسئله‌ی والتلینا جنگ با فرانسه درگرفت، و به صورت قسمتی از جنگ سی‌ساله درآمد. این جنگ بعد از صلح وستفالی (۱۶۴۸) نیز ادامه یافت، و با مداخله‌ی اسپانیا در فروند فرانسه وضع آن دشوارتر شد، و عاقبت با شکست اسپانیا (← پیرنه، صلح) خاتمه یافت (۱۶۵۹). مردم پرتغال، با استفاده از این اوضاع، انقلاب کردند (۱۶۴۰)، و ژان IV را به پادشاهی برگزیدند. کاتالونیا نیز قیام کرد، و مدتی مدید تحت اشغال فرانسه درآمد. اسپانیا، در صلح وستفالی، استقلال ایالات متحده‌ی هلند را ناچار پذیرفت، و در صلح پیرنه، روسیون و قسمتی از هلند اسپانیا را به فرانسه واگذار کرد. دختر فیلیپ، ماری ترز، به همسری لوئی XIV فرانسه درآمد.

به سبب حضور ولاسکوئس در دربار فیلیپ، احتمالا بیش از هر پادشاه دیگر ازو صورت ساخته شده است. فیلیپ حامی روبنس و کانو نیز بود، و کالدرون د لا بارکا و تیرسو د مولینا در عهد وی سنت بزرگ نمایشنامه‌نویسی اسپانیا را ادامه دادند.
پسرش کارلوس II به جایش نشست.
فیلیپ[۱] V (اسپانیا) (-filip)، ۱۶۸۳–۱۷۴۶، اولین شاه (۱۷۰۰–۴۶) اسپانیا از خاندان بوربون، نواده‌ی لوئی XIV فرانسه. قبل از آنکه کارلوس II اسپانیا او را به جانشینی خود انتخاب کند اسماً دوک آنژو بود. لوئی XIV پادشاهی فیلیپ را بر اسپانیا پذیرفت، و این امر منجر به ← جنگ جانشینی اسپانیا (۱۷۰۱–۱۴) شد، که قدرت اسپانیا را سخت تضعیف کرد. اگر چه پیمانهای صلح (← اوترشت، صلح) مستعمرات اسپانیا را باقی گذاشت، آن کشور را واداشت که هلند اسپانیا، ساردنی، میلان، و ناپل را به اتریش، و سیسیل را به ساووا واگذار کند. فیلیپ تاج و تخت اسپانیا را حفظ کرد، اما مجبور به قبول قانون سالیک گردید، تا از امکان اتحاد شخصی او با فرانسه جلوگیری شود. کاتالونیا، آراگون، و والنسیا راکه در جنگ جانب دشمن او مهیندوک شارل (بعداً امپراطور شارل VI) را گرفته بودند‌از بسیاری از امتیازات خودمختاری محروم کرد. فیلیپ مردی سست‌عنصر و تحت نفوذ زنها بود. در آغاز، شاهزاده‌خانم فرانسوی، ماری دزورسن[۲] (māri dezürsan؛ ۱۶۴۲–۱۷۲۲)، که ترتیب ازدواج فیلیپ را با همسر اولش داده بود، بر دربار وی مسلط و باعث تفوق نفوذ فرانسه شده بود. پس از مرگ (۱۷۱۴) همسر اولش، فیلیپ با الیزابت فارنه ازدواج کرد، که بکلی شوهر خود را تحت نفوذ داشت، و خود در عین حال تحت نفوذ کاردینال آلبرونی، وزیر اعظم فیلیپ، بود. کوشش ملکه و وزیر اعظم در بازگرفتن متصرفات سابق اسپانیا در ایتالیا باعث تشکیل اتحاد چهارگانه (۱۷۱۸) شد، که اسپانیا نیز ناچار به آن گردن نهاد (۱۷۲۰). در جنگ جانشینی لهستان (۱۷۳۳–۳۵)، ناپل و سیسیل به دون کارلوس (بعداً کارلوس III اسپانیا)، پسر فیلیپ و الیزابت، و در جنگ

(۱)Philip (۲)Marie des Ursins

جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸)، پارما و پیاچنتسا به برادر کوچکتر کارلوس، موسوم به فیلیپ، منتقل شد. پیش از ورود اسپانیا به جنگ جانشینی اتریش، آتش جنگ با بریتانیا شعله‌ور شده بود (۱۷۳۹) (← گوش جنکینز، جنگ). در ۱۷۳۳، اولین قرارداد خانوادگی بین اسپانیا و فرانسه منعقد شد. پس از فیلیپ، فردیناند VI، پسر وی از زوجه‌ی اولش، به جایش نشست.

فیلیپ I (پرتغال)، ← فیلیپ II (اسپانیا).

فیلیپ II (پرتغال)، ← فیلیپ III (اسپانیا).

فیلیپ III (پرتغال)، ← فیلیپ IV (اسپانیا).

فیلیپ[1] I (فرانسه) (filip-)، ۱۰۵۲–۱۱۰۸، شاه (۱۰۶۰–۱۱۰۸) فرانسه، پسر و جانشین هانری I. با اسلحه و سیاست قلمرو سلطنتی کوچک خود را وسعت بخشید. برای جلوگیری از اینکه انگلستان و نورماندی تحت سلطنت واحد درآیند، از روبر II نورماندی حمایت کرد. علی رغم مساعی او، قدرت سلطنت ضعیف ماند. فیلیپ مقامات روحانی را خرید و فروش میکرد، و با اصلاحات پاپ گرگوری VII مخالفت میورزید، و این امور سبب کشمکش وی و پاپ شد. زندگی خصوصی رسوای فیلیپ نیز به این کشمکش دامن میزد. فیلیپ همسر اول خود، برتا، دختر کنت هولاند، را طرد کرد، و با وجود مخالفت کلیسا، با زوجه‌ی فولک، کنت آنژو، ازدواج نمود. پاپ اوربانوس II و پاپ پاسکالیس II فیلیپ را تکفیر کردند، اما او تا ۱۱۰۴ به این امر اعتنائی نکرد. در سالهای آخر عمرش، پسرش لوئی VI از جانب او حکومت میکرد.

فیلیپ[1] II (فرانسه) یا **فیلیپ اوگوست**[2] (filip ogüst) یا **فیلیپ فاتح**، ۱۱۶۵–۱۲۲۳، شاه (۱۱۸۰–۱۲۲۳) فرانسه. از ۱۱۷۹ از جانب پدرش، لوئی VII، به امر حکومت پرداخت. در سلطنت او، وسعت قلمرو سلطنتی بیش از دو برابر شد، و قدرت سلطنت، با تضعیف نظام فئودالیته، استحکام یافت. فیلیپ اتحادیه‌ی فلاندر، بورگونی، و شامپانی را شکست داد (۱۱۸۱–۸۶)، و آمین، آرتوا، و قسمتی از ورماندوا را از کنت فلاندر گرفت. سپس به سرزمینهای انگلستان در فرانسه تاخت (۱۱۸۷، ۱۱۸۸). در ۱۱۸۹، با ریچارد، فرزند یاغی هنری II انگلستان، متحد شد، و هنری ناچار قسمتی از سرزمینهای متصرفی خود را در فرانسه به او واگذاشت، و به علاوه توافق کردند که به اتفاق عازم جنگ صلیبی شوند. بعد از مرگ هنری، فیلیپ و ریچارد I انگلستان روانه‌ی جنگهای صلیبی شدند (۱۱۹۰). اما، بین آنها نفاق افتاد، و بعد از فتح عکا، فیلیپ به فرانسه بازگشت (۱۱۹۱). سپس با امپراطور هانری VI علیه ریچارد متحد شد، اما، در نتیجه‌ی پنج سال جنگ (۱۱۹۴–۹۹)، قسمت اعظم سرزمینهائی را که به خاک خود ملحق کرده بود ناچار به او واگذاشت. بعد از جلوس جان لکلند به سلطنت انگلستان، فیلیپ به حمایت از آرتور I برخاست، و به جنگ با جان ناچار نورماندی، برتانی، آنژو، مِن، و تورن را تسلیم او کرد (۱۲۰۴). فیلیپ کمی بعد پواتو را متصرف شد. در ۱۲۱۴ نیروی متحد جان، امپراطور اوتوی IV، و کنت فلاندر را در بووین شکست داد، و بدین گونه، فرانسه قویترین دولت اروپائی شد. در ۱۲۱۶، فیلیپ پسر خود لوئی (بعداً لوئی VIII) را مأمور لشکرکشی به انگلستان کرد؛ جنگهای (۱۲۱۵، ۱۲۱۹) لوئی بر ضد آلبیگائیان زمینه را برای الحاق جنوب فرانسه به وسیله‌ی لوئی IX فراهم ساخت.

فیلیپ اصلاحات اساسی در فرانسه به عمل آورد. شورائی مشورتی به جای مقامات موروثی درباری دایر کرد؛ یک عدالتخانه‌ی سلطنتی با اختیارات وسیع تأسیس کرد؛ و بخشهای اداری جدیدی که به وسیله‌ی صاحب‌منصبان موظف پادشاه اداره میشد تشکیل داد. یک سلسله تحولات اجتماعی بزرگ نیز در دوران او روی داد. سرفداری تقریباً از میان رفت؛ جوامع شهری رو به ترقی نهادند، و نیرومند شدند؛ بازرگانی با برقراری بازارهای مکاره‌ی بزرگ در شامپانی تحرک یافت، و طبقات مردم در آن راه یافتند؛ و فئودالیته رو به ضعف نهاد. رونق شهرها مخصوصاً در پاریس نظرگیر بود؛ به امر فیلیپ، خیابانها سنگفرش شد، ساختمان نوتر دام پاریس ادامه یافت، و لوور اولیه ساخته شد.

فیلیپ[3] III (فرانسه) (filip-) یا **فیلیپ جسور** (jasur)، فنس **فیلیپ لو آردی**[4] (filip lë ardi)، ۱۲۴۵–۸۵، شاه (۱۲۷۰–۸۵) فرانسه، پسر و جانشین لوئی IX. با واگذاری (۱۲۷۹) امتیاز کوچکی به انگلستان، پواتو، اوورنی، و تولوز را بی‌جنگ و جدال متصرف شد. در ۱۲۸۴، پسرش (بعداً فیلیپ IV) با ژان ناوار و شامپانی ازدواج کرد، و بدین گونه، اولین اتحاد فرانسه با این نواحی برقرار شد. برای تأمین کشوری جهت پسر دیگرش، به مملکت آراگون حمله کرد (۱۲۸۵)، اما به عقبنشینی مجبور شد و در همین ضمن درگذشت. سلطنت او تحت تأثیر رجال و سیاستهای دوره‌ی پدرش بود.

فیلیپ[5] IV (فرانسه) یا **فیلیپ زیبا** (zibā)، فنس **فیلیپ لو بل**[6] (lë bel)، ۱۲۶۸–۱۳۱۴، شاه (۱۲۸۵–۱۳۱۴) فرانسه، پسر و جانشین فیلیپ III. سیاستهای دوره‌ی او سلطنت را در فرانسه تقویت کرد، و بر درآمد شاه افزود. فیلیپ خود را محق میدانست که از روحانیون نیز برای دفاع از کشور مالیات بگیرد، و بدین گونه، مالیات خاصی را که کلیسا برای جهاد با آلبیگائیان وضع کرده بود جنبه‌ی دائمی داد. پاپ بونیفاکیوس VIII با صدور (۱۲۹۶) توقیفی با این اقدام مخالفت کرد، اما وقتی با تهدید قطع عواید واصل از فرانسه مواجه شد ناچار تسلیم گردید (۱۲۹۷). کشمکش بین فیلیپ و پاپ با توقیف (۱۳۰۱) اسقف ب. سه شدت یافت. فیلیپ نجبا، روحانیون، و طبقه‌ی سوم را به اولین اتا ژنروی فرانسه (۱۳۰۲–۳) دعوت کرد تا اقدامات خود را توجیه کند، و پاپ نیز با صدور (۱۳۰۲) توقیع دیگری حق مداخله‌ی خود را تأکید کرد. فیلیپ حکم به توقیف پاپ داد، و هر چند بونیفاکیوس آزاد ماند، کمی بعد درگذشت (۱۳۰۳). بعد از دوره‌ی کوتاه پاپی بندیکتوس XI، فیلیپ وسیله‌ی انتخاب کلمنس V را به پاپی فراهم ساخت، و او در ۱۳۰۹ مقر پاپ را به آوینیون منتقل کرد (← اسارت بابلی؛ پاپ). از اقدامات بعدی فیلیپ در مناسبات او با کلیسا، آزار و تعقیب و مصادره‌ی اموال بسیاری از شهسواران پرستشگاه بود، که به بهانه‌ی اصلاح مذهبی انجام گرفت. گروههای ثروتمند دیگری که مورد آزار و تعقیب فیلیپ قرار گرفتند یهودیها و "لومباردها" (بانکداران ایتالیائی) بودند. فیلیپ ارزش مسکوکات در جریان را نیز تقلیل داد. بین ۱۲۹۴ و ۱۲۹۶، فیلیپ به گوییِن، دوکنشین ادوارد I انگلستان، تاخت؛ در ۱۲۹۷، ادوارد برای دفاع از ملک خود فرارسید. قرار ترک مخاصمه (۱۲۹۷) مبدل به صلح دائمی شد (۱۳۰۳)، که بر طبق آن، گوییِن به ادوارد واگذار شد. بعد از کناره‌گیری ادوارد، فیلیپ فلاندر را تسخیر کرد، اما فلاندریها شوریدند، و او را در نبرد سخت کورتره شکست دادند (۱۳۰۲). در پیمانهای متعاقب آن، فیلیپ مجبور شد از دعاوی خود نسبت به فلاندریها بکاهد. فیلیپ دو بار دیگر اتا ژنرو را، عمدةً برای حمایت از سیاست جنگی خود، فراخواند (۱۳۰۸ و ۱۳۱۴). پسرش، لوئی X، به جایش نشست.

فیلیپ[7] V (فرانسه) (filip-) یا **فیلیپ دراز**، فنس **فیلیپ لو لون**[8] (filip lë lon)، ۱۲۹۴–۱۳۲۲، پادشاه (۱۳۱۷–۲۲) فرانسه، پسر فیلیپ IV. بعد از مرگ برادرش، لوئی X، نایب‌السلطنه شد (۱۳۱۶). پس از مرگ ژان I فرانسه، اعلام کرد که جانشینی سلطنت در فرانسه تابع قانون سالیک است، و به تخت نشست. دوران سلطنت او به علت مشاورات متعددش با اتا ژنرو و اجرای اصلاحات اداری، قضائی، و نظامی قابل توجه است. وقتی که گروههای متعصب، به اتهام آلوده کردن چاهها، به تعقیب و آزار جذامیها و یهودیان پرداختند (۱۳۲۱)، شاه آنها را از این کار بازداشت، اما خود او اموال یهودیان را مصادره کرد. برادرش، شارل IV، به جایش نشست.

فیلیپ[9] VI (فرانسه)، ۱۲۹۳–۱۳۵۰، نخستین پادشاه (۱۳۲۸–۵۰) فرانسه از شاخه‌ی والوا، پسر شارل دو والوا و نوه‌ی فیلیپ III. وی، به استناد قانون سالیک، دختر شارل IV و خواهرزاده‌ی شارل، ادوارد III انگلستان، را از سلطنت محروم کرد، و خود به تخت نشست. با فتح (۱۳۲۸) کاسل، کنت فلاندر را، که از او در شورش فلاندریها حمایت کرده بود، دوباره در مقام خود مستقر کرد. سلطنت وی بعد از ۱۳۳۷ تحت تأثیر مراحل اولیه‌ی جنگ صدساله بود. بعد از شکست (۱۳۴۶) او در کرسی و فتح (۱۳۴۷) کاله به دست انگلیسها، فیلیپ قرارداد متارکه‌ای امضا کرد که تا بعد از مرگش ادامه یافت. برای تأمین مخارج جنگ، به اقداماتی از قبیل فروش امتیازات به انجمنهای ایالتی، بستن مالیات عمومی بر نمک، اخذ وام، و تقلیل ارزش مسکوکات در جریان متوسل شد. در اواخر سلطنتش فرانسه گرفتار مرگ سیاه شد. فیلیپ مونپلیه و دوفینه را به قلمرو سلطنتی اضافه کرد. پسرش، ژان II، به جایش نشست.

فیلیپ[10] II (مقدونیه) پد **فیلیپوس** (filippos)، ۳۸۲–۳۳۶ ق‌م، شاه (۳۵۹–۳۳۶ ق‌م) مقدونیه، پسر آمونتاس[11] II (āmuntās-) (شاه مقدونیه). در ۳۶۷–۳۶۴ ق‌م به عنوان گروگان در تب به سر برد، و اطلاعات فراوان در باب یونان و مردم آن

---

(۱)Philip (۲)Philip Augustus; Philippe Auguste (فنس) (۳)Philip (۴)Philippe le Hardi (۵)Philip (۶)Philippe le Bel (۷)Philip (۸)Philippe le Long (۹)Philip (۱۰)Amyntas

کسب کـرد. در آغـاز به نیابت سلطنت آمونتاس، پسر جوان بـرادرش پردیکـاس III، منصوب شد، اما سلطنت را تصاحب کـرد، و مخالفین خارجی و مقدونی خـود را با بیرحمـی تمام سرکوبـی نمود. مردی جاه‌طلب بود، و پس از تجدید سازمان ارتش و تعلیم نظامیـان آن بـه شیوه‌ی پیاده‌نظام یـونان، به فکر توسعه‌ی قلمرو خود از طریق فتوحات نظامی و سیاسی افتاد. در دو سال اول سلطنت متوجه شرق شد، و در ۳۵۶ ق‌م بـه معادن طـلای تـراکیا دست یافت، و در همیـن نـاحیـه فیلیپی را بنا نهاد. در ۳۵۱ ق‌م، دموستن، که از کشورگشائی فیلیپ وحشت داشت، اولیـن فیلیپیک خـود را علیه او در آتـن منتشر کـرد. در ۳۴۸ ق‌م، خالکیـدیکـه (شامـل اولونتوس) جزء قلمرو او بود، و در جنگ میـان فوکیس و همسایگانش بر سر وخشگـاه دلفی (← وخش) وارد بود. در پـایـان جنـگ (۳۴۶ ق‌م)، فیلیپ به عضویت شورای دلفی درآمـد، و در ایـن مقام از طرف یونان رسماً شناخته شد. با این حال، دموستن به تحریک خود علیه او ادامه داد، و وقتی کـه فیلیپ به قصد تصرف قسمت اروپـائی تنگـه‌ی داردانل حرکت کـرد (۳۴۵ ق‌م)، آتن و تب با او به جنگ برخاستنـد. فیلیپ آنهـا را در خایرونیا مقهور کرد (۳۳۸ ق‌م)، و اربـاب بلامنازع یونـان شد. سپس یک حکومت فدرال از ایالات یونان به وجود آورد. فیلیپ در صدد تـدارک حملـه‌ای بـه ایران بود که (احتمالا به دست زوجه‌اش اولومپیاس) مقتول شد. اقدامـات فیلیپ در تقویت مقدونیـه و تضعیف یونان زمینه را برای لشکرکشیهای پسرش، اسکندر مقدونی، فراهم کرد. فیلیپ بنیانگذار واقعی ارتش اسکنـدر بود، و سرداران معـروفی مـانـنـد آنتیگونـوس کوکلوپس، آنتـی پاتـر، لئارخوس، پارمنیون، و پردیکاس دست‌پرورده‌ی او بودند.

فیلیپ[1] V (مقـدونیه) (filip-)، ۲۳۸–۱۷۹ ق‌م، شاه (۲۲۱–۱۷۹ ق‌م) مقـدونیـه، پسر دمتـریـوس II و جانشین آنتیگونوس III. در جنگ ۲۲۰–۲۱۷ ق‌م در یونان، در جانب اتحادیه‌ی آخایائی (← آخایا) علیه اسپارت و اتحادیـه‌ی آیتولیـائی (← آیتولیا) جنگید، و به شهرت رسید. وقتی که جمهوری روم با هجوم هانیبال دوچار ضعف شد، فیلیپ کوشید تا مستملکات آن را در ایلیریا تصرف کند، و پس از پیروزی هانیبال در کانای، پیمانی با او منعقد کرد (۲۱۵ ق‌م). ایـن امر آتش اولیـن جنگ (۲۱۵–۲۰۵ ق‌م) مقدونیـه و روم را بر افروخت، کـه بـا شکست مقدونیه پایـان یافت. فیلیپ با آنتیوخوس III همدست شد (۲۰۲ ق‌م) تـا، از طریق هجوم به مستملکات بطلمیوس V، در دریای اژه نفوذ کنـد. ممالک رودس و پرگاموس، که از این وضع بیمناک بودند، دولت روم را به دومیـن جنگ بـا مقدونیه برانگیختند (۲۰۰ ق‌م). این جنگ با شکست سخت فیلیپ در کونوسکفالای پایان یافت (۱۹۷ ق‌م). بعد از آن، فیلیپ از مخالفت بـا رومیها احتراز کرد، و بیشتر به همکاری با آنـان پرداخت. مع ذلک، در ۱۸۴، ۱۸۳، و ۱۸۱ ق‌م به بالکان تاخت، و آنجا را تحت نفوذ خود آورد. مساعی اصلی فیلیپ مصروف تجدید بنـای مملکتش بود. پسرش، پرسئوس، بـه جایش نشست.

فیلیپ، قدیس: ← فیلیپس، قدیس؛ فیلیپس حواری.
فیلیپ، کینگ: ← کینگ فیلیپ.
فیلیپ اگالیته: ← اورلئان، لوئی فیلیپ ژوزف د/.
فیلیپ اوگوست: ← فیلیپ II (فرانسه).
فیلیپ جسور[2] (filip-)، ۱۳۴۲–۱۴۰۴، دوک (۱۳۶۳–۱۴۰۴) بورگـونی و کنت (۱۳۸۴–۱۴۰۴) فلاندر، پسر ژان II فرانسه. پدرش بورگونی را به او سپرد. در ۱۳۶۹ بـه یـاری بـرادرش، شارل V فرانسه، با مارگارت، وارث فلاندر، وصلت کرد، و پس از پیروزی (۱۳۸۲) بر← فیلیپ وان آرتولده، فلاندر به او رسیـد. در دوره‌ی خردسالی (۱۳۸۰–۸۸) شارل VI، نایب‌السلطنه و در واقع فرمانروای فرانسه بود. پس از آنکه دیوانگی شاه آشکار شد، میـان فیلیپ و بـرادر شاه لوئـی دوک د/اورلئان، کشمکش بر سر کسب قدرت آغاز شد، و این منازعه در عهد پسر فیلیپ، ژان بی‌ترس، ادامه یافت.
فیلیپ جسور: ← فیلیپ III (فرانسه).
فیلیپ دراز: ← فیلیپ V (فرانسه).
فیلیپ دو ل/ایل آدام: ← شهـواران مهمان‌نواز.
فیلیپ زیبا: ← فیلیپ I اسپانیا، فیلیپ IV (فرانسه).
فیلیپ سوابی[3] (filipe suābi)، ← ۱۱۷۷–۱۲۰۸، شاه (۱۱۹۸–۱۲۰۸) آلمان، جوانترین پسر امپراطور فردریک I و برادر امپراطـور هانـری VI. پس از مـرگ (۱۱۹۷) هانـری، کوشیـد که تـاج امپراطوری را برای پسر خردسال او (بعداً امپراطور فردریک II) بگیـرد، ولی توفیق نیافت، و سرانجام خودش به سلطنت آلمان انتخاب شد. مدت کوتاهی پیش از آن، اقلیتی از امـرا اوتوی IV را در مقابل او به شاهی انتخاب کرده بودند. در جنگی که بدین مناسبت بیـن گوئلفها و گیبلینها روی داد، فیلیپ از حمـایت فیلیپ II فرانسه، و اوتو از پشتیبانی ریچـارد I انگـلستـان و پـاپ اینـوکنتیـوس III برخوردار بود. عاقبت اوضاع به نفع فیلیپ برگشت، و پاپ در شرف این بود که تاج امپراطوری مقدس روم را بر سر او بگذارد، ولی فیلیپ به دست یکی از دشمنـان شخصی خود به قتل رسیـد، و سرانجام اوتو بر تخت نشست. بسیاری عقیده دارند که فیلیپ در منحرف کردن جنگ صلیبی چهارم جهت مستقر کردن پدر زنش اسحاق II بیزانس مؤثر بوده است.
فیلیپ شکـوهمـند[4] (filipe šokuhmand) یـا **فیلیپ هسه‌ای[5]** (hese'i)، ۱۵۰۴–۶۷، لاندگراف (۱۵۰۹–۶۷) هسه و یکی از قهرمانان اصلاح دینی. کوشیـد که تسوینگلی و لوتر را آشتی دهد، ولـی توفیق نیافت، و اعتقادنامه‌ی لوتری آوگسبورگ را امضا کرد. او و جمعی دیگر اتحادیه‌ی شمالکالدنی (← شمالکالدن) را بر ضد امپراطور شارل V تشکیل دادند (۱۵۳۱). در ۱۵۴۱ با شارل صلح کرد، و پس از اینکه شارل اتحادیـه را مقهور کـرد (۱۵۴۷)، تسلیم شد، اما شارل او را به زندان انداخت، و در ۱۵۵۲، کـه از زندان رهائـی یافت، رمقی بـرایش نمانده بود.
فیلیپ عرب[6] (filipe arab)، شهـرت **مارکـوس یولیوس فیلیپوس** (mārkus yulius filippus)، ۲۰۴–۲۴۹، امـپـراطـور (۲۴۴–۴۹) روم، مـتـ بصری. در جنگ گوردیانوس III با ایران شرکت داشت، توطئه‌ی قتل امپراطور را ترتیب داد، و با شاپور I ساسانی صلح کرد. جشن هزاره‌ی بنای رم را پاشکـوه فراوان برگزار کـرد (۲۴۸). **دکیوس** را برای فرونشاندن شورشی که در ناحیـه‌ی دانوب روی داده بود فرستاد، امـا سربازان دکیوس را به امپراطوری برداشتند، و او با لشکریان خود عازم ایتالیا شد. فیلیپ برای دفع آنها شتافت، ولـی در نزدیکـی ورونا به دست آنهـا کشته شد. فیلیپ بـا مسیحیان به تساهل رفتار میکرد، اما احتمالا خودش به مسیحیت نگروید.
فیلیپ فاتح: ← فیلیپ II (فرانسه).
فیلیپ لو آردی: ← فیلیپ III (فرانسه).
فیلیپ لو بل: ← فیلیپ IV (فرانسه).
فیلیپ لو بون: ← فیلیپ نیکو.
فیلیپ لو لون: ← فیلیپ V (فرانسه).
فیلیپ نری[7]، قدیس (qeddis filip neri)، ۱۵۱۵–۹۵، کشیش ایتالیائـی، مت فلورانس. از جوانی بـه کف نفس و کسب دانش پرداخت. در ۱۵۳۳ به رم رفت، و مشغول دستگیـری از مستمندان و عیادت بیماران شد. در ۱۵۵۱ کشیش شد. در ۱۵۶۴ جامعه‌ای دینـی در رم تأسیس کـرد (جامعـه‌ی قدیس فیلیپ نری) کـه فرقه‌ی معروف به "آباء جامعه‌ی دینی"[8] از آن نـاشی شد، و آن در ۱۵۷۵ به تصویب پـاپ گرگوریوس XIII رسید. تأثیر شخصی فیلیپ نری بر مردم، از هر طبقه، به حدی بود که او را رسول رم میخواندند.
فیلیپ نیکو[9] (filipe niku) فنـ **فیلیپ لو بون[10]** (filip lē bon)، ۱۳۹۶–۱۴۶۷، دوک بورگونی و کـنت فلانـدر (۱۴۱۹–۶۷)، پسر ژان بی‌ترس. از طریق زناشوئی، عقد پیمان، جنگ، و خرید، همه‌ی فرو بومان را به چنگ آورد. در جنگ صدساله، از انگلستان پشتیبانـی کـرد، در تنظیـم پیمـان تروا (۱۴۲۰) بسیار مؤثر بـود، و به استقرار حکـومت انگلستان در فرانسه کومک کـرد. امـا در ۱۴۳۵ روش خود را تغییـر داد، و ← پیمان آراس را بـا شارل VII فـرانسه منعقـد کـرد. بعـداً از شورش پراگری بر ضد شارل پشتیبانی کرد، و دوفن (بعداً لوئی XI) را پنـاه داد. دربـارش بـاشکـوهتریـن دربارهای اروپای غربی بود. پسرش، شارل دلیـر، به جایش نشست.
فیلیپو، اسم ایتالیائی برای مرد، ← فیلیپوس، اسم.
فیلیپـوس (filippus)، اسم لاتینـی یونـانـی‌الاصل برای مرد. در عربی، سابقاً بعضی کسان را (مانند شخصیتهای اوایل مسیحیت) کـه دارای ایـن نـام بودنـد فیلبس (filebbos) میخواندند، کـه صورت فـارسی‌شده‌ی آن فیلیس است (نیـز ← فیلقـوس). بعضی از اسامی اروپائی مأخوذ از آن بدیـن شرح است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Felipe	فلیپه (felipe)
آلمانی	Philipp	فیلیپ (filip)
انگلیسی	Philip	فیلیپ (filip)
ایتالیائی	Filippo	فیلیپو (filippo)
پرتغالی	Felippe	فلیپه (felipe)
فرانسوی	Philippe	فیلیپ (filip)
لاتینی	Philippus	فیلیپوس (filippus)

فیلیپویل[11] (filipvil)، دریـابندر (جه ۷۰°۴۵۶)،

(۱)Philip (۲)Philip the Bold (۳)Philip of Swabia (۴)Philip the Magnanimous (۵)Philip of Hesse (۶)Philip the Arabian (۷)Philip Neri (۸)Fathers of the Oratory (۹)Philip the Good (۱۰)Philippe le Bon (۱۱)Philippeville

لش الجزایس، کنار دریای مدیترانه. در ۱۸۳۸ توسط فرانسویان در محل یک مهاجرنشین قدیمی کارتازی ساخته شد. اکنون بندر قسنطینه است.

فیلیپ هسه‌ای: ← فیلیپ شکوهمند.

فیلیپی[1] (filippi)، شهر قدیم، ش مقدونیه. فیلیپ II مقدونی آن را بنا نهاد (۳۵۸ یا ۳۵۷ ق‌م). جنگ سختی که در آن اوکتاویانوس (بعداً آوگوستوس) و آنتونیوس بر بروتوس و کاسیوس پیروز شدند در نزدیکی آن اتفاق افتاد (۴۲ ق‌م). صحنه‌ی اولین موعظه‌ی پولس حواری در اروپا بود. رساله‌ی وی به فیلیپیان خطاب به مسیحیان آنجا بود (اعمال رسولان ۱۲.۱۶، ۶.۲۰؛ اول تسالونیکیان ۲.۲).

فیلیپیک[2] (filippik) یا **فیلیپیکوس** (filippi-kus)، عنوان سه خطابه‌ی اتهامی از دموستن علیه فیلیپ II مقدونی. دو رساله‌ی سیسرون علیه مارکوس آنتونیوس نیز همین نام را دارد.

فیلیپیکوس: ← فیلیپیک.

فیلیپین[3]، **جزایر** (filipin) [به نام فیلیپ II اسپانیا]، گروهی از ح ۷٬۰۰۰ جزیره و صخره در نزدیک سواحل جش آسیا، در مجمع الجزایر مالزی، که کشور **جمهوری فیلیپین** (۲۹۷٬۴۰۰ کمه؛ جه در ۱۹۶۹ تخمیناً ۳۷٬۱۷۸٬۰۰۰) را تشکیل میدهند. مشتمل بر ۵۵ ایالت و پایتخت آن کزون سهتی در جزیره‌ی لوزون است. مراکز مهم دیگر آن عبارتند از سبو، بر جزیره‌ی سبو؛ سامبوآنگا[4] (sāmboānga) و داوائو، بر جزیره‌ی میندانائو؛ خولو (xolo)، برجزیره‌ی خولو[5] یا سولو، که جزیره‌ی عمده‌ی مجمع الجزایر سولو است؛ و ایلوایلو، بر جزیره‌ی پانای. جزایر فیلیپین در طول ۱٬۸۵۰ کم در جغ فکب به طرف ج تا درپای سلب، و در عرض ۱٬۱۰۰ کم از دریای چین به جانب ش ممتد است. جزایر را میتوان به سه قسمت طبیعی تقسیم کرد، جزایر شمالی، مشتمل بر لوزون و میندورو؛ جزایر مرکزی، مشتمل بر جزایر ویسایان؛ و جزایر جنوبی، مشتمل بر میندانائو و مجمع الجزایر سولو. جزایر بزرگ به ترتیب وسعت عبارتند از لوزون، میندانائو، سامار، نگروس، پالاوان، پانای، میندورو، لیته، سبو، و بوهول.

بیشتر جزایر فیلیپین منشأ آتشفشانی دارند، و فقط قریب ۴۰۰ جزیره از آن جمله پیوسته مسکون است. از بیشتر جزایر نسبةً بزرگ رشته کوههائی میگذرد، بلندترین قله‌ی آن کوه آپو (۹۵۰٬۲ متر) در میندانائو است. از رودهای قابل کشتیرانی متعدد آن، رود کاگایان، در لوزون، از همه بزرگتر است. تقریباً همه‌ی فیلیپین در منطقه‌ی حاره قرار دارد. بادهای موسمی بارانهای سنگین میآورند. اقتصاد کشور عمدةً زراعتی است. از محصولات عمده‌ی آن برنج، زرت، کتان مانیل، توتون، نیشکر، و نارگیل است. منابع معدنی فراوان دارد، و از لحاظ الوار از عمده‌ترین نواحی زمین است.

بیشتر سکنه از فیلیپینوها هستند. زبان ملی جدید مبتنی بر تاگالوگ است. بسیاری از فیلیپینوها انگلیسی تکلم میکنند. بیش از ۴/۵ سکنه کاتولیک رومی هستند، که این مذهب را از دوره‌ی فتوحات اسپانیا به ارث برده‌اند. گروههای مسلمان و پروتستان و صاحبان مذاهب بومی نیز موجود است.

تاریخ

نخستین اروپائیانی که به جزایر آمدند (۱۵۲۱) همراهان ماژلان پرتغالی بودند. با آمدن لوپث د لگاسپی، فتوحات اسپانیائیها آغاز شد (۱۵۶۴). با ضعف امپراطوری اسپانیا، فرقه‌های مذهبی در جزایر قدرت یافتند، و مالک املاک فراوان شدند. مخالفت با قدرت روحانیون عامل عمده‌ای در بر انگیختن حس استقلال‌طلبی در قرن ۱۹م شد، که ← خوسه ریسال رهبر آن بود. پس از ← جنگ اسپانیا و امریکا، جزایر تحت استیلای کشمة در آمد، شورش ا. آگیناندو بی‌نتیجه ماند. احساسات استقلال‌طلبی ادامه یافت، و عاقبت قانونی اساسی که به تصویب رئیس جمهور روزولت رسید (۱۹۳۵) مورد قبول مردم فیلیپین واقع شد. در سپتامبر ۱۹۳۵، م. ل. کزون به ریاست جمهور انتخاب شد، و در ۱۵ نوامبر ۱۹۳۵ ممالک مشترک المنافع فیلیپین رسماً تشکیل یافت. قرار بود که، پس از یک دوره‌ی تحولی ده‌ساله، در ۴ ژوییه‌ی ۱۹۴۶ کشور استقلال کامل یابد. اما جه II روی داد، و در ۱۹۴۱ ژاپنیها به جزایر حمله کردند، و پس ازسقوط کورگیدور آنها را اشغال نمودند. نیروهای کشمة، تحت فرماندهی ژنرال د. مک آرثر جزایر را در ۱۹۴۴–۴۵ آزاد کردند، و در ۱۹۴۶ کشور فیلیپین استقلال یافت.

پس از ۱۹۴۶، بر سر حقوقی که کشمة برای خود قائل بود و پایگاههائی که میخواست، مذاکرات طولانی صورت گرفت. در سال ۱۹۴۷ پیمانی ۹۹-ساله به امضا رسید که بر طبق آن پایگاههای نظامی و دریائی به کشمة واگذار گردید. در دوره‌ی ریاست جمهور (۱۹۵۳–۵۷) ر. ماگسایسای اصلاحات ارضی آغاز شد. در ۱۹۵۱ پیمان تدافعی با کشمة منعقد شد. بعد از او، گارسیا به ریاست جمهور رسید. وی خواستار تجدید نظر در پیمان سال ۱۹۴۷ شد، در ۱۹۵۹ بعضی از پایگاههای نظامی کشمة برچیده شد، و دوره‌ی پیمان سابق از ۹۹ سال به ۲۵ سال تقلیل یافت.

فیلیپین در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد و در ۱۹۵۴ به پیمان سازمان جنوب شرقی آسیا پیوست. در ۱۹۶۶ مذاکراتی با تایلند، مالایا، و اندونزی برای تشکیل دادن یک گروه محلی سیاسی و اقتصادی آغاز شد.

فیلیپین، جمهوری: ← فیلیپین، جزایر.

فیلیپینو[6] (filipino)، بومی فیلیپین. معمولا این نام به سکنه‌ی مسیحی فیلیپین (در مقابل مسلمانان و پیروان مذاهب بومی) اطلاق میشود، که از گروه مالزیائی هستند، و قریب ۹۰٪ جمعیت فیلیپین را تشکیل میدهند.

فیلیدور[7] (filidor)، لقب خاندانی از موسیقیدانان فرانسوی در قرون ۱۷م و ۱۸م. مؤسس خاندان میشل دانیکان[8] (mišel dānikāN؛ فت ۱۱۶۵۹)، ملقب به فیلیدور [مأخوذ از نام فیلیدوری[9] (filidori)، اوبوانواز عالیقدر ایتالیائی] بود، گویند این لقب از طرف لوئی XIII، به خاطر مهارتی که در نواختن اوبوا داشت، به وی داده شد، و بعداً در خاندان باقی ماند. ژان فیلیدور (jāN؛ ۱۶۲۰–۱۶۷۹)، اوبوانواز و ترومپت‌نواز بود، و چند آهنگ رقص تصنیف کرد. پسرش، آندره فیلیدور (āNdre؛ فت ۱۷۳۰)، معروف به مهتر، اوبوانواز زبردستی بود، چند مارش نظامی و چند اپرا نیز تصنیف کرد. مدتی متصدی کتابخانه‌ی موسیقی سلطنتی بود، و تعداد فراوانی قطعات موسیقی، که از آغاز قرن ۱۶م در دربار فرانسه اجرا شده بود، گرد آورد، و اکنون فقط قسمتی از این مجموعه در فرانسه به جای مانده است. یک پسر دیگر ژان، ژاک فیلیدور (jāk؛ ۱۶۵۷–۱۷۰۸)، معروف به کهتر، علاوه بر ترومپت و ویولن، اوبوا نیز مینواخت. نوه‌ی آندره، ← فرانسوا آندره فیلیدور مشهورترین عضو خاندان بود. چند عضو دیگر این خاندان نیز موسیقیدان رسمی دربار بودند، از جمله ژاک فیلیدور (۱۶۸۹–۱۷۰۹)، نوازنده‌ی اوبوا، فرانسوا فیلیدور (frāNsuā؛ ۱۶۹۴–۱۷۲۶)، اوبوانواز، و وابسته به دستگاه دوک د/اورلئان و سپس ملکه‌ی اسپانیا بود.

فیلیدور، آندره: ← فیلیدور، خاندان.

فیلیدور، ژاک: ← فیلیدور، خاندان.

فیلیدور، ژان: ← فیلیدور، خاندان.

فیلیدور، فرانسوا: ← فیلیدور، خاندان.

فیلیدور[10]، **فرانسوا آندره** (frāNsuā āNdre fili-dor)، ۱۷۲۶–۹۵، آهنگساز فرانسوی و از اساتید شطرنج و از نخستین استادان این بازی با چشم بسته. در ۱۸ سالگی در شطرنج در سراسر اروپا شهرت داشت. کتابش در شطرنج، به نام تحلیل بازی شطرنج (۱۷۴۹)، بیش از یک قرن در اروپا نفوذی عظیم داشت. در موسیقی نیز، مانند شطرنج، موفق بود، و اپراکمیکها و اپراهای متعدد بسیار مقبول نوشت. در شهر لندن درگذشت.

فیلیدور کهتر: ← فیلیدور، خاندان.

فیلیدور مهتر: ← فیلیدور، خاندان.

فیلیدوری، اوبوانواز ایتالیائی، ← فیلیدور، خاندان.

فیمیون: ← عرب، قسمت ۲۳.

فین (fin)، ده (جه ۳٬۰۰۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کاشان، ۶کیلومتری غ کاشان. مشتمل بر دو آبادی فین علیا (olyā) و فین سفلی (sofla) است. مقتل میرزا تقی خان امیر کبیر در باغشاه فین است.

فین، دهستان (جه ح ۱۱۲٬۲۵۰)، بخش فین، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، دارای ۲۸(۱) آبادی. بخش فین فعلا مشتمل بر دو دهستان فین و سیاهو است، سابقاً دهستان فارغان نیز جزء آن بود. مرکز دهستان و بخش، **فین** (جه ۱٬۸۰۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۷۸-کیلومتری لغ بندر عباس واقع است.

فین، مردم، ← لاپلاند.

فین، باغشاه: ← باغشاه فین.

فینتیاس: ← دامون و پوتیاس.

فینتیاس، شهر سیسیل: ← لیکانا.

فینحاس[11] (finhās)، در عهد. ۱- نواده‌ی هارون. زن و مردی را که زنا کرده بودند به قتل رسانید، و غیرت عظیم او سبب دفع غضب الاهی از بنی اسرائیل شد (خروج ۲۵.۶، اعداد ۲۵، ۶.۳۱؛

---

(۱)Philippi (۲)Philippics (۳)Philippine (۴)Zamboanga (۵)Jolo (۶)Filipino (۷)Philidor (۸)Danican (۹)Filidori (10)Philidor (11)Phinehas: Phinees

یوشع ۱۳.۲۲، ۳۳.۲۴؛ داوران ۲۸.۲۰، اول تواریخ ۴.۶، ۵۰؛ ۲۰.۹، عزرا ۵.۷، مزامیر ۳۰.۱۰۶، اول مکابیان ۲۶.۲، ۵۴). ۲- پسر عیلی که، با برادرش حفنی (hofni)، هنگامی که فلسطیان تابوت عهد را گرفتند کشته شدند. (اول سموئیل ۳.۱).

فینزبری[1] (finzbəri)، کویی (جه ۳۲°۹۸۹) در قسمت مرکزی لندن، ل سیتی آو لاندن، انگلستان. تئاتر سدلرز ولز[2] (sadlərz welz)، زادگاه باله‌ی معروف به باله‌ی سلطنتی در انگلستان، در اینجا قرار دارد.

فینسن[3]، **نیلس روبرگ** (nils rüberg finsen)، ۱۸۶۰-۱۹۰۴، پزشک دانمارکی. در کپنهاگ مؤسسه‌ای برای درمان با اشعه‌ی نور دایر کرد، و در این زمینه چند کتاب نوشت. جایزه‌ی ۱۹۰۳ نوبل در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

فی نقض الادیان: ← رازی.

فینکنشتاین[4]، **معاهده‌ی** (finkenštāyn)، معاهده‌ای که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ هق (۴ مه‌ی ۱۸۰۷)، در عهد فتحعلی شاه در ایران و ناپلئون I در اروپا، در اردوگاه فینکنشتاین بین ایران و فرانسه به امضا رسید. برای مقدماتی که منجر به عقد این پیمان شد ← فتحعلی شاه قاجار. پس از مذاکراتی که قبلا بین دولتین به عمل آمده بود، دولت ایران میرزا محمد رضای قزوینی را به سفارت به اردوگاه ناپلئون در فینکنشتاین (لهستان) فرستاد، و معاهده‌ای شامل ۱۶ ماده بین دولتین امضا شد. در این معاهده، دولت فرانسه استقلال ایران را ضمانت کرد، و تعلق گرجستان را به ایران شناخت، و تعهد کرد که در مجبور کردن روسها به تخلیه‌ی این سرزمین کوشش کند، و برای اصلاح پیاده‌نظام و توپخانه و استحکامات ایران بر طبق اصول اروپائی، اسلحه و افسر توپخانه و مهندسی و پیاده‌نظام به ایران بفرستد. در مقابل، دولت ایران متعهد شد که جمیع روابط سیاسی و تجارتی خود را با انگلستان قطع کند، و فوراً به آن دولت اعلان جنگ دهد، و افاغنه و سکنه‌ی دیگر قندهار را با قشون خود بر ضد انگلستان متحد سازد، و اگر ناپلئون اراده‌ی لشکرکشی به هند از طریق خشکی کند به سپاهیان فرانسه از ایران راه عبور دهد.

پس از عقد این معاهده، ناپلئون ژنرال گاردان را با عده‌ای افسر و مهندس و معلم به ایران فرستاد. انگلیسها به تحریک و تهدید پرداختند، و به علاوه، در سال ۱۸۰۷ (۱۲۲۲ هق) پیمان تیلزیت بین آلکساندر I روسیه و ناپلئون بر ضد انگلستان منعقد شد، و در آن اصلا اسمی از ایران و گرجستان نیامد، و بدین گونه، ناپلئون ایران را یکه و تنها در مقابل روسیه گذاشت، و شاید باطناً قبول کرد که این کشور نصیب روسیه شود. این امور منجر به قرارداد ۱۸۱۲ بین ایران و انگلستان شد.

فینگر لیکس[5] (fingər leyks) [انگل، ← دریاچه‌های انگشت‌مانند]، نام چند دریاچه‌ی دراز و باریک و یخچالی در غ قسمت مرکزی ایالت نیو یورک، کشمت، واقع در دره‌هائی که در امتداد لبه‌ی امتداد دارند. ناحیه‌ی فینگر لیکس مشهور به زیبائی است، و چندین پارک و تفرجگاه دارد.

فینگل[6]، **غار** (fingəl)، غاری بسیار زیبا، واقع در یکی از جزایر هبرید داخلی، غ اسکاتلند. مدخل آن گذرگاه طاقداری است به طول ۷۵ متر، که بر ستونهای بازالتی ۶ تا ۱۲متری استوار است. ارتفاع طاق از آب اقیانوس در ح ۸ متر است. مندلسون اوورتوری به نام غار فینگل تصنیف کرده است.

فینلی[7]، **کارلوس خوان** (kārlos xuān finley) یا **چارلز جان فینلی** (cārlz jān)، ۱۸۳۳-۱۹۱۵، پزشک کوبائی. پدرش اسکاتلندی و مادرش فرانسوی بود. در فرانسه و کشمت تحصیل کرد، و در هاوان مقیم شد، و سالیان متمادی در باره‌ی تب زرد مطالعه کرد. سرانجام دریافت (۱۸۸۱) که پشه ناقل این بیماری است، و نوع پشه را نیز مشخص کرد (۱۸۸۲). کمیسیون رید (← و. رید) تشخیص او را تایید کرد.

فینمارک[8] (finmārk)، ولایت (۶۹۰°۴۸ کمه، جه ۷۲۶°۷۱)، ل نروژ، کرسی آن وادسو[9] (vādso). شمالیترین قسمت شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی، و کم جمعیتترین و بزرگترین ایالت نروژ است. **نورکاپ** بر یکی از جزایر نزدیک ساحل آن است.

فین مکول[10] (fin məkul)، قهرمان افسانه‌ای ایرلندی و شخصیت اصلی حلقه‌ی فینی (برای حلقه ← آخر مقاله‌ی شهواری، ص ۱۵۱۸). امروز بعضی معتقدند که افسانه‌های مربوط به او تا حدی اساس تاریخی دارد، و متعلق به قرن ۳م است. بنا بر این افسانه‌ها، کودکی فین در جنگل گذشت؛ در آنجا از شاعری تعلیم گرفت، و ناآگاه از "ماهی دانش" که خود از "فندق خِرَد" تغذیه میکرد- چشید، و بسیار خردمند شد. سرگذشت او شامل حوادث عشقی وی، ماجراهایش با غولان و عجوزه‌های جادوگر، و کارهائی است که در خدمت شاه والای ایرلند در ترا انجام داده است. در دربار شاه، گروه پهلوانان فینی را تشکیل داد، که گوینده آنان نیز همچون خود او عظیم الجثه و زورمند و بیباک و گشاده‌دست بودند. مکفرسن، بر اساس افسانه‌های فین، فینگل را نوشت، که در نهضت ادبی ایرلند تأثیر بسزائی داشت.

فینو-اوریغوری[11] (fino-oyqori)، دسته‌ای از ← زبانهای اورال و آلتائی. ← زبان، جدول.

فینه، کلاه، ← طربوش.

فینها: ← فنلاند، تاریخ.

فیانه فال[12] (fiənə fāl) [ایرلندی، ← سپاه سرنوشت]، از احزاب سیاسی ایرلند که در ۱۹۲۶ به وسیله‌ی مخالفین تأسیس کشور آزاد ایرلند تشکیل شد. رهبر حزب د والرا بود، که در ۱۹۳۲ زمام امور دولت را به دست گرفت. هدف سیاسی این حزب جدائی کامل سیاسی از بریتانیا بود. از ۱۹۳۲ به بعد، جز در فواصل ۱۹۴۸-۵۱ و ۱۹۵۴-۵۷، این حزب پیوسته بر سر کار بوده است. در انتخابات ۱۹۶۱ مجلس ایرلند نیز اکثریت را به دست آورد.

فینی[13]، **نهضت** (fini)، نهضتی سری و انقلابی که در ح ۱۸۵۸ در ایرلند و کشمت سازمان یافت تا ایرلند را قهراً از انگلستان جدا کند. پیروان این نهضت را فینیان (یا فینیها) میگفتند. جان او'مهنی[14] (jān omahəni)، ۱۸۱۶-۷۷، انقلابگر ایرلندی، که در ۱۸۴۸ مجبور به جلای وطن شده بود، اساس نهضت را در کشمت آغاز کرد، و همو نام آن را، که یادآور دلاوران افسانه‌ای ایرلند است (← فین مکول)، برگزید. در ایرلند رهبری نهضت با جیمز ستیونز[15] (jeymz stivənz)، ۱۸۲۵-۱۹۰۱، بود. وی روزنامه‌ی مردم ایرلند، ناشر افکار فینیان، را تأسیس کرد. این نهضت در زمان او بیشتر طرف توجه پیشه‌وران بود تا مردم روستائی، و کلیسای کاتولیک با آن مخالف بود. با شایعات مربوط به توطئه‌های فینیان، دولت انگلستان برای سرکوبی آنها اقدام کرد. مردم ایرلند توقیف شده، ستیونز زندانی گردید، و گروهی به کشمت گریختند. شورشهای کوچک چندی در ایرلند برپا شد. جمع کثیری اعدام شدند، و ترس و وحشت بر همه جا سایه افکند. نتیجه‌ی این همه آن شد که پارلمنت انگلستان به مشکل ایرلند توجه کند. اما در کشمت فعالیتهای دیگری درگیر بود. در ۱۸۶۵ مجمعی در سینسیناتی تشکیل شد، و تصمیم گرفت که فینیان به کانادا حمله کنند. پول و اسلحه‌ی بسیار فراهم شد، و جمعی از امریکائیان ایرلندی‌الاصل که کهنه‌سرباز جنگ داخلی امریکا بودند گرد هم آمدند. در ژوئن ۱۸۶۶، ژنرال جان او'نیل[16] (jān onil)، ۱۸۳۴-۷۸، در رأس ۸۰۰ تن سپاهی حمله به کانادا را آغاز کرد. حملات مکرر بود، ولی به سبب مداخله‌ی نیروهای کشمت، بی‌ثمر میماند. مع ذلک، روابط انگلستان و کشمت وخیم شد. نهضت تا شروع جج I ادامه یافت، و سرانجام به شکل سازمانهای دیگر، و عمدةً شین فین، درآمد.

فینیکس[17] (finiks)، شهر (جه ۶۶۶°۵۵)، ج قسمت مرکزی ایالت اریزونا، کشمت، بر رود سالت، کرسی و بزرگترین شهر ایالت. مرکز بازرگانی دره‌ی پرنعمت رود سالت، و به سبب زمستان آفتابی، تفرجگاه بهداشتی است.

فینیکس[18]، **جزایر**، دسته‌ی هشت جزیره‌ی مرجانی (۲۸ کمه، جه ۱°۲۵۰)، فکه مرکزی. جزایر گانتون و انذربری تحت حکومت مشترک بریتانیای کبیر و کشمت است، و سایرین جزء مستعمره‌ی بریتانیائی گیلبرت و الیس میباشند. محصول آنها کوپرا است.

فیودور، اسم، ← تئودوروس، اسم.

فیودور[19] I (fiodor-) یا **فیودور ایوانوویچ** (fiodor ivanovic)، ۱۵۵۷-۹۸، تزار (۱۵۸۴-۹۸) روسیه، پسر و جانشین ایوان مخوف. ضعیف

(۱)Finsbury (۲)Sadler's Wells (۳)Finsen (۴)Finkenstein (۵)Finger Lakes (۶)Fingal (۷)Finlay (۸)Finnmark (۹)Vadso (۱۰)Finn mac Cumhail; Fionn mac Cumhail; Finn MacCool (۱۱)Finno-Ugric (۱۲)Fianna Fail (۱۳)Fenian (۱۴)O'Mahony (۱۵)Stephens (۱۶)O'Neill (۱۷)Finistère (۱۸)Finisterre (۱۹)Phoenix (۲۰)Feodor

و نالایق بود، و کار حکومت را به شوهر خواهرش ب. گاودونوف واگذار کرد، و همو جانشینش شد.

فیودور[1] II (Fiodor-)، ۱۵۸۹ – ۱۶۰۵، تزار (۱۶۰۵) روسیه، پسر و جانشین ب. گاودونوف. با اعلام حکومت اولین دمیتری کاذب (← دمیتری) به قتل رسید.

فیودور[1] III، ۱۶۵۶–۸۲، تزار (۱۶۷۶–۸۲) روسیه، پسر و جانشین آلکسی میخایلوویچ. با آنکه علیل المزاج بود، در اصلاح امور سعی بسیار کرد. در ۱۶۸۱ نظام سلسله مراتب اشرافی را، که در میان خانواده‌ها باعث خصومتهای پایان‌ناپذیر شده بود، لغو کرد. برادرش ایوان V آلکسیویچ و برادر ناتنی او پطر (بعداً پطر کبیر)، تحت نیابت سلطنت سوفیا آلکسیونا (خواهر فیودور)، مشترکاً جانشین او شدند.

فیورد (fiord)، ← آبدره.

فیوز[2] (fiuz، انگل)، اسبابی در مدار برق برای جلوگیری از اینکه جریانی شدیدتر از حدی که برای مدار بیخطر است از آن بگذرد (هرگاه شدت جریان ازین حد بگذرد، فیوز خود به خود "میپرد"، مدار باز میشود، و جریان قطع میگردد). فیوز معمولی که در منازل به کار میرود نوار نازکی است از آلیاژی که نقطه‌ی ذوب آن پایین است، و در محفظه‌ای از چینی یا شیشه جا دارد؛ اگر جریان از حد مجاز بگذرد، نوار ذوب میشود، و جریان قطع میگردد.

فیوزلی[3]، (جان) هنری (jan henri fiuzeli) [نام اصلیش یوهان هاینریش فوسلی[4] (yohan hāynriš fusli)]، ۱۷۴۱–۱۸۲۵، نقاش و طراح سویسی‌الاصل، متولد زوریخ. در حدود ۱۷۶۳ برای تحصیل به لندن رفت. چندسالی نیز در ایتالیا گذرانید. پس از بازگشت به انگلستان، تابلوی کابوس را به تماشا گذاشت. از جمله‌ی نقاشیهای وی آثاری است که برای مصور ساختن اشعار میلتن به وجود آورده است. اما بهترین آثارش طرحهای "دراماتیک" اوست که از آنها بیش از ۸۰۰ طرح به جا مانده است. فیوزلی استاد نقاشی آکادمی سلطنتی بود؛ بعضی از درسهایش در این آکادمی چاپ و منتشر شده است.

فیوم (fayyum)، ناحیه‌ای (۱٬۷۸۰ کم، جم ۸۳۹٬۰۰۰) در مصر علیا، غ رود نیل. از آب و فرش رود نیل به توسط رود بحر یوسف و ترعه‌های منشعب از آن بهره‌مند میشود، و بسیار حاصلخیز است. محصولش غلات، میوه، نیشکر، و پنبه است. دریاچه‌ی قارون (qārun)، که آن را مطابق دریاچه‌ی باستانی موئریس[5] (moeris) شمرده‌اند، در غ آن واقع است. بقایای آثار باستانی در سراسر ناحیه فراوان است. از ابنیه‌ی عهد فراعنه‌ی سلسله‌ی XII مختصری بر جا مانده است، ولی پاپیروسهای بسیار به زبان مصری قدیم و عربی از قرن ۸م بم در جاهای مختلف آن به دست آمده است. شهر عمده‌ی آن فیوم (جم ح ۱۱۷٬۸۰۰)، مرکز تجارت و راه آهن است، و کارخانه‌ی نخریسی دارد.

فیوم[6] (fium)، ایتالیائی **فیومه**، سرب و کروآتی **ریکا[7]** (rieka)، شهر (جم ۱۰۰٬۳۳۹)، غ کروآسی، کنار دریای آدریاتیک و خلیج کوارنرو. بزرگترین بندر یوگوسلاوی است، و کارگاههای کشتیسازی، پالایشگاه نفت، و صنایع دیگر دارد. تاریخ آن به دوره‌ی رومیان میرسد. تا جم I بندر عمده‌ی مجارستان و پس از آن متنازع فیه بین ایتالیا و یوگوسلاوی بود. در حالی که مذاکرات مربوط به آن در کنفرانس صلح پاریس ادامه داشت، گ. د'آنونتسیو در رأس یک لشکر آزاد ایتالیائی آن را اشغال کرد (سپتامبر ۱۹۱۹). با معاهده‌ی راپالو (۱۹۲۰) بین ایتالیا و یوگوسلاوی، به صورت یک کشور آزاد درآمد. در ۱۹۲۲ بار دیگر قوای ایتالیا آن را اشغال کردند. بر طبق معاهده‌ی رم (۱۹۲۴) فیوم در دست ایتالیا ماند، ولی حومه‌ی شرقی آن به نام سوشاک به یوگوسلاوی واگذار شد. در ۱۹۴۵ اداره‌ی فیوم به دست یوگوسلاوی افتاد، و در ۱۹۴۷ ایتالیا رسماً آن را به یوگوسلاوی واگذار کرد. از آن پس مجدداً با سوشاک یک شهر شد.

فیومه: ← فیوم، شهر.

فیونی، دانمارک: ← فون، جزیره.

فیه ما فیه (fihe mā fih)، کتابی به فارسی، از مولانا جلال‌الدین رومی، که حاوی مجالس وعظ او میباشد و اغلب پاسخ به سؤالاتی است که از وی میشده و او جواب میداده است. ازین روی ترتیب و نظم خاصی ندارد. این کتاب، چاپهای متعدد شده است از جمله (چاپهای شیراز ۱۳۱۸ هش و تهران ۱۳۳۰ هش).

---

(۱)Feodor (۲)fuse (۳)Fuseli (۴)Füssli (۵)Moeris (۶)Fiume (۷)Rijeka

ق

ق ق ق ق ق ق ق ق

Q q Ḳ ḳ

قَ، سوره‌ی (sureye qāf)، ← قاف، سوره‌ی.

قائد، در نجوم، ← دب اکبر.

قائد ابن حماد: ← حمادیان.

قائد اعظم: ← جناح، محمد علی.

قائد رحمت (qāʿede rahmat)، دهستان (جـ ۳٬۹۷۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش زاغه، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۵ آبادی. ساکنین آن از طوایف قائد رحمت هستند.

قائم[1] (qāʿem)، خطی که بر صفحه‌ی افقی عمود باشد. نیز ← شاقول.

قائم[2]، در هندسه. **قائم بر منحنی** در یک نقطه‌ی آن خط مستقیمی است که از این نقطه بر مماس مرسوم بر منحنی از این نقطه عمود شود. در شکل،

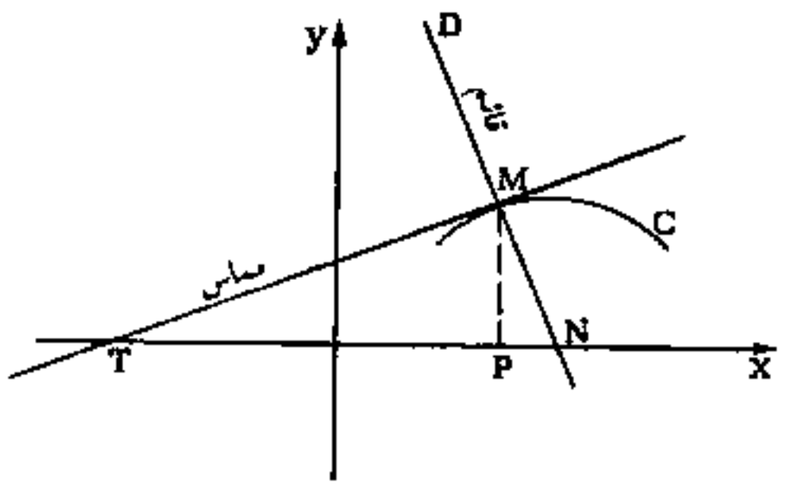

خط D قائم بر منحنی C است در نقطه‌ی M. قطعه‌ی MN از قائم را، که محدود به نقطه‌ی تماس و نقطه‌ی تلاقی قائم با محور طول است، طول قائم، و قطعه‌ی PN را که تصویر MN بر محور طول میباشد تحت قائم (tahte) مینامند. در فضا، **صفحه‌ی قائم بر منحنی** در یک نقطه‌ی آن عبارت است از صفحه‌ای که از این نقطه بر مماس مرسوم بر منحنی از این نقطه عمود شود. **قائم بر یک سطح** در یک نقطه‌ی آن خط مستقیمی است که از این نقطه بر صفحه‌ی مماس مرسوم بر سطح از این نقطه عمود شود.

قائم، خلیفه‌ی فاطمی، ← قائم فاطمی.

قائم، شهرت **ابوجعفر عبدالله،** ملقب به **القائم بامرالله** (al.qāʿemo be amre ʾl.lāh)، ۳۹۱–۴۶۷ هق، ۲۶مین خلیفه‌ی عباسی؛ پسر قادر عباسی. در سال ۴۲۲ هق به خلافت نشست. فتنه‌ی بساسیری در دوره‌ی او روی داد؛ بساسیری در ۴۵۰ هق بر وی شورید، و قائم را از خلافت براند، و خطبه به نام فاطمیان مصر خواند. اما سال بعد، طغرل سلجوقی به دعوت قائم به بغداد آمد، و فتنه‌ی بساسیری را فرونشاند، و قائم دگربار به خلافت نشست. در خلافت قائم، سلطنت آل بویه برافتاد، و سلاجقه روی کار آمدند.

قائم، امام: ← امام قائم.

قائم آل محمد: ← امام قائم.

قائم بامرالله: ← قائم، خلیفه‌ی عباسی؛ قائم فاطمی.

قائم فاطمی (qāʿeme fātemi)، شهرت **ابوالقاسم عبدالرحمان،** ملقب به **القائم بامرالله** (al.qāʿemo be amre ʾl.lāh)، ۲۸۰–۳۳۴ هق، دومین خلیفه‌ی (۳۲۲–۳۳۴ هق) سلسله‌ی فاطمیان در المغرب؛ پسر و جانشین عبیدالله المهدی. در زمان پدرش در بیشتر جنگها فرماندهی داشت؛ در ۳۰۱–۳۰۲ و ۳۰۷–۳۰۹ هق به مصر لشکرکشی کرد. پس از جلوس، نام محمد بر خود نهاد (محمد ابن عبیدالله). جنگ و لشکرکشی را ادامه داد. ناوگان وی به ساحل فرانسه تاختند و غنائم و اسرائی گرفتند. مدت کوتاهی جنووا را در تصرف داشت. در ۳۲۳ هق سپاهیان وی اسکندریه را گرفتند، ولی پس از مدت کوتاهی از محمد ابن طغج اخشید (← اخشیدیه)، برادر حاکم عباسی آنجا، شکست خوردند. در داخل کشور نیز قائم همواره گرفتار جنگ با قبایل یاغی بود. قائم مردی شجاع و لایق بود، ولی سلطنتش در جنگ و جدال گذشت. مع ذلک، پایه‌ی محکمی برای عظمت جانشینان خود بنهاد.

قائم مقام، حاکم قضا، ← قضا یا قضاء.

قائم مقام، منشآت: ← منشآت قائم مقام.

قائم مقام (اول) (qāʿem maqām-)، شهرت **میرزا عیسی فراهانی،** معروف به **میرزا بزرگ فراهانی** (mirzā bozorge farāhāni)، فت ۱۲۳۷ یا ۱۲۳۸ هق، از منشیان و رجال ایران در اوایل عهد قاجاریه، وزیر عباس میرزا ولیعهد. نسبت وی به میرزا عیسی فراهانی میرسد که در دستگاه صفویه سمت مهرداری داشت. میرزا عیسی دو پسر به نامهای حسین و حسن داشت، که اولی در دستگاه زندیه وزارت یافت (۱۱۸۰ هق)، و به میرزا محمد حسین وزیر معروف شد، و دومی دستیار وی بود. میرزا بزرگ پسر این میرزا حسن بود، و چون محمد حسین فرزند ذکور نداشت میرزا بزرگ را به فرزندی اختیار، و تربیت کرد، و دختر خود را به زوجیت به وی داد.

به گفته‌ی منتظم ناصری، در سال ۱۲۱۳ هق، که عباس میرزا با مقام ولیعهدی و نیابت سلطنت به حکمرانی آذربایجان منصوب شد، میرزا عیسی به وزارت خاصه‌ی وی منصوب گردید. در سال ۱۲۱۸ هق در وزارت قائم مقام صدارت عظمی شد، و به همین جهت، به قائم مقام معروف شد. لیاقت و کاردانی او را ستوده‌اند، و وی را در اقدامات اصلاحی عباس میرزا سخت مؤثر دانسته‌اند. در سال ۱۲۲۴ یا ۱۲۲۵ هق، بر حسب تقاضای وی، وزارت نایب‌السلطنه به فرزند ارشدش میرزا حسن واگذار شد، و پس از وفات (۱۲۲۶ هق) میرزا حسن، پسر دیگرش میرزا ابوالقاسم فراهانی (← قائم مقام (ثانی)) این سمت را یافت. میرزا بزرگ در ۱۲۳۷ هق (به قول دیگر در ۱۲۳۸ هق) در تبریز به بیماری وبا درگذشت، و فرمان قائم‌مقامی برای میرزا ابوالقاسم صادر شد (۱۲۳۸ هق).

قائم مقام (ثانی) (qāʿem maqām-)، شهرت **میرزا ابوالقاسم فراهانی،** ۱۱۹۳–۱۲۵۱ هق، از رجال و وزرا و سیاستمداران بزرگ اوایل عهد قاجاریه؛ پسر قائم مقام (اول). در ۱۲۲۶ هق به وزارت عباس میرزا ولیعهد رسید (← قائم مقام (اول))، و حل و عقد امور دستگاه ولیعهد بسته به رأی و تدبیر او بود. عاقبت، به سبب سعایت حاسدین، عباس میرزا از فتحعلی شاه تقاضا کرد که او را به تهران طلبیده در آنجا معزول کنند. قائم مقام مدت ۳ سال معزول بود، ولی در ۱۲۴۱ هق، به سبب اختلال امور آذربایجان، به مقام سابق بازگشت. دگر بار، به سبب مخالفت با جنگ ایران با روسیه، معزول شد، اما بعد از شکستی که منجر به عهدنامه‌ی ترکمن چای گردید، شاه ازو استمالت کرد، و وکالتنامه‌ای در عقد صلح با روسیه به نام نایب‌السلطنه نوشته به دست قائم مقام داد، و او را روانه‌ی آذربایجان کرد. در جنگ هرات همراه عباس میرزا بود، و وقتی که عباس میرزا از حیات خود نومید شد به قائم مقام وصیت کرد که پسرش محمد میرزا را به سلطنت برساند. بعد از وفات (۱۲۵۰ هق) فتحعلی شاه قاجار، محمد میرزا به عنوان محمد شاه قاجار به سلطنت رسید، و قائم مقام را به صدارت عظمی منصوب کرد. در این مقام، قائم مقام شاهزادگان گردنکش قاجار را بر سر جای خودشان نشانید، و به همین جهت، دشمنان متنفذ یافت، و گویند حاجی میرزا آقاسی نیز در برانگیختن سوء ظن شاه نسبت به قائم مقام سهم مهمی داشت. عاقبت معزول و محبوس شد، و او را خفه کردند، و جنازه‌اش در صحن امامزاده حمزه، جنب مزار شیخ ابوالفتوح رازی، مدفون شد.

---

(۱)vertical (۲)normal

از مهمترین کارهای سیاسی قائم مقام عهدنامه‌ی ترکمن چای است (به خط او نوشته شده)، و از این جهت بر او خرده گرفته‌اند. منشآت قائم مقام به فصاحت و جزالت معروف است، و اشعار پسندیده‌ای نیز از وی باقی است. نیز ← فارسی، ادبیات، قسمت VII.

قائمه، زاویه‌ی: ← زاویه (ص ۱۱۶۲، ستون ۳م).

قائن، شهر، ← قاین.

قاآن (qāʿān)، عنوان سلاطین چین از اخلاف اوگتای قاآن پسر چنگیز خان. کلمه‌ی "قاآن" ظاهراً صورتی از کلمه‌ی خاقان است، و بعضی از تاریخنویسان آن را، از طریق مبالغه و برای بزرگداشت سلاطین دیگر، بر آنان اطلاق کرده‌اند. فرمانروایان مغول بعضی عنوان خان و برخی عنوان قاآن داشته‌اند. کلمه‌ی "خان" در زبان مغولی و سایر لهجه‌های تاتار مشترک است، و چنگیز و بعضی از شاهزادگان خاندان وی این عنوان را داشته‌اند، و "خان" مدتها عنوان بعضی از فرمانروایان اقوام مختلف آسیای شمالی بوده، اما نخستین فرمانروائی که عنوان قاآن داشته است همان اوگتای است، و این لقب از وی به جانشینانش انتقال یافته. این عنوان مسلماً از عنوان خانی برتر بوده، زیرا فرمانروایان سلسله‌ی اصلی مغول، که دیگران در واقع ازو تبعیت میکردند، عنوان قاآن را برای نشان دادن برتری خود بر سایر احفاد چنگیز خان اختیار کرده بودند.

کاترمر در حواشی خود بر تاریخ مغول تألیف رشیدالدین فضل‌الله (← جامع التواریخ) قطعه‌ای از کتاب مسالک الابصار را در این باب نقل میکند که مضمون آن ذیلا میآید. این کتاب از ابوالعباس علی ابن یحیی ابن فضل‌الله عمری (omari، فت ۷۴۹ هق) است، که کاترمر او را نویسنده‌ای مطلع و دارای حسن قضاوت میشمارد. خلاصه‌ی مضمون کلام او این است که همه‌ی مملکت مغول بین چهار شاهزاده‌ی مقتدر تقسیم شده است، که هر یک فرمانروای سرزمینی پهناور است. از میان آنان، آن که قاآن بزرگ خوانده میشود، و جانشین واقعی چنگیز خان است، بر شرقیترین مملکت آسیا فرمانروائی دارد. قلمرو دومی ایران است، و سومی بر قبچاق و چهارمی بر ماوراء النهر فرمانفرما است. قاآن بزرگ فرمانروای چین و ختا است، و در خانبالق، که از بلاد ختا است، مقر دارد. سه سلطان دیگر مغول نسبت به او حرمت و تبعیت میکنند، و در حق قاآن همان حرمت و توقیری را رعایت میکنند که ملوک سابق در حق خلفا داشته‌اند. در مواردی که کار مهمی ـ از قبیل حمله به دشمن یا قتل امیری بزرگ ـ در پیش داشته باشند آن را به اطلاع قاآن میرسانند، و اگرچه حاجت به کسب اجازه ازو ندارند، رسم بر این جاری بوده است.

هولاکو در واقع به عنوان نایب‌السلطنه‌ی برادرش منکو قاآن حکومت میکرد، و نمیتوانست به نام خود سکه بزند، و حتی دینار و درهم به نام منکو ضرب میشد. بعد از مرگ هولاکو، بر حسب وصیت وی، امرا تاج و تخت را به پسرش اباقا تکلیف کردند، اما او ابا کرد و ـ به گفته‌ی روضة الصفا ـ می‌گفت "آقای ما قوبیلای قاآن است. بی‌رخصت او این مهم چگونه توان کرد". ایلخانیان ایران رسم ضرب سکه را به شرح مذکور تا در زمان سلطنت اباقا خان و جانشینش مراعات میکردند، اما ارغون، پسر اباقا، پس از جلوس، نام خود را، همراه نام قاآن، بر روی سکه‌ها ضرب میکرد. در سلطنت هولاکو و جانشینانش، قاآن امیری به نمایندگی خود به ایران میفرستاد، و شاهان کمال احترام را در حق وی مرعی میداشتند. غازان خان اولین ایلخانی بود که نام قاآن را از سکه‌های خود انداخت، و به امیر مذکور اعتنائی نکرد. وی خود را کاملا مستقل خواند، و نمیخواست هیچ مقام خارجی در حکومتش که، به قول خود، با شمشیر به دست آورده بود، مداخله کند. جانشینان غازان نیز از همین اصول پیروی کردند.

قائنات، بخش، ← قاینات.

قاآنی (qāʿāni)، نامش **حبیب‌الله**، ۱۲۲۳–۷۰ (یا ۱۲۷۲) هق، شاعر ایرانی؛ فرزند محمد علی گلشن، متـ شیراز. نخست حبیب تخلص میکرد. سپس شجاع‌السلطنه‌ی قاجار، والی کرمان و خراسان، به مناسبت نام فرزندش اوگتای قاآن، به وی تخلص قاآنی پیشنهاد کرد. قاآنی در مشهد تحصیل کرد، و سپس به تهران رفت، و در دربار محمد شاه قاجار و سپس ناصرالدین شاه تقرب یافت. وی نخستین شاعر ایران بود که به زبان فرانسه آشنا شد. قاآنی در تهران درگذشت؛ قبرش در حضرت عبدالعظیم نزدیک مقبره‌ی شیخ ابوالفتوح رازی است.

قاآنی در انواع شعر، خصوصاً در مسمط و ترکیب‌بند، دست داشت. با اینکه از متقدمین تقلید میکرد، نمیتوان او را از لحاظ سبک در طبقه‌ی سروش اصفهانی، صبای کاشانی، و فتح‌الله خان شیبانی ـ که در سبک خراسانی استاد بودند، و کاملا از شعرای قرون ۵م و ۶م هق تقلید می‌کردند ـ قرار داد، بلکه خود سبک مخصوصی داشت که، پس از وی، سالها مورد تقلید بعضی شاعران بود. خصوصیت عمومی و نظرگیر سبک قاآنی بازی با کلمات و قدرت در نوعی لفّاظی و ایراد کلمات مطنطن است، اما از نظر معنی در شعر او هیچ تازگی و ابداعی دیده نمیشود. گذشته از دیوان شعر، کتابی به نام پریشان به سبک گلستان دارد.

قابس[1] (qābes)، نام باستانی آن **تاکاپه** (tākāpe)، شهر (جه تخمیناً ۲۴٬۴۲۰)، جش تونس، بر خلیج قابس (شاخه‌ی مدیترانه). بندر ماهیگیری و مرکز واحه‌ای خرماخیز است. تأسیس آن از فنیقیهاست. چندی در دست نورمانهای سیسیل بود (سالهای ۱۱۴۷–۱۱۵۹).

قاب قوسین (qāba qŏseyn)، اصطلاحی که در قرآن مجید، در آیه‌ی ۹م سوره‌ی نجم، در بیان فاصله‌ی محمد ص با جبرائیل هنگام نزول وحی ذکر شده است. آیات پیش از آن چنین است، "اِنْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحیٰ [آن قرآن چیزی جز وحی از جانب خدا که به او الهام یا القاء میشود نیست]، عَلَّمَهُ شَدیدُ القُویٰ [آن قرآن را موجودی سخت نیرومند (یعنی جبرائیل) به حضرت رسول تعلیم داد]، ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَویٰ [آن موجود که در نیرو و زیبائی تمام بود بایستاد]، وَ هُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلیٰ [و او در برترین افق (یعنی افق خورشید) بود]، ثُمَّ دَنیٰ فَتَدَلّیٰ [پس نزدیکتر شد و باز نزدیکتر شد]، فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنیٰ [تا آنکه به فاصله‌ای که به اندازه‌ی دو کمان بود یا کمتر رسید]، فَاَوْحیٰ اِلیٰ عَبْدِهِ ما اَوْحیٰ [پس به بنده‌ی خدا (یعنی حضرت رسول) آنچه را که وحی کرده بود وحی کرد]".

قاب به گفته‌ی بسیاری از لغویون به معنی مقدار و اندازه است، و چون عرب در قدیم در اندازه‌گیری به اسباب و آلات مورد استعمال و، به اصطلاح، افزار دم دست خود، متوسل میشدند (از قبیل نیزه و کمان و غیر آن)، در اینجا فاصله‌ی میان جبرائیل و آن حضرت به اندازه‌ی دو کمان (کمانِ عربی) ذکر شده است. در تفسیر این کلمه یا اصطلاح معانی دیگری هم گفته شده است، که برای آن باید به کتب تفسیر مراجعه کرد. به هر حال، قاب قوسین مبین کمال قرب و نزدیکی حضرت رسول به مقام علوی و الاهی است، و در تعبیرات اهل دین مجازاً به معنی کمال قرب به خداوند به کار رفته است.

قابل قسمت: ← قابلیت تقسیم.

قابله: ← انبیق.

قابلیت تقسیم[2]، حالت (و به اصطلاح منطقی، نسبت) بین عددی صحیح و عددی صحیح دیگر که اولی بر دومی قابل قسمت است، یعنی با خارج قسمت صحیح و بدون باقیمانده بر آن تقسیم‌پذیر است. در این صورت، عدد اول را یک مضرب (mazrab-) عدد دوم و عدد دوم را یک مقسوم علیه عدد اول می‌نامند. مثلا، ۱۵ بر ۳ قابل قسمت است؛ ۱۵ مضربی از ۳ و ۳ یک مقسوم علیه ۱۵ میباشد. همچنین، ۷ بر ۷ قابل قسمت است؛ ۷ مضربی از ۷ و نیز یک مقسوم علیه آن است.

در حساب، قواعدی برای تشخیص قابل قسمت بودن عددی بر بعضی اعداد دیگر هست. مثلا، هر عدد که رقم آحاد آن (اولین رقم سمت راست آن) ۰، ۲، ۴، ۶، یا ۸ باشد بر ۲ قابل قسمت است (عددی را که بر ۲ قابل قسمت باشد زوج و عددی را که بر ۲ قابل قسمت نباشد فرد مینامند). هر عدد که رقم آحادش ۰ یا ۵ باشد بر ۵ قابل قسمت است (مانند ۱۷۰ و ۱۷۵). هر عدد که حاصل جمع ارقامش بر ۳ (یا بر ۹) قابل قسمت باشد بر ۳ (یا بر ۹) قابل قسمت است. مثلا، عدد ۲۱۸۷ بر ۳ قابل قسمت است، زیرا ۱۸ = ۷ + ۸ + ۱ + ۲ و ۱۸ بر ۳ قابل قسمت است؛ همچنین، ۲۱۸۷ بر ۹ قابل قسمت است.

قابلیت تورق: ← چکشخواری.

قابلیت مفتول شدن[3] (maftul šodan)، خاصیتی در بعضی مواد، مخصوصاً فلزات، که میتوان آنها را به صورت مفتول یا تارهای نازک انعطافپذیر درآورد. قابلیت مفتول شدن فلزات در صنعت اهمیت بسیار دارد. از فلزات عادی، طلا بیش از سایر فلزات این خاصیت را داراست، و پس از آن به ترتیب نقره، طلای سفید، آهن، نیکل، مس، آلومینیوم، روی، و قلع میباشند. شیشه و بسیاری از مواد پلاستیک نیز قابلیت مفتول شدن دارند. شیشه در دمای زیاد قابلیت مفتول شدنش بیش از سایر مواد است؛ در دمای کافی، از آن میتوان تار چنان ظریفی ساخت که ۱ کم آن فقط حـ ۰٫۰۴ گرم وزن داشته باشد.

قابلیت هدایت، در حرارت و در برق، ← هدایت.

قابوس، شمس‌المعالی: ← قابوس وشمگیر.

قابوس، گنبد: ← گنبد.

قابوس ابن منذر: ← لخمی، ملوک.

قابوسنامه (qābus.nāme)، کتابی به فارسی، در

---

(۱)Gabès (۲)divisibility (۳)ductility

بیان راه و رسم زندگانی، از عنصرالمعالی کیکاوس ابن اسکندر ابن قابوس ابن وشمگیر، در نصیحت به فرزند خویش، گیلانشاه، که آن را در ۴۴ باب پرداخته، و در هر باب حکایتهائی دلپذیر به مقتضای سخن درج کرده است. قابوسنامه یکی از مهمترین کتابهای نثر فارسی در قرن ۵م هق است، و علاوه بر انشای ساده و دلپذیر، از لحاظ شناسائی تمدن قدیم و شعائر ملی و علم زندگی دارای اهمیت فراوان است، و روش خردمندانه‌ی زندگی ایرانیان را پیش از دوران حمله‌ی مغول بخوبی نشان میدهد.

قابوس وشمگیر (qābuse vošmgir) [قابوس ابن وشمگیر (qābuse 'bne)]، ملقب به **شمس‌المعالی** (šamso'l.ma'ālī)، فت ۴۰۳ هق، چهارمین امیر (۳۶۶-۳۷۱ و ۳۸۸-۴۰۳ هق) جرجان (گرگان) و قسمتی از طبرستان از سلسله‌ی آل زیار. امرای این سلسله قبل از قابوس مرداویج (مؤسس سلسله)، وشمگیر ابن زیار و بیستون ابن وشمگیر بودند. پس از وفات (۳۵۷ هق) وشمگیر، پسر ارشد وی بیستون ابن وشمگیر، که در طبرستان بود، به جای پدر نشست، اما بزرگان اتباع او که همراه سپاه سامانیان بودند با قابوس، که پسر کوچکتر وشمگیر بود، بیعت کردند. بیستون ناچار به رکن‌الدوله‌ی دیلمی پناهید، و رکن‌الدوله او را امارت طبرستان داد، و قابوس هم، به یاری سامانیان، جرجان را در تصرف داشت. پس از وفات (۳۶۶ هق) بیستون، قابوس فرمانروای جرجان و قسمتی از طبرستان شد.

قابوس شوهر خاله‌ی فخرالدوله‌ی دیلمی بود. در ۳۶۹ هق، فخرالدوله از دست برادران خود عضدالدوله و مؤیدالدوله‌ی دیلمی به جرجان به پناه قابوس آمد، و قابوس او را وعده‌ی یاری داد. برادران فخرالدوله لشکر به جنگ وی فرستادند، و قابوس در ۳۷۱ هق در استراباد مغلوب شد، و با فخرالدوله به نشابور به پناه حسام‌الدوله تاش که از جانب نوح ابن منصور سامانی بر خراسان حکومت داشت، آمد. کمی بعد از وفات عضدالدوله و مؤید‌الدوله، فخرالدوله به دعوت صاحب ابن عباد، وزیر مؤیدالدوله، به ری آمد، و به سلطنت نشست، و میخواست که جرجان و طبرستان را به قابوس باز گرداند، ولی صاحب او را از این کار منصرف کرد، و فخرالدوله جرجان را به حسام‌الدوله تاش که از سامانیان رو گردانیده بود سپرد، و ولایت جرجان تا ۳۸۸ هق در دست عمال آل بویه ماند.

پس از وفات (۳۸۷ هق) فخرالدوله، قابوس از ضعف آل بویه استفاده کرد، و چون از کومک سامانیان مأیوس بود، به کومک یاران دیلمی و طبری خود جرجان و طبرستان را گرفت، و پس از ۱۷ سال که در خراسان در پناه سامانیان بود، به سلطنت بازگشت، و در دوره‌ی دوم سلطنت خود، رویان، شالوس، و گیلان را هم تصرف کرد.

قابوس مردی بدخوی و ستمگر بود، و جمع بسیاری به امر او کشته شدند. به همین سبب، عاقبت لشکریان او شوریدند، و پسرش منوچهر را هم با خود همدست کردند. قابوس از سلطنت کناره‌گیری کرد، اما لشکریان که از وی بیمناک بودند او را در قلعه‌ی جناشک (jenāšk)، بین جرجان و استراباد به قتل رسانیدند. مقبره‌ی او در گنبد قابوس است که در ۳۹۷ هق به امر وی ساخته شد.

قابوس مشهورترین امرای سلسله‌ی آل زیار است. به خوشی خط و شاعری معروف بود، و اشعار فارسی و عربی لطیف داشت. صاحب ابن عباد خط او را در زیبائی به بال و پر طاووس تشبیه کرده است. مجموعه‌ی رسائل او به نام کمال البلاغه جمع و تدوین شده، و قطعاتی از آنها را ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان خود آورده است. ابوریحان بیرونی کتاب آثار الباقیه را به نام او تألیف کرده است.

قابیل (qābil)، عبری قاین (qāyin)، پسر ارشد آدم و حوا. زارع بود. بر برادرش، هابیل، حسد برد و او را کشت و متواری شد (پیدایش ۴). در قرآن داستان این دو، بی‌آنکه نامشان ذکر شود، آمده است (مائده ۳۰-۳۴)، و مفسرین اسلامی، بر اساس تورات و روایات اسرائیلی، نوشته‌اند که دشمنی ایشان بر سر دو دختری بود که آدم برای همسری آنان پیشنهاد کرد، و قابیل را همسری زشت نصیب شد، و بر هابیل که همسری زیبا داشت حسد برد و اعتراض کرد. آدم بدو گفت که این فرمان خداست، ولی قابیل نپذیرفت، و قرار بر آن شد که دو برادر قربانی کنند، و قربانی هر کدام که پذیرفته شد، حق به جانب او باشد. هابیل برای قربانی گوسفندی برگزید، و قابیل مقداری گندم. آتشی که علامت پذیرش قربانی بود از آسمان آمد، و قربانی هابیل را دربود، ولی قربانی قابیل، نپذیرفته، بر جای ماند، و این امر مایه‌ی خشم قابیل شد، و برادرش را کشت، و پیکرش را از بیم به این سوی و آن سوی حمل میکرد. تا سرانجام زاغی را دید که زاغ دیگر را کشت و در زیر خاک پنهان کرد. او نیز جسد برادرش را در زیر خاک نهفت.

قابیلیها: ← گنوستیسیسم، قسمت ۷.

قات (qāt) یا **جات**، بوته‌ای از نوع کاتا (*Catha*)، دارای ساقه‌ی هموار، که ارتفاعش به ۳،۵ متر می‌رسد. برگهایش را به عربی کفته (kafra) نامند. این برگها و پوست ساقه‌های نورسته‌ی قات محتوی آلکالوئیدی است به نام کاتین[1]، که به این قسمت‌های گیاه (یا جوشانده‌ی آنها) اثر مکیف و مستی‌آور میدهد، و به همین سبب جویدن قات در میان مسلمانان حبشه و تخ جزیرة العرب شیوع فراوان دارد. قسم مرغوب آن ساقه‌ها و برگهای جوان است، که طعم مطبوع و معطر دارد، و محرک و ضد خواب است، و تنها وقتی به مقدار زیاد مصرف شود حالت مستی میآورد، ولی برگهای کهنه‌ی آن طعم نامطبوع قابض و اثر تخدیری شدیدتر دارد. مصرف قات در یمن در میان طبقات مختلف مردم شیوع دارد، و به سلامت عقلی و بدنی معتادان آسیب میرساند.

قاجار: ← قاجاریه.

قاجاریه (qājāriyye)، سلسله‌ای از پادشاهان مغول‌نژاد ایران که به وسیله‌ی آقا محمد خان قاجار (تاجگذاریش ۱۲۱۰ هق) تأسیس شد، و تا ربیع الثانی ۱۳۴۴ هق (۹ آبان ۱۳۰۴ هش) در این کشور سلطنت کردند. در اواخر عهد این سلسله، حکومت ایران از استبداد به مشروطیت تغییر یافت.

I - اصل و نسب و تأسیس سلسله‌ی قاجاریه. سلسله‌ی قاجاریه منسوب است به ایل قاجار از طوایف قزلباش، که نسب خود را به شخصی به نام قاجار نویان (qājār nuyān)، از رؤسای ایل جلایر مغول، میرسانیدند. کلمه‌ی قاجار ظاهراً مشتق است از قجر (qajar)، که در ترکی جغتائی به معنی "تندرو" آمده است. گویند طایفه‌ی قاجار، در ضمن مهاجمات مغول، به آسیای صغیر آمده در بلاد شام و ارمنستان سکونت جستند. امیر تیمور، پس از لشکرکشی (۸۰۳ هق) به شام و آسیای صغیر، آنها را یا جمعی از ترکمانان (مانند طوایف شاملو و روملو) به ایران آورد (۸۰۳ هق)، و از آنها جمعی به ترکستان رفتند، و عده‌ای در حدود گنجه و ایروان و قراباغ سکونت گرفتند. مقارن ظهور شاه اسمعیل I صفوی، جمعی ازین طایفه به خدمت او درآمدند، و به قزلباش پیوستند. شاه عباس I صفوی آنها را به سه دسته تقسیم کرد (۹۹۵ هق)، و هر دسته را در جائی از حدود مرزهای ایران نشاند، یک دسته را در حدود مرو، مقابل ازبکها، جای داد؛ دسته‌ی دیگر را در گنجه و ایروان در برابر طوایف سلحشور آن ناحیه نشاند، و دسته‌ی سوم را در حدود استراباد، در قلعه‌ی مبارک‌آباد، که تازه ساخته بود، مقابل ترکمانان مقر داد. طوایف قاجار حدود گرجستان و مرو، با آنکه بعد از صفویه جزء سپاه نادر شدند، اهمیت و اعتباری نیافتند. اما قاجار استراباد بتدریج قدرت و حیثیت بسیار به دست آوردند. قاجار استراباد خود به دو دسته‌ی یوخاری باش (yoxāri bāš) و اشاقه باش (ašāqe) منقسم شد، و در آغاز، رؤسای یوخاری باش رئیس کل بودند. در اواخر عهد صفویه، **فتحعلی خان قاجار**، پسر شاه قلی خان، از طایفه‌ی اشاقه باش، به اردوی شاه طهماسب II صفوی پیوست، و به تحریک و امر نادر افشار به قتل رسید (۱۱۳۹ هق). پسرش **محمد حسن خان قاجار**، بعد از قتل نادر، به دعوی سلطنت برخاست، و یک چند معارض کریم خان زند بود، و عاقبت کشته شد (۱۱۷۲ هق). از پسران او، **حسینقلی خان جهانسوز** در عهد کریم خان، و پس از وفات (۱۱۹۳ هق) کریم خان، آقا محمد خان به دعوی سلطنت برآمدند، و آقا محمد خان، با ۱۷ سال منازعات مستمر، سلسله‌ی قاجاریه را که اعقاب برادر او حسینقلی خان جهانسوزند تأسیس کرد.

II - خلاصه‌ی وقایع مهم عهد قاجاریه (برای اطلاع بیشتر، مقالات ارجاعی دیده شود). **آقا محمد خان** در ۱۲۱۰ هق تاجگذاری کرد، و در ۱۲۱۱ هق به قتل رسید. پس از وی، برادرزاده‌اش **فتحعلی شاه قاجار** سلطنت کرد (۱۲۱۲-۵۰ هق). در عهد او، جنگهای ایران و عثمانی پایان یافت (← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت III). جنگهای ایران و روس نیز در عهد او واقع شد، و منجر به ← عهدنامه‌ی گلستان و ← عهدنامه‌ی ترکمن چای شد، و در نتیجه، قسمتهائی از قفقاز که متعلق به ایران بود از دست رفت. نیز ← اعزام محصل بخارجه. بعد از فتحعلی شاه، نوه‌ی او محمد شاه قاجار، پسر عباس میرزا ولیعهد، سلطنت کرد (۱۲۵۰-۶۴ هق). از وقایع زمان او، قیام آقا خان و خروج باب بوده است. پسر و جانشینش، ناصرالدین شاه قاجار، در ۱۲۶۴-۱۳۱۳ هق سلطنت کرد. مقارن آغاز سلطنت او، اکثر ولایات گرفتار اغتشاش بودند، و فتنه‌ی محمد حسن خان سالار و انقلاب بابیه در جریان بود. وی به اهتمام و تدبیر امیر کبیر به دفع سرکشان و رفع اغتشاشات همت گماشت، اما عاقبت امیر کبیر را به قتل رسانید. ← جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات در عهد او روی داد (۱۲۷۳ هق). سفرهای وی به

(1) cathine

اروپا در ورود تمدن مغرب‌زمین به ایران تأثیر فراوان داشت؛ دار الفنون در عهد وی تأسیس شد. ناصرالدین شاه عاقبت به دست میرزا رضا کرمانی کشته شد، و بعد از او پسرش، مظفرالدین شاه قاجار، سلطنت کرد (۱۳۱۳–۲۴ هق). وی در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هق فرمان مشروطیت را صادر کرد. پس ازو پسرش محمد علی شاه قاجار به سلطنت نشست (۱۳۲۴ هق). وی با مشروطیت به مخالفت برخاست، و حکومت استبداد را احیا کرد (← استبداد صغیر)، ولی در انقلاب مشروطیت مقهور، و از سلطنت خلع شد (۱۳۲۷ هق)، و پسرش احمد شاه قاجار به سلطنت رسید. جنگ I در آغاز سلطنت او شروع شد (برای وقایع ناشی از آن در ایران ← جنگ جهانی I، قسمت ۸). با وقوع کودتای سال ۱۳۳۹ هق (سوم حوت ۱۲۹۹ هش)، ضعف و انحطاط قاجاریه بیش از پیش آشکار گردید، و احمد شاه عاقبت در ربیع الثانی ۱۳۴۴ هق از سلطنت خلع شد، و رضا شاه کبیر، مؤسس سلسله‌ی پهلوی، به سلطنت نشست.

III ـ کلیاتی در باب عهد قاجاریه. سلاطین قاجاریه غالباً به حب ثروت و جلال و به زن‌بارگی و عشرت‌پرستی مشهورند. بعضی از آنها مانند فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه قریحه‌ی شاعری نیز داشته‌اند. در زمان آنها، حکومت ولایات و مناصب مهم غالباً به فرزندان و برادران شاه مفوض بود، و غالب رجال دیگر ـ مانند قائم مقام، حاجی میرزا آقاسی، امیر کبیر، اللهیار خان آصف‌الدوله، امین‌الدوله، دوست محمد خان، معیرالممالک، و یحیی خان مشیرالدوله ـ نیز که مشاغل مهم داشتند، از طرف زن یا مادر با قاجاریه نسبت خویشاوندی داشتند.

فایده‌ی عمده‌ی وجود قاجاریه یکی ایجاد وحدت ایران بود، که بعد از قتل نادر به صورتی شبیه به ملوک‌الطوایفی درآمده بود، و آقا محمد خان، با خشونت و صلابت خویش، وحدت و مرکزیت عهد صفویه را تا حدی تجدید کرد. فایده‌ی دیگر مزید روابط با دول اروپا و سفارتها و مسافرتهای رجال و حتی سیاحتهای بعضی سلاطین قاجار به ممالک اروپا بود، که عاقبت بتدریج منتهی به تأسیس مدارس و چاپخانه‌ها و روزنامه‌ها، و ایجاد بانکها و پست و تلگراف، و اخذ و نشر مبادی و مظاهر علوم و تمدن فرنگی در ایران شد، و این همه در بیداری ایرانیان و پیدایش مشروطیت کومک کرد. ← روزنامه؛ چاپ و چاپخانه در ایران؛ پست؛ تلگراف.

از مختصات دولت قاجاریه مزید ارتباط با دول اروپا و مبادله‌ی سفرا و عقد معاهدات با دولتهای اروپا مخصوصاً انگلستان و فرانسه است، چنانکه ناپلئون، به خاطر جلب دوستی فتحعلی شاه، آ. ژوبر و ژنرال گاردان را به دربار وی گسیل داشت، و دولت انگلستان، برای جلوگیری از تحقق خیالات ناپلئون، ملکم (بعدها سر جان ملکم) و سر گور اوزلی را به دربار فتحعلی شاه فرستاد. در عهد محمد شاه و ناصرالدین شاه نیز، به سبب وقایع هرات، سفرای انگلستان در دربار ایران فعالیت تمام داشتند. جنگهای ممتد ایران و روس در عهد فتحعلی شاه، عاقبت منتهی به نفوذ و تأثیر شدید روسیه در دربار و نیز در ارتش ایران (مثلا، ← بریگاد قزاق)، و تحریک در امور داخلی مملکت، و مداخلات متقابل انگلستان، و عاقبت، تقسیم ایران به مناطق نفوذ روسیه و انگلستان شد (← قرارداد ۱۹۰۷). نیز ← فارسی، ادبیات، قسمت VII؛ ایران، هنر و معماری، ص ۳۲۹.

قاچ ساعتی: ← ساعت، مقیاسی برای زمان، قسمت ۲ (ص ۱۲۳۴، ستون ۳).

قاچ کروی[1] (qāce koravi)، در هندسه، جسم محدود به سطح یک کره و دو نیمصفحه‌ی ماز بر یک قطر آن کره (این جسم مانند قاچی از یک هندوانه‌ی مدوّر است). در شکل، جسم EFGH یک قاچ کروی است؛ EF قطر کره و نیمدایره‌های عظیمه‌ی EHF و EGF مقاطع دو صفحه‌ی قاطع با سطح کره‌اند. اگر r شعاع کره، و α زاویه‌ی مسطحه‌ی زاویه‌ی دوسطحی حادث از دو صفحه‌ی قاطع بر حسب درجه باشد، حجم قاچ کروی مساوی $\frac{\pi r^3 \alpha}{270}$ میباشد، که عبارت است از حاصلضرب حجم کره در نسبت زاویه‌ی α به ۳۶۰ درجه.



قادر (qāder)، شهرت **ابوالعباس احمد**، ملقب به **القادر بالله** (al.qādero be 'l.lāh)، فت ۴۲۲ هق، ۲۵مین خلیفه‌ی (۳۸۱–۴۲۲ هق) عباسی. با سلطان محمود غزنوی معاصر بود، و محمود با او مکاتبه داشت.

قادرآباد (qāderābād)، ده (جه ۱°۶۰۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشهد مرغاب، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۱۱۲کیلومتری ش زرقان. از رود سیوند مشروب میشود.

قادر بالله: ← قادر، خلیفه‌ی عباسی.

قادرچای: ← قادررود.

قادررود (qāder.rud) یا **قادرچای** (cāy)، رود آذربایجان غربی که، پس از عبور از ناحیه‌ی سلدوز و اشنویه، در چغ دریاچه‌ی رضائیه به آن میریزد.

قادری: ← بداونی.

قادریه (qāderiyye)، سلسله‌ای از صوفیه، منسوب به عبدالقادر جیلانی (فت ۵۶۱ هق). طریقه‌ی این سلسله نخست در عراق که محل سکونت عبدالقادر بود به وجود آمد، و سپس به وسیله‌ی اخلاف او در مراکش، اندلس، آسیای صغیر، و هند انتشار و رواج یافت. گذشته از اینها، در سایر اقطار اسلامی نیز فعالیت این سلسله کمابیش قابل ملاحظه است. قادریه هم اکنون در ممالک و بلاد مختلف اسلامی دارای خانقاهها و تشکیلات هستند، و با متولی مقبره‌ی عبدالقادر، که از اخلاف شیخ و در بغداد است، ارتباط دارند، چنانکه از هند غالباً هدایا نزد وی میفرستند. در مکه، مصر، و افریقای شمالی نیز قادریه تشکیلات مرتب دارند. افراد سلسله در ریاضت و خلوت و زیارت مقابر و اماکن مشایخ سلسله آداب و ترتیبات خاص دارند. قادریه در استیلای فرانسویان بر الجزایر و صحرا دولت فرانسه را یاری کردند.

قادس، شهر، اسپانیا، ← کادیث.

قادس: ← کعبه، قسمت I.

قادسیه (qādesiyye)، نام شهرکی در ج عراق کنونی، که فاصله‌ی آن از کوفه، به قول جغرافیون قدیم عرب، ۱۵ میل عربی بوده است، و خرابه‌های آن اکنون در ´۴۵ °۳۱ عا و ´۸ °۴۴ طش قرار دارد، و در ج نجف و ح ۳۱کیلومتری شهر کوفه است. شهرت قادسیه برای جنگ بزرگ معروف به **جنگ قادسیه** است، که در سال ۱۴ یا ۱۵ یا ۱۶ هق میان ایرانیان و مسلمانان اتفاق افتاد، و در آن، سپاه ایران شکست سختی خورد، و در نتیجه تمام عراق به دست سپاه اسلام افتاد، و راه تصرف تیسفون، پایتخت ساسانیان، و دیگر شهرهای مهم غربی ایران برای عربها باز شد.

پس از شکستهای پی در پی که ایرانیان در عراق از سپاه عرب خوردند، بزرگان ایران رستم فرخزاد را، که فرمانده کل سپاه بود، و فیروزان را، که از سرداران بزرگ ایران بود، سرزنش کردند، و تهدید نمودند که اگر اختلافات خود را کنار نگذارند و یکدل و یکجهت به جنگ عرب روی نیاورند کشته خواهند شد. در آن هنگام، بر تخت شاهنشاهی ساسانی بوران‌دخت بود، و چون ظاهراً یکی از موارد اختلاف و آشفتگی سپاه و دربار وجود زنی بر تخت سلطنت بود، رستم و فیروزان تصمیم گرفتند که به هر طریقی باشد یکی از بازماندگان ذکور خاندان ساسانی را پیدا کنند و بر تخت نشانند، تا عاقبت، به نحوی که در تاریخ ساسانیان مسطور است، یزدگرد پسر شهریار (یزد گرد III) را به شاهنشاهی برداشتند. یزدگرد که در این هنگام ۲۱ سال داشت توانست اختلافات داخلی و درباری را، ولو به صورت ظاهری، بر طرف کند. ایرانیان همه به طاعت و یاری او شتافتند، و او پاسگاههای مرزی [به عربی مسالح (masāleh)] عراق و عربستان را تقویت کرد، و برای حفظ حیره و انبار و ابلّه سپاهیانی فرستاد. این عملیات موجب شد که مردم آن قسمت از سواد که به تصرف سپاه اسلام درآمده بود سر از اطاعت مسلمانان فرو پیچند و کافر شوند، و پیمانهای خود را با عرب نقض کنند.

مثنی ابن حارثه‌ی شیبانی، که در جنگهای میان عرب و ایران پیشقدم و یکی از محرکان عمده‌ی حمله‌ی عرب به ایران بود، در نواحی مرزی ذو قار و طف مستقر شد، و وضع تازه‌ای را که پیش آمده بود به عمر نوشت. دستوری که عمر در آغاز داد این بود که سپاهیان عرب از مناطق نفوذ و تحت تسلط ایرانیان بیرون بروند، و در آبهای (چاهها یا چشمه‌ها) آن طرف مرز ایران پراکنده شوند، و هر رئیس و بزرگ و سواری که در قبایل ربیعه و مضر و همپیمانان ایشان است با زیردستانش بیاید، و اگر به طوع و رغبت نیاید به کره و اجبار او را بیاورند. بدین ترتیب، آنچه در حوزه‌ی قدرت مثنی بود جمع شد، و سپاهیان او تا نزدیکیهای بصره گسترده شدند. عمر در ذیحجه‌ی آن سال که عازم حج بود به تمام رؤسای قبایل عرب و بزرگان و شیوخ نامه نوشت که به شتاب هر چه تمامتر پیش او روند. عده‌ای از این افراد در همان سر راه او به حج به وی پیوستند، و آن عده از قبایل که میان مدینه و عراق بودند هر کدام به مدینه نزدیکتر بود پیش او رفت، و هر کدام به عراق نزدیکتر بود پیش مثنی رفت.

عمر پس از حج و بازگشت به مدینه، خود با سپاهیانی که جمع آمده بودند از مدینه بیرون شد، و در ۳میلی مدینه به عراق، نزدیک آبی موسوم به صرار (serār)، فرود آمد. مردم پنداشتند که خود او قصد حرکت به عراق را دارد. در مجلس مشورتی که با حضور بزرگان صحابه تشکیل شد،

(1) spherical wedge

همه به اتفاق رأی دادند که او نباید به تن خویش به جنگ رود، بلکه یکی از بزرگان عرب را مأمور این کار کند، و چون در این هنگام نامه‌ای از سعد ابن ابی وقاص رسیده بود که خود را با افراد برگزیده آماده‌ی جنگ نشان داده بود، همه رأی دادند که سعد را به فرماندهی سپاه برگزینند و خود عمر به مدینه بازگردد.

بدین ترتیب، سعد ابن ابی وقاص مأمور جنگ با ایرانیان شد، و روی به عراق نهاد، و در سر راه جنگجویانی از قبایل به او میپیوستند. در این میان، مثنی ابن حارثه، که فرمانده سپاه مقیم عراق بود، از زخمی که بر داشته بود درگذشت، و سپاه او نیز به سپاه سعد پیوست، و در نتیجه، مجموع سپاه سعد از ۳۰٬۰۰۰ متجاوز شد، و بنا به روایتی، پس از شکست ایرانیان، ۳۰٬۰۰۰ نفر از سپاه اسلام غنایم را میان خود قسمت کردند، و این میرساند که، در نتیجه‌ی جنگ، آن تعدادی که افزون بر ۳۰٬۰۰۰ تن بودند کشته شده بودند. سعد سپاه عرب را "تعبیه" (آرایش جنگی) داد، و بر هر ۱۰ نفر عریفی(-arif؛ اصطلاح عربی برای رؤسای کوچکتر) معین ساخت، و مقدمه و طلایه و ساقه (مؤخره‌ی سپاه) و میمنه و میسره تعیین کرد، و بر پیادگان و سواران امیرانی بگماشت، و حتی قاضی لشکر و مأمور تقسیم غنایم و منشی سپاه را معین کرد، و این همه را در موضعی به نام شراف (šarāf) انجام داد، و در این میان، نامه‌ی عمر و وصیت مثنی به او رسید، که جنگ را در مرز میان عرب و ایران آغاز کند، و در درون مرزهای ایران جنگ نکنند. سعد از آنجا نیز حرکت کرد، و به قادسیه که نزدیک یکی از پلهای فرات بود فرود آمد، و از آنجا دسته‌هائی برای غارت و گرفتن آذوقه و چهارپا به داخله‌ی عراق و متصرفات ایران فرستاد. این دسته‌های مأمور غارت کار خود را با موفقیت انجام میدادند، و طعام مورد نیاز سپاه عرب را فراهم میآوردند، چنانکه یکی از این دسته‌ها عروسی دختر آزادمرد پسر آزادبه (حاکم حیره) را برهم زدند، و عروس را با ۳۰ تن از زنان اشراف و بار و بنه‌ی عروسی اسیر کردند. پس از آنکه از کسکر تا انبار مورد تاخت و تاز دسته‌های سپاه عرب قرار گرفت، فریاد شکایت مردم عراق بلند شد، و همه یزدگرد را تهدید کردند که اگر کاری انجام ندهد خود به طوع و رغبت تسلیم عرب خواهند شد.

یزدگرد تصمیم گرفت که همه‌ی قوای خود را به جنگ عرب بفرستد، و برای این منظور، از رستم فرخزاد خواست که خود به جنگ برود، و رستم این کار را به صلاح نمیدانست، و معتقد بود که نباید همه‌ی قوا به یکبارگی در جنگ شرکت کنند، زیرا ارسال سپاه بتدریج سبب میشود که عربها از جنگهای پی در پی خسته شوند. وانگهی، رستم خود را تنها فرمانده توانای سپاه در سرتاسر ایران میدانست، و میگفت که اگر او در جنگ شرکت کند و شکست بخورد دیگر در ایران کسی نخواهد توانست جلو سپاه عرب را بگیرد. یزدگرد از بس شکایت مردم عراق را از حملات پی در پی دسته‌های عرب میشنید به صلاحدید رستم گوش نداد، و دستور داد به هر نحوی شده، با تمام قوائی که زیر فرماندهی اوست، به جنگ عرب بشتابد. رستم بناچار و با اکراه از مدائن بیرون شده در ساباط اردو زد، و پس از آنکه قوای لازم را جمع کرد، به مقابله‌ی سپاه عرب شتافت، ولی این کار را بتأنی و آهستگی انجام میداد که شاید عرب از طول مقام در قادسیه ملول شوند، ولی دسته‌های متفرق عرب همچنان به غارت و دستبرد دهات و مزارع عراق سرگرم بودند. سرانجام، پس از آنکه رستم ۴ ماه جنگ را به تعویق انداخت، در قادسیه در مقابل سپاه عرب اردو زد در حالی که بی‌تصمیمی و دودلی و بیم از فرجام کار در اراده‌ی او سستی آورده بود. میگویند رستم عقیده به احکام نجوم و تفأل داشت، و از علائم ستارگان، هر حادثه‌ای را که پیش میآمد به فال بد میگرفت، و به برادر خود نیز نوشته بود که به شهرها دستور دهد که حصارها و باروها را محکم کنند که عنقریب سپاه عرب خواهد رسید.

آرایش جنگی رستم بدین ترتیب بود که بر مقدمه‌ی سپاه گالنوس (gālenus) (جالنوس)، و بر میمنه و میسره هرمزان و مهران، و بر سواران بهمن ذوالحاجب (zo'l.hājeb)، و بر طلایه بندوان (bendovān) (یا بیزران؟)، و بر پیادگان زاد ابن بهیش (zāde 'bne bohayš) را معین کرد. در سپاه او، ۳۳ فیل جنگی نیز بود، که ۱۸ زنجیر آن را در قلب و ۱۵ زنجیر آن را در میمنه و میسره قرار داده بود. پیش از آغاز جنگ، رستم چند بار با فرستادگان عرب گفتگو کرد، ولی همه گفتند که ایرانیان باید از میان سه امر-یعنی اسلام و جزیه و جنگ-یکی را برگزینند، و در نتیجه، امر بر جنگ قرار گرفت. مسلمانان پل قدیم قادسیه را تصرف کرده بودند، و رستم دستور داد که پل دیگری بر رودخانه، در عتیق (atiq)، ببندند. جنگ در آن سوی پل (در طرف عرب) اتفاق افتاد، و ۴ روز طول کشید. روز اول-جنگ را یوم ارماث (armās)، روز دوم را یوم اغواث (aqvās)، روز سوم را یوم عماس (emās)، و شب روز چهارم را لیلة القادسیه (laylato 'l.qādesiy-ya) یا لیلة الهریر (laylato 'l.harir) نامیده‌اند. روز اول ایرانیان غالب بودند، ولی روز دوم، قوای جنگی به کومک عرب رسید. این قوا از شام به دستور عمر میآمدند، چه دمشق به دست مسلمین افتاده بود، و به قوای بیشتر حاجت نبود. روز دوم و روز سوم، نیروهای عرب، بر اثر مددهای پی در پی که میرسید، بر ایرانیان برتری داشتند. شب چهارم تا صبح جنگ بود، و روز چهارم رستم کشته شد، و ایرانیان گریختند و درفش کاویان، علم معروف ایرانیان، و غنایم زیاد از سلاح و اسب و چهارپا و فرش و خیمه به دست مسلمانان افتاد. در روز آخر، ۳۳ فوج از افواج ایرانیان مقاومت کردند، و فرار نکردند، و کشته شدند. از رؤسای این افواج که مقاومت کردند فرخان اهوازی (farroxāne ahvāzi)، شهریار پسر کنارا (konā-rā)، ابن الهربذ (ebno 'l.herbez)، و خسرو-شنوم همدانی (xosrō.šanum-) را نام برده‌اند. در اولین روز جنگ، فیلها سپاه عرب را به ستوه آورده بودند؛ و در روز سوم فیلها را دوباره، پس از آنکه صندوقهای پشت آنها را تعمیر کرده بودند، به جنگ آوردند، ولی فیلها بر اثر زخم-هائی که بر آنها وارد آمد بازگشتند. اما سرنوشت جنگ را همان کومکهای پی در پی که از شام میرسید تعیین کرد، و اگر ایرانیان در آن هنگام که عربها در جنگ روم شرکت داشتند به جنگ میپرداختند این نیروها نمیتوانستند به کومک عرب بیایند.

در این جنگ، ایرانیان نیز از خود دلیری نشان دادند، زیرا در ایران معتقد بودند که سرنوشت ایران را همین جنگ قادسیه تعیین خواهد کرد. اما نظر به اینکه گزارندگان اخبار همه از مسلمانان و عربها بوده‌اند، دلیری و مقاومت ایرانیان را چندان ذکر نکرده‌اند، و همه از شجاعت و بی-پروائی عربها سخن گفته‌اند، و گاهی هم داستانهائی نقل کرده‌اند که مبالغه‌آمیز است، مانند آنکه، در روز نخستین جنگ، مردی به نام عاصم ابن عمرو (āseme 'bne amr) سواری ایرانی را دنبال کرد تا به صف ایرانیان رسید، و در آنجا سواری را دید که استری را با بار میراند، و آن سوار از ترس استر را با بار ترک کرد، و عاصم بی‌هیچ مقاومتی استر را با بارش پیش سعد آورد، و معلوم شد که آن شخص سوار خباز پادشاه بوده است، و بار آن پر از حلواها و عسل جامد به‌نان‌پیچیده (این گونه حلوا و عسل و غذای به‌نان‌پیچیده را لَطَف می-گفتند، که برای موارد ضروری از قبیل جنگ و سفر و کار و نظایر آن تهیه میکردند) بوده است، و سعد دستور داد که آن لطفها را میان جنگجویان عرب قسمت کردند. اگر این واقعه را بپذیریم باید بگوئیم که ایرانیان واقعاً دست روی دست گذاشته بوده‌اند، در صورتی که آن روز اول برای عربها روز سختی بوده است، و به قول خبرگزاران خود عرب، در همان روز اول تنها ۵۰۰ تن از بنی اسد کشته شده بودند.

فتح قادسیه فتح عراق بود، و راه پایتخت ساسانی و شهرهای غربی ایران را به روی عربها گشود.

قادسیه، جنگ: ← قادسیه.

قادش[1] (qādeš)، شهری قدیم در غ سوریه، کنار نهر العاصی، که در هزاره‌ی دوم ق‌م رونق داشت، و ویرانه‌های آن در ح ۲۴کیلومتری جغ حمص امروزی قرار دارد. ذکر آن نخستین‌بار در مآخذ مصری مربوط به سلطنت تحوطمس III میآید، که امیر قادش را در مجدو مغلوب، و سپس قادش را ویران کرد. قادش صحنه‌ی نبرد معروفی میان رامسس II مصر و حتیها بود؛ تاریخ این جنگ را به تفاوت ۱۲۸۸، ۱۲۹۱، و ۱۲۹۹ ق‌م ضبط کرده‌اند. از ح ۱۲۰۰ ق‌م قادش از صحنه‌ی تاریخ زایل شد.

قادش[1] یا **قادش نفتالی**[2] (e naftāli-)، یکی از شهرهای بت یهود، در منتهای شمالی فلسطین، مطابق تل قادس (talle) کنونی در کشور اسرائیل، در کتاب مقدس کراراً نامش آمده است.

قادیانی، میرزا غلام احمد (mirzā qolām ahmade qādiāni)، ۱۲۵۵-۱۳۲۶ هق، مؤسس فرقه‌ی دینی احمدیه. در قادیان پنجاب به دنیا آمد، و علوم متداول زمان خود را در فارسی و عربی بخوبی آموخت، و از کوچکی حالتی متفکر داشت، و بر خلاف میل پدرش، که میخواست او را به خدمت دولت انگلستان درآورد، گوشه‌نشینی گزید، و از درآمد املاک خود زندگی میکرد. در حدود ۴۰-سالگی، کتاب مهمی به نام براهین احمدیه نشر کرد، که مورد توجه شد. در ۵۰سالگی اعلام کرد که وحی به او رسیده، و مجاز در گرفتن "بیعت" از مردم شده است، و گروهی از مردم به او گرویدند. دو

(۱)Kadesh (۲)Kadesh-naphtali

سال بعد خود را مسیح و مهدی موعود خواند، و تا آخر عمر گرفتار مخالفت مسلمانان، و نیز مسیحیان و هندوان، بود. نیز ← احمدیه.

قادیکلای ارطه (qādikalāye arete)، ده (جم ـ[1] ۲۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان علی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ ۷کیلومتری ل‌ش شاهی.

قادیکلای بزرگ (qādikalāye bozorg)، ده (جم ۳٬۵۵۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان علی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ ۶کیلومتری ج‌ش شاهی.

قاذف: ← قذف.

قارچ (qārc)، نام بسترین رستنیهای ساده‌ی بی‌ریشه و ساقه و برگ و گل که، مانند جلبکها، از بسترین گروههای رستنیها به شمار میآیند. بر خلاف جلبکها، در قارچها کلوروفیل نیست، و باید غذای خود را از موجودات زنده یا بقایای مواد آلی به دست آورند، و به حالت انگل زندگی کنند. **باکتریها، دنبلان، زنگ گندم، کفک،** و مخمر آب جو از جمله‌ی قارچها هستند. دسته‌ای از قارچهای گوشتدار دارای چتر و پایه هستند، و در زیر چتر آنها ورقه‌هائی نازک و دارای هاگ واقع است؛ بسیاری از آنها سمی و دارای زهرهای کشنده‌اند، و گاه بازشناختن دو نوع قارچ شبیه به یکدیگر، که یکی سمی و دیگری غیر سمی است، تقریباً غیر ممکن است. جنس *Agaricus campestris* خوراکی است، و آن را به مقدار زیاد کشت میکنند. **قارچ دودی** (dudi) نام قارچهائی است که دستگاه هاگ آنها کروی و بی‌پایه است، و در جنگلها و چمنها میرویند؛ هیچ یک از آنها سمی نیست، و در آغاز بیرون آمدن از خاک خوراکی میباشند، هاگها، پس از رسیدن، با فشار از هاگدان خارج شده به شکل دود در هوا پراکنده میشوند.

قارچ دودی: ← قارچ.

قارچکش[1] (qārckoš)، هر ماده‌ای که برای نابود کردن قارچها به کار رود. مدتها ترکیبات گوگردی برای مبارزه با قارچهائی که به گیاهان حمله‌ور میشوند مصرف میشد، ولی اکنون مواد شیمیائی دیگر، مخصوصاً ترکیبات مس مانند مخلوط بوردو جانشین ترکیبات گوگردی شده است (نیز ← سبز پاریس). املاح آلی آهن، روی، و جیوه نیز برای از بین بردن قارچها تهیه شده است. از قارچکشهای محتوی فورمالدئید برای کشتن هاگ قارچهای موجود در دانه و زمین استفاده میشود. قارچکش‌هائی که برای حفاظت چوب مصرف میشود (از جمله کرئوزوت) از پوسیدن آن جلوگیری میکنند، و بعضی ترکیبات هست که چون در ساختن مواد مصنوعی به کار رود از حمله‌ی کفک به آنها ممانعت مینماید. داروهای آنتی‌بیوتیک و سولفامیدها هم در مداوای بیماریهای قارچی انسانی مصرف دارد و هم در بیماریهای گیاهی. اغلب قارچکشهای گیاهی جنبه‌ی پیشگیری دارد؛ آنها که پس از بیمار شدن گیاه مصرف میشود قارچکشهای مجاورتی نامیده میشود؛ قارچکش باید چنان باشد که تنها بیماری را از بین ببرد، و به خود گیاه آسیبی نرساند، و اثر سمی بر قسمتهای خوردنی آن باقی نگذارد.

قارشون[2]، **لوی بن** (levi ben qārŝon) یا **گرسو‌نیدس**[2] (gersonides)، ۱۲۸۸–۱۳۴۴، فیلسوف و ریاضیدان یهودی؛ مت فرانسه. اطلاعش از زبانهای عربی و لاتینی سطحی بود، و آنچه از فلسفه‌ی یونانی و اسلامی میدانست از ترجمه‌های عبری آنها بود. بر فلسفه‌ی ابن رشد و بر اسفار خمسه شروحی نوشت، و چند اثر علمی تألیف کرد. کتاب عمده‌اش ملخموت ادونای (melxamot adonāy) [عبری، = جنگهای خدا] است، که مهمترین اثر فلسفی و نجومی او و شامل نقد فلسفه‌ی موسی ابن میمون است. اطاق تاریک و بعضی اختراعات علمی دیگر بدو منسوب است (اطاق تاریک از اختراعات ابن هیثم است)، و در ریاضیات تحقیقاتی دارد.

قارص[3] (qārs)، شهر (جم ۳۲٬۰۴۶)، کرسی ایالت قارص، ل‌ش ترکیه، در ارمنستان. مرکز ناحیه‌ای زراعتی است. شهری قدیمی، دارای استحکامات نظامی، و واقع در میان چند کوه است. در قرن ۱۱م، مدتی جزء امپراطوری بیزانس بود، و سپس به دست مسلمانان افتاد، تا آنکه در ۶۰۳ هق (۱۲۰۶ یا ۱۲۰۷) گرجیها آن را گرفتند. امیر تیمور آن را ویران کرد (۱۳۸۶). در قرن ۱۶م عثمانیها آن را از نو ساختند. در ۱۶۰۴ به تصرف شاه عباس کبیر درآمد. روسها نخستین‌بار در ۱۸۲۸ آن را تسخیر کردند. در کنگره‌ی برلین، همراه با نواحی اطراف، به روسها واگذار شد (۱۸۷۸). پیمان برست لیتوفسک (۱۹۱۸) آن را به دولت عثمانی واگذار کرد. کلیسائی از قرن ۱۱م دارد.

قارعه، سوره‌ی (qāre'a) [= درهم‌کوبنده]، سوره‌ی ۱۰۱م قرآن، مکی، ۸ آیه. از روز قیامت خبر میدهد، که بهره‌ی نیکوکاران بهشت است و بهره‌ی بدکاران آتش دوزخ.

قارقی (qārqi)، ده (جم ۲٬۵۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جعفربای، بخش گمیشان، شهرستان گرگان، استان دوم؛ ۱۸کیلومتری ش گمیشان. در طرفین رود گرگان واقع است.

قارلق (qārloq)، ده (جم ۱٬۰۷۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش کنگاور، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۱۲کیلومتری ج‌ش کنگاور، در دامنه‌ی کوه کمرزرد. محصولش غلات، پنبه، و چغندر قند است.

قارن (qāren)، یکی از خاندانهای بزرگ دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان. در دوره‌ی اشکانی، ظاهراً هفت خاندان مقام اول را داشتند، و از آن میان، خاندانهای قارن و سورن، بعد از خاندان سلطنت، در درجه‌ی اول بودند. خاندانهای قارن و سورن از نژاد اشکانی بودند. خاندان قارن در عهد ساسانیان نیز مقام خود را حفظ کرد. از رجال معروف این خاندان در دوره‌ی ساسانی زرمهر (zarmehr) است، که اصلا از فارس و حکمران سکستان بود، و قباد I او را به قتل رسانید. این زرمهر را زرمهر سوخرا (soxrā, suxrā) هم خوانده‌اند، و ظاهراً سوخرا شاخه‌ای از خاندان قارن بوده است.

قارن: ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.

قارن یا جبال قارن (jebāle qāren)، ناحیه‌ی کوهستانی تاریخی در مازندران، که علی الظاهر عیناً، یا تقریباً، همان ناحیه‌ی شهریارکوه یا جبل شهریار قدیم (هزار جریب) بوده است. شهر فریم یا پریم در این ناحیه بود، ولی مرکز عمده‌ی سکنه‌ی قارن شهر سهمار (sehmār) یا شهمار بود، که یگانه مسجد جمعه‌ی این ناحیه در آن قرار داشت.

قارن (qāran) یا **قارن کاوگان** (یا **کاویان**) (-e kāvegān, kāvīān)، در شاهنامه، پهلوان ایرانی و پسر کاوه‌ی آهنگر. از عهد فریدون تا نیمه‌های پادشاهی کیخسرو، پهلوان و سردار سپاه بود. دژ الانان را که پناهگاه سلم بود به تدبیر گشود، و ویران ساخت (← منوچهر). در عهد نوذر با تورانیان جنگید، و بارمان‌پهلوان تورانی و پسر ویسه، که برای گرفتن بنه‌ی ایرانیان و گرفتار ساختن زنان و دختران پهلوانان ایران به پارس رفته بود را دنبال کرد و به قتل آورد، و بر لشکریان توران به سرداری ویسه تاخت، و آنان را به توران گریزاند. شماسای، پهلوان دیگر تورانی را، که به گرفتن زابلستان رفته بود نیز شکست داد و فراری ساخت. در جنگ اول کیقباد با افراسیاب شماسای به دست او کشته شد.

قارن، آل (āle qāren). ۱ـ خاندان قارن. ۲ـ اولین سلسله از آل باوند، به مناسبت نام قارن ابن شهریار، ۸مین فرمانروای شاخه‌ی کیوسیه؛ ۳ـ قارن‌وندان.

قارن ابن سوخرا: ← قارن‌وندان.

قارن ابن شهریار: ← آل باوند (کیوسیه).

قارن کاوگان: ← قارن یا قارن کاوگان.

قارن‌وندان (qārenvandān)، نام سلسله‌ای قدیم از امرای محلی طبرستان، که قلمرو اصلی آنان قارن یا جبال قارن بود. این سلسله مدعی انتساب به قارن ابن سوخرا (qāren 'bne suxrā) بود، که خسرو انوشروان وی را در طبرستان مستقر ساخته بود، و نسبش را به کاوه‌ی آهنگر رسانیده‌اند. بعضی احتمال داده‌اند که مرکز قارن‌وندان لفور (lafur، بر یکی از شاخه‌های رود بابل) بوده است. قارن‌وندان مطیع آل باوند (پایتختشان فریم یا پریم) بودند.

نخستین فرمانروای سلسله‌ی قارن‌وندان که ازو خبر داریم ونداد هرمز است، که در ۱۳۸–۱۹۰ هق فرمانروائی داشت. پسر و جانشینش، قارن، به روایتی در جنگ مأمون خلیفه با دولت بیزانس همراه او بود. آخرین فرمانروای این خاندان مازیار معروف است.

قارو[4]، **یوسف بن افرایم** (yusof ben afrāyem qāro)، ۱۴۸۸–۱۵۷۵، از تدوین‌کنندگان شریعت یهود، مت تولدو. آثارش در زمره‌ی شاهکارهای ادبیات شرعی یهود است. خانه‌ی یوسف و سفره‌ی گسترده، از تألیفات مهم اوست، و هنوز هم قسمتهائی از کتاب اخیر در مباحثات مذهبی یهودیان متعصب مورد استناد است. در فلسطین درگذشت.

قارون (qārun)، نام مردی افسانه‌ای که در فرهنگ اسلامی و تداول عامه به ثروت بسیار و مال‌اندوزی ضرب المثل است. نام قارون در سه جای قرآن آمده است (قصص ۷۶–۸۲؛ عنکبوت ۳۸؛ مؤمن ۲۵)، و در دو محل اخیر با نامهای فرعون و هامان یک جا ذکر شده، که موسی را جادوگر میخوانده‌اند. در محل اول او را از قوم موسی میخواند، که اندازه‌ی مال او چنان بود که کلیدهایش را گروهی از مردان نیرومند بسختی میتوانستند بکشند، و چون در برابر خدا گردن‌فرازی کرد، به عذاب سخت و وخیمی گرفتار شد، و خود و پیروانش را

(۱) fungicide (۲) Gershon; Gersonides (۳) Kars (۴) Caro; Karo

زمین در خود فروبرد. این قارون با قورح تورات داستان مشابهی دارد.

قاره[1] (qārre)، هر یک از بزرگترین واحدهای خشکی زمین، که عبارتند از اروپاسیا (که معمولا دو قاره شمرده میشود: اروپا و آسیا)، افریقا، امریکای شمالی، امریکای جنوبی، استرالیا، و جنوبگان (نیز ← جنوبگان، نواحی). قسمت اعظم پهنه‌ی خشکی زمین (آسیا، امریکای شمالی، اروپا، بیشتر افریقا، و قسمتی از امریکای جنوبی) در نیمکره‌ی شمالی ("نیمکره‌ی خشکی") واقعند. فقط استرالیا، نواحی جنوبگان، و بخشهای جنوبی امریکای جنوبی و افریقا در نیمکره‌ی جنوبی ("نیمکره‌ی آبی") قرار دارند. مجموع مساحت قاره‌ها ح ۲۹ درصد مساحت زمین است. قاره‌ها، علاوه بر خشکیهای زمین، شامل فلاتهای قاره (← **فلات قاره**) نیز هستند.

قاره‌ها و اقیانوسها احتمالا سیماهای دائمی سطح زمینند، اگرچه قاره‌ها متناوباً با دریاهای کم‌عمق پوشیده شده بوده‌اند، ظاهراً هیچگاه بستر عمیق اقیانوسها نبوده‌اند. بعضی از پهنه‌های خشکی در طی سیلابهای عظیم و پیاپی ادوار زمینشناسی از تعرض آب مصون بوده‌اند؛ ازین پهنه‌های پایدار یا "سپر"، سپر بالتیک در ل اروپا و سپر کانادائی در امریکای شمالی است. ارتفاع متوسط خشکی از سطح دریا را ح ۸۴۰ متر شمرده‌اند؛ ارتفاع بلندترین نقطه‌ی خشکی (قله‌ی اورست) ۸٬۸۸۲ متر، و عمق ژرفترین نقطه‌ی شناخته‌شده‌ی اقیانوس‌ها (گودال ماریاناس) ح ۱۰٬۹۰۰ متر است. حالت تعادل بین پستیها و بلندیهای زمین را هم‌ستادی خوانند.

چگونگی پیدایش قاره‌ها و قرار گرفتن آنها در اوضاع جغرافیائی کنونیشان مختلف فیه بوده است. یکی از نظریه‌هائی که در این باب عرضه شده است نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای[2] یا نظریه‌ی جابجائی[3] است، که عمدةً از آ. ل. وگنر میباشد (۱۹۱۰). وگنر چنین فرض کرده است که در دوره‌ی مزوزئیک خشکیهای زمین، پس از یکپارچه بودن، شکسته و قطعات آن از هم جدا شده است. این امر را که برآمدگی شرقی امریکای جنوبی در ساحل غربی افریقا میگنجد تأییدی برای این نظریه شمرده‌اند. در ۱۹۵۹ نشستی در قعر قطا بین اروپا و امریکای شمالی کشف شد، که آن را نیز مؤید نظریه‌ی وگنر دانسته‌اند، ولی این نظریه هنوز سخت مختلف فیه است. نیز ← زمین.

قاره‌ی جدید یا بر جدید: ← امریکا.

قاری (qāri)، شهرت **عبدالله ابن قطب‌الدین**، متخلص به **قاری** و ملقب به **ملک‌الشعراء**، ۱۲۸۸ هق–۱۳۲۲ هش، شاعر فارسی‌زبان افغانستانی و ادیب معاصر، مت کابل. علوم اسلامی و ادبیات عرب را در کابل آموخت. مدت ۴۰ سال در مدارس مختلف کابل به تعلیم زبان فارسی و ادبیات عرب پرداخت، و چندی در دار التألیف وزارت معارف به تألیف و تدوین یک سلسله کتب درسی برای دوره‌های ابتدائی و متوسطه و عالی همت گماشت. تألیفات و رسالات بسیاری دارد که قسمتی از آنها هنوز به چاپ نرسیده است، از قبیل ترجمه‌ی فصوص الحکم محیی‌الدین، ترجمه‌ی مغازی واقدی، تاریخ و جغرافیای افغانستان، و ترجمه‌ی منطق غزالی. آثار چاپ‌شده‌اش اغلب کتب درسی فارسی و عربی است، و دیوان اشعارش نیز چاپ شده است (کابل، ۱۳۳۴ هش).

قاری یکی از استادان مسلم شعر فارسی در دوره‌ی اخیر به شمار میرود. شعرش بیشتر متمایل به سبک هندی (شیوه‌ی بیدل) است، ولی نشانه‌هائی از نوعی تجدد در بعضی از آثار او (از قبیل درام سه پار دبستانی) دیده میشود. یکی از رسالات قابل توجه او محاکمه در بین خان آرزو و صهبائی است، که دقت او را در بعضی نکته‌های انتقادی نشان میدهد؛ وی در این رساله میان دو منتقد قبل از خود (خان آرزو و صهبائی)، که شعر حزین لاهیجی را مورد انتقاد قرار داده‌اند، به داوری و نقد پرداخته.

قاری یزدی (qārie yazdi)، شهرت **نظام‌الدین محمود**، شاعر ایرانی، سراینده‌ی دیوان البسه. از زندگی او اطلاع درستی در دست نیست؛ آنچه از اشارات او در ضمن اشعارش دانسته میشود این است که به احتمال قوی در قرن ۹م هق میزیسته، و در نیمه‌ی دوم این قرن درگذشته است. اهمیت او بیشتر به جهت موضوع اشعار اوست، که همگی در باب جامه‌ها و انواع منسوجات قدیمی است. دیوان البسه را به تقلید دیوان اطعمه‌ی بسحق اطعمه پرداخته، و آن از نظر مطالعه در لباسهای قدیم و اصطلاحات خیاطان و جنبه‌های لغوی دیگر اهمیت دارد. دیوان البسه در قسطنطنیه به کوشش میرزا حبیب اصفهانی به طبع رسیده است (۱۳۰۳ هق).

قاز، از مقیاسهای سابق پول در ایران، که در دوره‌ی ناصرالدین شاه آن را پولی موهوم معادل با ۵ دینار (عشر شاهی) تعریف کرده‌اند.

قازان (qāzān)، شهر (جه در ۱۹۷۰ تخمیناً ۸۶۹٬۰۰۰)، کرسی جمهور تاتارستان، ش جمشمر اروپائی، بر رود ولگا. از مراکز مهم تاریخی، فرهنگی، صنعتی، و تجارتی است. از محصولاتش هواپیما، ماشین‌آلات و ابزار ماشین، مواد شیمیائی، مواد منفجره، و پوست است. به مناسبت بندرگاه و کارگاههای کشتیسازیش بر ولگا، از مراکز مهم حمل و نقل آبی است.

بنای شهر قازان به باتو خان منسوب است. در ح ۱۴۴۵، اولو محمد (ulu) و پسرش محمودک، که از اردوی زرین رانده شده بودند، مملکت مقتدر **خانات قازان** را در اینجا تأسیس کردند. سال بعد، محمودک اولو محمد را به قتل رسانید. دو پسر دیگر اولو محمد، قاسم و یعقوب، از ترس برادر، به روسیه پناه بردند، و در آنجا قاسم سلسله‌ی محلی قاسموف را تأسیس کرد. خانات قازان اغلب با روسیه در جنگ و جدال بود، و عاقبت ایوان IV (ایوان مخوف) آن را تسخیر و شهر را تاراج کرد (۱۵۵۲). شهر قازان در ۱۷۰۸ کرسی ناحیه‌ی ولگا و در قرن ۱۸م پایگاه استعمار روسیه در شرق شد. پوگاچوف آن را آتش زد (۱۷۷۴). لنین و تولستوی در دانشگاه قازان (تأسیس ۱۸۰۴) تحصیل کردند.

قازاياغی (qāzāyāqi) یا **پنجه‌ی غاز** (panjeye qāz)، (*Plantago coronopus*)، گیاهی از نوع بارهنگ، که برگهای کنگره‌ای دارد، و برگهای بهاری تازه‌ی خودروی آن معطر و خوراکی است.

قازطاغی، کوه: ← ایدا.

قاسان یا قاشان: ← کاشان، شهر.

قاسم (qāsem)، پسر محمد ص، ← محمد، قسمت ۳.

قاسم، شاعر و عارف ایرانی: ← قاسم انوار.

قاسم، امامزاده، نام دو بنا در ایران (← امامزاده).

۱– در امامزاده قاسم، شمیران. بقعه‌ی هشت‌گوش قدیمی (احتمالا از قرن ۷م هق)، که گویا در عهد صفویه تعمیر شده. ایوانها و مدخل کنونی (مورخ ۱۲۲۴ هق) از دوران فتحعلی شاه قاجار است. ۲– در بابل، مازندران. دارای در منبت و صندوق منبت از نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق است.

قاسم، عبدالکریم: ← عبدالکریم قاسم.

قاسم‌آباد (qāsemābād)، ده (جه ۱٬۳۵۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه‌زوزن، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۲کیلومتری ل زوزن.

قاسم‌آباد، ده (جه ۴۳۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشت‌آب، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛ ۱۲کیلومتری ش بنجار. منار‌ه‌ای معروف به میل قاسم‌آباد (← میل) دارد.

قاسم‌آباد، میل: ← میل.

قاسم‌آباد سفلی (qāsemābāde soflā)، ده (جه ۱٬۲۵۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سیاهکلرود، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)؛ ۲۰کیلومتری جش رودسر. زنان آن لباس مخصوصی دارند که به لباس قاسم‌آبادی معروف است. رقصهای قاسم‌آبادی مشهور است.

قاسم ابن عیسی ابن ادریس، امیر عرب: ← ابی‌دلف عجلی.

قاسم ابن محمد ابن ابی بکر، از فقهای سبعه.

قاسم امین: ← امین، قاسم.

قاسم انوار (qāseme anvār)، شهرت **سید معین‌الدین علی ابن نصیر ابن هارون**، متخلص به **قاسم** و گاه **قاسمی**، ۷۵۷–۸۳۷ هق، شاعر و عارف ایرانی، مت سراب. در تصوف به شیخ صدرالدین صفوی ارادت داشت، و از طرف او به قاسم انوار ملقب شد. در بیشتر شهرهای ایران سیاحت کرد، و سرانجام در جام خراسان درگذشت. گذشته از دیوان شعر، آثار دیگری نیز دارد، مانند مثنوی ابی العاشقین و مثنوی مقامات العارفین. کلیات او در تهران (۱۳۳۷ هش) چاپ شده است. علاوه بر شعرهای فارسی، ملمعاتی به ترکی و اشعاری به لهجه‌ی گیلی دارد. شعر او صوفیانه و پر از اصطلاحات اهل عرفان است. بعضی او را به فرقه‌ی حروفیه نسبت داده‌اند، اما سند قاطعی در این باب وجود ندارد.

قاسم بزید: ← بریدشاهیه.

قاسم غنی، دکتر: ← بحثی در تصوف، کتاب.

قاسم گنابادی (qāseme gonābādi) یا **قاسمی**، شاعر ایرانی معاصر شاه طهماسب I صفوی (سلطنتش ۹۳۰–۹۸۴ هق). در مثنوی‌گوئی مهارت داشت. فتوحات شاه اسماعیل I را، به نام شاهنامه، به نظم آورد. از آثار دیگرش مثنوی شاهرخ‌نامه، گوی و چوگان، زبدة الاشعار و لیلی و مجنون را نام برده‌اند. مثنوی خسرو و شیرین وی به نام سام میرزا، مؤلف تحفه‌ی سامی، است.

قاسملو (qāsemlu)، ← افشار، طایفه.

قاسموف (qāsemof)، شهر (جه ح ۲۷٬۸۵۵)،

(۱)continent (۲)continental drift (۳)displacement

ناحیه‌ی ریازان، جمشر، ۴۰۰کیلومتری ش مسکو و کنار رود آکا. کارخانه‌های ریسندگی و بافندگی دارد. شهر از قاسم پسر اولو محمد (← قازان) نام گرفته است، که پس از کشته شدن پدرش به خدمت مهیندوک مسکو درآمد، و شهر در ح ۱۴۵۲ به وی واگذار شد، و وی خانات تاتاری قاسموف را تأسیس کرد، که تا ۱۶۸۱ دوام یافت؛ و پس از آن تخت حکومت مستقیم روسیه قرار گرفت. منار مسجدی که قاسم در اینجا ساخت باقی است.

قاسمی، شاعر و عارف ایرانی: ← قاسم انوار.

قاسمیه، رود، لبنان: ← لیطانی.

قاسنی (qāsni)، گیاه، ← باریجه.

قاسیون (qāsiun)، کوهی (ارتفاع قله‌ی آن بیش از ۱٬۲۲۰ متر) مسلط بر واحه‌ی غوطه و مشرف بر صالحیه در حومه‌ی دمشق، سوریه. به قول جغرافیانویسان و مورخین اسلامی، زادگاه ابراهیم پیغمبر در دامنه‌ی آن بوده است. کوه قاسیون به عنوان خلوتگاه پیغمبران شهرت داشته است. گویا آدم در آنجا اقامت داشت، قابیل برادر خود هابیل را در آنجا به قتل رسانید، و هابیل در آنجا مدفون است. به قول بعضی از مورخین، مدفن هزاران هزار از شهدا و پیغمبران در اطراف آن است. مأمون خلیفه رصدخانه‌ای در آنجا بر پا کرد.

قاشان یا قاسان: ← کاشان، شهر.

قاشقک (qāšoqak)، سازی متشکل از دو قاشق چوبی که به یکدیگر متصل‌اند، و گاه در قسمت مقعر آنها زنگهای کوچکی قرار دارد. کاستانیت را بعضی "قاشقک" ترجمه کرده‌اند.

قاشی، شاهزاده‌ی مغول، ← قیدو خان.

قاشین، شاهزاده‌ی مغول، ← قیدو خان.

قاصد: ← دندان شیر.

قاصرش، شهر، اسپانیا، ← کاثرس.

قاضی (qāzi)، ده (جم ۱٬۲۸۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سملقان، بخش مانه، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ ۲۴کیلومتری جغ مانه.

قاضی ابویوسف (qāzi abu.yusof)، شهرت **ابو-یوسف یعقوب ابن ابراهیم انصاری کوفی،** ۱۱۳-۱۸۲ هق، قاضی و فقیه قرن ۲م هق و نخستین کسی که در اسلام عنوان قاضی‌القضاة یافت. وی از بنیانگذاران فقه حنفی و از یاران برجسته‌ی ابوحنیفه بوده است، و نخستین کسی است که بر طبق مذهب ابوحنیفه کتاب فقه نوشته است. بر طبق بعضی داستانها، زندگی وی در جوانی با تهیدستی و سختی میگذشت، و چون ابوحنیفه استعداد و فضل او را دریافت، وی را یاری کرد تا به کار فقه پرداخت، و سرآمد قضاة عصر خویش شد. در روزگار سه خلیفه‌ـمهدی، هادی، و هارون‌الرشید‌ـمنصب قضا داشت. گویندوی نخستین کسی بوده است که برای قضاة لباس مخصوص تعیین کرده است. در الفهرست ابن النّدیم آثار بسیاری از وی نام برده شده که هیچ کدام از آنها امروز در دست نیست مگر کتاب الخراج (چاپ بولاق، ۱۳۰۲ هق)، که به فرانسوی نیز ترجمه و چاپ شده است (پاریس، ۱۹۲۱). کتاب دیگری نیز به عنوان کتاب الآثار به نام او چاپ شده است.

قاضی اختیار: ← اختیارالدین حسن ابن علی.

قاضی‌القضاة (qāze'l.qozāt)، در حکومتهای اسلامی، بزرگ قاضیان، و کسی که گماشتن و عزل قاضیان به دست او بوده و خود نیز به کار قضا میپرداخته است. نخستین کسی که به این منصب تعیین شد، بنا به گفته‌ی ابن خلکان، قاضی ابویوسف (ف ۱۸۲ هق) بود. منصب دیگری که مشابه منصب قاضی‌القضاة بوده منصب اقضی‌القضاة (aqza'l-qozāt) است، و بدرستی دانسته نیست که کدام یک از دو منصب برتر بوده، و میان نویسندگان قدیم نیز در این باب کمابیش اختلاف دیده میشود، لیکن شواهدی هست که نشان میدهد قاضی‌القضاة منصبی بالاتر داشته است، اگرچه معنی اقضی‌القضاة دارای مفهوم تفضیل است. عنوان قاضی‌القضاة نخستین‌بار در بغداد داده شده، و در قلمرو خلافت فاطمیان مصر بعدها پیدا شده است. در المغرب اسلامی، "قاضی جماعت" منصبی بوده است برابر منصب قاضی‌القضاة در سرزمینهای شرقی اسلامی. دیوان قاضی‌القضاة در بغداد در قرن ۴م هق عده‌ای موظف داشته است؛ از جمله کاتب، حاجب، و کسی که احکام را عرضه میداشته، و خازنِ دیوانِ حکم، که عده‌ای با او همکاری داشته‌اند.

قاضیان (qāzi.ān)، ده (جم ۳٬۶۲۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۲۲کیلومتری جش رشت. سفیدرود مشروبش میکند.

قاضی بیضاوی، شهرت عبدالله ابن عمر بیضاوی، ← بیضاوی.

قاضی جماعت: ← قاضی‌القضاة.

قاضی جهان (qāzi jahān)، ده (جم ۲٬۳۳۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان گاوگان، بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴کیلومتری لغ دهخوارقان (آذرشهر).

قاضی رکن‌الدین (qāzi rokno'd.din)، شهرت **یحیی ابن مجدالدین اسماعیل،** ف ۷۰۷ هق، از قضات معروف فارس. در ۶۷۸ هق، به مشارکت با قاضی ناصرالدین بیضاوی، به منصب قضاء فارس منصوب شد، و بر قاضی بیضاوی تقدم داشت. سعدی در یکی از غزلیات بدایع از او نام برده است.

قاضی‌زاده‌ی رومی (qāzi.zādeye rumi) [صلاح‌الدین موسی ابن محمد]، ف ح ۸۴۰ هق، ریاضیدان و منجم مسلمان، اه بروسه. از همکاران غیاث‌الدین جمشید کاشانی در رصدخانه‌ی سمرقند (و احتمالا معرف غیاث‌الدین به الغ بیگ) و دومین سرپرست رصدخانه‌ی سمرقند بود. در تألیف زیج الغ بیگ شرکت داشت. از آثارش شرح التذکره، در نجوم، و شرح اشکال التأسیس، در هندسه است.

قاضی سعید قمی (qāzi sa'ide qomi) [محمد سعید ابن محمد مفید]، مشهور به **حکیم کوچک،** ف ۱۱۰۳ هق، از علما و حکمای شیعه‌ی امامیه. از شاگردان ملا محسن فیض کاشانی و ملا عبدالرزاق لاهیجی بود. چندی در قم مسند قضاوت داشت و در همان شهر درگذشت. از تألیفات او اربعونیات لکشف انوار القدسیات (مجموعه‌ی ۴۰ رساله)، کلید بهشت (رساله‌ای به فارسی در اشتراک لفظی اسماء الله)، و رساله‌ی حقیقة الصلوة است.

قاضی صاعد: ← ابن صاعد.

قاضی عسکر (qāzi askar)، در دوره‌ی قبل از صفویه، عنوان پیشنماز لشکر، و در اوایل دوره‌ی صفویه عنوان کسی که به همراه دیوان‌بیگی به امور شرعی سپاه رسیدگی میکرد، ولی بعدها، این کار را دیوان‌بیگی در حضور صدر انجام میداد، و این مقام عملا از قاضی عسکر گرفته شد. در اواخر صفویه شغل قاضی عسکر منحصر به مهر کردن حواله‌ی حقوق افراد سپاه بود، و حواله‌ها بدون مهر او اعتبار نداشت. منصب قاضی‌عسکری در دوره‌ی قاجاریه نیز وجود داشته است، و اکنون نیز در ارتش مراسم سوگند و بعضی از آداب مذهبی دیگر به مباشرت وی صورت میگیرد.

منصب قاضی‌عسکری در تشکیلات دولت عثمانی توسط سلطان مراد I تأسیس شد (۷۶۳ هق). این مقام پس از مقام شیخ‌الاسلام، که ریاست علمای دینی بود، عالیترین مقام قضایی بود. سلطان محمد II دو مقام با این عنوان برقرار کرد (۸۸۵ هق).

قاضی فخرالدین: ← فخرالدین عبدالله قاضی.

قاضی‌کوی (qāzikëy)، محله‌ای در حومه‌ی شهر استانبول، ترکیه، در سمت شرقی مدخل بوسفور، کنار دریای مرمره، و در ج محله‌ی اسکدار، منتهای راه آهن و مرکز تجارت است. قاضی‌کوی محل شهر باستانی خالکدون است.

قاضیلو (qāzilu)، ده (جم ۱۳۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کاغذ کنان، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱کیلومتری جغ آق‌کند. سد قاضیلو (ظاهراً منسوب به دوره‌ی مغول) در ۱کیلومتری ده بوده است.

قاضی ملا (qāzi molla)، شهرت **ملا محمد قاضی،** ف ۱۲۴۸ هق، از علما و مجاهدین قفقاز در قرن ۱۳ هق. برای طرد روسها از قفقاز و جلوگیری از بسط نفوذ آنها سعی و تلاش بسیار کرد. به قوه‌ی بلاغتی که داشت، طوایف مختلف قفقاز را به اتحاد خواند، و مانع پیشرفت مقاصد روسیه شد. یک بار در ۱۲۳۶ هق بدون نتیجه کوششی کرد، و چندی نیز دل به کومک ایران خوش کرد؛ اما با شکستی که عباس میرزا از روسها خورد، از این امید نیز چیزی عاید نشد. قاضی ملا، بی‌آنکه مأیوس شود، چند بار با روسها مواجه شد، و قوای آنها را گاه پراکنده کرد، و گاه بکلی نابود ساخت. آخر، در سال ۱۲۴۸ هق، مقر او از دو جانب مورد محاصره‌ی دو تن از ژنرالهای روس واقع شد، و روسها تمام سنگرها و استحکامات مجاهدین را با خاک یکسان کردند. درین واقعه، قاضی ملا کشته شد، و مقر او به دست روسها افتاد، اما مجاهدین از پای ننشستند، و بعد، تحت رهبری حمزه بک و سپس تحت ریاست شیخ شامل پیکار خود را تا مدتها همچنان دنبال کردند.

قاضی نورالله شوشتری: ← شوشتری، نورالله.

قاضی هرات: ← فخرالدین عبدالله قاضی.

قاضی هروی: ← عبادی، ابوالعاصم محمد.

قاضی همدانی: ← عین‌القضاة همدانی.

قاطر[1] (qāter) یا **استر** (astar)، دورگه‌ی حاصل از خر نر و مادیان. خر پوزکی[2] (دورگه‌ی حاصل از خر ماده و اسب) را نیز قاطر میخوانند، و آن پستتر از قاطر به معنی اخص است. قاطر معمولا نازا است. قاطرها از حیث ظاهر مانند پدر و از حیث اندازه مانند مادر خود میباشند. قاطر حیوانی قوی و سختگام[3] (saxt.gām) است، و نگاهداری آن از اسب کم‌خرجتر میباشد، و به علاوه برای هوای بسیار گرم مناسبتر از آن است. [سختگام یعنی مصون از سکندری خوردن و افتادن].

قاطرچی (qāterci)، ده (جم ۱٬۲۶۱ سث ۱۳۴۵

(۱)mule (۲)hinny (۳)sure-footed

هش)، دهستان رومشگان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، واقع در ۴۳کیلومتری جغ کوهدشت.

قاطع (qāte‘). ۱ـ در مثلثات، ← **قطر ظل**. ۲ـ در هندسه، خطی که دایره را قطع کند؛ قسمتی از قاطع که در داخل دایره است وتر نام دارد.

قاطع التمام، در مثلثات، ← **قطر ظل**.

قاطیغورياس: ← ارغنون.

قاعدگی: ← خونریزی ماهانه.

قاعده[1] (qā‘ede)، در هندسه، ضلع یا وجه یا قسمتی از سطح یک شکل هندسی که، به جهت معینی (مثلا، به جهت شکل یا وضع خاص آن، یا در تعیین سطح یا حجم)، بدین عنوان ملحوظ میشود. به مقالات خاص مربوط به اشکال رجوع شود (مثلا، برای قاعده‌ی استوانه ← استوانه). نیز ← راس.

قاعده‌ی علامات[2]، نام چند قاعده در جبر. **قاعده‌ی علامات در جمع و تفریق** این است که به جای دو علامتِ مجاورِ یکسانْ (دو + یا دو −) میتوان علامت + و به جای دو علامت مجاور متفاوت (+ و − یا − و +) علامت − قرار داد. مثلا،

$$۲ + (+۱) = ۲ + ۱ = ۳,$$
$$۲ - (-۱) = ۲ + ۱ = ۳,$$
$$۲ + (-۱) = ۲ - ۱ = ۱,$$
$$۲ - (+۱) = ۲ - ۱ = ۱.$$

قاعده‌ی علامات در ضرب و تقسیم این است که حاصلضرب و خارج قسمت دو عدد متحد العلامه (مختلف العلامه) علامت + (−) دارد. مثلا،

$$(-۳) \times (-۲) = +۶,$$
$$(-۳) \times (+۲) = -۶,$$
$$\frac{-۴}{+۲} = -۲,$$
$$\frac{-۸}{-۶} = +\frac{۴}{۳}.$$

قاعده‌ی لطف و وجوب عقلی نصب امام: ← شیعه، قسمت III.

قاف، سوره‌ی یا سوره‌ی قٓ (هر دو sureye qāf)، سوره‌ی ۵۰م قرآن، مکی، دارای ۴۵ آیه، از تعجب کافران یاد میکند که منکر زندگی جهان دیگرند، و حال اینکه در آسمانها و زمین بسیار معجزات است، و خدا در برابر چشمشان زمین مرده را زنده و درخت خشک را بارور میکند.

قاف، کوه، در افسانه‌ها و روایات اسلامی، رشته‌کوهی که اطراف زمین را احاطه کرده است، و گویند کناره‌های آسمان بر روی آن نهاده شده، و به روایتی، نگاهدارنده‌ی زمین است، و اگر آن نبود زمین همواره لرزان بود. کوه قاف از زمرد سبز است، و رنگ آسمان انعکاسی از رنگ آن میباشد. کسی نمیداند که آن سوی کوه قاف چیست؛ بعضی گفته‌اند مسکن فرشتگان است، و برخی آن را جایگاه اجنه دانسته‌اند، و گروهی گفته‌اند سرزمینهائی است از طلا و نقره و مشک. به قولی منزل سیمرغ در کوه قاف است. در بعضی افسانه‌ها آمده است که اسکندر ذو القرنین (← اسکندر مقدونی؛ ذو القرنین) به کوه قاف رفت، و در اطراف آن کوههای کوچکی دید، و از موکلان کوه قاف پرسید که این کوههای کوچک چیست، و آنان بدین مضمون پاسخ دادند، "اینها عروق زمین است، و هر شهری را با این کوهها پیوندی هست، و خداوند، چون بخواهد ناحیه‌ای را به لرزه درآورد، فرمان میدهد تا عروق آن ناحیه را به جنبش درآوریم".

اغلب نویسندگان دوره‌ی اسلامی کوههای قاف و البرز را یکی شمرده‌اند، و کوه قاف افسانه‌های اسلامی اقتباسی است از روایات ایرانی. بر روی هم، کوهی که نهایت عالم است در افسانه‌های یونانی و هندی و ایرانی سابقه‌ای دیرینه دارد. نیز ← گاو و ماهی.

قافلانکوه (qāflānkuh)، رشته‌کوهی بین نواحی میانه (ج آذربایجان) و زنجان. رشته‌ای سنگلاخ و عبور از آن دشوار است. راه آهن و راه شوسه‌ی بین تهران و تبریز از آن عبور میکند. **قزل اوزن** در دامنه‌های آن جاری است. **تونل قافلانکوه**، که بنا به تقاضای مردم میانه به **تونل آریامهر** موسوم شد، در خرداد ۱۳۴۷ هش افتتاح شد. این تونل در ۱۴کیلومتری میانه قرار دارد، طولش ۱‘۱۰۰ متر، عرضش ۹٫۵ متر، و ارتفاعش ۶٫۴ متر است، و در مدت ۲۴ ماه با هزینه‌ی ۱۳۵ میلیون ریال ساخته شده است.

قافیه (qāfie)، یک مصوت یا رشته‌ای از چند صامت و مصوت، که در آخرین کلمه‌ی ابیات یک قطعه شعر یا در آخرین کلمه‌ی مصراعهای یک بیت تکرار شود، ولی این تکرار تکرار یک کلمه با معنی واحد نباشد (و الا، این کلمه‌ی مکرر را "ردیف" میخوانند، و کلمه‌ی ماقبل آن مأخذ قافیه است). مثلا، در این بیت،

عکس روی تو چو در آینه‌ی جام افتاد
صوفی از خنده‌ی می در طمع خام افتاد،

کلمه‌ی "افتاد" که در دو مصراع بعینه و با یک معنی تکرار شده است ردیف خوانده میشود، و "ام" در کلمات "جام" و "خام" قافیه است. در میان ادبای قدیم بر سر اینکه قافیه آیا بر تمام کلمه اطلاق میشود یا بر حروف مشترک، یا بر آخرین حرف کلمه، اختلاف است.

در شعر قدیم یونانی و هندی و همچنین در آثار شعرمانندی که از زبانهای ایرانی قدیم باقی مانده است اثری از قافیه دیده نمیشود. در باره‌ی منشأ قافیه در شعر ملل اروپائی بحثهای بسیار شده است، و بعضی از محققین عرب اصل آن را از زبان عرب دانسته‌اند، که به شعر زبانهای لاتینی و سپس ملل اروپائی رفته است، اگرچه در شعر لاتینی قرن ۴م پ‌م نمونه‌هائی از قافیه وجود دارد، و این نظر را مورد تردید قرار میدهد. آنچه مسلم است این است که قافیه در شعر عرب دارای امکانات بیشتری است، یا شاعران عرب‌زبان آن را با اهمیت بیشتر تلقی کرده‌اند، و در شعر فارسی نیز، به تبع از عربی، چنین است، ولی در زبانهای اروپائی کوشش برای فراهم کردن چند قافیه در یک شعر اندک است، و چنانکه نمونه‌های موجود گواهی میدهد، چند قافیه (اغلب دو یا سه) که آمد شاعر قافیه را عوض میکند، و این رسم در شعر همه‌ی ملل اروپا رایج است. اما در عربی قصاید بسیاری میتوان یافت که، با وحدت قافیه، از ۸۰ بیت و ۱۰۰ بیت نیز متجاوزند، و در دیوان اغلب شاعران چنین قصایدی وجود دارد، و این خصوصیت، به عقیده‌ی بعضی منتقدین معاصر عرب، به امکانات مخصوص زبان عرب بازمیگردد، که کلمات هماهنگ در آن بسیار است. در فارسی نیز این خصوصیت با اندکی تفاوت مشاهده میشود. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که همین وحدت قافیه در قصاید فارسی و عربی اغلب وحدت موضوع را از میان برده، و سبب شده است که معانی پراکنده‌ای در یک قصیده آورده شود. قافیه در شعر قدیم فارسی و عربی از عناصری است که در تعریف شعر بدانها توجه میشده است، و بدین سبب، شعرا و ادبا در طول زمان مقررات خاصی برای رعایت دقیق آن وضع کرده‌اند، و عیوب آن را برشمرده‌اند، و در ← علم قافیه از آن سخن گفته‌اند. قوالب و شکلهای شعر فارسی و عربی (از قبیل مثنوی، قصیده، و مسمط) اغلب از چگونگی قرار گرفتن قوافی شعر نسبت به یکدیگر به وجود آمده است، و بدین جهت است که این گونه تقسیم‌بندیها در شعر اروپائی (با این خصوصیت) دیده نمیشود. در شعر دوره‌ی معاصر، گمابیش تحت تأثیر شعر اروپائی، قافیه آن اهمیت پیشین را از دست داده است، و بیشتر به صورت محدود و با آزادی بیشتر از آن استفاده میشود، و شعرای اسالیب تازه معتقدند که رعایت قافیه‌های پی در پی آزادی احساس و تفکر را از شاعر میگیرد. با این همه، اهمیت قافیه را در تکمیل موسیقی شعر و نقشهای دیگری که در استواری اجزای آن دارد به هیچ روی نمیتوان انکار کرد.

قافیه، علم (elme qāfie)، در ادبیات، علمی که در باره‌ی اجزای قافیه و حروف آن، و نیز در باب عیوب قافیه و حدود هر کدام سخن میگوید. قافیه و عروض، با اینکه از نظر موضوع به ظاهر ارتباطی با هم ندارند، اغلب همراه یکدیگر نام برده می‌شوند، و ادیبان ایرانی و عرب از دیرباز مسئله‌ی قافیه را در کتابهای عروض، البته به عنوان علمی جداگانه، مطرح میکرده‌اند، و تقریباً همه‌ی کتاب‌های قافیه تتمه و ذیل کتابهای عروض است، مگر در موارد استثنائی.

قاقازان، دهستان، ← قاقزان.

قاقزان (qāqezān) یا **قاقازان** (qāqāzān)، دهستان (جه ۴۲‘۴۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، دارای ۲۴۵ آبادی. محصول عمده‌اش غلات و انگور است. سکنه‌ی آن عمدةً چند طایفه از اکراد است، که بعضی از آنها هنوز ییلاق و قشلاق میکنند. مرکزش، کوهین (kuhin؛ جه ۷۴۵ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری ل‌غ ضیاءآباد واقع است.

قاقله (qāqole)، نوع (*Amomum*) وسیعی از گیاهان تیره‌ی زنجبیلها (Zingiberaceae)، که در نواحی حاره‌ی بر قدیم یافت میشود؛ و نام میوه‌ی آنها. دانه‌های جنس *A.maximum* معطر و شبیه هل است.

قاقم (qāqom)، نام جنسهائی از خز که پوستشان در زمستان سفید است. از آن جمله است خز اروپائی (*Mustela ermine*)، که در تابستان قسمت فوقانی آن خرمائی و قسمت زیرینش سفید است، ولی در زمستان، جز انتهای دمش که سیاه است، سفید میشود؛ طول نر آن ح ۴۰ سم و طول دمش ح ۱۳ سم است. پوست قاقم برای تهیه‌ی لباس و در حاشیه به کار میرود. دم نوک‌سیاه آن در اروپا همواره در جامه‌ی شاهان به کار میرفته است. پوست قاقم در ادب فارسی مثال نرمی است، و ذکر دم نوک‌سیاه قاقم در اشعار آمده است، کسائی گوید:

---

(۱) base (۲) rule of signs

پشت دستش به مثل چون شکم قاقم نرم،
چون دم قاقم کرده سرانگشت سیاه.

قال، در زرگری، ← **قالگذاری.**

قال اقول، شرح بترتیب: ← شرح.

قالب‌دبه (qāleb.dabbe)، در بنائی قدیم، قالبهائی که از تیر و تخته برای احداث طاق یا دیوارها می‌سازند، و درون یا پشت آنها را از سنگ و گچ و مصالح بنائی دیگر انباشته میکنند.

قالگذاری[1] (qāl.gozāri)، در فلزگری، عملی برای جدا کردن یک یا چند عنصر از مخلوط مذاب آنها به وسیله‌ی **اکسایش**، وقتی که اجزای مخلوط میل ترکیبی متفاوتی نسبت به اکسیژن داشته باشند. نمونه‌ی برجسته‌ی قالگذاری جدا کردن نقره است از سرب نقره‌دار. سرب نقره‌دار را در کوره ذوب میکنند، و از ماده‌ی مذاب جریان هوا عبور میدهند. هوائی که از مخلوط مذاب میگذرد، نخست سرب را می‌اکسد، و آن را به مردارسنگ تبدیل میکند که از روی کوره میگیرند. وقتی که تمام سرب اکسیده شد، سطح درخشان نقره نمودار میشود. برای قالگذاری، در فلزگری کوره‌ی انعکاسی و در زرگری بوته‌ی متخلخلی که آن را قال[2] میتامند به کار میرود. قال را از چینی یا از استخوان مکلّس میسازند.

قالوس (qālus)، در شاهنامه، مردی که قیصر، به پشتگرمی دلیریها و جنگاوریهای فرخزاد، او را به خواستن باج نزد لهراسپ فرستاد. در این باج‌خواهی بود که لهراسپ، از نشانیهائی که قالوس از فرخزاد داد، دانست که فرخزاد همان گشتاسپ است که به سبب رنجیدگی از پدر گریخته است. پس، به پادشاهی گشتاسپ رضا داد. زریر، به فرمان لهراسپ، در حلب تاج شاهی بر سر گشتاسپ نهاد.

قالون (qālun)، شهرت **ابوموسی عیسی ابن مینا ابن وردان** (abu.musā isa 'bne mina 'bne vardān)، ۱۲۰–۲۲۰ هق، یکی از قُرّاء مشهور قرآن. در مدینه متولد شد، و هم درین شهر وفات یافت. از موالی انصار بود، و نیاکانش از مردم روم بودند. گویند لقب قالون را، که لغتی یونانی و به معنی خوب و زیبا است، استادش نافع ابن ابی نعیم (abi no'aym)، به مناسبت حسن قرائتی که داشته بدو داده است، و بعضی نوشته‌اند مالک ابن انس این لقب را بدو داده. گویند گوش قالون سخت کر بوده، اما هنگامی که قرآن را بر او قرائت میکرده‌اند، از طرز حرکت لبهای خواننده، اغلاط او را در قرائت قرآن تصحیح میکرده است.

قالهر (qālhar)، ده (جه ۸۴۲ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزوک، بخش قمصر، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)، ۴۳کیلومتری ل‌غ قمصر.

قالی (qāli)، نوعی فرشینه، که مصنوع ایرانی آن را محققین بیرقیب شمرده‌اند.

I–تاریخ. برای کلیاتی در باب فرشینه‌ها ← فرشینه. نمیتوان تعیین کرد که از چه زمانی به کار بردن قالی گره‌بافته در ایران معمول شده است. اطلاعات در باره‌ی قالیهای زمان هخامنشی بسیار محدود است. اشارات مختصر گزنوفون را نمیتوان دلیل بر آن دانست که در قرن ۴م ق‌م، قالی به معنای اخص کلمه در ایران وجود داشته است. شاید شبانان صحرانشین فلات ایران بافته‌هائی که طلایه‌ی قالیهای امروز بوده است میساخته‌اند. در زمان سلوکیان و اشکانیان نیز گویا فقط شبانان برای مصرف خود گلیمهائی میساخته‌اند. مدارکی که از نیمه‌ی دوم عهد ساسانیان به جا مانده وجود قالیهای نفیس را در آن زمان تأیید میکند. در سالنامه‌های چین (۵۹۰–۶۱۷ ب‌م) قالیچه‌های پشمی "کالای ایرانی" نامیده شده است. "قالیهای نرم" از جمله‌ی اشیائی بود که هراکلیوس در جنگهای خود با خسرو پرویز در اوایل قرن ۷م ب‌م به تاراج برد. فرشی که 10 سال بعد، از تالار بزرگ کاخ تیسفون، به دست اعراب به تاراج رفت، به گفته‌ی تاریخنویسان عرب، گوهر‌نشان بوده است. این فرشها، به احتمال قوی، چیزهائی از نوع گلیم بوده است، زیرا آب و هوای بین النهرین با قالی گره‌بافته سازگار نیست؛ و نیز این نوع قالی برای گوهرنشان کردن مناسب نیست. دیگر اینکه قالی گره‌بافته‌ای به اندازه‌ی "فرش خسرو" (که اندازه‌ی آن در حدود ۳۰ × ۳۰ متر ذکر شده) ۲٫۵ تن وزن خواهد داشت. شاید در همین اوان چادرنشینان و روستائیان فلات ایران قالیچه‌های گره‌بافته برای مبادله با کالاهای دیگر میساخته‌اند.

در آثار مورخین و جغرافیادانهای عرب که در زمان خلفای عباسی به ایران سفر کردند اشاراتی به قالی رفته است، که نمودار رواج قالیبافی در قرون ۳م و ۴م هق در ایالات فارس، مازندران، گیلان، و قاینات میباشد. اما اینان از نوع قالیها چیزی نگفته‌اند. تقریباً شکی نیست که طرح قالیهای این دوره مرکب از خطوط مستقیم بوده است. در نتیجه‌ی نفوذ ترکان سلجوقی در آذربایجان و همدان، بافتن قالی با "گره ترکی" درین دو ایالت رواج یافت، و هنوز هم رایج است. نواحی دیگر "گره ایرانی" را، که اشتباهاً به "گره سِنِهی" معروف است، رها نکردند، و تا امروز آن را همچنان به کار برده‌اند. در اواخر قرن ۷م هق، به دستور غازان خان مغول، بناهای دولتی تبریز با قالی مفروش شده بود. در قرن ۹م هق، سلاطین تیموری هرات و اوزون حسن در تبریز قالیهای زیبا در کاخهای خود داشتند. طرحهای بیشتر این قالیها مرکب از خطوط مستقیم بود، زیرا هنر قالیبافی هنوز به مرحله‌ی کمال خود نرسیده بود. طرحهای پیچ در پیچ با خطوط منحنی در پایان قرن ۹م هق به وجود آمد.

پس از آغاز سلطنت صفویه، کوشش بعضی از شاهان این سلسله در احیاء و بسط هنرهای ملی ایران صنعت قالیبافی را کمال بخشید. نقاشان و بافندگان طراز اول، که از حمایت بیدریغ آنان–به خصوص شاه عباس I (کبیر)–برخوردار شده بودند، با خاطری آسوده به کار پرداختند، و نیرو و استعداد خود را بیش از پیش برای پیشرفت هنر خود به کار بردند. رواج بیسابقه‌ی قالیبافی در شهرها سبب پیدایش شیوه‌هائی چنان دشوار و پیچیده شد که بافندگان قبایل و روستاها، با افزارهای ساده‌ی خود، از پرداختن به آنها عاجز بودند. درین دوره، طرحهای پیچ در پیچ و نقشهای کلاسیک قالی ایران پدید آمد. عالیترین قالیهائی که امروزه در موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی جهان نگهداری میشود متعلق به این دوره است. پس از مرگ شاه عباس، انحطاط این هنر آغاز شد، و حمله‌ی افغانها آن را تشدید کرد. در عهد پرآشوب نادر، به آن توجهی نشد. آرامش دوران کریم خان زند نیز نتوانست آن را در شهرها احیا کند. اما قبایل و روستاها همچنان به بافتن قالی مشغول بودند. در ۱۲۹۱ یا ۱۲۹۲ هق، بازرگانان تبریز در صادر کردن قالی ایران به کشورهای خارج پیشقدم شدند. این اقدام جنبشی در صنعت قالیبافی پدید آورد، و سبب رونق دوباره‌ی آن در شهرها شد. در ۱۳۰۰ یا ۱۳۰۱ هق، شرکت انگلیسی زیگلر[3] (zigler) در سلطان‌آباد به تهیه‌ی قالی پرداخت. از آن به بعد، شرکتهای خارجی دیگر (بیشتر امریکائی) شعبه‌هائی در مراکز بافتن قالی ایران بر پا داشتند. ازین طریق، صادرات قالی رونق گرفت، و در سالهای پیش از جه I، رقم آن سالیانه به ۲٬۵۰۰٬۰۰۰ لیره‌ی سترلینگ میرسید؛ اما این شرکتها صرفاً سود تجارتی را در نظر داشتند، و از این رو، قالیبافان را به بافتن نقشهای ناخالصی درخور بازارهای بیگانه وادار میکردند، و بدین جهت، از رونق طرحهای اصیل ایرانی کاسته شد. پیش از جه II، به دنبال بحرانهای اقتصادی، ورود قالی ایرانی به کشورهای غربی محدود شد، و شرکتهای خارجی قالی شعبات خود را در ایران برچیدند. رونق بازار داخلی و کوششهای مؤسسه‌ی قالی ایران کسادی بازار صادرات را تا اندازه‌ای جبران کرد. اما ورود رنگهای مصنوعی و ارزان‌قیمت خارجی، که کمابیش جانشین رنگهای ثابت طبیعی شده است، و نیز رواج بافتهای تقلبی، به خصوص از پایان جه II به بعد، سبب تنزل جنس قالیهای ایرانی شده، و ارزش هنری آن را سخت به خطر انداخته است. در سالهای اخیر، هنرستان عالی اصفهان به ساختن قالیها و قالیچه‌هائی از پشم و کرک و ابریشم، با طرحهائی به سبک عهد صفوی، همت گماشته و نمونه‌هائی نیز، برای نمایش، به نمایشگاههای خارجی فرستاده است.

امروزه انواع قالیهای ماشینی ساده و گلدار–بیشتر در کشورهای غربی–ساخته میشود، که خود به خود قیمت آنها به مراتب ارزانتر از قالیهای دست‌بافت است. این مسئله، و نیز عوارض سنگینی که این کشورها به قالیهای وارداتی بسته‌اند، سبب محدود شدن صادرات قالی از ممالک شرقی شده است. نیز ← استیل ایرانی.

II–شیوه‌ی کار. نخست تارهای قالی را بر "دار" قالیبافی نصب میکنند. سپس، عمل بافتن–اغلب به توسط زنان قالیباف–آغاز میشود، تارها را دو به دو، با رشته‌های رنگین پشمی یا ابریشمی، بر حسب طرحی که قبلا آماده شده، در امتداد عرض قالی گره میزنند، سپس ۱ یا ۲ یا ۳ رشته پود را بر فراز ردیف گره‌ها، از میان تارها، یک در میان میگذرانند، و با افزار سنگین شانه‌مانندی آن را میکوبند، و در جای خود فشرده میسازند، آنگاه زواید آویخته‌ی ردیف گرهها را با قیچی مخصوص میچینند، و سپس به بافتن ردیف بعد میپردازند. بر اثر تجدید مکرر این مراتب، قالی کامل میشود. گاه برای ساختن یک قالی بزرگ، یا یک قالیچه‌ی ابریشمین ظریف، کارگر یا کارگرانی سالهای دراز وقت صرف میکنند. معمولا طرح قالی بر کاغذ مدرج منقوش میشود، و جای هر گره با رنگ مخصوص آن مشخص میگردد. استاد یا سرکارگر، از روی این نقشه، گرهها را به صدای بلند تقریر میکند، و کارگران آنها را میبافند. گاه، استاد در میان دو "دار" قالیبافی مینشیند، گرهها را به دو گروه یا دو کارگر تقریر میکند، و در ضمن، برای جلوگیری

---

(۱)cupellation (۲)cupel (۳)Ziegler

از اشتباه، پشت قالیها را زیر نظر دارد. بدین ترتیب، با یک طرح و یک استاد، در عین حال، دو قالی بافته میشود (شاید رسم جفت بودن قالیها در ایران، از اینجا ناشی شده باشد). سر و ته قالی را تنها با تار و پود، بی‌آنکه گرهی در کار باشد، به شکل نواری گلیم‌مانند درمیآورند، و پایان تارهای قالی را دسته دسته گره میزنند، و به شکل منگوله درمیآورند.

قالی (qāli)، شهرت **ابوعلی اسماعیل ابن قاسم**، ۲۸۸–۳۵۶ هق، ادیب و نحوی و لغوی عرب؛ متولد ملازگرد. در بغداد علوم ادب را از ابن درید، ابن الانباری، نفطویه، و دیگر ادیبان بزرگ آن عصر آموخت. در ۳۲۸ هق عازم اندلس شد، و در ۳۳۰ هق وارد قرطبه گردید، و در آنجا سکونت اختیار کرد، و کتاب امالی خود را در این شهر املا کرد، و هم در آنجا وفات یافت. از آثار دیگرش شرح نوادر مسلقات، کتاب النوادر، و البارع است. سال تولد و وفات او را سالهای ۲۸۰ و ۳۶۶ هق نیز نوشته‌اند.

قالیبافی: ← قالی.

قالی‌شویان: ← مشهد اردهال.

قالیقلا، شهر، ← ارزروم.

قالی کوه: ← اشتران کوه.

قاموس (qāmus) یا **القاموس المحیط** (al.qā-muso 'l.mohit)، یکی از معروفترین و معتبرترین لغتنامه‌های عربی به عربی، تألیف مجدالدین فیروزآبادی که، به علت اهمیت بسیار و اعتبار فراوانش، از روزگار مؤلف تا قرن اخیر شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند. همچنین، به زبانهای فارسی و ترکی ترجمه و شرح شده است. معروفترین ترجمه‌ی ترکی آن اوقیانوس نام دارد، و تألیف عاصم افندی است، و در ۴ مجلد بزرگ به چاپ رسیده است (بولاق، ۱۲۵۰ هق؛ استانبول، ۱۳۰۵ هق). از ترجمه‌های فارسی آن، یکی ترجمان اللغه، تألیف محمد ابن یحیی ابن محمد شفیع قزوینی است (چاپ ۱۳۰۳–۸ هق). بسیاری از خاورشناسان نیز بنیاد تألیفات لغوی خود را در زبان عرب بر اساس کتاب قاموس نهاده‌اند، مانند فرهنگ جامع زبان عرب، تألیف گیگیوس[1] (giggeyus؛ چاپ میلان ۱۶۳۲، ۴ مجلد) و فرهنگ عربی به انگلیسی ا. و. لین که بنیاد آن بر تاج العروس است.

فیروزآبادی این کتاب را در مکه تألیف کرده، و اساس تألیف او کتاب صحاح اللغه‌ی جوهری است، و مؤلف آراء جوهری را نقل و انتقاد کرده است. معروفترین شرح قاموس به عربی، که از معروفترین لغتنامه‌های عرب به شمار میرود، شرحی است به نام تاج العروس، تألیف سید مرتضی زبیدی. قاموس چاپهای متعدد شده است؛ قدیمترین چاپ آن چاپ کلکته است (۱۲۳۰–۳۲ هق). شهرت و اهمیت قاموس در زبان عرب به حدی بوده است که کلمه‌ی "قاموس" اندک اندک معنی مطلق کتاب لغت به خود گرفته، و بسیاری از کتابهای لغت را، به خصوص در عصر حاضر، به عنوان قاموس میخوانند.

قاموس الاعلام (qāmuso 'l.'a'lām)، فرهنگ تاریخی و جغرافیائی، به زبان ترکی عثمانی، تألیف شمس‌الدین سامی. این کتاب مشتمل بر زندگینامه‌ی رجال شرق و غرب از طبقات مختلف و شرح شهرها و ممالک و غیره است، و در ۶ مجلد در استانبول چاپ شده است (۱۳۰۶–۱۶ هق، مطابق ۱۸۸۹–۹۸).

قان، عنوان، ← خاقان.

قانا[2] یا **قانای جلیل** (qānāye jalil)، شهر قدیم در جلیل. اولین معجزه‌ی حضرت عیسی (تبدیل کردن آب به شراب در یک مجلس عروسی) در اینجا به وقوع پیوست (یوحنا ۲.۱، ۱۱؛ ۴.۴۶، ۲۱.۲).

قانصوه (qānsuh) یا **قانصوه غوری** (-e quri)، شهرت **الملک الاشرف سیف‌الدین غوری** (-al-maleko 'l.'ašraf seyfo'd.dine)، فت ۹۲۲ هق، سلطان (۹۰۶–۹۲۲ هق) مصر از سلسله‌ی ممالیک برجی. وقتی که به سلطنت رسید سنش از ۶۰ سال متجاوز بود. مالیاتهای گزاف وضع، و حقوق گمرکی بسیار زیاد مقرر کرد. در این زمان، یکی از منابع بزرگ عایدات کشور حقوق گمرکی و ترانزیت کالاهائی بود که از هند از طریق مصر و شام به اروپا حمل میشد. پرتغالیها، برای احتراز از پرداختن این حقوق جابرانه، کوشش بسیار در یافتن راه دریائی به هند کردند، و عاقبت واسکو دو گاما در این امر توفیق یافت. پرتغالیها بتدریج در سواحل هند استقرار یافتند، و کالاهای خود را مستقیماً از طریق دماغه‌ی امید نیک به اروپا فرستادند. این امر لطمه‌ی شدیدی به عواید مصر وارد ساخت، و قانصوه حمایت از مسلمانان هند را بهانه قرار داد، و ناوگانی به هند فرستاد که ابتدا بر پرتغالیها پیروز شد (۹۱۴ هق) ولی سال بعد نابود گردید. مقارن این ایام مصر گرفتار مطامع عثمانیها شد. قانصوه، که از سلطان سلیم I عثمانی بیمناک بود، محرمانه با دشمن وی شاه اسماعیل I صفوی متحد شد. در سال ۹۲۲ هق، که سلطان سلیم برای جنگ با شاه اسماعیل به آسیای صغیر رفته بود، قانصوه برای میانجیگری بین دو پادشاه با لشکری انبوه به حلب رفت، ولی سلطان سلیم، که به وسیله‌ی جاسوسان خود از نیت واقعی قانصوه اطلاع یافته بود، با رسولان قانصوه سخت بدرفتاری کرد، و بعضی را کشت و برخی را با خفت بازگردانید، و به تسخیر شهرها پرداخت. عاقبت نیروی عثمانی با قوای مصر در دابق (ل حلب) مواجه شدند، و پس از جنگ کوتاهی، مصریها بکلی مقهور گردیدند، و قانصوه در حین جنگ یا پس از آن به قتل رسید. در همان سال ۹۲۲ هق، قاهره به تصرف سلطان سلیم درآمد.

نیز ← سلیم I؛ ممالیک.

قانعی طوسی (qāne'ie tusi)، شهرت **ملک‌الشعراء بهاءالدین احمد**، قرن ۷م هق، از شاعران خراسان. در ۶۱۷ هق از مقابل هجوم مغول گریخت، و سرانجام به بلاد روم به خدمت شاهان سلجوقی روم رفت. مدت ۴۰ سال مشغول تنظیم وقایع سلطنت سلاجقه‌ی روم بود، و کتابی به نام سلجوقنامه منظوم کرد. کلیله و دمنه را نیز به نظم درآورد. تا ۶۷۲ هق در قونیه زنده بوده.

قانون، برای عناوینی که در این ردیف میجوئید و نمییابید به جزء دیگر عنوان و نیز به ردیف قوانین رجوع کنید.

قانون[3] (qānun)، در اصطلاح علمی و فلسفی، حکمی نظری در باره‌ی دسته‌ای مشخص از پدیده‌ها، حاکی از اینکه همواره اگر شرایط معینی جمع آیند پدیده‌ی معینی روی میدهد. بالاخص، در علم فیزیک، و گاه در بعضی علوم دیگر، آن را قانون طبیعی یا قانون طبیعت نامند (باید دانست که نخستین واضعین اصطلاح "قوانین طبیعت" بدین معنی این گونه قوانین را قوانینی میدانستند که خداوند بر ماده مقرر کرده است). بعضی از قوانین به نام پدیده‌ای که بر آن حاکمند خوانده میشوند (مانند "قوانین حرکت"، "قانون سقوط اجسام"، و "قانون توارث")، و قوانین خاصی نیز هست که به نام مکتشف آنها معروفند (مانند "قانون بود"، "قانون آووگادرو" و "قوانین کپلر").

به گفته‌ی ن. وینر، ریاضیدان و دانشمند معاصر امریکائی، قانون در اصطلاح علمی و فلسفی حکمی است کلی که یا مبین یکنواختی واقعی و بالفعلی است در طبیعت تا حدی که ما درمییابیم، یا مبین خاصیتی ضروری است برای همه‌ی جهانهای ممکن. نمونه‌ی نوع اول قانون گرانش است که، بنا بر آن، هر دو ذره بر نسبت مستقیم حاصلضرب جرمهای آن دو و بر نسبت معکوس مجذور فاصله‌شان یکدیگر را جذب میکنند. از جنبه‌ی منطقی صرف، میتوان جهانی تصور کرد که، در آن، جاذبه متناسب با مجموع اجرام دو ذره‌ی مورد نظر بوده باشد؛ ولی مشاهده نشان داده است که جهان ما از این نوع نیست. از طرف دیگر، قانون امتناع اجتماع نقیضین، که حکم میکند به اینکه هیچ گزاره‌ای نمیتواند در آن واحد هم راست باشد و هم دروغ، بالضروره در همه‌ی جهانها برقرار است. قوانین هر دو نوع—یعنی بالفعل یا اختباری (extebāri) و ضروری—با قوانین حق و باطل یا قوانینی که دولتها وضع میکنند تفاوت اساسی دارند. قوانین اخلاقی و سیاسی یا توصیف امور هستند بدان صورت که باید باشند، یا طرحهائی از روشهائی هستند که غرض از آنها ایجاد کردن وضع مطلوبی در امور است. نقض قوانین سیاسی و اخلاقی سبب ابطال آنها نیست؛ در بسیاری از قوانین حقوقی موادی هست که در آنها نقض این قوانین پیشبینی میشود. از طرف دیگر، یک قانون علمی درست تا حدودی که نقض نشده است قانون است، و در خارج از این حدود اصلا قانون نیست. مع ذلک—اگرچه هر قانون علمی با یک استثنا نادرست میشود—همه‌ی قوانین اختباری موارد استثنا یا امکان موارد استثنا دارند. خود قانون گرانش، که نماینده‌ی کاملی از یک قانون طبیعی است، چنانکه در این قرن معلوم شده، اندکی از واقعیت منحرف است. منتها، خطاهای کنی قوانین فیزیکی را میتوان بیش از پیش کاهش داد، و همین امر است که علم فیزیک ریاضی و، به طور کلی، هر علم دقیق دیگر را ممکن و ارزنده میسازد. در مورد قوانینی مانند قانون تلخیص در زیستشناسی (که بنا بر آن، موجود زنده در حالت جنینی از همه‌ی مراحل تکاملی خود میگذرد) و بسیاری از تعمیمهای روانشناختی، خطاهای کنی عظیمی هست که اصطلاحات و مفاهیم کمابیش مبهم علوم زیستشناسی و روانشناسی آنها را میپوشانند. این گونه قوانین را نیز گاه قانون اختباری مینامند. توجیه اختیار این اصطلاح در این گونه علوم این است که تمایز میان "قوانین" آنها و قانونی مانند قانون گرانش عمومی تنها از حیث درجه است؛ از لحاظ صراحت و دقت معنی اصطلاحات، حجم مشاهدات و تحقیقاتی که در باب آنها صورت گرفته، نادر بودن مشاهداتی متناقض با قانون، و غیره. از لحاظ جایز الخطا بودن، قانون گرانش با قانون تلخیص در یک مرتبه نیست، ولی همانند آن جایز الخطا است.

---

(۱) Giggeius (۲) Cana (۳) law

قانون[1] (qānun)، در علوم اجتماعی، حکم یا مجموعه‌ای از احکام که جامعه برای تنظیم روابط اجتماعی و سیاسی جامعه، افراد خود را به پیروی از آن موظف و ملزم میسازد. جامعه ممکن است به وسیله‌ی یک هیئت قانونگذاری (اعم از مجالس مقننه یا هیئت وزرا یا یک شخص تام الاختیار) افراد خود را به پیروی از این احکام ملزم سازد؛ در این صورت، احکام مذکور قوانین مدون جامعه را تشکیل میدهند. الزام از طرف هیئت یا فرد قانونگذار همواره با یک ضمانت اجرا همراه است، و آن تنبیه و کیفر در صورت سرپیچی از این احکام است. اما ممکن است که جامعه‌ای، در نتیجه‌ی نداشتن خط، یا پیشرفته نبودن فرهنگ، قانون مدونی که واضع آن معلوم باشد نداشته باشد؛ در این صورت، قوانین آن جامعه عبارت است از رسوم و آداب و عرف معمول میان افراد آن. در این گونه جوامع، احتیاجات اجتماعی، در نتیجه‌ی مرور زمان، برای حفظ موجودیت اجتماعی جامعه و برای حفظ حقوق افراد آن‌چه در زمینه‌ی مالکیت شخصی، چه در زمینه‌ی روابط خانوادگی، و چه در زمینه‌ی حفظ جان و حیثیت افراد رسوم و آدابی را ایجاد میکند که، از لحاظ ماهیت، با قانون مدون جوامع مترقی فرقی ندارد؛ زیرا آنچه در قانون مهم است پیروی افراد از آن است، و پیروی افراد از قانون مستلزم این است که همه‌ی افراد جامعه آن را پذیرفته باشند. در جوامعی که قوانینشان نامدون است، یا واضع قوانین شناخته نیست، و به اصطلاح، امور معاملات و زناشوئی و کیفر و قصاص بر مبنای عرف و رسوم و آداب است، ضامن اجرا ضمیر و وجدان فرد است، که به مرور زمان و سالها و قرنها با آن عرف و رسوم بار آمده است، و سرپیچی از آن را گناه و مستوجب عقوبت معنوی یا آسمانی یا اخروی میداند.

پیش از آنکه علوم مردمشناسی، نژادشناسی، باستانشناسی، و جامعه‌شناسی به وسعت و اهمیت امروزی برسد، قانون را فقط مخصوص جوامع متمدن و پیشرفته میدانستند، و جان اوستین[2] (jān ostin، ۱۷۹۰–۱۸۵۹، قانونشناس معروف بریتانیائی) قانون را چنین تعریف کرده بود، "قانون حکمی است که موضوع آن رفتار مردم است، و از طرف حاکم (اعم از فرد یا افراد) بر فرد یا افراد جامعه‌ای که استقلال سیاسی دارد الزام شده است". قوانین نوعی از فرمانها و دستورها است که رئیس سیاسی جامعه به افراد آن جامعه میدهد در حالی که توانائی آن را دارد که، در صورت تخلف از مضمون آن، فرد متخلف را تنبیه کند. بنا بر این، دستور و الزام و ضمانت اجرا مستلزم یکدیگر هستند. این تعریف، به اصطلاح، جامع نیست، زیرا لازم نیست که قانون را رئیس سیاسی یا حاکم وضع کند، بلکه همه‌ی دستورها و احکامی که افراد جامعه آن را بپذیرند، و خود را به پیروی از آن ملزم بدانند، قانون است؛ و نیز نداشتن استقلال سیاسی موجب نداشتن قانون نمیشود، و همه‌ی جوامع، اعم از مستقل و نامستقل، دارای قوانین مخصوص به خود هستند؛ و همچنین، ضمانت اجرا همیشه کیفر بدنی از قبیل حبس و تازیانه و قتل نیست. مثلا در جوامعی که قوانین آن بر پایه‌ی دین است ــ اعم از جوامع ابتدائی، مانند قبایل استرالیا یا بومیان امریکا، یا جوامع پیشرفته، مانند جوامع یهود و اسلام و غیره ــ ضمانت اجرا ترس از ارتکاب گناه و مستوجب عقوبت اخروی بودن است، و به اصطلاح، ضمانت اجرا امری فوق طبیعی است. گاهی ضمانت اجرا ضمیر و وجدان افراد جامعه است، که در صورت تخلف از حکمی چنان دوچار آشفتگی و ناراحتی میشود که ترجیح میدهد برای گریز از ملامت وجدان، یا به قول علمای اخلاق ملامت نفس لوامه (nafse lavvāme)، دیگر مرتکب خلاف مذکور نشود ولو اینکه نفعی مادی برای او داشته باشد. منفور بودن و مورد طعن و طنز و ریشخند جامعه بودنِ شخص متخلف نیز خود ضامن اجرای قوانین است، و گاهی اثر آن از تنبیه بدنی بیشتر است. در ادیان و شرایع، گاهی برای تخلفات، علاوه از عقوبت اخروی، آثار مادی دنیوی غیر از کیفر و تنبیه بدنی قائل هستند. مثلا میگویند عاق والدین در این دنیا رستگار نمیشود، و بر عکس، گاهی برای تبعیت از قانون آثاری دنیوی قائل هستند، مانند آنکه میگویند دادن زکات سبب کثرت مال و ثروت میشود؛ این گونه آثار دنیوی در بعضی از کتب فقهی و اخلاقی به "اثر وضعی" معروفند.

در جوامع ابتدائی فرقی میان اخلاق و قانون نیست. وجدان جامعه، در نتیجه‌ی قرنها تفکر در باره‌ی علل و اسباب رفتار انسانی، و تطبیق آن با محیطهای مختلف، میان اخلاق و قانون فرق میگذارد، و در باره‌ی حوادث و اعمال و جنایات، علل و انگیزه‌های داخلی و خارجی را مدخلیت میدهد. مثلا، در میان جوامع و قبایل ابتدائی، قتل مستوجب کیفر است، اعم از آنکه قتل خطا باشد یا قتل عمد، یا برای دفاع از نفس باشد، یا فقط به خاطر کشتن. تنها رشد وجدان اخلاقی در جوامع متمدن است که میان اخلاق و قانون فرق میگذارد، و علل و موجبات اخلاقی را در اجرای قانون مؤثر میداند، و مثلا دفاع از نفس یا حفظ ناموس یا قتل خطا را مستوجب قصاص و مجازات نمیداند.

فرق مهم دیگر میان قوانین جوامع ابتدائی با جوامع متمدن از لحاظ قانون در اصول محاکمات است. در جوامع متمدن، محاکمه به محاکم یا دادگاههای عمومی واگذاشته شده است، در صورتی که، در جوامع ابتدائی، رئیس خانواده یا عشیره حق محاکمه‌ی فرد خاطی را دارد. در بعضی از این جوامع، مجمع رؤسای خانواده‌ها و عشیره‌ها این محاکمه را انجام میدهد، و در بعضی دیگر، که نسبةً پیشرفته‌تر است، مأمورانی که برای این کار منتخب هستند فرد خاطی یا جانی را محاکمه میکنند. بنا بر این، در سیر بشر از جوامع بدوی به جوامع متمدن، حق محاکمه بتدریج از رئیس خانواده به رئیس عشیره و بعد به مجمع رؤسای خانواده‌ها یا عشایر و بعد به نمایندگان منتخب و بعد به محاکم و دادگاههای عمومی داده شده است. از خصوصیات جوامع ابتدائی از لحاظ قانون یکی هم این است که اگر متهم کیفری را که باید به او تحمیل شود نپذیرد، یا اتهام را انکار کند، خصومت و جدال میان خانواده‌ها و عشیره‌ها یا قبیله‌ها درمیگیرد. خصومت و انتقام در میان این قبایل از نقض قوانین یا عدم اجرای آن سرچشمه میگیرد. نیز ← **قانونشناسی**.

قانون (qānun)، ساز زهی (← سازهای زهی) قدیمی، که اساساً عبارت است از یک جعبه‌ی طنین چهارضلعی کم‌ضخامت که روی آن سیمهائی کشیده شده، و آن را با مضرابهائی انگشتانه‌مانند که بر انگشتان سبابه میکنند مینوازند. قانون شبیه سنتور است، ولی جعبه‌ی طنین قانون به شکل ذوزنقه‌ی قائم الزاویه است، و حال آنکه جعبه‌ی طنین سنتور به شکل ذوزنقه‌ی متساوی الساقین است. قاعده‌ی اطول جعبه‌ی قانون ۰٫۷۵–۱ متر، ارتفاعش ۳۳–۴۳ سم، و ضخامتش ح ۲٫۵–۵ سم است. روی جعبه ۲ یا ۳ سوراخ طنین تعبیه شده است. قانون ۶۳–۷۸ (معمولا ۷۵) سیم زهی دارد، که هر سه سیم کوک واحد دارند، و مانند سنتور، خرکهائی متحرک برای کوک کردن دارد.



قانون ظاهراً از سیتار (← بالتریون) مشتق است، که کالوسن در مغرب‌زمین از تکامل آن به وجود آمده. قانون در ممالک عربی رواج دارد، و سابقاً در ایران هم معمول بوده و سپس از رواج افتاده است، ولی اخیراً بعضی از هنرمندان ایرانی در صدد احیای آن برآمده‌اند.

قانون [کتاب القانون فی الطب]، کتابی در طب، به عربی، از شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، که مهمترین تألیفات طبی وی و دایرةالمعارف عظیمی (مشتمل بر ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ کلمه) در این علم است، و یکی از مهمترین و بزرگترین کتابهای طبی در قرون وسطی است. کتاب قانون بر کتاب حاوی رازی و کتاب طب ملکی اهوازی و حتی بر آثار جالینوس تفوق یافت، و مدت شش قرن همه‌ی کتب طبی تحت الشعاع آن بود.

قانون شامل پنج "کتاب" است، که هر یک به چندین "فن" تقسیم شده است؛ کتاب اول، در امور کلیه‌ی طب؛ کتاب دوم، در ادویه‌ی مفرده؛ کتاب سوم، در امراض جزویه‌ای که بر اعضای بدن از سر تا پا واقع میشود؛ کتاب چهارم، در امراض جزویه‌ای که مختص عضوی نیستند؛ کتاب پنجم، در ادویه‌ی مرکبه (قرابادین).

قانون، مانند سایر کتب مهم، در معرض شرح و تحشیه و تلخیص قرار گرفته است. از شروح مهم موجود آن شرح فخر رازی، شرح قطب‌الدین شیرازی، شرح ابن النفیس، و شرح محمد ابن

(۱) law (۲) Austin

محمود آملی (با شرح علی جیلانی در ۱۲۶۸ هق در لکهنو چاپ شده است) است. از تلخیصهای قانون، یکی کتاب معروف موجز ابن النفیس است، که بارها چاپ شده است، و دیگری تنقیح القانون هبةالله ابن جمیع اسرائیلی.

ترجمه‌ی عبری قانون در ۱۴۹۱–۹۲ در ناپل به طبع رسیده است. گراردوس کرمونسیس قانون را به لاتینی ترجمه کرده است؛ قسمتهائی از این ترجمه پیش از سال ۱۵۰۰ در میلان، پادوا، ونیز، و غیره چاپ شده است، و به طور کامل نیز در ونیز (۱۵۴۴، ۱۵۸۲، ۱۵۹۵)، لوون (۱۶۵۸)، و غیره به طبع رسیده. قسمتهائی از قانون به زبانهای آلمانی، فرانسوی، و انگلیسی نیز ترجمه شده است. کلیات قانون را ملا فتح‌الله ابن فخرالدین شیرازی به فارسی ترجمه کرده (لکهنو، ۱۳۰۶ هق)، و ترجمه‌ی فارسی دیگری از قانون به نام تشریح القانون در دست است، که مترجم آن معلوم نیست.

متن کتاب قانون نخستین‌بار در رم در سال ۱۵۹۳ با کتاب نجات شیخ‌الرئیس به طبع رسید. پس از آن، در قاهره، تهران (۱۲۹۶ هق)، قسطنطنیه، بیروت، لکهنو، و لاهور نیز چاپ شده است. در میان این چاپها، چاپ بولاق (۱۸۷۷) ممتاز است.

قانون[1] یا **قانون مقدس**[2] (moqaddas) یا **کتاب‌های قانونی**[3]، در موضوع کتاب مقدس، کتابهائی که آنها را الهام‌شده از جانب خدا، و لهذا، جزء کتاب مقدس میشمارند. کلمات "قانون" یا "قانونی" در اینجا بدین معنی نیست که این کتابها بر چیزی حاکم هستند، بلکه بدین معنی است که کلیسا آنها را اصیل و الهام‌شده از جانب خدا شمرده است (بر خلاف کتابهای ملحق. ← آپوکریف). کتابی که کلیسا بدینسن عنوان بر آن صحه گذارد یک "کتاب قانونی" و مجموعه‌ی کتابهای قانونی قانون یا قانون مقدس یا کتابهای قانونی است. اگرچه این اصطلاحات از مسیحیان است، موضوع تفکیک آثار "قانونی" از آنچه غیر قانونی است بسیار قدیمتر است، و در هر مذهبی که آثار مکتوب آن را جامعه ملاک زندگی دینی و دنیائی خود میشمارد پیش میآید. "قانونی شناختن" به وسیله‌ی مقامات دینی در واقع تصویب رسمی امری است که، مدتها پیش از این عمل رسمی، بر اثر نفوذ معنوی رؤسای روحانی، مقبول جامعه بوده است؛ و معتقدند که حکم به قانونی بودن یک کتاب در واقع از جانب خدا الهام میشود، و قانون مقدس یهود و کتاب مقدس مسیحیان ناشی از همین منبع الهام است.

کتب قانونی یهود ظاهراً در اصل منحصر به اسفار خمسه بود، و بعدها کتب انبیا و مکتوبات مقدس به آنها منضم شد (← عهد قدیم). ترجمه‌ی هفتادی ملحقاتی (← آپوکریف) نیز در بر دارد، و قانون مقدس کلیسای کاتولیک رومی مبتنی بر آن است. قانون عهد جدید کنونی در شوراهای دینی رم (۳۸۲) و کارتاژ (۳۹۷) شناسائی یافت. قانون عهد قدیم و عهد جدید کلیسای کاتولیک رومی عاقبت در ۱۵۴۶ در شورای ترانت تثبیت شد. نیز ← عهدین غیر قانونی.

قانون، فلسفه‌ی: ← قانونشناسی.

قانون اتحاد[4] (qānune ettehād)، در تاریخ انگلستان. برای اتحاد (۱۷۰۷) انگلستان و اسکاتلند ← بریتانیای کبیر؛ برای اتحاد (۱۸۰۰) ایرلند با بریتانیای کبیر ← ایرلند؛ و نیز برای هر دو ← مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی.

قانون آزمون[5] (qānune āzemun)، قانونی که در سال ۱۶۷۳ به تصویب پارلمنت بریتانیا رسید، و به موجب آن تمام کسانی که از ادای "سوگند تفوق"[6]، تناول عشای ربانی بر طبق تشریفات ← کلیسای انگلستان، یا نفی "قلب ماهیت" امتناع داشتند از همه‌ی خدمات دولتی، اعم از لشکری و کشوری، محروم شدند (مقصود از سوگند تفوق سوگند بر شناسائی تفوق شاه در امور دینی و انکار تفوق پاپ در امور دینی یا دنیائی است. برای تناول عشای ربانی ← قربانی مقدس، آیین؛ قلب ماهیت).

اگرچه قصد از این قانون در آغاز فقط ضدیت با کاتولیکها بود، بعداً از جنبه‌ی نظری شامل کلیه‌ی غیر انگلیکانها شد. در ۱۶۷۸ نمایندگان پارلمنت نیز مشمول آن شدند. در ۱۶۸۹ قانون را به نحوی تعدیل کردند که اغلب غیر کاتولیکها را شامل نمیشد. مع ذلک، تا هنگام ← آزادی کاتولیکان که این قانون لغو شد، بعضی از پروتستانها برای مشاغل دولتی ناصالح شمرده میشدند.

قانون اساسی[7] (qānune asāsi)، مجموعه‌ی اصول بنیادی یک ملت یا یک کشور یا یک جامعه‌ی سیاسی که قدرت و وظایف حکومت را معین و حقوقی را برای مردم تضمین میکند؛ و به تعریف وسیعتر، "مجموعه‌ی قوانینی که بر حکومت حاکم است". قانون اساسی بر دو نوع است، مدون (modavvan) و عرفی. قانون اساسی مدون[8] آن است که به وسیله‌ی قوه‌ی عالیه‌ای وضع و در سند یا اسنادی بیان شده است که در آن شکل و سازمان حکومت و مقررات مربوط به اعمال عالیه‌ی آن و روابط آنها با یکدیگر و با مردم معین شده است. قانون اساسی مدون را "قانون اساسی نوشته"[8] هم میخوانند. قانون اساسی عرفی[9] (یا "نانوشته"[10] یا نامدون[10]) آن است که در سند رسمی واحدی مندرج نیست، بلکه عمدةً مجموعه‌ی عرف و عادت و آداب و رسومی است که به حکم سوابق تاریخی و حقوق عرفی (← عرف) استقرار یافته‌اند. تقریباً قانون اساسی همه‌ی کشورها مدون است؛ قانون اساسی بریتانیا نانوشته میباشد. قانون اساسی از لحاظ سهولت یا سختی تجدید نظر در آن به انعطاف‌پذیر[11] و انعطاف‌ناپذیر[12] تقسیم میشود. قانون اساسی انعطاف‌پذیر آن است که اصلاحش تابع شرایط خاص نیست، بلکه به طرق عادی قانونگذاری ممکن است، و به همین جهت، اصلاح آن آسان میباشد. قانون اساسی انعطاف‌ناپذیر آن است که اصلاحش دشوار یا وقتگیر است، زیرا تابع تشریفات مفصل خاصی است که انجام دادن آنها وقت میگیرد. قانون اساسی بریتانیای کبیر انعطاف‌پذیر است، اما قانون اساسی کشمکش انعطاف‌ناپذیر میباشد. تشریفات تجدید نظر در یک یا چند اصل معین از قانون اساسی ایران در اصلی که به موجب تصمیم مورخ ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ هش مجلس مؤسسان به متمم قانون اساسی الحاق شده معین شده است (صفحه‌ی ۲۰۰۳ ملاحظه شود).

قانون اساسی بریتانیا، چنانکه اشاره کردیم، به صورت سندی واحد وجود ندارد، بلکه مجموعه‌ای از عرف و عادات و سوابق است که در طی رشد ملی آن کشور استقرار یافته‌اند، به انضمام بعضی از قوانین که برخی از سیماهای آن را تعریف میکنند. از جمله‌ی اهم این قوانین اینها را میتوان نام برد، **ماگنا کارتا** (۱۲۱۵)، **درخواست حق** (۱۶۲۸)، و **قانون هبیس کورپس** (۱۶۷۹)، که قدرت سلطنت را در گرفتن مالیات و حبس کردن مردم محدود ساخت؛ **بیله‌ی حقوق** (۱۶۸۹) و **قانون جانشینی** (۱۷۰۱)، که تفوق پارلمنت و استقلال قوه‌ی قضائی را مستقر ساخت؛ **قانون پارلمنت** (۱۹۱۱)، که قدرت مجلس لردها را محدود کرد؛ و پنج قانون معروف به **لوایح اصلاحی**.

قانون اساسی کشمکش (۱۷۸۷) قدیمترین قوانین اساسی مدون موجود است. چون **مواد الئلاف** (مصوب ۱۷۸۱) رضایتبخش نبود، **مجلس مبعوثان فدرال** قانون اساسی را در شهر فیلادلفی (پنسیلوانیا) طرحریزی کرد (۱۷۸۷)، و آن جایگزین مواد ائتلاف شد، و حکومت فدرال به موجب آن استقرار یافت. این قانون یک مقدمه و هفت ماده دارد. سه ماده‌ی اول آن در تقسیم قوا به سه قوه‌ی مقننه، اجرائیه، و قضائیه است، و ظاهراً بر اساس تحقیقات مونتسکیو در حکومت بریتانیا است. قانون اساسی دارای ۲۶ اصلاحیه یا مواد متمم است، که از آن جمله 10 اصلاحیه‌ی اول است، که معروف به بیله‌ی حقوق (۱۷۹۱) میباشد، و اساس بسیاری از آزادی‌های مردم کشمکش (آزادی مذهب، آزادی نطق، و آزادی مطبوعات) است. پنجمین اصلاحیه مشتمل بر این قاعده است که "هیچ کس را در هیچ محاکمه‌ی جنائی نمیتوان وادار کرد که بر ضد خود شهادت بدهد". از بعد از جنگ II، بسیاری از کسانی که متهم به فعالیتهای کمونیستی شده‌اند، به استناد این ماده، از ادای شهادت در باب این گونه فعالیتها امتناع کرده‌اند. اصلاحیه‌ی ۱۳م (۱۸۶۵) در لغو برده‌داری و اصلاحیه‌ی ۱۵م (۱۸۷۰) در تساوی حقوق سیاهان با سفیدها است. اصلاحیه‌ی ۲۲م (۱۹۵۱) مقرر میکند که هیچ کس نباید بیش از دو دوره بر مسند ریاست جمهوری بنشیند.

در انقلاب فرانسه، مجلس ملی در سال ۱۷۹۱، به پیروی از کشمکش، تصمیماتی اتخاذ کرد که اولین قانون اساسی فرانسه شد (← انقلاب فرانسه). سایر قوانین اساسی دوره‌ی انقلاب در ۱۷۹۳، ۱۷۹۵، و ۱۷۹۹ اتخاذ شد. پس از سقوط ناپلئون، لوئی XVIII در ۱۸۱۴ "منشور قانون اساسی" را اعطا کرد، و پس از آن قوانین اساسی تازه‌ای در ۱۸۴۸، ۱۸۵۲، و ۱۸۷۵ در کار آمد. بعد از برقراری جمهوری چهارم (← فرانسه، قسمت X) قانون اساسی جدیدی اتخاذ شد (۱۹۴۶)، و در جمهوری پنجم (← فرانسه، قسمت XI) قانون اساسی سال ۱۹۵۸ اتخاذ گردید.

در ایتالیا، از ۱۷۹۷ تا ۱۷۹۹، سپاهیان فرانسه سازمانهای سیاسی موجود را برانداختند، و جمهوری‌هائی دارای قوانین اساسی تأسیس کردند. انقلابهای

---

(۱)canon (۲)sacred canon (۳)canonical books (۴)Act of Union (۵)Test Act (۶)oath of supremacy (۷)constitution (۸)written constitution (۹)customary constitution (۱۰)unwritten constitution (۱۱)flexible (۱۲)rigid

۱۸۴۸ منشأ قوانین اساسی تازه‌ای در فرانسه، اتریش، ایتالیا، و پروس گردید، و در بسیاری از ممالک سلطنت مشروطه برقرار شد. در ممالک امریکای لاتین، بعد از بروز انقلاب ۱۸۱۰ (← انقلاب امریکای جنوبی)، دولتهای مستقل و قوانین اساسی به موازات یکدیگر پیدایش یافت. در باب قانون اساسی ایران مقاله‌ی جداگانه ملاحظه شود. از بعد از انقلاب فرانسه، تقریباً همه‌ی دولتها قانون اساسی مدون را اتخاذ کرده‌اند.

در روسیه‌ی شوروی، پس از انقلاب سال ۱۹۱۷، جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی تأسیس شد، که قانون اساسی آن در سال ۱۹۱۸، در ضمن جنگ داخلی، به تصویب رسید. سپس، اوکرائین، روسیه‌ی سفید، و قفقاز نیز بدان ملحق شدند، و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیدایش یافت، و قانون اساسی آن در ۱۹۲۴ تصویب شد، که در ۱۹۳۶ قانون اساسی معروف به "قانون اساسی ستالین" جایگزین آن گردید. در آوریل ۱۹۶۲، کمیسیونی مأمور شد که قانون اساسی تازه‌ای بر وفق برنامه‌ی حزب کمونیست، که در اکتبر ۱۹۶۱ اتخاذ شده بود، تدوین کند.

قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: ← قانون اساسی.

قانون اساسی ایران. قانون اساسی ایران، به نام "نظامنامه‌ی اساسی"، در ۵۱ اصل، در ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۴ هق (۸ جدی ۱۲۸۵ هش، ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶) به توشیح مظفرالدین شاه قاجار، و متمم قانون اساسی، در ۱۰۷ اصل، در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هق (۱۵ میزان ۱۲۸۶ هش، ۷ اکتبر ۱۹۰۷) به صحه‌ی محمد علی شاه قاجار رسید. در مجالس مؤسسان (← مجلس مؤسسان) بعضی از اصلهای دو قانون تغییر یافت، و یک اصل هم به متمم قانون اساسی الحاق شد، که ناظر به طریقه‌ی تجدید نظر در مواد قانون اساسی است. متن قانون اساسی و متمم آن در صص ۱۹۹۵–۲۰۰۳ مندرج است. نسخه‌ی اصلی قانون اساسی ظاهراً در دست نیست، و احتمالا در واقعه‌ی توپ بستن به مجلس از میان رفته است.

تاریخچه‌ی قانون اساسی ایران

در نتیجه‌ی انقلاب مشروطیت، و به دنبال صدور فرمان مشروطیت، اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی تشکیل یافت (۱۷ شعبان ۱۳۲۴ هق). مهمترین کاری که این مجلس در پیش داشت تهیه‌ی قانون اساسی بود، که انجام گرفت، و پس از مباحثاتی میان دولت و مجلس در باب ترتیب مجلس سنا، قانون اساسی در ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۴ هق به صحه‌ی مظفرالدین شاه رسید، و چون وی سخت بیمار بود، محمد علی میرزا ولیعهد (بعداً محمد علی شاه قاجار) و مشیرالدوله (صدر اعظم) نیز آن را امضا کردند.

پس از وفات (۱۹ ذیقعده‌ی ۱۳۲۴ هق) مظفرالدین شاه، جانشینش محمد علی شاه قاجار به توطئه بر ضد مجلس پرداخت (← انقلاب مشروطیت)، و دولت راه بی‌اعتنائی به مجلس پیش گرفت، و وزرا حاضر به قبول مسئولیت در مقابل مجلس نشدند، و عمال دولت در ولایت به اقدامات مستبدانه‌ی خود ادامه دادند، و این امر مردم را سخت خشمگین ساخت، و وکلای مجلس به ستوه آمدند، و نظر به نقائص قانون اساسی، که به عجله تدوین شده بود، خواستار تکمیل قانون اساسی، اعلام صریح قبول مشروطیت از طرف شاه، و مطالب دیگر شدند. شاه در آغاز مخالفت کرد، ولی عاقبت تسلیم شد، و مجلس هیئتی را (مشتمل بر سعدالدوله، حاج امین‌الضرب، حاج سید نصرالله اخوی، سید حسن تقی‌زاده، و مستشارالدوله) مأمور تهیه‌ی "متمم قانون اساسی" کرد، و این هیئت متمم قانون اساسی را در ۱۰۷ ماده تهیه کرد، که در واقع اساس اصلی مشروطیت، حقوق ملت و سلطنت، و تقسیم قوای سه‌گانه، و اصول مربوط به عدلیه و مالیه است. محمد علی شاه چندی از امضای این قانون امتناع کرد، ولی عاقبت در نتیجه‌ی فشار نمایندگان و علما و آزادیخواهان در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هق (۱۵ میزان ۱۲۸۶ هش، ۷ اکتبر ۱۹۰۷) آن را امضا کرد. باید گفته شود که از زحمات داخلی بزرگ مجلس مقاومت شدید جمعی از علمای دینی بر ضد بعضی اصول متمم قانون اساسی بود. از جمله، در باره‌ی اصل هشتم، که میگوید "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود" میگفتند مسلمان و کافر در دیه و حدود شرعی متساوی الحقوق نتوانند بود، و اگر مسلمانی یک یهودی یا یک زردشتی را کشت نباید او را کشت بلکه باید دیه گرفت. نیز، در باب اصل ۱۹م، می‌گفتند تحصیل اجباری مخالف شریعت است، و در باره‌ی اصل ۲۰م در مورد آزادی مطبوعات خواستار نظارت علما بر مطبوعات بودند. به همین جهت، انجام یافتن کار متمم قانون اساسی در مجلس قریب ۷ ماه طول کشید، و پس از کشمکشهای شدید، و پشتیبانی انجمنهای تهران، و اصرار و ایستادگی شدید تبریز و ۲۷ روز بستن بازار در آنجا و تحصن در تلگرافخانه، و غیره صورت پذیرفت.

قانون اساسی بریتانیا: ← قانون اساسی.

قانون اساسی ستالین: ← قانون اساسی.

قانون اساسی عثمانی (qānune asāsie osmāni)، در تاریخ دولت عثمانی، عنوان قانون مورخ ۷ ذیحجه‌ی ۱۲۹۳ هق (۲۴ دسامبر ۱۸۷۶) که در سلطنت سلطان عبدالحمید II و در وزارت اعظم مدحت پاشا اعلام شد. در این قانون، سلطنت عثمانی در خاندان آل عثمان موروثی شناخته و سلطان عثمانی رسماً خلیفه (ماده‌ی سوم) و حامی دین اسلام (ماده‌ی چهارم) خوانده شده است؛ یک "مجلس عمومی" مرکب از دو مجلس سنا ("هیئت اعیان") و نمایندگان ("هیئت مبعوثان") پیشبینی، و اصل "تفریق وظایف" (تفکیک قوا) مقرر شده است.

قانون اساسی فرانسه: ← قانون اساسی.

قانون اساسی کشورهای متحد امریکا: ← قانون اساسی.

قانون اساسی معارف (ma'āref)، در ایران، قانونی که در سال ۱۳۲۹ هق (۱۲۹۰ هش) به تصویب مجلس شورای ملی رسید، و در آن کلیاتی در باب انواع مدارس و گواهینامه‌های تحصیلی، شرایط تأسیس مدرسه و مدیر آن، منع مجازات بدنی، اجباری بودن تعلیمات ابتدائی، و غیره آمده است. "قانون اداری وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه" در سال ۱۳۲۸ هق (۱۲۸۹ هش) به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

قانون اکتاوها: ← قانون لناوب.

قانون امریکای شمالی بریتانیا: ← امریکای شمالی بریتانیا، قانون.

قانون بازرگانی[1] یا **قانون تجارت**، مجموعه‌ی قوانینی که امور مربوط به بازرگانی را، جز حمل و نقل دریائی کالا (← قوانین دریائی)، تنظیم می‌کند. قانون تجارت به عنوان مجموعه‌ای جداگانه از قوانین احتمالا همزمان با آغاز داد و ستدهای بزرگ پیدا شده است. در مصر قدیم و بابل اسناد رسمی و روشهای منظم در تجارت وجود داشته است. در بسیاری از نقاط دنیای قدیم، بازرگانان خارجی مجاز بودند که، بدون دخالت مقامات محلی، معاملات خود را تنظیم و اختلافات خود را حل و فصل کنند؛ بازرگانان خارجی در محلات خاصی از شهرهای تجارتی سکونت میکردند، و کمابیش از مذهب و عرف و قوانین خود متابعت مینمودند. قواعد و قوانینی که بدین‌گونه پیدایش و توسعه یافت قوانین خاصی نبود که امور مربوط به آنها در دادگاههای خاص مطرح شود. این قوانین در حقوق رومی گنجانیده شد. در نتیجه‌ی مهاجمات قبایل وحشی به اروپا، اوضاع اجتماعی این سرزمین مختل شد، و فقط در اواخر قرون وسطی بود که تجارت پر‌دامنه در اروپا ممکن گشت، و تجار توانستند مقرراتی اطمینانبخش برای کار خود وضع کنند. در شهرهای ل ایتالیا و ج فرانسه طبقه‌ی بازرگان اغلب در حکومت نفوذ داشت، و از این طریق، تجار به مقررات مورد نیاز خود قوت قانونی میدادند. در نقاط دیگر اروپا، مجامع بازرگانان حمایت اشراف مقتدر و شاهان وقت را میخریدند (← هانسالی، اتحادیه‌ی). هر دو دسته‌ی این بازرگانان چه آنها که در حکومت نفوذ داشتند، و چه آنها که جلب حمایت میکردند محاکمی اختصاصی دایر کرده بودند که در آنها دعاوی تجارتی، بدون تشریفات معمول در محاکم عادی، رسیدگی میشد. اصولی که سرانجام از این فعالیت شبه قضائی فراهم شد به "قانون بازرگان"[2] معروف گشت. قانون بازرگان در انگلستان دیرتر از ممالک بر اروپا تکامل یافت، و استقرار کامل آن در نیمه‌ی دوم قرن ۱۶م صورت گرفت، که تجارت انگلستان با بر جدید اهمیت یافت. دعاوی تجارتی در انگلستان در محاکم اختصاصی رسیدگی میشد، و این وضع تا قرن ۱۸م، که قانون بازرگان در قوانین عرفی گنجانیده شد، برقرار بود، و پس از آن دعاوی بازرگانی به محاکم عادی ارجاع گردید. در کشمکشهای اصولی که در قرن ۱۸م در انگلستان معمول بود اتخاذ شد. در سایر کشورهای اروپا، بر خلاف کشمکش و انگلستان، هنوز قانون تجارت جداگانه و محاکم اختصاصی برای دعاوی تجارتی وجود دارد.

در ایران، تا قبل از دوره‌ی مشروطیت و تأسیس دستگاه دادگستری جدید، دعاوی تجارتی به طریق کدخدامنشی به وسیله‌ی رؤسای بازرگانان حل و فصل میشد یا بر طبق قوانین شرع فیصله مییافت. در ۱۳۰۳ هش اولین قانون تجارت وضع شد، و تا ۱۳۱۸ دادگاه مخصوصی به دعاوی بازرگانی رسیدگی می‌کرد. از آن سال به بعد، طبق آیین دادرسی مدنی، دعاوی بازرگانی به دادگاههای عادی رجوع میشود. در ۱۳۱۱ هش قانون تجارت جامعتری به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

قانون بقای جرم: ← لاووازیه، قانون.

قانون تجارت: ← قانون بازرگانی.

قانون تمبر، در تاریخ کشمکش ← انقلاب امریکا.

---

(۱) commercial law (۲) law merchant

قانون اساسی ایران

(اصلهائی که تغییر یافته‌اند به صورت جدید درج شده‌اند، ولی صورت اولیه‌ی آنها، که اکنون منسوخ است، در ذیل صفحات آمده است.)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

آنکه مطابق فرمان معدلت‌بنیان همایونی مورخه‌ی ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۲۴ از برای ترقی و سعادت ملک و ملت و تشیید مبانی دولت و اجرای قوانین شرع حضرت ختمی‌مرتبت صلی‌الله علیه و آله امر به تأسیس شورای ملی فرمودیم، و نظر بدان اصل اصیل که هر یک از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم علی قدر مراتبهم محق و سهیمند، تشخیص و تعیین اعضاء مجلس را به انتخاب ملت محول داشتیم. اینک که مجلس شورای ملی بر طبق نیات مقدسه‌ی ما افتتاح شده است اصول و مواد «نظامنامه‌ی اساسی» که مشتمل به وظایف و تکالیف مجلس مزبور و حدود روابط آن نسبت به ادارات دولت است از قرار اصول ذیل مقرر میفرمائیم:

* *
*

در تشکیل مجلس

اصل اول

مجلس شورای ملی به موجب فرمان معدلت‌بنیان مورخه‌ی چهاردهم جمادی الآخر ۱۳۲۴ مؤسس و مقرر است.

اصل دوم

مجلس شورای ملی نماینده‌ی قاطبه‌ی اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.

اصل سوم

مجلس شورای ملی مرکب است از اعضائی که در طهران و ایالات انتخاب میشوند، و محل انعقاد آن در طهران است.

اصل چهارم[1]

عده‌ی نمایندگان مجلس شورای ملی برای پایتخت و شهرستانها دویست نفر خواهد بود، و پس از هر ده سال، در صورت ازدیاد جمعیت کشور در هر حوزه‌ی انتخابیه طبق آمار رسمی به نسبت هر یکصد هزار یک نفر اضافه خواهد شد.

حوزه‌بندی به موجب قانون علیحده به عمل خواهد آمد.

اصل پنجم[1]

دوره‌ی نمایندگی مجلس شورای ملی چهار سال تمام است، و شامل دوره‌ی نوزدهم نیز میباشد. قبل از انقضاء مدت، باید انتخابات طبق قانون تجدید شود. ابتدای هر دوره از تاریخ تصویب اعتبارنامه‌ی بیش از نصف نمایندگان خواهد بود. تجدید انتخاب نمایندگان سابق بلامانع است.

اصل ششم[1]

پس از آنکه دو ثلث نمایندگان مجلس شورای ملی در پایتخت حاضر شدند مجلس منعقد میشود.

اصل هفتم[1]

مجلس میتواند با هر عده‌ای که در جلسه حاضر باشد مذاکرات را شروع نماید، لکن برای اخذ رأی حضور بیش از نصف نمایندگان حاضر در مرکز لازم است، و اکثریت آراء وقتی حاصل میشود که بیش از نصف حضار در جلسه به رد یا قبول موضوع رأی بدهند.

اصل هشتم

مدت تعطیل و زمان اشتغال مجلس شورای ملی بر طبق نظامنامه‌ی داخلی مجلس به تشخیص خود مجلس است، و پس از تعطیل تابستان باید مجلس از چهاردهم میزان که مطابق جشن افتتاح اول مجلس است مفتوح و مشغول کار شود.

اصل نهم

مجلس شورای ملی در مواقع تعطیل فوق العاده منعقد تواند شد.

اصل دهم

در موقع افتتاح، مجلس خطابه‌ای به حضور همایونی عرض کرده به جواب خطابه از طرف قرین الشرف ملوکانه سرافراز و مباهی میشود.

اصل یازدهم

اعضاء مجلس بدواً که داخل مجلس میشوند باید به ترتیب ذیل قسم خورده و قسم‌نامه را امضاء نمایند:

صورت قسم‌نامه

ما اشخاصی که در ذیل امضاء کرده‌ایم خداوند را به شهادت میطلبیم و به قرآن قسم یاد میکنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظامنامه محفوظ و مجری است تکالیفی را که به ما رجوع شده است مهما امکن با کمال راستی و درستی و جد و جهد انجام بدهیم، و نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم، و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننمائیم، و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فوائد و مصالح دولت و ملت ایران.

اصل دوازدهم

به هیچ عنوان و به هیچ دستاویز کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی حق ندارد متعرض اعضای آن بشود. اگر احیاناً یکی از اعضاء علناً مرتکب جنحه و جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد باز باید اجرای سیاست در باره‌ی او با استحضار مجلس باشد.

---

(۱) چهار اصل ۴–۷ در جلسه‌ی مورخ پنجشنبه‌ی ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ هش به تصویب مجلس واحد که، بر طبق قسمت اخیر اصل الحاقی به متمم قانون اساسی، از مجلس شورای ملی و مجلس سنا تشکیل یافته بود رسیده است. صورت اولیه‌ی آنها از این قرار است،

اصل چهارم. عده‌ی انتخاب‌شوندگان به موجب انتخاب‌نامه‌ی علیحده از برای طهران و ایالات فعلا یکصد و شصت و دو نفر معین شده است، و پس حسب ضرورت، عده‌ی مزبوره تزاید تواند یافت الی دویست نفر.

اصل پنجم. منتخبین از برای دو سال تمام انتخاب میشوند، و ابتداء این مدت از روزی است که منتخبین ولایات تماماً در تهران حاضر خواهند شد. پس از انقضاء مدت دو سال باید نمایندگان مجدداً انتخاب شوند، و مردم مختارند هر یک از منتخبین سابق را که بخواهند و از آنها راضی باشند دوباره انتخاب کنند.

اصل ششم. منتخبین طهران لدی الحضور حق انعقاد مجلس را داشته مشغول مباحثه و مذاکره میشوند، رأی ایشان در مدت غیبت منتخبین ولایات به اکثریت مناط اعتبار و اجراء است.

اصل هفتم. در موقع شروع به مذاکرات باید اقلا دو ثلث از اعضاء مجلس حاضر باشند، و هنگام تحصیل رأی سه ربع از اعضاء باید حاضر بوده و اکثریت آراء وقتی حاصل میشود که بیش از نصف حضار مجلس رأی بدهند.

اصل سیزدهم

مذاکرات مجلس شورای ملی از برای آنکه نتیجه‌ی آنها به موقع اجرا گذارده تواند شد باید علنی باشد. روزنامه‌نویس و تماشاچی مطابق نظامنامه‌ی داخلی مجلس حق حضور و استماع دارند بدون اینکه حق نطق داشته باشند. تمام مذاکرات مجلس را روزنامجات میتوانند به طبع برسانند بدون تحریف و تغییر معنی، تا عامه‌ی ناس از مباحث مذاکره و تفصیل گزارشات مطلع شوند. هر کس صلاح‌اندیشی در نظر داشته باشد در روزنامه‌ی عمومی برنگارد تا هیچ امری از امور در پرده و بر هیچکس مستور نماند. لهذا عموم روزنامجات مادامی که مندرجات آنها مخل اصلی از اصول اساسیه‌ی دولت و ملت نباشد مجاز و مختارند که مطالب مفیده‌ی عام المنفعه را، همچنان مذاکرات مجلس و صلاح‌اندیشی خلق را بر آن مذاکرات، به طبع رسانیده منتشر نمایند، و اگر کسی در روزنامجات و مطبوعات بر خلاف آنچه ذکر شد و به اغراض شخصی چیزی طبع نماید یا تهمت و افتراء بزند قانوناً مورد استنطاق و محاکمه و مجازات خواهد شد.

اصل چهاردهم

مجلس شورای ملی به موجب نظامنامه‌ی علیحده، موسوم به نظامنامه‌ی داخلی، امور شخصی خود را از قبیل انتخاب رئیس و نواب رئیس و منشیان و سایر اجزاء و ترتیب مذاکرات و شعب و غیره منظم و مرتب خواهد کرد.

***

در وظایف مجلس و حدود و حقوق آن

اصل پانزدهم

مجلس شورای ملی حق دارد در عموم مسائل آنچه را صلاح ملک و ملت میداند پس از مذاکره و مداقه از روی راستی و درستی عنوان کرده با رعایت اکثریت آراء در کمال امنیت و اطمینان با تصویب مجلس سنا به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحه‌ی همایونی موشح و به موقع اجراء گذارده شود.

اصل شانزدهم

کلیه‌ی قوانینی که برای تشیید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکتی و اساس وزارتخانه‌ها لازم است باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل هفدهم

لوایح لازمه را در ایجاد قانونی یا تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجوده مجلس شورای ملی در موقع لزوم حاضر مینماید که با تصویب مجلس سنا به صحه‌ی همایونی رسانده به موقع اجراء گذارده شود.

اصل هیجدهم

تسویه‌ی امور مالیه، جرح و تعدیل بودجه، تغییر در وضع مالیاتها و رد و قبول عوارض و فروعات، همچنان ممیزیهای جدیده که از طرف دولت اقدام خواهد شد، به تصویب مجلس خواهند بود.

اصل نوزدهم

مجلس حق دارد برای اصلاح امور مالیاتی و تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالک ایران و تحدید حکومتها پس از تصویب مجلس سنا اجرای آرای مصوبه را از اولیای دولت بخواهد.

اصل بیستم

بودجه‌ی هر یک از وزارتخانه‌ها باید در نیمه‌ی آخر هر سال از برای سال دیگر تمام شده پانزده روز قبل از عید نوروز حاضر باشد.

اصل بیست و یکم

هر گاه در قوانین اساسی وزارتخانه‌ها قانونی جدید یا تغییر و نسخ قوانین مقرره لازم شود با تصویب مجلس شورای ملی صورت خواهد گرفت، اعم از اینکه لزوم آن امور از مجلس عنوان یا از طرف وزراء مسئول اظهار شده باشد.

اصل بیست و دوم

مواردی که قسمتی از عایدات یا دارائی دولت و مملکت منتقل یا فروخته میشود یا تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا میکند به تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل بیست و سوم

بدون تصویب شورای ملی امتیاز تشکیل کمپانی و شرکتهای عمومی از هر قبیل و به هر عنوان از طرف دولت داده نخواهد شد.

اصل بیست و چهارم

بستن عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها، اعطای امتیازات (انحصار) تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره، اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد به استثنای عهدنامه‌هائی که استتار آنها صلاح دولت و ملت باشد.

اصل بیست و پنجم

استقراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد.

اصل بیست و ششم

ساختن راههای آهن یا شوسه خواه به خرج دولت خواه به خرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه منوط به تصویب مجلس شورای ملی است.

اصل بیست و هفتم

مجلس در هر جا نقضی در قوانین یا مسامحه در اجرای آن ملاحظه کند به وزیر مسئول در آن کار اخطار خواهد کرد، و وزیر مزبور باید توضیحات لازمه را بدهد.

اصل بیست و هشتم

هر گاه وزیری بر خلاف یکی از قوانین موضوعه که به صحه‌ی همایونی رسیده‌اند به اشتباه‌کاری احکام کتبی یا شفاهی از پیشگاه مقدس ملوکانه صادر نماید و مستمسک مساهله و عدم مواظبت خود قرار دهد به حکم قانون مسئول ذات مقدس همایون خواهد بود.

اصل بیست و نهم

هر وزیری که در امری از امور مطابق قوانینی که به صحه‌ی همایونی رسیده است از عهده‌ی جواب برنیاید، و معلوم شود که نقض قانون و تخلف از حدود مقرره کرده است، مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد، و بعد از وضوح خیانت در محکمه‌ی عدلیه، دیگر به خدمت دولتی منصوب نخواهد شد.

اصل سی‌ام

مجلس شورای ملی حق دارد مستقیماً هر وقت لازم بداند عریضه‌ای به توسط هیئتی که مرکب از رئیس و شش نفر از اعضاء که طبقات ششگانه انتخاب کنند به عرض پیشگاه مقدس ملوکانه برسانند. وقت شرفیابی را باید به توسط وزیر دربار از حضور مبارک استیذان نمود.

اصل سی و یکم

وزراء حق دارند در اجلاسات شورای ملی حاضر شده و در جائی که برای آنها مقرر است نشسته مذاکرات مجلس را بشنوند و اگر لازم دانستند از رئیس مجلس اجازه‌ی نطق خواسته توضیحات

لازمه را از برای مذاکره و مداقه‌ی امور بدهند.

***

در اظهار مطالب به مجلس شورای ملی

اصل سی و دوم

هر کس از افراد ناس میتواند عرض حال یا ایرادات یا شکایات خود را کتباً به دفترخانه‌ی عرایض مجلس عرضه بدارد. اگر مطلب راجع به خود مجلس باشد جواب کافی به او خواهد داد، و چنانچه مطلب راجع به یکی از وزارتخانه‌ها است بدان وزارتخانه خواهد فرستاد که رسیدگی نمایند و جواب مکفی بدهند.

اصل سی و سوم

قوانین جدیده که محل حاجت باشد در وزارتخانه‌های مسئول انشاء و تنقیح یافته به توسط وزراء مسئول یا از طرف صدر اعظم به مجلس شورای ملی اظهار خواهد شد، و پس از تصویب به صحه‌ی همایونی موشح گشته به موقع اجرا گذاشته میشود.

اصل سی و چهارم

رئیس مجلس میتواند بر حسب لزوم شخصاً یا به خواهش ده نفر از اعضاء مجلس یا وزیری اجلاسی محرمانه بدون حضور روزنامه‌نویس و تماشاچی یا انجمنی محرمانه مرکب از عده‌ی منتخبی از اعضاء مجلس تشکیل بدهد که سایر اعضاء مجلس حق حضور در آن نداشته باشند لیکن نتیجه‌ی مذاکرات انجمن محرمانه وقتی مجری تواند شد که در مجلس محرمانه با حضور سه ربع از منتخبین مطرح مذاکره شده به اکثریت آراء قبول شود. اگر مطلب در مذاکرات انجمن محرمانه قبول نشد در مجلس عنوان نخواهد شد و مسکوت عنه خواهد ماند.

اصل سی و پنجم

اگر مجلس محرمانه به تقاضای رئیس مجلس بوده است حق دارد هر مقدار از مذاکرات را که صلاح بداند به اطلاع عموم برساند. لکن اگر مجلس محرمانه به تقاضای وزیری بوده است افشای مذاکرات موقوف به اجازه‌ی آن وزیر است.

اصل سی و ششم

هر یک از وزراء میتواند مطلبی را که به مجلس اظهار کرده در هر درجه از مباحثه که باشد استرداد کند مگر اینکه اظهار ایشان به تقاضای مجلس بوده باشد. در این صورت استرداد مطلب موقوف به موافقت مجلس است.

اصل سی و هفتم

هر گاه لایحه‌ی وزیری در مجلس موقع قبول نیافت منضم به ملاحظات مجلس عودت داده میشود. وزیر مسئول پس از رد یا قبول ایرادات مجلس میتواند لایحه‌ی مزبوره را در ثانی به مجلس اظهار بدارد.

اصل سی و هشتم

اعضای مجلس شورای ملی باید رد یا قبول مطالب را صریح و واضح اظهار بدارند و احدی حق ندارد ایشان را تحریص یا تهدید در دادن رأی خود نماید. اظهار رد و قبول اعضای مجلس باید به قسمی باشد که روزنامه‌نویس و تماشاچی هم بتوانند ادراک کنند یعنی باید آن اظهار به علامات ظاهری باشد از قبیل اوراق کبود و سفید و امثال آن.

***

عنوان مطالب از طرف مجلس

اصل سی و نهم

هر وقت مطلبی از طرف یکی از اعضای مجلس عنوان شود فقط وقتی مطرح مذاکره خواهد شد که اقلا پانزده نفر از اعضای مجلس آن مذاکره مطلب را تصویب نمایند. در این صورت آن عنوان کتباً به رئیس مجلس تقدیم میشود. رئیس مجلس حق دارد که آن لایحه را بدواً در انجمن تحقیق مطرح مذاقه قرار بدهد.

اصل چهلم

در موقع مذاکره و مداقه‌ی لایحه‌ی مذکوره در اصل سی و نهم، چه در مجلس و چه در انجمن تحقیق، اگر لایحه‌ی مزبور راجع به یکی از وزراء مسئول باشد مجلس باید به وزیر مسئول اطلاع داده که اگر بشود شخصاً و الا معاون او به مجلس حاضر شده مذاکرات در حضور وزیر یا معاون او بشود. سواد لایحه و منضمات آن را باید قبل از وقت از ده روز الی یک ماه به استثناء مطالب فوری از برای وزیر مسئول فرستاده باشند. همچنان، روز مذاکره باید قبل از وقت معلوم باشد. پس از مداقه‌ی مطلب با حضور وزیر مسئول، در صورت تصویب مجلس به اکثریت آراء، رسماً لایحه‌ی نگاشته به وزیر مسئول داده خواهد شد که اقدامات مقتضیه را معمول دارد.

اصل چهل و یکم

هر گاه وزیر مسئول در مطلب معنون از طرف مجلس به مصلحتی همراه نشده باشد باید معاذیر خود را توجیه و مجلس را متقاعد کند.

اصل چهل و دوم

در هر امری که مجلس شورای ملی از وزیر مسئولی توضیح بخواهد آن وزیر ناگزیر از جوابست و این جواب نباید بدون عذر موجه و بیرون از اندازه‌ی اقتضاء به عهده‌ی تأخیر بیفتد مگر مطالب محرمانه که مستور بودن آن در مدت معینی صلاح دولت و ملت باشد. ولی بعد از انقضاء مدت معین وزیر مسئول مکلف است که همان مطلب را در مجلس ابراز نماید.

***

در شرایط تشکیل مجلس سنا

اصل چهل و سوم

مجلس دیگری به عنوان سنا مرکب از شصت نفر اعضاء تشکیل میابد که اجلاسات آن بعد از تشکیل مقارن اجلاسات مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل چهل و چهارم

نظامنامه‌های مجلس سنا باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل چهل و پنجم

اعضای این مجلس از اشخاص خبیر و بصیر و متدین محترم مملکت منتخب میشوند. سی نفر از طرف قرین الشرف اعلیحضرت همایونی استقرار میابند، پانزده نفر از اهالی طهران، پانزده نفر از اهالی ولایات، و سی نفر از طرف ملت پانزده نفر به انتخاب اهالی طهران پانزده نفر به انتخاب اهالی ولایات.

اصل چهل و ششم

پس از انعقاد سنا، تمام امور باید به تصویب هر دو مجلس باشد. اگر آن امور در سنا یا از طرف هیئت وزراء عنوان شده باشد باید اول در مجلس سنا تنقیح و تصحیح شده به اکثریت آراء قبول و بعد به تصویب مجلس شورای ملی برسند. ولی اموری که در مجلس شورای ملی عنوان میشود بر عکس از این مجلس به مجلس سنا خواهد رفت، مگر امور مالیه که مخصوص به مجلس شورای ملی خواهد بود، و قرارداد مجلس در امور مذکوره به اطلاع مجلس سنا خواهد رسید که مجلس مزبور ملاحظات خود را به مجلس ملی اظهار نماید. ولیکن مجلس ملی مختار است ملاحظات مجلس سنا را بعد از مداقه‌ی لازمه قبول یا رد نماید.

اصل چهل و هفتم

مادام که مجلس سنا منعقد نشده فقط امور بعد از تصویب مجلس

شورای ملی به صحه‌ی همایونی موشح و به موقع اجراء گذارده خواهد شد.

اصل چهل و هشتم[1]

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میتواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید.

در هر مورد که مجلسین یا یکی از آنها به موجب فرمان همایونی منحل میگردد باید در همان فرمان انحلال علت انحلال ذکر شده و امر به تجدید انتخابات نیز بشود.

انتخابات جدید در ظرف یک ماه از تاریخ صدور فرمان شروع شده و مجلس یا مجلسین جدید در ظرف سه ماه از تاریخ مزبور باید منعقد گردد.

مجلس جدید که پس از انحلال تشکیل میشود برای یک دوره‌ی جدید خواهد بود نه برای بقیه‌ی دوره‌ی مجلس منحل‌شده.

مجلس یا مجلسین جدید را نمیتوان مجدداً برای همان علت منحل نمود.

هر گاه در مورد طرح یا لایحه‌ی قانونی که دو دفعه از مجلسی به مجلس دیگر رجوع شده است بین مجلس سنا و مجلس شورای ملی توافق نظر حاصل نشود کمیسیون مختلطی مرکب از اعضای مجلسین که به عده‌ی مساوی از طرف هر یک از مجلسین انتخاب میشود تشکیل و در مورد اختلاف رسیدگی کرده گزارش خود را به مجلسین تقدیم مینماید. هر گاه مجلس سنا و مجلس شورای ملی گزارشی را که کمیسیون مختلط داده است تصویب نمودند قانون مزبور برای توشیح صحه‌ی ملوکانه ارسال میشود.

در صورتی که مجلسین در گزارش کمیسیون مختلط نیز توافق نظر حاصل نکردند مورد اختلاف به عرض ملوکانه میرسد. هر گاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نظر مجلس شورای ملی را تصویب فرمودند امر به اجراء میدهند والا موضوع تا شش ماه مسکوت مانده و عند الاقتضاء ممکن است بعد از انقضای این مدت به عنوان طرح یا لایحه‌ی جدیدی در یکی از مجلسین مطرح شود.

اصل ۴۸ و هر یک از اصول دیگر قانون اساسی مورخ ۱۴ ذیقعدة الحرام ۱۳۲۴ قمری و متمم آن که مخالف مقررات این اصل است نسخ میشود.

اصل چهل و نهم

منتخبین جدید تهران باید به فاصله‌ی یک ماه و منتخبین ولایات به فاصله‌ی سه ماه حاضر شوند، و چون منتخبین دار الخلافه حاضر شدند مجلس افتتاح و مشغول کار خواهند شد. لیکن در ماده‌ی متنازع فیها گفتگو نمیکنند تا منتخبین ولایات برسند. هر گاه مجلس جدید پس از حضور تمام اعضاء به اکثریت تام همان رأی سابق را امضاء کرد ذات مقدس همایونی آن رأی مجلس شورای ملی را تصویب فرموده امر به اجراء میفرمایند.

اصل پنجاهم[2]

در هر دوره‌ی انتخابیه که عبارت از چهار سال است یک نوبت بیشتر امر به تجدید منتخبین نخواهد شد.

اصل پنجاه و یکم

مقرر آنکه سلاطین اعقاب و اخلاف ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهبانی دستگاه معدلت و آسایش ملت برقرار و مجری فرمودیم وظیفه‌ی سلطنت خود دانسته در عهده شناسند.

هوالله تعالی

این قوانین اساسی مجلس شورای ملی و مجلس سنا
که حاوی پنجاه و یک اصل است صحیح است
چهاردهم شهر ذیقعده‌ی ۱۳۲۴
محل صحه‌ی همایونی
امضاء ولیعهد و امضاء مشیر الدوله

متمم قانون اساسی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اصولی که برای تکمیل قوانین اساسیه‌ی مشروطیت دولت علیه‌ی ایران بر قانون اساسی که در تاریخ چهاردهم شهر ذیقعدة الحرام یکهزار و سیصد و بیست و چهار به صحه‌ی مرحوم مغفور شاهنشاه سعید مظفرالدین شاه قاجار نورالله مضجعه موشح شده اضافه میشود از قرار ذیل است:

* *
*

کلیات

اصل اول ـ مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه‌ی حقه‌ی جعفریه‌ی اثنی‌عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.

اصل دوم ـ مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه‌ی ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه‌ی آن مخالفتی با قواعد مقدسه‌ی اسلام و قوانین موضوعه‌ی حضرت

---

(۱)این اصل به موجب تصمیم مجلس مؤسسان مورخ ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ هش نسخ شده است. صورت اولیه‌ی آن چنین بوده است:

اصل چهل و هشتم. هر گاه مطلبی که از طرف وزیری پس از تنقیح و تصحیح در مجلس سنا به مجلس شورای ملی رجوع میشود قبول نیافت، در صورت اهمیت، مجلس ثالثی مرکب از اعضای مجلس سنا و مجلس شورای ملی به حکم انتخاب اعضای دو مجلس و بالسویه تشکیل یافته در ماده‌ی متنازع فیها رسیدگی میکند. نتیجه‌ی رأی این مجلس را در شورای ملی قرائت میکنند. اگر موافقت دست داد فبها، و الا شرح مطلب را به عرض حضور ملوکانه میرسانند. هر گاه رأی مجلس شورای ملی را تصدیق فرمودند مجری میشود و اگر تصدیق نفرمودند امر به تجدید مذاکره و مداقه خواهند فرمود، و اگر باز اتفاق آراء حاصل نشد و مجلس سنا با اکثریت دو ثلث آراء انفصال مجلس شورای ملی را تصویب نمودند، و هیئت وزراء هم جداگانه انفصال مجلس شورای ملی را تصویب نمودند، فرمان همایونی به انفصال مجلس شورای ملی صادر میشود، و اعلیحضرت همایونی در همان فرمان حکم به تجدید انتخابات میفرمایند، و مردم حق خواهند داشت منتخبین سابق را مجدداً انتخاب کنند.

(۲)صورت اولیه‌ی اصل پنجاهم:

اصل پنجاهم. در هر دوره‌ی انتخابیه که عبارت از دو سال است یک نوبت امر به تجدید منتخبین بیشتر نخواهد شد.

(حاشیه‌ی شماره‌ی ۱ ص ۱۹۹۵ و اصل پنجم دیده شود).

خیر الانام صلی‌الله علیه و آله و سلم نداشته باشد، و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده‌ی علمای اعلام ادام‌الله برکات وجودهم بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند. پنج نفر از آنها را یا بیشتر، به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان میشود به دقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه‌ی اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند، و رأی این هیئت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود، و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل‌الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود.

اصل سوم ـ حدود مملکت ایران و ایالات و ولایات و بلوکات آن تغییرپذیر نیست مگر به موجب قانون.

اصل چهارم ـ پایتخت ایران طهران است.

اصل پنجم ـ الوان رسمی بیرق ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید است.

اصل ششم ـ جان و مال اتباع خارجه‌ی مقیمین خاک ایران مأمون و محفوظ است مگر در مواردی که قوانین مملکتی استثناء میکند.

اصل هفتم ـ اساس مشروطیت جزءً و کلاً تعطیل‌بردار نیست.

****

حقوق ملت ایران

اصل هشتم ـ اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود.

اصل نهم ـ افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمیتوان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین مینماید.

اصل دهم ـ غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده، هیچ کس را نمیتوان فوراً دستگیر نمود مگر به حکم کتبی رئیس محکمه‌ی عدلیه بر طبق قانون، و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا منتهی در ظرف بیست و چهار ساعت به او اعلام و اشعار شود.

اصل یازدهم ـ هیچ کس را نمیتوان از محکمه‌ای که باید در باره‌ی او حکم کند منصرف کرده مجبوراً به محکمه‌ی دیگر رجوع دهند.

اصل دوازدهم ـ حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمیشود مگر به موجب قانون.

اصل سیزدهم ـ منزل و خانه‌ی هر کس در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهراً نمیتوان داخل شد مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده.

اصل چهاردهم ـ هیچ یک از ایرانیان را نمیتوان نفی بلد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور به اقامت محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح میکند.

اصل پانزدهم ـ هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملک نمیتوان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی، و آن نیز پس از تعیین و تأدیه‌ی قیمت عادله است.

اصل شانزدهم ـ ضبط املاک و اموال مردم به عنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر به حکم قانون.

اصل هفدهم ـ سلب تسلط مالکین و متصرفین از املاک و اموال متصرفه‌ی ایشان، به هر عنوان که باشد، ممنوع است مگر به حکم قانون.

اصل هیجدهم ـ تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد.

اصل نوزدهم ـ تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود، و تمام مدارس و مکاتب باید در تحت ریاست عالیه و مراقبت وزارت علوم و معارف باشد.

اصل بیستم ـ عامه‌ی مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است، ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود نشردهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات میشود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند.

اصل بیست و یکم ـ انجمنها و اجتماعاتی که مولد فتنه‌ی دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشند در تمام مملکت آزاد است، ولی مجتمعین با خود اسلحه نباید داشته باشند، و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر میکند باید متابعت نمایند. اجتماعات در شوارع و میدانهای عمومی هم باید تابع قوانین نظمیه باشند.

اصل بیست و دوم ـ مراسلات پستی کلیةً محفوظ و از ضبط و کشف مصون است مگر در مواردی که قانون استثناء میکند.

اصل بیست و سوم ـ افشاء یا توقیف مخابرات تلگرافی بدون اجازه‌ی صاحب تلگراف ممنوع است مگر در مواردی که قانون معین میکند.

اصل بیست و چهارم ـ اتباع خارجه میتوانند قبول تبعیت ایران را بنمایند. قبول و بقای آنها بر تبعیت و خلع آنها از تبعیت به موجب قانون جداگانه است.

اصل بیست و پنجم ـ تعرض به مأمورین دیوانی در تقصیرات راجعه به مشاغل آنها محتاج به تحصیل اجازه نیست مگر در حق وزراء که رعایت قوانین مخصوصه در این باب باید بشود.

****

قوای مملکت

اصل بیست و ششم ـ قوای مملکت ناشی از ملت است. طریقه‌ی استعمال آن قوا را قانون اساسی معین مینماید.

اصل بیست و هفتم ـ قوای مملکت به سه شعبه تجزیه میشود:

اول ـ قوه‌ی مقننه که مخصوص است به وضع و تهذیب قوانین، و این قوه ناشی میشود از اعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و سنا، و هر یک از این سه منشأ حق انشاء قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و توشیح به صحه‌ی همایونی. لکن وضع و تصویب قوانین راجعه به دخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است. شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه‌ی مجلس شورای ملی است.

دوم ـ قوه‌ی قضائیه و حکمیه که عبارت است از تمیز حقوق، و این قوه مخصوص است به محاکم شرعیه در شرعیات و به محاکم عدلیه در عرفیات.

سوم ـ قوه‌ی اجرائیه که مخصوص پادشاه است، یعنی قوانین و احکام به توسط وزراء و مأمورین دولت به نام نامی اعلیحضرت همایونی اجراء میشود به ترتیبی که قانون معین میکند.

اصل بیست و هشتم ـ قوای ثلاثه‌ی مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود.

اصل بیست و نهم ـ منافع مخصوصه‌ی هر ایالت و ولایت و بلوک

به تصویب انجمنهای ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه‌ی آن مرتب و تسویه میشود.

***

حقوق اعضای مجلسین

اصل سی‌ام - وکلای مجلس شورای ملی و مجلس سنا از طرف تمام ملت وکالت دارند نه فقط از طرف طبقات مردم یا ایالات و ولایات و بلوکاتی که آنها را انتخاب نموده‌اند.

اصل سی و یکم - یک نفر نمیتواند در زمان واحد عضویت هر دو مجلس را دارا باشد.

اصل سی و دوم - چنانچه یکسی از وکلا در ادارات دولتی موظفاً مستخدم بشود از عضویت مجلس منفصل میشود و مجدداً عضویت او در مجلس موقوف به استعفای از شغل دولتی و انتخاب از طرف ملت خواهد بود.

اصل سی و سوم - هر یک از مجلسین حق تحقیق و تفحص در هر امری از امور مملکتی دارند.

اصل سی و چهارم - مذاکرات مجلس سنا در مدت انفصال مجلس شورای ملی بی‌نتیجه است.

***

حقوق سلطنت ایران

اصل سی و پنجم - سلطنت ودیعه‌ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.

اصل سی و ششم[1] - سلطنت مشروطه‌ی ایران از طرف ملت به وسیله‌ی مجلس مؤسسان به شخص اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان نسلا بعد نسل برقرار خواهد بود.

اصل سی و هفتم[2] - ولایت عهد با پسر بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی‌الاصل[3] باشد خواهد بود. در صورتی که پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد بر حسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی بعمل خواهد آمد مشروط بر آنکه آن ولیعهد از خانواده‌ی قاجار نباشد، ولی در هر موقعی که پسری برای پادشاه به وجود آید حقاً ولایت عهد با او خواهد بود.

اصل سی و هشتم[4] - در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. اگر به این سن نرسیده باشد شهبانو مادر ولیعهد بلافاصله امور نیابت سلطنت را به عهده خواهد گرفت مگر اینکه از طرف پادشاه شخص دیگری به عنوان نایب‌السلطنه تعیین شده باشد. نایب‌السلطنه شورائی مرکب از نخست‌وزیر و رؤسای مجلسین و رئیس دیوان عالی کشور و چهار نفر از اشخاص خبیر و بصیر کشور به انتخاب خود تشکیل و وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی با مشاوره‌ی آن شورا انجام خواهد داد تا ولیعهد به سن بیست سال تمام برسد.

در صورت فوت یا کناره‌گیری نایب‌السلطنه، شورای مزبور موقتاً وظایف نیابت سلطنت را تا تعیین نایب‌السلطنه از طرف مجلسین از غیر خانواده‌ی قاجار انجام خواهد داد.

ازدواج شهبانو نایب‌السلطنه در حکم کناره‌گیری است.

اصل سی و نهم - هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمیتواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود و با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیئت وزراء به قرار ذیل قسم یاد نماید:

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام‌الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم، قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرره سلطنت نمایم، و در ترویج مذهب جعفری اثنی‌عشری سعی و کوشش نمایم، و در تمام اعمال و افعال خداوند عز شأنه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم، و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق میطلبم، و از ارواح طیبه‌ی اولیای اسلام استمداد میکنم.

اصل چهلم - همینطور، شخصی که به نیابت سلطنت منتخب میشود نمیتواند متصدی این امر شود مگر اینکه قسم مزبور فوق را یاد نموده باشد.

اصل چهل و یکم[5] - در موقع رحلت پادشاه طبق اصل ۳۸ عمل خواهد شد. در این مورد و همچنین در مورد انتقال سلطنت، هر گاه نایب‌السلطنه به ترتیب مقرره در اصل مذکور معلوم نشده باشد، از طرف مجلسین در جلسه‌ی فوق العاده‌ی مشترک نایب‌السلطنه از غیر خانواده‌ی قاجار انتخاب خواهد شد و تا انتخاب نایب‌السلطنه هیئتی مرکب از نخست‌وزیر و رؤسای مجلسین و رئیس دیوان عالی

---

(۱) و (۲) اصول ۳۶م و ۳۷م در ۲۱ آذر ماه ۱۳۰۴ هش به وسیله‌ی مجلس مؤسسان به شرح مذکور در متن اصلاح گردید. صورتهای اصلی آنها چنین بوده است:

اصل سی و ششم - سلطنت مشروطه‌ی ایران در شخص اعلیحضرت شاهنشاهی السلطان محمد علی شاه قاجار ادام‌الله سلطنته و اعقاب ایشان نسلا بعد نسل برقرار خواهد بود.

اصل سی و هفتم - ولایت عهد در صورت تعدد اولاد به پسر اکبر پادشاه که مادرش ایرانی‌الاصل و شاهزاده باشد میرسد و در صورتی که برای پادشاه اولاد ذکور نباشد اکبر خاندان با رعایت الاقرب فالاقرب به رتبه‌ی ولایت عهد نایل میشود، و هر گاه در صورت مفروضه‌ی فوق اولاد ذکوری برای پادشاه به وجود آید حقاً ولایت عهد به او خواهد رسید.

(۳) کلمه‌ی "ایرانی‌الاصل" مذکور در این اصل به موجب قانون مصوب ۱۴ آبان ماه ۱۳۱۷ به شرح زیر تفسیر شده است:

مادری واحده - منظور از مادر ایرانی‌الاصل مذکور در اصل ۳۷ متمم قانون اساسی اعم است از مادری که مطابق شق دوم از ماده‌ی ۹۷۶ قانون مدنی دارای تسب ایرانی باشد یا مادری که قبل از عقد ازدواج با پادشاه یا ولیعهد ایران به اقتضاء معالج عالیه‌ی کشور به پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورای ملی به موجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی به او اعطاء شده باشد.

(۴) اصل ۳۸ در اصل چنین بوده است:

اصل سی و هشتم - در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که سن او به هیجده سال بالغ باشد. چنانچه به این سن نرسیده باشد با تصویب هیئت مجتمعه‌ی مجلس شورای ملی و مجلس سنا نایب‌السلطنه‌ای برای او انتخاب خواهد شد تا هیجده‌سالگی را بالغ شود.

این اصل در ۲۱ آذر ماه ۱۳۰۴ هش، به وسیله‌ی مجلس مؤسسان، به این صورت اصلاح شد:

اصل سی و هشتم - در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. اگر به این سن نرسیده باشد نایب‌السلطنه‌ای از غیر خانواده‌ی قاجاریه از طرف مجلس شورای ملی انتخاب خواهد شد.

این اصل در روز شنبه‌ی ۱۸ شهریور ۱۳۴۶ هش، به وسیله‌ی مجلس مؤسسان، به شرح مذکور در متن اصلاح شد.

(۵) اصل ۴۱ متمم قانون اساسی در روز شنبه‌ی ۱۸ شهریور ۱۳۴۶ هش به وسیله‌ی مجلس مؤسسان به شرح مذکور در متن اصلاح شد. اصل اولیه چنین بود:

اصل چهل و یکم - در موقع رحلت پادشاه، مجلس شورای ملی و مجلس سنا لزوماً منعقد خواهد شد و انعقاد مجلسین زیاده از ده روز بعد از فوت پادشاه نباید به تعویق بیفتد.

کشور و سه نفر از بین نخست‌وزیران سابق یا رؤسای سابق مجلسین به انتخاب هیئت دولت موقتاً امور نیابت سلطنت را عهده‌دار خواهد شد.

نایب‌السلطنه‌ای که به ترتیب مذکور در این اصل و اصل ۳۸ عهده‌دار نیابت سلطنت میشود نیز باید طبق اصل ۳۹ سوگند یاد کند.

هر کس به مقام نیابت سلطنت برسد از رسیدن به مقام سلطنت ممنوع است.

اصل چهل و دوم[1] ـ در هر مورد که نایب‌السلطنه از طرف مجلسین انتخاب میشود انعقاد جلسه‌ی مشترک مجلسین بیش از ده روز نباید به تعویق بیفتد.

هر گاه دوره‌ی نمایندگی نمایندگان هر دو مجلس و یا یکی از آنها منقضی شده باشد و نمایندگان جدید انتخاب نشده باشند نمایندگان سابق حاضر میشوند و مجلسین منعقد میگردد.

در صورت انحلال یک یا هر دو مجلس، تا تشکیل مجلس جدید و انتخاب نایب‌السلطنه، امور نیابت سلطنت موقتاً به عهده‌ی هیئت مذکور در اصل چهل و یکم خواهد بود.

پادشاه میتواند در موقع مسافرت و در غیاب خود شورائی برای اداره‌ی امور سلطنت انتخاب و یا نایب‌السلطنه تعیین کند که با مشاوره‌ی شورای مزبور امور سلطنت را موقتاً برای مدت مسافرت و در غیاب پادشاه انجام دهد.

اصل چهل و سوم ـ شخص پادشاه نمیتواند بدون تصویب و رضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا متصدی امور مملکت دیگری شود.

اصل چهل و چهارم ـ شخص پادشاه از مسئولیت مبری است. وزراء دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند.

اصل چهل و پنجم ـ کلیه‌ی قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجراء میشود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد، و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.

اصل چهل و ششم ـ عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است.

اصل چهل و هفتم ـ اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری با مراعات قانون مختص شخص پادشاه است.

اصل چهل و هشتم ـ انتخاب مأمورین رئیسه‌ی دوائر دولتی از داخله و خارجه با تصویب وزیر مسئول از حقوق پادشاه است مگر در مواقعی که قانون استثناء نموده باشد، ولی تعیین سایر مأمورین راجع به پادشاه نیست مگر در مواردی که قانون تصریح میکند.

اصل چهل و نهم[2] ـ صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نمایند. در قوانین راجع به امور مالیه‌ی مملکت، که از مختصات مجلس شورای ملی است، چنانچه اعلیحضرت پادشاه تجدید نظری را لازم بدانند برای رسیدگی مجدد به مجلس شورای ملی ارجاع مینمایند. در صورتی که مجلس شورای ملی به اکثریت سه ربع از حاضرین در مرکز نظر سابق مجلس را تأیید نمود اعلیحضرت شاهنشاه قانون را توشیح خواهند فرمود.

اصل پنجاهم ـ فرمانفرمائی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است.

اصل پنجاه و یکم ـ اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است.

اصل پنجاه و دوم ـ عهدنامه‌هائی که مطابق اصل بیست و چهارم قانون اساسی مورخه‌ی چهاردهم ذیقعده‌ی یکهزار و سیصد و بیست و چهار استتار آنها لازم باشد بعد از رفع محظور همینکه منافع و امنیت مملکتی اقتضا نمود با توضیحات لازمه باید از طرف پادشاه به مجلس شورای ملی و سنا اظهار شود.

اصل پنجاه و سوم ـ فصول مخفیه‌ی هیچ عهدنامه مبطل فصول آشکار آن عهدنامه نخواهد بود.

اصل پنجاه و چهارم ـ پادشاه میتواند مجلس شورای ملی و مجلس سنا را به طور فوق العاده امر به انعقاد فرمایند.

اصل پنجاه و پنجم ـ ضرب سکه با موافقت قانون به نام پادشاه است.

اصل پنجاه و ششم ـ مخارج و مصارف دستگاه سلطنتی باید قانوناً معین باشد.

اصل پنجاه و هفتم ـ اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده.

***

راجع به وزراء

اصل پنجاه و هشتم ـ هیچ کس نمیتواند به مقام وزارت برسد مگر آنکه مسلمان و ایرانی‌الاصل و تبعه‌ی ایران باشد.

اصل پنجاه و نهم ـ شاهزادگان طبقه‌ی اولی یعنی پسر و برادر و عموی پادشاه عصر نمیتوانند به وزارت منتخب شوند.

اصل شصتم ـ وزراء مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت به‌اموری که محول به آنهاست حدود مسئولیت خود را منظور دارند.

اصل شصت و یکم ـ وزراء علاوه بر اینکه بتنهائی مسئول مشاغل مختصه‌ی وزارت خود هستند به هیئت اتفاق نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند.

اصل شصت و دوم ـ عده‌ی وزراء را بر حسب اقتضاء قانون معین خواهد کرد.

اصل شصت و سوم ـ لقب وزارت افتخاری بکلی موقوف است.

اصل شصت و چهارم ـ وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.

اصل شصت و پنجم ـ مجلس شورای ملی یا سنا میتوانند وزراء را در تحت مؤاخذه و محاکمه درآورند.

اصل شصت و ششم ـ مسئولیت وزراء و سیاستی را که راجع به آنها میشود قانون معین خواهد نمود.

اصل شصت و هفتم ـ در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منعزل میشود.

اصل شصت و هشتم ـ وزراء موظفاً نمیتوانند خدمت دیگر غیر از شغل خودشان در عهده گیرند.

اصل شصت و نهم ـ مجلس شورای ملی یا مجلس سنا تقصیر وزراء را در محضر دیوانخانه‌ی تمیز عنوان خواهند نمود. دیوانخانه‌ی

---

(۱) اصل ۴۲ در روز شنبه‌ی ۱۸ شهریور ماه ۱۳۴۶ هش به وسیله‌ی مجلس مؤسسان به شرح مذکور در متن اصلاح شد. صورت اولیه‌ی آن چنین بوده است:

اصل چهل و دوم ـ هر گاه دوره‌ی وکالت وکلای هر دو یا یکی از مجلسین در زمان حیات پادشاه منقضی شده باشد و وکلای جدید در موقع رحلت پادشاه هنوز معین نشده باشند وکلای سابق حاضر و مجلسین منعقد میشود.

(۲) اصل ۴۹ فوق در روز پنجشنبه‌ی ۲۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ هش به تصویب مجلس واحد، که بر طبق قسمت اخیر اصل الحاقی به متمم قانون اساسی از مجلس سنا و مجلس شورای ملی تشکیل شده بود رسید. صورت اولیه‌ی این اصل چنین بوده است:

اصل چهل و نهم ـ صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید.

مزبوره با حضور تمام اعضاء مجلس محاکمات دائره‌ی خود محاکمه خواهد کرد مگر وقتی که به موجب قانون اتهام و اقامه‌ی دعوی از دائره‌ی ادارات دولتی مرجوعه به شخص وزیر خارج و راجع به خود وزیر باشد.

تنبیه ـ مادامی که محکمه‌ی تمیز تشکیل نیافته است هیئتی منتخب از اعضاء مجلسین به عده‌ی متساوی نایب مناب محکمه‌ی تمیز خواهد شد.

اصل هفتادم ـ تعیین تقصیر و مجازات وارده بر وزراء در موقعی که مورد اتهام مجلس شورای ملی یا مجلس سنا شوند و یا در امور اداره‌ی خود دوچار اتهامات شخصی مدعیان گردند منوط به قانون مخصوص خواهد بود.

***

اقتدارات محاکمات

اصل هفتاد و یکم ـ دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند، و قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع الشرایط است.

اصل هفتاد و دوم ـ منازعات راجعه به حقوق سیاسیه مربوط به محاکم عدلیه است مگر در مواقعی که قانون استثناء نماید.

اصل هفتاد و سوم ـ تعیین محاکم عرفیه منوط به حکم قانون است، و کسی نمیتواند به هیچ اسم و رسم محکمه بر خلاف مقررات قانون تشکیل نماید.

اصل هفتاد و چهارم ـ هیچ محکمه ممکن نیست منعقد گردد مگر به حکم قانون.

اصل هفتاد و پنجم ـ در تمام مملکت فقط یک دیوانخانه‌ی تمیز برای امور عرفیه دایر خواهد بود آن هم در شهر پایتخت، و این دیوانخانه‌ی تمیز در هیچ محاکمه ابتداءً رسیدگی نمیکند مگر در محاکماتی که راجع به وزراء باشد.

اصل هفتاد و ششم ـ انعقاد کلیه‌ی محاکمات علنی است مگر آنکه علنی بودن آن مخل نظم یا منافی عصمت باشد. در این صورت، لزوم اخفا را محکمه اعلان مینماید.

اصل هفتاد و هفتم ـ در ماده‌ی تقصیرات سیاسیه و مطبوعات، چنانچه محرمانه بودن محاکمه صلاح باشد باید به اتفاق آراء جمیع اعضاء محکمه باشد.

اصل هفتاد و هشتم ـ احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که بر طبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.

اصل هفتاد و نهم ـ در موارد تقصیرات سیاسیه و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.

اصل هشتادم ـ رؤسا و اعضای محاکم عدلیه به ترتیبی که قانون عدلیه معین میکند منتخب و به موجب فرمان همایونی منصوب میشوند.

اصل هشتاد و یکم ـ هیچ حاکم محکمه‌ی عدلیه را نمیتوان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تقصیر تغییر داد مگر اینکه خودش استعفاء نماید.

اصل هشتاد و دوم[1] ـ تبدیل مأموریت حاکم محکمه‌ی عدلیه ممکن نمیشود مگر به رضای خود او.

اصل هشتاد و سوم ـ تعیین شخص مدعی عموم با تصویب حاکم شرع در عهده‌ی پادشاه است.

اصل هشتاد و چهارم ـ مقرری اعضای محاکم عدلیه به موجب قانون معین خواهد شد.

اصل هشتاد و پنجم ـ رؤسای محاکم عدلیه نمیتوانند قبول خدمات موظفه‌ی دولتی را بنمایند مگر اینکه آن خدمت را مجاناً بر عهده گیرند و مخالف قانون هم نباشد.

اصل هشتاد و ششم ـ در هر کرسی ایالتی یک محکمه‌ی استیناف برای امور عدلیه مقرر خواهد شد به ترتیبی که در قوانین عدلیه مصرح است.

اصل هشتاد و هفتم ـ محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد.

اصل هشتاد و هشتم ـ حکمیت منازعه در حدود ادارات و مشاغل دولتی به موجب مقررات قانون به محکمه‌ی تمیز راجع است.

اصل هشتاد و نهم ـ دیوانخانه‌ی عدلیه و محکمه‌ها وقتی احکام و نظامنامه‌های عمومی و ایالتی و ولایتی و بلدی را مجری خواهند داشت که آنها مطابق با قانون باشند.

***

در خصوص انجمنهای ایالتی و ولایتی

اصل نود ـ در تمام ممالک محروسه انجمنهای ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه‌ی مخصوص مرتب میشود، و قوانین اساسیه‌ی آن انجمنها از این قرار است.

اصل نود و یکم ـ اعضای انجمنهای ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب میشوند مطابق نظامنامه‌ی انجمنهای ایالتی و ولایتی.

اصل نود و دوم ـ انجمنهای ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه دارند با رعایت حدود قوانین مقرره.

اصل نود و سوم ـ صورت خرج و دخل ایالات و ولایات از هر قبیل

---

(۱) این اصل در دوره‌ی هشتم مجلس شورای ملی بر طبق قانون ذیل تفسیر شده است:

قانون تفسیر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی

مصوب ۲۶ مرداد ماه ۱۳۱۰ شمسی (کمیسیون قوانین عدلیه)

ماده‌ی اول ـ مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آنست که هیچ حاکم محکمه‌ی عدلیه را نمیتوان بدون رضای خود او از شغل قضائی به شغل اداری و یا به صاحبمنصبی پارکه منتقل نمود، و تبدیل محل محل مأموریت قضاة با رعایت رتبه‌ی آنان مخالف با اصل مذکور نیست.

ماده‌ی دوم ـ مأموریت هیچ یک از قضاة و صاحبمنصبان پارکه در نقاط بدآب و هوا بیش از سه سال نباید به طول انجامد مگر با رضایت خود مأمور.

از تاریخ اختتام مأموریت هر قاضی و صاحبمنصب پارکه در نقاط بدآب و هوا تا پنج سال به آن مأمور نمیتوان در هیچ نقطه‌ی بدآب و هوائی مأموریت داد مگر با رضای خود او.

هر یک سال مأموریت اشخاص فوق پس از اجرای این قانون در نقاط بدآب و هوا در موقع ترفیع دو سال محسوب میشود مشروط بر اینکه لااقل دو سال تمام در نقاط مذکوره مأموریت داشته باشد.

تبصره ـ نقاط بدآب و هوای مذکور در این ماده به موجب نظامنامه‌ی وزارت عدلیه معین خواهد شد.

ماده‌ی سوم ـ قضاتی که با رعایت ماده‌ی اول این قانون محل مأموریت آنها تبدیل شده و از قبول مأموریت امتناع نمایند متمرد محسوب و در محکمه‌ی انتظامی تعقیب و مطابق نظامنامه‌های وزارت عدلیه مجازات خواهند شد.

ماده‌ی چهارم ـ نسبت به فارغ التحصیلهای کلاس قضائی دوره‌ی اول شرط دوم ماده‌ی اول قانون استخدام قضاة و صاحبمنصبان پارکه مصوب ۲۸ اسفند ماه ۱۳۰۶ لازم الرعایه نیست.

ماده‌ی پنجم ـ این قانون از ۱۵ شهریور ماه ۱۳۱۰ به موقع اجرا گذارده میشود.

این تفسیر به موجب لایحه‌ی قانونی ۲۹ شهریور سال ۱۳۳۱ و قانون متمم سازمان دادگستری مصوب ۱۷ شهریور سال ۱۳۳۶ لغو شده است.

به توسط انجمنهای ایالتی و ولایتی طبع و نشر میشود.

***

در خصوص مالیه

اصل نود و چهارم ـ هیچ قسم مالیات برقرار نمیشود مگر به حکم قانون.

اصل نود و پنجم ـ مواردی را که از دادن مالیات معاف توانند شد قانون مشخص خواهد نمود.

اصل نود و ششم ـ میزان مالیات را همساله مجلس شورای ملی به اکثریت تصویب و معین خواهد نمود.

اصل نود و هفتم ـ در مواد مالیاتی هیچ تفاوت و امتیازی فیمابین افراد ملت گذارده نخواهد شد.

اصل نود و هشتم ـ تخفیف و معافیت از مالیات منوط به قانون مخصوص است.

اصل نود و نهم ـ غیر از مواقعی که قانون صراحتاً مستثنی میدارد به هیچ عنوان از اهالی چیزی مطالبه نمیشود مگر به اسم مالیات مملکتی و ایالتی و ولایتی و بلدی.

اصل صدم ـ هیچ مرسوم و انعامی به خزینه‌ی دولت حواله نمیشود مگر به موجب قانون.

اصل صد و یکم ـ اعضای دیوان محاسبات را مجلس شورای ملی برای مدتی که به موجب قانون مقرر میشود تعیین خواهد نمود.

اصل صد و دوم ـ دیوان محاسبات مأمور به معاینه و تفکیک محاسبات اداره‌ی مالیه و تفریغ حساب کلیه‌ی محاسبین خزانه است، و مخصوصاً مواظب است که هیچ یک از فقرات مخارج معینه در بودجه از میزان مقرر تجاوز ننموده تغییر و تبدیل نپذیرد، و هر وجهی در محل خود به مصرف برسد، و همچنین معاینه و تفکیک محاسبه‌ی مختلفه‌ی کلیه‌ی ادارات دولتی را نموده اوراق سند خرج محاسبات را جمع‌آوری خواهد کرد، و صورت کلیه‌ی محاسبات مملکتی را باید به انضمام ملاحظات خود تسلیم مجلس شورای ملی نماید.

اصل صد و سوم ـ ترتیب و تنظیم و اداره‌ی دیوان به موجب قانون است.

***

قشون

اصل صد و چهارم ـ ترتیب گرفتن قشون را قانون معین مینماید. تکالیف و حقوق اهل نظام و ترقی در مناصب به موجب قانون است.

اصل صد و پنجم ـ مخارج نظامی هرساله از طرف مجلس شورای ملی تصویب میشود.

اصل صد و ششم ـ هیچ قشون نظامی خارجه به خدمت دولت قبول نمیشود و در نقطه‌ای از نقاط مملکت نمیتواند اقامت و یا عبور کند مگر به موجب قانون.

اصل صد و هفتم ـ حقوق و مناصب و شئونات اهل نظام سلب نمیشود مگر به موجب قانون.

***

سواد دستخط مبارک همایونی

بسمه تبارک و تعالی

متمم نظامنامه‌ی اساسی ملاحظه شد تماماً صحیح است و شخص همایون ما انشاءالله حافظ و ناظر کلیه‌ی آن خواهیم بود. اعقاب و اولاد ما هم انشاءالله مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند بود.

۲۹ شعبان قوی‌ئیل ۱۳۲۵ در قصر سلطنتی تهران.

***

اصل الحاقی به متمم قانون اساسی

(این اصل به موجب تصمیم مورخ ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ هش مجلس مؤسسان به متمم قانون اساسی الحاق شده است.)

در هر موقعی که مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر یک جداگانه خواه مستقلا خواه نظر به پیشنهاد دولت لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل معین از قانون اساسی یا متمم آنرا به اکثریت دو ثلث کلیه‌ی اعضاء خود تصویب نمایند، و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز نظر مجلسین را تأیید فرمایند، فرمان همایونی برای تشکیل مجلس مؤسسان و انتخابات اعضاء آن صادر میشود. مجلس مؤسسان مرکب خواهد بود از عده‌ای که مساوی باشد با مجموع عده‌ی قانونی اعضاء مجلس شورای ملی و مجلس سنا. انتخابات مجلس مؤسسان طبق قانونی که به تصویب مجلسین خواهد رسید به عمل خواهد آمد. اختیارات مجلس مزبور محدود خواهد بود به تجدید نظر در همان اصل یا اصول بخصوصی که مورد رأی مجلسین و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است.

تصمیمات مجلس مؤسسان به اکثریت دو ثلث آراء کلیه‌ی اعضاء اتخاذ و پس از موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی معتبر و مجری خواهد بود.

این اصل شامل هیچ یک از اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط به دین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور که طریقه‌ی حقه‌ی جعفریه‌ی اثنی‌عشریه میباشد و احکام آن و یا مربوط به سلطنت مشروطه‌ی ایران است نمیگردد و اصول مزبور الی الابد غیر قابل تغییر است.

در مورد اصول چهار و پنج و شش و هفت قانون اساسی، و تفسیر مربوط به اصل هفتم، و همچنین در اصل هشت قانون اساسی و اصل چهل و نه متمم آن، با توجه به سابقه و قوانینی که نسبت به بعضی از این اصول وضع شده است، یک بار مجلس شورای ملی و مجلس سنا که پس از تصویب این اصل منعقد خواهند شد بلافاصله پس از رسمیت یافتن مجلسین در اصول مزبور تجدید نظر خواهند نمود، و برای این منظور مجلس واحدی تحت ریاست رئیس مجلس سنا تشکیل داده و اصلاحات لازم را به اکثریت دو ثلث آراء کلیه‌ی اعضاء مجلسین به عمل خواهد آورد، تا پس از آنکه از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تأیید گردید به صحه‌ی ملوکانه موشح شده معتبر و مجری خواهد بود.

قانون تناوب[1]، در شیمی، قانونی که صورت نخستین آن چنین بیان شده بوده است: "خواص فیزیکی و شیمیائی عناصر و ترکیبات آنها توابع متناوبی از اوزان اتمی عناصرند". قانون تناوب عموماً به نام د. مندلیف خوانده میشود که بر پایه‌ی مشاهدات تجربی طرح آن را ریخت، و اکنون به عنوان یکی از مهمترین تعمیمهای شیمیائی مورد قبول است. طرز تصور کنونی متناوب بودن خواص عناصر، به علت اتکای قانون تناوب به مفهوم عدد اتمی (به جای وزن اتمی)، و نیز به علت طرز نگرش جدید نسبت به اتم و واکنشهای اتمها، بسیار کاملتر از طرز تصور قدیمی مندلیف است؛ در صورت بیانی دقیق و جدید قانون تناوب، به جای عبارت "اوزان اتمی" عبارت "اعداد اتمی" قرار دارد.

برای نشان دادن ظهور تناوبی خواص عناصر، آنها را در یک جدول تناوب[2] (شکل ص ۲۰۰۴) قرار میدهند. این جدول را به اشکال مختلف رسم میکنند، ولی در هر یک از آنها عناصر چنان مرتب شده‌اند که عناصر با خواص مشابه در زیر یکدیگر در ستونهای قائم قرار میگیرند. این ستونها را گروه مینامند، و چنانکه در جدول مشاهده میشود، این گروهها از I تا VIII شماره‌گذاری شده است. هر گروه به دو گروه جزء تقسیم شده است، یکی رشته‌ی A (به نام رشته‌ی عناصر گروه اصلی)، و دیگری رشته‌ی B (به نام عناصر گروه جزء یا گروه انتقالی). گروه VIII را بعضی سه گروه مجزا محسوب میدارند. رشته‌ی افقی عناصر دوره‌ی تناوب نام دارد، و قسمتی از یک گروه یا یک دوره‌ی

(1) periodic law (2) periodic table

جـــــــدول تنـــــاوبـــــی عنـــاصر

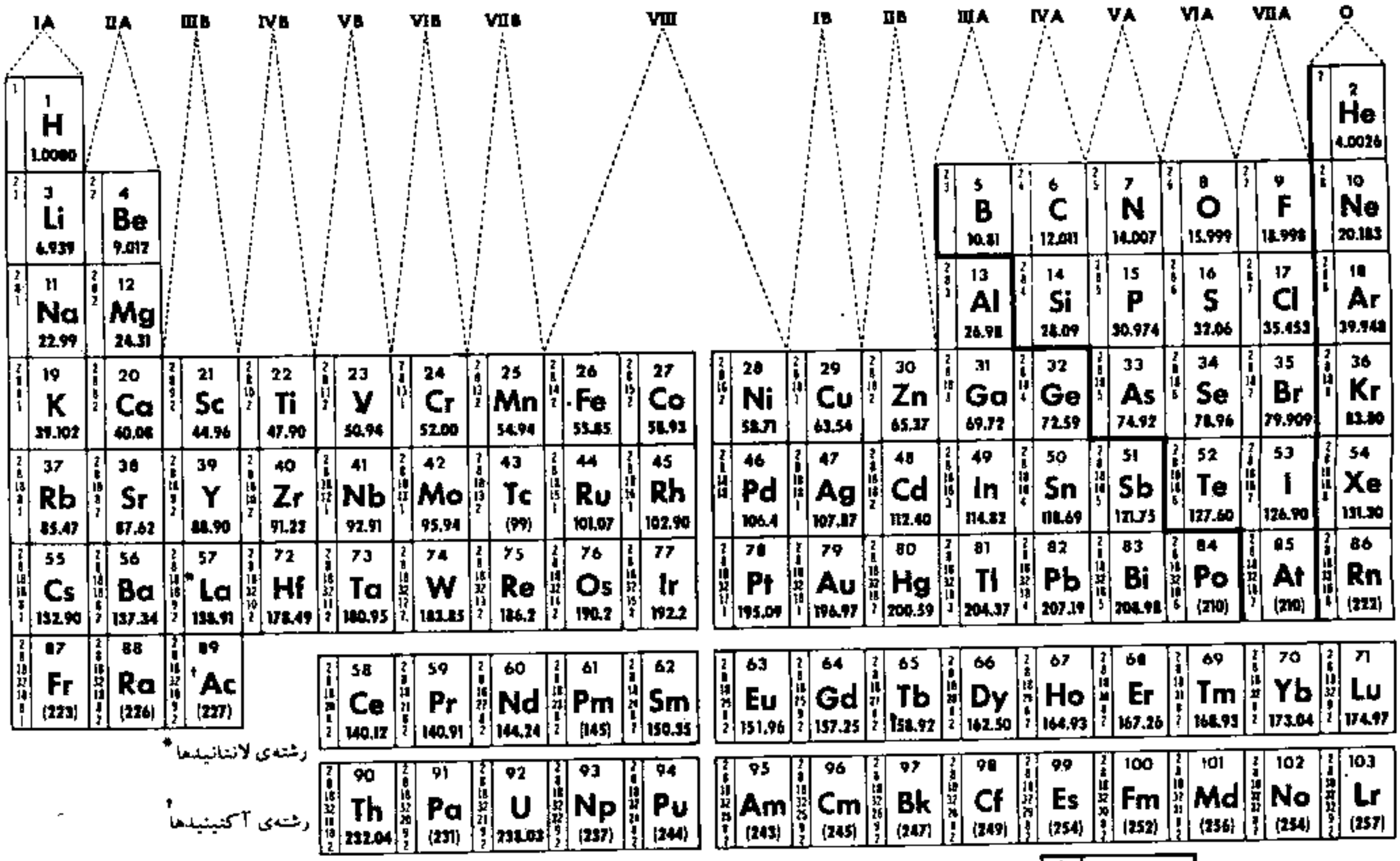

عدد اتمی
علامت شیمیائی
وزن اتمی
تعداد الکترونها در هر یک از قشرهای الکترونی

2	91
8	
18	
32	Pa
20	
9	(231)
2	

همه‌ی این عناصر کوچکتر است بیش از عناصر دیگر این گروه فعال خواهد بود، چه به علت تعداد کمتر قشرهای الکترونی حایل میان قشر خارجی و هسته‌ی آن، این قشر خارجی یک الکترون اضافی را با نیروی بیشتری جذب میکند. در عناصر واقع در یک دوره‌ی تناوب، تعداد قشرهای الکترونی با یکدیگر مساوی است (مثلا در دوره‌ی تناوب ردیف ۴ که از K شروع میشود تعداد این قشرها ۴، و در دوره‌ی تناوب ردیف ۷ که از Fr شروع میشود تعداد این قشرها ۷ است). در هر دوره‌ی تناوب، بتدریج که از چپ به راست پیش می‌رویم، حاصل جمع الکترونهای قشرهای مختلف افزایش پیدا میکند و در هر حال این حاصل جمع با عدد اتمی عنصر برابر است. در جدول، فلزات سبک از طرف چپ، فلزات سنگین در وسط، و نافلزات در طرف راست قرار گرفته است. بعضی از این گروهها اسامی خاص دارند، مثلا آخرین گروه دست راست (گروه O) که عناصر آن هیچ الکترون ظرفیتی (← ظرفیت در شیمی) ندارند، گروه گازهای بی‌اثر، و گروه با یک الکترون ظرفیتی گروه قلیائی نامیده میشود. بدین طریق است که قانون تناوب و جدول آن برای تنظیم شیمی عناصر وسایل بسیار سودمندی شمرده میشوند، و برای فهم مفاهیمی همچون انفعالپذیری و عدد اکسایش و ظرفیت و پیشگوئی خواص عناصر کومک فراوان میکنند.

در هر یک از خانه‌های جدول علامت اختصاری عنصر در وسط نوشته شده است، و عدد بالای آن نماینده‌ی عدد اتمی و عدد زیر آن وزن اتمی عنصر (بر مبنای کربون ۱۲=C، که بنا بر آن وزن اتمی سنتی ۱۶ اکسیژن مساوی ۱۵٫۹۹۹ میشود) است. اعدادی که در ستون چپ هر خانه آمده، از بالا به پایین، به ترتیب شماره‌ی الکترونهای قشرهای الکترونی متوالی را از نزدیک هسته تا آخرین قشر نشان میدهد. دو سلسله‌ی لانتانیدها (دارای اعداد اتمی ۵۹–۷۱) و آکتینیدها (دارای اعداد اتمی ۸۹–۱۰۳) جداگانه در ذیل جدول نموده شده است.

تناوب را ممکن است "خانواده" بنامند. خواص مشابه هنگامی ظاهر میشود که عناصر ساختمان الکترونی مشابه داشته باشند. مثلا هر یک از فلزات قلیائی گروه IA (لیتیوم Li، سودیوم Na، پوتاسیوم K، روبیدیوم Rb و سزیوم Cs) فقط یک الکترون در خارجیترین قشر الکترونی یا تراز انرژی و، جز در مورد لیتیوم که عدد اتمی آن ۳ است، ۸ الکترون در قشر الکترونی بلافاصله پس از خارجیترین قشر خود دارد. این عناصر تمایل به آن دارند که این الکترون تنهای خارجی را در فعل و انفعالات شیمیائی از دست بدهند. به علت آنکه سزیوم در میان فلزات قلیائی طبیعی بزرگ‌ترین اتم را دارد، و این الکترون تنهای خارجی از هسته دورتر است و عده‌ی بیشتری از الکترون‌ها میان آن و جاذبه‌ی هسته حایل میشوند، این عنصر بیشتر از همه‌ی عناصر دیگر این گروه حاضر است الکترون خارجی خود را از دست بدهد، و به همین جهت از همه‌ی این عناصر فعالتر است. درجه‌ی فعالیت عناصر قلیائی-فلزی دیگر نیز از همین راه قابل پیشگوئی است. به طریق مشابهی میتوان خواص عناصر گروههای دیگر را نیز پیشگوئی کرد. مثلا چون شورگن‌های گروه VIIA (فلوئور F، کلور Cl، بروم Br، و یود I)، به علت داشتن ۷ الکترون در خارجیترین قشر الکترونی اتم خود، در فعل و انفعالات شیمیائی تمایل به جذب یک الکترون دارند تا تعداد الکترونهای این قشر کامل شود، فلوئور که از

تاریخچه

مندلیف نخستین کسی بود که قانون تناوب را نزدیک به شکل کنونی آن عرضه کرد. وی در ۱۸۶۹ از روی معلومات تجربی به این نتیجه رسید که خواص عناصر توابع تناوبی اوزان اتمی آنها است و به همین جهت عناصر را در یک دستگاه تناوبی تنظیم کرد. اما پیش از او هم بعضی از شیمیدانان متوجه نوعی ارتباط میان خواص عناصر و اوزان اتمی آنها شده بودند. در ۱۸۲۹ی.و. دوبراینر این مطلب را بیان کرده بود که بعضی از گروههای سه‌تائی عناصر وجود دارد که در آنها وزن اتمی عنصر وسطی میانگین اوزان اتمی دوتای دیگر و خواص آن متوسط خواص آن دو است. مثلا کلسیوم و سترونسیوم و باریوم یکی از این گروههای سه‌تائی، و لیتیوم و سودیوم و پوتاسیوم یکی دیگر از این گروهها میباشد. شیمیدان انگلیسی، جان الگزاندر رینا نیولندز به این نتیجه رسید که اگر عناصر را به ترتیب اوزان اتمی آنها مرتب کنند، از دومی به بعد، هشتمین عنصری که پس از هر عنصر میآید خواص همان عنصر را دارد، و شانزدهمین عنصر نیز چنین است. این نتیجه به نام قانون اکتاوها[1] (-octāv مشتق از کلمه‌ی لاتینی به معنی ۸) معروف شد. مقارن همین زمان ا. ا.

(1) law of octaves

ب. دو شانکورتوا[1] (dē šaNkurtuā، ۱۸۲۰–۸۶) عناصر را، به ترتیب افزایش اوزان اتمی آنها، بر یک مارپیچ قائم چنان مرتب کرد که در هر دور آن ۸ عنصر قرار میگرفت، و عناصر با خواص مشابه بر یک امتداد واقع میشدند. مندلیف جدول تناوب خود را چند سال بعدتر مرتب ساخت. ل. مایر، بی‌خبر از کار مندلیف، به نتیجه‌ی مشابهی رسید و جدول خود را یک سال پس از او منتشر کرد. هنگامی که مندلیف جدول خود را مرتب میکرد، بعضی از خانه‌های آن با هیچ یک از عناصر شناخته‌شده در آن زمان مناسب درنمیآمد و پر نمیشد. وی چنان نظر داد که این خانه‌های خالی مخصوص عناصری است که هنوز کشف نشده است، و از روی دستگاه تنظیمی خود با کمال درستی خواص و اوزان اتمی این گونه عناصر را پیشگوئی کرد. دستگاه مندلیف، با موفقیت عظیمی که به دست آورد، اشتباهاتی نیز داشت، چون بر حسب وزن اتمی تنظیم شده بود (نه بر حسب عدد اتمی و ساختمان الکترونی اتم)، همه‌ی عناصر در محلهای خاص خود واقع نمیشدند. اگر جای بعضی از جفتهای عناصر مجاور یکدیگر را با هم عوض میکردند، تنظیم جدول بهتر میشد. مثلا، لازم بود که گاز بی‌اثر آرگون (با وزن اتمی ۳۹,۹۴۸) پیش از فلز فعال پوتاسیوم (با وزن اتمی ۳۹,۱۰۲) قرار داده شود. تحقیقات (۱۹۱۳–۱۴) ه. گ. ج. موزلی در باره‌ی طیف اشعه‌ی ایکس عناصر سبب شد که جدول تناوب به صورت فعلی آن درآید. موزلی دریافت که طول موج تشعشعات ایکس عناصر با افزایش اوزان اتمی آنها کاهش مییابد، ولی این ارتباط میان طول موج و وزن اتمی عنصر صورت دقیقی نداشت. موزلی برای هر یک از عناصر عددی معین کرد موسوم به عدد اتمی که ارتباط میان طول موج و عدد اتمی (به جای وزن اتمی) آن عنصر را بخوبی نشان می‌داد. معلوم شد که، گرچه عدد اتمی هر عنصر اجمالا نصف وزن اتمی آن است، وزن اتمی همیشه با ازدیاد عدد اتمی افزایش پیدا نمیکند، و این اختلاف درست مربوط به همان خانه‌هائی از جدول تناوبی میشود که قانون مندلیف درست درنمیآمده است. با آنکه همه‌ی عناصر مفقود در جدول تناوب را (به کومک خود جدول تناوب) کشف کرده‌اند، مع ذلک باز هم این جدول، از آن جهت که محک مطمئن و قابل اعتمادی برای رسیدگی به اطلاعات مربوط به بعضی از عناصر شناخته شده است، وسیله و افزار کار سودمندی برای شیمیدانان به شمار میرود.

قانون توافقی: ← کپلر، قوانین.

قانون جانشینی[2] (qānune jānešini)، در تاریخ انگلستان، قانونی که در ۱۷۰۱ به تصویب پارلمنت انگلستان رسید تا اگر از ویلیام III و آن اسوارت وارثی بر جای نماند، جانشینی سلطنت انگلستان به سوفیا، زوجه‌ی برگزیننده‌ی هانوور و نوه‌ی جیمز I انگلستان، و بعد ازو به ورائش، به شرط اینکه پروتستان باشند، انتقال یابد. ادعای خاندان هانوور، که از ۱۷۱۴ (← جورج I) بر انگلستان فرمانروائی دارند، ناشی از این قانون است. درین قانون مواد دیگری نیز، شبیه مواد بیله‌ی حقوق، پیشبینی شده بود، از قبیل اینکه شاه نباید بدون رضایت پارلمنت از کشور خارج شود، شاهی که در خارجه متولد شده است، بدون رضایت پارلمنت، نباید از ارتش انگلستان برای دفاع از سرزمین خارجی استفاده کند. عواملی که سبب پیدایش قانون جانشینی شدند عبارت بودند از نامقبول بودن سیاست ویلیام در طرفداری از هلند، بی‌وارث بودن او و آن اسوارت، و ترس از جکوبایتها.

قانون جزا[3] (qānune jazā)، به معنی اخص، قوانینی که جرائم را تعریف و مجازات آنها را تعیین میکنند، و به معنی اعم، علاوه بر تعیین جرم و مجازات، شامل طرز رسیدگی و، به اصطلاح، آیین دادرسی کیفری نیز میشود.

در ایران، پیش از آنکه قوانین جزائی وضع شود، مجازاتها بر طبق قوانین شرع بود. در ۱۳۰۲ هش، در اواخر دوره‌ی ۴م تقنینیه، به درخواست دولت، قانونی از مجلس گذشت که در آن به دولت اجازه داده شد که کمیسیونی مرکب از ۱۲ نفر مردم بصیر برای تهیه‌ی لایحه‌ی قانون جزا تشکیل دهد، و اگر لایحه‌ی قانونی تا قبل از افتتاح دوره‌ی پنجم به تصویب اکثریت کمیسیون مزبور برسد وزارت عدلیه موقتاً آن را اجرا کند، و بعد از افتتاح مجلس به مجلس پیشنهاد نماید. لذا، کمیسیونی در وزارت عدلیه تشکیل یافت، و یک قسمت عمده‌ی قانون جزا در سال ۱۳۰۳ هش و قسمت دیگر در ۱۳۰۴ هش تهیه و به مجلس پیشنهاد شد، و در اواخر سال ۱۳۰۴ هش به تصویب کمیسیون عدلیه‌ی مجلس رسید، و به موجب قانونی که قبل از آن از تصویب مجلس گذشت (در این قانون به وزیر عدلیه اجازه داده شده بود که کلیه‌ی لوایح قانونی را که در دوره‌ی ۵م به مجلس داده است یا میدهد، بعد از تصویب کمیسیون عدلیه‌ی مجلس، به طور آزمایش، به موقع اجرا گذارد، تا نواقصی که ضمن عمل مشاهده میشود معلوم و پس از رفع آنها بار دیگر به مجلس پیشنهاد شود) مورد عمل واقع شد، و چون مهلتی برای تقدیم آن به مجلس معین نشده بود آن قانون هیچ وقت به مجلس پیشنهاد نشد. در سالهای بعد مکرر مواد اضافی یا اصلاحی به قانون جزا الحاق شد، و به تصویب رسید.

قسمتی از قانون مجازات که راجع به طرز تعقیب مجرم و اقامه‌ی دعوای جزائی است اصول محاکمات جزائی یا آیین دادرسی کیفری خوانده میشود. نخستین قانون آیین دادرسی کیفری "قوانین موقت محاکمات جزائی" است که در سال ۱۳۳۰ هق، در زمان وزارت مشیرالدوله (حسن پیرنیا)، تهیه و تقدیم مجلس شورای ملی شد. در این اثنا مجلس منفصل شد، و این قانون در کمیسیونی با شرکت سید حسن مدرس، سید نصرالله تقوی، محمد علی فروغی، و میرزا رضا خان نائینی، با حضور مشیر-الدوله و آدولف پرنی (ādolf perni)، مستشار وزارت عدلیه، تکمیل شد، و به تصویب کمیسیون رسید، و به وسیله‌ی ممتازالدوله، وزیر عدلیه‌ی وقت، به هیئت وزیران پیشنهاد شد، و در ۹ رمضان ۱۳۳۰ به تصویب آن هیئت رسید. پس از آن در این قانون تدریجاً و بر حسب مقتضیات زمان تغییراتی داده شد، که عمده‌ی آنها اصلاحاتی است که بر طبق قانون مورخ خرداد ۱۳۱۱ هش به عنوان "قانون محاکمات جزائی" در قوانین محاکماتی ایران صورت گرفته است. در سال ۱۳۱۸ هش که اصلاح قوانین مملکتی بار دیگر مورد توجه قرار گرفت، قوانین مجازات و اصول محاکمات جزائی نیز مورد رسیدگی واقع شد، و در ۲۶ خرداد سال ۱۳۱۹ هش دو لایحه‌ی قانونی جدید یکی لایحه‌ی قانون کیفر همگانی و دیگری لایحه‌ی قانون آیین دادرسی کیفری تقدیم مجلس شورای ملی شد، ولی به علت وقایع شهریور ۱۳۲۰ هش و گرفتاریهای ناشی از آن اقدامی در باب آنها صورت نگرفت.

قانونچه (qānunce)، کتابی در طب، به زبان عربی، تألیف محمود چغمینی (فد ۷۴۵ هق)، که آن را از قانون ابن سینا گرفته و در ده مقاله مرتب نموده است. نسخ خطی این کتاب فراوان است. در زمان شاهرخ پسر تیمور آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند، و نسخه‌ی این ترجمه نیز در دست است. بر قانونچه شرحهائی نیز نوشته شده است.

قانون حمایت خانواده، در ایران، قانونی در باب اختلافات مدنی ناشی از امر زناشوئی و دعاوی خانوادگی، که در تیر ماه ۱۳۴۸ به تصویب مقامات مقننه رسید. بر طبق این قانون، رسیدگی به اختلافات و دعاوی مذکور، بدون رعایت تشریفات قانون آیین دادرسی مدنی، به وسیله‌ی دادگاههای شهرستان و، در نقاطی که دادگاه شهرستان نباشد، به وسیله‌ی دادگاه بخش صورت میگیرد.

قانون زور[4] (qānune zur)، عنوان متداول چند قانون در تاریخ کشمکش، مخصوصاً قانون دوم مارس ۱۸۳۳، و قوانین ترمیم ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱. تصویب اولین قانون زور عکس‌العملی در مقابل تصمیم ایالت کارولینای جنوبی در مورد لغو یکی از قوانین فدرال بود (← الغای قوانین فدرال). این قانون به رئیس جمهور جکسن حق میداد که برای اِعمال قوانین کنگره، در صورت لزوم، از ارتش و نیروی دریائی استفاده کند.

با دسته‌ی دوم قوانین زور، جمهوریخواهان افراطی کنگره بر قدرت اجرائی برنامه‌ی ترمیم جنوبخوانده افزودند، و برای جنوبیهائی که کار-شکنی میکردند مجازاتهای سنگین قائل شدند. قانون ۳۱ مه‌ی ۱۸۷۰ برای کسانی که مانع رأی دادن اتباع واجد شرایط (مقصود سیاهان بود) می-شدند مجازات تعیین کرد، و انتخابات کنگره را تحت نظارت دولت فدرال درآورد. قانون ۲۰ آوریل ۱۸۷۱، که از فعالیتهای کو کلوکس کلان ناشی شد، اعمال گروههای مسلح را در حکم شورش شمرد، و به رئیس جمهور حق داد که هیبیس کورپس را در مناطق بی‌اعتنا به قوانین معلق سازد. رئیس جمهور گرانت در بعضی از ولایات کارولینای جنوبی از این حق استفاده کرد، و سرانجام این امر تا حدی سبب انحطاط کو کلوکس کلان شد.

قانون سطوح: ← کپلر، قوانین.

قانون شاه: ← فردریک III (دانمارک و نروژ).

قانونشناسی[5] (qānun.šenāsi) یا **فلسفه‌ی قانون** (falsafeye qānun)، مجموعه‌ی مباحثی که در باره‌ی ماهیت قانون و مقاصد آن، و در باره‌ی وسایل مادی و معنوی برای تحصیل این مقاصد، و در باره‌ی حدود تأثیر قوانین و رابطه‌ی قانون با عدالت و اخلاق، و در باره‌ی چگونگی تغییرات و رشد تاریخی قانون مطرح میشود. بحث در باره‌ی

---

(۱)Chancourtois (۲)(Act of) Settlement (۳)criminal law (۴)force bill (۵)jurisprudence

این مسائل از زمانهای قدیم رایج بوده است.

تاریخچه‌ی قانونشناسی

سوفسطائیان میان نظم طبیعی و نظم وضعی فرق میگذاشتند. نظم طبیعی ناشی از طبیعت انسان است، و تابع حکمت و نظم جاودانی است. نظم وضعی ناشی از قوانین موضوعه‌ی انسانها است، و تابع قصد و مصلحت است. قوانین موضوعه یا به نفع زبردستان برای حکمفرمائی بر زیردستان است، یا برای حمایت زیردستان از تحکم زبردستان.

I = یونان و روم. سقراط، افلاطون، و ارسطو معتقد بودند که موازین و معیارهای جاویدان و پایداری وجود دارند که ارزش قوانین موضوعه تابع انطباق با این موازین است. به عقیده‌ی ارسطو، هدف و غایت نهائی خیر و فضیلت است، و قوانین باید طوری وضع شوند که زندگی را بر اصل خیر و فضیلت بنا کنند.

بنا بر این، از همان زمانهای قدیم در قانونشناسی دو مسئله‌ی مهم مطرح بوده است: محتوا یا مضمون قانون، و ارزش قانون. مسئله‌ی محتوا یا مضمون به این صورت مطرح میشود که آیا در طبیعت انسان موازینی هست که درستی یا نادرستی مضامین قوانین موضوعه را بتوان از روی آن تعیین کرد؛ و مسئله‌ی ارزش چنین مطرح میشود که آیا ارزش موازین حقوق طبیعی چنان واضح و روشن هست که بلافاصله صحت و بطلان قوانین موضوعه را معلوم کند، یا اینکه مقصود از این موازین معانی و مقاصد عالیه‌ای است که قانونگذار باید در ضمن وضع قوانین آنها را رعایت کند.

در باره‌ی مسئله‌ی اول، یا مسئله‌ی محتوا و مضمون، در صورت قبول موازین طبیعی برای حقوق و قوانین، نیز دو نظر کلی هست، یکی نظر عقلی، و دیگری نظر ارادی. نظر عقلی، که بر مبنای اصالت عقل است، معتقد است که موازین طبیعی حقوق بر پایه‌ی نظام معنوی تغییرناپذیری است که تابع زمان و مکان نیست. نظر ارادی حقوق و موازین طبیعی حقوق را ناشی از اراده‌ی یک شخص یا اشخاص میشمارد، و به همین جهت آن را تغییرپذیر میداند.

رومیان، گرچه قوانین متقن و مستحکمی برای حل مسائل مدنی و عرفی وضع کرده بودند، در قانونشناسی و فلسفه‌ی قانون نظریه‌ی تازه‌ای نیاوردند. چیزی که هست، قضات رومی برای حل مرافعات و مراجعات اقوام و افراد بیگانه‌ی تابع روم ناگزیر شدند که قوانین آن اقوام را مطالعه کنند تا، در صورت مراجعه، به آن عمل نمایند. این امر منجر به ایجاد قانونی شد به نام یوس گنتیوم[1] (yus gentium)، که شاید بتوان آن را به قانون بین‌المللی خصوصی ترجمه کرد. این قانون، در برابر قانون مدنی روم، شامل تمام ملل و اقوام دیگر بود. این نظر کلی در باره‌ی اقوام دیگر، و پیدا کردن قوانینی برای حل و فصل مرافعات و امور مدنی ایشان، در زمانهای بعد، این تمایل را به وجود آورد که قانونی که عام همه‌ی اقوام و مورد قبول جملگی آنان باشد باید با همان قانون طبیعی، که موازین آن کلی و برای همه‌ی افراد انسانی است، یکی باشد.

II = قرون وسطی. در قرون وسطی، که دوران حکومت کلیسا و اصول مسیحیت بود، طرفدار نظر عقلی در باره‌ی حقوق طبیعی قدیس توماس آکویناس بود. او قوانین الاهی را با قوانین عقلی یکی میدانست، ومیگفت فرمانها و دستورهای خداوندی که به وسیله‌ی کتب آسمانی بر انسان فرستاده شده است از روی عقل و حکمت خداوندی است، و انسانها باید قوانین موضوعه‌ی خود را، با معیار عقل و حکمت، تابع قوانین الاهی سازند. قوانین موضوعه عبارتند از دستورهای عقل برای رفاه و مصلحت عامه، که اولیای جامعه وضع و تصویب میکنند و منتشر میسازند. در برابر نظر عقلی توماس آکویناس در قرون وسطی در مورد موازین طبیعی حقوق و قانون، نظر ارادی دانز سکوتس قرار دارد. دانز سکوتس اراده‌ی الاهی را اصل میداند نه حکمت و عقل را. جهان به اراده‌ی خداوندی، از عشق خداوند به ذات خود، آفریده شده است. بنا بر این، هر چه او اراده کند خوب است، و هر چه اراده نکند زشت است. خداوند هر کاری را که اراده کند نیک است، نه اینکه چون آن کار نیک و مطابق حکمت و عقل است مورد اراده‌ی خداوندی واقع شده است. این نظر ارادی شبیه نظر اشاعره از متکلمین اسلامی است، که حسن و قبح اشیاء را تابع اراده‌ی الاهی دانسته‌اند، و به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند. فقط ذات الاهی است که خیر اعلی است، و جاویدان و لایتغیر است. اراده‌ی الاهی مقام و اعتبار هر کس و هر شیء و هر امر را در جهان تعیین میکند، و این اراده تابع هیچ چیز نیست. اما قدر و اعتبار یا ارزش اخلاقی دستورها و احکام بشری بر پایه‌ای استوار نیست، و امیال انسان و طبیعت او نمیتواند میزان و معیار حقوق و قوانین باشد. عقل انسانی نیز منشأ اعتبار حقوق و قوانین نمیتواند باشد، بلکه فقط میتواند موازین حقوق و قوانین را به اعتبار اینکه مورد اراده‌ی الاهی هستند یا نه کشف کند. پس، قوانین موضوعه‌ی بشری دارای قدر و اعتبار ازلی یا طبیعی یا ضروری نیستند.

ویلیام آکمی، که شاگرد و رقیب دانز سکوتس بود، به ارزش مطلق یا برتر اصلا معتقد نبود، و بر خلاف استادش، معتقد بود که خداوند میتواند دستور دهد که او را دشمن بدارند، و در این صورت، دشمن داشتن او عمل خیر و نیکی محسوب خواهد شد. معیارها و موازین اجتماعی امور وضعی هستند، و مبنای طبیعی و مطلق ندارند. ارزش و اعتبار عملی بسته به این است که مأموربه یا منهی عنه باشد و بس، و این امر و نهی هم تابع اراده‌ی الاهی است، و هیچ ضرورت و ازلیت و ابدیتی در آن نیست.

III = دوره‌ی رنسانس و اصلاح دینی. گابریل واسکث[2] (gābriel vāsket) اسپانیائی (فد ۱۶۰۴) و ه. گروتیوس هلندی حقوق طبیعی انسان را از مباحث کلام و الاهیات جدا کردند، و گروتیوس اعلام کرد که اگر خدائی هم وجود نداشته باشد حقوق طبیعی که مبنای صحیح و سقیم یا درست و نادرست یا عدل و جور باشد وجود خواهد داشت، و بنا بر این، موازین و معیارهای حقوق و قوانین را در طبیعت خود انسان باید جستجو کرد.

لایبنیتز به قوانین کلی عقلی معتقد بود، و به نظر او، معیار عدالت قانون کلی عقلی است که مانند حقایق ریاضی ابدی و لایتغیر است، در مقابل گروتیوس و کریستیان فون ولف معیار حقوق و قوانین را در طبیعت انسان جستجو میکردند. به هر حال، لایبنیتز، گروتیوس، و ولف را میتوان جزء پیروان مکتب معنوی و عقلی در فلسفه‌ی حقوق دانست.

اما ت. هابز، که در عصر جنگهای داخلی و مذهبی میزیست، در طبیعت انسان معیارهائی که بتواند منشأ و مبدأ حقوق و قوانین باشد نمیدید. او معتقد بود که انسان طالب زور و قدرت است، و این میل به زور و قدرت به جنگ میان انسانها منجر میشود، و انسانها از ترس یکدیگر ناگزیرند به اطاعت قدرتی مافوق قدرتها، یعنی حکومت و دولت، گردن نهند. پس، اصالت و انسجام قوانین موضوعه بسته به این است که تا چه اندازه نظم و ترتیب را در میان جماعاتی که طبیعتشان بر زور-گوئی و اجحاف است برقرار سازد. اگر دولت دارای قدرتی نامحدود و برتر از همه باشد میتواند چنین نظم و ترتیبی را در میان مردم برقرار سازد. مردم باید بی‌چون و چرا قدرت دولت و احکام و قوانین او را گردن نهند، و از آن به بهانه‌ی اینکه موافق عدل و انصاف نیست سر نپیچند. نتیجه اینکه هر چه دولت گفت خوب است، و هر چه دولت نهی کرد زشت است. این همان نظر ارادی دانز سکوتس و ویلیام آکمی است، منتها، در آن، به جای اراده‌ی الاهی، اراده‌ی دولت و حکومت جانشین شده است. بنا بر عقیده‌ی هابز، حقوق طبیعی فقط در این است که طبیعت انسانی ضرورت ایجاد نظم و ترتیب به وسیله‌ی حکومت را حکم میکند.

ج. لاک، بر خلاف هابز، معتقد بود که دولت حاکم بر همه‌ی حقوق مردم نیست، و مردم با ایجاد دولت و حکومت از همه‌ی حقوق خود صرف نظر نکرده‌اند؛ مردم تنها حفظ قانون و نظم و امنیت را به عهده‌ی دولت گذاشته‌اند، و از حقوق مربوط به حفظ جان و مال افراد درنگذشته‌اند. بدین طریق، لاک میخواست فرد را در برابر حکومت نگاه دارد، و او را از تعدی مطلق حاکم مصون دارد. لاک در حکومت به سه قدرت مشخص قائل بود: قدرت یا قوه‌ی مقننه، برای وضع قوانین و حفظ حقوق مردم؛ قدرت مجریه، برای اجرای قوانین؛ و قدرت متحده، برای تنظیم روابط دولت با دولت-های دیگر. لاک لزوم انفصال و جدائی قوه‌ی قانونگذاری را از قوه‌ی مجریه تأکید میکرد، ولی لزومی برای جدائی قوه‌ی مجریه از قوه‌ی متحده نمیدید.

مونتسکیو نیز معتقد به تفکیک قوا بود، و در کتاب روح القوانین، لزوم تقسیم قدرت سیاسی دولت را به قوای اجرائی و قانونگذاری و قضائی به تفصیل بیان و تأکید کرده است که، برای تأمین آزادی، این سه قوه باید مستقل از یکدیگر باشند. البته، مقصود مونتسکیو این نیست که این سه قوه باید چنان منفک و مستقل از یکدیگر باشند که به هم وابسته نباشند، بلکه مقصود او از تفکیک و استقلال تأکید در احتراز از جمع شدن این سه قوه در دست یک نفر است. مونتسکیو نمونه‌ی خوبی برای نظریه‌ی تفکیک خود حکومت انگلستان را معرفی میکند. قانون اساسی کشورهای متحده‌ی امریکا بر اساس نظریات کلی مونتسکیو تدوین

---

(۱) jus gentium (۲) Vasquez

شده است. بدین ترتیب، ملاحظه میشود که اصول نظر مونتسکیو درست بر خلاف اصول نظر هابز است، زیرا مونتسکیو رئیس دولت را فقط و فقط مجری قوانین میداند نه واضع آن، و واضع قانون قوه‌ی دیگری است که، در وضع قوانین، باید بیشتر رعایت حال مردم و رفاه جامعه را بکند تا مصالح حاکم و قوه‌ی مجریه را.

روسو نیز معتقد بود که مردم با انتخاب دولت و حکومت حقوق خود را به هیچ کس تفویض نکرده‌اند، بلکه حقوق مردم در دست اجتماع به عنوان یک کل است، و تنها این راه است که میتواند ضامن حفظ آزادی و برابری افراد باشد. اجتماع باید حقوق آزادی مدنی افراد خود را تأمین کند، و پایه‌های این حقوق هم اخلاق است. پس، جامعه و قانون هر دو متکی به اراده‌ی عمومی هستند نه اراده‌ی یک فرد یا یک هیئت مقننه.

IV ـ عصر فلسفه‌ی اصالت معنی ماوراء حسی. با ظهور **کانت** و فلسفه‌ی اصالت معنی ماوراء حسی او، مسئله‌ی وجود موازین قانون و حقوق در طبیعت انسان تقریباً منتفی شد، زیرا، در نتیجه‌ی اعتقاد به فلسفه‌ی او، ثابت شد که در طبیعت انسان چیزی که موجب استنباط حقوق و قوانین حقوقی کلی باشد وجود ندارد، تا چه رسد به اینکه چنین حقوق و قوانین را در کارهای روزانه و معاملات میان مردم دارای ارزش و اعتبار بدانیم. البته، عقل عملی انسان از لحاظ اخلاقی برای بهبود حال انسان و اجتماع دستورهائی میدهد که برای بقای اجتماع آن دستورها را باید به کار بست، و این همان "اوامر مطلق" است که کانت، در نقد عقل عملی، آن را پیشنهاد میکند. اما، این اوامر مطلق، چنانکه از نامش پیداست، امر است و دستور است نه حقی یا قانونی که فعلا در طبیعت انسان موجود باشد و معتبر باشد. از اینجا، فرق میان اخلاق و قانون نیز ظاهر میشود، زیرا قوانین موضوعه بر پایه‌ی احتیاجات جامعه و ایجاد نظم در داخله‌ی آن است، و امری است مثبت و متحقق بدون آنکه پایه‌ای در طبیعت انسان داشته باشد، یا دارای کلیت لایتغیر و جاودانی باشد، و اخلاق دستورهائی است برای وصول به کمال، ولی خالی از ضرورت و الزام.

این امر منجر به نفی ادعای اصول و موازین طبیعی برای قانون شد، و مخصوصاً بیداری روح علمی و تحقیق در قرن ۱۸م سبب شد که از پرداختن به فرضیه‌های ثابت‌نشده احتراز شود، و فرضیه‌هائی از قبیل قرارداد اجتماعی کنار گذاشته شود، و به جای استدلالات کلی عقلانی، به بحث استقرائی تحلیلی در قوانین موجود و وضع اجتماعات موجود پرداخته شود، و اصلاح قوانین، بر پایه‌ی تجزیه و تحلیل عملی خود قوانین استوار گردد نه بر پایه‌ی استدلالات عقلی مجرد. این نکات موجب پیدایش اقوال تازه‌ای شد که به مکتب تحققی یا تحصلی (پوزیتیویسم) معروف است.

V ـ مکتب تحلیلی. از جمله‌ی مکتبهای تحققی مکتب تحققی تحلیلی است، که نخستین علمدار آن ج. بنتم است. مکتب تحلیلی در این امر تأکید دارد که باید میان قانون فعلی یا قانون موجود و قانون آن چنان که باید باشد فرق گذاشت، و برای اصلاح قوانین، باید به تحقیق و مطالعه‌ی دقیق در سازمانهای اجتماعی پرداخت. شاگرد وی، ج. اوستین (ـه قانون)، معتقد بود که قانون مثبت وضع‌شده عبارت است از اوامر یک قدرت حاکم به زیردستان و پایینتران، که در صورت پیروی نکردن از این اوامر، دوچار تنبیه و مجازات خواهند شد. چنانکه ملاحظه میشود، این همان عقیده‌ی هابز است با مختصر تغییر و تبدیلی در آن. یکی از این تغییرات در این است که امر و دستور حاکم متضمن یک دستور اخلاقی هم هست، و قانونِ "نباید دزدی کنی" متضمن "نشاید دزدی کنی" نیز هست. از جمله‌ی ایرادهائی که بر نظر اوستین گرفته شده است یکی این است که نظر او مستلزم این است که، برای تحقق قانون، دائماً و به طور جاودان حاکمی وجود داشته باشد، زیرا، برای اینکه قدرت حاکمی قانونی وضع کند قدرت بالاتری لازم است که به احکام او صورت قانونی دهد، و همینطور برای این قدرت قدرتی دیگر لازم است، الی غیر النهایه. و نیز قانون لازم نیست که به صورت حکم از حاکم صادر شود، بلکه عبارت از مجموعه‌ی دستورهائی است که به شکل حکم عرضه میشود، گو اینکه حاکمی برای آن وجود نداشته باشد، یا حاکم آن شخص یا سازمان معینی نباشد.

VI ـ مکتب تاریخی. مکتب تحققی تاریخی کوشش داشت که جنبه‌ی دستوری و امریِ قانونی را در تاریخ و گذشته‌ی هر قومی جستجو کند. بنیادگذار این مکتب ف. ک. فون ساوینیی، حقوقدان آلمانی است. هنگامی که در سال ۱۸۱۴ میخواستند قوانین آلمان را تدوین کنند ساوینیی به مخالفت برخاست، و گفت تدوین قوانین یک ملت کار ساده‌ای نیست، زیرا قوانین و رسوم هر اجتماعی ناشی از روح قومی است، و باید خصوصیات روحی هر قومی را به دقت مطالعه کرد، و آنگاه قانون مدونی برای آن عرضه نمود، قانونی که با روحیه‌ی مردم مطابق نباشد محکوم به فنا است.

عقاید ساوینیی با مخالفتهای زیادی مواجه شد. نخست اعتراض شد که، در صورت قبول نظریه‌ی ساوینیی، تدوین قانون عامی برای یک ملت ممکن نمیشود، زیرا هر ملتی از اجتماعات و گروههای کوچکتری تشکیل شده است، و هر یک خصوصیات و روحیات مخصوص به خود دارد. دوم آنکه فرض روح قومی فرضی غیر تاریخی و غیر قابل اثبات است، و قوانین مربوط به امور اقتصادی و مالی اعم از روح ملی است، و مثلا قاضی اگر بخواهد در موردی مربوط به امور مالی و عواید شخصی یا خانوادگی حکمی صادر کند احتیاجی به درک روح ملی ندارد، و این گونه مسائل مشترک میان اقوام و ملل است. سوم آنکه در تاریخ ثابت شده است که قوانین یک قوم را قوم دیگر به عینه اقتباس کرده است، بی‌آنکه در عمل دوچار اشکال شود، از قبیل اقتباس قوانین روم از طرف اقوام اروپائی، و قبول قوانین اسلامی از طرف اقوام مختلف ایران و ترک و یونان و هند و سیاهان.

س. ه. ج. س. مین، نماینده‌ی مکتب تاریخی در انگلستان و عالم حقوق تطبیقی و تاریخی، سعی کرد که طرحی کلی برای سیر تحولی قوانین پیدا کند، و آن را از راه مقایسه و تطبیق بر قوانین اقوام مختلف، و مخصوصاً قوانین روم و انگلستان قدیم و هند، به دست آورد. وی در نتیجه‌ی مطالعات خود دو نوع اجتماع تشخیص داد، اجتماع راکد و متوقف، و اجتماع در حال پیشرفت. هر دو نوع اجتماع در یک صفت یا یک امر مشترک هستند، و آن اینکه احوال شخصی در هر دو جامعه از راه قانون تعیین میشود. ولی، در اجتماعات پیشرفته، قانون منحصر به حالت معین یا وضع معین از احوال شخصی نمیشود، بلکه نخست قوانینی مبنی بر فروض و تقدیرات به وجود میآید (مثلا، قانون تعیین می‌کند که مرد نباید بیش از یک زن داشته باشد، و در این صورت، وظیفه‌ی فرزندان و ارث و حالات دیگر تعیین میشود؛ اما، در اجتماعات پیشرفته، به این صورت اکتفا نمیشود، و گفته میشود که اگر، بر فرض، مردی دو یا سه زن بر خلاف قانون گرفت، و فرزندانی پیدا کرد، بنا بر این فرض، تکلیف فرزندان و ارث چه خواهد بود). پس از آن، در قوانین جانب عدالت مراعات میشود، و سرانجام، قانون به دست هیئت مقننه یا مجالس قانونگذاری سپرده میشود که، بر حسب اوضاع و احوال و احتیاجات، وضع قوانین کند.

اگرچه همه‌ی عقاید مین مورد قبول دانشمندان قانونشناس نبود، تأکید او در تطبیق قوانین و کشف سیر تحول آن بسیار مؤثر افتاد، و مطالعه در سازمانهای اجتماعات ابتدائی و مطالعات و تحقیقات مردمشناسی در باره‌ی اصل و منشأ قوانین نکات تازه‌ای را روشن ساخت. از جمله، چنانکه سابقاً گفته شد، و در مقاله‌ی قانون نیز اشاره شده است، ثابت شد که قوانین همه دستور و فرمان مقام حاکم یا بالاتر نیست، بلکه رسوم و عادات و آدابی است که از قرنها در جامعه‌ای رسوخ کرده و به صورت حکم و امر مطاع درآمده است. بعضی از جامعه‌شناسان و مردمشناسان معتقد شدند که اصل حکومت و سیاست و قوانین را باید در اصول و آداب و رسوم و تشریفات دینی جوامع اولیه جستجو کرد، که بتدریج، بر اثر تحول، وظایف اداری به حکومتها و تشریفات و آداب دینی به قوانین مبدل شده است.

هگل، با تصویری که از تاریخ داشت، میخواست برای حقوق و قوانین پایه‌های طبیعی عینی پیدا کند. این راه حل میبایستی تمام مکاتب معنوی و تحققی تاریخی و مطلقیت قانون را در بر گیرد، زیرا، مراحل تطور تاریخ همه ضروری و عقلانی است، و در هر مرحله‌ای اصولی برای اخلاق و رفتار و حقوق انسان متعین است، و ارزش و اعتبار هر اصولی در مرحله‌ی معین خود انکارناپذیر است. تاریخ عبارت از عمل و عکس العمل میان اضداد و متقابلات است، که از آن به "وضع" (تز)، "وضع مقابل" (آنتیتز)، و "وضع جامع" (سنتز) تعبیر میشود. مرحله‌ی نهائی سیر تاریخی آزادی اجتماع است. فرد دارای حق مطلق و بی‌بندوبار است که میتواند هر کاری را که بخواهد انجام دهد؛ این "وضع" است. اما این حق مطلق در اجتماع با حقوق دیگران معارض میشود، و تضاد پیدا میکند، و فرد باید از دایره‌ی وسعت حق مطلق خود بکاهد؛ این "باید" همان اخلاق یا آنتیتز یا "وضع مقابل" است. از ترکیب یا سنتز حق مطلق فردی و اخلاق فردی اخلاق اجتماعی به وجود میآید. اخلاق اجتماعی نخست در خانواده پیدا میشود، و خانواده تز یا وضع است. چون هر کدام از اعضای خانواده مستقل شود، و بخواهد خانواده‌ای دیگر به وجود آورد، وضع مقابل یا آنتیتز به وجود میآید، که

همان جامعه است. و از ترکیب این دو ضد، یعنی خانواده و جامعه، دولت به وجود میآید. بنا بر این، دولت ترکیب‌دهنده‌ی آزادی فردی با همکاری متقابل در اجتماع است.

VII = تعبیر اقتصادی. عقاید اقتصادی مارکس و انگلس در باره‌ی اصل قوانین تعبیر دیگری است از مکتب تاریخی. به موجب این مکتب اقتصادیِ تاریخی، قوانین منعکس‌کننده‌ی اوضاع اقتصادی یک جامعه است. مارکس هم، مانند هگل، تاریخ را عمل متقابل اضداد میداند، ولی به عقیده‌ی او این اضداد امور دیگری هستند، و عبارتند از کار و سرمایه. در اجتماعات سرمایه‌داری، سرمایه وضع است، و کوشش طبقه‌ی کارگر وضع مقابل، و سنتز آنها نفی سرمایه‌داری و روی کار آمدن طبقه‌ی کارگر است. قوانین به منزله‌ی روبنای جامعه است، و در جامعه‌ی سرمایه‌داری، قانون آلتی است برای استثمار کارگران. اگر جامعه‌ای به وجود بیاید که در آن طبقاتی وجود نداشته باشد، و همه کارگر باشند، نیازی به قوانین نخواهد بود. اما تجارب دولت شوروی آموخته است که، حتی در جامعه‌ی بدون طبقات، وجود قانون ضروری و حتمی است، زیرا روابط توده‌ی مردم با دستگاههای حاکمه‌ی صنعتی و کشاورزی بدون وجود قانون تنظیم نمیشود.

VIII = مکتب جامعه‌شناختی. مکتب تحققی تاب انتقادات مخالفان را نیاورد، و در قرن ۱۹م گرایش دیگری در قانونشناسی پیدا شد که بنیادگذار آن را. فون یرینگ میدانند. یرینگ از مطالعه در قانون روم به این نتیجه رسیده بود که قانون بودن قانون بسته به هدف و غرض آن است. قانونی که در آن مقاصد و اغراض اجتماعی منظور نشده باشد قانون نیست. غرض مستقیم قانون حمایت منافع است. منافع هر فردی در قانون باید با منافع دیگران تطبیق و تلفیق شود، و از این رو، مقصد اعلای قانون تطبیق و تنظیم منافع افراد اجتماع است. حفظ منافع اشخاص وسیله‌ای است برای تأمین منافع اجتماع. اساساً، در قرن ۱۹م، انظار قانونشناسان بیشتر به منافع و اغراض و مقاصد اجتماعی معطوف بود تا به حفظ منافع فردی. به عقیده‌ی یرینگ، الزام و اجبار صفت ظاهری و خارجی قانون است، اما محتوای آن باید با تغییر احتیاجات اجتماعی تغییر کند.

یوزف کولر[1] (yozef koler؛ ۱۸۴۹–۱۹۱۹)، قانونشناس و نویسنده و شاعر آلمانی، معتقد بود که هر اجتماعی باید قوانینی را که با اغراض آن بهتر سازگار است وضع و تعقیب کند، ولی باید میان احتیاجات فردی و اجتماعی سازش داد. وظیفه‌ی قانون تنها حفظ ارزشها و اعتباریات فعلی نیست، بلکه ایجاد ارزشهای تازه است، و این وقتی میسر است که اولیای امور و قانونگذاران همیشه قوانین را با احتیاجات اجتماعی تطبیق دهند. فرانسوا ژنی[2] (fränsuā jeni؛ ۱۸۶۱–۱۹۵۹) معتقد بود که وظیفه‌ی قوه‌ی قضائیه تنها استعمال و تطبیق مجرد قوانین و احکام همه‌ی موضوعات و حالات خاص نیست، بلکه قاضی باید در صدور حکم محیط اجتماعی را نیز در نظر بگیرد؛ الفاظ قانون نمی‌تواند همه‌ی رسوم و سنن اجتماعی را در بر بگیرد؛ قاضی وقتی که راهنمای دیگری نداشته باشد باید تحقیقات و مطالعات علمی را راهبر خود سازد، و مسائل اختیار و آزادی انسان و ثبات اجتماع و تعادل منافع متضاد را در نظر بگیرد. راسکو پاوند[3] (rāskŏ pănd؛ ۱۸۷۰–۱۹۶۴)، قانونشناس معاصر امریکائی، تحت تأثیر عقاید کولر، یرینگ، و ژنی قرار داشت. به عقیده‌ی پاوند، وظیفه‌ی قانونگذاران در این است که قانونی وضع کنند که اجتماعی پایدار بسازد، و این در صورتی میسر است که قانون حد اعلای خواستها و احتیاجات جامعه را با حد اقل برخوردها و تصادم منافع تأمین کند. او منافع عمومی و منافع اجتماعی و منافع فردی را از هم مشخص میدانست، و معتقد بود که منافع عمومی عبارت است از علاقه‌ی دولت به حفظ تمامیت و کمال و موجودیت خود به عنوان پاسدار منافع اجتماعی. منافع اجتماعی عبارت است از امنیت عمومی، امنیت سازمانها، حفظ اخلاق عامه، حفظ منافع اقتصادی، و تأمین پیشرفت و سلامت اجتماع. منافع فردی عبارت است از حفظ اموال و شخصیت و روابط خانوادگی.

IX = نظریات دیگر در باب قانون در قرن بیستم. مکتب تحققی، که قانون بودن هر حکمی را وابسته به رأی حاکم و قانونگذار و ضمانت اجرائی آن میدانست، بر اثر تجربیات تلخ قرن ۲۰م سخت متزلزل شد، زیرا، در آن صورت، احکام و قوانین دولتهای جابر و ستمگری مانند آلمان نازی قانون متبع و درستی شمرده میشد. بنا بر این، از نو، علما و فلاسفه‌ی حقوق خواستند برای قوانین معیارهای طبیعی پیدا کنند. البته، کلیسای کاتولیک با پیروی از عقاید توماس آکویناس همیشه اعتقاد راسخ خود را به اینکه قوانین الاهی بر موازین کاملا عقلی متکی و لایتغیر است حفظ کرده است. اما، فلاسفه‌ای که از روی استقلال فکر میکنند ناچارند که، در جستجوی موازین طبیعی برای حقوق، از استدلال مستقل کومک بگیرند، و چون استدلالات طرفداران موازین طبیعی حقوق در قرون گذشته سست و واهی به نظر میرسید، و به همین جهت، مکاتبی از قبیل مکاتب تحققی تاریخی و نظایر آن پیدا شده بود، ناچار بودند که به دنبال دلایل و براهین تازه بروند. ماکس شلر[4] (māks šeler؛ ۱۸۷۴–۱۹۲۸) و ن. هارتمان، فلاسفه‌ی آلمانی، به دنبال وجدان ارزشهای اخلاقی رفتند، و قوانین و رسوم و عادات را مظاهر این وجدان ارزش دانستند. قوانین باید بر پایه‌ی ارزشهای مثبت مستقل غیر نسبی اخلاقی که ناشی از وجدان انسان است استوار باشند؛ ارزشهائی که خود قانونگذاران ناگزیر از پیروی آن باشند. قوانینی که انسان را به عنوان موضوع و ماده‌ی خارجی، که میتوان آن را به هر نحوی و بطور دلخواه تغییر داد، در نظر میگیرند قوانین ثابت و پایدار و مؤثر نخواهند بود، بلکه آن گونه قوانین میتوانند اثر بخش باشند که انسان را به عنوان شخص اخلاقی با وجدانِ ارزشهای اخلاقی ثابت در نظر بگیرند. این گونه انسان را قانون میتواند مکلف سازد، نه انسان طبیعی عاری از وجدان اخلاقی را.

قانون ضد تراست: ← شرمن، قانون ضد تراست؛ کلیتن، قانون ضد تراست.

قانون طبیعت[5] (qānune tabi'at) یا **قانون طبیعی**[6] (tabi'i)، قانونی که بسیاری از علمای حقوق و اخلاق و اجتماع به وجود آن معتقدند، و آن را، به تفاوت، ناشی از طبیعت یا وجدان یا عقل انسان یا حکم و فرمان خداوندی میدانند، و منشأ یا الهام‌کننده‌ی قوانین اجتماعی (اعم از مدنی و غیر آن) و اصول و دستورهای اخلاقی میشناسند. اصل این قانون، خواه اقتضای طبیعت انسان یا اقتضای وجدان انسان یا اقتضای عقل او یا حکم و فرمان خداوندی باشد، آن را ثابت و کلی و ضروری و لایزال و تغییرناپذیر میسازد، زیرا حکم عقل انسان یا طبیعت و وجدان انسان به عنوان انسان (نه به عنوان انسان از فلان نژاد یا فلان مملکت) و نیز حکم الاهی دارای چنین صفاتی است، کلی، ضروری، و تغییرناپذیر.

از قدیمترین زمانها، بشر برای اینکه برای اصول اخلاقی و قوانین پایه‌های مستحکمی پیدا کند در پی یافتن قوانین طبیعی یا اصول طبیعی برای اخلاق و قانون بوده است. **توماس آکویناس** چنین میگوید، "قانون طبیعی تمیزدهنده‌ی خیر از شر است، و چیزی جز درک و دریافت انسان (موجود متفکر) از قانون جاویدان الاهی نیست".

قانون طبیعی را عده‌ای منکر شده‌اند، و در طبیعت یا عقل یا وجدان انسان چیزی که دستور‌دهنده‌ی احکام اخلاقی یا قوانین اجتماعی باشد ندیده‌اند. ج. لاکه و ژ. ژ. روسو قانون طبیعی را عبارت از احکامی دانسته‌اند که حقوق آزادی و حیات و طلب خوشبختی را برای انسان تأمین کند (← حقوق طبیعی). در اعلامیه‌ی استقلال امریکا (۱۷۷۶) و اعلامیه‌ی حقوق بشر (فرانسه، ۱۷۸۹) این حقوق طبیعی برای انسان شناخته شده است. در دوره‌ی معاصر، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) از طرف مجمع عمومی سازمان ملل صادر شده است. نیز ← قانونشناسی؛ قانون، در اصطلاح علمی و فلسفی.

قانون طبیعی: ← قانون طبیعت.

قانون کار: ← کار، قانون.

قانون کلیسائی[7] (qānune kelisā'i)، مجموعه‌ی قوانین و مقرراتی که بر یک کلیسای مسیحی و اعضای آن حاکم است. قانون کلیسائی را کلیسا وضع میکند، و متضمن قوانین مدنیی که ممکن است شامل حال کلیسا شود نیست.

جامعترین و منظمترین قانون کلیسائی قانون کلیسای کاتولیک رومی است که مبتنی بر مقرراتی است که شوراهای جامع و محلی (← شورای جامع) و پاپها و نیز اسقفها (در امور وابسته به اسقف‌نشینها) وضع کرده‌اند. اگرچه قانون کلیسا صورةً مانند قانون مدنی است، و اقتباساتی از تکنیک حقوقی این قانون دارد، اساساً با آن متفاوت است. قانون مدنی قانون‌نامه‌ای است برای تنظیم رفتار اجتماعی اشخاص و حفظ حقوق آنان؛ اما قانون کلیسا، نه فقط بر رفتار خارجی اعضای خود، بلکه بر رفتار مذهبی داخلی آنان هم حاکم است. قوت قانون مدنی از داخل جامعه برمیخیزد، ولی قدرت و اعتبار قانون کلیسا ناشی از اعضا یا سران آن نیست، بلکه ناشی از عیسی مسیح است که، در عین حال، داخل جامعه و برتر از آن است. هدف قانون کلیسا تنها نظم اجتماعی نیست، بلکه این است که

(۱)Kohler (۲)Gény (۳)Pound (۴)Scheler (۵)law of nature (۶)natural law (۷)canon law

اعضای خود را چنان تعلیم دهد که، در زندگی، حتی الامکان عیسی را سرمشق خود قرار دهند. قانون بزرگ کلیسای کاتولیک رومی به کودکس یوریس کانونیکی[1] (kodeks yuris kānoniki) [= قانون‌نامه‌ی قانون کلیسائی] معروف است، و آن در ۱۹۱۷ اعلام و از ۱۹۱۸ به موقع اجرا گذاشته شد. این قانون‌نامه نتیجه‌ی کار چند قرن بوده است. نخستین کسی که قوانین متشتتی را که در طی چند قرن وضع شده بود تنظیم کرد (اواسط قرن ۱۲م) گراتیانوس است، که کار خود را بر اساس روشهای حقوق رومی قرار داد. در سینود اسقفها، که در اکتبر ۱۹۶۷ در رم منعقد شد، مسئله‌ی تجدید نظر قانون‌نامه مورد توجه خاص قرار گرفت، و اسقفان عموماً طرفدار مختصر کردن آن بودند.

قانون کلیسائی کلیساهای شرقی ناشی از آثار آباء کلیسا، آثار منسوب به رسولان مسیح، و منشورهای شوراهای جامع و محلی است. به علاوه، به سبب بستگی نزدیک مذهب و دولت در امپراطوری بیزانس، امپراطورها مقررات کلیسائی بسیاری تقریر کرده‌اند.

قانون گدایان[2]، قانونی که در سال ۱۶۰۱ در انگلستان برای کومک به مستمندان و جلوگیری از ولگردی و سرگردانی آنان وضع شد. به موجب این قانون، دولت عهده‌دار نگاهداری گدایان شد، و قانون مقرر میداشت که نوانخانه‌هائی ایجاد شود، و هزینه‌ی آنها از طریق وضع مالیاتهای محلی تأمین گردد. درین نوانخانه‌ها ناتوانان، پیران، بیماران، و مجانین، همه در یک جا، نگاهداری میشدند، و کسانی که قدرت و توانائی جسمی داشتند به کار گماشته میشدند. از ح ۱۷۰۰ کارگاههائی ایجاد شد که به گدایان سالم کارهای مختلف میآموختند. در ۱۸۳۴ اصلاحاتی در قانون گدایان به عمل آمد، هزینه‌ی نوانخانه‌ها را دولت تقبل کرد، ولی این اصلاحات بر این اساس بود که مستمندی تا حدی ناشی از این است که شخص تن به کار نمیدهد نه از اینکه کاری برای او نیست. در نتیجه، کومکی که به مستمندان میشد از عایدی فقیرترین کارگران کمتر گردید. در سال ۱۹۲۷ قانون کومک به گدایان تغییر یافت، و قانونی منصفانه‌تر جای آن را گرفت. در بسیاری از کشورهای اروپائی، تا قرن ۱۹م کومک به مستمندان تحت نظارت کلیسا بود. پس از آن، در نتیجه‌ی احساسات نوعپروری، دولتها متصدی این کار شدند. اکنون در کشورهای متمدن جهان نوانخانه‌هائی وجود دارد که به هزینه‌ی دولت از گدایان نگاهداری میکنند، و کسانی را که قادر به کار هستند به کار میگمارند، و آنهائی که ناتوان هستند رایگان اعانه میکنند. در بسیاری از کشورها قوانینی برای اصلاحات اجتماعی وضع شده است که گدائی را از میان برداشته است. نیز ← تامین اجتماعی.

قانون گرانش عمومی: ← گرانش.

قانون گرانش نیوتن: ← گرانش.

قانون مجازات: ← قانون جزا.

قانون مدنی[3] (qānune madani)، قانون حاکم بر روابط افراد صرفاً از نظر عضویت آنها در جامعه، قطع نظر از شغل و حرفه و فقر و غنا و امثال آنها. قانون مدنی ناظر به مسائل مربوط به اشخاص، خانواده، و اموال است (← حقوق مدنی). از معروفترین قوانین مدنی ← قانون‌نامه‌ی ناپلئون است، که در بیشتر قوانین مدنی ممالک مختلف از آن استفاده شده است.

قانون مدنی ایران در سه مجلد است (اول در اموال، دوم در اشخاص، و سوم در ادله‌ی اثبات دعوا)، و بر فقه شیعه و ← قانون‌نامه‌ی ناپلئون استوار است. از پیش از سال ۱۳۰۶ هش مطالعاتی در باب تهیه‌ی قانون مدنی به عمل آمد. پس از آن، در دی ماه سال ۱۳۰۶ هش، کمیسیون تدوین قانون مدنی با عضویت جمعی از حقوقدانان و علمای دینی در وزارت دادگستری تشکیل یافت، و جلد اول قانون مدنی در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷ هش به تصویب مجلس شورای ملی رسید (چون در آن هنگام دولت در نظر داشت هر چه زودتر مقدمات الغای کاپیتولاسیون را فراهم سازد، این قانون به صورت ماده‌ی واحده‌ای تصویب شد). مجلدات دوم و سوم قانون مدنی از ۶ بهمن ۱۳۱۳ تا ۸ آبان ۱۳۱۴ هش به تصویب مجلس رسید.

قانون مدون: ← قانون. نیز ← قانون‌نامه؛ قانون اساسی.

قانون مسعودی (qānune mas'udi)، کتابی در علم هیئت و ریاضیات، به زبان عربی، تألیف ابوریحان بیرونی، که مؤلف آن را در ۴۲۱ هق به سلطان مسعود ابن محمود غزنوی اهدا کرده است. گویند سلطان مسعود برای این کار یک بار فیل سکه‌ی نقره به عنوان انعام در حق بیرونی مقرر فرمود، ولی بیرونی از قبول آن امتناع کرد. این کتاب در سه جلد در حیدرآباد دکن طبع شده است (۱۹۵۴-۵۶)، ولی درخور تحریر و طبعی محققانه میباشد. قسمتهائی از آن را کارل سکوی[4] (kārl skoy) به زبان آلمانی ترجمه کرده است. مخصوصاً ترجمه‌ی آزاد او از مقاله‌ی سوم کتاب و حواشی او بر این مقاله که، پس از مرگش، تحت عنوان علم مثلثات نزد منجم ایرانی ابوریحان محمد ابن احمد بیرونی چاپ شده (هانوور، ۱۹۲۷) بسیار جالب است.

قانون مقدس: ← قانون یا قانون مقدس.

قانون مقدس غربی: ← وولگات.

قانون‌نامه[5] (qānun.nāme)، فنه کود[9] (kod)، هر مجموعه‌ای از قوانین حقوقی مکتوب که به صورت ثابت و آمرانه تقریر شده باشد. قانون‌نامه را، در مقابل قانون عرفی و مرسوم (← عرف)، قانون مدون هم میخوانند. قانون‌نامه‌های اولیه (مانند الواح دوازده‌گانه) ناشی از تقاضاهای مردم بود که میخواستند مقررات شفاهی نوشته شود تا از سفسطه‌های حقوقی جلوگیری شود. در قوانین رومی که بعداً پیدایش یافت (← حقوق رومی) "قانون‌نامه" معنی دقیق کنونی خود را یافت. یکی از بزرگترین قانون‌نامه‌ها قانون‌نامه‌ی رومی کورپوس یوریس کیویلیس بود. در اروپا، در اواخر قرن ۱۸م، که کشورهای بت اروپا به تهیه‌ی قانون مدنی پرداختند، احتیاج به قانون‌نامه‌ای مانند قانون‌نامه‌ی رومی قطعی شد. در ۱۸۰۴ ← قانون‌نامه‌ی ناپلئون، و پس از آن قانون‌نامه‌های دیگر پدید آمد.

قانون همایونی، کتاب، ← خواندمیر.

قانونیدن: ← قدیس‌سازی.

قاورد (qāvord) [عمادالدین قراارسلان قاورد (qarā.arslān)]، فت ۴۶۵ یا ۴۶۶ هق، مؤسس سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان و اولین پادشاه (۴۳۳-۴۶۵ یا ۴۶۶ هق) آن سلسله؛ پسر چغری بیگ. طغرل بیگ حکومت کرمان و طبسین (← طبس، شهر) را به او داد (۴۳۳ هق)، اما در آن زمان کرمان جزء قلمرو ابوکالیجار دیلمی بود، و پس از مرگ وی بود که بردسیر، کرسی کرمان، به دست قاورد افتاد، و وی فرمانروای این ناحیه شد، و بلوچستان را هم به تصرف درآورد. در ۴۵۵ هق شیراز را نیز گرفت، و چون این کار بی‌اجازه‌ی الپ ارسلان بود، الپ ارسلان بر ضد او لشکرکشی کرد، ولی عاقبت با وی صلح کرد (۴۵۸ یا ۴۵۹ هق)، و او را همچنان بر امارت مستقل کرمان و بلوچستان بداشت. هنگام جلوس (۴۶۵ هق) ملکشاه سلجوقی، قاورد به تحریک بعضی امرا، در صدد مخالفت با وی برآمد، و در نزدیک کرج (بین بروجرد و اراک فعلی) بین طرفین جنگ روی داد. قاورد منهزم و سپس دستگیر شد، و او را چندروزی مقید کرده، سپس، شبهنگام، به صوابدید و دستور خواجه نظام‌الملک طوسی، خفه کردند، و دو پسرش سلطانشاه و امیرانشاه را نیز میل کشیدند. گویند، چون قاورد گرفتار شد مدعی شد که امرای لشکر ملکشاه او را به عصیان و مخالفت دعوت کرده‌اند، و کیسه‌ای را که محتوی نامه‌های آن امرا بود به سلطان عرضه داشت، و ملکشاه آن کیسه را به خواجه نظام‌الملک بنمود تا بگشاید و آن نامه‌ها را بخواند. خواجه آن کیسه را ناگشوده در آتش افکند، و بدین تدبیر آن عده از امرا را که نامه به قاورد نوشته بودند ایمن کرد، و ابن خلکان، که این حکایت را نقل کرده، آن را از آراء پسندیده‌ی خواجه میشمارد. نظیر این حکایت را در باب مأمون عباسی و برادرش امین نیز نقل کرده‌اند.

در باب قاورد گفته‌اند پادشاهی باتدبیر و دقیق بود؛ در حفظ عیار مسکوکات خویش دقتی بسزا داشت؛ در ایجاد امنیت و اجرای عدالت سعی بسیار کرد؛ در بیابانهای اطراف کرمان و بلوچستان میلهائی به فاصله‌ی کم نصب کرد تا عبور مسافرین و قوافل مشکل نباشد. در دربند سیستان، به وسیله‌ی پسرش امیرانشاه، جنگهائی کرد که وصف آن در اشعار ازرقی آمده است. نیز در دفع طوایف بدوی کوفج (kufaj) سعی بسیار ورزید. فرزندان قاورد در کرمان حکومت کردند، و سلاجقه‌ی کرمان از اعقاب او هستند. خودش، در هنگام توجه به محاربه‌ی با ملکشاه، پسرش کرمانشاه را به جانشینی خود گماشت، اما چون حکومت او دوام نیافت، و امارت اسمی حسین سلجوقی، شاهزاده‌ی خردسال، هم قابل دوام نبود، سلطنت کرمان به سلطانشاه رسید (← سلطانشاه سلجوقی).

قاهر (qāher)، شهرت **ابومنصور محمد**، ملقب به **القاهر بالله** (al.qāhero be'l.lāh)، فت ۳۳۹ هق، ۱۹امین خلیفه‌ی (۳۲۰-۳۲۲ هق) عباسی، پسر معتضد عباسی. در زمان خلافت برادرش، مقتدر، جمعی او را با عنوان قاهر به خلافت اعلام کردند، ولی بعد از چند روز خلع شد. بعد از وفات مقتدر، امیرالامراء مونس خادم خواست پسر وی احمد را به خلافت بنشاند، اما قاهر خلافت را گرفت. خلیفه‌ای سختگیر و کینه‌کش و مال‌دوست بود. در

---

(۱)Codex juris canonici (۲)poor law (۳)civil law (۴)Schoy (۵)code

۳۲۲ هق امیرانش، به تحریک ابن‌مقله که در نهان بر خلاف وی کار میکرد، بر او بشوریدند و او را کور کردند، و به زندان انداختند، و راضی عباسی را به جای او به خلافت برداشتند. یازده سال بعد، خلیفه مستکفی او را از زندان رها کرد، و وی تا آخر عمر به گدائی روزگار گذرانید.

قاهر بالله، خلیفه‌ی عباسی، ← قاهر.

قاهره (qāhere)، شهر (جه ۳°۳۴۸'۷۷۹)، ایالت قاهره، ل مصر، پایتخت و بزرگترین شهر جمهوری متحد عرب و بزرگترین شهر افریقا، در ح ۳۰ کیلومتری ج رأس دلتای نیل؛ مرکز سیاسی، تجارتی، و فرهنگی مصر. قاهره‌ی کنونی را حومه‌ی وسیعی در دو طرف نیل فراگرفته است، و مواضعی مانند جیزه و هلیوپولیس که سابقاً مراکز جداگانه‌ای بودند جزء آن میباشند. قسمت عمده‌ی شهر بر ساحل شرقی نیل است، و حومه‌های پهناوری از آن در غ نیل قرار دارند. قاهره از مراکز حمل و نقل زمینی، رودی، و هوائی است. مهمترین صنعت آن، نساجی، بر محصول پنبه‌ی مصر استوار است.

قسمت جدید قاهره بر ساحل شرقی نیل است. قسمت قدیمتر آن در ش قسمت جدید میباشد، و بیشتر آن بین قرون ۱۱م و ۱۶م ساخته شده است. در ج قاهره‌ی جدید قاهره‌ی کهن واقع است، که بقایای شهر فسطاط در آن باقی است. دو جزیره‌ی "جزیره" و روضه (röze)، در رود نیل، جزء قاهره به شمار میروند. انتهای جنوبی "جزیره"، با عرض حدود ۱٫۶ کم و طول ح ۶ کم، محاذی قاهره‌ی جدید است، و دارای باغها، اسپریس، مدارس، و ابنیه‌ی مسکونی میباشد. جزیره‌ی روضه در ج "جزیره" و محاذی قاهره‌ی کهن است، و نیلسنج[1] (nilsanj) یا "مقیاس" در انتهای جنوبی آن میباشد، و آن اسبابی است برای تعیین ارتفاع آب نیل مخصوصاً در موقع طغیان، و ساختنش در ۹۷ هق اتمام پذیرفته است. بر ساحل غربی نیل، محاذی جزیره‌ی روضه، جیزه واقع است، که به سبب مجسمه‌ی ابوالهول (← سفینکس) و اهرام مصر معروف است، و دانشگاه قاهره در آنجاست. حومه‌ی مسکونی کنونی هلیوپولیس، ویرانه‌های هلیوپولیس باستانی، و فرودگاه در ل‌ش شهر واقعند.

قاهره قریب ۴۰۰ مسجد، مقبره، موزه، کاخ، و غیره دارد که برای مورخین و سیاحان جالب توجهند. قسمت قدیمتر قاهره از لحاظ مجموعه‌ی آثار معماری عرب گنجینه‌ای بینظیر است. از مشهورترین مساجد قاهره جامع عمرو (قرن ۷م)، جامع ابن طولون (قرن ۹م)، جامع ازهر (← الازهر)، جامع سلطان حسن (۱۳۵۶)، و جامع قایتبای (۱۴۷۵) است.

قاهره ۴ دانشگاه دارد، دانشگاه قاهره، دانشگاه اسلامی الازهر، دانشگاه عین شمس، و دانشگاه امریکائی. از کتابخانه‌های متعدد آن میتوان دار الکتب المصریه (dāro 'l.kotobe 'l.mesriy-ye) را نام برد، که دارای بسیاری کتب خطی نفیس است. نیز ← بولاق.

تاریخ

مجسمه‌ی ابوالهول و اهرام جیزه، که مربوط به ۳۰۰۰ قم هستند، از قدیمترین بناهای نزدیک قاهره‌اند. شهر ممفیس، پایتخت باستانی مصر، بر ساحل چپ نیل در ج "جزیره" قرار داشت. آبادی هلیوپولیس، در ل دشت قاهره، که ویرانه‌هایش باقی است، پیش از میلاد مسیح دایر بوده است. در ج این دشت شهر مستحکم بابلیون قرار داشته است. پس از ظهور اسلام، شهرهای کوچک مستحکمی در محل قاهره یا نزدیک آن برآمدند و از میان رفتند، بقایای شهر فسطاط در "مصر العتیقه" (قاهره‌ی کهن کنونی) باقی است. شهر قاهره را ابوالحسن جوهر در ۳۵۹ هق نزدیک فسطاط بنا نهاد، و آن پایتخت خلفای فاطمی مصر شد، و توسعه یافت. بعد از انحطاط فاطمیان، قاهره بر جای ماند، و اهمیت فرهنگی و اقتصادی و سیاسی آن افزایش یافت، و عاقبت جای اسکندریه را گرفت، و شهر عمده‌ی مصر شد. قاهره بر اراضی مرتفع نزدیک رشته‌کوه مقطم (moqattam) بنا شد تا از خطر سیل در امان باشد.

دوره‌ی صلاح‌الدین ایوبی عهد جدیدی در تاریخ مصر و قاهره است. وی باروی کهنه‌ی شهر را ترمیم کرد، و سپس، پس از بازگشت از سوریه، طرح عظیمی اندیشید، و آن قرار دادن هر دو شهر فسطاط و قاهره در باروئی مستحکم بود (۵۷۲ هق)، که قلعه‌ای مانند استحکامات سلیپیون بر آن مشرف باشد (این قلعه و قسمتی از باروی صلاح‌الدین و سه دروازه‌ی آن هنوز باقی است). صلاح‌الدین مساجد و ابنیه‌ی دیگر نیز در قاهره بنا نهاد. در عهد ممالیک نیز ابنیه‌ی باشکوهی در مصر بر پا شد. در دوره‌ی استیلای ترکان عثمانی (۱۵۱۷–۱۷۶۷) شهر رو به انحطاط گذاشت، تا عاقبت محمد علی پاشا و جانشینانش قاهره‌ی جدیدی احداث کردند. قاهره‌ی جدید از دوره‌ی اشغال شهر به دست فرانسویان در عهد ناپلئون I است (۱۷۹۸–۱۸۰۱). در ۱۸۰۱ نیروهای بریتانیائی و عثمانی فرانسویان را از آنجا بیرون راندند، و استیلای اسمی عثمانیان بار دیگر برقرار شد. در عهد (۱۸۱۱–۴۸) محمد علی پاشا، کانالهائی ساخته شد، در کشاورزی و صنعت اقداماتی آغاز گردید، و بناهای تازه‌ای تأسیس شد. نخستین راه آهن در افریقا راه آهن بین قاهره و اسکندریه است، که در ۱۸۵۵ ساخته شد. مع ذلک، ساختمانهای مدرن شهری از دوره‌ی خدیو اسماعیل پاشا است. در این دوره، خطوط آهن از قاهره به شهرهای شمالی مصر و به ترعه‌ی سوئز کشیده شد. ترعه‌ی سوئز در ۱۸۶۹ اتمام پذیرفت.

پس از جج I، مخصوصاً بین ۱۹۳۷ و ۱۹۴۷، قاهره سریعاً ترقی کرد. جمعیت و محصول پنبه و فعالیتهای صنعتی افزایش یافت، و در نتیجه، جنبه‌ی تجارتی قاهره و توسعه‌ی شهری آن قوت گرفت. خارجیها (انگلیسی، فرانسوی، ایتالیائی، یونانی، شامی، لبنانی، و غیره) و گروه کوچکی از طبقه‌ی متوسط مصری جائی تازه به شهر بخشیدند. در جج II مصر از پایگاههای عمده‌ی متفقین بود، و این امر به صنعتی شدن قاهره کومک کرد.

قاهره، کنفرانس (konferānse qāhere)، کنفرانسی که در ۲۲–۲۶ نوامبر ۱۹۴۳، در طی جج II، از ف. د. روزولت، رئیس جمهور کشمت، و. چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا، و چیانگ کای‌شک، ژنرال چینی، در قاهره تشکیل یافت. شرکت‌کنندگان درین کنفرانس متعهد شدند که تا تسلیم بدون قید و شرط ژاپن جنگ با آن کشور را ادامه دهند، و تمام سرزمینهائی را که ژاپن از ۱۸۹۵ به بعد تصرف کرده بود از آن کشور پس بگیرند. همچنین قرار شد که کشور کره "در موقع مقتضی" استقلال یابد. ← کنفرانس تهران بلافاصله پس از این کنفرانس تشکیل شد.

قایتبای، شهرت الملک الاشرف ابوالنصر سیف‌الدین (al.maleko 'l.ʿašraf abo'n.nasr seyfo'd.dine qāyetbāy)، فت ۹۰۲ هق، سلطان (۸۷۳–۹۰۲ هق) مصر و شام، از سلسله‌ی ممالیک برجی. وقتی که به سلطنت رسید قریب ۶۰ سال داشت. مشکل سیاسی عمده‌ی او روابط مصر و عثمانی بود. رقابت دو دولت به صورت جنگ بین امرای دست‌نشانده‌ی آنان در آسیای صغیر بروز میکرد. عاقبت در ۸۹۶ هق بین دولتین صلح منعقد شد، و قایتبای بقیه‌ی ایام سلطنت خود را به امور داخلی پرداخت.

قایتبای از مهمترین سلاطین سلسله‌ی ممالیک برجی است. اعتبار مملکت ممالیک را در خارجه بسیار بالا برد، اما مردی بسیار قسی القلب بود، تا حدی که، نه فقط برای تماشای شکنجه‌ی مقصرین حضور مییافت، بلکه خود در آن شرکت میکرد.

قایدو خان، شاهزاده‌ی مغول، ← قیدو خان.

قایش (qāyeš)، ده (جه ۱°۵۷۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سردرود، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۲۱کیلومتری ل‌غ رزن.

قایق آفتاب: ← صبه.

قایقرانی، مسابقه‌ی، در بعضی از کشورها، مسابقات ادواری قایقرانی ورزشی سازمان‌یافته است. در انگلستان، قایقرانی در اوایل قرن ۱۹م به صورت یک ورزش سازمان‌یافته درآمد. نخستین مسابقه‌ی بین دانشگاههای آکسفرد و کیمبریج در سال ۱۸۲۹ صورت گرفت. پس از آن، در سال ۱۸۳۹، مسابقات سلطنتی هنلی در هنلی-آن-تمز تأسیس شد. این مسابقه، که معروفترین مسابقات قایقرانی در جهان است، از آن سال به بعد، جز در مواقع جنگ، همه‌ساله اجرا شده است. در کشمت، قدیمترین مسابقات قهرمانی بین دانشگاهها مسابقه‌ی قایقرانی سال ۱۸۵۲ بین دانشگاههای هاروارد و ییل بوده است.

قاین (qāyen)، شهر (جه ۳°۴۱۸'۶ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش قاینات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ ۱۱۳کیلومتری ل بیرجند و سر راه گناباد به بیرجند، در ناحیه‌ی قهستان، نامش را قائن (qāʾen) هم ضبط کرده‌اند. اقلیمش گرمسیری است، و آبش از قنات تأمین میشود. محصول عمده‌اش زعفران است، که از قدیم کشت آن در آنجا معمول بوده است.

قاین شهری قدیمی است. به گفته‌ی ابن حوقل (قرن ۴م هق)، شهر قلعه‌ای مستحکم داشت که مقر حاکم آنجا بود، و گرد قلعه خندقی حفر کرده بودند، و شهر مسجد جمعه داشت (مسجد جامع کنونی قاین مورخ ۷۹۶ هق است). شهر سه دروازه داشت. در موضعی به فاصله‌ی دو روز راه از قاین بر جاده‌ی نیشابور خاکی معروف به طین نجاحی (tine najāhi) وجود داشته که به نواحی اطراف صادر میشده و مردم آن را میخورده‌اند. ناصر خسرو در ۴۴۴ هق از قاین دیدار و از استحکام شهر یاد کرده است. حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق)

(1) nilometer

از مرکزیت قاین نسبت به سایر آبادیهای قهستان یاد کرده است.

قاینات (qāyenāt) یا **قائنات** (qāʾenāt)، بخش، ل شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، مرکزش شهر قاین. از ش به افغانستان محدود است. از پنج دهستان حومه‌ی قاین، نیمبلوک، پسکوه، زهان، و زیرکوه تشکیل یافته. محصول عمده‌اش زعفران است. در مآخذ اواخر عهد قاجاریه، پیش از تقسیمات جدید کشور، قاینات از ولایات خراسان، و قاین و بیرجند از شهرهای آن محسوب بود. نیز ← قهستان.

قایین: ← قابل.

قبا، آبادی، ← قباء.

قبا (qobā)، شهر باستانی فرغانه در حوالی اندیجان که ریزابه‌ای از رود سیحون، به نام رود قبا، از کنارش میگذشته است. در قرن ۴م حق از شهرهای معتبر بود و قلعه‌ی محکم و مسجد جامع داشت.

قباء (qobāʾ) یا **قبا** (qobā)، آبادیی در حومه‌ی جنوبی مدینه، که از چاهی به همین اسم نام گرفته است. محمد ص، در هجرت از مکه به مدینه، در روز دوشنبه‌ی ۱۲ ربیع الاول سال اول حق (۲۴ سپتامبر ۶۲۲) به قبا رسید، و روزهای دوشنبه‌ـ پنجشنبه (یا جمعه) را در آنجا ماند، و پس از آن روی به مدینه نهاد. ← محمد، قسمت ۱۹.

قبائلیه[1] (qabāʾeliyye) یا **بلاد القبائل** (-belā l.qabāʾel' do)، ناحیه‌ای از الجزایر در ش شهر الجزایر، در ولایات الجزایر و قسنطینه. به قبائلیه‌ی بزرگ و قبائلیه‌ی کوچک منقسم میشود. قبائلیه‌ی بزرگ ناحیه‌ای زراعتی و حاصلخیز و دارای آب فراوان است، و کوههای جرجره (-jor jora) مانند دیواری بلند بر آن محیط میباشند. ساکنین آن ("قبائل") از نژاد بربرند، و اگرچه با الفبای عربی مینویسند، زبانشان بربری است. ساکنین قبائلیه‌ی کوچک تا حد وسیعی به آداب و سنن عرب متخلق شده‌اند.

قباد (qabād؛ تلفظ مشهور qobād)، در شاهنامه. **۱ـ** پهلوان ایرانی و برادر قارن یا قارن کاوگان. در جنگهای منوچهر با سلم و تور، پیشرو و سردار سپاه بود. در پادشاهی نوذر به دست بارمان، پهلوان تورانی، کشته شد. **۲ـ** نخستین پادشاه کیانی. ← کیقباد. **۳ـ** پسر پیروز ساسانی. ← قباد I.

قباد I یا **غباد I** (-qobād)، پهلوی **کواذ** (kavāḏ)، فت ۵۳۱، شاهنشاه (۴۸۸-۴۹۶؛ و ۴۹۸ یا ۴۹۹-۵۳۱) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان، پسر پیروز I و جانشین ولاش. پس از شکست پیروز از هیاطله یا هفتالیان، چند سال به عنوان گروگان نزد این قوم به سر برد، و با آنان حسن رابطه یافت. به همین جهت، پس از خلع بلاش، ایرانیان او را به سلطنت برداشتند بدین امید که از فشار هیاطله کاسته شود. ظاهراً، پس از اینکه قباد به سلطنت رسید، اگرچه هیاطله از ایران خراج میگرفتند، روابط آنان با ایران بهبود یافت. از رجال مقتدر ایران در این زمان زرمهر (zarmehr) بود، که محرک اصلی برانداختن ولاش بود، و در سالهای اول سلطنت قباد از اشراف درجه‌ی اول بود. قباد که از جاه‌طلبی وی بیمناک بود عاقبت او را به قتل رسانید. مقارن این ایام مزدک ظهور کرد، و قباد، برای تحکیم موقعیت خود، یا از روی اعتقاد باطنی، به وی نزدیک شد. نجبا و روحانیون ایران که از گرایش قباد به آیین مزدک بیمناک بودند، و نیز بعضی که به سبب قتل زرمهر از قباد ناراضی بودند، در صدد برانداختن سلطنت او برآمدند، و سرانجام قباد را خلع کردند، و برادرش جاماسب را به سلطنت برگزیدند. در شورایی که متعاقباً برای تعیین کردن سرنوشت نهائی قباد منعقد شد، گشنسبداد (gošnasbdād)، که از دوستان زرمهر بود، خواستار قتل قباد بود، اما عاقبت قباد را در زندان انوشبرد محبوس کردند.

قباد پس از چندی به وسیله‌ی یکی از بزرگان ایران، به نام سیاوش، از زندان گریخت (نیز ← مزدک، قسمت II)، و به دربار خاقان هیاطله رفت؛ خاقان ازو به گرمی پذیرائی کرد، و دختر خود را به زنی به وی داد، و سپاهی در اختیار او گذاشت تا سلطنت از دسترفته را بازگیرد، به شرط اینکه پس از نیل به سلطنت خراجی به خاقان بپردازد. قباد در ۴۹۸ یا ۴۹۹ سلطنت را بازگرفت، و بر خلاف طریقه‌ی عادی سلاطین ساسانی، که مدعیان سلطنت را میکشتند یا کور میکردند، از تقصیر جاماسب درگذشت. با بزرگان و نجبا نیز به مهربانی رفتار کرد، و فقط گشنسبداد را به قتل رسانید. در پیروی از مزدک و حمایت از وی جانب حزم و احتیاط را گرفت، سپس به استوار کردن قدرت سلطنت پرداخت، قبایل گردنکش را مطیع کرد، ارامنه را آزادی مذهب داد، به شرط اینکه در کشمکش ایران و روم یار ایران باشند، اقداماتی برای تضعیف اشراف به عمل آورد. چهار پاذگوسپان در کشور معین کرد. برای اینکه خراج موعود را به خاقان هیاطله بپردازد از امپراطور روم درخواست وام کرد، ولی وی امتناع نمود. قباد در ۵۰۲ به روم لشکر کشید، و آمد را فتح کرد، اما به سبب هجوم قبایل هون، ناچار صلحی هفتساله با امپراطور روم منعقد کرد (۵۰۵ یا ۵۰۶)، و سپس به دفع مهاجمین پرداخت، و آنان را مغلوب کرد. بعداً به عمران و آبادی کشور پرداخت، و شهرهائی بنا نهاد.

در سال ۵۱۹ مسئله‌ی تعیین جانشین برای قباد پیش آمد. قباد مایل بود که پسر سومش خسرو (انوشروان) جانشین او شود، اما مزدکیان با تمام قوا کوشیدند که از جانشینی خسرو جلوگیری کنند، و راه را برای سلطنت پسر دیگرش کاوس آماده سازند (برای تفصیل ← مزدک، قسمت II). در این میان، قباد بتدریج از مزدکیان دور میشد. در سال ۵۲۸ یا آغاز ۵۲۹ حادثه‌ی قتل عام مزدکیان روی داد (← مزدک، قسمت II). پس از وفات قباد، پسرش خسرو انوشروان به سلطنت نشست.

قباد II یا **غباد II** (-qobād)، پهلوی **کواذ** (kavāḏ)، معروف به **شیرویه** یا **شیروی**، پسر خسرو پرویز (فت ۶۲۸)، شاهنشاه ساسانی، که چند ماهی پس از پدر سلطنت کرد. وی پسر خسرو از مریم، دختر امپراطور روم، بود. خسرو پرویز، پس از شکست یافتن از هراکلیوس (هرقل)، می‌خواست مردانشاه را، که پسر وی از شیرین بود، جانشین خود سازد. قباد با فرمانده قوای کشور متحد، و با هراکلیوس وارد مذاکره شد، و هراکلیوس حاضر به صلح با ایران گردید. بعضی دیگر از بزرگان نیز به شیرویه پیوستند، و وی خود را پادشاه خواند، و پدر را به زندان افکند، و به قتل رسانید. شیرویه برادران خود را که ۱۷ تن بودند نیز هلاک کرد. عاقبت، پس از ۶ ماه سلطنت، درگذشت، و گویند او را مسموم کردند یا شیرین او را مسموم کرد، و بعضی مرگ او را به سبب طاعون دانسته‌اند. پس از وی پسرش اردشیر III را که طفلی خردسال بود به سلطنت نشاندند.

قباد ابن یزید: ← شروانشاهان، قسمت I.

قبادی (qobādi)، دهستان، بخش ثلاث یا باباجانی، شهرستان پاوه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۵(۲) آبادی. این دهستان ییلاق طایفه‌ی قبادی (ح ۱۱٬۰۰۰ خانوار) است.

قبادیان (qobādiān)، از نواحی بلخ. ناصر خسرو بدانجا منسوب است.

قباذق، آسیای صغیر، ← کاپادوکیا.

قباله[2] (qabbāla)، تفسیر سرّی کتاب مقدس بین ربی‌های یهود و بعضی مسیحیان قرون وسطائی، که در آغاز دهن به دهن نقل میشد، و بعدها به صورت مکتوب درآمد. اگرچه مدعی بودند که قباله شفاهاً از حضرت ابراهیم رسیده است، این تفسیر سری پرداخته‌ی قرون وسطی است، و در قرن ۷م پس‌ـ آمده، و تا در قرن ۱۸م رونق داشته است، و در قرن ۱۲م به اوج رواج خود رسیده. قباله سخت تحت تأثیر فلسفه‌ی نوافلاطونی بوده است. تفسیر قباله‌ای کتاب مقدس مبتنی بر این بوده است که هر یک از کلمات، حروف، اعداد، و حتی آکسان‌ـ ها در کتاب مقدس معانی رمزی دارد، که اصحاب قباله بر آنها واقفند. قباله عاقبت به صورت بازی با حروف درآمد، و منشأ قسمت اعظم سحر و جادو در قرون وسطی شد. قباله هنوز در میان حسیدیم پیروانی دارد. دو مأخذ اصلی قباله یکی کتاب خلقت است، که احتمالا در قرن ۶م نوشته شده، و دیگری کتاب زهر (zohar) [= روشنی] است، که در قرن ۱۳م نوشته شده، ولی نویسنده آن را به یکی از فضلای یهودی قرن ۲م نسبت داده.

قبان (qobān)، ناحیه‌ای در خوزستان جنوبی، ش جزیره‌ی آبادان. از ش و غ به ترتیب به شاخه‌های شط الاعمی (یا قبان) و بهمنشیر از رود کارون محدود است، و از ج به خلیج فارس منتهی میشود. در اوایل سلطنت صفویه، قبان در دست یکی از سرکردگان ایل افشار بود. در دوره‌ی امارت سید مبارک مشعشعی، مقارن سلطنت شاه عباس I صفوی، افراسیاب پاشا، حاکم عثمانی بصره، آن را گرفت و طایفه‌ی بنی‌کعب را در آنجا سکنی داد. پس از لشکرکشی (۱۱۴۵ حق) نادر شاه به خوزستان، ناحیه‌ی قبان به ایران بازگشت.

قباوی، ابونصر احمد ابن نصر: ← تاریخ بخارا.

قبایل مفقود یهود[3]، عنوان ۱۰ قبیله‌ی یهود شمالی، مؤسسین مملکت اسرائیل، که پس از فتح (۷۲۲ ق‌م) سامره به دست سارگن II، به اسارت برده شدند. از آن به بعد دیگر اسمی از این قبایل شنیده نشد، و به همین جهت، به قبایل یا طوایف مفقود یهود معروف شدند، و بعدها افسانه‌هائی در باب آنان پرداخته شد، و فرضیات متعددی در باب سرنوشت آنها به وجود آمد، چنانکه بعضی آنها را

(۱) Kabylia (۲) cab(b)ala (۳) lost tribes

با تاتارها، برخی با چینیها، و حتی جمعی آنان را با هندیشمردگان امریکا منطبق کردند. نظریه‌ی دیگری که هنوز هم پیروانی دارد، انگلیسیها را با طوایف مفقود یکی میشمارد، و این نظریه در قرن ۱۷م عامل مؤثری در بازگشت یهودیان به انگلستان بود. حقیقت این است که قبایل مذکور در مردمی که در میان آنها متفرق شدند مستهلک گشتند.

قبج، کوه، ← قبق.

قبچاق، طوایف ترک، ← قپچاق.

قبخ: ← خلخال.

قبخ، کوه، ← قبق.

قبر ایاز: ← سنگ‌بست.

قبر جاماسب (qabre jāmāsb)، سکوئی سنگی به فاصله‌ی ح ۲کیلومتری آبادی کراده (karāde) از بخش خفر شهرستان جهرم، فارس. قاعده‌ی آن مربعی به ضلع ح ۵٫۵ متر و ارتفاعش ح ۶ متر است. به گفته‌ی کتاب آثار عجم، مردم محل در باره‌ی این بنای قدیمی و آثار نزدیک آن افسانه‌هائی میگویند.

قبرس[1] (qebres؛ عربی qobros)، یا **کوپروس** (kupros)، کشور جمهوری (۹°۲۵۰ کم۲؛ جم تخمیناً ۶۳۰°۰۰۰)، که جزیره‌ای است در ش دریای مدیترانه به فاصله‌ی ح ۶۴کیلومتری ج ترکیه و ح ۹۷کیلومتری غ سوریه، پایتختش نیکوزیا. دو رشته‌کوه در س تا س جزیره کشیده شده است. عمده‌ترین ناحیه‌ی فلاحتی جزیره در دشت میان این دو رشته قرار دارد. از محصولات آن غلات، انگور، زیتون، توتون، مرکبات، و پنبه است. پرورش گوسفند و کرم ابریشم رواج دارد. از منابع معدنی آن پیریت، اخرا، کروم، پنبه‌ی کوهی، سنگ گچ، و مس است. شهرهای عمده‌اش عبارتند از نیکوزیا، فاماگوستا، و لیماسول. قریب ۷۸٪ جمعیت آن یونانی‌نژاد و بقیه ترک‌نژادند. بنا بر قانون اساسی که از ۱۹۶۰ مجری است رئیس‌جمهور توسط یونانی‌نژادها و معاون او توسط ترک‌نژادها انتخاب میشوند. قوه‌ی مقننه از دو مجلس تشکیل یافته است.

تاریخ

از کاوشهائی که در جزیره به عمل آمده وجود یک فرهنگ عصر حجر جدید در دوره‌ی از ۴۰۰۰ تا ۳۰۰۰ قم در آنجا ثابت شده است. ارتباط با مشرق‌زمین و (پس از ۱۵۰۰ قم) با یونان در تمدن قبرسی تأثیر بسیار داشت. در ح ۸۰۰ قم فنیقیها در قبرس ساکن شدند. پس از آن، حکومت قبرس به دست آشور، مصر، و ایران افتاد، اما شاهان محلی برقرار بودند. در ۳۳۳ قم به تصرف اسکندر مقدونی درآمد. پس از مرگ اسکندر، دوباره مصر بر آن دست یافت، تا آنکه در ۵۸ قم ضمیمه‌ی روم شد.

قبرس در ادوار باستانی پایگاه کشتیرانی میان سواحل سوریه و مصر بود، و از همین جا اهمیت بازرگانی یافت. شهرت آن همچنین به مناسبت معادن مس فراوانی بود که به کشورهای آن روز جهان صادر میکرد (نام مس در بعضی از زبانهای اروپائی مأخوذ از نام این جزیره است). قبرس در ایام باستانی از مراکز پرستش آفرودیته بود. قدیس برنابا و قدیس پولس مسیحیت را به آنجا وارد کردند. در آغاز بسط اسلام جزء امپراطوری بیزانس بود. نخستین لشکرکشی مسلمانان بدانجا در زمان معاویه روی داد (۲۸ هق، مطابق ۶۴۹ بم). از شرایط صلح (۶۹ هق، مطابق ۶۸۸ بم) عبدالملک ابن مروان و امپراطور یوستی‌نیانوس II تقسیم خراج قبرس بود. ریچارد I انگلستان در ۱۱۹۱ قبرس را از دولت بیزانس گرفت، سپس آن را به شهسواران پرستشگاه فروخت، و از آنان به گی دو لوزینیان منتقل شد (۱۱۹۲). خاندان لوزینیان تا ۱۴۸۹ بر قبرس حکومت کرد، و در این مدت، قبرس متحدی نیرومند برای صلیبیون و تهدید دائمی برای ممالک مصر و شام بود. در ۱۴۸۹ قبرس ضمیمه‌ی جمهوری ونیز شد. عثمانیها در عهد سلطان سلیم II قبرس را به تصرف درآوردند (۱۵۷۱)، و جمع کثیری از ایشان در آنجا مقیم شدند. در زمان ترکان عثمانی شورشهای متعدد درگرفت، ولی با قوه‌ی قهریه سرکوب شد. جزیره رو به انحطاط گذاشت. اهمیت جزیره، که با خالی شدن معادن مس آن رو به کاهش گذاشته بود، با پیدایش کشتی بخار بکلی از میان رفت.

در کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) امپراطوری عثمانی، بر طبق موافقتنامه‌ای جداگانه، اداره‌ی قبرس را به بریتانیای کبیر واگذار کرد. در ۱۹۱۴ بریتانیا آن را به قلمرو خود ملحق کرد، و در ۱۹۲۵ قبرس یک مستعمره‌ی فرمانگزار شد. در دوره‌ی حکومت بریتانیا، نهضتی در میان یونانی‌نژادان جزیره برای پیوستن به یونان درگرفت. کار اغتشاش بالا گرفت، و در ۱۹۵۵ عملیات تروریستی آغاز شد. در ۱۹۵۶، مقامات بریتانیائی اسقف اعظم ماکاریوس III را، که سخنگوی ملیون یونانی قبرس بود، تبعید کردند، و این امر بر وخامت اوضاع افزود. ترک‌نژادان جزیره، که از حمایت کشور ترکیه برخوردار بودند، خواستار تجزیه‌ی جزیره شدند، و جنگ داخلی بر پا شد. عاقبت در ۱۹۵۹ راه حلی برای رفع این اختلافات پیدا شد. بر طبق این راه حل، قرار شد قبرس در ۱۹۶۰ به صورت کشوری مستقل درآید، اما حاکمیت بریتانیا بر پایگاههای نظامی خود در جزیره باقی بماند. در انتخابات ۱۹۵۹، اسقف ماکاریوس رئیس جمهور و فاضل کوچوک به معاونت وی انتخاب شد. قبرس در ۱۹۶۰ به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد، و در ۱۹۶۱ به گروه ممالک مشترک المنافع بریتانیا پیوست.

قبض (qabz)، نزد صوفیه، حالی که برای عارف وقتی که در مقام خوف باشد دست میدهد. مقابل آن است حال بسط (bast)، که مربوط است به مقام رجا. قبض برای عارف شبیه است به خوف برای مبتدی، و رجا برای مبتدی شبیه است به بسط برای عارف. اصطلاح قبض و بسط ظاهراً هر دو از قرآن (بقره ۲۴۶) گرفته شده است. قبض از حال اندوه و گرفتگی است که در بعضی موارد برای عارف پیش میآید، در مقابل بسط، که شادی و گشادگی است. تفاوت آنها هم درین است که خوف و رجا تعلق دارند به امری مکروه یا محبوب که مستقبل و آینده باشد، و قبض و بسط متعلقند به امری که در وقت حاضر برای عارف پیش آمده باشد. البته قبض و بسط، چون اختصاص به عارف دارند، از خوف و رجا، که مربوط به سالک تازه‌کار نه، برترند. اما به هر حال، خود قبض نیز در نزد عارفان از بسط مهمتر است، چون قبض، که از خوف خدا حاصل میشود ـ چنانکه از جنید نقل شده است ـ انسان را از خود بیرون میآورد، و بسط، که از رجا حاصل میشود، انسان را به خود او بازمی‌گرداند. بدین گونه، قبض برای مقام فنا که از نهایات منازل است ـ تا حدی در حکم مقدمه محسوب است، و اهمیت آن ازین باب نیز هست.

قبض (qabz)، در علم عروض، یکی از زحافها، و آن انداختن پنجمین حرف ساکن است از پایه‌ای (← پایه)، مانند مفاعیلن (U – – – –) که تبدیل به مفاعلن (U – U – –) شود. پایه‌ای را که تغییری چنین یافته است مقبوض (maqbuz) خوانند.

قبضه، مقیاس طول، ← ذراع.

قبطی[2]، **زبان** (qebti)، زبانی متروک از خانواده‌ی زبانهای حامی سامی (← زبان، جدول، ص ۱۱۶۶) که از ح قرن ۳م بم زبان غالب مسیحیان مصر (← قبطیها) بود، و اکنون هم در مراسم مذهبی ← کلیسای قبطی به کار میرود. پس از فتح مصر به دست مسلمانان، زبان عربی جایگزین زبان قبطی شد. مع ذلک، زبان قبطی ظاهراً تا در قرن ۱۵م کمابیش رواج داشت، ولی در قرن ۱۷م تقریباً متروک بود. زبان قبطی لهجه‌های محلی متعدد داشت. زبان قبطی با الفبای یونانی نوشته میشود، و بعضی حروف اضافی برای اصواتی که در الفبای یونانی نیست (مانند "ش") نیز دارد.

ادبیات قبطی عمدةً آثار مذهبی است، که اغلب از زبان یونانی ترجمه شده است.

قبطی[2]، **کلیسای**، کلیسای مسیحی خودمختاری که به وسیله‌ی قبطیها تأسیس شد، و رسماً به ← مذهب وحدت طبیعت مؤمن است. این مذهب را شورای خالکدون (۴۵۱) بدعتی در دین مسیح شناخت، و از آن به بعد قبطیها با قسطنطنیه و رم قطع پیوند کردند. کلیسای قبطی با کلیسای یعاقبه متحد است، و با کلیسای حبشه نیز رابطه دارد، و بطرک کلیسای حبشه یا ابونا (abunā) [عربی، = پدر ما] را بطرک کلیسای قبطی (مقرش در اسکندریه) نامزد میکند. از لحاظ آداب و تشریفات مذهبی، کلیسای قبطی همانند دیگر کلیساهای شرقی است، جز آنکه قبطیها کودکان خود را قبل از غسل تعمید ختنه میکنند، و در حلال یا حرام بودن مأکولات بعضی از مقررات شریعت موسی را رعایت مینمایند. در کلیسای قبطی، زبانهای قبطی، یونانی، و عربی، هر سه، مورد استفاده قرار میگیرند. در بین قبطیها، اقلیت کوچکی وجود دارد که پیرو پاپ هستند، و سازمان و کلیسای جداگانه‌ای دارند، اما این "قبطیهای کاتولیک" مراسم مذهبی را به رسم کلیسای قبطی انجام میدهند.

قبطیها[3] (-qebti)، عنوان مسیحیان مصری پیرو مذهب وحدت طبیعت (← قبطی، کلیسای)، که تعداد آنها بیش از یک میلیون است، و مانند مسلمانان آن سرزمین، اعقاب ساکنین اولیه‌ی دره‌ی نیل هستند. به گفته‌ی نویسندگان قدیم عرب، نام این گروه مأخوذ از قبط است، که نام یکی از سلاطین مصر قدیم و از اعقاب نوح بوده است. امروزه عموماً معتقدند که کلمه‌ی قبط مأخوذ از کلمه‌ی یونانی آیگپتوس (Aygiptos) [= مصری] است. سابقه‌ی مسیحیت در مصر به اوایل ظهور این دین و شاید به ایام حواریون عیسی میرسد، و چنانکه گفته‌اند،

---

(۱)Cyprus (۲)Coptic (۳)Copts

اسکندریه محل رسالت قدیس مرقس بوده است. هنگام استیلای مسلمانان بر مصر، این سرزمین قریب ۱۲ قرن تحت استیلای خارجی بود، و امپراطوری بیزانس آن را به صورت مستعمره‌ای تحت حکومت مأمورین رومی درآورده بود. به همین جهت، مصریها کینه‌ی اربابان خارجی خود را در دل داشتند، و این امر فتح مصر را به دست مسلمانان تسهیل کرد. پس از آن، بسیاری از مسیحیان مصر اسلام آوردند، و جمعی نیز (قبطیها) بر دین خود باقی ماندند. همین کینه‌ی مصریها نسبت به دولت بیزانس بود که در جدا شدن مسیحیان مصر از قسطنطنیه و پیوستن به مذهب وحدت طبیعت تجلی کرد (← قبطی، کلیسای).

قبق (qabq) یا **جبال قبق** (jebale)، نام جبال قفقاز در مآخذ اسلامی. ضبطهای دیگرش قبج و قبخ است. بعضی این سلسله‌کوه را جزء کوههای **قاف** میدانستند، که محیط بر زمین است. بعضی نیز جبال قفقاز را البرز نامیده و نام قبق را به قسمت شرقی آن تخصیص داده‌اند. به عقیده‌ی قدما، **یأجوج و مأجوج** در پشت جبال قبق مسکن داشتند. بعدها که اطلاعات جغرافیائی بیشتر شد، مسکن یأجوج و مأجوج را دورتر در طرف شمال شمردند.

قبلای قاآن: ← قوبلای قاآن.

قبله (qeble)، نزد مسلمانان، خانه‌ی کعبه برای کسی که بتواند آن را ببیند، و جهت رو به خانه‌ی کعبه برای کسی که از آن دور باشد و نتواند آن را ببیند. از جنبه‌ی جغرافیائی، اگر K کعبه باشد جهت قبله در موضعی مانند A از کره‌ی زمین با قوس عظیمه‌ی AK مشخص میشود (شکل)، که زاویه‌ی

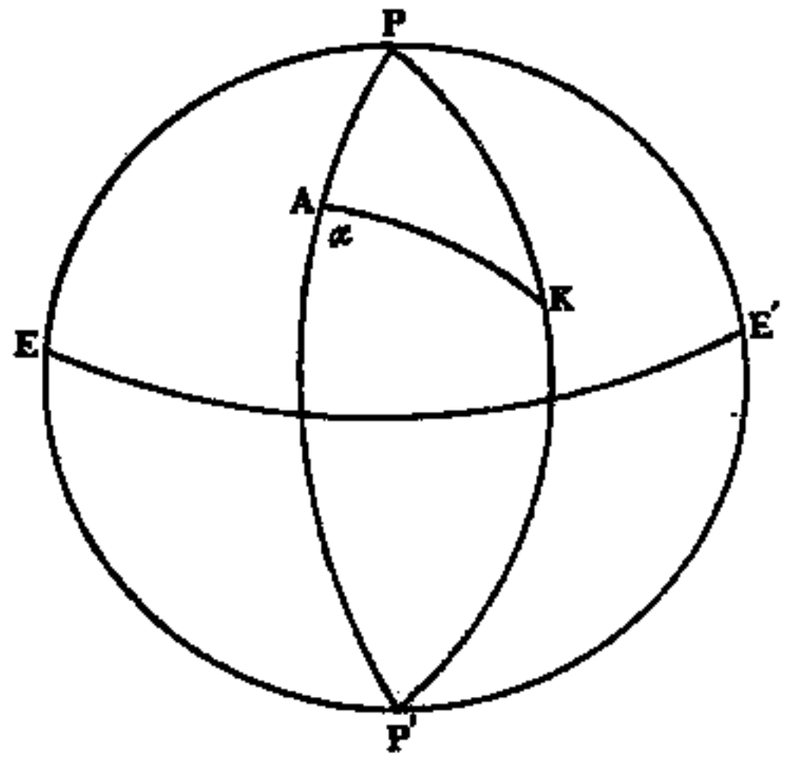

قبله از جنبه‌ی جغرافیائی

آن با نصف النهار نقطه‌ی A (نیمدایره‌ی PAP') انحراف قبله (enherāfe) در نقطه‌ی A است. اگر قوس عظیمه‌ی AK بر دایره‌ی نصف النهار منطبق باشد در نقطه‌ی A قبله را انحرافی نیست، و خط نصف النهار خود خط قبله است. در غیر این صورت، برای تعیین دقیق قبله باید انحراف قبله را حساب کرد، و این کار به وسیله‌ی مثلثات کروی میسر است. انحراف قبله در تهران ۳۷°,۵، در شیراز ۵۶' ۴۶°، در اصفهان ۴۶°، و در مشهد ۵۴° است. در مساجد جهت قبله با محراب مسجد معین میشود. ریاضیدانها و منجمین اسلامی کتابهای فراوان در تعیین جهت قبله نوشته‌اند.

قبله‌ی مسلمانان در آغاز بیت المقدس بود. تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، به قول اکثر سیره‌نویسان، در نیمه‌ی شعبان ۱۸ ماه از هجرت گذشته اتفاق افتاد، و بعضی هم آن را ماه ۱۶م از هجرت گفته‌اند (← محمد، قسمت ۲۳).

توجه به قبله برای هر نمازگزاری واجب است، و واجب است که مرده را هنگام احتضار و دفن روی به قبله کنند، و واجب است که هنگام کشتن ذبیحه آن را روی به قبله بکشند.

چنانکه از تعریف قبله معلوم است، در درون کعبه رو به هر یک از دیوارهای آن میتوان نماز خواند، اما برای مردم دور از کعبه آنچه معتبر است جهت کعبه است نه عین آن. اگر کسی در شهری باشد که اهل آن مسلمان باشند لازم نیست در تعیین جهت قبله اجتهاد کند، بلکه پیروی از عمل مردم آن شهر کافی است، مگر در صورت داشتن علم به اشتباه مردم آن شهر، قبله‌ی هر یک از شهرهای اسلامی با محراب مساجد آن و نیز با وضع قبور مسلمانان آن مشخص میشود. اگر فرد مسلمانی به هیچ علامت و نشانه‌ای برای تشخیص قبله دسترسی نداشته باشد(مانند کسی که در خانه‌ای تاریک زندانی باشد، و نظایر آن)، برای حصول اطمینان، باید به هر چهار طرف متقاطع به زوایای قائمه نماز بخواند، و در صورت ضیق وقت به آن اندازه که ممکن است(به یک یا دو یا سه طرف) نماز بخواند.

قبله‌ای (qeble'i) یا **بلوک شرقی** (boluke šar-qi)، دهستان (جم ۴٬۹۷۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۲ آبادی. آبادیهای آن در ساحل شرقی رود دز قرار دارد. از آبادیهای آن شاه‌آباد است.

قبله‌رود: ← گلپایگان.

قبله‌نما: ← قطبنما، قسمت IV.

قبوریون (qoburiyyun)، ← سلفیه.

قبه، شهر، آذربایجان شوروی، ← قوبه.

قبة الصخره (qobbato 's.saxra)، ساختمانی در بیت المقدس، که در ۶۹–۷۲ هق به وسیله‌ی عبدالملک ابن مروان، خلیفه‌ی اموی، بر گرد تخته‌سنگی ("صخره") بنا شد. ساختمانی است به شکل هشت‌ضلعی منتظم که طول هر ضلعش ح ۲۰ متر و قطر داخلی آن ۴۶ متر است. قطر قاعده‌ی گنبد آن ح ۲۰ متر است. گنبد چوبی و ارتفاعش ۳۰ متر است. در داخل ساختمان، چهار پیلپایه‌ی جسیم و ۱۲ ستون بر گرد صخره بر پا شده است، که گنبد بر آنها قرار دارد. صخره دارای ابعاد تقریبی ۱۷ متر و ۱۳ متر است. زیر صخره مغاره‌ای است که مدخل آن موسوم به باب المغاره (bābo 'l.maqā-ra) در گوشه‌ی چش صخره واقع است. کیفیت صدای حاصل از کوبیدن پا بر کف مغاره حاکی از این است که زیر آن نیز مغاره یا شاید چاهی معروف به بئر الارواح (be'ro 'l.'arvāh) است. که میپنداشتند ارواح مردگان هفته‌ای دو بار در آنجا گرد میآیند. بر قطعه‌ای از یک ستون مرمرین در چغ صخره "قدم محمد" قرار دارد، که جای پای محمد ص است در شبی که به معراج رفت (← قدم شریف).

قبة الصخره از لحاظ تزیینات از غنیترین ساختمانهای اسلامی است. توصیفی که مقدسی از آن کرده است هنوز مصداق دارد، "هنگامی که نور خورشید بر گنبد بتابد گنبد تابناک میشود، و قسمت استوانه‌ای آن متلألی میگردد، و در این هنگام منظره‌ای شگفت جلوه میکند که، بر روی هم، مانند آن را در عالم اسلام ندیده‌ام".

صخره در نزد یهود، مسیحیان، و مسلمانان مقدس است. اگرچه ذکر خاصی از آن در عهد نیامده است، در تلمود و ترگوم بدان اشاره شده، و افسانه‌های بسیار در باب آن آمده است. مسلمانان بر این افسانه‌ها بسیار افزوده‌اند. گویند ۲٬۰۰۰ سال پیش از خلقت آدم فرشتگان صخره را زیارت کردند، و کشتی نوح، پس از طوفان، در آنجا مقام گرفت؛ صخره یکی از سنگهای بهشت است، و از اینجاست که اسرافیل صور خود را خواهد دمید؛ صخره میان زمین و آسمان معلق است، اگرچه، به سبب بناهای اطراف، این امر به چشم آدمی نمیآید؛ تا زمان محمد ص، همه‌ی پیغمبران در اینجا نماز میگزاردند؛ موسی بر حسب امر خدا آن را قبله قرار داد؛ و غیره. مواضع مختلف صخره و اطراف آن را به پیغمبران مختلف نسبت میدهند (محراب سلیمان، مقام خلیل، مقام خضر، محراب داود، و غیره).

هنگامی که عمر بیت المقدس را فتح کرد، به راهنمائی **کعب الاحبار**، به دیدار صخره آمد، و آن را پوشیده از پلیدیها یافت؛ نبطیان را مأمور تنظیف آن کرد، و پس از آنکه سه رگبار سخت صخره را تطهیر کرد، در آنجا نماز گزارد. عبدالملک ابن مروان قبة الصخره را بر گرد صخره بنا نمود. هدف اولیه‌ی او از این کار این بود که مردم، به جای اینکه برای انجام مناسک حج به مکه (که در آن زمان در تصرف عبدالله ابن زبیر، رقیب امویان، بود) بروند، به طواف قبة الصخره بیایند. مأمون، خلیفه‌ی عباسی، آن را ترمیم و دیوار هشت‌ضلعی آن را بنا کرد. در ۱۰۹۹، صلیبیون وارد بیت المقدس شدند؛ قبة الصخره به "کلیسای شهسواران پرستشگاه" تبدیل شد، و داخل و خارج آن را با نقاشیها و تصاویر قدیسین مسیحی بیاراستند، و صلیب زرین بزرگی بر بالای گنبد نصب کردند. در ۵۸۲ هق (۱۱۸۷)، صلاح‌الدین ایوبی بیت المقدس را تصرف کرد، و صلیب زرین و آثار مسیحیان را زایل نمود. در زمان سلطان سلیمان قانونی، بنای قبة الصخره کاملا تجدید شد. در سال ۱۹۶۴ مجدداً تجدید بنا گردید.

قبیصی، عبدالعزیز (یا عبدالرحمان) ابن عثمان (qabisi)، لتن **آلکابیتیوس**[1] (ālkābitius)، فت ح ۳۸۰ هق، عالم معروف احکام نجوم. کنیه‌ی او ابوالصقر (abo's.saqr) است. احتمالا ایرانی‌الاصل بود. مدتها در خدمت سیف‌الدوله‌ی حمدانی میزیست، و کتاب معروف خود، المدخل الی صناعة احکام النجوم، را به وی اهدا کرده است. این کتاب را یوهانس هیسپالنسیس به لاتینی ترجمه کرد، و آن بارها در ونیز به طبع رسید (سالهای ۱۴۸۱، ۱۴۸۵، و غیره).

قبیله[2] (qabile)، در مردمشناسی، گروهی از مردم که دارای سرزمین واحد، لهجه‌ی مشترک، فرهنگ یا راه و رسم زندگی نسبةً یکنواخت، و نام قبیله‌ای واحدند، و برای خود قائل به اصل و نسب واحد هستند. قبیله متشکل از گروههای محلی است. عناصری که قبیله را تشکیل میدهند ممکن است به وسیله‌ی یک قدرت رسمی یا قدرت سیاسی مرکزی هماهنگ شده باشند یا نه. قبایل نوع اول

(۱) Alcabitius (۲) tribe

عموماً وسیعترند.

چنانکه دیده میشود، قبیله کمابیش مانند ملت است، و اگرچه تعیین حد فاصلی بین آنها دشوار است، این حد را میتوان بر اساس ماهیت بدوی علائق قبیله‌ای قرار داد. اشتراک زبان و فرهنگ، که از مشخصات قبیله است، در همه‌ی ملل وجود ندارد. از آن مهمتر مسئله‌ی اصل و نسب واحد است که، اگرچه گاه مجعول است، هسته‌ی مرکزی قبیله را تشکیل میدهد. در یک ملت، ادعای این گونه وحدتها صرفاً مجازی است، اگرچه بعضی از رهبران ممکن است خلاف این را ادعا کنند. با سست شدن علائق اولیه، علائق ثانوی یا قراردادی جایگزین آنها میشوند، و این علائق مشخص‌کننده‌ی ملت میباشند. برای "قبیله" در نظام قبیله‌ای عرب ← عرب، قسمت III.

قپان[1] (qappān)، اسبابی برای توزین اجسامی که وزن یا ابعاد آنها مانع استفاده از ترازوی معمولی است. از اقسام آن یکی **قپان رومی**[2] است، که در مآخذ اسلامی آن را قرسطون (qarastun) [ظاهراً مأخوذ از یونانی] خوانده‌اند، و آن اساساً اهرمی (← اهرم) است که دو بازویش مختلف الطول‌اند (شکل ۱). باری را که میخواهند توزین کنند به

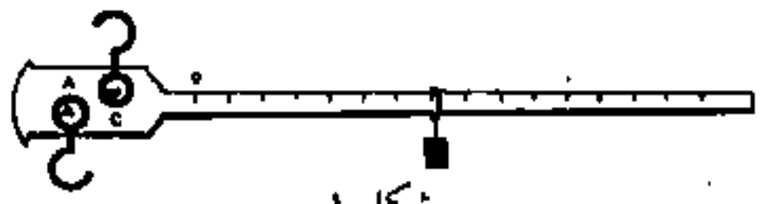

شکل ۱

وسیله‌ی قلابی به نقطه‌ی ثابتی مانند A از اهرم میآویزند. نقطه‌ی اتکاء اهرم نقطه‌ی C است که به وسیله‌ی حلقه یا قلابی که با آن اسباب را نگاه میدارند مشخص میشود. وزنه‌ی ثابت P را میتوان بر بازوئی از اهرم که در طرف دیگر بار است، و مدرج است لغزانید. برای توزین، این وزنه را بر بازوی مذکور میلغزانند تا شاهین (اهرم) به حال افقی درآید. وزن بار بر بازوی مدرج در محاذات A خوانده میشود. از اقسام دیگر قپان **قپان سطحه‌ای**[3] (sathe'i) است (ترازوهای توزین انسان از این قبیل است)، که دارای صفحه‌ای است که بار را بر آن قرار میدهند. فشار بار، به وسیله‌ی اهرم‌

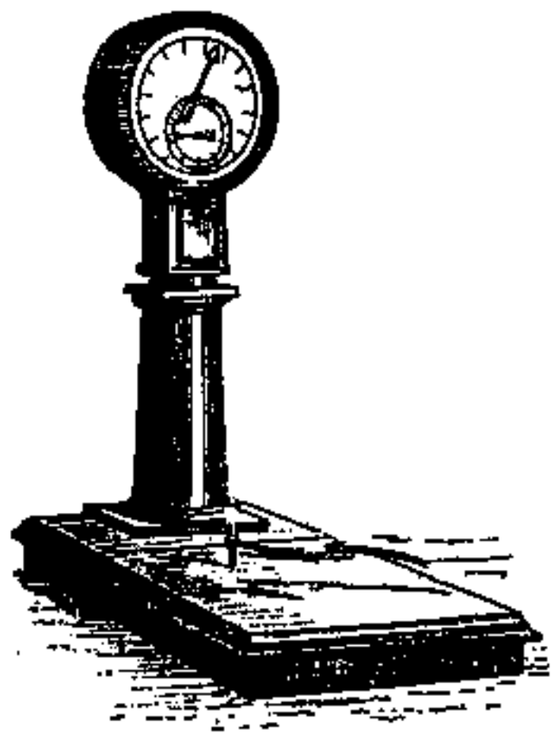

شکل ۲

های مناسب، سبب گردش عقربه‌ای در مقابل قوس مدرجی میشود، که بر آن وزن را میتوان خواند (شکل ۲). انواع بزرگ قپان سطحه‌ای برای توزین محموله‌ی کامیونها و امثال آن به کار میرود، کامیون قبل از بارگیری و بعد از آن روی صفحه‌ی قپان میرود؛ تفاضل اوزانی که عقربه‌ی قپان نشان میدهد وزن محموله است.

قپچاق[4] (qepcāq)، گروهی از قبایل ترک، که در حدود اواسط قرن ۱۱م استپهای ل دریای سیاه تحت اشغال آنان بود، و تا هجوم مغول بر آن نواحی استیلا داشتند. در مآخذ اسلامی نام آنها به صورت‌های قبچاق، قفچاق، خفچاخ، و خفشاخ هم آمده است. در مآخذ بیزانسی و لاتینی کومانی[5] (-ko māni) خوانده شده‌اند، که در زبانهای اروپائی به صورت کومان[6] (komān, kumān) و امثال آن درآمده است. روسها آنان را پولووتسی[7] (-polovt si) [= زردگون، رنگ‌پریده] میخواندند. ذکر آنها برای نخستین‌بار در وقایعنامه‌های روسی در سال ۱۰۵۴ آمده است.

ظاهراً طوایف قپچاق اصلا از طوایف کیماک بوده‌اند، و پیش از اواسط قرن ۱۱م از آنها جدا شده‌اند، و در هجوم به جانب غ، طوایف غز را از پیش رانده‌اند؛ و عاقبت به ج روسیه رسیده‌اند. زمینهائی را که غزان بر سیر دریا و ل دریای خزر و دریای آرال رها کردند طوایف قپچاق اشغال نمودند؛ بیهقی سرزمین قپچاق را همسایه‌ی خوارزم شمرده است، و اصطلاح "دشت قپچاق" در مآخذ اسلامی به معنی "بیابان غز" به کار رفته است. باید گفته شود که دشت قپچاق را به روسیه‌ی جنوبی هم اطلاق کرده‌اند.

نخستین برخورد طوایف قپچاق با دولت بیزانس در سال ۱۰۷۸ روی داد، که این طوایف با پچنگها متحداً به آدریانوپل حمله کردند. بعداً با دولت بیزانس متحد شدند، و در استیصال (۱۰۹۱) پچنگها سهیم بودند. قپچاقها یا کومانها در حال چادرنشینی و جنگجوئی باقی ماندند، و همواره با روسهای کیف در جنگ بودند، و پیروزیهای آنها سبب انحطاط دولت کیف شد. مع ذلک، روسها متدرجاً در آنها نفوذ کردند، و وصلتهای بین آنها و خاندانهای اشرافی روسی زمینه را برای ورود مسیحیت در میان آنان فراهم ساخت. این تحول با هجوم مغول متوقف شد. در نخستین حمله‌ی (۱۲۲۱–۲۳) مغول به روسیه، کومانها گاه با مهاجمین و گاه با روسها متحد بودند. در حمله‌ی ۱۲۳۷ باتو خان، مغولان بر قلمرو قپچاق مستولی شدند؛ قسمتی از آنان مطیع مغول شدند، و قسمتی به مجارستان پناه بردند. مع ذلک، سرزمینی که مغول از قپچاقها گرفتند، به نام قپچاق، به خانات قپچاق معروف شد، و این اصطلاح با اردوی زرین مترادف گردید.

قپلانتو (qaplāntu)، ده (جه ۶۴۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کل تپه‌ی فیض‌الله بیگی، بخش حومه‌ی شهرستان سقز، استان کردستان، ۵۵کیلومتری ش سقز. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، صیفی، و لبنیات است. زیویه و سنته نزدیک آن است.

قتادة ابن ادریس (qatādate 'bne edris)، ۵۲۷–۶۱۷ هق، نیای سلسله‌ی بَنی قتاده، از شریفهای مکه؛ مدرجی میشود، که بر آن وزن را میتوان خواند (شکل ۲). انواع بزرگ قپان سطحه‌ای برای توزین محموله‌ی کامیونها و امثال آن به کار میرود، کامیون قبل از بارگیری و بعد از آن روی صفحه‌ی قپان میرود؛ تفاضل اوزانی که عقربه‌ی قپان نشان میدهد وزن محموله است.

قپچاق[4] (qepcāq)، گروهی از قبایل ترک، که در حدود اواسط قرن ۱۱م استپهای ل دریای سیاه تحت اشغال آنان بود، و تا هجوم مغول بر آن نواحی استیلا داشتند. در مآخذ اسلامی نام آنها به صورت‌های قبچاق، قفچاق، خفچاخ، و خفشاخ هم آمده است. در مآخذ بیزانسی و لاتینی کومانی[5] (-ko māni) خوانده شده‌اند، که در زبانهای اروپائی به صورت کومان[6] (komān, kumān) و امثال آن درآمده است. روسها آنان را پولووتسی[7] (-polovt si) [= زردگون، رنگ‌پریده] میخواندند. ذکر آنها برای نخستین‌بار در وقایعنامه‌های روسی در سال ۱۰۵۴ آمده است.

ظاهراً طوایف قپچاق اصلا از طوایف کیماک بوده‌اند، و پیش از اواسط قرن ۱۱م از آنها جدا شده‌اند، و در هجوم به جانب غ، طوایف غز را از پیش رانده‌اند؛ و عاقبت به ج روسیه رسیده‌اند. زمینهائی را که غزان بر سیر دریا و ل دریای خزر و دریای آرال رها کردند طوایف قپچاق اشغال نمودند؛ بیهقی سرزمین قپچاق را همسایه‌ی خوارزم شمرده است، و اصطلاح "دشت قپچاق" در مآخذ اسلامی به معنی "بیابان غز" به کار رفته است. باید گفته شود که دشت قپچاق را به روسیه‌ی جنوبی هم اطلاق کرده‌اند.

نخستین برخورد طوایف قپچاق با دولت بیزانس در سال ۱۰۷۸ روی داد، که این طوایف با پچنگها متحداً به آدریانوپل حمله کردند. بعداً با دولت بیزانس متحد شدند، و در استیصال (۱۰۹۱) پچنگها سهیم بودند. قپچاقها یا کومانها در حال چادرنشینی و جنگجوئی باقی ماندند، و همواره با روسهای کیف در جنگ بودند، و پیروزیهای آنها سبب انحطاط دولت کیف شد. مع ذلک، روسها متدرجاً در آنها نفوذ کردند، و وصلتهای بین آنها و خاندانهای اشرافی روسی زمینه را برای ورود مسیحیت در میان آنان فراهم ساخت. این تحول با هجوم مغول متوقف شد. در نخستین حمله‌ی (۱۲۲۱–۲۳) مغول به روسیه، کومانها گاه با مهاجمین و گاه با روسها متحد بودند. در حمله‌ی ۱۲۳۷ باتو خان، مغولان بر قلمرو قپچاق مستولی شدند؛ قسمتی از آنان مطیع مغول شدند، و قسمتی به مجارستان پناه بردند. مع ذلک، سرزمینی که مغول از قپچاقها گرفتند، به نام قپچاق، به خانات قپچاق معروف شد، و این اصطلاح با اردوی زرین مترادف گردید.

قپلانتو (qaplāntu)، ده (جه ۶۴۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کل تپه‌ی فیض‌الله بیگی، بخش حومه‌ی شهرستان سقز، استان کردستان، ۵۵کیلومتری ش سقز. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، صیفی، و لبنیات است. زیویه و سنته نزدیک آن است.

قتادة ابن ادریس (qatādate 'bne edris)، ۵۲۷–۶۱۷ هق، نیای سلسله‌ی بَنی قتاده، از شریفهای مکه؛ مؤ سس قدرت سیاسی آنان در حجاز. مردی دلیر و هوشیار بود. از اختلافات و کشمکشهای خانوادگی شریفهای سلسله‌ی بنی هاشم استفاده کرد، و مکه را متصرف شد (۵۹۸ هق). طائف را گرفت، و قبیله‌ی ثقیف را مطیع ساخت. پیوسته با شریفهای مدینه در جنگ بود، و در آخر عمر بدانجا لشکر کشید، اما به سبب بیماری به مکه بازگشت، و در آنجا پسرش، حسن، او را به قتل رسانید. اعقاب او تا سال ۱۹۱۶ شریفی مکه را در دست داشتند.

قتادة ابن دعامه (qatādate 'bne de'āma)، ۶۱–۱۱۸ (یا ۶۰–۱۱۷) هق، حافظ حدیث و مفسر، از اهل بصره. کور مادرزاد بود. اقوال او در تفسیر قرآن مورد نقل و توجه مفسرین است. در لغت و انساب و ایام عرب نیز اطلاع بسیار داشت. در واسط به طاعون وفات یافت.

قتادة ابن نعمان انصاری: ← ذوالعینین.

قتبان (qatabān)، دولتی از دولتهای قدیم عربستان جنوبی که، در قسمت غربی عربستان جنوبی و در ج و جغ سرزمین سبا تا باب المندب، در هزاره‌ی اول ق‌م قدرت داشته‌اند، و این قدرت به قول بعضی از محققین تا حدود ۵۰ ق‌م و به قول بعضی تا حدود ۲۰۰ ب‌م نیز امتداد داشته است، و به عقیده‌ی یکی از مستشرقین، حکومتشان از حدود قرن ۶م ق‌م تا حدود ۵۰ ق‌م طول کشیده است. نویسندگان یونان و روم، مانند تئوفراستوس، استرابون، و پلینی، از وجود این دولت اطلاع داشته‌اند، اما نویسندگان و مورخین اسلامی هیچ آگاهی از وجود آن نداشته‌اند، و تنها نوشته‌اند که قتبانیان از قبایل حمیر بوده و در عدن ناحیه‌ای به نام قتبان وجود داشته است. پس از آنکه گلازر از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۴ به یمن سفر کرد و کتیبه‌هائی از آنجا با خود به اروپا برد، خاورشناسان به تحقیق در باره‌ی آنها پرداختند، و از روی آنها به وجود حکومتی به نام قتبان، و نیز حکومت‌هائی دیگر از قبیل معین و سبا و غیره در عربستان جنوبی پیش از اسلام، پی بردند. هومل[8] (homel) از روی این کتیبه‌ها نام ۱۸ پادشاه قتبانی را استخراج کرد، و سپس محققانی چون نیلسن[9] (nilsen)، گرومان[10] (groman)، و هارتمان[11] (hārtman) در کشف بسیاری از قسمتهای ناشناخته‌ی تاریخ قتبان بذل مساعی به عمل آوردند. اما تا کنون نه عدد کامل و نه تاریخ کامل پادشاهان قتبان به دست آمده است، و نه سال و ماه حکومتهای ایشان به طور صحیح معلوم شده است، و کاوشهای باستانشناسی پیوسته مواد تازه‌ای در دسترس محققین میگذارد، و بدین ترتیب، میتوان گفت که هنوز وقت تدوین فهرست دقیق و جامعی از پادشاهان قتبان و تاریخ ایشان فرانرسیده است.

لهجه‌ی کتیبه‌های قتبانی تا حدی به لهجه‌ی معینی نزدیکتر است، و مضمون آنها بیشتر در باره‌ی امور شخصی افرادی است که آن را به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند، از قبیل آباد کردن زمینی یا خرید و فروش آن یا تعمیر خانه و نظایر آن. این کتیبه‌ها بیش از آنچه مورد استفاده‌ی مورخین قرار گیرد، برای زبانشناسان مفید است.

پادشاهان قتبان را هم "مکرب" (mokarrab) و هم "ملک مکرب" (malek) و هم "ملک" بتنهائی

---

(۱)scale (۲)steelyard (۳)platform scale (۴)Kipchak (۵)Comani (۶)Cumans (۷)Polovtsi (۸)Hommel (۹)Nielsen (10)Grohmann (11)Hartmann

خوانده‌اند، و چون مکرب به معنی کلمه‌ی مقرب عربی امروزی است، حدس زده میشود که این پادشاهان ابتدا کاهنان (مقربان به خدا) بوده‌اند، و بعد هم سلطنت روحانی را با سلطنت دنیوی جمع کرده "ملک مکرب" خوانده شده‌اند، و بعد فقط به همان لقب "ملک" یا پادشاه کفایت کرده‌اند. از مکربان قدیم که نامشان در کتیبه‌ها ذکر شده یکی "سمه علی وتر" و دیگری پسرش "هوف عم یهنعم" است. حکومت سمه علی وتر را بعضی در حدود ۸۴۵ قم و برخی در حدود قرن ۶م قم دانسته‌اند.

پایتخت قتبانیان شهر تمنع (tamna',tem-, tom-)، در محل شهر کحلان (kohlān) کنونی، بوده است. در ۱۹۴۹–۵۹، هیئتی از باستانشناسان امریکائی در محل تمنع به کاوش پرداخته و در حدود 600 کتیبه و مقدار زیادی سکه و سفال به دست آورده است، و به طبقه‌ی ضخیمی از خاکستر برخورده است، که میرساند این شهر به دست دشمنان آتش زده شده و با از میان رفتن آن شاید دولت قتبان نیز از میان رفته است.

چگونگی از میان رفتن دولت قتبان نیز بدرستی معلوم نیست، و تنها میتوان گفت که دولتهای معین و قتبان و حضرموت جای خود را به دولت سبا داده‌اند. از کتیبه‌ها برمیآید که جنگهائی میان قتبان و سبا روی داده است، و مثلا یکی از این جنگها در زمان پادشاه قتبانی به نام "یدع اب یجل" روی داده، و پادشاه سبا به سرزمین قتبان حمله برده و سرانجام ناگزیر به ترک آن شده است.

قتک (۱۳۱۶ هش)، علامت اختصاری "قانون تقسیمات کشور"، مصوب ۱۶ آبان ماه ۱۳۱۶ هش. سه تقسیمات کشور (ایران).

قتل[1] (qatl)، در قانون مجازات، کشتن کسی کسی را. کشنده قاتل و کشته‌شده مقتول است. وسیله‌ای را که قتل بدان وسیله انجام گیرد آلت قتاله (ālate qattāle) خوانند، اعم از اینکه این وسیله ذاتاً کشنده تلقی شود (مانند تفنگ) یا بر حسب مورد استعمال (مانند پارهسنگ یا چوب که بر سر کسی کوبیده شود، و موجب مرگ او گردد). مجازات اقسام قتل در فصل اول باب سوم قانون مجازات عمومی آمده است. در صورتی که قتل با قصد و اراده انجام گیرد آن را **قتل عمد**[2] (amd) گویند. ضرب و جرحی که منجر به مرگ شود، در صورتی که آلتی که استعمال شده است قتاله باشد مرتکب در حکم قاتل عمدی است. مجازات قاتل عمدی اعدام است، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده است (مانند قتل عمد در مقام دفاع از نفس یا عرض یا مال، در شرایطی که قانون معین کرده است). **قتل غیر عمد**[3] قتل بدون قصد است، و نوعاً به سبب بیمبالاتی یا بیاحتیاطی، یا اقدام به کاری که مرتکب در آن مهارت ندارد، یا عدم رعایت نظامات دولتی واقع میشود، مانند قتلهائی که بر اثر بیاحتیاطی رانندگان وسایل نقلیه روی میدهد.

قتل عمد: ← قتل.

قتلغ اینانج (qotloq ināŋ) یا **اینانج محمود**، فت جمادی الآخر ۵۹۲ هق، از امرای سلسله‌ی اتابکان آذربایجان، پسر اتابک محمد جهان پهلوان. مادر وی قتیبه خاتون (qotayba xātun)، معروف به اینانج خاتون، بعد از وفات جهان پهلوان به ازدواج قزل ارسلان درآمد، و این امر از اسباب وقوع کدورت شد بین اتابک قزل ارسلان و طغرل ابن ارسلان، سلطان سلجوقی عراق، که ظاهراً به این زن علاقه و احتمالا با او روابطی نیز داشت. به هر حال، بعد از آنکه قزل ارسلان کشته شد (۵۸۷ هق)، قتیبه خاتون، که خود در قتل وی دست داشت، به ازدواج طغرل درآمد، لیکن به تحریک قتلغ اینانج، که ظاهراً داعیه‌ی سلطنت یا اتابکی داشت، در صدد مسموم کردن طغرل شد، و چون توطئه‌ی آنها معلوم گشت، به امر سلطان، قتیبه خاتون هلاک و قتلغ اینانج محبوس شد. چندی بعد قتلغ اینانج آزاد شد، و برای دفع شر طغرل، در صدد ارتباط با خوارزمشاهیان برآمد. سپس سلطان تکش خوارزمشاه را با وعده‌ی کومک به تصرف عراق دعوت کرد. خوارزمشاه با لشکری به عراق آمد، و تا ری نیز راند (۵۸۸ هق)، اما به سبب حوادثی که در غیبت او در خوارزم روی داد (و نیز به اسباب و علل دیگر)، دوباره به خوارزم بازگشت، و ری را به قتلغ اینانج سپرد. چندی بعد طغرل به ری تاخت، قتلغ اینانج، که در نزدیک قزوین از طغرل شکست خورده بود، مجدداً خوارزمشاه را به عراق دعوت کرد. تکش با لشکری راه عراق را پیش گرفت. قتلغ اینانج تا سمنان به استقبال او رفت، و همراه مقدمه‌ی لشکر خوارزم، به تلاقی طغرل شتافت. در نزدیک ری جنگی روی داد، و طغرل در حال مستی به دست قتلغ اینانج کشته شد (ربیع الاول ۵۹۰ هق)، و با مرگ او، عراق به دست خوارزمشاه افتاد. سلطان تکش اصفهان را به قتلغ اینانج داد، و امرای عراق را در تحت فرمان او نهاد. بعد از بازگشت خوارزمشاه، یک تن از امرای خوارزم مقیم عراق قتلغ اینانج را، به این بهانه که داعیه‌ی طغیان دارد، هلاک کرد، و سرش را به خوارزم فرستاد.

قتلغ ترکان (qotloq tarkān)، فت ۶۸۱ هق، ملکه‌ی کرمان و از پادشاهان قراختائیان کرمان. وی نخست زوجه‌ی براق حاجب بود، و چون قطب‌الدین محمد قراختائی، برادرزاده‌ی براق حاجب، به امارت کرمان نشست، قتلغ ترکان را به عقد خویش درآورد. پس از وفات قطب‌الدین محمد، امارت کرمان را هولاکو خان به پسرش سلطان حجاج قراختائی داد، و قتلغ ترکان، که زن پدر سلطان حجاج بود، به نیابت و قیمومت او زمام امور را در دست گرفت. قتلغ ترکان دختر خود پادشاه خاتون را به عقد اباقا خان پسر هولاکو خان درآورد، و خود در کرمان به امارت نشست. مورخین وی را به عدالت‌پروری و علم‌دوستی ستوده‌اند. سلطان حجاج، پس از کسب قدرت، در صدد ایذاء و اهانت به قتلغ ترکان برآمد، و در مجلسی او را واداشت تا در پیش حاضران برقصد. قتلغ ترکان به درگاه اباقا خان رفت، و حجاج از ترس اباقا خان بگریخت. اباقا خان دیگر بار قتلغ ترکان را به امارت کرمان فرستاد (۶۶۶ هق)، و آن خاتون تا ۱۵ سال دیگر در کرمان بی‌منازع امارت کرد، و دریمن سال سلطان احمد تکودار خان وی را معزول کرده سیور غتمش، برادر سلطان حجاج، را امارت داد. خاتون، جهت الغاء فرمان حکومت سیور غتمش، به درگاه سلطان احمد رفت، اما مسؤول او اجابت نیافت، و در تبریز از غصه وفات یافت.

قتلغ خانیان (qotloqxāniān) یا **قتلغ خانیه** (-xāniyye)، نام دیگر سلسله‌ی قراختائیان کرمان. این نام به مناسبت لقب قتلغ سلطان است که خلیفه به براق حاجب، مؤسس سلسله، اعطا کرد.

قتلغ سلطان: ← قتلغ خانیان.

قتل غیر عمد: ← قتل.

قتلمش یا **قطلمش** (qotlomeš, qotolmeš) [شهاب‌الدوله ابوالفوارس قتلمش ابن اسرائیل]، فت محرم ۴۵۶ هق، از رؤسای خاندان سلجوقی، و حاکم دامغان و گردکوه در آغاز عهد سلاجقه؛ پسر اسرائیل ابن سلجوق. وی بعد از گرفتاری پدرش به دست سلطان محمود غزنوی، با میکائیل، عم خویش و طغرل بیگ و چغری بیگ و دیگر بنی اعمام در استخلاص او کوشید، و بعد از شکست غزنویان و استیلای سلاجقه بر خراسان و عراق، طغرل بیگ حکومت گرگان و دامغان بدو داد. قتلمش بعد از طغرل بیگ، با جانشین او الب ارسلان به منازعه برخاست، و لشکر کشیده ری را محاصره کرد. در جنگی که نزدیک گردکوه بین فریقین اتفاق افتاد، به سبب خطای اسب خویش کشته شد، و لشکرش مغلوب و منهزم شدند.

قتیبة ابن مسلم باهلی، ابوحفص (abu.hafs qotaybate 'bne mosleme bāheli)، ۴۹–۹۶ هق، از فاتحان و سرداران معروف عرب، عبدالملک ابن مروان، هنگامی که میخواست فرمانروائی برای خراسان تعیین کند، به توصیه‌ی حجاج این ولایت را بدو داد (۸۵ هق)، و او در بلاد ماوراء النهر به جهاد پرداخت، و خوارزم و سمرقند و بعضی بلاد دیگر را بگرفت، و ویرانی و ستم و کشتار بسیار کرد. عاقبت سربازانش در لشکرکشی به فرغانه بر او شوریدند و او را کشتند.

قتیبه خاتون: ← طغرل ابن ارسلان؛ قتلغ اینانج.

قتیل باخمری (qatile bāxamrā)، شهرت **ابراهیم ابن عبدالله حسنی** (hasani)، فت ذیقعده‌ی ۱۴۵ هق، از مشاهیر بنی هاشم در عهد عباسی؛ برادر نفس زکیه و نواده‌ی حسن مثنی. وی در رمضان ۱۴۵ هق در بصره خروج کرد، و لشکر به اهواز نیز فرستاد. منصور خلیفه‌ی عباسی لشکر به دفع او فرستاد؛ در باخمری، واقع در ۱۶فرسخی کوفه، بین فریقین جنگ افتاد، و با آنکه ابراهیم یک بار لشکر خلیفه را مغلوب کرد عاقبت کشته شد، و یارانش بپراکندند، و سرش برای منصور فرستاده شد. وی به نام محل قتلش به قتیل باخمری معروف شد. قتیل باخمری به تهور و دلاوری موصوف بود، و گویند، در هنگام خروج برادر و ایام اختفا و تواری خویش، مکرر در میان لشکر خلیفه میرفت، و بدون آنکه او را بشناسند بر سفره‌ی خلیفه مینشست.

قجر: ← قاجاریه.

قجف، علامت اختصاری اقیانوس جنوبگان در کتاب حاضر.

قحطان (qahtān)، بنا به روایات عرب، جد قبایل عربستان جنوبی یا یمنی، در برابر عدنان (جد تمام قبایل عربستان شمالی). برای تمییز قبایل عربستان جنوبی از قبایل عربستان شمالی، قبایل قحطانی را

(۱)homicide (۲)murder (۳)manslaughter

شجـــــــره‌ی قـــــــحطـــــــان

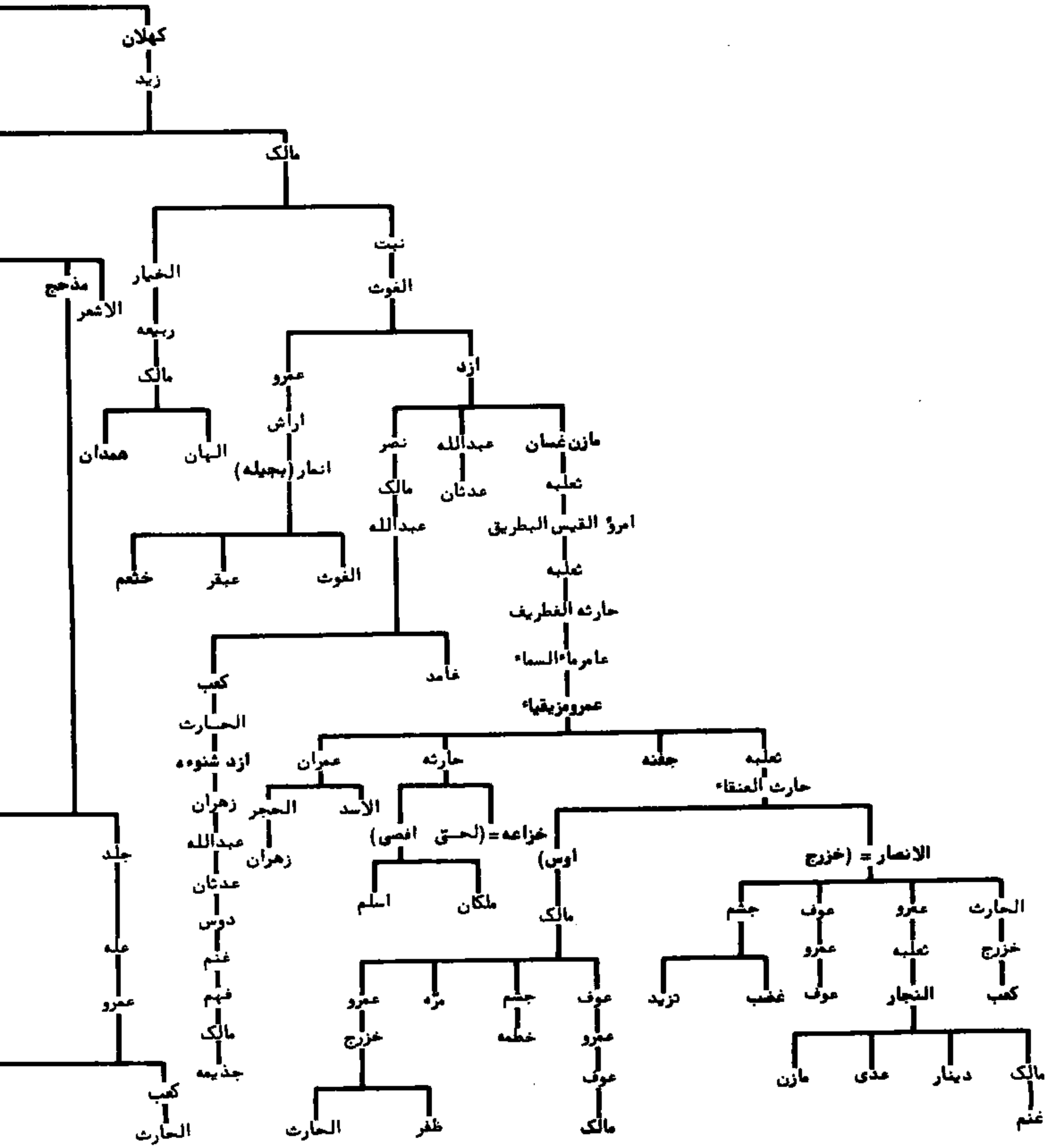

شجـــــــره‌ی قـــــــحطـــــــان

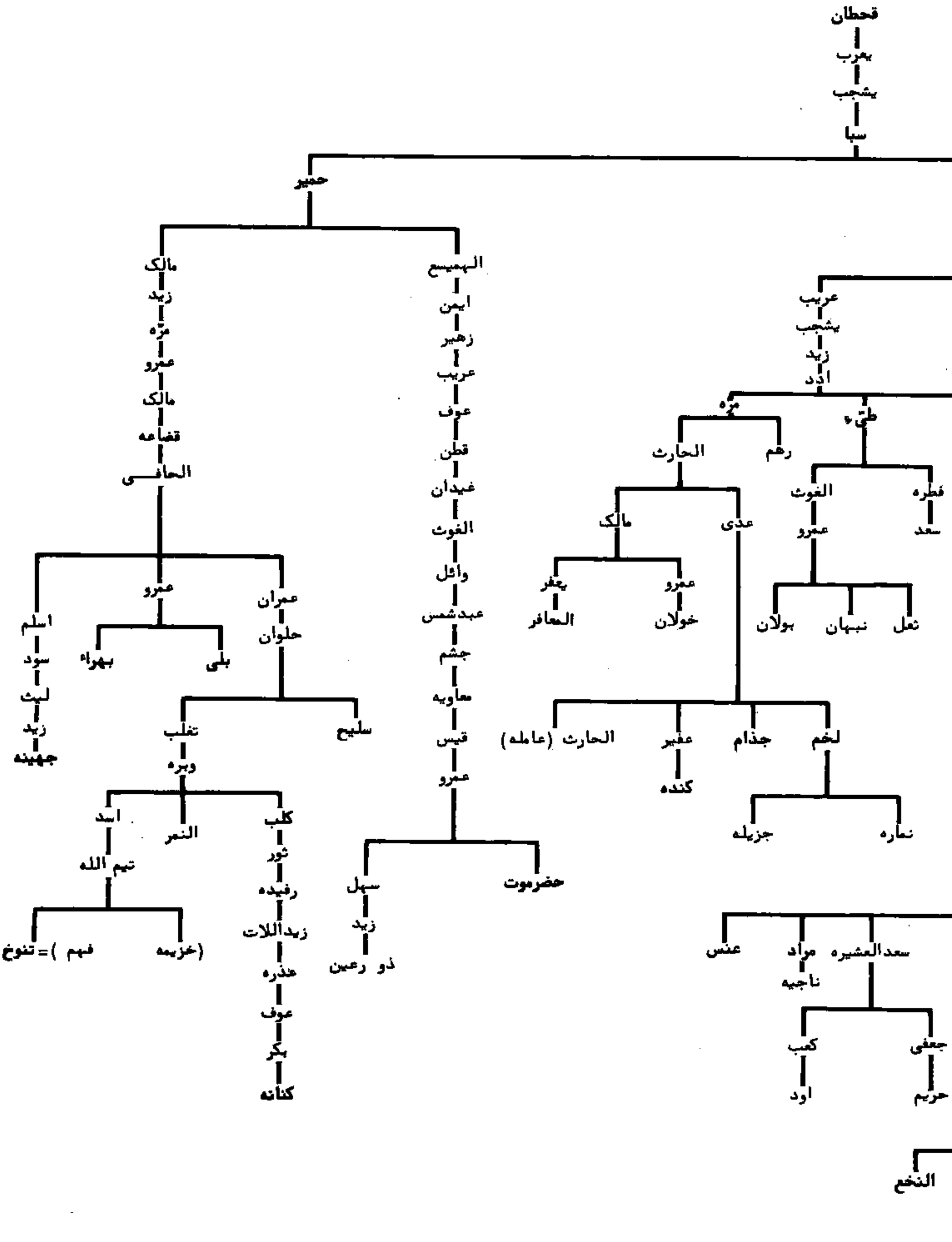

شجره‌ی قحطان

ادد	(odad)	جهینه	(johayna)	عله	(ola)
ارائ	(arāš)	حارث	(hāres)	عمران	(emrān)
ازد	(azd)	حارثه	(hāresa)	عمرو	(amr)
ازد شنؤه	(azd šanuʿa)	حارثة العنقاء	(hāresato ʾl.ʿanqāʿ)	عمرو مزیقیاء	(amr mozayqiāʿ)
اسد	(asad)	حارثة التطریف	(hāresato ʾl.qetrif)	عنس	(ans)
اسلم (حمیر)	(aslom)	حریم	(harim)	عوف	(ăf)
اسلم (کهلان)	(aslam)	حضرموت	(hazramăt)	غامد	(qāmed)
افصی	(afsā)	حلوان	(holvān)	غضب	(qazb)
الاسد	(al.ʿasd)	حمیر	(hemyar)	غنم	(qanm)
الاشعر	(al.ʿašʿar)	خثعم	(xasʿam)	غوث	(qăs)
الانصار	(al.ʿansār)	خزاعه	(xozāʿa)	غیدان	(qaydān)
الحافی	(al.hāfi)	خزرج	(xazraj)	فطره	(fotra)
الحجر	(al.hajr)	خزیمه	(xozayma)	فهم	(fahm)
الخیار	(al.xiār)	خطمه	(xatma)	قحطان	(qahtān)
المعافیر	(al.maʿāfir)	خولان	(xălān)	قضاعه	(qozāʿa)
النجار	(an.najjār)	دوس	(dăs)	قطن	(qatan)
النخع	(an.naxaʿ)	دینار	(dinār)	قیس	(qays)
الهان	(alhān)	ذورعین	(zuroʿayn)	کعب	(kaʿb)
الهمیسع	(al.hamaysaʿ)	ربیعه	(rabiʿa)	کلب	(kalb)
امرؤ القیس	(emraʿo ʾl.qays	رفیده	(rofayda)	کنانه	(kenāna)
البطریق	al.batriq)	رهم	(rohm)	کنده	(kenda)
انمار	(anmār)	زهران	(zahrān)	کهلان	(kahlān)
اود	(ăd)	زهیر	(zohayr)	لحی	(lohayy)
اوس	(ăs)	زید	(zayd)	لخم	(laxm)
ایمن	(ayman)	زید اللات	(zaydo ʾl.lāt)	لیث	(lăys)
بجیله	(bajila)	سبا	(sabā)	مازن	(māzen)
بکر	(bakr)	سعد	(saʿd)	مالک	(mālek)
بلی	(baliyy)	سعد العشیره	(saʿdo ʾl.ʿašira)	مذحج	(mazhej)
بولان	(bălān)	سلیح	(salih)	مراد	(morād)
بهراء	(bahrāʿ)	سود	(sud)	مره	(morra)
تزید	(tazid)	سهل	(sahl)	معاویه	(moʿāvia)
تغلب	(taqleb)	صعب	(saʿb)	ملکان	(malakān)
تنوخ	(tanux)	طی	(tayy)	ناجیه	(nājia)
تیم‌الله	(taymollāh)	ظفر	(zafar)	نبت	(nabt)
ثعل	(soʿal)	عامر ماء السماء	(āmer māʿo s.samāʿ)	نبهان	(nabhān)
ثعلبه	(saʿlaba)	عامله (الحارث)	(āmela) al.hāres	نصر	(nasr)
ثور	(săr)	عبدالله	(abdollāh)	نماره	(nomāra)
جذام	(jozām)	عبد شمس	(abd šams)	نمر	(namer)
جذیمه	(jazima)	عبقر	(abqar)	وائل	(vāʿel)
جزیله	(jazila)	عدنان	(odsān)	وبره	(vabara)
جشم	(joŝam)	عدی	(adiy)	همدان	(hamdān)
جعفی	(joʿfi)	عنزه	(ozra)	یشجب	(yašjob)
جفنه	(jafna)	عریب	(arib)	یعرب	(yaʿrob)
جلد	(jald)	عفیر	(ofayr)	یعفر	(yaʿfor)

در برابر قبایل عدنانی ذکر میکردند، و گاهی هم، به جای عدنان، معد یا ربیعه و مضر میگفتند (معد پسر عدنان، و مضر و ربیعه پسران نزار ابن معد بودند). بنا به روایات، قحطان پسر عابر (ăbar)، و او پسر شالخ (šālax)، و او پسر ارفخشذ (arfax-šaz) (یا ارفخشد)، و او پسر سام، و او پسر نوح بوده است. این نامها از تورات گرفته شده است [عابر مطابق عبر (ebar)، شالخ مطابق شلخ (šalax)، و ارفخشذ مطابق اریخشذ]. قحطان را هم با یقطان مذکور در تورات یکی دانسته‌اند، ولی این مسئله از نظر زبانشناسی مورد تردید قرار گرفته است. ظاهراً این انساب بعدها وضع شده است، و خواسته‌اند برای قبایل عربستان جنوبی نسبنامه‌ای درست کنند که متکی بر تورات باشد، و نسب آنان را تا آدم برساند، تا آنان هم، مانند قبایل عدنان که نسبشان را از راه اسماعیل و ابراهیم به آدم می‌رسانده‌اند، نسبنامه‌ی معتبری داشته باشند.

قبایل قحطان به دو شاخه‌ی مهم حمیر و کهلان تقسیم میشده‌اند، و به عبارت دیگر، حمیر و کهلان، اجداد قبایل قحطانی، دو برادر بوده‌اند که نسبشان بدین طریق به قحطان میرسید: حمیر (و کهلان) ابن سبأ ابن یشجب ابن یعرب ابن قحطان (شجره در جدول بالا دیده شود). نسب مذکور را به طریق دیگری نیز روایت کرده‌اند.

قبایل حمیر اهل حضر (hazar؛ یکجانشین) و قبایل کهلان چادرنشین و بیابانگرد یا نیمه‌چادرنشین بوده‌اند، و در زمان پیغمبر اسلام بیشتر این قبایل به عربستان شمالی و حتی سوریه مهاجرت کرده بوده‌اند. میان قبایل قحطان و عدنان (یا معد و مضر و ربیعه) از همان اوان پیش از اسلام خصومت و رقابت وجود داشته است، و این رقابت، با تشدید رقابت میان انصار (اهل مدینه، یعنی قبایل اوس و خزرج، که در اصل قحطانی بوده‌اند) و مهاجرین (قریش)، پس از وفات حضرت رسول بیشتر شده است. در سر تا سر تاریخ خلافت بنی امیه خصومت میان قبایل قحطان و معد یا نزار یا مضر همه جا مشهود است. این رقابت گذشته از قلمرو سیاسی و اجتماعی، به پهنه‌ی ادب هم سرایت کرده و شعرای طرفین، برای شمردن مفاخر خود، شعرها سروده‌

اند. افتخار قبایل عدنان عمدةً به اسماعیل و حضرت رسول است، و قبایل قحطان نیز، در برابر، برای خود افتخاراتی از زمانهای قدیم میشمرده‌اند.

قحطبة ابن شبیب (qahtabate 'bne šabib)، فت ۱۳۲ هق، از سرداران و پیشوایان عرب در اواخر عهد بنی امیه. وی از هواخواهان و دعاة آل عباس بود، و با ابومسلم در خراسان همراه شد، و در نشر دعوت بنی عباس کوشید. در جنگ با مروان ابن محمد در فرات غرق شد.

قحف، عظم: ← سر.

قداح (qaddāh) [← تیرگر، تیرتراش]، شهرت **عبدالله ابن میمون ابن اسود** (abdollāhe 'bne maymune 'bne asvad)، قرن ۲م هق، از اصحاب **امام جعفر صادق** (امام ششم شیعیان)، پسر میمون قداح. از موالی بنی مخزوم و از اهل مکه بود. از امام جعفر صادق روایت حدیث میکرد، و بعضی از روایات او در کتاب معروف **کافی** مذکور است. پدرش از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق بوده است. در کتب رجالی شیعه، او را موثق دانسته‌اند، و فقط رجال کشی او را به مذهب "تزید" (tazayyod) [شاید به معنی زیدی بودن] منتسب ساخته است. در فهرست نجاشی، دو کتاب به او نسبت داده شده است، یکی کتاب مبعث النبی و اخباره و دیگر کتاب صفة الجنة و النار. اما اسماعیلیه، با آنکه او را از اصحاب امام صادق میدانند، از جمله‌ی ارکان بزرگ و دعاة (مبلغین) مذهب خود میشمارند، و این امر با تصریح علمای شیعه‌ی امامیه به موثوق بودن او، و با نقل روایات او در مسائل دینی، متناقض است، و ظاهراً حق با علمای شیعی امامی است، زیرا اگر کوچکترین حدسی در باره‌ی اسماعیلی بودن او میداشتند او را موثق نمیدانستند و روایات او را قبول نمیداشتند. علمای سنت، که از احوال راویان شیعی اطلاعی درست ندارند، در باره‌ی او اشتباهات مهمی مرتکب شده‌اند، و او را که از اصحاب امام صادق، و بنا بر این، از رجال قرن ۲م هق بوده است از دعاة بزرگ و حتی از مؤسسین فرقه‌ی قرامطه شمرده و تاریخ زندگی او را در قرن ۳م هق قرار داده و ایرانی و مجوسی‌الاصل و اهل اهواز و از فرقه‌ی دیصانیه محسوب داشته‌اند، و این همه برای اثبات طعن و نادرستی در اصل مذهب اسماعیلیه و قرامطه بوده است.

قداس[1] (qoddās)، در کلیسای کاتولیک رومی، و نیز در نزد آنگلوکاتولیکها (← انگلستان، کلیسای)، عبادتی کلیسائی که صورتی از اجرای آیین قربانی مقدس است، و مشتمل بر ادعیه و آدابی میباشد. اوراد و ادعیه‌ی قداس در بیشتر کلیساهای کاتولیک رومی، بنا به سنت قدیمی و معمول در شهر رم، به زبان لاتینی خوانده میشود. نحوه‌ی اجرای آن در همه جا یکسان است، اگرچه در مواردی (مثلا در مورد فرقه‌ی دومینیکیان) اندک تفاوتهائی مجاز شناخته شده است. از متن ادعیه و اوراد قداس قسمتهائی همیشه ثابت میماند (قسمتهای "عادی")، و قسمتهائی دیگر، بر حسب روز و مقام و موقعیت تغییر میکند (قسمتهای "مناسب مقام"). بسیاری از موسیقیدانان (از جمله پالسترینا، باخ، موتسارت، بتهوون، و وردی) برای بعضی از سرودهای قداس آهنگ ساخته‌اند.

قدامه (qodāma) [ابوالفرج قدامة ابن جعفر]، معروف به **کاتب بغدادی** (kātebe baqdādi)، فت ۳۳۷ هق، ادیب و ناقد عرب. وی مسیحی بود، و در زمان خلیفه مکتفی اسلام آورد، و در دار الخلافه‌ی بغداد به خدمت مشغول شد. ابن ندیم دوازده کتاب از تألیفات او را نام برده است. مشهورترین اثرش کتاب الخراج است، که ظاهراً بعد از ۳۱۶ هق نوشته شده، و فقط نیمه‌ی دوم آن باقی است. از آثار دیگرش نقد الشعر است. کتابی نیز به عنوان نقد النثر به نام وی چاپ شده که از آثار او نیست. بلاغت قدامه در عرب ضرب المثل است. در باب فوت او در ۳۳۷ هق تردیدی هست، ولی مسلم است که تا سال ۳۲۰ هق در قید حیات بوده است.

قدح مریم (qadahe maryam) یا **اذن القسیس** (ozno 'l.qessis)، برگ گیاهی از نوع اومبیلیکوس (*Umbilicus*) که سابقاً به عنوان مدر و مسکن به کار میرفت.

قدر[2] (qadr)، در نجوم، مقیاسی برای درخشندگی و تابندگی ستارگان.

I ـ سابقه‌ی تاریخی. سابقه‌ی تقسیم ستارگان به قدرهای مختلف به ابرخس میرسد، ولی صورت دقیق این مفهوم از سنوات اخیر است. ابرخس ستارگان را به ۶ قدر تقسیم کرده بود، بدین گونه که قدر کمتر نماینده‌ی درخشندگی ظاهری بیشتر بود؛ وی قریب ۲۰ ستاره از درخشنده‌ترین ثوابت را انتخاب کرد، و آنها را ستارگان قدر اول شمرد، و ستارگانی را که در سرحد پدیداری با چشم (غیر مسلح) هستند از قدر ۶م محسوب کرد، و آنهائی را که از لحاظ درخشندگی ظاهری بین این دو حد هستند، به ترتیب مذکور، از قدرهای ۲م، ۳م، ۴م، و ۵م خواند. بطلمیوس نیز اساساً همین طبقه‌بندی را اتخاذ کرد. پس از اختراع تلسکوپ، ستاره‌هائی تازه شناخته شد، و منجمین ناچار بر تعداد قدرها افزودند. اول‌بار آرگلاندر فواصل بین قدرها را به تقسیمات اعشاری منقسم کرد؛ بدین گونه، ستاره‌ای از قدر ۴٫۳، از لحاظ درخشندگی ظاهری، بین ستارگان قدرهای ۴م و ۵م است، ولی ستاره‌ای از ۳/۱۰ کمنورتر از ستارگان قدر ۴م شمرده میشود. این روش در تعیین جدید و دقیق قدرها اقتباس و تکمیل شده است.

ظاهراً مقصود ابرخس و بطلمیوس از طبقه‌بندی ستارگان بر حسب اقدار آنها توصیفی اجمالی از آنها از لحاظ درخشندگی بوده است. در هر حال، مسئله‌ای که در باب طبقه‌بندی ستارگان بر حسب قدر آنها قابل توجه است چگونگی بستگی بین قدرها و درخشندگی ظاهری است، که سر ج. **هرشل** توجه منجمین را بدان جلب کرد. وی از تحقیقات خود چنین نتیجه گرفت که یک ستاره‌ی قدر اول حـ 100 مرتبه درخشنده‌تر از یک ستاره‌ی قدر ۶م است. این نتیجه با قانون فشنر در باب رابطه‌ی محرکات با احساسهای ناشی از آنها مطابقت دارد، و مبنای تعریف قدر ظاهری در نجوم جدید است.

II ـ قدر ظاهری[3]. قدر ظاهری مقیاس نجومی درخشندگی نسبی و درخشندگی ظاهری اجرام سماوی است. بنا بر تعریف، نسبت درخشندگی دو ستاره که اختلاف اقدار ظاهری آنها ۵ باشد برابر 100 است. این اختلاف قدرها را به درجات متساوی تقسیم میکنند، به طوری که اگر قدر ستاره‌ای یک واحد از قدر ستاره‌ی دیگر کمتر باشد، درخشندگی ستاره‌ی اول $\sqrt[5]{100}$ (تقریباً ۲٫۵۱۲ یا ۲٫۵) برابر درخشندگی ستاره‌ی دوم باشد. بدین گونه، یک ستاره‌ی قدر اول تقریباً ۲٫۵۱۲ بار درخشنده‌تر از یک ستاره‌ی قدر دوم، و تقریباً ۲٫۵۱۲ × ۲٫۵۱۲، یعنی حـ ۶٫۳۱ بار درخشنده‌تر از یک ستاره‌ی قدر سوم است. به طور کلی، اگر m و m' قدرهای (ظاهری) دو ستاره و b و b' درخشندگیهای آنها باشد، این روابط برقرار است:

$$b/b' = (۲٫۵۱۲)^{m'-m}$$

$$\log(b/b') = \log b - \log b' = ۰٫۴(m' - m)$$

(log علامت لگاریتم در مبنای 10 است). دو رابطه‌ی فوق را به نام پاگسن[4] (pāgsən)، منجم انگلیسی، که در ۱۸۵۰ مقیاس مذکور را برای قدر ستارگان پیشنهاد کرد فورمولهای پاگسن میخوانند. در جدول ذیل بعضی از مقادیر متناظر اختلاف قدرها و نسبت درخشندگیها مندرج است.

جدول مقیاس اقدار ظاهری

m′ − m	b/b′
0	1,00
0,5	1,۵۸۵
1	۲,۵۱۲
۲	۶,۳۱
۳	۱۵,۸۵
۴	۳۹,۸
۵	100,0
۶	۲۵۱,۲
۷	۶۳۱
10	10‘000
۱۵	1‘000‘000
۲۰	100‘000‘000

مبدأ مقیاس قدر، یا قدر 0، اختیاری است. در ابتدا، بر طبق توافق بین‌المللی، 0 را در مقیاس قدر چنان تثبیت کرده بودند که قدر ظاهری جدی (jodayy) برابر ۲ + باشد. اما چون ستاره‌ی جدی ستاره‌ای متغیر است، اکنون مبدأ مقیاس قدر را به وسیله‌ی ستارگان دیگری که قدرهای آنها دقیقاً اندازه‌گیری شده است تثبیت میکنند. بر طبق توافق مذکور، ستاره‌ای که از لحاظ درخشندگی ۲٫۵۱۲ مرتبه ضعیفتر از جدی باشد از قدر ۳ + ، و آنکه ۲٫۵۱۲ مرتبه درخشنده‌تر از آن باشد از قدر ۱ + است. ستاره‌ی آلفای صورت قنطورس ۶٫۳۱ مرتبه درخشنده‌تر از جدی میباشد، و لهذا، بر طبق جدول یا به محاسبه با فورمولهای پاگسن، از قدر 0 است. شعرای یمانی، که درخشنده‌ترین ستارگان آسمان است، دارای قدر ظاهری ۱٫۴۴ — ، و خورشید دارای قدر ظاهری ۲۶٫۷۸ — است؛ و با محاسبه‌ی ساده‌ای معلوم میشود که خورشید ۱۵٫۸۵ × ^{5}(100) مرتبه درخشنده‌تر از جدی است. ضعیفترین ستارگان قابل رؤیت با تلسکوپ ۲۰۰اینچی رصدخانه‌ی پلومار از قدر حـ ۲۴م است، که از لحاظ درخشندگی حـ $10^{۲۰}$ مرتبه ضعیفتر از خورشید است.

قدر ظاهری بر اساس تخمین درخشندگی با چشم (با کومک آلات بصری یا بدون آن) است.

---

(۱)Mass (۲)(stellar) magnitude (۳)apparent magnitude (۴)Pogson

قدر ظاهری بر این اساس **قدر بصری**[1] (basari) میباشد. تعیین قدر ظاهری به وسیله‌ی رصد نسبةً آسان است، و اساساً با مقایسه‌ی درخشندگی ستاره‌ی مورد نظر با ۲ یا چند ستاره‌ی مجاور معلوم القدر انجام میگیرد. راصدی ورزیده میتواند ازین راه قدر را با ۰٫۱ تقریب تشخیص دهد. با استفاده از عکاسی و وسایل دیگر در نجوم، منجمین به تعیین قدرها با این وسایل پرداختند. مثلا اندازه‌های تصاویر حاصل از ستارگان دارای درخشندگیهای مختلف بر صفحه‌ی دوربین عکاسی متفاوت است، و اندازه‌ی تصویر را میتوان مبنائی برای تعیین قدر قرار داد (قدر عکسی)[2]. در مقام مقایسه با چشم، صفحه‌ی عکاسی به انتهای آبی طیف حساستر است تا به انتهای قرمز آن. پس، دو ستاره‌ی دارای یک قدر بصری که یکی آبی و دیگری سرخ باشد از لحاظ قدر عکسی متفاوت خواهند بود، و ستاره‌ی آبی در عکس درخشنده‌تر نشان داده میشود. قدر عکسی منهای قدر بصری را، که وسیله‌ای برای تعیین رنگ ستاره است، شاخص رنگی[3] (šaxese rangi) میخوانند. چشم و صفحه‌ی عکاسی هر یک به قسمتی از تشعشعات ستارگان حساسیت دارد. قدر ظاهری یک ستاره بر اساس کل تشعشعات آن **قدر تابشسنجی**[4] (← تابشسنج) خوانده میشود.

III ـ قدر مطلق[5]. قدر ظاهری، نه فقط به شدت نور ستاره، بلکه به فاصله‌ی آن از زمین هم بستگی دارد، و لهذا مقیاس درخشندگی ذاتی ستاره نمی‌تواند باشد، و برای تشخیص درخشندگی ذاتی باید درخشندگی ستارگان را، به فرض اینکه همه در یک فاصله از زمین باشند، با هم مقایسه کرد. برای این منظور فاصله‌ی ۱۰ پارسک را اختیار کرده‌اند. قدر مطلق یک ستاره عبارت است از قدر ظاهری آن در صورتی که به فاصله‌ی 10 پارسک از زمین قرار گرفته باشد. بین قدر ظاهری (m) و قدر مطلق (M) و فاصله‌ی یک ستاره از زمین (d، بر حسب پارسک) رابطه‌ی

$$M = m + 5 - 5 \log d$$

برقرار است. این رابطه را به صورتی دیگر می‌توان بیان کرد. اختلاف منظر یک ستاره زاویه‌ای است که از آن ستاره فاصله‌ی متوسط زمین و خورشید دیده میشود. اگر این اختلاف منظر را p بنامیم، بآسانی دیده میشود که d بر حسب پارسک عکس p (یعنی $1/p$) است در صورتی که p بر حسب ثانیه بیان شود. بدین گونه، رابطه‌ی فوق به صورت

$$M = m + 5 + 5 \log p$$

درمیآید. مثلا، در مورد خورشید، $m = -26{,}78$ و d بر حسب پارسک مساوی ۱/۲۰۶٬۲۶۵ است، و به محاسبه معلوم میشود که $M = +4{,}71$، یعنی قدر مطلق خورشید $+4{,}71$ است. در مورد شعرای یمانی، که قدر ظاهریش $-1{,}44$ و اختلاف منظرش ۰٫۳۷۵ ثانیه است، قدر مطلق برابر $+1{,}4$ میباشد.

معمولا درخشندگی ستاره‌ها را نسبت به درخشندگی خورشید میسنجند. اگر $M_\odot$ و $L_\odot$، به ترتیب، قدر مطلق و درخشندگی خورشید، و M و L، به ترتیب، قدر مطلق و درخشندگی ستاره‌ای دیگر باشند، از دومین فورمول پاگسن معلوم میشود که

$$\log \frac{L}{L_\odot} = 0{,}4\ (M_\odot - M).$$

مثلا، در مورد خورشید و شعرای یمانی،

$$0{,}4\ (M_\odot - M) = 0{,}4\ (4{,}71 - 1{,}4) = 1{,}324.$$

چون عدد اخیر تقریباً مساوی لگاریتم ۲۱ است، معلوم میشود که شعرای یمانی قریب ۲۱ بار از خورشید درخشنده‌تر است.

قدر (qadar)، ← قضا و قدر.

قدر، سوره‌ی (qadr)، سوره‌ی ۹۷م قرآن، مکی، ۵ آیه، در بیان شب قدر (← لیلة القدر) و نزول قرآن.

قدر بصری: ← قدر، در نجوم.

قدرت، در عدسی، ← تقارب یا قدرت.

قدرت[6] (qodrat)، نرخ انجام دادن کار (← کار، در فیزیک) بر حسب زمان، یا کاری که در واحد زمان انجام گیرد. مفهوم قدرت در هر دستگاهی که در آن انرژی جاری است اهمیت دارد. در بسیاری از مسائل مربوط به طرح و ساختن دستگاه‌ها، قدرت است که اندازه‌ی اجزای سازای دستگاه را مشخص میکند نه کل کاری که باید انجام گیرد. با انجام دادن کار در مدتی مدید، هر دستگاهی میتواند کاری زیاد انجام دهد، ولی در این صورت دستگاه با قدرتی ضعیف کار میکند، یعنی بکندی کار میکند. اما اگر مطلوب آن باشد که کاری زیاد بسرعت انجام گیرد دستگاهی پرقدرت (دارای قدرت زیاد) مورد نیاز خواهد بود. دستگاههای پرقدرت معمولا بزرگتر، پیچیده‌تر، و گرانتر از دستگاههائی هستند که باید با قدرتی ضعیف کار کنند. موتوری که باید باری را بسرعت به ارتفاعی بالا ببرد باید بزرگتر و پرقدرتتر از موتوری باشد که آن را بکندی بالا میبرد.

قدرت بر حسب واحد کارِ انجام‌گرفته در واحد زمان اندازه‌گیری میشود. واحد آن در سلسله‌ی مکث وات است، و آن قدرتِ عاملی است که یک ژول کار در ثانیه انجام دهد. از اضعاف آن هکتوـوات (hektovāt) و کیلووات است، که اولی برابر 100 وات و دومی برابر ۱٬000 وات است (نیز ← وات، واحد قدرت). واحد قدرت در سلسله‌ی سگث ارگ در ثانیه است. یک وات برابر ده میلیون ارگ در ثانیه است. از آحاد دیگر قدرت اسب بخار میباشد. در ممالکی که آحاد بریتانیائی در آنها رایج است، واحد قدرت فوت پوندال در ثانیه است (جدول تبدیل آحاد در ص ۱۳۱۹ ملاحظه شود).

قدرت برقی[7] قدرتی است که یک دستگاه برقی تولید یا جذب میکند. واحد آن وات است. قدرت (بر حسب وات) مداری که جریان مستقیم برق از آن عبور کند مساوی حاصلضرب نیروی برقرانی (بر حست ولت) است در شدت جریان (بر حسب آمپر). در مدار جریان متناوب، ضریب قدرت هم در کار میآید.

قدر تابشسنجی: ← قدر، در نجوم.

قدرت برقی: ← قدرت، نرخ.

قدرت دریائی[8]، اصطلاحی برای جمیع وسایلی که به کومک آنها یک ملت استیلای نظامی خود را بر دریاها گسترش میدهد. ملتی را که چنین قدرتی داشته باشد نیز یک قدرت دریائی میخوانند. این عبارت از مدتها قبل در باب هدف قدرت دریائی مشهور بوده است، "خود از دریا استفاده کردن و راه استفاده‌ی دشمن را از آن بستن". قدرت دریائی را نباید با دارا بودن کشتیهای تجارتی فراوان خلط کرد. یک ملت ممکن است بحریه‌ی تجارتی عظیم داشته باشد، ولی قدرت دریائی آن ناچیز باشد (مانند نروژ، یونان، و کشمت پیش از ۱۸۶۰). بالعکس، ممکن است یک ملت تسلط نظامی عظیم بر دریاها داشته باشد، ولی بحریه‌ی تجارتی آن عظمتی نداشته باشد (مانند کشمت در دو دهه‌ی قبل از جنگ I). از طرف دیگر، بریتانیای کبیر قرنها هم بزرگترین قدرت دریائی به معنی نظامی بود، و هم مالک عظیمترین بحریه‌ی تجارتی در جهان.

قدرت دریائی از آغاز تاریخ سابقه دارد. بعضی از ملل قدیم که منابع طبیعی چندانی نداشتند به وسیله‌ی قدرت دریائی نیرومند شدند، و بعضی از ملل نیرومند به وسیله‌ی قدرت دریائی قلمرو خود را گسترش دادند، و ثروت خود را افزایش دادند. فنیقیها به وسیله‌ی بسط قدرت دریائی خود تجارت مدیترانه را تحت استیلای خود درآوردند. یونانیها به همین وسیله ایرانیان را در سالامیس مغلوب کردند. مبارزات ممتد بین دولتین روم و کارتاژ اساساً کشمکشی بر سر استیلا بر مدیترانه‌ی غربی بود، و پیروزی روم بر کارتاژ عمدةً به سبب تفوق قدرت دریائی آن بود. کشورشهرهای ایتالیائی در پرتو تجارت بحری و قدرت دریائی خود ثروت و قدرت یافتند. در ل، اتحادیه‌ی هانسائی همین حال را داشت. قدرت دریائی دولت عثمانی در قرن ۱۶م توسعه یافت، و با شکست در نبرد لپانتو (۱۵۷۱) پایان پذیرفت. دولت پرتغال امپراطوری وسیع خود را به وسیله‌ی قدرت دریائی تأسیس کرد. دوره‌ی عظمت اسپانیا سخت بستگی به استیلای آن دولت بر دریاها داشت، و با شکست جهازات شکست‌ناپذیر از انگلیسها خاتمه یافت. هلندیها سرزمین کوچک خود را از طریق قدرت دریائی به پایه‌ی کشوری مقتدر رسانیدند. رقابت بین فرانسه و انگلستان در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م در سراسر جهان گسترش یافت، و به قدرت در دریاها بستگی داشت، و پس از غلبه‌ی بریتانیای کبیر بر فرانسه، بریتانیا حاکم مطلق دریاها شد. قدرت دریائی کشمت از بعد از جنگ ۱۸۱۲ و در جنگ داخلی و جنگ اسپانیا و امریکا بسرعت افزایش یافت. نظریات ا. ث. مهن تأثیر عمیق در تحول قدرت دریائی کشمت داشت. وابسته بودن قدرت بریتانیا به قدرت دریائی آن سبب اقدام دولتهای دیگر ـ مخصوصاً آلمان و ژاپن ـ به توسعه‌ی قدرت دریائی آنان شد. در جنگ I، اهمیت قدرت دریائی بیش از پیش ثابت شد، و این امر منجر به مسابقه‌ی ملل بزرگ در توسعه‌ی نیروی دریائی آنان پس از جنگ I گردید. پس از آغاز جنگ II، که نیروی عظیم قدرت هوائی آشکار شد، بسیاری چنین میپنداشتند که دوران اهمیت قدرت دریائی پایان یافته است، و تفوق را باید از راه هوا کسب کرد. مع ذلک، بریتانیای کبیر، با اینکه در معرض حملات هوائی شدید قرار گرفت، از پا در-

---

(۱)visual magnitude (۲)photographic magnitude (۳)color index (۴)bolometric magnitude (۵)absolute magnitude (۶)power (۷)electric power (۸)sea power

نیامد. تلفیق قدرتهای هوائی و دریائی به وسیله‌ی ناوهای هواپیمابر و توسعه‌ی جنگ مختلط در هوا و در دریا مؤید اهمیت قدرت دریائی بود. نیز ← قدرت هوائی. با توسعه‌ی سلاحهای هسته‌ای، ارزش قدرت دریائی مورد تجدید نظر کامل قرار گرفت. اگر هم فرض شود که ملتی که زیر بمباران شدید سلاحهای هسته‌ای است بتواند بحریه‌اش را که خود هدفی برای این سلاحها است، حفظ کند، سرعت یک جنگ عمومی هسته‌ای مانع این خواهد بود که قدرت دریائی وظیفه‌ای را که در گذشته داشت حفظ کند. در مقابل، دو نکته‌ی مهم هست. اول اینکه ناوگان آتیه، وقتی که خود با نیروی هسته‌ای مجهز شود (مخصوصاً به صورت زیردریائیها و ناوگانهای پرتاب‌کننده‌ی پرانه‌ها)، حتی در یک جنگ عمومی ممکن است نقشی مهم و بلکه اساسی داشته باشد. دوم اینکه در جنگهای محدود آتیه (به‌صورت جنگ کره) قدرت دریائی همان نقشی را که در گذشته داشته است خواهد داشت.

قدرت هوائی[1]، نیروئی که یک ملت میتواند به وسیله‌ی وسائل نظامی هوائی برای رسیدن به هدفهای سیاسی و نظامی خود اعمال کند. امروز، این وسائل عبارتند از هواپیماها، وسایط نقلیه‌ی فضاپیما، پرانه‌های هدایتپذیر، بمبها، و موشکها، که در جنگهای هوائی از آنها استفاده میشود. استفاده‌ی مختصر و محدودی که در جنگ I از هواپیما به عمل آمد اذهان را متوجه امکان به کار بستن هواپیماها برای مقاصد نظامی کرد. نظریات اولیه در باب جنگ هوائی عمدةً از سه تن است، ژنرال ج. دوله (ایتالیائی)، ژنرال و. میچل (امریکائی)، و مارشال نیروی هوائی سر هیو ترنچارد[2] (sər hiu trenčärd)*؛ بریتانیائی). این سه تن بین سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۲۵ با صراحت لهجه‌ی تمام یک سلسله افکار بدیع و اساسی در باب اهمیت قدرت هوائی در جنگ تقریر کردند، در راه توسعه‌ی شدید قدرت هوائی و نیروی هوائی بزرگ به مبارزه پرداختند، و استدلالشان این بود که پیروزی در جنگ آتیه به وسیله‌ی بمباران مراکز نظامی دشمن، که نتیجه‌ی آن نابودی وسایل اقتصادی جنگ است، حاصل میشود. این نظریات در باب قدرت هوائی چندان مورد توجه واقع نشد، اما بریتانیای کبیر، فرانسه، و ایتالیا سازمانهائی برای قدرت هوائی تأسیس کردند. نخستین دول مقتدری که جداً به توسعه‌ی قدرت هوائی خود پرداختند آلمان عهد هیتلر، ایتالیای دوره‌ی موسولینی، و ژاپن بودند. فتوحات سریع آلمان در اوایل جنگ II، صحت ادعاهای هیتلر در باب قدرت هوائی آن کشور را مینمود. پیروزیهای آلمان در لهستان، نروژ، فروبومان، و فرانسه ناشی از قدرت هوائی آن کشور بود، و نخستین ناکامی آلمان ناتوانی نیروی هوائی آن در نابود کردن نیروی هوائی انگلستان در نبرد بریتانیا (← جنگ جهانی II، قسمت ۲) بود. تسخیر جزیره‌ی کرت در ۱۹۴۱ به وسیله‌ی سربازانی که دولت آلمان از طریق هوا در آنجا پیاده کرد مؤید نظریات مدعیان پرحرارت تفوق قدرت هوائی بود. تصرف پرل هاربر به دست ژاپن از طریق حمله‌ی هوائی نقش قدرت هوائی را در دگرگون ساختن جنگ دریائی به ثبوت رسانید. استعمال پردامنه‌ی ناو هواپیمابر در نبردهای دریای مرجان و میدوی نقش قاطع داشت. در طی جنگ II، متفقین آلمان را از طریق هوا بشدت بمباران کردند، و خسارات مهیب به شهرهای آن وارد ساختند، ولی تحقیقاتی که پس از جنگ به عمل آمده مؤثر بودن این حملات را مورد تردید قرار داده است. در سراسر جنگ، هواپیماها در پشتیبانی از نیروهای زمینی نقش گرانبهائی داشتند. اهمیت قدرت هوائی متفقین در پیروزی نهائی آنها از حساب بیرون است. پس از جنگ II، مخالفین طرفداران افراطی قدرت هوائی اعلام داشتند که، در هیچ یک از نبردهای مهم، پیروزی صرفاً به وسیله‌ی نیروی هوائی حاصل نشده است، بلکه از ترکیب نیروهای هوائی، زمینی، و دریائی حاصل شده است. مع ذلک، تفوق قدرت هوائی مورد اتفاق همگان بود.

با در کار آمدن سلاحهای هسته‌ای، جت، و پرانه‌های هدایتپذیر در اواخر جنگ II، مفهوم قدرت هوائی تغییر یافت. مانند گذشته، در مقابل هر سلاح جدید سلاحی بر ضد آن پیدایش یافته است. سرعت پیدایش این سلاح متقابل مربوط است به میزان کوشش و پولی که در راه فراهم کردن آن صرف میشود. بر طبق رأی بسیاری از خبرگان، مؤثرترین سلاح متقابل با حمله‌ی هسته‌ای "نیروی ضربتی متقابل دافع" است. این ملاحظات منجر به نظریاتی از قبیل نظریه‌ی "انتقام عظیم"[3] شده است، بدین معنی که ملتی که مورد حمله واقع شده است با سلاحهای اتمی از ملت مهاجم با چنان شدتی انتقام میگیرد که آن را نابود سازد، و بالنتیجه، جنگ بین دو ملت به نابودی هر دو منتهی میشود.

قدر خان (qadar xān) [امیر یوسف قدر خان]، فت ۴۲۳ هق، پادشاه (۴۱۵–۴۲۳ هق) سلسله‌ی ایلک‌خانیان ترکستان. بعد از ارسلان خان ابن علی به امارت نشست (۴۱۵ هق)، و سال بعد در سمرقند با سلطان محمود غزنوی دیدار کرد. سلطان مسعود I غزنوی دختر او را به زنی گرفت. قدر خان در اوایل سلطنت سلطان مسعود وفات یافت.

قدر ظاهری: ← قدر، در نجوم.

قدر عکسی: ← قدر، در نجوم.

قدر مطلق[4] (qadre motlaq)، در ریاضیات. ۱- قدر مطلق یک عدد جبری عبارت است از آن عدد قطع نظر از علامت آن. مثلا، قدر مطلق ۳ + و ۳ — عبارت است از ۳. قدر مطلق یک عدد مثبت بدونِ علامتْ خود آن میباشد. ۲- برای قدر مطلق یک عدد مختلط ← هنگ.

قدر مطلق، در نجوم: ← قدر، در نجوم.

قدر نسبت (qadre nesbat)، در تصاعد. قدر نسبت یک تصاعد عددی تفاضل هر جمله‌ی آن است با جمله‌ی ماقبل، و قدر نسبت یک تصاعد هندسی خارج قسمت هر جمله‌ی آن است بر جمله‌ی ماقبل. ← تصاعد.

قدرون[5] (qedrun) [عبری، = سیاه]، نام امروزی آن **وادی النار** (vāde 'n.nār)، دره‌ی عمیقی در ش بیت المقدس، میان شهر و جبل زیتون (دوم سموئیل ۱۵.۲۳؛ اول پادشاهان ۲.۳۷؛ دوم پادشاهان ۴.۲۳، ۶، و ۱۲؛ یوحنا ۱.۱۸).

قدریه (qadariyye)، در کتب کلام و ملل و نحل، لقب معتزله. این لقب از آن روی به معتزله داده شده است که به آزادی انسان و اختیار انسان در کارهائی که انجام میدهد قائل هستند، و به قضا و قدر خداوندی، یعنی حکم ازلی او در باره‌ی اشیاء و افعال انسان، معتقد نیستند، زیرا آن را مخالف مسئولیت انسان و کیفر و پاداش برای کارهای زشت و نیک میدانند. در برابر قدریه، اهل سنت و جبریه قرار دارند، که خداوند را خالق هر شیء، حتی افعال انسان، میدانند، و برای انسان قدرت و اراده‌ی آزاد و اختیار قائل نیستند، و فقط اهل سنت میگویند که فعل انسان مخلوق خداست و کسب از انسان است (نیز ← جبر و قدر).

اهل سنت و جبریه معتزله را متهم به دوگانه‌پرستی میکنند، زیرا میگویند، به عقیده‌ی معتزله، انسان در برابر خدا قرار دارد، و فاعل و خالق کارهای خویش است، و به همین جهت، حدیثی از حضرت رسول روایت میکنند که القدریة مجوس هذه الامه [قدریان مجوس (یعنی دوگانه‌پرستان) این ملت اسلام هستند].

اطلاق کلمه‌ی قدریه بر معتزله، که در حقیقت منکر قدر هستند، تولید اشکال کرده است. خود معتزله این لقب را، برای گریز از مشمول بودن به مضمون حدیث فوق، بر خود نمیپسندند، و می‌گویند کسانی که به قدر و قضا معتقدند به این لقب بیشتر از ما سزاوارند. مخالفین معتزله میگویند اطلاق این لقب بر ایشان از قبیل اطلاق نام ضد بر ضد است.

اما حقیقت این است که بحث در مسئله‌ی قدر از قدیمترین زمانها در میان مسلمانان پیدا شد، و کسانی که در باره‌ی قدر، خواه اثبات آن و خواه انکار آن، سخن میگفتند قدریه خوانده میشدند، یعنی کسانی که در باره‌ی قدر بحث میکنند. چون بیشتر این کسان معتقد به نفی قدر شدند (یعنی معتزله)، آن لقب همچنان بر ایشان باقی ماند، و با آنکه منکر قدر شدند چون نخستین کسانی بودند که در باره‌ی قدر سخن میگفتند قدریه خوانده شدند.

قدس: ← القدس؛ بیت المقدس.

قدسی مشهدی (qodsie mašhadi)، شهرت **حاج محمد جان**، متخلص به **قدسی**، فت ۱۰۵۶ هق، شاعر ایرانی. از مردم مشهد بود. در جوانی به مکه و از آنجا به هندوستان رفت، و در دربار شاه جهان ملک‌الشعرا شد. گذشته از دیوان، منظومه‌ای به نام ظفرنامه‌ی شاهجهانی دارد، که در آن فتوحات شاه جهان را به نظم آورده است. این مثنوی در بحر متقارب و دارای ۸٬۰۰۰ بیت است، و بیتی که در مدح "عبدالله خان فیروز جنگ" گفته شهرت بسیار دارد:

نهنگی که از غایت احتشام
نگنجد به بحر از بزرگیش نام

(در این بیت ضمناً بدین نکته اشاره میکند که نام عبدالله خان فیروز جنگ در این بحر عروضی نمیگنجد). قدسی در انواع شعر از قصیده و غزل و مثنوی در میان شاعران سبک هندی سرآمد بوده است، و در روزگار خویش مورد نظر و استقبال شاعران به شمار میرفته. وی در لاهور درگذشته است، و به روایتی جسدش را به مشهد منتقل کرده‌اند. بعضی نیز مزار او را در کشمیر نوشته‌اند. نسخه‌ی خطی دیوان قصاید و غزلیات او

---

(۱)air power (۲)Trenchard (۳)massive retaliation (۴)absolute value (۵)Kidron; Cedron

در بعضی کتابخانه‌های ایران موجود است.
قدم (qedam)، ← حدوث و قدم.
قدمت قرآن: ← قرآن، قسمت VII.
قدم رسول‌الله: ← قدم شریف.
قدم شریف (qadame šarif) یا **قدم رسول‌الله** (qadame rasulo'l.lāh)، اماکنی که به عنوان محل قدم پیغمبر اسلام شهرت یافته‌اند، و در آنها آثار قدمی بر سنگ دیده میشود. در میان معجزات منسوب به پیغمبر که در کتب حدیث و زندگینامه‌های آن حضرت نوشته شده معجزه‌ای بدین عنوان یاد نشده، اما در نقاط بسیاری از کشورهای اسلامی، گاه نشانه‌هائی مانند رد یک یا دو پا وجود دارد، و در میان مردم شهرت یافته که جای پای حضرت رسول است؛ مشهورتر از همه در قبة الصخره است، بر روی صخره‌ای که گویند حضرت پای خود را از روی آن بر براق نهاد و به معراج رفت. در نزدیکی دمشق و در قاهره و بعضی شهرهای دیگر نیز آثار قدمهائی که به عنوان قدم حضرت معروف است موجود است، و در هند چند جا به نام محل قدم شریف شهرت دارد.
قدمگاه (qadam.gāh)، آثاری از دوره‌ی پیش از اسلام، در منتهی الیه قسمت جنوبی کوه رحمت، در ل آبادی چاشت‌خوار (cāštxār). این آبادی متعلق به دهستان توابع ارسنجان (شهرستان شیراز) است، و در ۸۲کیلومتری ش زرقان قرار دارد. قدمگاه مشتمل است بر صفه‌ای دوطبقه و پله‌ها و طاقچه‌ها، که در کوه تراشیده شده است.
قدمگاه، بخش سابق شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ مشتمل بر دهستانهای اردوغش، زبرخان، و اسحاق‌آباد. اکنون این دهستانها بخش زبرخان از شهرستان نیشابور را تشکیل میدهند، که مرکزش، **قدمگاه** (جه ۱°۲۶۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری ش نیشابور، در بلوک زبرخان، سر راه شوسه‌ی تهران به مشهد واقع است. به گفته‌ی مطلع الشمس (جلد ۳)، آبادی قدمگاه سابقاً سرخک (sorxak) نام داشته است، و احتمالا قریه‌ی حمراء (hamrā') ـ که گفته‌اند امام رضا ع پس از حرکت از نیشابور بدانجا رسیدـهمین قریه‌ی سرخک بوده است.
قدوس(qoddus)، شهرت **حاج ملا محمد علی بارفروشی** (bārforuši)، ۱۲۳۱–۶۵ هق، از مشاهیر پیروان سید علی محمد باب، و از حروف حی، که چون نفر آخر از حروف حی بوده باب او را "اسم الله الآخر" نیز خوانده است. لقب قدوس نیز از طرف باب به او داده شده است. از مردم بارفروش (بابل کنونی) بود. برای تکمیل علوم دینی به کربلا رفت؛ از شاگردان سید کاظم رشتی بود. پس از مراجعت از کربلا و چندی اقامت در بارفروش، به شیراز رفت، و به باب گروید. سپس، همراه اوـکه برای اعلام امر خود عازم سفر حج بودـبه مکه رفت. پس از بازگشت از مکه، برای تبلیغ آیین باب، از شهری به شهر دیگر سفر میکرد. سرانجام به بارفروش رفت، و با ملا حسین بشرویه، ملقب به "باب الباب"، ملاقات کرد. در مجمع معروف بابیه در بَدَشت شرکت کرد، و به بارفروش بازگشت، اما به دستور حاکم مازندران او را تحت الحفظ از بارفروش به ساری بردند. در این شهر، چند ماه در خانه‌ی میرزا محمد تقی مجتهد اقامت کرد. پس از وقوع جنگ معروف قلعه‌ی طبرسی بین بابیه و قوای دولتی، قدوس به همکیشان خود پیوست، و وارد کارزار شد، و پس از کشته شدن باب الباب، رهبری این گروه را تا پایان جنگ به عهده داشت، و با وجود تمام شدن آذوقه و اسلحه، به مقاومت ادامه داد، اما سرانجام قوای دولتی بابیان قلعه را قتل عام کردند، و قدوس نیز کشته شد. [در بابیه نامش ملا محمد علی بارفروش ذکر شده که باید بدین طریق اصلاح شود.]
قدوش[1] (qeddūš)، دعای تشریفاتی قدیمی عبری، که به نشانه‌ی شروع سبت یا هر یک از اعیاد دیگر یهود، و نیز هنگام غذا خوردن میخوانند.
قدومه (qoddume) یا **تودری** (tudari)، گیاهی از تیره‌ی چلیپائیان و از نوع اروسیموم (*Erysimum*) که دانه‌های عدسی‌شکل آن لعاب بسیار دارد.
قدید: ← محمد. قسمت ۳۵.
قدیس[2] (qeddis)، مؤنث آن **قدیسه**[2] (qeddise)، در نزد مسیحیان، کسی که به سبب زهد و تقوی و سایر فضایلش، عموماً یا رسماً، سرآمد اقران شمرده شده است (نیز ← سنت، لفظ). معمولا به همه‌ی رسولان مسیح، مبشرین انجیلی، و سایر مردمان مقدسی که نامشان در عهد آمده است، و نیز به اغلب آباء کلیسا، و به همه‌ی شهدا عنوان قدیس (قدیسه در مورد زنان) داده میشود. در کلیسای کاتولیک رومی، عنوان قدیس رسماً به "خدمتگزاران خداوند" که در زمان حیات از لحاظ فضایل مسیحی سرآمد اقران بوده‌اند، و مقدس بودنشان به وسیله‌ی معجزات ثابت شده است، اعطا میشود (← قدیس‌سازی)؛ ولی هزاران قدیس هستند که مورد احترام آن کلیسا میباشند، و در اوایل مسیحیت، پیش از وضع رسم قدیس‌سازی، میزیسته‌اند. شفاعت قدیسان در بهشت و التماس دعا و استمداد از آنان جزء معتقدات کلیسای کاتولیک رومی (شرقی و غربی) و کلیساهای شرقی شقاقی است، ولی نزد پروتستانها مطرود است. بزرگترین قدیسان مریم عذرا است. در لیتورژی، برای هر یک از قدیسان و طلب شفاعت ازو روز خاصی هست، که ذکران وی نام دارد، و آن معمولا روز وفات اوست.
در کلیساهای قدیمی، هر یک از پیروان کلیسا از هنگام تعمید یک قدیس حامی[3] دارد، و در غرب یک قدیس حامی هم در هنگام تأیید اختیار میکنند؛ بین قدیس حامی و کسانی که تحت حمایت او هستند انتظار محبت متقابل وجود دارد.
محبوبیت قدیسان متفاوت بوده است. یوسف نجار، که امروز بین کاتولیکها و ارتدوکسها محبوبیت فراوان دارد، هزار سال پیش مورد چندان ستایشی نبود؛ قدیس نیکولاوس، که قرنها در غرب محبوب بود، امروز چندان مخلصی میان کاتولیکهای رومی ندارد. فقط مریم عذرا است که عشق مسیحیان بدو تزلزل‌ناپذیر بوده است.
غیر از آنچه در لیتورژی برای ستایش قدیسان هست، کارهای دیگری برای اخلاص ورزیدن نسبت به آنان میکنند، از قبیل زیارت رفتن، خواندن ادعیه‌ی خاص، بزرگداشت شمایل آنان، و مراسم سالانه‌ای که به افتخار قدیسان حامی برگزار میشود. خواندن زندگینامه‌ی قدیسین از قدیم الایام نزد مسیحیان معمول بوده است. از میان این زندگینامه‌ها دو کتاب شهرت و محبوبیت ممتاز دارد: یکی داستان زرین و دیگری گلهای کوچک قدیس فرانسیس.
قدیس‌سازی[4] (qeddis.sāzi) یا **قانونیدن**[4] (qānu-nidan)، در کلیسای کاتولیک رومی، تشریفات ثبت کردن نام کسی در شمار قدیسین (← قدیس). قدیس‌سازی امروزه فقط در رم اجرا میشود اما، در قرون وسطی و پیش از آن، اسقفها در همه جای دنیا در طی مراسمی عنوان قدیس میدادند. در مورد شهدای مسیحی، اجرای مراسم قدیس‌سازی ضروری نیست، بلکه آنان از هنگام مرگ در شمار قدیسین درمیآیند، ولی در سالهای اخیر، کلیسا فقط ستایش کسانی را که قانونیده شده‌اند تصویب کرده است.
تشریفات قانونیدن عبارت است از محاکمه‌ای که در آن کلیسا از قدیس یا قدیسه‌ی مورد بحث دفاع میکند، و دادستان دادگاه در رد مدارکی که به نفع اوست میکوشد. این دادستان را معمولا وکیل شیطان[5] و طرف مقابل او را وکیل خداوند[6] میخوانند. مدارک مزبور عمدةً عبارتند از دلایل چهار معجزه‌ی منسوب به قدیس و شواهدی دال بر اینکه زندگی او سرمشق زهد و تقوی بوده است. اسعاد[7] (es'ād) عبارت از این است که پاپ کسی را سعید و مبارک اعلام کند. اسعاد معمولا از مراحل قانونیدن است، و برای آن دو معجزه لازم میباشد. اولین مراسم قدیس‌سازی ظاهراً در اواخر قرن 10م برگزار شده است. تشریفات رسمی قدیس‌سازی را پاپ اوربانوس VIII بنیاد نهاد، و این تشریفات از سال ۱۶۳۴ به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد.
قدیسه: ← قدیس.
قدیسین متأخر[8]، **کلیسای عیسی مسیح** (kelisāye isā masihe qeddisine mota'axxer)، عنوان فرقه‌ای مذهبی که در ۱۸۳۰ به توسط ج. سمیث در دهکده‌ی فیت[9] (feyet)، ایالت نیو یورک، کشت، تأسیس شد. مرکز فرقه در سالت لیک سیتی است. پیروان آن عموماً مورمون خوانده میشوند، و تعدادشان امروزه متجاوز از یک میلیون نفر است (برای تاریخ این فرقه ← مورمونها). معتقدات این فرقه اساساً مبتنی است بر کتاب مقدس، کتاب مورمون، مکاشفات جوزف سمیث (که در کتابی به نام اصول و موانیق گردآوری شده)، و مروارید گرانقدر (سخنانی منسوب به موسی و ابراهیم). کتاب مورمون اساساً شرحی است منسوب به مورمون پیغمبر، و در آن تاریخ اوایل مردم در امریکا از زمان اسارت بابلی و پراکندگی یهودیان تا سال 600 بم آمده است. از خصوصیات برجسته‌ی این مذهب یکی اهمیت مکاشفه در آن است، و دیگری ارتباطی که بین حیات معنوی و دنیائی قائل است. در ۱۹۶۲ کلیسای مورمون تأسیس یک مرکز جدید را در شهر نیو یورک اعلام کرد.
قدیس یوحنا، شهسواران: ← شهسواران مهمان‌نواز.
قدیم: ← حدوث و قدم.
قدیم بودن کلام خدا: ← قرآن، قسمت VII.
قذف (qazf) در اصطلاح فقها، متهم کردن و منسوب ساختن کسی به زنا و لواط. قذف در شرع اسلامی موجب حد (کیفر شرعی) بر قاذِف (متهم‌کننده)

(۱)Kiddush (۲)saint (۳)patron saint (۴)canonization (۵)advocatus diaboli (۶)advocatus Dei (۷)beatification (۸)Latter-Day Saints (۹)Fayette

است، و آن ۸۰ تازیانه است. اما، برای اینکه کسی مستوجب این کیفر شود در فقه شرایطی مقرر شده است که مهمترین آنها نقل میشود،

(۱) اتهام باید صریح باشد.

(۲) قاذف باید به معنی لفظی که مفید اتهام است کاملا آگاه باشد.

(۳) اگر کسی شخصی را ولد الزنا یا حرامزاده خواند حد قذف برای اتهام وارد ساختن به پدر یا مادر آن شخص است. اما چون خود شخص مُواجَه (اصطلاح فقهی برای کسی که کلمه‌ی قذف و اتهام به روی او گفته شده است) نیز از این سخن (ولد الزنا یا حرامزاده یا نظیر آن) متأذی شده است، قاذف باید به خاطر این آزار تعزیر (ta'zir؛ اصطلاح فقهی برای تنبیه و تأدیب که پایینتر و کمتر از حد است) شود.

(۴) اگر قاذف سخنانی گوید که به موجب آن کسی دیگر متهم به زنا یا لواط شود (از قبیل قوّاد یا نظیر آن)، حد قذف به سبب آن متهم خواهد بود، و به سبب شخص مواجه قاذف باید تعزیر شود. اما، اگر مقصود گوینده فقط دشنام باشد بدون اتهام کس دیگر، گوینده فقط تعزیر میشود.

(۵) اگر گوینده مواجه را به الفاظی از قبیل فاسق یا شارب الخمر یا خوک یا سگ و نظایر آن مورد آزار قرار دهد تعزیر خواهد شد.

(۶) شخص قاذف باید بالغ و عاقل باشد. کودک و دیوانه‌ی قاذف تنبیه خواهند شد.

(۷) شخص مقذوف (maqzuf؛ کسی که به او اتهام وارد شده است) باید بالغ، عاقل، آزاد، مسلمان، و عفیف باشد تا حد بر قاذف ثابت شود. اگر یکی از این شرایط در مقذوف نباشد قاذف فقط تنبیه خواهد شد.

(۸) حد قذف به شهادت دو عادل یا به اقرار شخص قاذف ثابت میشود، و این اقرار باید دو بار باشد.

(۹) در زدن حد به قاذف، نباید لباس او را بکنند، و ضرب تازیانه نباید شدید باشد.

قرا، لفظ ترکی، ← قره یا قرا. برای اعلامی که در ردیف "قرا" میجوئید و نمییابید به ردیف "قره" نیز رجوع کنید.

قراءات قرآن: ← قرآن، قسمت ۷.

قرائت، علم: ← قرآن، قسمت ۷.

قراء دهگانه: ← قرآن، قسمت ۷.

قرارسلان قاورد: ← قاورد.

قراء سبعه: ← قرآن، قسمت ۷.

قراء قرآن: ← قرآن، قسمتهای III و ۷.

قراء هفتگانه: ← قرآن، قسمت ۷.

قرائیم (qarā'im)، فرقه‌ای یهودی که در نیمه‌ی دوم قرن ۸م در بابل (بین النهرین) برآمد، و با تفسیر تلمودی (← تلمود) تورات سخت مخالف و هدفش بازگشت به تورات بود. نهضت قرائیم از قرن ۹م تا قرن ۱۲م رونق داشت، ولی عده‌ی پیروان آن از قرن ۱۲م به بعد کاهش یافت. مؤسس فرقه عانان ابن داود (ānāne 'bne dāvud) است، نامش را عنان (anān) هم نوشته‌اند، ولی درست همان عانان است ("آنان ابن داود" در صفحه‌ی ۲۵۷ کتاب حاضر غلط است). فرقه در آغاز، به نام مؤسس آن، عانانیه (عنانیه) نامیده میشد، و در قرن ۹م بود که عنوان قرائیم یافت. نهضت قرائیم اهمیت بسیار دارد، زیرا، طی چند قرن، مستقیماً یا از طریق عکس العمل بر ضد آن، سبب رشد افکار یهودی شد.

عانان در عهد منصور خلیفه میزیست. وی پس ارشد رئیس کشوری یهودیان بابل بود، و در دین یهود تبحر تام داشت. به سبب افکار خاصش، رئیس مذهبی یهودیان بابل از اینکه او را به جانشینی پدرش انتخاب کند امتناع کرد، و برادر عانان را، که مقامش از حیث فضل به او نمیرسید، انتخاب کرد، و این انتخاب به تصویب خلیفه رسید (ح ۷۶۰). عانان از قبول این تصمیم امتناع کرد، و خود را رئیس خواند، و عاقبت به زندان افتاد (۷۶۷). در زندان با ابوحنیفه آشنائی یافت، و از افکار او متأثر شد. به راهنمائی ابوحنیفه، به عرض خلیفه رسانید که او و پیروانش مذهبی جز مذهب سایر یهودیان دارند، و رقابتی بین آنان و رئیس رسمی نیست. پس از رهائی از زندان، رهبر فرقه‌ای جداگانه از یهودیان (عانانیه) شد، و بدین گونه، شقاقی در دین یهود ایجاد کرد.

نهضت عانانیه در سرزمینهای اطراف مانند مصر و فلسطین و مخصوصاً در ایران پیروان بسیار یافت. با برآمدن بنیامین ابن موسی نهاوندی (benyāmi-ne 'bne musā nahāvandi؛ ۸۳۰ ق)، از مردم نهاوند، عهد جدیدی در نهضت عانانیه آغاز شد. وی اصول نهضت و روشهای تحقیق در تورات را تقریر کرد. نهاوندی نخستین کسی از عانانیه بود که به عبری مینوشت، و از زمان اوست که عانانیه به قرائیم معروف شدند. تأثیر او به حدی بود که عانانیه را "اصحاب عانان و بنیامین" خوانده‌اند. قرون ۱۰م و ۱۱م درخشانترین عصر ادب قرائیم (اعم از مذهبی و جز آن) است. بیشتر آثار این دوره به زبان عربی است. معروفترین عالم این عصر ابویوسف یعقوب قرقیسانی (qerqisāni) یا قرقسانی (qar-qasāni)ـمنسوب به قرقسان، نزدیک بغداد ـ است. وی بسیار سفر کرد، و از ایران و هند دیدار نمود. اثر معروفش کتاب الانوار و المراقب (۹۳۷) است، که نخستین کتاب عربی در شریعت قرائیم میباشد. از علمای یهود که سخت به قرائیم تاخته‌اند سعید فیومی است. قرائیم در قلمرو دولت بیزانس و بعداً دولت عثمانی و نیز در اسپانیا و جنوب روسیه (مخصوصاً در کریمه) و لیتوانی هم نفوذ کرد. در قرن ۱۸م که کریمه و لیتوانی به روسیه منضم شد تزار مزایائی به قرائیم روسیه اعطا کرد که سایر یهودیان از آن محروم بودند. انقلاب روسیه قرائیم کریمه را از قرائیم نقاط دیگر، که عده‌ی آنها ناچیز بود، جدا ساخت. بقایائی از قرائیم در کریمه و مملکت اسرائیل هست.

قراباذین (qarābādin) یا **قراباذین** یا **اقراباذین** (aqrābāzin) [از اصل سریانی مأخوذ از گرافیدیون (grāfidion؛ ید)، = رساله‌ی کوچک]، در میان مسلمانان بخشی از علم طب که در باره‌ی اجزای داروها و ترکیبات هر کدام بحث میکند، و نیز عنوان کتابها و رسالاتی که در زمینه‌ی شناخت داروها و ترکیبات هر کدام نوشته شده است (← دارو). در میان تألیفات پزشکان اسلامی، به کتابهای مستقل بسیار در باره‌ی این موضوع برمیخوریم، همچنان که بخشهائی از کتب پزشکی عمومی را نیز گاه به این موضوع اختصاص داده‌اند، مانند قانون ابن سینا، که بخشی دارد به عنوان اقراباذین در ادویه‌ی مرکبه.

در آغاز دوره‌ی اسلامی تعلیم قراباذین بخشی از علم طب به شمار میرفت، ولی اندک اندک، با افزایش انواع داروها، قراباذین از طب جدا شد، و افرادی فقط در زمینه‌ی قراباذین متخصص شدند.

حنین ابن اسحاق کتاب داروشناسی جالینوس را به سریانی ترجمه کرد، و این کتاب را حبیش ابن الحسن الاعسم با عنوان ترکیب الادویه به عربی ترجمه نمود. اولین قراباذین دوره‌ی اسلامی که از شهرت و اهمیت بسیار برخوردار شد قراباذین شاپور ابن سهل بود، و دیگر قراباذین ابن التلمید. ابوبکر محمد ابن زکریای رازی و بدرالدین قلانسی نیز هر کدام کتابی در قراباذین دارند. در مصر، قراباذین موسی ابن عازار یهودی، که برای خلیفه معز فاطمی تألیف شده است، شهرت داشته، و در سوریه و عراق الدستور البیمارستانی تألیف ابوالفضل ابن ابی البیان اسرائیلی (abo'l.fazle 'bne abe 'l.bayān-).

بالاخره، از قراباذینهای معروف قراباذین ماسویه ماردینی بوده است، که ترجمه‌ی لاتینی آن قرنها در مغرب‌زمین رواج و اعتبار تام داشته است، و بعدها فارماکوپه‌های رسمی بر اساس آن تدوین شده.

در اسپانیای اسلامی، تحت تأثیر دیوسکوریدس، ظاهراً اطبا اعتماد خاصی به ادویه‌ی مفرده داشته‌اند، و ← ابوجعفر احمد غافقی در طب پیرو سنت دیوسکوریدس بوده است.

قراباذین: ← قراباذین.

قراباغ[1] (qarā.bāq) [= باغ سیاه (← قرا)، به مناسبت خاک سیاه و حاصلخیز دره‌های مرتفع آن]، نام رسمی آن **ناحیه‌ی خودمختار ناگورنو-کارابا‌خ**[2] (nāgorno-kārābāx؛ روسی، = قراباغ کوهستانی)، ناحیه‌ی خودمختار (۴٬۴۰۰ کمه؛ جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۱۴۵٬۰۰۰)، تیغ جشن آذربایجان شوروی، بر دامنه‌های شمالی رشته‌کوه قراباغ، که انتهای جنوبی کوههای کوچکتر قفقاز است. کرسی آن ستپاناکرت و شهر مهم دیگرش شوشی است. ناحیه‌ای کوهستانی و جنگلی، و از محصولاتش میوه، شراب، توتون، پنبه، و ابریشم است. پرورش گاو و گوسفند معمول، و اسبهای آن معروف است. جمعیت آن ۹۰٪ ارمنی است، وجمعی روس و آذربایجانی نیز در آنجا زندگی میکنند.

قراباغ فعلی جزئی از قراباغ قدیم است، که قسمتی از ناحیه‌ی آلبانیا یا اران، و به آرتساخ (ārtsāx) موسوم بود. در قرن اول بم ارمنیها آن را گرفتند، برای تاریخ بعد ← اران. در قرن ۱۳م نامش به قراباغ تبدیل شد. قراباغ از اوایل قرن ۱۷م به ایران تعلق یافت، و از آن به بعد خود-مختاری داشت، در اواسط قرن ۱۸م خانات قراباغ تشکیل یافت. قراباغ تحت حکومت طایفه‌ی جوانشیر (javānšir) بود، که رؤسای آن، از پدر به پسر، پناه و ابراهیم خلیل نام داشتند. پناه III شهر پناه‌آباد (← شوشی) را بنا نهاد (۱۱۶۵ هق، مطابق ۱۷۵۲)، سکه‌ی قدیم پناه‌آبادی (بعداً پناه‌آباد و پناباد) نخست در این شهر ضرب شد. در زمان پسرش، ابراهیم خلیل خان جوانشیر، آقا محمد خان قاجار چند بار به قراباغ حمله کرد، و شوشی را گرفت؛ پس از کشته شدن آقا محمد خان، ابراهیم، که گریخته بود، بازگشت، و به اطاعت سیسیانوف روسی درآمد. پس ابراهیم، ابوالفتح خان، که نسبت به ایران وفادار مانده بود، پدر را با خود همرأی ساخت، و ابراهیم در صدد رها ساختن کرسی

---

(۱) Karabakh (۲) Nagorno-Karabakh

خود از دست روسها برآمد، اما نوه‌ی او جعفر قلی خان روسها را از پیش آمدن سپاه ایران آگاه کرد، و آنان به اردوگاه ابراهیم حمله بردند (۲۳ ربیع الاول ۱۲۲۱ هق)؛ ابراهیم در جنگ کشته شد، و فرمانده روسی پس دیگر او، مهدی قلی خان، را به جای او نشاند، و وی تا ۱۲۳۸ هق (۱۸۲۲) حکومت کرد، و سپس به ایران گریخت. قراباغ در ۱۸۱۳ بر طبق عهدنامه‌ی گلستان به روسیه واگذار شد، و آنان در ۱۸۲۲ خانات قراباغ را منحل کردند. ناحیه‌ی خود مختار قراباغ در ۱۹۲۳ تشکیل یافت.

قراباغ: ← صورت دیگری از قره‌باغ.

قراجری (qarā.jari)، فد ۷۳۹ هق، غلامی ترک که، چون از جهت صورت و هیئت شباهت به امیر تیمورتاش چوپانی داشت، شیخ حسن چوپانی او را پدر خود فرانمود، و آوازه درانداخت که پدر اوست و از مصر میآید، و بدین ترتیب، عده‌ای از مخالفین شیخ حسن ایلکانی را به دور خود گرد آورد، و شیخ حسن ایلکانی را مغلوب کرد، و بر آذربایجان و عراق استیلا یافت (۷۳۸ هق). قراجری، بعد از این فتح، مغرور شده در صدد دفع و قتل شیخ حسن چوپانی برآمد. شیخ حسن چوپانی به گرجستان رفت، و سائی بک را به سلطنت برداشت. قراجری به بغداد گریخت، اما او را بگرفتند و نزد سائی بک بردند، و به امر سائی بک کشته شد.

قراجورج: ← کاراژورژ.

قراجه، لفظ ترکی، ← قره یا قرا.

قراجه‌داغ (qarāje.dāq)، نام سابق ارسباران، ناحیه‌ای کوهستانی، ل آذربایجان، ایران، بین رود ارس و کوههای قراداغ، کمابیش مطابق ناحیه‌ی اهر کنونی. رود ارس این ناحیه را از ناحیه‌ی قراباغ (آذربایجان شوروی) جدا میکرده است.

قراخان (qarā.xān)، در شاهنامه، پسر بزرگ افراسیاب، و از سپهسالاران او در جنگهای وی با ایرانیان در عهد کیخسرو. در جنگ افراسیاب با ایرانیان به خونخواهی پیران ویسه، فرمانده نیمی از سپاه توران بود که افراسیاب برای احتیاط و پشتیبانی لشکریان خویش در بخارا گذاشته بود.

قراخانیان، نام دیگر سلسله‌ی ایلک‌خانیان.

قراختائیان کرمان (qarāxetā'iāne kermān)، یا **قتلغ‌خانیان** (qotloqxāniān) یا **قتلغ‌خانیه** (-xāniyye)، عنوان سلسله‌ای از امرای قراختائی که در قرن ۷م و اوایل قرن ۸م هق در کرمان حکومت کرده‌اند. مؤسس این سلسله، براق حاجب، از جانب خلیفه ملقب به قتلغ سلطان شد، و به همین جهت، این سلسله به قتلغ‌خانیان هم معروف شده‌اند. وی در ۶۱۹ هق در کرمان به تأسیس امارت پرداخت. فهرست کسانی از اعقاب او که در آن ولایت فرمانروائی کرده‌اند در جدول زیر صفحه آمده است.

امرای قتلغ‌خانیه نخست دست‌نشانده‌ی خوارزم‌شاهیان و سپس تابع امرای مغول و ایلخانیان بوده‌اند، و حکومت آنها هیچ وقت از حدود امارت محلی کرمان تجاوز نکرده است، و همواره با امرای مجاور، از اتابکان یزد، اتابکان فارس، و آل مظفر، و حتی سلاطین هند، روابط داشته‌اند.

قراختای یا قراخطای (qarā.xetāy)، نامی که از قرن ۶م هق در منابع اسلامی به قوم ختای یا خطای داده شده است. این قوم تا اوایل قرن ۵م هنوز ختائی یا خطائی خوانده میشدند، و احتمالا از طوایف تنکوز یا تونگوز و به قولی از مغول بوده‌اند، و در منابع چینی از قرن ۸م ذکر آنها رفته است، و محل سکونتشان چ منچوری یاد شده است. در آغاز قرن ۱۰م دست به کشورگشائی زدند، و در چین شمالی دولتی تشکیل دادند (۹۱۶)، که در سلسله‌ی سلاطین چین به سلسله‌ی لیائو (liāo) معروف است (نیز ← چین، قسمت ۲). مؤسس این سلسله، آپائوکی (āpāoki)، مغولستان شمالی را که در ح ۸۴۰ به دست قرقیزها افتاده بود مطیع خود ساخت، و در ۹۲۴ شخصاً به قراقروم رفت، و در آنجا اولین "سفیر" مسلمان (شاید یک کاروان تجارتی) به حضور وی بار یافت. سلسله‌ی لیائو، حتی در مقابل سلسله‌ی ملی سونگ، که از ۹۶۰ در چین جنوبی سلطنت میکرد، همچنان استوار ماند، تا اینکه در ح ۱۱۲۵ قوم دیگری از تنکوزها به نام جرجن (jorjen) آنها را از چین و آسیای شرقی بیرون راندند.

اقوام قراختای حتی پیش از استقرارشان در چین، بیش از اقوام چادرنشین دیگر تمدن چینی را اخذ کرده بودند. خط آنها مقتبس از هیروگلیف چینی بود، و گمان میرود که نوعی خط الفبائی نیز داشته‌اند که اثری از آن باقی نمانده است.

در ۴۰۳ یا ۴۰۸ هق، قوم ختای (که هنوز عنوان "قراختای" نداشت) به سرزمینهای اسلامی حمله‌ور شدند، و ظاهراً تا فاصله‌ی ۸ روز از بلاساغون پیش رفتند، و شاید ایلک‌خانیان آنها را از آنجا عقب نشاندند. آنچه در تاریخ ممالک اسلامی اهمیت دارد پیشروی قوم ختای است به طرف مغرب پس از اینکه جرجنها آنان را از چین بیرون راندند (ح ۱۱۲۵). مع ذلک عده‌ای از آنها در چین، تحت حکومت جرجنها، باقی ماندند، و در دوره‌ی چنگیز خان از موقعیت استفاده کردند، و بر جرجنها شوریدند، و مملکت ختای را تجدید کردند، ولی این مملکت تابع خان مغول بود. مورخین مسلمان، همه‌ی قوم ختای را، اعم از آنها که در چین مانده بودند و آنها که به طرف مغرب رفتند، قراختای خوانده‌اند. مورخین چینی، سلسله‌ی ختای را، پیش از اخراج آن از چین و پس از آن، سلسله‌ی لیائوی غربی میخوانند. از مهاجرین قراختای، آنهائی که به ناحیه‌ی ترکستان چین روی آوردند توفیقی نیافتند، اما دسته‌ی دیگر که از مسیری شمالیتر کوچیدند از سرزمین قرقیزها (بر رود ینیسئی) گذشته متوجه ناحیه‌ی ج‌غ شدند، و سرانجام بلاساغون را گرفتند، و بر کاشغر و ماوراء النهر استیلا یافتند، و سلسله‌ی گورخانیان را تأسیس کردند.

قراخطای: ← قراختای.

قراخیل (qarā.xeyl)، ده (جه ۲٬۰۵۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاتجن، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۸کیلومتری غ شاهی. راه قدیم شاه‌عباسی از شیرگاه به بابل از نزدیک آن میگذرد.

قراداغ (qarā.dāq)، رشته‌جبالی در قسمت شمالی آذربایجان، ایران، که به شکل نیمدایره‌ی وسیعی در ساحل راست رود ارس ممتد است. از لغ به کوههای آرارات و از مشرق به کوههای طالش متصل است.

قرادریا (qarā.daryā)، رودی در جشه قرقیزستان و جشه ازبکستان، تجشه، در آسیای مرکزی. از التحاق رودهای تار و قراکلجه (qarā.kolja)، که در کوههای فرغانه و جبال آلای سرچشمه میگیرند، تشکیل میشود، و سپس در دره‌ی فرغانه به رود نارین میپیوندد، و سیر دریا تشکیل میشود. طول قرادریا را از ابتدای تار تا محل اتصالش به نارین ۳۱۸ و ۳۶۹ کم ضبط کرده‌اند.

قرارداد (qarārdād)، در قانون مدنی، در اصطلاح رایج به معنی عقد است. ← عقد، قسمت ۲.

قرارداد. برای قراردادهائی که در این ردیف نمی‌یابید به جزء خاص عنوان (احیاناً با "پیمان"، "عهدنامه"، یا "معاهده" به جای "قرارداد") نیز رجوع کنید.

قرارداد ۱۸۵۹، ایران و انگلیس، ← قرارداد ۱۸۱۲.

قرارداد ۱۸۱۲ یا معاهده‌ی ۱۸۱۲، قراردادی که در تاریخ ۲۹ صفر ۱۲۲۷ هق (۱۴ مارس ۱۸۱۲) بین دولتین ایران و انگلستان منعقد شد. پس از ← معاهده‌ی فینکنشتاین (۱۸۰۷) و عهدشکنی ناپلئون و مأیوس شدن فتحعلی شاه قاجار از فرانسویان، بار دیگر روابط دوستانه بین دولتین ایران و انگلستان برقرار شد، و معاهده‌ای به نمایندگی سر هارفرد جونز[1] (sər hārfərd jönz*) به نمایندگی انگلستان و میرزا محمد شفیع معتمدالدوله صدر اعظم و حاجی میرزا محمد حسین خان امین‌الدوله به نمایندگی ایران در تاریخ ۲۵ محرم ۱۲۲۴ هق (۱۲ مارس ۱۸۰۹) در تهران منعقد شد ("عهدنامه‌ی مجمل")،

قراختائیان کرمان

تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است

(۱) براق حاجب
۶۱۹–۶۳۲

(۲) رکن‌الدین مبارک خواجه
۶۳۳–۶۴۸

(۳) قطب‌الدین محمد قراختائی
۶۴۸–۶۵۶

(۴) حجاج قراختائی (۶۵۶–۶۶۶)
و قتلغ ترکان (تا ۶۸۱)

(۵) سیورغتمش
۶۸۱–۶۹۱

(۶) پادشاه خاتون
۶۹۱–۶۹۴

(۷) مظفرالدین محمد قراختائی
۶۹۴–۷۰۲

(۸) قطب‌الدین شاه جهان
۷۰۲–۷۰۳

(1) Jones

که مقدمه و اساس یک معاهده‌ی مفصل و دائمی بین دولتین باشد. دولت ایران ابوالحسن ایلچی را به عنوان وزیر مختار فوق العاده، به اتفاق ج موریه، به لندن فرستاد، و او پس از ۹ ماه اقامت در لندن، به اتفاق سر گ. اوزلی، عازم ایران شد (۱۸ ژوییه‌ی ۱۸۱۰). پس از چند ماه مذاکره، قرارداد ۱۸۱۲ در ۱۲ "فصل" (ماده) بین دولتین ایران و انگلستان به امضا رسید ("عهدنامه‌ی مفصل"). از جمله‌ی مقررات قرارداد این بود که دولت ایران هر عهدی را با هر یک از دولتهای "فرنگ" بسته است باطل کند، و لشکر سایر طوایف فرنگ را از حدود ایران راه عبور به سمت هندوستان ندهد؛ و "هر گاه طایفه‌ی افاغنه را با اولیاء دولت بهیه‌ی انگلیس نزاع و جدالی باشد" ایران با لشکر خود به دولت بهیه اعانت و امداد کند، ولی "اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیه‌ی ایران و افغان اتفاق افتد اولیاء دولت بهیه‌ی انگلیس را در آن میانه کاری نیست".

پس از انعقاد معاهده‌ی گلستان بین دولتین ایران و روسیه، انگلیسها هم در صدد تغییر دادن مواد و شرایط قرارداد ۱۸۱۲ برآمدند، و چون اوزلی عاقد این عهدنامه بود، او را احضار کردند، و هنری الیس[1] (henri elis) را به وزارت مختار به ایران روانه کردند، و در ۱۲ ذیحجه‌ی ۱۲۲۹ هق (۲۵ نوامبر ۱۸۱۴) قرارداد دیگری بین الیس و ج. موریه، به نمایندگی دولت انگلستان، با ایران به امضا رسید، که تعهدات انگلستان را بر طبق قرارداد سابق سست‌تر کرد.

قرارداد ۱۸۱۴، ایران و انگلیس، ← قرارداد ۱۸۱۲.

قرارداد ۱۹۰۷ یا **قرارداد روس و انگلیس**، قراردادی که در تاریخ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (۲۱ رجب ۱۳۲۵ هق) بین روسیه و انگلستان منعقد شد، و در طی آن، آن دو دولت، در کشور ایران، برای خود قائل به "مناطق نفوذ" شدند. این قرارداد را ایزوولسکی، به نمایندگی دولت روسیه، و سر آرثر نیکلسن[2] (sər ārṯər nikəlsən*)، به نمایندگی بریتانیای کبیر، در سن پطرزبورگ امضا کردند.

عواملی که باعث نزدیک شدن دو دولت به یکدیگر و عقد قرارداد ۱۹۰۷ شد یکی شکست روسیه در جنگ روس و ژاپن بود، و دیگری خطری که از قدرت متزاید آلمان در اروپا متوجه خود میدیدند.

قسمتی از قرارداد ۱۹۰۷ ناظر به رفع اختلافات دو دولت در نواحی مورد توجه آنها در آسیا (ایران، افغانستان، و تبت) بود، که دولتین مدتها بر سر آنها کشمکش و رقابت داشتند. بالاخص، در مورد ایران، این کشور را به سه منطقه تقسیم کردند، اول، منطقه‌ی نفوذ روسیه، واقع در ل خطی که از قصر شیرین، اصفهان، یزد، و خواف میگذشت، و به محل تلاقی مرزهای ایران و روسیه و افغانستان منتهی میشد؛ دوم، منطقه‌ی نفوذ بریتانیا، که عبارت بود از ج ش ایران، در ش خط واصل بین بندر عباس، کرمان، و بیرجند، به مرز افغانستان؛ سوم، منطقه‌ی بیطرف، که مشتمل بر بقیه‌ی خاک ایران بود. هر یک از دو دولت متعهد بود که در منطقه‌ی نفوذ دیگری تحصیل امتیاز نکند، ولی از اینکه اتباع دولت دیگر در منطقه‌ی بیطرف تحصیل امتیاز کنند ممانعت ننماید.

انتشار خبر قرارداد هیجانی در مردم ایران تولید کرد، و مذاکراتی هم در باب آن در مجلس شورای ملی به عمل آمد، ولی هیچ اقدام رسمی جدی و مبارزه‌ی مؤثری با قرارداد نشد. مداخلات عمال روسیه و انگلستان در ایران شدت یافت. پس از آغاز جنگ I، به سبب نفوذ تبلیغات آلمان در ایران، قرارداد ۱۹۱۵ بین روسیه و انگلستان منعقد شد که، به موجب آن، دولتین منطقه‌ی بیطرف را نیز بین خود تقسیم کردند. پس از انقلاب روسیه و برافتادن حکومت تزاری، دولت جدید، در تاریخ ۱۴ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ (اول ربیع الثانی ۱۳۳۶ هق)، قرارداد ۱۹۱۵ را رسماً لغو کرد (نیز ← قرارداد ۱۹۲۱). پس از آن، به شرح مذکور در مقاله‌ی جنگ جهانی I (قسمت ۸)، انگلستان قرارداد ۱۹۱۹ را بر ایران تحمیل کرد.

قرارداد ۱۹۱۵، پس از آغاز جنگ I، به سبب نفوذ تبلیغات آلمان در ایران، قراردادی محرمانه بین روسیه و انگلستان منعقد شد (۱۹۱۵)، که به موجب آن، دولتین منطقه‌ی بیطرف (قرارداد ۱۹۰۷) را بین خود تقسیم کردند، و در ضمن توافق کردند که قشونی برای حفظ منافع خود در ایران تشکیل دهند. در نتیجه، روسها لشکری از قوای ایرانی (دیویزیون قزاق ← بریگاد قزاق) تشکیل دادند، و فرماندهی آن را خود به دست گرفتند، و در ماه اکتبر ۱۹۱۵ (ذیقعده یا ذیحجه‌ی ۱۳۳۳ هق) سپاهی به ایران وارد کردند، و انگلیسها نیز پلیس جنوب را تأسیس کردند. نیز ← قرارداد ۱۹۲۱.

قرارداد ۱۹۱۹ یا **قرارداد وثوق‌الدوله**، قراردادی که در ۱۱ ذیقعده‌ی ۱۳۳۷ هق (۹ اوت ۱۹۱۹) به وسیله‌ی دولت بریتانیای کبیر به همدستی وثوق‌الدوله (نخست‌وزیر وقت) به دولت ایران تحمیل شد. در اواخر جنگ I، دولت انگلستان در ایران نفوذ تمام داشت (← جنگ جهانی I، قسمت ۸). در سال ۱۹۱۹، دولت ایران هیئتی حامل خواسته‌های ایران (از جمله لغو قرارداد ۱۹۰۷، الغای کاپیتولاسیون و امتیازات خارجی به طور کلی، و غیره) به کنفرانس صلح پاریس اعزام داشت، ولی بریتانیای کبیر مشکلاتی در راه پذیرفته شدن نمایندگان ایران به کنفرانس صلح فراهم کرد، و قرارداد معروف به قرارداد ۱۹۱۹ را با دولت وقت ایران منعقد کرد. این قرارداد اختیار کلیه‌ی امور نظامی و مالی و گمرکی ایران را منحصراً به مستشاران انگلیسی میسپرد، و حتی، به قول مآخذ انگلیسی، ایران را تحت قیمومیت خصوصی بریتانیای کبیر قرار میداد. جامعه‌ی ملل، که تازه تأسیس شده بود، این قرارداد خائنانه را به رسمیت نشناخت، و در ایران هم آزادیخواهان بر ضد آن قیام کردند، و در فرانسه و امریکا هم بریتانیای کبیر به جهت تحمیل کردن چنین قراردادی به ایران مورد اعتراض واقع شد. وثوق‌الدوله، عاقد قرارداد، مخالفین را حبس، جرائد را توقیف، و احمد شاه قاجار را به اروپا روانه کرد، و به اجرای مواد قرارداد پرداخت. اما سرانجام مجبور به کناره‌گیری شد، قرارداد موقوف الاجرا ماند، و با کودتای سوم اسفند از میان رفت.

قرارداد ۱۹۲۱، قراردادی که در ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۱ (مطابق هشتم حوت ۱۲۹۹ هش) بین دولت ایران و دولت جمهوری اتحادی اشتراکی شوروی روسیه منعقد شد. به موجب این قرارداد "دولت شوروی روسیه تمام معاهدات و مقاولات و قراردادها را که دولت تزاری روسیه با ایران منعقد نموده و حقوق ملت ایران را تضییع مینمود ملغی و از درجه‌ی اعتبار ساقط‌شده" اعلان کرد؛ دولت شوروی با اظهار تنفر از سیاست دولتهای روسیه‌ی تزاری "کلیه‌ی معاهدات و قراردادهائی را که دولت سابق روسیه با ممالک ثالثی به ضرر ایران و راجع به آن منعقد نموده است ملغی و از درجه‌ی اعتبار ساقط" دانست؛ دولت شوروی "از انتفاع از جزایر عاشوراده و جزایر دیگری که در سواحل ولایت استراباد ایران واقع میباشند صرفنظر کرده و همچنین قریه‌ی فیروزه را با اراضی مجاوره‌ی آن که مطابق قرارداد ۲۸ مه‌ی ۱۸۹۳ از طرف ایران به روسیه انتقال داده شده است به ایران مسترد" داشت، و "دولت ایران از طرف خود رضایت" داد "که شهر سرخس معروف به سرخس روس یا سرخس کهنه با اراضی مجاور آن که منتهی به رودخانه‌ی سرخس میشود در تصرف روسیه باقی بماند"، طرفین معظم‌تین متعاهدتین موافقت حاصل کردند که "هر گاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله‌ی دخالت مسلحه سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند و اگر ضمناً خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد شوروی روسیه و یا متحدین آن را تهدید نماید و اگر حکومت ایران پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا اینکه برای دفاع از خود اقدامات لازمه‌ی نظامی را به عمل آورد، دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلادرنگ قشون خود را از حدود ایران خارج نماید"، دولت شوروی روسیه "تمام تقدینه و اشیاء قیمتی و کلیه‌ی مطالبات و بدهی بانک استقراضی ایران را و همچنین کلیه‌ی دارایی منقول و غیر منقول بانک مزبور را در خاک ایران به ملکیت کامل ایران واگذار" نمود، "اتباع روسیه ساکن ایران و همچنین اتباع ایران ساکن روسیه از تاریخ امضای این معاهده دارای حقوق متساوی با سکنه‌ی محلی بوده و محکوم قوانین مملکت متوقف فیها خواهند بود و به تمام کارهای قضائی آنها در محاکم محلی رسیدگی خواهد شد".

به موجب مراسله‌ی کمیسر ملی خارجه‌ی روس به سفارت ایران در روسیه (ضمیمه‌ی ۱ قرارداد) شورای کمیسرهای ملی اعلان کرد که "قرارداد ۱۹۰۷ نظر به آنکه بر علیه آزادی و استقلال ملت ایران بوده است یکباره و الی الابد ملغی است".

قرارداد ۱۹۴۲ یا **پیمان اتحاد سه‌گانه**، قرارداد یا پیمانی که در ۹ بهمن ۱۳۲۰ هش (۲۹ ژانویه‌ی ۱۹۴۲) بین دولتهای ایران و بریتانیای کبیر و تجشس منعقد شد. پس از آنکه، در ۳ شهریور ۱۳۲۰، دولت شوروی (به دستاویز قرارداد ۱۹۲۱) و بریتانیا به عنوان "دفاع از منافع خود و دوستان خویش" مرزهای ایران را مورد تعرض قرار داده پیشروی به داخل ایران را آغاز کردند (← جنگ جهانی II، قسمت ۹) دولت ایران تصمیم گرفت پیمانی با دو دولت همسایه منعقد کند و در حلقه‌ی اتحاد دول متفق درآید. بنا بر این پیمان، دول متفق "مشترکاً و هر یک منفرداً" تعهد کردند که "تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال ایران را محترم بدارند"، تقریباً "جمیع وسایل ارتباطی در خاک

---

(۱) Ellis (۲) Nicolson

ایران" در اختیار متفقین قرار گرفت، مقرر شد "نسبت به ادارات و قوای تأمینیه‌ی ایران و زندگی اقتصادی کشور و رفت و آمد عادی سکنه و اجرای قوانین و مقررات ایران، هر قدر ممکن باشد، کمتر مزاحمت" ایجاد کنند، و "پس از آنکه کلیه‌ی مخاصمه مابین دول متحده با دولت آلمان و شرکای آن به موجب یک یا چند قرارداد متارکه‌ی جنگ متوقف شد، دول متحده در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران تخلیه" کنند. ولی عملا به این قول و قرارها وفا نشد، و از این اشغال که موجب ناامنی و سختی فراوان شد، زیان‌های مادی و معنوی فراوانی به ایران رسید.

قرارداد اجتماعی[1]، در علوم سیاسی، توافق یا پیمانی موجود بین اعضای یک جامعه‌ی سیاسی برای تنظیم روابط افراد با یکدیگر و با دولت. هر نظریه‌ی قائل به وجود چنین پیمانی را به عنوان مبنای جامعه‌های سازمانداز بشری نظریه‌ی قرارداد اجتماعی گویند. اگرچه افکاری از این قبیل نزد سوفسطائیان یونان باستان وجود داشته است، عصر اوج رواج نظریه‌های قرارداد اجتماعی قرون ۱۷م و ۱۸م است، و این نظریه‌ها با نام کسانی چون ت. هابز، ج. لاک، و ژ. ژ. روسو بستگی تام دارند. جنبه‌ی مشخص‌کننده‌ی این نظریه‌ها این بود که میخواستند قدرت سیاسی را بر اساس نفع افراد و رضایت معقول آدمی توجیه کنند. توضیح آنکه، در آن زمان، مدافعین حکومت مطلقه منشأ قدرت فرمانروایان را مشیت الاهی میشمردند (نه حق الاهی)، اما، طرفداران نظریه‌های قرارداد اجتماعی آنرا ناشی از قرارداد اجتماعی میدانستند. روش آنها این بود که با مقایسه‌ی مزایای یک جامعه‌ی مدنی با معایب "حالت طبیعی"ـ حالتی فرضی که در آن هیچ گونه قدرت حکومت‌کننده در کار نیست ـ ارزش و هدفهای حکومت سازماندار را نشان دهند، و آشکار سازند که چرا و در چه شرایطی حکومت مفید است، و در این صورت، باید همه‌ی افراد معقول آن را بپذیرند.

اگرچه علمای نظری قرارداد اجتماعی در روش طرح موضوع توافق داشتند، نتایجی که از آن می‌گرفتند متفاوت بود. هابز معتقد بود که حالت طبیعی حالتی است که، در آن، ملاک قابل اجرائی برای حق و ناحق نیست، و هر کس هر چه را بتواند برای خود تصرف میکند. پس، حالت طبیعی حالت جنگ است، و این جنگ وقتی پایان میپذیرد که مردم توافق کنند که از آزادی خود چشم بپوشند، و امور خود را به یک فرمانروا تفویض کنند، مشروط بر اینکه وی حیات آنان را حفظ کند، و البته چنین فرمانروائی باید دارای قدرت مطلقه باشد، اما، منبع این قدرت مطلقه خدا نیست، بلکه توافقی بین مردم یا قراردادی اجتماعی است. لاک معتقد بود که حالت طبیعی حالتی است که، در آن، حقوق حیات و مالکیت به عنوان حقوقی طبیعی عموماً مورد شناسائی است، و محظورات این حالت ناشی از عدم تأمین در اِعمال آن دو حق است. به همین جهت، اجبار به اطاعت از دولت بر طبق قرارداد اجتماعی مشروط بر این است که دولت، نه فقط شخص را، بلکه مالکیت او را نیز حمایت کند. روسو، که نظریه‌ی قرارداد اجتماعی را در کتابی به نام قرارداد اجتماعی (۱۷۶۲) بسط داده است، مدعی بود که آدمی در حالت طبیعی جنگی نبوده است، و قوای عقلی وی بدان حد بسط نیافته بوده است که تصوری از مفاهیم حقوق و وظایف داشته باشد. قوانین ناشی از این است که مردم، برای حمایت متقابل، توافق کرده‌اند که از آزادی عمل فردی چشم بپوشند، و بدین گونه، برای نخستین‌بار، مفاهیم تعهدات اخلاقی و اجتماعی برای آنان معنائی یافت. بنا بر این، برای اینکه دولت خصیصه‌ی اساسی خود را، که همانا خصیصه‌ی اخلاقی است، محفوظ بدارد باید متکی بر "اراده‌ی عمومی" یعنی بر رضایت کسانی باشد که بر آنها حکومت میکند.

نظریه‌های قرارداد اجتماعی، به جهت نقشی که در رشد افکار جدید در باب حکومت داشته‌اند، و مخصوصاً از جهت ترویج این فکر که حکومت باید بر طبق رضایت عموم باشد، از جنبه‌ی تاریخی اهمیت داشته‌اند. اما، از اواخر قرن ۱۸م، با رواج تحقیقات تاریخی به معنای جدید، از مقبولیت آنها متزایداً کاسته شد، و این امر به سبب محتوای آنها نبود، بلکه به سبب مبانی بود که برای آنها قائل بودند. از علمای نظری قرارداد اجتماعی، آنهائی که نکته‌سنج بودند، اعتراف داشتند که مفهومی که برای قرارداد اجتماعی و حالت طبیعی قائل هستند جنبه‌ی تاریخی ندارد، و فقط فرضی است که برای روشن ساختن مسائل سیاسی مفید است. امروزه نظریه‌ی قرارداد اجتماعی به عنوان مبنای جامعه نزد علمای علوم اجتماعی و سیاسی مطرود است.

قرارداد جوانمردانه[2]، انگلا جنتلمنز اگریمنت (jen-təlmənz agrimənt). ۱ـ در امور بازرگانی و صنعتی، قراردادی غیر رسمی و خصوصی و معمولا شفاهی که بین رقبای بازرگانی برای تقسیم بازار فروش یا تثبیت قیمت کالا منعقد میشود. بر طبق قوانین ضد تراست، این نوع قرارداد در کشمکش غیر قانونی شناخته شده است. ۲ـ در تاریخ کشمکش، قراردادی (۱۹۰۷) میان کشمکش و ژاپن، که به موجب آن، دولت ژاپن موافقت کرد که از مهاجرت کارگران ژاپنی به امریکا جلوگیری کند، و در مقابل، دولت امریکا هم متقبل شد که از تبعیض در حق ژاپنیها خودداری نماید. در ۱۹۲۴، کنگره‌ی کشمکش قانون عدم قبول مهاجر از ژاپن را تصویب کرد، و قرارداد مذکور منتفی شد.

قرارداد خانوادگی[3]، ۱ـ در تاریخ فرانسه و اسپانیا، نام سه اتحاد (۱۷۳۳، ۱۷۴۳، ۱۷۶۱) که با موافقت‌نامه‌هائی بین شاخه‌های فرانسوی و اسپانیائی خاندان بوربون به وجود آمد. مهمترین آنها قرارداد ۱۷۶۱ بود. در آن موقع، انگلستان و فرانسه سرگرم جنگ هفتساله و هر دو خواهان جلب اتحاد اسپانیا بودند. اسپانیا عاقبت پیشنهاد شوازول، وزیر خارجه‌ی فرانسه، را پذیرفت، و به نفع فرانسه وارد جنگ شد (۱۷۶۲)، اما فرانسه، ازین اتحاد طرفی برنبست. ۳ـ در تاریخ کانادا، اتحادیه‌ی گروه کوچک ولی مقتدری که از آخرین سالهای قرن ۱۸م تا نیمه‌ی قرن ۱۹م بر حکومت کانادای علیا مسلط بود. این گروه، که بعضی از اعضایش خویشاوند و بیشترشان ثروتمند بودند، قوای مقننه و اجرائیه را در دست داشتند. مهاجرین از بریتانیای کبیر و کشمکش به کانادا، که راه ترقی سیاسی را به روی خود مسدود یافتند، به نهضت مخالفی که بعدها به شکل یک حزب اصلاح‌طلب درآمد پیوستند. گروه مقتدری مشابه گروه قراردادخانوادگی در کانادای سفلای فرانسه وجود داشت که شاتو کلیک[4] (šāto klik) خوانده میشد.

قرارداد دسته‌جمعی: ← معامله‌ی دسته‌جمعی.

قرارداد روس و انگلیس: ← قرارداد ۱۹۰۷.

قرارداد وثوق‌الدوله: ← قرارداد ۱۹۱۹.

قراضه‌ی طبیعیات (qorāzeye tabi'iyyāt)، کتابی به فارسی، در موضوعات مختلف علوم طبیعی. کتاب شامل ۴ فصل است: (۱) در مسائل حیوانی، (۲) در مسائل نباتی، (۳) در مسائل معدنی، (۴) در مسائل نوادر. هر فصلی شامل چند باب است، و کتاب کلا دارای ۵۰ باب میباشد. طریق طرح مباحث از راه سؤال و جواب است. یکی از معانی قراضه خرده و ریزه‌ی فلزات است، و ظاهراً مقصود مؤلف از این نامگذاری این بوده است که کتاب شامل خرده‌ها و اجزائی از مباحث علوم طبیعی است. تألیف این کتاب را به ابوعلی سینا نسبت داده‌اند، ولی قرائنی در دست است که انتساب کتاب را به او مورد تردید قرار میدهد. مؤلف تتمه‌ی صوان الحکمه آن را به شخصی به نام ابوسعد محمد ابن محمد غانمی نسبت میدهد. قراضه‌ی طبیعیات با مقدمه و حواشی و تصحیحات در ۱۳۳۲ هش در تهران جزء سلسله‌ی انتشارات انجمن آثار ملی به طبع رسیده است.

قراعثمان (qarā.'osmān) [بهاءالدین قراعثمان]، ف ۸۳۸ یا ۸۳۹ هق، اولین امیر از سلسله‌ی ترکمان آق‌قوینلو. مدتی در خدمات امرای محلی ارزنجان و سیواس و حتی سلاطین مصر بود. عاقبت بر دو رقیب خود قرامحمد قراقوینلو (در ۷۹۱ هق) و برهان‌الدین فرمانروای سیواس (در ۷۹۹ هق) پیروز شد. در هنگام حمله‌ی امیر تیمور به آسیای صغیر به او پیوست، و تیمور حکومت دیار بکر را بدو داد. قراعثمان غالباً با قرایوسف قراقوینلو منازعه داشت. وی را به سبب افراط در خونخواری قرم یلوک (qara.yoluk) [= زالوی سیاه] میخواندند.

قرافی (qarāfi)، شهرت **احمد ابن ادریس**، ف ۶۸۴ هق، فقیه مالکی مصری، اصلا از بربرها بود. تألیفات متعدد در فقه مالکی و دفاع از اسلام در مقابل یهود و مسیحیان دارد. از آثارش کتاب الاستبصار فی ما تترکه الابصار است، که آن را در باب سؤالات امپراطور فردریک II از سلطان ایوبی، الملک الکامل، نوشته است، و در آن توجیهی برای قوس قزح آورده.

قراقالپاق، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی (qarā.qālpāq)، جمهوری خودمختار (۱۶۰٬۵۹۷ کمه، جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۵۹۶٬۰۰۰)، لغ جشه ازبکستان، کرسی آن نوکوس (nukus). جمهوری قراقالپاق شامل قسمتی از فلات اوست اورت، قسمتی از بیابان قرقوم، و دلتای آمو دریا است. پنبه، برنج، و یونجه فراوان به عمل میآید. پرورش گوسفند و ماهیگیری رایج

(۱)social contract (۲)gentlemen's agreement (۳)Family Compact (۴)Château Clique (۵)Kara-Kalpak; Qaraqalpaq

است. سکنه از قراقالپاقها، ازبکها، قزاقها، ترکمن‌ها، روسها، و تاتارها هستند. قراقالپاقها مردمی مسلمان و ترک‌زبانند، و در قرن ۱۶م در مسیرهای سفلی و وسطای سیر دریا زندگی میکردند، و بعضاً تابع قزاقها بودند. در قرن ۱۸م به محل فعلی کوچیدند، و در قرن ۱۹م زیر فرمان خانات خیوه بودند. در اواخر قرن ۱۹م، که خانات خیوه تحت استیلای روسیه درآمد، سرزمین فعلی قراقالپاقها به وسیله‌ی آمو دریا به دو قسمت منقسم میشد. قسمتی که در ساحل راست آمو دریا بود تحت حکومت مستقیم روسیه درآمد، و قسمتی که در ساحل چپ بود تحت حکومت خانات خیوه قرار گرفت که تحت الحمایه‌ی روسیه بود. در ۱۹۲۰ تمام آن به دست بولشویکها افتاد. در ۱۹۲۵ ناحیه‌ی خودمختار جزء جغشم قزاقستان، در سال ۱۹۳۲ جمهوری خودمختار جزء جمشر، و در سال ۱۹۳۶ جمهور خودمختار جزء جغشم ازبکستان شد.

قراقرقیز: ← قرقیزستان.

قراقرم: ← قراقروم یا قراقرم، سرزمین.

قراقروم[1] (qarā.qorum)، شهری قدیم در مغولستان، که در قرن ۱۳م مدت کوتاهی (ح ۱۲۳۰–۱۲۶۰) پایتخت مغولان بود، و اکنون ویرانه‌های آن بر مسیر علیای رود اورخون در جمهوری خلق مغولستان قرار دارد. این شهر به وسیله‌ی اوگتای قاآن، امپراطور مغول، بنا شد. پس از اینکه مغولان پایتخت خود را به چین منتقل کردند، قراقروم حاکم‌نشین مغولستان شد. بعد از اینکه سلسله‌ی مغول از چین بیرون رانده شدند (۱۳۶۸)، امپراطوران مغول به قراقروم بازگشتند. در قرن ۱۵م که سلسله‌ی مغول منحل شد، شهر بکلی اهمیت خود را از دست داد.

محل قراقروم را دو نفر از محققین روسی در قرن ۱۹م مشخص کردند. در سالهای ۱۹۴۸–۴۹ ویرانه‌های شهر را هیئتی از فرهنگستان علوم شوروی و کمیته‌ی علوم جمهوری خلق مغولستان از زیر خاک مکشوف کردند.

قراقروم[1] یا **قراقرم**[2] (qarā.qoram)، سرزمین کوهستانی در کشور کشمیر، که به طول ح ۸۰۰ کم در ل هیمالایا و تقریباً به موازات آن ممتد است. قسمت اصلی آن امتداد چ‌ش هندوکش است. بیست قله‌ی آن بیش از ۷٬۶۰۰ متر ارتفاع دارند، بلندترین قله‌اش، گادوین‌اوستن، دومین قله‌ی مرتفع کره‌ی زمین است. بعضی از یخچالهای آن ازبزرگ‌ترین یخچالهای شناخته‌شده‌اند. قسمت زیادی از آب ریزابه‌های رود سند از دامنه‌های جنوبی کوه‌های قراقروم میآید. کوههای قراقروم، که عظیم‌ترین سلسله‌کوههای بین هند و آسیای مرکزی است، چندین گردنه دارند که بر بالای برفمرز دائمی این کوهها واقعند، از جمله گردنه‌ی قراقروم، در ارتفاع حدود ۵٬۴۸۰ متری.

نخستین سیاحی که در باب قراقروم چیزی نوشته است یکی از امرای ترکستان چین است به نام میرزا حیدر (در باب سفر سال ۱۵۳۳ خود).

قراقوش (qarāquš)، شهرت **بهاءالدین ابن عبدالله اسدی رومی**، نه نیمه‌ی دوم قرن ۶م هق، از رجال اوایل دولت ایوبیان. از ممالیک اسدالدین شیرکوه بود، و نسبت اسدی در نام وی به همین مناسبت است. شیرکوه او را آزاد کرد. صلاح‌الدین ایوبی وی را مأمور ساختن برج و باروی قاهره، و سپس مأمور مستحکم کردن عکا کرد. پس از مرگ صلاح‌الدین، به خدمت پسرش‌الملک العزیز پیوست، و چون عزیز مرگ (۵۹۵ هق) خود را نزدیک دید، پسر خود الملک المنصور را به جانشینی و قراقوش را به نیابت سلطنت تعیین کرد، ولی قراقوش که مردی سالخورده بود فقط مدت کوتاهی در این مقام ماند. یکی از بزرگترین مردان زمان خود بود، و در کارهای ساختمانی فعالیت داشت.

قراقوم[3] (qarā.qum) [ترکی، = ریگ سیاه]، نام دو بیابان در چ تجشم. ۱ـ (قراقوم خزر)، بیابانی به وسعت ح ۳۰۰٬۰۰۰ کمم، جشم ترکمنستان، تجشم، در آسیای مرکزی، بین آمو دریا و بیابان اوست اورت (قم قزلقوم). در قسمت شمالی آن تپه‌های ریگ، و در قسمت جنوبی ریگزارهای ناهموار و بخشهای خاک رستی وجود دارد. قریب ۵٪ سطح قراقوم را ریگهای روان فراگرفته است، و تقریباً فاقد رستنی میباشد. یک سلسله فرورفتگیهای شوره‌زار قراقوم را به دو قسمت مرکزی یا پست و قسمت مرتفعتر (تا ح ۱۵۰ متر) یا قراقوم ماوراء شوره‌زار تقسیم میکند. آب و هوای قراقوم کاملا برّی است؛ تابستان آن بسیار گرم و بی‌ابر و دراز، بهارش ملایم و بارانی، پاییزش خشک و گرم، و زمستان آن یخبندان ولی دارای روزهای گرم بسیار است. دمای متوسط در دی ماه در قسمت شمالی ح ۵° — و در قسمت جنوبی ح ۳° است، ودمای متوسط در مرداد ماه در شمال ۲۸° و در جنوب ۳۲° است. بارش ح ۹۰–۱۵۰ ملم در سال است. در مرز شمالی قراقوم رود آمو دریا (جیحون) جاری است. رودهای تجن و مرغاب در ریگها فرورفته هدر میروند. قسمت اعظم قراقوم در تمام سال مرتع است. معادن مفیدی از قبیل گوگرد، نفت، و غیره نیز دارد. ساکنان قراقوم اندکند، و بیشتر در واحه‌ها و در دره‌های رودهای آمو دریا و تجن و مرغاب تمرکز یافته‌اند. حمل و نقل هوائی در قراقوم بسیار توسعه یافته است. از بخش فاصل میان چارجوی و تجن، راه آهن عشق‌آباد قراقوم را قطع میکند، و از آن پس در امتداد مرز جنوبی آن بیابان ممتد میشود تا به کراسنووودسک میرسد. در سال ۱۹۵۵، خط آهن چارجوی‌ـکونگراد که از ل‌ش قراقوم میگذرد ساخته شد. در سال ۱۹۵۹، نخستین قسمت ترعه‌ی قراقوم، که از آمو دریا (جیحون) تا آرچمان (ārcmān، ل‌غ عشق‌آباد) ممتد است، احداث شد.

۲ـ (قراقوم یا قراقوم آرال)، بیابانی (حدود ۴۰٬۰۰۰ کمم) ریگزار در حدود جشم قزاقستان و ل‌ش دریای آرال تا مسیر سفلای رود سیر دریا (سیحون). بیشتر پهنه‌ی آن را ریگهای ناهموار و تپه‌گونه اشغال کرده است، که در فواصل آنها دریاچه‌های شور قرار دارد. آب و هوای آن کاملا بری و خشک است. نباتات صحرائی نسبةً فراوانش برای تغذیه‌ی دامها مورد استفاده است، و قراقوم از لحاظ دامداری ناحیه‌ای مهم است.

قراقویونلو (qarā.qoyonlu) یا **قراقویونلو** (qarā-qoyunlu) [= سیاه‌گوسفندان]، اتحادیه‌ای از طوایف ترکمان، که از ح ۷۷۷ تا ۸۷۳ هق در قسمت‌هائی از ایران و بین النهرین امارت کرده‌اند. رؤسای این خاندان ظاهراً از طوایف غز بوده‌اند، و مرکز قدرتشان در ل دریاچه‌های وان و ارومیه بوده است، و از آنجا قدرت خودرا بر آذربایجان و نواحی مجاور بسط داده‌اند. چون این طایفه بر روی علم خود صورت گوسفند سیاه رسم میکردند به قراقوینلو موسوم شدند.

مؤسس امارت این طوایف بیرام خواجه بود، که به خدمت سلطان اویس جلایر پیوست، و پس از مرگ (۷۷۶ هق) او، موصل و سنجار و ارجیس (arjis) را تصرف کرد. بعد از وفات او، پسرش قرامحمد تورمش و بعد ازو پسرش قرایوسف به امارت رسیدند. وی تبریز را گرفت و پایتخت قرار داد، و سلطان احمد ایلکانی (جلایر) را مغلوب و مقتول کرد (۸۱۳ هق)، و قسمت عمده‌ی متصرفات آل جلایر را ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد. از زمان او، شاخه‌ای از قراقوینلو در بغداد امارت داشتند. قرایوسف و دو تن از پسرانش‌ـاسکندر قراقوینلو و جهانشاه قراقوینلوـمشهورترین امرای سلسله‌ی قراقوینلو هستند. جهانشاه حکومت خود را بر عراق، فارس، و کرمان، و حتی عمان بسط داد، و بغداد را هم گرفت. عاقبت، در جنگ با اوزون حسن به قتل رسید (۸۷۲ هق). پس از او، پسرش حسنعلی قراقوینلو مدت کوتاهی امارت کرده، و با کشته شدن (۸۷۳ هق) او، خاندان قراقوینلو برافتاد. امرای قراقوینلو با امرای آق‌قوینلو اغلب در جنگ بودند.

از جنبه‌ی سیاسی، برآمدن قراقوینلو نشانه‌ی انحطاط حکومت ایلخانیان در عراق و ایران غربی بود. امرای خاندان قراقوینلو پیرو مذهب شیعه بوده‌اند، و بعضی از آنها، مانند جهانشاه و پیر بوداق، قریحه‌ی شاعری نیز داشته‌اند، و جهانشاه، با تخلص حقیقی، به فارسی شعر میسروده است.

قراقویونلو: ← قراقوینلو.

قراکلجه، رود، ← قرادریا.

قراگاندا[4] (qarā.gāndā)، شهر (جه در سال ۱۹۶۵ تخمیناً ۴۸۲٬۰۰۰)، مرکز بخش اداری قراگاندا، ل‌ش جشم قزاقستان، تجشم. راه آهن سرتاسری قزاقستان از آن میگذرد. صنایع فلزی و ماشینسازی دارد. در ۱۸۵۷ به عنوان ماندگاه استخراج معدن مس تأسیس شد. امروز مرکز حوضه‌ی زغال سنگ قراگاندا (ح ۲٬۰۰۰ کمم) است، و زغال سنگ ناحیه‌ی صنعتی اورال و جشمهای آسیای مرکزی را تأمین میکند. در ۱۹۶۳ کارخانه‌ی عظیم برق نوورـقراگاندا (novo–) در دست ساختمان بود.

قراگل[5] (qarā.gël) [ترکی، = دریاچه‌ی سیاه]، دریاچه‌ی بسته، پامیر، در ناحیه‌ی بدخشان کوهستانی از جشم تاجیکستان شوروی. در فرازای ۳٬۹۱۴ـمتری قرار دارد؛ مساحتش ۳۶۰ کمم، و منتهای عمقش ۲۴۰ متر است. آبش اندکی شور است.

قراگل [به نام دریاچه‌ی قراگل]، نژادی ازگوسفندان دارای دنبه‌ی بزرگ و پشم خشن، که از قدیم به وسیله‌ی اقوام ازبک و ترکمن و تاجیک، به جهت شیر و پوست آنها، پرورش یافته است. محصول عمده‌ی گوسفندان قراگل همان پوست آنهاست، که به قراگل مشهور است. بره‌های قراگل از لحاظ رنگ به چهار دسته‌سیاه، خاکستری، رنگین نقره‌فام یا طلائی، و رنگین سرخ‌فام‌ـتقسیم میشوند؛ ۸۰–۸۵٪گوسفندان قراگل سیاهند. پوست گوسفندان

(۱)Karakorum (۲)Karakoram (۳)Kara Kum (۴)Karaganda (۵)Kara Kul; Qara Kul

سالم جوگندمی میشود. از این گوسفندان برای اصلاح پوست نژادهای دیگر گوسفند استفاده میشود. گوسفندان قراگل در جمهوریهای آسیای وسطای تجشر، قزاقستان، اوکرائین، مولداوی، و نواحی دیگری از تجشر پرورش مییابند. در قسمتهائی از اروپا، افریقا، و امریکا هم آنها را پرورش میدهند.

پوست قراگل پوستی است که از برههای قراگل، دو یا سه روز بعد از تولد آنها، برمیکنند. پوست قراگل نازک، محکم، سبک، و بادوام است، و ابریشمگون و براق و مجعد میباشد. قیمت آن بستگی به براقی و ابریشمگونی آن و به فشردگی جعدهای آن، و نیز به اندازهٔ آن دارد.

پوست برهٔ قراگل تودلی (تولدنیافته) را قراگلچه (qarā.golce) مینامند. پوشش موئین قراگلچه کمابیش موجدار است، ولی جعدها در آن تشکیل نیافتهاند. قراگلچهای که موج و نقش آن بخوبی نمایان باشد بهای گزاف دارد.

قراگلچه: ← قراگل، نژاد گوسفند.

قراگوزلو(qarāgo[ë]zlu). طایفهای از ایلات ترک در نزدیک همدان. رؤسای این طایفه سرافراز بیگ خداینده‌لو را، که بعد از واقعهٔ قتل نادر شاه در همدان سر به شورش برآورده بود، از میان بردند، و هنگام ظهور کریم خان زند، به موکب او ملحق شدند. در آغاز فتوحات آقا محمد خان قاجار هم نسبت به او اظهار انقیاد کرده با او متحد شدند و آقا محمد خان حکومت همدان را به یکی از رؤسای این طایفه به نام محمد حسین خان قراگوزلو داد، و چندی بعد نیز او را به سفارت به کابل فرستاد. رؤسای طایفهٔ قراگوزلو در عهد قاجاریه مرجع خدمات بودند. ناصرالملک، که در عهد خردسالی احمد شاه قاجار و بعد از وفات عضدالملک چندی نایب‌السلطنهٔ ایران بود، از این طایفه بود.

طایفهای از ایلات اینانلو از ایلات خمسهٔ فارس نیز به قراگوزلو موسومند.

قرامحمد تورمش (qarāmohammad turmoš)، فت ۷۹۲ هق، امیر (۷۸۲–۷۹۲ هق) ترکمان از سلسلهٔ قراقوینلو؛ پسر و جانشین بهرام خواجه. وی به خدمت سلطان احمد ایلکانی (جلایر) پیوست. عاقبت، در اثنای جنگی در شام کشته شد. بعد ازو، پسرش قرایوسف به امارت نشست.

قرامطه (qarāmete) یا **قرمطیان** (qarmatiān, -qer)، پیروان جنبشهائی که، به عنوان طرفداری از خلافت آل علی، از نیمهٔ دوم قرن ۳م هق تا اواسط قرن ۴م هق، در قسمتهائی از قلمرو خلافت عباسی بر ضد آن خلافت روی داد، و نیز عنوانی که به پیروان اسماعیلیه و خلفای فاطمی مصر از طرف مخالفینشان داده شده است.

قسمت اول: تعریف و نام قرامطه

I – تعریف. قرامطه به معنی خاص آن در کتب تاریخ به پیروان جنبشهائی گفته میشود که در نیمهٔ دوم قرن ۳م هق، از حدود سالهای ۲۶۴ یا کمی پیش از آن، در قسمت سفلای بین النهرین، سواحل بحرین و احساء، یمن، و سوریه، برای سرنگون کردن خلافت عباسی و دعوت به یکی از ائمهٔ علوی که نام او پنهان نگاه داشته میشد روی داد، و تا اواسط قرن ۴م هق موجب نگرانی شدید خلافت بغداد و عامهٔ مسلمین و مایهٔ کشتارها و غارتهای عظیمی شد. این شورشها و قیامها را از لحاظ اجتماعی میتوان در نارضائی شدید مردم طبقهٔ کشاورز و پیشهور از سوء سیاست و اجحاف و تعدی عُمّال خلافت بغداد جستجو کرد، و آن را دنبالهٔ شورش بزرگ سیاهان (← صاحب الزنج) در قسمت سفلای بین النهرین دانست.

اما قرامطه به معنی عامتر در کتب ملل و نحل و در زبان عامهٔ مردم آن عصر به طور کلی به پیروان اسماعیلیه و خلفای فاطمی مصر گفته میشد، و این از آن جهت است که قرمطیان گاهی در تبلیغات خود مردم را به امامت محمد ابن اسماعیل ابن جعفر و فرزندان او میخواندهاند، گرچه بعدها میان قرامطهٔ حقیقی و میان خلفای فاطمی که خود را از نسل محمد ابن اسماعیل میدانستند خصومت افتاد. اما، از روایاتی که از ابتدای ظهور قرامطه در دست است چنین برمیآید که آنان احمد ابن محمد ابن حنفیه را امام و حتی پیغمبر و رسول خدا میدانستند، و در احکام و شرایع کاملا با اسماعیلیه مخالفت داشتهاند، و حتی با دین اسلام مخالف بودهاند، و این امر از قتل حُجاج و ربودن حجر الاسود از کعبه و بیاحترامی آنان به خانهٔ کعبه، که در تمام کتب تاریخ مسطور است، معلوم میشود، و شاید همین امر، یعنی مسلم بودن مخالفت ایشان با تعالیم اسلامی، موجب شده است که مخالفین اسماعیلیه و فاطمیان ایشان را به قرمطی بودن متهم کنند، و این اتهام به اندازهای شایع و مسلم شود که بعدها قرمطی و اسماعیلی تقریباً در اذهان مردم مترادف شود.

II – نام. قرامطه، که جمع کلمهٔ قرمطی است، از لقبی مأخوذ است که به یکی از بزرگترین مؤسسین این فرقه به نام حمدان قرمط (حمدان ابن الاشعث، ملقب به قرمط) دادهاند، و ظاهراً کلمهٔ نبطی است (زیرا محل ظهور و دعوت این شخص و فرقه نواحی نبطیِنشین بوده است)، ولی در معنی آن اختلاف زیاد است. به گفتهٔ طبری، مردم قریهٔ نهرین (nahrayn؛ در اطراف کوفه) این شخص را کرمیته (karmita)ـو در بعضی از منابع کرمیتهـمیخواندهاند، زیرا این شخص سرخچشم بوده است، و کرمیته به نبطی به معنی سرخچشم است. بنا به روایت دیگر، او را به مناسبت قد کوتاه و کوتاهی پایهایش و نیز کوتاهی قدمهایش قرمط میگفتهاند. بنا به رأی انستاس ماری کرملی، کلمهٔ قرمطی لغتی آرامی است، و از قرمطوثا مشتق است، و به معنی حیلهگر و مکار و خبیث و حقهباز است، و این لقب را دشمنانشان به آنان دادهاند.

قسمت دوم: آغاز کار قرامطه

III – دشمنان قرامطه، و نیز اسماعیلیه، اساس و نهضت قرمطی و اسماعیلی را از شخصی به نام عبدالله ابن میمون قداح میدانند که در قرن ۳م هق میزیسته است. ولی اگر این شخص همان عبدالله ابن میمون قداح، که از اصحاب امام صادق بوده است، باشد این قضیه بکلی بیاساس خواهد بود (← قداح).

به هر حال، در ح ۲۶۴ هق، مدتی از دعوت قرامطه در عراق به توسط حسین اهوازی میگذشته است. حسین اهوازی به عنوان داعی به عراق رفته، و در آنجا با حمدان قرمط (که چنانکه گفتیم نام قرامطه از نام او گرفته شده است)، که مردی مکاری بوده و بار مردم را با گاوهای خود حمل میکرده است، ملاقات کرده است. پس از آن، داعی مذکور در ده حمدان قرمط ساکن شده، و این دو مردم را به عقیدهای سرّی و باطنی دعوت میکردهاند، و در این دعوت، احمد ابن محمد ابن حنفیه رسول‌الله خوانده شده، و امر شده است که در روزهای نوروز و مهرگان روزه بگیرند، و قبله را بیت المقدس قرار دهند. از جملهٔ کسانی که، بجز قرمط، دعوت حسین اهوازی را پذیرفته بودند یکی هم عبدان کاتب (abdāne kāteb) بوده است، که شوهر خواهر حمدان قرمط بوده و قرمط نیز شوهر خواهر عبدان بوده است. این عبدان، که از داعیان مشهور قرامطه بوده، مردم را به امامت محمد ابن اسماعیل ابن جعفر صادق میخوانده است. عبدان عدهای را، از قبیل زکرویه ابن مهرویه (قسمت VII ملاحظه شود)، و پدرش مهرویه، و دیگران، به اطراف فرستاد، و دست به تبلیغات دامنهداری زد، و بسیاری از قبایل عرب اطراف کوفه دعوت او و قرمط را پذیرفتند، و این دو پایهٔ تشکیلات مهمی را که بر مبنای اشتراکی بود گذاشتند. نخست از هر کسی یک درهم به عنوان "فطره" (fotra) طلب کردند، و پس از آن، از هر شخصی دیناری به نام "هجره" (hejra) خواستند، و از این اموال به فقرا کومک کردند. سپس، مالیاتی به عنوان "بلغه" (bolqa)، که مقدار آن ۷ دینار بود خواستند. برای هر کسی که "بلغه" میداد شیرینی لذیذی به قدر یک فندق میدادند، و به هر داعی 100 دانه از این شیرینیها میفرستادند، و از هر کدام ۷۰۰ دینار میخواستند. پس از آن، خمس اموال هر کس را گرفتند و گفتند که کسی را به نگاهداری مال احتیاجی نیست، و باید سلاح بخرند. داعی هر قریه اموال تمام مردم آن قریه را در یک جا جمع میکرد، و از این اموال به هر کس به مقدار حاجتش میداد، و همه را به کار وامیداشت، تا بدین ترتیب در هیچ قریهای از قراء ایشان محتاجی نماند. پس از آن، اعلام شد که تکالیف شرعی از ایشان برداشته شده است، و مال و خون مخالفانشان بر ایشان حلال شده، و محمد ابن اسماعیل ابن جعفر صادق مهدی و امام زمان است، و او ظهور، و همه را به راه راست هدایت خواهد کرد.

پس از آن، داعیان خواستند که برای خویش محل و مأمن مستحکمی داشته باشند، و برای این منظور، به نقل مقریزی، محلی را به نام مهتماباد (mahatmābād)، در سواد کوفه، اختیار کردند، و به دور آن باروئی کشیدند، و خندقی کندند، و زنان و مردان ایشان از هر سوی در آنجا جمع شدند، و نام آن را "دار الهجره" (dāro 'l.hejra) گذاشتند.

قسمت سوم: قرامطه و داعیان فاطمی

IV – در سلمیه (salamiyya)، واقع در نزدیکی حمص، داعیان فاطمی و اسماعیلی اقامت داشتند. چنانکه گفته شد، حمدان قرمط و عبدان مردم را به محمد ابن اسماعیل ابن جعفر میخواندند، و میگفتند او مهدی آخر الزمان است، و ظهور خواهد کرد. چون داعیان اسماعیلیِ سلمیه نیز مردم را به امامت اولاد اسماعیل ابن جعفر صادق میخواندند، قرمط با یکی از ائمهٔ اسماعیلی در سلمیه ارتباط داشت، و با او مکاتبه میکرد. پس

از مرگ او، پسرش خود را امام خواند، و نامه‌ای به حمدان قرمط نوشت. حمدان عبدان کاتب را پیش او فرستاد، و از اینجا اختلاف میان قرامطه و فاطمیان شروع شد، زیرا آنکه در سلمیه بود گفت امام پدر من بود، و پس از او من هستم، در صورتی که عبدان گفت ما منتظر مهدی که محمد ابن اسماعیل باشد هستیم. عبدان پیش قرمط بازگشت، و از آنجا رابطه‌ی قرامطه با فاطمیان قطع شد. اما در میان خود قرامطه نیز اختلاف افتاد، و زکرویه ابن مهرویه یکی از داعیان بزرگ (← قسمت VII)، توطئه‌ای بر ضد عبدان ترتیب داد، و او را به قتل رسانید (ح ۲۸۶ هق). اصحاب قرمط به تعقیب زکرویه پرداختند، و او پنهان شد. خود حمدان قرمط هم اندکی پیش از سال ۲۸۶ هق مفقود شد، و از او اثری نیافتند.

قسمت چهارم: قرامطه در عراق و شام

V ـ خروج صاحب الناقه (sāhebo 'n.nāqe). زکرویه پسران خود را به ناحیه‌ی شام و سوریه فرستاد تا در میان قبایل به دعوت پردازند. شاخه‌ی بنو علیص (banu olays) از کلب دعوت او را پذیرفتند، و در اواخر سال ۲۸۹ هق، در ناحیه‌ی سماوه، به یحیی ابن زکرویه بیعت کردند، و او، که کنیه‌ی ابوالقاسم داشت، لقب شیخ بر خود نهاد، و خود را از اولاد اسماعیل ابن جعفر صادق معرفی کرد و گفت ناقه‌ی او (شتر او) مأمور است، و هر کسی که پشت سر ناقه‌ی او حرکت کند پیروز خواهد شد، و به همین جهت به صاحب الناقه و صاحب الجمل (sāhebo 'l.jamal) معروف شد. پس برادر زکرویه نیز به او پیوست، و لقب مدثر (moddas-ser) [اشاره به ← سوره‌ی مدثر] گرفت، و یکی از غلامان او نیز مطوق (motavvaq) [= طوقدار] لقب یافت. خروج صاحب الناقه در سال ۲۸۹ هق بود، و او در بلاد شام دست به قتل و غارت زد، و شبل دیلمی، فرستاده‌ی معتضد خلیفه، را کشت، و دمشق را محاصره کرد، و محاصره ۷ ماه طول کشید، تا آنکه صاحب الناقه در حین محاصره کشته شد، و خبر آن روز جمعه‌ی ۱۵ یا ۱۶ شعبان ۲۹۰ هق در بغداد در مسجد جامع به اطلاع عامه رسید.

VI ـ خروج صاحب الشامه یا صاحب الخال. پس از قتل یحیی ابن زکرویه، معروف به صاحب الناقه، قرمطیان به برادرش حسین ابن زکرویه (و بنا به بعضی روایات، حسن ابن زکرویه) بیعت کردند، و او خود را احمد ابن عبدالله یا عبدالله ابن محمد و از اعقاب اسماعیل ابن جعفر صادق خواند، و به مناسبت خالی که بر صورتش بود به صاحب الخال یا صاحب الشامه (sāhebo 'š.šāme) معروف شد، و بر خود لقب امیرالمؤمنین مهدی داد، و شهرهای حمص، حماة، معرة النعمان، و بعلبک را گرفت، و کشتار بسیار کرد، و در سلمیه حتی کودکان مکتبی و حیوانات را به قتل رسانید، و ابوالاغر (abo'l.'aqarr)، فرستاده‌ی مکتفی خلیفه‌ی عباسی، را در رمضان ۲۹۰ هق شکست داد. در ۶ محرم ۲۹۱ هق، جنگ سختی میان محمد ابن سلیمان، فرمانده سپاه اعزامی خلیفه، و پیروان صاحب الشامه روی داد، که منجر به شکست و فرار صاحب الشامه شد. صاحب الشامه با پسر عم خود مدثر و غلام خود مطوق، در حین فرار، به دالیه (در ناحیه‌ی فرات) رسیدند. در آنجا دستگیر شدند، و ۴ روز مانده از محرم سال ۲۹۱ هق به رقه، که مکتفی در آنجا بود، برده شدند. در ۳ ربیع الاول همان سال، صاحب الشامه را بر کرسیی که دو ذراع و نیم ارتفاع آن بود بر بالای فیلی نشاندند، و وارد بغداد کردند، و او را با مدثر و مطوق در حضور عامه‌ی مردم با انواع شکنجه به قتل رسانیدند.

VII ـ خروج زکرویه ابن مهرویه (zakra-vayhe 'bne mahravayh) **و کشته شدن او.** چون پسران زکرویه و خلیفه‌ی دیگر او، به نام مستعار نصر و به لقب معلّم، کشته شدند، خود زکرویه در سال ۲۹۳ هق خروج کرد، و به کوفه تاخت، و فرستاده‌ی مکتفی را شکست داد، ونیروی بزرگی به دست آورد. در ۱۱ محرم ۲۹۴ هق به قافله‌ی حجاج خراسان تاخت، و بسیاری از ایشان را بکشت، و بر کاروانهای تجار و حجاج دیگر دستبردها زد، و مال فراوانی به دست آورد، تا آنکه در ربیع الاول همان سال سپاه مکتفی قوای قرامطه را شکست سختی داد، و خود زکرویه نیز بر اثر زخمی که بر سرش وارد آمده بود درگذشت.

قسمت پنجم: قرامطه‌ی بحرین

VIII ـ ابوسعید حسن ابن بهرام جنابی (jannā-bi). مؤسس قرامطه‌ی بحرین ابوسعید جنابی است. وی ظاهراً ایرانی بود، و در کوفه مسکن داشت، و در آنجا از خاندان بنی قصار (bani qas-sār)، که از قرمطیان بودند، زن گرفته بود، و از آن زاه با عبدان یا حمدان قرمط آشنا شده بود. وی پس از چندی از جمله‌ی داعیان و مبلغین قرمطی شد. بعد از آن، به قطیف رفت، و در آنجا به برده‌فروشی اشتغال ورزید، و در ضمن به تبلیغ پرداخت، و طولی نکشید که جمعی کثیر از طبقه‌ی پایین دعوت او را پذیرفتند، و وی قدرتی یافت، و به روستاهای اطراف حمله کرد، و سرانجام در احساء منزل گزید، و شروع به آبادانی و کشاورزی کرد، و بدویان اطراف را به دین خود خواند، و نظامی شبیه نظام اشتراکی به وجود آورد. کودکان اسیر را در جایی گرد آورد، و آنان را از مخالطت با دیگران منع کرد، و جز مبادی دین قرمطی و سوارکاری و جنگاوری چیزی به ایشان نیاموخت، تا همه بالطبع جنگی و قرمطی بار آمدند. همه‌ی محصولات شهر را به یک جا جمع کرد، و چارپایان را همه به شبانان خود سپرد، و همه را به منزله‌ی کارمند و کارگزار خود کرد، و از اموال عمومی در حق ایشان مواجب برقرار ساخت، و چنان ترتیبی نهاد که تمامی اموال جزء اموال عامه و به اصطلاح اموال دولتی به حساب آمد، چنانکه اگر گوسفندی را میکشتند گوشت آن را به کسانی که معین شده بود میدادند، و کله و پاچه و شکنبه‌ی آن را به بندگان. پشم گوسفندان را به کسانی که آن را میریسیدند میدادند، و آنگاه آن را به نساجان میسپردند تا از آن لباس و عبا و جوال و ریسمان ببافند، و پوست گوسفندان را یکجا به دباغان میسپردند تا از آن کفش و چکمه و مشک و انبان بسازند، و آنگاه همه را به انبارهای دولتی تسلیم میکردند. در ضمن، جنابی از امور جنگی و تاخت و تاز غافل نمیماند، تا آنکه هجر، پایتخت بحرین، را که معروفترین شهر ساحل عربی خلیج فارس بود بگرفت. معتضد خلیفه‌ی عباسی، با همه‌ی گرفتاریها که داشت، از او بیمناک شد، و عباس ابن عمرو غَنَوی را با ۲'000 تن به جنگ او فرستاد، ولی عباس شکست خورد و اسیر شد. ابوسعید او را پیش معتضد فرستاد تا او را بترساند، و از ارسال سپاه به سوی او منصرف شود. معتضد در فکر انتقام بود که درگذشت. ابوسعید با چند تن از داعیان قرمطی در حمام به دست خادمی در سال ۳۰۱ یا ۳۰۲ هق کشته شد.

IX ـ ابوطاهر سلیمان ابن حسن ابن بهرام جنابی. ابوسعید جنابی وصیت کرده بود که، پس از مرگش، ابتدا پسر بزرگترش سعید به جای او بنشیند تا وقتی که پسر دیگرش ابوطاهر سلیمان (← سلیمان قرمطی) به سن رشد برسد، و آنگاه حکومت را به او بسپارند. سعید حکومت را، بنا به وصیت پدرش، به ابوطاهر تسلیم کرد (۳۰۵ هق).

ابوطاهر در سال ۳۱۰ یا ۳۱۱ هق به قصد تسخیر بصره حرکت کرد. ابتدا جمعی شبانه، با نردبانهای موئین، از حصار بصره بالا رفته، و به درون شهر ریختند و دروازه‌ها را باز کردند. پس از آن، قرامطه به درون شهر رفتند، و امیر شهر را کشتند، و پس از ۱۷ روز قتل و غارت در شهر، با مال و متاع فراوان و زنان و کودکان اسیر به احساء بازگشتند. ابوطاهر پس از آن به قافله‌ی حجاج تاخت، و بسیاری از ایشان را بکشت، و ابوالهیجاء، فرمانده سپاه خلیفه، را اسیر کرد. خلیفه در سال ۳۱۲ هق سپاه بزرگی، برای حمایت کاروان حج از قرامطه، از بغداد به راه انداخت. ابوطاهر در بیرون کوفه با سپاه خلیفه مواجه شد، و آنان را شکست سختی داد، و بسیاری از سران سپاه و مردم دیگر را بکشت، و شهر کوفه را غارت کرد. در سال ۳۱۵ هق، ابوطاهر باز بر کوفه مستولی شد، و با یوسف ابن ابی الساج، فرمانده سپاه اعزامی خلیفه، جنگ کرد، و او را اسیر گرفت و بکشت، و شهر انبار را تصرف کرد، تا آنکه مقتدر خلیفه مونس را، که یکی از فرماندهان بزرگ بود، برای جلوگیری او فرستاد، و ابوطاهر به جای خود بازگشت. در سال ۳۱۷ هق ابوطاهر در ۸ ذیحجه شهر مکه را بگرفت، و حجاج را در بیرون و اندرون کعبه به قتل رسانید، و خانه‌ی کعبه را غارت کرد، و حجر الاسود را از جای خود بکند، و آن را با مال فراوان و اسیران زیاد با خود به بحرین برد. ابوطاهر در سالهای ۳۱۹ و ۳۲۳ هق نیز در کوفه و اطراف آن به تاخت و تاز مشغول شد، و همچنان به قتل و غارت و ارعاب دشمنان میپرداخت، تا آنکه در سال ۳۳۲ هق به مرض آبله درگذشت. حجر الأسود مدت ۲۲ سال در دست قرامطه بود، تا آنکه در سال ۳۳۹ هق آن را نخست به کوفه بردند و در مسجد جامع گذاشتند، و پس از آن به مکه بردند، و روز سه‌شنبه‌ی 10 ذیحجه‌ی سال مذکور آن را دوباره در جای نخستین خود نصب کردند.

X ـ جنگ قرامطه با خلیفه‌ی فاطمی. مادامی که اخشیدیه حاکم مصر بودند سالی ۳۰۰'000 دینار برای قرامطه میفرستادند. پس از آنکه، در سال ۳۵۸ هق، معز خلیفه‌ی فاطمی مصر را به دست جوهر، فرمانده خود، فتح کرد، این مبلغ دیگر به قرامطه نرسید. رئیس قرامطه در این زمان حسن (یا حسین) ابن احمد ابن ابوسعید جنابی بود، و او با کومک مالی عزالدوله بختیار و تحریک باطنی خلافت بغداد روی به دمشق نهاد، زیرا دمشق و شام در این زمان به دست جعفر ابن فلاح، یکی از

فرماندهان خلیفه‌ی فاطمی، افتاده بود. قرمطیان بر دمشق مستولی شدند، و از آنجا به رمله رفتند، و روی به مصر نهادند. در مصر، عده‌ی زیادی از مخالفین فاطمیان، و از جمله افراد اخشیدیه به او ملحق شدند. پس از جنگهائی که میان قرمطیان و مصریان روی داد، سرانجام قرامطه مصر را ترک کردند. حسن ابن احمد قرمطی در سال ۳۶۳ هق دوباره روی به مصر نهاد، ولی سپاه او از سپاه معز شکست خوردند، و حسن ابن احمد فرار کرد. از این به بعد قرامطه‌ی بحرین دیگر از شوکت و اعتبار افتادند، و عمل قابل ذکری از ایشان سر نزد، و بتدریج از میان رفتند.

قسمت ششم: قرامطه در نواحی دیگر

XI - از داعیان معروف قرامطه یکی ابوالقاسم رستم ابن حسین ابن فرج ابن حوشب ابن زاذان کوفی (bāšabe 'bne zāzāne kufi)، مشهور به نجار و صنادیقی (sanādiqi) و ملقب به منصور است، که به همراهی شخصی به نام علی ابن فضل در سال ۲۶۸ هق به یمن رفتند، و در آنجا دعوت آغاز کردند، و در سال ۲۷۰ هق دعوت ابن حوشب در یمن ظاهر شد. وی شهرهای عمده‌ی یمن از قبیل صنعا و غیره را فتح کرد. ابوعبدالله محتسب شیعی معروف ملقب به صاحب البذر (sāhebo 'l-bazr) که در مغرب به فاطمیان دعوت میکرد، از اصحاب و تربیت‌شدگان او بود. ابن حوشب خود را رب العزه (rabbo 'l.'ezza) خواند، و در یمن قتل و غارت بسیار کرد، و علناً با اسلام مخالفت کرد، تا آنکه ابوالقاسم محمد ابن یحیی، امام زیدیان، و برادرش امام ناصر احمد ابن یحیی دست او و عمال او را از یمن کوتاه کردند. وفات ابن حوشب سالهای ۳۰۲ یا ۳۰۳ هق بوده است.

از داعیان قرامطه در نواحی کرج (کرج ابو-دلف) و اصفهان محمد ابن حسین معروف به زیدان (zeydān) یا دندان است، که از علمای نجوم بود و در فلسفه نیز دستی داشت، و از شعوبیه بود. او به روحانیت نجوم معتقد بود، و از روی احکام نجومی پیشبینی میکرد که بزودی دولت عربی سقوط خواهد کرد، و ایرانیان دوباره حاکم و مسلط خواهند شد. دندان معتقد به "قدمای پنجگانه" (نفس، عقل، زمان، مکان، و هیولی) بود. به هر حال، دندان از دبیران احمد ابن عبدالعزیز ابن ابی دلف بود، و به مناسبت موقعیتی که داشت، در انتشار دعوت قرامطه در اصفهان و نواحی مرکزی ایران سهم مهمی داشت.

داعیان قرامطه در ری و آذربایجان و طبرستان از اولاد مردی حلاج بودند، که او خود نیز از داعیان قرامطه بود. از جمله‌ی داعیان دیگر آن نواحی شخصی معروف به محروم بود، و شخص دیگری به نام ابوحاتم ورسنانی (varsanāni) بود، که ابتدا از مانویه بوده و بعد مذهب دهریان را گرفته بود.

قران (qerān)، از مسکوکات سابق ایران. ظاهراً این کلمه در اصل صاحبقران بوده است، که بر روی بعضی از سکه‌های ایران، از دوره‌ی صفویه گرفته تا در عهد ناصرالدین شاه قاجار، دیده میشود. در عهد ناصرالدین شاه قاجار، قران یا صاحبقران معادل 1'000 دینار موهومی بود، و نصف آن را پناه‌آباد (یا، به اختصار، پناباد) میخواندند (برای تسمیه به قراباغ). پیش از تأسیس ضرابخانه در ایران، اشکال و عیار قران در نواحی مختلف متفاوت بود. بعداً قرانهای تازه به وزن یک مثقال و عیار 0,9 سکه زدند. پس از اینکه محمد ابراهیم امین‌السلطان به ریاست ضرابخانه رسید، قران به قران امین‌السلطانی مشهور شد. در کتاب کفایة الحساب (تهران ۱۲۹۱ هق)، از عبدالغفار نجم‌الملک، سکه‌های مسی و نقره‌ای به شرح ذیل آمده است ("سکه‌های موهوم" با علامت † ممتاز شده است)،

سکه‌های مسی

† دینار، معادل 1/1000 صاحبقران
† قاز، » ۵ دینار
نیم‌پول سیاه
نیم‌شاهی، معادل ۲۵ دینار
پول سیاه، » ۳۳ »
شاهی، معادل ۵۰ دینار
† صددیناری، معادل 100 دینار

سکه‌های نقره

پنجشاهی، معادل ۲۵۰ دینار
پناه‌آباد، » ۵۰۰ »
صاحبقران، » 1'000 »
† ریال، » 1'۲۵۰ »

در مآخذ اواخر عهد قاجاریه، قران (به وزن یک مثقال و عیار 0,9، یعنی 9/10 نقره و 1/10 مس) واحد پول در ایران بوده است، و هزار دینار محسوب میشده. سکه‌های دیگر، که اجزا و اضعاف قران بوده‌اند از این قرار بوده است،

اجزای قران

سکه‌های نیکلی: شاهی، معادل ۵۰ دینار یا 1/20 قران؛ صددیناری، معادل 100 دینار یا 1/10 قران

سکه‌های نقره‌ای: پنجشاهی (رُبعی)، معادل ۲۵۰ دینار یا 1/4 قران؛ دهشاهی، معادل ۵۰۰ دینار یا 1/2 قران

ضرب "شاهی سفید" (پول نقره)، که معادل سه شاهی بود، در ۱۳۰۴ هش منسوخ بوده است.

اضعاف قران (نقره)

دوهزاری، معادل ۲ قران
پنجهزاری (سفید)، معادل ۵ قران

(قید "سفید" در "پنجهزاری" برای احتراز از التباس با "پنجهزاری زرد" [سکه‌ی طلا] بوده است). نیز ← صددیناری؛ عباسی؛ قاز.

بر طبق قانون تعیین واحد و مقیاس پول قانونی ایران (اسفند ۱۳۰۸ هش) و اصلاحیه‌ی آن، ریال نقره جایگزین قران شد.

قرانه در نجوم، ← مقارنه.

قرآن (qor'ān)، کتاب مقدس دین اسلام، که از جانب خداوند بر حضرت محمد ص به زبان عربی نازل شده است.

برای تسهیل ارجاع، این مقاله به تقسیمات ذیل منقسم شده است،

I - نامهای قرآن
II - نزول قرآن
III - جمع قرآن
IV - تقسیمات قرآن
V - قراءات قرآن
VI - اعجاز قرآن
VII - مسئله‌ی خلق و قدمت قرآن
VIII - تفسیر قرآن
IX - علوم قرآنی؛ تجوید
X - ترجمه‌های قرآن
XI - چاپهای قرآن

I - نامهای قرآن. اسم اصلی این کتاب مقدس قرآن است، ولی مفسران و علمای قرآن، به استناد اوصافی که در خود قرآن برای آن یاد شده است، در حدود ۵۰ تا ۵۵ اسم برای آن شمرده‌اند که مهمترین آنها "کتاب" [ذٰلِکَ الْکِتابُ لارَیْبَ فیهِ (= در آن کتاب شکی نیست)؛ سوره‌ی بقره ۱]، "کلام الله" [حَتّٰی یَسْمَعَ کَلامَ اللهِ (= تا آنکه کلام خدا را بشنود)؛ سوره‌ی توبه ۶]، "نور" [وَ اَنْزَلْنا اِلَیْکُمْ نُوراً مُبیناً (= و فروفرستادیم برشما نوری آشکارکننده)؛ سوره‌ی نساء ۱۷۴]، "ذکر" [وَ هٰذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ اَنْزَلْناهُ (= و این ذکر خجسته‌ای است که آن را فروفرستادیم)؛ سوره‌ی انبیاء ۵۱]، و "فرقان" (forqān) [تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلیٰ عَبْدِهِ (= بزرگ است آنکه فرقان را به پرستنده‌ی خود فروفرستاد)؛ سوره‌ی فرقان 1] هستند.

از میان اوصافی که در خود قرآن برای آن ذکر شده است چند وصف بسیار مشهور شده است، چنانکه امروز قرآن را غالباً با آن وصفها ذکر میکنند. از آن جمله یکی "مجید" است [بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجیدٌ؛ سوره‌ی بروج ۲۱] و دیگری "کریم" [اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ؛ سوره‌ی واقعه ۷۶]، چنانکه میگویند "قرآن کریم" یا "قرآن مجید". "کلام الله" نیز از نامهای مشهوری است، که غالباً استعمال می‌شود. هنگامی که پس از رحلت حضرت رسول قرآن را یکجا جمع کردند و نوشتند، آن را "مصحف" (moshaf) خواندند، و به این ترتیب، مصحف به اعتبار نوشته شدن آن در یک مجلد است. در زبان فارسی قرآن را "نبی" (nobi) [ظاهراً از نبشتن، = نوشتن] خوانده‌اند.

در بیان وجه تسمیه‌ی قرآن عقایدی چند اظهار شده است که برای اطلاع از آن باید به کتب مفصل مربوط رجوع کرد. مشهورترین قول آن است که قرآن مصدر قرأ [(qara'a)؛ = خواند] میباشد، و مصدری است به معنی اسم مفعول (خوانده‌شده)؛ چنانکه کتاب هم مصدری است به معنی اسم مفعول (نوشته‌شده). مقصود قرائت یا خواندن از روی نوشته نیست، بلکه مقصود جاری کردن آن بر زبان است، مانند قرائتِ حافظانِ قرآن را، و خواندن راویانِ اشعار را. از آیات ۷۶-۷۸ سوره‌ی واقعه چنین مستفاد میشود که لفظ قرآن به اعتبار قرائت و لفظ کتاب به اعتبار نوشته شدن بر قرآن اطلاق شده است [اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ، فی کِتابٍ مَکْنُونٍ، لا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرونَ (= آن قرآنی است کریم، در کتابی نهانی، که جز پاکان دست به آن نزنند)].

II - نزول قرآن. قرآن در مدت ۲۰ یا ۲۳ یا ۲۵ سال بتدریج، به مناسبت حوادث و وقایعی که اتفاق می‌افتاده، بر حضرت رسول نازل شده است. اختلاف در مدت نزول به علت اختلاف در مدت میان بعثت و هجرت است که آیا 10 سال بوده است یا ۱۳ یا ۱۵. فاصله‌ی میان هجرت و وفات حضرت رسول در حدود 10 سال بوده است. شناختن وقایع و حوادثی که موجب نزول آیات قرآنی شده است "علم (یا معرفت) اسباب نزول" خوانده میشود.

اگرچه قرآن بتدریج نازل شده است، در خود قرآن اشاراتی هست بر اینکه ظاهراً قرآن یکجا نازل شده است [مانند شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی اُنْزِلَ فیهِ

القُرآنُ (= ماه رمضان که در آن قرآن فروفرستاده شده است)، سوره‌ی بقره ۱۸۱؛ و إنّا أنزَلناهُ فی لَیلَةِ القَدرِ (= ما آن را در شب قدر فروفرستادیم)، سوره‌ی قدر ۱]. برای رفع این تناقض ظاهری، مفسران و علمای قرآن اقوال و عقایدی اظهار داشته‌اند که ذکر آن در اینجا مورد ندارد، و باید به کتب مفصل این فن رجوع کرد. آنچه اینجا مناسب است این است که مقصود از نزول قرآن در رمضان یا شب قدر ابتدای نزول آن است. زیرا عقیده‌ی فقها و مفسران بر این است که هر آیه‌ای از قرآن نیز قرآن است، و در خود قرآن نیز دلایلی بر این معنی هست از قبیل وَإذا قُرِئَ القُرآنُ فَاستَمِعوا لَهُ وَأنصِتوا [= هنگامی که قرآن خوانده شود به آن گوش فرادارید و خموشی گزینید (سوره‌ی اعراف ۲۰۳)]؛ پیداست که مقصود در اینجا قسمتی از قرآن است. علاوه بر این، خود قرآن تصریح دارد بر اینکه آن بر پیغمبر یکجا و در یک زمان نازل نشده است؛ وَقالَ الَّذینَ کَفَروا لَولا نُزِّلَ عَلَیهِ القُرآنُ جُملَةً واحِدَةً [= کافران گفتند چرا این قرآن به یکجا بر او فروفرستاده نشده است (سوره‌ی فرقان ۳۴)]. درمعنی "انزال" (enzāl) یا فروفرستادن قرآن گفته‌اند که مقصود از انزال قرآن اظهار آن است از جانب خدا به حضرت رسول، و بعضی گفته‌اند معنی انزال قرآن آن است که خداوند کلام خود را در آسمان به جبرئیل اظهار کرد، و به او فهمانید، و او از آسمان به زمین فرود آمد، و آن را به حضرت رسول رسانید. بهترین وجه شاید این باشد که انزال به معنی مجازی آن است، یعنی قرآن از جانب خداوند، که از هر جهت برتری دارد، به بشری که از هر جهت از او پایینتر است فروفرستاده شده است.

در کیفیت فروفرستادن قرآن بر حضرت رسول که از طریق فرشته (روح القدس، جبرئیل) صورت گرفته است گفته‌اند که از دو راه بوده است، (۱) آنکه حضرت رسول از صورت بشری برآمده و به صورت ملکی درمیآمده است، و آنگاه قرآن را از جبرئیل دریافت میکرده است؛ (۲) آنکه فرشته به صورت بشری درمیآمده و حضرت قرآن را از او میگرفته است. کیفیت تلقی قرآن وحی خوانده شده است (← وحی).

III ـ جمع قرآن. قرآن بتدریج نازل میشد، و یاران حضرت رسول آن را حفظ میکردند یا می‌نوشتند. فصاحت و بلاغت نمایان آیات قرآنی، و اسلوب بدیع و دلکش آن، حفظ آن را آسانتر میساخت، ولی بعضی از یاران پیغمبر که نوشتن میدانستند آن آیات را بر ورق‌پاره‌ها، چرم‌پاره‌ها، شاخه‌های خرما (که پوست آن را میکندند)، استخوان شانه‌ی شتر یا گوسفند، چوبی که بر پشت شتر میگذاشتند، و نیز بر سنگهای پهن و نازک مینوشتند. در باره‌ی نام و عده‌ی حافظان و قُرّاء قرآن در زمان حضرت رسول اختلاف است، و بنا به مشهورترین اقوال، که مبنی بر حدیثی از صحیح بخاری است، این عده چهار تن بوده‌اند، عبدالله ابن مسعود (← ابن مسعود)، سالم مولی حذیفه (sālem mŏlā hozayfa)، معاذ ابن جبل، و ابی ابن کعب. سیوطی عده‌ی یاران پیغمبر را که قرآن میدانستند و یاد میدادند ۷ تن دانسته است از این قرار، علی ع، عثمان، ابی ابن کعب، زید ابن ثابت، عبدالله ابن مسعود، ابودرداء، و ابوموسی اشعری. در باره‌ی کاتبان وحی و عده‌ی ایشان نیز اختلاف زیاد است، و مشهورترین آنان علی ابن ابی طالب، عثمان، زید ابن ثابت، و ابی ابن کعب بوده‌اند، که علاوه بر وحی، نامه‌های آن حضرت را نیز می‌نوشتند.

جمع قران به این ترتیب که در دست ماست در زمان حضرت رسول صورت نگرفت، و این طبیعی است، زیرا قرآن بتدریج نازل میشد، و هر وقت ممکن بود به مناسبت حادثه‌ای آیه‌ای فرستاده شود، ولی فکر جمع قرآن از همان زمان حضرت رسول وجود داشت. در آیه‌ای از سوره‌ی قیامت به حضرت رسول وعده داده شده است که خداوند ضامن جمع قرآن است (إنَّ عَلَینا جَمعَهُ وَقُرآنَهُ؛ قیامت ۱۷). ظاهراً بعضی از اصحاب حضرت رسول آیات و سور قرآنی را به سلیقه‌ی خود در مصاحفی جمع کرده بودند، و از آن جمله علی ابن ابی طالب، عبدالله ابن مسعود، ابوموسی اشعری، ابی ابن کعب، و سالم مولی حذیفه بوده‌اند. مشهورترین این مصاحف مصحفی بوده است که زید ابن ثابت به دستور ابوبکر، پس از جنگ یمامه، ترتیب داده بود، و این دستور ابوبکر برای آن بود که با کشته شدن یاران پیغمبر در جنگها بیم آن میرفت که حافظان و قراء قرآن از میان بروند، و در نتیجه، قسمتهائی از قرآن نیز از یاد برود. زید آیات قرآنی را از حافظه‌ی اشخاص و از ورق‌پاره‌ها و استخوانها و شاخه‌های خرما جمع کرد، و به ابوبکر سپرد. این مصحف، پس از ابوبکر، به عمر رسید و پس از عمر نزد دخترش حفصه بود تا آنکه عثمان آن را طلب کرد.

مصاحفی که بدین ترتیب جمع شده بود، چون با یکدیگر اختلاف داشت، موجب اختلاف مردم میشد. مردم کوفه مصحف عبدالله ابن مسعود را قبول داشتند، مردم بصره مصحف ابوموسی اشعری را، مردم دمشق مصحف مِقداد ابن اسود را، و مردم شام مصحف ابی ابن کعب را. در زمان عثمان، که مردم عراق و شام در فتح ارمنستان و آذربایجان شرکت داشتند، در باره‌ی قرآن با یکدیگر اختلاف داشتند، و هر کدام مصحف خود را درست می‌پنداشت، تا آنکه حذیفة ابن یمان، که در این جنگ حضور داشت، از اختلاف مردم در قرائت قرآن به وحشت افتاد، و روی به سوی مدینه نهاد، و به عثمان گفت که، پیش از آنکه اختلافی نظیر اختلاف یهود و نصاری در میان مسلمانان پیدا شود، باید به چلوگیری آن پرداخت. عثمان دستور داد که در دست هر کسی مصحفی یا آیه‌ای یا سوره‌ای و قسمتی از قرآن باشد بیاورد، و به حفصه دستور داد که مصحف زید ابن ثابت را بیاورد. آنگاه فرمود که از روی این همه مصحفی درست کنند که اساس و إمام [= پیشوا] باشد، و اگر در قرائت کلمه‌ای یا آیه‌ای اختلاف پیدا کردند، زبان و لهجه‌ی قریش را مقدم دارند، زیرا قرآن به زبان قریش نازل شده است. بدین ترتیب، مصحف رسمی آماده شد، و عثمان فرمود تا از روی آن مصاحف متعدد نوشتند، و هر یک را به طرفی از اطراف جهان اسلامی فرستادند. بقیه‌ی صحف و مصاحف را، به دستور عثمان، به آتش انداختند تا اختلافی پدید نیاید.

IV ـ تقسیمات قرآن. قرآن دارای ۱۱۴ سوره است، و بعضی که سوره‌ی انفال و سوره‌ی براءة را یکی دانسته‌اند (به جهت نبودن "بسم الله" در آغاز براءة)، عده‌ی سوره‌های قرآنی را ۱۱۳ گفته‌اند. در مُصحَف عبدالله ابن مسعود عده‌ی سوره‌ها ۱۱۲ بوده است زیرا عبدالله معوذتین (mo'avvazatayn)، یعنی دو سوره‌ی آخر قرآن، را در مصحف خود ننوشته بود. مصحف ابی ابن کعب ۱۱۶ سوره داشت زیرا او دو سوره به نام حفد (hafd) و خلع (xal') بیشتر داشت. بعضی هم مصحف ابی را دارای ۱۱۵ سوره گفته‌اند، زیرا در مصحف او سوره‌ی فیل و سوره‌ی قریش یک سوره بوده است.

سوره‌ها را از حیث بلندی و کوتاهی به دسته‌هائی از قبیل السبع الطوال (assab'o 't.tevāl) یا السبع الطول (-'t.toval)، المئون (al.me'un)، المثانی (al.masāni)، و المفصل (al.mofassal) تقسیم کرده‌اند، که چون در عدد آنها اختلاف است از ذکر جزئیات آن در اینجا میگذریم. در میان علمای اسلام اختلاف است که آیا ترتیب سوره‌ها بدین گونه که در دست است توقیفی است یا اجتهادی، یعنی ترتیب سوره‌ها به وحی الاهی است و در آن جای گفتگو نیست، یا به اجتهاد و رأی صحابه بوده است. علمای بزرگی از قبیل امام مالک ابن انس آن را نتیجه‌ی رأی صحابه دانسته‌اند، و شاید درست همین باشد، زیرا چنانکه گفته شد، جمع قرآن به صورت نهائی در زمان عثمان صورت گرفته، و تعیین محل سوره‌ها هم باید مربوط به همان زمان باشد. البته ممکن است ملاک تعیین محل مبنی بر اشارات و اقوال خود حضرت رسول باشد.

سوره بر حسب اینکه در مکه نازل شده است یا در مدینه، مکی (makki) یا مدنی (madani) خوانده میشود. در بیان معنی مکی و مدنی سه قول است، (۱) آنکه مکی سُوَر یا آیاتی است که پیش از هجرت نازل شده است، و مدنی سوری است که پس از هجرت نازل شده است (ولو اینکه در سال فتح مکه در مکه نازل شده باشد، یا در سفرهائی که حضرت در مدینه نبوده است نازل شده باشد). (۲) مکی سور یا آیاتی است که در مکه نازل شده است، ولو پس از هجرت باشد، و مدنی سور یا آیاتی است که در مدینه نازل شده است، بنا بر این قول، آیاتی که در سفرها نازل شده است نه مکی است و نه مدنی. (۳) مکی سور و آیاتی است خطاب به مردم مکه، و مدنی سور و آیاتی است خطاب به مردم مدینه. برای آگاهی از سور و آیات مکی و مدنی و اختلافاتی که در این زمینه هست باید به کتب مفصل رجوع شود.

هر سوره مرکب از آیات است و هر آیه جمله‌ای است قرآنی (ولو فرضی و تقدیری)، که از کلمات پس و پیش خود منقطع و مجزا باشد. تعیین ابتدا و انتهای آیه نیز ظاهراً توقیفی است، و بر حسب رأی اشخاص نیست. در قرآن کلمات واحدی هست که هر کدام آیه‌ای مستقل شمرده شده است، مانند المُدثِّر، طه، یس. ترتیب آیه‌ها در سوره‌ها نیز، به اجماع مسلمانان، توقیفی است، و احادیثی هست که دلالت دارد بر اینکه خود حضرت رسول جای آیه‌ها را در سوره‌ها تعیین میکرده است. در عدد آیات قرآنی اختلاف زیاد است و آنچه مسلم است این است که عده‌ی آیات قرآن اندکی از ۶۰۰۰ متجاوز است.

از مدتها پیش، قرآن را، برای تسهیل در خواندن آن و شاید برای تقسیم آن به روزهای ماه، به ۳۰ جزء تقسیم کرده‌اند، که جزء آخر آن از

سوره‌ی نبأ شروع و به معوذتین ختم میشود. (نیز ← عم جزء). هر جزء را نیز به چهار حِزب تقسیم کرده‌اند؛ و بدین ترتیب، قرآن دارای ۱۲۰ حزب است. در زمانهای قدیم، قرآن را به ۳، ۵، ۷، ۹، ۱۱، و ۱۳ حزب یا جزء تقسیم میکرده‌اند.

۷ ـ قراءات قرآن. در قرائت قرآن اختلافات زیادی پیدا شده است، و برای دانستن این اختلافات و وجوه آن، علمی به نام علم قرائت یا علم قراءات پیدا شده، و کتب زیادی در این فن نوشته شده است. علمای اسلام قسمت عمده‌ی این اختلافات را اصیل و از جانب خداوند میدانند، و حدیث مشهور "ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف فاقرؤا ماتیسر منه"[این قرآن همانا به هفت حرف فروفرستاده شده است، پس آنچه از آن میسر شود بخوانید] را دلیل برای ادعای خود میآورند. البته در بیان معنی "سبعه" (که آیا مقصود از آن معنی حقیقی کلمه است، یا مطلق تعدد و کثرت)، و معنی "احرف" اختلاف است، و این مقام برای تفصیل آن مناسب نیست، همین قدر باید گفت که اختلافات موجوده را از انواع "احرف سبعه" میدانند، که بنا به حدیث، قرآن به آن نازل شده است، و در تفسیر حدیث مذکور میگویند که این "حروف سبعه" بر دو گونه است: (۱) یا کمابیشی یک کلمه در اصل قرآن، و إبدال کلمه‌ای به جای کلمه‌ی دیگر، و تقدم کلمه‌ای بر کلمه‌ی دیگر است، از قبیل زیادتی "فی مَواسِمِ الحَجِّ" در آیه‌ی "لَیْسَ عَلَیْکُم جُناحٌ اَنْ تَبْتَغوا فَضْلاً مِنْ رَبِّکُم"، یا نقص "عین" در "حم سق"، یا قرائت "إذا جاءَ فَتْحُ اللهِ وَ النَّصْر" به جای "إذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْح"؛ این قسم قرائت، اگرچه در اصل از حروف سبعه هم باشد، چون اجماع امت بر اخذ مصحف عثمان و رد ماعدای آن است، مردود است و قرائت به آن جایز نیست. (۲) یا اختلافاتی است که به رسم الخط مصحف رسمی عثمان قابل انطباق است (توضیح آنکه مصحف مذکور در آغاز بدون نقطه و شکل و حرکات نوشته شده است)، از قبیل قرائت "مالِکِ یَوْمِ الدّینِ" و "مَلِکِ یَوْمِ الدّینِ"، که چون در مصحف عثمان "مالک" و "ملک" هر دو به یک شکل نوشته شده است، قابل انطباق بر آن است. اختلاف در ادغام، مَدّ، قصر، إشمام، تخفیف، و تشدید، و ابدال حرکات و اعراب، و تبدیل یاء به تاء و نظایر آن، همه از این قبیل است، و قابل انطباق بر رسم الخط مصحف عثمان میباشد (جز در چند مورد). این گونه اختلافات اگر متواتر باشد، یعنی از طرق بسیار به خود حضرت رسول منتهی شود، و با قوانین زبان عربی مخالفت نداشته باشد، قابل قبول، و قرائت به آن جایز است؛ و همچنین، اگر متواتر نباشد اما از راه خبر واحِدِ صحیح (اخبار عادل ضابطی از عادل ضابط دیگر) به حضرت رسول منتهی گردد، و با قواعد زبان عربی مطابق باشد، و اشتهار نیز داشته باشد ("خبر مُستَفیض") قرائت صحیحه است، و خواندن آن در نماز صحیح میباشد. اما در غیر این صورت (یعنی اگر، با وجود صحت سند و توافق با زبان عربی، با رسم الخط مصحف عثمان مطابق نباشد) قرائت شاذّه است، و خواندن آن در نماز صحیح نیست. برای تفصیل در این باب باید به کتب مفصل رجوع کرد.

در بیان عدد قراءات متواتر اختلافات است، ولی قرائت قراء یا ائمه‌ی دهگانه به اتفاق همه متواتر است. این ائمه‌ی دهگانه عبارتند از نافع ابن عبدالرحمان (فت ۱۶۹ هق)؛ عبدالله ابن کثیر؛ ابوعمرو ابن العلاء؛ عبدالله ابن عامر؛ عاصِم ابن أبی النَّجود (فت ۱۲۷ یا ۱۲۸ هق)؛ حمزة ابن حبیب (فت ۱۵۶ هق)؛ کسائی؛ یعقوب اسحاق حَضْرَمی (فت ۲۰۵ هق)؛ ابوجعفر مَخْزومی (فت ۱۳۰ هق)؛ و خَلَف ابن هشام (فت ۲۲۹ هق).

از میان قُرّاء دهگانه‌ی مذکور، هفت نفر نخستین بیشتر شهرت یافته‌اند، و به نام "قراء سبعه" معروف شده‌اند؛ و آن به سبب کتابِ التَّبْصِره تألیف امام ابوبکر احمد ابن موسی معروف به ابن مُجاهِد تَمیمی بغدادی (فت شعبان ۳۲۴ هق) است که فقط قرائت قراء هفتگانه‌ی مذکور را در کتاب خود ذکر کرد، و عامه چنین پنداشتند که این قراءات هفتگانه همان حروف سبعه‌ای است که در حدیث به آن اشاره شده است، و حال آنکه چنین نبود. در زمان ما، قرائت عاصم، از طریق راوی او حَفص، معروف است، و قرآن معروف چاپ قاهره (۱۳۴۲ هق) مبنی بر همین روایت حفص از عاصم است. در ممالک افریقای شمالی، قرائت نافع نیز متداول میباشد.

۶ ـ اعجاز قرآن. به عقیده‌ی مسلمانان، قرآن معجزه‌ی حضرت رسول و دلیل صدق نبوت او است. زیرا هر که مدعی نبوت باشد، برای اثبات ادعای خود، باید معجزه‌ای بیاورد که دیگران از آوردن مانند آن ناتوان باشند، و باید تَحَدّی کند، یعنی این نکته را که دیگران از آوردن مانند آن ناتوان هستند گوشزد کند، و مردم را به معارضه دعوت نماید؛ اگر مردم، پس از دیدن معجزه، و شنیدن تحدی، با وجود داعی بر تکذیب نبوت (از قبیل عدم رغبت بر ترک دین پدران خود، و کراهت طبیعی از گرایش به دین تازه)، از معارضه به مثل و آوردن مانند آن درماندند، معجز بودن آن امر، یعنی الاهی بودن آن، ثابت میشود، و در نتیجه، نبوت آن مدعی نیز ثابت میشود. علمای اسلام متفقند بر اینکه در قرآن هر دو امر مذکور (تحدی و دعوت به معارضه؛ درماندن مردم از آوردن مانند آن) صورت گرفته است، و بنا بر این، معجز است و دلیل صدق حضرت رسول. اما اینکه تحدی صورت گرفته است و حضرت رسول مردم را به معارضه دعوت کرده است از بعضی آیات قرآن معلوم میشود، از قبیل آیه‌ی ۳۴ از سوره‌ی طور، فَلْیَأْتُوا بِحَدیثٍ مِثْلِهِ إنْ کانُوا صادِقینَ [← اگر راستگویانند (یعنی مخالفان پیغمبر) پس سخنی مانند آن (قرآن) بیاورند]، و آیات ۱۶ و ۱۷ از سوره‌ی هود، أمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إنْ کُنْتُمْ صادِقینَ. فَإنْ لَمْ یَسْتَجیبُوا لَکُمْ فَاعْلَمُوا أنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللهِ وَ أنْ لا إلهَ إلّا هُوَ فَهَلْ أنْتُمْ مُسْلِمُونَ [← آیا میگویند آن (قرآن) را (محمد) بر خدا بسته است؛ بگو، شما نیز ده سوره مانند آن که بر خدا بسته باشد بیاورید، و اگر راست میگوئید، هر که را بجز خداوند میتوانید فرا خوانید (تا به شما در این کار یاری دهد)؛ اگر آنان به سخنان شما گوش ندادند پس بدانید که آن (قرآن) به علم الاهی فروفرستاده شده است و خداوندی بجز او نیست]. از این آیات و آیات دیگر برمیآید که حضرت رسول قرآن را معجز خود میدانسته است، و برای اثبات آن، دیگران را به معارضه دعوت کرده است. اما اینکه معارضه‌ای صورت نگرفته، و اگر هم‌صورت گرفته باشد، شکست خورده است، و با قرآن نتوانسته است برابری کند، از تاریخ و سیرة حضرت رسول معلوم میشود، و برای تفصیل باید به کتب کلام و تفسیر و سیره رجوع کرد. بنا بر این، اعجاز قرآن ثابت میشود.

در باره‌ی وجه اعجاز قرآن، یعنی چه چیزی مایه‌ی اعجاز قرآن است، چند قول است:

(۱) وجه اعجاز قرآن اسلوب خاص آن است؛ یعنی اسلوبی است که نه نظم است و نه نثر و نه سجع، و کسی نتوانسته است به این اسلوب سخن بگوید.

(۲) وجه اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن میباشد.

(۳) وجه اعجاز قرآن صرفه است.

(۴) وجه اعجاز آن اشتمال بعضی از آیات بر إخبار از غیب است، از قبیل آیه‌ای که شکست سپاه ایران (خسرو پرویز) را از رومیان پیشبینی کرده است. برای تفصیل در باره‌ی هر یک از وجوه مذکور باید به کتب مفصل کلامی رجوع کرد.

VII ـ مسئله‌ی خلق و قدمت قرآن. از مسائل مهمی که در باره‌ی قرآن پدید آمد و موجب اختلاف و بحث شدید شده است مسئله‌ی خلق یا قِدمت قرآن است، که صورت دیگر آن، مخلوق یا قدیم بودن کلام خدا است. از متکلمین اسلام، معتزله به توحید مطلق خداوند سخت پای‌بند بودند، و به همین جهت، منکر بودند که خداوند را صفاتی زاید بر ذات او باشد، زیرا این امر موجب میشود که صفات خدا ـ از قبیل علم و قدرت و حیات ـ مانند ذات او، ازلی و قدیم باشند (زیرا نمیتوان تصور کرد که ذات خدا آنی بی‌صفت علم یا قدرت یا حیات موجود باشد)، و نتیجه این میشود که، غیر از ذات قدیم خدا، صفات علم و قدرت و حیات نیز قدیم باشند، و این امر به "تعدد قدماء" (ta'addode qodamā') یا شرک منجر میشود. معتزله، برای آنکه خداوند را دارای صفات علم و غیره بدانند، و هم از اعتقاد به تعدد قدماء و وقوع در شرک احتراز جویند، میگفتند صفات خدا عین ذات اوست نه زاید بر ذات او، یعنی ذات خدا عین علم او و عین قدرت او و عین اراده‌ی اوست. اهل سنت و حدیث، و به تبع ایشان اشاعره، معتقد بودند که چون خداوند خود را به این صفات (از قبیل عالم، حی، مرید، و قادر) خوانده است، ناچار باید گفت که این صفات در او موجود است، و غیر ذات اوست، و چون نمیتوان خدا را دمی بدون صفات عالم و حی و مرید و غیره خواند، ناچار باید گفت که این صفات مانند ذات او قدیم و ازلی و ابدی است، و چون خود خویش را چنین خوانده است، نمیتوان، به سبب این اعتقاد، در شرک افتاد.

این بحث در کلام خدا نیز جاری است، و اهل سنت و حدیث میگفتند کلام خدا، مانند علم و قدرت و اراده و حیات او، مخلوق نیست، زیرا اگر این صفات را مخلوق بدانیم، ذات خدا را عاری از صفات کمال دانسته‌ایم، و علاوه بر این، در اعتقاد به خلق قرآن، که کلام خداست، پایه‌ی عالی و منزلت رفیع آن پایین میآید، و مانند سایر مخلوقات، در معرض فساد و تباهی قرار میگیرد، و قرآن مانند سخن دیگر افراد بشر میشود، و فضیلت و برتری زبان عربی از میان میرود. حنابله در این کار

چندان تند رفتند که حتی حروف و کلمات نوشته‌شده در قرآن، و حتی بعضی از ایشان، کاغذ و جلد مصاحف را نیز قدیم دانستند. بعضی از دلایل معتزله برای مخلوق بودن قرآن چنین است،

(۱) کلام خدا متضمن امر و نهی و خطاب است، و اگر قدیم باشد، باید امر و نهی و خطاب نیز قدیم باشند، و چون طرف امر و نهی و خطاب الاهی مخلوقات هستند، لازم میآید امر و نهی و خطاب قدیم جلوتر از مخلوقات باشند، یعنی پیش از مخلوقات، امر و نهی و خطاب موجود باشد، و این محال است، زیرا خطاب بی‌مخاطب و امر بی‌مأمور لغو و عبث است.

(۲) خطاب خداوند به پیغمبران گذشته غیر از خطاب او به پیغمبران بعدی است، خطاب به ابراهیم غیر از خطاب به موسی است، و خطاب به عیسی غیر از خطاب به محمد است. پس، خطاب و کلام الاهی در حال تبدّل و تغیّر بوده است، و هر چه چنین باشد مخلوق و حادث است.

(۳) کلمات اگر خوانده شوند صورت و عرض هستند، و اگر نوشته شوند جسم و جوهرند، و اعراض و جواهر همه حادثند.

(۴) در خود قرآن آیاتی هست که دلالت بر مخلوق بودن آن میکند، از قبیل ما یَأتیهِم مِن ذِکرٍ مِن رَبِّهِم مُحدَثٍ إلّا استَمَعوهُ وَهُم یَلعَبونَ [= هیچ ذکر تازه‌ای از پروردگارشان بر ایشان نمیآید مگر آنکه آن را در حال بازی کردن گوش دهند؛ انبیاء ۲]، که مقصود از "ذکر" قرآن است، و مقصود از "محدث" تازه بودن و نو بودن آن است، و هر چیز نوی حادث است و قدیم نیست، و از قبیل إنّا جَعَلناهُ قُرآنًا عَرَبیًّا [= ما آن قرآن را عربی کردیم؛ سوره‌ی زخرف ۲]، که باز دال بر حدوث و مخلوق بودن آن است.

ابوالحسن اشعری، در برابر عقیده‌ی حنابله و معتزله، عقیده‌ی تازه‌ای آورد که بعداً تمام اشاعره و بیشتر اهل سنت آن را قبول کردند، و آن اینکه مقصود از قدیم بودن کلام خدا الفاظ و حروف خواندنی و نوشتنی نیست و در مخلوق بودن اینها کسی سخنی ندارد بلکه مقصود از قدیم بودن کلام خدا "کلام نفسی" اوست، و کلام حقیقی همان کلام نفسی است، و کلام نفسی غیر از عبارات و الفاظ است، و با اختلاف و تبدل زمان و مکان، اختلاف پیدا نمیکند، و هر کسی بالضروره درمییابد که، پیش از آنکه بخواهد سخنی بگوید، آن سخن در ذهن و نفس او صورت می‌بندد، و بعد از آن، گاهی به الفاظ و عبارات و گاهی به اشارات و گاهی به خط آن را تعبیر میکند. خداوند متکلم است به کلام نفسی، و این کلام، که غیر از الفاظ است، در ذات او همیشه مانند علم و قدرت و حیات وجود داشته است، و قدیم است. در زمان مأمون، که معتزله قدرت داشتند، عقیده‌ی به خلق قرآن عقیده‌ی رسمی خلافت بود، و همچنین در زمان برادرش معتصم و پسر او واثق. ولی متوکل از عقیده‌ی به خلق قرآن بازگشت، و مذهب اهل سنت را گرفت. برای داستان امتحان مردم و فقها در زمان مأمون و معتصم در باره‌ی این عقیده ← محنه.

VIII ـ تفسیر قرآن. قرآن کریم به زبان عربی نازل شده است برای آنکه یاران و معاصران حضرت رسول آن را دریابند، و در باره‌ی آن بیندیشند، و این مضمون آیه‌ی دوم از سوره‌ی یوسف است، إنّا أنزَلناهُ قُرآنًا عَرَبیًّا لَعَلَّکُم تَعقِلونَ [= ما آن (قرآن) به زبان عربی فروفرستادیم، باشد که شما آن را دریابید؛ سوره‌ی یوسف ۲]. اما، از آیه‌ی دیگر قرآن مجید (آیه‌ی ۵ از سوره‌ی آل عمران) چنین برمیآید که همه‌ی آیات قرآنی در خور فهم نیستند، بلکه آیاتی که محکمات (moh-kamāt) نامیده میشوند، و اصل و بنیاد قرآن بر آنها است، درخور فهم است، و آیات دیگر، که متشابهات (motašābehāt) خوانده میشوند، از حیطه‌ی فهم بیرون است، و تأویل آنها را بجز خدا و کسانی که در دانش پای استواری دارند (الرّاسِخونَ فِی العِلمِ) کسی نمیداند.

آنچه طبیعی مینماید این است که یاران پیغمبر، پس از شنیدن آیات قرآنی، معنی آن را درمی‌یافتند، و اگر چیزی برایشان دشوار مینمود از حضرت رسول میپرسیدند، و در باره‌ی بعضی آیات که، به قول قرآن، از متشابهات است، سخنی نمی‌گفتند، و فقط به این اکتفا میکردند که بگویند "آمَنّا کُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا" [= به آن باور داریم و همه‌ی آن از جانب پروردگار است]. پس از رحلت حضرت رسول، و توسعه‌ی فتوحات اسلامی در خارج شبه جزیره‌ی عربستان، اقوام دیگری بجز عرب حکومت اسلامی را گردن نهادند، و ناچار بودند که قرآن را کتاب دینی خود بدانند، و در صورت لزوم معانی آن را دریابند. همچنین، نسل بعد از صحابه نیز، که در هنگام نزول قرآن حاضر نبودند، و به اسباب نزول آن آگاهی نداشتند، احتیاج داشتند که در بسیاری از مواقع از معانی قرآن بپرسند. این عوامل موجب احتیاج به علم تفسیر قرآن شد.

مفسرین اولیه خود اصحاب حضرت رسول بودند، که معانی قرآن را چنانکه خود دریافته، یا از حضرت رسول شنیده بودند، به دیگران میگفتند، و این بیان و شرح ایشان پایه‌ی **تفسیر به مأثور** (ma'sur)، یا **تفسیر به حدیث و سنت**، شد. بزرگترین مفسر صحابه عبدالله ابن عباس است، که بسیاری از روایات مربوط به تفسیر قرآن به او می‌رسد، و کتابی هم در تفسیر به او منسوب است، که به نام تنویر المقباس بتفسیر ابن عباس چاپ شده است. در قرون بعد، بر اثر ظهور فرق و مذاهب گوناگون در اسلام، دایره‌ی تفسیر قرآن توسعه یافت، زیرا هر یک از اصحاب فِرَق و مقالات مذهبی، برای تأیید عقاید خود، به قرآن توسل میجست، و آن را به نفع عقاید خود تفسیر یا تأویل میکرد. محدثین و علمای اهل سنت، برای اینکه قرآن را از گزند تفسیر بر طبق آراء و اهواء مصون دارند، تفسیر به رأی را محکوم کردند، و تنها تفسیر درست آن را دانستند که مستند به اقوال صحابه و تابعین باشد، ولی این امر مانع از آن نشد که ارباب مذاهب و فرق دست به جعل احادیثی در تفسیر قرآن به نفع عقاید خود بزنند. اهل حدیث و سنت شروع به تصانیفی در تفسیر به مأثور، یعنی تفسیر از روی حدیث و سنت، کردند؛ بزرگترین این تفاسیر تفسیر طبری (ابوجعفر محمد ابن جریر) است. سیوطی معروف نیز کتاب مهمی به نام الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور تألیف کرد.

در برابر اصحاب تفسیر به مأثور یا تفسیر به حدیث، اصحاب **تفسیر به رأی** یا **تفسیر عقلی** قرار دارند، که سعی کرده‌اند بسیاری از ظواهر قرآن را، که در نظر سطحی با احکام عقلی مخالف مینماید، تأویل کنند، و مثلا آیه‌ی الرّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی [= خداوند بر تخت نشست؛ سوره‌ی طه ۴] را، که به ظاهر جسم بودن خدا را میرساند، تأویل کنند، و آن را با آیات دیگری که خداوند را از تجسم و تشبیه به خلق منزه میداند منطبق سازند. سردسته‌ی این نوع مفسرین معتزله هستند، و مهمترین کتاب تفسیر در این زمینه کتاب معروف زمخشری، به نام **کشاف** است.

در مقابل اهل حدیث و معتزله، فرق دیگری بودند که بکلی منکر معانی ظاهری قرآن بودند، و قرآن را دارای "باطنی" میدانستند، که در حقیقت، عقاید و آراء خود ایشان بود، و ظواهر آیات را، با تأویلات عدیده، به همان "باطن" برمیگرداندند. باطنیه یا اسماعیلیان از همین دسته‌اند.

اهل تصوف نیز آیات قرآنی را به مذاق تصوف و عرفان تفسیر میکردند. در زبان فارسی کتاب مهمی در این زمینه هست به نام **کشف الاسرار** (تألیف میبدی)، که بر پایه‌ی تفسیر خواجه عبدالله انصاری هروی است.

تفاسیر شیعه‌ی امامیه، بجز در مورد چند آیه، با تفسیر اهل سنت و معتزله فرق فاحشی ندارد، و فقط غلاة از شیعه، در تفسیر، به طریق باطنیه گراییده‌اند. از جمله تفاسیر مهم شیعه‌ی امامیه تفسیر تبیان شیخ طوسی و **مجمع البیان** طبرسی به عربی، و تفسیر ابوالفتوح رازی به فارسی است.

در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، نهضت‌هائی در هند و مصر به وجود آمد که قرآن را با روح تمدن جدید و علوم امروزی تطبیق دهند، و تفسیرهائی در این زمینه نوشته شد، که مهمترین آنها تفسیر سید امیر علی هندی و تفسیر المنار محمد رشید رضا است، که دومی بر پایه‌ی تفسیر شیخ محمد عبده است.

IX ـ علوم قرآنی؛ تجوید (tajvid). قرآن متداولترین کتاب میان مسلمانان است. مسلمانان جهان، نه تنها آن را میخوانند، بلکه با شوق و ولع تمام در فهم آن میکوشند، و این شیوع عجیب قرائت قرآن و کوشش فوق العاده در فهم آن، از همان قرون اولیه، موجب پیدایش علوم گوناگونی در باره‌ی آن شده است. از آن جمله است علم اسباب نزول و علم قراءات (رجوع شود به قسمتهای II و V این مقاله)، علم ناسخ و منسوخ (← نسخ) (یعنی از آیات مربوط به احکام فقهی کدام آیات نسخ، و به وسیله‌ی کدام آیات نسخ شده است)، علم مجازات قرآن، علم امثال قرآن، و غیره. در باره‌ی بعضی از این علوم کتب جداگانه‌ای تألیف شده است، ولی به طور کلی، همه‌ی آن مطالب در تفاسیر بزرگ و معتبر قرآن گنجانیده شده است. تنها علم مربوط به تجوید (خوب خواندن قرآن) غالباً در تفاسیر ذکر نمیشود، و در باره‌ی آن رسالات و کتب جداگانه تألیف شده است.

در تعریف علم تجوید گفته‌اند که آن تلاوت قرآن است به نحوی که هر حرف آن از مخرج خود ادا شود و صفات لازم هر حرفی به جا آورده شود. تجوید سه مرتبه دارد، ترتیل (tartil)، حدر (hadr)، و تدویر (tadvir). ترتیل خواندن به آرامی و آهستگی است، و آن طریقه‌ی ورش (varš)، عاصم، و حمزه است. حدر تند خواندن است، و آن روش ابن کثیر، ابوعمرو، و قالون است. تدویر روش میانه است، و آن روش ابن عامر

و کسائی است. سیوطی، در اِتقان، روش ترتیل را تحقیق نیز خوانده است.

از مباحث مهم علم تجوید یکی علم مخارج حروف و صفات حروف است؛ و دیگری مسئله‌ی وقف و ابتداء است، یعنی اینکه، در حین خواندن قرآن، کجا باید مکث کرد و کجا باید ادامه داد، و وقف لازم و جایز و حَسَن و قبیح کدام است. دیگری مسئله‌ی ادغام است، و دیگر مسئله‌ی اظهار و اخفاء است؛ یعنی نون ساکن در بعضی حروف باید ادغام شود، و پیش از بعضی حروف باید به طور واضح تلفظ گردد، و پیش از بعضی حروف باید به طور خفی تلفظ شود. اگر پس از نون ساکن حروف لفظ یَرمَلون بیاید، باید در آن ادغام شود؛ مثلا "من ربهم" (men rabbehem) را باید "مربهم" (merrabbehem) خواند. اگر پس از نون ساکن حروف حَلق (ع، غ، ح، خ، ء، ه) بیاید، باید نون را به طور واضح تلفظ کرد مثل مِنْ آمن؛ و پیش از بقیه‌ی حروف باید آن را به طور خفی تلفظ کرد مثل "مِنْ باب".

X ـ ترجمه‌های قرآن. چنانکه در پیش گفته شد، اعجاز قرآن به عقیده‌ی اکثر علمای اسلام در اسلوب بدیع و فصاحت و بلاغت آن است، و این هر دو مربوط به زبان عربی است، و نیز، بعضی از کسانی که کلام الله را قدیم میدانستند آن را به همان صورت عربی قدیم میپنداشتند، و از اینجاست که بسیاری از علما قرائت ترجمه‌ی آن را در نماز جایز نمیدانستند. ولی، به عقیده‌ی اکثر علما، ترجمه‌ی قرآن به زبانهای دیگر برای فهم معانی آن جایز بود، و شکی نیست که از همان زمان که اقوام غیر عرب دین اسلام را پذیرفتند فکر ترجمه‌ی قرآن به زبان خودشان به میان آمد.

ذکر همه‌ی ترجمه‌های قرآن در این مختصر نمیگنجد. در سطور آتیه، پس از شرحی در باب ترجمه‌های فارسی کلام الله، از بعضی از ترجمه‌های آن به زبانهای اروپائی نام میبریم.

(ا ـ X) ـ ترجمه‌های فارسی قرآن. در میان اقوام غیر عرب، ایرانیان بیش از اقوام دیگر در یاد گرفتن زبان عربی و علوم اسلامی، از قبیل حدیث و فقه و کلام و تفسیر، کوشیده‌اند؛ و به همین جهت، ظاهراً ترجمه‌ی قرآن را به پارسی، اگر قدیمترین ترجمه‌ی قرآن به زبانی دیگر ندانیم، باید ازقدیم‌ـ ترین ترجمه‌ها به شمار آوریم. ظاهراً، قدیمترین ترجمه‌ای که به فارسی در دست است ترجمه‌ی آیات قرآنی است که همراه ترجمه‌ی تفسیر معروف ابو‌ـ جعفر محمد ابن جریر طبری، در ماوراء النهر، به دستور منصور ابن نوح سامانی صورت گرفته است. ترجمه‌ی تفسیر طبری در حقیقت ترجمه‌ی آن نیست، ولی ترجمه‌ی قرآن که همراه آن است ترجمه‌ی نسبةً لفظ به لفظ کلام الله است. این ترجمه در قرن ۴م هق صورت گرفته است. ترجمه‌ی دیگری به فارسی، که چندان از آن متأخر نیست، به صورت ناتمام و خطی در کیمبریج (انگلستان) موجود است، و ادوارد براون شرحی در باره‌ی آن نوشته است. ترجمه‌های دیگری همراه تفسیر قرآن به فارسی از قرون ۵م و ۶م در دست است، که از آن جمله است تفسیر و ترجمه‌ی سورآبادی، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، تألیف عمادالدین طاهر اسفرا‌ـ ینی، معروف به شاهفور؛ و بعضی تفاسیر دیگر، که به صورت خطی موجود هستند.

(ب ـ X) ـ ترجمه‌های لاتینی. قدیمترین ترجمه‌ی قرآن به زبان لاتینی ترجمه‌ای است که به تشویق ⇐ پیر لو ونرابل صورت گرفته است، و این ترجمه اگرچه به رابرت چستری منسوب است، مترجم واقعی آن شخصی بوده است به نام پیر تولدوئی[1] (piere toledoʿi؛ منسوب به تولدو، اسپانیا)، که ظاهراً از دین اسلام به دین مسیحیت درآمده بوده است، و عربی را بهتر از لاتینی میدانسته، و به همین جهت، دستیاری که نام او هم پیر بود به او دادند تا در انشاء لاتینی وی تجدید نظر کند. این ترجمه، که برای تبلیغ بر ضد دین اسلام بوده، ۴ سال پیش از دومین جنگ صلیبی تقدیم قدیس برنار کلرووئی شده است. ترجمه‌ی پیر تولدوئی مدت ۵ قرن در جهان مسیحیت مستقیماً یا غیر مستقیم، وسیله‌ی تبلیغ مسیحیان بر ضد دین اسلام بود. ترجمه‌ی مذکور در ۱۵۴۳ (۹۵۰ هق)، به وسیله‌ی تئودور بوخمان (⇐ بیبلیاندر) در شهر بال انتشار یافت. ترجمه‌ی لاتینی پیر چندان مشابهتی با متن عربی ندارد، و در اغلب موارد خلاصه‌ای از متن عربی آن است.

مشهورترین ترجمه‌ی لاتینی قرآن ترجمه‌ای است که به وسیله‌ی لودوویکو ماراتچی[2] (ludovi-ko mārrātci، ۱۶۱۲–۱۷۰۰)، شافعی (← توبه) پاپ اینوکنتیوس XI، صورت گرفته است، و با متن عربی و توضیحات فراوان، و رساله‌ای که در ۱۶۹۱ در رد دین اسلام چاپ شده بود، در ۱۶۹۸ (۱۱۱۰ هق) در پادوا به طبع رسید.

(ج ـ X) ـ ترجمه‌های ایتالیائی. در سال ۱۵۴۷، آندرئا آریوابنه[3] (āndreā ārrivābene) ترجمه‌ای از قرآن به زبان ایتالیائی منتشر کرد، که ظاهراً اولین ترجمه‌ی ایتالیائی قرآن است، و به احتمال قوی مبتنی بر ترجمه‌ی پیر تولدوئی بود، اگرچه وی مدعی بود که آن را از اصل عربی ترجمه کرده است. به هر حال، ترجمه‌ی آریوابنه ظاهراً ناقصتر از ترجمه‌ی پیر تولدوئی بوده است. این ترجمه به وسیله‌ی شوایگر[4] (švāyger)، تحت عنوان قرآن ترکان به آلمانی ترجمه شد (نورمبرگ، ۱۶۱۶)، و این ترجمه‌ی آلمانی به زبان هلندی ترجمه گردید (هامبورگ، ۱۶۴۱). از ترجمه‌های دیگر قرآن به زبان ایتالیائی ترجمه‌ی آ. فراکاسی[5] (frākāssi، میلان، ۱۹۱۴) و ترجمه‌ی بونلی[6] (bonelli، میلان، ۱۹۲۹، مطابق ۱۳۴۸ هق) است، ولی بهترین ترجمه‌ی ایتالیائی قرآن ترجمه‌ی بوزانی[7] (bŏzā-ni، ۱۹۵۵، مطابق ۱۳۷۵ هق) است.

(د ـ X) ـ ترجمه‌های فرانسوی. از ترجمه‌های قدیمی قرآن به زبانهای اروپائی ترجمه‌ی فرانسوی آندره دو ریه (⇐ دو ریه) است که تحت عنوان قرآن محمد، در ۱۶۴۷ در پاریس انتشار یافت، و بارها تجدید طبع شد، و به زبانهای انگلیسی (در ۱۶۶۸)، هلندی (در ۱۶۹۸)، و آلمانی ترجمه گردید. در ۱۷۸۲–۸۳، ترجمه‌ی فرانسوی دیگری، از کلود ساواری[8] (klod savāri، ۱۷۵۰–۸۸)، در پاریس انتشار یافت. ساواری چندی در مصر اقامت داشت، و اگرچه ظاهراً زبان عربی عادی را میدانست، اطلاعش از زبان مکتوب عمقی نداشت. ترجمه‌اش از قرآن مبتنی بر ترجمه‌های ماراتچی و سیل است، و چندان مزیتی بر ترجمه‌ی دو ریه ندارد. از ترجمه‌های فرانسوی مشهور ترجمه‌ی کازیمیرسکی (۱۸۴۰، مطابق ۱۲۵۶ هق) است. ترجمه‌ی إ. مونته (monte)، که در ۱۹۲۹ در پاریس انتشار یافت، به سبب نادرستیهای فراوانش، سخت مورد انتقاد قرار گرفت. بهترین ترجمه‌ی فرانسوی موجود ترجمه‌ی بلاشر است.

(ه ـ X) ـ ترجمه‌های انگلیسی. در سال ۱۷۳۴ (۱۱۴۷ هق)، در لندن، ترجمه‌ی تازه‌ای از قرآن به زبان انگلیسی به توسط ج. سیل منتشر شد، که مدتها در اروپا به عنوان ترجمه‌ی خوبی از قرآن رواج داشت، و بارها تجدید طبع شد، و به آلمانی و فرانسوی نیز ترجمه گردید. دیگر از ترجمه‌های انگلیسی قرآن میتوان اینها را نام برد، ترجمه‌ی ج. م. رادول[9] (rādwal)، لندن، ۱۸۶۱؛ ترجمه‌ی ا. ه. پامر[10] (pāmər)، آکسفرد، ۱۸۸۰ (مطابق ۱۲۹۸ هق)؛ ترجمه‌ی ر. بل[11] (bel)، ادینبورگ، ۱۹۳۷ (مطابق ۱۳۵۶ هق)، که از بهترین ترجمه‌های انگلیسی قرآن است؛ و ترجمه‌ی آربری. از ترجمه‌های انگلیسی به وسیله‌ی مسلمانان، ترجمه‌های محمد عبدالحکیم خان (لندن، ۱۹۰۵) و ترجمه‌ی میرزا عبدالفضل (الله‌آباد، ۱۹۱۱) را میتوان نام برد.

(و ـ X) ـ ترجمه‌های آلمانی. نخستین ترجمه‌های قرآن به زبان آلمانی از ترجمه‌های لاتینی، ایتالیائی، و انگلیسی صورت گرفت. در ۱۷۷۳، ترجمه‌ای به وسیله‌ی ف. ا. بویزن[12] (boyzen) انتشار یافت. ترجمه‌ی گونتر وال[13] (gunter vāl)، که در ۱۸۲۸ در هاله منتشر شد، اصلاح ترجمه‌ی بویزن است. از ترجمه‌های متأخر ترجمه‌ی ل. اولمان[14] (ulmān، ۱۸۴۰، مطابق ۱۲۵۶ هق) و ترجمه‌ی هنینگ[15] (hening، لایپزیک، ۱۹۰۱، مطابق ۱۳۱۹ هق) میباشد.

(ز ـ X) ـ بعضی از ترجمه‌های دیگر. ترجمه‌ای روسی، که در ۱۷۷۶ در پطرزبورگ انتشار یافت. ترجمه هلندی کایزر[16] (kāyzer)؛ ترجمه‌های اسپانیائی، که متأخرترین آنها ترجمه‌ی کانسینوس آسنس[17] (kānsinos āsens) است (مادرید، ۱۹۵۱، مطابق ۱۳۷۱ هق)؛ ترجمه‌های سوئدی تورنبرگ (۱۸۷۴، مطابق ۱۲۹۱ هق) و زترستن (۱۹۱۷، مطابق ۱۳۳۶ هق)؛ و ترجمه‌ی دانمارکی بول[18] (bul، ۱۹۲۱، مطابق ۱۳۴۰ هق).

در قرن ۱۶م، قرآن از روی ترجمه‌ی ایتالیائی (ونیز ۱۵۴۷) به عبری ترجمه شده است (فهرست نسخ خطی عبری موزه‌ی بریتانیائی، جلد سوم، شماره‌ی ۱۱۵۶). این ترجمه ظاهراً با ترجمه‌ای که خیال میکردند یعقوب لوی ابن اسرائیل از لاتینی کرده است یکی است (فهرست بودلیان شماره‌ی ۲۲۰۷). ترجمه‌ی مستقیم قرآن از عربی به عبری نخست به وسیله‌ی ز. ه. رکندورف[19]

---

(1)Pierre of Toledo (2)Marracci (3)Arrivabene (4)Schweigger (5)Fracassi (6)Bonelli (7)Bausani (8)Savary (9)Rodwell (10)Palmer (11)Bell (12)Boysen (13)Wahl (14)Ullmann (15)Henning (16)Keijzer (17)Cansinos Asens (18)Buhl (19)Reckendorf

(rekendorf، لایپزیک، ۱۸۵۷) و بعد به وسیله‌ی ریولین[1] (rivlin، اورشلیم، ۱۹۳۲) انجام گرفته است.

XI ـ چاپهای قرآن. ظاهراً متن عربی قرآن نخستین‌بار به وسیله‌ی پاگانینی[2] (pāgānini) در ونیز بین سالهای ۱۵۰۳ (۹۰۹ هق) و ۱۵۲۳ (۹۳۰ هق) به چاپ رسید، و گویند نسخه‌های آن را به امر پاپ نابود کردند؛ امروز نسخه‌ای از آن سراغ نداریم. از چاپهای دیگر متن عربی چاپهای هینکلمان[3] (hinkelmān، هامبورگ، ۱۶۹۴، مطابق ۱۱۰۶ هق) و چاپ ماراتچی سابق الذکر (پادوا، ۱۶۹۸، مطابق ۱۱۱۰ هق) میباشد. در ۱۸۳۴ (۱۲۵۰ هق) قرآن چاپ فلوگل در لایپزیک انتشار یافت، که پس از آن بارها تجدید طبع شده است، و مورد استناد مستشرقین اروپائی میباشد، ولی پس از چاپ قرآن فؤاد I در قاهره، بعضی از مستشرقین پیشنهاد کرده‌اند که این چاپ در کارهای تحقیقی مورد استناد قرار گیرد.

از نخستین چاپهای متن قرآن برای مسلمانان چاپ ۱۷۸۷ (۱۲۰۲ هق) سن پطرزبورگ است، که به امر کاترین II صورت گرفت، و چاپهای قازان از ۱۸۰۳ (۱۲۱۸) به بعد. از اوایل قرن ۱۹م (۱۳م هق) چاپ قرآن به طریق سنگی در ایران آغاز شد، که از جمله میتوان چاپ ۱۲۴۴ هق (۱۸۲۸) تهران و چاپ ۱۲۴۸ هق (۱۸۳۲) تبریز را نام برد. پس از آن، در هند و استانبول نیز قرآن به طبع رسید. چاپ رسمی مصری قرآن در ۱۹۲۴ (۱۳۴۲ هق) به امر فؤاد I صورت گرفت. از چاپهای نفیس قرآن چاپ نسخه‌ی قران به خط نیریزی است که در سال ۱۳۴۴ هش به فرمان اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی، شاهنشاه آریامهر، صورت پذیرفت.

قرآن، اعجاز: ← قرآن، قسمت VI.
قرآن، انزال: ← قرآن، قسمت II.
قرآن، اوصاف: ← قرآن، قسمت I.
قرآن، ترجمه‌های: ← قرآن، قسمت X.
قرآن، تفسیر: ← قرآن، قسمت VIII.
قرآن، تقسیمات: ← قرآن، قسمت IV.
قرآن، جمع: ← قرآن، قسمت III.
قرآن، چاپ: ← قرآن، قسمت XI.
قرآن، خلق: ← قرآن، قسمت VII.
قرآن، قدمت: ← قرآن، قسمت VII.
قرآن، قراء: ← قرآن، قسمتهای III و V.
قرآن، قراءات: ← قرآن، قسمت V.
قرآن، مترجمین: ← قرآن، قسمت X.
قرآن، مخلوق بودن: ← قرآن، قسمت VII.
قرآن، نامهای: ← قرآن، قسمت I.
قرآن، نزول: ← قرآن، قسمت II.
قرآن، وجه تسمیه‌ی: ← قرآن، قسمت I.

قران السعدین (qerāno 's.sa'deyn)، منظومه‌ای اثر امیر خسرو دهلوی، حاوی وصف شاعرانه‌ی دیدار سلطان معزالدین کیقباد، حکمران دهلی، و پدرش ناصرالدین بغرا خان، که در سال ۶۸۸ هق در دهلی روی داد، و شاعر نیز منظومه را در همان سال سرود. مکرر در ایران و هند چاپ شده است.

قران امین‌السلطانی: ← قران، مسکوک، ضرابخانه.

قرانقوچای (qarānqu.cāy)، رود آذربایجان، ایران، از ریزابه‌های غربی مسیر سفلای قزل‌اوزن. از دامنه‌های جنوبی کوه سهند سرچشمه گرفته از غ به ش ناحیه‌ی هشترود را مشروب میکند. در حوالی میانه رود آیدوغمش (āydoqmeš؛ در خاک افشار سرچشمه میگیرد) از طرف راست، و شهریچای (šahri.cāy) از طرف چپ به آن می‌ریزند، و سپس در دشت میانه وارد قزل‌اوزن می‌شود. در میانه پلی بر قرانقوچای ساخته شده است. حوضه‌ی زهکشی قرانقوچای و ریزابه‌هایش ۷٬۴۰۰ کم وسعت دارد، و این رودها متجاوز از ۵۵۰ آبادی را آبیاری میکنند.

قرآنی، علوم: ← قرآن، قسمت IX.

قرانیا (qarāniā)، درخت یا درختچه‌ی نیمکره‌ی شمالی از نوع کورنوس (*Cornus*). جنس عمده‌ی آن قرانیای گلدار (*C. florida*) است که ظاهراً گلهای سفید یا صورتی دارد، ولی گلها در واقع برگه‌های رنگین است. چوب آن بسیار سخت است، و برای ساختن ماکوهای نساجی و دستگیره‌ی در به کار میرود.

قراول (qarāvol)، کلمه‌ای ترکی، به معنی نگهبان، مستحفظ، و کشیک. در ایران، قراولخانه به معنی برج نگهبانی بوده که در مکانهای مرتفع مشرف به اماکن اطراف بنا میکردند، و قراولان در آنها به پاسداری میپرداختند. در اصطلاح نظامی (حد اقل از دوره‌ی قاجاریه)، قراول به معنی سربازی است که در محل معین موظف به نگهبانی و کشیک است، و قراولخانه محل قراولان یک واحد نظامی است. در کتابی بی‌عنوان که در ح ۱۲۷۷ هق در تهران چاپ شده و با جمله‌ی "قانونی است که برای نظم قشون نوشته میشود" آغاز میشود، و دستور چاپ و اجرای آن از طرف شاه وقت داده شده، وظیفه‌ی قراول (از قبیل اینکه از محل مأموریت، تا رسیدن عوض، نباید حرکت کند؛ در هیچ جا و هیچ وقت نباید تفنگ خود را بر زمین گذارد، یا بر زمین بنشیند، یا به دیوار تکیه کند؛ و غیره) معین شده است. اصطلاح قراول در ارتش تا خرداد ۱۳۱۳ هش هم متداول بوده است، و در کتابکی که با تصویب مقامات صلاحیتدار ارتش، به عنوان مجموعه‌ی وظیفه، در آن تاریخ چاپ شده شرح اقسام قراولان آمده است. نیز ← کشیک‌خانه.

قراولخانه: ← قراول.

قرایوسف (qarā.yusof)، فت ۸۲۳ هق، امیر (۷۹۲–۸۲۳ هق) معروف ترکمان، از سلسله‌ی قراقوینلو؛ پسر و جانشین قرامحمد تورمش. وی تبریز را گرفت (از این زمان، تبریز پایتخت سلسله‌ی قراقوینلو شد)، و استقلال یافت. با امیر تیمور جنگید، و به درگاه سلطان ایلدرم بایزید عثمانی پناه برد. سپس، هنگامی که تیمور در آسیای صغیر مشغول جنگ بود، بغداد را مسخر کرد، ولی میرزا ابوبکر، نوه‌ی تیمور، او را از آنجا براند، و او به مصر گریخت، و در آنجا محبوس شد. مقارن وفات تیمور، آزاد شد، و سپاهی گرد آورد، و دیار بکر را گرفت، و در ۸۰۹ هق، ابوبکر را در حوالی نخجوان شکست داده تبریز را مجدداً به دست آورد. در ۸۱۰ هق، پسر خود پیر بوداق (فت ح ۸۱۶ هق) را در سلطنت شریک ساخت، و خود به کشورگشائی پرداخت. در ۸۱۳ هق سلطان احمد ایلکانی (جلایر) را مغلوب و مقتول کرد، و بغداد را گرفت. سپاهیان امیر شیروان و پادشاه گرجستان را نابود کرد. در ۸۲۲ هق، ساوه، سلطانیه، و قزوین را گرفت. مقارن لشکرکشی شاهرخ تیموری (پسر و جانشین تیمور) بر علیه او، بیمار شد، و در سن ۶۵سالگی درگذشت. تاریخ وفاتش را ذیحجه‌ی ۸۲۲ هق نیز نوشته‌اند.

قرب (qorb) [عربی، = نزدیکی]، در نزد زهاد و عامه‌ی مسلمین، نزدیکی انسان به خدا از طریق قیام به طاعات؛ و در اصطلاح صوفیه، نزدیکی قلب به خدا از طریق تصفیه و محبت. صوفیه در بیان قرب و اقسام آن و نیز در باب معنی مقابل آن، که بعد (bo'd) [= دوری] خوانده میشود، بیانات مفصل دارند. در هر حال، به عقیده‌ی صوفیه، قرب استغراق وجود سالک است در حق (← جمع و تفرقه) به حدی که از صفت قرب نیز غایب باشد (← غیبت). به این ترتیب، قرب واقعی آن است که عارف حتی قرب خود را نبیند، و درین حال عارف هیچ فاصله‌ای با حق ندارد، زیرا اندازه‌ای از فاصله شرط رؤیت است، و آنجا که رؤیت ممکن نباشد قرب واقعی است. البته، هر چند طاعت و معصیت با قرب و بعد مناسبت تمام دارند، مشایخ صوفیه غالباً طاعت و معصیت را نتیجه‌ی قرب و بعد شمرده‌اند، نه قرب و بعد را نتیجه‌ی آنها. یعنی، در واقع معتقدند کسی که خداوند او را از خویش دور کند به معصیت می‌افتد، و آنکه به قرب حق نایل آید توفیق طاعت پیدا میکند. قرب اگر از جانب خدا به انسان ملاحظه شود دو نوع است، قرب ایجادی، و قرب شهودی. **قرب ایجادی** عبارت است از قرب عامی که بین خدا و جمیع مخلوقات هست، و همه چیز مخلوق و مرزوق اوست. این قرب اختصاص به طبقه‌ای خاص ندارد، و مؤمن و کافر و سعید و شقی از آن بهره دارند. اما **قرب شهودی** عبارت است از استغراق در حق و وصول به شهود و مشاهده، که اختصاص دارد به اهل حقیقت و کسانی که مقربان درگاه حق به شمارند.

قربان، عید (ide qorbān) یا **عید اضحی** (azhā)، یکی از دو عید بزرگ اسلامی (دیگری عید فطر) که در روز ۱۰م ذیحجه از هر سال برگزار میشود. در این روز که حاجیان پس از وقوف در عرفات و مشعر به منی میروند و رمی جمره میکنند (← حج)، یکی دیگر از واجبات حج را که قربانی کردن (شتر یا گاو یا گوسفند) است انجام میدهند و این روز را عید میگیرند. در همه‌ی بلاد اسلامی این روز را جشن میگیرند، گاو و شتر و گوسفند قربانی میکنند و به دوستان و مستحقان میدهند، و نماز مخصوص عید خوانده میشود. نیز ← قربانی، قسمت IV.

قربانی (qorbāni)، به اصطلاح کلی در علم ادیان، گرفتن زندگانی موجود زنده‌ای (اعم از انسان، حیوان، یا نبات) از راه کشتن یا سوزاندن یا دفن کردن یا خوردن، به منظور تقرب به خدایان و جلب نظر آنان. لفظ قربان در عربی، که مأخوذ از ریشه‌ی قرب به معنی نزدیکی است، میرساند که، در همه‌ی قربانیها، نزدیکی جستن به خدا یا خدایان یا قوای فوق طبیعی منظور نظر بوده است، در حالی که کلمه‌ی ساکریفیس[4] (sākrifis) در زبان فرانسوی

(۱)Rivlin (۲)Paganini (۳)Hinckelmann (۴)sacrifice

و نظایرش در سایر زبانهای اروپائی، که تقریباً معادل قربانی است، میرساند که شیء قربانی‌شده برای خدایان، به وسیله‌ی قربانی کردن، جنبه‌ی قدس و خدائی به خود گرفته است. اما موضوع و مقاصد و کیفیات قربانی و "ساکریفیس" به اندازه‌ای متنوع است که نمیتوان همه‌ی آنها را به معنی واحد و مشترکی که در کلمات فوق است برگرداند، و به همین جهت، باید گفت که در اطلاق این دو کلمه بر همه‌ی موارد نوعی توسع و مجاز به کار رفته است.

I ـ قصد از قربانی. قصد از قربانی یا تقرب به خدایان گاه این بوده است که، از راه قربانی و تقدیس، شیء قربانی‌شده از نیروی خدائی بهره‌ور شود، و انسان، در نتیجه‌ی خوردن آن، این قدرت خدائی را به جسم خود بیاورد، و این همان است که در زبانهای اروپائی آن را کمونیون[1] (komü-nion؛ از فنس) و نظایر آن میخوانند؛ و گاه این بوده است که ضعف بشری را برطرف سازد و بسیاری از اقوام شیئی را که بدین منظور قربانی میشده است دست نمیزدند و بیرون میریختند. این دو منظور اصلی بعدها به صورتهای شکر، نذر، دفع بلا، کفاره، یا تقدیس و توبه و اعتراف درآمده است.

II ـ اقسام قربانی. قربانی را میتوان بر حسب موضوع و ماده‌ی قربانی و کیفیت و مقاصد آن به اقسام گوناگون تقسیم کرد. قربانی را از لحاظ موضوع آن به قربانی خونی و غیر خونی تقسیم کرده‌اند. قربانی خونی شامل قربانی انسان و حیوانات (از قبیل بز، قوچ، گاو، و اسب) میشد. در یونان قدیم، پرندگان خوراکی و ماهیان نیز به‌عنوان قربانی به کار میرفتند. قربانی انسان برای تقرب به خدا و کفاره‌ی گناهان و حاصلخیزی زمین انجام میشده است. در میان بسیاری از اقوام، قربانی حیوانات ممکن بود به جای قربانی انسان انجام شود. قربانی غیر خونی شامل شیر، عسل، روغنهای نباتی و حیوانی، شراب، آب جو، و آب بود. شراب به عنوان خون انگور و خون زمین برای تقویت خدایان نثار میشد. آب به عنوان منبع حیات و ماده‌ی اصلی موجودات زنده نثار میشد. هدیه و قربانی نباتات شامل سبزیجات، میوه‌ها، دانه‌ها، و گلها بود. در آیین هندو و جین (← آیین جین)، میوه و گل و دانه‌های نباتی هر روز تقدیم معبد میشود.

از لحاظ کیفیت، قربانی گاه از راه ریختن خون یا شراب یا آب یا نثار میوه و سبزی و گل است، یا از راه سوزاندن آن، یا از راه دفن آن. سوزاندن قربانی در میان یهودیان قدیم و یونانیان معمول بود. شاید غرض از سوزاندن قربانی آن بوده است که بوی سوختگی و دود آن به مشام خدایان برسد. دفن قربانی برای جلب نظر و تقرب به خدایان زیرزمینی بوده است. چون در بعضی از ادیان و اقوام مقصود اصلی از قربانی رسیدن نیروی آن به خدایان بوده است، نحوه‌ی کشتن قربانی در درجه‌ی دوم اهمیت بوده است، اما، در بعضی از ادیان و اقوام دیگر، نحوه‌ی کشتن قربانی خود اهمیت درجه‌ی اول دارد.

III ـ امور دیگر مربوط به قربانی. قربانی‌گاه به طور متناوب بوده است، از قبیل قربانی در اعیاد، و هنگام برداشت محصول، و در ماهها و هفته‌ها و حتی روزها، و قربانی به هنگام تولد و بلوغ و ازدواج و مرگ. گاهی هم در مواقع اتفاقی بوده است، از قبیل مواقع نذر، شکرگزاری، کفاره، دفع آفات، دفع خطر، ساختمان، و نظایر آن.

در بعضی ادیان، پیش از قربانی و حتی پس از آن، مراسمی اجرا میشده است. در آیین ودا، قربانی‌کننده باید پیش از قربانی غسل کند و روزه بگیرد و دعا بخواند. این برای آن بوده است که قربانی‌کننده از آلودگیهای غیر دینی پاک شود. پس از قربانی نیز، شستشو لازم بود، تا آثار مقدس قربانی با آلودگیهای غیر دینی مخلوط نشود. پیش از قربانی انسان یا حیوان، در بعضی از ادیان نوعی پوزش‌خواهی از قربانی به عمل میآمد. در آیین ودا، کاهن به حیوان قربانی میگفت، "تو نمیمیری، و صدمه‌ای به تو نمیرسد. تو از راهی دلکش به سوی خدایان میروی". قربانی‌گاه به وسیله‌ی خود قربانی‌کننده قربانی میشد، و گاه عمل قربانی به وسیله‌ی کاهنان و روحانیان دینی میبایست اجرا شود. در میان یهودیان قدیم، قربانیانی که برای معابد بودند بایستی به وسیله‌ی روحانیان قربانی شود.

IV ـ قربانی در اسلام. قربانی در اسلام یا هدی (hady) است، که در حج تمتع واجب است، یا اضحیه (ozhia) است، که در روز عید اضحی (10م ذیحجه) صورت میگیرد، یا برای کفاره‌ی ارتکاب امری است که در حین احرام ممنوع است، یا برای وفای به نذری است. آنچه واجب است هدی است، و کفاره‌ی محرمات حج و وفای به نذر و آنچه مستحب است اضحیه است. ظاهراً مقصود اصلی از قربانی در اسلام آن است که فقرا و مستحقان از گوشت قربانی بخورند، و مقاصدی که در ادیان دیگر است، از قبیل رسیدن بو یا گوشت یا خون آن به خدایان، در دین اسلام بشدت نفی شده است، و آیه‌ی ۳۸م سوره‌ی حج صریح است بر اینکه گوشت قربانی برای اطعام فقرا است، و از گوشت و خون آن به خداوند چیزی نمیرسد (این تأکید و تصریح برای رد عقاید ادیان دیگر است).

(۱) در حج تمتع، هدی در منی واجب است، و آن شتر، گاو، گوسفند، یا بز است. حیوانی که برای هدی است نباید لاغر و ناقص و معیوب باشد، و در باره‌ی سن هر یک از حیوانات مذکور نیز شرایطی هست. در باره‌ی مصرف آن گفته‌اند که بهتر این است یک سوم آن را قربانی‌کننده خود بخورد، و یک سوم آن را هدیه دهد، و یک سوم آن را به فقراء صدقه بدهد. حتی گفته‌اند که واجب است صاحب هدی از گوشت آن بخورد.

(۲) اضحیه قربانیی است که در روز 10م ذیحجه (عید اضحی) انجام میگیرد، و آن مستحب است. اما اگر کسی در منی هدی واجب داشته باشد آن هدی از اضحیه کفایت میکند، اگرچه جمع بین هدی و اضحیه را مستحب دانسته‌اند. قربانی روز عید اضحی میان مسلمانان معمول است، تا آنجا که آن روز را روز قربانی و عید قربان مینامند. در قدیم، شتر قربانی را با آداب و رسوم خاصی در هر شهری زینت میکردند، و پیش از قربانی در محلات میگرداندند. تفصیل شتر قربانی اصفهان را در ایام صفویه بعضی از سیاحان فرنگی در کتابهای خود آورده‌اند.

(۳) کفاره‌ی صید در حال احرام و امور ممنوع دیگر نیز قربانی حیوانات است، و تفصیل آن در کتب حج مذکور است. بعضی گفته‌اند که قربانی‌کننده برای کفاره نباید از گوشت آن بخورد، و باید صدقه بدهد، و اگر گیرنده‌ی صدقه اجازه دهد در آن صورت میتواند بخورد.

(۴) قربانی برای نذر شامل نذر برای شکرگزاری یا دفع بلیه یا زجر (zajr) است، و اگر کسی نذر کرد و نذرش برآورده شد باید آنچه را در نظر گرفته بود قربانی کند. شکرگزاری برای نعمتی است که خداوند میدهد (از قبیل مال و فرزند)، و زجر برای آن است که کسی نذر کند که اگر فلان کار ناپسند را انجام دهد فلان قربانی یا صدقه یا غیر آن را به عمل آورد.

قربانی مقدس، آیین[2] یا افخارستیا[3] (afxārestiā) [از یو، = شکرگزاری]، یکی از آیینهای مقدس مسیحیان، که نمایش‌دهنده‌ی عمل مسیح در آخرین شام وی با شاگردانش میباشد که، در طی آن، نان را پاره کرده به آنان داد و گفت، "این است بدن من"، و شراب را در پیاله ریخته به ایشان داد و گفت، "این است خون من" (متی ۲۶، مرقس ۱۴، لوقا ۲۲، اول قرنتیان ۱۱). خوردن از نان و شراب این آیین "تناول عشای ربانی"[3] (tanā-vole ešāye rabbāni) نامیده میشود. برگزاری آیین قربانی مقدس یادآور مصلوب شدن مسیح است، و از این رو، در حکم یک قربانی بدون خونریزی است. اجرای مراسم آن لیتورژی خوانده میشود، و لیتورژی کاتولیکهای رومی به قداس موسوم است. عقیده‌ی رسمی کاتولیکهای رومی این است که نان و شراب در طی این آیین مقدس معجزه‌آسا قلب ماهیت پیدا میکنند. ارتدوکسها عقیده‌ای اساساً شبیه به این دارند. کلیسای انگلیکان رسماً این آیین را تعریف نکرده است. شخص مسیحی هنگام تناول عشای ربانی با مسیح متحد میشود، و همه‌ی کسانی که در تناول عشای ربانی شرکت داشته‌اند با یکدیگر اتحاد معنوی پیدا میکنند. در برگزاری قداس (نه در لیتورژیهای شرقی کلیسای کاتولیک رومی)، حاضرینی که خود از مجریان شعائر نباشند فقط از نان مقدس میخورند، و این رسم از مشکلات حمل و نگهداری شراب ناشی شده است. در این چنین تناول عشای ربانی نیز شخص مؤمن مسیحی دریافت‌کننده‌ی همان الوهیت کاملی است که هر یک از اجراکنندگان آیین ـ که در محراب هم از نان و هم از شراب تناول کرده است ـ دریافت میکند. کلیساهای ارتدوکس و کاتولیک رومی برای شرکت در تناول عشای ربانی قائل به شرایطی هستند، و آن را نشانه‌ی عضویت در کلیسا به شمار میآورند. اعتقاد به آیین قربانی مقدس در کلیسای کاتولیک رومی اهمیت بسیار دارد. رهبران اصلاح دینی جملگی به تعلیم مرسوم آیین قربانی مقدس تاختند. برای اجرای مراسم تناول عشای ربانی در بسیاری از کلیساهای پروتستان ← عشای ربانی.

قرب ایجادی: ← قرب.

قرب شهودی: ← قرب.

قرجه، لفظ ترکی، ← قره یا قرا.

قرچقای خان (qaracoqāy xān)، نه نیمه‌ی اول قرن ۱۱م هق، از سرداران نامی و بزرگ شاه عباس

---

(۱) communion (۲) Eucharist (۳) communion

I صفوی. از ارامنه‌ی ایروان بود. در کودکی به اسارت جمعی از سواران تاتار افتاده بود، و به دین اسلام درآمد. سرانجام، در سلک غلامان خاص شاه عباس درآمد، و مورد محبت و لطف شاه واقع شد، و مأموریتهای مهم یافت. در ۱۰۲۶ هق به مقام سپهسالاری ایران و لقب خانی رسید، و در جنگهای شاه عباس با عثمانیها رشادت و تدبیر بسیار بروز داد. در ۱۰۳۳ هق، به امر شاه عباس، با یکی از سران گرجی به گرجستان رفت تا به اوضاع آنجا رسیدگی کند، اما در آنجا به وسیله‌ی آن سردار گرجی و به سبب بدخوئی و بدرفتاریی که با مردم گرجستان کرده بود به قتل رسید.

قرچی: ← **کولی**، مردمی چادرنشین.

قرحه[1] (qorhe)، فنـ اولسر (ülser)، زخم دردناک التیام‌ناپذیر پوست یا غشاء مخاطی (معده یا اثنی عشر). اسباب آن صدمه، ضایعه‌ی عروقی، و سوء تغذیه‌ی یافتی بر اثر بعضی بیماریها (سیفیلیس، جذام، سل، و غیره) است. تغییرات یافتی در قرحه‌های مزمن زمینه‌ی مساعدی برای بروز سرطان پدید میآورد.

قرخلو (qerexlu) یا **قرقلو**، شعبه‌ای از طایفه‌ی افشار. نادر شاه افشار به این شعبه منسوب بود.

قرزم، در شاهنامه، ← گرزم.

قرسطون: ← قیان.

قرشت (qarašat)، ← ابجد.

قرشمال: ← **کولی**، مردمی چادرنشین.

قرشهر (qer.šahr) [ترکی، ← شهر زمینهای لم‌یزرع]، شهر (جم ← ۲۰٬۲۰۰)، ترکیه‌ی مرکزی، ← ۱۳۶کیلومتری جش آنکارا، در آسیای صغیر بر رود ایرماق (شاخابه‌ی قزل‌ایرماق). قالی آن شهرت دارد.

قرشی (qaršī)، ← نخشب.

قرشی، محمد ابن ابی الخطاب: ← عربی، ادبیات، قسمت IV.

قرص کمر: ← جوز کابلی.

قرضه‌ی ملی: ← سند قرضه.

قرطاجنه[2] (qartājanna)، اسپانیائی **کارتاخنا** (kārtāxenā)، فنـ **کارتاژن** (kārtājen)، شهر (جم ۱۲۹٬۶۵۲)، ایالت مورثیا، جش اسپانیا، کنار مدیترانه. بندر و پایگاه دریائی مهمی است. کشتی‌سازی و فلزکاری دارد. در قدیم کارتاژیها و رومیها از معادن سرشار نقره‌ی آن بهره‌برداری میکردند. در ح ۲۲۵ یا ۲۲۷ ق‌م به وسیله‌ی هاسدروبال، سردار کارتاژی، احتمالا در محل شهری بسیار قدیمتر، بنا شد و پایگاه کارتاژیها در اسپانیا گردید. در ۲۰۹ ق‌م، سکیپیو آفریکانوس مایور بدانجا لشکرکشی کرد، و آن را گرفت. در زمان رومیها نیز همچنان رو به ترقی بود. در ۴۲۵، گتها آن را تاراج و ویران کردند. تاریخ آن در دوره‌ی استیلای مسلمانان بر اسپانیا همان تاریخ مورثیا است. عاقبت در سال ۱۲۶۹ اسپانیائیها آن را تصرف کردند. فیلیپ II اسپانیا آن را به جهت لنگرگاهش تجدید بنا و مستحکم کرد (۱۵۲۷–۹۸). از شهر باستانی، جز خرابه‌های قصری از قرون وسطی، چیزی بر جای نمانده است.

قرطاجه: ← کارتاژ.

قرطاس: ← کاغذ، قسمت ۱.

قرطبه[3] (qortoba)، اسپانیائی **کوردووا** (kor-dovā)، شهر (جم ۲۱۰٬۶۳۰)، کرسی ایالت قرطبه، ج اسپانیا، در اندلس، کنار رود گواذالکیویر. بنای شهر از ایبریان است. در عهد رومیها رونق یافت. در ۵۷۲ به دست ویزیگوتها و در ۷۱۱ به دست مورها افتاد، و تا ۷۵۶ (۱۳۸ هق) تحت حکومت حکامی بود که خلفای اموی منصوب میکردند. در ۷۵۶–۱۰۳۱ (۱۳۸–۴۲۲ هق) مقر خلافت امویان اسپانیا بود، و شکوه و جلال بسیار یافت و از بزرگ‌ترین و ثروتمندترین شهرهای اروپا شد. مسجدی که در این دوره در شهر ساخته شد امروز یکی از زیباترین آثار تاریخی مسلمانان است. قرطبه در عهد عبدالرحمان III به اوج اعتلا رسید. پس از سقوط امویان، کشوری مستقل، و در ۱۰۷۸ تابع سویل شد. در ۱۰۹۱ به مرابطون و در ۱۱۴۸ به موحدون انتقال یافت. در ۱۲۳۶، فردیناند III کاستیل آن را گرفت، و از آن به بعد رو به انحطاط نهاد. قرطبه شکوه پیشین را هیچگاه بازنیافت، ولی شهرت مصنوعات طلائی و نقره‌ای و چرمی خود را حفظ کرده است. مردان بزرگی چون سنکا، لوکانوس، ابن حزم، ابن رشد، و موسی ابن میمون ازین شهر برخاسته‌اند.

قرطم (qortom) یا **عصفر** (osfor) یا **گل رنگ** (gole rang)، گیاهی از خانواده‌ی مرکبان (*Carthamus tinctorius*) با گلهای زرد که برای تزیین یا استخراج ماده‌ی عامله‌ی آن، کارتامین، زراعت میشود. به نامهای کافشه (kāfše) و کاجیره (kājire) نیز خوانده میشود. سابقاً آب جوشانده‌ی تخم کافشه برای تنقیه‌ی روده‌ها تجویز میشد، و آب شیر بز بریده‌شده با تخم کافشه را مدت ۳۰ روز در بهار به عنوان تصفیه‌کننده‌ی خون مصرف میکردند. کارتامین در رنگرزی به کار میرود.

قرع: ← انبیق.

قرع و انبیق: ← انبیق.

قرغان، ناحیه، ← خرقان.

قرقاول (qarqāvol) یا **تذرو** (tazarv) یا **ترنگ** (torang)، نام عمومی هرگونه پرنده‌ای از تیره‌ی قرقاولها (Phasianidae). پرندگان این تیره ماکیان‌مانند و وابسته به تیهو میباشند، و کبک بز قدیم، طاووس، اقسام مختلف ماکیانهای خانگی و جنگلی، و قرقاول واقعی (نوع *Phasianus*) از آن جمله‌اند.



قرقاولها با سری که کاکل گوشتی دارد، دم دراز، پر و بال رنگین درخشان، و عشقبازی پرآب و تاب نر به ماده مشخص میشوند. همه‌ی آنها بومی آسیا مخصوصاً هندوستانند. قرقاول پیش از سال ۱۰۵۶ از سواحل دریای سیاه به انگلستان برده شده، و از جفتگیری آن با قرقاول طوقدار چینی و قرقاول ژاپنی نسل دورگه‌ای از قرقاول طوقدار فراهم آمده است که از پرندگان صید است، و گوشت لذیذ دارد. قرقاول از سته، دانه، و جوانه‌ی گیاهان، و حشرات تغذیه، و بیشتر در بوته‌زارها زندگی میکند. بدن قرقاول طوقدار نر خرمائی مایل به سرخی است، و سر و گردن سبز تیره‌ی قزحستان، صورت سرخ، و طوق سفیدی بر گردن دارد. قرقاول ماده که دارای رنگ حفاظی است، به وسیله‌ی دم درازش از تیهو بازشناخته میشود. اقسام قرقاولهای آسیائی که در هیمالایا زندگی میکنند بسیار زیبا هستند.

قرقره[4] (qerqere)، ماشین ساده‌ای که عبارت است از چرخی که طناب یا کمربندی چرمی، به منظور انتقال انرژی، بر روی آن میگذرد. قرقره‌ی ساده دو نوع اساسی دارد، ثابت و متحرک. **قرقره‌ی ثابت** چرخی است که محور ثابتی از مرکز آن می‌گذرد (شکل، ا). دور چرخ شیاری دارد که طناب

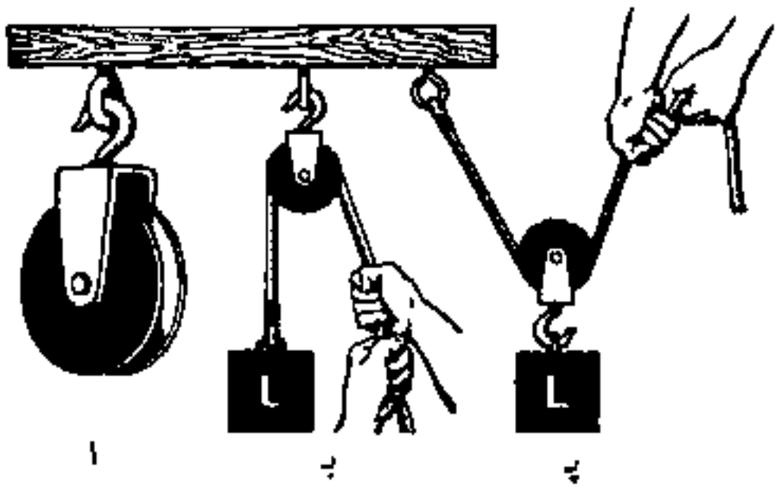

روی آن قرار میگیرد. یک انتهای طناب به باری که میخواهند آن را حرکت دهند متصل است (وزن بار نیروی مقاوم است)، و نیروی محرک به وسیله‌ی انتهای دیگر وارد میشود (شکل، ب). این نوع قرقره بهره‌ی مکانیکی (← ماشین) ندارد، و فایده‌ی آن در تغییری است که به امتداد نیرو میدهد. این امر در مواردی که قرار گرفتن در زیر بار مشکل است (مانند وقتی که بار در قایق یا در چاه معدن یا محل زیر آن سبب لغزیدن شود) اهمیت دارد. در **قرقره‌ی متحرک**، محور متحرک است (شکل، پ)، و بار به محور آویخته میشود. یک انتهای طناب نیز ثابت است، و نیروی محرک بر انتهای دیگر طناب در جهتی که میخواهند بار را حرکت دهند وارد میشود. بهره‌ی مکانیکی قرقره‌ی متحرک ۲ است، بدین معنی که، در این نوع قرقره، نیروئی که باید به انتهای آزاد طناب وارد کرد نصف وزن بار است. **قرقره‌ی مرکب** دستگاهی است که از ترکیب چند قرقره‌ی ثابت و متحرک تشکیل میابد.

قرقره‌ی القا[5] (qerqereye elqā) یا **قرقره‌ی رومکورف** [به نام رومکورف]، اسبابی که از منبعی که برقرانی آن ضعیف است برقرانی زیاد تولید میکند. این قرقره مبتنی بر جریان القائی برق است (← القا، قسمت ۲). اساساً مرکب است از استوانه‌ای آهنی ("هسته") که دو پیچه‌ـاولی و ثانوی‌ـبر آن پیچیده شده است (شکل). پیچه‌ی اولی سیمی نسبةً قطور و عده‌ی حلقه‌هایش نسبةً کم است. پیچه‌ی ثانوی سیمی نازک و عده‌ی حلقه‌هایش زیاد میباشد. به وسیله‌ی دستگاهی مانند آن که در زنگ اخبار به کار میرود، میتوان جریان وارد در پیچه‌ی اولی را بسرعت قطع و وصل کرد، در شکل، به محض اینکه جریان باطری B وارد پیچه‌ی اولی شود آن را آهنربا میکند؛ این آهنربا قطعه‌ی آهنی A را جذب میکند، و مدار جریان

(۱)ulcer (۲)Cartagena (۳)Córdoba; Cordova (۴)pulley (۵)induction coil; spark coil

در C قطع میشود. با قطع شدن جریان، قطعه‌ی A به جای خود بازمیگردد، و جریان وصل میشود،

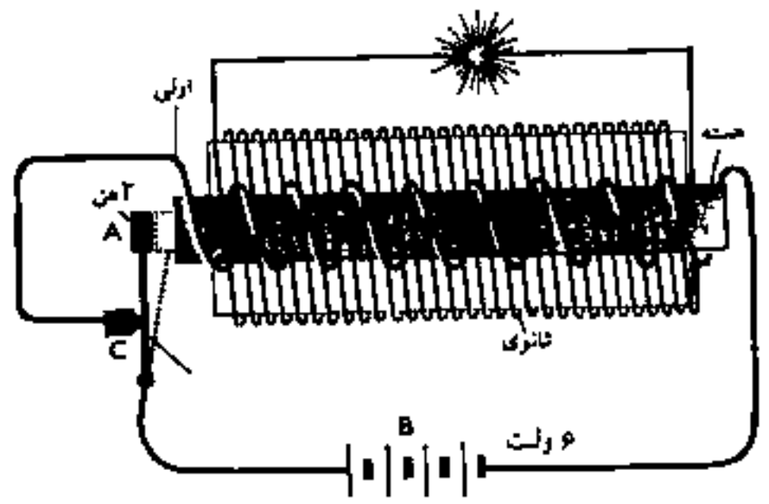

و همان کیفیت تکرار میگردد. این قطع و وصل سریع جریان برق در پیچه‌ی اولی، تولید جریان القائی در پیچه‌ی ثانوی میکند. با یک باطری ۶-ولتی یا کمتر، اگر عده‌ی حلقه‌های پیچه‌ی ثانوی چندین هزار باشد برقرانیی که در این پیچه تولید میشود ممکن است به 100‘000 ولت یا بیشتر برسد (← مبدل). بدین وسیله میتوان جرقه‌هائی به طول چند سانتیمتر بین دو انتهای پیچه‌ی ثانوی تولید کرد. در دستگاه گیرش موتور اتومبیل، از این جرقه‌ها برای گیراندن بخار بنزین در استوانه استفاده میشود.

قرقسانی: ← قرالیم.

قرقشونه، شهر، فرانسه، ← کارکاسون.

قرقلو (qereqlu)، ← قرخلو، شعبه‌ای از طایفه‌ی افشار.

قرقیزستان[1] (qerqizestān)، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی قرقیز،** جمهوری (197‘000 کمه؛ در ژانویه‌ی ۱۹۷۰ جه 2‘933‘000) جزء تحش. از ج‌ش به چین، و از ل، غ، و چ‌غ، به ترتیب، به قزاقستان، ازبکستان، و تاجیکستان محدود است. کرسی آن فرونزه و شهر مهم دیگرش اوش است. سرزمینی کوهستانی است، و در کوهستان‌های پامیر و تین شان قرار دارد. بلندترین قله‌اش، پوبیدی (pobyedi)، در مرز چین است، و 7‘440 متر ارتفاع دارد. از مراتع سرشار آن برای پرورش بز، گوسفند، گاو، و اسب استفاده میشود. از محصولاتش پنبه، چغندر قند، توتون، و میوه است. تربیت کرم ابریشم معمول میباشد. منابع معدنی زغال سنگ، آنتیموان، اورانیوم، نفت، و جیوه دارد. آمودن مواد غذائی و تهیه‌ی ماشین‌آلات کشاورزی از صنایع آن است. سکنه‌ی آن قرقیزها، روسها، اوکرائینیها، و ازبکها هستند. قرقیزها (۶۶٪ جمعیت) مسلمان و از نژاد ترک مغولی و دارای فرهنگی شبانی هستند. صنایع دستی قرقیزها قالیبافی، کنده‌کاری روی چوب، و جواهرسازی است. سابقاً روسها ایشان را قراقرقیز (qarā-) [قرقیزهای سیاه] میخواندند تا با قزاقها (که زمانی قرقیز خوانده میشدند) مشتبه نشوند. قرقیزها، پیش از آنکه به این سرزمین مهاجرت کنند، در ناحیه‌ی علیای رود ینیسی میزیستند (قرون ۷م-۱۷م). قرقیزستان در قرن ۱۹م جزء خانات خوقند شد. در فاصله‌ی ۱۸۵۵-۱۸۷۶ روسها متدرجاً آن را به خاک خود منضم کردند. قرقیزستان در ۱۹۲۴ به عنوان بخش اداری خودمختار قراقرقیز سازمان یافت، و در ۱۹۲۶ جمهوری خودمختار، و در سال ۱۹۳۶ جمهوری جزء تجشس شد. دانشگاه قرقیزستان در سال ۱۹۵۱ و آکادمی علومش در سال ۱۹۵۴ تأسیس شد.

قرقیزها: ← قرقیزستان.

قرقیسانی: ← قرالیم.

قرلق، طایفه، ← خلخ.

قرم، شبه جزیره، ← کریمه.

قرمزدانه[2] (qermez.dāne)، رنگیزه‌ی قرمز طبیعی، که از جسد ماده‌ی حشره‌ای از جنس کرمس ایلیکس (*Kermes ilicis*) استخراج میشود. این حشره به صورت انگل روی شاخه‌های نوعی بلوط بیوسته‌سبز (جنس *Quercus coccifera*)، که در ممالک اطراف دریای مدیترانه (ج اروپا و قسمتی از خاور میانه و ل افریقا) یافت میشود، زندگی میکند.

قرمزدانه از قدیم برای رنگرزی پشم و ابریشم مورد استفاده بوده است. امروزه بیشتر رنگ قرمز طبیعی را از کشنیل استخراج میکنند.

قرمط: ← قرامطه، قسمت II.

قرمط، حمدان: ← قرامطه، قسمتهای II، III.

قرمطی، منسوب به قرامطه یا پیرو نهضت آنان.

قرمطی، جنابی: ← جنابی قرمطی؛ قرامطه، قسمت VIII.

قرمطیان: ← قرامطه.

قرمونه، اسپانیا، ← کارمونا.

قرمه یا قورمه (هر دو qorme؛ از ترکی)، به طور کلی، گوشت خردکرده که در روغن سرخ شده باشد. بالاخص، گوشت خردکرده‌ی نیمپز که آن را در روغن دنبه سرخ کرده باشند. این قرمه را معمولا در اوایل زمستان تهیه میکنند، و آن را در کوزه‌ی لعابدار میگذارند، و فشار میدهند که هوا بین آن نماند، و در کوزه را محکم میبندند و در جای خنک نگاه میدارند، و در مواقع نیاز مصرف میکنند. و نیز گاه آن را در شکنبه‌ی تنظیف‌شده‌ی گوسفند ریخته آن را میدوزند.

قرمه‌سبزی یا قورمه‌سبزی (هر دو qorme.sabzi)، از خورشهای ایرانی که با قطعات گوشت سرخ‌کرده در پیازداغ، سبزی (تره، جعفری، کمی شنبلیله) خردکرده و سرخ‌کرده در روغن، و لوبیای قرمز یا چشم‌بلبلی پخته تهیه میشود، و چاشنی آن لیموی عمانی، آبغوره، یا آب نارنج است. معمولا با چلو صرف میشود.

قرمیسین: ← کرمانشاه، شهر.

قرن[3] (qarn)، دوره‌ی صدساله، و بالاخص، هر یک از ادوار صدساله‌ی ابتدا از یک مبدأ معین به بعد یا به قبل. مثلا، در تقویم هجری قمری، قرن اول دوره‌ی صدساله‌ی از هجرت است تا پایان سال 100م هق. در تقویم مسیحی، قرن اول از سال اول ب‌م آغاز و به انتهای سال 100م ب‌م ختم شده است، و قرن ۱۹م با سال ۱۸۰۱ آغاز و به پایان سال ۱۹۰۰ ختم شده است، و قرن ۲۰م از اول ژانویه‌ی ۱۹۰۱ آغاز گردیده. قرون قبل از میلاد مسیح به عقب شمرده میشوند، مثلا، قرن ۴م ق‌م از ۴۰۱ ق‌م است تا ۴۰۰ ق‌م.

قرن الذهب، ترکیه، ← شاخ زرین.

قرنتیان یا قورنتیان: ← کورنتیان.

قرنجیک (qaranjik)، ده (جه ۱‘۰۷۶ ← ۱۳۴۵ هش)، دهستان جعفربای، بخش گمیشان، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)، ۲۲کیلومتری جش گمیشان.

قرنطین[4] (qarantin) یا **قرنطینه**[4] (-e) [از کلمات ایتالیائی کوارانتینا[5] و کوارانتا[6]، به معنی "چهل"]، محلی که در آن اشخاص، حیوانات، گیاهان، و اشیائی را که در معرض بیماریهای واگیردار بوده‌اند مجزا نگاه میدارند. دوره‌ی قرنطین گذاشتن بستگی به دوره‌ی کمون بیماری مورد نظر دارد. قرنطین گذاشتن داخلی به تشخیص طبیب و مأمورین بهداشت کشور انجام میگیرد، اما، در مسافرت از کشوری به کشور دیگر، قرنطین گذاشتن مستلزم ترتیبات خاص برای حفظ بهداشت جهانی است. قرنطین گذاشتن بین‌المللی در قرن ۱۴م، احتمالا در ونیز، آغاز شد. کشتیهای مظنون به آلودگی به بیماری که وارد میشدند مدت ۴۰ روز از مراوده با ساحل ممنوع میگردیدند. این عمل به حدی مؤثر واقع شد که بسرعت در جاهای دیگر معمول گردید، و "قوانین قرنطین" وضع و مجازاتهای شدید برای نقض آنها مقرر شد. هنوز هم بنادر دارای یک قسمت قرنطین هستند، که کشتیهائی که وارد میشوند، قبل از دریافت اجازه‌ی رسمی، باید در آنجا توقف کنند. قرنطین گذاشتن در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م-که عوامل مسبب و طریق انتقال بسیاری از بیماریهای واگیردار مهم کشف شد-پایه‌ی علمی یافت. قبل از آن، کشتیهای تجارتی وکشتی‌های مسافربری-به سبب مقررات متعارض قرنطین گذاشتن و طرق غیر قابل پیشبینی اجرای آنها-گرفتار مزاحمتهای طاقت‌فرسا میشدند. پس از کشف طرق تشخیص و پیشگیری بیماریها، مقررات و قوانین مربوط به قرنطین نیز تغییر یافت. به جای منع ورود کشتی ومسافر به یک بندر پیش از اینکه یک بیماری دوره‌ی خود را طی کند، ملتها به اقدامات مثبت پرداختند، که از آن جمله اصلاح وضع بهداشتی کشتیها و تلقیح مسافرین است. پس از تشکیل یافتن (۱۹۴۸) سازمان بهداشت جهانی، "مقررات بهداشت جهانی" وضع شد، که از اول اکتبر ۱۹۵۲ به موقع اجرا درآمد. از هدفهای اساسی این مقررات این است که استانده‌های بهداشتی لازم الرعایه برای فرودگاهها و دریابندرهای جهانی را تقریر کند، و حد اکثر اقدامات قرنطینی را که میتوان بر حمل و نقل جهانی مقرر کرد تعیین نماید. این اقدامات ناظر به بیماریهائی مانند وبا، طاعون، آبله، تیفوس، تب زرد، و غیره است.

انتشار بیماریهای حیوانات و نباتات در حمل و نقل جهانی نیز منشأ یک رشته قوانینی بوده است که به قوانین قرنطین کشاورزی معروفند. اگر طریق مسلمی برای جلوگیری از ورود یک بیماری نباشد، یک کشور میتواند از ورود حیوان یا گیاه معین به خاک خود جلوگیری کند.

سرعت کشتیها و هواپیماها در زمان حاضر منشأ مسائل جدیدی است، زیرا ممکن است یک مسافر در کشوری آلوده شود، و چندین روز بعد از ورودش به کشور دیگر بیماری او ظاهر گردد. در مقررات بهداشت جهانی پیشبینیهائی برای این گونه مسائل شده است.

---

(۱)Kirghizstan (۲)kermes (۳)century (۴)quarantine (۵)quarantina (۶)quaranta

قرنطینه: ← قرنطین.

قرنفل (qaranfol)، گیاهی از تیره‌ی قرنفلیان و از نوع گل میخک (*Dianthus*)، که عطر ندارد و برای زینت کاشته میشود. گلبرگهای آن بسیار بریده است.

قرنفلیان (qaranfolian)، تیره‌ای از گیاهان دولپه، شامل ح ۸۰ نوع و ۲٬۰۰۰ جنس، که در نواحی معتدل و سرد فراوان است. این گیاهان علفی و گاه پایه‌ی آنها بوته‌ای است، و برگهای متقابل و (عموماً) گلهائی منظم و مجتمع یا منفرد بر روی ساقه دارند. در هر گل، ۴ یا ۵ کاسبرگ و به همان تعداد گلبرگ دارند (گاه فاقد گلبرگند). میوه‌ی آنها کپسولی است که از بالا شکاف میخورد و دانه‌ها از آن بیرون میریزند. تکثیر آنها با تخم یا قلمه است. بسیاری از این گیاهان گلهای زیبا و معطر و برخی دارای خواص درمانی هستند.

قرنفلیان را از روی شکل گلها به دو دسته تقسیم میکنند. یکی آنهائی که قسمتی از کاسبرگهای آنها به هم چسبیده است، و آن دسته‌ی میخکها (شامل **گل میخک؛ صابونی؛ غاسول؛ و لیخنس**) است. دسته‌ی دیگر آنهائی هستند که کاسبرگهایشان از هم جدا است، و گلهای بسیار کوچک دارند (مانند **جوبک**).

قرنه (qorna)، شهر، چش عراق، بر ساحل راست دجله و در ملتقای آن با فرات (محل تشکیل شط العرب)، ۷۲کیلومتری ل‌لغ بصره.

قرنیز[1] (qarniz، از روسی؟)، پیشامدگی تزیینی یا حفاظی (مثلا برای محفوظ داشتن از آب باران یا برای احداث سایه) بر بالای یک بنا، دیوار، یا سایر قسمتهای ساختمان؛ و نیز فوقانیترین قسمت عرشه در معماری کلاسیک (تصویر در ص ۱۲۵۹). امروزه بنایان نوار باریکی (از سنگ، چوب، پلاستیک، و غیره) را که در پای دیوارهای اطاق یا راهرو برای جلوگیری از کثیف شدن یا ساییده شدن آنها میگردانند نیز قرنیز مینامند.

قرنین (qarnin)، شهر قدیم سجستان (سیستان)، در دشتی در لغ خاش، مولد یعقوب لیث و عمرو لیث صفار. قرنین از قراء نیشک (nišak) بود، و آن ناحیه‌ای بود از سجستان در جانب شرقی زرنج.

قرنیه (qarniyye)، ← چشم.

قروض جنگ[2] (qoruze jang). این مقاله در باره‌ی تعهدات کشورهای مختلف است به کشمت، در قبال قروضی که در طی جج I و اندکی پس از آن از آن کشور دریافت کرده بودند. برای تعهدات بین‌المللی ناشی از جج II ← وام و اجاره، قانون.

کشمت از ۱۹۱۴ به متفقین اروپائی خود برای خرید کالاهای امریکائی اعتبار داده بود، و در ۱۹۱۵ اولین وام از چندین وام درازمدت زمان جنگ را به متفقین پرداخت کرد. علاوه بر وامهای زمان جنگ، وامها و اعتباراتی نیز تا چند سال پس از متارکه‌ی جنگ داده‌هم به متفقین و هم به کشورهائی که قبلا با آنها جنگیده بود. همه‌ی کشورهای مدیون، جز روسیه (که در آنجا تجشم جانشین امپراطوری سابق شده بود)، تعهدات خود را بازشناختند. در ۱۹۲۲، کمیسیون قرضه‌ی خارجی جنگ جهانی کشمت با ۱۵ کشور اروپائی وارد مذاکره شد، و مطالبات خود را، بر اساس قدرت پرداخت مقروضین، اندکی متجاوز از ۱۱٬۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار معین کرد. برای استهلاک این قروض، مهلت ۶۲ساله‌ای قرار داده شد، که در این مدت اصل و فرع مطالبات به بیش از ۲۲٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار میرسید. کشمت از قبول تخفیف بیشتر امتناع داشت، اما وضع مالی بسیار دشوار اروپا در سالهای ۱۹۲۵–۲۶ موجب شد که تخفیف دیگری هم قائل شود. تا ۱۹۳۱، پرداختهای مقرر عمدةً از محل غراماتی که متفقین از آلمان وصول میکردند صورت گرفت (← غرامات جنگ). در ۱۹۳۱، که جهان با بحران اقتصادی مواجه بود، به پیشنهاد هوور، رئیس جمهور وقت کشمت، و موافقت کشورهای دیگر، ایفای تعهدات دولتها نسبت به یکدیگر یک سال به تعویق افتاد. مقروضین، بر طبق پیمان (۱۹۳۲) لوزان، غرامات آلمان را بسیار تخفیف دادند، بدین امید که کشمت از دعاوی خود صرف نظر کند، ولی کشمت نپذیرفت. در ۱۹۳۳، شش کشور از مقروضین هر یک مقداری از پرداخت سالانه‌ی خود را پرداختند، اما، در ۱۹۳۴ همه، بجز مجارستان و فنلاند، از پرداخت امتناع کردند. مجارستان تا ۱۹۳۹ فقط فرع را پرداخت، اما فنلاند اصل و فرع را همچنان میپردازد. قروض فنلاند قرار است در سال ۱۹۸۴، یعنی در پایان مهلت ۶۲ساله، مستهلک شود.

قرون وسطی[3] (qorune vosta)، در تاریخ اروپا و مخصوصاً اروپای غربی عنوان دوره‌ی بین قرون قدیم و قرون جدید. پیش از آن، اروپای غربی جزئی از امپراطوری روم بود؛ پس از آن، اروپای غربی مشتمل بود بر امپراطوری مقدس روم، ممالک انگلستان و فرانسه، و بعضی کشورهای کوچکتر. ابتدا و انتهای دقیقی برای قرون وسطی نمیتوان تعیین کرد، زیرا، در مراحل ابتدائی و انتهائی این دوره، تحولات تدریجی بوده است. بعضی سال ۴۷۶ ب‌م را، که تاریخ سقوط امپراطوری روم غربی است، آغاز قرون وسطی میشمارند. قرون وسطی در قسمتی از دوره‌ی رنسانس ادامه داشته است. بعضی سال ۱۴۵۰ یا سال ۱۵۰۰ را انتهای آن محسوب داشته‌اند. در باب آغاز قرون وسطی، باید گفته شود که، از ح سال ۴۰۰، امپراطوری روم چندان ضعیف بود که قبایل ژرمنی توانستند بر آن فائق شوند. راه و رسم زندگی این قبایل و رومیان درهم آمیخت، و از آن میان تمدنی به وجود آمد که همان تمدن قرون وسطائی است. تمدن قرون وسطائی سخت از تمدن اسلامی و شرق وسطی و امپراطوری بیزانس چش اروپا تأثیر پذیرفت. قرون وسطی را زمانی دوره‌ی تیرگی میخواندند، ولی امروز تمدن قرون وسطائی را چندان تیره و کم‌بها نمیشمرند، و حق این است که اگر عنوان "دوره‌ی تیرگی" به کار میرود در مورد قرون اولیه‌ی قرون وسطی استعمال شود. چنانکه در ضمن مقاله میآید، مسیحیت در قرون وسطی عامل وحدت اروپا بود، و پس از سقوط دولت روم، پرچمدار تمدن غربی شد.

در دنباله‌ی مقاله، زندگی اروپای غربی از قرن ۵م تا در قرن ۱۶م مورد بحث خواهد بود.

اوایل قرون وسطی

I – هجوم ژرمنها. ژرمنها در قرن اول ق‌م با رومیان تماس یافتند. در قرن ۳م سرزمینهائی در اطراف حوضه‌ی رودهای راین و دانوب در مجاورت مرزهای شمالی و شمال شرقی امپراطوری روم تحت اشغال آنان بود. بعضی از آنان تمدن همسایگان رومی خود را پذیرفتند، با بازرگانان رومی راه داد و ستد باز کردند، و کشاورزی را آموختند، و دین مسیحی را پذیرفتند. ولی بیشتر ژرمنها مردمانی خشن و نادان بودند، و رومیان ایشان را وحشی میخواندند. زندگی آنان صورت قبیله‌ای داشت، و هر قبیله تحت فرمان یک رئیس بود. قوانین معدودی که داشتند مبتنی بر عرف قبیله‌ای و خرافات بود. درشت‌اندام و سبیخوی و دارای ریشهای انبوه بودند، و لباسهائی از پوست جانوران بر تن می‌کردند. با نیزه و سپر میجنگیدند، و جنگجویان شجاعی بودند. بیشتر معاش ایشان از شکار و صورتی ابتدائی از کشاورزی تأمین میشد. خدایان اسکاندیناویائی را میپرستیدند (← ژرمنی، دین). معدودی از ایشان خواندن و نوشتن میدانستند.

از اوایل قرن ۵م، قبایل ژرمنی به حمله بر سرزمین روم پرداختند. در آن هنگام امپراطوری روم قدرت عظیم خود را بسیار از دست داده بود، و نیروهای نظامی آن قادر به دفاع از مرزهای طولانی امپراطوری نبودند. در ح ۴۱۶ ویزیگوتها بر اسپانیا حمله بردند. از ح ۴۵۰، آنگلها، جوتها، و ساکسونها بتدریج در بریتانیا سکنی گزیدند. فرانکها در دهه‌ی از ۴۸۰ به بعد مملکتی در گل (اکنون فرانسه) تأسیس کردند. در ۴۸۸ اوستروگوتها به ایتالیا حمله بردند.

II – اروپای وحشیان. به سبب هجومهای قبایل وحشی، امپراطوری روم به چندین مملکت تقسیم شد. وحشیان فقط نسبت به رئیس قبیله یا به خانواده‌ی خود وفادار بودند. هر گروه از آنان قوانین و عرف خود را محفوظ نگاه داشت. در نتیجه، دولت مرکزی مقتدر روم و حکومتهای محلی رومی از میان رفت.

در امپراطوری روم، قوانین منظم از شارمندان حمایت میکرد، و آنان از امنیت و اطمینان ناشی از نظم و قانون برخوردار بودند. خرافات وحشیان جانشین بسیاری از قوانین رومی شد (مانند قضاوت به وسیله‌ی اوردالی).

هجوم قبایل وحشی همچنین قسمت عمده‌ی بازرگانی اروپائی را که رومیان دایر کرده بودند از میان برد. دیگر، کمتر کسی از شبکه‌ی وسیع جاده‌های رومی، که شهرهای بزرگ امپراطوری را به یکدیگر میپیوست، استفاده میکرد. چون تجارت از میان رفت، پول نیز تقریباً بکلی منسوخ شد. مردم مجبور شدند که وسایل معیشت خود را از زمین به دست بیاورند.

در قرن ۹م، قسمت عمده‌ی اروپای غربی به املاک وسیعی به نام روستای خاوندی یا مانور[4] (mānor) تقسیم شده بود. معدودی از ملاکین ثروتمند، که خاوند یا لرد خوانده میشدند، بر این مانورها فرمان میراندند، ولی بیشتر مردم روستائیان مستمندی بودند که در زمینها کار میکردند. در مانور، هر دهکده تقریباً همه‌ی مایحتاج اهالی را تهیه میکرد. این نظام زندگی متکی بر زمین را نظام خاوندی میخوانند.

---

(۱)cornice (۲)war debts (۳)Middle Ages (۴)manor

در نتیجه‌ی نظام خاوندی، شهرها اهمیت خود را از دست دادند. اغلب کسانی که در شهرها زندگی میکردند به روستاها رفتند، و در مانورها به دهقانی مشغول شدند. بعضی از شهرها بکلی متروک شد، و بتدریج از میان رفت. طبقه‌ی متوسط، که کارش سوداگری و پیشه‌وری بود، نیز از میان رفت.

تعلیم و تربیت و فعالیتهای فرهنگی تقریباً فراموش، و تقریباً همه‌ی مدارس بسته شد. معدود بودند مردمی که میتوانستند زبان لاتینی را، که زبان تحصیلکردگان بود، بخوانند و بنویسند. عده‌ی کسانی که از بازمانده‌ی معارف یونانی و رومی با خبر بودند از این هم کمتر بود. ادبیات، معماری، نقاشی، و حجاری ادوار گذشته فراموش شد.

III ـ کلیسای مسیحی. تنها نیروی تمدنبخش اوایل قرون وسطی کلیسای مسیحی بود، که مردم را رهبری میکرد، و اروپای غربی را از جهل مطلق رهائی بخشید.

کلیسا متدرجاً وحشیان را به دین مسیح درآورد. با آنکه دیگر مردم اروپا همه در فرمان یک فرمانروا نبودند، بتدریج به پرستش یک خدا آغاز کردند. مبلغین مذهبی مسافتهای دراز سفر می‌کردند تا ایمان مسیحی را در میان مردم تبلیغ کنند. همین مبلغین، با وارد کردن افکار رومی در باب حکومت و عدالت در میان قبایل وحشی، در متمدن شدن این قبایل مؤثر بودند.

پس از آنکه قدرت امپراطوری روم از میان رفت، پاپها و اسقفها و دیگر پیشوایان کلیسا بسیاری از وظایف دولت را بر عهده گرفتند. گرفتن مالیات و اداره‌ی محاکم برای مجازات تبهکاران با ایشان بود. و نیز ابنیه‌ی کلیسائی به عنوان بیمارستان و مسافرخانه مورد استفاده قرار گرفت.

کلیساهای جامع و دیرها در اوایل قرون وسطی به صورت مراکز تعلیم و تربیت درآمد. راهبان بعضی از دیرها و کشیشان کلیساها مایه‌ی دوام خواندن و نوشتن زبان لاتینی و بر جای ماندن بسیاری از نسخه‌های خطی قدیمی بودند. بسیاری از مدارس اروپا نیز به وسیله‌ی آنان تأسیس شد.

IV ـ دولت کارولنژیان. در قرن ۸م، کارولنژیان بیشتر اروپای باختری را تحت فرمان یک فرمانروا درآوردند. کارولنژیان خاندانی از شاهان طایفه‌ی فرانک بودند، که از اواسط قرن ۸م تا ۹۸۷ سلطنت کردند. مهمترین شاهان فرانکی شارل مارتل، پسرش پپن کوتاه، و شارلمانی پسر پپن بودند.

شارل مارتل در اوایل قرن ۸م اراضی تحت تصرف خاوندان نیرومند فرانکی را تصرف کرد، و قلمرو فرانکها را تحت لوای واحد درآورد. پپن کوتاه تسلط کارولنژیان را بر کشور فرانکها استحکام بخشید. در ۷۶۸، شارلمانی فرمانروای مملکت شد. وی قسمت عمده‌ی اروپای باختری را مسخر ساخت و، برای اولین‌بار پس از پایان امپراطوری روم، اروپای متحدی به وجود آورد.

فرمانروایان فرانکی، در تأسیس امپراطوری خود متکی بر معاضدت نجبای وفاداری بودند که واسال نامیده میشدند. بیشتر واسالها در ارتش شاهی مقام مهمی داشتند، و به عنوان شهسوار انجام وظیفه میکردند. بعضی از واسالها هم برای خود شهسوارهائی داشتند، که آنان نیز متعهد خدمتگزاری به شاه بودند.

شاهان کارولنژی، در مقابل خدمات واسالها، املاکی را به عنوان تیول، یا فیف، به ایشان می‌بخشیدند. هر تیول مشتمل بود بر مانورها و ابنیه و دهکده‌های آنها و روستائیانی که در آنها کار میکردند.

دوره‌ی اوایل قرون وسطی در زمان سلطنت دراز شارلمانی، به اوج خود رسید. شارلمانی در حمایت کلیساها و متحد ساختن اروپا در زیر سایه‌ی آن کوشش داشت. با آنکه شارلمانی نوشتن نمی‌دانست، در اصلاح تعلیم و تربیت کوشا بود. در کاخ خود در آخن مدرسه‌ای دایر کرد، و از سراسر اروپا معلمینی برای تدریس به آنجا فراخواند. اینان به تأسیس مدارس و کتابخانه‌ها و استنساخ از نسخه‌های قدیمی پرداختند. این فعالیتها سبب توجه جدیدی به علم و دانش شد.

امپراطوری شارلمانی و تجدید حیات علم در عصر وی، پس از مرگ او، دیری نپایید. در ۸۴۳، بنا بر پیمان وردن، امپراطوری او به سه قسمت تقسیم شد، و هر قسمت به یکی از نوادگان او رسید. بلافاصله پس از این تقسیم، امپراطوری شارلمانی از خارج در معرض حمله‌ی مجارها، مسلمانان، و وایکینگها قرار گرفت. در اواخر قرن ۹م امپراطوری از میان رفته بود.

اروپای دوره‌ی فئودالیته یا ملوک‌الطوایفی

V ـ نظام فئودالیته. پس از انقراض امپراطوری شارلمانی، بار دیگر اروپا به چندین مملکت تقسیم شد. بیشتر شاهان ضعیف بودند، و بر ممالک خود چندان تسلطی نداشتند. در نتیجه، صدها واسال‌ـ با عناوینی مانند پرنس، بارون، دوک، و کنت‌ـفرمانروایان مستقل فیفهای خود شدند. بدین گونه، نظام فئودالیته پدید آمد. یک فرد نمونه از طبقه‌ی حاکمه در این دوره، از نجبا و شهسواران بود؛ چون در ازای فیف تعهد خدمتگزاری و وفاداری به شاه یا شخصی دیگر داشت واسال بود؛ و در مقابل واسالهای خود خاوند بود. نجیبزاده‌ای خیالی را به نام سر جان در نظر آورید که مثلا واسال ویلیام فاتح، شاه انگلستان، بوده باشد. جان سوگند وفاداری نسبت به ویلیام یاد کرده و متعهد شده است که ۱۰ شهسوار برای خدمت به وی آماده کند، و در مقابل، ویلیام ۲۰ مانور به عنوان فیف به جان بخشیده است. اگر شاه لشکریان خود را به جنگ فرامیخواند، جان ناچار باید به جنگ برود و ۹ شهسوار با خود همراه ببرد. اگر جان چنین شهسوارانی در خدمت خود نمیداشت، شهسواران مزدوری را به خدمت میگرفت، و در مقابل، به هر یک از آنان یک مانور به عنوان فیف میداد، و آنان سوگند وفاداری نسبت به جان ادا میکردند. بدین ترتیب، آنان واسال جان میشدند و جان خاوند ایشان.

خاوند و واسال حقوق و تکالیفی نسبت به یکدیگر داشتند. خاوند متعهد بود که از واسال خود حمایت کند، و جانب عدالت را در باره‌ی او نگاه دارد، و واسال در مقابل خدماتی برای خاوند خود انجام میداد، که بیشتر آنها جنبه‌ی سپاهیگری داشت. جنگهای فئودال (ملوک‌الطوایفی) در اروپا فراوان بود. اگر خاوند و واسالی وظایف متقابل خود را انجام میدادند صلح و صفا بین آنان برقرار بود، وگر نه، آتش جنگ میان آنها افروخته میشد. خاوندان با یکدیگر نیز جنگها داشتند، چه هر یک در صدد آن بود که متصرفات دیگری را به چنگ آورد. کلیسا، که خود دارای املاک و فیفها بود، جزئی از این نظام ملوک‌الطوایفی بود، و به همین جهت پای کلیسا نیز به جنگها کشیده میشد.

VI ـ حکومت فئودال یا ملوک‌الطوایفی. در قرنهای 10م و 11م بیشتر اروپای باختری به دولت‌های فئودال تقسیم شده بود. یک خاوند نیرومند در قلمرو خود مانند شاه بود. خود شاهان تنها بر اراضی شاهی فرمان میراندند.

در فرانسه، شاه تنها بر سرزمینی فرمانروائی داشت که ایل‌ـدوـفرانس نامیده میشد، و آن زمین باریکی بود که مرکزش نزدیک پاریس بود. باقی فرانسه به ممالکی فئودال مانند آکیتن، آنژو، برتانی، فلاندر، و نورماندی تقسیم شده بود. در بعضی از سرزمینهای فئودال، خاوند چندان نیرو نداشت که بتواند حکومت مقتدری به وجود آورد. ولی در آنژو، فلاندر، و نورماندی، خاوندان لایق حکومتهای مقتدری ایجاد کرده بودند. دوکهای نورماندی بر نجبائی که در آن سرزمین میزیستند سخت مسلط بودند. هیچ کس نمیتوانست بدون اجازه‌ی دوک قلعه‌ای بنا کند، یا مالیاتی بگیرد، یا امور بازرگانی را تنظیم کند، یا به محاکمه‌ی مهمی بپردازد. تنها دوک میتوانست فرمان جنگ صادر کند.

در زمان ویلیام I، انگلستان نیرومندترین دولت فئودال اروپا شد. وی، که دوک نورماندی بود، در 1066 به انگلستان حمله برد. بعد از آنکه سپاهیان آنگلوساکسون را شکست داد، شاه انگلستان شد. پس از آن، دستگاه ملوک‌الطوایفی را در انگلستان برقرار کرد، و همه‌ی زمینداران را به صورت واسالهای خود درآورد.

حکومتهای مقتدر ممالک فئودال فرانسه و انگلستان مایه‌ی ایجاد امنیت و آسایش برای مردم شدند، و در قرون ۱۲م و ۱۳م دولتهای مرکزی نیرومندی در فرانسه و انگلستان تأسیس کردند.

در دوره‌ی فئودالیته، در آلمان و ایتالیا حکومت نیرومندی برنیامد. در ظرف مدت چند صد سال، دوکهای مقتدر با شاهان در جنگ بودند. یکی از مقتدرترین شاهان آلمان، اوتوی I، در اواسط قرن 10م بر دوکها مسلط شد. سپس کوشید تا امپراطوری همطراز با امپراطوری شارلمانی تأسیس کند. پس از تسخیر اراضی شرقی آلمان، به ایتالیا حمله برد. در ۹۶۲، پاپ اورا به عنوان امپراطور مقدس روم تاجگذاری کرد. امپراطوری مقدس روم کوچک و ضعیف بود، و تنها آلمان و ایتالیای شمالی را شامل میشد. با گذشت زمان، دوکهای آلمان در صدد برآمدند که کشورهای از دست‌رفته‌ی خود را باز گیرند، و امپراطوری، به سبب جنگها، همواره منقسم بود. تا قرن ۱۹م هیچ یک از آلمان و ایتالیا به صورت کشور واحد درنیامد.

VII ـ قدرت کلیسا. قدرت کلیسا تنها نیروی بزرگی بود که در دوران فئودالیته قسمتهای مختلف اروپا را به یکدیگر متصل نگاه میداشت. کلیسا از راههای گوناگون با زندگی مردم ارتباط داشت. متولدین را غسل تعمید میداد؛ مراسم ازدواج در کلیسا صورت میگرفت؛ و رهبری تشریفات کفن و دفن مردگان نیز با کلیسا بود.

در قرون وسطی، کلیسا بزرگترین مالک زمین در اروپای غربی شد. بعضی از خاوندان، در قبال

خدماتی که کلیسا برای ایشان انجام میداد، فیفهایی به کلیسا وامیگذاشتند. در ابتدا، خاوندان بر کلیسا نفوذ داشتند، ولی کلیسا رفته رفته تا حد وسیعی استقلال یافت.

با آنکه کشیشها دخالت مستقیمی در جنگهای ملوک‌الطوایفی نداشتند، با سلاح مخصوص به خود در خاوندان تأثیر میکردند. یک سلاح نیرومند کلیسا حربه‌ی تکفیر بود. تکفیر کردن به این معنی بود که رابطه‌ی شخص تکفیرشده با کلیسا بریده میشد، و امید رفتن به بهشت دیگر برای او وجود نداشت. اگر خاوندی، پس از تکفیر، باز دست از عصیان نسبت به کلیسا برنمیداشت با تحریم روبرو میشد، و در نتیجه، همه‌ی کلیساهای واقع در املاک او تعطیل میشد. دیگر امکان نداشت که در املاک وی کسی با تقدیس کلیسا ازدواج کند یا به خاک سپرده شود. به این ترتیب، مردم چنان ناراضی میشدند که سر به شورش برمیداشتند، و خاوند ناگزیر در مقابل کلیسا تسلیم میشد.

VIII ـ زندگی مردم. اروپای قرن 10م فقیر و توسعه‌نیافته و کم‌جمعیت بود. لااقل در نیمی از اراضی، به علت پوشیده بودن از جنگل و مرداب، زراعت نمیشد. جنگ، بیماری، قحطی، و کمی میزان تولد جمعیت اروپا را کم نگاه میداشت. حد متوسط عمر فقط ۳۰ سال بود. سفر کردن و ارتباط مردمان با یکدیگر معمول نبود، و تعداد کسانی که در مدت عمر خود دورتر از ۱۵ کیلومتر از زادگاه خود به جای دیگر سفر کرده بودند از ۲۰٪ مردم کمتر بود.

مردم اروپای غربی از سه دسته تشکیل میشدند. خاوندان، که بر تیولهای بزرگ فرمانروائی داشتند، و در جنگها شرکت میکردند. روحانیون، که در خدمت کلیسا بودند؛ و روستائیان، که بر روی زمین کار میکردند تا وسیله‌ی معاش خودشان و روحانیون و خاوندان را فراهم آورند.

زندگی هر خاوند بر گرد جنگ متمرکز بود؛ چنان معتقد بود که یگانه زندگی باافتخار زندگی جنگجویان حرفه‌ای است. خاوندان و شهسواران ایشان، که زرههای سنگین میپوشیدند و بر اسبهای درشت جنگی سوار میشدند، با نیزه یا شمشیرهای سنگین جنگ میکردند.

طرز سلوک و رفتار مردان جنگی رفته رفته تحت نظام خاص شهسواری درآمد. شهسوار باید در جنگ شجاع باشد، با مراعات مقررات معینی جنگ کند، به وعده‌های خود وفادار باشد، و از کلیسا دفاع کند. شهسواری مقتضی مراعات رفتار جوانمردانه نسبت به زنان نیز بود. در زمان صلح، خاوند و شهسوارانش خود را به تمرینهای جنگی مشغول میکردند.

خاوند در خانه‌ای در مانور یا در قلعه‌ای زندگی میکرد. قلعه‌های اولیه دژهای ساده‌ای بودند که حصاری از تنه‌ی درختان آنها را فرامیگرفت. قلعه‌های بعدی استحکامات سنگی بسیار محکمی بودند. در تالار بزرگ قلعه، خاوند و شهسوارانش میخوردند و مینوشیدند، و با نرد و شطرنج قمار میباختند.

همسر خاوند، که عنوان "بانو" داشت، به رشتن و بافتن و دوختن و فرمان دادن به خدمتگزاران خانه اشتغال داشت، و حقوق معتنابهی نداشت. اگر حد اقل یک پسر به دنیا نمیآورد خاوند میتوانست پیمان زناشوئی را فسخ کند. خاوندان و بانوان هیچ کدام تعلیم و تربیت را لازم نمیشمرد، و معدودی از ایشان خواندن و نوشتن میدانستند.

در طبقه‌ی روحانیون، اغلب اسقفان و کشیشان عالیرتبه نجبائی بودند که زندگی خود را وقف کلیسا کرده بودند. بر تیولهای بزرگ فرمان میراندند، و زندگی آنها کمابیش مانند سایر نجبا بود. بعضی از این روحانیون از لحاظ مکنت و قدرت مانند خاوندان نظامی بزرگ بودند.

راهبان، که در دیرها میزیستند، ناگزیر مطابق مقررات دیر زندگی میکردند. هر روز باید چند ساعت را به مطالعه و نماز خواندن و شرکت در آداب دینی صرف کنند. از راهبان فاضل، بعضی دیر ها را ترک میکردند، و مشاور شاهان یا دیگر فرمانروایان میشدند.

بعضی از روستائیانی که در زمره‌ی خدمتگزاران کلیسا درمیآمدند به کشیشی دهکده‌ها منسوب می‌شدند. کشیش دهکده در کلبه‌ای نزدیک به کلیسای خود زندگی میکرد، به روستائیان اندرز و به مرافعات آنان فیصله میداد، و اجرای تشریفات کلیسائی نیز از وظایف او بود. در ازاء غسل تعمید و انجام دادن مراسم ازدواج و دفن اجرت میگرفت، ولی بیشتر این کشیشان مانند روستائیان فقیر بودند.

روستائیان حقوق چندانی نداشتند، و تقریباً یکسره در اختیار خاوندان خود بودند، و علاوه بر زراعت، خدمات دیگری را که خاوند به آنان ارجاع میکرد (مانند بریدن جنگل، بردن غله به انبار، مرمت راهها و پلها) انجام میدادند.

روستائیان اجاره‌ها و مالیاتهای گوناگون می‌پرداختند. روستائی ناگزیر بود که گندم خود را در آسیاب خاوند آرد کند، نان خود را در نانپزی او بپزد، و آب انگور خود را در عصارخانه‌ی او بگیرد، و در مقابل هر یک از این کارها، چیزی به ارباب بپردازد. چون پول نادر بود، روستائیان بدهی خود را با گندم، جو، تخم مرغ، و ماکیان زمین خود میپرداختند.

روستائی در کلبه‌ی ابتدائی محقری زندگی می‌کرد و بر کیسه‌ای پر از کاه میخوابید. نان سیاه، تخم مرغ، ماکیان، و سبزیجاتی مانند کلم و شلغم میخورد. کمتر به گوشت دسترس داشت. اجازه‌ی شکار کردن و ماهی گرفتن نداشت، زیرا شکارهای مانور به خاوند متعلق بود.

قرون وسطای علیا

تمدن قرون وسطائی در فاصله‌ی سالهای قرن ۱۱م تا اواخر قرن ۱۳م به اوج خود رسید. این فاصله را قرون وسطای عُلیا مینامند.

در قرن ۱۱م، بسیاری از خاوندان لایق حکومت‌های مقتدر به وجود آوردند، و دوره‌های صلح و آرامشی تحت نظام فئودالیته پیش آمد. در نتیجه، مردم میتوانستند به افکار و فعالیتهای تازه‌ای بپردازند.

IX ـ بهبود اقتصادی. به همان نسبت که وضع حکومتها بهتر میشد، در اوضاع اقتصادی نیز پیشرفتهائی پدید میآمد. بازرگانان بار دیگر به مسافرت بر جاده‌های قدیمی و راههای آبی اروپا پرداختند. در کنار جاده‌های عمده‌ی تجارتی شهرهائی بنا شد. شهرهای اولیه در مجاورت قلعه‌های مستحکم و کلیساها و دیرها پیدایش یافتند که سوداگران میتوانستند در پناه آنها در امان بمانند. بازرگانان و پیشه‌ورانی که کالای ساخته‌ی دست آنان به وسیله‌ی بازرگانان فروخته میشد متدرجاً در این شهرها سکونت گزیدند.

در طی قرن ۱۱م، جمعیت اروپا رو به افزایش گذاشت، و بسیاری از مردم برای یافتن کار به شهرها روی آوردند. در عین حال، روستائیان نیز به ترک مانورها به منظور رسیدن به زندگی جدیدتر آغاز کردند. بعضی از آنان سوداگری و پیشه‌وری در پیش گرفتند. بعضی دیگر به کشاورزی در زمینهای حومه‌ی شهرها پرداختند، تا برای مردم شهرها خوراک فراهم آورند. شهرهای قرون وسطائی، که بیشتر در نتیجه‌ی رونق تجارت تأسیس شد، خود مایه‌ی پیشرفت تجارت گردید. شهرنشینان کالاها را میخریدند، و خود کالاهائی میساختند، و به بازرگانان میفروختند.

روستائیان به راههای بهتری در کشاورزی پی‌بردند، و برای جمعیت روزافزون شهرها خوراک بیشتر فراهم آوردند. روستائیان به استفاده از نیروی آب برای چرخاندن آسیابها و کارخانه‌های چوببری آغاز کردند، و با بریدن جنگلها و خشکاندن باتلاقها، زمینهای مزروعی تازه‌ای به دست آوردند.

برای نخستین‌بار پس از دوران امپراطوری روم، اروپائیان به دنیای آن سوی مرزهای خود متوجه شدند. بازرگانان به راههای دور رفتند تا با امپراطوری بیزانسی تماس اروپا راه داد و ستد را باز کنند. جنگهای صلیبی مایه‌ی ترویج تجارت اروپا با شرق وسطی شد. ایتالیائیان در جنووا، ونیز، پیز و شهرهای دیگر ناوگانهای نیرومندی ساختند تا کالاهای تجارتی را از مدیترانه بگذرانند و به مراکز بازرگانی اسپانیا و ل افریقا برسانند. ایتالیائیان از این مراکز کالاهائی به اروپا می‌آوردند. بسیاری از این کالاها از صادرات شهرهای هندوستان و چین بود. رهبران شهرهای آلمان شمالی ← اتحادیه‌ی هانسائی را برای سامان دادن به تجارت در اروپای شمالی تأسیس کردند.

بازرگانان در بازارهای مکاره‌ی (← بازار مکاره) بزرگ بین‌المللی، که در شهرهای کنار شاهراههای بزرگ تجارتی اروپا تشکیل میشد، کالاهای خود را مبادله میکردند. هر بازار مکاره در فصل معینی از سال دایر بود، و به این ترتیب، بازرگانان از بازاری به بازار دیگر سفر میکردند. کنتنشین شامپانی در ل‌ش فرانسه جایگاه نخستین بازارهای مکاره‌ی اروپائی بود. شهرهای آن بر کنار جاده‌ی تجارتی بود که ایتالیا را به ل اروپا می‌پیوست. بازرگانان فلاندری پارچه‌های پشمی به بازارهای مکاره می‌آوردند. ایتالیائیان ابریشم، ادویه، و عطریات از شرق وسطی و چین و هند برای فروش میآوردند، و تجار ل و ش اروپا پوستهای گرانبها و الوار و سنگ عرضه میکردند. بازرگانان، نه تنها به مبادله‌ی اجناس میپرداختند، بلکه افکار مربوط به روشهای تازه‌ی کشاورزی و صنایع جدید و حوادث اروپا و جاهای دیگر جهان را نیز با یکدیگر مبادله میکردند.

X ـ شهرهای قرون وسطائی. شهرهای اولیه فقط آبادیهائی کوچک در خارج باروهای قلعه‌ها یا کلیساها بود. بتدریج که شهرها توسعه یافت، در

اطراف آنها نیز باروهائی ساختند. سربازانی بر باروها دیده‌بانی میکردند تا مراقب هجوم دشمنان باشند.

شهرها بیش از اندازه جمعیت داشت، زیرا وجود باروها زمین قابل استفاده را محدود میکرد. چون بهای زمین گران بود، ناگزیر خانه‌ها را چندطبقه میساختند، و بعضی از خانه‌ها ۵ یا ۶ طبقه داشت. کوچه‌ها و خیابانها تنگ و کج و معوج و تاریک و کثیف بود، و تا ح ۱۲۰۰ سنگفرش نبود. مردم زباله‌های خود را به کوچه‌ها میریختند، و بیماریها بسرعت شیوع پیدا میکرد. در قرن ۱۳م، مردم بعضی از شهرها به سنگفرش کردن کوچه‌ها با قلوه‌سنگ آغاز کردند، و نیز قدمهائی برای سالمسازی شهرها برداشتند.

کسی که شب از خانه خارج میشد، از ترس دزدان، خدمتکاران خود را همراه میبرد. خدمتکاران فانوس و مشعل با خود داشتند، چون روشن کردن خیابانها معمول نشده بود. به سبب استعمال فراوان چراغ و فانوس و مشعل، شهرهای قرون وسطائی سخت در خطر حریق بودند. ثروتمندان خانه‌های سنگی و آجری داشتند، ولی بیشتر خانه‌ها را با چوب میساختند. یک حریق بزرگ ممکن بود یکباره شهری را نابود کند. شهر روان فرانسه، در میان سالهای ۱۲۰۰ و ۱۲۲۵، شش بار بکلی سوخت.

پس از آنکه بازرگانان و پیشه‌وران در شهرها ساکن شدند، سازمانهای صنفی تأسیس کردند (← صنف). هر سازمان صنفی از افراد خود در مقابل بیعدالتیهای شغلی حمایت میکرد، قیمتها و دستمزدها را معین میکرد، و به اختلاف میان کارگر و کارفرما خاتمه میداد.

اصناف (← صنف) در حکومت شهر نقش مهمی داشتند. در ابتدا که این سازمانها برقرار شد، در شهرها برای حمایت بازرگانان و پیشه‌وران فقط قوانین معدودی وجود داشت. بیشتر قوانین به وسیله‌ی خاوندی وضع و اعمال میشد که شهر را در اراضی او ساخته بودند. بتدریج که مردم شهرها قدرت یافتند، خواستار آن شدند که خود به اداره‌ی شهر خود بپردازند. اغلب، یک صنف خاوندی را وادار میکرد تا فرمانی بدهد و در آن پاره‌ای حقوق خودمختاری برای مردم شهر قائل شود. سازمانهای صنفی رهبری جنگهای کسب حق حکومت مردم شهر را بر عهده داشتند، و غالباً اعضای آنها به حکومت شهرها میرسیدند.

XI ـ انحطاط فئودالیته. بهبود وضع اقتصادی سبب تغییرات متعددی در سازمان سیاسی و اجتماعی اروپا شد. با رشد تجارت و صنعت و تأسیس شهرها و جنگهای صلیبی، بار دیگر پول در زندگی مردم اروپا رواج یافت. نظام خاوندی، با کمتر شدن وابستگی معیشت مردم به زمین، رو به انحطاط میرفت. بسیاری از روستائیان از دهکده‌ها به شهرها مهاجرت کردند. بعضی دیگر آزادی خود را با پولی که از فروش فراورده‌های خود به مردم شهرها به دست میآوردند بازیافتند. خاوندان بعضی از شهرها مردم را تشویق میکردند که به شهرهای ایشان بیایند و ماندگار شوند. بعضی از خاوندان به روستائیانی که به شهرهای ایشان مهاجرت میکردند آزادی میبخشیدند.

نظام فئودالیته که بر پایه‌ی نظام خاوندی بنا شده بود نیز رو به زوال نهاد. خاوندان حاکم، در برابر خدمات نظامی و سیاسی، به جای تیول دادن، پول میپرداختند. ثروت آنان وسیله‌ی آن بود که به سربازان و خدمتگزاران اجیر خود مزد بیشتری بدهند، و در مقابل، از خدمات بهتری برخوردار شوند. بدین ترتیب، قدرت خاوندان و حکومتهایشان رو به ازدیاد نهاد.

در قرنهای ۱۲م و ۱۳م، دولتهای ملی بزرگی در انگلستان و فرانسه به وجود آمد. شاهان مقتدری همچون هنری II در انگلستان و لوئی IX در فرانسه خاوندان فئودال را مجبور کردند که به قدرت ایشان گردن نهند. این شاهان اشکال تازه‌تر و بهتری از حکومت طرحریزی کردند. و نهز ارتش ملی تأسیس کردند تا از مردم حمایت کند، و قوانین سلطنتی و دادگاههائی مقرر داشتند که وسیله‌ی تأمین عدالت در سرزمین ایشان باشد.

در عین حال، حکومتهائی کوچک ولی بسیار منظم در فلاندر و کشورشهرهای ایتالیا روی کار آمد، که دولتهای فلورانس، جنووا، سینا، و ونیز از آن جمله بودند.

XII ـ علم و هنر. در قرون وسطای علیا، علم و هنر مخصوص تقدیس خدا و تقویت کلیسا بود. از ۱۱۰۰ تا ۱۳۰۰، تقریباً همه‌ی اندیشه‌ها و پیشرفت‌های هنری منعکس‌کننده‌ی نفوذ کلیسا بود.

امیران و رنجبران، هر دو، برای بنا کردن کلیساهای جامع سنگی باشکوه در شهرهای قرون وسطائی شرکت میکردند و پول میپرداختند. پنجره‌های شیشه‌های رنگین و مجسمه‌هائی که کلیساها را زینت میداد همه زندگی مسیح و داستانهای دیگر کتاب مقدس را مجسم میساخت. کلیساهای جامعی که هم اکنون زینت‌بخش شهرهای فرانسه، مانند شارتر، رنس، آمین، و پاریس است یادگار ایمان مردمان قرون وسطائی است. نیز ← گوتیک، معماری.

تماس روزافزون با تمدن اسلامی و بیزانس بیشتر علم و معرفتی را که در اروپا از پایان امپراطوری روم فراموش مانده بود احیا کرد. دانشمندان کتابهای عربی و یونانی این تمدنها را به لاتینی ترجمه کردند، و به تحقیق در معانی آنها پرداختند. متزایداً با نوشته‌های ارسطو آشنائی یافتند. دانشمندان به تحقیق در این مسئله مشغول شدند که آیا مندرجات آثار ارسطو با کتاب مقدس موافقت دارد یا نه. از اندیشه‌ها و آثار آنان ← فلسفه‌ی مدرسی پدید آمد. از معلمین و نویسندگان بزرگ این دوره میتوان آبلار، آلبرتوس کبیر و توماس آکویناس را نام برد.

محصلین در کلیساهای جامع، که دانشمندان در آنها درس میدادند و سخنرانی میکردند جمع میشدند. محصلین و علما روی‌همرفته سازمانی تشکیل میدادند که به نام "اونیورسیته" یا دانشگاه خوانده میشد، و به سازمانهای صنفی صاحبان حرفه‌ها شباهت داشت. از این دانشگاهها مردانی بیرون میآمدند که به خدمت کلیساها و دولتها می‌پیوستند، تا به کار قضاوت و طبابت بپردازند، یا به نوشتن آثار ادبی مشغول شوند، یا کار تعلیم دیگران را بر عهده گیرند.

دوره‌ی متأخر قرون وسطی

میان سالهای ۱۳۰۰ و ۱۵۰۰، اروپای قرون وسطائی تدریجاً جای خود را به اروپای جدید داد. در این دوره، قرون وسطی با دوره‌ای از تاریخ اروپا که به رنانس معروف است جزء مشترک دارد.

XIII ـ وقفه در پیشرفت. با آنکه علم و هنر در حال پیشرفت بود، زمینه‌های دیگر تمدن قرون وسطائی حالت توقف یا قهقرائی داشت. در دوره‌ی قرون وسطای علیا، اروپا از لحاظ اقتصادی و اجتماعی تقریباً بلاانقطاع پیش رفته بود. جمعیت پیوسته افزایش یافته، اوضاع و احوال اجتماعی بهتر شده، و صناعت و تجارت بسیار ترقی کرده بود. این پیشرفتها در قرن ۱۴م متوقف شد. جمعیت رو به کاهش نهاد، مردم ناراضی شدند، و تجارت و صناعت رو به کسادی رفت.

جنگها و بیماریها در این توقف پیشرفت اروپا سهم عمده داشت. فرانسه و انگلستان، از ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳، در جنگ صدساله با یکدیگر پیکار می‌کردند، که مایه‌ی از بین رفتن تجارت و تباه شدن اقتصاد هر دو کشور شد. به علاوه، انحطاط فئودالیته و نظام خاوندی سبب پیدایش جنگهای داخلی در اغلب نقاط اروپا شد. روستائیان آشوبهای خونین به راه انداختند تا آزادی خود را از چنگال خاوندان به دست آورند. در شهرها، کارگران به نبرد با بازرگانان ثروتمند، که پیوسته ایشان را تهیدست و ضعیف نگاه میداشتند، مشغول شدند. آنچه بر این بدبختیها اضافه شد، ظهور طاعون یا مرگ سیاه بود، که میان سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۵۰ تقریباً یک چهارم ساکنین اروپا را به دیار نیستی فرستاد.

XIV ـ ازدیاد قدرت شاهان. از اوایل قرن ۱۴م، انحطاط فئودالیته خاوندان فئودال را جداً ضعیف کرده بود. در عین حال، بهبود اقتصادی وسیله‌ی ثروتمندتر شدن شاهان شده بود. اینان، با استفاده از سپاهیان مزدور، توانستند قدرت خود را بر خاوندان تحمیل کنند. پیاده‌نظام شاهی، که بتازگی با سلاحهای تازه و تفنگ مجهز شده بود، سپاهیان شهسواران فئودال را شکست داد. در این میان، شاهان، با تأیید طبقه‌ی متوسط شهرها، قدرت بیشتر به دست آوردند. مردمان شهرنشین پذیرفتند که به شاهان مالیات بپردازند تا در مقابل از حکومت و از صلح برخوردار شوند. از این تحولها ملتهای اروپای جدید تولد یافت.

XV ـ ناباسامانیهای کلیسا. همراه با قدرت شاهان، قدرت پاپها نیز فزونی یافت، و نزاعهای سختی میان فرمانروایان کشوری و فرمانروایان دینی پیش آمد. روحانیون سهم روزافزونی در کارهای سیاسی پیدا کردند، و شاهان هر چه بیشتر به دخالت در امور کلیسا پرداختند. این وضع مخصوصاً میان سالهای ۱۳۰۹ و ۱۳۷۷، که پاپها از آوینیون (فرانسه) بر کلیسا فرمان میراندند، بیشتر پیش میآمد. پس از بازگشت پاپها به رم، نزاع بر سر انتخاب پاپ سبب پیدایش تفرقه در کلیسا شد. دو و گاه سه نفر مدعی عنوان پاپی میشدند. این گونه منازعات به نفوذ و حیثیت کلیسا لطمه زد، و به علاوه، سبب آن شد که امور کلیسا و تعلیمات کلیسائی مورد خرده‌گیری قرار گیرد. وحدت دینی اروپای غربی به سستی گرایید، و همین امر سبب پیش آمدن نهضت مذهبی پروتستان (← پروتستان، نهضت) در قرن ۱۶م بود. نیز ← اصلاح دینی.

XVI ـ رشد اومانیسم. در اواخر قرون وسطی، دانشمندان و هنرمندان کمتر به اندیشه‌های دینی

توجه داشتند، و بیشتر به انسان و آنچه در پیرامون او میگذرد می‌اندیشیدند. این طرز نگرش تازه به نام اومانیسم خوانده شده است. علما و هنرمندان یونان و روم قدیم به تحقیق در باره‌ی انسان اهمیت فراوان میدادند. دانشمندان و هنرمندان اواخر قرون وسطی کتابهای قدیمی را از نو یافتند، و از آنها الهام گرفتند. معماران به طرحریزی بناهای غیر دینی بیش از کلیساهای جامع علاقه‌مند شدند. نقاشان و پیکرتراشان به تقدیس و تکریم بیشتر انسان و طبیعت پرداختند. محققین دوستار تحقیق در آثار نویسندگان پیش از مسیحیت شدند، نویسندگان و شاعران متزایداً به تألیف آثار نظم و نثر به زبانهای محلی (از جمله فرانسوی و ایتالیائی) به جای زبان لاتینی علاقه پیدا کردند. این توجه به زبانهای بومی و محلی عصر ادبی تازه‌ای را روی کار آورد، و بالاخره به انتشار علم و معرفت در میان عموم مردم انجامید.

تغییرات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اواخر قرون وسطی بتدریج اروپا را تغییر داد، و چنان شد که از سالهای اولیه‌ی قرن ۱۶م به بعد دیگر رنگ قرون وسطائی نداشت. ولی فرهنگ و سازمان‌های قرون وسطائی به تأثیر خود در تاریخ اروپای جدید ادامه میداد.

برای اطلاع بیشتر از رشد سیاسی اروپای غربی در طی قرون وسطی به قسمتهای تاریخی ممالک این سرزمین در کتاب حاضر رجوع شود.

قروه (qerve)، ده (جه ۱٬۳۸۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، ۱۸کیلومتری ج‌ش شهر ابهر. راه آهن تهران به تبریز از نزدیک آن میگذرد.

قروه (qorve)، شهرستان (جه ۱۰۱٬۳۷۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، ج‌ش استان کردستان، غ ایران، مشتمل بر بخشهای قروه (حومه) و ییلاق. از دهستانهای آن اسفندآباد، لک، چهاردولی، و خدابنده‌لو میباشند. رود قزل‌اوزن در آن سرچشمه میگیرد. راه شوسه‌ی همدان به سنندج از آن میگذرد. شعب زاگرس در دهستانهای آن ممتد است (← اسفندآباد، دهستان). سابقاً (بر طبق فتکا ۱۳۱۶) جزو بخشهای شهرستان سنندج بود. مرکزش، **قروه** (جه ۵٬۲۵۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۹۳کیلومتری ش سنندج، کنار راه شوسه‌ی همدان به سنندج، واقع است.

قرویین، مسجد: ← فاس، شهر.

قره (qara) یا **قرا** (qarā)، لفظ ترکی، به معنی سیاه یا تیره‌رنگ. این لفظ، و نیز صورت قرجه (qaraje) یا قراجه، در اعلام میآید، مانند قراباغ [= باغ سیاه] و قراجه‌داغ [= کوه سیاه]. در اعلام اشخاص، به معنی "قوی" و "مقتدر" نیز هست ("قراعثمان" و "قاارسلان"). برای اعلامی که در ردیف "قره" میجوئید و نمییابید به ردیف "قرا" نیز رجوع کنید.

قره‌آغاج، آذربایجان، ← چهار اویماق.

قره‌آقاج (qara.āqāj)، رودی در ایران جنوبی، که از ارتفاعات ل‌غ شیراز سرچشمه میگیرد، و نزدیک خانه‌ی زنیان (xāneye zenyān، جه ۴۵۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، ۴۵کیلومتری غ شیراز، از راه شیراز-بوشهر میگذرد، سپس به طرف ج‌ش جریان مییابد، و قسمتی از آبادیهای شهرستان شیراز را مشروب میسازد. در ناحیه‌ی کوار بند بهمن بر روی آن قرار دارد. مسیر طولانی آن پیچ و خمهای زیادی دارد، و آبشارهای متعددی تشکیل میدهد. در این مسیرطولانی نامهای زیادی به خود میگیرد. ابتدای مسیرش به نام قره‌آقاج و انتهای آن ← رود مند است. در غ آبادی زیارت (جه ۵۳۰ سنه ۱۳۴۵ هش؛ ۶۰کیلومتری ج‌غ خورموج)، به دریا میریزد، و در موقع ذوب برفها رسوبات زیادی با خود به دریا میبرد.

قرةالعین (qorrato'l.'eyn)، شهرت **زرین‌تاج خانم** (zarrintāj) یا **فاطمه**، متخلص به **طاهره** (tāhere)، ۱۲۳۳–۶۸ هق، شاعره‌ی نامدار بابی ایرانی؛ دختر حاج ملا صالح برغانی قزوینی؛ متولد قزوین. در قزوین درس خواند، و به عقد پسر عموی خود، ملا محمد پسر ملا محمد تقی، درآمد. قرةالعین شیفته‌ی عقاید سید کاظم رشتی بود، و با وی به مکاتبه پرداخت، و لقب قرةالعین را سید کاظم بدو بخشید. چندی بعد، بنا بر مشهور، شوهر و فرزندان خویش را ترک کرد، و به قصد دیدار سید کاظم رشتی آهنگ عتبات نمود، ولی قبل از رسیدن قرةالعین، سید کاظم وفات یافت، و قرةالعین در منزل وی اقامت گزید، و به درس و بحث سید ادامه داد.

در هنگام ظهور دعوت سید علی محمد شیرازی، مشهور به باب، قرةالعین به وی گروید، و از او لقب طاهره یافت، و رسماً مبلغ عقاید باب شد. بدین سبب، متدینین کربلا به اعتراض پرداختند، و خانه‌ی سید کاظم را، که محل سکونت قرةالعین بود، سنگسار کردند، و سرانجام، والی عراق او را به بغداد تبعید کرد. قرةالعین در بغداد نیز به تبلیغات خود ادامه داد، و علمای شیعه را به مجادله دعوت کرد، چندان که باعث سر و صدای مردم شد، و به امر سلطان عثمانی، وی را از عراق به ایران تبعید کردند. قرةالعین، پس از بازگشت به ایران، در قزوین به نشر دعوت باب پرداخت. اما چون عمویش، حاجی ملا محمد تقی برغانی، مجتهد قزوینی و معروف به شهید ثالث، درین بین به دست طرفداران قرةالعین کشته شد، قرةالعین گریخت، و به ملا محمد علی بارفروشی، از مشاهیر بابیه و ملقب به قدوس، پیوست و به ارشاد همراهان وی پرداخت، و حتی در یک جا بی‌حجاب در حضور عامه‌ی بابیه سخن گفت. در واقعه‌ی قلعه‌ی طبرسی، با جنگندگان بابیه همراه و هماهنگ بود. عاقبت، بعد از واقعه‌ی قلعه‌ی طبرسی، در ۱۲۶۵ هق، در نور مازندران به دست اهالی دستگیر شد. او را به تهران بردند، و در خانه‌ی محمود خان کلانتر محبوس کردند. در ۱۲۶۸ هق، که بابیه نسبت به ناصرالدین شاه سوء قصدی کردند، و مورد تعقیب واقع شدند، قرةالعین را نیز در همان خانه خفه کردند، و در چاه افکندند. قرةالعین با تخلص طاهره شعر میگفت، و نمونه‌هائی از اشعارش باقی است.

قره‌باشلو (qara.bāšlu)، دهستان (جه ۷٬۰۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش چاپشلو، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)، دارای ۴۱ آبادی. مرکز دهستان و بخش چاپشلو است.

قره‌باغ (qara.bāq)، ده (جه ۲٬۵۱۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان انزل، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۷۵ کیلومتری ل رضائیه.

قره‌باغ، دهستان (جه ۱۱٬۵۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، دارای ۳۳ آبادی. مرکزش، ده ظفرآباد (zafar-ābād، جه ۱٬۳۹۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۲کیلومتری ج شیراز واقع است.

قره‌بغاز (qara.boqāz)، خلیجی کم‌عمق به طول ح ۱۶۰ کم و عرض ح ۱۳۷ کم، که شاخابه‌ای از دریای خزر شرقی در ساحل جنب ترکمنستان است. باریکه‌ی خشکی درازی آن را از دریا جدا میکند.

قره‌بلاغ (qara.bolāq)، ده (جه ۱٬۴۸۱ سنه ۱۳۴۵ هش). دهستان سلطانیه، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم، ۴۸کیلومتری غ زنجان، کنار راه آهن قزوین به زنجان.

قره‌بلاغ، دهستان (جه ۷٬۸۲۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)، ش فسا، دارای ۱۶ آبادی.

قره‌بوطه (qara.bute)، ده (جه ۲٬۰۸۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان زنجان رود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم، ۹۳کیلومتری ل‌غ زنجان و ۱۲کیلومتری راه آهن تهران به تبریز.

قره‌پاپاخ (qara.pāpāx) [ترکی، = سیاه‌کلاهان. (به مناسبت کلاهشان، که از پوست بره‌ی سیاه بود)]، مردمی ترک‌نژاد در ناحیه‌ی تفلیس، که در ح ۱۸۲۳ به ناحیه‌ی قارص (در ترکیه) و ناحیه‌ی سلدوز (در ایران) مهاجرت کردند. از آنها که به ترکیه رفتند بیش از نیمی سنی و بقیه شیعه بودند. آنها که به ایران آمدند همه شیعه بودند. عباس میرزا، در ازای تأمین ۴۰۰ سرباز سوار، ناحیه‌ی سلدوز را تیول آنها قرار داد. خانهای قره‌پاپاخ در خدمت ایرانیان صاحب مکنت شدند.

قره‌پاپاخ یا **قره‌پاپاق** (pāpāq)، ده (جه ۲۵۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ در ۲۷٫۵کیلومتری ل‌غ میاندوآب.

قره‌پشک (qara.pešk)، در اصطلاح کشاورزی محلی، انتقال حق استفاده از یک زمین به زارع برای زراعت بدون اینکه مالک از مالکیت خود صرف نظر کند.

قره‌پشلو: ← زنجان رود.

قره‌تپه (qara.tappe)، ده (جه ۱٬۵۹۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان تسوج، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۱ کیلومتری غ شبستر.

قره‌توره (qara.tavare)، دهستان (جه ۱۷٬۶۷۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش دیواندره، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ دارای ۵۳ آبادی. ناحیه‌ای کوهستانی و سردسیر است. رود قزل‌اوزن از ج آن میگذرد. کوه قره‌توره (ارتفاع قله‌اش ۲٬۱۹۷ متر) در ل‌ش آن ممتد است. راه شوسه‌ی سقز به سنندج از آن میگذرد.

قره‌تیکان، درختچه، ← سیاه تلو.

قره‌چای (qara.cāy) یا **قره‌سو** (su-)، رودی در قسمت مرکزی ایران. از سه شاخه تشکیل میشود؛ شاخه‌ی جنوبی (دوآب)، شاخه‌ی غربی (سیمینه‌رود)، و شاخه‌ی شمالی (مزدقانچای). شاخه‌ی جنوبی، که مهمترین آنها است، به دوآب (do'āb) موسوم است، و از جبهه‌ی شمالی کوههای بختیاری در ج شهرستان اراک سرچشمه گرفته در امتداد ل‌ج از پل دوآب میگذرد، و پس از عبور از دهستان شرا، وارد شهرستان همدان میشود، و در ح ۴۰کیلومتری جنوب رزن، سیمینه‌رود به آن میریزد. سپس در امتداد غ‌ش از دهستان رودبار

شهرستان تفرش میگذرد، و وارد شهرستان ساوه میشود، و در حدود ۲۰کیلومتری جنوب غرب شهر ساوه از بند شاه عباس (← ساوه) میگذرد. در شهرستان ساوه، رود مزدقانچای در اراضی دهستان مزدقانچای به آن میریزد. پس از آن، قره‌چای وارد شهرستان قم میشود. در ل شهر قم، در دهستان قمرود، در پل دلاک (pole dallāk)، قمرود به آن ملحق میشود. سپس، قره‌چای به کویر مسیله (← قم، دریاچه‌ی) میریزد.

قره‌چای-چرکس: ← کاراچای-چرکس.

قره‌چپق (qara.copoq)، ده (جمع ۲٬۸۵۰ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان بناجو، بخش بناب، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴کیلومتری جنوب غرب بناب.

قره‌چمن، آبادی، آذربایجان، ← عباسی.

قره‌خلیل (qara.xalil)، شهرت **خیرالدین خلیل ابن علی،** ف ۷۸۹ هق، از رجال و وزرای دولت عثمانی. وی سرسلسله‌ی خاندان چندرلی (cen-derli) یا جندرلی (jandarli) بود، که از ح ۷۵۰ تا ۹۰۵ هق در دولت عثمانی مقامی شامخ داشت، و پنج تن از اعضای آن به مقام وزیری اعظم رسیدند. قره‌خلیل منصب قضا داشت، و سلطان مراد I، کمی پس از جلوس، او را به سمت جدید التأسیس قاضی عسکر منصوب کرد، و بعداً وزارت داد. وی نخستین وزیر اعظم در دولت عثمانی محسوب است. در فتوحات عثمانی در تراکیای غربی، مقدونیه، و تسالی نقش عمده‌ای داشت، و در ۷۸۷ هق وارد آلبانی شد. تأسیس ینی‌چری به او منسوب است.

قره‌دنیز: ← دریای سیاه.

قره‌سو، رود، ترکیه، ← فرات، قسمت ۱.

قره‌سو (qara.su)، رودی در خراسان غربی که از ارتفاعات بجنورد سرچشمه گرفته، ابتدا به جانب ج جریان یافته سپس در امتداد چ‌غ جاری، و به رود جوین پیوسته وارد کویر نمک میشود، در اینجا با رود کال‌شور (← سبزوار، شهر) یکی شده به نام قلعه موره (qal'e mura) یا آب ابریشم خوانده میشود.

قره‌سو، رود، غ ایران. از کوههای شاهو در ناحیه‌ی روانسر سرچشمه میگیرد، در اراضی آبادی دوآب رود رازآور به آن ملحق میشود، در دهستان ماهیدشت، در کنار آبادی جامه‌شوران، ۳۲کیلومتری چ‌ش شهر کرمانشاه، به رود **گاماساب** میریزد (← صیمره، رود).

در ۱۳۱۸ هش سدی به طول ۲۰ متر در نزدیکی آبادی روانسر بر روی آن احداث شد. در ۱۳۳۲ هش در دوآب، بر روی رود قره‌سو، یک ایستگاه آبشناسی تأسیس شد.

قره‌سو، رود، ل ایران، در شهرستان گرگان. در نواحی شرقی حومه‌ی شهر گرگان سرچشمه گرفته ابتدا به طرف ل جاری میشود، و سپس در جهت ش‌غ از نواحی کتول، پهلوی‌دژ، حومه‌ی گرگان، و بندر شاه میگذرد، و نزدیک آبادی سیاه‌آب (قره‌سو) با دلتائی به خلیج گرگان میریزد. راه آهن تهران به گرگان از روی پل آهنی نزدیک آبادی سیاه‌آب میگذرد. پل قرنجیک، در ۱۵کیلومتری ل شهر گرگان، بر رود قره‌سو ساخته شده، و در ۸کیلومتری ش آن پل دیگری به نام حاجی (بنای ۲۳مین سال سلطنت ناصرالدین شاه) قرار دارد. آبادی **قره‌سو** یا **سیاه‌آب** (جمع ۷۹۷ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش) در ۷کیلومتری چ بندر شاه در طرفین رود قره‌سو واقع است، شیلات در آن تأسیساتی دارد.

قره‌سو، رود مرکزی ایران، ← قره‌چای یا قره‌سو.

قره‌سو (qara.su)، یا **دره‌رود** (darre.rud)، رود، آذربایجان شرقی (استان سوم)، از ریزابه‌های رود ارس. از شهرستانهای اردبیل، مشکین‌شهر و اهر میگذرد، رود اهرچای (← اهر، شهرستان) در ارسباران از غ به آن میپیوندد، در غ دهستان مغان، در اراضی آبادی اصلاندوز، به رود ارس میریزد. در سال ۱۳۲۸ هش ایستگاه آب‌شناسی بر رود قره‌سو در اراضی آبادی تشیران تأسیس شد.

قره‌سی (qarasi) [در اصل ظاهراً قره‌عیسی]، ولایت سابق دولت عثمانی، ل‌غ ترکیه‌ی کنونی در آسیا، کنار دریاهای مرمره و ازه، تقریباً مطابق ناحیه‌ی قدیم موسیا. این ناحیه در قرن ۷م هق قلمرو سلسله‌ی ترکمن **قره‌سی** بود، که اولین سلسله‌ای در آسیای صغیر بود که در مقابل عثمانیها از پای درآمد. مؤسس سلسله، قره‌سی، از اتباع سلطان غیاث‌الدین مسعود سلجوقی بود، که ایالت موسیا را از دولت بیزانس گرفت، و به قره‌سی داد. اخبار مربوط به تاریخ سلسله‌ی قره‌سی متفاوت است. سلسله را اورخان برانداخت.

قره‌شیران (qara.širān)، ده (جمع ۱٬۱۳۷ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کورائیم، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۶کیلومتری چ‌غ اردبیل.

قره‌ضیاءالدین، بخش سابق، ← چای‌پاره.

قره‌طغان، مازندران، ← قره‌طقان.

قره‌طقان یا **قره‌طغان** (qara.teqān)، دهستان (جمع ۳۱٬۹۶۶ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۸۳ آبادی؛ مرکزش تکا. از ل به خلیج میان‌کاله محدود است. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد.

قره‌قاط (qara.qāt)، میوه‌ی درختچه‌ای از جنس واکسینیوم ویتیس (*Vaccinium vitis*)، که دانه‌های قرمز رنگ آن پس از خشک شدن سیاه میشود. در پزشکی به کار میرود.

قره‌قشلاق (qara.qešlāq)، ده (جمع ۱٬۶۶۶ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لکستان، بخش حومه‌ی شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۹کیلومتری ش شاهپور.

قره‌قوروت (qara.qorut)، ماده‌ی چسبنده و خمیری تیره‌رنگ، که از تغلیظ آب ماست جوشیده‌ی حاصل در کشکسازی به دست میآید. قره‌قوروت شامل مقدار زیادی اسید لاکتیک، املاح معدنی، و لاکتوز است. قره‌قوروت مزه‌ی ترش مطبوعی دارد، و به عنوان چاشنی غذا به مصرف میرسد. گاه نیز به قره‌قوروت کمی آرد میافزایند، و آن را به صورت گوی درآورده در آفتاب خشک میکنند.

قره‌قوش (qara.quš)، ده (جمع ح ۲٬۳۴۵ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سهرورد، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم، ۱۸کیلومتری چ‌غ قیدار.

قره‌قوش[1]، ورم استخوانی مفصل خرگوشی اسب. احتمالاً نقص ساختمانی مفصل و ضربت و کار زیاد در پیدایش ورم، که نتیجه‌ی آن لنگی دام است، مؤثر میباشد.

قره‌قویون (qara.qoyun)، دهستان (جمع ۱۲٬۸۶۳ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۵۶ آبادی. ساکنین از طایفه‌ی قره‌قویون و بیشتر از اهل حق‌اند. مرکزش، تازه‌کند (tāzekand؛ جمع ۸۹۰ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۳کیلومتری چ‌ش ماکو است.

قره‌قیه (qara.qaye)، ده (جمع ۱٬۵۳۳ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشکین شرقی، بخش حومه‌ی شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۸کیلومتری ل‌ش خیاو (مشکین‌شهر).

قره‌کلیسا (qara.kelisā)، کلیسای ارمنی در ناحیه‌ی **به‌به‌جیک** بخش سیه چشمه، چ‌غ شهرستان ماکو، آذربایجان غربی. نام اصلی آن کلیسای طاطاؤوس یا وانک طاطاؤوس (vānake tātāus) است. در ۶۴۴ یا ۶۴۵ هق تجدید بنا شد. فرمان حمایت شاه عباس I صفوی از ارامنه زینتبخش درِ آن است. عباس میرزا ولیعهد تزیینات سنگی جالبی بر آن افزود.

روایات محلی ارامنه بنای کلیسا را به قدیس طاطاؤوس (← یهودای حواری)، از حواریون عیسی مسیح، نسبت میدهند، که گویند در حدود نیمه‌ی قرن اول میلادی از خاک عراق به آذربایجان رفت، و در محل قره‌کلیسا صلیبی برافراشت، و به تبلیغ دین مسیح پرداخت، و در همان جا شهید شد. از سال ۱۹۵۴، ارامنه همه‌ساله، در اواخر تیر ماه یا اوایل مرداد ماه، به زیارت این کلیسا میروند. باید دانست که، بر طبق روایات ارامنه، ورود مسیحیت به ارمنستان به وسیله‌ی بعضی از حواریون عیسی مانند قدیس طاطاؤوس و قدیس برتولماوس بوده، ولی محقق شده است که این افسانه مأخوذ از روایات یونانی است، و بعدها وارد ادب ارمنی گردیده (← ارمنی، کلیسای).

قره‌کهریز (qara.kahriz)، دهستان (جمع ۳۰٬۴۲۴ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش سربند، شهرستان اراک، (فعلا) استان مرکزی (تهران)، دارای ۵۱ آبادی. در بعضی دهات آن ارامنه سکونت دارند. محصول عمده‌اش چغندر قند برای کارخانه‌ی قند شازند است.

قره‌مان[2] (qaramān) [به نام سلسله‌ی ترکمن **قره‌مان اوغلو**]، نام قدیم آن **لارنده** (lāranda)، شهر (جمع ۲۱٬۶۶۰)، چ‌ش ولایت قونیه، چ‌غ ترکیه‌ی مرکزی در آسیا، در دامنه‌ی شمالی جبال توروس، از تاریخ باستانی آن چندان اطلاعی در دست نیست پردیکاس آن را گرفت. بعداً مرکز دریازنان ایسور- ریائی شد. تاریخ تصرف آن به دست سلاجقه معلوم نیست. در اوایل قرن ۱۳م به تصرف صلیبیون درآمد، اما در ۱۲۱۶ (۶۱۲ یا ۶۱۳ هق) در دست سلطان عزالدین کیکاوس بود. بهاء ولد مدت ۷ سال در لارنده اقامت کرد، و پسرش مولانا جلال‌الدین رومی در ۶۲۲ هق در آنجا ازدواج کرد، و سلطان ولد در ۶۲۳ هق در آنجا به دنیا آمد. لارنده در عهد سلسله قره‌مان اوغلو اهمیت فراوان یافت، و در اوایل قرن ۱۴م پایتخت آنان شد. در ۱۴۶۷ سلطان محمد II عثمانی آن را گرفت، و در ۱۴۸۶ سلطان بایزید II آن را به قلمرو عثمانی ملحق کرد. آثاری از عهد سلسله‌ی قره‌مان اوغلو دارد.

قره‌مان، کریم‌الدین (karimo'd.din qaramān)، ف ۶۶۰ هق، مؤسس سلسله‌ی قره‌مان اوغلو. پدرش نوره صوفی (nura sufi) از مشایخ صوفیه بود.

---

(۱) spavin (۲) Karaman; Caraman

گفته‌اند که وی به حیله قلعه‌ی سلفکه (← سلوکیه) را گرفت، و سلطان سلجوقی این قلعه را به تیول به پسرش کریم‌الدین بخشید. معروف است که او را به فرمان سلطان به زهر کشتند.

قرمان اوغلو (qaramān oqlu)، مهمترین سلسله از سلسله‌های گوناگون ترکمن که، پس از تجزیه‌ی (اواخر قرن ۷م هق) مملکت سلاجقه‌ی روم، در آسیای صغیر بر آمدند، و مدتی جدیترین رقیب دولت عثمانی بودند. طایفه‌ی قرمان احتمالا از طوایف سالور بودند، و مسکن و (بعداً) پناهگاه آنها ناحیه‌ی کوهستانی بسیار صعب العبوری در لغ کوههای توروس بر مرز بین کیلیکیا و لوکائونیا بود، که شهر ارمنک (ermenak، در ولایت قونیه) در آن قرار داشت. این شهر اصلا جزء ارمنستان صغیر بود، و در ۶۲۵ هق سلطان علاءالدین کیقباد I آن را فتح کرد، و بعداً مقر سلسله‌ی قرمان اوغلو شد، و از آنجا بود که این سلسله، پس از سقوط دولت سلاجقه‌ی روم، به طرف ج، به تسخیر لارنده (که به قرمان موسوم شد) و قونیه پرداختند.

مؤسس سلسله‌ی قرمان اوغلو ← کریم‌الدین قرمان نام داشت، و در اواسط قرن ۷م هق مختصر استقلالی داشت. کمی بعد از وفات وی، پسرش محمد قرمان اوغلو به فعالیت پرداخت، و قونیه را گرفت. از کارهای اداری مهم او این بود که، برای نخستین‌بار، زبان ترکی را، به جای فارسی، زبان رسمی قرار داد. وی عاقبت در جنگ با مغول و سپاهیان سلجوقی کشته شد (احتمالا ۶۷۵ هق). محمد امیر مستقلی نبود، بلکه مطیع سلطان بیبرس، پادشاه مصر، بود. چندسالی بعد، محمود بگ (پسر یا برادر محمد) دولت قرمان اوغلو را تجدید کرد. وی ظاهراً قونیه را گرفت، و در ۷۰۸ هق بکلی استقلال یافت، اما در ۷۱۹ هق ← امیر چوپان او را از قونیه بیرون راند، و وی به ارمنک پناه برد. در باره‌ی فرمانروایان این سلسله پس از محمود اطلاعات دقیق و روشنی در دست نیست. آنچه معلوم است این است که در اوج قدرت خود بر نواحی یامفولیا، لوکائونیا، قسمتهائی از کیلیکیا، کاپادوکیا، و فریگیا فرمان میراندند. با امرای ارمنستان صغیر و شهسواران رودس، و مخصوصاً با عثمانیها، بارها جنگیدند. در ۸۷۲ هق سپاهیان سلطان محمد II عثمانی قونیه را گرفتند، و در ۸۷۴ هق (۱۴۶۹ یا ۱۴۷۰) سلسله‌ی قرمان اوغلو عملا منقرض شد، اگرچه، پس از آن، سه تن از این خاندان حکومت اسمی داشتند.

قرمانلی (qaramānli)، نام خاندانی که در ۱۷۱۱–۱۸۳۵ با عناوین بی (← بگ) یا پاشا تقریباً با استقلال کامل بر ناحیه‌ی طرابلس غرب حکومت کرد. مؤسس این خاندان **احمد قرمانلی**، که ظاهراً یکی از قول اوغلی‌ها بود، در ۱۷۱۱ (۱۱۲۳ هق) از غیبت پاشای وقت استفاده کرده قدرت را در دست گرفت، و برای تحکیم وضع خود، فرمانی با عنوان بیگلربیگی از سلطان احمد III عثمانی خرید. برادر خود را به حکومت برقه فرستاد، و استحکامات شهر طرابلس را از نو بنا کرد. مهمترین عضو خاندان قرمانلی **یوسف بی** (yusof bey، حکومتش ۱۷۹۵–۱۸۳۵) بود، که استحکامات شهر طرابلس را تکمیل کرد، و بحریه‌ای تاسیس کرد که با آن از سوئد باج میگرفت. نهانی با ناپلئون موافقتنامه‌ای تنظیم کرد، و در برابر پرتقالیها مقاومت نمود. یوسف با امریکائیها نیز مجبور به جنگ شد، و عاقبت در پیمانی تعهد کرد (۱۸۰۵) که مسیحیان را به بردگی نگیرد. دریازنی و برده‌فروشی از مهمترین منابع درآمد حکام قرمانلی بود، و وقتی که، بر اثر فشارهای دولت‌های اروپائی، دریازنی نیز موقوف شد، یوسف مالیاتهای گوناگون وضع کرد. مردم شوریدند، و یکی از نوادگان او را به حکومت برداشتند. درین میان، دولت عثمانی از موقع استفاده کرد، و با کومک نهانی انگلستان طرابلس را گرفت (۱۲۵۱ هق). یوسف دستگیر و زندانی شد.

قرمانی محمد پاشا (qaramāni mohammad pāšā)، ف ۸۸۶ هق، مورخ و وزیر اعظم عثمانی در عهد سلطان محمد II. در ۸۸۳ هق به وزارت اعظم رسید، و در روز بعد از وفات سلطان محمد به دست ینی‌چریهای شورشی در استانبول به وضع فجیعی مقتول شد. قرمانی محمد پاشا از نسل مولانا جلال‌الدین رومی بود. با تخلص نشانی (nešāni) شعر میگفت. در فن انشا مهارت تام داشت. از آثارش کتابی در تاریخ دولت عثمانی است.

قرمصطفی پاشا (qaramostafā pāšā)، نام دو تن از وزرای اعظم دولت عثمانی. ۱– ف ۱۰۵۳ هق، در ۱۰۴۷–۵۳ هق وزیر اعظم بود. مردی لایق بود. به امر سلطان ابراهیم I اعدام شد. ۲ – ۱۰۴۴–۱۰۹۵ هق، در ۱۰۸۷ هق (۱۶۷۶)، در سلطنت سلطان محمد IV، به وزارت اعظم رسید. مردی بی‌انصاف، بیرحم، و آزمند بود، و جز جنگ خیالی در سر نداشت. در اواخر تابستان و پاییز سال ۱۶۸۳ به جنگ با اطریش پرداخت، و وین را محاصره کرد، و چیزی نمانده بود که شهر را تصرف کند که قوای امدادی آلمانی و لهستانی فرارسیدند، و وی با باقیمانده‌ی قوای خود مجبور به فرار شد، و در دسامبر ۱۶۸۳ به امر سلطان اعدام گردید. مساجد متعدد بنا کرد.

قره‌نی[1] (qara.ney) یا **کلارینت**[1] (klārinet، از فنـ)، ساز بادی چوبی یک‌قمیشی ارکستر، که با سوراخها و شستیهائی که بر لوله‌ی استوانه‌ای آن تعبیه شده نواخته میشود (شکل). چون قمیش یک

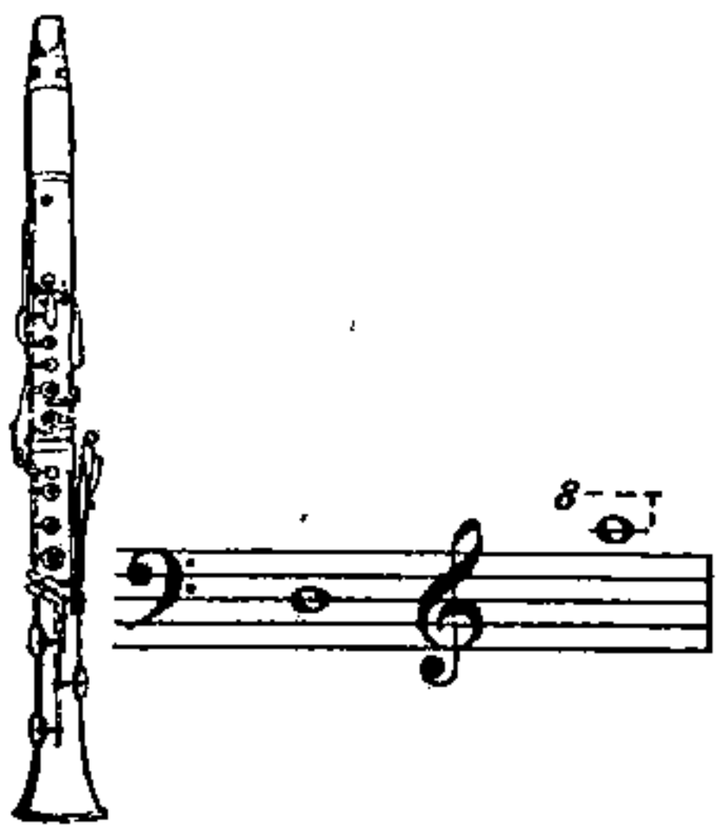

طرف لوله را میبندد، قره‌نی از جنبه‌ی صوتی تابع قوانین مربوط به لوله‌های بسته است (← لوله‌های صوتی)، صدای حاصل از آن یک اکتاو بمتر از لوله‌ی بازی همطول خود میباشد. قره‌نی ارکستر دارای وسعتی قریب ۴ اکتاو است.

گوینده قره‌نی در ح ۱۶۹۰ در نورمبرگ اختراع شد، ولی سازهای ابتدائی مشابه آن از قدیم الایام وجود داشته است. در ۱۸۴۲ در ساختمان قره‌نی تجدید نظر شد، و اصلاحاتی در آن به عمل آمد. سازهای خانواده‌ی کلارینت در ارکسترهای موسیقی نظامی به کار میروند، و نقش آنها از این لحاظ مانند نقش ویولن در ارکسترهای سمفونیک است.

قره‌نی باس[2] یک اکتاو بمتر از کلارینت معمولی میباشد.

قره‌ورن (qara.veran)، ده (جه ۲°۵۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۳کیلومتری جنوب میاندوآب.

قره‌یازجی (qara.yāzeji)، رهبر شورشی در آسیای صغیر که از ۱۵۹۹ تا ۱۶۰۲ ادامه داشت. نام اصلی وی عبدالحلیم بود، و ریاست سکبانان (دسته‌ای از سربازان ینی‌چری) را داشت. پیروان وی کردها، ترکمنها، و گروه بزرگی از سربازان مجارستان بودند، که از بدرفتای صدر اعظم وقت گریخته و به او پیوسته بودند، و به همین جهت "فراریان" نامیده میشدند. قره‌یازجی نخست رها (← ادسا) را به تصرف درآورد (۱۰۰۸ هق)، اما بعد به محاصره‌ی سپاهیان سلطان عثمانی درآمد و عاقبت تسلیم شد. متعاقباً حکومت آماسیا به او واگذار شد، ولی چندان پیرحمی کرد که مردم با اموال خود به کوهها پناه بردند. بار دیگر گرفتار حمله‌ی سپاهیان سلطان شد، و به شفاعت دیگران و قسم یاد کردن به اینکه دیگر شرارت نکند، مورد عفو قرار گرفت، و حکومت یافت. این دفعه نیز به همراهی برادرش دلی حسن (dali، ← دیوانه) سر به طغیان برداشت و با ۲۰°۰۰۰ پیروان خود پاشاهای سابق بغداد و دمشق را که به مقابله‌ی او آمده بودند شکست داد. عاقبت شورشیان شکست خوردند (شوال ۱۰۱۰ هق، ← آوریل ۱۶۰۲) و به کوهها گریختند. در رمضان همین سال قره‌یازجی درگذشت، و جنبش را، برای آنکه به دست دشمن نیفتد و سوزانده نشود، پیروانش پاره پاره کردند و در جاهای مختلف به خاک سپردند.

قره‌یلوک: ← قراعثمان.

قریب (qarib)، شهرت **عبدالعظیم گرکانی** (gara-kāni)، ۱۲۵۷–فروردین ۱۳۴۴ هش (رمضان ۱۲۹۶–ذیقعده‌ی ۱۳۸۴ هق)، استاد زبان و ادبیات فارسی، که سهم بزرگی در ترویج تدریس زبان فارسی و دستور این زبان دارد. در گرکان اراک متولد شد، و مقدمات زبانهای فارسی و عربی را در مولد خود آموخت. در ۱۳۱۱ هق به تهران آمد، و به فراگرفتن اطلاعات عمومی و تکمیل تحصیلات خود پرداخت. در ۱۳۱۷ هق در مدرسه‌ی علمیه به تدریس زبان فارسی مشغول شد، و پس از آن در مدرسه‌ی نظام، مدرسه‌ی سیاسی، مدرسه‌ی ایران و آلمان، دارالفنون، دار المعلمین، بنگاه وعظ و خطابه، دانشکده‌ی ادبیات، و دانشسرای عالی تدریس کرد، و در ۱۳۰۶–۱۱ هش افتخار تدریس به ولایتعهد وقت را داشت.

هنگامی که قریب تدریس را آغاز کرد در

(۱)clarinet (۲)bass clarinet

مدارس به زبان فارسی اعتنائی نمیشد، و متون مناسب برای تدریس این زبان به محصلین در دسترس نبود یا اصلا وجود نداشت و از آثاری مانند دستور سخن میرزا حبیب اصفهانی استفاده نمیشد. وی به رفع این عیب بزرگ همت گماشت، و ابتدا قواعد فارسی (در سه دوره) را به سبک دستورهای زبان السنه‌ی اروپائی تدوین کرد. پس از آن، دستور زبان فارسی (در ۴ جلد) را تألیف کرد. دوره‌ی فرائد الادب وی، که منتخباتی از نظم و نثر اساتید زبان فارسی است، سالها در مدارس تدریس میشد. از آثار دیگرش کتاب تاریخ برامکه است، و تألیفات دیگر هم دارد. به علاوه، کتابهای کلیله و دمنه، گلستان، و بوستان را با حواشی و تعلیقات به طبع رسانید.

عبدالعظیم قریب حد ۵۸ سال از عمر خود را صرف تدریس و تألیف و خدمات فرهنگی کرد. وی مردی فروتن، وظیفه‌شناس، و تا سرحد وسواس وقتشناس بود. نامش همواره با تاریخ دستور زبان فارسی همراه خواهد بود.

قریب، بحر (bahre qarib)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار دو بار مفاعیلُ مفاعیلُ فاعلاتن (از اصل مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن به زحاف **کف** پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند

خداوند جهان‌بخش راد عادل
شهنشاه جوانبخت فرد کامل
(– – U – /U – – U/U – – U).

قریب گرکانی (qaribe garakāni)، شهرت **حاجی میرزا محمد حسین**، ملقب به **شمس‌العلما** (-šam-so'l.'olamā)، ۱۲۶۲–۱۳۴۵ هق، فرهنگی ایرانی و از اساتید فقه و اصول و حدیث و تفسیر، متـ گرکان. سفرهائی به هند، قفقاز، ترکستان، استانبول، و حجاز کرد، و در تهران در مدارس علمیه و نظام و سیاسی و دارالفنون مدرس فقه و ادبیات فارسی و عربی بود. در ۱۳۳۲ هق مستشار دیوان عالی تمیز شد، ولی تدریس را همچنان ادامه میداد. در تهران درگذشت. از آثارش کتاب ابدع البدایع است، که از کتب مفصل در علم بدیع به زبان فارسی است.

قریش (qorayš)، قبیله‌ی معروف عرب عدنانی، که پیغمبر اسلام و بیشتر مردان بزرگ صدر اسلام و خلفای راشدین و بنی امیه و بنی عباس بدان متعلق بودند. قریش پیش از ظهور اسلام بر مکه مسلط شده بودند، و تولیت خانه‌ی کعبه با ایشان بود، و عمدةً از راه تجارت زندگی میکردند. نسب قبیله‌ی قریش به فهر (یا قریش) ابن مالک ابن نضر (fehre 'bne māleke 'bne nazr) میرسد، و بعضی گفته‌اند که نسب قریش از نضر شروع میشود. برای اجداد قریش جدول ص ۱۰۷۴ و برای بطون آن شجره‌ی ص ۲۰۴۵ دیده شود.

قبیله‌ی قریش به دو قسمت عمده تقسیم میشدند، قریش بطاح (betāh) و قریش ظواهر (zavāher). قریش بطاح در خود شهر مکه و دره‌ی بطحاء مستقر بودند، و نام بطاح و مخصوصاً ابطحی (abtahi) که در نسبت حضرت رسول گفته میشود به همین مناسبت است. بطون (← عرب، قسمت ۴) یا طوایف مهم قریش بطاح عبارت بودند از ده بطن بنی امیه، بنی نوفل، بنی زهره، بنی مخزوم، بنی اسد، بنی جمح، بنی سهم، بنی هاشم، بنی تیم، و بنی عدی. بیشتر مردان بزرگ آغاز اسلام از این ده بطن هستند. مثلا، عمر ابن الخطاب از بطن بنی عدی، عمرو ابن العاص از بنی سهم، عثمان ابن مظعون از بنی جمح، ابوبکر ابن ابوقحافه از بنی تیم، خالد ابن ولید از بنی مخزوم، عبدالرحمان عوف و سعد ابن ابی وقاص از بنی زهره، خدیجه (زن پیغمبر) و زبیر ابن العوام از بنی اسد، عثمان ابن عفان و خلفای اموی از بنی امیه، و خود حضرت رسول و علی ابن ابی طالب و ائمه‌ی شیعه و بنی عباس از بنی هاشم هستند. البته، بطون دیگری از قریش بطاح هم بوده‌اند، از قبیل بنی عبدالدار و بنی المطلب (غیر از بنی عبدالمطلب، خاندان حضرت رسول)، که از جمله‌ی این بنی المطلب است امام محمد ابن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعی.

قریش ظواهر در خارج مکه سکنی داشتند، و ظاهراً با بعضی قبایل مجاور مخلوط شده بودند، و همچنانکه قریش بطاح به بازرگانی معروف بودند، قریش ظواهر نیز به شجاعت و دلیری اشتهار داشتند.

کسی که قریش را به ریاست مکه و تولیت خانه‌ی کعبه رسانید و مقام سیاسی قریش را در عربستان بالا برد قصی ابن کلاب است، که قبیله‌ی خزاعه را از مکه خارج کرد، و قریش را بر آن مستولی ساخت، و دار الندوه را بنا نهاد. قبایل بدوی اطراف مکه ریاست قریش را بر مکه و خانه‌ی کعبه شناختند، و قریش، با اشتغال به امر تجارت میان سوریه و عربستان، از صورت یک قبیله‌ی بیابانگرد به شکل قبیله‌ی ثروتمند مستقری درآمد، و کفایت و حلم و مهارت سیاسی ایشان معروف شد.

تاریخ قریش بعد از هجرت در حقیقت همان تاریخ اسلام است. پس از مبعوث شدن محمد به رسالت، قریش سخت به مخالفت با آن حضرت اقدام کردند. برای تفصیل ← محمد (قسمت ۱۲ و غیره). با مهاجرت حضرت رسول به مدینه، عده‌ی زیادی از قریش (ایمان‌آورندگان نخستین یا مهاجرین) به مدینه روی آوردند، و پس از فتح مکه، مهاجرت قریش و مخصوصاً مردان برجسته‌ی ایشان، از قبیل ابوسفیان، معاویه، و عباس، به مدینه ادامه یافت، و عاقبت مقام معنوی قریش در تمام عربستان بالاتر از همه قرار گرفت.

مهارت سیاسی قریش، و قرابت ایشان با حضرت رسول، و وجود مردان کافی و بسیار برجسته در میان ایشان، سبب شد که در رقابت برای احراز جانشینی حضرت رسول پیروز شوند، و این مقام را بدون چون و چرا به خود منحصر سازند. بدین گونه، در طی قرنهای دراز، قریش ریاست سیاسی و معنوی جامعه‌ی اسلامی را به دست گرفتند (← امویان؛ عباسیان. برای سلسله‌های از نسل علی ابن ابی طالب جدول مقاله‌ی شیعه در ص ۱۵۳۳ دیده شود). پس از وفات پیغمبر ص، شهر مدینه تقریباً به همان اندازه‌ی شهر مکه مرکز قریش شد.

زبان قرآن مجید، که زبان حضرت رسول و قریش بود، در نتیجه‌ی توسعه و بسط دین اسلام زبان ادبی و علمی و سیاسی دنیای اسلام شد، و آن لهجه به عنوان فصیحترین لهجات و لغات عربی شناخته شد. با وجود این، مردم نواحی دیگر عربستان، مخصوصاً اهل نجد، قریش را دارای ذوق ادبی نمیشناختند، و میگفتند قریش در عهد جاهلیت حتی یک شاعر بزرگ هم نداشته است، و فقط در زمان بنی امیه، با ظهور عمر ابن ابی ربیعه، قریش توانست به وجود شاعری بزرگ مباهات کند.

قریش، القاب، کتاب؛ ← کلبی.

قریش، سوره‌ی (sureye qorayš)، سوره‌ی ۱۰۶م قرآن، مکی، ۴ آیه، در یادآوری به قریش که با نعمتی که نصیب آنان شده خدای کعبه را بپرستند.

قریظه، بنی (bani qorayza) یا **بنو قریظه** (banu)، یکی از سه قبیله‌ی یهودی ساکن یثرب (مدینه) در آغاز اسلام (دو قبیله‌ی دیگر ← بنی قینقاع و ← بنی نضیر). این قبیله مشتمل بر دو شاخه‌ی بنی کعب و بنی عمرو بود که بیرون شهر مدینه و در قسمت جنوبی آن زندگی میکردند. بنی قریظه و بنی نضیر با یکدیگر خویشی داشتند و با قبیله‌ی اوس همپیمان بودند. مانند دیگر یهودیان سخت با حضرت محمد دشمنی میکردند. میان ایشان و پیغمبر اسلام پیمانی بود، ولی آنان پنهانی با قریش ساختند تا بر مسلمانان بتازند (← محمد، قسمت ۲۳). حضرت رسول بیدرنگ مصمم به گرفتن انتقام از بنی قریظه شد. مسلمانان آنان را محاصره کردند. عاقبت، به حکمیت سعد ابن معاذ که از سران اوس بود، گردن نهادند و او چنان داوری کرد که جنگجویان بنی قریظه مقتول، زنان و کودکانشان اسیر، و اموالشان مصادره شود از مردان، جز چهار تن که اسلام آوردند، بقیه کشته شدند. این حادثه در تاریخ اسلام به غزوه یا وقعه‌ی بنی قریظه معروف است. آیات ۶۰ به بعد از سوره‌ی انفال و آیات ۲۶ و ۲۷ از سوره‌ی احزاب در قرآن اشاره به همین واقعه است. نیز ← محمد، قسمتهای ۳۴، ۳۱، و ۳۳.

قرینه، در ریاضیات؛ ← گروه، در اصطلاح ریاضی.

قرینه، در هندسه؛ ← تقارن.

قرینه‌ی صارفه؛ ← مجاز، در علم بیان.

قریه، آبادی؛ ← قجیره.

قریة اربع؛ ← حبرون.

قریة الخیر (qaryato 'l.xeyr)، دهستان (جمع ۴٬۲۲۲ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۶ آبادی. ساکنین از طایفه‌ی بهارلواند. مرکزش، ده‌خیر بالا (یا علیا؛ dehxeyre bālā, olyā؛ جمع ۲٬۸۶۱ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۷ کیلومتری جنوب داراب واقع است.

قریة العرب، کرمان، ← ده ناریان.

قزاق، بریگاد؛ ← بریگاد قزاق.

قزاقخانه (qazzāq.xāne)، سازمانی نظامی که ناصرالدین شاه قاجار در ۱۲۹۶ هق، بعد از بازگشت از فرنگ، از روی ترتیب قزاق روس (← قزاقها، در تاریخ روسیه) و تحت نظر صاحبمنصبان و امرای روسی برای کشیک مخصوص خود ترتیب داد، و بعداً تشکیلات آن توسعه یافت (← بریگاد قزاق). اولین فوج قزاق ایران تحت نظر دومنتویچ تشکیل شد، و بتدریج تعداد افراد و مخارج آن فزونی یافت، و ژنرالهای روسی، که قزاقخانه تحت نظر آنان بود، رفته رفته اختیارات زیاد کسب کردند. در واقعه‌ی مشروطه، قزاقخانه در حقیقت آلت مقاصد سیاست روسیه بود، و چون فرماندهان روسی آن حقوق خود را، از محل قروض ایران، مستقیماً از بانک استقراضی روس میگرفتند، توجه و اعتنائی به دولت نداشتند. توپ بستن مجلس و جنگ و ستیز با مجاهدین تبریز و قزوین در عهد محمد علی شاه از اسباب مزید وحشت و نفرت مردم از آنها شد. بعد از عزل محمد علی شاه قزاقخانه ضعیف شد. با وقوع کودتای سوم اسفند، ریاست دیویزیون قزاق به سردار سپه (← رضا شاه کبیر) رسید، و همین دیویزیون اساس ارتش متحد الشکل ایران شد.

شجره‌ی قریش

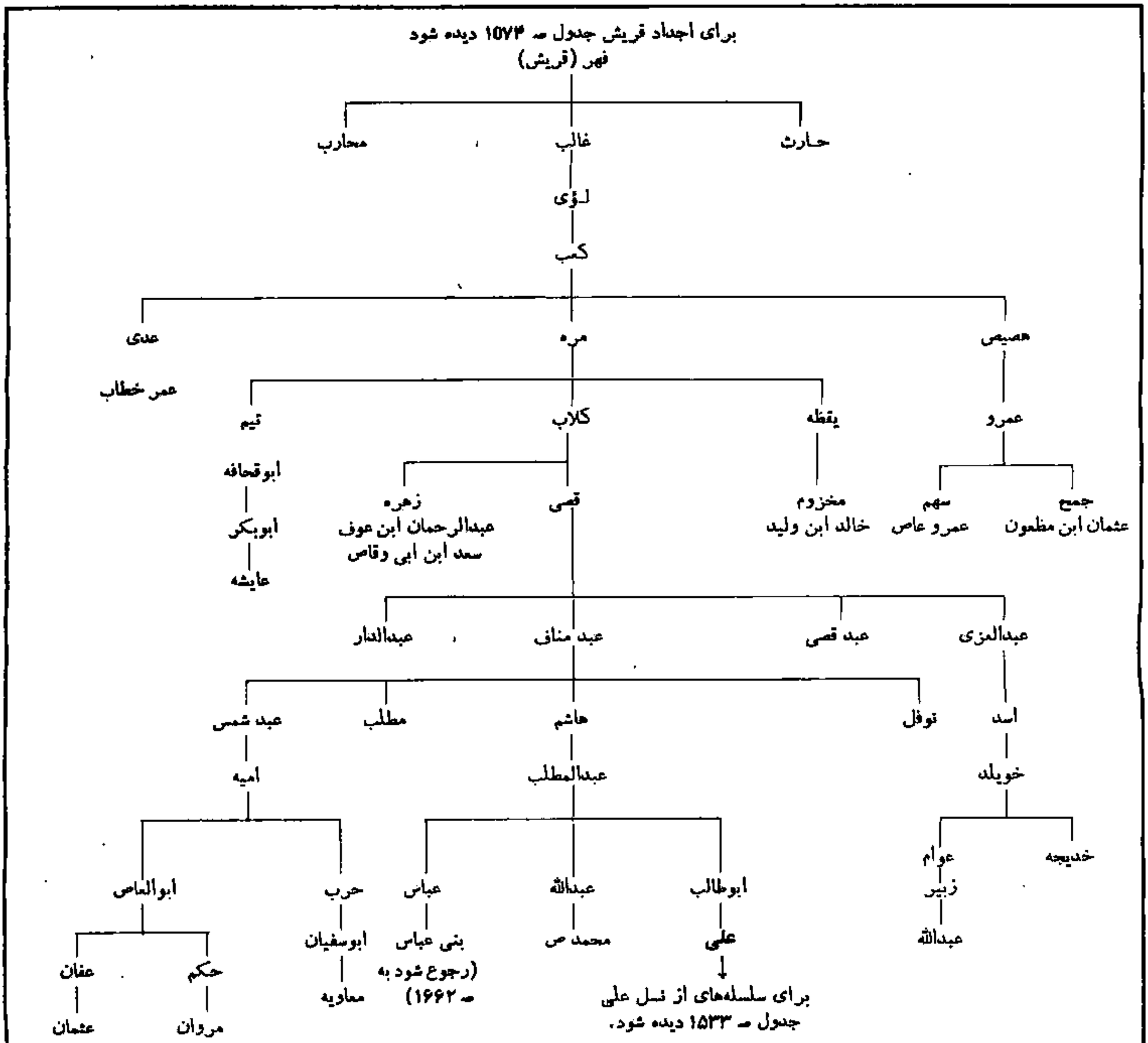

در جدول زیر نام آنهائی که قبلا تلفظشان در این کتاب نیامده ذکر شده است.

امیه	(omayya)	حکم	(hakam)	عدی	(adi)	محارب	(mohāreb)
تیم	(taym)	خویلد	(xovayled)	عفان	(affān)	مخزوم	(maxzum)
جمح	(jomah)	زهره	(zohra)	عمرو	(amr)	مروان	(marvān)
حارث	(hāres)	سهم	(sahm)	عوام	(avvām)	مره	(morra)
حرب	(harb)	عبد	(abd)	غالب	(qāleb)	مطلب	(mottaleb)
		عبدالدار	(abdo'd.dār)	فهر	(fehr)	نوفل	(nāfal)
		عبدالعزی	(abdo'l.ʿozzā)	کلاب	(kelāb)	هصیص	(hosays)
		عبد شمس	(abd šams)	لؤی	(loʿayy)	یقظه	(yaqaza)

قزاقستان[1] (qazzāqestān)، نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی قزاق**، جمهوری (۲٬۷۵۶٬۰۰۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۲٬۸۵۰٬۰۰۰)، جزء تجشه، در آسیای مرکزی. از حیث وسعت دومین جمهوری سازای تجشه (بعد از جمشسر) و از حیث جمعیت سومین جمهوری سازای تجشه (بعد از جمشسر و اوکرائین) است. از ل به سیبریه، از ش به چین، از ج به جمهوریهای قرقیزستان و ازبکستان و ترکمنستان، و از غ به دریای خزر محدود است. از شهرهای عمده‌اش آلما آتا (کرسی)، چیمکنت، سمیپالاتینسک، و بالخاش است. رشته‌های تین شان و آلتای از حاشیه‌ی جنوبی و شرقی آن میگذرند. قسمت مرکزی آن را استپ پهناور قزقیز و قسمت جنوبی آن را نواحی بیابانی اشغال کرده است؛ اوست اورت در جغ آن است. نیمه‌ی شمالی دریای آرال و تمام دریاچه‌ی بالخاش جزء آن است. رودهای عمده‌اش سیر دریا در ج، ایرتیش علیا در لش، و اورال سفلی در غ است، از رودهای دیگرش ایلی و چو میباشد. اقلیم آن در بیشتر نقاط بیابانی یا دارای بارش کم یا نامنظم است. از ۱۹۵۳ زراعت دیم در مرزهای شمالی آن توسعه یافته است. در نتیجه‌ی زراعت در این اراضی بکر، در سال ۱۹۶۱، سرزمین تسلینی کرای (tselini krāy) [روسی، = اراضی بکر] در آنجا تأسیس شد. دامپروری در قزاقستان اهمیت دارد. بیشتر پشم و دام تجشه و

(1) Kazakhstan

قسمت عظیمی از گندم آن در قزاقستان به عمل میآید. در فلات قزاق، که هستهی اصلی این سرزمین است، منابع معدنی مهم وجود دارد، و بیش از نیمی از مس، سرب، روی، نیکل، و نقرهی تجشد از اینجا به دست میآید. معادن زغال سنگ (← قرا-گاندا)، کروم، نفت و نیروگاههای برقابی آن نیز اهمیت دارد. تأسیسات صنعتی این ناحیه در حواشی آن واقع شده است. از مهمترین صنایع آن صنایع آهن و فولاد، ماشینسازی، و استخراج معدن، و صنایع شیمیائی و کائوچوئی است.

سکنهی قزاقستان را قزاقها، روسها، اوکرائینی-ها، ازبکها، روسهای سفید، و اویغورها تشکیل دادهاند. در باب منشأ قزاقهای قزاقستان ← قزاقها، مردم [این قزاقها را نباید با قزاق به معنی دیگر آن (← قزاقها، در تاریخ روسیه) خلط کرد]. سرزمین قزاقها در قرن ۱۳م به تصرف مغول درآمد، و مدتها تحت حکومت امرای محلی گوناگون بود، تا آنکه در طی سالهای ۱۷۳۰–۱۸۴۰ روسیه آن را تصرف کرد. در این زمان، قزاقهای قزاقستان را قرقیز میخواندند تا از خلط آنها با قزاقهای روسیه احتراز شود، و قرقیزها را قراقرقیز می-نامیدند. در ۱۹۱۹–۲۰، ارتش سرخ، پس از مغلوب کردن ارتش سفید، قزاقستان را اشغال کرد، و در ۱۹۲۰ این سرزمین به عنوان جشد خودمختار قرقیزستان سازمان یافت. در ۱۹۲۵ نامش به جشد خودمختار قزاقستان تبدیل شد، و در ۱۹۳۶ از جمهوریهای سازای تجشد گردید. دانشگاه آن در ۱۹۳۴ و آکادمی علوم آن در ۱۹۴۶ تأسیس شد.

قزاقها[1] (qazzāq.hā)، در تاریخ روسیه، مردمی گردنکش و جنگجو، که در روسیهی تزاری، در ازاء خدمات نظامی، از امتیازاتی برخوردار بودند. کلمهی قزاق اصلا ترکی است، و معانی گوناگون برای آن گفتهاند (حادثهجو، یاغی، کارگر آزاد، مرزنشین، و غیره). این نام نخستینبار در قرون وسطی به کسانی اطلاق شده است که از ممالک ترکی آسیای مرکزی به استپهای ل دریای سیاه گریختند تا، به جای بندگی، در حال بیابانگردی زندگی کنند. در ۱۳۸۶، که سلطنت لهستان و لیتوانی تحت لوای واحد درآمد، ناحیهای که امروز اوکرا-ئین خوانده میشود در معرض کشورگشائی لهستان قرار گرفت، و نظام جدیدی در اراضی متصرفی برقرار شد که دهقانان را مجبور میکرد تا برای اربابانشان کار کنند. جمعی از این دهقانان، به نواحی دورافتادهتر در جانب چش به زاپاروژیه [← ماوراء آبشارها (مقصود دنیپر سفلی است)] (نیز ← زاپاروژیه) فرار کردند، و آن از هستههای تشکیل یافتن کشور اوکرائین شد. این دهقانان فراری نیز به قزاق معروف شدند، و سپس، توسعاً، همهی دهقانان ناحیهی مرزی [یا اوکرائینا (← مرزی)] چش لهستان را قزاق نامیدند. بدین گونه بود که اوکرائینیها را در آغاز قزاق میخواندند، ولی، همهی قزاقها اوکرائینی نبودند، بلکه، بسیاری از آنها ترکنژاد و بعضی هم از نژادهای مختلط بودند. علاوه بر قزاقهای زاپاروژیه، جامعههای دیگر، عمدةً از دهقانان فراری، بر رود دون و ریزابههای آن تشکیل شد.

در قرن ۱۶م، آبادیهای قزاقان در استپهای اوکرائین در کنار رودهای دنیپر و دون وجود داشت. حادثهجویان، فراریان، و ناراضیان ملل مجاور این آبادیها را تأسیس کردند تا آزاد زندگی کنند، و از بیعدالتیها در امان باشند. در حوزهی هر دو رود، قزاقها کشورهائی بسیار نظامی تشکیل داده بودند که تحت رهبری سرکردگان انتخابی یا آتامانها (-ātāmān؛ روسی) اداره میشد. زندگی آنان زندگی پرماجرای مرزنشینان بود، و به جنگ و جدال، زراعت، شکار، و داد و ستد میگذشت، و بزودی از جهت سوارکاری شهرت بسیار یافتند. در هر بحران اقتصادی یا رواج ظلم و ستم در روسیهی تزاری، گروههای انبوه به سرزمینهای قزاقان پناه میآوردند، و در سلک آنها درمیآمدند. متدرجاً، آبادیهای قزاقان در دشت کوبان در ل قفقاز، در درهی ولگای سفلی، و در نواحی دیگر گسترش یافت.

از همان آغاز قرن ۱۶م، پادشاهان لهستان، برای حفظ قلمرو خود در مقابل تاتارها، نیروهای نظامی مرزی از قزاقان تشکیل دادند. در اواسط قرن ۱۷م، که اوکرائین بین روسیه و لهستان تقسیم شد، تزارهای روسیه روش سابق شاهان لهستان را ادامه دادند، و قزاقان اتباع خود را ابتدا برای دفاع از مرزها و سپس برای توسعهی قلمرو خود در ماوراء اورال، قفقاز، و دریای خزر به کار گرفتند. در عهد تزارهای اولیه، قزاقها گاه یاغی و گاه متحدینی پرارج بودند. فاتح سیبریه برای روسها قزاقی به نام یرماک بود. از طرف دیگر، در دوران آشفتگی روسیه در اوایل قرن ۱۷م، قزاقها بر ضد روسیه شورش کردند، و مسکو را در معرض تهدید قرار دادند، و لهستانیهای مهاجم را یاری کردند. در ۱۶۱۳، در پایان جنگ داخلی، سلسلهی رومانوف به وسیلهی قزاقها تأسیس شد. در اواخر قرن ۱۷م، در جنگ روسیه با لهستان و با ترکان عثمانی، قزاقها مکرر روسیه را یاری کردند. خملنیتسکی، سرکردهی قزاقهای زاپاروژیه، برای مستقل ساختن اوکرائین، متوسل به روسیه شد. پس از آن، این قزاقها به یاری لهستان و عثمانی در جنگ با روسیه اقدام کردند. همچنین، در ۱۶۶۷–۷۱، س. رازین، قزاقها و دهقانان را در درهی سفلای ولگا بر ضد تزار شورانید. از شورشیان معروف قرن ۱۸م مازپا است. اگرچه پطر کبیر قزاقان شورشی دنیپر و دون را مقهور کرد، به آنان آزادی اعطا نمود، مشروط بر اینکه در خدمت نظامی تزار بمانند. به همین جهت، هنگامی که سرفداری در روسیه رواج یافت، دهقانان قزاق از آن مصون ماندند. در اواخر قرن ۱۸م، کاترین II شورش عظیم دهقانان را که پوگاچوف در درهی سفلای ولگا برپا کرد مقهور ساخت. کاترین در راه روسیسازی اوکرائین، دژ مستحکم قزاقان زاپاروژیه را در رود دنیپر ویران کرد، و از آن به بعد این قزاقان در ساکنین آرام اوکرائین مستهلک شدند. اما، در اوایل قرن ۱۹م قزاقان دون با ناپلئون I در هجوم وی به روسیه شجاعانه جنگیدند.

به دنبال اصلاحات ارضی سال ۱۸۶۱، بعضی مزایای ارضی به قزاقان اعطا شد (۱۸۶۹)، و در مقابل، مقرر گردید که هر قزاق ذکور از سن ۱۸-سالگی به مدت ۲۰ سال در خدمت نظام باشد، و اسب و سلاح خود را خود تهیه کند. از آن به بعد، قزاقان متحدین پابرجای تزار شدند، و در سمت پلیس مستحفظ تزار شهرت یافتند، و در مواقع شورش، سوار بر اسب، با شلاق و شمشیر خود، در میان مردم انقلابی میتاختند. مع ذلک، در ۱۹۱۷، از حمله به شورشیان پتروگراد امتناع کردند، و این امر منجر به استعفای آخرین تزار روسیه شد. ناصرالدین شاه قاجار، در یکی از سفرهای خود، در قفقاز و ایروان از لباس و ترتیب قزاقان روسی به حدی خوشش آمد که خواست برای گشیک مخصوص خود دستهی قزاقی مانند قزاقان روسی تأسیس کند، و این امر منجر به تشکیل یافتن بریگاد قزاق در ایران شد.

در انقلاب کمونیستی روسیه، بیشتر قزاقها در جنگ داخلی ۱۹۱۸–۲۰ با ارتش سرخ جنگیدند. پس از سقوط ارتش سفید، حد ۳۰٬۰۰۰ قزاق از روسیه خارج شدند. در ۱۹۲۰، دولت روسیهی شوروی همهی مزایای قزاقها را لغو کرد. روسیهی شوروی از قزاقان متوحش بود، و آنها را از خدمت در واحدهای سوارهنظام ممنوع کرد. اما، در جنگ II، سوارهنظام مُدرن قزاقان تشکیل شد، که در نواحی جنگلی و باطلاقی با مهاجمین آلمانی جنگید. اگر-چه جامعههای قزاقان جزء سازمان اداری شوروی شده است، سنن و آداب آنها، مخصوصاً در نواحی رودهای دون و کوبان باقی مانده است.

آثار ادبی فراوان در شرح زندگی پرهیجان قزاقها هست، که از مشهورترین آنها تاراس بولبا (از گوگول) و قزاقها (از تولستوی) است.

قزاقها[2] (qazzāq.hā)، مردمی از نژاد آمیختهی ترکی و مغولی که عمدةً در قزاقستان شوروی و سینکیانگ چین زندگی میکنند. قزاقها در قرن ۱۵م از اختلاط ترکانی که در حوالی قرن ۸م به ماوراء النهر آمده بودند با مغولانی که در قرن ۱۳م به این ناحیه آمدند ناشی شدند. عدهی قزاقها در خاک شوروی حد ۳٬۶۰۰٬۰۰۰ (۷۷درصد آنها در قزا-قستان) و در سینکیانگ حد ۴۰۰٬۰۰۰ نفر میباشد.

قزاقها زندگی بیابانگردی چوپانی داشتند. اسب در میان آنها در درجهی اول اهمیت بود، و قزاقان ثروتمند هزارها اسب داشتند، اما احشام عمدهی آنها گوسفند و بز بود. با دست یافتن بر چراگاه-ها، جنبهی بیابانگردی آنان تخفیف یافت. در قرن ۱۹م، عدهی متزایدی از قزاقهای نواحی مرزی به کشت بعضی از غلات پرداختند. بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، قزاقهائی که ثروتمند بودند با احشام خود به سینکیانگ و افغانستان گریختند، و بقیه در مزارع اشتراکی مشغول دامپروری شدند. برای تاریخ استیلای روسیه بر قزاقها ← قزاقستان. قزاق-های موضوع این مقاله را نباید با قزاقهای ارتش تزاری (← قزاقها، در تاریخ روسیه) خلط کرد.

قزاقهای دون، سرزمین: ← دون، رود.

قزاقهای زاپاروژیه: ← زاپاروژیه.

قزاقی (qazzāqi)، در اصطلاح بنائی، ← آجر.

قزحسان: ← قزحانی.

قزحانی[3] (qozah.sāni)، تظاهر رنگهائی قوس قزحمانند بر سطح بعضی از مواد، که با نقطهی نظر یا زاویهی تابش نور بر آنها تغییر میکند. معمولا ناشی از تداخل نورهای دارای طول موجهای متفاوت

(۱)Cossacks (۲)Kazakh (۳)iridescence

است که از لایه‌های سطحی مواد آلی یا غیر آلی (مانند بعضی از کانیها، صدف، پر و بال پرندگان) منعکس میشونـه. قـزحـانی بـر قیمت بعضی از جواهـرات بسیار می‌افزایـد. جسمی را کـه دارای خاصیت قزحـانی باشد قزحـان[1] نامند.

قزدار: ← قصدار.

قزقانچای (qazqāncāy) یـا **غازان‌چای** (qāzān-cāy)، دهستان (جه ۶'۱۰۵ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش فیروزکـوه، شهرستان دمـاونـد، استان مـرکـزی (تهران)؛ دارای ۲۳ آبادی. رود غـازان‌چـای یـا نمرود (nem.rud)، از ریـزابه‌های حبلـه‌رود، از آن میگذرد. از آبادیهای آن لزور (lezur؛ جه ۱'۷۶۲ سث ۱۳۴۵ هش) است، که در ۳۹کیلومتری لغ فیروزکوه قرار دارد.

قزل ارسلان (qezel arslān)، شهرت **مظفرالـدین عثمان**، فت ۵۸۷ هق، سومیـن اتـابـک از سلسله‌ی اتابکان آذربایجان. وی پس اتـابک ایلدگز، بـرادر اتابک جهان پهلوان، و برادر مادری سلطان ارسلان ابن طغرل بود. پس از وفات جهان پهلوان، حکومت را به دست گرفت. به تحریک مغرضین، بین او و طغرل ابن ارسلان سلجوقی اختلاف افتاد، و خـلیفه ناصر از قزل ارسلان حمایت کـرد. عاقبت طغرل را دستگیـر و در آذربایجان محبوس کرد، و خود را سلطـان خواند. امـا، در شب تاجگـذاری، و به قولی کمی بعد از آن، به قتل رسید، و بدنش پنجاه زخم کارد داشت. این واقعه در شعبان یا شوال سال ۵۸۷ هق اتفاق افتـاد (← طغرل ابن ارسلان). پس از وی، برادرزاده‌اش نصرت‌الدیـن ابوبکر اتـابک آذربایجان شد.

قزل آلا[2] (qezel ālā)، نـام بعضـی از مـاهیان از تیره‌ی ماهیهای آزاد (Salmonidae)، که معمولا در آب شیرین زندگی میکنند، ولی بعضی از اقسام آنها در میان دو تخمگذاری بـه دریا مهاجرت می‌کنند. قزل آلاهـای واقعی [نـوع سالمو (*Salmo*)] از ماهیانـی هستند کـه رده‌بندی آنها بسیار دشوار است، و علت آن بینظمیهای کـالبدشناختی و تنوع فراوان رنگ و عادت آنها است. قزل آلای قهوه‌ای اروپائی (*S. trutta*)، که قزل آلای قهومای آلمانی هم خوانده میشود، یکی از اعضای نوعی این گروه است. در آبهای مناسب سراسر جهان وارد کـرده شده است. این ماهـی



دارای خالهای تیره یا مایل به سرخی است که حلقـه‌هائـی بـه رنگ روشنتر آنها را احاطه کرده است، و از ایـن جهت از سایـر ماهی‌های آزاد تمیـز داده میشود. قـزل آلای خونـی[3] (*S. clarki*) از جهت رنگ نظرگیرترین ماهیهای آزاد است، و در هـر طـرف آرواره‌ی پایینی یک خط سرخ دارد. قزل آلای رنگینکمان[4] (*S. gairdneri*) در هـر طـرف بدن نوار سرخرنگی دارد، و با زندگی در آبهـای گرمتر (تا ۳۰°) سازگارتر از سایر قزل آلاها است، و به همین جهت، نسبةً فراوانتر است؛ چون به قلاب افتد سخت برای رهانیدن خود تلاش میکند. قـزل آلاهائی که میان دو تخمریزی به دریا میروند بسیار بزرگتـر از آنهائـی میشونـد کـه منحصراً در آب شیرین زندگـی میکنند، و رنگ نقره‌ای‌تر دارند. اقسام اینها را معمولا قزل آلاهای دریائی مینامند.

جنس منحصـری (*Cristivomer namaycush* [*Salvelinus*]) از قـزل آلا هست کـه در دریاچه‌های بزرگ امریکای شمالی و دریاچه‌های نزدیک مدار شمالگان زندگی میکند. قزل آلای نهری (*Salvelinus fontinalis*) و وابستـگـان آن را بـه زبـان انگلیسی اغلب چار[5] مینامند. تفاوت آنها با قزل آلای واقعی در آن است کـه استخوان حامل دندان در سقف دهان آنها به شکل قـایق است (بر خلاف قزل آلاهای واقعی که این استخوان در آنها مسطح است)، و با قزل آلاهای دریـاچه‌ای از ایـن لحاظ تفاوت دارند کـه استخوان کـامشان فاقد برآمدگـی است، و تنها قسمت پیشین آن دندان دارد.

قزل آلان (qezel ālān) یـا **سد سکندر**، خرابـه‌های دیواری به طول ح ۱۷۰ کم و عرض ۲۵ تا ۵۰ متر، در شهرستان دشت گـرگان، عمدةً در ترکمن صحرا. از گمیشان شروع شده بـه طـرف ش ممتد است، و از ل گنبد قابوس گذشته در حوالی خوجه ار (xoje lar) در **گوگلان** پایان میابد. ابعاد آجرهائی که در سد به کار رفته ۴۰ × ۴۰ سم است و قطر آن آجرها به بیش از ۸ سم میرسد. بنای این سد را به فیروز، شاه ساسانـی، نسبت میدهنـد کـه برای جلوگیری از هجوم مهاجمان شمالـی آن را احداث کرده بود. نیز ← ناحیه‌ی گرگان.

قزل‌اوزن (qezel.ōzan) یا **سفیدرود** (sefid.rud)، نام یونانی باستانـی آن **آماردوس** (āmārdos)، در مآخذ اسلامی **نهر الابیض** (nahro 'l-'abyaz) [= رود سفید]، از رودهـای مهـم ایـران کـه در ناحیه‌ی کردستان سرچشمه میگیرد (← قروه)، و در ناحیه‌ی لاهیجان بـه دریای خـزر میریـزد. در قرون وسطی، نام سفیدرود به همه‌ی این رود اطلاق میشد، ولی بعداً این نام به قسمتی از آن، کـه بین منجیل و دریای خزر است، تخصیص یافت. ایـن نام را فرهنگستان ایـران برای همه‌ی رود مقرر کـرد (مهر ماه ۱۳۱۴ هش)؛ ولـی امروز نام سفیدرود به قسمت بین منجیل و دریای خزر اطلاق میشود.

سرچشمه‌ی اصلی قـزل‌اوزن ظاهراً در دهستان سارال از بخش دیواندره از شهرستان سنندج است، و در طول مسیرش ریزابه‌های متعدد بدان میریزند. ابتدا به طرف ل‌ش و سپس به جانب لغ جاری می‌شود، و از میان کوههای سنگلاخ و دامنه‌های شرقی تخت بلقیس و قرق بلاغ داغ عبور کرده، از دامنه‌های شرقی قافلانکوه به سمت ل میرود، و نزدیک میانـه به طـرف چ‌ش میپیچد، و تقریباً به مـوازات خط الرأس کـوههای قـراول سیر میکند، و سپس قوس عظیمی در امتداد دامنه‌هـای جنوبـی کوههای البرز پیموده از نـزدیکـی منجیل میگـذرد، و از آنجا به طرف ل به جانب دریای خزر روان میشود (← سفیدرود). حـوضـه‌ی پهناور آن مشتمل است بر قسمتی از کردستان شمالی، گروس، خاک افشار، ناحیه‌ی انگوران و اورياد، هشترود، گرم، خلخال، خمسه (زنجـان)، طارم، طـالقان، الموت، رحمت‌آباد، رودبار، و دشت لاهیجان. بـرای قسمت بین منجیل تا دریای خزر ← سفیدرود. مسیر قزل‌اوزن را از سرچشمه‌ی آن تا منجیل میتوان به سه قسمت علیا، وسطی، و سفلی تقسیم کـرد. **قزل‌اوزن علیا** قسمتی از این رود است که تا ملتقای آن (در حدود دهستان قشلاقـات افشار از بخش قیـدار شهرستـان زنجان) با رود تلوار امتداد دارد. دارای شیبی تند است. **قزل‌اوزن وسطی** قسمتی است از قزل‌اوزن، به طول ح ۱۵۰ کم، که از انتهای قزل‌اوزن علیا تا ملتقای قزل‌اوزن با زنجان رود ممتد است. ریزابه‌های متعدد از چپ و راست دارد. از ریـزابه‌هـای چپ آن از چ به ل **قمچقای**، **قشلاق جوق**، و **قلعه‌چای** است. از ریزابه‌های راست آن، از چ بـه ل، آب‌چای (āb.cāy)، سجاس رود، و آجی‌چای (āji) را میتوان نـام برد. آب‌چای از بخش قیدار شهرستان زنجان سرچشمه میگیرد، و چون از دهستان بزینه‌رود از این بخش میگذرد، آن را بزینه‌رود هم می‌خواننـد؛ بین ملتقای تلوار و سجاس رود بـا قزل‌اوزن، نزدیک ده اصلانلو (aslānlu، ۴۵کیلومتری چ‌ش قیدار) بـه قزل‌اوزن میریزد. آجـی‌چـای از رودهای زنجان است، و نـزدیک آبادی شکورچی (šokurci؛ ۱۰۵کیلومتـری غ زنجان) در دهستان چای پاره به قـزل‌اوزن میریـزد. **قزل‌اوزن سفلی** قسمتی است از قزل‌اوزن، به طـول ۱۸۰ کم، ممتد ازملتقای آن با زنجان رود، در دشت میانه، تا منجیل، در دشت میانه، نزدیک شهر میانه، رود **قرانقوچای** از غ بـه قزل‌اوزن میریزد. ریزابه‌هـای دیگـرش **کیوی** و **شاهرود** کـوچک است. سپس قزل‌اوزن با شیب ملایـم (و لهذا بکنـدی) در امتـداد چ‌ش بـه موازات کرانه‌ی خزر جریان میابد. این قسمت را رشته‌جبالی از دریای خزر و رشته‌ای دیگـر از زنجان رود (که به موازات ولی در خلاف جهت آن جریـان دارد) جـدا میکنـد. از استـور (ostur؛ شهرستان میانه، ۲۳کیلومتری چ‌ش ترک) تـا طارم در گردنه‌های عمیقی روان است. از طارم تا منجیل در پهنه‌ی وسیع زراعتی (خاصه پنبه) جریان دارد. در نزدیکـی منجیـل، **شاهرود** بـزرگ بدان ملحق میشود، و بدین گونه، سفیدرود تشکیل میشود.

در جدول ذیل فهرست ریزابه‌های عمده‌ی قزل‌اوزن، وسعت حوضه‌ی زهکشی هـر یک، و تعداد تقریبی آبادیهائی که از هـر یـک مشروب میشونـد مندرج است:

نام	وسعت حوضه‌ی زهکشی (کمه)	عده‌ی تقریبی آبادی‌هائی که از آن آبیاری میشوند
رود شور	۴'۰۰۰	۲۲۰
تلوار	۶'۵۰۰	۱۱۰
قزل‌اوزن علیا	۴'۸۰۰	۲۲۰
آب‌چای	۳'۲۰۰	۱۵۰
سجاس رود	۲'۳۰۰	۱۲۵
آجی‌چای	۶۵۰	۲۰
قمچقای	۱'۹۰۰	۹۰
قشلاق جوق	۷۰۰	۳۵
قلعه‌چای	۱'۱۰۰	۳۵
قزل‌اوزن وسطی	۳'۵۵۰	۱۷۰
زنجان رود	۵'۶۰۰	۲۹۰
قرانقوچای	۷'۴۰۰	۵۵۰
قزل‌اوزن سفلی	۸'۶۰۰	۴۱۰
جمع	۵۰'۳۰۰	۲'۴۲۵

قزل‌ایرماق (qezel.irmāq) [ترکی، = رود سرخ]،

(۱)iridescent (۲)trout (۳)cutthroat trout (۴)rainbow trout (۵)char

نام باستانی آن **هالوس** (hālus) یا (صورت فارسی آن) **هالیس**، رودی به طول ح 1100 کم در قسمت مرکزی و ل قسمت مرکزی ترکیه در آسیا. در کوههای شرقی ولایت سیواس سرچشمه میگیرد، و قوسهای عظیمی در جهت جغ، غ، ل، و لش پیموده بین صامسون و سینوپ به دریای سیاه میریزد. بزرگترین رودهای آسیای صغیر است. ریزابه‌های عمده‌اش دلیجه‌چای (delije.cāy) از ش و گوک ایرماق (gĕk) از غ است.

قزلباش (qezel.bāš) [ترکی، = سرخ‌سر]، عنوان طوایف مختلف ترک‌که، در ترویج مذهب شیعه و تحصیل سلطنت صفویه، به سلطان حیدر و پسرش شاه اسماعیل I یاری کردند. کلاه سرخ یا تاج قزلباش را سلطان حیدر جهت این اتباع خود ترتیب داد، و آن تاج عبارت بود از کلاهی نمدین، به‌رنگ سرخ، که نوکی بلند و دوازده ترک داشت، و بر دور آن عمامه‌ای سفید یا سبز از پشم یا ابریشم میپیچیدند. قزلباشها مجموعه‌ای از افراد نه قبیله‌ی ترک استاجلو، افشار، تکلو، ذوالقدر، روملو، شاملو، قاجاریه، ورساق، و صوفیه‌ی قراباغ بودند. جهت جامع تمام این قبایل دوستی و اخلاص آنها در حق "مرشد کامل" (سلطان حیدر و فرزندان او) و فداکاری در راه مقاصد او، یعنی ترویج مذهب شیعه، بود، و به مناسبت جانفشانی در تقویت سلطنت صفوی به شاهسون شهرت یافتند، و حمایت آنها از سلطنت به درجه‌ای بود که کشور ایران را در آن دوره مملکت قزلباش میخواندند، و غالباً حکام و امرای ولایات از میان آنها انتخاب میشد. طوایف قزلباش رفته رفته تعدادشان زیاد شد، و به ۳۲ طایفه یا اویماق بالغ گردید. از آغاز سلطنت شاه طهماسب I، متدرجاً حرص و آز و علاقه به مقامات دنیوی ارادت سران قزلباش را نسبت به مرشد کامل ضعیف کرد، و با وفات (۹۸۴ هق) طهماسب اختلاف آنان شدت یافت. شاه عباس I صفوی، که قدرت و نفوذ و خودرأیی فوق العاده‌ی سران قزلباش را در امور لشکری و کشوری منافی مصالح کشور میدید، قدرت و نفوذ آنها را بسیار محدود کرد، و سپاه تازه‌ای به سبک نظام فرنگی ترتیب داد. در آخر عهد صفویه، تفرقه و تشتت بین طوایف قزلباش شدت یافت، و این خود از اسباب عمده‌ی سقوط و انحطاط صفویه شد.

عنوان قزلباش بعدها نام فرقه‌ای شیعه در آسیای صغیر شد، که اصول عقاید آنها ظاهراً مخلوطی از معتقدات بت‌پرستی، مسیحیت، و اسلام است. در افغانستان، ترکمنان فارسی‌زبانی را که از حدود سال ۱۷۳۷ در کابل و شهرهای دیگر سکنی گزیدند قزلباش میخواندند. این ترکمنان، همراه نادر شاه افشار، از ایران به سرزمین افغانستان رفتند، و در آنجا ماندگار شدند، و به خدمات دولتی و داد وستد اشتغال یافتند.

قزل‌رباط، عراق، ← جلولاء.

قزلق، گردنه‌ی، ← شاه کوه.

قزل‌قورت (qezel.qort) یا **کرم شیردان** (kerme širdān)، کرمهای معده و امعاء گوسفند که دامها هنگام چرا در مراتع مرطوب به آن مبتلی میشوند. در شیردان دامی که به این مرض تلف شده است کرمها را، که شبیه به قطعات کوچک نخ و به رنگ قرمز (بر اثر خوردن خون دام) هستند، میتوان مشاهده کرد.

قزل‌قوم[1] (qezel.qum) [ترکی، = ریگ سرخ]، بیابانی وسیع (ح 300‘000 کم) در جمهوریهای قزاقستان و ازبکستان، در آسیای مرکزی، در جش دریای آرال، میان سیر دریا و آمو دریا. عمدةً شنزار و رستنیهایش اندک است. در دره‌های رودها و در واحه‌های آبیاری‌شده پنبه، برنج، و گندم به عمل میآید. قبایل نیمه‌چادرنشین آن گوسفند قراگل و شتر میپرورند.

قزلچی (qezel.geci)، ده (جه 1‘257 نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان آلان براغوش، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۷کیلومتری ش مهربان. محصولش غلات است؛ از صنایع دستی فرشبافی دارد.

قزل‌گچیلو (qezel.gecilu)، دهستان (جه 8‘676 نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش ماه‌نشان، شهرستان زنجان، استان یکم، دارای ۳۱ آبادی. قزل‌اوزن از غ آن میگذرد.

قزوین (qazvin)، شهر (جه 88‘106 نسـ ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان قزوین، لغ استان مرکزی (تهران)، در ← دشت قزوین و در دامنه‌ی جنوبی سلسله‌جبال البرز، بر راه آهن تهران به تبریز و در 150کیلومتری لغ تهران؛ پایتخت (۹۵۵–1000 هق) سابق ایران. در حاشیه‌ی دشت قزوین قرار دارد؛ نواحی شمالی، غربی، و جنوبی آن کوهستانی است، و هوایش در زمستان سرد است. از جنبه‌ی ارتباطی اهمیت دارد؛ راههای تهران به تبریز، تهران به رشت، و تهران به همدان از آن میگذرند. باغهای وسیع میوه (انگور، زردآلو، بادام) شهر را از اطراف در بر گرفته است. دارای کارخانه‌های بافندگی، ریسندگی، قالیبافی، آمودن خشکبار، روغن‌کشی، پنبه‌پاک‌کنی، صابونسازی، دباغی، و کبریتسازی است. شراب آن معروف است. پسته، کتیرا، برنج، روغن کرچک، و کشمش صادر میکند. چند مسجد (از جمله مسجد جامع و مسجد شاه و مدرسه (← حیدریه، مدرسه‌ی) و تکیه دارد، و از آثار دیگرش چهلستون، عالی قاپو، و حسینیه‌ی امینی است؛ اغلب آثار آن از عهد صفوی است. معروفترین امامزاده‌های شهر ← بقعه‌ی شاهزاده حسین است.

مؤسسات عالی فرهنگی قزوین فعلا (اسفند ماه ۱۳۵۱ هش) عبارتند از انستیتو تکنولوژی (تأسیس ۱۳۴۹ هش)؛ مدرسه‌ی عالی علوم اداری و بازرگانی (تأسیس ۱۳۵۰ هش)؛ و مدرسه‌ی عالی علوم اقتصادی و اجتماعی (تأسیس ۱۳۵۰ هش).

تاریخ

وجه تسمیه‌ی قزوین معلوم نیست. این قول که "قزوین" در اصل "کشوین"، به معنی "مرز محفوظ"، بوده است ظاهراً اساسی ندارد. گویند قزوین را شاپور I ساسانی به نام شاد شاپور (šād šāpur) برای جلوگیری از تهاجمات دیلمیها بنا نهاد. موقعیت این شهر از قدیم الایام به عنوان حافظ معبر از طبرستان به سواحل دریای خزر اهمیت داشته است. در دوره‌ی فتوحات اسلامی، براء ابن عازب (barā‘e bne āzeb) آن را محاصره کرد (۲۴ هق)، و مردم برای فرار از جزیه اسلام را پذیرفتند. این محل مستحکم، که در دوره‌ی ساسانیان پایگاهی برای جلوگیری از مهاجمین دیلمی بود، مبدأ عملیات بعدی مسلمانان شد. در زمان امویان، محمد، پسر حجاج ابن یوسف معروف، نخستین مسجد جمعه را در آنجا بنا نهاد، که به مسجد الثور (masjedo ’s.sŏr) موسوم شد، و تا زمان هارون‌الرشید معتبرترین مسجد شهر بود. خلیفه هادی (نامش موسی) شهر تازه‌ای در مقابل شهر قدیم بنا نهاد، و آن را مدینة موسی (madinato musă) نام نهاد. مبارک ترک، غلام هادی، نیز قلعه یا شهر دیگری در آن حوالی ساخت (۱۷۶ هق) که به مدینة مبارک (mobārak) یا مبارکیه (mobāra-kiyye) معروف گردید. هارون‌الرشید، در راه خراسان، به قزوین آمد، و از گرفتاری قزوینیان در مقابل تهاجمات دیلمیان و شجاعت آنان در برابر مهاجمین آگاه شد، و دستور داد تا حصاری بر گرد شادشاپور، مدینة موسی، و مبارکیه بکشند، و بنای مسجد جدیدی را آغاز کرد. به سبب مرگ هارون، ساختن حصار ناتمام ماند، تا آنکه در خلافت معتز، یکی از فرماندهان ترک دستگاه وی به نام موسی ابن بنا (musa ’bne boqā)، که مأمور جنگ با حسن ابن زید علوی شده بود آن را به اتمام رسانید (۲۵۴ هق). در جنگهای اسماعیلیان مخصوصاً در قرن ۶م هق شهر آسیب دید. در سال ۵۶۲ هق قسمتی از حصار شهر به سبب زلزله فرو ریخت. صدرالدین مراغی، وزیر ارسلانشاه سلجوقی، حصار را با آجر تجدید بنا کرد. در اوایل قرن ۷م هق مغولان شهر را ویران کردند. پس از آن، در عهد صفویه، به سبب موقعیت خاصش، دگربار آباد شد، و رونق گذشته‌ی خود را بازیافت. شاه طهماسب I صفوی در سال ۹۵۵ هق رسماً آنجا را پایتخت قرار داد، و تا 1000 هق که شاه عباس I صفوی پایتخت را به شهر اصفهان منتقل کرد قزوین پایتخت دولت صفوی بود.

در جج I سپاهیان روس آن را اشغال کردند. در جج II نیروی هوائی شوروی آن را بمباران کرد (۱۹۴۱)، و پس از آن شهر چندی در دست روسها بود.

قزوین تا کنون چند بار دستخوش زلزله شده است. از زلزله‌های اخیر زلزله‌ی ۱۳۴۱ هش است.

قزوین (qazvin)، شهرستان (جه 429‘207 نسـ ۱۳۴۵ هش)، لغ استان مرکزی (تهران)، مرکزش شهر قزوین. فعلا از ل به شهرستانهای شهسوار، رودسر، رودبار، از غ به زنجان، از ج به همدان و ساوه، و از ش به کرج محدود است. مشتمل بر ← دشت قزوین و منقسم به ۷ بخش خومه، بوئین، ضیاءآباد، معلم کلایه (رودبار الموت)، آوج، آبیک، و طارم سفلی میباشد. در ل به وسیله‌ی دره‌ی شاهرود از کوههای الموت جدا میشود؛ در ج شهرستان کوههای خرقان و زرند قرار دارند. خر رود مهمترین رود شهرستان است، که از کوههای خرقان سرچشمه میگیرد و دشت قزوین را مشروب میکند. از لحاظ ارتباطی، موقعیت شهرستان اهمیت دارد، زیرا بر سر راه تهران به گیلان، تهران به آذربایجان، و تهران به همدان است، و نیز راه آهن تهران به آذربایجان از آن میگذرد. اراضی آن رسوبی و حاصلخیز و هوایش تابستانها معتدل و زمستانها سرد است. ایلات متعددی از کرد و شاهسون در شهرستان زندگی میکنند. شهرستان تا کنون بارها دستخوش زلزله شده است. از زلزله-

(۱) Kizil Kum; Kyzyl-Kum

هـای شدیـد اخیر زلزله‌های سالهای ۱۳۳۷ هش و ۱۳۴۱ هش بوده است.

شهرستان قزوین بر طبق قتکا ۱۳۱۶ جزء استان یکم (گیلان) بود؛ در مهر ماه ۱۳۲۶ از آن استان منتزع و جزء استان مرکزی شد.

قزوین، دشت (dašte qazvin)، دشتی واقع در لغ ایران مرکزی، که از ل به کوههای البرز، از ش به دشت ساوجبلاغ، و از ج به کوههای رامند، محدود است، و از غ رشته‌کوههائی آن را ازناحیه‌ی زنجان جدا میکند. شهر مهم آن قزوین است. این دشت از ایام قدیم بر سر راه بین نواحی شرقی و غربی ایران بوده، و به استناد کشفیاتی که در حفاریهای تپه‌های دهستانهای اطراف شهر قزوین به عمل آمده است احتمال داده‌اند که دشت قزوین در هزاره‌ی دوم ق‌م مسکن قومی بوده است که ظروف سفالین منقش آنها قابل مقایسه با آثار مکشوفه در سیلک، تپه حصار، تپه‌ی گیان، حسنلو، و تورنگ تپه است.

رودهای ابهررود، خر رود، و دیزج از دشت قزوین میگذرند، ولی آب این رودها از برفهای زمستانی کوههای البرز و چشمه‌های پای آنهاست، و در تابستان آب ندارند. بر روی هم، قزوین کمآب است، و از قدیم الایام چنین بوده. مع ذلک، خاک آن حاصلخیز است.

در سالهای اخیر اقدام به اجرای طرحی برای عمران دشت قزوین شده است. محل طرح قسمت شمالی دشتی است که در ۱۵۰کیلومتری غ تهران و در پیرامون شهر قزوین قرار دارد، و قسمت شمالی آن مجاور دامنه‌های جبال طالقان و الموت است. طولش از ش به غ ح ۶۰ کم و عرضش از ل به ج ح ۱۵ کم، و وسعتش ح ۸۰٬۰۰۰ هکتار میباشد. با آوردن آب شاهرود به این دشت میتوان اسباب عمران آن را فراهم ساخت.

قزوین، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

قزوین، مسجد شاه: ← مسجد شاه.

قزوین، موزه‌ی (muzeye qazvin)، موزه‌ی محلی که در ۱۳۳۴ هق در عمارت چهلستون شهر قزوین تأسیس شد. دارای قسمتهائی از نقوش عهد صفویه که از زیر گچ هویدا شده، و نمونه‌های نقاشی روی چوب، پنجره‌های رنگین، و غیره میباشد، که جملگی کار قزوین است.

قزوینی (qazvini) [عمادالدین زکریا ابن محمد ابن محمود قزوینی]، ح ۶۰۰–۶۸۲، دانشمند ایرانی؛ مت قزوین. وی در جوانی به دمشق مهاجرت کرد، و نزد علمای آنجا، علم و ادب آموخت. در روزگار مستعصم خلیفه‌ی عباسی متصدی قضای شهرهای حله و واسط بود. زکریای قزوینی مردی خوش‌خط و آشنا به شعر و تاریخ و جغرافیا و علوم طبیعی بود. قزوینی از جهت وسعت اطلاعات و فقدان فکر علمی با پلینی قابل مقایسه است، و او را پلینی قرون وسطی خوانده‌اند. از قزوینی دو کتاب به زبان عربی باقی مانده است، یکی عجایب المخلوقات و دیگری آثار البلاد.

قزوینی، شهرت **محمد ابن عبدالوهاب**، ۱۲۹۴–۱۳۶۸ هق (۱۳۲۸ هش)، ادیب و محقق ایرانی؛ مت تهران. پدرش اهل فضل و از نویسندگان نامه‌ی دانشوران بود. قزوینی مقدمات ادب عرب را نزد پدر آموخت، و سپس در رشته‌های مختلف فرهنگ اسلامی، از قبیل فقه، اصول، کلام، و حکمت قدیم، نزد استادان برجسته‌ی این فنون (از قبیل شیخ فضل‌الله نوری، میرزا حسن آشتیانی، وملا محمد آملی) به کسب دانش پرداخت، و از محضر کسانی همچون ادیب پیشاوری و شیخ هادی نجم‌آبادی و دیگران نیز بهره‌مند شد. در ۱۳۲۲ هق، به دعوت برادرش، به لندن رفت تا از نسخه‌های خطی فارسی و عربی آنجا دیدن کند. در نتیجه، با محیط شرق‌شناسی و روش کار محققین اروپائی آشنائی یافت، و با مستشرقینی از قبیل آمدروز، بون، و ادوارد براون از نزدیک آشنا شد. در ۱۳۲۴ هق به پاریس رفت، و در آنجا نیز با خاورشناسان فرانسوی از قبیل باربیه دو منار و کلمان هوار و دیگران آشنائی و دوستی یافت. در ۱۳۳۳ هق به برلین رفت، و بیش از ۴ سال در آنجا ماند. در آنجا نیز با امثال زاخاو، میتووخ، و هارتمان آشنا شد. در ۱۳۳۸ هق به پاریس بازگشت، و تا سال ۱۳۱۸ هش در آنجا بود. سپس به تهران آمد، و کار تصحیح متون را ادامه داد.

قزوینی در ادب فارسی و عربی و تاریخ و کتاب‌شناسی این رشته‌ها تبحری بسیار داشت و بیشتر عمر او، چه در ایران و چه در اروپا، به مطالعه و تحقیق در همین رشته‌ها گذشت. وسعت اطلاعات او و نیز آشنائی وی با طرز کار محققین اروپائی او را در کار تحقیقات ادبی مردی دقیق و محتاط کرده بود، و درین باب نمونه‌ی اعلای وسواس و دقت بود. مهمترین آثارش عبارت است از تصحیح متون چهار-مقاله؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ مرزبان‌نامه؛ تاریخ جهانگشای جوینی؛ و شد الازار. از قزوینی، علاوه بر تصحیح متون فوق الذکر، مجموعه‌ای هم از مقالات (که قسمتی از آنها به عنوان بیست مقاله‌ی قزوینی چاپ شده) و نیز یادداشتهای تاریخی و ادبی (که به عنوان یادداشتهای قزوینی چاپ شده) باقی مانده است.

قزوینی، خطیب: ← خطیب قزوینی.

قزوینی رازی (qazvinie rāzi)، شهرت **ابو-الرشید عبدالجلیل ابن ابوالحسین** (abo'r.ra-šid)، ۵۰۴ بعد از ۵۸۵ هق، عالم شیعی قرن ۶م هق، و از واعظان و علمای شیعه در ری. وی نویسنده‌ی کتاب النقض است، و آثار دیگری نیز داشته که از میان رفته است. از اثر باقیمانده‌ی او، کتاب النقض، تسلط وی بر مباحث کلامی و مذهبی بخوبی آشکار است؛ او در این کتاب نثر فارسی شیرینی دارد.

قس، علامت اختصاری "مقایسه کنید با" درین کتاب.

قس یا قسیس؛ ← کشیش.

قس ابن ساعده‌ی ایادی (qosse 'bne sā'edaye iādi)، خطیب عصر جاهلی عرب، از قبیله‌ی ایاد. در باره‌ی زندگی او در کتب ادب و تاریخ داستانها و اقوال بسیاری است. گویند پیغمبر اسلام در خرد-سالی او را دیدار کرده، و در بازار عکاظ خطبه‌ی او را شنیده است. و گویند او نخستین‌کس بوده است که در خطبه‌ی خویش "امّا بعد" را آورده، و نخستین کسی بوده که، هنگام خطبه، بر عصا یا شمشیر تکیه کرده است. عبارت معروف البینة علی من ادعی و الیمین علی من انکر [= بر مدعی است که دلیل اقامه کند، و بر منکر است که سوگند یاد کند]، که در کتب فقهی اسلامی همواره نقل میشود، منسوب به اوست. قسمتهائی از خطبه‌های او را در کتب ادبی عرب نقل کرده‌اند، و همچنین، اشعاری نیز به او منسوب است. قس ابن ساعده عمری دراز کرده است. نیز ← عرب، قسمت ۲۱.

قس الناطف: ← جبر، جنگ.

قسط (qost)، ریشه‌ی گیاهی (*Costus speciosus*) از تیره‌ی زنجبیلها. دو قسم تلخ و شیرین دارد. به عنوان مدرّ حیض و بول، تریاق سموم حیوانی، و کشنده‌ی کرم اسعا به کار میرفته است.

قسطا ابن لوقا (qosta 'bne luqā) [قسطا ابن لوقای بعلبکی]، فت ح ۳۰۰ هق، دانشمند مسیحی یونانی‌الاصل، و از مترجمین معروف آثار یونانی به عربی و سریانی. از مردم بعلبک ولی رونق کارش در بغداد بود. طبیب، فیلسوف، منجم، و ریاضیدان بود. بعضی او را در ردیف حنین ابن اسحاق شمرده‌اند. در اواخر عمر به ارمنستان رفت، و در همان جا وفات یافت. قسطا بعضی از آثار دیوفانتوس، تئودوسیوس، آوتولوکوس، هوپسیکلس، آریستارخوس، و هرون اسکندرانی را ترجمه یا در ترجمه‌های آنها تجدید نظر کرد. علاوه بر ترجمه-هایش، تألیفات متعدد در ریاضیات (مثلا در حساب خطائین، جبر، و هندسه)، ساختن آلات نجومی، و فیزیک، و فلسفه مثلا کتاب الفرق بین النفس و الروح دارد. به علوم غریبه نیز توجه داشته است. بعضی از آثارش به زبان لاتینی ترجمه شده.

قسطلانی (qastallāni) [شهاب‌الدین ابوالعباس احمد ابن محمد]، ۸۵۱–۹۲۳ هق، محدث و فقیه شافعی؛ مت قاهره. شهرت وی عمدةً به جهت کتاب ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری است. کتاب دیگرش، المواهب اللدنیه فی المنح المحمدیه (۸۹۹ هق)، در زندگینامه‌ی پیغمبر اسلام، معروف است. شرحی هم بر قصیده‌ی برده نوشته است.

قسطمونی[1] (qastamuni)، شهر (جه ۱۵٬۶۹۵)، کرسی ولایت قسطمونی، ل ترکیه در آسیا، بر یکی از ریزابه‌های قزل‌ایرماق. نساجی و ظروف مسی آن مشهور است. شهر عمده‌ی ناحیه‌ای دارای منابع سرشار زغال سنگ، جیوه، مس، کروم، و ارسنیک است. در ۷۹۵ هق (۱۳۹۲ یا ۱۳۹۳)، بایزید I عثمانی آن را تصرف کرد. امیر تیمور آن را گرفت، ولی در ۸۶۴ هق (۱۴۵۹ یا ۱۴۶۰) دگربار به دست عثمانیها افتاد. ولایت قسطمونی مطابق با پافلاگونیای باستانی است.

قسطنطنیه[2] (qostantaniyye)، در مآخذ عربی **قسطنطینیه** (qostantiniyye)، پایتخت سابق ← امپراطوری بیزانس و ← امپراطوری عثمانی، که از ۱۹۳۰ رسماً استانبول خوانده میشود (برای موقعیت و وضع جدید آن ← استانبول). قسطنطنیه در ۳۳۰ ب‌م به توسط قسطنطین I به عنوان پایتخت جدید امپراطوری روم، بر محل بیزانس قدیم، بنا شد، و از قسطنطین نام گرفت. این شهر، که در قرون وسطی از نظر بزرگی و شکوه در اروپا نظیر نداشت، همیشه در افتخارات و بدبختیهای امپراطو-ری بیزانس سهیم بود، و عاقبت روزی رسید که سراسر امپراطوری به این شهر و حومه‌ی آن منحصر شده بود. قسطنطنیه به دفعات بیشمار به

(۱)Kastamonu; Kastamuni (۲)Constantinople

وسیله‌ی مردم مختلف محاصره شد، اما فقط سه بار اشغال شد: در ۱۲۰۴ به توسط سپاهیان چهارمین جنگ صلیبی (← جنگهای صلیبی)، در ۱۲۶۱ به توسط میخائیل VIII، و در ۱۴۵۳ به توسط سلطان محمد فاتح. قسطنطنیه شهری مستحکم بود، و با آتش یونانی از آن دفاع میشد. قسطنطین I شهر را با یک باروی داخلی مجهز کرد، و تئودوسیوس II دستور داد تا باروهای دیگری برای آن ساخته شود (قرن ۵م).

شهر بر هفت تپه در کنار بوسفور بنا شده بود، و منظره‌ی آن مانند دژی تسخیرناپذیر بود که بر تعداد بیشماری از کاخهای باشکوه و برجها و گنبد‌های مجلل احاطه داشت. قسطنطنیه در اوج اعتلای خود در قرن 10م ح 1'000'000 تن سکنه داشت، که تقریباً از تمام نژادهای جهان بودند. کلیسای هاگیا سوفیا (← ایاصوفیه)، قصر مقدس امپراطوران (که خود وسعت یک شهر را داشت)، میدان عظیم مسابقات اسبدوانی، و دروازه‌ی طلائی (مدخل اصلی شهر) از بزرگترین بناهای متعدد رفیع آن بودند.

قسطنطنیه پیش از آنکه در ۱۲۰۴ و در ۱۴۵۳ غارت شود ذخایر هنری و ادبی غیر قابل تصور داشت. وقتی که به دست ترکهای عثمانی افتاد تقریباً خالی از سکنه شد، اما، پس از انتقال دربار سلاطین عثمانی (باب عالی) بدانجا، طولی نکشید که دوباره رونق یافت. سلاطین عثمانی نیز با برافراشتن مساجد، کاخها، فواره‌ها، حمامها، و ابنیه‌ی عمومی دیگر بر آراستگی آن افزودند. طولی نکشید که قسطنطنیه بار دیگر از مراکز سیاسی و بازرگانی بزرگ اروپا شد. پس از جنگ I، در ۱۹۱۸–۲۳ تحت اشغال متفقین بود. بعد از خلع (۱۹۲۲) آخرین سلطان عثمانی، آنکارا پایتخت کشور جدید ترکیه شد (۱۹۲۳).

قسطنطنیه، امپراطوری لاتینی: ← امپراطوری لاتینی (قسطنطنیه).

قسطنطنیه[1]، شورای (qostantaniyye)، نام چهار شورای جامع کلیسای کاتولیک رومی که در شهر قسطنطنیه تشکیل یافت. **اولین شورای قسطنطنیه** دومین شورای جامع بود، و به دعوت امپراطور تئودوسیوس I در ۳۸۱ تشکیل یافت. هدف آن تأیید مصوبات اولین شورای نیقیه و فیصله دادن به مشکلات ناشی از آریانیسم بود. این شورا مقام اسقف قسطنطنیه را بلافاصله بعد از مقام پاپ قرار داد. **دومین شورای قسطنطنیه** ۵مین شورای جامع بود، و به دعوت امپراطور یوستی‌نیانوس I در ۵۵۳ تشکیل یافت، و تحت نفوذ او بود. این شورا نوشته‌های نسطوری موسوم به "فصول سه‌گانه" را محکوم کرد. **سومین شورای قسطنطنیه** ۶مین شورای جامع بود، و به دعوت امپراطور قسطنطین IV در ۶۸۰ منعقد شد. ← مذهب وحدت مشیت، و چندین تن از طرفداران آن (از جمله هونوریوس I) درین شورا محکوم شدند. "شورای شرقی" را که در ۶۹۲ به دعوت یوستی‌نیانوس II منعقد شد کلیساهای شرقی دنباله‌ی سومین شورای قسطنطنیه میشمارند. در این شورا شرایع رسولی الزام‌آور شناخته شد. **چهارمین شورای قسطنطنیه** ۸مین شورای جامع بود. این شورا به پیشنهاد امپراطور باسیلیوس I در ۸۶۹ منعقد شد، و محکومیت فوتیوس و اعاده‌ی قدیس ایگناتیوس قسطنطینی را مورد تأیید قرار داد. کلیسای ارتدوکس این شورا را نمیشناسد بلکه، به جای آن، شورای سال ۸۸۰ را میشناسد که از فوتیوس پشتیبانی کرد. این دو شورا اختلافات بین کلیساهای شرقی و غربی را شدت دادند (← شقاق شرقی کبیر).

قسطنطین، اسم خاص، ← کونستانتینوس، اسم خاص.

قسطنطین[2] I (qostantin-) [اسم کامل لاتینیش فلاویوس والریوس کونستانتینوس (flāvius vāle-rius konstāntinus)]، لقبش **قسطنطین کبیر**، ۲۸۸؟–۳۳۷، امپراطور (۳۰۶–۳۳۷) روم، پسر کنستانتیوس I و قدیسه هلنا. هنگام مرگ (۳۰۶) پدرش، با او در بریتانیا بود، و سربازان او را به امپراطوری اعلام کردند، ولی تا مرگ (۳۱۰) گالریوس عملا به عنوان قیصر (امپراطور جزء) قناعت کرد. در مبارزه‌ای که پس از مرگ گالریوس در میان رقبای امپراطوری درگرفت، قسطنطین و لیکینیوس متحداً بر ماکسنتیوس و ماکسیمینوس فائق شدند (۳۱۲)، و تا ۳۲۴ که میان قسطنطین و لیکینیوس جنگ قطعی درگرفت، قسطنطین در مغرب و لیکینیوس در مشرق امپراطوری فرمان راندند. جنگ میان آنها به قیمت جان لیکینیوس تمام شد، و قسطنطین یگانه امپراطور شد. گوینده پیش از پیروزی (۳۱۲) قسطنطین بر ماکسنتیوس در نبرد میلویوس پونس، وی صلیب مشتعلی در آسمان دید، و آن را نشانه‌ی فتح خود شمرد، و پیروزی وی رغبت قبلی او را به مسیحیت بیشتر کرد. در هر حال، این جنگ نقطه‌ی تحولی در مسیحیت محسوب است. در ۳۱۳، قسطنطین و لیکینیوس منشور میلان را صادر کردند، که به موجب آن مسیحیان عملا آزادی دینی یافتند. دلبستگی قسطنطین به مسیحیت همچنان ادامه یافت. در سال ۳۲۵ اولین شورای جامع مشهور و مهم نیقیه را تشکیل داد، و خود ریاست آن را عهده‌دار شد. با این همه، فقط در هنگامی که در بستر مرگ بود تعمید یافت.

دوران سلطنت قسطنطین قرین صلح و آرامش بود، و او، امپراطوری را بر اساس حکومت مطلقه از نو بنا نهاد. پایتخت خود را به قسطنطنیه انتقال داد (۳۳۰) و این شهر را به مریم عذرا اهدا کرد. در وقت مرگ، امپراطوری را میان پسرانش، کنستانس I، کنستانتیوس II، و قسطنطین II، قسمت کرد.

قسطنطین[2] II، ۳۱۶–۴۰، امپراطور (۳۳۷–۴۰) روم؛ پسر قسطنطین I. پدرش امپراطوری را میان او و فرزندان دیگر خود تقسیم کرد؛ بریتانیا، گل، و اسپانیا نصیب قسطنطین شد، اما او خود را مغبون میدانست، و خواستار قسمتی از سهم کنستانس I بود. برای به دست آوردن آن به ایتالیا لشکر کشید، و کشته شد.

قسطنطین[2] III، ح ۶۱۲–۶۴۱، امپراطور بیزانس. در همان سال جلوسش درگذشت. احتمالا او را مسموم کردند.

قسطنطین[2] IV، ملقب به **پوگوناتوس[3]** (pogonā-tus) [= ریشو]، ح ۶۵۲–۶۸۵، امپراطور (۶۶۸–۸۵) بیزانس؛ پسر و جانشین کنستانس II. در برابر حملات دریائی سالیانه‌ی مسلمانان از قسطنطنیه دفاع کرد. آتش یونانی که در همین زمان اختراع شد وسیله‌ی دفاع بود. از بلغارها سخت شکست خورد (۶۷۹)، و اراضی جنوب دانوب را به ایشان واگذاشت، و آنان در آنجا مملکتی تأسیس کردند. در ۶۸۰ سومین ← شورای قسطنطنیه را تشکیل داد که، با محکوم کردن مذهب وحدت مشیت، موقتاً میان کلیساهای شرق و غرب صلح برقرار کرد. پسرش یوستی‌نیانوس II جانشینش شد.

قسطنطین[2] V (qostantin-)، ۷۱۸–۷۷۵، امپراطور (۷۴۱–۷۵) بیزانس؛ پسر و جانشین لئوی III. سردار و مدیری لایق بود. با مسلمانان و اسلاوها و بلغارها با موفقیت جنگید. طرفدار تمثال‌شکنی و مخالف رهبانیت بود. در نتیجه‌ی سیاست مذهبی او، رم و سرانجام ایتالیا از دست دولت بیزانس خارج شد. پاپ زاکاریاس ازو برید، و پاپ ستفانوس II رم را تحت حمایت پپن کوتاه قرار داد. پسرش، لئوی IV، جانشین او شد.

قسطنطین[2] VI، مه ح ۷۷۰، امپراطور (۷۸۰–۹۷) بیزانس؛ پسر و جانشین لئوی IV. مادرش ایرنه تا ۷۹۰ نایب‌السلطنه‌ی او بود، و در آن سال یک کودتای نظامی وی را برکنار کرد. قسطنطین در ۷۹۲ مادرش را فراخواند، و شریک خود در امپراطوری ساخت. رفتار ظالمانه‌ی او وی را منفور ساخت، و در ۷۹۷ مادرش او را خلع و کور کرد، و خود به امپراطوری نشست. در عهد صغارت او، دومین شورای نیقیه تشکیل یافت (۷۸۷). قسطنطین در میان سالهای ۸۲۰ و ۸۲۹ درگذشت.

قسطنطین[2] VII، ۹۰۵–۵۹، امپراطور (۹۱۲ یا ۹۱۳–۵۹) بیزانس؛ پسر و جانشین لئوی VI. در ۹۱۳–۱۹ مادرش نایب‌السلطنه بود، و سپس رومانوس I امپراطوری را غصب کرد (۹۱۹–۴۴). قسطنطین در ۹۴۵ پسران رومانوس را برکنار کرد، و خود به حکومت پرداخت. توجهش عمدةً به اصلاحات قضائی، توزیع منصفانه‌ی اراضی بین دهقانان، و تشویق علم و هنر بود. جانشین وی پسرش رومانوس II بود، که احتمالا پدر را مسموم کرد.

قسطنطین[2] VIII، ح ۹۶۰–۱۰۲۸، امپراطور بیزانس. پسر امپراطور رومانوس II بود، و در ۹۷۶–۱۰۲۵ با برادرش باسیلیوس II و در ۱۰۲۵–۱۰۲۸ خود فرمانروائی کرد.

قسطنطین[2] IX، ملقب به **مونوماخوس[5]** (mono-māxus) [= کسی که یکه میجنگد]، ح ۱۰۰۰–۵۵، امپراطور بیزانس. سرباز بود، و در ۱۰۴۲ با امپراطور زوئه ازدواج کرد، و از ۱۰۴۲ تا ۱۰۵۰ در فرمانروائی با خواهرش، تئودورا[6] (teodorā)، و زوئه شریک بود. پس از وفات زوئه، تئودورا و او متفقاً فرمانروائی کردند (۱۰۵۰–۵۵). مردی تجمل‌پرست بود، و به خطراتی که متوجه امپراطوری بود اعتنائی نداشت، و قسمت بزرگی از ارتش را منحل کرد. ایتالیا را بکلی از دست داد. در عهد او ترکان سلجوقی به ارمنستان پا نهادند.

قسطنطین[2] X [قسطنطین دوکاس]، ح ۱۰۰۷–۱۰۶۷، امپراطور (۱۰۵۹–۶۷) بیزانس؛ جانشین اسحاق I. پیش از آنکه به امپراطوری برگزیده شود مدیری لایق بود. اما در مقام امپراطوری ضعیف بود، و از عهده‌ی دفع حملات خارجی برنیامد. ترکان سلجوقی ارمنستان را گرفتند (۱۰۶۴)، مجارها بر بلگراد

(۱) Constantinople (۲) Constantine (۳) Pogonatus (۴) Constantine (۵) Monomachus (۶) Theodora (۷) Constantine

دست یافتند، و قسمتهائی از تراکیه و مقدونیه به تصرف ترکان نواحی دریای سیاه درآمد (۱۰۶۵).

قسطنطین[1] XI (-qostantin) [قسطنطین پالایولوگوس]، ۱۴۰۴–۵۳، آخرین امپراطور (۱۴۴۸ یا ۱۴۴۹–۵۳) بیزانس، برادر و جانشین یوحنای VIII. از امپراطوری بیزانس در زمان او فقط شهر قسطنطنیه و حوالی آن باقی مانده بود. قسطنطین برای جلب مساعدت جهان مسیحیت در برابر حملات ترکان عثمانی کوششهای بسیار کرد. در ۱۴۵۲ اتحاد کلیساهای شرق و غرب را اعلام کرد. اما کومکی به او نرسید. سلطان محمد فاتح با ۱۵۰٬۰۰۰ سپاهی قسطنطنیه را در محاصره گرفت (۱۴۵۳). قسطنطین با ۸٬۰۰۰ سپاهی دو ماه دلیرانه در برابر او پایداری کرد، اما عاقبت قسطنطنیه سقوط کرد، و قسطنطین در جنگ کشته شد، و امپراطوری بیزانس پایان یافت.

قسطنطین[2]، عطیه‌ی (atiyyeye qostantin)، عنوان سندی مجعول، احتمالاً از قرن ۸م، در باب اعطای اختیارات دنیوی وسیع در ایتالیا به پاپ به توسط قسطنطین I، ظاهراً غرض از جعل این سند نشان دادن قدمت دعاوی ارضی پاپها در ایتالیا و قوت بخشیدن به آن دعاوی بود (← ایالات پاپی). این سند عملا تأثیر چندانی نداشت، و شهرت آن از این جهت است که ← لورنتسو والا با روشی انتقادی که بعدها سرمشق نقد متون شد ساختگی بودن آن را ثابت کرد. کار والا را بعضی آغاز نقد جدید متون شمرده‌اند.

قسطنطین افریقائی[3] (qostantine efriqa'i)، ح ۱۰۲۰–ح ۱۰۸۷، نخستین مترجم بزرگ آثار عربی به لاتینی، احتمالاً مهٔ کارتاژ. چندین سال در مشرق زمین سفر کرد. مدتی در سالرنو زیست، و در آنجا تدریس کرد، و سپس در دیر بندیکتی مونته کاسینو انزوا گزید (ح ۱۰۵۶–۱۰۸۷). ترجمه‌های وی در طب اروپای قرون ۱۲م–۱۷م تأثیری مهم داشت.

قسطنطین کبیر: ← قسطنطین I.

قسطنطینه: ← قسنطینه.

قسطنطینیه: ← قسطنطنیه.

قسطوس، در مآخذ اسلامی، ← کاسیانوس باسوس.

قسم (qasam)، در علم بدیع، سوگند یاد کردن به چیزی گرانمایه برای بزرگداشت چیزی، مانند (سعدی):

به دلت کز دلت برون نکنم،
سخت‌تر زین مخواه سوگندی.

قسنطینه[4] (qosantina) یا **قسطنطینه[4]** (-qostantina)، نام قدیم رومی آن **کیرتا[5]** (kirtā)، شهر (حم ۲۶۰'۲۲۳)، کرسی ولایتی به همین نام، لش الجزایر. از مراکز مهم تجارت غلات و تهیه‌ی پارچه و کالاهای چرمی است. بیش از دو سوم جمعیت آن مسلمان است. خرابه‌هائی از استحکامات عهد رومیان دارد. قسنطینه را کارتاژیها تأسیس کردند، و آن پایتخت نومیدیا و بعدها از مراکز مهم حمل و بارگیری غلات رومیان شد. در جنگی که در ۳۱۱ درگرفت ویران شد؛ قسطنطین I آن را از نو بنا کرد (۳۱۳)، و شهر جدید ازو نام گرفت. احتمالا در اواخر قرن ۷م تحت اشغال مسلمانان درآمد، جزء افریقیه شد. در قرن ۱۶م، در زمان حکومت ترکهای عثمانی، کرسی ایالت شد. در ۱۸۳۷ به دست فرانسویان افتاد، و به صورت شهری مدرن درآمد. در ۱۹۵۸، ژنرال دوگل درین شهر برنامه‌ای برای عمران الجزایر اعلام کرد که به "برنامه‌ی قسنطینه" شهرت یافت.

قسیس: ← کشیش؛ مانویت، قسمت VII.

قسیسان، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

قسیم امیرالمؤمنین، لقب، ← امیرالمؤمنین.

قشتاله[6] (qaštālla) یا **قشتیله[7]** (qaštila)، نام کاستیل (اسپانیا) در مآخذ اسلامی.

قشتلیون، اسپانیا، ← کاستلیون د لا پلانا.

قشتیله: ← قشتاله.

قشر الکترونی[8] (qešre elektroni)، چنان به نظر میرسد که الکترونهای هر اتم بر گرد آن در پوسته‌ها یا قشرهای مختلف بدان سان قرار گرفته‌اند که همه‌ی الکترونهای واقع در یک قشر از هسته‌ی اتم فاصله‌های مساوی دارند و این فاصله با فاصله‌های الکترونهای دیگر متفاوت است. انرژی لازم برای بیرون راندن یک الکترون از یک قشر برای تمام الکترونهای این قشر یکسان است، ولی در قشرهای مختلف تفاوت پیدا میکند. قشرها را، بر حسب ازدیاد فاصله‌ی آنها از هسته (و کاهش انرژی لازم برای بیرون راندن الکترون آنها) با حروف K، L، M، N، O، P، و Q معرفی می‌کنند. با افزایش عدد اتمی در عناصر، هر الکترون تازه (عموما) به خارجیترین قشر (قشر ظرفیتی، ظرفیت در شیمی) افزوده میشود تا تعداد این الکترونها به یک مقدار حد برسد. تعداد الکترونهائی که برای کامل کردن یک قشر بر حسب ترتیب K، L، M، N و غیره لازم است، ۲، ۸، ۱۸، ۳۲ است. در عناصر اتمی با عدد اتمی بیش از ۳۶، قشرهای O و P نیز وجود دارد. در رادیوم، آکتینیوم، توریوم، پروتاکتینیوم، و اورانیوم (اعداد اتمی ۸۸–۹۲) یک قشر Q نیز هست.

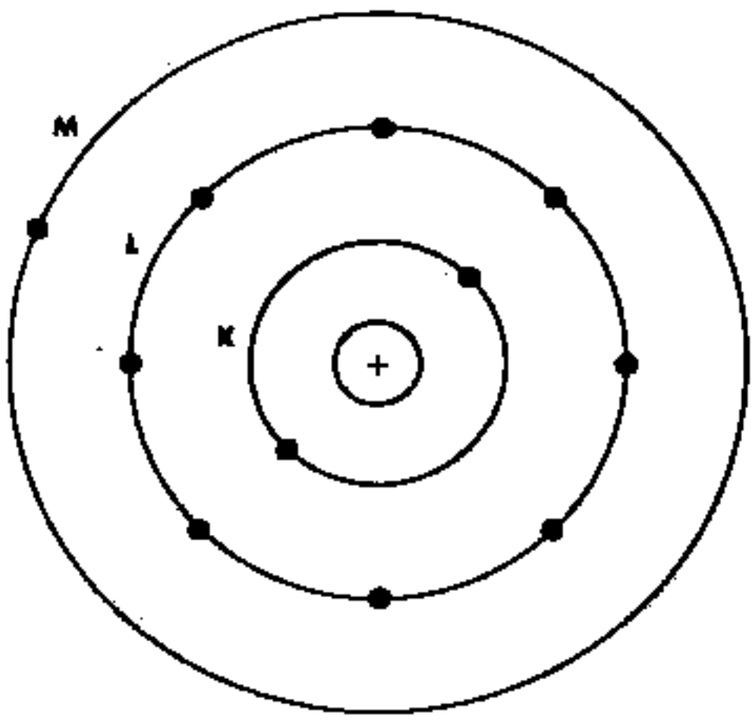

اتم سودیوم دارای ۱۱ الکترون است که برسه قشر الکترونی قرار دارند: ۲ الکترون بر قشر K، ۸ الکترون بر قشر L، و ۱ الکترون بر قشر M.

اتمی که از آن یک الکترون استخراج شده باشد، چون کار بر روی آن انجام گرفته، تراز انرژی کلی آن بیش از پیشتر خواهد شد. چنین اتمی موقتاً یونیده میشود و الکترونی از قشر با شعاع بزرگتر تمایل شدید پیدا میکند تا جای خالی الکترون استخراج‌شده را پر کند. و چون چنین شود، اتم به تراز انرژی پایینتر میآید و اختلاف انرژی به صورت فوتون تشعشع میکند.

قشر جامد زمین: ← زمین، قسمت III؛ سنگکره.

قشر ظرفیتی: ← ظرفیت، در شیمی، قسمت I.

قشقائی (qašqā'i)، از ایلات معروف ترک‌زبان ایران جنوبی، احتمالاً مشتمل بر ح ۶۰٬۰۰۰ (؟) خانوار. قشلاق ایل محدود به رود زهره یا فهلیان در ل و رود مند در لش، ش، و چ است، و از طرف غ تا دشت دشتستان و برازجان امتداد دارد. ییلاقشان در دو ناحیه‌ی متمایز یکی حوزه‌ی نیریز و دیگری ناحیه‌ی اصفهان در دشت بین آباده و شهرضا قرار دارد. قشقائیها شیعه‌اند. مردها به دامپروری و پرورش اسب اشتغال دارند؛ از کارهای زنان قالیبافی است. ایل قشقائی مشتمل بر تیره‌های متعدد است (در فارسنامه‌ی فسائی اسامی ۶۶ تیره آمده است)، که از جمله تیره‌های زیر را میتوان نام برد: کشکولی، شش‌بلوکی، خلج، فارسی‌مدان، صفی‌خانی، رحیمی، گنزائی، بیات، دره شوری، و ایگدیر.

کلمه‌ی قشقائی را بعضی مأخوذ از کلمه‌ی ترکی قشقا (qašqā)، به معنی اسب پیشانی‌سفید، دانسته‌اند. بعضی معتقدند که قشقائیها از اعقاب قبیله‌ی ترک خلج هستند، که بین هند و سیستان میزیستند، و بعدها به عراق عجم مهاجرت کردند. گویند قشقائیها از عراق عجم به فارس آمدند، و در آنجا زندگی چادرنشینی داشته‌اند.

ایل قشقائی در قرن ۱۳م هق اهمیت یافت. تیره‌های مختلف ایل هر یک تحت ریاست یک کلانتر بود، و حکومت همه‌ی ایل دردست ایلخانی بود، که نایب یا معاون او عنوان ایل‌بیگی (il.bey-gi) داشت، و هر دو از طرف دولت مرکزی منصوب میشدند. از حیث احشام غنی بودند، و در ضمن ییلاق و قشلاق سبب ناامنی و مزاحم نواحی اطراف میشدند. از ایلخانیهای قشقائی محمد علی خان (۱۲۰۸–۶۸ هق)، داماد حسینعلی میرزا فرمانفرما بود، و در ۱۲۴۷ هق از وی رنجیده با ایلات فارس به نواحی کرمان رفت، ولی منوچهرخان معتمدالدوله او را قهراً به تهران فرستاد (۱۲۵۱ هق)؛ در ۱۲۶۵ هق اجازه‌ی بازگشت به شیراز یافت. ایل قشقائی با ایلات خمسه‌ی فارس رقیب یکدیگر بودند. به گفته‌ی دو بود[9] (dë bod)، سیاح اروپائی، که در سال ۱۸۴۱ (۱۲۵۶ یا ۱۲۵۷ هق) در شیراز بوده، این شهر بین این دو ایل رقیب منقسم بود؛ ایل قشقائی تحت ریاست یک ایل‌بیگی و ایلات خمسه تحت ریاست کلانتر فارس، حاج میرزا علی اکبر پسر حاج ابراهیم شیرازی، قرار داشت. رقابت بین خاندانهای حاج ابراهیم و ایل قشقائی بعداً نیز ادامه یافت.

تعداد خانوارهای ایل قشقائی متغیر بوده است. به گفته‌ی لرد کرزن، ایل قشقائی تا ح ۱۸۷۰ شامل ح ۶۰٬۰۰۰ خانوار (مشتمل بر ح ۱۲۰٬۰۰۰ سوار در موقع جنگ) بود، ولی در قحطی سالهای ۱۸۷۱–۷۲ (۱۲۸۸ هق) آسیب فراوان دید، و در ۱۸۸۹ ظاهراً ۲۵٬۰۰۰ یا حتی 10 تا ۱۲ هزار خانوار داشته. تعداد خانوارها را در ۱۹۰۶ برابر ۳۵٬۰۰۰ و در

(۱)Constantine (۲)Constantine (Donation of) (۳)Constantine the African (۴)Constantine (۵)Cirta (۶)Castilla (۷)Castile (۸)electron shell (۹)de Bode

۱۹۱۴ برابر ۵۵٬۰۰۰ گفته‌اند، و در ۱۹۱۴ قشقائیها قشون مجهز ۲۰٬۰۰۰نفری داشتند، که در جبهٔ I، به طرفداری از آلمانها، با انگلیسها در جنگ بودند.

قشلاق (qešlāq)، ده (جم ۱٬۳۸۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بشاریات، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری جنوب آبیک. محصولش غلات و چغندر است.

قشلاق، ده (جم ۱٬۲۷۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان علمدار گرگر، بخش جلفا، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۴کیلومتری ل مرند، ۱۶کیلومتری راه آهن جلفا–تبریز.

قشلاق، رود، ایران غربی، از ریزابه‌های گاوه‌رود (← سیروان). در دهستان حسین‌آباد سرچشمه میگیرد، و در جهت ل–ج جاری شده از ۴کیلومتری ش سنندج، از کنار آبادی قشلاق میگذرد، در ح ۳۶کیلومتری ج سنندج در ل آبادی بزلانه (bezlāne)، به گاوه‌رود میریزد.

قشلاق: ← گرمسار.

قشلاقات افشار (qešlāqāte afšār)، دهستان (جم ۹٬۸۱۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم، دارای ۷۵ آبادی. در دو طرف رود قزل‌اوزن واقع است.

قشلاق بزرگ (qešlāqe bozorg)، دهستان (جم ۶٬۵۹۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان گرمسار، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۴۵ آبادی. سابقاً یکی از چهار بلوک ناحیه‌ی خوار بود.

قشلاق جوق (qešlāq juq)، رود ایران غربی؛ از ریزابه‌های غربی مسیر وسطای قزل‌اوزن. در بخش تکاب شهرستان میاندوآب سرچشمه میگیرد، و از دهستان انگوران بخش ماه‌نشان شهرستان زنجان میگذرد، و نزدیک آبادی تک‌آغاج (takāqāj) از این دهستان به قزل‌اوزن میریزد. حوضه‌ای به وسعت ۷۰۰ کمم را زهکشی، و ح ۳۵ آبادی را مشروب میکند. جریانش متلاطم است.

قشلاق کلارستاق (qešlāqe kalārostāq)، دهستان، مطابق بخش چالوس، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران).

قشم، علامت اختصاری اقیانوس شمالگان درین کتاب.

قشم (qešm)، بخش، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ مرکزش بندر قشم. مشتمل بر جزایر قشم، هرمز، هنگام، لارک، تنب بزرگ، و تنب کوچک در خلیج فارس است، و تنگه‌ی هرمز جزء آن میباشد. نیز ← قشم، جزیره‌ی.

قشم، بندر (جم ۴٬۷۰۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز جزیره و بخش قشم، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ در انتهای ل‌ش جزیره در ۲۴کیلومتری ج بندر عباس (نیز ← قشم، جزیره‌ی). از مراکز داد و ستد است، و معدن آهن دارد. شغل اهالی صید ماهی و ملوانی است. در گذشته از مراکز دریانوردی در خلیج فارس بود. در ۱۳۰۲ هق از زلزله ویران شد. در قرن ۱۹م بریتانیا چندی ایستگاه دریائی در اینجا دایر کرد. نزدیک آن آثار قلعه‌ی مستحکمی از دوران استیلای پرتغالیها وجود دارد.

قشم، جزیره‌ی، جزیره‌ای (جم ۲۹٬۳۹۸ سنه ۱۳۴۵ هش) در خلیج فارس، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ مرکزش بندر قشم. نامش را کشم هم ضبط کرده‌اند. از لحاظ اداری جزء بخش قشم است. به موازات ساحل بین بندر لنگه و بندر عباس در امتداد ل‌ش–ج‌غ قرار دارد، و تنگه‌ی کلرنس آن را از زمینلاد ایران جدا میکند. در ج، خلیج دیرستان (deyrestān) آن را از جزیره‌ی هنگام جدا میسازد. طولش از ل‌ش به ج‌غ ح ۱۰۸ کم و عرضش بین ۱۰ کم و ۳۵ کم است. جزیره‌ای است کوهستانی و دارای تپه‌های نامنظم میباشد که ارتفاع چندین قله‌ی آنها از ۲۷۵ متر متجاوز است؛ مرتفعترین قله‌ی آن (به ارتفاع ۴۰۵ متر) در ۲۹کیلومتری انتهای ج‌غ قرار دارد. رأس لافت از وسط ساحل شمالی و رأس خارگو (xārgu) از وسط ساحل جنوبی برآمده است. سواحل جنوب شرقی و غربی دارای خلیجهائی شنی هستند، که در پشت آنها تپه‌های نامنظمی واقع است. ساحل شمال غربی، که ساحل ج‌ش تنگه‌ی کلرنس را تشکیل میدهد، هموارتر است. قشم جزیره‌ای گرم و کمآب و بیشتر آن لم‌یزرع، و قسمتهائی از آن نمکزار است، ولی غلات، خربزه، سبزیجات، و خرما در ابلیز سیاه حاصلخیز شمالی به عمل میآید. پرورش دام و ماکیان معمول است. در ساحل ج‌ش نمک استخراج میشود، و آن منبع عمده‌ی عایدات جزیره است.

جزیره‌ی قشم متجاوز از ۴۰ آبادی دارد، که مهمترین آنها بندر قشم (مرکز جزیره) است. بعضی از آبادیهای دیگرش عبارتند از بندر باسعیدو (bāsa'idu؛ جم ۴۹۱ سنه ۱۳۴۵ هش) در انتهای ل‌غ جزیره؛ **لافت؛ کوشه؛** سوزا (جم ۲٬۰۹۸ سنه ۱۳۴۵ هش)؛ درگهان (dargahān؛ جم ۲٬۰۲۴ سنه ۱۳۴۵ هش)؛ توریان (turiān)؛ گوران (gurān)، صلخ (salax)؛ و رمکان (ramakān).

تاریخچه‌ی قشم

ظاهراً جزیره‌ای که در مآخذ اسلامی به اسامی جزیره‌ی بنو کاوان (banu kāvān)، برکاوان (barkāvān)، ابن کوان (ebne kavān)، ابرکاوان (abarkāfān)، ابرکاوان، و لافت نامیده شده است همین جزیره است، که اکنون به نام قشم خوانده میشود. این جزیره را به مناسبت درازی آن جزیرة الطویله (jazirato 't.tavila) هم نامیده‌اند. مسجد برخ (borx) در آبادی **کوشه** را، به احتمال، اصلا از زمان خلافت عمر شمرده‌اند، و محتملا این بنا قبلا آتشکده بوده است. گویند در زمان فتنه‌ی مغول گروهی از مردم، که سرکرده‌ی آنان مردی به نام توران بود به این جزیره آمدند، و توران نام تورانشاه بر خود نهاد، و در آبادی توریان سکنی گزید. در قرون ۱۷م–۱۹م جزیره بارها میان پرتغالیها، بریتانیائیها، ایرانیان، و اعراب دست به دست گشت (نیز ← خلیج فارس). در اوایل قرن ۱۹م بریتانیائیها در بندرهای قشم و باسعیدو پایگاههای دریائی دایر کردند، که به سبب گرمای شدید تابستانی و مالاریا متروک شد.

بعضی از آثار موجود در قشم عبارتند از قلعه‌ی نزدیک بندر قشم؛ آثار موجود در لافت؛ آثاری از تأسیسات بریتانیائیها در باسعیدو؛ مسجد برخ در آبادی کوشه.

جزیره‌ی قشم چند بار دستخوش زلزله شده است. از جمله میتوان زلزله‌های سالهای ۱۱۱۵ هق و ۱۳۰۲ هق را نام برد.

قشن، سلطنت محلی، ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت ۱.

قشیری، ابوالقاسم: ← ابوالقاسم قشیری.

قصاص (qesās)، جزای بدی به بدیی مانند آن، "زخم به زخم، دندان به دندان، چشم به چشم، و نفش به نفس". قصاص را به لاتینی لکس تالیونیس[1] (leks tālionis) [= قانون قصاص] میخواندند. قصاص در جوامع ابتدائی معمول بوده است، و موضوع "چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا، و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه" در کتاب مقدس آمده است (خروج ۲۱.۲۳–۲۵). این نوع جزا، که متضمن حس انتقام و کینه‌جوئی است، ممکن است از طرف جامعه یا (در جوامع ابتدائی) از طرف شخص اعمال شود. نیز ← وندتا. علمای اخلاق قصاص را مردود می‌شمارند، و اخلاق امروز توصیه میکند که قوانین کیفری نباید اصل قصاص را در نظر گیرد، بلکه باید کیفر را طوری ترتیب دهد که مستلزم جزا و تنبیه باشد نه ارضای حس انتقام.

قصاص به معنی عامتر شامل اعمال دولتها در مورد اقتصاد و تجارت و تعرفه‌های گمرکی و غیره نیز میشود. اگر دولتی تعرفه‌ی گمرکی کالاهای وارداتی خود را از دولت دیگر بالاتر ببرد دولت دیگر در صدد تلافی و انتقام برمیآید، و تعرفه‌های گمرکی کالاهای آن دولت را بالا میبرد. این تلافی و انتقام در موارد دیگر–از قبیل امور حمل و نقل زمینی و هوائی و دریائی و ترانزیت و تسهیلات مسافرت، معامله با اتباع یکدیگر، و معامله با اعضای سفارت‌خانه‌ها–معمول است و مقصود از آن وادار کردن طرف دیگر است به اینکه از اقدامات خویش دست بردارد.

قصاص، عمره‌ی: ← محمد، قسمت ۳۸.

قصاید سبع طوال: ← معلقات.

قصبه، از اضعاف ذراع، واحد قدیم برای طول.

قصبه (qasabe)، به معنی ده، سابقاً قریه‌ی بزرگ (شهرک). در قدیم به معنی مرکز ناحیه استعمال میشده؛ در حدود العالم و سایر مآخذ فارسی بدین معنی آمده است. در اصطخری (فارسی) قصبه به جای مدینه (= شهر) مرکز یک ناحیه که جنبه‌ی مرکزیت و اداری دارد ترجمه شده است، مانند سمرقند که قصبه‌ی سغد بود.

قصبه، ده، گیلان، ← شفت، دهستان.

قصبه، دهستان (جم ۱۲٬۱۰۵ سنه ۱۳۴۵ هش) حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۰۸ آبادی (مشتمل بر چهار قسمت شمالی، جنوبی، شرقی، و غربی). از آبادیهای آن خسروگرد و آزاد منجیر (āzād manjir؛ ۱۱کیلومتری مشرق سبزوار) است.

قصبه، شهر، ترکیه، ← طورغوتلو.

قصبه یا قصبه‌ی معمره (qosbeye mo'ammare)، بخش، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۶۹ (؟) آبادی. کنار شط العرب واقع است، و ازین رود و رود بهمنشیر مشروب میشود. دارای نخلستانهای بسیار، و محصول عمده‌اش خرماست. سابقاً حاجی سلطان نامیده میشد. دهستان **قصبه‌ی معمره** (جم ۱۶٬۲۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش؛ دارای ۳۸ آبادی) جزء این بخش است.

قصبة الانف: ← سر.

---

(۱) lex talionis (لتین)

قصبة الریه[1] (qasabato 'r.rie) یا **نای** (nāy)، مجرای اصلی عبور هوا در جهاز تنفس مهره‌داران. در انسان بالغ، طول آن ح ۱۲ سم و قطرش ح ۲ سم است. قصبة الریه، در جلو مری، از حنجره در قفسه‌ی سینه پایین میآید (شکل در مقاله‌ی تنفس، ص ۶۷۳)، و منتهی الیه پایینی آن به دو شاخه، موسوم به نایژه[2] [فنه برونش (bronš)] تقسیم میشود. نایژه‌ها در چپ و راست به ریه‌ها منتهی میشوند. دیواره‌ی نای تشکیل شده است از الیافی از بافت پیوندی و حلقه‌های غضروفی به شکل U که در زمینه‌ای از بافت پیوندی قرار گرفته‌اند. غشائی مخاطی که سطح داخلی آن را میپوشاند سبب پاک ماندن این گذرگاه هوا میشود. عصبها و رگهای مهمی در مجاورت نای قرار گرفته‌اند. قصبة الریه‌ی انسان در نتیجه‌ی سرما خوردن دچار آسیب میشود (نیز ← برونشیت). لوله‌های هوائی حشرات و بعضی از جانوران مفصلی دیگر را نیز نای مینامند.

قصبه‌ی رود (qasabeye rud) [بر طبق جلد نهم فرهنگ جغرافیائی ایران]، بخش، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان). از ش به مرز ایران و افغانستان محدود است. ظاهراً همان بخش خواف میباشد.

قصبه‌ی صغری یا نازک‌نی: ← استخوان بندی.

قصبه‌ی کبری یا درشت‌نی: ← استخوان بندی.

قصبه‌ی معمره، آبادان، ← قصبه یا قصبه‌ی معمره.

قصبه‌ی نصار (qosbeye nassār)، دهستان (جه ۱۲'۲۲۴ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش قصبه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۰ آبادی. محصول عمده‌اش حنا و خرماست.

قصدار (qosdār) یا **قزدار**، شهر، بلوچستان، پاکستان غربی، در مملکت سابق کلات. شهر قصدار در ۸۰فرسخی شهر بُست در ناحیه‌ی قصدار قرار داشت، و چون بر محل تلاقی جاده‌های کلات (در ل)، کراچی (در ج)، و مکران (در غ) بود، اهمیت داشت. مسلمانان پس از تسخیر مکران بر آن دست یافتند. در ۳۶۷ هق به تصرف سبکتکین درآمد. یاقوت از این شهر به نام طوران (turān) یاد کرده است.

قصد المعنیین الوجهین (qasdo 'l.ma'nieyn 'l.vajheyn)، در علم بدیع، آوردن لفظی و اراده‌ی دو یا چند معنی از آن با ذکر قرائن و ملایمات هر یک (بر خلاف ایهام که، در آن جز یک معنی اراده نمیشود)، مانند (حافظ):

یار دلدار من ار قلب بدین سان شکند
ببرد زود به سرداری خود پادشهش.

قصد الوجهین: ← قصد المعنیین.

قصر (qasr) [عربی، = کوتاه کردن]، در علم عروض، یکی از زحافها، و آن حذف دومین حرف سبب خفیف آخر پایه و ساکن کردن حرف متحرک ماقبل است؛ به عبارت دیگر، انداختن هجای دراز (← هجا) از آخر پایه، و درازتر ساختن هجای پیش از آن. مانند فَعولُن (U – –) که تبدیل به فعول (U – ∪) شود. پایه‌ای را که تغییری چنین یافته است مقصور (maqsur) خوانند.

قصر [عربی، = کوتاه کردن] یا **حصر** (hasr) [عربی، = جای بر کسی تنگ گرفتن]، در علم معانی، اثبات حکمی یا صفتی برای کسی یا چیزی به طریق انحصار و نفی آن حکم یا صفت (مقصور) از غیر آن کس یا چیز (مقصور فیه). قصر بیشتر به یکی از الفاظ استثنا آورده میشود، مانند (حافظ):

دلم جز مهر مهرویان طریقی برنمیگیرد.

قصر، زندان: ← قصر قاجار.

قصر ابونصر (qasre abu.nasr)، ویرانه‌های بنا-هایی بر فراز تپه‌ای در ح ۸کیلومتری ش شیراز، که در آنها بقایای حجاریهای پیشتر عهد هخامنشی به کار رفته است. بیرون آن باروی سنگی مربوط به عهد ساسانی مشهود است. هیئت علمی موزه‌ی متریلیتن نیو یورک، به ریاست ج. آپتن، در سالهای ۱۳۱۱–۱۳ هش در آنجا کاوش علمی انجام داد.

قصر افراسیاب: ← تپه میل.

قصر الاغالبه، شهر، ← عباسیه.

قصر الروناش: ← دزفول، شهر.

قصر السدیر: ← اخیضر.

قصر القدیم، شهر، ← عباسیه.

قصر الکبیر، شهر، ← القصر الکبیر.

قصر اللصوص: ← کنگاور.

قصران: ← سیرجان، شهر.

قصران (qasrān) یا **قصران ری** (rey –)، نام سابق ناحیه‌ای در ج رشته‌جبال البرز، و در ل ناحیه‌ی ری، مشتمل بر دو قسمت قصران علیا (olyā) و قصران سفلی (soflā). قصران علیا را قصران داخل و قصران درونی، و قصران سفلی را قصران خارج و قصران بیرونی هم ضبط کرده‌اند. قصران علیا از قسمتی از شهرستان شمیرانات، و اراضی لواسانات، و رودبار قصران تشکیل میشد، و گردنه‌ی قوچک حد جنوبی آن بود. شاخه‌ی اصلی جاجرود ازین نواحی میگذرد. قصران سفلی در ج قصران علیا قرار داشت و از ده کلاک تا آبادی حکیمیه (hakimiyye)، سابقاً چاهک، در ش تهران پارس، ممتد بود. از جمله آبادیهای این ناحیه تجریش، کن، و ونک است.

قصران ری: ← قصران، ناحیه‌ی تاریخی.

قصر شاه‌عباسی: ← سیاه‌کوه، کوه.

قصر شیرین (qasre širin)، شهر (جه ۱۵'۹۰۴ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ بر ساحل راست رود حلوان، در ۲۱کیلومتری مرز عراق و ۱۸۲کیلومتری غ کرمانشاه. در غ و جغ قصر شیرین رشته‌کوه بزرگ آق‌داغ (āq.dāq) واقع است؛ در جش نیز، بر ساحل چپ رود، سلسله‌کوههای عظیمی قرار دارند. اقلیم شهر گرمسیری معتدل است. موقعیت آن از لحاظ سیاسی و اقتصادی اهمیت دارد. نزدیک آن چاههای نفت وجود دارد.

قصر شیرین از ایام بسیار قدیم از توقفگاههای عمده‌ی کاروانیان بوده، و اگرچه آثار اطراف آن، که باعث شهرت آن شده است، از دوره‌ی متأخر عهد ساسانی است، تردیدی نیست که محلی با این موقعیت از ایام قدیمتر مسکون و آباد بوده است. جاده‌ی بسیار قدیم از ناحیه‌ی بغداد به داخله‌ی ایران ("طریق خراسان" دوره‌ی اسلامی)، بین دو ایستگاه خانقین و سرپل زهاب از آنجا میگذشته است. مردم قصر شیرین بیشتر کرد هستند. شاه عباس I صفوی، برای حفظ مرز ایران و عثمانی، 900 خانوار از کردان سنجابی را به آنجا کوچانید (قسمتی نیز ظاهراً در زمان نادر شاه کوچانده شده بوده‌اند). تا حج I، مرز ایران و عثمانی، از محلی به فاصله‌ی دو ساعت راه در جغ قصر شیرین می-گذشت. در سرحد ایران، سواران سنجابی در محلی به نام قلعه‌ی سبزی مرز را پاس میداشتند، و به فاصله‌ی یک ساعت راه در آن طرف مرز پاسگاه سرحدی عثمانیان یعنی قلعه‌ی ردیفیه (radifiyye) قرار داشت.

آثار باستانی قصر شیرین

اهمیت تاریخی و باستانشناسی قصر شیرین به جهت آثار فراوان عهد ساسانی است که در حوالی آن باقی است. قصر شیرین از قصری نام گرفته است که خسرو پرویز (سلطنتش در ۵۹۰–۶۲۸) آن را به عنوان اقامتگاه تابستانی زوجه‌ی مسیحی محبوب خود، شیرین، بنا نهاد. این قصر و نواحی اطراف آن صحنه‌ی داستان دلکش عشق شیرین و فرهاد و ناکامیهای آنها است، که در شعر و ادب فارسی مقامی ارجمند دارد؛ قبری که در ج قصر شیرین در دل سنگ کنده شده اطاق فرهاد خوانده میشود. باربد چندی در قصر شیرین زیسته است، و آهنگهای باغ شیرین و (احتمالا) نخجیرگانی او مربوط به کاخ شیرین و شکارگاه تابستانی خسرو پرویز بوده است.

دوران شکوه و جلال قصر شیرین دیری نپایید. ده سال پس از مرگ خسرو پرویز، شاهنشاهی ساسانی در برابر حمله‌ی عرب متلاشی شد. در دوره‌ی اسلامی، کاخها متروک، و به علت عدم توجه و نامرغوبی مصالح بزودی ویران شد. یعقوبی در ۲۷۸ هق از ویرانه‌های آن نام میبرد، و ابن اثیر نقل میکند که دیوارهای قصر شیرین در زلزله‌ی سال ۳۴۵ هق شکافت.

دقیقترین توصیف خرابه‌های کنونی قصر شیرین از دمرگان است. خرابه‌های عمده‌ی کاخهای ساسانی در فلات وسیع ل‌ش شهر فعلی است. نقشه‌برداری دقیق از ویرانه‌ها به وسیله‌ی دمرگان صورت گرفت. در نزدیک شهر، قلعه‌ی چهارگوش خسرو (معروف به قصر یا قلعه‌ی خسرو یا خسروی) قرار دارد، که در جناحهای آن شش برج مدور سر برافراشته، و خندقی آن را در بر گرفته است. این قلعه برای جایگاه سپاهیان شاه ساخته شده بود، و نمودار یکی از کاملترین بناهای نظامی عهد ساسانی است. در ل این قلعه، ویرانه‌های بنای دیگری هست که معلوم نیست برای چه منظوری ساخته شده بوده است. به فاصله‌ی ح نیم‌کیلومتری بالاتر در طرف ل‌ش، دیوارهای پارک عظیم تابستانی شخصی شاه واقع است که صحنه‌ی آن خاکی‌شکل است، و مساحتش را ۱۲۰ هکتار تخمین کرده‌اند. منتهای ارتفاع این دیوار ح ۶ متر بوده است، و از این دیوار به عنوان آباره هم استفاده میشده است. آب لازم برای آب-یاری باغها را از رود حلوان میآوردند، و آثار ترعه‌های آبیاری تا محل ناپدید شدن آنها در ویرانه-های حوش کری هنوز در دره‌ی حلوان مشهود است. در وسط پارک کاخ اصلی قرار داشت که عمارت خسرو یا حاجی قلعه سی (hāji qal'e si) نامیده میشده است، و آن عمارت عظیمی است در امتداد شرقی غربی، به طول ۳۲۹ متر و عرض ۱۹۰ متر، که عظمت ابعاد و ستونهایش نظرگیر است. در جلو کاخ قسمتی از ترعه‌های آبیاری، به طول ۵۵۰ متر، باقی است. در غ عمارت خسرو، بنای مشابه کوچکی هست که ۴ در و یک اطاق اصلی چهارگوش دارد، و چارقاپو (cār.qāpu) نامیده میشود.

---

(۱) windpipe; trachea (۲) bronchus

در ح ۵کیلومتری ش قصر شیرین ویرانه‌های کاخ دیگری از عهد ساسانی است، که به حوش کری (hăš kori) [= خانه‌ی اسبان] معروف است، و این تسمیه بدان سبب است که این محل را اصطبل کاخ قصر شیرین میدانسته‌اند.

قصر شیرین (qasre širin)، شهرستان (جع ۶۲٬۷۹۴ سش ۱۳۴۵ هش)، غ استان پنجم (کرمانشاهان)؛ مرکزش شهر قصر شیرین. از غ به کشور عراق، از ل به پاوه، از ش به شاه‌آباد غرب، و از جش به ایلام محدود است. فعلا مشتمل بر بخشهای حومه، سومار، و سرپل زهاب است. بر طبق قتک ۱۳۱۶، قصر شیرین بخش شهرستان شاه‌آباد تعیین شد؛ در شهریور ۱۳۲۴ هش، بر طبق تصویبنامه‌ای، از آن شهرستان منتزع و خود شهرستان شد. بخش حومه‌ی آن اقلیم گرمسیری دارد، و آب دهات آن عمدةً از رود حلوان تأمین میشود. کوه آق‌داغ در غ شهرستان ممتد است. عملیات ساختمانی سدی بر رود حلوان، در ۱۰کیلومتری شهر قصر شیرین، در سال ۱۳۳۶ هش آغاز شد، و در سال ۱۳۳۷ هش به پایان رسید. عرض کانال آبگیر آن ۴٫۸ متر است و مشتمل بر دو دهانه با دو دریچه‌ی فلزی است. آب مصرفی شهر توسط کانالی سرپوشیده به طول ۹ کم به قصر شیرین برده میشود و در طول کانال ح ۵۰ ساختمان از قبیل پل، تونل، آباره، دیوار محافظ، و دهانه‌ی آبگیر ساخته شده.

قصر عین‌الرشید: ← سیاه‌کوه، کوه.

قصر قاجار (qasre qājār) یا **قصر قجر** (-qajar)، عمارت ییلاقی از بناهای فتحعلی شاه قاجار، که بنای آن در سال ۱۲۱۳ هق آغاز شد، و اکنون یکی از زندانهای مهم و قدیمی شهر تهران است. بنا به توصیف لرد کرزن، "این عمارت ییلاقی بر نقطه‌ی رفیعی، در ح ۳کیلومتری ل دیوارهای شهر تهران قرار گرفته است، و از دور منظره‌ی جالبی دارد. معماری این بنا از نظر ایرانیان اهمیت زیادی دارد، ولی در واقع یک بنای ساده‌ی آجری و گلی است، و از هر گونه هنر معماری بی‌بهره است. تصاویر و عکسهائی از زمان فتحعلی شاه دارد".

اکنون نیز این بنا به نام قصر قجر یا زندان قصر مشهور است.

قصر قجر: ← قصر قاجار.

قصر قند (qasre qand)، بخش (جع ۹٬۱۹۵ سش ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان چاه‌بهار، استان بلوچستان و سیستان. رود خواجه از آن میگذرد. قسمتی از مردم آن به صورت چادرنشینی زندگی میکنند. مرکزش، **قصر قند** (جع ۳۰۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۱۰کیلومتری ل چاه‌بهار، کنار رود خواجه واقع شده است.

قصرین[1]**، گردنه‌ی** (gardaneye qasrin)، گردنه‌ای (به عرض ح ۳٬۲۰۰ متر) در تونس مرکزی، در میان کوههائی (از شاخه‌های جبال اطلس) به ارتفاع ح ۱٬۲۲۰ متر، در ح ۱۲۸کیلومتری جغ قیروان. در جج II، نقطه‌ی سوق‌الجیشی مهمی در تهاجم متفقین به تونس بود. در ۱۴ فوریه‌ی ۱۹۴۳ قوای محور آن را از امریکائیها گرفتند، اما امریکائیان، با دادن تلفات سنگین آن را بازگرفتند (۲۵ فوریه). ← افریقای شمالی، پیکارهای.

قصص، سوره‌ی (qasas؛ = داستانگوئی)، سوره‌ی ۲۸م قرآن، مکی، ۸۸ آیه. در مکه و هنگام ضعف مسلمانان نازل شده، و به همین جهت مسلمانان را دل میدهد که بدانند که همه‌ی نیرو به دست خدا است، و آنان را یاری میکند. برای همین منظور، قصه‌ی موسی و فرعون را در آغاز سوره و قصه‌ی قارون را در پایان آن میآورد، تا مسلمانان بدانند که قدرت ظاهری فرعون و مال فراوان قارون هیچ یک در برابر خدا ارزشی ندارد.

قصص الانبیاء (qesaso 'l.ʿanbiāʿ) [داستانهای پیغمبران]، عنوان عده‌ای از کتب فارسی و عربی در سرگذشت پیغمبران سامی. معروفترین آنها در عربی قصص الانبیاء کسائی و قصص الانبیاء ثعلبی، و در فارسی قصص الانبیاء نیشابوری است. **قصص الانبیاء کسائی** کتابی است تألیف محمد ابن عبدالله کسائی، در اخبار آفرینش، و داستان خلقت لوح و قلم، آسمان و زمین، و بهشت و دوزخ، و سرگذشت ابلیس و آدم، و بعضی از پیغمبران دیگر. این کتاب در لیدن در دو بخش چاپ شده است (۱۹۲۲-۲۳). **قصص الانبیاء ثعلبی** تألیف ابواسحاق احمد ابن محمد ابن ابراهیم ثعلبی و نام دیگر آن العرائس (al.ʿarāʿes) است، و در سرگذشت پیغمبرانی است که نامشان در قرآن آمده است. این کتاب یکی از معروفترین کتبی است که به عنوان "قصص الانبیاء" نوشته شده و، تقریباً به ترتیب تاریخی، از آغاز آفرینش تا داستان اصحاب فیل را یاد کرده است. چند بار در مصر به چاپ رسیده. **قصص الانبیاء نیشابوری** از آثار فارسی قرن ۵م و به احتمالی اوایل قرن ۶م هق است، و دارای نثری بسیار ساده و شیرین میباشد، و مؤلف آن ابواسحاق ابراهیم ابن منصور ابن خلف نیشابوری است. در این کتاب نیز نظم تاریخی تقریباً رعایت شده، و از آفرینش آسمان تا بعضی داستانهای مربوط به صحابه‌ی پیغمبر اسلام را شامل است، و دارای ۱۱۶ داستان میباشد، که اغلب آنها مربوط به پیغمبران بنی اسرائیل است (چاپ تهران، ۱۳۴۰ هش).

کتابهای دیگری نیز به نام قصص الانبیاء وجود دارد، که در بعضی از آنها ترتیب سوره‌های قرآن کریم رعایت شده است.

قصص العلماء (qesaso 'l.ʿolamāʿ)، کتابی به فارسی، تألیف محمد ابن سلیمان تنکابنی (فت ۱۳۰۲ هق)، در شرح احوال علمای شیعه‌ی اثنی‌عشری، که از نظر اطلاعات خاص در مورد بعضی ازیشان، به خصوص متأخرین و علمای عصر قاجار، دارای اهمیت است. چند بار به چاپ رسیده (از جمله در تهران، ۱۳۱۳ هق).

قصه (qesse)، ترکیب خاصی در نقل حوادث-خواه واقعی و خواه خیالی-که در خلال آن شخصیتها رشد میکنند، و عناصر اصلی به شیوه‌ی معینی با یکدیگر مرتبط میشوند، و با قصد معینی که نویسنده دارد در جهتی حرکت میکنند. قصه، در صورتهای مختلف آن-که به طور عام شامل داستان بلند (در فارسی امروز "رمان")، داستان کوتاه، حکایت، قابل، و انواع مشابه آنها میشود-یکی از وسیعترین انواع ادبی در جهان است. بسیاری از نویسندگان بزرگ جهان قالب داستان را مناسب‌ترین قالبها برای بیان اندیشه‌ها و تأملات خود یافته‌اند، و به خصوص از قرن ۱۸م به بعد هر روز بر رواج و گسترش آن افزوده شده است.

بر روی هم، میتوان مفهوم عام قصه را به سه نوع-داستان بلند، داستان کوتاه، و حکایت-تقسیم کرد. داستان بلند مجموعه‌ای است از حوادثی با تأثیرات مختلف، که شخصیتهائی چند در زمانی طولانی در آن شرکت دارند. داستان بلند در ادب ملل اروپائی قرون وسطی سابقه دارد، و در قرن ۱۹م به حد اعلای رشد و گسترش رسیده است، و دارای انواع مختلف است. داستان کوتاه قصه‌ای است که یکی از جوانب زندگی را برای بیان مقصودی معین تصویر میکند، و معمولا کوشش نویسنده در یکی از جوانب خاص موضوع متمرکز میشود؛ حجم آن را در حدی دانسته‌اند که بتوان در یک جلسه قرائت کرد. حکایت گزارش واقعه و حادثه‌ای است، خواه حقیقی و خواه خیالی اما نه در قالبی معین. در هر یک از دو نوع اول، یعنی داستان بلند و داستان کوتاه، شیوه‌ی خاص و معینی وجود دارد، و نویسنده با در نظر گرفتن مقدمه‌ای خواننده را به نقطه‌ی معینی که اوج قصه خوانده میشود میکشاند، و سرانجام، با شیوه‌ای معین، در فاصله‌ای نسبةً کوتاه، گرهی را که در طول داستان به وجود آورده باز میکند، و بدین گونه، نتیجه‌ی نهائی مورد نظر را میگیرد.

در ادب فارسی، قصه به معنای داستان و داستان کوتاه سابقه ندارد، و در دوره‌ی اخیر با توجه به ادب اروپائی به وجود آمده است. اما انواعی که از قصه در ادب فارسی از دیرباز داشته‌ایم خود دارای اهمیت و تنوع است.

نکته‌ای که قبل از هر چیز در مورد قصه‌های ادب فارسی قابل یادآوری است این است که در آنها بیشتر اهمیت حادثه مورد نظر است تا اهمیت قهرمان و شخصیت. از این روی، اغلب داستانها دارای حوادث غیر عادی و بیرون از حدود تجربه‌هاست، و ریشه‌ی اجتماعی این امر را در این نکته میتوان یافت که، در روزگار گذشته، فرد ارزش و اعتباری را که در دوره‌ی جدید یافته نداشته است.

سابقه‌ی داستانپردازی را ابن ندیم در الفهرست به "فُرس اول" (ایرانیان نخستین) میرساند و می‌گوید:-"نخستین کسانی که به "تصنیف خرافه‌ها" (داستانپردازی) پرداختند، و کتابها در این باب نوشتند و در گنجینه‌ها و خزائن نهادند، و بعضی از این داستانها را از زبان حیوانات نقل کردند، ایرانیان نخستین بودند، و پس از ایشان، پادشاهان اشکانی. سپس این کار به روزگار ساسانیان گسترش یافت، و اعراب آن را به زبان عربی نقل کردند...". در ادب هندی نیز داستانسرائی سابقه‌ای بسیار کهنسال دارد. در دوره‌ی اسلامی، داستان در صور گوناگون آن، تحولات بسیار دیده، و چندان گسترده و متنوع است که حتی دسته‌بندی دقیق آن از کارهای دشوار مینماید.

قصه در جوامع ایرانی و اسلامی، مثل اغلب جوامع بشری-از افسانه‌هائی که برای کودکان می‌گفته‌اند تا داستانهای عمیق رمزی در آثار صوفیه که سر و کارش با ذهنهای هوشیار و نکته‌دان است-یکی از وسیعترین زمینه‌هائی بوده است که اندیشه و ذهن مردمان را به خود میکشیده، و کمابیش به صورتهای گوناگون در میان مردم گسترش مییافته است. گذشته از صورت مکتوب که در کتابها خوانده میشده، و علاوه بر نقلهای محدودی که میان یکی دو تن وجود داشته (از قبیل قصه‌گوئی مادری برای فرزندش) به صورت وسیعتری نیز شفاهاً نقل میشده.

(1) Kasserine

در بعضی اماکن، از قبیل قهوه‌خانه‌ها (در دوره‌های متأخر) و در سر معابر عمومی و اماکنی که محل تجمع افراد بوده است، بعضی به عنوان قصه‌گوی و قاص (qāss) بوده‌اند که انواع قصه‌ها را با شیوه‌ی خاص میگفته‌اند، و اغلب نتیجه‌گیریهای اخلاقی و مذهبی میکرده‌اند، و بعضی از این قصه‌گویان (که بقایای آنها به صورت نقالان هنوز در جامعه‌ی ما باقی است) کارشان فقط بیان نوعی از داستانها (مثلا داستانهای ملی) بوده، بعضی از آنان شاهنامه‌خوان خوانده میشده‌اند، و از قدیم، از حدود قرن ۵م هق نام و نشان بعضی از ایشان (مانند کاراسی شاهنامه‌خوان) در بعضی کتابهای ادبی نقل شده است. در بعضی از ادوار، کار قصه‌گوی یا قاص یا قصاص (qassās) به عنوان یک شغل در اجتماع اسلامی مورد نظر بوده، و در کتابهائی که در مورد وظایف اجتماعی طبقات مختلف نوشته شده (از قبیل معید النعم سبکی) وظیفه‌ی گروه قصه‌گویان نیز بدین گونه وصف شده است: "قاص باید بر سر رهگذرها بنشیند، و آیات و احادیث و اخبار گذشتگان را برای مردم بیان کند". این مسئله از گسترش قصه‌گویان در نواحی مختلف و اهمیت کار ایشان سخن میگوید، و از ضرب المثل معروف "اَلقاصُ لایَحِبُّ القاصَ" [= قصه‌گو دوست ندارد قصه‌گوی دیگر را] دانسته میشود که، از حدود قرن ۴م هق و شاید قبل از آن، قصه‌گویان در جوامع اسلامی به حدی بوده‌اند که در کنار هم و در اماکنی نزدیک به هم به قصه‌گوئی و با یکدیگر به رقابت میپرداخته‌اند، چنانکه معرکه‌گیران تا روزگار ما چنین وضعی دارند. از دیرباز قهوه‌خانه مرکز نقل و بیان انواع داستانها بوده، و تا دوره‌ی اخیر، که سینما و تلویزیون و رادیو رواج نداشت، مهمترین سرگرمی عامه‌ی مردم در قهوه‌خانه‌ها (به خصوص در شبهای زمستان و شبهای ماه رمضان) شنیدن انواع قصه از همین قصه‌گویان بود، که اکنون بتدریج روی در زوال دارند.

داستانهای ادب فارسی را از نظر کوتاهی و بلندی یا از نظر موضوع و نوع قهرمانان آن به چند دسته میتوان تقسیم کرد.

کوتاهی و بلندی داستانهای ادب فارسی یکسان نیست. بعضی خیلی کوتاه است ("حکایت" در قصه‌های طنزآمیز عبید و گاه گلستان سعدی)، و بعضی طولانی از قبیل داستان سمک عیار، و اغلب داستان‌های طولانی ادب فارسی داستانهائی است متداخل، بدین‌گونه که از داستانی به داستان دیگر میپردازند، یا هنوز قصه‌ای تمام نشده قصه‌ای دیگر در خلال آن میآورند، و این یک سنت آریائی کهن است که در ادبیات هندی نیز سابقه دارد، و نمونه‌ی آن در هزار و یکشب و سندبادنامه بخوبی مشاهده میشود. بعضی از داستانها نیز در حدود داستان کوتاه در اصطلاح ادبیات اروپائی هست که، اگرچه تمام آن نکات و خصوصیات مذکور در تعریف داستان کوتاه را ندارد، از بعضی جهات مصداق داستان کوتاه تواند بود، از قبیل بعضی داستانهای اسرار التوحید یا بعضی داستانها که در تفاسیر فارسی قرآن نقل کرده‌اند، و اغلب زمینه‌ی اسلامی یا سامی دارد. در اغلب این داستانها، اهمیت نوع حادثه بیش از اهمیت قهرمان یا شخصیتهای داستان است. صورت بسیار کوتاه داستان را باید در تمثیلهائی که در کتب ادبی نقل کرده‌اند جستجو کرد. این گونه تمثیلها، که اغلب از یک گفتگوی کوتاه یا یک پاسخ و پرسش به وجود آمده، در ادب فارسی، به خصوص در شاخه‌ی گسترده‌ی ادب صوفیه، رواج بسیار دارد، و ایشان برای بیان هر معنائی، از تمثیل سود جسته‌اند (و این روش کمابیش از قرآن بدیشان رسیده، که به گونه‌ای دیگر معانی را با تمثیل و گاه اشارت به قصص گذشتگان بیان میکند)، و شاعرانی از قبیل مولوی (در غزلیات شمس) حتی در ضمن غزلهای خود گاه تمثیلهائی (که خود نوعی داستان است، زیرا قهرمانهای معینی در آن وجود دارند، و با هم گفتگو میکنند) آورده‌اند که صورتی از داستان دارد. صورت بسیار فشرده‌ی این گونه تمثیلها را شاید در ضرب المثلهای اهل زبان بتوان جستجو کرد، که اغلب یک ضرب المثل خود نشان‌دهنده‌ی داستانی معین است، و ذهن خواننده را در برابر نوعی داستان قرار میدهد، و یکی از رمزهای تأثیر و شیوع ضرب المثلها شاید همین نکته باشد.

از نظر موضوع و نوع قهرمانان و فضای داستان نیز قصه‌های ادب فارسی خصایص متفاوت دارد. شعبه‌ی وسیعی از قصه‌های ادب فارسی را داستانهائی تشکیل میدهد که از زبان جانوران و حتی جمادات و گیاهان ساخته‌اند، و در حقیقت، قهرمان این داستانها این گروه از موجوداتند (نیز ← فابل). از قدیمترین نمونه‌های شعر پارسی داستانهای کوتاهی که از مقوله‌ی فابل است میتوان سراغ گرفت. در آثار عطار و مولوی بسیاری از معانی عمیق صوفیانه و فلسفی در قالب همین فابلها بیان شده است، و تا دوره‌ی اخیر این گونه داستانها در ادب فارسی رواج داشته، و آخرین چهره‌ای که در ادب فارسی از این نظر باید یادآوری شود پروین اعتصامی است، که بسیاری از فابلهای او قابل توجه و برخوردار از نوعی تازگی است.

داستانهای نمادی (رمزی) در ادبیات فارسی سابقه‌ای دیرینه دارد، و از قدیمترین نمونه‌هائی که از دوره‌ی قبل از اسلام در دست هست آثار این گونه داستانها به وضوح دیده میشود، و نمونه‌اش در بعضی از داستانهای کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه آمده است. اما صوفیان از این قبیل داستانها بیشتر بهره‌ور شده‌اند، و رشد و گسترش و عمق بیشتر این گونه داستانها را باید در ادبیات صوفیانه جستجو کرد، که شاید نمادیترین نوع آن را در بعضی از داستانهای منثور سهروردی (از قبیل آواز پر جبرئیل) بتوان یافت. صوفیان به داستانهای نمادی توجه خاصی داشته‌اند، و چه بسیار معانی پیچیده‌ی عرفانی را که در قالب همین داستانهای نمادی بیان کرده‌اند، از قبیل مسئله‌ی وحدت وجود و سلوک عارفان در منطق الطیر شیخ عطار.

زمینه‌ی اساطیری قصه‌ها در ادب فارسی وسیع است، و گذشته از قصه‌هائی که در حماسه‌های معروف زبان فارسی از قبیل شاهنامه و گرشاسپنامه دیده می‌شود، مجموعه‌ای از داستانهای حماسی در میان توده‌ی مردم رواج داشته که هسته‌ی اصلی آنها را همان ماجراهای حماسی تشکیل میدهد اما به نثر، و نزدیک به زبان توده‌ی مردم نوشته شده، از قبیل رستم‌نامه و اسکندرنامه. گاه قهرمانان این حماسه‌ها از مردمان دوره‌های اخیر و اغلب زائیده‌ی تخیل ذهنهای قصه‌پردازان متأخر است، از قبیل داستان حسین کرد.

قصه‌هائی از نوع سمک عیار و داراب‌نامه در ادب فارسی وجود دارد که ریشه‌ی تاریخی آنها بروشنی معلوم نیست، اما نشانه‌هائی هست که از قرن ۵م و ۶م هق به بعد در میان مردم رواج داشته و نقل میشده است. این گونه قصه‌ها را نیز در حوزه‌ی قصه‌های حماسی و اساطیری باید به حساب آورد.

داستانهای واقعی نیز در ادب فارسی کم نیست، و در اغلب متون ادبی نمونه‌های بسیاری از این گونه داستانها را میتوان یافت، و شاید از نظر کمال و پختگی اسلوب، بعضی از داستانهای اسرار التوحید را بتوان به عنوان نمونه یادآوری کرد. همچنین، در ضمن بعضی از متون تاریخی داستانهائی میتوان یافت که هنجار کامل قصه و بیان داستانی دارد و، با این همه، گزارش واقعیتی است یا هسته‌ی اصلی آن را یک واقعیت تاریخی تشکیل میدهد.

یکی از وسیعترین شعبه‌های قصص مذهبی در ادب فارسی قصه‌های انبیا است، که اغلب درکتابهای خاصی و با نام قصص الانبیاء ثبت شده، و در تفاسیر اسلامی نیز، جای جای، ذیل آیات، قصص انبیا نقل شده است. حتی قصص خاص به پیغمبر اسلام، مخصوصاً معراج وی، خود فصلی است در باب قصه‌های ادبیات فارسی.

شاخه‌ای از قصه‌های ادب فارسی را حکایات تشکیل میدهد. مهمترین مشخص این حکایات کوتاهی و ایجازی است که در مجموعه‌ی آنها به چشم میخورد. بعضی از این حکایات حاصل تجربه‌های خصوصی نویسندگان آنهاست، و برخی جنبه‌ی خیالی دارد. نوع برجسته‌ی حکایات فارسی را می‌توان در آثار منثور عبید زاکانی جستجو کرد، که از نظر طنزنویسی و ایجاز در سرحد اعلای زیبائی و کمال است.

قصه در تمام صور آن، در ادب فارسی، در نظم و نثر یکسان دیده میشود، و بسیاری از قصص رایج در ادب فارسی به هر دو صورت نظم و نثر آمده است.

یکی از صور قصه‌نویسی در ادب فارسی که کمابیش تحت تأثیر ادب عربی دوره‌ی اسلامی است، قصه‌ها و داستانهائی است که به صورت مقامات نوشته شده است. کار مقامه‌نویسی، که در ادب عربی از قرن ۴م هق آغاز شده بود، در قرن ۶م هق در ادب فارسی نیز رواج یافت، و اگرچه شیوع و گسترش خاصی را که در ادب عرب دارد در ادب فارسی نیافت، اما نمونه‌هائی که از مقامات در ادب فارسی از قرن ۶م هق داریم (مانند مقامات حمیدی و چند مقاله‌ی کوتاه از سَدیدالدین عَوَر) نشان میدهد که این نوع داستانسرائی و قصه‌پردازی در میان فارسی‌زبانان نیز سابقه‌ای داشته است.

قصه در معنی جدید آن، که برابر است با "داستان کوتاه" در اصطلاح ادبای اروپائی، در ادب فارسی سابقه‌ی دیرینه‌ای ندارد، همچنانکه در ادب اروپائی نیز سابقه‌اش بسیار قدیم نیست. مقارن ظهور مشروطیت، بعضی از نویسندگان کوشیدند که برای بیان اندیشه‌های خود از قالب داستان به شیوه‌ی نویسندگان اروپائی استفاده کنند، و حاصل کوشش ایشان بود که در مجموعه‌ی یکی بود یکی نبود جمال‌زاده به بهترین صورت ظهور کرد، و با نشر این کتاب در سال ۱۳۰۰ هش اولین داستانهای فارسی به معنی دقیق داستان به سبک اروپائی انتشار یافت. پس از او، صادق هدایت با نشر مجموعه‌هائی از قبیل زنده بگور (۱۳۰۹ هش) و سه قطره خون (۱۳۱۱ هش)

اسلوب داستان و نیز زمینه‌ی عمومی آن را گسترش و کمال بیشتری بخشید، به حدی که کاملترین نوع داستان را در ادب فارسی معاصر، تا روزگار ما، باید در آثار او و بزرگ علوی جستجو کرد. هدایت نمونه‌های خوبی از داستان را، چه در نوع کوتاه آن از قبیل داش آکل و چه در نوع درازتر مانند بوف کور، به ادب فارسی عرضه کرد. پس از جمال‌زاده، هدایت، و بزرگ علوی، داستاننویسی جدید فارسی در راههای مختلفی سیر کرد، و هر روز برگ تازه‌ای از این باغ میرسد. تأثیر ترجمه‌های آثار داستانپردازان امریکائی را در داستانویسان نسل پس از هدایت کمابیش میتوان مشاهده کرد، و بس اثر آشنائی روزافزون نویسندگان نسل اخیر با آثار اروپائی و امریکائی، که هم از راه ترجمه و هم بطور مستقیم بعضی از آن آگاهی دارند، داستان‌نویسی جدید ایران هر روز تنوع خاصی به خود میگیرد. در دوره‌ی معاصر، در کنار داستان کوتاه، کوششهائی برای نوشتن داستان بلند در ادب فارسی شده است، که هنوز هم ادامه دارد و چند نمونه‌ی نسبةً موفق به حاصل آورده است.

قصه‌های کنتربری: ← چاسر، جفری.

قصه‌ی ده وزیر: ← بختیارنامه.

قصه‌ی سنجان (qesseye senjān)، منظومه‌ای فارسی، در وزن خسرو و شیرین نظامی، اثر بهمن کیقباد نوساری، شاعر زرتشتی، که آن را به سال ۹۶۹ یزدگردی (۱۶۰۰ ب‌م) نظم کرده است، و در طی آن، سرگذشت مهاجرت پارسیان را (از ایران به سرزمین هند) از روی روایات قدیم آنها بیان داشته است. به موجب این قصه، ظاهراً در سالهائی که خراسان، از راه کرمان، گرفتار تاخت و تاز اعراب بود، عده‌ای از مزدیسنان از حدود دژ سنجان، واقع در نزدیک خواف نشابور، بیرون آمدند. یک چند در کهستان خراسان (قهستان) متواری گذراندند، و سپس، از آنجا راه جزیره‌ی هرمز پیش گرفتند. در جزیره‌ی هرمز نیز، به سبب ناایمنی از دست اعراب، نماندند، زن و فرزند را در کشتی نشانده، با پیران و دستوران خویش، به سوی هند راندند. یک‌چند در جزیره‌ی دیب یا دیو به سر بردند، و از آنجا راه گجرات را پیش گرفتند، و بعد از تحمل خطر طوفان و امواج، بدانجا رسیدند. راجه‌ی گجرات نخست از رخت و سلیح آنها بترسید، و در قبول آنها تردید کرد، اما سرانجام آنها را بنواخت، و اجازه داد تا در قلمرو فرمانروائی او اقامت گزینند؛ اما با آنها شرط کرد که به زبان ایران سخن نگویند، رخت جنگ از تن در آورند، و شرطهای دیگر. دستور بهدینان تمام این شرطها را پذیرفت، و اجازه یافت تا آتش بهرام راکه ایران شاه خوانند در آن سرزمین برافروزند، و آنجا را نیز، ظاهراً به نام دژی که در خراسان داشتند، سنجان نام نهند. شصت سالی بعد، جماعتی دیگر از مزدیسنان ایران به سنجان آمدند، و از تعرض اعراب مصون ماندند. پارسیان هند، که هنوز در گجرات، بمبئی، سورت، کلکته، مدرس، کراچی، و جاهای دیگر هند و پاکستان وجود دارند، بقایای این مهاجرانند، که اولین دسته‌ی آنها ظاهراً در نیمه‌ی دوم قرن دوم هق به خاک گجرات قدم نهاده‌اند. قصه‌ی سنجان، که داستان این مهاجرت را متضمن است، مثنویی کوتاه است که اشعارش از لحاظ ادبی بی‌اهمیت است، اما فایده‌ی تاریخی آن پوشیده نیست. این منظومه در هند طبع شده است، و ترجمه‌هائی به انگلیسی از آن انتشار یافته است. نیز ← پارسیان.

قصه‌ی شیخ صنعان: ← علیشیر نوائی.

قصی: ← قصی ابن کلاب.

قصی ابن کلاب (qosayye 'bne kelāb)، جد پنجم پیغمبر اسلام، که قبیله‌ی خزاعه را از مکه خارج کرد، و قریش را بر آن شهر مسلط ساخت، و تولیت خانه‌ی کعبه را در خاندان خود مستقر کرد. نامش، به موجب روایات زید (zeyd، عربی zayd) بوده است، و قصی لقب اوست، و به معنی دورافتاده است؛ زیرا مادر قصی، فاطمه‌ی دختر سعد ابن سیل (sa'd-yal)، پس از فوت کلاب پدر قصی، با مردی به نام ربیعة ابن حزام (rabi'ate 'bne hezām) از قبیله‌ی بنی عذره (bani ozra) از قضاعه ازدواج کرد، و این مرد زن خود را با قصی، که کودکی خردسال بود، به شام به سرزمین بنی عذره برد، و در آنجا، به مناسبت غربت و دورافتادگی خود از زادگاهش، به قصی معروف شد. قصی در آنجا بزرگ شد، و بر اثر حادثه‌ای به اصل و نسب خود آگاهی یافت، و با حج‌روندگان قبیله‌ی قضاعه به مکه رفت، و در آنجا اقامت گزید، و به سبب دلیری و چالاکیش در آنجا مقامی یافت. در آن هنگام قبیله‌ی خزاعه بر مکه مستولی بودند، و قصی با دختری به نام حبی (hobbā)، دختر یکی از بزرگان خزاعه به نام حلیل ابن حبشیه (holayle 'bne hobšiyya) ازدواج کرد. از این ازدواج، چهار پسر به نامهای عبدالدار، عبد مناف، عبدالعزی، و عبد قصی به وجود آمد (شجره‌ی قریش در ص ۲۰۴۵ دیده شود)، که عبد مناف جد چهارم پیغمبر اسلام است.

قصی در شهر مکه شهرت و نفوذ یافت، و چون پدر زنش حلیل وفات یافت، به فکر افتاد که قبایل خزاعه و بکر را از مکه بیرون کند، و ریاست مکه را به قریش بسپارد. برای این منظور، با قریش و بنی کنانه داخل مذاکره شد، و با ایشان پیمان بست، و برادران مادری خود را از قبیله‌ی قضاعه به یاری طلبید، و سرانجام موفق شد که خزاعه را از شهر مکه بیرون کند، و قریش را، که تا آن هنگام در کوهها و دره‌های بیرون مکه زندگی میکردند، به ابطح (abtah) یا بطحاء (batha'؛ دره‌ی درون مکه) منتقل سازد، و منازل خزاعه را میان قریش قسمت کند. به همین جهت است که به قصی لقب مجمع (mojamme') [= گردآورنده] نیز داده‌اند. قصی مناصب مربوط به تولیت خانه‌ی کعبه یعنی حجابت، سقایت، رفادت، و لواء را نیز به دست گرفت، و رئیس و بزرگ شهر مکه شد، و مجلسی که نظیر انجمن شهر یا مجلس شورای شهر مکه باشد، به نام دار الندوه تأسیس کرد. بدین ترتیب، قصی در حقیقت کسی بوده است که، به اصطلاح، قانون اساسی شهر مکه و قبیله‌ی قریش را بنیاد نهاده، و برای تولیت خانه‌ی کعبه و اداره‌ی امور حج اصول و قوانینی وضع کرده است، که تا ظهور اسلام پابرجا بوده است.

قصیده (qaside)، یکی از قالبهای رایج و معروف شعر در فارسی و عربی، که شماره‌ی ابیاتش حداقل ۷ (در زبان عربی)، ۱۲، یا ۲۰ و به طور متوسط ۵۰ تا ۶۰ (در عربی طولانیتر) است، و در یک وزن و یک قافیه‌ی ثابت سروده میشود، و هر دو مصراع مطلع و همه‌ی مصراعهای دوم آن دارای قافیه‌ی متحدند. قصیده بیشتر برای ادای معانی مدحی، حماسی، و زهد، و گاه وصف به کار رفته است. حد اکثری برای عده‌ی ابیات قصیده نمیتوان پیشبینی کرد.

قصیده‌سرائی، بر روی هم، یک سنت شعری عرب است، که از قدیمترین ادوار تاریخ ادبی زبان عرب نمونه‌های برجسته‌ای از آن باقی است، از قبیل معلقات سبع و دیگر شعرهائی که درین قالب از روزگار جاهلیت عرب باقی است. در زبان فارسی نیز، از قدیمترین دوره‌های رواج زبان و ادب دری، نمونه‌هائی از آن باقی است (از قبیل قصاید رودکی)، و در دوره‌ی وسعت ادب درباری در تاریخ ادبیات فارسی‌ـکه رویهمرفته از آغاز شعر دری تا حمله‌ی مغول را شامل است‌ـرایجترین شکل شعر فارسی است، زیرا، امکانات این قالب برای مدیحه‌سرائی بیش از دیگر قوالب شعر فارسی مینماید، و برجسته‌ترین نمونه‌های مدایح در ادب فارسی درین قالب سروده شده است. البته، در استعمالات نویسندگان قدیم، گاه قصیده بر دیگر انواع شعر از قبیل مثنوی نیز اطلاق میشود، و ادیبانی همچون شمس قیس رازی شکل ترکیب‌بند را نیز در شمار قصیده به حساب آورده‌اند.

قصیده‌سرائی در ادب فارسی سیر خاصی دارد. از اواخر قرن ۳م و اوایل قرن ۴م هق شروع می‌شود، در قرن ۶م هق به اوج میرسد، و با تغییری که در نظام اجتماعی ایران، پس از حمله‌ی مغولان روی میدهد، قصیده‌سرائی روی به ضعف میگذارد، و با اینکه تا روزگار ما همیشه شاعرانی بوده‌اند که در این قالب شعر گفته‌اند، اوج هنر قصیده‌سرائی را باید در قرون ۵م و ۶م هق جستجو کرد.

وحدت موضوع در قصاید فارسی و عربی یکی از اموری است که کمابیش مورد توجه استادان این شیوه بوده است. با این همه، در هر دو زبان قصایدی که از هر جهت دارای وحدت موضوع باشد بدشواری میتوان یافت، و دور شدن از وحدت موضوع و پریشان‌گوئی در قصاید را در ادب فارسی میتوان در دوره‌ی بعد از حمله‌ی مغول، بخصوص در قصاید شاعران دوره‌ی صفوی و تیموری، جستجو کرد. مثلا، وحدت موضوع و پیوستگی مضامین قصاید ناصر خسرو را اگر با پریشانی مضامین قصاید عرفی سکه در دوره‌ی سبک هندی یکی از بهترین قصیده‌سرایان باید به حساب آید‌ـبسنجیم این نکته بخوبی آشکار میشود. مسئله‌ی رعایت قافیه یکی از عوامل اصلی در ایجاد این پریشانی معنوی قصاید فارسی و عربی است، و شاعران، برای اینکه دوچار تکرار قافیه نشوند، گاه مطلع قصیده را تجدید میکرده‌اند (← تجدید مطلع)، و خاقانی در این راه بیش از دیگر قصیده‌سرایان کوشیده است. بعضی از ادیبان عرب و ایرانی کوشیده‌اند برای قصیده‌سرائی روشی ثابت و محوری معین قائل شوند، از قبیل اینکه شاعر باید از وصف طبیعت یا تغزل یا وصف سرمنزل معشوق آغاز کند، و بعد به وصف صحرا و شتر یا مرکب خویش بپردازد، و آنگاه به مدح گریز بزند (← تغزل و تشبیب؛ تخلص؛ شریطه)، و کمابیش، عامل اصلی این تصور ایشان توجه خاصی است که به قصاید دوره‌ی جاهلی داشته‌اند، و آنها را نمونه‌ی کامل شعر میشمرده‌اند. ازین روی، شاعرانی که ازین سنت سرپیچی میکرده‌اند اغلب مورد انتقاد ادیبان قرار میگرفته‌اند.

در زبان فارسی، قصاید شاعران قرن ۴م هق و نیمه‌ی اول قرن ۵م هق اغلب دارای ردیفهای ساده و فعلی است، از قبیل "است"، "بود"، و "شد"؛ ولی، در دوره‌های بعد، شاعران کوشیده‌اند از ردیفهای طولانی و پیچیده‌ای که اغلب جنبه‌ی اسمی دارد استفاده کنند، و این کار را نوعی مهارت می‌دانسته‌اند. چهره‌های برجسته‌ی قصیده در زبان پارسی عبارتند از ناصر خسرو، در معانی فلسفی و مذهبی؛ مسعود سعد سلمان و فرخی سیستانی، در مسائل عاطفی و وجدانی؛ منوچهری و خاقانی، در تصویرسازی از طبیعت و وصف؛ سنائی، در معانی عرفانی و زهدیات؛ و عنصری و انوری، در مدیحه‌سرائی.

سنت قصیده‌سرائی، چنانکه یاد شد، از قرن ۷م هق روی به ضعف نهاد، ولی در قرن اخیر تجدید حیاتی کرد، و بزرگترین قصیده‌سرائی که پس از قرنها در ادب فارسی ظهور کرد ملک‌الشعراء بهار بود، که بعضی از قصاید او در کنار قصاید خوب متقدمین قابل توجه است.

قصیده‌ی ابوالهیثم: ← جامع الحکمتین.

قصیده‌ی قوامیه: ← بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار.

قصیر عمره (qosayre amra)، کاخی قدیم از عهد بنی امیه در خاک اردن هاشمی با ح ′۳۱ °۳۶ طث و ′۵۰ °۳۱ عل. احتمالا در نیمه‌ی اول قرن ۸م ساخته شد. آثار آن در ۱۸۹۸ به توسط آ. موسیل کشف شد. در یکی از نقاشیهای یافته‌شده در این کاخ تصاویری از یزدگرد III، امپراطور بیزانس، رودریک (پادشاه ویزیگوتها)، و نجاشی (پادشاه حبشه) دیده میشود که کتیبه‌هائی با خطوط عربی و یونانی دارد.

قصیل (qasil)، ساقه‌ی سبز گیاهان تیره‌ی گندمیان (مانند جو و گندم) قبل از دانه بستن. به مصرف علوفه میرسد.

قصیم، عربستان سعودی، ← عنیزه.

قضا: ← قضا یا قضاء.

قضا (qazā) یا **قضاء** (qazā')، یکی از تقسیمات اداری در دولت عثمانی، و نیز در ترکیه و بعضی از ممالک عربی. در ترکیه، هر ولایت (استان) به چند قضا تقسیم میشود، و هر قضا تحت حکومت یک "قائم مقام" است.

قضا یا قضاء، در اصطلاح فقها، بجا آوردن فعلی واجب پس از گذشتن وقت شرعی آن به عنوان بدل و جبران آن. از این تعریف معلوم میشود که (۱) نوافل (نمازهای نافله) چون واجب نیستند قضا ندارند؛ (۲) واجباتی که موقت به وقت شرعی نیستند قضا ندارند؛ (۳) اگر کسی حجش در یک سال فاسد شد و در سال بعد حج بجا آورد این حج قضا محسوب نمیشود، زیرا بدل و جبران حج نخستین نیست، بلکه خود ادای عمل واجبی است در وقت شرعی آن.

در بعضی موارد ممکن است قضا عین فعل اصل نباشد. مثلا، نماز کسی که مشرف به غرق است و وقت آن در شرف تمام شدن است با ایما و اشاره است؛ اگر چنین کسی از غرق نجات یافت باید نماز تمام بگذارد به عنوان قضا.

در مقابل قضا، ادا (adā) و اعاده (e'āde) است. ادا بجا آوردن فعلی در وقت شرعی آن است. اعاده عبارت است از بجا آوردن فعلی برای بار دیگر در همان وقت شرعی خود.

برای کیفیت قضای واجبات فوت‌شده باید به کتب فقهی رجوع کرد.

قضاء، عمره‌ی: ← محمد، قسمت ۳۸.

قضاعه (qozā'a)، گروهی از قبایل عرب که نسب آنها مختلفٌ فیه است. بعضی از علمای انساب آنها را جزء گروه حمیر از عرب قحطانی شمرده‌اند، و برخی آنها را از عرب عدنانی به حساب آورده‌اند. مسکن آنها در ل حجاز، سوریه، و عراق بوده است (نیز ← عرب، قسمت ۱۷). مسیحیت در میان بعضی از قبایل قضاعه از طریق بیزانسیها راه یافته بود، و به همین جهت، در لشکرکشیهای اولیه‌ی مسلمانان جانب دولت بیزانس را داشتند. از قبیله‌های جزء گروه قضاعه بنو کلب، صالح، و تنوخ بوده‌اند.

قضاعی، ابوعبدالله محمد (qozā'i)، ف ۴۵۴ هق، مورخ، مفسر، و فقیه شافعی. در مصر به نیابت سمت قضا داشت، یک چند به سفارت به روم رفت، و در قسطنطنیه اقامت گزید. تألیفات بسیار او بیشتر در حدیث و تفسیر و تاریخ است، از آن جمله است، تفسیر قرآن (در ۲۰ جلد)؛ شهاب الاخبار فی الحکم و الامثال و الآداب؛ مناقب الشافعی و اخباره؛ خطط مصر؛ تواریخ الخلفا؛ و مسند الشهاب.

از کتب قضاعی شهاب الاخبار او مورد توجه فراوان علما بوده و فرق مختلف اهل سنت و شیعه به آن نظر داشته‌اند، و شروح و تلخیصها و ترتیبهای گوناگون برای آن فراهم آورده‌اند. از جمله سه ترجمه‌ی فارسی قدیمی از آن در دست است که چاپ شده، ترک الاطناب فی شرح الشهاب، از ابوالحسن علی ابن احمد معروف به ابن القضاعی، (تهران، ۱۳۴۳ هش)؛ شرح شهاب، منسوب به ابوالفتوح رازی، (تهران، ۱۳۴۲ هش)، و شرح فارسی شهاب الاخبار، از مترجمی ناشناخته (تهران، ۱۳۴۹ هش).

قضاوت کنسولی، حق: ← کاپیتولاسیون.

قضا و قدر (qazā va qadar). نزد اشاعره، قضا عبارت است از اراده‌ی ازلی خدا به اشیاء به آن ترتیبی که هستند، و قدر عبارت است از ایجاد اشیاء به قدر (qadar)، یعنی اندازه و میزان مخصوص معین. بنا به این عقیده‌ی اشاعره، اگر آتش در تماس با پنبه، مثلا، آن را سوزانید به موجب قضای الاهی است، یعنی به موجب اراده‌ی خداوند است که چنین قرار داده است که آتش بسوزاند. اما اگر آتش چیزی را که باید بسوزاند نسوزانید (مانند آنکه حضرت ابراهیم را نسوزانید) به موجب قدر و تقدیر او است. پس، اگر عقل انسان علت و حکمت چیزی را دریافت خواهد گفت به قضای الاهی بوده است، یعنی اراده و حکم ازلی چنین بوده است (حافظ می‌گوید، "در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود ـ کاین شاهد بازاری و آن پرده‌نشین باشد"). اما اگر عقل انسانی از دریافت حکمت و علت چیزی ناتوان شد خواهد گفت چرا چنین شد؟ و اینجاست که گفته میشود تقدیر (قَدَر) چنین بود (حافظ گوید، "گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود ـ گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود").

بعضی گفته‌اند که قضا آن است که اراده بالذات و در اصل به آن تعلق بگیرد، و تقدیر آن است که مقصود ذاتی و اصلی اراده نباشد. مثلا، اگر کسی اراده کرده است که به شهری رود آن شهر مقصود اصلی او است، و اگر در سر راه در دهی منزل گزید آن مقصود اصلی و ذاتی او نبوده است. بنا بر این، قضای الاهی متعلق است به امور اصلی و حقیقی، و تقدیر آن است که در جریان تحقق این قضای الاهی پیدا شود. اگر عمر طبیعی انسان مثلا ۹۰ یا ۱۰۰ یا ۱۲۰ سال است به اراده‌ی ازلی و قضای الاهی است، و اگر انسانی در نتیجه‌ی بیماری یا حادثه‌ای به عمر طبیعی نرسد به قدر یا تقدیر اوست. در ارتباط قضای الاهی و قدر او با علم الاهی گفته‌اند که قضا همان علم ازلی خداوند به اشیاء است، و قدر خلق و ایجاد اشیاء است بر طبق علم الاهی. بنا بر این، به عقیده‌ی اشاعره، قضا، مانند علم الاهی، از صفات ذاتی و قدیم اوست، ولی قدر صفتی است حادث و تابع خلق و ایجاد اشیاء است (زیرا اشیاء حادثند و قدیم نیستند).

به موجب تعریفی دیگر، قضا حکم ازلی و کلی خداست در باره‌ی اشیاء، و قدر اجرا و انفاذ این حکم است در زمان و مکان. چون قضا حکم اصلی و ازلی خداست، به عقیده‌ی معتزله، باید خیر و نیکی باشد، زیرا خداوند، به عقیده‌ی ایشان، اراده‌اش به شر و بدی تعلق نمیگیرد. اما قدر میتواند منشأ شر و ضرر باشد، زیرا در باره‌ی جزئیات و اشخاص است. خداوند آتش را به قضای ازلی خود برای نفع مردم و برآوردن حاجات ایشان آفریده است، پس خیر است. اما اگر در جریان عمل، و در طی زمان و مکان، خرمن کسی آتش گرفت و تولید شر و ضرر کرد، آن به تقدیر و قدر الاهی است.

قضا و قدر را در فلسفه‌ی اسلامی به دو وجه بیان کرده‌اند، یا از وجه و طریق علم الاهی یا از طریق وجود. اگر از وجه علم خداوندی بیان کرده شود قضا علم اجمالی خداوند است به اشیاء و موجودات، و قدر علم تفصیلی او. برای توضیح این مطلب باید گفته شود که چون ذات خداوند علت همه‌ی اشیاء است، و همه‌ی اشیاء از وجود او هستی یافته‌اند، و از طرف دیگر، ثابت شده است که علم به علت علم به معلول نیز هست، پس علم خداوند به ذات خود (که علت همه‌ی موجودات است) علم به همه‌ی موجودات (که معلول او هستند) نیز هست. و چون علم از علت به معلول علم اجمالی است (مانند آنکه ما به اجمال میدانیم که اگر آتش به بنزین نزدیک شود احتراق صورت خواهد گرفت)، و علم به خود معلول علم تفصیلی است (مانند آنکه پس از آتش گرفتن بنزین به تفصیل از احتراق آن آگاه خواهیم شد)، پس علم خداوند به ذات خود علم اجمالی او به اشیاء است، و این همان قضا است. و علم او به خود اشیاء پس از ایجاد آن علم تفصیلی است، و این همان قدر است.

اگر از طریق وجود بیان شود باید گفت که همچنانکه وجودِ علتْ به نحوی شامل وجود معلول نیز هست، معلول اول در عالم، که واسطه‌ی آفرینش اشیاء است، و با واسطه، علت موجودات دیگر است، به نحوی شامل همان موجودات نیز هست. قضای الاهی همان معلول اول است، که به نحو اجمالی مشتمل بر همه‌ی موجودات است، و قدر خود موجودات و مخلوقات است به جزئیات و تفصیل، و این معنی را تطبیق کرده‌اند با آیه‌ی و اِن من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقَدَر معلوم [چیزی نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن پیش ماست، و ما فقط با اندازه‌ی معلوم و معین آن را به جهان میفرستیم؛ سوره‌ی حجر ۲۱]. آن گنجینه‌ها و خزائن اشیاء که پیش خداست قضای اوست، و آنچه به اندازه و مقدار معینی به این جهان میفرستد قدر و تقدیر اوست.

قضایا قیاساتها معها، در منطق قدیم، ← مبادی

یقینی برهان.
قضایای اولیه: ← مبادی یقینی برهان.
قضیه (qaziyye). **۱-** در منطق[1]، بیان مطلبی که ممکن است راست باشد یا دروغ، مانند، حسن پسر حسین است؛ نام دیگر آن در منطق "خبر" است، و این اواخر در زبان فارسی گاه به جای آن گزاره گفته میشود. **۲-** در ریاضیات، و مخصوصاً در هندسه[2]، صورت بیانی مطلبی که از روی مفروض بودن مقدماتی با استدلال قابل اثبات است، مانند، در مثلث هر خط که به موازات یکی از اضلاع رسم شود، دو ضلع دیگر را بر یک نسبت قطع میکند. مفروض هر قضیه "فرض" نام دارد، و آنچه با استدلال به اثبات میرسد "حکم". بعضی از قضایای هندسه نامهای خاص دارند، همچون قضیه‌ی طالس (همان قضیه‌ی فوق)، قضیه‌ی عروس و قضیه‌ی حمار.
قضیه‌ی اصلی علم حساب: ← عامل، در ریاضیات.
قضیه‌ی جیوب[3] (qaziyyeye joyub)، نام دو قضیه در علم مثلثات. در مثلثات مستوی، حکم قضیه‌ی جیوب این است که، در هر مثلث، نسبت هر ضلع به جیب (سینوس) زاویه‌ی مقابل مقداری ثابت (مساوی قطر دایره‌ی محیطی آن مثلث) است. اگرچه این حکم اساساً، اما به وسیله‌ی وترها نه جیبها (← جیب)، بر بطلمیوس معلوم بود، و ابو-ریحان بیرونی و سایر ریاضیون مسلمان از آن خبر داشتند، نخستین تقریر صریح آن از خواجه نصیر-الدین طوسی است، که آن را با دو برهان در کتاب شکل القطاع خود آورده است.

قضیه‌ی جیوب در مثلثات کروی، که آن را شکل مُغنی میخوانند، این است که، در هر مثلث کروی، نسبت جیب هر ضلع به جیب زاویه‌ی مقابل مقداری ثابت است. احتمالا ریاضیدانان مسلمان از مفاد این حکم اطلاع داشته‌اند، ولی نخستین تقریر چاپی آن در کتاب رگیومونتانوس در مثلثات دیده میشود (ح ۱۴۶۴).

قضیه‌ی حمار (qaziyyeye hemār) [= قضیه‌ی الاغ]، عنوان این قضیه‌ی هندسه که، در هر مثلث، هر ضلع از حاصل جمع دو ضلع دیگر کوچکتر است. مثلا، در مثلث ABC، ضلع AB از مجموع دو ضلع AC و BC کوچکتر می-باشد، و به عبارت دیگر، خط مستقیم AB از خط منکسر ACB کوتاهتر است. تسمیه‌ی آن را بدین مناسبت گفته‌اند که حتی الاغ هم بر صدق این حکم واقف است، اگر الاغ در A و کاه در B باشد الاغ راه AB را برای رسیدن به کاه اختیار میکند نه راه ACB را!

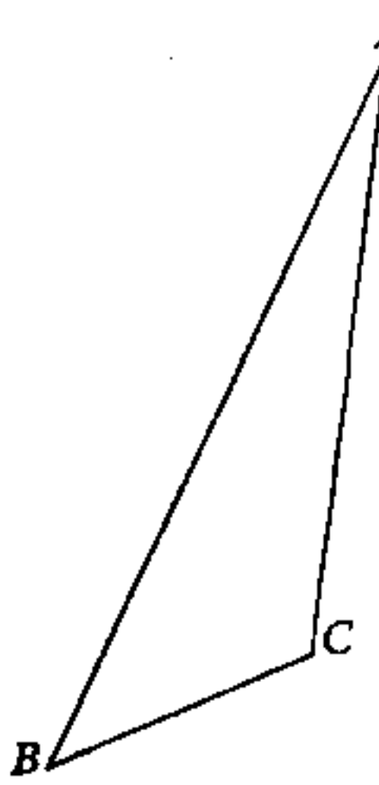

قضیه‌ی دوجمله‌ای[4] (qaziyyeye dojomle'i) یا **دوجمله‌ای نیوتن**، قضیه‌ای که از روی آن میتوان قوه‌ی n هر دوجمله‌ای، مانند $a+b$ یا دوجمله‌ای $a\sqrt{b}-c\sqrt{d}$ و نظایر آن را به دست آورد. در آثار عمر خیام، ف. ویت، و پاسکال (← مثلث پاسکال) سابقه‌ای از این قضیه دیده میشود، ولی صورت بیانی آن از نیوتن است که بر سنگ گور وی نیز نقش شده است. نیوتن گسترش $(x+a)^m$ را، در صورتیکه m عدد صحیح و مثبت باشد، چنین بیان کرده است،

$$(x+a)^m = x^m + m a x^{m-1} + \frac{m(m-1)}{1.2} a^2 x^{m-2} + \ldots + \frac{m(m-1)\ldots(m-p+1)}{1.2\ldots p} a^p x^{m-p} + \ldots + a^m$$

تعداد جمله‌ها برابر است با $(m+1)$، و از آنجا که گسترده‌ی $(x+a)^m$ با گسترده‌ی $(a+x)^m$ مشابه است، ضریبهای جمله‌های متساوی الفاصله از طرفین یکسان است. این قضیه برای m منفی و غیر صحیح نیز به اثبات رسیده است.
قضیه‌ی طالس، در هندسه، ← قضیه.
قضیه‌ی عروس[5] (qaziyyeye arus) یا **قضیه‌ی فیثاغورس** (fisāqures)، عنوان این قضیه‌ی هندسه که، در مثلث قائم الزاویه، مربع وتر مساوی حاصل جمع مربعین دو ضلع دیگر است. مثلا، در شکل، مساحت مربعی که بر ضلع BC ساخته شده

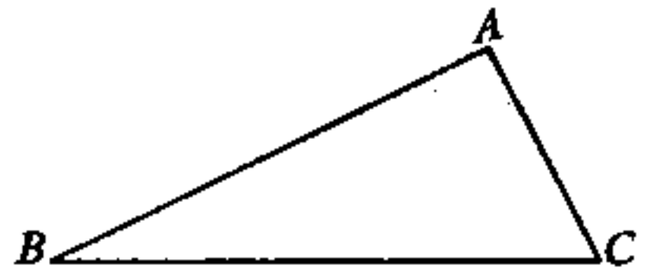

مساوی است با مجموع مساحات دو مربعی که بر اضلاع AB و AC ساخته شده‌اند. ظاهراً، یونانیان برای این قضیه مناسباتی با ازدواج قائل بوده‌اند، از این قبیل که، همچنانکه طرفین ازدواج یکی میشوند، در این قضیه هم دو مربع ساخته‌شده بر دو ضلع زاویه‌ی قائم یک مربع میشوند که همان مربع ساخته‌شده بر وتر است.
قضیه‌ی فطریه، در منطق قدیم، ← مبادی یقینی برهان.
قضیه‌ی فیثاغورس: ← قضیه‌ی عروس.
قضیه‌ی گولدباخ: ← گولدباخ، کریستیان.
قطاب (qottāb)، شیرینی پخته‌ای که اجزای اصلی آن آرد سفید، نشاسته، تخم مرغ، روغن، گلاب، مغز بادام، پسته، و غیره، ادویه (هل، دارچین، و غیره)، و قند سائیده است. قطاب یزد مشهور است.
قطار موج: ← موج.
قطاع[6] (qetā')، شکل محدود به قوسی از یک دایره و دو شعاع دایره (مانند قسمت سایه‌دار در شکل ۱). مساحت سطح قطاع مساوی است با حاصل-ضرب مساحت دایره‌ای که قطاع بدان تعلق دارد در نسبت زاویه‌ی قطاع (بر حسب درجه) به $360°$.
قطاع کروی[7] (koravi) عبارت است از حجم حادث از دوران قطاعی از یک نیمدایره وقتی که این نیمدایره یک دور در حول قطر خود دوران کند. در این دوران، نیمدایره یک کره و قوس قطاع منکور یک منطقه‌ی کروی احداث میکند، که ممکن است دارای دو قاعده باشد یا فقط یک قاعده داشته باشد. قطاع کروی به یک منطقه و دو یا یک سطح مخروطی محدود است. در شکل ۲، قطاع کروی OABCD از دوران قطاع مستدیر OAB حادث شده است، که منطقه‌ی نظیر آن (ABCD) دو قاعده دارد. در شکل ۳، قطاع کروی OAB از دوران قطاع مستدیر OAB در

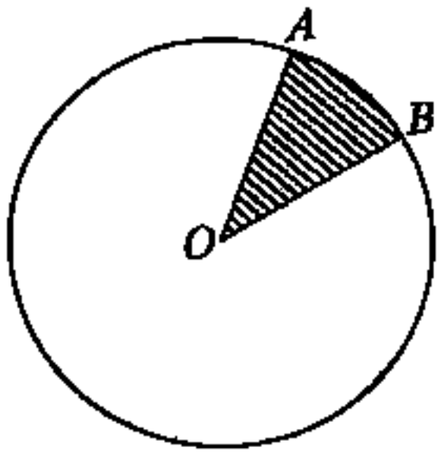

شکل ۱

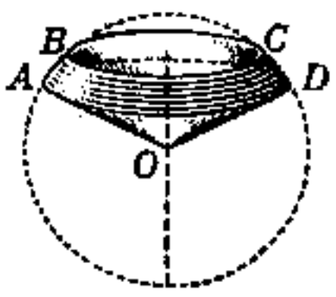

شکل ۲

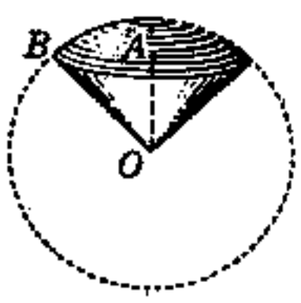

شکل ۳

حول OA حادث گشته است. حجم قطاع کروی مساوی است با ثلث حاصلضرب سطح منطقه‌ی نظیر آن در شعاع قطاع، و آن مساوی $\frac{2}{3}\pi r^2 h$ است (r شعاع قطاع و h ارتفاع منطقه‌ی نظیر آن است).
قطاع کروی: ← قطاع.
قطب[8] (qotb)، در برق، هر یک از دو قسمت انتهائی یک پیل یا باتری یا دینامو. از این دو قطب، سطح برقی (← پتانسیل برقی) یکی (موسوم به قطب مثبت[9]) از سطح برقی دیگری (موسوم به قطب منفی[10]) بالاتر است، و در نتیجه، اگر این دو قطب را با یک جسم هادی خارجی به یکدیگر متصل کنیم جریان برق از قطب مثبت به جانب قطب منفی روان میشود.
قطب[11]، در جغرافیا، هر یک از دو نقطه‌ی تقاطع محور زمین با سطح آن (نیز ← قطب، در هندسه، ۱). این دو نقطه را قطبین زمین (qotbeyn-) یا قطبین جغرافیائی میخوانند. قطبین زمین دو نقطه‌ی تقاطع محور عالم با سطح زمین نیز هستند. از دو قطب زمین، آن را که با قطب شمال عالم (← قطب، در نجوم) در یک طرف زمین است قطب شمال و دیگری را قطب جنوب نامند (شکل ۱ در صفحه‌ی ۱۶۳۶). طول جغرافیائی قطبین ۰ درجه است، عرض جغرافیائی قطب شمال ۹۰ درجه‌ی شمالی و عرض جغرافیائی قطب جنوب ۹۰ درجه‌ی جنوبی است (← طول و عرض جغرافیائی). قطبین جغرافیائی را نباید با قطبین مغناطیسی زمین (← قطب مغناطیسی) خلط کرد.

نخستین کسی که به قطب شمال زمین رسید ر. ا. پیری بود (در ۱۹۰۹). ر. آموندسن اولین کسی بود که به قطب جنوب زمین رسید (۱۹۱۱).

در باب نواحی قطبی زمین ردیف جنوبگان و شمالگان دیده شود.
قطب، در نزد صوفیه، عنوان کسی که، در هر دوره،

---

(۱)proposition (۲)theorem (۳)sine theorem (law) (۴)binominal theorem (۵)Theorem of the Bride (۶)sector (۷)spherical sector (۸)pole (۹)positive pole (۱۰)negative pole (۱۱)Pole

شیخ و سرور اولیاء وقت محسوب میشود، و او را غوث هم میگویند. به عقیده‌ی صوفیه، وجود قطب در عالم به منزله‌ی وجود روح است در بدن. وی، که در هر زمان محل نظر خداوند است، در واقع در هر امری از علم خویش پیروی میکند، و محتاج به تقلید و حتی استدلال و اجتهاد نیست، و علم او نیز تابع علم حق است، و ازین جاست که، به عقیده‌ی صوفیه، قطب قادر بر تصرف در عالم است. البته، در هر زمان قطب یک تن بیش نیست، اما آن که بر اقطاب تمام ادوار مهتری دارد پیغمبر اسلام است، که باطن نبوت او قطبیة الکبری (qotbiyyato 'l-kobrā) خوانده میشود، و شخص وی را صوفیه قطب الاقطاب (qotbo 'l-'aqtāb) میخوانند. نیز ← ابدال، وتد.

قطب، در مغناطیس، ← قطب مغناطیسی.

قطب[1] (qotb)، در نجوم، هر یک از دو نقطه‌ی تقاطع محور عالم با کره‌ی آسمان. این دو نقطه را قطبین عالم (qotbeyne ālam) میخوانند، و از آنها، آن را که نزدیک ستاره‌ی جدی (نیز ← ستاره‌ی قطبی) است قطب شمال عالم یا قطب شمال فلکی (falaki)، و دیگری را قطب جنوب عالم یا قطب جنوب فلکی مینامند. قطبین عالم به سبب حرکت معروف به تقدیم اعتدالین در تغییر است.

قطب[2] دایره‌ای واقع بر کره‌ی آسمان دو نقطه‌ی تقاطع محور آن است با سطح کره‌ی آسمان (← قطب، در هندسه، ۱). بدین معنی است که مثلا از قطبین دایرة البروج سخن میرود، و بدین معنی، قطبین عالم عبارتند از دو قطب معدل النهار (شکل بزرگ در ص ۱۶۳۷).

بالاخره، در مورد هر جرم فلکی که بر گرد محوری حرکت دورانی دارد، هر یک از نقاط تقاطع این محور را با سطح آن جرم یک قطب آن می‌خوانند، مانند قطبین سیارات، خورشید، یا ماه.

قطب[2]، در هندسه. ۱ ـ قطب دایره‌ای واقع بر سطح یک کره هر یک از نقاط تقاطع محور آن دایره است با سطح کره (مقصود از محور دایره‌ای واقع بر سطح کره خطی است که از مرکز کره بر صفحه‌ی دایره عمود شود). بدین معنی است که در نجوم، مثلا، از قطبین دایرة البروج سخن میرود (← قطب، در نجوم). ۲ ـ ← قطب و قطبی.

قطب‌آباد (qotbābād)، ده (جم ۲٬۵۲۱ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان و بخش کردیان، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)، ۲۰کیلومتری ل‌ش جهرم.

قطب ابن محیی: ← قطب محیی.

قطب الاقطاب: ← قطب، در نزد صوفیه.

قطب‌الدین ابن مظفرالدین: ← شبانکاره، جدول.

قطب‌الدین ایبک (qotbo'd.dine aybak)، فت ۶۰۷ هق، امیر ترک و عامل معزالدین محمد سام در لاهور و دهلی. او را قطب‌الدین ایبک معزی هم خوانده‌اند. معزالدین، بعد از پیروزی سال ۵۹۲ هق خود در هند، امور آنجا را به وی سپرد. قطب‌الدین بداؤن (badā'un) را در ۵۹۴ هق، قنوج را در ۵۹۵ هق، و کالنجر را در ۵۹۹ هق تسخیر کرد. پس از کشته شدن (۶۰۲ هق) معزالدین، مقر خود را از حومه‌ی دهلی به لاهور منتقل کرد، و در آنجا قدرت را به دست گرفت. تاج‌الدین یلدز را، که مدعی متصرفات غوریان در هند بود، دفع کرد، و در ۶۰۵ هق که تاج‌الدین از غزنین روانه‌ی پنجاب شد، قطب‌الدین بسرعت او را بیرون راند، و غزنین را اشغال کرد، اما بعد از ۴۰ روز مردم غزنین او را بیرون راندند. قطب‌الدین بر اثر حادثه‌ای در هنگام چوگان‌بازی در لاهور درگذشت.

پس از قطب‌الدین، پسرش آرام شاه در لاهور به جایش نشست، اما، در دهلی، گروهی از سران سپاه ترکی را به نام التمش (eletmeš)، که داماد ایبک بود به فرمانروائی برداشتند. آرام شاه لشکر به سوی دهلی برد، ولی به قتل رسید. التمش مؤسس سلسله‌ی مملکت دهلی است. نامش را التتمش (eltot-meš) هم ضبط کرده‌اند، ولی صحیح همان التمش است.

قطب‌الدین تهمتن ابن تورانشاه: ← تهمتن ابن تورانشاه.

قطب‌الدین حسن غوری (qotbo'd.din hasane quri)، نیمه‌ی دوم قرن ۵م هق، از امرای آل شنسب در ولایت غور. وی پسر امیر محمد ابن عباس غوری بود، و بعد از او به امارت ولایت غور نشست. چند سال بعد، در جنگ با جماعتی از عاصیان ولایت وَجیرستان (غ غزنه) کشته شد. بعد از او، پسرش عزالدین حسین غوری به امارت غور نشست (۴۹۳ هق).

قطب‌الدین حیدر (qotbo'd.din heydar) یا **قطب‌الدین حیدر زاوه** (e zāve-)، ۵۰۸–۶۱۸ هق، صوفی معروف ایرانی، مؤسس فرقه‌ی حیدریه از قلندران صوفیه (← قلندریه). وی اصلا از ترکمانان خراسان بوده و از "عقلای مجانین" [= فرزانگان دیوانه‌نما]. پیروان او، حیدریه، جماعتی از قلندرانند که موی صورت خود را به آتش می‌سوخته‌اند، و حلقه‌های آهنی و زنجیر و تیر و دبوس از خویش میآویخته‌اند، و این کار شعار ایشان بوده است. حتی آلات تناسلی خود را در آهن میگرفته‌اند تا از اعمال شهوی جلوگیری کنند. قطب‌الدین حیدر عمری دراز یافته و مریدان بسیاری داشته است. در قرون بعد، بعضی از بازماندگان و احفاد او از امیران و وزیران خراسان بوده‌اند. بعضی میان او و قطب‌الدین حیدر تونی اشتباه کرده‌اند، و مزار او را در شهر تبریز نوشته‌اند. سال وفات او را ۶۲۸ و ۶۱۳ نیز نوشته‌اند. مزار او، معروف به تربت حیدریه، در شهر تربت حیدریه است، که ابتدا زاوه نام داشت، و به نام وی، تربت حیدریه خوانده میشود.

قطب‌الدین رازی (qotbo'd.dine rāzi) [قطب‌الدین محمد ابن محمد ابن ابی جعفر رازی]، فت ۷۶۶ یا ۷۷۶ هق، فقیه و حکیم ایرانی، اهل ورامین از مضافات ری. وی به قطب تحتانی هم معروف است (چون در طبقه‌ی پایین مدرسه‌ی ظاهریه‌ی دمشق سکونت داشته، برای امتیازش از قطب‌الدین دیگری که در طبقه‌ی بالا ساکن بوده). اثر معروفش کتاب محاکمات است، که محاکمه‌ای است بین دو شرحی که خواجه نصیرالدین طوسی و امام فخر رازی بر کتاب اشارات نوشته‌اند. از آثار دیگرش شرح شمسیه (← شمسیه) است.

قطب‌الدین شاه جهان (qotbo'd.din šāhe ja-hān)، آخرین امیر (۷۰۲–۷۰۳ هق) از سلسله‌ی قراختائیان کرمان؛ پسر سیورغتمش. بعد از وفات پسر عمّ خویش مظفرالدین محمد قراختائی به امارت کرمان نشست. اما به سبب عزلت‌جوئی و بی‌تدبیری، الجایتو او را معزول کرد (۷۰۳ هق)، و سلسله‌ی قراختائیان کرمان برافتاد. قطب‌الدین پس از معزول شدن به فارس نزد زن پدر خود کردوجین رفت، و در آنجا بود تا وفات یافت.

قطب‌الدین شیرازی (qotbo'd.dine širāzi) [قطب‌الدین محمود ابن مسعود ابن مصلح (-mos-leh)]، ۶۳۴–۷۱۰ هق، طبیب، ریاضیدان، عالم نجوم، فیزیکدان، و فیلسوف ایرانی، و یکی از بزرگترین دانشمندان ایرانی، از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی و استادِ کمال‌الدین فارسی. وی نخستین کسی است که توجیه رضایت‌بخشی از قوس قزح آورده، و توجیه وی اساساً مانند آن است که دکارت عرضه کرده است.

قطب‌الدین طب را نزد پدرش ضیاءالدین مسعود کازرونی آموخت. در ۱۴سالگی پدرش درگذشت، و وی تحصیلات خود را نزد عمویش کمال‌الدین ابوالخیر کازرونی و دیگران ادامه داد، و عاقبت به محضر خواجه نصیرالدین پیوست، و شاید خواجه او را به تحصیل نجوم تشویق کرد. از جوانی در هوای تحریر کلیات قانون ابن سینا بود. به خراسان، عراق عجم، عراق عرب، آسیای صغیر، و شام سفر کرد، و همه جا با اهل فضل و دانش محشور بود. احتمالا بعد از این مسافرتها بود که به خدمت ایلخانیان ایران ـ تکودار خان (سلطنتش در ۶۸۰–۸۳ هق) و ارغون خان (سلطنتش در ۶۸۳–۹۰)– پیوست. در ۶۸۱ هق قاضی سیواس و ملطیه بود. تکودار او و عمویش کمال‌الدین را به سفارت به مصر نزد سلطان قلاؤون فرستاد. در اواخر عمر در تبریز سکنی گزید، و در همان جا درگذشت.

قطب‌الدین مردی بسیار زیرک و تیزهوش و از ظرافت طبع برخوردار بود. مردی آزادمنش بود، و با اعتباری که نزد امرا و سلاطین داشت، از دربار دوری میجست. صوفی‌منش بود؛ شراب را دوست میداشت، و کار دین را آسان میگرفت. شطرنجبازی ماهر بود؛ در شعبده دست داشت؛ و رباب را نیکو مینواخت. شاگردان متعدد داشت، که معروفترین آنها کمال‌الدین فارسی است. قطب‌الدین رازی کتاب محاکمات را به تشویق او نگاشت.

قطب‌الدین شیرازی آثار متعدد دارد. مهمترین اثرش در طب شرح کلیات قانون است، موسوم به تحفة السعدیه (به نام سعدالدین محمد ساوجی وزیر) یا نزهة الحکماء و روضة الاطباء. در هندسه، کتاب تحریر اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی را به فارسی ترجمه کرده است (از آثار نادر فارسی او). از آثارش در نجوم، دو کتاب جامع نهایة الادراک فی درایة الافلاک و التحفة الشاهیه فی الهیئه (معروف به تحفه‌ی شاهی) است، که با هم مشابهت فراوان دارند، و محققین آنها را از تذکره‌ی سیریه‌ی خواجه نصیرالدین طوسی برتر و جامعتر شمرده‌اند. نظریات جالب قطب‌الدین در نورشناخت در آثار نجومی وی آمده است. از آثار دیگرش شرح حکمة الاشراق؛ فتح المنّان فی تفسیر القرآن؛ فی مشکلات القرآن؛ حاشیه بر کتاب کشاف زمخشری، و دایرةالمعارف درة التاج است.

قطب‌الدین عبدالله ابن محیی: ← قطب محیی.

قطب‌الدین عتیقی: ← عتیقی تبریزی.

قطب‌الدین مبارکشاه (qotbo'd.din mobārak-šāh)، فت ۷۲۰ هق، آخرین شاه (۷۱۶–۷۲۰ هق) سلسله‌ی خلجی دهلی. سومین پسر علاءالدین خلجی. پس از وفات علاءالدین، نایب وی، ملک کافور،

(1)Pole (2)pole

پسر ۶ساله‌ی اورا با عنوان شهاب‌الدین عمر به سلطنت برداشت، و دو پسر ارشد او، خضر خان و شادی خان، را کور کرد. قطب‌الدین وسیله‌ی قتل ملک کافور را فراهم آورد، و به جای او نایب‌السلطنه شد. اندکی بعد شهاب‌الدین را کور و برکنار کرد، و خود به سلطنت نشست. شورشی را که در گجرات روی داد فرونشاند. دربارش مرکز فساد بود. عاقبت به دست هندی تازه‌مسلمانی به نام خسرو خان، که محبوب او بود به قتل رسید، و خسروخان با عنوان ناصرالدین خسرو شاه به سلطنت نشست، اما چندماه بعد از غیاث‌الدین شکست یافت و کشته شد، و غیاث‌الدین با عنوان غیاث‌الدین تغلق شاه (مؤسس سلسله‌ی تغلقیه) به سلطنت نشست.

قطب‌الدین محمد: ← اتابکان سنجار.

قطب‌الدین محمد خوارزمشاه (qotbo'd.din mohammade xārazmšāh)، فت ۵۲۱ هق، پادشاه (۴۹۰ یا ۴۹۱–۵۲۱ هق) سلسله‌ی خوارزمشاهیان، پسر نوشتکین غرچه. بعد از پدر شحنه‌ی خوارزم شد، و عنوان خوارزمشاه یافت. وی همه‌ی عمر خدمتگزار سلطان سنجر سلجوقی بوده، و در مدت خوارزمشاهی، همواره یک سال خود به درگاه سلطان میآمد، و سال دیگر پسرش الب را می‌فرستاد. بعد از وی اتسز به جایش نشست. تاریخ وفاتش را ۵۲۲ هق نیز ضبط کرده‌اند. گویند وی حامی اهل فضل بود. ذخیره‌ی خوارزمشاهی به نام اوست.

قطب‌الدین محمد رازی: ← قطب‌الدین رازی.

قطب‌الدین محمد غوری (qotbo'd.din mohammade quri)، فت ۵۴۱ هق، از سلاطین و امرای آل شنب در ولایت غور، پسر عزالدین حسین غوری. بعد از وفات پدر، از جانب برادر خویش سیف‌الدین سوری حکومت ورساد (varsād) یا ورشاد و جبال یافت، و به ملک‌الجبال ملقب شد. وی فیروزکوه را بنا کرد، و به سبب اختلاف با برادران، نزد سلطان بهرامشاه غزنوی به غزنین رفت.

بهرامشاه اورا نخست بخوبی پذیرفت، وسپس به علت نگرانیی که از او یافت او را مسموم کرد. برادرش، سیف‌الدین سوری، به قصاص خون او لشکر به غزنین برد و آنجا را بگرفت.

قطب‌الدین محمد قراختائی (qotbo'd.din mohammade qarāxetāʾi)، فت ۶۵۶ هق، امیر (۶۴۸ –۶۵۶ هق) سلسله‌ی قراختائیان کرمان؛ برادرزاده‌ی براق حاجب. بعد از وفات (۶۳۲ هق) براق حاجب، چون پسرش رکن‌الدین مبارک خواجه در کرمان نبود، قطب‌الدین به امارت نشست. در شعبان ۶۳۳ هق که رکن‌الدین به امارت کرمان آمد، قطب‌الدین به درگاه اوگتای قاآن احضار شد، و از آنجا به چین نزد محمود یلواج رفت. در ۶۴۸ هق، بعد از وفات گیوک خان، قطب‌الدین، به پایمردی محمود یلواج امارت کرمان یافت، و چون به کرمان آمد رکن‌الدین بگریخت، و سپس نزد او بازآمده به قتل رسید (۶۵۱ هق). قطب‌الدین کرمان را آرام کرده قتلغ ترکان، زوجه‌ی براق حاجب، را به ازدواج درآورد، و در ایام لشکرکشی هولاکو به ایران، نسبت به او مراسم اطاعت به جا آورد. بعد از قطب‌الدین محمد، پسر خردسالش سلطان حجاج قراختائی به سلطنت نشست، و قتلغ ترکان به نیابت او زمام امور را به دست گرفت.

قطب‌الدین محمد معظم: ← بهادر شاه I.

قطب‌الدین محمود شاه: ← اتابکان یزد.

قطب‌الدین محمود شیرازی: ← قطب‌الدین شیرازی.

قطب‌الدین ملکشاه: ← ملکشاه II.

قطب‌الدین مودود (qotbo'd.din mōdud)، فت ۵۶۵ هق، از امرای آل زنگی و اتابکان موصل؛ برادر و جانشین سیف‌الدین غازی I. بعد از برادر به امارت موصل نشست، و او را اتابک اعرج (aʿraj) نیز میخواندند. نسبت به برادرش نورالدین محمود زنگی اظهار طاعت و اتحاد کرد. پسرش سیف‌الدین غازی II به جایش نشست.

قطب‌الملک: ← قطب‌شاهیه.

قطب تحتانی: ← قطب‌الدین رازی.

قطب جنوب: ← قطب، در جغرافیا، قطب، در نجوم، قطب مغناطیسی.

قطب جنوبجو: ← قطب مغناطیسی.

قطبداری[1] (qotbdāri)، در اجسام، نشان دادن خواص یا قوای متقابل یا متضاد در جهات یا در قسمتهای متقابل؛ دارای قطب بودن. در یک دستگاه فیزیکی، قطبداری عبارت است از دارا بودن دو نقطه‌ی دارای مشخصات متفاوت. مثلا، یک پیل برقی خاصیت قطبداری دارد.

قطبش[2] (qotbeš)، در برق ۱– فرایند ایجاد تجزیه‌ی جزئی بارهای برقی مثبت و منفی در یک جسم به وسیله‌ی یک میدان برقی خارجی. ۲– **قطبش یا قطبش الکترولیتی**[3] (elektroliti) عبارت است از تشکیل یافتن موادی در ناحیه‌ی نزدیک الکترودهای یک پیل در هنگام الکترولیز. سبب عمده‌ی آن گرد آمدن مولکولهای گازی است بر الکترودها. در پیل ساده‌ی متشکل از دو صفحه از روی و مس، که در ظرفی شیشه‌ای و محتوی محلول آب و اسید سولفوریک (الکترولیت) قرار دارند (شکل)، بعضی از مولکولهای اسید سولفوریک به

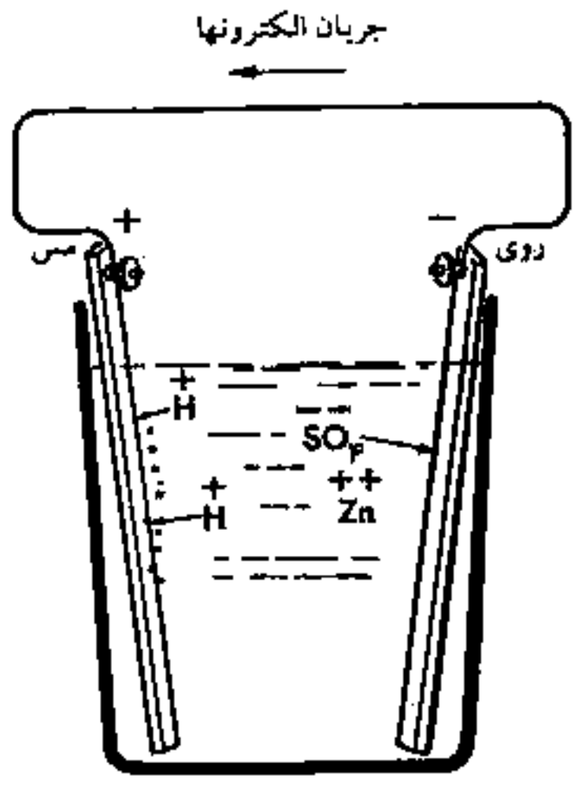

یونهای ئیدروژن (H^+) و یونهای سولفات (SO_4^{--}) تجزیه میشوند (← یونش). صفحه‌ی روی در الکترولیت (محلول اسید سولفوریک و آب) متدرجاً حل میشود، و در ضمن انحلال، بعضی از اتمها دو الکترون بر جا میگذارند، و به صورت یون روی (Zn^{++}) وارد محلول میشوند. بدین گونه، صفحه‌ی روی متزایداً منفی میشود. در مورد مس، فقط عده‌ی قلیلی از اتمها دستخوش انحلال میشوند. اگر دو صفحه را با سیمی در خارج پیل به هم وصل کنیم، الکترونهائی که بر صفحه‌ی روی گرد آمده‌اند به جانب صفحه‌ی مس روان می‌شوند (شکل)، و این حرکت الکترونها جریان برق است. بر صفحه‌ی مس، الکترونها به بعضی از یون‌های ئیدروژن (H^+) موجود در محلول ملحق می‌شوند، و در نتیجه، این یونها به اتمهای خنثای ئیدروژن مبدل میشوند، که به صورت حبابهای گاز ئیدروژن در اطراف صفحه‌ی مس گرد میآیند. بدین گونه است که پیل میقطبد. این قطبش سبب کاهش برقرانی پیل است. برای جلوگیری از آن، موادی شیمیائی به پیل اضافه میکنند که ئیدروژن را، بتدریج که تشکیل میشود، جذب میکنند. این گونه مواد را قطبشزدا[4] (qotbešzedā) میخوانند.

قطبش[5] (qotbeš) [ساخته‌شده از مصدر قطبیدن، که خود از کلمه‌ی قطب ساخته شده است]، فت پولاریزاسیون (polārizāsioN)، عمل یا طریقه‌ی متأثر کردن نور یا تشعشعات موجی عرضی دیگر به طوری‌که ارتعاشات موج فقط در یک صفحه صورت گیرد (قطبش خطی[6] یا قطبش مستوی[7]) یا فقط در دو صفحه‌ی عمود بر هم (قطبش مستدیر[8]، قطبش بیضوی[9])؛ و نیز حالت تشعشعی که بدین گونه متأثر شده است. مقاله‌ی حاضر ناظر به قطبش خطی نور میباشد.

۱– کلیات در باب قطبش (خطی) نور. فهم پدیده‌ی قطبش به وسیله‌ی مثالی آسان میشود. اگر نرده‌ای با شکافهای قائم نسبةً تنگ بر سر راه پره‌هائی از کاه که دستخوش باد شدیدی هستند قرار داشته باشد فقط پره‌هائی که امتدادشان قائم است میتوانند از نرده بگذرند. بعضی مواد تأثیر چنین نرده‌ای را بر نور دارند. ارتعاشات نور عادی در همه‌ی جهات عمود بر امتداد انتشار نور صورت می‌گیرند (شکل ۱). بعضی بلورها بر نور چنان تأثیر

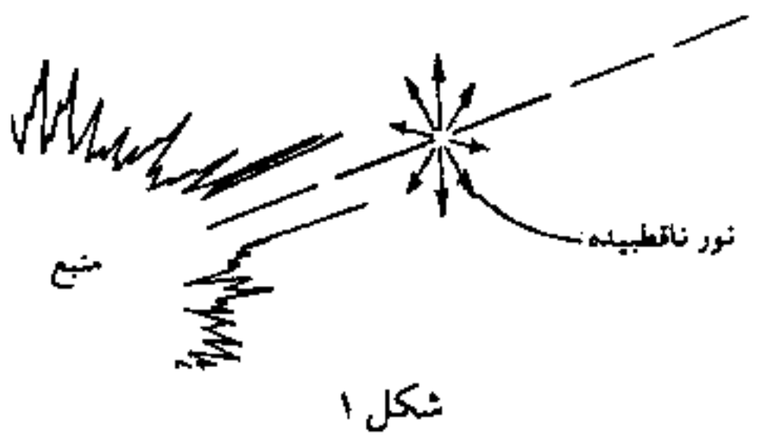

شکل ۱

میکنند که گوئی " شکافهائی " دارند. اگر چنین بلوری بر سر راه نور عادی قرار گیرد فقط ارتعاشاتی که امتداد معینی دارند (موازی "شکافهای" بلور) از بلور میگذرند (شکل ۲). چنین بلوری را قطبنده[10] (qotbande) و نوری را که از آن گذشته، یعنی دستخوش قطبش شده است، نور قطبیده[11] (qotbide) میخوانند. تشخیص اینکه نور قطبیده با نور طبیعی (ناقطبیده) تفاوت دارد آسان است. اگر قطبنده‌ی دیگری بر سر راه نور قطبیده چنان قرار دهیم که شکافهای آن با شکافهای قطبنده‌ی اول موازی باشد (شکل ۳) نور قطبیده از آن میگذرد، اما این قطبنده‌ی ثانوی اگر شکافهایش عمود بر

(۱)polarity (۲)polarization (۳)electrolytic polarization (۴)depolarizer (۵)polarization (۶)linear polarization (۷)plane polarization (۸)circular polarization (۹)elliptical polarization (۱۰)polarizer (۱۱)polarized

شکافهای قطبنده‌ی اول باشد نور را متوقف میسازد، و خاموشی تولید میشود (شکل ۴). این قطبنده‌ی ثانوی را که وسیله‌ی تشخیص قطبیدگی

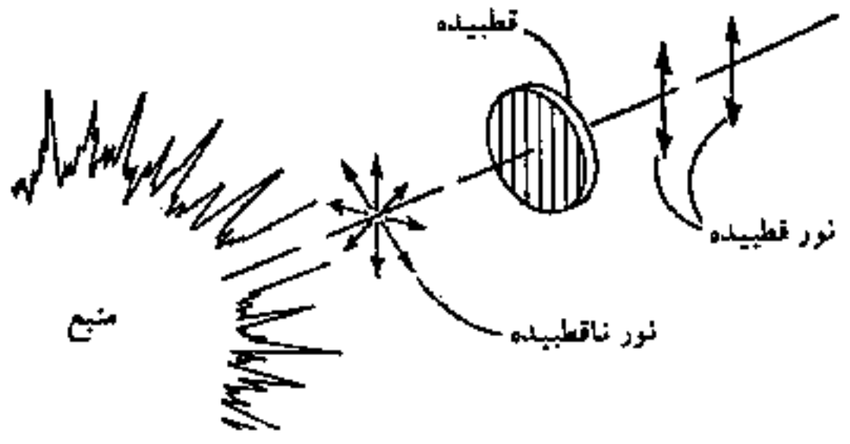

شکل ۲

نور است تحلیلگر[1] (tahlilgar) میخوانند.

نور طبیعی ترکیبی از انواع نورهای قطبیده

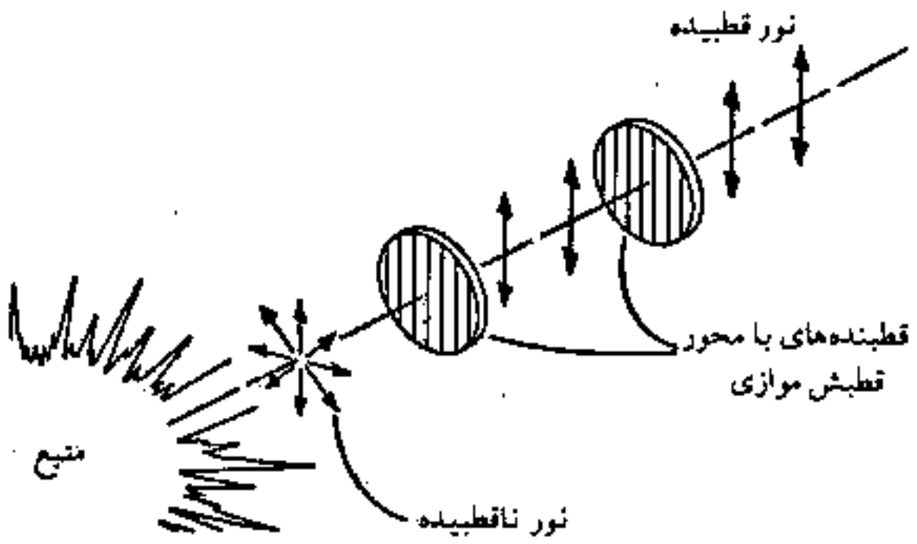

شکل ۳

است، که در جمیع جهات ممکنه‌ی عمود بر امتداد انتشار نور نوسان دارند. عمل قطبنده این است که بعضی از این نوسانها یا بعضی از مؤلفه‌های آنها را حذف میکند، و سایرین را از خود راه عبور می‌دهد.

II ـ تولید نور قطبیده. نور قطبیده به چند طریق تولید میشود، که از آن جمله است جذب، انعکاس، انکسار مضاعف، و تفرق. تقریباً همه‌ی قطبنده‌هائی که به تعداد فراوان تهیه میشوند از نوع

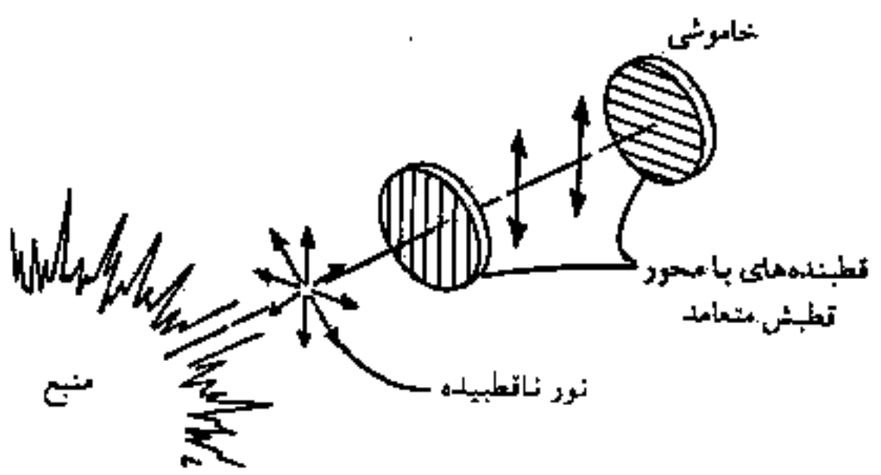

شکل ۴

جذبی هستند.

(۱) قطبنده‌ی خطی از نوع جذبی قطبنده‌ای است که ارتعاشاتی را که در امتداد معینی صورت میگیرند (این امتداد را امتداد محور انتقال خوانند) عبور میدهد و مؤلفه‌هائی را که بر این امتداد عمود هستند جذب میکند (شکل ۵). موادی را که چنین خاصیت جذب انتخابی دارند دیکروئیک[2] (*dikroik*) میخوانند. بلور تورمالین، که ز. ب. بیو در ۱۸۱۵ آن را مورد تحقیق قرار داد، از این قبیل است؛ این بلور یک مؤلفه‌ی شعاع تابش را شدیداً جذب میکند، و مؤلفه‌ی دیگر را نسبةً بخوبی عبور میدهد. پس از آن، در ۱۸۵۲، ویلیام برد هرپات[3] (wilyām bërd herəpāt)، عالم انگلیسی، بلور دیگری را که به نام وی به هراپاتیت[4] (herāpātit) موسوم شد مورد تحقیق قرار داد. این بلوز دیکروئیک بسیار خوبی است، ولی هرپات نتوانست آن را با ابعادی که عملا قابل استفاده باشد تهیه کند. حدود ۷۵ سال بعد، ا. ه. لند امریکائی از راه تازه‌ای وارد این موضوع شد. به جای کوشش در تولید یک بلور بزرگ، وی در صدد برآمد که میلیونها بلور خردتر از ذره‌بینی را به موازات یکدیگر ردیف کند، و در این کار توفیق یافت، و طولی نکشید که شرکت لند ورقه‌های بزرگی معروف به ورقه‌ی "پولاروئید ج"[5] (polāroid-J) به بازار عرضه کرد. ورقه‌ی پولاروئید ج ورقه‌ی نازکی است از پلاستیک معروف به استات سلولوز[6] (asetāre selluloz) که در آن دهها هزار بلور سوزن‌مانند هراپاتیت چنان جایگزین کرده‌اند که محورهای آنها به موازات یکدیگر قرار دارند. این ورقه‌ها را بآسانی میتوان به وسیله‌ی قیچی به ابعاد مطلوب برید. بدین گونه، برای نخستین‌بار، قطبنده‌های ارزان‌قیمت به مقدار وسیع فراهم شد. پس از آن، لند و همکارانش ورقه‌های

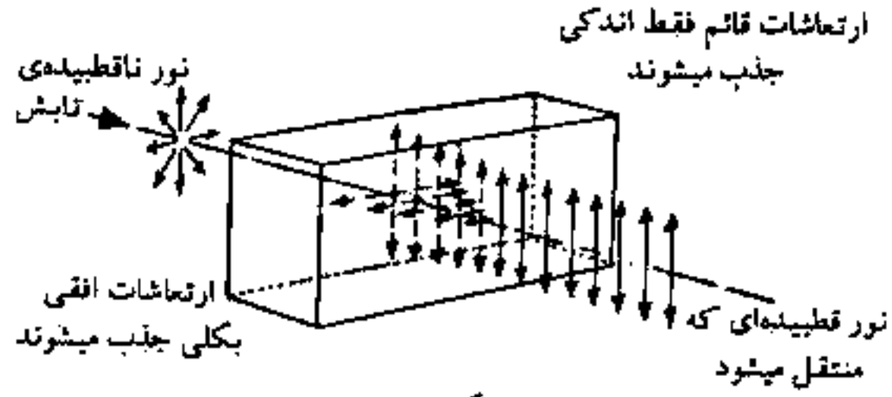

شکل ۵

"پولاروئید ه"[7] را ساختند، که در آنها جذب انتخابی نه به وسیله‌ی بلورها است، بلکه به وسیله‌ی مولکولهای نازک دراز صورت می‌گیرد. شاید بتوان گفت که ورقه‌های "پولاروئید ه" و "پولاروئید ک"[8] معروفترین قطبنده‌های کنونی هستند. این قطبنده‌ها فوق العاده کارآمدند؛ و همه‌ی نوری را که ارتعاشاتش نامطلوب است عملا متوقف میسازند، و فقط حدود یک درصد این مؤلفه‌ی نامطلوب از آنها میگذرد. از طرف دیگر، انتقال نور دارای ارتعاشات مطلوب را به حد وسیعی (حدود ۸۰٪) مقدور میسازند.

(۲) دیگر از منابع مهم نور قطبیده نور منعکس از سطوح غیر فلزی است. اول کسی که به قطبش به وسیله‌ی انعکاس پی برد مهندس فرانسوی، ا. مالوس، بود (۱۸۰۸). قوانین قطبش به وسیله‌ی انعکاس را سر د. بروستر تقریر کرد، و وی معلوم نمود که نور منعکس از یک سطح شیشه‌ای، وقتی که شعاعهای منعکس و منکسر بر هم عمود باشند، بکلی قطبیده است (شکل ۶). زاویه‌ی تابش نظیر

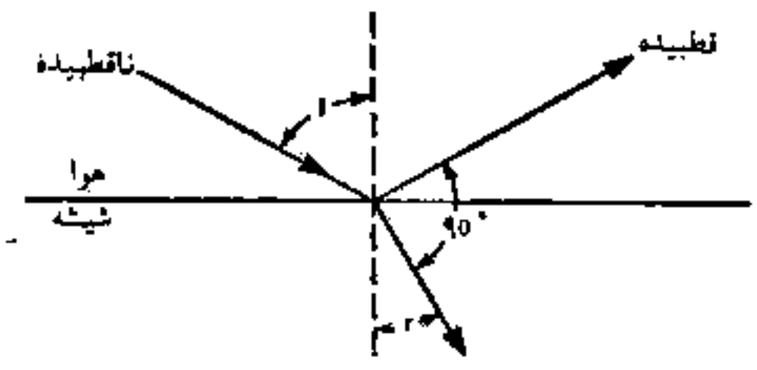

شکل ۶

این وضع را زاویه‌ی بروستر میخوانند. شدت نور قطبیده به وسیله‌ی انعکاس کم است، وقتی که شعاع تابش به زاویه‌ی بروستر بتابد شدت نور منعکس قریب ۸٪ شدت شعاع تابش است. عموماً قطبنده‌های خطی از نوع انعکاسی در موارد خاصی مورد استفاده قرار میگیرند که نمیتوان از انواع دیگر قطبنده‌ها استفاده به عمل آورد.

بعضی از تحقیقات اولیه در ماهیت نور قطبیده به وسیله‌ی قطبنده‌های از نوع انعکاسی صورت گرفت، و اصطلاح "صفحه‌ی قطبش"[9] برای صفحه‌ای که بر شعاعهای تابش و منعکس میگذرد معمول گردید. بعدها معلوم شد که این صفحه عمود بر امتداد نوسانات امواج نور است، و اصطلاح "صفحه‌ی قطبش" برای صفحه‌ای عمود بر صفحه‌ی مذکور که از شعاع تابش بگذرد معمول شد.

(۳) بر اساس خاصیت انکسار مضاعف میتوان قطبنده‌های کوچک ولی عالی ساخت. بسیاری از بلورها دارای این خاصیت هستند که شعاعی را که بر آنها بتابد در دو امتداد متفاوت منکسر میکنند. بلورهای اسپات ایسلند دارای این خاصیت هستند. اگر یک شعاع نور عموداً بر یک وجه انتهائی یک بلور اسپات ایسلند بتابد، به طریقی که در شکل ۷ دیده میشود شکافته میشود. شعاع O را که بدون انحراف از بلور میگذرد شعاع عادی[10] میخوانند، زیرا عبور آن از بلور بر طبق قوانین عادی انکسار نور است. شعاع E را که از این قوانین تبعیت نمیکند شعاع غیر عادی[11] مینامند. هر یک از این دو شعاع قطبیده است، و محور قطبش آنها بر هم عمود میباشد. از خاصیت انکسار مضاعف بلور اسپات ایسلند میتوان برای ساختن قطبنده‌های کوچک استفاده کرد، و چون دو شعاعی که از آنها خارج میشوند امتدادهای متفاوت دارند میتوان یکی از آنها را، بی‌آنکه نیاز به حاجبی باشد، از میان برد. طریق دیگر برای از میان بردن شعاع نامطلوب استعمال منشور نیکل است.

(۴) تفرق نور نیز از اسباب قطبش نور است. اگر تابه‌ای از نور از محیطی که شامل ذرات خرد است (مانند ذرات خرد غبار در ابر یا حتی مولکول‌های هوا) بگذرد شعاعی که عمود بر امتداد تابه متفرق میشود قطبش خطی دارد. مثلا، اگر آسمان را هنگامی که صاف است در امتدادی عمود با امتداد رؤیت خورشید بنگریم نور آبیی که مشاهده میکنیم قطبیده است.

III ـ فوایید قطبش خطی. نور قطبیده در

---

(۱)analyzer (۲)dichroic (۳)Herapath (۴)Herapathite (۵)Polaroid J (۶)cellulose acetate (۷)Polaroid H (۸)Polaroid K (۹)plane of polarization (۱۰)ordinary ray (۱۱)extraordinary ray

آزمایشگاههای علمی در تحقیقات گوناگون مورد استفاده بوده است. از سال ۱۹۳۰ که ورقه‌های

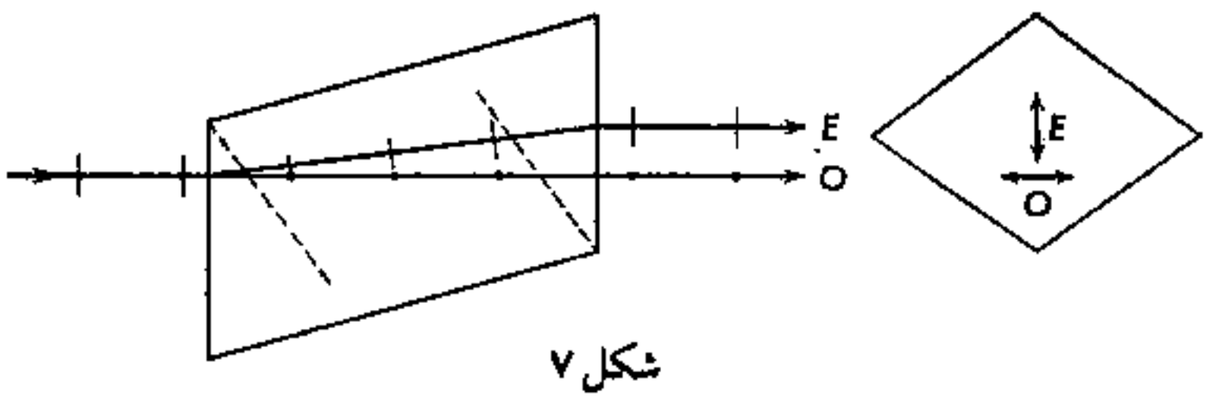

شکل ۷

قطبنده‌ی ارزان‌قیمت مهیا شد قطبنده‌ها حتی در زندگی عادی موارد استعمال گوناگون یافته است، که شاید مهمترین آنها در تنظیم شدت نور باشد. اگر دو ورقه‌ی قطبنده را مقابل هم قرار دهیم شدت نوری را که از آنها میگذرد میتوان با مختصر گردانیدن یکی از آن دو تغییر داد. اگر یکی را آنقدر بگردانیم که محورش موازی محور دیگری شود نور بآسانی از آن دو میگذرد؛ اما اگر محور یکی را عمود بر محور دیگری قرار دهیم دو قطبنده نور را تقریباً متوقف میسازند. با تنظیم مناسب دو قطبنده میتوان نور را به مقدار مطلوب منتقل ساخت. پنجره‌های قطارهای راه آهنهای مُدِرن با جامهای مضاعف قطبنده ساخته شده‌اند؛ بدین وسیله مسافر میتواند با مختصر گردانیدن یکی از دو ورقه شدت نور را به حدی که مطلوب اوست برساند، و دیگر حاجت به پرده، که جلو منظره را میگیرد، نیست. استعمال جالبتر قطبنده‌های خطی در تخفیف انتخابی شدت نور است به طریقی که شعاعهای مزاحم متوقف شوند و شعاعهای مفید براحتی انتقال یابند. عینکهای آفتابی قطبنده چنین عمل میکنند. نور خیره‌کننده‌ای که از سطح شاهراهها منعکس میشود مقدار زیادی نور قطبیده دارد، که معمولا امتداد ارتعاشات آن تقریباً افقی است. اگر شیشه‌ی عینک آفتابی از ورقه‌ای قطبنده باشد و چنان قرار داده شود که محور انتقالش قائم باشد نور خیره‌کننده تقریباً بکلی بر طرف میشود (شکل ۸).

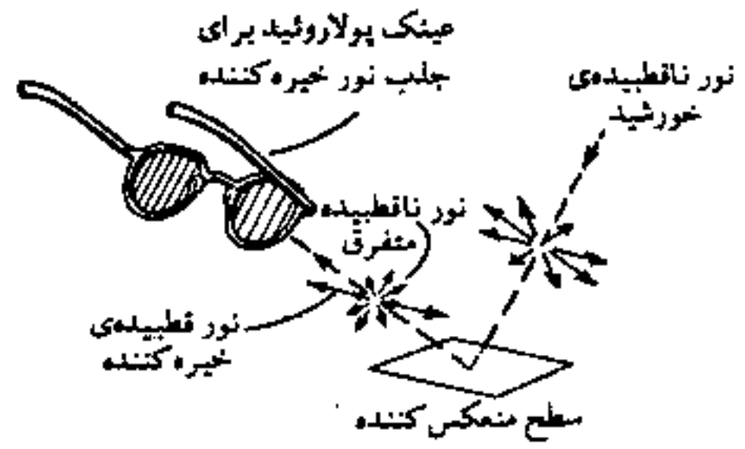

شکل ۸

یکی دیگر از فواید نور قطبیده برای تخفیف نور خیره‌کننده‌ی چراغهای اتومبیل است. طریقه‌ی ضعیف کردن نور یا خاموش کردن چراغهای بالا، اگر هم رانندگان آن را درست رعایت کنند، راه حل رضایتبخشی نیست، زیرا در این صورت فقط قسمت کوتاهی از جاده مرئی خواهد بود، و اشیاء دورتر را راننده ممکن است وقتی رؤیت کند که کار از کار گذشته و تصادف احترازناپذیر است. چنین امید میرود که نور قطبیده حلال مشکل باشد. هر یک از چراغهای بزرگ اتومبیل را با ورقه‌ای قطبنده که محور انتقالش °۴۵ با خط قائم زاویه دارد (شکل ۹) میپوشانند؛ بر شیشه‌ی جلو اتومبیل هم چنین ورقه‌ای قرار میدهند. در این صورت، وقتی که دو اتومبیل در جهات متقابل حرکت میکنند، هر راننده جلو خود را در پرتو نور چراغ خود روشن میبیند، اما چون محور انتقال قطبنده‌ی چراغ هر یک در جهت عکس قطبنده‌ی شیشه‌ی جلو دیگری

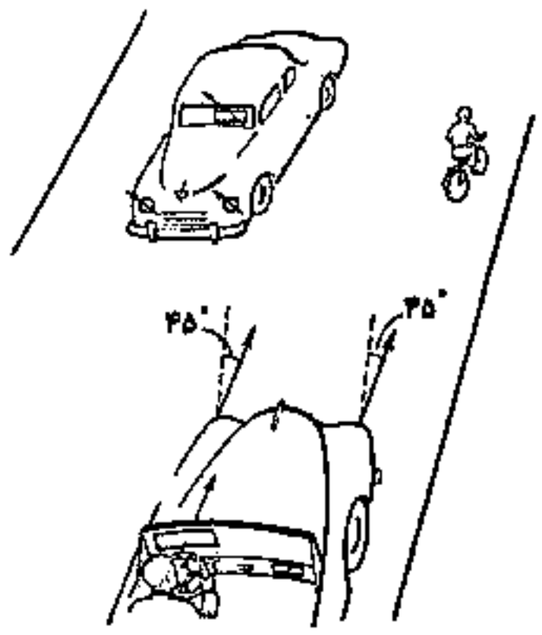

شکل ۹. استعمال قطبنده‌ی خطی برای از میان بردن نور خیره‌کننده‌ی چراغ در رانندگی در شب.

است، نور چراغ هر یک ضعیف به دیگری میرسد.

قطبش را برای ایجاد احساس سه بعد در عکس‌های عکاسی نیز به کار برده‌اند. برای این منظور دوربین مضاعفی به کار میبرند که عدسی هر یک با یک صافی قطبنده مجهز است، ولی محورهای انتقال آنها بر هم عمودند. دوربین، به قیاس آنچه در مقاله‌ی **رؤیت دوچشمی** آمده است، از دو وضع اندکی متفاوت از شیء عکس برمیدارد. عکسها را چاپ میکنند، و آنها را به فاصله‌ای مناسب قرار داده به وسیله‌ی تصویرافکن تصویرشان را بر صفحه‌ای ناقطبنده می‌اندازند، و با عینک قطبنده‌ی مخصوص مینگرند. بدین گونه، احساس "عمق" دست میدهد.

قطبنده‌ها موارد استعمال صنعتی و فنی مهم یافته‌اند، که تفصیل آنها در این مقاله نمیگنجد. نیز ← قطبشنما.

بعضی از حشرات، مخصوصاً زنبورها و مورچه‌ها، نور قطبیده را تشخیص میدهند و از آن استفاده میکنند. آدمی هم اگر ورزیده باشد میتواند با چشم امتداد تقریبی ارتعاشات نوری را که به طور خطی قطبیده است به وسیله‌ی پدیده‌ی معروف به "جاروی هایدینگر" تشخیص دهد. وقتی که به یک منبع نور قطبیده بدقت بنگریم در مرکز میدان رؤیت شکلی ملون به رنگهای آبی و زرد مشاهده میکنیم که آن را جاروی هایدینگر میخوانند، امتداد جارو بستگی به امتداد قطبش دارد. بعید است که این طریق تشخیص نور قطبیده مورد استفاده‌ی عملی قرار گیرد.

IV ـ تاریخچه‌ی قطبش. بعضی از جنبه‌های نور، مانند رنگ و درخشندگی، از قدیم الایام مورد بررسی بوده است، اما تحقیق در قطبش در ایام نسبةً اخیر صورت گرفته است، و حال آنکه این پدیده از سیماهای اساسی نور است، و عرضی بودن امواج نور را ثابت میکند (پدیده‌های پخش و تداخل در امواج صوتی هم، که طولی هستند، مشاهده میشود). در ۱۶۶۹، اراسموس بارتولینوس[1] (erāsmus bärtolinus)، فیلسوف دانمارکی، پدیده‌ی انکسار مضاعف را در بلورهای اسپات ایسلند مشاهده کرد، ولی از عهده‌ی توجیه این پدیده برنیامد، و در ۱۶۹۰ که ک. هویگنس نظریه‌ی موجی خود را در باب آن به کار بست انکسار مضاعف به طریقی مقنع توجیه شد. توضیح مختصر کارهای ا. مالوس، سر د. بروستر، و و. ب. هرپاث قبلا ذکر شد. با کارهای ا. ه. لند استعمال قطبش وارد مرحله‌ی جدیدی شد. مدتی پیش از جنگ II ورقه‌های قطبنده در علم و صنعت مورد استفاده بود. در طی جنگ II موارد استعمال آن افزون شد. اخیراً قطبنده‌ها در نمایش دادن فیلمهای سینمائی سه‌بعدی رواج فراوان یافته است. نیز قسمت III ملاحظه شود.

قطب‌شاه: ← قطب‌شاهیه.

قطب‌شاهیه (qotbšāhiyye)، یکی از پنج سلسله‌ی مسلمان فرمانروای دکن، که از ۹۱۸ هق تا ۱۰۹۸ هق در گلکنده حکمرانی کردند. دولت قطب‌شاهیه بر ویرانه‌های دولت بهمنیه تأسیس شد. مؤسس آن یکی از ترکان قراقوینلو بود به نام سلطان قلی (soltān qoli)، که به خدمت محمد شاه III بهمنی پیوست، و سپس در خدمت پسرش محمود شاه بود. سلطان قلی در ازای خدمات خود لقب قطب‌الملک و حکومت تلنگانه (telengāna، قسمت شرقی حیدرآباد) یافت (۹۰۰ یا ۹۰۱ هق). وی تا ۹۱۸ هق نسبت به دولت بیدر (سه بهمنیه) وفادار ماند، و سپس در گلکنده اعلام استقلال کرد. وی در ۹۴۰ هق کشته شد. پس ازو، فرمانروایان سلسله‌ی قطب‌شاهیه همه عنوان قطب‌شاه به خود میدادند، ولی امپراطوران مغول هند آنها را قطب‌الملک می‌خواندند. دولت آنها در ۱۰۹۸ هق به دست اورنگ‌زیب برافتاد. شاهان سلسله و دوره‌ی فرمانروائی هر یک به شرح ذیل است (سالها هق است):

سلطان قلی	۹۱۸ – ۴۰
جمشید ابن سلطان قلی	۹۴۰ – ۵۷
سُبحان قلی ابن جمشید	۹۵۷
ابراهیم ابن سلطان قلی	۹۵۷ – ۸۹
محمد قلی ابن ابراهیم (بانی شهر حیدرآباد)	۹۸۹ – ۱۰۲۰
عبدالله ابن محمد ابن ابراهیم	۱۰۲۰ – ۸۳
ابوالحسن ابن عبدالله	۱۰۸۳ – ۹۸

قطبشپذیر[2] (qotbešpazir)، قابل قطبیدن؛ قابل پذیرفتن قطبش.

قطبشزدا[3] (qotbešzedā)، ماده‌ای که فعل و انفعال آن با موادی که بر یکی از الکترودهای پیل گرد میآیند از قطبیدن پیل جلوگیری میکند. ← قطبش، در برق، قسمت ۲.

قطبشزدائی[4] (qotbešzedā'i)، جلوگیری از قطبش یک پیل (← قطبش، در برق، قسمت ۲).

قطبشسنج: ← قطبشنما.

قطبشسنجی[5] (qotbešsanji)، فن پولاریمتری (polārimetri)، عمل یا طریقه‌ی به کار بستن قطبش‌سنج؛ اندازه‌گیری گردش صفحه‌ی قطبش نور

(۱)Bartholinus (۲)polarizable (۳)depolarizer (۴)depolarization (۵)polarimetry

قطبیده. ← قطبشنما.

قطب شمال: ← قطب، در جغرافیا؛ قطب، در نجوم؛ قطب مغناطیسی.

قطبشنما[1] (qotbešnemā)، فنس پولاریسکوپ (polā-riskop)، اسبابی برای تشخیص دادن قطبیدگی نور و بررسی عوامل گوناگونی که بر نور دارای قطبش معلوم تأثیر میکنند (← قطبش). معمولا مرکب است از یک قطبنده، که نور را در امتداد معین قطبش خطی میدهد، و قطبنده‌ی دیگری، که آن را تحلیلگر نامند، و خصیصه‌ی نور قطبیده را مشخص میکند؛ بین این دو، اشیائی را که تأثیرشان بر نور قطبیده‌ای که از قطبنده میآید مورد بررسی است قرار میدهند. قطبنده و تحلیلگر ممکن است هر دو ← منشور نیکول باشند. اگر مقصود آزمودن مایعی از لحاظ نورگردانی آن باشد این مایع را در لوله‌ای که دو انتهایش شیشه‌ای است بین قطبنده و تحلیلگر قرار میدهند. در قطبشنماهای ساده، قطبنده و تحلیلگر صفحات منعکس‌کننده‌ی شیشه‌ای حاجب ماوراء هستند. در بسیاری از قطبشنماهای کنونی به جای منشور نیکول، فیلمهای قطبنده (مثلا پولاروئید. ← قطبش، قسمت II) به کار میرود.

قطبسنج[2] یا پولاریمتر (polārimetr، فنس) عبارت است از قطبشنمائی که مقدار گردش صفحه‌ی قطبش را خاصه در مورد مایعات اندازه میگیرد (← فعالیت نوری). قطبسنجهائی که مخصوصاً برای آزمودن قند به کار میروند قندسنج[3] (qand-sanj) یا ساکاریمتر (sākārimetr) خوانده می‌شوند.

قطب شمالجو: ← قطب مغناطیسی.

قطبشنمائی[4] (qotbešnemā'i)، عمل یا طریقه‌ی به کار بستن قطبشنما.

قطب کلساری: ← اتابک.

قطب محیی (qotbe mohyi) یا **قطب ابن محیی** (qotbe 'bne mohyi)، شهرت **قطب‌الدین عبدالله ابن محیی‌الدین ابن محمود انصاری** (an-sāri)، عارف ایرانی قرن ۹م هق، از مردم فارس، که مکاتیب او شهرت بسیار دارد. وی پیروان فراوانی داشته که از آنها به عنوان "اخوان الاهیین" (exvāne elāhiyyin) نام میبرد. از خلال مکاتیب او اطلاع و احاطه‌ی وی بر فلسفه و کلام و دیگر علوم اسلامی بخوبی دانسته میشود. وی با جمع یارانش در محلی که خود آن را "اخوان‌آباد" میخواند اجتماع دوستانه و صمیمانه‌ای داشتند، و از مردم روزگار خود را برکنار میگرفتند. عرفان قطب محیی در قلمرو شریعت اسلام و متکی بر پیروی دقیق از سنت پیغمبر اسلام است، و مدعی هیچ گونه سمت و عنوان عرفانی از قبیل مرشدی و قطبی نبوده است. قطب محیی سنی‌مذهب و از پیروان شیخ زین‌الدین خوافی بوده است، و او را در شمار استادان جلال‌الدین دوانی نیز یاد کرده‌اند. قسمتی از نامه‌های قطب محیی، که به اشخاص مختلف نوشته شده، به عنوان مکاتیب فارسی عبدالله قطب شیرازی، در شیراز چاپ و منتشر شده است (۱۳۳۹ هش)، و یک بار هم در ۱۳۳۷ هق ضمیمه‌ی کتاب اوصاف المقربین. نسخه‌های متعدد از مکاتیب او در کتابخانه‌های ایران و خارج وجود دارد. در تذکره‌ها نمونه‌هائی از شعر او نقل شده، و دیوان شعری نیز به نام وی ذکر کرده‌اند. وفاتش را در آغاز قرن 10م هق نوشته‌اند.

قطب مغناطیسی[5] (qotbe meqnātisi)، هر یک از نقاط یا نواحی کوچکی در یک آهنربا که، ظاهراً، خاصیت مغناطیسی آهنربا در آنها متمرکز یا اشد است (← مغناطیس). هر میله‌ی مغناطیسی دارای دو قطب است، که در نواحی انتهائی آن قرار دارند. اگر یک میله‌ی مغناطیسی را چنان بیاویزیم که در حرکت آزاد باشد میله در وضع تعادل خود چنان قرار میگیرد که یکی از قطبهایش تقریباً متوجه شمال (در حقیقت، متوجه موضع معینی در کانادای شمالی، چنانکه در دنباله‌ی مقاله خواهد آمد) و دیگری تقریباً متوجه جنوب است (شکل ۱). اولی

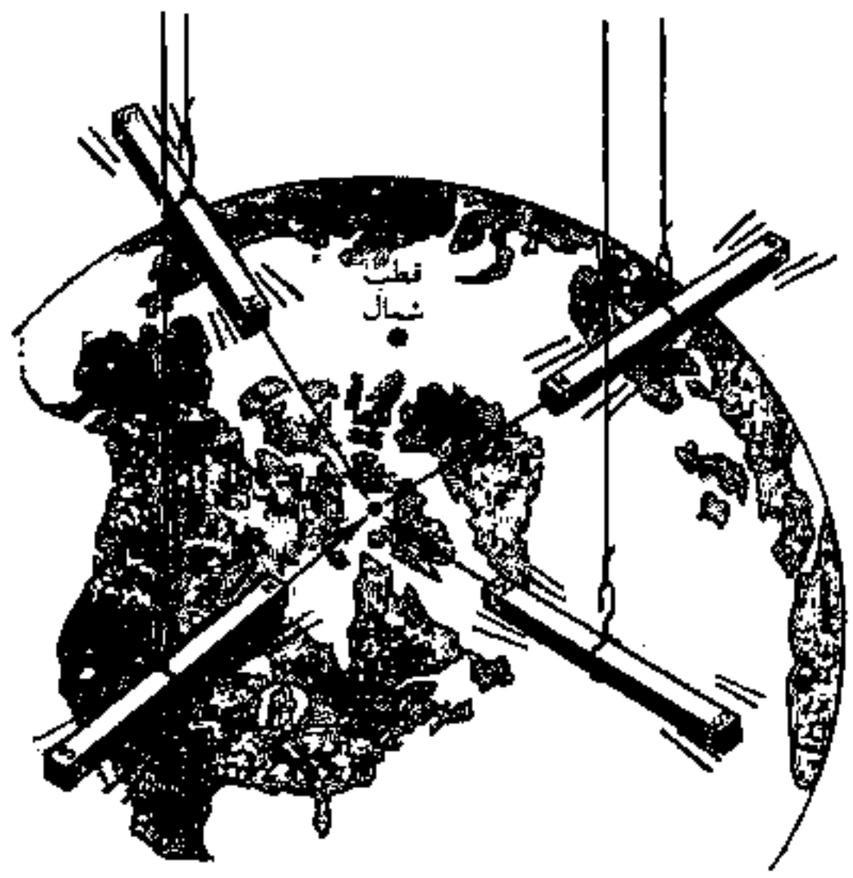

شکل ۱. یک میله‌ی مغناطیسی آزاد متوجه نقطه‌ای در نزدیکی کانادا میشود.

را قطب مثبت یا قطب شمالجو[6] (šemāl.ju) یا قطب شمال میله (نقطه‌ی N در شکل)، و دومی را

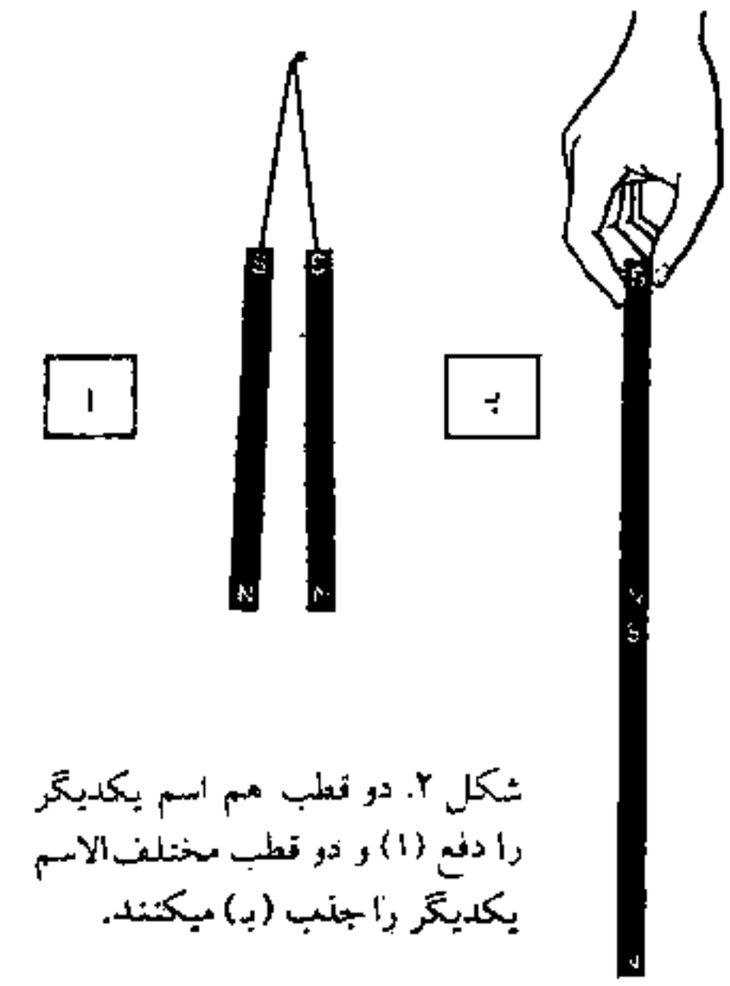

شکل ۲. دو قطب هم اسم یکدیگر را دفع (ا) و دو قطب مختلف‌الاسم یکدیگر را جذب (ب) میکنند.

قطب منفی یا قطب جنوبجو[7] یا قطب جنوب آن (نقطه‌ی S در شکل) نامند. دو قطب مغناطیسی همنام یکدیگر را دفع و دو قطب مغناطیسی ناهمنام یکدیگر را جذب میکنند (شکل ۲).

اینکه یک میله‌ی مغناطیسی در همه‌ی نقاط زمین در امتداد مشخصی قرار میگیرد حاکی از این است که زمین دارای خاصیت مغناطیسی است (← مغناطوری زمین). هر نقطه از سطح زمین را که در آنجا میدان مغناطیسی زمین امتداد قائم دارد یک **قطب مغناطیسی زمین** نامند. مهمترین آنها دو نقطه‌اند که بالاخص آنها را **قطبین مغناطیسی زمین** میخوانند. از این دو نقطه، آن را که در نیمکره‌ی شمالی است قطب شمال مغناطیسی و آن را که در نیمکره‌ی جنوبی است قطب جنوب مغناطیسی مینامند (بر طبق قاعده‌ی جذب و دفع قطب‌های مغناطیسی، آن قطب مغناطیسی زمین را که در نیمکره‌ی شمالی است باید قطب جنوب مغناطیسی زمین خواند، زیرا قطب شمال عقربه‌های مغناطیسی را جذب میکند. مع ذلک، معمولا قطبهای مغناطیسی زمین را بر حسب موقعیت جغرافیائی آنها شمالی یا جنوبی میخوانند). محل قطبهای مغناطیسی زمین در طی ازمنه‌ی زمینشناسی تغییر فراوان یافته است. وضع قطب شمال مغناطیسی نخستین‌بار در ۱۸۳۱ به وسیله‌ی س ج. ک. راس در موضعی با مختصات جغرافیائی ′۵۱ °۷۰ عا و ′۴۶ °۹۶ طغ معین شد؛ در ۱۹۴۸ در موضعی با مختصات جغرافیائی °۷۳ عا و °100 طغ در جزیره‌ی پرینس آو ویلز (کانادا) تخمین گردید؛ و در ۱۹۶۰ موضع تخمینی آن دارای مختصات ح °۷۵ عا و °101 طغ بود. نخستین کسانی که به قطب جنوب مغناطیسی زمین رسیدند (۱۹۰۹) س ت. و. ا. دیوید و س د. ماسن بودند، که وضع آن را در جنوبگان در موضع احتمالی ′۲۵ °۷۲ عج و ′۱۶ °۱۵۵ طش تخمین کردند. در ۱۹۶۰ موضع تخمینی آن نزدیک °۶۷ عج و °۱۴۳ طش بوده است. از این خاصیت که یک عقربه‌ی مغناطیسی که در حرکت آزاد است در امتداد میدان مغناطیسی زمین قرار می‌گیرد در جهتیابی استفاده میشود (← قطبنما).

قطب مغناطیسی زمین: ← قطب مغناطیسی.

قطب منار: ← دهلی.

قطبنده: ← قطبش، قسمت I.

قطبنما[8] (qotbnemā)، اسبابی برای جهتیابی به وسیله‌ی تأثیر میدان مغناطیسی زمین بر مغناطیس‌ها (قطبنمای مغناطیسی)[9] یا به وسیله‌ی ژیروسکوپ (قطبنمای ژیروسکوپی). در این مقاله، **قطبنمای مغناطیسی** مورد بحث میباشد، که مورد نیاز همه‌ی کسانی است که با جهتیابی سر و کار دارند (دریانوردان، پویندگان، پیشاهنگان، هوانوردان، ساحان، و غیره). صورت ساده‌ی آن عقربه‌ای است مغناطیسی که بر محوری قائم سوار است، و میتواند آزادانه در صفحه‌ای افقی حرکت کند.

I ـ **وضع عقربه‌ی قطبنما.** عقربه‌ی قطبنما، در حال تعادل، امتدادی نزدیک به امتداد نصف‌النهار جغرافیائی دارد، و متوجه نزدیکترین قطب مغناطیسی زمین (← قطب مغناطیسی) است. فقط بعضی

(۱)polariscope (۲)polarimeter (۳)saccharimeter (۴)polariscopy (۵)magnetic pole (۶)north-seeking pole (۷)south-seeking pole (۸)compass (۹)magnetic compass

نقاط زمین هستند که در آنها امتداد عقربه‌ی مغناطیسی همان امتداد جـل جغرافیـائی است، یعنی در آنها زاویـه‌ی دو امتداد صفر است. مجموعه‌ی این نقاط خطی موهومی بر سطح زمین تشکیل میدهند کـه آن را خـط بیزاویـه[1] میخوانند. ایـن خط از قسمت شرقی برزیل و امریکای شمالی میگذرد، و بر قدیم را از دماغـه‌ی شمال تـا خلیج فـارس قطع میکند. در سایر نقاط زمین، امتداد عقربه‌ی قطبنما

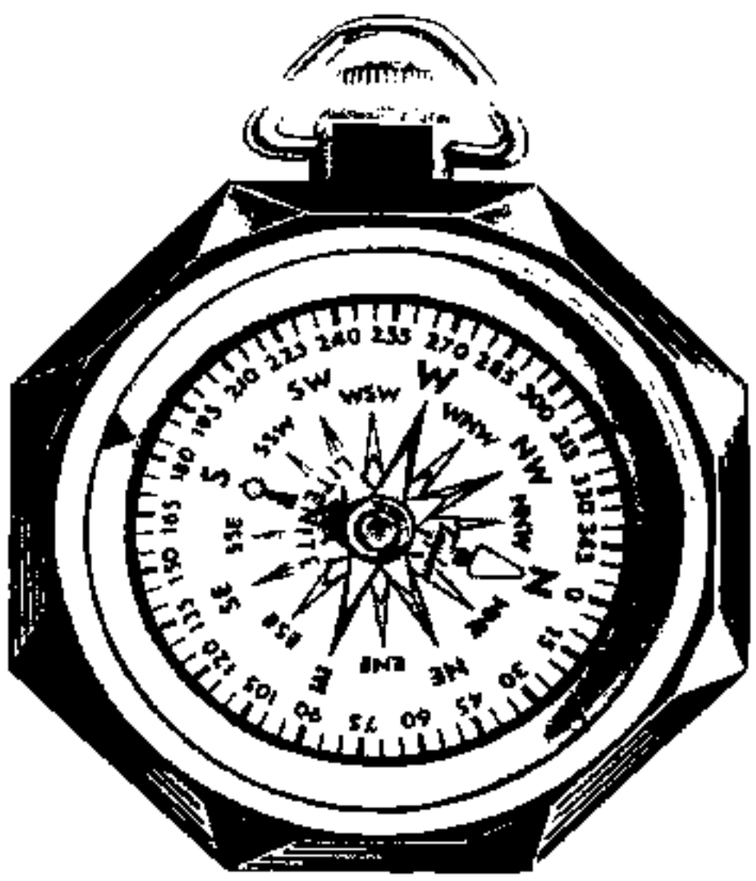

قطبنمای جیبی

نسبت به امتداد جـل جغرافیائی مایل است. زاویه‌ی این دو امتداد به انحراف مغناطیسی[2] موسوم است، و بر حسب اینکـه قطب شمالجوی عقربه (ــ قطب مغناطیسی) در ش یا غ شمال جغرافیائی باشد انحراف مغنـاطیسی را شرقی یـا غربـی مینامند. (انحراف مغناطیسی ناشی از ایـن است کـه قطبین مغناطیسی زمین بر قطبین جغرافیائی آن منطبق نیستند).

II ـ جهتیابی بـا قطبنما. چنانکـه گفته شد، امتداد عقـربه‌ی قطبنمـا نـزدیک بـه امتـداد جـل جغرافیائی است، و بنا بـر این، بـه طـور تقریب، جهت شمال را به دست میدهد. اگر کسی در بهنه‌ای که فاقد هر گونه علامت و نشانه‌ای است راه گم کرده باشد، همین قدر که بداند مقصدش در کـدام جهت است، به وسیله‌ی قطبنمای ساده‌ی جیبی میتواند راه موصل به مقصود را پیدا کند. مثلا، اگـر بداند که برای رسیدن به مقصد باید بـه طرف غ برود کافی است در امتدادی عمود بـر امتداد عقربـه‌ی قطبنما چنان حرکت کند کـه انتهای شمالجـوی عقربـه در طرف راست وی باشد.

بـرای جهتیابـی دقیق بـا قطبنما دانستن مقدار انحـراف مغناطیسی مـورد نیاز است، زیـرا بـدان وسیله از روی امتداد عقربه‌ی قطبنما میتوان امتداد جـل جغرافیائی را تعیین کرد. چون انحراف مغناطیسی در ایـام مختلـف سال و در سنـوات متفاوت متغیر است، بـرای اینکـه جهتیابی دقیق با قطبنما امکانپذیر باشد، نقشه‌هـا و جـداول مخصوصی تهیه شده است که نه فقط مقدار انحراف از آنها به دست میآید، بلکه تغییرات فـاحشی کـه بـه سبب وجود معادن آهن در بعضی امکنه در امتداد قطبنما روی میدهـد نیز در آنها مندرج است. البته، مللی کـه دریانوردی نزد آنها اهمیت دارد همه‌ساله در ایـن جداول تجدید نظر میکنند. از زمانـی کـه آهن و فولاد در ساختن کشتیها مورد استفاده قرار گرفت مشکلات فراوانی در استفاده از قطبنما در کشتی به منظور جهتیابـی پدید آمد، که ناشی از تأثیر فولاد بر عقربه‌ی قطبنما است. به همین جهات است کـه قطبنمای ژیروسکوپی در مـوارد عـدیده جایـگزیـن قطبنمای مغناطیسی شده است. قطبنمای ژیروسکوپی درست جهت شمال جغرافیائی را نشان میدهد.

III ـ ساختمان قطبنما. قطبنمـا، عـلاوه بـر عقـربـه‌ی مغناطیسی، دارای یک گـلبـاد (ــ جهات اصلی) میباشد. سابقاً بر گلباد ۳۲ جهت ضبط میشد (شکل در ص ۷۷۷)، امـا امروز به ۱۶ جهت اکتفا میشود. بعلاوه، قطبنما دایـره‌ای مـدرج بـه ۳۶۰ درجه دارد (°0 در ل، °90 در ش، و °180 در ج). در قطبنماهـای جیبی یـا مچی (شکـل) تقسیم‌بندی معمولا بر جعبه‌ی قطبنما است.

قطبنمای ملاحی قطبنمای بزرگی است که عقربه‌ی آن مرکب از چند آهنربا و متصل بـه گلباد است. گلباد بر محوری واقع است و در جامی که روی آن شیشه است جا دارد، و میتوانـد آزادانـه بگـردد. جام مملو از مخلوط ضد یخ آب و الکل یا آب و گلیسرین میباشد، و گلباد بر آن شناور است. این مخلوط مایع حرکت گلباد را بطیء میکند، و مانع از آن است که گلباد با حرکت کشتی متلاطم شود. جام قطبنما در قاب مخصوصی سوار است.

IV ـ تاریخچه‌ی قطبنما. بدرستی دانسته نیست که در چه زمان و در چه مکـان کشف شد که یک عقربه‌ی مغنـاطیسی که بتوانـد بـآزادی در صفحه‌ی افقی حـرکت کند در امتدادی نـزدیک بـه امتداد جـل قرار میگیرد. بعضی این اکتشاف را به چینیها نسبت داده‌اند. روایتی هست که امپراطور هوانگ‌تی[3] (huāng-ti)، کـه در ۲۶۳۴ قم مـیـزیست، ارابـه‌ای ساخت کـه، بـه وسیله‌ی میدان مغناطیسی زمین، در جهت جنوب حرکت میکرد، و به راهـنمائی آن، در هـوای غبارآلود، لشکر خود را به جانب دشمن رهنمون شد. همچنین، گویند مارکـو پولو (۱۲۵۴؟–۱۳۲۴؟)، سیاح معروف ایتالیائـی، در بـازگشت از سفر چین قطبنمائـی همراه آورده بـود. بعضی معتقدنـد کـه مسلمانـان قطبنما را از چینیها اخذ کردند، و بـه وسیله‌ی آنـان به اروپـا وارد شد. ظاهراً مسلمـانـان مشرق‌زمین به وسیله‌ی دریانوردان چینی با قطبنما آشنا شدند (بین دریای چین جنوبی و بنادر خـلیج فـارس و غیره رفت و آمد فراوان بود)، و در آغاز اسم خاصی برای آن نداشتند. از آنجا قطبنما بـه سوریه و بنادر دریای مدیترانه در اروپا رسید. در جهتیابـی بـا قطبنما، مسلمانان نوکی از عقربه را کـه متوجه جنوب است به کار میبردند، چون مکه در ج اغلب اماکن سوریه است، ایـن جهت همـان جهت قبله در آن اماکـن میباشد. از اشاراتی کـه در سیاحتنامه‌های مسلمانان در قرن ۹م آمـده است بعضی احتمال داده‌انـد کـه استعمال قطبنما در آن زمان نزد آنان متداول بوده است. از این گذشته، قدیمترین متنی که مسلماً در آن اشاره به قطبنما آمده است از عـوفی است، که در باب ۲۵م از قسم ۴م جوامع الحکایات (۶۲۵ هق، ۱۲۲۸ـ۹م)، در ذکر اشیاء عجیب، میگوید،

"مؤلف ایـن مجموع میگویـد کـه وقتی من در دریـا نشسته بودم. ناگاه بـادی صعب از مکمن امر غیب برخاست، و ابـری سیاه روی هوا را بپوشید، و افواج امواج متراکم و متلاطـم گشت، و دریا در جوش آمـد، و اهـل کشتی در خـروش آمدند، و معلم کـه دلیل بود راه غلط کـرد. در حال، آهنی مجوف برون آورد بـر هیئت ماهـی، و آن را در طاسی آب انداخت و بگـردانید، و بـر سمت قبله ساکن میشد، و دلیل بـر آن سمت رفتن گرفت. و بعد از آن تعرف آن حال کردم. گفتند که خاصیت سنگ مغناطیس است، کـه چـون او را به قوت در آهن مالی چنانکه اثر او بر آهن بماند، آن آهن جز بر سمت قبله نایستد، و چون این معنی امتحان کـردم چنان بود و کیفیت این خدای داند، و هیچ عاقل بر سر آن نرسد".

در کتابی به نام کنز التجار (۶۴۰ هق)، از مؤلفی به نام قبجقی (qabajaqi)، شرح کـاملی از قطبنما و استعمال آن در مدیترانه آمده است. دریانوردان مسلمان قطبنما را بوصله (busola) میخواندند، که مأخوذ از بوسولا[4] (bussolā) [نام ایتالیائی قطبنما] است. امـا، به گفتـه‌ی جـورج پـرسی بجر[5] (jorj persi bajar؛ ۱۸۱۵–۸۸)، مستشرق انگـلیسی و مؤلف یک لغتنامه‌ی انگلیسی بـه عربی، نام بوصله در میان ملاحان دریـای مدیترانـه متداول بـوده و بندرت در دریـاهای مشرق به کار میرفته است؛ در بحر احمر، قطبنما را بیت الابره (bayto 'l-'ebra) [= خانه‌ی سوزن (عقربه)] و در خلیج فارس آن را قبله‌نما میخواندند.

شایـد بتوان گفت کـه نخستین خبـر موثـق از استعمال قطبنما از چین (ح 1100)، از عالـم اسلام (۱۲۲۸)، و از اسکاندینـاوی (ح ۱۲۵۰) است، و نخستین خبر موثق از استعمال آن در اروپای غربی از ۱۱۸۷ میباشد. البته، در همه‌ی این نواحی ممکن است استعمـال قطبنما از پیش از تـواریخ مذکـور سابقه داشته باشد.

در قطبنماهای اولیه قطعات کـوچک مغناطیس طبیعی (مانیتیت) به کار میرفت که آن را به وسیله‌ی ریسمانی می‌آویختند یا بر قطعه‌ای از چوب یا چوب‌پنبه که بـر آب شناور بـود قـرار میدادند. بعد از اکتشاف اینکه عقربه‌های آهنی را میتوان به وسیله‌ی مـالش بـا مغناطیس طبیعی آهنربـا کـرد استعمال سنگهای مغناطیسی طبیعی منسوخ شد.

پیشینیان بـه تفـاوت شمال مغناطیسی و شمـال جغرافیائی واقف نبودنـد، و چنین میپنداشتند کـه عقـربـه‌ی قطبنمـا همیشه متـوجه بـه شمال قـرار میگیرد. در قرن ۱۵م معلوم شد که عقربه‌ی قطبنما متوجـه شمال واقعی نیست، بلکـه بـا نصف النهار جغرافیائی زاویـه‌ای تشکیل میدهـد (بعضی مدعـی هستند که چینیها در اواخر قرن ۱۱م به این اختلاف واقف بودند). نیز ← مغناطیس؛ مغناطوری زمین.

قطبنما[6] یا **قطبنمای ملاحی** (qotbnemāye mal-lāhi)، صورت فلکی کوچکی در نیمکره‌ی جنوبی نزدیک مدار رأس الجدی. بـرای اطلاع بیشتر ← ص ۱۵۸۹ و نیز ص ۱۵۹۲ دیده شود.

قطبنمای بازگو[7] (qotbnemāye bāzgu)، قطبـنمائـی که دلالات قطبنمای "مادر" بـه وسایل برقی بدان منتقل میشود. در کشتیها، معمولا قطبنمـای مـادر را در محلی که شرایط مغناطیسی در آنجـا

(۱) agonic line (۲) magnetic declination (۳) Hwang-ti (۴) bussola (۵) Badger (۶) Pyxis (۷) repeater

مناسبتر است قرار میدهند، و آن را به قطبنماهای بازگو، که در مواضع مورد نظر قرار داده میشوند، مرتبط میسازند، و به وسیله‌ی برق، دلالات قطبنمای مادر را به آنها منتقل میکنند. نیز ← قطبنمای ژیروسکوپی.

قطبنمای رادیوئی[1] (qotbnemāye rādio'i)، اصطلاحی متداول برای امتدادیابهای رادیوئی (← امتدادیاب). این اسبابها در واقع قطبنما نیستند، بلکه در حقیقت گیرنده‌هائی هستند که جهتی را که امواج رادیوئی از آنجا میآیند معین میکنند.

قطبنمای ژیروسکوپی[2] (qotbnemāye jirosko-pi)، قطبنمائی که به وسیله‌ی خواص ژیروسکوپ کار میکند، و در کشتی و هواپیما جهت شمال جغرافیائی را به دست میدهد. مزیت آن بر قطبنمای مغناطیسی (← قطبنما) این است که اجرام مغناطیسی یا جریانهای برقی مجاور در آن تأثیر ندارند. شرح ساختمان قطبنمای ژیروسکوپی و اساس عمل آن از حدود این کتاب خارج است، و در این باب به شرح مختصری اکتفا میشود.

ژیروسکوپ یا، مختصراً، ژیرو[3]، عبارت است از چرخی طیار (گردا. شکل در ص ۱۲۱۶) که چنان سوار شده است که در حول هر محوری میتواند بگردد. یکی از خواص ژیروسکوپی که آزاد بر جسمی که حرکت دورانی دارد مملق است این است که چنین ژیروسکوپی گرایش دارد که محور گردش خود را به موازات محور دوران آن جسم قرار دهد. استعمال ژیرو برای جهتیابی مبتنی بر همین خاصیت است. قطبنمای ژیروسکوپی اساساً چرخ طیار سنگینی (گردای ژیروسکوپ) است که در دوقابی (← ژیروسکوپ. شکل ص ۱۲۱۶) سوار است، و در محفظه‌ای مجهز با گلباد (← جهات اصلی، نیز ← قطبنما، قسمت III) قرار دارد. چرخ طیار را به وسیله‌ی موتور برق به کار میاندازند (سرعت متوسط چرخ طیار قطبنما معمولاً ح ۸٬۵۰۰ دور در دقیقه است). چندساعتی پس از اینکه چرخ به کار افتاد، محور دوران آن در امتداد محور زمین قرار میگیرد، و لهذا، امتداد ج-ل جغرافیائی را نشان میدهد. در کشتیهای بزرگ، یک قطبنمای "مادر" از نوع مذکور به قطبنماهای ژیروسکوپی دیگری که در مواضع مورد نظر قرار داده شده‌اند مرتبط است، و دلالات قطبنمای مادر به وسیله‌ی برق به آنها منتقل میشود، این قطبنماها را قطبنماهای بازگو (قطبنمای بازگو) میخوانند.

نخستین قطبنمای ژیروسکوپی عملی را هرمان آنشوتس-کمپفه[4] (hermān ānšuts-kempfe، ۱۸۷۲-۱۹۳۱، مخترع آلمانی) اختراع کرد (۱۹۰۸)، ا.ا. سپری در کشتی (۱۹۱۱) و سیدنی جورج براون[5] (sidni jorj brăn، ۱۸۷۳-۱۹۴۸، مخترع انگلیسی) در انگلستان (۱۹۱۶) آن را تکمیل کردند. قطبنماهای ژیروسکوپی کنونی بسیار قابل اعتماد و به مراتب دقیقتر از قطبنماهای مغناطیسی هستند، و تقریباً در همه‌ی کشتیهای بزرگ به کار میروند.

قطبنمای مغناطیسی: ← قطبنما.

قطبنمای ملاحی: ← قطبنما، قسمت III؛ نیز (در نجوم) ← قطبنما یا قطبنمای ملاحی.

قطبنمای میلی: ← عقربه‌ی مغناطیسی.

قطب[6] و قطبی[7] (qotb, qotbi)، در هندسه. قطبی نقطه‌ای مانند A (موسوم به قطب) نسبت به دو خط متقاطع D و D′ یا نسبت به دایره‌ی C، بنا بر تعریف، عبارت است از مجموعه‌ی مزدوجهای توافقی (← تقسیم توافقی)

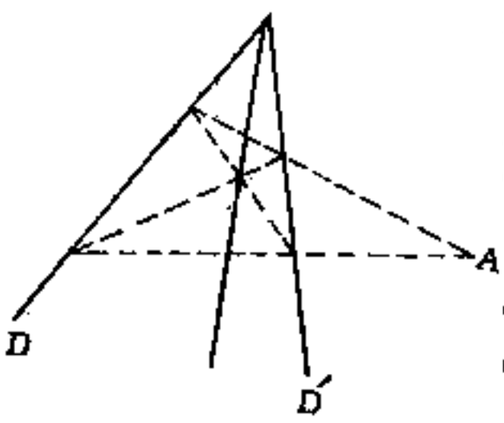

شکل ۱

نقطه‌ی A نسبت به دو نقطه‌ی تقاطع قاطعهائی که از این نقطه بر خطوط D و D′ یا بر دایره‌ی C رسم شوند. در هندسه ثابت میشود که این قطبی خطی است مستقیم. در شکلهای ۱ و ۲، قطبی نقطه‌ی A با خط درشت نمایش داده شده است، و طریق یافتن آن نیز از این تصاویر استنباط میشود.

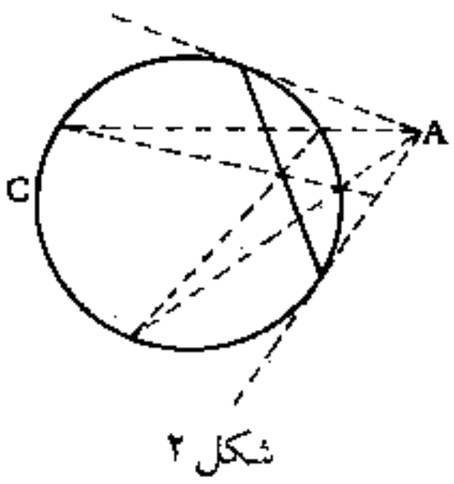

شکل ۲

قطبی، در هندسه، ← قطب و قطبی.

قطبی، ستاره‌ی: ← ستاره‌ی قطبی.

قطبیدن[8] (qotbidan) [مصدر ساخته‌شده از قطب]، دستخوش قطبش ساختن و شدن (ردیف قطبش ملاحظه شود)؛ قطبداری دادن.

قطبیده[9] (qotbide)، نور یا هر تشعشع موجی عرضی دیگر که به وسایل مختلف-جذب، انعکاس، انکسار مضاعف، و غیره-چنان متأثر شود که ارتعاشات موج فقط در یک صفحه یا فقط در دو صفحه‌ی متعامد صورت گیرد.

قطبین جغرافیائی: ← قطب، در جغرافیا.

قطبین زمین: ← قطب، در جغرافیا.

قطبین عالم: ← قطب، در نجوم.

قطبین مغناطیسی زمین: ← قطب مغناطیسی.

قطبیة الکبری: ← قطب، در نزد صوفیه.

قطر (qatar)، شیخ‌نشین (ح ۱۰٬۰۰۰ کم؛ جمع تخمیناً ۱۰۰٬۰۰۰)، بر ساحل غربی خلیج فارس (در شهریور ۱۳۵۰ استقلال یافت و پیش از آن تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود)؛ پایتخت و شهر عمده‌ی آن دوحه. سرزمین قطر شبه جزیره‌ای است بیابانی (به ابعاد ۱۶۰ کم در ۸۰ کم) در ش بحرین، و از ج با عربستان سعودی و عمان متصالح هممرز است، ولی مرزهایش با این دو مختلف فیه میباشد. سواحل آن به تندی رو به بالا میرود، و به فلاتی پست (فرازای آن ح ۷۵ متر) و لم‌یزرع متصل میشود که در آن آب شیرین نادر است. مقدار متوسط بارش سالانه ۱۲۷ ملم است. سکنه‌ی آن عمدةً عرب مسلمانند، و پیش از ۱۹۴۹ بیشتر به صید مروارید، ماهیگیری، و چوپانی اشتغال داشتند. شهرهای عمده‌اش دوحه، وقره (vaqra)، و خور (xăr) است، که جملگی بر ساحل شرقی قرار دارند. بندر نفتی ام سعید (omme sa'id) نیز بر ساحل شرقی آن است.

در ۱۹۳۵ امتیاز استخراج نفت قطر به "شرکت محدود نفت قطر" (شعبه‌ای از شرکت نفت عراق) واگذار شد. در ۱۹۳۹ نفت در دخان (doxān)، بر ساحل غربی، کشف، و تولید آن در ۱۹۴۶ آغاز شد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰-۱۹۷۰ میزان تولید سالانه ۹٬۰۰۰٬۰۰۰ تن و درآمد سالانه‌ی قطر از این بابت ۱۸٬۵۰۰٬۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی بود. ربع این درآمد مختص شیخ قطر است، و بقیه به مصرف طرحهای عمرانی میرسد. دوحه، ام سعید، و دخان با جاده‌هائی به هم مرتبطند. کشتیهای گوناگون به ام سعید رفت و آمد دارند. سرویس منظم هوائی بین دوحه، شارجه، بحرین، و بیروت برقرار است. صادرات عمده‌ی آن نفت خام است؛ میزان تولید نفت خام در سال ۱۹۶۸ برابر ۱۶٬۱۸۰٬۰۰۰ تن بوده است.

قطر مدتها تحت حکومت ایران بود. در قرن ۱۹م، ثانی، مؤسس خاندان آل ثانی (āle sāni)، آن را از ایران مستقل ساخت. پسرش محمد ابن ثانی در ۱۸۶۸ پیمانی با بریتانیای کبیر منعقد کرد. در ۱۸۷۱ نیروهای دولت عثمانی الاحساء و قطر را اشغال کردند، و در ۱۸۷۲-۱۹۱۴ قطر اسماً تحت استیلای آن دولت بود. در ۱۸۸۲، بریتانیای کبیر، علی رغم اعتراض دولت عثمانی، آنجا را تحت الحمایه‌ی خود ساخت. پسر و جانشین محمد، قاسم ابن محمد ابن ثانی (۱۸۲۱-۱۹۱۳، مطابق ۱۲۳۶-۱۳۳۱ هق) بود که او را مؤسس واقعی امارت آل ثانی شمرده‌اند. اهل قطر و بحرین نام او را "جاسم" تلفظ میکنند. بعد از وی عبدالله ابن قاسم ابن محمد ابن ثانی امارت کرد (۱۹۱۳-۴۹). در ۱۹۱۶ که دولت عثمانی وارد جنگ اول شد، عبدالله پیمان سال ۱۸۶۸ را با بریتانیای کبیر تجدید کرد. بر طبق این پیمان، روابط سیاسی و امور دفاعی و نیز امور حقوقی اتباع خارجه در قطر در دست بریتانیا قرار گرفت. در ۱۹۴۹، علی ابن عبدالله جانشین پدر شد، و وی در اکتبر ۱۹۶۰ به نفع پسرش شیخ احمد ابن علی استعفا کرد.

قطر (qotr)، در هندسه، **۱-** در دایره یا کره یا منحنی بسته، خطی که از مرکز میگذرد و از دو طرف به محیط ختم میشود. بیضی دو قطر به نامهای قطر اطول و قطر اقصر دارد. **۲-** در کثیر الاضلاع یا کثیر الوجوه، خطی که از یک رأس به رأس غیر مجاور آن متصل شود (قس ضلع).

قطر الندی (qatro 'n.nadā) [= قطره‌ی باران]، شهرت **اسماء بنت خمارویه** (asmā'e bente xomāravayh) [اسماء بنت خمارویه ابن احمد ابن طولون]، زوجه‌ی خلیفه معتضد عباسی. به زیبائی و عقل و ادب شهره بود. در ۲۸۱ هق معتضد با وی ازدواج کرد. نیز ← عباسه، شهر

قطر الندی و بل الصدی (qatro 'n.nadā va bal-lo 's.sadā) [= فروچکیدن باران و فرونشاندن عطش]، کتاب مختصری در علم نحو، به زبان عربی، تألیف عبدالله ابن هشام. چند شرح بر آن نوشته شده است؛ از جمله شرحی است که ابن هشام خود بر آن نگاشته و بارها به عنوان شرح قطر الندی به طبع رسیده (مثلا، مصر، ۱۹۶۳)، و به شرح قطر معروف است. شرح قطر تا در قرن اخیر یکی از متون درسی

---

(۱)radio compass (۲)gyrocompass; gyrostatic compass (۳)gyro (۴)Anschütz-Kämpfe (۵)Brown (۶)pole (۷)polar (۸)polarize (۹)polarized

علم نحو در مدارس ایران بوده است، و در ایران نیز چند بار چاپ شده است.

قطران[1] (qatrān)، ماده‌ای چسبنده، به رنگ قهوه‌ای تیره تا سیاه، که از تقطیر تخریبی زغال سنگ، تورب، چوب، و مواد آلی دیگر به دست میآید. قطران مخلوطی است از مواد آلی مایع و جامد، و بر حسب ماده‌ای که از آن به دست میآید اجزای سازایش متفاوت است. در دمای معمولی کمابیش سیال میباشد. قسمت اعظم مواد سازای قطران را ئیدروکربورها و مواد آلی نامحلول در آب تشکیل میدهند؛ از این جهت، در زمانی که کشتیها را با چوب میساختند، تهیه‌ی قطران برای نفوذناپذیر کردن کشتیها در برابر آب اهمیت فراوان داشت، و دست یافتن به آن عامل مهمی در پیشرفت کار کشتیرانی بود. امروزه بیشتر قطرانی که به عنوان محصول فرعی از تقطیر زغال سنگ یا چوب به دست میآید به مصرف استخراج مواد مختلف شیمیائی میرسد.

قطران چوب، که محصول فرعی در تهیه‌ی زغال از چوب است، مایعی است سیاهرنگ، با بوی تند و نامطبوع، که شامل ئیدروکربورهای حلقوی و زنجیری و مشتقات آنها است. چون امروزه زغال چوب مصرف کمتری دارد، و به علاوه همه‌ی موادی که سابقاً از قطران چوب استخراج میشد مصنوعاً ساخته میشود، بندرت قطران را از چوب به دست میآورند، و قطرانی که از چوب به دست میآید بیشتر برای اشباع کردن چوب و جلوگیری از فساد آن به کار میرود.

قطران زغال سنگ نیز محصول فرعی در تهیه‌ی کوک و گاز زغال از زغال سنگ است. ۸۰٪ قطرانی که امروزه در صنعت مورد استفاده است از زغال سنگ به دست میآید. قطران زغال سنگ شامل ترکیبات حلقوی معطر (آروماتیک) است، و از تقطیر تدریجی آن حدود ۳۰۰ ماده‌ی شیمیائی به دست میآید. از آن جمله است بنزن، تولوئن، پیریدین، نفتالین، و فنول (← اسید فنیک). موادی که از تقطیر قطران زغال سنگ به دست میآیند ماده‌ی اولیه برای تهیه‌ی بسیاری از داروها، رنگها، مواد منفجره، عطرها، و رزینها هستند. حدود ۵۰٪ باقیمانده‌ی غیر قابل تقطیر قطران قیر است.

قطران تبریزی (qatrāne tabrizi)، شهرت **شرف‌الزمان ابومنصور** (šarafo'z.zamān abu.man-sur)، متخلص به **قطران**، فت ۴۶۵ هق، از شاعران بزرگ پارسی‌گوی، و نخستین کسانی که در آذربایجان به پارسی دری شعر گفته‌اند. سلاطین و امرای آذربایجان را از قبیل ابوالحسن لشکری، ابودلف شیبانی، امیر ابومنصور وهسودان، و فضلون ابن ابی السوار مدح کرد. ناصر خسرو در سال ۴۳۸ هق در شهر تبریز او را ملاقات نمود. در قصیده‌سرائی مهارت کامل داشت؛ صنایع لفظی، مانند تجنیس و ترجیع و ذوقافیتین، را غالباً در شعر به کار میبرد. در وصف فصول و زلزله‌ی (سال ۴۳۴ هق) تبریز قصاید متینی دارد. دیوانش در تبریز چاپ شده است (۱۳۳۳ هش). آثار دیگری هم به نام او نقل شده است؛ از جمله قوسنامه است، که گویا از شاعری دیگر به نام قطران است که از مردم ترمذ بوده است.

قطرب (qotrob)، شهرت **ابوعلی محمد مستنیر** (mostanir)، فت ۲۰۶ هق، نحوی و لغوی معروف عرب، مت بصره. از موالی بود. شاگرد سیبویه و مربی فرزندان قاسم ابن عیسی، وزیر مأمون، بود. از آثارش کتاب المثلث (ketābo 'l.mosallas) است، که به عنوان ارجوزة قطرب به وسیله‌ی شدید الدین ابوالقاسم عبدالوهاب مهلبی (mohallabi) به نظم درآمده است (قرن ۷م هق)، و اصل آن، که تصنیف قطرب است، بر خلاف آنچه در مقاله‌ی ارجوزة قطرب در جلد اول این دایرةالمعارف آمده، به نثر بوده نه به نظم. دیگر از آثارش کتاب الاضداد (← الاضداد، عنوان)، کتاب ماخالف فیه الانسان البهیمه، و کتاب الازمنه است.

قطر ظاهری[2] (qotre zāheri)، زاویه‌ای که قطعه خط AB تحت آن زاویه از نقطه‌ای مانند O رؤیت میشود (شکل). هر چه AB بزرگتر و O به آن

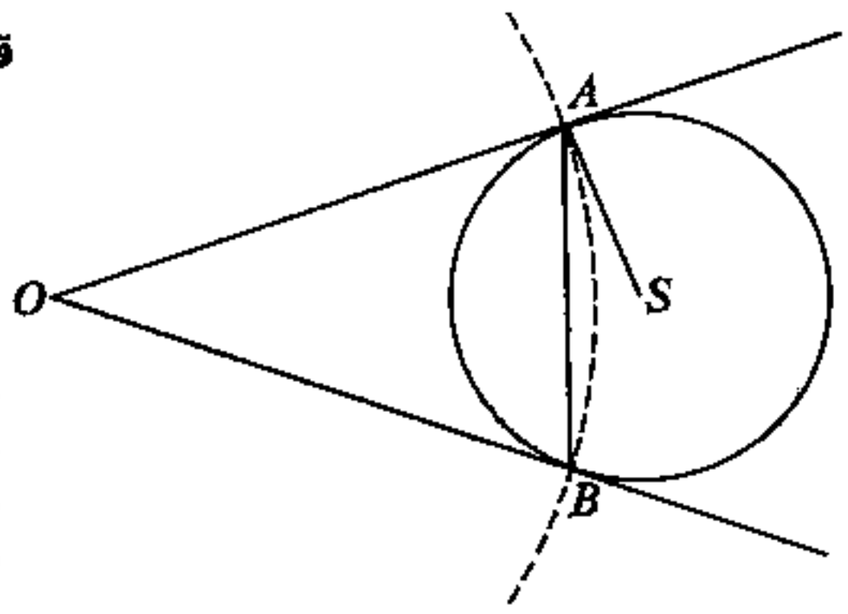

نزدیکتر باشد، قطر ظاهری بزرگتر میشود، و بالعکس. در نجوم، با دانستن قطر ظاهری کوکب S و فاصله‌ی OS، از روی مثلث AOB شعاع SA کوکب قابل محاسبه است. در مورد کواکبی که فاصله‌ی آنها تا شخص ناظر بسیار زیاد است، خط AB عملا همان قطر کوکب است، و از همین جا اصطلاح قطر ظاهری پیدا شده است. قطر ظاهری میانگین خورشید حدود ″۳۲ ′۶، و از آن ماه ′۳۱ ″۲۶، و از آن ابط الجوزا ″۰٫۰۴۵ است.

قطر ظل[3] (qotre zell) یا **سکانت** (sekānt، از فنس)، با علامت اختصاری sec، یکی از نسبتها و خطوط مثلثاتی (← مثلثات). در مثلث قائم الزاویه‌ی

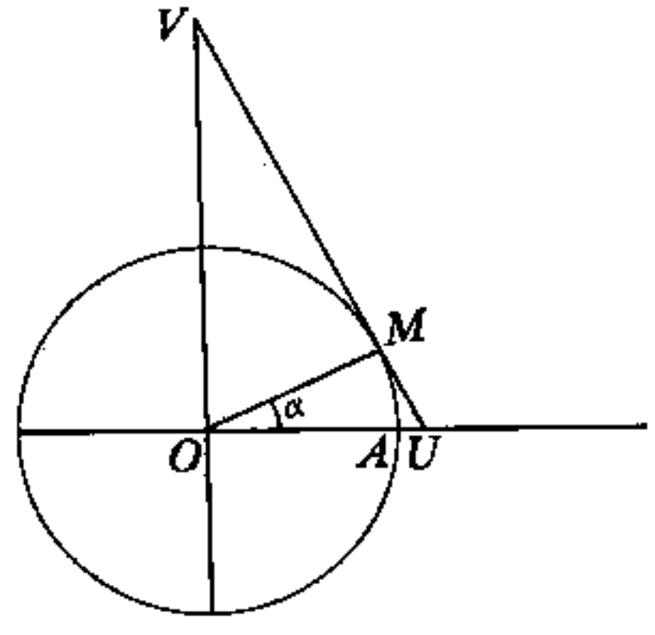

ACB، قطر ظل زاویه‌ی α عبارت است از نسبت وتر AB به ضلع AC، و چنانکه میدانیم (← جیب) این نسبت عکس نسبت نماینده‌ی جیب تمام α است؛ بنا بر این،

$$\sec \alpha = \frac{1}{\cos \alpha}$$

قطر ظل زاویه‌ی متمم α، یعنی β، که عبارت از AB/BC یعنی عکس sin α است، قطر ظل تمام[4] (یا کوسکانت kosekānt-) زاویه‌ی α نامیده میشود.

چون در دایره‌ی مثلثاتی O از نقطه‌ی M خطی بر دایره مماس کنیم، دو محور مختصات افقی و عمودی را در ۲ نقطه‌ی U و V قطع میکند، و بآسانی معلوم میشود که OU قطر ظل است و OV قطر ظل تمام. قطر ظل در اصطلاح ریاضیدانان قدیم اسلامی به نام قاطع، و قطر ظل تمام به نام قاطع التمام نامیده میشده است.

قطر ظل تمام: ← قطر ظل.

قطرم: ← زوفا.

قطرویه (qatruye)، ده (جه ۱٬۷۹۰ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشکان، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)؛ ۴۸کیلومتری ش نیریز.

قطری ابن الفجاءه (qatariyye 'bne 'l.fojā'a)، فت ۷۷ یا ۷۸ هق، از رؤسای خوارج و از بزرگان ازارقه، از مردم قطر. در زمان مصعب ابن زبیر خروج کرد، و مدتها با سپاهیان او و سپس با سپاهیان حجاج ابن یوسف جنگ کرد. عاقبت در سال ۷۸ یا ۷۷ هق از اسب افتاد و گرفتار و کشته شد. در مورد قتل او روایات دیگری نیز هست؛ از جمله نوشته‌اند که او در جنگ با فرخان حاکم طبرستان کشته شد، و سرش را نزد حجاج فرستادند. قطری یکی از چهره‌های برجسته‌ی روزگار خود بوده، و در شعر و خطابه نیز، همچون شجاعت و مردانگی، شهره‌ی روزگار بوده است.

قطز (qotoz)، ملقب به **الملک المظفر سیف‌الدین معزی** (al.maleko 'l.mozaffar seyfo'd-dine mo'ezzi)، فت ۶۵۸ هق، ۳مین سلطان (۶۵۷–۶۵۸ هق) مصر از سلسله‌ی ممالیک بحری. گویند خواهرزاده‌ی جلال‌الدین خوارزمشاه و پدرش پسر عموی جلال‌الدین بود، و به دست مغولها اسیر، و در دمشق به غلامی فروخته شد. الملک المعز عزالدین ایبک (al.maleko 'l.mo'ezz ezzo'd-dine aybak)، سلطان مصر، او را خرید و به مصر برد، و در ۶۵۰ هق نایب‌السلطنه‌ی خود ساخت (کلمه‌ی "معزی" در لقب قطز به مناسبت انتساب او به الملک المعز است). پس از کشته شدن (۶۵۵ هق) عزالدین به وسیله‌ی همسرش شجر الدر، قطز نایب‌السلطنه‌ی الملک المنصور نورالدین علی (پسر ایبک) شد. هولاکو خان، پس از تصرف سوریه، خواستار تسلیم مصر شد. قطز نورالدین را خلع کرد، و خود به سلطنت نشست، و مغولان را در عین الجالوت شکست داد (۶۵۸ هق)، و مغولها ناچار سوریه را رها کردند. بیبرس که از سرداران قطز بود به حکومت حلب نظر داشت، و چون قطز آن را به دیگری سپرد، بر ضد قطز توطئه کرد، و در بازگشت به سوریه، وی را در شکارگاهی به قتل رسانید، و خود به جایش نشست. قطز در سلطنت کوتاه خود به سبب درهم‌شکستن نیروی مغول در سوریه و نجات دادن مصر از خطر آنها شهرت بسیار یافت.

قط زن: ← قلمدان.

قطع (qat')، اندازه‌ی کتاب از لحاظ طول و عرض. امروزه در ممالک اروپا و امریکا قطع کتاب را با سلسله‌ی متری بیان میکنند، اما، در اوایل که

(۱)tar (۲)apparent diameter (۳)secant (۴)cosecant

چاپ کتاب معمول شد اندازه‌ی کتابهای چاپی را بر حسب تعداد دفعاتی که ورق کاغذ چاپ‌شده برای صحافی تا میشد بیان میکردند.

در ایران، قطعهای ذیل را میشناسیم. اندازه‌ها بر حسب سانتیمتر و همه اندازه‌ی متوسط و تقریبی است، و نباید انتظار داشت که جامع و مانع باشد.

(۱) سلطانی (soltāni)، ۳۰×۵۰؛
قطع سلطانی بزرگترین قطع بوده، و به مناسبت اینکه کتب با این قطع معمولا برای سلاطین نوشته میشده است آن را سلطانی گفته‌اند.

(۲) رحلی (rahli) یا تیمورقی، ۲۲×۳۵.

(۳) وزیری (vaziri)، ۱۶×۲۴.

(۴) رقعی (roq'i) یا رُبعی، ۱۴×۲۲.

(۵) جانمازی (jānamāzi) یا حمایلی (hamā-yeli)، ۸×۱۲.

(۶) بغلی (baqali)، ۴×۶.

(۷) بازوبندی (bāzubandi)، ۲×۳.

قطع در حدود رقعی را با طول و عرض مساوی خشتی (xeŝti) میگویند. کتبی را که از جهت عرض باز شود بیاضی (bayāzi) نامند. قطع جیبی بین رقعی و بغلی است.

قطع (qat')، در علم عروض، یکی از زحافها، و آن انداختن آخرین حرف ساکن از وتد مجموع آخر پایه و ساکن کردن حرف پیش از آن است؛ به عبارت دیگر، تبدیل هجای دراز (← هجا) آخر پایه به هجای کوتاه، و بار دیگر، تبدیل این هجای کوتاه و هجای کوتاه پیش از آن به هجای دراز؛ و در حقیقت حذف هجای کوتاه ماقبل آخر در پایه است. نمایش این تغییرات مثلا در مستفعلن چنین میشود،

(۱) ـ U ـ ـ
(۲) U U ـ ـ
(۳) ـ ـ ـ

پایه‌ای را که تغییری چنین یافته است مقطوع (maqtu') میخوانند.

قطع زاید: ← قطع مخروطی؛ هذلولی.

قطع مخروطی[1] (qat'e maxruti)، جمش قطعهای مخروطی یا قطوع مخروطی (qotu'e maxruti)، منحنی فصل مشترک یک سطح مخروطی دوار (davvār) با یک صفحه (← مخروط). اقسام این منحنی (شکل ۱) عبارت است از بیضی یا قطع ناقص، که دایره حالت خاصی از آن است؛ هذلولی یا قطع زاید؛ و سهمی یا قطع مکافی (mokāfi).

شکل منحنی حاصل از تقاطع یک صفحه با یک مخروط دوار بستگی به وضع صفحه‌ی قاطع نسبت به مولدهای مخروط دارد. قبلا باید دانست که هر سطح مخروطی دارای دو پرده[2] است، که در رأس آن سطح از هم جدا میشوند. اگر صفحه‌ی قاطع همه‌ی مولدها را بر یک پرده‌ی مخروط قطع کند (شکل ۱) مقطع بیضی است؛ در این حالت، بالاخص اگر صفحه‌ی قاطع عمود بر محور مخروط باشد، مقطع دایره است. اگر صفحه‌ی قاطع هر دو پرده‌ی مخروط را قطع کند (شکل ۱) مقطع هذلولی است؛ در این حالت، بالاخص اگر صفحه‌ی قاطع از رأس مخروط بگذرد، مقطع دو خط متقاطع میباشد، که مجموعه‌ی آنها یک هذلولی تبهگن محسوب است. بالاخره، اگر صفحه‌ی قاطع فقط با یک مولد مخروط موازی باشد (شکل ۱) مقطع سهمی است.

نظر به منشأ مشترک قطوع مخروطی، سه منحنی بیضی، هذلولی، و سهمی دارای بعضی خواص

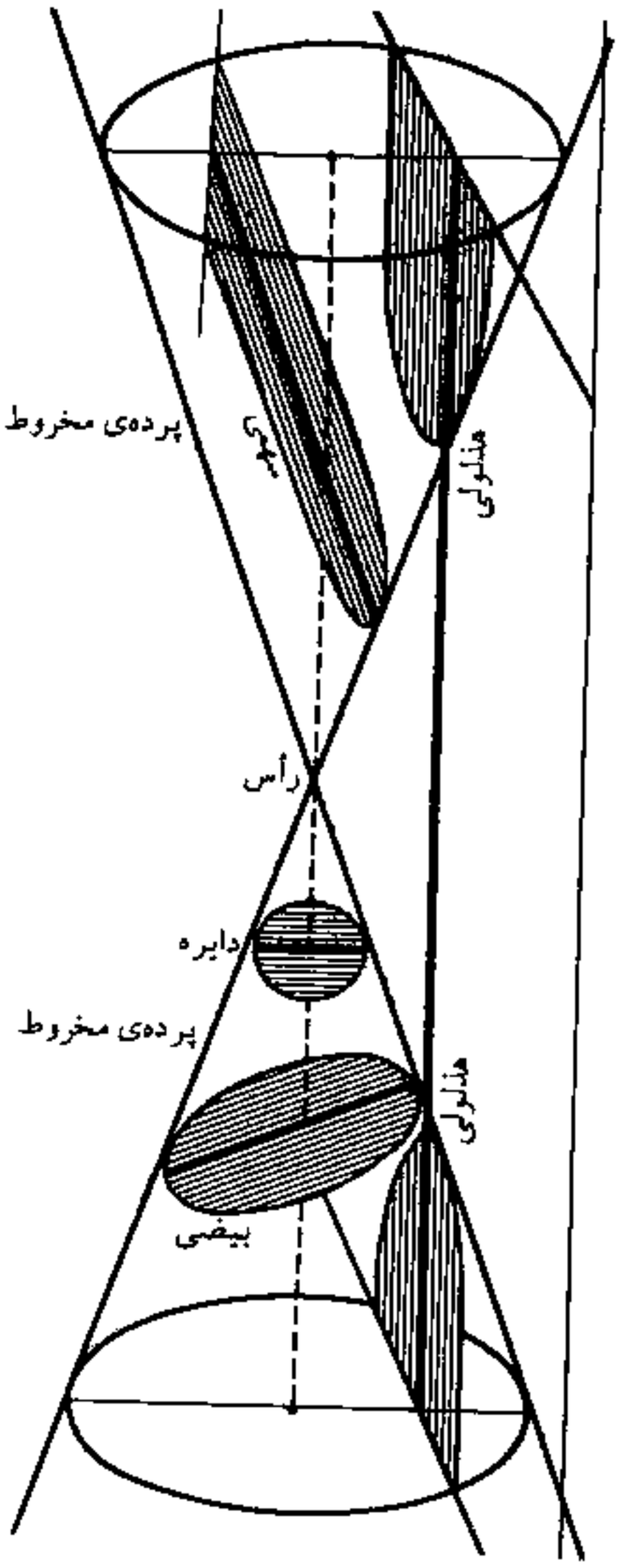

شکل ۱

مشترک یا مشابه میباشند. از جمله، تعریف مشترک آنها به وسیله‌ی کانون[3] و خط هادی یا هادی[4] است؛ قطع مخروطی مکان هندسی نقاطی است در یک صفحه که نسبت فاصله‌ی هریک از نقطه‌ای ثابت در آن صفحه (موسوم به کانون) به فاصله‌ی آن از خطی ثابت در آن صفحه (موسوم به هادی) مقدار ثابتی باشد (شکل ۲). این مقدار ثابت را خروج از مرکز قطع مخروطی نامند، و معمولا

شکل ۲. سه قطع مخروطی اساسی با کانونها و خطوط هادی آنها

آن را به حرف e نمایش میدهند. بر حسب اینکه e کوچکتر از ۱، مساوی ۱، یا بزرگتر از ۱ باشد قطع‌مخروطی بیضی، سهمی، یا هذلولی است. اگر e به صفر نزدیک شود قطع مخروطی به دایره نزدیک میشود. هر یک از بیضی و هذلولی دو کانون و دو خط هادی دارد، اما سهمی دارای یک کانون و یک خط هادی است (شکل ۲).

قطوع مخروطی در علوم و فنون اهمیت تمام دارند. مدار اجرام فلکی و مسیر پرتابه‌ها از قطوع مخروطی هستند، و این منحنیات در ساختن طاقها، پلها، و پرتوافکنها به کار میروند.

ظاهراً اولین کسی که به توصیف قطوع مخروطی پرداخته است منایخموس یونانی بوده. اوج کارهای یونانیان در این باب کتاب مخروطات آپولونیوس است. تحقیق تحلیلی در قطوع مخروطی از زمان دکارت با وضع هندسه‌ی تحلیلی آغاز شد.

قطع مکافی: ← سهمی؛ قطع مخروطی.

قطع ناقص: ← بیضی؛ قطع مخروطی.

قطعه (qet'a) [عربی، = پاره]، شعری از ۲ تا ۱۲ و گاه ۲۰ بیت یا بیشتر، بر یک وزن و در قافیه همچون قصیده (جز مصراع نخستین)، که برای بیان مدح یا ذم، تقاضا یا شکایت، و جز اینها به کار رود. از آن رو این گونه شعر را قطعه خوانده‌اند که گوئی پاره‌شعری است که از میان قصیده یا غزلی برداشته‌اند.

قطعه[5]، در هندسه. **قطعه‌ی دایره** شکل محدود به قوسی از دایره و وتر آن است (قسمت سیاه در

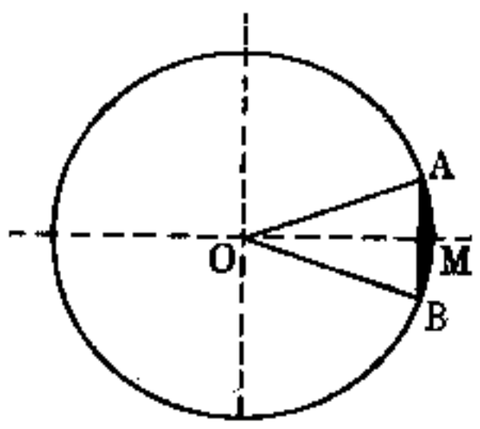

شکل ۱

شکل ۱). **قطعه‌ی کره** جسم محدود به یک منطقه‌ی کروی و دو قاعده‌ی آن است (قسمت سایه‌دار در اشکال ۲ و ۳). اگر منطقه‌ی محدودکننده‌ی یک

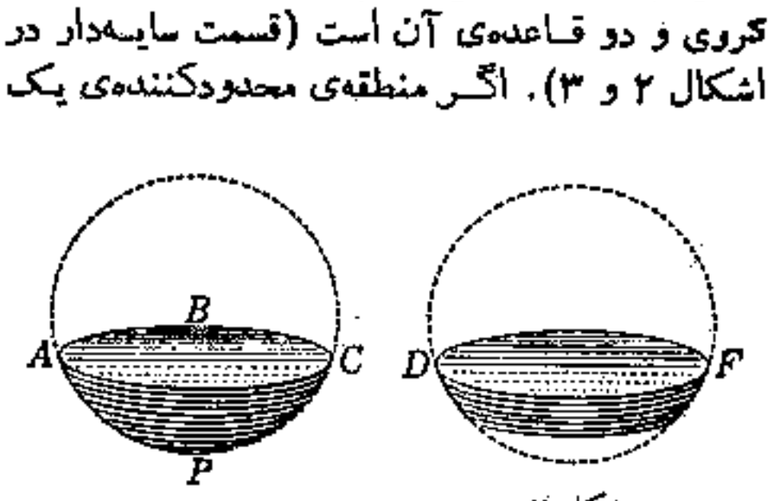

شکل ۳ شکل ۲

قطعه‌ی کروی یک قاعده داشته باشد (شکل۳) قطعه را عرقچین میخوانند. ارتفاع قطعه‌ی کروی فاصله‌ی دو قاعده‌ی منطقه‌ی آن است. در هندسه ثابت میشود که اگر h ارتفاع یک قطعه‌ی کروی، r و r_1 شعاعهای دو قاعده‌ی آن، و v حجم آن باشد،

$$v=\frac{1}{6}\pi h^3+\frac{1}{2}h(\pi r^2+\pi r_1^2).$$

قطعة الفرس[6] (qet'ato 'l.faras)، صورت فلکی در نیمکره‌ی شمالی، مشتمل بر ۴ ستاره، میان دافین و فرس اعظم، مجاور معدل النهار. (نیز ← صفحات

(۱)conic section (۲)nappe (۳)focus (۴)directrix (۵)segment (۶)Equuleus

۱۵۹۱، ۱۵۹۳، و ۱۵۹۴). در اطلسهای فلکی آن را به صورت سر اسبی تصویر میکردند.
قطعه‌های مخروطی: ← قطع مخروطی.
قطعه خط: ← خط، در هندسه.
قطعه‌ی دایره: ← قطعه، در هندسه.
قطعه‌ی کره: ← قطعه، در هندسه.
قطغن[1] (qataqan)، ولایت سابق، ل افغانستان. از ش به ولایت بدخشان و از غ به ولایت مزار شریف محدود بود؛ از ل، آمو دریا آن را از خاک شوروی جدا میکند، و از ج تا رشته‌ی اصلی کوههای هندوکش ممتد است. ناحیه‌ی قطغن یکی از بارآورترین نواحی افغانستان است، و عبارت از حوضه‌ی زهکشی رود قندوز و ریزابه‌های آن (خاناباد، سرخاب، و اندراب) و قسمت سفلای دره‌ی کوکچه است. شهرهای عمده‌اش بغلان (baqlān)، قندوز، پل خمری (pole xomri)، خاناباد، و تالقان (طالقان) است. ناحیه‌ی قطغن از جنبه‌ی باستانشناسی و آثار ماقبل تاریخ نیز غنی است.
قطفیر (qetfir)، صورت نام **فوطیفار** در مآخذ اسلامی. در بعضی از تفاسیر قرآن، نام آن عزیز مصر که یوسف را خریداری کرد قطفیر آمده است. به قولی در زمان حیات قطفیر و به قول دیگر پس از وفات وی، منصب خزانه‌داری وی به یوسف رسید.
نیز ← یوسف.
قطقطا: ← کربلا، واقعه‌ی.
قطلا، علامت اختصاری برای اقیانوس اطلس درین کتاب.
قطلمش: ← قتلمش.
قطمیر (qetmir)، نامی که در داستانهای اسلامی به سگ اصحاب کهف داده شده است. قطمیر در قرآن (فاطر ۱۴) به معنی پوست نازک روی هسته‌ی خرما و نشانه از چیزی بی‌مقدار آمده است.
قطمیر را به عنوان واحدی موهومی برای وزن هم یاد کرده‌اند، که ۱/۲۰٬۷۳۶ جو ۰٫۰۴۵ گرمی است (نیز ← نقیر).
قطن، سریه‌ی: ← محمد، قسمت ۲۹.
قطنی، فقرات، مهره‌های کمر، ← ستون فقرات.
قطوان (qatvān; qatavān)، قریه‌ای و دشتی در ل سمرقند، محل پیروزی نخستین فرمانروای سلسله‌ی گورخانیان بر سلطان سنجر. قریه‌ی قطوان از قراء بزرگ سمرقند، و دارای جامع و منبر بوده و سمعانی از مقابر شهداء مسلمین در این قریه یاد میکند.
قطور (qotur)، دهستان (جه ۱۰٬۶۴۰ نسه ۱۳۴۵ هش)، ج‌غ بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۴۳ آبادی. از غ و در قسمتی از ج به خاک ترکیه محدود است. رود قطورچای از آن میگذرد. ساکنین از طوایف شکاک‌اند. مرکزش، **قطور** (جه ۱٬۱۳۰ نسه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۱کیلومتری ج‌غ خوی است.
قطورچای (qotur.cāy)، رود آذربایجان غربی (استان چهارم). در کوههای ترکیه در نواحی مرزی ایران سرچشمه میگیرد، از دهستان قطور میگذرد. در نزدیکی خوی رود الند، و در مظفرآباد رود زنوز به آن میریزد؛ پس از پیوستن به آق‌چای، در غ جلفا به ارس میپیوندد. راه آهن ایران به ترکیه (افتتاح مهر ماه ۱۳۵۰ هش)، از طریق پل فلزی قطور (به طول ۴۴۰ متر)، که بر فراز دره‌ی قطور ساخته شده، از روی آن میگذرد.
قطوس، حجار، ← طاق بستان.
قطوع مخروطی: ← قطع مخروطی.
قطیعه: ← اقطاع.
قطیف (qatif)، دریابندر (جه تخمیناً ۳۰٬۰۰۰)، ولایت احساء، عربستان سعودی، کنار خلیج فارس بر خلیج قطیف.
پیش از ظهور اسلام، همه‌ی "بحرین" در تصرف دولت ایران بود (بحرین نام قدیم ناحیه‌ی الاحساء است. با جزیره‌ی بحرین خلط نشود). شاپور II ساسانی در ح ۳۲۰ بم همه‌ی سواحل عربستان را فتح کرد. در آغاز ظهور اسلام هنوز تعدادی از ایرانیان (مجوسان)، یهودیان، و مسیحیان در قطیف و سایر شهرهای بحرین به سر میبردند، با این حال نفوذ قبیله‌ی عبدالقیس بیش از دیگران بود. متعاقباً سراسر بحرین، و از جمله قطیف، در برابر مسلمین سر تسلیم فرود آورد، و پیغمبر اداره‌ی آنها را به علاء ابن حضرمی واگذاشت. در دوره‌ی قرامطه، بحرین از مراکز فعالیت آنان شد. ابوسعید جنابی قرمطی در ۲۸۶ هق قطیف را گرفت (نیز ← قرامطه، قسمت پنجم، قرامطه‌ی بحرین). از آثار قطیف قلعه‌ای است که بنای آن به ابوسعید منسوب است. در ۱۵۲۱ بحرین و ضمناً قطیف به دست پرتغالیها افتاد. در ۱۶۲۲ شاه عباس I صفوی آنها را از بحرین بیرون راند. پس از برآمدن وهابیه، قطیف گاه در دست ترکان عثمانی و گاه تحت استیلای وهابیان بود. سرانجام در سال ۱۹۱۳ عبدالعزیز ابن سعود الاحساء را اشغال کرد، و پادگان عثمانی را از قطیف بیرون راند.
قعقاع ابن عمرو (qa'qā'e 'bne amr)، ف ح ۴۰ هق، از دلاوران و سرداران و شعرای عرب. هنگامی که سجاح دعوی پیغمبری کرد قعقاع بدو پیوست. بعداً به مسلمانان ملحق شد، و در خدمت خالد ابن ولید، در جنگهای اوایل اسلام نقش عمده‌ای داشت. در جنگ با ایرانیان در حسید (hasid؛ نزدیک انبار) پیروز شد (به قولی ۱۲ هق). در رجب ۱۴ هق در فتح دمشق و سال بعد در فتح یرموک شرکت داشت، و در فتح مسلمانان در جنگهای قادسیه و مداین مؤثر بود. در تسخیر نهاوند (۲۱ هق) سهیم بود، و در جنگ جمل، علیّ ع او را برای مذاکره با طلحه و زبیر به بصره فرستاد. بعدها در کوفه سکنی گزید.
قعیقعان (qoayqe'ān)، کوهی در مکه، ← شق القمر.
قفچاق، طوایف ترک، ← قپچاق.
قفسه‌ی سینه[2] (qafaseye sine) یا **قفسه‌ی صدری**[2] (sadri)، قسمتی از تنه در پستانداران عالی که میان گردن و شکم است، و محتوی قلب، ریه، و احشاء دیگر است، و دنده‌ها و جناغ و مهره‌های پشت آن را احاطه کرده است. گاه این اصطلاح تنها اطلاق میشود به ساختمان استخوانی سینه (شکل در ص ۹۹۷). در حشرات، سینه قسمت میانین از سه قسمت اصلی بدن حیوان است. سینه‌ی حشرات مشتمل بر سه قطعه است که به نامهای پیشسینه[3]، میانسینه[4]، و پسسینه[5] خوانده میشوند. در سختپوستان و عنکبوتها، سر و سینه با هم ترکیب شده و به صورت یک واحد درآمده است که آن را سرسینه[6] (sar-sine) مینامند. در پستانداران، قفسه‌ی صدری از شکم به وسیله‌ی پرده‌ای به نام دیافراگم یا حجاب حاجز جدا شده است.
قفسه‌ی صدری: ← قفسه‌ی سینه.
قفصه[7] (qafsa)، نام باستانی آن **کاپسا**[8] (kāpsā)، شهر (جه تخمیناً ۲۴٬۳۴۵)، ج قسمت مرکزی تونس. در واحه‌ای واقع در ناحیه‌ای غنی از حیث فوسفات قرار دارد. صادراتش فوسفات، خرما، زیتون، و کالاهای پشمی است. شهر کاپسا در جنگ ماریوس با یوگورتاس، شاه نومیدیا، ویران گردید، اما در دوره‌ی امپراطوری روم از نو بنا شد. در ناحیه‌ی اطراف شهر آلات و ابزار مربوط به فرهنگ عصر حجر قدیم علیا (فرهنگ کاپسائی) به دست آمده است.
قفط[9] (qoft; qeft)، یا **کوپتوس** (koptos)، دهکده‌ای در ولایت قنا، مصر علیا، در جانب راست نیل، در نزدیکترین موضع نیل به ساحل بحر احمر (همین موقعیت جغرافیائی معرف اهمیت آن در ایام باستانی است). دهکده‌ی قفط بر جای شهر مهم قدیمی قفط و در ل محل شهر باستانی تب (طیوه) واقع است. ابن القفطی در اینجا متولد شد.
قفطی، جمال‌الدین: ← ابن القفطی.
قفقاز (qafqāz) در مآخذ اسلامی قبق، ناحیه، و رشته‌کوههائی که از دریابندر آناپا[10] (ānāpā) بر ساحل دریای سیاه تا شبه جزیره‌ی آبشوران بر ساحل غربی دریای خزر ممتد و طول آن ح ۱٬۲۰۰ کم است. در نظر بعضی از دانشمندان جغرافیا این رشته حد میان اروپا و آسیا است. قفقاز به دامنه‌های شمالی و جنوبی این رشته‌کوهها نیز گفته میشود، و بدین ترتیب قفقاز، در معنی وسیعتر آن، از دشتهای کوبان و ترک در ل تا مرزهای ترکیه و ایران در ج گسترده است، و جمهوریهای داغستان، گرجستان، ارمنستان، و آذربایجان شوروی در آن واقع است. این منطقه مسکن گروههای مختلفی از طوایف و اقوام گوناگون با زبانها و لهجه‌های مختلف میباشد.
I ـ تقسیمات. قفقاز، به معنی وسیعتر آن، شامل چهار منطقه است که دو منطقه‌ی آن کوهستانی و دو منطقه‌ی آن پستبوم است و از ل به ج عبارتند از: **۱ـ** ناحیه‌ی قفقاز شمالی که در اصطلاح اروپائیان به سیسکوکاز[11] (siskokāz) یعنی این سوی قفقاز معروف است، و البته نسبت به ما ایرانیان که در جنوب روسیه هستیم آن سوی قفقاز است. در این قسمت تپه‌های شمالی کوههای قفقاز به دشتهای کوبان و ترک منتهی میشود که فلات پست ستاوروپول میان آن دو واقع است. **۲ـ** رشته‌کوههای قفقاز بزرگتر[12] یا بولشوی کاوکاز (bolšoy kăkāz؛ روسی). **۳ـ** ناحیه‌ی پست ریون و کورا که بین دریای سیاه و دریای خزر قرار دارد و به وسیله‌ی رودهای ریون و کورا زهکشی میشود. این قسمت را با رشته‌کوههای قفقاز کوچکتر ماوراء قفقاز[13] میخوانند. **۴ـ** رشته‌کوههای قفقاز کوچکتر[14] که بین ناحیه‌ی پست ریون و کورا و فلات ارمنستان واقع است.

(۱)Kataghan (۲)thorax (۳)prothorax (۴)mesothorax (۵)metathorax (۶)cephalothorax (۷)Gafsa (۸)Capsa (۹)Coptos (۱۰)Anapa (۱۱)Ciscaucasia (۱۲)Greater Caucasus (۱۳)Transcaucasia (۱۴)Lesser Caucasus

۱ـ ناحیه‌ی قفقاز شمالی قسمت غربی این ناحیه به وسیله‌ی رود کوبان به دریای سیاه زهکشی میشود. خاک آن از جنس خاک سیاه، و غله‌خیز است. اما قسمت شرقی آب‌پخشان ستاروروپول چندان حاصلخیز نیست. این قسمت حوضه‌ی رود ترک را در بر میگیرد که به دریای خزر میریزد.

۲ـ کوههای قفقاز بزرگتر. این کوهها، که رشته‌ی اصلی کوههای قفقاز است، از دریای سیاه تا دریای خزر کشیده میشود و طول آن حـ ۱٬۲۰۰ کم است. پهنای آن در پهنترین قسمت حـ ۱۶۰ کم است. قسمت غربی این کوهها از آناپا در ج مصب رود کوبان آغاز میشود و ابتدا به شکل تپه‌های پست است، و هر چه به سمت ش میرود پهنتر و بلندتر میشود. این قسمت باران و رطوبت بیشتری دارد و کوههای آن از برف و یخچالهای طبیعی و جنگل پوشیده است. راه آهن توآپسه-مایکوپ[1] (tuāpse māykop)، و نیز شاهراه نظامی سوخومی، از این قسمت میگذرند. قسمت مرکزی قفقاز بزرگتر میان دو قله‌ی آتشفشانی البروس (۵٬۶۳۳ متر) و کازبک (۵٬۰۴۲ متر) واقع است. این قسمت مرکزی شامل دو چین‌خوردگی بزرگ موازی هم از جنس گرانیت است که یک ناودیس شیستی آن دو را از هم جدا میکند. قله‌های دیختائو (۵٬۱۹۸ متر) و کوشتان-تائو (۵٬۱۴۵ متر) در ل این دو چین‌خوردگی است. دو تا از سه شاهراه نظامی بزرگ قفقاز از این قسمت میگذرد. یکی از این دو، شاهراه نظامی گرجستان است که از اوردژونیکیدزه (← ولادی‌قفقاز) تا تفلیس کشیده میشود و از گردنه‌ی کرستووی[2] (krestovy) میگذرد. این گردنه در قدیم به تنگ داریال یا دروازه‌ی قفقاز معروف بوده است. قسمت شرقی کوههای قفقاز بزرگتر از ش کوه کازبک و تنگ داریال به سمت ج ادامه دارد و، علاوه بر رشته‌ی اصلی، دو رشته‌ی دیگر نیز از آن منشعب میشوند، رشته‌ی کاختی و رشته‌ی کارتیلی (← کاختیا). رشته‌ی اصلی در دامنه‌های شمالی به ارتفاعات داغستان میرسد. در این قسمتها باران کمتری میبارد، و از این جهت به کوههای مرکزی ایران شبیه است. قسمتهای مجاور داغستان که دورافتاده و دور از دسترس است پناهگاه اقوام مختلف کوچک با صفات و خصوصیات متمایز از یکدیگر بوده، که هم اکنون مسکن بازماندگان ایشان است. کوههای قفقاز بزرگتر در نزدیکی دریای خزر به ارتفاعات پستتری میرسد که فاصله‌ی کمی تا دریا دارد. جاده‌ی ساحلی دریای خزر، که به شبه جزیره‌ی آبشوران منتهی میشود، در شهر دربند باریکتر میشود و در همین قسمت باریکتر است که دیوار یا سد معروف دربند در زمان ساسانیان، به منظور جلوگیری از حملات چادرنشینان شمالی، کشیده شده است و به دربند یا باب معروف بوده است.

۳ـ ناحیه‌ی پست ریون و کورا. این ناحیه زمین پستی است میان رشته‌ی قفقاز بزرگتر و قفقاز کوچکتر که از مردابهای کولخیس در کنار دریای سیاه به سمت ج‌ش کشیده میشود و گردنه‌ی سورام[3] به ارتفاع ۱٬۰۶۶ متر از آن میگذرد. در گردنه‌ی سورام راه آهن از تونل میگذرد. در قسمت شرقی گردنه‌ی سورام پستیوم رودهای کورا و ارس واقع است.

۴ـ کوههای قفقاز کوچکتر. این رشته که در ج پستیوم ریون و کورا قرار دارد آن اندازه مشخص نیست که بتواند لغ فلات مرتفع آتشفشانی ارمنستان را مشخص سازد. بزرگترین قله‌ی آن در فلات ارمنستان آراگاتس است که ۴٬۰۹۵ متر ارتفاع دارد. دریاچه‌ی سوان در میان کوههای این ناحیه واقع است.

II ـ آتشفشانی. گرچه اکنون در ناحیه‌ی قفقاز آتشفشان فعال وجود ندارد، آبهای گرم معدنی و زلزله‌ها نشانه‌ی آن است که در این قسمت وقتی آتشفشانهائی وجود داشته است. بعضی از آبهای معدنی معروف تجشه، که رادیوآکتیو نیز هستند، در پیاتیگورسک و کیسلووودسک در دامنه‌های ل قفقاز بزرگتر واقع است.

III ـ نباتات. دشتهای دامنه‌های قفقاز شمالی چمنستان است ولی این چمنستانهای طبیعی در بسیاری از جاها به مزارع کشاورزی تبدیل شده است. در فلات ستاروروپول که میزان بارش سالانه متجاوز از ۷۶ سم است، جنگلهای بلوط و زبان گنجشک رشد میکند. استپهای ل‌ش قفقاز شمالی فقط برای مرتع مناسب است. کوههای قفقاز بزرگتر دارای ذخایر مهمی از جنگلهای تجشه است. در قسمت مرطوب غ قفقاز بزرگتر جنگلها انبوهترند و هر چه به سوی ش پیش میروند تُنُکتر میشوند تا به کوههای داغستان، که عاری از درخت است، برسند. در قفقاز بزرگتر، در ارتفاعات میان ۱٬۲۰۰ و ۱٬۹۰۰ متر، گاهی کمربندی جنگلی دیده میشود که پوشیده از درختان کاج قفقازی و صنوبر و مخلوطی از افرا و آلش است. پایینتر از منطقه‌ی کاج، جنگل درختان پهنبرگ است که گاهی تا ارتفاع همتراز دریا نیز میآید. گیاهان دره‌های مسیر سفلای کورا و ارس بیشتر از نوع گیاهان مناطق خشک مانند خارها و گونها است. کوههای قفقاز کوچکتر در مجاورت فلات ارمنستان خشکتر از رشته‌ی اصلی قفقاز (قفقاز بزرگتر) است و درختان بلوط در آنجا بیشتر است.

IV ـ حیوانات. کوههای قفقاز از جهت حیوانات غنی است زیرا مرکز برخورد انواع حیوانات آسیای مرکزی و مناطق مدیترانه‌است، و در دوره‌ی یخبندان نیز پناهگاه حیوانات بوده است. خرس، گوزن، گراز، روباه، سمور، گرگ، سیاه‌گوش، و پلنگ از حیوانات این منطقه است. قوچ کوهی و بز کوهی نیز در قسمت کوهستانی این منطقه دیده میشود.

V ـ محصولات. محصولات کشاورزی استپهای کوبان گندم، جو، تخم آفتابگردان، چغندر قند، توتون، و لبنیات است. در بعضی قسمتهای کوههای قفقاز شمالی سعی شده است که چمنستانها را به مزارع غله تبدیل کنند. فلات ارمنستان برای چراگاه و کشت گندم مناسب است و محصولات این قسمت پنیر، پشم، گوشت، و پوست خام است. در دهه‌ی ۱۹۶۰–۷۰ در اطراف لنیناکان شروع به کشت چغندر کرده‌اند. در آذربایجان شوروی و مخصوصاً در ناحیه‌ی مغان و شروان کشت پنبه مهم است و آذربایجان شوروی از این جهت در شوروی پس از ازبکستان مقام دوم را دارد. در سواحل دریای سیاه در دره‌ی سفلای ریون و در قسمتی از سواحل دریای خزر محصولات گردمداری از قبیل چای، مرکبات، برنج، و زیتون به عمل میآید، و کشت درخت توت برای تربیت کرم ابریشم نیز معمول است. شراب گرجستان معروف است و به خارج نیز صادر میشود. ماهیگیری در سواحل دریای سیاه معمول، ولی در سواحل دریای خزر مهمتر است.

VI ـ معادن. در آذربایجان شوروی آهن، در گرجستان زغال سنگ، و در ارمنستان مس یافت میشود. معادن منگنز گرجستان از لحاظ کیفیت در دنیا مقام اول را دارد، و از لحاظ کمیت بعد از معادن منگنز اوکرائین است. در آذربایجان شوروی آلونیت[4] (alunit، از فنس)، برای تهیه‌ی آلومینیوم، وجود دارد. منبع کانی عمده‌ی ناحیه‌ی قفقاز نفت خام آن است. در مایکوپ و گروزنی و داغستان معادن نفت وجود دارد ولی مهمترین میدان نفتی در شبه جزیره‌ی آبشوران نزدیک باکو است که زمانی از جهت محصول نفت در شوروی مقام اول را داشت و از جبـ II به بعد نواحی ج کوههای اورال جای آن را گرفته‌اند. نفت باکو با لوله به باطوم واقع در ساحل دریای سیاه، و نفت دامنه‌های قفقاز به راستوف و مخاچ قلعه منتقل میشود.

VII ـ صنایع. باکو مرکز صنعت نفت و ⇐ پتروشیمی است. در آذربایجان شوروی کارخانه‌ی لوله‌سازی وجود دارد. شهرهای گنجه (کیروف‌آباد) و لنیناکان مرکز صنایع نساجی است. کارخانه‌ی بزرگ ذوب آهن در روستاوی[5] (rustāvi) نزدیک تفلیس تأسیس شده است و سنگ آهن آن از معدن آذربایجان شوروی تأمین میشود.

سواحل قفقاز در دریای سیاه از تفرجگاههای مهم شوروی است و تفرجگاههای سوچی و آناپا در سر تا سر شوروی معروف است.

VIII ـ مردم قفقاز. ناحیه‌ی قفقاز از لحاظ تعدد اقوام و طوایف گوناگون از متنوعترین مناطق جهان است. مردم قفقاز را میتوان به ۴ گروه زبانی تقسیم کرد: مردمان نخستین قفقاز؛ هندواروپائیها، ترک‌زبانها؛ و سامی‌زبانها. سه گروه اخیر در دورانهای تاریخی به قفقاز مهاجرت کرده‌اند ولی مردمان نخستین قفقاز از دورانهای پیشتر در این منطقه ساکن بوده‌اند.

مردمان نخستین قفقاز جنوبی شامل مجموع اقوام گرج هستند که در حدود ۲٬۶۰۰٬۰۰۰ نفرند (← گرجستان). مردمان نخستین قفقاز شمالی، که همه کوهنشین هستند، به دو گروه غربی و شرقی تقسیم میشوند، گروه غربی شامل چرکها، ساکن کنار کوبان و ترک علیا (← کاباردین-بالکار)، و ابخازها است؛ گروه شرقی به چند گروه فرعی تقسیم میشود که شامل چچن‌ها، لکها، لزگیها، و گروههای دیگری هستند.

هندواروپائیها شامل ارمنیها (۲٬۵۰۰٬۰۰۰ نفر)، کردها (در شوروی ۸۰٬۰۰۰ نفر)، آستها (۳۷۰٬۰۰۰ نفر. ← آستیا)، طالشها (۸۹٬۰۰۰ نفر در شوروی) و تاتها (۸۶٬۰۰۰ نفر در شبه جزیره‌ی آبشوران و داغستان) هستند. در میان تاتزبانها ۸٬۰۰۰ یهودی نیز دیده میشود. از جمله‌ی اقوام هندواروپائی ساکن قفقاز اسلاوها هستند که مشتمل بر روسها و اوکرائینیها میباشند و بیش از یک سوم مردم قفقاز

(۱)Tuapse-Maikop (۲)Krestovy (۳)Suram (۴)alunite (۵)Rustavi

یعنی ح ۶٬۵۰۰٬۰۰۰ نفرند. ح ۱۵۳٬۰۰۰ یونانی (عمدةً در گرجستان) و چندین هزار کولی نیز در قفقاز زندگی میکنند.

اهالی ترک‌زبان قفقاز شامل مردم آذربایجان شوروی است که اصلا از نژاد ایرانی میباشند و در زمان تسلط سلجوقیان زبانشان به ترکی آذری تغییر یافته است. در شمال قفقاز گروهی از ترکان قپچاق ساکن هستند که شامل کاراچائیها (← کاراچای‌چرکس)، ترکمنها، و گروههای دیگرند.

تنها گروه سامی‌زبان قفقاز آسوریها هستند که در اواخر جج I به روسیه فرار کردند.

IX - مذهب. مذهب غالب در قفقاز مسیحیت و اسلام است. گرجیها بیشتر تابع ← کلیسای ارتودوکس شرقی هستند و بیشتر ابخازها و آستها نیز مسیحی هستند. بقیه‌ی اقوام نخستین قفقاز شمالی و ترک‌زبانها مسلمانند، که در قفقاز شمالی بیشتر سنی و در ماوراء قفقاز سنی و شیعه با هم هستند.

تاریخ

راهی که در ساحل غ دریای خزر از دربند میگذرد یکی از دو راه مهم مهاجرت اقوام شمالی به ج بوده است. در طی این مهاجرتها، قسمتی از مهاجران در کوههای سرسخت این ناحیه برای خود پناهگاهی یافته‌اند، و داغستان امروز مسکن اقوام و طوایفی است که بقایای همین مهاجرانند. تاریخ دو ملت گرج و ارمن تا دوره‌ی انحلال امپراطوری حتی (← حتیها)، یعنی تا ح قرن ۱۲ م قدم میرسد. در منطقه‌ی اران و شروان اقوام ایرانی از دورانهای قدیم ساکن بوده‌اند و بعدها با اقوام ترک که از ل‌ش و ج به قفقاز سرازیر شده‌اند در هم آمیخته‌اند. مهاجران یونانی در فاصله‌ی قرون ۸م–۶م قم در سواحل دریای سیاه مستقر شده‌اند. بنا به افسانه‌های یونانی پرومتئوس در کوههای قفقاز به زنجیر کشیده شده بوده است. امپراطوریهای ایران و روم و عرب، در طی قرون مختلف، بر این نواحی مسلط بوده‌اند. مغولها و تیمور نیز شهرهای مختلف آن را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند. بعد از تیمور و ترکمانان دولتهای صفویه و عثمانی بر سر تصرف این نواحی با هم در جنگ و جدال بوده‌اند. دست‌اندازی روسها، اگرچه سابقه‌ی قدیمتر دارد، عمدةً از زمان پطر کبیر شروع شده است. گرجستان در ۱۸۰۱ به روسیه پیوست، آستها (← آستیا) و لزگیها در ۱۸۰۳ تابع روسها شدند، و ناحیه‌ی مینگرلیا در ۱۸۰۴ به روسیه منضم شد. در ۱۸۱۳، بنا به معاهده‌ی گلستان، قسمتهای شرقی قفقاز تا دربند از ایران جدا شد و به دولت روسیه تعلق یافت، و به موجب ← عهدنامه‌ی ترکمن چای همه‌ی نواحی شمال ارس به روسها واگذار شد.

مقاومت قبایل کوهستانی، خصوصاً قفقازیهای ابخاز و لزگیهای داغستان، خیلی شدید بود و مدتها طول کشید. در طول مدت ۳۰ سال (۱۸۱۵–۱۸۴۵) روسها در مقابل این اقوام کوهستانی چندان کاری از پیش نبردند، جز آنکه آنان را به ستوه آوردند. اهالی قفقاز غربی در ۱۸۳۲ و ۱۸۳۹ عمدةً تسلیم روسها شدند، اما در منتهای شرقی، در داغستان، مقاومت قبایل مسلمان به درازا کشید. جهادی به وسیله‌ی شیخ قاضی ملا اعلان شد و، پس از قتل (۱۲۴۸ ه‍ق) وی به دست روسها، مجاهدان به رهبری پسرش شیخ شامل تا مدتی به پیکار ادامه دادند. عاقبت وی در یک قلعه‌ی دورافتاده‌ی داغستان دستگیر شد (۱۸۵۹)، گرچه پیکار چهار سال قبل از آن متوقف شده بود. در ۱۸۶۴ این ناحیه کاملا تحت اطاعت روسها درآمد، در حالی که شاید بیش از ۴۰۰٬۰۰۰ از مردم آن مهاجرت را به تسلیم ترجیح داده به خاک عثمانی مهاجرت کردند.

بدون شک مقاومت طولانی مردم قفقاز نقشه‌ی روسها را برای حمله کردن به ترکهای آسیای‌صغیر به تأخیر انداخت. هنگامی که عاقبت ← جنگهای روس و عثمانی درگرفت، در ۱۸۷۷–۷۸ خطوط ارتباطی روسها در ارمنستان بخوبی آماده نبود، و ترکها میتوانستند از مهاجران قفقازی برای اشغال موطن خودشان پشتیبانی کنند. اما این پشتیبانی موفقیت نیافت، و با صلح آدریانوپل روسیه موفق شد که نواحی قارص، باطوم، و اردهان را به سرزمین ماوراء قفقاز منضم کند. در طی ۴۰ سال بعد، مردم قفقاز، و خصوصاً ارمنیها، با نارضائی متزاید فرمانروائی روسها را تحمل میکردند، و پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، امیدواری یافتند که یک جمهوری ارمنی مستقل و یک جمهوری فدرال به دست آورند. این امید، با اشغال (۱۹۲۰) باطوم و قارص به وسیله‌ی ترکها نقش بر آب شد.

در دوره‌ی بعد از انقلاب، تا ۱۹۳۶ ماوراء قفقاز تحت نام جمهوری شوروی سوسیالیستی ماوراء قفقاز اداره میشد. با قانون اساسی سال ۱۹۳۶، این جمهوری به سه بخش اصلی تجزیه شد: جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان؛ جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان؛ جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان. ملیتهای کم‌اهمیت‌تر، از قبیل ابخاز، آستیا، و آجارستان جمهوریهای خودمختار شدند.

در جج II، هنگامی که نیروهای آلمان در اوج پیشروی خود در روسیه در ۱۹۴۲ به قفقاز رسیدند، در اواخر اکتبر همان سال به شاهراه نظامی ارمنستان که به تفلیس منتهی میشد دست یافتند. در نوامبر همان سال ورق برگشت و آلمان، برای تقویت دیگر جبهه‌های خود در روسیه، مجبور به عقبنشینی شد.

قفقاز، تنگه‌ی: ← داریال.
قفقاز، دروازه‌ی: ← داریال.
قفقاز، کوههای: ← قفقاز.
قفقاز بزرگتر: ← قفقاز.
قفقاز شمالی: ← قفقاز.
قفقاز کوچکتر: ← قفقاز.

قفل[1] (qofl)، اسبابی برای بستن در یا کشو یا صندوق و امثال آنها با کلونی داخلی که جز با کلید، یا با حرکت دادن دسته‌ای یا چرخی از طریقی خاص، باز نمیشود. پیش از اینکه به تفصیل تحول قفل بپردازیم اصطلاحاتی مربوط به این موضوع میآوریم (تصاویر نیز دیده شود).

بعضی از اصطلاحات مربوط به قفل و کلید

بریدن قفل[2]، "قفلبری" دیده شود.

زبانه[3] (zabāne): قسمتی از کلید که داخل قفل میشود، و در آن ضامنهائی بریده شده است که بر کلون و شیطانکها عمل میکند.

شیطانک[4] (šeytānak): مانعی قابل حرکت دادن در قفل، که عبارت است از اهرم، گیره، چرخ، کشو، یا میله، یا امثال آنها، که باید با کلید یا وسیله‌ای دیگر آن را به وضعی خاص درآورند تا حرکت دادن کلون ممکن شود.

ضامن[5] (zāmen): تیغه‌ی پیش‌آمده‌ی فلزی در قفل یا سوراخ کلید، یا هر یک از این‌گونه تیغه‌ها، که فقط داخل کردن کلیدهائی را که دارای فاق مطابق آن باشند ممکن میسازد، و نیز فاق مطابق آن در زبانه‌ی کلید.

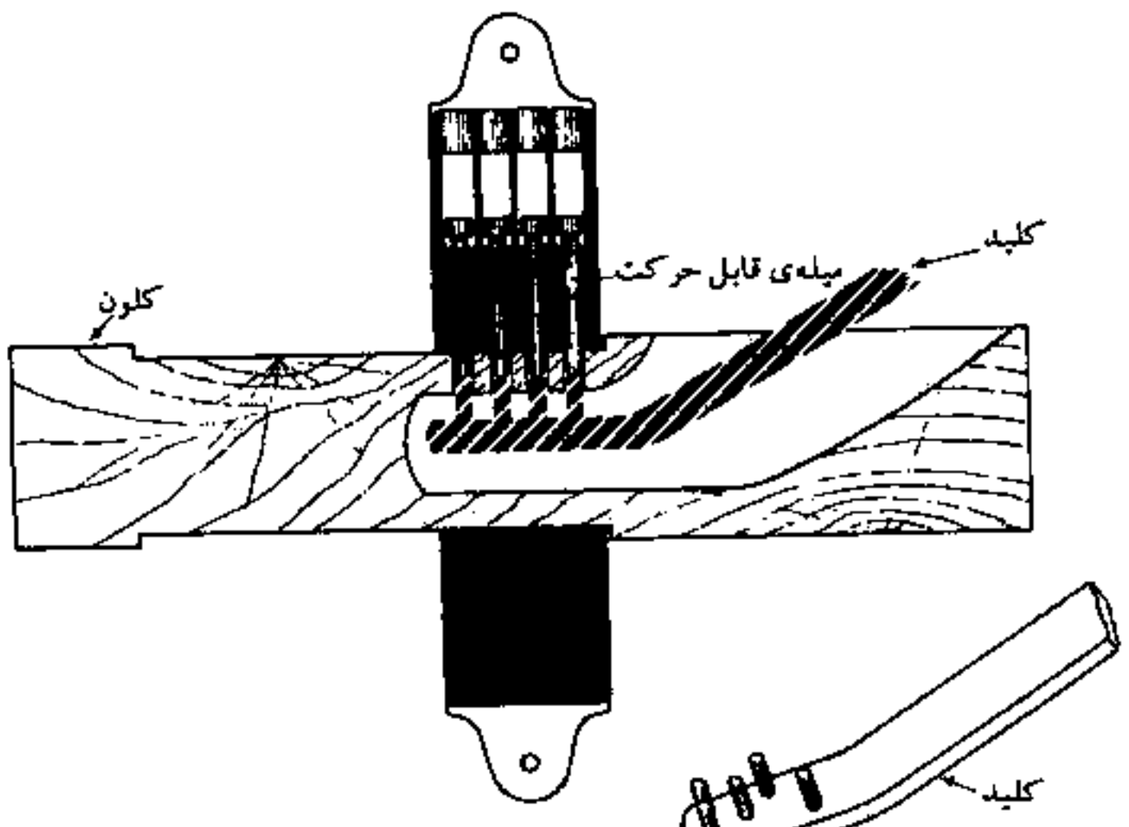

شکل ۱. قفل باستانی مصری

فاق[6]، تفریسی به شکل ۷.

قفلبری[7] (qofl.bori) یا بریدن قفل: باز کردن قفل با سیم یا با اسبابی نوک‌تیز به جای کلید، پنهانی باز کردن قفل، مخصوصاً اگر به قصد دزدی باشد.

کلون[8] (kolun): قسمتی از قفل که به وسیله‌ی کلید به جهت بستن یا باز کردن قفل رانده میشود، نیز ← کلید.

تاریخچه و اقسام قفل و کلید

I - از ایام قدیم تا قرن ۱۸م. قدیمترین شکل قفل آن است که در ویرانه‌های خرساباد، نزدیک نینوا، پیدا شده است، و ح ۴٬۰۰۰ سال قدمت دارد. این قفل چوبی است، و چندین میله‌ی چوبی قابل حرکت دارد، که در سوراخهائی مناسب بر روی کلون می‌افتند، و کلون را در وضع بسته نگاه میدارند (شکل ۱). کلید آن نیز چوبی و دارای میله‌هائی است، و میتوان آن را در شیاری در کلون داخل کرد. میله‌های کلید میله‌های قابل حرکت قفل را به ارتفاع مناسب بالا میبرند، و بیرون کشیدن کلون ممکن میشود. مصریان قدیم این نوع قفل را می‌شناختند، و نمونه‌هائی از آن در ژاپن و نروژ نیز به دست آمده است. در حفریات تپه‌ی چغازنبیل کلون و میله‌هائی سنگی پیدا شده است که تاریخ

(۱)lock (۲)to pick (a lock) (۳)bit (۴)tumbler (۵)ward (۶)notch (۷)picking a lock (۸)bolt

آن به قرن ۱۳م قدم میرسد. کلیدهای بزرگ را روی شانه حمل میکردند، و در کتاب اشعیای نبی به آن اشاره شده است ("و کلید خانه‌ی داود را بر دوش او خواهم نهاد". ۲۲.۲۲). اساس کار کلون و میله‌های قابل حرکت در قفل معروف یال به کار رفته است.

رومیان قفلها و کلیدهای فلزی را اختراع، و از ضامنها برای ایمنی قفل استفاده کردند. قفلهای ضامندار صدها سال تنها وسیله‌ی اطمینانبخش بود برای اینکه تنها کلید صحیح بتواند در سوراخ کلید بگردد و قفل را باز کند. ضامنها (شکل ۲)

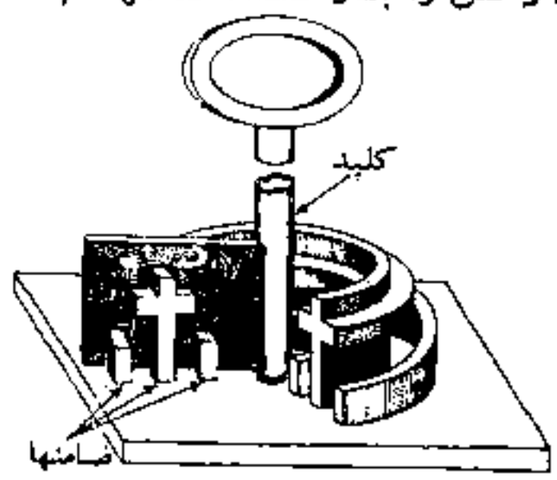

شکل ۲. قفل ضامندار و کلید

برآمدگیهائی هستند در اطراف سوراخ کلید در داخل قفل. اگر کلیدی فاقهائی متناظر با ضامنها نداشته باشد گردانیدن آن در قفل ممکن نیست؛ اما کلیدی را که دارای چنین فاقهائی باشد میتوان در قفل گردانید، و بدین وسیله کلون را عقب راند. در طی قرون متمادی، قفل‌سازان ابتکارات فراوان در طرح ضامنها کردند، و در نتیجه، کلیدهای پرپیچ و خمی پیدا شد. با این همه، ساختن ابزاری که بتواند، علی رغم وجود ضامنها، در قفل بچرخد و آن را باز کند، و خلاصه "قفلبری"، اشکالی نداشت. رومیان کلیدهای کوچکی نیز میساختند که آنها را به عنوان انگشتر به دست میکردند (شکل ۳)، و

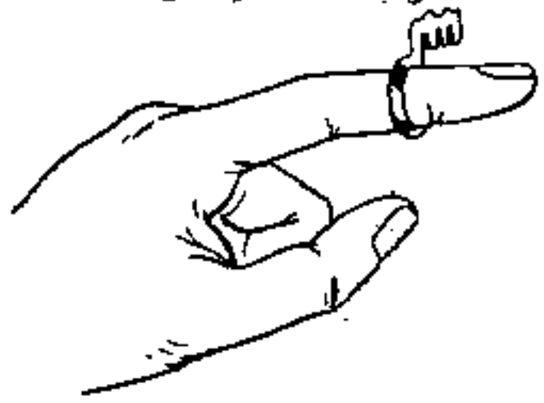

شکل ۳. کلید به شکل انگشتر

نیز، علاوه بر قفلهای ثابت، قفل قابل انتقال[1] را در کار آوردند (گرچه ممکن است چینیان نیز مستقلا آن را اختراع کرده باشند)، که در سراسر شرق نزدیک و دور یافت میشود (شکل ۴).



شکل ۴. قفل قابل انتقال

قفلسازان قرون وسطی، مخصوصاً در آلمان، در ساختن قفلها منتهای ظرافت را به کار میبردند. کلیدها و قسمتهای متحرک قفل‌را بسیار پرکار و ضامنها را بسیار درهم‌پیچیده میساختند، و ظاهر قفلها را آرایش فراوان میکردند. با این همه، توجه و نیاز فراوانی که در آن روزگاران پرآشوب به قفلهای مطمئن بود، در سازوکار قفلها چندان پیشرفتی حاصل نشد؛ درهم‌پیچیدگی ضامنها و پنهان کردن سوراخ کلید تنها وسیله‌ی ایمنی به شمار میرفت.

II = اصلاحات مکانیکی. در ۱۷۷۸، رابرت برن[2] (rābərt barən) در انگلستان یک قفل دوشیطانکه ساخت که نخستین اقدام از یک رشته پیشرفتهای مهم در کار قفلسازی بود. شیطانک (که بعدها در انگلستان به نام اهرم و در امریکا به نام شیطانک اهرمی معروف شد) میله‌ای است که کلون قفل را محکم نگاه میدارد، و تا آن را بالا نبرند پس زدن کلون غیر ممکن است. با وجود این، چون هر کلیدی که ضامنها به آن اجازه‌ی چرخیدن در قفل را بدهند شیطانک را بلند میکند، شیطانک ساده چندان فایده‌ای ندارد. در قفل برن، دو شیطانک وجود داشت که در داخل شکافی بر روی کلون قفل جای میگرفتند. چنانکه در شکل ۵ دیده میشود،

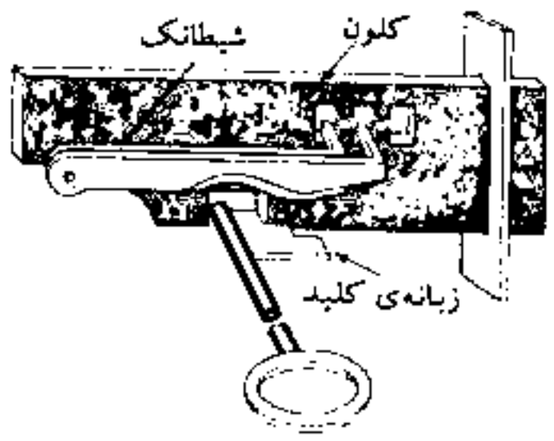

شکل ۵. قفل دوشیطانکه‌ی برن

لازم است کلید هر شیطانک را به ارتفاع معینی بالا ببرد تا باز شدن قفل ممکن شود. این خود پیشرفت

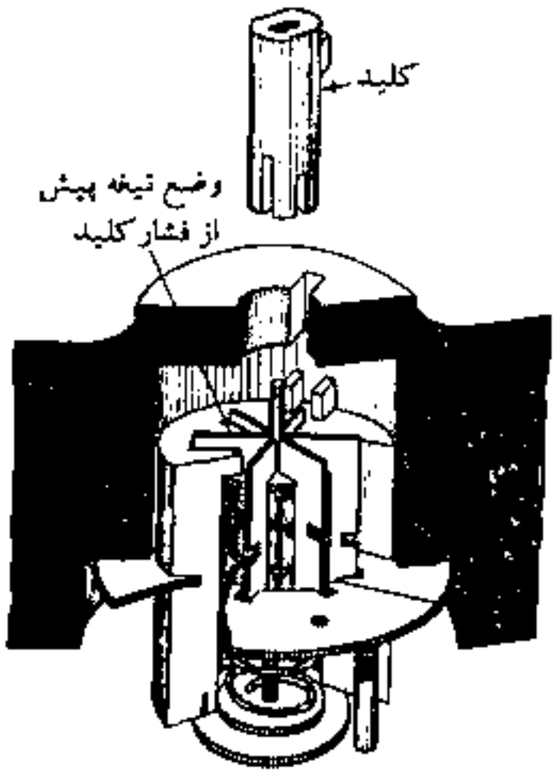

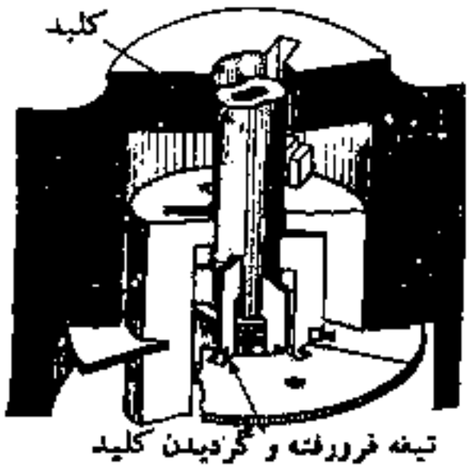

تیغه فرورفته و گردیدن کلید در قفل ممکن شده است

شکل ۶. قفل براما: (بالا) کلید در شُرُف ورود، (پایین) کلید در شرف گردیدن در قفل.

عظیمی در اطمینانبخشی قفلها بود، و در زمان حاضر هم اساس قفلهای اهرمی است.

در ۱۸۱۸، جرمایا چاب[3] (jərəmāyā cāb) با افزودن اسبابی به نام پیداگر (peydāgar) قفل برن را کاملتر کرد، این اسباب نه تنها قفلبری را دشوارتر میساخت، بلکه نشان میداد که کند و کاوی برای گشودن قفل صورت گرفته است.

پیشرفت مهم دیگر در طرح قفل قفل چ. براما است، که در ۱۷۸۴ در انگلستان به ثبت رسید (شکل ۶). بیش از ۵۰ سال، این قفل دشوارترین قفل از لحاظ قفلبری بود، و در سالهای ۱۹۶۰ هنوز بسیار رواج داشت. باز شدن آن با کلیدی استوانه‌ای صورت میگیرد که انتهای آن شیارهای ظریفی دارد. کلید را، که کوچکی آن یکی از مزایای قفل براما است، چون با فشار وارد سوراخ کلید کنند، تیغه‌های فلزی نازکی را به فواصل مختلف به پایین میرانند، و شکافی باز میشود که کلید بآسانی در آن می‌چرخد. شاید ماشینی که براما برای تولید قفل به تعداد زیاد ساخت نخستین ماشین بسفراوری در جهان بوده باشد.

سال ۱۸۵۱ اوج رواج قفلسازی بود. هر یک از دستگاههای سازنده‌ی قفل، برای اثبات اطمینان‌بخش بودن قفلهای خود، دیگران را به بریدن آنها دعوت کرد، و در این سال بود که یک امریکائی به نام ا. سی. هابز[4] (hābz) برای نخستین‌بار قفل براما را برید.

در ۱۸۴۸، لاینس ییل[5] (lāynəs yeyl) مخترع امریکائی نخستین قفل با شیطانک فشنگی[6] خود را بر اساس قفلهای قدیمی مصری به ثبت رسانید. پسرش، لاینس ییل کهین، در سالهای ۱۸۶۰ کار او را کامل کرد، و قفلهای استوانه‌ای رایج ییل (یا، به اصطلاح رایج در نزد ما، یال) را ساخت که کلید کوچکی دارد که به هزاران شکل مختلف میتوان

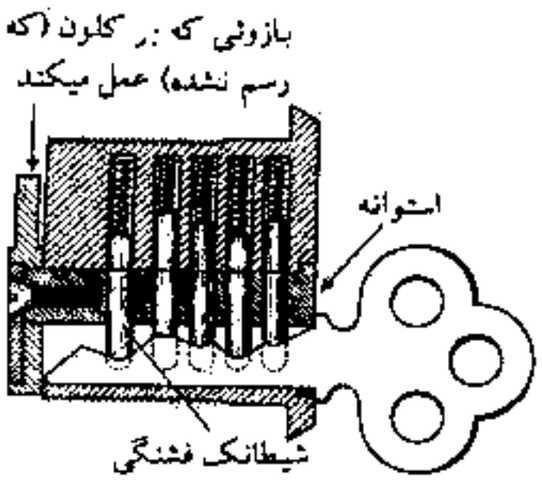

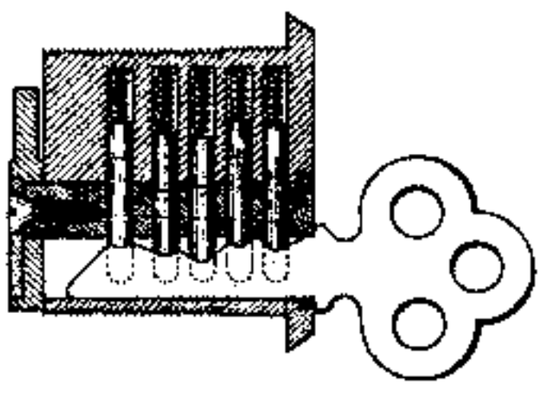

شکل ۷. قفل یال کنونی. (بالا) کلید صحیح همه‌ی فشنگها را به ارتفاع لازم بالا میبرد، و در نتیجه، کلید را میتوان گردانید. (پایین) کلید نادرست فشنگها را به ارتفاعات نامناسب بالا میبرد، و نمیتوان قفل را باز کرد.

ساخت (شکل ۷). کلید را چنان میسازند که مقاطع

(۱)padlock (۲)Barron (۳)Chubb (۴)Hobbs (۵)Yale (۶)pin tumbler

آن اشکال بسیار گوناگون دارد، به طوری که هر نوع معین کلید فقط در سوراخ کلید معینی میتواند جا بیفتد، و این در واقع در حکم ضامنی برای قفل است. دندانه‌های کنار کلید شیطانکها را به ارتفاع معین بالا میبرند، و بدین گونه، راه برای چرخیدن استوانه‌ی قفل و راندن کلون باز میشود. اگرچه بریدن این قفلها غیر ممکن نیست، به اندازه‌ی کافی استحکام و ایمنی دارند. معمولترین نوع قفل در سالهای جاری همین است، که در سراسر جهان، به نام ییل یا یال ساخته و مصرف میشود.

III – قفلهای رمز یا قفلهای ترکیبی[1]. منشأ این قفلها شناخته نیست، ولی در آغاز قرن ۱۷م در اروپا معروف بود. قفل رمز کلید ندارد، و معمولی‌ترین نوع آن مرکب از چندین حلقه است که بر روی محوری سوار شده‌اند، و بر روی هر حلقه حرفها (قفل حروفی) یا رقمهائی نقش کرده‌اند (شکل ۸). حلقه‌ها را چنان میگردانند که از

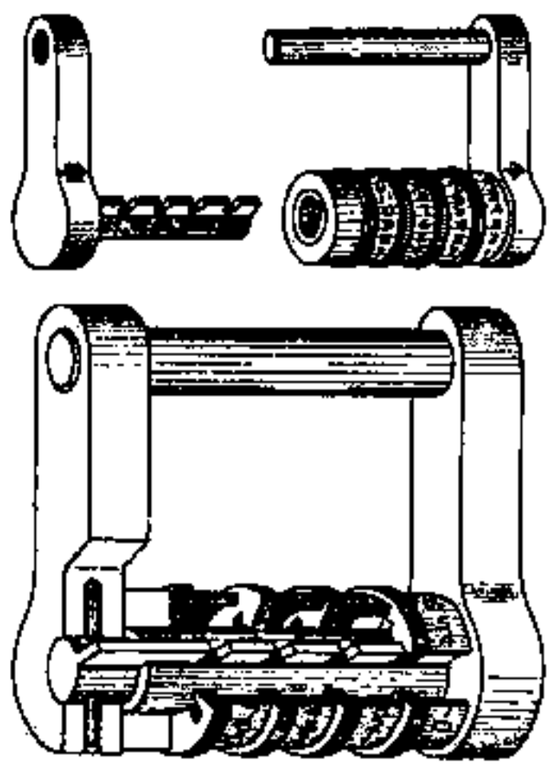

شکل ۸. قفل رمز. (بالا) باز؛ پایین (بسته).

حروف یا ارقامی که در کنار یکدیگر قرار میگیرند کلمه یا عدد خاصی (موسوم به "رمز" قفل) که قفل بر آن اساس طرح شده است حاصل شود. در این صورت، شیارهائی که بر حلقه‌ها است در امتداد یکدیگر قرار میگیرد، و کلون قفل را میتوان از میان حلقه‌ها بیرون کشید. برای بستن قفل هر یک از حلقه‌ها را به طور دلخواه میچرخانند. نبودن سوراخ کلید از مزایای این قفلها است. اطمینان‌بخشی این قفلها از آن جهت است که یافتن تصادفی ترتیب صحیح حروف یا ارقام آن برای کسی که آن را نداند تقریباً غیر ممکن است؛ مثلاً، در مورد قفلی با ۴ حلقه و بر هر حلقه 100 عدد، تعداد ترکیبهای ممکن 100٬000٬000 است، که تنها با یکی از آنها (رمز قفل) قفل را میتوان باز کرد.

IV – قفل ساعتی[2]. قفل ساعتی نوعی قفل است که، قبل از وقتی که از پیش قفل را برای آن میزان کرده‌اند، نمیتوان آن را باز کرد، ولو رمز آن معلوم باشد. ظاهراً چنین قفلی در ۱۸۳۱ به وسیله‌ی یک نفر اسکاتلندی به ثبت رسید، اما تا دهه‌ی ۱۸۷۰-۸۰ چندان فایده‌ای برای آن متصور نبود. در دهه‌ی مذکور، به سبب سرقتهای وحشت‌آوری که در بانکهای امریکا روی داد، قفل ساعتی مورد توجه قرار گرفت. طریق عمل در سرقتهای مذکور یکسان بود، دزدان صندوقدار را میدزدیدند، و با تهدید و شکنجه، کلید یا رمز را ازو میگرفتند. در ۱۸۷۳، یک نفر امریکائی به نام جیمز سارجنت[3] (jeymz sārjənt) نوعی قفل ساعتی به ثبت رسانید که بدین گونه سرقتها پایان داد. ساعت قفل ساعتی در گاوصندوق نصب میشود، و وقتی آن را برای وقت معینی میزان کردند پیش از آن باز کردن قفل ممکن نیست.

V – قفل و کلید در نیمه‌ی قرن ۲۵م. انواع اساسی قفل عبارتند از قفلهای برن، براما، چاب، یال، و قفلهای رمز، ولی تغییرات بیشماری نیز در آنها داده شده است. از آن جمله است قفلهای مقاوم در برابر ضربه، قفلهائی که به دزد تیر یا زخم میزند یا دست او را میگیرد، قفلهائی که کلید آنها را به دلخواه میتوان تغییر شکل داد، قفلهائی که ممکن است با چند کلید مختلف باز یا بسته شود، ولی تنها با کلیدی که آن را بسته است قابل باز شدن است، و قفلهای به اصطلاح نابزیدنی، که معمولا دزد نمی‌تواند از سوراخ کلید یا با وسایل قفلبری به اوضاع قطعات داخلی قفل پی ببرد. و نیز دستگاههای الکترونیکی برای باز کردن و بستن قفلهای رمز یا کنترول کردن قفل از فاصله‌ی دور ساخته شده است.

از سال ۱۹۴۰ به بعد دزدان ماهر در ممالک بزرگ اعتنائی به قفل نداشتند، بلکه برای باز کردن در گاوصندوقها و خزانه‌های بانکها مواد منفجره‌ی قوی به کار میبردند. از ۱۹۶۰ به بعد موادی که در ساختن گاوصندوقها به کار میرود بقدری مقاوم است که فقط سوزاندن متمادی آنها با قوسی برقی همراه با اکسیژن ممکن است در آنها مؤثر افتد.

قفلبری: ← قفل.
قفل ترکیبی: ← قفل، قسمت III.
قفل رمز: ← قفل، قسمت III.
قفل ساعتی: ← قفل، قسمت IV.

قفیز (qafiz). **۱–** مقیاس قدیمی ظرفیت، که مقدار آن بر حسب زمان و مکان بسیار متفاوت بوده است. قدیمترین قفیز موثقی که از آن خبر داریم قفیز حجاج است که معادل صاع نبی (← صاع)، یعنی، ۴٫۲۱۲۵ لیتر بوده است. در قرن ۴م هق در عراق دو نوع قفیز معمول بوده است. یکی قفیز بغداد و کوفه که قریب ۶۰ لیتر، و دیگری قفیز بصره و واسط، که نصف قفیز بغداد بوده است. از اجزای قفیز بغداد مکوک (makkuk) بوده، که ۱/۸ قفیز بوده است. قفیز در بلاد مختلف ایران با اندازه‌های متفاوت رواج داشته. **۲–** مقیاس قدیمی سطح اراضی زراعتی، معادل 1/10 جریب قدیم. جریب قدیم = ۱٬۵۹۲ متر مربع تخمین شده، و به این حساب، قفیز معادل ۱۵۹٫۲ متر مربع است.

قفنس (qoqnos) یا **قفنوس** (qoqnus)، [ظاهراً از کوگنوس[4] (kugnus)، لتین، = قو]، مرغی افسانه‌ای، دارای منقار درازی با سوراخهای فراوان، که از هر یک آواز خوشی برمیآید، و موسیقی را از آواز آن گرفته‌اند. جزئیات داستانهای مربوط به این مرغ متفاوت است. عده‌ی سوراخهای نوک آن را ۳۶۰ گفته‌اند، و گویند بر کوه بلندی مقابل باد مینشیند، و صداهای شگفت‌انگیز از سوراخهای منقارش برمیآید. عمرش ۱٬۰۰۰ سال است، و جفت ندارد. چون عمرش به آخر رسد، هیزم بسیار جمع میکند، و بر بالای آن نشسته سرودن آغاز میکند، و بال بر هم میزند، و از بر هم زدن بالهایش آتشی میجهد و در هیزم میافتد، و قفنس در آن آتش میسوزد، و از خاکسترش تخمی پدید میآید، و از آن، قفنسی دیگر. بعضی گفته‌اند که پس از سوختن قفنس در آتش، باران بر خاکستر آن میبارد، و کرمی در آن پیدا میشود، و از آن خاکستر میخورد تا بزرگ شود، و قفنس دیگر گردد. قس فوینیکس.

قفنسها، خانواده‌ای از مرغان، ← قو.
قفنوس: ← قفنس.
قکه، علامت اختصاری برای اقیانوس کبیر درین کتاب.
قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب: ← اطواق الذهب.
قلابدوزی: ← گلدوزی.
قلابه[5] (qollābe)، در جغرافیا، زبانه‌ای که یک انتهایش خمیده باشد.
قلات (qalāt)، ده (جم ۲۸۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان طارم علیا، شهرستان زنجان؛ بر ساحل راست قزل‌اوزن. یاقوت از آن به صورت قلاط نام برده است. قلعه‌ی قلات مشرف بر راه نفوذ در طارم از راه زنجان بوده. در زمان یاقوت حموی در تصرف کیاهای الموت بود.
قلات، ده (جم ۲٬۶۴۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش مرکزی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۳۶کیلومتری ل‌غ شیراز. تفرجگاه تابستانی مردم شیراز است.
قلادة الشموس و استخراج قواعد الاسوس (qelādato 'š.šomus va 'stexrājo qavā'ede 'l-osus')، کتابی به عربی، در شناختن اساس سالهای قمری، شمسی، رومی (بیزانسی)، قبطی، و ایرانی، تألیف سلیمان مهری.
قلانسی، بدرالدین (badro'd.dine qalānesi)، [بدرالدین محمد ابن بهرام قلانسی]، نه اواخر قرن ۶م هق، طبیب و مؤلف کتاب معتبری در قرابادین، مشتمل بر ۴۹ باب، که در آن ادویه‌ی مرکبه‌ی مورد نیاز زمان خود را از کتابهای قانون، حاوی، کتاب منصوری، ذخیره‌ی خوارزمشاهی، و غیره جمع آورده بود (۵۹۰ هق).
قلاؤون (qalā'un) یا **قلاوون** (qalāvun)، ملقب به **الملک المنصور سیف‌الدین** (al.maleko 'l-mansur seyfo'd.din)، فد۶۸۹هق، ششمین سلطان (۶۷۸-۶۸۹ هق) مصر از سلسله‌ی ممالیک بحری؛ مت قبچاق. وی را به بردگی به مصر آوردند. ملک صالح ایوبی او را خرید، و در ۶۴۷ هق آزاد کرد. در خدمت بیبرس، با مغول و ارامنه جنگید. پس از بیبرس، پسرانش خلع شدند، و قلاؤون به سلطنت نشست. پس رقیب خود صنقر اشقر (sonqore aš-qar)، که سپاهیان سوریه در دمشق وی را به سلطنت برداشته بودند، پیروز شد. مهاجمین مغول را، که از یاری ارامنه، صلیبیون، و گرجیها برخوردار بودند، در حمص مغلوب کرد، و از سوریه بیرون راند. بعداً تصمیم به تصرف سوریه گرفت؛ صنقر را از قلمروش بیرون راند (۶۸۶ هق)؛ طرابلس را از صلیبیون گرفت (۶۸۸ هق؛ ۱۲۸۹ بم)؛ و قدرت ممالیک را در سوریه مستقر ساخت، و به ترمیم آسیبهای ناشی از هجوم مغول پرداخت. قلاؤون

(۱)combination lock (۲)time lock (۳)Sargent (۴)cygnus (۵)hook

پادشاهی مقتدر بود. یگانه پادشاه سلسله‌ی ممالیک بود که سلسله‌ای تأسیس کرد؛ اعقابش تا ۷۸۳ هق سلطنت کردند. مشهورترین بناهای وی بیمارستانی بود که در قاهره تأسیس کرد.

قلاویز[1] (qalāviz)، افزاری برای آنکه داخل لوله یا مهره‌ای را به شکل پیچ در آورند. قلاویز دستی را که به قطرهای مختلف است به ماشین مته میبندند و با آن کار میکنند. در قلاویزی که با ماشین کار

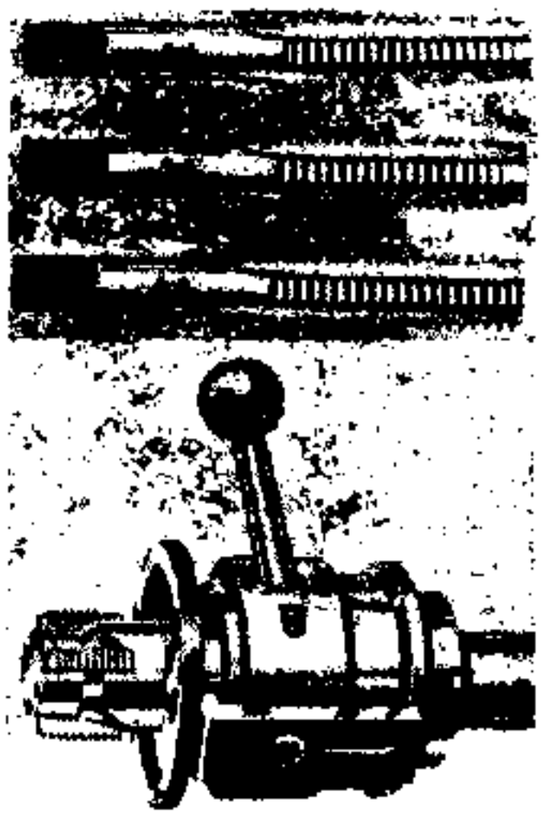

میکنند، میتوان قطر دلخواه را به آن داد و از آن در تراش اوله‌های با قطرهای متفاوت استفاده کرد.

قلب (qalb)، عضوی عضلانی که در درون سینه جای دارد و همچون تلمبه‌ای خون را به همه‌ی قسمتهای بدن میرساند. شب و روز، از پیش از تولد تا دم مرگ، در حال فعالیت است. قلب گلابی‌شکل و طول و عرض متوسط آن ح ۱۴ و ۹ سم است؛ وزن میانگین آن در مرد ۲۸۴–۳۴۰ گ و در زن ۲۲۷–۲۸۴ گ است. قلب به صورت مورب درست در طرف چپ مرکز سینه قرار گرفته، و رأس آن پایین است. تمام قلب در کیسه‌ای غشائی به نام پریکارد (peri-kārd) قرار دارد. قلب با جداری طولی به دو حفره یا دو قلب چپ و راست تقسیم شده است. قلب چپ خون را به تمام اعضای بدن تلمبه میزند، ولی قلب راست فقط خون را به ریه‌ها میفرستد. هر حفره به نوبه‌ی خود به دو غرفه تقسیم شده است؛ حفره‌ی فوقانی دهلیز نام دارد و حفره‌ی تحتانی بطن. با یک رشته دریچه‌ها که در روزنه‌های مختلف قلب جای دارد، خون بآسانی از قلب بیرون میرود ولی از بازگشت آن جلوگیری میشود؛ دریچه‌ی سه‌لختی[2]، میان دهلیز راست و بطن راست؛ دریچه‌ی دولختی یا میترال[3]، میان دهلیز چپ و بطن چپ؛ و دریچه‌های سینی[4] آئورتی و سینی سرخرگ ریوی. هر دو جانب قلب توأماً انقباض پیدا میکنند، خالی میشود، به حال عادی بازمیگردد، و دوباره پر میشود؛ به همین جهت است که یک ضربان احساس میشود. قلب متعارفی در هر دقیقه ۷۲ بار میزند؛ این عدد در کودکان ۱۲۰ و در جوانان ح ۹۰ است (نیز ← گردش خون).

قلب (qalb) [عربی، ← وارون ساختن]، در علم بدیع، دو واژه در سخن آوردن که یکی واژگونه‌ی دیگری بود. هر یک از این دو واژه را مقلوب دیگری خوانند. قلب چندگونه است. **قلب بعض**، که واژگونگی به پاره‌ای از حروف کلمه باشد، مانند ساخته و خاسته. **قلب کل** (koll)، که واژگونگی به همه‌ی حروف کلمه‌ای باشد، مانند گنج و جنگ. **قلب مجنح** (mojannah) یا **قلب الجناحین** (qal-bo 'l.janāhayn)، که از دو کلمه‌ی واژگونه یکی را در آغاز مصراع و دیگری را در پایان آن بیاورند؛ مانند

زان دو جادو نرگس مخمور با کشتی و ناز
زار و گریان و غریوانم همه روز دراز.

قلب[5] [← معکوس کردن]، در شیمی. **۱–** تغییر یافتن ترکیبی که صفحه‌ی قطبش نور را به طرف چپ میگرداند، به ترکیب دیگری که صفحه‌ی قطبش را به طرف راست می‌گرداند، و بالعکس. **۲–** تغییر یک ترکیب همپار به همپار متقابل آن. **۳–** ئیدرولیز یک دوقنده (← دوقنده‌ها) به دو تکقند (← تکقندها)، همچون ئیدرولیز شکر نی به دکستروز و لوولوز، در نتیجه‌ی مجاورت اسید یا قلیائی ضعیف یا آنزیم مخصوص، به نام قلبگر یا انورتاز[6].

قلب، در نزد صوفیه و عرفا، لطیفه‌ای ربانی که با قلب، به معنی تشریحی آن، ارتباط و تعلق دارد، چنانکه عضو به اصطلاح "صنوبری" صورتی است، و قلب حقیقت آن است، و بین این صورت و حقیقت، نفس ناطقه و روح حیوانی واسطه‌اند. به عقیده‌ی قدما، حقیقت انسان همان قلب است، و در واقع، آنچه در وجود انسان "مدرک" (modrek) و "عالِم" و همچنین آنچه در وجود انسان "مخاطَب" و "معاقَب" است همان قلب است، و نزد صوفیه، ادراک، و مخصوصاً ادراک ذات و باطن اشیاء، به وسیله‌ی قلب حاصل میشود، و در حقیقت، قلب در نزد صوفیه وسیله‌ی معرفت است، چنانکه نزد حکما عقل وسیله‌ی معرفت به شمار است. گذشته از آن، قلب را صوفیه عرش اصغر و در واقع معادل عرش در عالم صغیر، و به همین سبب، محل نزول و ظهور حق میدانند، و به استناد حدیث قدسی "لایَسَعُنی ارضی و سمائی بَل یسعنی قلبُ عبدیَ المؤمن" [= زمین و آسمان من گنجایش مرا ندارند اما قلب بنده‌ی مؤمن من مرا گنجایش دارد]، برای قلب و احوال و اطوار آن اهمیت بسیار قائلند، چنانکه قلب مؤمن و قلب کافر را به جهات مختلف از یکدیگر ممتاز میکنند. مع هذا، معرفت قلب را به سبب آنکه احوال و اطوار آن دائم معروض "تقلب" (taqallob) [= دگرگونی، بازگونگی] است دشوار میدانند، و در عین حال آن را منشأ عشق و معرفت میشمارند. صوفیه در معرفت بیشتر بر قلب تکیه دارند، و خود را اهل قلوب و ارباب قلوب میشناسند، در مقابل حکما، که اهل عقول و ارباب عقول خوانده میشوند. نیز ← سر.

قلب (qalb)، در نجوم، ۱۸مین منزل از منازل قمر. علامتش ستاره‌ی قلب العقرب است.

قلب الاسد[7] (qalbo 'l.'asad)، ستاره‌ی آلفای صورت فلکی اسد (نقشه‌ی ص ۱۵۹۵). این ستاره از قدیم الایام مشهور بوده است. به مناسبت وقوع خورشید در برج اسد در مرداد ماه، گرمای شدید نیمه‌ی تابستان را گرمای قلب الاسد گفته‌اند.

قلب الجناحین: ← قلب، در بدیع.

قلب الخشب: ← چوب.

قلب العقرب[8] (qalbo 'l.'aqrab)، ستاره‌ی آلفای صورت فلکی عقرب (نقشه‌ی ص ۱۵۹۴). نام یونانی آن، آنتارس (āntāres)، به معنی "مریخ‌مانند" یا "رقیب مریخ" است، و این تسمیه مسلماً به مناسبت مایل بودن رنگ آن به سرخی است. قلب العقرب به مناسبت همین سرخفامیش همواره مورد توجه بوده و در ادیان قدیم اهمیت داشته. قطر قلب العقرب را ح ۶۲۷٬۰۰۰٬۰۰۰ کم (کمی بیش از فاصله‌ی مریخ از خورشید) یافته‌اند. قلب العقرب از غولپیکران طبقه‌ی طیفی M و جرم مخصوصش بسیار کم است (← طبقات طیفی و جدول ص ۱۶۱۷).

قلب بعض: ← قلب، در بدیع.

قلب خطوط[9] (qalbe xotut)، پدیده‌ای عبارت از اینکه یک گاز که در حالت فروزندگی خطوط درخشان طیفی میدهد، چون بر سر راه نور سفید قرار گیرد، به علت جذب کردن رنگهای متناظر با خطوط درخشان طیف خود، در طیف آن نور در محل خطوط درخشان مخصوص به خود خطوط تاریک ایجاد میکند. مثلا، طیف بخار فروزنده‌ی سودیوم دو خط زرد بر زمینه‌ای سفید دارد؛ ولی اگر نور سفید از بخار سودیوم عبور کند، در طیف آن، در موضع خطوط زرد سودیوم، دو خط تاریک پدید میآید. برای تصویر و اطلاع بیشتر ← طیف،

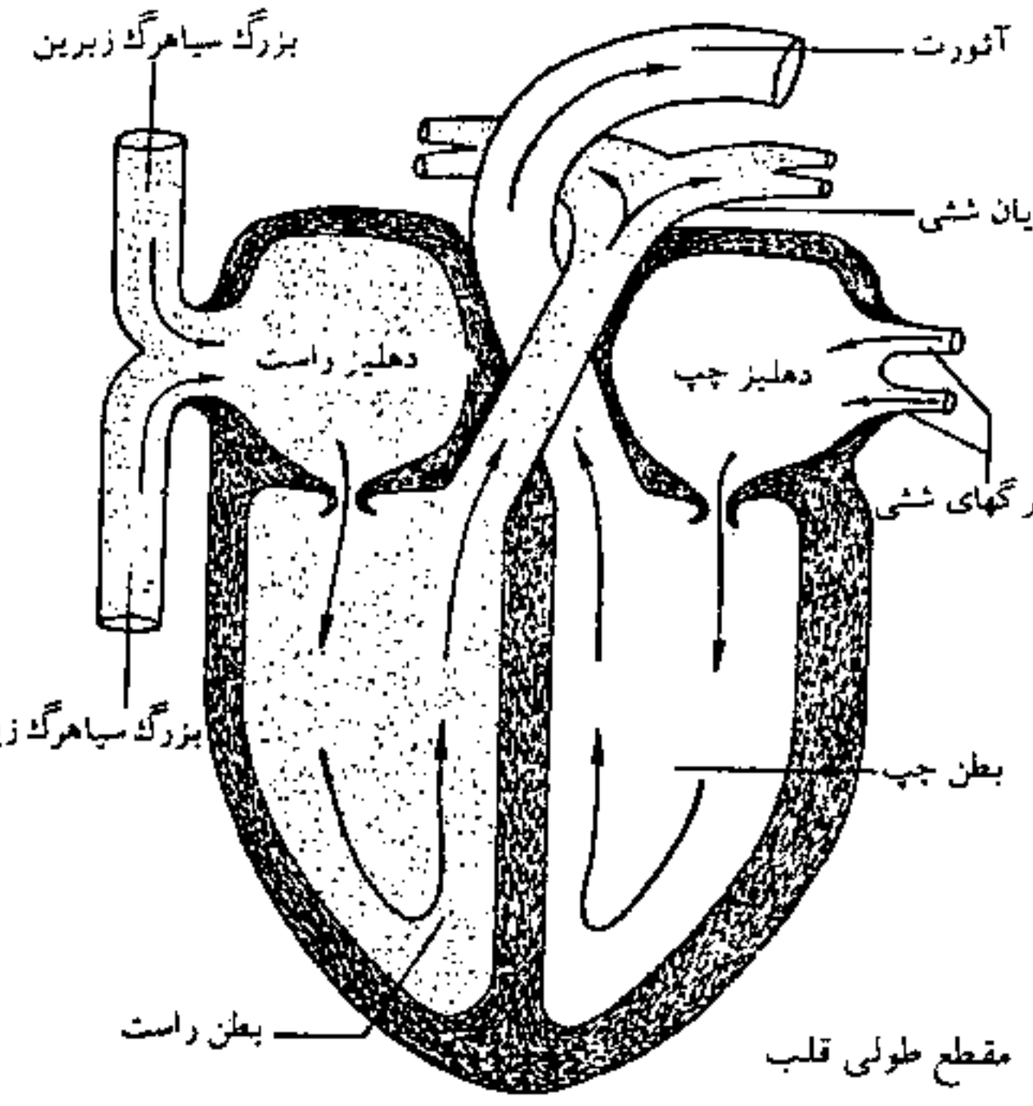

(۱)tap (۲)tricuspid (۳)mitral (۴)semilunar (۵)inversion (۶)invertase (۷)Regulus (۸)Antares (۹)reversal of the lines

قسمتهای VIII و X.

قلب خونین، (*Dicentra spectabilis*)، گیاه دائمی زینتی که بومی ژاپن است. گلهای قرمز تیره‌ی آن به شکل دل و سرازیر است.

قلب کامل: ← قلب مستوی.

قلب کل: ← قلب، در بدیع.

قلب ماهیت[1] (qalbe māhiyyat)، عنوان اعتقاد مذهب کاتولیک رومی به اینکه، در ← آیین قربانی مقدس، نان و شراب به جسم و خون عیسی تبدیل میشود، و بدین وسیله حضور واقعی عیسی را در آیین قربانی مقدس توجیه میکنند. بنا بر فتوای ← شورای ترانت (۱۵۴۵-۶۳)، قلب ماهیت عبارت است از "تبدیل تمام ماده‌ی نان به جسد و تبدیل تمام ماده‌ی شراب به خون عیسی مسیح، با بقای صورت ظاهری نان و شراب".

بنا بر توضیح متکلمین مسیحی، این اعتقاد متضمن آن نظریه‌ی فلسفی مدرسی ارسطوئی است که، بنا بر آن، اجسام طبیعی مشتمل بر دو جزء متمایزند، یکی ماهیت، که اساس است، و دیگر عوارضی (مانند اندازه، شکل، وزن، رنگ، و طعم) که آن را تغییر میدهند. خود ماهیت نیز از دو جزء یا اصل تشکیل شده است، یکی منفعل، به نام ماده‌ی اولی، و دیگری فاعل و تعیین‌کننده، به نام صورت جوهری. ماده‌ی اولی در همه‌ی اجسام طبیعی یکسان است، و طبیعت خاص و خصوصیات هر جسم را صورت جوهری آن تعیین میکند. در هیچ فرایند طبیعیِ تغییر یک شیء به شیئی دیگر، ماده و صورت هر دو وارد کار نمیشود؛ ولی در آیین قربانی مقدس، عمل تغییر صورت معجزه دارد و، در نتیجه‌ی قدرت الاهیِ همراه با مراسم مقدس دینی، هم ماده و هم صورت نان و شراب تغییر شکل پیدا میکنند، و به جسد و خون عیسی مسیح مبدل میشود. عوارض، یا ظواهر، به همان شکل که پیش از آن بود باقی میماند، ولی بدان صورت که به جوهر نان و شراب بستگی داشت یا آن را تغییر شکل میداد، به جسد و خون مسیح بستگی ندارد و به آن تغییر شکل نمیدهد. نان و شراب تقدیس‌شده، از هر لحاظ، تابع قوانین فیزیکی و شیمیائی بوده و چنان است که گوئی هیچ گونه تغییری در آنها صورت نگرفته است؛ و جسد و خون مسیح در این اوضاع و احوال تا زمانی که نان و شراب ظواهر خارجی و خصوصیات خود را حفظ کرده است حضور خواهند داشت. اگر، با تناول و هضم نان و شراب یا از طریقی دیگر، این خصوصیات از میان برود، حضور واقعی مسیح هم از میان میرود، و ماده‌ی جوهری که جانشین نان و شراب میشود، در صورتیکه این فرایند شکل طبیعی محض داشته باشد، معجزآسا به شکلی خلق میشود که جوابگوی ضرورتهای عوارض جدیدی باشد که بر آن افزوده میشود.

اصطلاح فرنگی "قلب ماهیت" را نخستین‌بار ایلبر[2] (ildbert، ۱۰۵۶-۱۱۳۳)، اسقف اعظم شهر تور، به کار برد و در دوران متأخر فلسفه‌ی مدرسی رواج یافت. در شورای رم که در زمان پاپ گرگوریوس VII تشکیل یافت (۱۰۷۹)، اعتقاد به قلب ماهیت از اصول ایمان مسیحی شناخته شد، و بار دیگر ← شورای لاتران در ۱۲۱۵ آن را تأیید کرد، ولی صورت تکامل‌یافته‌ی آن پس از پذیرفته شدن نظریه‌ی ما بعد الطبیعه‌ی ارسطو در قرن ۱۳م پیدا شد و در تعلیمات توماس آکویناس شکل بیان رسمی خود را به دست آورد. پس از آن جزئی از اصول ایمانی شد که شورای لیون در ۱۲۷۴ برای میخائیل VIII، امپراطور بیزانس، فرستاد؛ و نیز مندرج در فرمانی شد که از شورای فلورانس در ۱۴۴۵ برای ارمنیان صادر شده بود.

شورای ترانت آن را، به عنوان عکس‌العملی در مقابل نظریات اظهارشده توسط مارتین لوتر، بار دیگر تأیید کرد. لوتر، با استناد به نوشته‌های کتاب مقدس، به حضور واقعی مسیح معتقد بود، ولی جوهر نان و شراب را قبل و بعد از عمل تقدیس یکسان میدانست. این نظریه را هم‌ماهیتی[3] می‌نامند، و آن بدین معنی است که نان و شراب، و جسد و خون مسیح، همه با هم در آیین مقدس موجود است.

نظر دیگری که توسط مصلحان دینی قدیمی مخالف با اعتقاد کاتولیکها پیشنهاد شد، تجسد در نان[4] نام دارد که، بنا بر آن، اتحادی میان شخص مسیح با نان و شراب حاصل میشود.

باید دانست که مشاجره میان کاتولیکهای رومی و پروتستانها بر سر حضور مسیح اکنون از میان رفته است، چه پروتستانهای جدید از اعتقاد به حضور واقعی دست کشیده‌اند، و اشاراتی را که در عهد (متی ۲۶.۲۶-۲۸؛ مرقس ۱۴.۲۲-۲۵؛ لوقا ۲۲. ۱۹-۲۰ و غیره) آمده است حمل بر مجاز میکنند.

قلب مجنح: ← قلب، در بدیع.

قلب مستوی (mostavi)، در علم بدیع، صنعتی که شاعر کلمات بیت را چنان انتخاب کند که هر گاه از انجام به طرف آغاز خوانده شود عبارتی حاصل شود برابر با عبارت اصل. مانند

ای شوخی را گنج، نگاری خوشیا.
ای شکربار، درد را برکشیا.

این صنعت، در نثر نیز به کار برده شده است. قلب مستوی را، قلب کامل و ما لا یستحیل بالانعکاس (mā lā yastahilo be'l.'en'ekās) نیز خوانده‌اند.

قلتوق (qoltuq)، ده (جم ۱٬۵۵۶ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۴۸کیلومتری جغ زنجان.

قلج ارسلان (qelej arslān) [نصرت‌الدین عثمان قلج ارسلان]، فت ۶۰۹ هق، آخرین ملوک خانیه‌ی ماوراء النهر. در حـ ۶۰۰ هق به سلطنت ماوراء النهر نشست، و در ۶۰۹ هق به وسیله‌ی سلطان محمد خوارزمشاه مقتول شد، و با مرگ او سلطنت ملوک خانیه در ماوراء النهر برافتاد. رضی‌الدین نیشابوری شاعر او را ستوده است.

قلج ارسلان I (qelej arslān-)، فت ۵۰۰ هق، ۲مین پادشاه (۴۸۵-۵۰۰ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر سلیمانشاه I. پس از وفات سلیمان، ملکشاه سلجوقی سازمان اداره‌ی آسیای صغیر، انطاکیه، ادسا، و حلب را تغییر داد، و قلج ارسلان را از نیقیه، که پایتخت پدرش بود، به عراق برد. بعد از فوت (۴۸۵ هق) ملکشاه، قزل ارسلان با اجازه‌ی برکیارق به آسیای صغیر بازگشت. میافارقین و ملطیه را گرفت، و بر موصل نیز دست یافت، و در آنجا به سلطنت نشست، و خطبه به نام خود خواند، اما با سپاهیان محمد ابن ملکشاه مواجه شد، و در جنگی که روی داد در رود خابور غرق شد.

قلج ارسلان II (qelej arslān-) [عزالدین قلج ارسلان]، فت شعبان ۵۸۸ هق، پادشاه (حـ ۵۵۱-۵۸۴ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر مسعود I سلجوقی. بعد از پدر به سلطنت نشست. در مدت سلطنت، مکرر با حکام مسیحی دولت بیزانس جنگ کرد. در ۵۷۲ هق سپاهیان مانوئل I، امپراطور دولت بیزانس را شکست داد. بعداً اختلافاتی بین او و صلاح‌الدین ایوبی روی داد. اواخر عمرش به تلخ‌کامی گذشت، زیرا، اولا در سومین جنگ صلیبی، پایتخت وی قونیه به دست صلیبیون افتاد، و ثانیاً، اگرچه مملکت را بین پسرانش تقسیم کرده بود، آنان با هم در نزاع بودند، و وقتی که قلج ارسلان به سن کهولت رسید خواستار استقلال شدند. یکی از آنان، قطب‌الدین ملکشاه، پدر را وادار کرد که او را جانشین خود سازد. قلج ارسلان عاقبت به جوانترین پسرانش غیاث‌الدین کیخسرو I پناهید، و در نزد او بیمار شد و درگذشت.

قلج ارسلان III [عزالدین قلج ارسلان ابن رکن‌الدین سلیمان]، پادشاه (۶۰۰-۶۰۱) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر سلیمانشاه II. وی در هنگام مرگ پدر کودک بود، و امرا او را به سلطنت نشاندند (۶۰۰ هق). اما چون غیاث‌الدین کیخسرو I به دعوت امرا بار دیگر به سلطنت بازآمد، او را فروگرفت و به زندان کرد (حـ ۶۰۱ هق).

قلج ارسلان IV [رکن‌الدین قلج ارسلان]، فت ۶۶۳ (و به قولی ۶۶۶) هق، پادشاه (۶۵۵-۶۶۳ یا ۶۶۶ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر کیخسرو II و برادر کیکاوس II. برای آغاز کار وی ← کیکاوس II. بعد از برکنار شدن کیکاوس II به سلطنت نشست. وی مرید مولانا جلال‌الدین رومی بود، و خدمت آن عارف بزرگ را درک میکرد، و گاه به مجلس سماع او نیز میرفت. عاقبت به تحریک معین‌الدین پروانه، از رجال معروف دولت سلاجقه‌ی روم، و به دست امرای خویش مقتول شد. بعد از او پسرش غیاث‌الدین کیخسرو را که کودکی خردسال بود به سلطنت برداشتند. ← کیخسرو III.

قلج طمغاج: ← حسن تکین.

قلج طمغاج خان (qelej tamqāj xān) [سلطان جلال‌الدین ابراهیم قلج طمغاج خان]، فت حـ ۶۰۰ هق، از ملوک خانیه‌ی ماوراء النهر. کتاب سندباد-نامه‌ی ظهیرالدین سمرقندی به نام اوست. رضی‌الدین نیشابوری نیز در مدایح او اشعار دارد.

قل‌جق یا **قلجق** (qoljoq)، دهستان (جم ۲٬۹۹۸ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۷ آبادی. مرکزش، آبادی **قل‌جق**، در ۱۲کیلومتری ل‌ش شیروان واقع است.

قلج: ← خلج.

قلزم (qolzom)، باستانی **کلوسما**[5] (klusmā، ینـ)، دریابندر قدیم، کنار بحر احمر، نزدیک سواکن حالیه، که مسلمانان بحر احمر را بدان مناسبت دریای قلزم میخواندند. اهمیت این شهر بدین سبب بود که در انتهای کانالی که از رود نیل به بحر احمر کشیده شده بود قرار داشت. حفر این کانال را نکو، فرعون (۶۰۹-۵۹۳ قم) مصر، آغاز کرد، و داریوش بزرگ، شاهنشاه (۵۲۱-۴۸۶ قم) ایران،

(۱)transubstantiation (۲)Hildebert (۳)consubstantiation (۴)impanation (۵)Clysma

به پایان رسانید. بعدها بطلمیوس II، پادشاه مصر، و ترایانوس، امپراطور روم، آن را مرمت کردند. مسلمانان، که بنای آن را به هادریانوس نسبت می‌دادند، نیز برای دایر نگه داشتن آن کوشش بسیار کردند. عمر در ۲۳ هق آن را ترمیم کرد تا حمل غله از فسطاط به مکه از طریق این کانال و دریای احمر آسان شود. در قرن ۶م هق شهر قلزم متروک بود. در ۱۸۹۹ کانال مذکور را به جهات بهداشتی پر کردند.

قلزم، بحر: ← بحر احمر.

قلع[1] (qal‘)، لتین ستانوم[2] (stannum)، عنصر فلزی متبلور با جلای نقره‌ای (علامت شیمیائی Sn؛ نیز ← عنصر، جدول). از زمانهای باستانی شناخته بوده است. کانی عمده‌ی آن کاسیتریت[3] (kāsiterit) است، که قلع را از احیا کردن آن به وسیله‌ی زغال به دست میآورند. حالت نقره‌ای قلع در زیر ۱۸ درجه‌ی صدبخشی پایدار نیست، و در دماهای پستتر به صورت گردی خاکستری درمیآید، و این تغییر را معمولا "طاعون قلع"[4] یا "بیماری قلع" مینامند. قلع فلزی بسیار نرم است، و در میان فلزات تنها کمی از سرب سختتر میباشد. چکشخوار است، و آن را میتوان به صورت ورقه‌های نازک به نام کاغذ قلعی درآورد. چون ورقه‌های آهن یا فولاد را در قلع مذاب فروبرند، لایه‌ی نازکی از قلع روی آنها را میپوشاند (آهن سفید، حلبی)، که مانع زنگزدگی آنها میشود. در مورد بعضی از فلزات دیگر نیز چنین است (سفیدگری مس با قلع). قلع در ساختن بسیاری از آلیاژها به کار میرود (آلیاژ ضد اصطکاک، فلز ناقوس، برنج، مسوار، آلیاژ لحیمگری، و غیره). کلوروهای قلع به عنوان دندانه در رنگرزی، و برای تثبیت عطر و رنگ در صابونها مورد استعمال دارد. اکسید قلع در تهیه‌ی لعاب سفید چینی و در ناسوز کردن پارچه مصرف میشود. آلیاژ قلع و نیوبیوم، که این اواخر ساخته شده است، در دماهای پست فوق هادی است (← فوق هدایت)، و با آن میتوان، با صرف نیروی برق بسیار کم، میدانهای مغناطیسی بسیار نیرومند ساخت.

قلعه، در نام شهرهای اسپانیا، ← آلکالا.

قلعه (qal‘e)، ده (جم ۱‘۰۷۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان رودبار، بخش حومه‌ی شهرستان دامغان، فرمانداری کل سمنان؛ ۴۸کیلومتری لغ دامغان.

قلعه یا قلعه‌ی شهر نو: ← شهر نو، محله.

قلعة الحصن: ← حصن الاکراد.

قلعة المضیق: ← افامیه.

قلعه‌پسر، آثار قلعه‌ی عهد ساسانی، ← بازه‌ی هور.

قلعه پسوه، ده، خانه، ← کهنه‌لاهیجان.

قلعه تل (qal‘e tol)، دهستان (جم ۵‘۶۳۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش باغ ملک، شهرستان ایذه، (فلا) استان خوزستان؛ دارای ۲۹ آبادی. مرکزش، آبادی **قلعه تل** (جم ۱‘۲۴۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری ل باغ ملک واقع است.

قلعة جعبر: ← جعبر.

قلعه جلو، مرکز عشایری طیبی سرحدی.

قلعه جوق (qal‘e juq)، ده (جم ۲‘۷۶۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان، ازلیق، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۵کیلومتری ل سراب.

قلعه چای (qal‘e cāy)، رود ایران غربی، از ریزابه‌های غربی مسیر وسطای قزل‌اوزن. از دهستان اوریاد از بخش ماه‌نشان شهرستان زنجان میگذرد، و نزدیک آبادی نوروزآباد از بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، ح ۱۰۶کیلومتری غ زنجان، به قزل‌اوزن میریزد. قسمت اول مسیرش متلاطم است، و سپس در طول نیمی از مسیر خود در دشت جاری میشود. وسعت حوضه‌ی زهکشی آن ۱‘۱۰۰ کمم است، و ح ۳۵ آبادی را آبیاری میکند.

قلعه چندار، ده، ← گنج‌تپه.

قلعه حاتم (qāl‘e hātam)، دهستان (جم ۴‘۹۲۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۱۲ آبادی. مرکزش، **قلعه حاتم** (جم ۸۰۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۵کیلومتری ل‌ش شهر بروجرد واقع است.

قلعه‌حسن، ده، مرکز دهستان پیچرانلو.

قلعه‌حسن (qal‘e.hasan)، ده (جم ۱‘۵۸۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم؛ ۳کیلومتری جش شهر گرگان.

قلعه‌حمام (qal‘e.hammām)، دهستان (جم ۷‘۹۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش جنت‌آباد (زورآباد)، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۸ آبادی.

قلعه‌دختر، آثار قلعه‌ی عهد ساسانی، ← بازه‌ی هور.

قلعه‌دختر: ← فیروزآباد، شهر.

قلعه دره، ده، ← ارکواز.

قلعه‌دره‌سی (qal‘e.daresi)، دهستان (جم ۸‘۰۸۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی) کنار مرز ایران و ترکیه، دارای ۴۹ آبادی. رود زنگمار از آن میگذرد.

قلعه دژ، میناب، ← رودخانه، دهستان.

قلعة دوسر: ← جعبر.

قلعه دیشموک (qal‘e dišmuk)، ده (جم ۴۲۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بهمئی سرحدی، شهرستان کهکیلویه، فرمانداری کل کهکیلویه؛ ۳۸کیلومتری ش صیدان.

قلعه رئیسی، ده، ← طیبی سرحدی.

قلعة رباح، اسپانیا، ← کالاترا وا.

قلعه زراس (qal‘e zarās)، بخش سابق، شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان). دهستان اندیکا و آبادی قلعه زراس (جم ۲۸۳ سنه ۱۳۴۵ هش) جزء آن بود.

قلعه سرخه‌گان (qal‘e sorxegān)، ده (جم ۱‘۰۵۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سردارآباد، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ ۶کیلومتری جغ شوشتر. آبش از نهر شطیط است، و ساکنان از طوایف بختیارینند. آن را سردارآباد هم میگویند.

قلعه سفید (qal‘e sefid)، ده (جم ۱‘۹۸۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ ۸کیلومتری جش نجف‌آباد.

قلعه سنگ (qal‘e sang)، بقایای قلعه‌ی خرابه‌ای در ۱۵کیلومتری جش سعیدآباد، مرکز شهرستان سیرجان. احتمالا این خرابه و سایر آثار واقع در نزدیک آن مطابق شهر قدیم سیرجان (کرسی ولایت کرمان) است.

قلعه شاه (qal‘e šāh)، ده (جم ۱‘۸۶۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ ۶کیلومتری ش نجف‌آباد.

قلعه شاهین (qal‘e šāhin)، دهستان (جم ۵‘۲۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش سرپل زهاب، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۳۴ آبادی. در میان دو رشته‌کوه محصور است.

قلعه شیان، ده، ← شیان، دهستان.

قلعه عسکر (qal‘e askar)، دهستان (جم ۶‘۸۶۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش مشیز، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۱۰ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. کوه لاله‌زار و کوه بیدخوان، با قله‌های برفپوش، از ارتفاعات آن است. مرکزش، **قلعه عسکر** (جم ۴۷۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶۴ کیلومتری جم مشیز (بردسیر) واقع است.

قلعه قافه (qal‘e qāfe)، دهستان (جم ۴‘۲۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش مینودشت، شهرستان دشت گرگان؛ دارای ۱۴ آبادی. مرکزش **قلعه قافه** (جم ۱‘۵۷۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۱کیلومتری جش مینودشت است.

قلعه کش (qal‘e kaš)، دهستان، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران). مرکزش، **قلعه کش** (جم ۷۰۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری ل‌ش آمل واقع است.

قلعه گلاب (qal‘e golāb)، ده (جم ۲۸۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان زیدون، شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)؛ ۵۴کیلومتری جش بهبهان. رودهای فهلیان و شولستان در اراضی آن به هم میرسند.

قلعه گنج (qal‘e ganj)، دهستان (جم ۹‘۶۴۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۹۱ آبادی. مرکزش، حسین‌آباد (جم ۲۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۷۲کیلومتری ج کهنوج است.

قلعه لاجورد، سمنان، ← لاسگرد یا لاسجرد.

قلعه لاجوردی، سمنان، ← لاسگرد یا لاسجرد.

قلعه مشیز، ده، کرمان، ← مشیز.

قلعه موره، رود خراسان، ← قره‌سو.

قلعه نو (qal‘e nō)، ده (جم ۱‘۸۵۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان ناروئی، بخش ناروئی و شهرکی، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۲۹کیلومتری جش زابل. خرابه‌های شهری منسوب به دوره‌ی هخامنشیان در محل موسوم به دهانه غلامان، نزدیک آبادی قلعه نو، در ۱۹۶۰ کشف و در ۱۹۶۲ به وسیله‌ی هیئت باستانشناسی ایتالیائی خاکبرداری شد. احتمال داده‌اند که دهانه غلامان مطابق است با شهر زارین در سیستان، که کتسیاس از آن نام برده است.

قلعه نو، ده (جم ۱‘۶۲۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش فریمان، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۱۵کیلومتری جش فریمان، بر راه شوسه‌ی مشهد به تربت جام.

قلعه نو [بر طبق جلد ۹ فرهنگ جغرافیائی ایران]، دهستان، بخش کلات، شهرستان درگز، استان نهم

---

(۱)tin (۲)stannum (۳)cassiterite (۴)tin pest

(خراسان)، دارای ۱۴(۴) آبادی. مرکزش، **قلعه نو** (جم ۸۷۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۴۵کیلومتری جش کبودگنبد است.
قلعه‌نو یا قلعه‌نو خرقان، ده، ← پشت‌بطام.
قلعه نو زاویه، ده، ← زاویه، دهستان.
قلعه‌ی ارامنه: ← ونک.
قلعه‌ی آقابیگ (qal'eye āqābeyg)، ده (جم ۱٬۳۱۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرزان‌رود، بخش حومه‌ی شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان؛ ۳کیلومتری لغ تویسرکان.
قلعه‌ی آقا حسن (qal'eye āqā hasan)، ده (جم ۱٬۶۸۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان زاوه، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۶۰ کیلومتری جش تربت حیدریه.
قلعه‌ی برزند، مرکز دهستان برزند.
قلعه‌ی بندر (qal'eye bandar)، آثار قلعه‌ای در نیم‌فرسخی لش شیراز. نام اصلی آن ظاهراً پهندر (pahndar) بوده، که متدرجاً در فارسی به صورت "بندر" و در مآخذ عربی به صورت "فهندر" و "مهندر" درآمده است، و بعضی صورت اول را با قهندز خلط کرده‌اند، و برخی آن را "پهن‌دز" پنداشته‌اند. به گفته‌ی فارسنامه‌ی ناصری، این قلعه بر تیغه‌ی کوه شرقی شیراز به مسافت نیم فرسخ، چسبیده به باغ دلگشا واقع است. چون حجاریهای قلعه شبیه حجاری‌های مرودشت است، بنای قلعه را از پیش از اسلام دانسته‌اند. این قلعه چاهی عمیق داشته، و سابقاً در شیراز رسم بر این بوده است که زنانی را که در حین ارتکاب زنا دستگیر میشده‌اند در این چاه می‌افکندند.
قلعه‌ی حسن خان (qal'eye hasan xān)، ده (جم ۲٬۴۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان علیشاه عوض، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری لش علیشاه عوض.
قلعه‌ی خواشر: ← گناباد، شهر.
قلعه‌ی دحیه (qal'eye dehye, dahye)، ویرانه‌های قلعه‌ای از عهد ساسانی، در ح ۵کیلومتری ج دارابجرد (فارس). این قلعه را به دحیه‌ی کلبی نسبت داده‌اند.
قلعه‌ی دختر: ← گناباد، شهر.
قلعه‌ی درجان: ← گناباد، شهر.
قلعه‌ی رای پیتهورا: ← دهلی.
قلعه‌ی رستم: ← گناباد، شهر.
قلعه‌ی سپه: ← فلک الافلاک، قلعه‌ی.
قلعه‌ی سرخ (qal'eye sorx)، کاخی بزرگ در شهر آگره، هند، که اکبر آن را در محل قلعه‌ای از عهد سلسله‌ی لودی بر ساحل راست رود جمنا بنا نهاد. ساختمان آن در ۹۷۲ هق آغاز شد، و قریب ۸ سال طول کشید. دیوارهای آن به ارتفاع ح ۲۱ متر و از ماسه‌سنگ سرخ است. در داخل آن مسجد معروف موتی مسجد (moti) [= مسجد مرواریدساخته شده است، که به امر شاه جهان بنا شد، و از مرمر سفید و به جهت تناسب و زیبائی طرحش جالب است. کاخ جهانگیری یا جهانگیری محل نیز در داخل قلعه‌ی سرخ واقع است. نزدیک قلعه مسجد جامع قرار دارد که به وسیله‌ی جهان‌آرا بگم، دختر ارشد شاه جهان، بنا شد (۱۰۵۸ هق).
قلعه‌ی سرخ، دهلی، ← دهلی.
قلعه‌ی سفید (qal'eye sefid) یا **دژ سفید** (deje) یا **اسپید دژ** (espid dej)، قلعه‌ای واقع بر قله‌ی کوهی منفرد و مرتفع در فارس، سر راه بهبهان به شیراز، در بلوک ممسنی، درش فهلیان و نزدیک آبادی قدیم نوبندجان. دور قلعه را چهار فرسنگ و ارتفاعش را نیم فرسنگ تخمین کرده‌اند. جغرافیادانها معتقدند که چنین موضعی بر راه ارتباطی فارس و خوزستان بایستی از قدیم الایام مستحکم بوده باشد، و حتی بعضی "دروازه‌ی فارس" را، که اسکندر مقدونی از آنجا به سرزمین اجدادی هخامنشیان حمله کرد، در همین حوالی دانسته‌اند. قلعه‌ی سفید در قدیم محل حبس یا تحصن رجال فارس بود. اتابک سعد زنگی چندی پسر خود ابوبکر را در آنجا محبوس کرد؛ شاه شجاع و برادرش نیز پدر خود مبارزالدین محمد را مدتی در آنجا توقیف کردند. شاه شیخ ابواسحاق اینجو، بعد از شکست یافتن از امیر مبارز، در آنجا تحصن جست. امیر تیمور آن را محاصره (۷۹۵ هق)، و پس از سه روز تسخیر کرد. در زمان شاه عباس I صفوی و نیز در عهد فتحعلی شاه قاجار قوای دولتی آن را گرفتند. در عهد محمد شاه قاجار، ولی خان ممسنی، که یاغی بود، در آنجا متحصن شد، و معتمدالدوله منوچهر خان او را در آنجا محاصره و دستگیر کرد.
قلعه‌ی سلاسل: ← سلاسل، قلعه‌ی.
قلعه‌ی سلطانیه (qal'eye soltāniyye)، نام امروزی آن **چناق قلعه** (canaq qal'e) [ترکی، = قلعه‌ی (یا شهر) کاسه]، شهر (در ۱۹۶۰ جم ۱۹٬۳۹۱)، بر ساحل آسیائی تنگه‌ی داردانل، ترکیه؛ کرسی ولایت چناق قلعه. از مراکز صنعت کنسرو ماهی است. چناق قلعه، که سابقاً قلعه‌ی سلطانیه نامیده میشد، جانشین دریابندر قدیم آبیدوس است. در دوره‌ی امپراطوری بیزانس در حکم کلید قسطنطنیه بود و اهمیت داشت. در ۷۱۷ یک بار به تصرف مسلمین درآمد؛ پس از آن دیگر چندان مورد توجه مسلمانان نبود. در ۱۴۶۱ سلطان محمد فاتح آن را تسخیر کرد. وی برای حفظ قسطنطنیه در اینجا قلعه‌ای بنا کرد. استحکامات آن در زمان سلطان محمد IV نوسازی شد (به قولی، ازین هنگام قلعه‌ی سلطانیه نامیده شد). سکنه‌ی آن ترک و یونانی و ارمنی بودند، و کارشان تجارت ابریشم و ساختن ظروف سفالی بود. ظروف سفالی این شهر چنان شهرت یافت که کم کم شهر از آن نام گرفت. چناق قلعه در جج I اهمیت سوق الجیشی داشت، و متفقین آن را بمباران کردند. نیز ← داردانل.
قلعه‌ی شوشتر: ← سلاسل، قلعه‌ی.
قلعه‌ی ضحاک: ← چهار اویماق، دهستان.
قلعه‌ی ضحاکی (qal'eye zahhāki)، تپه‌ای در کنار شهر فسا، فارس، که گویا در ادوار باستانی قلعه‌ای بر فراز آن بنا کرده بودند.
قلعه‌ی طبرک: ← طبرک.
قلعه‌ی عباسقلی خان، آبادی، ← صیدان.
قلعه‌ی فرود: ← گناباد، شهر.
قلعه‌ی فلک الافلاک: ← فلک الافلاک، قلعه‌ی.
قلعه‌ی ماران (qal'eye mārān)، کوهی در بخش رامیان، ج دهستان فندرسک، شهرستان گرگان، استان دوم. بعضیها محل شهر دارا را که تیرداد I بنا کرده بود در آنجا میدانند. آبادی باقلعه (جم ۶۶۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۳کیلومتری ج رامیان، در دامنه‌ی آن است.
قلعه‌ی مبارک‌آباد (qal'eye mobārakābād)، نام قلعه‌ای در دوره‌ی صفویه در استراباد. خرابه‌های آن نزدیک پهلوی‌دژ، در شهرستان گرگان قرار دارد. ظاهراً قلعه توسط شاه طهماسب I صفوی احداث شد تا حاکم استراباد برای جلوگیری از حملات ترکمنها در آن اقامت کند. در سال ۱۰۰۷ هق، شاه عباس I صفوی که به استراباد آمده بود دستور داد تا قلعه را تعمیر کنند؛ دیوار آن در ظرف ۱۲ روز ساخته شد، و گروهی از طوایف قاجار در آن ساکن شدند. قاجارها بعداً بر اثر اختلافات داخلی آنجا را ترک کردند و قلعه متروک شد.
قلعه‌ی مریوان: ← دژ شاهپور.
قلعه‌ی نورودآب: ← فروغن، دهستان سبزوار.
قلعه‌ی هاشم خان (qal'eye hāšem xān)، ده (جم ۱٬۹۱۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان رامند، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۲۴کیلومتری غ بوئین.
قلقاس: ← قلقاسها.
قلقاسها[1] (qol-، qalqās-) یا **قلقاصها** (qol-)، (لتی Araceae)، نام تیره‌ی بزرگی از گیاهان، مشتمل بر بیش از 100 نوع و 1٬000 جنس، با این خصوصیت که سنبله‌ی آنها (← گلاذین) معمولاً پوشیده از غلافی است که گاه شبیه برگ است. این گیاهان بیشتر علفی هستند، ولی گاه شکل پیچنده یا بالارونده و ظاهر بوته‌ای و چوبی دارند. بعضی از آنها اپیفیت[1] (epifit) هستند، یعنی، بر گیاهان دیگر میرویند؛ برخی تکمه‌های درشت زیرزمینی دارند. در نواحی استوائی ممکن است بسیار عظیم الجثه شوند، مثلا، جنسی از آنها در سوماترا هست که طول سنبله‌اش ۱٫۸ تا ۲٫۱ متر است. در نواحی شمالی نسبةً کوچکترند. بسیاری از قلقاسها گلهای زینتی هستند. از انواع آن یکی آروم (*Arum*) است، که قلقاس (*A. colocasia*) و گل شیپوری (*A. maculatum*) از جنسهای آن هستند. گلهای گل شیپوری در اطراف سنبله‌ای است که یک برگ لوله‌شده‌ی سفید یا زردرنگ آن را فرامیگیرد. نوع دیگر تیره‌ی قلقاسها فیلودندرون (*Philodendron*) است، که گیاهان متعلق به آن برگهای پهن بریده‌ی زیبا دارند. بعضی از قلقاسها (مانند تارو) مصرف خوراکی دارند.
قلقاصها، تیره‌ی گیاهی، ← قلقاسها.
قلقشندی، شهاب‌الدین (šahābo'd.dinc qalqa-šandi) [شهاب‌الدین ابوالعباس احمد ابن علی ابن احمد ابن عبدالله]، ف ۸۲۱ هق، ادیب و نویسنده‌ی مسلمان؛ مت قلقشنده (qalqašanda؛ ل قاهره). از آثارش جز صبح الاعشی میتوان نهایة الارب فی معرفة قبائل العرب (فرهنگی القبائی از قبایل عرب؛ تألیف ۸۱۲ هق) و قلائد الجمان فی التعریف به کتاب العرب الزمان را نام برد. پسرش، **نجم‌الدین محمد**، به تقلید از دو اثر پدر، دو کتاب مشابه دارد به نامهای قلائد الجمان فی مصطلح مکاتبات اهل الزمان و نهایة الارب فی معرفة انساب العرب.
قلقل‌رود (qelqel.rud)، دهستان (۱۹٬۹۸۹ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۵۴ آبادی. بعضی از آبادیهای آن از رودی به همین نام مشروب میشود.
قللر آقاسی، رئیس غلامان شاهی در عهد صفویه، ← قوللر آقاسی.
قلم[2] (qalam) [از کالاموس (kālāmos؛ یو)، =

(۱)epiphyte (۲)pen

نی] ، اسبابی برای نوشتن یا خط کشیدن به وسیله‌ی مرکب یا سیالی دیگر. یکی از قدیمترین افزارهای ارتباطی مهم نوع بشر است. در سراسر تاریخ، مردمان از قلم برای کسب و کار و ثبت اندیشه‌ها و وقایع زمان خود استفاده میکرده‌اند. امروز ماشین تحریر عمدةً در اغلب مکاتبات اداری و جز آن جانشین قلم شده است، ولی هنوز هم در مکاتبات خصوصی و امضای مراسلات رسمی قلم به کار میرود.





همه‌ی قلمها اسبابی دارند که روان شدن مرکب را به صورتی مهارشده بر روی کاغذ یا مواد دیگر تأمین میکنند. بعضی از قلمهای قدیمی را باید، برای نوشتن، پیوسته وارد مرکب کنند یا در دوات بزنند، ولی بیشتر قلمهای کنونی مخزنی دارند که مقداری مرکب در خود نگاه میدارد. فعلا سه نوع اصلی قلم عبارت است از قلم خودنویس[1] ، خودکار ساچمه‌ای[2] ، و خودکار نمدی[3].

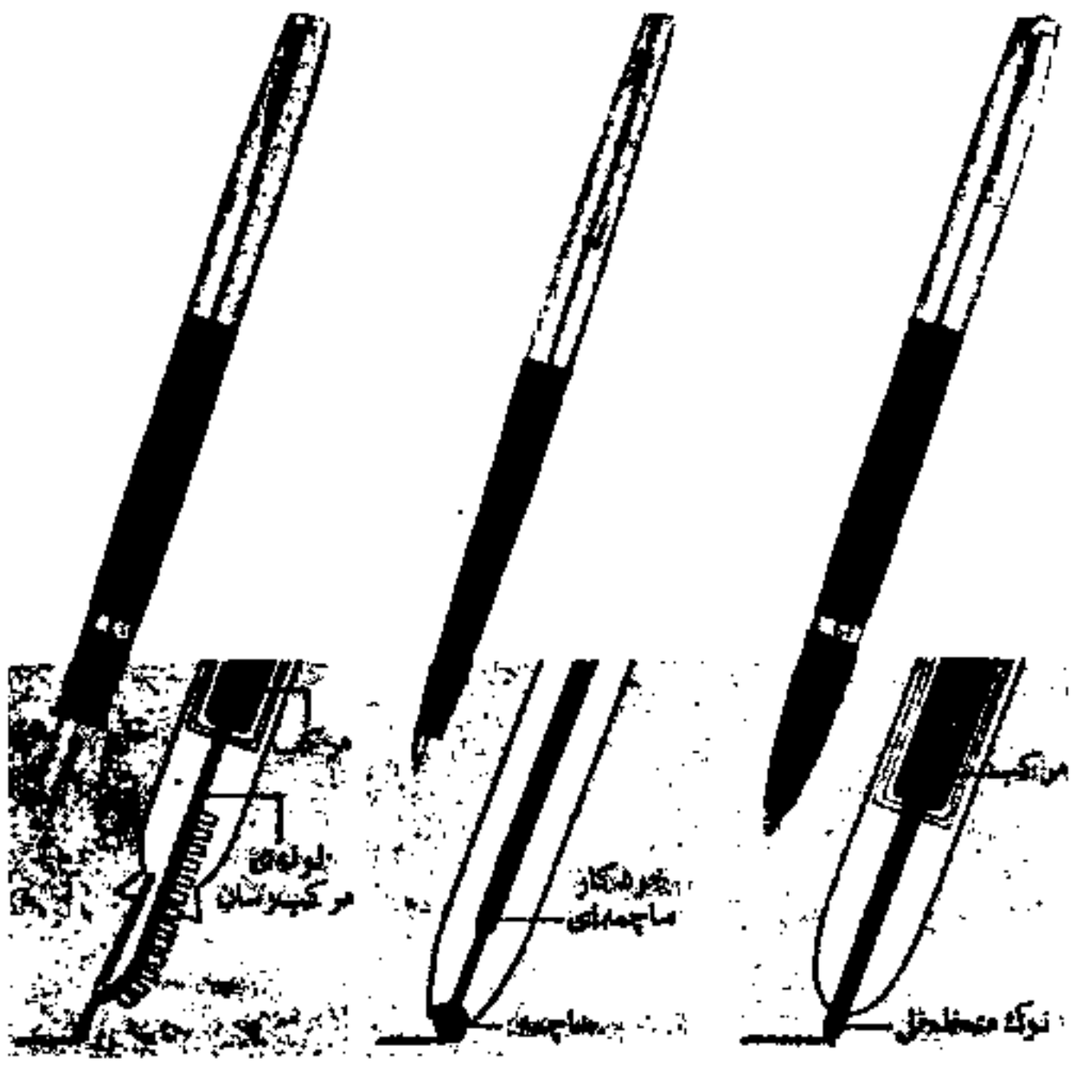

I ـ قلم خودنویس. هر قلمی که مخزن مرکب همراه داشته باشد قلم خودنویس است، ولی این اصطلاح معمولا در مورد قلمهائی به کار میرود که سرقلم شکافدار دارند.

در بیشتر قلم خودنویسها، ذخیره‌ی مرکب یا در فشنگ پلاستیکی قابل تعویضی است، یا در مخزنی دائمی به شکل یک کیسه‌ی لاستیکی. این مخزنها در جوف تنه‌ی قلم جای دارند. در همه‌ی قلمهای خودنویس، مجاری ظریفی سرقلم را به مخزن مرکب مرتبط می سازد. از این مجاری، هوا وارد مخزن میشود و در فضای بالای مرکب می‌ایستد. به سبب هوا، مرکب در مجرائی که به سرقلم مرتبط است جاری می‌شود. در عقب سرقلم جسمی سخت از لاستیک یا پلاستیک هست، که در زبان فارسی آن را زغال مینامند. مرکب در شکافهای شانه‌مانند آن میماند و یکباره بر روی کاغذ نمی‌ریزد. تا زمانی که این مرکبهای اضافی باقی است قلم مینویسد و پس از آن راه برای وارد شدن هوا به مخزن باز میماند و دوباره مرکب وارد زغال میشود. اغلب قلم خودنویسها کلاهکی دارند که هنگام بیکار ماندن قلم سر آن را میپوشاند. کلاهک از تبخیر مرکب و نیز از آسیب دیدن سرقلم جلوگیری میکند.

II ـ خودکار ساچمه‌ای. این قلم در سالهای اخیر تا حد وسیعی جای قلم خودنویس (و نیز مداد) را گرفته است، و علت این رواج آن است که مانند قلم خودنویس، احتیاج به پر کردن مکرر ندارد. در سر این قلم، گلوله یا ساچمه‌ی بسیار ریزی است که، در زیر مجرائی متصل به مخزن مرکب، در حفره‌ای قرار گرفته و کمتر از نیمی از آن بیرون از حفره است. مرکب ساچمه را تر میکند، و در ضمن حرکت قلم بر کاغذ، ساچمه میگردد و مرکب را بر کاغذ منتقل میسازد. ساچمه از ماده‌ی سختی چون کربور تنگستن یا فلز و گاه از یاقوت ساخته میشود. مرکب خودکار قوام شربتی دارد که در این صورت تویی روانی در مخزن سرباز مرکب روی آن قرار گرفته و با فشار هوا بتدریج پایینتر میرود و همیشه مانع ریختن مرکب میشود؛ در بعضی از خودکارها مرکب از این هم غلیظتر است و تویی هم ندارد. هر وقت مرکب تمام شد، مخزن مرکب خودکار را عوض میکنند.

III ـ خودکار نمدی. این قلمها برای نوشتن روی کاغذ و فلز و شیشه و پلاستیک و بسیار چیزهای دیگر به کار میروند. مرکب یا سیال دیگر از فشنگ یا از فتیله‌ی آغشته به مرکبی به نوک متخلخل قلم (که مرکب را به خود میکشد) میآید. نوک قلم، که معمولا از نمد یا پلاستیک ساخته می‌شود، بسیار انعطاف‌پذیر است. خطی که با این قلم نوشته میشود، از خط نوشته‌شده با قلم خودنویس یا خودکار ساچمه‌ای پهنتر است. مرکب خودکارهای نمدی رنگارنگ و بسیار پررنگ است و بسرعت خشک میشود.

IV ـ تاریخ. محتملا قلمو و قطعات تیز فلز یا استخوان نخستین افزارهای نوشتن بوده است. حدود ۳۰۰ ق‌م، مصریان و یونانیان از نی گیاه کالاموس قلم تهیه میکردند. مرکب را در نی میریختند و سر آن را برای نوشتن بر سطح مورد نظر فشار میدادند. حدود ۵۰ ق‌م متوجه این نکته شدند که نوک تیزشده‌ی پر درشت غاز بهترین وسیله برای نوشتن است. سرقلم فلزی، که دیرتر کند میشود، بعدها به پر اضافه شد. پرهای سرقلم‌دار تا اواسط قرن ۱۹م رواج فراوان داشت. از اواسط قرن ۱۷م قلمها را با فلز میساختند و گاه سرقلم را از سنگهای قیمتی تهیه میکردند. از آن پس قلمهائی ساختند که مرکب را در خود نگاه میداشت. سرقلمهای فولادی که قابل گذاشتن و برداشتن بود در حدود نیمه‌ی قرن ۱۸م ساخته شد. از نیمه‌ی قرن ۱۹م سرقلمهائی از آلیاژ رودیوم و اوسمیوم و ایریدیوم تهیه میشد که بسیار سخت بود.

در ۱۸۸۴ ل. واترمن[4] (Wåterman؛ ۱۸۳۷–۱۹۰۱) امریکائی نخستین قلم خودنویس قابل استفاده را اختراع کرد. مرکب این قلم را با قطره‌چکان در آن میریختند. در ۱۹۱۳ و. ا. شیفر[5] (Seyfar؛ ۱۸۶۷–۱۹۴۶) قلم خودنویس اهرمدار را اختراع کرد. مخزنهای مرکب فشنگی قابل تعویض در سالهای ۱۹۲۰ ساخته شد. جان لاود[6] (Lød) امریکائی نخستین خودکار را در سالهای ۱۸۸۰ اختراع کرد، ولی بازاری شدن و رواج آن از اواسط دهه‌ی ۱۹۴۰ است. خودکار نمدی از سال ۱۹۵۱ رواج یافت.

تا حدود ۴۰ سال پیش، وسیله‌ی نوشتن متعارفی در ایران قلم نی بود (از نی مخصوص که بیشتر در اطراف شوشتر و دزفول میروید) که نوک آن را میتراشیدند و شکافی (فاق) به آن میدادند. مرکب را بر توده‌ای از نخ، و بهتر از آن ابریشم، می‌ریختند و قلم را بر آن میزدند و بر کاغذ مینوشتند. هنوز هم درس مشق خط در مدارس غالباً با همین ابزارها عملی میشود.

قلم (qalam)، در اصطلاح قرآن، نخستین چیزی که خداوند آفرید، و بدو فرمان داد که بر لوح محفوظ جریان یافت، و آنچه هست و خواهد بود به وسیله‌ی قلم بر لوح محفوظ نقش بست. این قلم قلمی است از نور که طول آن فاصله‌ی میان زمین و آسمان است.

قلم در اصطلاح صوفیه به عقل اول و نفس کلی نیز تعبیر شده است. در میان مسلمین، قلم نماد خدمات مدنی و فرهنگی بوده است، و شمشیر در مقابل آن نماد خدمات جنگی است. مناظره‌ی شمشیر و قلم در ادبیات اسلامی رواج بسیار داشته است.

---

(۱)fountain pen (۲)ballpoint (۳)marker (۴)Waterman (۵)Sheaffer (۶)Loud

قلم، سوره‌ی، سوره‌ی ۶۸م قرآن، مکی، ۵۲ آیه، در تسلیت پیغمبر اسلام که بر طعنه و استهزای مشرکان و اینکه او را دیوانه خوانند صبور باشد، که بزودی مزد خود بی‌منت خواهد گرفت.

قلمدان (qalamdān)، جعبه‌ای که قلم و سایر ابزار‌های نوشتن را در آن حفظ میکنند. در قدیم آن را از فلز (مانند برنج و مفرغ) میساختند. قلمدان چوبی، و در قرن اخیر مقوائی، نیز معمول بوده است. صنعت قلمدانسازی ایران عهد قاجاریه، به مناسبت آنکه روی قلمدان را به مینیاتور میآراستند و رنگ و روغن میکردند، اهمیت یافت. در قلمدان انواع قلم، قلمتراش (برای تراشیدن سر قلم و آماده کردن آن برای نوشتن)، مقراض کاغذچینی، قط زن (از استخوان یا شاخ یا عاج، برای فاق زدن طولی و بریدن عرضی سر قلم)، چمچه‌ای که آب در دوات میریختند، و پرگار را میگذاردند، و دوات را (که معمولا فلزی بوده) در گوشه‌ی قلمدان قرار میدادند. داخل دوات مقداری الیاف پنبه‌ای یا ابریشمین، به نام لیقه (liqe)، میگذاشتند و بر آن مرکب میریختند. نیز ← قلم، قسمت IV.

قلمزنی (qalamzani)، هنر نقر (naqr) [= کندن] نقوش بر اشیاء فلزی. در ایران، این هنر همواره با استیل ایرانی ملازمت داشته، و نقوش آن "گل و بته"های ایرانی بوده است. در زمان صفویه، ورقه‌های نقره یا طلا بر درِ کاخها و مسجدها می‌کشیدند، و روی آنها قلمزنی میکردند. درهای مسجد شاه و مدرسه‌ی چهارباغ اصفهان و بعضی از درهای اماکن متبرکه‌ی عتبات و مشهد چنین‌اند. بر بسیاری از گلدانها، جامهای شراب، تنگها، سینیها، و آفتابه‌لگنهای زمان صفویه نیز، با طرح‌های اصیلِ استیل ایرانی، قلمزنی میشده است. طرحهای قلمزنی زمان قاجاریه ترکیبی از گل و بوته‌های ایرانی و فرنگی است، و نمونه‌های آنها را از جمله بر مجموعه‌ها و آفتابه‌های مسین آن زمان میتوان دید. قلمزنی و طلاکوبی رکاب و دهنه‌ی اسب و تاج زین در عهد صفویه و نیز در زمان قاجاریه معمول بوده است. امروزه در هنرستان اصفهان، به سرپرستی استاد قلمزن، نصرالله مهذب، از شیوه‌ی اصیل قلمزنی ایرانی پیروی میشود، و شاگردانی تربیت میشوند. قلمزنان بازاری نیز به خصوص در اصفهان فراوانند. اینان طرحهای ناقص و مبتذل را بر اشیائی از قبیل قندیل، سینی، دوری، زیرسیگاری، زیراستکانی، و لوازم آرایش، که از نقره و برنج و مس ساخته شده، قلمزنی میکنند، و بازاری گرم دارند. کمتر خانه‌ای است که نمونه‌ای چند ازین اشیاء در آن دیده نشود. و نیز خارجیانی که به ایران میآیند این گونه اشیاء را سخت خریدارند.

شیوه‌ی کار. نقاش طرحی مخصوص قلمزنی می‌سازد، و آن را به قلمزن میدهد. قلمزن خطوط نقشه را با ابزار نوک‌تیزی، به نام سنبه (sonbe)، سوراخ سوراخ میکند؛ سپس آن را بر فلز می‌گذارد، و گرد زغالی را که در پارچه‌ای نازک پیچیده است، بر آن می‌افشاند. گرد زغال از سوراخ‌های کاغذ میگذرد، و بر فلز نقش میبندد، و بدین گونه، نقشه به روی فلز منتقل میشود. آنگاه، قلمزن با ابزارهای گوناگون، به مدد چکش، خطوط اصلی طرح را بر زمینه‌ی فلز نقش میکند؛ سپس، با ابزار مخصوصی، متن نقشه را گود میزند، و موج‌دار یا "آجین" میسازد. در نتیجه، گلها و اسلیمی‌های نقشه بالا میمانند. آنگاه با قلمهای ریز و درشت فولادین، آنها را "حالت" و "ساخت و ساز" میدهند، و سایه میزنند. باید دانست که، پیش از شروع کار، درون اشیاء فلزی را از قیر انباشته میسازند، تا جدار آنها در برابر ضربه‌های چکش و فشار قلم تاب بیاورد و کج نشود. پس از پایان قلمزنی، قیر را بر آتش آب میکنند و از فلز جدا میسازند؛ شیء را در کوره حرارت میدهند، و سپس با پارچه‌ی زبری صیقل میدهند. گاهی مخلوطی از روغن بزرک و دوده را با پنبه بر اشیاء قلمزده میمالند، و سپس با پارچه‌ی تمیزی آن را پاک میکنند. رنگ سیاه دوده در خلل و فرج قلمزنی باقی میماند، و طرح را نمایانتر میسازد. این کار "قلمزنی سیاهقلم" نامیده میشود.

قلمکار (qalamkār)، پارچه‌ی نخی یا ابریشمی که با رنگ بر آن نقشهائی انداخته باشند. در روزگاری که جامه‌های بزرگان و توانگران از زری بافته میشد، مردمان میانه‌حال شهرها نیز به پوشیدن

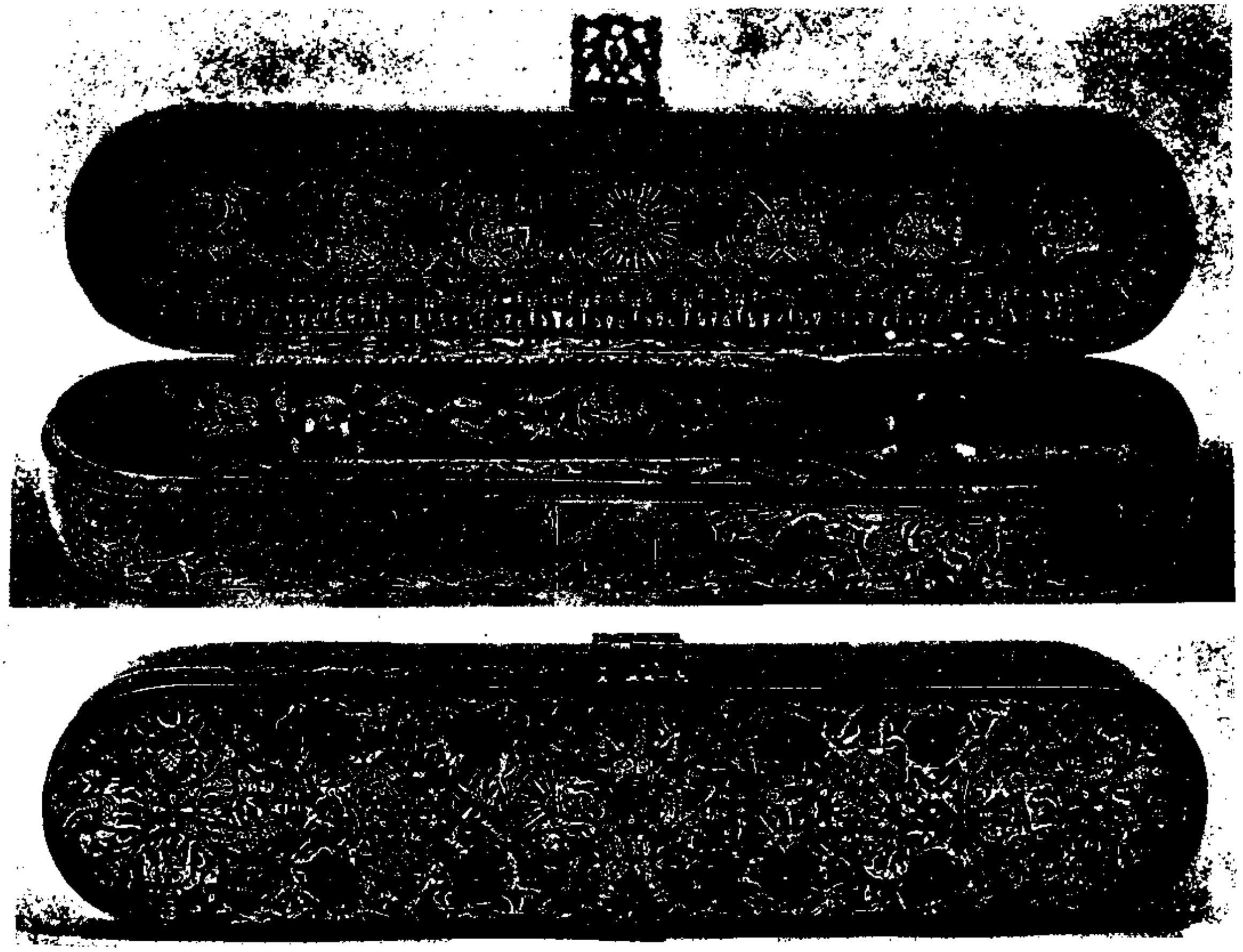

جامه‌های فاخر راغب بودند، امـا توانـائی خریدن جامه‌های زربفت نداشتند. به چاره‌جوئی این نیاز، نقاشان بر پارچه‌ها یا جامه‌های ساده نقاشی کردند، و میانه‌حالان خوشپوشی که دستشان بـه پـارچه‌های زربفت نمیرسید، ناچار ازین چاره استقبال کردند. بدین‌گونه، احتیاج مـردم عادی سبب پیدایش هنر قلمکارسازی شد، و چون بازار آن متـزایداً رونق بیشتر میگـرفت، نقـاشان بـه جستجوی شیوه‌هـای تازه‌تر و رنگهای معدنی و گیـاهی بهتر برآمدند، و حدود قلمکارسازی را توسعه دادند، و به ساختن پرده‌هـا و قطعه‌های قلمکـار نیز پرداختند. کار به جائی رسید که نقاشی با دست دیگـر کفاف تقاضای روزافزون مـردم را نمیداد. پس، نقـاشان، بـرای افزایش تولید، به یاری منبتکاران، مُهرهای چوبی ابداع کردند، که آن را "قالب" مینامیدند. قالب را به رنگ میآغشتند، و نقشی را کـه پرداختن آن با دست وقت بسیار میگرفت، به یک ضربه بر پارچه می‌انداختند (شیوه‌ی صنعت چیتسازی نیز بر همین منوال است). این شیوه در زمان صفویه به اوج خود رسید، نقشهـای "چهاررنگ" میساختند، و مـانند گراوورسازی، برای ثبت هر رنگی قـالبی بـه کار میبردند. اما، ساختن قلمکارهای دستی هنوز معمول بود. طرحهای صحیحی کـه، بر اساس استیل ایرانی و مینیاتـور ایـرانی (← مینیاتورسازی)، بـه دست طراحان بزرگ آن زمان پرداخته میشد ارج قطعه‌های قلمکار را بیشتر کرد؛ و قلمکارهای ابریشم در عـداد اشیائی درآمد کـه کاخهـای شاهی و عمارات اشرافی را زینت میـداد. در زمان قاجاریه، همراه با انحطاط استیل ایرانی، قلمکارهای دستی از رواج افتاد، و بتدریج "قالبزنی" یگـانه شیوه‌ی قلمکـار‌سازی شد. امروزه در اصفهان، این شیوه، به شکلی پستتر، همچنان معمول است، قلمکارهای آنجا، که طرحهای معروف به "بوته‌جقه‌ای" و تصاویر کودکانه‌ی انسان و جانـوران و آثار باستانـی و "مجلس"هـای عاشقانه و مذهبی بر آنها نقش شده فراوان به فروش میرسد، و به خارج کشور هم صادر میشود. از خصایص قلمکارهای ایـن دوران یکـی آن است که هـم در روستاهـا خواستار فراوان دارد، هـم در و دیـوار قهوه‌خانه‌ها را زینت میبخشد، و هـم بانوان متجدد و "مدشناس" از آن دامـن میسازند. سبب مرکزیت اصفهان در کـار قلمکارسازی، عـلاوه بـر استعداد طبیعی هنرمنـدان آن شهر، آب زاینـده‌رود است. آب این رود، ظاهراً به سبب مواد شیمیائی خاصی کـه در خود دارد، رنگهای قلمکار را ثابت میکند (آبهای دیگر، به سبب نداشتن این مواد، رنگ آن را میـزدایند). از اینجاست که پارچه‌های قلمکـار را، بعد از قالبزنی، در کنار زاینده‌رود میگسترند، و مدت یک هفتـه، پیاپی بر آن آب میپاشنـد، و سپس به بازار میبرند.

قلمه: ← قلمه زدن.

قلمه زدن[1]، از طرق آسان و کم‌خرج تکثیر گیاهان. برای این منظور قسمتی از ساقه یـا برگ یا ریشه‌ی نبات (این قسمت **قلمه** نام دارد) را از بوته‌ی اصلی جدا میکنند و آن را بلافـاصله در خـاک مرطوب مناسب قرار میدهند تا در انتهای آن ریشه‌ی فرعی پدید آید و گیاه مستقلی پیدایش یابد. تکثیر همه‌ی رستنیهـا به وسیلـه‌ی قـلمه زدن ممکـن نیست. از گیاهانی که بدین وسیله تکثیر میشوند درخت بید، درخت تبریزی، مو، و شمعدانی است.

قلندر: ← قلندریه.

قلندرآباد (qalandarābād)، ده (جم ۲٬۳۶۸ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش فریمان، شهرسـتان مشهـد، استـان نهم (خراسان)، ۱۵کیلومتری جنوب‌غربی فریمان.

قلندریه (qalandariyye)، جمـاعتی از متصوفـه‌ی اهـل مـلامت (← ملامتیه) که در قـرن ۷م هق در خراسان و شام و بعضی بلاد دیگر شهرت و معروفیت داشته‌اند، هرچنـد که سابقه‌ی آنها از آن قرن نیز فراتر میرود. قلندریه غالبـاً موی ریش و سبلت و سر و ابرو را میتراشیده‌اند، و دلقی از پشم بر تـن میپوشیده‌اند. از رؤسای مشهور این طریقه در اواخر قرن ۶م هق شیخ جمال‌الدین ساوجی است، کـه در دمیـاط زاویه‌ای داشته است. طـریقه‌ی قلندریه در خراسان به وسیله‌ی قطب‌الدین حیدر انتشار یافت.

ریشه و اشتقـاق لفظ قلندر معلـوم نیست، و در باره‌ی آن احتمالات بسیار داده‌اند. سابقه‌ی استعمال لفظ قلندر قدیمتر از شهرت فرقه‌ی مخصوص قلندریه است، از اوایل قرن ۵م هق در شعر فـارسی به کار رفته است. بعضی از صوفیه و شعرا به نـام و عنوان قلندر مشهور بوده‌اند، و در شعر و ادب فارسی لفظ قلندر مکرر آمـده است. از جمله، در دوبیتیهای منسوب به بابا طاهـر این لفظ آمـده، و در اشعـار گویندگان قرن ۶م هق، مانند امیـر معزی، از "راه قلندران زدن" و "قلندری" سخن بسیار آمـده است. آنچه مسلم است و شواهد مکرر نشان میدهد کلمه‌ی قلندر در آغاز به معنی مکان و جای این فرقه بوده و افراد را قلندری میگفته‌اند نه قلندر. از قرن ۶م هق به بعد کلمه‌ی قلندر به معنی شخص به کار رفته است. رساله‌ای به نام قلندرنامه نیز به خواجه عبدالله انصاری منسوب است.

قلون (qolun)، در شاهنامه. **۱-** پهلـوان تورانـی. رستم، هنگـامی کـه به آوردن کیقباد از البرز کوه میرفت، با طلایه‌ی لشکریان افراسیاب رو به رو شد و بسیاری از آنان را کشت. چون خبر به افراسیاب رسید، و دانست که رستم به آوردن کیقباد میرود، قلون را با گروهـی نامزد کرد که راه بر کیقباد و رستم بگیرند. وقتی کـه کیقباد و رستم به سپاهیان قلون رسیدند، کیقباد خواست که به جنگ در آید، اما رستم او را از جنگ باز داشت، و یکتنه بر قلون و سواران او زد، و پس از کشتن بسیاری از آنان، به قلون رسید و چنان نیزه بر او راند که از پشتش به در آمد، و نیزه را بر زمین فرو کرد، چنانکه همه‌ی لشکریـان قلون را بـر نیزه دیدند. سواران تورانی کـه چنین دیدند بـه توران گـریختند. **۲-** مردی تورانـی و بینوا، خویش مقاتوره، و کشنده‌ی بهرام چوبین، به اغوای خراد برزین، به بهانه‌ی گفتن پیغامی سرّی به گوش بهرام از جـانب دختر خاقان چین، که همسر بهرام بود، کاردی به پهلوی او فرو برد و او را کشت.

قلوه‌سنگ[2] (qolve.sang)، سنگی گـرد و صاف، بزرگتر از ریگ و کوچکتر از گرداله.

قله[3] (qolle)، رأس کـوه یـا تپه. معمولا بـه علت فرسایش سنگهای مجاور که از سنگهای قله مقاومت کمتری دارند، و گاه نیز به سبب چین یـا گسله یا به علت آتشفشانی، تشکیل میشود.

قلهک: ← قلهک و زرگنده.

قلهک و زرگنـده (qolhak, zargande)، دو آبادی متصل به هم (جم ۱۶٬۷۹۲ نسـ ۱۳۳۵ هش)، جزء شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، در طرفین جاده‌ی قدیم تهران به تجریش. زرگنده در ج تجریش، و محل تابستانی سفارتهـای ترکیه و تجشـ است. محمد علی میرزا، در ۱۳۲۶ هق، بـر اثر شکستی که از مشروطه‌خواهان خورد، به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد و دریای نور را با خود به آنجا برد. در سنـ ۱۳۴۵ هش قلهک و زرگنـده ظاهراً جزء کویهای شهری به حساب آمده و جمعیت آن دو ذکر نشده است.

قلی یا قولی (هر دو qoli)، کلمه‌ی ترکی، به معنی غلام، که در آخر بعضی از اعلام میآید ("حسینقلی"، "الله قلی" و غیره).

قلیا[4] (qalyā) یا **قلیائی** یا **نمک قلیا** (namake). **۱-** در شیمی، نـام ئیدروکسید بسیار یونیده‌ی (← باز) فلـزات محلول در آب، مخصوصاً ئیدروکسیـد سودیوم و پوتاسیوم. قلیاها دارای خواص بازی هستند، و به علت خاصیت سوزانندگی، آنهـا را قلیاهـای سوزآور مینامنـد. بازهای قلیائی در صابونسازی و کاغذسازی به کـار میـروند. عناصر گروه I جدول تناوب (مانند لیتیوم، سودیوم، پوتـاسیوم، سزیوم، و روبیدیوم) را **فلزات قلیائی**، و عناصر گروه II جدول تناوب (مانند کلسیوم، باریوم، سترونسیوم، و منیزیوم) را **فلزات قلیائی خاکی** نـامند، زیرا اکسیدهـای آنهـا مـانند قلیاهـا عمل میکنند. ← پوتاس؛ سود؛ شخار. **۲- قلیاب**[5] یا **قلیاب**، کربونات سودیوم ناخالص که از خاکستر گیاه اشنان به دست میآید، و بیشتر در صابونسازی مصرف میشده است.

قلیائی: ← قلیا یا قلیائی.

قلیاب: ← قلیا یا قلیائی.

قلیان یـا **غلیان** (هر دو qalyān)، وسیله‌ای برای دود کشیدن (← توتون) در بعضی از ممالک مشرق‌زمین، کـه در آن، دود قبل از اینکه وارد دهـان



شود، از آب محتوی در ظرفی به نام کوزه‌ی قلیان میگذرد. از زمـان شاه عبـاس I صفوی در ایـران

(۱)cutting (۲)cobblestone (۳)peak (۴)alcali (۵)barilla

معمول شد، و بعضی اختراعش را به ایرانیان نسبت داده‌اند. قطعات آن عبارت است از سرقلیان، که تنباکوی تمدار را در آن قرار داده زغال افروخته روی آن میگذارند؛ میانه، که سرقلیان روی آن قرار میگیرد؛ میلاب، که در انتهای دیگر میانه قرار میگیرد، و انتهای دیگرش در کوزه‌ی قلیان در آب است؛ کوزه‌ی قلیان، که ممکن است بلوری، فلزی، یا از کدوی مخصوصی (کدوی قلیانی) باشد، و محتوی آب است؛ و نی یا نی‌پیچ (ney.pic)، که یک انتهایش در میانه قرار میگیرد، و انتهای دیگرش را در دهان میگذارند. در زبانهای مغرب‌زمین قلیان را نارگیله[1] (به مناسبت اینکه کوزه‌ی آن گاه از نارگیل ساخته میشد)، و در زبان عربی نارجیله میگویند.

قلیس، کلیسای جامع: ← صنعاء.

قلیه‌ی کدو (qalyeye kadu)، از غذاهای ایرانی، که اجزای اصلی آن کدوی حلوائی، گوشت، عدس، و ادویه است. اغلب به آن کشک میزنند، و رویش نعناع‌داغ میدهند.

ق‌م، علامت اختصاری "قبل از میلاد مسیح" در این کتاب.

قم (qom)، شهر (جه ۱۳۴°۲۹۲ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)؛ در فاصله‌ی ۱۴۷کیلومتری جج‌غ تهران. آستانه‌ی حضرت معصومه در این شهر واقع است، و به همین سبب، قم از مراکز مهم تشیع است، و دومین شهر زیارتی ایران و از زیارتگاههای مهم شیعیان است. از مراکز انشعاب خطوط ارتباطی است، و تهران را به شهرهای اراک، اصفهان، و کاشان متصل میکند؛ راه آهن سرتاسری از اینجا میگذرد، و خط فرعی آن به کاشان نیز از همین جا منشعب میشود. قم در حاشیه‌ی دشت کویر واقع شده و هوایش گرم است، و از قدیم به داشتن سردابها و آب انبارها معروف بوده است. رود قم یا قمرود (← قره‌چای) از داخل شهر میگذرد. از محصولاتش غلات و میوه (مخصوصاً خربزه، انار، و انجیر) است. شیشه‌گری و سفالسازی آن از قدیم شهرت داشته، و امروز کارخانه‌ی نخریسی هم دارد. صابونسازی آن نیز سابقه دارد. سوهان قم معروف است. از لحاظ آثار تاریخی نیز غنی است. علاوه بر آستانه‌ی حضرت معصومه (که در اقتصاد قم بسیار دخیل است)، گنبدها و مساجد و امامزاده‌های چندی در داخل و اطراف شهر وجود دارد. نیز ← علی ابن جعفر، بقعه‌ی؛ مسجد جمعه. از سلاطین ایران، شاه صفی، شاه عباس II، شاه سلیمان، شاه سلطان حسین صفوی، و فتحعلی شاه قاجار در قم در بقعه‌ی حضرت معصومه مدفونند.

تاریخ

اگرچه شهرت قم از دوره‌ی بعد از اسلام است، تقریباً قطعی است که این شهر از پیش از اسلام سابقه دارد. در روایات بنای آن را به طهمورث نسبت داده‌اند. ابوموسی اشعری در ۲۳ هق آن را فتح کرد. در خلافت مأمون، مردم به سرکردگی یحیی ابن عمران (yahya 'bne emrān) از دادن خراج امتناع کردند. خلیفه علی ابن هشام را با لشکر بدانجا فرستاد (۲۱۰ هق)، و وی باروی شهر را ویران کرد، و مال بسیاری از مردم آن گرفت. بار دیگر، در زمان معتز، مردم سر به شورش برداشتند، و خلیفه موسی ابن بغا (musa 'bne boqā)، حاکم عراق عجم، را به سرکوبی آنان فرستاد، و وی باروی شهر را، که مجدداً ساخته شده بود، ویران کرد (۲۵۴ هق)؛ بیشتر ساکنین به قتل رسیدند، و بزرگان را به گروگان بردند. بر طبق روایات، حضرت فاطمه، دختر امام موسی کاظم، در ۲۰۱ هق که برای دیدن برادرش امام رضا عازم خراسان بود، بیمار شد، و درگذشت، و در محلی که اکنون به آستانه‌ی حضرت معصومه معروف است مدفون شد. به سبب تعدیات خلفای عباسی به آل علی، اینان از دیرباز به قم میآمدند، و بدین گونه، این شهر مرکز شیعیان شد. در زمان اصطخری (قرن ۴م هق)، مردم قم همه مذهب شیعه داشته‌اند.

قم در فتنه‌های مغول و تیمور آسیبهای سخت دید. در زمان صفویه رو به آبادی گذاشت (چند تن از شاهان صفوی در این شهر مدفونند). در حمله‌ی افاغنه نیز بار دیگر ویران شد، اما دوباره سر بر داشت، و در عهد قاجاریه رونق گرفت. در اوایل عصر پهلوی، با انتقال قبرستان به خارج شهر و احداث باغ ملی و میدان و چند خیابان، بر زیبائی شهر افزوده شد.

قم از حوزه‌های علمی شیعه است، و علما و محدثین نامی از آنجا برخاسته‌اند. در زمان قاجاریه چند مدرسه‌ی تازه در قم ساخته شد. در ۱۳۴۰ هق، حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم رفت، و با ورود علمای دیگر حوزه‌ی علمی و روحانی کنونی قم تأسیس شد.

قم (qom)، شهرستان (جه ۱۷۹°۸۶۲ سش ۱۳۴۵ هش)، استان مرکزی (تهران)؛ مرکزش شهر قم. فعلا مشتمل بر دو بخش حومه و کهک است، و از ل به شهرستانهای تهران و شهر ری، از لغ به ساوه، از غ به تفرش، از جغ به اراک، از چ به محلات، از جش به کاشان، و از ش به کویر محدود میشود. در طرف شرق آن ← دریاچه‌ی قم قرار دارد. قسمت غربی آن کوهستانی و حاصلخیز است؛ قسمت شرقی، به جهت مجاورت با کویر، خشک و کمآب و بیحاصل است. رودهای مهم آن یکی قره‌چای و دیگری رود قم یا قمرود (← قره‌چای) است. از محصولات کشاورزی آن غلات و میوه را میتوان نام برد. منابع معدنی آن مشتمل بر کائولن، آهن، و سرب است، و نفت و گازش قابل ملاحظه میباشد (← سراجه). راه آهن سرتاسری از این شهرستان و از شهر قم میگذرد.

شهرستان قم بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش جزء استان دوم بود؛ بعد جزء استان اول شد. در آذر ۱۳۲۵ هش بخش محلات از آن منتزع گردید. در مهر ۱۳۲۶ هش شهرستان قم از استان اول نیز منتزع و جزء استان مرکزی شد.

قم، تاریخ: ← تاریخ قم.

قم، دریاچه‌ی، دریاچه‌ای (و در حقیقت، دو دریاچه) در ش شهرستان قم، کنار کویر بزرگ مرکزی ایران، که به دریاچه‌ی حوض سلطان (hŏze sol-tān) نیز معروف است. حوضه‌ای که این دریاچه‌ها در آن قرار دارد (حوضه‌ی قم) در ح ۸۰کیلومتری جج تهران واقع است. در این حوضه سه دریاچه وجود دارد: کویر مسیله (masile) یا دریای نمک، و دو دریاچه‌ی کوچکتر (دریاچه‌های قم) در لغ آن. آب همه‌ی این دریاچه‌ها از رواناب‌های البرز از ل یا از کوههای غربی فراهم میشود. دو دریاچه‌ی کوچک با باریکه‌ای از خشکی از یکدیگر جدا شده‌اند، که از میان آن راهی از قم به ویرانه‌های آبادی حوض سلطان عبور میکند، ولی گاه دریاچه‌ی شرقی پر میشود و به دریاچه‌ی غربی میریزد، و به همین جهت، راه ماشین‌رو تهران به قم ناگزیر جانب غربی کویر را دور میزند. آبهای قره‌چای و رودشور به کویر مسیله میریزند، و وضع این کویر و کویر مرکزی از سالی به سالی و از فصلی به فصلی تغییر پیدا میکند.

حوضه‌ی قم از جغ به تپه‌های پستی نزدیک راه قم به کاشان و از لش به تپه‌های کوچکتری (از جمله سیاه‌کوه و دوازده امام) محدود است. از طرف ش، به وسیله‌ی تنگه‌ی سفیداب (به ارتفاع ح ۱۲۰ متر نسبت به مسیله) از کویر بزرگ جدا میشود. از طرف لغ بازتر است، و قسمت غربی حوضه، در مقایسه با قسمتهای دیگر، بهتر آبیاری میشود.

در کناره‌های دریاچه‌های سه‌گانه اندک رویش گیاهی پراکنده دیده میشود، و در ج مسیله، نزدیک مرنجاب (marenjāb)، کمربندی از تلماسه‌ها به ارتفاع ح ۳۰ متر و طول ح ۱۶ کم وجود دارد، که رویش متفرق رستنیها آنها را بر جای خود نگاه داشته است. پهنه‌ای که در این حوضه با کویرها و دریاچه‌ها پوشیده شده ح ۳°۳۰۰ کمم وسعت دارد. رواناب‌هائی که آنها را آبیاری میکند از سرزمینهای هموار آبرفتی میگذرد که از بوته‌های پراکنده پوشیده شده، و این رواناب‌ها، در نزدیکی کویر، دلتاوار به شاخه‌هائی تقسیم میشوند.

در باب دریاچه‌ی قم، نوشته‌اند که آن تا چند سال قبل از سفر سال ۱۳۰۶ هق ناصرالدین شاه به زیارت حضرت معصومه در قم وجود نداشت. آقا ابراهیم امین‌السلطان (فت ۱۳۰۰ هق)، وزیر و مرد متنفذ عهد ناصری، دهات بسیار کنار جاده‌ی قم داشت، ولی از این جاده چندان عبور و مرور نمیشد، و بیشتر قافله‌ها راه کوتاهتری را که از میان دریاچه‌ی کنونی میگذشت اختیار میکردند. امین‌السلطان برای آبادی املاک و دهات خود دستور داد تا مسیر رودخانه‌ی شور را منحرف کردند، و به دشتی که محل عبور و مرور قوافل بود سر دادند، و بدین گونه به مقصود نایل آمد.

قم، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

قم، موزه‌ی (muzeye qom)، از متعلقات ← آستانه‌ی حضرت معصومه، در قم؛ تأسیس ۱۳۱۴ هش. دارای فرشهای نفیس ابریشمی عهد صفویه، کاشیها، ظروف دوره‌ی اسلامی، اسلحه، و اشیاء زرین عهد قاجاریه است.

قما: ← خانم.

قماج یا **قماچ** (qomāj, -āc)، معروف به **امیر اسفهسالار** (amir esfahsālār)، فت ۵۴۸ هق، از امرای دولت سلاجقه در عهد سلطان سنجر سلجوقی. وی در ح ۴۹۰ هق، به امر برکیارق، در خدمت سنجر به خراسان رفت، و همواره در درگاه سنجر مصدر خدمات بود. در جنگ قطوان (۵۳۶ هق) نیز در رکاب سنجر بود. مقارن آغاز عصیان طایفه‌ی غز، قماج امارت بلخ داشت، و سلطان سنجر، به درخواست خود او، که میخواست طایفه‌ی غز را گوشمالی دهد، شحنگی ولایت غز را بدو داد، و او مأمورین خود را در میان غزان فرستاده گوسفندانی

(۱)narg(h)ile(h)

را که آنها سالیانه به عنوان خراج به مطبخ سلطان میفرستادند مطالبه کرد. اما غزان از دادن خراج به مأمورین وی استنکاف کردند، و آن مأمورین را با اهانت تمام بازگردانیدند. امیر قماچ و پسرش ملک المشرق لشکر به دفع غز بردند، و هر دو در جنگ آن طایفه کشته شدند. قتل آنها باعث مزید خشم سنجر و حمله به آن طایفه شد، که عاقبت منتهی به شکست و اسارت سنجر گشت. در باره‌ی قتل امیر قماچ، قولی دیگر آن است که وی، با پسرش، در نواحی منزل غزان شکار میکردند، و ایشان، چون پدر و پسر را با هم دیدند، هر دو را در میان گرفتند و بکشتند. نیز ← زنگی ابن علی شیبانی.

قماچ، از امرای سلاجقه، ← قماچ.

قمار[1] (qomār, qemār)، شرکت در بازیهائی که بردن و باختن آنها تابع تصادف یا مهارت است به قصد تحصیل پول یا چیز بهاداری دیگر. قرآن قمار و شراب را در کنار یکدیگر از کارهای شیطانی دانسته و پرهیز از آنها را واجب کرده است (مائده ۹۲)؛ ولی گروبندی در اسبدوانی و مسابقه‌ی تیر-اندازی از این قاعده مستثنی است. تاسیت، مورخ رومی، نوشته است که قماربازی در میان قبایل ژرمن بسیار رایج بود، و حتی بعضی در قمار بر سر جان خود شرطبندی میکردند. قوانین کشورهای مختلف در جلوگیری از قمار و اینکه چه نوع بازیها عنوان قمار ممنوع دارد، متفاوت است. زمانی بیمه کردن کالاهای حمل‌شده با کشتی نیز عنوان قمار داشت. در بعضی از کشورهای اروپائی دایر کردن کازینو مجاز است، و دولتها سهمی از درآمد آن را میگیرند. لاتار یا لاتاری نوعی از شرطبندی است که برای آن بلیت میفروشند و با بیرون آوردن اعدادی از جعبه یا گوی گردنده‌ای شماره یا شماره‌های برنده را تعیین میکنند.

به موجب قانون مدنی ایران قمار و گروبندی باطل است، و دعاوی راجع به آن مسموع نخواهد بود؛ و، به موجب ماده‌ی ۲۴۳ قانون مجازات عمومی، برای کسانی که علناً مرتکب قمار شوند مجازات تعیین شده است.

قمبوان (qambovān)، ده (جم ۱٬۷۹۰ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۵کیلومتری ل.غ شهرضا.

قمچقای (qamceqāy)، رودی در ایران غربی؛ از ریزابه‌های غربی مسیر وسطای قزل‌اوزن. در دهستان سیاه منصور از شهرستان بیجار سرچشمه گرفته وارد دهستان کرانی میشود، و در این دهستان، پس از پیوستن به رود گوه (کوه) زن، به قزل‌اوزن میریزد. مساحت حوضه‌ی زهکشی آن ۱٬۹۰۰ کمم است، و بیش از ۹۰ آبادی را مشروب میکند.

قمحدوه: ← سر.

قمحی[2] (qamhi, qemhi)، نام چند دانشمند و عالم صرف و نحو زبان عبری از خاندانی یهودی در اسپانیا و فرانسه. **یوسف ابن اسحاق قمحی،** ۱۱۰۵؟-۷۰ که، علاوه بر نوشتن تفسیری بر کتاب مقدس، در حروف صدادار صاحب تألیف است. پسرش، **موسی قمحی،** فت ۱۱۹۰، کتاب عبری راههای معرفت را نوشت، که متنی است دستوری و سرشار از اطلاعات زبانشناختی. پسر دیگر یوسف، **داود قمحی** ۱۱۶۰؟-۱۲۳۵؟، کتاب کمال را نوشت، که سالها مهمترین کتاب دستور زبان عبری بود. از آثار دیگر وی کتاب ریشه‌ها و قلم کاتب است، که اولی لغتنامه‌ی کتاب مقدس و دومی کتابی در باره‌ی سجاوندی است. شروح فاضلانه و روشن وی بر عهة در چاپهای استانده‌ی کتاب مقدس یهودیان گنجانده میشد. مترجمین مسیحی کتاب مقدس از ترجمه‌های لاتینی تفسیرهای او بسیار متأثر بودند.

قمر[3] (qamar)، در نجوم، جرم آسمانی کوچکتر از سیاره که بر گرد آن میگردد، و درخشندگی آن تنها از نوری است که منعکس میکند. همه‌ی سیارات، بجز عطارد و زهره و پلوتون، یک یا چند قمر شناخته‌شده دارند که بر مداری تقریباً مستدیر و، به استثنای معدودی، از مغرب به مشرق می-گردند. ماه تنها قمر زمین است، و بزرگی آن نسبت به زمین از بزرگی سایر اقمار نسبت به سیارات آنها بیشتر است.

قمر، سوره‌ی، سوره‌ی ۵۴م قرآن، مکی، ۵۵ آیه، در یادآوری از کافران و منکران گذشته، مانند اقوام نوح، عاد، ثمود، لوط، و فرعون، که به سخنان پیغمبران گوش ندادند، و به عذاب خدا گرفتار شدند، و فردا به آتش خواهند رفت.

قمر، کوه یا جبل القمر: ← روونزوری.

قمرالبطحاء: ← عبد مناف.

قمرالسلطنه (qamaro's.saltane)، شهرت **ماه تابان** (māhe tābān)، فت ۱۳۰۸ هق، شاهزاده-خانم قاجار، دختر فتحعلی شاه قاجار و همسر میرزا حسین خان سپهسالار. زنی فاضله بود، و زبانهای فرانسه و ترکی اسلامبولی را میدانست. موقوفات زیادی برای مخارج تحصیل عده‌ای از طلاب در نجف و روشنائی بقاع متبرکه وقف کرد. در شاعری نیز دست داشت، و نمونه‌هائی از شعرش باقی است.

قمرالملوک وزیری (qamaro'l.moluke vazi-ri)، فت ۱۳۳۸ هش، مشهورترین و محبوبترین خواننده‌ی ایرانی در قرن اخیر، مه کاشان. کار خوانندگی را از خواندن در مجالس روضه‌خوانی زنانه آغاز کرد. بانوئی خیّر بود، و اواخر عمر را در تنگدستی گذرانید.

قمر مصنوعی، هر شیء ساخته‌شده‌ی به دست انسان که با موشک پیشرانده شود و در مداری قرار گیرد که بر آن، تحت تأثیر اثر گرانشی یک جرم آسمانی-از قبیل خورشید، زمین، یک سیاره‌ی دیگر-حرکت کند.

نیروهایی که در این حرکت مداری اختلالاتی پدید میآورند، از قبیل نیروهای حاصل به وسیله‌ی یک جسم سوم یا به وسیله‌ی برآمدگی استوائی زمین، یا تأثیرات آئرودینامیک و غیره، گرچه در عمل لزوماً ناچیز نیستند، عمدةً در این بحث نادیده گرفته میشوند.

برای اصطلاحاتی که در این مقاله به کار رفته ← فضاپیمائی.

I - اصل نظری پرتاب یک موشک به وسیله‌ی نیوتن، در توضیحی که برای حرکت مداری ماه داد، بیان شده است (۱۶۸۷)؛ بنا بر این اصل، اگر پرتابه‌ای در یک امتداد موازی با سطح زمین پرتاب شود، مسافتی که پرتابه میپیماید تا به زمین سقوط کند با افزایش نیروی پرتاب افزایش مییابد؛ تدریجاً که نیروی پرتاب زیاد میشود، این مسافت افزایش پیدا میکند تا عاقبت آن اندازه کافی می-شود که پرتابه را بالا نگاه دارد و مانع سقوط آن به زمین شود. در این حالت پرتابه آماده برای قرار گرفتن در مدار بر گرد زمین است، یعنی یک قمر مصنوعی است. یک نیروی پرتاب بیش از این مقدار موجب میشود که پرتابه از جاذبه‌ی گرانشی زمین بگریزد. چنین گریزی وقتی روی میدهد که شیئی سطح زمین را با سرعتی برابر اقلا ۱۱٫۱۴ کم در ثانیه ترک کند (این سرعت را سرعت گریز نامند).

II - پرتاب. اصل پرتاب قمرهای مصنوعی به وسیله‌ی موشک در سال ۱۹۰۳ به توسط ک. ا. تسیولکووسکی (← فضاپیمائی) بیان شد، اما وسایل فنی لازم برای انجام دادن این کار تا اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰-۱۹۶۰ فراهم نشد. برای آنکه یک قمر مصنوعی در مدار قرار گیرد، نخست باید به ارتفاع لازم بالا فرستاده شود؛ سپس باید سرعت لازم برای به دست آوردن حرکت مداری به آن داده شود (تقریباً ۸ کم در ثانیه برای قمری که در چند صد کیلومتری زمین بر مدار قرار میگیرد). این دو عمل نمیتوانند توأماً به وسیله‌ی یک تکانه-مثلا با پرتاب از دهانه‌ی یک توپ قوی-انجام گیرند، زیرا در این گونه سرعتهای زیاد، اصطکاک طبقات چگال زیرین جوّ موجب میشود که قمر زاید بر حد گرم شود و پیش از آنکه در ارتفاع مداری قرار گیرد شدیداً آسیب ببیند. بنا بر این، دستگاه پیشران باید شامل موشکهائی باشد که بتوانند بتدریج بر سرعت قمر بیفزایند، و در نتیجه پرواز در طبقات پایین جو را بیخطر سازند. موشکهای پیشران شامل چند واحد مجزا، یا طبقه (به همین جهت آنها را موشک چندطبقه، و به غلط، چند مرحله نامیده‌اند) هستند که به طور خودکار یکی پس از دیگری روشن میشود، یعنی وقتی که موشک طبقه‌ی اول روشن شد و سوخت آن به پایان رسید، موشک طبقه‌ی دوم روشن میشود، و بعد موشک طبقه‌ی سوم، و غیره. به طور کلی، دو طبقه‌ی اول برای رسانیدن قمر به ارتفاع لازم است، و طبقات بعدی امتداد صحیح و پیشرانه‌ی لازم برای سرعت مداری را به قمر میدهند.

III - مدارها. مدارهای قمرهای مصنوعی تابع ← قوانین حرکت نیوتن هستند، بالاخص، سطح مدار لزوماً شامل مرکز زمین است، و در نتیجه میل مدار نسبت به استوا حد اقل برابر است با عرض جغرافیائی محل پرتاب. مدار اساساً بیضی است که خروج از مرکز آن، بنا بر شرایط پرتاب، کمابیش تغییر میکند. امتداد مدار در فضا عملا ثابت است، ولی به علت دوران زمین، مدار ظاهری قمر از دیدگاههای زمینی یک حرکت دائمی به سوی مغرب دارد. اگر پیشرانه‌ی نهائی موشک پرتاب در امتدادی موازی با سطح سیاره (زمین) انجام گیرد، نقطه‌ای که در آن قمر از آخرین طبقه‌ی موشک جدا میشود نقطه‌ی حضیض مدار خواهد شد. اگر پیشرانه‌ی نهائی تحت هر زاویه‌ی دیگر انجام گیرد، حضیض از نقطه‌ی پرتاب قمر به زمین نزدیکتر است، و در این حالت مسیر قمر از نواحی چگالتر

(۱)gambling (۲)Kimhi; Kimchi (۳)satellite

جو خواهد گذشت، و در حد نهائی به زمین اصابت میکند؛ به همین جهت ارجح است که از وقوع این حالت جلوگیری شود.

طول عمر قمر، یعنی مدت زمان میان پرتاب قمر از سوشک طبقه‌ی آخر و نابودی آن، عمدةً بستگی دارد به فاصله‌ی قمر از زمین در نقطه‌ی حضیض آن. اگر این فاصله کمتر از ۱۷۷ کم باشد، طول عمر قمر هرگز از ۲ هفته تجاوز نمیکند. تصادم با مولکولهای هوا بتدریج از بزرگی مدار میکاهد، سرعت قمر افزایش مییابد، و موجب میشود که قمر مارپیچوار در نواحی چگالتر جو داخل شود، و بر اثر گرم‌شدن عاقبت از میان برود. در قمرهائی که فاصله‌ی حضیضی آنها از ح ۴۶۰ کم تجاوز میکند، طول عمر ممکن است به چند صد سال برسد.

۱۷- مشاهده‌ی قمر مصنوعی. رصد قمر به توسط اسبابهای بصری به علت کوچکی آن و نیز به این جهت که در قسمت اعظم شب سایه‌ی زمین قمر را میپوشاند (← گرفت) محدود است. تنها در مدتهای کوتاه بعد از غروب و پیش از طلوع آفتاب میتوان قمرهای مصنوعی را دید؛ برای دیدن قمر در این زمانها ممکن است از تلسکوپ یا از دوربین عکاسی استفاده کرد؛ روشهای رادیوئی نیز معمول است.

۱۷- اطلاعاتی که از سفرهای فضائی به وسیله‌ی قمرهای مصنوعی به دست آمده، و آنچه در مرحله‌ی طرح است، موارد استعمال پردامنه‌ای در بر دارد. در زمینسنجی، اطلاعات دقیق در باره‌ی شکل و اندازه‌ی زمین از روی مشخصات مدار وانگارد I به دست آمده است. داده‌های بااهمیتی در باره‌ی وضع هوا از سفر تیروس ۱، و نیز اطلاعاتی در باره‌ی وزن مخصوص خرده‌شهابسنگها به وسیله‌ی وانگارد I و پیشگام I به دست آمده است. ح ۷۰ در صد پشت ماه (نسبت به زمین) به وسیله‌ی لونیک I عکس‌برداری شده است. از همه‌ی اینها مهمتر کشف و مطالعه‌ی تشعشع وان الن (← کمربندهای وان الن) است. از موارد استعمال تجارتی میتوان پرتاب قمر تلویزیونی ⇐ تلستار را بر شمرد.

قمرود (qomrud)، دهستان (جه ۸°۲۴۳ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قم، استان مرکزی (تهران). مرکزش، ده **قمرود** (جه ۱°۰۱۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ل‌ش قم واقع است.

قمرود، رود ایران مرکزی، ← قره‌چای یا قره‌سو.

قمری[1] (qomri)، هر یک از کبوترهای وحشی بزرگ قدیم از نوع ستریتوپلیا (*Streptopelia*) یا (مترادف آن) تورتور (*Turtur*) یا انواع وابسته بدان، و بالاخص جنس ستریتوپلیا تورتور (*S. turtur*). قمری صدائی شکوه‌آمیز و حزن‌انگیز دارد. رنگش غالباً دارچینی است، و در دو طرف گردنش دو لکه با حاشیه‌ی سفید دیده میشود، و نوک پرهای دمش سفید است. فاخته (fāxte) از اقسام قمری است. نیز ← کوکو.

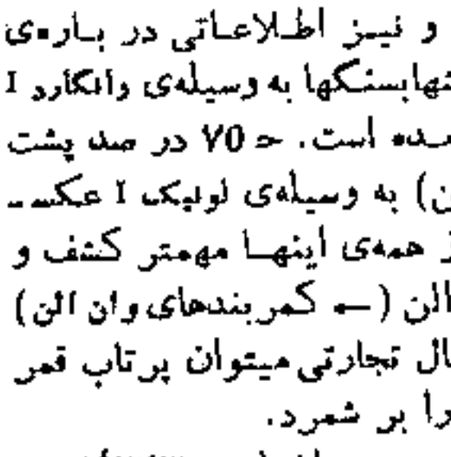

قمری، شهرت **ابومنصور حسن ابن نوح،** نه قرن ۴ هق، از اطبای عهد سامانی و از استادان ابوعلی سینا در طب. قمری در اوایل قرن ۴م هق در بخارا متولد شد. طبیب مخصوص منصور سامانی بود. کمی بعد از ۳۸۰ هق در گذشت. از آثارش کتاب غنی و منی (ketābo qenā va monā) و مقالات فی الطب است، که نسخه‌های خطی آنها موجود است.

قمری، حروف: ← شمسی، حروف.

قمری، سراج‌الدین (serājo'd.dine qomri)، شاعر ایرانی قرن ۶م و آغاز قرن ۷م هق. از مردم آمل و از شاگردان امام فخر رازی بود. از زندگانی او اطلاعات دقیقی در دست نیست، و در تذکره‌های قدیم، شخصیت او با شاعری دیگر به همین نام آمیخته، و بدین جهت، وی را از شاعران عهد سلطان ابوسعید بهادر خان نیز نوشته‌اند. از بعضی از شعرهای منسوب به او دانسته میشود که از سادات بوده است. در باب نسبت او به خوارزم و جرجان نیز بعضی تذکره‌ها سخن گفته‌اند.

قمری جرجانی (qamarie jorjāni)، نامش **ابوالقاسم زیاد** (ziād)، شاعر پارسی‌گوی قرن ۴م هق، معاصر و مداح قابوس ابن وشمگیر.

قمریشمسی[2] (qamari.šamsi)، مربوط به قمر و شمس هر دو. ← تقویم؛ تقویم یولیانی.

قمشه، شهر، ← شهرضا.

قمشه‌ای، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

قمشه‌ای، محمد رضا (qomše'i)، ف ۱۳۰۶ هق، مدرس فلسفه و عرفان اسلامی. نخست در اصفهان به تدریس کتب عرفانی مشغول بود، و سپس به تهران آمد، و فلسفه و عرفان تدریس میکرد. آثارش مشتمل است بر رساله‌ای در وحدت وجود و حواشی بر اسفار ملا صدرا و بر شرح قیصری بر فصوص الحکم.

قمصر (qamsar)، بخش (جه ۳۵°۳۹۴ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران). مرکزش، ده **قمصر** (جه ۳°۱۰۳ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۳۳کیلومتری ج کاشان واقع است. کوهستانی و خوش‌آب و هوا است. محصول عمده‌ی آن گل محمدی است، که از آن گلاب معروف قمصر تهیه میشود. نیز ← قمصر، سد.

قمصر، بند: ← قمصر، سد.

قمصر، سد یا بند قمصر، از سدهای قدیم ایران، در نزدیکی کاشان، بر رود قمصر (← کاشان، شهرستان). در عهد سلطنت (۴۶۵-۴۸۵ هق) جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی، همزمان با بنای قلعه‌ی جلالی و برای مشروب ساختن قلعه‌ی مذکور، از سنگ و ساروج ساخته شده است. فعلا به علت پر شدن از گل و لای و خرابی، بسیار کم مورد استفاده قرار میگیرد.

قمعه، قبیله‌ی عرب، ← ربیعه، شجره (ص ۱۰۷۴).

قم‌نامه: ← تاریخ قم.

قموده: ← قیروان.

قمونیه: ← قیروان.

قمه: ← خانم.

قمی (qomi)، شهرت **محمد طاهر ابن محمد حسین،** ف ۱۰۹۸ هق، عالم شیعی عصر صفوی و از متعصبان آن روزگار، که در میان عالمان متعصب آن عهد نیز به عنوان مردی سخت متعصب شهرت داشته، و با بسیاری از علمای روزگار خود بر سر مسائلی از قبیل وجوب یا عدم وجوب نماز جمعه یا عقیده به کفر صوفیه بحثهای بسیار داشته است. اصل وی از شیراز بود، در نجف پرورش یافت، و در قم سکونت گزید، و هم در این شهر در گذشت و مدفون شد. محمد طاهر قمی از علمای اخباری بوده، و در بسیاری از رسالات خود تصریح کرده است که پوشیدن خرقه، چله‌نشینی، عزلت از مردم، شنیدن آواز خوش، بر زبان آوردن دو لفظ "شریعت و طریقت"، عقیده به مکاشفات عرفانی ـ که صوفیه به آنها عقیده دارند ـ کفر است و بدعت، و هر کس که صاحب این چنین افعال و اقوالی را کافر نشمارد خود نیز کافر است. در کتب رجال، از برخورد او با عده‌ای از معاصرانش مانند محمد باقر مجلسی و فیض کاشانی داستانها نقل کرده‌اند. از تألیفات اوست اربعین، در فضایل علی ع و دیگر ائمه؛ تحفة الاخیار؛ و رساله‌ی الفوائد الدینیه، در رد حکما و صوفیه.

قمی (qomi) [میرزا ابوالقاسم ابن مولی محمد حسن جیلانی]، معروف به **میرزای قمی و فاضل قمی،** ۱۱۵۲-۱۲۳۱ یا ۳۳ هق، از علمای بسیار معروف اصول و فقه؛ مت جایلق. پدرش از مردم گیلان بود و در جایلق سکنی گزید. قمی در جوانی به خونسار رفت و نزد حسین خونساری به تحصیل فقه و اصول مشغول شد؛ و در همان شهر با خواهر استادش ازدواج کرد. پس از آن به عتبات رفت، و بعداً در شهر قم سکونت کترد. میرزای قمی در عصر خود شهرت فراوان یافته و از مراجع تقلید شیعه‌ی امامیه بوده است. تألیفات مهمی در فقه و اصول دارد که بعضی از آنها بسیار مشهورند، از جمله قوانین الاصول یا قوانین المحکمه، در علم اصول؛ غنائم الایام فی مسائل الحلال و الحرام، در فقه؛ و مرشد العوام، در فقه به فارسی؛ و جامع الشتات، در جواب سؤالات فقهی و اعتقادی و ادبی؛ و مناهج الاحکام، در فقه؛ وغیر آن.

قمی، حاج شیخ عباس، ف ۱۳۵۹ هق، از علما و محدثین شیعه در دوره‌ی معاصر؛ مت قم. در نجف تحصیل کرد. تألیفات بسیاری از وی به چاپ رسیده که قبول عام یافته. از مهمترین تألیفاتش سفینة البحار (خلاصه و فهرست‌گونه‌ای از بحار الانوار مجلسی)، منتهی الآمال، و الکنی و الالقاب (در شرح احوال رجال و علمای اسلامی)، و مفاتیح الجنان است.

قمیش[3] (qamiš) [ترکی، ≈ نی]، زبانه‌ی فلزی یا چوبی یا نیی در بعضی سازها، که چون هوا با فشار از آن بگذرد مرتعش میشود، و ستون هوای داخل لوله را مرتعش ساخته، بدین سبب، تولید صوت میکند (← لوله‌های صوتی؛ سازهای زبانه‌دار؛ سازهای بادی).

قمیشلو (qamišlu)، ده (جه ۱°۲۰۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۴۵کیلومتری ل‌غ شهرضا.

قمیشه، شهر، ← شهرضا.

قنا (qenā)، یکی از محافظه‌های (← محافظه) مصر (۱°۸۰۰ کمم؛ جه ۱°۳۵۰°۰۰۰)، مصر علیا (صعید مصر)، جمهوری متحد عرب؛ مرکزش شهر قنا. در این ناحیه، رود نیل به صورت قوس بزرگی است که گشادگی آن به طرف غ است. بیشتر شهرهای بزرگ آن، بر خلاف سایر استانهای مصر علیا، در ش نیل واقع است. زراعت نیشکر دارد. از شهرهای آن الاقصر، قفط، و مرکز استان یعنی **قنا** (جه ۳۴°۳۴۱) است. در ل شهر قنا رود نیل تغییر جهت

(۱)turtledove (۲)lunisolar (۳)reed; anche (فنس)

میدهد، و از ش به غ جریان مییابد. وادی قنا، که از وادیهای بزرگ صحرای شرقی مصر است، در قنا پایان میپذیرد.

قنات (qanāt)، جمعش قنوات (qanavāt)، مجرای زیرزمینی کم‌شیب که برای رساندن آب منابع تحت‌الارضی دامنه‌ی کوهستانها به زمینهای پست دور‌دست، برای تأمین آب مشروب یا آب مورد نیاز برای آبیاری، حفر میکنند. واحد قنات رشته است.

I ـ لفظ "قنات" و اهمیت قنات. لفظ قنات عربی و به معنی مجرای آب است، و احتمالا ماخوذ است از ریشه‌ی اکدی حنو (hanu) [= نی]. لفظ اصیل فارسی معادل آن کاریز (kāriz) است که بیشتر در مشرق ایران به کار میرود، و صورت قدیم آن کهریز (kahriz) بوده که معربش صهریج (sehrij) [= آب انبار] است.

قنات یا کاریز از ممیزات خاص ایران است، زیرا فلات ایران کم‌آب است، و از قدیم‌الایام آبیاری در آن به وسیله‌ی کانال ضرورت حیاتی داشته است. کانالهای روباز ـ به علت آنکه مقداری از آب آنها هرز میرود یا تبخیر میشود، یا بر اثر بارشهای سخت و سیلاب ویران میشوند ـ چندان مورد توجه نبوده‌اند؛ ولی قنات که تا حدی عاری از این معایب است، آب را از مسافات بسیار دور به دهات و مزارع میرساند، و همیشه مهمترین و اطمینان‌بخش‌ترین وسیله‌ی تأمین آب در ایران بوده است. به همین جهت، در قسمت اعظم فلات ایران ـ خاصه در حوالی تهران، قم، اصفهان، یزد، کرمان، و جنوب خراسان ـ قناتها دیده میشود.

مشخصات قنات و طرز احداث آن

II ـ مشخصات عمده‌ی قنات عبارتند از چاههای گمانه، مادرچاه، مجرا، چاهها یا میله‌ها، کوره، آبده، خشکه‌کار، پشته، مظهر قنات، هرنج و حریم قنات، که ذیلا در ضمن بیان طرز احداث قنات به آنها اشاره میشود. قنات را معمولا در نواحی آبرفتی احداث میکنند، زیرا قشرهای شنی این نواحی آب در خود جمع میکنند، و مخازن آب مستقل دارند.

الف. گمانه (gamāne). برای احداث قنات، ابتدا مقنیان باتجربه و متخصص با در نظر گرفتن وضع طبیعی زمین، نزدیکی چشمه، یا فراوانی گیاه و درخت در تابستان، و قرائن و امارات دیگر، محلی را در دامنه‌ی کوهستان که به "گمان" آنها آبدار است انتخاب میکنند، و یک چاه در آن محل

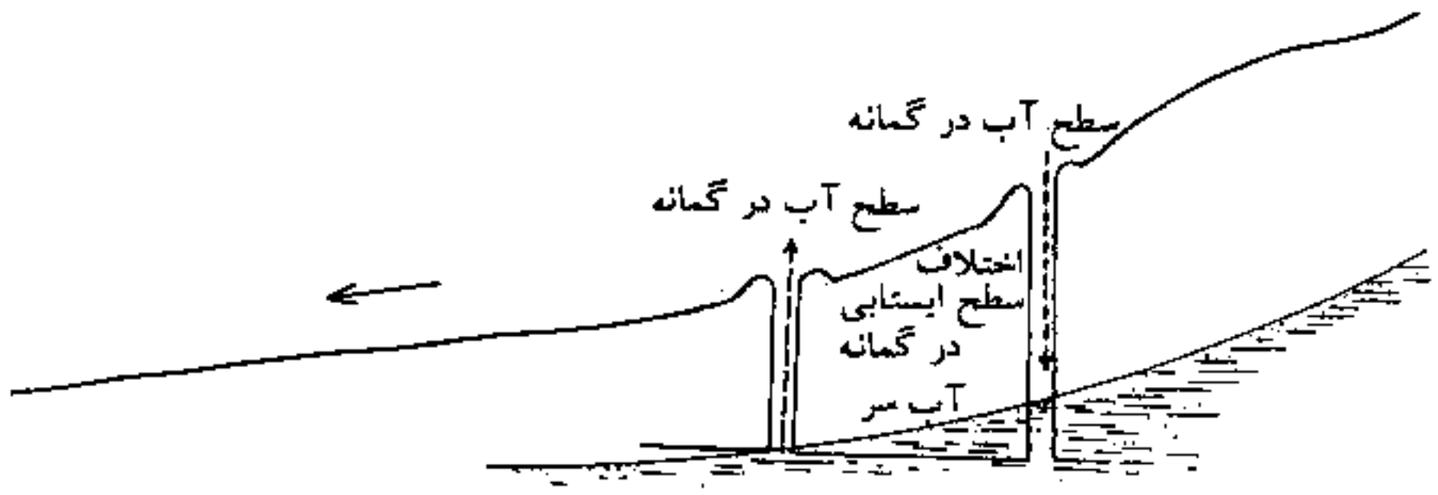

شکل ۱ . در این وضع چون سطح ایستابی شیب دارد، احداث قنات عملی است.

حفر میکنند، و بعد معمولا یک چاه دیگر، به فاصله‌ی ۳۰۰ تا ۵۰۰ متر بالاتر از آن (به طرف کوهستان)، میزنند تا به سطح ایستابی برسند. این چاهها را گمانه مینامند. اگر گمانه‌ها تا عمق معینی به آب نرسند آنها را رها میکنند، و گمانه‌زنی را در محلی دیگر انجام میدهند تا به آب برسند.

ج. مظهر (mazhar). پس از حفر مادرچاه، مظهر قنات باید تعیین شود. مظهر قنات محلی است نزدیک آبادی، که آب قنات، پس از طی مسیر مجرای زیرزمینی، باید در آن محل به سطح زمین برسد، و به اصطلاح "آفتابی" شود. برای تعیین مظهر قنات، بدواً عمق مادرچاه، عمق اولین چاه معمولا اگر، پس از گذشت یک شب، آب در چاه‌های گمانه به ارتفاع ۲ متر برسد مقدار آب کافی محسوب میشود، و بقیه‌ی کار را ادامه میدهند. دو چاه گمانه سطح ایستابی را در دو نقطه‌ی معین نشان میدهند. با سنجش اختلاف ارتفاع دو دهانه‌ی گمانه در سطح زمین، و اندازه‌گیری عمق گمانه‌ها از سطح زمین تا سطح ایستابی، شیب سطح ایستابی را تعیین میکنند. اختلاف سطح ایستابی را در دو چاه گمانه

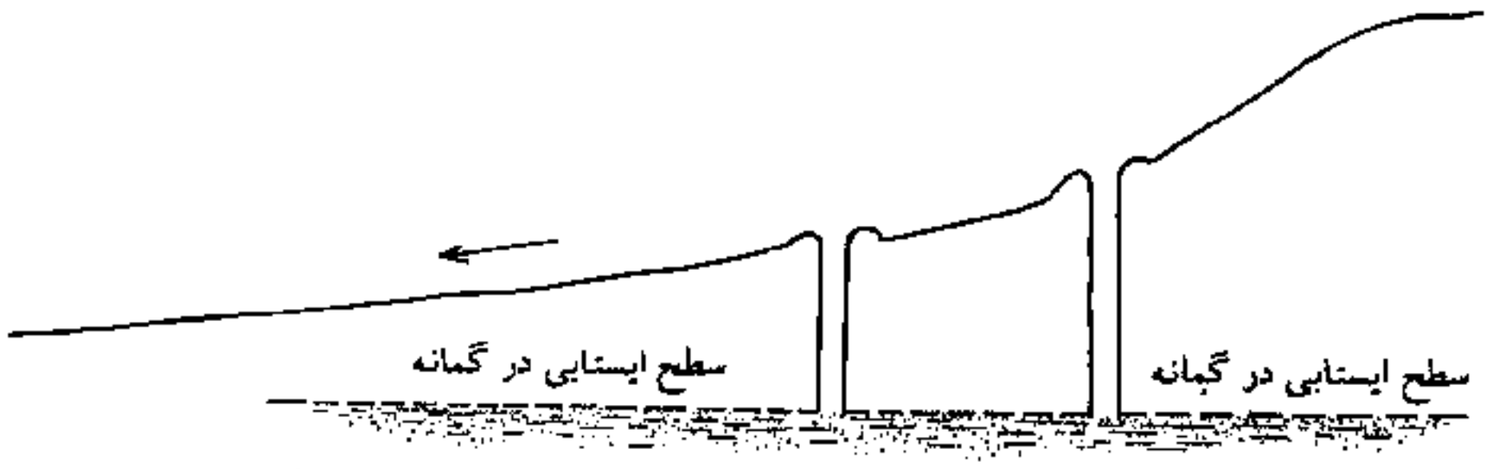

شکل ۲ . در این وضع چون سطح ایستابی شیب ندارد، احداث قنات عملی نیست.

ارتفاع آبسر (ertefā'e āb.sar) مینامند. اگر چنین اختلاف ارتفاعی وجود نداشته باشد، یعنی سطح ایستابی در دو گمانه تراز باشد، آبسر وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، سطح ایستابی شیب ندارد، و در نتیجه، احداث قنات در آنجا بیفایده خواهد بود.

چاه گمانه را، به اعتبار اینکه حد فاصل آبده و خشکه‌کار است (بند و از قسمت II ملاحظه شود)، گاه گمانه‌ی تروخشکان (taro.xoškān) نامند.

ب. مادرچاه (mādar.cāh). پس از حفر گمانه‌ها، و حصول اطمینان از وجود منابع آب کافی، و وجود شیب در سطح ایستابی، به سایر عملیات میپردازند. مبدأ تمام محاسبات بعدی و عملیات حفاری (که بر اساس این محاسبات انجام میگیرند) اولین چاه گمانه است. دومین چاه گمانه (نزدیک‌ترین چاه به کوهستان)، که در سطح ایستابی بیشتر فرو رفته است، مادرچاه نامیده میشود. مادرچاه آخرین چاهی است که مجرای زیرزمینی بدان ختم میشود، و در واقع، سرچشمه‌ی قنات و از چاههای بعدی عمیقتر است. عمق مادرچاهها بر حسب وضع منبع آب زیرزمینی متفاوت است، و در بعضی نقاط به ۳۰۰ متر میرسد. وقتی که مادرچاه به عمق مطلوب رسید، در ته آن اغلب نقبهائی به شکل "ضربدر" (×) به اطراف میزنند تا آب از آن نقبها به مادرچاه کشیده شود.

ترازگیری را در دست داشته باشند، معمولا عملیات حفر مجرای زیرزمینی را از مظهر به طرف گمانه شروع میکردند، و سپس دنباله‌ی مجرا از گمانه به طرف مادرچاه حفر میشد، و گاه این هر دو قسمت را همزمان با هم حفر میکردند. ولی امروزه، با استفاده از ترازهای مهندسی، عملیات حفر قنات از چند جبهه آغاز میشود، و در مدت کوتاهی انجام میگیرد.

مقطع مجرا به شکل بیضی و به اندازه‌ای است که یک شخص متوسط میتواند به حالت خمیده در مجرا رفت و آمد کند. هر قسمت از مجرای زیرزمینی را که بین دو میله‌ی متوالی (بند ه) قرار گرفته است کوره یا زیرکاز خوانند.

ه. میله‌ها. بتدریج که مجرای زیرزمینی حفر میشود، برای تهویه، و نیز برای بیرون ریختن شن و خاک کنده‌شده، در فاصله‌ی بین مظهر و دهانه‌ی گمانه، چاههائی به فواصل ۳۰ تا ۴۰ متر عمود بر مجرای زیرزمینی حفر میکنند. هر حلقه از این چاهها را یک میله نامند. میله‌ها نیز، مانند مجرای زیرزمینی و همراه با آن، بتدریج از مظهر قنات به طرف گمانه حفر میشوند، به این ترتیب که نخست، به فاصله‌ی ۳۰ تا ۴۰متری مظهر، میله‌ای حفر میکنند، سپس، از ته آن به طرف مظهر و به طرف گمانه به کندن تونل میپردازند. مجدداً، به فاصله‌ی ۳۰ تا ۴۰متری از میله‌ی اول، میله‌ی دوم را حفر میکنند، و دنباله‌ی مجرا را از ته میله‌ی دوم به طرف گمانه جلو میبرند، و کار را به همین طریق ادامه میدهند تا، سرانجام، مجرای زیرزمینی به ته گمانه و از ته گمانه به مادرچاه برسد. هر قدر این میله‌ها به مادرچاه نزدیکتر میشوند عمقشان زیادتر میگردد.

خاک و شن هر میله را دور دهانه‌ی آن می‌ریزند، و خاک و شن هر قسمت از مجرا را از طریق میله بیرون میدهند و دور دهانه‌ی آن میریزند. خاک و شنی که دور دهانه‌ی هر میله انبار میشود از ریزش سیلاب به درون مجرای قنات جلوگیری میکند. فاصله‌ی بین دهانه‌های دو میله‌ی متوالی را پشته (pošte) یا کلنگ انداز (kolang andāz) گویند.

و. آبده و خشکه‌کار. مجرای زیرزمینی، از مادرچاه تا مظهر، دو قسمت مشخص دارد، قسمت گمانه، شیب سطح زمین، و مختصر شیبی را که به مجرای زیرزمینی خواهند داد در نظر میگیرند؛ سپس، به کومک تراز و قطبنما، مظهر و مسیر مجرای زیرزمینی را تعیین میکنند.

د. مجرای زیرزمینی. پس از تعیین مظهر، به حفر مجرای زیرزمینی (یا تونل)، که قسمت اصلی قنات است، میپردازند. در گذشته، که ترازگیری به وسیله‌ی تراز آبی انجام میشد، برای اینکه حساب

اول بین مادرچاه و چاه گمانه، که از دیوارها و کف آن آب به داخل مجرا تراوش میکند، و آن

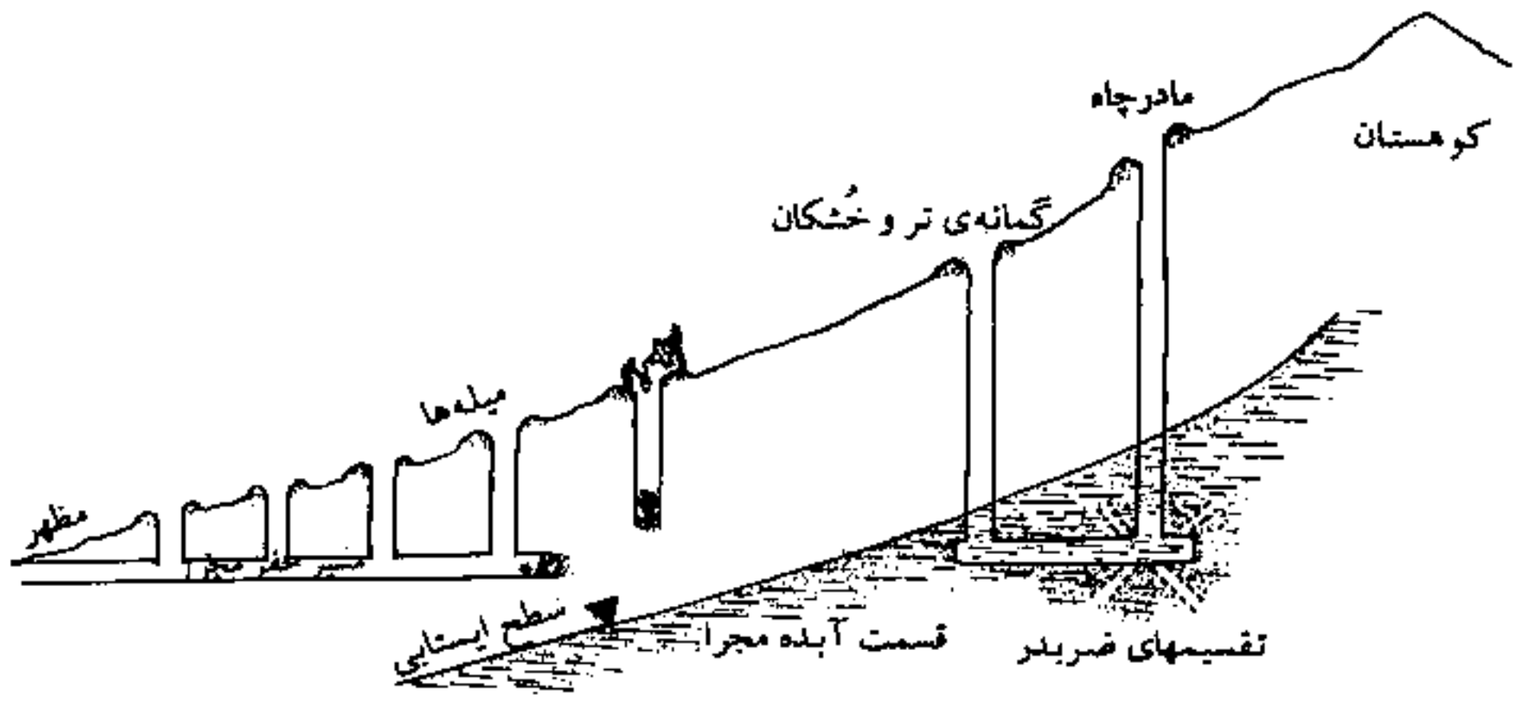

شکل ۳ . مقطع طولی یک قنات از مادر چاه تا مظهر

را آبده (āb.deh) قنات نامند، قسمت دوم بین چاه گمانه و مظهر، که خشکه‌کار (xoške.kār) نامیده میشود. خشکه‌کار مشتمل بر قسمت اعظم مجرای زیرزمینی است، و چون از سطح ایستابی فاصله دارد، آب از دیواره‌ها و کف به داخل آن نفوذ نمیکند، و در واقع، مسیر آبی است که از قسمت آبده باید به طرف مظهر جریان یابد.

شیب مجرای زیرزمینی را، که کمتر از شیب سطح زمینی است که قنات در آن حفر میشود، در قسمت آبده معمولا بین صفر تا ۰٫۵ درهزار، و در قسمت خشکه‌کار بین ۰٫۵ تا ۲ درهزار میگیرند.

مشکلات احداث قنوات

III – احداث قنوات به طریقه و با وسایلی که تا کنون معمول بوده است (چرخ چاه، دلو خاک‌کشی، بیل و کلنگ، و غیره) حداقل ۲ سال و در بعضی نقاط تا ۷ سال، و گاه تا ۳۰ سال، و احیاناً چند نسل به طول می‌انجامد. هرگاه خاک طبقات زیرزمینی سُستی باشد، حفر میله‌ها و زدن نقب بآسانی انجام میگیرد. اما اگر زمین شنی یا شولاتی باشد، به سبب ریزشهای متوالی شن، عمل قنّائی دشوار میشود. گاه، به سبب برخورد با تخته‌سنگها، مسیر مجرای زیرزمینی را، که معمولا امتدادش مستقیم است، نمیتوان پیش برد. در این قبیل موارد، ناچار مسیر مجرا را منحرف میکنند. در اراضی شولاتی، برای آنکه سقف و دیواره‌های مجرا ریزش نکند، کوره‌ها (بند د از قسمت II ملاحظه شود) را "کول‌کشی" (kaval.keši) یا سنگ‌چین میکنند. کول عبارت است از حلقه‌هائی بیضی‌شکل از جنس سفال، به ابعاد یک متر در نیم متر و عرض ۱۵ تا ۲۰ سم. در بعضی قناتها کول را از مصالح دیگر مانند چوب یا سیمان میسازند.

مقدار آب و طول قنوات

IV – مقدار آب قنوات بسته به پرآبی یا کمابی آبده آنها است. به طور کلی، آبی که از قنوات به دست میآید از ح ۱٫۸ لیتر تا ح ۹۵ لیتر در ثانیه تفاوت میکند. آب قنات پس از رسیدن به مظهر باید "سوار" مزارع بشود. مسیر آب را از مظهر تا محلی که آب سوار مِلک میشود هرنج (haranj-) قنات مینامند. هرنج بعضی قناتها طولانی است، و بعضی از قنوات هرنج ندارند، یعنی در همان جا که آب آفتابی میشود به زمین سوار میگردد. هرنجها عموماً روبازند مگر اینکه زمین شولاتی باشد، که در این صورت، اغلب دو طرف هرنج را درخت یا زبان‌گنجشک میکارند تا ریشه‌ی آنها جدار نهر را بگیرد و مانع ریزش خاک شود.

طول رشته‌ی قنات در نقاط مختلف متفاوت است، و ممکن است به چند فرسنگ برسد. در کرمان و یزد قناتهائی به طول ۷ فرسنگ وجود دارد. به طور کلی، رشته‌ی قنات در جلگه طویلتر از قناتهای کوهپایه‌ها است.

تعداد قنوات ایران را در حال حاضر ۳۰٬۰۰۰ رشته تخمین کرده‌اند، که ح ۸٬۰۰۰ رشته‌ی آنها بایر و بقیه دایرند.

نگهداری و لای‌روبی قنوات

V – آب قناتها ممکن است با گذشت زمان کم شود یا کاملا بخشکد. این امر چند علت دارد: (۱) کاهش بارندگی یا از بین رفتن جنگلها و فرسایش خاک در کوهپایه‌ها، که سبب پایین رفتن سطح ایستابی میشود، و در نتیجه، آبده میخشکد. تنها چاره‌ی این امر ازدیاد نفوذ آب باران است به داخل زمین؛ (۲) در نقاط سیل‌گیر، ورود آبهای گل‌آلود به داخل میله‌ها سبب خرابی و مسدود شدن کوره‌ها میشود؛ (۳) گاه بر اثر ریزش قسمتی از قنات، جریان آب متوقف میگردد، و چون در قسمتهای دیگر قنات آب جمع میشود، ممکن است قنات در این قسمتها "پشته" کند، یعنی سقف و دیواره‌های مجرا فرو ریزد؛ (۴) ممکن است متدرجاً گل و لای در داخل قنوات رسوب کند و مانع نفوذ آب کافی و جریان آن بشود.

بدین جهت، قناتها را هر چندگاه باید "لاروبی" (لای‌روبی) کرد. مخارج تعمیر و نگاهداری قنات بر حسب نوع خاک و طول قنات متفاوت است، ولی در هر حال تقریباً همیشه گزاف است. اگر قنات در اراضی سست باشد همواره باید لای‌روبی شود. احکام مربوط به تعمیر یا تنقیه‌ی قنات، به نحو اشتراک، در ماده‌ی ۵۹۴ قانون مدنی تشریح شده است. لای‌روبی قنات، بر حسب محل، در مواقع مختلف سال انجام میگیرد.

مسائل حقوقی و تقسیم آب قنات

VI – روشهای بهره‌برداری از قنات احتمالا تا حدی تابع عرف و عادت بوده است و از دوران پیش از اسلام سابقه دارد. گردیزی در زین الاخبار (قرن ۵م هق) روایت میکند که چون به روزگار عبدالله ابن طاهر، والی (۲۱۳–۳۰ هق) خراسان، مردمان پیوسته در باره‌ی کاریزها نزاع میکردند، عبدالله همه‌ی فقهای خراسان و عده‌ای از فقهای عراق را جمع کرد تا در احکام کاریزها کتابی ساختند، و (به گفته‌ی گردیزی) آن را کتاب قنی (qenā) نام کردند، و این کتاب در زمان گردیزی بر جا بود.

در املاک اربابی، قنات به مالکی متعلق است که آب قنات در ملک او جاری است. در بعضی نواحی، که زمین بر اساس مزارعه زراعت میشود، قطعه‌زمینهائی که از آب قنات مشروب میشوند نسبت به سهم معینی از آن دارای حق ناشی از مرور زمانند. در این گونه موارد، هر کس بخواهد زمینی را احیا کند باید آب را از کسی بخرد که آب زاید بر مصرف دارد یا به عللی حاضر به فروش آب است. در بعضی نقاط (مانند اصطهبانات و در بیشتر موارد در یزد)، مالکیت زمین و آب از هم جداست، اگرچه در واقع غالباً یک تن در آن واحد مالک آب و همچنین زمینی است که آن را آبیاری میکند.

احداث قنات، تقسیم آب قنات بین دهات و مزارع، و وقت تقسیم آب در ایران، بر حسب محل متفاوت است، و در هر ناحیه قواعد و مقرراتی نسبةً پیچیده برای این امور وجود دارد. قیمت آب قنات نیز در جاهای مختلف بسیار متفاوت است، چنانکه ارزش ح یک جره (هر جره به تفاوت ۸٫۵ تا ۱۱٫۵ دقیقه گردش آب است) آب سالیانه در یزد ح ۱٬۵۰۰ ریال (۱۳۲۳ هش) و در فیروزآباد ۵۴۰ ریال (۱۳۲۳ هش) بوده است. پرداخت اجاره‌بها ضرورةً به پول نقد نیست؛ در بعضی نقاط بذر و در بعضی دیگر مقداری از محصول بابت آب‌بها پرداخت میشود.

قنات‌النوج (qanāto'n.nuj)، ده (جم ۵۴۷ نسف ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه، بخش شهر بابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)، ۷کیلومتری غ شهر بابک.

قنات غستان (qanāt qestān)، ده (جم ۲٬۳۰۴ نسف ۱۳۴۵ هش)، بخش ماهان، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)، ۸کیلومتری غ ماهان.

قناری[1] (qanāri)، (*Serinus canarius*)، پرنده‌ی کوچکی از نسل سیره‌ی وحشی یا سیره‌ی جزایر کاناری، مادرا، و آسور، که اکنون رایجترین و معروفترین پرندگان قفسی است. رنگ اقسام وحشی آن غالباً خاکستری یا سبز است، ولی از پرورش آنها افرادی به رنگ زرد یا سبزفام پدید آمده است. در قفس بآسانی تخم میگذارد.

قناری در اوایل قرن ۱۶م به اروپا برده شد. مشهورترین اقسام آنها از لحاظ آواز آنهائی است که در کوههای هارتس[2] (آلمان) پرورش میبابند.

قناس: ← مجموعه، قسمت III، بند ۴.

قناطر: ← قنطره.

قناة السویس: ← کانال سوئز.

قنب: ← شاهدانه.

قنبرزائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

قند[3] (qand)، به معنای اعم، کلیه‌ی مواد شیرین از نوع ئیدراتهای کربون؛ و به معنای اخص، قند معمولی یا ساکاروز که از چغندر قند و نیشکر استخراج میشود. قند مهمترین ماده‌ی غذائی مولد انرژی است.

۱ – انواع قند. قندها را معمولا به قندهای ساده یا تکقندها و قندهای مرکب طبقه‌بندی میکنند. مهمترین قندهای طبیعی ساده‌ی شش‌کربونی یعنی

(۱)canary (۲)Harz (۳)sugar

هگزوزها عبارتند از گلوکوز، فروکتوز، گالاکتوز[1] (gālāktoz) و سوربوز[2] (sorboz)؛ و مهمترین قندهای پنج‌کربونی یا پنتوز[3]ها (-pantoz) عبارتند از آرابینوز[4] (ārābinoz)، ریبوز[5] (riboz)، و کسیلوز[6] (ksiloz، قند چوب). قندهای شش‌کربونی، پس از جذب در کبد، تبدیل به گلوکوز میشوند، بنا بر این، قند خون (← دیابت) همیشه گلوکوز است.

قندهای مرکب طبیعی خود به دو دسته طبقه‌بندی میشوند، چندقنده‌ها[7] (-cand.qande) و بسقنده‌ها[8] (-bas.qande) [اصطلاح "چندقنده" در طبقه‌بندی مذکور با آنکه تحت عنوان چندقنده‌ها در جلد اول این دایرةالمعارف چاپ شده است متفاوت است. انسب آن است که "چندقنده" به معنی مذکور در فوق و "بسقنده" به آن که سابقاً "چندقنده" خوانده شده است اطلاق شود]. چندقنده‌ها قندهای مرکبی هستند که از ترکیب دو تا چهار تکقند به وجود میآیند؛ بسقنده‌ها از ترکیب تعداد زیادی تکقند تولید میشوند. مهمترین چندقنده‌های طبیعی عبارتند از ساکاروز، لاکتوز (قند شیر)، و مالتوز؛ و مهمترین بسقنده‌ها عبارتند از سلولوز، نشاسته، و گلیکوژن (نشاسته‌ی حیوانی).

II ـ قند معمولی یا ساکاروز یکی از دوقنده‌ها است که به صورت خالص متبلور میشود. بلورهای آن بیرنگ است، و تنها ماده‌ی غذائیی است که به صورت بلور مصرف میشود. فرمول آن $C_{12}H_{22}O_{11}$ است، و مرکب است از دو تکقند (← تکقندها) گلوکوز (یا دکستروز) و فروکتوز (یا لوولوز) که یک مولکول آب از دست داده باشد. ساکاروز، مانند گلوکوز، سطح نور قطبیده (← قطبش) را به راست منحرف میکند، و فروکتوز آن را بشدت به چپ منحرف میسازد. ساکاروز بر اثر ئیدرولیز کامل به اجزای سازنده‌ی خود تجزیه میشود، و تبدیل به مخلوطی به نسبت مساوی از گلوکوز و فروکتوز میگردد. چون، بر اثر ئیدرولیز، چرخش نوری ساکاروز تغییر میکند، حاصل ئیدرولیز ساکاروز، یا مخلوطی از مقادیر برابر گلوکوز و فروکتوز، را قند مقلوب[9] مینامند.

ساکاروز در طبیعت به مقدار کافی و در همه‌ی گیاهان کمابیش یافت میشود. مجموع قندی که در هر سال به توسط گیاهان ساخته میشود بالغ بر چهار صد بیلیون تن، و قند خالصی که سالیانه به بازار برای مصرف تغذیه‌ی انسان عرضه میشود بالغ بر ۵۰ میلیون تن است. اکنون، ح ۶۰٪ قند تجارتی را از نیشکر و ۴۰٪ آن را از چغندر قند تهیه میکنند. دیگر از منابع طبیعی قند، درخت افرای قندی است.

III ـ قندسازی از چغندر. چغندر را پس از قطع برگ و سر و ریشه‌های فرعی، در سیلوهائی گرد میآورند. این سیلوها مجهز به کانال شیبداری هستند که تا دستگاه شستشو امتداد دارد، با جاری کردن آب در این کانالها، چغندر همراه جریان آب به دستگاه شستشو منتقل میشود. در این دستگاه چغندر با آب کاملا شسته میشود، و کلیه‌ی گل و لایی که همراه دارد از آن جدا میگردد. چغندر تمیزشده به توسط بالابرهائی که مجهز به دلو هستند از دستگاه شستشو به قیان خودکار منتقل و توزین میشود. چغندر توزین‌شده از قیان خودکار مستقیماً به ماشین "خلال‌کن" (خُردکن) منتقل و در این ماشین، که مجهز به تیغه‌های گردان است، به خلالهائی به ضخامت ۵ ملم و طول 100 ملم منقسم میشود. سپس، خلالها وارد دستگاه پخش[10] می‌شوند. در این دستگاه، شیره‌ی چغندر را به وسیله‌ی آب گرم استخراج میکنند، و خلالها را نیز تحت فشار قرار میدهند که عصاره‌ی آن کاملا خارج شود (تفاله‌ی باقیمانده را در دستگاه مخصوصی خشک کرده به مصرف تغذیه‌ی دامها میرسانند).

شیره‌ی خامی که از دستگاه پخش به دست می‌آید مایعی است کدر و سیاه‌رنگ، با واکنش اسیدی ضعیف، و غیر از قند، محتوی مواد محلول دیگری موجود در چغندر و ذرات کلوئیدی است. این شیره را با افزودن کمی آهک قلیائی میکنند تا ذرات کلوئیدی معلق در آن تهنشین شود. سپس، برای صابونی کردن آمیدها و تجزیه‌ی آمینهای موجود، مجدداً آهک به آن می‌افزایند. پس از ئیدرولیز مواد مذکور، بلافاصله در محلول آن قدر گاز کربونیک وارد میکنند تا شیره واکنش قلیائی ضعیف نشان دهد (اشباع اول). این شیره را، که محتوی کربونات کلسیوم نامحلول و مواد معلق دیگر است، از صافیهای فشاری عبور میدهند تا قسمت اعظم کربونات کلسیوم و مواد معلق در آن جدا شود (این مواد نامحلول کود باارزشی برای زراعت است). به شیره‌ی شفافی که از صافی فشاری به دست میآید مجدداً انیدرید کربونیک وارد می‌کنند (اشباع دوم)، و از صافی عبور میدهند. غالباً، برای تصفیه‌ی مجدد، یا شیره‌ی صاف‌شده را از ستونهای شامل مواد تعویض‌کننده‌ی یونها[11] میگذرانند، یا آنکه در آن گاز انیدرید سولفورو وارد میکنند.

شیره‌ای که به این ترتیب به دست آمده است محلولی است زرد و شفاف، متشکل از ۱۴٪ قند، ۱٪ مواد جامد دیگر، و ۸۵٪ آب. این شیره را وارد دستگاه تبخیر میکنند تا قسمت اعظم آب آن بخار شود، شیره‌ی غلیظ به رنگ زرد طلائی را که پس از تبخیر به دست میآید و محتوی ح ۶۵٪ قند و مواد معلق جامد است از صافی عبور میدهند. شیره‌ی غلیظ و صاف‌شده را به ایستگاه پخت کارخانه منتقل میکنند. در ایستگاه پخت، مجدداً آن قدر آب شیره را تبخیر میکنند که اولین جوانه‌های بلور ظاهر شود. این شیره‌ی پخته‌ی بسیار غلیظ را در ظرفهائی که بیشتر به شکل U و مجهز به "بهم‌زن" مکانیکی است وارد میکنند، تا شیره بتدریج سرد، و قسمت اعظم قند آن متبلور شود. بلورها و محلول را وارد دستگاه مرکزگریز میکنند. در این دستگاه، محلول از بلورها جدا میشود، این محلول را "محلول مادر" مینامند. بلورهای قندی که به دست میآید، به علت آنکه قشر نازکی از محلول مادر سطح آنها را پوشانده است، به صورت شکر زرد کمرنگ است. امروزه، برای تهیه‌ی شکر سفید، پس از جدا کردن محلول مادر، مجدداً ذرات شکر را در دستگاه مرکزگریز با آب و بخار آب میشویند. شکری را که بدین گونه به دست میآید محصول A مینامند. محلول مادر و محلولی را که از شستشوی قند در دستگاه مرکزگریز به دست میآید مخلوط کرده مجدداً آن را آن قدر تغلیظ میکنند تا ذرات قند متبلور شود، شکری که از این راه به دست میآید کمی ناخالصی دارد و زردرنگ است و آن را محصول B مینامند. محلول مادری را که از محصول B جدا میشود مجدداً تغلیظ میکنند، و بلورهای شکری که از این عمل به دست میآید شکری است ناخالص با رنگ قهوه‌ای که آن را محصول C مینامند. محلول مادر غلیظ به رنگ قهوه‌ای تیره که از محصول C جدا میشود غیر قابل تبلور است و آن را ملاس مینامند.

معمولا قندهای ناخالص B و C را مجدداً در شیره‌ی رقیق تصفیه‌شده حل میکنند و سپس محلول را به شرح بالا تغلیظ و بلورهای شکر را جدا می‌کنند. در این طریقه تنها محصول A و ملاس به دست میآید. برای تهیه‌ی قند تصفیه‌شده محصول C و Bی ناخالص را (گاهی محصول A را) در آب حل میکنند، و شیره‌ی رقیق حاصل را به وسیله‌ی زغال حیوانی یا ماده‌ی جاذب دیگر تصفیه میکنند. شیره‌ی تصفیه‌شده‌ی حاصل را مجدداً تغلیظ و قند آن را متبلور و جدا میکنند. بلورهای قندی که به این ترتیب به دست میآید شکر خالص است. این قند را معمولا **قند تصفیه‌شده** مینامند.

IV ـ استخراج قند از نیشکر. نیشکر را در دستگاه مخصوصی که مجهز به غلطکها است و آب گرم در آن جریان دارد خرد، و سپس آن را تحت فشار صاف میکنند. شیره‌ای که به دست میآید محتوی ۱۲–۱۵٪ قند است. این شیره را، مانند شیره‌ای که از چغندر قند به دست میآید، تصفیه و شکر را متبلور میکنند. باقیمانده‌ی نی خردشده را که از صافی به دست میآید و ⇐ **باگاس** نام دارد در کارخانه به مصرف سوخت میرسانند یا از آن خمیر کاغذ درست میکنند.

شکر یا قندی که از نیشکر یا چغندر قند به دست میآید از نظر ساختمان شیمیائی با یکدیگر مشابهند. شکر حاصل از نیشکر یا چغندر را به صورت شکر یا آن را به حالت مرطوب تحت فشار قرار میدهند، و به اشکال مختلف قند حبه یا کله‌قند یا شمش قند در میآورند، و به بازار عرضه میکنند.

V ـ نبات (nabāt). قند خالص را در آب گرم حل میکنند تا شربت غلیظی به دست آید. این شربت غلیظ را بآرامی سرد میکنند، قند به صورت بلورهای درشتی به ابعاد چند سم متبلور میشود. برای آنکه این بلورها به ته ظرف نچسبند، معمولا رشته‌هائی نخی را مرطوب و به شکر آلوده در ظرف محتوی شربت غلیظ آویزان میکنند؛ شکر در اطراف رشته‌ی نخ متبلور میشود (شاخه‌ی نبات). برای تهیه‌ی کاسه‌نبات، شیره‌ی غلیظ و گرم را در کاسه‌هائی مسی که جدار آنها را به روغن آغشته کرده و به آن شکر ریز پاشیده‌اند میریزند، و ظرف را در محلی قرار میدهند که بتدریج سرد شود. قند، پس از سرد شدن و متبلور شدن، علاوه بر آنکه شکل ظرف را به خود میگیرد، در داخل آن نیز بلورهای نبات شاخه ظاهر میشود. گاه، برای آنکه نبات طعم بهتری داشته باشد، به محلول غلیظ قند خالص که برای تهیه‌ی نبات آماده شده است کمابیش کارامل (قند سوخته) می‌افزایند. نبات حاصل رنگ زرد مایل به قهوه‌ای کمرنگ دارد.

---

(۱)galactose (۲)sorbose (۳)pentose (۴)arabinoz (۵)ribose (۶)xylose (۷)oligosaccharides (۸)polysaccharides (۹)invert sugar (10)diffusion (11)ions exchanger

سال	تعداد کارخانه	چغندر مصرفی	محصول شکر	محصول قند	کل محصول
۱۳۴۸	۳۰	۳٬۳۴۵٬۶۷۶ تن	۳۷۹٬۸۱۷ تن	۷۸٬۱۴۱ تن	۴۵۷٬۹۵۸ تن
۱۳۴۹	۳۰	۳٬۶۹۲٬۸۷۵ «	۴۱۶٬۷۶۹ «	۹۵٬۸۶۶ «	۵۱۲٬۶۳۶ «

در ایران اولین کارخانه‌ی قندسازی در سال ۱۲۷۳ هش در **کهریزک** تأسیس شد، لکن مدتی بعد تعطیل شد. در سال ۱۳۱۱ هش تأسیس کارخانجات جدید قندسازی آغاز، و نخستین کارخانه در ۱۳۱۱ هش در کرج تأسیس شد.

در سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ وضع صنعت قند در ایران به شرح بالا بوده است.

قند (qand) یا **کند** (kand) [مأخوذ از ریشه‌ی کن (kan = کندن)]، در اصطلاح جغرافیائی، پسوندی به معنی "شهر" یا "قریه" که در جزء نام بسیاری از ممکنه در آسیای مرکزی میآید. ضبط دیگرش "کنت" است، و پسوندهای "کث" (kas) و "کات" در آخر اسامی ممکنه نیز به همین معنی به کار میرود.

قندابیل (qandābil)، شهر قدیم که آن را با قید احتمال مطابق شهر کنونی گنداوه (gandāva) در ناحیه‌ی کاچهی (ل‌ش بلوچستان، پاکستان) شمرده‌اند. مسلمانان در زمان حجاج آن را تصرف کردند (محتملا ۸۹ هق). در خلافت (۱۰۱–۱۰۵ هق) یزید II، یزید ابن مهلب، پس از شورش بر ضد خلیفه، با خانواده‌ی خود بدانجا پناهید. در مطابقت آن با گنداوه تردید است.

قنداق (qondāq)، در اصطلاح جنگلی، چوبی به شکل مکعب مستطیل به طول ۲ متر، به عرض ۱۵–۱۸ سم، و به ضخامت ۷–۹ سم.

قنداق. ۱– در سلاحهای آتشی (تفنگ، مسلسل، طپانچه، و غیره)، قسمتی از سلاح که برای تکیه دادن آن بر شانه (تفنگ)، یا قرار دادن آن در دست (طپانچه)، یا استقرار سلاح بر زمین به وسیله‌ی سه‌پایه (مسلسل)، به هنگام آتش کردن سلاح به کار میرود (← تفنگ، شکل). **۲–** در انواع توپها، قسمتی که حامل توپ است (← توپ، شکل)، و فشار بار توپ را تحمل میکند، ضمناً ساختمان آن طوری است که امکان تیراندازی میان زوایای مختلف (در سمت و در ارتفاع) را میدهد.

قند انگور: ← گلوکوز.

قند تیغال: ← شکر تیغال.

قندران: ← قندرون.

قندرون (qandarun) یا **قندران** (qandarān)، شیره‌ی منعقدشده‌ی شنگ که در بعضی نقاط ایران آن را مانند سقز میجوند. شلیمر گوید قندرون نوعی کائوچو است که قبایل خرقان و اصفهان و کمی در نقاط دیگر ایران آن را با بریدن شنگ به دست میآورند، شیره‌ی شنگ از ساقه بر زمین میریزد، و به همین جهت ناخالص است، و مصرف‌کنندگان آن را با جوشاندن و خمیر کردن در آب تصفیه میکنند. زنان آن را میجوند به گمان اینکه دندان‌ها را پاک و زیبا میکند.

قندره: ← تنبان.

قندز، افغانستان: ← قندوز.

قند ساده: ← قند، قسمت I.

قندسنج: ← قطبنما.

قند سوخته: ← کارامل.

قند شیر: ← لاکتوز.

قند مالت: ← مالتوز.

قند مرکب: ← قند، قسمت I.

قند مقلوب: ← قند، قسمت II.

قند مکرر (qande mokarrar)، قندی که دو بار پخته و تصفیه شده است. برای شیرینی معجونها و شربتها و گردهای داروئی مصرف میشود.

قند میوه: ← فروکتوز.

قندوز یا **قندز** (هر دو qondoz)، شهر (جه ح ۱۵٬۰۰۰)، ل افغانستان، در ناحیه‌ی قطغن، ش رود قندوز. رود قندوز، به طول ۳۶۰ کم، از کوههای هندوکش به جانب ل جاری است، و به آمو دریا میریزد.

قندول (qandul) یا **دار شیشعان** (dār šiša'ān)، بوته‌ی برگریز گلدار نیمکره‌ی شمالی از نوع سپیرئا (*Spiraea*). گلهای ساده یا پرپر سفید یا قرمز آن منفرد یا در خوشه‌های مارپیچ است.

قندهار (qandahār)، شهر (در ۱۹۶۵ جه ۱۱۵٬۰۰۰)، کرسی ولایت قندهار و دومین شهر عمده‌ی افغانستان، ج افغانستان. در ۵۱۰کیلومتری ج‌غ کابل واقع است، و یکی از دو شهر بزرگ پتهانها و مرکز زبان پشتو است (نیز ← پتهان). مرکز شهر جدید در غ شهر پرجمعیت کهنه است که احمد شاه درانی به عنوان پایتخت خود بنا نهاد. قندهار موقعیت سوق الجیشی دارد، و مشرف بر جاده‌ی از هرات به شبه قاره‌ی هند است. شهر مهمترین مرکز داد و ستد در افغانستان است و تجار آن نسبةً ثروتمند هستند. محصول پشم ناحیه مرغوب است. صادرات عمده‌اش میوه است.

ولایت قندهار (در ۱۹۶۲ جه تخمیناً ۱٬۰۳۶٬۳۹۲) یکی از ولایات عمده‌ی افغانستان است، از سرزمین هزاره در ل تا ریگزارها و مرز پاکستان در ج، و از کلات غلزائی در ش تا نزدیک رود هیرمند در غ ممتد است. قسمت مرکزی آن غنی و حاصلخیز است، و مخصوصاً دره‌ی ارغنداب (ar-qandāb) دارای باغهای میوه و تاکستانها و یکی از بارآورترین نواحی آن است. ولایت قندهار مطابق هرنوتی (haranvati) هخامنشیان، آراخوسیای باستانی، و رخج و زمین داور دوره‌ی اسلامی شمرده شده است.

تاریخچه‌ی شهر قندهار

شهر و ناحیه‌ی قندهار را داریوش I هخامنشی به قلمرو خود ضمیمه کرد، و در ۳۲۹ قم اسکندر مقدونی آن را گرفت. در ۳۰۵ قم، سلوکوس I آن را به چاندراگوپتا (← ساندراکوتوس) تسلیم کرد. بعداً به دست اشکانیان، سکاها، کوشانها، و ساسانیان افتاد. در قرن ۷م مسلمانان آن را گرفتند. در قرن ۳م هق جزء قلمرو صفاریان و از ح ۳۶۷ هق جزء مملکت غزنویان بود. اهمیت شهر قندهار از زمانی آغاز میشود که علاءالدین جهانسوز شهر بست را ویران کرد (۵۴۵ هق). امیر تیمور آن را گرفت، و به نوه‌ی خود پیر محمد واگذار کرد. بعدها جزء قلمرو سلطان حسین بایقرا بود. در ۹۲۸ هق، بابر آن را تصرف کرد، و از آن به بعد جزء قلمرو تیموریان هند شد. چون قندهار جزء خراسان بزرگ بود، صفویه آن را از آنِ ایران میدانستند. در اوایل سلطنت اکبر، شاه طهماسب صفوی آن را گرفت (۹۶۵ هق)، ولی اکبر آن را باز ستاند (۱۰۰۳ هق). آخرین بار، شاه عباس II صفوی آن را تصرف کرد (۱۰۵۹ هق)، و دیگر تیموریان هند موفق به گرفتن آن نشدند، و قندهار تا زمان فتنه‌ی افاغنه در دست صفویان بود. نادر شاه افشار پس از یک سال محاصره آن را تصرف کرد (۱۱۵۱ هق). پس از مرگ وی، احمد شاه درانی شهر را گرفت، و پایتخت مملکت درانی قرار داد. وی شهر جدیدی نزدیک قندهار به نام احمد شاهی بنا کرد، ولی سلسله‌ی بارکزائی همان نام قندهار را بر آن نهادند. پسر احمد شاه، تیمور شاه درانی، پایتخت را از قندهار به کابل منتقل کرد. نیز ← افغانستان.

قندهارنامه، مثنوی، ← صائب تبریزی.

قندهای ساده: ← لکقندها؛ قند، قسمت I.

قندیل (qandil) یا **قندیل داغ**، کوههائی در کردستان، غ مهاباد، در مرز ایران و عراق. قله‌ی آن قندیل داغی ۳٬۴۸۶ متر ارتفاع دارد. به کوههای مکری منتهی میشود.

قنسرین (qennasrin)، شهر قدیمی سوریه‌ی شمالی، نام باستانی آن خلکیس (xalkis)، در محل ریختن آب رود قویق (qovayq) به دریاچه‌ی مردابی مطخ (matx). در نزدیکی همین شهر در ۵۵۴ منذر لخمی از حارث ابن جبله شکست خورد. در جنگهای میان شاهان روم شرقی و ساسانیان، در ۵۷۳ و ۶۰۸ این شهر به تصرف ایران در آمد. در سال ۶۳۷ ابوعبیده‌ی جراح آن را برای مسلمانان فتح کرد. در خلافت یزید ابن معاویه مرکزیت یافت و یک چند به آن اختصاص داده شد. چندین بار در زمان سلاطین روم شرقی ویران و دوباره آباد شد. با آنکه زمانی حلب جزء آن بود اکنون ویرانه‌های آن را ترکان اسکی حلب (حلب کهنه) مینامند. بر تپه‌های ل آن قبر عیس (is) پیغمبر است که کتیبه‌ای به خط کوفی از قرن ۷م هق دارد. نیز ← عواصم.

قنسول: ← قنسولگری.

قنسولگری یا قونسولگری (هر دو qonsulgari) یا **کنسولگری** (konsulgari)، واحدی اداری که دولتی برای حفظ حقوق و منافع اتباع خود در بنادر و مراکز بازرگانی یک کشور خارجی دایر میکند. مأمورین این واحد به ریاست قنسول انجام وظیفه میکنند. به رسمیت شناخته شدن قنسول موکوّل به صدور اجازه‌نامه‌ی مخصوصی (اصطلاحاً "اعتبارنامه") از طرف مقامات دولتی کشوری است که قنسول مأمور خدمت در آنجا است. قنسولها با مقامات محلی سر و کار دارند، و نباید با دولت خارجی مستقیماً مذاکره کنند. محل قنسولگری و شخص قنسول از مصونیت و حقوق برونمرزی برخوردارند.

قنطار (qentār) [از ریشه‌ی لاتینی کنتناریوس[1] (kentenārius)، به معنی منسوب به صد]، از مقیاسهای وزن در سلسله‌ی اوزان قدیم عرب، معادل 100 رطل. کلمه‌ی قنطار در مورد تعداد زیادی سکه‌ی طلا (معمولا 10٬000 دینار، یا ۴۲٫۵ کگ طلا) نیز به کار رفته است، و در قرآن (آل عمران ۱۲و۶۸) به معنی مال بسیار آمده است.

قنطره (qantara)، جمعش قناطر (qanāter)، لفظ عربی به معنی (۱) پل، مخصوصاً پلی که با مصالح بنائی یا سنگ ساخته شده باشد؛ (۲) آباره؛ (۳)

(۱) centenarius

و بنای مرتفع یا قلعه. الفاظ قنطره و قناطر، مطلقاً یا همراه با نامی دیگر، در اسامی ممکنه‌ی ممالک عربی‌زبان یا تحت استیلای اعراب آمده است (مثلا ← آلکانتارا). نیز ← جسر، جنگ.

قنطرة الحجاره: ← وخشاب.

قنطرة الرود، نام باستانی شهر دزفول که در مقاله‌ی درفول به صورت قنطرة الرود آمده و بایستی اصلاح شود.

قنطرة الروم: ← دزفول، شهر.

قنطرة الزاب: ← دزفول، شهر.

قنطرة السیف، اسپانیا، ← آلکانتارا.

قنطورس[1] (qanturas)، صورت فلکی جنوبی، که در مناطق شمالی نامرئی است، و ستاره‌های درخشان و خوشه‌های متنوّر متعدد دارد (نقشه‌های آسمان، همراه مقاله‌ی صورت فلکی، دیده شود). نامش مأخوذ از قنطورس اساطیر یونان است. ستاره‌ی آلفای آن از حیث درخشندگی سومین ستاره‌ی آسمان است. و چون خط واصل میان آن و ستاره‌ی بتا متوجه صورت صلیب جنوبی است، فرنگیها آن دو را نشانه‌گیران جنوبی[2] مینامند.

ستاره‌ی آلفای قنطورس موسوم به رجل قنطورس است، که نزدیکترین ستارگان به زمین محسوب است، اگرچه در واقع این ستاره سه‌تائی است، و یکی از مصاحبین آن است که نزدیکترین ستاره به زمین میباشد.

ستاره‌ی اُمگای صورت قنطورس زیباترین نمونه‌ی ستارگان خوشه‌ای مدور است، و احتمالا نزدیکترین این گونه ستارگان به زمین میباشد. فاصله‌اش از زمین متجاوز از ۲۰٬۰۰۰ سال نور است.

قنطورس[3]، یا کنتاوروس (kentăros)، در اساطیر یونان، نژادی از جانوران که نیمی اسب و نیمی



قنطورس

انسان بودند. از نسل ایکسیون بودند، و در کوههای تسالی و آرکادیا میزیستند. عموماً وحشی بودند، ولی بعضی از آنها مانند خیرون دوست و معلم نوع انسان بودند. صورت فلکی قنطورس از آنها نام گرفته است.

قنطوریون، گیاه یکساله، ← گل گندم.

قنفذه (qonfoza)، دریابندر کنار بحر احمر، غ صیر، عربستان سعودی. احتمالا محلی بسیار قدیمی است. در گذشته در تجارت قهوه اهمیتی داشت، زیرا کشتیهائی که از یمن قهوه به جده میبردند مجبور بودند در قنفذه به شریف مکه باج مخصوصی بدهند، اگرچه قنفذه جزء قلمرو امام صنعاء بود. در دوره‌ی استیلای ترکان عثمانی، قنفذه با پسکرانه‌اش قضائی از سنجاق عسیر شد. جج I این ناحیه را از استیلای ترکان آزاد ساخت.

قنقرات (qonqrat)، نام طایفه‌ای از مغولان در مغولستان شرقی. زوجه‌ی چنگیز خان از این طایفه بود. نیز ← خوارزم.

قنقری (qonqori)، نام دو دهستان از بخش بوانات و سرچهان، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس).

قنقری بالا (جم ح ۶°۶۰۰؛) دارای ۳۲ (؟) آبادی، و **قنقری پایین** (جم ح ۴°۸۰۰؛) دارای ۲۴ (؟) آبادی است.

در جلد ۳۱ نشریه‌ی مرکز آمار ایران (مورخ آبان ۱۳۴۶ هش)، مربوط به "سرشماری عمومی نفوس و مسکن" در سال ۱۳۴۵ هش، در شهرستان آباده از دهستانی به نام مطلق قنقری با جمعیت ۱۸°۱۶۷ مشتمل بر ۱۴۹ آبادی نام برده شده است.

قنقلی (qanqli)، طایفه‌ای از ترکان ساکن نواحی شمالی خوارزم. ترکان خاتون، زوجه‌ی علاءالدین تکش و مادر سلطان محمد خوارزمشاه، به این طایفه منسوب بود، و به این سبب طایفه‌ی قنقلی در خوارزم قدرت بسیار یافته بود، و رجال و امرای آن، به اتکاء ترکان خاتون، در امور دولت دخالت میکردند.

قنوات (qanavāt)، دهستان (جم ۹°۵۱۹ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)، مرکزش آبادی سراجه.

قنوت (qonut) [= ایستادن در نماز، تواضع در برابر خدا]، در نماز، عمل گرفتن دستها در برابر صورت پس از تمام کردن سوره در رکعت دوم، و خواندن دعاهای مخصوص در این حال. قنوت از مستحبات نماز است.

قنوج، هند، ← کنوج.

قو[4] (qŏ)، ماده‌ی اسفنجی که به وسیله‌ی نوعی قارچ موسوم به قو[5] بر تنه‌ی بعضی از درختان مانند بلوط و زبان گنجشک و بید و تبریزی فراهم میشود و بسیار زود آتش میگیرد (مخصوصاً اگر آن را در محلول شوره و کلورات پوتاس خیسانده و خشک کرده باشند). در زمانهای گذشته برای افروختن آتش آن را با جرقه‌ی آتشزنه مشتعل میکردند. قارچ قو (*Fomes fomentarius*) به درختان حمله‌ور میشود، و پوسیدگی سفیدرنگ برجسته‌ای، به شکل سم اسب و گاه به قطر ۵۰ سم، ایجاد میکند که قوِ آتشزنه را از همان میگیرند.

قو[6] (qu)، یکی از بزرگترین مرغهای آبی، که نزدیک به غازها و مرغابیها است. به عنوان نماد زیبائی و جلال و فناناپذیری، در ترانه‌ها، داستانها، و اساطیر نام آن بسیار آمده است. مخصوصاً داستانهای مربوط به "قودختران"[7]، که نیمی انسان و نیمی فوق طبیعی هستند، معروفیت خاص دارد، پیوند این دختران با آدمیان بسیار شاعرانه و در عین حال جانسوز و ناپسامان است. آخرین اثر یک هنرمند را "آواز قو" مینامند، و این اشاره است به افسانه‌ای که، بنا بر آن، قو که در تمام عمر خاموش است هنگامی که مرگش فرا میرسد آواز میخواند.

قوها خانواده‌ی جزء یا کِهخانواده‌ی قفنسها (Cygninae) از خانواده‌ی مرغابیان را تشکیل میدهند. در ظاهر به غاز شباهت دارند، ولی بسیار بزرگترند (طول قوی شیپورزن به ۲ متر میرسد)، و گردنهایشان درازتر است. بر روی آب راحت زندگی میکنند، و غذای خود را از گیاهان آبی به دست میآورند، ولی گاه در پی جستجوی گیاه و دانه به خشکی پا میگذارند، و ناشیانه راه میروند. نر و ماده پرهای مشابه دارند. در لانه‌ی خود، که توده‌ی حجیمی از گیاهان بر روی زمین است، قوی ماده چند تخم رنگ‌پریده میگذارد، و نر و ماده به نوبت بر آنها مینشینند؛ پس از ۳۵ روز، قوبچگان با پوشش کرک‌مانندی به رنگ سفید مایل به قهوه‌ای از تخمها بیرون میآیند. قوها، مانند دیگر مرغابی‌ها، جز در هنگام تخمگذاری، زندگی اجتماعی دارند، و غالباً در هنگام پرواز، مخصوصاً در مهاجرت در آسمان به صورتی میپرند که شکل حرف V میسازند.

پنج نوع قوی سفید در نیمکره‌ی شمالی زندگی میکنند. انواع گردن‌سیاه در امریکای جنوبی، و سیاه در استرالیا و زلند جدید زندگی میکنند. قوی متعارفی استخرهای تزیینی همه جا، قوی گنگ (*Cygnus olor*) است که درازای آن به ۱٫۶۰ متر میرسد، و بومی آسیا و اروپا است، و بآسانی از کاکلی که در جلو پیشانی دارد شناخته میشود. نیز ← قفنس.

قواسم (qavāsem) یا **جواسم** یا **جواسمی،** نامی است که به رعایای شیخ قاسمی شیخ‌نشین شارجه داده میشود، صرف نظر از اینکه به کدام قبیله تعلق داشته باشند، و مرکز سکونت آنان ماندگاههای ساحلی رأس الخیمه است. نیز ← سواحل متصالح.

قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام: ← علامه‌ی حلی.

قواعد العقاید: ← علاءالدوله‌ی سمنانی.

قوالی: ← سماع.

قوام، احمد: ← قوام‌السلطنه.

قوام، حاجی: ← حاجی قوام.

قوام‌الدوله (qavāmo'd.dŏle)، لقب **میرزا عباس خان قشرشی،** فد محرم ۱۳۱۴ هق، از رجال و مستوفیان و وزرای عهد ناصری. از منشیان میرزا آقاخان نوری بود، و در وزارت خارجه نیز خدمت میکرد. بعداً در دستگاه یوسف مستوفی‌الممالک داخل شد. در سال ۱۳۰۱ هق، که مستوفی‌الممالک صدارت یافت، قوام‌الدوله به نیابت صدارت و وزارت رسائل منصوب شد. در ۱۳۰۵ هق، بعد از یحیی خان مشیرالدوله، به وزارت خارجه رسید، و در این سمت بود تا وفات یافت. گویند از تحصیلات جدید و قدیم بی‌بهره بود، و از امور سیاسی اطلاعی نداشت.

قوام‌الدوله ابوالفوارس: ← قوام‌الدوله‌ی دیلمی.

قوام‌الدوله‌ی دیلمی (qavāmo'd.dŏleye deyla-mi)، شهرت **قوام‌الدوله ابوالفوارس** (-abo'l-favāres)، فد ۴۱۹ هق، پادشاه (۴۰۳–۴۱۹ هق) سلسله‌ی آل بویه در کرمان، پسر بهاءالدوله‌ی دیلمی. وی در زمان سلطنت برادرش سلطان‌الدوله‌ی دیلمی فرمانروای کرمان بود، اما از سلطان‌الدوله رنجید، و نزد محمود غزنوی رفت، و یک چند اسباب زحمت برادر شد. در ۴۰۹ هق، سلطان‌الدوله او را بخشید، و مجدداً کرمان را بدو داد. بعد از

(۱)Centaurus (۲)Southern Pointers (۳)Centaur (۴)amadou; punk (۵)tinder fungus (۶)swan (۷)swan maidens

وفات سلطان‌الدوله نیز مدتی با پسرش عمادالدین دیلمی جنگ داشت. عاقبت غفلةً مرد، و گویند مسموم شد.

قوام‌الدین: ← ابوالقاسم درگزینی.

قوام‌الدین، خواجه: ← قوام‌الدین محمد.

قوام‌الدین احمد، وزیر سلاجقه، ← ضیاءالملک احمد.

قوام‌الدین حسن: ← حاجی قوام.

قوام‌الدین درگزینی، شهرت دیگر ابوالقاسم درگزینی.

قوام‌الدین محمد (qavāmo'd.din mohammad)، معروف به **صاحب عیار** (sāheb ayār)، فد ذو القعده‌ی ۷۶۴ هق، از وزرا و رجال معروف فارس در عهد شاه شجاع آل مظفر. وی در سال ۷۶۰ هق به وزارت شاه شجاع رسید، و در نزد او اعتبار و نفوذ فوق العاده یافت، چنانکه شاه شجاع دو بار او را در شیراز و کرمان نایب و قائم مقام خویش کرد. اما در آخر مورد سخط پادشاه واقع شده به امر او به قتل رسید. خواجه حافظ این وزیر معروف را ستوده و از او به نام خواجه قوام‌الدین و صاحب عیار نام میبرد.

قوام‌السلطنه (qavāmo's.saltane)، لقب **میرزا احمد خان قوام،** ۱۲۵۲ (= ۱۲۹۰ هق)–۱۳۳۴ هش، از رجال و وزرای عهد مشروطیت در ایران. وی پسر میرزا ابراهیم خان معتمدالسلطنه و برادر کهتر وثوق‌الدوله بود. مدتی جزو عمله‌ی خلوت و پیشخدمتهای مخصوص ناصرالدین شاه شد (۱۳۱۲ هق)؛ در سال ۱۳۱۴ هق، با عنوان ریاست دفتر حکومتی، همراه امین‌الدوله به آذربایجان رفت. در ۱۳۱۵ هق لقب منشی حضور، و در دوره‌ی (۱۳۲۱–۱۳۲۴ هق) صدارت عین‌الدوله لقب دبیر حضور یافت. در ۱۳۳۴ هق، وزیر رسائل و ملقب به وزیر حضور شد. در دولت مستوفی‌الممالک وزیر داخله (مرداد ۱۲۸۹ هش)، و نیز در کابینه‌ی صمصام‌السلطنه وزیر داخله (مرداد ۱۲۹۰ هش) بود. در کودتای سوم اسفند بازداشت شد. پیش از جلوس رضا شاه کبیر دو بار (۱۴ خرداد–۱۶ مهر ۱۳۰۰ هش؛ ۲۷ خرداد–بهمن ۱۳۰۱ هش) نخست‌وزیر شد؛ در زمان رضا شاه کبیر خدمتی به او محول نشد؛ در زمان اعلیحضرت محمد رضا شاه سه بار به نخست‌وزیری رسید (۱۷ مرداد–بهمن ۱۳۲۱ هش؛ ۷ بهمن ۱۳۲۴–دی ۱۳۲۶ هش؛ ۲۵ تیر–۳۰ تیر ۱۳۳۱ هش)؛ در بهمن ۱۳۲۴ برای حل قضیه‌ی آذربایجان و فراهم آوردن مقدمات خروج شورویها از آنجا به مسکو رفت و مقاوله‌نامه‌ی او با شورویها در بازگشت مورد نارضائی و اعتراض واقع شد. در ۱۲ مرداد ۱۳۳۱ هش قانون خارج شدن اموال قوام‌السلطنه از ملکیت او در مجلس تصویب شد، ولی در ۲۹ خرداد ۱۳۳۳ قانون مزبور لغو، و تمام اموالش دوباره به وی مسترد شد. استخدام مستشاران امریکائی، آغاز لوله‌کشی آب تهران، خودمختاری موقت آذربایجان، و طرح شکایت ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد از حوادث دوره‌های زمامداری اوست.

قوام‌الملک خواجه ابونصر هبةالله فارسی: ← بونصر پارسی.

قوامی: ← قوامی رازی.

قوامی رازی، بدرالدین (badro'd.din qavāmie rāzi)، متخلص به **قوامی،** قرن ۶م هق، شاعر پارسی‌گوی، معاصر سلجوقیان بود. بیشتر قصیده میسرود، ولی در غزل هم دست داشت، و اشعارش به سبک خراسانی است. قوامی مذهب تشیع داشته، و در دیوانش (تهران، ۱۳۳۴ هش) مدایح اهل بیت بسیار است.

قوانین آبی[1] (qavānine ābi)، در تاریخ کشمة، عنوان رشته‌ای از قوانین قرن ۱۷م مهاجرنشین نیو هیون، که بالاخص ناظر به رعایت روز سبت بود، و چون بر کاغذهای آبی‌رنگ نوشته میشد بدین نام شهرت یافت. هدف این قوانین نظارت شدید بر اخلاق و رفتار فردی و اجتماعی بود. مهاجرنشین مذکور و سایر مهاجرنشینهای پیرایشگر امریکا از این قوانین فراوان داشتند. پس از آن، "قانون آبی" اصطلاحی شد برای قوانینی که این هدف را دارند، و بر رعایت روز سبت سخت نظارت میکنند. پس از انقلاب امریکا و از میان رفتن مهاجرنشین‌های پیرایشگر، این قوانین فراموش شد، ولی با رواج نهضت ضد میفروشی در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م عده‌ی زیادی "قوانین آبی" در کار آمد که ناظر بر رفتار افراد در زندگی خصوصی بود، و باعث مزاحمت یک نسل از امریکائیان شد. بعضی از ایالات فروش سیگار را ممنوع کردند، و قوانینی در کار آمد که تفریحات عادی را در روز یکشنبه ممنوع میساخت. اگرچه امروز این قوانین شدت سابق را ندارد، هنوز نواحیی در کشمة هست که قوانین آبی را محفوظ میدارند.

قوانین اصلاحی، در تاریخ انگلستان، ← لوایح اصلاحی.

قوانین الاصول (qavānino 'l.'osul) یا **قوانین المحکمة** (mohkama)، کتابی به عربی، در علم اصول فقه، تألیف ← میرزا ابوالقاسم قمی. مشتمل بر یک مقدمه و ۷ باب و یک خاتمه، و تألیف آن در آخر ربیع الثانی ۱۲۰۵ هق پایان یافته است. قوانین الاصول از کتب معتبر و مشهور در علم اصول فقه است، در میان طلاب علوم دینی شیعه از جمله‌ی کتب درسی است، و بر آن شروح و حواشی فراوان نوشته شده است. مسائل اصول در آن تحت عنوان قانون مورد بحث قرار گرفته، و در دو مجلد منتشر شده است. از این کتاب چاپهای متعددی شده که چاپ سنگی ۱۳۰۱ هق تبریز، معروف به چاپ عبدالرحیم، از بهترین چاپهای آن است.

قوانین المحکمة: ← قوانین الاصول.

قوانین بریتانیائی تجارت: ← قوانین دریانوردی.

قوانین تحمل‌ناپذیر[2]، در تاریخ کشمة، ← انقلاب امریکا.

قوانین جدید، در مورد هندیشمردگان، ← لاس کاساس، بارتولومه د.

قوانین حرکت: ← حرکت، در فیزیک، قسمت ۷.

قوانین دانمارکی: ← دینلا.

قوانین دریائی[3] (qavānine daryā'i)، مجموعه‌ی قوانین مربوط به دریانوردی و تجارت دریائی. چون کشتیهای ملل مختلف بر دریاهائی حرکت می‌کنند که هیچ ملتی مالک آنها نیست، برای حسن جریان کار لازم بود که توافقهائی بین ملتها بر سر اصولی که همه آنها را محترم بشمارند به عمل آید. از این توافقها یک سلسله عرف و عاداتی در امر کشتیرانی پدید آمد، که از قدیم الایام سابقه دارد، و همین عرف و عادات مبنای قوانین دریائی است. قوانین دریائی در اصل فقط جنبه‌ی عرفی داشت، ولی تحت نفوذ حقوق رومی قرار گرفت. در اواخر قرون وسطی که برای سوداگران در عبور از دریاها احتمال وقوع حوادث بیش از پیش بود مقررات دریانوردی گردآوری شد، و مجموعه‌هائی پدید آمد که مورد قبول بسیاری از ملل ذینفع قرار گرفت. کتاب سیاه دریاداری[4] انگلستان از آن جمله است. در انگلستان دادگاههای مخصوصی تحت نظر دیوان عالی دریاداری برای امور مربوط به دریانوردی تشکیل شد. بر طبق قانون ۱۸۷۳ این روش بکلی لغو شد، و وظایف دادگاههای مذکور به دادگاههای دادگستری محول گردید.

قوانین دریانوردی[5] (qavānine daryānavardi)، در تاریخ مستعمراتی بریتانیا، عنوان بعضی از قوانین مصوب پارلمنت، که به عبارت اصح قوانین بریتانیائی تجارت[6] خوانده میشوند. این قوانین ناشی از سیاست اقتصادی مرکانتیلیسم بود، و به سبب تهدید تجارت دریائی انگلستان از جانب ناوگان تجارتی هلند، که در حال بر آمدن بود، به وجود آمد. قانون دریانوردی سال ۱۶۵۱، ورود آلات کشاورزی را از کشورهای آسیا، افریقا، و امریکا، جز باکشتیهای انگلیسی، ممنوع کرد. هدفهای قانون دریانوردی ۱۶۶۰ یکی جلوگیری از شرکت اتباع کشورهای خارج در بازرگانی انگلستان بود، و دیگری تأمین تجارت انحصاری بعضی از محصولات مستعمرات. قانون دریائی سال ۱۶۶۳ مقرر میکرد که کالاهای ارسالی به قسمتهای متصرفی دولت انگلستان در امریکا از یکی از بنادر انگلستان بارگیری شود. آخرین قانون مهم دریانوردی (۱۶۹۶) به منظور جلوگیری از تقلب و سوء استفاده در بازرگانی بود. این قوانین در سرزمینهای ایرلند و اسکاتلند و جزایر دریای مانش اثرات نامطلوبی داشت، و مواجه با مخالفتهائی شد. در سال ۱۸۴۹ این قوانین ملغی شد.

قوانین غله[7] (qavānine qalle)، در انگلستان، قوانین و مقرراتی برای محدود کردن ورود یا صدور غلات به منظور محفوظ داشتن مقدار کافی برای مصرف‌کنندگان و نرخ عادله جهت تولیدکنندگان. در سال ۱۳۶۱ صدور غله ممنوع شد تا غله ارزان بماند. سالهای بعد نیز قوانین متعدد و درهم‌پیچیده وضع شد. قرنها قوانین غله جزء لاینفک سیاست مرکانتیلیسم انگلستان بود، و فقط بعد از جنگهای دوره‌ی ناپلئون I بود که مخالفینی نیرومند در مقابل این قوانین به پا خاستند. این قوانین در ۱۸۲۸ و در ۱۸۴۲ اصلاح شد. عاقبت، در نتیجه‌ی مبارزات اتحادیه‌ی ضد قانون غله[8]، سر ر. پیل آنها را، علی رغم مخالفت محافظه‌کاران (از جمله دیزریلی)، عملا لغو کرد.

قوانین کیفری[9] (qavānine keyfari)، اصطلاحی برای قوانین خفقان‌آوری که بر ضد کاتولیکهای انگلستان و ایرلند وضع شده بود. وضع آنها از زمان هنری VIII آغاز شد، و نه فقط بیم سیاسی و

(۱)blue laws (۲)Intolerable Acts (۳)maritime law (۴)Black Book of the Admiralty (۵)Navigation Acts
(۶)British Acts of Trade (۷)corn laws (۸)Anti-Corn-Law League (۹)Penal Laws

اقتصادی، بلکه نفرت مذهبی هم الهامبخش آنها بود. توطئه‌هائی که بر ضد الیزابت I واقع شد، و واقعه‌ی توطئه‌ی باروت، احساسات ضد کاتولیکی را برافروخت. کوشش خاندان استوارت برای کاستن از شدت این قوانین از عوامل انقلاب پیرابشگر بود، و قوانین کیفری با کوششهائی که برای محدود کردن قدرت سلطنت به عمل میآمد ارتباط یافت. قانون آزمون (۱۶۷۳) کاتولیکها را از مناصب دولتی محروم کرد، و قانون جانشینی (۱۷۰۱) آنها را از نیل به سلطنت ممنوع ساخت. به سبب کمی عده‌ی کاتولیکها در انگلستان، پس از شورش (۱۷۴۵) جکوبایتها، قوانین کیفری در انگلستان و اسکاتلند اهمیت خود را از دست دادند. انگلستان، برای مستحکم کردن استیلای خود بر ایرلند که بیشتر مردم آن کاتولیک بودند، بر شدت این قوانین در آنجا افزود (۱۶۹۵). عاقبت قوانین کیفری به حدی شدت یافت که بسیاری از ایرلندیها جلای وطن کردند، و حتی پروتستانها دوستان کاتولیک خود را در فرار از آن سرزمین یاری دادند. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م، با فرونشستن حرارت مذهبی در انگلستان و احتیاج به ایرلندیها در جنگهای خارجی، در ایرلند از شدت عمل نسبت به کاتولیکها کاسته شد، و ← آزادی کاتولیکان آغاز گردید.

قوانین نمایندگی مردم، در تاریخ انگلستان، ← نمایندگی مردم، قوانین.

قوانین هوانوردی: ← هوانوردی، قوانین.

قواهر طولیه و قواهر عرضیه‌ی متکافئه: ← صدور کثرت از وحدت.

قوای سه‌گانه[1] (qovāye segāne)، قوه‌ی مقننه، قوه‌ی مجریه، و قوه‌ی قضائیه. اصل انفصال یا تفکیک قوای سه‌گانه یکی از سیماهای اساسی در حکومت مشروطه است، و مونتسکیو در یکی از فصول معروف کتاب روح القوانین به بسط و تفصیل آن پرداخته است. به عقیده‌ی وی، حکومت‌اعم از جمهوری یا سلطنتی‌سه وظیفه دارد: قانونگذاری، اجرای قانون، و حقگزاری بر طبق موازین قانون. برای اینکه مقصود از حکومت، که حفظ آزادی و امنیت است، بخوبی حاصل شود باید قوائی که این وظایف را بر عهده دارند از هم جدا باشند، و در کار یکدیگر مداخله نکنند، زیرا، اگر مثلا قوای مقننه و مجریه در یک مرکز جمع شوند بیم آن هست که قوانین ظالمانه وضع شود و ظالمانه اجرا شود. وی در بحث از مشروطیت انگلستان بین این سه قوه کاملا تمیز میگذارد، و تأکید میکند که هر کدام از آنها باید به هیئتهای خاص سپرده شود، ولی باید دانست که اصل انفصال قوا قبلا به وسیله‌ی ج. لاک نیز به نوعی تقریر شده بوده است.

به پیروی از افکار مونتسکیو، اصل انفصال قوا در بسیاری از قوانین اساسی‌از جمله در قانون اساسی کشور و قوانین اساسی فرانسه در دوره‌ی انقلاب‌گنجانیده شد. حکومتهای مبتنی بر اصول فاشیسم و کمونیسم اصل تفکیک قوا را سخت مورد حمله قرار داده‌اند، و فکر تقسیم قوای حکومت را مردود میشمارند، و معتقدند که این قوا باید در دست حزب حاکمه که تحول انقلابی جامعه را در دست دارد متمرکز باشد.

در سه اصل ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی ایران، قوای سه‌گانه و تفکیک آنها از یکدیگر بیان شده است (← قانون اساسی، قسمت متمم قانون اساسی، ص ۱۹۹۹، ستون ۲، قوای مملکت).

قوبا (qobā)، شهر قدیم، نزدیک آندیجان در فرغانه، که در قرن ۴م هق رونق داشته. دارای قلعه و مسجد جمعه در مرکز و زندانی در حومه‌ی شهر بوده است.

قوبان، روسیه، ← کوبان، رود.

قوبان، ناحیه‌ای در خوزستان، ← قبان.

قوبلای قاآن (qublāy qā'ān) یا **قوبیلای قاآن** (qubilāy) یا **قبلای قاآن** (qoblāy)، ۱۲۱۵–۱۲۹۴، بزرگترین جانشینان چنگیز خان و مؤسس سلسله‌ی مغولی **یوان**، و **قاآن** (۱۲۶۰–۱۲۹۴، مطابق ۶۵۸–۶۹۳ هق) چین، برادر و جانشین **منکو قاآن**. وی پسر تولی خان پسر چنگیز خان بود، و تولی، جز او و منکو، دو پسر دیگر نیز داشت، که یکی هولاکو خان معروف است، و دیگری اریغ بوکا یا اریق بوکا (ariq bukā). در دوره‌ی سلطنت منکو، امور نظامی و غیر نظامی قسمت شرقی قلمرو وی به قوبلای محول شد (۱۲۵۲)، و در ۱۲۵۳ ناحیه‌ی چانگان (سیان) به تیول شخصی او داده شد، و وی این ناحیه را با کومک بزرگان چینی سازمان داد. به علاوه، منکو شخصاً در صدد استیصال سلسله‌ی چینی سونگ برآمد، و قوبیلای در این امر نقش مهمی داشت.

هنگام وفات (۱۲۵۹، مطابق ۶۵۷ هق) منکو، هولاکو ایلخان ایران بود. وقتی که منکو درگذشت، اریغ بوکا که برادر جوانتر وی و متصدی قراقروم بود در صدد منعقد کردن یک **قوریلتای** بر آمد که او را به قاآنی بر گزیند، اما قوبیلای پیشدستی کرد، و قوریلتایی برپا ساخت که او را به قاآنی بر گزید. اریغ بوکا نیز در قراقروم قاآنی خود را اعلام کرد، و به یاری قیدو خان به جنگ با قوبیلای اقدام نمود، اما مغلوب و تسلیم شد (۱۲۶۴، مطابق ۶۶۲ هق)، و تا آخر عمر عملا محبوس بود (فت ۱۲۶۶، مطابق ۶۶۴ هق). مدعی دیگر قوبیلای قیدو خان بود، که او هم کاری از پیش نبرد.

پس از اینکه قوبیلای از گرفتاریهای داخلی فراغت یافت دگربار متوجه منزی (manzi) یا ماچین (چین جنوبی) شد، و در ۱۲۶۷ به جنگ شدید تازه‌ای بر ضد سلسله‌ی سونگ اقدام کرد، و سرانجام، در اوایل سال ۱۲۷۶ وارد لینان، پایتخت سلسله‌ی سونگ، شد. مساعی هواخواهان سلسله‌ی سونگ در ۱۲۷۹ (۶۷۸ هق) بکلی درهم شکست، و قوبلای فرمانروای بلامنازع چین شد. قاآنی قوبلای مورد شناسائی ایلخانیان ایران و اردوی زرین در روسیه‌ی جنوبی بود، اما قیدو به وی گردن ننهاد. مع ذلک، امپراطوری قوبلای از کره تا بیابان عربستان و لهستان شرقی گسترش داشت. بین ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱، قوبلای دو بار به ژاپن لشکر فرستاد، اما کاری از پیش نبرد (نیز ← کامیکازه). ولی، بعضی دیگر از ممالک اطراف (دولت چامپا، برمه، مملکت خمر) اسماً به اطاعت وی درآمدند.

علاوه بر نبوغ نظامی، قوبلای مدیری لایق بود. به همان درجه که خویشتن را از اعقاب چنگیز خان مغول میدانست، خود را امپراطور بحق کشور چین میشمرد. خانبالق را پایتخت همه‌ی چین قرار داد. نخستین فرمانروایان مغول در چین شمالی سازمان اداری نداشتند، و با جبر و قهر حکومت میراندند. اما قوبلای از آغاز کوشید که دستگاهی اداری بر اساس دستگاه اداری چینیها بر قرار کند. همچنین، وی نخستین فرمانروای مغول چین بود که عناوین چینی را اتخاذ کرد، و سلسله‌ی خود را "یوان" نام نهاد. صفت مشخصه‌ی حکومت وی در چین تلفیق سنن چینی با عناصر مغولی است. در عهد وی، سازمان اجتماعی چین اساساً محفوظ ماند. برای مستحکم کردن حکومت اقلیت مغول بر ساکنین قلمرو خود، که تعدادشان در ۱۲۹۰ به حدود ۵۸ میلیون تن بالغ بود، آنها را به ۴ دسته تقسیم کرده بود: مغولها، متحدین آسیائی (اویغورها، ایرانیها، ترکها، و غیره)؛ مردم چین شمالی و کره‌ایها و جرجنها (← چین، قسمت X)؛ و چینیهای جنوبی. دو دسته‌ی اول امتیازات اداری، اقتصادی، و قضائی بسیار داشتند. دسته‌ی سوم حد وسط آنها و دسته‌ی چهارم بودند، و دسته‌ی چهارم، که از لحاظ تعداد به مراتب وسیعتر از دسته‌های دیگر بود، از مشاغل رسمی جز کارهای ادبی و اجرای مناسک دینی محروم بودند.

در تجارت، و نیز در علوم و طبابت، اویغورها، ایرانیها، یهودیان، و سریانیها نقش عمده‌ای داشتند. تجارت در عهد قوبیلای رونق بسیار گرفت، و در همین عهد بود که **مارکو پولو** مدت بیست سال در چین مصدر مشاغل مختلف بود. قوبیلای استعمال **چاو** (پول کاغذی) را از دستگاه سونگ اقتباس کرد، ولی آن را عمومیت و اساس سیاست مالی خود قرار داد، و در ۱۲۶۴ قیمت کالاهای عمده را بر حسب پول کاغذی در فرمانی معین کرد. از رجال دولت وی مردی بود به نام شمس‌الدین عمر (۱۲۱۰–۱۲۷۹)، از اهل بخارا، معروف به سید اجل (sey-yede ajall)، و تا موقعی که وزارت امور مالی قوبلای در دست سید اجل بود نشر پول کاغذی در حدود اعتدال بود. در ۱۲۷۴–۷۹ اداره‌ی امور ولایت یونان به سید اجل محول بود، و سپس پسران وی ناصرالدین و حسین این مهم را بر عهده داشتند، و در وارد کردن مذهب اسلام بدان سرزمین کوششها کردند، و خود سید اجل دو مسجد در آنجا ساخت که نخستین مساجد آن سرزمین هستند. بعد از سید اجل، وزارت قوبلای به احمد بناکتی و سپس به مردی از اویغور به نام سنگه (sanga) رسید، که هیچ یک کفایت و امانت سید اجل را نداشت، و هر دو به قتل رسیدند.

از جنبه‌ی مذهبی، قوبلای نسبت به آیین لاما نظر خوش داشت، و عاقبت خود بدان گروید، ولی مردی آزادمنش بود، و سایر ادیان را آزاد گذاشته بود. یکی از لاماهای تبت را، که نامش پهاگس-پا (phāgs-pā؛ فت ۱۲۸۰، مطابق ۶۷۹ هق) بود، به ریاست مذهبی انتخاب کرد، و وی الفبائی بر اساس الفبای تبتی برای زبان مغولی وضع کرد (۱۲۶۹)، منتها، مانند خط چینی، ستونی نوشته میشد.

بر روی هم، قوبلای را باید یکی از بزرگترین فرمانروایان در سراسر تاریخ شمرد. پس از انقراض سلسله‌ی سونگ، به ترمیم خرابیهای ناشی از جنگ پرداخت. راهها و کاروانسراهای متعدد ساخت، و سرویس پستی منظمی دایر کرد، و نوانخانه‌ها تأسیس کرد. اگرچه خود از زبان چینی بی‌بهره بود، ادب و فرهنگ چینی را مورد حمایت خود قرار داد. مارکو پولو شرحی از شکوه دربار وی و مراسم

(1) separation of powers

شکار او و سرویس پستی چین در عهد وی آورده است. قوبلای نخستین مرد غیر چینی است که بر سراسر چین فرمانروائی داشته است، و عظمت او در شرق و غرب مورد تصدیق معاصرین چینی، مسلمان، و اروپائی او بوده است.

پسر محبوب قوبلای، به نام جمکیم (jem-kim)، در ۱۲۸۶ (۶۸۴ هق) در گذشت، و پس از قوبلای، تیمور قاآن، پسر جمکیم، جانشین او شد. نیز ← چین، قسمت X، ص ۸۱۸.

قوبه[1] یا **قبه** (هر دو qobba) روسی **کوبا** (kubā)، شهر (در ۱۹۵۶ جه ۵۰۰'۱۵)، آذربایجای شوروی، تجشا، ح ۱۶۰کیلومتری ل‌غ باکو. مرکز آمودن مواد غذائی است. در ۱۸۰۶ روسها آن را اشغال کردند. پیش از آن، مرکز ناحیه‌ای خان‌نشین در قفقاز شرقی و در غ دریای خزر بود. تاریخ این ناحیه، که در آغاز بخشی از آلبانیا را تشکیل میداد، بعدها با تاریخ شروان درآمیخت. در عهد شاه سلیمان صفوی، حسین خان، یکی از اوسمیها (← داغستان)، از جانب شاه صفوی خان قوبه و سالیان شد. نوه‌ی او، حسینعلی ابن احمد، از نادر شاه کومک گرفت. فتحعلی خان، پسر حسینعلی، با کومک کاترین II بر داغستان و قوبه و سالیان مسلط شد، و شروان را گرفت. فتحعلی خان در ۱۱۹۳ هق لشکری به گیلان فرستاد، و در ۱۲۰۲ هق اردبیل را گرفت. وی برای آذربایجان نقشه‌هائی در سر داشت، ولی در ۱۲۰۳ هق بیمار شد و در گذشت. جانشینان او چندی دوچار مزاحمت روسها بودند. عاقبت، در زمان شیخ علی آقا، پسر کوچک فتحعلی خان، قوبه به اشغال روسها در آمد. قوبه پس از الحاق به امپراطوری روسیه چندی جزء شروان و بعد جزء باکو بود. از سال ۱۹۱۹ جزء جمهوری آذربایجان است.

قوبیلای قاآن: ← قوبلای قاآن.

قوت القلوب (quto 'l.qolub) [قوت القلوب فی معاملة المحبوب]، کتابی به عربی، در تصوف و بیان مقامات و احوال صوفیه، تألیف ابوطالب محمد ابن علی مکّی. کتاب مشتمل است بر ۴۸ فصل در مناسک و آداب و اوراد و ادعیه و عقاید اسلامی و اخلاق و فرائض صوفیه. تصوف مؤلف در این کتاب تصوف اهل شریعت و از مقوله‌ی تصوف امام قشیری و صاحب عوارف المعارف است. کتاب قوت القلوب از نوع احیاء العلوم غزالی و ظاهراً تا حدی سرمشق آن بوده است. کتاب قوت القلوب در چهار جلد در مصر چاپ شده است (۱۳۵۱).

قوت نقطه، در هندسه، ← نقطه، قوت.

قوجه بیگلو (qoja beyglu)، طایفه‌ای از ایل شاهسون، دارای دو تیره‌ی معروف نورالله بیگلو و حوراغلو. شیعه و محل سکونت آنها بلوک برزند علیا و انگوت و ییلاقشان ل‌ش کوه سبلان است.

قوجه چای، رود آسیای صغیر، ← گرانیکوس.

قوجه نشانجی: ← جلالزاده مصطفی چلبی.

قوچ: ← گوسفند.

قوچان (qucān)، شهر (جه ۱۳۳'۲۹ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان قوچان، ل استان نهم (خراسان)، ۱۴۸کیلومتری ل‌غ مشهد. بنای شهر فعلی از ۱۳۱۳ هق است.

شهر قوچان را با شهر باستانی اشک (aŝak) یا ارسکه (arsaka) مطابق دانسته‌اند. در کتب جغرافیائی نویسندگان اسلامی نامش را خبوشان (xabušān) و خوجان (xujān) ضبط کرده‌اند، و ناحیه‌ی قوچان را استوا (ostovā) نامیده و سرزمین بسیار حاصلخیز آن را ستوده‌اند. در زمان یاقوت این ناحیه ۹۳ آبادی داشته و او استوا را "آفتابگیر" معنی کرده است. به گفته‌ی حمدالله مستوفی، در زمان وی (قرن ۸م هق)، نام استوا اگرچه در دفاتر مالیاتی به کار میرفته، نزد مردم رواجی نداشته است. همو حاصلخیزی دشت اطراف قوچان را ستوده است، و گوید هولاکو خان مغول شهر را تجدید بنا کرد (قرن ۷م)، و نواده‌ی او ارغون خان (سلطنتش ۶۸۳–۶۹۰ هق) بر وسعت شهر افزود. غازان خان، از سلاطین ایلخانی ایران، در هنگام حکومت خود بر خراسان، یک معبد بودائی در قوچان ساخت. شاه عباس I صفوی یکی از طوایف کرد را (زعفرانلو) در قوچان سکنی داد. بر تپه‌ای نزدیک قوچان، که بعدها به نادر تپه موسوم شد، نادر شاه افشار به قتل رسید (۱۱۶۰ هق). نادر شاه، پس از جنگ بخارا، چند ورق از قرآنی را که به خط غیاث‌الدین بایسنقر و در سمرقند (یا در شهر سبز، یعنی کش) مخزون بود به قوچان آورد، و بعدها ناصرالدین شاه قاجار دو ورق از آن را به موزه‌ی تهران منتقل کرد (۱۳۰۰ یا ۱۳۰۱ هق). قوچان از زلزله‌های سالهای ۱۸۵۲، ۱۸۷۱، ۱۸۹۳، و ۱۸۹۵ (۱۳۱۲ هق) سخت آسیب دید، و گفته‌اند که در زلزله‌ی سال ۱۸۹۳ از سکنه‌ی شهر ۱۲٬۰۰۰ تن تلف شدند، و ح ۱۰٬۰۰۰ تن باقی ماندند. شهر جدید قوچان پس از زلزله‌ی سال ۱۸۹۵ در ح ۱۰ کیلومتری شهر ویران‌شده بنا شد (← شهر کهنه).

قوچان (qucān)، شهرستان (جه ۳۷۰'۱۶۹ سش ۱۳۴۵ هش)، ل استان نهم (خراسان)، مرکزش شهر قوچان. از ل به جشه ترکمنستان محدود است، مشتمل بر دو بخش حومه و باجگیران است. عمدةً کوهستانی است، و دنباله‌ی ارتفاعات البرز (هزار مسجد در ل و آلاداغ در ج) از آن میگذرند. رود اترک از ارتفاعات ل‌ش آن سرچشمه میگیرد، و پس از مشروب کردن آن به شیروان و بجنورد میرود. اقلیم آن در تابستان معتدل و در زمستان سرد است. این شهرستان از نقاط غله‌خیز استان خراسان است، و محصولات آبی و دیمی دارد. راه مشهد به عشق‌آباد و راه بجنورد به درگز از آن میگذرد. طوایف زعفرانلو، پیچرانلو، و میلانلو درین شهرستان سکنی دارند. نادر شاه در دهکده‌ی فتح‌آباد قوچان به قتل رسید و کلنل محمد تقی خان پسیان در قریه‌ی جعفرآباد آن در جنگی با اکراد قوچانی کشته شد. بخش حومه‌ی قوچان (جه ۸۰۶'۱۴۴ سش ۱۳۴۵ هش) مشتمل بر ۱۱ (۴) دهستان و ۳۳۸ آبادی است.

قوچک، گردنه‌ی (qoccak)، گردنه‌ای در شهرستان شمیرانات، ل استان مرکزی (تهران). رود جاجرود در دامنه‌ی شمالی آن جاری است. راه شوسه‌ی تهران به رودبار قصران و تهران به لواسانات از آن میگذرد. سابقاً حد جنوبی قصران علیا بود. نیز ← قصران.

قوچ کانادائی یا **گوسفند کوه روشوز،** گوسفند وحشی (*Ovis canadensis*) ل‌غ امریکا، که زمانی بسیار فراوان بود، و شکار بیرویه، بیماری، و کمبود مواد غذائی باعث تقلیل تعدادو در بعضی نواحی زوال‌آنان شد. رنگ آن قهوه‌ای مایل به خاکستری با لکه‌های سفیدی در دو پهلو است. حیوان سنگینی است، و نر آن شاخ بلند پیچیده و ماده‌اش شاخک کوتاه دارد.

قودجان (qudejān)، ده (جه ۶۱۸'۱ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش خونسار، شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)، ۹کیلومتری ل خونسار.

قوده: ← محمد، قسمت ۲۸.

قورباغه[2] (qurbāqe)، جانوری بی‌دُم و جهنده از رده‌ی دوزیستان. تعیین حد فاصل مشخصی بین قورباغه‌ها و وزغها (vazaq-) میسر نیست، و در کتابهای لغت اغلب قورباغه، وزغ، و غوک (quk) را به یک معنی میگیرند. قورباغه‌ها و وزغها راسته‌ی آنورا (Anura) یا سالینتیا (Salientia) از رده‌ی دوزیستان را تشکیل میدهند.

قورباغه‌های واقعی مشتمل بر ح ۳۰ نوع و ۵۰۰ جنس هستند، که بیشتر آنها افریقائی یا شرقیند. وسیعترین و گسترده‌ترین نوع آن رانا (*Rana*) است، که ح ۲۰۰ جنس دارد. قورباغه‌ی عادی اروپا و آسیا (*R. temporaria*) و قورباغه‌ی خوراکی (*R. esculenta*) از این نوع هستند.

قورباغه (شکل ۱) جانوری است کوچک که معمولا در آبهای شیرین آرام یا در جنگلها زندگی می‌کند. پوستش نرم و معمولا سبز یا خرمائی و اغلب خالدار است. اغلب قورباغه‌ها در گلهای زیر آب به خواب زمستانی میروند، و در اوایل بهار تخم می‌گذارند. هر قورباغه‌ی ماده تا ۲۰٬۰۰۰ تخم میگذارد. قورباغه در آب تخم میگذارد (شکل ۲). تخمی که در آب گذاشته شد گشنیده میشود، و پوششی ژلاتینی، که به وسیله‌ی قورباغه‌ی ماده ترشح میشود آن را میپوشاند، و این پوشش محافظ تخمها و وسیله‌ی شناور نگاه داشتن آنها در آب است. کمی بعد به فاصله‌ی ۳ تا ۱۰ روز از تخم بیرون میآید، در اغلب قورباغه‌ها، تا پایان نخستین تابستان، کار دگردیسی تنفس ریه‌ای، افتادن دم، و گوشتخواری صورت میپذیرد، اما رسیدن به بلوغ کامل دو سه سالی وقت میگیرد. زبان قورباغه چسبناک و متصل به جلو آرواره‌ی تحتانی است؛ قورباغه زبان خود را بیرون می‌اندازد و حشرات و کرمها را شکار میکند. بعضی قورباغه‌های بزرگ مناطق حاره پستانداران کوچک و مارها را میخورند. بعضی قورباغه‌ها دارای غده‌هائی پوستی هستند که از آنها مواد محرّک یا سمّی ترشح میشود. جنسی از قورباغه در آسیا هست که به قورباغه‌ی طیار[3] (tayyār) معروف است، و از پاهای بزرگ پرده‌دار خود مانند چتر نجات برای جستن از درختی به درخت دیگر استفاده میکند.



شکل ۱. قورباغه

وزغ[4]، مانند قورباغه، از راسته‌ی آنورا از رده‌ی دوزیستان است. وزغها بر ۵ نوعند، که وسیعترین آنها نوع بوفو (*Bufo*) است. وزغها جانورانی نسبةً

(۱)Kuba (۲)frog (۳)flying frog (۴)toad

کوتاه‌ساق و خشک‌پوست هستند. پوستشان از برجستگیهای زگیل‌مانند پوشیده است، و غده‌هائی

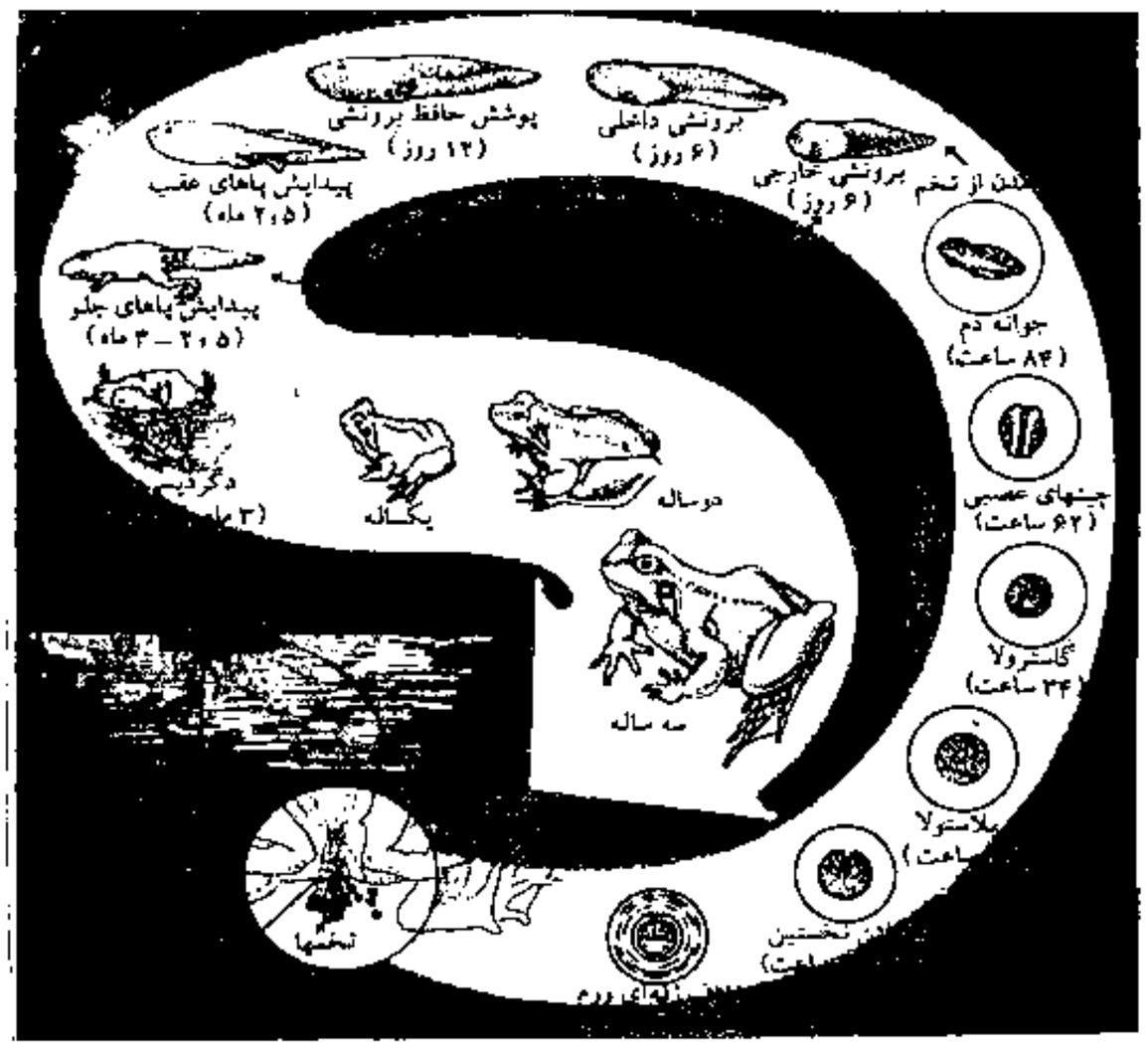

شکل ۲. دوره‌ی تکامل قورباغه‌ی خوراکی

دارد که ماده‌ی مخاطی مترشح از آن بسیاری از حیوانات را مسموم میکند، و همین امر حامی وزغ است. تحریک ملایم ترشح این غده‌ها منشأ این عقیده‌ی خرافی است که اگر انسان به وزغ دست بزند مبتلا به زگیل میشود. وزغها، بر خلاف قورباغه‌ها، فقط در موسم جفتگیری نزدیک آب میمانند. عده‌ی زیادی از آنها در نواحی بیابانی زندگی میکنند. وزغها جانورانی شبانه‌اند؛ هنگام شب از سوراخ بیرون میآیند، و از حشرات، کرمها، و سایر بیمهرگان تغذیه میکنند. به سبب خوراکشان، از جانوران بسیار مفید محسوبند. وزغها جانورانی زمستانخواب (← زمستانخوابی) هستند، و در فصل زمستان در سوراخهائی در زیر زمین پنهان میشوند.

قورباغه‌ی درختی[1] نام اعضای تیره‌ی هولیدای (Hylidae) است، که منسوب با تیره‌ی وزغها است. بیشتر بر درختان زندگی میکنند، و عموماً بر سر انگشتان خود قرصهای چسبنده دارد. وجه تمایز قورباغه‌های درختی از وزغهای واقعی وجود دندان در فک بالا و شکل پنجه‌مانند بند نهائی انگشتان آنها است. مهمترین نوع آنها نوع هولا (*Hyla*) است.

قورباغه‌ی درختی: ← قورباغه.

قوربیگی: ← قورچی.

قورچی (qurci)، کلمه‌ی مغولی به معنی ترکش‌دار. قور در مغولی به معنی ترکش است، و اعطای ترکش با تیر و کمان نشانه‌ی داشتن منصب و مقام بوده است. بعدها قور به معنی مطلق سلاح استعمال شده است، و کلمه‌ی قورخانه به معنی اسلحه‌خانه و نیز قوربیگی (qurbeygi) به معنی رئیس اسلحه‌خانه به کار رفته است. کلمه‌ی قورچی به معنی محافظ شخص پادشاه (جاندار) بوده است. منصب قورچی در دوره‌ی مغول به امرای بزرگ اعطا میشد. قورچیان برای خود رئیس (مقدم) داشتند، چنانکه یسو بوقا (yesu boqā) مقدم قورچیان چنگیز خان بوده. قورچیان با اختاچیان (axtāciān) [میرآخوران] و سگورچیان (segurciān) [چترداران] از جمله‌ی خواص و مقربان دربار ایلخانان مغول بوده‌اند. این وضع در زمان تیمور و اولاد او نیز همچنان ادامه داشت.

قورچیان در زمان صفویه، سپاه خاصی تشکیل میدادند، و رئیس آنان را قورچی‌باشی (-bāši) می‌گفتند. این سپاه قورچی، علاوه بر رئیس، ماموران دیگری از قبیل وزیر قورچی و مستوفی قورچی داشت. بدین ترتیب، معنی قورچی در زمان صفویان گسترش یافته بود، و نه تنها قورچی تیر و کمان، بلکه قورچی شمشیر و قورچی چتر نیز وجود داشت، و نیز برای حرم و دربار شاهی (دیوان اعلی) قورچیان میگماشتند. در ادوار بعد برای صاحبان مشاغل و پیشه‌ورانی که برای دربار صفوی کار میکردند نیز قورچیان تعیین می‌کردند، از قبیل قورچی پهله (pahla) [دستکش چرمی برای بازداران] و قورچی چکمه و غیره. علاوه بر وزیر بزرگ و صدر، قورچی‌باشی نیز حق داشت پشت اسناد را مهر کند. به قول شاردن، عده‌ی سپاه قورچی در حدود ۳۰٬۰۰۰ نفر بود. تا زمان شاه عباس I، قورچیان قدرت فوق العاده داشتند، زیرا بیشتر از قبایل ترکمان (قزلباش)، که در تأسیس دولت صفوی دخالت داشته‌اند، بوده‌اند. شاه عباس برای محدود کردن قدرت آنان دسته‌های دیگری به نام قوللر (غلامان. ← قوللر آقاسی) و تفنگچیلر (تفنگچیان) تشکیل داد، ولی سپاه قورچی و منصب قورچی‌باشی تا آخر عهد صفویه ادامه داشت.

قورچی‌باشی (qurci.bāši)، ده (جمعیت ۱٬۰۶۴ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، دهستان دالائی، بخش حومه‌ی شهرستان خمین، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۵کیلومتری غرب خمین. محصولاتش غلات، چغندر قند، و انگور است؛ قالیچه‌بافی دارد.

قورچی‌باشی، در دولت صفویه، عنوان رئیس قورچیان (← قورچی)، که به لقب رکن‌السلطنه (rokno's.saltane) هم خوانده میشد. بعد از مقام اعتمادالدوله عالیترین منصب به شمار میآمد، و ریاست اویماقات قزلباش با وی بود. تمام امور قورچیها، که محافظان و جانداران شاه بودند، بر عهده‌ی او بود، و مواجب آنها با تصویب و تصدیق وی پرداخت میشد. این مقام عالی را صفویه همواره به یکی از سران طوایف قزلباش که مورد اعتماد کامل بود میسپردند.

قورح[2] (qurah)، از بزرگان لاویان که، با ابیرام و برادرش داتان، در شورش بر ضد موسی شرکت کرد. آتش (آتشفشان؟) و زلزله شورشیان را هلاک کرد (اعداد ۱۶:۹.۲۶–۱۱).

قورخانه (qurxāne)، اسلحه‌خانه و مجموع کارخانه‌های اسلحه‌سازی در عهد صفویه و قاجاریه. در عهد شاه عباس I صفوی کارخانه‌های توپریزی و اسلحه‌سازی در اصفهان دایر شد که شاردن محل آن را وصف کرده است، و در ایروان (ظاهراً برای مقابله با عثمانی) نیز قورخانه‌ای وجود داشته است. در عهد نادر شاه افشار نیز در این امر اهتمام شده است. در اوایل عهد قاجاریه، عباس میرزا نایب‌السلطنه به این امر توجه تمام کرد، و در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی قورخانه‌ی ایران فعالیتی بدون نقشه داشت، و داستان اهتمام حاجی در ساختن توپهای سرپر و قضیه‌ی ساختن کفشهای آهنین جهت شتر‌های اردو به امر او مشهور است. میرزا تقی خان امیر کبیر در تهران و تبریز و مشهد و اصفهان کارخانه‌های توپریزی، باروت‌سازی، و اسلحه‌سازی ایجاد کرد. بعد از او، فعالیت قورخانه چندی متوقف شد. در سنه‌ی ۱۲۷۶ هق کارخانه‌ی تفنگ‌سازی در تهران دایر شد، که مقرر بود ماهیانه هزار قبضه تفنگ بسازد، و دو سال بعد قورخانه یا جباخانه‌ای مفصل در تهران بنا شد، و در سنه‌ی ۱۲۸۰ هق، جباخانه‌ای دیگر به نام باستیان (bāstiān) ایجاد شد. حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم نیز به توسعه‌ی قورخانه توجه تمام کرد، و از گزارشی که دزیمن باب به شاه داده است وضع قورخانه در آن زمان معلوم میشود. ناصرالدین شاه قاجار به توسعه‌ی قورخانه توجه خاص داشت. در سال ۱۳۰۳ هق، به وسیله‌ی دکتر طولوزان، طبیب فرانسوی خویش، کارخانه‌ی فشنگ‌سازی تهیه کرد. بعد از ناصرالدین شاه، یک چند ریاست قورخانه با عنوان وزارت قورخانه به ناصرالملک داده شد. اداره‌ی قورخانه بعد از قاجاریه توسعه‌ی تمام یافت، و تخصاصی نامیده شد.

قورقمز، در تاریخ لبنان، ← فخرالدین معنی.

قورمه: ← قرمه.

قورمه‌سبزی: ← قرمه‌سبزی.

قورنتیان: ← کورنتیان.

قوره‌تو (quratu)، دهستان (جمعیت ۲٬۵۴۶ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قصر شیرین، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۹ آبادی. از رودی به همین نام مشروب میشود.

قوری‌چای (quri.cāy)، دهستان (جمعیت ۱۹٬۰۶۲ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، بخش چهار اویماق، شهرستان هشت‌رود، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۹۱ آبادی. از رودی به همین نام مشروب میشود. مرکزش، پاره‌لار (pārelār) (جمعیت ۳۳۱ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، در ۲۳کیلومتری لغ قره‌آغاج است. نیز ← چهار اویماق.

قوریلتای (quriltāy)، در نزد مغول، عنوان مجمع عمومی شاهزادگان و امرای خاندان سلطنتی. این کلمه مأخوذ از لغت مغولی قوریل (quril)، به معنی مجمع است. چنگیز خان، پس از فتح بلاد و قهر و قمع طوایف مغول، قوریلتای تشکیل داد (بهار ۶۰۲ هق)، و از طرف کاهن مغولان عنوان چنگیزخانی یافت. اوگتای قاآن از جمادی الاول ۶۳۲ تا شعبان ۶۳۸ هق، در مدت ۷ سال، دو قوریلتای بزرگ بر پا داشت، و، به گفته‌ی مؤلف جامع التواریخ، دربین قوریلتاییها قصدش این بود که "جمیع اولاد و اقارب و امرا را جمع گرداند و به تجدید ایشان را یاسا و احکام بشنواند". غالباً تشکیل قوریلتای با مجالس طوی [toy، مغولی، ← جشن و ضیافت] و سور و جشن همراه بوده است.

---

(۱) tree frog (۲) Korah

قوز[1] (quz) یا **گوژ** (guj)، انحنا و خمیدگی غیر عادی ستون فقرات. ناشی است از وضع بد اندام یا ضایعات مرضی استخوانها و عوامل دیگری که بعضی از آنها مادرزادی است. کجی ممکن است به طرف راست، چپ، عقب، یا جلو باشد. کجی طرفی ستون فقرات فراوان است، ولی زیاد نمایان نیست، اما کجی به سمت عقب، که بالخصوص قوز یا گوژ نامیده میشود، نمایان است.

قوزان، ترکیه‌ی آسیائی، ← سیس.

قوزه: ← غوزه.

قوزد (quzd)، ده (جم ۱٬۰۶۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش جویمند، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ ۹کیلومتری ل‌ش گناباد.

قوس[2] (qōs) یا **کمان**، در هندسه، قطعه‌ای از یک منحنی (مانند قوس دایره. شکل در ص ۹۵۷)؛ و نیز منحنیی که بسته نباشد. برای طول قوس ← طول خط.

قوس[3] یا **رامی**[4] (rāmi) [= تیرانداز] یا **کمان** (kamān)، در نجوم، نهمین صورت فلکی در منطقة البروج، و نهمین برج (شکل در ص ۴۰۲. نیز صفحات ۱۵۹۰، ۱۵۹۲، و ۱۵۹۴ دیده شود). شامل عده‌ی زیادی خوشه‌ها، سحابیهای گازی، و قیفاووسیان است، و با تلسکوپی نسبةً قوی بسیار زیبا مینماید.

قوس برقی[5] (qōse barqi)، نوری شدید و قوس‌مانند که هنگام عبور جریان برق از فضای بین دو الکترود به سبب تخلیه‌ی برقی تولید میشود. دو نوع آن، که فایده‌ی عملی فراوان دارند، عبارتند از قوس برقی در هوای آزاد و قوس برقی در گاز‌های کم‌فشار. از اقسام اولی لامپ قوسی و کوره‌های قوس جیوه (← جیوه) است.

قوس جیوه: ← جیوه.

قوس صعودی: ← قوس نزولی و قوس صعودی.

قوس قزح (qōse qozah) [= کمان قزح (فرشته‌ای موکل بر ابرها)] یا **رنگین‌کمان** (rangin-kamān)، قوسی رنگین که گاه‌گاه در آسمان در طرف مقابل خورشید (مثلا، هنگام صبح در آسمان غربی، و در شامگاه در آسمان شرقی) دیده می‌شود. در قوس قزح، غالباً دو قوس مشاهده میشود که طیف کامل رنگها را از قرمز تا بنفش نشان می‌دهند، ولی، در قوس داخلی (قوس قزح اولیه) کناره‌ی خارجی قرمز و کناره‌ی داخلی بنفش است، و در قوس خارجی (قوس قزح ثانوی) عکس این ترتیب مشاهده میشود، یعنی کناره‌ی داخلی قرمز و کناره‌ی خارجی بنفش میباشد. اگر بر زمین ایستاده باشیم قوس قزح در آسمان ابر آلود در صورتی مشاهده میشود که ارتفاع خورشید در بالای افق بیش از ۵۳° نباشد؛ و از هواپیما قوس قزح دیده نمیشود مگر آنکه پرواز در ارتفاع کمی صورت گیرد.

سبب قوس قزح تفرق نور خورشید است به وسیله‌ی قطرات آب موجود در ابر. برای توضیح مطلب، فرض کنید تُنگی مملو از آب باشد، و تابه‌ای از اشعه‌ی خورشید در C بر آن بتابد. این تابه در نقطه‌ی C منکسر و متفرق میشود، در D انعکاس کلی مییابد، و در E دگربار منکسر و متفرق و از تنگ وارد هوا میشود. چون در هر دو انکسار شعاعهای بنفش بیش از اشعه‌ی قرمز منکسر میشوند، شعاع بنفشی که از تنگ خارج میشود به شعاع تابش (سفید) اولیه نزدیکتر است تا شعاع قرمز. اگر تنگ کره‌ی کاملی باشد زوایای شعاع‌های بنفش و قرمزی که از آن خارج میشوند با شعاع تابش به ترتیب ۴۰° و ۴۲° است. بالنتیجه، وقتی که خورشید و یک شخص ناظر و ابری متشکل از ذرات کروی آب در اوضاع نسبی مناسب قرار داشته باشند، ناظر در میان ابر قوس قزحی اولیه مشاهده میکند (قسمت چ شکل) که در آن قسمت قرمز در بالا و قسمت بنفش در پایین است. اغلب یک قوس ثانوی هم دیده میشود که در بالای آن که فوقاً شرح داده شد قرار دارد، و آن ناشی از دو انعکاس کلی است (قسمت ب شکل).

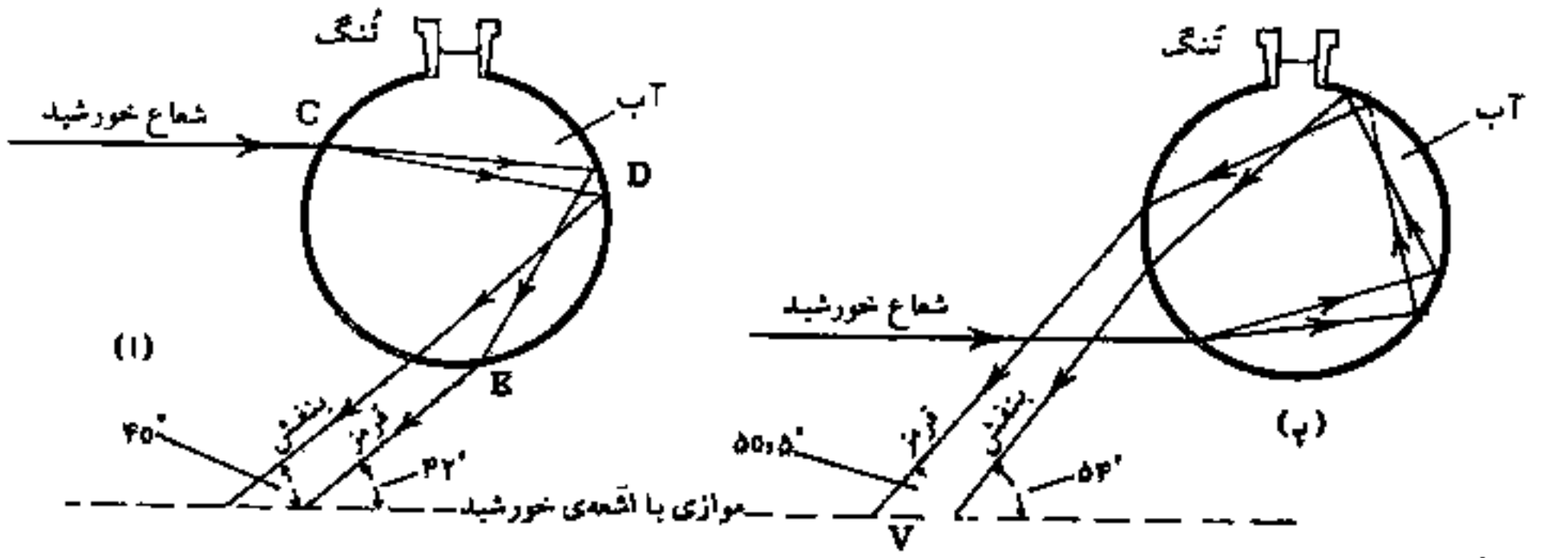

باید دانست که هیچ دو نفر یک قوس قزح را نمیبینند، زیرا نوری که وارد چشم یک نفر میشود نمیتواند وارد چشم دیگری هم بشود. همچنین، باید دانست که قوس قزحی که ما میبینیم نتیجه‌ی انکسار و تفرق نور در دهها هزار قطره است نه در یک قطره.

توجیهی که قدما از قوس قزح کرده‌اند نسبةً دقیق است. نظریه‌ی قدیمی قوس قزح از ارسطو است، که بعدها مسلمانان با آن آشنائی یافتند. پس از ارسطو، ابن سینا، ابن هیثم، و فرافی بر نظر ارسطو اضافاتی آوردند و آن را اصلاح کردند. قطب‌الدین شیرازی قوس قزح را با بیانی شبیه بیان دکارت توجیه کرد، و شاگردش کمال‌الدین فارسی توصیفی بسیار عالی از قوس قزح آورده است که در حدود اطلاعات زمان وی در سرحد دقت میباشد، و مانند نظریه‌ی کنونی، میگوید که نور یک بار یا دو بار در داخل قطره‌ی آب منعکس و سپس از آن متشعشع میشود. وی در علت رنگهای قوس قزح هم تحقیق کرده است، ولی تحقیقاتش رضایتبخش نیست. به علاوه، فارسی درستی نتایجی را که به دست آورده است با تجربه ثابت میکند، و تحقیقات او در سطحی بالاتر از تحقیقات معاصر وی تئودوریکوس تئوتونیکوس (teodorikus teutoni-kus) معروف به تئودوریکوس فرایبورگی (e frāy-burgi؛ ف ۱۳۱۱ یا کمی بعد)، نورشناس، هواشناس، و فیلسوف آلمانی، میباشد.

قوس کربون: ← لامپ قوسی.

قوسنامه: ← قطران تبریزی.

قوس نزولی و قوس صعودی (qōse nozuli, so-udi)[2]. قوس نزولی صدور صادر اول (عقل) از احدیت و خیر محض، و صدور نفس از عقل، و صدور عالم ماده و نفوس جزئیه از عالم نفس است؛ و قوس صعودی تلاش نفس جزئی است برای رسیدن به عالم نفس و عقل و احدیت. البته، در بیان کیفیت صدور کثرت از وحدت و مقدار درجات و صدورات اختلافاتی هست، ولی اصل معنی همان است که به آن اشاره شد. ← فلوطین؛ گنوستیسیسم؛ نوافلاطونی، فلسفه‌ی. اصطلاحات مذکور را فلاسفه‌ی اسلامی برای اصطلاحات procession (قوس نزولی) و conversion (قوس صعودی) فلاسفه‌ی نوافلاطونی وضع کرده‌اند.

قوشجی، علی یا **ملا علی قوشجی** (molla alie qušji)، ف ۸۷۹ هق، منجم و متکلم مسلمان، و از متصدیان رصدخانه‌ی الغ بیگ در سمرقند. پدرش، محمد، مأمور مراقبت از مرغان شکاری الغ بیگ بود، و به همین جهت وی به "قوشچی" معروف شد، که "قوشجی" معرب آن است. قوشجی در سمرقند علوم عصر خود را فرا گرفت، و ریاضیات را نزد قاضی‌زاده‌ی رومی آموخت. بعد از وفات الغ بیگ به تبریز رفت، و به خدمت اوزون حسن پیوست، و از جانب وی به سفارت به قسطنطنیه رفت، و اواخر عمر را در آنجا گذرانید. آثارش مشتمل است بر کتاب هیئت مقدماتی معروف به فارسی هیئت و شرح

---

(۱)curvature of the spine (۲)arc (۳)Sagittarius (۴)Archer (۵)arc

تجرید الکلام خواجه نصیرالدین طوسی.
قوشچی (quščī)، ده (جم ۲٬۱۶۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان انزل، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۵۷کیلومتری ل رضائیه.
قوشچی، علی: ← قوشچی، علی.
قوشخانه (qušxāne)، دهستان (جم ۸٬۹۱۵ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش باجگیران، شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۲ آبادی. از ل به مرز ایران و شوروی محدود است. ناحیه‌ای است کوهستانی. ساکنین از طوایف پیچرانلو و زعفرانلو هستند. مرکزش، ده حلوا چشمه (halvā ceŝme؛ جم ۳۰۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۸۰کیلومتری غربی باجگیران واقع است.
قوشه‌داغ (quše.dāq)، رشته‌کوهی در آذربایجان شرقی، ج شهرستان اهر، غ رشته‌کوه سبلان.
قول اوغلی (qol oqli) [ترکی، = پسر برده]، نامی است که در دولت عثمانی به پسری داده میشد که پدر بنی‌چری و مادر ترک داشت‌ـبدان جهت که بنی‌چری خود بنده‌ی (قولِ) سلطان بود. قول اوغلیها را در جمع بنی‌چریها نمیپذیرفتند، ولی تا حد معینی حق ورود به خدمات دولتی داشتند.
قول بموجب (qŏle be.mujab)، در علم بدیع، گفته‌ی دیگری را در سخن خود آوردن و استوار داشتن، اما خلاف مقصود وی از آن اراده کردن، مانند (ضیاء خجندی)،

گفتی ز درد من نکرستی و برحقی،
فرق است از فشاندن خون تا گریستن.

قوللر: ← قورچی؛ قوللر آقاسی.
قوللر آقاسی یا **قللر آقاسی** (هر دو qollar aqā-si)، در عهد صفویه، عنوان رئیس غلامان شاهی. لقب رکن‌الدوله (rokno'd.dŏle) داشت، و مقام وی بعد از منصب قورچی‌باشی از همه‌ی مقامات دولتی دیگر برتر بود. افراد این دسته در عهد شاه عباس I بیشتر از طوایف گرجی و ارمنی و چرکس بودند، و شاه عباس برای آنکه از قدرت و خطر و نفوذ قزلباش بکاهد، دسته‌ی غلامان شاهی را در مقابل آنها تعبیه کرد. در اواخر عهد صفویه، ولایت گلپایگان تیول قوللر آقاسی بود.
قولنج[1] (qulenj)، درد شدید ناشی از انقباض و تشنج یا التهاب یکی از اعضای مجوف، مانند معده، روده، مجرای صفرا، و غیره. نزد کودکان بیشتر از خوراک زیاد یا نامناسب تولید میشود. انسداد مجرا به واسطه‌ی پیچیدن یا به علت تحریک به وسیله‌ی جسم سفت (مانند سنگ و غیره) نیز سبب قولنج میشود (قولنج کلیه و غیره).
قولنج رنگ‌کاران: ← قولنج سربی.
قولنج سربی[2] (qulenje sorbi) یا **قولنج رنگ‌کاران**[3] یا **مسمومیت سربی**[4]، بیماری ناشی از جذب ذرات سرب از راه تنفس یا مجرای هاضمه. ممکن است از آشامیدن آب از ظروف سربی یا شامل سرب حاصل شود. نظارت و بازرسی وضع کار در صنایع و کارخانجاتی که سرب مصرف یا استخراج میکنند از این مسمومیت و عوارض ناشی از آن کاسته است.
قولنجی (qulonji)، ده (جم ۲٬۴۰۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان انزل، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۵۱کیلومتری ل‌غ رضائیه.
قولون: ← روده. برای تصویر ← لوله‌ی هاضمه.
قولی یا قلی: ← قلی یا قولی.
قومس (qumes)، ایالت کوچک قدیمی واقع میان کوههای البرز در ل و کویر مرکزی در ج که شاهراه ری به خراسان تا حدود نیشابور از آن میگذشت، و شهرهای عمده‌اش کنار همین شاهراه بود. مرکز آن دامغان کنونی بود، و جغرافیانویسان عربی‌زبان دامغان را نیز به نام قومس یاد کرده‌اند. خوار، سمنان، دامغان، و بسطام و متعلقات آنها (از جمله خرقان بسطام) در جزء همین ایالت قومس بوده است که اکنون قسمتی از آنها جزء استان مرکزی و قسمتی جزء فرمانداری کل سمنان است.
قومشه، شهر، ← شهرضا.
قومیز[5] (qomiz) یا **کومیس** (kumis؛ روسی ماخوذ از تاتاری)، مشروب گازدار الکلی که اولین بار آن را در آسیای مرکزی از تخمیر شیر مادیان ساخته‌اند، و بندرت از شیر شتر و شیر الاغ نیز میسازند. کومیس شامل ۱٫۱٪–۱٫۷۵٪ الکل است. در پاره‌ای از بیماریها، مخصوصاً در بیماری سل و بیماری زخم معده، آن را به جای شیر تجویز میکنند.
قونسولگری: ← قنسولگری.
قونیوی (qunyavi)، منسوب به قونیه.
قونیه (qonya, qunia)، باستانی **ایکونیون** (ikonion؛ یو) و **ایکونیوم**[6] (ikonium؛ لتی)، شهر (جم ۱۱۹٬۸۴۱)، کرسی ایالت قونیه، ج ترکیه‌ی مرکزی. مرکز بازرگانی سرزمینی است حاصلخیز، و صنایع قالیبافی و منسوجات پنبه‌ای و ابریشمی و کالاهای چرمی دارد.

شهر باستانی ایکونیوم در دوره‌ی رومیان اهمیت داشت، ولی اوج رونق آن پس از پیروزی (۴۶۳ هق، 1071 بم) الب ارسلان بر دولت بیزانس در ملازگرد و تأسیس دولت سلاجقه‌ی روم بود، که هنوز آثاری از آنها در شهر باقی است. سلاطین این سلسله در جنگهای صلیبی نقش مهمی داشتند، و با همسایگان خودـدولت بیزانس (روم شرقی)، ارمنستان، و سایر فرمانروایان ترک در آسیای صغیرـگاه متحد و گاه در جنگ بودند. امپراطور مانوئل I کوشید که قونیه را بگیرد، ولی سخت مغلوب شد (۱۱۷۶)، امپراطور فردریک I شهر را اشغال کرد (1190)، ولی نتوانست قلعه‌ی آن را بگیرد. در اواخر قرن ۱۳م مغولان بر سلاجقه‌ی روم پیروز شدند، و قلمرو آنان به خاندان قره‌مان منتقل شد. در قرن ۱۵م، سلطان محمد II، فاتح قسطنطنیه، همه‌ی این ناحیه را به قلمرو خود ملحق کرد. پس از آن، قونیه اهمیت سیاسی خود را از دست داد، ولی به عنوان مرکز اصلی مولویه اهمیت خود را حفظ کرد. در ۱۸۳۲، ابراهیم پاشا، پسر محمد علی پاشا، ترکان عثمانی را در اینجا مغلوب کرد. سکنه‌ی ارمنی شهر، که زمانی بسیار متعدد بودند، در جنگ I به وسیله‌ی عثمانیها از آنجا کوچانده شدند.

از ابنیه‌ی معروف شهر مقبره‌های شمس تبریزی، مولانا جلال‌الدین رومی، و صدرالدین قونیوی است. ویرانه‌های کاخهای سلاجقه‌ی روم و قلعه‌ی شهر (۶۱۰ هق، ۱۲۱۳ یا ۱۲۱۴ بم) هنوز موجود است.

ایالت قونیه یکی از بزرگترین ایالات ترکیه و دارای منابع معدنی مهم (از جمله سرب، نقره، طلا، و جیوه) است.
قونیه، کتابخانه‌ی عمومی (qonya)، کتابخانه‌ای در شهر قونیه. دارای ۳٬۹۳۳ نسخه‌ی خطی است که ۳٬۶۱۱ جلد آنها عربی میباشد.
قوه (qovve) یا **توان**[7] (tavān) در ریاضیات. قوه‌ی m (اِم) عدد a که در آن m عدد صحیح باشد، حاصلضرب m عامل مساوی با a است، و به صورت a^m نوشته و "a به قوه‌ی (یا توانِ) m" خوانده میشود. m را نما[8] مینامند. برای نماهای صحیح، قوانین حساب توانها از تعاریف ذیل نتیجه میشود،

$$a^m \cdot a^n = a^{m+n}$$

$$\frac{a^m}{a^n} = a^{m-n} \quad (m > n \text{ با فرض}),$$

$$(a^m)^n = a^{m.n}$$

این قوانین در نماهای صحیح و منفی، و سپس در نماهای کسری، با قراردادهای ذیل گسترش میابد،

$$a^0 = 1, \quad a^{-n} = \frac{1}{a^n}, \quad a^{\frac{1}{n}} = \sqrt[n]{a}$$

و بدین ترتیب محاسبه‌ی ریشه‌ها به محاسبه‌ی قوه‌ها بستگی پیدا میکند. توان دوم هر عدد مجذور یا مربع، و توان سوم آن مکعب نام دارد.
قوه، در فیزیک و مکانیک، ← نیرو.
قوهستان: ← جبال یا بلاد الجبل.
قوهستان: ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.
قوه‌ی ضد محرکه‌ی برق: ← برق‌وارانی.
قوه‌ی محرکه‌ی برق: ← برقرانی.
قوهیه، ملاحده‌ی، ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.
قوی ئیل [= سال گوسفند]، ← سالهای خطا و ایغور.
قویق، رود، ← قنسرین.
قهاب (qohāb)، دهستان (جم ۸٬۴۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ شامل ۴۹ آبادی. مرکزش، ده قهجاورستان (qahjāvarestān؛ جم ۱٬۸۹۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۹کیلومتری ش اصفهان واقع است.
قهاب رستاق (qahāb rostāq)، دهستان (جم ۴٬۴۴۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش صیدآباد، شهرستان دامغان، فرمانداری کل سمنان؛ شامل ۸۰ آبادی. نزدیک کویر واقع است. غلات و پسته از محصولات آن است.
قهاب صرصر (qahāb sarsar)، دهستان (جم ۴٬۷۵۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش صیدآباد، شهرستان دامغان، فرمانداری کل سمنان؛ شامل ۴۷ آبادی. غلات و پسته و پنبه از محصولات آن است.
قهات، در کتاب مقدس، ← عمران.
قهپایه، بخش اصفهان، ← کوهپایه، بخش.
قهجاورستان، ده، ← قهاب، دهستان.
قهدریجان (qahderijān)، شهر (جم ۹٬۸۸۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۶کیلومتری ل‌غ فلاورجان و ۶کیلومتری راه اصفهان به شهر کرد. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (۷۴۰

(۱)colic (۲)plumbism (۳)painter's colic (۴)lead poisoning (۵)kumiss; koumiss (۶)Iconium (۷)power (۸)exponent

هق) از آن به عنوان قریه‌ای بزرگ نام برده است.
قهرمان، نقش: ← نقش رجب.
قهرود (qohrud)، دهستان (جه ۱۱۸°۷ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش قمصر، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ شامل ۴۴ آبادی. کوهستانی و خوش‌آب و هواست. مرکزش، ده **قهرود** (جه ۴۳۰°۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری جغ قمصر واقع است.
قهرود، بند: ← قهرود، سد.
قهرود، سد (qohrud) یا **بند قهرود**، از سدهای قدیم ایران، در ۱۲کیلومتری جش قهرود، بر رود قهرود (← کاشان، شهرستان). در زمان شاه عباس I صفوی از سنگ و ساروج ساخته شده است. ارتفاع آن به ح ۲۰ متر میرسد. ذخیره‌ی آب آن به وسیله‌ی نهر تا نزدیک کاشان برده میشود، و اراضی صفی‌آباد را مشروب میکند. حجم مخزن آن ۴۶۰٬۰۰۰ متر مکعب برآورد شده که قسمتی از آن از گل و لای انباشته شده ولی هنوز مورد استفاده است.
قهرودی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.
قهساره (qahsāre)، ده (جه ۹۱۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزاوند، شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۵کیلومتری جِ اردستان.
قهستان (qohestān)، دهستان (جه ۴۵۸°۴ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۸ آبادی. مرکزش، ده سعادت‌آباد (sa'ādatābād؛ جه ۱۲۸°۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری لش سعیدآباد (مرکز سیرجان) است.
قهستان، دهستان، بخش کهک، شهرستان قم، استان مرکزی (تهران). از آبادیهای آن کرمجگان (kermejgān؛ جه ۸۷۴°۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲ کیلومتری جِ کهک، است که امامزاده دارد.
قهستان (qohestān) یا **قوهستان** (quhestān) [معرب کوهستان (kuhestān)]، ناحیه‌ی تاریخی، در خراسان بزرگ، که از جِ نیشابور تا سیستان در جش ممتد، و از غ و جِ در کویر محصور بوده است. در اطراف این ناحیه بعضی از مراکز بزرگ تمدن‌نیشابور در ل، هرات در لش، سیستان در جش، کرمان و یزد در جغ، و ناحیه‌ی جبال (سرزمین ماد) در غ‌قرار داشته‌اند، ولی از سیماهای وحدت جغرافیائی قهستان این است که هیچ جزء آن به این مراکز تعلق نداشته، و اگرچه با جاده‌های کاروان‌رو با آنها مرتبط بوده، به سبب وضع تنهاافتاده و کم‌حاصلی خاک آن، چندان طرف توجه نبوده، و سکنه‌ی آن عموماً تحت فرمان عده‌ای از امرای محلی مستقل بوده‌اند.

جبال قهستان درست شناخته نیست. سلسله‌ی کوههای آن، که در ل جهت ش به غ دارد، هر چه در آن به طرف جنوب رویم بیشتر امتداد لغ‌جش میگیرد. این سلسله‌ها، که گردنه‌هائی تا ارتفاع بیش از ۹۰۰ متر دارند، نواحی و آبادیهائی مزروعی در بر دارند. لسترینج تقریباً محقق میداند که ناحیه‌ی تونوکائین (tunokāin) که مارکو پولو از آن نام برده همان ناحیه‌ی قهستان است، که آن‌را به اسم دو شهر عمده‌اش‌تون و قاین‌بدین نام خوانده است، ولی بعضی دیگر در مطابقت تونوکائین با قهستان تردید کرده‌اند.

در دوره‌ی اسلامی، قاین شهر عمده‌ی قهستان بوده، و بخشهای مهم این ناحیه عبارت بوده‌اند از (۱) بوشت (bušt) یا پوشت، در گوشه‌ی لغ، که شهرهای عمده‌اش ترشیز و کندر (kondor) بوده است؛ (۲) زاوه، در ش ترشیز، که شهر عمده‌اش بیشک (bišak) یا زاوه بوده، که بعدها به نام قطب‌الدین حیدر به تربت حیدریه معروف شده؛ (۳) جام یا زام، در ش زاوه و در گوشه‌ی لش قهستان، نزدیک رود هرات، که شهر عمده‌اش در قرن ۴م هق بوزجان (← تربت جام) بوده است؛ (۴) باخرز، در جِ جام، که شهر عمده‌اش مالین (mālin) بوده؛ (۵) خواف، در جغ باخرز، که شهر عمده‌اش نیز خواف نام داشته، و در قرن ۴م کشمش و انار آن مشهور بوده، ولی در زمان مستوفی (قرن ۸م هق) مراکز جمعیت بخش سلام، سنجان (sanjān)، و زوزن بوده، و در این ناحیه از آبادیهای خرجرد (xarjerd) یا خرکرد و فرجرد یا فرکرد هم نام برده‌اند؛ (۶) ناحیه‌ی زیرکوه (zirkuh)، در قسمت مرکزی، که مستوفی آن‌را حاصلخیزترین نواحی قهستان شمرده است؛ (۷) دشت بیاض (dašte ba-yāz)، که بعداً آن را "دشت پیاز" خوانده‌اند)، در لغ قاین، که شهر عمده‌اش، فارس (fāres)، ییلاق مردم تون و جناباد (گناباد) بوده؛ (۸) بخش کوهستانی مؤمن‌آباد، در ش بیرجند. علاوه بر شهرهای مذکور، قهستان شهرهای مهم دیگر نیز دارد، که از جمله میتوان بجستان (bajestān، در ل تون)، دو طبس، بن (bann، در نیمراه طبس گیلکی و ترشیز، کنار کویر)، خور (xor)، و خوست (xāst) (در جش طبس گیلکی) را نام برد. خوست همان آبادیی است که بعدها به اسم خوسف (xusf) ذکرش آمده است، و در غ بیرجند قرار دارد.

تاریخ

احتمالا سابقه‌ی آبادیهای قهستان به ادوار پیش از اسلام میرسد، ولی در باب آن ادوار اطلاعی در دست نیست. در دوره‌ی فتوحات نخستین مسلمانان، قهستان تحت تسلط هفتالیان بوده است. قهستان در زمان خلافت عمر به دست عبدالله ابن بدیل خزاعی (abdollāhe 'bne bodayle xozā'i) فتح شد؛ وی در راه تسخیر کرمان طبسین (← طبس، شهر) را تسخیر کرد، و گویند نمایندگانی از مردم شهر قرارداد صلحی با عمر بستند. در سال ۳۱ هق، که ابن عامر به تسخیر خراسان پرداخت، هفتالیان مغلوب مسلمانان شدند. در سالهای بعد قهستان مرکز شورش بزرگی شد که رهبری آن با مردی به نام قارن (qāren) بود، ولی فرماندهان عرب شورش را فرو نشاندند. در سال ۵۱ هق مجدداً مسلمانان قهستان را از هفتالیان پس گرفتند. از این پس قهستان، از لحاظ اداری، جزئی از خراسان و مخصوصاً از ولایت ابرشهر شد، که پایتختش نیشابور بود. این ناحیه‌های دوردست، در آغاز رواج اسلام در ایران، پناهگاهی برای زردشتیانی بود که به خاطر دین اسلام از زادگاههای خود متواری شده بودند. در دوره‌ی سلجوقیان، قهستان، که پناهگاه سابق زردشتیان بود، پناهگاه ملاحده‌ی اسماعیلی شد، که به همین جهت آنان را به عنوان "ملاحده‌ی قهیه" مینامیدند. اسماعیلیه، به گرده‌ی قلعه‌ی الموت، در این ناحیه قلاعی برای خود ساختند، و بسیاری از ویرانه‌های این قلعه‌ها هنوز باقی است. خوارزمشاهیان بارها برای قلع و قمع ملاحده به آنجا لشکرکشی کردند. ورود مغولان، هم ملاحده را بر انداخت، و هم سبب ویرانی قهستان شد، و این ناحیه اهمیت خود را از دست داد. در قرنهای بعد ظاهراً این سرزمین به حال هرج و مرج بود. پس از صفویه، قدرت به دست امرای طبس و قاین افتاد. در دوره‌ی افاغنه وضع قهستان آشفته بود، ولی بالاخره در نیمه‌ی دوم قرن ۱۳م قاجاریه آن را کاملا به اطاعت ایران در آوردند. رؤسای خاندانهای حاکمه وضع خود را به عنوان حاکم نماینده‌ی شاه محفوظ نگاه داشتند. در ۱۳۱۷ هق، امیران قاین دیگر در این شهر زندگی نمیکردند، بلکه در بیرجند مقر داشتند.

قهفرخ (qahferox)، شهر (جه ۸۱۳°۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهارمحال؛ ۱۲کیلومتری جش شهرکرد، سر راه اصفهان به شهرکرد.
قهقری (qahqarā)، در علم بدیع، صنعتی که شاعر یا نویسنده سخن خود را به گونه‌ای بیاورد که اگر واژه‌های آن را از انجام به آغاز خوانند، سخن دیگر به همان معنی به دست آید. مانند (سلمان ساوجی):

باحسان تویی حاتم — برفعت تویی کسری؛
بفرمان تویی آصف — ببرهان تویی عیسی،

که چنین میشود،

کسری تویی برفعت — حاتم تویی باحسان؛
عیسی تویی ببرهان — آصف تویی بفرمان.

قهقهه: ← طوس، ناحیه، قسمتهای II و V.
قهقهه (qahqahe)، ده (جه ۶۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان میان‌ولایت، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، بین طوس و مشهد، در ۱۴کیلومتری لغ مشهد. کشف رود از جِ آن میگذرد. چمن قهقهه و چشمه‌ی گیلاس نزدیک آن است.
قهقهه، نام قلعه‌ای مشهور، واقع در ناحیه‌ی یافت از توابع قراجه‌داغ، ل آذربایجان، که در بالای کوه بلندی از سنگ ساخته شده بود. ناحیه‌ی یافت اکنون جزء بخش هوراند شهرستان اهر است. قلعه‌ی قهقهه در زمان صفویه مخفیگاه خزائن و گاه محبس شاهزادگان و امرای عاصی و متمرد و مغضوب بود، و چون از دامنه‌ی کوهی که این قلعه بر فراز آن بنا شده بود تا بالای قلعه معبری تنگ و سخت به طول تقریباً نیم فرسنگ فاصله واقع بود، دفاع از آن آسان و دست یافتن بدان دشوار بود. ازین رو، در عهد شاه طهماسب I صفوی، هنگام لشکرکشی سلطان عثمانی به آذربایجان، غالباً خزائن و نفایس سلطنتی را از قزوین و نقاط دیگر بدانجا میآوردند. از جمله‌ی کسانی که در این قلعه محبوس شدند اسماعیل میرزا (اسماعیل II صفوی)، القاص میرزا و سام میرزا (برادران شاه طهماسب I)، و خان احمد گیلانی (حکمران گیلان) بوده‌اند.
قهن، علامت اختصاری "اقیانوس هند" در این کتاب.
قهندز (qohandez, qahandaz) [معرب کهندز (kohan.dez)، = قلعه‌ی کهن]، در قرون وسطی، نام هر یک از قلعه‌های مستحکمی که در وسط بعضی از شهرهای بزرگ ایران واقع بوده است (مانند قهندز سمرقند، قهندز بخارا، قهندز بلخ، قهندز نیشابور، و غیره). قلعه‌های واقع در شهرهای غیر معروف را قهندز نمیگفته‌اند.
قهنویه (qahnaviyye)، ده (جه ۳۷۹°۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۸کیلومتری لغ شهرضا.

قهوه[1] (qahve)، آشامیدنی که از دانه‌های بوداده‌ی درخت قهوه میسازند. درخت قهوه از نوع کوفئا (*Coffea*) از تیره‌ی روناسیان(Rubiaceae) است. نوع کوفئا مشتمل بر متجاوز از ۲۵ جنس است که اغلب به صورت وحشی در نواحی حاره‌ی برّ قدیم میرویند. بیشتر محصول قهوه‌ی جهان از جنس قهوه‌ی عربی (*C. arabica*) به دست میآید، که درختی است پیوسته‌سبز که در شرایط متعارفی ارتفاعش به ح ۹ متر یا بیشتر میرسد، ولی برای مقاصد تجارتی، مخصوصاً در ممالکی که چیدن دانه‌ها با دست انجام میگیرد، سر آن را میزنند به طوری که ارتفاع آن از ح ۴٫۵ متر تجاوز نکند. برگ قهوه‌ی عربی بیضی‌شکل و به طول 10 تا 15 سم و به عرض ۴ تا ۶٫۵ سم است؛ گلهای سفید آن تشکیل خوشه‌های انبوه بسیار زیبا میدهند، ولی بیش از چند روزی دوام ندارند. دانه‌های قهوه پیش از برشته شدن رایحه و طعم قهوه‌ی آشامیدنی را ندارند؛ پس از برشته کردن، دانه‌ها را آسیا میکنند.

قریب یک سوم مردم زمین قهوه (به صورت آشامیدنی گرم یا سرد) مصرف میکنند؛ ظاهراً مصرف هیچ آشامیدنی دیگر (جز آب) به این حد نمیرسد. در ۱۹۶۵، کشمهٔ مصرف‌کننده‌ی ح ۵۰٪ و برزیل تولیدکننده‌ی ح ۵۰٪ از محصول قهوه‌ی جهان بوده است. ماده‌ی محرک و مؤثر قهوه آلکالوئیدی است به نام کافئین، که در قهوه‌ی آسیاشده مقدارش از ۰٫۷۵ تا ۱٫۵ در صد وزن قهوه است. این مقدار کافئین محرک و مدرّ است، و بر سلسله‌ی اعصاب مرکزی، قلب، جهاز دوران خون، و کلیه‌ها تأثیر میکند. به همین جهت، قهوه را به عنوان دارو در بیماریهای قلبی، استسقا، میگرن (← صداع)، آسم مزمن، و مسمومیت ناشی از باربیتوراتها (bārbiturāt-) تجویز میکنند. افراط در استعمال قهوه یا کافئین ممکن است سبب ازدیاد ترشی معده، عصبانیت، و شدت عمل قلب شود، ولی هنوز موردی دیده نشده است که در انسان منجر به مرگ شود.

تاریخچه‌ی قهوه

ریشه‌ی کلمه‌ی قهوه درست دانسته نیست. بعضی آن را از اصل افریقائی و مربوط به **کفا** دانسته‌اند، که ولایتی است در ج حبشه، و به عنوان زادگاه درخت قهوه شهرت دارد؛ ولی باید دانست که در حبشه و نواحی اطراف آن قهوه بدین نام خوانده نمیشده است. در هر حال، نام قهوه در السنه‌ی اروپائی احتمالا از کلمه‌ی قهوه مأخوذ است.

در باب کشف درخت قهوه، افسانه‌ای بدین مضمون هست که بزچرانی به نام کلدی (kaldi) روزی از شادی فوق العاده‌ی گله‌ی خود دوچار حیرت شد، و چون دانست که بزها از برگهای بوته‌ی پیوسته‌سبزی چریده‌اند خود نیز از آنها خورد (ح ۸۵۰)، و نشاط خاصی به وی دست داد، و سپس خبر این اکتشاف خود را به جهانیان رسانید. قهوه نخستین‌بار در میان ساکنین ج‌غ عربستان و یمن رواج یافت. ظاهراً اولین کسی که آن را از حبشه به یمن آورد، علی ابن عمر شاذلی (فد ۸۲۱ هق، مطابق ۱۴۱۸)، از مشایخ فرقه‌ی دراویش شاذلیه، بود (در الجزایر اکنون قهوه را شادلیه مینامند)، ولی در این باب اقوال دیگر هم هست. شرب قهوه برای شبزنده‌داری در مجالس ذکر بیشتر میان صوفیان رواج یافت. کلمه‌ی قهوه در ایام قدیم از اسامی شراب بود، و شاید به علت آنکه مجلس شرب قهوه به مجلس میگساری شباهت داشته همان کلمه را بر این مشروب تازه گذاشته باشند. شاید به همین جهت بود که فقها در مباح بودن شرب قهوه در اوایل تردید داشتند، و از باز شدن قهوه‌خانه‌ها جلوگیری میکردند. در هر حال، در قرنهای ۹م و 10م هق استعمال قهوه بتدریج در مکه و مصر و قسطنطنیه رواج یافت، و در اواسط دوره‌ی صفویه قهوه‌خانه‌هائی در ایران دایر شد. در استانبول، چون شاعران و عارفان بیشتر در قهوه‌خانه‌ها جمع میشدند، این گونه محلها را "مکتب عرفان" مینامیدند. آغاز مصرف قهوه در اروپا و امریکا به قرنهای ۱۶م و ۱۷م میرسد.

تا پایان قرن ۱۷م قهوه تقریباً به صورت انحصاری از یمن (بیشتر در مخا) به دست میآمد، با رواج روزافزون آن، کشت درخت قهوه رفته رفته از عربستان جنوبی به سیلان (۱۶۵۸)، جاوه و جزایر دیگر هند شرقی (از ح ۱۶۹۶)، هائیتی و سانتو دومینگو (۱۷۱۵)، برزیل (۱۷۲۷)، ژامائیک (۱۷۳۰)، کوبا (۱۷۴۸)، و نواحی دیگر امریکای جنوبی و مرکزی راه یافت، و در ۱۸۲۵ هاوائی نیز از مراکز تولید قهوه شد. یکی از داستانهای عجیب انتقال نهال قهوه به قاره‌ی جدید آن است که یک افسر دریائی فرانسوی، به نام گابریل ماتیو دو کلیو[2] (gābriel mātiē dē kliē)، با اجازه‌ی لوئی XV، یک یا دو یا سه نهال قهوه از گرمخانه‌ی سلطنتی پاریس به جزیره‌ی مارتینیک برد. مدت یک ماه که در کشتی بود از جیره‌ی آب روزانه‌ی خود بوته‌ها را آبیاری میکرد. در سال ۱۷۷۷، یعنی سه سال پس از مرگ دو کلیو، در مارتینیک تعداد درختان قهوه به ۱۹ میلیون رسیده بود.

قهوه‌خانه (qahve.xāne)، محلی که سابقاً در آن قهوه مینوشیدند و پس از رواج چای این مشروب جای قهوه را گرفت و نام قهوه‌خانه باقی ماند. در بعضی از نقاط ایران به آن چایخانه میگویند. ظاهراً نخستین قهوه‌خانه به سال ۹۶۲ هق به همین نام در شهر استانبول توسط دو مرد حلبی و دمشقی گشوده شده بوده است. در اصفهان نیز تاریخ گشایش نخستین قهوه‌خانه از اواسط دوره‌ی صفویه است و استعمال تنباکو و رواج قلیان نیز از همین زمان بوده است. در زمان شاه عباس در بیشتر شهرهای ایران، مخصوصاً اصفهان و قزوین، قهوه‌خانه دایر بوده است. مردان در اوقات فراغت برای نوشیدن چای و بازی تخته نرد و در ضمن تبادل نظریات، کسب اخبار، و شنیدن داستانهای شاهنامه که هر شب به طور متوالی توسط نقال اجرا میشد، به آنجا میرفتند. میعادگاه هنرمندان و شاعران نیز بود و بسیاری از شعرا همه‌روزه ساعتی چند در قهوه‌خانه به سر میبردند و اشعار خود را برای یکدیگر می‌خواندند. طبقه‌ی متوسط و مخصوصاً کسانی از قبیل معمار و بنا و نجار و آسفالتکار و نظایر آنان که محل خاصی برای دفتر خود ندارند، با ارباب رجوع خود در قهوه‌خانه‌ها وعده‌ی ملاقات میگذارند و کسانی که خواستار دیدار ایشان هستند به همین محلها مراجعه میکنند. در اطراف قهوه‌خانه‌ها طاقنماها و شاه‌نشینهائی مفروش با قالی بوده که مشتریان و تماشاگران در آنها مینشستند. بعضی از قهوه‌خانه‌ها نیز حوضی لبریز از آب صاف در وسط داشته‌اند. قهوه‌خانه‌های عرب، بابا فراش، و طوفان

قهوه‌خانه‌های معروف اصفهان در زمان شاه عباس بوده‌اند. قهوه‌خانه‌ی قنبر، مقابل بازار بزرگ تهران در خیابان بوذرجمهری، از قهوه‌خانه‌های معروف تهران بوده است.

قهی (qehi)، ده (جه ۶۳۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودشت، بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۱۳کیلومتری جغ کوهپایه.

قیات، از قبایل مغول، ← چنگیز خان.

قیاس (qiās)، در اصطلاح فقها، سرایت دادن مجتهد حکمی را که در شیئی ثابت است به شیئی دیگر برای آنکه علت آن حکم در هر دو شیء موجود است. آن شیء که حکم در آن ثابت است اصل خوانده میشود، و آن شیء که حکم منکور به آن سرایت داده میشود فرع نامیده میشود، و آن علت را که در هر دو موجود است وصف جامع (vasfe jāme') نیز میخوانند. مثلا، شرب خمر حرام است. در اینجا خمر اصل است، و حکمی بر آن ثابت است که عبارت از حرام بودن است. مجتهد، از روی این حکم، حکم میکند که فقاع (foqā') یا آب جو نیز حرام است، زیرا خمر و فقاع یک وصف جامع دارند، و آن اسکار (eskār) یا مستی‌آوری است، و چون علت حرام بودن خمر مستی‌آوری آن است، و این علت در فقاع نیز وجود دارد، و علت از معلول تخلف نمیکند، فقاع نیز حرام است. در این استدلال، خمر اصل است، و فقاع فرع، و مستی‌آوری وصف جامع یا علت است، و حرام بودن فقاع حکم فرع است. پس اجزاء یا ارکان قیاس فقهی چهار است: اصل، فرع، علت یا وصف جامع، و حکم اصل. از این چهار رکن حکم فرع استنباط میشود، و به اصطلاح فقها، حکم فرع ثمره‌ی قیاس (samareye) است.

اقسام قیاس

اگر در حکم اصل تصریح به علیت وصف جامع برای آن شده باشد آن را **قیاس منصوص العله** (mansuso 'l-'ella) خوانند، مانند آنکه در بیان حرام بودن خمر تصریح شده باشد که علت حرام بودن مستی‌آوری آن است. اگر علت حکم در فرع قویتر از اصل باشد آن را **قیاس بطریق اولی** (be tariqe ălā) خوانند، مانند آنکه خداوند از گفتن اف (off) [= وای] به پدر و مادر نهی فرموده است؛ پس، زدن پدر و مادر بطریق اولی حرام است. در اینجا، حکم اصلی نهی از اف گفتن است، و علت آن اظهار تنگدلی و ناراحتی از پدر و مادر است، و این علت به طور قوی در زدن موجود است. پس، زدن بطریق اولی حرام است. اگر علت در اصل ذکر نشده باشد، و مجتهد، با شمردن اوصاف و نفی علیت آنها، به وصفی برسد که علیت آن در نظر او قطعی باشد آن را **قیاس به تنقیح مناط** (tanqihe manāt) خوانند. مانند آنکه در حرام بودن خمر علت آن، که مستی‌آوری است، ذکر نشده باشد، و مجتهد اوصاف خمر را در نظر بیاورد، و بگوید حرام بودن خمر به علت مایع بودن آن نیست، زیرا آب هم مایع است، و به علت تلخ یا تند بودن آن نیست، زیرا سرکه هم تلخ و تند است، و همین طور اوصاف آن را بشمرد و نفی علیت کند تا به مستی‌آوری برسد، و نظیر آن را در مشروبات حلال دیگر پیدا نکند، و پس از آن بگوید علت

(۱) coffee (۲) Mathieu de Clieu

حرام بودن خمر مستی‌آوری آن است و این علت در فقاع هم هست، و لهذا فقاع هم حرام است.

بعضی از علمای اصول قیاس بطریق اولی را **قیاس جلی** (jali) نیز خوانده‌اند، اما بعضی دیگر گفته‌اند قیاس جلی آن است که در آن علم قطعی به نبودن فارق (fāreq) [جدائی‌دهنده] میان اصل و فرع باشد. مثلا اگر در شرع در جائی حکم به آزادی بنده (عبد) شده باشد میتوان کنیز (اَمَه)را بر آن قیاس کرد، زیرا از لحاظ رقیت (بردگی) فرقی میان عبد و امه وجود ندارد. در برابر قیاس جلی، **قیاس خفی** (xafi) است، و آن قیاسی است که نبودن جدائی میان اصل و فرع یقینی نباشد بلکه ظنی باشد، مانند قیاس نَبیذ (شراب جوشیده) به خمر در حرام بودن، که عدم فارق و جدائی میان آن دو قطعی نیست، بلکه ظنی است، زیرا ممکن است جوشیدن و پختن در نبیذ فارق و عامل جدائی مهمی باشد. اگر فارق میان اصل و فرع مسلّم باشد قیاس را **قیاس مع الفارق** (qiāse ma'a 'l.fāreq) خوانند. مثلا، در شرع حکم به نجس بودن خمر شده است، و اگر کسی بخواهد سرکه را با آن قیاس کند به علت آنکه هر دو از انگور است، قیاس غلطی مرتکب شده است، و در این باب گویند قیاس مع الفارق است، زیرا عوامل فارقه و جدائی‌دهنده میان سرکه و خمر خیلی بیشتر از مشترکات آن دو است. قیاسی که علت بودن وصف جامع در آن از روی حدس و گمان باشد، و به عبارت دیگر، تصریح به علیت آن نشده باشد، و نبودن فارق و جدائی نیز قطعی نباشد، **قیاس مستنبط العله** (mostanbato 'l.'ella) خوانده میشود، و شیعه به طور قطع چنین قیاسی را حجت نمیدانند.

موافقین و مخالفین قیاس

مذاهب چهارگانه‌ی معروف اهل سنت ـ شافعی، حنفی، حنبلی، و مالکی ـ قیاس را حجت میدانند، و ظاهریه و مخصوصاً ابن حزم منکر حجیت آن هستند. دلایل موافقین حجیت قیاس زیاد است، از جمله آنکه خداوند در قرآن میفرماید، ـ "فَإن تَنازَعتُم فی شَیءٍ فَرُدّوه إلیَ الله وَ الرَّسول" [= اگر در باره‌ی چیزی در نزاع و خلاف افتادید آن را به خداوند و رسول او برگردانید؛ (نساء ۶۲)]. وجه استدلال آن است که اگر حکم مسئله‌ای را ندانستید، و محل خلاف و نزاع شد، آن را با کتاب خدا و سنت رسول قیاس کنید، و این همان قیاس فقهی است. علاوه بر این، خداوند در قرآن گاهی به علل و مقاصد احکام اشاره فرموده است؛ مثلا، در باره‌ی خمر و قمار فرموده است، ـ "إنّما یُریدُ الشَّیطانُ أن یُوقِعَ بَینَکُمُ العَداوَةَ وَالبَغضاءَ فی الخَمرِ وَ المَیسِر" [= همانا شیطان میخواهد که در شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه‌توزی افکند؛ (مائده ۹۳)]. پس، علت تحریم خمر و قمار برخاستن دشمنی و کینه‌توزی از آنهاست، و هر امری که چنین باشد به قیاس به آنها حرام است.

دلیل عقلی موافقان قیاس آن است که احکام الاهی تابع علل و مقاصد است، و عبث و از روی هوی و هوس نیست، و ما هر جا از نصوص قرآنی و سنت علل و مقاصد احکام را دریافتیم میتوانیم در اشیائی که نص و حکمی در آن نیست از روی همان علل و مقاصد حکم کنیم. اگر ثابت شود که یکی از علل تحریم خمر و گوشت خوک، مثلا، مضر بودن آنها به نفس انسان است، در باره‌ی حشیش و تریاک نیز، که همان علت به طریق اقوی موجود است، باید همان حکم را کرد.

اما بعضی از معتزله از قبیل ابراهیم ابن سیار نظّام و همه‌ی ظاهریه، و مخصوصاً داود ظاهری، بکلی منکر حجیت قیاس هستند، و دلیل آنان این است که خداوند دین خود را به طور کامل فرستاده است، و آنچه واجب و حرام و مستحب و مکروه است گفته است، و بنا بر این، توسّل به قیاس عقل به این معنی است که دین خداوند کامل نیست، و خداوند همه‌ی احکام را بیان نفرموده است، و دیگر آنکه اگر علت حکم اصل در نص بیان شده است پس دلیل حکم در حقیقت همان نص است، و قیاسی صورت نمیگیرد، و اگر علت آن به نص معلوم نیست راهی به دریافتن و دانستن آن نیست جز حدس و گمان، و این امر منجر به آن میشود که انسان خود را در برابر خداوند شارع و مقنن سازد.

شیعه‌ی امامیه هم فقط قیاس منصوص العله را حجت میدانند، و حجیت بقیه‌ی اقسام قیاس را منکر هستند. قیاس فقهی را در منطق تمثیل مینامند.

قیاس[1] (qiās)، در اصطلاح منطق قدیم، "قضایائی" (← گزاره) که اگر پذیرفته شوند ناچار از خود آن قضایا قضیه‌ی دیگری حاصل آید (در این مقاله، هر جا "قضیه" گفته میشود مقصود قضیه بر طبق اصلاح قدیم، یعنی گزاره، است). مانند آنکه

جهان در جنبش و دگرگونی است.

هرچه در جنبش و دگرگونی است آغازی دارد.

پس، جهان آغازی دارد.

دو قضیه‌ی نخستین را اگر بپذیرند قضیه‌ی سوم ناچار باید پذیرفته شود. دو قضیه‌ی نخستین را مقدمه و قضیه‌ی دیگر را که حاصل میشود نتیجه خوانند. از تعریف فوق معلوم میشود که (۱) قیاس باید حتما از یک قضیه بیشتر باشد؛ (۲) حاصل آمدن قضیه‌ی مطلوب در صورتی است که قضایای قیاس پذیرفته شوند. البته، پذیرفته شدن قضایا ممکن است فرضی یا به عقیده‌ی طرفِ دعوی باشد. مثلا، در مثال فوق، ممکن است خود گوینده و استدلال‌کننده معتقد به جنبش و دگرگونی جهان نباشد، یا نپذیرد که هر چه در جنبش و دگرگونی است آغازی دارد، ولی چون میخواهد آغاز داشتن جهان را به طرف ثابت کند، و آن طرف خود از معتقدان به جنبش و دگرگونی جهان و از معتقدان به قضیه‌ی دوم است، قیاس مذکور را برای اثبات نتیجه و مطلوب ترتیب میدهد؛ (۳) قضیه‌ی دیگر (نتیجه) باید از خود آن قضایا حاصل شود نه به کومک قضیه‌ای دیگر. بنا بر این، "قیاس مساوات" ـ یعنی a=b و b=c، پس، a=c ـ قیاس منطقی نیست، زیرا a=c از خودِ a=b و b=c نتیجه نشده است، بلکه با افزودن قضیه‌ی دیگری به مقدمات، یعنی قضیه‌ی "مساویِ مساویِ شیء مساوی با خود شیء است" حاصل شده است. باید دانست که مقصود از قضایا قضایای لفظی نیست، زیرا از لفظ از حیثی که لفظ است قضیه یا لفظ دیگری حاصل نمیشود، بلکه مقصود قضایای عقلی یا ذهنی است که قضایای لفظی بیان‌کننده‌ی آن است. به علاوه، مقصود از "پذیرفته شدن" واقعیت داشتن قضایا است، اعم از آنکه ذهنی یا خارجی باشند.

انواع قیاس

اگر نتیجه یا مطلوب به هیئت و صورت خود در مقدمات وجود نداشته باشد، بلکه فقط مواد آن در مقدمات وجود داشته باشد، قیاس را اقترانی (eqterāni) خوانند. در مثال آغاز این مقاله، قیاس مذکور قیاس اقترانی است، زیرا قضیه‌ی "جهان آغازی دارد" با این صورت در دو مقدمه‌ی مذکور وجود ندارد. اگر قضیه‌ی مطلوب یا نتیجه در مقدمات وجود داشته باشد قیاس را استثنائی (estesnā'i) خوانند، مانند اینکه

اگر آفتاب برآمده روز است.

آفتاب برآمده است.

پس، روز است.

در اینجا، نتیجه که "روز است" باشد در قضیه‌ی اول موجود است.

برای تفصیل اقسام و اجزای قیاس و اشکال چهارگانه‌ی آن باید به کتب منطق رجوع کرد.

قیاس استثنائی: ← قیاس، در اصطلاح منطق قدیم.

قیاس اقترانی: ← قیاس، در اصطلاح منطق قدیم.

قیاس بطریق اولی، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

قیاس به تنقیح مناط، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

قیاس جلی، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

قیاس خفی، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

قیاس مستنبط العله، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

قیاس مع الفارق، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

قیاس منصوص العله، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

قیاسی، روش: ← روش قیاسی.

قیافا[2] (qayāfā)، رئیس کاهنان یهود از پیش از ۲۶ ب‌م تا ۳۶ یا ۳۷ ب‌م. از صدوقیان و داماد حنان بود. در مجلسی که عیسی را محکوم به مرگ کرد ریاست داشت. در تحقیقاتی که از پطرس و یوحنا شد شرکت داشت. (متی ۲۶.۵۷-۶۸؛ یوحنا ۱۱.۴۷-۵۴؛ ۱۸.۲۴؛ اعمال رسولان ۴.۶. نیز مرقس ۱۴.۵۳-۶۵ و لوقا ۲۲.۶۶-۷۱).

قیافه: ← قیافه‌شناسی.

قیافه‌شناسی[3] (qiāfe.šenāsi)، "علم" پی بردن به خوی باطنی و سجایا و ضمیر اشخاص از سیما و رنگ و شکل اندامها و ظاهر آنان، مخصوصاً از صورت ایشان، علمی که موضوعش بستگی مشخصات روانی با سیماهای چهره و شکل اندامهای انسان است. اگرچه دانشمندان قیافه‌شناسی را بی‌اعتبار میدانند، شواهد فراوانی حاکی است که بعضی از خصوصیات چهره‌ای و بدنی بستگی مشخص با اعمال روانی دارند.

نخستین تألیف در قیافه‌شناسی از ارسطو است؛ مبنای عمده‌ی کار او تمثیل است. اشخاصی که سیماهای چهره‌ی آنان شبیه جانور معینی است خصوصیات مزاجی مشابه با آن دارند. امروز هم بعضی از قیافه‌شناسان از مشابهت چهره‌ی شخص با صورت برخی

(۱) syllogism (۲) Caiaphas (۳) physiognomy

جانوران حکمهائی در باره‌ی خصوصیات اخلاقی او میکنند. صاحبان چهره‌های شکلهای ۱ (مانند



شکل ۱

شیر)، ۲ (مانند روباه)، و ۳ (مانند خرس) را، به



شکل ۲

ترتیب، دارای علوّ طبع و شجاعت، حیله‌گری، و بردباری و قوت میشمارند، و در مورد صاحبان چهره‌های شکلهای ۴ (گراز) و ۵ (الاغ) به همان قیاس حکم میکنند.

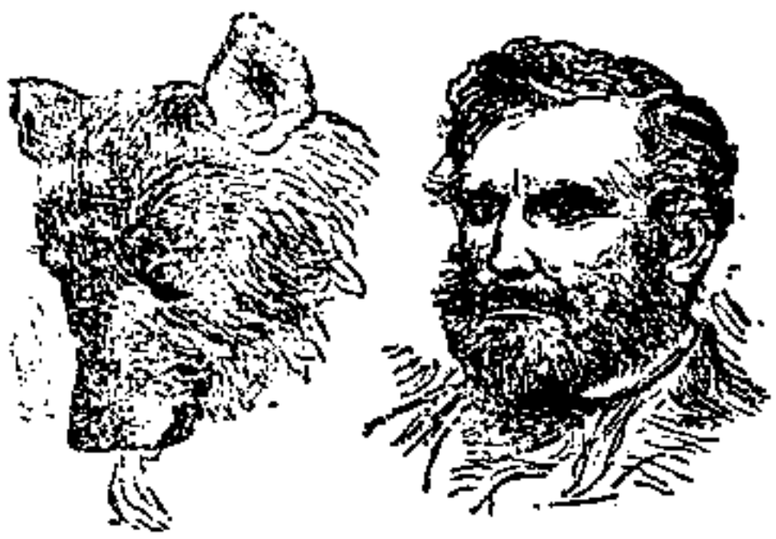

شکل ۳

ی. ک. لاواتر و چ. لومبروسو در قیافه‌شناسی از صاحبنظران بودند، ولی نظریات آنان تاب محک تجربه را نیاورد. لاواتر شاخصترین سیماهای دوستان خود را مورد مطالعه قرار داد و آنها را وابسته به شخصیت ایشان شمرد. سپس به تحقیق در چهره‌های مردان بزرگ پرداخت. وی چنین استنتاج کرد که سیماهای چهره‌ی ولتر نشانه‌ی شوخ‌طبعی و هجاگوئی است. لاواتر میگفت که از شکل ابرو، بینی، دهان، گوش، و چانه میتوان نیک‌اندیشی، ابلهی، جاه‌طلبی، استقامت رأی، یا تلون مزاج، و نظایر اینها را در اشخاص باز شناخت. ولی در مواردی که از خصوصیات شخص مورد نظر آگاهی قبلی نمیداشت روشهای وی به نتیجه نمی‌رسید. تحقیق علمی در سیماها و وجنات در اوایل قرن ۱۹م به وسیله‌ی سر چارلز بل آغاز شد. کار وی را چارلز داروین ادامه داد. به زعم داروین، بعضی از وجنات زمانی سودمند بوده ولی اکنون به صورت عادت درآمده است.

اهمیت ساخت بدن در قیافه‌شناسی از زمان بقراط (نه ۴۰۰ ق‌م) سابقه دارد، و اهمیت طبی اختلافات در ساخت بدن محقق شده است.

عربها قیافه‌شناسی را در دوره‌ی جاهلیت علم



شکل ۴

قیافه میخواندند، و در فرهنگ اسلامی آن را علم فراست (ferāsat) نامیده‌اند، که احتمالا از حدیث نبوی "اتقوا فراسة المؤمن، فانه ینظر بنور الله"



شکل ۵

[از فراست مؤمن بپرهیزید، که او با نور خدا می‌نگرد] گرفته شده است. صوفیه به مسئله‌ی فراست اهمیت بسیار داده‌اند، و بسیاری از کرامات مشایخ صوفیه در واقع حاصل تسلطی است که اینان در کار فراست داشته‌اند، مانند اغلب کرامات منسوب به ابوسعید ابوالخیر.

قیام پس از مرگ عیسی: ← عیسی، قسمت ۷.

قیامت[1] (qiāmat) یا **رستاخیز** (rastāxiz)، حشر اجساد و ارواح آدمیان در روز بازپسین برای کیفر دادن به کسانی که در این جهان بدی کرده‌اند و پاداش دادن به کسانی که نیکی کرده‌اند. این واقعه هنگامی روی خواهد داد که عمر این جهان به پایان برسد، و تمام موجودات زنده نابود شوند؛ و به همین جهت است که در فارسی روز وقوع این واقعه را روز بازپسین و در عربی یوم الاخره (yāmo 'l-āxera) و به اختصار آخرت خوانند، و نیز از آن روز به یوم القیامة، روز قیامت، و روز رستاخیز تعبیر کنند. محل و زمان حشر (haštr) [بر انگیخته شدن از قبر] را محشر (mahšar) نامند. مسیحیان مبحثی از الاهیات را که در باب مرگ، روز داوری، بهشت و دوزخ، و سایر امور مربوط به آخرت بحث میکند اسکاتولوژی[1] (eskātoloji) یا آخرتشناسی میخوانند، و آن بر روی هم بر سه نوع است: اسکاتولوژی طبیعی، مخصوص اقوام ابتدائی؛ اسکاتولوژی ابدی، مخصوص ادیان یونانی و هندی؛ و اسکاتولوژی تاریخی، در ادیان یهود، مسیحیت، اسلام، و احتمالا زردشتی.

عقاید اقوام و ادیان مختلف در باره‌ی قیامت و روز آن و کیفیت آن مختلف است، و در اینجا ذکر همه‌ی آن عقاید امکان ندارد، و فقط سعی خواهد شد که نکات برجسته و بارز ادیان مهم بشری در باره‌ی قیامت به طور اختصار ذکر شود.

I ـ در اقوام ابتدائی. به موجب عقاید بعضی از اقوام ابتدائی، سرنوشت آینده‌ی روح انسانی مربوط به کیفیت مراسم دفن و تشییع جنازه، و نیز مربوط به خالکوبیهای بدن و ختنه شدن و کیفیت مثله شدن و نظایر آن، یا داشتن بعضی تعاویذ و طلسمات است. توتونها و مکزیکیهای قدیم معتقد بودند که ترسوئی انسان را از وصول به بهشت بازمیدارد، و موجب کیفر و عقاب میشود؛ و شجاعت موجب پاداش روح پس از مرگ میشود. غفلت از عبادات و مراسم دینی و عدم اعتنا به تابو موجب عقاب آن جهان و دوری از نعیم آخرت خواهد بود. جنایاتی که موجب نفرت مردم قبیله و خدایان قبیله است هم در این جهان و هم در آن جهان موجب مجازات خواهد بود. قتل، زنا، جادوگری، دروغگوئی، و دزدی از جمله‌ی این جرایم است. البته کیفر و پاداش در نتیجه‌ی محاکمه و داوری است، و این محکمه و دادگاه اخروی در عقاید بعضی از اقوام ابتدائی به تصریح بیان شده است.

بعضی از اقوام ابتدائی معتقدند که، پیش از روز بازپسین، فاجعه و واقعه‌ی وحشتناکی روی خواهد داد. این فاجعه یا زلزله‌ای است که زمین را زیر و زبر خواهد کرد، یا آتشی است که همه چیز را نابود خواهد ساخت. همچنانکه، پیش از این، طوفانی حیات را از میان برد، و موجودی چند که از طوفان نجات یافته بودند دوباره بر روی زمین به توالد و تناسل پرداختند، بعضی هم از آتشوزی آینده نجات خواهند یافت، و دوباره بر روی زمین زندگی خواهند کرد.

II ـ در یونان و روم قدیم. در اشعار هومر و هزیود از روز داوری و دادگاه بازپسین اثری نیست، اما تصریح شده است که دشمنان خدایان در تارتاروس (جائی نظیر دوزخ در عقیده‌ی اسلامی) زندانی هستند، و بعضی دیگر مانند سیسوفوس محکوم به شکنجه‌ی ابدی میباشند. یونانیان، در نتیجه‌ی نفوذ عقاید اورفئوسی (← اورفئوس) و فیثاغورسی، بعدها به دادگاه اخروی و جزای اعمال در آن جهان معتقد شدند.

عقاید اورفئوسی و فیثاغورسی در سخنان پیندار وس و افلاطون دیده میشود، ولی اعتقاد به دادگاه اخروی و کیفر و پاداش با مسئله‌ی تناسخ ارتباط پیدا می‌کند. برای اینکه نفسی به مسکن (بدن) نخستین خود بازگردد 10'000 سال لازم است، و این مدت برای ارواح پاک 3'000 سال است. محاکمه در آخر زندگی هرکس صورت میگیرد، و کیفر و پاداش او تعیین میشود. نفوس، پس از طی دوران معین، بدن تازه‌ای برمیگزینند، و به زمین بازمیگردند، و حیات تازه از سر میگیرند. بعضی از نفوس به اندازه‌ای شریرند که در تارتاروس (دوزخ) مخلد میمانند. رواقیون نیز معتقد بودند که نفوس شریر پس از مرگ مجازات خواهند شد. اپیکوریها (یعنی پیروان اپیکوروس) معتقد به روز بازپسین نبودند، و میگفتند که نفوس با مرگ ابدان از میان میروند. مذهب رومیان قدیم از روز بازپسین و دادگاه اخروی سخن نمیگوید، ولی شعرای رومی عقاید یونانیان را پذیرفتند و نام قضاة روز بازپسین را نیز در اشعار خود آوردند.

III ـ در دین هندوان. در ریگ‌ودا به دادگاه

(1) eschatology

اخروی تصریح نشده است، اما از دوزخ زیرزمینی که مسکن بدکاران خواهد بود سخن رانده شده است. بعدها، بر اثر اعتقاد به تناسخ، اعتقاد مذکور تغییر یافت. یاما، که در ریگ‌ودا پادشاه بهشت است، در دوران بعدی به صورت قاضی اموات در میآید. مردگان از میان دو آتش میگذرند، بدکاران میسوزند، و نیکوکاران از آن سالم بیرون میآیند. اعمال آنان قبلا در ترازوئی سنجیده میشود، و بعد در باره‌ی آن اعمال و صاحبان آن تصمیم گرفته میشود. نیکوکاران به بهشت میروند، و بدکاران یا به دوزخ میروند، یا دوباره به زمین باز میگردند، و از نو متولد میشوند.

اعتقاد هندوان به چهار عصر با اعتقاد به قیامت وابستگی دارد. این ادوار و اعصار مدت معینی دارند، و مجموع آنها یک کلپه (kalpa) تشکیل میدهد. در آخر دوره‌ای از یک کلپه که به نام کالی (kāli) خوانده میشود آتش و طوفان جهان را نابود میکنند. پس از آن، برهما به خواب سنگینی میرود که طول آن به اندازه‌ی طول یک کلپه است. بعد، برهما دوباره جهان را می‌آفریند، و دوباره تولد و مرگ و تناسخ شروع میشود.

IV - در دین بودائی. به موجب اعتقاد به کرمه (karma) در دین بودائی، کیفیت زندگی انسان در مدت حیات خود نحوه‌ی زندگی دیگر او را پس از مرگ تعیین میکند، اگر زندگی با نیکوکاری است زندگی بعدی کیفیت بالاتری خواهد داشت، و در صورت عکس زندگی بعدی دارای کیفیت پستتری خواهد بود. تولد و مرگ و تولد دیگر همه شر و بدبختی است، و نجات از این بدبختی در رهائی از این جهان غیر واقعی (جهان محسوس و زمانی) و تعالی به دنیائی مافوق زمان است، و وسایل این رهائی و تعالی عبارت از عبادت و ریاضت و شهود و دانش حقیقی است. در آیین بودائی قدیم این مرحله همان نیروانا یا نیستی است، ولی در مذاهب بودائی متأخر اعتقاد به نیروانا تحت تأثیر عقاید مذاهب دیگر قرار گرفته و ضعیفتر شده است.

V - در دین زرتشتی. به موجب دین زرتشت، روح پس از مرگ بدن به مدت سه شبانروز دور بدن میگردد. ارواح نیکوکار همراه سروش‌اند، و بدکاران زیر شکنجه‌ی دیوان قرار میگیرند. پس از آن، سفر به آن جهان پیش میآید، و ارواح نیکوکار به همراه موجودات خیر و ارواح بدکار به همراه موجودات شر این سفر را آغاز میکنند، و به پل چینوت میرسند. در این جا، اعمال نیک روح نیکوکار به صورت دوشیزه‌ی زیبائی در میآید، و او را به بهشت به سوی اهورامزدا رهبری میکند، و وهومنو (vohumanu) به او خیر مقدم میگوید، و خلعتی بهشتی به او میپوشاند، و او را بر تختی زرین مینشاند. اعمال زشت روح شریر به صورت عفریت زشتی از او استقبال میکند، و او را به دوزخ رهبری میکند. کسانی که اعمال نیک و زشتشان مساوی است در همیشتکان (hamištakān؛ نظیر اعراف مسلمانان) میمانند، پل چینوت، که بر روی دوزخ است، به هنگام عبور از آن، برای نیکوکاران پهن میشود، و برای بدکاران باریکتر از مو و تیزتر از تیغ میگردد، و به همین جهت، بدکاران به دوزخ میافتند.

در باره‌ی روز بازپسین، باید متوجه بود که در دین زرتشتی یک نبرد طولانی میان قوای خیر و قوای شر، اهورا و اهریمن، در جریان است، و سرانجام، سوشیانت از تخمه‌ی زرتشت ظاهر میشود، و قوای شر را از میان میبرد، و مردگان را بر می انگیزد، و نیکی سراسر جهان را میگیرد. بنا بر این، بر عکس عقاید هندوان که جهان در یک دور ابدی حرکت میکند، در دین زرتشتی جهان در یک خط مستقیم به سوی نیکی و فرخی و سعادت در حرکت است.

VI - در دین یهود. در آغاز در میان عبریان سخنی از روز بازپسین و دادگاه الاهی در میان نبود. مرگ خود یک داوری نهائی بود، زیرا انسان را از منطقه‌ای که عنایت و حکم الاهی در آن جا شناخته شده است بیرون میکرد. پاداش و کیفر محدود به زندگی این‌جهانی بود. اما بعضی از عقاید متأخر یهود در باره‌ی روز بازپسین در کتب انبیا دیده میشود، اگرچه مطالب مربوط به حکومت مسیحا را بعدها در آن کتب گنجانده‌اند. در آن جا، روز بازپسین روز یهوه خوانده شده است، یعنی روزی که یهوه از قوم گناهکار خود انتقام خواهد کشید. یهوه ملت یهود را به وسیله‌ی اقوام دیگر و به وسیله‌ی اسارت کیفر خواهد داد. اقوام دیگر وسیله‌ای برای کیفر دادن به قوم یهود هستند، اما خود اقوام دیگر نیز به خاطر شرک و غرور کیفر خواهند دید. خود طبیعت نیز دگرگون خواهد شد، و آفتاب و ماه و ستارگان کدر خواهند گردید، آسمانها درهم نوردیده خواهند شد، و کوهها و تپه‌ها درهم خواهند ریخت. روی زمین از زلزله و آب و آتش نابود خواهد شد. اسارت قوم یهود جزئی از کیفری است که یهوه به آنها میدهد، اما این کیفر وسیله‌ی بازگشت آن قوم خواهد بود. این کیفر مایه‌ی اصلاح قوم اسرائیل و دیگر اقوام خواهد شد، و صلح و آرامش در روی زمین مستقر خواهد شد. صهیون از نو بنا خواهد شد، و پایتخت معنوی روی زمین خواهد گردید، و همه‌ی اقوام از آن پیروی خواهند کرد. برای تحقیق در کیفیت تحول مفاهیم قیامت و رجعت و پاداش و کیفر نهائی در عقاید قوم یهود باید به کتب مفصلتر مراجعه شود.

VII - در دین مسیح. عقیده‌ی خود مسیح در باره‌ی روز بازپسین همان عقیده‌ی قوم یهود بوده است، منتهی، به عقیده‌ی او، فجر روز موعود دمیده و حکومت قدرت الاهی نزدیک شده است. مسیحیان اولیه در عیسی و مصلوب شدن و بازگشت و معراج او همان مسیح موعود خداوند را میدیدند، که روز موعود حقیقی با او و به وسیله‌ی او فرا میرسد. او در حین "کمال زمان" آمده و رفته و بزودی باز خواهد گشت. مسیحیان بازگشت او را، که در کمال قدرت و جلال خواهد بود، انتظار میکشند. با عودت او، قوای شر مغلوب، و مردگان محشور خواهند شد، و همه‌ی آفریدگان در دادگاه الاهی حاضر خواهند شد، و وعده‌ی خداوند کاملا عملی خواهد شد.

کلیسای مسیحیت به طور کلی بر این عقیده است که روح انسانی پس از مرگ در حال برزخی به سر خواهد برد، و منتظر بعث و حشر بدن در روز بازپسین خواهد بود. پس از مرگ انسان، داوری خصوصی در باره‌ی اهل نجات بودن او به عمل می‌آید، ولی داوری کلی در روز بازپسین است، و تصمیم قطعی در آن روز گرفته خواهد شد. کلیسای کاتولیک معتقد است که کسانی که پس از اقامت در برزخ تصفیه میشوند به بهشت خواهند رفت، و بهشت عبارت است از سعادتِ دریافتن محض خداوندی و حیات در ملکوت او. کسانی که شایسته‌ی این پاداش نیستند به کیفر مهجور بودن از ملکوت الاهی و گاهی هم به آتش دوزخ محکوم خواهند شد. عقاید فوق، به استثنای دوره‌ی برزخ، در کلیساهائی که از نهضتهای اصلاح‌طلبی پیروی کرده‌اند گنجانده شده است.

معاد و قیامت در انجیل در نظر علمای مسیحیت به انحاء مختلفی تفسیر شده است. آلبرت شوایتسر وقوع قیامت و دادگاه الاهی را کاملا در آینده می‌داند، و روز بازپسین در نظر او درست به معنی حقیقی آن است. چارلز هرلد داد (cārlz harəld dād)، عالم معاصر انگلیسی الاهیات، معتقد است که آن روز موعود محقق شده و کلاً یا جزءً به وقوع پیوسته است. در نظر علمای مسیحیت قرن ۲۰م، در مسئله‌ی معاد و قیامت دو نکته‌ی مهم باید تحقیق و حل شود: (۱) دریافت مقصد و نظر واقعی کتب مقدس در باره‌ی معاد و قیامت، (۲) تعبیر و تفسیر این نظر به نحوی که با مسائل و عقاید دوران ما قابل تطبیق باشد. در باره‌ی این دو مسئله از راههای مختلف بحث شده است، ولی به نتیجه‌ی واحدی منتهی نشده. آنچه همه بر آن اتفاق دارند این است که مسئله‌ی معاد نه تنها جزئی از دین مسیح است بلکه خود ایمان و دین مسیحیت است که به آینده از نظر کمال انسانی و وصول به مقصد نهائی انسانی مینگرد. این مقصد نهائی حقیقی انسان با مبدأ حقیقی وجود او یکی است.

VIII - نزد مسلمانان. عقیده‌ی مسلمانان بر این است که انسان را بجز زندگانی این جهانی زندگانی دیگری است پس از مرگ، و زندگانی دیگری است در روز قیامت. برای استدلالات عقلی و نقلی در باره‌ی این مسئله ← معاد. آنچه در اینجا گفته خواهد شد در باره‌ی زندگانی پس از مرگ و عذاب قبر و حشر ابدان در روز بازپسین و دوزخ و بهشت است.

(۱) اکثریت مسلمانان معتقدند که مردگان در قبر زنده خواهند شد، و دو ملک، به نام منکر (monkar) و نکیر (nakir)، از ایشان سؤال خواهند کرد، و کافر و فاسق در قبر معذب خواهند شد. بعضی از متکلمین، از قبیل ضرار ابن عمر (zerāre 'bne omar) و بشر مریسی (bešre marisi)، و برخی از معتزله، حیات قبر و عذاب قبر را منکرند، و ابوعلی جبائی فقط نام منکر و نکیر را بر دو ملک پرسنده در قبر انکار کرده است. آن دو ملک از خداوند و پیغمبر و دین شخص متوفی خواهند پرسید، و اگر شخص جواب کافی داد تا روز بازپسین در آرامش به سر خواهد برد، و اگر، به علت شک و کفر و فسق در این جهان، نتوانست جواب بدهد تا روز قیامت در عذاب و ناراحتی به سر خواهد برد. این قسمت از حیات بعد از مرگ را برزخ نیز مینامند، به دلیل آیه‌ی وَ مِن وَرائِهِم بَرزَخٌ إلی یومِ یُبعَثون [از پشت سرشان تا روزی که برانگیخته میشوند برزخی است]. بسیاری از علمای دین این حیات پس از مرگ، و سؤال قبر و عذاب قبر، و به طور کلی، زندگانی برزخی را شامل نفس انسانی که متعلق به جسد مثالی برزخی خواهد بود دانسته‌اند، نه جسد اصلی بیروح، زیرا، همه‌ی اجساد در قبرها مدفون نمی‌شوند، و چه بسا کسانی که در آب و آتش نابود یا طعمه‌ی حیوانات میشوند.

(۲) پیش از روز بازپسین، با نفخه‌ی صور اسرافیل همه‌ی موجودات نابود خواهند شد، و این به دلیل آیه‌ی قرآن است، و نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی الأَرْض [در صور دمیده میشود، و آنچه در آسمانها و زمین است نابود می‌گردند]. مراد از صور، به قول اکثر مفسرین، بوقی است که اسرافیل در آن میدمد، اما اسرافیل بار دوم در صور خواهد دمید، و این بار همه‌ی موجودات زنده خواهند شد، و این مطلب نیز از قرآن مستفاد میگردد، وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذا هُمْ مِنَ الأَجْداثِ إِلیٰ رَبِّهِمْ یَنْسِلون [در صور دمیده میشود، و همه‌ی ایشان از گور خود به سوی پروردگارشان میشتابند].

(۳) روز قیامت در قرآن یوم الساعه (yāmo 's-sā'a) و الساعه (as.sā'a) نیز خوانده شده است، و وقت آن را جز ذات خداوند کسی نمیداند. در سوره‌ی احزاب آمده است که "مردم از تو از ساعت (قیامت) میپرسند؛ بگو علم آن نزد خداوند است، و چه میدانی، شاید آن روز نزدیک باشد". در باره‌ی کیفیت حشر و برانگیخته شدن مردم در روز قیامت به کتب مفصل باید رجوع شود.

(۴) در محشر، عقبات (aqabāt) یا مواقف (mavāqef) یا گذرگاههای سختی است که در هر یک از آنها انسانها را نگاه خواهند داشت، و از اعمال و فرایضی که بایستی در دنیا انجام داده باشند خواهند پرسید، و همینکه از عقبه‌ای (aqabe-) به سلامت گذشت، عقبه‌ی دیگر در پیش خواهد بود، تا آنکه در تمام عقبات از همه‌ی فرایض و واجبات پرسیده شود. کسانی که در پاسخ ناتوان باشند، یعنی نتوانند بدرستی در باره‌ی واجبات و فرایضی که بر آنها بوده است پاسخ دهند، از عقبات و عذاب محشر رهائی نخواهند یافت. شیخ مفید، از علمای شیعه، عقبات و گذرگاههای محشر را به نحو عقلانی توجیه کرده و گفته است که چون پاسخ دادن در باره‌ی واجبات و تکالیف در روز بازپسین امر بسیار سختی است نام عقبه یا گذرگاه سخت به آن داده شده است.

(۵) میزان و حساب نیز از اعتقادات مسلمانان است، و مقصود آن است که ترازوهائی برای سنجش اعمال و محاسبه‌ای برای پاداش و کیفر در کار خواهد بود. منتهی، بعضی این میزان را به معنی حقیقی خود گرفته و گفته‌اند که ترازوهای حقیقی با دو کفه برای سنجش اعمال خواهد بود، اما شیخ مفید مقصود از موازین را تعدیل میان اعمال انسان، و دادن پاداش یا کیفر مناسب برای هر عملی در خور آن عمل، دانسته است؛ و به عبارت دیگر، میزان را به معنی مجازی گرفته است نه حقیقی.

(۶) کلمه‌ی کوثر در آیه‌ی إِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ [ما ترا کوثر دادیم] به معنی حوضی که در روز قیامت از آنِ حضرت رسول خواهد بود تفسیر شده است، و عقیده‌ی شیعه بر این است که این کوثر یا حوض کوثر مختص به علی و آل و شیعیان او خواهد بود، و به همین جهت، شیعه علی را ساقی کوثر میخوانند. بجز این، کوثر را به خیر کثیر و نسل فراوان و نبوت و قرآن هم تفسیر کرده‌اند.

(۷) به موجب آیات قرآنی، در روز قیامت شفاعت برای گناهکاران در کار خواهد بود؛ اما این شفاعت شامل اهل شک و شرک و کفر و انکار دین و خداوند نخواهد بود، بلکه کسانی از مؤمنین که مرتکب گناهانی شده‌اند مستوجب شفاعت هستند. پیغمبران و ملائکه از جمله‌ی شفیعان هستند، و شیعه حضرت امیرالمؤمنین و ائمه‌ی معصومین را جزو شفیعان میدانند. حتی مؤمنین نیز میتوانند تا ۳۰ نفر را شفاعت کنند.

(۸) صراط پلی است بر جهنم که همه باید از آن بگذرند، و کسانی که اهل کفر و فساد و گناه باشند نخواهند توانست از این پل بگذرند. شیخ مفید این صراط را به راهی که به بهشت یا دوزخ منتهی میشود تأویل کرده است.

(۹) بهشت دارِ بقا و دار سلامت و نعمت است، و در آن پیری و مرگ و مرض و اندوه نیست، و در آن آنچه مایه‌ی لذت نفوس و دیدگان انسان است موجود است، و کسانی که از عقبات محشر و حساب و میزان و صراط رهائی یابند، یعنی اعمالشان در دنیا مورد پسند و رضایت خداوندی باشد، در بهشت مخلد و جاودان خواهند بود.

(۱۰) ایمان به بهشت و دوزخ جزو ضروریات دین است.

(۱۱) آتش و جهنم جای کیفر بدکاران و مشرکان و کافران است. به موجب آیات قرآنی، ماده‌ی این آتش انسان و سنگ است، و هر گاه پوست انسان از این آتش کباب و پخته شود پوست دیگری به جای آن خواهد رویید، و مرگی در کار نخواهد بود تا از این عذاب باز رهند. آب اهل جهنم صدید (sadid) (آب خون و چرک) و حمیم (hamim) (آب جوش) و غساق (qassāq) (آب بسیار سرد یا آب چشمه‌ای در جهنم) و غذایشان از میوه‌ی درخت زقوم خواهد بود. کسانی که زر و سیم جمع کنند، و در راه خدا ندهند، عذابشان در دوزخ چنین خواهد بود که آن زر و سیم را در آتش سرخ کرده و تنشان را با آن داغ خواهند کرد. تفاصیل دیگری در کیفیت عذاب بدکاران و کفار و مشرکین در قرآن کریم و احادیث ذکر شده است. عقیده‌ی اکثر مسلمانان بر این است که فقط کفار و مشرکین در دوزخ جاودانه خواهند ماند، و اما اهل توحید و مؤمنان به سبب گناهانشان ابتدا معذب خواهند شد، و بعد بر اثر شفاعت از آن عذاب رهائی خواهند یافت.

(۱۲) عده‌ای از حکمای اسلام بهشت و دوزخ را به نحو عقلانی تأویل کرده‌اند، و نعمت بهشتی و رنج دوزخی را از جنس لذات و آلام حسی ندانسته بلکه آن را نوعی لذت و الم عقلی دانسته‌اند. اگر چه معاد جسمانی و ثواب و عقاب حسی را اثبات نکرده‌اند، بکلی هم منکر آن نشده‌اند، و آن را به نحوی تفسیر کرده‌اند که مستلزم "اعاده‌ی معدوم" (e'ādeye ma'dum)، از نو برگرداندن چیزی که نیست شده است، یعنی، اعاده‌ی مردگان در روز قیامت) نباشد. برای اقوال در معاد جسمانی و روحانی ← معاد.

(۱۳) اعراف (a'rāf) که در قرآن ذکر آن به میان آمده است، به قول بیشتر مفسرین، جائی است میان جهنم و بهشت که در آن انبیاء و مرسلین (و، به عقیده‌ی شیعه، ائمه‌ی اثنی‌عشر) خواهند ایستاد تا همه‌ی مردم ایشان را ببینند، و بعد جای کسانی خواهد بود که بدیها و نیکیهای ایشان یکسان باشد، یا کسانی که بدون مکلف بودن به تکالیف از دنیا رفته‌اند (از قبیل کودکان و دیوانگان و غیره)؛ به طور خلاصه نه بهشت است و نه دوزخ.

قیامت، سوره‌ی: ← قیامة، سوره‌ی.

قیام مسیح، عید: ← فصح، عید.

قیامة، سوره‌ی (qiāmat)، سوره‌ی ۷۵م قرآن، مکی، ۴۰ آیه؛ در بیان قیامت، و اینکه آدمی دنیای نقد را میگیرد و آخرت را فراموش میکند، و آن روز حسرت میخورد.

قیچ (qic)، (*Zygophyllum atriplicoides*)، درخته‌چه‌ای بومی بتر قدیم. قیچ نام بومی این درختچه در خراسان و یزد است، و آن را گواچ (govāc) خوانده‌اند.

قیچاجی‌خانه، در عهد صفویه: ← صاحب‌جمع.

قید (qeyd). ۱- در اصطلاح درودگری، چوبهائی که از دو طرف به پایه‌ی کرسی، تخت، مین، و امثال آنها متصل و وسیله‌ی پیوستگی و استحکام آنها است. ۲- در اصطلاح معماری، طاقهای نامرئی که، برای جلوگیری از سنگینی سقف، بین طاقهای آجری و بام به وسیله‌ی چوب یا طاقهای ضربی سبکتر احداث میشود.

قید [عربی، = بند]، در علم قافیه، هر حرف ساکن جز ردف اصلی که بی‌فاصله پیش از روی درآید. معمولاً حرفهای دهگانه‌ی عبارت "سه شب فرخ نغز" را حروف قید شمرده‌اند، اما حقیقت آن است که حروف دیگر نیز قید واقع میتوانند شد، مانند "ج"، "ق"، "ت" در نجد و مجد، فقد و نقد، هتک و فتک، و جز اینها. رعایت حرف قید در قوافی واجب است، اما به هنگام ضرورت میتوان حروف قریب المخرج را قید قرار داد، مانند "ح" و "ه" در وحی و نهی.

قیدار (qeydār)، بخش سابق شهرستان زنجان، استان یکم. بر طبق قتک ۱۳۱۶ تشکیل شده بود؛ بنا بر فرهنگ جغرافیائی ایران، در ۱۳۲۸ هش دهستانهای خدابنده‌لو، سجاسرود، سهرورد، بزینه‌رود، و قشلاقات افشار را شامل بود، و ۳۶۰ آبادی و ۹۵٬۰۰۰ جمعیت داشت. بعداً دستخوش تغییراتی شد؛ در شهریور ۱۳۳۸ هش، بر طبق تصویبنامه‌ای، با بخش خدابنده‌لو یکی شده نامش به خدابنده یا خدابنده‌لو تغییر یافت، و مرکزش ده قیدار معین شد. غالب دهستانهای این بخش کوهستانی و هوایش سردسیری است. رودهای سجاس رود، بزینه‌رود، سهرورد، و خر رود در ارتفاعات آن سرچشمه می‌گیرند.

قیدار، ده (جه ۲٬۲۰۴ سشـ ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۱۰۲کیلومتری جش زنجان. ← بقعه‌ی قیدار نبی در آن است. نیز ← قیدار، بخش.

قیدار نبی، بقعه‌ی (boq'eye qeydāre nabi)، بنای تاریخی در ده قیدار، زنجان؛ تاریخ صندوق آن ۶۹۱ هق است. شاید این قیدار[1] همان کس باشد که نامش در عهد، به عنوان دومین پسر اسماعیل، ذکر شده، و او را پدر مشهورترین قبایل عرب دانسته‌اند که پس از حمله‌ی بختنصر گرفتار سختی و پراکندگی شدند (پیدایش ۱۳.۲۵).

قیدو خان (qaydu xān) یا **قایدو خان** (qāydu)، فت ۱۳۰۱ (۷۰۱ هق)، از شاهزادگان معروف مغول. پدرش، قاشی یا قاشین، فرزند اوگتای قاآن بود. قیدو در ناحیه‌ی جبال تارباگاتای (tārbāgātāy) [رشته‌کوهی به طول ح ۷۵ کم در ج کوههای آلتای؛ ارتفاعش به ۲٬۷۳۶متر میرسد]، در آسیای

(۱) Kedar

مرکزی، فرمانروائی داشت. قیدو خان قاآنیِ قوبلای قاآن را نشناخت. ایلی و کاشغر را گرفت (بین ۱۲۶۷ و ۱۲۶۹)، و بر آسیای مرکزی استیلا یافت، و خود را قاآن خواند، و به جنگ با قوبلای اقدام کرد، اما کاری از پیش نبرد، و عاقبت از مداخله در امور شرق دور مأیوس شد، ولی قسمتی از مغولستان غربی و ترکستان را تحت استیلای خود آورد. پس از وفات قوبلای، به جنگ با جانشین وی تیمور قاآن پرداخت، و سرانجام در ۱۳۰۱، با همراهی عده‌ای از شاهزادگان اعقاب اوگتای و جغتای، به قراقروم لشکر کشید، و در جنگ سختی که در ماه اوت ۱۳۰۱ بین قوای او و سپاهیان قاآن روی داد شکست خورد، و در ضمن عقبنشینی در گذشت.

قیر، ده، فارس، ← قیر و کارزین.

قیر[1] (qir)، مخلوطی از ئیدروکربورها، به رنگ سیاه مایل به قهوه‌ای، و چسبنده، که در دمای معمولی جامد است، و بر اثر گرما نرم و سیال میشود. قیر محصول باقیمانده از تقطیر نفت خام و قطران است. مخلوط آن با شن و ماسه به عنوان آسفالت در جاده‌سازی به کار میرود. به علاوه، با آن نوارهای پارچه‌ای یا کاغذی قیراندود میسازند، که برای آب‌بندی و عایقسازی سقف و کف بناها و لوله‌های آب مورد استعمال فراوان دارد.

قیراط[2] (qirāt) [از ریشه‌ی یونانی کراتیون (kerā-tion)، = دانه]. **۱-** واحدی برای وزن الماس، مروارید، و سایر جواهرات، که آن را قیراط متری هم میخوانند، و برابر 0٫200 گرم است. پیش از ۱۹۱۳، قیراط در ممالک مختلف متفاوت بود، و مثلا در بازار لندن سالها قیراط را 0,2053 گرم، در فلورانس 0,1972 گرم، و در آمستردام 0,2057 گرم حساب میکردند. پس از کوششهای مختلفی که برای یکنواخت کردن قیراط به عمل آمد، قیراط متری 0,200گرمی در سال ۱۹۱۳ در کشمت اتخاذ شد، و اکنون در ممالک مهم دنیا واحد استانده است. **۲-** واحدی برای بیان درجه‌ی خالص بودن فلزات قیمتی، به معنی ۱/۲۴. مثلا، طلای ۱۸ قیراط یعنی طلائی که در ۲۴ جزء ۱۸ جزء طلای خالص دارد. طلای ۲۴ قیراط یعنی طلای خالص. **۳-** واحدی برای اوزان داروئی و سکه‌ها در بعضی ممالک اسلامی. نام و وزن این واحد را عربها بیش از اسلام از بیزانسیها گرفته بودند. قیراط داروئی را 0٫190 گرم (1/1728 رطل یا ۱/۲۴ مثقال) تخمین کرده‌اند. در اصلاحات مالی زمان خلافت عبدالملک اموی، که وزن مثقال از ۴,۵۵ گرم به ۴,۲۵ گرم کاهش یافت، قیراط متداول در اندازه‌گیری سکه‌ها را 1/20 مثقال (0,177 گرم) گرفتند. وجود این دو سلسله‌ی آحاد وزن به موازات یکدیگر در طی زمان سبب مشکلاتی در تعبیر مآخذ مربوط بوده است.

قیروان (qayravān)، شهر (جم ح ۴۰٬۰۰۰)، کرسی ولایت قیروان، تونس، در ۶۱کیلومتری غ‌ج‌غ سوس (با راه آهن) و ۱۵۶کیلومتری ج شهر تونس؛ یکی از شهرهای مقدس اسلام، که به سبب مساجد جامعش مشهور است. در دشت آبرفتی نیمه‌بیابانیی قرار دارد. قالیبافی آن مهم است، ولی سایر صنایع دستی به انحطاط گراییده است.

شهر در ۵۰ هق (۶۷۰) به توسط عقبة ابن نافع به عنوان پایگاه عملیات جنگی و مخزن اسلحه جهت ارعاب بربرها در نزدیک یک شهر کوچک رومی که در مآخذ اسلامی نامش به صورتهای قموده (qa-muda) و قمونیه (qamunia) آمده است تأسیس شد. پس از آن، قیروان پایتخت حکام عرب در متصرفات افریقائی مسلمانان شد. در دوره‌ی اغالبه وسعت فراوان یافت، و به اوج رونق خود رسید، و از شهرهای عمده‌ی تجارتی و نیز از مراکز علمی شد. در خارج شهر، قصر القدیم (← عباسیه) و رقاده (raqqāda) بنا شد. رونق شهر در عهد فاطمیان و زیریان ادامه یافت، ولی در قرن ۵م هق در جنگهای قبایل بربر آسیب فراوان دید، و پس از آن دیگر رونق گذشته را باز نیافت. در دوره‌ی استعمار فرانسویها (۱۸۸۱–۱۹۵۵) نقش مهمی نداشت.

اهمیت قیروان در گذشته از بناهای مذهبی متعدد آن آشکار است. عمده‌ترین آنها مسجد جامع سیدی عقبه است، که یکی از بزرگترین بناهای افریقای شمالی است. دیگر مسجد جامع سیدی صاحب است، که منسوب به یکی از صحابه‌ی پیغمبر اسلام است، که گویند با سه مو از ریش آن حضرت در اینجا دفن شده است. نزدیک شهر در کنار جاده‌ی تونس مخزن آبی است که در زمان زیادةالله I و ابراهیم ابن اغلب تأسیس و به وسیله‌ی مهندسین فرانسوی ترمیم شده است، و هنوز به نام "مخزن آب اغالبه" مشهور است.

قیر و کارزین (qiro kārzin)، بخش (جم ۱۶٬۳۵۳ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس). قشلاق برخی از طوایف قشقائی است. مرکب است از دو دهستان قیر و کارزین (جم ۱۲٬۷۷۸؛ مشتمل بر ۳۹ آبادی) و افزر. مرکز بخش ده **قیر** (qir) (جم ۳٬۵۱۵ نف سنه ۱۳۴۵ هش) است، که در ۸۵کیلومتری جش فیروزآباد قرار دارد، و مرکز داد و ستد فراورده‌های دامی طوایف قشقائی است. در فروردین ماه ۱۳۵۱ هش زلزله‌ی سختی در این بخش روی داد، که خسارات جانی و مالی فراوان به بار آورد.

قیری[3] (qiri) یا **قیردار** (qir.dār)، ماده‌ای که دارای مقدار زیادی مواد آلی یا مواد زغالی به صورت ئیدروکربورهای قیری (← قیر، مخلوط) میباشد.

قیس[4] (qays)، پدر شاؤول (اول سموئیل ۹.۱، ۱۰.۲۱؛ اعمال رسولان ۱۳.۲۱).

قیس، گروهی از قبایل عرب؛ ← قیس ابن عیلان.

قیس یا قیش: ← کیش، جزیره‌ی.

قیس آباد (qeysābād)، دهستان (جم ۶٬۵۲۵ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش خوسف، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۵۸ آبادی. از ج و غ به کویر لوت محدود است. محصولش زعفران میباشد. مرکزش، ده **قیس آباد** (جم ۶۰ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۰کیلومتری جش خوسف واقع است. معدن زاج دارد.

قیس ابن عیلان (qayse 'bne aylān) یا **قیس عیلان**، یکی از بزرگترین و مقتدرترین گروههای عرب شمالی (← عرب، قسمت ۱۸)، که اغلب به نام مطلق **قیس** هم خوانده شده است. این گروه و گروه خندیف همه‌ی عرب مضری را شامل هستند (شجره و شاخه‌های بزرگ در ص ۱۰۷۴ ملاحظه شود)، حتی اسم قیس را بر سایر عرب عدنانی نیز اطلاق کرده‌اند، و قیس را در مقابل عرب یمن به کار برده‌اند.

بر طبق روایات، قیس عیلان در آغاز در تهامه میزیستند، و در زمان پیغمبر اسلام در عربستان مرکزی و شمالی گسترش یافتند، و حتی بعضی از شاخه‌های آنان پیش از ظهور اسلام به جانب ل مهاجرت کرده بودند. قیس عیلان، مانند سایر قبایل عربستان مرکزی، در قلمرو دولت کوتاه‌مدت کنده بودند. در آغاز بعثت پیغمبر اسلام سخت با آن حضرت مخالفت ورزیدند، ولی بعداً به اسلام گرویدند، و دسته‌هائی از آنان در جنگ خالد ابن ولید با ایرانیان شرکت داشتند، و در جنگ جمل و در واقعه‌ی صفین به طرفداری از علی ع جنگیدند. در دوره‌ی فتوحات بزرگ اسلامی بیش از پیش آبادیهای خود را به جانب ل (مخصوصاً در شام) منتقل کردند، و قدرتشان بدان پایه رسید که در دوره‌ی خلافت امویان از عوامل سیاسی و نظامی مهم دستگاه خلافت بودند. از این لحاظ همواره با بنی کلب، که قبیله‌ی عمده‌ی گروه قضاعه بود، در جنگ و جدال بودند. عاقبت در دوره‌ی خلیفه عبدالملک نسبت به امویان از در اطاعت در آمدند، و عبدالملک که مرد سیاسی بود زنی به نام ولاده (vallāda) از قبیله‌ی عبس از گروه قیس را به زوجیت گرفت، و او ولید I و سلیمان را از عبدالملک به دنیا آورد.

از شعرای معروفی که از گروه قیس برخاسته‌اند نابغه‌ی ذبیانی، عنتره، لبید، عامر ابن طفیل، عروة ابن الورد، خنساء، ابومحجن، و تأبط شراً را میتوان نام برد. اصمعی نیز از گروه قیس بوده است.

قیس ابن ملوح عامری، شاعر عرب عصر اموی؛ ← عربی، ادبیات، قسمت X؛ مجنون.

قیساریه: ← قیصریه یا قیصاریه.

قیس عیلان: ← قیس ابن عیلان.

قیسی، میوه: ← زردالو.

قیش یا قیس: ← کیش، جزیره‌ی.

قیشون[5] (qišun)، اکنون **المقطع** (al.moqatta')، رودی در فلسطین مرکزی که زیر کوه جلبوع سرچشمه میگیرد، و به طرف لغ جاری میشود، و نزدیک حیفا و عکا به مدیترانه میریزد. طولش ح ۴۵ کم است، ولی فقط ۱۱ کم آن دائمی است. در سواحل آن، باراق سیسرا را شکست داد، و ایلیا پیغمبران بعل را به قتل رسانید (داوران ۴.۷، ۱۳؛ ۲۱.۵؛ اول پادشاهان ۱۸. ۴۰).

قیصاریه: ← قیصریه یا قیصاریه.

قیصر (qeysar؛ عربی qaysar)، اسمی ماخوذ از کلمه‌ی یونانی کایسار (kāysār)، که معادل لاتینی آن کایسار[6] است. کایسار نام خاندانی از خاندانهای پاتریسین روم از قبیله‌ی [= گنس] یولیا و نام خانوادگی ← یولیوس قیصر، از معروفترین اعضای این خاندان، بوده است؛ و پس از یولیوس قیصر، عنوان امپراطوران روم از آوگوستوس تا هادریانوس بود. هادریانوس عنوان آوگوستوس را برای امپراطور اختیار کرد، و اجازه داد که نامزد جانشینی امپراطور کایسار خوانده شود. بعدها، همچون عنوان امپراطورهای روم تا سقوط قسطنطنیه به کار رفته است. عنوان کایزر برای امپراطورهای

(۱)pitch (۲)carat (۳)bituminous (۴)Kish; Cis (۵)Kishon; Kison (۶)Caesar

آلمان از همین عنوان گرفته شده است. عربها امپراطوران بیزانس (روم شرقی) را قیصر می‌خواندند، و در اشعار امرؤ القیس ذکر قیصر به کرات آمده است.

بعضی از اسامی خاص اروپائی برای مرد وابسته به "کایسار" به قرار ذیل است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب	
اسپانیائی	César	ثسار	(tesār)
آلمانی	Cäsar	تسزار	(tsezār)
انگلیسی	Caesar	سیزر	(sizər)
پرتغالی	Cesar	سزار	(sezār)
فرانسوی	César	سزار	(sezār)

قیصر، بند: ← شوشتر، قسمت IV.

قیصر، تخت: ← شوشتر، قسمت II.

قیصر[1]، خاندان (qeysar)، خاندانی از خاندانهای پاتریسین روم از قبیله‌ی [← گنس] یولیا (yuliā). نیز ← قیصر، اسم. معروفترین اعضای این خاندان ← یولیوس قیصر و آوگوستوس بوده‌اند. دیگر از اعضای ممتاز خاندان **لوکیوس یولیوس قیصر** (lukius yulius)، فد ۸۷ ق‌م، است، که در ۹۰ ق‌م کنسول بود، و در آغاز جنگ داخلی به وسیله‌ی طرفداران ماریوس به قتل رسید. برادرش، **گایوس یولیوس قیصر سترابو وپیسکوس** (gāyus strābo vopiskus)، فد ۸۷ ق‌م، خطیب بود، و در واقعه‌ی قتل برادرش کشته شد. پسر لوکیوس یولیوس قیصر، **لوکیوس یولیوس قیصر**، فد بعد از ۴۳ ق‌م، یکی از دستیاران یولیوس قیصر در گل بود (۵۲ ق‌م). در جنگ داخلی همراه وی به ایتالیا رفت. پس از کشته شدن یولیوس قیصر، با آنتونیوس (که مادرش، یولیا، خواهر وی بود) متحد شد. در ۴۳ ق‌م بین او و آنتونیوس نفاق افتاد، و وساطت یولیا نزد پسرش بود که مانع از تبعید وی شد.

قیصر، زندان: ← شوشتر، قسمت II.

قیصر، لوکیوس یولیوس: ← قیصر، خاندان.

قیصر[1]، یولیوس (yulius qeysar)، [گایوس یولیوس قیصر (gāyus)]، 100 یا ۱۰۲–۴۴ ق‌م، سردار، دیکتاتور، و رجل رومی، و از بزرگترین مردان تاریخ قدیم، که مسیر تاریخ روم و یونان را به طور قطعی و بازگشت‌ناپذیر تغییر داد. وی از قبیله‌ی [← گنس] یولیا از قدیمترین خاندانهای پاتریسین روم بود (نیز ← قیصر، خاندان؛ قیصر، اسم). عمه‌ی وی با ماریوس، رهبر حزب مردم، ازدواج کرد. احساسات قیصر بر ضد سنای روم تا حدی ناشی از بستگی او با ماریوس بود.

پیش از درج زندگینامه‌ی مختصری از قیصر، نظری به مقامات و مناصب در روم می‌افکنیم.

I ـ مقامات و مناصب در روم. برای بر آمدن یک شریفزاده‌ی رومی و اعتلای خاندان او، وی ناگزیر بود که وسایل انتخاب شدن به عده‌ای از مناصب و مقامات دولتی را فراهم کند، که در رأس آنها مقام کنسولی (← کنسول) و پس از آن مقام سنوری بود. موفقیت در نیل به این مقامات برای ماهرترین و لایقترین اشراف هم دشوار و مستلزم داشتن خاندانی متنفذ و ثروتمند بود. پس از دومین جنگ کارتاژی (۲۱۸–۲۰۱ ق‌م)، دولت روم در حوضه‌ی مدیترانه بیرقیب شد، و بعضی از اشراف روم، نه فقط افرادی را تحت تبعیت داشتند، بلکه احیاناً بعضی از سلاطین در زمره‌ی اتباع آنان بودند. در زمان قیصر، نیل به مقامات سیاسی بسیار پرخرج بود، و خواستاران این مقامات رقبای سرسخت در مقابل داشتند؛ در عوض، این گونه مشاغل منبع درآمدهای هنگفت بود. یکی از شرایط قبلی نیل به مقام پرایتوری یا کنسولی حکومت یکی از ایالات بود، که به حاکم میدان وسیعی برای تاراج میداد. در حقیقت، همه‌ی نواحی اطراف دریای مدیترانه در اختیار اشراف رومی و طبقه‌ی تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ی اکویتس بود.

سپاهیان از روستائیان گرفته میشدند. در نتیجه‌ی خرابیهای ناشی از دومین جنگ کارتاژی، این طبقه همه چیز خود را از دست داده بود، و بدین جهت، طبقه‌ی حاکمه‌ی روم در داخله و خارجه منفور بود. از ۱۳۳ ق‌م به بعد یک رشته انقلابات و سرکوبی انقلابها روی داد، و آشکار شده بود که سوء اداره‌ی روم و دنیای رومی و یونانی به دست اشراف رومی دوامپذیر نیست، و احتمالا راه حل مشکل در یک دیکتاتوری نظامی به دست روستائیان ایتالیائی است. بدین گونه، مسابقه‌ی بین اشراف رومی برای گرفتن مشاغل و غنائمی که از این راه به دست میآمد ممکن بود خطر مسابقه برای جلب قدرت مطلقه را پیش آورد. در این میان، خاندان قیصر نقشی نداشت.

II ـ آغاز کار قیصر. قیصر در میان اوضاعی که گفته شد به دنیا آمد. اگرچه وی ثروت و نفوذی نداشت، اشتغال به سیاست را امری طبیعی تلقی میکرد. در ۸۴ ق‌م با کورنلیا، دختر ل. ک. کینا، ازدواج کرد. کورنلیا دختری ثروتمند و پدرش از یاران ماریوس بود. پس از مراجعت (۸۳ ق‌م) سولا از مشرقزمین به ایتالیا و شکست طرفداران ماریوس، سولا به قیصر دستور داد که کورنلیا را طلاق گوید، ولی او امتناع کرد، و در نتیجه، اموالش مصادره شد، و چیزی نمانده بود که جانش را نیز از دست بدهد. چون در رم خود را در خطر میدید به ایالت روم در آسیا رفت، و وارد خدمت ارتش شد. پس از مرگ (۷۸ ق‌م) سولا، به رم بازگشت، و به حزب مردم پیوست، و فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. در ۷۵ ق‌م برای تحصیل فن خطابه در محضر ⇐ آپولونیوس مولون به رودس رفت. پس از بازگشت، در ۶۹ یا ۶۸ ق‌م به منصب کوایستوری (← کوایستور) انتخاب شد، و خدمت کوایستوری خود را در "اسپانیای اقصی" (اندلس و پرتغال حالیه) انجام داد. در همین زمان، پومپیوس را برای نیل به مقام فرماندهی عالی در جنگ با اشکانیان در مشرق یاری کرد. وقتی که به رم باز آمد به حمایت از اقداماتی که به نفع عامه بود و به تعقیب اخاذان وابسته به سناتورها ادامه داد. در غیاب پومپیوس، عملا رئیس حزب مردم بود. با کومک مالی کراسوس، منصب آدیلیس برای سال ۶۵ ق‌م یافت. در ۶۳ ق‌م، ظاهراً با دادن رشوه‌های هنگفت، به مقام پونتیفکس ماکسیموس انتخاب شد. در توطئه‌ی (۶۳ ق‌م) کاتیلینا، او و کراسوس متهم به همدستی با کاتیلینا شدند. قیصر برای کاتیلینا و سایر توطئه‌گران تقاضای بخشودگی کرد، و این امر بر عداوت حزب طرفداران سنا و رهبران آن (کاتوی کهین و ک. ل. کاتولوس) نسبت به وی افزود. سپس به سمت پرایتور برای سال ۶۲ ق‌م انتخاب شد (در اواخر این سال رسوائی کلودیوس روی داد. قسمت VIII دیده شود). قیصر حکومت اسپانیای اقصی را برای سال ۶۱–۶۰ ق‌م به دست آورد، و با غنائمی که در این مأموریت نصیبش شد قرضهای خود را ادا کرد، و در ۶۰ ق‌م که به رم باز گشت داوطلب مقام کنسولی برای ۵۹ ق‌م شد.

III ـ تریوم‌ویراتوس اول و فتح گل. اهمیت مقام کنسولی در نیل به حکومت و فرماندهی یک ایالت است که معمولا به دنبال آن میآید. در شب انتخابات کنسولی برای سال ۵۹ ق‌م، سنا در صدد بر آمد که جنگلهای بیسود ایتالیا را به دو کنسول آتیه بدهد، و با دادن رشوه‌ی فراوان، وسایل انتخاب بیبولوس[2] (bibulus) را که از مخالفین قیصر بود فراهم ساخت، ولی نتوانست از انتخاب شدن قیصر جلوگیری کند. سپس، قیصر در صدد بر آمد که اتحادیه‌ی سیاسی محکمی تشکیل دهد. پومپیوس از سنا ناراضی بود زیرا، پس از آنکه مأموریت خود را در مشرقزمین به انجام رسانیده و به ایتالیا باز گشته و ارتش خود را منحل ساخته بود (۶۲ ق‌م)، سنا از اینکه اراضی مورد تقاضای او را به سربازانش تقسیم کند امتناع کرده بود. بدین جهت، بین او و قیصر پیمانی محرمانه بسته شد، و کراسوس هم که از مخالفین پومپیوس بود به ترغیب قیصر بدانها پیوست، و نخستین تریوم‌ویراتوس منعقد شد. پومپیوس میتوانست سرباز آماده کند، کراسوس پول داشت، و قیصر در میان مردم دارای وجهه بود. نخستین لایحه‌ای که قیصر به سنا داد تقسیم اراضی عمومی روم در ایتالیا بود، که نخستین قسمت آن به سربازان پومپیوس داده شود. اما سه تریبون این لایحه را رد کردند. قیصر با کومک سربازان پومپیوس شورشی بر پا کرد، و عاقبت به مقصود رسید. لایحه‌ی دیگر، که سخت مورد نیاز بود، لایحه‌ای بود برای تنبیه حکام خطاکار ایالات. به علاوه، به وسیله‌ی تریبونی که دست‌نشانده‌ی او بود حکومت گل سیزالپین (← گل) را، به جای جنگلهای ایتالیا، به دست آورد، و دوره‌ی حکومتش تا ۲۸ فوریه‌ی ۵۴ ق‌م معین شد. سپس حکومت گل ترانسالپین هم به وی تعلق یافت. گل سیزالپین برای گردآوری سرباز و گل ترانسالپین برای کشورگشائی نواحی مناسبی بودند. در اوایل سال ۵۹ ق‌م، پومپیوس دختر قیصر را، نامش یولیا[3] (yuliā)، به زنی گرفت، و بدین گونه، اتحاد خود را با وی مستحکم ساخت.

در سالهای بین ۵۸ و ۵۰ (یا ۴۹) ق‌م، قیصر بقیه‌ی گل را تا ساحل چپ رود راین فتح کرد (← گالیائی، جنگهای)، و این ناحیه را چنان مطیع ساخت که در دوره‌ی جنگ داخلی (قسمت ۷) به خیال سرکشی هم نیفتاد. در همین دوره بود که به بریتانیا لشکر کشید، و این امر بر محبوبیتش افزود. بحران جنگهای قیصر در گل در سال ۵۲ ق‌م روی داد که ورسنژتوریکس سر به شورش بر داشت، اما عاقبت تسلیم شد.

IV ـ سرنوشت تریوم‌ویراتوس و مقدمات جنگ داخلی. در ضمن فتح گل، قیصر از تحکیم وضع خود در رم غافل نبود، و قسمتی از غنائمی را که از تاراج گل به دست آورد صرف استخدام عقال سیاسی در رم کرد. در این میان، وضع تریوم‌ویراتوس متزایداً رو به آشفتگی میرفت. از یک طرف، پومپیوس از موفقیتهای درخشان قیصر نگران شده بود، و از طرف دیگر بین کراسوس و

(۱)Caesar (۲)Bibulus (۳)Julia

دشمن دیرینش، پومپیوس، نفاق افتاده بود. شهر دستخوش آشوب بود، و اعضای سنا شروع به حمله به قیصر کردند. در ۵۶ ق‌م، قیصر جلسه‌ی تریوم‌ویراتوس را در لوکا (در گل سیزالپین) تشکیل، و اختلافات را تا حدی التیام داد. توافق شد که پومپیوس و کراسوس برای سال ۵۵ ق‌م کنسول شوند، و دوره‌ی حکومت قیصر ۵ سال تمدید شود، و حکومت سوریه برای ۵ سال به کراسوس و حکومت اسپانیا برای ۵ سال به پومپیوس واگذار شود. قوانین مربوط به تصویب رسید، اما در ۵۴ ق‌م، یولیا، که یگانه پیوند واقعی بین قیصر و پومپیوس بود در گذشت، و سال بعد کراسوس در جنگ با اشکانیان کشته شد، و تریوم‌ویراتوس از میان رفت. سناتورها شروع به تفرقه انداختن بین قیصر و پومپیوس کردند، و اگرچه پومپیوس و اشراف هیچگاه اعتمادی به یکدیگر نداشتند، پومپیوس متدرجاً به اشراف گرایش یافت.

در سال ۵۲ ق‌م پومپیوس را یگانه کنسول انتخاب کردند، و فرماندهی در اسپانیا برای مدت ۵ سال به وی محول شد. در همین سال قانونی به قیصر اجازه داد که، بدون اینکه خودش در رم حضور داشته باشد، برای کنسولی داوطلب شود. مشکلی که قیصر با آن مواجه بود این بود که فرماندهیش در گل در شرف انقضا بود، و وی میخواست پیش از انقضای این دوره به کنسولی برسد، زیرا اگر بین کناره‌گیری او از حکومت و فرماندهی و نیل به مقام کنسولی فاصله می‌افتاد، در این فاصله، وی یک فرد عادی بود، و مورد حمله‌ی دشمنانش واقع میشد، و اگر محاکمه و محکوم میشد حیات سیاسی و احتمالاً جان خود را از دست میداد. بدین جهت، کوشش داشت که فرماندهی خود را تا بعد از انتخابات سال ۴۹ ق‌م ادامه دهد. کنسولهای سال ۵۱ ق‌م با تقاضای وی دایر به تمدید مدت فرماندهیش موافقت نکردند، و مخالفین وی اصرار ورزیدند که از فرماندهی منصرف شود، اما طرفداران او این امر را مشروط کردند به اینکه پومپیوس هم چنین کند. پومپیوس موافقت نکرد، و زمینه برای جنگ داخلی فراهم شد. در دسامبر ۵۰ ق‌م، سنا قیصر را سخت مورد حمله قرار داد، و او با قسمتی از سربازان خود به مرز ایتالیا روی نهاد. برای احتراز از جنگ داخلی، بار دیگر پیشنهاد کرد که او و پومپیوس هر دو از فرماندهی دست بردارند. سنا از این پیشنهاد خشمگین شد، و به اصرار ک. ک. م. پ. سکیپیو، لایحه‌ای گذرانید که قیصر باید ارتش خود را منحل کند، و الا دشمن ملت شناخته شود. دو تن از تریبونهای دست‌نشانده‌ی قیصر ـمارکوس آنتونیوس و کاسیوس (کوینتوس)ـ با این لایحه مخالفت کردند، و بسرعت خود را به قیصر رسانیدند. قیصر در 10 ژانویه‌ی ۴۹ ق‌م از رود روبیکو گذشت، و جنگ داخلی آغاز شد.

V ـ جنگ داخلی. قیصر برق‌آسا به جانب ساحل شرقی ایتالیا حرکت کرد، و در مدتی بسیار کوتاه مالک الرقاب ایتالیا شد. اما موقعیت او خطیر بود، زیرا پومپیوس از طرفی اسپانیا را در دست داشت، و از طرف دیگر پایگاه مستحکمی در یونان بر پا کرده بود، به علاوه دریاها را تحت استیلا داشت، و بدین گونه، قیصر عملا در محاصره بود. وی ابتدا به اسپانیا پرداخت، و نیروهای پومپیوس را در مبارزه‌ای کوتاه و شدید مغلوب کرد، و در اوایل ۴۸ ق‌م متوجه یونان شد، و عاقبت پومپیوس را در فارسالوس شکست داد، و وی به مصر گریخت. قیصر در تعقیب او به مصر رفت، و در آنجا پومپیوس به دست یکی از افسران بطلمیوس XII کشته شد. قیصر مصر را به سبب مبارزات بطلمیوس و کلئوپاترا آشفته یافت. وی جانب دومی را گرفت، و کلئوپاترا فرمانروای مصر شد. قیصر که مفتون زیبائی او شده بود چندی نزد وی بماند، ولی عاقبت ناچار به جانب آسیای صغیر ـکه فارناکس II پسر مهرداد در آنجا سر به شورش برداشته بودـ رفت، و فارناکس را پنج‌روزه شکست داد، و پیام معروف خود "ولی، دیدی، ویکی"[1] (veni, vidi, viki) [= آمدم، دیدم، پیروز شدم] را به رم فرستاد.

VI ـ تحکیم وضع. در تابستان ۴۷ ق‌م قیصر به ایتالیا باز گشت. در این زمان، بقایای نیروهای پومپیوس در افریقای شمالی گرد آمده بودند. قیصر تصمیم به قلع و قمع آنها گرفت، و در زمستان ۴۷–۴۶ ق‌م بدانجا لشکر فرستاد، و نیروهای پومپیوس را در نبرد تاپسوس منلوب کرد. پس از این نبرد بود که کاتوی کهین، سخنگوی محافظه‌کاران سنا، خودکشی کرد. قیصر به تعقیب باقیمانده‌ی نیروهای پومپیوس که به اسپانیا گریخته بودند پرداخت، و در ۴۵ ق‌م، در نبرد موندا (ج اسپانیا)، آنها را از میان برد. بدین گونه، قیصر یگانه فرمانروای رم شد.

در این دوره و در چندماهی که پس از پیروزی بر نیروهای پومپیوس زندگی کرد، اصلاحات متعدد در رم و در ایتالیا به عمل آورد. در ۴۶ ق‌م تقویم رومی را اصلاح کرد (← تقویم یولیانی). برای سبک کردن فشار اقتصادی، تقریباً یک ربع اصل قروض جنگ و سپس همه‌ی منفعت آنها را از ابتدای جنگ داخلی تخفیف داد. برنامه‌ای برای عمران طرح کرد، و قوانینی برای تنظیم عبور و مرور و ترمیم جاده‌ها گذرانید. در امور مالیاتی بعضی از ایالات اصلاحاتی کرد، و برای سربازان جنگدیده و جمعیت اضافی رم مهاجرنشینهائی دایر ساخت.

در این زمان، قیصر نقشه‌ی جنگ دیگری را نیز در سر داشت، و به جبران شکست رومیان در کارای (← حران)، امید به فتح امپراطوری اشکانی داشت. در ۴۴ ق‌م شروع به سربازگیری برای این منظور کرد، ولی در همین اثنا در سنا کشته شد.

VII ـ قتل قیصر. درک علت قتل قیصر بدون توجه به موقعیت وی در دولت روم ممکن نیست. هنگامی که قیصر از رود روبیکو گذشت حاکم متمرد چند ایالت بیش نبود. بعد از پیروزیهای اولیه‌اش، در ۴۹ ق‌م به دیکتاتوری منصوب شد، و این مقام را فقط ۱۱ روز حفظ کرد تا بتواند بر انتخابات کنسولی برای سال ۴۸ ق‌م نظارت کند، و در این انتخابات خود وی هم به کنسولی انتخاب شد. سپس، برای یک سال از ابتدای اکتبر ۴۸ ق‌م به دیکتاتوری منصوب شد، و در انقضای این دوره برای سومین بار کنسول شد (برای سال ۴۶ ق‌م). در بهار ۴۶ ق‌م، پس از نبرد تاپسوس، برای مدت سه سال اقتدارات سنسوری یافت، و دگربار به مدت ده سال به دیکتاتوری رسید، و نیز به کنسولی برای سال ۴۵ ق‌م انتخاب شد. پس از نبرد موندا افتخارات دیگری برای وی تصویب شد، و عنوان آزادیبخش یافت، و برای پنجمین‌بار به کنسولی انتخاب شد (برای ۴۴ ق‌م). در اوایل سال ۴۴ به دیکتاتوری مادام العمر منصوب شد. نامش بر یکی از ماههای سال نهاده شد (← تقویم یولیانی)، و به "پدر ملت" معروف گردید. مجسمه‌اش در امکنه‌ی متعدد شهر بر پا شد. بعضی او را شاه میخواندند، و همین گرایش به قدرت سلطنتی از اسباب قتل او شد، زیرا سناتورها نمیتوانستند کسی را که تا این حد قدرتنمائی میکند در رأس کشور ببینند. مورخین در اینکه آیا قیصر قصد سلطنت داشت یا نه اختلاف نظر دارند، ولی مسلم است که وی بر آن بود که مانند شاهان عمل کند، و این امر برای سناتورهای اشرافی قابل تحمل نبود. رحم و شفقت قیصر نیز تا حدی در سرنوشت او دخیل بود. با همه‌ی مخالفین رومی منلوب خود با بزرگمنشی رفتار کرد، آنها را دسته‌جمعی بخشید، و بعضی را در دولت خود مناصب مهم داد. عاقبت توطئه‌ای به رهبری بروتوس و کاسیوس برای قتل وی ترتیب داده شد، و او در جلسه‌ی ۱۵ مارس ۴۴ ق‌م سنا به قتل رسید. جمله‌ی "ات تو، بروته"[2] (et tu brute) [= بروتوس، تو هم!] حاکی از اندوه شدید اوست از اینکه به دست کسی ضربت خورد که او را بخشیده، به وی اعتماد کرده، و مورد محبت قرار داده است.

باید گفته شود که توطئه‌کنندگان بر ضد قیصر، اگر هم نظر اصولی برای آنها قائل شویم، از این حقیقت غافل بودند که حکومت اشرافی محکوم به زوال بود، و درک نکردند که، با قتل قیصر، او را به صورت شهیدی در میآورند که سیاستش بعد از وی زنده میماند.

VIII ـ شخصیت قیصر. قیصر یکی از بزرگترین مردان تاریخ است. وی سرداری بسیار لایق بود. اگرچه از جنبه‌ی سوق‌الجیشی و رزم‌آرائی بدان پایه از عظمت نمیرسید، این نقیصه را با سرعت زیاد و جسارت و شجاعت جبران میکرد. قتل وی مانع از این شد که کاردانیش در اداره‌ی امور ملک، به عرصه‌ی ظهور آید، ولی همه‌ی شواهدی که در دست است حاکی از حسن تشخیص وی در مسائل اجتماعی و اقتصادی و تهور وی در اعمال راه حل‌های جدید است. اما، به عنوان یک سیاستمدار، مردی تحمل‌ناپذیر بود، و نمیتوانست محبوبیتی به دست آورد.

قیصر مردی ادیب بود. اگرچه نطقها، مراسلات، و رساله‌های وی از دست رفته است، شرحی که از جنگهای گالیائی و داخلی نوشته (هر دو ناتمام) از لحاظ روشنی انشا ممتاز است، و هنوز خواننده‌ی بسیار دارد. در خطابه، تنها سیسرون را برتر از وی شمرده‌اند.

قیصر سه بار ازدواج کرد. کورنلیا، زوجه‌ی اولش، در ۶۹ ق‌م در گذشت؛ یولیا (زن پومپیوس) حاصل این وصلت بود. چندی بعد قیصر با یکی از نوادگان سولا به نام پومپیا[3] (pompeyā) ازدواج کرد، اما به سبب رسوائیی که روی داد وی را طلاق گفت (۶۲ ق‌م). ماجرا این بود که در آن سال جشن بونا دئا در منزل قیصر و به رهبری پومپیا

(۱)Veni, vidi, vici (۲)Et tu Brute (۳)Pompeia

برگزار شد، و فقط زنان حق شرکت در آن داشتند، اما کلودیوس، معشوق پومپیا، با لباس زنانه به خانه‌ی قیصر رفت، و در آنجا هویتش مکشوف شد، و این رسوائی رم را به لرزه در آورد. کلودیوس به محاکمه کشیده شد ولی، با دادن رشوه‌ی کافی، تبرئه گردید، اما قیصر، بدین عنوان که رفتار زن قیصر باید چنان باشد که در معرض سوء ظن قرار نگیرد، پومپیا را طلاق گفت. در ۵۸ ق‌م (برای سومین‌بار) با کالپورنیا وصلت کرد.

قیصر مردی سخت شهوتران و در این راه حتی بر طبق موازین رومی و یونانی از اعتدال بیرون بود. از رسواترین روابط نامشروع وی رابطه‌اش با کلئوپاترا بود، که از وی فرزند نامشروعی آورد، در ۴۶ ق‌م که به کلئوپاترا اجازه‌ی آمدن به رم داد خشم مردم برانگیخته شد. قیصر به همجنسگرائی نیز شهرت داشت، و ظاهراً در اولین مسافرت خود به مشرق‌زمین با نیکومدس، پادشاه بیتونیا، چنین رابطه‌ای داشت.

عقیده‌ی مورخین در باب شخصیت قیصر متفاوت است. بعضی او را حامی حقوق مردم در برابر اولیگارشی[1] (oligārši؛ رژیم حکومتی که در آن قدرت در دست معدودی از مردم فاسد است که هدف آنان نفع شخصی است) میدانند، و برخی وی را مردی حادثه‌جوی و تشنه‌ی قدرت میشمارند.

قیصر، با بر انداختن اشراف رسوای روم، کشور روم ـ و با آن، تمدن یونانی و رومی ـ را مجالی داد که بیش از ۶۰۰ سال در شرق و بیش از ۴۰۰ سال در غرب (که نسبةً عقب‌افتاده بود) دوام کند. قیصر رژیم اولیگارشی را از روم بر افکند، و به جای آن حکومتی به وجود آورد که در آن قدرت در دست یک نفر بود. اگر در آن موقع این کار صورت نگرفته بود محتمل بود که دولت روم، پیش از آغاز تاریخ میلادی، در غرب در مقابل مهاجمین وحشی و در شرق در مقابل دولت اشکانی مضمحل شود. ادامه‌ی حیات تمدن یونان و روم نتایج تاریخی مهمی داشت. شرق نزدیک، در تحت استیلای امپراطوری روم، ۶ یا ۷ قرن دیگر در معرض نفوذ تمدن هلنیستی قرار گرفت. همچنین، در نتیجه‌ی کشورگشائی قیصر، سرزمین گل با دنیای متمدن اطراف مدیترانه ارتباط یافت، و اگر این ارتباط نبود، پس از هجوم فرانکها به گل، این سرزمین در محاق توحش فرو میرفت.

قیصر وارث ذکور نداشت، و در وصیتنامه‌ی خود اوکتاویوس (بعداً آوگوستوس) را وارث خود قرار داد، و این امر بر مارکوس آنتونیوس سخت گران آمد.

معروفترین مآخذ قدیمی در باب قیصر کتاب پلوتارخوس است. تراژدی شکسپیر به نام ژولیوس قیصر اثر ادبی مشهوری است در باره‌ی وی.

قیصر ابن ابوالقاسم (qeysare 'bne abo'l.qā-sem)، ملقب به **تعاسیف** (ta'āsif)، ۵۷۴–۶۴۹ هق، ریاضیدان، منجم، و مهندس مصری. از شاگردان کمال‌الدین ابن یونس بود. چندی در خدمت تقی‌الدین محمود مظفر II، فرمانروای حماة (در سوریه) میزیست، و برای وی ناعوره‌ای بر نهر العاصی و استحکاماتی بنا کرد. در ۶۲۲ هق (۱۲۲۵ یا ۱۲۲۶ ب‌م) یک کره‌ی سماوی ساخت، که اکنون در موزه‌ی ناپل است، و نام سازنده و تاریخ ۶۲۲ (هق) بر آن منقوش میباشد. در دمشق در گذشت.

قیصر پاپی: ← کلیسا و دولت.

قیصر ویلهم، کانال: ← کیل، کانال.

قیصری (qeysari)، شهرت **داود ابن محمود (رومی)**، ف‌ت ۷۵۱ هق، از عرفای قرن ۸م هق، متقرمان. تحصیلات خود را در قرمان و بعد در قاهره انجام داد. سلطان اورخان، پادشاه عثمانی، نخستین مدرسه‌ی مملکت خود را در ازنیق (ezniq) (در نیقیه) برای او بنا کرد. شهرت او بیشتر برای شرحی است که بر فصوص الحکم محیی‌الدین ابن العربی کرده است، و مقدمه‌ای در دوازده فصل بر آن نوشته است. این مقدمه شامل مباحث نظری عرفان و تصوف بر پایه‌ی عقاید محیی‌الدین است. از تألیفاتش رسالة فی التصوف، شرح تأویلات بسم‌الله، رسالة فی تحقیق الزمان، و تحقیق ماء الحیات و کشف استار الظلمات را نام برده‌اند.

قیصری، تقویم: ← تقویم یولیانی.

قیصری، عمل: ← سزارین.

قیصریه، ابنیه‌ی عمومی، ← قیصریه یا قیصاریه، نام.

قیصریه (qeysariyye)، بازار و سرای سنگی عهد صفویه، در شهر لار، فارس، که ظاهراً سرمشق بازار وکیل شیراز بوده است.

قیصریه، راسته‌بازار عهد صفویه در ل میدان نقش جهان، اصفهان. سردر زیبای آن وسط جبهه‌ی شمالی میدان است.

قیصریه، الجزایر، ← شرشل.

قیصریه[2] (qeysariyye) یا **قیصاریه** (هر دو qaysāriyye)، شهر (جه ۳۸°۷۹۵–۳۸°۱۰۲)، کرسی ولایت قیصریه، ترکیه‌ی مرکزی، در دشتی هموار در دامنه‌ی یک آتشفشان خاموش. از مراکز مهم داد و ستد و دارای کارخانه‌های نساجی، تصفیه‌ی قند، و سیمان است. ابنیه‌ی متعدد از گذشته‌ی تاریخی خود دارد. ولایت قیصریه در فلات مرکزی آناطولی واقع است، و به وسیله‌ی رود قزل‌ایرماق زهکشی میشود.

شهر قیصریه گذشته‌ای متلاطم داشته است. به نام مازاکا[3] (māzākā) مقر پادشاهان کاپادوکیا بود. آرخلائوس[4] (ārxelāus)، پادشاه کاپادوکیا، نام قیصریه بر آن نهاد (ح ۱۰ ق‌م). شهر که نامش به صورتهای قیصریه‌ی مازاکا[5] و قیصریه‌ی کاپادوکیا[6] در مآخذ آمده است، همواره از مراکز داد و ستد بود. از ۱۷ ب‌م کرسی ایالت کاپادوکیا و دارای ضرابخانه‌ی مهمی بود. شاپور I ساسانی، پس از مغلوب کردن (۲۶۰) والریانوس، شهر را ویران کرد. در قرن ۴م، قدیس باسیلیوس کبیر اسقف آنجا بود. در قرون وسطی تاریخ عمومی آن جزء تاریخ سیاسی آسیای صغیر است. در قرن ۷م به دست مسلمانان افتاد، سپس، دولت روم شرقی آن را گرفت، ولی بار دیگر تحت استیلای مسلمانان در آمد (۷۲۶، مطابق ۱۰۸ هق). در ۱۰۶۴ الب ارسلان سلجوقی آن را گرفت، در دوره‌ی سلاجقه شهر رونق فراوان یافت. در ۱۰۹۷ مدت کوتاهی در دست صلیبیون بود. در ۱۲۴۳ مغولان آن را گرفتند، و در قرن ۱۴م تحت استیلای ایلخانیان ایران بود. در ۱۳۹۸ (ح ۸۰۰ هق) سلطان بایزید I آن را تصرف کرد، و پس از آن در دست ترکان عثمانی بود، مگر مدت کوتاهی در ۱۴۱۹ (۸۲۲ هق) که به تصرف ممالیک مصر در آمد.

قیصریه (qeysariyye) یا **قیصاریه** (هر دو qaysāriyye)، لغة **کایسارئا**[7] (kāysārēā)، نامی که در دوره‌ی امپراطوری آوگوستوس و تیبریوس بر عده‌ای از شهرهای امپراطوری روم در مشرق‌زمین و نیز در افریقای شمالی و اسپانیا نهاده شد، و از آن جمله ۱۷ محل از آنها شناخته شده است. نیز ← قیصر و مقالات ردیف قیصریه.

در مآخذ اسلامی، به علاوه، کلمه‌ی قیصریه یا قیصاریه اطلاق شده است بر مجموعه‌ی وسیعی از ابنیه‌ی عمومی که به شکل راهروهای سرپوشیده طرح شده، و دارای دکاکین، کارگاهها، انبارها، و (اغلب) منازل مسکونی است. ظاهراً تفاوت آن در آغاز با سوق و بازار در وسعت و راهروهای متعدد آن بوده است. بعدها این کلمه کمابیش به معنی "کاروانسرا" در فارسی به کار رفته است. در قاهره، فاس، غرناطه، سوریه، موصل، کربلا، اصفهان، تبریز، تهران، و خوارزم قیصریه وجود داشته. محققین کلمه‌ی "قیصریه" را ماخوذ از کلمه‌ی یونانی کایساریا (kāysāreyā) [= بازار شاهی] دانسته‌اند.

قیصریه‌ی فلسطین[8] (qeysariyyeye felestin)، شهر قدیمی، لغ فلسطین، ح ۳۲کیلومتری ج کوه کرمل، در محل شهر ساحلی باستانی "برج ستراتو"[9] (strāto). در ۱۰۴ ق‌م مکابیان آن را گرفتند. در ۳۰ ق‌م، آوگوستوس آن را به هرودس کبیر وا گذاشت، و وی آن را پایتخت خود قرار داد، و بنایش را تجدید و مجلل کرد، و آن را، به افتخار آوگوستوس، قیصریه نام نهاد. شهر قیصریه در زمان معاویه به تصرف مسلمانان در آمد، و تا اولین جنگ صلیبی در دست آنان بود، و سپس بودوئن I آن را گرفت (۱۱۰۱، مطابق ۴۹۴ هق). پس از نبرد حطین، صلاح‌الدین ایوبی آن را باز ستاند (۱۱۸۷، مطابق ۵۸۳ هق). در سالهای اخیر دولت اسرائیل مهاجرنشین یهودی در آنجا دایر کرده است. در ۱۹۶۰ حفریات در آنجا آغاز شد.

قیصریه‌ی فیلیپی[10] (qeysariyyeye filippi)، نام کنونی **بانیاس** (bāniās)، شهر قدیمی، ل فلسطین، بر دامنه‌ی جبل حرمون. در این محل شهر پانئاس[11] (pāneās) قرار داشت، که مدتها از مراکز پرستش پان بود. در قرن اول ب‌م، حاکم آن به نام فیلیپ، آن را وسعت داد، و قیصریه‌ی فیلیپی نامید.

قیصریه‌ی کاپادوکیا: ← قیصریه یا قیصاریه، ترکیه.

قیصریه‌ی لبنان[12] (qeysariyyeye lobnān)، شهری نزدیک ساحل شرقی مدیترانه در ل‌ش طرابلس. این شهر عرقه[13] (arqa) نام داشت، و مرکز قبیله‌ی عرقی[14] (arqi) از قبایل کنعانی بود (پیدایش ۱۰.۱۷؛ اول تواریخ ۱.۱۵). رومیان شهر را عرقه‌ی قیصریه[15] یا قیصریه‌ی لبنان میخواندند. آلکساندر سوروس در اینجا متولد شد. صلیبیون در ۱۰۹۹ آن را، بدون اخذ نتیجه، محاصره کردند.

(۱)oligarchy (۲)Kayseri (۳)Mazaca (۴)Archelaus (۵)Caesarea Mazaca (۶)Caesarea of Cappadocia (۷)Caesarea (۸)Caesarea Palestinae (۹)Strato's Tower (۱۰)Caesarea Philippi (۱۱)Paneas (۱۲)Caesarea Libani (۱۳)Arka; Arca (۱۴)Arkite (۱۵)Arca Caesarea

قیصریه‌ی مازاکا: ← قیصریه یا قیصاریه، ترکیه.
قیطاندوزی: ← گلدوزی.
قیطران (qeytarān)، ← شمعدانی عطری.
قیطریه (qeytariyye)، ده (جم ۴۹۲ سث ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، پنج تجریش. باغ آن معروف است؛ از دوره‌ی قاجاریه ساختمانی دارد. در سنوات اخیر کاوشهائی در آن صورت گرفته، و آثاری مانند اسکلت انسان مربوط به هزاره‌ی اول ق‌م، و وسایل زینتی چون دستبند، پای‌بند، گوشواره، سنجاق و سوزن برنزی، چند گردنبند از دانه‌های سنگی عقیق، سرمه‌دان، و سرنیزه کشف شده است. در سث ۱۳۴۵ هش قیطریه ظاهراً جزو کویهای تجریش به حساب آمده و جمعیت آن ذکر نشده است.
قیطس، صورت فلکی، ← اعجوبه‌ی قیطس.
قیفاووس[1] (qifāvus)، صورت فلکی شمالی (تصویر در صص ۱۵۹۱، ۱۵۹۳، و ۱۵۹۴). این صورت مخصوصاً به جهت ستاره‌ی دلتای آن، که از **ستارگان متغیر** و از قیفاووسیان برجسته است جالب میباشد. این صورت فلکی از شخصیت اساطیری یونان قدیم، از آرگونوتها، کفئوس (kefeus) شاه حبشه، پدر آندرومده و شوهر کاسیوپه، نام گرفته است که رئوس او را به یک صورت فلکی تبدیل کرده بوده است.
قیفاووسیان[2] (qifāvusian) یا **ستارگان متغیر قیفاووسی،** گروه بسیار جالبی از ستارگان متغیر، که درخشندگی آنها در نتیجه‌ی نبض سطح و جو آنها تغییر میکند. نخستین ستاره‌ی قیفاووسی که کشف شد (۱۷۸۴) ستاره‌ی دلتای صورت فلکی قیفاووس بود، و تسمیه‌ی قیفاووسیان به همین مناسبت است. در ۱۹۱۲ خانم ه. لویت[3] (levit) در رصدخانه‌ی هاروارد رابطه‌ای میان دوره‌ی تغییر نور و قدر مطلق ستارگان (← قدر، در نجوم) به نام "رابطه‌ی دوره و تابندگی" کشف کرد. از روی این رابطه‌ی مهم میتوان فاصله‌ی ستاره‌ها را نتیجه گرفت (وقتی که دوره‌ی تغییر معلوم باشد، قدر مطلق را میتوان یافت. قدر ظاهری ستاره با رصد معلوم میشود، و فاصله را از روی رابطه‌ی میان قدر مطلق و قدر ظاهری حساب میکنند). چون در کهکشانه‌ها نیز ستارگان قیفاووسی یافته‌اند، این ستارگان در واقع حکم وسیله‌ی اندازه‌گیری فواصل کهکشانه‌های دور را پیدا کرده‌اند. قیفاووسیان را، بنا بر طول دوره، به قیفاووسیان کوتاهدوره با دوره‌های کمتر از یک روز و قیفاووسیان درازدوره با دوره‌های میان یک و پنجاه روز طبقه‌بندی کرده‌اند. ستارگان دسته‌ی اول را متغیرهای خوشه‌ای[4] یا "ستارگان RR شلیاقی"[5] (برای تسمیه آخر مقاله دیده شود) و ستارگان دسته‌ی دوم را قیفاووسیان کلاسیک نیز میخوانند.

رسم است که ستارگان متغیر جدید الاکتشاف را با یک یا دو حرف بزرگ الفبای لاتینی همراه با صورت مناسب نام ستاره نمایش میدهند. نخستین ستاره‌ی متغیری را که در یک صورت فلکی کشف شود با حرف R و دومی را با حرف S نمایش میدهند، و هکذا تا به حرف Z برسند. ستارگان متغیر بعد با حروف RR، RS،... تا RZ نمایش داده میشوند، و پس از آن با حروف SS، ST،... تا SZ، و همین ترتیب را ادامه میدهند تا به ZZ برسند. اگر ستارگان متغیر در صورتی بیش از این باشد حرف AA، AB،...، AZ، و سپس BB، BC،...، BZ را به کار میبرند، و قس علیهذا الی آخر. اگر ستاره‌ای قبلا با حرفی یونانی در صورتی نامگذاری شده است آن نام را محفوظ میدارند، مانند "بتای شلیاق" و "دلتای قیفاووس".
قیفاووس، ضبط نادرستی از قیفاووس (در مقاله‌ی ستارگان متغیر اصلاح شود).
قیل: ← عرب، قسمت ۱۷.
قیلاب (qilāb)، دهستان (جم ح ۱۱۹٬۰۰۰) بخش اندیمشک، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۹ (۱) آبادی. در غ رود دز قرار دارد (بر طبق جلد ششم فرهنگ جغرافیائی ایران، چاپ ۱۳۳۰ هش).

در نشریه‌های سرشماری عمومی سال ۱۳۴۵ از این دهستان در شهرستان دزفول نامی برده نشده.
قیلاب، نام دو دهستان از بخش الوار گرمسیری، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان.
قیلاب بالا (جم ح ۱۱٬۸۰۰) دارای 10 (۱) آبادی، و **قیلاب پایین** (جم ح ۲٬۸۰۰؟) دارای ۱۴ (؟) آبادی است (بر طبق جلد ششم فرهنگ جغرافیائی ایران، چاپ ۱۳۳۰ هش).

در جلد ۱۳۲ نشریه‌ی مرکز آمار ایران (مورخ آبان ۱۳۴۶ هش)، مربوط به "سرشماری عمومی نفوس و مسکن" در سال ۱۳۴۵ هش، در شهرستان خرم‌آباد از دهستانی به نام مطلق قیلاب با جمعیت ۳٬۶۹۶ مشتمل بر ۴۰ آبادی نام برده شده است.
قیم (qayyem)، کسی که، به تقاضای دادستان، از طرف دادگاه برای اداره‌ی اموال فرد محجور تعیین میشود. مواظبت شخص مولی علیه و نمایندگی قانونی او در کلیه‌ی امور مربوط به اموال و حقوق مالی به عهده‌ی قیم است. در صورتی که محجور ولی یا وصی داشته باشد، دادستان و دادگاه حق دخالت در اداره‌ی امور او را ندارند. اختیارات، تکالیف، و مسئولیت قیم در فصل سوم قانون امور حسبی مفصلا تشریح شده است.
قیم اتفاقی (qayyeme ettefāqi)، در مواردی که، به موجب قانون، تعقیب جرم موقوف به شکایت زیان‌دیده‌ی از جرم است، و زیان‌دیده‌ی از جرم صغیر و فاقد ولی، وصی، یا قیم باشد، یا آنکه آنها خود بر علیه صغیر مرتکب جرمی شده باشند، دادستان تا تعیین قیم از طرف دادگاه، کسی را به عنوان قیم اتفاقی معین میکند، و در این صورت تعقیب شکایت و ادامه‌ی آن موکول به تصویب قیم اتفاقی خواهد بود.
قیماق (qeymāq)، کلمه‌ی ترکی مستعمل در فارسی، به معنی سرشیر یا خامه (← ماشین خامه‌گیری). چون شیر دوشیده مدتی بماند، قسمت مهمی از مواد چرب یا کره‌ی آن بر سطحش جمع میشود که همان قیماق، و ماده‌ای است زردرنگ مشتمل بر ۱۸–۴۰ درصد کره.
قیمومت[6] (qeymumat)، نظام نظارت سازمان ملل متحد بر سرزمینهائی که دارای استقلال نیستند. این نظام جایگزین نظام قیمومیت جامعه‌ی ملل شد. بر طبق فصول ۱۲ و ۱۳ منشور ملل متحد، هدف نظام قیمومت بهبود وضع سکنه‌ی بومی و آماده ساختن آنها برای استقلال است. سرزمینهای قیمومی سازمان ملل از اراضی قیمومی جامعه‌ی ملل و از متصرفات سابق دولتهای محور به‌وجود آمد. سایر اراضی تابعه (مستعمرات) تابع این نظام نیستند، اما فصل ۱۱ منشور ملل متحد ناظر بر آنها نیز هست، بدین معنی که دولتهائی را که این اراضی در تصرف آنهاست موظف میکند که در بهبود حال مردم بومی بکوشند. سرپرستی نظام قیمومت با شورای قیمومت[7] است، که متشکل است از کشورهای عضو سازمان که اداره‌ی اراضی قیمومی را به عهده دارند و تعدادی مساوی از ملل دیگر عضو سازمان (از جمله همه‌ی اعضای دائمی شورای امنیت که اداره‌ی سرزمینی بر عهده‌ی آنها نیست). هر یک از سرزمینهای قیمومی بر طبق یک "موافقتنامه‌ی قیمومت" اداره میشود. قدرت دولت اداره‌کننده معمولا شامل حقوق تمام قانونگذاری، اداری، و قضائی است، و در بعضی موارد، دولت اداره‌کننده حق دارد هر سرزمینی را که به او سپرده شده است چنان اداره کند که گوئی جزئی از خاک آن دولت است. سرزمینهائی که تحت نظام قیمومت بوده‌اند عبارتند از:

در افریقای شرقی. روآندا-اوروندی (تحت اداره‌ی بلژیک)، سومالی ایتالیا (تحت اداره‌ی ایتالیا)، تانگانیکا (تحت اداره‌ی بریتانیای کبیر).

در افریقای غربی. کامرون بریتانیا (تحت اداره‌ی بریتانیای کبیر)؛ کامرون فرانسه (تحت اداره‌ی فرانسه)؛ توگولند (تحت اداره‌ی فرانسه).

در قکب. نائورو (تحت اداره‌ی استرالیا)؛ گینه‌ی جدید (تحت اداره‌ی استرالیا)؛ ساموآی غربی (تحت اداره‌ی زلند جدید)؛ جزایر قکب، مشتمل بر ← جزایر کارولین، ← جزایر مارشال، و ← جزایر ماریاناس (تحت اداره‌ی کشمة).

در ۱۹۶۲ سه سرزمین نائورو، گینه‌ی جدید، و جزایر قکب تحت نظام قیمومت باقی بود، و در دسامبر ۱۹۷۰ فقط گینه‌ی جدید و جزایر قکب تحت این نظام بوده‌اند. نیز ← سازمان ملل متحد (قسمت تشکیلات و اصول سازمان ملل).
قیمومیت[8] (qeymumiyyat)، عنوان نوعی نظام سرپرستی که، پس از جنگ I، بر طبق ماده‌ی ۲۲ میثاق جامعه‌ی ملل، برای اداره‌ی سرزمینهای سابق دولت عثمانی و مستعمرات سابق آلمان برقرار شد. این نظام ابتکاری در حقوق بین الملل در مورد اداره‌ی اراضی تابعه بود. تفاوت آن با نظام تحت‌الحمایگی در این بود که دولت قیم تعهداتی در مقابل مردم اراضی قیمومیتی (تحت قیمومیت) و نیز در مقابل جامعه‌ی ملل به عهده میگرفت؛ و تفاوت آن با نظام منطقه‌ی نفوذ در این بود که دولت قیم رسماً حق عزل و نصب مأمورین و وضع و اجرای قوانین را داشت. اراضی قیمومی را بر حسب وضع اقتصادی، رشد سیاسی، و موقعیت آنها به سه طبقه تقسیم کرده و هر طبقه را به دولتی سپرده بودند. طبقه‌ی اول—شامل نواحی منتزع از امپراطوری عثمانی، که بر اثر توسعه‌ی فرهنگی خود، میتوانستند به یک استقلال نیمه‌کامل برسند—مشتمل بر عراق (تحت

---

(۱)Cepheus (۲)Cepheids (۳)Leavitt (۴)cluster variables (۵)RR Lyrae stars (۶)trusteeship
(۷)Trusteeship Council (۸)mandates

قیمومیت بریتانیا)، سوریه و لبنان (فرانسه)، و فلسطین (بریتانیا) بود. در ۱۹۴۹ همه‌ی این اراضی استقلال کامل یافته بودند. طبقه‌ی دوم مشتمل بر مستعمرات سابق آلمان در افریقا جز افریقای جنوب غربی بود: تانگانیکا و قسمتهائی از توگولند و کامرون (بریتانیا)؛ روانداـاوروندی (بلژیک)؛ و قسمت اعظم توگولند و کامرون (فرانسه). دولت‌های قیم حق تأسیس پایگاههای نظامی و دریائی در این اراضی نداشتند. طبقه‌ی سوم مشتمل بود بر افریقای جنوب غربی (تحت قیمومیت اتحادیه‌ی افریقای جنوبی)؛ ساموآی سابق آلمان (زلند جدید)؛ گینه‌ی جدید (استرالیا)؛ نائورو (استرالیا)؛ و جزایر متصرفی آلمان در قکبه در ل استوا (ژاپن). دولتهای قیم از تأسیس استحکامات در این اراضی ممنوع بودند، ولی مقرر بود که آنها را به عنوان جزئی از مملکت خود اداره کنند. جامعه‌ی ملل نظام قیمومیت را به وسیله‌ی یک "شورای دائمی قیمومیت" اداره میکرد. با تأسیس سازمان ملل متحد، نظام قیمومت جایگزین نظام قیمومیت شد. همه‌ی سرزمینهای قیمومیتی سابق جزء سرزمینهای قیمومی سازمان ملل شد، مگر افریقای جنوب غربی، که اتحادیه‌ی افریقای جنوبی حاضر به انصراف از حق قیمومیت سابق خود بر آن نشد.

قیمه (qeyme) [از ترکی، = گوشت خردکرده]، از خورشهای ایرانی که اجزای اصلی آن ادویه، لیه، و گوشت (خردکرده) و پیاز و (اغلب) سیب زمینی سرخ‌کرده است، و چاشنی آن لیمو عمانی، آب گوجه فرنگی، یا آبغوره میباشد. معمولا با چلو مصرف میشود.

قینقاع، بنی (bani qaynoqā') یا **بنو قینقاع** (banu)، یکی از سه قبیله‌ی یهودی یثرب (مدینه) مقارن با آغاز اسلام (دو قبیله‌ی دیگر ← بنی نضیر و ← بنی قریظه). افراد این قبیله در چغ شهر می‌زیستند، و به مشاغل مختلف و مخصوصاً زرگری اشتغال داشتند؛ عده‌ی مردان جنگی ایشان را از ۴۰۰ تا ۷۵۰ گفته‌اند. پس از ← غزوه‌ی بدر (رمضان سال ۲م هق) پیغمبر اسلام تصمیم گرفت که کار آنان را یکسره کند، و با آنکه پیمانی با ایشان داشت، از جانب خدا به او وحی شد که اگر از خیانت ورزیدن ایشان ترسان است پیمان را فسخ کند (سوره‌ی انفال آیات ۶۰ به بعد). در این میان زن مسلمانی که در محله‌ی ایشان به دکان زرگری برای معامله رفته بود مورد اهانت قرار گرفت و به همین جهت مسلمانان ایشان را در محاصره گرفتند (شوال سال ۲م هق)؛ و یهودیان پس از ۱۴ روز تسلیم شدند، و به شفاعت عبدالله ابن ابی قرار شد از مدینه خارج شوند. بنی قینقاع نخست به وادی القری و سپس به اذرعات مهاجرت کردند. این حادثه در تاریخ اسلام به نام غزوه یا وقعه‌ی بنی قینقاع معروف است. نیز ← محمد، قسمت ۲۶.

قینیان[1] (qiniān) [عبری، = آهنگران]، طایفه‌ای بیابانگرد که از دوستان بنی اسرائیل بودند، و همراه آنها به فلسطین وارد شدند، و در قسمت جنوبی آن سرزمین سکنی گزیدند، و تا زمان داود در آنجا میزیستند. یثرون، پدر زن موسی، از این طایفه بود (پیدایش ۱۹.۱۵، اعداد ۲۱.۲۴، داوران ۱۶.۱، ۱۱.۴، ۱۷؛ اول سموئیل ۶.۱۵، ۱۰.۲۷، ۲۹.۳۰؛ اول تواریخ ۵۵.۲).

---

(1)Kenites

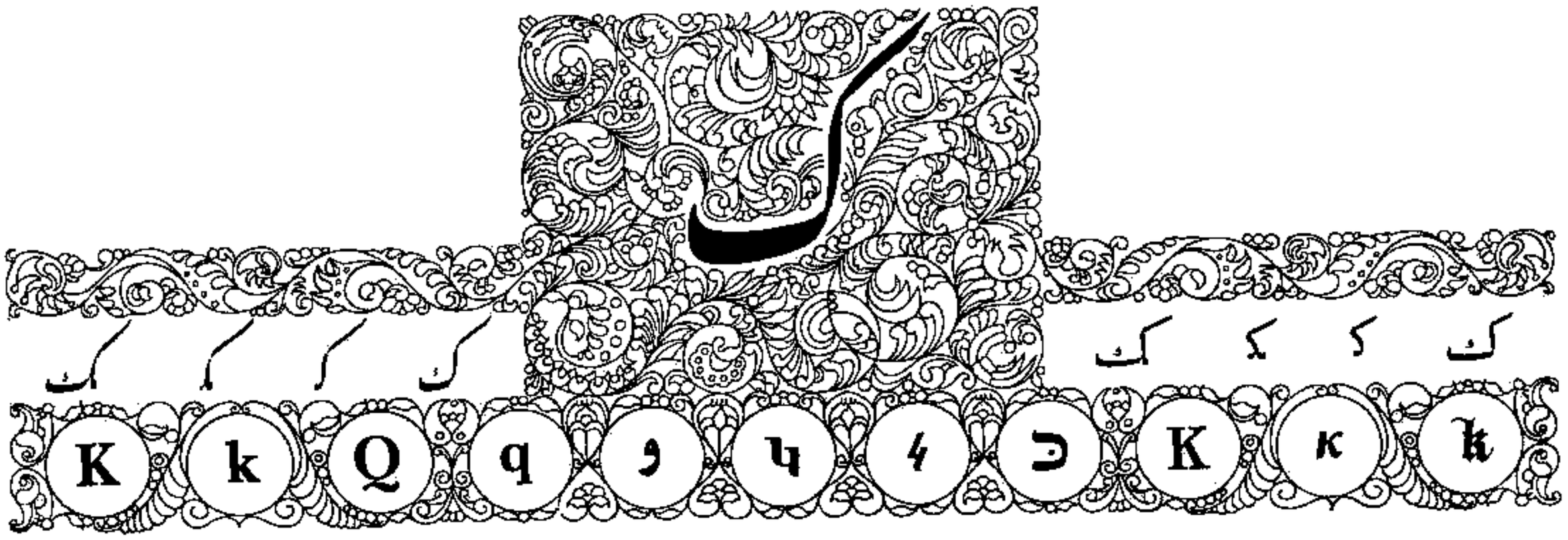

کا[1]، در دین قدیم مصر، روح میت. مصریان معتقد بودند که آدمیزاد تا بر زمین زندگی میکند دو روح دارد، کا، که در جهان دیگر با وی میماند، و با[2]، که در زمین همراه تن است، و در مرگ از آن جدا میشود. حتی خدایان را دارای کا می‌دانستند.

کا، رود، کشمه، ← کانزاس، رود.

کتا، پرنده، ← طوطی.

کائتانی[3]**، لئونه** (leone kāetāni)، ۱۸۶۹–۱۹۳۵، مورخ و مستشرق ایتالیائی. خاندان کائتانی از قرن ۱۲م شهرت داشته است. اونوراتو کائتانی (onorā-to، ۱۸۴۲–۱۹۱۷) شهردار رم، سناتور، و وزیر امور خارجه بود، و وی پدر لئونه کائتانی موضوع این مقاله است.

لئونه در مشرق‌زمین، مخصوصاً هند و ایران و مصر و شام، سفرها کرد، و کتابخانه‌ی بزرگی از کتابهای عربی فراهم آورد که، بنا به وصیت وی، پس از مرگش به کتابخانه‌ی ملی ایتالیا رسید. هفت زبان (از جمله فارسی و عربی) را خوب میدانست. منشأ دین اسلام را با نکته‌سنجی قابل توجهی بررسی کرده است. ده جلد از اثر مشهور خود، تاریخ اسلام را طبع کرد (۱۹۰۴–۲۶). متن عربی تجارب الامم ابن مسکویه را با مقدمه‌های مفید و فهرستی مفصل و جامع منتشر کرد. از آثار دیگرش تحقیقاتی در تاریخ مشرق (۱۹۱۱ و ۱۹۱۴) و گاهشماری اسلامی (۱۹۱۲) است. اسم او را (به نقل از عربی) کایتانی هم نوشته‌اند.

کنالاککوا[4]**، خلیج** (kealākekuā)، خلیجی در بخش کونا از جزیره‌ی هاوائی. در ساحل آن بنای یادبود ج. کوک است که در ۱۷۷۹ در اینجا به دست بومیان کشته شد.

کائن[5]**، داوید لئون** (dāvid leon kāan)، ۱۸۴۱–۱۹۰۰، نویسنده و جغرافیادان فرانسوی. مسافرتهای بسیار به مشرق‌زمین، از جمله خاور نزدیک (۱۸۶۳–۱۸۶۶)، کرد. چندین رمان تاریخی برای جوانان نوشته که بسیار آموزنده و حاکی از قدرت تصور و تفکر وی میباشد. آثار معروفش عبارتند از ماجراهای کاپیتن ماگون (۱۸۷۵)، شاهان دریا (۱۸۸۷)، حسن پنی‌چری (۱۸۹۱)، و مدخل تاریخ آسیا، ترکان و مغولان از آغاز تا ۱۴۵۵ (۱۸۹۶).

کائن[6]**، کلود** (klod kāan)، ۱۹۰۹–، مستشرق فرانسوی. در ۱۹۳۸ به عنوان استاد در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه‌ی پاریس دعوت شد، و بعد استاد تاریخ اسلام در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه شهر ستراسبورگ (۱۹۴۵) و نیز دانشگاه پاریس شد. آثارش بیشتر مقالاتی است که در تاریخ و تاریخ اجتماعی کشورهای اسلامی، بخصوص سوریه و تاریخ فاطمیان، در مجلات خاورشناسی چاپ شده است. تامش را به فارسی کاهن ضبط کرده‌اند.

کائنات جو: ← آثار علوی؛ هواشناسی.

کائو، دیوگو: ← کنگو، رود.

کائوچو[7] (kāucu)، جسم جامد، معمولا کشسان، که از ترشح شیری‌شکل (موسوم به شیرابه) گیاهان گوناگون به دست میآید. کائوچوی طبیعی خالص ئیدروکربوری است با وزن مولکولی زیاد، که از مولکولهای ایزوپرن[8] (izopren، مایعی فرار، دارای فورمول شیمیائی C_5H_8)، که به شکل زنجیره‌ی تاب‌خورده‌ای به هم پیوسته‌اند، ساخته شده است. به سبب خواص کشسانی، سفتی، نفوذناپذیری، چسبندگی، و مقاومت برقیش، موارد استعمال فراوانی به عنوان چسب، ماده‌ی پوشاننده، الیاف، و عایق برق، و برای قالبریزی دارد. کائوچو آب را پس میزند، و در مقابل قلیائیها و اسیدهای ضعیف مقاوم است، ولی در بعضی از ئیدروکربورها از قبیل بنزن و تولوئن و بنزین و روغنهای ماشین حل میشود.

عمده‌ی زیادی از گیاهان دارای شیرابه‌ای محتوی گویچه‌های کائوچو هستند، ولی منبع اصلی کائوچوی تجارتی گیاهان استوائی و نواحی گرمسیری است. قسمت عمده‌ی کائوچوی طبیعی از درخت هوئا به دست میآید. منبع بقیه‌ی کائوچوی مورد مصرف عبارت است از درختان نوع کاستیلا (*Castilla*) یا درخت کائوچو، درخت مانیهوت (*Manihot*)، که گیاه بوته‌ای بومی نواحی کمابیش مکزیکو و چغ کشمه است، بعضی از گیاهان پیچنده‌ی افریقا، و نوعی کاسنی زرد که در سیبریه میروید. در حوالی بندر عباس بوته‌ای به نام پرخ (perex) میروید که ظاهراً شیرابه‌ای کائوچوئی دارد، ولی از آن بهره‌برداری نمیشود. پیش از اکتشاف قاره‌ی امریکا، هندیشمردگان امریکای جنوبی و مرکزی از کائوچو برای درست کردن گوی، ظرف، کفش، و برای ناتراوا کردن پارچه‌ها استفاده میکردند. باآنکه نویسندگان اسپانیائی و پرتغالی در قرن ۱۶م از کائوچو ذکری به میان آورده‌اند، تا زمانی که شارل دو لا کوندامین و فرانسوا فرسنو در باب آن گزارشی به آکادمی علوم فرانسه فرستادند (۱۷۳۶–۵۱)، توجه اروپائیان به این ماده‌ی گیاهی جلب نشد. تحقیقات مقدماتی برای یافتن حلالهای کائوچو و ساختن پارچه‌های ناتراوا تا پیش از ۱۸۰۰ صورت گرفت، ولی کائوچو تنها برای ساختن نوارهای کشسان و مدادپاک‌کن به کار میرفت، و این چیزها را از بریدن قطعات کائوچو که از برزیل وارد میشد میساختند. ظاهراً ج. پریستلی نخستین‌بار در ح ۱۷۰۰ متوجه خاصیت "مدادپاک‌کنی" کائوچو شد، و نام انگلیسی این ماده [رابر (rā-bər)، ← پاک‌کننده] به همین مناسبت است. نخستین کارخانه‌ی کائوچو در ۱۸۱۱ در وین و نخستین کارخانه در انگلستان در ۱۸۲۰ تأسیس شد. در ۱۸۲۳، ج. مکینتاش روشی عملی برای ناتراوا کردن پارچه‌ها با کائوچو کشف کرد، و در ۱۸۳۹ چارلز گودیر طریقه‌ی پروردن کائوچو را کشف کرد که سبب انقلابی در صناعت کائوچو شد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م تقاضا برای این ماده جهت عایقکاری در برق و برای ساختن تایرها رو به فزونی نهاد. در قرن ۱۹م از کائوچوی وحشی در امریکای مرکزی و جنوبی و افریقا بهره‌برداری میشد، بیشتر آن از درخت هوئا در حوضه‌ی آمازون به دست میآمد. با وجود محدودیتهای قانونیی که دولت برزیل مقرر کرده بود، سر رابرت ویکم[9] (sər rābərt wikəm*) در ۱۸۷۶ دزدانه تخم این گیاه را به انگلستان آورد. پس از کاشتن، نهالهای آن را به سیلان و سپس به نواحی استوائی مالایا و جاوه و سوماترا فرستادند. و به این ترتیب، صناعت عظیم کائوچوی خاور دور آغاز شد. چندان در کاشت و برداشت کائوچو در این نواحی دقت شد که اهمیت کائوچوی آمازون رو به کاهش نهاد. بیش از 100 سال است که متجاوز از نیمی از محصول کائوچوی جهان توسط کشمه به مصرف میرسد. شهر اکرن، ایالت اوهایو، بزرگترین مرکز صنعت کائوچو است. بیشتر کائوچوئی که به کشمه وارد میشود در ساختن لاستیکهای توئی و روئی اتومبیلها به کار میرود، و مصارف دیگر آن برای ساختن تسمه، اقسام لوله، عایق، دریچه، و کفش است. بیشتر کائوچوی هوئا را با اسید منعقد کرده در زیر غلطک قرار میدهند، و به صورت ورقه در میآورند، و ورقه‌های به‌هم‌فشرده را صادر میکنند. قسمت دیگری از شیرابه

---

(۱)ka (۲)ba (۳)Caetani (۴)Kealakekua (۵)Cahun (۶)Cahen (۷)rubber (۸)isoprene (۹)Wickham

را، با افزودن قلیائی، مانع منعقد شدنش میشوند، و به مراکز آمودن کائوچو حمل میکنند. مقدار زیادی از آن برای ساختن کائوچوی کفسان (برای مبل و تشک) به کار میرود، و برای این کار، پیش از ریختن آن در قالب و وولکانیزاسیون، هوا در آن داخل میکنند. محصولات دیگر را (مثلا دستکش) با فرو بردن قالبی در شیرابه یا با ریخته‌گری شیرابه میسازند. اسفنج کائوچوئی را با افزودن گردی در ضمن عمل وولکانیزاسیون، که گازی تولید میکند، تهیه میکنند. برای بیشتر منظورها، کائوچو را خرد و در حلال مناسبی حل میکنند و مواد دیگری بر آن می‌افزایند (از قبیل رنگیزه‌ها، برای استحکام، و سفیداب برای سفتی؛ عوامل ضد اکسایش؛ نرم‌کننده‌هائی به شکل روغن و موم و قطران، و عوامل وولکانیزاسیون). شیره‌ی کائوچوی منعقدنشده را، پس از مخلوط کردن با مواد کولوئیدی، به صورت رشته در میآورند، و با آن مواد دیگر را میپوشانند، یا آن را میزنند تا به صورت کف در آید و از آن کائوچوی اسفنجی میسازند. کائوچوی مصرف‌شده را میتوان با عمل ضد وولکانیزاسیون با بخار آب و مواد شیمیائی از نو زنده کرد، و پس از پالایش، دوباره آن را به مصرف رسانید. قطع شدن کائوچوی خاور دور از بازارهای جهان در جنگ II به ساختن **کائوچوی مصنوعی** انجامید.

کائوچوی مصنوعی[1] (kāucuye masnu'i)، هر ماده‌ی غیر از کائوچوی طبیعی که بتوان آن را در معرض عمل پروردن **کائوچو** قرار داد تا چنان شود که کش بیاید و سپس به حال اول خود باز گردد. لفظ الاستومر[2] (elāstomer) گاه به معنی کائوچوی مصنوعی به کار میرود، و گاه هر دو قسم طبیعی و مصنوعی کائوچو را شامل میشود. همه‌ی مواد کائوچومانند تشکیل شده‌اند از رشته‌ای از یک نوع مولکول، به نام مونومر[3] (monomer) یا تکپار (takpār)، که به صورت زنجیر درازی به یکدیگر قلاب شده‌اند، و مولکول واحدی، به نام پولیمر[4] (polimer) یا بسپار (baspār)، فراهم آورده‌اند. کوپولیمر[5] (kopolimer) یا همبسپار (hambas-pār) از دو تکپار مختلف تشکیل میشود. شش تکپار اساسی وجود دارد. زنجیر تکپارها پیچه‌ی شلی تشکیل میدهد که پس از کش آمدن دوباره به حالت کوتاه و پیچیده‌ی نخستین خود باز میگردد. کربون و ئیدروژن قسمت عمده‌ی مولکولها را تشکیل می‌دهند، ولی بعضی از کائوچوهای مصنوعی عناصر دیگری از قبیل کلور، فلوئور، نیتروژن، و سیلیسیوم نیز دارند. طرز تنظیم اتمهای ئیدروژن و کربون در کائوچوی طبیعی با کائوچوی مصنوعی تفاوت دارد. تا سال ۱۹۵۵ این طرز تنظیم را نمی‌توانستند مصنوعاً تقلید کنند؛ در آن سال دو ترکیب مصنوعی ساخته شد که تقلید بسیار نزدیکی از کائوچوی طبیعی بود. در جنگ I، آلمانها نوعی کائوچوی مصنوعی ساخته بودند که، به علت گرانی قیمت، مناسب با زمان صلح نبود. در ۱۹۲۷ یک نوع و در ۱۹۳۱ نوع دیگری از کائوچوی مصنوعی در کشمت ساخته شد. درست پیش از جنگ II، آلمانها کائوچوی نوع بونا[6] (bunā) را ساختند. هنگامی که در اثنای جنگ II صدور کائوچو از جزایر هند شرقی متوقف شد، کشمت به ساختن نوعی از بونا به نام بونا اس[7] (es) به مقدار زیاد پرداخت. امروز بیش از ثلث مصرف جهانی کائوچو از نوع مصنوعی آن تأمین میشود. چهار گونه‌ی اصلی کائوچوی مصنوعی به ترتیب مقدار تولید عبارت است از: بونا اس (حدود ۸۰٪)، نئوپرن[8] (neopren)، بوتیل[9] (butil)، و نیتریل[10] (nitril).

مواد خام کائوچوی مصنوعی از زغال سنگ، نفت، گاز طبیعی، و استیلن تهیه میشود؛ در زمان جنگ از الکل حاصل از غلات و سیب زمینی استفاده میکردند. کائوچوی مصنوعی مناسب، مزایای ذیل را نسبت به کائوچوی طبیعی دارد: عمر بیشتر، مقاومت زیادتر در مقابل عوامل جوی، مقاومت بیشتر در مقابل بنزین و حلالها و اکسیژن و اوزون و بعضی از مواد شیمیائی، و حفظ خاصیت ارتجاعی در مقابل تغییر دمای دامنه‌دارتر. کائوچوی طبیعی مزایای دیگری دارد که عبارتند از ازدیاد کمتر دما در نتیجه‌ی خم شدن و مقاومت بیشتر در مقابل پاره شدن در گرما؛ این مزایا در ساختن **تایر** اتومبیل، که بیش از هر کالای دیگری کائوچو مصرف میکند، اهمیت فراوان دارند. کائوچوی طبیعی از کائوچوی مصنوعی ارزانتر است، و راه‌های جدیدی برای تأمین کسری آن یافته‌اند. گونه‌های مصنوعی جدیدی که کیفیات مخصوص دارد ساخته شده است. کائوچوی سیلیسیومی بسیار پایدار است و در تغییر دماهای زیاد خاصیت کشسانی خود را حفظ میکند، آن را برای عایقپوش کردن سیمها و کابلها به کار میبرند. انواع پولیورتان[11] (poliuretān) پایداری شیمیائی دارند و کمتر سایش پیدا میکنند، آنها را برای ساختن تایر و کفش و کفهای کائوچوئی به کار میبرند. بونا اس در مقابل تغییر آب و هوا و سایش مقاوم است، و در ساختن تایر و پوشش کف اطاقها مصرف دارد. نئوپرن در مقابل اوزون، تغییر هوا، بنزین، شعله، و انواع مواد شیمیائی مقاومت میکند، و آن را برای ساختن لوله‌ها و آستر کردن مخازن به کار میبرند. کائوچوی بوتیلی در برابر گازها سخت مقاوم است، و عایق خوبی است، و در عایقکاری و ساختن کابل به کار میرود. نیتریل، یا بونا ان[12] (en)، در مقابل حرارت و بنزین و سوختها مقاوم است، و برای بستن درِ ظرفها و پوشاندن کابلها مصرف میشود.

کائور[13] (kāor)، شهر (جمع تخمیناً ۱۵٬۸۳۴)، کرسی ولایت لوت، ج فرانسه‌ی مرکزی، در ناحیه‌ی کرسی، بر رود لوت. از مراکز تجارتی و دارای کارخانه‌های کنسروسازی و کمپوت‌سازی و عرقکشی می‌باشد. در دوره‌ی رومیان یکی از شهرهای مهم بود. بزودی اسقف‌نشین شد. تا قرن ۱۴م تحت حکومت اسقفها بود، و در این زمان کرسی ولایت کرسی بود. دانشگاه کائور در ۱۳۲۲ به وسیله‌ی پاپ یوآنس XXII تأسیس، و در ۱۷۵۱ با دانشگاه تولوز یکی شد. قسمت کهنه‌ی شهر دارای آثار معماری جالبی است، و استحکاماتی از قرون وسطی (از جمله یک پل مستحکم) هنوز در آنجا باقی است. کلیسای جامع سنت اتین (قرون ۱۲م-۱۳م)، با گنبدهای سبک بیزانسی، و کاخ یوآنس XXII از بناهای تاریخی این شهر است. ک. مارو در اینجا متولد شد.

کائولن[14] (kāolan؛ از فنس)، خاک رس بسیار خالص سفید، به شکل گردی نرم، که از اجزای اصلی ساختن چینی است (آن را **خاک چینی** هم میخوانند)، و در ساختن کاغذ، کائوچو، رنگ، و بسیاری از مصنوعات دیگر هم به کار میرود. نام آن مأخوذ از کلمه‌ی چینی کائولینگ[15] (kāu-ling) [= تپه‌ی بلند] است، و آن نام تپه‌ای است در ش فولیانگ؛ نخستین نمونه‌ی کائولن که به اروپا فرستاده شد نمونه‌ای بود که به وسیله‌ی یکی از مبلغین یسوعی فرانسوی به نام فرانسوا گزاویه د/آنترکول[16] (frānsuā gzāvie dāntrkol؛ ۱۶۶۲-۱۷۴۱) از تپه‌ی مذکور به دست آمد، و بدین مناسبت، اروپائیان این ماده را به نام کائولن و الفاظ مشابه آن خواندند.

از لحاظ فیزیکی، کائولن تشکیل شده است از بلورها و دسته‌های بلورهائی که قطر آنها از ح ۰٫۲ تا ح ۵۰ میکرون (هر میکرون برابر یک هزارم میلیمتر است) میباشد. این بلورها بیشتر ذرات کوچک کانی **کائولینیت** است، که به صورت کتابهای کوچک مسدس‌شکل در میکروسکوپ الکترونی دیده میشوند. هر برگ کتاب از لایه‌های متوالی اکسیژن، سیلیس، اکسیژن و ئیدروکسیل، و آلومینیوم و ئیدروکسیل حاصل شده است، که به شکل ساختمانی خاصی تنظیم یافته‌اند. کائولن طبیعی مشتمل بر ذرات کوچک کانیهای دیگر از قبیل موسکوویت و کوارتز و فلدسپات نیز هست، و غالباً، به علت وجود رنگیزه‌های ئیدروکسید آهن، زرد رنگ است، و باید به وسایل شیمیائی و شستشوی با آب آن را سفید و خالص کنند. خمیر کائولن با آب شکلپذیر است، و با پختن شکل و رنگ آن تغییر نمیپذیرد. منابع کائولن در بسیاری از نقاط جهان یافت میشود.

کائولینیت[17] (kāolinit)، یکی از سیلیکاتهای آبیده‌ی آلومینیوم، که مرکب از ۴۶٫۳٪ سیلیس، ۳۹٫۸٪ آلومین، و ۱۳٫۹٪ آب است. جزء اصلی **کائولن** و نامش از نام آن مأخوذ است. کائولینیت معمولا از ساییدن و تجزیه‌ی سنگهای محتوی ترکیبات سیلیکاتهای آلومینیوم تشکیل میشود، و فلدسپات منبع عمده‌ی آن است. نیز ← **کائولن**.

کائید کلب علی (ka'id kalbe ali)، از گردنکشان و یاغیان معروف در اوایل دوره‌ی بعد از قتل (۱۱۶۰ ه‍ق) نادر شاه. وی در بروجرد جمعی را گرد خود جمع آورد، و به تاخت و تاز در اطراف پرداخت. سلیم خان قرخلوی افشار از جانب ابراهیم شاه افشار به دفع او همت گماشت، و او را گرفتار کرده به قتل رسانید.

کائیرباشیه (kāirbāšia)، نام ماهی در عهد سلسله‌ی هخامنشیان، ظاهراً مطابق ماه بابلی اولولو و اوت یا سپتامبر فرنگی.

کاباردین-بالکار[18] (kābārdin-bālkār)، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی (۱۲٬۵۰۰ کمه؛ جم

---

(۱)rubber, synthetic (۲)elastomer (۳)monomer (۴)polymer (۵)copolymer (۶)Buna (۷)Buna S (۸)neoprene (۹)butyl (۱۰)nitrile (۱۱)polyurethane (۱۲)Buna N (۱۳)Cahors (۱۴)kaolin (۱۵)Kau-ling (۱۶)Xavier d'Entrecolles (۱۷)kaolinite (۱۸)Kabardian-Balkar

000'505)، چ‌ش جمشسر اروپائی، در قسمت مرکزی دامنه‌های شمالی کوههای قفقاز بزرگتر، کرسی آن ناالچیک. از ل به سرزمین ستاروروپول، از چ و غ به گرجستان، و از ش و چ‌ش به جمهوری آستیائی شمالی محدود است. از دو ناحیه‌ی کاباردیا (عمدةً شامل مناطق هموار شمالی) و بالکاریا (شامل مناطق کوهستانی جنوبی) تشکیل شده است. مهمترین رودهایش ترک است. بعضی از مرتفعترین قلل کوههای قفقاز، از جمله البروس، کوشتان‌تاو، و دیختائو در آنجا است. کاباردها و بالکارها (هر دو مسلمان) ملیتهای عمده‌ی آن را تشکیل میدهند. شغل عمده کشاورزی و دامپروری (مخصوصاً اسب در ناحیه‌ی کاباردیا) است.

در دوره‌ی تزارهای روسیه جزئی از جامعه‌های خودمختار دره‌ی ترک بود. دو ناحیه‌ی کاباردیا و بالکاریا در ۱۹۲۴ ناحیه‌ی خودمختار واحدی تشکیل دادند، و در ۱۹۳۶ به جمهوری خودمختار تبدیل شدند. در سال ۱۹۴۳ بالکارها به اتهام همکاری با مهاجمین آلمانی کوچانده شدند، و مناطق مسکونی آنها ضمیمه‌ی گرجستان شد، و این جمهوری به نام چخش کاباردین خوانده شد. در ۱۹۵۶ به بالکارها اجازه‌ی بازگشت داده شد، و چخش کاباردین‌بالکار نام سابق خودرا باز یافت.

کاباره[1] (kābāre، فنس) [از اصل هلندی ← اطاق کوچک]، مؤسسه‌ی میخانه‌مانند کوچکی برای خوشگذرانی و تماشا که برنامه‌های آن بیشتر شامل آواز و رقص و نمایشهای دیگری ازین قبیل است. نخست کاباره محلی بوده است که مشروبات الکلی را در آن خرده‌فروشی میکردند، و در قرون وسطی در کاباره‌ها مشروب خوردن و مست شدن و قمار باختن بسیار رایج بود و شهرت بد کاباره هم از همین جا بر خاسته است. اسامی بعضی از کاباره‌های مشهور پاریس در قرن ۱۵م مضبوط است، و بعضی از آنها محل اجتماع شعرا بوده است. در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م انواع دیگر کاباره رواج یافت. از آن جمله یکی کاباره‌های دسته‌های دزدان، که رمانتویسان واقعیرداز و مردمی که خواستار آمیزش با طبقات پست بودند آنها را ترویج کردند، و دیگری "کاباره‌های هنری"، که اصلا محافلی ادبی بودند، و بعداً به روی عموم گشوده شدند.

کابالوسکی[2]، **دمیتری باریسوویچ** (dmitri bāri-sovic kābālevski)، ۱۹۰۴– ، آهنگساز روسی، و از بزرگترین رهبران موسیقی تجسم، متولد شهر سن پطرزبورگ. تحصیلاتش را در کنسرواتوار مسکو به پایان رسانید و در ۱۹۲۶ به کلاس آهنگسازی ن. میاسکوفسکی راه یافت. در ۱۹۲۹ تحصیلات خود را در این زمینه به پایان رسانید. پس از آن به تدریس پرداخت و چندی بعد استاد آهنگسازی کنسرواتوار مسکو شد. در آثار اولیه‌اش، در کوارتت زهی، و در اولین کنسرتو برای پیانو، وی تمهای (← تم) عامیانه‌ای را که خود جمع‌آوری کرده بود، گسترش میدهد و با موسیقی فولکلوری رابطه‌ی نزدیکی بر قرار میسازد. از آثارش اپرای کُلاش بروبون، ۴ سمفونی، ۲ کنسرتو برای پیانو و ارکستر، و آثار پیانوئی متعدد را میتوان ذکر کرد.

کابت[3]، **ویلیام** (wilyām kābət)، ۱۷۶۳–۱۸۳۵، روزنامه‌نگار و اصلاح‌طلب بریتانیائی. در ۱۷۸۴ به ارتش بریتانیا پیوست و در کانادا خدمت کرد، اما پس از چندی استعفا کرد، و به کشمة رفت (۱۷۹۲)، و در آنجا به سبب رساله‌هائی که در دفاع از حزب توری انتشار داد شهرت یافت. در ۱۸۰۰ به انگلستان باز گشت، و در ۱۸۰۲ مجله‌ی هفتگی "دفتر سیاسی" را منتشر کرد، و این مجله یکی از بزرگترین نشریات اصلاح‌طلب آن دوره شد، و در بین طبقات کارگر نفوذ فراوان یافت. به سبب حملاتی که بر ضد مجازات شلاق زدن نظامیان کرد، زندانی شد (۱۸۱۰–۱۲). در ۱۸۱۷–۱۹ در کشمة میزیست، و کتاب مشهور خود، سرف و نحو زبان انگلیسی، را نوشت (۱۸۱۸). در ۱۸۱۹ به انگلستان باز گشت، و به عنوان یکی از چهره‌های اصلی مبارزه برای اصلاح پارلمنت بر آمد. پس از تصویب لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی) به عضویت پارلمنت انتخاب شد.

کابثا د واکا[4]، **آلوار نونیث** (ālvār nuniet kābeţā de vākā)، ح ۱۴۹۰–ح ۱۵۵۷، پوینده‌ی اسپانیائی و مأمور مستعمراتی اسپانیا. در ۱۵۴۰ به حکومت پاراگه منصوب شد. مسیر علیای رود پاراگه را پوید (۱۵۴۳). در ۱۵۴۴ معزول شد.

کابثون[5] (kābeţon)، خاندان موسیقیدانان اسپانیائی. **آنتونیو د کابثون** (āntonio de)، ۱۵۰۰–۶۶، ارگنواز و آهنگساز بود. در کودکی بینائی خود را از دست داد. در ۱۵۲۶ ارگنواز ملکه ایزابل، همسر امپراطور شارل V شد، و پس از مرگ ملکه به خدمت پرنس فیلیپ (بعداً فیلیپ II اسپانیا) در آمد. وی یکی از مشهورترین آهنگسازان و موسیقیدانان قرن ۱۶م اسپانیا شمرده میشود، که بر مکتبهای موسیقی تأثیر گذاشت و به پیشرفت و توسعه‌ی فورمها (← صورت) کومک کرد. شیوه‌ی آهنگهایش به طور فوق العاده‌ای غنی و خیلی پیشرفته‌تر از زمان اوست. آثارش، که اغلب برای گیتار و ارگ نوشته شده، اولین‌بار در ۱۵۷۷ منتشر شده است. برادرش، **خوان د کابثون** (xuān)، فت ۱۵۶۶، نیز آهنگساز و موسیقیدانی برجسته بود، و در ۱۵۴۶ ارگنواز نمازخانه‌ی سلطنتی فیلیپ II شد. **آگوستین د کابثون** (āgustin) فت قبل از ۱۵۶۴، پسر آنتونیو، نیز آهنگساز بود. در ۱۵۴۷ به عنوان کودک سرود-خوان وارد دسته‌ی همسرایان نمازخانه‌ی سلطنتی شد. **ارناندو د کابثون** (ernāndo)، ۱۵۴۱–۱۶۰۲، پسر دیگر آنتونیو، نیز نوازنده و آهنگساز بود. شیوه‌ی پدر را دنبال کرد، و یکی از موسیقیدانان محبوب دربار فیلیپ II اسپانیا شد.

کابدن[6]، **ریچارد** (ricārd kābdən)، ۱۸۰۴–۶۵، سیاستمدار انگلیسی، در لغو کردن قوانین غله نفوذ عمده داشت. با جان برایت، سر رابرت پیل، و چان راسل سیاست "اتحادیه‌ی ضد قوانین غله" را راهنمائی کرد. در بیرون نگاه داشتن انگلستان از مسئله‌ی شلسویگ‌هولشتاین مؤثر بود (۱۸۶۴). "پیمان کابدن" را برای حقوق گمرکی متقابل با فرانسه ترتیب داد (۱۸۵۹–۶۰). در جنگ داخلی امریکا طرفدار "اتحادیه" بود.

کابرال[7]، **پدرو آلورش** (pedru ālvareš kāb-ral)، ح ۱۴۶۷–ح ۱۵۲۰، دریانورد پرتغالی. از دوستان واسکو دو گاما بود، و در ۱۵۰۰ از طرف مانوئل I به ریاست ناوگانی که مأمور هند بود بدانجا اعزام شد. در این مأموریت، از مسیر خود رو به غرب خارج شد، و به ساحل برزیل رسید، و مدعی مالکیت آن سرزمین برای پرتغال شد (← برزیل، قسمت تاریخ). سپس، در راه خود از ماداگاسکار و موزامبیک گذشت، و سرانجام به هند رسید، و خواست در کالیکات پاسگاه تجارتی دایر کند، ولی در این امر مشکلاتی روی داد، و پیش از بازگشت به پرتغال، جز انعقاد چند پیمان با فرمانروایان محلی کاری از پیش نبرد.

کابریلیو[8]، **خوان رودریگث** (xuān rodrigeţ kābrilyo)، فت ۱۵۴۳، کشورگشای اسپانیائی، کاشف (۱۵۴۲) کالیفرنیا.

کابل[9] (kābl) [از فنس، ← طناب]، جسم هادی برقی که معمولا از یک یا چند سیم مرکزی و یک غلاف محافظ و عایق ساخته میشود. برای محافظت و استحکام مکانیکی بیشتر کابل، غالباً دو قسمت کابل را در یک لوله‌ی فلزی خارجی یا در یک پوشش بافته‌شده از سیم قرار میدهند. هادی مرکزی را نیز ممکن است برای استحکام در غلاف بافته‌ای از سیم قرار دهند، و در آن ممکن است یک یا چند هادی جدا از یکدیگر باشد. کابلها بیشتر به صورت دسته‌های به‌هم‌تابیده‌ی هادیهای عایقپوشند. کابلهای قوی، که به منظور انتقال فشارهای قوی برق به کار میرود، چنان ساخته شده است که در مقابل ولتاژهای زیاد مقاوم است و میتواند جریانهای عظیم را انتقال دهد. کابلهای ارتباطی (تلگراف، تلفون) مخصوص جریانهای پربسامد و کم‌قدرت است. نمونه‌ای از کابل ارتباطی همان است که **کابل هممحور**[10] (ham.mehvar) نامیده میشود، و برای ارتباط آنتنهای تلویزیون و تحمیل بسامدی (← تحمیل) رادیو به گیرنده‌های آنها به کار میرود. کابل هممحور از دو هادی متحد المرکز ساخته شده که با عایقی از یکدیگر جدا نگاه داشته

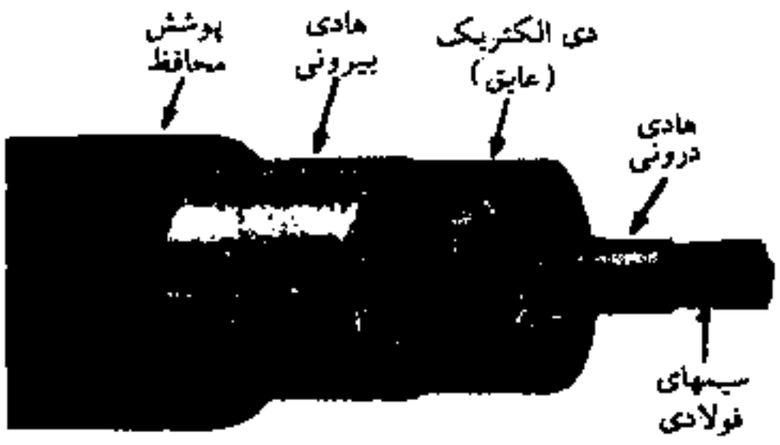

شده‌اند (شکل). پیامهای برقی پربسامد میان این دو هادی هممحور و با گذشتن از آنها مبادله میشود.

کابل (kābol)، رودی به طول ح ۵۸۰ کم، ش افغانستان و ل‌غ هند. از دامنه‌های جنوبی کوه بابا سرچشمه میگیرد؛ از کابل و جلال‌آباد گذشته، پس از عبور از تنگهای گردنه‌ی خیبر، در غ پنجاب به سند میریزد.

کابل، شهر (جم تخمیناً ۳۵۶'۰۰۰)، پایتخت و بزرگترین شهر افغانستان، بر رود کابل. در ۱۶۰ کیلومتری گردنه‌ی خیبر قرار دارد، و یکی از مهمترین نقاط ارتباطی میان هند و آسیای مرکزی

(1)cabaret (2)Kabalevsky (3)Cobbett (4)Cabeza de Vaca (5)Cabezón; Cabeçón (6)Cobden (7)Cabral (8)Cabrillo (9)cable (10)coaxial cable

است. مرکز اداری، بازرگانی، و فرهنگی افغانستان است. مهمترین مصنوعاتش پارچه‌های پشمی، قند، پلاستیک، چرم، شیشه، و ماشین‌آلات است. قسمت قدیم شهر دارای کوچه‌های تنگ و پرپیچ و خم و بازارهای متعدد، و قسمت نوین آن، که بر ساحل چپ رود کابل واقع است، شامل ساختمانهای اداری و مؤسسات بازرگانی است. دانشگاهش در ۱۹۳۱ تأسیس شده است.

از تاریخ قدیم کابل اطلاع دقیقی نداریم. عبدالرحمان ابن سمره در زمان معاویه سیستان را مطیع ساخت و تا کابل پیش رفت. اما، پس از رفتن عبدالرحمان، شاه کابل مسلمانان را از سرزمین خود بیرون راند. در زمان هارون‌الرشید نیز لشکر مسلمانان از بلخ به دره‌ی رود کابل روی آوردند. در عهد مأمون، بر اثر تاخت و تاز مجدد مسلمانان، پادشاه کابل از در اطاعت در آمد و قبول دین اسلام کرد. اما ظاهراً این اطاعت و پذیرش اسلام جنبه‌ی صوری داشت، و تا هنگام تسلط صفاریان بر این ناحیه در ۲۵۷ هق، مسلمانان چندان نفوذی در آنجا نداشتند. میتوان گفت که ویرانی مکرر غزنه موجب بر آمدن شهر کابل شد، و پس از امیر تیمور این شهر مرکز قلمرو بعضی از اعضای خاندان وی شد. در ۹۱۰ هق بابر کابل را تسخیر کرد، و این شهر مدت ۲۰۰ سال در تصرف تیموریان هند بود. در ۱۱۵۰ هق نادر شاه افشار در کابل سکه زد. اندکی پس از قتل (۱۱۶۰ هق) وی، احمد شاه درانی کابل را به تصرف آورد. در دوره‌ی تیمور شاه درانی به جای قندهار (که مرکز قلمرو احمد شاه درانی بود) پایتخت شد. در قرن ۱۹م در اولین و دومین جنگ افغانستان و بریتانیا [← افغانستان، (II)] خسارات فراوان دید، و در ۱۸۳۹ و ۱۸۷۹ تحت اشغال قوای بریتانیا در آمد. در دوره‌ی سلطنت عبدالرحمان خان و حبیب‌الله خان افغان شهر ترمیم شد. قبر بابر و تیمور شاه درانی نزدیک آن است.

کابل هممحور: ← کابل، جسم.

کابوس[1]، رؤیائی آکنده از بیم و هراس. کسی که دوچار کابوس میشود، چنان احساس میکند که وزنه‌ی سنگینی بر سینه‌ی او قرار گرفته است. این سنگینی را، که گاه هیئت موجود عجیبی به خود میگیرد، بختک (baxtak) مینامند. بدی گوارش یا گردش خون یا تنفس سبب کابوس است، و نیز مسائل و مشکلاتی که فکر شخص را ناراحت میکند، ممکن است انگیزه‌ی کابوس باشد. کودکانی که پیش از خواب رفتن به حد افراط تحریک شده باشند نیز دوچار کابوس میشوند و هراسان از خواب میپرند.

کابوش: ← کابوشیان.

کابوشیان[2] (kābošiān)، سازمان و جمعیتی در اوایل قرن ۱۵م در پاریس، که عمدةً مرکب از تجار کوچک و افراد صنف قصاب و سلاخ بود. نام سازمان مأخوذ از لقب یکی از رهبرانش موسوم به سیمون لوکوستلیه[3] (simon lēkustelie) است، که سلاخ و بدین مناسبت به کابوش معروف بود. هدف سازمان اجرای اصلاحات خاص در سازمانهای دولتی بود، و در جنگ داخلی ۱۴۱۱–۱۳ بین آرمانیاکها و بورگینیونها، افراد آن به طرفداری از ژان بی‌ترس برخاستند، و در ۱۴۱۳ شورش کرده در پاریس قدرت را به دست گرفتند، و قانون کابوشیان را که برای آن زمان یک قانون افراطی و متضمن اصلاحات اساسی بود به مرحله‌ی اجرا درآوردند. سرانجام، با شکست بورگینیونها از آرمانیاکها، جمعیت بسرعت متلاشی شد. قانون کابوشیان، که در سپتامبر ۱۴۱۳ به وسیله‌ی پارلمان لغو شد، مشتمل بر ۲۵۸ ماده بود، و مزایای اختصاصی طبقات ممتاز را لغو میکرد، و نظارت بسیار دقیقی بر درآمد و هزینه‌های عمومی مقرر مینمود.

کابوکسی، درام ژاپنی: ← درام (ص ۹۶۴، ستون وسط).

کابه[4]**، اتین** (etien kābe)، ۱۷۸۸–۱۸۵۶، اصلاح‌طلب و سوسیالیست فرانسوی. در ۱۸۳۱ به نمایندگی انتخاب شد، ولی به سبب حملات شدیدش به دولت، سالهای ۱۸۳۴–۳۹ را در تبعید گذرانید. در انگلستان تحت نفوذ رابرت اوون قرار گرفت، و در آنجا نظریه‌ی اشتراکی خود را، که در کتابش به نام سفر به ایکاری (ikāri؛ ۱۸۴۰) بیان کرده است، تدوین کرد. در این کتاب، وی جامعه‌ی کمال مطلوب خود را شرح داده است. کابه هواخواه این بود که دولت نظارت کامل در تمام شئون اقتصادی و اجتماعی داشته باشد. کتاب کابه رواج فراوان یافت، و پیروان متعدد برای وی فراهم ساخت، و گروهی از آنان در صدد برآمدند که جامعه‌ای بر اساس افکار وی در تکزاس کشمت دایر کنند (۱۸۴۸)، ولی توفیق نیافتند. سال بعد کابه مهاجرنشین موقتی در ایالت ایلینوا تأسیس کرد، که در ۱۸۵۶ نارضائی بسیار بر انگیخت. شعبه‌هائی از "جامعه‌های ایکاریائی" تا سال ۱۸۹۸ در کشمت باقی بود.

کابیرا، آسیای صغیر: ← سه سیواس.

کابیروی (kābeyroy؛ یز) یا **کابیری**[5] (kābiri)، در بعضی از ادیان باستانی، گروهی از خدایان طبیعت که منشأ آنها روشن نیست. پرستش آنها با بعضی شعائر بارآوری مربوط بود، و مخصوصاً در لمنوس و ساموتراس با تشریفات خاص برگزار می‌شد. بر طبق بعضی از افسانه‌ها، حامی دریانوردی نیز بودند. در دین یونان باستان با دمتر مرتبط بودند.

کابیری، خدایان: ← کابیروی.

کابیندا[6] (kābindā)، سرزمین (۷°۲۷۰ کمه؛ جه ۵۸°۰۰۰) متعلق به پرتغال، بر ساحل غربی افریقا، که از آنگولا اداره میشود. ازْل به جمهوری کنگو (سابقاً کنگوی وسطای فرانسه)، از ش و چ به جمهوری کنگو (کنگوی بلژیک سابق)، و از غ به قطاً محدود است. زمانی از لحاظ جغرافیائی قسمتی از آنگولا محسوب میشد، اما در ۱۸۸۵، که کنگوی بلژیک راهی به دریا در امتداد رود کنگوی سفلی به دست آورد، از آنگولا جدا شد. عمدةً پوشیده از جنگلهای استوائی، و فراورده‌های آن سختچوب، قهوه، کاکائو، و کائوچوی خام است.

کابینه[7] (kābine؛ فنس)، گروهی از رایزنان رئیس یک مملکت، که معمولاً خود در رأس سازمانهای مهم دولتی (مانند وزارتخانه‌ها) قرار دارند. ماهیت آن در کشورهای مختلف متفاوت است. در بریتانیا، که زادگاه نظام کابینه‌ای است، کابینه در آغاز عبارت از کمیته‌ای از شورای خصوصی بود، و پس از انقلاب ۱۶۸۸ (انقلاب باشکوه) که سلطه‌ی پارلمنت استقرار یافت و حکومت حزبی پیدا شد (قرن ۱۸م) به صورت کنونی خود در آمد. از زمان ر. والپول کابینه‌ی بریتانیا معمولاً مرکب از هیئتی از وزیران است که اعضایش از حزبی که در مجلس عوام اکثریت دارد انتخاب میشوند، و در برابر آن مجلس مسئولیت دارند. اعضای کابینه را نخست‌وزیر انتخاب میکند. در کشورهای بزرگ اروپا که نظام دوحزبی جاری نیست کابینه‌های ائتلافی معمولتر است. در کابینه‌های ائتلافی لازم نیست کلیه‌ی وزرا از حزب دارای اکثریت یا از اعضای قوه‌ی مقننه انتخاب شوند. در کشمت، اعضای کابینه در هیچ یک از دو مجلسی که کنگره‌ی آن کشور را تشکیل میدهند عضویت ندارند، و مستقیماً توسط رئیس جمهور و با تصویب مجلس سنا انتخاب میشوند، و فرداً فرد، نه به عنوان یک هیئت، در مقابل وی مسئولیت دارند، و رئیس جمهور میتواند هر وقت که مایل باشد آنها را از کار برکنار سازد.

کابینه‌ی آشپزخانه[8] (kābineye āšpaz.xāne)، در تاریخ کشمت، نام هیئت مشاورین بسیار نزدیک اما غیر رسمی ا. جکسن، هفتمین رئیس جمهور کشمت. جکسن در بدو حکومت خود اجلاسیه‌های کابینه‌ی رسمی را ممنوع ساخت، و در حالی که خط مشی سیاسی مملکت در کابینه‌ی آشپزخانه تعیین میشد، وزرا را وادار کرد که بتنهائی وظایف سازمانی خود را به مرحله‌ی اجرا درآورند. از اعضای مؤثر کابینه‌ی آشپزخانه، که همه از روزنامه‌نگاران مبرز بودند، ف. پ. بلر و ا. کندل قابل ذکرند، و دومی احتمالا پرنفوذترین و قادرترین عضو آن کابینه بود. ج. ه. ایتن، وزیر جنگ کابینه‌ی رسمی، نیز با این گروه ارتباط داشت. پس از ترمیم (۱۸۳۱) کابینه‌ی رسمی، اهمیت کابینه‌ی آشپزخانه کاهش یافت.

کاپ[9] (kāp؛ از انگل. ← جام)، جام مزین یا گلدانی که به عنوان جایزه و نماد قهرمانی، معمولا در پایان مسابقات، به طرف برنده میدهند. این لفظ تسامحاً به هر نوع جایزه‌ی دیگر غیر از جام و گلدان هم اطلاق میشود. از کاپهای مشهور کاپ دیویس (به نام د. ف. دیویس) است.

کاپ، ایالت[10]، انگل **کیپ پراوینس**[10] (keyp prāvins)، سابقاً (پیش از ۱۹۱۰) **مستعمره‌ی کاپ، ایالت** (حدود ۷۲۱°۲۰۰ کمه؛ جه ۵°۳۰۸°۸۳۹)، جمهوری افریقای جنوبی، کرسی آن کیپ تاون. از غ به قطا و از چ و ش به قهـ محدود است، و جنوبیترین نقاط قاره‌ی افریقا، از جمله دماغه‌ی امیدنیک را که نام ایالت از آن گرفته شده است، در بر دارد. هر چه از ساحل دور شویم ارتفاع ایالت به طور ناگهانی بیشتر میشود، و قسمت عمده‌ی آن را فلاتی مرتفع فرا میگیرد. سرزمینهای ترانسکاین، در ش ایالت، جزء آن است. گله‌داری از مشاغل عمده‌ی اهالی است. گندم، مرکبات، انگور، و تنباکو، خاصه در نواحی ساحلی، به عمل میآید، و از معادن آن الماس، مس، و زغال سنگ استخراج میشود.

اگرچه دماغه‌ی امیدنیک را اول بار ب. دیاش دور زد (۱۴۸۸)، و پس از وی واسکو دو گاما از

(۱)nightmare (۲)Cabochiens (۳)Lecoustellier (۴)Cabet (۵)Cabiri (۶)Cabinda (۷)cabinet (۸)Kitchen Cabinet (۹)cup (۱۰)Cape Province

آن گذشت (۱۴۹۷)، هلندیها نخستین مردمی بودند که یک مهاجرنشین در محل کیپ تاون کنونی تأسیس کردند (۱۶۵۲). در اواخر قرن ۱۷م گروهی از هوگنوها به آنجا مهاجرت کردند. بریتانیا در دوره‌ای موقت (۱۷۹۵–۱۸۰۳) مهاجرنشینهای هلندی افریقای جنوبی را اشغال، و در ۱۸۰۶ این سرزمین را به متصرفات خود الحاق کرد و آن را مستعمره‌ی دماغه‌ی امیدنیک نامید. عده‌ی زیادی از بوئرها، به عنوان مخالفت با حکومت بریتانیا، به جانب شمال حرکت کردند (← ترک). با تأسیس (۱۹۱۰) اتحادیه‌ی افریقای جنوبی به ایالت کاپ تبدیل شد.

کاپ، لو، شهر، ← کیپ تاون.

کاپ، مستعمره‌ی: ← کاپ، ایالت.

کاپابلانکا[1]، خوسه رائول (xose raul kapā-blānka)، ۱۸۸۸–۱۹۴۲، شطرنجباز کوبائی، متولد هاوانا. در ۱۲سالگی قهرمان شطرنج کوبا بود، و در ۱۹۲۱ عنوان قهرمان جهانی را از ا. لاسکر گرفت، و تا ۱۹۲۷ که از آ. آ. آلخین شکست خورد صاحب این عنوان بود. دارای تألیفاتی در شطرنج است.

کاپادوکیا[2] (kāppādokiā) یا **کپدوکیه** (kappa-dukie)، در مآخذ اسلامی **قپاذق** (qabāzeq)، ناحیه‌ی باستانی در آسیای صغیر که با رود هالیس (قزل‌ایرماق کنونی) آبیاری میشد، و حالیه در قسمت شرقی ترکیه‌ی آسیائی مرکزی است. حدود این ناحیه در ادوار مختلف متفاوت بوده است. در منتهای وسعت خود، از دره‌ی هالیس در ش تا فرات، و از دریای سیاه در ل تا ارتفاعات توروس و رشته‌کوههای آنتی‌توروس در ج ممتد بود. اساساً فلات مرتفعی است، و از لحاظ منابع معدنی، مخصوصاً مس و آهن، شهرت داشت. کاپادوکیا، در آسیای صغیر، در مقابل فرهنگ ساحل مدیترانه که نزدیک به فرهنگ اژه‌ای بود، سنن محلی آسیائی خود را حفظ کرد. از چند هزار لوحی که به وسیله‌ی مهاجرنشینان آشوری به خط میخی نوشته شده بوده و در کول‌تپه (← کانش) کشف شده معلوم میشود که پیش از ۱۸۰۰ ق‌م تجارت بسیار پیشرفته‌ای بین آشور و آسیای صغیر وجود داشته است. در آن زمان، کاپادوکیا قلب یک کشور کهنسال حتی بود. بعدها ایرانیان بر کاپادوکیا مسلط شدند. کاپادوکیا کاملا تسلیم استیلای اسکندر مقدونی نشد، و در قرن ۳م ق‌م متدرجاً به صورت کشور مستقلی در آمد، ولی پونتوس بکلی از آن جدا شد. شاهان کاپادوکیا، مازاکا، بعداً قیصریه‌ی مازاکا (← قیصریه، ترکیه) را پایتخت خود قرار دادند. از شهرهای مهم دیگر کاپادوکیا تیانا[3] (tiānā) و ملطیه بوده است، اگرچه ایکونیون هم گاهگاه جزء آن محسوب میشد. در قرون ۲م و اول ق‌م، پادشاهان کاپادوکیا عمدةً با حمایت دولت روم توانستند مقام خود را حفظ کنند. در ۱۰۴ ق‌م مهرداد VI پونتوس، و در ح ۹۰ ق‌م دامادش تیگرانس (شاه ارمنستان) به کاپادوکیا حمله کردند. پومپیوس کاپادوکیا را به روم باز گردانید، و آنتونیوس، شاه کاپادوکیا را، که در جنگهای اشکانیان با دولت روم در زمان یولیوس قیصر جانب اشکانیها را گرفته بود، تغییر داد. در ۱۷ ب‌م، دولت روم کاپادوکیا را به قلمرو خود ملحق و آن را به یک ایالت رومی تبدیل کرد، و کاپادوکیا رونق یافت. مسیحیت در اوایل قرن اول ب‌م در این ناحیه راه یافت.

کاپ برتون، جزیره‌ی، کانادا، ← کیپ برتن.

کاپ بلان: ← راس الابیض.

کاپتاین[4]، یاکوبوس کورنلیوس (yākobus kornelius kāptāyn)، ۱۸۵۱–۱۹۲۲، منجم هلندی. در مسائل مربوط به کهکشان معتبر بود، و بررسی‌های آماری جالب در آن به عمل آورد. مُدِلی از کهکشان ساخت که به "عالَم کاپتاین" معروف است. اوضاع چندین ستاره را در نیمکره‌ی جنوبی حساب کرد.

کاپ دیویس: ← دیویس، دوایت فیلی؛ کاپ.

کاپر[5] (kāpər)، رودی به طول ح ۴۸۰ کم، جزء آلاسکا، که به خلیج آلاسکا میریزد.

کاپرد[6]، الفرد ادگر (alfrad edgər kāpərd)، ۱۸۷۸–۱۹۵۷، نویسنده و شاعر بریتانیائی. نخستین مجموعه‌ی داستانهایش، به نام آدم و حوا و پینچ می، در ۱۹۲۱ انتشار یافت، و پس از آن هم مرتباً مجلداتی از داستانهای کوتاه (از جمله سگ سیاه) منتشر کرد، که حاکی از مهارت وی در خیالپردازی و واقعبینی است.

کاپروس: ← زاب صغیر.

کاپرهدها[7] (kāpərhed-)، در تاریخ کشمکشی که در جنگ داخلی امریکا به آن عده از مردم ایالات شمالی که هوادار ایالات جنوبی بودند، و خاصه به دموکراتهائی که علناً با سیاست جنگی لینکلن مخالفت میکردند، داده شد. این نام، که معمولا دال بر خیانت بود، ظاهراً از نام مار سمی موسوم به کاپرهد مأخوذ است. نظر دیگر در این باب آن است که چون مخالفین جنگ با ایالات جنوبی سکه‌های مسین را، که کله‌ی الاهه‌ی آزادی بر آنها بود، مانند دکمه بر لباس خود میدوختند کاپرهد نامیده شدند. کاپرهدها مخصوصاً در ایلینوا، ایندیانا، و اوهایو قدرت داشتند. سازمان شهسواران حلقه‌ی زرین سازمان مخفی آنان بود.

کاپری[8] (kāpri)، جزیره (جه تخمیناً ۱۰°۵۱۹)، در خلیج ناپل مقابل شبه جزیره‌ی سورنتو، ج ایتالیا. مشتمل بر دو شهر کوچک آناکاپری و کاپری است، که هردو از مراکز عمده‌ی جهانگردی است. به سبب مناظر جالب، آب و هوای مطبوع، و گیاهان بسیارش شهرت دارد، و یک نوع شراب سفید تلخ از آنجا صادر میشود. آوگوستوس و تیبریوس، امپراطوران روم، در آنجا ویلاهای زیبائی ساختند که هنوز بقایای آنها باقی است.

کاپریچیو[9] (kāpricio) [از ایتالیائی، = تفنن، بوالهوسی]، در موسیقی، آهنگی سازی، دارای صورتی کمابیش آزاد. در قرن ۱۷م کاپریچیو از فورمهای (← صورت) مهم قبل از فوگ بوده است. در قرن ۱۹م در آثار آهنگسازانی چون مندلسون و ی. برامس به قطعات کوتاه پیانو اطلاق شده است، ولی چایکوفسکی در اثری به نام کاپریچیوی ایتالیائی و ریمسکی‌کورساکوف در اثری به نام کاپریچیوی اسپانیائی آن را با مفهومی که با سوئیت مترادف است به کار برده و در چند قسمت برای ارکستر سمفونیک تصنیف کرده‌اند.

کاپریوی[10]، گراف لئو فون (gräf leo fon kāprivi)، ۱۸۳۱–۹۹، از رجال آلمان. بعد از بیسمارک صدر اعظم شد (۱۸۹۰). به صنعت بیش از فلاحت توجه داشت، و همین امر موجب مخالفت ملاکین و برکناری (۱۸۹۴) وی شد.

کاپسا، شهر قدیم، ← قفصه.

کاپسائی، فرهنگ: ← قفصه.

کاپسینها[11] (kāpesiaN-)، خاندان سلطنتی فرانسه، که از ۹۸۷ تا ۱۳۲۸ سلطنت کردند. نیای تاریخی این سلسله روبر نیرومند (rober-، ف ۸۶۶) است که کنت آنژو و بلوا بود. پسرش، اود، معروف به کنت پاریس، پس از خلع شارل III، امپراطور امپراطوری مقدس روم، به سلطنت فرانسه انتخاب شد (۸۸۸). از ۸۹۳ تا ۹۸۷ تاج و تخت بین این خاندان و خاندان کارولنژیان دست به دست می‌گشت. روبر I، برادر کوچکتر اود، در ۹۲۲ به سلطنت رسید، ولی در ۹۲۳ در جنگ کشته شد، و عنوان سلطنت از پسرش، اوگ بزرگ، به دامادش رائول رسید. در ۹۸۷ اوگ کاپه، پسر اوگ بزرگ، شاه شد، و جانشینان مستقیم وی تا مرگ (۱۳۲۸) شارل IV، که سلطنت از این خاندان به خاندان والوا رسید، سلطنت کردند. جانشینان اوگ کاپهٔ عبارت بودند از روبر II، هانری I، فیلیپ I، لوئی VI، لوئی VII، فیلیپ II، لوئی VIII، لوئی IX، فیلیپ III، فیلیپ IV، لوئی X، ژان I، فیلیپ V، و شارل IV. دوره‌ی سلطنت آنان به توسعه‌ی نفوذ دستگاه سلطنت، احیاء شهرها و تجارت، و بر آمدن فرانسه‌ی جدید ممتاز است.

کاپل[12] (kāpel)، آبادی، ایالت زوریخ، در نبردی که در اینجا واقع شد (۱۵۳۱) تسوینگلی شکست خورد. دیر شکرفی منسوب به سیسترسیان دارد.

کاپلاری، بارتولومئو آلبرتو: ← گرگوریوس XVI.

کاپلو[13]، بیانکا (biānkā kāpello)، ۱۵۴۸–۸۷، مهیندوشی (۱۵۷۹–۸۷) توسکان. از یکی از خانواده‌های اشرافی ونیزی بود، و با معشوق خود که از اهالی فلورانس بود فرار کرد (۱۵۶۳)، و وی بعدها به قتل رسید (۱۵۶۹). کاپلو مدتی معشوقه‌ی مهیندوک فرانچسکو دِ مدیچی بود، و در ۱۵۷۹ به زوجیت وی در آمد. پس از یک میهمانی، هر دو ناگهان مردند، و چنین شایع شد که آنها را مسموم کرده‌اند.

کاپوا[14] (kāpuā)، شهر (جه تخمیناً ۱۷°۵۵۴)، در ناحیه‌ی کامپانیا، ج ایتالیا، بر رود ولتورنو. یکی از مراکز کشاورزی و در محل شهر باستانی کاسیلینوم[15] (kāsilinum) واقع است. کاپوای باستانی در ح ۵کیلومتری ج‌ش کاپوای کنونی واقع و از مواضع سوق‌الجیشی رومیان بر جاده‌ی آپیا وبا بود. دروازه‌هایش را هانیبال گشود (۲۱۶ ق‌م)؛ رومیها آن را پس گرفتند، و مرکز عمده‌ی ایتالیای جنوبی شد. در ۸۴۱ به دست مسلمانان ویران شد؛ سکنه‌اش به کاسیلینوم گریخته کاپوای کنونی را بنا کردند.

کاپواس[16] (kāpuās)، طویلترین رود بورنئو، که

(۱)Capablanca (۲)Cappadocia (۳)Tyana (۴)Kapteyn (۵)Copper (۶)Coppard (۷)Copperheads (۸)Capri (۹)capriccio (۱۰)Caprivi (۱۱)Capetians (۱۲)Kappel; Cappel (۱۳)Capello (۱۴)Capua (۱۵)Casilinum (۱۶)Kapuas

در مرز سراواک سرچشمه میگیرد، و پس از طی ح ۱٬۴۴۰ کم به دریای چین جنوبی میریزد.

کاپوتی[1]**، ترومن** (truman kāpōti، انگلـ tru-mən)، ۱۹۲۴–، نویسنده‌ی امریکائی. رمانهایش مشتمل است بر صداهای دیگر، اطاقهای دیگر (۱۹۴۸)، درخت شب (۱۹۴۹)، و چنگ علفی (۱۹۵۱)، که خود نمایشنامه‌ای از آن ترتیب داده (۱۹۵۲). تواناتر از شیطان (۱۹۵۳) سناریو برای فیلم است. از آثار دیگرش گزارشی از سفر روسیه است.

کاپودیستریاس[2]**، کنت** (kont kāpodistriās*)، لقب **جووانی آنتونیو** (jovānni āntonio)، ۱۷۷۶–۱۸۳۱، از رجال یونان و روسیه؛ متکورفو. پس از چندی خدمت در جزایر یونیائی، در ۱۸۰۹ به خدمت روسیه پیوست، و در ۱۸۲۵–۲۲ وزیر امور خارجه‌ی روسیه بود. از قبول رهبری شورش ۱۸۲۱ یونانیان امتناع کرد، ولی نفوذ خود را در روسیه به نفع آنان به کار برد. در ۱۸۲۷ به ریاست جمهور یونان انتخاب شد، ولی به سبب تمایلات اشرافی و ارتباطش با روسیه مردم ازو ناراضی شدند، و سرانجام به قتل رسید.

کاپ ور، افریقا، ← راس الاخضر.

کاپورتو، دهکده، ← کوبارید.

کاپوسنها[3] (kāpüsan-)، فرقه‌ی مذهبی کاتولیک رومی از فرایارها، که از فرق مستقل فرانسیسان به شمار است، و عنوان رسمی آن فرایارهای کهتر کاپوسن میباشد. در ۱۵۲۵–۲۸ در ایتالیای مرکزی تأسیس شد، و یکی از بزرگترین فرقه‌های فرانسیسی محسوب است. این فرقه که، مانند یسوعیان، در آغاز اصلاحات کاتولیکی پدید آمد، از سیما-های اصلی فعالیت کلیسا خاصه در وعظ و اعزام مبلغین شد. کاپوسنها، به کومک یسوعیان، برای تجدید حیات مذهب کاتولیک در بعضی از نقاط اروپا که مذهب پروتستان غالب آمده بود بسیار کوشیدند. این فرقه، مخصوصاً در ماموریتهای تبلیغاتی خود در خارج از ایتالیا، اهمیت بسیار داشته است. از حیث ظاهر با ریش خود، در میان روحانیون کاتولیک رومی ممتازند. نامشان به مناسبت کلاه نوک‌تیزشان [فنـ کاپوس (kāpüs)] است.



کاپوک[4] (kāpok، از مالزیائی)، درخت گرمسیری (*Ceiba pentandra*) از تیره‌ی خیزرانها که رشته-های پوست رسیده‌ی آن مصارف مختلف دارد. این رشته‌ها سبک و قابل ارتجاع، و در آب و رطوبت محکم و پردوام است، و از اواخر قرن ۱۹م اهمیت تجارتی یافته است، و به عنوان پوشال و برای عایقکاری در مقابل صدا و حرارت به کار میرود. روغن دانه‌های آن برای صابون‌سازی و خوراک مصرف میشود.

کاپه[5]**، اوگ** (üg kāpe)، ح ۹۳۸–۹۹۶، شاه (۹۸۷–۹۶) فرانسه، از خاندان کاپسینها. پسر اوگ بزرگ بود، و در ۹۵۶ جانشین پدر در قلمرو وی شد. پس از مرگ لوئی V، آخرین شاه از خاندان کارولنژیان، اشراف و روحانیون وی را به سلطنت بر گزیدند، و بدین ترتیب شارل I لورن، آخرین مدعی سلطنت فرانسه از خاندان کارولنژیان، بر کنار شد. اوگ کاپه، به منظور قطعی کردن مسئله‌ی جانشینی خود، پسرش روبر (بعدها روبر II) را در سلطنت شریک کرد. دوره‌ی سلطنت وی بیشتر در جنگ با شارل گذشت.

کاپیبارا[6] (kāpibārā؛ از اسپانیائی)، پستاندار (*Hydrochoerus capybara*) امریکای مرکزی و



جنوبی. بزرگترین جونده‌ی موجود است؛ طولش به ۱٫۳ متر، ارتفاعش به ۰٫۵ متر، و وزنش به ۵۰ کیلوگرم میرسد. موی زبر خرمائی دارد. بی‌دم و پاهایش نیمه‌پرده‌دار است. در شنا کردن و غواصی مهارت دارد. از گوشت، پوست (برای دستکش)، و موی آن استفاده میشود. آن را خوک آبی هم میگویند.

کاپیتال[7] (kāpitāl) یا **سرمایه**، آلمانی دا‌س کاپیتال (dās)، عنوان مشهورترین اثر کارل مارکس در اقتصاد، در ۴ مجلد. نخستین جلد آن در ۱۸۶۷ انتشار یافت، و مجلدات دوم و سوم آن به وسیله‌ی ف. انگلس از روی نسخه‌های دستنویس و منتشر-نشده‌ی مارکس تحریر، و در ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ منتشر شد. قسمت دیگر یادداشتهای مارکس، مربوط به جلد چهارم کتاب، به وسیله‌ی ک. ی. کاوتسکی تنقیح شد، و به نام نظریه‌هائی در ارزش اضافی در سه بخش انتشار یافت (۱۹۰۵–10). کتاب کاپیتال مشتمل بر تجزیه و تحلیلهای مارکس از اقتصاد و تقریر نظریات اقتصادی خود اوست که مبتنی است بر نظریات ا. سمیث و ریکاردو با تغییراتی که هگل در آنها داده است، و بر نوشته‌های متفکرین انقلابی قرن ۱۹م مانند ل. فویرباخ: کتاب کاپیتال را یکی از مؤثرترین کتبی که تا کنون نوشته شده به حساب آورده‌اند.

کاپیتالیسم: ← سرمایه‌داری.

کاپیتسا[8]**، پتر** (peter kāpitsā)، ۱۸۹۴–، فیزیک-دان روسی، که به جهت تحقیقاتش در مغناطیس و فیزیک دمای پست شهرت جهانی دارد. در دار-الفنون پتروگراد تحصیل کرد، و در همان جا به تدریس پرداخت. در ۱۹۲۱ برای تکمیل تحصیلات به دانشگاه کیمبریج (انگلستان) رفت. در آنجا با ا. راذرفرد کار کرد، و در ۱۹۲۴ به نیابت ریاست آزمایشگاه مطالعات مغناطیسی کوندیش منصوب شد. در ۱۹۲۹ به عضویت انجمن سلطنتی انتخاب شد؛ وی نخستین خارجیی بود که در مدت 200 سال به عضویت این انجمن رسید. در سال ۱۹۳۳ آزمایشگاه ماند[9] (mānd) را اختصاصاً برای شخص او تأسیس کردند. در ۱۹۳۴ برای شرکت در یک جلسه‌ی علمی به تجشـ رفت، و دیگر باز نگشت. در ۱۹۳۵ دولت شوروی آزمایشگاه ماند را خرید، و به مؤسسه‌ی مسائل فیزیکی فرهنگستان علوم شوروی منتقل کرد، و کاپیتسا مدیر آن شد.

کار کاپیتسا در کیمبریج تکمیل وسایل تولید میدانهای مغناطیسی قوی و اکتشاف روشی برای مایع کردن هلیوم بود، که بدان وسیله دیگر برای این کار نیاز به ئیدروژن مایع لازم در روشهای میعان پیشین از میان رفت. بعدها توربینی اختراع کرد که با آن تهیه‌ی مقادیر فراوان هوای مایع به قیمت ارزان میسر شد، و نیز کارهای وی در تولید اکسیژن مایع و موارد استعمال آن مخصوصاً در صناعت فولاد شوروی اهمیت فراوان دارد. در تحقیقات اتمی و زیراتمی شوروی سهیم است. در ۱۹۵۵ رئیس کمیته‌ی بین‌سیاره‌ای شوروی شد، و در قرار دادن (۱۹۵۷) نخستین قمر مصنوعی شوروی در مدار زمین سهم عمده داشت.

کاپیتول[10] (kāpitol)، مقر دولت کشمـ در شهر واشینگتن، پایتخت امریکا. بر محلی مرتفع، که به وسیله‌ی جورج واشینگتن انتخاب شد، ساخته شده است. بنای کنونی در طی سالیان دراز و به دست چندین معمار پدید آمده است. ساختمان آن در ۱۷۹۳ آغاز شد. بریتانیائیها در ۱۸۱۴ آن را آتش زدند. طرح مجدد آن در ۱۸۳۰ به پایان رسید. در ۱۸۵۱–۶۵ توسعه یافت، و گنبد آن (به ارتفاع ح ۸۸ متر) از این دوره است.

کاپیتول[10] یا **تپه‌ی کاپیتولین**[11] (kāpitolin) یا **کاپیتولینوس**، بلندترین تپه از هفت تپه‌ی رم باستانی، و مرکز تاریخی و مذهبی آن شهر. معبد بزرگ یوپیتر کاپیتولینوس، بر قله‌ی جنوبی آن، که در ۵۰۹ قم وقف شده است، از عمده‌ترین معابد و محرابهای رم بود. سه بار بر اثر آتشسوزی ویران شد، و آخرین‌بار امپراطور دومیتیانوس آن را تجدید بنا کرد. بر قله‌ی شمالی کاپیتول، ارگ قرار داشت. بر جانبی که بر **فوروم** مشرف است تابولاریوم[12] (tābulārium) واقع بود، که در آنجا اسناد دولتی نگهداری میشد. تا قرن اول بم جنایتکاران سیاسی محکوم به مرگ را از سنگ تارپیائی[13] (tārpeyā‹i) بر جبهه‌ی پرشیب جنوبی، به زمین پرت میکردند. در قرون وسطی نیز کاپیتول مرکز سیاسی رم بود. مرکز دولت بلدی در رم هنوز در همان محل است. طرح کنونی آن در قرن ۱۶م به وسیله‌ی میکلانژ ریخته شد. پلکان-هائی به میدان زیبائی در بالای تپه منتهی میشود؛ در یک طرف این میدان کاخ کنسرواتوار و در طرف دیگرش موزه‌ی کاپیتولین قرار دارد. فعلا هر دو بنا محل نگهداری مجموعه‌های باستانی است.

---

(۱)Capote (۲)Capo d'Istria; Kapodistrias; Capodistrias (بد) (۳)Capuchins (۴)kapok; kapoc (۵)Hugh (Hugues) Capet (۶)capybara (۷)(Das) Kapital (۸)Kapitza (۹)Mond (10)Capitol (11)Capitoline Hill (12)Tabularium (13)Tarpeian

در وسط این میدان مجسمه‌ی برنزی قدیمی امپراطور مارکوس آورلیوس سوار بر اسب قرار دارد.

کاپیتولاسیون[1] (kāpitulāsion، از فنس)، وضع ناشی از قراردادهائی که دول زورمند و استعمارگر، خاصه در قرن ۱۹م، به دول ضعیف تحمیل می‌کردند، و به موجب آن قراردادها، اتباع دولتهای استعماری، پس از ورود به قلمرو دولت ناتوان، تحت حاکمیت محاکم دول متبوع خود باقی میماندند، و محاکم کشور ضعیف حق محاکمه‌ی آنها را نداشتند. این گونه قراردادها را معمولا دولتهای اروپائی به دولتهای آسیائی و افریقائی تحمیل میکردند، و بهانه‌ی آنها این بود که محاکم و سازمانهای دول آسیائی و افریقائی قادر به اجرای عدالت و دفاع از حقوق اتباع آنها نیستند. در قرن ۲۰م، این نظام استعماری رفته رفته از بین رفت. ژاپن در ۱۸۹۹، ترکیه در ۱۹۲۳، تایلند در ۱۹۲۷، مصر در ۱۹۳۷، و چین در ۱۹۴۳ حقوق ناشی از کاپیتولاسیون را ملغی ساختند (در باب ایران قسمت آخر مقاله دیده شود)، و امروزه جز در بعضی نقاط استثنائی، مانند مسقط و عمان، این رسم جابرانه کاملا متروک شده است.

کاپیتولاسیون را در بعضی از کتب حقوقی حق قضاوت کنسولی اصطلاح کرده‌اند، و این اصطلاح ناشی از آن است که معمولا کار محاکمه‌ی اتباع دول استعماری را در قلمرو یک دولت ضعیف مأمورین کنسولی آن دول به عهده داشته‌اند.

در ایران، پس از شکست ایران در جنگ با روسیه و انعقاد پیمان ترکمن چای (۱۸۲۸)، روسیه در ایران حق قضاوت کنسولی، شبیه آنچه در قرن ۱۷م به سوداگران انگلیسی اعطا شده بود، یافت. بعداً، بر طبق اصل کاملة الوداد، سایر دول اروپائی نیز در ایران حق قضاوت کنسولی یافتند. وجود رژیم کاپیتولاسیون و محاکم کنسولی در ایران (که موسوم به "کارگزاری" بود) و تشبث متعدیان به حمایت کنسولها و عمال دولت روسیه‌ی تزاری و مداخلات کنسولها و حمایت آنان از اتباع بیگانه و تحت الحمایه‌های خود منشأ تعدیات و مظالم فجیع بود. پس از انقلاب روسیه، در ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۲۱، بر طبق قرارداد ایران و روسیه‌ی شوروی، حق کاپیتولاسیون برای اتباع دولت شوروی از میان رفت، ولی این حق برای سایر دول اروپائی و دولت امریکا محفوظ ماند. پس از انقراض سلسله‌ی قاجاریه و تأسیس سلسله‌ی پهلوی، در زمستان ۱۳۰۵ هش عدلیه‌ی سابق منحل شد، و هنگام افتتاح عدلیه‌ی جدید در اردیبهشت ماه ۱۳۰۶ هش، رضا شاه کبیر، هنگامی که فرمان انتصاب عده‌ای از قضات را به دست خود به آنها اعطا کرد، الغای کاپیتولاسیون را نیز اعلام داشت، و به دولتهای ذینفع یک سال مهلت داد که در ضمن آن قراردادهای جدید بسته شود. اما این دولتها حاضر نبودند اتباع خود را در ایران بلاشرط تسلیم عدلیه‌ی ایران کنند، و خواستار قوانین رسمی مدون و قضات مطلع از قوانین حقوقی دنیا بودند. پس از تجدید سازمان عدلیه و تهیه‌ی قانون مدنی این بهانه‌ها از میان رفت. اول دولتی که موافقت آن با الغای کاپیتولاسیون جلب شد دولت فرانسه بود. پس از آن، بریتانیای کبیر، در ضمن توافق بر سر چند مسئله‌ی مورد اختلاف، با الغای کاپیتولاسیون نسبت به اتباع آن دولت موافقت کرد. سپس، سایر دولتهای اروپائی نیز از فرانسه و بریتانیا پیروی کردند، و بدین ترتیب، کاپیتولاسیون از ایران بر افتاد. نیز ← حقوق برون‌مرزی.

کاپیتولرها[2] (-kāpitüler)، فرمانها و اوامر کتبی شاهان سلسله‌های مروونژیان و کارولنژیان از فرانکها. کاپیتولرها را گاه شاه شخصاً و گاه خود و رایزنانش صادر میکردند. آنهائی که متضمن اضافات یا الحاقات به قوانین عرفی ژرمنی بود باید با جلب رضایت قبایل مربوط یا نمایندگان آنها صادر شود. بعضی از کاپیتولرها در باب اداره‌ی قلمرو سلطنتی و برخی در امور مربوط به کلیسا بود. مهمترین کاپیتولرها آنهائی است که شارلمانی به مأمورین خود صادر کرد. در زبانهای اروپائی لفظ کاپیتولر به فرامین مشابه نیز اطلاق شده است.

کاپیتولین، تپه‌ی: ← کاپیتول، تپه.

کاپیتولینوس، تپه‌ی، ← رم؛ کاپیتول، تپه.

کاپیس[3] (kāpis)، ایالت (۴۱۰'۴ کمه؛ در ۱۹۴۸ چه ۴۴۱'۸۷۱)، ل جزیره‌ی پانای، فیلیپین. محصولاتش شکر، برنج، تنباکو، الوار، و مس است. کرسی آن، **کاپیس** (چه ۳۲'۳۵۳)، بندری است بر دهانه‌ی رود پانای. ماهی آموده، برنج، و نارگیل صادر میکند.

کاپیسترانو، جووانی دی: ← جووانی دی کاپیسترانو.

کاپیلاواستو[4] (kāpilāvāstu)، شهر قدیمی، ج نپال. بر طبق کتیبه‌هائی که در اینجا است، بودا، که پدرش حکمران کشور کاپیلاواستو بود، سالهای اول عمر خود را در اینجا گذرانید، و مولدش هم نزدیک این شهر بود.

کات، شهر، ← کاث.

کات، لفظ، ← قند یا کند.

کات[5] (kāt)، نامی که در قدیم به جمیع سولفاتها داده شده بوده است؛ و اکنون مترادف است با کلمه‌ی زاج. نیز ← زاج سبز؛ زاج سفید؛ کات کبود.

کاتابولیسم: ← سوخت و ساز.

کاتارو، شهر، ← کوتور.

کاتارها[6] (-kātār) [از ید، ← خالص، پاک]، نام عمومی پیروان نهضتی مذهبی که در قرون وسطی شایع و معتقد به ثنویت بود. این نهضت از شبه جزیره‌ی بالکان به اروپای غربی راه یافت، و در قرون ۱۱م و ۱۲م تا انگلستان گسترده شد، و پیروانش به نامهای مختلف (مانند بوگومیلها و آلبیگائیان) مشهور شدند. آیین کاتارها از مانویت و گنوستیسیسم ناشی شده بود، و نیز بسیاری از آراء مرقیون در آن انعکاس داشت. کاتارها نه تنها نمادهای صوری مذهب کاتولیک (مانند شعائر مذهبی و سلسله‌مراتب روحانی) را رد میکردند، بلکه رابطه‌ی اساسی بین خدا و انسان را، چنانکه مورد قبول مسیحیت است، انکار میکردند. آنها قائل به ثنویتی در عالم بودند که در آن خدای موصوف در عهد جدید، که فقط بر عالم روحانی حکومت میکند، با خدای شر (شیطان)، که حاکم بر عالم مادی است، در مبارزه است. تصور کاتارها از عیسی با مونارکیانیسم و عقیده به پرخواندگی عیسی شباهت دارد. کاتارها دو طبقه بودند، یکی مؤمنین به این مذهب و دیگری پیروانی که به مرحله‌ی کمال رسیده بودند، و برای ارتقاء به طبقه‌ی اخیر احراز شرایطی لازم بود. ریاضت‌کشی و تسلیم مطلق جسم به روح، نزد معتقدین به این مذهب، به عنوان وسایلی برای نیل به کمال به کار میرفت. تعقیب و شکنجه‌ی کاتارها (از جمله به وسیله‌ی سازمان تفتیش افکار) و مساعی پاپهائی مانند اینوکنتیوس III برای بر انداختن آیین کاتاری منجر به اضمحلال این نهضت در قرن ۱۵م شد.

کاتارینا (kātārinā)، اسم لاتینی برای زن. صورت اصلی و بعضی اعلام وابسته به آن به شرح ذیل است،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Catalina	کاتالینا (kātālinā)
آلمانی	Katharine	کاتارینه (kātārine)
آلمانی	Katrina	کاترینا (kātrinā)
انگلیسی	Catherine	کثرین (kaṭərin)
»	Catharine	کثرین (kaṭərin)
ایتالیائی	Caterina	کاترینا (kāterinā)
پرتغالی	Catharina	کاترینا (kātərinā)
فرانسوی	Catherine	کاترین (kātrin)
لاتینی	Catharina	کاتارینا (kātārinā)

کاترینه، اسم زن، ← کاترینا، اسم.

کاتاستروفیسم[7] (kātāstrofism، فنس) [از کلمه‌ی کاتاستروف، ← بلیه، مصیبت]، در زمینشناسی، اعتقاد به اینکه در فواصلی از تاریخ زمین همه‌ی موجودات زنده بر اثر بلیه‌های ناگهانی، مانند سیل و طوفان و زلزله، از میان رفته‌اند، و موجوداتی کاملا متفاوت به جای آنها ظهور کرده‌اند. این نظریه که از قدیم عموماً مورد قبول بود در قرن ۱۸م طرف حمله قرار گرفت، و پیشرو مخالفین آن ج. هاتن بود، که میتوان او را پیشاهنگ نظریه‌ی اونیفورمیسم شمرد. با وجود این، چون کاتاستروفیسم بآسانی با معتقدات دینی از قبیل طوفان نوح و حوادث دیگر که در کتابهای دینی آمده مرتبط است، مدتی مورد قبول اکثریت عظیمی از زمینشناسان در توجیه تاریخ زمین بود. کوویه، که بزرگترین زمینشناس زمان خود بود، نظریه‌ی کاتاستروفیسم را به صورت علمی بیان کرد، و شهرت و مقام او جلو مخالفین را گرفت. در قرن ۱۹م، کاتاستروفیسم مورد حمله‌ی چارلز لایل و دیگران قرار گرفت، و با نفوذ اینان، بتدریج نظریه‌ی مخالف بیشتر رواج یافت.

کاتاکومب[8] (kātākomb؛ از فنس)، دخمه‌ی زیرزمینی وسیعی که مسیحیان اولیه اجسادشان را در آن دفن میکردند، یا احیاناً هنگام جفای دینی بدان پناه میبردند و مراسم دینی را در آن بر پا می‌کردند. کاتاکومبهای رم بیرون دروازه‌های شهر در عمق ۷ تا ۲۰ متر واقعند، و پهنه‌ای به وسعت ۲۴۰ هکتار را اشغال کرده‌اند، و در ۵ قرن اول میلادی ساخته شده‌اند. برای گورها، در دیوار دخمه‌ها معابر باریکی میکندند، و دیوارها را با فرسکوها میپوشاندند. بسیاری از اجساد را در قرن ۸م به کلیساها انتقال دادند. در ناپل، سیراکوز، پاریس، اسکندریه، و سوس نیز کاتاکومبهائی وجود داشته است. کاتاکومبهائی که در ۱۹۵۶ و ۱۹۵۹

---

(۱)capitulation (۲)capitularies (۳)Capiz (۴)Kapilavastu (۵)vitriol (۶)Cathari (۷)catastrophism (۸)catacomb

در مجاورت رم کشف شد مشتمل بر فرسکوهائی است که از لحاظ تاریخی جالبند.

کاتالان[1] (kātālān، از فتـ)، کاتالونیائی، یمنی مربوط یا منسوب به **کاتالونیا** (اسپانیا) یا بومی آنجا. **زبان کاتالان** از زبانهای هندواروپائی از شعبه‌ی رومیائی است (← زبان، جدول)، و در ناحیه‌ی کاتالونیا و والانس و اطراف آنها، و نیز در جزایر بالئار بدان تکلم میشود، و از طریق مهاجرت به قسمتهائی از ساردنی، کوبا، و آرژانتین نیز منتقل شده است.

کاتالان[1]، اوژن شارل (ēžen šārl kātālaN)، ۱۸۱۴–۹۴، ریاضیدان بلژیکی. در ۱۸۶۵ کرسی آنالیز ریاضی دانشگاه لیژ به وی محول شد. مقالات متعدد عالمانه مخصوصاً در انتگرالهای بستائی و نظریه‌ی سطوح دارد.

کاتالان، زبان: ← کاتالان.

کاتالان، هنر: ← کاتالونیائی، هنر.

کاتالپا: ← درخت ماری.

کاتالپسی[2] (kātalepsi؛ فنـ)، حالتی روانی که از مشخصات آن از دست دادن هوشیاری همراه با تصلب عضلات است، و در آن، دست و پا را به هر حالت قرار دهند به همان حالت باقی میمانند. حمله‌های آن ممکن است از چند دقیقه تا چندروز دوام یابد.

کاتالوگ: ← فهرست.

کاتالونیا[3] (kātalonia)، ناحیه (۳۱٬۹۴۵ کمـ، جم ۳٬۹۳۵٬۷۷۹)، ل‌ش اسپانیا. از جبال پیرنه در مرز فرانسه به طرف جنوب در امتداد مدیترانه واقع است. مشتمل بر چهار ایالت است که هر یک با کرسی خود همنام میباشد، بارسلون، خرونا، لریدا، و تاراگونا. بارسلون کرسی تاریخی ناحیه‌ی کاتالونیا است، و این ناحیه عمدةً تپه‌زار است. از محصولاتش حبوبات و روغن زیتون است، و ثلث شراب اسپانیا را تولید میکند. نیروی برقابی حاصل از رودهای ابرو و سگره، به صنعتی کردن ایالات بارسلون و خرونا کمک کرده است. مهمترین محصولات صنعتی ناحیه عبارت است از منسوجات، اتومبیل، لوکوموتیو، و بعضی دیگر از فراورده‌های فلزی.

تجارت از زمان یونانیان و رومیها در این ناحیه رواج داشته است. تاریخ کاتالونیای قرون وسطی (که نامش، مانند کاستیل، از بسیاریِ قلعه‌هایش ناشی شده) همان تاریخ کنتهای بارسلون است، که در قرن ۹م به عنوان فرمانروایان اصلی مارک (ایالت مرزی) اسپانیا که به وسیله‌ی شارلمانی تأسیس شده بود بر آمدند. علی رغم اتحاد (۱۱۳۷) کاتالونیا با آراگون، که از طریق ازدواج رمون برنگار IV با دختر و یگانه وارث رامیروی II آراگون صورت گرفت، کاتالونیا قوانین و مجالس مقننه (کورتس) و زبان خود را حفظ کرد. ← هنر کاتالونیائی در قرون وسطی رونق یافت، و در شهرها، خاصه بارسلون، طبقات تاجر و شهرنشین بسرعت افزایش و قدرت بسیار یافتند. کشتیهای تجارتی کاتالونیا با کشتیهای جنووائی و ونیزی به رقابت پرداختند، و قوانین دریائی آنها در قرن ۱۴م بسیار به کار گرفته شد. بازرگانان و ماجراجویان کاتالونیائی در حفظ و توسعه‌ی نفوذ خاندان آراگون تا قرن ۱۵م سهم عمده‌ای داشتند. مردم کاتالونیا در شورش (۱۴۶۱–۷۲) خود علیه خوان II آراگون توفیقی نیافتند، و پس از اتحاد آراگون و کاستیل در ۱۴۷۹، به سبب سیاست تمرکزطلبی پادشاهان اسپانیا و تغییر مسیر راههای تجارتی و کاهش مداوم منافع بازرگانی، کاتالونیا انحطاط یافت. در جنگ سی‌ساله، کاتالونیا به کومک فرانسه بر ضد فیلیپ IV قیام کرد، و در ← جنگ جانشینی اسپانیا به طرفداری شارل (بعداً امپراطور شارل VI) علیه فیلیپ V برخاست. در قرون ۱۹م و ۲۰م سرسختانه از کارلوسیان و همه‌ی نهضتهائی که مخالف حکومت مرکزی بودند حمایت کرد. پس از استقرار (۱۹۳۱) حکومت جمهوری در اسپانیا، مردم کاتالونیا برای خود حکومت جداگانه‌ای تشکیل دادند، و در سال ۱۹۳۲ از کورتس اسپانیا خودمختاری گرفتند. انقلاب (۱۹۳۴) آنها برای کسب استقلال کامل با شکست مواجه شد، ولی در ۱۹۳۶ خودمختاری کاتالونیا تجدید شد. در جنگ داخلی اسپانیا، در برابر طرفداران فرانکو ایستادگی کرد، و متحمل خسارات سنگین شد. سرانجام در فوریه‌ی سال ۱۹۳۹ به دست فرانکو افتاد. نیز ← کاتالونیائی، هنر.

کاتالونیائی، هنر (kātalonia'i). در **کاتالونیا** و قلمرو فرمانروائی کنتهای بارسلون، از آغاز قرون وسطی هنر بارور شد، و رونق آن در سر تا سر دوران رنسانس نیز بر قرار بود. بعضی از ظریفترین نقاشی‌هائی که بر محرابهای دوران هنر رمانسک به جای مانده است کاتالونیائی است. بسیاری از این آثار، و نیز فرسکوهای متعدد متعلق به کلیساهای رمانسک کاتالونیا، در موزه‌ی بارسلون محفوظ است. داخل کلیساهای کوچک را، که اغلب مجسمه‌ای در آن دیده نمیشود، سراسر نقاشی می‌کردند. اما نمونه‌های درخشانی از پیکرتراشی نیز در بعضی از کلیساهای رمانسک کاتالونیا به جا مانده است. در کلیسای فارفا[4] (fārfā)، کتاب مقدسی نیز با تزیینات سبک رمانسک به جا مانده بود که به سبب تذهیباتش معروفیت بسیار یافت، و اکنون در موزه‌ی واتیکان محفوظ است. بیشتر خصوصیات منسوب به سبک رمانسک که در کشورهای اروپا رواج یافته بود در هنر کاتالونیائی نیز دیده میشود. اما در نقاشی قرن ۱۴م آن دیار خصوصیتی که کاملا رنگ محلی دارد پدیدار است. در قرن ۱۵م، مکتب کاتالونیائی به حد بلوغ رسید، و هنری تزیینی و مذهبی و سرشار از زیبائی از آن پدید آمد. جنبه‌های فلاندری که در اواسط این قرن وارد مکتب کاتالونیائی شد هرگز بسط و احاطه نیافت. دوران عظمت مکتب کاتالونیائی با پایان قرن ۱۵م خاتمه یافت، اما همواره هنرمندان بزرگی با شیوه‌ای خاص خود از این ناحیه بر خاسته‌اند.

کاتالیز[5] (kātāliz؛ فنـ)، تغییر سرعت یک فعل و انفعال شیمیائی بر اثر افزودن یک **کاتالیزگر**. چون کلورات پوتاسیوم را تا نقطه‌ی ذوب آن حرارت دهند، اکسیژن آن خارج نمیشود، ولی با افزودن بی‌اکسید منگنز به عنوان کاتالیزگر به آن، فوراً و به مقدار زیاد اکسیژن از خود بیرون میدهد. در طریقه‌ی مجاورت تهیه‌ی جوهر گوگرد، کاتالیزگری (معمولا گرد طلای سفید یا اکسید آهن) فعل و انفعال مطلوب را تسریع میکند. در تهیه‌ی جوهر شوره از اکسایش امونیاک نیز از طلای سفید (به شکل توری) به عنوان کاتالیزگر استفاده میشود.

کاتالیزگر[6] (kātāliz.gar) یا **کاتالیزور**[6] (kātā-lizor؛ از فنـ) یا عامل کاتالیزی[7] یا عامل مجاورتی[8]، ماده‌ای که موجب تغییر سرعت یک فعل و انفعال شیمیائی میشود، بدون آنکه مستقیماً در آن فعل و انفعال وارد شود. بی‌اکسید دو منگنز (MnO_2) تجزیه‌ی کلورات پوتاسیوم را موجب میشود (← کاتالیز)؛ گرد طلای سفید یا اکسید آهن در تهیه‌ی جوهر گوگرد از طریقه‌ی مجاورت به عنوان کاتالیزگر به کار میرود. در طریقه‌ی هابر برای ساختن امونیاک از گرد آهن به عنوان کاتالیزگر استفاده میشود. مواد دیگری مانند مس و نیکل نیز در موارد دیگر به عنوان کاتالیزگر به کار میروند. آنزیمها در هضم غذا و در فرایندهای شیمیائی دیگری که حضور آنها لازم است عمل کاتالیزگر دارند. بعضی از سموم ظاهراً فعل و انفعالی را کند میکنند، و به عنوان کاتالیزگر منفی وارد کار می‌شوند. مواد دیگری هستند که از تجزیه شدن ترکیبات در دمای معمولی جلوگیری میکنند، و اینها نیز کاتالیزگرهای منفی به شمار میروند. چگونگی عمل کاتالیزگر بدرستی دانسته نیست. بعضی فعل و انفعالهای هسته‌ای نیز به وساطت کاتالیزگر صورت میگیرد (← حلقه‌ی کربون).

کاتالیزور: ← کاتالیزگر.

کاتالینا، اسم زن، ← کاترینا، اسم.

کاتانگا[9] (kātāngā)، ایالت سابق (حـ ۵۰۰٬۰۰۰ کمـ)، ج‌ش جمهوری کنگوی لئوپولدویل. کرسی آن الیزابتویل بود، که حالیه لوبومباشی[10] (lubum-bāši) نام دارد. فلاتی است حاصلخیز، و از لحاظ منابع معدنی فوق العاده سرشار است (کوبالت، مس، قلع، رادیوم، اورانیوم، و الماس). در ژادوویل[11] (jādovil؛ جم حـ ۷۵٬۰۰۰)، که شهر مرکز صنعتی و ارتباطات این ناحیه است، استخراج معدن و کارخانه‌های فلزگری و شیمیائی وجود دارد.

کاتانگا آخرین قسمتی از کنگو بود که به اطاعت بلژیک در آمد (۱۸۹۱). در ۱۹۶۰ که کنگوی بلژیک استقلال یافت، کاتانگا خود را کشور جمهوری اعلام کرد، و به رهبری "موسی" چومبه (رئیس جمهور آن ← موئیس کاپندا چومبه)، و با کومک دولت بلژیک، به جنگ با دولت کنگو بر خاست. در نتیجه‌ی مساعی **لومومبا، هامرشولد**، و او تانت، جدائی‌طلبی کاتانگا در ماه ژانویه‌ی ۱۹۶۳ پایان یافت. مرزهای سابق ایالت کاتانگا ملغی شد، و در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۶ دو ایالت جدید از آن سازمان یافت.

کاتانیا[12] (kātānia)، شهر (جم ۳۷۹٬۹۸۵)، کرسی ایالت کاتانیا، ش سیسیل، ایتالیا، بر دامنه‌ی کوه آتشفشان اتنا. پس از آتشفشانی مخرّب در ۱۶۶۹ و زلزله‌های ۱۱۶۹ و ۱۶۹۳، تجدید بنا شد. بندری پررونق و از مراکز بزرگ صنعتی و بازرگانی است (کارخانه‌های آردسازی، تصفیه‌ی گوگرد، و آسفالت‌سازی دارد). در قرن ۸م ق‌م مهاجرنشینان خالکدونی آن را تأسیس کردند. یکی از شهرهای

---

(۱)Catalan (۲)catalepsy (۳)Catalonia (۴)Farfa (۵)catalysis (۶)catalyst (۷)catalytic agent (۸)contact agent (۹)Katanga. (10)Lubumbashi (11)Jadotville (12)Catania

پررونق یونانی و سپس مهاجرنشین رومی بود. در ۱۸۶۲ گاریبالدی لشکرکشی خود را به رم در اینجا ترتیب داد. در جج II سخت آسیب دید. کلیسای جامع زیبا (از قرون ۱۲م و ۱۸م)، قلعه‌ای که به وسیله‌ی امپراطور فردریک II ساخته شده، دانشگاه (تأسیس ۱۴۴۴)، و یک رصدخانه دارد.

کاتایاما[1]، تتسو (tetsu kātāyāmā)، ۱۸۸۷–، از رجال ژاپن. مدتها در محافل کارگری ژاپن فعالیت داشت، و بعداً دبیر کل حزب سوسیال دموکرات شد. پس از انحلال این حزب به دست پلیس، در سازمان دادن به حزب توده‌ی سوسیالیست کوشید. بعد از جج II حزب سوسیال دموکرات تجدید سازمان یافت، و وی رهبر آن شد. در ۱۹۴۷–۴۸ نخست‌وزیر کابینه‌ی ائتلافی بود.

کاتایف[2]، والنتین پتروویچ (vālentin petrovic kātāyef)، ۱۸۹۷–، رمانتویس، نویسنده‌ی داستان‌های کوتاه، و نمایشنامه‌نویس روسی. رمانهای وی بیشتر نمودار زندگی داخلی روسیه‌ی شوروی از دوره‌ی سیاست اقتصادی نوین (۱۹۲۱–۲۸) تا اولین برنامه‌ی پنجساله و سپس تا جج II است. رمانهای مختلس (۱۹۲۷)، زمانه، به پیش! (۱۹۳۲)، و زن (۱۹۴۴)، به ترتیب، نمودار مراحل سه‌گانه‌ی فوق است. کمدیهای وی، خاصه تربیع دایره (۱۹۲۹)، مقبولیت عام یافت. برادر کوچکترش، یوگنی، با نام مستعار پتروف با ا. ایلف در داستاننویسی همکاری داشت.

کاتب[3] (kāteb)، در دین و تاریخ یهود، اصلا هر یک از افراد طبقه‌ای از فضلای یهود [طبقه‌ی سوفریم[4] (soferim)] که نویسندگی میدانستند، و بعدها، هر یک از معلمین رسمی شریعت یهود بر اساس کتاب عهد عتیق و احادیث. آثار این کاتبان عنوان "شریعت شفاهی" یافت تا از شریعت مکتوب (تورات) متمایز باشد. نخستین معلمی که رسماً عنوان کاتب یافت عزرا بود (ح ۴۴۴ ق‌م). رهبری دینی این کاتبان در قرن اول ب‌م از میان رفت، و تنائیم[5] [جمع تنا (tannā)]، یعنی فضلا و معلمین شریعت شفاهی بین سالهای 10 و ۲۲۰ میلادی جای ایشان را گرفتند. کتاب مشنا (← تلمود) تألیف گروه تنائیم است. عمورائیم[6] (amurāim) بعداً جانشینان تنائیم شدند (ح ۲۰۰ تا ۳۵۰)، و گمارا (تلمود) کار ایشان است. پس از آن دوره‌ی گئونیم[7] (geonim) بود، که مفسران مورد اعتماد عهد عتیق و تلمود بودند، و در ۱۰۳۸ پایان پذیرفت.

کاتب الواقدی: ← ابن سعد.

کاتب بغدادی: ← قدامه.

کاتب چلبی: ← حاجی خلیفه.

کاتبی ترشیزی (یا نیشابوری) (kātebie toršizi, neyšāburi)، شهرت **محمد ابن عبدالله**، فت ۸۳۸ یا ۸۳۹ هق، از شعرای پارسی‌گوی. تحصیلاتش در نیشابور بود، و چون مولد او در دهی میان ترشیز و نیشابور بوده است، هم به ترشیزی و هم به نیشابوری معروف شده است. کاتبی ابتدا به هرات رفت، و از شعرای دربار بایسنقر پسر شاهرخ شد. بعد به شروان رفت، و به خدمت شیخ ابراهیم شروانشاه پیوست. پس از چندی، از شروان رهسپار آذربایجان شد، ولی اسکندر پسر قرایوسف قدر او را نشناخت، و وی ناچار به اصفهان رفت، و در آنجا با صائن اصفهانی آشنائی یافت، و به عقاید صوفیه آشنا شد. سرانجام به استراباد رفت، و در آنجا از وبای سال ۸۳۸ یا ۸۳۹ هق در گذشت. بعضی سال وفات او را ۸۴۴، ۸۵۰، و حتی ۸۸۹ و ۸۹۳ هق نیز گفته‌اند، که درست نمینماید. مرقدکاتبی در استراباد در امامزاده‌ای به نام نه‌گوران واقع بوده است. کاتبی از شاعرانی است که به صنایع بدیعی و تفننهای شاعرانه توجه بسیار داشته است، و از این جهت مورد تقلید معاصرینش قرار گرفته است. از آثار او، علاوه بر دیوان خطی، مثنویهای بهرام و گل‌اندام، حسن و عشق، محب و محبوب، و مجمع البحرین (مثنوی ذوقافیتین) است.

کاتبی قزوینی (kātebie qazvini)، شهرت **نجم‌الدین علی ابن عمر**، معروف به **دبیران** (dabirān)، فت ۶۷۵ هق، فیلسوف ایرانی و از منجمین رصدخانه‌ی مراغه. از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی، و از کسانی بود که در ۶۵۷ هق به توصیه‌ی خواجه و به امر هلاکو خان برای همکاری در رصدخانه‌ی مراغه احضار شدند. علامه‌ی حلی و قطب‌الدین شیرازی از شاگردان وی بودند. از آثارش یکی کتاب حکمة العین است، که آن را به عنوان تتمه و تکمله‌ی کتاب عین القواعد خود نوشت، و دیگر کتاب شمسیه است در منطق.

کاتبی نیشابوری: ← کاتبی ترشیزی.

کاتتومتر: ← بالاسنج.

کاتچینی[8]، جولیو (julio kātcini)، ح ۱۵۴۶–۱۶۱۸، آهنگساز و خواننده‌ی ایتالیائی. اپرای دافنه (← پری، یاکوپو) شامل بعضی از آوازهای اوست. وی و پری هر دو در تصنیف اوریدیچه، قدیمیترین اپرائی که موسیقی آن در دست است، شرکت داشتند. موسیقی نو نام مجموعه‌ای است از مادریگالها و آریاهای او.

کاتدرال[9] (kātedrāl)، لفظ فرانسوی، به معنی کلیسای جامع. ← کلیسا، در معماری.

کاترل[10]، فردریک گاردنر (fredrik gārdnər kātrəl)، ۱۸۷۷–۱۹۴۸، مهندس امریکائی. در کشمت، برلین، و لایپزیگ تحصیل کرد. در تثبیت نیتروژن و در کودهای معدنی معتبر بود. در ۱۹۰۸ اسبابی برقی برای تهنشین ساختن گرد و غبار و دود در گازها، و در ۱۹۳۰ ماشینی برای تولید یونهای مثبت اختراع کرد.

کاترمر[11]، اتین مارک (etien mārk kātrmer)، ۱۷۸۲–۱۸۵۷، مستشرق فرانسوی. شاگرد س. دو ساسی بود. در ۱۸۰۷ به خدمت در قسمت کتابهای خطی کتابخانه‌ی ملی پاریس پیوست، و سال بعد کتاب تحقیقات در زبان و ادب مصری را منتشر کرد. در ۱۸۰۹ به استادی ادبیات یونانی در دانشگاه روان منصوب شد. در ۱۸۱۰ کتاب تذکره‌های تاریخی و جغرافیائی در باب مصر را منتشر کرد. در ۱۸۱۹ استاد کرسی زبانهای عبری، کلدانی، و سریانی در کولژ دو فرانس شد. در ۱۸۱۵ عضو آکادمی کتیبه‌ها، و در ۱۸۲۷ استاد کرسی فارسی در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه شد. آثار دیگرش مشتمل است بر تحریر و طبع مقدمه‌ی ابن خلدون (۱۸۳۴)، ترجمه‌ی کتاب تاریخ سلاطین مملوک مقریزی (۱۸۳۷–۴۴)، ترجمه‌ی قسمتی از جامع التواریخ رشیدی به نام تاریخ سلاطین مغول ایران (۱۸۳۶)، کتاب تذکره در باب نبطیان (۱۸۳۵)، و غیره.

کاترو، ژرژ: ← لبنان، قسمت IV.

کاترین، اسم زن، ← کاتارینا، اسم.

کاترین[12] I (kātrin-)، روسی یکاترینا (yekāteri-nā)، ۱۶۸۳؟–۱۷۲۷، ملکه‌ی (۱۷۲۵–۲۷) روسیه. دهقانزاده‌ای از اهل لیوونیا بود، و در تصرف مارینبورگ به دست قوای روسیه، اسیر سربازان روسی شد (۱۷۰۲). به عنوان سرف به خدمت آ. د. منشیکوف در آمد، و در خانه‌ی وی مورد توجه پطر کبیر واقع شد، و پطر او را معشوقه‌ی خود ساخت (۱۷۰۳). پطر پس از طلاق گفتن زوجه‌ی اول خود با کاترین ازدواج کرد (۱۷۱۱). در ۱۷۲۴ او را به عنوان ملکه‌ی روسیه تاجگذاری و شریک خود در سلطنت کرد. چون پطر بدون تعیین جانشین درگذشت (۱۷۲۵)، منشیکوف و مستحفظین شاهی او را به سلطنت بر داشتند. سیاست وی تحت نفوذ منشیکوف بود. آکادمی علوم روسیه را تأسیس کرد، و سفرهای پویشی دریائی تحت نظارت و. برینگ ترتیب داد. پس از وی، پطر II به سلطنت رسید. الیزابت پتروونا در ۱۷۴۱ ملکه‌ی روسیه شد.

کاترین[12] II یا **کاترین بزرگ**، روسی یکاترینا، ۱۷۲۹–۹۶، ملکه‌ی (۱۷۶۲–۹۶) روسیه. یکی از امیرزادگان آلمان بود، و چندان شهرتی نداشت. در ۱۷۴۴، الیزابت، ملکه‌ی روسیه، تا حدی بر اثر توصیه‌ی فردریک II پروس، وی را به همسری پطر (بعداً پطر III) انتخاب کرد. وی به کیش ارتدوکس گروید، و نام خود را از سوفیا به کاترین مبدل کرد. کوشید که کاملا به آداب و خلق و خوی روسی متخلق شود، و توفیق یافت، و بدین سبب سیاستمداران مهم عصر که با شوهر نامتعادلش مخالفت میورزیدند هواخواه وی شدند. چون شوهرش به وی توجهی نداشت، اوقات خود را صرف مطالعه کرد، و مخصوصاً آثار ولتر و مونتسکیو را خواند، و اطلاعاتی در باره‌ی اوضاع روسیه کسب کرد. در ژانویه‌ی ۱۷۶۲ پطر به سلطنت نشست، ولی برنامه و شخصیت وی بلافاصله گروههای نیرومندی را به مخالفت با او بر انگیخت. در ژوئن ۱۷۶۲، دسته‌ای از توطئه‌گران به رهبری معشوق کاترین، موسوم به گریگوری آرلوف، کاترین را امپراطور اعلام کردند، و کمی بعد از آن پطر به قتل رسید.

کاترین فرمانروائی خود را با نقشه‌های اصلاحی بزرگ آغاز کرد. برای راهنمائی در تهیه‌ی قانون‌نامه‌ای مترقی، بندی عمدتاً بر اساس نوشته‌های بکاریا و مونتسکیو تهیه کرد. سپس یک هیئت مقنن، که نمایندگان همه‌ی طبقات جز سرفها در آن عضویت داشتند، فرا خواند تا آن سند را به صورت قانون درآورد، اما قبل از آنکه این هیئت بتواند قانون‌نامه را به پایان برساند آن را منحل کرد. بعضی معتقدند که "روشنفکری" کاترین تظاهری بیش نبوده است. آنچه مسلم است این است که، پس از شورش روستائیان (۱۷۷۳–۷۵) به رهبری پوگاچف، بیش از پیش به محافظه‌کاری گرایید. در نتیجه، در ۱۷۷۵ که وی برای ازدیاد قدرت دولت مرکزی در نواحی روستائی، به تجدید

(۱)Katayama (۲)Katayev (۳)scribe (۴)Sopherim (۵)Tannaim (۶)Amoraim (۷)Geonim (۸)Caccini (۹)cathedral (۱۰)Cottrell (۱۱)Quatremère (۱۲)Catherine

سازمان اداری ایالات پرداخت، قدرت اداری اشراف تحکیم یافت. این سازمان، که کشور را به ایالات و ایالات را به بخشها تقسیم میکرد، تا ۱۹۱۷ دوام یافت. در ۱۷۸۵ کاترین منشوری صادر کرد که اشراف را به صورت یک صنف در آورد، و آنان را از مالیات و از خدمت وظیفه معاف میکرد، و مقام آنها را موروثی میکرد، و اراضی و روستائیان ایشان را تحت اختیار مطلق آنها قرار میداد. منشور دیگری نیز برای شهرها صادر کرد، ولی شهرها از آن سودی نبردند. کاترین سرفداری (← سرف) را تا در قسمتهائی از اوکرائین توسعه داد، و قطعات بزرگی از زمینهای دولتی را به اشراف مورد نظر خود واگذار کرد. از حقوق ناچیزی که برای سرفها مانده بود سخت کاسته شد. وی طرفدار استعمار آلاسکا و اراضی مفتوحه نیز بود. تسلط روسیه را بر ایالات بالتیک و اوکرائین بیشتر کرد.

کاترین کوشید تا با تجاوز به همسایگان ضعیفتر خود، یعنی لهستان و عثمانی، بر قدرت روسیه بیفزاید. در ۱۷۶۴، معشوق سابق خود ستانیسلاس پونیاتوفسکی را، به عنوان ستانیسلاس II، بر تخت سلطنت لهستان نشاند، و بدین طریق، لهستان را عملا تحت الحمایه‌ی خود قرار داد. سرانجام، در تقسیمات متوالی لهستان بین روسیه، پروس، و اتریش (← لهستان، تاریخ)، سهم عمده نصیب روسیه شد. نخستین جنگ کاترین با دولت عثمانی (۱۷۶۸–۷۴. ← روس و عثمانی، جنگهای) با ← پیمان کوچک قینارجه خاتمه پذیرفت، و در نتیجه‌ی این پیمان، روسیه بر شرق وسطی استیلا یافت. کاترین و مشاورانش برنامه‌ای معروف به "طرح یونان" پرداختند. این طرح متضمن تقسیم قسمت اروپائی امپراطوری عثمانی بین روسیه، اتریش، و سایر کشورها بود. مع هذا، در تلاش خود برای استیصال امپراطوری عثمانی توفیق کامل نیافت. در ۱۷۸۳ کریمه را ضمیمه‌ی روسیه کرد. گردش فاتحانه‌اش در روسیه‌ی جنوبی به همراهی پوتیومکین (دستیار عمده‌اش در سیاست وی در مشرق‌زمین) از موجبات تحریک عثمانیها و تجدید جنگ بین دولتین شد (۱۷۸۷–۹۲). پیمان یاسی (۱۷۹۲) الحاق کریمه و تسلط کامل روسیه را بر ساحل شمالی دریای سیاه تأیید کرد.

کاترین نفوذ روسیه را در مسائل اروپائی وسعت بخشید. در ۱۷۷۸، وی بین پروس و اتریش نقش میانجی و حکم را ایفا کرد، و در ۱۷۸۰، برای دفاع از ناوگان بیطرف در مقابل انگلستان اتحادیه‌ای تشکیل داد.

کاترین، با سیاست مدبرانه‌ی خود، و تصرف سرزمینهائی که مرز غربی روسیه را تا قلب اروپای مرکزی پیش برد، بر قدرت و اعتبار روسیه افزود. حامی پرشور ادبیات، هنر، و تعلیم و تربیت بود. خود وی تذکره‌ها، کمدیها، و داستانهائی نوشت، و با اصحاب فرانسوی دایرةالمعارف‌ـاز قبیل ولتر، دیدرو، و دالامبر، که باعث شهرت پرآوازه‌ی وی شدند‌ـمکاتبه داشت. تا حدی از انتقاد و بحث در مسائل سیاسی و اجتماعی پشتیبانی میکرد، ولی، پس از انقلاب فرانسه، پرده از محافظه‌کاری خود بر داشت، و کسی را اجازه‌ی انتقاد از رژیم خود نمیداد. گرچه از نظر اخلاقی سخت بی‌بندوبار بود، از میان معشوقهای متعددش فقط آرلوف، گ. آ. پوتیومکین، و زوبوف (zubof، ۱۷۶۷–۱۸۲۲) تا حدی در وی نفوذ داشتند. پسرش پاول I به جای وی به سلطنت رسید.

سلطنت کاترین در روسیه مقارن سلطنت زندیه و آغاز سلطنت قاجاریه در ایران بود.

کاترین[1]، قدیسه (qeddise kātrin)، فد ح ۳۰۷، باکره‌ی شهید اسکندرانی. هیچ اطلاع محققی از وی در دست نیست. گویند محکوم به اعدام به وسیله‌ی چرخ شد، ولی معجزه‌ای او را رهائی بخشید، اما بعداً سرش را از تن جدا ساختند. زیارتگاه عمده‌ی او در کوه سینا است. مسئله‌ی ازدواج او با عیسی در دوره‌ی رنسانس رایج بود. ذکرانش ۲۵ نوامبر است.

کاترینا، اسم زن، ← کاترینا، اسم.

کاترین آراگونی[2] (kātrine ārāgoni)، ۱۴۸۵–۱۵۳۶، ملکه‌ی انگلستان، دختر فردیناند V (کاستیل) و ایزابل I. در ۱۵۰۱ با آرثر، پسر ارشد هنری VII انگلستان، ازدواج کرد. آرثر در ۱۵۰۲ درگذشت، و نقشه‌ی ازدواج کاترین با هنری برادر آرثر طرح شد. فرمان پاپی در تجویز این ازدواج صادر شد، اما ازدواج به سبب منازعات سیاسی بین هنری VII و فردیناند به تأخیر افتاد، و تا جلوس (۱۵۰۹) هنری (به عنوان هنری VIII) به تخت سلطنت انگلستان صورت نگرفت. در ۱۵۱۳ که هنری به بت اروپا رفته بود، کاترین به عنوان نایب‌السلطنه‌ی شوهرش دفاع پیروزمندانه‌ای در برابر اسکاتلندیها ترتیب داد، که به پیروزی فلادن انجامید. از شش فرزند کاترین فقط دخترش ماری (ماری تودور) در قید حیات ماند. هنری که خواستار وارث ذکور بود، و به علاوه به ← آن بولین دل داده بود، به کومک کاردینال وولزی در صدد لغو ازدواج خود با کاترین برآمد. این امر سلسله‌ی وقایعی را که به اصلاح دینی در انگلستان انجامید تسریع کرد. در ۱۵۲۹ محاکمه‌ای که وولزی و کاردینال کامپدجو اداره‌کنندگان آن بودند ترتیب داده شد، ولی کاترین آن را صالح نشناخت. پاپ کلمنس VII به نفع کاترین وارد ماجرا شد. هنری اعتنا نکرد، و در ۱۵۳۳ در نهان با آن بولین وصلت کرد، و سپس دادگاهی به ریاست ت. کرنمر وصلت سابق را باطل شناخت. کاترین این تصمیم را نپذیرفت، و عاقبت انزوا گزید، و عملا تا هنگام وفاتش تحت نظر بود.

کاترین براگانزائی[3] (kātrine brāgānza'i)، ۱۶۳۸–۱۷۰۵، ملکه‌ی همسر چارلز II انگلستان، دختر ژان IV پرتغال. در ۱۶۶۲ با چارلز ازدواج کرد. به عنوان قسمتی از جهیزیه‌ی وی، دولت انگلستان بمبئی و طنجه را به دست آورد. چون معتقد به مذهب کاتولیک رومی بود، در انگلستان مقبولیت نداشت، و نیز مجبور به تحمل اهانتها و عهدشکنیهای شوهر و غم بی‌فرزندی خود بود. در ۱۶۷۸ تایتس اوتس وی را متهم به توطئه‌ای علیه شاه برای مسموم کردن وی نمود، اما چارلز شخصاً از کاترین حمایت کرد، و او را از مجازات نجات داد. پس از جلوس ویلیام III، کاترین به پرتغال بازگشت، و در آنجا از انعقاد پیمان تجارتی مشهوری (methuen) بین پرتغال و انگلستان حمایت کرد. در سال ۱۷۰۴ نایب‌السلطنه‌ی برادر خود، پدروی II (پرتغال)، شد.

کاترین بزرگ: ← کاترین II.

کاترین دو مدیسی[4] (kātrin dē medisi)، فنس. **کاترین دو مدیسیس** (medisis)، ایتالیائی **کاترینا د مدیچی** (kāterinā de medici)، ۱۵۱۹–۸۹، ملکه‌ی فرانسه، دختر لورنتسو دِ مدیچی (دوکِ اوربینو). در ۱۵۳۳ با دوکِ اورلئان (بعدها هانری II فرانسه) ازدواج کرد. در دوره‌ی سلطنت شوهرش هانری و پس بزرگش فرانسوای II، مداخله‌ای در امور نداشت، اما در ۱۵۶۰ نایب‌السلطنه‌ی دومین پسرش شارل IX شد. به یاری صدر اعظم خود میشل دو ل/اوپیتال، سیاست مسالمت‌آمیزی در برابر هوگنوها پیش گرفت. اما درگرفتن (سال ۱۵۶۲) جنگهای مذهبی وی را مجبور به اتحاد با کاتولیکها (تحت رهبری فرانسوا دوگیز) و مذاکره با فیلیپ II اسپانیا کرد. با افزایش نفوذ کولینیی (رهبر پروتستانها) در شارل IX، کاترین که قدرت خود را در معرض خطر میدید توطئه‌ی قتل کولینیی را فراهم آورد. این توطئه بی‌نتیجه ماند، و کاترین در طرح واقعه‌ی معروف به کشتار سن-بارتلمی شرکت کرد. پس از رسیدن سومین فرزندش هانری III به سلطنت، کوشید تا سیاست مسالمت‌آمیز خود را نسبت به پروتستانها از سر گیرد، ولی توفیق نیافت.

کاترین دو مدیسیس: ← کاترین دو مدیسی.

کاترینسلاو: ← دنیپروپتروفسک.

کاترین سینائی[5]، قدیسه (qeddise kātrine siena'i)، ۱۳۴۷–۸۰، راهبه‌ی رازور و سیاستمدار ایتالیائی، از فرقه‌ی دومینیکیان. از کودکی به ریاضتهای جسمانی سخت پرداخت. کوشید که فلورانسیها را با پاپ آشتی دهد، و پاپ گرگوریوس XI را تشویق کرد که از آوینیون به رم باز گردد و اسارت بابلی را خاتمه دهد (۱۳۷۶). گویند در ۱۳۷۵ اثر زخمهای پیکر عیسی بر بدن کاترین پدید آمد. دیالوگهای کاترین اثر رازورانه‌ی بسیار جالبی است. ذکرانش ۳۰ آوریل است.

کاترین فرانسه: ← کاترین والوائی.

کاترین والوائی[6] (kātrine vālua'i) یا **کاترین فرانسه[7]**، ۱۴۰۱–۳۷، ملکه‌ی همسر هنری V انگلستان، دختر شارل VI فرانسه. در ۱۴۲۰ ازدواج کرد. از این وصلت پسری به دنیا آورد که بعدها به عنوان هنری VI شاه انگلستان شد. کاترین سپس با اوون تیودر (← تودور، خاندان) ازدواج کرد، و از این ازدواج پادشاهان سلسله‌ی تودور ناشی شدند.

کاتسولد، تپه‌های، انگلستان، ← گلاسترشر.

کاتشو[8] (kātešu؛ از فنس)، عصاره‌ی خشکیده‌ی درخت اقاقیای کاتشو (*Acacia catechu*)، که در هند و برمه میروید. مصرف آن در رنگرزی و چرمسازی، و در پزشکی به عنوان قابض است.

کاتشیسم[9] (kātešism؛ فنس) [اصلا از یو، ← تعلیم شفاهی]، اصلا تعلیم شفاهی در مسائل مذهبی، و بعداً، تعلیمات مکتوب. کاتشیسم معمولا به صورت سؤال و جواب نوشته میشود، و بالاخص اطلاق

(۱)Catherine (۲)Katharine (Catherine) of Aragon (۳)Catherine of Braganza (۴)Catherine de Médicis (۵)Catherine of Siena (۶)Catherine of Valois (۷)Catherine of France (۸)catechu (۹)catechism

میشود به کتبی که دین مسیح را بدین طریق تعلیم میدهد. کاتشیسمها در اواخر قرون وسطی رواج بسیار داشتند، و با تأکید لوتر در تعلیم اطفال رواج بیشتر یافتند. کاتشیسم لوتر (۱۵۲۹) هنوز در کلیساهای لوتری رایج است. بزرگترین کاتشیسم‌های آیین کالون کاتشیسم هایدلبرگ (۱۵۶۳) است.

کات کبود[1] (kāte kabud)، مادهٔ متبلور شیمیائی، که سولفات آبیدهٔ مس (با فورمول شیمیائی $CuSO_4.5H_2O$) است. در طبیعت در کانیهای کالکانتیت[2] (kālkāntit) و بروشانتیت[3] (brošāntit) وجود دارد، به صورت تجارتی، آن را از عمل محلول رقیق جوهر گوگرد بر روی مس در مجاورت هوا به دست میآورند. چون آن را حرارت دهند، آب تبلور خود را بتأنی از دست میدهد، و سولفات مس بی‌آب سفیدرنگ تشکیل میشود، که از آن برای اکتشاف وجود آب در بعضی از مایعهای آلی استفاده میکنند. مثلا، اگر آن را بر الکل بیفزایند، و رنگ مایع آبی شود، دلیل بر این است که آن الکل آب دارد. کات کبود در آبکاری برقی برای مسپوش کردن، در رنگرزی به عنوان دندانه، در باتریهای برقی، و به عنوان حشره‌کش و قارچکش در کشاورزی به کار میرود. به مقدار بسیار کم برای از میان بردن بعضی از خزه‌ها در مخازن آب مصرف میشود.

کاتکوف[4]، **میخائیل نیکیفوروویچ** (mixāil nikiforovic kātkof)، ۱۸۱۸–۸۷، روزنامه‌نویس روسی. در جوانی آزادیخواهی معتدل بود، ولی از ۱۸۶۰ به بعد از قهرمانان محافظه‌کاران بود. روزنامه‌ی وی، به نام هِرالد روسی، از وسایل نیرومند مرتجعین بود.

کاتگات[5] (kātegāt)، تنگه‌ای به طول ح ۲۲۰ کم و به عرض ح ۶۰ تا ح ۱۶۰ کم، بین سوئد و دانمارک. از راه سکاژراک به دریای شمال، و به وسیله‌ی اورسوند، بلت بزرگ، و بلت کوچک به دریای بالتیک متصل است. گوتبورگ (سوئد) و ارهوس (دانمارک) بنادر عمده‌ی آن است.

کاتگوت[6] (kātgut؛ از انگل)، انگل **کتگات** (kat-gāt) [= روده‌ی گربه. از کت (= گربه) + گات (= روده)]، زهی که از روده‌ی حیوانات مختلف (مخصوصاً گوسفند و اسب، ولی نه گربه) ساخته میشود. غشاء روده را با مواد شیمیائی آماده می‌کنند، و رشته‌های باریک آن را به یکدیگر میتابند تا استحکام آن زیادتر شود. این زه را در سازهای زهی مانند ویولن به کار میبرند. در ساختن راکت تنیس و بعضی دوخت و دوزهای جراحی نیز مصرف دارد.

کاتلنی[7]، **جزیره‌ی** (kātelni)، بزرگترین جزیره‌ی (۱۲٬۳۰۰ کمم) سیبریه‌ی جدید، به فاصله‌ی کمی از ساحل شمالی جمشسر آسیائی. در ۱۷۷۳ به وسیله‌ی تاجری روسی به نام ایوان لیاخوف کشف شد. روباه و گوزن قطبی در آن زندگی میکنند. مرکز تحقیقات قطبی در آن دایر است.

کاتن[8]، **جان** (jān kātən)، ۱۵۸۴–۱۶۵۲، کشیش پیرایشگر (= پیرایشگری) در انگلستان و مهاجر نشین خلیج ماساچوست. به سبب اختلافی که با روحانیون بستن (ولایت لینکلن‌شر) انگلستان یافت به امریکا مهاجرت کرد (۱۶۳۳). شهر بستن کشمت به افتخار وی نامگذاری شده است.

کاتن[8]، **سر دادمور** (sər dādmor kātən*)، فت ۱۶۲۸، سفیر دربار چارلز I انگلستان به دربار شاه عباس I صفوی، و نخستین سفیر رسمی انگلستان در دربار ایران. وی در ۶ ژانویه‌ی ۱۶۲۸ (۲۷ ربیع الثانی ۱۰۳۷ هق)، به همراهی رابرت شرلی، از راه هند به ایران وارد شد، و در روز ۲۵ مه‌ی ۱۶۲۸ (۲۱ رمضان ۱۰۳۷ هق) با شرلی در کاخ شاهی اشرف در مازندران به حضور شاه بار یافت. شاه عباس نخست او را با مهربانی پذیرفت، اما پس از چندی نسبت به وی طریقه‌ی سردی پیش گرفت، و گویند به فرمان شاه از اشرف (بهشهر کنونی) به قزوین رفت، و دیگر شاه را ندید، و حتی درباریان و نزدیکان شاه عباس نیز ازو دوری کردند، و مراسمی که معمولا در مورد سفرای خارجی معمول میداشتند در باره‌ی وی رعایت نشد. سر ت. هربرت سبب این روش را خشمگین شدن شاه نسبت به ر. شرلی گفته است. کاتن ۹ روز پس از وفات شرلی در قزوین در گذشت، و جسدش را در قبرستان ارامنه‌ی آنجا دفن کردند. هربرت مذکور، که از همراهان وی بود، در سفرنامه‌ی خویش شرح مأموریت و سفارت او را نوشته است.

کاتنا[9]، **وینچنتسو دی بیاجو** (vincentso di biājo kātenā)، ح ۱۴۷۰–۱۵۳۱، نقاش ونیزی. در کارهای اولیه‌ی وی، مانند مریم و کودک با قدیسان، نفوذ جووانی بلینی (← بلینی، خاندان) آشکار است، اما در آثار دوره‌ی بعد از سبک جورجونه عمیقاً پیروی کرده است. از بهترین کارهایش در این دوره شهادت قدیسه کریستینا و اعطای مسیح کلیدها را به پطرس حواری است.

کاتن بلت[10] (kātan belt) [انگل. = کمربند پنبه]، نام قسمتی از کشمة که در گذشته عمدةً پنبه در آن کشت میشد. این ناحیه شامل کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، جورجیا، آلاباما، میسی‌سیپی، لویزیانا، آرکانساس، اوکلاهوما، تکزاس، قسمت‌هائی از ویرجینیا، کنتاکی، تنسی، فلوریدا، و میسوری بود. اکنون محصولات گوناگون در این ناحیه به عمل میآید، ولی زراعت پنبه‌ی آن هنوز واجد اهمیت است، از لحاظ کشت پنبه، تکزاس در درجه‌ی اول است، و این محصول در کالیفرنیا، آریزونا، و نیو مکسیکو هم به عمل میآید.

کاتو[11] (kāto)، فنس **لو کاتو** (lë)، سابقاً **کاتو-کامبرزی** (kāmbrezi)، شهر (جه تخمیناً ۸٬۴۵۷)، ولایت نور، ل فرانسه. در جه I میدان جنگهای سخت بود. ماتیس در این جا به دنیا آمد، و موزه‌ای از آثار وی در این شهر است.

کاتو[12]، **تاکاآکیرا** (tākāākirā kāto)، ۱۸۶۰–۱۹۲۶، سیاستمدار ژاپنی. عامل اصلی بست و یک درخواست از چین بود. در ۱۹۲۴–۲۵ نخست‌وزیر بود، و بودجه و قدرت ارتش را کاهش داد، و قانون حق رأی برای مردان را به تصویب رسانید.

کاتوپتریک: ← دیوپتریک.

کاتود[13] (kātod؛ فنس)، الکترود منفی. در الکترولیز و لوله‌ی خلأ، آن هادیی که دارای بار برقی منفی شده است.

کاتولیک: ← اشعه‌ی کاتودی.

کاتودی، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی کاتودی.

کاتودی، شعاع: ← اشعه‌ی کاتودی.

کاتو-کامبرزی، شهر، ← کاتو.

کاتو-کامبرزی[14]، **پیمان** (kāto-kāmbrezi) پیمان صلح میان اسپانیا، فرانسه، و انگلستان، که در ۱۵۵۹ در شهر کاتو امضا شد. اسپانیا، که ۶۰ سال بر سر فرمانروائی در ایتالیا با فرانسه در کشمکش بود، عاقبت پیروز شد، و ناپل، سیسیل، و میلان را به دست آورد. فرانسه ساووا را به دوک آنجا باز گردانید. انگلستان، اگرچه با اسپانیا متحد بود، مالکیت فرانسه را بر کاله تأیید کرد.

کاتولوس[15] (kātulus)، خاندانی از روم قدیم.

گایوس لوتاتیوس کاتولوس (gāyus lutātius)، در ۲۴۲ قم کنسول بود. در اولین جنگ کارتاژی، در نبرد دریائی نزدیک جزایر اگادی پیروز شد (۲۴۱ قم).

کوینتوس لوتاتیوس کاتولوس (kuintus)، فت ۸۷ قم، در ۱۰۲ قم به شرکت با ماریوس کنسول بود. ماریوس را در شکست دادن کیمبرها یاری کرد (۱۰۱ قم). بعداً به طرفداری از سولا به مخالفت با ماریوس بر خاست، و هنگام پیروزی ماریوس خودکشی کرد یا کشته شد. پسرش،

کوینتوس لوتاتیوس کاتولوس، فت ح ۶۰ قم، در ۷۸ قم کنسول و رهبر محافظه‌کاران افراطی بود. او و کلودیوس شورش لپیدوس را فرو نشاندند. بعداً سخت به مخالفت با پولیوس قیصر اقدام کرد.

کاتولوس[16]، **گایوس والریوس** (gāyus vālerius kātullus)، ۸۴؟–۵۴؟ قم، شاعر رومی و یکی از بزرگترین شعرای غنائی جهان، مت ورونا. در ح ۶۲ قم به رم رفت، و در آنجا به مجامع ادبی راه یافت، و با مردان مشهور زمان خود، از جمله یولیوس قیصر و سیسرون، محشور شد، و هم در رم بود که به عشق لسبیا[17] (lesbiā) گرفتار شد. اشعار عاشقانه‌ی وی همه به خاطر لسبیا سروده شده است. به قول آپولیوس، نام حقیقی این زن کلودیا[18] (klodiā) و وی زوجه‌ی کایکیلیوس متلوس و خواهر کلودیوس (دشمن سیسرون) بوده است. از ۱۱۶ قطعه شعر موجود که به کاتولوس نسبت میدهند تقریباً مسلم است که قطعات ۱۸–۲۰ از او نیست.

کاتولیک[19] (kātolik) [از لفظ یونانی کاتولیکوس، = کلی، عمومی]. لفظ "کاتولیک" به معنی "کلی" و "عمومی" است، و در اصطلاح دینی مسیحی در مورد کلیسای عام گفته میشود، و مخصوصاً در مورد کلیسای منشعب‌نشده‌ی قدیم یا هر کلیسا یا کلیسا‌های مدعی داشتن پیوستگی تاریخی با آن به کار میرود. بدین معنی، کلیسای کاتولیک با کلیسای رسولی حقیقی تفاوتی ندارد، و اختلافی در معنی "کاتولیک" و "ارتدوکس" [= سنّتی، مستقیم العقیده] نیست. پس از شقاق شرقی کبیر، الفاظ کاتولیک و ارتدوکس معانی خاص پیدا کردند، و کلیسای غربی رسماً خود را کاتولیک خواند، و کلیسای شرقی عنوان خاص ارتدوکس بر خود نهاد. از زمان اصلاح دینی به بعد، لفظ کاتولیک به معانی چندی به کار رفته است. (۱) مربوط به یا معرف آن جامعه‌ای از مسیحیان یا آن کلیسائی که رهبر

(۱)blue vitriol; bluestone (۲)chalcantite (۳)brochantite (۴)Katkov (۵)Kattegat (۶)catgut; gut (۷)Kotelny (۸)Cotton (۹)Catena (۱۰)Cotton Belt (۱۱)Le Cateau (۱۲)Kato (۱۳)cathode (۱۴)Cateau-Cambrésis (۱۵)Catulus (۱۶)Catullus (۱۷)Lesbia (۱۸)Clodia (۱۹)catholic

روحانی آن اسقف رم (یعنی پاپ) است، و تشکیل میشود از کاتولیکهائی که شمائر لاتینی دارند (در کشورهای انگلیسی‌زبان، این دسته غالباً "کاتولیک رومی" خوانده میشوند)، و کاتولیکهای دارای شمائر شرقی. (۲) معرف جامعه‌ی مسیحیان متعلق به هر یک از کلیساهای گوناگونی که برای دستگاه اسقفی خود مدعی جانشینی کلیساهای رسولی قدیمند. مخصوصاً انگلیکانها این اصطلاح را در مورد اعضای کلیساهای شرقی و لاتینی و کاتولیکان قدیم و انگلیکانها و دیگران به کار میبرند، ولی هر وقت به صورت خاص به کار برده شود، آن را با ضمیمه‌ای از قبیل رومی و یونانی و انگلیسی و غیره میآورند. (۳) به معنی عام، لفظ کاتولیک به همه‌ی معتقدین به مسیحیت یا آنهائی که به اعتقادنامه‌ی رسولان مؤمن هستند اطلاق میشود.

کاتولیک، اتحادیه‌ی: ← اتحادیه‌ی مقدس، در تاریخ فرانسه.

کاتولیک، کلیسای: ← کاتولیک رومی، کلیسای.

کاتولیکان، آزادی[1] (kātolikān)، اصطلاحی برای فرایندی که بدان وسیله پیروان مذهب کاتولیک رومی ساکن جزایر بریتانیا در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م از محرومیتهای مدنی رهائی یافتند. کاتولیکهای رومی بر اثر قوانین و مقررات گوناگون، که سابقه‌ی آنها به زمان هنری VIII میرسید (← قوانین کیفری)، سخت تحت فشار بودند. قانون آزادی کاتولیکان از سال ۱۸۲۹ است، ولی اقدام برای رفع فشار از آنها عملا از چند سال پیش آغاز شده بود. در ۱۷۷۸ محدودیت کاتولیکها از لحاظ ارث بردن از زمین و خریدن آن لغو شد. عکس العمل وحشیانه‌ی این امتیاز بلوای گوردن (← گوردن، لرد جورج) در سال ۱۷۸۰ بود. در ۱۷۹۱ اغلب محرومیتهای کاتولیکان رومی بریتانیای کبیر، به شرط اینکه سوگند وفاداری یاد کنند، الغا شد، و در ۱۷۹۳ اجازه یافتند که در نیروهای زمینی و دریائی و در دانشگاهها و دستگاه قضائی خدمت کنند، ولی هنوز حق عضویت در پارلمنت و اشتغال به بعضی از مشاغل دیگر را نداشتند. این اصلاحات به حمایت ویلیام پیت که میخواست بدین وسیله از متحد شدن کاتولیکها و پروتستانهای ایرلند با یکدیگر جلوگیری کند، صورت میگرفت، ولی کوششهای پیت و پاپ پیوس VII برای الغای قوانین کیفری مخصوص بر ضد کاتولیکها، به علت مخالفت جورج III، به نتیجه نرسید. در ایرلند، در ۱۷۸۲ قانون پوینینگز لغو شد. در ۱۷۹۳، پارلمنت ایرلند قانونی گذرانید که به کاتولیکها حق رأی دادن اعطا میکرد. قانون اتحاد ۱۸۰۰ (← ایرلند، قسمت III) پارلمنت ایرلند را از میان برد، و بنا شد ایرلند نمایندگانی در پارلمنت انگلستان داشته باشد. از این به بعد، به علت آنکه ایرلندیها در قوه‌ی مقننه‌ی بریتانیا اقلیتی بودند، و از طرف دیگر، از قدرت پاپ در سیاست دنیوی کاسته شده بود، کابینه‌های انگلستان بیشتر با آزادی کاتولیکان روی موافق نشان دادند. شورش ایرلند، به رهبری د. او[4]کانل و انجمن کاتولیک او زمینه‌ی مساعد پیدا کرد، و کاتولیک‌ها حق عضویت در پارلمنت یافتند. سپس، قانون آزادی کاتولیکان در پارلمنت انگلستان تصویب شد (۱۸۲۹). با این قانون قسمت عمده‌ی محدودیتهای کاتولیکان از میان رفت، و در سالهای ۱۸۶۶، ۱۸۹۱، و ۱۹۲۶ بازمانده‌ی آنها تقریباً لغو شد. ولی قانون جانشینی هنوز به قوت خود باقی است، و کاتولیکها از رسیدن به سلطنت و نیابت سلطنت و مهرداری پادشاه و بعضی از مناصب دیگر دینی و دانشگاهی محرومند.

کاتولیکان قدیم[2] (kātolikāne qadim)، کلیسای مسیحی که به توسط آلمانیهائی که مصوبات شورای واتیکان و مخصوصاً عصمت پاپ را نپذیرفتند تأسیس شد (سال ۱۸۷۴). رهبر این نهضت دولینگر بود. کاتولیکان قدیم مراسم عبادت کلیسای رومی را حفظ کرده‌اند. کشیشان حق ازدواج دارند. اعتراف به گناه اختیاری است.

کاتولیک حواری[3]، **کلیسای** (kātolike havāri) یا **فرقه‌ی کاتولیک حواری**، جامعه‌ی مذهبی که توسط ادوارد اروینگ در انگلستان تأسیس شد (ح ۱۸۳۱). بدین جهت اعضای آن را اروینگیان[4] (ērvingiān) نیز مینامند. سمبولیسم، توجه به اسرار عبادت، و اهمیت دادن به رجعت عیسی مسیح از خصوصیات این جماعت است.

کاتولیک رومی[5]، **کلیسای** (kātolike rumi) یا **کلیسای کاتولیک**، جامعه‌ی مسیحیانی که اسقف رم، یعنی پاپ، رئیس آنان است (← کاتولیک). سازمان کلیسا در شخص پاپ متمرکز میشود که، به عنوان جانشین پطرس یا پطرس حواری، از لحاظ مقام و حاکمیت بر مسیحیان اولویت دارد، و به لقب "نایب مسیح بر زمین" خوانده میشود. کاردینالها، اسقفان اعظم، اسقفها، و کشیشان در اداره‌ی کلیسا با پاپ شرکت دارند. کاردینالها، که هیئت مجریه‌ی مرکزی کلیسا را تشکیل میدهند، عمدةً در رم سکونت دارند، و ریاست مجالس دینی با ایشان است، و پاپ را آنان انتخاب میکنند. اسقفان اعظم و اسقفها اسقفنشینها را اداره میکنند، و آنان را پاپ انتخاب میکند، و در این انتخاب، سلسله‌ی مراتب مراعات میشود. کشیشهای کشیشنشینها از طرف اسقف منصوب میشوند.

اصول عقاید کلیسا مبتنی بر کتاب مقدس و سنت است، و مشتمل است بر هر آنچه در اعتقادنامه‌های رسولان، نیقیه، و آتاناسیوسی آمده است (← اعتقادنامه)؛ و آنچه به توسط شوراهای دینی، مخصوصاً شورای ترانت و واتیکان، تعریف و الهام شده است، و سخنانی که پاپ به مناسبت مقام خود گفته است (← عصمت کلیسا). همراه با اغلب جوامع مسیحی، این کلیسا اعتقاد به وحدت و تثلیث خدا و تجسد و مرگ و رستاخیز عیسی را تعلیم میدهد، و معتقد به متحد شدن دو طبیعت بشری و الاهی در حضرت مسیح است. همراه با کلیسای شرقی، اعتقاد دارد به مریم به عنوان مادر باکره‌ی خدا، به فیض، اختیار، کفاره، آیینهای هفتگانه (← آیینهای مقدس)، قلب ماهیت، توسل به قدیسین، خواندن ادعیه برای اموات، و اطاعت از دستورات دینی کسانی که در تحت فرامین صومعه‌ها زندگی میکنند. اصل اعتقادی مشخص‌کننده‌ی آن قبول تفوق پاپ، عصمت وی، و عفت حضرت مریم است. آداب عبادتی مفصلی دارد که هسته‌ی مرکزی آن قداس میباشد.

کاتولیکوس: ← جاثلیق.

کاتوویتسه[6] (kātovitse)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۲۹۲٬۰۰۰)، ج لهستان. از مراکز عمده‌ی صنعتی و استخراج معادن در لهستان، و تولیدکننده‌ی ماشین‌آلات سنگین، مواد شیمیائی و زغال سنگ، آهن، روی، و سرب است؛ نیز از مراکز مهم راه آهن میباشد. در ۱۸۶۵ به اجاره‌ی آلمان در آمد، و سپس در ۱۹۲۱ از آلمان جدا شد، و به دست لهستان افتاد. بوگوتسیتسه (bogutsitse) حومه‌ی آن است. شهرکرسی ایالت **کاتوویتسه** (۹٬۵۲۰ کم‌م، جم ح ۳٬۲۵۳٬۰۰۰) است، که خود تا ۱۹۵۰ قسمتی از ایالت سیلزی بود. ناحیه‌ای معدنی و صنعتی است، و رودهای ویستول علیا و وارتای علیا آن را زهکشی میکنند. صنایع عمده‌ی آن استخراج معدن، فلزگری، و ذوب آهن و فولاد است. از محصولات کشاورزی آن چاودار، گندم، و سیب زمینی است. شهرهای بزرگش عبارتند از رابژه، چنستوخووا (مقاله‌ی چستوخووا بدین صورت اصلاح شود)، بوبتن، خورژوف، و گلیویتسه.

کاتوی کهین[7] (kātoye kehin) یا **کاتوی اوتیکائی** (utikā'i)، ۹۵-۴۶ قم، سیاستمدار رومی، نواده‌ی کاتوی مهین. به درستی و فسادناپذیری مشهور بود، و طرز تفکر رواقی وی را از اختلاس و رشوه‌خواری رایج در آن زمان دور میداشت. از آغاز مخالف سرسخت ← یولیوس قیصر بود و کوشید که قیصر را در توطئه‌ی کاتیلینا شریک قلمداد کند؛ اما کلودیوس وی را به فبرس فرستاد (۵۹ قم). پس از آنکه پومپیوس از قیصر جدا شد، کاتو و حزب وی به طرفداری از پومپیوس بر خاستند. پس از شکست پومپیوس در فارسالوس، او و سکیپیو به افریقا رفتند تا مبارزه علیه قیصر را ادامه دهند. پس از شکست (۴۶ قم) سکیپیو در تاپسوس از قیص، کاتو طرفداران خود را به صلح با قیصر دعوت، و خودکشی کرد. مرگ فاجعه‌آمیز وی موضوع نمایشنامه‌های متعدد بوده است.

کاتوی مهین[7] (kātoye mehin) یا **کاتوی سنسور** (sensor)، ۲۳۴-۱۴۹ قم، سیاستمدار رومی. در دومین جنگ کارتاژی جنگید، و سپس در مقامات کوایستور (۲۰۴ قم)، آیدیلیس (۱۹۹ قم)، پرایتور (۱۹۸ قم)، کنسول (۱۹۵ قم)، و سنسور (۱۸۴ قم) خدمت کرد. تجمل، اسراف، و بدعتهای روم را تقبیح میکرد، و برای استقرار مجدد اخلاقیات روم قدیم میکوشید. در کهولت، برای یک دیدار رسمی به کارتاژ اعزام شد، و پس از بازگشت، به سنای روم توصیه میکرد که "کارتاژ باید ویران شود"، و از این راه به در گیر شدن سومین جنگ کارتاژی که منجر به انهدام کارتاژ شد کومک کرد. مردی ثروتمند و به خست و بیرحمی نسبت به مستخدمینش مشهور بود. تألیفات متعدد داشت که اغلب آنها از میان رفته است؛ مشهورترین آنها احتمالا تاریخ اوایل رم بوده است. معروفترین اثر موجودش کتاب در کشاورزی است.

کاته، یکی از اوپانیشادها، ← کتهه.

کاتهیاوار[8] (kāthiāwār)، شبه جزیره (ح ۶۴٬۰

(۱)Catholic Emancipation (۲)Old Catholics (۳)Catholic Apostolic (۴)Irvingites (۵)Roman Catholic (۶)Katowice (۷)Cato (۸)Kathiawar

۷۰۰ کمم)، غ هند، بین خلیج کوچ و خلیج کمبایه. جزء ایالت گجرات است. بیشتر آن هموار است. محصول پنبه‌ی فراوان دارد. دارای معادن سنگ و صنایع شیمیائی نیز هست. بندر عمده‌اش بهاونگر (bhănagar) است. در دوره‌ی حکومت بریتانیای کبیر بر هند، این ناحیه به چند کشور راجه‌نشین منقسم بود.

کاتیلینا[1] (kātilinā)، ح ۱۰۸ قم–۶۲ قم، رجل سیاسی رومی. طرفدار سولا بود، و به حکومت افریقای روم منصوب شد. در ۶۶ قم، به اتهام سوء عمل (بعداً معلوم شد که اتهام خلاف واقع بوده است)، از داوطلب شدن برای مقام کنسولی ممنوع شد. همین موجب نارضائی وی شد، و توطئه‌ای برای کشتن کنسولها ریخت که بی‌نتیجه ماند، ولی خود و همدستانش تبرئه شدند. در ۶۳ قم در انتخابات کنسولی شرکت کرد، ولی به سبب مخالفت سیسرون و محافظه‌کاران موفق نشد. سپس دست به توطئه‌ای برای جلب قدرت زد. سیسرون، به وسیله‌ی اطلاعاتی که از رفیقه‌ی کاتیلینا به دست آورده بود، در اولین خطابه‌ی مشهور خود علیه کاتیلینا، توطئه را فاش کرد. توطئه‌کنندگان توقیف و محکوم به اعدام شدند. کاتیلینا تسلیم نشد، و در جنگ به قتل رسید. شخصیت و تقصیر کاتیلینا مورد بحث است، زیرا مآخذ اطلاع از این امور منحصر به سیسرون و سالوستیوس است، که هر دو از معاندینش بوده‌اند.

کاتین، آلکالوئید: ← قات.

کاتین[2] (kātin)، دهکده، غ قسمت مرکزی جمشس ازوپائی، غ سمولنسک. در ۱۹۴۳، نیروهای اشغالی آلمان جنازه‌ی ح ۴٬۲۵۰ افسر لهستانی را که پس از شکست (۱۹۳۹) لهستان محبوس شده بودند در جنگلی مجاور آن یافتند. روسها، با اینکه منکر ارتکاب این کشتار بودند، اجازه‌ی رسیدگی بین‌المللی ندادند، و آلمانها را متهم به این کار کردند.

کاتیون، یون منفی: ← یون.

کاث (kās) یا **کات**، پایتخت قدیم خوارزم، خیوه‌ی جدید. توصیف شهر کاث قدیم را ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه آورده است. پس از اینکه اولین سلسله‌ی خوارزمشاهیان به دست ابوالعباس مأمون ابن محمد، امیر گرگانج (جرجانیه یا اورگنج) بر افتاد، کاث نیز اهمیت سیاسی خود را از دست داد. در اواخر قرن ۸م هق شهر به دست امیر تیمور ویران شد، ولی بعداً وی امر به تجدید باروی آن داد. در قرن ۱۱م هق، کاث کنار ترعه‌ای خشک قرار داشت. بدین جهت، انوشه (anūša)، خان خیوه، شهر دیگری به نام کاث نزدیک آن بنا نهاد. ویرانه‌های کاث قدیم در ش آمو دریا است، و به نام مقبره‌ای منسوب به شیخ عباس ولی، که گویند از مشایخ اوایل اسلام بوده است، نامیده میشود.

کاثبرت[3]، **قدیس** (qeddis kāṯbərt)، ح ۶۳۵–۶۸۷، اسقف جزیره‌ی لیندیسفارن. ابتدا چوپانی میکرد، مکاشفه‌ای به او دست داد، و وارد دیر شد. بسیار مسافرت کرده و معجزات زیاد به وی منسوب است. ذکرانش ۲۰ مارس است.

کاثرس[4] (kāṯeres)، در منابع عربی اندلسی **قاصرش** (qāsereš)، شهر (جم ۴۸٬۰۰۵)، کرسی ایالت کاثرس، غ اسپانیا، در استرمادورا. از مراکز صنعتی است. در اطرافش معادن فوسفات و سنگ آهک وجود دارد. از مستعمرات مهم روم بود. در قرن ۸م به دست مسلمانان افتاد. آلفونسوی IX آن را از تصرف ایشان خارج ساخت (۱۲۲۹). قسمت قدیم شهر، که بر بالای تپه‌ای قرار دارد، و با باروهای تیرکش‌دار محصور است، دارای بقایائی از دوره‌ی رومیان و مسلمانان، دو کلیسا به سبک گوتیک، و بناهای بسیاری از قرن ۱۶م است.

کاتورلا، شهر، اسپانیا: ← گوادالکیویر.

کاج (kāj)، درخت مخروطی از نوع پینوس (*Pinus*)، که ۸۰ قسم آن در نیمکره‌ی شمالی پراکنده است. برگهای اقسام کاج سوزنی‌شکل و به طول ۳–۳۰ سم است، و از یک تا ۵ عدد آنها در یک غلاف قرار دارد، و از ۲ تا ۱۰ سال دوام دارند. مخروطهای نر (پرچمی) و ماده (مادگی‌دار) بر روی یک درخت پدید میآیند. مغز جوزهای بعضی از اقسام کاج خوراکی است. از کاج سفید امریکائی (*P. strobus*) تخته‌های قیمتی میسازند. بعضی اجناس کاج دارای چوب نرم با مقدار کمی رزین و رگه‌های یکنواخت است، از آن جمله است کاج سفید (*P. monticola*)، کاج ساختمانی (*P. contorta latifolia*)، و کاج قندی (*P. lambertiana*). کاجهای زرد یا کاجهای سفتی سختتر و رزین آنها بیشتر است، و عبارتند از کاج برگ‌دراز (*P. palustris*)، که از آن تربانتین و مواد دیگر مورد مصرف در کشتیسازی به دست میآید؛ کاج سرخ یا نروژی (*P. resinosa*)؛ و کاج برگ‌کوتاه (*P. echinata*). کاج اسکاتلندی (*P. sylvestris*) یکی از عمده‌ترین درختهای مخروطی جنگلهای اروپا است.

درختهای کاج بومی ایران نیستند، و تنها جنس آن، که از قدیم وجود داشته، صنوبر و ناژ یا ناژو (nāju) نیز خوانده شده، پینوس الداریکا (*P. eldarica*) است، که راست بالا میرود، و رزین بسیار دارد. نیز ← کاج فرنگی.

کاج، ده (جم ۱٬۲۵۶ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش اردل، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۸کیلومتری ل اردل، کنار رود گوهرنگ.

کاج، ده (جم ۱٬۴۵۳ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۱۵کیلومتری چ‌ش رزن.

کاج، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

کاج بلسان (kāje balesān)، (*Abies balsamea*)، صنوبر مخصوص کانادائی که در کانادا و ل‌ش کشمت میروید. از پوست آن بم کانادا میگیرند. "کاج کریسمس" (میلاد مسیح) را معمولا از شاخه‌های آن تهیه میکنند. نیز ← صنوبر.

کاج زمینی: ← پنجه‌گرگ.

کاج فرنگی[5] (kāje farangi)، درخت پیوسته‌سبز مخروطی از نوع پیکئا (*Picea*) که در نیمکره‌ی شمالی پراکنده است. بسیاری از اقسام آن زینتی است؛ چوب نرم و سبک و رگه‌دارش اهمیت تجارتی دارد. عمده‌ترین جنسهای آن کاج نروژی (*P. abies*) و کاج کلورادو (*P. pungens*؛ دارای چوب آبی‌رنگ) است.

کاجیره: ← قرطم.

کاچ، هند: ← کوچ.

کاچ گنداوه، پاکستان: ← کاچهی.

کاچهی (kāchi) یا **کاچ گنداوه** (kāc gandāva)، ناحیه (۱۳٬۷۰۰ کمم)، ل‌ش بلوچستان، پاکستان. پهنه‌ای هموار در ش کوههای شمالی کلات است. شهر قدیم قندابیل در این ناحیه بوده است، و آن را مطابق احتمالی شهر کوچک کنونی گنداوه شمرده‌اند.

کاچی (kāci)، غذائی که با روغن، آرد برنج، شکر، و زعفران، اغلب برای زائو، طبخ میشود.

کاچین[6] (kācin)، کشور (ح ۴۱٬۰۰۰ کمم؛ جم ۵۰۱٬۰۰۰) سازای برمه. شمالیترین کشورهای اتحادیه‌ی برمه است. ناحیه‌ای است کوهستانی، و از غ به آسام (هند)، از ل به تبت، و از ش به ایالت یونان چین محدود است. کرسی آن میتچینا، و شهر عمده‌ی دیگرش بامو[7] (bāmo) است. محصولات عمده‌اش برنج و نیشکر میباشد. در سال ۱۹۴۸ سازمان یافت.

کاخ ابیض: ← کاخ گلستان.

کاخال، سانتیاگو رامون ای: ← رامون ای کاخال.

کاخبان[8] (kāxbān)، در تاریخ اروپا. در دوره‌ی فرانکها، ناظر و رئیس بیوتات سلطنتی، و بعدها نخست‌وزیر. در دوره‌ی سلطنت مروونژیان، عنوان عالیمقامترین صاحبمنصبان بیوتات سلطنتی بود، و در ادوار متأخر عملا به فرمانروایان اطلاق میشد.

کاخت: ← کاختیا.

کاختیا[9] (kāxetiā)، ناحیه‌ی کوهستانی، ش جشم گرجستان. شراب آن معروف است. از قرن ۸م تا ۱۰۱۰ که جزء گرجستان شد مملکتی مستقل بود. بین ۱۴۶۸ و ۱۷۶۲ نیز استقلال داشت. در ۱۸۰۱ به روسیه پیوست، و جزء کشور گرجستان شرقی شد. این ناحیه در زمان تعلق داشتن آن به ایران، از روی نام دو شهر آن، کاخت و کارتیل خوانده میشد.

کاخ سفید[10]، انگلا وایت هاوس (wāyt hās)، مقر رسمی رئیس جمهور کشمت، در شهر واشینگتن (پایتخت کشمت). بنائی است ساده، قسمت اصلی (۴ طبقه) آن ح ۵۲ متر طول و ۲۶ متر عرض دارد، ولی بتدریج قسمتهای دیگری به آن الحاق شده است. ساختمانش در ۱۷۹۲، در محلی که ج. واشینگتن بر گزید، آغاز شد، و قدیمترین بنای دولتی شهر است. جان ادمز نخستین رئیس جمهور کشمت بود که در آن سکنی گزید (۱۸۰۰). در جنگ سال ۱۸۱۲ انگلیسها آن را سوزاندند (۱۸۱۴). پس از بنای مجدد، مردم، به مناسبت رنگ سفید آن، نام "وایت هاوس" بدان دادند، و این نام را رئیس جمهور ث. روزولت اسم رسمی آن قرار داد.

کاخک (kāxk)، دهستان (جم ۱۰٬۰۵۷ نسث ۱۳۴۵ هش)، بخش جویمند، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان). مرکزش، **کاخک** (جم ۴٬۳۰۵ نسث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری چ‌غ گناباد واقع است. بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۷ هش سخت آسیب دید.

کاخ گلستان (kāxe golestān). مجموعه‌ی کاخها

(۱)Catiline (۲)Katyn (۳)Cuthbert (۴)Cáceres (۵)spruce (۶)Kachin (۷)Bhamo (۸)major-domo (۹)Kakhetia (۱۰)White House

و بناهائی که در داخل ارگ طهران ساخته شده. قدیمترین این بناها سه عمارت تخت مرمر است. در ۱۲۲۱ هق، در دوران سلطنت فتحعلی شاه قاجار، تخت مرمر بزرگی ساخته شد که اکنون در وسط ایوان اصلی کاخ قرار دارد. نام اصلی تخت مرمر، تخت سلیمانی است. میرزا صادق وقایعنگار در تاریخ رطب اللسان در این باره چنین مینویسد: "به اقتضای حکم تقدیر خاطر خطیر سلطنت به این مطلب تعلق‌پذیر گردید که سریری مبنی بر چهار ذرع طول و سه ذرع عرض از قطعات سنگ مرمر با صفا مرتب آید."

در ۱۲۶۸ هق (سال ۵م سلطنت ناصرالدین شاه) قسمت شرقی باغ سلطنتی را توسعه داده و در اطراف این باغ، که به نام گلستان خوانده میشد، کاخهائی بنا نهادند که ساختمان آنها ۵ سال طول کشید. این کاخها مشتمل است بر تالار موزه، تالار آینه، تالار عاج، تالار برلیان، شمس‌العماره، و کاخ ابیض.

تالار موزه. تاریخ ساختمان این تالار ۱۲۹۶ هق است، و در شاه‌نشین آن تخت طاووس قرار دارد. تالار موزه اصولا برای نگاهداری جواهرات سلطنتی ساخته شد و، پس از اتمام، جواهرات را در جعبه‌آینه‌های بزرگی در دیوار جای دادند و شاه شخصاً برای افتتاح و بازدید آن به موزه رفت. دو سال پس از آن غوغای ــ کمپانی رژی در گرفت، و مردم برای تظلم و دادخواهی به کاخ سلطنتی ریختند. متعاقباً شاه دستور داد تا جواهرات سلطنتی را جمع کرده در گاوصندوقهای آهنینی بگذارند. در عین حال، برای اینکه موزه بر هم نخورد، مقداری از ظروف و لوازم گرانبها و قدیمی را که در انبارهای سلطنتی بود برای موزه فرستاد. اکنون در آن، علاوه بر اشیاء عتیقه و گرانبها، تابلوهای نفیسی قرار دارد که از جمله تابلو تالار آینه‌ی کاخ گلستان، اثر کمال‌الملک است. طول این تالار ۴۳ ذرع و عرضش ۱۸ ذرع است. در مورد انتقال جواهرات از موزه، اعتمادالسلطنه در خاطرات خود، در ذکر وقایع سه‌شنبه‌ی ۶ شعبان ۱۳۱۱ هق چنین مینویسد: "تالار موزه به واسطه‌ی سوء ظنی که بندگان همایونی پیدا کرده بودند دیگر مخزن جواهرات نفیسه و فلزات گرانبها نیست. در قفسه‌ها بلور و چینی چیده‌اند، جواهرات را در صندوقها گذاشته به خزانه‌ی اندرون بردند."

تالار آینه. این تالار در غرب تالار موزه و چسبیده به آن است. ساختمان آن ح ۱۲۹۴ هق پایان یافته ولی تزیینات و آینه‌کاریها و گچبریهای آن تا ۱۲۹۹ هق ادامه یافت. شهرت این تالار بیشتر به واسطه‌ی تابلو رنگ و روغنی معروفی است که کمال‌الملک از آن تهیه کرده (۱۳۰۹ هق) و اکنون در تالار موزه محفوظ است.

تالار عاج یا عمارت عاج. تالاری در کاخ گلستان که امروزه به "سفره‌خانه" معروف است و از آن برای پذیراییها و میهمانیهای رسمی استفاده میشود. در این تالار دو قطعه گوبلن بسیار بزرگ موجود است، یکی مجلس تاجگذاری فاونوس و دیگری تاجگذاری ونوس.

تالار برلیان. در سمت شرقی تالار عاج کاخ یا تالاری به نام تالار بلور قرار داشت که از بناهای دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار بود. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، به علت کهنگی و فرسودگی، آن را خراب کرده در محلش تالاری به نام تالار برلیان ساخته شد.

شمس‌العماره. کاخی است ۵ طبقه با سردر و نقش شیر و خورشید. بنا بر کتاب المآثر و الآثار "کوشک معروف به شمس‌العماره، از عظایم آثار این شهریار و امتیازش بر جمیع ابنیه‌ی تهران بلکه ایران اظهر من الشمس است و مشتمل بر طبقات خمس، و این یادگار بزرگوار... به دستیاری دوستعلیخان معیرالممالک به سبک قصور و عمارات فرنگستان طرح ریخته و پرداخته و بنا برداشته و افراخته شده است. تاریخ تأسیس و بنیاد این اثر سعادت‌نهاد سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد و چهار، سال بیست و یکم از جلوس همایون، است."

کاخ ابیض. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، عبدالحمید II، سلطان عثمانی، مقداری اشیاء نفیس و گرانبها، از جمله چند دست مبل استیل، دو قطعه آینه، مجسمه‌های مطلا، و غیره برای شاه ایران هدیه فرستاد، و چون در این موقع همه‌ی کاخها و تالارهای سلطنتی پر از تابلوها و اثاثیه‌ی گرانبها بود، به دستور شاه در قسمت غربی محوطه‌ی گلستان، که سابقاً محل کلاه‌فرنگی یا برج آقا محمد خانی بود، کاخ جدیدی بنا کردند (۱۳۰۸ هق). دکتر فووریه، در کتاب خود، در این باب چنین متذکر میشود: "عمارتی که بتازگی به سبک معماری عهد لوئی شانزدهم در سمت مغرب ساخته شده است". چون گچبریها و نماسازی آن سفید رنگ، و پله‌ها و ازاره‌ها نیز از مرمر سفید بود آن را کاخ ابیض نامیدند. کاخ ابیض مدتها دفتر کار نخست‌وزیر بود، و جلسات هیئت دولت نیز در همین جا تشکیل میشد. پس از تغییر محل نخست‌وزیری، کاخ در اختیار اداره‌ی کل هنرهای زیبای کشور قرار گرفت، و اکنون اختصاص به محل موزه‌ی مردمشناسی یافته است.

کاخنشین[1] (kāx.nešin)، فنـ پالاتن (pālātan)، در تاریخ اروپا، مأمور سلطنتی یا خاوندی که در قلمرو خود دارای حقوق و مزایای حاکمیت بود.

کلمه‌ی پالاتن از ریشه‌ی لاتینی و به معنی مربوط و متعلق به کاخ است، و در دوره‌ی امپراطوری روم حاجبان دربار و سربازان مستحفظ کاخ امپراطور را پالاتنها میگفتند. در میان اقوام ژرمنی، از دوره‌ی فرانکها به بعد، این اصطلاح رواج فراوان و معانی متعدد یافت. کلمه‌ی آلمانی پفالتس[2] (pfālts)، که آن نیز از ریشه‌ی لاتینی است، و به قلعه‌هائی از "رایش" (مملکت آلمان) گفته میشد که شاه در مسافرتهای خود در آنها اقامت میکرد، در نتیجه، به مراکز اداری عمده اطلاق گردید، و از آنجا عنوان پفالتسگراف[3] (pfaltsgraf) یا کنت کاخنشین پیدایش یافت (ــ کنت، لقب).

در دوره‌ی مرووِنژیان و کارولنژیان، کنت کاخنشین صاحبمنصبی از اطرافیان شاه، مخصوصاً صاحبان مناصب در دادگاه وی، بود. اما، در دوره‌ی شاهان آلمانی سلسله‌های ساکسون و سالیان (از ۹۱۸ تا ۱۱۲۵)، کنتهای کاخنشینی بودند که اداره‌ی املاک سلطنتی و دادرسی در بعضی دوکنشینها (مانند ساکس، باواریا، و خاصه لورن) را بر عهده داشتند، و قلمرو آنها کنت‌کاخنشینی نام داشت. این کنت‌کاخنشینیها[4]، جز لورن، بعداً جزء قلمرو سلسله‌ی دوکها شد یا به تصرف خاندانهای محلی اشرافی در آمد، اما کنت کاخنشین لورن، که منصبش از قرن 10م به بعد وابسته به کاخ سلطنتی آخن بود، جایگزین واقعی کنتهای کاخنشین دوره‌ی کارولنژیان شد، و منصب وی منشأ کنت‌کاخنشینی راین شد، که مختصراً پالاتینا خوانده میشد، و از زمان فردریک I (فردریک باربا روسا) قدرت بزرگی گردید.

در فرانسه‌ی بعد از عهد کارولنژیان، اصطلاح پالادن[5] (pāladan) در اوایل در ادبیات به ملازمین شارلمانی گفته میشد.

در انگلستان قرون وسطی، کاخنشینی یا ولایت کاخنشینی به ولایتی گفته میشد که خاوند آن (ارل یا اسقف) اختیاراتی داشت که عادةً خاص مقام سلطنت بود.

اصطلاح کاخنشین و معادل آن در زبانهای اروپای غربی یا کلمات مشتق از آنها در ترجمه‌ی القاب بعضی از مأمورین عالیمقام ممالک اروپای شرقی نیز به کار میرود. از آن جمله است نادور[6] (nādor) در مجارستان، که شخص دوم مملکت بود، و ووِیوود در لهستان، که حاکم نظامی ولایتی از ولایات کشور بود.

کاخنشینی: ← پالاتینا؛ نیز ← کاخنشین.

کادار، یانوش: ← مجارستان.

کادامپا، طریقت، ← لاما، آیین.

کادامو‌ستو[7]، لویجی دا (luiji dā kādāmosto)، ۱۴۳۲؟–۱۴۸۰؟، دریانورد ونیزی که از ح ۱۴۵۴ در خدمت دولت پرتغال بود. اثر گرانبهائی در باب فعالیتهای پرتغال در جزایر کاناری از او مانده است. شاید همو بود که جزایر کیپ وِرد را کشف کرد (۱۴۵۶ یا ۱۴۵۷).

کادانس[8] (kādāns)، در موسیقی. **۱–** مواضع مکث یا توقف در ضمن یک آهنگ یا در پایان آن، که در موسیقی ایرانی به آن فرود (forud) می‌گویند. انواع آن عبارتند از کادانس کامل، کادانس ناتمام، و کادانس بریده یا منقطع. در موسیقی جدید، که از قواعد آرمونی قرون ۱۸م و ۱۹م پیروی نمیکند، تقریباً هر توالی آکوردها را میتوان به عنوان کادانس به کار برد. **۲–** اصطلاح کادانس یا کادنتسا[9] (kādentsā؛ ایتالیائی) در آغاز اطلاق میشد به هر "پاسازی" (آخر مقاله ملاحظه شود) که خوانندگان، پیش از پایان یک تصنیف، آن را به منظور نمایش دادن صدای خود میخواندند. بعدها این اصطلاح وارد موسیقی سازی و مخصوصاً کنسرتو شد، و منظور از آن تنها نشان دادن مهارت تکنواز نبود، بلکه نقطه‌ای بود بلافاصله بعد از اوج به منظور اینکه از اتمام ناگهانی و بی‌مقدمه‌ی قطعه جلوگیری کند.

پاساژ[10] (pāsāj؛ فنـ) به معنی جزئی است از یک قطعه‌ی موسیقی، مخصوصاً آنکه دارای سیمای خاص مشخص‌کننده‌ای باشد. قطعه‌ای را نیز که عمدةً برای نمایش دادن مهارت نوازنده یا خواننده طرح شده باشد پاساژ میخوانند.

---

(۱) palatine (۲) pfalz (۳) pfalzgraf (۴) counts palatine (۵) paladin (فنـ) (۶) nádor (۷) Cadamosto
(۸) cadence (۹) cadenza (۱۰) passage

کادر[1] (kādər)، ناحیه‌ای در ولایت نرثشر، لش اسکاتلند. قصر کادر (بنایش ۱۴۵۴ و بعد از آن)، بر طبق روایات و نیز در نمایشنامه‌ی مکبث شکسپیر محل قتل دانکن I به دست مکبث است.

کادرینگتن[2]، سر **ادوارد** (sər edwārd kād-rington)*، ۱۷۷۰–۱۸۵۱، دریاسالار انگلیسی. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، جنگ سال ۱۸۱۲، و نبرد (۱۸۰۵) ترافالگار شرکت کرد. در نبرد ناوارینو فرماندهی ناوگانهای متحد انگلستان، فرانسه، و روسیه را به عهده داشت، و ناوگان عثمانی و مصر را منهدم کرد (۱۸۲۷).

کادموس[3] (kādmos)، در افسانه‌های یونانی، پسر آگنور و بانی تب. پس از ناپدید شدن خواهرش اوروپه، آگنور او را به جستجوی خواهر فرستاد. چون خواهر را نیافت، در تراکیا مقام کرد، ولی وحش دلفی او را از جانب خدا خبر داد که باید دنبال گاو معینی برود، و هر جا گاو از خستگی باز ایستد شهری بنا کند. کادموس گاو را در فوکیس یافت، و دنبال آن به بئوسی (بویوتیا) رفت، و گاو در محلی که بعداً کادموس قلعه‌ی تب را در آنجا بنا نمود توقف کرد. سپس، برای بر داشتن آب از چاهی در مجاورت آنجا، اژدهائی را که پاسبان آن چاه و پسر آرس بود به قتل رسانید، و به رایزنی آتنه دندانهای آن را در خاک دفن کرد، و از آنجا جمعی مردم جنگی بر آمدند. کادموس آنها را به جان هم انداخت، و از آن جمله فقط ۵ تن باقی ماندند، که مردم تب از نسل آنها به وجود آمدند.



نبرد کادموس با اژدها

کادموس با هارمونیا[4] (hārmoniā)، دختر آرس و آفرودیته، وصلت کرد، و عاقبت هر دو به مار مبدل شدند، و زئوس آنان را در الوسیون جای داد. گویند کادموس الفبا (الفبای فنیقی یا الفبای سامی شمالی) را وارد یونان کرد.

کادمیوم[5] (kādmiom) [مأخوذ از کلمه‌ی یونانی کادمیا (kādmeyā)، که نام قدیمی کربونات روی بوده است، که کادمیوم با آن همراه است]، عنصر فلزی نرم (با چاقو بریده میشود) سفیدرنگ مایل به آبی (علامت شیمیائی Cd؛ نیز ← عنصر، جدول). فریدریش شترومایر[6] (fridriš štromāyer؛ عالم شیمی آلمانی، فد ۱۸۳۵) آن را از ناخالصیی در کربونات روی کشف کرد (۱۸۱۷). کادمیوم به مقدار کم همراه با کانیهای روی وجود دارد. تقریباً همه‌ی کادمیوم را از محصولات فرعی کانیهای روی و سرب و مس به دست میآورند. در بسیاری از خواص شیمیائی به روی شباهت دارد. در ساختن آلیاژهای زودگداز و نیز در ساختن آلیاژهائی که ضریب اصطکاک بسیار کم و مقاومت فراوان در برابر خستگی دارند به کار میرود. قریب ۶۰٪ مصرف آن در آبکاری برقی است. سولفور آن به عنوان رنگیزه‌ی زرد به کار میرود. کادمیوم و محلول ترکیبات آن سمی هستند.

کادنتا، در موسیقی؛ ← کادانس.

کادو، حزب؛ ← کنیا.

کادودال[7]، **ژرژ** (jorj kādudāl)، ۱۷۷۱–۱۸۰۴، توطئه‌گر سلطنت‌طلب فرانسوی. از فرماندهان شوانیا و احتمالا لایقترین رهبر ضد انقلابی وانده بود. در ۱۸۰۱ به انگلستان گریخت، ولی برای اجرای توطئه‌ای که به منظور بر انداختن ناپلئون بوناپارت و باز گرداندن سلطنت فرانسه با سرمایه‌ی انگلستان اداره میشد، به فرانسه باز آمد (۱۸۰۳). نقشه‌ی توطئه‌گران را ژ. فوشه بموقع کشف کرد. کادودال اعدام شد، و دوک د/آنگن را دزدیدند، و ناحق تیرباران کردند. توطئه مستمسکی شد برای تبدیل کنسولا به امپراطوری ناپلئون.

کادورنا[8]، **لویجی** (luiji kādornā)، ۱۸۵۰–۱۹۲۸، فیلد مارشال ایتالیائی در جنگ I. در ۱۹۱۶ شهر گوریتسیا را گرفت. در ۱۹۱۷ در کاپورتو بسختی شکست خورد.

کادوسیان: ← گیلان، قسمت IV.

کادوکئوس[9] (kādukeus؛ لتی)، عصائی که سرش بال دارد و دو مار به دورش پیچیده‌اند، و هرمس آن را به دست میگرفت.

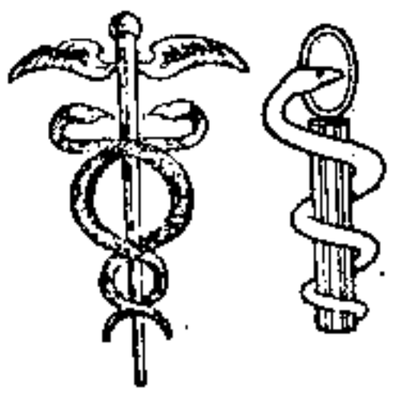

در بابل به عنوان نماد حاصلخیزی، خرد، و درمان به کار میرفت. چاووشها و سفرای یونان آن را به دست میگرفتند، و در دولت روم نماد ترک مخاصمه و بیطرفی بود. از قرن ۱۶م به بعد، به جای عصای آسکلپیوس که یک مار داشت، به عنوان نماد حرفه‌ی پزشکی به کار میرود.

کادیاک[10]، **آنتوان دو لا موت** (āntuān dē lā mot kādiyyāk)، انگلا کدیلک (kadilak)، ح ۱۶۵۸–۱۷۳۰، حاکم (۱۷۱۳–۱۶) فرانسوی سرزمین لویزیانا، کشمة، و بنیانگذار (۱۷۰۱) شهر دترویت.

کادیث[11] (kādiţ)، عربی **قادس** (qādes)، شهر (در ۱۹۶۵ جه ۱۲۹°۷۲۸)، کرسی ایالت کادیث، جغ اسپانیا، در ناحیه‌ی اندلس، بر خلیج کادیث. شهر بر ارتفاعی قرار گرفته و بندر صادراتی مهمی است. به سبب موقعیت طبیعی، و زیبائی و آب و هوای ملایمش، از مراکز جلب جهانگردان است. محل پایگاه دریائی اسپانیا است. کشمة نیز در نزدیکی آن پایگاه دریائی دارد.

در ح 1100 ق‌م، فنیقیان در اینجا شهر گادیر را تأسیس کردند، و آن در ح 500 ق‌م به تصرف کارتاژ در آمد، و در اواخر قرن ۳م ق‌م به دست رومیان افتاد و گادس نام گرفت. شهر تا سقوط رم رونق خود را حفظ کرد. سپس به تصرف گوتها در آمد، و پس از آن به دست مسلمانان افتاد، و بعد رو به انحطاط نهاد. در ۸۴۴ نورمانها آن را غارت کردند؛ در ۸۵۹ (۲۴۵ هق) ناوگان محمد I، از امویان اسپانیا، حملات آنان را دفع کرد. در ۱۲۶۲، آلفونسوی X (لئون و کاستیل) آنجا را از تصرف مسلمانان خارج ساخت. پس از کشف امریکا رونقش تجدید شد. کریستوف کلمب دومین سفر خود را به مقصد امریکا از اینجا آغاز کرد. در ۱۵۸۷، سر ف. دریک ناوگان اسپانیا را در اینجا آتش زد. در ۱۵۹۶ به دست رابرت دورو غارت و ویران شد. بعد از ۱۷۱۸ رونق سابق را باز یافت، ولی پس از آنکه اسپانیا مستعمرات خود را در امریکا از دست داد از رونق افتاد. در جنگ شبه جزیره در برابر محاصره‌ی فرانسویان مقاومت کرد (۱۸۱۰–۱۲). از جمله‌ی آثار تاریخی آن باروی قدیم شهر و کلیسای جامعی از قرن ۱۳م است که بعداً تجدید بنا شده است. کادیث چند موزه و یک گالری هنری دارد. نزدیک آن آثاری از تمدنهای قدیم باقی است.

کادینگتن[12]، **ویلیام** (wilyām kādingtən)، ۱۶۰۱–۷۸، از بانیان رود آیلند، محتملا اهل انگلستان. در سال ۱۸۳۰ برای خدمت در سه شرکت خلیج ماساچوست به کشمة رفت و در ۱۶۳۴–۳۶ خزانه‌دار آن بود. با ج. کلارک و دیگر تبعیدیهای پیرایشگر جزیره‌ی رود آیلند را از هندیشمردگان خرید و پورتسمث را بنیان نهاد (۱۶۳۸). همچنین در بنای (۱۶۳۹) نیو پورت سهیم بود. در ۱۶۴۰ حکومت هر دو شهر را عهده‌دار شد.

کار[13] (kār)، در فیزیک و مهندسی، یکی از وسیعترین مفاهیم علم فیزیک و مهندسی، که بستگی با مفاهیم نیرو (قوه) و تغییر مکان ناشی از آن دارد. در استعمال عرفی، لفظ "کار" را در مورد هر نوع فعالیت بدنی یا دماغی برای حصول نتیجه‌ای به کار میبرند. اما، در فیزیک و مهندسی، مفهوم کار معنی مشخص دقیقی دارد. مختصراً میتوان گفت که کار یک نیروی ثابت که نقطه‌ی اثر خود را به خط مستقیم از محلی به محل دیگر میبرد عبارت است از حاصلضرب تغییر مکان در قوه‌ی مؤثر در امتداد تغییر مکان. مثلا، در حرکت سقوط آزاد جسم، نیرو (وزن جسم) در امتداد تغییر مکان بر جسم عمل میکند، و کار مساوی حاصلضرب نیرو است در تغییر مکان. اما، در حرکت یک جسم بر سطح مورب در تحت تأثیر وزن آن (شکل در ستون وسط صفحه‌ی ۱۲۹۴ دیده شود)، نیروئی که بر جسم اثر میکند وزن آن است، که در شکل با GP نمایش داده شده، اما جزئی از این نیرو که در امتداد تغییر مکان بر جسم اثر میکند GF است، و کار مساوی حاصلضرب این نیرو است در تغییر مکان. اگر نیرو نقطه‌ای را بر خطی منحنی از محلی به محلی حرکت دهد، برای محاسبه‌ی کار آن، مسیر را به اجزای بسیار کوچکی در حکم خط مستقیم تقسیم میکنند به طوری که بر هر یک از اجزا نیرو عملا ثابت باشد، و کار نیرو را در هر یک از اجزا حساب و حاصلها را با هم جمع میکنند.

وقتی که عاملی نیروئی بر جسمی وارد میکند، اگر این نیرو جسم را در امتداد خود حرکت دهد گویند آن عامل بر جسم کار میکند (مانند دو مثال

(۱)Cawdor (۲)Codrington (۳)Cadmus (۴)Harmonia (۵)cadmium (۶)Stromeyer (۷)Cadoudal (۸)Cadorna
(۹)caduceus (۱۰)Cadillac (۱۱)Cádiz (۱۲)Coddington (۱۳)work

فوق). اما در بعضی موارد جسم در خلاف جهت نیروی وارده حرکت میکند، مانند جسم وزینی که، علی رغم نیروئی که برای بالا کشیدن آن بر سطحی مورب بر آن وارد میآوریم، به پایین حرکت می‌کند، در این حالت میگویند جسم کار انجام میدهد.

واحد کار مربوط به آحاد نیرو و طول است. واحد آن در سلسله‌ی سکت ارگ و در سلسله‌ی مکث ژول است. واحد کار در ممالکی که آحاد انگلیسی به کار میبرند فوت‌پوندال است. برای تبدیل آحاد به یکدیگر، جدول IV در صفحه‌ی ۱۳۱۹ دیده شود.

کار با انرژی بستگی تام دارد. قدرت (یا توان) کاری است که در واحد زمان انجام میگیرد.

کار[1]، رابرت (rābərt kār)، ملقب به **ارل آو سامرست** (ërl āv sāmərset*)، ح ۱۵۸۷–۱۶۴۵، سیاستمدار انگلیسی. طرف توجه جیمز I بود، و عضو مجلس لردها شد. عاشق زوجه‌ی ارل آو اسکس شد، و وی از شوهرش طلاق گرفت، و با کار ازدواج کرد (۱۶۱۳). در همان سال، سر تامس اوربری[2] (sər tāməs ovərberi*) که از دوستان سابق کار بود مسموم شد. پس از اینکه کار از نظر شاه افتاد، او و زوجه‌اش متهم به قتل اوربری شدند (۱۶۱۵). محاکمه‌ی آنان زیر نظر ف. بیکن صورت گرفت، و هر دو محکوم به مرگ شدند، ولی هر دو مورد عفو قرار گرفتند، اما تا ۱۶۲۲ در برج لندن محبوس بودند، و سپس آزاد شدند.

کار، قانون[3]، قانونی که ناظر به افراد انسانی به عنوان کارگر و مزدگیر است، و روابط بین کارگر و کارفرما را تنظیم میکند. انقلاب صنعتی، با وارد کار کردن ماشین، طبقه‌ای از کارگران به وجود آورد که یگانه منبع امرار معاش آنان دستمزدشان بود. طولی نکشید که شرایط قراردادهای کارگری، شرایط کار، و روابط کارگر و کارفرما مورد توجه مردم قرار گرفت. در انگلستان، به سبب رواج سیاست آزادی عمل، پارلمنت مایل نبود در این امور مداخله کند. عاقبت در ۱۸۰۲ اولین قانون کار به تصویب رسید، و آن ناظر به بهداشت و اخلاقیات کودکان کارگر در کارخانه‌های نساجی و حفظ آنها از آسیبهای ناشی از کار بود، و سپس، قوانین دیگری برای تنظیم ساعات و شرایط کار آنان وضع شد. در ۱۸۲۵، تشکیل اتحادیه‌ی کارگری قانونی شناخته شد، ولی تا ۱۸۷۱ هر گونه توافق بین کارگران برای تقاضای کاستن ساعات کار و افزایش مزد به عنوان توطئه قابل مجازات بود. بتدریج که کارگران به حقوق خود پی بردند قوانین کار تغییر یافت و اصلاح شد. از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، قانون کار در سایر کشورهای غرب، از جمله امریکا، وضع و بتدریج به نفع کارگران اصلاح شد.

اولین قانون کار در ایران به موجب تصویبنامه‌ی دولت به صورت آزمایشی در سال ۱۳۲۵ هش اجرا شد، و در ۱۳۲۸ هش با اصلاحاتی که در آن شده بود به تصویب مجلس رسید.

کارا، دریای[4] (kārā)، قسمتی از قشه میان سیبریه‌ی غربی و نووایا زملیا. عمق متوسطش ح ۱۲۰ متر است. رودهای اوب، ینیسی، پیاسینا[5] (piāsinā)، و تایمیرا[6] (tāymirā) به آن میریزند، و بدین جهت از لحاظ ماهیگیری اهمیت دارد. بیشتر ایام سال مستور از توده‌های یخ است، و فقط در اواخر تابستان قابل کشتیرانی است.

کارا، کارلو: ← فوتوریسم.

کارائیب[7]، دریای (kārāib)، شاخه‌ای از قطا که امریکای مرکزی و امریکای جنوبی در غ و ج، و شبه جزیره‌ی یوکاتان و هند غربی در ل و ش آن واقعند.

کارائیبها[8] (kārāib-) یا **کاریبها** (kārib-)، نام گروهی از هندیشمردگان امریکا که در سراسر حوضه‌ی آمازون، گویان، و منطقه‌ی کارائیب پراکنده‌اند. موطن اصلی کارائیبها احتمالا گویان بوده است. حدود یک قرن پیش از کشف امریکا به آنتیلهای کوچک (کوچکتر) تاخته و آنجا را از تصرف سکنه‌ی بومی خارج ساخته بودند. این کارائیبهای آنتیلهای کوچک مردمی جنگجو و تشنج بودند. رسم قربانی و آدمخواری در میانشان معمول بود. ماهیگیری و کشاورزی میکردند، و دریانوردان ماهری بودند. پس از شروع استعمار اروپائیان تقریباً منقرض شدند. گروهی از آنان که در سنت وینسنت بودند با بردگان سیاهپوستی که از یک کشتی شکسته فرار کرده بودند در آمیختند و کارائیبهای سیاهپوست را به وجود آوردند. این گروه در ۱۷۹۵ بر ضد بریتانیائیها شوریدند، و شکست خوردند. در ۱۷۹۷ دولت بریتانیا آنان را به جزیره‌ی روئاتان (roātān) کوچانید، و از آنجا بتدریج در گواتمالا، هندوراس بریتانیا، نیکاراگا، و کوستاریکا پراکنده شدند.

کاراباچک[9]، یوزف ریتر فون (yozef riter fon kārābācek)، ۱۸۴۵–۱۹۱۸، مستشرق اتریشی، متخصص در سکه‌شناسی و کتیبه‌شناسی عرب. در ۱۸۸۵–۱۹۱۵ استاد تاریخ و علوم شرقی دانشگاه پنجاب لاهور بود. آثارش مشتمل است بر مساهمت در تاریخ بنی مزید (۱۸۷۴) و پاپیروسهای موجود در فیوم (۱۸۸۲).

کاراتچولو[10]، فرانچسکو (frāncesko kārātco-lo)، ۱۷۵۲–۹۹، دریاسالار ناپلی. در جنگهای انقلاب امریکا در خدمت بریتانیا بود. بعداً فرمانده ناوگان جمهوری پارتنوپی شد. در سال ۱۷۹۹، که فردیناند IV مجدداً بر ناپل استیلا یافت، به امر دریاسالار نلسن اعدام شد.

کاراتچی[11] (kārātci)، خاندان نقاشان ایتالیائی که وابسته به مکتب بولونیا بودند، و خود یک مکتب التقاطی در نقاشی پدید آوردند. **لودوویکو کاراتچی** (lodoviko)، ۱۵۵۵–۱۶۱۹، در ونیز شاگرد تینتورتو بود، و از کوردجو و تیسین متاثر شد. در بولونیا، پادوا، و پارما نیز تحصیل کرد. با پسرعموهای خود–آگوستینو (āgostino) و آنیبالـه (ānnibāle)–و نیز با آنتوان دو لا تور (ānтuān dë lā tur)، در شهر بولونیا هنرکده‌ای برای نقاشی بر پا کردند، و کوشیدند تا جنبه‌ها و مشخصات برجسته‌ی سبکهای جملگی استادان بزرگ را با هم تلفیق کنند و در نقاشی به کار بندند. این مکتب التقاطی بزودی یکی از مکاتب بارور ایتالیا شد، و کاراتچی تا آخر عمر رئیس آن بود. کاراتچی، نه تنها معلمی توانا بود، بلکه در نقاشی نیز استعداد و نیروی بسیار داشت. در کلیساهای بولونیا و بعضی شهرهای دیگر، نمونه‌های درخشانی از کارهای او موجود است. وهط یوحنای معمدان (بولونیا) و رؤیای قدیس هیاسینت (موزه‌ی لوور) از بهترین کارهای اوست. **آگوستینو کاراتچی، ۱۵۵۷–۱۶۰۲**، از زرگری دست کشید، و به آموختن نقاشی و حکاکی پرداخت، و به خصوص در حکاکی به مقامی عالی رسید، و بیشتر عمر خود را صرف آن کرد. پس از چند سال تحصیل در پارما و ونیز، به لودوویکو و برادر خود آنیباله پیوست، و با هم مکتب التقاطی را پایه‌گذاری کردند، و تصویرهای بسیاری را به یاری هم پرداختند. در ۱۵۹۷ به رم رفت، و با برادرش آنیباله در تزیین تالار کاخ فارنزه همکاری کرد. در تالار این کاخ نقاشیهای دیواری زیبائی به جا گذاشته است. بزرگترین اثر خود، عشق آسمانی، زمینی، و آلوده، را بلافاصله پیش از مرگش در پارما به وجود آورد. از آثار جالب دیگرش آخرین تناول عشای ربانی قدیس هیرولوموس (بولونیا) و زانیه در حضور مسیح است، و حکاکی استادانه‌ای که از مصلوب شدن مسیح (اثر تینتورتو) ساخته است. **آنیباله کاراتچی، ۱۵۶۰–۱۶۰۹**، در نقاشی مهارت و تنوع بیمانندی داشت. در ونیز و پارما، ۷ سال به مطالعه‌ی کارهای استادان پرداخت. چون به بولونیا باز گشت، در ایجاد مکتب التقاطی با لودوویکو و برادر خود آگوستینو همکاری کرد. در ۱۵۹۵ به رم رفت تا در کار تزیینات تالار کاخ فارنزه شرکت کند (۱۵۹۷–۱۶۰۴)، و در آنجا تصویرهائی از قبیل یونو در محضر یوپیتر، پیروزی باکوس، و دیانا و اندومیون به جا گذاشته است، که نمودار رنگامیزی و طرز کار ظریف او است. مسیح و زن سامره‌ای (میلان)، مسیح مرده (موزه‌ی لوور)، و وسوسه‌ی قدیس آنتونیوس (گالری ملی، لندن) نیز از کارهای معروف او میباشند.

کاراته[12] (kārāte) [ژاپنی، ← دست خالی]، فنی برای دفاع بدون سلاح از خود و حمله‌ی متقابل. در این فن، شخص قسمتهائی از بدن را برای دفع کردن حمله به کار میبرد، و با وارد کردن ضربه‌ی سخت بر قسمت آسیب‌پذیری از بدن حریف، او را از پا در میآورد. ضربه‌های کاراته چندان مرگبار است که تمرینات کارآموزی آن را بدون تماس بدنی با حریف اجرا میکنند. استادان کاراته قدرت این فن را با نمایشهای نظرگیری مانند خرد کردن تخته و آجر و سنگ با مشت گره‌کرده یا کنار دست نشان میدهند. نام کاراته نشان میدهد که در این فن نباید سلاحی به کار رود. در عوض، کاراته مشت، دست، انگشت، آرنج، و پا را به صورت سلاحی در میآورد که بر نقاط ضعف حریف کارگر میشود. در جودو و جوجوتسو، از سنگینی وزن حریف برای زمین زدن او استفاده میشود، ولی در کاراته نیرومندی شخص است که طرف را از پای در میآورد.

معروف است که یک راهب بودائی در اوایل قرن ۶م کاراته را در هند اختراع کرد، و آن را به راهبان چینی آموخت. از چین به اوکیناوا رسید، و چون فرمانروایان آنجا اجازه‌ی استفاده از شمشیر به مردم نمیدادند، آنان فن کاراته را تکمیل کردند. تمرین کاراته از ۱۹۲۰ در ژاپن و از ۱۹۵۰

(۱)Carr (۲)Overbury (۳)labor law (۴)Kara Sea (۵)Pyasina (۶)Taimyra (۷)Caribbean (۸)Carib Indians (۹)Karabaček (۱۰)Caracciolo (۱۱)Carracci; Caracci (۱۲)karate

در کشمت رواج فراوان یافته است.

کاراچای-چرکس[1]، **ناحیه‌ی خودمختار** (kārā-cāy-carkas) یا **قره‌چای-چرکس** (qara-)، بخش اداری (ح ۱۴٬۱۰۰ کمم؛ در ۱۹۶۵ جع ۳۲۰٬۰۰۰)، سرزمین ستاوروپول، ج‌غ جمشسر اروپائی، در کوه‌های قفقاز بزرگتر، در امتداد رود کوبان علیا؛ کرسی آن چرکسک[2] (carkask؛ در ۱۹۶۵ جع ۵۳٬۰۰۰)، بر رود کوبان. مشتمل است بر استپی پست در ل و تپه‌های دامنه‌ی کوههای قفقاز در ج. کشت غلات و پرورش حیوانات اهلی رایج است. معادن زغال سنگ، سرب، و روی دارد. سکنه‌ی آن، چرکسها، و عمدةً کاراچاییها، مردمی مسلمان و ترک‌زبان هستند که در قرن ۱۴م به این ناحیه آمدند. در قرن ۱۶م تیول امیران کاباردین شد؛ در ۱۷۳۳ تحت سلطه‌ی عثمانیها، و در ۱۸۲۸ به تصرف روسها در آمد.

در جج II کاراچاییها متهم شدند به همکاری با سپاهیان آلمان، و ستالین برای تنبیه آنها خودمختاری ناحیه را ملغی و سکنه‌ی آن را، پس از محروم کردن از تمام حقوقشان به عنوان یک اقلیت، به روسیه‌ی آسیائی تبعید کرد. پس از اعاده‌ی حیثیت، اجازه‌ی بازگشت به سرزمین خود یافتند و ناحیه دوباره خودمختاری یافت (۱۹۵۷).

کارادرینا (kārādrinā؛ لتی)، نام شب‌پره‌ای (*Laphigma* [*Caradrina*] *exigua*) که نوزاد آن از برگهای پنبه و چغندر و بسیاری دیگر از گیاهان زراعتی تغذیه میکند، و از مهمترین آفات عمومی محسوب میشود. برای مبارزه با آن میتوان از محلول ددت استفاده کرد.

زارعین بعضی از مناطق، نوزادهای کارادرینا را رهه (شیراز) یا راهو (کرمان) مینامند.

کارا دو وو[3]، **برنار** (bernār kārā dë vo)، ۱۸۶۷-۱۹۵۲، خاورشناس فرانسوی که در فرهنگ اسلامی، خاصه فلسفه و علوم تحقیق کرده است. از تألیفات او است: ابن سینا (۱۹۰۰)، غزالی (۱۹۰۲)، حکمت اشراق سهروردی (۱۹۰۲)، متفکران اسلام (۵ جلد؛ ۱۹۲۱-۲۶)؛ بعضی از ترجمه‌های عربی قدیمی آثار آپولونیوس و تئودوسیوس و هرون اسکندرانی و نظایر اینها را نیز منتشر کرده است. التنبیه و الاشراف را به فرانسوی ترجمه کرد (۱۹۰۲). دیگر از کارهایش ترجمه‌ی تائیه‌ی ابن فارض (در ۷۴۶ بیت) و انتشار متن و ترجمه‌ی قسمتی از رسالة الشرفیه، اثر صفی‌الدین ارموی است.

کارادیوردیویتی: ← کاراژرژویچ.

کارادیوردیه: ← کاراژرژ.

کارارا[4] (kārrārā)، شهر (جع تخمیناً ۶۴٬۶۶۳)، در ناحیه‌ی توسکان، ایتالیای مرکزی. مهمترین مراکز صنعت مرمر ایتالیا است. مرمر مشهور آنجا از کوه آلپی آپوانه استخراج میشود. دوکنشین ماسا و کارارا متشکل از این شهر و شهر ماسا بود. کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد. کاخ دوکی آنجا اکنون محل آکادمی هنرهای زیبا است.

کاراژرژ[5] (kārājorj) یا **کارادیوردیه**[6] (kārā-diordye) [از ترکی، = ژرژ سیاه] یا **قرا جورج** (qarā jorj)، ۱۷۵۲؟-۱۸۱۷، رجل میهنپرست صربستانی. در جوانی راهزن بود، و در جنگ ۱۷۸۸-۹۱ بین اتریش و روسیه با دولت عثمانی، وارد ارتش اتریش شد. سپس در صربستان اقامت گزید، و سرکرده‌ی دسته‌ای از دزدان شد. این دسته‌های راهزن، مانند دسته‌های مشابه در یونان و در سایر ممالک تحت حکومت دولت عثمانی، در واقع دسته‌های سربازان جنگجو بودند، و معمولا جز با ترکهای عثمانی کاری نداشتند. در شورش ۱۸۰۴ صربستان بر ضد ترکان، کاراژرژ فرمانده اتحادیه‌ی این دسته‌ها شد (← سلیم III). در ۱۸۰۶ بلگراد را گرفت، و ترکها را قتل عام کرد. در ۱۸۰۸ به ریاست موروثی صربها انتخاب شد. در ۱۸۰۹-۱۲ در جانب روسها با عثمانی جنگید. پس از صلح (۱۸۱۲) روسیه و عثمانی، روسها او را رها کردند، و وی به اتریش گریخت، و بعداً در روسیه اقامت گزید. در غیاب او، میلوش اوبرنوویچ موفق به گرفتن امتیازاتی از دولت عثمانی شد که منجر به خودمختاری صربستان گردید. در ۱۸۱۷، کاراژرژ ناگهان به صربستان باز گشت، ولی به تحریک میلوش به قتل رسید.

کاراژرژ سرسلسله‌ی خاندان کاراژرژویچ است، و منازعات خونین این خانواده با خاندان اوبرنوویچ بر سر قتل کاراژرژ مدتها از عوامل عمده در سیاست صربستان بود.

کاراژرژویچ[7] (kārājorjevic)، به زبان صربی **کارادیوردیویتی**[8] (kārādiordievity)، سلسله‌ای از فرمانروایان صربستان و یوگوسلاوی که به توسط کاراژرژ تأسیس شد. فرمانروایان این سلسله عبارتند از امیر آلکساندر کاراژرژویچ، پطر I، آلکساندر I (یوگوسلاوی)، و پطر II. منازعات خونین این خاندان با خاندان اوبرنوویچ مدتها از عوامل عمده در سیاست صربستان بود.

کارافوتو: ← ساخالین.

کاراکاس[9] (kārākās)، شهر (جع در ۱۹۶۹ تخمیناً ۲٬۰۰۰٬۰۰۰)، ل ونزوئلا، پایتخت و بزرگترین شهر آن کشور، در ۱۱کیلومتری دریای کارائیب. در فرازای ح ۹۱۴متری قرار دارد، و تقریباً از اطراف با کوههائی که دو برابر این مقدار ارتفاع دارند محصور است. اقلیمی سالم و مطبوع دارد. کاراکاس از مدتها پیش اهمیت سیاسی داشته است. با بهره‌برداری از منابع معدنی ونزوئلا در ایام اخیر، مرکز مالی و تجارتی کشور نیز شده است. علاوه بر صنعت نفت، دارای صنایع نساجی، آمودن گوشت، و تصفیه‌ی قند است. از مؤسسات فرهنگی آن دانشگاه مرکزی ونزوئلا (تأسیس ۱۷۲۵) و دانشگاه کاتولیکی است.

کاراکاس در ۱۵۶۷ به وسیله‌ی اسپانیائیها تأسیس شد. نامش به مناسبت هندیشمردگان بومی موسوم به کاراکاس است. در تاریخ مبارزات امریکای لاتین برای استقلال قابل توجه است. میراندا و بولیوار در اینجا متولد شدند. استقلال ونزوئلا در اینجا اعلام شد (۱۸۱۱).

کاراکالا[10] (kārākallā)، ۱۸۸-۲۱۷، امپراطور (۲۱۱-۱۷) روم، پسر سپتیمیوس سوروس. در ۱۹۶ لقب قیصر و در ۱۹۸ لقب آوگوستوس یافت. پس از وفات سوروس، برادر خود گتا (getā) را، که شریک وی در امپراطوری بود، به قتل رسانید (۲۱۲). هواداران گتا و از جمله پاپینیانوس نیز به فرمان او کشته شدند. اگرچه امپراطوریش با کشتار و بیرحمی توأم بود، در مرزهای روم با ژرمنها آرامش ایجاد کرد، و به مردم آزاد امپراطوری حق شارمندی اعطا نمود (ظاهراً برای ازدیاد درآمد خود). عاقبت، در عقبنشینی از مقابل اردوان V اشکانی، در حران به دست ماکرینوس کشته شد. حمامهای مشهور کاراکالا در دوره‌ی او بنا شد. برای روابط او با ایران ← اردوان V.

کاراکتاکوس[11] (kārāktākus)، نق ۵۰ بم، از سرکردگان بریتانیائی، پسر سیمبلین. پس از ۹ سال جنگ علیه رومیها، اسیر، و به روم برده شد. کلاودیوس، به سبب شجاعت وی، بر جانش بخشید.

کاراکتر[12] (kārākter؛ فنس)، در تئاتر یا داستان، اشخاصی از تئاتر یا از داستان که هر یک صفات یا خصوصیات برجسته‌ی بشری را، اعم از خوب یا بد، نمایش میدهد و جلوه‌گر میسازد.

کارالنکو[13]، **ولادیمیر گالاکتیونوویچ** (vlādi-mir gālāktionovic kārālenko)، ۱۸۵۳-۱۹۲۱، نویسنده و روزنامه‌نگار آزادیخواه روسی. رؤیای ماکار (۱۸۸۵)، معروفترین اثرش، توصیف رؤیای یک دهقان محتضر از بهشت است. در ابتدا از انقلاب روسیه استقبال کرد، اما متعاقباً با رژیم بولشویکی به مخالفت بر خاست.

کارامزین[14]، **نیکولای میخایلوویچ** (nikolāy mixāylovic kārāmzin)، ۱۷۶۶-۱۸۲۶، مورخ و نویسنده‌ی روسی. کوشید تا زبان روسی را منقح، پیراسته، و موزون کند. کارهایش برای نویسندگان بعدی، خصوصاً پوشکین، فوق العاده مورد استفاده قرار گرفت. مهمترین اثرش تاریخ کشور روسیه (۱۱ مجلد؛ ۱۸۱۸-۲۴) است که در آن حوادث سیاسی مربوط به امرای روس تا ۱۶۰۳ با بیانی شیوا و جالب تشریح شده است. با اینکه معتقد به لزوم قدرت حکومت سلطنتی بود، در خاطرات روسیه‌ی قدیم و جدید (۱۸۱۰-۱۱) رفتار امرای قرن ۱۸م را بشدت مورد انتقاد قرار داد.

کارامل[15] (kārāmel) یا **قند سوخته** (qande sux-te)، جسمی قهوه‌ای، محلول در آب، و تبلورناپذیر، که از حرارت دادن قندهای ساده (مانند گلوکوز) یا دوقندهها (مانند قند معمولی) تا ح ۱۸۰° به دست میآید. کارامل در شیرینیسازی مورد استعمال دارد. در صنایع تهیه‌ی مواد غذائی آن را از حرارت دادن محلول غلیظ قند معمولی به دست میآورند.

کاران د/آش[16] (kārān dāš)، نام مستعار **امانوئل پواره**[17] (emānüel puāre)، ح ۱۸۵۸-۱۹۰۹، کاریکاتورساز و طراح فرانسوی.

کارانسا[18]، **ونوستیانو** (venustiāno kārānsā)، ۱۸۵۹-۱۹۲۰، سیاستمدار مکزیکی، رئیس جمهور (۱۹۱۴-۲۰) مکزیک. قسمتهای اصلی برنامه‌ی اصلاحی او (مالکیت ملی منابع زیرزمینی، اصلاحات دینی و کارگری، تقسیم اراضی) در قانون اساسی ۱۹۱۷ درج شد. ولی این قانون هیچگاه به مرحله‌ی

---

(۱)Karachai-Cherkess (۲)Cherkessk (۳)Carra de Vaux (۴)Carrara (۵)Karageorge (۶)Karadjordje (۷)Karageorgevich (۸)Karadjordjevic (۹)Caracas (۱۰)Caracalla (۱۱)Caractacus (۱۲)character (۱۳)Korolenko (۱۴)Karamzin (۱۵)caramel (۱۶)Caran d'Ache (۱۷)Poiré (۱۸)Carranza

عمل در نیامد. در ۱۹۲۰، در حالی که با چمدانی محتوی مبلغ هنگفتی پول در حال فرار بود، به دست یکی از سرکردگان محلی به قتل رسید.

کاراوادجو[1]، میکلانجلو آمریگی دا (mikelān-jelo āmerigi dā kārāvādjo)، ۱۵۷۳–۱۶۰۹، نقاش ایتالیائی. پس از آموختن نقاشی در میلان و ونیز، در رم مکتب ناتورالیسم را پایه‌گذاری کرد، و درین راه توفیق فراوان یافت، اما به سبب طبع سرکشی که داشت، همواره با این و آن در زد و خورد بود، و به همین سبب، عاقبت ناگزیر به ناپل و سپس به سیسیل و مالت گریخت، و پس از چندی به مرگ زودرس در گذشت. کاراوادجو روش خیال‌پرورانه‌ی استادان پیشین خود را در پرداخت چهره‌های آدمیان ترک گفت، الگوهای خود را اغلب از میان پایینترین طبقات بر میگزید، و در نمایاندن صفات حقیقی آنان میکوشید. وی از نخستین استادانی بود که برای تشدید جنبه‌ی دراماتیک تصویر سایه‌روشنهای تند به کار بردند. معمولا چهره‌های تصویرهای او بر زمینه‌ای تیره در معرض نورها و سایه‌های تند قرار گرفته‌اند. این شیوه‌ی او به ریبرا و مکتب نقاشی اسپانیا منتقل شد. در میان نقاشیهای نخستین او، که نمودار صحنه‌های عادی زندگی است، ورق‌بازها و کولی فالگیر معروفیت بسیار دارند. بعضی از نقاشیهای بزرگ و مذهبی وی عبارتند از تدفین مسیح (واتیکان)، شهادت قدیس سباستیانوس (کاپیتول رم)، و مرگ مریم عذرا (موزه‌ی لوور).

کاراوسیوس[2] (kārāsius)، فد ۲۹۳، از فرماندهان نظامی روم. هنگامی که در گل بود مورد سوء ظن ماکسیمیانوس، امپراطور روم، قرار گرفت، و محکوم به اعدام شد. به بریتانیا گریخت، و حکومتی در آنجا تشکیل داد. سرانجام دیوکلسین و ماکسیمیانوس او را شریک در امپراطوری شناختند (ح ۲۸۹). وی قلمرو خود را به ل‌ش گل نیز بسط داد. در ۲۹۳ از کنستانتیوس (بعداً کنستانتیوس I) شکست خورد، و به دست یکی از نفرات خود به قتل رسید.

کارای، شهر قدیم، ← حران.

کارایان[3]، هربرت فون (herbert fon kārāyān)، ۱۹۰۸– ، رهبر اتریشی ارکستر، متولد سالزبورگ. پس از اتمام تحصیلات موسیقی در سالزبورگ و وین به رهبری ارکستر پرداخت (۱۹۲۷). بعد از جنگ II شهرتش از اروپا به امریکا گسترش یافت. با ارکسترهای متعدد، از جمله ارکستر فیلارمونیک برلین، سفرهائی کرد، و در بسیاری از فستیوالهای موسیقی اروپا شرکت جست. در ۱۹۵۵ مدیر فیلارمونیک برلین، و در ۱۹۵۶ مدیر هنری اپرای ایالتی وین شد.

کارایچ[4]، ووک سفانوویچ (vuk stefānovic kārāyic)، ۱۷۸۷–۱۸۶۴، عالم صربستانی فقه اللغه و فولکلور. زبان محلی صربی را زبان ادبی آثار خویش قرار داد. استفاده از الفبای صوتی را رواج داد، و حروف جدیدی برای تکمیل الفبای سیریلی اختراع کرد. از آثار مهمش یک دستور زبان صربی (۱۸۱۴) و یک لغتنامه‌ی صربی (۱۸۱۸) است. در ۱۸۴۷ کتاب عهد جدید را به صربی ترجمه کرد.

کاربان[5] (kārbān)، فنـ **اوپراتور** (operātër)، کسی که با یک ماشین یا اسباب ثابت کار میکند، مانند کاربان (تلفونچی) تلفون در تلفونخانه‌های مرکزی ادارات که شماره‌های مختلف را به یکدیگر اتصال میدهد، یا کاربان (آپاراتچی) دستگاه سینما-توگراف که تصویر را بر پرده می‌اندازد.

کاربولوی[6] (kārboloy)، نام تجارتی آلیاژی محتوی کوبالت، تنگستن، و کربون. از فولاد خیلی سختتر است، و برای بریدن فولاد، چینی، کوارتز، و مواد دیگر به کار میرود. حرارت زیاد در سختی آن بی‌اثر است.

کاربولیک، اسید: ← اسید فنیک.

کاربوناری[7] (kārbonāri) [ایتالیائی، ← زغال-سوزندگان]، انجمن سری انقلابی که در اوایل قرن ۱۹م در ایتالیا، اسپانیا، و فرانسه رونق داشت. اصلا در عهد مورا در مملکت ناپل پیدایش یافت، و احتمالا مشتق از فراماسون بود. اعضایش از هر طبقه‌ای از مردم ولی بالاخص از نظامیان بودند. هدف روشن آن آزادی سیاسی بود. کاربوناری تا حدی مسئول شورشهای ۱۸۲۰ در اسپانیا و در ناپل و شورش ۱۸۲۱ در پیمون بودند. بعد از ۱۸۳۰، کاربوناری ایتالیا در نهضت ریسورجیمنتو مستهلک شدند، و در سایر جاها از میان رفتند.

کارپات[8]، کوههای (kārpāt)، شبکه‌ای از کوه-های اروپای مرکزی و شرقی که به شکل قوسی به طول ح ۱۵۰۰ کم دشت دانوب را از ل و ش احاطه میکند. نخستین ارتفاعات آن (کارپات کوچک و کارپات سفید) از سلوواکی شروع و درجهت ل‌ش به مرز لهستان و چکوسلواکی ممتد میشود. قسمت شمالی کوههای کارپات، شامل کوههای بسکیدز و تاترا، در جهت ش در طول مرز چکوسلواکی و لهستان امتداد مییابد، و سپس به طرف ج‌ش کشیده میشود، و از غ اوکرائین میگذرد. امتداد جنوبی آن در رومانی به آلپهای ترانسیلوانی معروف است، که این شبکه را در جهت ج‌غ تا رود دانوب در تنگ دروازه‌ی آهنین امتداد میدهد. از قلل مرتفع آن قله‌ی ستالین (به ارتفاع ۲۶۶۳متر) در کوههای تاترا و قله‌ی نگویسول (به ارتفاع ۲۵۴۸متر) در آلپهای ترانسیلوانی است. کوههای کارپات مستور از جنگل، و دارای مواد کانی و چشمه‌های معدنی فراوان است.

کارپاچو[9]، ویتوره (vittore kārpātco)، ۱۴۵۰–۱۵۲۲، نقاش ونیزی. کار او از نقاشیهای بلینی‌ها (جنتیله و جووانی) متأثر است. تابلوهای شادش اغلب جنبه‌ی داستانی دارد و جشنها و مراسم پر-شکوه ونیز قرن ۱۵م در آنها منعکس است. همچنین، بر اساس نقشهای موجود آن زمان، منظره‌ی مشرق‌زمین در لفافی خیالی در برخی از نقاشیهای او ارائه میشود. رنگهای پرمایه و تابندگی و دقت در جزئیات گوناگون از مشخصات سبک اوست. برخی از بهترین آثارش ازین قرارند: تابلوهای مربوط به زندگانی قدیسه اورسولا و ← قدیس جورج (آکادمی ونیز)؛ صحنه‌هائی از زندگانی ← قدیس استفانوس (لوور، بررا، و میلان)؛ تمثیل در شهادت مسیح (موزه‌ی متروپلیتن)؛ سنت رونیگ؛ و چند تابلو در نمایشگاه ملی نقاشی واشینگتن.

کارپاتوس[10] (kārpātos)، ایتالیائی **سکارپانتو** (skārpānto)، جزیره (ح ۲۸۵ کم؛ جم ۸°۱۲۹)، ج‌ش دریای اژه، جزء جزایر دودکانز، که متعلق به یونان است. کوهستانی است، و منتهای ارتفاعش به ح ۱°۲۲۰ متر میرسد.

کارپنتریا[11]، خلیج (kārpenteriā)، شاخابه‌ی دریای آرافورا، در ساحل شمالی استرالیا.

کارپوکراتس[12] (kārpokrātes)، نق ح ۱۳۰– ح ۱۵۰، فیلسوف اسکندرانی که، با پسر خود اپیفانس[13] (epifānes)، فرقه‌ای یونانی‌مشرب و منسوب به گنوستیسیسم تأسیس کرد. اپیفانس کتابی به نام در عدالت نوشت، و در آن از اشتراک در اموال و زنان طرفداری کرد؛ وی در ۱۷سالگی در سفالونیا در گذشت، و مدتها در آنجا به عنوان یکی از خدایان مورد پرستش بود.

کارپوکراتیان (پیروان کارپوکراتس) معتقد بودند که انسان در آغاز با "مطلق" (خدا) متحد بوده و سپس فاسد شده است، و از راه خوار شمردن خلقت، میتواند یا در این زندگی رستگار شود یا از طریق تناسخهای متوالی رستگاری یابد. در باب عیسی، معتقد بودند که وی یکی از خردمندانی است که رستگاری یافته‌اند. کارپوکراتیان سخت بی‌بند و بار بودند.

کارپینی[14]، جووانی د پیانو (jovānni de piāno kārpini)، قرن ۱۳م، سیاح ایتالیائی. از مصاحبین ← قدیس فرانسیس بود، و در نشر عقاید فرانسیسیان در آلمان و اسپانیا کوشید. پس از هجوم مغول به اروپا، در ۱۲۴۵ پاپ اینوکنتیوس IV او را به دربار خان مغول فرستاد. کارپینی از لیون عازم شد، و به کیف رفت، و از آنجا از دنیپر گذشت، و به دون و ولگا رهسپار شد، و در آنجا به اردوی یکی از امرای مغول رسید. سپس در ۱۰۶ روز با اسب به آسیای مرکزی به دربار سلطنتی قراقروم در مغولستان رفت، و در آنجا شاهد رسیدن (۱۲۴۶) نوه‌ی چنگیز خان به مقام خانی بزرگ بود. در ۱۲۴۷ به لیون باز گشت. اگرچه از مسافرت کارپینی نتیجه‌ی مطلوب، که استقرار رابطه‌ی نزدیک بین شرق و غرب بود، حاصل نشد، سیاحتنامه‌ی وی اطلاعات مهمی از مردم و امکنه‌ای که دیده است در بر دارد، و اولین شرح اروپائی عمده راجع به مشرق‌زمین است که پیش از مارکو پولو به رشته‌ی تحریر در آمده است.

کارتاخنا، شهر، اسپانیا، ← قرطاجنه.

کارتاخنا[15] (kārtāxenā)، شهر (جم ح ۲۴۲°۵۸۵)، ل کولومبیا، بندری کنار دریای کارائیب، بنای ۱۵۳۳. استقلال آن از اسپانیا در ۱۸۱۱ اعلام شد.

کارتاژ[16] (kārtāj)، لتـ **کارتاگو[17]** (kārtāgo)، شهر قدیم، بر ساحل شمالی افریقا، کنار خلیج تونس، که در قرن ۹م به دست فنیقیهای صوری (به نقل روایات، به دست دیدو) تأسیس شد. کارتاژ، که حکومتش به دست اقلیتی از اشراف و متنفذین اداره میشد، بتدریج یک کشورشهر تجارتی مقتدر، و بزرگترین رقیب و دشمن روم شد. در ل افریقا، غ سیسیل، ساردنی، جزایر بالئار، و ج اسپانیا مهاجر-

---

(۱)Caravaggio (۲)Carausius (۳)Karajan (۴)Karajich (۵)operator (۶)carboloy (۷)Carbonari (۸)Carpathians (۹)Carpaccio (۱۰)Karpathos (۱۱)Carpentaria (۱۲)Carpocrates (۱۳)Epiphanes (۱۴)Carpini (۱۵)Cartagena (۱۶)Carthage (۱۷)Cart(h)ago

نشینها و پاسگاههای تجارتی تأسیس کرد. هانو، دریانورد کارتاژی، در اوایل قرن ۵م ق‌م در سواحل غربی افریقا احتمالاً تا سیرا لئون حالیه پیش رفت، و پاسگاههائی تأسیس کرد. دریانوردان کارتاژی سواحل اسپانیا و فرانسه را در اقیانوس اطلس نیز پوییدند. داد و ستد با مراکز تجارتی از خلیج سدرا تا جبل طارق حالیه به دست کارتاژیها افتاد. استقرار کارتاژیها در غ سیسیل با شکست (۴۸۰ ق‌م) هامیلکار بارکا از گلون در جنگ هیمرا خاتمه یافت. در قرن ۳م ق‌م، رقابت روم و کارتاژ در غ مدیترانه به ← جنگهای کارتاژی منجر شد. هانیبال، سردار کارتاژی، از فابیوس ماکسیموس وروکوسوس شکست خورد، و در زاما مغلوب سکیپیو آفریکانوس مایور شد (۲۰۲ ق‌م). در نتیجه‌ی این شکست، کارتاژ کلیه‌ی نیروی دریائی و متصرفات خود را در خارج افریقا از دست داد. اما دولت روم که وجود کارتاژ را تهدیدی برای خود میشمرد در ۱۴۹ ق‌م دگربار به کارتاژ تاخت. سرانجام شهر کارتاژ به دست سکیپیو آفریکانوس مینور (کهین) ویران شد (۱۴۶ ق‌م)، و امپراطوری تجارتی کارتاژ سقوط کرد. در ۴۴ ق‌م شهر جدیدی به دست رومیان بر محل آن ساخته شد که در ۴۳۹–۵۳۲ ب‌م پایتخت واندالها بود. مسلمانان در ۶۹۸ از مصر به این شهر تاختند، و آن را ویران کردند. لوئی IX در هشتمین جنگ صلیبی در اینجا به مرض طاعون در گذشت. کارتاژ (قرطاجه qartāja) امروز از حومه‌های تونس است.

کارتاژن، شهر، اسپانیا، ← قرطاجنه.

کارتاژی، جنگهای یا **جنگهای پونی**[1] (یا **پونیک**[1]) (puni, punik)، عنوان سه رشته جنگ میان دولتین روم و کارتاژ. در شروع آنها، کارتاژ کشورشهر مقتدری مسلط بر لغ افریقا و جزایر مدیترانه‌ی غربی بود، و تجارت این مناطق را در دست داشت، ولی در پایان این جنگها از کارتاژ ویرانه‌ای بیش باقی نماند. **اولین جنگ کارتاژی،** ۲۶۴–۲۴۱ ق‌م، هنگامی شروع شد که مسینا از روم و کارتاژ علیه سیراکوز کمک خواست. کارتاژیها پیش از رومیان وارد سیسیل شدند، و میان مسینا و سیراکوز صلح برقرار کردند. اما، بعد از دخالت رومیان، میان روم و کارتاژ در سیسیل جنگ در گرفت، و سیسیل شرقی به تصرف روم در آمد. بحریه‌ی روم در ۲۶۰ ق‌م در میلای، و در ۲۵۶ ق‌م در حوالی دماغه‌ی اکنوموس[2] (eknomus) پیروز شد، ولی رگولوس، سردار رومی، در افریقا مغلوب کارتاژیها گردید. در سیسیل، هامیلکار بارکا مانع از تسلط روم بر لیلوبایون شد. اما، بر اثر پیروزی دریائی روم (۲۴۱ ق‌م) در حوالی جزایر اگادی، کارتاژ تقاضای صلح کرد، و علاوه بر پرداخت غرامت، متصرفات خود را در سیسیل نیز به روم وا گذاشت. در طی ۲۰ سال بعد، دولت روم، بر خلاف پیمان صلح، ساردنی و کرس را از تصرف کارتاژ خارج ساخت. کارتاژیها نیز تحت فرمان هامیلکار در اسپانیا فتوحاتی کردند. چون شهر ساگونتو در اسپانیا به تصرف هانیبال در آمد (۲۱۹ ق‌م)، دولت روم اعلان جنگ داد. این **دومین جنگ کارتاژی** یا **جنگ هانیبالی،** ۲۱۸–۲۰۱ ق‌م، از معروفترین حوادث تاریخ است. هانیبال از تنگ گل به ایتالیا تاخت، و نخست بر فابیوس ماکسیموس وروکوسوس و دیگر فرماندهان رومی پیروز شد. اما این پیروزی به سبب نرسیدن کومک و مهمات و مغلوب شدن (۲۰۷ ق‌م) برادرش هاسدروبال در کنار رودخانه‌ی متاوروس منجر به شکست شد. هانیبال، برای دفاع از کارتاژ در مقابل سکیپیو آفریکانوس مایور (مهین)، به افریقا باز گشت، و در نبرد زاما مغلوب شد (۲۰۲ ق‌م). کارتاژ متصرفات اسپانیائی و بحریه‌ی خود را از دست داد، و دیگر کمر راست نکرد. مع هذا، کاتوی مهین مدتها برای انهدام کامل کارتاژ تحریک میکرد، تا اینکه دولت روم مقاومت کارتاژ را در برابر ماسی‌نیسا (فرمانروای نومیدیا) که متحد روم بود بهانه کرد و **سومین جنگ کارتاژی،** ۱۴۹–۱۴۶ ق‌م، در گرفت. کارتاژ تحت محاصره قرار گرفت ولی تسلیم نشد. سرانجام، پس از مقاومت سه‌ساله‌ی کارتاژیها، سکیپیو آفریکانوس مینور آن را تسخیر و با خاک یکسان کرد.

کارتاگو، افریقای شمالی، ← کارتاژ.

کارتاگو[3] (kārtāgo)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۵۵٬۳۵۲)، قسمت مرکزی کوستاریکا، تأسیس ۱۵۶۳. در ناحیه‌ای قهوه‌خیز قرار دارد. تا ۱۸۲۳ که سان خوسه پایتخت شد مرکز سیاسی کشور بود. در آتشفشانی سال ۱۷۲۳ ویران شد، و از زلزله‌های ۱۸۲۲، ۱۸۴۱، و ۱۹۱۰ سخت آسیب دید. کارتاگو شکوه و جلال گذشته را از دست داده است.

کارتامین: ← قرطم.

کارتان[4]، **الی** (eli kārtāN)، ۱۸۶۹–۱۹۵۱، ریاضیدان فرانسوی. از ۱۹۱۲ استاد دانشگاه سوربون بود، و از ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۰ کرسی هندسه‌ی عالی را در آن دانشگاه داشت، و تحقیقات مهم در این علم و در نظریه‌ی گروهها دارد.

کارتر[5]، **الیت** (eliət kārtər)، ۱۹۰۸– ، منتقد و آهنگساز امریکائی، متولد نیو یورک. تحصیلات موسیقی را در دانشگاه هاروارد و سپس، به مدت ۳ سال (۱۹۳۲–۳۵)، در پاریس ادامه داد. در ۱۹۳۶ مدیر باله‌ی امریکائی کاروان شد. در این موقع در مجلات معروف، از جمله نیو یورک هرالد تریبون، نقد هنری مینوشت. در ۱۹۴۰ مدیریت بخش موسیقی کالج سنت جانز آناپولیس را به عهده گرفت. وی علاوه بر موسیقی، ریاضیات و فیزیک و فلسفه نیز تدریس میکرد. کارهایش اساساً به شیوه‌ی نئو کلاسیک است. از جمله‌ی آثارش میتوان باله‌ی مینوتور (۱۹۴۶)، موسیقی متن برای تاجر ونیزی (۱۹۳۹)، موسیقی همسرایان دفاع کورنت (۱۹۴۱)، موسیقی ارکستری سمفونی شماره‌ی یک (۱۹۴۲)، کوارتت زهی (۱۹۵۱)، سونات (۱۹۴۶)، برای پیانو و قطعات متعدد آوازی را نام برد.

کارتر[5]، **هاوارد** (hāwārd kārtər)، ۱۸۷۳–۱۹۳۹، مصرشناس انگلیسی. در ۱۷سالگی به مصر رفت. در کاوشهای پیتری در تل العمارنه دستیار او بود. در ۱۹۰۰–۱۹۰۳ به سمت بازرس کل اداره‌ی باستانشناسی در استخدام دولت مصر بود، و در طیوه و ابوسمبل مطالعاتی انجام داد. در ۱۹۰۶–۲۲ با همکاری پنجمین ارل آو کارنارون در دره‌ای نزدیک الاقصر به کاوش پرداخت. در این کاوشها، که به سبب جنگ I قطع گردید، مقبره‌ی آمنحوتپ I، معبد حتشپسوت، و قبور ملکه‌های سلسله‌ی XVIII کشف شد. در ۱۹۲۲ به اتفاق ارل آو کارنارون مقبره‌ی توت‌عنخ‌آمون را کشف کرد. جمل و حفاظت اشیائی که در این مقبره به دست آمده بود ۱۰ سال طول کشید. وی در لندن در گذشت.

کارترایت[6]، **ادمند** (edmənd kārtrāyt)، ۱۷۴۳–۱۸۲۳، مخترع و کشیش انگلیسی؛ برادر مهتر ج. کارترایت. ماشین بافندگی ناقصی اختراع کرد که عاقبت در ۱۷۸۵ به ثبت رسید، و در اختراع ماشین‌های جدید مؤثر بود. اختراعات دیگر نیز دارد، و در آزمایشهای ناورانی کشتیهای بخار با فولتن همکاری داشته است.

کارترایت[6]، **جان** (jān kārtrāyt)، ۱۷۴۰–۱۸۲۴، اصلاح‌طلب انگلیسی، برادر ا. کارترایت. به سبب پشتیبانی از تفویض حق رأی به مردم، الغای برده‌فروشی، و اصلاحات پارلمانی و ارتشی، او را پدر اصلاحات لقب داده‌اند.

کارترت، جان: ← گرنویل، (اولین) ارل.

کارترت[7]، **سر جورج** (sər jorj kārtəret*)، حد ۱۶۱۰–۸۰، دریانورد و سیاستمدار انگلیسی. در جنگ داخلی انگلستان از طرفداران فعال سلطنت بود، و چارلز I او را به نیابت حکومت جرزی (جزیره‌ای از انگلستان در دریای مانش) منصوب کرد، و چارلز II نیز "جزیره‌ای را با جزایر کوچک مجاور آن در امریکا که بعدها نیو جرزی خوانده شد به ملکیت موروثی او داد". وی از مالکین اولیه‌ی کارولینا بود. **فیلیپ کارترت،** ۱۶۳۹–۸۲، اولین حاکم نیو جرزی، از بستگان او بود.

کارترت، فیلیپ: ← کارترت، سر جورج.

کارتزیانیسم، فلسفه‌ی، ← کارتزین.

کارتزین[8] (kārtezian؛ از فنس)، منسوب به دکارت، فیلسوف و دانشمند فرانسوی و فلسفه‌ی او. **۱–** در ریاضیات، مختصات کارتزین به فواصل نقطه از دو محور عمود بر یکدیگر (x و y) گفته میشود، که وضع آن نقطه را در صفحه معین میکنند، یا به فواصل آن از سه محور عمود بر یکدیگر (x و y و z) که نشان‌دهنده‌ی محل آن نقطه در فضا است. **۲–** فلسفه‌ی کارتزین یا کارتزیانیسم[9] (kārteziā-nism) فلسفه‌ای است که بر مبنای اصول فلسفی دکارت بنا شده است. نیز ← فلسفه؛ قسمت VII.

کارتل[10] (kārtel)، دسته‌بندی صاحبان صنایع یا بازرگانان یک یا چند کشور که، برای تثبیت قیمت‌ها، محدودیت تولید، محدودیت عرضه کردن کالا، تقسیم بازارهای فروش، و تقسیم منافع بین شرکتهای عضو با هم توافق میکنند. چون فعالیت کارتل ممکن است جنبه‌ی بین‌المللی داشته باشد، دامنه‌ی آن وسیعتر از تراست است، و از آن جهت که به کار ساختن نیز میپردازد، با احتکار تفاوت دارد. اصل پیدایش آن از آلمان است، و در کسادی جهانی سالهای ۱۸۷۰–۸۰، که با وحدت آلمان و رشد اقتصادی آن مقارن بود، نقشی برجسته داشت. وجود کارتلها متعارض با نظریه‌های کلاسیک رقابت اقتصادی و بازار آزاد است، و به همین جهت، در بعضی از کشورها قانون از تشکیل کارتل جلوگیری میکند. ولی در آلمان، از آغاز جنگ II، تقریباً

(۱)Punic (۲)Ecnomus (۳)Cartago (۴)Cartan (۵)Carter (۶)Cartwright (۷)Carteret (۸)cartesian (۹)cartesianism (۱۰)cartel; kartell (آلمانی)

تمام صنایع آن در تحت اختیار کارتلهائی است که دولت بر آنها نظارت عالیه دارد. شرکت کارخانه‌های امریکائی در قراردادهای کارتلی آلمانی، به دلیل آنکه سبب تولید محدودیتی در بازرگانی میشود، از طرف دولت امریکا مورد تعقیب قانونی قرار گرفته است. مخالفین کارتلها ادعا میکنند که کارتلها شرکتهای رقابت‌کننده را از هستی می‌اندازند، حجم بازرگانی را تقلیل میدهند، و سبب میشوند که کالا گرانتر به دست مصرف‌کننده برسد، و به علاوه، اعضای نالایق کارتلها را در مقابل رقابت حمایت میکنند، و همین کارتلها بوده‌اند که پیش از جنگ II سبب تأمین منافع و اطلاعات فنی برای آلمان و فراهم آمدن بازارهای فروش برای آن شده بودند. طرفداران کارتل مدعی هستند که از شرکای ضعیفتر خود حمایت میکنند، تا حدی از محدودیت تجارت که از تعرفه‌های گمرکی سنگین نتیجه میشود جلوگیری به عمل میآورند، نفع و زیان را به صورتی عادلانه‌تر تقسیم میکنند، مایه‌ی تثبیت بازارها میشوند، و از هزینه‌ها میکاهند، و بنا بر این، از مصرف‌کننده حمایت میکنند. دولت کشمکش تشکیل شرکتهای صادراتی را در ۱۹۱۸ مجاز شناخت، و خود در بستن پیمانهائی برای تنظیم تولید و تجارت بین‌المللی مواد خوراکی و لاستیک و کالاهای دیگر شرکت کرد. سازمان بین‌المللی بازرگانی که در پایان جنگ II تشکیل شد به مخالفت با کارتلها بر خاست، ولی عوامل چندی سبب محدودیت قدرت آن است. از آنجا که کارتلها متضمن قرارداد چندین دولت هستند، معمولا وجود آنها را در بازرگانی بین‌المللی کم‌زیانتر از شرکتهائی میدانند که در داخل یک کشور تشکیل میشود و بازار را در انحصار شرکای خود قرار میدهند. قراردادهای رسمی بین‌المللی که در آنها دولتها و نیز دستگاه‌های خصوصی شرکت دارند هنوز قیمت و تولید و توزیع بعضی از صنایع (مخصوصاً الماس و نفت) را کنترول میکنند. با آنکه چنین قراردادهائی عنوان کارتلی ندارند، همان تأثیر کلی کارتلها را در بازرگانی جهانی دارند.

کارتلی، ناحیه، ← گرجستان، قسمت VI.

کارتوخا: ← غرناطه.

کارتوزی، منسوب به فرقه‌ی مسیحی کارتوزیان.

کارتوزیان[1] (kārtuziān)، فرقه‌ی کوچکی از راهبان کاتولیک رومی. مؤسس آن قدیس برونو است، که در ۱۰۸۴ اولین دیر کارتوزی را در گراند شارتروز فرانسه تأسیس کرد. کارتوزیان در میان راهبان غربی از این جهت ممتازند که تقریباً بکلی در انزوا زندگی میکنند، هر راهب حجره و باغچه‌ای جدا از دیگران دارد، و تنها زندگی می‌کند، و جز در عبادات عمومی سایرین را نمیبینند. کارتوزیان عمر خود را در تفکر میگذرانند. در ۱۹۶۰ عده‌ی آنان در سراسر زمین ۵۸۷ بوده است. لیکور معروف شارتروز را آنان تهیه میکنند. عده‌ی بسیار معدودی راهبه‌های کارتوزی نیز هستند که از نظامی مشابه پیروی میکنند.

کارتون[2] (kārtun; karton) [از انگل. ← مقوا].
۱ـ در هنرهای زیبا، طرحی مقدماتی برای یک کار هنری به همان اندازه که بعداً باید به صورت فرسکو یا نقاشی روغنی یا **موزائیک** یا **معرق** یا ترکیبی از شیشه‌های رنگین برای در و پنجره یا فرشینه تهیه شود. چون این طرح بر روی کاغذ ضخیم یا مقوا رسم میشود، این نام به آن داده شده است. شیشه یا موزائیک یا معرق را درست به اندازه‌ی الگوئی که از روی کارتون بر میدارند میبرند یا میتراشند، ولی در فرشینه کارتون یا نقشه را زیر تارها می‌گذارند تا در بافتن راهنما باشد. در نقاشی فرسکو، خطوط کارتون را با سوزن سوراخ میکنند و بر روی آن گرده‌ی رنگینی میپاشند تا نقش آن بر روی سطحی که فرسکو باید بر روی آن ساخته شود بیفتد. کارتونهای دوره‌ی رنسانس، مانند کارتونهای رافائل برای فرشینه‌ی ← نمازخانه‌ی سیستین و کارتونهای مانتنیا برای نقش پیروزی قیصر، از جمله‌ی شاهکارهای هنری به شمار میروند. ۲ـ در روزنامه‌نگاری، نقاشی فکاهی یا هجائی که با مبالغه‌ای ترسیم شده و غالباً با نوشته‌ای همراه است. در کارتونهای سیاسی غالباً از **کاریکاتور** استفاده میشود. کارتونهای سیاسی نخستین‌بار در قرن ۱۶م در آلمان دوره‌ی اصلاح دینی روی کار آمد و تأثیر تبلیغاتی فراوان داشت. در قرن ۱۸م، در انگلستان، بر اثر کارهای **هوگارث** و دیگران، کارتون عنوان جزء ضروری روزنامه‌ها را پیدا کرد. در انتخابات ۱۸۷۱ و ۱۸۷۳، شکست تمنی هال بیشتر نتیجه‌ی اثر تبلیغاتی کارتونهایی بود که در هفته‌نامه‌ی هارپر چاپ میشد. کارتونهای فکاهی و طنزی با پیدایش چاپ رنگین رواج یافت و نخستین نوع آن در ۱۸۹۳ در مجله‌ی ورلد نیو یورک منتشر شد. برای کارتونهای متحرک ← تصاویر متحرک؛ و. دیزنی.

کارتیل: ← کاخیه؛ گرجستان، قسمت VI.

کارتیه[3]، **ژاک** (jāk kārtie)، ۱۴۹۱–۱۵۵۷، دریانورد فرانسوی، اولین پوینده‌ی خلیج سنت لارنس، و کاشف رود سنت لارنس در امریکای شمالی. دو سفر اولش (۱۵۳۴، ۱۵۳۵–۳۶) به امر فرانسوای I و سفر سومش در ۱۵۴۱–۴۲ انجام گرفت. در ۱۵۳۴ به جستجوی گذرگاه شمال غرب عازم شد، و به نیوفندلند رسید. در دومین سفر خود از رود سنت لارنس تا محل کبک کنونی بالا رفت، و سپس راه خود را تا دهکده‌ی بومی هوشلاگا[4] (hošelāgā، مونترآل) ادامه داد. در سفر بعد به ناحیه‌ای که در آن زمان کانادای فرانسه شمرده میشد مسافرت کرد. اگرچه اکتشافات کارتیه از لحاظ جغرافیائی مهم بود، و منشأ ادعای فرانسه بر دره‌ی سنت لارنس شد، وی به مقصود اصلی خود که کشف گذرگاه شمال غرب بود نرسید.

کارتیه[5]، سر **ژرژ اتین** (sər jorj etien kārtie*)، ۱۸۱۴–۷۳، از رجال کانادا و از رهبران کانادائیان فرانسوی. به اتفاق سر جان مکدانلد، کابینه‌ی معروف به کابینه‌ی مکدانلدکارتیه (۱۸۵۷–۶۲) را تشکیل داد. از هواداران سرسخت و جدی تشکیل فدراسیون کانادا بود، و در کنفرانسهای شارلتتاون و کبک نقش عمده‌ای داشت. در نخستین دولت دومینیون کانادا تا ۱۸۷۲ وزیر دفاع بود.

کارتیه‌برسون، هانری، عکاس فرانسوی، ← عکاسی، قسمت XVIII.

کارتیه لاتن[6] (kārtie lātan) [فنس. ← محله‌ی لاتینی]، نام مناطقی بر ساحل چپ رود سن، پاریس، که فعالیتهای دانشگاهی در آنجا متمرکز است، بالاخص، محله‌های واقع در طرفین بولوار سن‌میشل[7] (san mišel). از مؤسسات معروف واقع در آن انستیتو دو فرانس، سوربون، و کولژ دو فرانس است، و مدارس عالی و متوسطه‌ی متعدد و نیز کتابفروشیهای مهم پاریس در آن قرار دارند. با ساختمان دانشکده‌ی جدید پزشکی و دانشکده‌ی علوم از غرب و شرق رو به توسعه است.

کارچان (kārcān)، ده (جم ۱٬۳۱۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشک‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ کنار راه شوسه‌ی قم به اراک.

کارخانه، مطبخ در عهد صفویه، ← خوانسالار.

کارخانه‌ی قند (kārxāneye qand)، ده (جم ـ ۱٬۱۷۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان زوارم، بخش حومه‌ی شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان). کارخانه‌ی قند دارد.

کارخانه‌ی قند، ده (جم ۱٬۵۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش چناران، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ل‌ش چناران. کارخانه‌ی قند دارد.

کاردان، در آیین مزدک، ← مزدک، قسمت III.

کاردان[8]، **جرونیمو** (jeronimo kārdān) ایتالیائی **کاردانو**، ۱۵۰۱–۷۶، ریاضیدان و طبیب ایتالیائی و عالم علم احکام نجوم. از جنبه‌ی ریاضی شاخصترین شخصیت زمان خود بود. در این زمان، ریاضیدانها یکدیگر را در حل مسائلی که به معادله‌ی درجه‌ی سوم باز میگردد به مبارزه میطلبیدند. کاردان اطلاع یافت که تارتاگلیا دستوری کلی برای حل این معادلات یافته است، و از وی اجازه‌ی چاپ آن را خواست، ولی تارتاگلیا امتناع کرد، اما حاضر شد که دستور خود را در اختیار کاردان بگذارد مشروط بر اینکه وی آن را محرمانه تلقی کند. کاردان، که مردی بی‌بندوبار و سست‌پیمان بود، پس از آنکه به دستور تارتاگلیا دست یافت آن را در کتاب معروف خود به نام کتاب کبیر (آرس ماگنا) چاپ کرد (۱۵۴۵). این کتاب در تاریخ جبر یکی از آثار مهم است. دستور تارتاگلیا، که به دستور کاردان معروف است، جواب معادله‌ی درجه‌ی سوم $x^3 + px + q = 0$ را به صورتی به دست میدهد که با علامات کنونی چنین نوشته میشود،

$$x = \sqrt[3]{-\frac{q}{2} + \sqrt{\frac{q^2}{4} + \frac{p^3}{27}}} + \sqrt[3]{-\frac{q}{2} - \sqrt{\frac{q^2}{4} + \frac{p^3}{27}}}$$

کاردانو: ← کاردان، جرونیمو.

کاردرکلا (kārdar.kalā)، ده (جم ۱٬۳۱۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بابل‌کنار، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ ۲۵٫۵ کیلومتری جاده‌ی شاهی.

کاردناس[9]، **گارثیا لوپث د** (gārtiā lopeṭ de kārdenās)، ف ۱۵۴۰، پوینده‌ی اسپانیائی در امریکا، کاشف گرند کنیون.

کاردناس[9]، **لاسارو** (lāsāro kārdenās)، ۱۸۹۵–،

(۱)Carthusians (۲)cartoon (۳)Cartier (۴)Hochelaga (۵)Cartier (۶)Quartier Latin (فنس) (۷)Saint-Michel (۸)Cardan (۹)Cárdenas

سرباز انقلابی و سیاستمدار مکزیکی، رئیس جمهور (۱۹۳۴–۴۰) مکزیک. اگرچه در دوره‌ی زمامداری گرفتار کشمکشهای دولت و کلیسای کاتولیک رومی بود، اصلاحاتی از قبیل تقسیم اراضی به دهقانان، بسط فرهنگ، ملی کردن صنعت نفت، و نوسازی مکزیک آغاز کرد. در ۱۹۴۲–۴۵ وزیر دفاع ملی بود.

کاردوتچی[1]، جوزوئه (jozue kārdutci)، ۱۸۳۵–۱۹۰۷، شاعر و منتقد ادبی و میهنپرست ایتالیائی. استاد (۱۸۶۰–۱۹۰۴) دانشگاه بولونیا بود. آثار معروفش مشتمل است بر سرود نیایش شیطان (۱۸۶۵)، اشعار نو (۱۸۸۹)، و قصاید وحشی (۱۸۷۷، ۱۸۸۲، و ۱۸۸۹)؛ در اثر اخیر، ایتالیائیها را به مبارزه برای آزادی دعوت میکند. کاردوتچی از بزرگترین شعرای ایتالیائی به شمار میرود. اشعارش مشحون از عواطفی عمیق و گوناگون است. آثار انتقادیش در تشکیل ذوق ادبی عصر وی فوق العاده مؤثر بوده است. جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۶ در ادبیات به وی اعطا شد. به عنوان قهرمان آزادی ایتالیا، همطراز گاریبالدی است.

کاردیف[2] (kārdif)، شهر (در ۱۹۶۱ جه ۲۷۰٬۲۵۶)، مرکز ولایت گلمورگن‌شر، ویلز، بر رود تف (taf) نزدیک دهانه‌ی آن در تنگه‌ی بریستول؛ یکی از بزرگترین بنادر جهانی صدور زغال سنگ. دارای کارخانه‌های بزرگ آهن و فولاد، آسیاهای آرد، و تأسیسات ماهیگیری است. قلعه‌ی کاردیف در ۱۰۹۰ به جای یک قلعه‌ی رومی بنا شد. موزه‌ی ملی ویلز و کالج دانشگاه ویلز جنوبی در آنجا است. شهر و حومه‌اش در جنگ II بر اثر حملات هوائی ۱۹۴۱ شدیداً آسیب دید.

کاردیگن، شهر و ولایت، ویلز؛ ← **کاردیگن‌شر**.

کاردیگن[3]، هفتمین **ارل آو** (ërl āv kārdigən*)، لقب **جیمز تامس برودنل** (jeymz tāməs brud-nel)، ۱۷۹۷–۱۸۶۸، ژنرال انگلیسی. در جنگ کریمه، فرماندهی نیروی سواره‌نظامی که در جمله (۱۸۵۴) به بالاکلاوا منهدم شد با او بود. این واقعه را تنیسن در منظومه‌ی حمله‌ی فوج سواره‌نظام سبک‌اسلحه جاودانی ساخته است. وی مردی از خودراضی و پرمدعا بود.

کاردیگن‌شر[4] (kārdigənšər)، یا **کاردیگن**، ولایت (۱٬۷۵۰ کمه؛ جه ۵۳٬۵۶۴)، غ ویلز، بر خلیج کاردیگن؛ مرکزش شهر **کاردیگن** (جه ۳٬۷۸۰). مهمترین شهرش ابریستویث است. عمدةً ناهموار و دارای دره‌های حاصلخیزی است. صنایع عمده‌اش استخراج سرب و تهیه‌ی منسوجات پشمی است. زبان ولش و عادات ویلزی تا حد زیادی در اینجا محفوظ مانده است.

کاردینال[5] (kārdināl؛ فنس)، در کلیسای **کاتولیک** رومی، هر یک از صاحبمنصبان عالیرتبه‌ی دینی که مقامش بلافاصله بعد از پاپ است، و جمع آنها کالج کاردینالها[6] (kālej-) یا کالج مقدس[7] را تشکیل میدهند، که (از ۱۰۵۹) رایزن خصوصی پاپ است، و انتخاب پاپ را بر عهده دارد. اعضای کالج را پاپ منصوب میکند. کاردینالها سه طبقه‌اند. کاردینال‌های اسقف، که اسقفان مقرهای هفتگانه‌ی اطراف رم (اوستیا، ولتری، پورتو و سانتا روفینا، آلبانو، فراسکاتی، پالسترینا، و سابینا) هستند. کاردینال‌های کشیش، که اغلب اسقفان اعظم خارج ایالت رم هستند، و عنوان "کاردینال اسقف اعظم" که اغلب به آنان اطلاق میشود به معنی جمع دو سمت در یک فرد است. کاردینالهای شماس، که کشیشانی هستند که وظایفی در دستگاه پاپی به آنان محول است. لباس کاردینالها همان لباس اسقفی است به علاوه‌ی کلاه سرخ لب‌پهن منگوله‌داری که پاپ به آنان اعطا میکند، ولی هیچگاه آن را بر سر نمیگذارند.

علاوه بر انتخاب پاپ، کاردینالها از لحاظ اینکه مشاورین مخصوص پاپ هستند نقش مهمی دارند، و به همین جهت، آنهائی که در خارج رم مقام اسقفی ندارند باید در رم زندگی کنند. بدین مناسبت، کاردینالها در هیئت دولت پاپ هستند، و امور کوریا رومانا[8] (kuriā romānā)، یعنی دستگاه اداری پاپ را اداره میکنند. چون در هیئت رئیسه‌ی کلیسا اصل تفکیک قوا ملحوظ نیست، بیشتر دستگاههای کوریا رومانا حق داوری، صدور دستور، و وضع قانون دارند. لوایح آنها با صحه‌ی پاپ معتبر است، و برای کاتولیکهای رومی الزام‌آور. اما در مسائل مربوط به ایمان و اخلاق فقط پاپ است که رأیش قاطع است (← عصمت کلیسا).

حد اکثر عده‌ی کاردینالها را پاپ سیکستوس V هفتاد تن مقرر کرد. در سال ۱۹۶۰، پاپ یوآنس XXIII آن را به ۸۶ تن بالا برد، و در ۱۹۶۷، پاپ پاولوس VI آن را به ۱۲۰ تن رسانید. پس از مرگ پاپ (یا در موارد استثنائی، استعفای وی)، کاردینالها باید در مدتی بین ۱۵ و ۱۸ روز برای انتخاب کردن پاپ جدید گرد آیند، و تا پاپ تعیین نشده و قبولی خود را اعلام نکرده است از محل اجتماع خارج نمیشوند. بیشتر کاردینالها مقامات کلیسائی دیگری در سراسر جهان دارند (معمولا مقام اسقف اعظمی). سایرین، چنانکه گفته شد، امور کوریا رومانا را اداره میکنند. دسته‌هائی از آنان (با کارمندان) تشکیل "مجمع[9]"هائی برای اداره‌ی امور خاص میدهند، مانند مجمع دربار مقدس، که ریاست آن با پاپ است (← تفتیش افکار، قسمت ۳)، و مجمع نشر ایمان (که کار تبلیغات و مبلغین را بر عهده دارد). در رأس هر یک از محاکم عالی کلیسائی یک کاردینال قرار دارد. همچنین، ریاست دبیرخانه‌ی پاپ بر عهده‌ی یکی از کاردینالها است.

کاردینال دو گیز: ← گیز، (سومین) دوک دو.

کاردینال دو لورن: ← گیز، شارل دو.

کاردینگ، ماشین، در ریسندگی، ← ریسندگی.

کاردینه[10] (kārdine) [لفظ ساخته‌شده از کارد]، اسبابهای لب‌تیز برای بریدن و قطع کردن، مانند چاقو، کارد، تیغ، قیچی، و غیره.

کارر[11]، پاول(pāl kārer)، ۱۸۸۹–۱۹۷۱، شیمیدان سویسی؛ متولد مسکو. در دانشگاه زوریخ تحصیل کرد. در ۱۹۱۸ استاد دانشگاه زوریخ و در ۱۹۱۹ مدیر مؤسسه‌ی شیمی آنجا شد. از آلکالوئیدهای کورار تعدادی را جدا کرد. به سبب کارهایش در ویتامینها، کاروتینوئیدها، و فلاوینها، در جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۷ در شیمی با و. ن. هارث سهیم شد.

کاررا[12]، رافائل (rāfāel kārrerā)، ۱۸۱۴–۶۵، انقلابگر گواتمالائی، رئیس جمهور (۱۸۴۴–۴۸، ۱۸۵۲–۶۵) گواتمالا. به انقلاب ۱۸۳۷ بر ضد اتحادیه‌ی امریکای مرکزی پیوست، و در ۱۸۳۹ استقلال گواتمالا را اعلام کرد. از ۱۸۴۰، نه فقط در کشور خود، بلکه در سایر کشورهای امریکای مرکزی نفوذ فراوان یافت. در ۱۸۵۴ برای دوره‌ی حیاتش به ریاست جمهور برگزیده شد.

کاررا آندراده[13]، خورخه(xorxe kārrerā ānd-rade)، ۱۹۰۳– ، شاعر اکوادوری. اشعار دوره‌ی پختگی او توجه شدیدش را به جنبه‌ی زیبائی صرف شعر نشان میدهد. بسیار مسافرت کرده و در قالبهای شعر شرقی مطالعه نموده است.

کارزین، دهستان، فارس، ← قیر و کارزین.

کارست[14] (kārst)، ایتالیائی **کارسو** (kārso)، فلات آهکی بیحاصل، لغ یوگوسلاوی، جزء ← آلپهای دیناریک. مشخصات آن شکافهای عمیق، غارها (← پوستوینا)، و دالانهای زیرزمینی است. این اسم به نواحی دیگری که ساختمان مشابهی دارند نیز اطلاق میشود.

کارسترز[15]، ویلیام (wilyām kārsterz)، ۱۶۴۹–۱۷۱۵، رجل و روحانی اسکاتلندی. هنگام تحصیل الاهیات در اوترشت با ویلیام اورانژ (بعدها ویلیام III) دوستی یافت. در توطئه‌ی رای هاوس به زندان افتاد (۱۶۸۳). هنگامی که ویلیام اورانژ به انگلستان خوانده شد همسراه او بود. نفوذ وی در ایجاد سازش میان شاه جدید و کلیسای اسکاتلند و عقیم گذاشتن اقدامات جکوبایتها سخت مؤثر افتاد. قدرت خود را در دوره‌ی آن استوارت نیز حفظ کرد. مشوق اتحاد انگلستان و اسکاتلند بود.

کارستنز[16]، کوه (kārstenz)، مجموعه‌ی چندین قله، غ قسمت مرکزی گینه‌ی جدید، در گینه‌ی جدید هلند. یکی از آنها (به ارتفاع ح ۵٬۰۰۰ متر) بلندترین قلل گینه‌ی جدید است.

کارسل: ← شدت نورانیت.

کارسن[17]، بارون (bāron kārsən)، لقب **ادوارد هنری کارسن** (edwārd henri)، ۱۸۵۴–۱۹۳۵، سیاستمدار ایرلند شمالی. مخالف فرمانروائی میهنی بود. در جه I وزیر دریاداری (۱۹۱۶) و عضو کابینه‌ی زمان جنگ بود (۱۹۱۷–۱۸). در ۱۹۲۱ با ایجاد کشور آزاد ایرلند سخت مخالفت کرد، اما بر جدا شدن ایرلند شمالی صحه گذاشت.

کارسن سیتی[18] (kārsən siti)، شهر (جه ۵٬۱۶۳)، غ ایالت نوادا، کشمة کرسی ایالت. پس از کشف (۱۸۵۹) کامستاک لود رونق یافت.

کارسو، یوگوسلاوی، ← کارست.

کارسیدان (kārsidān)، ده (جه ۱٬۱۲۱ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان دهشال، بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۹کیلومتری ل‌ش آستانه.

کارسینوم[19] (kārsinom؛ فنس) سرطان بافتهائی که از طبقه‌ی اکتودرم و آندودرم (لایه‌های خارجی و داخلی از سه لایه‌ی اصلی جنین) ساخته میشود

(۱)Carducci (۲)Cardiff (۳)Cardigan (۴)Cardiganshire (۵)cardinal (۶)college of c. (۷)sacred college (۸)Curia Romana (۹)congregation (۱۰)cutlery (۱۱)Karrer (۱۲)Carrera (۱۳)Carrera Andrade (۱۴)Karst (۱۵)Carstares; Carstairs (۱۶)Carstensz (۱۷)Carson (۱۸)Carson City (۱۹)carcinoma

(مانند پوست، پوشش مخاطی، دستگاه تنفس، گوارش، و غیره). سرطان این بافتها در افراد مسن بیشتر از جوانهاست (← سارکوم).

کارفرایت، دهکده، ← گوبارید.

کارکاسون[1] (kārkāson)، در مآخذ اسلامی **قرقشونه** (qarqašuna)، شهر (حه تخمیناً ۳۷° ۰۳۵)، کرسی ولایت اود، در ناحیه‌ی لانگدوک، ج فرانسه، بر رود اود. در اوایل خلافت هشام ابن عبدالملک (۱۰۵–۱۲۵ هق) به دست مسلمانان افتاد. قسمت قدیم بارودار قرون وسطائی آن، که به وسیله‌ی رود اود از شهر جدید جدا میشود، در قرن ۱۹م تجدید بنا شد. شهر از استحکامات آلبیگائیان بود، و در ۱۲۰۹ به تصرف سیمون دو مونفور در آمد. شهر جدید در قرن ۱۳م در طرف دیگر رود بنا شده است.

کارگر[2] (kārgar)، به طور کلی، فردی که کاری را در مقابل مزد انجام میدهد، و در اصطلاح غالب کنونی، هر یک از افراد گروه اجتماعی خاص کارگران. در ادوار گذشته بیشتر کارهای بدنی به وسیله‌ی بردگان (← بردگی) صورت میگرفت. در دوره‌ی فئودالیته، کارهای کشاورزی عمدهٔ وظیفه‌ی سرفها (← سرف) بود. ولی، در شهرهای قرون وسطائی، صنعتگران ماهر با تشکیلات صنفی خود به صورت شارمندان صاحب نفوذی در آمدند (← صنف). در نیمه‌ی قرن ۱۸م، که ماشین در بسیاری از کارها جای کارگران دستورز ماهر را گرفت، وضع کارگری شهری دوچار نابسامانی شد، و بیکاری افزایش یافت (← انقلاب صنعتی). با زیاد شدن دست برای کار و، در نتیجه‌ی آن، کاهش مزدها، نوعی قرارداد کار در انگلستان و مستعمرات آن رواج یافت به نام اجیرنامه[3] (ajirnāme)، که به موجب آن، کودکی یا مردی خود را برای مدت چند سال در مقابل مبلغی به کارفرما اجاره میداد. این روش کار در پایان قرن ۱۹م از میان رفت. از ربع آخر قرن ۱۹م، در نتیجه‌ی پیدا شدن اتحادیه‌های کارگری (← اتحادیه‌ی کارگری)، انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی با کارفرمایان، و وادار کردن دولتها به حمایت از کارگران از طریق وضع قوانین خاص، وضع کارگران در کشورهای صنعتی (جز کارگران کشاورزی) تدریجاً بهبود یافته است.

کارگران صنعتی جهان، اتحادیه‌ی: ← اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان.

کارگران معادن امریکا، اتحادیه‌ی: ← اتحادیه‌ی کارگران معادن امریکا.

کارگران مهاجر[4] (kārgarāne mohājer)، عنوانی برای گروهی از کارگران که، به اقتضای فصل، برای جمع‌آوری محصول کشاورزی از جائی به جای دیگر مهاجرت میکنند؛ و نیز کارگران شهرنشین، که به مقتضای فصل به مزارع میروند، و به کار برداشت محصول و جز آن میپردازند. غالباً دیده شده است که در زمان جنگ کارگران برای یافتن کار در کارخانه‌های اسلحه‌سازی، محل سکونت خود را ترک، و به نقاط مختلف مهاجرت میکنند.

کارگران همپیمان امریکا[5] (kārgarāne ham-peymāne emrikā)، نام اتحادیه‌ی کارگران امریکا و کانادا. اتحادیه‌ی امریکائی در ۱۸۸۱ تشکیل شد، و نام کارگران همپیمان امریکا را در ۱۸۸۶ برای خود انتخاب کرد. در ۱۹۳۵، دسته‌ای از کارگران امریکا که با رویه‌ی محافظه‌کارانه‌ی اتحادیه‌ی مذکور موافق نبودند اتحادیه‌ی جدیدی به نام کنگره‌ی سازمانهای صنعتی تشکیل دادند، و سالها این دو با یکدیگر اختلاف سلیقه داشتند و رقابت میکردند. از اتحادیه‌های مهم جزء کنگره‌ی سازمانهای صنعتی اتحادیه‌ی کارگران اتومبیل و اتحادیه‌ی کارگران فولاد بودند. در ۱۹۵۵، توافقی بین کارگران همپیمان امریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی حاصل شد، و اکنون ائتلاف کرده و یکی شده‌اند، به طوری که قسمت عمده‌ی کارگران متشکل امریکا، که بالغ بر ۱۸ میلیون نفر است، اکنون در یک اتحادیه‌ی بزرگ با یکدیگر همکاری میکنند.

کارگردان[6]، فنی رئیسور[7] (reǰisër)، کسی که نمایش تحت نظر او به روی صحنه میآید (قس تعزیه‌گردان).

کارل (kārl)، اسم ژرمنی برای مرد. بعضی از اعلام وابسته،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب	
اسپانیائی	Carlos	کارلوس	(kārlos)
آلمانی	Carl	کارل	(kārl)
آلمانی	Karl	کارل	(kārl)
انگلیسی	Charles	چارلز	(cārlz)
ایتالیائی	Carlo	کارلو	(kārlo)
فرانسوی	Charles	شارل	(šārl)
لاتینی	Carolus	کارولوس	(kārolus)

نیز ← شارلت، اسم؛ کارولین، اسم.

کارل[8]، نام ۱۵ تن از شاهان سوئد یا سوئد و نروژ. وجود تاریخی **کارل I–VI** بسیار مبهم است، و بندرت در زندگینامه‌ی شاهان سوئد ذکر آنها میآید. **کارل VII** در ح ۱۱۶۷ و **کارل VIII** در ۱۴۷۰ وفات یافتند. برای سایرین به مقالات آتیه رجوع کنید.

کارل IX[8] (kārl-)، ۱۵۵۰–۱۶۱۱، شاه (۱۶۰۴–۱۱) سوئد؛ جوانترین پسر گوستاو I. از ۱۵۹۲ نیابت سلطنت داشت؛ مذهب لوتری را مذهب رسمی کشور قرار داد؛ برادرزاده‌ی خود سیگیسموند III لهستان را از سلطنت سوئد برکنار کرد (۱۵۹۹)؛ در ۱۶۰۴ سلطنت سوئد را پذیرفت. در دوره‌ی نیابت سلطنت اقدامات شدید بر ضد اشراف کرد. در ۱۶۰۰ به لیوونیا حمله کرد، و جنگهای طولانی لهستان و سوئد آغاز شد، که سرانجام با پیمان صلح اولیوا پایان یافت (۱۶۶۰). بر سر لاپلاند نیز با کریستیان IV دانمارک وارد جنگ کالمار (۱۶۱۱–۱۳) شد، ولی پیش از پایان آن در گذشت، و پسرش گوستاو II به جایش نشست.

کارل X[8] [کارل گوستاووس (gustāvus)]، ۱۶۲۲–۶۰، شاه (۱۶۵۴–۶۰) سوئد. از بستگان ملکه کریستینا و پدرش کنت کاخشین تسوایبروکن بود. کریستینا، به نفع کارل از سلطنت کناره‌گیری کرد. کارل قبلا در جنگ سی‌ساله و در خدمت اوکسنتیرنا تجربیات نظامی و سیاسی اندوخته بود. چون به سلطنت رسید جنگ با لهستان را تجدید کرد، و ورشو و کراکو را گرفت (۱۶۵۵)، ولی پس از معجزه‌ی چنستوخووا (در مقاله‌ی چستوخووا بدین صورت اصلاح شود) بیرون رانده شد. در جنگ با دانمارک از تنگه‌های بخسته‌ی بلت بزرگ و کوچک گذشت؛ کپنهاگ در معرض تهدید قرار گرفت، و فردریک III دانمارک ناچار به معاهده‌ی روسکیلده (۱۶۵۸) تن در داد، ولی در همان سال کارل بار دیگر جنگ را آغاز کرد؛ انگلستان و هلند و فرانسه به طرفداری از دانمارک مداخله کردند؛ کارل ناگهان درگذشت، و کارل XI به جای وی نشست.

کارل XI[8] (kārl-)، ۱۶۵۵–۹۷، شاه (۱۶۶۰–۹۷) سوئد؛ پسر و جانشین کارل X. نایب‌السلطنه‌ی وی جنگهای با لهستان و دانمارک را با پیمان کپنهاگ و صلح اولیوا پایان داد (۱۶۶۰)، و با روسیه بر اساس "وضع موجود" صلح کرد (۱۶۶۱). کارل در سومین جنگ از سه جنگهای هلند متحد لوئی XIV فرانسه بود، و در فربلین از فریدریش ویلهلم براندنبورگ شکست خورد (۱۶۷۵)، و ویلهلم پومرانی را اشغال کرد، اما پیمان سن‌ژرمن (۱۶۷۹)، در نتیجه‌ی نفوذ لوئی XIV، پومرانی را به کارل باز گردانید. پیمان صلح لوند (۱۶۷۹) با دانمارک ملل اسکاندیناوی را به هم نزدیک ساخت. سپس کارل متوجه امور داخلی شد، و به کوتاه کردن دست اشراف و زیاد کردن قدرت سلطنت پرداخت. در ۱۶۸۲ ریکسداگ وی را اختیارات مطلق داد، و کارل با کفایت ازین اختیارات استفاده کرد. پسرش کارل XII جانشین او شد.

کارل XII[8]، ۱۶۸۲–۱۷۱۸، شاه (۱۶۹۷–۱۷۱۸) سوئد؛ پسر و جانشین کارل XI. بیتجربگی و جوانی وی ائتلافیه‌ی (۱۶۹۹) پطر کبیر، آوگوستوس II لهستان و ساکس، و فردریک IV دانمارک را بر ضد سوئد بر انگیخت. در جنگ شمالی، مؤتلفین متوجه لیاقت کارل شدند. وی در اوت ۱۷۰۰، در یکی از درخشانترین رزمهای تاریخ، دانمارک را وادار به صلح کرد؛ پطر I را در ناروا شکست داد (نوامبر ۱۷۰۰)، به لهستان تاخت و آوگوستوس را خلع کرد؛ و وسیله‌ی انتخاب (۱۷۰۴) ستانیسلاس I را به سلطنت لهستان فراهم ساخت. در ۱۷۰۶ به ساکس حمله کرد، و آوگوستوس را وا داشت تا ستانیسلاس را به سلطنت لهستان بشناسد، و اتحاد خود را با روسیه پایان دهد. سپس متوجه دشمن عمده‌ی خود پطر شد، و پس از اتحاد با مازپا، فرمانده قزاقان، به روسیه لشکر کشید (۱۷۰۸)، ولی در ۱۷۰۹ در پولتاوا مقهور شد، و به خاک عثمانی گریخت، و سلطان احمد III را بر انگیخت تا به روسیه اعلان جنگ داد (۱۷۱۰). پس از صلح پروت (۱۷۱۱) بین روسیه و عثمانی، دولت عثمانی از کارل که نزدیک شهر بندر در بسارابی منزل کرده بود درخواست کرد که از خاک عثمانی خارج شود، ولی کارل با منتهای سرسختی امتناع کرد؛ دولت عثمانی به کاخ او لشکر فرستاد (۱۷۱۳)، و کارل با مشتی از مردان خود به دفاع پرداخت، ولی پس از چند ساعت دستگیر شد. عثمانیها کارل را نزدیک ادرنه به حال توقیف نگاه داشتند، و وی بیش از یک سال تظاهر به بیماری کرد. در اواخر سال ۱۷۱۳ ناگهان از شترالزوند سر بر آورد، و تا ۱۷۱۵ از آنجا در مقابل سپاهیان پروس و دانمارک

(۱)Carcassonne (۲)labo(u)r (۳)indenture (۴)migratory labo(u)r (۵)American Federation of Labor (AFL)
(۶)stage-manager (۷)régisseur (۸)Charles

دفاع کرد. پس از سقوط شترالزوند، به سوئد گریخت، و اقدام به جنگ با نروژ کرد (۱۷۱۶)، و در سنگر به قتل رسید. پس از وی خواهرش اولریکا اِلئونورا به سلطنت رسید، و در دوره‌ی وی جنگ شمالی پایان یافت (۱۷۲۱). کارل، به سبب لیاقت نظامی، جاه‌طلبی، و تهور و ثبات قدمش حتی در برابر مشقات جانفرسا، یکی از قهرمانان تاریخ جدید محسوب است. شکست وی باعث تنزل سوئد از مقام یک دولت مقتدر اروپائی شد.

کارل[1] XIII (kārl-)، ۱۷۴۸–۱۸۱۸، شاه (۱۸۰۹–۱۸) سوئد و شاه (۱۸۱۴–۱۸) نروژ. پس از کشته شدن (۱۷۹۲) برادرش گوستاو III نایب‌السلطنه شد. بعد از استعفای گوستاو IV به سلطنت نشست. قانون اساسی جدید را، که اختیارات شاه را محدود میکرد، پذیرفت. به موجب پیمانی، فنلاند را به روسیه وا گذاشت، و با فرانسه و دانمارک پیمانهائی منعقد کرد. در ۱۸۱۰، مارشال فرانسوی را، نامش برنادوت (بعداً کارل XIV)، وارث خود ساخت، و اداره‌ی امور را به او تفویض کرد.

کارل[1] XIV، ۱۷۶۳–۱۸۴۴، شاه (۱۸۱۸–۴۴) سوئد و نروژ، مؤسس سلسله‌ای که هم اکنون بر سوئد سلطنت دارد. وی متولد پو (فرانسه)، نام اصلیش ژان باتیست ژول برنادوت[2] (jāN bātist jūl ber-nādot)، و از سرداران دوره‌ی انقلاب فرانسه بود. در نبرد (۱۷۹۶–۹۷) بوناپارت در ایتالیا در خدمت وی بود؛ در پیروزی (۱۸۰۵) اوسترلیتز خدمات ممتاز کرد، و ناپلئون او را مارشال امپراطوری کرد. سوئدیها که از مردانگی وی باخبر بودند، پس از اینکه سلطنت به کارل XIII که بی‌فرزند و مسن بود رسید، در صدد تعیین جانشین مناسبی برای او بر آمدند، و دولت سوئد برنادوت را به این سمت دعوت کرد. برنادوت بر ضد ناپلئون و دانمارک به انگلستان و روسیه پیوست. در نبرد لایپزیک (۱۸۱۳) سهم عمده‌ای داشت. نروژ را با سوئد تحت لوای یک سلطان در آورد (۱۸۱۴). در دوره‌ی سلطنت وی اصلاحاتی در امور داخلی به عمل آمد، ولی در اواخر عمر، به سبب مخالفت با آزادیخواهان، منفور شد. پسرش، اوسکار I، به جای او نشست.

کارل[3] XV، ۱۸۲۶–۷۲، شاه (۱۸۵۹–۷۲) سوئد و نروژ؛ پسر و جانشین اوسکار I. مردی آزادیخواه و فرمانروائی محبوب بود. با اقدامات اصلاحی (از جمله ایجاد پارلمان دومجلسی) موافقت کرد. بعد از وی اوسکار II به سلطنت رسید.

کارلادان (kārlādān) یا **گارلادان**، ده (جم ۱٬۲۳۳ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان و بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۸کیلومتری چ‌ش سده. آبش از زاینده‌رود، و محصولش غلات، صیفی، و میوه است. منارجنبان در آن قرار دارد.

کارل-آلبرشت: ← شارل VII، امپراطور.

کارل آوگوست[4] (kārl āgust)، ۱۷۵۷–۱۸۲۸، دوک و (از ۱۸۱۵) مهیندوک ساکس-وایمار-آیزناخ. با وجود کوچکی دوکنشینش، در سیاست سرزمین آلمان اهمیت داشت. در تشکیل (۱۷۸۵) اتحادیه‌ی شاهزادگان (فورستنبوند) فردریک کبیر را یاری کرد. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، و نیز در جنگهای با ناپلئون I، دوش به دوش پروس جنگید. دوست و حامی گوته، شیلر، و هردر بود. در دوره‌ی او، وایمار (کرسی دوکنشین) از مراکز علمی، ادبی، هنری، و افکار آزادیخواهی شد.

کارلایل[5] (kārlāyl)، شهر (در ۱۹۶۱ جم ۷۱٬۱۱۲)، کامبرلند، ل انگلستان، نزدیک مرز اسکاتلند. از مراکز مهم خطوط آهن، و دارای کارخانه‌های نساجی و بیسکویتسازی است. قلعه‌ی کارلایل، که در دوره‌ی ویلیام II انگلستان در ۱۰۹۲ بنا شد، اکنون سربازخانه است. کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد.

کارلایل[5]، شهر (جم ۱۶٬۶۲۳)، ج ایالت پنسیلوانیا، کشمت. از مراکز صنعتی، و مهمترین مصنوعاتش کفش، لباس، تجهیزات راه آهن، و تایر میباشد.

کارلایل، ارل آو: ← هاوارد، خاندان.

کارلایل[6]، تامس (tāməs kārlāyl)، ۱۷۹۵–۱۸۵۱، ادیب بریتانیائی، مت اسکاتلند. پس از آنکه چندی از طریق معلمی بسختی زندگی کرد، از طریق اثر خود به نام زندگی شیلر (۱۸۲۳–۲۴) و ترجمه‌ی (۱۸۲۴) ویلهلم مایستر گوته، معرف رمانتیسم آلمانی شد. از جامعه‌ی بریتانیا سخت انتقاد میکرد، و نظریات خود را در این باب در مقالاتی که در زندگینامه‌ی فکری خود نوشت (۱۸۳۳–۳۴) و در اثر دیگرش به نام انقلاب فرانسه (۱۸۳۷. کتاب بیشتر جنبه‌ی تحلیلی دارد تا تاریخی) بیان کرد. معتقد بود که کلید نجات مردم از بدبختیهایشان در دست مردان بزرگ ("قهرمانان") است، و این عقیده را در کتاب در باره‌ی قهرمانان، قهرمانپرستی، و نقش قهرمانی در تاریخ (۱۸۴۱. قسمت زندگانی محمد آن به فارسی ترجمه شده) و نیز در کتابی که در زندگینامه‌ی فردریک کبیر نوشته بیان کرده است. در کتاب گذشته و حال، انگلستان قرن ۱۲م را با هرج و مرج انگلستان معاصر خود مقایسه میکند. وی در عالم ادب قرن خود نفوذی عمیق داشته است.

کارلسباد[7] (kārlsbād)، چک **کارلووی واری** (kārlovi vāri)، شهر (در ۱۹۶۷ جم تخمیناً ۴۳٬۰۰۰)، لرغ ایالت بوهم، چکوسلواکی. استراحتگاه بهداشتی، و یکی از معروفترین مراکز آبهای معدنی اروپا است. آب معدنی گرم آن را برای بیماریهای جهاز هاضمه مفید میدانند.

کارلسباد[7]، فرمانهای، عنوان تصمیمات کنفرانس سال ۱۸۱۹ وزیران دولتهای آلمان که، پس از کشته شدن کوتسبو، به وسیله‌ی مترنیخ تشکیل یافت. تصمیمات این کنفرانس عبارت بود از سانسور مطبوعات، نظارت بر دانشگاهها، سرکوبی تحریکات و اغتشاشات آزادیخواهان. این تصمیمات تا بروز انقلابهای ۱۸۴۸ به قوت خود باقی بود.

کارلسبرگ، جبال زیردریائی، ← عربستان، دریای.

کارلسبورگ، رومانی، ← آلبا-یولیا.

کارلستاد[8] (kārlstād)، شهر (در ۱۹۶۶ جم ۵۲٬۰۰۰)، کرسی ولایت ورملاند، غ سوئد مرکزی. بر دریاچه‌ی ونرن. صنایع عمده‌اش کشتیسازی، ذوب آهن، ماشینسازی، نساجی، کاغذسازی، و تهیه‌ی الوار است. در ۱۸۶۵ طعمه‌ی حریق شد. قرارداد لغو وحدت سوئد و نروژ در اینجا به امضا رسید (۱۹۰۵).

کارلسروئه، شهر آلمان، ← کارلسروهه.

کارلسروهه[9] (kārlsruhe) یا **کارلسروئه،** شهر (جم ۲۲۴٬۰۴۵)، ایالت بادن-وورتمبرگ، جمهوری فدرال آلمان. از مراکز صنعتی (فلزگری و صنایع غذائی) و حمل و نقل است، و به وسیله‌ی کانالی با رود راین ارتباط دارد. در ۱۷۱۵ مارگگراف بادن-دورلاخ آن را تأسیس کرد، و شهر مارگگرافنشین شد. بعد از ۱۷۷۱ مرکز دوکنشین (از ۱۹۱۹ به بعد، کشور) بادن شد. دارای آکادمی فنی (تأسیس ۱۸۲۵)، کنسرواتوار موسیقی، تئاترها، و گالری‌های هنری معروف است.

کارلسکرونا[10] (kārlskrunā)، شهر (در ۱۹۶۶ جم ۳۷٬۸۰۰)، کرسی ولایت بلکینگه، ج سوئد. دریا-بندری است بر بالتیک که قسمتی بر جزایر و قسمتی بر زمینلاد بنا شده. از مراکز ماهیگیری، و دارای بندرگاه مدرن و معظمی است. از ۱۶۷۹ مرکز ستاد نیروی دریائی سوئد است.

کارلسونی، ثورفین: ← ثورفین، کارلسونی.

کارلشتات[11] (kārlstāt)، شهرت **آندرئاس رودلف بودنشتاین** (āndreās rudolf bodenš-tāyn)، حم ۱۴۸۰–۱۵۴۱، مصلح پروتستان آلمانی. از ۱۵۱۸ به پشتیبانی لوتر بر خاست، و در مجلس مباحثه‌ی علنی که در سال ۱۵۱۹ در لایپزیگ تشکیل یافت همراه وی بود. هنگام اقامت لوتر در وارتبورگ، رهبری اصلاح‌طلبان ویتنبرگ شد. اما لوتر، پس از بازگشت به ویتنبرگ، او را متهم به خیانت کرد، و سنن اصولی کلیسا را که کارلشتات بر انداخته بود دگربار بر قرار ساخت. کارلشتات به شرکت در جنگ دهقانان نیز متهم شد، و به سویس گریخت، و در بال به تدریس الاهیات در دانشگاه بال پرداخت. تألیفات رازورانه‌ی او پروتستانهای آناباتیست را تحت تأثیر قرار داده است.

کارل فرانتس یوزف[12] (kārl frānts yozef)، ۱۸۸۷–۱۹۲۲، آخرین امپراطور اتریش و، به عنوان **شارل IV**، پادشاه (۱۹۱۶–۱۸) مجارستان (← اتریش-هنگری)؛ جانشین فرانسوا ژوزف. در ۱۹۱۱ با زیتا ازدواج کرد. پس از کشته شدن (۱۹۱۴) فرانتس فردیناند، وارث تاج و تخت شد. در جج I سمت فرماندهی داشت، و بعد از رسیدن به امپراطوری، برای انعقاد قرارداد صلح جداگانه اقدامات بیحاصلی کرد. نامه‌هائی که به برادرزنش سیکستوس (sikstus) نوشته بود، و توسط متفقین انتشار یافت، روابط اتریش و آلمان را تیره کرد. برای جلوگیری از تجزیه‌ی امپراطوری اتریش-هنگری اقداماتی به عمل آورد که به نتیجه نرسید، و مجارستان و چکوسلواکی اعلام استقلال کردند. در ۳ نوامبر ۱۹۱۸ پیشنهاد تسلیم بلاشرط ژنرال ا. دیاتس را پذیرفت. در ۱۱ نوامبر از امپراطوری اتریش و در ۱۳ نوامبر از پادشاهی مجارستان استعفا کرد. در اوایل ۱۹۱۹ با خانواده‌اش به سویس تبعید شد. پس از پیروزی (۱۹۲۰) سلطنت‌طلبان در مجارستان، در صدد تحصیل مجدد تاج و تخت مجارستان بر آمد، ولی به دست هورتی توقیف و به جزیره‌ی مادرا تبعید شد، و در همان جا در گذشت.

---

(۱)Charles (۲)Bernadotte (۳)Charles (۴)Charles Augustus (۵)Carlisle (۶)Carlyle (۷)Carlsbad; Karlsbad (۸)Karlstad (۹)Karlsruhe; Carlsruhe (۱۰)Karlskrona; Carlscrona (۱۱)Carlstadt; Karlstadt (۱۲)Karl Franz Iosef

پسرش اوتو مدعی تاج و تخت اتریش-هنگری شد.

کارلفلت[1]**، اریک آکسل** (erik āksel kārlfelt)، ۱۸۶۴–۱۹۳۱، شاعر غزلسرای سوئدی. از جمله‌ی آثارش دیوان نغمه‌های بیابان و عشق (۱۸۹۵) و قصاید فریدولین (۱۸۹۸) است، که در آنها مضامین طبیعت، عشق، و زندگی روستائی بسیار دیده میشود. جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۱ در ادبیات، که هنگام حیات از قبولش خودداری کرده بود، پس از مرگ به نام وی شد.

کارل مارتل: ← شارل مارتل.

کارل-مارکس-شتات: ← کمنیتس.

کارلمان: ← کارلومان، شاه باواریا.

کارلمان: ← کارلومان، کاخبان اوستراسیا.

کارلو، اسم ایتالیائی، ← کارل، اسم.

کارلو[2] (kārlō)، ولایت (۸۹۰ کمه، در ۱۹۶۶ جه ۳۳٬۵۳۹)، ایالت لنستر، ج‌ش جمهوری ایرلند. در ج کوهستانی، و بقیه‌ی آن دشت پست حاصلخیزی است. مشاغل عمده کشاورزی، پرورش احشام، و تهیه‌ی لبنیات است. در غ آن تپه‌های زغال سنگ وجود دارد. مرکزش، شهر **کارلو** (جه ۷٬۷۰۷)، مرکز داد و ستد محصولات کشاورزی، و دارای کارخانه‌های تصفیه‌ی قند، آردسازی، آب جوسازی، و کفاشی است.

کارلوتا، اسم اسپانیائی، ← شارلت یا شارلوت، اسم.

کارلوتا[3] (kārlotā)، ۱۸۴۰–۱۹۲۷، ملکه‌ی کشور مکزیک، دختر لئوپولد I بلژیک، زوجه‌ی (از ۱۸۵۷) ماکسیمیلیانو. پس از مرگ (۱۸۶۷) شوهرش دیوانه شد، و قریب ۶۰ سال در کاخی در بلژیک به سر برد تا در گذشت.

کارلوس، اسم اسپانیائی، ← کارل، اسم.

کارلوس[4] (kārlos)، ۱۵۴۵–۶۸، شاهزاده‌ی اسپانیائی، پسر فیلیپ II و ماری (ماریای) پرتغال. به عنوان وارث تاج و تخت کاستیل و آراگون انتخاب شد، اما دیوانه شد، و به دنبال توطئه‌ای برای قتل پدر تحت نظر قرار گرفت. هنگامی که قصد فرار به هلند داشت بازداشت شد، و اندکی بعد در زندان در گذشت. سرگذشت او را شیلر، آلفیری، و دیگران مایه‌ی نمایشنامه‌هائی قرار داده‌اند.

کارلوس I، شاه اسپانیا، ← شارل V، امپراطور.

کارلوس[5] **II** (kārlos-) یا **شارل II** (-šārl)، ۱۶۶۱–۱۷۰۰، شاه (۱۶۶۵–۱۷۰۰) اسپانیا و ناپل و سیسیل؛ پسر و جانشین فیلیپ IV. آخرین شاه خاندان هاپسبورگ اسپانیا بود. در دوره‌ی او، جنگ انتقال و جنگ اتحاد بزرگ اسپانیا را ضعیف کرد. کارلوس بیفرزند در گذشت. پس از مرگش ← جنگ جانشینی اسپانیا آغاز شد.

کارلوس[5] **III** یا **شارل III**، ۱۷۱۶–۸۸، شاه (۱۷۵۹–۸۸) اسپانیا و شاه (۱۷۳۵–۵۹) ناپل و سیسیل، پسر فیلیپ V و الیزابت فارنسه. در ۱۷۳۱ به عنوان دوک پارما و پیاچنتا شناخته شد، ولی پس از فتح (۱۷۳۴) ناپل و سیسیل در ← جنگ جانشینی لهستان، دوکنشینها را به اتریش وا گذاشت. در ۱۷۵۹ به جانشینی نابرادری خود فردیناند VI به سلطنت اسپانیا نشست، و ناپل و سیسیل به سومین پسرش فردیناند (بعداً فردیناند I سیسیلهای دوگانه) منتقل شد. کارلوس در آغاز در طی جنگ هفتساله بیطرف بود، ولی پس از انعقاد (۱۷۶۱) قرارداد خانوادگی با فرانسه، وارد جنگ شد. به موجب ← معاهده‌ی پاریس (۱۷۶۳)، فلوریدا را به انگلستان وا گذاشت، و در عوض لویزیانای غربی را از فرانسه گرفت. اختلافات ارضی اسپانیا و پرتغال در ریو د لا پلاتا به موجب پیمان سان ایلدفونسو (۱۷۷۷) و به کومک فلوریدا بلانکا، وزیر بزرگ کارلوس، تصفیه شد. در انقلاب امریکا، کارلوس به طرفداری از انقلابیون وارد جنگ شد (۱۷۷۹)، و به موجب معاهده‌ی پاریس (۱۷۸۳)، فلوریدا و مینورکا را باز گرفت. کارلوس بزرگترین شاهان بوربون اسپانیا و یکی از "مستبدین روشنفکر" محسوب است. در عهد سلطنت وی اسپانیا رفاه و رونق یافت. پسرش کارلوس IV به جایش نشست.

کارلوس[5] **IV** (kārlos-) یا **شارل IV** (-šārl)، ۱۷۴۸–۱۸۱۹، شاه (۱۷۸۸–۱۸۰۸) اسپانیا؛ پسر دوم و جانشین کارلوس III. بر خلاف پدرش مردی بیکفایت بود، و در ۱۷۹۲ عملا حکومت را تسلیم گودوی (وزیر بزرگ خود و معشوق همسرش ماریا لویسا) کرد. در ۱۷۹۳ اسپانیا وارد جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه شد، ولی در ۱۷۹۵ ناچار از اتحادیه‌ی اول بر ضد فرانسه خارج شد. به موجب پیمان سان ایلدفونسو (۱۷۹۶)، اسپانیا با فرانسه متحد شد. در اواخر سال ۱۸۰۴ اسپانیا به انگلستان اعلان جنگ داد، و گرفتار شکست ترافالگار شد (۱۸۰۵). وقایع بعد منجر به جنگ شبه جزیره شد. سربازان فرانسوی در ۱۸۰۷ وارد اسپانیا شدند. به سبب سیاست مخرب کارلوس، کودتائی به وقوع پیوست؛ کارلوس ناچار به نفع پسرش فردیناند VII از سلطنت استعفا کرد. ناپلئون I پدر و پسر را به حیله در بایون به دام آورد، و هر دو را وادار به کناره‌گیری از سلطنت کرد. ژوزف بوناپارت شاه اسپانیا شد، و کارلوس و خاندانش تا ۱۸۱۴ در فرانسه اسیر بودند.

کارلوس، دون، ملقب به **دوکه د مادرید**، مدعی سلطنت اسپانیا، ← کارلوسیان.

کارلوس، دون، ملقب به **کنده د مونتمولین**، مدعی سلطنت اسپانیا، ← کارلوسیان.

کارلوس[6]**، دون** (don kārlos)، ملقب به **کنده د مولینا** (konde de molinā*)، ۱۷۸۸–۱۸۵۵، مدعی تاج و تخت اسپانیا، پسر دوم کارلوس IV و برادر فردیناند VII. در ۱۸۰۸ ناپلئون I او را به انصراف از حق جانشینی سلطنت اسپانیا مجبور کرد، و تا ۱۸۱۴ در توقیف نگاه داشت. بعد از استعفای ناپلئون نیز، بر اثر نقض قانون سالیک و تولد ماریا ایزابل (بعداً ایزابل II)، دختر فردیناند VII، از این حق محروم شد. بعد از مرگ فردیناند (۱۸۳۳) و جانشینی ایزابل II، روحانیون دون کارلوس را به شاهی اعلام کردند، و جنگ داخلی در گرفت. وی، به دنبال عقد پیمانی میان اسپانیا، پرتغال، انگلستان، و فرانسه در باب طرد مدعیان سلطنت (کارلوس و میگل) از شبه جزیره‌ی ایبری عازم انگلستان شد (۱۸۳۴). پس از مراجعت به اسپانیا، فرماندهی قوای شورشی کارلوسیان را در ناوار به دست گرفت (۱۸۳۴). اما از اسپارترو، سردار سپاه ایزابل، شکست خورد و بگریخت (۱۸۳۹). در ۱۸۴۵ لقب کنده د مولینا اختیار کرد، و ادعای تاج و تخت اسپانیا را به پسرش دون کارلوس، ملقب به کنده د مونتمولین (← کارلوسیان)، وا گذاشت.

کارلوسیان (kārlosiān) یا **کارلیستها**[7] (-kārlist)، عنوان طرفداران ← دون کارلوس (۱۷۸۸–۱۸۵۵) و اعقاب وی، که به موجب ← قانون سالیک (۱۷۱۳)، مدعی جانشینی سلطنت اسپانیا بودند. این قانون را (که در جنگ جانشینی اسپانیا به فیلیپ V اسپانیا تحمیل شده بود) فردیناند VII به نفع دختر خود، که به عنوان ایزابل II جانشین وی شد، نقض کرد. دون کارلوس، برادر فردیناند VII، از شناسائی سلطنت ایزابل امتناع کرد، و مدعی تاج و تخت شد. جنگ داخلی در گرفت، و بیشتر ایالات باسک و کاتالونیا، به امید خودمختاری، جانب کارلوس را گرفتند. این جنگ که در آغاز جنگ اعضای یک خاندان بر سر سلطنت بود، به سبب تمایلات ارتجاعی کارلوسیان و طرفداری آنان از نفوذ روحانیون، به یک جنگ سیاسی مبدل شد، و با منتهای بیرحمی طرفین ممتاز شد. در ۱۸۳۹ کارلوسیان تسلیم اسپارترو، سردار سپاه ایزابل، شدند، ولی در کاتالونیا جنگ تا ۱۸۴۰ ادامه یافت. در ۱۸۶۰، دون کارلوس، ملقب به کنده د مونتمولین (knode de montemolin*)، پسر دون کارلوس منکور، ادعای پدر را تجدید کرد، ولی کاری از پیش نبرد، و از ادعای خود منصرف شد. بعد از خلع (۱۸۶۸) ایزابل، دون کارلوس (۱۸۴۸–۱۹۰۹)، ملقب به دوکه د مادرید (duke de mādrid*)، که از نوادگان کنده د مونتمولین بود، ادعای گذشته را تجدید کرد؛ شورشهای ۱۸۶۹ و ۱۸۷۲ بی‌نتیجه ماند، اما پس از استعفای (۱۸۷۳) آمادئوس و اعلام حکومت جمهوری در اسپانیا، کارلوسیان بیشتر ایالات باسک، و قسمتهائی از کاتالونیا، آراگون، و والانس را گرفتند. هرج و مرج و جنگهای خونینی که به دنبال این وقایع پیش آمد، یک سال پس از اعلام سلطنت آلفونسوی XII پایان یافت (۱۸۷۶). دون کارلوس به فرانسه گریخت. ادعای وی به پسرش دون خایمه (don xāyme؛ ۱۸۷۰–۱۹۳۱) انتقال یافت، که به نفع آلفونسوی XIII از آن صرف نظر کرد. بعد از مرگ خایمه، بعضی از اعضای خاندان بوربون انصراف او را انکار کردند. کارلوسیان اساساً یک دسته‌ی سیاسی بسیار ارتجاعی هستند، و در جنگ داخلی ۱۹۳۶–۳۹ طرفدار فرانکو بودند.

کارلوش، شاه پرتغال، ← شارل I، پرتغال.

کارلو-فنلاند، جمهوری شوروی سوسیالیستی، ← کارلیالی، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی.

کارلومان[8] (kārlomāN)، ۷۵۱–۷۱، برادر جوانتر شارلمانی.

کارلومان[8]، فت ۸۸۴، شاه فرانسه، پسر لوئی II (لوئی الکن). در ۸۷۹ شریک برادرش لوئی III در سلطنت شد. دوران سلطنتش به سبب شورشهای بورگوئی و پرووانس، و به سبب هجوم نورمانها، آشفته بود. نورمانها از لوئی III شکست خوردند (۸۸۱)، ولی پس از مرگ وی به فرانسه باز گشتند، اما کارلومان آنها را متوقف ساخت. امپراطور شارل III جانشین او در سلطنت فرانسه شد.

---

(۱)Karlfeldt (۲)Carlow (۳)Carlotta (۴)Carlos (۵)Charles (۶)Carlos (۷)Carlists (۸)Carloman

کارلومان[1] (kārlomān) آلمانی **کارلمان** (kārl-mān)، ۸۲۸–۸۸۰، شاه (۸۷۶–۸۸۰) باواریا و کارینتیا و پانونیا و موراوی، و شاه (۸۷۷–۸۸۰) ایتالیا، پسر لوئی ژرمنی و پدر امپراطور آرنولف. در ۸۷۵ عمویش شارل II تاج امپراطوری را به دست آورد، و کارلومان نتوانست از این امر ممانعت کند. در ۸۷۹ مبتلا به فلج شد، و امور ملک را به برادرانش سپرد. وی اولین شاه آلمان است که به سلطنت ایتالیا رسید.

کارلومان[1] آلمانی **کارلمان**، ف ۷۵۴، پسر شارل مارتل. پس از مرگ (۷۴۱) پدر، کاخبان مملکت اوستراسیا شد. با برادرش پپن کوتاه جنگ بر علیه ساکسونها، سوابیائیها، و باواریائیها را با موفقیت ادامه داد. دو برادر، بونیفاکیوس قدیس را در اصلاح کلیسای فرانکی کومک کردند، و روابط نزدیکتری بین کلیسا و حکومت به وجود آوردند. کارلومان در ۷۴۷ در دیری انزوا گزید.

کارلووتسی سرمسکی: ← کارلوویتس، پیمان.

کارلوویتس[2]**، پیمان** (kārlovits)، پیمان صلحی که در ۱۶۹۹ در قصبه‌ی کارلوویتس [ترکی قارلوویچ، اکنون کارلووتسی سرمسکی[3] (kārlovtsi srems-ki) در یوگوسلاوی] ل صربستان، میان دولت عثمانی از یک طرف و اتریش، لهستان، و ونیز از طرف دیگر منعقد شد. به موجب این پیمان، که آغاز تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی بود، عثمانی قسمتی از مجارستان (واقع میان رودهای دانوب و تایس)، و ترانسیلوانی را به اتریش، پادولیا را به لهستان، و مورئا را به ونیز واگذار کرد.

کارلووی واری: ← کارلسباد.

کارل ویلهلم فردیناند[4] (kārl vilhelm fer-dināND)، ۱۷۳۵–۱۸۰۶، دوک (۱۷۸۰–۱۸۰۶) برونسویک، فیلد مارشال پروس در جنگ هفتساله، و فرمانده کل (۱۷۹۲–۹۴) سپاهیان اتریش و پروس در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، در جنگ کور شد و کمی بعد در گذشت. پسرش فردریک ویلهلم (دوک برونسویک) بود.

کارلیا، روسیه، ← کارلیائی، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی.

کارلیائی[5]**، برزخ** (barzaxe kārelia‹i)، زمینی باریک، لغ جمشس اروپائی، که روسیه و فنلاند را به هم مرتبط میکند. بین خلیج فنلاند در غ و دریاچه‌ی لادوگا در ش واقع است. طولش ح ۱۴۵ کم و عرضش از ۴۰ کم تا ۱۱۰ کم است. شهرهای عمده‌اش لنینگراد و ویبورگ است. اصلا قسمتی از مهیندوکنشین سوئد بود، و جز منتها الیه جنوبی آن، در ۱۷۲۱ به فنلاند منتقل شد. ← خط مانرهیم از این برزخ میگذشت. روسها در ۱۹۴۰ این خط را در هم شکستند، و ناحیه را اشغال کردند. در جج II. مدت کوتاهی (۱۹۴۱–۴۴) در دست فنلاندی‌ها و آلمانها بود. در ۱۹۴۴، برزخ رسماً به تجشه واگذار شد، و بیش از ۴۰۰٬۰۰۰ تن از سکنه‌ی فنلاندی آن به فنلاند نقل مکان کردند.

کارلیائی[5]**، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (kārelia‹i) یا **کارلیا**، جمهوری خودمختار (۱۷۲٬۴۰۰ کمه، جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۶۹۶٬۰۰۰)، جمشس، بین فنلاند و دریای سفید، پایتخت آن پتروزاودسک (petrozāvodsk). فلاتی است پوشیده از یخ که از ← شبه جزیره‌ی کولا در ل تا دریاچه‌های لادوگا و اونگا در ج ممتد، و دارای هزاران دریاچه و جنگلهای متعدد انبوه درختان مخروطی است. کارلیا دارای منابع چوبی مهم (کاغذسازی، مبل، و منازل پیشساخته) است؛ مرمر، کوارتزیت، میکا، و سنگ سماق استخراج میشود؛ معادن آهن و سرب و روی دارد. اکثر سکنه‌ی آن روس، و بقیه کارلیائیها و فنلاندیها هستند، که زبان تحریری آنها یکسان است.

تاریخ کارلیای غربی، که در قرن ۱۲م به تصرف سوئد در آمد، تا ۱۹۴۰ جزء تاریخ فنلاند است. کارلیای شرقی در قرن ۱۳م به تصرف نووگورود در آمد، و در ۱۹۲۳ یکی از جمهوریهای خودمختار جمشس شد. پس از جنگ ۱۹۳۹–۴۰ روسیه و فنلاند، بیشتر اراضیی که فنلاند به روسیه وا گذاشت به جخشس کارلیا منضم شد، و در ۱۹۴۰ جمهوری شوروی سوسیالیستی کارلو-فنلاند (kārelo) تأسیس شد، و آن در ۱۹۵۶ به جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی کارلیائی مبدل شد. نیز ← کارلیالی، برزخ.

کارلیستها، در اسپانیا، ← کارلوسیان.

کارم، نزد مسیحیان، ← روزه‌ی بزرگ.

کارمانا، نام یونانی باستانی شهر کرمان.

کارمانیا، نام یونانی باستانی ناحیه‌ی کرمان.

کارمانیولا: ← کوندوتیره.

کارمایکل: ← غریزه.

کارملیتها: ← کرملیان.

کارمن[6] (kārman؛ از فنس)، ماده‌ی رنگی سرخ شفاف، که سابقاً از کشنیل استخراج میکردند.

کارمن[7] (kārmen)، عنوان اپرای مشهوری در ۴ پرده، اثر ژ. بیزه، که لیبرتوی آن به وسیله‌ی ل. آلوی و ه. میاک بر مبنای داستانی از پ. مریمه تهیه شده است (۱۸۷۵). این اثر که واقعپردازی را وارد تئاتر کرد، ماجرای سرجوخه‌ای است به نام دون خوسه که به خاطر عشق کارمن، دخترک کولی، از خدمت فرار میکند و قاچاقچی میشود. سرانجام سرجوخه‌ی فراری معشوق خود را، به خاطر اینکه او را ترک کرده و دل به یک گاوباز بسته است، میکشد. اپرای کارمن یکی از محبوبترین اپراهائی است که تا کنون نوشته شده، و بیزه در تصنیف این اثر از درامها، رقصها، و آوازهای عامیانه‌ی اسپانیائی الهام گرفته است. این اپرا ابتدا در مارس ۱۸۷۵ در پاریس و کمی بعد ترجمه‌ی ایتالیائی آن در لندن و نیو یورک بر صحنه آمد.

کارمندان کشوری (kārmandāne keŝvari)، کسانی که در ادارات کشوری دولتی انجام وظیفه میکنند. افرادی که در خدمت نظام هستند و کسانی که از طرف مردم برای احراز مقامی انتخاب می‌شوند جزء کارمندان کشوری محسوب نمیشوند. تفکیک کارمندان کشوری و لشکری و برقراری یک نظام اداری با طبقه‌بندیهای مشخص اول‌دفعه از طرف اداره‌کنندگان انگلیسی در هندوستان به موقع اجرا گذاشته شد. بعداً هم این نظام در خود انگلستان مرسوم شد. در کشمة، پس از خاتمه‌ی جنگ داخلی و فشار مردم برای اصلاح دستگاههای دولتی، کمیسیونهائی برای تنظیم قوانین استخدام کشوری تشکیل شد (۱۸۷۱). در انگلستان، طبق رسوم و آداب و سنن قدیمی آن کشور، نوعی تفکیک بین وظیفه‌ی کارمندان کشوری و وظیفه‌ی مسئولین سیاسی کشور قائل شده‌اند، و این سنّت از ۱۹۴۰ در کشمة به صورت قانونی در آمده است. اولین قانون استخدام کشوری در ایران در سال ۱۳۰۱ هش به تصویب مجلس شورای ملی رسید، و به موجب آن، حقوق کارمندان رسمی بر طبق اشل و رتبه‌ی جدید تعیین شد. پس از آن، اصلاحاتی در امر لایحه‌ی استخدام کشوری به عمل آمده است.

کارمن سیلوا[8]: ← الیزابت، ملکه‌ی رومانی.

کارمونا[9] (kārmonā)، عربی **قرمونه** (qarmu-na)، شهر (در ۱۹۶۰ جه ۲۸٬۲۱۶)، ایالت سویل، ج‌غ اسپانیا، در اندلس. از مراکز کشاورزی است. در ۷۱۲ موسی ابن نصیر آن را گرفت. در ۱۰۹۱ به دست مرابطون و در ۱۱۴۷ به دست موحدون افتاد. در ۱۲۴۸، فردیناند III کاستیل ولئون آن را تصرف کرد. آثاری از دوره‌ی تسلط مورها دارد.

کارمونا[9]**، آنتونیو اوشکار د فراگوسو** (āntoniu oškār de frāgoso kārmonā)، ۱۸۶۹–۱۹۵۱، ژنرال و سیاستمدار پرتغالی. رئیس جمهور موقت (۱۹۲۶–۲۸) و رئیس جمهور (۱۹۲۸–۵۱) پرتغال. به دیکتاتوری حکومت کرد. از ۱۹۲۸ به بعد تحت تسلط سالازار بود.

کارمینا بورانا، مجموعه‌ی ترانه‌ها، ← گولیاردیک، ترانه‌های.

کارن[10]**، جان فیلپات** (jān filpāt kārən)، ۱۷۵۰–۱۸۱۷، سیاستمدار، وکیل مدافع، و سخنران ایرلندی. با سیاست ظالمانه‌ی انگلستان در ایرلند مخالف بود. از شورشیان ضد انگلیسی دفاع کرد. دخترش با رابرت امت عشق میورزید.

کارناپ[11]**، رودولف** (rudolf kārnāp)، ۱۸۹۱–۱۹۷۰، فیلسوف و منطقی آلمانی. در ۱۹۲۶–۳۱ در دانشگاه وین و در ۱۹۳۱–۳۵ در دانشگاه پراگ استاد فلسفه بود. سپس به کشمة رفت، و به تابعیت آن دولت در آمد، و در ۱۹۳۶–۵۲ در دانشگاه شیکاگو و در ۱۹۵۴–۶۲ در دانشگاه کالیفرنیا تدریس کرد. کارناپ یکی از مؤثرترین فلاسفه و منطقیون جدید است، و تحقیقات مهم در منطق، سمانتیک، و فلسفه‌ی علم دارد. آثارش مشتمل است بر نحو منطقی زبان (۱۹۳۴)، مدخل سمانتیک (۱۹۴۲)، معنی و ضرورت (۱۹۴۷)، مبانی منطقی احتمالات (۱۹۵۰)، و مدخل منطق علامتی (۱۹۵۴)

کارناتیک، هند، ← کرناتک.

کارنارون، شهر، ویلز، ← کارنارون‌شر.

کارنارون[12]، پنجمین **ارل آو** (ërl āv kārnār-vən)، لقب **جورج ادوارد ستنپ مالینیوکس هربرت** (jorj edwārd stanəp mālinyuks hërbərt)، ۱۸۶۶–۱۹۲۳، مصرشناس انگلیسی. از ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۲، با ه. کارتر مشغول حفریات بود. کشف نهائی آنان کشف مقبره‌ی توت‌عنخ‌آمون بود، که مهمترین اکتشافات آنها به شمار میرود.

کارنارون‌شر[13] (kārnārvənšər)، ولایت ساحلی (۱٬۳۷۰ کمه؛ در ۱۹۶۱ جه ۱۲۱٬۱۹۴)، لغ ویلز. بیشتر آن کوهستانی است؛ قله‌ی سنودن (به ارتفاع

---

(۱)Carloman; Karlmann (۲)Karlowitz (۳)Karlovci-Sremski (۴)Charles William Ferdinand (۵)Karelian (۶)carmine (۷)Carmen (۸)Carmen Sylva (۹)Carmona (۱۰)Curran (۱۱)Carnap (۱۲)Carnarvon (۱۳)Ca(e)rnarvonshire

۱۰۸۵ متر)، که بلندترین قلل انگلستان و ویلز است، در اینجاست. پرورش گوسفند رایج و صنعت عمده‌ی آن استخراج معادن (سرب، روی، و منگنز) است. مرکزش، شهر **کارنارون** (جم ۸۰۹۹۸)، دریابندر و محل انتصاب ولیعهد انگلستان است. قلعه‌ی آن (آغاز بنایش ح ۱۲۸۴) نمونه‌ی خوبی از قلعه‌های قرون وسطائی است.

کارناک[1] (kārnāk)، شهر (جم ۳۰۳۹۳)، لغ فرانسه، نزدیک اوره (ore)، در برتانی. آثار خرسنگی (← خرسنگ) جالبی دارد، که از آن جمله میلسنگ‌ها بالاخص جالبند. این میلسنگها، که ارتفاع بعضی از آنها به ۶ متر میرسد، در ۱۱ ردیف موازی در امتداد ساحل به طول ح ۱ کم قرار دارند. سابقاً آنها را به دروئیدها نسبت میدادند.

کارنامه‌ی اردشیر بابکان (kārnāmeye ardašire bābakān)، پهلوی کارنامگ ارتخشیر پاپکان (kār-nāmage artaxšire pāpakān)، کتابی است به زبان پهلوی ساسانی یا پارسی میانه، در شرح احوال و جنگهای اردشیر I، پادشاه ساسانی، که مخلوطی است از وقایع تاریخی با قصص و افسانه‌ها. به عقیده‌ی محققان، این کتاب در اواخر عهد ساسانیان تدوین شده، و روایت موجود آن از زمان بعد از ساسانیان است. اگر معتقد باشیم که فردوسی زبان پهلوی ساسانی را نمیدانسته است، باید بگوئیم که کارنامه ترجمه‌ی فارسی یا عربی قدیمی داشته است، زیرا فردوسی در شاهنامه‌ی خود، در شرح حال اردشیر، تقریباً همه‌ی آن را مورد استفاده قرار داده است. این کتاب را داراب پشوتن سنجانا در ۱۸۹۶ در بمبئی منتشر کرده است، و چاپ دیگری با ترجمه‌ی انگلیسی و گجراتی در سال 1900 در بمبئی از آن منتشر شده است. در ۱۸۷۸، نولدکه آن را به آلمانی ترجمه کرده و با تعلیقات مهم منتشر ساخته است. در ایران، ترجمه‌های فارسی از آن منتشر شده است. ا. براون در جلد اول تاریخ ادبی ایران، مقایسه‌ای میان آن و شاهنامه به عمل آورده است.

کارنامه‌ی بلخ (kārnāmeye balx)، مثنوی مختصری از سنائی غزنوی، در مزاحفات بحر خفیف، در باره‌ی مردم بلخ و هجو بعضی از آنان. این مثنوی گویا یکی از نخستین مثنویهای سنائی است، که در بلخ سروده و به غزنین فرستاده است. نام دیگر آن مطایبه‌نامه است. تعداد ابیاتش ح 500 بیت است. در تهران در ۱۳۳۴ هش (در مجله‌ی فرهنگ ایرانزمین) و ۱۳۴۸ هش (در مثنویهای حکیم سنائی، دانشگاه تهران)، و در غزنین در ۱۳۳۲ هش به چاپ رسیده است.

کارناوال[2] (kārnāval)، جشنی دینی که در ممالک کاتولیک رومی درست پیش از روزه‌ی بزرگ بر پا میشود. از زمانهای قدیم، کارناوالها با دسته راه انداختن، نقاب به چهره زدن، لباس مبدل پوشیدن، و عملیات نمایشی دیگری همراه بوده که منشأ آنها آداب و شعائر بتپرستانه‌ی پیش از دوران مسیحیت و بالخاصه شعائر حاصلخیزی بوده است، و مقارن با رسیدن بهار و تولد دوباره‌ی گیاهان صورت میگرفته است. یکی از نخستین نمونه‌های مضبوط جشن بهاری جشن اوزیریس است، که در مصر قدیم آن را بر پا میداشته‌اند، این جشن به شادی تجدید حیاتی صورت میگرفت که همساله با طغیان بهاری رود نیل همراه بود. در قرن ۶م قم، همه‌ساله در آتن جشنی به یادبود دیونوسوس بر پا میداشتند، که در آن تخت روانی را به این خدا هدیه میکردند، و آن را همراه با ساز و سرود و پرداختن به عیش و عشرتهای بیپرده دور شهر میگرداندند. در دوره‌ی امپراطوری روم، کارناوال راه انداختن به اوج بینظمی و آزادی فجورآمیز خود رسید. کارناوالهای رومی که از جشنهای عمومی مردم و شعائر سری یونان سرچشمه گرفته بود، سه کارناوال باکانالیا، ساتورنالیا (← ساتورنوس)، و لوپرکالیا بوده است. در اروپا، سنت بر پا داشتن جشنهای حاصلخیزی بهاری در دوران مسیحیت ادامه یافت و در قرنهای ۱۴م و ۱۵م، مخصوصاً در میان توتونها به اوج خود رسید. چون کارناوال در خرافه‌پرستی دوران شرک و در معتقدات عوامانه‌ی اروپا سخت ریشه‌دار شده بود، کلیسا نتوانست آن را بر اندازد، و سرانجام بعضی از کارناوالها را به عنوان آداب مسیحی پذیرفت. نتیجه‌ی مستقیم تأثیر کلیسا را میتوان در "عید دیوانگان" قرون وسطائی یافت که در آن، از روی ریشخند، قداس ترتیب میدادند و به صورتی کفرآمیز به هیئت بزرگان کلیسا در میآمدند، و نیز "عید خر"، که با بسیاری از آداب بتپرستی همراه بود و گاه در آن کار به هرزگیهای بسیار زشت می‌انجامید. ولی عاقبت کلیسا قدرت خود را اعمال کرد، و عناصر موهن کارناوال از میان رفت. بالاخره کلیسا توانست بر تشریفات کارناوال مسلط شود، و عاقبت چنان شد که کارناوالها با امر دینی روزه ارتباط پیدا کرد. سه‌شنبه‌ی اعتراف نمونه‌ی برجسته‌ی کارناوال در جهان امروز است.

در زمانهای جدید، اصطلاح کارناوال را در مورد جشنهای محلی، سیرکها، بازارهای سیار، و مراسم دیگری که با شادی همراه است، بدون توجه به هدف و موسم آنها، نیز به کار میبرند.

کارناوالله، موزه، ← مانسار، فرانسوا.

کارنگی[3]، **اندرو** (andru kārnegi)، ۱۸۳۵–۱۹۱۹، بشردوست و صنعتدار امریکائی، مه اسکاتلند. از ۱۸۷۳ توجه خود را به تولید فولاد متمرکز ساخت، در 1900 شرکت فولاد او یک چهارم محصول فولاد کشمه را تولید میکرد. وی ۳۵۰ میلیون دلار به کارهای عام المنفعه تخصیص داد، کتابخانه‌ها و مؤسسات آموزشی و خیریه‌ی متعددی از محل موقوفات او در شهرهای کشمه احداث شد. در سال ۱۹۱۰، مبلغ 10 میلیون دلار وقف کرد که درآمد آن صرف تبلیغ برای صلح عمومی و کومک به سازمانهائی بشود که این منظور را تعقیب میکنند.

کارنو، اصل: ← ترمودینامیک.

کارنو[4]، **ایپولیت** (ipolit kārno)، ۱۸۰۱–۸۸، رجل فرانسوی، پسر ل. ن. م. کارنو. در تبعید پدر همراه وی بود، و در ۱۸۲۳ به فرانسه باز گشت. از پیروان کنت دو سن‌سیمون بود، و در انقلاب 1830 شرکت کرد. در اغتشاشاتی که به انقلاب فوریه (۱۸۴۸) انجامید نیز شریک بود، و در حکومت موقت، وزیر فرهنگ شد. س. کارنو پسر او بود.

کارنو[4]، **سادی** (sādi kārno)، ۱۸۳۷–۹۴، رجل فرانسوی، رئیس جمهور (۱۸۸۷–۹۴) جمهوری سوم، پسر ا. کارنو. از رسوائیهای مالی زمان خود منزه بود. تحریکات ژنرال ژ. بولانژه و رسوائی کاناال پاناما دوره‌ی ریاست جمهور او را آشفته ساخت. عاقبت به دست یک آنارشیست ایتالیائی به قتل رسید.

کارنو، سیکل: ← کارنو، نیکولا لئونار سادی.

کارنو[4]، **لازار نیکولا مارگریت** (lāzār nikolā mārgerit kārno)، ۱۷۵۳–۱۸۲۳، انقلابی فرانسوی، معروف به کارنوی بزرگ، مهندس نظامی بود، و روح نظامی انقلاب فرانسه شد، و از اسباب عمده‌ی پیروزی فرانسه در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه بود. پس از سقوط روبسپیر، از مجازات برست، و عضو دیرکتوار شد. در 1800 وزیر جنگ شد، و در دوره‌ی ناپلئون مصدر کار بود. چند سال بعد را به تألیف آثار ریاضی و مهندسی نظامی گذرانید. شاهکار وی کتاب در دفاع از مواضع مستحکم (1810) است، که مدتها اثر معتبر در استحکامات محسوب بود. در ۱۸۱۴ دگربار وارد خدمت شد، و در دوره‌ی صد روز وزیر کشور بود. پس از بازگشت خاندان بوربون تبعید شد، و در ماگدبورگ در گذشت. از آثار ریاضی کارنو تفکرات در ما بعد الطبیعه‌ی حساب بینهایتیک (binahāyatyek، ۱۷۹۷) و هندسه‌ی وضعیت است. قضایای عمومی وی در هندسه‌ی تصویری بعداً مورد استفاده‌ی پونسله، شال، و دیگران قرار گرفت. ایپولیت کارنو، و فیزیکدان معروف، نیکولا لئونار سادی کارنو، پسران وی بودند.

کارنو[4]، **نیکولا لئونار سادی** (nikolā leonār sādi kārno)، ۱۷۹۶–۱۸۳۲، فیزیکدان فرانسوی، یکی از مؤسسین علم ترمودینامیک؛ پسر ل. ن. م. کارنو. اثر معروف وی کتاب تفکراتی در باره‌ی قدرت محرکه‌ی آتش (۱۸۲۴) است، که در رابطه‌ی میان انرژی حرارتی و انرژی مکانیکی بحث میکند. کارنو ماشین ایدآلی طرح ریخت که، در آن، گازی را میگذارند منبسط شود تا کار انجام دهد، در این ضمن، گاز حرارت جذب میکند. بار دیگر، گاز بدون انتقال حرارت، ولی با افت دما، انبساط پیدا میکند. سپس گاز متراکم میشود و حرارت پس میدهد، و بالاخره، با تراکم دیگری همراه با ازدیاد دما، به حال اول باز میگردد. این رشته‌ی عملیات—که به نام سیکل کارنو خوانده می‌شود—نشان میدهد که، حتی با وجود شرایط ایدآل، یک ماشین حرارتی نمیتواند همه‌ی حرارتی را که به آن داده شده است به انرژی مکانیکی مبدل کند، ناگزیر قسمتی از انرژی حرارتی تلف میشود. این همان اصل دوم ترمودینامیک است. کار کارنو مقدمه‌ی کارهای ژول، کلوین، و دیگران بوده است.

کارنوتیت[5] (kārnotit، فنس) [به نام آ. کارنو، بازرس کل معادن در فرانسه]، کانی رادیوآکتیو، که از جنبه‌ی شیمیائی وانادات آبیده‌ی اورانیوم و پوتاسیوم و بعضی عناصر دیگر است. از منابع تهیه‌ی رادیوم میباشد.

کارنها[6] (kāren-)، مردمی دارای فرهنگ مختلط چینی و سیامی، که یکی از مهمترین اقلیتها در برمه‌اند، و در کشور کایا، تناسریم، و دلتای رود ایراوادی زندگی میکنند. مذهب تعدادی از آنها آنیمیسم است، ولی بسیاری مسیحی یا بودائی‌اند.

کارنی، کشور، برمه، ← کایا، کشور.

---

(۱)Carnac (۲)carnival (۳)Carnegie (۴)Carnot (۵)carnotite (۶)Karens

کارنیولا[1] (kārniolā)، آلمانی **کراین** (krāyn)، ناحیه‌ی کوهستانی، سلوونیا، لغ یوگوسلاوی؛ کرسی تاریخیش لیوبلیانا. در قرن ۱۳م به تصرف هاپسبورگها در آمد؛ تا ۱۹۱۸ جزء امپراطوری اتریش بود؛ بعد از جنگ I بین ایتالیا و یوگوسلاوی تقسیم شد؛ از ۱۹۴۷ به یوگسلاوی تعلق یافت. سکنه‌ی آن اکثراً سلوونیائی هستند.

کاروان[2] (kārvān)، گروهی مسافر یا بازرگان که، در عبور از سرزمینهای ناایمن، به منظور کومک کردن به یکدیگر و دفاع از خود، با هم و به صورت منظم سفر میکنند. تجارت کاروانی از آغاز تمدن‌های باستانی با تاریخ شرق نزدیک همراه است، و پیش از آنکه بازرگانی دریائی شروع شود کمال توسعه را داشته است. واضح است که، در این ناحیه، هر معامله‌ی تجارتی بین سرزمینی حاصلخیز با سرزمینی دیگر، از همان عصر نخستین ناگزیر میبایستی به صورت منظم کاروانی صورت گرفته باشد، چه این سرزمینها را بیابانهای بی‌آب و علف وسیع از یکدیگر جدا میکرده است، و در میان راه، قبایل صحرانشین پیوسته چشم به راه غارت و چپاول نشسته بوده‌اند. کالاهائی مانند جواهر، ادویه، عطریات، مواد رنگی، فلزات، چوبهای کمیاب، عاج، مواد روغنی، و پارچه‌ها و مخصوصاً پارچه‌های ابریشمی با این کاروانها حمل میشده است. در تجارت میان مصر و بین النهرین و در سراسر شبه جزیره‌ی عربستان، وسیله‌ی عمده‌ی حمل و نقل شتر بوده است. در قرن ۳م شتر به افریقای شمالی و صحرای افریقا برده شد. در آسیای صغیر، از خر برای حمل و نقل استفاده میکردند. در دوره‌ی امپراطوریهای بزرگ، که راهها محافظت میشد و امنیت بیشتر داشت، طبعاً بازرگانی هم رواج بیشتر یافت؛ و بسیاری از جنگ‌های باستانی بر سر تسلط بر همین راههای کاروانی بود. با رونق یا کسادی تجارت کاروانی، شهرهائی بر سر راههای کاروانی تأسیس میشد یا از اعتبار می‌افتاد. اصولا، در امر بازرگانی تا دوره‌ی معاصر که اتومبیل و هواپیما روی کار آمده است تغییر چندانی حاصل نشده بود. پیش از این، مسافرینی که میخواستند از بیابانها عبور کنند به کاروانهای بازرگانی میپیوستند. پس از ظهور اسلام، حج خانه‌ی خدا همه‌ساله سبب تشکیل کاروانهائی بوده است که از نواحی مختلف اسلامی به مکه روی میآوردند. هنوز هم کاروانها در بعضی از نواحی، مانند ایالت سینکیانگ چین، آسیای مرکزی، عربستان، و افریقای شمالی در زندگی تجارتی نقش عمده‌ای دارند.

کاروانسرا (kārvānsarā)، بنای مخصوص توقف و استراحت مسافرین که کنار جاده‌ها میساختند. نمونه‌هائی از عهد سلجوقی و مغول موجود است. شاه عباس کبیر کنار شاهراههای ایران تعداد زیادی کاروانسرا احداث کرد، که هنوز بسیاری از آنها مورد استفاده‌های گوناگون است. **کاروانسرای پاسنگان** (pāsangān)، کنار جاده‌ی قم به کاشان، از آغاز قرن ۱۳م ه‍ق است. **کاروانسرای عین‌الرشید** (eyno'r.rašid)، کنار جاده‌ی کاروانرو ورامین به کاشان، بنائی سنگی از عهد صفویه است. **کاروانسرای گز** (gaz)، بیرون شهر اصفهان، از عهد سلجوقی، و **کاروانسرای مهیار** (mahyār)، ج اصفهان، بنای عهد شاه سلیمان صفوی است. نیز ← رباط؛ کاروان.

کاروان‌کش، گیاه، ← بدم.

کاروتن[3] (kāroten؛ فنس)، رنگیزه‌ی نارنجی مایل به زرد تا سرخ گیاهی به فورمول $C_{40}H_{56}$، که به سه صورت همیار (ایزومر) همراه با کلوروفیل در برگ و بعضی از اندامهای دیگر گیاهان (ساقه، گل، و میوه) وجود دارد. مهمترین منبع طبیعی کاروتن هویج (زردک) و پاپریکا (← فلفل) است. همیارهای کاروتن در بدن انسان و دیگر مهره‌داران تبدیل به ویتامین آ میشوند. از این جهت در صنایع تهیه‌ی مواد غذائی، کاروتن را برای تأمین ویتامین آ مورد نیاز بدن به مواد غذائی مصنوعی (مانند روغنهای نباتی) می‌افزایند.

ترکیباتی را که از نظر ساختمان شیمیایی شباهت به کاروتن دارند کاروتنوئید[4] (kārotenoid) می‌نامند، مانند ویتامین آ، لیکوپن[5] (likopen؛ رنگیزه‌ی سرخ گوجه فرنگی)، رنگیزه‌ی نارنجی زعفران، و گزانتوفیل (رنگیزه‌ی زرد برگ گیاهان در پاییز).

کاروتنوئید: ← کاروتن.

کارور[6]، **جان** (jān kārvər)، ح ۱۵۷۶–۱۶۲۱، اولین فرماندار (۱۶۲۰–۲۱) مهاجرنشین پلیموت، مة انگلستان.

کارور[6]، **جورج واشینگتن** (jorj vāšingtən kārvər)، ۱۸۶۴؟–۱۹۴۳، متخصص سیاهپوست امریکائی در شیمی کشاورزی. در بهبود شرایط اقتصادی جنوب کشمة کوشید، و اصلاح زمین و تنوع کشت را تعلیم داد. در ۱۹۵۳، محل تولد وی جزء ابنیه‌ی ملی قرار داده شد.

کارورزی[7] (kārvarzi)، دوره‌ای که کارآموز نزد استادکار به آموختن کار میگذراند. این گونه آموزش در قدیم معمول بود، و جوانان خردسال چندسالی زیر دست صنعتگران کار میکردند، و کار میآموختند تا خود استادکار شوند. پس از انقلاب صنعتی در اروپا، و استفاده از ماشین در امر تولید، کارورزی تقلیل یافت، و جای خود را به مدارس حرفه‌ای داد، اما هنوز هم کارورزی در بعضی حرفه‌های دستی ادامه دارد.

کاروزو[8]، **انریکو** (enriko kāruzo)، ۱۸۷۳–۱۹۲۱، خواننده‌ی تنور ایتالیائی اپرا، مة نایل. به سبب تنوع، روشنی، قدرت و وسعت دامنه‌ی صدایش، یکی از بزرگترین خوانندگان اپرا در تاریخ به شمار میرود. در اوایل جوانی به شهرت رسید و پیش از آنکه در نقش دوک در اپرای ریگولتو (اثر وردی) نخستین‌بار بر صحنه‌ی اپرای متروپلیتن نیو یورک ظاهر شود (۱۹۰۳)، معروفیت جهانی داشت. از آن پس، تا سال ۱۹۲۰ که بیمار شد، بر صحنه‌ی اپرای متروپلیتن حکومت داشت. بیش از پنجاه نقش در اپرای ایتالیائی و فرانسوی ایفا کرد. پس از مرگش صفحه‌های صدایش همچنان دامنه‌ی شهرت او را گسترش داد. صدای غرای او در بعضی اپراها شاید بیش از هر نقش دیگری مردم را شیفته‌ی او ساخت، اما نقشهائی که در اپراهای وردی و پوچینی بازی کرد، و همچنین کنسرتهائی که در آنها شرکت داشت، نمودار کاملتری از هنر واقعی او بود.

کاروس[9] [مارکوس آورلیوس کاروس (mārkus ārelius kārus)]، ف ۲۸۳، امپراطور (۲۸۲–۲۸۳) روم. در خدمت پروبوس بود، و پس از کشته شدن وی سربازانش او را به امپراطوری روم بر داشتند. پسرش کارینوس را در غرب گذاشت، و خود با پسر دیگرش نومریانوس عازم مشرق‌زمین شد. پس از شکست دادن سرمتها به ایران تاخت، و سلوکیه و تیسفون را گرفت، اما ناگهان، گویا به سبب صاعقه، در گذشت، و رومیها ناچار از ایران عقبنشینی کردند. پسرانش، کارینوس و نومریانوس جانشینش شدند.

کارول[10] (kārol؛ از انگلا)، سرود مذهبی مسرت‌بخشی که در برگزاری بعضی از اعیاد مانند ایستر و مخصوصاً کریسمس خوانده میشود. در همه‌ی ملل مسیحی کارولهائی وجود دارد، و منشأ بسیاری از آنها ممکن است آوازهای بتپرستان باشد. اگرچه کارولهای واقعی مأخوذ از ترانه‌های عامه هستند، بسیاری از سرودهای مذهبی کریسمس که در قرن ۱۹م ساخته شدند به نام کارول خوانده شدند. به زبان فرانسوی، تصنیفهای مردم‌پسندی را که از عید نوئل (کریسمس) یا اشخاص آن الهام گرفته‌اند نوئل مینامند.

کارول. برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمییابید به **کرل** نیز رجوع کنید.

کارول I[11] (kārol-)، ۱۸۳۹–۱۹۱۴، امیر (۱۸۶۶–۸۱) و اولین شاه (۱۸۸۱–۱۹۱۴) رومانی، از خاندان هوهانزولرن‌زیگمارینگن. از افسران پروسی بود، و در ۱۸۶۶ به امارت رومانی رسید. در جنگ ۱۸۷۷–۸۸ روسیه و عثمانی جانب روسیه را گرفت، در کنگره‌ی (۱۸۷۸) برلین استقلال کامل برای رومانی به دست آورد. شاهزاده الیزابت (کارمن سیلوا) همسر او بود. پس از مرگ وی برادرزاده‌اش، فردیناند، به سلطنت رسید.

کارول II[11]، ۱۸۹۳–۱۹۵۳، شاه (۱۹۳۰–۴۰) رومانی، پسر فردیناند. در ۱۹۲۵ ناچار از حق جانشینی خود صرف نظر کرد، و چندی در پاریس به سر برد. بعد از وفات (۱۹۲۷) فردیناند، پسر کارول، نامش میخائیل، به سلطنت نشست، اما کارول در ۱۹۳۰ باز گشت و جای پسر را گرفت. در ۱۹۳۸ حکومت دیکتاتوری بر قرار ساخت. بین پادشاه و گروه فاشیست معروف به گارد آهنین کشمکش سختی در گرفت. عاقبت، ناچار ی. آنتونسکو را دعوت به تشکیل دادن دولت کرد (۱۹۴۰)؛ کارول خلع شد، و به خارجه گریخت، و میخائیل دگربار به سلطنت نشست.

کارولنژیان[12] (kārolanjian) یا **کارولنژینها** (kārolanjian-)، سلسله‌ای از فرمانروایان فرانکی

(۱)Carniola (۲)caravan (۳)carotene (۴)carotenoïde (۵)lycopene (۶)Carver (۷)apprenticeship (۸)Caruso (۹)Carus (۱۰)carol (۱۱)Carol (۱۲)Carolingians

(← فرانکها) که در قرن ۷م به وسیله‌ی پپن دو لاند، که به عنوان کاخبان از جانب داگوبر I در اوسترازیا فرمانروائی داشت، تأسیس شد. اعقاب پپن د، اریستال، شارل مارتل، کارلومان (فت ۷۵۴)، و پپن کوتاه به فرمانروائی ادامه دادند، اما اسماً تابع مروونژیان بودند. در ۷۵۱، پپن کوتاه شیلدریک III، شاه سلسله‌ی مروونژیان، را خلع کرد، و خود یکسانه پادشاه فرانکها شد. در عهد شارلمانی، پسر پپن، سلسله‌ی کارولنژیان به اوج اعتلای خود رسید. شارلمانی در ۸۰۰ به عنوان امپراطور تاجگذاری کرد. پس از مرگ پسرش امپراطور لوئی I، مملکت وی به موجب پیمان وردن (۸۴۳) بین سه پسر لوئی تقسیم شد. عنوان امپراطوری و قسمت میانی امپراطوری به لوتار I رسید. لوئی ژرمنی سلسله‌ای تأسیس کرد که تا ۹۱۱ در آلمان دوام یافت، و جانشینانش شارل III (شارل فربه)، آرنولف، و لوئی کودک بودند. سومین پسر لوئی I، شارل II (شارل کچل) سلسله‌ی کارولنژیان فرانسه را تأسیس کرد، که تا ۹۸۷ با انقطاع دوام یافت. فرمانروایان این سلسله لوئی II (لوئی الکن)، لوئی III، کارلومان (فت ۸۸۴)، شارل III (شارل ابله)، لوئی IV (لوئی ماوراء بحار)، لوتر (۹۴۱–۸۶)، و لوئی V بودند.

بنیادها و گرایشهائی که مشخص قرون وسطی بود در دوره‌ی کارولنژیان تأسیس گردید. اصول فئودالیته تقریر شد، و اقتصادی مبتنی بر زمین بر قرار گردید. شاهان و امپراطوران این سلسله با مقامات کلیسائی همکاری نزدیک داشتند؛ شارلمانی پاپ را تحت حمایت خود قرار داد.

کارولنژینها: ← کارولنژیان.

کارولوس، اسم لاتینی، ← کارل، اسم.

کارولوس‌ـدوران[1] (kārolüs-dürāN)، ۱۸۳۷–۱۹۱۷، نقاش فرانسوی. وی صحنه‌های عادی زندگی را نقاشی میکرد، و صورتساز نیز بود. استاد بسیاری از نقاشان معروف بود، و در ۱۹۰۵ مدیر آکادمی فرانسه در رم شد.

کارولین (kārolin)، اسم فرانسوی برای زن؛ ضبط اصلی آن Caroline. احتمالا ریشه‌ی آن به شارل (← کارل، اسم) بر میگردد. بعضی از اعلام وابسته،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب	
اسپانیائی	Carolina	کارولینا	(kārolinā)
آلمانی	Caroline	کارولینه	(kāroline)
«	Karoline	کارولینه	(kāroline)
انگلیسی	Caroline	کرولاین	(karolāyn)
«	Caroline	کرولین	(karolin)
ایتالیائی	Carolina	کارولینا	(kārolinā)

نیز ← شارلت، اسم.

کارولین[2]**، جزایر،** مجمع الجزایر (۱٬۳۶۰ کمه؛ جه ۴۸٬۴۴۶)، غ فکه، که از ۱۹۴۷ جزء ← سرزمین قیمومی جزایر اقیانوس کبیر است، و به وسیله‌ی کشمة اداره میشود. مشتمل است بر دو جزیره‌ی آتشفشانی کوسایه (kusāye) و پوناپه، سه دسته جزیره‌ی عمده‌ی پالاو، تروک، و یپ، و چند آتول و جزیره‌ی کوچک. از محصولاتش نارگیل و نیشکر است. در ۱۵۲۶ اسپانیائیها جزایر را کشف کردند، در ۱۸۸۶–۹۹ تحت حکومت اسپانیا بود. در ۱۸۹۹ به آلمان فروخته شد. در ۱۹۱۴ ژاپنیها آنها را اشغال کردند، و در ۱۹۲۲ تحت قیمومیت آنها گذاشته شد. ژاپن آنها را در ۱۹۳۵ به خاک خود منضم کرد.

کارولینا، اسم اروپائی، ← کارولین، اسم.

کارولینا[3] (kārolinā)، یا **کرولاینا** (karolāynā)، مهاجرنشین قدیم در امریکای شمالی، که زمین آن را (از "اقیانوس به اقیانوس" بین مدارات ۳۱° و ۳۶° عا) چارلز II انگلستان در ۱۶۶۳ به چند تن واگذار کرد، و بعداً در ۱۷۲۹ به کارولینای شمالی و کارولینای جنوبی منقسم شد. اولین ماندگاه دائمی در ناحیه‌ی کارولینا در ۱۶۷۰ به توسط انگلیسها در کارولینای جنوبی حالیه تأسیس شد. اسپانیائیها در ۱۶۷۰ از ادعاهای خود بر این ناحیه چشم پوشیدند. در انقلاب امریکا، در جنگ (۱۷۸۰–۸۱) معروف به پیکار کارولینا، ابتدا وطنپرستان امریکائی از ژنرال کورنوالیس شکست خوردند، ولی سرانجام هر دو کارولینا را از وجود انگلیسها پاک و راه پیکار یورکتاون را باز کردند.

کارولینا، پیکار، در تاریخ کشمة، ← کارولینا.

کارولینای جنوبی[4] (-kārolinā)، ایالت (۸۰٬۴۳۰ کمه؛ در سال ۱۹۷۰ جه ۲٬۵۲۲٬۸۸۱)، پچ کشمة؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه؛ بزرگترین شهر و کرسی آن کولومبیا. از سایر شهرهای عمده‌اش چارلزتن و گرینویل است. از غ و چ به رود سونا و از ش به قطا محدود است. محصولات فلاحتی عمده‌ی آن پنبه، توتون، غلات، و صنعت عمده تهیه‌ی منسوجات پنبه‌ای است. در ۱۶۷۰ انگلیسها در این ناحیه مهاجرنشینهائی تأسیس کردند. در انقلاب امریکا، انگلیسها چارلزتن را گرفتند، ولی در نتیجه‌ی پیکار کارولینا عقب نشستند. کارولینای جنوبی اولین ایالتی بود که از جامعه‌ی ایالات متحده خارج شد (← اتلافیه‌ی ایالات امریکا)، و در جنگ داخلی، و. ت. شرمن قسمت زیادی از ایالت را ویران کرد. در دوره‌ی ترمیم نیز آسیب دید.

مدتها اکثریت سکنه‌ی این ایالت سیاهپوست بودند. در ۱۹۶۰، ۶۵٫۱ درصد سکنه سفیدپوست، و ۳۴٫۸ درصد سیاهپوست بودند. علی رغم اقدامات دولت فدرال برای رفع تبعیضات نژادی، این مسئله یکی از مسائل جاری ایالت است.

کارولینای شمالی[5]، ایالت (۱۳۶٬۵۲۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۴٬۹۶۸٬۴۶۳)، پچ کشمة؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن رالی و از شهرهای دیگرش شارلت، دارم، و ویلمینگتن است. از ش به قطا محدود است. کوههای بزرگ سموکی در غ ایالت قرار دارد. سرزمینی حاصلخیز و دارای منابع معدنی پرارزش است. محصولات کشاورزی آن مشتمل بر توتون و پنبه، و عمده‌ترین صنایع آن صنعت پنبه است. استعمار ← جزیره‌ی رونوک در قرن ۱۶م به توسط س و. رالی شروع شد ولی به جائی نرسید، و در واقع تأسیس مهاجرنشین در آنجا از اواسط قرن ۱۷م آغاز میشود. در جنگهای انقلاب امریکا، در پیکار کارولینا، مورد تهاجم واقع شد. در جنگ داخلی امریکا به اتلافیه‌ی ایالات امریکا پیوست.

در ۱۹۶۰، سکنه‌ی ایالت مشتمل بر ۳٬۳۹۹٬۲۸۵ سفیدپوست و ۱٬۱۱۶٬۰۲۱ سیاهپوست بود. مانند کارولینای جنوبی، تبعیضات نژادی در ایالت هست، اما اقداماتی که در رفع آنها به عمل آمده نسبةً با ملایمت مواجه شده است.

کارولینه، اسم آلمانی، ← کارولین، اسم.

کارولیی[6]**،** کنت **دیولو** (kont diulo kārolyi*)، ۱۸۷۱–۱۹۴۶؛ سیاستمدار مجارستانی. در ۱۹۳۱ نخست‌وزیر و وزیر دارائی شد. نه توانست رضایت ملیون دست راستی را جلب کند و نه آزادیخواهان دست چپی را، به همین جهت، در ۱۹۳۲ استعفا کرد.

کارولیی[6]**،** کنت **میهای** (kont mihāy kārolyi*)، ۱۸۷۵–۱۹۵۵، رجل مجارستانی، از یک خاندان اشرافی قدیمی. از سوسیالیستهای آزادیخواه بود، و پس از انحلال اتریش‌ـهنگری، یک شورای ملی برای مجارستان تشکیل داد (۱۹۱۸)، و به سمت نخست‌وزیری منصوب شد. در ۱۹۱۹ او را به عنوان رئیس جمهور موقت انتخاب کردند. عاقبت ناچار دولت را به کمونیستها تسلیم کرد. در مارس ۱۹۱۹ دیکتاتوری پ. کون بر قرار شد. پس از سقوط کون، کارولیی از مجارستان خارج شد. بعد از جنگ II از انگلستان باز گشت، و در ۱۹۴۷ سفیرکبیر مجارستان در فرانسه شد. دو سال بعد، به سبب اختلاف با سیاست دولت متبوع خود، استعفا کرد. بقیه‌ی عمر را در فرانسه گذرانید.

کارون (kārun)، رودی به طول ۸۵۰ کم، پچ غ ایران، که یگانه رود قابل کشتیرانی (از بند قیر تا مصب آن در شط العرب جز فاصله‌ی کوتاهی در حدود اهواز) است. سرچشمه‌های آن در کوهرنگ، از رشته‌های زردکوه از سلسله‌ی کوههای بختیاری است. مسیرش بسیار پرپیچ و خم است، چنانکه فاصله‌ی مستقیم سرچشمه‌ی آن تا خرمشهر، که در آنجا به شط العرب میریزد، فقط ۲۹۰ کم است. مساحت آبریز آن ۵۷٬۱۶۰ کمه است، که از آن ۱۸٬۱۳۰ کمه به ریزابه‌ی عمده‌ی آن ← رود دز تعلق دارد. بیشتر این ناحیه جزء سلسله‌ی زاگرس و قسمتهائی از آن جنگلی است.

مسیر کارون را میتوان به سه قسمت تقسیم کرد: مسیر علیا (۳۹۰ کم) که از سرچشمه‌های آن تا گتوند، که کارون وارد دشت میشود، امتداد دارد؛ مسیر وسطی (۸۸ کم)، از گتوند تا بند قیر که دز به آن میریزد؛ و مسیر سفلی، از بند قیر، از طریق اهواز، تا شط العرب. مسیر علیای کارون رود کوهرنگ نامیده میشود (ولی، ظاهراً، رود کوهرنگ پس از طی ح ۶۵ کم در نزدیکی پل علیخان به آب دوآب پیوسته و کارون را تشکیل میدهد، و به جانب اهواز جریان مییابد)، و در این قسمت است که آب ونک (vanak)، آب بازفت، و رود خرسان (xersān)، که از ریزابه‌های مهم کارون هستند بدان میریزند، و آن را به جریانی پرقدرت مبدل میکنند، اما، چون در مسافات زیاد از بین پرتگاههای مرتفع میگذرد قابل استفاده برای آبیاری نیست. در شوشتر، کارون به دو شعبه ـگرگر و شطیطـمنقسم میشود که در بند قیر دوباره به هم ملحق میشوند؛ ← رود دز نیز در همین محل به آنها میپیوندد. طول کارون از بند قیر تا اهواز ۷۴ کم است. عمق متوسط آن در اینجا ۶ متر، ولی در پایین اهواز در بعضی جاها بسیار کم است.

سابقاً مسیر سفلای کارون در ش شط العرب و از آن جدا بود، و از طریق ← خور موسی به دریا

(۱)Carolus-Duran (۲)Caroline (۳)Carolina (۴)South Carolina (۵)North Carolina (۶)Karolyi

میریخت. سه بستر قدیمی در طرف چپ کارون است، که ظاهراً در گذشته کارون هر چندگاه در یکی از آنها جریان داشته است، شط القدیمی (šatto 'l.qadimi)، که آغاز آن در نزدیکی سابله است، و در خور موسی گسترش پیدا میکند، این مسیر ظاهراً قدیمیترین مجرای کارون است. شط الاعمی (šatto 'l.'a'mā) [= رود کور، ظاهراً از آن جهت به این نام خوانده شده که غالباً مجرای آن را گل و لای پر و کور میکند] که از سابله، که ابتدای دلتای کارون است، جدا میشود و در خور سیلیج (silij) گسترش پیدا میکند، نام آن را، به مناسبت واقع بودن قبان در کنار آن شط قبان نیز گفته‌اند، بهمنشیر یا بهمشیر، که با شط العرب جزیره‌ی آبادان را محدود میکنند. جغرافیانویسان دوره‌ی اسلامی نامش را دجیل (dojayl، = دجله‌ی کوچک) هم گفته‌اند. بستر کارون از سابله تا خرمشهر، ظاهراً مصنوع دست بشر است. در قرن ۴م هق، به فرمان عضدالدوله‌ی دیلمی ← نهر عضدی بین رودهای دجله و کارون حفر شد. در ۱۷۶۵ (۱۱۷۹ یا ۱۱۸۰ هق) کارون در مجرائی مصنوعی به نام حفار (haffār) جریان یافت، که همان مسیر کنونی آن است. تغییر مسیر کارون منجر به اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی شد، که به موجب پیمان ارزروم (۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۳ هق، مطابق ۱۸۴۷ ب‌م) فیصله یافت، و چنین مقرر شد که "سفاین ایران حق خواهند داشت که به آزادی تمام از مصب شط العرب الی التقای حدود دولتین در شط مزبوره را سیر نمایند".

در سال ۱۸۸۸، شرکت برادران لینچ[1] (linc) یک سرویس کشتیرانی بر کارون تا اهواز دایر کرد، و این راه به روی کشتیرانی بین‌المللی باز شد. بعداً سرویس قایقرانی بین بند قیر و اهواز دایر شد. در نتیجه‌ی استخراج و تصفیه‌ی نفت، کشتیرانی بر رود کارون اهمیت متزاید یافت.

چون سرچشمه‌های کارون و زاینده‌رود نزدیک یکدیگر قرار دارند، شاه طهماسب I و شاه عباس I صفوی در صدد بر آمدند که، با حفر تونلی، آب کوهرنگ را به زاینده‌رود ملحق کنند، ولی این کار عملی نشد (← کوهرنگ). از زمانهای دوری چون دوره‌ی ساسانیان سدهای نیرومندی در نقاط مختلف جهت آبیاری بر کارون ساخته بودند. از آن جمله است بند قیصر (← شوشتر قسمت IV)، و بند قیر. اخیراً در مسجد سلیمان اقدام به ساختن سدی به نام سد رضا شاه کبیر بر روی کارون شده است. رود کارون و ریزابه‌های آن در طرح واحد ← عمران خوزستان اهمیت فراوان دارند. ← سد محمد رضا شاه پهلوی و تأسیسات نیروی برقابی آن (بر رود دز به فاصله‌ی ۲۵کیلومتری ل‌ش دزفول) در اسفند ماه ۱۳۴۱ هش افتتاح شد.

کاری[2] (kāri)، چاشنیی که در هند و قسمتهائی از مشرق‌زمین با برنج و گوشت و خورشهای دیگر زیاد مصرف میشود، و بدین جهت آن را نمک شرق نامیده‌اند. کاری مخلوطی است از ادویه‌ی گوناگون مانند زرچوبه، شنبلیله، زنجبیل، فلفل سیاه، فلفل قرمز، گشنیز، و زیره‌ی سیاه. گرد کاری که در ساختن آن برگ تلخ نوعی سداب هندی به کار رفته باشد، برای تحریک اشتها و نیز درمان اسهال و سوء هاضمه به کار میرود.

کاریا[3] (kāriā)، ناحیه‌ی باستانی ج‌غ آسیای صغیر، که رود مندرس آن را از طرف شمال از لیدیا جدا میکرد. سرزمین کاریا اکنون در ترکیه‌ی آسیائی قرار دارد. یونانیان دوریائی و یونیائی در این ناحیه مهاجرنشینهائی داشتند. کاریا مرکز شورش یونیائی‌ها در ح ۴۹۹ ق‌م بود، که منجر به جنگهای ایران و یونان شد. بعضی از جامعه‌های کاریائی در ح ۴۶۸ ق‌م به سه اتحادیه‌ی دلوسی پیوستند. در قرن ۴م ق‌م این ناحیه تحت امارت سلسله‌ای از امرا وحدت داشت. اسکندر مقدونی آن را فتح کرد. در ۱۲۵ ب‌م به یک ایالت رومی مبدل شد. از شهرهای معروف این ناحیه کنیدوس، هالیکارناسوس، و ملطیه بوده‌اند.

کاریابی، اداره‌ی: ← اداره‌ی کاریابی.

کاریاتید[4] (kāriātid). صورت حجاری‌شده‌ی زن، که در معماری یونان باستان به جای ستون به کار میرفت.

کاریان (kārian)، ده (جه ۷۳۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان هرم و کاریان، بخش جویم، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، ۴۲کیلومتری ج‌غ جویم. ویرانه‌های آتشکده‌ی آذر فرنبغ در این آبادی قرار دارد.

کاریبا[5]، **سد** (kāribā)، سدی بر رود زامبزی در گردنه‌ی کاریبا، ج افریقای مرکزی، بر مرز رودزیای شمالی و رودزیای جنوبی. ساختمانش در ۱۹۶۰ پایان یافت. یکی از بزرگترین سدهای جهان است، ارتفاعش ح ۱۳۰ متر و طولش ۵۸۰ متر است؛ مخزن آن دریاچه‌ی وسیعی است که به دست آدمی ساخته شده، و به طول ح ۲۹۰ کم ممتد است. از این سد نیروی برقابی شهرهای ← اتحادیه‌ی رودزیا و نیاسالند تأمین میشود.

کاریبو[6] (kāribu، فنس)، نام پستانداری از نوع رانگیفر (*Rangifer*) از تیره‌ی (Cervidae)، که در نواحی شمالگان و مجاور آن زندگی میکند. گوزن شمالی بر قدیم از اقسام اهلی‌شده‌ی آن است. کاریبوها یگانه گوزنهائی هستند که هر دو جنس نر و ماده‌ی آنها شاخ دارند. کاریبوها تغییر رنگ فصلی دارند (← رنگپذیری حفاظی).



کاریبو[7]، **کوههای**، انگلا **کریبو** (karibu)، رشته‌کوهی به طول ح ۳۲۰ کم، ج قسمت مرکزی و ش ایالت کولومبیای بریتانیا، کانادا، تقریباً موازی کوههای روشوز. ناحیه‌ی کاریبو، که میدان هجوم جویندگان طلا بود (۱۸۶۰)، در دامنه‌ی غربی آن است. بعدها گله‌داری و فلاحت جای استخراج طلا را گرفت.

کاریبها: ← کارائیبها.

کاریرا[8]، **روزالبا** (rozālbā kārrierā)، ۱۶۷۵–۱۷۵۷، بانوی نقاش ایتالیائی که در ۲۴سالگی یکی از بزرگترین نقاشان صورتساز و مینیاتورساز ایتالیا در زمان خود بوده است. در ۱۷۰۵ به عضویت آکادمی سنت لوک (sant luk) رم، آکادمی شهر بولونیا، و آکادمی فلورانس انتخاب شد. در ۱۷۲۰ به پاریس رفت، و از لوئی XV و دیگر درباریان صورتها ساخت. صورتهای او ظریف و جاندارند. در بیشتر نمایشگاههای اروپا کارهای متعدد از او دیده میشود.

کاریز (kāriz)، ده (جه ۲۸۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان پایین‌ولایت، بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)، ۱۵کیلومتری ل‌ش طیبات.

کاریزک ناگهانی (kārizake nāgahāni)، ده (جه ۱۴۲۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان زاوه، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)، ۱۲کیلومتری ش تربت حیدریه.

کاریسیمی[9]، **جاکومو** (jākomo kārissimi)، ۱۶۰۵–۷۴، آهنگساز ایتالیائی. ابتدا به طور حرفه‌ای خوانندگی و ارگنوازی میکرد، سپس مدت کوتاهی در آسیزی استاد همسرایان شد، در ۱۶۲۸ با همین عنوان به خدمت کلیسای سنت آپولینر رم در آمد و تا آخر عمر نیز در آنجا باقی ماند. وی در زمینه‌ی کانتات مجلسی و اوراتوریو کوششهای خلاقه‌ای کرد، به خصوص کانتات مجلسی را، که در ابتدای تکامل خود بود، به چنان محبوبیتی رسانید که تا بیش از یک قرن ادامه داشت. آثار وی اغلب در باب کتاب عهد قدیم است که یونس، ایوب، و داوری سلیمان از آن جمله‌اند. کانتات چند صدائی (← پولیفونی) نگهبان عشق و شاهکارش اوراتوریوی لاتینی پنتاح که به عنوان قدیمترین نمونه‌ی واقعی اوراتوریو معروف است، از دیگر آثارش محسوب میشوند.

کاریکاتور[10] (karikātur، از فنس)، نقش طنز‌آمیزی که اجزاء صورت یا اعضای بدن یا خواص شخص یا اشخاص را به نحو اغراق‌آمیز و اغلب خنده‌آوری مجسم کند. گرچه در نقاشیهای نقاشان بزرگ



پ. پیکاسو

قرن ۱۶م، از قبیل هولباین و بروگل، نقشهای

(۱)Lynch (۲)curry (۳)Caria (۴)caryatid (۵)Kariba (۶)caribou (۷)Cariboo (۸)Carriera (۹)Carissimi (10)caricature

کاریکاتورمانند فراوان وجود دارد، سنت مشخص کاریکاتورسازی که اساس آن تأکید بر جنبه‌های



ث. کارلایل

خنده‌آور اشخاص موضوع کاریکاتور است، در قرن ۱۷م به دست **کاراچی** در ایتالیا پایه‌گذاری شد. در قرن ۱۸م بازار کاریکاتور در انگلستان رونق بسیار یافت و کاریکاتورسازانی از قبیل **هوگارث**، با بسط دامنه‌ی هنر کاریکاتورسازی، به ساختن کاریکاتورهای هجوآمیز اجتماعی و سیاسی نیز پرداختند و بدین ترتیب گامی در راه تهیه‌ی **کارتون** بر داشتند.



ف. روزولت

در قرن ۱۹م، نشریاتی که اساس کار آنها کاریکاتور بود در میان مردم اروپا و کشمت محبوبیت فراوان داشتند و هنرمندان سرشناسی از قبیل ا. دومیه، ج. گنیل، م. بیربوم، و د. لودر تهیه‌ی کاریکاتورهای آنها دست داشتند.

از مجسمه‌سازی نیز برای ساختن کاریکاتور استفاده میشود اما نه به اندازه‌ی طراحی.



و. چرچیل

در ادبیات نیز کلمه‌ی کاریکاتور به توصیفاتی که جنبه‌ی مسخره‌آمیز یا هجوآمیز دارد و شخص یا اشخاص مورد توصیف را به شکل اغراق‌آمیزی مجسم میکند اطلاق میشود، و سابقه‌ی این شیوه به دوران یونانیان باستان میرسد. ج. دیکنز از جمله‌ی نویسندگان بزرگی است که از این شیوه‌ی "کاریکاتورهای ادبی" در آثار خود استفاده‌ی فراوان کرده است.

کاریکال: ← هند فرانسه.

کارینتیا[1] (kārintiā)، آلمانی **کرنتن**[2] (kernten)، ایالت (۹٬۵۳۰ کم²؛ جم ۴۹۵٬۲۲۶)، ج اتریش، کرسی آن کلاگنفورت. بیشتر آن کوهستانی است؛ **گروسگلوکنر** بلندترین نقطه‌ی اتریش است. معادن سرب، آهن، و روی استخراج میشود. کشاورزی در دره‌ی حاصلخیز دراوا (drāvā) رایج است. جهانگردان از منابع درآمد آن هستند.

در ۹۷۶ کارینتیا (که در آن زمان مشتمل بر ایستریا، کارنیولا، و سمیریا بود) از باواریا منتزع و دوکنشین مستقلی شد. در ۱۲۶۹، اوتوکار II بوهم آن را به دست آورد. در ۱۲۷۶ به دست رودولف I هاپسبورگی افتاد. در ۱۳۳۵ جزء زمینهای سلطنتی اتریش شد. پس از ۱۹۱۹، قسمتهای کمی از آن به ایتالیا و یوگوسلاوی وا گذار شد.

کارینوس[3] [مارکوس آورلیوس کارینوس (mārkus ārelius kārinus)]، فت ۲۸۵، امپراطور (۲۸۳–۲۸۵) روم، پسر **کاروس**. پس از وفات کاروس، کارینوس در غرب و برادرش نومریانوس در مشرق زمین جانشین پدر شدند. پس از قتل نومریانوس، سربازان دیوکلسین را به امپراطوری در مشرق انتخاب کردند (سال ۲۸۴). کارینوس به جنگ دیوکلسین رفت ولی، در لحظه‌ی پیروزی، به دست یکی از سربازان خود به قتل رسید، و دیوکلسین یگانه امپراطور شد.

کاریون: ← ناقوس یا زنگ.

کازابلانکا[4] (kāzāblānkā)، عربی **دار البیضاء** (dāro 'l.bayzā')، شهر (جم در ۱۹۶۸ تخمیناً ۱٬۲۵۰٬۰۰۰)، مراکش، کنار قطا. اصلا انفا (anfā) نام داشت. در ۱۴۶۸، پرتغالیها انفا را ویران کردند، به قول بعضی از مؤلفین، در ۱۵۱۵ بدانجا باز گشتند و شهر را دگربار ساختند. نام اروپائی آن ماخوذ از نامی است که پرتغالیها بر آن نهادند. در ۱۷۵۵ زلزله شهر را ویران کرد. مولای محمد ابن عبدالله شهر را از نو بنا نهاد، و تجارت آن را رونق داد. در ۱۹۰۰ از بنادر مهم افریقای شمالی بود. در ۱۹۰۷ فرانسویها آن را اشغال کردند (← مراکش).

دو ثلث تجارت مراکش از بندرگاه کازابلانکا صورت میگیرد. صادرات شهر غلات، چرم، پشم، و فوسفات است. برای کشتیهای ماهیگیری بزرگ پناهگاههائی دارد. در جنگ II یکی از سه موضع مهم پیاده شدن متفقین در افریقای شمالی بود (نوامبر ۱۹۴۲). نیز ← **کازابلانکا، کنفرانس**. قریب یک پنجم سکنه‌ی شهر اروپائی هستند.

کازابلانکا[5]**، کنفرانس** (konferānse kāzāblān-kā)، کنفرانس میان ف. د. روزولت و س و. چرچیل در ۱۴–۲۴ ژانویه‌ی ۱۹۴۳ در **کازابلانکا** (در آن زمان جزء مراکش فرانسه). ملاقات‌کنندگان، در اعلامیه‌ی مشترکی که صادر کردند، متعهد شدند که جنگ را تا تسلیم بلاشرط دول محور ادامه دهند. ژیرو و دوگل در این کنفرانس شرکت داشتند، ولی توافقی در اینکه کدام یک از آنان رهبری نیروهای فرانسه را به دست گیرد حاصل نشد.

کازابیانکا[6]**، لوئی** (lui kāzābiānkā)، ح ۱۷۵۲–۱۷۹۸، انقلابی فرانسوی و افسر دریائی؛ متولد کرس. در جنگ **ابوقیر** فرمانده کشتی اوریان (oriān؛ ۱۷۹۸) بود؛ کشتی در خلیج ابوقیر آتش گرفت، ولی وی حاضر نشد که کشتی خود را رها کند، و پسر ده‌ساله‌اش نیز تا آخرین دم از پدر جدا نشد.

کازادسو، روبر: ← کاسادسوس، روبر.

کازانلیک[7] (kāzānlik)، شهر (جم ۳۱٬۱۳۳)، بلغارستان مرکزی، در دره‌ی کازانلیک که به داشتن مزارع گل سرخ شهرت دارد. به عنوان مرکز ساختن عطر گل در قرن ۱۷م آباد شد. کارخانه‌های پارچه‌بافی و ساختن اسبابهای موسیقی نیز دارد. در جنگ (۱۸۷۸) روس و عثمانی از دولت عثمانی منتزع شد.

کازانووا[8] (kāzānovā)، شهرت **جووانی جاکومو کاسانووا دو سنگال** (jovānni jākomo kāsā-novā dë saNgāl)، ۱۷۲۵–۹۸، ماجراجو و نویسنده‌ی ونیزی، قمارباز و جاسوس بین‌المللی. در ونیز زندانی شد (۱۷۵۵–۵۶)، از زندان گریخت و تا ۱۷۷۴ در پاریس زندگی میکرد؛ سپس کتابدار آ. فون والنشتاین در بوهم شد. نویسنده‌ی باهوش و زبردستی بود و در موضوعات مختلف، از شعر تا الاهیات، چیز نوشته است. کتاب خاطرات او، که به زبان فرانسه تألیف کرده بود، شهرت جهانی یافت. در این خاطرات از پیروزیهای خود در جلب محبت زنان، که شاید قسمتی از آنها ساختگی باشد، بسیار سخن گفته است. کازانووا ضرب المثل زنبارگی و فریفتن زنان است.

(۱)Carinthia (۲)Kärnten (۳)Carinus (۴)Casablanca (۵)Casabianca (۶)Kazanlik (۷)Casanova de Seingalt

کازانووا[1]، پول (pol kāzānovā)، ۱۸۶۱–۱۹۲۶، عربشناس فرانسوی، متـ الجزایر. در ۱۹۰۰ معاون مؤسسه‌ی فرانسوی باستانشناسی شرقی قاهره بود. در کولژ دو فرانس استاد زبان و ادب عرب بود. در قاهره در گذشت. آثارش مشتمل است بر تاریخ و توصیف قلعه‌ی قاهره (۱۸۹۴)؛ فهرست مجموعه‌ی سکه‌های اسلامی (۱۸۹۶)؛ و محمد و آخر الزمان در عقیده‌ی اسلامی (۱۹۱۰).

کازئین[2] (kāzein)، پروتئین سفید بیشکل، که ـ ۸۰٪ پروتئینهای کلی شیر را میسازد. ماده‌ای کومپلکس است، و چون فوسفور دارد آن را فوسفوروـ پروتئین نیز مینامند. در شیر ترش‌شده به وسیله‌ی اسید لاکتیک تهنشین میشود و لخته‌ی خوردنی کازئین ترش را میسازد که در ساختن چسب و در نقاشی و اندودن سطح کاغذ و چاپ پارچه و کاغذ دیواری استعمال فراوان دارد. کازئینی که با آنزیم رنین[3] (موجود در عصیر معده) تهنشین شود کازئین رنت[4] (renet) نام دارد، و پروتئین عمده‌ی پنیر است. چون کازئین رنت در تحت تأثیر فورمالدئید قرار گیرد، کازئین شکلپذیر میدهد که در ساختن تکمه و قلم خودنویس، و گاه برای نفوذناپذیر کردن ظرفهای کاغذی در مقابل آب، به کار میرود.

کازبک[5]، کوه (kāzbek)، قله‌ی آتشفشانی خاموش به ارتفاع ۵٬۰۴۲ متر، ل جشـ گرجستان، در قسمت مرکزی کوههای قفقاز بزرگتر. بالای تنگ داریال و جاده‌ی نظامی گرجستان سر بر افراشته است. یخچالهای آن منبع آب رود ترک است. اولین‌بار در ۱۸۶۸ از آن بالا رفتند.

کازرتا[6] (kāzertā)، شهر (جه ۵۰٬۸۱۰)، کرسی ایالت کازرتا، کامپانیا، چ ایتالیا. کاخ سلطنتی مجلل آن (بنای ۱۷۵۲–۷۴) معروف است. تسلیم نیروهای آلمان در ایتالیا به متفقین در این شهر صورت گرفت (۲۹ آوریل ۱۹۴۵).

کازرون (kāzerun)، شهرستان (جه ۹۹٬۷۵۹ سث ۱۳۴۵ هش)، غ استان هفتم (فارس). بخش کازرون بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش در جزء بخشهای شهرستان شیراز تشکیل یافت؛ در ۱۳۲۵ هش به شهرستان تبدیل شد. مشتمل بر سه بخش حومه، کوهمره، و خشت و کمارج است. رودهای شاپور و شش‌پیر مشروبش میکنند. دریاچه‌ی پریشان در آن واقع است. راه شوسه‌ی شیراز به اهواز و شیراز به بوشهر از آن میگذرد. خرابه‌های شهر قدیم شاپور، مجسمه‌ی شاپور I ساسانی، خرابه‌ی ← آتشکده‌ی چره، و تنگ چوگان (← شاپور) در آن واقع است. طوایف قشقائی دره شوری و فارسی‌میدان در آن قشلاق دارند. از محصولاتش گندم، چغندر قند، مرکبات، و خرما است. مرکزش، شهر **کازرون** (جه ـ ۳۹٬۷۵۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۳۳کیلومتری غ شیراز واقع و از مراکز داد و ستد کارهای دستی قشقائیها است. در قدیم جزء شاپور خره بود. خرابه‌های آتشکده‌ای از دوره‌ی ساسانی در ۱۰کیلومتری چش آن است. باغ نظر در آن معروف است. آرامگاه شیخ مرشد در محله‌ی گنج‌آباد قرار دارد، و به مزار شاهسحاق [شاه ابواسحاق] معروف است.

کازرون، آتشکده‌ی، آتشکده‌ی عهد ساسانی، در ـ ۱۰کیلومتری چش کازرون، نزدیک جاده‌ی شیراز. احتمالا به وسیله‌ی مهر نرسی، وزیر بهرام V (بهرام گور)، ساخته شده است.

کازگریو[7]، ویلیام تامس (wilyām tāmas kāz-greyv)، ۱۸۸۰–۱۹۶۵، رجل ایرلندی. در شورش ایستر شرکت داشت (۱۹۱۶). در دولت ۱۹۱۹–۲۱ شین فین عضویت داشت. از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۲ (که از دِ والرا شکست خورد) رئیس دولت آزاد ایرلند بود. در ۱۹۳۳–۴۴ رهبر حزب مخالف بود. ضبط دیگر اسمش کاسگریو است.

کازیاسکو[8] (kāziāskō)، قله‌ای به ارتفاع ۲٬۲۲۷ متر، چش ایالت ویلز جدید جنوبی، استرالیا؛ بلندترین قلل استرالیا (در مقاله‌ی استرالیا، ص ۱۲۷ ستون دوم، بدین صورت اصلاح شود).

کازیمیر[9] I (kāzimir-)، ـ ۱۰۱۵–۱۰۵۸، فرمانروای لهستانی، دوک (ـ ۱۰۴۰–۱۰۵۸) لهستان. اراضی لهستان مرکزی را تحت تبعیت امپراطوری مقدس روم وحدت بخشید. سلطنت نیافت. پسرش بولسلاف II جانشینش شد.

کازیمیر[9] II، ۱۱۳۸–۹۴، فرمانروای (۱۱۷۷–۹۴) لهستانی، جوانترین پسر بولسلاف III. از سلسله‌ی پیاست بود. در ۱۱۷۷ بر کراکو استیلا یافت، و دوک عمده‌ی لهستان شد. به اشراف امتیازاتی داد، و آنان، در عوض، فرمانروائی کراکو را در خاندان وی موروثی ساختند.

کازیمیر[9] III [کازیمیر کبیر]، ۱۳۱۰–۷۰، شاه (۱۳۳۳–۷۰) لهستان. در دوران پادشاهی نسبةً آرام خود، بیشتر دوکنشین گالیچ را به دست آورد. از قدرت اشراف و روحانیون کاست، و بر قدرت سلطنت افزود. قانون لهستان را تدوین کرد، و وضع روستائیان و یهودیان را بهبود بخشید. دانشگاه کراکو را تأسیس کرد (۱۳۶۴). کازیمیر آخرین پادشاه لهستان از سلسله‌ی پیاست بود، و در ۱۳۳۵ فرمانفرمائی بوهم را بر شاخه‌ی سیلزی خاندان پیاست رسماً شناخت.

کازیمیر[9] IV، ۱۴۲۷–۹۲، شاه (۱۴۴۷–۹۲) لهستان. در ۱۴۴۰ فرمانروای لیتوانی، و در ۱۴۴۷ جانشین برادرش لادیسلاوس III در سلطنت لهستان شد. با برابر شناختن دو ملت، آنها را وحدت بخشید. با دومین پیمان صلح (۱۴۶۶) تورون، جنگ ۱۳ساله با شهسواران توتونی را پایان داد. نخستین دیت (مجلس شور) لهستان را منعقد ساخت (۱۴۶۷)، و امتیازات اشراف را تأیید کرد.

کازیمیر-پریه[10]، ژان پول پیر (jān pol pier kāzimir perie)، ۱۸۴۷–۱۹۰۷، رئیس جمهور فرانسه (۱۸۹۴–۹۵)، نوه‌ی ک. پ. پریه. پس از سادی کارنو به ریاست جمهور رسید.

کازیمیرسکی، آلبرت دو بیبرشتاین (albert dë biberštāyn)، شهرت **آلبر دو بیبرستن-کازیـ میرسکی**[11] (ālber dë biberstan; kāzimirski)، ۱۸۰۸–۸۷، مستشرق لهستانی، در فرانسه میزیست. زمانی کتابدار انجمن آسیائی پاریس، و پس از آن مترجم امپراطور در امور خارجه بود. آثارش مشتمل است بر داستان بانوی زیبای ایرانی (ناشر و مترجم، ۱۸۴۶)، فرهنگ عربی به فرانسه (۲ جلد، ۱۸۴۶ و ۱۸۶۰). و قرآن (ترجمه، ۱۸۴۰). وی دیوان منوچهری را با ترجمه‌ی فرانسوی در ۱۸۸۶ منتشر، و گلستان سعدی را در ۱۸۷۶ به زبان لهستانی ترجمه کرد.

کازیمیر کبیر: ← کازیمیر III.

کازینو[12] (kāzino؛ فنس)، مؤسسه‌ای دارای قسمتـ های مختلف برای قمار، رقص، تماشا، و تفریحات عمومی دیگر. بیشتر دریاکنارها و آبادیهای تفرّجی بزِ اروپا کازینو یا کازینوها دارند. از معروفترین آنها کازینوهای مونت کارلو، اوستاند، و بولونیا میباشد.

کاسادسوس[13]، روبر (rober kāsādesüs)، ۱۸۹۹ – ، پیانونواز و آهنگساز فرانسوی. در کنسرـ واتوار پاریس تحصیل کرد. از ۱۹۴۰ در کشمـ زندگی میکند. وی از اجراکنندگان خوب آثار موتسارت است. آهنگهای خودش مشتمل بر ۴ سمفونی و ۳ کنسرتو برای پیانو و ارکستر است. نام اصلیش **روبر کازادسو** (kāzādsü) است.

کاسالس[14]، پابلو (pāblo kāsāls)، ۱۸۷۶–۱۹۷۳، ویولنسل‌نواز اسپانیائی و رهبر موسیقی. در ۱۸۹۵ کار خود را با ویولنسل آغاز کرد، و در ۱۹۰۵ با ژاک تیبو[15] (jāk tibo؛ ۱۸۸۰–۱۹۵۳)، ویولنـ نواز فرانسوی، و آلفرد کورتو[16] (ālfred korto؛ ۱۸۷۷–۱۹۶۲)، پیانونواز فرانسوی و رهبر موسیقی، یک گروه سه‌نفری موسیقی مجلسی ترتیب دادند. کار خود را به عنوان رهبر موسیقی در ۱۹۲۰ در بارسلون آغاز کرد. در ۱۹۳۹، به عنوان اعتراض به دولت اسپانیا، در پراد[17] (prād)، در چ فرانسه، سکنی گزید. در ۱۹۵۰ به رهبری فستیوالهای سالیانه‌ی موسیقی در پراد پرداخت. در ۱۹۵۶ به پورتو ریکو نقل مکان کرد.

کأس الفتوه [جام جوانمردی]، ← جوانمردان.

کاساله یا کاساله مونفراتو[18] (kāsāle monferrā-to)، شهر (جه تخمیناً ۳۸٬۶۳۲)، در پیمون، لغ ایتالیا، بر رود پو. در ۱۴۳۵ کرسی مونفراتو شد. در ۱۷۰۳ به خاندان ساووا انتقال یافت.

کاساندرا[19] (kāssāndrā)، در افسانه‌های یونانی، شاهزاده‌خانم تروائی، دختر پریاموس و هکابه. از



کاساندرا و آپولون

آپولون پیشگوئی آموخت، ولی کسی حرف وی

---

(۱)Casanova (۲)casein (۳)rennin (۴)rennet (۵)Kazbek (۶)Caserta (۷)Cosgrave (۸)Kosciusko (۹)Casimir (۱۰)Casimir-Perier (۱۱)Biberstein-Kazimirski (۱۲)casino (۱۳)Casadesus (۱۴)Casals (۱۵)Thibaud (۱۶)Cortot (۱۷)Prades (۱۸)Casale Monferrato (۱۹)Cassandra

را باور نمیکرد. به اسارت آگاممنون در آمد، و کلوتایمنسترا او را کشت.

کاساندروس[1] (kāssāndros)، ۳۵۴؟–۲۹۷ ق‌م، پادشاه مقدونیه، یکی از دیادوخوی؛ پسر آنتی‌پاتر. اولومپیاس (مادر اسکندر مقدونی) را شکست داد (۳۱۶ ق‌م)، و رکسانه و طفل وی را بکشت. فرمانروای مقدونیه و یونان شد، و در شکست (۳۰۱ ق‌م) آنتیگونوس I در ایپسوس مؤثر بود.

کاسانو د/آدا[2] (kāssāno dādda)، شهر (جم تخمیناً ۱۰٬۵۶۰)، در لومباردی، ل ایتالیا، بر رود آدا نزدیک میلان. در اینجا، در ← جنگ جانشینی اسپانیا فرانسویان تحت فرماندهی دوک دو واندوم بر نیروهای امپراطوری تحت فرمان اوژن دو ساووا پیروز شدند (۱۷۰۵). همچنین، در ۱۷۹۹، ژنرال موزو (فرانسوی) از روسهای تحت فرماندهی سووروف در اینجا شکست خورد.

کاساووبو[3]، **ژوزف** (jozef kāsāvubu)، ۱۹۱۷–۶۹، نخستین رئیس جمهور جمهوری دموکراتیک کنگو. یکی از اولین رهبران کنگو بود که از بلژیک خواستار استقلال شد. مدت ۱۱ سال برای ورود به خدمات کلیسائی درس خواند ولی عاقبت به خدمت دولت بلژیک در آمد و در خزانه‌داری مشغول خدمت شد (۱۹۴۲). در ۱۹۴۵ به ریاست آباکو[4] (ābāko)، که انجمن فرهنگی قبیله‌ی باکنگو[5] (bākongo) بود، منصوب شد، و آن را به صورت یک جبهه‌ی سیاسی در آورد. در ۱۹۵۷ که بلژیکیها اجازه‌ی تأسیس انجمنهای شهر دادند، به شهرداری دندالـه[6] (dendāle) انتخاب شد. هنگام استقلال کنگو (۳۰ ژوئن ۱۹۶۰) به ریاست جمهوری انتخاب شد و پ. لومومبا را به نخست‌وزیری منصوب کرد. با کودتای اول موبوتو (سپتامبر ۱۹۶۰) او و لومومبا هر دو بر کنار شدند، ولی کاساووبو دوباره بر سر کار آمد و تا کودتای دوم موبوتو (نوامبر ۱۹۶۵) سمت ریاست جمهور داشت.

کاسای[7] (kāsāy)، ایالت سابق، ج قسمت مرکزی جمهوری کنگوی لئوپولدویل؛ کرسی آن شهر لولوابورگ (luluāburg). ناحیه‌ای کشاورزی، ولی از لحاظ الماس صنعتی بسیار غنی است. پس از استقلال (۱۹۶۰) جمهوری کنگو، قسمت جنوبی کاسای مدت کوتاهی از آن جدا شد، و نام "کشور معدنی کاسای جنوبی" یافت. از ۱۹۶۶، ناحیه‌ی کاسای به دو ایالت کاسای شرقی و کاسای غربی منقسم است.

کاسای[7]، رودی در ج افریقای مرکزی. از ریزابه‌های عمده‌ی رود کنگو است. در آنگولا سرچشمه میگیرد، و پس از طی ح ۱٬۸۰۰ کم به کنگو میریزد. تا ح ۷۶۰ کم از مصبش قابل کشتیرانی میباشد.

کاسبرگ: ← کاسه، در گیاهشناسی.

کاسپیای پورتای (یا پولای)، ← دروازه‌ی خزر.

کاسپین، دریای: ← خزر، دریای.

کاسپیوم مازه: ← خزر، دریای.

کاسپیها، دریای: ← خزر، دریای.

کاستالیا[8] (kāstālia)، در اساطیر یونان، چشمه‌ای در کوه پارناسوس که بر موزها مقدس بود، و معتقد بودند که به هر کس در آن شنا کند الهام شعری میبخشد.

کاستالیون[9]، **سباستیـن** (sebāstian kāstālion)، ۱۵۱۵–۶۳، عالم الاهی پروتستان فرانسوی. در ستراسبورگ و ژنو با کالون بود، و پس از آنکه اختلاف عقیده یافتند به بال رفت، و در دانشگاه آنجا کرسی ادبیات یونانی به وی تفویض شد. وی به سبب دفاع از تساهل دینی، که در مقدمه‌ی ترجمه‌ی لاتینی (۱۵۵۱) خود از کتاب مقدس آورده، معروف است. نامش را کاستلیو[10] (kāstellio) و شاتیون[11] (šātiyyon) هم ضبط کرده‌اند.

کاستانیت[12] (kāstānyet، فسیل ماخوذ از اسپانیائی)، سازی متشکل از دو قطعه‌ی مقعر از عاج یا از چوب سخت (مانند شمشاد یا آبنوس)، که به وسیله‌ی ریسمانی به یکدیگر متصلند.



نوازنده در هر دست یک کاستانیت میگیرد، و آن را به وسیله‌ی ریسمان بر انگشت شست محکم میسازد، و با انگشتان دیگر دو قطعه را به هم میزند. به احتمال قوی، این ساز متعلق به فرهنگ آسیائی است، و به واسطه‌ی تمدن فنیقی به اروپا راه یافته است. امروز فقط در جنوب اروپا، مخصوصاً در اسپانیا، رواج دارد. نیز ← قاشقک.

کاستانیو[13]، **آندرئا دل** (āndreā del kāstānyo)، ح ۱۴۲۳–۵۷، عمده‌ترین نقاش فلورانسی در اوایل عهد رنسانس. تابلوی در ۱۴۴۰ از منظره‌ی به دار آویختن دشمنان رژیم فلورانس نقاشی کرد که، با وجود دلخراش بودن موضوع آن، باعث شهرت او شد (این تابلو از میان رفته است). دو سال بعد در ونیز دست به کار نقاشی بر سقف نمازخانه‌ای شد. سپس به فلورانس باز گشت و در ۱۴۴۵ به ساختن مجموعه‌ی نقاشیهای خود در باره‌ی زندگی و شهادت مسیح برای کلیسائی پرداخت. معروفترین تابلو این مجموعه آخرین شام است. مناظر و مرایا با قدرتی خاص در کارهای کاستانیو با نورهای تند در آمیخته و به صحنه‌های نقاشی او حالتی "دراماتیک" بخشیده است. در بسیاری از نقاشیهای او نفوذ دوناتلو به چشم میخورد.

کاسترا رگینا، باواریا، ← رگنسبورگ.

کاستراکانی[14]، **کاسترونچو** (kāstrutco kāstrā-kāni)، ۱۲۸۱–۱۳۲۸، رهبر گیبلینهای ایتالیا. امپراطور لوئی IV او را دوک لوکا ساخت (۱۳۲۷). وی در صدد تسخیر توسکان بود، و نزدیک بود که فلورانس را تصرف کند که در گذشت، و دوکنشین او از هم پاشیده شد.

کاستراما[15] (kāstrāmā)، شهر (جه در سال ۱۹۶۵ تخمیناً ۲۰۲٬۰۰۰)، غ قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، بر رود ولگا بر مصب رود کاستراما. از مراکز عمده‌ی کتانبافی است. در ۱۱۵۲ تأسیس شد. در ۱۳۶۴ به مسکو ضمیمه، و از مراکز مهم تجارتی شد. میخائیل رومانوف در این شهر به تزاری انتخاب شد (۱۶۱۳). از آثار قدیمی فراوان آن کلیسای جامع اوسپنسکی (uspenski، ح ۱۲۵۰) است.

کاسترو[16]، **اینس د** (ines de kāstro)، ف ۱۳۵۵، بانوی زیبای اشرافی، از اهالی گالیسی. معشوقه‌ی پدروی پرتغال (بعداً پدروی I) بود، و شاید پنهانی به زوجیت وی در آمده بود. آلفونسوی IV، پدر پدرو، از نفوذ این زن بیمناک شد، و فرمان قتل او را داد. وقتی که پدرو به پادشاهی رسید دو تن از قاتلین او را با قساوت تمام کشت. اینکه گویند جسد معشوقه‌ی خود را از گور بیرون آورد، و تاج بر سرش گذاشت، حقیقت ندارد. داستان عشق کاسترو و پدرو از موضوعات محبوب نویسندگان پرتغالی است، و نویسندگان اسپانیائی و غیره نیز آن را به کار گرفته‌اند.

کاسترو، فیدل: ← فیدل کاسترو.

کاسترو ای بلیویس[17]، **گیلین د** (gilien de kās-tro i belyvis)، ۱۵۶۹–۱۶۳۱، درامنویس معروف اسپانیائی. شاهکارش درام تاریخی سیدا است، که الهامبخش کورنی در نمایشنامه‌ی سید بوده است. نیز نمایشنامه‌هائی از صحنه‌های داستان دون کیشوت نوشته است.

کاستروجووانی، سیسیل، ← انا.

کاسترون، یونان، ← لمنوس.

کاستریوتا، ژرژ: ← اسکندر بیگ.

کاستل[18]، **ادمند** (edmənd kāstel)، ۱۶۰۶–۸۵، مستشرق انگلیسی و استاد زبان عربی در کیمبریج. اثر عمده‌اش لغتنامه‌ی هفت‌زبانی (۱۶۶۹، عبری، کلدانی، سریانی، سامری، حبشی، عربی، و فارسی) میباشد.

کاستلامماره دی ستابیا[19] (kāstellāmmāre di stā-bia)، شهر (جه تخمیناً ۶۱٬۷۸۸)، در کامپانیا، ج ایتالیا، بر خلیج ناپل. چشمه‌های آب معدنی آن از زمان رومیها مورد استفاده بوده است. از مراکز تجارتی و صنعتی نیز هست، و تعمیرگاه کشتی (تأسیس ۱۷۸۳) دارد. ستابیای باستانی، در نزدیکی آن، از تفرجگاههای محبوب رومیان بود، در ۷۹ ب‌م در آتشفشانی کوه وزوو مدفون شد. ویلای سلطنتی آن (بنای ۱۳۱۰) اکنون مهمانخانه است.

کاستلانی[20]، **آلدو** (āldo kāstellāni)، ۱۸۷۷–۱۹۷۱، میکروبشناس بریتانیائی-ایتالیائی، محقق، صاحبنظر، و دارای تحقیقات و تألیفات در امراض مناطق حاره (مخصوصاً بیماری خواب). در لندن و سیلان و امریکا تدریس کرد، و مؤسسه‌ی سلطنتی برای بیماریهای مناطق حاره را در رم تأسیس نمود.

کاستل سانت/آنجلو[21] (kāstel sāntānjelo) یا **مقبره‌ی هادریانوس**[22] (hādriānus)، بنای جسیمی بر ساحل راست رود تیبر در رم، ایتالیا. اصلا امپراطور هادریانوس آن را به عنوان مقبره‌ی (← موسولئوم) خود و جانشینانش بنا کرد، ولی بعداً آن را به عنوان پناهگاه پاپها تزیین و مستحکم کردند، و با گذرگاه پنهانی به واتیکان مرتبط ساختند. بعداً تا ۱۸۷۰ به عنوان زندان از آن استفاده میشد. اکنون موزه است.

کاستل گاندولفو[23] (kāstel gāndolfo)، شهر (جه تخمیناً ۴٬۶۸۵)، در لاتیوم، ایتالیای مرکزی،

---

(۱)Cassander (۲)Cassano d'Adda (۳)Kasavubu (۴)Abako (۵)Bakongo (۶)Dendale (۷)Kasai; Kassai (۸)Castalia (۹)Castalion (۱۰)Castellio (۱۱)Châtillon (۱۲)castanet (۱۳)Castagno (۱۴)Castracani (۱۵)Kostroma (۱۶)Castro (۱۷)Castro y Bellvis (۱۸)Castell (۱۹)Castellammare di Stabia (۲۰)Castellani (۲۱)Castel Sant' Angelo (۲۲)Hadrian's Mausoleum (Mole) (۲۳)Castel Gandolfo

نزدیک شهر رم؛ احتمالا بر محل شهر باستانی آلبا لونگا. مقر تابستانی پاپ است.
کاستلیو، عالم الاهی، ← کاستالیون.
کاستلیون د لا پلانا[1] (kāstelyon de lā plānā)، عربی **قشتلیون** (qaštalyun)، شهر (جم ۶۵٬۹۱۸)، کرسی ایالت کاستلیون د لا پلانا، ش اسپانیا، در والانس، ح ۵کیلومتری مدیترانه. جیمز I آراگون آن را در ۱۲۳۳ از مسلمانان گرفت.
کاستور: ← کاستور و پولوکس.
کاستور[2] و پولوکس[3] (kāstor, polluks)، در دینهای یونانی و رومی، پهلوانان دوقلو که یونانیان آنان را دیوسکوروی (dioskuroy) [= نوباوگان زئوس] میخواندند. مادرشان لدا و پدرشان زئوس یا تونداروس بود. کاستور در تربیت اسب و پولوکس در مشت‌زنی شهرت داشت. در شکار گراز کالودون و در مسافرت آرگونوتها شرکت داشتند. پس از کشته شدن کاستور، زئوس دو برادر را به صورت فلکی جوزا (دوپیکر) تبدیل کرد؛ در نجوم، ستاره‌ی آلفای جوزا را کاستور (رأس التوأم المقدم) و ستاره‌ی بتای آن صورت را پولوکس (رأس التوأم المؤخر) میخوانند (تصویر در ص ۱۵۹۵). کاستور و پولوکس در روم بسیار معزز، و هر دو حامی دریانوردان محسوب بودند.

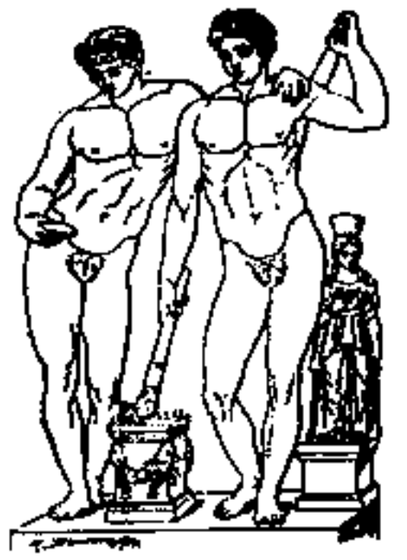
کاستور و پولوکس (موزه‌ی مادرید)

کاستیا، ناحیه و مملکت سابق، ← کاستیل.
کاستیل[4] (kāstil)، اسپانیائی **کاستیا** یا **کاستیلیا[5]** (kāsti[l]yā)، عربی **قشتاله** (qaštāla)، ناحیه و مملکت سابق، اسپانیای مرکزی و شمالی، که معمولا به کاستیل کهن (قدیم) در ل و کاستیل نو (جدید) در ج منقسم میشود. کاستیل کهن (۵۰٬۲۲۰ کمم؛ جم ۴٬۲۱۰٬۸۱۷) مشتمل بر ایالات آویلا، بورگوس، سانتاندر، و سگوویا است، که هر یک به نام شهر عمده‌اش خوانده شده است. کاستیل نو (۷۲٬۳۵۰ کمم؛ جم ۲٬۲۱۸٬۸۸۴) مشتمل بر ایالات و شهرهای سیوداد رئال، کوئنکا، مادرید، و تولدو است.
قسمت عمده‌ی فلات بلند اسپانیای مرکزی در کاستیل است. رودهای دوئرو (قسمت علیا)، تاگوس، و گوادیانا از آن میگذرند. زمین کاستیل قرنها در معرض فرسایش بوده و فقیر است. در کاستیل کهن کشت غلات و پرورش گوسفند معمول است، در مناطق حاصلخیزتر، خاصه در کاستیل نو، روغن زیتون و انگور به عمل میآید. از جنگلهای متفرق الوار به دست میآید. روشهای کشاورزی ابتدائی است، و آبیاری، که به وسیله‌ی مسلمانان وارد این ناحیه شده است، از زمان آنان اندکی تغییر کرده است. از صنایعی که در قرون ۱۴م و ۱۵م در این ناحیه رونق داشت (مخصوصاً منسوجات پشمی و ابریشمی) تعداد قلیلی باقی است. منابع معدنی، جز معادن جیوه‌ی آلمادن، فاقد اهمیت اقتصادی است.
نام کاستیل به مناسبت قلعه‌های متعددی است که اشراف مسیحی، پس از باز گرفتن این ناحیه از مورها ("مسلمانان") در قرون ۸م–۹م، در آن بنا نهادند. کاستیل کهن در آغاز یکی از کنتنشینهای مملکت لئون، و بورگوس کرسی آن بود. اشراف استقلال‌طلب آن، خاصه فرنان گونثالث، در قرن ۱۰م این ناحیه را عملا خودمختار ساخته بودند. سانچوی III ناوار مدت کوتاهی آن را به قلمرو خود ملحق کرد، و در ۱۰۳۵، به خاطر پسرش فردیناند I، به مملکتی تبدیل ساخت. در ۱۰۳۷ لئون و کاستیل وحدت یافتند، اما اختلافات فرمانروایان مانع وحدت دائمی دو ناحیه شد، تا آنکه فردیناند III در ۱۲۳۰ این امر را تحقق بخشید. سلاطین کاستیل در جنگ با مورها نقش مهمی داشتند، و همانها بودند که کاستیل نو را از آنان باز گرفتند. در عین حال، گرفتار مبارزه با اشراف و کشمکشهای سلسله‌ای هم بودند، و این امور کشور را به جنگ داخلی کشانید (← آلفونسوی X). پذیرویِ ستمگر مزایای فراوان اشراف را محدود کرد، ولی سرکوبی قطعی اینان در قرن ۱۵م صورت گرفت. در ۱۴۷۹، پس از آنکه ایزابل I به ادعاهای خوانا لا بلترانخا خاتمه داد، اتحاد بین کاستیل و آراگون تحت سلطنت ایزابل و شوهرش فردیناند II آراگون (سم فردیناند ۷ کاستیل) تحقق یافت. با جلوس (۱۵۱۶) نوه‌ی آنان شارل I (بعداً شارل V، امپراطور) به تخت سلطنت اسپانیا، این اتحاد دائمی شد. کاستیل هسته‌ی سلطنت اسپانیا، که بعد از قرن ۱۶م مرکزش مادرید بود، شد. لهجه‌ی کاستیلی زبان ادبی استانده‌ی اسپانیا شد.
کاستیل جدید: ← کاستیل.
کاستیل کهن: ← کاستیل.
کاستیلیا، ناحیه و مملکت سابق، ← کاستیل.
کاستیلیونه[6]، کنته بالداساره (konte bāldāssā-re kāstilyone)*، ۱۴۷۸–۱۵۲۹، رجل ایتالیائی وابسته به دربار دوکِ میلان و بعداً در خدمت دوکِ اوربینو. اثر مشهورش، کتاب درباری (۱۵۲۸)، در آداب معاشرت و مسائل اجتماعی، از بزرگترین کتابهای آن زمان است، و تصویری از نحوه‌ی زندگی درباری در قرون ۱۵م و ۱۶م به دست میدهد.
کاستیلیونه[6]، جووانی بندتو (jovānni bene-detto kāstilyone)، ۱۶۱۶–۷۰، نقاش و حکاک ایتالیائی از مکتب جنووا، ملقب به ایل گرکتو[7] (il greketto). در نقاشی حیوانات از بزرگان ایتالیا به شمار است. از کارهای معروفش ورود نوح و جانوران به کشتی (دو نسخه در وین و کاخ اوفیتسی)، کاروان و یعقوب و گوسفندانش (مادرید)، و اخراج از معبد (موزه‌ی لوور) است.
کاستیلیونه دله ستیویره[8] (kāstilyone delle stiviere)، شهر (جم تخمیناً ۹٬۳۸۴). در لومباردی، ل ایتالیا، لغ مانتوا. در اینجا ناپلئون بوناپارت اتریشیها را در ۱۷۹۶ مغلوب کرد.
کاسکا[9] (kāskā)، فت ح ۴۲ قم، از توطئه‌کنندگان بر ضد یولیوس قیصر، و اولین کسی که بر او ضربت زد. گویند در شکست در فیلیپی خودکشی کرد.
کاسکاد، کوههای، ← کسکید، کوههای.
کاسکارا (kāskārā، اسپانیائی)، (*Rhamnus purshiana*)، بوته‌ی خاردار سواحل امریکائی قکب که پوست آن، به نام کاسکارا ساگراوا (*Cascara sagrada*)، مسهلی قوی است. نیز ← ارجنگ.
کاسگریو: ← کارگریو.
کاسل[10] (kāsel)، شهر (در ۱۹۶۶ جم ۲۱۳٬۰۰۰)، جمهوری فدرال آلمان، در هسن، آلمان مرکزی، بر رود فولدا. از مراکز مهم راه آهن و صنایع است، و کارخانه‌های لوکوموتیوسازی و ماشین‌سازی دارد. در جنگ II از مراکز تولید هواپیما و تانک آلمانها بود، و بر اثر بمبارانهای متفقین تقریباً بکلی از بین رفت. کاسل در ۱۵۶۷ مرکز کنت‌نشین هسن‌کاسل (که در ۱۸۰۳ به برگزیننده‌نشین ارتقا یافت) شد. در ۱۸۰۷–۱۳ پایتخت وستفالی بود. در ۱۸۶۶ مرکز ایالت هسن‌ناساو شد.
کاسل[11]، شهر (جم ۲٬۶۸۰)، ولایت نور، ل فرانسه، نزدیک دنکرک. در این محل فرانسویان در ۱۳۲۸ بر فلاندریها (← فیلیپ VI) و در ۱۶۷۷ بر ویلیام آو آرنج (بعداً ویلیام III انگلستان) پیروز شدند.
کاسلا[12]، آلفردو (ālfredo kāsellā)، ۱۸۸۳–۱۹۴۷، آهنگساز، پیانیست، و رهبر ارکستر ایتالیائی که کتابهائی نیز در باره‌ی موسیقی نوشته است. شاگرد گ. ا. فوره بود. در کنسرواتوار پاریس (۱۹۱۱–۱۵) و همچنین در کنسرواتوار ← قدیسه سیسیلیا در رم (۱۹۱۵–۲۳) پیانو درس میداد. در ۱۹۱۷، به منظور "بسط شناسائی موسیقی معاصر"، انجمنی به وجود آورد. معروفترین آثار او آهنگ‌هائی است که برای باله ساخته است.
کاسلری[13]، (دومین) وایکاونت (vāykānt kāsəl-rey)*، سیاستمدار انگلیسی، ← استوارت، رابرت.
کاسنی (kāsni) یا **هندبا** (hendebā)، (*Cichorium intybus*)، گیاهی دارای گلهای آبی و برگ‌های کنگره‌ای که اصلش از بز قدیم است. ریشه‌ی بوداده‌ی آن را به جای قهوه به کار میبرند. آندیو (āndiv، فنس) جنس پرورده‌ی آن است.
آب و عرق برگ تازه و مطبوخ برگ خشک و ریشه‌ی کاسنی برای تصفیه‌ی خون و تحریک اشتها و تقویت معده مصرف میشده است.
کاسوس، جزیره، ← دودکانز.
کاسووآری[14] (kāsovāri، از ماله)، مرغ بی‌پرواز تیزدو و جنگجوی جنگلهای استرالیا و جزایر مالزی، که وابسته به شترمرغ و امو ولی از آنها کوچکتر است. دارای پرهای براق و تیره است.

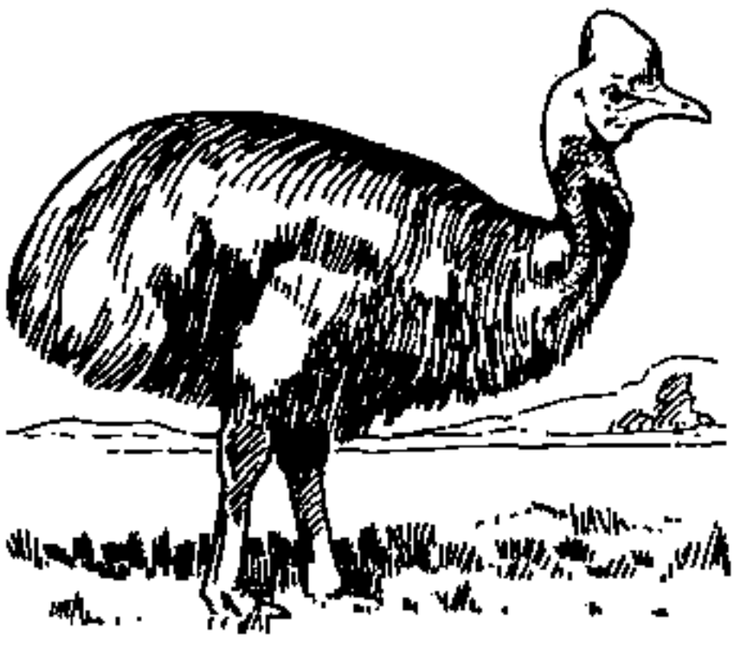

سر و گردن خمیده‌ی آن خالی از پر است، و رنگهای جالب دارد. سرش دارای تارکی شاخی است.

(۱)Castellón de la Plana (۲)Castor (۳)Pollux (۴)Castile (۵)Castilla (۶)Castiglione (۷)Il Grechetto (۸)Castiglione delle Stiviere (۹)Casca (۱۰)Kassel; Cassel (۱۱)Cassel (۱۲)Casella (۱۳)Castlereagh (۱۴)cassowary

کاسه[1] (kāse)، در گیاهشناسی، خارجیترین قسمت‌های گل. معمولا متشکل از قطعات سبز برگ‌مانندی است موسوم به کاسبرگ[2]. (kāsbarg؛ برای تصویر ← گل)، که ممکن است از هم جدا، یا به یکدیگر چسبیده باشند و تشکیل لوله‌ای بدهند. وظیفه‌ی عادی کاسبرگها حفاظت از گل در مرحله‌ی غنچگی است. کاسبرگها معمولا سبزرنگند، ولی در بعضی از گلها (مثلا سوسن و ثعلب) رنگ گلبرگها را دارند، و ممکن است با آنها مشتبه شوند. معدودی از گلها (مثلا یاسچال) کاسبرگ ندارند. برگهای کوچک سبزی که در پایه‌ی گلهای مرکب دیده میشود کاسبرگ واقعی نیست، و آنها را برگه[3] (barge) مینامند. ← گلادین.

کاسه پشتک، حشره: ← سن گندم.

کاسه‌رود (kāserud)، در شاهنامه، رودی در توران که نبرد میان ⇐ پلاشان و بیژن در نزدیکی آن واقع شد. افراسیاب بر آن سوی این رود کوهی از هیزم به بالای ده کمند فراهم کرده بود تا ایرانیان نتوانند از آن راه عبور کنند و به توران روند. گیو داوطلب آتش زدن هیزم و گشودن راه شد، و کیخسرو از پیش او را خلعت و گنج بخشید. طوس، پس از کشته شدن فرود، چون به کاسه‌رود رسید، گیو را به گشودن راه فرستاد، و گیو آن هیزمها را به پیکان آتش زد. تا سه هفته، از آتش و دود و باد، راه گذشتن نبود. پس از فرو نشستن آتش، ایرانیان از آن راه عازم توران شدند.

کاسه‌ساچمه[4] (kāse.sācme)، یاتاقان مخصوصی که غلطکهای صیقلی کروی یا استوانه‌ای فولادی در آن تعبیه شده است، و محور روی آنها میغلطد.

کاسه‌گران، مدرسه‌ی (kāsegarān)، بنائی در شهر اصفهان، از زمان سلیمان I صفوی، که ساختمان آن در ۱۱۰۵ هق به پایان رسیده است. مزین به معرقهای گچبری و تزیینات ممتاز کاشیکاری است. بانی آن حکیم‌الملک اردستانی بوده است، و مقارن بنای آن، همسر وی، زینب بیگم، مدرسه‌ی نیماورد (nimāvard) را در اصفهان ساخت که بنائی است زیبا و دارای گچبری معرق ممتاز شبیه مدرسه‌ی کاسه‌گران.

کاسه نبات: ← قند؛ قسمت ۷.

کاسه‌ی چشم: ← چشم.

کاسه‌ی سر: ← سر.

کاسه‌ی سر، ضریب: ← مره‌مسنجی.

کاسیانوس باسوس[5] (kāssiānus bāssus)، معروف به **سکولاستیکوس** (skolāstikus) [← مشاور حقوقی]، عالم بیزانسی که در قرن ۶م یا اوایل قرن ۷م رونق داشت. مؤلف کتابی است در فلاحت که آن را از روی آثار پیشینیان گرد آورده است. این کتاب، به اسم ورزنامک (varznāmak) به پهلوی و سپس به نام کتاب الزرع (ketābo 'z.zar<) از پهلوی به عربی ترجمه شده است. نام کاسیانوس را در مآخذ اسلامی قسطوس ضبط کرده‌اند.

کاسیرر، ارنست (ernst kāsirer)، ۱۸۷۴–۱۹۴۵، فیلسوف آلمانی، که از نمایندگان مهم فلسفه‌ی نوکانتی بود، و مخصوصاً به نقش نمادها (علامات رمزی) در معرفت آدمی اهمیت میداد. در دانشگاه‌های برلین، لایپزیک، هایدلبرگ، و ماربورگ تحصیل کرد، و در ماربورگ از پیروان هرمان کوهن[7] (hermān kohen)، ۱۸۴۲–۱۹۱۸، فیلسوف آلمانی و از مؤسسین مکتب نوکانتی ماربورگ شد. در ۱۹۱۹ در دانشگاه هامبورگ به استادی برگزیده، و در ۱۹۳۰ رئیس آن دانشگاه گردید. چون یهودی بود، در ۱۹۳۳ از دانشگاه هامبورگ استعفا کرد و، از ترس تعقیب نازیها، به انگلستان گریخت. نخست در دانشگاه آکسفرد انگلستان، و بعد در سوئد و کشمهٔ تدریس کرد، و سرانجام در نیو یورک در گذشت.

کاسیرر از نوکانتیان است، و مقولات کانت را راه شناخت جهان میداند، و روش نقادی کانت را میپذیرد. اما فهرست مقولات کانت را ناقص میداند، و معتقد است که روش نقادی کانت شامل واقعیاتی که بیرون از فیزیک نیوتنی است نیز باید بشود. کاسیرر معتقد است که انسان از راه صور رمزی زبان و دیگر توجیهات رمزی واقعیات و حقایق را بیان میکند. آنچه از راه حواس درک میشود به وسیله‌ی علائم و نشانه‌های زبان موضوع تفکر و اندیشه‌ی انسان قرار میگیرد. بنا بر این، واقعیت جدا از صور رمزی زبان معنی ندارد. امتیاز انسان از حیوان از راه استعمال نمادها است، و از همین راه انسان پدیده‌ی فرهنگ را میآفریند. انسان از راه تعبیر رمزی تجارب خود تجلیات فرهنگی از قبیل هنر و دانش و نقد تاریخی را به وجود میآورد. از آثارش مسئله‌ی معرفت در فلسفه و دانش دنیای جدید (۱۹۰۶–۱۹۲۰)، مفهوم ذات یا جوهر و مفهوم فعل (هر دو ۱۹۱۰)، و فلسفه‌ی صور نمادی (۱۹۲۳–۲۷) است.

کاسیگین[8]، **آلکسی نیکولایویچ** (āleksi nikolā-yevic kāsigin)، ۱۹۰۴– ، رجل سیاسی روسی و از رهبران حزب کمونیست تجشس؛ متولد سن پطرزبورگ (لنینگراد کنونی). در انقلاب ۱۹۱۷ داوطلبانه در خدمت ارتش سرخ وارد شد. در ۱۹۲۷ به حزب کمونیست پیوست؛ در ۱۹۳۵ از مؤسسه‌ی تعاجی لنینگراد فارغ التحصیل، و در ۱۹۳۷ مدیر برنامه‌ی تعاجی لنینگراد شد. در ۱۹۳۹–۴۰ کمیسر مردم در صناعت تعاجی بود؛ از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۳ که سال مرگ ستالین بود عضو شورای وزیران، و نیز (در ۱۹۴۸) وزیر دارائی و سپس (در ۱۹۴۸–۵۳) وزیر صنایع سبک بود. در ۱۹۳۹ به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست انتخاب شد؛ در ۱۹۴۶ عضو داوطلب پولیتبورو (← حزب کمونیست، در تجشس) شد. در ۱۹۵۲، هنگام تبدیل پولیتبورو به پرزیدیوم کمیته‌ی مرکزی، عضو داوطلب آن شد، اما در ۱۹۵۳ این عضویت را از دست داد.

هنگامی که ن. س. خروشچف قدرت خویش را مستحکم کرد، کاسیگین دوباره عضو داوطلب (۱۹۵۷)، و سپس در ۱۹۶۰ عضو پرزیدیوم شد. در ۱۹۶۴ به جای خروشچف به نخست‌وزیری و ریاست شورای وزیران انتخاب شد. در ۱۹۶۵ از ویتنام شمالی و کره‌ی شمالی دیدار کرد، اما در دیداری که از چین کرد، در پکن با یک پذیرائی سرد رو به رو شد. در دسامبر همین سال، کشمهٔ را متهم به تسلیح آلمان غربی بر ضد تجشس کرد، و گفت تا وقتی که جنگ ویتنام ادامه دارد از ملاقات با رئیس جمهور کشمهٔ، ل. ب. جانسن، خودداری خواهد کرد.

کاسیگین در ۲۳مین کنگره‌ی حزب کمونیست، که در مارس–آوریل ۱۹۶۶ تشکیل شد، دوباره به عضویت پرزیدیوم انتخاب شد. در ۱۹۶۷ در اجلاسیه‌ی سازمان ملل متحد شرکت کرد، و در همان سفر، در ژوئن ۱۹۶۷، با ل. ب. جانسن، رئیس جمهور کشمهٔ ملاقات کرد، اما موفق به حل مسئله‌ی اعراب–اسرائیل نشد. نکات اساسی سیاست کاسیگین همزیستی مسالمت‌آمیز با کشمهٔ و مخالفت با نظریه‌های حزبی چین است. در ۱۳۴۷ هش مسافرت کوتاهی به ایران کرد. در اسفند ماه ۱۳۵۱ نیز، برای شرکت در مراسم افتتاح کارخانه‌ی ذوب آهن اصفهان، به ایران آمد.

کاسیلینوم، شهر باستانی، ← کاپوا.

کاسین (kāsin)، ده (جه ۱°۱۱۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان اوزومدل، بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۶کیلومتری لغ ورزقان.

کاسینو[9] (kāssino)، شهر (جه تخمیناً ۲۱°۲۴۵)، در لاتیوم، ایتالیای مرکزی، در کوههای آپنن، بر رود راپیدو. در جه II، آلمانها پیشروی متفقین را به طرف رم در کاسینو و صومعه‌ی موته کاسینو که نزدیک آن است متوقف، و در مقابل حملات هوائی و زمینی مقاومت کردند (اواخر ۱۹۴۳ تا مه‌ی ۱۹۴۴). شهر و کلیسای جامع آن و کلیسای سانتا ماریا (قرن ۸م) بکلی ویران شد. کاسینوی حالیه شهری جدید است.

کاسینی[10] (kāsini؛ ایتالیائی kāssini)، خاندانی از منجمین فرانسوی ایتالیائی‌الاصل، که چهار نسل از آنان رصدخانه‌ی پاریس را زیر نظر داشتند.

جووانی دومنیکو کاسینی (jovānni domeni-ko)، ۱۶۲۵–۱۷۱۲، چهار قمر از اقمار زحل، منقسم بودن حلقه‌ی آن، و نور منطقه‌ای را کشف کرد. هنگامی که در دانشگاه بولونیا استاد نجوم بود ثابت کرد که مشتری حرکت وضعی دارد، و سایه‌ی اقمار این سیاره را بر آن رصد کرد، و نخستین جداول قابل اعتماد حرکات آنها را منتشر نمود. در نتیجه، به عضویت آکادمی علوم پاریس دعوت شد. کاسینی نام ژان دومینیک (jan domi-nik؛ صورت فرانسوی نام ایتالیائی وی) بر خود نهاد، و شخصیت غالب رصدخانه‌ی جدید التاسیس پاریس شد. در ۱۶۷۵ کشف کرد که حلقه‌ی زحل متشکل از دو حلقه است (شکاف تاریک بین آنها هنوز به "بخش کاسینی" معروف است). اندازه‌ی نسبهٔ دقیقی از حرکت وضعی مریخ به دست آورد. نقشه‌ای که از سیماهای سطحی ماه تهیه کرد مدت یک قرن بینظیر بود. منحنی معروف به ← خاگی کاسینی بدو منسوب است. کاسینی به تبعیت دولت فرانسه در آمد، و از آن به بعد همه‌ی خاندانش از اتباع آن دولت بودند. پسرش، **ژاک کاسینی** (jāk)، ۱۶۷۷–۱۷۵۶، نیز منجم بود. ثابت کرد که ستارگان ثابت در واقع ثابت نیستند، بلکه حرکتی دارند. با هیئتی که از طرف آکادمی علوم برای تعیین سرعت صوت تعیین شد همکاری داشت. پسرش، **سزار فرانسوا کاسینی دو توری**[11] (sezār frānsuā dë türi)، ۱۷۱۴–۸۴، نخستین عضو

(۱)calyx (۲)sepal (۳)bract (۴)ball bearing (۵)Cassianos Bassos (۶)Cassirer (۷)Cohen (۸)Kosygin (۹)Cassino (10)Cassini (11)Cassini de Thury

خاندان بود که رسماً عنوان مدیر رصدخانه‌ی پاریس یافت. برای همکاری در بررسی عبور زهره از مقابل قرص خورشید در ۱۷۶۱ به وین سفر کرد. پسرش، **ژاک دومینیک کاسینی**، ۱۷۴۸–۱۸۴۵، جایگزین پدر در ریاست رصدخانه شد. نقشه‌ی فرانسه را که پدرش آغاز کرده بود به اتمام رسانید. کتاب مسافرت به کالیفرنیا را منتشر کرد، و آن شرح سفر اوست برای رصد عبور سال ۱۷۶۹ زهره.

کاسینی، بخش: ← زحل. نیز ← کاسینی (جووانی دومنیکو).

کاسینی، خاکی[1] (xāgie kāsini) [منسوب به ج. د. کاسینی. ← کاسینی، خاندان]، منحنی که عبارت است از مکان هندسی نقاطی که حاصلضرب فواصلشان از دو نقطه‌ی ثابت مقداری ثابت است. شکل منحنی بر حسب این مقدار ثابت متغیر است، و ممکن است به دو قسمت مجزای متقارن تجزیه شود (شکل). اگر فاصله‌ی دو نقطه‌ی ثابت 2a و

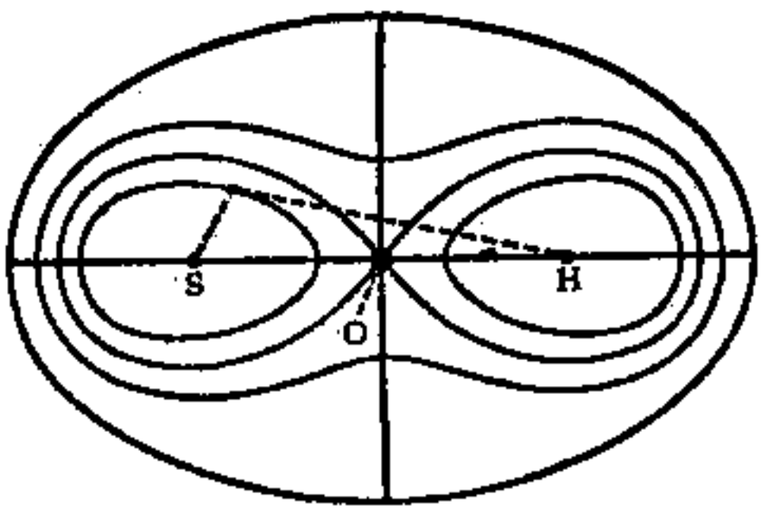

مقدار ثابت مذکور m^2 نامیده شود، و محور واصل بین این دو نقطه را محور طول (یا محور قطبی) و عمود منصف آن را محور عرض بگیریم، معادله‌ی منحنی در مختصات قائم

$$(x^2+y^2+a^2)^2-4a^2x^2=m^4$$

و در مختصات قطبی

$$\rho^4-4a^2\rho^2\cos\theta+a^4=m^4$$

میباشد.

کاسیوپه[2] (kāssiope)، در افسانه‌های یونانی، زوجه‌ی کفئوس (شاه حبشه) و مادر آندرومده. کاسیوپه بنر خود بالید که خود، یا دخترش، از نرئیدها (پریان دریا) زیباتر است، و نرئیدها خشمگین شدند، و به پدر خود پوسیدون شکایت بردند، و او مملکت کفئوس را دستخوش سیلی بنیان‌کن کرد، و یکی از غولان دریائی را مأمور ویران کردن آن ساخت. عاقبت وحشی خبر آورد که رهائی مملکت با قربانی کردن آندرومده ممکن است. پدر وی رضا داد، و آندرومده را به سنگی نزدیک دریا بستند تا آن غول وی را بخورد. اما پرسئوس غول را کشت، و به اجازه‌ی کفئوس با آندرومده وصلت کرد. کاسیوپه، پس از وفات، به آسمان انتقال یافت، و به صورت فلکی ذات الکرسی مبدل شد.

کاسیوپیوم: ← لوتسیوم.

کاسیودوروس[3] (kāssiodorus)، ح ۴۸۷–ح ۵۸۳، رجل و مؤلف رومی. در حکومت تئودوریک کبیر منصب عالی داشت. مجموعه‌ای از اسناد و مدارک مملکتی ترتیب داد. پس از اینکه در املاک خود انزوا گزید، دو دیر تأسیس کرد، و در یکی از آنها راهبان را به استنساخ نسخ خطی وا داشت، و بدین گونه، سبب محفوظ ماندن آنها شد. کتاب تاریخ گوتها را نوشته است که تلخیصی از آن باقی است.

کاسیوس[4] (kāssius)، خاندانی از رومیان قدیم که اشخاص معروفی از آن بر خاستند. **سپوریوس کاسیوس ویسکلینوس** (spurius-viskellinus)، فت ح ۴۸۵ ق‌م، ظاهراً چند بار به مقام کنسولی رسید. در ۴۸۶ پیشنهاد تقسیم مساوی اراضی را بین رومیان و لاتینیهای مستمند کرد (← تقسیم اراضی، قوانین). گویند این امر خشم پاتریسینها را بر انگیخت، و امر به اعدام وی دادند. از اعقابش، **کوینتوس کاسیوس لونگینوس** (kuintus-longinus)، فت ۴۵ ق‌م، وقتی که والی اسپانیا بود به حرص و فساد شهرت یافت. وقتی که سنا خواست ← یولیوس قیصر را وادار به منحل کردن قشون خود کند، او و آنتونیوس رأی سنا را وتو گفتند. پس از پیروزی قیصر، منصبی در اسپانیای اقصی به وی واگذار شد. معروفترین عضو خانواده، **گایوس کاسیوس لونگینوس** (gāyus)، فت ۴۲ ق‌م، در خدمت کراسوس در کارای (← حران) جنگید (۵۳ ق‌م)، و باقیمانده‌ی ارتش روم را نجات داد. در مقابل قیصر به طرفداری از پومپیوس اقدام کرد، ولی بعد از نبرد فارسالوس بخشیده شد. بعداً قیصر به او وعده‌ی ولایت سوریه را داد. مع ذلک، از رهبران توطئه بر ضد قیصر شد. وقتی که آنتونیوس مردم را برای گرفتن انتقام قتل قیصر بر انگیخت، کاسیوس به سوریه رفت، ولی پس از شکست در جنگ فیلیپی خودکشی کرد.

کاسیوس[4]**، آویدیوس** (āvidius kāssius)، فت ۱۷۵، سردار قابل و جاه‌طلب رومی که به اتفاق لوکیوس آورلیوس وروس با بلاش III اشکانی جنگید. شهر سلوکیه را محاصره کرد و سوزانید، تیسفون را گرفته به طرف کوههای زاگرس پیش رفت، و قسمتی از ماد را نیز گرفت، و این اول‌دفعه بود که رومیان تا این حد در ایران پیش رفتند. در ۱۷۵ خود را امپراطور اعلام کرد، ولی پس از چند ماه به دست سربازانش کشته شد.

کاسیوس دیو، مورخ رومی، ← دیون کاسیوس.

کاسیوس لونگینوس: ← کاسیوس، خاندان.

کاسیوس ویسکلینوس: ← کاسیوس، خاندان.

کاسیولاونوس[5] (kāssivellānus)، فت ۵۴ ق‌م، سرکرده‌ی بریتانیائی و رهبر نبرد بر ضد هجوم (۵۴ ق‌م) یولیوس قیصر به بریتانیا. عاقبت شکست خورد، و تقاضای صلح کرد، و قیصر با گرفتن گروگان و مقرر کردن خراج سالیانه، موافقت کرد.

کاسیها[6] (kāssi-)، بابلی **کشو** (kaššu)، یا **کوساییوی** (kossāyoy)، قوم قدیم، که نژاد و زبانشان ناشناخته است، و منشأ آنها احتمالا در کوههای زاگرس (غ ایران) بوده است. این قوم، که نخستین بار ذکرشان در متون عیلامی اواخر هزاره‌ی سوم ق‌م آمده است، در هزاره‌ی دوم ق‌م در بابل (← بابل، ناحیه و دولت قدیم) نفوذ کردند، ولی پس حمورابی آنان را دفع کرد، اما عاقبت در بابل مستقر شدند، و دومین سلسله‌ی سلاطین بابل را تشکیل دادند. تاریخ این وقایع روشن نیست. بعضی از محققین معتقدند که کاسیها ۵۷۶ سال در بابل سلطنت کردند (و به گفته‌ی بعضی دیگر، ۴۰۰ سال). نخستین شاه کاسیها گندش (gandaš) بود، که ظاهراً سلطنتش در اواسط قرن ۱۸م ق‌م آغاز شد، ولی محقق نیست که در بابل سلطنت کرده باشد. دولت کاسیها در بابل در قرن ۱۲م ق‌م به دست دولت عیلام منقرض شد. در هزاره‌ی اول ق‌م کاسیها به زاگرس عقب نشستند، و خراجگزار ایران شدند، و در مقابل توسعه‌طلبی آشوریها به جانب مشرق مقاومت کردند. اسکندر مقدونی آنان را مطیع ساخت، ولی دگربار استقلال یافتند. مقارن میلاد مسیح از صحنه‌ی تاریخ محو شدند.

گویند کاسیها اسب و ارابه‌ی جنگی را با خود به بابل آوردند، و آنها را در جنگ به کار می‌بستند. در هر حال، دوران سلطنت آنها در بابل دوران انحطاط این کشور بوده است.

کاشالو: ← کاشالوت.

کاشالوت[7] (kāšalot)، فنس **کاشالو**، بال عظیم الجثه‌ای (*Physeter catodon* یا *P. macrocephalus*) که در آبهای همه‌ی اقیانوسها یافت میشود. در سر وی حفره‌ی بزرگ مسدودی وجود دارد که حاوی مخلوط سیالی از موم روغن و روغن است؛ از پیه آن روغنی عالی به دست میآید. فک اسفل آن دندانهای مخروطی بزرگ دارد، ولی فک اعلا دندان کارگر ندارد. طول نر آن ۲۰ متر و طول مادهٔ از ۱۰ تا ۱۳ متر است. وزنش به بیش از ۱۰۰ تن می‌رسد. تنهابالی است که از گلوی خود میتواند یک آدم را فرو برد. عنبر ظاهراً ترشحی غیر طبیعی و ناشی از بیماری امعاء این جانور است، و به همین مناسبت، کاشالوت را بال عنبر یا ماهی عنبر هم



میخوانند. چندین نوع از بالهای وابسته‌ی به کاشالوت از نوع کوگیا (*Kogia*) در دریاهای جنوبی زندگی میکنند که طولشان از ۴ متر تجاوز نمیکند، و آنها را کاشالوتهای کوتوله مینامند. پیه ماهی از روغن سر کاشالوت به دست میآید.

کاشان (kāšān)، در مآخذ اسلامی **قاشان** (qāšān) یا **قاسان**، شهر (جه ۵۸°۴۶۸ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)، ۲۵۸کیلومتری ج تهران، و ۱۰۴کیلومتری جش قم. توسط راه آهن با تهران و اصفهان، و کرمان (در دست اقدام)، مرتبط است. با راه شوسه‌ی آسفالته با تهران ارتباط دارد. کارخانه‌های مخمل‌بافی، پارچه‌بافی، ریسندگی، و کارخانه‌های قالیبافی دارد. قالی و قالیچه‌ی آن مشهور است. شهر کاشان در دوره‌ی اسلامی در عراق عجم معروف بود. به روایت تاریخ کاشان (از قرن ۱۳م هق)، نام قدیم کاشان چهل حصاران بوده، بدون قلعه‌بندی خاص، و بنای آن منسوب است به زبیده زوجه‌ی هارون‌الرشید،

(۱)Cassinian oval (۲)Cassiopeia (۳)Cassiodorus (۴)Cassius (۵)Cassivellaunus (۶)Kassites (۷)cachalot; sperm whale

که هنگام سفر در یکی از قلعه‌های چهل حصاران منزل کرده بود. ولی ظاهراً این شهر بسیار قدیمتر، و در زمان ساسانیان وجود داشته، و ۲۰٬۰۰۰ سرباز میداده است. افغانها آن را خراب و غارت کردند. همیشه از مراکز تشیع بوده است. کاشان در دوره‌ی صفویه به لحاظ علاقه‌مندی آنان به مذهب تشیع اهمیت یافت و آباد شد. شاه صفی در این شهر وفات یافت، و فرزندش شاه عباس دوم در همان جا بر تخت سلطنت جلوس کرد. کاشان بارها بر اثر زلزله ویران شده است، در ۲۳۹ هق در اصفهان و کاشان زلزله‌ی سختی روی داد؛ در ۳۴۶ هق در کاشان و اصفهان و سایر بلاد جبال زلزله‌ی شدیدی روی داد؛ در ۹۸۲ هق کاشان بر اثر زلزله بسختی آسیب دید، و به خصوص قریه‌ی فین بکلی ویران شد؛ در ۱۱۹۲ هق، در دوره‌ی کریم خان زند، کاشان بار دیگر بر اثر زلزله خسارت بسیار دید؛ آخرین‌بار در ۱۲۶۰ هق کاشان را زلزله لرزانید، و چون کانون آن در کوهستان قمصر بود دهات آن حدود را بکلی ویران کرد. از آثار تاریخی مهم کاشان منار آجری جامع میدان کهنه (← مسجد جامع) است که کتیبه‌ای به خط کوفی از سال ۴۶۶ هق دارد. دیگر آثار تاریخی آن عبارتند از قلعه‌ی جلالی، از بناهای جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی (سلطنتش ۴۵۵–۴۶۵ هق)؛ ← امامزاده حبیب ابن موسی؛ مسجد میدان یا مسجد عمادی که تاریخ بنای آن را ۸۶۸ هق (زمان امارت جهانشاه قراقوینلو) گفته‌اند، ولی ظاهراً این مسجد در ۶۲۳ هق ساخته و در ۸۶۸ هق تعمیر شده است. در جلوخان این مسجد الواح سنگی، شامل فرمان‌های تاریخی نصب شده است. ت. هربرت و شاردن از مهمانسرای باشکوهی یاد میکنند که شاه عباس I صفوی در این شهر ساخته بود.

کاشان (kāšān)، شهرستان (جه ۱۵۴٬۱۲۶ نسه ۱۳۴۵ هش)، ش و ج استان مرکزی (تهران)، کویر نمک در ش آن امتداد دارد. فعلا مشتمل است بر بخشهای حومه، آران و قمصر. سلسله‌جبال مرکزی ایران درین شهرستان ممتد است، و بلندترین قلل آن از لغ به ج‌ش عبارتند از قله‌ی واقع در ش نیاسر، به ارتفاع ۳٬۶۰۰ متر؛ قله‌ی واقع در ج برزوک، به ارتفاع ۳٬۵۱۵ متر؛ قله‌ی هفت کتل، به ارتفاع ۳٬۰۰۳ متر؛ و قله‌ی کرکس. از مهمترین رودهای شهرستان که مختصر آب دائم دارند یکی رود قمصر است که از کوههای غربی قمصر سرچشمه گرفته پس از عبور از جنوب قمصر به سمت شمال تغییر جهت میدهد و در کویر شرقی کاشان فرو میرود؛ و دیگری قهرود که از دامنه‌های شرقی جبال کهریز سرچشمه میگیرد. تپه‌های سیلک و چشمه‌ی فین (← باغشاه فین)، و آتشکده‌ی نیاسر (← نیاسر) در آن است. از آثار تاریخی دیگر آن بقعه‌ی امامزاده سلطانعلی ابن محمد باقر، در مشهد اردهال، و مقبره‌ی بابا افضل در آبادی مرق است. مراسم قالی‌شویان (← مشهد اردهال) آن بسیار جالب است. بندهای قمصر و قهرود در آن واقع است. محصول عمده‌اش غلات و پنبه است. قالیبافی آن مشهور است. توسط راههای آهن و شوسه با تهران مرتبط است. معادن آهن و مس و زغال سنگ و زاج دارد. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش، علاوه بر بخشهای کنونی با بخشهای نطنز و میمه جزء استان دوم تشکیل شد. در خرداد ماه ۱۳۳۶ هش و در مهر ماه ۱۳۳۷ هش به ترتیب بخشهای میمه و نطنز از آن مجزا، و در بهمن ماه ۱۳۴۰ هش جزء استان مرکزی شد.

کاشان، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

کاشانه، برج، بسطام: ← برج.

کاشانی (kāšāni)، شهرت **عمادالدین یعقوب ابن احمد**، نق ۷۴۴ هق در اصفهان، ریاضیدان و ادیب ایرانی. از آثارش کتاب لباب الحساب، شرحی بر مفتاح العلوم سکاکی، و حاشیه بر شرح رساله‌ی آداب البحث سمرقندی است.

کاشانی، سید ابوالقاسم (seyyed abo'l.qāseme kāšāni)، ۱۲۶۴–۱۳۴۰ هش، مجتهد و سیاستمدار معاصر ایرانی. تحصیلات ابتدائی را نزد پدرش، سید مصطفی کاشانی (از علمای طراز اول نجف) فرا گرفت، سپس نزد آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل به تکمیل تحصیلات پرداخت. پس از درگیری جه I و پیشروی نیروهای بریتانیا در بین النهرین همراه پدرش به مبارزه بر خاست. این مبارزات ۱۴ ماه طول کشید، و در ضمن آن پدرش به قتل رسید. پس از عقد قرارداد ۱۹۱۹ نیز به مبارزه بر خاست، ولی ناچار شد مسکن خود را ترک گفته به ایران بیاید. مقارن کودتای سوم اسفند وارد تهران شد (۱۲۹۹ هش) و متجاوز از ۲۰ سال به تدریس و اشتغالات دینی پرداخت. از ۱۳۲۰ هش فعالیتهای سیاسی خود را آغاز کرد. چند بار دستگیر و تبعید شد. در دوره‌ی ۱۷م قانونگذاری به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب، و در ۱۳۳۱ هش به ریاست آن برگزیده شد.

کاشانی، عبدالرزاق: ← عبدالرزاق کاشانی.

کاشانی، غیاث‌الدین جمشید: ← غیاث‌الدین جمشید کاشانی.

کاشانی، میرزا ابوالحسن: ← غفاری کاشانی.

کاشاو، چکوسلواکی، ← کوشیته.

کاشر[1] (kāšer) یا **کوشر**[2] (košer)، غذاهائی که مطابق دستورات مذهبی یهود حلال شمرده میشود. گوشت نشخوارکنندگان و حیواناتی که در سم شکاف دارند پاک و حلال است. این حیوانات و پرندگان حلال باید به وسیله‌ی یک ملای یهودی که با دستورات مخصوص ذبح آشنائی داشته باشد ذبح شود، و عند اللزوم گوشت آنها را خوب نمک میزنند که کوچکترین اثری از خون در آن باقی نماند. ماهی‌های حلال آنهائی هستند که دارای فلس باشند. خوردن انواع نرمتنان ممنوع است. پختن یا خوردن فراورده‌های شیری با گوشت، یا بلافاصله بعد از آن، حرام است، و حتی ظروفی که برای لبنیات و مأکولات گوشتی مصرف میشود باید از یکدیگر جدا باشند. بسیاری از مقررات مربوط به کاشر ناشی از مقررات بهداشتیی است که در قدیم در فلسطین به مقتضای شرایط آن سرزمین، معمول بوده است.

کاشغر (kāšqar)، به زبان ماندارن **سو-فو** (su-fu)، شهر (جه ۵۰٬۰۰۰)، غ ایالت سینکیانگ، چین، بر رود کاشغر (از ریزابه‌های تاریم). مرکز مهمترین بخش تجارتی سینکیانگ، و منتهای غربی جاده‌ی اصلی ایالت میباشد، و مرکز داد و ستد کاروانی با هند، افغانستان، و تجشه است. راه کاشغر به سمرقند (و از آنجا به شرق وسطی) از طریق گردنه‌ای کوهستانی است. ساکنین آن غالباً از نژاد اویغورند.

کاشغر نخستین‌بار در دوره‌ی سلسله‌ی هان (۲۰۶ قم–۲۲۱ بم) تحت حکومت چینیها در آمد. رومیان در قرن ۶م با آن داد و ستد داشتند. در ۷۵۰–۸۴۰، کاشغر تحت استیلای ترکان اویغور و از مراکز آیین مانوی بود. تاریخ ورود اسلام به کاشغر محقق نیست. در عصر حکومت **ایلک‌خانیان**، کاشغر از جنبه‌ی سیاسی، و شاید از جنبه‌ی فرهنگی مهمترین شهر ترکستان چین بود. در ۱۲۱۹ چنگیز خان ناحیه‌ی کاشغر را به قلمرو خود ملحق کرد. مارکو پولو در ۱۲۷۵ از کاشغر دیدار کرد. بعداً کاشغر به دست امرای سلسله‌ی دوغلات یا دوقلات (duqlāt، عنوان یکی از قبایل مغول که پس از انقراض مملکت ایلخانیان اهمیت سیاسی یافت) افتاد. آخرین امیر سلسله، ابوبکر میرزا، تا ۱۵۱۴ (۹۲۰ هق) فرمانروائی داشت، او بانی شهر جدید کاشغر است. در ۱۷۵۵ چینیها کاشغر را فتح کردند.

کاشغری (kāšqari)، شهرت **محمود ابن حسین ابن محمد**، فد بعد از ۴۶۶ هق، ادیب و لغوی ترک در قرن ۵م هق، و مؤلف کتاب **دیوان لغات الترک**. از زندگانی وی اطلاع چندانی در دست نیست؛ آنچه از خلال کتاب او دانسته میشود این است که زبان عربی را بسیار خوب میدانسته، با اینکه زبان اصلی وی زبان ترکی بوده است. بنا بر بعضی قرائن، محتمل است که کاشغری از خاندان قراخانیان مشرق باشد. وی در آسیای وسطی سفرهای بسیار کرده، شهرهای مختلف بلاد ترک را دیده، و تقریباً همه‌ی لهجه‌های ترکی را بخوبی می‌دانسته است. کاشغری مدتی در بغداد زیسته، و کتاب دیوان لغات الترک را در آن شهر تالیف کرده است.

کاشغری، سعدالدین: ← سعدالدین کاشغری.

کاشف الغطاء (kāšefo 'l.qetā') یا **آل کاشف الغطاء**، عنوان خاندانی از فقهای شیعه، از اصل حلی، متوطن در نجف. بعضی از افراد مشهور آن عبارتند از **شیخ جعفر ابن خضر**، ملقب به **شیخ کبیر** یا **شیخ اکبر** ح ۱۱۵۴–۱۲۲۸، مت نجف. معاصر فتحعلیشاه قاجار بوده و کتاب معروف خود کشف الغطاء را به وی تقدیم کرده است. شیخ جعفر با محمد اخباری مجادلات داشته و رساله‌ای در رد وی نگاشته است. مهمترین اثرش کتاب کشف الغطاء عن خفیات مبهمات الشریعة الغراء (چاپ سنگی، تهران، ۱۲۷۱ هق؛ و ۱۳۱۷ هق) است که، به طور اختصار، کشف الغطا خوانده میشود؛ و لقب کاشف الغطا در مورد شیخ جعفر و خاندان او از نام همین کتاب گرفته شده است. دیگر آثارش عبارتند از کتاب الحق المبین فی تصویب المجتهدین و تحفة الاخبارین (چاپ سنگی، ۱۳۰۶ هق)، شرح قواعد علامه، و النقائد الجعفریه. **شیخ موسی**، فد ح ۱۲۴۲ هق، پسر شیخ جعفر که شرحی بر رساله‌ی عملیه‌ی پدرش که بغیة الطالب نام دارد نوشته است. **شیخ حسن**، فد ۱۲۶۲ هق، پسر شیخ جعفر، مؤلف انوار الفقاهه و شرح اصول و مقدمات کشف الغطاء. **شیخ احمد**، ۱۲۹۵–۱۳۴۴ هق، نواده‌ی شیخ موسی. آثارش مشتمل است بر سفینة النجاة در فقه (چاپ نجف، ۱۳۳۸ هق)، احسن الحدیث فی الوصایا و المواریث (چاپ نجف، ۱۳۴۱ هق) و قلائد الدرر فی مناسک من حج او اعتمر (چاپ بغداد، ۱۳۴۴). **شیخ محمد حسین**، ۱۲۹۴–۱۳۷۳ هق، برادر شیخ احمد. مردی ادیب و فقیه بود، در مسائل اجتماعی ملل اسلامی نظرهای

(۱)kasher (۲)kosher

اصلاح‌طلبانه داشت، و در کنگره‌ی اسلامی بیت المقدس در سال ۱۳۵۰ هق شرکت کرد. آثارش مشتمل است بر الدین و الاسلام (چاپ صیدا، ۱۳۳۰–۳۱ هق)، المراجعات الریحانیه (چاپ صیدا، ۱۳۳۱ هق)، اصل الشیعه و اصولها (چاپ صیدا، ۱۳۵۱ هق؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۱۷ هش، به نام ریشه‌ی شیعه و پایه‌های آن)، عین المیزان (چاپ صیدا، ۱۳۳۰ هق) و التوضیح فی بیان ما هو الانجیل و من هو المسیح (جزء اول، چاپ صیدا، ۱۳۳۱؛ جزء دوم، چاپ بغداد، ۱۳۴۶ هق).

کاشف النقاب: ← عیون اخبار الرضا.

کاشفی یا **کاشفی سبزواری** (kāšefie sabzevāri)، تخلص و شهرت **ملا حسین واعظ سبزواری**، فقیه و واعظ ایران. وی در تفسیر، حدیث، عرفان، و ادب دست داشت، و معاصر سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوائی بود. در هرات و نیشابور به وعظ اشتغال داشت، و مجالس وعظ او متضمن فوایدادبی و دینی بسیار بود. پسرش فخرالدین صفی نیز، مانند جامی، داماد سعدالدین کاشغری بود، و خانواده‌ی او در هرات حرمت تمام داشت. کاشفی نزد بعضی از تذکره‌نویسان منسوب به تشیع است. آثار وی متنوع و شامل تفسیر، ادب، اخلاق، و علوم غریبه است؛ از آن جمله است **انوار سهیلی؛ اخلاق محسنی؛ اسرار قاسمی**، در علوم غریبه، به نام میر سید قاسم از امرای عصر؛ **روضة الشهدا**؛ و **مواهب علیه**، در تفسیر قرآن، که تفسیر حسینی نیز خوانده میشود؛ منتخب مثنوی، به نام لباب المعنوی. تألیفات کاشفی بسیار است، و وی از نخستین علمائی است که کتب علمی و اخلاقی را به زبان فارسی نسبةً ساده و برای استفاده‌ی عامه تألیف کرده‌اند.

کاشفی سبزواری: ← کاشفی.

کاشمر (kāšmar)، شهر (جم ۱۷٬۰۶۵ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان). نام سابق آن ترشیز بود، و در دوره‌ی رضا شاه کبیر به کاشمر تبدیل شد. دارای زیارتگاهی است به نام سید حمزه.

کاشمر، شهرستان (جم ۱۰۶٬۸۸۸ سث ۱۳۴۵ هش)، قسمت مرکزی و غربی استان نهم (خراسان)، مرکزش شهر کاشمر. از غ به دشت کویر محدود است. مشتمل بر ۴ بخش حومه، خلیل‌آباد، ریوش (کوه سرخ)، و بردسکن است. رود شش‌طراز، که بند شاهی بر آن است، از آن میگذرد. محصولش گندم، جو، پنبه، زعفران، و کشمش و سبزه‌ی آن در خراسان معروف است. کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی و کارگاه کشمش‌خشک‌کنی و نیز قالیبافی و معادن سنگ نمک دارد. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش، جزء بخشهای شهرستان گناباد تشکیل یافت؛ در شهریور ماه ۱۳۲۲ هش جزء شهرستان تربت حیدریه شد؛ در دی ماه ۱۳۲۵ هش تبدیل به شهرستان شد. شهرستان کاشمر مشتمل بر بلوک سابق ترشیز است؛ شهر ترشیز، که در زمان سلطنت رضا شاه کبیر نامش به کاشمر تبدیل شد، در این بلوک قرار داشت. این شهر، که خرابه‌های آن احتمالا نزدیک آبادی فیروزآباد قرار دارد، در قدیم مرکز ناحیه‌ی بشت (bošt) از ولایت نیشابور در ناحیه‌ی قهستان بود. مقدسی از لحاظ شکوه مسجد جامع شهر ترشیز را با مسجد جامع دمشق برابر دانسته است. شهر ترشیز در سال ۵۲۰ هق توسط وزیر سلطان سنجر سلجوقی غارت شد، بعداً به دست اسماعیلیه افتاد، و در ۷۸۳ هق در حمله‌ی تیمور یکسره از میان رفت. در اطراف شهر ترشیز آبادیهای کندر و کشمر قرار داشت. منار فیروزآباد (← منار) به طول ۱۸ متر، با کتیبه‌ای به خط کوفی، در آبادی فیروزآباد در ۴۸کیلومتری غ شهر کاشمر واقع است، و برج کشمر (← برج) در آبادی علی‌آباد (۱۲کیلومتری لش بردسکن) قرار دارد.

کاشی (kāši)، خشت پخته‌ی لعابداده، ← کاشیسازی.

کاشی، عبدالرزاق: ← عبدالرزاق کاشانی.

کاشی، غیاث‌الدین جمشید: ← غیاث‌الدین جمشید کاشانی.

کاشی بنائی: ← کاشیسازی.

کاشی خشتی: ← کاشیسازی.

کاشیسازی (kāši.sāzi)، هنر ساختن خشتهای دارای لعاب و ظروف سفالین لعابدار. انواع گوناگون "کاشی ساختمانی" همواره برای پوشاندن سقفها و سطح دیوارها و گنبدها و تزیین نمای بیرونی و درونی ساختمانها به کار رفته است. هنر کاشیسازی به دنبال تکامل شیوه‌ی سفالگری ابتدائی و پیدایش هنر لعاب دادن سفال به وجود آمده است. در مصر کاشیهائی رنگی پیدا شده است که کارشناسان آنها را از ۴۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح میدانند. و اما حوضه‌ی فرات و دجله بیش از هر ناحیه‌ای مهد تکامل و رواج کاشیها و سفالینه‌های باستانی بوده است. از جمله، کاشیکاریهای برجسته و رنگینی که در نزدیکی شهر باستانی نینوا بر دیوارهای وسیع کاخ خرساباد (تاریخ بنا، ۷۲۲–۷۰۵ قم) و نیز بر دروازه‌ی ایشتار (حدود قرن ۷م قم) بابل به دست آمده شهرت بسیار یافته است. ایرانیان باستان شیوه‌ی سفالگری و کاشیسازی را از مردم این نواحی آموختند، و بر پایه‌ی آن، خود سبکی تازه پدید آوردند که نمونه‌های درخشان آن به صورت کاشیهای برجسته‌ی کمانداران، جانوران، و گلها و برگهای ساده‌ی کاخهای شوش و تخت جمشید (قرن ۵م قم)، به‌جا مانده است. درین نمونه‌ها، سایه‌روشن وجود ندارد، اما طرحها بیش از طرحهای بعد از اسلام به طبیعت نزدیک است.

کاشیسازی به صورت هنری تزیینی در ممالک اسلامی به اوج شکوه رسید. وفور و جلوه‌ی رنگ، که از خصایص کاشیکاریهای اسلامی است، با میل زیوردوستی شرقیان سخت سازگار بود. بدین سبب، یکی از خصایص برجسته‌ی معماری اسلامی کاشی‌های رنگارنگ و پرزیوری است که اطاقها، دیوارها، گنبدها، و مناره‌های بناهای اسلامی را زینت میدهد. در قرن ۱۱م ب‌م، کاشیکاری اسلامی جزء لاینفک معماری اسپانیا شد. غنیترین نمونه‌های کاشیکاری اسپانیائی را میتوان بر بناهای الحمراء مشاهده کرد. این هنر از اسپانیا نه‌تنها به ایتالیا و هلند و از آنجا به انگلستان رفت، بلکه به دست فاتحین اسپانیائی به مکزیک نیز سرایت کرد، و پیش از پایان قرن ۱۸م، شیوه‌ی کاشیسازی مکزیک به صورت سبکی مستقل در آمده بود. در قرن ۱۷م کاشیسازی در هلند رونق داشت، و کاشیهای آبی و سفید دلفت در شمال اروپا شهرت فراوان داشت. در هلند، کاشیکاری بر دیوار اطاقها معمول بود. در آلمان، اتریش، و سویس، از دوران گوتیک تا اواسط قرن ۱۹م، بخاریهائی را که برای گرم کردن اطاقها ساخته میشد با کاشی میپوشاندند؛ بعضی از این بخاریها، که بسی زیبا ساخته شده، هنوز موجود است. امروزه، هنر کاشیسازی به صورت صنعتی ماشینی در آمده، و مصرف کاشی افزایش بسیار یافته است. در سراسر جهان، به خصوص کاشیهای ساده را برای پوشاندن دیوار حمامها، آشپزخانه‌ها، استخرهای شنا، و بناهای صنعتی فراوان به کار میبرند.

کاشیسازی در ایران

در ایران بعد از اسلام، هنر کاشیسازی به جائی رسید که هیچ کشوری فراتر از آن نرفته است. از قرن ۶م تا ۱۱م هق، استادان کاشیساز ایرانی شاهکارهای تزیینی بیمانند به وجود آوردند. کاشیکاریهای مسجد کبود تبریز، و مسجد جمعه‌ی اصفهان ازین جمله‌اند. در زمان شاه عباس I صفوی، جنبه‌ی تزیینی این هنر به اوج خود رسید، و نمونه‌های درخشانی مانند کاشیکاری مسجد شاه اصفهان (با زمینه‌ی آبی) و مسجد شیخ لطف‌الله (با زمینه‌ی نخودی‌رنگ) به وجود آمد. در زمان قاجاریه، به سبب تقلیدهای بی‌اساس از طرحهای فرنگی، هنر کاشیسازی اصالت خود را از دست داد، و به علاوه، همراه با رواج طرح گل‌سرخی که "گل لندنی" نامیده میشد، رنگ قرمز نیز که تا آن زمان در کاشیهای ایرانی به کار نرفته بود در عداد رنگهای کاشی در آمد (در کاشیسازی همواره رنگهای معدنی به کار میرفته است. امروزه تنها رنگ لاجوردی را به سبب ارزانی نسبی آن از خارج وارد میکنند). بر اثر کوششی که در عصر حاضر برای احیای هنرهای ملی به کار رفته، آثاری با اقتباس از طرحهای زمان صفویه به وجود آمده است. ازین جمله است گنبد کاخ مرمر (با اقتباس از طرح کاشیهای مسجد شیخ لطف‌الله)، نمای اداره‌ی ثبت کل و مجلس شورای ملی و بعضی دیگر از بناهای دولتی تهران و شهرستانها، و نیز برخی از بناهای شرکت نفت.

کاشیهائی که برای تزیین عمارات و مساجد به کار رفته و میرود بر سه نوع است، کاشی معرق (mo'arraq)، کاشی بنائی، و کاشی خشتی. **کاشی معرق** را به سبک موزائیک با تلفیق تکه‌های کوچک گوناگونی میسازند که، بر اساس طرح اصلی، یک به یک تراشیده شده است. از این جهت، کاشی معرق را کاشی موزائیک نیز نامیده‌اند. **کاشی بنائی** (که در زمان صفویه به کمال خود رسید) دارای طرحهای هندسی است، و از تلفیق اشکال هندسی، که مساحت هر یک از آنها میان ۴ تا ۸ سم است، ساخته میشود. طرحهای این نوع کاشی به طرحهای خاتم میماند، با این تفاوت که در خاتمسازی فقط مثلث به کار میرود، ولی برای ساختن کاشیهای بنائی، علاوه بر مثلث، مربع نیز به کار میبرند. هر یک از طرحهای سبک بنائی نامی دارد؛ و معروفترین آنها "کند و کلیل" است. **کاشی خشتی** از تلفیق خشتهای ظریف لعابداری که هر یک از آنها قسمتی از طرح کلی را بر خود دارد ساخته میشود. این گونه کاشی **کاشی هفت‌رنگ** نیز نامیده شده است.

شیوه‌ی کار برای ساختن کاشی معرق، استاد کاشیتراش اجزای گل و بته‌های طرحی را که قبلا به دست طراح بر روی کاغذ ساخته شده، پس از شماره‌گذاری، با قیچی تکه تکه میکند. سپس تکه‌ها را، بر حسب رنگ آنها، دسته‌بندی میکند، و بر خشتهای لعابدار ساده‌ای، که به رنگهای گوناگون

قبلا فراهم شده، وارونه میچسباند، و هر یک از آنها را جداگانه میتراشد. آنگاه، بر سطح صاف و "تراز"ی، اجزای خرد تراشیده را، بر حسب شماره‌های آنها، از پشت با هم تلفیق میکند. سپس، بر پشت این اجزای بر زمین‌چیده، دوغاب گچ میریزد تا اجزا در کنار هم مستقر شوند، و به شکل لوحه‌ای در آیند. پس از خشک شدن دوغاب، لوحه را بر میدارد و بر دیوار نصب میکند. اگر لوحه بزرگ باشد، نخست آن را به تکه‌های نیم‌ذرعی تقسیم میکند، و سپس بر دیوار "کار می‌گذارد". پس از نصب لوحه‌ها، کاغذهای چسبیده را پاک میکند، و طرح اصلی نقاش به شکل کاشی معرق ظاهر میشود.

کاشی بنائی نیز به شیوه‌ی کاشی معرق ساخته میشود. برای ساختن کاشی خشتی، نخست خشتهای آن را از گل رس قالب میزنند، و "خام‌پخت" (بدون لعاب پختن) میکنند. سپس، لعاب سفید بر آنها میزنند، و باز در کوره میگذارند، آنگاه نقاش کاشی طرحی را که از پیش به دست طراح آماده شده، به رنگهای غلیظی که استاد کاشیساز فراهم کرده، بر آنها نقش میزند. استاد کاشیساز، بار سوم، خشتهای شماره‌دار را در کوره میگذارد، و چون پخته شدند، آنها را به دست بنا میدهد تا، بر حسب شماره‌ها، به دیوار نصبشان کند. نیز ← سفالگری؛ استیل ایرانی.

کاشی معرق: ← کاشیاری.

کاشی هفترنگ: ← کاشیاری.

کاظم: ← امام موسی کاظم؛ کاظمین.

کاظم، ملا، کاتب، ← ملا کاظم.

کاظم‌بک، میرزا اسکندر (mirzā eskandare kāzembak)، ۱۸۰۲–۱۸۵۹، مستشرق روسی، مت رشت. در ۱۸۲۱ به حاجی طرخان رفت، و در ۱۸۴۴ به ریاست دانشکده‌ی زبانشناسی و علوم تاریخی قازان رسید. تحقیقات او قسمتی در باره‌ی تاریخ قفقاز و کریمه است، و قسمتی در باب مسائل مذهبی. از آثارش طبع دربندنامه و رساله‌ای در باره‌ی باب و بابیها است.

کاظم خان قراجه‌داغی (kāzem xāne qarāje-dāqi)، قرن ۱۲م هق، از امرای دولت زندیه. وی در دوره‌ی نادر شاه داروغه‌ی دفترخانه بود، و سپس مورد سوء ظن نادر واقع، و به امر او کور شد. بعد از نادر شاه، وی در قراجه‌داغ داعیه‌ی خودسری یافت، و همو بود که امیر اصلان خان را دستگیر کرد، و نزد ابراهیم شاه افشار فرستاد. وی چندی با آزاد خان افغان دشمنی داشت. عاقبت با او از در صلح در آمد، و به حکومت خویش در قراجه‌داغ پرداخت. در هنگام استیلای کریم خان زند، کاظم خان نیز به اردوی خان زند پیوست، و جزو ملازمان او شد.

کاظم رشتی، سید (seyyed kāzeme raśti)، ۱۲۱۲–۱۲۵۹ هق، عالم معروف شیخیه و شاگرد و نایب شیخ احمد احسائی. وی پسر سید قاسم حسینی گیلانی و مروج طریقه‌ی شیخیه بود، و بعد از وفات شیخ احمد احسائی، محل توجه و مرجع پیروان طریقه‌ی او شد. نیاکان او از سادات حسینی مدینه بودند، و جدش سید احمد، به علت شیوع طاعون، از مدینه به رشت مهاجرت کرد. سید کاظم در جوانی به یزد رفت، و به شیخ احمد احسائی پیوست، و سپس به کربلا رفت، و تا آخر عمر در آن شهر به تدریس و ترویج عقاید شیخ احمد پرداخت. تألیفات او بالغ بر ۱۵۰ کتاب و رساله است (ح ۱۵ جلد به فارسی و بقیه به عربی)، و مقاصد و مطالب اغلب آنها مبهم و مرموز و نامفهوم است. از آثار معروفش اثبات وجود الجن، اسرار العبادات، مقامات العارفین، دلیل المتحیرین، و شرح دعاء السمات را می‌توان نام برد. سید علی محمد شیرازی، معروف به باب، یک چند در حوزه‌ی درس او بوده است. نیز، بنا بر مشهور، حاجی محمد کریم خان کرمانی از شاگردان او بوده است.

کاظم‌زاده، حسین (hoseyne kāzem.zāde)، معروف به **ایرانشهر** (۱۲۶۲–۱۳۴۱ هش)، نویسنده و فیلسوف ایرانی، مت تبریز، پسر حاج میرزا کاظم طبیب. در ۱۲۸۴ هش به استانبول رفت و مدت ۵ سال با سمت منشی اداره‌ی تذکره‌ی سفارت ایران به کار پرداخت، در همین مدت در دانشگاه استانبول به تحصیل حقوق مشغول شد. در ۱۲۹۰ هش به بلژیک رفت و از دانشگاه لووون در رشته‌ی حقوق فارغ التحصیل شد؛ سپس در دانشگاه سوربون پاریس به مطالعه و تحقیق پرداخت. در ۱۲۹۲ هش به دعوت پروفسور براون تدریس زبان فارسی را در دانشگاه کیمبریج به عهده گرفت. در ۱۲۹۳ هش جهت پیوستن به جمعی از آزادیخواهان ایرانی به برلین عزیمت کرد، و اندکی بعد به ایران باز گشت و به نهضت مشروطه کومکهای مؤثر کرد. مدتی در کرمانشاه و موصل زندانی بود تا عاقبت در ۱۲۹۶ هش به برلین رفت، و ۱۹ سال در آنجا بزیست، و مجله‌ی ایرانشهر را انتشار داد (۱۲۹۶ هش) که ۴ سال دوام داشت. در ۱۳۱۵ هش به سویس رفت و تا پایان عمر در آنجا به سر برد. در سال ۱۹۴۲ مکتب خاصی به نام "مکتب عرفان باطنی"–که بر پایه‌ی برادری، یگانگی، و برابری همه مردم جهان بود– تأسیس، و برنامه‌ی مخصوصی برای تعلیم نظریات خود به پیروانش تنظیم کرد. ایرانشهر تألیفات مهمی به زبانهای فارسی، آلمانی، و فرانسه دارد که از آن جمله است اصول اساسی فن تربیت، اصول اساسی روانشناسی، راه راست برای صلح بین ملتها، در جستجوی خوشبختی، اصول تداوی روحی، قوه‌ی فکر و معجزات آن، تجلیات روح ایرانی در ادوار تاریخی، راه نو (۴ جلد)، رستم و سهراب (به زبان فارسی)، یک راه برای آینده‌ی بشر، انسان و تمدن در عصر آینده، تمرکز فکر و مناجات باطنی (به زبان آلمانی)، دبستان عرفانی باطنی، سفرنامه‌ی مکه، منشأ رقوم سیاق (به زبان فرانسه).

کاظمین (kāzemayn)، شهر (جم ح ۴۷٬۰۰۰)، عراق، در ح ۹۰۰متری ساحل راست دجله و ۸ کیلومتری ل بغداد، که از زیارتگاههای مهم شیعیان است، و با توسعه‌ی بغداد (مخصوصاً از ۱۹۳۰ به بعد) بدان متصل شده است. مرقد امام هفتم، حضرت موسی ابن جعفر ملقب به کاظم، و امام نهم، حضرت امام محمد تقی ملقب به جواد، در مرکز این شهر قرار گرفته است، و این دو امام را، که در یک جا مدفونند، گاه به نام کاظمین (دو کاظم) و گاه به نام جوادین (دو جواد) میخوانند، و شهر را مختصراً کاظم یا کاظمیه هم نامیده‌اند.

بقعه و بارگاه کاظمین یکی از زیارتگاههای عالی و باشکوه عراق است، و به همت ایرانیان و شیعیان هندوستان در طول قرنها با صرف مبالغ هنگفت ساخته یا تجدید ساختمان شده است. در زمان خلفای عباسی، در جانب غربی بغداد قبرستان‌های بزرگی بود، و قبرهای دو امام در محل معروف به مقابر القریش (maqābero 'l.qoraysˇ) قرار داشت، آن را شونیزیه (šuniziyye) و قبرستان باب التبن (bābo 't.tebn) هم خوانده‌اند. در زمان یاقوت، مقابر القریش حومه‌ای پرجمعیت و دارای بارو بود. اینکه چه کس نخستین‌بار به ساختن ضریح و قبه‌ی کاظمین پرداخته معلوم نیست، ولی این را میدانیم که شاهان شیعی‌مذهب، مانند آل بویه، هدایای فراوان به این محل نیاز میکرده‌اند. در جنگهای میان شیعه و سنی بارها این ناحیه دوچار آتشسوزی و غارت شده است (مخصوصاً در سالهای ۴۴۳ و ۶۶۲ هق). در فتح بغداد به دست هولاکو در ۶۵۶ هق دگربار با خاک یکسان شد. تجدید بنا و کاشیکاری کنونی حرم کاظمین از شاه اسماعیل I صفوی است (۹۲۶ هق). طلاکاری دو گنبد به فرمان آقا محمد خان قاجار صورت گرفت (۱۲۱۱ هق). ناصرالدین شاه در سفر زیارتی (۱۲۸۷ هق) خود به عتبات طلاکاری گنبدها و قبه‌های مناره‌ها را تجدید کرد. تجدید بنای صحن و کاشیکاری آن به وسیله‌ی فرهاد میرزا صورت گرفت (۱۲۹۸ هق).

در مقابل کاظمین، بر ساحل چپ دجله، حومه‌ی المعظم (al.mo'azzam) واقع است، که با پلی به کاظمین مربوط میشود. در این محل، که تقریباً همه‌ی ساکنان آن پیروان مذهب تسنن هستند، قبر ابوحنیفه، مؤسس مذهب حنفی از مذاهب چهارگانه‌ی تسنن، قرار دارد.

کاظمیه: ← کاظمین.

کاغذ[1] (kāqaz)، ورقه‌ی نازک هموار که معمولا از الیاف گیاهی ساخته میشود، ولی آن را از مواد لیفی دیگر هم میسازند. عمدةً برای نوشتن و چاپ کردن بر آن به کار میرود، ولی موارد استعمال متعدد دیگر نیز دارد.

I – کلمه‌ی کاغذ ظاهراً از زبان سانسکریت وارد زبان فارسی شده است. لفظ اروپائی برای کاغذ از کلمه‌ی پاپیروس یونانی گرفته شده، که گیاه آن را در مصر بردی (bardiyy) میگفتند، و قرطاس (qertās-) مصری را از آن میساختند. کلمه‌ی قرطاس، که امروز به معنی کاغذ به کار میرود، خود مأخوذ از کلمه‌ی یونانی خارتس (xārtes) است، به معنی چیزی که بر آن مینویسند، و معادل آن در عربی ورقه و صحیفه است.

II – ربع تا ثلث کاغذ نو از کاغذهای مستعمل ساخته میشود. جسم کاغذ الیاف به‌هم‌آمیخته‌ی سلولوز است، که از ح ۱۸۶۰ به این طرف عمدةً از چوب به دست میآید. تکه‌های پارچه (معمولا پنبه‌ای) که از کارخانه‌های بافندگی و لباسدوزی به دست میآید برای ساختن کاغذهای تحریری و کاغذهائی مانند کاغذ سیگار و نظایر آن به کار میرود. برای کاغذهای خاص دیگر، یا در جاهائی که چوب در دسترس نیست، از نیشکر شیره‌گرفته (⇐ باگاس)، خیزران، ساقه‌ی کتان مانیل، کاه، و الیاف دیگر استفاده میشود. ولی قسمت عمده‌ی کاغذ جهان از مغز چوب به دست میآید. مغز چوب مکانیکی یا چوب آسیاب‌شده برای ساختن کاغذ روزنامه و دستمال کاغذی و سایر انواع کاغذ ارزان‌قیمت به کار میرود. ماده‌ی لینیین[2] (linyin) چوب، که

(1)paper (2)lignin

الیاف را به هم میچسباند، در کاغذ باقی میماند، و همین ماده است که سبب زرد شدن رنگ کاغذ در مقابل نور میشود. مغز چوبی که از طریق شیمیایی به دست میآید تقریباً سلولوز خالص است، و آن را از جوشاندن همراه با فشار تراشه‌های چوب با یکی از سه ماده‌ی شیمیائی ـ سود، سولفات، یا سولفیت ـ که لیگنین را حل میکند به دست میآورند. سپس، مغز چوب را میشویند، و سفید میکنند، و از غربال میگذرانند، و آن را میزنند و خوب مخلوط می‌کنند تا خواص مورد نظر را پیدا کند. مغز چوب معلق در آب را در ماشینی از غربال میگذرانند. چون آب از غربال میگذرد ورقه‌ای از الیاف تشکیل میشود که، به سبب تکان خوردن در امتدادهای مختلف در هم میروند، و به ورقه شکلی حصیرمانند میدهند. یک تسمه‌ی نمدین و مرطوب بر غربال فشار میآورد، و کاغذ را از روی آن بر میدارد، و سپس آن را به نوردهای خشک‌کننده منتقل می‌کنند. در پایان این عملیات، کاغذ از میان نوردهائی آهنین میگذرد، که آن را میفشارند و سطحش را صاف میکنند.

برای آنکه بافت و خاصیت چاپپذیری و مقاومت کاغذ را بهتر کنند، موادی اضافی (معمولا گل چینی یا نشاسته) بر خمیر آن می‌افزایند. برای آنکه چاپ حروف و مخصوصاً تصاویر با دانه‌های ریز بهتر شود، کاغذ مخصوص چاپ کتاب را با قشری از گل چینی مخلوط با نوعی چسب میپوشانند. برای آنکه مرکب بر کاغذ تحریر پخش نشود، صمغ راتیانج به خمیر آن اضافه میکنند. کاغذ دیواری ضخیم است، و برای آنکه آب نگیرد راتیانج به آن میزنند، و سطح آن را، برای چاپ کردن نقشهای مورد نظر بر آن، مانند کاغذ کتاب آهار میزنند. کاغذ مستحکم لفاف و کیسه کاغذ کرافت[1] (kräft) [آلمانی، قوت] است، که از لیگنین حل‌شده‌ی در سولفات ساخته میشود.

III ـ تاریخچه‌ی کاغذ. ظاهراً کاغذ را مردی چینی به نام تسای لون[2] (tsāy lun؛ ۵۰ـ۱۱۱۸) در ح ۱۰۵ اختراع کرد، و در چین مراحلی از تکامل خود را پیمود. کاغذ چینی مخلوطی از پوست درخت و کنف بود. کاغذسازی در ح ۶۱۰ به ژاپن و در ۷۵۱ به سمرقند راه یافت. کاغذ از سمرقند به بلاد اسلامی رسید. گویند فضل ابن یحیی برمکی نخستین کسی بوده است که در بغداد کارخانه‌ی کاغذسازی دایر کرده. در قرن ۴م هق کاغذسازی در بغداد رواج تام داشت. ابن الندیم (فت ۳۸۵ هق) از شش نوع کاغذی که در عهد او معروف بوده نام میبرد، و میگوید کاغذ خراسانی را از کتان میساختند. از مشهورترین شهرهای ایران که در کاغذسازی شهرت داشته خونا (xunā) یا خونج (xunaj) بوده که در زمان یاقوت به کاغذکنان معروف بوده است.

کاغذ در ح ۹۰۰ به توسط مسلمانان به مصر و در ح ۱۱۵۰ به توسط مورها به شاطبه در اسپانیا رسید. کارخانه‌های کاغذسازی در کشور ایتالیا در ح ۱۲۷۶، در فرانسه در ح ۱۳۴۸، در آلمان در ۱۳۹۰، و در انگلستان در ۱۴۹۵ تأسیس شد. کاغذهای اروپائی را معمولا از کتان و کنف میساختند. کاغذ ابتدائی پوست درختی پیش از اکتشاف امریکا در مکزیکو و امریکای مرکزی ساخته میشد. در مهاجرنشینهای امریکائی، نخستین‌بار کاغذ در ۱۶۹۰ در جرمنتاون ساخته شد. ماشینهای کاغذسازی در ۱۷۹۸ در فرانسه به وسیله‌ی نیکولا روبر[3] (nikolā rober) تکمیل شد، و در انگلستان، هنری فوردرینیر[4] (henri furdrinier، ۱۷۶۶ـ۱۸۵۴) و سیلی فوردرینیر (sili) آن را اصلاح کردند.

کاغذسازی در ایران

برای تولید کاغذ تحریر و چاپ و انواع دیگر آن، در ۱۳۴۶ هش شرکتی به نام شرکت سهامی کاغذ پارس با سرمایه‌ی اولیه‌ی ۵۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال (بعداً به ۱٬۸۱۲٬۰۰۰٬۰۰۰ ریال افزایش یافت) تشکیل، و در هفت‌په اقدام به تأسیس کارخانه‌ی کاغذسازی کرد. مساحت محل کارخانه ۸۵۰٬۰۰۰ مم است که ۱۸٬۱۰۰ مم آن زیر بنای محل ماشین‌های خمیرسازی و ماشینهای کاغذسازی است. کارخانه در آذر ماه ۱۳۴۹ هش رسماً افتتاح شد. ظرفیت فعلی آن سالیانه ۳۵٬۰۰۰ تن کاغذ است که، پس از اجرای طرح توسعه‌ی کارخانه، به ۱۰۵٬۰۰۰ تن در سال افزایش خواهد یافت.

کاغذ سنباده: ← سنباده.

کاغذکنان (kāqaz-konān)، بخش (جم ۳۰٬۰۹۰ نف ۱۳۴۵ هش)، ج‌غ شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی). از غ به رود قزل‌اوزن محدود است. این بخش منطبق بر دهستان **کاغذکنان** است. مرکزش، آقکند (جم ۱٬۵۰۳، نف ۱۳۴۵ هش) است. آثار خرابه‌های شهر قدیم خونج (← کاغذ) در کنار آبادی گل‌تپه‌ی حسن‌آباد در ۸٫۵کیلومتری غ آقکند قرار دارد.

کاغه (kāqe)، دهستان (جم ۱۲٬۶۵۷ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش دورود، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان، دارای ۵۴ آبادی. مرکزش، **کاغه** (جم ۴۱۹ نف ۱۳۴۵ هش)، در ۴۳کیلومتری ل‌ش دورود واقع است.

کافا، ایالت، ← کفا.

کافا، شهر، ← فئودوسیا.

کافئین[5] (kāfein؛ فنس)، ماده‌ی متبلور بیبو، و اندکی تلخ، که مرکب از کربون، ئیدروژن، اکسیژن، و نیتروژن است (فورمول شیمیائی $C_8H_{10}N_4O_2.H_2O$). کافئین از آلکالوئیدها است، و در قهوه، چای، کولا، و به مقدار کم در کاکائو یافت میشود؛ در چای آن را تئین (tein) مینامند. مصنوعاً از اسید اوریک ساخته میشود.

کافئین در صورتی که به اعتدال مصرف شود محرک ملایمی برای سلسله‌ی اعصاب، و عموماً برای اغلب مردم بی‌ضرر است، ولی افراط در آن ممکن است قلب و سلسله‌ی اعصاب را سخت آسیب رساند.

کافت[6] (kāft)، در زمینشناسی، ترکی در سطح فوقانی یک یخچال طبیعی که به سبب فشار ناشی از حرکت یخها پدید میآید. به ترکهای ساحل رودها نیز اطلاق میشود.

کافتارادزه، سرگی (sergey kāftarādze)، رجل سیاسی شوروی. در ۱۳۲۳ هش با سمت معاونت کمیسر خارجی شوروی به تهران آمد تا، ظاهراً، در باب امتیاز قدیم روسها در نفت کویر خوریان (نزدیک سمنان) بررسیهائی به عمل آورد. ولی، چند روز بعد از ورود به تهران، ناگهان از قضیه‌ی نفت کویر خوریان صرف نظر کرده تقاضای امتیاز جدیدی از دولت به عمل آورد، اما تقاضایش رد شد. متعاقب آن حوادثی (مثلا ← آذربایجان) در ایران روی داد. نیز ← قوام‌السلطنه.

کافتریا[7] (kāfeteriā) [اسپانیائی، ← قهوه‌خانه]، رستوران یا محلی که در آن خود مشتریان "خدمت‌گزار" خویشند (سلف سرویس)، یعنی هر کس خودش غذای خود را بر میدارد یا میگیرد و سر میز میآورد. ظاهراً در ۱۸۸۰ـ۹۰ در نیو یورک معمول شد، و پس از آن رواج یافت.

کافر (kāfer)، کسی که یکی از ضروریات دین اسلام (یعنی آنچه به طور تحقیق و مسلماً از اسلام است، و پیغمبر اسلام آن را آورده است) را انکار کند. این تعریف ماخوذ از تعریف "کفر" در کتب کلامی است، که گفته‌اند کفر عبارت است از عدم تصدیق رسول در یکی از مواردی که، به طور قطعی، از جانب رسول خدا ابلاغ شده است. تعریف کفر به نوبه‌ی خود مبنی بر تعریف ایمان است. در تعریف ایمان، اشاعره گفته‌اند که عبارت است از تصدیق همه‌ی ضروریات دینی، و عده‌ای، از جمله شیعه، آن را "تصدیق قلبی و لسانی مجموعاً" دانسته‌اند، یعنی، تصدیق قلبی تنها بدون اقرار زبانی و اقرار زبانی تنها بدون تصدیق قلبی را کافی در حصول ایمان ندانسته‌اند. کرامیه کلمه‌ی شهادتین را در حصول ایمان کافی دانسته‌اند، و خوارج و بعضی از معتزله ایمان را عبارت از مجموع طاعات، اعم از واجب و مستحب، گفته‌اند، و بعضی در تعریف آن گفته‌اند که ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکان دینی است. اگر کفر ضد ایمان باشد مفهوم آن با تعریفاتی که از ایمان کرده‌اند فرق خواهد کرد. به همین جهت، به کسانی که تصدیق قلبی ضروریات دین را شرط ایمان دانسته‌اند اعتراض کرده و گفته‌اند که اگر کسی به ضروریات دینی قلباً معتقد باشد، اما در ظاهر زنار ببندد، و مصحف را به قاذورات افکند، باید مؤمن و مسلم باشد؛ و به کسانی که فقط کلمه‌ی شهادتین را در حصول ایمان کافی میدانند اعتراض کرده‌اند که اگر کسی به صرف تکلم به شهادتین منکر نماز و روزه و حج باشد باید مؤمن و مسلم باشد؛ و از طرف دیگر، اجماع مسلمانان است که کسی با ترک یکی از فرایض کافر نمیشود، و بنا بر این، شرط عمل به همه‌ی ارکان و طاعات در ایمان صحیح نیست. اما خوارج، از همان آغاز، مرتکب یکی از گناهان کبیره را کافر میدانستند، و معتزله میگفتند که مرتکب گناه کبیره نه کافر است و نه مؤمن، بلکه در منزله‌ای است میان آن دو.

کافر را به مشرک (mošrek)، کتابی (ketābi)، منافق (monāfeq)، و مرتد (mortadd) تقسیم کرده‌اند، و گفته‌اند اگر کسی به بیش از یک خدا معتقد باشد مشرک است، و اگر موحد باشد و به یکی از ادیان که مدعی کتاب آسمانی هستند (بجز اسلام) معتقد باشد اهل کتاب یا کتابی است، و اگر در دل کافر و به ظاهر مؤمن باشد منافق است، و اگر پس از اسلام کافر شود مرتد است. منکران خدا و صانع را دهری (dahri)، ملحد (molhed)، و معطل (mo'attel) هم گفته‌اند. البته، گاه اصطلاح

(۱)kraft paper (۲)Ts'ai Lun (۳)Robert (۴)Fourdrinier (۵)caffeine (۶)crevasse (۷)cafeteria

ملحد را برای اسماعیلیه و اصطلاح معطل را برای کسانی‌که منکر صفات خداوندی هستند نیز گفته‌اند. اصطلاح زندیق بالاخص برای مانویه بوده است، ولی بعد به کسانی از مسلمانان که سخنان کفرآمیز می‌گفتند نیز زندیق گفته‌اند (← زنادقه).

برای کافر در شرع اسلام احکامی مترتب است، که از جمله حکم نجاست و حکم جهاد است. در مذهب شیعه، کافر مطلقاً نجس شمرده شده است، گرچه بعضی از فقهای شیعی کفار ذمی (← اهل ذمه) و کتابی را نجس ندانسته‌اند. از لحاظ جهاد، کافر یا حربی (harbi) است یا کتابی. کافر حربی آن است که کتاب آسمانی نداشته باشد، در دین اسلام، فقط نصاری، یهود، و مجوس اهل کتاب و کافر کتابی شناخته شده‌اند، و بقیه‌ی کفار کفار حربی هستند. کافر حربی را به اسلام دعوت میکنند، و اگر قبول نکرد باید کشته شود. اما کافر کتابی با پرداختن جزیه به صورت کافر ذمی در میآید، و میتواند با قبول جزیه و شرایط دیگری که در کتب فقهی مستور است در بلاد اسلام زندگی کند.

کافر حربی: ← کافر.

کافر ذمی: ← اهل ذمه؛ کافر.

کافرستان (kāferestān)، نام رسمی کنونی آن **نورستان** (nurestān)، بخش (حـ ۹۰۰′۱۲کمم)، افغانستان، در ایالت شرقی، بر دامنه‌های جنوبی هندوکش. از ج به رود کابل و از ش به پاکستان محدود است. سکنه‌ی آن **کافرها** هستند. عمدةً عبارت از کوههای ناهمواری است که دره‌های عمیق ریزابه‌های رود کابل آنها را از هم جدا میکنند. زراعت گندم، جو، غلات، و ارزن تا حدی معمول است، و انگور و میوه نیز در آن به عمل میآید، اما شغل عمده‌ی اهالی تربیت گاو و بز است. کافرستان از ۱۸۹۶ که عبدالرحمان خان آن را فتح کرد تحت حکومت افغانستان در آمد.

کافر کتابی: ← کافر.

کافرکوب: ← خشبیه؛ سیاه‌جامگان.

کافرون، سوره‌ی (kāferun)، سوره‌ی 109م قرآن، مکی، دارای ۶ آیه؛ مشتمل بر اتمام حجت بر کافران.

کافرها[1] (-kāfer)، نامی که گاه به بعضی از مردم بانتوزبان افریقای ج‌ش، مخصوصاً بعضی از قبایل ایالت کاپ، اطلاق شده است، اگرچه به زولوها هم گفته میشود. گرچه این اصطلاح جنبه‌ی علمی ندارد، استعمالش در مردمشناسی رواج یافته است. کافرها عمدةً به کشت غلات و گاوپروری اشتغال دارند.

کافرها[2]، نام مردمی (احتمالا ۶۰′۰۰۰ تن) که در کوههای بلند جنگلی ل‌ش افغانستان (← کافرستان) و نواحی مرزی مجاور آن در پاکستان زندگی می‌کنند. به ۸ قبیله منقسم هستند، که از حیث ظاهر و زبان با هم متفاوتند. زبان آنها کافری است. کافرها در خانه‌های دو یا سه‌طبقه‌ی چوبی زندگی میکنند. زنان به زراعت و مردان به پرورش گاو و بز اشتغال دارند. صنایع دستی نساجی، کنده‌کاری روی چوب و کارهای فلزی است.

کافرها در قرن ۲۰م به اسلام گرویدند. پیش از آن گاو و بز برای خدایان خود قربانی میکردند و برای کسی که مسلمانی را میکشت احترام بسیار قائل بودند.

کافری (kāferi)، نام دسته‌ای از زبانهای هندو-اروپائی رایج در افغانستان و شمال پاکستان که میتوان آنها را حد فاصل میان زبانهای هندی و ایرانی محسوب داشت. ← زبان، جدول. نیز ← کافرها، مردمی در افغانستان و پاکستان.

کافشه: ← قرطم.

کافکا[3]**، فرانتس** (frānts kāfkā)، ۱۸۸۳–۱۹۲۴، نویسنده‌ی آلمانی، مه پراگ (چکوسلواکی). از یک خانواده‌ی متوسط الحال یهودی بود، و حقوق تحصیل کرد، و وارد خدمت دولت اتریش شد. در کنار نویسندگی کند و پروسواس بود، و به همین جهت نتوانست از این راه زندگی خود را تأمین کند، و بیشتر آثارش پس از وفاتش به چاپ رسید. از جمله‌ی آثار نمادی وی محاکمه (۱۹۲۵)، قصر (۱۹۲۶)، و امریکا (۱۹۲۷) است. از داستانهای مهمش که در دوره‌ی حیات وی به چاپ رسید قضاوت (۱۹۱۶)، مسخ (۱۹۱۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۷ هش)، گروه محکومین (۱۹۱۹؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۷ هش)، و هنرمند گرسنه (۱۹۲۲) است. آثارش به روشنی و دقت موصوف است. وی عالمی را نشان میدهد که، در عین حال، واقعی و رؤیائی است، و در آن، انسانی کنونی که بار گناه، تنهائی، و نگرانی را بر دوش دارد بیهوده برای رستگاری خود میکوشد.

کافو، رود، اوگاندا؛ ← عصر حجر قدیم.

کافولی، افزارهای: ← عصر حجر قدیم.

کافور[4] (kāfur)، جسم جامد سفید متبلور، دارای بو و طعم خاص نافذ، که ترکیبی از کربون، اکسیژن، و ئیدروژن است (فورمول شیمیائی $C_{10}H_{16}O$). در ۱۷۶° ذوب و در ۲۰۴° تصعید میشود. کافور طبیعی را از تقطیر چوب درخت کافور (*Cinnamomum camphora*) میگیرند؛ این درخت بومی چین، ژاپن، و جزیره‌ی فرمز (منبع عمده‌ی آن) است. مصنوعاً نیز آن را از روغن تربانتین میسازند. کافور در ساختن سلولوئید، بعضی عطرها، مواد ضد عفونی، مواد منفجره، بعضی از ورنیها، و مواد دافع حشرات به کار میرود. در طب به عنوان محرک و معرق به کار میرود. در آب تقریباً لاینحل است، اما در الکل، اتر، کلوروفورم، و بعضی از حلالهای دیگر حل میشود.

در ایام قدیم، تجار ایرانی کافور را از هندوستان وارد میکردند. معروف است که هنگام فتح مدائن به توسط اعراب مقدار فراوانی از آن در ضمن غنائم به دست آمد، و چون اعراب آن را نمی‌شناختند، معامله‌ی نمک با آن کردند. از انواع معروف آن کافور فنصوری (fansuri) و کافور ریاحی را نام برده‌اند، و گویا فنصور نام قدیمی محلی در سوماترا بوده است. نام کافور در قرآن (دهر ۵) آمده است که، به گفته‌ی مفسران، نام چشمه‌ای در بهشت است. یکی از واجبات غسل میت در اسلام آن است که، در ضمن غسل، یک بار هم به آب کافور غسل دهند، و نیز، پس از پایان یافتن غسل، میت را به کافور حنوط (honut) کنند، یعنی از این ماده بر هفت موضع سجده‌گاه (پیشانی، دو کف دستها، دو سر زانوها، دو نوک انگشتان شست پا) مرده بمالند.

کافور (kāfur) یا **کافور مردمخوار** (-e mardom-xār)، در شاهنامه، پادشاه شهر بیداد، در یک‌منزلی سغد، که مردم آن آدمخوار بودند. رستم، که پس از کشتن کاموس و اسیر کردن خاقان چین و شکست دادن تورانیان به شهر سغد رفته بود، پس از دو هفته به این شهر، که دژی استوار بود، رسید، و گستهم را با بیژن و هژیر و ۳′۰۰۰ سوار به گشودن شهر فرمان داد، اما اینان کاری از پیش نبردند، و بسیاری از ایرانیان کشته شدند، و ناگزیر رستم را به یاری خواندند. رستم به نبرد شتافت، و گرزی چنان بر سر کافور زد که مغزش از بینی فرود آمد. آنگاه نیمی از دیوار دژ را فرو ریختند، و دژ را گشودند، و غنیمت فراوان به چنگ آوردند.

کافور اخشیدی (kāfure exšidi)، ف ۳۵۷ هق، امیر معروف مصر و ممدوح مشهور متنبّی شاعر نامدار عرب. وی غلام سیاهی بود از آنِ محمد اخشید (← اخشیدیه)، و پس از وفات (۳۵۵ هق) علی ابن اخشید (← اخشیدیه)، فرمانروائی مصر یافت. مدت امارتش ۲ سال و ۴ ماه بیش نکشید، و در قاهره وفات یافت. به خردمندی و دلاوری موصوف بود.

کافور ریاحی: ← کافور، جسم.

کافور فنصوری: ← کافور، جسم.

کافور مردمخوار: ← کافور، در شاهنامه.

کافهای پنجگانه، در آیین سیخ؛ ← سیخ.

کافی (kāfi)، یکی از کتب اربعه، مجموعه‌ای از احادیث شیعه‌ی امامیه، تألیف ابوجعفر محمد کلینی، از محدثین بزرگ شیعه در قرون ۳م و ۴م هق. کتاب کافی بر حسب موضوعات آن به چند کتاب تقسیم شده است، که عده‌ی آنها را به اختلاف ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، و ۵۰ گفته‌اند. در نسخه‌های متاخر کافی، آن را به طور کلی به سه قسمت کرده‌اند، اصول کافی (احادیث مربوط به اصول دین)، فروع کافی، و روضه. هر کتاب به چند باب قسمت شده است، و تعداد بابهای آن را ۳۲۶ گفته‌اند. عده‌ی احادیث کافی را به اختلاف ۱۵′۶۷۰، ۱۵′۷۷۰، ۱۵′۱۷۶، ۱۶′۱۹۹، و ۱۶′۱۲۱ نوشته‌اند. کتاب کافی در میان شیعیان شهرت و اعتبار فراوان یافت، چنانکه میگویند آن را به امام زمان ع عرضه کردند، و ایشان فرمودند، "کافٍ لِشیعتِنا" (یعنی برای شیعه‌ی ما بس است).

بر کتاب کافی شروح و تعلیقات فراوان نوشته‌اند، که از آن جمله است شرح اصول کافی از ملا صدرا؛ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تألیف محمد باقر مجلسی؛ و الوافی، تألیف ملا محسن فیض کاشانی؛ و هر سه شرح مذکور به طبع رسیده است. کافی به فارسی نیز شرح و ترجمه شده است؛ معروفترین شروح فارسی آن الصافی فی شرح الکافی، تألیف ملا خلیل قزوینی است، که در سال ۱۳۰۸ هق در دو جلد در لکهنو به چاپ رسیده است. کتاب کافی بارها در ایران و هند چاپ شده است.

کافی، اصول: ← کافی، کتاب.

کافی، فروع: ← کافی، کتاب.

کافی‌الملک (kāfiol.molk)، ده (حـ ۱′۷۱۶ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرفخانه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۲کیلومتری ج‌غ شبستر.

کافیه (kāfia)، کتابی در نحو عربی، تألیف ابن

(۱)Kaffirs, Kafirs (۲)Kafirs (۳)Kafka (۴)camphor

حاجب. از معروفترین کتابها در موضوع خود به شمار میرود، و شروح و حواشی بسیاری بر آن نوشته شده که معروفترین آنها شرح رضی‌الدین استرابادی (چاپ استانبول، ۱۲۷۵ و ۱۳۱۰ هق) و شرح جامی (چاپ سنگی، ۱۳۱۰ هق) است. چندین شرح و حاشیه‌ی دیگر، همراه با متن و ترجمه‌ی فارسی آن، در هند چاپ شده است (۱۳۳۸ هق). متن کافیه در رم (۱۵۹۲) و سپس در کانپور (۱۸۸۸)، قازان (۱۸۸۹)، و تاشکند (۱۳۱۱ هق) به چاپ رسیده است.

کاکائو[1] (kākāo؛ اسپانیائی) درختی استوائی از جنس تئوبروما کاکائو (*Theobroma cacao*) از تیره‌ی (Sterculia)، که بومی امریکای جنوبی است، و نخستین‌بار توسط آزتکها اهلی شد و مورد توجه قرار گرفت. از پس از فتح امریکا به دست دولت اسپانیا، کشت آن در بر قدیم رواج تام داشته است. میوه‌ی آن به شکل نیامی است که مغز شیرینی دارد، و در آن دانه‌هائی که در تجارت کاکائو[2] خوانده میشوند قرار گرفته است. برای به دست آوردن کاکائو، نیامها را به وسیله‌ی باکتریها و مخمرهای طبیعی تخمیر میکنند تا تلخی و گزندگی آنها گرفته شود. سپس دانه‌ها را بو میدهند. از دانه‌ی پاک‌شده‌ی کاکائو به صورتهای گوناگون بهره‌برداری میشود. چربی فراوان آنها را، که با فشردن بیرون میآورند و کره‌ی کاکائو[3] نامیده میشود، برای ساختن صابونهای لطیف و آرایه‌ها (مواد آرایشی) و در پزشکی به عنوان ملین و شیاف به کار میبرند؛ بازمانده را نرم میکنند و به صورت گرد در میآورند (کاکائوی معمولی)؛ مخلوط آن با آب گرم به عنوان نوشابه به کار میرود. شکلا از کاکائو فراهم میشود. فراورده‌های کاکائو، به علت مقادیر زیاد چربی و ئیدراتهای کربون و پروتئین موجود در آنها، ارزش غذائی فراوان دارند.

کاکاتو، پرنده: ← طوطی.

کاکاسیاه (kākā.siāh)، یکی از اشخاص بازی در نمایشنامه‌های فارسی اوایل قرن ۱۴م هش. این نمایشنامه‌ها، که کمی بهتر از دلقک‌بازی است، به سبک فارس نوشته میشد، و کاکاسیاه نقش غلامی را بازی میکرد که محرم اسرار آقا یا خانم، و مردی ترسو و کودن بود.

کاکاوند (kākāvand)، دهستان (جم ۱۴٬۵۴۳ سش ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش دلفان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۱۰۵ آبادی. عمدةً کوهستانی و سردسیر است. رود گاماسیاب مشروبش میکند.

کاکتا، رود امریکای جنوبی: ← ژاپورا.

کاکتوس[4] (kāktus؛ از فنس)، رستنی آبدار بوته‌ای یا درختی از تیره‌ی (Cactaceae)، که بومی قاره‌ی امریکا است. مشخصات کاکتوسها ساقه‌های سبز گوشتی (با برگهای ریز یا بی‌برگ)، گلهای درشت، و میوه‌های رنگین است، که غالباً خوراکی است. در نواحی گرم و خشک میرویند. در ایران، انواع گوناگون آن به نامهای گل‌ماری، گل خنجری، و تافتونی بخوبی به عمل میآیند. تافتونی (*Opuntia*) بر روی ساقه‌های پهن و ضخیم خود خارهائی ریز دارد که سبب سوزش شدید میشود. کاکتوس شب (*Cereus*) دارای ساقه‌های خزنده و دوام گل آن فقط یک شب است. پیوت و گلابی خاردار نیز از کاکتوسها هستند.

کاکتیل، نوشابه: ← کوکتیل.

کاکرل[5]، **چارلز رابرت** (cārlz rābərt kākərəl)، ۱۸۸۸–۱۸۶۳، معمار، باستانشناس، و نویسنده‌ی انگلیسی. در ایتالیا، یونان، و آسیای صغیر حفاری کرد، و طرحی برای تجدید بنای معبد زئوس در آگریجنتو (سیسیل) ریخت. از نمایندگان برجسته‌ی تجدید معماری کلاسیک بود.

کاکرن[6]، **الگزاندر سمیث** (alegzāndər smiţ kākrən)، ۱۸۷۴–۱۹۲۹، فرشاز و بشردوست امریکائی که به کتابدوستی هم معروف بود. مبالغ هنگفت به بیمارستانها، مدارس، و کتابخانه‌ها کومک پولی کرد. نیز ← جکسن، ایبرهم ولنتاین ویلیامز.

کاکرن[7]، **تامس**: ← داندالد، دهمین ارل آو.

کاکس[8]، سر **پرسی زکریا** (sər përsi zakə- rāyā kāks)، ۱۸۶۴–۱۹۳۷، سرباز و مأمور انگلیسی. در ۱۸۹۹–۱۹۰۴ قنسول و عامل سیاسی بریتانیا در مسقط، و در ۱۹۱۴–۱۸ سرافسر سیاسی نیروی هندی اعزامی بود. در ۱۹۱۸–۲۰ کفیل وزارت مختار بریتانیا در ایران، و در ۱۹۲۰–۲۳ فرماندار عالی بین النهرین بود.

کاکرافت[9]، سر **جان داگلس** (sər jān dāgləs kākkrāft)، ۱۸۹۷–۱۹۶۷، فیزیکدان انگلیسی، و از پیشقدمان در شکستن (۱۹۳۲) هسته‌ی اتم. در دانشگاه کیمبریج تحصیل کرد. در ۱۹۲۲ به گروهی که رادرفرد در آزمایشگاه کوندیش گرد آورده بود پیوست؛ نخست همکار عمده‌ی او کاپیتسا بود. در آنجا بود که در ۱۹۳۲، به اتفاق ا. ت. س. والتن، تجربه‌ی معروف خود را در شکستن هسته‌ی اتم به وسیله‌ی ذرات شتابانده انجام داد؛ و به همین جهت، جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۱ در فیزیک به او و والتن اعطا شد. کاککرافت در ۱۹۳۹–۴۶ استاد فلسفه‌ی طبیعی در دانشگاه کیمبریج بود. در ۱۹۵۹ ریاست کالج جدید التأسیس چرچیل را در کیمبریج پذیرفت، و تا آخر عمر در این مقام بود. در ۱۹۶۷ به ریاست انجمن بریتانیائی پیشرفت علم انتخاب شد.

کاکلک (kākolak)، ده (جم ۸۹۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۱۵کیلومتری لغ شهرکرد.

کاکله (kākole)، در شاهنامه، پهلوان تورانی و از نژاد تور، که پس از شکست افراسیاب از کیخسرو و گریختنش به گنگ‌دژ، به یاری او آمد.

کاکلی (kākoli)، نام هر یک از پرندگان خواننده‌ی تیره‌ی (Alaudidae). اغلب در آسیا، افریقای شمالی، و اروپا زندگی میکنند. کاکلی معمولی بز قدیم (*Alauda arvensis*) به سبب آوازش، که هنگامی که (تقریباً در امتداد قائم) به جانب آسمان پرواز میکند میخواند، معروف است. سطح بالای بدنش قهوه‌ای تیره، گلو و سینه‌اش نخودی با رگه‌های قهوه‌ای، و شکمش سفید است. اگرچه جثه‌اش اندکی از جثه‌ی گنجشک معمولی بزرگتر است، به عنوان غذا ارزش دارد.

کاکنج (kākanaj) یا **عروسک پس پرده** (arusake pase parde)، (*Physalis alkakengi*)، گیاهی از تیره‌ی بادنجانیان، که میوه‌ی سرخ‌رنگ آن را پرده‌ای زرد یا سبز فرا گرفته و مدتز است.

کاکوتی (kākuti)، گیاهی از تیره‌ی نعناع و از نوع زیزیفورا (*Zizyphora*)، که در شنزارها در هنگام بهار میروید، و گلهای بنفش و برگ معطر دارد.

کاکوی (kākuy)، در شاهنامه، نبیره‌ی ضحاک. پس از گشوده شدن دژ الانان (deje alānān)، به یاری سلم به جنگ منوچهر آمد، و اگرچه نخست با نیزه کمربند منوچهر را درید، سرانجام به شمشیر او از پای در آمد.

کاکی (kāki)، بخش (جم ۲۱٬۰۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس. رود منه از آن میگذرد. محصولش غلات، خرما، و تنباکو است. در دی ماه ۱۳۳۳ هش بخش کاکی مشتمل بر دهستانهای کاکی، بردخون، دیر، و ریز جزء شهرستان بوشهر تشکیل شد.

دهستان **کاکی** (جم ۵٬۱۱۴ سش ۱۳۴۵ هش؛ دارای ۲۶ آبادی) در ل بخش است. مرکز بخش و نیز مرکز دهستان، **کاکی** (جم ۷۱۰ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری جش خورموج واقع است. ضمناً در مقاله‌های دیر و ریز بخش دشتی به بخش کاکی تصحیح شود.

کاگایان[10] یا **ریو گرانده د کاگایان** (rio grānde de kāgāyān)، رودی به طول ۳۵۴ کم، در لوزون مرکزی، فیلیپین.

کاگرا[11] (kāgerā)، رودی در قسمت شرقی افریقای مرکزی، که دوردسترین سرچشمه‌ی نیل است. از دریاچه‌ی کیوو به طول ح ۴۰۰ کم جاری میشود، و به دریاچه‌ی ویکتوریا نیانزا میریزد. نخستین‌بار اوسکار باومان[12] (oskār bāmān)، ۱۸۶۴–۹۹، پوینده‌ی اتریشی، آن را پویید (۱۸۹۲–۹۳).

کاگلیوسترو: ← کالیوسترو.

کاگوشیما[13] (kāgošimā)، شهر (جم ۲۹۶٬۰۰۳)، منتهای جنوبی کیوشو، ژاپن؛ کنار شاخابه‌ای از دریای چین شرقی. بندر مهمی است. از صنایع آن چینیسازی و تهیه‌ی لباس است. از ۱۹۶۱ محل یکی از پایگاههای موشکی مهم ژاپن است. دو دانشگاه دارد. قدیس فرانسوا گزاویه در ۱۵۴۹ در اینجا پیاده شد. مقر فرمانروایان مقتدر ساتسوما بود.

کالا (kālā، از لتم)، (*Calla palustris*)، گیاه دائمی باطلاقی افریقائی، با گلهای کوچک که در غلاف بزرگ زیبائی قرار دارند. رنگ غلاف سفید یا سرخ و رنگ گلهای وسط آن زرد است. ریشه‌ی آن ضخیم و دائمی است.

کالالوپاپا: ← مولوکای.

کالابریا[14] (kālābriā)، ناحیه (ح ۱۵٬۱۰۰ کمم؛ جم تخمیناً ۲٬۰۴۴٬۲۸۷)، ج ایتالیا. شبه جزیره‌ای کوهستانی است، که بین دریای تیرنه و دریای یونیائی قرار دارد، و پنجه‌ی "چکمه‌ی" ایتالیا را تشکیل میدهد. نوک جنوبی آن به وسیله‌ی تنگه‌ی مسینا از سیسیل جدا میشود. کالابریا منقسم به سه ایالت است، که از آن جمله ردجو دی کالابریا[15] (redjo di-) است، که مرکزش به همین نام است، و مرکز ناحیه‌ی کالابریا نیز هست. اشتغالات عمده‌ی

---

(۱)cacao (۲)cocoa (۳)cocoa butter (۴)cactus (۵)Cockerell (۶)Cochran (۷)Cochrane (۸)Cox
(۹)Cockcroft (۱۰)Cagayan (۱۱)Kagera (۱۲)Baumann (۱۳)Kagoshima (۱۴)Calabria (۱۵)Reggio di Calabria

اهالی زراعت، میوه‌کاری، و پرورش بز و گوسفند است. چند کارخانه‌ی بزرگ نیروی برقابی دارد.

کالابریا در ایام باستانی بروتیوم نام داشت، و از اوایل قرون وسطی به کالابریا موسوم شد (ناحیه‌ای که رومیان آن را کالابریا میخواندند قسمت جنوبی آپولیا بود). در قرن ۱۱م روبر گیسکار کالابریا را گرفت، و این سرزمین جزء مملکت سیسیل و (بعد از ۱۲۸۲) جزء ← مملکت ناپل شد. در ۱۸۶۰ گاریبالدی آن را گرفت.

کالاتراوا[1] (kālātrāvā)، در مآخذ اسلامی **قلعة رباح** (qalʿato rabāh)، دهکده‌ی ویرانه‌ای در اسپانیای مرکزی، نزدیک سیوداد رئال. مرکز اصلی فرقه‌ی مذهبی **شهسواران کالاتراوا** بود، که در ۱۱۵۸ به وسیله‌ی سیسترسیان برای دفاع در مقابل مورها تأسیس شد. این فرقه پس از قرن ۱۳م به انحطاط گرایید.

کالاتراوا، شهسواران: ← کالاتراوا.

کالادیوم (kālādiom؛ از لتی)، نوعی از گیاهان گرمسیری زینتی امریکائی، دارای برگهای رنگین با خالهای سفید یا ارغوانی.

کالاماتا[2] (kālāmātā)، شهر (جم ۲۱۱ʻ۳۸)، ج یونان، ج‌غ پلوپونز، بر خلیج مسینا. بندر و از مراکز صنعتی و تجارتی است. روغن زیتون آن مشهور است. شهر از ۱۲۰۵ سابقه دارد. بعدها به دولت ونیز منتقل شد، و در ۱۴۵۹–۱۸۲۱ تحت حکومت عثمانیها بود، و ابراهیم پاشا در جنگ استقلال یونان آن را ویران کرد.

کالامیان[3]**، جزایر** (kālāmiān)، دسته‌جزیره، ج‌غ جزایر فیلیپین، بین میندورو و پالاوان.

کالامیس[4](kālāmis)، مجسمه‌ساز یونانی در قرن ۵م ق‌م. وی متعلق به دوره‌ای است که شیوه‌های قدیم مجسمه‌سازی جای خود را به سبک فیدیاس میداد.

کالاه، آشور، ← کالح.

کالاهاری[5]**، بیابان** (kālāhāri)، فلات کمابی در بچوانالند و جمهوری افریقای جنوبی. بین رودهای اورانژ و زامبزی قرار دارد، و دارای بسترهای دریاچه‌های خشک فراوان است. بعضی قسمتهای آن چراگاه است، و اندک زراعتی در آن ممکن میباشد. هوتنتوها و بوشمنها در کالاهاری زندگی میکنند.

کالئیدوسکوپ[6] (kāleidoskop؛ فنـ) [از یو، ← نمایاننده‌ی اشکال زیبا]، اسبابی بصری که به وسیله‌ی سر د. بروستر در ۱۸۸۰ اختراع، و بعداً به عنوان بازیچه متداول شد. کالئیدوسکوپ مرکب است از یک لوله‌ی استوانه‌ای که درون آن، در امتداد محور لوله، دو آینه‌ی مسطح به طور متقاطع چنان قرار داده شده‌اند که منشوری مثلث القاعده تشکیل میدهند. یک انتهای لوله به وسیله‌ی یک دیدگر و انتهای دیگرش با دو صفحه‌ی شیشه‌ای، که میان آنها محفظه‌ای وجود دارد، بسته شده است؛ شیشه‌ی خارجی کدر، ولی شیشه‌ی داخلی شفاف است. در این محفظه قطعات شیشه‌ی رنگین می‌ریزند. چون چشم را مقابل دیدگر قرار دهیم، تصاویر مکرر قطعات شیشه در آینه‌ها به صورت شکلی شش‌پر (اگر زاویه‌ی دو آینه ۶۰° باشد) دیده میشود. با چرخانیدن لوله، میتوان تنوع رنگها را

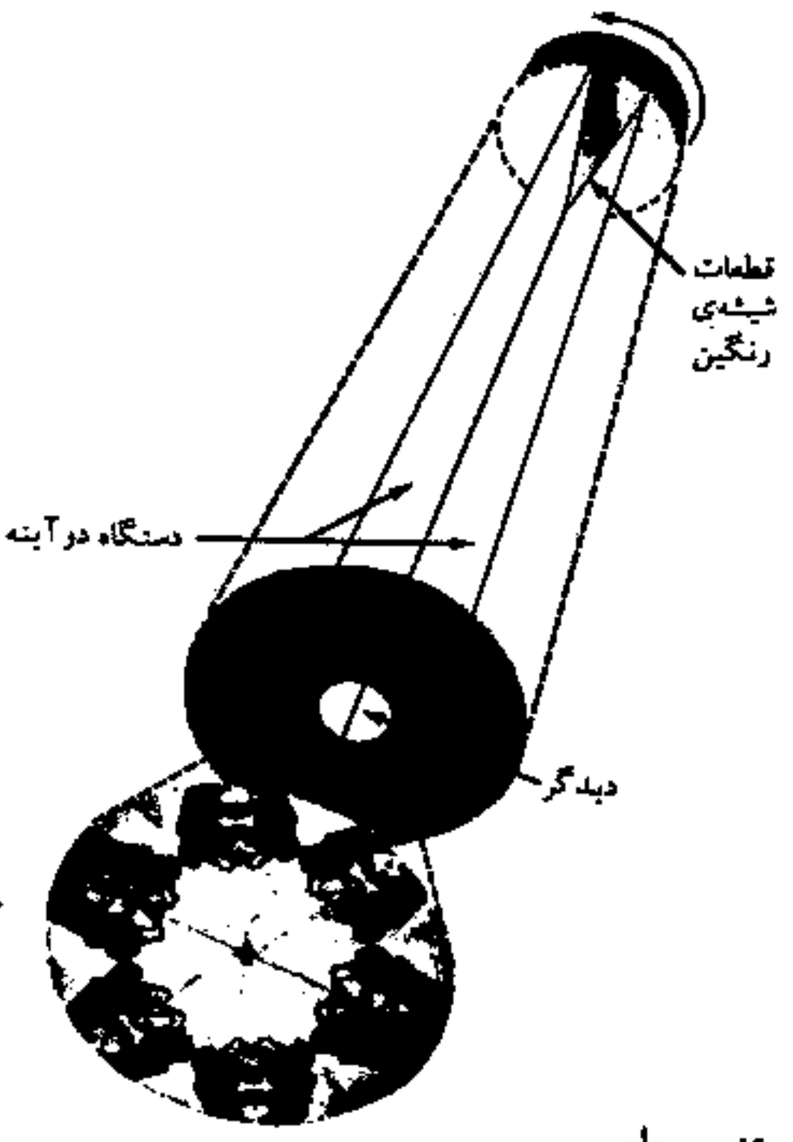

تغییر داد.

کالب[7] (kāleb) یا **کالیب** (kālib) [عبری، ← سگ]، پهلوان جنگاور و یکی از دوازده جاسوسی که موسی، در سال دوم خروج، به کنعان فرستاد. به خداپرستی معروف بود (اعداد ۱۳.۶، ۱۴، ۱۲.۳۲، یوشع ۱۴.۶–۱۴). ظاهراً این نام به قبیله‌ای در ج فلسطین نیز اطلاق شده است (اول سموئیل ۱۴.۳۰، اول تواریخ ۲.۱۸، ۱۹، ۴۲، ۴۶، ۴۸، و ۴۹).

کالبدشناسی: ← تشریح.

کالبرتسن[8]**، ایلی** (ili kālbərtsən)، ۱۸۹۳–۱۹۵۵، امریکائی معتبر در بازی بریج؛ مت رومانی. پدرش یک مهندس امریکائی و مادرش روس بود. نخستین کسی است که روش منظمی در بریج ابتکار کرده است. تألیفات متعدد دارد، و سردبیر مجله‌ی جهان بریج بود، و در مسابقه‌های متعدد بریج پیروز شد. پس از جد II به تبلیغ برای صلح پرداخت، و نظریات خود را در کتاب آیا باید با روسیه جنگ کنیم؟ (۱۹۴۶) نگاشت.

کالپورنیا[9] (kālpurniā)، ف بعد از ۴۴ ق‌م، زوجه‌ی سوم یولیوس قیصر. در ۵۹ ق‌م با وی ازدواج کرد، و علی رغم بی‌اعتنائی و عیاشیهای فراوان قیصر، نسبت به او وفادار ماند.

کالپوش، چمن، ← گرگان، رود.

کالج (kālej)، دهستان (جم ۲ʻ۲۰۶ سث ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ناحیه‌ی کجور؛ دارای ۹ آبادی.

کالج[10] (kālej؛ انگلـ)، فنـ **کولژ** (kolej) [از اصل لتی، ← مجمع]. این کلمه به معانی متعدد استعمال میشود، از جمله: ۱ـ در فرانسه، سابقاً دوره‌ی دوم مدارس متوسطه و اکنون انواع مختلف (کلاسیک، مدرن، تکنیک) مدارس متوسطه و حتی دوره‌ی اول آن؛ در انگلستان، مدرسه‌ای که دانشجویان را برای ورود به دوره‌ی عالی آماده میکند، مثل کالج معروف ایتن. ۲ـ قسمت خاصی از یک دانشگاه، مثل کالج دندانپزشکی دانشگاه فلان؛ ۳ـ مؤسسه‌ی تعلیمات عالی که معمولاً فارغ التحصیلان متوسطه را میپذیرد و درجه‌ی لیسانس و بالاتر میدهد؛ ۴ـ دانشگاه، در مواردی که دانشگاه فقط دارای یک کالج (دانشکده) باشد. نیز ← دانشگاه.

کالج امریکائی: ← البرز، دبیرستان.

کالج انتخاباتی[11] (kāleje entexābāti)، در دولت کشمت، هیئت انتخاب‌کنندگانی که رئیس جمهور و معاون او را انتخاب میکنند. بر طبق قانون اساسی کشمت، هر ایالت باید بر طبق مقررات قانونی خود عده‌ای انتخاب‌کننده، به تعداد سناتورها و نمایندگانی که حق دارد در کنگره داشته باشد، برای این منظور منصوب کند. اما هیچ یک از سناتورها یا نمایندگان یا کارمندان دولت نمیتوانند در کالج انتخاباتی عضویت داشته باشند.

کالج آو آرمز، انگلستان، ← انجمن پیکها.

کالج کاردینالها: ← کاردینال.

کالج مقدس: ← کاردینال.

کالجوش (kāl.juš) [= کال (نپخته) + جوش] یا **کاله‌جوش** (kāle-)، خوراک ایرانی که با کشک، مغز گردو، نعناداغ، و پیازداغ پخته میشود.

کالح[12] (kālah) یا **کالاه،** شهر باستانی آشور، ج نینوا و (بنا بر این) ج موصل کنونی در عراق. این شهر که نامش در تورات (پیدایش ۱۰.۱۱، ۱۲) کالح ذکر شده همان شهر باستانی نمرود است، که از نمرود معروف نام گرفته است. رونق و شهرت کالح از زمانی است که آسور نصیرپال III این محل را پایتخت خود قرار داد (ح ۸۸۰ ق‌م). در حفریاتی که از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م در اینجا به عمل آمده نقوش برجسته، عاجکاریها، و حجاریهای جالبی به دست آمد، و نیز، کاخهای آسور نصیرپال III، و شلمنصر III، و تیگلت پیلسر III کشف شده است. حتی پس از آنکه نینوا پایتخت سیاسی شد، کالح از مقرهای سلطنتی بود. مسله‌ی سیاه معروف شلمنصر III را سر ا. ه. لیرد در ۱۸۴۶ در کالح کشف کرد.

کالدرون[13]**، پل** (kālderon)، پلی بر رود لرما، ش گواذالاخارا، مکزیک؛ صحنه‌ی نبرد سال ۱۸۱۱ در انقلاب مکزیک بر ضد اسپانیا.

کالدرون د لا بارکا[14]**، پدرو** (pedro kālderon de la bārkā)، ۱۶۰۰–۸۱، درامنویس اسپانیائی و آخرین شخصیت مهم عصر طلائی ادب اسپانیا، مت مادرید. از ۱۶۲۲ از شاعران دربار بود. بهترین آثارش مجموعه‌ی نمایشنامه‌های مذهبی یکپرده‌ای اوست. از معروفترین درامهای فلسفی وی جادوگر شگفت‌انگیز و زندگی رؤیائی است (شاهکار تئاتر اسپانیائی) میباشد. در ۱۶۵۱ در سلک روحانیون در آمد.

کالدول[15]**، ارسکین** (ĕrskin kāldwəl)، ۱۹۰۳–، نویسنده‌ی امریکائی. جاده‌ی تنباکو (۱۹۳۲، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) از رمانهای واقعبینانه‌اش در باب زندگی در مناطق روستائی کشمت است که درامی که از آن تهیه شد بیش از هفت

(1)Calatrava (2)Kalamata (3)Calamian (4)Calamis (5)Kalahari (6)kaleidoscope (7)Caleb (8)Culbertson (9)Calpurnia (10)college (11)electoral college (12)Calah; Kalah (13)Calderón (14)Calderón de la Barca (15)Caldwell

سال در نیو یورک در معرض تماشا بود. از داستان‌های دیگرش جریب کوچک خدا (۱۹۳۳، ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان یک‌وجب خاک خدا، تهران، ۱۳۳۳ هش)، زمین غم‌انگیز (۱۹۴۴)، و خود این زمین (۱۹۴۸) است. داستانهای کوتاه متعدد نیز نوشته است.

کالدونیا[1] (kāledoniā)، نام رومی قسمتی از جزیره‌ی بریتانیای کبیر که در ل خلیجهای کلاید و فورث قرار دارد. این نام هنوز در ادبیات به تمام اسکاتلند اطلاق میشود.

کالدونیا، رسول: ← کولومبا، قدیس.

کالدونیائی[2]**، کانال** (kānāle kāledoniā‹i) [به نام کالدونیا]، راه آبی به طول ۹۶ کم، در قسمت لغ اسکاتلند، که دریای شمال را به قطا مرتبط میکند. فقط ح ۳۷ کم آن مصنوعی است، و بقیه از طریق دریاچه‌هائی چند است. در ۱۸۰۳–۲۳ ساخته شد. امروز فقط مورد استفاده‌ی کشتیهای کوچک تفریحی و غیره است.

کالدونی جدید[3] (-kāledoni)، فنس نوول کالدونی (nuvel)، جزیره‌ی آتشفشانی (۱۷٬۰۰۰ کمه، جه ۷۲٬۵۰۰)، ج فکب، ش استرالیا، از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه. به جهت منابع معدنیش (مخصوصاً نیکل و کروم) اهمیت دارد. محصول زراعتی عمده‌اش قهوه و کوپرا است. بومیان ح ۵۰٪ سکنه را تشکیل میدهند، و عمدةً از نژاد ملانزیائی هستند. جزیره‌ی کالدونی جدید در ۱۷۷۴ به توسط جیمز کوک کشف شد. در ۱۸۵۳ فرانسویان آن را تصرف کردند، و در ۱۸۶۴–۹۴ تبعیدگاه مجرمین بود. جزیره‌ی کالدونی جدید با جزایر لویالتی و چند جزیره‌ی کوچک دیگر **مستعمره‌ی کالدونی جدید** (ح ۲۴٬۳۰۰ کمه، جه ح ۷۷٬۰۰۰) را تشکیل میدهند، که متعلق به فرانسه و کرسی آن نومئا است.

کالدونی جدید، مستعمره‌ی: ← کالدونی جدید.

کالری[4] (kālori، فنس)، واحد مقدار حرارت در سلسله‌ی سگت، که از ۱۸۸۰ تا ۱۹۵۰ متداول بود. این کالری، که آن را کالری کوچک یا کالری‌ـگرم هم میخوانند، مقدار حرارت لازم برای بالا بردن دمای یک گرم آب است به مقدار °۱ در فشار عادی جو. متأسفانه، این مقدار حرارت بر حسب دمای آب متفاوت است، و بدین گونه، کالریهای متعدد تعریف میشود. مثلا، کالری °۱۴٫۵ مقدار حرارتی است که باید به یک گرم آب داد تا دمایش در فشار عادی جو از °۱۴٫۵ به °۱۵٫۵ برسد، و آن معادل ۴٫۱۸۵۵ ژول است؛ اما کالری °۴ معادل ۴٫۲۰۴۵ ژول میباشد. بدین جهت، در سال ۱۹۵۰ ژول به عنوان معادل واحد اصلی مقدار حرارت در سلسله‌ی متری انتخاب شد. کالری بزرگ یا کیلوکالری (-kilo) برابر ۱٬۰۰۰ کالری (کوچک) است، و انرژی مواد غذائی را بر حسب آن میسنجند. یک بی. تی. یو. معادل ۲۵۲ کالری کوچک است.

کلمه‌ی کالری در ۱۷۸۷ در فرانسه پدید آمد، و به معنی "ماده‌ی حرارت" به کار میرفت. کلمه‌ی کالریمتر (← گرماسنج) را لاووازیه در ۱۷۸۹ به کار برد. استعمال کالری از ۱۸۸۰ معمول شد، و در ۱۸۹۶ شناسائی بین‌المللی یافت. نیز ← کرمی.

کالری بزرگ، واحد، ← کالری.

کالریک[5] (kālorik، فنس)، اصطلاحی که در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م رواج فراوان داشت، و هم به ماده‌ای فرضی برای حرارت و هم به بعضی نظریه‌ها در باب حرارت اطلاق میشد. این کلمه در ۱۷۸۷ از کلمه‌ی لاتینی کالر (kālor) [← حرارت] ساخته شد. اگرچه امروز حرارت را ناشی از حرکات سریع ذرات ماده میدانند، بیشتر علمای فیزیک و شیمی در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م معتقد بودند که حرارت یا کالریک موجودی مستقل است که، مانند سیالی بیوزن، در همه‌ی اشیاء مادی ساری است. لاووازیه، شیمیدان معروف، کالریک را در فهرست عناصر آورده بود. اولین کسی که نظریه‌ی کالریک را با دلیل تجربی رد کرد (۱۷۹۸) رامفرد بود.

کالری کوچک، واحد، ← کالری.

کالری‌ـگرم، واحد، ← کالری.

کالریمتر: ← گرماسنج.

کالسدوان، آسیای صغیر، ← خالکدون.

کالسدوان[6] (kālseduān، فنس) [از خالکدون]، نوعی کوارتز شفاف یا نیمه‌شفاف با بلورهای ریز و جلای مومی. عقیق نوع رنگین آن است.

کالسکه[7] (kāleske، از روسی)، وسیله‌ی نقلیه‌ی چهارچرخه‌ی تجملی سرپوشیده‌ای که با اسب حرکت میکند و اطاق آن بر فنرهایی آویخته است که بر روی محور چرخها قرار گرفته است. سابقه‌ی آن به قرن ۱۴م میرسد. یکی از قدیمیترین نمونه‌های آن کالسکه‌ای است که ایزابو دو باویر، هنگام ورود به پاریس، بر آن سوار بود. در زمان فرانسوای I بیش از ۳ کالسکه در پاریس نبود که بیشتر مورد استفاده‌ی بانوان قرار میگرفت. باسومپیر کالسکه‌ی آینه‌ای را از ایتالیا به فرانسه وارد کرد (۱۵۹۹). در قرن ۱۸م کالسکه‌ها را با نقاشیهای هنرمندان معروف تزیین میکردند. با رواج اتومبیل کالسکه بر افتاده است و گاهگاه در پذیرائیهای از شاهان و رؤسای جمهوری از آن استفاده میشود. در لیسبون کاملترین مجموعه‌ی کالسکه‌های سلطنتی موجود است. نیز ← ارابه؛ درشکه.

کالسیت، ماده‌ی معدنی، ← کلسیت.

کالسیدیک[8] (kālsidik)، نام فرانسوی شبه جزیره‌ی خالکیدیکه.

کال‌شور، رود خراسان، ← سبزوار، شهر، قره‌سو.

کالکانتیت: ← کات کبود.

کالکوپیریت[9] (kālkopirit، فنس) یا **پیریت مس**[10] (pirite mes)، سنگ معدنی به رنگ زرد برنجی با جلای فلزی و (اغلب) قزحسان، که از جنبه‌ی شیمیائی از سولفورهای آهن و مس است. از کانی‌های مهم مس میباشد.

کالگان، چین، ← چانگکیاکو.

کالم[11]**، پتر** (peter kālm)، ۱۷۱۵–۷۹، عالم سوئدی. کتاب سفرها در امریکای شمالی او مشتمل بر مشاهدات طبیعی و مسائل مربوط به گیاهان و کشاورزی این ناحیه است، و نخستین کتابی است که در این باب به توسط دانشمند آزموده‌ای نوشته شده است. از ۱۷۵۳ تا ۱۷۶۱ انتشار یافت. نوع گیاهی کالمیا (*Kalmia*، درخت غار کوهی) به افتخار او نامگذاری شده است.

کالمار[12] (kālmār)، شهر (جه ۳۱٬۴۲۵)، مرکز ایالت کالمار، ج‌ش سوئد، مقابل جزیره‌ی اولاند بر تنگه‌ی کالمار در دریای بالتیک. از مراکز تجارتی، صنعتی، و سیاحی است. قلعه‌ی آن (از قرن ۱۲م)، به نام کالمارناهوس[13] (kālmārnāhüs)، در جنگهای متعدد سوئد و دانمارک در قرون ۱۶م و ۱۷م مقاومت کرد. در ۱۳۹۷، **اتحادیه‌ی کالمار** از دانمارک، سوئد، و نروژ در اینجا زیر فرمان ملکه مارگریت تشکیل شد، ولی، چون در هر سه کشور سلطنت انتخابی بود، اتحاد دائم آنها تحت تاج و تخت دانمارک عملی نشد، و با جلوس (۱۵۲۳) **گوستاو I** بر تخت سلطنت سوئد منحل شد.

جنگ کالمار (۱۶۱۱–۱۳) میان دانمارک و سوئد از آن جهت به این نام خوانده شده که، در آغاز آن، کالمار به تصرف دانمارک در آمد. عاقبت گوستاو II دعاوی دانمارک را خریداری کرد.

کالمار، اتحادیه‌ی: ← کالمار.

کالمار، جنگ: ← کالمار.

کالمارناهوس، سوئد، ← کالمار.

کالنبار[14] (kālanbār) [← کالا + انبار]، محل یا ناحیه‌ای که برای معامله‌ی میان کشورهای بیگانه عنوان مرکز میانجی دارد، بدین معنی که کالائی از یک قسمت جهان به آنجا میآید، و از آنجا به نقاط دیگر توزیع میشود؛ و نیز محلی که کالاها موقةً در آنجا انبار میشود. هونگ کونگ از بنادر معروف بازرگانی کالنباری جهان به شمار میرود.

کالنجر (kālanjar)، قلعه‌ای در هند، که در ۵۹۹ ه‍ق قطب‌الدین ایبک آن را تصرف کرد.

کالو یا کالوی (kālu, –y)، در شاهنامه (چاپ کلکته فقط)، پهلوانی تورانی که در جنگ رستم با خاقان چین در عهد کیخسرو، به دست رستم گرفتار و اسیر ایرانیان شد.

کالو[15]**، ژاک** (jāk-kālo)، ۱۵۹۲–۱۶۳۵، حکاک و قلمزن فرانسوی. در رم تعلیم یافت. چندی در خدمت فرمانروایان زمان بود، اما از کشتارهائی که ناظر آنها بود به تنگ آمد، و از خدمت درباری دوری گزید، و در نانسی انزوا جست، و در آنجا بود که رشته‌ی تصاویر معروف به مصیبتهای جنگ را ایجاد کرد (۱۶۳۳). قریب ۱٬۵۰۰ تصویر از وی به جا مانده است که از مناظر با شکوه درباری گرفته تا جهان تنگدستان و از صحنه‌های نظامی تا صحنه‌های خیالی در آنها دیده میشود.

کالوادوس[16] (kālvādos)، ولایت (۵٬۶۹۳ کمه، جه ۴۸۰٬۶۸۶)، در نورماندی، ل فرانسه، بر دریای مانش؛ کرسی آن کان. حاصلخیزترین قسمت نورماندی و مولد پنیر کامامبر و برندی معروف به کالوادوس است. نزدیک کان آهن استخراج می‌شود. تفرجگاههای متعدد دارد، و صنعت جهانگردی در آن مهم است.

کالوالا: ← فنلاند، تاریخ.

کالوپسو[17] (kālupso) یا **کالیپسو**[17] (kālipso)، در اودیسه، یکی از پریان، دختر اطلس. در جزیره‌ی اساطیری اوگوگیا[18] (ogugiā) میزیست، و هفت

(۱)Caledonia (۲)Caledonian (۳)New Caledonia (Nouvelle-Calédonie فنس) (۴)calorie (۵)caloric (۶)chalcedony (۷)coach (۸)Chalcidique (۹)chalcopyrite (۱۰)copper pyrite (۱۱)Kalm (۱۲)Kalmar; Calmar (۱۳)Kalmarnahus (۱۴)entrepôt (فنس) (۱۵)Callot (۱۶)Calvados (۱۷)Calypso (۱۸)Ogygia

سال اودوسئوس را در آنجا سرگرم ساخت. به اودوسئوس پیشنهاد کرد که در آنجا بماند تا وی را



کالیپسو

جاودانی سازد، اما اودوسئوس قبول نکرد، و به راه خود ادامه داد.

کالودون[1] (kāludon)، شهر قدیم، ج آیتولیا، یونان. صحنه‌ی افسانه‌ی **شکار گراز کالودون** بود. چون مردم شهر در قربانی قصور کرده بودند، آرتمیس گرازی برای ویران‌کردن شهر فرستاد. ملئاگروس، امیر کالودون، شکار را با موفقیت رهبری کرد. یاسون، کاستور و پولوکس، تئوس، و آتالانته از جمله‌ی شکارچیان بودند.

کالودون، گراز: ← کالودون.

کالورت[2]**، جورج** (jorj kālvərt)، ملقب به (اولین) **بارون بالتیمور** (bāron bāltimor*)، ح ۱۵۸۰–۱۶۳۲، استعمارگر انگلیسی. بسرعت ترقی کرد، و به وزارت امور خارجه رسید (۱۶۱۹). چارلز I انگلستان زمینهائی در ل رود پوتومک به وی اعطا کرد (۱۶۳۲) که بعدها ایالت مریلند از آن به وجود آمد.

کالورت[2]**، چارلز** (cārlz kālvərt)، ملقب به (سومین) **بارون بالتیمور** (bāron bāltimor*)، ۱۶۳۷–۱۷۱۵، نوه‌ی ج. کالورت و دومین مالک مریلند (کشمة). مردی متعدی بود، و فرمانروائیش بر مریلند در انقلاب ۱۶۸۹ بر افتاد.

کالوریمتر: ← گرماسنج.

کالوگا[3] (kālugā)، شهر و رودبندر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۱۶۹٬۰۰۰)، غ قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، بر رود آکا. کارخانه‌های ماشینسازی دارد. دومین دمیتری کاذب در اینجا به قتل رسید (۱۶۱۰).

کالومنا[4] (kālomnā)، شهر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۱۳۰٬۰۰۰)، قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، بر رود ماسکوا نزدیک ملتقای آن با رود آکا. صنایع لوکوموتیوسازی و ابزار ماشین‌سازی دارد. از ۱۱۷۷ سابقه دارد، و از ۱۸۶۳ تا کنون از مراکز صنعتی بوده است. بقایای برجهای کرملین قرن ۱۶م آن باقی است.

کالومنوس[5] (kālumnos)، جزیره (ح 100 کمه، جه ۲۶٬۰۳۲)، یونان، از مجمع الجزایر دودکانز. از مراکز صید اسفنج است.

کالون[6]**، ژان** (jān kālvan)، انگل **جان کلوین** (jān kalvin) یا (فارسی‌شده‌ی آن) **جان کالوین** (kālvin)، ۱۵۰۹–۶۴، متأله پروتستان فرانسوی در دوران اصلاح دینی، که ← مذهب **کالونی** از تعالیم وی پیدایش یافت؛ مه نوایون. قریب 10 سال پیش از آنکه لوتر اعتبار کلیسای کاتولیک را کنار گذارد به دنیا آمد. در دانشگاههای پاریس و اورلئان تحصیل کرد، و عالم الاهیات و حقوق شد. بر اثر یک "تحول درونی ناگهانی" (ح ۱۵۳۳) همه‌ی توجه خود را به آیین پروتستان معطوف کرد، و از کلیسای کاتولیک ببرید. چون پروتستانها تحت تعقیب و آزار بودند، ناچار بود از شهری به شهر دیگر برود. بعد از سال ۱۵۳۴ نقش رهبری را در میان هواخواهان آیین پروتستان داشت. در بال شروع به نشر کتاب مشهور مبادی دین مسیحی کرد. در حدود ۲۸سالگی تصادفاً گذارش به ژنو افتاد، و در آنجا گ. فارل همکاری او را جلب کرد، و جز در سالهای ۱۵۳۸–۴۱ که از ژنو تبعید شد، بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانید.

ژنو مرکز آیین پروتستان شد، و مؤسسین کلیساهای پرسبیتری در آنجا در مکتب کالون پرورش یافتند. کالون‌بر خلاف لوتر، که مردی آتشی‌مزاج و سریع التأثر بود–مردی حسابگر و استدلالی بود. میخواست زندگی روزمره را بر اساس مذهب قرار دهد، و کوشش داشت که ژنو را به صورت "کشوری کامل" که حکومتش در دست اولیای دین باشد در آورد. همه‌ی مردم را، با تهدید به اخراج از شهر، وا داشت که به "اعترافنامه به ایمان"، که فارل نوشته بود، گردن نهند و، از آن بدتر، زندگی خود را بر اساس آن تنظیم کنند. عاقبت شورشی بر پا شد، و او و فارل از ژنو اخراج شدند (۱۵۳۸). کالون به ستراسبورگ رفت، و در آنجا به موعظه پرداخت. در غیاب وی، ژنو سخت دستخوش آشفتگی سیاسی و مذهبی شد. مردم ناچار او را به ژنو دعوت کردند، و وی باز آمد، و به سازمان دادن به قوانین شهر، ایجاد مدارس، رایزنی در مسائل سیاسی، توسعه‌ی داد و ستد، و موعظه مشغول شد. این "مرد الاهی" مخالفین خود را سخت تعقیب میکرد، و لکه‌ی سوزانیدن م. سروتوس به دنبال محاکمه‌ای که وی ترتیب داد بر دامان اوست.

کتاب مبادی دین مسیحی کالون از کتب معروف الاهیات دینی و حاوی اصول نظریات او است. نظریات او با بعضی مطالب بنیادی آیین کاتولیک منافات دارد. قدرت پاپ را منکر است. کاتولیکها معتقد به "برائت به وسیله‌ی ایمان و اعمال خیر"[7] بودند، بدین معنی که یک نفر گناهکار، با ایمان همراه اعمال و افعال خیر، در نظر خدا پاک می‌شود. اما کالون میگفت که برائت به وسیله‌ی ایمان تنها (ایمان به حقانیت عیسی) میسر است. همچنین، آیینهای مقدس را بدان گونه که نزد کاتولیکها مقبول است مطرود میدانست. وی معتقد بود که کتاب مقدس یگانه منبع قانون الاهی است، و بر انسان است که آن را تعبیر کند، و مبنای نظام اجتماع قرار دهد. کوشش او برای تأسیس "حکومت بر مبنای احکام الاهی" در ژنو ناشی از همین فکر بود. ← مذهب **کالونی**، که از مذاهب مهم مسیحیت است، ناشی از تعالیم اوست.

کالون[8]**، شارل آلکساندر دو** (šarl āleksāndr dë)، رجل فرانسوی. در ۱۷۸۳–۸۷ وزیر دارائی بود. چون مواجه با قرض ملی عظیمی بود، سیاست خزاجی پیش‌گرفت تا اعتماد مردم را برای گرفتن وام جدیدی جلب کند. رونق کوتاهی که در کارها پدید آمد منتهی به وضع مخربی شد که انقلاب فرانسه را تسریع کرد.

کالونی، مذهب[9] (kālvani) یا **کالوینیسم** (kālvi-nism)، به معنی محدود، اصول عقاید ناشی از تعالیم ژ. کالون، که کلیساهای کالونی (کلیساهای پرسبیتری و کلیساهای اصلاح‌شده) از آنها پیروی میکنند؛ و به معنی کلیتر، مجموعه‌ی آنچه، در ممالک پروتستان، در سیماهای اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، فکری، و مذهبی زندگی از این اصول عقاید و عمل بر وفق آنها ناشی شد.

مذهب کالون تفاوتهائی با مذهب لوتری دارد، که از آن جمله، یکی در مسئله‌ی تقدیر است، و دیگری در حکومت خداشاهی، که کالون هواخواه آن بود، و حال آنکه لوتر معتقد به تبعیت سیاسی کلیسا از دولت بود. مذهب کالون حاکمیت مطلق اراده‌ی الاهی را تأکید میکند؛ در مسئله‌ی تقدیر[10]، کالون میگفت رستگاری مخصوص برگزیدگان خدا است، و هیچ عمل انسانی نمیتواند او را به رستگاری نایل سازد. رستگاران را خدا انتخاب میکند، و کسانی را هم که نباید رستگار شوند او بر میگزیند؛ به عبارت دیگر، در باره‌ی هر فرد آدمی، از پیش مقدر شده است که رستگار است یا نارستگار، و وی هر کاری بکند نمیتواند در این وضع تغییر بدهد. این مطلب، که مهمترین اصول عقاید کالون است، بعدها وسیله‌ی سوء استفاده‌ی بعضی از پیروان وی قرار گرفت؛ اینان مدعی بودند که از رستگارانند، و بدین جهت، در خفا، هر گناهی را که بدان مایل بودند مرتکب میشدند. مسئله‌ی تقدیر در الاهیات مسیحی از قرنها پیش از کالون سابقه داشته است، و حد اقل از زمان قدیس آوگوستینوس مورد بحث بوده و علمای الاهی مسیحی میکوشیدند تا آن را با اختیار توفیق دهند، و رابطه‌ی خدا را با مجاهدت آدمی تعریف کنند. از مخالفین نظریه‌ی شدید کالون ی. آرمینیوس بود، که عقاید معتدلتر وی را متودیستها اتخاذ کردند.

مذهب کالونی در اروپا رقیب مذهب لوتری بود، و در اسکاتلند نشر یافت، و پیرایشگران (← **پیرایشگری**) انگلستان از آن متأثر شدند. کلیساهای پرسبیتری و اصلاح‌شده‌ی سویس، فرانسه، اسکاتلند، هلند، آلمان، و قسمتهای دیگر اروپا تأثیری عمیق در تاریخ تمدن مغرب‌زمین و همچنین در دومینیونهای بریتانیا و کشمة داشته‌اند. نیز ← پرسبیتری؛ جبر و قدر؛ کلیساهای اصلاح‌شده.

کالوو، اصل: ← کالوو، کارلوس.

کالوو[11]**، کارلوس** (kārlos kālvo)، ۱۸۲۴–۱۹۰۶، دیپلمات و مورخ آرژانتینی و صاحب تألیفات در حقوق بین‌المللی. اصل معروف به **اصل کالوو** بدین مضمون است که دولتها قبل از آنکه همه‌ی عوامل محلی برای رسیدگی به دعاوی خصوصی به کار برده نشده است حق ندارند به عنوان حفظ منافع اتباع خود در چنین اموری دخالت کنند. این عقیده طرفداران بسیاری پیدا کرده است، و در قوانین

---

(۱)Calydon (۲)Calvert (۳)Kaluga (۴)Kolomna (۵)Kalymnos (۶)Calvin (۷)Justification by faith and good works (۸)Calonne (۹)Calvinism (10)predestination (11)Calvo

اساسی بعضی از کشورها و در عهدنامه‌ها و کنتراتها گنجانیده شده است.

کالوه[1]، اما (emā kālve)، ۱۸۵۸–۱۹۴۲، بانوی فرانسوی، خوانندهٔ سوپرانوی اپرا. در اپراهای معروف اروپا و همچنین (بین ۱۸۹۳ و ۱۹۰۴) در اپرای متروپلیتن نیو یورک آواز خواند. کارمن یکی از نقشهای معروف وی بود.

کالوی: ← کالو.

کالوی، دیولو: ← مجارستان.

کالوین، جان، مصلح دینی، ← کالون، ژان.

کالوینیسم: ← کالونی، مذهب.

کاله[2] (kāle)، شهر (جه ۷۵°۳۷۲) ولایت پادوکاله، ل فرانسه، در پیکاردی، بر تنگهٔ پا دو کاله. مقابل دوور قرار دارد، و از قرون وسطی از دریابندرهای مهم تجارت با انگلستان بوده است. در قرن ۱۳م، کنتهای بولونی آن را مستحکم کردند. در ۱۳۴۷ ادوارد III انگلستان آن را گرفت. وی وعده داد که اگر شش تن از بزرگان شهر از جان خود گذشته حاضر به قربانی شدن شوند شهر را آسیب نخواهد رسانید. شهردار و پنج تن دیگر داوطلب شدند، ادوارد، به وساطت ملکهٔ خود، از جان آنان گذشت. رودن بنای یادبودی از مفرغ جهت این واقعه ساخته است. کاله تا ۱۵۵۸ که فرانسوا دو گیز آن را گرفت در تصرف انگلستان بود. در جه II جنگهای بسیار در آنجا روی داد (۱۹۴۰، ۱۹۴۴).

کاله‌جوش: ← کالجوش.

کالی، در آیین هندو، ← شیوا.

کالی، در نزد هندوان، ← قیامت، قسمت III.

کالی[3] (kāli)، شهر (جه ۷۶°۹۲۹ غ ۳۷°۶۳)، غ کولومبیا. در ۱۵۳۶ به وسیلهٔ بنالکاثار تأسیس شد. از مراکز صنعتی و قندسازی است.

کالیاری[4] (kāliāri)، شهر (جه ۹°۰۴۶ غ ۱۹°۴)، کرسی ساردنی و ایالت کالیاری، ایتالیا، بر ساحل جنوبی جزیرهٔ ساردنی. از بنادر کنار دریای مدیترانه است. بقایائی از دورهٔ رومیان. قلعه‌ای از قرون وسطی، و دانشگاه دارد.

کالیاس[5] (kāllias)، ت ۴۴۹ ق‌م، رجل آتنی. در نبرد ماراتون با امتیاز جنگید. در ح ۴۴۹ ق‌م برای مذاکرهٔ صلح به شوش اعزام شد، و معاهدهٔ صلح معروف به صلح کالیاس با دولت ایران منعقد شد. به موجب این معاهده، اردشیر I هخامنشی موافقت کرد که ← اتحادیهٔ دلوسی را محترم شمارد و کشتی جنگی به آبهای یونان نفرستد، و آتنیها متعهد شدند که "مناطق نفوذ" ایران را در آسیای صغیر، قبرس، و مصر محترم بشمارند. انعقاد چنین معاهده‌ای مورد تردید است، ولی مسلم است که مدت نیم قرن بین ایران و آتن صلح بر قرار بود.

کالیب، در کتاب مقدس، ← کالب.

کالیبر[6] (kālibr، فنـ) قطر دهنهٔ توپ و هر نوع سلاح آتشی دیگر بر حسب میلیمتر.

کالیپسو: ← کالوپسو.

کالیخا دل ری[7]، فلیکس ماریا (feliks māriā kālyexā del rey)، ۱۷۵۰–۱۸۲۸، ژنرال اسپانیائی، نایب‌السلطنهٔ (۱۸۱۳–۱۶) اسپانیای جدید.

کالیداس[8] (kālidās) یا **کالیداسا،** ح قرن ۵م، شاعر و نمایشنامه‌نویس هندی، که بزرگترین شخصیت ادب سانسکریت شمرده شده است. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. او را از "نه گوهر" (ارباب علم و ادب) دربار پادشاه افسانه‌ای موسوم به ویکرمه (vikrama) یا ویکرمادیتیه (vikramā-ditya) شمرده‌اند. از وی سه نمایشنامه به نامهای شاکونتالا (śākuntālā) یا ساکونتالا، ویکرمورواسی (vikramorvāsi)، و مالویکاگنیمیترہ (mālavi-kāgnimitra) باقی است. هر سه نمایشنامه منظوم است، و سرگذشت خیالی یا اساطیری عشاقی است که گردش روزگار آنها را از هم جدا میکند، ولی عاقبت به هم میپیوندند. شاکونتالا شاهکار کالیداس به شمار میرود. دو اثر حماسی دارد که مشتمل بر توصیف لطیف طبیعت و صحنه‌های جنگ است. منظومه‌های دیگر وی کوتاهتر و غنائی است.

کالیرهوئه[9] (kāllirhoe)، زوجهٔ آلکمایون.

کالیستنس[10] (kāllistenes)، ح ۳۶۰ ق‌م–ح ۳۲۷ ق‌م، مورخ یونانی، از یستگان ارسطو. به عنوان مورخ، همراه اسکندر مقدونی به آسیا رفت. در آغاز اسکندر را به خدا تشبیه میکرد، ولی بعدها به سبب اتخاذ آداب و رسوم شرقی در دربارش از وی انتقاد میکرد. به توطئه بر ضد اسکندر مظنون شد و به قتل رسید، و این امر مشائین را بر ضد اسکندر بر انگیخت. از آثار منسوب به او کتابی در شرح لشکرکشیهای اسکندر مقدونی است. ← اسکندرنامه.

کالیستو[11] (kāllisto)، در افسانه‌های یونانی، ملازم باکرهٔ آرتمیس. از زئوس پسری به اسم آرکاس (ārkās) آورد. آرتمیس خشمگین شده او را به ماده‌خرسی مبدل کرد. بعداً زئوس مادر و فرزند را به آسمان برد، اولی صورت دب اکبر و دومی سماک رامح شد.

کالیش[12] (kālis)، شهر (جه تخمیناً ۷۵°۰۰۰)، غ لهستان. سازندگی منسوجات، اغذیه، و ماشین‌آلات دارد. بر طبق پیمانی که در ۱۸۱۳ در اینجا امضا شد، روسیه و پروس بر ضد ناپلئون I متحد شدند.

کالیفرنیا[13] (kālifornia)، ایالت (۴۱۱°۰۰۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱۹°۷۱۵°۴۹۰)، غ کشمهٔ کرسی آن ساکرامنتو. در ۱۸۵۰ به عنوان ۳۱مین ایالت به اتحادیهٔ امریکا پیوست. از لحاظ مساحت سومین ایالت کشمه و از حیث جمعیت (بر طبق تخمین ۱۹۶۴) اولین ایالت آن است. از چ به مکزیک، از غ به قکب، و از چش به رود کولورادو محدود است. بندرهای مهمش، که شهرهای بزرگ آن نیز هستند، عبارتند از، لوس آنجلس، سان فرانسیسکو، اوکلند، و سان دیگو. از لحاظ عوارض زمین و اقلیم نواحی متفاوت دارد. درهٔ مرکزی را کوههای کوست رینجز از غ و کوههای کسکید و سیرا نوادا از ش احاطه کرده است. در چش ← بیابان موهاوی (مشتمل بر درهٔ مرگ) قرار گرفته است، که با ناحیهٔ آباد و پرآب ← درهٔ ایمپریال تفاوتی شگرف دارد.

اساس اقتصادی ایالت در درجهٔ اول صنعت و در درجهٔ دوم کشاورزی است، مع ذلک، از لحاظ میوه و سبزیجات در ایالات کشمه حائز درجهٔ اول است. از جهت صنایع دفاعی (هواپیما، موشک، وسایل برقی) و آمودن مواد غذائی و سوختها نیز مهم است. از مراکز عمدهٔ صنایع سینما و تلویزیون و تحقیقات فضائی است. اقلیم مطبوع، پارکها و جنگلها، و همچنین دریاکنارهای زیبای آن جالب سیاحان است.

پویشهای نخستین در این سرزمین به وسیلهٔ خوان ر. کابریلیو (۱۵۴۲)، سر ف. دریک (۱۵۷۹)، و س. ویثکالینو (۱۶۰۲) انجام گرفت. استعمار اسپانیا از ۱۷۶۹ که گ. د پورتولا بر خلیج سان دیگو مهاجرنشینی دایر کرد آغاز شد. فرقهٔ فرانسیسیان نقاط متعدد برای تبلیغات دایر کردند. بتدریج مردمی از خارج از طریق دریا و خشکی بدین جا روی آوردند. نخستین امریکائیان در ۱۸۱۶ آمدند، ولی تا ۱۸۴۰–۵۰ استعمارکنندگان این ناحیه عمدةً مکزیکیها بودند. آخرین حاکم مکزیکی در ۱۸۴۵ اخراج شد، و در ۱۸۴۶، تحت نفوذ ج. ج. فریمانت امریکائی، حکومتی جمهوری در سونورا بر قرار گردید. عاقبت در ۱۸۴۸ این ناحیه بر طبق پیمان گواداالوپه ایدالگو به کشمهٔ واگذار شد. کشف معادن طلا در ۱۸۴۸ سبب هجوم مردم به این ناحیه شد. در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، مهاجرت پردامنه‌ای مردم مشرق‌زمین به کالیفرنیا روی داد. در جه II نیز جمع زیادی از مردم برای کاریابی به اینجا روی آوردند. کالیفرنیا از سیل عظیم سال ۱۹۶۴ و حریق مدهش سال ۱۹۶۵ در جنگلها سخت آسیب دید.

کالیفرنیا[13]، خلیج (kālifornia)، شاخابه‌ای قکب، به طول ح 1°100 کم و به عرض ح ۱۶۰ کم، ل‌غ مکزیک، که کالیفرنیای سفلی را از ناحیه‌های سونورا و سینالوآ در مکزیک جدا میکند. سید مروارید و ماهیگیری عمقی در آن اهمیت دارد.

کالیفرنیا[13]، دانشگاه، از دانشگاههای دولتی و معروف کشمه، که در ۱۸۶۹ در اوکلند گشایش یافت، و در ۱۸۷۳ به برکلی منتقل شد. برکلی دارای آزمایشگاه تشعشعی لارنس، کتابخانهٔ اصلی با بیش از ۴°۰۰۰°۰۰۰ نسخه کتاب و مجموعه‌های فراوان در زمینه‌های گوناگون، و موزه‌های مختلف (مردمشناسی، جانورشناسی، و نژادشناسی) است. دانشگاه کالیفرنیا بر روی هم شامل نه شعبه و چند واحد دانشگاهی دیگر در سراسر ایالت کالیفرنیا است. مؤسسهٔ پژوهشی سرطان و مغز، در لوس آنجلس، و مرکز علوم پزشکی، در سان فرانسیسکو است. آزمایشگاه علمی لوس الاموس برای کمیسیون انرژی اتمی کشمه نیز وابسته به این دانشگاه است.

کالیفرنیای سفلی[14] (kālifornīāye soflā) یا **باخا کالیفرنیا[15]** (bāxā) [اسپانیائی، ← کالیفرنیای سفلی]، شبه جزیره، ل‌غ مکزیک، بین خلیج کالیفرنیا و قکب. قسمت ل آن ایالت باخا کالیفرنیا (کرسی آن مکزیکالی) و قسمت چ آن سرزمین باخا کالیفرنیا است. قسمت شمالی اخیراً بسرعت آباد شده است، اما قسمت جنوبی نامسکون میباشد. طلا، نقره، و مس استخراج میشود. در درهٔ مکزیکالی پنبه به عمل میآید.

کالیفرنیوم[16] (kāliforniom) [به نام ایالت و

---

(۱)Calvé (۲)Calais (۳)Cali (۴)Cagliari (۵)Callias (۶)calibre (۷)Calleja del Rey (۸)Kalidasa (۹)Callirrhoe (۱۰)Callisthenes (۱۱)Callisto (۱۲)Kalisz; Kalisch (آلمانی) (۱۳)California (۱۴)Lower California (۱۵)Baja California (۱۶)californium

دانشگاه کالیفرنیا، کشف] ، عنصر فلزی رادیوآکتیو از سلسله‌ی آکتینیدها (← آکتینید، سلسله‌ی؛ علامت شیمیائی Cf، نیز ← عنصر، جدول). در ۱۹۵۰ به توسط سیبورگ و همکاران در آزمایشگاه دانشگاه کالیفرنیا از طریق بمباران یکی از ایزوتوپها یا همجاهای کوریوم (Cm^{242}) با ذرات آلفا به دست آمد. مانند برکلیوم، خواص شیمیائی آن تنها از طریق مقادیر بسیار ناچیز شناخته شده. کالیفرنیوم ۲۵۲ از صادرکننده‌های نیرومند نوترون است. هنوز نتوانسته‌اند کالیفرنیوم فلزی را فراهم آورند. چنین حدس میزنند که ممکن است کالیفرنیوم در انفجارهای نواختران تولید شود.

کالیکات[1] (kālikāt)، شهر (جه ح ۱۹۲°۴۸۵)، ایالت کرالا، ج هند؛ بر ساحل مالابار دریای عرب ـ تان. یکی از بنادر عمده‌ی هند جنوبی است. در قرن ۱۹م انحطاط یافت، ولی حالیه فلفل، چوب، و کائوچو صادر میکند. ابن بطوطه در ۱۳۴۵ از آنجا دیدار کرد. کالیکات نخستین بندری در هند بود که واسکو دو گاما، به راهنمائی شهاب‌الدین احمد ابن ماجد، در آنجا پیاده شد (۱۴۹۸)، و بزودی از مراکز داد و ستد اروپائیان شد. پارچه‌ی معروف به کالیکو، که از اینجا نام گرفته، در آن زمان از کالاهای مهم بود. در ۱۷۹۲ تحت حکومت بریتانیا در آمد. کالیکات بیش از ۴۰ مسجد دارد.

کالیکراتس[2] (kāllikrātes)، معمار یونانی در قرن ۵م قم. به همراهی ایکتینوس معبد پارتنون را در آتن بنا کرد (۴۴۷–۴۳۲ قم). همچنین معبد نیکه را در آتن طرح ریخت (ح ۴۲۷ قم).

کالیکستوس[3] **I، قدیس** (qeddis kālikstus-)، ح ۱۶۰–ح ۲۲۲، پاپ (ح ۲۱۷–۲۲۲). در سلطنت آلکساندر سوروس در گذشت، و ممکن است مقتول شده باشد. نیز فهرست پاپها در ص ۴۹۹ دیده شود. ذکرانش ۱۴ اکتبر است.

کالیکستوس[3] **II** (kālikstus-)، فت ۱۱۲۴، پاپ (۱۱۱۹–۲۴). هنگامی که اسقف وین بود شورائی برای تکفیر امپراطور هانری V منعقد کرد (۱۱۱۲). بر ناپاپ گرگوریوس VIII، که هانری او را علم کرده بود، پیروز شد. در ← کنکوردای ورمس (۱۱۲۲) بین او و هانری V توافق حاصل شد، و نخستین شورای دینی لاتران را تشکیل داد.

کالیکستوس[3] **III**، ۱۳۷۸–۱۴۵۸، پاپ (۱۴۵۵–۵۸). اسپانیائی بود. یانوش هونیادی را در مبارزات وی بر ضد دولت عثمانی یاری کرد، و کوشید که جهادی بر علیه عثمانیها به راه اندازد. با آلفونسوی V آراگون مبارزه کرد. قدرت خاندان بورژیا را در ایتالیا مستقر ساخت.

کالیکستینها: ← اوتراکیان.

کالیکو[4] (kāliko)، نام پارچه‌های نخی ارزان‌قیمت و اغلب گلدار، که مشابهت به پارچه‌هائی دارد که در کالیکات بافته میشد، و نخستین منسوجی بود که از هند به انگلستان وارد شد (ح ۱۸۳۰).

کالیگولا[5] (kāligulā) [لتی، ← چکمه‌های کوچک]، شهرت قیصر **گرمانیکوس** (germānikus)، ۱۲ پ‌م–۴۱ پ‌م، امپراطور (۳۷–۴۱) روم. پسر گرمانیکوس، و لقبش به این مناسبت بود که در کودکی چکمه‌های نظامی میپوشید. پس از تیبریوس به امپراطوری رسید. ظاهراً اختلال مشاعر داشت، و حکومتش با قساوت و استبداد جنون‌آمیزی توأم بود. گویند اظهار تأسف میکرد از اینکه مردم جملگی یک گردن ندارند تا با یک ضربه بتوان سرشان را از تن جدا کرد. نیز گویند اسبش را کنسول کرد. سرانجام مقتول شد، و کلاودیوس I به جایش نشست.

کالیماخوس[6] (kāllimāxos)، نق ح ۲۶۵ قم، شاعر و منتقد یونانی عصر هلنیسم. گویند بیش از ۸۰۰ اثر داشت. بعضی از آثارش باقی است. معروفترین اثرش مجموعه‌ای است از افسانه‌ها به نام آیتیا (āytiā).

کالیماخوس، مجسمه‌ساز یونانی نیمه‌ی دوم قرن ۵م قم. به سبب چراغ زرینی که برای معبد ارختئوم ساخت معروف شد. او را مبتکر سرستون کورنتی دانسته‌اند.

کالیمر، دماغه، هند، ← کورومندل.

کالینز[7]**، مایکل** (māykəl kālinz)، ۱۸۹۰–۱۹۲۲، رهبر ایرلندی شین فین. جنگهائی چریکی سازمان داد که بریتانیا را وادار به تقاضای صلح کرد. در تأسیس (۱۹۲۱) "مملکت آزاد" ایرلند به آ. گریفیث پیوست. عاقبت به قتل رسید.

کالینز[7]**، ویلیام** (wilyām kālinz)، ۱۷۲۱–۵۹، شاعر غنائی انگلیسی که به سبب قصایدش (از جمله قصیده‌ای برای شب) معروف است.

کالینیکوس، شهر، ← رقه.

کالینیکوم[8] (kāllinikum)، شهر قدیم، بر ساحل چپ فرات، ل سوریه، ج ادسا. در قرون ۶م و ۷م بر مرز امپراطوری روم قرار داشت. بلیزاریوس در اینجا از قباد I ساسانی شکست خورد (۵۳۱). نیز ← غسانیان، ص ۱۸۱۰، ستون ۲.

کالینین[9] (kālinin)، سابقاً **تور**[10] (tver)، شهر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۳۰۶°۰۰۰)، غ جمشس مسکزی، لغ مسکو، بر رود ولگا. از مراکز پررفت و آمد خطوط آهن و صنایع است، و ماشین‌آلات سنگین میسازد. از اواسط قرن ۱۳م تا اواخر قرن ۱۴م مرکز امیرنشین مقتدری بود که با مسکو رقابت میکرد. در ۱۴۷۵–۸۵، ایوان III، مهیب، دوک مسکو، آن را به قلمرو خود ملحق کرد. در ۱۹۳۳، تور را به نام م. ا. کالینین نامگذاری کردند. کلیسای جامع و قلعه‌ای از قرن ۱۷م دارد.

کالینین[11]**، میخائیل ایوانوویچ** (mixāil ivā-novic kālinin)، ۱۸۷۵–۱۹۴۶، انقلابی روسی، رهبر کمونیست، و صدر شورای عالی تجشس (۱۹۲۳–۴۶) [مقامی که اغلب در ممالک دیگر آن را "رئیس جمهور تجشس" میخوانند]. در ۱۸۹۸ به حزب سوسیال دموکرات پیوست؛ سال بعد توقیف شد، و ۱۰ ماه در زندان به سر برد. دگربار در ۱۹۰۳ و ۱۹۱۳ توقیف و به سیبریه اعزام شد؛ بار دوم گریخت، و در سن پطرزبورگ (که از ۱۹۰۸ از آمدن به آنجا ممنوع شده بود) در خفیه میزیست. در انقلاب ۱۹۱۷ فعالیت داشت. در ۱۹۳۵، در ۶۰سالگی، به بزرگترین افتخارات در تجشس، یعنی اخذ نشان لنین، نایل آمد.

کالینینگراد، نام روسی کونیگسبرگ.

کالیوپولیس: ← گالیپولی.

کالیوپه[12] (kālliope) [ید، ← دارنده‌ی صدای زیبا]، در اساطیر یونان، بزرگترین **موزها**، حامی شعر رزمی و فصاحت، مادر اورفئوس از آپولون.

کالیوسترو[13]، کنته **آلساندرو دی** (konte āles-sāndro di kāliostro)، نام اصلی وی **جوزپه بالسامو**[14] (juzeppe bālsāmo) و صورت فرانسوی آن **ژوزف بالسامو** (jozef)، ۱۷۴۳–۹۵، حادثه‌جوی مشهور و جادوگر و کیمیاگر ایتالیائی. پس از مسافرت به یونان، عربستان، ایران، و مصر، به ایتالیا باز گشت، و با لورنتسا فلیچیانی (lorentsā felicīāni) وصلت کرد. بالسامو به عنوان طبیب، کیمیاگر، عالم اسرار خواب مغناطیسی و هیپنوتیسم، احضار ارواح، و فراماسون، به شهرهای اروپا مسافرتها کرد، و در این سفرها زوجه‌اش دستیار وی بود. مدعی کشف حجر الفلاسفه و داروهای جادوانه بود. شهرت وی مخصوصاً در دربار لوئی XVI حیرت‌انگیز بود. در ← قضیه‌ی گردن‌بند الماس متهم ولی برائت یافت، اما تبعید شد. بالسامو به رم باز گشت (۱۷۸۹)، و در آنجا سازمان تفتیش افکار به اتهام بدعتگذاری در دین و جادوگری وی را محکوم به اعدام کرد. مجازاتش به حبس ابد تخفیف یافت، و در سیاه‌چالی در گذشت. بالسامو در حیات و پس از مرگ موجب اعجاب مردم بوده، و نامش در بسیاری از آثار ادبی آمده است. نام او را در مآخذ فارسی کاگلیوسترو (kāgliostro) هم نوشته‌اند.

کام، در اصطلاح درودگری، سوراخ منظمی که در قطعه‌ای از چوب ایجاد میکنند تا زبانه‌ی چوب دیگر را در آن فرو برند. نجارها آن را گم گویند.

کاما[15] (kāmā)، رودی به طول ح ۲°۰۰۰ کم، قسمت شرقی جمشس اروپائی. بزرگترین ریزابه‌ی رود ولگا است، و در زیر قازان به آن ملحق میشود. نیمی از سال قابل کشتیرانی است، و از لحاظ حمل و نقل اهمیت دارد.

کاماچو، مانوئل آویلا: ← آویلا کاماچو، مانوئل.

کامارگ[16] (kāmārg)، جزیره، ولایت بوش‌دو-رون، جش فرانسه، در دلتای رود رون. سابقاً زمین ماندابی بود، ولی قسمتهائی از آن احیا شده است، و اکنون عمدةً محل پرورش گاو است.

کاماکورا[17] (kāmākurā)، شهر (جه ۹۸°۶۱۷)، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن. عمدةً به عنوان یک مرکز مذهبی اهمیت دارد. بیش از ۸۰ مقبره و معبد دارد، و به جهت مجسمه‌ی دایبوتسوی بزرگش مشهور است [دایبوتسو (dāybutsu) به زبان ژاپنی به معنی بودای بزرگ است]. این مجسمه مفرغی و به ارتفاع ح ۱۵ متر است، و در ۱۲۵۲ ریخته شده. از آثار مشهور دیگر شهر مجسمه‌ی زراندود کانون[18] (kānnon؛ الاهه‌ی رحمت) است، که ۹ متر ارتفاع دارد. شهر در دوره‌ی (۱۱۹۲–۱۳۳۳) یوریتومو میناموتو و اعقابش بسیار رونق داشت. در دوران شوگونی خاندان آشیکاگا (۱۳۳۳–۱۵۷۳) مرکز حکومتی ژاپن شرقی بود. در زلزله‌ی ۱۹۲۳ سخت آسیب دید.

---

(۱)Calicut (۲)Callicrates (۳)Calixtus (۴)calico (۵)Caligula (۶)Callimachus (۷)Collins (۸)Callinicum (۹)Kalinin (۱۰)Tver (۱۱)Kalinin (۱۲)Calliope (۱۳)Cagliostro (۱۴)Balsamo (۱۵)Kama (۱۶)Camargue (۱۷)Kamakura (۱۸)Kannon

کاماگوئی[1] (kāmāguey)، سابقاً **پوئرتو پرینسیپه**[2] (puerto prinsipe)، شهر (جه ح 110°000)، ش کوبای مرکزی. از مراکز مهم تقاطع خطوط آهن و شاهراههای بازرگانی است. در منطقه‌ی کشاورزی حاصلخیز اطراف آن گاو و نیشکر پرورش میيابد. در اوایل قرن ۱۹م پایتخت هند غربی اسپانیا بود.

کاماندورسکی[3]، **جزایر** (kāmāndorski)، انگل **جزایر کوماندر**[4] (komāndər)، دسته‌جزیره‌ای نزدیک شبه جزیره‌ی کامچاتکا، لغ جمشیر آسیائی، در جغ دریای برینگ، شامل جزیره‌ی برینگ. این جزایر ناهموار و مه‌آلود و غالباً دستخوش زلزله است. ساکنین آن روسها و آلئوتها هستند، که به ماهیگیری، شکار، و صید بال و سیل اشتغال دارند.

کامبادنه، ایالت، ← کرمانشاه، شهر.

کامباسرس[5]، **ژان ژاک دو** (jān jāk dē kāmbā-seres)، ۱۷۵۳-۱۸۲۴، انقلابی و حقوقدان فرانسوی. در دوره‌ی ناپلئون، کنسول دوم (۱۷۹۹-۱۸۰۴) و صدر اعظم امپراطوری بود. در تدوین قانون‌نامه‌ی ناپلئون نقش عمده داشت. در ۱۸۰۸ دوک پارما شد. در دوره‌ی صدروزه (۱۸۱۵) وزیر دادگستری بود. بعد از بازگشت خاندان بوربون، تا ۱۸۱۸ در تبعید به سر برد.

کامبرلند[6] (kāmbərland)، رودی به طول حدود 1°100 کم، که در ← فلات کامبرلند، در ش ایالت کنتوکی (کشمة) سرچشمه میگیرد، و پس از گذشتن از کنتوکی و تنسی به رود اوهایو میریزد.

کامبرلند[6]، شهر (جه 33°415)، لغ مریلند، کشمة، کنار شاخه‌ی شمالی رود پوتومک. از مراکز خطوط آهن است.

کامبرلند[6]، ولایت (3°940 کم، جه 294°162)، ل انگلستان، همسایه‌ی اسکاتلند، کرسی آن کارلایل. این ناحیه به انضمام وستمرلند و لنکشر به لیک دیستریکت معروف است. قسمت شمالی کامبرلند پست ولی قسمتهای جغ و ش آن کوهستانی است. قله‌ی سکافل (ارتفاع ۹۷۸ متر) بلندترین نقطه‌ی انگلستان میباشد. کامبرلند ناحیه‌ای روستائی است، اما صنایع نساجی، ذوب فلز، و استخراج معدن دارد. قرنها میدان جنگهای سرحدی بین انگلستان و اسکاتلند بود. بسیاری از چهره‌های ادبی قرن ۱۹م در لیک دیستریکت میزیستند.

کامبرلند[6]، **ریچارد** (ricārd kāmbərlənd)، ۱۷۳۲-۱۸۱۱، نمایشنامه‌نویس انگلیسی، نویسنده‌ی نمایشنامه‌های احساساتی مانند برادران (۱۷۶۹) و چرخ طالع (۱۷۹۵).

کامبرلند[6]، **فلات** (kāmbərland)، یا **کوههای کامبرلند**، بخش جغ کوههای آپالاش، کشمة، که در امتداد ل‌ش-جغ از ایالات ویرجینیا، کنتوکی، تنسی، و آلاباما میگذرد. رود کامبرلند از آن سرچشمه میگیرد. زغال سنگ و منابع معدنی دیگر و جنگلهای زیبا دارد.

کامبره[7] (kāmbre)، شهر (جه تخمیناً 29°567)، ولایت نور، ل فرانسه، بر رود سکلت. از مدتها پیش به جهت منسوجات اعلایش مشهور بوده است. از قرن ۴م اسقف‌نشین و از قرن ۱۶م اسقف اعظم نشین بوده، و اسقفهای آنجا از جانب امپراطوری مقدس روم بر آنجا و منطقه‌ی اطرافش فرمانروائی میکردند، تا آنکه این نواحی در ۱۵۹۵ به تصرف اسپانیا و در ۱۶۷۷ به تصرف فرانسه در آمد. فنلون از ۱۶۹۵ تا ۱۷۱۵ اسقف اعظم کامبره بود. کامبره در دو جنگ جهانی سخت آسیب دید.

کامبره[7]، **اتحادیه‌ی** (kāmbre)، اتحادیه‌ای (۱۵۰۸-۱۰) که امپراطور ماکسیمیلیان I، لوئی XII فرانسه، پاپ یولیوس II، فردیناند کاتولیک، و فرارا و مانتوا و غیره بر ضد جمهوری ونیز تشکیل دادند تا از توسعه‌طلبی ارضی آن جلوگیری کنند. جمهوری به سرحد انهدام رسید. سپاهیانش از فرانسویها شکست خوردند (۱۵۰۹)، بیشتر سرزمینهائی را که اشغال کرده بود از دست داد، و ماکسیمیلیان وارد ونسی شد. جمهوری ونیز ناچار امتیازاتی به پاپ و فردیناند داد. در ۱۵۱۰، پاپ با ونیز آشتی کرد، و تشکیل دادن اتحادیه‌ی مقدس را بر ضد فرانسه آغاز نمود. اگرچه ونیز خسارات فراوان دید، از پا در نیامد.

کامبره[7]، **پیمان**، معروف به **صلح بانوان**، پیمانی که در ۱۵۲۹ بین لوئز دو ساووا، به نمایندگی پسرش فرانسوای I فرانسه، و مارگریت اتریش، به نمایندگی امپراطور شارل V که از بستگان وی بود، به امضا رسید. این پیمان مقررات پیمان مادرید (← فرانسوای I فرانسه) را تجدید کرد، ولی در تسلیم بورگونی به شارل پافشاری نکرد.

کامبریا[8] (kāmbriā)، نام قدیم ویلز.

کامبریائی، کوههای (kāmbriā'i)، نامی که گاه به کوههای ویلز داده میشود (← کامبریا).

کامبرین[9]، **دوره‌ی** (kāmbrian، از فنس)، اولین دوره از سه دوران پالئوزوئیک. در این دوره پهنه‌های وسیعی از اروپا، آسیا، و امریکای شمالی در دریاهای کم‌عمق قرار داشته. سنگهای دوره‌ی کامبرین در ایران از نوع ماسه‌سنگ قرمز و کوارتزیت و سنگ آهک است، و در البرز و نواحی رورانده‌ی زاگرس و بعضی نقاط مشرق ایران مشاهده میشود. در ج ایران، گنبدهائی از سنگ نفوذی مشاهده میشود که متعلق به دوره‌ی کامبرین و معروف به ریسه‌ی هرمزی یا سری هرمزی است، و بعضی از جزایر خلیج فارس (مثل هرمز و قشم) دارای چنین گنبدهائی هستند. قدیمترین فسیلهای شناخته‌شده‌ی دوره‌ی کامبرین جانوران بیمهره (از جمله تریلوبیتها، براکیوپودها، حلزونها، اسفنجها) از این عهد است. اگرچه فسیلهای جانوران مهره‌دار تا کنون در بقایای این دوره یافت نشده، امکان وجود آنها را نمیتوان نفی کرد. نیز جدول ازمنه‌ی زمینشناسی در ص ۱۱۸۴ دیده شود.

کامبرین[10]، **کوههای** (kāmbrian)، تپه‌هائی در لیک دیستریکت، ل انگلستان، ممتد بین کامبرلند، وستمرلند، و لنکشر شمالی. بلندترین قله‌ی آن، سکافل (ارتفاع ۹۷۸ متر)، مرتفعترین نقطه‌ی انگلستان است.

کامبوج[11] (kāmboj، از فنس) یا **کامبودیا**[12] (kām-bodia، از انگل)، مملکت سلطنتی (ح 173°000 کم، در سال ۱۹۷۰ جم 6°800°000)، جش آسیا، پایتختش پنومپن، از ل به لائوس، از ش به ویتنام جنوبی، از ج به خلیج سیام، و از غ به تایلند (سیام) محدود است. دشتی آبرفتی است، و رود مکونگ آن را زهکشی میکند. از اطراف بین کوهها محصور است. در ج آن برنج کشت میشود. **تونله ساپ** از لحاظ ماهیگیری دارای اهمیت زیاد است. سه چهارم آن پوشیده از جنگل است، اما کمبود وسایل ارتباطی مانع بهره‌برداری کامل از آنهاست. سکنه‌ی آن، علاوه بر کامبوجیها یا خمرها، اقلیت بزرگی از ویتنامیها و چینیها هستند، و به علاوه ماله‌ها و قبایل کوهستانی نیز در آن زندگی میکنند. صنایع اساسی مبتنی بر آمودن محصولات کشاورزی و ماهی و چوب است. منابع معدنی آن محدود است. آیین هینیانه‌ی بودائی مذهب رسمی کشور است، و قریب ۹۰٪ از مردم بودائی هستند؛ ماله‌ها مسلمانند. زبان ملی زبان خمر است، ولی زبان فرانسوی رواج دارد. در سالهای اخیر وضع کامبوج به وسیله‌ی کومکهای خارجی رو به بهبودی نهاده است.

تاریخ کامبوج از قرن اول بم آغاز میشود که امپراطوری فونان (funān) در اینجا بر قرار شد. در قرن سوم، این امپراطوری سرزمینهای اطراف را تصرف کرد. بر طبق مآخذ چینی، یکی از برهمنان هندی مملکت فونان را تابع خود ساخت، و آداب و قوانین و الفبای هندی را بدانجا وارد کرد. در قرن ۴م، خمرها به این سرزمین تاختند، و با بر آمدن ← امپراطوری خمر کامبوج بر جش آسیا استیلا یافت. پس از سقوط امپراطوری (قرن ۱۵م)، کامبوج مطمح نظر همسایگان نیرومند خود شد، و در قرون ۱۵م-۱۹م دولتهای سیام و آنام متعرض آن شدند؛ در قرن ۱۸م، ایالات غربی آن به دست سیام و کوشنشین به دست آنام افتاد. در ۱۸۵۴، شاه کامبوج به فرانسویها توسل جست، و در ۱۸۶۳ کامبوج تحت الحمایه‌ی فرانسه شد، و پیمان ۱۸۸۴ نفوذ فرانسه را مستحکم ساخت. در ۱۸۸۷ کامبوج جزء اتحادیه‌ی هندوچین شد. بر اساس پیمان ۱۹۰۷ فرانسه و سیام، ایالات غربی کامبوج بدان باز گشت. در ۱۹۴۷ کامبوج کشوری سلطنتی شد، و نورودوم سیهانوک (norodom sihānuk) به سلطنت آنجا نشست. در ۱۹۵۳ استقلال کامل خود را از فرانسه اعلام کرد. در اوایل سال ۱۹۵۴، سربازان کمونیست از ویتنام به کامبوج تاختند. کنفرانس ۱۹۵۴ ژنو منجر به ترک مخاصمات و خارج شدن همه‌ی نیروهای خارجی از کامبوج شد. به موجب توافق دسامبر ۱۹۵۴ بین کامبوج و فرانسه، حق حاکمیت مطلق به کامبوج واگذار شد، و کامبوج در ۱۹۵۵ به عضویت سازمان ملل در آمد. در مارس ۱۹۵۵ نورودوم سیهانوک از سلطنت استعفا کرد، و پدرش نورودوم سوراماریت (surāmārit) جانشین او شد. بعداً سیهانوک حزب سوسیالیست مردم را تشکیل داد، و به نخست‌وزیری رسید، و بعد از وفات (۱۹۶۰) پدر ریاست مملکت به او و وظایف تشریفاتی سلطنت به مادرش محول شد. روابط اقتصادی و نظامی با کشمة در ۱۹۶۳ و روابط سیاسی در ۱۹۶۵ قطع شد. در مارس ۱۹۷۰، هنگامی که سیهانوک در خارج از کشور بود، طی کودتائی به وسیله‌ی لون نول[13] (lon nul) از کار برکنار شد، در ۵ اکتبر ۱۹۷۰، پارلمان به اتفاق آرا کشور را جمهوری اعلام کرد.

---

(۱)Camagüey (۲)Puerto Principe (۳)Komandorski (۴)Commander (۵)Cambacérès (۶)Cumberland
(۷)Cambrai (۸)Cambria (۹)Cambrian (۱۰)Cumbrian (۱۱)Cambodge (فنس) (۱۲)Cambodia (۱۳)Lon Nol

کامبوج، هنر و معماری. برای هنر و معماری قدیم کامبوج ← خمر، امپراطوری؛ آنگکور توم؛ آنگکور وات.

کامبودیا: ← کامبوج.

کامبوزیا، شاهنشاه هخامنشی، ← کبوجیه.

کامبوسس، نام یونانی، ← کبوجیه.

کامبون[1]، پول (pol kāmbon)، ۱۸۴۳–۱۹۲۴، سفیر کبیر فرانسه در انگلستان (۱۸۹۸–۱۹۲۰). در ایجاد "اتفاق دوستانه" (← اتفاق مثلث) و انعقاد توافق ۱۹۰۷ بین روسیه و انگلستان مؤثر بود. یکی از لایقترین سیاستمداران فرانسه محسوب است.

کامبیز، شاهنشاه هخامنشی، ← کبوجیه.

کامبیو، آرنولفو دی: ← آرنولفو دی کامبیو.

کامبیوم[2] (kāmbiom؛ از فنس)، لایه‌ی نازکی از بافت رویشی که میان پوست و چوب ساقه قرار گرفته، و در گیاهان چوبی فعالتر است. کامبیوم لایه‌های جدیدی از فلوئم (← شیره) از طرف خارج و کسیلم (← چوب) از طرف داخل تولید میکند، و به این طریق، بر قطر ساقه می‌افزاید. در گیاهان علفی، کامبیوم تقریباً فعالیتی ندارد؛ در گیاهان تک‌لپه معمولاً دیده نمیشود. در نقاطی که تناوب فصول وجود دارد، نمو سالانه که به وسیله‌ی کامبیوم صورت میگیرد، به علت اختلافی که قسمتهای بزرگ چوبی ساخته‌شده در بهار با قسمتهای کوچک‌تر تابستانی دارد، بخوبی آشکار است. اگر کامبیوم را دور تا دور ببرنده درخت میمیرد. "چوب‌پنبه‌ی" کامبیوم، که در خارج فلوئم واقع است، یاخته‌های چوب‌پنبه‌ای پوست درخت را تولید میکند (← پوست، پوشش ساقه).

کامپ، هلند، ← کامپردوین.

کامپانلا[3]، تومازو (tommāzo kāmpānellā)، ۱۵۶۸–۱۶۳۹، فیلسوف و شاعر ایتالیائی در دوره‌ی رنسانس. از ۱۵سالگی به فرقه‌ی دومینیکیان پیوست. در ۱۵۹۹، به اتهام توطئه بر ضد حکومت اسپانیا در ناپل، به زندان افتاد، و در ۱۶۲۶ با مداخله‌ی پاپ آزاد شد. اثر معروفش کتاب شهر آفتاب (۱۶۲۳)، به گرده‌ی کتاب جمهور افلاطون، در شرح یک مدینه‌ی فاضله است. اگرچه به فلسفه‌ی مدرسی تا حد زیادی اعتقاد داشت، و قائل به اولویت ایمان در مسائل الاهیات بود، اهمیت تجربه را به عنوان وسیله‌ی کار علم تأکید میکرد. اهمیت او و ف. بیکن و برونو عمدةً از این جهت است که به اهمیت روش تجربی در علوم مشعر بودند.

کامپانیا[4] (kāmpāniā)، ناحیه (ح ۱۳٬۶۰۰ کمه؛ جه تخمیناً ۴٬۷۳۶٬۶۳۶)، ج ایتالیا، کرسی آن ناپل. از کوههای آپنن تا دریای تیرنه ممتد است. منقسم است به ایالات آولینو (āvellino)، بنونتو، کازرتا، ناپل، و سالرنو، که نام همه ماخوذ از نام شهر عمده‌ی آنهاست. ساحل آن عمدةً مرتفع و سنگی و مشتمل بر رشته‌های آتشفشانی و دهانه‌ی آتشفشان وزوو است. دشت کامپانیا از قدیم به حاصلخیزی مشهور بوده است، تپه‌های آن پوشیده از تاکستانها و باغهای مرکبات و زیتون است. صناعت آن محدود و عمدةً در طول خلیج ناپل متمرکز است. مناظر زیبای طبیعی و شهرهای قدیمی آن (از جمله پومپئی، ناپل، و سالرنو) جالب جهانگردان است.

قبل از فتح (قرن ۴م–۲م ق‌م) رومیها، قبایل مختلف ایتالیائی، مهاجرنشینان یونانی، اتروسکها، و سامنیتها در آن سکونت داشتند. پس از سقوط دولت روم، گوتها و بیزانسیها آن را تصرف کردند، و بعدها (جز ناپل و آمالفی) جزء دوکنشین بنونتو شد. در قرن ۱۱م نورمانها آن را فتح کردند، و در قرن ۱۲م جزء مملکت سیسیل شد. ناپل بزودی پر آمد، و پس از نماز شامگاهان سیسیل (۱۲۸۲) پایتخت مملکت جداگانه‌ای شد. برای دنباله‌ی تاریخ کامپانیا ← ناپل، مملکت؛ سیسیلهای دوگانه. در جنگ II، پس از پیاده شدن (سپتامبر ۱۹۴۳) متفقین به سالرنو، جنگ سختی در اطراف ناپل در گرفت.

کامپانیا دی رما[5] (kāmpānyā di romā)، ناحیه‌ی پستی در اطراف شهر رم، در ناحیه‌ی لاتیوم، ایتالیای مرکزی. قرنها به سبب آب و هوای مالاریا‌خیز و فقدان آب کافی جهت کشاورزی متروک بود. در قرون ۱۹م و ۲۰م به‌احیاء آن پرداختند، و اکنون مرتع است. آثاری از دوره‌ی رومیان دارد.

کامپتن[6]، اثر (asare kāmptən) [به نام آ. ه. کامپتن]، ازدیاد طول موج اشعه‌ی ایکس و اشعه‌ی گاما هنگامی که با الکترونهای عناصری که وزن اتمی آنها کم است برخورد کنند و متفرق شوند. این اثر دلیلی قوی بر صحت نظریه‌ی کوانتوم است، زیرا توجیه نظری آن مستلزم این است که اشعه‌ی ایکس را فوتونهائی (کوانتومهای انرژی) به شمار آوریم که با الکترونها برخورد میکنند. نظریه‌ی سابق، که اشعه‌ی ایکس را امواج میشمرد، چنین اثری را پیشبینی نمیکند.

کامپتن، آرثر هالی (ārtər hāli kāmptən)، ۱۸۹۲–۱۹۶۲، فیزیکدان امریکائی. برای کشف (۱۹۲۳) ← اثر کامپتن در جایزه‌ی نوبل فیزیک ۱۹۲۷ سهیم شد. تحقیقاتی در اشعه‌ی کیهانی نیز دارد. برادرش، **کارل تیلر کامپتن** (kārl teylər)، ۱۸۸۷–۱۹۵۴، نیز فیزیکدان بود، و به جهت تحقیقاتش در رادار، نورابرق، یونش گازها، طیف‌برداری ماوراء بنفش، و فوسهای برقی معروف میباشد.

کامپتن، کارل تیلر: ← کامپتن، آرثر هالی.

کامپچه[7] (kāmpece)، ایالت (۵۰٬۹۵۰ کمه؛ جه در ۱۹۶۳ تخمیناً ۱۸۵٬۵۵۱)، ج‌ش مکزیک، بر خلیج کامپچه، شامل قسمت اعظم نیمه‌ی غربی شبه جزیره‌ی یوکاتان. کرسی و بندر عمده‌اش **کامپچه** (جه ۳۱٬۲۷۲) است.

کامپدجو[8]، لورنتسو (lorentso kāmpedjo)، ۱۴۷۲؟–۱۵۳۹، روحانی و دیپلمات ایتالیائی، کاردینال کلیسای رومی. قانونشناسی معروف بود، و پس از مرگ (ح ۱۵۱۰) زنش وارد خدمت کلیسا شد. در ۱۵۱۲ اسقف و سال بعد کاردینال شد. در ۱۵۱۸ به انگلستان رفت تا هنری VIII را در تشکیل اتحادیه‌ای علیه دولت عثمانی بر انگیزد. گرچه در این امر توفیقی نیافت، هنری مقام اسقفی سالزبری را به وی اعطا کرد (۱۵۲۳)، و وی تا ۱۵۳۴، غایبانه، این سمت را داشت. در ۱۵۲۸ بار دیگر به انگلستان رفت تا با همکاری ت. وولزی ترتیب طلاق کاترین آراگونی را بدهد. از طرفداران سرسخت اصلاح کلیسا و مخصوصاً تغییر وضع دربار پاپ بود.

کامپردوین[9] (kāmperdoyn)، محلی در نزدیکی آبادی کنونی **کامپ** (kāmp)، ایالت نورد هولاند، ل‌غ هلند، بر دریای شمال، صحنه‌ی پیروزی بریتانیا بر هلند در جنگ دریائی ۱۷۹۷.

کامپوس: ← ساوانا.

کامپوس، آرسنیو مارتینث د: ← مارتینث د کامپوس، آرسنیو.

کامپو فورمیو[10]، پیمان (kāmpo formio)، پیمان صلحی که در اکتبر ۱۷۹۷ نزدیک کامپو فورمیو (آبادیی نزدیک اودینه، ل‌ش ایتالیا) بین فرانسه و اتریش به امضا رسید. بر طبق آن مقررات صلح لئوبن[11] (leoben)، که قبلا در پایان جنگهای بوناپارت در ایتالیا (← ناپلئون I) منعقد شده بود، عموماً تنفیذ شد. بر طبق این پیمان، اتریش متصرفات خود را در بلژیک حالیه به فرانسه واگذار کرد، و مخفیانه وعده داد که ساحل چپ راین را نیز وا گذارد. جمهوری ونیز تجزیه و تقسیم شد؛ قسمتی از آن به اتریش رسید، قسمتی به جمهوری جدید آلتاسیس سیزالپین واگذار شد، و ← جزایر یونیالی به فرانسه انتقال یافت.

کامپی[12]، جولیو (julio kāmpi)، ح ۱۵۰۰–ح ۱۵۷۲، نقاش و معمار ایتالیائی و مؤسس مکتبی در نقاشی در کرمونا. پدرش نیز نقاش بود، و وی نزد پدر و نزد جولیو رومانو نقاشی آموخت، و به مطالعه‌ی کارهای کورجو و رافائل پرداخت. در میلان، مانتوا، و کرمونا تصاویری درخشان بر محرابها و دیوارهای کلیساها نقش کرد. دو برادرش، **آنتونیو کامپی** (āntonio، فد ۱۵۹۱) و **وینچنتسو کامپی** (vincentso، ۱۵۳۲–۹۱)، از شاگردان او بودند. اولی نقاش و معمار و تاریخنویس بود، و دومی بیشتر صورت میساخت، و تصاویری از طبیعت بیجان نقش میکرد. برادر دیگرش، **برناردینو کامپی** (bernārdino)، ۱۵۲۲–ح ۱۵۹۰، نقاشی چیره‌دست و صاحب سبکی بدیع بود. توانائی او بیشتر در صورتسازی و فرسکوسازی بود. مهمترین کارهای او فرسکوهای عظیمی است از صحنه‌های کتمة که بر گنبد یکی از کلیساهای کرمونا کشیده است.

کامپیناش[13] (kāmpinās)، شهر (جه ح ۱۷۹٬۸۰۰)، ش سائوپولو، برزیل. از مراکز صنعتی و حمل و نقل است.

کامت[14] (kāmet)، قله‌ای به ارتفاع ۷٬۷۵۵ متر، بر مرز تبت و هند، در هیمالایا. در ۱۹۳۱ یک هیئت بریتانیائی به ریاست ف. س. سمایث از آن صعود کرد.

کامجر[15]، هنری ستیل (henri stil kāməjər)، ۱۹۰۲– ، مورخ امریکائی، استاد (۱۹۳۸–۵۶) دانشگاه کلمبیا. کتاب رشد جمهوری امریکا (۱۹۳۰–۳۹) سبب شهرت او شد.

کامچاتکا[16] (kāmcātkā)، شبه جزیره و ایالت خودمختار (ح ۳۵۰٬۰۰۰ کمه)، جمبس، لش سیبریه.

---

(۱)Cambon (۲)cambium (۳)Campanella (۴)Campania (۵)Campagna di Roma (۶)Compton (۷)Campeche (۸)Campeggio (۹)Camperdown (۱۰)Campo Formio (۱۱)Leoben (۱۲)Campi (۱۳)Campinas (۱۴)Kamet (۱۵)Commager (۱۶)Kamchatka

دریای اختسک را که در غ آن است از دریای برینگ و قکیِ جدا میکند. از °۵۱ عا تا °۶۱ عا به طول ۱°۲۰۰ کم ممتد است، و در ج به دماغه‌ی لوپاتکا[1] (lopātkā) منتهی میشود، و پس از این دماغه جزایر کوریل قرار دارد. مرکز عمده‌ی کامچاتکا پتروپاولوفسک (petropāvlofsk) است. دره‌ی مرکزی آن به وسیله‌ی رود کامچاتکا زهکشی میشود، و بین دو رشته‌ی موازی آتشفشانی محصور است. مرتفعترین نقطه‌ی آن کلیوچفسکایا (kliu-cefskāyā) است، به ارتفاع ۴°۷۷۵ متر، که یکی از ۱۸ آتشفشان زنده‌ی آن میباشد. چشمه‌های آب گرم، تورب، جنگل، و معادن زغال سنگ و نفت دارد. شغل عمده‌ی اهالی ماهیگیری، صیادی پوست، تهیه‌ی الوار، و پرورش گوزن است. سکنه‌ی قلیل آن بیشتر روس هستند، ولی در قسمت شمالی کامچاتکائیها و کوریاکهای (koriāk-) بومی زندگی میکنند. کامچاتکا در ۱۶۹۷ کشف شد، در ۱۷۳۲ تماماً به تصرف روسیه در آمد. تا ۱۹۵۶ جزء سرزمین خاباروفسک بود.

کامراریوس[2]، رودولف یاکوب (rudolf yākob kāmerārius)، ۱۶۶۵–۱۷۲۱، طبیب و گیاهشناس آلمانی که اولین‌بار تکثیر جنسی گیاهان را شرح داد. نتایجی که به دست آورده بود مبتنی بر تجربیات و مشاهدات دقیق بود. در ۱۶۸۸ استاد دانشگاه توبینگن شد.

کامران میرزا (kāmrān mirzā) ملقب به **امیر کبیر** (amire kabir) و **نایب‌السلطنه**، ۱۲۷۲ هق –۱۳۰۸ هش، سومین پسر ناصرالدین شاه قاجار و از امیان و شاهزادگان مشهور قاجاریه. هنگامی که هنوز خردسال بود ریاست قشون بدو محول شد، اما در ۱۲۸۸ هق، به واسطه‌ی خردسالی و بیتجربگی او، کارها به میرزا حسین خان سپهسالار داده شد. در ۱۲۹۰ هق، که ناصرالدین شاه به سفر فرنگ رفت، وی نایب‌السلطنه، و معتمدالدوله فرهاد میرزا پیشکار او شد. کامران میرزا پس از آن غالباً عنوان وزیر جنگ و حاکم تهران را داشت، و در تشریفات رسمی در رأس قشون بود. در قضیه‌ی قتل ناصرالدین شاه، ضمن محاکمه‌ی میرزا رضای کرمانی، مظنون به داعیه‌ی سلطنت شد، و در عهد مظفرالدین شاه از کار کنار ماند. در هنگام خلع محمد علی شاه قاجار و عزیمت او به خارج، وی که پدر زن شاه مخلوع بود متهم شد که بعضی از جواهرات سلطنتی را تعویض کرده است. مع هذا، در عهد احمد شاه نیز وی همچنان در دربار قاجار محترم و صاحب عنوان بود، و در قضیه‌ی مهاجرت، از عوامل عمده‌ی فسخ عزیمت احمد شاه در مورد تغییر پایتخت از تهران به اصفهان شد. بعد از انقراض سلطنت قاجاریه نیز کامران میرزا چندسالی حیات داشت و خانه‌نشین بود. در دوره‌ی وزارت جنگ، مدرسه‌ی نظامی تأسیس کرد که به مدرسه‌ی نظام کامران میرزا معروف شد، و آن را در واقع در مقابل مدرسه‌ی دارالفنون که به آن علاقه‌ای نداشت تأسیس کرده بود.

کامرلینگ اونس[3]، هایکه (hāyke kāmerling ones)، ۱۸۵۳–۱۹۲۶، فیزیکدان هلندی. تحقیقات عمده در کشف خواص هلیوم انجام داد. در ضمن کارهایش در دماهای پست، خاصیت فوق هدایت را در بعضی فلزات کشف کرد. به سبب این تحقیقات، جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۳ در فیزیک به وی اعطا شد.

کامرون[4] (kāmeron). برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمییابید به ردیف "کمرن" (kamərən) نیز رجوع کنید.

کامرون[5] (kāmerun)، مستعمره‌ی سابق آلمان، غ افریقا، که از خلیج گینه به طرف ل تا دریاچه‌ی چاد ممتد است. نفوذ آلمان در این ناحیه از ح ۱۸۸۵ آغاز شد، و در ۱۹۰۲ مالک آن شناخته شد. در ۱۹۱۱ سرزمین افریقای استوائی فرانسه بدان منضم شد. در جج I، فرانسویها و بریتانیائیها آن را اشغال کردند. پس از جنگ، سرزمینی که در ۱۹۱۱ واگذار شده بود به افریقای استوائی فرانسه باز گشت، و در ۱۹۱۹ بقیه‌ی کامرون به مناطق فرانسوی و بریتانیائی منقسم شد، و این مناطق تحت قیمومیت جامعه‌ی ملل قرار گرفت. در ۱۹۴۶ اراضی قیمومی مذکور جزء سرزمینهای قیمومی سازمان ملل قرار داده شد. **کامرون بریتانیا** (ح ۸°۷۰۰ کمه) عبارت از دو قسمت مجزا بود، که کنار مرز نیجریه قرار داشت، و قسمت جنوبی تا ساحل ممتد بود. **کامرون فرانسه** (ح ۴۳۱°۰۰۰ کمه) مرکزش یائونده[6] (yāunde) بود. در ۱۹۶۰، کامرون فرانسه به جمهوری کامرون تبدیل شد. در ۱۹۶۱، قسمت جنوبی کامرون بریتانیا به این جمهوری پیوست، و جمهوری فدرال کامرون تشکیل یافت؛ و قسمت شمالی کامرون بریتانیا به فدراسیون نیجریه ملحق شد.

کامرون[7]، جمهوری فدرال، مملکت (۴۷۳°۹۵۰ کمه، جه در ۱۹۶۹ تخمیناً ۵°۶۸۰°۰۰۰)، غ افریقا، پایتختش یائونده (yāunde، جه ح ۱۲۰°۰۰۰)، بزرگترین شهر و بندر عمده‌اش دوالا (duālā) است. شامل کامرون سابق فرانسه و قسمت جنوبی کامرون سابق بریتانیاست (← **کامرون**، مستعمره). دشت ساحلی و استوائی آن به فلاتی پر از جنگلهای انبوه منتهی میشود، که خود به فلاتی (به فرازای ۷۶۲–۱°۳۷۱ متر) از ساوانا (در ل) و به خارستان منتهی میگردد. مرتفعات آن تا مرز نیجریه امتداد دارد، و مشتمل بر کوه کامرون است. رودهای عمده‌اش عبارتند از ساناگا و نیونگ (niong)، که به خلیج گینه میریزند، بنوئه (benue)، که به نیجریه میرود، و لوگون (logon) که به دریاچه‌ی چاد میریزد. کامرون سرزمینی عمدةً کشاورزی است، و کاکائو، قهوه، روغن نخل، پنبه، و بادام زمینی صادر میکند. از صادرات دیگرش چوب، قلع، و طلا است. سکنه‌ی آن عبارتند از بانتوها (اغلب مسیحی) در ج، و مردم سامی‌نژاد و حامی‌نژاد (اغلب مسلمان) در ل. انگلیسی و فرانسوی زبانهای رسمی است.

کامرون در اواخر قرن ۱۹م تحت تسلط آلمانها قرار گرفت (← **کامرون**، مستعمره). کامرون فرانسه در ۱۹۶۰ استقلال یافت و به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در سال ۱۹۶۱، پس از الحاق قسمت جنوبی کامرون بریتانیا، جمهوری فدرال کامرون تشکیل شد.

کامرون[7]، کوه، قله‌ی آتشفشانی، به فرازای ۴°۰۷۰ متر، در جمهوری فدرال کامرون. مرتفعترین قله‌ی افریقای غربی است.

کامرون بریتانیا: ← کامرون، مستعمره؛ نیجریه.

کامرون فرانسه: ← کامرون، مستعمره؛ کامرون، جمهوری فدرال.

کامساموئلتس، جزیره، ← سورنایا زملیا.

کامسامولسک[8] (kāmsāmolsk)، شهر (جه تخمیناً ۲۰۴°۰۰۰)، سرزمین خاباروفسک، چ‌ش جمشس آسیائی، بر رود آمور در ش سیبریه. مرکز صنعتی شرق اقصای شوروی است. کارخانه‌های تهیه‌ی الوار و فولاد، کشتیسازی، و هواپیماسازی، و تصفیه‌خانه‌های نفت دارد. در ۱۹۳۲ بنا شده است.

کامستاک لود[9] (kāmstāk lōd) [= رگه‌ی معدنی کامستاک]، سرشارترین رگه‌ی نقره که تا کنون شناخته شده است. در غ ایالت نوادا، کشمه، در کوههای ویرجینیا قرار دارد. در ۱۸۵۷ کشف شد. بعداً مرکز فعالیتهای دیوانه‌وار گردید، و در آنجا، در چ‌ش رنو، شهری به نام ویرجینیا سیتی تأسیس شد (۱۸۵۹) که "کرسی" کامستاک لود بود. اشخاصی از قبَل این رگه به ثروتهای هنگفت رسیدند. در ۱۸۹۸ متروک بود.

کامشکان (kāmeškān)، ده (جه ۱°۱۴۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان خرقان، بخش آوه، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۳۸کیلومتری ل‌غ آوه.

کامفیروز (kām.firuz)، دهستان (جه ۱۶°۸۹۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، دارای ۶۰ آبادی. رود کر از آن میگذرد. کامفیروز در قدیم ناحیه‌ی بزرگی بود که قسمت عمده‌ی آن در ساحل راست رود کر قرار داشت، و مرکزش شهر بیضا بود.

کامکاریان (kāmkārian) یا **کامگاریان**، خاندانی از دهقانزادگان مرو که جد آنها کامکار نام داشت، و نسب به یزدگرد III ساسانی میرسانید. بزرگان این خاندان در عهد طاهریان و سامانیان در خراسان قدرت و اعتبار داشتند. از مشاهیر این خاندان یکی سهل ابن هاشم است، که گویند علم نجوم می‌دانست. از پسران او سه تن، فضل و حسین و محمد، به دست اعراب در یک روز کشته شدند. پسر دیگرش احمد ابن سهل است. فضل و حسین و محمد، چنانکه مؤلف زین الاخبار گفته است، همه دبیران و منجمان بودند.

کامگاریان، خاندان، ← کامکاریان.

کامل، کتاب، ← الکامل.

کامل I، شاه ایوبی، ← ملک کامل I.

کامل، بحر (bahre kāmel)، بحری یکپایه‌ای که صورت سالم آن از ۶ یا ۸ بار متفاعلن در هر بیت تشکیل میشود، مانند،

چه کند شمن چو جدا شود از صنم
بجز آنکه روز و شبان نشسته بود به غم.

کامل، مصطفی پاشا (mostafā pāšā kāmel)، ۱۸۷۴–۱۹۰۸، آزادیخواه مصری، مؤسس حزب وطنی. برای آزادی مصر از تسلط بیگانگان می‌کوشید، و راه را برای طلوع سعد زغلول پاشا و پیشرفت کار او هموار کرد.

کامل ابن الیر: ← الکامل.

کامل التعبیر (kāmelo 't.ta'bir)، کتابی به فارسی،

---

(۱)Lopatka (۲)Camerarius (۳)Kamerlingh Onnes (۴)Cameron (۵)Cameroons (۶)Yaoundé (۷)Cameroon (۸)Komsomolsk (۹)Comstock Lode

در تعبیر رؤیا، از ⇐ حبیش تفلیسی، که آن را برای مطالعه‌ی عزالدین قلج ارسلان ابن مسعود (← قلج ارسلان II) تألیف کرده و بر ۱۶ فصل بنا نهاده است. کامل التعبیر بارها در ایران به چاپ رسیده، و تاریخ آخرین چاپ آن ۱۳۴۸ هش است.

کامل التواریخ: ← الکامل.

کامل الصناعة الطبیه، کتاب، ← اهوازی.

کامل بهائی (kāmele bahā'i)، کتابی به فارسی، تألیف عمادالدین حسن ابن علی طبری، در باب مسئله‌ی امامت و حوادث پس از رحلت حضرت محمد ص. این کتاب به فرمان بهاءالدین محمد، حاکم اصفهان در روزگار هلاکو، در ۶۷۵ هق تألیف شده است. بارها چاپ شده (از جمله چاپ بمبئی، ۱۳۲۳ هق).

کامل چادرچی: ← عراق، قسمت ۱۵.

کاملة الوداد، اصل[1] (kāmelato 'l.vedād)، ماده یا جمله‌ای که در قراردادها و معاهدات بین دولتها قید میشود، و به موجب آن، امضاکنندگان قرارداد متعهد میشوند که هر گونه امتیاز و مزیتی که برای اتباع هر دولت دیگری قائل شوند، عین آن مزایا را به دولت طرف قرارداد اعطا کنند. اصل کاملة الوداد ممکن است یک‌جانبه باشد، یعنی فقط یکی از دو طرف قرارداد از آن استفاده کند، و ممکن است دوجانبه باشد، یعنی هر دو طرف قرارداد از آن بهره‌مند شوند. در گذشته، بسیاری از کشورهای غربی، در موقع انعقاد قرارداد با کشورهای آسیائی، حق استفاده‌ی یک‌جانبه از اصل کاملة الوداد را برای خود محفوظ میداشتند. اما، در سالهای اخیر، اصل کاملة الوداد دوجانبه به وسیله‌ی طرفین قرارداد مراعات میشود.

کاملیا[2] (kāmeliā، از لتـ)، (*Camellia*)، درخت یا درختچه‌ی پیوسته‌سبز آسیائی نزدیک به گیاه چای. در نقاط گرم در هوای آزاد و در نقاط معتدل در گرمخانه به عمل میآید. گلهای ساده یا پُرپر سفید یا صورتی آن منفرد و معطر و برگهای آن سبز تیره و براق است.

کامنسکویه: ← دنیپرودزرژینسک.

کامنف[3]**، لیف باریسوویچ** (lyef bārisovic kā-menef)، ۱۸۸۳–۱۹۳۶، از رهبران کمونیست کشور روسیه. نام اصلیش روزنفلد (rozenfeld)، و وی شوهر خواهر تروتسکی بود. بعد از مرگ (۱۹۲۴) لنین، او و ستالین و زینوویف یک هیئت سه‌نفری تشکیل دادند، و تروتسکی را بر کنار کردند. به سبب پیروزی (۱۹۲۵) طرفداران ستالین در حزب، او و زینوویف به تروتسکی پیوستند. کامنف در ۱۹۲۷ و ۱۹۳۲ از حزب اخراج، و در ۱۹۳۴، به اتهام قتل کیروف محبوس شد. در ۱۹۳۶، او و زینوویف و ۱۴ تن دیگر، در اولین تصفیه‌ی بزرگ حزب، به اتهام خیانت محاکمه و اعدام شدند.

کامو (kāmu)، ده (جمـ ۱٬۱۸۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان جوشقان، بخش قمصر، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۶کیلومتری ل‌ش میمه. اینکه در مقاله‌ی جوشقان، دهستان جزء شهرستان اصفهان ذکر شده، اشتباه است.

کامو[4]**، آلبر** (ālber kāmü)، ۱۹۱۳–۶۰، روزنامه‌نگار، نویسنده، درامنویس، و داستاننویس معاصر فرانسوی، و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۷ در ادبیات؛ مت الجزایر. در خانواده‌ی فقیری به دنیا آمد. پدرش در جنگ I کشته شد. کودکی کامو در فقر و تنگدستی گذشت، و در میان طبقه‌ی کارگر الجزایر بزرگ شد. تأثیر مناظر الجزایر و سواحل دریای مدیترانه در نوشته‌های او محسوس است. پس از پایان تحصیلات اولیه، به دانشگاه الجزایر راه یافت، و تحت تأثیر ژان گرنیه[5] (jān grënie) به ادبیات و فلسفه سخت علاقه‌مند شد، و عشق فراوانی به درام و درامنویسی پیدا کرد. به علت مرض سل، نتوانست در دانشگاه کرسی تعلیم داشته باشد، و ترجیح داد که نویسندگی پیشه گیرد. از ۱۹۳۰، کامو فعالیت خود را در سیاست و نمایش و نویسندگی آغاز کرد. ابتدا وارد حزب کمونیست شد، ولی بزودی از آن حزب بیرون آمد، و یک سوسیالیست مستقل شد، و در کار روزنامه‌نگاری همّ خود را صرف اصلاح وضع اقتصادی و سیاسی مسلمانان الجزایر کرد، و از این راه خصومت مقامات محلی فرانسوی را به خود جلب نمود. در یک گروه نمایشی غیر حرفه‌ای نیز وارد شد، و بازیگر و مدیر آن شد. از کارهای او در این دوره دو مجموعه‌ی مقالات است که یکی به نام پشت و رو در سال ۱۹۳۷ و دیگری به نام مراسم ازدواج در ۱۹۳۸ منتشر شد. در این مجموعه‌ی مقالات، علاقه‌ی او به زیبائی و خوشی دنیای افریقای شمالی و عصیان او بر ضد رنج و مرگ و گوشه‌گیری، که انسان را از حیات بیزار میسازد، دیده میشود. کامو سفری به اروپا کرد، و در پاریس به عنوان روزنامه‌نویس به فعالیت پرداخت. پس از سقوط فرانسه در ۱۹۴۰، کامو به الجزایر رفت، و در آنجا در یک مدرسه‌ی ملی به تعلیم مشغول شد. در ۱۹۴۲ به فرانسه رفت، و در سازمان مقاومت بر ضد آلمانی‌های اشغالگر به فعالیت پرداخت. مقالاتی در روزنامه‌ی دست چپی نبرد، که خود آن را مخفیانه منتشر میساخت، مینوشت؛ تا ۱۹۴۷ این روزنامه را منتشر میکرد. در ۱۹۴۲ داستان بیگانه (ترجمه‌ی فارسی، تهران) و در ۱۹۴۳ افسانه‌ی سیسیفوس را منتشر ساخت. در ۱۹۴۷ کتاب طاعون را منتشر کرد. این "طاعون" رمزی است برای فرانسه‌ی اشغال‌شده از طرف آلمانها، و رمزی است برای وضع بشر به طور کلی. از جمله‌ی کتابهای مهم دیگر او انسان شورشگر (۱۹۵۱) و سقوط (۱۹۵۶) است.

کامو از صاحبنظران بزرگ قرن ۲۰م است. آثار او و شخصیت او نماینده‌ی اختلافات بزرگ قرن ۲۰م است که تمدن جهان غرب را متزلزل ساخته است. کامو در جستجوی یک عقیده‌ی فلسفی یا دینی نبود، بلکه در جستجوی یک راه زندگی بود که، در آن، منطق دل و احساس با منطق اندیشه و تفکر مورد احترام قرار گیرد، و حدودی که واقعیت بر افراد تحمیل کرده است در نظر گرفته شود. به همین جهت، کامو یک اگزیستانسیالیست است، ولی او خوشبینتر از اگزیستانسیالیستهای دیگر است، و در صدد پیدا کردن اخلاقی است که بر پایه‌ی همبستگی و سعادت و عشق باشد.

کامونش[6]**، لویش د** (luiš de kāmoeš)، ۱۵۲۴؟–۸۰، شاعر ملی پرتغال، و بزرگترین شخصیت ادب پرتغالی. مزاجی تند و متلاطم داشت. نیمی از عمر پس از بلوغ خود را در مستملکات پرتغال گذرانید. اگرچه تصنیفها و اشعار غنائیش مشهور است، شاهکار وی منظومه‌ی حماسی لوزیاد یا لوسیاد است، که در آن تاریخ پرتغال و نخستین سفر واسکو دوگاما را شرح میدهد، و از منظومه‌های حماسی بزرگ میباشد.

کامورا[7] (kāmorrā)، نام مجمعی از جنایتکاران ایتالیائی در ناپل و سیسیل. در حـ ۱۸۳۰ به وجود آمد. از راه ارعاب و رشوه‌گیری، قدرت بسیار کسب کرد. حتی مهاجرین ایتالیائی در امریکا از آن هراسناک بودند. عاقبت در ۱۹۱۱، بر اثر اقدامات مردم ناپل، منحل شد. نیز ← دست سیاه.

کاموس یا کاموس کشانی (kāmuse košāni)، در شاهنامه، پهلوان تورانی. افراسیاب او را با خاقان چین و پهلوانی تورانی، به نام منشور (manšur)، به یاری پیران فرستاد تا کار ایرانیان را، که به سرداری طوس در کوه هماون در محاصره بودند، یکسره کنند. کیخسرو نیز رستم را، که فریبرز و گاووس پیشرو سپاهش بود، به یاری طوس فرستاد. پس از رسیدن فریبرز، نخست گیو و طوس با کاموس نبرد کردند، اما کاری از پیش نبردند. پس از آنکه رستم به لشکریان خود پیوست، و پیاده و ناشناس، اشکبوس را در جنگ کشت، کاموس به میدان شتافت و آن "پیاده" (رستم) را جستجو میکرد تا با او نبرد کند، و چون کسی به میدان او نرفت، الوا، نیزه‌دار رستم، به نبرد او آمد. کاموس او را به نیزه از اسب بر زمین افکند، و زیر سم اسب بکشت. رستم، به انتقام الوا، به کاموس حمله برد و او را به کمند از زین بر داشت، و نزد پهلوانان ایران برده بر زمین افکند، و آنان تن او را به شمشیر پاره پاره کردند.

کلمه‌ی کشانی (košāni) و نه کشانی (kašāni) بازمانده‌ی شکل کشان (košān) (کوشان kušān) (← یوئه‌چی) نام سلسله‌ی امپراطوری وسیعی است که در دوره‌ی اشکانی و قسمتی از اوایل عهد ساسانی در مرزهای شرقی و شمال شرقی ایران، از اواسط آسیا تا مصب رودخانه‌ی سند گسترده بوده است، و بخش بزرگی از وقایع پهلوانی دوره‌ی کیانیان انعکاس صریحی از تاریخ دوره‌ی اشکانی و روابط آنها با کوشانیان است. در شاهنامه کوشانیان به صورت پهلوانان کشانی (= کوشانی) مانند اشکبوس و کاموس جلوه‌گرند، که به یاری تورانیان با ایرانیان میجنگند.

کاموس کشانی، پهلوان تورانی، ← کاموس.

کامهامهای[8] (kāmehāmehā-) یا **کامهامهای بزرگ،** ۱۷۵۸–۱۸۱۹، فرمانروای هاوائی. جزایر هاوائی را تحت حکومت واحد در آورد (۱۸۱۰)، و نظم و قانون را بر قرار کرد.

کامی: ← شینتو.

کامی، استخوان: ← سر.

کامیاران (kāmyārān)، بخش (جمـ ۴۵٬۸۸۵ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان سنندج، استان کردستان. مشتمل است بر دهستانهای بیلوار کامیاران، سور-سور، و گاورود. رود گاورود در ل آن از ش به غ جاری است. راه شوسه‌ی کرمانشاه به سنندج از

(1)most-favored-nation clause (2)camellia (3)Kamenev (4)Camus (5)Grenier (6)Camões (7)Camorra (8)Kamehameha

وسط آن میگذرد. مرکزش، **کامیاران** (جه ۱°۳۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۸۲کیلومتری ج سنندج است.

کامیزارها[1] (kāmizār-)، عنوان روستائیان پرو- تستان ناحیه‌ی سون فرانسه که در ۱۷۰۲ بر ضد فشارها و آزارهائی که به دنبال فسخ (۱۶۸۵) ← فرمان نانت آمد سر به شورش بر داشتند. شهرت آنها به این عنوان ظاهراً به مناسبت پیراهنی بود که در دستبردهای شبانه میپوشیدند. کامیزارها، به سرکردگی ژ. کاوالیه و ر. لاپورت، با نیروهای سلطنتی جنگ چریکی میکردند، و در چندین نبرد در مقابل این نیروهای برتر پایداری کردند. در ۱۷۰۴، دوک دو ویلار، فرمانده نیروهای سلطنتی، امتیازات مهمی به شورشیان داد، که کاوالیه پذیرفت، و شورش فرو نشست. اما عده‌ای از کامیزارها و از جمله لاپورت تمکین نکردند، و زد و خورد تا ۱۷۱۰ ادامه یافت.

کامیکازه[2] (kāmikāze) [ژاپنی، ← باد الاهی]، طوفانی که ناوگان جنگی قوبلای قاآن را نابود کرد، و مانع هجوم (۱۲۸۱) او به ژاپن شد. در جه II، این اصطلاح به خلبانان ژاپنی از جان‌گذشته گفته میشد که، مخصوصاً در اوکیناوا فعالیت داشتند، و هواپیماهای خود را به قلب کشتیهای دشمن میزدند.

کامیلوس[3]، **مارکوس فوریوس** (mārkus furius kāmillus)، ف ۳۶۵؟ ق‌م، سردار رومی. پنج بار به دیکتاتوری انتخاب شد (۳۹۶-۳۶۷ ق‌م)، و هر بار موفقیتی به دست آورد. لقب دومین بنیانگذار روم به وی داده‌اند.

کامین[4]، **جان** (jān kāmin)، ف ح ۱۳۰۰، از اشراف اسکاتلند، مشهور به کامین سیاه. در ۱۲۸۶-۹۲ یکی از شش نایب‌السلطنه‌ی اسکاتلند بود. در ۱۲۸۹ از امضاکنندگان پیمانی بود که بر طبق آن قرار شد مارگریت دوشیزه‌ی نروژ به عقد ازدواج بزرگترین پسر ادوارد I انگلستان در آید. پس از مرگ (۱۲۹۰) مارگریت، به دعوی سلطنت اسکاتلند بر خاست. اما در مقابل ادوارد تسلیم شد، و به نیابت سلطنت رسید. در ضمن، از ادعای جان د بیلیل که از بستگانش بود پشتیبانی میکرد، و پس از آنکه او به سلطنت رسید، دوره‌ی نیابت سلطنت کامین پایان یافت.

کامینگز[5]، **ادوارد استلین** (edwārd estlin kā-mingz)، ۱۸۹۴-۱۹۶۲، شاعر امریکائی. اثر منثور وی، به نام اطاق عظیم (۱۹۲۲)، یکی از بهترین کتابهائی است که در باره‌ی جه I نوشته شده. در ۱۹۲۵ جایزه‌ای به سبب خدمات ممتاز به ادبیات امریکائی به وی اعطا شد. از تازه‌جویان بسیار افراطیش شمرده‌اند، و یکی از موفقترین افراد نادری توصیف کرده‌اند که در این عصر به تجربه با شعر پرداخته‌اند.

کان، ایالت، چین، ← کیانگسی.

کان[6] (kān)، بندر و شهر (جه ۹۱°۳۳۶)، کرسی ولایت کالوادوس، ل فرانسه، در نورماندی. بر رود اورن (orn) به فاصله‌ی ۱۴کیلومتری از دریای مانش واقع و با کانالی بدان مرتبط است. بندری مهم و مرکز تجارتی ناحیه‌ی ثروتمند کالوادوس است، و کارخانه‌های پارچه‌بافی و کشتیسازی و صنایع شیمیائی و فلزگری و غیره دارد، و نهشت‌های آهن اطراف آن دومین منبع عمده‌ی آهن فرانسه است. کان را به مناسبت سوابق تاریخی و فرهنگی آن "آتن نورماندی" خوانده‌اند.

اهمیت کان در قرن ۱۱م آغاز شد که ویلیام (ویلیام فاتح)، دوک نورماندی، آنجا را مقر محبوب و مرکز دوکنشین خود قرار داد. در ۱۳۴۶ انگلیسها آن را تاراج کردند، و در ۱۴۱۷-۵۰ در دست آنان بود، دانشگاه بزرگ آن به توسط هنری VI انگلستان تاسیس شد (۱۴۳۱). در جه II، در آزاد کردن فرانسه از اشغال آلمانها، سخت آسیب دید (۱۹۴۴)، و بسیاری از ابنیه‌ی تاریخی آن ویران شد یا صدمات شدید دید.

کان[7] (kān)، شهر و دریابندر (جه ۵۸°۰۷۹)، ولایت آلپهماریتیم، ج‌ش فرانسه، کنار مدیترانه، که از تفرجگاههای مشهور ریویرای فرانسه و یکی از معروفترین تفرجگاههای اروپا است. در ح ۲۱-کیلومتری نیس بر خلیج لا ناپول[8] (lā nāpul) واقع است، و موقعیتی بسیار زیبا دارد. ناپلئون I در مراجعت (۱۸۱۵) از جزیره‌ی الب در اینجا پیاده شد. کان تا اواسط قرن ۱۹م دهکده‌ای بیش نبود. در سال ۱۸۳۴، لرد بروم[9] (lord brum)، از رجال بریتانیا، شیفته‌ی کان شد، و خانه‌ای زمستانی در آنجا بنا نهاد. پس از آن اشراف دیگر انگلیسی نیز در کان خانه‌هائی ساختند. مدت یک قرن یا بیشتر کان به عنوان تفرجگاه زمستانی ثروتمندان بریتانیائی، و سپس سایر ممالک نیز، توسعه یافت. پس از جه II، بهره‌برداری از آن به عنوان تفرجگاه تابستانی نیز وسعت یافت، و امروز تفرجگاهی برای همه‌ی طبقات در سراسر سال است. چند فستیوال سالیانه در آنجا بر گزار میشود، که مشهورترین آنها فستیوال بین‌المللی فیلم است.

کانئا[10] (kānea)، نه باستانی **کودونیا**[11] (kudo-nia)، نه حالیه **خانیا** (xānia)، شهر (جه ۳۸°-۴۶۷)، کرسی کرت، یونان، کنار خلیج کانئا. یکی از قدیمترین شهرهای کرت است. رومیان در ۶۹ ق‌م آن را تصرف کردند، در ۸۲۶ به تصرف اعراب در آمد. کلیسای جامع، مساجد، و نیز زرادخانه‌ای از دوره‌ی استیلای ونیز دارد.

کانائوکا[12] یا **کوسه نو کانائوکا**[12] (kose no kā-naoka)، نه نیمه‌ی دوم قرن ۹م، نقاش ژاپنی و پایه‌گذار مکتب کوسه در نقاشی. از آثارش چیزی بر جای نمانده است، ولی، بنا بر روایات، وی اولین نقاش ژاپنی است که به نقاشی موضوعهای ژاپنی پرداخته.

کانات[13] (kānāt)، ایالت (ح 17°100 کمه، جه ۴۱۹°۲۲۱)، غ جمهوری ایرلند، شامل ولایات میو، سلایگو، لیتریم، راسکامن، و گالوی. یکی از ممالک قدیم ایرلند بود. مسیحیت به وسیله‌ی قدیس پاتریکیوس در آن نشر یافت (ح ۴۳۲). فرمانروایان ایالت کانات در قرن ۱۳م به تابعیت آنگلونورمانها در آمدند.

کانادا[14] (kānādā)، مملکت مشروطه‌ی سلطنتی (۹°۹۷۶°۱۴۵ کمه، جه در ۱۹۷۰ تخمیناً ۲۱°۲۶۰°۰۰۰)، امریکای شمالی، عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، پایتختش اوتاوا. اگرچه اصطلاح دومینیون هنوز هم در مورد کانادا به کار میرود، از سال ۱۹۳۱ که ملل مشترک المنافع بریتانیا سازمان یافت استعمال کلمه‌ی دومینیون در مورد کانادا خالی از دقت است.

I ـ کلیات. نام کانادا احتمالا از کلمه‌ی بومی کاناتا [← دهکده، جامعه] مأخوذ است، و اول‌بار ژاک کارتیه در ۱۵۳۴ آن را به کار برده است.

کانادا بزرگترین ممالک نیمکره‌ی غربی و، بعد از تجشه، بزرگترین ممالک جهان است. از سطح آن، ۷۵۵°۱۶۹ کمه را آب شیرین اشغال کرده است. کانادا بیش از °۴۰ عرض جغرافیائی و ح °۹۰ طول جغرافیائی را فرا گرفته است. فاصله‌ی جنوبیترین نقطه‌ی آن از شمالیترین نقطه‌اش ح ۴°۸۰۰ کمه و حد اکثر فاصله‌ی شرق و غرب آن ح ۵°۶۰۰ کمه است.

کانادا فدراسیون 10 ایالت و دو سرزمین است، به قرار ذیل:

آلبرتا	کبک
اونتاریو	کولومبیای بریتانیا
برونسویک جدید	مانیتوبا
پرینس ادوارد آیلند	نووا سکوتیا
سسکچوان	نیوفندلند

سرزمینهای شمال غرب

سرزمین یوکون

II ـ حدود و جغرافیای طبیعی. کانادا تمام قسمتی از زمینلاد امریکای شمالی را که در ل کشمة است ـ جز آلاسکا (در لغ کانادا) ـ اشغال کرده است، و جزایر واقع در شمال آن را ـ جز گروئنلند، که جزء دانمارک است، و دو جزیره‌ی کوچک سن پیر و میکلون، در ج نیوفندلند، که به فرانسه تعلق دارند ـ شامل است. قسمت شمالی کانادا مواجه با قشم است. شمالیترین گوشه‌ی شمالی آن، ← شبه جزیره‌ی بوتیا در ناحیه‌ی فرانکلین از سرزمینهای شمال غرب، و ← مجمع الجزایر شمالگان، در قشم واقع است. در ج آن کشمة قرار دارد. مرز آن با کشمة در غ مدار °۴۹ عا، در مرکز دریاچه‌های بزرگ و رود سنت لارنس، و در ش مدار °۴۵ عا و پیشامدگی ایالت مین است. در غ آن قکب قرار دارد. مرز شرقی آن را قطا، دریای لابرادور، تنگه‌ی دیویس، خلیج بافن، و غیره تشکیل میدهند.

ل و ش کانادا مرکز سپر کانادائی (← سپر؛ لارنسی، فلات) است، که میتوان گفت فلاتی وسیع است که در آن دریاچه‌ها و حوضه‌های سنگی فراوان وجود دارد، و اگرچه در قسمتهائی از آن جنگلهای بارآور موجود است، تقریباً بکلی خالی از زمین مساعد برای کشاورزی میباشد، و ثروت آن منابع معدنی، حیوانات دارای پوست گرانبها، و منابع نیروی برقابی است. ناحیه‌ی آپالاشی (← آپالاش، کوههای) در کبک، برونسویک جدید، و نووا سکوتیا عمدةً عبارت از تپه‌ها و دره‌های کم‌عمق است، و پهنه‌های متعدد حاصلخیز دارد. اراضی پست اطراف رود سنت لارنس، که وسیله‌ی زندگی بیش از نیمی از سکنه‌ی کشور را فراهم میکنند داخله‌ی جنوبی قسمت شرقی کانادای مرکزی را تشکیل میدهد. این قسمت، جز بعضی سنگهای نفوذی آتشفشانی در نزدیک مونترآل، پهنه‌ی مرتفعی

(۱)Camisards (۲)kamikaze (۳)Camillus (۴)Comyn; Cumming (۵)Cummings (۶)Caen (۷)Cannes (۸)La Napoule (۹)Brougham (۱۰)Canea (۱۱)Cydonia (۱۲) (Kose no) Kanaoka (۱۳)Connaught (۱۴)Canada

ندارد. ناحیه‌ی معروف به پهندشت یا گیاهستان از کنار سپر کانادائی تا ← کوههای روشوز ممتد است. سه استپ چمنی وجود دارد، که تقریباً در ج مانیتوبا، سسکچوان، و آلبرتا واقعند. بیشتر این اراضی بسیار حاصلخیز است. ناحیه‌ی کوردیلرا کولومبیای بریتانیا، یوکون، و ناحیه‌ی مرزی باریکی از آلبرتا را فرا میگیرد، و عبارت از سه کوهستان است که در سه نوار تقریباً موازی ـ کوه‌های روشوز، کوههای سلکرک، و کوست رینجز ـ قرار دارند. مرتفعترین قلل در سرزمین یوکون واقع است، قله‌ی لوگن ۶٬۰۵۰ متر ارتفاع دارد، و بلندترین قله‌ی کانادا و دومین نقطه‌ی مرتفع امریکای شمالی است. کولومبیای بریتانیا دره‌های حاصلخیز دارد، که در آنها میوه و لبنیات به عمل میآورند.

تضاریس ساحلی کانادا عمدةً در جانب قطا است، که ← خلیج سنت لارنس و راه آبی سنت لارنس (در ۱۹۵۹ گشوده شد)، که راه آبی سهل الوصول به قلب کانادا است، در آن قرار دارند. دریاچه‌ها و راههای آبی داخلی از لحاظ تعداد و ابعاد قابل توجهند. رودهای عمده‌ی کانادا عبارتند از سنت لارنس، سگنی، و اوتاوا، که به قطا میریزند؛ نلسن، چرچیل، و آلبنی، که به ← خلیج هودسن میریزند؛ کولومبیا و فریزر، که به قکب میریزند؛ یوکون که به ← دریای برینگ میریزد؛ مکنزی، که به قشم میریزد؛ رودهای پیس و اثبسکا، که به ← دریاچه‌ی اثبسکا میریزند؛ و سسکچوان، که وارد دریاچه‌ی وینیپگ میشود.

برای اطلاع بیشتر، به مقالات مخصوص به هر یک از ایالات کانادا در کتاب حاضر رجوع کنید.

به سبب وسعت خاک کانادا، شرایط اقلیمی در آن بسیار متفاوت است. مع ذلک، اقلیم بزی غالب است، و فقط نواحی ساحلی کولومبیای بریتانیا اقلیمی بحری مانند اقلیم بریتانیا و لغ اروپا دارد. در بیشتر قسمت مرکزی، زمین از اواخر آبان تا اوایل فروردین پوشیده از برف است.

III ـ تاریخ. ساحل شرقی کانادا را ج. کبت در ۱۴۹۷ پویید، و این امر منشأ ادعای انگلستان بر کانادا شد. در ۱۵۳۴، ژ. کارتیه (فرانسوی) صلیبی در شبه جزیره‌ی گاسپه نصب کرد. در ۱۶۰۸، شامپلن فرانسوی شهر کبک را تأسیس کرد. رود سنت لارنس دروازه‌ی ورود به امپراطوری فرانسه در کانادا شد. فرانسویان ماندگاههای متعدد در کانادا دایر کردند که پایگاه عملیات تجار پوست، پویندگان، مبلغین مذهبی، و امپراطوریسازان شد؛ از آن جمله میتوان لا سال، لاوال، فرونتناک، مارکت، ژولیه، و وراندری را نام برد. مخالفت بریتانیا با فرانسه‌ی جدید در آکادیا متمرکز بود. در این ضمن، ← شرکت خلیج هودسن مشغول تأسیس امپراطوری تجارتی (تجارت پوست) در لغ کانادا بود. رقابت دو امپراطوری با شکست (۱۷۵۹) فرانسویان تحت فرماندهی مونکالم در ← دشت آبراهام پایان یافت. بر طبق ← معاهده‌ی پاریس (۱۷۶۳)، بریتانیا کانادا را به چنگ آورد. اما کشمکش بین کانادائی‌های فرانسوی کاتولیک رومی، که در کانادا ریشه‌های عمیق داشتند، با پروتستانهای بریتانیائی تازه‌وارد خاتمه نیافت، و هنوز هم ادامه دارد.

پویش کانادا ادامه یافت، و اراضیی در قسمت غربی گشوده شد. در طی جنگ استقلال امریکا (۱۷۷۵–۸۳) و بلافاصله پس از آن، عده‌ی زیادی از وفاداران به بریتانیا از امریکا به جانب ل، به نواحی کنونی برونسویک جدید و اونتاریو، گریختند، و به عنوان وفاداران به امپراطوری متحد، نقش مهمی در تأسیس این ایالات ایفا کردند. در ۱۷۹۱، کانادا به دو قسمت منقسم بود، کانادای سفلی (فرانسوی‌زبان) و کانادای علیا (انگلیسی‌زبان). مهاجرتهای پردامنه از بریتانیا و کشت بر جمعیت بسیار افزود، به طوری که در هنگام تشکیل کنفدراسیون (۱۸۶۷) سکنه‌ی کانادای سفلی ح ۱ میلیون و سکنه‌ی کانادای علیا ح ۱٫۵ میلیون بود.

در ضمن، ارل آو سلکرک کوشید (۱۸۱۱–۱۶) تا مهاجرنشینی زراعتی بر رود سرخ دایر کند (← رود سرخ، مانیتوبا). وینیپگ در محل یکی از پاسگاههای تجارت پوست تأسیس شد، و مهاجرنشینی در آنجا تشکیل یافت. در ۱۸۶۶ دو مهاجرنشین جانب قکب متحد شدند، و کولومبیای بریتانیا را به وجود آوردند.

مبارزاتی برای تأسیس یک دولت مسئول در گرفت، که همراه با شورشهائی مجزا بود، و از آن جمله میتوان شورشهای ۱۸۳۷–۳۸ را که در کانادای علیا به توسط و. ل. مکنزی و در کانادای سفلی به توسط ل. ژ. پاپینو رهبری میشد ذکر کرد. عاقبت، علی رغم قرارداد خانوادگی، گروههای آزادیخواه پیروز شدند. نهضت طرفداران اتحادیه (کنفدراسیون) با ← قانون امریکای شمالی بریتانیا (۱۸۶۷) به نتیجه رسید؛ کنفدراسیون کانادای علیا و کانادای سفلی (اونتاریو و کبک کنونی)، نووا سکوتیا، و برونسویک جدید تشکیل شد. در ۱۸۶۹ ارض روپرت از شرکت خلیج هودسن خریداری شد، و در ۱۸۷۱ کولومبیای بریتانیا به کنفدراسیون پیوست. ایالت مانیتوبا در ۱۸۷۰ ایجاد شد. پرینس ادوارد آیلند در ۱۸۷۳ و نیوفندلند در ۱۹۴۸ به اتحادیه پیوستند. ایالات سسکچوان و آلبرتا در ۱۹۰۵ به وجود آمدند.

استخراج معادن پس از کشف معادن طلا در کلاندایک و هجوم (۱۸۹۷) دیوانه‌وار مردم بدانجا آغاز شد. از همین ایام وضع اقتصادی رو به بهبودی گذاشت، و زمینهای حاصلخیز گیاهستانها برای تأسیس آبادیها گشوده شد. استخراج معادن، استفاده از جنگلها برای الوار و کاغذسازی، توسعه‌ی صید ماهی، جلب جهانگردان، و سرمایه‌گذاری ممالک دیگر در کانادا این کشور را به یکی از کشورهای مهم سازنده و تجارتی مبدل ساخته است.

کانادا در هر دو جنگ جهانی خدمات نظامی گرانبهائی به متفقین کرده است.

برای اوضاع اخیر کانادا قسمت VI دیده شود.

IV ـ مردم، حکومت. نژادهای غالب در کانادا بریتانیائی و فرانسوی هستند. بر طبق آمار ۱۹۶۱، تعداد گروه اول ۷٬۹۹۶٬۶۶۹ و تعداد گروه دوم ۵٬۵۴۰٬۳۴۶ بوده است. تقریباً همه‌ی کانادائیهای فرانسوی‌زبان اعقاب آن عده مهاجرینی هستند که از نورماندی و سایر ولایات لغ فرانسه در قرون ۱۷م و ۱۸م در فرانسه‌ی جدید و آکادیا سکنی گزیدند. کانادائیهای بریتانیائی بعضی از اعقاب مهاجرین بریتانیائی و برخی از اعقاب کسانی هستند که در جنگ استقلال امریکا و بلافاصله پس از آن به این سرزمین مهاجرت کردند. تعداد اسکیموها و هندیشمردگان، که بومیان اصلی کانادا هستند، در ۱۹۶۱ به ترتیب بالغ بر ۱۱٬۸۳۵ و ۲۰۸٬۲۸۶ تن بوده‌اند.

در کانادا مذهب رسمی وجود ندارد.

زبانهای عمده در کانادا زبانهای انگلیسی و فرانسوی است. ادبیات کانادائی انگلیسی در اوایل قرن ۱۹م در ایالات کرانه‌ای آغاز شد. الهامبخش همه‌ی ادبیات کانادائی فرانسوی علاقه‌ی شدید فرانسویان کانادائی به حفظ هویت خود بوده است، و موضوع آنها بیشتر از ناسیونالیسم، زندگی ساده و راه و رسم توده‌ی روستائیان کانادائی فرانسوی، و دلبستگی آنان به کلیسای کاتولیک و به خاک فرانسه بوده است.

قانون اساسی کانادا قسمتی مدون و قسمتی دیگر نامدون است. اساس قانون مدون همان ← قانون امریکای شمالی بریتانیا (۱۸۶۷) میباشد، که با اصلاحاتی که بعداً در آن به عمل آمده است حقوق مختلف دولت مرکزی و ایالات را تعیین و بین آنها تقسیم میکند. شکل حکومت مشروطه‌ی سلطنتی است. رئیس مملکت ملکه (ملکه‌ی الیزابت II) است. ملکه‌ی انگلستان به عنوان ملکه‌ی کانادا شخصیتی جداگانه دارد، و اینکه این دو عنوان در یک شخص جمع است به هیچ وجه دلیل اینکه کانادا تابعیتی نسبت به مملکت بریتانیای کبیر و ایرلند دارد نیست. رئیس دولت نخست‌وزیر است، که با همکاران خود قوه‌ی مجریه را در دست دارند، و ملکه‌ی کانادا بدون نظر نخست‌وزیر کاری نمیکند. نماینده‌ی ملکه در کانادا "حاکم کل کانادا" است، که نایب‌السلطنه‌ی اوست، و اکنون با نظر نخست‌وزیر کانادا از جانب ملکه معین میشود. پیش از سال ۱۹۲۶، که کانادا دیگر حتی از جنبه‌ی اسمی هم از شمار مستعمرات بریتانیا خارج شد، حاکم کل کانادا نماینده‌ی مملکت متحده‌ی بریتانیای کبیر و ایرلند بود نه نماینده‌ی شخص شاه، و از انگلستان اعزام میشد. سنت انتخاب حاکم کل از انگلستان تا ۱۹۵۲ ادامه یافت. از ۱۹۵۲ حاکم کل کانادائی است، و معمولاً چنین رسم شده است که وی متناوباً از فرانسوی‌زبانان و انگلیسی‌زبانان انتخاب شود.

پارلمنت فدرال کانادا در اوتاوا عبارت است از ملکه، مجلس سنا، و مجلس عوام. نقش ملکه در پارلمنت، که جز در مواقع نادری که ملکه در کانادا است از جانب حاکم کل ایفا میشود، محدود به امور تشریفاتی افتتاح و اختتام آن است.

ایالات در همه‌ی امور محلی قدرت حاکمه هستند. ملکه در هر ایالت نایب‌الحکومه‌ای دارد که از جانب حاکم کل کانادا منصوب میشود. هر ایالت دارای یک نخست‌وزیر است.

V ـ اقتصاد، ارتباطات. اگرچه در حج II، برای نخستین‌بار، تعداد کسانی که به کارهای صنعتی اشتغال داشتند بر شاغلین امور کشاورزی فزونی یافت، زراعت، فلاحت، و دامداری در کانادا اهمیت بسیار دارد. ناحیه‌ی عمده‌ی تولید غلات در ایالات چمنی (مانیتوبا، سسکچوان، آلبرتا) است. پرورش دام دامنه‌ای بسیار وسیع دارد. تولید شیر سومین فعالیت مهم کشاورزی است. نواحی میوه‌پروری مهم نووا سکوتیا، اونتاریو، و کولومبیای بریتانیا می‌باشند. آلبرتا مهمترین مولد پشم است. پرورش جانوران دارای پوست گرانبها از صنایع مهم در ایالات پرینس ادوارد آیلند، اونتاریو، کبک، و مانیتوبا میباشد.

پس از کشاورزی، استخراج معادن اهمیت دارد.

سالیان متمادی، کانادا از مهمترین کشورهای تولید کننده‌ی طلا به شمار میآمد، اما در طی جنگ II فلزات اساسی مورد توجه بیشتر واقع شد. کانادا ۹۰٪ نیکل جهان را فراهم میکند. کانی اورانیوم نزدیک دریاچه‌ی گریت بر استخراج میشود. صنایع عظیم آهن و فولاد نووا سکوتیا و اونتاریو متکی به کانی‌های نیوفندلند (از جمله لابرادور) و غیره است. با اینکه بعضی از نهشتهای عظیم زغال سنگ در کانادا است، کانادا مقادیر عظیم زغال و سوختهای دیگر وارد میکند. نفت و گاز طبیعی از محصولات مهم آلبرتا است، و نیمی از محصول پوتاس جهان از ساسکچوان است. قدرت آب اساس قسمت بسیار مهمی از صنایع کانادا است.

نواحی ماهیگیری کانادا یکی از پهناورترین و پربارترین نواحی ماهیگیری در جهان است.

در قرن ۲۰م کانادا در ردیف کشورهای درجه‌ی اول سازنده قرار گرفته است. کارخانه‌ها در کبک و اونتاریو سخت متمرکزند.

نخستین دوره‌ی بزرگ در ساختن راه آهن در کانادا دهه‌ی ۱۸۵۰–۶۰ بود. پس از تأسیس کنفدراسیون، ابتدا در ش توسعه یافت، و پس از موافقت کولومبیای بریتانیا ← راه آهن پاسیفیک کانادائی ساخته شد، که فکبک را با قطا مرتبط ساخت.

شاهراه سراسری کانادا از هالیفاکس (نووا سکوتیا) به ونکوور (کولومبیای بریتانیا) ۶٬۷۵۰ کم طول دارد. از ← شاهراه آلاسکا، ۲٬۰۲۰ کم در داخل کانادا است، و آن در ۱۹۴۶ در جزء شبکه‌ی جاده‌های کانادا در آمد. مانند ممالک بسیار پهناور دیگر، حمل و نقل هوائی در کانادا اهمیت بسیار یافته است.

VI– کانادا پس از جنگ II تا ایام اخیر. کانادا در ۱۹۴۵ به عضویت سازمان ملل در آمد. این کشور با ثروت طبیعی هنگفت و تولید توسعه‌یافته‌ی خود خدمات شایان به اروپای متلاشی‌شده از جنگ کرد. در نوامبر ۱۹۴۸، مکنزی کینگ، که بیش از ۲۰ سال نخست‌وزیر بود، استعفا کرد، و حزب لیبرال بر سر کار آمد. کانادا در تأسیس ناتو سهیم بود. در ۱۹۵۲ برای نخستین‌بار، یک نفر کانادائی به عنوان حاکم کل کانادا انتخاب شد (قسمت IV دیده شود). در ۱۹۵۷ حزب محافظه‌کار مترقی بر سر کار آمد. در ۱۹۵۹، برای نخستین‌بار، یک نفر کانادائی فرانسوی به سمت حاکم کل منصوب شد.

از ۱۹۶۰ به بعد کانادائیان کبک با شدت بیشتر خواستار شناسائی بیشتر شدند، و گروههای کوچک افراطی خواستار ملتی فرانسوی‌زبان شدند که دولت کانادا مداخله‌ای در امور آن نداشته باشد. بسیاری از کانادائیان فرانسوی‌زبان معتقد بودند که از بعضی از حقوق مدنی محرومند، و درخواست داشتند که کانادائیهای انگلیسی‌زبان میراث فرانسوی کبک را بشناسند و آن را محترم شمارند. همچنین، می‌خواستند ایالتی تأسیس کنند که بر اساس صحیح اقتصادی و غیر متکی بر سرمایه‌های بریتانیائی و امریکائی باشد. کمیسیونی که مأمور رسیدگی به مسئله‌ی زبان و فرهنگ دوگانه شد در ۱۹۶۵ گزارش داد که کانادا با یکی از خطیرترین وقایع تاریخ خود مواجه است، و تأکید کرد که اگر از وسعت یافتن شکاف بین کانادائیهای فرانسوی‌زبان و کانادائیهای انگلیسی‌زبان جلوگیری نشود ممکن است همه‌ی کانادائیهای فرانسوی‌زبان خواستار جدا شدن از کانادا شوند.

بحران جادث از اوضاع کوبا در اواخر سال ۱۹۶۲ منبع کشمکشی بین کانادا و کشمت شد. دولت کانادا امتناع کرد از اینکه به کشمت اجازه دهد که هواپیماهای آن دولت که حامل سلاحهای هسته‌ای هستند از فرودگاههای کانادا استفاده کنند. همچنین، دولت کانادا از قبول سلاحهای اتمی کشمت امتناع کرد، زیرا معتقد بود که کنترول این سلاحها از جانب کشمت حاکمیت کانادا را به خطر می‌اندازد.

در انتخابات سال ۱۹۶۳ دگربار حزب لیبرال بر سر کار آمد. در ۱۹۶۷ کانادا جشن صدسالگی کنفدراسیون را بر پا کرد. در سال ۱۹۶۷، ژنرال دوگل از نهضت ناسیونالیسم کانادائیان فرانسوی‌زبان طرفداری کرد، و این امر روابط فرانسه و کانادا را تیره ساخت. اگرچه انتظار میرفت که پس از کناره‌گیری دوگل از ریاست جمهوری فرانسه این وضع تغییر پذیرد، این انتظار تحقق نیافت. دولت لیبرال ترودو[1] (trüdo) در سال ۱۹۶۹ به مبارزه برای حفظ وحدت کانادا ادامه داد، و اصل تساوی زبانها را به صورت قانون در آورد، بدین معنی که از آن به بعد هر دو زبان فرانسوی و انگلیسی در سراسر کانادا زبان رسمی دولت فدرال است. در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۹ ترودو اعلام کرد که کانادا روابط دیپلوماسی با دربار واتیکان بر قرار کرده است.

کانادا، دومینیون: ← کانادا.

کانادائی، راه آهن پاسیفیک: ← پاسیفیک کانادائی، راه آهن.

کانادائی، سپر: ← لارنسی، فلات.

کانادای سفلی[2] (kānādāye soflā)، عنوان ایالت کبک، کانادا، در ۱۷۹۱–۱۸۴۱. ← کبک: کانادا، قسمت III.

کانادای علیا[3] (kānādāye olyā)، مهاجرنشین قدیم بریتانیا در امریکای شمالی، ل دریاچه‌های بزرگ و مطابق قسمت جنوبی ایالت کنونی اونتاریو، کانادا. در ۱۷۹۱ ایالت جداگانه‌ای شد، امریکائیان معروف به وفاداران به امپراطوری متحد در آنجا ماندگار شدند، و در نتیجه، سکنه‌ی انگلیسی‌زبان آن غلبه یافتند. در ۱۸۴۱ دگربار با کانادای سفلی متحد شد. ← کانادا، قسمت III.

کناری[4]**، جزایر** (kānāri)، مجموعه‌ی هفت جزیره (ح ۷٬۵۰۰ کم؛ جم ۹۴۴٬۴۴۸)، در قطا، نزدیک ساحل صحرای اسپانیا (در افریقا). این جزایر دو ایالت از ایالات اسپانیا را تشکیل میدهد. (۱) ایالت سانتا کروز د تنریفه[5] (sāntā kruz de tenerife)، که مشتمل است بر جزیره‌ی تنریفه (بزرگترین جزایر کناری). (۲) ایالت لاس پالماس[6] (las pāl-mās)، که جزیره‌ی کناری بزرگ جزء آن است. محصولات جزایر میوه‌های مناطق حاره و کنسرو ماهی است. بنادر آنها جهت سوختگیری اهمیت فراوان دارد. جزایر کناری ممکن است همان "جزایر سعادت" مآخذ قدیم باشد (← خالدات، جزایر). در قرن ۱۵م به تصرف اسپانیا در آمد.

کانازاوا[7] (kānāzāvā)، شهر (جم ۲۹۸٬۹۷۲)، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، بر دریای ژاپن. از محصولات آن منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای، ماشین‌آلات، و کارهای چینی و لاکی نفیس است. شهر بر محل دهکده‌ی قدیمی یامازاکی[8] (yāmāzāki) بنا شد، و در قرون ۱۶م–۱۹م مقر خاندان مقتدر مائدا[9] (māedā) بود، و متدرجاً از مراکز صنعتی شد. پارک شهر (تجدید بنا در قرن ۱۷م) دارای باغها و مناظر زیبا و مدرسه و تئاتر نو (← ژاپنی، معماری و هنر) مشهوری است.

کاناستا، بازی ورق، ← رامی.

کانال[10] (kānāl؛ فنس)، مجرای آب مصنوعی که برای کشتیرانی، آبیاری، و غیره حفر شده باشد. آغاز ساختن کانالهای آبیاری احتمالا مقارن آغاز کشاورزی بوده است؛ نشانه‌هائی از کانالهای باستانی را در ایران، مصر، و سایر مراکز قدیم تمدن یافته‌اند. کانالهای حمل و نقل دیرتر پیدا شده، و مدت‌های مدید این کانالها یا افقی بوده یا بندهائی در ترازهای متفاوت داشته، و قایقها را در کنار هر بند بلند میکردند و به تراز دیگر میبردند؛ آب‌بند نخستین‌بار در ایتالیا یا هلند ساخته شد. **کانال بزرگ** چین در میان کانالهای قدیمی از همه جالبتر است. در فرانسه، بلژیک، هلند، و آلمان شبکه‌ی راههای آبی ساخته شد، و رودخانه‌ها را به وسیله‌ی کانالها به یکدیگر پیوستند، و از همین راه، به پیشرفت اقتصادی و تجارتی رسیدند. در روسیه، دریای بالتیک را با رودها و دریاچه‌ها و کانالها به دریای سیاه و دریای خزر متصل کردند، و تجشس کانالی ساخته است که بحر ابیض را به دریای بالتیک میپیوندد، در انگلستان، پیش از پیدایش راه آهن، شبکه‌ی منظمی از کانالهای پررفت و آمد ساخته شده بود؛ در کشمت کانال ایری اهمیت داشت. اغلب، مسافرت دریائی را به وسیله‌ی کانالی میتوان کوتاهتر یا کم‌خطرتر کرد؛ **کانال سوئز،** ← کانال پاناما، و ← کانال کیل به همین منظور ساخته شده‌اند. هر وقت وجود آبشاری (مانند آبشار نیاگارا بر رودخانه‌ی کولومبیا) مانع کشتیرانی شود، یا هر جا که عمق رود کم باشد، کانالی در کنار آن میسازند. زهکشی نیز با کانال صورت میگیرد؛ بسیاری از زمینها را به همین ترتیب احیا کرده‌اند، که از آن جمله است باطلاقهای فلوریدا در کشمت، ناحیه‌ی فنز در کشور انگلستان، و زوئیدر زه در هلند.

پهنا و عمق کانال بسته به اندازه‌ی قایقها یا کشتیهائی است که باید از آن عبور کنند. عمق آن باید چندان باشد که زیر سنگینترین کشتیی که از آن میگذرد لااقل نیم متر آب باشد. عرض بیشتر کانالها را چندان میگیرند که دو کشتی بتوانند در آن از کنار یکدیگر بگذرند. کانالها را با ماشین‌های حفاری حفر میکنند، و کناره‌های آنها ممکن است شیبدار یا قائم باشد.

برای گذراندن کانالی از روی دره یا آبکند، پلی بر روی آن میزنند، و مسیر کانال را از روی آن میگذرانند.

کانال، اشعه‌ی مثبت[11] یا **اشعه‌ی مثبت**[12]. در لوله‌ی کروکس، الکترونها از آن جهت از کاتود آزاد میشوند که یونهای مثبت جذب‌شده‌ی به وسیله‌ی کاتود بر آن ضربه وارد میآورند. اگر در کاتود

(۱)Trudeau (۲)Lower Canada (۳)Upper Canada (۴)Canary (۵)Santa Cruz de Tenerife (۶)Las Palmas
(۷)Kanazawa (۸)Yamazaki (۹)Maeda (۱۰)canal (۱۱)canal rays (۱۲)positive rays

سوراخی باشد، قسمتی از یونها از این سوراخ خارج میشود و به پشت کاتود میرود. همین یونهای مثبت را اشعه‌ی کانال مینامند. تفاوت عمده‌ی این یونهای مثبت با اشعه‌ی کاتودی، که یونهای منفی (الکترون) هستند، در این است که سنگینترند، و در نتیجه کندتر حرکت میکنند، یک شعاع مثبت، برای عبور از نزدیکی هر گونه مولکول گاز، بیشتر وقت صرف میکند تا یک شعاع کاتودی؛ بنا بر این احتمال تأثیر برقاطیسی شعاع مثبت بر الکترون مولکول گاز، و در نتیجه احتمال پدید آمدن اختلالاتی در مولکول بیشتر خواهد بود، و نتیجه‌ی همین اختلالات صدور نور است.

کانال، آنتونیو: ← کانالتو.

کانال بزرگ[1] (kānāle bozorg)، چینی **یون‌هو**[2] (yün-ho) [= رود گذرگاه] یا **یون‌لیانگ هو**[3] (yün-liāng ho) [= رود برای حمل و نقل غله]، درازترین کانال چین و یکی از درازترین کانالهای جهان. ح ۱۴۹۰۰ کم طول دارد، و از پیپینگ تا نینگپو ممتد است. ساختن این راه آبی شمالی‌ـجنوبی میان رودهای زرد و یانگتسه محتملا در قرن ۵م ق‌م آغاز شده بود، ولی بزرگترین قسمت آن در زمان امپراطور یانگ تی[4] (yāng ti، سلطنت ۶۰۵–۶۱۷ ب‌م) پایان یافته است. در امتداد این کانال جاده‌هائی در سایه‌ی درختان، ایستگاه‌های پستی، و اقامتگاههای سلطنتی ساخته شده بود. با انحطاط قدرت حکومت مرکزی از قرن ۱۰م تا اوایل قرن ۱۳م، توجهی به تعمیر آن نشد. قوبلای قاآن در اواخر قرن ۱۳م آن را از نو ساخت و تا پیپینگ امتداد داد. امروز این کانال در امتداد رود پی[5] (pey) از پیپینگ به طرف ج تا تین‌تسین قرار دارد، و در هونان به رود وی[6] (wey) می‌پیوندد، و سپس از ایالت کیانگسو میگذرد و در نزدیکی نانکن به یانگتسه میرسد و سپس، در امتداد ج‌ش از شهر سوچو میگذرد، و بعد به ش میپیچد و در ل نینگپو به دریا میریزد. سطح آب را در این کانال با دریچه‌های سنگی ثابت نگاه میدارند. عرض این کانال به تفاوت از ۳۰ تا ۶۰ متر و عمق آن از ۶۰ سم تا ۴٫۵ متر است. راه آهن و جاده‌ها و افزایش رسوبات این کانال سبب نقصان اهمیت اقتصادی سابق آن شده است.

کانال بزرگ، ونیز، ← **کانالِه گرانده.**

کانالتو[7] (kānāletto)، ۱۶۹۷–۱۷۶۸، نقاش ونیزی، که نام حقیقیش آنتونیو کانال (āntonio kānāl) بود. نزد پدرش، برناردو کانال (bernār-do)، که نقاش صحنه‌ساز بود، نقاشی آموخت، و چندسالی را در رم گذراند. پس از بازگشت به ونیز، به نقاشی صحنه‌های ونیز پرداخت، و شهرت وی بیشتر به سبب همین تصاویر است. از ۱۷۴۶ تا ۱۷۵۵ در انگلستان میزیست، و در آنجا دورنماهای زیبا ساخت. در بیشتر مجموعه‌های اروپائی و امریکائی نمونه‌هائی از کارهای او موجود است. در نقاشی تصویر بناها کسی برتر از کانالتو نیست. آثارش مشتمل است بر دورنمای کانال بزرگ و مسابقه‌ی قایقرانی در کانال بزرگ (هر دو در گالری ملی لندن)، کلیسای سانتا ماریا (موزه‌ی لوور)، و دورنمای ونیز (کاخ اوفیتسی). برناردو بلوتو (belloto) از بستگان و شاگرد وی بود، و او نیز به کانالتو معروف بود.

کانال سوئز (kānāle suez) یا **ترعه‌ی سوئز** (tor'eye)، عربی **قناة السویس** (qanāto 's.so-ways)، راه آبی ساخته‌شده به دست انسان در مصر که در سال ۱۸۶۹ افتتاح شد، و از پرت سعید تا پرت توفیق (نزدیک سوئز) ممتد است، و مدیترانه را با خلیج سوئز و از آنجا نیز با بحر احمر مرتبط میسازد. طولش ح ۱۷۰ کم است، و آب‌بند ندارد، و کشتیهای دریاپیما میتوانند از آن عبور کنند. در سال ۱۸۷۰، عرض کانال در سطح آب ۶۰ متر، و عرض آن در منتهای عمق (۸ متر) برابر ۲۲ متر بود. در سال ۱۹۵۶، هنگام ملی شدن کانال، عرض آن در سطح آب ۱۵۰ متر، و عرض آن در عمق 10متری به ح ۶۰ متر بالغ بود.

I ـ مسیر کانال. کشتیهائی که از طریق کانال به طرف جنوب میروند از شهر کنونی پرت سعید که یکی از بزرگترین بنادر جهان و عبور و مرور در آن تقریباً دو برابر شهر نیو یورک است میگذرند. کانال، به طرف ج، از پهنه‌ی باطلاقی دریاچه‌ی منزله (manzala) عبور میکند، و در نیمه‌راه بین پرت سعید و سوئز به دریاچه‌ی تمساح (temsāh) وارد میشود، که شهر اسماعیلیه بر ساحل آن است، و اداره‌ی امور کانال در آنجاست. از دریاچه‌ی تمساح به پرت توفیق، کانال ابتدا از بحیرات المره (bohayrāto 'l.morra) [دریاچه‌های تلخ]ـکه اکنون بیش از یک پهنه‌ی آب نیستـو سپس از ناحیه‌ای بیابانی میگذرد، و در پرت توفیق به انتهای جنوبی خود میرسد.

تاریخچه‌ی کانال سوئز

II ـ کانال قدیم. فکر متصل کردن بحر احمر به مدیترانه به وسیله‌ی کانال بسیار قدیمی است. در قرن ۲۰م یا ۱۹م ق‌م کانالی حفر شد که نیل را به دریاچه‌ی تمساح، که در آن زمان انتهای شمالی بحر احمر بود، متصل میکرد. این کانال بعدها متروک شد، و حفر مجدد آن به وسیله‌ی نکو، فرعون (۶۰۹–۵۹۳ ق‌م) مصر، و داریوش بزرگ هخامنشی انجام گرفت، و بطلمیوس II آن را به اتمام رسانید. در زمان ترایانوس، امپراطور روم، کانال را پاک کردند. هنگامی که مسلمانان مصر را تسخیر کردند کانال پر شده بود، و عمرو ابن عاص به حفر آن فرمان داد، و از آن پس "خلیج امیرالمؤمنین" نام گرفت. این کانال تا ۷۷۰، که به امر ابوجعفر منصور، خلیفه‌ی عباسی، آن را ویران کردند، مورد استفاده بود.

III ـ کانال سوئز. در اواخر قرن ۱۸م، ناپلئون، در زمانی که در مصر بود، به فکر احداث کانالی افتاد که مدیترانه را به دریای احمر مرتبط کند، اما در این باب اقدامی نشد، زیرا (به غلط) چنین میپنداشتند که سطح آب بحر احمر بالاتر از سطح آب در مدیترانه است، و متصل کردن این دو دریا به یکدیگر سبب غرق شدن مصر سفلی میشود.

کانال جدید، که دو دریا را مستقیماً و نه از طریق نیل به یکدیگر مرتبط میکند، ناشی از فکر فردینان دو لسپس است که، علی رغم مشکلاتی که در راه این کار بود (مخصوصاً مخالفت پالمرستون، نخست‌وزیر بریتانیا)، موفق به اخذ دو امتیاز از خدیو سعید پاشا شد (۱۸۵۴ و ۱۸۵۶). "شرکت جهانی کانال دریائی سوئز" تشکیل یافت. حفر کانال، علاوه بر مشکلات فنی، مواجه با مشکلات سیاسی نیز بود که عمدةً در بریتانیا سرچشمه داشت. عاقبت ساختمان کانال اتمام پذیرفت، و در ۱۷ نوامبر ۱۸۶۹ افتتاح شد.

حفر کانال سوئز تأثیرات اقتصادی عظیم داشت، و راه تازه‌ای برای تمدن غرب به افریقای شرقی، آسیای جنوبی، و اقیانوسیه گشود، و به علاوه، مخارج حمل و نقل با کشتی تقلیل یافت. فاصله‌ی لندن از کراچی از طریق کانال ح ۹٬۸۰۰ کم ولی از طریق دماغه‌ی امید نیک، که راه عادی سابق بود، ح ۱۷٬۳۸۰ کم است.

کمی بعد از افتتاح کانال، در زمان نخست‌وزیری دیزریلی، دولت بریتانیا ۴۴٪ سهام شرکت کانال سوئز را خریداری کرد، و کانال را تحت استیلای خود در آورد. نظر به اهمیت کانال سوئز، کانال وضع سیاسی خاصی یافت. موافقتنامه‌ی قسطنطنیه، که در ۱۸۸۸ به امضای همه‌ی دول اروپائی بزرگ آن زمان رسید، کانال را بیطرف اعلام کرد و برای همه‌ی دول، در صلح یا جنگ، حق آزادی عبور قائل شد، و بریتانیای کبیر، که بزرگترین سهامداران بود، بیطرفی کانال را تضمین کرد؛ اداره‌ی کانال به شرکت کانال سوئز محول شد. بر طبق پیمان ۱۹۳۶ مصر و انگلستان، بریتانیا حق خود را در حمایت از کانال محفوظ داشت، اما پس از جنگ II مصریها خواستار خارج شدن نیروهای بریتانیا از ناحیه‌ی کانال شدند، و عاقبت این ناحیه در ژوئن ۱۹۵۶ بکلی از نیروهای بریتانیا پاک شد. پس از آنکه بریتانیای کبیر و کشمکش تعهد خود را برای کومک مالی به ساختن سد آسوان نقض کردند، جمال عبدالناصر (← ناصر) در ژوئیه‌ی ۱۹۵۶ کانال را ملی اعلام کرد، و یک سازمان مصری برای اداره‌ی آن به وجود آورد. در اوت همان سال مأمورین بریتانیائی و کارمندان سفارت انگلستان از مصر اخراج شدند، و وضع از نظر بین‌المللی وخیم شد. در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶، دولت اسرائیل ـ که از ۱۹۵۰ کانال به روی کشتیهای آن بسته شده بود ـ به خاک مصر لشکرکشی کرد (← سینا، پیکار)، و فرانسه و بریتانیای کبیر برای باز گرفتن کانال به مصر لشکر فرستادند. بر اثر مداخله‌ی سازمان ملل، در اوایل نوامبر ترک مخاصمه صورت گرفت. کانال به سبب خساراتی که بر آن وارد شده بود بیش از ۶ ماه مسدود بود، و عاقبت در آوریل ۱۹۵۷ گشوده شد. مصر توافق کرد که ۸۱ میلیون دلار در ۶ قسط سالیانه به سهامداران شرکت سابق کانال بپردازد؛ آخرین پرداخت در سال ۱۹۶۲ صورت گرفت.

جنگ ژوئن ۱۹۶۷ میان اسرائیل و مصر، که منجر به اشغال ساحل شرقی کانال سوئز به وسیله‌ی اسرائیل شد، رفت و آمد در کانال را قطع کرد.

کانالِه گرانده[8] (kānāle grānde) یا **کانال بزرگ،** شاهراه آبی عمده‌ی شهر ونیز، ایتالیا. به شکل S ـ از ایستگاه راه آهن تا کلیسای سانتا ماریا دل سالوته (santā māriā del sālute)ـاز مرکز شهر میگذرد. عرضش از ۲۵ تا بیش از ۵۰ متر است. پل ریالتو و پلهائی دیگر بر آن قرار دارند، و در

(۱)Grand Canal (۲)Yün-ho (۳)Yün-liang ho (۴)Yang Ti (۵)Pei (۶)Wei (۷)Canaletto (۸)Grand Canal

اطرافش کاخها و ابنیه‌ی زیبا واقع است.

کانای[1] (kānāy)، آبادی قدیم، آپولیا، جنوب ایتالیا. در این محل، در ۲۱۶ ق‌م جنگهای کارتاژی، هانیبال شکست مهلکی به رومیان وارد کرد.

کانپور[2] (kānpur)، شهر (جم ۷۰۵٬۴۰۰)، چهارمین ایالت اوتار پرادش، ل هند، بر رود گنگ. از مراکز صنعتی عمده است، و مواد شیمیائی، پارچه، کالاهای چرمی، و مواد غذائی تولید میکند. از مراکز پررفت و آمد حمل و نقل نیز هست. تا ۱۸۰۱، که نواب اوده آن را به بریتانیا واگذار کرد، آبادی کوچکی بود. در شورش سپاهیان (۱۸۵۷)، نانا صاحب پادگان بریتانیائی شهر را با زن و بچه‌های آنها قتل عام کرد.

کانت[3]، **ایمانوئل** (imānuel kānt)، ۱۷۲۴–۱۸۰۴، یکی از فلاسفه‌ی مشهور جهان و بزرگترین فیلسوف آلمان در قرن ۱۸م، واضع فلسفه‌ی نقدی[4] یا فلسفه‌ی اصالت معنی ماوراء حسی[5]؛ مت کونیگسبرگ. پدرش سراجی از مردم کونیگسبرگ بود، و خود او در مدت عمر خویش از حومه‌ی این شهر خارج نشد (وقتی به یکی از دهات مجاور شهر سفر کرده بود). در ۱۷۴۰ وارد دانشگاه شد، و به تحصیل ریاضیات و فلسفه و الاهیات پرداخت. تا سال ۱۷۵۵ به تدریس در خانه‌های بزرگان مشغول بود. در ۱۷۵۵ رساله‌ای منتشر کرد که عنوان آن چنین بود: تاریخ طبیعی عمومی و نظریه در باره‌ی آسمان، یا تحقیق در قانون و اصل مکانیکی ساختمان تمام عالم از روی اصول نیوتنی. در این رساله، کانت در باره‌ی منشأ عالم مادی نظریه‌ای اظهار کرد که بعدها به وسیله‌ی لاپلاس تأیید و تکمیل شد. کانت در این رساله بیان کرده است که تمام مواد عالم، اعم از ثوابت و سیارات و دنباله‌داران، ابتدا به صورت عناصر اولیه بودند، و این عناصر اولیه فضای تمام عالم را پر کرده بودند. از این عناصر همه‌ی اجرام فلکی که اکنون در فضا میچرخند پدید آمده‌اند. کانت ۱۵ سال تمام دانشیار بود، و در رشته‌های ریاضیات، فیزیک، منطق، مابعد الطبیعه، اخلاق، و جغرافیای طبیعی درس میداد. در ۱۷۶۹ او را به دانشگاه ارلانگن، و در ۱۷۷۰ به دانشگاه ینا برای استادی دعوت کردند، ولی هیچ کدام را نپذیرفت. سرانجام، در ۱۳ مارس ۱۷۷۰ به استادی منطق و مابعد الطبیعه در دانشگاه کونیگسبرگ بر گزیده شد. در ۱۷۶۶–۷۲ معاون کتابخانه‌ی قصر پادشاهی بود، ولی پس از دریافت مقام استادی، از آن شغل استعفا داد. در سالهای ۱۷۸۶ و ۱۷۸۸ به ریاست دانشگاه بر گزیده شد، و تا ۱۷۹۶ به تدریس در دانشگاه ادامه داد.

فلسفه‌ی کانت

I – کانت در فلسفه عقاید فلاسفه‌ی بزرگ آلمانی پیش از خود، و مخصوصاً ولف و لایبنیتز، را با فلسفه‌ی طبیعت‌پرستی روسو و عقاید هیوم در باره‌ی اصل معرفت و شناسائی در انسان و عقیده به آزادی و اختیار در هم آمیخت، و با قدرت تفکر عمیق و تجزیه و تحلیل بیمانند خود، از همه‌ی این عقاید و آراء فلسفه‌ای نو به وجود آورد، که تمام فلسفه‌های اروپائی رایج بعد از خود را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داد. مسائل مربوط به اصل معرفت و شناسائی و اعتقاد به آزادی خاطر او را بیش از همه مشغول داشت، و تحقیقات او در این زمینه که از سال ۱۷۷۰ تا ۱۷۸۰ طول کشید، کتاب نقد عقل محض را به وجود آورد.

برای توضیح باید گفت که اصول کلیتی که پایه‌ی علم انسانی شناخته شده قبیل اصل هوهویت، امتناع تناقض، اصل علیت، و غیره به عقیده‌ی او مذهب اصالت تعقل، اصول عقلانی و فطریی است که فقط به حکم عقل صادق است، و مستقل از هر گونه حس و تجربه میباشد، و نه‌تنها در باره‌ی احکام عقلی و ذهنی، بلکه در باره‌ی اشیاء نیز صادق و مجری است، اما به عقیده‌ی او مذهب اصالت تجربه، این اصول فطری و اولی نیست، و فقط بر اثر تجربه در انسان حاصل میشود.

II – به عقیده‌ی کانت، این احکام ضروری کلی مأخوذ از تجربه نیست و نمیتواند باشد (و در این قسمت او با مذهب اصالت تعقل موافق است)، ولی این احکام در باره‌ی خود اشیاء صادق نیست (و در این قسمت با مذهب اصالت تجربه موافق است)، بلکه این اصول عقلی از مختصات عقل انسان است، و تنها در باره‌ی قوه‌ی مدرکه و فاهمه‌ی انسان صادق است، و اعتبار و ارزش آن مربوط به شناسنده و مدرک (modrek) است نه مدرک (modrak) و شیء شناخته‌شده.

III – کانت متوجه شد که آنچه دیگران در باره‌ی کلیت و ضرورت گفته‌اند نارساست و نمیتواند بیان کند که چگونه ما، از درک امور جزئی، احکام کلی و ضروریی به دست میآوریم که آن را به امور جزئی دیگر نیز بسط میدهیم، و فی المثل، چگونه از اینکه یک بار که دست خود را به آتش نزدیک کردیم و احساس سوزش کردیم حکم میکنیم که هر گاه دست خود را به آتش نزدیک کنیم احساس سوزش خواهیم کرد. کانت برای حل این مسئله انقلابی در معرفتشناسی به وجود آورد، و گفت به جای آنکه ذهن ما تابع اشیاء باشد، اشیاء و مدرکات (modrakāt) تابع ذهن و قوه‌ی مدرکه‌ی ما است (مانند کپرنیک، که گفت به جای آنکه خورشید به دور زمین میچرخد این زمین است که به دور خورشید میچرخد).

پس مسئله‌ی اصلی در باره‌ی قوه‌ی شناسائی در انسان این است، آنچه قوه‌ی فاهمه و عقل انسان میتواند، مستقل از تجربه، درک کند چیست و تا چه اندازه است؟ ما، از لحاظ زمانی، معلوماتی مقدم بر تجربه نداریم، و تمام معلومات ما با تجربه آغاز میشود، ولی معنی این جمله آن نیست که منشأ تمام معلومات ما تجربه است، زیرا، معلومات ما ترکیبی است از آنچه حواس ما از عالم خارج میگیرد با آنچه قوای فاهمه و عاقله‌ی ما، بر اثر تحریک همین محسوسات خارجی، از خود به آن میبخشد؛ و تمییز و فرق میان این دو پس از تحقیق و تدقیق فراوان به دست میآید. معلوماتی که در انسان مستقل از تجربیات و مدرکات حسی (و در عین حال همزمان با آن) موجود است معلومات اولیه[6] یا اولیات[6] (avvaliyyāt) (با اولیات مذکور در منطق قدیم اشتباه نشود. ← علوم متعارفه.) خوانده می‌شود، و معلوماتی که منشأ آنها حس و تجربه است معلومات بعدی یا متأخرات[7] (mota'axxerāt) نامیده میشود. صفت بارز معلومات اولیه یا اولیات کلیت و ضرورت آنها است. معلومات تجربی یا متأخرات به خودی خود فاقد صفت کلیت است، زیرا، چنانکه اشاره شد، مثلا اگر ده هزار بار دست خود را به آتش ببریم و احساس سوزش کنیم آنچه بی دخالت عقل و قوه‌ی فاهمه به دست میآید این است که تا کنون دست خود را ده هزار بار به آتش برده و احساس سوزش کرده ایم، اما این معنی کلیت نیست، و اگر بخواهیم صفت کلیت به آن بدهیم باید بگوئیم هر بار که دست به آتش برده شود احساس سوزش خواهد کرد، و این کلیت مطلق را تنها قوه‌ی عاقله و فاهمه‌ی انسان به این تجربه میبخشد، و همینطور است ضرورت و قطعیت این قضیه، که مسلماً تجربه‌ی صرف از آن عاری است، و متعلق به قوه‌ی عاقله‌ی انسان است، که مستقل از تجربه میباشد. معلومات تجربی، برای اینکه افاده‌ی قطع و یقین کند، باید ضروری و کلی باشد.

IV – حکمی که در باره‌ی اشیاء میکنیم یا تحلیلی است یا ترکیبی. قضایای شامل احکام تحلیلی چیزی بر معلومات ما نمی‌افزایند، زیرا، محمول این گونه قضایا بیان‌کننده و روشنگر موضوع قضیه است، مانند این قضیه که هر جسم دارای ابعاد است؛ زیرا، معنی جسم بودن خود داشتن ابعاد است. در این گونه قضایا، ارتباط موضوع و محمول پیرو اصل هوهویت است، و انکار آن مستلزم تناقض میباشد. در احکام ترکیبی، محمول عین موضوع نیست، بلکه چیزی علاوه بر آن دارد مانند اینکه مس هادی برق است؛ زیرا، در مفهوم مس، که موضوع قضیه است، معنی هدایت برق وجود ندارد، و این مطلب باید از راه دیگری به دست آید.

احکام ترکیبی یا متضمن احکام متأخر یا متأخرات است، مانند مثال فوق (زیرا، هادی برق بودن مس در نتیجه‌ی تجربه و مشاهده حاصل میشود؛ پس از احکام متأخر یا متأخرات است)؛ یا متضمن احکام اولیه یا اولیات، مانند اینکه هر حادثی را علتی است (زیرا، ممکن است تجربه علت یک حادثه را به ما بیاموزد، اما اینکه هر حادثی دارای علتی است از راه تجربه به دست نمیآید).

V – به نظر کانت، تمام علوم نظری متضمن احکام اولیه‌ی تألیفی است، و مسئله‌ی اساسی این است که احکام اولیه‌ی تألیفی چگونه ممکن است. علاوه بر این مسئله، مسئله‌ی دیگری نیز در برابر ما قرار دارد، و آن عبارت از این است که به کار بردن احکام اولیه‌ی تألیفی، که مبنای علوم طبیعی و ریاضی است، در این علوم نتایج غیر قابل تردید و انکاری به بار آورده است، در صورتی که به کار بردن آن در مابعد الطبیعه نتیجه‌ای نداده است، و حکمای مابعد الطبیعه در باره‌ی مسائل اساسی این علم، از قبیل خدا و ماده و نفس و جهان، نتوانسته‌اند مشکلی را حل کنند؛ پس مسئله‌ی دیگری به این صورت پیش کشیده میشود که چرا به کار بردن احکام اولیه‌ی تألیفی در علوم طبیعی و ریاضی نتیجه‌بخش است و در مابعد الطبیعه نیست.

---

(۱)Cannae (۲)Cawnpore; Kanpur (۳)Kant (۴)critical philosophy; criticism (۵)transcendental idealism
(۶)a priori (۷)a posteriori

VI ـ چون کانت قوای شناسائی انسان را عبارت از حس و فهم و عقل میداند، برای پاسخ دادن به سؤالات مذکور، در کتاب نقد عقل محض سه بحث به میان آورده است: (۱) نقد قوه‌ی حس یا تحقیق در امور ماقبل حس؛ (۲) نقد قوه‌ی فهم یا تحقیق در امور ماقبل تحلیلات؛ (۳) نقد قوه‌ی عاقله یا تحقیق در امور ماقبل جدلیات.

۱ ـ VI ـ مقصود کانت از امور ماقبل حس اموری است که متعلق آن محسوسات نیست، بلکه کیفیت تعلق علم ما به محسوسات است. پس، امور ماقبل حس (و همچنین ماقبل تحلیلات و ماقبل جدلیات) از عوارض ذات شناسنده و شخص عالم است نه شیء معلوم و محسوس؛ و به عبارت دیگر، امور ماقبل حس در حکم صورت معلومات ما است، و محسوسات در حکم ماده‌ی آن.

در نظر ایمانوئل کانت، امور ماقبل حس، که به محسوسات صورت علم و معرفت میبخشند، و آنها را برای ما قابل درک میسازند، عبارتند از زمان و مکان. مکان صورت اولیه‌ی امور محسوس خارجی است، و زمان صورت اولیه‌ی امور محسوس باطنی یا وجدانی. به عبارت دیگر، مکان شرط ذهنی متقدم امور محسوس است، و وجود عینی و خارجی ندارد. ذهن ما، برای اینکه اشیاء خارجی برای ما قابل درک شوند، آنها را در مکان و فضا مجسم میسازد. اگر در عالم خارج هیچ شیء خارجی وجود نداشته باشد، باز ذهن ما از تصور مکان و فضا خالی نخواهد بود. پس، مکان و فضا شرط ذهنی است برای قابل درک بودن اشیاء خارجی. همچنین، زمان شرط ذهنی متقدمی است برای درک امور نفسانی و محسوسات باطنی و وجدانی، از قبیل لذت و الم و اضطراب و هیجان و غیره، و اگر در نفس و وجدان ما هیچ یک از این امور موجود نباشد باز احساس گذشت زمان خواهیم کرد.

اشیاء خارجی به نظر کانت دارای دو جنبه است: یکی جنبه‌ی مکشوف و معلوم بر ما، که آن را پدیده یا فنومن[1] (fenomen) میخوانند، و دیگر جنبه‌ی ناپیدا و نامشهود برای ما، که آن را ناپدید یا نومن[2] (numen) مینامد. با در نظر گرفتن مطالب بالا، باید گفت که هیچ پدیده‌ای خالی از زمان و مکان نیست در صورتیکه نمیتوانیم بگوئیم قسمت نامشهود یا اندیشه‌ی اشیاء نیز چنین است. پس علت اینکه در علوم طبیعی و ریاضی از به کار بردن مفاهیم مکان و زمان ناگزیریم آن است که در این علوم از پدیده‌ها بحث میشود، و هیچ پدیده‌ای خالی از زمان و مکان نیست؛ و به عبارت دیگر، مکان و زمان صورت پدیده‌ها است. اما، در مابعد الطبیعه، از نفس زمان و مکان بحث میشود، و چون ما صورت ذهنی مقدم بر زمان و مکان که آنها را برای ما قابل فهم سازد نداریم، تحقیق در این دو به جائی نخواهد رسید.

ب ـ VI ـ کانت سپس به نقد قوه‌ی فهم یا تحقیق در امور ماقبل تحلیلات میپردازد. مقصود از این بحث نقد قوه‌ی تفکر و نظر است، و کانت میخواهد با آن ارزش و اعتبار علوم تجربی را بیان کند. در بحث نقد قوه‌ی حس از پدیده‌ها و صورت آنها، یعنی مکان و زمان، سخن گفته است، و در بحث نقد قوه‌ی فهم و تفکر میخواهد بیان کند که ذهن چگونه این پدیده‌ها را به هم ربط میدهد، و یکی را بر دیگری حمل میکند (← مقولات).

همچنانکه محسوسات بیشمار ولی صورت آنها منحصر در زمان و مکان است، مواد احکام عقلی و نظری نیز بیشمار است، ولی صورت آنها منحصر در ۱۲ حکم است، که کانت صورت آنها را مقولات مینامد، بدین ترتیب که ابتدا چهار مقوله‌ی کم و کیف و نسبت و جهت میشمارد، و هر کدام را دارای سه صورت میداند، که میشود دوازده، و در برابر هر یک از این دوازده مقوله نوعی حکم یا قضیه (← قضیه، قسمت ۱) قرار میدهد بدین ترتیب:

مقولات		احکام مقابل با آن
کم	وحدت	کلی
	کثرت	جزئی
	تمامیت	شخصی
کیف	واقعیت (ایجاب)	موجب
	عدم واقعیت (سلب)	سالبه
	تحدید	معدوله
نسبت	ذاتیت (جوهر و عرض)	مطلقه (یا حملیه)
	علیت (علت و معلول)	شرطیه
	مشارکت و تقابل (فعل و انفعال)	منفصله
جهت	امکان و امتناع	ممکنه
	وجود و عدم	محققه (یا قطعیه)
	ضرورت و اتفاق	ضروریه

بدین ترتیب، مفاهیمی از قبیل امکان، ضرورت، علیت، وحدت، و کثرت از متعلقات ذهن انسان است، و ذهن انسان این امور را به پدیده‌ها میبخشد، و بدین وسیله از آن احکام علمی و نظری میسازد؛ ولی، این امور در ذاتِ ناپیدا و جنبه‌ی غیر مکشوف (نومن) اشیاء وجود ندارد؛ و به عبارت دیگر، قوانین علمی فقط برای ذهن انسان وجود دارد نه برای امور واقعی، و علت شکست مابعد الطبیعه در این است که میخواهد این قوانین را بر جنبه‌ی ناپیدا و باطن اشیاء نیز بسط دهد.

ج ـ VI ـ در قسمت نقد قوه‌ی عاقله یا تحقیق در "امور ماقبل جدلیات"، کانت در باره‌ی ارزش به کار بردن اصولی که فقط در جهان ظواهر و پدیده‌ها معتبر است در عالم ماورای تجربه و نامکشوف بر ما بحث کرده است، و این گونه استدلالات را جدل و قیاس فاسد خوانده است. به عقیده‌ی کانت، عقل انسان در پشت سر ظواهر و پدیده‌ها و عالم متغیر تجربه به دنبال یافتن امور ثابت و لایزال است، و تنها به امور متغیر و نسبی راضی نمیشود، و می‌خواهد تمام تغییرات را به یک وجود تغییرناپذیر و تمام امور نسبی را به یک وجود مطلق برساند. مثلا، در پشت سر افعال نفسانی متغیر انسان، می‌خواهد امر ثابت و مطلقی به نام نفس یا روح را قرار دهد، و در پشت سر حوادث عالم تجربه، امر مطلقی به نام ماده بشناسد، و پس از آن، ماده و روح، هر دو را، به امر ثابت لایزالی به نام خدا منتسب سازد. عقل انسان، در نتیجه‌ی به کار بردن مقولات قوه‌ی فاهمه، که فقط در عالم ظواهر و پدیده‌ها صادق است، در عالم ماورای پدیده‌ها، یعنی عالم ناپیدا، دوچار تناقضاتی میشود که برای هر یک از طرفین نقیض میتواند دلیلی اقامه کند، (۱) از به کار بردن مقوله‌ی کم در جهان ماورای تجربه (عالم نامکشوف یا نومن) به این تناقض بر میخورد:

اصل: جهان از لحاظ زمان و مکان محدود است، یعنی، عالم را آغازی است و انجامی، و از هر طرف محدود است (زیرا عقل نمیتواند چیزی را بی‌آغاز و نامحدود تصور کند).

نقیض آن: عالم از لحاظ زمان و مکان نامحدود است: نه آغازی دارد و نه انجامی (زیرا هر نقطه‌ای را که از نظر مکان ابتدای جهان فرض کنیم میتوانیم نقطه‌ای ماورای آن نیز فرض کنیم).

(۲) از به کار بردن مقوله‌ی کیف در جهان ماورای تجربه این تناقض نتیجه میشود:

اصل: تمام ترکیبات عالم ماده بر میگردد به مواد بسیطی که از چیزی مرکب نشده‌اند (زیرا، در غیر این صورت، تجزیه‌ی یک شیء تا بینهایت ادامه خواهد داشت).

نقیض آن: هیچ شیء بسیط در عالم وجود ندارد (زیرا هر شیء را، ولو بینهایت کوچک فرض کنیم، باز از لحاظ ذهن انسان قابل تجزیه به اجزای کوچکتر است).

(۳) از به کار بردن مقوله‌ی نسبت در جهان ماورای تجربه این تناقض نتیجه میشود:

اصل: در عالم، تنها علل طبیعی یا قسری وجود ندارد، بلکه علت مختاری که از روی آزادی و اختیار عمل میکند نیز هست (مانند خود انسان، که خود را در انجام چند کار مساوی با هم مختار و آزاد میداند).

نقیض آن: در عالم هیچ علت مختار وجود ندارد، و تمام علل طبیعی و از روی قسر و ضرورت است.

(۴) از به کار بردن مقوله‌ی جهت در عالم ماورای تجربه این تناقض نتیجه میشود:

اصل: در خود جهان یا خارج از آن، امری ضروری و واجب الوجود وجود دارد.

نقیض آن: چه در خود جهان و چه در خارج از آن، امری ضروری و واجب الوجود وجود ندارد.

به عقیده‌ی کانت، این تناقضات قابل حل است، زیرا آنچه ما را امکان سؤال میبخشد امکان پاسخ دادن به آن را نیز میدهد. در دو تناقض نخستین، که مربوط به آغاز و انجام و محدودیت جهان و ترکیب یا عدم ترکیب آن از بسائط است، حل تناقض از این راه میسر میشود که هر دو طرف ظاهری تناقض، یعنی نقیضین ظاهری را، غلط بدانیم، و البته از این معنی "ارتفاع نقیضین" لازم نمیآید، زیرا آنچه موضوع نقیضین در هر دو مسئله است، یعنی جهان امری است ورای ظواهر و تجربیات ما، و بنا بر این، از امور ناپدید (نومن) است، و آنچه بر ما نامعلوم است حکم کردن در باره‌ی آن به بسیط بودن و مرکب بودن و متناهی و نامتناهی بودن نادرست است. در باره‌ی دو تناقض آخری باید گفت که، در هر دو، موضوع قضیه‌ی

(۱) phenomenon (۲) noumenon

اصلِ جهانِ ناپدید و نامکشوف است، و موضوع قضیه‌ی نقیض ظواهر و پدیده‌ها است. بدین ترتیب، با تعدد موضوع، تناقض از میان بر میخیزد.

در باره‌ی خدا نیز ادله‌ای که اقامه میشود یا مبنی بر ابطال تسلسل است (دلیل طبیعی‌ـالاهی)، یا برهان وجودی است (دلیل علم الوجودی)، یا مبنی بر علت غائی است (دلیل کیهانشناختی)، و هیچ یک از این سه برهان قانع‌کننده نیست، و برای اثبات خدا باید، نه از راه عقل، بلکه از راه وجدان استدلال کرد.

VII ـ آنچه در نظر کانت با عقل نظری و استدلالی قابل اثبات نیست به وسیله‌ی عقل عملی قابل اثبات است، و در اینجا هم کانت انقلابی در فلسفه‌ی مابعد الطبیعه و اخلاقیات به وجود آورده است، به این معنی که، در فلسفه‌ی مابعد الطبیعه‌ی رسمی، از راه اثبات خدا و نفس و بقای نفس، لزوم اطاعت از قوانین اخلاقی ثابت میشود، در صورتی که کانت از راه لزوم اطاعت از اخلاق و پیروی از فتوای وجدان و ضمیر به اثبات خدا و بقای نفس میپردازد.

به عقیده‌ی کانت، در انسان احساسی اخلاقی هست که حکم میکند فلان کار خیر است و فلان امر شر، خود انسان ممکن است عمل شر و زشتی را انجام دهد، ولی وجدان و احساس اخلاقی او آن عمل را زشت خواهد دانست، و اگر چنین نبود اصلا پشیمانی معنی نداشت. عقل عملی عبارت از عقلی است که انسان را از پرداختن به کارهای زشت نهی میکند، و به إتیان اعمال نیک امر می‌نماید. اما اموری که در نظر عامه نیک است همه مشروط به شرطی است، چنانکه علم به شرطی خیر است که در راه رفاه مردم به کار آید، وگرنه شر خواهد بود. از اینجا نتیجه میشود که هر عمل نیکی به شرطی نیک است که با حسن نیت و اراده‌ی خیر انجام یابد، و اراده‌ی خیر مبدأ خیر مطلق است. در نظر کانت، اراده‌ی خیر عبارت از پیروی از تکلیف است، زیرا تکلیف است که انسان را بدون قید و شرط به پیروی از خود وادار میکند، و تنها در تبعیت از تکلیف است که اراده‌ی خیر مطلق به وقوع میپیوندد. اگر انسانی دروغ نگوید، برای آنکه دروغ گفتن او مایه‌ی بدنامی او میشود، حسن نیت ندارد و اراده‌ی خیر نکرده است، بلکه راست گفتن او برای مصلحت دنیوی است، و اگر در جائی یقین کند که دروغ گفتن او مایه‌ی بدنامی او نخواهد شد، و بلکه جلب نفعی هم برای او خواهد کرد، این دروغ را خواهد گفت، در صورتی که عقل عملی و وجدان اخلاقی او او را بر این دروغ ملامت خواهند کرد. اما اگر کسی دروغ نگوید برای آنکه وجدان اخلاقی او او را مکلف به دروغ نگفتن می‌کند پیروی از اراده‌ی خیر کرده است. چون امر و فرمان تکلیف "امر مطلق"[1] است، از آن یک قانون یا دستور اخلاقی مطلق نتیجه میشود، و آن اینکه "چنان عمل کن که بخواهی دستور عمل تو در هر جا و هر زمان برای همه کس قانون و دستور کلی باشد". اگر کسی دروغ بگوید نمیخواهد دروغ گفتن در هر جا و هر زمان برای هر کس دستور کلی باشد، زیرا، در این صورت ممکن است کسان دیگری در مواقع دیگری به او دروغ بگویند، و موجب خسارت مادی و معنوی برای او شوند.

چنانکه گفتیم، این امر اخلاقیِ عقلِ عملیِ امری مطلق است، و چون مطلق است، باید هدف و غایت آن نیز مطلق باشد، و نسبی نباشد. اگر پرهیز از شهوات برای تندرستی باشد غایت، که تندرستی است، امر نسبی است، زیرا مردمان در نیروی جسمانی و مقاومت بدنی یکسان نیستند، و ممکن است شهوترانی مردی قوی به تندرستی او چندان لطمه نزند در صورتی که همان مقدار برای فردی عادی در حکم افراط باشد، و مضر به سلامت او شود. در این صورت، غایتِ امر اخلاقی اگر تندرستی باشد امری نسبی خواهد بود، و به اختلاف احوال فرق خواهد کرد، در حالی که امر عقلی مطلق به طور کلی به اجتناب از شهوترانی امر میکند. پس، غایت امر عقلی مطلق باید مطلق باشد، و باید دید که این هدف و غایت مطلق چیست. چون نیک نگریسته شود، غایت امر اخلاقیِ عقلیِ نفس انسانیت است، خواه در خود انسان و خواه در دیگران، و از این طریق دستور دوم اخلاقی به دست میآید و آن اینکه "رفتار تو باید چنان باشد که هر انسانی را (خواه تو و خواه دیگران) غایت و هدف آن بینداری نه واسطه و وسیله". اگر در راستگوئی هدف انسانیت باشد امر اخلاقی مطلق انجام گرفته است، ولی اگر هدف فقط خوشنامی خودت باشد، با آنکه راست گفته‌ای، امر اخلاقی مطلق را انجام نداده‌ای.

بنا بر این، تکلیف مطلق با غایت مطلق آن اساس اخلاق و عقل عملی است، اما تکلیف بر اساس آزادی و اختیار است، زیرا اگر انسان در اعمال خود مجبور و بی‌اختیار باشد تکلیف عمل خیر و امر مطلق بر او بیهوده است. بنا بر این، کانت، از راه عقل عملی و وجدان اخلاقی، انسان را مختار میداند، در صورتی که این امر از راه استدلال عقل نظری قابل اثبات نیست. چون عقل عملی خواستار مطابقت کامل اراده‌ی انسان با قوانین اخلاقی است، و این مطابقت کامل مادام که انسان اسیر بدن است میسر نیست، باید نفس انسان پس از مرگ بدن باقی بماند تا این مطابقت میسر شود. مطابقت کامل اراده‌ی انسان با قوانین اخلاقی، که مستلزم وصول به کمال است، بدون فرض وجود خدا ممکن نیست. زیرا طبیعت هدف و کمالی نمیشناسد، و اگر جریان امور بر وفق آنچه در طبیعت میبینیم انجام بگیرد هیچ گونه خیر و نیکی وجود نخواهد داشت، و چون ما از راه احساس باطنی و وجدان اخلاقی به قبول خیر مطلق تن در دادیم، ناچاریم به وجود ذاتی که خود کمال مطلوبی باشد، و تطابق اراده‌ی انسان با خیر مطلق به مشیت او صورت بگیرد، معتقد شویم. بدین ترتیب، کانت، از راه عقل عملی و نه عقل نظری و استدلالی، به اثبات آنچه در فلسفه‌ی مابعد الطبیعه‌ی رسمی مشکل و بلکه ناممکن می‌نمود، موفق میشود.

VIII ـ کانت در زمینه‌ی فلسفه‌ی دین و سیاست و تاریخ و علوم دقیقه‌ی زمان خود نیز دارای تألیفات و مقالات متعددی است، که برای فهرست کامل آنها باید به کتب مفصل رجوع کرد. او در ۱۲ فوریه‌ی ۱۸۰۴ در زادگاه خود، کونیگسبرگ، در گذشت، و در همان جا مدفون شد. بر سنگ قبر او یکی از عبارات معروف او را نوشته‌اند، ـ "دو چیز است که روح را به شگفت می‌اندازد، و هر چه بیشتر بیندیشی شگفتی تو از آن دو چیز بیشتر خواهد شد، یکی آسمان پرستاره‌ای که بالای سر ما است، و دیگری قانون اخلاقی که در دل ماست".

کانتابریا[2] (kāntābriā)، نامی که به ناحیه‌ی ساحل جنوبی ← خلیج بیسکی در اسپانیا اطلاق میشود. مسکن کانتابریائیها است.

کانتابریائی[3]، **کوههای** (kāntābriā'i) [منسوب به کانتابریا]، اسپانیائی **کوردیلیرا کانتابریکا** (kordiliera kāntābrikā)، سلسله‌ای از کوهها، ل اسپانیا، که به طول ح ۴۸۰ کم در طول ← خلیج بیسکی از کوههای پیرنه تا دماغه‌ی فینیستر ممتد است. از لحاظ منابع معدنی، به خصوص زغال و آهن، غنی است. در دامنه‌های آن زراعت میشود.

کانتابریگیا (kāntābrigiā)، ← کیمبریج، دانشگاه.

کانتات[4] (kāntāt) [اصلا از ایتالیائی]، صورت موسیقی (← صورت یا فورم) که در ایتالیا در دوره‌ی باروک پیدایش یافت. در آغاز قطعه‌ای کوتاه بود که یک خواننده‌ی سولو همراه با یک ساز اجرا میکرد. متدرجاً قطعات متضاد رسیتاتیف و آریا، که با پاساژهای (برای پاساژ ← کادانس) سازی از هم جدا میشدند، بدان ملحق شد. کانتات بر دو نوع است، کانتات مذهبی و کانتات مجلسی. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۷م، مصنفین چندی مانند استرادلا، آلساندرو سکارلاتی، و سایر طرفداران مکتب ناپل کانتات مجلسی را استانده کردند. صورت یا فورم این نوع کانتاتها تسلسلی است از تعدادی آریا و رسیتاتیف. این صورت در قرن ۱۸م بسیار مقبول بود، و اجرای آن نشانه‌ای از قدرت آواز خواننده محسوب میشد. در فرانسه، آهنگساز مشهور، ژ. ف. رامو، کانتات را از ترکیب رسیتاتیف با سه آریا به وجود آورد. در آلمان، کانتاتهای مذهبی بیش از نوع مجلسی آن مقبولیت داشت. این نوع کانتاتها ترکیبی از قسمتهای کورال (آواز دسته‌جمعی) و سازی وسیع بودند. در نوع خاصی از کانتات (کانتات کورال)، اشعار سرودهای مذهبی و، اغلب، آهنگ آنها به‌کار میرود. در کانتاتهائی از این نوع که ی. س. باخ نوشته است، کانتات با یک آواز دسته‌جمعی آغاز میشود، و به دنبال آن، چند رسیتاتیف و چند آریا برای هر تکخوان یا تکنواز میآید، و بالاخره با کورالی به پایان میرسد. بعد از باخ، کانتات عموماً به صورت اوراتوریوی کوچکی در آمد.

کانتاربدین: ← ذراریح.

کانتارینا: ← کمدیا دل/آرته.

کانتاکوزنوس، یوحنای: ← یوحنای VI.

کانتال[5] (kāntāl)، ولایت (۵٬۷۷۹ کم، جمعیت ۱۷۲٬۹۷۷)، ج فرانسه‌ی مرکزی، در اوورنی؛ کرسیش اوریاک[6] (oriyyāk). گرانکوه آتشفشانی اوورنی نیز به کانتال موسوم است، و قله‌اش، معروف به پلوم دو کانتال[7] (plom dü kāntāl)، ۱٬۸۵۸ متر ارتفاع دارد. ولایت کانتال از فقیرترین ولایات فرانسه است. محصول عمده‌ی آن پنیر است که، به خصوص در ج فرانسه، به نام پنیر اوورنی به فروش

(۱)categorical imperative (۲)Cantabria (۳)Cantabrian (۴)cantata (۵)Cantal (۶)Aurillac (۷)Plomb du Cantal

میرسد.

کانتمیر[۱]، **آنتیوخ دمیتریویچ** (-āntiox dmitrie vic kāntemir)، ۱۷۰۸–۴۴، شاعر و نویسنده و سیاستمدار روسی، مت قسطنطنیه. کوشید تا به وسیله‌ی ترجمه‌ی آثار خارجی و ارائه‌ی نمونه‌هائی از ادبیات غربی، روسیه را با افکار مغربیان آشنا و همگام سازد. کلاسیسیسم جدید اروپائی را با تصاویر زندگی روسی مزج کرد، و به سبک هجائی زبانهای فرانسوی و لهستانی شعر سرود. آثار و ترجمه‌های فراوان دارد، که از همه مهمتر 90 هجونامه است، که در ۱۷۴۹ به زبان فرانسوی و در ۱۷۶۲ به زبان روسی منتشر شد، و در طی آنها به طرفداری از معارف عمومی پرداخته و دشمنان آن را تقبیح کرده است. نیز ← روسی، ادبیات.

کانتور[۲]، **گئورگ** (georg kāntor)، ۱۸۴۵–۱۹۱۸، ریاضیدان آلمانی که به سبب تأسیس نظریه‌ی مجموعه‌ها و نظریه‌ی اعداد اصلی و ترتیبی ترانسفینی و سهمش در تنقیح مبانی آنالیز ریاضی معروف است. وی در سن پطرزبورگ (لنینگراد) متولد شد، و خاندانش در طفولیت وی به آلمان مهاجرت کرد. در ۱۸۷۲–۱۹۱۳ استاد ریاضیات دانشگاه هاله بود. آثار عمیق وی در مدت حیاتش چندان مورد استقبال واقع نشد.

تحقیقات اولیه‌ی کانتور در سلسله‌ی فوریه بود، و این تحقیقات منجر به نظریه‌ی وی در اعداد اصم شد، که رواج تام یافت. نظریه‌ی مجموعه‌ها، که به وسیله‌ی کانتور تأسیس شد، در تحقیقات متأخر در مبانی ریاضیات و منطق ریاضی تأثیری بس عظیم داشته است.

کانتور در ۱۸۹۵–۱۸۹۷ رساله‌ی مشهور خود را به نام مساهمت در تأسیس نظریه‌ی اعداد ترانسفینی منتشر ساخت. در آخر عمر اعصابش مختل شد، و در بیمارستان امراض روانی در هاله درگذشت.

کانتون[۳] (kānton)، واحد یا بخش سیاسی یا قضائی در بعضی از کشورهای اروپائی. هر یک از ایالات یا کشورهای متحده‌ی که کنفدراسیون سویس را تشکیل میدهند یک کانتون نامیده میشود. در فرانسه، حوزه‌های قضائی که هر یک شامل تعدادی کمون است کانتون نامیده میشود.

کانتون[۴]، نام رسمی آن (چینی) **کوانگ‌چو**[۵] (kuāng-cu)، در مآخذ اسلامی خانفو، شهر (حه ۱°۹۰۰°۰۰۰)، کرسی ایالت کوانگتونگ، ج چین، بر دلتای رود کانتون. رودبندری بزرگ و مرکز صنعتی عمده‌ی چین جنوبی است، و صنایع کشتیسازی و ماشینسازی، و ساختن ابریشم، کاغذ، سیمان، و محصولات کائوچوئی دارد. از مراکز فرهنگی و تعلیم و تربیت نیز هست، و چندین مؤسسه‌ی تعلیمات عالیه (از جمله دانشگاه سون یاتسن) دارد.

کانتون در قرن ۳م قم جزء چین شد. تجار هندی و ایرانی و عرب در قرن 10م به کانتون رسیدند، و شهر نخستین بندری در چین شد که سوداگران اروپائی منظماً بدانجا رفت و آمد می‌کردند. در ۱۵۱۱ پرتغال موفق شد که تجارت با کانتون را به انحصار خود در آورد، ولی در اواخر قرن ۱۷م بریتانیا این وضع را بر هم زد، و در قرن ۱۸م فرانسویها و هلندیها نیز به کانتون پذیرفته شدند. اما بر طبق منشور سلطنتی سال ۱۷۵۷، تجار خارجی مجبور بودند با گروه کوچکی از تجار چینی که مستقیماً مسئول دولت بودند معامله کنند. پیمان نانکینگ (۱۸۴۲)، که به جنگ تریاک خاتمه داد، شهر را به روی تجارت خارجی گشود. در ۱۸۶۰ جزیره‌ی شامین (šāmien) برای کسب و کار و محل سکونت به فرانسویها و بریتانیائیها واگذار شد، و آن یکی از زیباترین حومه‌های کانتون شد؛ در ۱۹۴۶ بکلی به چین مسترد گردید. کانتون در ۱۹۱۱ مرکز نهضت انقلابی سون یات‌سن بود، و دولت جمهوری چین در اینجا اعلام شد. سپاهیان چیانگ کای‌شک از اینجا عازم ل شدند تا در نانکینگ دولتی تأسیس کنند (دهه‌ی ۱۹۲۰ به بعد). در ۱۹۲۷ کانتون مدت کوتاهی مقر یکی از نخستین جوامع کمونیست در چین شد. در دوران حکومت کمونیستی چین، کانتون توسعه یافت، و به بندری مُدرن و مرکزی صنعتی–با تجارت وسیع با هونگ کونگ–مبدل شد.

کانتون[۶] (kānton) یا **پرل** (pērl) یا **رود مروارید** (rude morvārid)، چینی **چو–کیانگ** (-cu ang)، رودی به طول حه ۱۸۰ کم، ایالت کوانگ‌تونگ، ج چین. شهر کانتون را به هونگ کونگ مرتبط میکند، و به دریای چین جنوبی میریزد، و یکی از مهمترین راههای آبی چین است. کشندان وسیع آن، بین هونگ کونگ و ماکائو، به روی کشتیهای اقیانوسپیما باز است.

کانتون[۶]، **جزیره‌ی**، آتول (۹ کم، حه ۸۱)، قکم مرکزی، یکی از جزایر فینیکس. از پایگاههای هوائی عمده‌ی تراقیانوسی است. در ۱۸۵۶ مورد ادعای کشمة و در ۱۹۳۷ مورد ادعای بریتانیای کبیر قرار گرفت. بر طبق موافقتنامه‌ی ۱۹۳۹، جزیره‌ی کانتون و ← جزیره‌ی اندربری برای مدت 50 سال تحت نظارت مشترک دو کشور قرار گرفت.

کانتونهای چهارگانه‌ی جنگلی، سویس، ← چهار کانتون جنگلی.

کانجی‌وارام[۷] (kānjivārām) یا (اسم رسمی آن از ۱۹۴۹) **کانچی‌پورام**[۸] (kāncipurām)، شهر (حه ۸۴°۸۱۰)، ایالت مدرس، ج هند. نام قدیم آن کانچی یا کانچی‌پورام بوده، و کانجی‌وارام تحریف انگلیسی آن است. منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای و ساریهای آن معروف است. از شهرهای قدیمی هند و از مراکز مقدس عمده‌ی هندوان است. معابد بسیار دارد، و به بنارس جنوب هند معروف است. چند معبد به سبک دراویدی دارد که یادگار قرون ۳م–۸م است، که پایتخت امپراطوری پالاوا[۹] (-pāl lāvā) در ج هند و سیلان، و از مراکز فرهنگی برهمائی و بودائی بود. در ۱۳۱۰ تحت تسلط مملکت دهلی در آمد و در ۱۶۴۶ جزء قلمرو تیموریان هند شد. از پایگاههای قدرت فرانسویان در هند بود، ولی در ۱۷۵۸ به تصرف ر. کلایو در آمد.

کانچنجونگا[۱۰] (kāncenjungā) یا **کینچینجونگا** (kincinjungā)، کوهی بر مرز سیکیم و نپال، در هیمالایا. سومین کوه مرتفع جهان است، و دارای پنج قله است که بلندترین آنها ۸°۵۷۹ متر ارتفاع دارد. در ۱۹۵۵ هیئتی بریتانیائی بر آن صعود کرد.

کانجی‌پورام، هند، ← کانجی‌وارام.

کاندر[۱۱]، **کلود رینیر** (klod reynir kāndər)، ۱۸۴۸–۱۹۱۰، افسر انگلیسی. مأمور نقشه‌برداری حه ۱۲°۲۰۰ کم از اراضی فلسطین غربی بود (۱۸۷۲–۷۸)، و در ضمن این خدمت، اماکن متعددی را که ذکرشان در کتاب مقدس آمده است ولی محل آنها معلوم نبود کشف کرد. کاندر مردی فاضل بود، و در امور ماقبل تاریخ و فرهنگهای سوریه‌ای و حِتّی و آلتائی دست داشت. از تألیفات متعددش کنعانیان (۱۸۸۷)، هیروگلیفهای آلتائی و کتیبه‌های حتی (۱۸۸۷)، و حتیها و زبان آنان (۱۸۹۸) است.

کاندلا، واحد شدت نورانیت، ← شدت نورانیت.

کاندول[۱۲]، **اوگوستن پیراموس دو** (-ogüstan pi rāmüs dë kandol)، ۱۷۷۸–۱۸۴۱، گیاهشناس سویسی که روش وی در رده‌بندی گیاهان بر اساس ساختمان آنها سهم عمده‌ای در تکامل گیاهشناسی داشت.

کاندی[۱۳] (kāndi) یا **کاندیا**[۱۳] (kāndiā)، یا **هراکلیون** (herākleyon)، شهر (حه ۶۳°۴۵۸)، جزیره‌ی کرت، یونان. بزرگترین شهر کرت است، و تا ۱۸۴۱ کرسی آن بود. بندری پررونق بر خلیج کاندی (شاخه‌ای از دریای اژه) است، و تجارت صابون، روغن زیتون، شراب، و ابریشم دارد. در قرن ۹م به دست ساراسنها ساخته شد. در قرن 10م به تصرف امپراطوری بیزانس در آمد، و در قرن ۱۳م از مهاجرنشینهای ونسی شد. در ۱۶۶۹ ترکان عثمانی آن را گرفتند. موزه‌ای از آثار باستانی مینوسی دارد که از خرابه‌های کنوسوس (در خارج شهر) گردآوری شده است. به علاوه، یک کلیسای جامع، چندین مسجد، و بقایای باروها و استحکامات ونسیائی در آن موجود است.

کاندیا، شهر، ← کاندی.

کاندینسکی[۱۴]، **واسیلی** (vāsili kāndinski)، ۱۸۶۶–۱۹۴۴، نقاش و تئوریسین روسی، که معمولاً به عنوان پایه‌گذار مکتب نقاشی در هنر انتزاعی ازو یاد میشود. کاندینسکی در آغاز حقوقدان بود، و در سن ۳۰سالگی به مونیخ رفت و در آنجا به کار نقاشی پرداخت. در سفرهائی که از آن پس به پاریس کرد با هنر گوگن، پست‌امپرسیونیسم، و فوویسم آشنا شد. پس از این آشنائیها، نظریات مربوط به "نیروی رنگ خالص" و "نقاشی بدون تصویر" در ذهن او شکل گرفت. نخستین نقاشی کاندینسکی در سبک آبستره در ۱۹۱۰ به وجود آمد. در همان سال تحقیقات نظری او در کنار نقاشی به صورت کتاب مهمی به نام در باره‌ی معنویت در نقاشی نوشته شد. درین کتاب اثرات روانی رنگ، و شباهتهای میان نقاشی و موسیقی مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. به همراهی ف. مارک و دیگران گروه هنرمندان معروف به "سوارکار کبود" را به وجود آورد. در ۱۹۱۵ به مسکو باز گشت و به عنوان معلم و سازمان‌دهنده‌ی فعالیتهای گوناگون هنری مشاغل رسمی چندی بر عهده گرفت. تا حدود سال ۱۹۲۰ نقاشی‌های معروف به "بدیهه‌نگاری" او ترکیباتی بود از رنگهای تند پرقیل و قال که به شکلی هیجان‌انگیز در هم آمیخته میشد. از آن پس سبک او به ترکیبات

(۱)Cantemir (۲)Cantor (۳)canton (۴)Canton (۵)Kuang-chou (۶)Canton (۷)Conjeeveram (۸)Kanchipuram (۹)Pallava (۱۰)Kanchenjunga (۱۱)Conder (۱۲)Candolle (۱۳)Candia (۱۴)Kandinsky

دقیق و مشخص هندسی گرایش یافت. در ۱۹۲۱ به آلمان باز گشت، و سال بعد به هنرستان باوهاوس پیوست. در ۱۹۲۶ کتاب موسوم به نقطه و خط بر سطح را نوشت که در آن افکار و نظریات کتاب اول خود را توسعه داده، و علاوه بر آن موضوع به کار بردن اشکال هندسی را در نقاشی مورد بررسی قرار داده بود. پس از شروع جنگ II به فرانسه رفت و تا آخر عمر در آنجا ماند. از نمونه‌های کار کاندینسکی در مجموعه‌های امریکائی فراوان یافت میشود، به خصوص در موزه‌ی س. ر. گوگنهایم در نیو یورک و موزه‌ی هنری پازادنا در کالیفرنیا.

کانرد، اسم مرد، ← کونرادوس، اسم.

کانرد[1]، **جوزف** (jōzəf kānrad)، ۱۸۵۷–۱۹۲۴، رمانتویس بریتانیائی لهستانی‌الاصل. در ۱۸۷۸ به خدمت یک کشتی تجارتی بریتانیائی در آمد، و در آن زمان هیچ انگلیسی نمیدانست. در ۱۸۸۶ تبعه‌ی بریتانیا شد، و در سال ۱۸۹۴ از خدمت دریائی کنارهگیری کرد، و به نویسندگی پرداخت. زمینه‌ی بسیاری از آثارش دریا است. رمانهای او ترکیبی از واقعبینی و رمانتیسم است، و کسانی را که از تنهائی و بیکسی و انحطاط اخلاقی رنج میبرند با دقت توصیف میکنند. آثارش مشتمل است بر رانده از جزایر (۱۸۹۶)، لرد جیم (1900)، آینه‌ی دریا (۱۹۰۶) (مبتنی بر سرگذشت خودش)، زیر چشمهای مغربیان (۱۹۱۱)، مامور مخفی (۱۹۰۷)، شانس (۱۹۱۴)، و غیره.

کانزاس[2] (kānzās) یا **کانساس**[2]، انگلا **کنزس** (kanzəs)، ۳۴مین ایالت (۲۱۳٬۰۵۰ کمه؛ جه ۲٬۲۲۲٬۱۷۳)، کشمة مرکزی؛ کرسی آن توپیکا. از شهرهای دیگرش ویچیتا (بزرگترین شهر آن) و کانزاس سیتی است. از ل‌ش رود میسوری آن را محدود میکند. کانزاس قسمتی از پهندشت است، و چمنستان‌های شرقی آن از ش به غ ارتفاعش زیاد، و در غ به دشتهای مرتفع نیمکماب منتهی میشود. رودخانه‌های عمده‌اش کانزاس و آرکانساس است. از لحاظ تولید گندم زمستانی مهمترین ایالت کشمة است. منابع معدنی عمده‌ی آن نفت، زغال، گاز طبیعی، و نمک میباشد.

اروپائیان در ۱۵۴۱ و ۱۶۰۱ از این ناحیه دیدار کردند. در ح ۱۶۸۲ لاسال مدعی مالکیت آن برای فرانسه شد. در جزء ← خرید لویزیانا (۱۸۰۳) از فرانسه خریداری شد. در ۱۸۶۱ به عنوان ایالت آزاد در جرگه‌ی ایالات متحده پذیرفته شد.

کانزاس[2] یا **کانساس**[2]، رودی که از التحاق دو رود سموکی هیل و ریپابلیکن در ل‌ش ایالت کانزاس، کشمة، تشکیل میشود و، پس از طی ح ۲۷۰ کم در جهت ش، در کانزاس سیتی به رود میسوری می‌ریزد. قسمتهائی از ایالات کانزاس، نبراسکا، و کولورادو را زهکشی میکند. پس از سیلهای مخرب آن (مخصوصاً در ۱۹۵۱)، سدها و مخازن و لوارها بر آن احداث شده است. گاه رود کا[3] (kå) خوانده میشود.

کانزاس سیتی[4] (kānzās siti) یا **کانساس سیتی**، دو شهر مجاور همنام در کشمة، یکی (جه ۱۲۱٬۹۰۱) در ایالت کانزاس، و دیگری (جه ۴۷۵٬۵۳۹) در ایالت میسوری بر ملتقای رودهای میسوری و کانزاس. هر یک دومین شهر بزرگ ایالتی است که بدان تعلق دارد. با هم تشکیل یک مرکز بزرگ تجارتی، صنعتی، حمل و نقل، و فرهنگی میدهند، که تعمیرگاههای راه آهن و کارخانه‌های آمودن مواد غذائی، صابونسازی، و فلزکاری دارد.

کانساس[5] (kānsās). برای اعلام مربوط به کشمة که به این صورت میشناسید به ردیف کانزاس، که به تلفظ اصلی کلمه نزدیکتر است، رجوع کنید.

کانس‌اویه (kānsaoya)، دریاچه‌ای که نامش در اوستا آمده است، و آن را با دریاچه‌ی هامون در سیستان مطابق شمرده‌اند. نام آن در پهلوی کیانسیه (kiānsia) یا کیانسو (kiānsu) است.

کانستبل[6]، **جان** (jān kānstəbəl)، ۱۷۷۶–۱۸۳۷، نقاش انگلیسی که به سبب دورنماهای باروحی که از بعضی نواحی انگلستان ساخته مشهور است. در ۱۸۲۴ یکی از آثارش، به نام گاری یونجه، در پاریس به تماشا گذاشته شد، و هیجان بسیار بر انگیخت، و دلاکروا را سخت تحت تأثیر قرار داد. کانستبل در زمان حیاتش چنانکه باید در انگلستان مورد تجلیل واقع نشد، و در ۱۸۲۹ بود که به عضویت آکادمی شاهی هنر پذیرفته شد. با آنکه ستایشگر نقاشی کلاسیک بود، خود به آن سبک کار نمی‌کرد، الهام از طبیعت میگرفت و مستقیماً از روی طبیعت نقاشی میکرد. نمونه‌های عالی کارش در گالری ملی لندن و موزه‌ی ویکتوریا و البرت لندن محفوظ است.

کانستنتین، اسم خاص، ← کونستانتینوس، اسم خاص.

کانسو[7] (kānsu)، ایالت (ح 100٬355 کمه؛ جه ح 13٬330٬000)، لغ چین؛ کرسی آن لانچو. از ل به مغولستان داخلی و مغولستان محدود است. کانسو را میتوان به چهار ناحیه‌ی طبیعی تقسیم کرد، بیابان آلا شان[8] (ālā shān)، اراضی بادرفتی شرقی، حوضه‌ی کوهستانی لانچو، و دالان کانسو، که همان جاده‌ی ابریشم تاریخی به آسیای مرکزی است. علاوه بر زغال، نمک، سود، آهن، و طلا، کانسو دارای میدانهای نفتی یومن (در دالان کانسو) است، که بهره‌برداری از آن در ۱۹۳۹ آغاز شد، و در جه II قسمت عمده‌ی احتیاجات چین را به نفت و مواد نفتی تأمین کرد. تنباکوی کانسو به همه‌ی نقاط چین و حتی به سنگاپور صادر میشود. در ۱۹۵۴ ایالت نینگشیا را به کانسو محلق ساختند، ولی در ۱۹۵۸ آن را جدا و به ناحیه‌ای خودمختار تبدیل کردند.

نواحی کانسو و نینگشیا مدتها از مرکز قدرت دولت چین دور افتاده بود، و فقط دولتهای مرکزی بسیار مقتدر در آنجا نفوذی داشتند. بعد از قرن ۱۳م قدرت مسلمانان در آنجا زیاد شد، و دولتهای مرکزی چین اغلب با شورشهای سخت مسلمانان مواجه بودند. امروز بر اهمیت سوق‌الجیشی آن، از این لحاظ که بر راه ارتباطی به داخله‌ی سینکیانگ تسلط دارد، افزوده شده است.

سکنه‌ی کانسو ۸۸٪ ماندارن هستند، و ۱۱ اقلیت نیز در آنجا زندگی میکنند که از آن جمله‌اند چینیهای مسلمان (ح 700٬000).

کانسینوس آسنس، مترجم قرآن، ← قرآن، قسمت (ز-x).

کانش[9] (kāneš) یا **کانیش**[10] (kāniš)، شهر قدیم، قسمت شرقی آسیای صغیر مرکزی، در کاپادوکیا، که مسکن شاخه‌ای (کانشیها) از حتیان بود. کانیش مطابق با آبادی کنونی کول‌تپه (kul.tappe) است، که در ش قیصریه واقع و از اماکن باستانی است. آشوریها در 1900 ق‌م در این ناحیه تقره استخراج میکردند.

کانشتاین: ← کتاب مقدس، انجمنهای.

کانکرد[11] (kānkərd)، شهر (جه ۱۷٬۷۹۹)، ایالت کارولینای شمالی، کشمة. در ۱۷۹۶ ماندگاه شد. کشف طلا در نزدیکی آن در ۱۷۹۹ موجب هجوم به طلا در کارولینای شمالی شد.

کانکرد[11]، شهر (جه ۳۶٬۲۰۸) غ قسمت مرکزی ایالت کالیفرنیا، کشمة، در ناحیه‌ای نفتخیز. وسایل الکترونی تهیه میکنند.

کانکرد[11]، شهر (جه ۱۲٬۵۱۷)، ش ایالت ماساچوست، کشمة، بر رود کانکرد، لغ بستن. در ۱۶۳۵ مسکون شد. در انقلاب امریکا، صحنه‌ی نبرد آوریل ۱۷۷۵ بود، که به نبردهای لکسینگتن و کانکرد (← لکسینگتن) معروف است. خانه‌های مسکونی امرسن و هاثورن و جمعی دیگر از ادبای امریکائی در آن محفوظ است.

کانکرد[11]، شهر (جه ۲۸٬۹۹۱)، کرسی ایالت نیو همپشر، کشمة، بر رود مریمک. گرانیت آن معروف است. در ۱۷۲۵–۲۷ مسکون شد. در ۱۷۳۳ به رامفرد (rāmfərd) موسوم شد (لقب کنت رامفرد مأخوذ از نام این شهر است). در ۱۷۶۵ تغییر نام یافت، و از ۱۸۱۶ کرسی ایالت شد.

کانکو: ← حسن کانکو.

کان گرانده دلا سکالا: ← سکالا، کان فرانچسکو دلا.

کانگریو[12]، **ویلیام** (wilyām kāngriv)، ۱۶۷۰–۱۷۲۹، نمایشنامه‌نویس انگلیسی در دوران بازگشت خاندان استوارت. کمدیهای تند و هزل‌آمیز او معروف است؛ از آن جمله است عزب پیر (۱۶۹۳)، کاسب حقه‌باز (۱۶۹۳)، و راه و رسم دنیا (1700)، که شاهکار اوست. ترازدی عروس عزادار (۱۶۹۷)، که در زمان نویسنده محبوبیت فراوان داشت، اکنون بیشتر به علت اشعار غنائی آن معروف است.

کانگ شی[13] (kāng ši)، ۱۶۵۴–۱۷۲۲، دومین امپراطور (۱۶۶۱–۱۷۲۲) چین از سلسله‌ی چینگ (منچو)، و احتمالا از بزرگترین امپراطورهای چین. با خردمندی و عزم ثابت، پس از ۸ سال جنگ، دولتهای ملوک‌الطوایفی نیمه‌مستقل چین جنوبی را بر انداخت. در نرچینسک پیمانی با روسیه امضا کرد (۱۶۸۹)، که نخستین پیمان بین چین و یک کشور اروپائی است. با سیاست و جنگ، بیشتر مرزهای شمالی و غربی چین را تثبیت، و در ۱۷۲۰ استیلای خود را بر تبت تحکیم کرد.

کانگ شی فرمانروائی خردمند بود، و در عهد او بر وسعت چین و ثروت آن و رفاه مردم بسیار افزوده شد. همکاری فضلای چینی را برای گرد آوردن آثار ادبی جلب کرد، و از آن جمله است اثر مشهور لغتنامه‌ی کانگه شی (در ۱۷۱۶ اتمام پذیرفت) و شعر کامل تانگ (۱۷۰۷)، که مشتمل بر بیش از ۴۸٬۹۰۰ شعر است. حامی هنر نیز بود. مبلغین مسیحی در عهد سلطنت وی نقش مهمی

---

(۱)Conrad (۲)Kansas (۳)Kaw (۴)Kansas City (۵)Kansas (۶)Constable (۷)Kansu (۸)Ala Shan
(۹)Kanesh (۱۰)Kanish (۱۱)Concord (۱۲)Congreve (۱۳)K'ang Hsi

داشتند، و تحت نظر آنان نخستین نقشه‌ی عمومی امپراطوری در ۱۷۱۸ انجام پذیرفت. اما کانگ شی از قبول مداخله‌ی پاپ در امپراطوری جداً امتناع ورزید.

کانگورو[1] (kānguru؛ از فنـ)، جانـور علفخـوار کیسه‌دار (← کیسه‌داران) استـرالیـا و تاسمـانی،



دستهای کوچک دارد، و با پاهای دراز و بسیار قوی خود میتواند بسرعت بـر روی زمین جست و خیـز



کند، دم عضلانی دراز آن در هنگام جست و خیز سبب نگاهـداری تـعـادل است، و در هنگـام سکـون و در حرکت آهسته موجب استـواری بـدن است. طول پـا در کانگورو‌های بزرگ بـالغ بـر بیـش از ۲۵ سم و در اقسام کـوچک حدود ۱۵–۲۰ سم است. کـانگـوروهـای درختی، از نوع دندرولاگـوس (*Dendrolagus*)، تـا حـدی دارزی[2] (dār.zi) [از دار (= درخت) + زی (= زیستن)] هستند.

کانگ یوـوی: ← کنفوسیوس، قسمت ۷.

کانلائون[3] (kānlāon) یا **مالاسپینا**[4] (mālāspinā)، آتشفشان زنده به فرازای ۲٬۴۶۵ متر، بر جزیره‌ی نگـروس، فیلـیپیـن. در سالهـای ۱۸۶۶ و ۱۸۹۳ آتشفشانی کرد.

کانلی[5]**، جان** (jān kānəli)، ۱۷۹۴–۱۸۶۶، طبیب انگلیسی. رئیس تیمارستان هنول[6] (hanwəl) بود (۱۸۳۹–۴۴)، و استعمال قید و بند برای بیمـاران را ممنوع کرد. مساعی نوعدوستی او تـأثیر بسیار داشت.

کـانلی[7]**، جیمز** (jeymz kānəli)، ۱۸۷۰–۱۹۱۶، از ملیون سوسیالیست ایرلندی. از رهبران اعتصاب ۱۹۱۳ کـارگران وسایط نقلیـه‌ی دوبلـن بـود. در رهبری شورش ایستر ۱۹۱۶ (← ایرلند، قسمت III) دست داشت، و در ضمن آن سخت مجروح، و دستگیر و اعدام شد.

کانن، در موسیقی، ← کانون یا کانن.

کانو[8] (kāno)، شهر (جه ۲۹۵°۴۳۲)، ل نیجریه. در قرن ۱۶م بر محل آبـادیی از قرن ۹م بنـا شد. در قرن ۱۹م به عنوان مرکز رفت و آمد کاروانها رونـق داشت. اکنون از مراکـز مهم حمـل و نقل است، و فرودگاه بین‌المللی دارد. مـرکـز عمده‌ی صنعت پسته‌ی زمینی در نیجریه، و از مراکـز مهم تهیه‌ی کالاهـای چـرمی و پنبه‌ای و ظـروف فلزی میباشد.

کانو، حزب، ← کنیا.

کانو[8] (kāno)، مکتب نقاشی در ژاپن و نام خاندان نقاشان ژاپنی که حدود ۲۰۰ سال (از اواخر قرن ۱۵م تا اواخر قرن ۱۷م) نسلا بعد نسل در ژاپن مشعلدار این مکتب بودند. مقالات ردیف **کانو** ملاحظه شود.

کـانو[8]**، ایتوکو** (eytoku kāno)، ۱۵۴۳–۱۵۹۰، نقاش ژاپنی، نوه‌ی م. **کانو**. کـار او بیشتر نقـاشی روی پاراوان بود، و نیز داخل کاخهای سلطنتی را تزیین میکرد. تفاوت هنر او با دیگر نقاشان مکتب **کانو** بیش از هر چیز در این بود که او توجه زیادی به دقت در جزئیات نداشت ولی در عوض کارهـایش از قدرت و روانی و ابتکار خـاصی برخوردار بود. پـاراوانهـایش را بـا رنگهای درخشان، بر زمینه‌ی ورقهـای طلا نقـاشی میکـرد. شاگـردان و مقلدین فراوان داشت. اغلب آثارش از میان رفته است.

کانو[8]**، تانیو** (tānyu kāno)، ۱۶۰۲–۱۶۷۴، نقاش ژاپنی، نوه‌ی ا. **کانو**. در آغـاز به نـام **مورینوبو** (morinobu) معـروف بـود. در ۱۶۲۱ به عنوان نقاش رسمی خاندان توکوگاوا برگزیده شد و مکتبی خاص خود به وجود آورد. وی یکی از توانـاترین نقـاشان ژاپن به شمـار میآید، و همچنین به عنوان احیاکننده‌ی مکتب نقاشی **کانو** شناخته شده است. تنوع کارهایش، چه از حیث موضوع و چه از لحاظ نحوه‌ی اجرا، حیرت‌انگیز است. در شهرهای توکیو و کیوتو کاخها و قلعه‌های بسیاری را تزیین کرده، امـا بیشتر کـارهایش از میـان رفته است. برخی از نقاشیهای روی پـاراوان او و همچنـان محفوظ مانـده است. پـرده‌ی کنفوسیوس و حـواریون او در مـوزه‌ی هنرهای زیبای بستن نگاهداری میشود.

کـانو[9]**، خوان سباستیـان دل** (xuān scbāstiān del kāno)، ح ۱۴۷۶–۱۵۲۶، دریانورد اسپانیائی، و نخستین کسی که با کشتی به دور زمین گشت. در خدمت ماژلان بود، و پس از کشته شدن او در فیلیپین، فرمانده هیئت همراهان وی شد.

کانو[10]**، ماسانوبو** (māsānobu kāno)، ح ۱۴۳۴ –ح ۱۵۳۰، نقـاش ژاپنی و پیشاهنگ مکتب نقاشی **کانو**. اغلب با مرکب تصاویری از طبیعت و پرندگان و اشکال دیگر نقاشی میکرد، و گاه بـا رنگهـای بسیار رقیق و خفیف جزئیاتی رنگین بر آنهـا می‌افزود. کار او از روحیه‌ای ژاپنی برخوردار است، ولی از لحاظ فنی و از حیث سبک نمودار نفوذ هنر چینـی است. فقط چنـد نقاشی مـوجود را میتـوان منسوب به او دانست.

کانو[10]**، موتونوبو** (motonobu kāno)، ح ۱۴۷۶ –۱۵۵۹، یکی از برجسته‌ترین نقاشان ژاپنی، فرزند م. **کانو**، و پایه‌گذار حقیقی مکتب **کانو**. بـا سبک نقاشی چینی با مـرکب، کـه در ژاپن مـرسوم بود، زمینه‌های تزیینی تـازه و طـراحی مؤکد خطوط را تلفیق کرد و سبکی نوین در نقاشی ژاپنی به وجود آورد. نقاشیهای روی پاراوان او، به عنوان تزیینات معماری، فراوان به کار میرفت، و به خصوص بـاب سلیقه‌ی طبقه‌ی جنگیـان ژاپن در قـرن ۱۶م بود. بسیاری از نقاشیهای روی پاراون وی در معابد کیوتو محفوظ مانده است.

کانوپوس، شهر قدیم مصر، ← ابوقیر.

کانوسا[11] (kānossā)، دهکده، امیلیاـرومـانیا، ل ایتالیای مرکزی، در آپنن. بقایـای قلعه‌ی معروف کانوسا در حوالی آن واقع است. خاوندان این قلعه در قرون ۱۰م–۱۱م بر قسمت اعظم توسکان و امیلیا مسلط بودند. ماتیلدا آخرین آنها بود. در ژانویه‌ی ۱۰۷۷، امپراطور هانری IV برای توبه و طلب بخشش از پاپ گرگوریوس VII بدینجا آمد. پاپ میهمان ماتیلدا بود، و گویند هانری سه شبانروز در حیاط قلعه با پای برهنه در میان برف انتظار کشید تا پاپ ازو رفع تکفیر کرد.

کانون[12] (kānun)، در فیزیک، نقطه‌ای که شعاع‌های نور، حرارت، یـا صوت، در صورتی که مانعی بر سر راهشان نباشد، بدانجا متقارب میشوند، یا از آنجا، واقعاً یا به ظاهر، متباعد میشوند. بـالاخص بـرای کـانـون آینه‌هـا و عدسیها ← آینه؛ عدسی، قسمتهای V و VI.

کـانون، نـام دو ماه در تقویم بعضی ممالک عربی، در سوریه، لبنان، اردن هاشمی و عراق، کانون اول مطابق ماه دسامبر فرنگی و کانون ثانی مطابق ماه ژانویه است.

کلمه‌ی کانون به عنوان نام ماه در یکی از کتیبه‌های تدمری آمده است. بعدهـا در نـام مـاههـای سریانی دو کانون‌ـیکی ماه ۹م و دیگری ماه ۱۰م‌ـ دیده میشود.

کانون[13] یـا **کـانن** (هر دو kānon؛ از فنـ)، در موسیقی، آهنگی کـه در آن همه‌ی بخشهـای صدا ملودی واحدی را با آغـاز متفاوت از لحاظ زمـانی اجرا میکنند. کانون دوار (davvār) کانونی است که انتهای مشخصی ندارد، بلکه هر بخش صدا، پس از اتمام ملودی، دوباره آن را از آغـاز اجرا می‌کند.

باخ استفاده‌ی قابل ملاحظه‌ای از کـانون کـرده است. بتهـوون، هـایدن، مـوتسارت، شـومـان، و برامس کانونهای متعدد نوشته‌اند. سزار فرانک از کانون در قسمت موومان آخر سونات ویولن خویش استفاده کرده است.

کانون اول: ← کانون، ماه.

کانون بانوان(kānune bānuvān)، مؤسسه‌ای که، به منظور پیشرفت نهضت آزادی زنان، در اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ هش در تهران تشکیل شد. ریاست عالیه‌ی آن را والاحضـرت شاهـدخت شمس پهلـوی تقبل کـردند. از ۱۳۱۵ هش بـه بعـد ریـاست آن را ← صدیقه‌ی دولت‌آبادی عهـده‌دار بـود. هدف کـانون عبارت بود از:

۱ـ تربیت فکری و اخلاقی بانوان و تعلیم خانه‌داری و پرورش طفل مطابق قواعد علمی به وسیله‌ی خطابه‌ها، نشریات، کلاسهای اکابر، و غیره.

۲ـ تشویق به ورزشهای متناسب بـرای تـربیت جسمانی با رعایت اصول صحی.

۳ـ ایجاد مؤسسات خیریه برای امداد به مادران بی‌بضاعت و اطفال بی‌سرپرست.

۴ـ تـرغیب بـه سادگـی در زندگـی و استعمال امتعه‌ی وطنی.

کانون، بـر طبق اساسنامه‌ی خـود، بـا تـرتیب دادن جلسات سخنرانی و نمایشها و تشکیل باشگاه‌

---

(۱)kangaroo (۲)arboreal (۳)Canlaon (۴)Malaspina (۵)Conolly (۶)Hanwell (۷)Connolly (۸)Kano (۹)Cano (۱۰)Kano (۱۱)Canossa (۱۲)focus (۱۳)canon

های ورزشی و کلاسهای اکابر، کار خود را آغاز کرد. کانون در پیشرفت نهضت رفع حجاب تأثیر زیادی داشته است.

کانون ثانی: ← کانون، ماه.

کانون زلزله[1] (kānune zelzele)، موضعی در زیر سطح زمین که زلزله از آنجا ناشی میشود. نیز ← زلزله.

کانووا[2]**، آنتونیو** (āntonio kānovā)، ۱۷۵۷–۱۸۲۲، حجار ایتالیائی و از رهبران احیاء سبک کلاسیک در ایتالیا. در هنر معاصر خود تأثیری عظیم داشت. ناپلئون را سخت محترم میشمرد، و از آثار متعددش مجسمه‌ی نیمتنه‌ای است که ازو ساخته است.

کانه[3] (kāne) یا **سنگ معدن**[4]، ماده‌ای معدنی (= کانی) که، به سبب محتوی بودن مقدار کافی از فلز معین، استخراج آن از لحاظ تجارتی ارزش دارد. کانه عموماً کانیی است فلزدار که در مواد معدنی فاقد ارزش اقتصادی جا دارد، و این مواد را هرزه‌سنگ[4] (harze.sang) مینامند. کانه‌ها معمولا به صورت نهشتهای متراکم یافت میشوند. این نهشتها را بر حسب منشأ آنها به اولیه و ثانوی طبقه‌بندی میکنند. نهشتهای اولیه از رسوب مواد معدنیی که در گدازه‌های آتشفشانی به حالت مایع یا گاز هستند تشکیل میشود، و ممکن است همزمان با سنگهای حاوی آن تشکیل یابد یا بعداً از طریق پر کردن شکافهای این سنگها در آنها جایگزین شده باشد (← رگه). انواع مهم این دسته سولفورها و اکسیدها هستند. نهشتهای ثانوی بیشتر از سایند نهشتهای اولیه به وجود میآیند. جدا کردن فلز از کانه یا از هرزه‌سنگ به وسیله‌ی فلزگری صورت میگیرد. اسامی کانه‌های عمده‌ی اغلب فلزات در مقالات مربوط به آنها آمده است.

کانه‌آمالی: ← فلزگری.

کانی[5] (kāni) یا **ماده‌ی معدنی**[5] (māddeye ma'-dani)، ماده‌ی غیر آلی موجود در طبیعت، دارای ترکیب شیمیائی متجانس و خواص فیزیکی مشخص، و غالباً، با شکل معینی از تبلور. معدودی از کانیها (مثلا کربون، ارسنیک، بیسموت، آنتیموان، طلا، نقره، مس، سرب، جیوه، طلای سفید، و آهن) از عناصر شیمیائی هستند، ولی اکثریت عظیم کانیها به شکل ترکیب شیمیائی یافت میشوند. برای هر کانیی که یک ترکیب شیمیائی است عموماً یک فورمول شیمیائی میتوان نوشت، ولی گاه به جای یک عنصر کانی عنصر دیگری قرار میگیرد بدون آنکه نوع کانی عوض شود (← همشکلی). از ترکیب کانیها با یکدیگر صخره‌ها تشکیل میشود که، بر خلاف کانیها که ساختمان متجانس دارند، ساختمان آنها نامتجانس است. اگر شرایط برای تشکیل بلورهای کانی نامساعد باشد کانی به حالت نامتبلور در میآید. از خواص فیزیکی مهم کانیها اینها را میتوان نام برد: وزن مخصوص، سختی، شکافت، شکل شکستگی، استحکام، گدازپذیری، هدایت حرارت، جلا، رنگ، شفافیت، مزه، بو، نرمی و زبری، مغناطوری، و خواص برقی.

کانیها از رسوب کردن محلولها، سرد شدن و سخت شدن گدازه‌های آتشفشانی، چگالش گازها یا تأثیر گازها بر صخره‌ها، و دگرگونگی حاصل میشوند. غالباً، در نتیجه‌ی تأثیر آب یا گازها، کانی صخره‌ای عوض میشود و کانی دیگری جای آن را میگیرد. کانیها، و مخصوصاً فلزات، برای تمدنی که به درجه‌ی صنعتی عالی رسیده باشد اهمیت اقتصادی فراوان دارند، و در ساختن مصنوعات گوناگون به کار میروند. بعضی از کانیها که از لحاظ صنعتی اهمیت اقتصادی ندارند به عنوان جواهر ارزش دارند. کانیشناسی[6]، که شاخه‌ای از زمینشناسی است، علمی است که از کانیها بحث میکند.

کانیتساروی[7]**، ستانیسلائو** (stānislāo kānnittsā-ro)، ۱۸۲۶–۱۹۱۰، شیمیدان ایتالیائی. سیانامید را کشف کرد، الکلها را به وسیله‌ی فعل و انفعال خاصی از آلدئیدها به دست آورد. اما سهم بزرگ او در پیشرفت علمی شیمی خاطرنشان کردن رابطه‌ی فرضیه‌ی آووگادرو با تئوری اتمی و تمیز گذاشتن بین اوزان اتمی و مولکولی است.

کانیش، آسیای صغیر، ← کانش.

کانیشناسی، علم کانیها، ← کانی.

کانیمارا[8] (kānimārā)، بخش غربی ولایت گالوی، جمهوری ایرلند، که به سبب مناظر وحشیش مورد توجه سیاحان است. اسبهای نیرومند آن معروف است.

کانینگم[9]**،** سر **الگزاندر** (sər alegzändər kā-ningəm)، ۱۸۱۴–۹۳، باستانشناس و مهندس نظامی انگلیسی. در ۱۸۶۱–۶۵ و ۱۸۷۰–۸۵ رئیس بررسی باستانشناسی هند بود. از آثارش جغرافیای قدیم هند، کتاب اعصار هندی، و سکه‌های هند باستان است.

کانینگم[9]**، الن** (alən kāningəm)، ۱۷۸۴–۱۸۴۲، ادیب اسکاتلندی. از آثارش ترانه‌های گذشته و جدید اسکاتلند (۴ جلد، ۱۸۲۵) است.

کانیون[10] (kānyon)، تنگی (← تنگ) نسبةً تنگ و بسیار طولانی که در میان دیواره‌های با شیب تند محصور باشد. غالباً بر اثر جریان رودخانه‌ای از میان سنگهای سست یک ناحیه‌ی کمابتولید می‌شود، به علت کمی باران دیواره‌ها شسته نمیشود و تندی آنها محفوظ میماند. ولی دیواره‌ی یک کانیون کمتر حالت قائم پیدا میکند، و نامنظمی شیب آن نتیجه‌ی سختی و سستی زمینهای سنگی مسیر آن است. فرکند کوچکتری که از آن یک ریزابه وارد رود اصلی کانیون میشود، کانیون جانبی[11] نام دارد. نیز ← گرند کنین.

کاوارد، نوئل: ← کاورد، نائل.

کاواساکی[12] (kāwāsāki)، شهر (در ۱۹۶۶ جم ۸۵۵٬۰۰۰)، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج توکیو. کارخانه‌های کشتیسازی دارد.

کاواکان[13] (kāvākān)، (لتی Coelenterata)، سلسله‌ای از جانوران بیمهره که عموماً تقارن شعاعی دارند، و مرجانها و شقایقهای دریائی و مدوزها را شامل میشود. کاواکان فقط یک حفره‌ی درونی دارند، و آن حفره‌ی گوارشی است، که تنها از طریق دهن به خارج راه دارد. بسیاری از کاواکان کلنیهای مفصلی تشکیل میدهند. مرجانهای سازنده‌ی آبنگهای جسیم نمونه‌ای از کلنیهای کاواکانند.

کاول[14]**، ادوارد بایلز** (edwārd bāylz kāol)، ۱۸۲۶–۱۹۰۳، از فضلای انگلیسی متبحر در زبان سانسکریت. در ۱۸۶۷ استاد کرسی سانسکریت در دانشگاه کیمبریج شد، و نخستین کسی بود که بدین سمت منصوب شد.

کاوالا[15] (kāvālā)، شهر (جم ۴۴٬۵۱۷)، ش مقدونیه، یونان، کنار خلیج کاوالا و از بنادر دریای اژه. مرکز عمده‌ی تهیه‌ی توتون در یونان است. بلغارستان در نخستین جنگ بالکان آن را از عثمانیها گرفت. پس از دومین جنگ بالکان (۱۹۱۳) به یونان واگذار شد.

کاوالیری[16]**، فرانچسکو بوناونتورا** (frāncesko bonāventurā kāvālieri)، ۱۵۹۸–۱۶۴۷، ریاضیدان ایتالیائی. در ۱۶۳۵ "اصل قسمت‌ناپذیرها" را تقریر کرد، که بر طبق آن، خط از تعدادی بیشمار نقطه، صفحه از تعدادی بیشمار خط، و جسم از تعدادی بیشمار صفحه تشکیل میابد. به وسیله‌ی این اصل، کاوالیری مسائلی چند را حل کرد. اگرچه این اصل مبنای علمی ندارد، نتایجی درست به بار آورد، و تا پیش از کشف حساب انتگرال بسیار به کار میرفت. کاوالیری تألیفاتی هم دارد، و وسیله‌ی ورود لگاریتم به ایتالیا بوده است.

کاوالینی[17]**، پیترو** (pietro kāvāllini)، ح ۱۲۵۰ – ح ۱۳۳۰، نقاش و موزائیکساز ایتالیائی. در جوتو و چیمابوئه تأثیر فراوان داشت. فرسکوهائی ازو در رم و ناپل باقی است.

کاوالیه[18]**، ژان** (jān kāvālie)، ۱۶۸۱؟–۱۷۴۰، رهبر پروتستان فرانسوی. شورش کامیزارها را رهبری کرد، ولی در ۱۷۰۴ صلح جداگانه با دولت منعقد ساخت. اواخر عمر را در بریتانیای کبیر در خدمت آن دولت گذرانید.

کاوبوی[19] (kāboy، انگل) [کاو (= گاو) + بوی (= پسر)]، در تاریخ کشمکش. ۱– چپاولگران طرفدار بریتانیا در انقلاب امریکا، که قسمتی از اراضی بیطرف ایالت نیو یورک به وجود آنها آلوده بود، و مخالفین وطنپرست خود را در آن اراضی تاراج میکردند. میهنپرستان غارتگر آن اراضی را سکینرز (skinərz) [= پوست‌کنها] میخواندند. ۲– سوارانی که به عنوان گاوچران در پرورشگاههای گله در غ کشمکش استخدام میشوند. پیش از اینکه این پرورشگاهها محصور شود اهمیت فراوان داشتند، و مأمور چرانیدن گله‌ها و حفظ آنها از خطرات سباع و دزدان بودند. اگرچه امروز وظایف آنها مانند گذشته خطرناک نیست، مردانی بیباک و سوارکارانی ماهرند.

کئوپس، شاه مصر قدیم، ← خوفو.

کاوپولیکان[20] (kāpolikān)، فت ۱۵۵۸، رهبر آروکانیالیان. در مقابل هجوم اسپانیائیها برای فتح شیلی سخت مقاومت کرد. عاقبت در جنگ با آنان دستگیر شد، و پس از شکنجه به قتل رسید.

کاوتسکی[21]**، کارل یوهان** (kārl yohān kātski)، ۱۸۵۴–۱۹۳۸، سوسیالیست معروف آلمانی؛ متولد پراگ. از طراحان اصلی برنامه‌ی ارفورت، قیافه‌ی برجسته‌ی بین الملل دوم، و از بنیانگذاران حزب

---

(1)seismic focus (2)Canova (3)ore (4)gangue (5)mineral (6)mineralogy (7)Cannizzaro (8)Connemara (9)Cunningham (10)canyon; canon (11)side-canyon (12)Kawasaki (13)Coelenterata (14)Cowell (15)Kavalla; Kavala (16)Cavalieri (17)Cavallini (18)Cavalier (19)cowboy (20)Caupolican (21)Kautsky

سوسیال دموکرات مستقل آلمان بود. پیرو مارکس بود، و در توسعه و تشریح مارکسیسم سعی بلیغ داشت. با ا. برنشتاین و جمعی از سوسیالیستها، که هواخواه تجدید نظر در نظریه‌ی مارکس بودند، و نیز با لنین و بولشویکها مخالف بود. در تألیف کتاب چگونه جنگ جهانی ریشه گرفت (۴ جلد، ۱۹۱۹)، که با بررسی اسناد وزارت خارجه‌ی آلمان تألیف شده، شرکت داشت. از آثار دیگرش فرضیه‌ی اقتصادی کارل مارکس، انقلاب اجتماعی، و ریشه‌های مسیحیت است.

کاوتیلیا: ← ساندراکوتوس.

کاودینای فورکولای[1] (kădināy furkulāy) یا **گردنه‌ی کودین** (kodin؛ از فنس)، گردنه‌ی باریکی در ← کوههای آپنن، ج ایتالیا، بر جاده‌ی میان کاپوا و بنونتو. در اینجا سامنیتها سپاهیان رومی را شکست دادند (۳۲۱ ق‌م).

کاوذیلیو[2] (kădilyo)، کلمه‌ی اسپانیائی به معنی رهبر یا سرکرده‌ی نظامی مخصوصاً سرکرده‌ی نیروهای نامنظم یا چریکی. به تقلید از عنوان دوچه‌ی موسولینی و فورر هیتلر، ژنرال فرانکو این کلمه را عنوان خود قرار داد، و از این لحاظ حکم اسم خاص یافته است. اما استعمال کلمه‌ی کاوذیلیو در کشورهای اسپانیائی‌زبان امریکا رایج است، و به آن رهبران سیاسی و نظامی اطلاق میشود که غالباً در جنگهای استقلال یا با جلب توده‌های مردم بر ضد طبقات ثروتمند قدرت یافته‌اند، و سپس حکومت دیکتاتوری بر قرار ساخته‌اند. از کاوذیلیوهای معروف خ. م. د روساس در آرژانتین، ف. س. لوپس در پاراگه، پ. دیاس در مکزیک، و ر. ل. تروخیو مولینا در جمهوری دومینیک میباشند.

کاورد[3] سر **نائل** (sər nāəl kāwərd*) ضبط فارسی آن **نوئل کاوارد** (noel kāwārd)، ۱۸۹۹–۱۹۷۳، نمایشنامه‌نویس، کارگردان، هنرپیشه، و آهنگساز انگلیسی. نخست در ۱۹۱۰ بر صحنه‌ی تئاتر آمد، و در ۱۹۲۴ که ژرتیکی او نمایش داده شد به عنوان هنرپیشه و درامنویس شهرت تمام یافت. آثار متعدد دارد، که از آن جمله است کمدی عالی تب یونجه (۱۹۲۵)، اپرت زندگیهای خصوصی (۱۹۳۰)، و نمایشنامه‌ی احساساتی کاوالکاد (۱۹۳۱). علاوه بر بازی کردن در نمایشنامه‌های خودش، در فیلم جائی که در آن خدمت میکنم (۱۹۴۲) بازی کرده است. داستانهای کوتاه و سه اثر مبتنی بر زندگی خودش نیز نوشته است.

کاوردیل[4]، **مایلز** (māylz kāverdeyl)، ۱۴۸۸–۱۵۶۹، مترجم کتاب مقدس به زبان انگلیسی. ترجمه‌ی وی در ۱۵۳۵ انتشار یافت، و به هنری VIII اهدا شده بود، و آن نخستین ترجمه‌ی کامل کتاب مقدس است که به زبان انگلیسی طبع شده. در ۱۵۳۹ "کتاب مقدس بزرگ" را تحریر کرد.

کاوری[5] (kāveri)، رودی به طول ح ۷۶۰ کم، ج هند. در گهات غربی سرچشمه میگیرد، و در جهت ش و سپس ج‌ش جریان مییابد، و در زیر پوندیچری به خلیج بنگال میریزد. نزد هندوان مقدس است، و گاه گنگ جنوب خوانده میشود. آبشار خوش‌منظره‌ای دارد که قسمت اعظم نیروی برقابی هند جنوبی از آن تأمین میشود.

کاورین[6]، **ونیامین آلکساندروویچ** (venyāmin āleksāndrovic kāverin)، ۱۹۰۲– ، رمان‌نویس روسی. عضو گروه موسوم به "برادران سراپیون" بود. این گروه معتقد به استقلال هنر از سیاست بود، و کاورین این نظریه را در کتاب هنرمند گمنام (۱۹۳۱) خود تشریح کرد. از آثار دیگرش رمان دراز ارضای امیال (۱۹۳۴–۳۵) است در باب انطباق طبقه‌ی متفکر با جامعه‌ی شوروی.

کاوز[7] (kăz)، دریابندر و تفرجگاه (جه ۱۶°۹۷۴)، ل جزیره‌ی وایت، ج انگلستان. محل اداره‌ی اصلی یاترانسی (کشتیرانی تفریحی. ← یات) سلطنتی است، و صنایع بحری دارد. در کاوز شرقی آربورن هاوس قرار دارد، که اقامتگاه و محل مرگ ملکه ویکتوریا بوده و اکنون موزه است.

کاوس (kāvus). برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمییابید به ردیف کاووس نیز رجوع کنید. مثلا، برای کاوس، پادشاه کیانی، ← کاووس یا کیکاووس.

کئوس (keos) یا **کیوس** (keyos)، جزیره، ← سیکلاد، جزایر.

کاوس ابن کیقباد: ← شروانشاهان، جدول II.

کاوفمان، قله‌ی: ← لنین، قله‌ی.

کاوفمن[8]، **جورج سایمن** (jorj sāymən kăf-man)، ۱۸۸۹–۱۹۶۱، نمایشنامه‌نویس و روزنامه‌نگار امریکائی. نمایشنامه‌های مردمپسند متعدد نوشته یا در نوشتن آنها شرکت داشته است. از آن جمله است شام در ساعت هشت (۱۹۳۲)، نمیتوانید با خود ببرید (۱۹۳۶)، و مردی که سر شام آمد (۱۹۳۹).

کاوکا[9] (kăkă)، رودی به طول ح ۹۶۰ کم، غ کولومبیا، کشت. در آندهای کولومبیا سرچشمه میگیرد، و به رود ماگدالنا میریزد. مسیر سفلای آن قابل کشتیرانی است. دره‌ی آن بسیار حاصلخیز است.

کاول[10]، **هنری دیکسن** (henri diksən kăəl)، ۱۸۹۷–۱۹۶۵، پیانونواز و آهنگساز امریکائی. منابع جدید موسیقی و از جمله منابع شرقی را به کار بست. در ۱۹۲۷ مجله‌ی موسیقی نو را تأسیس کرد. در ۱۹۵۶ مسافرتی به خاور میانه و ایران کرد. در "سوئیت ایرانی" از موسیقی ایرانی الهام گرفته است، و این اثر نخستین‌بار به وسیله‌ی ارکستر میتیاپولیس در تهران اجرا شد.

کاولون (kălun)، ← هونگ کونگ.

کاولی[11]، **ابرهم** (eybrəham kăli)، ۱۶۱۸–۶۷، شاعر انگلیسی. از آثارش شکوفه‌های شعری (۱۶۳۳)، محبوبه (۱۶۴۷)، و اشعار (۱۶۵۶) است، و چند اثر منثور نیز دارد.

کاوناس[12] (kănās)، روسی **کووونو** (kovno)، شهر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۲۶۹°۰۰۰)، لیتوانی مرکزی، بندری بر رود نیمان. صنعت نساجی و تهیه‌ی مواد غذائی دارد. در قرون وسطی از سنگرهای لیتوانی در مقابل شهسواران توتونی بود. در سومین تقسیم لهستان (۱۷۹۵) به روسیه انتقال یافت. در ۱۹۱۸–۴۰، که ویلنا از دست لیتوانی خارج بود، کاوناس پایتخت موقت لیتوانی بود. در ۱۹۴۱–۴۴ در تصرف نیروهای آلمانی بود، و مردم یهودی آن (۳۰٪ جمعیت قبل از جنگ آن) تقریباً بکلی معدوم شدند. دانشگاه آن در سال ۱۹۲۲ تشکیل یافت.

کاونتری[13] (kāvəntri)، شهر (در ۱۹۶۱ جه ۳۵°۰۶۰)، ولایت واریک‌ش، انگلستان مرکزی بر رود شربورن در ۲۹کیلومتری ش‌ش بیرمنگام. از مراکز صنعتی است، و به جهت تولید اتومبیل مشهور است؛ تراکتور، هواپیما، ابزار ماشین، و وسایل برقی و مهندسی نیز میسازد. در ۱۰۴۳ لیدی گودایوا و شوهرش دیری بندیکتی در اینجا بنا کردند. در قرن ۱۴م کاونتری بازاری پررونق و نساجی آن معروف بود، و یکی از پنج شهر بزرگ انگلستان به شمار میرفت. در جه II، در حمله‌ی هوائی نوامبر ۱۹۴۰، بخش مرکزی آن تماماً ویران، و بعداً شهر بر طبق اصول جدید شهرسازی از نو ساخته شد.

کاونتس، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

کاونت گاردن[14] (kāvənt gārdən)، اپراخانه‌ی معروفی در لندن، انگلستان، در محل تئاتری که در ۱۷۳۲ به وسیله‌ی ج. ریچ ساخته شد و بعداً اداره‌ی آن در دست خاندان کمبل بود. در ۱۷۸۷ تئاتر مرمت شد و توسیع یافت. در ۱۸۵۸ آتش گرفت، و دگربار ساخته شد، و آن نیز در حریق ۱۸۵۶ بسوخت. در ۱۸۵۸ دگربار ساخته شد.

کاونتی[15] (kănti)، در بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی، یکی از تقسیمات ارضی که، از لحاظ امور اداری، قضائی، و سیاسی، واحد عمده در تقسیمات کشوری است، و در کتاب حاضر "ولایت" ترجمه شده است. اگرچه امروز اصطلاحات "کاونتی" و شایر مترادفاً به کار میروند، منشأ تاریخی آنها متفاوت است. هر کاونتی به وسیله‌ی یک شورای کاونتی اداره میشود، که بزرگترین واحد حکومت محلی در انگلستان است، و اختیارات وسیع و متعدد دارد (از جمله در امور آموزش و پرورش، بهداشت، راهها، پلها، و غیره). برای کاونتی بارو ← بارو.

تقسیم به کاونتی از انگلستان به بعضی ممالک دیگر نیز رسیده است. در کشمت، کاونتیها بزرگترین واحد حکومت محلیند، مگر در ایالت لویزیانا، که واحد نظیر آن را پریش[16] (paris) میخوانند، بعضی از شهرهای بزرگ کاونتی نیز هستند (مانند فیلادلفی، نیو اورلئان، دنور، و سان فرانسیسکو)، و شهر نیو یورک مشتمل بر ۵ کاونتی است. در بعضی از ممالک مشترک المنافع بریتانیا (مانند کانادا، زلند جدید، و استرالیای جنوبی) هر یک از تقسیمات بزرگ کشور را از لحاظ اداره‌ی امور محلی و سیاسی کاونتی میخوانند.

کاونتی بارو، در انگلستان، ← بارو.

کاوند (kāvand)، ده (جه ۹۹۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم، ۳۸کیلومتری جغ زنجان.

کاوندیش[17]. برای اعلامی که ممکن است به این صورت بشناسید به ردیف کوندیش رجوع کنید.

کاونسیل بلافس[18] (kănsil blăfs)، شهر (جه در سال ۱۹۶۶ تخمیناً ۵۲°۹۵۷)، ایالت نبراسکا، کشمت، بر رود میسوری در جغ آیووا.

---

(۱)Caudine Forks (۲)caudillo (۳)Coward (۴)Coverdale (۵)Cauvery; Kaveri (۶)Kaverin (۷)Cowes (۸)Kaufman (۹)Cauca (۱۰)Cowell (۱۱)Cowley (۱۲)Kaunas (۱۳)Coventry (۱۴)Covent Garden (۱۵)county (۱۶)parish (۱۷)Cavendish (۱۸)Council Bluffs

کاونیاک[1]، **لوئی اوژن** (lui ëjen kāvenyāk)، ۱۸۰۲–۵۷، ژنرال فرانسوی. در فتح الجزایر شهرت یافت. بعد از بر افروخته شدن انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸، به فرمانداری کل الجزایر منصوب شد. سپس به وزارت جنگ رسید. با استفاده از قدرت دیکتاتوری خود شورش کارگران را در روزهای ژوئن فرو نشانید. در انتخابات ریاست جمهور، از لوئی‌ناپلئون (بعداً ناپلئون III) سخت شکست خورد. پس از کودتای ۱۸۵۱ دستگیر، اما بزودی آزاد شد. از ادای سوگند وفاداری به ناپلئون امتناع ورزید و دیگر منصبی نیافت.

کاونیتس[2]، فورست **وتسل آنتون فون** (fürst* ventsel ānton fon kānits)، ۱۷۱۱–۹۴، رجل سیاسی اتریشی. در انعقاد پیمان اکس‌لاشاپل (۱۷۴۸) سهیم بود. از ۱۷۵۳ تا ۱۷۹۲ به عنوان صدر اعظم و وزیر خارجه در دستگاه ماری ترز، یوزف II، و لئوپولد II خدمت کرد. در سیاست ۳۰۰ساله‌ی خاندان هابسبورگ تجدید نظر کرد، و پروس را، به جای فرانسه، مهمترین دشمن اتریش شناخت. مسئول اتحادی بود که باعث بروز جنگ هفتساله شد. به وسیله‌ی او اتریش در اولین تقسیم لهستان (۱۷۷۲) سهیم شد. با همه‌ی اصلاحات یوزف II موافق نبود اما او را در متمرکز کردن سازمان اداری یاری کرد. کاونیتس یکی از زیرکترین رجال قرن ۱۸م به شمار میآید.

کاووای[3] (kāway)، جزیره (۲۱°۶۱۰ کمه؛ ۲۲°۹۲۲)، از جزایر هاوائی. کوهستانی است؛ قله‌ی وایالئاله در قسمت مرکزی آن است. از محصولاتش شکر است.

کاوور[4]، کنته **کامیلو بنسو دی** (konte kāmillo* benso di kāvur)، ۱۸۱۰–۶۱، از رجال معروف ایتالیا. در ۱۸۵۲–۵۹ و ۱۸۶۰–۶۱ صدر اعظم ساردنی بود. در خدمت ویکتور امانوئل II در وحدت دادن به ایتالیا کوشید (← ریسورجیمنتو). کاوور از بنیانگذاران اصلی وحدت ایتالیا است.

کاووس (kāvus). برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمییابید به ردیف کاوس نیز رجوع کنید.

کاووس یا کیکاووس (keykāvus)، در داستان‌های حماسی و ملی ایران، دومین پادشاه کیانی (پس از کیقباد). خودکامه و تندخو و حق‌ناشناس بود. پند زال نشنید و به مازندران تاخت، اما دیو سپید، به جادوئی، او و لشکریانش را نابینا ساخت، و ۱۲°۰۰۰ دیو بر آنان گماشت. چون این خبر به زال رسید، رستم را برای نجات کاووس به مازندران فرستاد، و او از هفت خان گذشت، و دیو سپید را کشت، و جگرش را بر چشم ایرانیان کشید، و همه را بینا ساخت. پس از آن، کاووس به هاماوران تاخت، و سودابه، دختر شاه آنجا، را به زنی گرفت. شاه هاماوران به تدبیر کاووس را با جمله‌ی ایرانیان به بند افکند، اما رستم به هاماوران شتافت، و کاووس را نجات بخشید. پس از چندی، به فریب دیوی که ابلیس بر انگیخته بود، بر تختی که چهار عقاب (که به چهار پایه‌ی تخت بسته شده بودند) آن را میبردند، بر آسمان رفت، و سرنگون به بیشه‌ای نزدیک چین افتاد. پهلوانان از حال او خبر یافتند و او را به ایران باز آوردند. کاووس تا وقتی که افراسیاب به جنگ کیخسرو افتاد و به انتقام سیاووش کشته شد زنده بود، و سپس، بعد از ۱۶۰ سال پادشاهی، جهان را بدرود گفت.

از وقایع دیگر دوران پادشاهی او، جنگهای ایران و توران به خونخواهی سیاووش پسر او، جنگ رستم و سهراب، و زادن کیخسرو و آوردن او به ایران است. از کارهای نکوهیده‌ی او کشتن اوشنر و تباه کردن گاوی است که نگهبان مرز ایران و توران بود.

کاوه (kāve)، در شاهنامه، آهنگری در زمان ضحاک که ۱۷ پسر او را کشته و مغزشان را به ماران دوش ضحاک داده بودند. چاکران ضحاک در کار کشتن ۱۸مین پسر کاوه بودند، و ضحاک خود، برای گردآوری سپاه بیشتر و جنگ با دشمن پنهان خویش، فریدون، موبدان و بزرگان کشور را به درگاه خوانده بود تا بر مهربانی و خوبی او گواهی بنویسند، و این گواهی را نوشته بودند که فریاد و خروش کاوه‌که به دادخواهی به درگاه آمده بود‌بر خاست. ضحاک کاوه را پیش خواند. کاوه خروشان دو دست بر سر زد، و نالید و ضحاک را ناسزا گفت و بیدادگر خواند. ضحاک گفت که فرزند او را به وی باز دهند. آنگاه از کاوه خواست که او نیز آن نوشته را گواهی کند. کاوه چون نوشته را خواند آن را بدرید، و بر زمین ریخت و زیر پای بمالید. سپس با فرزند فریادکنان از نزد ضحاک بیرون رفت، و مردمان ناراضی و ستمدیده بر او گرد آمدند. کاوه چرم‌پاره‌ای را که بر پیش میبست همچون درفشی بر سر نیزه کرد (← درفش کاویان)، و با انبوه مردمان که بر او گرد آمده بودند به جایگاه فریدون شتافت، و او را به پادشاهی و جنگ با ضحاک و بر انداختن او خواند.

کاویته[5] (kāvite)، شهر (جم ۴۲°۱۳۷)، ج‌غ لوزون، فیلیپین، بر شبه جزیره‌ی کوچکی در خلیج مانیل.

کاه (kāh)، دهستان (جم ۹°۱۰۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۷ آبادی.

کاه[6]، ساقه‌ی خشک‌شده‌ی غلات، مخصوصاً گندم، جو، چاودار، و جو دوسر. از زمانهای باستانی برای تهیه‌ی بستر، پوشاندن کف اطاق، همراه گل اندودن بر بام خانه‌ها، و به عنوان علوفه و پوشش زمین زیر پای چارپایان، و در بافتن چیزهائی همچون حصیر، پرده، زنبیل، کلاه، کفش، بادزن، و زره به کار میرفته است. کلاههای کاهی (حصیری) را یا یکسره میبافند یا از دوختن نوارهای کاهی به یکدیگر تهیه میکنند. بافتن نوارهای کاهی در اروپا از قرون وسطی سابقه دارد، و محتملا منشأ پیدایش آن ناحیه‌ی توسکانی بوده است. نوارها و قیطانهای مرغوب از ساقه‌ی گندم تهیه میشود، و غالباً آن را پیش از رسیدن درو میکنند. اکنون کاه به مقدار زیاد برای بسته‌بندی و ساختن مقوای کاهی و (همراه با موادی که شکنندگی آنها کمتر است) کاغذ مصرف میشود.

کاهش جرمی[7] (kāheše jermi)، در فیزیک هسته‌ای، زیادتی مجموع اجرام ذرات سازای یک هسته‌ی اتمی بر جرم آن هسته (در واقع، کاهش جرمی مربوط به اتم است نه فقط به هسته‌ی آن). این تعریف مبتنی بر این امر مهم است که همواره جرم یک هسته از مجموع اجرام ذرات سازای آن کمتر است. مثلا هسته‌ی اتم هلیوم مرکب از دو پروتون و دو نوترون است. اگر جرمها را با واحد اتمی جرم ($1,657 \times 10^{-24}$ گرم) بسنجیم، جرم هسته‌ی اتم هلیوم ۴,۰۰۲۸، جرم هر پروتون ۱,۰۰۷۶، و جرم هر نوترون ۱,۰۰۸۹ است؛ پس کاهش جرمی ۰,۰۳۰۲ واحد اتمی جرم میباشد، که بر طبق ← معادله‌ی اینشتین معادل ۲۸,۱ میلیون الکترون‌ولت انرژی است. اگر هسته‌ی هلیوم ازین نوترونها و پروتونها فراهم شود، انرژیی معادل کاهش جرمی، یعنی ۲۸,۱ میلیون الکترون‌ولت، رها میشود. این انرژی انرژی همگیری هسته‌ای هسته‌ی هلیوم است. نیز ← انرژی هسته‌ای.

کاهک (kāhak) یا **کهک** (kahak) یا **کاهه** (kāhe)، ده (جم ۹۳۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مزینان، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۱کیلومتری ج‌غ داورزن.

کاه مکی، گیاه، ← اذخر.

کاهن[8] (kāhen)، در بعضی ادیان، شخصی که واسطه‌ی میان خدا، یا یکی از خدایان، و انسان است، و چنان تقربی نزد خدا، یا آن خدا، دارد که میتواند اراده‌ی او را برای بشر آشکار سازد، و وسیله‌ی تقدیم عبادتها و قربانیهای (← قربانی) انسان باشد. کاهن بدین معنی را در زبان عبری کوهن (kohen) میخواندند، و نباید آن را با کاهن مصطلح اعراب بتپرست خلط کرد (← کاهن، در نزد اعراب). کاهن نماینده‌ی جامعه و در امور دینی خبره است، و راه و رسم تقدیم قربانی جامعه و کشف اراده‌ی خدا را میداند. در زمانهای باستانی، کاهنان از طریق غیبگوئی و الهام خواست الاهی را کشف میکردند، و در زمانهای بعد، در بعضی از ادیان، کاهنان با کسب معرفت در شریعت و سنن و روایات به کار اکتشاف مشیت الاهی میپرداختند. در جوامع ابتدائی، که خانواده نخستین گروه اجتماعی بود، وظیفه‌ی کاهنی به رئیس خانواده اختصاص داشت. بعدها که شاه بزرگترین رئیس اجتماع شد، این وظیفه بدو انتقال یافت. سپس وظایف شاهی و کاهنی از هم جدا شد، و کاهنان از طرف شاه انتخاب میشدند، و در انتخاب آنان احوال بدنی خاص و نشانه‌هائی دال بر قابلیت ارتباط ایشان با خدا (از قبیل رفتن به حالت خلسه و تأمل و رؤیاها) دخالت داشت.

در ادیان قدیم، کاهن مأمور انجام مراسم دینی معبدی بود که در آن خدمت میکرد، و قربانیها را او انجام میداد، و در باره‌ی هدایا و اهداکنندگان داوری میکرد؛ وسیله‌ی تقرب عبادت‌کنندگان به معبودشان بود، و اراده‌ی معبود را ابلاغ میکرد، و از راه غیبگوئی و الهام گرفتن و فال زدن، به حل مشکلات مردم میپرداخت. از همین مقدمات رفته رفته تعلیم مبانی دین و اصول اخلاقی و داوری در مسائل دینی و اخلاقی به کاهنان اختصاص یافت. دین برهمائی هند نمونه‌ای از یک دین قدیمی و توسعه‌یافته است که کاهنی موروثی در آن به کمال خود رسیده است. کاهنان قدیم مصر سازمان مفصلی داشتند و شاه رئیس کاهنان بود. در یونان و روم در دوره‌ی بتپرستی کاهنی رنگ دیگری داشت، و به طبقه‌ی خاصی مخصوص نبود. هر کس میتوانست کاهن شود، ولی این کار بیشتر به اشراف اختصاص

---

(۱)Cavaignac (۲)Kaunitz (۳)Kauai (۴)Cavour (۵)Cavite (۶)sfraw (۷)mass defect (۸)priest

داشت. هر کاهن خادم یک خدا بود، و نمیتوانست در معبد خدایان دیگر خدمت کند. کاهن عنوان معلم اخلاق یا قاضی نداشت. هم در یونان و هم در روم، دولت بر کاهنان نظارت میکرد. در دین بودائی و اسلام از همان زمان طلوع آنها اصلا وظیفه‌ی کاهنی وجود نداشته است.

در دین یهود، پیشرفت کاهنی همانند پیشرفت آن در میان اقوام دیگر بود. در زمان حضرت موسی مقام کاهنی به خاندان برادرش هارون اختصاص یافت، ولی، تا زمان بازگشت یهودیان از اسارت بابلی و ساختن دومین معبد، سازمان منظمی نداشت. سموئیل و سلیمان از کاهنان یهود بوده‌اند. پس از اسارت، کاهنی سازمان یافت، و در تحت نظارت خاندان هارون قرار گرفت، و دیگر لاویان به کارهای دست دوم آن میپرداختند. در دین یهود، کاهنی توسعه‌ی فراوان یافت، و وظیفه‌ی اولیه‌ی "کوهن" که غیبگوئی بود به تعلیم و تفسیر تورات مبدل شد. کاهنان نماینده و حافظ قدس یهودیان و اطاعت ایشان از اراده‌ی یهوه بودند، و قوم یهود را با علم خود به شریعت راهنمائی میکردند. پیغمبران نیز همین وظیفه را منتهی از طریق الهامی که به شخص آنان میشد داشتند. اگرچه در طی تاریخ اختلافاتی بین افراد روی داده است، بین مشاغل کهانت و پیغمبری اختلافی نبوده است، و گاه این دو شغل در یک فرد گرد آمده است (مثلا، در مورد سموئیل و ارمیا). کاهنان به سبب وقوفشان بر شریعت، داور یا قاضی نیز شدند.

کاهنان مذهب مسیح همان کشیشانند. ← کشیش.

کاهن (kāhen)، نامی که اعراب بتپرست به غیبگو یا فالبین میداده‌اند. کاهنان الهامات خود را از حالات خلسه و رؤیاهای شبانه میگرفتند. چنان تصور میکردند که هر کاهن جن یا شیطان مخصوص به خود دارد که از او الهام میگیرد، و این جن را تابع یا صاحب یا ولی یا مولای او مینامیدند. کاهنان الهامات به اصطلاح غیبی خود را با جمله‌های کوتاهی به نثر مسجع و غالباً به صورتی تاریک و مبهم بیان میکردند که هر کس میتوانست به میل خود آنها را تفسیر کند. کاهنان در جاهلیت مقام مهمی داشتند، و در همه‌ی امور خانوادگی و قبیله‌ای طرف مشورت بودند، و داوریهای ایشان بی‌چون و چرا پذیرفته بود. با ظهور اسلام، خرافات گوناگون جاهلیت و از جمله کاهنی از میان رفت. نیز ← عرافه، علم.

کاهن، کلود، مستشرق، ← کالن، کلود.

کاهو لولاوه، جزیره، ← هاوائی، ایالت کشمت.

کاهو (kāhu)، ده (جم ۱٬۳۴۲ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان گلمکان، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۳۰کیلومتری ل‌غ طرقبه.

کاهو، (*Lactuca sativa*)، گیاه بستانی یکساله از تیره‌ی مرکبان، که از دورانهای قدیم کاشته شده. نام دیگرش خس (xas) است. انواع مختلف آن را به نام کاهوی پیچ، کاهوی رومی (با برگهای پهن و دراز)، و کاهوی مجعد (با برگهای چین‌خورده) برای استفاده از برگها به عمل میآورند. کاهو را در پاییز میکارند تا از برگهای آن در اواخر فصل زمستان و اوایل بهار استفاده کنند. کاهوی خودرو برگهای کنگره‌ای، کرکهای خشن، و شیرابه‌ی سفید تلخ دارد.

کاهه، ده سبزوار، ← کاهک.

کاهی (kāhi)، تخلص و شهرت **ابوالقاسم نجم‌الدین محمد**، ۸۶۸–۹۸۸ هق، شاعر پارسی‌گوی، از مردم میانکال. از محضر نورالدین عبدالرحمان جامی، استفاده کرد. آنگاه به هندوستان رفت، و در دربار اکبر شاه راه یافت، و به سید محمد شاه هاشمی کرمانی دست ارادت داد. کاهی از شعر و موسیقی و معما بهره‌ی وافی داشت. عمر را به آزادگی گذرانید، و مردی بافتوت بود. علاوه بر دیوان، مثنویی به نام گل‌افشان به تقلید بوستان سعدی و رساله‌ای در موسیقی دارد.

کایا[1]**، کشور** (kāya) یا **کشور کارنی**[2] (kāreni)، کشور (ح ۱۱٬۶۵۰ کمم، جم ح ۸۵٬۰۰۰) سازای برمه، ش برمه، بر مرز تایلند. ساکنین آن کارنها هستند. مشتمل بر یکی از مهمترین منابع تنگستن (ولفرام) در جهان است. چوب تک از محصولات آن میباشد. این کشور در ۱۹۴۸ تشکیل یافت، و پس از انقلاب (۱۹۴۸–۴۹) تا حد زیادی خودمختار شد. در سال ۱۹۵۲ نام رسمی آن از کارنی به کایا تبدیل شد.

کایائو[3] (kāyāo)، شهر و بندر (جم ۳۰۶٬۹۷۶)، غ پرو، در غ لیما. از بهترین لنگرگاههای قکم در امریکای جنوبی است. کایائو دروازه‌ی لیما است، و در ادوار مختلف در معرض حمله بوده است. در زلزله‌ی ۱۹۴۰ سخت آسیب دید.

کایتا، ایتالیا، ← گائتا.

کایتانوس[4] (kāyetānus)، شهرت **جاکومو دویو** (jākomo de vio)، ۱۴۶۹–۱۵۳۴، کاردینال فاضل ایتالیائی و از نایبان پاپ در آوگسبورگ. از دومینیکیان بود. در پنجمین شورای لاتران، به عنوان طرفدار اصلاحات، نقش مهمی داشت. در ۱۵۱۸–۱۹ که نایب پاپ در آلمان بود کوشید که اختلافات لوتر را با کلیسا مرتفع سازد. در ۱۵۱۹ اسقف گائتا شد؛ نام قدیم این شهر کایتا بود، و شهرت وی به کایتانوس بدین مناسبت است.

کایتانی، لئونه: ← کالتانی، لئونه.

کایتل[5]**، ویلهلم** (vilhelm kāytel)، ۱۸۸۲–۱۹۴۶، فیلد مارشال آلمانی. از طرفداران هیتلر بود، و در ۱۹۳۸ به ریاست ستاد فرماندهی عالی نیروهای مسلح منصوب شد. قرارداد تسلیم بلاشرط آلمان را در برلین امضا کرد (۸ مه‌ی ۱۹۴۵). در دادگاه نورمبرگ محاکمه و محکوم شد، و او را به دار آویختند.

کایزر[6] (kāyzer)، کلمه‌ی آلمانی ماخوذ از اصل لاتینی کائسار (kāesār) که نام خانوادگی گایوس یولیوس امپراطور روم بوده است. این لقب در موارد ذیل به کار رفته است: ۱- امپراطوران امپراطوری‌های قدیمی و قرون وسطائی روم؛ ۲- پادشاه اتریش از ۱۸۰۴ تا ۱۹۱۸؛ ۳- امپراطور آلمان از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸. همسر کایزر به لقب کایزرین (kāyzerin) خوانده میشد.

کایزر، مترجم قرآن، ← قرآن، قسمت (ر-x).

کایزر[7]**، گئورگ** (georg kāyzer)، ۱۸۷۸–۱۹۴۵، نمایشنامه‌نویس امپرسیونیست آلمانی. نمایشنامه‌های اولیه‌اش در مسائل عشقی و روانی است. پس از آن به مسائل اجتماعی پرداخت، و فکر فدا شدن در راه نفع توده‌ی مردم را تجلیل کرد، و خشونت عصر ماشینی را مورد حمله قرار داد. آثارش مشتمل است بر شارمندان کاله (۱۹۱۳)، از صبح تا نیمشب (۱۹۱۶)، مرجانها (۱۹۱۷)، گاز (۱۹۱۸)، گاز ۲ (۱۹۲۰).

کایزرسلاوترن[8] (kāyzerslātern)، شهر (جم ۸۳٬۱۴۵)، جمهوری فدرال آلمان، در راینلاند پفالتس، آلمان غربی، بر رود لاوترن. از مراکز صنعتی است، و کارخانه‌های ساختن چرخ خیاطی، محصولات آهنی، و منسوجات دارد.

کایزر ویلهلم، کانال: ← کیل، کانال.

کایزرین: ← کایزر.

کایس[9]**، پلوتارکو الیاس** (plutārko eliās kā-yes)، ۱۸۷۷–۱۹۴۵، رجل مکزیکی و رئیس جمهور (۱۹۲۴–۲۸) مکزیک. بسیاری از هدفهای انقلاب ۱۹۱۰ در دوره‌ی زمامداری او اجرا شد؛ اصلاحات فرهنگی و کارگری، تاسیس بانک مکزیک، کارهای عام المنفعه، تجدید سازمان ارتش، و غیره. بعدها محافظه‌کار شد، و رؤسای جمهور دست‌نشانده‌ی خود را بر سر کار آورد، و اصلاحات سابق خود را خنثی کرد. به سبب مخالفت با اصلاحات ل. کاردناس تبعید شد (۱۹۳۶).

کایسار: ← قیصر، اسم.

کایسارئا: ← قیصریه یا قیساریه، نام.

کایسالپینوس[10]**، آندرئاس** (āndreās kāysālpi-nus)، اسم لاتینی **آندرئا چزالپینو**[11] (cezālpi-no)، ۱۵۱۹–۱۶۰۳، گیاهشناس ایتالیائی و عالم فیزیولوژی. گردش خون را شرح داد و برای نخستین‌بار گیاهان را بر حسب میوه رده‌بندی کرد.

کایسرلینگ[12]، کنت **هرمان** (kont hermān kāyserling)*، ۱۸۸۰–۱۹۴۶، فیلسوف و ادیب آلمانی، متأ استونی. از اشراف روسیه بود، و در انقلاب روسیه اموالش مصادره شد، و پس از آن آلمان را وطن خود میشمرد. مسافرت فراوان کرد، و افکارش از عرفان شرقی متأثر بود. در دارمشتات یک "مکتب حکمت" تاسیس کرد، و کوشید تا افکار شرق و غرب را تلفیق کند. از مخالفین جدی فاشیسم بود. آثارش مشتمل است بر گزارش روزانه‌ی سفر یک فیلسوف (۱۹۲۵) و از ریچ تا ارضاء (۱۹۳۸).

کایشینتو، حزب سیاسی ژاپنی، ← مهنیتو.

کایفنگ[13] (kāyfeng)، شهر (جم ح ۲۹۹٬۱۰۰)، ل‌ش ایالت هنان، چین. تا ۱۹۵۴ کرسی ایالت بود، و از آن تاریخ چنگچو (cengcō) جانشین آن شد. در قرن ۳م قم بنا شده و غالباً از مراکز عمده‌ی حیات سیاسی و فرهنگی چین بوده است. در ۹۰۶–۵۹ پایتخت سلسله‌های پنجگانه و در ۹۶۰–۱۱۲۷ پایتخت سلسله‌ی سونگ شمالی بود. زردشتیان در آنجا میزیستند، و در قرن ۱۲م یک مهاجرنشین یهودی در آن دایر شد امّا مذهب یهود در آنجا دوامی نیافت. در قرن ۱۳م به دست مغولها افتاد. اکنون از مراکز داد و ستد است.

کایکوس، جزایر: ← ترکس و کایکوس، جزایر.

کایلاس[14] (kāylās)، قله‌ای به ارتفاع ح ۶٬۷۹۰ متر، تخ تبت، در هیمالایا. سرچشمه‌ی رودهای ساتلج، سند، و براهماپوترا از آنجاست. مسکن

(۱)Kayah (۲)Karenni (۳)Callao (۴)Cajetan (۵)Keitel (۶)kaiser (۷)Kaiser (۸)Kaiserslautern (۹)Calles (10)Caesalpinus (11)Cesalpino (12)Keyserling (13)Kaifeng (14)Kailas

شیوا محسوب و زیارتگاه است.
کایلیوس، تپه، ← رم.
کایمان[1]، **جزایر** (kāymān)، مجمع الجزایر (ح ۲۶۰ کم، جمع ۸٬۸۰۰)، هند غربی بریتانیا، لغ ژامائیک، شامل جزایر کایمان بزرگ، کایمان کوچک، و کایمان براک[2] (brāk). سابقاً تابع ژامائیک بود، اما اکنون به صورت مستعمره‌ی جداگانه‌ای اداره میشود.
کاین[3] (kāyen)، شهر (جمع ۱۸٬۶۰۰)، کرسی گویان فرانسه، بر مصب رود کاین، در اوایل سال ۱۶۴۳ به دست فرانسویها ساخته شد، و تا ۱۶۶۴ به طور دائم مسکون نشد. صادرات عمده‌ی آن طلا است. مدتها زندان و تبعیدگاه مجرمین فرانسوی در گینه بود، و سکنه‌ی فعلی آن اکثر اعقاب همان زندانیان هستند. **فلفل کاین** از ادویه‌ی بسیار تند است، و از میوه‌ی درختی از نوع کاپسیکوم (*Capsi-cum*) فراهم میشود که در جزیره‌ی گویان فراوان است.
کاین، فلفل: ← کاین، شهر.
کایو[4]، **ژوزف** (jozef kāyyo)، ۱۸۶۳–۱۹۴۴، وزیر دارائی فرانسه (۱۸۹۹، ۱۹۰۶، ۱۹۱۳–۱۴، ۱۹۲۵، و ۱۹۲۶) و نخست‌وزیر (۱۹۱۱–۱۲). اخذ مالیات بر درآمد را معمول کرد (۱۹۰۶)، و منفور شد. در بحران امور مراکش، با آلمان ترتیب صلح‌آمیزی داد (۱۹۱۱). در بین ناسیونالیستها محبوبیتی نداشت. چون سردبیر روزنامه‌ی فیگارو به زندگی خصوصی کایو حمله کرده بود، زوجه‌ی کایو او را به قتل رسانید، و وی از مقام وزارت دارائی استعفا کرد (۱۹۱۴)، و به دفاع از همسر خود پرداخت، و او تبرئه شد. کایو احساسات صلح‌طلبانه داشت، و به همین جهت توقیف شد (۱۹۱۷)، و به زندان افتاد، و به جرم مکاتبه با دشمن محاکمه شد. پس از عفو عمومی ۱۹۲۵ حقوق اجتماعی خود را باز یافت. در دولتهای پنلوه (۱۹۲۵) و بریان (۱۹۲۶) به وزارت دارائی رسید، ولی به سبب مخالفت مجلس نمایندگان با وی استعفا کرد. بعداً به سناتوری رسید.
کایوس، پیشنام رومی، ← گایوس یا کایوس.
کایوگا، قبیله، ← ایروکوئی، اتحادیه‌ی.
کایه[5]، **رنه** (rēne kāyye)، ۱۷۹۹–۱۸۳۸، پوینده‌ی فرانسوی در افریقا. نخستین اروپائیی بود که از تمبوکتو دیدن کرد و باز گشت. کایه دهقانزاده‌ی فقیری بود که رؤیای دیدار از تمبوکتو ذهنش را مشغول کرده بود؛ عاقبت پس از ۱۱ سال تدارک به این شهر رسید، و با لباس مبدل خود را سوداگری مسلمان وانمود کرد، و دو هفته در آنجا ماند.
کباب (kabāb)، گوشت قطعه‌قطعه‌شده و بر آتش بریان‌کرده. کباب اقسام متعدد دارد، که از آن جمله کباب برگ و کباب کوبیده است، که هر دو را با کشیدن گوشت (گوشت بریده و خوابانده در پیاز رندیده در کباب برگ، و گوشت چرخ‌کرده در کباب کوبیده) به سیخ روی آتش زغال بریان میکنند. هر دو نوع از اجزای اصلی چلوکباب است (← چلو).
کبابه (kabābe) یا **کبابه‌ی چینی** (-ye cini)، سته‌ی ناشکوفای فلفل پیچنده (*Piper cubeba*) که مخصوص نواحی گرم آسیا و امریکا است. در ادویه‌ی غذائی و در پزشکی مصرف میشود.
کبابه‌ی چینی: ← کبابه.
کبابه‌ی شکافته (kabābeye šekāfte)، بوته یا درخت خاردار برگریز از نوع زانتوکسولوم (*Zantho-xylum*)، که آن را دهن‌باز و دهن‌بسته نیز نامند. برگش شبیه زبان گنجشک است؛ دانه‌های سیاه دارد. نیز ← چوب اطلس.
کبان: ← فرات.
کبت[6]، **جان** (jān kabət)، ف ۱۴۶۱–۹۸، پوینده‌ی انگلیسی؛ احتمالاً ت جنووا، ایتالیا. در ۱۴۷۶ به تابعیت ونیز در آمد، و در کار تجارت این شهر با مشرق وارد شد، و ظاهراً همین تجربه محرک او در پویشهای بعدی بود. مانند کریستوف کلمب، او نیز ظاهراً اعتقاد داشت که با دریانوردی از راه مغرب بسیار آسانتر میتوان بر ثروتهای شرق دور دست یافت. به انگلستان رفت (احتمالا در دهه‌ی ۱۴۸۰–۹۰)، و عمدةً در بریستول (بندری که بعداً به صورت پایگاه عمده‌ی مسافرتهای اکتشافی در آمد) اقامت گزید. از همین شهر بود که، پس از کسب اجازه (مارس ۱۴۹۶) از هنری VII، پادشاه انگلستان، آغاز دریانوردی کرد (۱۴۹۷)، و کیپ برتن و نیوفندلند را در سواحل امریکای شمالی کشف کرد. در ۱۴۹۸ مجدداً برای پویش سواحل امریکا رفت؛ سرنوشت این سفر نامعلوم است. دعاوی انگلستان در امریکای شمالی بر اساس و به استناد اکتشاف او بود. س. کبت پسرش بود.
کبت[6]، **سبستین** (sebastiən kabət)، ف ۱۵۵۷، پوینده‌ای در خدمت انگلستان و اسپانیا؛ پسر ج. کبت. احتمالا در سفرهای ۱۴۹۷ و ۱۴۹۸ همراه پدرش بود. در ۱۵۱۲–۴۸ در خدمت دولت اسپانیا بود؛ در ۱۵۲۶–۳۰ ناحیه‌ی ریو د لا پلاتا را پوییده. دگربار به خدمت انگلستان باز گشت (۱۵۴۸)، و در ۱۵۵۳ به ریاست یک شرکت سهامی انگلیسی (بعداً شرکت مسکووی) که به منظور پویش گذرگاه شمال غرب و گشودن باب تجارت با چین تاسیس یافته بود منصوب شد. به راهنمائی او، در همان سال هیئتی به دریای سفید رسید، و پیمانی تجارتی با روسیه منعقدکرد (← چانسلر، ریچارد).
کبد[7] (kabed) یا **جگر**، عضو بزرگ، به رنگ قهوه‌ای مایل به آلبالوئی، که در انسان در قسمت بالای طرف راست شکم در زیر حجاب حاجز قرار گرفته است (برای تصویر ← لوله‌ی هاضمه). کبد چهار عمل اصلی دارد.
(۱) ترشح صفرا برای کومک به هضم غذا. ترشح صفرا به طور مداوم انجام میگیرد، اما چون فقط در ساعات بعد از صرف غذا به آن احتیاج هست، در کیسه‌ای به نام کیسه‌ی صفرا که در پایین کبد قرار دارد ذخیره و تغلیظ میشود. کیسه‌ی صفرا با ورود غذا به دوازدهه منقبض میشود، و محتوی آن به دوازدهه میریزد. بسته شدن راه صفرا یا اختلال شدید سلولهای کبد موجب ورود صفرا به خون میشود و بیماری یرقان (زردی) پدید میآید.
(۲) ذخیره‌ی قند، یعنی ماده‌ی اصلی ایجاد انرژی در بدن، به صورت گلیکوژن، و تبدیل کردن ماده‌ی اخیر به گلوکوز به تناسب احتیاج بدن به قند. گلیکوژن مستقیماً قابل سوختن نیست، اما ساختمان فضائی مولکول آن حد اکثر ذخیره را در کمترین فضا میسر میسازد.
(۳) گرفتن و ترکیب کردن بسیاری از ترکیبات سمی که در طی سوخت و ساز مواد در بدن ساخته میشوند، و بی‌آزار و قابل دفع کردن این مواد سمی.
(۴) ساختن پروتئین؛ به خصوص دخالت در ساختن پادتن‌ها و فیبرینوژن (ماده‌ی اصلی انعقاد خون).
کبد، به سبب این اعمال، در بسیاری از بیماریها به طور ثانوی دوچار اختلال میشود. پیچیدگی اعمال کبد و عدم اطلاع از کیفیت آنها باعث شده است که عده‌ای بیماریهای مختلف، از جمله بیماری‌های پوستی را، به اختلال کار کبد نسبت میدهند. این نظریه اکنون با پیشرفتهای پزشکی دیگر مورد قبول نیست.
کبد الاسد: ← صورت فلکی، جدول II.
کبر (kabar) یا **کور** (kavat)، (*Capparis spino-sa*)، بوته‌ی دائمی نواحی معتدل، با گلهای درشت سفید. غنچه‌های نشکفته‌ی آن چاشنی معطر ترشیها است. نیز ← خیار شنگ.
کبرا[8] (kobrā؛ از پرتغالی)، مار بسیار سمی بومی افریقا و آسیا. کبرای معمولی هندی و مصری را غالباً مارافسایان در معرض نمایش قرار میدهند. پس‌سر پهن کبرای هندی نقشی شبیه عینک دارد، و به همین جهت است که مار عینکی نیز نامیده میشود. شاه‌کبرای آسیائی، که طول آن تا ح ۶ متر میرسد، پس‌سر بی‌نشانه‌ای دارد، که چون جانور خشمگین شود یا او را از جا بپرانند، مانند سر کبرای معمولی، گسترده میشود. بعضی از هفت جنس کبرای افریقائی میتوانند زهر خود را تا فاصله‌ی ۲ متر بپرانند.



کبراهای زهرپران ج افریقا بیشتر زهر خود را به چشم شکار خود میپرانند، که سبب درد فراوان میشود. اگر چشم را بسرعت نشویند، کوری موقت تولید میشود. کرایت[9] (-krāyt) آسیائی، مامبا[10]ی (-māmbā) افریقائی، مار ببری و "افعی مرگ" استرالیائی، و مار مرجانی امریکائی وابستگی به کبرا دارند.
کبراکو[11] (kebrāko، اسپانیائی) یا **تبرشکن** (tabar.šekan)، نام چند نوع درخت سختچوب امریکای جنوبی، و نیز چوب آنها. چوب کبراکوی سرخ (*Schinopsis*) و کبراکوی سفید (*Aspidos-perma*) برای ساختمان به کار میرود. از هر دو مواد داروئی میگیرند.
کبراویه، سلسله‌ای از صوفیه، ← کبرویه.
کبرد (kabord)، در شاهنامه، پهلوان تورانی و دارنده‌ی جناح چپ لشکر افراسیاب در جنگ او با کیخسرو پیش از گریختن به گنگ دژ.
کبر نفس: ← فضیلت.
کبروی (kabruy)، در شاهنامه، مردی روستایی در عهد بهرام گور، که بر اثر زیانی که به سبب افراط

(۱)Cayman (۲)Brac (۳)Cayenne (۴)Caillaux (۵)Caillié (۶)Cabot (۷)liver (۸)cobra (۹)krait (۱۰)mamba (۱۱)quebracho

در نوشیدن شراب بدو رسید (کلاغی چشمان او را ـ که از تأثیر می و کوفتگی سواری در زیر درختی به خواب رفته بود ـ از کاسه در آورد)، بهرام صرف شراب را بر ایرانیان حرام کرد، اما دوباره می را، به سبب هنری که از آن دید، حلال ساخت. آن هنر این بود که نوجوان کفشگری در شب عروسی از عهده‌ی دامادی بر نیامد. مادرش پنهانی به او هفت جام از میی کهن خوراند، و جوان نیرو یافت، و کامروا شد و همچنان در مستی آن می، بر شیری که از شیرخانه‌ی بهرام گریخته بود، جست، و دو گوش او را در دست گرفت و در کوی و برزن تازاند. شیریان که چنین دید خبر به بهرام برد. بهرام که گمان برده بود، جوان پهلوان‌زاده‌ای است، مادرش را فرا خواند تا بداند که جوان از کدام دودمان است، و چون زن داستان را باز گفت و بهرام دانست که این هنرها را می کرده است، مردمان را در نوشیدن می آزادی داد.

کبرویه (kobraviyye) یا **کبراویه** (kobrāviyye)، شهرت و عنوان سلسله‌ای از صوفیه، منسوب به نجم‌الدین کبری، که صوفیه‌ی ذهبی (← ذهبیه) شاخه‌ای از آن به شمارند (کبرویه‌ی قدیم را گاه ذهبیه‌ی کبرویه نیز میخوانند، و سلسله‌ی کبرویه خود از طریق سهروردیه به سلسله‌ی معروفیه اتصال دارند). در بین خلفای نجم‌الدین کبری، نام مجدد الدین بغدادی، سیف‌الدین باخرزی، سعدالدین حموی، رضی‌الدین لالا، و نجم‌الدین رازی مخصوصاً درخور ذکر است. کبرویه در خوارزم و ماوراء النهر و خراسان اهمیت و نفوذ تمام داشته‌اند، و غالب خلفای نجم‌الدین کبری صاحب خانقاه و دستگاه ارشاد بوده‌اند، و خود نجم‌الدین و همچنین مجدالدین بغدادی مخصوصاً در خوارزم قبول عام و نفوذ تام داشته‌اند. شیخ عطار نیز به این سلسله منسوب شده است، لیکن قبول اینکه وی در دوره‌ی بدایت کار، و شروع سلوک خویش، عهد شیخی و ارشاد نجم‌الدین کبری را درک کرده باشد، و از او تربیت و ارشاد یافته باشد، خالی از اشکال نیست، و ظاهراً نسبت کبروی در حق عطار اصلی ندارد (← عطار).

کبری (kobrā)، رساله‌ی مختصری در منطق، به فارسی، از میر سید شریف جرجانی. مکرر در ایران چاپ شده است، از جمله در سال ۱۳۳۴ هش به ضمیمه‌ی رساله‌ی فارسی دیگری (۶ صفحه) در منطق به نام سنری (soqrā) منسوب به همان مؤلف.

کبریاکلا (kebriā.kalā)، ده (جم ۱٬۴۵۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بابل‌کنار، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۲۳کیلومتری جغ شهر شاهی.

کبریت[1] (kebrit)، قطعه‌ی کوتاه باریکی از چوب یا ماده‌ای دیگر که یک انتهای آن به ماده‌ای آغشته است که بدان وسیله میتوان آتش تولید کرد. پیش از اختراع کبریت، آتش را به وسیله‌ی اصطکاک سریع میله‌ای چوبی در شیار قطعه چوب دیگر، یا کشیدن سریع قطعه‌ای فولادی به سنگ چخماق و پراندن جرقه از آن و آتش زدن جسم سوزنده‌ای در میان آن دو، یا با قرار دادن جسم سوزنده‌ای در کانون یک عدسی و متمرکز کردن حرارت خورشید بر آن، تهیه میکردند. کوششهائی که در قرن ۱۸م برای تولید کبریش از طریق شیمیائی صورت گرفت به ساختن دو نوع کبریت انجامید. یکی کبریت اصطکاکی، که در ۱۸۲۷ به توسط جان واکر[2] (jān wākər) انگلیسی تهیه شد، و دیگری کبریت فوسفوری که در ۱۸۳۱ به توسط شارل سوریا[3] (šārl soriā) در فرانسه ساخته شد. ساختن کبریت بیخطر ارزان با استفاده از مواد شیمیائی غیر سمی (مخصوصاً ترکیبی از فوسفور) میسر شد. در کبریت بیخطری که در ۱۸۵۵ به توسط لوندشتروم[4] (lund-ström) در سوئد اختراع شد، عامل اکسایندهای که بر نوک چوب کبریت است، در نتیجه‌ی مالش با ماده‌ی قابل احتراقی که بر دو طرف قوطی کبریت مالیده‌اند، مشتعل میشود.

نخستین کارخانه‌ی کبریتسازی در ایران ظاهراً در ۱۳۰۰ هش در تبریز تأسیس شد.

کبک[5] (kebek)، ایالت (سطح خشکی ۱٬۳۵۶٬۷۹۰ کمم، سطح کل ۱٬۵۳۰٬۶۸۰ کمم، جم در ۱۹۶۸ تخمیناً ۵٬۹۲۷٬۰۰۰)، ش کانادا، کرسی آن شهر کبک. کبک قدیمترین و وسیعترین ایالات کانادا است. نام آن در سال ۱۸۶۷ که کنفدراسیون کانادا تشکیل گردید از نام شهر کبک گرفته شد. شهر مونترآل، بزرگترین شهر آن پس از پاریس از لحاظ تعداد فرانسوی‌زبانان بزرگترین شهر دنیا است. از شهرهای دیگر ایالت وردن، شربروک، تروا ریویر، و هال است. اساس ایالت کبک همانا استعمار فرانسویان در امریکا در اوایل قرن ۱۷م است، و اکثریت بسیار عظیم مردم این ناحیه از لحاظ منشأ و زبان فرانسوی میباشند، و از این جنبه‌ی نژادی، کبک در میان نواحی امریکای شمالی وضعی منحصر به فرد دارد.

ایالت کبک از ل به تنگه‌ی هودسن و خلیج آنگاوا، از ش به لابرادور، از ج به ایالت برونسویک جدید و کشمة، و از غ به ایالت اونتاریو و خلیج‌های جیمز و هودسن محدود است. نه دهم قسمت شمالی ایالت را ← فلات لارنسی فرا گرفته است، که پر از جنگلهای انبوه است، و بهره‌برداری از منابع معدنی ثروتمند آن آغاز شده است. رود سنت لارنس در امتداد جغ‌ل‌ش از قسمت جنوبی ایالت میگذرد، و حیات صنعتی، تجارتی، و کشاورزی در دره‌ی این رود متمرکز است. تهیه‌ی الوار وسعت بسیار دارد، و کارخانه‌های کاغذسازی را تغذیه می‌کند. صنایع دیگرش عبارتند از پارچه‌بافی، ذوب فلزات، کفشسازی، و تهیه‌ی وسایل ماشین. شهر اروید[6] (arvidā)، در ج ایالت و بر رود سگنی، مهمترین فراورنده‌ی آلومینیوم است. شهر تتفرد ماینز[7] (tetfərd māynz)، در جش ایالت، یکی از مهمترین نواحی تولیدکننده‌ی پنبه‌ی کوهی در جهان است. ایالت کبک رودها و دریاچه‌های متعدد دارد. در سواحل شبه جزیره‌ی گاسپه ماهیگیری رواج دارد. عایدات حاصل از سیاحان مهم است.

تاریخ کبک از سال ۱۵۳۴ آغاز میشود که ژاک کارتیه سواحل شرقی کبک را کشف کرد، و در گاسپه پیاده شد. در ۱۶۰۸ شامپلن شهر کبک را تأسیس کرد. ناحیه‌ی کبک مرکز استعمار فرانسه در امریکا شد. در ۱۶۶۳ فرانسه‌ی جدید تأسیس شد. منازعات فرانسه و انگلستان در جنگهای فرانسه و هندیشمردگان با شکست ژنرال مونکالم فرانسوی در دشت آبراهام پایان یافت، و بریتانیا بر کانادا استیلا یافت (۱۷۶۳). انگلیسها برای تسکین کانادائیهای فرانسوی قانون کبک (۱۷۷۴) را گذرانیدند، که آزادیهای مدنی به آنان اعطا میکرد. قانون اساسی سال ۱۷۹۱ کانادا را به دو قسمت علیا و سفلی تقسیم کرد. کانادای سفلی ایالت کبک بود، و رود اوتاوا مرز غربی آن تعیین شد. به موجب قانون اتحاد (۱۸۴۰)، دو قسمت علیا و سفلی به یکدیگر پیوستند (۱۸۴۱)، و ایالت کانادا به وجود آمد. عاقبت در ۱۸۶۷ کبک به عنوان ایالتی جداگانه به کنفدراسیون کانادا ملحق شد (← کانادا، قسمت III)، و شهر کبک را کرسی خود قرار داد. از آن زمان به بعد کبک نقش درجه‌ی اول در پیشرفتهای اقتصادی، فرهنگی، و سیاسی کانادا داشته است.

در سالهای بعد از ۱۹۶۰ احساسات ناسیونالیستی در کبک شدت یافته و مسئله‌ی تفوق فرهنگ فرانسوی در کبک صورتی جدی گرفته، و در سال ۱۹۷۰ عناصر افراطی به شدت عمل پرداخته‌اند. ← کانادا، قسمت VI.

کبک[8] (kebek)، شهر (جم ۱۷۱٬۹۷۹) و بندر، ج ایالت کبک، کانادا، بر ساحل شمالی رود سنت لارنس به فاصله‌ی ح ۴۸۰کیلومتری مصب آن. کرسی ایالت و قدیمترین شهر کانادا است. مرکز فرهنگی قسمت فرانسوی کانادا و جالب سیاحان است. به دو قسمت "شهر سفلی" و "شهر علیا" قسمت میشود. تجارت گندم و پوستهای قیمتی رونق و وسعت دارد. از صنایع و مصنوعاتش دباغی، کاغذسازی، کفش و پارچه، و کالاهای فلزی است.

در ۱۵۳۵ ژ. کارتیه از این محل دیدار کرد؛ شامپلن مهاجرنشینی در شهر سفلی تأسیس نمود (۱۶۰۸). در ۱۶۲۹–۳۲ در دست انگلیسها بود. در ۱۶۶۳ کرسی فرانه‌ی جدید شد، در ۱۶۹۰ و ۱۷۱۱ بریتانیائیها بدان حمله کردند، ولی کاری از پیش نبردند، اما سرانجام، پس از شکست (۱۷۵۹) فرانسویان در ← دشت آبراهام، به تصرف بریتانیا در آمد. در ۱۷۹۱ کرسی کانادای سفلی شد. پس از اتحاد کانادای علیا و کانادای سفلی، مدتی پایتخت بود (۱۸۵۱–۵۵، ۱۸۵۹–۶۵). سکنه‌ی آن عمدةً فرانسوی‌زبان و کاتولیک هستند. دانشگاه لاوال آنجاست.

کبک (kabk)، پرنده‌ی صیدی بزرگ قدیم از تیره‌ی قرقاولها، وابسته به قرقاول، بلدرچین، تیهو، و دراج. کبکهای حقیقی از دو نوع پردیکس (*Per-dix*) و آلکتوریس (*Alectoris*) میباشند.

همه‌ی کبکها جثه‌ای متوسط دارند. طول کبک ح ۳۰ سم است، و با هیکل گرد، پاهای ستبر، نوک کوتاه و قوی خمیده، و رنگی ملایم که با محیط زندگی آن هماهنگ است شناخته میشود. رنگ غالب در کبک صبغه‌های گوناگون خرمائی و خاکستری است، بر پهلوها و گردن و شکم و سینه‌اش نوارهای پهنی به رنگهای سیاه یا خرمائی دیده میشود، که آن را از مرغان شکاری بهتر محفوظ میدارد. کبکها عموماً زمینزی هستند، و راه رفتن و دویدن را بر پریدن ترجیح میدهند، ولی اگر ناچار شوند خوب پرواز میکنند. کبک ماده از ۸ تا ۲۰ تخم میگذارد، و جوجه‌ها و پدر و مادرشان به شکل گله با هم زندگی میکنند. مانند

(۱)match (۲)Walker (۳)Sauria (۴)Lundstrom (۵)Quebec (۶)Arvida (۷)Thetford Mines (۸)Quebec

مرغ خانگی، دانه‌خوار و سبزیخوار است، و گاه از حشرات و کرمها تغذیه میکند.

کبک[1]، پیکار (kebek)، ۱۷۷۵–۷۶، از جنگهای انقلاب امریکا. کنگره‌ی مهاجرین سیاهیانی به کانادا اعزام کرد تا هم مرزهای خود را در مقابل هندیـ شمردگان حفظ کند، و هم کانادا را به الحاق به انقلاب بر ضد انگلستان برانگیزد. امریکائیها کاری از پیش نبردند و عقبنشینی کردند.

کبک، قانون: ← کبک، ایالت.

کبک[1]، کنفرانس (konferānse kebek)، عنوان دو کنفرانس از سران متفقین که در چرچیل II در شهر کبک، کانادا، تشکیل یافت. در اولین کنفرانس (اوت ۱۹۴۳)، فرانکلین د. روزولت (رئیس جمهور کشمت)، وینستن چرچیل (نخستوزیر انگلستان)، مکنزی کینگ (نخستوزیر کانادا)، و ت. و. سونگ (وزیر خارجه‌ی چین) شرکت داشتند. از مهمترین قدمهائی که در این کنفرانس در جهت وحدت فرماندهی نیروهای متفقین بر داشته شد قرار دادن صحنه‌ی عملیات چین‌ـبرمه‌ـهند تحت فرماندهی لرد ماونتبتن بود. کشمت شناسائی محدود خود را نسبت به کمیته‌ی ملی فرانسه‌ی آزاد شارل دوگل گسترش داد. طرحهای نظامی متفقین در مورد پیاده شدن در خاک فرانسه مورد تصویب قرار گرفت، و بعداً در همان سال در ← کنفرانس تهران به اطلاع مارشال ستالین رسید. در دومین کنفرانس کبک (سپتامبر ۱۹۴۴)، روزولت، چرچیل، و مشاورین عالی نظامی آنها شرکت داشتند، و اوضاع کلی جنگ و آینده‌ی آلمان مورد بحث قرار گرفت.

کبل[2] (kəbal)، در تاریخ انگلستان، عنوان گروه متنفذی در دربار چارلز II، که اعضای آن کلیفرد (اولین بارون کلیفرد آو چادلی)، اشلی (اولین ارل آو شافتسبری)، باکینگم (دومین دیوک آو باکینگم)، آرلینگتن (اولین ارل آو آرلینگتن)، و لاوردیل (دیوک آو لاوردیل) بودند، و ظاهراً تصادفاً حروف اول اسامی آنان صورت انگلیسی کلمه‌ی کبل (*Cabal*) را تشکیل میدهد. اگرچه همه‌ی اعضای کبل در آن واحد عضو هیچ دولتی نبودند، یکی یا بیشتر از آنها در همه‌ی دولتهائی که بین ۱۶۶۷ و ۱۶۷۴ تشکیل شد شرکت داشتند، و در هر حال، اعضای کبل قدرت فراوان داشتند. اعضای کبل منفرداً و جمعاً مسئول تحریکات و سوء استفاده‌های آن دوره هستند، و سوء استفاده‌های آنان حتی در آن دوره که بسیاری از مردم مشاغل را وسیله‌ی نیل به مقام و ثروت میدانستند و بر همین اساس عمل میکردند جالب توجه بود. صورت انگلیسی لفظ کبل با صورت انگلیسی لفظ عبری قباله نیز مطابقت دارد، و شاید کبل از این اصل عبری باشد.

کبنکایسه[3] (kebnekayse)، قله‌ی یخچالی، به ارتفاع ۲۱۲۱ متر، ولایت نوربوتن، ل سوئد، مرتفعترین قلل سوئد.

کبوتر: ← صورت فلکی، جدول I.

کبوتر (kabutar)، نام هر یک از مرغان تیره‌ی کبوتران یا کولومبیدای (Columbidae)، که در همه جا جز در نواحی بسیار سرد زندگی میکنند، و بدنی ستبر، گردن کوتاه، سر کوچک، و پرهای انبوه دارند. بیش از ۲۹۰ جنس کبوتر باز شناخته شده است. مرغان آرامی هستند، و در دین و هنر عنوان نماد صلح و آرامش دارند، ولی گاه سخت به جنگ میپردازند. اصل همه‌ی کبوتران اهلی کبوتر وحشی معروف به کبوتر کوهی است، که از نوع کولومبا (*Columba*) است، و در آسیا، اروپا، و افریقا بر تنداها زندگی میکنند.

بیش از ۱۵۰ نژاد کبوتر اهلی وجود دارد، که آنها را برای خوراک، مسابقه، پیغام بردن (کبوتر قاصد)، یا تمایش و تفریح (کبوتربازی) پرورش میدهند. کبوترها عمدةً از میوه‌ها و دانه‌ها تغذیه میکنند، ولی ماسه یا موادی از آن قبیل نیز میخورند، که به شکستن غذا در سنگدان عضلانی و قوی کبوتر کومک میکند. هنگام آب خوردن‌ـبر خلاف سایر پرندگان که پس از فرو بردن نوک خود در آب سر را بالا میبرند‌ـکبوتر نوک خود را در آب میگذارد، و مانند اسب میآشامد. کبوترها تککان هستند، و نر و ماده رفتار عاشقانه دارند، و صدای "قوقوی" ملایم آنها در هنگام جفتگیری معروف است. یک جفت کبوتر نر و ماده ممکن است سالی تا ۱۱ نسل به عمل آورند، ولی حد متوسط ۶ یا ۷ است. کبوتر ماده معمولا دو تخم میگذارد، و نر و ماده به نوبت بر آن مینشینند. جوجه‌ها پس از ۱۷ روز از تخم بیرون میآیند، و برهنه و نابینا و بسیار زشت هستند، ولی بسرعت رشد میکنند. جوجه‌ها را پدر و مادر با ماده‌ی سفیدرنگی موسوم به شیر کبوتر که در گلوی آنها تشکیل میشود غذا میدهند.

در خارجه، بسیاری از مردم از دانه دادن به کبوترها در پارکها و میدانهای شهرها لذت میبرند. محتملا مشهورترین کبوترهای جهان کبوترهای ونیز (ایتالیا) هستند.

گویند پیغامرسانی به وسیله‌ی کبوتر حد اقل از زمان نوح سابقه دارد. اگرچه امروز دستگاههای الکترونی تا حد وسیعی جایگزین کبوترهای قاصد شده است، این کبوترها هنوز در کارهای آزمایشی اهمیت دارند.

کبوتر آهنگ، همدان، ← کبودرآهنگ.

کبوجیه[4] (kabujia) یا **کنبوجیه** (kanbujia)، یا **کامبوسس** (kāmbuses)، در مآخذ فارسی سابق **کامبیز** (kāmbiz) [مأخوذ از ضبط و تلفظ فراـسوی یونانی‌الاصل آن] یا **کامبوزیا** (kāmbuziā)، نام دو تن از فرمانروایان هخامنشی. **کبوجیه‌ی I** پسر کوروش و پدر کوروش کبیر بود، و از جانب دولت ماد در انشان حکومت داشت (ح ۶۰۰–۵۵۹ ق‌م). به روایت هرودوت، یکی از دختران ایشتوـویگو را به زوجیت گرفت. **کبوجیه یا کبوجیه‌ی II**، ف ۵۲۲ ق‌م، پسر کورش کبیر و شاهنشاه (۵۳۰ –۵۲۲ ق‌م) ایران بود (تاریخ آغاز سلطنت او را ۵۲۹ ق‌م هم ضبط کرده‌اند). در زمان پدر متصدی امور بابل بود. در ۵۳۰ ق‌م، پیش از عزیمت کوروش به آخرین جنگ خود، نایب‌السلطنه‌ی بابل شد. پس از پدر به سلطنت نشست، و برادر خود بردیا را به قتل رسانید. مهمترین واقعه‌ی سلطنت او فتح مصر است، که کوروش اندیشه‌ی آن را داشت. حمله‌ی او به مصر در ۵۲۵ ق‌م، در عهد سلطنت پسامتیک III، روی داد. پس از پیروزی، با پسامتیک به مسالمت رفتار کرد، ولی چون پسامتیک در صدد شورش بر آمد او را به قتل رسانید. وقتی که در مصر بود به خیال تصرف کارتاژ و حبشه افتاد، و قسمت شمالی حبشه را به قلمرو خود منضم کرد. وقتی که کبوجیه در مصر بود گوماتا قیام کرد، و به گفته‌ی هرودوت، کبوجیه که از مصر عازم ایران بود در سوریه خبر این قیام را شنید، و در آنجا در تابستان ۵۲۲ ق‌م تصادفاً در گذشت یا خودکشی کرد. جانشینش داریوش I هخامنشی بود.

کبود، مسجد: ← مسجد کبود.

کبودجامه (kabud.jāme)، عنوان طایفه‌ای که بین استراباد و خوارزم سکونت داشته‌اند. از امرای این طایفه، نصرت‌الدین کبودجامه (ف ح ۶۰۰ هق) و برادرزاده‌اش رکن‌الدین کبودجامه با خوارزمشاهان و مغول ارتباط داشته‌اند، و در حوادث تاریخ مغول و خوارزمشاهیان ذکر آنها آمده است. مقر امرای کبودجامه درین زمان شهر نو بوده است.

کبودرآهنگ (kabudar.āhang) یا **کبوترـآهنگ**، بخش (جمع ۶۳٬۸۸۶ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان. مشتمل است بر دهستانهای حاجیلو و مهربان و قسمتی از بلوک شرا. از ل به بخش قیدار (زنجان)، از ج به بخش سیمینه‌رود، از ش به بخش رزن، و از غ به شهرستان قروه محدود است. مرکزش، **کبودرـآهنگ** (جمع ۶٬۴۹۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۶۲کیلومتری ل‌ش همدان است. قالیبافی دارد.

کبودگنبد (kabud.gonbad)، ده (جمع ۱٬۵۱۲ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش کلات، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)، ۹۰کیلومتری ش درگز. در داخل قلعه‌ی طبیعی کلات قرار دارد. عمارت خورشید در آن است. ویرانه‌ی مسجد کبودگنبد که ظاهراً بین سالهای ۱۱۵۵ هق و ۱۱۶۰ هق بنا شده در آن واقع است. مسجد، که دارای گنبدی با کاشیهای کبود بوده است، ح ۱۲۵۰ هق توسط حاکم کلات مرمت شد؛ بر اثر زلزله‌ی سال ۱۲۹۸ هق و سیل سال ۱۳۱۵ هق بسختی آسیب دید.

کبودماهی[5] (kabud.māhi)، (*Pomatomus sal-tatrix*)، ماهی خوراکی فربه که در آبهای گرم قطا و قهز زندگی میکند. وزن آن از ۴٫۵ تا ۱۱ کیلوگرم، رنگش کبود تیره، پشتش سبز، و زیر شکمش نقره‌ای است.

کبودمرغ[6] (kabud.morq)، پرنده‌ی مهاجر امریکای شمالی از نوع سیالیا (*Sialia*). پرهای پشتش کبود، پرهای سینه قرمز دارچینی، و پرهای شکمش سفید است. طول تن بعضی اقسام آن به ح ۲۰ سم میرسد.

کبوده (kabude)، در شاهنامه، نام چوپان افراسیاب، وقتی که ایرانیان به سرداری طوس از کاسه‌رود گذشتند، و خبر رسیدن لشکریان ایران انتشار یافت، تزاو کبوده را شب هنگام به جاسوسی به لشکرگاه ایران فرستاد. اما اسب کبوده خروش بر آورد، و بهرام، که پاسدار لشکر ایران بود، به جانب او اسب راند، و در تاریکی تیری بر کمربند کبوده زد، و او را از اسب در انداخت، و از او پرسید که چه کس او را به جاسوسی فرستاده است. کبوده زنهار خواست، و گفت که تزاو فرستاده است. اما بهرام سر او را به خنجر از تن جدا کرد و به

(۱)Quebec (۲)Cabal (۳)Kebnekaise (۴)Cambyses (لتی) (۵)bluefish (۶)bluebird

لشکرگاه ایران افکند.

کبوده (kabude)، نام درختاتی از تیره‌ی بیدیها (مانند تبریزی) که پوست تنه‌ی راست بعضی از آنها کبود یا سفید است، و برگهای آنها دم باریک و دراز دارد و به اندک نسیمی میلرزد. چوب آنها در کبریتسازی به کار میرود.

کبودی زدن: ← خالکوبی.

کبودان: ← رضائیه، دریاچه‌ی.

کبیر (kabir)، ۱۳۹۸؟–۱۵۱۸، عارف هندی، و یکی از برجسته‌ترین شخصیتهای تاریخ دینی هندوستان، که مورد توجه مسلمانان و هندوان هر دو بود. زندگینامه‌اش محقق نیست. گویند پس یا پسرخوانده‌ی جولائی مسلمان در بنارس بود. در امور مذهبی جنبه‌ی التقاطی افراطی داشت، و الهامبخش فرقه‌ی دینی تازه‌ای شد؛ شاعر عرفانی بلندپایه‌ای بود، و در دوره‌ای که مردم تحت فشار و ناراحتی بودند، از تساوی همه‌ی مردم–خواه هندو و خواه مسلمان، و خواه از طبقه‌های بالای اجتماع یا از طبقات پست آنسدر برابر خدا سخن میگفت و موعظه میکرد. در آغاز دوران سلوک خود تحت تأثیر مرتاضی هندی به نام رامانند (rāmānanda) قرار گرفت، و این شخص در نظر کبیر جوان نماد روح طغیان نسبت به نظریات جزمی مسلمانان و هندوان بود.

هندیان در قرنهای ۱۴م و ۱۵م تحت فشار آزار دایمی میزیستند، و ملاهای مسلمان و پاندیتها (روحانیان هندو) آنان را استثمار میکردند. در مقابل چنین وضعی بود که کبیر با منتهای سختی از ظاهرپرستی و صورتپرستی دینی انتقاد میکرد، و مذهب عشق خود را، که هدفش اتحاد با خدا بود تبلیغ مینمود. این "اتحاد ساده" در دسترس هر کس، اعم از زن و مرد و هندو و مسلمان هست، و از طریق بتپرستی و شعائر فرقه‌ای و ریاضتهای سخت وصول به آن میسر نمیشود، بلکه راه آن فداکاری شخصی است.

اشعار کبیر که به زبان هندی بی‌تصنع سروده شده است هنوز هم توده‌های هندو و مسلمان هند شمالی و پاکستان را سخت تحت تأثیر قرار میدهد.

کبیر، عالم: ← عالم.

کبیرکوه (kabir.kuh)، رشته‌کوهی در مغرب ایران، از سلسله‌جبال زاگرس؛ بزرگترین کوه ناحیه‌ی پشتکوه (ایلام)، که در امتداد لغ‌چش از آن میگذرد، و بتدریج از ارتفاعش کاسته میشود. در قسمت عمده‌ی مسیر خود به شکل دیوار ساروجی بسیار عظیمی است که از بزرگترین موانع و سدهای طبیعی به شمار میرود. طول و بریدگی دره‌های آن وجه تمایزی با سایر کوههای ایران به وجود آورده است؛ تمام مسیر آن پوشیده از درخت، مخصوصاً درخت بلوط است. بلندترین قله‌اش ۲٬۸۰۰ متر ارتفاع دارد.

کبیسه، سال (sāle kabise)، نامی است که به سال ۳۶۶روزه داده‌اند. در زمانهای قدیم تقویم قمری رایج بود، ولی هنگامی که انسان به زراعت پرداخت به تقویمی شمسی که مطابق با فصول سال باشد نیازمند شد. چون تعداد روزهائی که در آن مدت زمین حرکت انتقالی خود را بر گرد خورشید تمام میکند عدد صحیح نیست، مسائل چندی برای تنظیم تقویم شمسی پیش آمد. زمان حرکت انتقالی زمین ۳۶۵٫۲۴۲ یا به تقریب ۳۶۵٫۲۵ روز است. برای آنکه ربع روز اضافه بر ۳۶۵ روز به حساب بیاید، هر چهار سال یک روز بر تعداد روزهای سال افزودند. این کار نخستین‌بار در ۴۶ ق‌م در زمان یولیوس قیصر صورت گرفت (← تقویم یولیانی). ولی با گذشت قرنها، اختلاف میان ۰٫۲۵ روز و اندازه‌ی صحیحتر ۰٫۲۴۲ روز که روی هم انباشته میشود قابل توجه است، و در تقویمهای مختلف طرق متفاوت برای اصلاح آن به کار میرود. برای اطلاع بیشتر، مقاله‌ی تقویم و مقالاتی که در آن ردیف آمده است دیده شود.

کپال[1] (kopāl)، رزیتی (← رزین) که از بعضی درختان گرمسیری تولید میشود. از آن جمله است کپال کنکو و سایر اقسام افریقائی، کپال هندی یا کپال مانیل، و کپالهای امریکای جنوبی. برای ساختن ورنی و روغن جلا به کار میرود، ولی امروز اهمیت تجارتی سابق را ندارد.

کپدوکیه، آسیای صغیر: ← کاپادوکیا.

کپرا: ← نارگیل.

کپرنیک، منجم: ← کوپرنیک.

کپسول[2] (kapsul؛ از فنـ) [اصلا از لتیـ ← جعبه‌ی کوچک]، در پزشکی، محفظه‌ی کوچک استوانه‌ای یا مدوّر که از ماده‌ای قابل حل یا گوارشپذیر (معمولا از جنس ژلاتین) ساخته میشود، و داروهای مهوع یا بدمزه را در آن میریزند، و بیمار آن را میبلعد.

کپسول زمان[3] (kapsule zamān)، محفظه‌ای موشکی‌شکل از آلیاژ مس و کروم و نقره، به وزن ح ۳۶۰ کیلوگرم و به طول ح ۲٫۴۰ متر، محتوی گزارشی از تمدن کنونی بشر، که در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۸ در عمق ۱۵متری در فلاشینگ مدوز[4] (flāšing medöz)، در محل بازار مکاره‌ی جهانی سال ۱۹۳۹ نیو یورک، برای آیندگان در زیر خاک به ودیعه نهاده شده است. طرح آن به وسیله‌ی مهندسین شرکت وستینگهاوس چنان ریخته شده است که محتویاتش مدت ۵٬۰۰۰ سال محفوظ بماند، و در سال ۶۹۳۹ ب‌م باز شود. در داخل آن استوانه‌ای به طول ۱٫۸ متر از شیشه‌ی نشکن قرار داده‌اند که حاوی 100 شیء دارای مورد استعمال اجتماعی، علمی، و صنعتی، و در زندگی یومیه، میکروفیلمی مشتمل بر بیش از 10 میلیون کلمه و ۱٬۰۰۰ تصویر، یک فیلم ۱۵دقیقه‌ای از حوادث جاری؛ و دو کتاب (کتاب مقدس وکتاب دیگری در وصف کپسول زمان و محتویات آن) است. هوای درون شیشه را خالی کرده و آن را از نیتروژن پر کرده‌اند تا چیزهای داخل آن محفوظ بماند. پس از مهر و موم کردن شیشه و قرار دادن آن در کپسول، کپسول را در چاه مخصوصی که به این منظور ساخته شده بود قرار دادند. ۳٬۶۴۹ رونوشت از کتاب کپسول زمان را به دانشگاهها و موزه‌ها و کتابخانه‌ها و دیرها و جاهای دیگر توزیع کردند، که هم سندی از حالت حاضر تمدن باشد، و هم در سال ۶۹۳۹ از روی علائم زمینپیمائی و محاسبات زمینفیزیکی و معلومات مندرج در این کتابها بتوانند محل کپسول را پیدا کنند.

کپک، قارچ: ← کفک.

کپلر[5] [یوهانس کپلر (yohānnes kepler)]، ۱۵۷۱–۱۶۳۰، منجم و ریاضیدان آلمانی و مؤسس واقعی علم نجوم جدید، و یکی از بزرگترین منجمین جهان. معاصر گالیله و تیکو براهه بود. در دانشگاه توبینگن تحصیل کرد. در ۱۵۹۳ به معلمی ریاضیات در گراتس (ستیریا) منصوب شد، و با کمال جدیت به مطالعه در نجوم پرداخت، و با کار‌های خود در مدارات سماوی توجه تیکو براهه را جلب کرد. در ۱۵۹۹ آزار مذهبی در ستیریا آغاز شد، و کپلر که پروتستان بود دعوت تیکو براهه را مغتنم شمرده به پراگ رفت تا او را در تهیه‌ی جداول نجومی معروف به جداول رودولفی یاری کند. تیکو در ۱۶۰۱ در گذشت، و کپلر که به سمت منجم و ریاضیدان سلطنتی منصوب شده بود تهیه‌ی جداول را ادامه داد. این جداول در ۱۶۲۴ تکمیل شد، و در ۱۶۲۷ در اولم انتشار یافت. بعد از وفات تیکو، نوشته‌های وی به کپلر رسید، و کپلر با استفاده از نتایج ارصاد ۲۰ساله‌ی تیکو، که از لحاظ دقت بیسابقه بود، قوانینی را که به نام او معروف است تقریر کرد (← کپلر، قوانین). اواخر عمر خود را عمدةً در لینتس گذرانید، و در آنجا استاد ریاضیات بود.

کپلر نخستین کسی است که اصول واقعی عمل تلسکوپ را تقریر کرد و قواعد عادی تعیین فاصله‌ی کانونی عدسیهای ساده و درشتنمائی میکروسکوپ را عرضه داشت. در هندسه نیز تحقیقاتی دارد. معروفترین اثرش کتاب نجوم جدید (۱۶۰۹) است، که نام لاتینی آن آسترونومیا نووا[6] (āstronomiā nova) است.

کپلر، قوانین (kepler)، سه قانون در بیان حرکات سیارات بر گرد خورشید، که در آغاز قرن ۱۷م یوهانس کپلر آنها را تقریر کرد. این قوانین به شرح زیرند:

قانون اول، مدار هر سیاره به شکل بیضی است که خورشید در یکی از دو کانون آن واقع است (← بیضی).

قانون دوم یا قانون سطوح[8]: شعاع حامل سیاره (یعنی خط واصل بین خورشید و سیاره) در زمان‌های مساوی سطوح مساوی میپیماید (شکل).

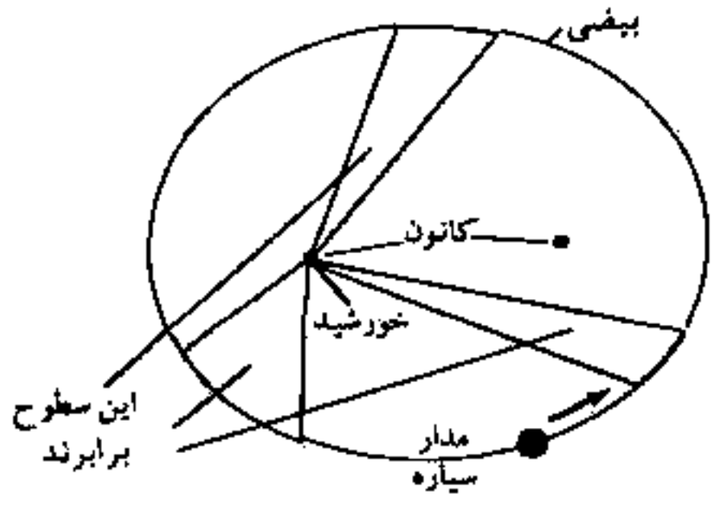

قانون سوم یا قانون توافقی[9]: نسبت مربعات زمانهای حرکت انتقالی هر دو سیاره به یکدیگر مساوی است با نسبت مکعبات فواصل متوسط آنها از خورشید. به عبارت دیگر، اگر T_1 و T_2 زمانهای حرکت انتقالی دو سیاره و d_1 و d_2 فواصل متوسط

(۱)copal (۲)capsule (۳)Time Capsule (۴)Flushing Meadows (۵)Kepler (۶)Astronomia Nova (۷)Kepler (۸)law of areas (۹)harmonic law

آنها از خورشید باشد

$$\frac{T_1^2}{T_2^2} = \frac{d_1^3}{d_2^3}.$$

در قانون سوم، اگر زمین را یکی از دو سیاره، واحد فاصله را واحد نجومی (فاصله‌ی متوسط زمین از خورشید)، و واحد زمان را سال بگیریم، بس حسب این واحدها، در مورد سیاره‌ای با دوره‌ی حرکت انتقالی T و فاصله‌ی متوسط d (از خورشید) خواهیم داشت، $T^2 = d^3$. مثلا، فاصله‌ی متوسط مریخ از خورشید ۱٫۵۲۴ واحد نجومی است. چون $(1{,}524)^3$ تقریباً مساوی ۳٫۵۴۰ است، دوره‌ی حرکت انتقالی مریخ چنین خواهد بود،

سال $T = \sqrt{3{,}540} = 1{,}881$

نیوتن ثابت کرد که قوانین کپلر را بدین صورت میتوان تعلیل کرد که فرض کنیم خورشید بر هر سیاره جاذبه‌ای وارد میکند متناسب با معکوس مجذور فاصله‌ی آن تا خورشید، و نیز متناسب با جرم آن سیاره. وی پیشگوئی کرد که، با این فرض، قانون سوم کاملا دقیق نخواهد بود، بلکه، اگر جرم خورشید را M و اجرام دو سیاره را m_1 و m_2 بنامیم، قانون سوم باید بدین صورت اصلاح شود،

$$\frac{(M + m_1)\, T_1^2}{(M + m_2)\, T_2^2} = \frac{d_1^3}{d_2^3}.$$

چون اجرام سیارات نسبت به جرم خورشید بسیار ناچیز است، این قانون تقریباً مطابق قانون سوم کپلر است، و اصلاحی که باید در قانون سوم به عمل آید بسیار کوچک است، اما، رصدهای دقیق لزوم چنین اصلاحی را تأیید کرده است.

نیوتن در نتیجه‌ی بررسی قوانین کپلر توانست قانون گرانش عمومی خود را تقریر کند، که اساس تحقیق در حرکات سیارات و ثوابت است، و روش‌های ریاضیی که نیوتن برای این مسئله طرحریزی کرد شالوده‌ی علم فیزیک جدید بوده است. قوانین کپلر با اصلاحی که نیوتن در آنها کرده است در همه جا صحت دارد، و در مورد ستارگان دنباله‌دار و سیارکها و اقمار طبیعی و مصنوعی و ستارگان مضاعف و همه‌ی اجرام فلکی شناخته‌شده‌ی دیگر صدق میکند. این قوانین بر حرکت قمری مصنوعی که به گرد زمین میگردد نیز قابل تطبیق است، جز اینکه مدار چنین قمری، به علت کروی نبودن کامل زمین و وجود جو، اندکی اختلال پیدا میکند.

کپلک[1] (kapalak)، مرضی که دامها در موقع چرا در مراتع مرطوب و باطلاقی به آن مبتلا میشوند. اگر مجاری صفرای دام مبتلا را بشکافند کرمهای پهن مولد بیماری را، که به کرم کپلک موسومند، مشاهده توان کرد.

کپنهاگ[2] (kopenhāg)، شهر (جه ۷۲۱٬۳۸۱، با حومه ۱٬۳۴۸٬۳۵۳) و بندر، پایتخت دانمارک، بر جزایر زیلند و آماگر و بر اورسوند. از بنادر عمده‌ی دریائی و ماهیگیری و از مراکز تجارتی، صنعتی، و فرهنگی است. کشتیسازی و فلزگری دارد، و ظروف معروف کپنهاگی در آنجا ساخته میشود.

کپنهاگ نخستین‌بار در قرن ۱۲م مستحکم شد، و در سال ۱۲۵۴ شهریت یافت. در ۱۴۴۳ پایتخت شد. در مقابل محاصره‌ی طولانی (۱۶۵۸–۵۹) سوئدیها مقاومت کرد، و با کمک آلمانها نجات یافت. معاهده‌ی کپنهاگ (۱۶۶۰)، که صلح میان سوئد و دانمارک را بر قرار ساخت، مواد معاهده‌ی روسکیلده را تأیید کرد. در اوایل قرن ۱۹م، کپنهاگ قربانی جنگ انگلستان و ناپلئون I شد. به سبب انتشار اخباری حاکی از اینکه دانمارک محرمانه در صدد الحاق به محاصره‌ی دریائی و شرکت در جنگ علیه انگلستان است، دولت بریتانیا ناوگانی برای تصرف ناوگان دانمارک اعزام داشت، و چون دانمارکیها از تسلیم ناوگان خود امتناع کردند، بریتانیائیها شهر را سخت بمباران و تقریباً ویران کردند. در جه II، آلمانها آن را اشغال (۱۹۴۰–۴۵)، و متفقین آن را بمباران کردند.

کپنهاگ یکی از زیباترین شهرهای اروپا است، و عمارتها و کاخهای زیبا دارد. دانشگاهش در ۱۴۷۹ تأسیس شد.

کپنهاگ[2]**، نبرد** (kopenhāg)، نبرد دریائی در سال ۱۸۰۱ در جزء جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه. در دسامبر ۱۸۰۰ دانمارک، در اعلام بیطرفی مسلح دولتهای اروپای شمالی در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، به روسیه، سوئد، و پروس ملحق شد، و اعلام کرد که مقررات بریتانیارا در مورد دریانوردی دولتهای بیطرف مراعات نخواهد کرد. دولت بریتانیا ناوگانی به فرماندهی دریاسالاران س ه. پارکر و ه. نلسن به بالتیک اعزام داشت. ناوگان دانمارک که در لنگرگاههای کپنهاگ گیر افتاده بود پس از نبردی سخت مغلوب شد.

کپوتان: ← رضائیه، دریاچه‌ی.

کپور[3] (kapur)، ماهی آبهای شیرین آسیا، که به اروپا و امریکا نیز برده شده است. جنس کوپرینوس کارپیو (*Cyprinus carpio*) به رنگها و اشکال مختلف است؛ چهار سبیل در اطراف دهان و تنه‌ای سبزفام یا قهوه‌ای با فلسهای ستبر (گاهی زردرنگ یا نقره‌ای) و باله‌های سرخ دارد. طولش تا ۱ متر و وزنش تا ۱۲ کیلوگرم میرسد. در اروپا آن را در استخرها پرورش میدهند.

کپورچال (kopur.cāl)، ده (جه ۱٬۶۰۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهارفریضه، بخش حومه‌ی شهرستان بندر پهلوی، استان یکم (گیلان)؛ ۲۱کیلومتری غ بندر پهلوی. از شفارود مشروب میشود.

کپه[4] (kappe)، هر یک از قطعات جداگانه و عموماً مفصل‌شده‌ی با یکدیگر که صدف نرمتنان و بازوپایان و دوکپه‌ایها و بعضی از جانوران صدفدار دیگر را تشکیل میدهد.

کت[5]**، کری چپمن** (kari capmən kat)، ۱۸۵۹–۱۹۴۷، بانوی امریکائی طرفدار حق رأی برای زنان. رئیس "انجمن ملی امریکائی حق رأی برای زنان" بود، و در این راه مبارزه کرد. "اتحادیه‌ی زنان رأی‌دهنده" را سازمان داد. از ۱۹۲۳ همّ خود را صرف نهضتهای صلح‌طلبی کرد.

کتا، مودیبو: ← مالی، جمهوری.

کتاب، برای کتابهائی که اسم آنها را در این ردیف میجوئید و نمییابید به جزء دیگر اسم نیز رجوع کنید. مثلا، برای کتاب اخبار الطوال ← اخبار الطوال؛ برای کتاب الاغانی ← اغانی؛ و برای کتاب البخلاء ← البخلاء.

کتاب[6] (ketāb)، به معنی وسیع، مجموعه‌ای از الواح (چوبی، عاجی، و جز آن)، یا صفحات کاغذ یا پارشمن، یا مواد مشابه، که بر آنها نوشته یا چاپ کرده و آنها را به یکدیگر پیوسته‌اند. معمولا چنین مجموعه‌ای وقتی کتاب خوانده میشود که تعداد اوراق آن معتنابه باشد، و تفاوت آن با جزوه یا رساله در همین است؛ بعضی آثار مکتوب بیش از ۶۴ صفحه را کتاب میشمارند، و برخی حد اقل تعداد صفحات کتاب را ۹۶ محسوب میدارند. تفاوت کتاب با نشریه در این است که کتاب به خودی خود واحد تمامی است، بدین گونه، سالنامه‌ها یا کتابهای سال را هم میتوان کتاب شمرد و هم نشریه‌ای دوری. اصطلاح کتاب به معنی قسمتی از یک اثر مکتوب نیز به کار میرود، مانند "کتاب طهارت" در یک کتاب فقهی، که در واقع فصلی از آن است، و "کتاب تواریخ ایام"، که جزئی از کتاب مقدس است.

در آغاز تاریخ کتابسازی، اندازه‌ی کتابهای چاپی را بر حسب تعداد تاهائی که ورق کاغذی که بر آن چاپ میکردند میخورد بیان میکردند؛ مانند یکتائی (نیمبرگی) یا فولیو[7] (folio؛ لتیه)، چهارتائی یا کوارتو[8] (kuārto)، هشتتائی یا اوکتاوو[9] (oktāvo)، و دوازده‌تائی یا دوئودسیمو[10] (duode-simo) (نیز ← قطع). وقتی که کاغذسازی ماشینی رواج یافت اندازه‌ها یا قطعها را استانده کردند؛ مثلا، در کشمر، کتابی که بلندی آن بین ۲۰ و ۲۵ سم باشد دارای قطع هشتتائی شمرده میشود. الواح میخی که از کتابخانه‌ی بزرگ آسوربانی‌پال در آشور به دست آمده مجموعه‌ای عظیم است، ولی کتاب به معنی متبادر به ذهن آن از نوشته‌های پاپیروسی مصری آغاز شده است. آثار فراوان علمی و ادبی یونانی را بیشتر بر روی ورقهای بزرگ پاپیروس مینوشتند، و آنها را دنبال یکدیگر میچسباندند، و به شکل طومار لوله میکردند. حجم طومارها متفاوت بوده است، و طومارهائی به عرض ۰٫۳ متر و به طول 10 متر به دست آمده است. ظاهراً دسته کردن ورقهای کتاب و آنها را به صورت کتاب امروزی در آوردن از قرن ۲م میلادی سابقه دارد. لااقل از اوایل قرن ۲م ق‌م استعمال پارشمن برای کتابنویسی نیز معمول شد، و در قرون وسطی رواج بسیار یافت. نسخه‌های خطی را به تعداد شگفت‌انگیزی به وسیله‌ی دستنویسی تکثیر میکردند، ولی تولید کتاب با نسخه‌های زیاد تا پیدایش فن چاپ میسر نبوده است. این فن نخستین‌بار در چین اختراع شد، و نخستین کتاب در آنجا در قرن ۹م به چاپ رسید. فن چاپ در قرن ۱۵م به اروپا رسید. از این به بعد تاریخ کتاب به تاریخ چاپ پیوسته است. توسعه‌ی کتاب و چاپ کتاب از قرن ۱۵م به بعد سرعت یافت، و در قرن ۱۶م به مقام بلندی رسید. کتابفروشی کار معتبری شد، و با گسترش تعلیم و تربیت و بهبود حمل و نقل در قرنهای متوالی، اهمیت آن افزایش یافت. در سال‌های اخیر چاپ و توزیع کتابهای با جلد نرم یا جیبی رواج فوق العاده پیدا کرده است. نیز ← چاپ؛ صحافی؛ قطع؛ کاغذ؛ کتابخانه؛ نسخه‌ی خطی.

کتاب، از نامهای قرآن، ← قرآن، قسمت I.

---

(۱)fluke (۲)Copenhagen (۳)carp (۴)valve (۵)Catt (۶)book (۷)folio (۸)quarto (۹)octavo (10)duodecimo

کتاب آبی[1] (ketābe ābi)، در انگلستان، عنوان نشریات پارلمنت، به مناسبت اینکه معمولا جلد آنها به رنگ آبی است. چاپ کردن جریان امور پارلمنت از سال ۱۶۸۱ آغاز شد. در فارسی، کتاب آبی را کتاب کبود هم خوانده‌اند. امروز در زبان انگلیسی نشریه‌ای دولتی که حاوی اطلاعاتی در موضوع معینی باشد، و مخصوصاً گزارشهای تفصیلی دولتی، را "کتاب آبی" مینامند. در بعضی ممالک دیگر رنگهای دیگر به کار میرود، مانند کتاب سفید (مخصوصاً در آلمان، پرتغال، چکوسلواکی، و ژاپن، و در گزارشهای پاپی)، کتاب زرد (خاصه فرانسه و چین)، و کتاب سبز (ایتالیا).

کتاب احمد: ← سفینه‌ی طالبی.

کتاب اخبار الرسل و الملوک: ← تاریخ طبری.

کتاب آدم و حوا: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

کتاب اسامی دهات کشور: ← کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور.

کتاب اقدس، در نزد بهائیه، ← بهاءالله.

کتاب الابنیه عن حقایق الادویه: ← الابنیه عن حقایق الادویه.

کتاب الادویة المفرده: ← غافقی.

کتاب الاربعین (ketābo 'l.ʿarbaʿin). کتابهائی که این عنوان را دارند در ردیف اربعین آمده‌اند.

کتاب الاغانی: ← اغانی.

کتاب الانساب: ← انساب المعانی.

کتاب الانواء فی مواسم العرب (ketābo 'l.ʿanvāʾ fi mavāseme 'l.ʿarab)، کتابی از ابن قتیبه، در احکام نجوم، که مطالب مفیدی از اطلاعات عربها در این باب دارد. اهمیت آن در این است که ظاهراً قدیمترین کتابی است که در این باب به ما رسیده. در حیدرآباد دکن چاپ شده است (۱۳۷۵ هق).

کتاب الانوار و المراقب: ← قرائیم.

کتاب الایضاح (ketābo 'l.ʿizāh) یا **الایضاح فی النحو** (al.ʿizāh fe 'n.nahv)، کتابی در صرف و نحو، به زبان عربی، تألیف ابوعلی فارسی، که از معروفترین و مهمترین کتب نحو در زبان عرب به شمار میرود. ابوعلی این کتاب را برای عضدالدوله‌ی دیلمی تألیف کرد. گویند عضدالدوله پس از مطالعه‌ی آن گفت چیزی بر دانسته‌های من نیفزود، و پس از آن بود که ابوعلی کتاب التکمله را نوشت و نزد او فرستاد. عضدالدوله، التکمله را نتوانست در یابد، و گفت ابوعلی در خشم شده و کتابی نوشته که نه ما آن را در میابیم و نه او خود. از روزگار مؤلف تا قرن ۷م شروح بسیاری بر الایضاح نوشته‌اند، از معروفترین شارحین آن عبدالقاهر جرجانی است. گذشته از این شروح، بعضی از ادیبان نیز کتابهائی در شرح شواهد شعری الایضاح پرداخته‌اند.

کتاب البخلاء، از جاحظ، ← البخلاء.

کتاب البدء و التاریخ: ← البدء و التاریخ.

کتاب البلدان (ketābo 'l.boldān)، کتابی در جغرافیا و تاریخ، به عربی، از ابن الفقیه، که از تألیفات مهم قرن ۳م هق است، و مشتمل بر مطالبی است که در کتابهای دیگر یافت نمیشود. مقدسی از این کتاب استفاده‌ی فراوان برده است، و کتاب از منابع مهم یاقوت بوده است. تاریخ تألیف کتاب را ۲۹۰ هق نوشته‌اند. ظاهراً اصل کتاب از میان رفته است، و آنچه از آن مانده تلخیصی است که علی ابن جعفر شیزری (šayzari) [اسم در مقاله‌ی ابن الفقیه تصحیح شود] از آن فراهم آورده (ح ۴۱۳ هق). کتاب البلدان مشتمل بر توصیف ایران، عربستان، عراق، سوریه، مصر، روم، نوبه، حبشه، و توصیف کوتاهی از المغرب، اندلس، و سودان است. کتاب مشتمل بر مطالب ادبی نیز هست، و به همین جهت، مقدسی بر آن خرده گرفته است. کتاب البلدان در ۱۸۸۵ به اهتمام دخویه در لیدن چاپ شده است.

کتاب البلدان (ketābo 'l.boldān)، کتابی در جغرافیا، به زبان عربی، از ابن واضح یعقوبی (نه قرن ۳م هق). از مآخذ معتبر و ظاهراً قدیمترین کتاب جغرافیائی عربی است که به دست ما رسیده. تاریخ تألیف آن را ۲۷۸ هق ذکر کرده‌اند. کتاب با توصیف بغداد و سامرا آغاز میشود، و سپس به ایران و توران میپردازد. قسمت مربوط به بصره، عربستان مرکزی، هند، چین، و دولت روم شرقی متأسفانه از میان رفته است. پس از توصیف شام، توصیف مصر، نوبه، و المغرب ذکر شده است. انشاء کتاب ساده است، و متن آن خالی از داستانسرائیهائی است که جغرافیادانان معاصر بدان رغبت داشتند.

کتاب البلدان نخستین‌بار در ۱۸۶۱ به وسیله‌ی آ. و. ت. جوینبول در لیدن انتشار یافت. پس از آن، همراه با اعلاق النفیسه، به وسیله‌ی دخویه به چاپ رسید (لیدن، ۱۸۹۲). کتاب به فرانسوی (۱۹۳۷) و فارسی (به عنوان البلدان، تهران، ۱۳۴۳ هش) ترجمه شده است.

کتاب التدوین فی احوال جبال شروین (ketābo 't.tadvin fi ahvāle jebāle šarvin)، کتابی در جغرافیا و تاریخ مازندران، به فارسی، تألیف محمد حسن اعتمادالسلطنه. مؤلف این کتاب را بعد از سفر سال ۱۳۱۱ هق ناصرالدین شاه به سوادکوه و فیروزکوه تألیف کرده است، و برنامه‌اش این بوده که در آن "از تمام مازندران و سکنه‌ی قدیم و جدید آن" سخن گوید. در آخر کتاب فهرستی از سلسله‌هائی که از ۵۳۰ بم تا ۱۰۷۷ (۴۷۰ هق) در نواحی مختلف مازندران، طبرستان، و گیلان فرمانروائی کرده‌اند یا قلمرو آنان شامل این نواحی بوده آمده است. کتاب در ۱۳۱۲ هق در تهران چاپ شده است. ضمناً در مقاله‌ی اعتمادالسلطنه عنوان این کتاب، که التدوین فی جبال الشروین آمده است[2] بدین صورت تصحیح شود.

کتاب التنبیه (ketābo 't.tanbih) [التنبیه علی حدوث التصحیف]، کتابی به عربی، تألیف حمزه‌ی اصفهانی در باب تصحیف [= قرائت کلمه یا عبارت، بر خلاف مقصود کاتب و بر خلاف آنچه در اصل بوده است، از رهگذر تشابهِ حروف]، که یکی از مهمترین و قدیمیترین کتابها در این موضوع به شمار میرود. مؤلف، در مقدمه، از انواع تصحیف و امکانات به وجود آمدن آن سخن گفته و سپس، در بخشهای دیگر کتاب، از تصحیفاتی که به وسیله‌ی ادبا در آثار شاعران قدیم روی داده است، یاد کرده. در خلال مباحث این کتاب، در باب بعضی لغات و زبانهای ایرانی میانه هم اشارات قابل ملاحظه‌ای آمده است. نسخه‌ی منحصر به فردی از این کتاب در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی مروی تهران موجود است که تاکنون دو بار از روی آن چاپ شده است (چاپ اول بغداد، ۱۹۶۷).

کتاب التنبیه و الاشراف: ← التنبیه و الاشراف.

کتاب التوطئه فی المنطق: ← فارابی.

کتاب الجدری و الحصبه[2] (ketābo 'l.jodariyye va 'l.hasba)، شاهکار طبی دوره‌ی اسلامی، به عربی، اثر ابوبکر محمد ابن زکریای رازی. این کتاب، که محققین آن را مهمترین تألیفات رازی شمرده‌اند، مشتمل بر نخستین توصیف بیماری آبله است، و اثری ابتکاری و مبتنی بر مشاهدات شخصی مؤلف میباشد. ترجمه‌ی لاتینی آن نخستین‌بار در ۱۴۹۸ در ونیز به طبع رسیده است، و به زبانهای یونانی (پاریس، ۱۵۴۸)، انگلیسی (لندن، ۱۸۴۷)، فرانسوی (پاریس، ۱۷۶۳ و ۱۸۶۶)، و آلمانی (لایپزیک، ۱۹۱۱) نیز ترجمه شده است، و متن آن در ۱۸۷۲ در بیروت چاپ شده.

کتاب الحاوی، از رازی، ← حاوی.

کتاب الحیوان: ← الحیوان.

کتاب الخراج (ketābo 'l.xarāj) [کتاب الخراج و صنعة الکتابة]، کتابی به عربی، در باب خراج و مسائل مربوط به دیوان برید، تألیف قدامه. کتاب ظاهراً بعد از ۳۱۶ هق تألیف شده است، و فقط نیمه‌ی دوم آن باقی است. نویسنده درین کتاب به مسائل جغرافیائی نیز پرداخته و در باب شهرها و فواصل آنها نسبت به یکدیگر اطلاعات بسیاری را ثبت کرده است. بخشی از کتاب الخراج به ضمیمه‌ی مسالک الممالک ابن خرداذبه به اهتمام دخویه در لیدن چاپ شده است (۱۸۸۹).

کتاب الدین و الدوله: ← سهل طبری.

کتاب السبعة: ← قرآن، قسمت ۷.

کتاب السیاسه، از افلاطون، ← جمهور.

کتاب الشفاء، از ابن سینا، ← شفا.

کتاب الطب الملوکی (ketābo 't.tebbe 'l.mo-luki)، کتابی در طب، به عربی، از ابوبکر محمد ابن زکریای رازی. این کتاب را رازی برای علی ابن وهسودان، حاکم طبرستان، تألیف کرده، و موضوعش معالجه‌ی بیماریها با غذا است.

کتاب العبر: ← تاریخ ابن خلدون.

کتاب العلل: ← فلسفه، قسمت XIV.

کتاب العین (ketābo 'l.ʿayn)، کتابی در لغت عربی به عربی، از خلیل ابن احمد، که بنا بر مشهور نخستین کتابی است که در لغت عرب تألیف شده است. بعضی در انتساب این کتاب به خلیل ابن احمد تردید کرده‌اند، و برخی گویند عمرش برای اتمام آن کفاف نداد. در هر حال، ظاهراً آنچه از این کتاب به جا مانده است مختصر العین ابوبکر زبیدی (zobaydi، فت ۳۷۹ هق) است، که از فضلای مسلمان اسپانیائی بوده است. سبب تسمیه‌ی این کتاب به "کتاب العین" ظاهراً این است که خلیل، یا دیگری، در این کتاب لغات زبان عرب را بر حسب ترتیب حروف هجا در نظر علمای نحو و زبانشناسی سانسکریت مرتب کرده است، و در این شیوه، از حروف حلق، که عین نخستین آنهاست، آغاز میشود تا برسد به حروف لبی که آخرین آنها ی است. نسخه‌هائی از این کتاب، یا مشهور بدین نام، در کتابخانه‌های بعضی کشورهای عربی و ایران وجود دارد که هنوز به چاپ نرسیده است.

---

(۱) blue book; blue-book (۲) De variolis et morbiliis

کتاب الفخری (ketābo 'l.faxri)، کتابی در علم جبر، به عربی، از ابوبکر کرخی. کرخی این کتاب را به نام فخرالملک واسطی، وزیر بهاءالدوله و سلطان‌الدوله‌ی دیلمی، کرده است. کتاب الفخری از مهمترین تألیفات جبری دوره‌ی اسلامی است و کرخی در تألیف آن از کتاب حساب دیوفانتوس استفاده کرده است. ف. وپکه ترجمه‌ی فرانسوی ملخصی از این کتاب را به ضمیمه‌ی مقدمه‌ای در باب حل معادلات سیاله در دوره‌ی اسلامی طبع کرده است (پاریس، ۱۸۵۳). وی بالاخص در مقدمه‌ی کتاب اقتباساتی را که فیبوناتچی از کتاب الفخری کرده توضیح داده است.

کتاب الفرق بین الفرق: ← فرق بین الفرق.

کتاب الفلاحة النبطیه: ← ابن وحشیه.

کتاب الفهرست: ← الفهرست.

کتاب اللمع: ← اللمع فی التصوف.

کتاب المبسوط: ← طوسی.

کتاب المسالک و الممالک: ← المسالک و الممالک.

کتاب المرشد فی الکحل: ← غافقی.

کتاب المعارف، از ابن قتیبه، ← المعارف.

کتاب المعارف: ← عماد فقیه.

کتاب المعارف (ketābo 'l.maʿāref) یا **معارف بهاء ولد**، مجموعه‌ی مواعظ و سخنان بهاءالدین ولد، پدر مولانا جلال‌الدین رومی. کتاب به فارسی و مجموعه‌ای از تقریرات بهاءالدین ولد است، و دارای نثری خاص، بین زبان محاوره و زبان ادبی است. لغات و استعمالهای نادر و نکات دینی و تفسیری و دقایق عرفانی به فراوانی در آن یافت میشود. مؤلف تأملات روزانه و افکار عرفانی خویش را درین کتاب با آزادی و صداقت کامل بیان میکند. در این کتاب، هیچ گونه نظم خاصی رعایت نشده، و چون مجموعه‌ای از مجالس وعظ و گفتگوی اوست، مسائل اغلب به طور آزاد مطرح میشود، و گاه مسائل بسیار خصوصی زندگی او نیز درین میان مورد گفتگو قرار میگیرد. قسمتی از این کتاب در وخش در ح ۶۰۰–۶۰۷ هق تقریر شده است (چاپ تهران، ۱۳۳۳–۳۸ هش).

کتاب المعطیات: ← اقلیدس.

کتاب النبات: ← دینوری، ابوحنیفه‌ی.

کتاب النقض (ketābo 'n.naqz) [نام اصلی بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض (baʿzo masālebe 'n.navāseb fi naqze baʿze fazā-ʾeche 'r.navāfez)]، کتابی به فارسی، از قزوینی رازی، در رد کتابی به نام بعض فضائح الروافض، که در آن به ایرادهائی که مؤلف بعض فضائح الروافض بر مذهب شیعه کرده پاسخ گفته شده است. در این کتاب، که نثری خوب و پخته دارد، بسیاری از نکته‌های کلامی و عقیدتی شیعه و اهل سنت و جماعت دیده میشود، و طرز استدلال دو گروه سنی و شیعی را در برابر یکدیگر در آن عهد بخوبی نشان می‌دهد. مؤلف کتاب النقض تقریباً همه‌ی کتاب بعض فضائح الروافض را، به تفاریق، در ضمن کتاب خود آورده است. سال تألیف کتاب النقض باید بعد از ۵۵۶ هق و احتمالاً ح ۵۶۰ هق باشد. کتاب النقض در تهران در ۱۳۳۱ هش چاپ شده است.

کتاب النوادر: ← امالی، از قالی.

کتاب بزرگ: ← صبه.

کتاب بوقها: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، کتابی در باب شهرستانها، شهرها، و دهستانها و وضع طبیعی، تاریخ، آثار باستانی، و محصولات آنها، و نیز اسامی دهات ایران. این کتاب در ۳ جلد–جلد اول، استانهای ۱–۴، در فروردین ۱۳۲۹ هش؛ جلد دوم، استانهای ۵–۸، در اسفند ۱۳۲۹ هش؛ و جلد سوم، استانهای ۹–10، در آذر ۱۳۳۱ هش–از طرف اداره‌ی کل آمار و ثبت احوال چاپ شده است.

کتابچه‌ی غیبی: ← ملکم خان.

کتابچی، آنتوان (āntuān ketābci)، معروف به **کتابچی خان**، ۱۲۵۹–۱۳۲۰ هق. پدرش، ژاک، از ارامنه‌ای بود که پس از تسخیر گرجستان به دست روسها به ترکیه گریختند. آنتوان در اسلامبول به دنیا آمد. وی از اتباع دولت عثمانی بود ولی مدت ۲۲ سال به خدمات دولتی در ایران اشتغال داشت و قوانین و آئین‌نامه‌ها و دفاتر مربوط به گمرک را او تنظیم میکرد و مینوشت، و به معاونت و ریاست کل گمرک رسید. در ۱۳۰۸ هق، با حفظ سمت ریاست اداره‌ی کل گمرکات، به مدیریت غرفه‌ی ایران در نمایشگاه (۱۸۹۰) پاریس انتخاب شد. در ۱۳۱۲ هق به عنوان رایزن سفارت ایران در بروکسل از ایران خارج شد. هنگامی که دارسی در صدد کسب امتیاز نفت بود، وی، به استناد نوشته‌های دمرگان، اطلاعات سودمندی به دارسی داد. در 1901، به اتفاق مریت (mariət)، نماینده‌ی دارسی برای عقد قرارداد نفت به تهران آمد.

کتابچی خان: ← کتابچی، آنتوان.

کتاب حبشی خنوخ: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

کتابخانه (ketāb.xāne) یا **کتبخانه** (kotob-xāne)، بنا یا ابنیه‌ای که مجموعه‌ای از کتب یا نسخ خطی و امثال آن را، نه جهت فروش بلکه معمولاً جهت استفاده، در آن نگاهداری میکنند. قدیمترین مجموعه‌ای که میتوان آن را مجموعه‌ای از کتب نامید (← کتاب) مجموعه‌ی الواحی است که در قرن ۲۱ قم در بابل وجود داشته است. بنا بر مآخذ یونانی، در معابد مصر قدیم کتابخانه‌هائی بوده است. کتابخانه‌ی آسوربانی‌پال در نینوا تا زمان تأسیس کتابخانه‌ی اسکندریه مهمترین کتابخانه بود. معبد بیت المقدس نیز کتابخانه‌ای مذهبی داشت. نخستین کتابخانه‌ی عمومی در یونان در ۳۳۰ قم تأسیس شد. مشهورترین کتابخانه‌های ادوار باستانی کتابخانه‌ی اسکندریه بود، که به وسیله‌ی بطلیموس I تأسیس شد، کتابخانه‌ی پرگاموس با آن رقابت میکرد. نخستین کتابخانه‌های رم در نتیجه‌ی فتح یونان، آسیای صغیر، و سوریه به دست رومیان و آوردن کتب از آنجاها در قرون اول و ۲م قم تأسیس شد. اولین کتابخانه‌های مسیحی در دیرها دایر شد. در قرون ۱۴م و ۱۵م بعضی از سلاطین و فرمانروایان اروپا به تأسیس کتابخانه پرداختند. کتابخانه‌ی واتیکان، که قدیمترین کتابخانه‌ی عمومی اروپا است، در قرن ۱۵م تأسیس شد. کتابخانه‌ی سوربون در ۱۲۵۷ در پاریس دایر شد؛ در قرن ۱۴م چند کتابخانه‌ی دانشگاهی دیگر در اروپا به وجود آمد. بعضی از کتابخانه‌های مشهور دنیا عبارتند از موزه‌ی بریتانیائی (لندن)، ← کتابخانه‌ی ملی پاریس، ← کتابخانه‌ی بودلیان (آکسفرد)، ← کتابخانه‌ی آمبروزیان (میلان)، ← کتابخانه‌ی واتیکان (رم)، کتابخانه‌ی لنین (مسکو)، و کتابخانه‌ی کنگره (واشینگتن، پایتخت کشمة).

کتابخانه

کتابخانه در عالم اسلامی

۱– تاریخچه. در دوره‌ی رشد فرهنگ و تمدن اسلام، معمولاً در هر مسجد جامع بزرگ یک کتابخانه وجود داشته، و رسم دانشمندان بر این بود که کتابهای خود را بر مساجد جامع وقف میکردند. قدیمترین کتابخانه‌ی تقریباً عمومی که در دوره‌ی اسلامی نام و نشانی از آن داریم کتابخانه‌ای بوده است از آن خالد ابن یزید ابن معاویه، که عمرش را صرف مطالعه در علوم یونانی مخصوصاً طب و کیمیا کرده بود. در هر حال، مهمترین کتابخانه بیت الحکمه بوده است، که به وسیله‌ی مأمون خلیفه‌ی عباسی در بغداد تأسیس شد، و وی دستور داد تا بسیاری از نسخه‌های خطی یونانی را از امپراطوری بیزانس بیاورند، و به توسط مترجمین توانا آنها را به عربی ترجمه کنند. این کتابخانه در تمام علوم کتاب داشته، و تا هنگامی که مغولان بغداد را فتح کردند (۶۵۶ هق)، همچنان رونق داشته است.

اغلب فرمانروایان اسلامی در کار گردآوری کتاب نوعی رقابت و مسابقه با یکدیگر داشته‌اند. مثلا، در اواخر قرن ۴م هق، در سه مرکز عمده‌ی فرهنگ اسلامی–بغداد، مصر، و قرطبه–شوق این کار به گونه‌های مختلف در فرمانروایان هر ناحیه دیده میشود. حکم، فرمانروای اندلس، مردانی را به سرزمینهای شرقی میفرستاد تا هر کتابی به دست میآورند برای او خریداری کنند؛ فهرست کتابخانه‌ی او ۴۴ دفتر بود، که هر کدام ۲۰ ورق داشت. در مصر، خلیفه العزیز (ف ۳۸۶ هق) کتابخانه‌ی بزرگی داشت که، به عنوان مثال، ۳۰ نسخه از کتاب العین خلیل ابن احمد در آن وجود داشت، که یکی به خط شخص خلیل بود؛ همچنین، ۲۰ نسخه از تاریخ طبری داشت، که یکی از آنها به خط محمد ابن جریر طبری بود. تعداد کتابهای آن را بین ۱۲۰ هزار و ۲۰۰ هزار جلد نوشته‌اند. کتابخانه‌ی خلفای فاطمی مصر در قاهره (← دار الحکمه) دارای مقدار زیادی خزائن کتب بوده است.

در میان دانشمندان اسلامی، شوق به کتاب و کتابخوانی نمونه‌ها و داستانهای حیرت‌آوری دارد. در سرگذشت اغلب دانشمندان نکته‌هائی نقل شده که علاقه‌ی مفرط ایشان را به کتاب نشان میدهد. مثلا، در باره‌ی جاحظ نقل کرده‌اند که وی دکان وراقان (← وراق) را شبها کرایه میکرد، و در آنجا میماند و به مطالعه میپرداخت، و حتی، بر طبق بعضی از اسناد، در زیر آوار همین کتابها زندگی خود را از دست داد. فتح ابن خاقان حتی در لحظه‌هائی که در حضور متوکل بود همیشه کتابی در آستین خود داشت، و در هر فرصتی آن را از آستین خود بیرون میآورد، و به مطالعه میپرداخت. همین شوق سبب شده بود که تعداد کتابخانه‌های خصوصی نیز در عالم اسلام افزایش یابد. اطلاعاتی که امروز از بعضی از کتابخانه‌های خصوصی در دست داریم از اهمیت آنها سخن میگوید. مثلا، در ۲۸۲ هق، یکی از دانشمندان اصفهان درگذشت که ارزش کتابهای کتابخانه‌ی شخصی او را ۳۰۰٬۰۰۰ درهم نوشته‌اند؛ و در ۳۱۲ هق، که محمد ابن نصر حاجب درگذشت، قیمت کتابهای او بیش از ۲٬۰۰۰ دینار بود؛ و در ۳۵۷ هق، که اموال حبشی ابن معزالدوله را مصادره کردند، علاوه بر جزوه‌ها و کتابهائی که تجلید نشده بود، ۱۵٬۰۰۰ مجلد کتاب نیز از جمله‌ی اموال او بود.

اگر از کتابخانه‌های بزرگ و بسیار معروف بگذریم، کتابخانه‌هائی که در هر شهر و هر مدرسه وجود داشته از شماره بیرون است. مدارس نظامیه‌ی بغداد و نیشابور و شهرهای دیگر نیز که نظام‌الملک، وزیر ملکشاه، ساخته بود همه دارای کتابخانه‌هائی بوده است. ایوبیان مصر نیز کوشیدند تا، مثل نظام‌الملک، مدارسی با کتابخانه‌ها بسازند. در دوره‌های بعد، بسیاری از علما را میشناسیم که کتابهای خود را وقف کتابخانه‌ها کرده‌اند، و چه بسیار کتابها که پس از این "وقف مخلّد وحبس مؤبّد" بودن مجدداً به کتابخانه‌های خصوصی راه یافته و از کتابخانه‌های اروپا سر در آورده است.

بسیاری از کتابخانه‌ها مراجعین خود را در زمینه‌های مختلف، از قبیل محل زندگی و غذا و کاغذ و مرکب یاری میکرده‌اند. مثلا، علی ابن یحیی منجم، که از همنشینان خلفا بوده، در اواسط قرن ۳م هق در ملک خویش کتابخانه‌ای بزرگ بنا کرده بود و آن را "خزانة الحکمة" نام نهاده بود. مردمان از هر شهری به دیدن آن میرفتند، و در آنجا اقامت میکردند، و انواع علوم را از آنجا فرا میگرفتند؛ کتابها در دسترس آنان و مخارجشان هم از اموال علی ابن یحیی بود. ابوالقاسم جعفر ابن محمد ابن حمدان موصلی (فد ۳۲۳ هق)، فقیه شافعی، در شهر خویش سرای دانشی تأسیس کرده و کتابخانه‌ای در آن بنیاد نهاده بود، که کتابهای همه‌ی علوم در آن بود، و برای مطالعه وقف شده بود؛ هیچ کس از رفتن به آنجا منع نمیشد، و هر گاه شخص غریبی به جستجوی علم و ادب بدانجا وارد میشد و تنگدست بود، وی هم کاغذ و هم پول در اختیار او قرار میداد. ابن حبان در شهر نیشابور سرای دانشی و کتابخانه‌ای بنیاد نهاده بود، و مسکنهائی برای غریبان که به جستجوی علم بدانجا میآمدند دایر داشت، و مخارج ایشان را نیز تعهد کرده بود.

■ ـ سازمان. در قرن ۴م هق، ساختمانهائی مخصوص کتابخانه‌ها وجود داشته است. از جمله، سابور ابن اردشیر، وزیر بهاءالدوله‌ی دیلمی، در اواخر قرن ۴م هق در محله‌ی کرخ بغداد ساختمانی بنا کرد که "دار الکتب" نام داشت، و حـ 10'000 جلد کتاب داشت. مقدسی در شیراز از کتابخانه‌ای که به توسط عضدالدوله‌ی دیلمی بنا شده بود سخن گفته و می‌گوید بنائی که عضدالدوله ساخته بود در شرق و غرب عالم بینظیر و دارای ۳۶۰ حجره بود و وی هر روزی از سال را در یکی از آن حجره‌ها جلوس میکرد، و علاوه بر این حجره‌ها، کتابخانه‌ای در همان ساختمان ساخته بود که وکیلی و خازنی و ناظری از عدول شهر داشت، و در هیچ علمی کتابی تألیف نشده بود مگر اینکه در آن کتابخانه وجود داشت. کتابها در کتابخانه‌های اسلامی بر اساس علوم مختلف تقسیم‌بندی میشد. نسخ قرآن کریم اغلب جای مخصوص به خود داشت. بسیاری از کتابها دارای نسخ متعدد بود که استفاده‌ی از آنها را برای جویندگان آسانتر میکرد.

فهرستها اغلب در چندین مجلد بود که عناوین کتب را شامل بود یا (مثلا در کتابخانه‌ی فاطمی مصر) فهرستی از کتابها بر در هر اطاقی چسبانده بودند.

به طور کلی، هر کتابخانه یک مدیر (صاحب) و، به تناسب تأسیسات آن، یک یا چند کتابدار (خازن) داشت، و یک نسخه‌نویس (نساخ) و یک فراش. بسیاری از دانشمندان در اصل شغل کتابداری داشته‌اند، از قبیل ابن مسکویه، که در ری کتابدار ابوالفضل ابن عمید بود.

کتابخانه‌ها به روی همه کس باز بود. کاغذ، مرکب، و قلم از طرف اولیای کتابخانه در دسترس اهل مطالعه قرار داده میشد. حتی بعضی کتابخانه‌های خصوصی برای رعایت حال عده‌ای از مراجعان که از راه دور میآمدند غذا و مسکن نیز تدارک میدیدند. اگر کتابی به خارج از ساختمان کتابخانه برده میشد بایستی چیزی به جای آن گرو نهاده میشد. اما یاقوت از کتابخانه‌ی مرو سخن میگوید، که وی همواره حـ 200 مجلد از کتابهای آن را، که ارزش آن برابر 200 دینار بوده است، به خانه‌ی خویش میبرده، و هیچ گروگانی در برابر آن نمیداده است؛ یاقوت این آزادی استفاده از کتابخانه را میستاید. البته، کتابخانه‌هائی نیز وجود داشته که بیرون بردن کتابهای آن به خارج ممنوع بوده است، مانند کتابخانه‌ی مدرسه‌ی محمودیه، که در ۷۹۷ هق در قاهره تأسیس شده بود.

کتابخانه در ایران

از وضع کتابخانه در ایران قبل از اسلام اطلاع دقیقی نداریم. فقط میدانیم که در عهد ساسانیان توجه به کتب و مخصوصاً کتب مذهبی زیاد شد. با هجوم اعراب به ایران، کتابخانه‌های ایران از میان رفت، و بعضی هم گفته‌اند که کتب ایرانی را اعراب سوزانیدند. در باب کتابخانه‌های ایران بعد از اسلام اطلاعاتی در قسمت قبل گذشت. بر طبق بعضی اسناد، کتابخانه‌ی مرو در دوره‌ی اسلامی شامل کتابهائی بوده که از خزانه‌ی یزدگردی بدانجا برده شده، یعنی یزدگرد خود آن کتابها را در فرار از حمله‌ی عرب در مرو به جای نهاده بود، و در همان جا باقی مانده بوده است. در شهرهای خراسان و ماوراء النهر نیز کتابخانه‌های بزرگ بود. از کتابخانه‌های مشهور کتابخانه‌ی شهر مرو و کتابخانه‌های ابن عمید و صاحب ابن عباد در ری بوده است، و هنگامی که نوح ابن منصور سامانی صاحب ابن عباد را برای تصدی وزارت خویش دعوت کرد، از جمله عذرهای صاحب یکی این بود که وی اموال خویش را نمیتواند حمل کند، و فقط کتابهای او را 400 شتر یا بیشتر لازم است که حمل کند؛ فهرست کتابخانه‌ی او 10 مجلد بوده است. اما کتابخانه‌های ری همه در حوادث و اختلافات میان سنیان و شیعیان از میان رفت. کتابخانه‌های قدیم ایران یا متعلق به اشخاص علم‌پرور و کتابدوست و دانشمندان بود یا در مدارس و موقوفات و مساجد نگاهداری میشد. از کتابخانه‌های مشهور قدیم کتابخانه‌ی شهر نیشابور را نام برده‌اند. کتابخانه‌ی قلعه‌ی الموت نیز دارای اهمیت بوده است. کتابخانه‌ی بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین در اردبیل دارای کتب عربی و فارسی و ترکی بود، و تا زمان جنگهای ایران و روس باقی بود، و در این دوره به توسط پاسکیویچ به عنوان غنیمت جنگی به دست روسها افتاد، و آن را به پطرزبورگ حمل کردند، و امروزه در آنجا محفوظ میباشد.

در عهد صفویه، کتابداری و کتابخانه باز اهمیت یافت، و در دربار سلاطین صفوی کتابخانه موجود بود، و حتی نوشته‌اند که شاه عباس کتب فقهی و عربی و مذهبی خود را بر کتابخانه‌ی آستان قدس وقف کرد، و کتب فارسی و دواوین شعر را همراه چینی‌آلات و ظروف نفیسه وقف آستانه‌ی شیخ صفی‌الدین کرد. قدیمترین کتابخانه‌ی موجود در ایران کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی است. پس از آن، کتابخانه‌ی سلطنتی را باید نام برد، که از عهد پادشاهی قاجاریه است.

کتابخانه‌ی عمومی معارف: ← ملی، کتابخانه‌ی.
کتابخانه‌ی فاتح: ← فاتح، کتابخانه‌ی.
کتابخانه‌ی ملت: ← ملت، کتابخانه‌ی.
کتابخانه‌ی ملی: ← ملی، کتابخانه‌ی.
کتابخانه‌ی ملی ملک: ← ملک، کتابخانه‌ی ملی.
کتاب خلقت، از مآخذ قباله، ← قباله.
کتاب دیوان لغات الترک (divāne loqāto 't-tork)، کتابی در لغت ترک به عربی، تألیف محمود ابن حسین کاشغری، که قدیمترین فرهنگ ترکی موجود به زبان عربی و یکی از قدیمترین و دقیقترین منابع اطلاع در باره‌ی اقوام ترک آسیای میانه و لهجه‌های ترکی است. در زمینه‌ی جغرافیا نیز یکی از مهمترین منابع اطلاعات در باره‌ی آسیای وسطی به شمار میرود، به خصوص که مؤلف در نوشتن این کتاب از اطلاعات خصوصی خود و معرفتی که نسبت به اوضاع و احوال آن بلاد داشته استفاده کرده، و از کتب مدون دیگر نقل نکرده است. این کتاب در بغداد در فاصله‌ی سالهای ۴۶۴–۴۶۶ هق تدوین شده است. نسخه‌ی آن از کتابخانه‌ی شخصی علی امیری دیاربکری در ۱۹۰۴ در ترکیه پیدا شد، و در فاصله‌ی سالهای ۱۳۳۳–۳۵ هق در ترکیه به چاپ رسید، و انتشار آن یکی از حوادث مهم در تاریخ تحقیقات راجع به لهجه‌های ترکی و تاریخ آنها بود. همچنین، از نظر تحقیقات در جغرافیای تاریخی بلاد ترک در آسیای وسطی و مواضع سکونت قبایل ترک دارای اهمیت بسیار است، و بیشترین اطلاعات خاورشناسان در باره‌ی لهجه‌های ترکی از همین کتاب اخذ شده است.
کتاب زرد: ← کتاب آبی.
کتاب سبز: ← کتاب آبی.
کتاب ستینی (ketābe settini) یا **جامع العلوم** (jāme'o 'l-'olum)، کتابی به فارسی در معرفی 60 علم، تألیف امام فخر رازی، که آن را در ۵۷۴ هق تألیف کرده است. این کتاب که نوعی دایرةالمعارف علوم عصر مؤلف به شمار میرود بسیار مختصر است، و اغلب به تعریف علوم نیز نمیپردازد، بلکه، از هر یک چند مسئله‌ی عمده را انتخاب میکند، و به توضیح آنها میپردازد، و در خاتمه‌ی هر علم، سه "امتحان"، یعنی سه پرسش، در باب همان علم می‌آورد، که نوعی تمرین به شمار میرود، و خود این پرسشها را پاسخ میدهد. نامهای دیگری برای این کتاب نیز نوشته‌اند، از قبیل حدایق الانوار فی حقایق الاسرار و حدایق العلوم. در بعضی از نسخه‌ها این کتاب دارای چهار فصل است. در بمبئی طبع شده (۱۳۲۴ هق)، و در تهران از روی همان چاپ به طریق افست و بدون تاریخ به طبع رسیده است.
کتاب سرخ: ← کتاب آبی.
کتاب سفید: ← کتاب آبی.
کتابشناسی[1] (ketāb.šenāsi)، فن **بیبلیوگرافی** (bibliografi)، فن تنظیم اطلاعات مربوط به کتب، و نیز مجموعه‌ی منظم این اطلاعات. به معنی کنونی، در این تعریف لفظ کتاب به وسیعترین معنی خود به کار میرود، و نه فقط رساله‌های چاپی یا خطی و

(1) bibliography

روزنامه‌ها و مجلات و نقشه‌ها را فرا میگیرد، بلکه مقالات روزنامه‌ها و حتی‌در نزد بعضی‌فیلمهای سینما و صفحات یا نوارهایی که صوت بر آنها ضبط شده است جزء آن میآیند.

فهرست کردن کتب سابقه‌ای قدیم دارد. فهرست الواح کتابخانه‌ی نینوا به دست آمده است، کتابخانه‌ی اسکندریه فهرستی موضوعی از کتابهای خود داشت. کتابشناسی به روش جدید پس از صنعت چاپ پیدایش یافت، و در آغاز فهرست انتشارات ناشرین بزرگ بود. کتابشناسی اقسام مختلف دارد. در کتابشناسی تحلیلی یا توصیفی کتاب از جنبه‌ی مادی (تاریخچه‌ی چاپ و طبعهای مختلف، کاغذ، صحافی، و غیره) مورد نظر است. کتابشناسی موضوعی در کارهای تحقیقی اهمیت فراوان دارد.

در زبانهای اروپائی، فهرست مراجع و مآخذ یک کتاب را نیز "بیبلیوگرافی" گویند. استعمال کلمه‌ی "کتابشناسی" بدین معنی،که گاه دیده می‌شود، نامناسب است.

کتاب عتیقات کتاب مقدس: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

کتاب عهد جدید: ← عهد جدید.

کتاب عهد قدیم: ← عهد قدیم.

کتاب قم: ← تاریخ قم.

کتاب کبود: ← کتاب آبی.

کتاب لغت: ← لغتنامه.

کتاب معجم ما استعجم (ketābe mo'jamo ma 's-ta'jam)، کتابی به عربی، در جغرافیا، تألیف ابوعبید عبدالله ابن عبدالعزیز بکری (فت ۴۸۷ هق)، بزرگترین جغرافیانویس عرب در اندلس. مؤلف در این کتاب به تحقیق در باره‌ی ضبط اسماء جغرافیائی و نام شهرهائی پرداخته است که، در خط عربی، کتابت آنها شبیه به یکدیگر است، اما هر کدام تلفظ خاصی دارد، و در حقیقت، مسئله‌ی تصحیف را در اعلام جغرافیائی مورد بحث قرار داده است. کتاب را به ترتیب حروف تهجی مرتب کرده است، و از این نظر در میان کتابهای جغرافیائی زبان عرب تا زمان مؤلف شیوه‌ای تازه و بدیع دارد. این کتاب در قرون اخیر مورد توجه فراوان مستشرقین قرار گرفته است، و در باره‌ی اهمیت آن سخنها گفته‌اند. نکته‌ی انتقادیی که در باب این کتاب میتوان گفت این است که مؤلف بیشتر به جزیرة العرب پرداخته است. در ۱۸۷۶–۷۷ در گوتینگن به اهتمام ووستنفلد، و نیز در قاهره (۱۹۴۵–۵۱) چاپ شده است.

کتاب معرفة علماء اهل جرجان: ← تاریخ جرجان.

کتاب مقدس[1] (ketābe moqaddas)، علامت اختصاری در این کتاب **کتمق**، عنوان فارسی کتاب آسمانی مسیحیان (← بوبلوس). در مورد شرح و قانون کتاب مقدس به کتابهای عهد قدیم، عهد جدید، آپوکریف، عهدین غیر قانونی و مقالات کتب مربوط مراجعه کنید. نظریه‌ی سنتی مسیحی در باره‌ی کتاب مقدس این است که تمامی آن به الهام خدا نوشته شده و به همین جهت، چه جزء به جزء و چه زیر نقاب تمثیل و استعاره، تماماً حقیقت است، ولی مسلمانان، بدین سبب که به گفته‌ی قرآن (بقره ۷۳، مائده ۱۳) اشاره‌ای به ظهور پیغمبر اسلام و مطالب دیگر در آن بوده و حذف شده است، آن را تحریف‌شده می‌دانند. نظر عده‌ی کثیری از پروتستانها، در زمان حاضر، تحت تأثیر اظهارات منتقدین قرار گرفته، و بنیادپردازی جدید لغزش‌ناپذیریِ کتاب مقدس را تأکید میکنند. تفسیر کتاب مقدس یکی از نکات اصلی تفاوت موجود میان پروتستانها و کلیسای کاتولیک رومی است، پروتستانها تعبیر و تفسیر کتاب مقدس به وسیله‌ی افراد را جایز میشمرند، ولی کلیسای کاتولیک رومی معتقد است که تنها کلیسا میتواند کتاب آسمانی را تفسیر کند، و افراد باید کتاب مقدس را بر طبق این تفسیر، که به صورت یادداشتهائی از متن در کتاب مقدس کاتولیک رومی وجود دارد، قرائت کنند. این یادداشتها در چاپ‌های مختلف با هم تفاوت دارند. نسخ خطی مشهوری که از کتاب مقدس باقی مانده مشتمل است بر نسخه‌ی کتاب مقدس واتیکان به یونانی (قرن ۴م)، در واتیکان، کودکس سینائیتیکوس (← طور سینا)، در موزه‌ی بریتانیائی، که به وسیله‌ی تیشندورف در طور سینا کشف شد، نسخه‌ی اسکندرانی به یونانی (قرن ۵م)، در موزه‌ی بریتانیائی، که به وسیله‌ی سیریل لوکاریس[2] به چارلز I داده شد، و نسخه‌ی بزا (به یونانی و لاتینی، قرن ۶م)، در کیمبریج انگلستان، که به وسیله‌ی تئودور بزا[3] اهدا شده است. قدیمترین قطعات موجود از متن عبری متعلق است به قرن ۲م ق‌م، که پاپیروس آن از ناش[4] است. این قطعات در ۱۹۰۲ در فیوم، مصر، و ← طومارهای بحر المیت به دست آمده و شامل کتب متعدد و قطعاتی از کتاب عهد قدیم است. اولین ترجمه‌ی بزرگ و کامل کتاب مقدس، به نام وولگات، ترجمه‌ی لاتینی قدیس هیرونوموس بود. ترجمه‌ی لاتینی کتاب مقدس هنوز در کلیسای کاتولیک رومی مورد استفاده قرار میگیرد. متن یونانی کتاب مقدس که عموماً در شرق پذیرفته شده ترجمه‌ی هفتادی است. اولین ترجمه‌ی کتاب عهد قدیم ترگوم بوده است. کتاب عهد جدید به زبان یونانی نازل شده است. کتابی که گوتنبرگ با دستگاه چاپ خود چاپ کرد، متن لاتینی کتاب مقدس بود. نیز ← مازارن، کتاب مقدس.

در انگلستان از زمانهای قدیم متنهای بومی قسمتهائی از کتاب مقدس رایج بوده است، به خصوص از اناجیل (← انجیل) که اغلب در قداس، بعد از ذکر لاتینی آن، به زبان بومی قرائت میشد. ج. ویکلیف از اولین کسانی بود که به طرح نشر و توزیع کتاب مقدس به زبان مادری بین مردم انگلیس اقدام کرد، و دو متن ترجمه‌شده‌ی کتاب مقدس با نام او منتشر شد. در قرن ۱۵م لولاردز[5] (lolārdz) کوشید تا استفاده از ترجمه‌ی ویکلیف را توسعه دهد. و. تیندل نام دیگری است در تاریخ کتاب مقدس انگلیسی که ترجمه‌هایش بر خلاف ویکلیف از لاتینی نبوده، بلکه از متن عبری و یونانی است. ارزش واقعی ترجمه‌ی تیندل در به کار بردن آن به عنوان پایه‌ی یک متن مجاز آشکار میشود. کتاب عهد جدید تیندل اولین ترجمه‌ی انگلیسی بود که چاپ شد (۱۵۲۵–۲۶). م. کاوردیل در ترجمه‌ی کتاب مقدس معاصر تیندل بود. سبک ترجمه‌ی دوم کاوردیل و ترجمه‌ی تامس مثیو[6] (maṯiu) به طور خیلی نزدیک به روش ترجمه‌ی تیندل است. در ۱۵۳۹ دربار انگلستان اولین کتاب مقدس خود را با نام هنری VIII منتشر کرد. این کتاب مقدس عظیم اساساً به وسیله‌ی کاوردیل تنظیم شد. کتاب مقدس ژنو یا کتاب مقدس بریچیز[7] (briciz) تجدید نظری بود از کتاب مقدس کبیر، که با سرمایه و تفسیر و حواشی کالونیهای (← کالون) ژنو انتشار یافت؛ کتاب مقدس اسقفها طرح تازه‌ای از کار تیندل بود.

بزرگترین ترجمه‌ی انگلیسی کتاب مقدس به نام متن مجاز یا متن کینگ جیمز است، که در ۱۶۱۱ به وسیله‌ی گروه عظیمی از اهل کلیسا به سرپرستی ل. اندروز[8] (andruz، ۱۵۵۵–۱۶۲۶) و همکاری عده‌ی کثیری از بزرگترین علمای دینی انگلستان انجام گرفت. زبان انگلیسی زیبائی که در این اثر وجود دارد تأثیر فراوانی به جا گذاشت، و با کارهای شکسپیر در ردیف ادبیات انگلیسی قرار گرفت؛ در قسمت عمده‌ی این متن عبارتسازی از تیندل گرفته شده است. متن کتاب مقدس دوئه یا رنس‌دوئه (rans due) به وسیله‌ی علمای کاتولیک رومی در رنس، فرانسه (کتاب عهد جدید ۱۵۸۲)، و در دوئه، فرانسه (کتاب عهد قدیم ۱۶۱۰)، منتشر شد، و به وسیله‌ی اسقف اعظم چلونر[9] (calonɜr، ۱۶۹۱–۱۷۸۱) تجدید نظر کلی شد. در قرن ۱۹م طرح تجدید نظر متن مجاز از زبان اصلی آن به عهده‌ی کلیسای انگلستان گذاشته شد، که با همکاری کلیساهائی که پیرو کلیسای انگلستان نبودند، انجام پذیرفت. نتیجه‌ی این تجدیدنظر دو متن تجدیدنظرشده‌ی انگلیسی و تجدیدنظرشده‌ی امریکائی است، که در ۱۸۸۰–۹۰ انتشار یافت. بسیاری از علماء، چه به صورت همکاری و چه بتنهائی، کتاب مقدس را به زبان انگلیسی ترجمه کرده‌اند. در ادبیات سایر کشورها نیز ترجمه‌ی کتاب مقدس منشأ تأثیراتی در زبان ادبی بوده است. ترجمه‌ی استانده‌ی آلمانی لوتر یک نمونه‌ی قابل ملاحظه‌ی این تأثیر است.

در قرن ۲۰م علمای امریکائی کتاب مقدس، برای به وجود آوردن یک متن تجدیدنظرشده‌ی استانده و قابل ملاحظه، دور هم گرد آمدند. این اثر در ۱۹۵۲ چاپ، و بسرعت در عده‌ی کثیری از کلیساها معمول شد.

قدیمترین ترجمه‌های فارسی قسمتهای متفرق کتاب مقدس به دست یهودیان ایران (به خط عبری) به نیمه‌ی دوم قرن ۷م هق میرسد. به فرمان اکبر شاه نیز بخشهائی از کتاب مقدس در هند به فارسی ترجمه شد. به امر شاه عباس I صفوی و نادر شاه نیز جمعی از مبلغین مسیحی، به دستیاری نویسندگان ایرانی، به ترجمه‌ی کتاب مقدس پرداختند.

کتاب مقدس، از همان آغاز پیدایش، نقش مهمی در هنر مسیحی داشته است، و یکی از منابع عمده‌ی الهام هنرمندان اروپائی بوده است. صحنه‌های کتاب مقدس در آثار گوناگون دیده میشود، تابلوهای جوتو، لئوناردو دا وینچی، رافائل، روبنس، رامبران، پوسن، و غیره، گراوورها، موزائیکها، و فرشینه‌ها.

نیز ← قانون یا قانون مقدس؛ اسدراس.

کتاب مقدس، انجمن: ← کتاب مقدس، انجمنهای.

---

(۱)Bible (۲)Lucaris (۳)Beza (۴)Nash (۵)Lollards (۶)Matthew (۷)Breeches (۸)Andrewes (۹)Challoner

کتاب مقدس، انجمنهای[1]، انجمنهائی از گروههای پروتستان برای طبع و نشر کتاب مقدس. این انجمنها به فرقه‌ی خاصی بستگی ندارد. از نخستین انجمنهای مهم از این قبیل انجمن کتاب مقدس کانشتاین[2] (kānštāyn) بود، که در ۱۷۱۰ در هاله (آلمان) تأسیس شد. در انگلستان انجمنهائی در ۱۷۸۰ و ۱۸۰۴ تشکیل شد. انجمن امریکائی کتاب مقدس در کشمة، در ۱۸۱۶ تأسیس شد. در ۱۸۹۸ سازمانی امریکائی از سوداگران مسافر تشکیل یافت که به گیدیونها[3] (-gidion) معروف است، و هدفش خدمت به مسیحیت است مخصوصاً از طریق قرار دادن نسخ کتاب مقدس در اطاقهای مهمانخانه‌ها و قطارهای راه آهن [گیدیون صورت انگلیسی نام جدعون است]. در ۱۹۴۶، بیش از ۲۰ انجمن ملی کتاب مقدس انجمنی جهانی به نام انجمنهای متحد کتاب مقدس تشکیل دادند که مراکز آن در لندن و ژنو است.

کتاب مقدس، انجمنهای متحد: ← کتاب مقدس، انجمنهای.

کتاب مقدس اسقفان[4] (osqofān)، عنوان چاپ انگلیسی کتاب مقدس، که در ۱۵۶۸ انتشار یافت، و خود حاصل تجدید نظر در چاپی دیگر معروف به "کتاب مقدس کبیر"[5] (به مناسبت بزرگی آن از حیث اندازه) بود. این تجدید نظر را م. پارکر سازمان داد، و چون متصدیان عمده‌ی آن اسقفها بودند عنوان کتاب مقدس اسقفان یافت. از ۱۶۰۶ به بعد تجدید چاپ نشد. متن مجاز بر آن مبتنی است.

کتاب مقدس دوئه[6] (due) [به نام شهر دوئه، فرانسه]، ترجمه‌ای انگلیسی از *وولگات لاتینی*، برای کاتولیکهای رومی. عهد قدیم این کتاب در 1610 در دوئه به طبع رسید، و همراه با عهد جدید، که در ۱۵۸۲ در رنس چاپ شده بود، انتشار یافت. پس از آن نیز تجدید طبع شده است.

کتاب مقدس شاه جیمز: ← متن مجاز.

کتاب مقدس غربی یا **قانون مقدس غربی**، نام دیگر وولگات. نیز ← عهد قدیم، قسمت II.

کتاب مقدس مازارن: ← مازارن، کتاب مقدس.

کتاب مکنون: ← وحی.

کتاب منصوری[7] (ketābe mansuri) یا **کناش منصوری** (-konnāš) [← کناش]، کتابی طبی در 10 مقاله، به عربی، از ابوبکر محمد ابن زکریای رازی. این کتاب عمدةً مبتنی بر طب یونانی است، و رازی آن را به نام منصور ابن اسحاق، حاکم ری از خاندان سامانیان، تألیف کرده است. ترجمه‌ی لاتینی آن در ۱۴۸۱ در میلان به طبع رسید، و پس از آن مکرر تجدید چاپ شد. مقاله‌ی نهم آن، در "بیماریهای از سر تا پا"، مخصوصاً شهرت فراوان داشت، و مکرر جداگانه چاپ شد.

کتاب میت[8] (ketābe mayyet)، یکی از متون مصری که شکل موجود آن از دوره‌ی سلسله‌ی XXVI (۶۶۳–۵۲۵ ق‌م) است، ولی قسمت عمده‌ای از تعویذها، دعاها، و مطالب تدفینی آن در کتیبه‌های اهرام و در پاپیروسهای دوره‌ی سلسله‌ی XVIII (۱۵۸۰–۱۵۳۰ ق‌م) یافت میشود. در این متن منتخباتی از دو مجموعه‌ی ادبیات دینی مصری قدیمتر ــ متنهای تابوتی سلطنت میانه (ح ۲۰۰۰ ق‌م) و متنهای اهرامی سلطنت قدیم (ح ۲۶۰۰–۲۳۰۰ ق‌م) ــ نیز دیده میشود. بسیاری از معتقدات اساسی دین مصری در آن تعریف شده است.

کتاب میزان الحکمه: ← میزان الحکمه.

کتابهای انبیاء: ← عهد قدیم، جدول I.

کتابهای قانونی: ← قانون یا قانون مقدس.

کتابی، کافر: ← کافر.

کتاب یحیی: ← صبه.

کتاب ینیس و ینبریس: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

کتاب یوبیل: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

کتاب یوسف و اسنات: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

کتامه (kotāma)، یکی از خاندانهای مهم بربر، که هنگام ورود اسلام به افریقای شمالی همه‌ی قسمت شمالی ولایت قسنطینه‌ی کنونی تحت اشغال آنان بود. در تأسیس حکومت فاطمیان نقش مهمی داشتند.

کتان[9] (katān)، پارچه یا نخهائی که از الیاف گیاه کتان ساخته میشود. احتمالا نخستین الیاف گیاهیی بوده است که مورد استفاده قرار گرفته، چنانکه در قبور مصری متعلق به ۳۵۰۰ سال قبل کتان یافته‌اند. در قرون وسطی منبع اصلی منسوجات اروپا بود؛ فلاندر از قرن ۱۱م به مناسبت پارچه‌های کتانیش معروف بوده است. امروز مهمترین تهیه‌کننده‌ی پارچه‌های کتانی ایرلند است. بهترین الیاف کتان در بلژیک به عمل میآید.

کتان، (*Linum usitatissimum*)، گیاه یکساله، که برای رشته‌ها و دانه‌هایش کاشته میشود. یکی از اولین رستنیهائی است که در اوایل تاریخ بشر اهلی شده است، و مدتها منبع عمده‌ی الیاف منسوجات بود، ولی اکنون الیاف دیگر بتدریج جانشین آن میشود. هنوز در روسیه و بلژیک برای تهیه‌ی منسوجات کتانی و در امریکای شمالی و آرژانتین برای دانه‌هایش که منبع روغن بزرک است کاشته میشود. اقسام زینتی هم دارد. نیز ← کتان، پارچه.

کتان سیسال[10] (katāne sisāl) [به نام محلی به همین اسم در یوکاتان]، الیافی بافتنی که از برگهای آگاو سیسال (*Agave sisalana*) به دست میآید. برای ساختن طنابهای ضخیم به کار میرود. از جهت استحکام بلافاصله بعد از کتان مانیل است.

کتان مانیل[11] (katāne mānil)، الیاف محکم و پراهمیت که برای ساختن طنابهای ضخیم از گیاه موسا تکستیلیس (*Musa textilis*)، که بسیار نزدیک به موز است، به دست میآورند. دمبرگها دارای رشته‌های محکمتر است؛ رشته‌های نازکتر در پارچه‌بافی و رشته‌های پوست برای کاغذسازی و پوشال به کار میرود.

کتانی، میوه: ← زردالو.

کتانی، شریف محمد: ← فاس، شهر.

کتایون (katāyun)، در شاهنامه، نامی که قیصر روم معاصر گشتاسپ بر دختر خود ناهید نهاده بود. کتایون زوجه‌ی گشتاسپ و مادر اسفندیار است. داستان زناشوئی کتایون و گشتاسپ به روایت فردوسی چنین است که در آن روزگار رسم چنان بود که چون دختر قیصر به سن زناشوئی میرسید جوانان کشور را در کاخ قیصر گرد میآوردند تا دختر هر که را پسندید به شوهری اختیار کند. کتایون شبی در خواب دید که از جوانان انجمنی کرده‌اند، و مردی بیگانه، زیبا، و خوش‌اندام دسته‌گلی بدو داد و دسته‌گلی از وی گرفت. فردای آن شب قیصر جوانان را به کاخ خود خواند. گشتاسپ نیز برای رفع دلتنگی به تماشا رفت. کتایون چون او را دید دانست که همان است که در خواب دیده، و پیش رفت و تاج بر سر او گذاشت. قیصر که دید دخترش بیگانه‌ای را برگزیده است نخست خواست که هر دو را بکشد، اما بدو گفتند که این رسمی است قدیم و قیصر نیز بدان رضا داده است. پس قیصر هر دو را از کاخ راند. اما بعدها که از هنرهای گشتاسپ آگاه شد او را گرامی داشت، و پس از آنکه وی به پادشاهی نشست و خود را به قیصر شناساند، قیصر از کرده‌های گذشته‌ی خود پوزش خواست.

کتایونچه (katāyonce)، ده (جه ۱٬۲۸۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم، ۱۹کیلومتری ل اصفهان.

کتب اربعه (kotobe arba'a) [عربی، = کتابهای چهارگانه]، چهار کتاب جامع در احادیث و اخبار شیعه، که سه تن از علمای بزرگ شیعه ــ کلینی، شیخ طوسی، و ابن بابویه ــ تألیف کرده‌اند. این سه تن را اصحاب کتب اربعه خوانده‌اند. کتب اربعه عبارتند از کافی (کلینی)، تهذیب الاحکام و استبصار (شیخ طوسی)، و من لایحضره الفقیه (ابن بابویه).

کتب انبیاء، در عهد: ← جدول I همراه مقاله‌ی عهد قدیم، صفحه‌ی ۱۷۸۶.

کتبخانه: ← کتابخانه.

کتب مجامیع، در فلسفه‌ی مدرسی: ← مدرسی، فلسفه‌ی و قسمت I آن.

کتب مسائل، در فلسفه‌ی مدرسی: ← مدرسی، فلسفه‌ی و قسمت I آن.

کتب مقاتل: ← مقاتل، کتب.

کتب مقتل: ← مقاتل، کتب.

کتب مقدس مشرق[12] (kotobe moqaddase maš-req)، عنوان ترجمه‌ی انگلیسی کتب دینی مشرق‌زمین، که با همکاری عده‌ای از مستشرقین انجام گرفته است، و شامل ترجمه‌ی کتب دینی چینیان، هندوان، ایرانیان، و اقوام دیگر مشرق است. ترجمه‌ی قرآن مجید، اوستا، و بسیاری از کتب دینی پهلوی (به توسط ا. و. وست) در این مجموعه آمده است (← شایست لاشایست؛ شکند گمانیک ویچار). چاپ آن زیر نظر ماکس مولر از سال ۱۸۷۹ در آکسفرد آغاز شد.

کتبی (kotobi)، شهرت **صلاح‌الدین محمد ابن شاکر**، معروف به **ابن شاکر** (ebne šāker)، فت ۷۶۴ هق، مورخ و زندگینامه‌نویس عرب. در حلب و دمشق تحصیل کرد، و از راه کتابفروشی ثروت بسیار اندوخت. اثر معروفش کتاب فوات الوفیات است، که متمم وفیات الاعیان ابن خلکان میباشد.

---

(۱)Bible societies (۲)Canstein (۳)Gideons (۴)Bishops' Bible (۵)(the)Great Bible (۶)Douay Bible (یا Version) (۷)Liber Almansoris; Liber ad Almansorem (۸)Book of the Dead (۹)linen (۱۰)sisal hemp (۱۱)Manill hemp (۱۲)The Sacred Books of the East

کت‌بینی[1] (kat.bini) یا **علم الاکتاف** (-'l-elmo aktāf[2])، "علمی" که بدان وسیله با نگریستن به کت بز و گوسفند آینده‌ی جهان را پیشبینی می‌کردند. شانه‌ی گوسفند را قبل از اینکه گوشت آن بپزد میگرفته‌اند، و در برابر شعاع خورشید قرار میداده‌اند، و از ملاحظه‌ی صاف یا کدر بودن شانه یا رنگ آن، در باره‌ی آینده‌ی جهان نظر میداده‌اند (هر کدام از چهار طرف آن را خاص یکی از چهار سوی جهان میدانسته‌اند).

کتهک[2] (katthak)، یکی از پنج مکتب رقص کلاسیک هندی که از مشخصات آن گام برداشتنهای آهنگدار و سریع است. بسیار مورد توجه شاهان مغول دهلی و لکنهو بوده است.

کترا (kotrā)، ده (جم ۱٬۳۱۷ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان زوار، بخش حومه‌ی شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران)، ۱۲کیلومتری خ‌ش شهسوار.

کتسالکوآتل[3] (ketsālkoātl)، خدای باستانی و فرمانروای افسانه‌ای تولتک در مکزیک، که اختراع علوم و صنایع و تقویم را به او نسبت میدادند. در ح 1000 ب‌م ناپدید شد.

کتسکیل[4]**، آباره‌ی** (katskil)، آباره‌ای در خ‌ش نیو یورک، که آب را از آب‌پخشانهای ← کوههای کتسکیل به شهر نیو یورک میرساند. طرح ساختن آن در 1905 تهیه شد، و اولین قسمت آن در 1917 پایان یافت. آباره از عمق ۳۴۰متری از زیر رود هودسن میگذرد.

کتسکیل[4]**، کوههای**، رشته‌ای از کوههای آپالاش، خ‌ش ایالت نیو یورک، کشمت. رود دلاور در آنجا سرچشمه میگیرد.

کتسیاس[5] (ktesiās)، ف‌ت بعد از ۳۹۸ ق‌م، نویسنده‌ی یونانی و طبیب اردشیر II هخامنشی، از مردم کنیدوس. در جنگ (401 ق‌م) اردشیر با برادرش کوروش همراه وی بود. ۱۷ سال در دربار ایران بزیست، و کتابی به نام پرسیکا (persikā) در ۲۳ مقاله در تاریخ ایران تا سال ۳۹۸ ق‌م که از ایران باز گشت تألیف کرد، که فقط تلخیصی که فوتیوس از آن فراهم آورده و بعضی قطعات دیگر در دست است. این کتاب از منابع شرقی تهیه شده و بسیاری از مطالبش با روایات هرودوت اختلاف دارد. کتسیاس کتابی هم به نام اینديکا در یک مقاله در تاریخ هند نوشته است، که از آن نیز تلخیصی که فوتیوس فراهم آورده در دست است.

کتسیبیوس[6] (ktesibios)، ف‌ت اواخر قرن ۲م ق‌م، مخترع یونانی، مت اسکندریه. گویند نخستین کسی بود که قدرت انبساط هوا را کشف کرد، و آن را به عنوان نیروی محرک به کار برد. اختراع نوعی ساعت آبی، سیفون، و نوعی تلمبه به وی منسوب است.

کتسیفون، شهر باستانی، ← تیسفون.

کتف، از استخوانهای اطراف، ← استخوان‌بندی.

کتک‌لاهیجان (katek.lāhijān)، ده (جم ۹۲۷ سنم ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۴کیلومتری خ‌ش کوچصفهان.

کتگر (kategar)، ده (جم ۱٬۴۵۹ سنم ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۱کیلومتری خ‌غ رشت.

کتل[7]**، جیمز مکین** (jeymz məkin katəl)، ۱۸۶۰–۱۹۴۴، روانشناس امریکائی و از پیشروان تتبعات و تحقیقات روانشناسی. در گوتینگن و لایپزیگ نزد و. وونت تحصیل کرد، و ۵ سال دستیار وونت بود. در ۱۸۹۱–۱۹۱۷ استاد دانشگاه کلمبیا بود. آثار متعدد دارد، و در تأسیس چند مجله‌ی علمی شرکت داشته است.

کتلونیه: ← کاتالونیا، اسپانیا.

کتله[8]**، لامبر آدولف ژاک** (lāmber ādolf jāk ketle)، ۱۷۹۶–۱۸۷۴، ریاضیدان و منجم بلژیکی که مخصوصاً به جهت کارهایش در علم آمار معروف است. از آثارش در باب نظریه‌ی احتمالات (۱۸۴۶)، در باب دستگاه اجتماعی (۱۸۴۸)، و مردمسنجی (۱۸۷۱) است.

کتماره (katmāre) یا **کتماره‌ی قارنان** (-ye qāra-nān) [= کتماره‌ی پسر قارن]، در شاهنامه، پهلوان ایرانی و از سرداران سپاه گودرز هنگام رفتن او به نبرد پیران پیش از جنگ یازده رخ.

کتمة، علامت اختصاری کتاب مقدس در کتاب حاضر.

کتو (katō)، مرضی مسری که دامهای یک‌سُمی، مخصوصاً اسبهای جوان، را مبتلا میسازد. علائم آن متنوع است، ولی غالباً با ریزش ترشحات از بینی و نزله‌ی مجاری تنفس و نیز تورم و چرکی شدن غدد زیر فک همراه است.

کتول، دهستان، ← علی‌آباد یا علی‌آباد کتول.

کتول، کوه، آذربایجان، ← صومای، ناحیه.

کته (kate)، برنج طبخ‌شده، نرمتر از پلو، که آن را قالبی بر میگردانند یا به قطعات میبرند.

کته[9] (ketta) یا **کوئتا** (kuetā)، شهر (جه در ۱۹۶۸ تخمیناً ۱۲۷٬۰۰۰)، مرکز بخش کته، غ پاکستان غربی. از شهرهای عمده‌ی بلوچستان پاکستان است. بر شاهراهی قرار دارد که، از راه گردنه‌ی بولان، دره‌ی سند را به افغانستان، ایران، و آسیای مرکزی متصل میکند. قسمت عمده‌ی آن بعد از زلزله‌ی موحش ۱۹۳۵ تجدید بنا شد.

کتهاسریت‌ساگر[10] (kathā-sarit-sāgar)، کلمه‌ی سانسکریت، به معنی "اقیانوس رودهای داستان"، بزرگترین مجموعه از داستانها و حکایتهای نوشته‌شده‌ی به زبان سانسکریت در ۲۲٬۰۰۰ بیت، که شاعری کشمیری به نام سومادوا[11] (somādevā) آن را در ۱۰۷۰ سروده بوده است.

کتهاکلی، رقص هندی، ← کتهکلی.

کتهکلی[12] (kathakali) یا **کتهاکلی** (-hā-)، یکی از قویترین رقصهای کلاسیک هندی که با طبلهای پرصدا اجرا میشود. غالباً رقاص سیماچه‌ای بر صورت میزند، و موضوع آن اساطیری و باب طبع روستائیان ساده‌دل است. در خ هند رایج است و مدارسی برای تعلیم آن وجود دارد.

کتهه (katha) یا **کاته** (kāta)، یکی از معروفترین اوپانیشادها. جزء قسمتی از اوپانیشادها است که از ترجمه‌ی فارسی به وسیله‌ی آنکتیل‌دوپرون به زبان فرانسوی ترجمه شده است. به انگلیسی نیز ترجمه شده، و نویسندگان فرانسوی، انگلیسی، و آلمانی از آن به عنوان نمونه‌ی فلسفه‌ی هندی نقل میکنند.

کتیبه[13] (katibe)، چیزی که بر ماده‌ای بادوام نوشته یا کنده شده است. ← **کتیبه‌نگاری**.

کتیبه‌نگاری (katibe.negāri)، کندن یا نوشتن بر ماده‌ای بادوام. کتیبه‌های کنونی اغلب جنبه‌ی تزیینی دارند و تقلید کتیبه‌های گذشته‌اند. یگانه استعمال جاری کتیبه‌نگاری که چیزی جایگزین آن نشده است کتیبه‌نگاری بر قبور است، که قدیمترین استعمال پیوسته‌ی کتیبه‌نگاری است.

محتملا نخستین آثار مخطوط بشر بر مواد سخت مانند سنگ، خشت، فلز، استخوان، یا عاج بوده است، و بعدها که موادی مانند پاپیروس و کاغذ کشف شد تفاوت گذاشتن بین نوشتن برای استفاده‌ی موقت و ثبت پایدار امکان یافت، و استفاده از کتیبه‌نگاری محدود شد. قدیمترین کتیبه‌هائی که شناخته شده است کتیبه‌های میخی بین النهرین است، که از ح 4000 سال ق‌م است، و محتملا از سومریها است (← خط میخی)، و کتیبه‌های مصری به خط هیروگلیفی، که از هزاره‌ی ۴م ق‌م است. در اماکن ← تمدن دره‌ی سند کتیبه‌هائی از ح 3000 ق‌م یافت شده است. کتیبه‌های حتی و عیلامی نیز از کتیبه‌های قدیمی است. کهنترین کتیبه‌های چینی متعلق به 1800 ق‌م است. کتیبه‌های هندوئی چندان قدمتی ندارد؛ کتیبه‌ی معروف آشوکا از قرن ۳م ق‌م میباشد. در باب کتیبه‌هائی که در عربستان یافت شده است قسمتهای IV و VII از مقاله‌ی عرب و در باب کشف آنها قسمت VII از مقاله‌ی عربستان دیده شود. نیز ← صفائی، کتیبه‌های؛ نماره؛ سبا.

در تمدن یونان، نخستین کتیبه‌ها با آثار تمدنهای مینوسی و اژه‌ای آغاز میشود. کتیبه‌های یونانی در متصرفات اسکندر، از جمله ایران، رواج یافت (بسیاری از کتیبه‌های دوره‌ی ساسانی روایت یونانی نیز دارد). رومیها، با اقتباس کتیبه‌نگاری از یونانیان، این فن را رواج بسیار دادند، و کتیبه‌های رومی بسیار فراوان است. کتیبه‌نگاری کنونی مغرب‌زمین در حقیقت دنباله‌ی سنت رومی است.

در ایران، گذشته از کتیبه‌های عیلامی، قدیم‌ترین کتیبه‌ها متعلق به عهد هخامنشی است، و کتیبه‌ی داریوش I در بیستون به خط میخی مهمترین کتیبه‌ی ایران و از مهمترین کتیبه‌های عالم است. از عهد ساسانی، به خصوص اوایل آن، کتیبه‌های متعدد به زبانهای پهلوی، پارتی، و یونانی در دست است. مهمترین آنها کتیبه‌ی شاپور I در کعبه‌ی زردشت (نقش رستم) است. از دوره‌ی اسلامی کتیبه‌های گوناگون به خطوط کوفی، نسخ، نستعلیق، ثلث، و جز اینها، بر مساجد و عمارات و سنگ قبرها و دیگر بناها باقی است.

علم بررسی و تعبیر همه‌ی طرق قدیمی ثبت زبان را پالئوگرافی (pāleogrāfi) میخوانند، ولی بعضی بررسی کتیبه‌ها را جزء پالئوگرافی نمیآورند، و موضوع این رشته را بررسی نوشته‌های مکتوب بر پاپیروس، پارشمن، کاغذ، و امثال آنها میشمارند.

کتیرا[14] (katirā)، ترشح صمغی بوته‌های گون کتیرا (*Astragalus gummifer*) و گیاهان نزدیک به آن، که در اروپای شرقی و آسیا میرویند. این صمغ میتواند چند برابر حجم خود آب بگیرد و متورم شود، یا مایعی چسبنده بسازد. مصرف آن در ساختن نامیزها، حبها، لوسیون، و ژله‌ها، و برای آهار

---

(۱)scapulimancy (۲)katthak (۳)Quetzalcoatl (۴)Catskill (۵)Ctesias (۶)Ctesibius (۷)Cattell (۸)Quételet (۹)Quetta (۱۰)Katha-Sarit-Ságar (۱۱)Somadeva (۱۲)kathakali (۱۳)inscription (۱۴)tragacanth

زدن است.
کث: ← قند یا کند.
کثرین، اسم زن، ← کاتارینا، اسم.
کثیر الاضلاع[1] (kasiro 'l-'azlā') ، در هندسه، شکلی که عبارت است از چند (حد اقل ۳) نقطه‌ی دارای ترتیب معین (هر یک موسوم به رأس[2])، که اولی به دومی، دومی به سومی، ...، و آخری به اولی به وسیله‌ی قطعات مستقیمی (هر یک موسوم به ضلع[3]) به یکدیگر وصل شده‌اند. در شکلهای ۱

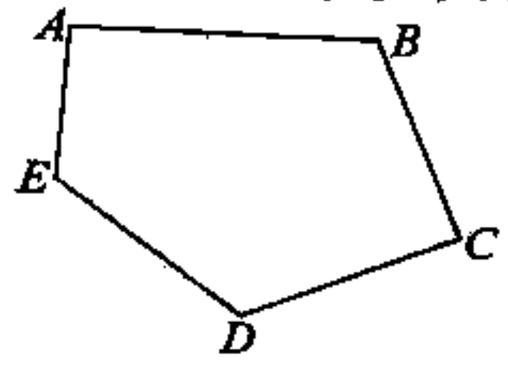

شکل ۱

و ۲ دو کثیر الاضلاع پنج‌ضلعی (ABCDE) دیده میشود. در هندسه‌ی مقدماتی معمولا شرط میکنند

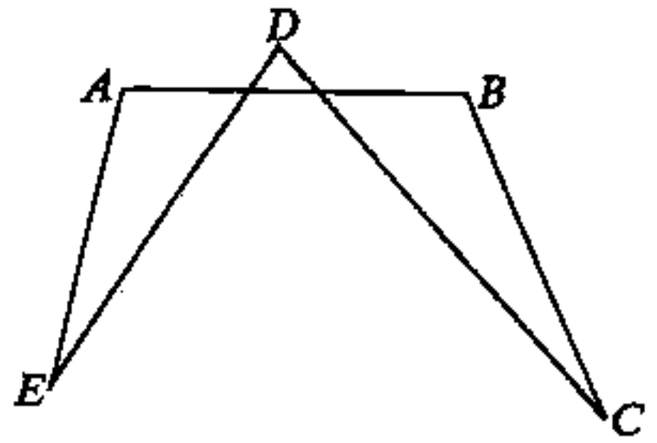

شکل ۲

که اضلاع نقطه‌ی مشترکی جز منتهاالیه نداشته باشند (شکل ۱، بر خلاف شکل ۲). اگر همه‌ی رؤوس یک کثیر الاضلاع در یک صفحه باشند آن را مستوی و الا آن را کج (kaj) خوانند. **قطر**[4] کثیر الاضلاع قطعه‌خطی است که دو رأس غیر مجاور را به هم وصل کند؛ مانند خط AD در شکلهای فوق.

کثیر الاضلاعها را بر حسب عده‌ی اضلاعشان مینامند. بالاخص، کثیر الاضلاع سه‌ضلعی را مثلث، پنج‌ضلعی را مخمس[5] (moxammas)، شش‌ضلعی را مسدس[6] (mosaddas)، هفت‌ضلعی را مسبع[7] (mosabba')، هشت‌ضلعی را مثمن[8] (mosam-man)، و ده‌ضلعی را معشر[9] (mo'aššar) نامند. مربع، مربع مستطیل، لوزی، متوازی الاضلاع، و ذوزنقه از اقسام کثیر الاضلاع چهارضلعی هستند.

کثیر الاضلاع را **متساوی الزوایا**[10] گویند در صورتی که زوایای داخلی آن متساوی باشند، و آن را **متساوی الاضلاع**[11] نامند، در صورتی که اضلاعش با هم مساوی باشند. مثلث فقط و فقط وقتی متساوی الاضلاع است که متساوی الزوایا باشد، اما این حکم در مورد کثیر الاضلاعهائی که بیش از

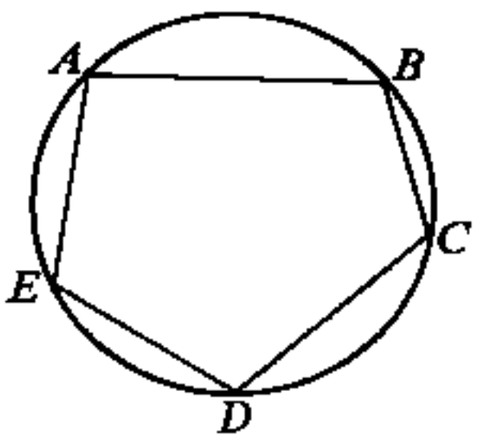

شکل ۳

سه ضلع دارند صادق نیست. کثیر الاضلاع منتظم آن است که، در عین حال، متساوی الاضلاع و متساوی الزوایا باشد.

کثیر الاضلاع را **محاطی**[12] (mohāti) خوانند در صورتی که دایره‌ای باشد که از رؤوس آن بگذرد (شکل ۳)، و آن را **محیطی**[13] (mohiti) نامند در صورتی که دایره‌ای باشد که بر اضلاع آن مماس باشد (شکل ۴).

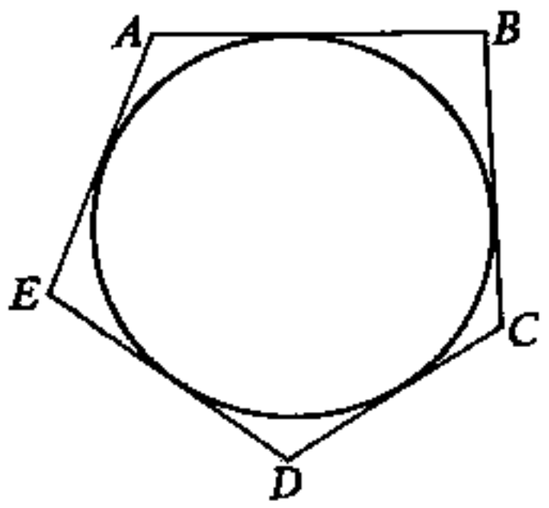

شکل ۴

کثیر الاضلاع را **محدب**[14] (mohaddab) خوانند در صورتی که تماماً در یک طرف امتداد هر یک از اضلاع خود باشد، و آن را **مقعر**[15] (moqa''ar) نامند در صورتی که محدب نباشد. کثیر الاضلاع شکل ۱ محدب است، و کثیر الاضلاع شکل ۲ مقعر.

برای تعیین مساحت یک کثیر الاضلاع میتوان آن را به مثلثهائی تجزیه کرده مساحت این مثلثها را تعیین و با هم جمع کرد.

کثیر الاضلاعها و خطوط منکسر در تعیین مقدار تقریبی طول خطوط منحنی یا مساحت سطوح محدود به آنها، و در تعریف این مفاهیم، اهمیت بسیار دارند (مثلا ← حد، در ریاضیات؛ طول خط).

در هندسه، کثیر الاضلاع منحنی الخط نیز ملحوظ میشود، که اضلاعش خطوط منحنی میباشند.

کثیر الاضلاع کروی[16] (kasiro 'l-'azlā'e kora-vi)، در هندسه، قسمتی از سطح کره که به قوسهائی از دوایر عظیمه محدود است.

کثیر الاضلاع منتظم[17] (kasiro 'l-'azlā'e mon-tazam)، کثیر الاضلاعی که اضلاعش با هم و زوایای داخلیش با هم متساوی باشند (← کثیر الاضلاع).

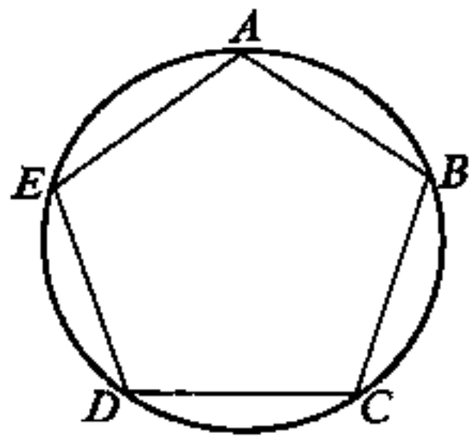

شکل ۱

هر کثیر الاضلاع منتظم یک دایره‌ی محاطی (دایره‌ای که بر اضلاع آن مماس است) و یک دایره‌ی محیطی (دایره‌ای که از رؤوس آن می‌گذرد) دارد، که مرکز آنها مشترک است، و آن را مرکز کثیر الاضلاع نامند. اگر محیط یک دایره را به اجزای متساوی تقسیم کرده نقاط تقسیم را به ترتیب به هم وصل کنیم، یا آنکه از نقاط تقسیم مماسهائی بر دایره بکشیم، کثیر الاضلاع منتظمی حاصل میشود که عده‌ی اضلاعش مساوی عده‌ی نقاط تقسیم

کثیر الاضلاع منتظم

دایره است. در شکل ۱، محیط دایره به پنج قسمت متساوی تقسیم و از وصل کردن آنها مخمس منتظم ABCDE حاصل شده است. همچنین، نقاط تقسیم را میتوان، مثلا، یکی در میان به یکدیگر وصل کرد (شکل ۲)، و مخمس منتظم کوکبی[18] (kōkabi) به

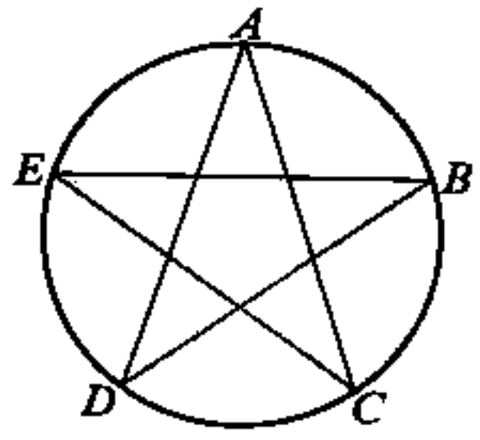

شکل ۲

دست آورد. البته، کثیر الاضلاع کوکبی منحصر به مخمس نیست.

مسئله‌ی تقسیم کردن دایره به اجزای متساوی، که در واقع همان مسئله‌ی محاط کردن کثیر الاضلاع‌های منتظم در دایره است، سابقه‌ای قدیم دارد. حل این مسئله با پرگار و ستاره در بعضی حالات آسان است. مثلا، برای تقسیم کردن دایره به ۴ جزء متساوی (یا محاط کردن مربع در آن)، کافی است دو قطر عمود بر هم از دایره را رسم کنیم (شکل ۳)،

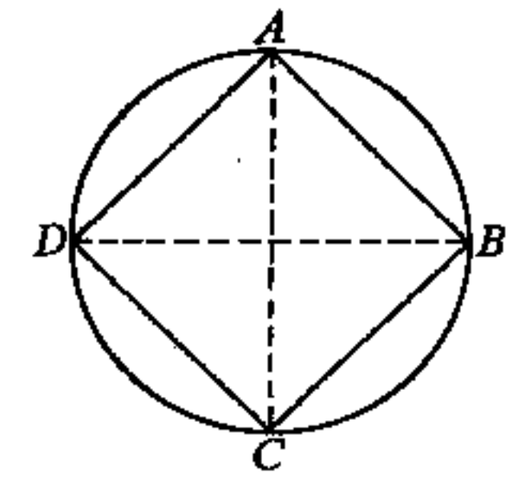

شکل ۳

و برای تقسیم کردن دایره به ۶ جزء متساوی کافی است فرجه‌ی پرگار را به اندازه‌ی شعاع دایره باز کرده بر دایره نقل کنیم (شکل ۴). پس از تقسیم

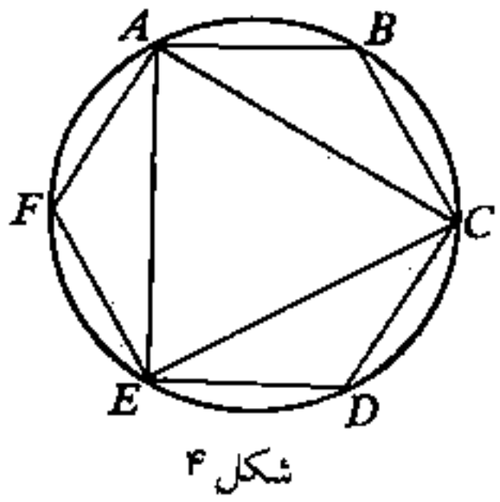

شکل ۴

کردن دایره به ۶ جزء متساوی، اگر نقاط تقسیم را یکی در میان به هم وصل کنیم مثلث منتظم به دست میآید، و اگر هر یک از ۶ قوس اولیه را نصف و نقاط تنصیف را به ترتیب به هم وصل نمائیم ۱۲ضلعی منتظم حاصل میشود.

یونانیان قدیم تقسیم دایره را به وسیله‌ی پرگار و ستاره به ۳، ۴، و ۵ قسمت متساوی و حالاتی را

---

(۱)polygon (۲)vertex (۳)side (۴)diagonal (۵)pentagon (۶)hexagon (۷)heptagon (۸)octagon (۹)decagon (۱۰)equiangular (۱۱)equilateral (۱۲)inscribed (۱۳)circumscribed (۱۴)convex (۱۵)concave (۱۶)spherical polygon (۱۷)regular polygon (۱۸)star polygon

که به اینها باز میگردد میدانستند، اما از کوششهائی که از زمان آنها به بعد برای تقسیم دایره با پرگار و ستاره به اجزای متساوی دیگر (مثلا ۷ یا ۹) به عمل آمد نتیجه‌ای حاصل نشد. نتیجه‌ی مهم و اساسی در این زمینه حـ ۲'۰۰۰ سال بعد به وسیله‌ی گاوس به دست آمد. برای تفصیل بیشتر ← فرما، اعداد.

کثیر الاضلاع نیروها، کثیر الاضلاعی که برای به دست آوردن منتجه‌ی چند نیروی مؤثر بر یک نقطه ترسیم میشود. منتجه‌ی دو نیرو که بر یک نقطه وارد شود، قطر متوازی الاضلاعی است که آن دو نیرو اضلاع آن باشند (← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها). بنا بر این اگر چند نیروی F، F'، F''، و F* بر نقطه‌ی O تأثیر کرده باشند، چون از منتهای F یکی از نیروها خطی موازی و مساوی F' بکشیم، منتهای آن منتهای نیروئی است که از ترکیب F و F' به دست میآید؛ حال اگر از این نقطه خطی موازی و مساوی نیروی سوم (F'') بکشیم منتهای این خط منتهای منتجه‌ی سه نیروی F و F' و F'' را نشان میدهد. با ادامه‌ی این عمل به نقطه‌ی A میرسیم و OA منتجه‌ی نیروهای ترکیب شده خواهد بود. کثیر الاضلاع نقطه‌چین در شکل همان کثیر الاضلاع نیروها است.

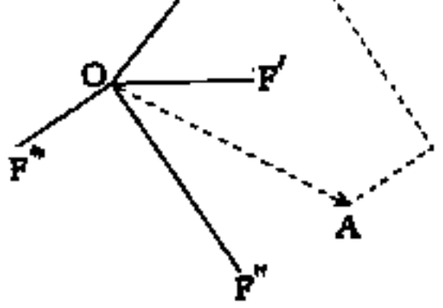

کثیر الجمله[1] (kasiro 'l.jomle) یا **بسجمله**[1] (bas-jomle)، عبارتی به صورت حاصلجمع جبری چند جمله، مانند x^2+2، x^2-3. کثیر الجمله‌ها را بر حسب عده‌ی جمل آنها مینامند، مانند "دوجمله‌ای"، "سه‌جمله‌ای"، و غیره. در اصطلاح کلی جبری، یکجمله‌ایها (مانند x^3 یا $-3x^2$) نیز کثیر الجمله محسوبند.

بالاخص، "کثیر الجمله‌ای بر حسب x" کثیر الجمله‌ای است که در آن x نماینده‌ی منفی نداشته باشد، مانند کثیر الجمله‌ی مثال فوق؛ هر جمله‌ی چنین کثیر الجمله‌ای به صورت ax^k است، که در آن a عددی حقیقی (یا مختلط) و k عددی طبیعی یا صفر است؛ a را ضریب[2] این جمله نامند. بالاترین درجه‌ی x را در یک کثیر الجمله درجه[3]ی کثیر الجمله، و جمله‌ای را که x با بالاترین درجه‌ی خود در آن آمده است جمله‌ی پیشرو[4] (pišrō-) آن مینامند. کثیر الجمله‌ی $0,4x-x^2+2x^3$ از درجه‌ی سوم و جمله‌ی پیشرو آن $2x^3$ است. هر عدد غیر از صفر کثیر الجمله‌ای است با درجه‌ی صفر. صفر خود یک کثیر الجمله است، ولی برای این کثیر الجمله قائل به درجه نمیشوند. در جبر کثیر الجمله‌هائی از دو متغیر یا بیشتر نیز ملحوظ است.

کثیر الوجوه[5] (kasiro 'l.vojuh)، جسم محدود به چند کثیر الاضلاع مستوی؛ مانند مکعب، هرم، و منشور. هر یک از این کثیر الاضلاعهائی که کثیر الوجوه را محدود میکنند یک وجه[6] آن، ضلع مشترک هر دو وجه یک یال[7] یا خط الرأس آن، و محل تلاقی سه یال یا بیشتر را یک رأس[8] کثیر الوجوه خوانند. کثیر الوجوهی را که دارای چهار وجه باشد چهاروجهی[9]، و آن را که دارای شش وجه باشد شش‌وجهی[10] میخوانند، و غیره (مانند دوازده‌وجهی[11] و بیست‌وجهی[12]). کثیر الوجوه محدب آن است که تماماً در یک طرف امتداد صفحه‌ی هر یک از وجوه خود باشد. کثیر الوجوه

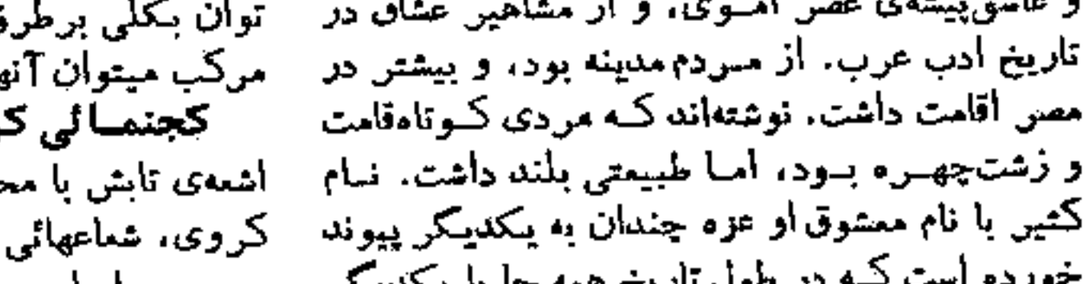

مقعر آن است که محدب نباشد. **کثیر الوجوه منتظم**[13] (montazam) آن است که وجوهش با هم و زوایای چندوجهی آن (← زاویه‌ی چندوجهی) نیز با هم متساوی باشند. فقط پنج کثیر الوجوه منتظم وجود دارد (شکل)، که عبارتند از چهاروجهی منتظم، شش‌وجهی منتظم (یا مکعب)، هشت‌وجهی منتظم، دوازده‌وجهی منتظم، و بیست‌وجهی منتظم. این اجسام به **اجسام افلاطونی** معروفند.

کثیر عزه (kosayyere azza)، شهرت **ابوصخر کثیر ابن عبدالرحمان ابن اسود خزاعی** (abu-saxr, asvade xozā'i)، ف ۱۰۵ هق، شاعر شوریده و عاشق‌پیشه‌ی عصر اموی، و از مشاهیر عشاق در تاریخ ادب عرب. از مردم مدینه بود، و بیشتر در مصر اقامت داشت. نوشته‌اند که مردی کوتاه‌قامت و زشت‌چهره بود، اما طبیعتی بلند داشت. نام کثیر با نام معشوق او عزه چندان به یکدیگر پیوند خورده است که در طول تاریخ همه جا با یکدیگر ضبط میشوند. بعضی از مورخین نوشته‌اند که وی از غلاة شیعه و از معتقدین به تناسخ بوده، و حتی خود را "یونس ابن متی" میدانسته است. از اشارات مورخین دانسته میشود که وی به مذهب کیسانیه تمایل داشته، و به مهدویت محمد ابن حنفیه معتقد بوده است. شرحهائی در کتب ملل و نحل در این باب از وی نقل شده است که نشان میدهد وی از منتظرین ظهور محمد ابن حنفیه از کوه رضوی (razvā) در مدینه بوده است. داستان عشق او با عزه همیشه نقل کتابها و محافل بوده، و به علت محرومیت و عفافی که داشته، شعرش از صفا و صمیمیتی خاص برخوردار است. بر طبق نوشته‌ی ابن الندیم، در عصر وی، "کتاب کثیر و عزه" (یعنی اخبار عشق ایشان) از کتابهای معروف (مثل کتاب لیلی و مجنون) بوده است.

کثیری، سلطنت محلی، ← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت I.

کجاآباد، ده، ← کجوار.

کجا میروی؟، کتاب، ← کوتو وادیس.

کجان (kajān)، ده (جمع ۱'۵۷۲ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزاوند، بخش حومه‌ی شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)، ۳۶کیلومتری ج اردستان. محصولاتش غلات، کتیرا، و خشکبار است.

کجنمائی[14] (kaj.nemā'i) [= نامطابق نشان دادن]، در فیزیک، ناتوانی یک اسباب نوری از ایجاد تصویر دقیق از اشیاء، مانند اینکه تصویری که از یک نقطه میسازد نقطه نباشد، یا تصویر خط مستقیم مستقیم نباشد، یا تصویر یک زاویه با آن مساوی نباشد. در آینه‌های کروی و عدسیهای کروی (← عدسی، در فیزیک)، کجنمائیهایی هست که نتیجه‌ی آنها ایجاد تصاویر کمابیش مشوّش است. این کجنمائیها را نباید ناشی از "عیبی" در ساختن آینه یا عدسی شمرد (تراشیدن و پرداختن سطوح کروی با دقت بسیار زیاد ممکن است)، بلکه کجنمائیهای مذکور ذاتی آینه‌ها و عدسیهای کروی است. برای کجنمائیهای ناشی از تفاوت ضریب انکسار عدسی برای نور مرکب از رنگهای مختلف ← **کجنمائی رنگی**. کجنمائیهای ناشی از ساختمان آینه‌ها و عدسیهای کروی، که در مورد نور تکفام هم وجود دارند، بر دو نوعند، کجنمائیهائی که در تصاویر نقاط واقع بر محور اصلی وجود دارند، و کجنمائیهای مربوط به تصاویر نقاط غیر واقع بر محور. کجنمائی در تصاویر نقاط واقع بر محور کجنمائی کرویت[15] (koraviyyat) است. اقسام دیگر کجنمائی عبارتند از کوما[16] (komā؛ از انگلا)، آستیگماتیسم[17] (āstigmātism؛ از انگلا)، انحنای میدان[18]، و تابیدگی. این کجنمائیها را نمی‌توان بکلی برطرف کرد، ولی به وسیله‌ی عدسیهای مرکب میتوان آنها را تا حدی تخفیف داد.

کجنمائی کرویت مربوط است به زاویه‌ی اشعه‌ی تابش با محور اصلی دستگاه. در یک آینه‌ی کروی، شعاعهائی که از یک نقطه‌ی نورانی واقع بر محور اصلی بر آینه بتابند، پس از انعکاس، در یک نقطه متمرکز میشوند، مشروط بر اینکه شعاعهای تابش نزدیک محور اصلی باشند (شکل ۱).

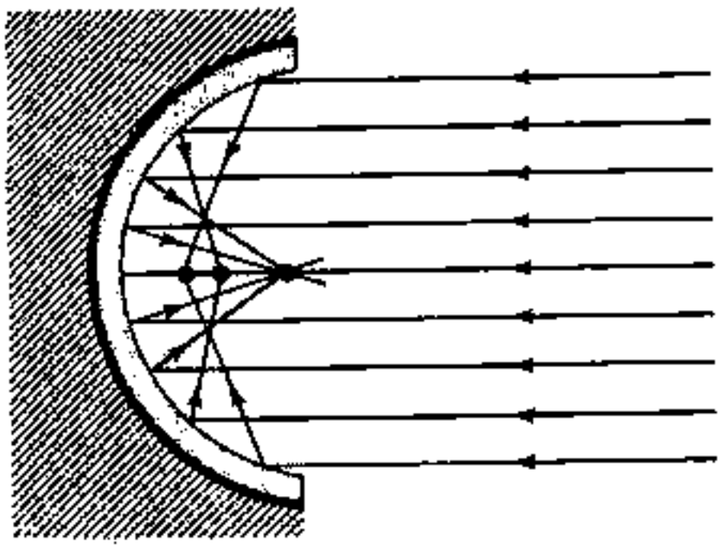

شکل ۱. کجنمائی کرویت آینه

اما اگر زاویه‌ی شعاعهای تابش با محور اصلی نسبة زیاد باشد شعاعهائی که از یک نقطه‌ی نورانی مانند P بر آینه میتابند، پس از انعکاس، در یک نقطه متمرکز نمیشوند، و در نتیجه، تصویر P یک نقطه نخواهد بود (نیز ← سوزان). این نقص کجنمائی کرویت آینه است.

شکل ۲ مربوط به کجنمائی کرویت یک عدسی محدب است. چنانکه دیده میشود، از یک دسته شعاع که به موازات محور اصلی عدسی بر آن تابیده‌اند، شعاعهای نزدیک محور، پس از صدور، در یک نقطه متمرکز میشوند ("کانون شعاعهای نزدیک محور")، و آنهائی که دور از محورند،

(۱)polynomial (۲)coefficient (۳)degree (۴)leading term (۵)polyhedron (۶)face (۷)edge (۸)vertex (۹)tetrahedron (۱۰)hexahedron (۱۱)dodecahedron (۱۲)icosahedron (۱۳)regular polyhedron (۱۴)aberration (۱۵)spherical aberration (۱۶)coma (۱۷)astigmatism (۱۸)curvature of field

پس از صدور، در نقطه‌ای دیگر ("کانون شعاعهای دور از محور")؛ و همین امر سبب مشوش بودن تصویر است. از جمله‌ی طرق احتراز از کجنمائی

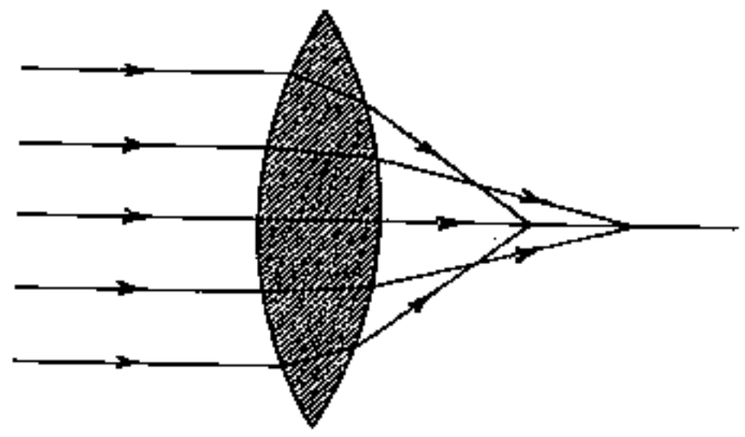

شکل ۲. کجنمائی کرویت عدسی

کرویت این است که، به وسیله‌ی یک **دیافراگم**، عدسی را به قسمت مرکزی آن محدود سازیم. طریق دیگر این است که عدسی مقعر مناسبی به عدسی محدب منضم سازیم به نحوی که، در عدسی **مرکب** حاصل از آنها، انحرافات نامطلوب شعاعهای نور که از عدسی محدب ناشی میشود به وسیله‌ی عدسی مقعر جبران گردد. شکل ۳ این دو طریق اصلاح

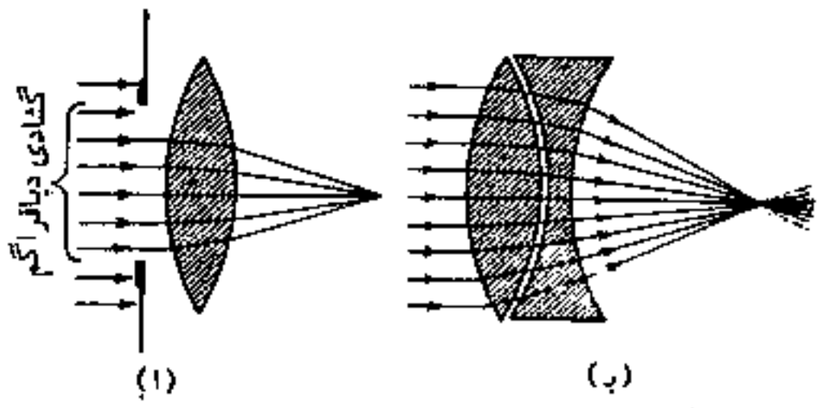

(ا) (ب)

شکل ۳. دو طریق اصلاح کجنمائی کرویت

کجنمائی کرویت را نمایش میدهد.

بحث گذشته مربوط به نقاط واقع بر محور اصلی بود. از کجنمائیهای مربوط به نقاط خارج محور **کوما** است، که آن نیز ناشی از این است که شعاع‌هائی که از یک نقطه بر قسمتهای مختلف آینه یا عدسی میتابند بر فرض آنکه از کجنمائی کرویت هم جلوگیری شده باشد پس از انعکاس یا انکسار، در یک نقطه متمرکز نمیشوند، و در نتیجه، تصویر واضحی از آن نقطه حاصل نمیشود، بلکه تصویری ذوذنب مانند به دست میآید. وجه تسمیه‌ی این کجنمائی به کوما همین است ["کوما" اصلا لاتینی و به معنی مو است، و تسمیه‌ی سر ذوذنب و رشته‌های افشان بعضی از دانه‌ها (مانند کاکل زرت) به کوما در زبان انگلیسی به همین مناسبت است]. با ترکیب مناسب سه عدسی میتوان دستگاهی فاقد کجنمائیهای رنگی و کرویت و کوما ساخت. چنین دستگاهی را دستگاه یا عدسی آپلانتیک[1] (āplānetik؛ از انگل) مینامند.

آستیگماتیسم ناشی از متمرکز نشدن شعاعهای وارد از یک نقطه است پس از انعکاس (بر آینه) یا انکسار (در عدسی)، و به سبب آن، تصویر یک نقطه به صورت یک خط در میآید، و تصاویر بعضی خطوط نسبت به تصاویر خطوطی که امتدادشان بر امتداد آنها عمود است ناواضحتر. عیب معروف به آستیگماتیسم در چشم ناشی از کجنمائی آستیگماتیسم دستگاه منکسرکننده‌ی نور در چشم میباشد.

بالاخره، **انحنای میدان** سبب میشود که تصاویر نقاط واقع بر یک صفحه‌ی عمود بر محور اصلی عدسی بر یک سطح منحنی احداث شوند.

کجنمائی، ثابت، در نجوم، ← **کجنمائی نور.**

کجنمائی، زاویه‌ای، در نجوم، ← **کجنمائی نور.**

کجنمائی، ضریب، در نجوم، ← **کجنمائی نور.**

کجنمائی رنگی[2] (kaj.nemā'ie rangi)، یکی از کجنمائیهای عدسیها (← **کجنمائی**، در فیزیک) که ناشی از تفاوت ضریب انکسار عدسی برای نور دارای رنگهای مختلف (به عبارت دیگر، ناشی از تفاوت طول موج نور دارای رنگهای مختلف) می‌باشد. مثلا، وقتی که نور سفید بر یک عدسی بتابد تجزیه میشود (← **طیف**، قسمت IV)؛ شعاعهای بنفش در نقطه‌ای متمرکز میشوند که، نسبت به نقطه‌ی تمرکز شعاعهای قرمز، به عدسی نزدیکتر است (شکل ۱). در نتیجه، کناره‌های تصویر رنگین

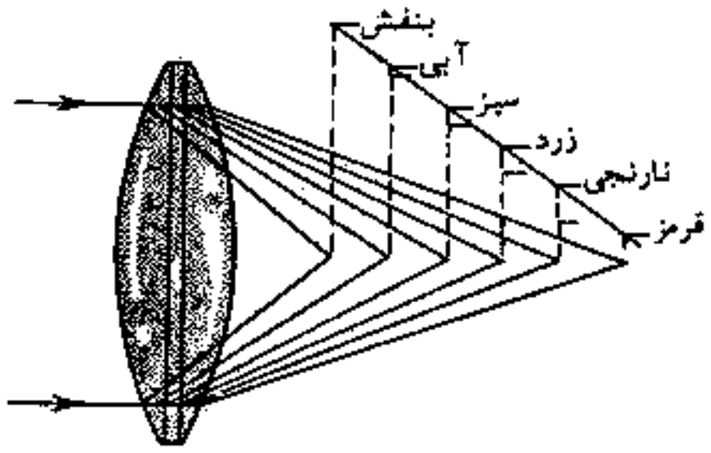

شکل ۱

خواهد بود.

کجنمائی رنگی، اگر برطرف نشود، سبب مشکلات فراوان در استفاده از تلسکوپ، میکروسکوپ، و اسبابهای مشابه است. کجنمائی رنگی را معمولا به وسیله‌ی ترکیب عدسیها برطرف میکنند (شکل ۲). خوشبختانه، بدین وسیله میتوان، در

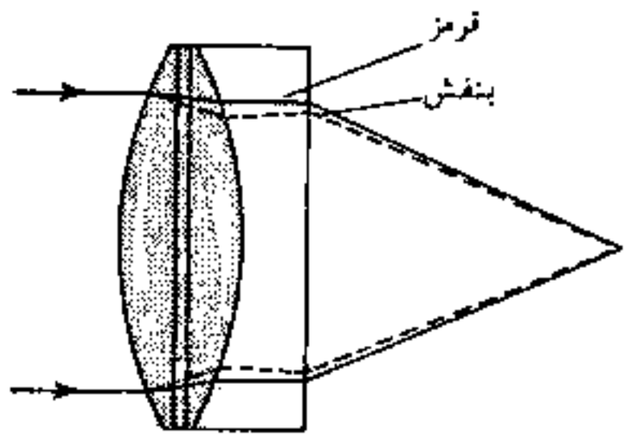

شکل ۲

عین حال، کجنمائی کرویت و کوما را هم برطرف ساخت (← **کجنمائی**، در فیزیک). عدسی را که از لحاظ کجنمائی رنگی اصلاح شده باشد عدسی آکروماتیک[3] (ākromātik؛ از انگل) نامند.

کجنمائی کرویت: ← **کجنمائی**، در فیزیک.

کجنمائی نور[4] (kaj.nemā'ie nur) یا **عدول نور** (odule)، در نجوم، تغییر محل ظاهری و متناوب مختصر یک ستاره یا جرم فلکی دیگر در نتیجه‌ی تأثیر توأم حرکت نور و حرکت زمین.

فهم این پدیده آسان است. شخصی که زیر باران ایستاده است چتر خود را درست بالای سر خود نگاه میدارد، اما، در حال حرکت، اگر بخواهد از باران محفوظ بماند، باید چتر را مایل نگاه دارد (هر قدر حرکتش سریعتر باشد مایلتر). در قسمت (ا) از شکل ۱، شخص با چنان سرعتی حرکت میکند که امتداد ظاهری سقوط باران با خط قائم زاویه‌ی ۱۵° میسازد. در قسمت (ب)، v_q سرعت حرکت واقعی باران و v_p سرعت حرکت شخص است، و v_e سرعت حرکت ظاهری باران میباشد (← **ترکیب حرکات**). اگر سرعت واقعی قطرات

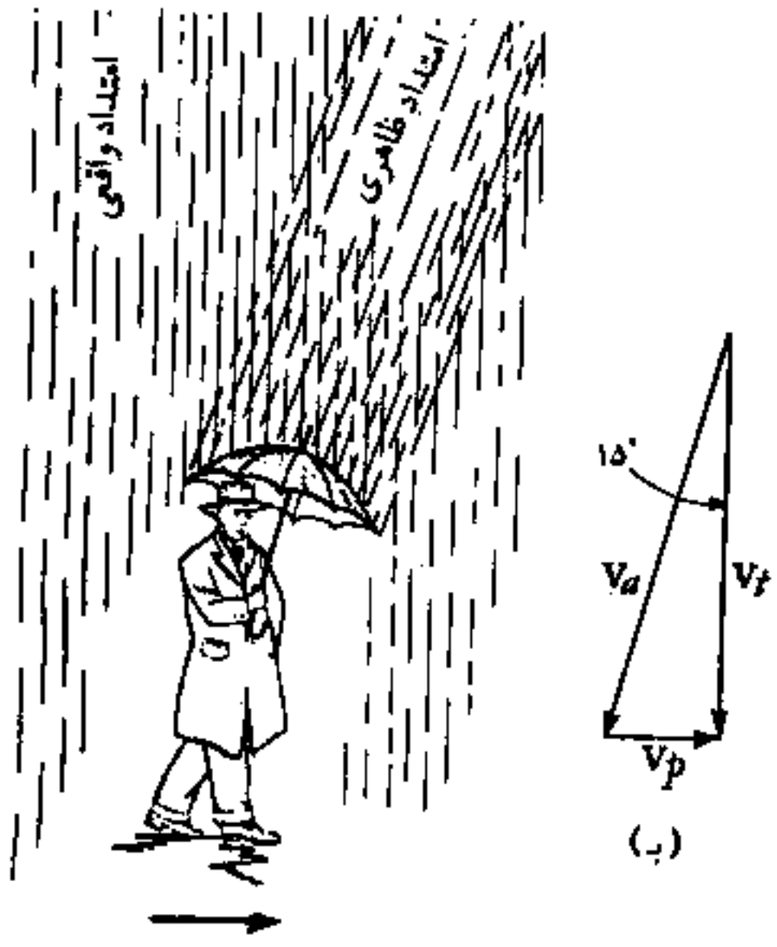

(ا) (ب)

شکل ۱

باران و زاویه‌ی میله‌ی چتر با امتداد این سرعت در دست باشد سرعت شخص را میتوان یافت. مثلا، اگر قطرات باران با سرعت ۲ متر در ثانیه (v_q) فرود آیند، و زاویه‌ی مذکور ۱۵° باشد، از مثلث قسمت (ب) شکل معلوم است که

$$15^\circ : 360^\circ = v_p : (2\pi v_q),$$

و از آنجا معلوم میشود که v_p برابر ۰٫۵ متر در ثانیه است.

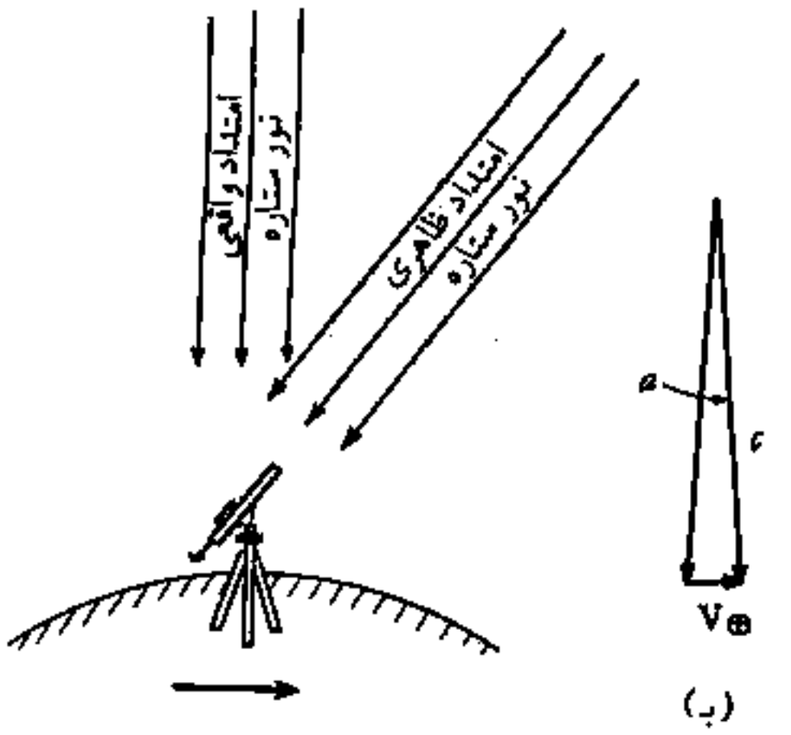

(ا) (ب)

شکل ۲

کجنمائی نور ستارگان در رصد آنها از زمین مانند میل حرکت قطرات باران است نسبت به شخص متحرک. اگر ستاره‌ای بر قطب دایرة البروج واقع باشد شعاع نوری که از آن بر زمین میآید، مانند مسیر حرکت قطرات باران در قسمت (ا) از شکل ۱، بر امتداد حرکت زمین عمود است. شخص راصد، برای رصد این ستاره، باید لوله‌ی تلسکوپ را کمی به طرف جلو مایل سازد، زیرا زمین، و در نتیجه شخص راصد، با سرعت حرکت انتقالی زمین حرکت میکنند.

---

(۱) aplanetic (۲) chromatic aberration (۳) achromatic lens (۴) aberration of light

در شکل ۲، سرعتها نمایش داده شده است. چون سرعت نور، که به c نمایش داده میشود معلوم است، با اندازه‌گیری زاویه‌ی a میتوان سرعت حرکت انتقالی زمین را اندازه گرفت.

اگر زمین همواره نسبت به ستاره‌ای واقع در قطب دایرة البروج در یک جهت حرکت میکرد شخص راصد، به سبب عدم وقوف بر امتداد واقعی ستاره، نمیتوانست کجنمائی آن ستاره را در یابد. اما، شش ماه پس از وضع اولیه‌ای که در شکل ۲ نشان داده شده است، زمین در جهت مخالف وضع اولیه حرکت میکند، و شخص باید لوله‌ی تلسکوپ را به همان زاویه‌ی a ولی در جهت مخالف جهت اولیه نسبت به خط قائم مورب سازد (در نظر داشته باشید که لوله‌ی تلسکوپ را همواره باید در جهت حرکت زمین کج کرد). در نظر شخصی که از زمین رصد میکند، زاویه‌ی جابجائی ستاره در دو رصد مساوی 2a است، و این زاویه است که آن را اندازه میگیرند. با دانستن این زاویه میتوان a و، در نتیجه، وضع واقعی ستاره را تعیین کرد. زاویه‌ی a را **ضریب کجنمائی**[1] یا **ثابت کجنمائی**[1] یا **زاویه‌ی کجنمائی**[2] میخوانند، و مقدار آن برابر 0,00569 درجه یا 20,48 ثانیه است. از اینجا به قیاس مثال سابق مقدار ۳۰ کیلومتر در ثانیه برای سرعت حرکت انتقالی زمین حاصل میشود (سرعت نور 300'000 کم در ثانیه است).

چون شعاع نوری که از ستاره‌ای واقع بر قطب دایرة البروج بر زمین میتابد همواره بر امتداد حرکت زمین عمود است، چنین ستاره‌ای هر سال دایره‌ی کوچکی به قطر 2a بر کره‌ی سماوی طی میکند. ستاره‌ای که بر دایرة البروج واقع است به نظر میآید که بر قوسی به طول 2a بر کره‌ی سماوی نوسان میکند. ستاره‌های واقع بین این دو وضع بر کره‌ی سماوی بیضیهای کوچکی طی میکنند که قطر اطول آنها 2a است.

ج. بردلی نخستین کسی بود که در ۱۷۲۷–۲۸ کجنمائی را اندازه‌گیری کرد.

کجوار (kojovār) یا **کجاآباد**، ده (جم 2'110 سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سردرود، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۴کیلومتری ل اسکو. از آجی‌چای مشروب می‌شود. محصولش غلات و حبوبات است.

کجور (kojur)، ناحیه‌ای در ل ایران، کمابیش مطابق بخش حومه‌ی شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)؛ از محال ثلاثه (← **کلارستاق**). از غ به چالوس، از ش به سولده، از ج به نور، و از ل به دریای خزر محدود است. مشتمل بر ۱۲ دهستان کران، خیررود کنار، چلندر، علویکلا، کلرودیی، کجرستاق، بلده‌ی کجور، توابع کجور، کوهیرات، کالج، زانوس رستاق، و پنجک رستاق است. سلسله‌کوه البرز در ج آن ممتد است. رود کجور مشروبش میکند. راه آسفالته‌ی کناره از آن میگذرد. از آبادیهای آن حبیب‌آباد (← نوشهر) بود. در آبادی هزارخال (hezār.xāl؛ جم ۴۶ سث ۱۳۴۵ هش) ۳کیلومتری ج کجور مقبره‌های سید طاهر و سید محمد واقع است. در مزار سید طاهر مورخ ۸۴۹ هق است. مرکز ناحیه، ده **کجور** (جم 1'116 سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۲کیلومتری ج‌ش نوشهر واقع است. قصبه‌ی کجه (kajja) یا کچه یا کچو یا کجویه حاکم‌نشین رویان را که نام آن در تواریخ قدیم آمده است با کجور یکی میدانند. شهر کجور و قلعه‌ی آن در ۷۴۶ هق از نو ساخته شد. قلعه‌ی کجور در قرن ۹م هق به قلعه‌ی مارانکوه مشهور بود. در زمان شاه عباس I صفوی از دست امرای سلسله‌ی پادوسبانان خارج شد (1006 هق).

کجویه: ← کجور.

کچه یا کچه: ← کجور.

کچا (kacā)، ده (جم 920 سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۲۸کیلومتری ج رشت.

کچب (kacab)، ده، دهستان دابو، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۷کیلومتری ل‌ش آمل. در فرهنگ آبادیهای کشور (مرکز آمار ایران) دو ده به نامهای **کچب سفلی** (جم ۵۱۲ سث ۱۳۴۵ هش) و **کچب علیا** (جم ۴۵۲ سث ۱۳۴۵ هش) ذکر شده است.

کچرستاق (kacrostāq)، دهستان (جم 3'899 سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ناحیه‌ی کجور؛ دارای ۱۳ آبادی. کچرود (kac-) آن را مشروب میسازد.

کچکمت[3] (keckemet)، شهر (جم تخمیناً 69'000)، مجارستان مرکزی. ماشین‌آلات کشاورزی میسازد. از قرن ۴م سابقه دارد، و دارای چندین کلیسا، یک موزه، و یک مدرسه‌ی حقوق با کتابخانه‌ای بزرگ است.

کچلام (kaclām)، ده (جم 1'114 سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دهشال، بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۱۶کیلومتری ل‌ش آستانه.

کچو: ← کجور.

کچوا، دسته‌ای از زبانهای بومی؛ ← **کیچوا**.

کچوسنگ، ده: ← **علیا**، دهستان.

کچوله (kocule) یا **ازاراقی** (azārāqi)، (*Strych-nos nux vomica*)، گیاهی از تیره‌ی تاجریزیها که بومی هندوستان است، و در نواحی گرم میروید. از میوه‌ی آن سم معروف استریکنین به دست میآید.

کچومثقال (kacu.mesqāl)، ده (جم 1'208 سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ ۶کیلومتری ل اردستان. محصولش غلات و خشکبار است.

کچویه (kacuye)، ده (جم 1'427 سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان آیدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۲۸کیلومتری ج‌غ فلاورجان. محصولاتش غلات، پنبه، و انگور است.

کچه، در آیین سیخ؛ ← سیخ.

کچه یا کچه: ← کجور.

کچی گرد، رود، غ ایران: ← **شور، رود**.

کحال: ← کحل.

کحالی: ← کحل.

کحل (kohl) یا **سرمه** (sorme)، اصلا نام ستیبین (سولفور آنتیموان) یا گالن (سولفور سرب). این مواد را به صورت گرد در میآوردند، و برای سیاه کردن چشم، ابرو، و مژگان به کار میبردند (احتمالا این کار از مصریان قدیم به عربها رسیده بود). بدین گونه، نام کحل بر این گرد و سپس به طور کلی به سایر آرایه‌ها (مواد آرایشی یا "کوسمتیک") اطلاق شد؛ و نیز، چون کحل را بسیار نرم می‌سائیدند، کحل معنی هر گرد لطیف را نیز پیدا کرده است. سرمه را با میلی به کار میبردند؛ نوک میل را به گلاب آغشته و در سرمه‌دان یا مکحله (mokhola) فرو میبردند، و سپس به چشم می‌کشیدند. علاوه بر مواد سیاه، بعضی رنگهای دیگر را نیز به عنوان "کحل" (آرایه) استعمال میکردند، چنانکه موفق هروی در کتاب الابنیه عن حقایق الادویه از کحلهای بنفش و حتی صورتی و سفید نیز نام برده است. کحل را به عنوان مرهم نیز در چشم می‌کشیدند. کحال (kahhāl) به معنی چشم‌پزشک است؛ فن کحالی (چشم‌پزشکی) در میان مسلمانان پیشرفتی بسزا داشته است.

لفظ الکحل (al.kohl) [گرد بسیار لطیف نرم] را پاراسلسوس از زبان عربی اخذ کرد، و به معنی "جوهر" به عرق شراب اطلاق کرد، و از همین جا کلمه‌ی الکل در زبانهای اروپائی پیدایش یافت.

کدا[4] (kedā)، کشور (حد 9'480 کم جم 701'؛ 643)، عضو فدراسیون مالایا، لغ مالایا، کنار تنگه‌ی مالاکا. از ل و ل‌ش به سیام محدود است. کرسی و شهر عمده‌اش آلور ستار (ālor stār؛ جم 32'424) است. در ج مزارع کائوچو دارد. در دشت ساحلی آن برنج به عمل میآید. در کوههای داخلی آن معادن قلع موجود است. اسلام در قرن ۱۵م در کدا نفوذ یافت.

کداء: ← محمد، قسمت ۴۱.

کداک، دوربین؛ ← **کوداک**.

کدخدا (kadxodā)، در عهد صفویه و قاجاریه، عنوان معتمد و رئیس هر یک از محلات شهر، و نیز گاه عنوان رئیس یک صنف (← اصناف) و رسته‌ی معین از اصناف بازار که بعضی مواقع رئیس یا باشی نیز خوانده میشد. در مورد اول (معتمد محله)، کدخدا به وسیله‌ی اهل محل انتخاب میشد، و از جانب کلانتر خلعت دریافت میداشت، و وظیفه‌ی او رسیدگی به طرز معیشت اهل محل و توزیع و خانه دادن سربازان در بین خانه‌ها و نظایر آن بود. در عنوان ریاست صنف، کدخدا غالباً از بین افراد صنف به طریقه‌ی انتخاب یا به طریقه‌ی توارث تعیین میشد، و وظیفه‌ی او عبارت بود از حل اختلافات عادی افراد صنف، و تعیین میزان و توزیع عادلانه‌ی مالیات بین اعضای صنف (که این عمل را بنیچه‌بندی میخواندند)، و وی در واقع واسطه‌ی بین دولت و صنف به شمار میآمد. کدخدایان و رؤسای بعضی اصناف که افراد آن موظف به بیگاری سالانه جهت سلطان بودند غالباً مستمری داشتند، و طبعاً اقتدار آنها از کدخدایان دیگر اصناف بیشتر بود. کدخدائی و باشیگری مخصوصاً در عهد صفویه و قاجاریه، جز در موارد بسیار نادر، اختصاص به مسلمین داشت.

تا قبل از اصلاحات ارضی، کدخدا مأموری بود که از طرف مالک با موافقت بخشدار به منظور سرپرستی ملک تعیین میشد. در بعضی نقاط چنین مأموری را وکیل، ضابط، یا رئیس میگفتند. در دهات خرده‌مالک، کدخدا از طرف بخشدار تعیین میشد. کدخدا، علاوه بر سرپرستی ملک، وظایف دیگری نیز داشت؛ مثلا بایستی موالید و اموات را به اطلاع ادارات مخصوص دولتی برساند.

کدر[5] (kader)، مانع عبور حرکات موجی (نور،

(۱)constant of aberration (۲)angle of aberration (۳)Kecskemet (۴)Kedah (۵)opaque

صوت، و غیره). بالاخص، در مورد نور، در مقابل شفاف و نیمشفاف، به کار میرود، و مترادف با حاجب ماوراء است.

کدر لعومر[1] (kadare la'omar)، پادشاه عیلام به روایت کتاب مقدس (پیدایش ۱۴.۱-۱۶). با سه پادشاه دیگر که متحد وی بودند به دست حضرت ابراهیم کشته شدند.

کدق (kodaq)، سابقاً **فاشودا** (fāšudā)، شهر (جم ح ۳'۰۰۰)، ل ایالت نیل علیا، ج‍ش سودان، نزدیک ساحل غربی نیل ابیض.

کدکن (kadkan)، بخش (جم ۳۷'۴۷۳ سث ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان). مشتمل است بر ۲ دهستان **بالارخ** (bālā.rox؛ جم حدود ۱۱۵'۳۴۵؛)، دارای ۹۸ (؟) آبادی، و پایین‌رخ. بادهای شدیدی دارد. محصول عمده‌اش غلات و میوه‌جات است. مرکزش، **کدکن** (جم ۲'۶۵۰ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۷۲کیلومتری ل‌غ تربت حیدریه است. باغهای فراوانی دارد. آثاری از قبل از اسلام در آن مشاهده شده است. احتمال میرود موطن شیخ عطار بوده باشد. از ابنیه‌ی قابل توجه آن، مقبره‌ای است متعلق به نظام‌الملک خلوی کبروی (nezāmo'l.molke xalavie kob-ravi). این بنا در ۹۰۶ هق تعمیر و تجدید شده است، ولی باید متعلق به سالهای قبل از این تاریخ باشد. در کنار مقبره مسجدی است قدیمتر از آن، و احتمالا از آثار قبل از حمله‌ی مغول است.

کدمن[2] (kadman)، نه ۶۷۰، نخستین شاعر مسیحی انگلیسی. در دیر ویتبی به چوپانی اشتغال داشت، و به سبب رؤیائی به شعر گفتن پرداخت.

کدو (kadu)، نام گیاهانی از تیره‌ی خیاریان که همه از نوع کوکوربیتا (*Cucurbita*) میباشند، ولی بر حسب جنسهای مختلف شکل و رنگ آنها فرق میکند. این جنسها عبارتند از (۱) **کدوی دراز** (*C. lagenaria*)، که دراز و سفیدرنگ یا زرد نارنجی است، و یک سر آن معمولا باریکتر از سر دیگر است، و نژادهای مختلف دارد، از قبیل (ا) کدوی حلوا، که نارنجی و شیرین است و بسیار درشت میشود. (ب) کدوی سفید یا مسمائی [مسمنی (mosammani)]، که نارس آن سفید است. (پ) کدوی قلیانی، که یک سر آن بسیار باریک است، و در وسط برجستگی کوچکی دارد، و سر دیگر بزرگ میشود و به صورت کوزه در میآید، و خشک‌شده‌ی آن را، پس از خالی کردن تخم، به جای کوزه به کار میبرند یا، پس از نهادن در قالب، به جای کوزه‌ی قلیان استعمال میکنند. (ت) کدوی نارنجی، که گیاهی بالارونده است، و میوه‌های آن دارای یک قسمت نارنجی و یک قسمت زرد است، و فقط برای زینت کاشته میشود. (۲) **کدوی گرد یا بیضی** (*C. pepo*)، که میوه‌ی آن کروی فرو رفته یا بیضی است و بسیار درشت میشود (در ش ایران تا ۴۰ کیلوگرم) و آن را کدوی تنبل میگویند، اقسام بیضی آن را فقط برای استفاده از تخم میکارند (تخمه‌ی کدو از آن به دست میآید). (۳) **کدوی چلیک**، که شبیه به کدوی تنبل ولی کوچکتر و پوست آن دارای خطوط سبز و زرد است، و در نقاط ییلاقی و سردسیر به جای کدوی مسمائی مصرف میشود.

کدوسرا (kadusarā)، ده (جم ۹۹۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۵کیلومتری ج کوچصفهان.

کدوی تنبل: ← کدو.

کدوی چلیک: ← کدو.

کدوی حلوا: ← کدو.

کدوی سفید یا مسمائی: ← کدو.

کدوی قلیانی: ← کدو.

کدوی مسمائی: ← کدو.

کدی: ← محمد، قسمت ۴۹.

کدیمیناس: ← لیتوانی.

کذاب (kazāb)، دهستان (جم ۳'۱۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش خضرآباد، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۶۹ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. مرکزش، **کذاب** (جم ۱۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)؛ در ۱۵کیلومتری غ خضرآباد واقع است.

کذک آمار دبیر (kaḏak āmār)، در عهد ساسانی، دبیر عایدات دربار.

کذک خوذای (kaḏak xwaḏāy) [= کدخدا]، لفظ پهلوی به معنی صاحب‌خانه، خانه‌خدا، والی، و مباشر.

کر (kor)، ده (جم ۱'۲۶۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۱کیلومتری ل بستان‌آباد.

کر (korr)، رود، ← کورا.

کر[3] (kor، فنس)، انگلا هورن[4] (horn) [= شاخ]، به معنی اعم، هر سازی ساخته‌شده از شاخ یک حیوان، یا کمابیش مانند آن. از انواع شاخهای جانوران سازهای ابتدائی گوناگون پدید آمده است.

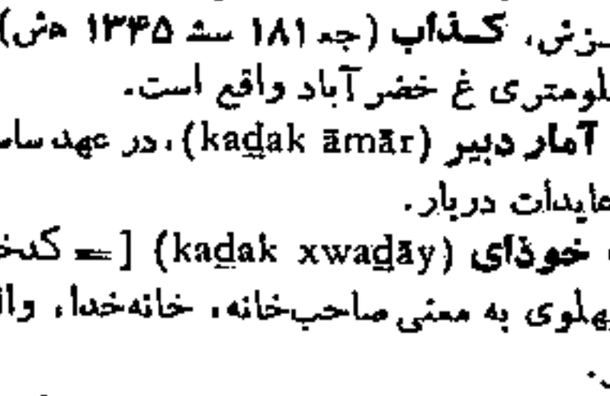

قرن ۱۵ م

کر ارکستر، که به انگلیسی آن را "هورن فرانسوی" میخوانند، سازی بادی و برنجی است که لوله‌ی مخروطی باریکی به طول متجاوز از ۳ متر دارد، و از یک طرف به دهانه‌ای شیپورمانند و از طرف دیگر به قطعه‌ای قیفمانند، که دهان در مقابل آن قرار میگیرد، منتهی میشود (شکل ۱).



قرن ۱۶ م

در قرن ۱۸م کر شکار (شکل ۲) وارد ارکستر شد، و در قرن ۱۹م ساختمان آن تکمیل گردید، و کلیدهائی بر آن تعبیه شد.

کر (korr)، در فقه، کمترین مقدار آبی را گویند که با ملاقات نجس نجس نمیشود. اندازه‌ی آن سه وجب و نیم مکعب است. نیز ← قلیز.

کر[5] **یا کور**[5] (هر دو kor، فنس kër)، همسرایان (hamsarāyān)، یعنی دسته‌ای از خوانندگان، و نیز آهنگی که برای چنین دسته‌ای از خوانندگان نوشته شود، یا ترجیع (برگردان) یک تصنیف که همه‌ی خوانندگان در خواندن آن شرکت میکنند.

کر، رود (rude kor) یا **رود کوروش**، رودی در ج ایران (فارس)، از واردات عمده‌ی ← دریاچه‌ی بختگان. عمدتاً از کوه دینار سرچشمه میگیرد، و پس از جاری شدن به طرف ج‍ش به نام کامفیروز خوانده میشود، و در قسمت سفلی به نام بند امیر موسوم است. از ریزابه‌های مهم آن **پلوار** است، و رود کر بعد از دریافت آن، در ج‌غ خرابه‌های استخر، وارد شیراز شده، پس از مشروب ساختن دهستان کربال از طریق بندامیر، وارد دریاچه‌ی بختگان میشود. سابقاً از آن استفاده‌ی زیادی برای آبیاری میشد، و بندهای متعددی بر آن بسته بودند که، مهمتر از همه، یکی سد رامجرد (رامگرد)، و دیگری بند امیر است. نیز ⇐ **داریوش کبیر، سد.**

کرا، در آیین سیخ، ← سیخ.

کراب (karrāb)، دهستان (جم ۴'۶۲۶ سث ۱۳۴۵ هش)، ل‌غ بخش حومه‌ی شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۹ آبادی. در دامنه‌ی کوه اندقان واقع است. مرکزش، **کراب** (جم ۱'۰۷۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری ل‌غ سبزوار است.

کرابیه (karābie)، (*Carum carvi*)، گیاه دوساله‌ی نواحی کوهستانی معتدل اروپا و آسیا از تیره‌ی چتریان. دانه‌های آن، به اسم زیره‌ی سبز، خمیده و کوچکتر از زیره‌ی سبز و از ادویه‌ی غذائی است، و در اروپا و امریکا برای معطر ساختن مشروبات الکلی مختلف به کار میرود.

کراپف[6]**، یوهان لودویگ** (yohan ludvig krapf)، 1810-81، مبلغ و زبانشناس آلمانی و از پویندگان افریقا. در سیاحتهای خود در داخله‌ی افریقا کوه کنیا را کشف کرد (۱۸۴۹). در ۱۸۵۳ به آلمان بازگشت. در سال ۱۸۶۷ به حبشه رفت. نسخه‌های خطی حبشی باارزشی به وسیله‌ی وی گردآوری شد.

کراپوتکین: ← کروپوتکین.

کرات: ← لاتکی.

کرات (karāt)، ده (جم ۳۳۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان میان‌ولایت، بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ ۲۴کیلومتری ج‌غ طیبات. میل کرات در آن واقع است.

کرات، میل: ← میل.

کراتس، فیلسوف، ← کلبیون.

کراتس[7] (krātes)، نه نیمه‌ی اول قرن ۲م قم، نحوی و فیلسوف یونانی. از مردم کیلیکیا بود، و در پرگامون رونق داشت. به گفته‌ی استرابون، یک کره‌ی جغرافیائی ساخت (نخستین کره‌ای که از آن خبر داریم).

کراتین[8] (keratin، فنس) [از یو، = ماده‌ی شاخی]، پروتئین لیفی سخت، محتوی گوگرد فراوان، موجود در بشره‌ی مهره‌داران، که بیرونیترین لایه‌ی مقاوم پوست، و نیز مو، پر، فلسهای شاخی، ناخن، سم، و پوشش خارجی شاخ گاو و گوسفند و غیره را تشکیل میدهد. فرایند تبدیل یاخته‌های بشره به کراتین، که در پیدایش قسمتهای مذکور صورت میگیرد کراتینی شدن[9] نامیده میشود.

---

(۱)Chedorlaomer (۲)Caedmon (۳)cor (فنس) (۴)horn (۵)chorus; choeur (فنس) (۶)Karpf (۷)Crates (۸)keratin (۹)keratinization

کراتینی شدن: ← کراتین.

کراث: ← گیلاس.

کراچکوفسکی[1]، ایگناتی یولیانوویچ (ignāti yu-liānovic krāckofski)، ۱۸۸۳–۱۹۵۱، مستشرق روسی؛ متـ ویلنا (لیتوانی). در ۲سالگی با پدرش به تاشکند رفت، و در آنجا زبان ازبکی را آموخت. در ۱۸۸۸ با پدرش به ویلنا باز گشت، و در آنجا به تحصیل پرداخت. در ۱۹۰۱ در مدرسه‌ی زبانهای شرقی دانشگاه پطرزبورگ (لنینگراد) به آموختن زبانهای عربی، فارسی، ترکی، تاتاری، عبری، و حبشی قدیم پرداخت. در ۱۹۰۸–۱۹۱۰ همراه یک هیئت علمی به سوریه، فلسطین، لبنان، و مصر سفر کرد. پس از مراجعت، به سمت مدیر کتابخانه‌ی دانشکده‌ی زبانهای شرقی لنینگراد تعیین شد، و سپس در همان دانشکده استاد زبان عربی شد. در ۱۹۲۱ عضو فرهنگستان علوم روسیه در تاریخ و السنه شد، و در ۱۹۲۳ فرهنگستان عرب (المجمع العلمی العربی) در دمشق او را به عضویت انتخاب کرد. در لنینگراد در گذشت.

بیشتر تحقیقات کراچکوفسکی در ادبیات عرب و تمدن اسلامی است. دیوان ابوالفرج وأواء دمشقی را با ترجمه‌ی روسی و کتاب البدیع ابن معتز را تحریر و منتشر کرد. از آثار او به روسی کتاب خلافت مهدی عباسی، تاریخ ادبیات عرب از آغاز نهضت اخیر آن در قرن ۱۹م، و تاریخ ادب جغرافیای عرب [به عنوان تاریخ الادب الجغرافی العربی به زبان عربی ترجمه شده است، قاهره ۱۹۶۳–۶۵] است.

کراچی[2] (karāci)، شهر (جه ۲٬۸۸۶٬۰۰۰ سش ۱۹۶۸)، پایتخت سابق پاکستان، جغ پاکستان غربی، بر دریای عربستان نزدیک دلتای رود سند. بزرگترین شهر پاکستان، و بندری مهم و از مراکز عمده‌ی تجارت و صنعت است. دارای کارخانه‌ی بزرگ سوار کردن اتومبیل، پالایشگاه نفت، و صنایع فولادسازی است. مصنوعاتش مشتمل است بر رادیو، سیمان، دارو، منسوجات، و کفش. فرودگاه آن از حلقه‌های مهم خطوط هوائی جهانی است.

کراچی آبادیی قدیمی بود، و از ۱۷۲۵ که به عنوان قلعه‌ی نظامی مورد استفاده قرار گرفت اهمیت یافت. در ۱۸۴۳ که بریتانیا ایالت سند را تصرف کرد کراچی بدان دولت تعلق یافت؛ کراچی را مقر حکومت سند قرار دادند. تسهیلات بندری آن متدرجاً اصلاح شد، و در اواخر قرن ۱۹م کراچی از بنادر عمده‌ی هندوستان بود. در ۱۹۴۷ که کشور پاکستان تأسیس شد کراچی پایتخت آن شد، ولی در سال ۱۹۵۹ پایتخت موقتاً به راولپندی انتقال یافت.

کراچی عمدةً شهری مدرن است، و ابنیه و پارکهای زیبا دارد. دارای دانشگاه (تأسیس ۱۹۵۱) و چند مؤسسه‌ی فنی و تربیتی است. موزه‌ی آن (تأسیس ۱۹۵۰) مجموعه‌ی زیبائی از بقایای ادوار باستانی دارد. تقریباً همه‌ی سکنه‌ی آن مسلمانند، با اقلیتهای کوچکی از مسیحیان و هندوان. زبان رسمی انگلیسی، ولی زبان رایج اردو است.

کرارج (kerārej)، دهستان (جه ۴٬۳۱۲ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۱۵ آبادی. رشته ارتفاعات کوه صفه و شاهکوه در ل و ج آن موازی یکدیگر کشیده شده است. آب بیشتر دهات آن از زاینده‌رود تأمین میشود. محصول عمده‌اش غلات و حبوبات است. مرکزش، دشتی (dašti؛ جه ۵۸۸ سش ۱۳۴۵ هش) در ۱۰کیلومتری جش اصفهان قرار دارد.

کرازبی[3]، بینگ (bing krāzbi)، ۱۹۰۴– ، خواننده‌ی امریکائی و هنرپیشه‌ی سینما. از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ در دسته‌های رقص آواز میخواند. در ۱۹۳۱ کار خود را در رادیو و سینما آغاز کرد، و مقبولیت فراوان یافت. زندگینامه‌ی خود را در کتاب بگوئید من خوشبختم (۱۹۵۱) نوشته است.

کراسنودار[4] (krāsnodār)، شهر و بندر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۳۸۵٬۰۰۰)، جش جمشسر اروپائی، کنار رود کوبان. از مراکز راه آهن و صنایع (تصفیه‌ی نفت، ماشینسازی، ذوب آهن، و مواد شیمیائی و غذائی) است. در ۱۷۹۴، به امر کاترین II، به وسیله‌ی قزاقهای زاپاروژیه بنا شد و، به نام وی، یکاترینودار (yekāterinodār) نام یافت، و مرکز اداری آن قزاقها شد. در ۱۹۲۰ نامش به کراسنودار تغییر یافت. شهر کرسی بخش اداری موسوم به **سرزمین کراسنودار** (۸۵٬۰۰۰ کمم؛ جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۴٬۱۴۷٬۰۰۰) جمشسر است، که از دریای آزوف و دریای سیاه به طرف ش تا استپهای کوبان و انتهای لغ کوههای بزرگتر قفقاز امتداد دارد. ناحیه‌ی خودمختار آدیگه، که منابع نفت مایکوپ در آنجا است، جزء آن میباشد. مناطق زراعتی عمده‌ی آن استپهای کوبان و سواحل مسیر سفلای رود کوبان است. در سواحل دریای سیاه میوه، چای، و شراب به عمل میآید. در همین منطقه استراحتگاههای بهداشتی متعدد قرار دارد، که مشهورترین آنها سوچی (soci) است. صنایع نفت، گاز، ماشین، سیمان، و الوار دارد. مراکز صنعتی مهم آن مشتمل است بر شهر کراسنودار، مایکوپ، و آرماویر (ārmāvir). بندر عمده‌اش تواپسه (tuāpse) است. بیش از ۹۰٪ جمعیت روس و اوکرائینی، و بقیه آدیگه‌ای یا چرکس هستند.

ناحیه‌ی ل کوبان جزء خانات کریمه بود، و روسیه در ۱۷۸۳ آن را تصرف کرد. قزاقهای کوبان، که در این ناحیه مستقر شدند، بتدریج تاتارها را از آنجا راندند. سواحل دریای سیاه به موجب پیمان آدریانوپل در ۱۸۲۹ از طرف دولت عثمانی به روسیه واگذار شد. بقیه‌ی این ناحیه، یعنی چرکستان، در ۱۸۶۴ ضمیمه‌ی روسیه شد. سرزمین کراسنودار در ۱۹۳۷ تشکیل یافت.

کراسنووودسک[5] (krāsnovodsk)، شهر و بندر (جه ح ۴۲٬۰۰۰)، لغ جشسر ترکمنستان. کنار خلیج کراسنووودسک (شاخابه‌ی دریای خزر) و بر انتهای راه آهن ماوراء خزر قرار دارد. از مراکز تصفیه‌ی نفت و حمل و نقل محصولات نفتی و کشاورزی است. در ۱۸۶۹ بنا شد. ناحیه‌ی خزر را با آسیای مرکزی مرتبط میسازد.

کراسنویارسک[6] (krāsnoyārsk)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جه ۶۴۸٬۰۰۰)، جمشسر، در سیبریه‌ی مرکزی، بر رود ینیسی و بر راه آهن سراسری سیبریه. رودبندری مهم و از مراکز راه آهن است. صنایعش عبارت است از ماشینهای سنگین (برای راه آهن سراسری سیبریه)، تجهیزات ساختمانی، و ماشینهای کشتیسازی و زراعتی. در ۱۶۲۸ به عنوان قلعه‌ی نظامی بنا شد. پس از کشف طلا و تأسیس راه آهن سراسری سیبریه توسعه یافت. شهر کرسی بخش اداری موسوم به **سرزمین کراسنویارسک** (۲٬۳۸۳٬۰۰۰ کمم؛ جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۲٬۹۰۱٬۰۰۰) جمشسر است، که از کوههای سایان در ج در استپها و جنگلها و توندراهای سیبریه تا قشم ممتد است. ← شبه جزیره‌ی تایمیر جزء آن است. مسیر رود ینیسی کلا در آن است، و این رود از پستیهای سیبریه‌ی غربی در ساحل چپ، و فلات سیبریه‌ی مرکزی و ریزابه‌های آن راههای عمده‌ی حمل و نقل‌اند. منابع زغال قهوه‌ای، گرافیت، آهن، منگنز، طلا، مس، نیکل، آلومینیوم، اورانیوم، و میکا دارد. ۹۴٪ سکنه (روسها و اقوام ترک و مغول) در اراضی قابل کشت و زرع جنوبی زندگی میکنند. سرزمین در ۱۹۳۴ تشکیل شد.

کراسنویه سلو[7] (krāsnoye selo)، شهر (جه بیش از ۱۰٬۰۰۰)، لغ جمشسر اروپائی، لغ شهر لنینگراد. کارخانه‌های کاغذسازی و پلاستیکسازی دارد. پطر III در کاخی نزدیک آن به قتل رسید (۱۷۶۲). قبل از انقلاب روسیه تفرجگاه مردم سن پطرزبورگ بود.

کراسوس[8] (krāssus)، خاندان قدیم رومی از قبیله‌ی پلبین لیکینیوس[9] (likinius)، که در قرون ۲م و اول قم مردان بزرگی از آن بر خاستند. مقالات آتیه دیده شود.

کراسوس[10]، لوکیوس لیکینیوس (lukius liki-nius krāssus)، ۱۴۰–۹۱ قم، خطیب و حقوقدان رومی، از خاندان کراسوس. در ۹۵ قم که سمت کنسولی داشت قانونی (معروف به قانون لیکینیوسی) پیشنهاد کرد تا کسانی را که به وسایل غیر قانونی شارمندی روم را به دست آورده بودند از روم تبعید کند. این قانون احساسات ضد رومی را در میان متحدین روم بر انگیخت، و در بروز جنگ اجتماعی مؤثر بود.

کراسوس[10]، مارکوس لیکینیوس (mārkus liki-nius krāssus)، ح ۱۱۴–۵۳ قم، سردار رومی، معروفترین عضو خاندان کراسوس. مردی بیش از حد جاه‌طلب و آزمند بود، و جاذبه‌ی شخصی داشت. از هواخواهان سولا و فرمانده قسمتی از نیروهای او بود، و هنگامی که سولا مخالفین خود را از بین میبرد و اموالشان را مصادره میکرد، کراسوس با سوء استفاده از مقام خود املاک زیادی به دست آورد، و یکی از بزرگترین ملاکین روم شد. او و پومپیوس قیام سپارتاکوس را در هم شکستند، و شهرت زیادی کسب کردند. در ۷۰ قم او و پومپیوس کنسول بودند، و با هم رقابت داشتند. کراسوس با یولیوس قیصر متحد شد، ولی قیصر که خود را نیازمند حامی قویتری میدید با پومپیوس و کراسوس نخستین تریوم‌ویراتوس را تشکیل داد (۶۰ قم). در سال ۵۴ قم حکومت سوریه به او واگذار شد. جاه‌طلبی نظامی او را به نبرد با اشکانیان بر انگیخت (← ارد I)، ولی در حران (کارای) از قوای اشکانی شکست خورد و کشته شد.

کراسیتسکی[11]، ایگناتسی (ignātsi krāsitski)،

---

(۱)Kratchkovski (۲)Karachi (۳)Crosby (۴)Krasnodar (۵)Krasnovodsk (۶)Krasnoyarsk (۷)Krasnoye Selo (۸)Crassus (۹)Licinius (۱۰)Crassus (۱۱)Krasicki

۱۷۳۵–۱۸۰۱، نویسنده و شاعر و اسقف اعظم لهستانی. در ۱۷۷۲ شارمندی پروس را پذیرفت، در برلین و پوتسدام میزیست، و از حمایت فردریک کبیر و ستانیسلاس II برخوردار بود. هجویه‌های منثور و منظوم و رمانهائی نوشته است.

کراسینسکی[1]، **زیگمونت** (zigmunt krāsinski)، ۱۸۱۲–۵۹، شاعر لهستانی؛ مت پاریس. میهنپرست و اسلاودوست متعصبی بود. در خارج از لهستان میزیست. در ۲۱سالگی درام منظوم کمدی غیر الاهی (۱۸۳۳) را نوشت، که بزرگترین اثر اوست، و در آن تضادهای اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی بورژوازی را شرح داده است. در درام منثور ایریدیون (۱۸۳۶)، که مربوط به روم قدیم است، سرنوشت رقت‌انگیز لهستان را کنایه‌وار توصیف کرده است. آثار دیگرش مشتمل است بر سپیده‌دم (۱۸۴۲) و مزامیر آینده (۱۸۴۵). در آثارش عمدةً به مسائل فلسفی انسان عصر جدید و اوضاع سیاسی لهستان توجه داشته است.

کراشفسکی[2]، **یوزف ایگناتسی** (yozef ignātsi krāšefski)، ۱۸۱۲–۸۷، نویسنده‌ی لهستانی. به سبب فعالیتهای سیاسی در لیتوانی و در آلمان به زندان افتاد. چندسالی پیش از مرگش به ژنو گریخت. آثارش مشتمل بر ۶۰۰ مجلد است، و قسمت اعظم آنها داستانهای تاریخی است، که به سبک آثار گوگول نوشته شده. مشهورترین آنها آناتفیلاس (۱۸۳۹–۴۳) است.

کرافت[3]، **آلبرشت** (albrēšt krāft)، ۱۸۱۶–۷۴، مستشرق اتریشی. آثار معروفش مشتمل است بر فهرست نسخه‌های خطی عربی کتابخانه‌ی وین (۱۸۳۶) و فهرست نسخه‌های خطی فارسی و عربی و ترکی کتابخانه‌ی فرهنگستان شرقی وین (۱۸۴۲).

کرافت–ابینگ[4]، **ریشارد فون** (rišārd fon krāft-ebing)، ۱۸۴۰–۱۹۰۲، طبیب و عصبشناس آلمانی. استاد درمان بیماریهای روانی در دانشگاه ستراسبورگ (۱۸۷۲)، گراتس (۱۸۷۳)، و وین (۱۸۸۹) بود. در سیماهای روانی اختلالات دماغی و جنبه‌های طبی قانونی آنها معتبر بود. مهمترین اثرش اختلالات دماغی ناشی از غریزه‌ی جنسی (۱۸۸۶) است.

کرافتس، جیمز میسن: ← فریدل، شارل.

کرافچینسکی، سرگی میخایلوویچ: ← ستپنیاک.

کراکاتوآ[5] (krākātoā)، جزیره‌ی آتشفشانی، غ اندونزی، در تنگه‌ی سوندا بین جاوه و سوماترا. آتشفشانی آن در ۱۸۸۳ خرابیهای زیاد در مناطق مجاور به بار آورد؛ مواد خروجی برتاب‌شده تا ماداگاسکار رسید.

کراکو[6] (krākō)، لهستانی **کراکوف** (krākuf)، شهر (جم در پایان ۱۹۶۸ تخمیناً ۵۶۰٬۰۰۰)، کرسی ایالت کراکو، ج لهستان، بر رود ویستول؛ پایتخت سابق لهستان (از قرن ۱۴م تا ۱۵۹۵). رودبندر و از مراکز صنعتی و تجارتی است. مصنوعات عمده‌اش ماشین‌آلات، وسایل برقی، و مواد شیمیائی است. شهر نووا هوتا[7] (novā hutā)، که از مراکز جدید آهن و فولاد و بزرگترین آنها در لهستان است، از ۱۹۵۱ جزء کراکو است.

کراکو در ح ۷۰۰ بنا شد، و از ح ۱۰۰۰ اسقف‌نشین گردید. در ۱۳۲۰ مقر شاهان لهستان شد. به سبب حریق سال ۱۵۹۵، مقر سلطنتی به ورشو انتقال یافت، ولی مراسم تاجگذاری و تدفین پادشاهان همچنان در کراکو به عمل میآمد. در تقسیم سوم لهستان (۱۷۹۵) به اتریش واگذار شد، و در ۱۸۰۹ ضمیمه‌ی دوکنشین بزرگ ورشو شد. در ۱۸۱۵، کنگره‌ی وین کراکو و اطراف آن را به جمهوری کراکو مبدل ساخت، که تحت الحمایه‌ی روسیه، پروس، و اتریش بود، و در ۱۸۴۶ جزء اتریش شد. در ۱۹۱۹ به لهستان باز گشت.

کراکو ابنیه‌ی تاریخی و ملی فراوان دارد. دانشگاهش، که گاه دانشگاه یاگیلوئی (← یاگیلو) نیز نامیده میشود، در ۱۳۶۴ به وسیله‌ی کازیمیر III تأسیس شد، و مدتها از مراکز علمی مهم اروپا بود؛ کوپرنیک از شاگردان آن بود. بیش از ۵۰ کلیسای کهنه دارد، که بسیاری از آنها مشتمل بر آثار هنری است. از ابنیه‌ی دیگرش قلعه‌ی سلطنتی واول[8] (vāvel) و کلیسای جامعی به سبک گوتیک است.

ایالت کراکو از نواحی صنعتی مهم است.

کراکوف، لهستان، ← کراکو.

کراکینگ: ← نفت خام.

کرال، در موسیقی: ← کورال.

کرالا[9] (kerālā)، ایالت (ح ۳۸٬۸۵۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جم ۲۱٬۲۸۰٬۳۹۷)، جغ هند، کنار دریای عربستان؛ کرسی آن شهر تریوندروم. از همه‌ی ایالات هند کوچکتر است. در ۱۹۵۶ تأسیس شد، و تقریباً مطابق ایالت سابق تراوانکور–کوشن است (← تراوانکور). از مناطق بسیار پرجمعیت است، و ح ثلث جمعیتش مسیحی است. از لحاظ اقتصادی عقب‌افتاده است، و تبعیضات طبقه‌ای (← طبقه) سخت در آن بر قرار میباشد. در ۱۹۵۷ دولتی تحت نفوذ کمونیستها در کرالا رشته‌ی امور را به دست گرفت، و اگرچه در ۱۹۵۹ دولت مرکزی هند این دولت را معلق کرد، در انتخابات سال ۱۹۶۷ ائتلافیه‌ای کمونیستی قدرت را در کرالا به دست گرفت.

کرآلیا، در دین روم، ← کرس.

کرامات (karāmāt)، مفردش کرامت (karāmat) [= بزرگواری]، در نزد صوفیه، کارهای غیر عادی، و به اصطلاح خارق العاده، که از اولیا (← ولی) صادر میشود، و نشان صدق آنان است. در کتب صوفیه (مثل تذکرة الاولیاء و طبقات الصوفیه و کتابهای راجع به مقامات مشایخ) بسیاری از این گونه کارها–از قبیل خبر دادن از غیب، اشراف بر ضمائر، شفا دادن بیماران، و رام کردن درندگان– به اولیا و مشایخ منسوب شده است. اما این گونه کرامات را، که با حس و طبع غالباً مغایر است، و تقریباً همه‌ی آنها بر روایات منقول از شخص ثالث مبتنی است، و بعضی از آنها از مقوله‌ی قصه‌های سرگردان است، متشرعه نیز غالباً انکار میکرده‌اند، و ادعای وقوع آنها را نوعی انتساب معجزه به مشایخ طریقت میشمرده‌اند. اما نه‌فقط صوفیه (مثل قشیری در رسالة القشیریه، سراج در اللمع، و هجویری در کشف المحجوب) وقوع آنها را ممکن و محتمل شمرده‌اند، بلکه ابن سینا نیز در اشارات به قبول این گونه روایات تمایل نشان میدهد. صوفیه نیز آن را از جهات مختلف با معجزه متفاوت میدانسته‌اند، از جمله آنکه معجزه با تحدی باید همراه باشد (← معجزه)، و کرامت تحدی ندارد، و حتی در اخفای آن نیز اصرار هست. بعضی از کرامات منسوب به اولیاء و مشایخ راساً قبیل آنچه راجع است به اشراف بر ضمایر و انواع ریاضات–امروز کسانی از معتقدان توجیه میکنند، اما به هر حال، غالب کرامات منسوب به صوفیه از آن گونه نیست که آنها را بتوان از طریق علمی توجیه و تبیین کرد. نیز ← کشف.

کرامپتن[10]، **سمیوئل** (samyuəl krāmptən)، ۱۷۵۳–۱۸۲۷، مخترع (۱۷۷۹) انگلیسی ماشین میول (← ریسندگی)، که آن را "چرخ موسلین"[11] هم میگویند، و در پیشرفت ریسندگی نقش مهمی داشت. در یک کارخانه‌ی ریسندگی شاگرد بود، و متوجه نواقص ماشینهای موجود شد، و عاقبت، پس از ۵ سال کار پنهانی، به اختراع ماشین خود توفیق یافت. به سبب تنگدستی نتوانست اختراع خود را به ثبت رساند، و حقوق خود را به ۶۰ لیره فروخت. بعداً پارلمنت ۵٬۰۰۰ لیره به وی اعطا کرد.

کرامت، نزد صوفیه، ← کرامات.

کرامر[12]، **سمیوئل نوآ** (samyuəl noā krāmer)، ۱۸۹۷– ، مستشرق امریکائی، موزه‌دار مجموعه‌های الواح موزه‌ی دانشگاه پنسیلوانیا و استاد آشورشناسی در آن دانشگاه؛ مت روسیه. تخصص وی در الواح سومری است. آثارش مشتمل است بر حماسه‌ها و اساطیر سومری (۱۹۳۴)، مراثی در باره‌ی ویرانی اور (متن و ترجمه، ۱۹۴۰)، متنهای ادبی سومری از نیپور (۱۹۴۴)، و از الواح سومری (۱۹۵۶).

کرامرتی، ولایت، ← راس و کرامرتی.

کرامرس[13]، **یوهانس هندریک** (yohānes hendrik krāmers)، ۱۸۹۱–۱۹۵۱، مستشرق هلندی. از ۱۹۲۱ استاد زبان عربی و اسلامشناسی در دانشگاه لیدن بود. در ۱۹۱۵–۲۱ در استانبول مأموریت سیاسی داشت. مجموعه‌ی مقالات وی بعد از مرگش در دو مجلد به طبع رسید (۱۹۵۴–۵۶). کرامرس از اعضای هیئت تحریریه‌ی دایرةالمعارف اسلام بود. کتاب صورة الارض ابن حوقل را تجدید طبع کرد (لیدن، ۱۹۳۸)؛ ترجمه‌ای نیز از آن فراهم کرده بود که، پس از وی، با تجدید نظر به وسیله‌ی ویت[14] (viet) به طبع رسید (پاریس و بیروت، ۱۹۶۴).

ق ه. ا. ر. گیب.

کرامول[15]، **آلیور** (ālivər krāmwəl)، ملقب به [به عنوان رئیس (۱۶۵۳–۵۸) ملل مشترک المنافع بریتانیا] **لرد پراتکتور**[16] (lord prātektor) [= خاوند سرپرست]، ۱۵۹۹–۱۶۵۸، رجل معروف انگلیسی. در ۱۶۲۸ وارد پارلمنت شد، و طرفدار ثابت‌قدم پیرایشگران بود. در پارلمنت طویل (۱۶۴۰) نیز به نفع پیرایشگران فعالیت داشت. در نخستین جنگ داخلی (← انقلاب پیرایشگر)، به سبب لیاقت نظامی و سازمان دادن به ارتش پارلمنت، به مقام رهبری رسید، و شایستگی خود را نشان داد (به خصوص در اج هیل، ۱۶۴۳؛ و مارستن مور، ۱۶۴۴).

---

(1)Krasinski (2)Kraszewski (3)Krafft (4)Krafft-Ebing (5)Krakatoa (6)Cracow (7)Nowa Huta (8)Wawel (9)Kerala (10)Crompton (11)muslin wheel (12)Kramer (13)Kramers (14)Wiet (15)Cromwell (16)Lord Protector

در ۱۶۴۳ پیشنهاد کرد که در نیروهای پارلمنت تجدید نظر کامل به عمل آید. از اینجا "ارتش نمونه‌ی جدید" پیدایش یافت، که چارلز I را در نیزبی شکست داد. تا زمان فرار (۱۶۴۷) چارلز کوشش داشت که بین او و پارلمنت را آشتی دهد، اما نقض عهد چارلز و روابط پنهانی وی با اسکاتلند کرامول را از هر سازشی مأیوس ساخت، و در محاکمه‌ی (۱۶۴۹) چارلز خواستار اعدام وی شد. در ۱۶۴۹ به ایرلند لشکر کشید، و با قساوت تمام انقلابگران ایرلندی را سرکوب کرد، و سیاست اسکان انگلیسیها را در آنجا ادامه داد. در ۱۶۵۰ به اسکاتلند حمله کرد، و چارلز II و سلطنت‌طلبان اسکاتلندی را شکست داد. کرامول در این زمان عملا دیکتاتور ملل مشترک المنافع بریتانیا بود، و در ۱۶۵۳ پارلمنت دنباله را منحل کرد، و به جای آن پارلمنت بربون را تشکیل داد. در همان سال حکومت سرپرستی تشکیل یافت، و کرامول عنوان "خاوند سرپرست" یافت. در ۱۶۵۷ پارلمنت مقام سلطنت را به وی تفویض کرد، ولی او از قبول آن امتناع کرد. در همین سال، بر طبق قانون اساسی جدید، بر اختیارات او افزوده شد، و بیش از پیش شکوه و جلال سلطنتی یافت.

سیاست خارجی کرامول مبتنی بر این بود که تجارت انگلستان را توسعه دهد، از بازگشت خاندان استوارت جلوگیری کند، اتحادیه‌ای از پروتستانها تشکیل دهد، و بر اعتبار کشور بیفزاید. قانون دریانوردی سال ۱۶۵۱ (← قوانین دریانوردی) را تصویب کرد، و این امر منجر به اولین جنگ از جنگهای هلند (۱۶۵۲–۵۴) شد. برای دست‌اندازی به مستعمرات اسپانیا در امریکا جنگ ۱۶۵۵–۵۸ را با اسپانیا بر پا کرد.

کرامول به تساهل در مذهب و طرفداری از حکومت پارلمانی تظاهر میکرد، ولی تساهل مذهبی را فقط در باره‌ی یهودیان و پروتستانهای غیر انگلیکان (بجز کویکرها) اعمال میکرد، و با پارلمنت هم همکاری نداشت. عقاید وی به طور فاحش در تغییر بود. نبوغ نظامی و قدرت شخصیت وی متفق علیه است. مع هذا، چون میخواست نفاق حاصل از جنگهای داخلی را از بین ببرد، و گروه‌های ناهماهنگ پیرایشگر را با هم متحد سازد، ناچار بود که با اعمال زور و قساوت حکومت کند.

کرامول[1]**، تامس** (tāməs krāmwəl)، ملقب به **ارل آو اسکس** (ērl āv eseks)، ۱۴۸۵–۱۵۴۰، رجل انگلیسی. در ۱۵۲۳ وارد پارلمنت شد، و چندی بعد دبیر حقوقی کاردینال وولزی گردید، و از طرف او به انحلال دیرهای کوچک اقدام کرد. در ۱۵۳۱ عضو شورای خصوصی سلطنتی هنری VIII بود، و در ۱۵۳۲ وزیر اعظم وی شد؛ مسئولیت طرح بیشتر قوانین اصلاح دینی بر اوست، و شاید بر اثر تلقینات او بود که هنری VIII به فکر ریاست دینی بر کلیسای انگلستان افتاد. در ۱۵۳۶–۳۹، به عنوان نایب شاه، مأمور نظارت بر انحلال و مصادره‌ی اموال دیرها بود. شدت عمل مأمورین کرامول در اجرای طرحهای او مردم را از وی متنفر ساخت، و این تنفر در زیارت فیض ظاهر شد. در ۱۵۳۶ لرد مهردار شاه شد. برای ازدواج هنری VIII با ان آو کلیوز کوشش کرد، تا بدان وسیله امرای آلمان شمالی را بر ضد امپراطور کاتولیک شارل V (شارل کن) با انگلستان متحد کند. اما این وصلت عملی نشد، و هنری اجازه داد که کرامول را به عنوان خیانت و فساد عقیده محاکمه کنند. کرامول محکوم شد، و گردنش را زدند.

کرامول[1]**، ریچارد** (ricārd krāmwəl)، ملقب به **لرد پراکتور** (← کرامول، آلیور)، ۱۶۲۶–۱۷۱۲، رجل انگلیسی، پسر و جانشین آ. کرامول. وی با وجود سابقه‌ی خدمت در پارلمنت و شورای دولتی، فاقد تجربه و قدرت لازم برای اداره‌ی امور درهم‌پیچیده‌ی مملکت بود. ارتش و پارلمنت بر سر جلب قدرت در مبارزه بودند، و نظامیان او را وادار به انحلال پارلمنت کردند(۱۶۵۹). از حکومت سرپرستی او نیز نامی بیش باقی نماند، و در همان سال استعفا کرد. در ۱۶۶۰–۸۰ در خارج از انگلستان زندگی میکرد. سپس به انگلستان باز گشت، و با نام مستعار میزیست. مردی پاکدامن بود، ولی لیاقت کاری را که بر عهده‌اش نهادند نداشت.

کرامیه (karrāmiyye, kerāmiyye, karāmiyye)، یکی از فرق اسلامی، منسوب به نام پدر مؤسس این فرقه، یعنی ابوعبدالله محمد ابن کرام (karrām, kerām, karām).

ابوعبدالله محمد ابن کرام (ف ۲۵۵ هق)، بنا به گفته‌ی سمعانی در الانساب، در یکی از دهات زرنج واقع در سیستان متولد شد، و گویند اصل او از بنی نزار (از قبایل عرب) بوده است. او در سیستان بزرگ شد، و برای تحصیل حدیث و دیگر علوم دینی به خراسان و مخصوصاً بلخ و نیشابور رفت. بعد به مکه رفت، و ۵ سال در آنجا مجاور شد، و به سیستان باز گشت، و دارائی خود را در آنجا بفروخت، و به نیشابور رفت، و در آنجا، محمد ابن طاهر ابن عبدالله، از امرای طاهریان، او را به زندان افکند. پس از آزادی از زندان، در شوال ۲۵۱ هق از نیشابور بیرون شد، و به فلسطین رفت، و در صفر سال ۲۵۵ هق در بیت المقدس وفات یافت، و قبرش در آنجاست. کتاب او عذاب القبر نام دارد، و عقاید خاص وی در آن کتاب مندرج بوده است.

کرامیه در خراسان و مشرق ایران فراوان بوده‌اند، و در فلسطین نیز جمعی پیرو داشته‌اند. شهرستانی کرامیان را ۱۲ فرقه میداند، و اسامی بعضی از این فرقه‌ها را ذکر میکند، که از آن جمله است عابدیه، اسحاقیه، احدیه، و هیصمیه (haysa-miyye)؛ و در الفرق بین الفرق، کرامیه‌ی خراسان را سه فرقه گفته است: طرائقیه، حقائقیه، و اسحاقیه.

پیروان اهل سنت کرامیه را از جهت بعضی عقاید، و مخصوصاً اعتقاد به جسم بودن خدا و شبیه بودن او به مخلوقات، تکفیر کرده‌اند، و ایشان را به همین جهت از جمله‌ی مجسمه و مشبهه دانسته‌اند. در اینجا بعضی از عقایدشان که با اصول عقاید اهل سنت فرق دارد ذکر میشود.

(۱) ایمان. کرامیه در باب ایمان معتقدند که صرف قول به شهادتین ("لا اله الا الله" و "محمد رسول‌الله") موجب ایمان است، گرچه گوینده‌ی آن در دل معتقد نباشد؛ و به همین جهت، منافقان را مؤمن دانسته‌اند، و حتی ایمان ایشان را مانند ایمان انبیا و ملائکه شمرده‌اند. دلیلشان آیه‌ی ۱۷۱ از سوره‌ی الاعراف است که، به موجب آن، خداوند در ابتدا، پیش از خلق مردم، از ایشان پرسیده است که آلَسْتُ بِرَبِّکُمْ [= آیا من خدای شما نیستم؟] و ایشان گفته‌اند بلی (balā؛ = آری). این قول در عالم ازل برای مسلمانان باقی است، و دیگر لازم نیست که آن را تکرار کنند، مگر پس از مرتد شدن.

(۲) خدا. در باب خداوند، معتقدند که او جسم است، و بر عرش نشسته است، و متناهی است. بعضی از فرق کرامیه گفته‌اند که خداوند فقط از آن قسمت که با عرش تماس دارد متناهی است، و از سایر جهات نامتناهی است. بعضی از آنان گفته‌اند که خداوند از هر شش جهت متناهی است. خود محمد ابن کرام خداوند را جوهر دانسته است، ولی پیروانش از اطلاق لفظ جوهر به خدا پرهیز کرده و او را جسم گفته‌اند. از پیروان کرامیه، فقط هیصمیه ذات خداوند را مباین با ذات عالم دانسته و مکان و محاذات را از او نفی کرده‌اند.

(۳) صفات. کرامیه در باره‌ی صفات خداوندی ظاهراً میان قدرت بر خلق و إحداث حوادث با خود خلق و احداث فرق گذاشته‌اند. مثلا گفته‌اند که خداوند ایجاد و احداثِ قول و گفتار میکند، ولی به سبب آن نمیتوان او را قائل و متکلم دانست، بلکه متکلم بودن او عبارت است از قدرت او بر تکلم، و سمیع بودن او عبارت است از قدرت او بر سمع، الخ.

(۴) در باره‌ی امر، گفته‌اند که امر الاهی بر دو قسم است: تکوینی و غیر تکوینی. امر تکوینی آن است که اگر به شیئی امر کند که موجود باشد آن شیء موجود میشود. امر غیر تکوینی عبارت است از امر به انجام کاری یا نهی از آن، و این امر لازم نیست که مفاد آن موجود باشد.

(۵) در باره‌ی حسن و قبح، عقیده‌ی کرامیه مانند عقیده‌ی معتزله است، یعنی حسن و قبح را عقلی میدانند، و معتقدند که پیش از آنکه امری از جانب شرع برسد آن امر باید نزد عقل مستحسن باشد.

(۶) امامت. در باره‌ی امامت، مانند اهل سنت، معتقدند که با اجماع امت باید باشد نه با نص، ولی معتقدند که در آنِ واحد، در دو مملکت یا دو شهر، دو امام واقعی میتوانند وجود داشته باشند که هر دو برحق باشند، و با این قول خواسته‌اند در عین حال هم امامت علی را صحیح و برحق بدانند و هم امامت معاویه را.

چنانکه گفتیم، کرامیه در خراسان نفوذ فراوان و پیشوایان برجسته و متنفذی داشته‌اند، و گاهی اختلاف میان ایشان و اهل سنت در شهرهای خراسان به مشاجره و مجادله و زد و خورد می‌کشیده است، که از آن جمله میتوان اختلاف و دشمنی ایشان را با امام فخر رازی، که به تبعید او از بلاد غور منجر شد، ذکر کرد. از قرن ۷م هق به بعد دیگر ذکری از کرامیه در میان نیست، و شاید همگی در حمله‌ی مغول کشته شده و از میان رفته‌اند.

کران (korān)، ده (جم ۱٬۶۴۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش میزدج، شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ ۲۸کیلومتری جنوب شهر کرد. از رودخانه‌ی پردنجان مشروب میشود.

کران (karān)، دهستان (جم ۶٬۲۰۷ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ناحیه‌ی کجور، دارای ۱۵ (؟) آبادی. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵

---

(۱) Cromwell

هش نیامده است.

کراناخ[۱]**، لوکاس** (lukās krānāx)، ۱۴۷۲–۱۵۵۳، نقاش و گراوورساز آلمانی. در دوره‌ی سه تن از برگزینندگان ساکس نقاش دربار بود. با لوتر دوستی داشت، و به همین سبب او را نقاش اصلاح دینی نامیده‌اند. در رسم سیلوئتها و نقاشیهای مذهبی استاد بود. پسرش **لوکاس کراناخ، ۱۵۱۵–۸۶**، شیوه‌ی پدر را ادامه داد.

کرانماسه[۲] (karān.māse)، پشته‌ای از ماسه در دریا یا رود که هنگامی که آب پایین رود پدیدار میشود.

کرانه‌دار[۳] (karāne.dār)، دیوار کوتاهی، معمولا کمابیش عمود بر ساحل، که در دریا میسازند تا از انتقال شن و سنگ به دریا جلوگیری کند، یا آنکه فرسایش ناشی از تأثیر دریا را حتی الامکان تقلیل دهد.

کرانی (korrāni)، دهستان (جه ۱۷٬۴۱۳ سش ۱۳۴۵ هش)، ل‌ش شهرستان بیجار، استان کردستان؛ دارای ۷۱ آبادی. قسمتهای شمالی این دهستان سردسیر، و قسمت ج‌ش آن معتدل، و قشلاق دهستان محسوب میشود. کوههای سیاه منصور و شاه‌نشین، در امتداد ل‌غ–ج‌ش، حد طبیعی کرانی با دهستان انکوران است. مرتفعترین قلل آن بابا قاضی (۲٬۰۷۵ متر) و شاه‌نشین (۲٬۴۰۵ متر) است. رود گوه (کوه) زن پس از مشروب کردن دهات آن، در حدود آبادی جیران (jeyrān؛ جه ۱۶۰ سش ۱۳۴۵ هش) به قمچقای میپیوندد. مرکزش، حسن‌آباد سوگند است.

کراوذر، سمیوئل: ← فورد، هنری.

کرئوزوت[۴] (kreozot؛ از فنس)، مایع روغنی سنگین و فرار، که در حال خلوص بیرنگ، ولی معمولا به رنگ زرد کمرنگ است، و بوی نافذ دودی و مزه‌ای تند دارد. پلشتبری بسیار قوی است. مدتهای دراز آن را برای استعمالات طبی از تقطیر تدریجی قطران حاصل از نوعی بلوط به دست میآوردند. عامل مؤثر آن گایاکول (gāyākol؛ از فنس) یا گوایاکول[۵] (guāyākol؛ از انگل) است، که ترکیبی از کربون و ئیدروژن و اکسیژن می‌باشد، و حد ۷۰٪ کرئوزوت را تشکیل میدهد، و گاه آن را استخراج میکنند و به صورت خالص به کار میبرند. مورد استعمال مهم داروئی کرئوزوت به عنوان پلشتبر داخلی در عفونتهای امعائی و در برونشیتهای مزمن است. سابقاً برای مداوای سل ریوی استعمال فراوان داشت. داروئی بدخوراک است، و به همین جهت آن را در کپسولهای ژلاتینی مصرف میکنند. روغن کرئوزوت حاصل از قطران زغال سنگ و قطرانهای دیگر را معمولا برای جلوگیری از پوسیدگی الوار و نیز برای حفظ گوشت به کار میبرند. این روغن مخلوطی از مواد آلی گوناگون و از جمله فنولهای مختلف است.

کراوس[۶]**، پاول** (păl krās)، ۱۹۰۴–۴۴، مستشرق اتریشی، متخصص در فلسفه‌ی اسلامی. در دانشگاه برلین تحصیل کرد، و در ۱۹۳۳ به استادی آن دانشگاه رسید، و سپس برای تدریس در دانشگاه پاریس انتخاب شد. از ۱۹۳۶ استاد السنه‌ی سامی در دانشگاه فؤاد I قاهره بود، و در همان جا خود را کشت. آثار متعددش مشتمل است بر نامه‌های بابلی قدیم (۱۹۳۱)، تحقیق در تاریخ افکار علمی در اسلام (۱۹۳۸)، مساهمت در تاریخ افکار علمی در اسلام (۱۹۴۳). آثاری که به کوشش او به طبع رسیده مشتمل است بر کتاب السیرة الفلسفیه، در شرح حال زکریای رازی به قلم خود او، که کراوس متن عربی آن را با مقدمه و حواشی در مجله‌ی شرق (ایتالیا) منتشر ساخته است (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۱۵ هش)؛ منتخباتی از اعلام النبوه، تألیف ابوحاتم احمد ابن حمدان رازی، از دعاة اسماعیلیه؛ رساله‌ی ابوریحان بیرونی در فهرست تألیفات زکریای رازی؛ منتخبات رسائل جابر ابن حیان (۲ جلد، قاهره، ۱۹۳۵ و ۱۹۴۴)؛ کتاب الحیوان جاحظ؛ رساله‌ی آواز پر جبرئیل، از شیخ شهاب‌الدین سهروردی.

کراوس[۶]**، فریتس رودولف** (frits rudolf krās)، ۱۹۱۰– ، مستشرق آلمانی. در ۱۹۳۷–۵۰ با موزه‌ی عتیقات استانبول همکاری داشت، و در ۱۹۴۲–۵۰ استاد سومرشناسی و تاریخ قدیم بین النهرین در دانشگاه استانبول بود. در ۱۹۵۰–۵۳ در وین تدریس میکرد. از ۱۹۵۳ استاد زبان عربی در دانشگاه لیدن است. آثارش مشتمل است بر تفال از روی قیافه نزد بابلیها (۱۹۳۵)، تحقیقات در خصوص کاسیها (۱۹۵۴)، و تفسیر و پژوهشی در فرهنگ سومری–بابلی (۱۹۵۴).

کرئوسا[۷] (kreusā)، در افسانه‌های یونان و روم، شاهزاده‌خانم کورنتی. چون یاسون خواست او را به زنی بگیرد، زوجه‌اش مدیا کرئوسا را کشت.

کرئول[۸] (kreol)، لفظی احتمالا از ریشه‌ی اسپانیائی که در امریکای لاتین به اولاد فاتحین فرانسوی و اسپانیائی اطلاق میشد.

کرئون[۹] (kreon)، نام چند تن از شاهان کوچک افسانه‌ای یونان. در داستان اودیپ، کرئون برادر یوکاسته بود، و پس از آنکه اتئوکلس و پولونیکس، پسران اودیپ، یکدیگر را به قتل رسانیدند، به سلطنت تب رسید. مراسم دفن جسد پولونیکس را ممنوع کرد، و آنتیگونه را که تخلف کرد به قتل رسانید. نیز ← مخالفان هفتگانه‌ی تب.

کراون پوینت[۱۰] (krăn poynt)، شهر (جه ۱٬۶۸۵)، ل‌ش ایالت نیو یورک، کشت، بر دریاچه‌ی شامپلن، در محل قلعه‌ای نظامی که فرانسویها بنا کردند (۱۷۳۱).

کراهت: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

کراهت در سمع (kerāhat dar sam[ع])، در علوم معانی و بیان، گران آمدن و ناخوشایندی کلمه‌ای به گوش مانند خجچش (xajcaš) [خجج (= آماس گلو) + ش (ضمیر سوم شخص)]. کراهت در سمع از عیوب فصاحت کلمه است.

کرایتن[۱۱]**، جیمز** (jeymz krāytən)، ۱۵۶۰؟–۸۳، حادثه‌جوی فاضل اسکاتلندی. گویند به ۱۲ زبان تکلم میکرد. در ۱۵۷۹ در ایتالیا بود، به سبب فضل و جاذبه‌ی شخصی خود سخت مورد توجه قرار گرفت.

کرایستچرچ[۱۲] (krāystcərc)، شهر (جه ۱۴۹٬۴۰۰، با حومه ۲۱۰٬۰۰۰)، ش جزیره‌ی جنوبی، زلند جدید؛ بنای ۱۸۵۰.

کرایسلر[۱۳]**، فریتس** (frits krāysler)، ۱۸۷۵–۱۹۶۲، ویولن‌نواز و آهنگساز اتریشی. ده‌ساله بود که جایزه‌ی اول کنسرواتوار وین و در ۱۸۸۷ جایزه‌ی اول کنسرواتوار پاریس را برد. در ۱۸۸۸ همراه موریتس روزنتال به کشمة رفت. پس از مراجعت به اروپا، مدتی طب و هنر آموخت. سپس نواختن ویولن را از سر گرفت، و شهرت جهانی یافت.

کراین، ناحیه، یوگوسلاوی؛ ← کارنیولا.

کرایووا[۱۴] (krāyovā)، شهر (جه تخمیناً ۱۱۸٬۷۵۳)، ج‌غ رومانی، بر یکی از ریزابه‌های دانوب؛ کرسی سابق اولنتیا (← والاکیا).

کرب، درخت؛ ← اقرا.

کرب[۱۵]**، جورج** (jorj krab)، ۱۷۵۴–۱۸۳۲، شاعر انگلیسی. شاگرد داروخانه بود، و چندی طبابت کرد، تا آنکه در ۱۷۸۰ به لندن رفت. در ۱۷۸۱ کشیش شد. اشعارش در باب زندگی مردم بسیار مستمند دهات است. معروفترین آنها منظومه‌ی دراز دهکده (۱۷۸۳) است.

کرباسک (karbāsak)، ده (جه ۱٬۴۲۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشت‌آب، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛ ۷۰ کیلومتری ج بنجار. از رود هیرمند مشروب می‌شود. از صنایع دستی قالیچه و گلیم‌بافی دارد.

کرباسی (karbāsi)، شهرت **ابراهیم** (یا **محمد ابراهیم**) **ابن محمد حسن خراسانی، ۱۱۸۰–۱۲۶۲** هق، از علمای معروف شیعه در قرن ۱۳م؛ مت اصفهان. در عتبات به تحصیل فقه و اصول و سایر علوم دینی پرداخت. در اصفهان در گذشت. از آثارش کتاب اشارات الاصول (۲ جلد، تهران، ۱۲۴۵ هق) است. شهرت او به کرباسی بدین مناسبت بوده که پدرش مدتی در محله‌ی حوض کرباس هرات اقامت داشته. گاه اسم او را، به تحریف، کلباسی میگویند.

کربال (korbāl)، دهستان (جه ۲۹٬۸۹۱ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۸۳ آبادی. رود کر از وسط آن میگذرد. در قدیم متشکل از کربال علیا و کربال سفلی بود، و هر دو از رود کر مشروب میشدند. محصولاتش چغندر قند، برنج، و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

کربال، دشت: ← شیراز، شهرستان.

کربروس[۱۶] (kerberos)، فنس بربر (serber)، در



کربروس

(۱)Cranach; Kranach (۲)sandbank (۳)groin; groyne (۴)creosote (۵)guaiacol (۶)Kraus (۷)Creusa (۸)creole (۹)Creon (۱۰)Crown Point (۱۱)Crichton (۱۲)Christchurch (۱۳)Kreisler (۱۴)Craiova (۱۵)Crabbe (۱۶)Cerberus

دین یونان، سگ چندسر که یال و دمش از افعیها تشکیل شده بود. نگهبان در هایدس بود. یونانیان برای آرام کردن او اموات را با کلوچه‌ی عسلی دفن میکردند. هرکول دستگیرش کرد.

کربز: ← کربس، سر هانس آدولف.

کربس[1]، **سر هانس آدولف** (sər hāns ədolf* krebs) **انگلا کربز**، 1900– ، زیستشیمیدان آلمانی، که در ۱۹۳۹ به تابعیت بریتانیا در آمد. به سبب تحقیقاتش در باره‌ی سوخت و ساز متوسط، جایزه‌ی ۱۹۵۳ نوبل در فیزیولوژی و طب بین او و ف. آ. لیپمن تقسیم شد.

کربلا (karbalā) **یا کربلاء یا مشهد حسین** (-maš hade hoseyn)، شهر (جم ح 123'000)، کرسی ایالت کربلا، عراق مرکزی، به فاصله‌ی ح 90کیلو-متری ججغ بغداد، کنار بادیة الشام، غ رود حسینیه (شاخه‌ای از فرات)؛ زیارتگاه مهم شیعیان و مدفن حضرت سید الشهداء امام حسین و برادر و فرزندان و یارانش (← کربلا، واقعه‌ی).

در روز عاشورای سال ۶۱ هق، حضرت امام حسین در دشت کربلا در ناحیه‌ی نینوا شهید و در حائر (hā'er) (محل بقعه‌ی وی در کربلا) مدفون شد. محل دفن بدن بی‌سر امام حسین، به نام قبر الحسین، بزودی زیارتگاه شیعیان شد. به گفته‌ی طبری، در سال ۶۵ هق سلیمان ابن صرد با پیروان خود یک شبانروز برای زیارت در آنجا مقیم شد؛ و ام مهدی، مادر مهدی خلیفه‌ی عباسی، برای خادمان قبر سید الشهدا حقوق ماهانه مقرر کرده بود. متوکل عباسی در ۲۳۶ هق مقبره و ملحقات آن را با خاک یکسان کرد، و زمین آن را شخم زد، و برای زائرین مجازاتهای سنگین قرار داد. در سال ۳۶۹ هق، عضدالدوله‌ی دیلمی "مشهد علی" (نجف) و مشهد حسین را مورد توجه خاص قرار داد. حسن ابن فضل (فت ۴۱۴ هق) دیواری بر گرد مشهد حسین و مشهد علی بنا کرد. در ۴۰۷ هق حریقی که با شمع ایجاد شده بود قبه و رواقها را خاکستر کرد. غازان خان در زیارت کربلا هدایای فراوان تقدیم داشت. وی یا پدرش، ارغون، با کندن مجرائی آب فرات را به کربلا آورد، و همین نهر است که امروز نهر حسینیه نامیده میشود. شاه اسماعیل I صفوی به زیارت کربلا و نجف رفت، و سلطان سلیمان قانونی نیز دو مقبره را در ۹۴۱ هق زیارت کرد، و به تعمیر نهر حسینیه فرمان داد. سلطان مراد III عثمانی در ۹۹۱ هق علی پاشا، والی بغداد، را به تجدید ضریح کربلا مأمور کرد. شاه عباس I صفوی پس از تسخیر بغداد، نجف و کربلا را نیز تصرف کرد. نادر شاه نیز کربلا را زیارت کرد، و باآنکه به فرمان او گنبد نجف را مطلا کردند، معروف است که موقوفاتی را که در اختیار ختام کربلا بود ضبط کرد. راضیه سلطان بیگم، از دختران شاه سلطان حسین صفوی، مبلغ معتنابهی برای تعمیر و تزیین ضریح حضرت سیدالشهداء تقدیم کرد. آقا محمد خان قاجار گنبد و مناره‌های حرم کربلا را مطلا کرد. در ۱۲۱۶ هق، 12'000 نفر از وهابیان به سرکردگی شیخ سعود به کربلا ریختند، 3'000 نفر را کشتند، شهر را غارت کردند، ضریح را ویران ساختند، و نفایس آنجا را بردند. پس از این حادثه، از همه جای جهان شیعیان برای تعمیر حرم قیام کردند.

صحن حرم کربلا به وسعت ۸۲ × ۱۰۸ متر است، و گرداگرد آن را ایوانها و اطاقهائی (مقبره‌های خصوصی) احاطه کرده است، و بیشتر قرآن بر کتیبه‌ای کاشی به خط سفید بر زمینه‌ی آبی بر دیوارهای اطراف صحن نوشته شده است. بنای حرم مستطیلی است به وسعت ۴۱ × ۴۷ متر، که از ایوانی مطلا به آن وارد میشوند، و در زیر گنبد آن صندوق ضریح خاتمکاری و بر روی آن ضریح سیمین مشبکی قرار دارد، و متصل به آن صندوق و ضریح سیمین دیگری از علی اکبر، فرزند امام حسین، واقع است. انعکاس نور چراغهائی که در داخل حرم روشن است بر هزاران هزار قطعات کوچک آینه که سقف و دیوارها را آراسته است شکوه بیشتری به ساختمان حرم میدهد. نمای رو به قبله‌ی حرم تزیینات گرانبها و مجللی دارد، و دو مناره در دو طرف این مدخل بنا شده است. منارة السعید (بنای ۹۸۲ هق) در طرف شرقی صحن است. به فاصله‌ی حدود نیم کیلومتر در ل‌ش حرم حضرت حسین، صحن و ضریح برادرش حضرت عباس واقع است.

کربلا، واقعه‌ی (karbalā)، عنوان واقعه‌ای که در محرم سنه‌ی ۶۱ هق در محل کربلا، نزدیک کوفه، میان امام حسین ع و سپاه عبیدالله ابن زیاد ـ که از جانب یزید ابن معاویه والی کوفه بود ـ روی داد، و به شهادت امام حسین ع و یاران او انجامید.

پس از مرگ معاویه ـ که با زیرکی و نیرنگ خویش، در زمان حیات خود، فرزندش یزید را به ولیعهدی خود بر گزید، و برای او از مردم بیعت گرفت ـ چند تن از بزرگان بودند که از پذیرش حکومت یزید سر باز زدند، و یزید همواره از جانب ایشان احساس خطر میکرد. معاویه نیز در زمان حیات خود بدو وصیت کرده بود که مواظب آنان باشد، و آنها عبارت بودند از حسین ابن علی (امام حسین ع) و عبدالله ابن زبیر و یکی دو تن دیگر. هنگامی که یزید به شام آمد به ولید ابن عتبه، عامل مدینه، نامه نوشت، و بدو فرمان داد که به محض دریافت نامه حسین ابن علی و عبدالله ابن زبیر را احضار کند، و از ایشان برای وی بیعت بگیرد، و اگر سر باز زدند گردنشان را بزند، و سرهایشان را نزد وی بفرستد. نامه‌ی یزید شبانگاه به ولید رسید، و او در همان شب حسین و عبدالله ابن زبیر را احضار کرد، و با ایشان به گفتگو پرداخت. این دو در پاسخ او گفتند که فردا صبح ترا از تصمیم خویش آگاه خواهیم ساخت، و شبانه از مدینه بیرون شدند، و به مکه آمدند. عبدالله ابن زبیر در مکه اقامت گزید و پیوسته در آنجا نماز میگزارد، و عبادت میکرد. حسین نیز چندروزی در مکه اقامت کرد، و مردم مکه پیرامون او را گرفتند؛ همچنین، مردم عراق نامه‌ها نوشتند، که بر طبق گفته‌ی بعضی مورخین، دو خرجین نامه نزد او جمع شده بود، و آخرین نامه‌ای که به وی رسید از آن هانی ابن هانی (hānie 'bne) بود، که از او به شتاب در خواسته بود تا به سوی ایشان برود، زیرا در انتظار اویند، و امام و پیشوائی ندارند. حسین، برای اینکه وضع شیعیان کوفه را قبل از رفتن خود بدانجا روشن کند، و بدرستی از چگونگی کار ایشان آگاه شود، پسر عمویش مسلم ابن عقیل را بدانجا فرستاد. مسلم به کوفه رفت و حدود 12'000 مرد با او بیعت کردند، و پیمان بستند و او نامه‌ای به حسین نوشت، و او را تحریص و تشویق به حرکت به سوی عراق کرد، و حسین با جمعی از یاران و اهل بیت خویش روانه‌ی عراق شد. عامل یزید در کوفه نُعمان ابن بَشیرِ انصاری بود. اما به یزید خبر دادند که اگر میخواهی کوفه در تصرف تو بماند باید کارگزاری توانا بفرستی، و او هر چه اندیشید کسی را نیافت مگر عبیدالله ابن زیاد را که والی بصره بود. اگرچه یزید از عبیدالله چندان خرسند نبود، از ناچاری نامه‌ای بدو نوشت، و او را والی کوفه نیز کرد، و ضمناً او را از تصمیم حسین و مردم عراق آگاه ساخت. عبیدالله ابن زیاد در جستجوی مسلم به کوفه آمد، و مسلم به امید اینکه مردمان کوفه او را یاری خواهند داد در برابر عبیدالله ایستادگی کرد، اما سرانجام او را گرفتند، و عبیدالله ابن زیاد او را کشت. مسلم در لحظه‌ای که به کشتنگاه میرفت از کسی خواهش کرد تا به حسین خبر دهد که همه‌ی پیمانهای مردم کوفه دروغین است و بنیادی ندارد. حسین به قصد کوفه روانه شد، و در ناحیه‌ی زباله (zobāle) یا قطقطا (qotqotā) بود که خبر کشته شدن مسلم ابن عقیل را شنید.

از سوی دیگر، عبیدالله ابن زیاد حر ابن یزید تمیمی (horte 'bne yazide tamimi) را فرستاده بود تا از بازگشت حسین جلوگیری کند، و حسین در کربلا با حر ابن یزید، که 1'000 مرد همراه او بود، برخورد کرد. عبیدالله ابن زیاد سپس عمر ابن سعد (عمر ابن سعد ابن ابی وقاص) را با لشکری به سوی حسین فرستاد. عمر ابن سعد به امید حکومت ری، که نوید آن را در برابر تسلیم حسین یا کشتن او به وی داده بودند، سختکوشیها کرد، و سپاه او آب را بر روی حسین و یارانش بستند، و حوادثی روی داد که جزئیات آن را در بعضی از کتب تاریخ قدیم و کتب مقاتل یاد کرده‌اند. حسین وقتی خویشتن را در محاصره‌ی ایشان دید به یاران خویش گفت که اینان جز من کسی دیگر را نمیخواهند، و شما آزاد هستید که به هر کجا بخواهید بروید، اما ایشان ـ که هفتاد و دو تن بودند (چهل تن پیاده و سی و دو تن سواره) ـ نپذیرفتند و گفتند باید در یاری تو کشته شویم. آنگاه یک یک به نبرد پرداختند، و همگی کشته شدند. در این جنگ، نخستین کسی که از آل ابی طالب شهید شد علی ابن حسین (علی اکبر) بود، و پس از او عبدالله ابن مسلم ابن عقیل، و چند تن دیگر ـ از جمله قاسم ابن حسن ابن علی (حضرت قاسم)، که نوجوانی اندک‌سال بود. همچنین برادر حسین، ابوالفضل عباس ابن علی (حضرت عباس)، که با شهامت و بزرگواری بسیاری از حسین دفاع کرد، و دلیرانه شهید شد. حتی فرزند شیرخواری نیز از آنِ حسین در این جنگ شهید شد، که در روایات شیعه به نام علی اصغر نامیده شده است، و حسین در روز عاشورا، هنگامی که این طفل را در آغوش داشت، ناگهان تیری بر گلوگاه این طفل افکندند. باری، یاران و نزدیکان حسین یک یک در پیکار با دشمن به شهادت رسیدند، و حسین حمله‌ای بر سپاه دشمن کرد، که گروه بسیاری از آنان را به خاک افکند. این جنگ تا ظهر عاشورا (دهم محرم ۶۱ هق مطابق با 10 اکتبر ۶۸۰) ادامه داشت، تا اینکه جراحتهای بدن حسین فزونی یافت، و تشنگی بر او غلبه کرد، و بر او تاخت آوردند، در همین

(1)Krebs

لحظات بود که شمر ابن ذی الجوشن با دسته‌ای از پیادگان سپاه بر خیمه‌های حسین روی آوردند تا غارت کنند. حسین در این هنگام خطاب بدیشان چنین گفت: "اگر دین ندارید در کار دنیای خویش آزاده باشید"، و ایشان چندی از این کار باز ایستادند، و پس از اینکه حسین به شهادت رسید آن گروه بر خیمه‌های او حمله آوردند، و به غارت پرداختند، و خاندانش را از کربلا به کوفه و از کوفه به شام به اسارت بردند، و سر امام حسین را نیز نزد عبیدالله ابن زیاد فرستادند.

واقعه‌ی کربلا یکی از بزرگترین حوادث تاریخ اسلام است که شیعیان در ادوار مختلف خاطره‌ی آن را زنده نگاه داشته‌اند، و از دوره‌ی آل بویه به بعد در گوشه و کنار به یادکرد این مصیبت و نقل جزئیات این حادثه میپرداخته‌اند. از دوره‌ی صفوی به بعد در روضه‌خوانیها، همیشه تذکر واقعه‌ی کربلا، عنصر اصلی مصائب شیعه بوده است، و هر سال در محرم و صفر، در مساجد و تکیه‌ها و منازل، مجالسی برای ذکر این مصیبت فراهم میشود. نیز ← تعزیه؛ روضه؛ روضة الشهداء؛ زینب؛ مختار؛ مقاتل، کتب. نیز ← شیعه، قسمت VII.

کربلائی رضا خان یا **کلب رضا خان** (kalb)، ده (جمعه ۱°۵۱۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان آختاچی، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۴۰کیلومتری ل‌ش مهاباد.

کربن، عنصر شیمیائی، ← کربون.

کربور[1] (karbur؛ از فنس)، هر یک از افراد گروهی از ترکیبات شیمیائی که از کربون و عنصری دیگر، خواه یک فلز یا بور یا سیلیسیوم، تشکیل شده‌اند. معمولا آنها را از حرارت دادن فلز یا اکسید فلزی یا ئیدرور فلزی با کربون یا ترکیباتی از کربون به دست میآورند؛ کربور کلسیوم از گرم کردن اکسید کلسیوم با زغال کوک در کوره‌های برقی تهیه میشود. با آنکه آب در بعضی از کربورها (مثلا کربورهای کروم و سیلیسیوم) تأثیری ندارد، بسیاری از آنها را آب تجزیه میکند و گازی متصاعد میشود. مثلا، کربور کلسیوم استیلن تولید میکند، و از منابع تجارتی مهم این گاز است. از کربور آلومینیوم با همین روش گاز متان به دست میآید، بعضی از کربورها، مثلا ← کربور سیلیسیوم یا کربوراندوم، از لحاظ سختی مانند الماسند، و برای ساییدن به کار میروند، و برخی، مثلا، کربور تنگستن، برای بریدن کناره‌های افزارهای دقیق ماشینها استعمال میشوند. کربور آهن در فولاد و چدن و بعضی دیگر از آلیاژهای آهن موجود است.

کربوراتور: ← سوختاما.

کربوراندوم: ← سیلیسیوم، کربور.

کربوغا: ← ترکان خاتون، زوجه‌ی ملکشاه.

کربوکسیل[2] (karboksil)، در شیمی، گروه (← رادیکال) یکظرفیتی COOH، که مشخص اسیدهای آلی است.

کربون یا **کربن**[3] (هر دو karbon) [لتی، کاربو، = زغال چوب]، عنصر نافلز (علامت شیمیائی C؛ نیز ← عنصر، جدول). در سال ۱۹۶۱، در اتحادیه‌ی جهانی شیمی محض و کاربسته، وزن اتمی کربون (۱۲)، به جای وزن اتمی اکسیژن (۱۶)، مبنای محاسبه‌ی اوزان اتمی عناصر انتخاب شد.

کربون، که یکی از فراوانترین عناصر در زمین و جزء اصلی همه‌ی مواد آلی است، از ازمنه‌ی ماقبل تاریخ شناخته بوده است. کربون در خورشید، ستارگان، دنباله‌داران، و در جوّ اغلب سیارات یافت میشود. انرژی خورشید و ستارگان، حد اقل بعضاً، ناشی از حلقه‌ی کربون است. عده‌ی ترکیبات شناخته‌شده‌ی کربون را به بیش از یک میلیون تخمین کرده‌اند، که هزاران از آنها در فرایندهای آلی و حیاتی اهمیت حیاتی دارند.

کربون به حالت آزاد در طبیعت به سه شکل دگروار (← دگروارگی) یافت میشود، بیشکل، گرافیت، و الماس. در انواع بیشکل آن زغال چوب، زغال سنگ، کوک، دوده‌ی چراغ، لیگنیت، و تورب این عنصر بعضاً آزاد و بعضاً به حالت ترکیب است. از لحاظ شیمیائی، هم مانند فلز و هم مانند نافلز میتواند عمل کند. با ئیدروژن، سلسله‌ی پردامنه‌ی ئیدروکربورها را میسازد؛ با اکسیژن و ئیدروژن، دسته‌ی ئیدراتهای کربون را به وجود میآورد. مطالعه و تحقیق در ترکیبهای طبیعی یا مصنوعی کربون موضوع شیمی آلی است. پلاستیکها، نفت، داروها، بافتها و ترشحات حیوانی و نباتی، غذاها، منسوجات، چوب، کاغذ، و بسیاری از مواد متعارفی دیگر کربون دارند. کربون با اکسیژن و عناصر فلزی کربناتهای مهم میسازد، مانند کربونات کلسیوم (سنگ آهک) و کربونات سودیوم (سود تجارتی). بعضی از فلزات فعال با آن ترکیب میشوند و کربور میسازند، مانند کربور کلسیوم، که از آن گاز استیلن به دست میآید؛ ← کربور سیلیسیوم یا کربوراندوم، که به عنوان سایا و ماده‌ی نسوز به کار میرود؛ و کربور تنگستن، که در مته‌های حفاری و افزارهای فلزکاری به کار میرود. چون به آهن ذوب‌شده افزوده شود چدن و فولاد به دست میآید. الکترود زغالی در دستگاههای برقی فراوان به کار میرود. مغز مداد معمولی گرافیتی است که خاک رس بر آن افزوده‌اند. از ترکیبات کربون و سیلیسیوم، علاوه بر کربوراندوم، سیلیکونها هستند.

کربونِ ۱۴ (کربون با وزن اتمی ۱۴) که همجای (ایزوتوپ) کربون معمولی به وزن اتمی ۱۲ است، هم در طبیعت یافت میشود، و هم در رئاکتورهای هسته‌ای آن را میسازند. کربون ۱۴ رادیوآکتیو، و نصف عمرش ۵°۷۶۰ سال میباشد؛ در پیجوئی (← پیجو) بسیار به کار میرود. ماده‌ای را که با کربون ۱۴ به صورت ترکیبی ساخته شده باشد "نشاندار" مینامند؛ با استفاده از ← شمارگر گایگر، میتوان رد آن را در فعل و انفعالی شیمیائی یا زیستشیمیائی یافت. از همین راه است که کربون ۱۴ در تحقیقات زیستی، فرایندهای کاتالیزی نفت، و سازوکار پیر شدن فولاد به کار میرود. و نیز برای تعیین عمر نمونه‌های باستانی از آن استفاده میکنند. ← تاریخگذاری به وسیله‌ی رادیوآکتیویته.

از ترکیبات معروف و مهم کربون، علاوه بر آنچه گذشت، میتوان اینها را نام برد: اکسید کربون؛ انیدرید کربونیک؛ سولفور کربون؛ متان؛ استیلن؛ کلوروفورم؛ اتیلن؛ بنزن؛ الکل اتیلیک؛ اسید استیک؛ و مشتقات آنها.

کربون، اکسید: ← اکسید کربون.

کربون، انیدرید: ← انیدرید کربونیک.

کربون، ئیدراتهای: ← ئیدراتهای کربون.

کربون، حلقه‌ی: ← حلقه‌ی کربون.

کربون، سیکل: ← حلقه‌ی کربون.

کربون ۱۴: ← کربون.

کربونات[4] (karbonāt؛ فنس)، ترکیب شیمیائی یک فلز و یون کربونات ($CO_3^{=}$). از فلزاتی که ئیدروکسیدهای آنها خاصیت بازی ضعیف دارند (مانند آلومینیوم و کروم) کربونات به دست نمیآید؛ اغلب فلزات دیگر کربونات دارند. کربونات فلزات قلیائی و کربونات تالیوم در آب حل میشوند. به طور کلی، قابلیت انحلال سایر کربوناتها در آب کم است.

اسیدها کربوناتها را تجزیه میکنند، و انیدرید کربونیک متصاعد میشود. حرارت نیز با کربوناتها چنین میکند و اکسید فلزی بر جای میماند (ولی کربوناتهای فلزات قلیائی، پیش از تجزیه‌ی کامل، ذوب میشوند). اگر بر محلول کربونات گاز انیدرید کربونیک فراوان وارد کنیم کربونات اسید یا بیکربونات تشکیل میشود (رادیکال بیکربونات HCO_3^- است) بیکربوناتها به طور کلی بیش از کربوناتها در آب حلپذیرند، و ممکن است به طور موقت سبب سخت شدن آب شوند (← آب سخت). کربوناتهای کلسیوم و آهن در آبی که محتوی انیدرید کربونیک باشد به صورت بیکربونات در میآیند و حل میشوند، ولی این فعل و انفعال قابل انعکاس است، و چون محلول حرارت ببینند، انیدرید کربونیک خارج میشود و کربونات نامحلول رسوب میکنند.

کربوناتها در طبیعت فراوانند. کربونات باریوم برای تهیه‌ی سایر ترکیبات باریوم به کار میرود. کربونات کلسیوم در صدفهای حیوانات و به صورت اسپات ایسلند، سنگ آهک، و مرمر یافت میشود. کربونات آهن سیدریت[5] (siderit) نام دارد، و از منابع آهن است. کربونات منیزیوم به صورت منیزیت و به صورت کربونات مضاعف منیزیوم و کلسیوم یا دولومیت یافت میشود. کربونات پوتاسیوم پوتاس است. کربونات سودیوم یا سود در طبیعت یافت میشود، ولی در تجارت به طریقه‌ی سلوی تهیه میشود. بیکربونات کلسیوم، که سبب سختی آب است، استالاکتیت و استالاگمیت تولید میکند. از کربوناتهائی که بسیار به کار میروند کربونات سودیوم است، که در شیشه‌سازی و صابونسازی استعمال میشود؛ بیکربونات سودیوم همان جوش شیرین است؛ کربونات سرب در سفیداب شیخ موجود است؛ کربونات کلسیوم برای تهیه‌ی آهک مصرف میشود.

کربونادو[6] (karbonādo؛ از فنس)، نوعی از الماس به رنگ سیاه و لکه‌دار یا ناخالص، که عنوان سنگ قیمتی ندارد، ولی بسیار سخت است، و در مته و امثال آن به کار میرود. آن را الماس سیاه هم مینامند.

کربون رادیوآکتیو: ← تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته؛ کربون.

کربونیفر، دوره‌ی[7] (karbonifer؛ از فنس)، چهارمین دوره از دوران پالئوزوئیک از ازمنه‌ی زمینشناسی. مشخص آن در قسمتی از اروپا و امریکا زغال سنگ است، ولی در ایران در دوره‌ی کربونیفر

(1)carbide; carbure (فنس) (2)carboxyl (3)carbon (4)carbonate (5)siderite (6)carbonado (7)Carboniferous

دریای عمیقتری وجود داشته و سنگهای آهکی سیاه‌رنگ تشکیل شده است، و این سنگها در البرز و در قسمتهای رورانده‌ی زاگرس و بسیاری از نقاط ناحیه‌ی مرکزی و شرقی مشاهده میشود. از جمله‌ی حیوانات خشکی در این دوره دوزیستان اولیه و خزندگان و عنکبوتها و مارها و عقربها و حشرات بالدار بزرگ ("اژدهای پرنده") را باید نام برد.

کربونیک، اسید: ← اسید کربونیک.

کربونیل[1] (karbonil)، در شیمی، گروه دوظرفیتی CO.

کربه‌کند (korbe.kand)، ده (جه ۱۴۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم، ۲۱کیلومتری ل اصفهان. محصولاتش غلات، پنبه، صیفی، و روناس است.

کربی[2]، **ویلیام** (wilyām kĕrbi)، ۱۸۱۷–۱۹۰۶، نویسنده‌ی کانادائی، مه انگلستان. مهمترین اثرش داستان مردمپسند سگ طلائی (۱۸۷۷) است در باره‌ی وضع کبک در قرن ۱۷م.

کربیون[3]، **پروسپر** (prosper krebiiyon)، ۱۶۷۴–۱۷۶۲، درامنویس کلاسیک فرانسه. درام رادامیست و زنوبی (۱۷۱۱) بهترین تراژدیش محسوب است. مادام دو پومپادور که در جستجوی رقیبی برای ولتر بود او را به نوشتن تراژدی کاتیلینا وا داشت، و این امر خشم ولتر را بر انگیخت، و کربیون را سخت مورد حمله قرار داد. پسرش **کلود کربیون** (klod)، ۱۷۰۷–۱۷۷۷، در هزلنویسی مهارت داشت.

کرپ[4] (krep، فنس)، پارچه‌ای نازک و دارای بافت ناهموار، که از ابریشم خام بافته میشود. کرپ بر دو نوع است. نوع سخت آن را معمولا به رنگ سیاه در میآورند، و در مغرب‌زمین بیشتر آن را در عزاداری به کار میبرند. از انواع نرم و لطیف آن کرپ دو شین[5] (dĕ šin–) [= کرپ چین] است. از پشم و پنبه نیز منسوجاتی با بافت کرپ تهیه میکنند.

کرپان، در آیین سیخ، ← سیخ.

کرپ کرتار، لقب اردشیر II ساسانی.

کرپلین[6]، **امیل** (emil krepelin)، ۱۸۵۶–۱۹۲۶، متخصص آلمانی در بیماریهای روانی. از شاگردان وونت بود. در دانشگاههای دورپات، هایدلبرگ، و مونیخ استاد شد. در وارد کردن روشهای علمی در تحقیقات در بیماریهای روانی مؤثر بود. اثر عمده‌اش کتاب درسی درمان بیماریهای روانی (چاپ ۹م، ۱۹۲۷) است.

کرپن (karapan)، در اوستا، نام خاندانی که افراد آن از پیشوایان آئین دیویسنا به شمار میرفتند.

کر پورتر[7]، شهرت سر **رابرت کر پورتر** (-sər rā* bart ker portər)، ح ۱۷۷۵–۱۸۴۲، نقاش صحنه‌های جنگی و نویسنده‌ی انگلیسی. در ۱۸۰۴ نقاش امپراطور روسیه شد. در ۱۸۰۸ در لشکرکشی سر جان مور به اسپانیا همراه وی بود. در ۱۸۱۷–۲۰ سفر درازی به آسیا کرد، و در بازگشت سفرنامه‌ی خود را تحت عنوان سفرهائی به گرجستان، ایران، ارمنستان، و غیره (۱۸۲۱–۲۲) انتشار داد. چندی بعد کنسول انگلستان در ونزوئلا شد، و از آنجا به سن پطرزبورگ باز گشت، و در همان جا در گذشت.

کرپی[8]، **پیمان** (krepi)، پیمانی که در ۱۵۴۴ میان شارل V، امپراطور امپراطوری مقدس روم، و فرانسوای I فرانسه در کرپی-آن-لانوا[9] (krepi ān lānuā)، در ایالت اِن (ل فرانسه) بسته شد. به موجب آن، شارل از ادعای خود بر بورگونی و فرانسوا از ادعای خود بر ناپل، فلاندر، و آرتوا صرف نظر کردند.

کرت (keret)، بوته یا درختچه‌ی پروانه‌وار مناطق گرمسیر از نوع میموسا (*Mimosa*) که برگهای پر-مانند و خوشه‌گلهای مدور شبیه به اقاقیا (نوع آکاکیا) دارد. میموزا (mimozā؛ فنس) یا گیاه حساس (*Mimosa pudica*) برگهائی دارد که چون به آن دست بزنند میخوابد و پس از چندی دوباره به حالت اول باز میگردد.

کرت، درخت، ← اقاقیا.

کرت[10] (kret)، در مآخذ اسلامی **اقریطش** (-aqri-tĕš یا -eq)، جزیره (۸۳۸۰ کمه؛ جه ۴۸۳°۲۵۸)، نزدیک ساحل جش یونان، در ش مدیترانه، به فاصله‌ی ح 100 کم زمینلاد یونان. بزرگترین جزایر یونان است؛ به طول ح ۲۶۰ کم از غ به ش امتداد دارد، و حد جنوبی دریای اژه را (که قسمت جنوبی آن را دریای کرت نیز میخوانند) تشکیل میدهد. کرسی آن کانئا و بزرگترین شهرش کاندی است. سواحل سنگی شمالی آن بریدگیهائی دارد، و داخلش عمدةً کوهستانی است؛ مرتفعترین قله‌اش ایدا است. عمدةً حاصلخیز و دارای اقلیم معتدل است. محصول عمده‌اش زیتون، میوه، سبزیجات، و شراب است. پرورش گوسفند و بز بسیار رایج و تهیه‌ی لبنیات از مشاغل عمده است. منابع معدنی آن مشتمل است بر آهن، لیگنیت، و سنگ گچ.

کرت مرکز یکی از قدیمترین تمدنهای بشری موسوم به تمدن مینوسی بوده است، که از مینوس، شاه اساطیری کرت، نام گرفته است. در ویرانه‌های قصری در کنوسوس آثار ذیقیمتی از این تمدن به دست آمده است. مملکت کرت در ح 1600 ق‌م به اوج قدرت رسید، ولی بعداً قدرت آن ناگهان به جهتی نامعلوم زایل شد. بعداً دوریها در آنجا ساکن شدند، و کشورشهرهائی تأسیس کردند، و کرت بار دیگر رونق یافت. در میان این کشورشهرها (که به قول هومر تعدادشان به 110 میرسیده است) کنوسوس و گودونیا (کانئای حالیه) از همه مقتدرتر بوده‌اند. کرت مرکز تجارتی مهمی شد، ولی نقش سیاسی مهمی در عالم یونانی نداشت. در قرن ۳م ق‌م پایگاه دریازنان بود. رومیها آن را گرفتند (۶۸–۶۷ ق‌م). در ۳۹۵ ب‌م به دست بیزانس افتاد. در ۸۲۴ مسلمانان آن را فتح کردند. اما در ۹۶۱ نیکفوروس فوکاس (بعداً نیکفوروس II) آن را باز گرفت. در نتیجه‌ی ۴مین جنگ صلیبی به ونیز منتقل شد (۱۲۰۴). در ۱۶۶۹ عثمانیها آن را تصرف کردند. شورش ۱۸۹۶–۹۷ مردم به جنگ ۱۸۹۷ میان عثمانی و یونان منتهی شد. یونان سرانجام شکست خورد، ولی دولت عثمانی تحت فشار دولتهای اروپائی کرت را تخلیه کرد (۱۸۹۸). دول اروپائی دولت خودمختاری که اسماً تابع عثمانی بود در کرت تشکیل دادند، و حکومت را به دست هیئتی عالی متشکل از نمایندگان دول اشغالکننده (انگلستان، فرانسه، روسیه، و ایتالیا) سپردند. مجلس ملی کرت (به رهبری ونیزلوس) خواستار الحاق به یونان بود، ولی قدرتهای اروپائی موافقت نکردند. پس از انقلاب ترکان جوان در عثمانی در ۱۹۰۸، کرتیها اتحاد خود را با یونان اعلام کردند. در ۱۹۰۹ قوای اشغالگر بیگانه بیرون رانده شد. در ۱۹۱۲ نمایندگان کرت به مجلس یونان پذیرفته شدند، و در ۱۹۱۳، در نتیجه‌ی جنگهای بالکان، کرت رسماً به یونان ملحق شد. پیروان ونیزلوس در کرت که بازگشت حکومت سلطنتی را نزدیک میدیدند شوریدند (۱۹۳۵)، ولی مغلوب شدند. شورش سال ۱۹۳۸ بر علیه دیکتاتوری متاکساس نیز سرکوبی شد. در جه II، کرت در اواخر ۱۹۴۰ پایگاه نظامی و دریائی انگلستان شد، ولی آلمانها جزیره را گرفتند، و در ۱۹۴۱–۴۴ در دست آنها بود.

کرتارو[11] (keretāro)، ایالت (۱۱°۴۸۰ کمه؛ جه ۳۷۹°۲۴۰)، قسمت مرکزی مکزیک، بر فلات مرکزی؛ کرسی آن **کرتارو** (جه ۴۹°۲۰۹). قسمت شمالی آن کوهستانی است، و در ج دارای دره‌ها و دشتها است. اوپال‌های آن مشهور است؛ نقره، آهن، قلع، و جیوه نیز دارد. محصولات زراعتی آن مشتمل است بر نیشکر، پنبه، توتون، و غلات. در ۱۵۳۱ به تصرف اسپانیا در آمد، ولی استعمار آن از ۱۵۵۰ آغاز شد.

کرتاسه[12]، **دوره‌ی** (kretāse؛ فنس)، سومین دوره از ← دوران مزوزوئیک از زمانهای زمینشناسی. در دوره‌ی کرتاسه در ایران رسوب سنگهای آهکی که در ← دوره‌ی ژوراسیک انجام میگرفت ادامه داشته است، ولی به علت پیشرویها و پسرویهای متعدد دریا در نواحی مختلف، انقطاعی در آن مشاهده میشود. در بعضی نواحی، علاوه بر سنگهای آهکی، سنگهای رستی و مارنی نیز تشکیل شده است، و قدیمترین رسوبهای بر جای زاگرس متعلق به کرتاسه است. در آخر کرتاسه، حرکات چین‌خوردگی شدت یافته و رسوبهای بعدی با دگرشیبی روی رسوبات کرتاسه واقع شده‌اند. موجودات دریائی دوره‌ی کرتاسه مشتمل بر خزندگان مخصوصی است که بعضی شبیه به ماهیها و برخی بسیار بزرگند. دینوزورها در خشکیها بسیار فراوان بوده، و پستانداران اولیه شروع به ظاهر شدن کرده‌اند. پیش از پایان این دوره، بعضی رستنیهای کنونی مانند بید، نارون، توس، بلوط، و افرا بسیار فراوان بوده است.

کرتیر (kartir) یا **کردیر**، نه قرن ۳م، روحانی بزرگ زرتشتی که، در زمان شاپور I، هرمزد I، بهرام I، و بهرام II ساسانی، بتدریج از مقام ساده‌ی هیربدی به بالاترین مقام روحانی، یعنی رئیس تمام روحانیان با اختیارات فوق العاده (در زمان بهرام II) رسید. نام کرتیر از کتیبه‌های او در نقش رجب و نقش رستم (بر حجاری صورت شاپور I) بر تاریخنویسان معلوم بود، ولی اهمیت واقعی او برای اوایل دوره‌ی ساسانی و مخصوصاً نیمه‌ی دوم قرن ۳م پس از آن معلوم شد که کتیبه‌ی دیگری از او در سال ۱۹۳۶ بر دیوارهای کعبه‌ی زرتشت، واقع در محل نقش رستم، در زیر کتیبه‌ی بزرگ شاپور I کشف شد، که به زبان پارسی میانه

---

(۱)carbonyl (۲)Kirby (۳)Crébillon (۴)crêpe (۵)crêpe de Chine (۶)Kraepelin (۷)Ker Porter (۸)Crépy (۹)Crépy-en-Laonnois (۱۰)Crete (۱۱)Querétaro (۱۲)Cretaceous

یا پهلوی ساسانی بود. کشف این کتیبه مرهون فعالیت ماموران مؤسسه‌ی شرقشناسی شیکاگو است، و خواندن و تفسیر آن بر اثر مساعی شپرنگلینگ[1] (Sprengling؛ شاپور و کرتیر، شیکاگو، ۱۹۴۰) و هنینگ (ایرانشناس معروف) انجام گرفت. کتیبه‌ی دیگری به زبان و خط پهلوی در سرمشهد پیدا شده بود که بعدها پس از خواندن و تحقیق آن معلوم شد که از کرتیر است و قسمتی از مطالب کتیبه‌های نقش رستم و نقش رجب و کعبه‌ی زرتشت در آن آمده است. از این کتیبه معلوم شد که کرتیر ابتدا در زمان شاپور I هیربد (مفتی در دین زرتشتی) بود، و بعد در زمان جانشینان او ترقی کرد، تا آنکه بهرام II او را به ریاست عالی تمام روحانیون زرتشتی رسانید (۲۷۶)، و به او اختیارات فوق العاده و تام داد، و از لحاظ تشریفات درباری او را در درجه‌ی "بزرگان" قرار داد، و او تمام قراردادها را که منها و دستگاه روحانیت زرتشتی با دولت می‌بستند امضا میکرد، و امضای او به منزله‌ی ضمانت قرارداد محسوب میشد.

آنچه از این کتیبه معلوم میشود این است که، در نتیجه‌ی کوشش کرتیر، دین زرتشتی دین رسمی سر تا سر ایران شد، و ادیان یهود، بودائی، برهمنی، و مسیحی ["کریستیدان" و "نزارای" در متن. شاید مقصود از "نزارای" یا نصاری مسیحیان واقعی، و مقصود از "کریستیدان" گنوستیکها از قبیل مرقیون و مانداثیها باشد] و مانوی [در متن "زندیک"] از ایران دور انداخته شد. در نتیجه‌ی مساعی او، آتشکده‌ها در سر تا سر ایران و متصرفات ایران بنا، و آتشکده‌های ویران از نو تعمیر شده است. در زمان شاپور I، نام او در معاهدات و اسناد "کرتیر هیربد" نوشته میشد. هرمزد I به او مقام مگوپت (magupat، بزرگ مغان) داد، و در اسناد نام او را "کرتیر، مگوپت اهورامزدا" نوشتند. این عنوان در زمان بهرام I نیز چنین بود، تا آنکه بهرام II مقام او را بالاتر برد، و عنوان او "کرتیر نجات‌دهنده‌ی روح بهرام، مگوپت اهورامزدا" شد.

کرتیر در زمان بهرام II در اوج اقتدار خود بود، ولی ظاهراً پس از روی کار آمدن نرسی، پسر شاپور I، مقام او تنزل یافت، زیرا در کتیبه‌ی پایکولی واقع در کردستان عراق، که به دستور نرسی نوشته شده است، نام او فقط "کرتیر-هرمزد موبد" آمده است، و احتمال میرود که کرتیر طرفدار سلطنت بهرام III، پسر بهرام II، بوده است، و به سلطنت نرسی رضایت نداده بوده است. این مطلب باید پس از آنکه کتیبه‌ی پایکولی از نو بدقت بررسی و ترجمه شد مورد تحقیق قرار گیرد.

کرتین دو تروا[2] (kretiaN dë truā)، فد ح ۱۱۸۵، شاعر فرانسوی و مصنف قدیمترین داستانهای عشقی آرتری موجود (← آرتر، افسانه‌ی). از زندگی وی چندان اطلاعی در دست نیست. احتمالا در ۱۱۳۰ در تروا (شامپانی، فرانسه) به دنیا آمد. احتمالا از حمایت ماری کنتس شامپانی و دختر لوئی VII، و فیلیپ، کنت فلاندر، برخوردار بود. مطالبی که وی در داستانهای آرتری خود آورده احتمالا از خود او نیست، ولی وی آنها را با نظم و تفصیل درخشانی ترتیب داده است، و عناصر تازه‌ای در آنها وارد ساخته (لانسلو، عشق درباریسند، و معنی رمزی جام مقدس) که تاثیری عظیم در روایات متأخر این افسانه‌ها داشته است. پنج منظومه‌ی آرتری وی عبارتند از اِرِک و اِنید، کلیژه، لانسلو، ایوَن، و پرسوال (← پارسیفال). کرتین قسمتی از آثار اووید را ترجمه کرد، و آثار دیگری هم به وی منسوب است.

کرج، روسیه، ← کرچ.

کرج (karaj)، شهر (جه ۴۴°۲۴۳ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان کرج، ل استان مرکزی (تهران)، ۳۹کیلومتری غ تهران. محل انشعاب راههای عمده‌ی مواصلاتی است و با چالوس و قزوین و تهران مرتبط است. شاهراه تهران-کرج آن را به تهران متصل میکند. ایستگاه راه آهن تهران به تبریز در ج آن است. ← رود کرج از کنار شهر میگذرد. ← دانشکده‌ی کشاورزی کرج در آن است. کارخانه‌ی ذوب آهن قند دارد. کارخانه‌ی ذوب آهن نخست قرار بود در ج این شهر تأسیس شود؛ بعضی از قسمتهای اصلی کارخانه ساخته شد و برخی از ماشین‌آلات اولیه‌ی آن نیز نصب شد، ولی وقایع شهریور ۱۳۲۰ هش ادامه‌ی این طرح را متوقف کرد. زیارتگاهی به نام امامزاده حسن، و کاروانسرای کهنه‌ای منسوب به شاه عباس I صفوی دارد. در ۱۳۵۰ هش "مدرسه‌ی عالی ریاضیات و مدیریت اقتصادی" در آن تأسیس شده است.

کرج، شهرستان (جه ۲۳۲°۵۲۴ سش ۱۳۴۵ هش)، ل استان مرکزی (تهران)؛ مرکزش شهر کرج. ← رود کرج و طالقان‌رود (← طالقان، دهستان) در آن جارینند. راههای شوسه‌ی تهران-قزوین و تهران-چالوس (از طریق کندوان)، و راه آهن تهران به تبریز از آن میگذرند. فملا مشتمل است بر بخشهای حومه، اشتهارد، شهریار، طالقان، و ساوجبلاغ. بنگاه دامپروری حیدرآباد (در ۵کیلومتری لغ شهر کرج)، ← مؤسسه‌ی رازی، و ← دانشکده‌ی کشاورزی کرج در آن واقعند. کارخانه‌های قند و پارچه‌بافی، و معدن زغال سنگ دارد. ← سد کرج در ل آن بر رود کرج ساخته شده است. بقایای آتشکده‌ی سنگی عهد اشکانی و ساسانی به نام تخت رستم (شهریار) در آن است. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش بخش کرج ظاهراً به نام بنگی امام در شهرستان تهران، استان دوم تشکیل، و در بهمن ماه ۱۳۳۳ هش تبدیل به شهرستان شد.

کرج یا کرج ابودلف (e abu.dolaf-)، شهر قدیم بین سلطان‌آباد (اراک) و بروجرد، که محل قطعی آن معلوم نیست. بعضی آن را مطابق با ده آستانه واقع در شهرستان کنونی اراک میدانند. این شهر مرکز ناحیه‌ی ایغارین (iqārayn) [دو ایغار] واقع در جانب شرقی نهاوند بود. شهر به ابی دلف عجلی منسوب است، که این شهر و شهر برج (به فاصله‌ی ۱۲فرسنگی کرج بر جاده‌ی اصفهان) را خلیفه به "ایغار" [تیول] به وی واگذار کرده بود. نام آن را کره (karah) و کره ابودلف نیز گفته‌اند.

کرج، دانشکده‌ی کشاورزی، در ۱۳۱۹ هش مدرسه‌ای برای تعلیم علمی و عملی کشاورزی، به نام مدرسه‌ی فلاحت مظفری در تهران تأسیس شد، که پس از مدتی منحل شد. به جای این مدرسه، مدرسه‌ی دیگری به نام دبستان برزگران تاسیس شد که، آن هم پس از انحلال، تبدیل به مدرسه‌ی عالی فلاحت و صنایع روستائی شد، و در سال ۱۳۱۱ هش یک دبیرستان کشاورزی به آن ضمیمه شد. در اسفند ماه ۱۳۱۴ هش، به علت پیوستن دانشکده‌ی دامپزشکی به این مدرسه‌ی فلاحت، آزمایشگاههایی در آن تأسیس شد، و شورای عالی فرهنگ در آذر ماه ۱۳۲۱ هش ارزش مهندسی برای لیسانسیه‌های کشاورزی این مدرسه تصویب کرد. در ۱۶ اسفند سال ۱۳۲۴ هش، با تصویبنامه‌ی هیئت وزیران، دانشکده‌ی کشاورزی به دانشگاه پیوست.

دوره‌ی تحصیلی در این دانشکده ۴ سال است، و دارای یک دوره‌ی مهندسی یکساله و یک دوره‌ی دکترای دوساله است. نیز ← تعلیمات کشاورزی.

کرج، رود، رودی در ل ایران که عمدةً از مرتفعات اطراف گچسر و کندوان سرچشمه میگیرد و از ش شهر کرج میگذرد. قبل از بنای ← سد کرج، پس از مشروب کردن قسمتی از اراضی شهریار و فشافویه، آبش شور میشد و به دریاچه‌ی قم میریخت.

کرج، سد یا سد امیر کبیر، یکی از سدهای بزرگ ایران، ۶۳کیلومتری لغ تهران، ل کرج، کنار جاده‌ی تهران به چالوس، بر ← رود کرج. این سد از نوع بتونی قوسی (← سد)، و شامل دو قسمت است. ۱- سد اصلی، به ارتفاع ۱۸۰ متر (از کف رودخانه) و با تاجی به طول ۳۹۰ متر. ۲- سد تنظیم‌کننده، که حد اکثر ارتفاع آن (از پی سد) ۵۰ متر، و طول تاج آن ۱۱۰ متر است، و آبی را که در ساعات شب برای تولید نیروی برق از مخزن خارج شده است ذخیره میکند تا در روز به مصرف کشاورزی و آب لوله‌کشی تهران برسد. حجم مخزن یا دریاچه‌ی پشت سد ۲۰۵ میلیون ممکعب و طول آن ح ۱۴ کیلومتر است. دهات ⇐ رزکان، کوشک بالا، و واریان در این دریاچه غرق شده‌اند. ده ⇐ خوزین‌کلا در منطقه‌ی عملیات ساختن سد بود. قرارداد مربوط به کارهای مقدماتی سد در آذر ماه ۱۳۳۲ هش، و قرارداد نهائی آن در مهر ماه ۱۳۳۶ هش بسته شد. عملیات بتونریزی قسمت اصلی آن در آذر ماه ۱۳۳۷ هش آغاز، و سد در آبان ماه ۱۳۴۰ هش افتتاح شد. هزینه‌ی سد و تأسیسات برقابی آن بالغ بر ۴°۵۰۰ میلیون ریال بوده است. یک خط انتقال نیرو، به طول ۶۰ کم، نیروی برق حاصل از تأسیسات برقابی آن را به تهران منتقل میکند. در مقاله‌ی ارنگه، سطر ۳←، کلمه‌ی سد کرج به صورت ← سد کرج، و نیز در جدول مقاله‌ی سد، ارتفاع آن از ۱۸۳ متر به ۱۸۰ متر اصلاح شود.

کرج روذراور: ← روذراور.

کرجو (karju)، ده (جه ۱°۱۲۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حسن‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان سنندج، استان کردستان؛ ۱۵کیلومتری جغ سنندج.

کرچ[3] (kerc)، در مآخذ اسلامی **کرج** (karj)، شهر و دریابندر (جه ح ۱۱۴°۵۰۰ تخمین سال ۱۹۶۵)، جشه اوکرائین، در ش کریمه، بر تنگه‌ی کرچ و در انتهای شرقی شبه جزیره‌ی کرچ (باریکه‌ای میان دریای آزوف و دریای سیاه). دریابندر و از مراکز صنعتی مهم است. کارخانه‌های ذوب آهن، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، تعمیر کشتی، ماهیگیری، و کنسروسازی دارد. نزدیک آن کانی آهن، وانادیوم، و گاز طبیعی استخراج میشود.

(۱)Sprengling (۲)Chrestien (Chrétien) de Troyes (۳)Kerch

در قرن ۶م قم به توسط مهاجرین یونانی میلتوس بنا شد. از مراکز بزرگ داد و ستد بود، و حکومت خودمختار داشت. از قرن ۵م قم تا قرن ۴م ب‌م پایتخت قسمت اروپائی مملکت بوسفور (← کریمه) بود. در ح 110 قم مهرداد VI پونتوس آن را گرفت. سپس تابع امپراطوریهای روم و بیزانس شد. در قرن ۹م به تصرف نووگورود در آمد. در قرن ۱۳م از مراکز تجارتی جنووا شد. در ۱۴۷۵ به دست تاتارهای کریمه افتاد، روسها در اولین جنگ (۱۷۶۸–۷۴) روس و عثمانی آن را گرفتند (۱۷۷۱)، و بر طبق ← پیمان کوچک قینارجه رسماً به روسیه واگذار شد. کرچ از بنادر نظامی روسیه، و در ۱۸۲۰ بندر تجارتی شد.

ویرانه‌های قلعه‌ی نظامی قدیم در بالای تپه‌ی موسوم به مهرداد باقی است. آثار باستانیی که در دخمه‌ها و گورستانهای اطراف شهر به دست آمده در موزه‌ی باستانشناسی (تأسیس ۱۸۲۸) مخزون است، و از جهت اشیاء یونانی و سکائی شهرت دارد. کلیسائی از قرن ۸م و تأسیسات ماهیگیری و اقیانوسشناسی دارد.

کرچ[1]، تنگه‌ی (kerc)، تنگه‌ی کم‌عمقی به طول ح ۴۰ کم و عرض ح ۳ کم تا ح ۱۴ کم، ج جشم اوکرائین و ج جمشس اروپائی، که دریای آزوف را به دریای سیاه وصل میکند، و کریمه را از شبه جزیره‌ی تامان جدا میسازد. خلیج تامان شاخه‌ای از آن است، و از طرف ش در شبه جزیره‌ی تامان پیش رفته است. شهر کرچ نزدیک وسط تنگه است.

کرچال[2] (korcāl)[= کرچ + آل (پسوند شباهت)]، فنس **کوواد[2]** (kuvād) رسم بستری شدن پدر در هنگام ولادت طفل، و نالیدن از درد، و به طور خلاصه، خود را مانند زن زائو نشان دادن. در افراطیترین شکل آن، مادر بلافاصله پس از وضع حمل و غالباً در همان روز، به کار عادی خود باز میگردد، و از پدر همچون زائو پرستاری میکند. در بعضی موارد پدر و مادر هر دو چون زائو در بستر میمانند. مراسم کرچال کامل در قرن اول ب‌م در جزیره‌ی کرس و پس از آن در قبرس و اسپانیا رایج بوده است. گزارشهائی از رواج آن در جزایر بالئار در میان باسکهای ساکن کوههای پیرنه و در فرانسه در قرن ۱۹م، و در کشورهای بالتیک و هلند حتی در اوایل قرن ۲۰م در دست است. در افریقا در ایام اخیر در کنگو دیده شده است. در ژاپن و در میان بعضی از هندیان در قرن ۱۹م روی داده است. در جزایر مولوکا و نیکوبار و سلیمان اقیانوسیه نیز در قرن ۱۹م و همچنین در میان هندیشمردگان کالیفرنیا و ساکنان کوههای آند امریکای جنوبی چنین رسمی بوده است. نقش اجتماعی این رسم نشان دادن وظیفه‌ای است که پدر در تولید مثل دارد.

کرچک (karcak) یا **بیدانجیر** (bidanjir)، گیاهی از تیره‌ی فرفیونیان و از نوع ریکینوس (*Ricinus*) که روغن دانه‌های آن به عنوان مسهل به کار میرود. در نقاط معتدل یکساله است، ولی در نقاط گرم به صورت درخت در میآید. ← روغن کرچک.

کرچک هندی (karcake hendi)، گیاهی از تیره‌ی فرفیونیان و از نوع کروتون (*Croton*) که دانه‌های آن مسهلی قوی است.

---

(۱)Kerch (۲)couvade (فنس)

کرچگان (karcegān)، ده (جم ۱٬۴۷۴ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان آبدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۳۰کیلومتری جغ فلاورجان، بر ساحل جنوبی زاینده‌رود. آبش از زاینده‌رود و قنات تأمین میشود. محصولاتش غلات، برنج، پنبه، و انگور است.

کرچمبو (karcambu)، دهستان (جم ۱۷٬۲۲۴ نسث ۱۳۴۵ هش)، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۳۳ آبادی. کوه بادیان، که در ل این دهستان قرار گرفته، حد طبیعی آن با شهرستان گلپایگان است. محصولات عمده غلات و کتیرا، و از صنایع دستی آن قالی و جاجیم‌بافی است.

کرخه (karxe)، نام باستانی **خوآپس** (xoāp-ses)، رودی به طول ۱۶۰۰ کم در قسمت غربی و جنوب غربی ایران، که در ش و ج نهاوند سرچشمه میگیرد، و پس از خارج شدن از کوهستان، دشت شوش را در خوزستان مشروب میکند، و به باطلاقهای وسیع نزدیک مرز ایران و عراق میریزد. دو شعبه‌ی اصلی آن عبارتند از گاماساب (که در واقع مسیر علیای آن است) و صیمره. از ریزابه‌های چپ کرخه کشکان‌رود و آب زال است. از آثار مهم کنار کرخه ایوان کرخه است. ← بقعه‌ی دانیال در کنار رود شاوور، از ریزابه‌های کرخه، قرار دارد.

کرخه، ایوان: ← ایوان کرخه.

کرخی (karxi)، شهرت **ابوبکر محمد، معروف به حاسب کرخی** (hāseb-)، فت ۴۲۰ هق، ریاضیدان بزرگ مسلمان در قرن ۴م و اوایل قرن ۵م هق. اصلش از کرخ (در حومه‌ی بغداد) بوده است؛ بعضی اصل او را از کرج (نزدیک تهران کنونی) و نسبت او را کرجی دانسته‌اند. آثار عمده‌ی او کتاب فخری و کتاب الکافی فی الحساب است.

کردآباد (kordābād)، ده (جم ۱٬۲۴۹ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)؛ ۳کیلومتری ش فومن.

کردآباد (kerdābād)، ده (جم ۱٬۳۷۸ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حاجیلو، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۹کیلومتری جش کبودرآهنگ.

کردخورد (kordxord)، ده (جم ۱٬۶۷۸ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان؛ ۳۹کیلومتری لش ملایر.

کردستان (kordestān)، در تقسیمات کشور ایران، یکی از استانها، غ ایران، مرکزش شهر سنندج. محدود است از ل به آذربایجان غربی و قسمتی از شهرستان زنجان، از ش به شهرستان زنجان و فرمانداری کل همدان، از ج به استان کرمانشاهان، و از غ به عراق. مشتمل است بر شهرستانهای بانه، بیجار، سقز، سنندج، قروه، و مریوان. رشته‌کوه چهل چشمه در آن ممتد است. مهمترین رودهای کردستان عبارتند از تالو، جغتو، سیروان، قره‌سو، و قزل‌اوزن. محصولاتش گندم، جو، برنج، پنبه، تنباکو، و بعضی از انواع میوه‌هاست. در جنگلهای نواحی کوهستانی و غربی کردستان، درختهائی چون بادام تلخ، بلوط، خوج، و مازو وجود دارد. جنگلهای این ناحیه مانند جنگلهای گیلان انبوه نیست.

به موجب قانون تقسیمات کشور (۱۳۱۶ هش)، شهرستانهای استان کنونی کردستان به استثنای بانه و سقز (بخشهای شهرستان مهاباد، استان چهارم) و بیجار (شهرستان استان چهارم) با کرمانشاهان استان پنجم را تشکیل میداد. بعداً تبدیل به فرمانداری کل، و از تیر ماه ۱۳۳۷ هش تبدیل به استان شد.

کردستان (kordestān)، ده، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، ۱۲کیلومتری لغ بهبهان. در فرهنگ آبادیهای کشور (مرکز آمار ایران) به صورت دو آبادی **کردستان بزرگ** (جم ۹۳۵ نسث ۱۳۴۵ هش)، و **کردستان کوچک** (جم ۲۶۴ نسث ۱۳۴۵ هش) آمده است. محصولاتش غلات، حبوبات، و فراورده‌های دامی است.

کردستان، به معنی وسیع، فلات و ناحیه‌ی پهناوری در آسیا که مسکن کردها است. این ناحیه حدود مشخصی ندارد، ولی مشتمل است بر قسمت اعظم نواحی کوهستانی جش ترکیه، لش عراق، و لغ ایران. از ل به ج از رود ارس و مرز کشور ترکیه و جمهوری ارمنستان شوروی تا دیاله، و از ش به غ از کوههای ایران در غرب همدان تا رود دجله ممتد است. مساحت آن حدود ۱۹۲٬۰۰۰ کمم، و مشتمل است بر دریاچه‌ی وان و شاخه‌های علیای رودهای دجله و فرات. منطقه‌ای است کوهستانی، و بیشتر کوهستانهای آن سنگی و مرتفع است.

مفهوم اصطلاح جغرافیائی کردستان هر چه باشد، مسلماً ربطی به پراکندگی واقعی کردها ندارد. کلمه‌ی کردستان به معنی کلی به ناحیه‌ای که کردها در آن سکونت دارند نیز اطلاق شده است، چنانکه اصطلاح کردستان خراسان نیز به مفهوم منطقه‌ای کردنشین در خراسان است.

از جنبه‌ی تاریخی، اصطلاح کردستان را ظاهراً سلاجقه برای تمییز نواحی کردنشین از ولایت جبال وضع کردند، و آن ایالتی بود شامل سرزمینهای بین آذربایجان و لرستان، و قسمتی از اراضی غ سلسله‌جبال زاگرس؛ و از همان دوره است که ناحیه را رسماً به نام کردستان در دفاتر دیوانی ثبت کرده‌اند. کرسی آن در آغاز بهار بود، و بعدها به چمچمال انتقال یافت. نخستین کتابی که به طور مفصل به بحث راجع به کردستان پرداخته نزهة القلوب است که حدود آن را پیوسته به عراق عرب، خوزستان، عراق عجم، آذربایجان و دیاربکر، و مرکب از ۱۶ ولایت گفته است.

قبل از ۱۹۱۴ کردها، و در نتیجه مناطق کرد-نشین، منقسم بین کشورهای ایران، روسیه، و عثمانی بود. در نتیجه‌ی پیمانی که در ۱۹۲۱ بین روسیه و ترکیه‌ی عثمانی بسته شد (← روس و عثمانی، جنگ-های)، ناحیه‌ی کردنشین ماوراء قفقاز جزء قلمرو عثمانی شد، و پس از الحاق ناحیه‌ی موصل به عراق موقعیت کردستان به شرح زیر در آمد،

۱- در ایران که در آن وضع کردها روشنتر از سایر جاها است، کردها در استانهای کرمانشاه و کردستان و نواحی جنوبی آذربایجان و نیز نواحی کوهستانی رضائیه مانند شهرستانهای اشنویه، مراغه، خوی، ماکو، و غیره ساکنند.

۲- مناطق کردنشین در ترکیه عمدةً در امتداد مرزهای ایران و ترکیه قرار دارد. کردها با سکنه‌ی مسیحی نواحی اطراف و ج دریاچه‌ی وان تا دجله آمیخته‌اند. در ناحیه‌ی بین دجله و فرات، کردها در ل خطی ممتد از جنوب جزیرة ابن عمر تا سمیساط، و در غ در امتداد رود فرات ساکنند. عده‌ی زیادی از کردها در جغ بدلیس، و در کوهستانهایی که دیاربکر را از موش (muš) جدا

میکنند زندگی میکنند. در چ و چغ ارزروم و دامنه‌های غربی آرارات و همچنین در کیلیکیا و در سیواس مناطق کردنشین وجود دارد.
۳ـ در عراق کردها (⇐ بابان، سلسله‌ی محلی) در سلیمانیه، اربیل، و کرکوک سکونت دارند.
۴ـ کردهای روسیه در ایروان و قارص زندگی میکنند. برای تاریخ ← کردها.

کردستان (kordestān)، ولایت سابق در لغ ایران، که از ل به آذربایجان، از ش به همدان، از چ به کرمانشاهان، و از غ به عراق محدود بود؛ مرکزش شهر سنندج. به سبب واقع شدن بر سر راه ترکیه و عراق دارای موقعیت مهم نظامی بود. این ولایت به دو قسمت تقسیم میشد: **۱ـ** کردستان صحنه که منقسم به دو ناحیه‌ی شمالی و جنوبی بود. ناحیه‌ی شمالی، شامل فلاتهای مرتفع سرچشمه‌ی قزل‌اوزن، از چهل چشمه شروع میشد، و به کوههای سرحدی (از غ) و پنجه علی کوه و صحنه کوه (از چ) و گروس (از ش) محدود بود؛ و ناحیه‌ی جنوبی که سرچشمه‌ی سیروان در آن قرار داشت، پوشیده از کوهستانهای بلند بود، و از لحاظ داشتن جنگل و مراتع اهمیت داشت. **۲ـ** گروس. نیز ← اردلان؛ ساوجبلاغ.

کردستان مکری: ← ساوجبلاغ، ولایت سابق.

کرد علی، محمد (kord ali)، ۱۸۷۶–۱۹۵۳، نویسنده و آزادیخواه کردنژاد سوریه‌ای؛ مت دمشق. به سبب مقالاتش در المقتطف شهرت یافت. چون مورد سوء ظن حکام عثمانی قرار گرفت به مصر مهاجرت کرد، و مجله‌ی المقتبس را تأسیس کرد. پس از اعلان (۱۹۰۸) قانون اساسی عثمانی به دمشق باز گشت، و انتشار المقتبس را در آنجا ادامه داد. در ۱۹۱۹ که المجمع العلمی العربی (فرهنگستان) در دمشق تأسیس شد به ریاست آن انتخاب شد. در دوره‌ی حکومت فرانسویان بر شام دو بار به وزارت معارف رسید. وی به جهت کوشش در راه احیاء میراث قدیم از پیشوایان نهضت ادبی سوریه به شمار میرود. در بیشتر نوشته‌هایش از سبک ابن خلدون پیروی کرده است. آثارش مشتمل است بر غرائب الغرب، امراء البیان، و الاسلام و الحضارة العربیه. از متونی که با تصحیح وی منتشر شده است سیرة احمد ابن طولون و تاریخ حکماء الاسلام (از بیهقی) است.

کردفان[1] (kordofān)، ایالت (۳٬۸۰۵٬۴۵۰ کمه؛ جم ح ۲٬۰۵۲٬۰۰۰)، قسمت مرکزی جمهوری سودان، ل‌ش افریقا؛ کرسی آن العبید (al.ʿobayd).

کردکندی (kord.kandi)، ده (جم ۱٬۴۱۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۶کیلومتری ل‌ش بستان‌آباد.

کردکوی (kord.kuy)، بخش (جم ۳۹٬۰۸۳ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان گرگان، استان دوم. رود قره‌سو از آن میگذرد. از آبادیهای مهم آن النگ (olang، جم ۲٬۴۸۲ سش ۱۳۴۵ هش)، واقع در ۵کیلومتری ش کردکوی، است. محصول عمده‌اش پنبه میباشد. بر طبق قتک ۱۳۱۶ بخش کردمحله جزء شهرستان گرگان تشکیل شد. مرکزش، **کرد کوی** (جم ۱۱٬۳۲۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۶کیلومتری غ شهر گرگان قرار دارد؛ به توسط جاده‌ای آسفالته با تهران و گرگان مرتبط است. تا ۱۳۱۷ هش **کردمحله** (mahalle–) نام داشت.

کردلر (kordlar)، ده (جم ۱٬۰۲۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان خسرو شاه، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱کیلومتری لغ اسکو.

کردلر، ده (جم ۱٬۰۸۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان برگشلو، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۱۲٫۵کیلومتری ش رضائیه. **محصولاتش غلات، توتون، و انگور است.**

کردمحله، گرگان، ← کردکوی.

کردوجین (kordujin)، فت بعد از ۷۲۹ هق، از خاتونان و فرمانروایان مغول‌نژاد در فارس؛ زوجه‌ی سیورغتمش (از امرای قراختائیان کرمان). وی دختر منکوتیمور ابن هولاکو از ملکه ابش خاتون بود، و بعد از آنکه شوهرش سیورغتمش، به دست خواهر خویش پادشاه خاتون به قتل رسید، وی در صدد انتقام و دادخواهی بر آمد، و به پایمردی شاه عالم، دختر سیورغتمش، که زوجه‌ی بایدو خان بود، لشکر به کرمان آورده پادشاه خاتون را گرفت، و به انتقام خون شوهر خویش به قتل رساند (۶۹۴ هق). کردوجین بعدها از طرف ابوسعید بهادر خان حکومت فارس یافت (۷۱۹).

کرده (karda)، هر یک از فصول ویسپرد.

کردها (-kord)، یکی از اقوام ایرانی که بیشتر در دره‌های کوههای زاگرس، در مشرق ترکیه و شمال عراق و شمال سوریه، و همچنین در قسمتی از ارمنستان شوروی زندگی میکنند. عده‌ی آنان بنا بر آمارگیری ۱۹۶۵ در عراق ۱٬۵۵۰٬۰۰۰ نفر بوده است، و حدس زده میشود که عده‌ی کردهای ترکیه ۳٬۲۰۰٬۰۰۰ نفر، عده‌ی کردهای ایران در حدود ۱٬۸۰۰٬۰۰۰ نفر، عده‌ی کردهای سوریه در حدود ۳۲۰٬۰۰۰ نفر، عده‌ی کردهای شوروی در حدود ۸۰٬۰۰۰ نفر باشد، که روی هم ح ۷٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر میشود. شرفنامه‌ی بدلیسی لرها و لکها را نیز کرد میداند که البته تعمیم ناموجهی است. در اسناد سومری و بابلی و اکدی و آشوری نام اقوامی دیده میشود که شباهت به کلمه‌ی کرد دارد، ولی از همه نزدیکتر، چه از لحاظ زبانشناسی و چه از نظر جغرافیائی و چه از نظر توصیفی، نام قومی است به نام کردوخوی (karduxoy) که در کتاب سفر جنگی گزنوفون آمده است. این قوم در کوهها و دره‌های میان عراق و ارمنستان، و مخصوصاً در محلی که امروزه زخو (zaxo) نامیده میشود و در ۶۰کیلومتری شمال غربی موصل در عراق قرار دارد، ساکن بوده‌اند. گزنوفون نام این قوم را کردو-خوی ذکر میکند و آنان را به دلیری و چستی و چالاکی میستاید. این قوم سیاه ۱۰٬۰۰۰نفری گزنوفون را، تا هنگامی که به جلگه‌های شمال رسیدند، تعقیب کردند و به ایشان صدماتی وارد آوردند. پولیبیوس (۲۰۰–۱۲۰ق‌م) نیز از اقوامی که در آذربایجان کنونی زندگی میکردند، و به نام کورتیی تیبوی (kurtiyoy) یا کورتی‌ای (kurtii) خوانده میشدند، یاد میکند و استرابون و لیوی نیز از همین قوم نام میبرند، و محققین از لحاظ شباهت نام و از لحاظ جغرافیائی حدس میزنند که ممکن است با کردها یکی باشند. استرابون و لیوی میگویند که این اقوام در فارس نیز ساکن بوده‌اند، و ما میدانیم که در زمان ساسانیان و اوایل اسلام چادرنشینان کوهستانهای فارس را کرد میخواندند، و اردوان در پیامی که به اردشیر داده بود او را از راه طعنه کرد پرورده‌ی در چادر کردها خوانده بود.

تاریخ کرد. اگر تاریخ کرد پیش از اسلام تاریک و مبهم است، تاریخ ایشان پس از اسلام، در پرتو تألیفات مورخان اسلامی، تا اندازه‌ای روشنتر است؛ ولی در این دوره هم چون از کرد فقط به طور فرعی و ثانوی، یعنی در ضمن اخبار ممالک اسلامی سخن به میان میآید، تاریخ این قوم به طور اساسی و مستمر نوشته نشده است، و فقط در دوره‌ی صفویه نخستین کتاب اساسی و مهم در باره‌ی قوم کرد به زبان فارسی تدوین شد که همان شرفنامه‌ی بدلیسی است. به هر حال فتح قلاع و استحکامات کردها به دست عرب در سال ۱۶ و به قولی در سال ۲۰ هق صورت گرفت؛ از جمله‌ی این قلاع باعذرا (bāʿaz-rā)، حبتون (hebtun)، داسن (dāsan)، قردی (qardā)، و بازبدی (bāzabdā) را نام برده‌اند. در سال ۱۷ هق بطرک زوزان (zāzān) از روی صلح زوزان را که قسمت مهمی از کردستان است تسلیم عیاض ابن غنم کرد و بطرک خلاط نیز شهر مذکور را به مصالحه تسلیم کرد. همه‌ی این شهرها کردنشین بوده‌اند. در سال ۱۷ هق کردها در خوزستان در طرف هرمزان سردار ایرانی با سپاه اسلام جنگیدند. در ۲۳ هق که سپاه عرب در ایالت فارس مشغول فتوحات بودند، اکراد فارس در دفاع از فسا و دارابجرد شرکت داشتند. فتح شهرزور و داراباذ، که از شهرهای کردنشین بوده است، در سال ۲۲ هق صورت گرفت. اکراد خوزستان در قلعه‌ی بیروذ (bayruz) متحصن شدند و ابوموسی اشعری در سال ۲۵ هق موفق به سرکوبی ایشان شد. در سال ۳۸ هق اکراد ناحیه‌ی اهواز در قیام خریت ابن راشد (xerrit) بر ضد امیرالمؤمنین علی جانب خریت را گرفتند، و پس از قتل خریت عده‌ی زیادی از ایشان کشته شدند. در سال ۹۰ هق اکراد فارس سر به شورش برداشتند و این شورش به وسیله‌ی حجاج ابن یوسف ثقفی سرکوبی شد. در سال ۱۴۸ هق اکراد موصل قیام کردند و منصور خلیفه‌ی عباسی خالد برمکی را بر سر ایشان فرستاد و خالد این شورش را بخوبی خوابانید.

در سال ۲۲۴ (و به قولی ۲۲۶ و به قول طبری ۲۲۷) هق یکی از پیشوایان اکراد در اطراف موصل، به نام جعفر ابن فهرجیس (faharjis) سر بلند کرد و سپاه خلیفه معتصم از دستگیری او عاجز شدند تا آنکه معتصم ناگزیر سردار معروف خود آیتاخ (āytāx) را به جنگ او فرستاد، و او پس از جنگ سختی جعفر را کشت و بسیاری از اکراد را مقتول یا اسیر کرد و امیران و زنان و اموال ایشان را به تکریت برد. در سال ۲۳۱ هق اکراد به اطراف اصفهان و فارس تاختند، و وصیف، که یکی از سرداران ترک خلیفه بود، جلو ایشان را گرفت و قریب ۵۰۰ تن از آنان را که در میانشان عده‌ای پسربچه نیز بودند با زنجیر به بغداد آورد و برای این کار ۷۵٬۰۰۰ دینار جایزه گرفت. در سال ۲۵۲ هق اکراد موصل در جانب مساور (mosāver) خارجی معروف با سپاهیان خلیفه میجنگیدند. حتی در شورش معروف سیاهان (زنج؛ صاحب الزنج) نیز کردها شرکت داشته‌اند. در سال ۲۸۱ هق اعراب (چادرنشینان عرب) با اکراد در نواحی موصل و ماردین با حمدان ابن حمدون، جد حمدانیان بودند، و چون معتضد شخصاً به جنگ حمدان بیرون شد، اکراد و اعراب همپیمان شدند که تا دم واپسین

(1) Kordofan

بجنگند، و به این پیمان خود وفا کردند و عده‌ی زیادی از ایشان در جنگ خونینی کشته شدند. در سالهای ۲۹۳ و ۲۹۴ هق شورش اکراد هذبانی (hazbāni) به ریاست محمد ابن بلال کرد واقع شد، والی موصل عبدالله ابن حمدان ابن حمدون تغلبی (taqlebi) از خلیفه کومک خواست، و اکراد به کوهی که مشرف بر شهرزور بود پناه بردند و بعد به آذربایجان رفتند و سرانجام تسلیم شدند. به دنبال اکراد هذبانی اکراد حمیدیه (homaydiyya) و جبل داسن نیز تسلیم شدند. در سال ۳۱۴ هق در زمان خلافت المقتدر بالله و امارت ناصرالدوله‌ی حمدانی در موصل، دگربار اکراد سر به شورش بر داشتند و اکراد جلالی در شهرزور قدرت به هم رسانیدند، و سرانجام ناگزیر به اطاعت از ناصرالدوله شدند. در فاصله‌ی سالهای ۳۲۷ و ۳۴۵ هق دیسم (daysam) نامی که از خوارج بود و از پدر عرب و از مادر کرد بود، اکراد آذربایجان را به دور خود جمع کرد و با آل مسافر و دیگر حکمرانان آذربایجان در جنگ و جدال افتاد. دیسم سرانجام گرفتار شد و او را از دو چشم نابینا کردند، و در سال ۳۴۵ هق در زندان مرد. در قرنهای ۴م و ۵م و ۶م هق شدادیان (šaddādiān) که از اکراد بودند در دبیل و گنجه و بعدها در آنی حکومتهای مستقل تشکیل دادند. خاندان شدادی از قبیله‌ی روادی (ravādi) بودند، و دولت معروف ایوبی در مصر و شام از همین خاندان بر خاسته است. در سال ۳۵۹ هق رکن‌الدوله‌ی دیلمی ابن العمید وزیر معروف خود را به جنگ حسنویه، که در کوههای مغرب ایران قیام کرده بود، فرستاد. ابن العمید پس از وصول به همدان وفات یافت و پسرش با حسنویه آشتی کرد. حسنویه امیر سپاهی از طایفه‌ی برزکان بود. سپاه دیگری از این طایفه عیشیه (ayšiyya) نامیده میشدند و امیران ایشان ونداد (vandād) و غانم (qānem) دائیهای حسنویه بودند. ونداد و غانم بر قسمت مهمی از کردستان، یعنی نواحی دینور تا شهرزور مسلط بودند و علاوه بر آن بر همدان و نهاوند و صامغان نیز دست یافته بودند. سپاهیان هر یک از ونداد و غانم به هزاران نفر میرسید. غانم در ۳۵۰ هق وفات یافت، و پسرش ابوسالم دیسم ابن غانم در قلعه‌ی قسنان (qasnān) به جای او نشست تا آنکه پسر ابن العمید او را از جای خود براند و بر قلعه‌های قسنان و غانم‌آباد مسلط شد. ونداد در ۳۴۹ هق وفات یافت و پسرش ابوالغنائم عبدالوهاب به جای او نشست، ولی قبیله‌ی شاذنجان (šāzanjān) او را اسیر کردند و به دست حسنویه دادند، و حسنویه بر املاک و قلعه‌های او مسلط شد. حسنویه را به حسن رفتار و حسن سیاست ستوده‌اند و او را به کفایت وصف کرده‌اند. حسنویه اکراد را از دزدی و راهزنی باز میداشت و به مکه و مدینه صدقات میفرستاد. قلعه‌ی سرماج (sarmāj) را در جنوب بیستون از سنگهای تراشیده بنا کرد و در آنجا ساکن شد. در دینور نیز مسجدی از سنگهای تراشیده بساخت و سرانجام در ۳۶۹ هق در همان قلعه‌ی سرماج وفات یافت. حسنویه پسران متعدد داشت که از آن جمله بختیار بر قلعه‌ی سرماج مسلط شد، ولی عضدالدوله‌ی دیلمی قلعه‌ی او و قلعه‌ی برادران دیگرش را گرفت و از میان برادران فقط بدر ابن حسنویه را بر گزید و او را تقویت کرد. بدر که مرد عاقلی بود آن نواحی را بخوبی اداره کرد. در ۳۶۹ هق عضدالدوله با اکراد هکاری (hakkāri) موصل نیز درگیر شد و سرانجام قلاع ایشان را گرفت و همه‌ی سران کرد را در دو طرف جاده‌ی معلثایا (maʿlasāyā) به موصل، که در حدود پنج فرسخ بود، به دار کشید. در سال ۳۷۳ هق محمد ابن غانم اکراد برزکانی را به دور خود جمع کرد و در نزدیکی قم بر فخرالدوله‌ی دیلمی بشورید، و در دژ هفتگان متحصن شد. فخرالدوله به وسیله‌ی بدر ابن حسنویه در سال ۳۷۴ هق با او آشتی کرد و در سال ۳۷۵ هق سپاهی بر سر او فرستاد و او را اسیر کرد، و او در اسارت از زخمی که برداشته بود مرد. در ۳۷۷ هق جنگی میان بدر و شرف‌الدوله‌ی دیلمی در نزدیکی کرمانشاهان واقع شد که در آن قراتکین سردار شرف‌الدوله شکست سختی خورد. کار بدر بالا گرفت، چنانکه در ۳۸۸ هق از خلیفه لقب ناصرالدین و الدوله گرفت. بدر ابن حسنویه سرانجام در ۴۰۵ هق به دست طایفه‌ای از اکراد که جورقان نامیده میشدند کشته شد، و شمس‌الدوله پسر فخرالدوله‌ی دیلمی بر قسمتی از بلاد او دست یافت. ابن الاثیر شهرهای ذیل را از جمله‌ی متصرفات بدر دانسته است، شاپورخواست (خرم‌آباد؟)، دینور، بروجرد، نهاوند، و اسدآباد و قسمتی از اهواز. این شهرها که شامل لرستان کنونی میشود، این حدس را پیش میآورد که ممکن است خاندان حسنویه از لرها باشند نه از کردها به معنی اخص، زیرا مورخان گاهی لرها را نیز به طور عموم کرد خوانده‌اند.

در سال ۳۷۳ هق باد (باذ) از اکراد حمیدیه قدرتی به دست آورد. اسم او را ابوعبدالله حسین بن دوشنج (došanj) یا دوستک (dostak) نوشته‌اند و بعضی گفته‌اند اسم و کنیه‌ی او ابوشجاع باد بود و ابوعبدالله حسین برادرش بود. به هر حال ابتدای کار او از چوپانی بود و بعد به راهزنی افتاد، و پس از آن به ارمنستان حمله برد و ارجیش را تصرف کرد و بعد دیاربکر و آمد و میافارقین را متصرف شد و نصیبین را نیز گرفت، و چند بار سپاه دیالمه را شکست داد و سرانجام در ۳۸۰ هق کشته شد.

امرای مروانی نیز از اکراد بودند و نخستین امیر این خاندان ابوعلی ابن مروان ابن دوستک پسر خواهر باد بود. قلمرو مروانیان شامل دیاربکر و خلاط و ارجیش و ملازگرد بود و حکومتشان از ۳۸۰ تا ۴۸۹ هق دوام یافت و سرانجام به دست سلجوقیان منقرض شد.

معروفترین فرد کرد در تاریخ صلاح‌الدین ایوبی قهرمان معروف جنگهای صلیبی و بازپس‌گیرنده‌ی خاندان فاطمی مصر است، که از خاندان ایوبی بود و جد خاندان شاذی ابن مروان از اکراد قبیله‌ی هذبانی و از شهر دبیل بوده است. جلال‌الدین خوارزمشاه (← منکبرنی) مدتها با کردها درگیر بوده و چون پس از شکست از مغول به میان اکراد دیاربکر رفت به احتمال قوی به دست اکراد کشته شد (۶۲۸ هق).

نام کردستان از اوایل قرن ۷م هق، یعنی زمانی است که سلیمانشاه پسر برجم ایوائی از ترکمانان ایوا حاکم آنجا شده، و پایتختش قلعه‌ی وهار (vahār) یا بهار در سه‌فرسخی شمال غربی همدان بوده است. شهرهای کردنشین در زمان مغول از قتل و غارت مغولان مصون نماند. در زمان الجایتو مرکز کردستان از وهار به چمچمال نزدیک شهر کرمانشاه منتقل شد. در زمان تیمور و ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو کردستان و دیاربکر عرصه‌ی تاخت و تاز سپاه تیمور و ترکمانان شد و دیاربکر کلا به تصرف آق‌قویونلوها در آمد. سیاست شاه اسماعیل صفوی در برابر کردها به مناسبت تسنن آنان چندان مساعد نبود، چنانکه هنگامی که ۱۱ تن از سران کرد در خوی به سلام شاه اسماعیل رفتند دستور داد که همه را زندانی کردند، و به جای آنان از قزلباشان رئیس گماشتند. در برابر شاه اسماعیل سلاطین عثمانی به پیروی از راهنمائی حکیم ادریس کرد سعی میکردند که بر کردها از خاندانهای اصیل کرد رؤسائی تعیین کنند. منطقه‌ی کردستان بزرگ در زمان صفویه میان دو دولت صفوی و عثمانی تقسیم شد، و دولت ایران فقط مالک قسمتی شد که در دامنه‌های شرقی کوههای زاگرس قرار داشت.

در زمان صفویه از اکراد طوایف سیاه منصور و چگنی (cegani) و زنگنه در خاک ایران بودند. اکراد محمودی ماکو را در تصرف داشتند و در زمان شاه عباس جانب دولت عثمانی را گرفته بودند، و در جنگهائی که میان ایران و عثمانی بود در جانب دولت عثمانی بودند تا آنکه سرانجام شاه عباس ماکو و بایزید را از تصرف ایشان خارج کرد. در ۱۰۱۴ هق که جغال اغلی (jaqāl oqli) سردار عثمانی به قصد تصرف شهر تبریز با سپاهی عظیم به آذربایجان حمله کرد، اکراد محمودی و حکاری (هکاری) و حاکم جزیره و قبایل صومای برادوست با جغال اغلی بودند، و در ۱۰۱۵ هق پس از شکست جغال اغلی که شاه عباس به آن سوی ارس رفته بود در حدود نخجوان رؤسای اکراد محمودی و حاکم جزیره و قراحصار و بدلیس به حضور شاه عباس بار یافتند.

اگر لرها را جزو اکراد حساب کنند با سلطنت کریم خان زند (از قبیله‌ی زند از قبایل لر) برای نخستین‌بار در تاریخ ایران بر سر تا سر ایران پادشاهی کردنژاد سلطنت کرده است که از جهت عدل و رفق با رعیت در تاریخ شاهان ایران کم نظیر بوده است. در اواخر زندیه و اوایل قاجاریه قسمتی از آذربایجان غربی در دست طایفه‌ی دنبلی (donbali)، که از طوایف بزرگ کرد بوده‌اند، افتاد و سرانجام در اوایل قاجاریه ناگزیر شدند که از استقلال ادعائی چشم بپوشند. مرکز خانان دنبلی شهر خوی بوده است.

در قرن ۱۹م داعیه‌ی استقلال‌طلبی کردها در خاک عثمانی بارها ظاهر شد. از آن جمله است شورش محمد پاشای رواندوزی که با اعلام استقلال همراه بود و در ۱۸۳۱ شهرهای اربیل و التون کوپرو (altun kopru) و کوی سنجق (kuy san-jaq) و رانیه (rānia) را تصرف کرد و بعد موصل و عکره (akra) و زیبر (zibar) و عمادیه را نیز گرفت. این شورش در سال ۱۸۳۵ خوابانده شد. در ۱۸۴۳ نورالله بیک هکاری و بدر خان جزیره شورش کردند. این شورش در ۱۸۴۷ سرکوبی شد. ماده‌ی ۶۱ معاهده‌ی برلین امنیت کردها و چرکسها را از دولت عثمانی درخواست میکرد، ولی دولت عثمانی اعتنائی به این درخواست نکرد. پس از سال ۱۸۷۸ اکراد هکاری و بهدینان و بهتان به پیشوائی پسر بدر خان شوریدند. پس از آن شیخ عبیدالله نقشبندی به خیال تأسیس کردستان مستقل زیر

نظارت و تابعیت عثمانی افتاد، در ۱۸۸۰ اکراد شیخ عبیدالله اطراف ارمیه و ساوجبلاغ و میاندوآب و مراغه را به خاک و خون کشیدند، و سپاه ایران به زحمت توانست این شورش را بخواباند. برای شورش کردها در ایران در هنگام جنگ I و پس از آن ← شکاک و اسماعیل آغا سیمیتکو.

جنگ I برای آرزوهای استقلال‌طلبی کردها نویدبخش بود. شکست دولت عثمانی و ماده‌ی ۱۲ برنامه‌ی صلح جهانی ویلسن رئیس جمهور وقت کشمکش مخصوصاً مشوق خوبی برای کردها بود، در این ماده گفته شده بود که باید برای اقوام غیر ترک دولت عثمانی فرصت کامل برای رشد و توسعه خودمختاری داده شود. هیئتی از نمایندگان جمعیت‌های وطنی کرد به کنفرانس صلح رفت. در پیمان سور که در ماه اوت ۱۹۲۰ میان نمایندگان متفقین و سلطان عثمانی منعقد شد، ایجاد دولتهای عربی حجاز و سوریه و عراق و ارمنستان و کردستان شرط شده بود، و همچنین به کردهای ولایت موصل حق الحاق به دولت کردستان داده شده بود. پس از آنکه دولت جدید ترکیه زیر رهبری مصطفی کمال آتاتورک قدرت نظامی خود را احیا کرد، به این معاهده عمل نشد. ← کنفرانس لوزان (۱۹۲۲–۲۳) ایجاد دولتهای عربی مورد تأیید قرار گرفت، ولی از ارمنستان و کردستان ذکری به میان نیامد و وضع آینده‌ی موصل به جامعه‌ی ملل محول شد. جامعه‌ی ملل در ۱۹۲۵ به نفع الحاق موصل به دولت عراق رأی داد. این امر با معاهده‌ای که میان عراق و ترکیه و بریتانیا در ۱۹۲۶ در انقره (آنکارا) بسته شد قطعیت یافت. گرچه پیمان سور به نتیجه نرسید، عنوان کردستان مستقل در مجامع سیاسی و در میان کردها از میان نرفت و کردها برای به دست آوردن آن شورشها و قیامهای تاریخی خود را ادامه دادند. در ۱۹۲۵ شیخ سعید در ناحیه‌ی خرپوت قیام کرد. پس از ۱۹۲۰ کردهای ساکن جنوب زاب کبیر از انضمام به دولت عراق خودداری کردند. در ۱۹۲۲–۲۳ شیخ محمود، از مردم سلیمانیه، خود را شاه کردستان خواند. در ۱۹۴۴–۴۵ بارزانیها (← بارزان) سر بر افراشتند. در ژانویه‌ی ۱۹۴۶ جمهوری خلق کردستان که مرکز آن در مهاباد ایران بود، با استفاده از اشغال ایران به دست متفقین و حمایت دولت شوروی به ریاست قاضی محمد تشکیل شد، که پس از تخلیه‌ی کامل ایران از قوای متفقین و اعزام سپاه به آذربایجان منحل شد. در ۱۹۲۵ جامعه‌ی ملل توصیه کرد که کردها و کردزبانها باید در اداره‌ی امور دولت عراق شرکت داده شوند و زبان کردی در عراق زبان رسمی شناخته شود. در ۱۹۳۲ دولت عراق تقاضای عضویت در جامعه‌ی ملل کرد، و جامعه‌ی ملل از عراق خواست که حقوق کردها در قانون اساسی عراق شناخته شود. پس از کودتای ۱۹۵۸ عراق، که عبدالکریم قاسم روی کار آمد، در قانون اساسی موقتی ماده‌ای گنجانیده شد که کردها را شریک و همکار عربها در دولت عراق میدانست. ولی امید کردها برای شرکت عملی و قطعی در اداره‌ی امور خود و دولت و برای رسمی ساختن زبان کردی و برای شرکت در منافع اجتماعی و اقتصادی ظاهراً بر آورده نشد، و از ۱۹۶۱ دوباره قیام کردها در نواحی کردنشین عراق شروع شد.

کردها تا ۱۹۱۴ با مسیحیان ارمنی در ترکیه و مسیحیان کلدانی قدیم در ارتفاعات هکاری و کلدانیهای اونیات (uniāt؛ فرقه‌ی مسیحی که ریاست پاپ را قبول دارند اما تشریفات و مراسم مذهبی جداگانه دارند) در جنوب، با مسالمت می‌زیستند اما در جنگ I به تحریک بیگانگان وقایع خونینی در عراق و ترکیه و ایران (در ارمیه) میان ایشان روی داد. مسیحیان ساکن آناطولی قتل عام شدند ولی آسوریها در ناحیه‌ی عمادیه در عراق استقرار یافتند. قسمتی از آسوریها که جلو نین خوانده میشدند در رضائیه (ارمیه) و اطراف آن ساکن هستند. اسماعیل آغا سیمیتکو رئیس مذهبی آسوریها را، به نام مار شمعون، به خیانت به قتل رسانید. کردها یا شهرنشین یا چادرنشین هستند. چادرنشینان به صورت طوایف و عشایر و با زندگانی دامپروری و مخصوصاً گوسفند و بز در دشتهای بین النهرین تا نواحی کوهستانی ترکیه و ایران زندگی میکردند. ولی از جنگ I به بعد سعی دولتهای ترکیه و عراق و ایران در این است که کردها را یکجانشین سازند و زندگانی کشاورزی و شهری با رفاه اجتماعی و بسط آموزش و پرورش و تربیت در سطح مردم دیگر برای کردها فراهم سازند. به همین جهت کردهای چادرنشین بتدریج از صورت چادرنشینی کامل بیرون میآیند و زندگی کشاورزی‌ـدامداری (نیمه‌چادرنشینی) را در پیش میگیرند. تا جنگ I کردها به صورت طوایف، که تحت ریاست یک شیخ یا رئیس یا پیشوای طریقت بودند، در دهات و قصبه‌های کوهستانی زندگی می‌کردند. زنان کرد در زندگی خانوادگی آزادتر از زنان ترک یا ایرانی یا عرب بودند. بیشتر کردها به مذهب تسنن و پیروان شافعی هستند. طریقتهای تصوف قادری و نقشبندی در میان کردها رواج دارد. مذاهب دیگری که میان کردها رواج دارد مذهب یزیدی و مذهب اهل حق (و به قول ایرانیها علی اللهی که شاید تسمیه‌ی صحیح نباشد) و مذهب بکتاش‌ـقزلباش (در ترکیه) است.

کرده‌مهین (korde.mahin)، ده (جم ۱°۴۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان آقمیان، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۶کیلومتری ل سراب.

کردی، زبان (kordi)، از ← زبانهای ایرانی غربی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که در قسمتی از ایران، عراق، ترکیه، و قفقاز بدان سخن میگویند، و شامل لهجه‌های متعدد است. دو لهجه‌ی گورانی (gurāni؛ متعلق به نواحی کردنشین جنوبی) و زازا (متعلق به نواحی کردنشین غربی) با کرمانجی (kormānji؛ کردی به معنی اخص) تفاوت فاحش دارند. سنندجی، کرمانشاهی، سلیمانیه‌ای، مکری (mokri)، عبدوئی (abdu'i)، زندی (zandi)، و بایزیدی از لهجه‌های کرمانجی‌اند. آثار مذهب اهل حق به لهجه‌ی گورانی نوشته شده است. نیز جدول زبان‌ها در صفحه‌ی ۱۱۶۷ دیده شود.

کردی، لورنتسو دی: ← لورنتسو دی کردی.

کردیان (kordiān)، بخش، ل‌ش شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)، منطبق بر دهستان **کردیان** (جم ۷°۲۲۱ سث ۱۳۴۵ هش، دارای ۱۲ آبادی).

محصول عمده‌اش پنبه است. مرکز بخش و دهستان قطب‌آباد است.

کردیان (kordiān)، ده (جم ۱°۰۳۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاولایت، بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ ۶۶کیلومتری لغ طیبات.

کردیچال (kordi.cāl)، ده (جم ۱°۰۴۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کلاردشت، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)؛ ۶کیلومتری ل‌ش حسن کیف.

کردیر، روحانی زرتشتی: ← کرتیر.

کردیز یا گردیز: ← زین الاخبار.

کرز ابن جابر فهری: ← محمد، قسمت ۲۳.

کرزان (korzān)، ده (جم ۱°۶۷۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرزان‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۱۵کیلومتری غ تویسرکان.

کرزان‌رود (korzānrud)، دهستان (جم ۱۴°۴۸۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، دارای ۱۶ آبادی. دهاتش در طول پنج دره از دره‌های جغ کوه الوند به نام‌های کرزان، بابا پیر، سرکان، آرتیمان، و سرابی قرار دارد، و به واسطه‌ی چشمه‌سارها، قلمستانها، و خوبی آب و هوا از نقاط خوب ییلاقی است. رود‌های کرزان‌رود و سرابی که در دره‌های کرزان و سرابی جریان دارند در غ دره‌ی کرزان‌رود که حد ل‌ش، ج، و ل آن کوه الوند و شعبات آن است، به هم میپیوندند و رود تویسرکان را تشکیل می‌دهند، که در دهستان خزل به گاماساب میریزد. محصول عمده‌ی آن خشکبار، خاصه قیسی است که به طریق صحیح خشک و بسته‌بندی میشود. راه شوسه‌ی ملایر به کنگاور تقریباً از وسط آن میگذرد. شهر تویسرکان مرکز این دهستان نیز محسوب میشود.

کرزن، جورج نثنیل: ← کرزن، لرد.

کرزن[1]، خط (kĕrzən)، نام خط مرزی پیشنهادی میان روسیه‌ی شوروی و لهستان، که در ۸ دسامبر ۱۹۱۹ از طرف ← لرد کرزن به شورای عالی کنفرانس پاریس پیشنهاد شد. این خط اساساً یک مرز نژادی بود، بدین معنی که نواحیی که سکنه‌اش عمدةً لهستانی بودند در غ آن و نواحیی که سکنه‌اش عمدةً غیر لهستانی بودند در ش آن قرار میگرفت. خط کرزن از انتهای جنوبی لیتوانی در ل گرودنو به طرف ج تا ساحل راست رود بوگ نزدیک برست امتداد مییافت؛ سپس ح ۳۲۰ کم در امتداد بوگ بود، و نزدیک سوکال[2] (sokāl؛ غ اوکرائین) به جانب غ منحرف شده در امتداد ججغ از ش گالیسی تا مرز شمالی چکوسلواکی ممتد می‌شد. هیچ یک از دو دولت با این خط موافق نبود، و بر طبق پیمان ریگا (۱۹۲۱) مرز شرقی لهستان تقریباً موازی خط کرزن و به فاصله‌ی ۱۹۰ تا ۲۶۰ کم در ش آن بود.

در تقسیم (۱۹۳۹) لهستان بین روسیه‌ی شوروی و آلمان قسمتی از این خط به کار رفت. خط کرزن با تغییراتی به نفع لهستان اساس توافق بر سر مرز شرقی لهستان در کنفرانسهای یالتا و پوتسدام شد (۱۹۴۵). نیز ← لهستان، قسمتهای VII و VIII.

کرزن[3]، لرد (lord korzen)، شهرت **جورج نثنیل کرزن** (jorj nəthanyəl kĕrzən)، ملقب به اولین **مارکوئس کرزن آو کدلستن[4]** (*mārkuəs āv

(۱)Curzon (۲)Sokal (۳)Curzon (۴)Kedleston

kedəlstən)، ۱۸۵۹–۱۹۲۵، سیاستمدار انگلیسی که او را آخرین رجل انگلیسی دارای طرز تفکر اشرافی قرن ۱۸م توصیف کرده‌اند، نایب‌السلطنه‌ی (۱۸۹۸–۱۹۰۵) هند و وزیر امور خارجه‌ی (۱۹۱۹ –۲۴) انگلستان. تربیت اولیه‌اش او را به پرکاری عادت داد. در ۱۸۷۸ به انحنای ستون فقرات دوچار شد، و تا آخر عمر از آن رنج میبرد. ناچار بود شکم‌بند فولادی بپوشد، و صلابت خمش‌ناپذیر جثه‌اش ناشی از همین بود، و با گذشت زمان فکر او را نیز تحت تأثیر قرار داد. در ۱۸۸۶ وارد پارلمنت شد (محافظه‌کار)، و تا ۱۸۹۸ در آن عضویت داشت. در ضمن، از ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۴ در اروپا، امریکای شمالی، و آسیا (از جمله در ایران) بسیار سفر کرد، و کتابهائی در این باب نوشت. در ۱۸۹۵ با دختر یک میلیونر امریکائی ازدواج کرد. زیبائی زوجه‌اش تا حدی از خشونت او کاست، و با استفاده از ثروث وی شکوه و جلالی افسانه‌ای به زندگی خود داد.

در ۱۸۹۸ به نیابت سلطنت هند رسید. ایالت مرز شمال غرب را ایجاد کرد، سازمان امور مالی هند را تجدید کرد، و اصلاحات دیگری نیز در آن سرزمین به عمل آورد. در ۱۹۰۴ دگربار به نیابت سلطنت هند منصوب شد، ولی به سبب اختلاف با لرد کیچنر، فرمانده کل قوا در هند، استعفا کرد، و بر خلاف انتظارش، استعفایش پذیرفته شد، و با تلخکامی هندوستان را ترک گفت (۱۹۰۵). در ۱۹۰۷ رئیس دانشگاه آکسفرد شد، اصلاحاتی در آنجا به عمل آورد. در ۱۹۰۸ وارد مجلس اعیان (لردها) شد. بعداً دگربار وارد سیاست شد، و در دولت ائتلافی اسکویث مهردار سلطنتی شد. پس از سقوط (۱۹۱۶) دولت اسکویث، به لوید جورج پیوست. در ۱۹۱۹ به جای بلفور به وزارت امور خارجه، که از آرزوهای اصلیش بود، رسید. در ۱۹۲۱ لقب مارکوئس یافت. در دولت ا. ب. لا نیز وزیر امور خارجه بود. در ۱۹۲۲–۲۳ در کنفرانس لوزان ریاست و نفوذ تام داشت. لا در ۱۹۲۳ استعفا کرد، و کرزن امید جانشینی او را داشت، اما س. بالدوین به نخست‌وزیری رسید، و کرزن از این نومیدی کمر راست نکرد.

مهمترین اثر کرزن کتاب ایران و مسئله‌ی ایران (۱۸۹۲) است. از آثار متعدد دیگرش روسیه در آسیای مرکزی (۱۸۸۹)، مسئله‌ی شرق اقصی (۱۸۹۴)، پامیرها و سرچشمه‌های آمودریا (۱۸۹۷)، لرد کرزن در هند (۱۹۰۶)، و اصول و روشهای اصلاح دانشگاه (۱۹۰۹) است.

کرزوبیان (karzubiān)، از شعب کردان شبانکاره.

کرزوس[1] (krezus، از فنس)، پد کروسوس (kroy-sos)، فته حـ ۵۴۷ ق‌م، شاه (۵۶۰–حـ ۵۴۶ ق‌م) لیدیا، پسر آلواتس[2] (āluāttes). سیاست پدر را که تصرف شهرهای یونیا در آسیای صغیر بود ادامه داد، اما به طور کلی با یونانیان روابط دوستانه داشت، و ظاهراً سولون را پناه داد. ثروت عظیمی که از معادن قلمرو خود و از داد و ستد با همسایگان گرد آورده بود ضرب المثل بود. پایتخت وی، ساردیس، از مراکز هنر و ادب بود. چون از قدرت کوروش کبیر هخامنشی بیمناک بود با احمس II مصر و نبونیدوس بابل بر علیه کوروش متحد شد، ولی این اتحاد سودی نبخشید. کوروش او را مغلوب و اسیر کرد (۵۴۶ ق‌م)، ولی بعداً در سلک دوستان معتمد خود قرار داد. به گفته‌ی هرودوت، وقتی که کبوجیه مشاعرش مختل شد امر به کشتن کرزوس کرد، ولی خدمتکاران شاه او را نجات دادند.

کرزول[3] (krezol، فنس)، هر یک از سه فنول همپار مشتق از تولوئن [نامهای دیگرش **کرزیلول**[4] (krezilol) و **متیلفنول**[5] (metilfenol)]. هر سه کرزول، اورتو و متا و پارا، دارای فورمول شیمیائی $CH_3 — C_6H_4 — OH$، در قطران چوب و زغال سنگ وجود دارد و آنها را از آن استخراج میکنند. کرزول در آب کم محلول است، و دارای بوی فنول است و مانند آن خاصیت گندزدائی دارد، منتها سمیتش کمتر است. علاوه بر گندزدائی، در تهیه‌ی حشره‌کش و پلاستیکسازی نیز مصرف دارد.

کرزیلول: ← کرزول.

کرس[6] (keres)، در دین روم، الاهه‌ی کشاورزی، دختر ساتورنوس و اوپس؛ مطابق دمتر یونانیها. عبادتش متضمن ← شعائر بارآوری و مراسمی برای اموات بود. عید عمده‌اش کرآلیا[7] (kereālia) بود.

کرس[8] (kors) یا **کورسیکا** یا **کرسیکا** (هر دو korsikā)، پد **کورنوس** (kurnos)، جزیره (۸°۷۲۲ کمه؛ جه ۲۷۵°۴۶۵)، از ولایات فرانسه، در دریای مدیترانه، چ‌ش فرانسه و ل ساردنی، در دریای مدیترانه. آژاکسیو (کرسی آن) و باستیا شهرها و بنادر مهم آنند. عمدهٔ کوهستانی است. صادرات عمده‌اش روغن زیتون، شراب، و الوار است. گندم و پنیر فراوان تولید میشود، و تربیت گوسفند رایج است. راههای ارتباطی کافی ندارد، و بیشتر خاک جزیره به حالت وحشی و پوشیده از زیرستها است، که به زبان فرانسوی آنها را ماکی[9] گویند، و رائحه‌ی گلهای آنها تا مسافات دوری در اطراف پخش میشود، و به همین جهت این جزیره را "جزیره‌ی خوشبو" گفته‌اند. ماکیها مدتهای مدید مأمنی برای دزدان و راهزنان بود، و قصاص و خونخواهی (← وندتا) مدتها در این جزیره رواج تام داشت تا آنکه در قرن ۲۰م دولت فرانسه توانست تا حدی از آن جلوگیری کند.

کرس از قرن ۳م ق‌م تا قرن ۵م ب‌م در تصرف روم بود، پس از آن واندالها و بیزانسیها آنجا را به تصرف آوردند. در ۷۲۵ به دست لومبارد‌ها افتاد. از حـ ۸۵۰ تا ۱۰۳۴ در تصرف مسلمانان بود. در سال ۱۰۷۷ پاپ آن را به اسقف پیز واگذار کرد. در ۱۳۱۲ به دست جنووائیها افتاد. در سال ۱۷۷۵ پ. پائولی موفقانه بر ضد حکومت جنووا شورید، ولی به سبب مداخله‌ی فرانسه جزیره در ۱۷۶۸ به فرانسه واگذار شد. در ۱۷۹۳ پائولی، با پشتیبانی انگلیسی‌ها، فرانسویها را اخراج کرد، و کرس به انگلستان تملق یافت. در ۱۷۹۶ ناپلئون انگلیسها را بیرون راند. در جه II در سالهای ۱۹۴۲–۴۳ تحت اشغال ایتالیائیها و آلمانها بود.

خاندان بوناپارت (از جمله ناپلئون I) ازین جزیره بر خاستند.

کرساسپ: ← گرشاسب.

کرستوری، گردنه، ← قفقاز.

کرسف، آبادی، ← سهرورد، دهستان.

کرسو[10] (kerso، ایتالیائی)، چک **تسرس**[11] (tsres)، جزیره (۳۴۰ کمه؛ جه ۳°۷۶۳)، در دریای آدریاتیک، نزدیک ساحل کروآسی، یوگوسلاوی. سابقاً جزء اتریش-هنگری بود، در ۱۹۱۸ به ایتالیا و در ۱۹۴۷ به یوگوسلاوی واگذار شد.

کرسونسوس آورئا: ← مالی، شبه جزیره‌ی.

کرسی، در اصطلاح اهل شرع، ← افلاک.

کرسی (korsi)، چهارپایه‌ی چوبی که در زمستان روی آن لحاف، و زیرش منقل آتش، و در اطرافش تشک قرار میدهند، و برای گرم شدن دور آن نشسته پاها را زیر لحاف میکنند.

کرسی، لفظ عربی به معنی تخت یا چیزی شبیه آن که بر روی آن مینشینند. در این مقاله مقصود کرسیی است که، در قرآن، در آیه‌ی ۲۵۶ از سوره‌ی بقره آمده است، و آن آیه را به همین مناسبت آیة الکرسی میخوانند. جمله‌ای که کلمه‌ی کرسی در آن آمده است "وَسِعَ کُرسِیُّهُ السَّمٰواتِ وَ الاَرضَ" است، یعنی کرسی خدا به پهنای آسمانها و زمین است. مفسران در تفسیر کرسی در این آیه آراء مختلفی اظهار کرده‌اند. جمعی گفته‌اند کرسی به معنی علم است، و بر این ادعا آیه‌ی ۷م از سوره‌ی مؤمن را دلیل آورده‌اند که ملائکه گفتند "ربّنا وسِعتَ کُلَّ شَیءٍ رحمةً و علماً" [پروردگارا، رحمت و دانش تو همه را در بر گرفته است]، و چون معنی "وسع" برای کرسی هم تقریباً به همین طریق به کار رفته است، میتوان گفت که مقصود از کرسی همان علم خداوندی است. حسن بصری کرسی را در آیه‌ی فوق به همان معنی عرش گرفته است، و در این صورت معنی این قسمت از آیه چنین میشود که تخت او به پهنای زمین و آسمانهاست. جمعی دیگر کرسی را به معنی پایه‌ای گرفته‌اند که جلو تخت میگذارند تا دو پای کسی که بر تخت نشسته است روی آن قرار بگیرد. بعضی کرسی را به معنی قدرت و تسلط گرفته‌اند، همچنانکه گاهی مراد از تخت، بر سبیل مجاز، قدرت و ملک و سلطنت است، و در این صورت معنی این قسمت چنین میشود که قدرت و سلطه‌ی او آسمانها و زمین را فرا گرفته است.

کرسی[12] (kersi)، ناحیه، چ‌غ فرانسه، که حالیه قسمتی جزء ولایت لوت و قسمتی جزء ولایت تارن-اِگارون است. شهر عمده‌اش **کالور** است. عبارت از فلاتهای کمابی است که دره‌های حاصلخیز رود-های لوت، دوردونی، و آورون آنها را قطع میکنند. فعالیت عمده در فلاتها پرورش گوسفند است. کرسی جزو قلمرو کنتهای تولوز بود. پیمان برتینی (۱۳۶۰) آن را به انگلستان واگذار کرد، ولی در حـ ۱۳۷۰ فرانسه آن را باز گرفت.

کرسی[13] یا **کرسی-آن-پونتیو** (kresi ān pon-tië)، آبادی، ولایت سوم، ل فرانسه، ل آبویل. در جنگ صدساله، ادوارد III انگلستان فیلیپ VI فرانسه را در اینجا شکست داد (۱۳۴۶). ادوارد امیر سیاه و یوهان لوکزامبورگی از مبارزین این جنگ بودند.

کرسیدا: ← تروئیلوس و کرسیدا.

کرسیکا: ← کرس.

---

(۱)Croesus (۲)Alyattes (۳)cresol (۴)cresylol (۵)methylphenol (۶)Ceres (۷)Cerealia (۸)Corsica (۹)maquis (۱۰)Cherso (۱۱)Cres (۱۲)Quercy (۱۳)Crécy

کرسیلاس[1] (kresilās)، نق ح ۴۵۰ ق‌م، مجسمه‌ساز یونانی؛ مت کرت. معاصر فیدیاس بود. در آتن کار میکرد. از آثارش صورتی از پریکلس است، که قدیمیترین صورتی است که محققاً ساخت یونانیان میباشد.

کرسیون (karsiun)، در شاهنامه. **۱ـ** پهلوان تورانی. نامش تنها یک بار، در آغاز داستان جنگ یازده رخ آمده است. **۲ـ** پیشرو سپاه ماهوی سوری در جنگ او با نیزک طرخان.

کرشا[2]**، ریچارد** (ricārd krashā)، ۱۶۱۲؟–۱۶۴۹، شاعر انگلیسی. پدرش کشیشی پیرایشگر بود، و خودش نیز کشیش انگلیکان و سپس در اروپا کشیش کاتولیک رومی شد (۱۶۴۶). یکی از شاعران متافیزیکی و اشعارش سخت مذهبی است.

کرشاسب یا کرشاسپ: ← گرشاسب.

کرشاسپ یا کرشاسب: ← گرشاسب.

کرشته (kereshte)، ده (جم ۲٬۱۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ متصل به علیشاه عوض.

کرف‌آور (kerf.āvar) یا **کفرآور** (kofr.āvar)، دهستان (جم ۳٬۵۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، لش بخش گیلان غرب، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۲۰ آبادی. از رود کفرآور مشروب میشود. عده‌ای از ساکنان آن بر مذهب اهل حق‌اند.

کرفتو (karaftu)، ده (جم ۴۳۰ سنه ۱۴۴۵ هش)، دهستان اوباتو، بخش دیواندره (میرانشاه)، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ ۵۲کیلومتری ل‌غ دیواندره. ناحیه‌ای است کوهستانی و سردسیر که آبش از رود و چشمه تأمین میشود، و محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. غار معروف کرفتو در ۹کیلومتری ل آن است. این غار قلعه‌مانند که، به مناسبت دشواری راه، رسیدن به آن چندان آسان نیست، جمعاً از ۲۵ اطاق سنگی تشکیل شده که بعضی طبیعی و بعضی دیگر ساخته‌ی دست آدمی است (ساختمان آن را به ح قرن ۳م ق‌م نسبت می‌دهند). بر دیوار یکی از اطاقهای آن، لوحه‌ای به خط یونانی، و نیز در اطاق دیگر تصویری از یک سوار در حال شکار آهو، نقر شده است. بنا بر قولی این نقش یادگار پیروزی ایرانیان بر پادشاه ارمنستان است. بالای این نقش نام هراکلس (هرکول) با حروف یونانی حک شده است، بدین مناسبت احتمال میدهند که این غار معبد معروف هرکول بوده است. مردم افسانه‌های بسیاری جهت این غار ساخته‌اند.

کرفتو، غار: ← کرفتو، ده.

کر فرانسوی: ← کر، انگلا مورن.

کرفس (karafs)، ده (جم ۲٬۵۶۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۳۵کیلومتری ش رزن.

کرفس یا کرفس الماء (karafso 'l.mā)، (*Apium graveolens*)، گیاه دوساله از تیره‌ی چتریان، که ساقه‌ی نرم خام آن خوراکی است، و برای استفاده از ساقه‌های نورسته کاشته میشود.

کرفس الماء: ← کرفس.

کرفلد[3] (krefeld)، شهر (جم ۱۹۷٬۱۴۰)، نورد-راین-وستفالن، آلمان غربی، بر رود راین در ل‌غ دوسلدورف. رودبندری فعال و از مراکز صنایع ابریشمی آلمان است. مصنوعات فولادی مرغوب، ماشینسازی، و رنگسازی نیز دارد. فردریک II صنایع ابریشمی را در انحصار این شهر قرار داد.

کرقند (karqond)، ده (جم ۱٬۵۵۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان نیمبلوک، بخش قائنات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ ۶۵کیلومتری ل‌غ قاین.

کرک[4] (karak)، شهر (جم ح ۱۰٬۰۰۰)، ج اردن مرکزی، بر تپه‌ای در ح ۸۰کیلومتری ج‌ج‌غ عمان. محل تلاقی جاده‌ها و از مراکز بازرگانی است. از قلعه‌های بارودار موآبیان بود. در جنگهای صلیبی نقش مهمی به عهده داشت، و با مونترآل از بارون‌نشینهای عمده‌ی مملکت لاتینی اورشلیم بود. در سال ۱۱۳۱ شهسواران مهمانnواز قلعه‌ی "کرک شهسواران" (← حصن الاکراد) را در آن بنا کردند. در ۱۱۸۸، پس از محاصره‌ای طولانی، صلاح‌الدین ایوبی آن را گرفت. از اوایل مسیحیت تا ۱۹۱۰، که ترکان عثمانی به آزار و کشتار مسیحیان پرداختند، کرک اسقف اعظم‌نشین بود.

کرکه[5] (kərk)، ایتالیائی **ولیا** (velia)، جزیره (۴۱۰ کمم؛ جم ۱۴٬۴۹۷)، در دریای آدریاتیک، ل‌غ یوگوسلاوی، نزدیک ساحل دالماسی. شهر عمده‌ی آن کرک است، که باروها، قلعه، و کلیسای جامعی از قرون وسطی دارد.

کرکالدی[6]**، سر ویلیام** (sər wilyām kër-kāldi)، ۱۵۲۰؟–۱۵۷۳، سپاهی و سیاستمدار اسکاتلندی. در جنگهای مذهبی اسکاتلند سهمی عمده داشت، و با پدرش در قتل فجیع کاردینال بیتن شریک بود. چندسالی در فرانسه بود. در ۱۵۵۷ به اسکاتلند باز گشت، و از رهبران افراطی پروتستانها شد، و با ازدواج ماری استوارت و لرد دارنلی مخالفت کرد. در قتل ریتسیو شرکت داشت. بعد از ازدواج ماری استوارت و باثول، رهبر گروهی بود که ماری به آنها تسلیم شد (۱۵۶۷). در حینی که ماری در انگلستان محبوس بود، کرکالدی که همکاری با پروتستانها را برای مقاصد جاه‌طلبانه‌ی خود مفید نمیدید به طرفداران ماری پیوست، و عاقبت دستگیر و به دار آویخته شد.

کرکالدی، شهر، اسکاتلند، ← فایف.

کرکان (karkān)، ده (جم ۱٬۳۰۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرای علیا (← شرا)، بخش وفس، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۶۱کیلومتری ج کمیجان.

کرکت، درختچه، ← سیاه تلو.

کرک د شوالیه یا کرک شهسواران: ← حصن الاکراد؛ کرک، شهر.

کرکسرق (karkasaq)، ده (جم ۱٬۰۸۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۲کیلومتری ش اردبیل.

کرکس[7] (karkas)، نام چندین قسم مرغ بزرگ شکاری، که از مردار جانوران تغذیه میکنند. بر خلاف مرغان شکاری دیگر، سر کرکس پر ندارد. منقار کرکسها اندکی خمیده است، و چنگالشان برای گرفتن و بردن طعمه چندان مناسب نیست. در نواحی معتدل و گرم زندگی میکنند. کرکس، با سر برهنه و پرهای تیرمرنگش پرنده‌ی زشتی است؛ نه‌تنها مردار میخورد، بلکه غالباً در هنگام ناراحتی قی میکند. با این همه، جانور سودمندی است، چه با خوردن مردارها به بهداشت محیط کومک میکند. کرکسها عموماً ناقل بیماری نیستند. بلندپروازند، و آسان و زیبا به پرواز در میآیند.

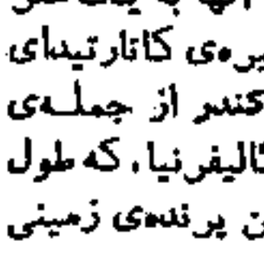

کرکسها به شکل دایره‌های بزرگ در ارتفاعات زیاد آسمان پرواز میکنند. چشمان تیزبین و حس بویائی نیرومند دارند، و از فواصل زیاد میتوانند مردارها را ببینند. جز در مواقع جفتگیری، به صورت گله‌های بزرگ مخلوط از نر و ماده دیده میشوند. در مواقع جفتگیری، دو به دو در زیر تندانهای آویخته و کنده‌های درختان و غارها منزل میکنند. لانه نمیسازند، و ماده‌ی آنها از ۱ تا ۳ تخم بر زمین برهنه میگذارد. پدر و مادر خوراک جوجه‌ها را در گلوی خود حمل میکنند و مستقیماً به دهان آنها میریزند.

کرکسها دارای ۱۴ جنس در بر قدیم و ۶ جنس در بر جدید هستند. کرکسهای بر قدیم از تیره‌ی آکیپتریدای (Acciptridae) هستند، و به باز شباهت دارند. طول بعضی از اقسام آنها به یک متر میرسد. کرکسهای بر جدید از تیره‌ی کاتارتیدای (Cathartidae) میباشند، و کندر از جمله‌ی آنهاست. کرکس معروف به کندر کالیفرنیا، که طول آن به ۱٫۳ متر میرسد، بزرگترین پرنده‌ی زمینی امریکای شمالی است.

کرکف، درخت، ← افرا.

کرکمیش[8] (karkamiš)، شهر باستانی بر ساحل غربی فرات، ح ۹۶کیلومتری ل‌ش حلب، در ترکیه‌ی حالیه. بر محل تلاقی جاده‌ی اصلی میان بین النهرین شمالی (عراق) و مدیترانه، که از فرات میگذشت، قرار داشت، و از عصر حجر جدید به بعد مسکون بود. نخستین‌بار ذکرش در مآخذ مربوط به ۱۷۰۰ ق‌م آمده است. کرکمیش در مملکت میتانی واقع بود، ولی در ۱۳۴۰ ق‌م پادشاه حتیها آن را گرفت، و یکی از پسران خود را به حکومت آن منصوب کرد. در ح ۱۱۹۰ ق‌م شهر ویران شد، ولی در جای آن شهر جدیدی دایر شد که مرکز یک دولت کوچک حتی ("مملکت حتیان جدید") قرار گرفت. بعد از اواسط قرن ۹م ق‌م خراجگزار آشور، و در ۷۱۷ ق‌م جزء قلمرو آن دولت شد. نبوکدنصر II در اینجا بر نکوی II، فرعون مصر، پیروز شد (۶۰۵ ق‌م)، و بدین وسیله دولت بابل بر قلمرو آشور در سوریه دست یافت. در ۱۸۷۸–۸۱ و ۱۹۱۱–۱۳ موزه‌ی بریتانیائی حفریاتی در کرکمیش به عمل آورد. بقایای آن مشتمل است بر یک قلعه با کاخ و معبد، نقوش برجسته‌ی سنگی با کتیبه‌هائی از دوران مملکت حتیان جدید.

کرکوال[9] (kërkwāl)، شهر و بندر (جم ۴٬۳۱۵)، مرکز ولایت اورکنی، ل‌ش اسکاتلند، بر ساحل شرقی پمونا، بنای ۱۰۶۴. کلیسای جامع آن از

---

(۱)Cresilas (۲)Crashaw (۳)Krefeld (۴)Karak (۵)Krk (۶)Kirkaldy (۷)vulture (۸)Carchemish (۹)Kirkwall

۱۱۳۷ است.
کرکوبری‌شر[1] (kərkubrišər)، ولایت ساحلی (۲'۳۲۵ کمم؛ جه ۲۸'۸۷۷)، ج‌غ اسکاتلند، در گلوی؛ مرکزش شهر کرکوبری (جه ۲'۴۴۸). قسمت ل‌غ آن کوهستانی و وحشی است. شغل عمده زراعت است. گاه ایست گلوی[2] (ist galəvey) [گلوی شرقی] خوانده میشود.
کرکوک[3] (kerkuk, karkuk)، شهر (جه ۱۶۷'-۴۱۳)، کرسی ایالت کرکوک، ل‌ش عراق، ح ۳۷۰- کیلومتری ل بغداد. از مراکز مهم عراق است، و بیشتر سکنه‌ی آن کرد هستند. محصول ناحیه‌ی اطراف آن گندم و میوه است. میدانهای نفتی عظیم کرکوک با خط لوله به مدیترانه مرتبط است؛ یک شاخه‌ی این خط به طرابلس و دیگری به بانیاس (هر دو در لبنان) میرود.
کرکوک بر تلی قرار دارد که مشتمل بر بقایای آبادیی از ۳۰۰۰ ق‌م است. در دوره‌ی ساسانیان مرکز معروف نسطوریها بود. بعد از فتح بین النهرین به دست شاه اسماعیل I صفوی در اوایل قرن ۱۶م به تصرف ایران در آمد. پس از استیلای سلطان سلیم I و سلطان سلیمان I عثمانی بر بین النهرین و عراق، به دولت عثمانی تعلق یافت (اواسط قرن ۱۶م). بعد از سقوط بغداد در ۱۶۲۳ دگربار ایرانیان آن را اشغال کردند، ولی خسرو پاشا آن را باز گرفت (۱۶۳۰). عثمانیها ناحیه‌ی کرکوک را یکی از سنجاق‌های ایالت شهرزور قرار دادند. در ۱۷۳۲، نادر قلی (بعداً نادر شاه افشار) شهر را محاصره کرد، اما کاری از پیش نبرد؛ سال بعد جنگی سخت نزدیک کرکوک روی داد، و ترکان سخت مغلوب شدند، و توپال عثمان پاشا کشته شد. در ۱۷۴۳ دگربار کرکوک به دست ایرانیها افتاد، ولی به موجب پیمان صلح ۱۷۴۶ به دولت عثمانی باز گشت. کرکوک تا ۱۹۱۸ در دست عثمانیها و کرسی ایالت شهرزور بود. در این سال بریتانیائیها آن را اشغال کردند، و تا ۱۹۲۰ در دست آنان بود، و سپس جزء عراق شد.
کرکوی (karkuy)، در شاهنامه، پهلوان تورانی که نبیره‌ی سلم پسر فریدون بود و از سوی مادر نژاد به ضحاک میرسانید. سام در جنگی که با تورانیان در ناحیه‌ی گرگساران میکرد، او را، که سرکرده‌ی سپاهی فراوان بود، از زین بر داشت، و چنان بر زمین کوبید که استخوانهایش خرد شد.
کرکوی یا کرکویه (karkuya)، شهر قدیم سیستان، ل شهر زرنج و در سه‌فرسنگی آن بر راه هرات، که دروازه‌ی شمالی از پنج دروازه‌ی شهر زرنج نیز به نام این شهر خوانده میشده است. در این شهر آتشگاهی بوده است که زردشتیان آن را بزرگداشت بسیار میکرده‌اند. این آتشگاه، تا قرن ۷م هق، که قزوینی آن را وصف کرده است، آبادان بوده، و آن را از روزگار کیخسرو میدانستند. ساختمان آتشگاه دارای دو قبه‌ی بزرگ بوده است، و بر سر هر قبه، شاخی مانند شاخ گاو ساخته بودند، و در زیر آن دو قبه، آتشگاه قرار داشته. آتش این آتشگاه پیوسته روشن بوده است، و زردشتیان معتقد بوده‌اند که این آتش "هوش گرشاسب" است، و از سرود این آتشگاه، که در تاریخ سیستان نقل شده، دلیل میآورده‌اند. نیز ← فارسی، ادبیات، قسمت I.
کرکویه، شهر قدیم سیستان، ← کرکوی.
کرکی: ← محقق ثانی.
کرگان (kargān)، ده (جه ۱'۶۰۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۱کیلومتری غ بستان‌آباد. از رود کرگان مشروب میشود.
کرگانرود (kargānrud)، دهستان، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)، غ دریای خزر و ش کوههای طالش. آبادی هشت‌پر (مرکز شهرستان طوالش) در این دهستان واقع است. بر طبق مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستان منقسم به دو قسمت **کرگانرود جنوبی** (جه ۱۶'۳۸۵)، دارای ۱۰۴ آبادی، و **کرگانرود شمالی** (جه ۲۸'۰۶۴)، دارای ۲۰۰ آبادی است.
کرگاه (kargāh)، دهستان (جه ۱۲'۳۴۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش ویسیان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۵۰ آبادی. قسمتی کوهستانی و قسمتی دیگر جلگه است. رود خرم‌آباد مشروبش میکند.
کرگدن (kargadan)، حیوان عظیم الجثه‌ی پستاندار ناخندار علفخوار افریقائی و آسیائی، که جلدی ضخیم و یک یا دو شاخ بر بینی دارد. پنج جنس عمده‌ی (۲ جنس افریقائی و ۳ جنس آسیائی) کرگدن وجود دارد، که همه ۳ انگشت در هر پا و جلدی تقریباً برهنه دارند. کرگدن معمولی هندی (*Rhinoceros unicornis*) و کرگدن مالایائی (*R. sondaicus*) فقط یک شاخ دارند. کرگدن سوماترائی (*Ceratorbinus sumatrensis*) و هر دو جنس افریقائی دارای دو شاخ هستند. جنس معمولی

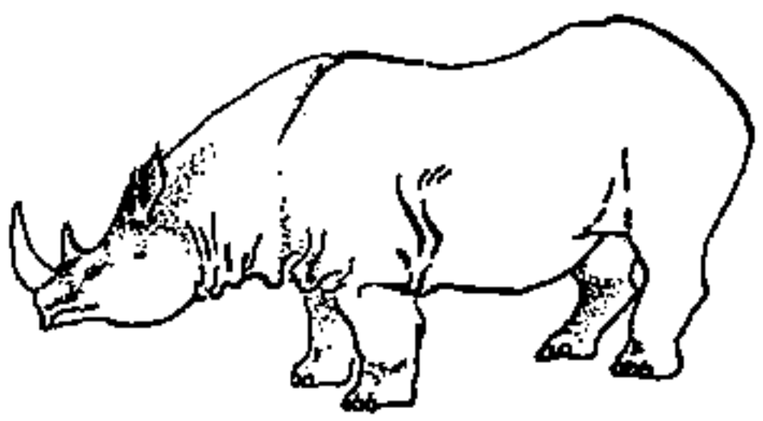

افریقائی کرگدن سیاه (*Diceros bicornis*) است، جنس بزرگتر کرگدن سفید (*Ceratotherium simus*) است، که تقریباً منقرض شده است.
کرگلن[4] (kergelen) یا **جزایر دزولاسیون**[5] (dezolāsion)[= جزایر اندوه]، مجمع الجزایری (ح ۷'۰۰۰ کمم) در قهذ جنوبی، مشتمل بر بیش از ۳۰۰ جزیره یا جزیره‌ی کوچک، که از ۱۸۹۳ متعلق به فرانسه است. عمده‌ترین آنها جزیره‌ی کرگلن است، که از پایگاههای صید بال میباشد، و در ۱۷۷۲ به وسیله‌ی ملاحی فرانسوی به نام کرگلن کشف شد، و وی نام "جزیره‌ی اندوه" بر آن نهاد.
کرل[6]، **الکسیس** (aleksis karəl)، ۱۸۷۳-۱۹۴۴، جراح زیستشناس امریکائی، مه فرانسه. به جهت تحقیقات و کارش در بخیه‌ی عروق، خون دادن، و پیوند اعضا، جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۱۲ در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد. قلب مکانیکی را با کومک ج. آ. لیندبرگ اختراع، و نیز طرز زنده نگاه داشتن انساج را در محلولات مناسب کشف کرد. از تألیفاتش انسان، موجود ناشناخته (۱۹۳۵؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۲۹ هش) است.
کرل[7]، **لویس** (luis karəl)، نام مستعار **چارلز لاتویج داجسن**[8] (cārlz lātwij dājsən)، ۱۸۳۲-۹۸، ریاضیدان و منطقی و نویسنده‌ی انگلیسی که، با استفاده از رشته‌ی تخصصی خود، هنر "چرند-نویسی" را در زبان انگلیسی به اوج رسانید. از آثار مشهورش کتاب آلیس در سرزمین عجایب (۱۸۶۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۸ هش) است، که از کتب معروف اطفال است. کتاب معروف دیگرش از میان آینه (۱۸۷۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۷ هش، تحت عنوان آلیس در سرزمین آینه‌ها) است، که دنباله‌ی کتاب اول است. کتابی به نام منطق علامتی (۱۸۹۶) دارد که مثالهائی از آن در بسیاری از کتابهای منطق نقل میشود.
کرم (kerm)، نام چند سلسله از بیمهرگان نرم درازاندام. از اقسام آن است کرم خاکی، کرم کدو، و کرمهای ریسمانی مشتمل بر آفتهای گیاهی و انگلهای بیماریزا (همچون، رشته و تریشین).
کرم: ← شبانکاره، ناحیه‌ی تاریخی.
کرمالیل یا کرماییل: ← ارمالیل؛ ضحاک.
کرم ابریشم (kerme abrišam)، حشره‌ای از راسته‌ی پروانه‌ها (Lepidoptera)، که از زمانهای بسیار قدیم (ح ۲۶۰۰ ق‌م) به وسیله‌ی چینیها جهت تهیه‌ی ابریشم پرورش داده شده است. کرم ابریشم در حقیقت نوزاد پروانه‌ای است از جنس بومبوکس موری (*Bombyx mori*)، به رنگ سفید مایل به زرد، به طول ۳ سم، که دارای بدنی سنگین و چهار بال تقریباً مثلثی و پوشیده از فلس است. پروانه‌ی ماده، بعد از جفتگیری با پروانه‌ی نر، ۴۰۰ تا ۶۰۰ تخم زردرنگ میریزد، که هر یک به اندازه‌ی ته سنجاق است. اگر تخمها در اطاقی محفوظ و نسبةً مرطوب، که دمای آن ح ۲۳° باشد، و خوب تهویه شده باشد، قرار گیرند، بعد از تقریباً ۱۵ روز باز میشوند، و کرمهای کوچک مایل به سیاهی خارج میشوند.
کرم ابریشم فقط از برگ درخت توت تغذیه می‌کند، و هر کرم، در مدت ۳۵ روز عمر خود، ح ۲۵ گرم برگ میخورد؛ و در این موقع ۵ گرم وزن و ۱۰ سم طول دارد. دوره‌ی نوزادی کرم ابریشم را به پنج قسمت تقسیم میکنند، که هر یک را یک "سن" میگویند. نوزاد در پایان هر سن جلد عوض میکند. بنا بر این، در مدت زندگی خود چهار بار جلد عوض میکند.
غذای کرمها در روزهای اول باید حتماً از برگ‌های جوان و نازک باشد، ولی در هر حال برگها همیشه باید تازه و سالم باشند، و هر روز در چهار نوبت در اختیار آنها قرار داده شود. تغییر دادن جای کرمها قبل و بعد از هر تغییر جلد صورت میگیرد. کرمهائی که روی یک میز پرورش داده میشوند همگی باید در یک سن باشند؛ به عبارت دیگر از یک دسته تخم و در یک روز به وجود آمده باشند.
در پایان "سن" پنجم، کرمها دیگر تغذیه نمی-

(۱)Kirkcudbrightshire (۲)East Galloway (۳)Kirkuk (۴)Kerguelen (۵)Îles de la Désolation (۶)Carrel (۷)Carroll (۸)Dodgson

کنند. در این موقع کرمها به رنگ زرد و سفید شیری در میآیند، و از شاخه‌هائی که در محل پرورش قرار داده شده بالا میروند. هر کرم شاخه‌های باریک اطراف خود را به وسیله‌ی تارهای ابریشمی به هم وصل میکند، و داخل آن شروع به تنیدن پیله میکند. پیله از تار ابریشمی که از دهان کرم ترشح میشود تشکیل شده و از بیرون به طرف داخل تنیده میشود، به طوری که خود کرم کم کم در داخل پیله محصور و مخفی میشود. پیله‌ها بیضی‌شکل و گاه در وسط باریک، و به رنگهای سفید، زرد، یا سبز مایل به زرد میباشند. کرم ابریشم در داخل پیله تبدیل به شفیره میشود، و شفیره ۱۰ تا ۱۲ روز بعد تبدیل به پروانه میگردد. پروانه پیله را سوراخ میکند و از آن خارج میشود. از پیله‌ی سوراخ‌شده نمیتوان ابریشم مرغوب به دست آورد، زیرا تارهای آن پاره‌پار شده است. از این جهت، برای تهیه‌ی ابریشم، ۷ روز بعد از تشکیل پیله‌ها، شفیره‌های درون آنها را به وسیله‌ی هوای گرم یا بخار آب خفه میکنند، و بعد پیله‌ها را خشک و آنها را مانند کلاف نخ باز میکنند، و مواد خارجی آنها را جدا میسازند. بعد از این عمل، تارهای ۴ تا ۸ پیله را با هم دسته میکنند تا رشته‌ی محکمی از ابریشم به دست آید. تار هر پیله معمولا ۱٬۰۰۰ تا ۱٬۲۰۰ متر طول دارد.

کسی که پرورش کرم ابریشم میکند باید در تمام مدت پرورش مواظب سلامت کرمها باشد، و همیشه برگ سالم و تازه در اختیار آنها قرار دهد. اطاق پرورش همیشه باید تمیز باشد، زیرا حشره در این مرحله از زندگی خود ممکن است به بیماری‌های متعدد از نوع قارچی و میکروبی مبتلا شود. مثلا، در صورت بروز بیماری پبرین (pebrin)، تلفات آنها زیاد است. انتخاب پیله‌ها برای استفاده از ابریشم باید بدقت صورت گیرد، و پیله‌های لکه‌دار و بدشکل را حذف کنند.

پروانه‌ی کرم ابریشم از نظر تولید ابریشم طبیعی یکی از حشرات مفید است، و همه‌ساله به تعداد زیاد آن را پرورش میدهند. اگرچه پروانه‌ی کرم ابریشم از دیرزمان به وسیله‌ی انسان به منزله‌ی تولیدکننده‌ی ابریشم تجارتی شناخته شده و پرورش داده میشود، پروانه‌های دیگر مانند سامیا کونتیا (*Samia cynthia*) و چند جنس از نوع آنترایا (*Antheraea*) و حتی بعضی از عنکبوتهای نوع نفیلا (*Nephila*) نیز از نظر تولید ابریشم مورد توجهند، و در بعضی نقاط پرورش داده میشوند.

مرغوبیت ابریشم و مقدار آن بسته به جنس و نژادهای حشره و تغییرات کمی و کیفی عوامل خارجی، مخصوصاً غذا و نور، متفاوت است. مثلا در کرم ابریشم، وزن پیله در نژادهای مختلف از ۱ تا ۴ گرم، و طول آن از ۲۵ تا ۶۰ ملم، و طول الیاف یک پیله از ۳۰۰ تا ۱٬۵۰۰ متر تغییر میکند.

کرمارذن، شهر، ← کرمارذن‌شر.

کرمارذن‌شر[1] (kərmārḏənšər)، ولایت ساحلی (۲٬۳۸۵ کم، جه ۱۶۷٬۷۳۶) ج ویلز. بزرگترین ولایات ویلز و بیشتر آن کوهستانی است. شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی و دامپروری است، ولی حوزه‌ی صنعتی ویلز جنوبی گوشه‌ی جش این ولایت را فرا میگیرد. مرکزش، شهر **کرمارذن** (جه ۱۳٬۲۴۹)، دارای قلعه‌ای است که وقتی مرکز سران قبایل ویلز بود.

کرمازی[2]، **ژوزف اوکتاو** (jozef oktāv kremā-zi)، ۱۸۲۲-۷۹، شاعر کانادائی فرانسوی‌زبان. اشعارش سخت از روح وطنپرستی و رمانتیسم الهام گرفته است. در ادبیات کانادائی فرانسوی اهمیت بسیار دارد.

کرمان (kermān)، نام باستانی آن (ین) **کارمانیا** (kārmāniā)، ایالت تاریخی و سابق ایران، در جغ کویر لوت. جغرافیانویسان قدیم این ایالت را به ۵ کوره تقسیم میکردند، کرمان، سیرجان، جیرفت، بم، و نرماشیر. این ایالت از ج به دریا میرسید، ولی دسترسی چندانی به آن نداشت؛ تنها بندر مهم این ناحیه، در هرمز بود که زمانی جزء فارس و زمانی ضمیمه‌ی کرمان بوده است. فرمانروایان کرمان چندی تسلط خود را بر سواحل مقابل آن، بحر عمان، نیز گستردند. کرمان بر سر شاهراههای فارس و سیستان و خراسان و هندوستان قرار داشت. در گذشته قسمتهای کویری کرمان کمتر از حالا بوده، و حتی، بنا بر نوشته‌های جغرافیانویسان قدیم، حوالی جیرفت جنگل بوده است.

تاریخ. در کتیبه‌ی بیستون نام این ایالت به صورت یوتیه (yutia) آمده است، و در دوره‌ی ساسانیان فرمانروای کرمان نام "شاه" داشت، چنانکه بهرام IV، پیش از جلوس، کرمان‌شاه نامیده میشد. پیش از ظهور اسلام، دسته‌ای از اعراب به این ایالت مهاجرت کرده بودند. کرسی آن در سلطنت ساسانیان شیرجان شهر (سیرجان) بود. در ۲۹ هق یزدگرد III در مقابل حمله‌ی اعراب به کرمان، که مردم آن هنوز به وی وفادار بودند، گریخت و توانست از آنجا به خراسان فرار کند. پس از آنکه کرمان به تصرف مسلمانان در آمد، بسیاری از مردم آن به سیستان و خراسان یا به کوهها گریختند و همچنان بر دین زردشت باقی ماندند. ساکنان کوهستانها نزدیک به ۳ قرن استقلال خود را حفظ کردند. چون کرمان از مرکز خلافت بسیار دور بود، پناهگاه خوارج شد، و مرکز اینان بیشتر در جیرفت بود. از سال ۱۰۲ هق تسلط بنی امیه بر کرمان بیشتر شد، و از همین جا بود که آخرین لشکریان ایشان برای رو به رو شدن با حمله‌ی طرفداران بنی عباس، به فرماندهی قحطبة ابن شبیب، عازم شد. در زمان نخستین خلفای عباسی حوادث مهمی در کرمان رخ نداد؛ در این دوره کرمان در معرض حمله‌ی زطها قرار گرفت، ولی معتصم عباسی آنان را بیرون راند. پس از آن ایالت کرمان معروض نهضتهایی ایرانی شد، که از آنها سلسله‌هایی بر خاست. نخستین سلسله صفاریان بود؛ یعقوب لیث در ۲۵۳ هق کرمان را از محمد ابن طاهر گرفت، و مقاومت کوهنشینان اطراف جیرفت را در هم شکست. حکومت یعقوب و برادرش عمرو لیث اثر نیکی در کرمان داشت، ولی مدت آن کوتاه بود، و با مرگ (۲۸۹ هق) عمرو لیث دوباره تسلط عباسیان با هرج و مرج در آن رواج یافت. در ۳۱۵ هق ابوعلی ابن الیاس از جانب سامانیان بر کرمان حکومت داشت، و با آل بویه در افتاد، ولی به علت درگیری با پسرش الیسع او و خاندانش ضعیف شدند، و کرمان به تصرف آل بویه در آمد (۳۵۷ هق). بعداً بر سر تسلط بر کرمان میان خاندان آل بویه اختلاف افتاد، و پس از آن باز دوره‌ی هرج و مرج شروع شد، و غزنویان بر کرمان مسلط شدند (۴۲۴ هق). حکومت (۴۳۳-۵۸۳ هق) سلاجقه‌ی کرمان دوره‌ی آسایشی برای این ایالت بود. در سلطنت (۴۹۵-۵۳۷ هق) ارسلانشاه I، که فارس را نیز در تصرف داشت، و نیز در زمامداری (۵۳۷-۵۵۰ هق) پسرش محمد ابن ارسلانشاه کرمان رونق یافت. در اواخر ایام سلاجقه‌ی کرمان باز کار این ایالت نابسامان شد، و ویرانی آن با حمله‌ی غزها شدت یافت. در ۵۸۱ هق ملک دینار از سران غز بر کرمان مسلط شد، و کردان شبانکاره بار دیگر سر بر افراشتند، و بردسیر را مسخر کردند (۵۹۷ هق). در ۶۰۰ هق سعد زنگی بر کرمان مسلط شد، و در ۶۰۷ هق خوارزمشاهیان بر آن دست یافتند. سپس براق حاجب آن را گرفت (۶۱۹ هق)، و با تدبیر ماهرانه‌ای کرمان را از گزند مغولان در امان داشت. وی از جانب خلیفه لقب قتلغ سلطان گرفت و سلسله‌ی قتلغ‌خانیان (← قراختائیان کرمان) را تأسیس کرد. در ۷۴۱ هق مبارزالدین محمد کرمان را تسخیر کرد. کمی پس از آن کرمان عرصه‌ی منازعه‌ی افراد خاندان آل مظفر شد، و عاقبت سلسله‌ی مزبور به دست تیمور گورکانی از میان رفت (۷۹۵ هق). پس از تیموریان سلسله‌ی قراقوینلو و پس از آن آق‌قوینلو کرمان را تصرف کردند. شاه اسماعیل I صفوی کرمان را از آخرین امیر آق‌قوینلو گرفت (۹۰۸ هق). در ۹۱۴ یا ۹۱۵ هق ازبکان به این ایالت هجوم آوردند، ولی تا پایان دوره‌ی صفویه کرمان در آسایش به سر میبرد؛ اکثریت مردم آن، مانند سایر نواحی ایران، به دین شیعه‌ی اثنی‌عشری در آمدند. گنجعلی خان، معروفترین حاکم دوره‌ی صفوی، چندین کاروانسرا و بازار در آن بنا کرد. محمود افغان در لشکرکشی به اصفهان به کرمان تاخت (۱۱۳۳ هق). پس از نادر شاه دوباره هرج و مرج در کرمان شروع شد، و افغانها و بلوچها آن را غارت کردند. کریم خان زند کرمان را از چنگ غاصبان بیرون آورد. بزرگترین مصیبت برای کرمان هنگام بر افتادن زندیه بود. لطفعلی خان زند، پس از ترک شیراز به تسخیر کرمان کمر بست و آن را گرفت، و یک‌چند در آن به دفاع ایستاد. آخر، به سبب خیانت اطرافیان، کرمان به دست آقا محمد خان افتاد. مؤسس سلسله‌ی قاجاریه، بنا به گفته‌ی مورخان، ۲۰٬۰۰۰ زن و کودک را به بردگی گرفت و ۳۵٬۰۰۰ مرد را کور کرد. در ۱۲۵۶ هق آقاخان I سر به شورش بر داشت و در کرمان عصیان کرد، اما کاری از پیش نبرد. از آن پس حادثه‌ی مهمی در تاریخ کرمان پیش نیامد. برای استان کرمان، ← استان هشتم.

کرمان (kermān)، نام باستانی آن (ین) **کارمانا** (kārmānā)، شهر (جه ۸۵٬۴۰۴ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز استان هشتم (کرمان)، و شهرستان کرمان. در محل تلاقی ۳ دره، در ارتفاع زیاد، ل رشته‌کوه جوپار قرار دارد. کویر لوت در ل و ش آن ممتد است. دارای کارخانه‌های ریسندگی، بافندگی، و کارگاههای قالیبافی است. قالیهای آن شهرت جهانی دارد، و از صادرات مهم آن به شمار میرود. راههای

(۱)Ca(e)rmarthenshire (۲)Crémazie

شوسه آن را به رفسنجان، یزد، اصفهان، سیرجان، بندر عباس، بم، و زاهدان مرتبط میسازد.

کرمان از شهرهای قدیمی و تاریخی است. نام سابق آن بردسیر یا گواشیر ماخوذ از بهاردشیر (beh.ardašir)، نام شهری که اردشیر ساسانی بنا نهاد بود. در گذشته آبادتر، و دارای باروی محکم، و ۴ دروازه بود، و یکی از آنها به عنوان دروازه‌ی سلطانی مشهور بود. آثار باستانی فراوان دارد، از جمله گنبد جبلیه (← گنبد)؛ مسجد جامع کرمان (← مسجد جامع)؛ ← مسجد گنجعلی خان؛ ← کاروانسرای گنجعلی خان؛ ← حمام گنجعلی خان؛ ← میدان گنجعلی‌خانی؛ مقبره‌ی اتابک، متعلق به نیمه‌ی دوم قرن ۶م هق؛ مسجد پامنار، از قرن ۶م هق (کتیبه‌ای تاریخ بنای آن را ۷۹۳ هق نشان میدهد)؛ گنبد سبز (← گنبد)؛ امامزاده شاه حسین، از دوره‌ی صفویه؛ مدرسه‌ی ابراهیم خان (ظهیر-الدوله) حاکم کرمان، به تاریخ ۱۲۳۲ هق؛ گنبد مشتاقیه، از دوره‌ی قاجار؛ حمام و بازار ابراهیم خان (ظهیرالدوله)، از قرن ۱۳ هق؛ مسجد حاج علی آقا (چهلستون)، از دوره‌ی قاجار. در زمان فتح ایران به دست اعراب خسارات فراوانی دید، و همچنین در دوره‌های بعد، هر چند گاه مورد هجوم واقع شد، و صدمه و خرابی دید. بیشتر از همه در کشمکشهای زندیه، و قاجاریه صدمه دید، و ساکنین آن به دست آقا محمد خان قاجار مورد قتل و شهر مورد تاراج قرار گرفت. نیز ← کرمان، ایالت تاریخی.

از مؤسسات آموزشی آن "آموزشگاه عالی پرستاری رازی"، تأسیس ۱۳۴۱ هش، و "انستیتو تکنولوژی"، تأسیس ۱۳۴۸ هش، است.

کرمان (kermān)، شهرستان (جمع ۲۴۴٬۳۵۶ سث ۱۳۴۵ هش)، ل استان هشتم (کرمان)، مرکزش کرمان. فعلا مشتمل است بر بخشهای حومه، شهداد، راور، ماهان، و زرند. کویر لوت در ل و ش آن ممتد است. کوه جوپار (به ارتفاع ۳٬۹۵۲ متر)، در ج شهر کرمان ممتد است. رود مهمی ندارد، و آبش از قنات (کاریز) تهیه میشود. معادن زغال سنگ، سرب، آهن، آلومینیوم، و فیروزه دارد. محصولاتش پنبه، حنا، زیره، پسته، و مرکبات است. از مراکز قالیبافی ایران است. شال، عباپافی، قلابدوزی، و سفالسازی در آن رایج است. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش، علاوه بر بخشهای مذکور، بخش‌های بافت، رفسنجان، و سیرجان نیز جزء آن بود. در دی ماه ۱۳۳۲ هش بخشهای بافت، سیرجان، و در مهر ماه ۱۳۲۴ هش رفسنجان از آن منتزع شد.

کرمان، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

کرمانجی، لهجه‌ی (kormānji)، ← کردی، زبان.

کرمانشاه (kermānšāh)، در مآخذ اسلامی **قرمیسین** (qarmisin)، شهر (جمع ۱۸۷٬۹۳۰ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان کرمانشاه و استان پنجم. در دشتی میان سلسله‌کوههای مرز ج‌غ فلات ایران قرار دارد. از شهرهای بزرگ ایران، و دارای دو قسمت متمایز است، قسمت پایین آن (ل) قدیمی و دارای خانه‌های محقر و کهنه و کوچه‌های پرپیچ و خم، و قسمت بالای آن (ج) نوساز و دارای خیابانها و کوچه‌های وسیع و مطابق اصول شهرسازی و خانه‌های مدرن و زیبا است. دو دانشسرای مقدماتی دارد. در ح ۶کیلومتری ل‌ش آن، کنار رود قره‌سو تصفیه‌خانه‌ی نفت کوچکی تأسیس شده است (۱۳۱۴ هش) که نفت خامی را که به وسیله‌ی لوله از نفت شاه میرسد میپالاید، و فراورده‌های آن در داخل کشور مصرف میشود. کارگاههای قالیبافی، سیلو، و فرودگاه دارد. از صنایع دستی آن معروفتر از همه، گیوه‌های ساخت آن است. به مناسبت آنکه بر شاهراه بغداد به تهران قرار دارد، دارای اهمیت بازرگانی و نظامی است.

گرچه شهر کرمانشاه قدمت بسیار ندارد، محل آن از ماندگاههای باستانی و تاریخی بوده است. گمان میرود که سلطنت مادها در آنجا پایه و مایه گرفته، و نیز ایالت کامبادنه‌ی (kāmbādene-) پارتیان، که ایسیدوروس-خاراکسی از آن نام برده، در آنجا بوده است. در زمان ساسانیان، و نیز پس از غلبه‌ی اسلام ایالت ماه نامیده میشد. ساختمان شهر را به بهرام IV، و نیز به قباد I نسبت داده‌اند. شاهان ساسانی به خاطر موقعیت مهم و نیز زیبائی مناظر اطراف در آنجا کاخها و کوشکهای مجلل داشتند. جغرافیانویسان اسلامی آن را به نام قرمیسین می‌شناختند، و این نام تا قرن 10م میلادی بر آن اطلاق میشد، سپس نام کرمانشاه جای آن را گرفت. پس از فتح حلوان، بی‌خونریزی به تصرف سپاهیان اسلام در آمد، و چون مالیات این منطقه از ولایت جبال که ماه نامیده میشد به مردم کوفه و بصره تعلق گرفت، ناحیه‌ی علیا به ماه کوفه و ناحیه‌ی سفلی به ماه بصره معروف شد (← جبال یا بلاد الجبل)، و مرکز ناحیه‌ی اخیر شهر قرمیسین یا کرمانشاه بود. در دوره‌ی خلفای عباسی کرمانشاه یکی از چهار شهر معتبر ولایت جبال یعنی در ردیف اصفهان، همدان، و ری بود. در قرن ۴ هق جزء قلمرو سلسله‌ی بنی حسنویه بود. در حمله‌ی مغول سخت دوچار ویرانی شد. در زمان سلاطین صفویه که میدان کارزار ایرانیان و ترکان عثمانی شد، اهمیت فوق العاده یافت. چند بار به تصرف ترکان عثمانی در آمد. پس از سقوط صفویه عثمانیان آن را متصرف شدند. نادر شاه در ۱۱۴۲ هق حسین قلیخان زنگنه را مأمور دفع عثمانیان کرد ولی او شکست خورد. نادر خود به مقابله با آنها شتافت، نخست قلعه‌ی قدیم کرمانشاه را خراب کرد، و قلعه‌ی تازه‌ای به جای آن بنا نهاد، و سپس عثمانیان را از صفحات غرب ایران بیرون راند.

در دوره‌ی قاجاریه اهمیت کرمانشاه افزون شد، چنانکه در ۱۸۱۰ تنها ۱۲٬۰۰۰ خانه داشت در حالی که در ۱۷۹۰ جمعیتش از ۶٬۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد. در دوره‌ی حکومت (۱۲۲۱–۳۷ هق) محمد علی میرزا دولتشاه، پسر فتحعلی شاه، به یک پایگاه نظامی مجهز علیه عثمانی تبدیل شد. در طی جنگ I قوای عثمانی آن را تصرف کردند (۱۹۱۵)، ولی سقوط بغداد آنها را به عقبنشینی وا داشت (۱۹۱۷). در جنگ II به وسیله‌ی قوای انگلیس اشغال شد. از بناهای اسلامی کرمانشاه مسجد جامع (ظاهراً از دوره‌ی زندیه) و مسجد عمادالدوله (بنای ۱۲۸۵ هق) را میتوان نام برد. جغرافیادانان از دو قصر که به دستور هارون‌الرشید و عضدالدوله در آنجا ساخته شده نام برده‌اند.

در ۱۳۴۴ هش "آموزشگاه عالی پرستاری ۲۵ شهریور" در آن تأسیس شده است.

کرمانشاه (kermānšāh)، شهرستان (جمع ۴۳۴٬۸۷۶ سث ۱۳۴۵ هش)، استان پنجم (کرمانشاهان)، مرکزش شهر کرمانشاه. از ل به شهرستانهای سنندج و سنقر، از ش به فرمانداریهای کل همدان و لرستان، از ج به فرمانداری کل ایلام، و از غ به شهرستانهای شاه‌آباد و پاوه محدود است. فعلا مشتمل است بر بخشهای حومه، صحنه، کنگاور، و هرسین. منطقه‌ای است نیمه‌کوهستانی بین فلات ایران و جلگه‌ی بین النهرین، که ارتفاعات واقع در آن اکثراً موازی و دارای جهت ل‌غ–ج‌ش است. رودهای رازآور، دینور، قره‌سو، گاماساب، و رودهای کوچک محلی مشروبش میکنند. آب و هوایش از آب و هوای نقاط همعرض غربی خود متمایز، و معتدل است؛ مع هذا، چون از دریا فاصله دارد اقلیمش بری، یعنی دارای تابستانهای گرم و زمستانهای سرد است. این ناحیه به واسطه‌ی فراوانی چشمه‌ها و رودها و حاصلخیزی زمین، از قدیم الایام به وفور نعمت و باروری معروف بوده است. جغرافیدانان عرب آن را به سرسبزی، لطافت هوا، و فراوانی و ارزانی نعمت ستوده‌اند. اکنون نیز از شهرستانهای بزرگ و درجه‌ی اول ایران محسوب میشود، و به خصوص از نظر کشاورزی دارای اهمیت است. محصول عمده‌اش غلات، حبوبات، لبنیات، میوه، و فراورده‌های دامی است که مقدار زیادی از آنها به دیگر نقاط کشور صادر میشود. کارخانه‌ی قند (تأسیس ۱۳۴۱ هش) دارد. سابقاً به ۱۹ بلوک تقسیم شده بود که بیشترشان به نام طوایفی که در آنها زندگی میکردند خوانده میشد. مردم کرمانشاه با آنکه از لحاظ نژادی کرد هستند، با کردهای کردستان از نظر اخلاق و آداب تفاوت دارند. طوایف احمدوند، جلیلوند، زنگنه، سنجابی، کلهر، کلیائی، و گوران از مهمترین طوایف کرد منطقه‌ی کرمانشاه هستند.

آثار باارزشی از ایران باستان در آن باقی است که از جمله میتوان دو دخمه‌ی بزرگ و کوچک از زمان مادها (در صحنه)، معبد آناهیتا در کنگاور، بیستون، طاق بستان، و طاق گرا را نام برد.

کرمانشاه، لقب بهرام IV ساسانی.

کرمانشاه I (kermānšāh-)، فت ح ۴۶۷ هق، ۲مین پادشاه (ح ۴۶۶–ح ۴۶۷ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر قاورد. قاورد، هنگام توجه به جنگ ملکشاه سلجوقی، او را بر جای خویش نشاند، و او پس از وفات پدر به سلطنت نشست، اما پس از یک سال در گذشت. بعد از وفات او، برادر خردسالش ملک حسین سلجوقی را، که به موجب اقوال مورخین هنوز در مهد بود، به سلطنت اعلام کردند (۴۶۷ هق). اما تقریباً بلافاصله سلطانشاه سلجوقی در رسید و به سلطنت نشست. ملک حسین را بعضی مورخین سومین پادشاه از سلاجقه‌ی کرمان شمرده‌اند، اما سلطنت کوتاه او در واقع جز یک اسم مجرد چیزی نبود. بعد از روی کار آمدن سلطانشاه، دیگر اسمی هم ازین کودک خردسال در میان نیامد، و چون به موجب روایات مورخین، در پایان عهد سلطانشاه از پسران قاورد جز تورانشاه I هیچ کس زنده نبود، وفات ملک حسین در فاصله‌ی ۴۶۷–۴۷۷ هق روی داده است.

کرمانشاه II، فت صفر ۵۳۷ هق، شاهزاده‌ی سلجوقی، از سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر ارشد ارسلانشاه I. پدرش او را، به سبب آنکه فرزند زوجه‌ی محبوبش عصمة‌الدین بود، ولیعهد و قائم مقام خویش کرد، و در مواقعی که خود از بردسیر بیرون میرفت، وی را به نیابت خویش میگماشت. اما او کفایت نداشت، و پس از آنکه محمد ابن ارسلانشاه پدر را مخلوع و

مقید کرد، کرمانشاه توقیف و محبوس شد، و به امر برادر به قتل رسید.
کرمانشاه ابن ارسلانشاه: ← کرمانشاه II.
کرمانشاه ابن قاورد: ← کرمانشاه I.
کرمانشاهان، استان: ← استان پنجم.
کرمانشاهی، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.
کرمانشاهی، محمد علی: ← محمد علی کرمانشاهی.
کرمانی، ابوالحکم عمر (یا **عمرو**) (abol.hakam omare, amre, karmāni)، فد ۴۵۹ هق، ریاضیدان و جراح مسلمان؛ مد قرطبه. او یا استادش مجریطی نوشته‌های اخوان الصفا را به اسپانیا وارد کردند.
کرمانی، حاج محمد کریم خان: ← محمد کریم خان، از بزرگان شیخیه.
کرمایل یا **کرمائیل:** ← ارمائیل؛ ضحاک.
کرم‌بست (karam.bast)، ده (جم ۱٬۰۸۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان دینور، بخش صحنه، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۵۸کیلومتری غ صحنه. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است.
کرمجگان، ده: ← قهستان، دهستان.
کرم خاردار (kerme xārdār)، (*Earias insulana*)، نوزاد پروانه‌ای سبزرنگ. این کرم در ج ایران خسارت بسیار شدیدی به زراعت پنبه وارد میآورد. مبارزه با آن به وسیله‌ی محلولهای اندرین (endrin)، یا بعضی از سموم فسفوردار، به عمل میآید.
کرم خاکی[1] یا **خراتین** یا **خراطین** (xarātin)، کرم زمینی از سلسله‌ی حلقه‌داران، وابسته‌ی به زالو و گونه‌های مختلف کرمهای دریائی. در سراسر زمین، جز در نواحی کویری و قطبی، ۲٬۲۰۰ جنس از آن مشاهده شده است؛ در مناطق استوائی طول آن تا ۳٫۵ متر میرسد. تعدادی از کرمهای خاکی کمرنگ، و بسیاری از آنها سرخ یا سرخ رنگ، پریده‌اند، ولی در فیلی‌پین جنس آبیرنگ آن نیز وجود دارد. این کرمها زمین را نقب میزنند و خاک را میبلعند و مواد آلی آن را جدا میکنند و در سنگدانشان میسایند و تفاله‌ی آن را از نقب بیرون میریزند؛ به علت همین زیر و رو کردن خاک و هوا رساندن به آن، برای کشاورزی بسیار مفیدند. تنها در روزهای ابری و شبها به سطح خاک میآیند، مگر اینکه باران شدید بر سطح زمین آب جمع کرده باشد. در هوای سرد و خشک در ورآخ خود میمانند و به خواب میروند. بر هر قطعه از بدن آنها چهار جفت سیخک است که با آنها خود را بر دیواره نقب نگاه میدارند و با انقباض عضلانی منظم خود را به پیش میرانند. یک رشته عصبی دارند و، با آنکه اعضای مخصوص حس ندارند، نسبت به مقابل نور و لمس و ارتعاش و مواد شیمیائی حساسیت نشان میدهند. با انقباض عضلانی پنج قلب جانشان میدهند. با انقباض عضلانی پنج قلب جانشان خون هموگلوبین‌دار به دوران در میآید. کرم خاکی از لحاظ تناسل خنثی است، ولی دو کرم باهم از لحاظ تناسل خنثی است، مبادله میکنند. هر قطعه‌ی خود را با یکدیگر در زمین قرار میگیرند و ترشح میکند که [illegible] در آن صورت میپذیرد.
کرم خربزه: ← مگس خربزه.
کرم خوک: ← کرم کدو.

کرم دو تارتر[2] (krem dë tārtr)، نام فرانسوی طرطیر.
کرم دو مانت[3] (krem dë mānt؛ فنـ)، نوعی لیکور، معمولا به رنگ سبز، که طعم نعنا دارد، و اغلب با خرده‌یخ نوشیده میشود.
کرمر[4]، فرایهر **آلفرد فون** (frāyher ālfred fon kremer)*، ۱۸۲۸–۸۹، مستشرق و دیپلمات اتریشی. در وین تحصیل کرد، و سفرهای تحصیلی به سوریه و مصر کرد. در ۱۸۵۷–۷۱ در سوریه و مصر مأموریت داشت. آثار فراوانی در ادب و تاریخ شرق دارد، که از آن جمله است مساهمت در جغرافیای سوریه‌ی شمالی (۱۸۵۲)، سوریه‌ی وسطی و دمشق (۱۸۵۳)، تحقیقات در زمین و مردم مصر (۱۸۶۳)، اشعار عرب جاهلی در باره‌ی افسانه‌های عامیانه‌ی یمن (۱۸۶۷)، و تاریخ فرهنگی مشرق‌زمین در دوره‌ی خلفا (۲ جلد، ۱۸۷۵–۷۷).
کرمر، گرهارد: ← مرکاتور.
کرم ریشه‌ی پسته (kerme riŝeye peste)، نوزاد حشره‌ای (*Capnodis cariosa bauseri*) بزرگ (به طول ۲۵ تا ۳۵ ملم) از راسته‌ی سخت‌بالپوشان، که روی ریشه‌ی درختان پسته زندگی میکند، و باعث خشکیدن آنها میشود. برای دفع آن باید خاک پای درختان مورد حمله را به عمق ۲۵ سم بر داشت، و نوزادهای مذکور را معدوم کرد، یا محلولهای سمی مناسب به کار برد.
کرمزیر[5] (kremzir)، شهر (جم تخمیناً ۲۱٬۹۴۲)، موراوی مرکزی، چکوسلواکی، بر رود موراوا. جلسات (نوامبر ۱۸۴۸–مارس ۱۸۴۹) اولین مجلس مؤسسان یا رایشستاگ اتریش در این شهر منعقد شد، و به بر قرار کردن حکومت فدرال مشروطه در امپراطوری هاپسبورگ رأی داد، اما فلیکس فورست شوارتسنبورگ مصوبات مجلس را ملغی و مجلس را منحل کرد.
کرم سرپهن هلو (kerme sar.pahne holu)، نام عمومی نوزاد حشراتی سخت‌بالپوش (Coleoptera) از تیره‌ی Buprestidae، که چندین جنس از آنها آفت درختان میوه‌اند. در ایران، دو جنس از این سخت‌بالپوشان آفت درختان هلو و سایر میوه‌های هسته‌دارند، که نام علمی آنها *Sphenoptera davat-chii* و *Sphenoptera cambises* میباشد. کرم مذکور زیر پوست تنه‌ی درختان هلو و گوجه و زردالو زندگی میکند، و از بافتهای نرم و همچنین بافت چوبی تغذیه میکند، و باعث خشک شدن درختان میشود. مبارزه با این آفت بسیار مشکل است. محلولهای ددت و پاراتیون اگر بموقع استعمال شود تا اندازه‌ای مؤثر خواهند بود.
کرم سفید: ← کرم سفید ریشه.
کرم سفید ریشه[6] (kerme sefide riŝe)، کرمی که از آفات مهم ریشه‌ی درختان، به خصوص مو و درختان گیلاس، سیب، و گلابی است. این کرم نوزاد حشره‌ای است از سخت‌بالپوشان، موسوم به جیرجیرک یا زردالورسان، که نام علمی آن (*Polyphylla oliviera*) میباشد. دوره‌ی زندگی این حشره ح ۳ سال است. کرمها، که در موقع بیل زدن در خاک باغها دیده میشوند، از ریشه‌ی اغلب گیاهان تغذیه میکنند. برای مبارزه با آنها آلدرین (āldrin) به مقدار ۵ کیلوگرم در هکتار به کار میبرند. **کرم سفید** به طور کلی به لارو حشرات تیره‌ی سکارابایی‌دای (Scarabaeidae)، که حشره‌ی مذکور بدان تعلق دارد، گفته میشود.
کرم سیب (kerme sib)، نوزاد پروانه‌ی کوچکی (*Carpocapsa pomonella*) که از آفات مهم درخت سیب است. پروانه‌ی ماده اوایل بهار تخمهای خود را روی برگها یا میوه‌های جوان سیب میگذارد، و نوزادی که از تخم بیرون میآید وارد میوه‌ی سیب میشود، و از مغز آن تغذیه میکند (به همین جهت آن را تخمخوار سیب نیز میگویند). کرم سیب سالیانه بیش از ۲۵ تا ۳۰ درصد محصول را از بین میبرد، و مقدار بسیاری را هم نامرغوب میکند. کرم سیب به میوه‌های گلابی و به نیز خسارت وارد میآورد. امروز با سمپاشی با ترکیبات کلوردار و فسفوردار میتوان با این آفت بخوبی مبارزه کرد.
کرم شب‌تاب[7] (kerme šab.tāb)، حشره‌ای از راسته‌ی سخت‌بالپوشان (Coleoptera)، بی‌بال (شبیه کرم)، به رنگ قهوه‌ای روشن، و به طول ۱۲ تا ۱۶ ملم. کرم شب‌تاب در حقیقت ماده‌ی سوسکی است از جنس لامپوریس نوکتیلوکوس (*Lampyris noctilucus*)، و نر آن، بر خلاف ماده، بالدار است، و شبها برای جفتگیری در جستجوی ماده به پرواز در میآید، و به وسیله‌ی نور مخصوصی که از ماده پخش میشود به سوی آن جلب میشود. کرم شب‌تاب معمولا روی خاک در پای بوته‌ها، یا روی علفها و درختچه‌ها، قرار میگیرد. در تاریکی به وسیله‌ی نور خیره‌کننده‌ای که از قسمت زیر شکم خود میتاباند مشخص میشود. تولید نور در این حشره اختیاری است، و مدت آن از چند ساعت در شبانه‌روز تجاوز نمیکند.
خاصیت تولید نور در کرم شب‌تاب از مرحله‌ی تخم مشاهده میشود، ولی شدت آن در تخمها، نوزادها، و افراد نر ضعیفتر از ماده‌ها است. عضو تولید نور در این حشرات عبارت از یک طبقه‌ی سلولی است که زیر قسمتهای بیرنگ و شفاف جلد قرار گرفته است، و سلولهای نورانی مزبور از تغییر شکل اجسام چربی به وجود آمده‌اند. نور تولید شده به وسیله‌ی کرم شب‌تاب سرد و دارای طیف طول موج کوتاه است.
کرم شیردان: ← قرل‌قورت.
کرم قوزه یا **غنج قوزه** (qonje) یا **نوزاد شب‌پره‌ای** (*Heliothis obsoleta*)، نام دو آفت پنبه. ۱ـ کرم قوزه‌ی صورتی، که از گل و الیاف و دانه‌ی پنبه تغذیه میکند؛ ۲ـ کرم قوزه‌ی پنبه، که قوزه را سوراخ میکند، و علاوه بر آن به ذرت و گوجه فرنگی و توتون نیز حمله‌ور میشود. به منظور جلوگیری از این زیان، باید در سال در حدود ۵ بار مزارع پنبه را با سموم مناسب سمپاشی کرد.
کرم قوزه‌ی پنبه: ← کرم قوزه.
کرم کپلک: ← کپلک.
کرم کدو یا **کرم نواری**[8]، کرم انگلی از دسته‌ی کرمهای نواری. جنسهای گوناگون آن مدتی از عمر خود را در گوشت حیوانات و ماهیان میگذرانند. چون چنین گوشتی خام یا درست ناپخته مصرف شود، این انگلها وارد دستگاه گوارش میشوند. از

(۱) earthworm (۲) cream of tartar (۳) crème de menthe (۴) Kremer (۵) Krem[illegible] white grub (۷) firefly (۸) tapeworm

جنسهای معروف آن کرم گاو (*Taenia saginata*)، کرم خوک (*T. solium*) و کرم ماهی (*Diphyllobothrium latum*) است. کرم کدو با سر به جدار روده‌ی آدمی میچسبد و از آن تغذیه میکند، و به شکل قطعات متصل به یکدیگر بزرگ میشود، و گاه طول آن به یک متر و بیشتر میرسد. قطعات ممکن است جدا و دفع شود، ولی تا سر کرم باقی است قابلیت نمو دارد. ممکن است شخص را به کم‌خونی و اسهال یا یبوست مبتلا کند. درمان آن با داروهای کرمکش است.

کرم کشتی[1] (kerme keśti)، نرمتن دوکپه‌ای دریائی به شکل کرم، که چوب را سوراخ میکند، و به کشتیها و پایه‌های پلها آسیب میرساند. شناخته‌ترین جنس آن، که از همه مخربتر است تردو ناوالیس (*Teredo navalis*) است، که در اغلب نقاط زمین یافت میشود.

کرم گاو: ← کرم کدو.

کرم گوجه (kerme göje)، (*Haplocampa minuta*)، نوزاد زنبور کوچکی که در اوایل بهار به گوجه‌های جوان، که تازه از گل بیرون آمده‌اند، حمله و روی آنها تخمریزی میکند. از هر یک از این تخمها نوزاد کوچکی شبیه یک کرم کوچک سفیدرنگ بیرون میآید، و بلافاصله وارد میوه‌های جوان شده و باعث ریختن و نابودی میوه‌ها میشود. برای مبارزه با این آفت باید پس از ریختن گلبرگ‌ها، با محلولهای دیازینون یا مالاتیون درختان آلوده را سمپاشی کنند.

کرم گینه: ← رشته یا پیوک.

کرمل، در روسیه: ← کرملین.

کرمل[2]**، کوه (یا جبل)** (kuhe, jabale, karmal)، کوه پرآب و درخت، به طول ح ۲۰ کم، لغ اسرائیل. از دشت یزرعیل به طرف دریای مدیترانه تا خلیج عکا امتداد دارد. حد اکثر فرازای آن ح ۵۵۵ متر، و از سیماهای طبیعی برجسته‌ی اسرائیل است. این کوه همواره مورد احترام بوده، و در کتاب مقدس نام آن با زندگی ایلیا و الیشع، پیغمبران قوم یهود، همراه است (اشعیا ۳۵.۲، عاموس نبی ۹.۳، اول پادشاهان ۱۸). از تاکستان‌های آن شراب معروف جبل کرمل به دست میآید. بندر حیفا در دامنه‌ی آن واقع است. در دامنه‌هایش دیری از کرملیان (قرن ۱۹م) و مقبره‌ی عبدالبهاء قرار دارد.

کرملیان[3] (karmalian) یا کارملیتها (kārmelit-؛ از فنس)، فرقه‌ای از راهبان فقیر (← فقرای مسیحی) که ظاهراً در آغاز رهبانانی بودند که بر ← کوه کرمل فلسطین میزیستند. در ح ۱۱۵۰ که قدیس برتولد[4] (bertold) سرپرستی آنان را به دست گرفت ظاهراً اروپائی بودند. در ۱۲۳۸ به قبرس و از آنجا به اروپای غربی مهاجرت کردند. قدیس سایمن ستاک[5] (sāymən stāk؛ ف ۱۲۶۵)، روحانی انگلیسی، آنها را به فرقه‌ای از فرایارها مانند دومینیکیان و فرانسیسیان مبدل ساخت، و دیرهائی در کیمبریج، آکسفرد، پاریس، و بولونیا بنیاد نهاد. کرملیان بسرعت در زندگی دانشگاهی نمایان شدند. فرقه‌ای از زنان کرملی تارک دنیا نیز پیدایش یافت. کرملیان، مانند سایر فرقه‌ها، در قرن ۱۵م رو به تباهی نهادند. در قرن ۱۶م، قدیسه ترسای آویلالی و قدیس یوحنای صلیبی آنان را در اسپانیا احیا کردند، و به مسیر رازوری و عرفان انداختند. شاخه‌ی اصلاح‌شده‌ی کرملیان، کرملیان پابرهنه[6] است، که اکنون تعدادشان از کرملیان قدیم بیشتر است. کرملیان در قرن ۱۹م رو به انحطاط نهادند، ولی در قرن ۲۰م جانی تازه گرفته‌اند. نیز چاپ و چاپخانه در ایران.

کرملین[7](kremlin)، روسی **کرمل**[8] (kreml)[= ارگ]، قسمت بارودار بسیاری از شهرهای قدیم روسیه. در قرون وسطی مرکز امور اداری و مذهبی و وسیله‌ی حفظ شهر از حملات نظامی بود. در واقع، کرملین خود شهری بود دارای کاخها، ابنیه‌ی دولتی، کلیساها، و بازارها. از معروفترین کرملین‌هائی که محفوظ مانده‌اند کرملینهای حاجی طرخان، غازان، پسکوف، نیژنی نووگورود (اکنون گورکی)، نووگورود، و مسکو است. بزرگترین و مشهورترین کرملینها کرملین مسکو است، که به طور مطلق **کرملین** خوانده میشود، و بقیه‌ی این مقاله در باب آن است. کرملین قلعه‌ای است مثلثی‌شکل که بر ساحل چپ رود مسکو برپا شده است. تپه‌ای که کرملین بر آن قرار دارد نخست در قرن ۱۲م مستحکم شد. باروی آن، به طول ۲٬۲۰۰ متر، اساساً از دهه‌ی ۱۴۸۵–۹۵ است، و ۲۰ برج آن با طرحها و اندازه‌های مختلف ساخته شده است. در داخل کرملین چند کلیسای جامع قرار دارد که در اطراف یک میدان مرکزی واقعند. بزرگترین آنها کلیسای جامع اوسپنسکی (uspenski) است، که در ۱۴۷۵–۷۹ ساخته شد، و تزارها در آنجا تاجگذاری می‌کردند. دیگر کلیسای جامع بلاگووشچنسکی (blā-goveščenski؛ ۱۴۸۴–۸۹) است، که نمازخانه‌ی تزارهای روسیه بود؛ و همچنین کلیسای جامع آلکساندروفسکی (āleksāndrofski)، که در ۱۵۰۵–۹ بر محل نمازخانه‌ای قدیمتر ساخته شد، و قبور تزارهای روسیه از قرن ۱۴م تا پطر کبیر (سلطنتش ۱۶۸۹–۱۷۲۵) در آنجا است. از ابنیه‌ی دیگر میدان مرکزی گرانوویتایا پالاتا (grānovitāyā pālātā) است، که بارگاه نخستین تزارها بود؛ و برج ناقوس ایوان III، به ارتفاع متجاوز از ۸۰ متر، که در قرن ۱۶م ساخته شد. نزدیک این برج "ناقوس تزار" قرار دارد، که بزرگترین ناقوسها در جهان است (ارتفاعش ۶ متر و وزنش ۲۰۰ تن)، و در ۱۵۸۶ ریخته شد. کنار باروهای کرملین کاخهای بزرگی قرار دارد، که از آن جمله است ساختمان گنبددار شورای وزرای شوروی (از قرن ۱۸م). کنار ساختمان شورا بنای صدر هیئت رئیسه‌ی شوروی است، که در دوره‌ی شورویها ساخته شده است. بزرگترین بناها "کاخ بزرگ کرملین" است، که در ۱۸۳۸–۴۹ به عنوان مقر تزارها در مسکو ساخته شد، و اکنون محل جلسات شورای عالی تجشس، شورای عالی جمشس، جلسات عمومی حزب کمونیست، و سایر کنفرانسها و جلسات دولتی است.

کرملین تا ۱۷۱۲ که پطر کبیر پایتخت را از مسکو به سن پطرزبورگ منتقل کرد مقر تزارهای روسیه بود. بولشویکها در ۱۹۱۸ پایتخت را به مسکو باز گردانیدند. در زمان حکومت ستالین، کرملین

(۱)shipworm; te (۲)Carmel (۳)Carmelites (۴)Berthold (۵)Stock (۶)Barefoot; Discalced (۷)Kremlin
(۸)Kreml (۹)Kre (۱۰)Kryukov (۱۱)Cremona (۱۲)Crémieux (۱۳)Kern

نماد قدرت روسیه‌ی شوروی شد. در ژوی
کرملین برای تماشا به روی مردم گشوده
کرملین‌های دیگر ← راستوف؛ ریازان؛
سوزدال.

کرمنچوگ[9] (kremencug)، شهر (جم
تخمین سال ۱۹۶۵)، چ قسمت مرک
اوکرائین، بر رود دنیپر. رودبندر و م
خطوط راه آهن است، و کارخانجات ماش
آمودن توتون دارد. در ۱۵۷۱ به عنوان ق
شد، و امروز شهر کریوکوف[10] (ukof
آن است.

کرم نواری: ← کرم کدو.

کرمونا[11] (kremonā)، شهر (جم تخ
۲۴۲)، کرسی ایالت کرمونا، لومباردی،
بر رود پو. از مراکز بزرگ زراعتی و تج
در ۲۱۸ ق‌م مستعمره‌ی روم شد. در قر
جامعه‌ای مستقل و غالباً با میلان در جنگ
عاقبت در ۱۳۳۴ به میلان تسلیم شد. در قر
به عنوان یکی از مراکز علمی، در دورا
به سبب مکتبی در نقاشی که به توسط
تأسیس شده بود، و بعداً به جهت ویولنها
آماتی، گوارنری، و سترادیواریوس، و چانش
شهرت داشت. میدان اصلی شهر زیبا و ج
است، و کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دار
شهر (قرن ۱۳م) زینت‌بخش آن میباشد.

کرمه، در نزد بودائیان: ← قیامت، قسمت

کرمیته: ← قرامطه، قسمت II.

کرمیو[12]**، ایزاک** (izāk kremiē) یه
کرمیو (ădolf)، ۱۷۹۶–۱۸۸۰، رجل
فرانسوی و نویسنده‌ی سیاسی. رئیس اتحادیه
اسرائیل بود (۱۸۷۶)، و مدارسی برای
در قاهره و اسکندریه تأسیس کرد. در مق
دادگستری (۱۸۷۰–۷۱) فرانسه، توفی
مجازات اعدام برای مجرمین سیاسی و ل
در مستعمرات فرانسه را یافت. در ۱۸۷۵
تمام عمر به سناتوری منصوب شد.

کرن[13] (kërn)، رود کشمت، به طول ح ۴۰
قسمت مرکزی ایالت کالیفرنیا، کشمت، که
سیرا نوادا سرچشمه میگیرد.

کرن (koron)، علامتی در خط موسیقی ای
شکل 𝄐، که نت مربوط را به مقدار نامش
به هر حال کمتر از نیمپرده است پایین میب
نیز مانند ← سری از ابتکارات علینقی
است، و منظور از عرضه کردن این دو ع
بود که نوشتن مقامهای ایرانی و فواصل
خط موسیقی عملی کند. کرن و سری و
سه به حساب ابجد مساوی ۲۷۰ است.

کرنا (karnā)، از سازهای محلی ایر
سرنا ولی بزرگتر از آن. صدایش
از صدای سرنا بمتر است. در
احمدی و کوه گیلویه و بختیا
و از لوازم ضروری مراسم
است. نوع دیگری
از نی قطور و طویلی آن شاخ گاومیش
متر درازا دارد، و میشود که انحنای شاخ
حیوان دیگری

مخرج ساز را رو به طرف نوازنده میگرداند. این ساز در مراسم تعزیه‌خوانی (← تعزیه) در گیلان



به کار میرود. کرنا یکی از قدیمیترین سازهای بادی ایران است، و ظاهراً در گذشته در جنگها مورد استفاده قرار میگرفته است.

کرنال[1] (karnāl)، شهر (جه ح ۲۶°۶۱۰)، پنجاب شرقی، کنار کانال جمنا، ۱۱کیلومتری غ رود جمنا و ۱۲۰کیلومتری ل دهلی. رونق آن از زمان احداث (۷۵۷ هق) کانال جمنا به توسط فیروز شاه تغلق آغاز شد. پیروزی نادر شاه افشار بر محمد شاه گورکانی در پای حصارهای این شهر اتفاق افتاد (۱۱۵۲ هق).

کرنتک[2] (karnatek)، فنـ **کارناتیک** (kārnā-tik)، ناحیه‌ای در ج هند، کنار دریای عربستان. مهاجرین اولیه‌ی اروپائی گاهی س تا سر هند جنوبی را به این نام مینامیدند. اولین ماندگاههای اروپائیان (از آن پرتغالیها) در این ناحیه دایر شد. در قرن ۱۸م دشتهای کرنتک صحنه‌ی منازعات بریتانیا و فرانسه برای تسلط بر هند بود.

کرنتن، اتریش، ← کارینتیا.

کرنتوئل[3] (karəntuel)، بلندترین قله‌ی ایرلند، به فرازای ۱°۰۴۰ متر، ولایت کری، جغ جمهوری ایرلند، در مکیلیکادیز ریکس.

کرند (kerend)، بخش (جه ۳۱°۳۲۲ سث ۱۳۴۵ هش)، لغ شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)، مشتمل بر دهستانهای بیونیج، ریجاب، و کرند. کوه مرتفع نوا (navā)، که از لغ به جش امتداد دارد، در ج آن واقع است، و بلندترین قله‌اش ۳°۲۸۸ متر ارتفاع دارد. رودهای زمکان (zemkān؛ در مقاله‌ی سیروان یا شیروان تلفظ زمکان بدین صورت اصلاح شود) و کرند آن را مشروب میسازند، و رود حلوان در آن سرچشمه میگیرد. اکثر اهالی آن بر مذهب اهل حق‌اند. مرکزش، شهر **کرند** (جه ۴°۵۵۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ج کوه نسار، ۳۵کیلومتری لغ شاه‌آباد قرار دارد. به واسطه‌ی خوشی آب و هوا تفرجگاه مردم قصر شیرین، شاه‌آباد، و کرمانشاه است. چاقو و قفل ساخت آن معروف است. مقبره‌ی پیر موسی و بنیامین، از پیران اهل حق، آنجاست.

کرند (korand)، ده (جه ۱°۲۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش داش‌برون، شهرستان دشت گرگان، استان دوم، کنار رود اترک، ۵کیلومتری غ مراوه‌تپه.

کرند (kerend)، دهستان (جه، بدون در نظر گرفتن جمعیت مرکزش، ۴°۴۷۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش کرند، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۲۴ آبادی. مرکزش، **کرند**، همان مرکز بخش است.

کرند (korond)، دهستان (جه ۴۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان). در ج دهستان اصفاک، و ل دهستان موردستان واقع است. محصول عمده‌اش غلات، برنج، و میوه است. مرکزش، **کرند** (جه ۲۹۷ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری غ بشرویه است.

کرنز[4] (kernz)، شهر (جه ۲۳°۸۰۰)، کوینزلند، استرالیا، بر خلیج ترینیتی، بندر عمده‌ی صدور شکر از استرالیا است.

کرنسکی[5]، **آلکساندر فیودوروویچ** (aleksāndr fiodorovic kerenski)، ۱۸۸۱–۱۹۷۰، رهبر انقلابی روسی. در دومای چهارم از اعضای حزب معتدل کارگر بود. پس از انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ (← انقلاب روسیه) به حزب سوسیالیست انقلابی پیوست، و در حکومت پرنس لووف به وزارت دادگستری و سپس (مه‌ی ۱۹۱۷) به وزارت جنگ منصوب شد. پس از استعفای (ژوییه‌ی ۱۹۱۷) لووف، به نخست‌وزیری دومین حکومت موقتی روسیه رسید. پافشاری او برای باقی ماندن در جبهه I، شکست در مقابل مشکلات اقتصادی، و سیاست لرزان و متزلزلش، سبب سرنگون شدن (اکتبر ۱۹۱۷) دولت وی به دست بولشویکها شد. پس از آن به پاریس گریخت، و به فعالیت و تبلیغات بر ضد حکومت شوروی پرداخت. از ۱۹۴۰ در کشمت اقامت گزید. آثارش مشتمل است بر پیش درآمد بولشویسم (۱۹۱۹)، فاجعه (۱۹۲۷)، و تصلیب آزادی (۱۹۳۴).

کرنفرد، رمان، ← گسکل، الیزابت.

کرنک[6] (karnak)، شهر (جه ح ۱۱°۰۰۰)، مصر مرکزی، کنار رود نیل، ۶٫۴کیلومتری ش الاقصر و بر محل قسمتی از شهر باستانی طیوه. بقایای آثار دوران فراعنه در آن فراوان است. مهمترین آنها معبد بزرگ آمون است، که عمدةً در عهد سلسله‌ی XVIII ساختمان شده، و غالباً به عنوان اولین نمونه‌ی معماری مذهبی امپراطوری جدید مصر به شمار میرود. نیمه‌ی غربی این معبد شامل بارگاهی وسیع و یک تالار عظیم (۱۱۸×۵۱ متر) با ۱۳۴ ستون در ۱۶ ردیف، و نیمه‌ی شرقی آن ترکیبی از تالارها و زیارتگاههائی است که بسیاری از آنها یادگار دوران امپراطوری وسطای مصر است. معابد کوچکتری نیز در آن وجود دارد.

کرنک[7]، **ارنست** (ernst krenek)، ۱۹۰۰– ، آهنگساز اتریشی‌امریکائی؛ متولد وین، از پدر و مادری چک. در وین و برلین تحصیل موسیقی کرد. در اوایل دهه‌ی سوم قرن حاضر موسیقی مجلسی، در ۱۹۲۴ یک کنسرتو برای ویولن، و کمی بعد دو اپرا به سبک کلاسیسیم نوین نوشت. در ۱۹۲۵ به رهبری ارکستر اپراخانه‌ی کاسل منسوب شد. اپراجاز او، به نام جانی بازی میکند (۱۹۲۶، لایپزیگ)، که قهرمان آن یک رهبر سیاهپوست گروه جاز است، فوق العاده موفقیت‌آمیز بود، و به ۱۸ زبان ترجمه شد. در ۱۹۲۸ به وین بازگشت، و با اقتباس از سبک دوازده‌صوتی آ. شونبرگ اپرای کارل ۵ را نوشت. در ۱۹۳۷ به کشمت رفت و در ۱۹۳۸–۴۲ در کالج واسار استاد موسیقی بود. در ۱۹۴۵ به تبعیت این کشور در آمد. در امریکا قطعات گوناگون موسیقی مجلسی و موسیقی برای ارکستر و گروه همسرایان، و نیز اپراهای گوناگون نوشته است. وی معمولاً اشعار اپراهایش را خود میسازد. به عنوان استاد موسیقی، نوازنده‌ی پیانو، نویسنده‌ی کتب موسیقی‌موسیقی اینجا و حالا (۱۹۳۹) و مطالباتی در کنتریوان (۱۹۴۰، در باره‌ی سبک ۱۲–صوتی)–و همچنین زندگینامه‌نویس معروفیت دارد.

کرنکو[8]، **فرایتس** (frāyts krenkŏ)، ۱۸۷۲–۱۹۵۳، مستشرق آلمانی. زبانهای انگلیسی، فرانسوی، لاتینی، یونانی، فارسی، عربی، ترکی، عبری، و آرامی آموخت. در برلین با دختری انگلیسی آشنا شد، و به خاطر وی به لندن رفت و با او ازدواج کرد. از کتابهای متعددی که به نشر آنها همت گماشت کتاب طبقات النحاة (زبیدی) و کتاب المجتنی (ابن درید) است.

کرنگورم[9] (kerngorm)، دسته‌ای از کوههای گرمپینز (اسکاتلند). ارتفاعش به ۱°۳۱۰ متر می‌رسد. نام کرنگورم به کوارتزهای قهوه‌ای و زردی که در آنجا یافت میشود نیز اطلاق میشود.

کرنمر[10]، **تامس** (tāməs kranmər)، ۱۴۸۹–۱۵۵۶، کشیش انگلیسی. در ۱۵۲۹ راهی به هنری VIII ارائه کرد تا زن خود را بدون توسل به رم طلاق گوید، و از این راه به وی نزدیک شد. در ۱۵۳۳ اسقف اعظم کنتربری شد؛ کاملا مطیع شاه بود. در عهد ادوارد VI در تعیین خط مشی کلیسای انگلستان بسیار مؤثر بود. در زمان ملکه ماری تودور به اتهام خیانت و بدعت در دین محاکمه و محکوم و زنده سوزانیده شد.

کرو[11] (kru)، شهر (جه ۵۳°۳۹۴)، ولایت چشر، غ انگلستان. از مراکز مهم تقاطع خطوط آهن و دارای کارخانه‌های بزرگ لوکوموتیوسازی است.

کرو[12]، **تامس** (tāməs kəru)، ۱۵۹۵؟–۱۶۳۹؟، شاعر انگلیسی، از شعرای کولیر. بعداز خاتمه‌ی تحصیل مدت کوتاهی در مأموریتهای سیاسی وارد شد. پس از مراجعت به انگلستان، مورد توجه چارلز I قرار گرفت، و از صاحبمنصبان دربار او شد. به جهت اشعار عاشقانه‌ی اشرافی و غنائیش معروف است.

کرو[13]، **شارل** (šārl kro)، ۱۸۴۲–۸۸، عالم و شاعر فرانسوی؛ معاصر ل. د. دو هورون. طریقه‌ای برای عکاسی رنگی اختراع کرد، و اساس آن را در ۱۸۶۹ به انجمن فرانسوی عکاسی گزارش داد. در مکتوبی که در ۱۸۷۷ تسلیم آکادمی فرانسه کرد اسبابی را به نام پالئوفون[14] (pāleofon) توصیف کرده است که اساس عملش مانند فونوگراف میباشد، و از این جهت بر ادیسن تقدم دارد. بنیادی که همه‌ساله جوایزی به بهترین صفحات اعطا میکند به

---

(۱)Karnal (۲)Carnatic (۳)Carrantuohill (۴)Cairns (۵)Kerensky (۶)Karnak (۷)Krenek (۸)Krenkow (۹)Cairngorm (10)Cranmer (11)Crewe (12)Carew (13)Cros (14)paléophone

آکادمی شارل کرو موسوم است.

کروآتها (kroāt-)، ← کروآسی.

کروآسی[1] (kroāsi)، به زبان کروآتی **هرواتسکا**[2] (hërvātskā)، جمهوری (۵۶٬۵۲۵ کمم، جم ـ۴٬۱۴۸٬۱۲۲) جزء یوگوسلاوی. پایتختش **زاگرب** و سایر شهرهای عمده‌اش عبارتند از اوسیپک، فیوم، سپلیت، دوبروونیک، پولا، زارا، و سیبنیک. از لحاظ وسعت دومین جمهوری یوگوسلاوی است، و شامل کروآسی به معنی اخص، اسلاوونیا، دالماسی، و قسمت اعظم ایستریا است. قسمت غربی آن کوهستانی است، و قسمت شرقی آن، که به توسط رودهای ساوا و دراوا زهکشی میشود، عمدةً پست و زراعتی است. مهمترین ناحیه‌ی صنعتی یوگوسلاوی و منبع عمده‌ی زغال سنگ آن است. قسمت اعظم سکنه‌ی آن کروآتها هستند، که پیرو کلیسای کاتولیک رومیند. جمعی از صربها و سلوونها نیز در آنجا زندگی میکنند.

کروآسی، در ایام قدیم، قسمتی از ایالت رومی پانونیا بود. در قرن ۷م کروآتها، که از اسلاوهای جنوبی بودند، در آن سکنی گزیدند، و در قرن ۹م به مسیحیت گرویدند. از قرن 10م به صورت مملکتی در آمد، و نواحی اطراف (از همه مهمتر دالماسی) را فتح کرد. در 1091 لادیسلاوس I مجارستان آن را گرفت، و در 1102 جانشین او به عنوان شاه کروآسی تاجگذاری کرد. در دوره‌ای که با مجارستان تحت حکومت یک فرمانروا بود مجلس شور داشت، و به توسط حکام محلی اداره میشد. از جنگ (۱۵۲۶) موهاچ تا پیمان (۱۶۹۹) کارلوویتس، قسمت اعظم آن تحت تسلط ترکان عثمانی بود. از ۱۸۰۹ تا ۱۸۱۳ جزو ایالت ایلیریای ناپلئون شد. در ۱۸۴۹ خودمختاری آن ملغی شد، ولی در ۱۸۶۸ سازشی به عمل آمد، و کروآسی با اسلاوونیا متحد و از سرزمینهای خودمختار پادشاهی مجارستان شد. در ۱۹۱۸ با صربستان برای تشکیل مملکت صربها و کروآتها و سلوونها متحد شد (← یوگوسلاوی)، و خواستار خودمختاری بیشتر شد. اغتشاشات تا حدی در سلطنت دیکتاتوری آلکساندر I فرو نشست. اما به تشویق مجارستان و ایتالیا، کروآتها یک سازمان تروریستی ملی به نام اوستاشی[3] (ustāši) تأسیس کردند، که فعالیتهای آن به ترور (۱۹۳۴) آلکساندر منجر شد. در ۱۹۳۹ به کروآسی حقوق خودمختاری اعطا شد. در ۱۹۴۱ که آلمانها به یوگوسلاوی هجوم بردند اوستاشی قدرت را به دست گرفت، و کروآسی را مستقل اعلام کرد. کمی بعد یکی از شاهزادگان ایتالیائی اسماً به سلطنت انتخاب شد، و کروآسی عملا تحت کنترول نظامی ایتالیا در آمد، و اوستاشی تجاوزات خود را به مردم ادامه داد. کروآسی در ۱۹۴۱ به متفقین اعلان جنگ داد. کمی بعد پادشاه آن بر کنار شد، و کروآسی تحت تسلط آلمان قرار گرفت (۱۹۴۳). پس از پیروزی متفقین، کروآسی یکی از شش جمهوری سازای کشور یوگوسلاوی شد.

کروان[4] (karavān)، فنس کورلو[5] (kurlië)، مرغ بزرگ ساحلی از تیره‌ی سکولوپاکیدای (Scolo-pacidae)، که در بتر قدیم و بر جدید یافت میشود. طول کروان متعارفی به ۶۰ سم میرسد، و نوک دراز آن به طرف پایین برگشته است.

کروبیان[6] (karrubiān) [عبری، کروبیم (keru-bim)]، در عهة، فرشتگانی که دارای بال هستند اما صورت انسان یا حیوانی را دارند، بر پایه‌ی عرش الاهی حاضر هستند، یا پاسبانان بعضی از اماکن مقدسند. در کتب یهود کروبیان طبقه‌ی خاصی از فرشتگان هستند. تمثال کروبیان از طلا بود و بر بالای تابوت عهد قرار داشت (خروج ۱۸.۲۵). در هیکل سلیمان دو کروب پوشیده از طلا وجود داشت که بالهای ایشان بر تابوت سایه می‌افکند، و دیوارهای آن با صورت کروبیان منقوش، و بر دو لنگه‌ی در نیز صورت کروبیان نقش شده بود (اول پادشاهان ۲۹.۷ و ۳۶). در دوره‌ی آباء کلیسا یکی از اصناف نه‌گانه‌ی فرشتگان کروبیان خوانده میشدند. نام ملائکه‌ی کروبی در روایات اسلامی نیز وارد شده است و آنان را سروران و مقربان ملائکه معنی کرده‌اند. در بعضی از احادیث شیعه مذکور است که کروبیان پشت عرش الاهی قرار دارند.

کروبیم: ← کروبیان.

کروبینی[7]، **ماریا لوییجی** (māriā luiji kerubini)، ۱۷۶۰–۱۸۴۲، آهنگساز ایتالیائی. از ۱۷۸۸ به بعد ساکن پاریس بود. در ۱۸۱۶ استاد آهنگسازی کنسرواتوار پاریس شد، و در ۱۸۲۲ به مدیریت آن مؤسسه رسید. اپراها و موسیقیهای کلیسائی تصنیف کرده است.

کروپ[8] (krup)، خاندان معروف آلمانی، که صاحب یکی از بزرگترین واحدهای تولیدی صناعت فولاد و تسلیحات جنگی در اروپا است. اعقاب این خاندان از قرن ۱۶م در شهر اسن مستقر شدند، و یکی از آنها در تولید تسلیحات جنگی در جنگ سی‌ساله سهیم بود. رونق کار این خاندان از زمان **فریدریش کروپ** (fridriš، ۱۷۸۷–۱۸۲۶) آغاز شد. وی در شهر اسن متولد شد. در ۱۸۱۰ یک کوره‌ی ذوب آهن کوچک ایجاد کرد، و دو سال بعد توانست فولاد ریخته تهیه کند. تولید فولاد ریخته تا آن تاریخ در انحصار انگلستان بود، که طرز کار آن را پنهان نگاه داشته بود. در ۱۸۱۲، کروپ ۲ نفر کارگر داشت، و تولید سالانه‌ی او از ۱۵ دلار تجاوز نمیکرد. در ۱۸۱۸ کارخانه‌ی کوچکی ایجاد کرد که دارای ۸ کوره‌ی ذوب آهن بود، و عده‌ی کارگران او به ۸ نفر رسید، و جمع عملکرد سالانه‌ی او هم به ۵۱۰ دلار بالغ شد. در دهه‌ی ۱۸۴۰–۱۸۵۰ کارخانه‌ی کروپ به تهیه‌ی لوازم راه آهن پرداخت، و از این راه درآمد سرشاری حاصل کرد. در ۱۸۶۰ تعداد کارگران کارخانه‌ی کروپ به ۱٬۷۸۵ نفر رسید، و جمع عملکرد سالانه‌ی آن از سه میلیون مارک هم گذشت. پسرش **آلفرد کروپ** (ālfred)، ۱۸۱۲–۱۸۸۷، در ۱۸۴۸ سرپرستی و مدیریت کارخانه‌ی کروپ را عهده‌دار شد. سه سال بعد اختراعی کرد که به وسیله‌ی آن توانست فولاد را در قطعات بزرگ بریزد، و تکه‌های بزرگی از فولاد تهیه کند. از ۱۸۶۱ کارخانه‌ی کروپ شروع به تولید انواع اسلحه از قبیل توپ و تفنگ کرد، و آلفرد کروپ فولاد مخصوصی اختراع کرد که برای توپ و تفنگ بسیار مناسب بود. ناپلئون III فرانسه به کروپ پیشنهاد کرد که کارخانه‌ی خود را به فرانسه انتقال دهد، ولی آلفرد کروپ این پیشنهاد را رد کرد، و سفارشهای عمده‌ای، به منظور تولید انواع اسلحه، از بیسمارک، صدر اعظم معروف آلمان، دریافت داشت. در جنگ (۱۸۷۰–۱۸۷۱) بین آلمان و فرانسه سلاحهای ساخت کروپ عامل مؤثری در فتح آلمانها بود. در ۱۸۷۰، به سبب سفارشهای عمده‌ای که به کروپ داده شد، عده‌ی کارگران آن به ۸٬۴۰۰ نفر رسید، و جمع عملکرد سالانه‌ی آن هم به ۲۹ میلیون مارک بالغ شد. کارخانه‌های کروپ، علاوه بر ساختن اسلحه و لوازم راه آهن، محصولات فلزی دیگری هم میساختند که مربوط به جنگ نبود، لیکن معروفیت این کارخانه‌ها بیشتر به سبب سلاحهای متعددی بود که تولید میکردند، و در افواه خانواده‌ی کروپ به "سوداگران مرگ" معروف شده بودند. پسر آلفرد، **آلفرد فریدریش کروپ، ۱۸۵۴–۱۹۰۲**، در توسعه و تکمیل کارخانه‌های کروپ سهم بسزائی داشت. در عهد او، کارخانه‌های کروپ مؤسسات ذوب آهن ماگدبورگ و بعضی نقاط دیگر آلمان را خریداری کرد، و مالک معادن بزرگ زغال سنگ و آهن شد، و دست به کارهای دیگری از قبیل کشتیسازی و غیره زد. آلفرد فریدریش کروپ در کارهای فنی بصیرت چندان نداشت، ولی در اداره کردن مؤسسات بسیار لایق و کاردان بود، و توفیق یافت که در حیات خود کارخانه‌های کروپ را مبدل به یکی از بزرگترین صنایع جهان کند. در سال 1900 تعداد کارگران کارخانه‌های کروپ به ۴۵٬۶۰۰ نفر رسید، و جمع کارکرد سالانه‌ی صنایع کروپ به ۱۲۰ میلیون مارک بالغ شد. وارث و جانشین آلفرد فریدریش کروپ، دخترش **برتا کروپ** (bertā)، ۱۸۸۶–۱۹۵۷، بود که پس از درگذشت پدر زمام امور کارخانه‌ی کروپ را به دست گرفت. وی در اکتبر ۱۹۰۶ با دکتر گوستاو فون بولن اوند هالباخ (gustāv fon bolen und hālbāx) ازدواج کرد، و سه سال بعد مدیریت کارخانه‌های کروپ به گوستاو که نام کروپ را پذیرفته بود انتقال یافت. **گوستاو کروپ فون بولن اوند هالباخ، ۱۸۷۰–۱۹۵۰**، از مردم لاهه بود، و پس از ازدواج با برتا کروپ، از سال ۱۹۰۹ سرپرستی کارخانه‌های کروپ را عهده‌دار شد. در ایام مدیریت او صنایع کروپ توسعه‌ی بیشتری یافت. در جنگ I کروپ به تمام معنی انحصار کلیه‌ی تولید معادن آهن آلمان را در دست داشت. در ۱۹۱۷ عده‌ی کارگران کروپ به ۱۵۱٬۰۰۰ نفر رسید، و جمع تولید سالانه‌ی آن به ۱٬۰۴۶ میلیون مارک بالغ شد. در طی جنگ I، یکی از جالبترین محصولات کارخانه‌های کروپ همان توپ معروف "برتا" بود که از مسافت دور پاریس را بمباران میکرد. وقتی که هیتلر روی کار آمد، گوستاو کروپ یکی از هواخواهان جدی او شد، و از تجدید تسلیحات آلمان منافع سرشاری حاصل کرد. در ۱۹۴۳، پسر گوستاو کروپ و برتا کروپ، **آلفرد کروپ فون بولن اوند هالباخ، ۱۹۰۷–۱۹۶۷**، به مدیریت کارخانه‌ی کروپ رسید. بر اثر بمباران آلمان از طرف قوای متفقین در جنگ II، بیش از دو ثلث کارخانه‌های کروپ از میان رفت. پس از جنگ II، آلفرد کروپ و پدرش گوستاو کروپ در دادگاه نورمبرگ به عنوان جنایتکار جنگ محاکمه شدند. گوستاو به علت کبر سن از

(۱)Croatia (۲)Hrvatska (۳)Ustachi (۴)curlew (۵)courlieu (۶)cherubim (۷)Cherubini (۸)Krupp

مجازات معاف شد، اما آلفرد به ۱۲ سال حبس محکوم شد (۱۹۴۸). سایر مدیران کروپ نیز، جز یک نفر، زندانی شدند، و تمام اموال کروپ مصادره شد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۱، کمیسر عالی کشمت در آلمان بقیه‌ی مدت زندان آلفرد و سایر مدیران کروپ را بخشید، و اموال کروپ را مسترد کرد. از ۱۹۵۳ آلفرد مجدداً در رأس تأسیسات کروپ قرار گرفت، و کارخانه‌های کروپ رو به توسعه گذاشت، چنانکه در ۱۹۶۲ تعداد کارگران به ۱۱۱٬۳۶۸ نفر و جمع تولید سالانه به ۵٬۲۱۷ میلیون مارک بالغ شد. در حال حاضر کارخانه‌های کروپ بزرگترین تولیدکننده‌ی فولاد در اروپا است.

کروپ، آلفرد: ← کروپ، خاندان.

کروپ، آلفرد فریدریش: ← کروپ، خاندان.

کروپ، برتا: ← کروپ، خاندان.

کروپ، فریدریش: ← کروپ، خاندان.

کروپ فون بولن اوند هالباخ: ← کروپ، خاندان.

کروپوتکین[1] (kropotkin) یا **کراپوتکین** (kra-potkin)، شهرت **پرنس پیوتر آلکسیویچ** (prans* pioter ālekseyevic)، ۱۸۴۲–۱۹۲۱، جغرافیادان، فیلسوف اجتماعی، آنارشیست، و انقلابی روسی. از یک خاندان اشرافی ثروتمند و در کودکی همبازی تزار بود. بعداً در دستگاه حکومتی روسیه به مراتب عالی کشوری و لشکری رسید. به سبب علاقه‌ای که به بهبود زندگی کشاورزان و کارگران فقیر روسی داشت، در یکی از سفرهای خود به سویس، به بین الملل اول پیوست (۱۸۷۲). پس از جدا شدن باکونین از بین الملل، او نیز از وی پیروی کرد، و در بازگشت به روسیه برای انتشار عقاید باکونین به فعالیت پرداخت. در ۱۸۷۴ محبوس شد؛ ولی پس از دو سال گریخت، و در انگلستان و سویس به فعالیت ادامه داد. پس از قتل آلکساندر II، به تقاضای دولت روسیه، از سویس اخراج شد و به فرانسه رفت، بعداً در انگلستان اقامت گزید. در ۱۹۱۷، با وجود مخالفت با بولشویسم، به روسیه‌ی شوروی بازگشت، و نظر به شهرت و اعتبارش، با احترام پذیرفته شد، اما از فعالیتهای سیاسی دست بر داشت. آثارش مشتمل است بر مزارع، کارخانه‌ها، و کارگاهها (۱۸۸۹)؛ خاطرات یک انقلابی (۱۸۹۹)؛ تعاون دوجانبه، عامل تحول (۱۹۰۲، ۱۹۰۴)؛ و کوه‌شناسی آسیا (۱۹۰۴).

کروتسر[2]، **رودولف** (rodolf krētser)، فلوتیست و **کرودزر** (krēdzer)، ۱۷۶۶–۱۸۳۱، آهنگساز و ویولن‌نواز فرانسوی. از ابتدای تأسیس (۱۷۹۵) کنسرواتوار پاریس تا ۱۸۲۶ در آنجا استاد بود. با اینکه بیش از ۴۰ اپرا و چندین کنسرتو و سونات تصنیف کرد، شهرت او به جهت ۴۰ اتود او برای ویولن است. سونات کروتسر بتهوون به نام اوست.

کروتونا[3] (krotonā)، شهر (جه ح ۳۱٬۸۹۵)، ساحل شرقی کالابریا، ج ایتالیا، کنار خلیج تارانت. از مراکز بازرگانی و صنعتی است، و بندرگاهی مناسب دارد.

شهر قدیم کروتونا، در ح ۷۱۰ ق‌م به وسیله‌ی آخایائیها بنا شد. به جهت قهرمانانش در مسابقات المپیک (از جمله میلو) و مکتب فیثاغورس در آنجا شهرت یافت، و در ۵۱۰ ق‌م که سوباریس را شکست داد به اوج تعالی خود رسید. در ۲۷۷ ق‌م رومیها بر آن مستولی شدند. پس از جنگ کانای، علیه رومیها قیام کرد، و مدت ۳ سال پایتخت زمستانی هانیبال بود.

کروث، ساز: ← لیر.

کروث[4]، **رامون د لا** (rāmon de la kruţ)، ۱۷۳۱–۹۴، درامنویس اسپانیائی. بیش از ۵۰۰ اثر درامی دارد، و نمایشنامه‌هائی نیز از فرانسوی و ایتالیائی ترجمه کرده است. او را لوپه دِ وگای قرن ۱۸م خوانده‌اند. منتقدین قرن ۱۹م آثار او را حقیر میشمردند، اما تاریخ‌نویسان جدید تئاتر آثار او را آینه‌ی تمام‌نمائی از زندگی قرن ۱۸م اسپانیا، مخصوصاً طبقات متوسط و فقیر آن، میشمارند، و متدرجاً به صدق این گفته‌ی کروث که "حقیقت انشاء میکند و من مینویسم" پی میبرند. کروث در نجات دادن درام اسپانیا از نفوذ ادبیات خارجی سهم عمده داشت، و با کمدی موزیکال، فارسهای یکپرده‌ای، و سایر نمایشنامه‌های کوتاه، راه را برای تجدید حیات درام اسپانیا هموار کرد.

کروچ[5]، **جوزف وود** (jōzəf wud kruc)، ۱۸۹۳–۱۹۷۰، نویسنده‌ی امریکائی، که به عنوان منتقد اجتماعی و ادبی شهرت دارد. آثارش مشتمل است بر درام در امریکا از ۱۹۱۸ (۱۹۳۹)، سموئل جانسن (۱۹۴۴)، مفیاس آدمی (۱۹۵۴)، صدای صحرا (۱۹۵۵)، و طبیعت انسانی و شرایط انسانی (۱۹۵۹).

کروچه[6]، **بندتو** (benedetto kroce)، ۱۸۶۶–۱۹۵۲، بزرگترین فیلسوف ایتالیا در قرن ۲۰م. در سال ۱۸۸۳ پدر و مادر خود را بر اثر زلزله از دست داد، و به رم رفت، و وارد دانشگاه آنجا شد، اما به تحصیل در آن ادامه نداد، و در ۱۸۸۶ به ناپل رفت، و سالها به تحقیق در تاریخ محلی پرداخت. در ناپل هدف معنوی خود را تعیین کرد، و آن فهم مسئله‌ی هنر و تاریخ بود. در ۱۸۹۳ رساله‌ای تحت عنوان هنر بر مبنای مفهوم کلی تاریخ و در ۱۸۹۴ کتابی در باره‌ی روش انتقاد ادبی منتشر کرد. در سال ۱۸۹۸ تصمیم گرفت در باره‌ی زیبائیشناسی و تاریخ آن تحقیق کند، و نتیجه‌ی این تحقیق را در ۱۹۰۲ منتشر کرد. در همان سال مجله‌ی انتقادی کریتیکا را بنیاد نهاد، که مقالات آن در باره‌ی فلسفه‌ی جدید و ادب و تاریخ معاصر بود. از آن پس آثار و تألیفات او در فلسفه و تاریخ و هنر یکی پس از دیگری به جهان فلسفه و هنر و ادب عرضه شد. در ۱۹۱۰ سناتور شد، و در ۱۹۲۰–۲۱ وزیر آموزش و پرورش بود. پس از روی کار آمدن موسولینی، با فاشیسم به مخالفت بر خاست، ولی موسولینی او را از نشر کتب و مقالات منع نکرد. کروچه در ۱۹۴۳ حزب لیبرال ایتالیا را از نو بنیاد نهاد، و خود رئیس آن شد. در سال ۱۹۴۴ وزیر مشاور، در سال ۱۹۴۵ عضو مجلس مشورتی، و در ۱۹۴۶–۴۷ عضو مجلس مؤسسان شد. در سال ۱۹۴۷ مؤسسه‌ی ایتالیائی تحقیقات تاریخی را بنیاد نهاد.

اصل مهم فلسفه‌ی کروچه در این دو جمله‌ی خود او خلاصه میشود، "چیزی که مظهر و تجلی روح نباشد وجود ندارد" و "واقعیتی جز روح و فلسفه‌ای جز فلسفه‌ی روح وجود ندارد". در حقیقت، چیزی به نام طبیعت و علم طبیعت وجود ندارد، و فقط علومی که مربوط به روح است دارای معنی و ارزش است. روح ابتدا به فعالیت نظری و عملی میپردازد (دانش، اراده، و عمل). هر دو سر این دو جنبه‌ی روح سرانجام در سیر دایره‌ای به هم میپیوندند. دانش یا علم دو صورت تجلی و ثانوی دارد، علم حضوری یا شهودی (هنر) و علم حصولی یا ذهنی (منطق و فلسفه). جنبه‌ی عملی روح یا اقتصاد است یا اخلاق. فعالیتهای روح دارای مراتب و درجات است، و این مراتب عبارت است از زیبائی، حقیقت، نفع، و اخلاق. زیبائیشناسی نخستین مرتبه یا درجه‌ی روح است، زیرا نخستین معرفت روح عبارت است از شهود و فعالیت و بیان. شهود در بیان متحقق میشود. کار هنری از راه علم شهودی یا حضوری به دست میآید. هر چه مربوط به علم حصولی و اکتسابی یا ذهنی و منطقی است از هنر بیگانه است. هنر بیان شهودی زیبائی است، و معرفت ذهنی تفکر در مفاهیم محض است. ماهیت مفهوم محض عبارت است از وحدت محض. ارزش مفهوم محض به جهت وجود آن است، و وجود آن به جهت ارزش داشتن آن. در حیات معنوی، هر ارزشی عین حقیقت است؛ در هنر، زیبائی جز هنر وجود ندارد؛ در اخلاق و عادات، خیر عبارت است از عملی که هدف آن عام است؛ و در عالم تفکر، حقیقت عبارت از مفهوم است. مفهوم محض عبارت است از یکی بودن حقیقت با روح، ولی، در عین وحدت، باید شامل کثرت نیز باشد، و از اینجا امتیاز و تشخیص ظاهر میشود، و امتیاز و تشخیص غیر از تقابل و تباین است. در تشخیص و امتیاز مفاهیم از یکدیگر کلید زندگی نهفته است، و در اینجاست که رابطه‌ی هر حادثه‌ای با حادثه‌ی دیگر معلوم می‌شود، زیرا هر حادثه از یک سو از حادثه‌ی قبلی مشخص است، و از سوی دیگر عین آن است، چه حادثه‌ی بعدی حادثه‌ی قبلی را در بر دارد، و حادثه‌ی قبلی بالقوه شامل حادثه‌ی بعدی است، و این امر همان است که تاریخ خوانده میشود. پس، ارتباط مفاهیم مشخص به صورت مفهوم واحد عبارت است از تاریخ.

از آثار مهم کروچه یکی کتاب فلسفه‌ی روح در ۴ جلد است، زیبائیشناسی، منطق، فلسفه‌ی رفتار (اقتصاد و اخلاق)، فرضیه و تاریخ تاریخنگاری؛ و دیگر نقد فلسفه (۶ جلد).

کروخ[7]، **آوگوست** (ăgust krox)، ۱۸۷۴–۱۹۴۹، عالم دانمارکی فیزیولوژی. استاد دانشگاه کپنهاگ بود، و در تنفس و گردش خون تحقیق کرد. به جهت کارهایش در تنظیم توزیع خون در مویرگهای عضلات، جایزه‌ی ۱۹۲۰ نوبل در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

کروخان (koruxān) یا **کروخان ویسه‌نژاد** (e vise.nejād–)، در شاهنامه، فرزند ویسه و از پهلوانان تورانی در جنگ سوم نوذر با افراسیاب.

کروخمال[8]، **نحمان** (nahmān kroxmāl)، ۱۷۸۵–۱۸۴۰، دانشمند و مورخ یهودی؛ متولد گالیسی. قسمت عمده‌ی عمرش را وقف تدریس فلسفه، تاریخ یهود، ریاضیات، و علوم طبیعی کرد. بجز آثارش در تاریخ یهود، اثر عمده‌ی او هدایت سرگشتگان عصر ما، به زبان عبری، است که پس از مرگش منتشر شد (۱۸۵۱). کروخمال از برجسته‌ترین چهره‌های

(۱)Kropotkin (۲)Kreutzer (۳)Crotona (۴)Cruz (۵)Krutch (۶)Croce (۷)Krogh (۸)Krochmal

متفکر قوم یهود در قرن ۱۹م است.
کرودنر[1]، بارونس **باربارا یولیانا فون** (bārones* bārbārā yuliānā fon krūdener)، ۱۷۶۴–۱۸۲۴، بانوی نویسنده و تورعی (← تورع) روسی. در ۱۷سالگی با بارون فون کرودنر (فت ۱۸۰۲) از سیاستمداران روسیه ازدواج کرد، اما پس از یک ماجرای عاشقانه با یک افسر جوان پاریسی، از شوهر خود جدا شد (۱۸۰۱)، و در پاریس و سویس به نوشتن داستان عشقی والری (vāleri) پرداخت، که در ۱۸۰۴ منتشر شد و شور ادبی خاصی بر انگیخت. پس از آن به تورع گرویید، و بقیه‌ی عمر خود را صرف مسافرت در اروپا و وعظ و تبلیغ این عقیده کرد، و مدتی نفوذ زیادی داشت. از کسانی که تحت تأثیر او قرار گرفتند آلکساندر I روسیه بود؛ و کرودنر از این طریق در تشکیل (۱۸۱۵) اتحاد مقدس نقشی ایفا کرد.
کرودزر: ← عربستان، قسمت VII، بند ۱۹.
کرور (korur)، واحدی برای شماره در ایران، معادل ۵۰۰٬۰۰۰، و در هند معادل صد لک (lak) که هر لک معادل ۱۰۰٬۰۰۰ است.
کروز[2] (krëz)، ولایت (ح ۵٬۶۰۰ کمه؛ جه تخمیناً ۱۷۲٬۷۰۲)، فرانسه‌ی مرکزی، عمدةً در ولایت قدیم مارش، تماماً در گرانکوه مرکزی واقع است. کرسیش گره[3] (gere؛ جه ۱۰٬۱۳۱) و شهر عمده‌اش اوبوسون است.
کروز، لو، شهر، فرانسه، ← لو کروز.
کروزن[4] (kerozen؛ فنس)، روغن معدنی بیرنگ، که مخلوطی از ئیدروکربورها است. از تقطیر تدریجی نفت به دست میآید. از زغال‌سنگ، ماسه‌های نفتدار، و چوب نیز تهیه میشود. به عنوان سوخت و برای روشنائی و حشره‌کشی به کار میرود. آغاز استعمال آن به آ. گستر منسوب است (۱۸۵۲).
کروزو، لو، شهر، فرانسه، ← لو کروزو.
کروزه، جزیره‌ی: ← فرانه، جنوبگان.
کروس، خوانا اینس د لا: ← خوان اینس د لا کروس.
کروشوائس[5] (kruševāts)، شهر (جه ۲۲٬۱۴۰)، ج صربستان مرکزی، یوگوسلاوی، پش بلگراد. تا ۱۳۸۹ مقر سلاطین صربستان بود.
کروشه[6] (kroše؛ فنس) یا **قلاب،** در ریاضیات، علامتی به شکل "[ ]" که گاه به جای پرانتز به کار میرود، مخصوصاً وقتی که بخواهند جمله‌ای را که داخل یک پرانتز است در پرانتز دیگر قرار دهند؛ مثلا a[(a+b)d+b].
کروک، ده، شهرستان بم، ← رودآب.
کروک (koruk)، دهستان (جه ح ۸۰۰٬۱)، ش بخش حومه‌ی شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۶ (؟) آبادی. در دشت واقع شده، و اقلیمش گرمسیری است. محصول عمده‌اش غلات، خرما، پنبه، و مرکبات است.
کروکس[7]، **لوله‌ی** (kruks)، حبابی تقریباً بکلی خالی از هوا و دارای دو الکترود (یک آنود و یک کاتود)، که بر جدار آن نصب شده است. به نام مخترعش، سر و. کروکس، نامیده شده. اگر اختلاف پتانسیل شدیدی بین دو الکترود بر قرار شود، اشعه‌ی کاتودی از کاتود خارج میشوند، و بر اثر آنها، طرفی از حباب که مقابل کاتود است به نور سبز مایل به زرد منور میشود. برای تخلیه‌ی برق در گازها مقاله‌ی تخلیه‌ی برقی دیده شود.
کروکس[7]، سر **ویلیام** (sər wilyām kruks*)، ۱۸۳۲–۱۹۱۹، عالم انگلیسی فیزیک و شیمی. عنصر تالیوم را کشف کرد؛ در رادیوآکتیویته و نیز در خاکهای کمیاب و الماس تحقیق بسیار نمود. از پیشقدمان تخلیه‌ی برقی در گازها و مخترع ← لوله‌ی کروکس و رادیومتر کروکس است.
کروکودیل: ← نهنگ.
کروکوس[8] (krokus؛ لتی)، گیاهی کوچک از نوع کروکوس (*Crocus*)، با برگهای باریک و گلهای کاسه‌ای‌شکل سفید، زرد، یا ارغوانی. در بهار و پاییز گل میدهد. زعفران از همین نوع است.
کروکه[9] (kroke؛ فنس)، یکی از بازیهائی که در هوای آزاد انجام میشود، و در آن بازیکنها گوی‌های چوبی یا لاستیکی را با دستکهائی میزنند تا آنها را از دروازه‌های کوچک سیمی (به تعداد ۹ یا 10) عبور دهند. کروکه در قرن ۱۷م در فرانسه پیدایش یافت، و در بریتانیای کبیر و کشمت نیز رایج است.
کروگر[10]، **ایوار** (ivār kruger)، ۱۸۸۰–۱۹۳۲، ثروتمند سوئدی که در امور مالی فعالیت بسیار داشت. در ۱۹۱۳ تراست بزرگی از کارخانه‌های کبریتسازی مهم جهان تشکیل داد که متدرجاً صورت یک بنگاه مالی بین‌المللی یافت. در نتیجه‌ی قماربازی در سهام شرکتهای مختلف، و گاه نیز از طریق تقلب و کلاهبرداری، ثروت هنگفتی بالغ بر ۵۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار اندوخت، و نصف این مبلغ پولهائی بود که از امریکائیان وام گرفته بود. عاقبت ورشکست شد، و انتحار کرد.
کروگر[11]، **پول** (pol kruger) [ستفانوس یوهانس پاولوس کروگر (stefānus yohānes pălus)]، ۱۸۲۵–۱۹۰۴، رجل ترانسوالی افریقای جنوبی که نقش عمده‌ای در تاریخ ترانسوال داشته است. در کودکی همراه خانواده‌اش در "مهاجرت بزرگ" (← ترک) از مستعمره‌ی کاپ از طریق رود وال شرکت داشت (۱۸۳۶). این مهاجرت عاقبت به تأسیس جمهوری ترانسوال منجر شد (۱۸۵۲)، که کروگر به عنوان پیشاهنگ، سرباز، سیاستمدار، و زارع در توسعه‌ی آن نقش مهمی داشت. در ۱۸۶۳ به فرماندهی کل قوا انتخاب شد. در ۱۸۷۷ بریتانیای کبیر ترانسوال را به قلمرو خود ملحق کرد، اما کروگر موفق شد (۱۸۸۱) با همکاران خود (از جمله پرتوریوس) موافقتنامه‌ی پرتوریا را با بریتانیای کبیر منعقد کند که به موجب آن بریتانیا استقلال مملکت بوئری ترانسوال را شناخت. در ۱۸۸۳، و سپس در ۱۸۸۸، ۱۸۹۳، و ۱۸۹۸ به ریاست جمهور انتخاب شد. سیاست او مقاومت در برابر مطامع بریتانیا بود که، در س. ج. رودز تجسم داشت. کروگر به شکایات انگلیسها و سایر ساکنین غیر بوئر ترانسوال بی‌اعتنا بود، و این امر منجر به جنگ معروف به ← جنگ بوئرها شد. پس از آنکه سپاهیان بریتانیا پرتوریا را اشغال کردند، کروگر به اروپا گریخت، و در صدد جلب مداخله‌ی دول اروپا بر آمد، اما کاری از پیش نبرد، و عاقبت در سویس درگذشت.
کروگر، پول: ← عطر.
کروگرسدورپ[12] (krugersdorp)، شهر (جه ح ۸۲٬۷۵۰)، ج ترانسوال، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی. از مراکز مهم استخراج طلا و منگنز است. از پول کروگر نام گرفته است.
کرولاریوس، میکائل: ← شقاق شرقی کبیر؛ لئوی IX.
کرولاین، اسم انگلیسی: ← کارولین، اسم.
کرولاینا، مهاجرنشین قدیم، ← کارولینا.
کرولاین آنسباخی[13] (karolāyne ānsbāxi)، ۱۶۸۳–۱۷۳۷، ملکه‌ی همسر جورج II انگلستان، دختر شارلکگراف براندنبورگ–آنسباخ. در ۱۷۰۵ که جورج از برگزینندگان هانوور بود با او ازدواج کرد، و برایش سه پسر و پنج دختر به دنیا آورد. پس از جلوس جورج به تخت سلطنت، سخت از ر. والپول حمایت کرد، و تا زمان مرگش در سیاستهای شاه نفوذ عمیق داشت.
کرولاین برونسویکی[14] (karolāyne brunsviki)، ۱۷۶۸–۱۸۲۱، همسر جورج IV انگلستان و خواهر جورج III، دومین دختر دوک برونسویک. در ۱۷۹۵ با جورج ازدواج کرد، اما پس از تولد دخترشان، جورج که مردی عیاش بود او را رها کرد، و کرولاین چندی در خارجه زیست. شوهرش در ۱۸۲۰ به سلطنت رسید، و حاضر شد سالی ۵۰٬۰۰۰ لیره مقرری در حق او بر قرار کند مشروط بر اینکه از عنوان ملکه منصرف شود، و در خارجه زندگی کند. کرولاین نپذیرفت، و به لندن بازگشت، و خود را ملکه‌ی همسر شاه خواند. در مراسم جشن تاجگذاری شاه از شرکت وی در جشن جلوگیری کردند (۱۸۲۱)، و او چندی بعد در گذشت، و در تشییع جنازه‌اش بلوائی بر پا شد.
کرولن[15] (kerulen)، رودی در قسمت شرقی جمهوری خلق مغولستان. در ل‌ش اولان باتور سرچشمه میگیرد، و پس از طی ح ۱٬۲۶۰ کم به جانب ج و ش به دریاچه‌ی هولون نور[16] (hulun nor) در مغولستان چین میریزد. نام دیگرش رود هرلن[17] (herelen) است.
کرولین، اسم انگلیسی: ← کارولین، اسم.
کروم[18] (krom؛ فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Cr؛ نیز ← عنصر، جدول). در ۱۷۹۷ به توسط وکلن کشف شد. فلزی است سخت، به رنگ خاکستری فولادی، و براق، و بسیار جلایذیر است. کانی اصلی آن کرومیت است. کروم برای سخت کردن فولاد، ساختن فولادهای زنگ‌نزن، و تهیه‌ی بعضی آلیاژهای مفید به کار میرود. از راه آبکاری برقی، آن را بر روی فلزات دیگر مینشانند تا سطح زیبا و سختی پیدا کنند، و از خورده شدن مصون بمانند. چون با ماده‌ی شیشه مخلوط شود به آن رنگ سبز زمردین میدهد. به عنوان کاتالیزگر نیز مصرف فراوان دارد. همه‌ی ترکیبات کروم رنگین هستند؛ مهمترین آنها کروماتهای سودیوم و پوتاسیوم، بیکروماتها (bikromāt-)، و زاجهای کرومی پوتاسیوم و امونیوم است. بیکروماتها به عنوان عامل

---

(۱)Krűdener (۲)Creuse (۳)Gueret (۴)kerosene (۵)Krusevac (۶)crochet (۷)Crookes (۸)crocus (۹)croquet (۱۰)Kreuger (۱۱)Kruger (۱۲)Krugersdorp (۱۳)Caroline of Anspach (۱۴)Caroline of Brunswick (۱۵)Kerulen (۱۶)Hulun Nor (۱۷)Herelen (۱۸)chromium

اکساینده در تجزیه‌های کمّی و نیز در رنگرزی چرم به کار میروند. ترکیبات دیگری از کروم نیز اهمیت صنعتی دارند؛ کرومات سرب را زرد کروم مینامند، و رنگیزه‌ی خوبی است. ترکیبات کروم در نساجی به عنوان دندانه، و در هواپیماسازی و صناعتهای دیگر برای آب کروم دادن به آلومینیوم به کار میرود. چون نقطه‌ی ذوب کروم بالا است، از آن در ساختن آجرهای نسوز استفاده میکنند. ترکیبات شش‌ظرفیتی کروم سمیت دارند.

کروماتین[1] (kromātin؛ فنـ)، در زیستشناسی، قسمتی از هسته‌ی یاخته‌ی گیاهی یا حیوانی که رنگ‌های شیمیائی یا طبیعی را بآسانی به خود گرفته رنگین میشود.

کرومانیون[2] (kro-mānyon)، نامی که به گروهی از انسانهای ماقبل تاریخ اطلاق میشود، که بقایائی از آنها در ۱۸۶۸ در غارهای کرومانیون در ناحیه‌ی دوردونی، جغ فرانسه، کشف شد. بقایای دیگری نیز از این نوع انسان در سولوتره، اسپانیا، آلمان، چکوسلواکی، و لهستان به دست آمده است، که از جهت استخوان‌بندی تفاوتهای مختصری با یکدیگر داشت. انسان کرومانیون در اواخر دوره‌ی عصر حجر قدیم در جغ اروپا میزیست، و از جنس انسان کنونی یا هومو ساپینس بود (← انسان اولیه). بر خلاف انسان نئاندرتال، انسان کرومانیون مستقیم می‌ایستاد، و طول قامتش ح ۱٫۸۰ متر بود. سر او مانند انسان جدید متوازن، پیشانیش بلند، مغزش



بزرگ، و چانه‌اش برجسته بود. بقایای اسلحه، ابزار، زیورآلات، و نقاشیهای رنگارنگی که در بعضی از غارهای ج فرانسه و ل اسپانیا به دست آمده حاکی از فرهنگ پیشرفته‌ی انسان کرومانیون است.

کرومر، اولین **ارل آو**: ← برینگ، اولین.

کروملنک[3]، **فرنان** (fernāɴ kromelaɴk)، ۱۸۸۸؟– ، شاعر و نمایشنامه‌نویس بلژیکی. اولین اثرش که شهرت جهانی یافت کمدی غم‌انگیز سه‌پرده‌ای قوّاد محتشم (۱۹۲۱) بود. از نمایشنامه‌های دیگرش که حاکی از مهارت و قدرت غنائی اوست حجار ماسکها (۱۹۰۸) و سوداگر پشیمانیها (۱۹۱۳) است. گرم و سرد (۱۹۳۶) او به پای آثار دیگرش نمیرسد.

کروموزوم[4] (kromozom؛ فنـ)، هیئتی که مواد کروماتینی (← کروماتین) هسته‌های یاخته‌ها در مراحل مختلف تقسیم غیر مستقیم (میتوز و میوز) به خود میگیرند. شکل و تعداد کروموزومها بر حسب نوع موجودات متفاوت است. در آنها ژن‌هایی است که مشخصات ارثی را معین میکنند و در توارث، تکامل، موتاسیون (تحول) گیاه و حیوان، و تعیین جنسیت (نر و مادگی) اهمیت بسیار دارند.

کروموسفر: ← رنگینکره.

کرومیت[5] (kromit؛ فنـ)، سنگ معدنی متبلور، با فورمول شیمیائی $FeO.Cr_2O_3$، که منبع عمده‌ی کروم و ترکیبات آن است. آلیاژ آهنکروم را از آن به دست میآورند. در رودزیای جنوبی، روسیه، جمهوری افریقای جنوبی، کوبا، کالدونی جدید، و جزایر فیلیپین یافت میشود.

کرون (karvan)، دهستان (جه ۶۳۲'۳۲؟)، بخش حومه‌ی شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۴۸ (؟) آبادی. خط الرأس کوه مکه حد طبیعی این دهستان با دهستان دهق میباشد. در این دهستان مرتفعاتی از ش به غ ممتد است. راه شوسه‌ی اصفهان به نجف‌آباد و خوانسار از وسط دهستان میگذرد. رود مرغاب (morqāb) آن را مشروب میکند. مرکزش تیران، و از آبادیهای دیگرش اسفیدواجان و میرآباد است.

کرونستت[6]، بارون **آکسل فردریک** (bāron* āksel fredrik krunstet)، ۱۷۲۲–۶۵، معدنشناس و شیمیدان سوئدی. عضو آکادمی علوم در استکهلم بود، و در ۱۷۵۱ نیکل را کشف کرد. نخستین کسی بود که اهمیت ترکیب شیمیائی مواد معدنی را شناخت.

کرونشتات[7] (kronštāt)، شهر (جه ح ۵۰'۰۰۰)، لغ جمشسر اروپائی، بر جزیره‌ای در خلیج فنلاند، ح ۲۴کیلومتری غ لنینگراد. در ۱۷۰۳ پطر کبیر آن را به عنوان بندر و دژ نظامی برای حمایت از پطرزبورگ بنا کرد، و تا اواخر قرن ۱۹م به عنوان بندر تجارتی آن شهر اهمیت داشت. با توسعه‌ی پطرزبورگ بتدریج از اهمیت بازرگانی آن کاسته شد. در ۱۸۹۱ ناوگانی از فرانسه از آن دیدن کردند، و موافقتنامه‌ای نظامی بین روسیه و فرانسه منعقد شد که مقدمه‌ی اتفاق مثلث میان فرانسه، انگلستان، و روسیه بود. شورش ملوانان این شهر از عوامل مؤثر در بر افروخته شدن انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه بود. در انقلاب روسیه ملوانان کرونشتات هواخواه بولشویکها بودند، اما نارضائی عمومی کشاورزان و کارگران آنها را به شورش وا داشت (۱۹۲۱)؛ این شورش اوج آشوبها و آشفتگیهای ضد بولشویسم در روسیه، و از موجبات تأسیس سیاست اقتصادی نوین لنین بود. در جج II، کرونشتات در دفاع از شهر لنینگراد در مقابل آلمانها نقش عمده‌ای داشت.

کرونشتات، رومانی: ← براشوو.

کرونکر[8]، **لئوپولد** (leopold kroneker)، ۱۸۲۳–۹۱، ریاضیدان آلمانی. پس از آنکه ثروتی در امور تجارتی گرد آورد، همّ خود را به ریاضیات صرف کرد، و در ۱۸۸۳ استاد دانشگاه برلین شد. یکی از پیشگامان در مبحث اعداد جبری و در تقریر رابطه‌ی میان نظریه‌ی اعداد، نظریه‌ی معادلات، و توابع بیضوی است.

کرونوس[9] (kronos) [ینـ، ← زمان]، در افسانه‌های یونانی، جوانترین تیتانها، پسر اورانوس [آسمان] و گایا [زمین]. او پدر و رئا مادر خدایان بزرگ ـ زئوس، پوسیدون، دمتر، هرا، و هستیا ـ بود. با تیتانها بر پدر شورید، و فرمانروای جهان شد. چون پیشگوئی شده بود که فرمانروائیش به دست یکی از فرزندانش سرنگون میشود، در صدد هلاک کردن آنها بر آمد ولی موفق نشد. بعدها زئوس خدایان اولمپی را بر علیه پدر بر انگیخت (← تیتانها) و بر وی پیروز شد. مطابق ساتورنوس



کرونوس (ساتورنوس)

اساطیر رومی است.

کرونوفوتوگراف: ← سینما، قسمت II.

کرونومتر[10] (kronometr؛ فنـ)، اسبابی برای اندازه‌گیری بسیار دقیق وقت، که مخصوصاً در نجوم و کشتیرانی به کار میرود. به علت حرکت آب، ساعت رقاصک‌دار را نمیتوان در دریا مورد استفاده قرار داد، و به همین جهت است که در دریانوردی کرونومتر دریائی جای آن را میگیرد. کرونومتر شبیه ساعتهای دقیق است، ولی ساختمانش با آن متفاوت میباشد، و دنگ آن با فنر کار میکند. تغییراتی که در نتیجه‌ی تغییر دما در کشش فنر ایجاد میشود، به وسیله‌ی اسبابهائی که در داخل کرونومتر کار گذاشته‌اند، خنثی میشود.

نخستین کسی که کرونومترهای جدید را به وجود آورد (۱۷۶۵) پیر لو روا[11] (pier lë ruā؛ ۱۷۱۷–۸۵)، ساعتساز فرانسوی، بود. برای اینکه ساعتی کرونومتر شناخته شود باید از عهده‌ی امتحاناتی که "فدراسیون ساعتسازان سویسی" مقرر کرده بر آید.

کروویه[12]، **ژان** (jāɴ krüveye)، ۱۷۹۱–۱۸۷۴، پزشک فرانسوی. نخستین استاد دردشناسی دانشگاه پاریس بود (از ۱۸۳۶)، و روش توصیفی را در این رشته وارد کرد. از آثارش تشریح بدن انسان (۲ جلد، ۱۸۲۹–۴۲) است.

کرویدن[13] (kroydən)، شهر (جه تخمیناً ـ ۳۲۸'۲۹۰) انگلستان، که از ۱۹۶۵ حومه‌ی "لندن بزرگ" است. قسمتی از کاخی که تا ح ۱۷۵۰ مقر اسقف اعظم کنتربری بود در آن باقی است. فرودگاه آن، که زمانی یکی از پررفت و آمدترین فرودگاههای جهان بود، در ۱۹۵۹ تعطیل شد. برای کاستن از شلوغی قسمت مرکزی شهر لندن شروع به ساختن ابنیه‌ای جهت دفترهای کار در کرویدن شده است، و این امر توسعه‌ی آن را تسریع کرده.

کرویسوس، پادشاه لیدیا: ← کرزوس.

کرویه (koruye)، ده (جه ۲'۰۶۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۲کیلومتری ج شهرضا. محصولاتش غلات، انگور، و خشکبار

(1)chromatin (2)Cro-Magnon man (3)Crommelynck (4)chromosome (5)chromite (6)Cronstedt
(7)Kronstadt (8)Kronecker (9)Cronus (10)chronometer (11)Le Roy (12)Cruveilhier (13)Croydon

است. صنایع دستی، ریسندگی و بافندگی دارد.
کره: ← کرج یا کرج ابودلف.
کره[1] (kare)، از فراورده‌های شیر، که با زدن و تکان دادن خامه یا شیر یا دوغ برای به هم پیوستن گویچه‌های چربی موجود در آن به دست میآید. از ۷۰۰۰ ق‌م کره را میشناختند، ولی در قدیم بیش از آنکه عنوان غذائی داشته باشد، به صورت دارو و وسیله‌ی نرم کردن پوست و در چراغهای روغنسوز به کار میرفت. شکل ابتدائی گرفتن کره از شیر آن بود که شیر را در مشک دربسته میریختند و آن را به پیش و پس تکان میدادند. بعدها که کره عنوان کالای خوراکی پیدا کرد، شیر را در خمره‌ها یا چلیکها میریختند و با دسته‌ای که به نوک آن دو پاره چوب به شکل + کوبیده بود آن را می‌زدند. سابقاً شیر تازه را در پاتیلها میریختند تا سرد شود و خامه‌ی آن، به علت سبکی گویچه‌های چربی، بر روی شیر بایستد. سپس خامه را از روی شیر میگرفتند و آن را به کناری میگذاشتند تا با تخمیر طبیعی برسد و آماده‌ی جدا شدن کره از آن باشد؛ سپس آن را میزدند تا دانه‌های کره آشکار شود. شیر همراه با کره را از آن جدا میکردند و کره را با آب میشستند، و معمولا به آن نمک میزدند و به صورت گلوله‌هائی در میآوردند. کره‌سازی از زمانهای بسیار قدیم متداول بوده است؛ در تورات به آن اشاره شده و هرودوت نیز از آن نام برده است. تا سال ۱۸۷۸ کره به روش ابتدائی تهیه می‌شد. در این سال، با اختراع ماشین خامه‌گیری که با نیروی گریز از مرکز کار میکند و بسرعت خامه را از شیر جدا میسازد، کره‌سازی به صورت یکی از صنایع مهم کشاورزی و غذائی در آمد. استفاده‌ی از روشهای شیمیائی و باکتریولوژیائی ساختن کره‌ی "متجانس" و معطر را تسهیل کرد. کره نباید کمتر از ۸۰٪ چربی و بیشتر از ۱۵٪ آب داشته باشد؛ قوام آن باید یکنواخت و محکم و رنگ آن یکسان باشد. کره‌ی آب پنیر که آن را از خامه‌ی آب پنیر میگیرند، معمولا روغنی و از نوع پست کره است. کره‌ای را که از پاستوریزه کردن به دست میآید میتوان چندین ماه نگاه داشت. کشمت، تجشه، دانمارک، استرالیا، کانادا، زلند جدید، و بلژیک تولیدکننده‌های عمده‌ی کره‌اند، و دانمارک و زلند جدید و استرالیا مهمترین صادرکننده‌های آن. کره‌ی آبکرده که روغن حیوانی نام دارد و پیش از پیدایش وسایل کره‌سازی و نگاهداری کره تنها وسیله‌ی ذخیره کردن کره بود، هنوز در بسیاری از کشورهای شرقی رواج دارد. ارزش غذائی کره به چربیهای آسانگوار موجود در آن است. مواد موجود در کره عبارتند از پروتئین، قند شیر، املاح، و ویتامینها (آ، دِ، و اِ). نقطه‌ی ذوب کره ۳۵–۴۰ درجه است.
کره[2] (korh)، در عرف قانون، شکنجه دادن یا تهدید به شکنجه دادن یا حبس کردن، که به علت آن شخصی ناچار شود، بر خلاف میل و اراده‌ی خود، به عملی دست بزند یا به توافقی تن در دهد. این اجبار و تهدید ممکن است نسبت به خود شخص یا یکی از نزدیکان وی (زن، شوهر، فرزند، والدین، یا خویش نزدیک دیگر) صورت بگیرد، هر کس که به کره قراردادی را امضا کرده باشد حق فسخ و آزاد شدن از تعهدات آن را دارد، ولی باید ثابت کند که این اجبار چنان بوده است که فکر و اراده‌ی او را از اختیارش خارج کرده است. نیز ← تهدید و اکراه.
کره[3] (kore)، در هندسه، مشابه سه‌بعدی دایره. این اصطلاح به سطحی مسدود اطلاق میشود که همه‌ی نقاط آن از نقطه‌ی ثابتی (مرکز کره) به یک اندازه فاصله (شعاع کره) داشته باشند؛ و نیز حجمی که محدود به چنین سطحی باشد، کره نام دارد. توپ لاستیکی و پرتقال مثالهای تقریبی کره‌اند. چون سطحی مستوی کره‌ای را قطع کند، مقطع به شکل دایره است؛ و اگر این سطح از مرکز کره بگذرد، دایره‌ی مقطع بزرگترین مقدار را پیدا میکند، و دایره‌ی عظیمه نامیده میشود، در غیر این صورت مقطع یک دایره‌ی صغیره است؛ همه‌ی دایره‌های عظیمه‌ی یک کره با یکدیگر برابرند. کوتاهترین فاصله‌ی میان دو نقطه بر سطح کره، قوسی است از دایره‌ی عظیمه‌ای که بر آن دو نقطه میگذرد (← ژئودزیک). هر دایره‌ی عظیمه کره را به دو نیمکره‌ی مساوی با یکدیگر تقسیم میکند. فورمول مساحت S و حجم V کره بر حسب شعاع r آن چنین است:

$$S=۴\pi r^۲, \qquad V=\frac{۴}{۳}\pi r^۳.$$

در هندسه‌ی کروی و مثلثات کروی از کره و اندازه‌های اشکال موجود بر سطح آن بحث میشود.
کره[4]، کره‌ای **چوسون** (coson)، ژاپنی **چوسن** (cōsen) یا **تیوسن** (tyosen)، [= سرزمین آرامش بامدادی]، ناحیه‌ی تاریخی (۸۹۰٬۲۲۰ کمم)، ش آسیا. شبه جزیره‌ای کوهستانی است. از غ به خلیج کره، از ج به تنگه‌ی کره، و از ش به دریای ژاپن محدود است، و رودهای یالو و تومن[5] (Tu-men) مرز آن را با چین و تجشه تشکیل میدهند. نزدیک ساحل بسیار مضرس آن (به طول ح ۸٬۰۰۰ کم)، ح ۳٬۴۰۰ جزیره قرار دارد. رشته‌کوههای اصلی آن در طول ساحل شرقی امتداد دارد، و فرازای آن در قله‌ی پائکتو (Pāektu) به ۲٬۷۴۴ متر میرسد. از نظر منابع طلا، زغال، آهن، و تنگستن غنی است. در دره‌ی رودخانه‌ها (در ج و جغ) برنج، جو، پنبه، توتون، سویا، و سبزیجات، و در نواحی شمالی سویا و حبوبات تولید میشود. اکثریت سکنه پیرو آیینهای بودا، کنفوسیوس، و چون‌دو‌گیو[6] (Con-do-gyo؛ مذهب بومی مختلطی از مسیحیت و آیینهای بودا، کنفوسیوس، و تائو) هستند.

تاریخ

اگرچه چینیها و ژاپنیها در سراسر تاریخ کره نفوذ بسیار داشته‌اند، کره‌ایها که از اقوام تونگوز هستند گروه نژادی و فرهنگی متمایزی تشکیل میدهند. تاریخ مدون کره از قرن ۱۲م ق‌م آغاز میشود که یکی از فضلای چینی به نام کی‌تزه[7] (Ki-tze) در پیونگیانگ مهاجرنشینی دایر کرد. در ح ۳۵۰ ب‌م دولت مقتدری به نام سیلا[8] (Silla) در ج کره تشکیل شد، که در قرن ۷م شبه جزیره را تحت لوای واحد در آورد. در ۱۲۳۱–۶۰ کره تحت اشغال مغول بود. در ۱۳۹۲ سلسله‌ی یی[9] (Yi)–که تا ۱۹۱۰ فرمانروائی داشت–به قدرت رسید، و سئول را پایتخت، و آیین کنفوسیوس را مذهب رسمی قرار داد. الفبای فونتیک برای زبان کره‌ای و چاپ با حروف قابل انتقال در اوایل دوره‌ی یی پدید آمد. در ۱۵۹۲ ژاپنیها به کره لشکر کشیدند، ولی سلسله‌ی یی به کومک چینیها حمله‌ی آنان را دفع کرد. اما در اوایل قرن ۱۷م کره تابع دولت چین شد، و چنان از رابطه‌ی با خارجه محروم بود که به "مملکت منزوی" معروف شد. این وضع تا ۱۸۷۶ که ژاپن قهراً یک معاهده‌ی تجارتی با کره منعقد کرد ادامه یافت، و کمی بعد کشمت و ممالک اروپائی وارد داد و ستد با کره شدند. پس از پیروزیهای ژاپن در نخستین جنگ چین و ژاپن (۱۸۹۴–۹۵) و در ← جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۵)، کره بکلی تحت استیلای ژاپن قرار گرفت، و در ۱۹۱۰ رسماً به امپراطوری ژاپن ملحق شد. ژاپن صنایع جدید و خطوط آهن در آنجا احداث کرد، اما این امور نتوانست جلو آزادی‌طلبی کره‌ایها را بگیرد.

بعد از ۱۹۱۹ یک حکومت موقت کره‌ای به ریاست سینگمان ری در شانگهای تأسیس شد. در جج II، دولتهای بریتانیای کبیر، کشمت، و چین به کره‌ایها وعده‌ی استقلال دادند. در پایان جنگ، کره به دو منطقه‌ی اشغالی–منطقه‌ی روسها در ل مدار ۳۸ درجه و منطقه‌ی امریکائیها در ج آن– تقسیم شد، ولی همکاری این دو دولت عملی نبود، و در ۱۹۴۸ این تقسیم صورت رسمی یافت، و دو حکومت کره‌ی شمالی و کره‌ی جنوبی برقرار شد. تا اواسط ۱۹۴۹ سربازان خارجی از کره خارج شده بودند.

در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰، کره‌ی شمالی به کره‌ی جنوبی لشکر کشید، و شورای امنیت سازمان ملل متحد–که تجشه در آن حضور نداشت–این عمل را تجاوز شناخت. اوضاع منجر به ← جنگ کره شد، که تلفات و خسارات فراوان به بار آورد. پس از جنگ، مرز بین کره‌ی شمالی و کره‌ی جنوبی در امتداد مدار ۳۸ درجه تثبیت شد. **کره‌ی شمالی** یا **جمهوری دموکراتیک خلق کره** (۱۲۳٬۹۶۰ کمم، جه در ۱۹۶۹ تخمیناً ح ۱۳٬۳۰۰٬۰۰۰) در اول ماه مه‌ی ۱۹۴۸ تأسیس شد، و پایتخت آن پیونگیانگ است. پس از جنگ کره، به رهبری کیم ایل سونگ، با استفاده از منابع سرشار این ناحیه، دست به اجرای برنامه‌ی وسیعی برای صنعتیسازی و ترمیم کشور زد. با کومک چینیها و روسها، خطوط آهن و کارخانه‌ها از نو ساخته شد. مهاجرین چینی و کره‌ایهائی که از منچوری آمدند سبب افزایش جمعیت شد. برنامه‌ی پنجساله‌ای که در ۱۹۵۸ اعلام شد، به سبب کمبود مواد غذائی و مسکن و سایر کالاهای مورد نیاز عمومی، دوچار مشکلات سخت شد. در سال ۱۹۶۰ برنامه‌ای برای صنعتیسازی بیشتر اعلام شد. در ۱۹۶۱، کره‌ی شمالی پیمانهای نظامی با تجشه و چین منعقد کرد. **کره‌ی جنوبی** یا **جمهوری کره** (۹۶٬۹۳۰ کمم، جه در ۱۹۶۹ تخمیناً ۳۱٬۱۳۰٬۰۰۰)، رسماً در ۱۵ اوت ۱۹۴۸ تشکیل یافت، و پایتخت آن سئول است. ناحیه‌ای زراعتی است، و کوششهائی که برای صنعتیسازی آن به عمل آمده است، به سبب محدودیت منابع، با شکست مواجه

(۱)butter (۲)duress (۳)sphere (۴)Korea (۵)Tumen (۶)Chon-do-gyo (۷)Ki-tze (۸)Silla (۹)Yi

شده، و خسارات ناشی از جنگ و هجوم پناهندگان کره‌ی شمالی به آنجا از مشکلات دیگر بوده است. نخستین رئیس جمهوری آن سینگمان ری بود. در ۱۹۶۰ بحرانی سیاسی ناشی از حکومت استبدادی ری روی داد. در انتخابات مارس ۱۹۶۰ ری برای چهارمین‌بار به ریاست جمهور انتخاب شد، ولی در مقابل تظاهرات محصلین و شورش مردم بر ضد دولت فاسد وی استعفا کرد. در ۱۹۶۱ گروهی از نظامیان تحت رهبری چونگ هه پارک[1] (cung he pārk؛ ۱۹۱۷–) قدرت را به دست گرفتند، و وی در ۱۹۶۳ و دگربار در ۱۹۶۷ به ریاست جمهور انتخاب شد. مناسبات سیاسی عادی بین کره‌ی جنوبی و ژاپن با عقد پیمانی در ۱۹۶۵ برقرار شد.

کره، جنگ[2] (kore)، جنگ بین کمونیستها و غیر کمونیستها در کره، از ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ تا ۲۷ ژوییه‌ی ۱۹۵۳. پس از پایان جنگ II، ناحیه‌ی کره به دو منطقه‌ی اشغالی تجشس (کره‌ی شمالی) و کشمت (کره‌ی جنوبی) تقسیم شد. در ۱۹۴۸، در این مناطق دو حکومت رقیب تشکیل یافت. در ۲۵ ژوئن سال ۱۹۵۰، نیروهای کره‌ی شمالی (جمهوری دموکراتیک خلق کره) به کره‌ی جنوبی (جمهوری کره) حمله‌ور شدند. در ۲۷ ژوئن، شورای امنیت سازمان ملل متحد، بنا به پیشنهاد کشمت، تصویب کرد که ملل عضو آن سازمان جهت مقابله با تجاوز به کومک کره‌ی جنوبی بشتابند (نمایندگان شوروی در این جلسه حضور نداشتند). به دنبال تصمیم شورای امنیت، کشمت و ۱۵ کشور دیگر نیروهای نظامی خود را برای شرکت در جنگ اعزام داشتند. ژنرال داگلس مکارثر تا ۱۹۵۱ فرماندهی نیروهای سازمان ملل را به عهده داشت، و پس از آن ژنرال م. ب. ریجوی به جای او منصوب شد. در هفته‌های اول جنگ، نیروهای کره‌ی جنوبی و کشمت به پوسان، در منتهای جش کره، عقب رانده شدند. در سپتامبر، نیروهای سازمان ملل به حمله‌ی متقابل دست زدند، و در ساحل غربی پیاده شدند، و کمونیستها به کره‌ی شمالی عقب نشستند؛ اما در ماه اکتبر، با کومک داوطلبان چینی، به حمله‌ی تهاجمی موفقیت‌آمیزی دست زدند؛ نیروهای ملل متحد به اطراف مدار ۳۸ درجه عقب رانده شدند، و تا پایان جنگ اطراف این مدار جبهه‌ی اصلی جنگ بود. مذاکرات ترک مخاصمه از سال ۱۹۵۱ در پانمونجوم آغاز شد، اما به سبب اختلافات و مشکلات فراوان در ژوییه‌ی ۱۹۵۳ به نتیجه رسید.

جنگ کره خرابیها و تلفات فراوان به بار آورد، و بسیاری از تأسیسات صنعتی و شهرها در ضمن آن ویران شد. تلفات نیروهای سازمان ملل به ۷۴٬۰۰۰ کشته، ۲۵۰٬۰۰۰ زخمی، و ۸۳٬۰۰۰ ناپدید و اسیر، تعداد کشته‌شدگان و زخمیان چینی به ۹۰۰٬۰۰۰ و کره‌ی شمالی به ۵۲۰٬۰۰۰ تخمین شده است. به علاوه حدود ۴۰۰٬۰۰۰ نفر غیر نظامی نیز در این جنگ کشته شدند.

کره‌بند (korre.band)، ده (جه ۱٬۲۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودحله، بخش گناوه، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس؛ ۵۷کیلومتری جش گناوه.

کرهرود (krah.rud)، ده (جه ۲٬۶۷۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره‌کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک، ۵کیلومتری اراک، راه آهن سراسری از اراضی آن میگذرد.

کره‌سنی (kore.sonni) [به نام طایفه‌ی کره‌سنی]، دهستان (جه ۷٬۱۵۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۲ آبادی. از غ به خاک ترکیه محدود است. مرکزش، سیلاب (seylāb؛ جه ۸۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴٫۵کیلومتری لغ شاهپور است.

کره ابودلف: ← کرج یا کرج ابودلف.

کره‌ی آسمان[3] (koreye āsmān, āsemān) یا **کره‌ی فلکی** (falaki) یا **کره‌ی سماوی** (samāvi)، کره‌ای موهومی که مرکزش شخص ناظر و شعاعش برای او نامتناهی است، و چنان مینماید که همه‌ی اجرام آسمانی بر آن قرار گرفته‌اند. قطع نظر از تأثیر انکسار نور و سیماهای افق مرئی، "گنبد" آسمانی که شخص ناظر در هر زمان میبیند یک نیمکره است. در هر شب صاف، بر این گنبد، ستارگان ثابت به صورت نقطه‌های نورانی مشاهده میشوند، و در بسیاری از شبها ماه و سیارات را نیز میتوان بر آن دید. وضع ثوابت نسبت به یکدیگر، از سالی به سال دیگر، ظاهراً هیچ تغییری پیدا نمیکند؛ فاصله‌های آنها از زمین چندان زیاد و حرکات زاویه‌ای واقعی آنها چندان کوچک است که برای بسیاری از منظورهای علمی میتوانیم آنها را "ثابت" فرض کنیم. ولی منظره‌ی آسمان در طول شب و روز و در طی سال در حال تغییر است. به سبب حرکت وضعی از مغرب به مشرق زمین، چنین تصور میکنیم که کره‌ی آسمان پیوسته از ش به غ حرکت وضعی دارد (**حرکت یومی**)، خورشید و ماه طلوع و غروب دارند و ستارگان در آسمان حرکت میکنند. به علت حرکت انتقالی سالانه‌ی زمین بر گرد خورشید، ستارگانی که در شبی از شبهای زمستان بر آسمان دیده میشوند در تابستان در پرتو اشعه‌ی خورشید از نظر پنهان میمانند. حرکات ماه و سیارات و دنباله‌داران و شهابها بر زمینه‌ی حرکت ستارگان ثابت تصویر میشود.

حرکت یومی کره‌ی آسمان از نقاط مختلف کره‌ی زمین به صورتهای متفاوت مشاهده میشود. در قطب شمال، چنان مینماید که کره‌ی سماوی، در حول محوری که از سمت الرأس میگذرد، هر روز یک دور کامل در جهت خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت دوران میکند. در قطب جنوب نیز چنین کیفیتی مشهود است، منتها حرکت کره‌ی آسمان در جهت حرکت عقربه‌های ساعت است. در خط استوا چنین مینماید که کره‌ی آسمان بر گرد محوری دوران میکند که از نقاط شمال و جنوب میگذرد، و همه‌ی اجرام فلکی در امتداد قائم از افق شرقی بر میخیزند، و در افق غربی غروب میکنند.

در عرضهای میانه (عرضهای جغرافیائی میان قطب و استوا)، اجرام فلکی مسیرهائی یومی دارند (**مدارات یومی**) که نسبت به افق مایل است. یکی از دو قطب بالای افق است، و ارتفاع آن از افق برابر با عرض جغرافیائی مکان است. آن دسته از اجرام فلکی که فاصله‌ی زاویه‌ای آنها از قطب از عرض جغرافیائی مکان کمتر است طلوع و غروب ندارند، بلکه به آهستگی بر گرد قطب دوران میکنند. این گونه ستارگان را حول قطبی یا ابدی الظهور مینامند. در قسمتهای دیگر آسمان، در هر یک از این عرضهای متوسط، اجرام فلکی با زاویه‌ای نسبت به افق طلوع و غروب دارند که برابر با متمم عرض جغرافیائی مکان است. حرکت یومی همه‌ی اجرام آسمانی بر دوایری است که صفحه‌ی آنها موازی صفحه‌ی معدل النهار (استوای فلکی) است.

فاصله‌ی ما تا ثوابت چندان زیاد است که، با چشم غیر مسلّح، حرکت انتقالی زمین بر گرد خورشید تغییر محسوسی در وضع نسبی آنها بر کره‌ی فلکی ایجاد نمیکند. بعضی از عوامل (از جمله *تقدیم اعتدالین* و حرکت خاص خود *ثوابت*) سبب آن میشود که ثوابت بر کره‌ی فلکی به صورتی بسیار خفیف و کند تغییر مکان دهند، ولی صدها و بلکه هزارها سال لازم است تا این تغییر مکان به حدی برسد که با چشم غیر مسلّح قابل مشاهده باشد. اما خورشید و ماه و سیارات، در مقایسه با ثوابت، بسیار به زمین نزدیکند، و به همین جهت است که تغییرات وضع آنها بر کره‌ی آسمان بخوبی مشهود میشود.

به سبب حرکت انتقالی سالانه‌ی زمین، امتداد خط دید ما نسبت به خورشید هر روز در حدود ۱ درجه به طرف مشرق جا به جا میشود. به همین جهت، حرکت یومی رو به مغرب خورشید کمی کندتر از حرکت یومی ثوابت صورت میگیرد.

اثر حرکت انتقالی بر ماه از این هم آشکارتر است. چون ماه در هر $۲۷\frac{۱}{۳}$ شبانروز یک دور بر گرد زمین میگردد، چنین مینماید که، در این مدت، یک دور کامل به طرف مشرق بر کره‌ی فلکی تغییر مکان میدهد، یعنی تغییر مکان روزانه‌ی آن حـ ۱۳ درجه است. بنا بر این، نرخ حرکت یومی رو به مغرب ماه بسیار کمتر از نرخ حرکت ثوابت است؛ به طور متوسط، ۲۴ ساعت و ۵۰ دقیقه وقت لازم است تا ماه یک دور تمام بر آسمان دوران کند. اگر ماه در کنار ستاره‌ی درخشانی قرار گرفته باشد، چنین مینماید که نسبت به آن ستاره حرکتی به طرف مشرق دارد که اندازه‌ی آن در هر ساعت به اندازه‌ی قطر ظاهری ماه است، و میشود که ستاره‌ای را در ظرف مدت یک ساعت بپوشاند یا آن را از پوشیدگی در وراء خود بیرون بیاورد.

سیارات نیز، به علت حرکت انتقالی خود بر گرد خورشید، و نیز به علت حرکت انتقالی زمین، چنین تغییر مکانهائی دارند. محل هر سیاره پیوسته بر آسمان در حال تغییر است؛ هر چه سیاره‌ای به خورشید نزدیکتر باشد حرکت انتقالی آن سریعتر و بنا بر این حرکت ظاهری آن بیشتر است. تغییر مکان سیارات بر آسمان عموماً به طرف مشرق است، جز در بعضی ادوار که، به سبب حرکت انتقالی زمین، حرکت نسبی سیاره در جهت رجعت یعنی به طرف مغرب است (← سیارات).

مفهوم کره‌ی آسمان تعیین موضع اجرام فلکی را به وسیله‌ی دستگاههای مختصات کروی، و تشخیص حرکات این اجرام را از روی تغییراتی که در مختصات آنها پیدا میشود، تسهیل میکند. و از همین راه است که مسائل مربوط به وضع و حرکت

(۱)Chung Hee Park (۲)Korean War (۳)celestial sphere

نقاط یا اجرام آسمانی را میتوان با روشهای مثلثات کروی حل کرد. حل چنین مسائل موضوع نجوم کروی است. نجوم کروی وسیله‌ای است برای ارتباط دادن اوضاع و فواصل زمینی به اوضاع و اندازه‌گیریهای زاویه‌ای بر آسمان. روشهای اساسی اندازه‌گیری طول و عرض جغرافیائی و زمان بر روی زمین نتیجه‌ی اعمال مثلثاتی بر کره‌ی سماوی بوده است، و به همین جهت، این شاخه‌ی از نجوم را غالباً نجوم عملی مینامند.

کره‌ی جغرافیائی[1] (koreye)، کره‌ای که بر سطح آن نقشه‌ای از زمین ساخته شده است. نقشه ممکن است بر سطح کره رسم یا نقاشی یا حکاکی شده باشد، اما اغلب آن را به صورت قاچهائی در خارج تهیه، و به روی کره نصب میکنند. بعضی از کرات شفافند، و نقشه بر سطح داخلی آنها نصب میشود تا از تباهی محفوظ بماند. کرات جغرافیائی از جنبه‌ی هنری جالب و از لحاظ علمی مفیدند. ارزش عمده‌ی آنها این است که تصور کلی صحیحی از سراسر کره‌ی زمین میدهند. در همه‌ی نقشه‌های مسطح جغرافیائی (← نقشه‌ی جغرافیائی)، اندازه‌های نسبی و شکل نواحی نسبت به آنچه واقعاً بر سطح زمین هست انحرافاتی دارد، و حال آنکه کره‌ای که به دقت ساخته شده باشد پهنه‌ها و فواصل نسبی و شکل نواحی را محفوظ میدارد، و به علاوه، پیوستگی پهنه‌ها را نشان میدهد. کره‌های جغرافیائی مدتها است که در دریانوردی، تعلیم جغرافیا و علوم مربوط به زمین، و نیز به عنوان اشیاء زینتی و هنری به کار رفته است. بسیاری از کره‌های جغرافیائی منضماتی نیز دارند که بر فواید آنها می‌افزاید، از قبیل حلقه‌ی نصف النهار، دایره‌ی افق، و غیره؛ و خط بین‌المللی تاریخ نیز بر آنها مرسوم است. قطر اغلب کرات جغرافیائی ۳۰ سم است، و ندرةً کراتی با قطر بیش از ۴۵ سم هم ساخته میشود.

احتمالا قدیمترین کره‌ی جغرافیائی را کراتس در قرن ۲م قم ساخته است. نخستین کره‌ی جدید موجود به توسط مارتین بهایم[2] (mārtin behāym؛ فت ۱۵۰۶) ساخته شد (۱۴۹۲). بهایم در نورمبرگ متولد شد، و دریانورد و عالم هیئت و در خدمت پرتغال بود، و در هیئت اعزامی به ساحل افریقا در ۱۴۸۴ شرکت داشت، و از دوستان کریستوف کلمب بود. کره‌ی جغرافیائی خود را در مسافرتی که برای دیدار بستگانش به نورمبرگ کرد ساخت، و آن اکنون در آن شهر موجود است، و صورتی را که یک نفر عالم آن عصر، پیش از کشف قاره‌ی امریکا، در ذهن داشته است نشان میدهد. بزرگترین کره‌ی جغرافیائی کره‌ای است به قطر ح ۴۰ متر که به توسط سرهنگ ژان شارل لانگلوا[3] (ĵāN šārl lāNgluā)، افسر و نقاش فرانسوی، ساخته و در ۱۸۲۴ در خیابان شانزلیزه (پاریس) به معرض تماشا گذاشته شد. بعضی از نقشه‌سازان مشهور قرون ۱۶م و ۱۷م (مانند مرکاتور) کره نیز میساختند، اما مشهورترین کرات آن ایام کراتی است که به توسط کورونلی برای لوئی XIV فرانسه ساخته شد. بزرگترین آنها قطرش ۴٫۵ متر بود، و دری داشت، و ۳۰ نفر میتوانستند در داخل آن بایستند. در خانه‌ی رئیس "اتحادیه‌ی جهانی کورونلی دوستداران کره‌ی جغرافیائی" در وین تعداد بسیار فراوانی از کرات جغرافیائی مشهور مخزون است.

شکل در صص ۲۲۱۴ و ۲۲۱۵ ملاحظه شود.

کره‌ی جنوبی یا جمهوری کره: ← کره، ناحیه‌ی تاریخی.

کره‌ی سماوی (koreye samāvi) [= کره‌ی آسمانی]، جسمی کروی که برای نمایش دادن آسمان و اوضاع نسبی ستارگان، بدان گونه که واقعاً در آسمان هست، به کار میرود. معمولا مسیر ظاهری خورشید (دایرة البروج) را نیز بر کره‌ی سماوی رسم میکنند. کره‌ی سماوی را معمولا در پایه‌ای قرار میدهند مشتمل بر دو دایره‌ی ثابت، که یکی از آنها نماینده‌ی افق است و دیگری نماینده‌ی نصف النهار مکان. حلقه‌ی نصف النهار در داخل خود دو برآمدگی دارد که در قطبین کره فرو می‌رود، و به این ترتیب، محور عالم را مجسم میسازد. کره میتواند بر گرد این محور دوران کند، و از این راه، گردش یومی آسمان را مجسم سازد. غالباً حلقه‌ی نصف النهار قابل حرکت است، و بدین وسیله میتوان تمام ظواهر فلکی را در عرضهای مختلف مجسم ساخت.



تا حدی که خبر داریم، نخستین کسی که کره‌ی سماوی ساخت ابرخس بود. در چین، چانگ هنگ (cāng heng؛ ۷۸–۱۳۹) یک نیمکره‌ی سماوی دوّار ساخت؛ وانگ فان (wāng fān؛ ح ۲۲۹– بعد از ۲۶۴)، به جای نیمکره، کره‌ای تمام ساخت، که زمین در مرکز آن بود، و در آن بین معدل النهار و دایرة البروج تمیز گذاشته شده بود. از کرات قدیمی ساخت مسلمانان که موجود است پنج کره قابل ذکر است. (۱) کره‌ای که در ۴۷۳ هق (۱۰۸۰ یا ۱۰۸۱) به وسیله‌ی ابراهیم ابن سعید سهلی و پسرش محمد ساخته شده، و اکنون در دانشگاه فلورانس مخزون است؛ قطرش ۲۰۹ ملم است، و از دو نیمکره‌ی مجوف برنجی ساخته شده که آنها را به هم جوش داده‌اند. بر سطح آن ۴۷ صورت فلکی، مشتمل بر ۱٬۰۱۵ ستاره، نقش شده است. (۲) کره‌ای که در ۶۲۲ هق (۱۲۲۵ یا ۱۲۲۶) به وسیله‌ی قیصر ابن ابوالقاسم در شرق نزدیک ساخته شده، و اکنون در موزه‌ی ناپل است. (۳) کره‌ای که در ۶۷۴ هق به وسیله‌ی محمد ابن هلال، که در موصل منجم بوده، ساخته شده است، و ظاهراً کار ایرانی میباشد، و اکنون در انجمن سلطنتی آسیائی (لندن) است؛ قطرش ۲۴۰ ملم است، ۴۷ صورت فلکی و بروج بر آن نقش شده است. (۴) کره‌ای که در ۶۷۸ یا ۶۸۸ هق (۱۲۷۹ یا ۱۲۸۹) به وسیله‌ی محمد ابن مؤیدالدین عرضی (← عرضی، مؤیدالدین) ساخته شده است؛ قطرش ۱۴۰ ملم است، و ۴۸ صورت فلکی و دایرة البروج و معدل النهار با طلا یا نقره در آن نشانده شده است، و اکنون در سالون ریاضی شهر درسدن میباشد. (۵) کره‌ای بدون تاریخ، به قطر ۱۹۰ ملم، که اکنون در کتابخانه‌ی ملی پاریس است، و مشتمل بر ۴۹ صورت فلکی و شبیه کره‌ی شماره‌ی (۴) است.

کره‌ی سماوی، در نجوم: ← کره‌ی آسمان.

کره‌ی شمالی یا جمهوری دموکراتیک خلق کره: ← کره، ناحیه‌ی تاریخی.

کره‌ی فلکی: ← کره‌ی آسمان.

کره‌ی مصنوعی: ← مارگارین.

کری[4] (kari)، فقدان کلی یا جزئی حس شنوائی. کری ممکن است مادرزادی باشد، یا به علتهای گوناگون، پس از ولادت حاصل شود. هنگامی که علت کری جنبه‌ی موقتی داشته باشد (چرکی شدن خود گوش یا قسمت فوقانی مجرای تنفس) یا با درمانهای پزشکی و جراحی بتوان آن را از میان برد (مانند وارد شدن جرم خارجی در گوش یا پیدا شدن ورم و کورک در آن)، کری نیز موقتی است. در کودکان عمومیترین علت کری پیدا شدن افراطی نسج لنفاوی در اطراف لوله‌ی اوستاشی است که تهویه‌ی گوش وسطی را مختل میکند. بر داشتن این نسج لنفاوی حس شنوائی را باز میگرداند. در اشخاص مسن علت غالب کری تصلب گوش است، و آن نابسامانی مزمنی است که در آن، بر اثر تشکیل شدن ساختمان اسفنجی استخوانی در لابیرنت، استخوان رکابی (داخلیترین استخوان گوش) ثابت میماند، و نوسانات آن محدود میشود. و نیز ممکن است منشأ کری عواملی باشد که در اعصاب شنوائی تأثیر میکند. مننژیت، سیفیلیس، تیفوئید، التهاب غده‌ی بناگوشی (اوریون)، سرخجه، غده‌ها یا آسیبهای مغزی، مواد سمی، ضعف پیری، و سر و صدای فراوان ممکن است سبب کری عصبی شود.

کسانی که معالجه‌ی کری آنان از طریق پزشکی یا جراحی ممکن نباشد از انواع گوناگون وسایل کومکی شنوائی الکترونیکی (سمعک) میتوانند مدد بگیرند. وسیله‌ی دیگری برای کومک به کران اودیفون[5] (odifon؛ فنس) یا دانتیفون[6] (dāntifon؛ از انگل) یا سمعک دندانی است، و آن دیافراگمی است که چون به دندان متصل شود ارتعاشات صوتی را به عصب سامعه میرساند. کرانی که حتی با این وسایل هم نمیتوانند چیزی بشنوند به تمرین لبخوانی میپردازند، و کلمات را از حرکت لبها تشخیص میدهند. اگر کری مادرزاد باشد، یا پیش از آنکه کودک بتواند حرف بزند پیش آمده باشد، باید برای تکلم کردن به او تعلیمات خاص بدهند، و "سخن گفتن انگشتی" را که در آن از حرکت انگشتان و دست برای نشان دادن حروف استفاده میشود به او بیاموزند. اکنون در شهرهای بزرگ مدارس خاص و آموزگاران مجرب برای آموختن تکلم و دانش به کودکان کر و لال وجود دارد. نخستین کسی که به صورت جدی به تعلیم کودکان کر و لال توجه کرد، آبه دو ل/اپه بود، که در ۱۷۵۵ مدرسه‌ای برای کر و لالان در پاریس تأسیس کرد.

کری[7] (keri)، ولایت (۴٬۷۰۰ کمم؛ جع ۱۱۶٬۴۰۵)، جغ جمهوری ایرلند؛ مرکزش **ترالی** (trāli؛ جع ۱۰٬۷۱۴). مرکب از گروهی شبه جزیره‌ی کوهستانی است که در قطل پیش رفته‌اند. کرنتوئل، بلندترین قله‌ی ایرلند، در آن واقع است. رودها و دریاچه‌های بسیار دارد، که دریاچه‌های مشهور کیلارنی از آن جمله است.

(۱)terrestrial globe (۲)Behaim (۳)Langlois (۴)deafness (۵)audiphone (۶)dentiphon (۷)Kerry

کری[1]**، جویس** (joys keri)، ۱۸۸۸–۱۹۵۷، نویسنده‌ی انگلیسی. بعد از ۱۹۱۰ چندسالی در نیجریه خدمت کرد، و بسیاری از آثار اولیه‌اش تحت تأثیر دوران توقف او در افریقا است. آثار دیگرش زائر بودن (۱۹۴۲) و دهان اسب (۱۹۴۴) است، که در آنها تحولات تدریجی در ساختمان اجتماعی و سیاسی انگلستان جدید نشان داده شده.

کریان (kariān)، ده (جم ۱٬۵۳۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سیریک، بخش حومه‌ی شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ ۳۵کیلومتری ش میناب.

کریبو، رشته‌کوه، ← کاریبو، کوههای.

کریپتون[2] (kripton) [مأخوذ از لفظ یونانی کریپتوس، ← نهفته]، عنصر گازی کمیاب بیرنگ، بیبو، و بیمزه (علامت شیمیائی Kr؛ نیز ← عنصر، جدول). به وسیله‌ی ویلیام رمزی و ماریس ویلیام تروورز[3] (māris wilyām travərz؛ ۱۸۷۲–۱۹۶۱) کشف شد (۱۸۹۸). از خانواده‌ی گازهای کمیاب یا بی‌اثر است. در هوا نزدیک به یک در میلیون کریپتون وجود دارد. در صنعت به عنوان محصول فرعی در تهیه‌ی هوای مایع به دست میآید. در انواع گوناگون اسبابهای الکترونی و برقی مصرف دارد، و لامپهای چراغهای برقی قوسی را که در هوای مه‌آلود میتواند خط پرواز هواپیماها را در فرودگاه روشن نگاه دارد با این گاز پر میکنند. چراغهای فلوئورسنت را با مخلوطی از آرگون و کریپتون پر میکنند. کریپتون دارای ۱۹ ایزوتوپ (همجا) است. در ۱۹۶۰، طول موج خط نارنجی-سرخ طیف کریپتون ۸۶ را استانده‌ی بین‌المللی واحد طول شناختند، و آنگستروم را ۱٬۶۵۷٫۸۰۲ این طول موج تعریف کردند.

کریپس[4]**، سر ستفرد** (sər staford krips*)، ۱۸۸۹–۱۹۵۲، رجل بریتانیائی که به سبب برنامه‌ی سختش در دوره‌ی تصدی وزارت دارائی (۱۹۴۷–۵۰) معروف است. خواهرزاده‌ی بیتریس وب بود. در اوایل عمر به کارهای علمی رغبت داشت. بعداً به وکالت دعاوی پرداخت، و کارش رونق فراوان یافت. در ۱۹۲۹ به حزب کارگر پیوست. در ۱۹۳۹، چون طرفدار تشکیل جبهه‌ی متحد با کمونیستها بود، از حزب اخراج شد (در ۱۹۴۵ دگربار در حزب پذیرفته شد). در حکومت چرچیل، سفیر کبیر بریتانیا در تخشند شد (۱۹۴۰)، و پس از مراجعت (۱۹۴۲)، عضو دولت زمان جنگ، مهردار سلطنتی، و رهبر مجلس عوام شد؛ در کابینه‌ی اتلی وزیر تجارت، و در سال ۱۹۴۷ وزیر دارائی شد، و مدت سه سال سیاست داخلی دولت کارگری را رهبری کرد. به سبب برنامه‌ی مالی سختش به "کریپس سختگیر" معروف شد، ولی در نتیجه‌ی سیاست وی اقتصادیات انگلستان رشد بسیار یافت، مع ذلک نتوانست از تنزل قیمت لیره در ۱۹۴۹ جلوگیری کند. به سبب بیماری از کار کناره‌گیری کرد، و در زوریخ در گذشت.

کریت (koreyt)، دهستان (جم ۳٬۵۱۹ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۶ آبادی. از ل به دهستان ارسک، و از ج و ش به دهستان اصفهک محدود است. در دشت واقع شده، و گرمسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات، خرما، و برنج است. مرکزش، **کریت** (جم ۱٬۱۴۳ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۶کیلومتری ج‌ش طبس است.

کریت، ناحیه‌ی تاریخی، ← کریت، دهستان.

کریتیاس[5] (kritiās)، ح ۴۶۰–۴۰۳ ق‌م، سیاستمدار و نویسنده‌ی آتنی. اشرافزاده و از بستگان افلاطون بود، و در محضر سقراط تحصیل فلسفه کرده و چند نمایشنامه نوشته بود. اما شهرت او از این جهت است که یکی از جباران سی‌گانه‌ای بود که اسپارتها بر آتن تحمیل کرده بودند. اگرچه افلاطون ظاهراً او را ستوده است، مردی آزمند و خونخوار بود. وقتی تراسوبولوس بر ضد جباران وارد کارزار شد کریتیاس در نبرد به قتل رسید.

کریتیوس[6] (kritios) **و نسیوتس**[7] (nesiotes)، نقاش قرن ۵ ق‌م، پیکرتراشان یونانی در دوره‌ی جنگ‌های مدی بین ایران و یونان. کریتیوس احتمالاً شاگرد آنتنور (āntenor) بود که در قرن ۶ ق‌م میزیست، و سازنده‌ی مجسمه‌های مشهور هارمودیوس و آریستوگیتون بود. خشیارشای I، پس از فتح آتن، این مجسمه‌ها را به ایران آورد، و کریتیوس و نسیوتس مجسمه‌های تازه‌ای ساختند تا جایگزین آنها شود. مجسمه‌های اصلی از میان رفته‌اند، ولی مجسمه‌هائی رومی که از روی آنها ساخته شده موجود است.

کریزوبریل[8] (krizoberil؛ فنس)، جواهری که از نظر شیمیائی آلومیناتِ طبیعی بریلیوم است. جلای شیشه‌ای دارد و شفاف یا نیمشفاف است. چشم گربه‌ی قیمتی از انواع آن میباشد. از انواع دیگرش آلکساندریت[9] (āleksāndrit؛ از فنس) است، که نخستین‌بار در میلاد تزار آلکساندر II در کوههای اورال روسیه کشف و بدین مناسبت نامگذاری شد. خاصیت جالب آن این است که در روشنائی آفتاب سبز و در روشنائی مصنوعی سرخ است. کریزولیت[10] (krizolit؛ فنس) از اقسام آن و رنگش سبز مایل به زرد است، و در سیلان و برزیل به دست میآید.

کریزولیت: ← کریزوبریل.

کریسپی[11]**، فرانچسکو** (frāncesco krispi)، ۱۸۱۸ (یا ۱۹)–۱۹۰۱، رجل ایتالیائی. بعد از شرکت در انقلاب ۱۸۴۸ سیسیل فراری شد، پس از بازگشت به ایتالیا، گاریبالدی را در فتح سیسیل یاری کرد. در ۱۸۸۷–۹۱ و ۱۸۹۳–۹۶ نخست‌وزیر بود.

کریستال[12] (kristāl؛ فنس)، نوعی شیشه، محتوی مقدار زیادی اکسید سرب (سرنج)، که به سبب خواص نوریش در ساختن اسبابهای بصری بسیار به کار میرود، و نیز به سبب شفافیت و درخشندگیش- ظروف و اشیاء بسیار زیبا از آن میسازند (عموماً با تراش دادن آن یا حکاکی بر آن). این نوع شیشه نخستین‌بار در ۱۶۷۴ به توسط شیمیدانی انگلیسی به نام جورج ریونزکرافت[13] (jorj rey-vənzkrāft) ساخته شد، و در سراسر قرن ۱۸م تا در قرن ۱۹م مقامی شامخ برای صنعت شیشه‌سازی انگلستان کسب کرد. چون در آن زمان، به جای ماسه، آتشزنه‌ی گردشده در شیشه‌سازی به کار می-بردند، این شیشه در زبان انگلیسی به "شیشه‌ی آتشزنه‌ای"[14] معروف شده است، و امروز آن را شیشه‌ی سربی[15] هم میخوانند.

کلمه‌ی کریستال به معنی بلور در اصطلاح علمی نیز هست.

کریستالوئید یا بلوروار: ← کولوئید یا کلوئید.

کریستنسن[16]**، آرتور امانوئل** (ārtur emānuel kristensen)، ۱۸۷۵–۱۹۴۵، مستشرق دانمارکی. از ۱۹۰۳ معلم و استاد تتبعات ایرانی در دانشگاه کپنهاگ بود. در ۱۹۱۴ برای جمع‌آوری نسخه‌های خطی به ایران سفر کرد. کتابهای اساسی در باره‌ی فرهنگ و دین و زبان ایران نوشته است، که از آن جمله است تحقیقاتی در باره‌ی رباعیات خیام (۱۹۰۵)؛ ایران در زمان ساسانیان (۱۹۳۳)؛ هیئات شاهان در روایات ایران قدیم (۱۹۳۶)؛ و مساهمت در لهجه‌شناسی ایران (۱۹۴۰). از آثارش ایران در زمان ساسانیان، سلطنت قباد و ظهور مزدک، وضع ملت و دولت و دربار در دوره‌ی ساسانیان، کیانیان، و مزداپرستی در ایران به فارسی ترجمه شده است.

کریستوبال[17] (kristobāl)، شهر (جم ح ۸۰۰)، منطقه‌ی کانال پاناما، نزدیک مدخل کانال در قطا، مرکز ناحیه‌ی کریستوبال. در حومه‌ی کولون واقع و منطقه‌ای امریکائی‌نشین است.

کریستوبال د اونیاته: ← گواذالاخارا.

کریستوس: ← گنوستیسیسم، قسمت IV.

کریستوس[18]**، پتروس** (petrus kristus)، ح ۱۴۰۰–۷۳، نقاش فلاندری، مة برابان. پیرو و، شاید، شاگرد ی. وان آیک بود. در ۱۴۴۴ به بروژ رفت، و تا آخر عمر در آنجا اقامت کرد. در ارائه‌ی مناظر و مرایای هندسی توفیق یافت، و ظرافت و موشکافی او در نقش کردن آدمها و در صورتسازی قابل ملاحظه است. بسیاری از کارهایش نشان‌دهنده‌ی ترکیبات ساده‌شده‌ای از کارهای یان وان آیک است و نیز اثراتی از نفوذ روزه وان در وایدن در آنها دیده میشود. برخی از کارهای منسوب به او ازین قرارند: سوگ (بروکسل)؛ تولد مسیح (گالری ملی هنر، واشینگتن)؛ پایین آوردن مسیح از صلیب (موزه‌ی هنری متروپلیتن، نیو یورک).

کریستوف[19]**، هانری** (hānri kristof)، ۱۷۶۷–۱۸۲۰، پادشاه سیاهپوست هائیتی. برده‌ای آزادشده بود، و توسن لوورتور را در آزاد ساختن هائیتی یاری کرد. در ۱۸۰۶ به ریاست جمهور هائیتی انتخاب شد. در ۱۸۱۱ خود را شاه اعلام کرد. در ۱۸۲۰ که شورشی بر خاست خودکشی کرد.

کریستوفر[20]**، قدیس** (qeddis kristofer)، قرن ۳م، شهید مسیحی در آسیای صغیر. بنا بر طبق روایات، هنگامی که، از راه شفقت، کودکی را بر پشت خود از رودی میگذرانید، بار سنگینی بر دوش خود احساس کرد، و این سنگینی به حدی رسید که نتوانست آن را تحمل کند، و در یافت که مسیح را، که تمام جهان را در دست دارد، بر دوش کشیده است. وی حامی سیاحان است. ذکرانش ۲۵ ژوییه است.

کریستوف کلمب[21] (kristof kolomb)، صورت فارسی نام کریستوفورو کولومبو (kristoforo ko-

---

(۱)Cary (۲)krypton (۳)Travers (۴)Cripps (۵)Critias (۶)Critius (۷)Nesiotes (۸)chrysoberyl (۹)alexandrite (۱۰)chrysolite (۱۱)Crispi (۱۲)crystal glass (۱۳)Ravenscroft (۱۴)firing glass (۱۵)lead glass (۱۶)Christensen (۱۷)Christobal (۱۸)Christus; Cristus (۱۹)Christophe (۲۰)Christopher (۲۱)Columbus

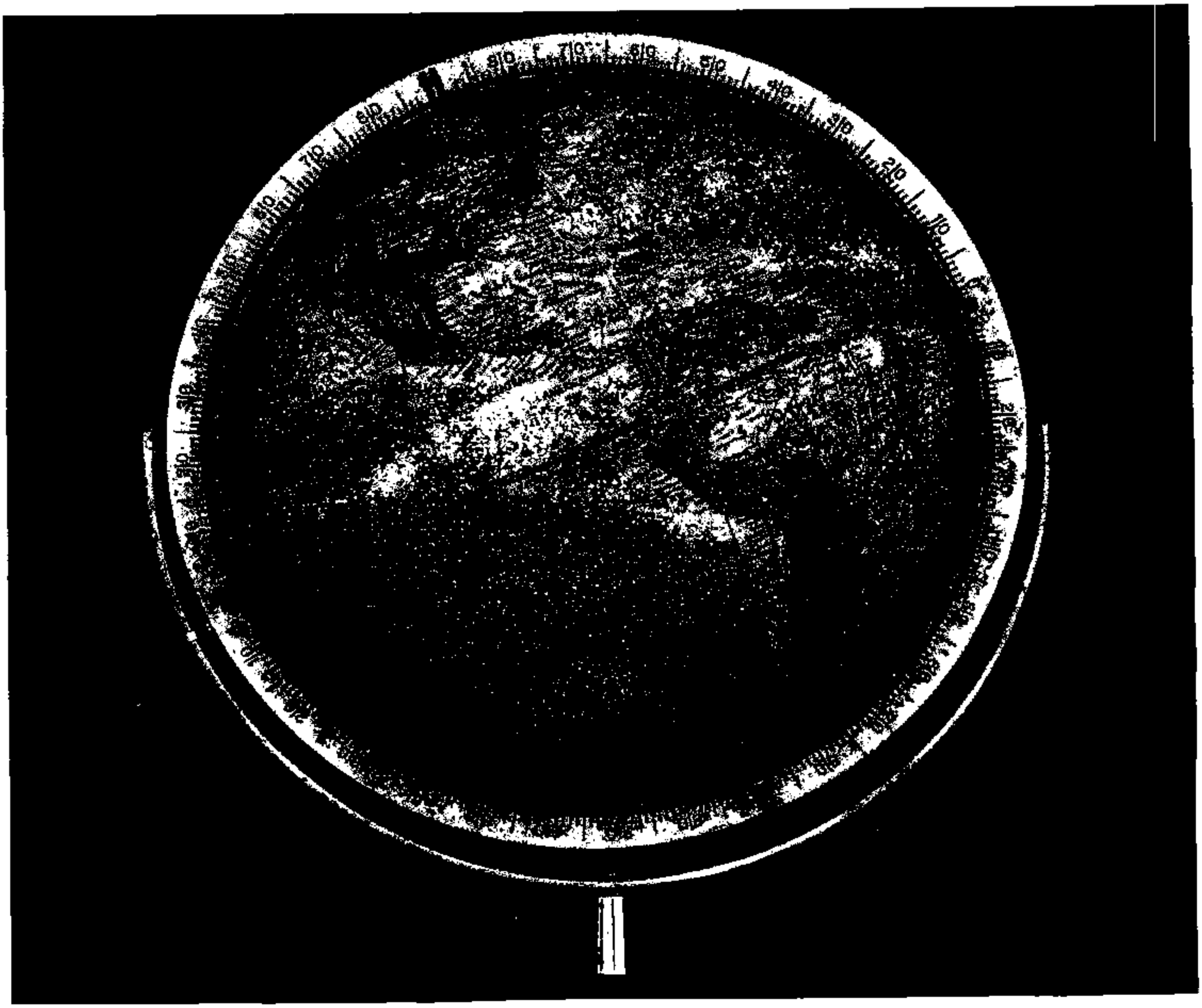

lombo، ایتالیائی)، اسپانیائی کریستوبال کولون (kristobāl kolon)، لتی کریستوفوروس کولومبوس (kristoforus kolumbus)، ۱۴۵۱–۱۵۰۸، کاشف امریکا، مت جنووا (ایتالیا). ملاح بود، و کشتیش در ۱۴۷۶ نزدیک ساحل پرتغال شکست، و از آنجا عازم لیسبون شد. پس از درخواستهای مکرر از شاه پرتغال و شاه اسپانیا، عاقبت فردیناند V و ایزابل اسپانیا با نقشه‌ی او برای دریانوردی به سوی مغرب و کشف نواحی جدید موافقت کردند. در ۳ اوت ۱۴۹۲ با سه کشتی کوچک سانتا ماریا (sāntā māriā)، پینتا (pintā)، و نینیا (ninyā)، که فرماندهی اولی را خودش و فرماندهی سایرین را به ترتیب م. آ. و و. ی. پینثون داشتند، عازم اولین سفر خود به قاره‌ی جدید شد. در ۱۲ اکتبر به جزیره‌ی کوچکی از جزایر باهاما (← سان سالوا- دور) فرود آمد. جزایر دیگری در اطراف کشف کرد. در ۲۷ اکتبر کوبا را دید، و در ۵ دسامبر به هیسپانیولا رسید. در شب عید کریسمس سانتا ماریا بشکست، و کلمب عده‌ای را در هیسپانیولا گذاشت که مهاجرنشینی تأسیس کنند، و خود با نینیا عازم اسپانیا شد، و در آنجا با منتها درجه‌ی گرمی پذیرفته شد، و عنوان "امیر البحر دریای اقیانوس"، و حکمرانی کل اراضی مکشوفه، یا آنهائی که بعداً کشف کند، یافت. سفر دوم او (اکتبر ۱۴۹۳) در رأس ناوگان بزرگی مرکب از ۱۷ کشتی و ۱۵۰۰ دریانورد آغاز شد. این بار در آنتیلهای کوچکتر فرود آمد، و جزایر بادپناه و پورتو ریکو و غیره را کشف کرد. در سفر سومش (۱۴۹۸)، دهانه‌ی رود اورینوکو (ونزوئلا) را پویید. به علت گزارش‌هائی که از وضع بد هیسپانیولا رسیده بود، فردیناند و ایزابل فرماندار تازه‌ای به مستعمره فرستادند (۱۵۰۰)، و او کلمب را در زنجیر به اسپانیا فرستاد. گرچه کلمب پس از رسیدن به اسپانیا آزاد شد، محبوبیتش رو به نقصان بود. در ۱۵۰۲، به امید تجدید شهرت و اعتبار گذشته، عازم چهارمین سفر خود شد، و این بار در ساحل هندوراس فرود آمد، اما به سبب مشکلات و سختیها مجبور به بازگشت شد، و در تنگدستی و فراموشی جان سپرد.

هرچند که قبل از کریستوف کلمب دریانوردان دیگری قاره‌ی امریکا را پوییده بودند (حد 1000) (← لیف اریکسن؛ ثورفین)، اطلاعات آنها در افسانه‌ها دگرگون شده بود، و در واقع کاشف حقیقی امریکا را باید کلمب دانست.

کریستی[1]، اگتا (agəṭā kristi)، ۱۸۹۱– بانوی انگلیسی، نویسنده‌ی داستانهای پلیسی. داستانهایش رواج بسیار دارد. از آن جمله است قتل راجر اکروید (۱۹۲۶)، جنایت در قرن گاله (۱۹۳۴)، و دیگر هیچ کس نماند (۱۹۴۵).

کریستی، جیمز: ← کریستیز.

کریستیان[2] I (kristiān-)، ۱۴۲۶–۸۱، شاه (۱۴۴۸ –۸۱) دانمارک، نروژ (۱۴۵۰–۸۱)، و سوئد (۱۴۵۷–۶۴)، کنت اولدنبورگ و مؤسس سلسله‌ی اولدنبورگ در دانمارک. در ۱۴۶۰ شلسویگ و هولشتاین را نیز تحت سلطنت دانمارک در آورد. پادشاهی ضعیف بود. کوششهایش برای اعمال حاکمیت بر سوئد با شکست سال ۱۴۷۱ بی‌نتیجه ماند. در ۱۴۶۰ دانشگاه کپنهاگ را تأسیس کرد. پسرش ژان به جایش نشست.

کریستیان[2] II، ۱۴۸۱–۱۵۵۹، شاه (۱۵۱۳–۲۳) دانمارک و نروژ، و سوئد (۱۵۲۰–۲۳)؛ پسر و جانشین ژان. ادعای خود را بر سوئد قهراً به کرسی نشاند، و به فرمان وی اشراف سوئدی در استکهلم قتل عام شدند (۱۵۲۰). این واقعه سوئدیها را متحد کرد، و آنان در ۱۵۲۳ گوستاو واسا را به عنوان

(۱) Christie (۲) Christian

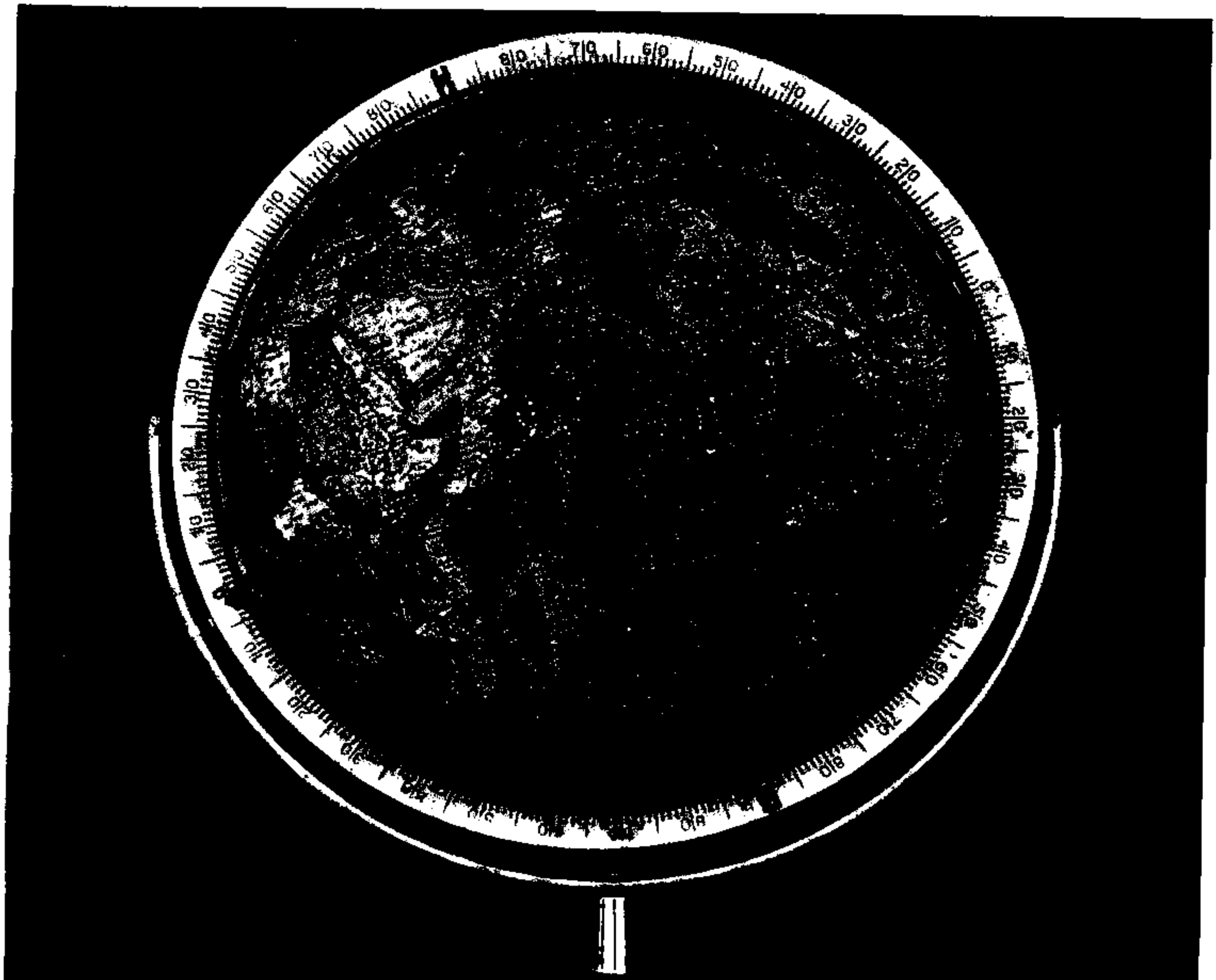

گوستاو I به سلطنت بر داشتند، و بدین گونه اتحادیه‌ی کالمار پایان یافت. در دانمارک، به نفع طبقات متوسط و پست اصلاحات اساسی به عمل آورد، خطبای لوتری را به کپنهاگ دعوت کرد، و به معشوقه‌ی آلمانی خود اجازه‌ی دخالت در امور اقتصادی و اداری کشور داد، و این امور دشمنی اشراف و روحانیون را بر ضد وی بر انگیخت. در ۱۵۲۳ اشراف قیام کردند، و عموی وی فردریک I را به سلطنت بر داشتند. کریستیان گریخت، اما در ۱۵۳۲ کوشید به سلطنت باز گردد، ولی دستگیر شد، و تا پایان عمر در زندان بود.

کریستیان[1] III (-kristiān)، ۱۵۰۳–۵۹، پادشاه (۱۵۳۴–۵۹) دانمارک و نروژ. یک سال پس از مرگ پدرش، فردریک I، به سلطنت رسید. با کومک گوستاو I سوئد نیروهای لوبک را که به دانمارک تجاوز کرده بودند شکست داد (۱۵۳۶)، و در نتیجه قدرت اتحادیه‌ی هانسائی در هم شکست، و ناوگان دانمارک بر آبهای شمالی مسلط شد. آیین لوتری را در دانمارک تثبیت (۱۵۳۶)، و آن را بر نروژ نیز تحمیل کرد. سلطنت او بر قدرت دانمارک بسیار افزود. پسرش، فردریک II، به جایش نشست.

کریستیان[1] IV (-kristiān)، ۱۵۷۷–۱۶۴۸، شاه (۱۵۸۸–۱۶۴۸) دانمارک و نروژ، پسر و جانشین فردریک II. در خردسالی به پادشاهی رسید. در ۱۵۹۶ حکومت را شخصاً به دست گرفت، و هم خود را وقف توسعه‌ی صنعت و تجارت و پایه‌گذاری ناوگان دریائی دانمارک کرد. پس از دست‌اندازی (۱۶۱۱) سوئد به لاپلاند، با کارل IX سوئد و جانشین او گوستاو آدولف جنگید (جنگ کالمار، ۱۶۱۱–۱۳)؛ پیمان صلح با امتیازاتی برای دانمارک (از جمله آزادی کشتیرانی در بالتیک) منعقد شد. در ۱۶۲۴ بنای شهر اوسلو را تجدید کرد، و آن را کریستیانیا نامید. در ۱۶۲۵ تحت فشار انگلستان، فرانسه، و هلند، به طرفداری از پروتستانها وارد جنگ سی‌ساله شد، و به آلمان هجوم برد، اما از کنت دو تیی در لوتر شکست خورد (۱۶۲۶)، و شترالزوند به محاصره‌ی نیروهای والنشتاین در آمد. کریستیان با کومک سوئد در مقابل محاصره‌ی شترالزوند پایداری کرد، اما در ۱۶۲۹ صلح جداگانه‌ای با فردیناند II منعقد کرد و از جنگ خارج شد (← جنگ سی‌ساله). سیاست ضد سوئدی او سبب جنگ دیگری بین دانمارک و سوئد شد (۱۶۴۳–۴۵)؛ در این جنگ کریستیان شکست خورد، و ناچار بعضی از ایالات نروژ را به سوئد واگذار کرد. کریستیان در دوره‌ی سلطنت خود تجارت با هند شرقی را توسعه داد، سیاست عاقلانه‌ای در امور اقتصادی در پیش گرفت، و چند هیئت اکتشافی برای پویش گرنگاه شمال غرب فرستاد. دربار او محل تجمع روشنفکران و هنرمندان بود. پسرش، فردریک III، به جایش نشست.

کریستیان[1] V (-kristiān)، ۱۶۴۶–۹۹، پادشاه (۱۶۷۰–۱۶۹۹) دانمارک و نروژ، پسر و جانشین فردریک III. با هدایت وزیر اعظم خود، پ. ش گریفنفلد، که تا سقوطش (۱۶۷۶) بر دربار او مسلط بود، حکومت سلطنتی مطلقه بر قرار کرد. در ۱۶۷۵–۷۹ به جنگ بی‌نتیجه‌ای با کارل XI سوئد دست زد. پسرش، فردریک IV، جانشین او شد.

کریستیان[1] VI، ۱۶۹۹–۱۷۴۶، شاه (۱۷۳۰–۴۶) دانمارک و نروژ، پسر و جانشین فردریک IV. پادشاهی مسرف بود. بناهای پرخرج متعددی بر پا کرد، و بیشتر در پی ارضای هوسهای همسرش بود. پسرش، فردریک V، جانشین او شد.

کریستیان[1] VII، ۱۷۴۹–۱۸۰۸، شاه (۱۷۶۶–۱۸۰۸)

(1)Christian

دانمارک و نروژ؛ پسر و جانشین فردریک V. اندکی بعد از جلوس دوچار بیماری روانی شد، و پزشک او، ی. ف. شتروئنزه، با حمایت ملکه (کارولین ماتیلدا، خواهر جورج III انگلستان) کلیه‌ی اختیارات را به دست گرفت. در ۱۷۷۲ شتروئنزه و ملکه به اتهام زنا تحت تعقیب قرار گرفتند؛ شتروئنزه اعدام و ملکه مطلقه شد. در ۱۷۸۴ آ. پ. فون برنشتورف به وزارت اعظم رسید، و بعد از ۱۷۸۴ پسر و جانشین کریستیان، فردریک VI، نایب‌السلطنه شد. در دوران وزارت شتروئنزه و برنشتورف اصلاحاتی اجتماعی انجام گرفت که مهمترین آنها الغای سرفداری بود.

کریستیان[1] VIII (kristiān-)، ۱۷۸۶–۱۸۴۸، شاه (۱۸۳۹–۴۸) دانمارک؛ از بستگان کریستیان VII، جانشین فردریک VI. قبلا مدتی فرماندار و سپس پادشاه (مه–اکتبر ۱۸۱۴) نروژ بود. در سلطنت او دانمارک پیشرفت و رونق یافت. در ۱۸۴۶ کریستیان تغییری در وضع حقوقی شلسویگ–هولشتاین به وجود آورد و آنها را متحد تفکیک‌ناپذیر دانمارک اعلام کرد (← شلسویگ–هولشتاین). بعد از وی پسرش، فردریک VII، به سلطنت رسید.

کریستیان[1] IX، ۱۸۱۸–۱۹۰۶، شاه (۱۸۶۳–۱۹۰۶) دانمارک؛ از خاندان شلسویگ–هولشتاین–سوندربورگ–گلوکسبورگ، و جانشین فردریک VII. در کنفرانس (۱۸۵۲) لندن، او به جانشینی در فرمانروائی شلسویگ–هولشتاین شناخته شد، اما در ۱۸۶۳ شلسویگ را به قلمرو سلطنتی دانمارک ملحق کرد. در نتیجه، جنگی با پروس و اتریش واقع شد (۱۸۶۴)، که در آن کریستیان شلسویگ، هولشتاین، و لاوئنبورگ را از دست داد. در ۱۸۶۶ در قانون اساسی دانمارک تجدید نظر شد، اما تا آخر سلطنت او فعالیتها و خرابکاریهای مداوم برای تدوین قانون اساسی آزادیخواهانه‌تری جریان داشت. پسرش، فردریک VIII، به جانشینی او رسید، و یکی از پسران کوچکترش، به عنوان ژرژ I، پادشاهی یونان یافت.

کریستیان[1] X، ۱۸۷۰–۱۹۴۷، شاه (۱۹۱۲–۴۷) دانمارک و (۱۹۱۲–۴۴) ایسلند؛ پسر و جانشین فردریک VIII و برادر بزرگتر هاکون VII نروژ. در ۱۹۱۵ قانون اساسی تازه‌ای اعطا کرد که به زنان آزادی و حق رأی دادن میداد. در دوره‌ی اشغال (۱۹۴۰–۴۵) دانمارک به توسط آلمانها، تسلیم نشد، و از ۱۹۴۳ در منزلش تحت نظر بود. پس از آن به صورت نماد مقاومت ملی مردم دانمارک در آمد. در ۱۹۴۴، ایسلند (که از ۱۹۱۸ کشوری مستقل و متحد با دانمارک بود)، پیوندهایش را با دانمارک قطع کرد. پسرش، فردریک IV، جانشین او شد.

کریستیانیا، نام سابق اوسلو، نروژ.

کریستیز[2] (kristiz)، مؤسسه‌ی حراج و تقویم آثار هنری در انگلستان، که یکی از بزرگترین مراکز فروش اشیاء هنری در جهان است. در ۱۷۶۶ به وسیله‌ی جیمز کریستی (jeymz) تأسیس شد، و از آن زمان تا کنون نامش در ممالک انگلیسی‌زبان نماد شکوه و تجمل است.

کریستینا[3] (kristinā)، ۱۶۲۶–۸۹، ملکه‌ی (۱۶۳۲–۵۴) سوئد، دختر و جانشین گوستاو II. از زمان مرگ (۱۶۳۲) پدرش تا ۱۶۴۴ تحت نیابت سلطنت آ. اوکسنتیرنا بود، و پس از جلوس به سلطنت بیشتر اوقات خود را به امور فرهنگی تخصیص داد. بسیاری از هنرمندان و دانشمندان خارجی (از جمله دکارت) را به دربار خود جلب کرد. از ازدواج متنفر بود، و همین امر سبب شد که به نفع کارل X که از بستگانش بود از سلطنت کناره‌گیری کند (۱۶۵۴). پس از آن به کلیسای کاتولیک وارد شد (۱۶۵۵) و در رم سکنی گزید. پس از فوت (۱۶۶۰) کارل، برای دست یافتن مجدد به سلطنت سوئد کوشید، اما توفیق نیافت.

کریستین دو پیزان: ← پیزان، کریستین دو.

کریسمس[4]، جزیره‌ی (krismas)، بزرگترین آتول در فکه، به وسعت ح ۵۷۰ کمه؛ نزدیک استوا. یکی از جزایر لاین است. در ۱۷۷۷ به توسط ج. کوک کشف شد؛ در ۱۹۱۹ به مستعمره‌ی بریتانیائی جزایر گیلبرت و الیس ملحق شد. در سالهای پس از ۱۹۵۰ محل آزمایشهای اتمی بریتانیا بود.

کریسمس[4]، جزیره‌ی، جزیره (ح ۱۵۰ کمه؛ جمه ح ۲٬۸۰۰) در قهه، ح ۳۲۰کیلومتری جغ جاوه. بیشتر سکنه چینیها و مالهائی هستند که در معادن پهناور فوسفات آن کار میکنند. در ۱۸۸۰ بریتانیای کبیر آن را به قلمرو خود ملحق کرد. در ۱۹۵۸ تحت اداره‌ی استرالیا قرار گرفت.

کریسمس، عید: ← میلاد مسیح، عید.

کریشانا–مارامورش[5] (krišānā marāmureš)، ناحیه‌ای تاریخی، لغ رومانی، میان مجارستان و ترانسیلوانی. تقریبا نواحی کنونی کریشانا (–۱۲٬۲۴۰ کمه؛ جمه ح ۸۷۳٬۰۰۰) و مارامورش (–۱۰٬۵۰۰ کمه؛ جمه ح ۷۵۷٬۰۰۰) را شامل است. از شهرهای عمده‌اش اورادئا و ساتومعاره است. ناحیه‌ای عمدةً زراعتی است. تا سال ۱۹۱۹ جزء مجارستان بود؛ اکنون هم اقلیت مجارستانی ساکن آن بالغ بر ۴۴۱٬۰۰۰ نفر است.

کریشنا (krišnā)، هشتمین مظهر و تجلی ویشنو، یکی از سه خدای بزرگ هندو و یکی از خدایان بسیار محترم و محبوب هندوان. افسانه‌ی کریشنا در دو کتاب بزرگ حماسی هندی مهابهاراتا و پوراناها (purāna-) آمده است. به موجب روایات اساطیری، کمسه (kamsa) تاج و تخت ولایت متهورا (mat-hurā، در غ اوتار پرادش) را غصب کرد، و با مردم بدرفتاری آغاز نهاد. ویشنو، خدای حامی هندی، برای آنکه شر او را از سر مردم رفع کند در عشیره‌ی وریشنی (vrišni) از قبیله‌ی یادوه (yādava) به صورت کریشنا متولد شد (معنی کریشنا تیره یا تیره همچون ابر است). پدر او واسودوه (vāsudeva) و مادرش دوکی (devaki) خواهر کمسه بود. یک ندای غیبی به کمسه خبر داده بود که یکی از پسران دوکی او را خواهد کشت، و به همین سبب وی کوشید تا فرزندان دوکی را بکشد. کمسه دوکی و شوهرش را به زندان انداخت. اما کریشنا با برادر خود فرار کردند، و گاوچرانی و زنش آنان را بزرگ کردند. کریشنا در کودکی از خود کراماتی ظاهر ساخت، و از جمله، با دیوان در آویخت و بر آنان پیروز شد. کریشنا خود نیز شبانی کرد، و دختران شبان، از جمله معشوقه‌ی او رادها (rādhā)، از آواز نی او لذت میبردند. سرانجام کریشنا با برادرش برای کشتن کمسه به متهورا باز گشتند. پس از کشتن کمسه، کریشنا قبیله‌ی یادوه را به ساحل غربی کاتهیاوار یا گجرات راهنمائی کرد، و شهر دوارکا (dvārakā) را مرکز خود قرار داد. عاقبت، در زدوخوردی که در قبیله‌ی یادوه درگرفت برادر و پسر کریشنا هر دو کشته شدند. کریشنا برای ماتم به جنگل رفت، و در آنجا با تیر شکارچی که او را به جای آهو گرفته بود کشته شد. از معابد مهم کریشنا یکی معبد متهورا بر کنار رود جمنا و دیگری معبد جاگانات واقع در پوری است (← پوری؛ جاگانات).

کریشنا منون[6]، وِنگالیل کریشنان (vengālil krišnā menon)، ۱۸۹۷– ، سیاستمدار هندی؛ متکرالا. پدرش وکیل دعاوی بود، و خودش در مدرس تحصیل کرد، و در طی اقامت طولانی (۱۹۲۴–۴۷) خود در انگلستان به تکمیل تحصیلات خود در حقوق و اقتصاد پرداخت. به حزب کارگر پیوست، و در ۱۹۳۴ اجازه‌ی وکالت دعاوی در انگلستان یافت. منشی (۱۹۲۹–۴۷) اتحادیه‌ی هند و روزنامه‌نگار بود، و برای خودمختاری هند سخت کوشید، و با جواهر لعل نهرو ارتباط یافت. از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۷ نماینده‌ی هند در سازمان ملل متحد، و در ۱۹۵۳–۱۹۵۷ عضو پارلمان هند بود. در ۱۹۵۶ وزیر مشاور و سال بعد وزیر دفاع شد. کریشنا منون از طرفداران سرسخت پذیرفتن چین کمونیست به سازمان ملل بوده است، و دولتهای غربی اغلب او را متمایل به کمونیسم شمرده‌اند. در ۱۹۶۲ که چین به ل هند حمله کرد وی به سبب عدم آمادگی هند مورد انتقاد واقع شد، و از وزارت دفاع مستعفی شد؛ پس از آن از عضویت در هیئت دولت کناره‌گیری کرد.

کریشنامورتی[7]، جدو (jeddu krišnāmurti)، ۱۸۹۷–۱۹۷۴، شخصیت مذهبی هندی. در ۱۹۰۹ بانو ا. بسنت او را ملاقات کرد، و مدعی شد که وی تجسد مسیح موعود بودائیان است. در ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷ این دو با هم در امریکا و انگلستان سیاحت کردند، و بعداً جدو ادعاهای بسنت را انکار کرد، و سازمان مذهبی "فرقه‌ی ستاره" را که مؤسس آن بود منحل کرد، اما ارتباط خود را با نهضت تئوزوفی محفوظ داشت. عاقبت در کالیفرنیا سکنی گزید. از آثارش تراوه‌های زندگی (۱۹۳۱) و تفاسیری بر زندگی کردن (۱۹۵۰–۶۰) است.

کریک–آن–شنن، شهر، ایرلند، ← لیتریم.

کریکت[8] (kriket)، بازی ورزشی ملی تابستانی انگلستان، که در کشمة، استرالیا، افریقای جنوبی، زلند جدید، و هند نیز مورد توجه است، و در آن دو دسته‌ی ۱۱نفری با توپ و دولک شرکت می‌کنند. زمین بازی چمن و ابعاد آن معمولا حد اقل ۱۳۵ متر در ۱۶۵ متر است، و دو دروازه به فاصله‌ی ح ۲۰ متر از یکدیگر در وسط آن قرار دارند. کریکت از قرون وسطی در انگلستان بازی میشد. مقررات آن نخستین‌بار در ۱۷۷۴ به وسیله‌ی باشگاه کریکت لندن تدوین شد.

کریگ[9]، (ادوارد) گوردن (edwārd gordən

---

(۱)Christian (۲)Christie's (۳)Christina (۴)Christmas (۵)Crisana-Maramures (۶)Krishna Menon (۷)Krishnamurti (۸)cricket (۹)Craig

(kreyg)، ۱۸۷۲–۱۹۶۶، طراح صحنه و کارگردان و هنرپیشه‌ی انگلیسی تئاتر. طرحهای شاعرانه و نمایشهایش سهم عمده‌ای در واقعبینی جدید در طراحی صحنه داشته است. از آن جمله است، نمایش‌های انتزاعی او برای صحنه، وایکینگز، از ایبسن، هیاهوی بسیار برای هیچ از شکسپیر، و هملت، از شکسپیر (در تئاتر هنری مسکو). کتابهائی نیز در هنر تئاتر نوشته است.

کریگ، جیمز: ← کریکتون، (اولین) وایکاونت.

کریگ[1]، سر **جیمز هنری** (sər jeymz henri* kreyg)، ۱۷۴۸–۱۸۱۲، حاکم مستعمراتی بریتانیا، مت جبل طارق. در بعضی از جنگهای انقلاب امریکا شرکت داشت. در تصرف متصرفات هلند در افریقای جنوبی از فرماندهان، و در ۱۷۹۵–۹۷ حاکم مهاجرنشین دماغه‌ی امید نیک بود. در ۱۷۹۷–۱۸۰۲ در هند خدمت کرد. در ۱۸۰۵–۶ فرمانده سپاهیان بریتانیا در ایتالیا و سیسیل بود. در ۱۸۰۷–۱۱ فرماندار کل کانادا بود، و به مخالفت با "حکومت مسئول" نمایندگان مردم، که مورد درخواست عامه بود، و با کانادائیان فرانسوی بر خاست، و این امر باعث ایجاد احساسات شدید ضد بریتانیائی و منجر به عزل کریگ شد. کمی پیش از مرگ به درجه‌ی ژنرالی ارتقا یافت.

کریگون[2]، اولین **وایکاونت** (vaykānt kreyga-* von)، لقب **جیمز کریگ** (jeymz kreyg)، ۱۸۷۱–۱۹۴۵، از رجال آلستر (ایرلند شمالی) و از حامیان نیرومند ا. ه. کارسن. در بحران قبل از جنگ I مخالف فرمانروائی میهنی بود، و مقاومت در مقابل آن را سازمان داد. در ۱۹۲۱ نخست‌وزیر دولت ایرلند شمالی شد، و تا آخر عمر در این سمت باقی بود.

کریگی[3]، سر **ویلیام** (sər wiliām kreygi*)، ۱۸۶۷–۱۹۵۷، عالم فقه اللغه‌ی اسکاتلندی و لغتنامه‌نویس که مقدم بر سایر لغتنویسان عصر خود محسوب است. در تدوین لغتنامه‌ی جدید انگلیسی، که معمولاً به دیکسونر انگلیسی آکسفرد معروف است شرکت داشت (۱۹۰۱–۳۳)، و سردبیر لغتنامه‌ی فرهنگ زبان انگلیسی امریکائی بر مبنای اصول تاریخی بود، که در چهار جلد منتشر شده است (۱۹۳۸–۴۴).

کریلوف[4]، **ایوان آندریویچ** (ivān āndreyevic krilof)، ۱۷۶۸–۱۸۴۴، شاعر و فابل‌نویس روسی. بعضی از فابلهایش مقتبس از ازوپ و لا فونتن است، ولی بیشتر آنها ابتکاری است. طرفدار اخلاقیات بود، و زبان عامه را برای هجو کردن نقاط ضعف آدمی، آداب اجتماعی، و وقایع سیاسی به کار گرفت.

کریم، از اوصاف قرآن: ← قرآن، قسمت I.

کریم خان زند (karim xāne zand)، معروف به **وکیل و وکیل الرعایا** (vakilo ʾr.raʿāyā)، فت ۱۳ صفر ۱۱۹۳ هق. پادشاه (؟–۱۱۹۳ هق) ایران و مؤسس سلسله‌ی زندیه؛ پسر ایناق خان؛ مت ح ۱۱۱۳ یا ۱۱۱۸ هق. دوران جوانی او در اردوهای جنگ بسختی گذشت، و بعد از قتل (۱۱۶۰ هق) نادر شاه، قبیله‌ی زند را از حدود درگز و ابیورد به حدود ملایر باز آورد، و آنجا، در حدود قلعه‌ی پری، قدرت و نفوذی به دست آورد، چندانکه ابراهیم شاه افشار برای او خلعت فرستاد و امنیت آن حدود را به وی وا گذاشت. چندی بعد، کریم خان به کومک علیمردان خان بختیاری اصفهان را از ابوالفتح خان بختیاری گرفت، و شاه اسماعیل III صفوی را به سلطنت بر داشت (محرم ۱۱۶۴ هق). اما، به سبب قتل ابوالفتح خان به دست علیمردان خان، بین آنها اختلاف پدید آمد، و او علیمردان خان را شکست داد (۱۱۶۵ هق). بعد از آن، به دفع محمد حسن خان قاجار شتافت، و از او شکست خورد (۱۱۶۵ هق). اما در مراجعت، علیمردان خان بختیاری را، که با مصطفی خان بیگدلی همدست شده و مجهول النّسبی را به نام سلطان حسین به سلطنت بر داشته بودند (← سلطان حسین ثانی)، شکست داد؛ ولی از مدعی دیگر خود آزاد خان افغان شکست خورد، و به اصفهان و از آنجا به شیراز گریخت. پس از آن، کریم خان، طی چند سال متوالی، به دفع این مدعیان مشغول بود. عاقبت علیمردان خان در ۱۱۶۷ هق و محمد حسن خان قاجار در ۱۱۷۲ هق کشته شدند، و آزاد خان، پس از چندی تواری، به پناه کریم خان زند آمد (۱۱۷۹ هق)، و قبل از آن هم، فتحعلی خان افشار، بعد از چند جنگ و محاصره‌ای طولانی، تسلیم شد (۱۱۷۶ هق)، و بدین گونه، کریم خان زند رقبا و مخالفان را دفع کرده در شیراز به سلطنت پرداخت، هر چند عنوان پادشاهی و سلطنت را هرگز نپذیرفت، و جز به عنوان وکیل راضی نشد.

چند سال بعد، وی حسینقلی خان جهانسوز، پسر محمد حسن خان قاجار، را که به پناه وی آمده بود به حکومت دامغان فرستاد (۱۱۸۲ هق)؛ اما او طغیان کرد، و بعد، از در معذرت در آمد، ولی چندی بعد دیگر خود آزاد خان افغان شکست خورد، و به اصفهان و از آنجا به شیراز گریخت. پس از آن، کریم خان، طی چند سال متوالی، به دفع این مدعیان مشغول بود. عاقبت علیمردان خان در ۱۱۶۷ هق و محمد حسن خان قاجار در ۱۱۷۲ هق کشته شدند، و آزاد خان، پس از چندی تواری، به پناه کریم خان زند آمد (۱۱۷۹ هق)، و قبل از آن هم، فتحعلی خان افشار، بعد از چند جنگ و محاصره‌ای طولانی، تسلیم شد (۱۱۷۶ هق)، و بدین گونه، کریم خان زند رقبا و مخالفان را دفع کرده در شیراز به سلطنت پرداخت، هر چند عنوان پادشاهی و سلطنت را هرگز نپذیرفت، و جز به عنوان وکیل راضی نشد.

چند سال بعد، وی حسینقلی خان جهانسوز، پسر محمد حسن خان قاجار، را که به پناه وی آمده بود به حکومت دامغان فرستاد (۱۱۸۲ هق)؛ اما او طغیان کرد، و بعد، از در معذرت در آمد، ولی چندی بعد به دست مخالفان خود کشته شد. کریم خان، در اواخر سلطنت، در صدد جنگ با عثمانی بر آمد، و بصره را بعد از ۱۴ ماه محاصره گرفت (۱۱۹۰ هق)، و صادق خان زند، برادر خود، را بدانجا گماشت. چند سال بعد، به سن ۷۵ یا ۸۰سالگی، در شیراز از درد شکم مزمنی وفات یافت (گویند بیماری سل نیز داشت)، و بعد از سه روز، به وسیله‌ی زکی خان زند همان جا مدفون شد.

وی مردی ساده و نیک‌سیرت و عدالت‌پرور بود، و تا ممکن بود از شدت عمل اجتناب میورزید. مع هذا، در مواقع لازم، بطش و شدت بسیار از خود نشان میداد. به عمارت علاقه‌ای داشت، و در شیراز ارگ و مسجد و بازار و حصار و حمام ساخت. در لباس بی‌تکلف بود، و شال و کمر او گاه کهنه و حتی مندرس مینمود. پس از مرگش، آقا محمد خان قاجار، از کینه‌ای که با زندیه داشت، استخوانهایش را به تهران آورد، و در عمارت خلوت کریم‌خانی دفن کرد، تا هر روز که از آنجا میگذرد آن را لگدکوب سازد؛ و گویند بعدها فتحعلی شاه استخوانهای وی را بر آورده به نجف فرستاد.

کریمخانیه: ← شیخیه.

کریم شیره‌ای (karim šireʾi)، دلقک و مسخره‌ی عهد ناصری. وی نخست نایب نقاره‌خانه بود، و دسته‌ای مطرب داشت. اندک اندک در دربار و خلوت شاه راه یافت، و با بذله‌گوئیها و خوشمزگی‌های خویش مورد عنایت شاه واقع شد. بذله‌گوئیها و شوخیهای او در دربار ناصرالدین شاه معروف است، و غالباً رجال عصر ملاحظه‌ی او را میکرده‌اند.

کریمه[5] (krime)، روسی و اوکرائینی **کریم** (krim)، در مآخذ اسلامی **قرم** (qerem)، لتینی **خرسونسوس تاوریکا** (xersonesos tărikā)، شبه جزیره (ح ۲۵٬۹۰۰ کمم؛ جم ۱٬۵۰۹٬۰۰۰ تخمین سال ۱۹۶۵)، ج جشم اوکرائین، بر ساحل شمالی دریای سیاه. برزخ پرکوپ آن را به زمینلاد روسیه متصل میکند. کرسیش سیمفروپول و سایر شهرهای عمده‌اش سواستوپول، کرچ، فئودوسیا، یوپاتوریا، و یالتا است. بخش شرقی آن به واسطه‌ی ← تنگه‌ی کرچ از شبه جزیره‌ی تامان جدا میشود. بخش شمالی آن شامل استپهای نیمکماب است، که به توسط رودهای غیر دائمی زهکشی میشود. از محصولات آن غلات و پنبه‌ی ممتاز است. در ج آن کوههای کریمه یا کوههای یایلا (yāylā؛ حد اکثر فرازا ۱٬۵۴۴ متر) ممتد است. در سواحل دریای سیاه (معروف به ریویرای شوروی) اقسام میوه، شراب، و توتون به عمل میآید، و تفرجگاه‌های زیبائی مخصوصاً در یالتا و سوچی موجود است. شبه جزیره‌ی کرچ دارای معادن غنی و صنایع سنگین است. عمده‌ترین صنعت سایر قسمتهای آن آمودن مواد غذائی است.

تاریخ

نخستین ساکنین شناخته‌شده‌ی کریمه کیمریان بودند که به دست سکاها از آنجا رانده شدند (قرن ۷م قم). مقارن همین ایام یونانیان یونیا و دوریا شروع به استعمار سواحل آن کردند، و در ۴۳۸ قم بیشتر شبه جزیره تحت تسلط خاندانی از تراکیه در آمد، که بعد از ۳۰۴ قم خود را شاهان "بوسفور" (حالیه تنگه‌ی کرچ) خواندند. به سبب فشار سکاها، آخرین پادشاه بوسفور شبه جزیره را تحت حمایت مهرداد VI پونتوس قرار داد (ح ۱۱۵ قم). در قرن اول میلادی کریمه تحت الحمایه‌ی روم شد، و به نام خرسونسوس تاوریکا خوانده شد. سپس اوستروگوتها (قرن ۳م)، هونها (قرن ۴م)، خزرها (قرون ۷م–۱۱م)، و کومانها (قرون ۱۱م–۱۳م) بدانجا تاختند، و عاقبت تحت تسلط مغولها به سرکردگی باتو خان در آمد (۱۲۳۹). در همین ایام، خط ساحلی جنوبی آن عمدةً تحت تسلط دولت بیزانس بود (قرون ۶م–۱۲م). در قرون ۱۱م–۱۳م مناسبات تجارتی بین آن و خانات خیوه بر قرار شد. در قرن ۱۳م دولت جنووا مستعمرات تجارتی پررونقی مخصوصاً در فئودوسیا دایر کرد. بعد از اضمحلال دولت اردوی زرین مغول، تاتارهای کریمه آنجا را متصرف شدند، و خان‌نشین مستقلی در آن تأسیس کردند. خود تاتارها از ۱۴۷۸ دست‌نشانده‌ی سلاطین عثمانی شدند. خانهای تاتار که پایتخت آنها باغچه‌سرای بود، حکمروایان نیرومندی بودند، و نفوذ خود را در ج روسیه، اوکرائین، و لهستان گسترش دادند، و از تزارهای روسیه باج میگرفتند، و در ۱۵۷۲ مسکو را تاراج کردند. روسها نخستین‌بار در ۱۷۳۶ به کریمه تاختند. کاترین II در ۱۷۷۴ عثمانیها را وادار کرد که استقلال خان‌نشین کریمه را بشناسند، و در ۱۷۸۳ آن را به خاک روسیه منضم کرد. بر طبق پیمان یاسی (۱۷۹۲)، مالکیت روسیه بر کریمه به رسمیت شناخته شد. پس از آن بسیاری از روسها، اوکرائینیها، بلغارها، آلمانها، ارمنیها، و یونانیها در آن سکنی گزیدند، و بسیاری از تاتارها که

(۱)Craig (۲)Craigavon (۳)Craigie (۴)Krylov (۵)Crimea

مسلمان بودند و به زبان ترکی تکلم میکردند به ترکیه مهاجرت کردند. بخش غربی کریمه صحنه‌ی (۱۸۵۴–۵۶) ← جنگ کریمه بود. در سال ۱۹۱۸ آلمانها آن را تصرف کردند، و تا ۱۹۲۰ پناهگاه ارتش روسهای سفید به رهبری ورانگل بود. در ۱۹۲۱ به صورت یکی از جمهوریهای خودمختار جمشس در آمد. در سالهای ۱۹۴۱–۴۲، پس از یک محاصره‌ی هشت‌ماهه، به دست آلمانها افتاد (← سواستوپول)؛ در ۱۹۴۴ نیروهای روسی مجدداً آن را گرفتند. بعد از جنگ II، تاتارهای کریمه، که به همکاری با آلمانها متهم بودند، به ازبکستان کوچانده شدند، و جمهوری خودمختار آنها منحل شد. در ۱۹۵۴ کریمه جزء جشس اوکرائین شد. در حال حاضر سکنه‌ی آن عمدهٔ روسها و اوکرائینیها هستند. نیز ← حاجی گرای؛ گرای.

کریمه، جنگ[1] (krime)، جنگ (۱۸۵۳–۵۶) میان روسیه با دولتهای عثمانی، بریتانیا، فرانسه، و ساردنی. علل عمومی آن ناشی از مسئله‌ی شرق بود. علت مستقیم آن نزاع روسیه و فرانسه بر سر اماکن مقدس فلسطین بود. در ۱۸۵۲، فرانسه، به منظور مقابله با ادعای روسیه دایر بر پاسداری از این نواحی، امتیازات چندی برای کلیساهای لاتینی از سلطان عبدالمجید I عثمانی گرفت. تقاضای متقابل روسها، عمدهً به سبب اعمال نفوذ سفیر بریتانیا (← س. کنینگ)، با مخالفت دولت عثمانی مواجه شد (۱۸۵۳). روسها این مخالفت را با تصرف ایالات دست‌نشانده‌ی عثمانی در مولداوی و والاکیا پاسخ گفتند (ژوییه‌ی ۱۸۵۳). پس از مذاکراتی بدون نتیجه، ترکها در اکتبر همان سال به روسیه اعلان جنگ دادند. متعاقب آن، بریتانیا و فرانسه نیز، که ناوگان خود را قبلا به دریای سیاه فرستاده بودند، وارد جنگ با روسیه شدند، و ساردنی نیز در ژانویه‌ی ۱۸۵۵ به آنها پیوست. اتریش بیطرف ماند، اما، با تهدید به ورود در جنگ به نفع عثمانی، روسیه را وادار کرد تا مولداوی و والاکیا را تخلیه کند، و نیروهای اتریش آنها را اشغال کردند (اوت ۱۸۵۴). در سپتامبر ۱۸۵۴، متفقین برای تصرف سواستوپول به کریمه پیاده شدند. نیروهای مقاوم روسی تا سپتامبر ۱۸۵۵ مردانه مقاومت کردند. عملیات نظامی در جنگ کریمه، که با سرسختی، دلاوری، و عدم توجه به میزان تلفات از جانب طرفین همراه بود، از حدود کریمه تجاوز نکرد. از حوادث عمده‌ی این جنگ نبردهای بالاکلاوا و اینکرمان و تصرف (۱۸۵۵) مالاخوف به توسط متفقین بود، که قبل از تسخیر سواستوپول انجام گرفت. روسیه در جبهه‌ی آسیائی موفقیتهائی به دست آورد، و قارص را اشغال کرد. جلوس (۱۸۵۵) تزار آلکساندر II و تصرف سواستوپول موجبات صلح را فراهم ساخت، و در فوریه‌ی ۱۸۵۶ معاهده‌ی پاریس منعقد شد (← پاریس، کنگره‌ی).

جنگ کریمه تسلط روسیه را بر بخش اروپا پایان داد، و سبب سردی مناسبات روسیه و اتریش شد، که از عوامل عمده‌ی حوادث بعدی تاریخ اروپا شد. شرایط ناگوار سربازان و زخمیها و کشته‌شدگان، که توسط خبرنگاران منتشر میشد، ف. نایتینگیل را به اقدامات نوعدوستانه‌ی خود تشویق کرد، و این شاید تنها اثر مثبت جنگ بود.

کرینگانی یا **تاتی کرینگان**، لهجه، ← تاتی. نیز ← زبان، جدول، ص ۱۱۶۷.

کرینوئید[2] (krinoid، فنس)، جانور خارپوست دریائی، از رده‌ی کرینوئیدیا (Crinoidea)، نزدیک به ستاره‌ی دریائی و توتیا. معمولا در اعماق دریاها زندگی میکند. بدنش به شکل قرصی است که

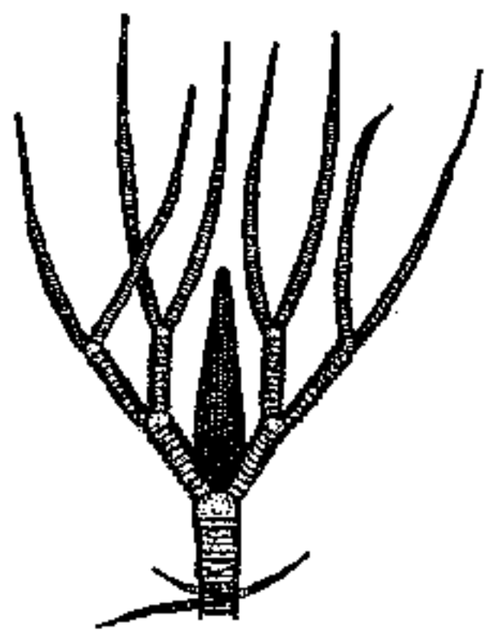

بازوهائی از آن به اطراف گسترده‌اند. بسیاری از انواع آن پایه دارند.

کریوترون[3] (kriotron، از فنس)، اسبابی که به عنوان جزئی از بعضی از وسایل الکترونیکی (مثلا حسابگرها) جانشین ترانزیستور میشود. عبارت است از سیم مستقیمی که بر گرد آن پیچه‌ای از یک رشته سیم دیگر است. وقتی که کریوترون را در هلیوم مایع در دمائی نزدیک صفر مطلق نگاه دارند، دو سیم آن خاصیت فوق هدایت پیدا میکنند، ولی چون جریانی از پیچه بگذرد، سیم مستقیم، در نتیجه‌ی میدان مغناطیسی حاصل از پیچه، خاصیت فوق هدایت خود را از دست میدهد. از اینرو راه، جریان پیچه مقاومت سیم مستقیم را تنظیم میکند. کریوترون به اندازه‌ای کوچک است که چند تای از آن را میتوان در ناحیه‌ی کوچکی قرار داد، و بدین طریق، درجه‌ی تنظیم را بسیار دقیق کرد.

کریولیت[4] (kriolit، فنس)، ماده‌ای معدنی که معمولا سفید یا بیرنگ است، و گاه مایل به صورتی، خرمائی، یا حتی سیاهی میباشد، و جلای مومی دارد. از جنبه‌ی شیمیائی فلوئورور مضاعف سودیوم و آلومینیوم است. به سبب سختی، پایین بودن نسبی نقطه‌ی ذوب، و شفافیتش، در ساختن آباژور، شیشه‌ها و چینیهای بسیار سخت، و زیورآلات به کار میرود. در ۱۷۹۴ در گروئنلند کشف شد، و تقریباً در هیچ جای دیگر یافت نمیشود. کریولیت مصنوعی نیز ساخته شده است.

کریووی روگ[5] (krivoy rog)، شهر (جم تخمیناً ۴۸۸٬۰۰۰)، ج قسمت مرکزی جشس اوکرائین، بر رودخانه‌ی اینگولتس[6] (ingulets). از نقاط اتصال خطوط آهن است، و در ناحیه‌ای دارای منابع معدنی سرشار قرار دارد. بقایائی که در آنجا یافته‌اند می‌رساند که سکاها در آن میزیستند، و از منابع آهن آن استفاده میکردند. رشد صنعتی آن از ۱۸۸۱ آغاز شد که گروهی از فرانسویان و بلژیکیها و خارجیان دیگر در آنجا به استخراج معادن پرداختند.

کزاز (kozāz)، فنس تتانوس[7] (tetānos)، بیماری مشترک انسان و دام، که از قدیم شناخته بوده است. اول‌بار در ۱۸۸۵ آ. نیکولایر موفق شد که، با تزریق خاک باغچه در زیر پوست خرگوش، بیماری را در حیوان ایجاد و از این طریق عامل آن را کشف کند. عامل این بیماری یک باکتری هاگدار است، که امروزه به نام باسیل نیکولایر یا کلوستریدیوم تتانی (*Clostridium tetani*) خوانده میشود. این میکروب بیهوازی، متحرک، و به شکل سنجاق است. هاگ (شپور) آن در خاک و مدفوع حیوانات، مخصوصاً اسب، یافت میشود. این هاگ میتواند سالها در خاک خشک زنده بماند، زیرا مقاومت آن در برابر عوامل نامساعد محیطی زیاد است.

میکروب کزاز در بافتهای سالم نمیتواند به باسیل جوان تبدیل شود، بلکه به وسیله‌ی گویچه‌های سفید خون بلعیده میشود، ولی در بافتهای آسیب‌دیده (زخمهای عمقی، سوختگیها) باکتری جوان ایجاد میشود، و سم ترشح میکنند. سم این میکروب یکی از قویترین سموم است؛ هر یک میلیگرم آن میتواند حدود ۸ میلیون از موشهای آزمایشگاهی را بکشد. در انسان، سم میکروب کزاز به نخاع میرود، و سبب انقباض عضلات مختلف بدن میشود. از ورود هاگ به بدن تا تظاهر بیماری ممکن است بین ۳ روز تا ۳ هفته طول بکشد. تظاهر بیماری ابتدا با انقباض عضلات فک و کلید شدن دندانها شروع میشود، و بعد سایر عضلات بدن، بجز دستها، به حال انقباض در میآیند. اگر مقدار سم زیاد باشد بیمار بر اثر نارسائی قلب و خفگی میمیرد.

برای درمان بیماری، تزریق سرم ضد سم (آنتی‌توکسین) در داخل ورید و در اطراف زخم مفید است، ولی به اندازه‌ی سرم ضد دیفتری مؤثر نیست. تمیز کردن و بر داشتن زخمهای آسیب‌دیده و استراحت به درمان بیماری کومک میکند. باید سعی شود که بیمار دوچار تحریکات مختلف نشود.

بیماری کزاز در تمام نقاط وجود دارد، و احتمال آلودگی با میکروب آن خاصه برای کودکان و کسانی که با پهن و خاک سر و کار دارند، زیاد است. بهترین راه مبارزه با این بیماری پیشگیری به وسیله‌ی مایه‌کوبی میباشد. سه مرتبه تزریق یک سانتیمترمکعبی از سم بدون خطرشده‌ی (آناتوکسین) میکروب، با فواصل حـ ۶ هفته، ایجاد ایمنی میکند (تقریباً ۵ سال). امروزه واکسن مختلط دیفتری، کزاز، و حصبه را، که شامل آناتوکسین دیفتری و کزاز و شیرابه‌ی میکروبهای کشته‌شده‌ی حصبه است، به کار میبرند.

کزاز (kazzāz)، ده، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۵کیلومتری ل‌ش آستانه. در سرشماری ۱۳۴۵ هش به دو ده **کزاز سفلی** (جم ۵۷۳ سش ۱۳۴۵ هش)، و **کزاز علیا** (جم ۹۰۹ سش ۱۳۴۵ هش) تقسیم شده.

کزاز، دهستان (جم ۶۱٬۴۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)، دارای ۱۱۸ آبادی. راه آهن سراسری ایران از آن میگذرد. مشتمل بر ارنا و شازند است. رود قره‌چای در آن سرچشمه میگیرد. سردسیر و حاصلخیز است. محصول عمده‌ی دهستان چغندر قند برای کارخانه‌ی شازند است.

کزج (kazaj)، ده (جم ۱٬۰۶۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش خورش رستم، شهرستان خلخال،

---

(۱)Crimean War (۲)crinoid (۳)cryotron (۴)cryolite; kryolite (۵)Krivoi Rog (۶)Ingulets (۷)tetanus; lockjaw

استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱٫۵کیلومتری لغ هشجین.
کزنوفون: ← گزنوفون.
کژدم: ← عقرب.
کساء (اصحاب و حدیث): ← آل عبا.
کسائی (kesāʾi)، شهرت **علی ابن حمزه**، ف ۱۸۹ هق، یکی از قراء هفتگانه، و لغوی و نحوی مشهور عرب. در کوفه تولد و پرورش یافت، و مدتی به میان قبایل عرب رفت و سپس در بغداد سکونت گزید. هارون‌الرشید او را به معلمی فرزندش امین بر گزید. کسائی کتبی در باره‌ی قرآن و نحو و لغت تألیف کرده که از آن جمله است معانی القرآن، المصادر، و القراءات. نیاکان کسائی از مردم ایران بودند، و جدش فیروز نام داشت. مرگش در ری، هنگامی که همراه هارون‌الرشید بود، اتفاق افتاد. مدت عمرش را ۷۰ سال نوشته‌اند.
کسائی، شاعر، ← کسائی مروزی.
کسائی مروزی (kasāʾie marvazi)، متخلص به **کسائی،** ۳۴۱ هق؟، شاعر پارسی‌گوی، از مردم مرو. در اواخر عهد سامانیان و اوایل دوره‌ی غزنویان میزیسته. کنیه‌ی او را ابوالحسن یا ابو-اسحاق، و لقبش را مجدالدین ضبط کرده‌اند. کسائی از شاعران شیعی‌مذهب بوده است. گرچه از شعرش، نمونه‌های بسیاری باقی نمانده، آنچه در تذکره‌ها و جنگها ثبت شده نشان میدهد که در وصف طبیعت و سادگی بیان یکی از چیره‌دستترین سخنوران زبان پارسی است.
کساراتسی، خاچاطور وارداپت (xācātur vārdā-pet kesārātsi)، قرن ۱۷م، ارمنی ایرانی و مؤسس اولین چاپخانه‌ای (چاپخانه‌ی ارمنی) که در ایران (جلفا) تأسیس شده است. در ۱۶۴۱ در جلفای اصفهان از چوب و آهن یک دستگاه چاپخانه بنا کرد، و حروفی از مس ریخت، و یک کتاب ۸۰۰-صفحه‌ای چاپ کرد. در جلفا وفات یافت.
کسالتنانگو[1] (kesāltenāngo)، شهر (جم ۵۶٬۹۲۱)، چغ گواتمالا؛ شهر عمده‌ی نواحی مرتفع غربی و دومین شهر کشور. از محصولاتش قهوه، نیشکر، و کاکائو است. صناعت آن با استفاده از نیروی برقابی توسعه‌ی فراوان یافته است.
کسانتوس، در اساطیر یونان، ← زفوروس.
کسانتوس[2] (ksāntos) نام کنونی **گونوک** (gü-nük)، شهر قدیم لوکیا، غ آسیای صغیر، در ترکیه‌ی حالیه. بر رود کسانتوس واقع بود. در ح ۵۴۶ قم ایرانیان آن را تصرف کردند. قرنها بعد به تصرف رومیان در آمد (ح سال ۴۲ قم). آثار هنریی که در حفریات آن به دست آمده، اکنون در موزه‌ی بریتانیائی است.
کسانتوفیل، رنگیزه، ← گزانتوفیل.
کسانتیپه[3] (ksāntippe)، قرن ۵م قم، بانوی آتنی و زوجه‌ی سقراط. در روایات به سرکشی و سلیطگی معروف است.
کسب: ← معتزله.
کسب (kesb)، ده (جم ۱٬۱۹۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان آورزمان، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۱۸کیلومتری ل ملایر.
کسبایر (kasebāyer)، دهستان (جم ۱۴٬۵۰۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۱ آبادی. سردسیر است. آبش از چشمه و قنات تأمین میشود. محصول عمده‌اش غلات، انگور، و بنشن است. مرکزش، بدرانلو (badrānlu؛ جم ۸۶۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری لغ بجنورد است.
کسبخ (kasbax)، ده (جم ۱٬۱۱۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۱کیلومتری جش رشت.
کسپر[4] (kaspər)، شهر (جم ۳۸٬۹۳۰)، ش ایالت وایومینگ، کشمت، بر رود پلت شمالی؛ تأسیس ۱۸۸۸. از مراکز تقاطع راههای آهن و از بازارهای معتبر چوب و چهارپایان است. تصفیه‌خانه‌های نفت و صنایع وابسته به آن دارد.
کستلر[5]**، ارتور** (ortur kestler)، ۱۹۰۵– ، نویسنده‌ی انگلیسی‌زبان؛ مت بوداپست. در آغاز کمونیست بود، اما بعد از تصفیه‌های حزبی ستالین (۱۹۳۶–۳۸) از کمونیستها کناره گرفت. در جنگ داخلی اسپانیا خبرنگار بود، و به دست نیروهای فرانکو اسیر شد؛ در ۱۹۳۷ آزاد شد. پس از هجوم آلمانها به فرانسه در جم II محبوس شد؛ در ۱۹۴۰ گریخت، و به ارتش بریتانیا پیوست. از ۱۹۵۱ مقیم کشمت شد. وی سبک درخشان روزنامه‌نگاری خود را با فهم نهضتهای بزرگ زمان معاصر تلفیق کرده است. آثارش مشتمل است بر تاریکی در ظهر (۱۹۴۱)، بوگی و کمپر (۱۹۴۵)، دندان در شب (۱۹۴۶)، عصر آرزومندی (۱۹۵۱)، خدائی که توفیق نیافت (۱۹۵۱)، و خوابکردها (۱۹۵۹؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۵۱ هش).
کستوتیس: ← لیتوانی.
کستی (kosti) یا **کشتی،** کمربند مخصوصی که زردشتیان، از ۷۲ نخ (اشاره به فصول یسنا) از پشم سفید گوسفند تهیه میکنند. ۷۲ نخ به ۶ رشته (تعداد گهنبار) قسمت شده است، که هر رشته دارای ۱۲ نخ (تعداد ماهها) است. کستی را سه بار دور کمر میبندند (اشاره به سه اصل منش نیک، گفتار نیک، و کردار نیک).
کستین[6] (kastin)، شهر (جم ۸۲۴)، چ ایالت مین، کشمت، بر شبه جزیره‌ای در خلیج پنابسکات، مقر آکادمی دریائی مین.
کستیون، قسمتهای: ← لینکن‌شر، انگلستان.
کسر[7] (kasr)، در ریاضیات، جزئی از هر عدد صحیح یا واحد. در کسر ۱/۳ در حساب یا a/b در جبر، رقم ۱ یا a صورت کسر، و ۳ یا b مخرج کسر نام دارد؛ و آنچه از تمام کسر مفهوم میشود این است که اگر عدد صحیحی به ۳ یا b قسمت تقسیم شده باشد، تنها یک یا a قسمت از آن بر داشته شده است. این شکل از کسر را کسر متعارفی[8] می-نامند، و در صورتی که مخرج کسر 10 یا قوای 10 باشد، آن را کسر اعشاری میگویند، مانند یکصدم و ۱۵هزارم و ۲ عدد صحیح و ۶ دههزارم، که به جای 1/100 (یا $\frac{1}{100}$) و 15/1 000 ($\frac{15}{1\,000}$) و $2\frac{6}{10\,000}$ به صورت 0,01 و 0,015 و 2,0006 نوشته میشود. کسری را که صورت آن کوچکتر از مخرج باشد کسر حقیقی[9]، و کسری را که چنین نباشد (مثلا 7/4) **عدد کسری** مینامند. کسر ستینی[10] [ستین (settin)، عربی = 60]، که مدتها وسیله‌ی محاسبات نجومی بوده، کسری است که مخرج آن 60 باشد (← شمار ستینی). هم اکنون دقیقه و ثانیه که در تعیین وقت به کار میرود از کسرهای ستینی است. کسری را که به صورت

$$a+\frac{1}{b+\frac{1}{c+\frac{1}{d+\cdots}}}$$

باشد، کسر مسلسل[11] مینامند. کسر غیر ممکن التحویل[12] کسری است که صورت و مخرج آن مضرب مشترکی نداشته باشند تا با تقسیم کردن آنها بر این مضرب مشترک، شکل آن، بدون تغییر اندازه‌اش، ساده‌تر شود. مثلا 18/42 ممکن التحویل[13] است و آخرین صورت ساده‌شده‌ی آن، 3/7، غیر ممکن التحویل.
کسر اعشاری، کسری که مخرج آن مضربی از 10 است. مثلا کسرهای $\frac{2354}{10}$، $\frac{7469}{1\,000}$، و $\frac{7}{100}$ به ترتیب به‌صورت کسرهای اعشاری ۲۳۵٫۴، ۷٫۴۶۹، و 0,07 در میآیند.
برای تبدیل کسری که مخرج آن 10 نیست به یک کسر اعشاری، صورت را بر مخرج تقسیم می-کنند. خارج قسمت، در صورتیکه کسر بزرگتر از واحد باشد، عدد صحیح کسر اعشاری است، و برای پیدا کردن قسمت اعشاری کسر، باقیمانده‌ی تقسیم را در 10 ضرب کرده عمل تقسیم را ادامه میدهند، خارج قسمت این تقسیم رقم اول سمت چپ قسمت اعشاری است. اگر باز هم باقیمانده پیدا شد، مجدداً آن را در 10 ضرب کرده و عمل را ادامه میدهند تا رقم دوم سمت چپ قسمت اعشاری به دست آید؛ این عمل را آنقدر ادامه میدهند تا باقیمانده صفر شود. در صورتیکه به باقیمانده‌ی صفر نرسند، ضمن ادامه‌ی عمل تقسیم موقعی میرسد که یکی از ارقام قسمت اعشاری خارج قسمت دوباره به دست میآید. از این پس اگر به عمل تقسیم ادامه داده شود جمیع ارقام بعد از این رقم پی در پی تکرار میشوند تا برای بار سوم اولین رقم تکرارشده باز هم به دست آید، و به همین نحو عمل ادامه خواهد یافت و هیچ وقت باقیمانده‌ی تقسیم صفر نخواهد شد. مثلا
۷۲۳/۷ = ۱۰۳,۲۸۵۷۱۴۲۸۵۷۱۴۲۸۵۷۱۴۲...
این خارج قسمت را متناوب گویند، که خود ممکن است به صورت متناوب بسیط یا متناوب مرکب باشد (← عدد، قسمت ۷). بنا بر این خارج قسمت یک کسر متعارفی یا صحیح (بدون باقیمانده) است، مثل ۱٫۴ = ۷/۵ یا متناوب است، مثل ۲/۷ که کسر اعشاری متناوب 0,285714 2000 است.
کسرانیان: ← شروانشاهان، قسمت II.
کسر حقیقی: ← کسر.
کسرس، مشروب الکلی، ← شری.
کسر ستینی: ← شمار ستینی؛ کسر.
کسر غیر ممکن التحویل: ← کسر.
کسرکسس (kserkses)، نام یونانی خشیارشا.
کسر متعارفی: ← کسر.
کسر مسلسل: ← کسر.

(۱)Quezaltenango (۲)Xanthus (۳)Xant(h)ippe (۴)Casper (۵)Koestler (۶)Castine (۷)fraction (۸)vulgar f. (۹)proper f. (10)sexagesimal f. (11)continued f. (12)irreducible f. (13)reducible f.

کسر ممکن التحویل: ← کسر.

کسروی (kasravi)، شهرت **سید احمد ابن سید قاسم تبریزی**، ۱۲۶۹-۱۳۲۴ هش، مورخ، ادیب، دعویدار اصلاح جامعه، نویسنده، و منتقد معاصر ایران. وی در خانواده‌ای روحانی متولد شد. مقدمات علوم و ادبیات عرب را در مدارس قدیم تبریز فراگرفت، و بعد به مدرسه‌ی امریکائی تبریز رفت و زبان انگلیسی آموخت، و بعدها در همان مدرسه نیز به تدریس پرداخت، و در همین مدرسه با مبلغین مسیحی در دفاع از اسلام جدالها میکرد. بعد، از اعضای حزب دموکرات شد و به تهران تبعید گردید، و در تهران عمامه و لباس روحانیت را به یک سو نهاد، و به کار عدلیه پرداخت، و رئیس عدلیه‌ی خوزستان شد. همچنین در تشکیلات جدید دادگستری نیز مقامی والا یافت، اما بر اثر رأیی که مخالف وزیر دادگستری وقت داد منتظر خدمت شد، و به وکالت عدلیه پرداخت و تا پایان عمر به همین کار اشتغال داشت. در ۱۳۱۲-۲۰ هش مجله‌ی پیمان را غیر مرتب منتشر میکرد. بعد از شهریور ۱۳۲۰، به نشر روزنامه‌ی پرچم پرداخت. در دانشکده‌ی معقول و منقول نیز به تدریس تاریخ اشتغال داشت، ولی به خاطر بدگوئیهائی که از شعر و شاعری و عرفان اسلامی و ادب ایرانی کرده بود با استادی او موافقت نشد، و او نیز حاضر نشد که از عقاید ضد دینی خود برای رسیدن به مقام استادی صرف نظر کند. در ۱۳۲۴ هش در کاخ دادگستری، به دست یکی از مسلمانان مبارز کشته شد. وی زبانهای عربی و انگلیسی و فرانسه را میدانست، و با زبان پهلوی و ارمنی آشنائی داشت.

کسروی در زمینه‌های مختلف ادب، تاریخ، اجتماع، اقتصاد و مذهب آراء مخصوص به خود داشت، که حدود ارزش آنها یکسان نیست. بیگمان در زمینه‌ی تاریخنویسی چیره‌دست بود، و در تاریخ مشروطیت ایران، تاریخ سلسله‌های گمنام ایرانی بعد از حمله‌ی عرب در آذربایجان، تاریخ خوزستان، و بعضی موضوعات دیگر تحقیقات او کاملا ابتکاری و منحصر است، و از دقت و هوشیاری خاص او حکایت میکند. در زمینه‌ی مسائل اجتماعی، انتقادهائی که از خرافات و بعضی عادات و آداب و رسوم کرده، با همه ضعفهائی که دارد، از جهت ایجاد نوعی آگاهی و هشدار برای جامعه‌ی آن روز دارای اهمیت بسیار است، و نمیتوان آن را نادیده گرفت. آنچه در باب نقد ادبی و بررسی شعر شاعران ایرانی و به خصوص ادب و شعر صوفیه، به ویژه حافظ و مولوی، نوشته از نوعی خامی و سادگی و عدم آگاهی از جوهر هنر و زیبائیهای آثار ادبی سرچشمه گرفته است، و بر روی هم، دیدگاه نقد او، با اینکه دیدگاهی اجتماعی و واقعبینانه است، در مجموع نماینده‌ی ضعف تشخیص او در شناخت آثار ادبی است. همچنین، آراء او در باب مذهب و دین نیز، با همه‌ی دعوای اصلاح‌طلبی، از نوعی تعصب خالی نیست. بر روی هم، توجه او به دین و نقد مسائل مذهبی، امری تدریجی بوده، و در طول زمان عقاید او در نقد مذهب شیعه تندتر و تیزتر شده، تا اینکه در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ هش وی بکلی در این راه افراط را پیشه کرد، و همین بدعتهای ناروا و خطرناک و تندروی بود که سرانجام سبب قتل وی شد. بیشتر نقطه‌های اصلی انتقاد او از مذهب شیعه مسائلی است که پیش از وی بر زبان بعضی از نویسندگان اهل سنت، از قبیل ابن حجر، جاری شده است، و علمای شیعه نیز پاسخ آن را داده‌اند، اما او با زبانی که از نوعی هتاکی خالی نبود همان انتقادها را در میان توده‌ی مردم با شیوه‌ی خاص خود رواج داد (بیشتر در کتاب شیعه‌گری و تحریر عربی آن التشیع و الشیعه)، و طرفداران بسیاری نیز پیدا کرد. پاکدینی ـ که در حقیقت اساس عقاید او در حوزه‌ی دین بود ـ آیینی است که در زمان حیات وی طرفدارانی به خصوص در میان جوانان آن روز پیدا کرد، و با مرگ او نیز کاملا از میان نرفت، و اساس آن عقیده به توحید و مخالفت با تمام مظاهر توحیدی و آداب و مراسم مذهبی ادیان بود. بخش عمده‌ی تفکرات او را در باب دین میتوان در کتاب ورجاوند بنیاد او مطالعه کرد. جمعیتی که در این راه بنیاد نهاده بود باهماد آزادگان نام داشت.

کسروی یکی از پرکارترین نویسندگان و محققان دوره‌ی اخیر است، که متجاوز از ۷۰ کتاب و رساله، علاوه بر مقالات بسیار، از وی نشر شده است. مهمترین آثار او، در زمینه‌ی تاریخ، عبارتند از تاریخ مشروطه‌ی ایران (۱۳۱۹-۲۱ هش)، تاریخ هیجده‌ساله‌ی آذربایجان (۱۳۰۲-۲۱ هش)، تاریخ پانصدساله‌ی خوزستان (۱۳۱۳ هش)، شیخ صفی و تبارش (۱۳۲۱ هش)، شهریاران گمنام (۱۳۰۸ هش)، تاریخچه‌ی شیر و خورشید (۱۳۰۹ هش)، تاریخچه‌ی چیق و قلیان (۱۳۲۳ هش)، و نادر شاه (۱۳۲۲ هش). در زمینه‌ی مسائل مذهبی و دینی، ورجاوند بنیاد (۱۳۲۵ هش)، در پیرامون اسلام (۱۳۲۲ هش)، شیعه‌گری (۱۳۲۳ هش)، در پیرامون روان (۱۳۲۴ هش)، بهائیگری (۱۳۲۲ هش)، و صوفیگری (۱۳۲۲ هش). در زمینه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی، کار، پیشه، و پول (۱۳۲۳ هش)، در راه سیاست (۱۳۲۴ هش)، فرهنگ چیست؟ (۱۳۲۲ هش)، و افسران ما (۱۳۲۳ هش). در زمینه‌ی مسائل مربوط به زبانشناسی و دستور، آذری یا زبان باستان آذربایگان (۱۳۲۵ هش)، زبان پاک (۱۳۲۲ هش)، زبان فارسی (۱۳۱۶ هش)، و نامهای شهرها و دیه‌های ایران (۱۳۰۸-۲۳ هش). در زمینه‌ی نقد ادبی و مباحث هنری، حافظ چه میگوید؟، در پیرامون ادبیات (۱۳۲۳ هش)، و در پیرامون شعر و شاعری.

کسروی در نوشته‌های خویش زبانی ویژه‌ی خود ساخته بود که، هم از نظر ساختمان جمله و هم از نظر استعمال لغاتی که خود بر ساخته بود، زبانی است خاص و متفاوت از نوشته‌های دیگران. در بعضی از نوشته‌های تاریخی او، از قبیل تاریخ مشروطه، به علت عشقی که به موضوع داشت، نوشته‌اش از حرکت و جهتی خاصی برخوردار است. اما بعدها کار لغت‌سازیش وسعت یافت، و اندک اندک زبان نوشته‌هایش مبهمتر شد، تا حدی که بعضی از کتابهای او را دیگران باز به زبان معمولی و رایج ترجمه و تحریر کردند (مثل ورجاوند بنیاد).

کسرینه (kasrine)، ده (جه ۱'۱۱۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ ۶کیلومتری غ کاشمر.

کسکر (kaskar)، شهر قدیم، بر ساحل غربی دجله، بین کوفه و بصره، در عراق کنونی. احتمالا از زمان آشوریها وجود داشت. در زمان اشکانیان ظاهراً مرکز دولت کوچکی بود، که اردشیر I ساسانی آن را بر انداخت. در تقسیمات عراق در عهد ساسانی بخشی به نام کسکر وجود داشت که، مانند دوره‌ی اسلامی، مشتمل بر ناحیه‌ای در ش دجله تقریباً از کوت العماره در ل تا ناحیه‌ی مصب دجله بود. کسکر از قدیمترین بلاد مسیحی بابل و اسقف‌نشین بود، و در تاریخ مسیحیت در این ناحیه نقش مهمی داشت. در مآخذ سریانی و ارمنی نامش کشکر ضبط شده است.

در خلافت عبدالملک اموی، حجاج، والی عراق، تصمیم گرفت که در این ولایت بین دو شهر کوفه و بصره شهر جدیدی بنا کند، و واسط را در ناحیه‌ی کسکر بنا نهاد. واسط بر ساحل شرقی دجله، در مقابل کسکر، تأسیس شد، و این دو شهر را با پلی از قایقها به هم مرتبط کردند. هیچ یک از دو شهر واسط و کسکر امروز موجود نیست.

کسکر: ← گگرات.

کسکید[1]، **کوههای** (kaskeyd)، فنـ **کاسکاد** (kāskād)، امتداد شمالی کوههای سیرا نوادا، که به طول بیش از ۱'۱۲۰ کم از ل ایالات کالیفرنیا، اورگون، و واشینگتن (کشمت) تا داخل کولومبیای بریتانیا (کانادا) به موازات ساحل قکب ممتد است. بسیاری از قلل آن پوشیده از برف است. از قلل آتشفشان آن ← قله‌ی لاسن است.

کسلرینگ[2]، **آلبرت** (ālbert keselring)، ۱۸۸۵-۱۹۶۰، فیلد مارشال آلمانی در جج II. در ۱۹۴۳-۴۵ فرمانده نیروهای آلمان در ایتالیا بود. پس از جنگ، در محاکمه‌ی (۱۹۴۵-۴۶) جنایتکاران جنگ به حبس ابد محکوم شد. در سال ۱۹۵۲ آزاد شد.

کسله، ایالت، ← سودان، جمهوری.

کسلیان (kaselyān)، دهستان (جه ۳'۵۰۴ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۶ آبادی. از آبادیهای آن لاجیم است.

کسما (kasmā)، ده (جه ۱'۶۷۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ۴کیلومتری ل صومعه‌سرا. از رود ماسوله مشروب میشود.

کسنوفانس[3] (ksenofānes)، شاعر و متفکر و صاحبنظر دینی یونانی قرون ۶م و ۵م قم؛ مت شهر کولوفون[4] (kolofon)، واقع در یونیا، که بنا به مشهور بنیانگذار ← نحله‌ی الثائی بوده است. پس از آنکه از مولد خود تبعید شد در سیسیل اقامت گزید، و سپس به الثا رفت. عمرش ح ۹۲ سال بوده است. تعالیم او به صورت منظومه‌هائی است که در طی مسافرتهای خود برای مردم میخواند. در منظومه‌های خود عقیده‌ی انتقال ارواح را مسخره میکرد، از افراط در ورزشهای قهرمانی خرده میگرفت، و معتقد بود که این امر نه به دولتها حکومتهای خوب میدهد و نه در پیشرفت آنان تأثیری دارد. از ورود تجمل‌پرستی لیدیائی به کولوفون انتقاد، و فقط لذائذ اجتماعی معقول را توصیه میکرد. در قطعات حماسی که از او به جا مانده است عقیده‌ی تجسم خدایان را به صورت انسان، بدان گونه که در افسانه‌های هومری آمده است، مورد حمله قرار میداد. کسنوفانس ظاهراً موحد بوده است، و ارسطو میگوید که این الثائی نخستین به حد لازم محتاط بوده است تا در باره‌ی

(۱)Cascade (۲)Kesselring (۳)Xenophanes (۴)Colophon

متناهی و نامتناهی بودن خدای یگانه سکوت اختیار کند. اما برخی تردید دارند که آیا او حقیقةً موحد بوده است و آیا عقیده‌ی او در باره‌ی وحدت خدا با همه‌خدائی عقیده‌ی معروف وحدت وجود را به برمانیدس الهام کرده است، یا اینکه به چندخدائی (شرک) معتقد بوده است ولی خدائی را بالاتر و برتر از همه‌ی خدایان میدانسته است. در یکی از قطعات خود میگوید که هومر و هزیود به خدایان صفات و افعالی را نسبت داده‌اند که اتصاف به آن برای انسانها ننگ و عیب است، از قبیل دزدی و زنا و فریب و غیره. اگر گاوان و اسبان و شیران دستهائی داشتند که میتوانستند تخیلات خود را به وسیله‌ی آنها بنگارند خدایان را به صورت ابدان و اشکال خود مینگاشتند. در قطعه‌ی دیگری می‌گوید: "همه از خاکند و به خاک باز میگردند و ما همه از آب و خاکیم... قوس قزح، که مردم آن را ایریس میخوانند، ابری است که ارغوانی و سرخ و زرد است."

به هر حال، باید گفت که کسنوفانس نه فیلسوف بوده است و نه طبیعیدان، بلکه شاعر و مصلحی دینی بوده است که عقاید عامه را در باره‌ی خدا به رنگ و صورت فلسفی و علمی در آورده است، و او را باید یکی از پیشوایان عقیده‌ی توحید و علم الاهی در یونان شمرد.

کسنوفون، مورخ یونانی، ← گزنوفون.

کسنون[1] (ksenon)، [مأخوذ از یونانی کسنون، = بیگانه]، عنصر گازی کمیاب سنگین، بیرنگ، بیبو، و بیمزه (علامت شیمیائی Xe، نیز ← عنصر، جدول). در سال ۱۸۹۸ به توسط رمزی و ماریس ویلیام تروورز[2]، شیمیدان انگلیسی (← کریپتون)، کشف شد. عضوی از خانواده‌ی گازهای کمیاب یا "بی‌اثر" است. در هوای جو به نسبت یک در ۲۰ میلیون وجود دارد. تا ایام اخیر تصور میکردند که وارد هیچ فعل و انفعالی نمیشود، ولی در سالهای اخیر شواهدی پیدا شده است حاکی از اینکه کسنون و سایر گازهای بی‌اثر ترکیباتی میسازند. تا کنون ۲۴ همجای کسنون شناخته شده است. کسنون اگر در لوله‌ی خلأ با تخلیه‌ی برقی تحریک شود با نور آبی زیبائی میدرخشد. کسنون برای پر کردن لامپهای قوسی، و در چراغهای باکتریکش، بعضی انواع فلش، شمارگرهای نوترون و اشعه‌ی ایکس، چراغهای برقی قوسی با فشار قوی برای تولید اشعه‌ی فوق بنفش، و در بعضی کارهای مربوط به لازر به کار میرود.

کسوف: ← گرفت.

کسون[3]، **مانوئل لویس** (mānuel luis keson)، ۱۸۷۸–۱۹۴۴، رجل فیلیپینی فیلیپینو، یکی از مجاهدین استقلال فیلیپین و اولین رئیس جمهور (۱۹۳۵–۴۴) ملل مشترک المنافع فیلیپین. شهر کسون سیتی به نام اوست.

کسون سیتی[4] (keson siti) یا **کیسون سیتی** (keyson)، شهر (جم در ۱۹۶۸ تخمیناً ۵۰۱٬۰۰۰)، لوزون مرکزی، جمهوری فیلیپین، نزدیک مانیل. در ۱۹۳۷ کسون این محل را به عنوان پایتخت آزاد فیلیپین انتخاب کرد. در ۱۹۴۸ رسماً پایتخت فیلیپین شد.

کسوه: ← کعبه، قسمت III.

کسیک[5] (kesik)، شهر (جه ۴٬۷۵۲)، کامبرلند، انگلستان، در لیک دیستریکت.

کسیلم: ← چوب.

کسیلن[6] (ksilen، فنس) یا **کسیلول**[7] (ksilol، فنس)، مایع روغنی بیرنگ، که مخلوطی از سه ئیدروکربور همیار (ایزومر) بنزن است (← همپاری). هر سه در قطران زغال سنگ یافت میشوند. کسیلن به عنوان حلال بسیار به کار میرود.

کسیلوز: ← قند، قسمت I.

کسیلوفون[8] (ksilofon، فنس)، ساز کوبی مرکب از ۳۰ تا ۵۵ تیغه‌ی بلند و کوتاه چوبی که در دو ردیف بر سطح فوقانی ساز قرار گرفته‌اند، و به وسیله‌ی دو کوبه‌ی سبک نواخته میشوند. نوع بزرگ آن سه اکتاو و نیم وسعت صوتی دارد. این ساز، که از سازهای قدیمی و منسوب به سازهای شرقی مشابه است، در بین اسلاوها رواج فراوان داشته. سن‌سانس در پوئم سمفونیک خود به نام رقص مرگ کسیلوفون را به کار گرفته است، و عده‌ای از موسیقیدانان قرن ۲۰م آن را در ارکستر سمفونیک وارد کرده‌اند. از دهه‌ی سوم قرن ۲۰م، این ساز را به لوله‌های طنین مجهز کرده‌اند، و بدین ترتیب، بر شباهت آن با سازی به نام ماریمبا[9] (mārimbā)، که در قسمت تحتانی آن، زیر هر تیغه، یک لوله‌ی



طنین قرار دارد، افزوده شده است. در هر حال، ماریمبا بزرگتر از کسیلوفون است، و ممکن است به وسیله‌ی دو نوازنده یا بیشتر نواخته شود.

کسیلول: ← کسیلن.

کسینوس: ← جیب تمام؛ مثلثات.

کش (keš)، در اصطلاح معماری، تیر بلند چوبی سراسری که بالای دیوار خوابانده سر تیرهای سقف را روی آن میگذارند.

کش، در آیین سیخ، ← سیخ.

کش (kaš, keš, kešš) یا **شهر سبز** (šahre sabz) [به مناسبت حاصلخیزی اطراف آن]، شهری در ناحیه‌ی بخارا، بر جاده‌ی معروف قدیم بین سمرقند و بلخ. بر طبق مآخذ چینی در قرن ۷م بنا شد. کش مولد امیر تیمور بود، و وی ابنیه‌ی متعدد در آنجا بر افراشت، که معروفترین آنها آقسرای (āq.sarāy) [= کاخ سفید] بود (قرن ۸م هق). در همین قرن بود که نام شهر سبز به کش اطلاق شد. کش یا شهر سبز در قرن ۱۰م هق نیز شهری بااهمیت بود، و بر نسف یا قرشی تفوق داشت، ولی به سبب تحولاتی که در قرن ۱۲م هق روی داد وضع دگرگون شد، و شهر سبز در مقایسه با قرشی شهر کوچکی شد.

کشاجم (košājem)، شهرت **ابوالفتح محمود ابن حسین** یا **محمود ابن محمد ابن حسین**، فت ۳۶۰ هق، شاعر و ادیب و منشی عرب. از اهل رمله (در فلسطین) بود. وی در بیت المقدس، دمشق، حلب، و بغداد سیر و سفرها کرده، و چندبار هم به مصر رفته است. بیشتر اقامت او در حلب در دربار سیف‌الدوله‌ی حمدانی و پدرش عبدالله ابن حمدان بوده است، و ایشان را مدح گفته. کشاجم مردی آشنا به چندین هنر و فن بوده و از این باب به "کشاجم" معروف شده است، که بر طبق بعضی اقوال "ک" از کتابت، "ش" از شعر، "ا" از انشا، "ج" از جدل، و "م" از منطق گرفته شده است، و بعضی آن را برساخته از "کاتب"، "شاعر"، "ادیب"، "جمیل"، و "منجّم"، که صفات اوست، دانسته‌اند، و گویند که وی طب نیز آموخت، و در باره‌اش "طکشاجم" گفتند، اما این عنوان شهرت نیافت.

کشاجم در وصف شعری بدیع دارد، و بیشتر به تشبیه متمایل است. دیوان شعرش به چاپ رسیده، و از آثار دیگر او ادب الندیم و المصاید و المطارد به چاپ رسیده، و چند اثر چاپ‌نشده‌ی دیگر دارد، از قبیل الرسائل و خصایص الطرب. در باب او گفته‌اند که وی در آغاز کار طباخ سیف‌الدوله بوده است، و کتابی به نام الطبخ نیز از تألیفات او نام برده‌اند. سال وفات او را میان ۳۴۵ و ۳۵۴ هق نیز نوشته‌اند.

کشاف (kaššāf) یا **تفسیر کشاف** (tafsir-) [عنوان کاملش الکشاف عن حقایق التنزیل]، از مشهورترین تفسیرهای قرآن، به عربی، تألیف (۵۲۸ هق) زمخشری. توجه و اعتنائی که دانشمندان اسلامی در طول تاریخ به این کتاب کرده‌اند در مورد کمتر کتابی نظیر دارد. زمخشری در این تفسیر به نکات ادبی (لغوی و صرفی و نحوی) و مسائل دقیق بلاغی (معانی و بیان و بدیع) پرداخته، و در کشف زیبائیها و دقایق و لطائف تعبیرات قرآن کوششی عظیم مبذول کرده است، و از نظر نقد ادبی، جنبه‌ی بیان هنری قرآن را بیش از هر یک از مفسرین دیگر مورد نظر قرار داده است، و در این راه ناگزیر اصطلاحات خاصی به کار برده که بعضی از آنها با مخالفت عده‌ای از اهل تعصب رو به رو شده است، و بر وی اعتراضهای بسیار کرده‌اند، ولی برای کسی که از نظر نقد ادبی به سخنان او بنگرد روشن است که وی ذهن بسیار دقیق و هوشیاری داشته است، و دیگران نتوانسته‌اند به حد او به لطف تعبیرات و زیبائیهای هنری قرآن نزدیک شوند.

به سبب اهمیت تفسیر کشاف، از روزگار مؤلف تا قرون اخیر، شروح و حواشی و رد و ایرادهای بسیار بر آن نوشته شده، و از همین شرحها و حاشیه‌ها میزان توجه علمای اسلامی را به کار او بخوبی میتوان شناخت. دسته‌ای، مانند احمد ابن محمد ابن منیر اسکندری (فت ۶۸۳ هق)، به نقد آراء او پرداخته‌اند، و بعضی، مانند عبدالکریم ابن علی عراقی (فت ۷۰۴ هق)، به دفاع و داوری در کار او و مخالفانش نظر داشته‌اند. بر روی هم، از میان شروح و حواشی و نقدهای کشاف میتوان کوششهای ابن هشام (۷۰۸–۷۶۱ هق)، قطب‌الدین شیرازی، جار بردی، شرف‌الدین طیبی (فت ۷۴۳ هق)، تفتازانی، میر سید شریف جرجانی، علی قوشجی، عمر ابن عبدالرحمان فارسی قزوینی (فت ۷۴۵ هق) (مؤلف کشف)، و فیروزآبادی را نام برد. و نیز بسیاری از علما به تلخیص آن پرداخته‌اند، و

---

(۱)xenon (۲)Travers (۳)Quezon (۴)Quezon City (۵)Keswick (۶)xylene (۷)xylol (۸)xylophone (۹)marimba

گروهی به استخراج احادیث آن و بررسی شعرهای مورد استشهاد زمخشری همت گماشته‌اند.

تفسیر کشاف بارها به چاپ رسیده است، از آن جمله است چاپ مصر (۱۳۶۷ هق، ۱۹۴۸)، که شرح شواهد کشاف با عنوان تنزیل الآیات، از محب‌الدین افندی (۹۴۹–۱۰۱۶ هق) نیز به ضمیمه‌ی آن به طبع رسیده است.

کشاف اصطلاحات الفنون(-'l ka**šš**āfe estelāhāto fonun)، کتابی به فارسی و عربی (مخلوط)، در تعریف و شرح اصطلاحات رایج در علوم و کتب علمی و ادبی اسلامی، تألیف محمد تهانوی، که یکی از مهمترین و وسیعترین دایرةالمعارفها در میان کتابهای مؤلفین اسلامی به شمار میرود. مؤلف در تدوین این کتاب مجموعه‌ای از کتابهای علمی و ادبی و فرهنگنامه‌های علمی پیش از خود را مورد نظر داشته است، و عین عبارت مؤلفین را، اغلب با ذکر نام کتاب مرجع، نقل میکند. چاپ کامل کتاب در ۱۸۶۲ از طرف انجمن آسیائی بنگال در کلکته صورت گرفته است، که عیناً در تهران افست شده است (۱۹۶۷، ۱۳۴۶ هش).

کشاورد، ده، ← آجرلو.

کشاورزی[1] (ke**š**āvarzi)، به معنی اخص، انجام دادن عملیات زراعتی بر زمین؛ و به معنی وسیع، علم تولید محصول و پرورش دام با استفاده از منابع طبیعی زمین. هدف اولیه‌ی کشاورزی بهره‌برداری هر چه بیشتر از زمین و، در عین حال، حفاظت آن از خرابی و فساد و استفاده‌ی ناصحیح است. رشته‌های مختلف کشاورزی جدید شامل زراعت، باغبانی، حشره‌شناسی، دامداری، تهیه‌ی لبنیات، مهندسی کشاورزی، شیمی خاک، و اقتصاد کشاورزی است.

حیات انسان اولیه وابسته به شکار و ماهیگیری و خوراکجوئی بود، و هنوز هم گروههائی هستند که به همین طریق ساده زندگی میکنند، و بعضی هم زندگی چوپانی چادرنشینی دارند. از زمانی که گروههائی از مردم به کاشت گیاهان وحشی و اهلی کردن حیوانات پرداختند کشاورزی پیدایش یافت. این تحول تدریجی بود، و تعیین زمان و مکان آن از مرحله‌ی حدس تجاوز نمیکند. زراعت مشوق ماندگار شدن در یک محل بود، و بعضی از این ماندگاههای جامعه‌های زراعتی بدل به شهرها و کشورشهرها در نقاط مختلف زمین شد. ابزار اولیه‌ی کشاورزی نیز طی اعصار و قرون تکامل یافت، و هر کشف تازه‌ای (از قبیل شناخت آهن) باعث تحولات عمیقی در زندگی انسان شد. همچنین، بشر از همان آغاز برای مهار کردن منابع آب و آبیاری، خاصه در نواحی نیمکماب و مناطق واقع در معرض سیل (مانند خاور میانه، دره‌ی نیل، ج آسیا، و ج‌غ کشمة و مکزیک)، به کار ابداع وسایل هوشمندانه‌ای پرداخت.

زراعت با زمینداری، و لهذا، با تأسیسات اجتماعی و سیاسی بستگی تام داشت. توسعه‌ی املاک بزرگ متضمن استفاده از برده‌ها (← بردگی) و سرفها (← سرف) در کشاورزی بود. در اروپای قرون وسطی، نظام خاوندی نظام نمونه‌ی کشاورزی محسوب میشد (← روستای خاوندی). در مشرق زمین، املاک بزرگ در دست طبقه‌ی اشراف بود، و وضعی شبیه نظام خاوندی پیش آمد. متدرجاً که قرون وسطی رو به اختتام گذاشت ـ به سبب ازدیاد وسایل ارتباط، انقلاب تجارتی، و بر آمدن شهرها در اروپای غربی ـ زراعت از صورت سابق خود، یعنی زراعت برای تأمین زندگی جامعه، خارج شد، و به صورت زراعت برای فروش در خارج جامعه در آمد. به علاوه، طاعونها و قحطیها سبب تباهی دهات، و سبب پیدایش جمع کثیری کارگر زراعتی بی‌خانمان شد. در قرون ۱۶م و ۱۷م باغبانی، مخصوصاً در فروبومان، توسعه‌ی بسیار یافت، و این امر در تحول معروف به "انقلاب کشاورزی" سهیم بود. روشها و وسایل جدید و محصولات تازه (مانند سیب زمینی) رواج یافت، و طرق علمی در تقویت زمین، انتخاب محصول، و کشتگرد مورد استفاده قرار گرفت. پیدایش وسایل مکانیکی، در پیشرفت زراعت "محصول واحد" در مزرعه‌های بزرگ مؤثر بود. انقلاب صنعتی پس از اواخر قرن ۱۸م سبب ازدیاد جمعیت آبادیها و شهرها شد، و کشاورزی را دیگر چاره‌ای نماند جز اینکه خود را با زمینه‌ی عمومی اقتصادی و مالی هماهنگ سازد. اختراعات انقلابی جدید (مانند تراکتور) پیدایش مزارع عظیم را ممکن ساخت.

علوم و فنون جدید روشهای آمودن مواد غذائی را دگرگون کرد، و، مثلا، سردسازی حمل و نقل گوشت و مواد غذائی را به نقاط دوردست ممکن ساخت. مجموعه‌ی این تغییرات سیمای جدیدی به کشاورزی و سیاستهای مربوط به آن داد. دولتها با مشکلات کشاورزی خاص خود مواجه شدند، و راههائی برای مقابله با آنها اتخاذ کردند. این راهها بر حسب کیفیت گوناگون کشاورزی در نقاط مختلف (مثلا کشاورزی پیشرفته‌ی دانمارک در مقام مقایسه با مناطق جنگلی برزیل و ل افریقا) متفاوت بود. در بعضی نقاط (مثل چ‌ش آسیا) تراکم جمعیت و کمبود زمینهای زراعی کشت تنجیده را ضروری ساخت.

در حال حاضر، در غالب کشورها دانشکده‌های کشاورزی و مؤسسات دولتی دخیل در امر کشاورزی میکوشند تا از طریق ترویج اصول صحیح کشاورزی، آبیاری، دامداری و اصلاح اراضی و بذور مختلف، بر سطح تولید بیفزایند، و دولتها کمابیش بر امور مربوط به کشاورزی نظارت میکنند.

کشتار جمعی[2] (ko**š**tāre jam'i)، در حقوق بین‌الملل، از بین بردن کلی یا جزئی یک گروه نژادی، مذهبی، یا ملی به توسط دولتها. هر چند این اصطلاح نخستین‌بار در ۱۹۴۴ در کار آمد، عمل آن یکرات در طول تاریخ اتفاق افتاده است، و آخرین مورد آن عمل نازیهای آلمان بود که، قبل از جنگ II و در جریان آن، کوشش داشتند یهودیان را بکلی نابود سازند، و سایر گروههای ملی را در اروپای شرقی از میان بردارند. در ۱۹۴۵، دادگاه نورمبرگ کشتار جمعی را جنایت بین‌المللی تشخیص داد، و عاملین آن را مستوجب مجازات دانست (← جنایات جنگ). در ۱۹۵۰، سازمان ملل متحد، با تصویب قرارداد بین‌المللی منع کشتار جمعی، اعمالی را که به نابودی تمام یا قسمتی از یک گروه مذهبی، نژادی، یا ملی به عمل آید (از قبیل وارد کردن صدمه‌ی شدید روحی یا جسمی، جلوگیری از توالد و تناسل، قتل افراد یک گروه) کشتار جمعی محسوب داشت. مجلس شورای ملی در ۱۳۳۴ هش الحاق ایران را به این قرارداد تصویب کرد.

کشتاسفی: ← گشتاسبی.

کشت تنجیده[3] (ke**š**te tanjide)، طریقه‌ای در زراعت که، در آن، زمین را به وسیله‌ی کود و کشتگرد همواره زراعت میکنند. در مواردی که زمین پرارزشتر از آن باشد که آن را مدتی آیش کنند معمول است.

کشتریه (k**š**atria)، هر یک از اعضای طبقه‌ی حکام و نظامیان، که دومین طبقه در نظام طبقه‌ای هند است. ← طبقه، در جامعه‌شناسی.

کشتگرد[4] (ke**š**t.gard)، تغییر دادن محصولی که در یک زمین میکارند، به منظور تغییر دادن نوع زراعت، حفظ و تقویت خاک، برطرف ساختن نباتات هرز، و دفع حشرات و بیماریهای نباتی. برنامه‌ی کشتگرد با رعایت آب و هوا، نوع زمین، و مقتضیات اقتصادی و محلی، و امکان استفاده از انواع کود تهیه میشود. در نواحی کماب، که امکان زراعت در کلیه‌ی اراضی مزرعه در هر سال محدود به مقدار آب است، زمین را آیش قرار داده شخم میزنند.

کشتی، در آیین زردشتی، ← کستی.

کشتی[5] (ke**š**ti, ka**š**ti)، وسیله‌ی نقلیه‌ی دریائی، ← ناو.

کشتی بخار[6] (ka**š**tie boxār)، وسیله‌ی نقلیه‌ی آبی که با ماشین یا توربین بخار حرکت میکند. در در ۱۷۸۷ یک قایق بخار توسط جیمز رامزی[7] (rāmzi، ۱۷۴۳–۹۲) ساخته شد، که با موفقیت در معرض تماشای همگان قرار گرفت. مقارن همان زمان، جان فیچ[8] (fic، ۱۷۴۳–۹۸) نیز به تجربیاتی برای ساختن قایق بخار مشغول بود. رابرت فولتن[9] (fultən، ۱۷۶۵–۱۸۱۵) با موفقیت در ۱۸۰۷ کشتی کلرمونت[10] (klermont) معروف خود را بر رود هودسن به آب انداخت. کشتی سوتا که از سوناء، گشت به راه افتاد و پس از ۲۹ روز و ۱۱ ساعت به لیورپول رسید (۱۸۱۹)، نخستین کشتی بخاری بود که از اقیانوس گذشت. گریت وسترن[11] (greyt ves-tern) اولین کشتی بخاری است که اقیانوس اطلس را ۱۵روزه پیموده است (۱۸۳۸). گریت بریتین[12] (greyt briteyn) نخستین کشتی بخار آهنی بود که با پیشرانه‌ی پروانه‌ای از اقیانوس اطلس گذشت (۱۸۴۵). از این پس جانشین شدن کشتیهای بخار به جای کشتیهای بادی آغاز شد و در سال ۱۹۰۰ این کار به پایان رسید. نخستین کشتی توربینی، توربینیا[13] (turbiniā)، در ۱۸۹۷ به کار افتاد.

کشتی نوح: ← نوح.

کشانی[14] (ke**š**.sāni)، فنر الاستیسیته (elāstisite)، توانائی ماده در باز گرفتن ریخت اولیه‌ی خود پس از برطرف شدن نیروهای وارد بر آن (از قبیل نیروهای کشش، تراکم، پیچش، و غیره). همه‌ی مواد جامد کمابیش کشسان[15] [فنر الاستیک] هستند، یعنی دارای خاصیت منکورند، اما کشانی آنها محدود است، و اگر "بار"[16] (نیروی خارجی) وارد بر آنها از حد معینی بگذرد کشانی خود را از دست

(۱)agriculture (۲)genocide (۳)intensive cultivation (۴)rotation of crops (۵)ship (۶)steamship (۷)Rumsey (۸)Fitch (۹)Fulton (۱۰)Clermont (۱۱)Great Western (۱۲)Great Britain (۱۳)Turbinia (۱۴)elasticity (۱۵)elastic (۱۶)load

میدهند، و حتی ممکن است بگسلند یا در هم بشکنند. اگر ریسمان ضخیمی از کائوچو را به دست بگیریم، و به انتهای دیگرش وزنه‌ای بیاویزیم ریسمان منبسط میشود. ریسمان کائوچو کشسان است، اگر وزنه را بر داریم ریخت اولیه‌ی خود را میگیرد. اما اگر وزنه خیلی سنگین باشد ممکن است ریسمان را به حدی منبسط کند که، پس از بر داشتن آن، ریسمان به ریخت اولیه‌ی خود باز نگردد؛ و اگر وزنه بسیار سنگین باشد ممکن است ریسمان را پاره کند. در ساختمانهای گوناگون، باید حد اعلای باری را که میتوان بر یک جسم تحمیل کرد، بی‌آنکه سبب در هم شکستن آن شود، تعیین کرد. این گونه مسائل با کشسانی ارتباط نزدیک دارند، و موضوع رشته‌ی مهم **مقاومت مصالح** است.

از محققین اولیه در کشسانی باید ر. **هوک**، نیوتن، خاندان برنویی، اویلر، کولن، و ت. **یانگ** را نام برد. در ح 100 سال قبل، **کوشی** و پواسون معادلات ریاضی اساسی کشسانی را تقریر کردند. حل این معادلات سخت دشوار است. از کسانی که بدین کار پرداخته‌اند میتوان لامه، ج. ک. **مکسول**، و موسخلیشویلی را نام برد.

I ـ کلیات. وقتی که باری بر جسمی تحمیل شود جسم تغییر ریخت میدهد، یعنی، بعضی از قسمت‌های آن نسبت به بعضی دیگر جا به جا میشوند. بدین سبب، در داخل جسم نیروهائی پدید میآید که در مقابل تغییری که نتیجه‌ی تأثیر بار است مقاومت میکنند، و میکوشند تا جسم را به حالت اولیه‌اش باز گردانند. تغییر ریخت یک جسم کشسان را معمولا با نسبت تغییری که نیروی خارجی وارد بر آن بدان میدهد به یکی از ابعاد اصلی جسم بیان میکنند، و این نسبت را دگروشی[1] (degar.vaši) میخوانند. مثلا، اگر یک ورقه‌ی لاستیکی به شکل مربعی به ضلع 10 سم چنان کشیده شود که به مربعی به ضلع 11 سم تبدیل شود، سطح ورقه از 100 سمه به 121 سمه، تبدیل میشود، که تفاوت آنها 21 سمه است. نسبت 21/100 یا 0,21 دگروشی است. عمل مقاوم جسم را در مقابل دگروشی با نیروی مؤثر بر واحد سطح میسنجند، و اندازه‌ی آن را تلاش[2] (talāš) مینامند. مثلا، اگر به انتهای سیمی که سطح مقطعش ۲ سمه است وزنه‌ای ۵کیلوگرمی آویخته شود تلاش سیم در مقابل این نیرو ۵÷۲ یعنی ۲,۵ کیلوگرم در سمه است.

از تحقیقات ر. هوک معلوم شده است که تلاشی که در داخل یک جسم کشسان پدید میآید، تا از حد معینی نگذشته است، متناسب است با دگروشیی که جسم دستخوش آن شده است. به عبارت دیگر، تلاش مساوی است با حاصلضرب ضریب ثابتی (موسوم به ضریب کشسانی[3]) در دگروشی. مقدار این ضریب برای مواد مختلف متفاوت است.

در مورد هر نمونه از یک ماده، اگر تلاش از حد معینی، موسوم به حد کشسانی[4] تجاوز کند، پس از برطرف شدن بار، جسم به ریخت اولیه باز نمیگردد، بلکه تغییر ریخت آن دائمی خواهد بود، چنانکه از مثال فنر مارپیچی معلوم است (حتی ممکن است تلاش به حدی برسد که جسم گسسته شود).

تغییر ریخت یک جسم بر حسب نحوه‌ی تأثیر نیروهای خارجی بر سه نوع مختلف است. در تغییر ریخت طولی، باز گرایش به تغییر دادن طول جسم دارد؛ در تغییر ریخت حجمی به تغییر دادن حجم آن؛ و در برینش[5] (borineš) به تغییر دادن شکل آن. قانون هوک در همه‌ی این حالات قابل اعمال است، اگرچه در حالات مختلف تلاش و دگروشی را به طرق متفاوت تعیین میکنند.

II ـ کشانی طولی. مثال کشسانی طولی همان مثال ریسمان کائوچو است که در مقدمه‌ی مقاله گفته شد. اگر به انتهای آزاد سیمی به طول l وزنه‌ای مانند p آویخته شود طول سیم زیاد و به l′ مبدل میشود. دگروشی نسبت l — l′ (تغییر طول سیم) به l (طول اولیه)، و تلاش نسبت نیروی p به سطح مقطع قائم سیم است. نسبت تلاش به دگروشی، به نام ت. یانگ، ضریب یانگ[6] خوانده میشود. ضریب یانگ، مانند سایر ضرایب کشسانی، از خواص ماده‌ی مورد نظر است، ولی شکل و بزرگی و طرز عمل با نمونه‌ی مورد آزمایش تا حدی در آن مؤثر است. ضریب یانگ هم در افزایش طول در نتیجه‌ی کشیدن و هم در کاهش آن در نتیجه‌ی تراکم به کار میآید.

III ـ کشانی حجمی. یک جسم ممکن است در سراسر سطحش تحت تأثیر فشاری عمود بر سطح آن باشد، مانند جسمی که تماماً در مایعی فرو برده شده است. فشار نیروی مؤثر بر واحد سطح است. شکل ۱ کره‌ای را نشان میدهد که از هر سو نیروهای مساوی عموداً بر آن وارد میشود. اگر فشار افزایش یابد شکل کره تغییر نمیکند، ولی حجم آن کاهش مییابد. دگروشی با نسبت تغییر حجم به حجم اولیه بیان میشود، و نسبت تلاش را به دگروشی ضریب کشسانی حجمی[7] میخوانند.

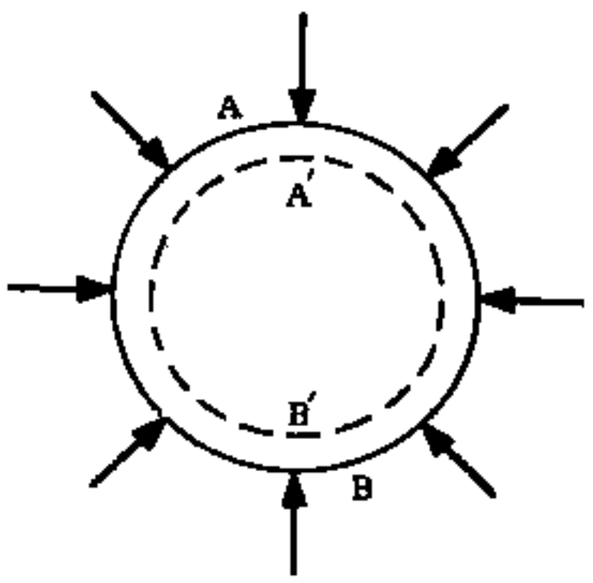

شکل ۱

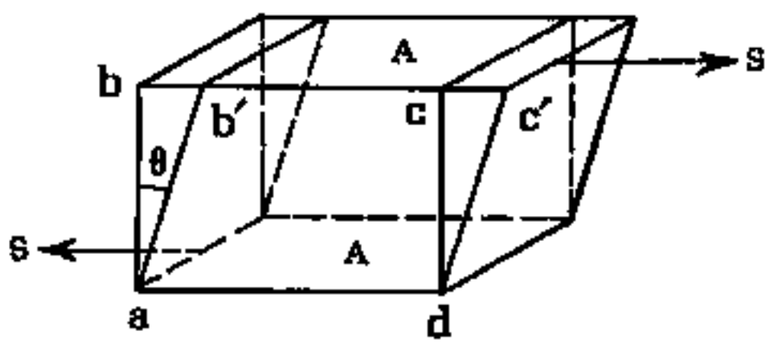

شکل ۲

IV ـ کشانی شکل. در بسیاری موارد، جسم تحت تأثیر دو نیروی مساوی غیر واقع بر یک امتداد قرار میگیرد که در دو جهت متقابل تأثیر میکنند (← زوج یا جفت). در شکل ۲، نیروهای ss بر وجوه فوقانی و تحتانی جسمی به شکل مکعب مستطیل وارد شده‌اند. تأثیر چنین دو نیرو را برینش مینامند. در نتیجه‌ی آن، مکعب مستطیل abcd به متوازی السطوح a′b′c′d′ تبدیل می‌شود، و هر یک از وجوه ab و cd از آن به زاویه‌ای مانند θ میگردد. در اینجا، دگروشی را با زاویه‌ی θ و تلاش را، که تلاش برینشی[8] خوانده میشود، با نسبت S (نیرو) به A (سطح مقاوم در مقابل عمل برینشی) اندازه میگیرند، و نسبت تلاش برینشی به دگروشی را ضریب کشسانی برینشی[9] یا ضریب سختپائی[10] (saxt.pā'i) می‌نامند.

V ـ ضرایب کشسانی. در جدول ذیل ضرایب کشسانی بعضی از مواد جامد مندرج است.

ماده	ضریب یانگ دین بر سمه	ضریب حجمی دین بر سمه	ضریب برینشی دین بر سمه
آلومینیوم	۶۹×۱۰^{۱۰}	۵۵×۱۰^{۱۰}	۲۷×۱۰^{۱۰}
برنج	۱۱۰×۱۰^{۱۰}	۱۱۰×۱۰^{۱۰}	۴۱×۱۰^{۱۰}
مس	۱۰۷×۱۰^{۱۰}	۱۲۴×۱۰^{۱۰}	۳۹×۱۰^{۱۰}
شیشه (کراون)	۶۵×۱۰^{۱۰}	۳۸×۱۰^{۱۰}	۲۷×۱۰^{۱۰}
چدن	۹۰×۱۰^{۱۰}	۶۰×۱۰^{۱۰}	۳۶×۱۰^{۱۰}
فولاد	۲۱۰×۱۰^{۱۰}	۱۶۵×۱۰^{۱۰}	۸۰×۱۰^{۱۰}

کشش[11] (kešeš)، در روانشناسی، تمایلی که بر اثر تغییر و تناوب در موازنه‌ی روانشناسی به وجود میآید، و تحت تأثیر محرکات خاصی قرار میگیرد، و به انحاء مختلف برای حصول هدف معین پاسخ میدهد. در مورد یک سگ گرسنه که تکه‌گوشتی را میرباید و میبلعد، گوشت مشوّق و محرکی است که سگ گرسنه نسبت به آن عکس العمل نشان میدهد، ولی فشار گرسنگی است که انگیزه یا کشش اصلی را نسبت به گوشت به وجود میآورد.

کشش سطحی[12] (kešeše sathi)، گرایش سطح یک مایع به منقبض شدن، چنانکه گوئی غشاء لاستیکی ممتدی است. نیروی انقباض ناشی از اصل کمترین انرژی است که، بنا بر آن، انرژی پتانسیل هیئت سطح "خواستار" رسیدن به حد اقل است.

به علت همین کشش سطحی است که یک سوزن چرب‌شده یا تیغه‌ی خودتراش را میتوان چنان بر روی آب قرار داد که در آن فرو نرود. این گونه چیزها در فرورفتگیهای کوچکی قرار میگیرند، و نیروی کشسانی که از سطح آب اعمال میشود آنها را نگاه میدارد. به همین دلیل است که قطره‌های باران و حباب صابون شکل کروی پیدا میکنند، زیرا، به ازاء حجم معین، کره کوچکترین سطح ممکن را دارد. البته، قطره‌های درشتتر باران به شکل گلابی در میآیند، و این بدان جهت است که اثر اضافی گرانش نیز دخالت میکند.

کشش سطحی با ازدیاد دما و افزودن مواد پاکساز کاهش مییابد. به سبب همین کاهش کشش سطحی است که چون پاره‌های کافور را که یک

---

(۱)strain (۲)stress (۳)modulus of elasticity (۴)elastic limit (۵)shearing (۶)Young's modulus (۷)bulk modulus of elasticity (۸)shearing stress (۹)shear modulus of elasticity (10)coefficient of rigidity (11)drive (12)surface tension

سرشان تیز شده است بر سطح آب قرار دهند در همه‌ی جهات سخت به حرکت در میآیند، بتدریج که کافور حل میشود، کشش سطحی، مخصوصاً در آنجاها که مجاور با نوک تیز پاره‌های کافور است، کم میشود، در نتیجه، از اطراف کششهای نامتعادل بر پاره‌های کافور اثر میکنند، و سبب حرکت آنها به این طرف و آن طرف میشوند.

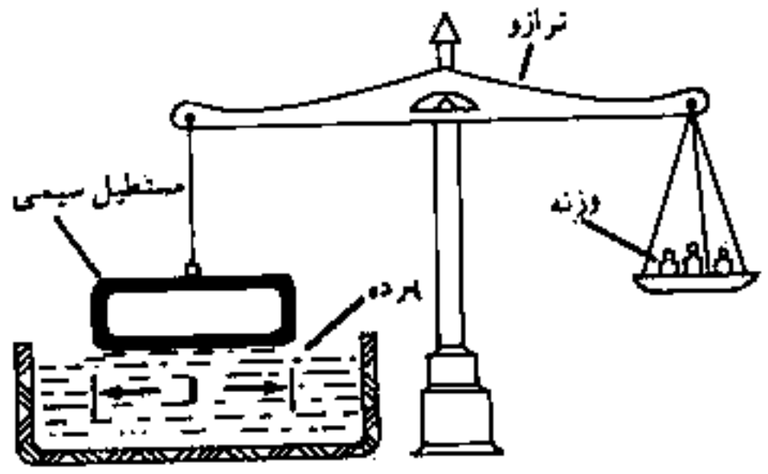

در شکل روشی برای اندازه‌گیری کشش سطحی به وسیله‌ی مستطیلی از سیم نمایش داده شده است. در کفه‌ی راست آنقدر وزنه اضافه میکنند تا نیروی لازم برای در هم شکستن "پرده‌ای" از مایع که به مستطیل چسبیده است فراهم آید. اگر این نیرو را F بنامیم، کشش سطحی بر حسب نیرو به طول پرده از دستور

$$T = \frac{F}{2l}$$

به دست میآید، که در آن l طول پرده است.

روش دیگری که برای اندازه‌گیری کشش سطحی به کار میرود، و به چکه‌سنجی[1] موسوم است، مبتنی بر این اصل است که وزن بزرگترین قطره‌ای که میتواند در دهانه‌ی لوله‌ای به شعاع a، درست پیش از افتادن آن قطره، تشکیل شود، از رابطه‌ی زیر به دست میآید:

$$mg = 2\pi aT\cos\alpha$$

که در آن m جرم قطره، g شتاب ثقل، T کشش سطحی مایع مورد نظر، و α زاویه‌ی تماس قطره با لوله است. از روی همین رابطه میتوان کشش سطحی T را اندازه گرفت.

کشف (kašf) [= پرده‌گشائی و رازنمائی]، در نزد صوفیه، اطلاع بر آنچه در پرده‌ی غیب پنهان و بر فهم انسان مستور است. حصول این مایه اطلاع برای عارف گاه به طریق خواب و خلسه روی میدهد، و گاه از طریق استغراق نفس و مراقبت باطن. از این گونه، آنچه در خواب دست دهد در اصطلاح رؤیای صادقه (ro'yāye sādeqe) خوانند، و آنچه در بیداری حاصل آید واقعه و کشف. صوفیه معتقدند که وقتی قلب از زنگار کدورتهای نفسانی زدوده شود پذیرای انوار غیبی میگردد، و ازین روست که در امکان وقوع کشف و مکاشفات، که در واقع نوعی از کرامات است، اسباب و موجبات متعدد ذکر میکنند. در هر حال، بر حسب تعبیر صوفیه، کشف بیرون آمدن از حجاب است، و حجاب نزد صوفیه عبارت از موانعی است که انسان را از ادراک حق باز میدارد. بدین گونه، رفع این گونه حجابها، که از طریق ریاضت و چله و خلوت و تزکیه و ذکر حاصل میشود، منتهی به اطلاع از آنچه در پرده‌ی غیب مخفی است میتواند شد، و صوفیه بدین گونه امکان وقوع مکاشفات را تعبیر و تبیین میکنند.

(1) drop-weight method

کشف الاستار عن بدایع الاشعار: ← بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار.

کشف الاسرار: ← فخرالدین صفی.

کشف الاسرار و عدة الابرار (kašfo 'l.'asrār va oddato 'l.'abrār)، تفسیری عظیم از قرآن، به فارسی، از ابوالفضل رشیدالدین میبدی، به شیوه‌ی عارفان، که در ۵۲۰ هق تألیف شده است. مؤلف، چون تفسیری را که خواجه عبدالله انصاری تألیف کرده بود مختصر یافته، به شرح آن پرداخته، و آیات قرآنی را یک بار ترجمه و دو بار تفسیر کرده است، که بار اول به شیوه‌ی مفسرین عادی و بار دوم بر طبق مشرب عارفان است.

کشف الاسرار هم از نظر خصایص لغوی و دستوری و هم از جهت مطالب عرفانی و ادبی بسیاری که در آن آمده است یکی از کتب برجسته‌ی ادب فارسی به شمار میرود، و مجموعه‌ی بسیار ارجمندی از اقوال مشایخ تصوف و شعرهای دلکش عارفانه نیز در آن آمده که در جای دیگر نمیتوان یافت. این کتاب از نمونه‌های بسیار شیرین و جذاب نثر فارسی آغاز قرن ۶م هق است، و در میان ترجمه‌های بیشماری که از قرآن شده از همه زیباتر و شاعرانه‌تر مینماید. در تهران در 10 مجلد چاپ شده است (۱۳۳۱–۳۹ هش).

کشف الحجب و الاستار عن اسماء الکتب و الاسفار (kašfo 'l.hojobe va 'l.'astār an asmāe 'l-kotobe va 'l.'asfār)، کتابی به عربی، تألیف سید اعجاز حسین نیشابوری گنتوری (۱۲۴۰–۱۲۸۶هق)، که فهرست الفبائی کتب شیعه‌ی امامیه است. مؤلف حـ ۳'۵۰۰ کتاب و رساله را در آن معرفی کرده است (چاپ کلکته، ۱۹۳۵).

کشف الحقایق (kašfo 'l.haqāyeq)، کتابی به فارسی، تألیف ← عزیزالدین نسفی، در عرفان و مباحث کلام و حکمت. این کتاب مجموعه‌ی ۷ رساله از تألیفات نسفی است. مؤلف در باره‌ی وجود و مقام انسان و سلوک و مبدأ و معاد، بر اساس عقاید حکما و متکلمین و صوفیه، بحث میکند (چاپ تهران، ۱۳۴۶ هش).

کشف الظنون (kašfo 'z.zonun) [کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون]، کتابی به عربی در معرفی کتب فارسی، عربی، و ترکی، و نیز معرفی علوم و فنون، تألیف حاجی خلیفه. در میان فهرستهائی که از قدیم در عالم اسلامی تألیف شده، کشف الظنون از نظر وسعت دامنه‌ی مواد و اطلاعات خاصی که در باب کتابها و مؤلفین آنها دارد از مهمترین کتابها در کتابشناسی و رجال به شمار میرود. مؤلف در ذیل نام هر کتاب اغلب اطلاعاتی در باب نویسنده‌ی آن میآورد، و به نقل آغاز و انجام کتاب میپردازد، و اگر ترجمه‌ای به زبان دیگر (یکی از سه زبان ترکی، عربی، و فارسی) داشته باشد آن را نیز معرفی میکند. در مورد کتابهائی که شروح و حواشی بسیار بر آنها نوشته شده همه را به ترتیب یاد، و مؤلفان آنها را نیز معرفی میکند. ضمناً، در ذیل نام هر یک از علوم و فنون رایج در قلمرو فرهنگ اسلامی، تعریفی از آن علم و موضوعات آن میکند که به جای خود دارای ارزش بسیار است. رویهمرفته، در کشف الظنون حـ ۱۵'۰۰۰ کتاب و رساله، و ۹'۵۰۰ مؤلف، و ۳۰۰ علم و فن معرفی شده است.

به علت اهمیتی که کشف الظنون داشته، از زمان مؤلف تا قرن اخیر، تکمله و ذیلهائی بر آن نوشته‌اند، که معروفتر و کاملتر از همه ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، تألیف اسماعیل پاشا بغدادی (چاپ استانبول، ۱۳۶۴–۶۶ هق) است. همچنین چاپهای متعددی از کشف الظنون شده است، که نخستین آنها چاپ گوستاو فلوگل است (لایپزیگ، ۱۸۳۵–۵۸)، در ۷ مجلد، همراه با ترجمه‌ی لاتینی و بعضی از ذیلهای کتاب. در مصر و استانبول نیز به طبع رسیده، و از روی نسخه‌ی خط مؤلف نیز در ترکیه چاپ شده است (۲ جلد، ۱۳۶۰–۶۲ هق).

کشف الغطاء، کتابی در فقه، ← کاشف الغطاء.

کشف الغمه عن جمیع الامه (kašfo 'l.qomma an jami'e 'l.'omma)، کتابی در علم حدیث و فقه، تألیف ← عبدالوهاب شعرانی. مؤلف در این کتاب رعایت مذاهب چهارگانه‌ی فقه اهل سنت را کرده است. تاریخ تألیف آن سال ۹۳۶ هق، و در ۱۳۰۳ هق در مصر به طبع رسیده است.

کشف الغمه فی معرفة الائمه (kašfo 'l.qomma fi ma'refate 'l.'a'emma)، کتابی تألیف ← بهاءالدین اربلی. موضوع کتاب شرح حال و مناقب ائمه‌ی شیعه‌ی اثنی‌عشری است، ولی شرح حال حضرت محمد ص و فاطمه ع را نیز در بر دارد، و به همین جهت باید گفت که شرح حال و مناقب ۱۴ معصوم است. تاریخ پایان تألیف کتاب شب ۲۱م ماه رمضان ۶۸۷ هق بوده است. کشف الغمه از کتب مهم و متداول شیعه‌ی امامیه، و در آن از اخبار اهل سنت نیز استفاده شده است و از قدح و طعن علمای اهل سنت که در کتب متأخر شیعه رایج بوده خالی است. این کتاب را علی ابن حسن زواره‌ای برای امیر قوام‌الدین محمد (از امرای دوره‌ی شاه طهماسب I صفوی) به فارسی ترجمه کرده (۹۳۸ هق)، و نام آن را ترجمة المناقب نهاده است. متن کشف الغمه با ترجمه‌ی فارسی آن در ۳ جلد در سال ۱۳۸۱ هق در تهران به طبع رسیده. پیش از آن نیز یک بار در تهران به طبع رسیده بوده است. متن عربی در نیمه‌ی اول صفحات و ترجمه‌ی فارسی در ذیل آن صفحات است.

کشف القناع عن اسرار شکل القطاع: ← شکل القطاع.

کشف المحجوب (kašfo 'l.mahjub)، کتابی مهم در کلام اسماعیلی، از ← ابویعقوب سجزی. شامل ۷ مقالت است، و هر مقالت شامل چند جستار (jostār؛ = بحث) بدین شرح، مقالت اول، در توحید باری تعالی؛ مقالت دوم، در خلق اول (خرد)؛ مقالت سوم، در خلق ثانی (نفس)؛ مقالت چهارم، در خلق ثالث (طبیعت)؛ مقالت پنجم، در خلق رابع (موجودات روی زمین)؛ مقالت ششم، در خلق خامس (نبوت)؛ و مقالت هفتم، در خلق سادس (معاد). از شیوه‌ی سخن که در بیشتر موارد به ترجمه میماند، گمان میرود که کتاب ترجمه‌ای از اصل تألیفی به عربی از خود ابویعقوب باشد.

کشف المحجوب، کتابی فارسی در تصوف، و از جمله‌ی قدیمترین کتب موجود صوفیه به فارسی، تألیف هجویری، که ظاهراً در حدود سالهای بین ۴۳۰ و ۴۵۰ هق تألیف شده است. کشف المحجوب را مؤلف در جواب سؤالات ابوسعید هجویری راجع به طریقت صوفیه، مقامات، مذاهب، مقالات، رموز و اشارات ایشان، و بیان کیفیت محبت خداوند، و احوال عقل و نفس، و انواع حجابهائی که درین راه هست نوشته، و در بیان مطالب به آیات قرآن و کلمات مشایخ

استشهاد کرده، و کتاب او از پاره‌ای جهات شباهت به رساله‌ی قشیریه دارد. کشف المحجوب از حیث سبک و اسلوب انشا شباهت به آثار قدیم عهد سامانی دارد، و لغات و ترکیبات آن ازین لحاظ قابل ملاحظه است. نام کتاب را بعضی کشف المحجوب لارباب القلوب نوشته‌اند، اما جزء اخیر در نسخ موجود نیست. کشف المحجوب هجویری از قدیم مورد توجه مؤلفین صوفیه بوده است، و عطار و جامی و بعضی دیگر از متصوفه مطالب و گاه عبارات آن را در آثار خویش نقل کرده‌اند. کتاب کشف المحجوب مکرر در هند چاپ سنگی شده است، و طبع انتقادی خوبی بر اساس نسخ معتبر قدیمی هم از آن، به اهتمام ژوکوفسکی، انتشار یافته است (لنینگراد، بعد از مرگ ژوکوفسکی، ۱۹۲۶). همچنین ترجمه‌ی انگلیسی کتاب به وسیله‌ی نیکلسن در جزء سلسله‌ی اوقاف گیب نشر شده است (۱۹۱۱؛ تجدید چاپ ۱۹۳۶).

کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ← علامه‌ی حلی.

کشف المواد: ← شوریده‌ی شیرازی.

کشف‌رود (kašaf.rud)، رودی در خراسان، ایران، که از ریزابه‌های هری رود است. سرچشمه‌ی آن نزدیک سرچشمه‌ی اترک در کوههای هزار مسجد است، و پس از مشروب کردن رادکان و چناران، از ل مشهد میگذرد، و در پل خاتون به هری رود میریزد.

کشفی، سید جعفر (kašfi)، فت ۱۲۶۷ هق، عالم ایرانی در علوم دینی. اصلا از داراب فارس بود، ولی پدرش از داراب قطع علاقه کرد، و در شهر اصطهبانات اقامت گزید. سید جعفر به نجف رفت، و پس از تکمیل علوم رسمی، به ریاضت پرداخت، و سپس به بروجرد آمد، و در همین شهر درگذشت. وی دعوی کشف و کرامات داشت، و مدعی بود که ۷۰ بطن قرآن را کشف کرده است، و به همین دلیل به کشفی معروف شده است. از آثارش الرق المنشور، اجابة المضطرین، و البلد الامین است. سید یحیی کشفی پسر او بود.

کشفی، سید یحیی، فت ۱۲۶۶ هق، یکی از سران بابیه، از نخستین گروندگان به سید علی محمد باب، و از حروف حی او. پسر سید جعفر کشفی بود. در بروجرد متولد شد، بعدها به تهران آمد، و در شمار فضلای آن عصر قرار گرفت. هنگام ظهور باب، به شیراز رفت و به آیین باب گروید. در بسیاری از شهرهای ایران بر منبر از عقیده‌ی به باب سخن گفت. در ۱۲۶۶ هق در نیریز با طرفداران خود علیه حکومت قیام کرد، و خونریزی و آشوبی به راه انداخت، ولی سرانجام پس از چند ماه مقاومت شکست خورد، و یارانش متفرق شدند، و او را نیز در همان سال کشتند.

کشک (kašk)، یکی از فراورده‌های شیری، که ساختن آن از زمانهای قدیم در غالب نقاط ایران، مخصوصاً در بین عشایر، و همچنین در بعضی از کشورهای مجاور متداول است. کشک مقدار زیاد مواد پروتئینی و مواد معدنی دارد، و بدین جهت، دارای ارزش غذائی زیاد است. برای تهیه‌ی آن، یا شیر را ابتدا تبدیل به دوغ میکنند، و در اسیاب مخصوصی به نام تولوم (tolom)، کره‌ی آن را جدا میسازند، و از باقیمانده ("دوغ تولومی") کشک میسازند، یا آنکه ابتدا خامه‌ی شیر را به توسط ماشینهای مخصوص جدا کرده سپس شیر پس‌چرخ را تبدیل به ماست میکنند، و از آن کشک می‌سازند. دوغ تولومی یا ماستی را که از شیر پس‌چرخ تهیه شده است میجوشانند تا، در نتیجه‌ی تبخیر آب، قوام آید و حالت خمیری بگیرد. سپس، این ماده‌ی خمیری را در کیسه‌های کرباسی میریزند، و میگذارند تا حد ممکن آب آن خارج شود، و به صورت خمیر سفتی در آید. در این هنگام مقداری نمک به آن می‌افزایند (برای جلوگیری از فساد)، و آن را به صورت گوی یا قطعات مکعب شکل در آورده در مقابل آفتاب خشک میکنند. آبی را که در طریق مذکور از کیسه میچکد در ظرفی جمع‌آوری کرده از آن قره‌قوروت میسازند.

کشکان‌رود: ← کشگان‌رود.

کشکر، شهر قدیم، ← کسکر.

کشک‌سرای، ده مرند، ← کوشک‌سرای.

کشکک یا رضفه: ← استخوان‌بندی.

کشکنجیر (koškanjir) [← سوراخ‌کننده‌ی کوشک]، از آلات گشودن قلعه‌ها در قدیم، که به وسیله‌ی آن سنگها یا تیرهای بزرگ به دیوار قلعه یا باروی شهر پرتاب میکردند تا دیوار سوراخ و خراب شود.

کشکوئیه (kašku'iyye)، دهستان (جه ۸'۹۳۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)، دارای ۳۳ آبادی. در لغ رفسنجان و ج دهستان نوق واقع است. محصول عمده‌اش پسته و پنبه است. مرکزش، **کشکوئیه** (جه ۱'۵۷۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۷کیلومتری لغ رفسنجان است.

کشکول (kaškul)، ظرف خاگی‌شکل مخصوص درویشان، که آن را با زنجیری به دوش می‌افکنند، و گاه در دست میگیرند، و چیزهای کوچکی را که بدیشان داده میشود در آن می‌افکنند. جنس آن از فلز یا چوب یا کدوی مخصوصی (کدوی قلیانی یا کشکولی) است، و معمولا بر گرد آن خطوطی از شعر و غیره مینویسند. کشکول متدرجاً

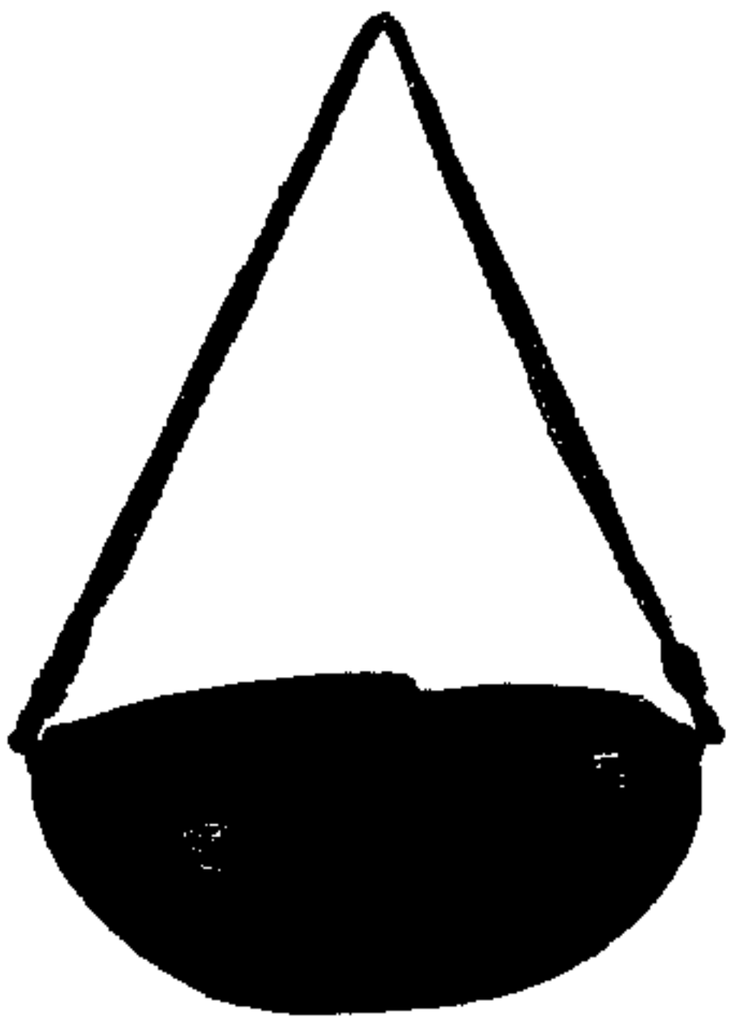

به صورت رمز و نشانه‌ی صوفیان و درویشان در آمده است، و از لوازم زندگی درویشی به شمار میرود.

در ایام عزاداری ماه محرم و صفر، بعضی از مردم کشکولهائی، اغلب از حلبی، در دست میگیرند، و بر آب میکنند، و تشنگان را آب میدهند.

کشکول (kaškul)، نام عمومی بعضی از کتابهائی که در آنها مطالب مختلف در موضوعات گوناگون، بدون ترتیب و نظمی در تبویب و تألیف آنها، جمع‌آوری شده است. کتابهای کشکول، که معروفترین آنها **کشکول شیخ بهائی** است، سابقه‌ی تألیفشان قدیمی است، و از دیرباز، کتب امالی و مجموعه‌هائی از نوع آنها را میتوان در شمار کتب کشکول شمرد، ولی احتمالا از اوایل قرن ۸م هق است که کتابهائی به نام "کشکول" تألیف شده است، از قبیل کشکول علامه‌ی حلی. پس از آن، مؤلفین دیگری مجموعه‌هائی بدین نام فراهم آورده‌اند که، بمانند کشکول درویشان، از هر چیز اندکی در آن میتوان یافت.

کشکول شیخ بهائی، کتابی به فارسی و عربی (مخلوط)، در موضوعات گوناگون علوم و ادبیات، تألیف شیخ بهائی (نیز کشکول، نام). در تألیف آن چندان نظم و ترتیب خاصی مراعات نشده، و مؤلف کوشیده است بهترین نکته‌ها و مطالبی را که در طی مطالعات خویش به آنها بر خورده در این کتاب ضبط کند. وی در جوانی کتابی به همین گونه به نام معلاة (mexlāt) تألیف کرده بود، ولی بعدها که پخته‌تر شد کشکول را فراهم آورد، و در آن از تکرار مطالبی که در معلاة آمده بود پرهیز کرد. کشکول شیخ بهائی یکی از معروفترین کتابهای سه چهار قرن اخیر است. به خصوص، به علت حسن انتخاب و اشتمال بر بعضی مطالب که امروز مرجع اصلی آنها ظاهراً در دست نیست دارای اهمیت میباشد. از چاپهای متعدد آن چاپ تهران (۱۲۹۶ هق) و بولاق (۱۲۸۸ هق) است.

کشگان‌رود (kašgān.rud) یا **کشکان‌رود،** رودی در لرستان، ایران غربی. ظاهراً در ناحیه‌ی دلفان سرچشمه میگیرد. از ریزابه‌های آن رود الشتر، مادیان‌رود، و رود خرم‌آباد است. در پل گامیشان به کرخه (صیمره) میریزد. بسیاری از اروپائیان از مسیر کشگان‌رود گذشته‌اند، و این راه در عهد هخامنشیان و ساسانیان و سلسله‌های بعد مورد استفاده بوده است.

کشم: ← قشم، جزیره.

کشمة، علامت اختصاری کشورهای متحد امریکا در کتاب حاضر.

کشمر (kešmar)، ده (جه ۳۷۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کنارشهر، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۱۲کیلومتری لش بردسکن. آبادی علی‌آباد نزدیک آن، و برج کشمر (← برج) در اراضی آن واقع است. نیز ← کاشمر، شهرستان. احتمالا سرو کاشمر که به زردشت منسوب است، و در زمان خلافت متوکل، علی رغم اعتراض مجوسان، قطع شد، درین آبادی بوده است.

کشمر، برج: ← برج.

کشمش[1] (kešmeš)، میوه‌ی خشک‌کرده‌ی بعضی اقسام انگورهای بی‌هسته مخصوصاً ویتیس وینیفرا (*Vitis vinifera*). تولید آن محدود است به نقاطی که تابستان ممتد و گرم دارند تا انگور بتواند به درخت برسد، و پس از آن در آفتاب خشک شود.

(1)raisin

ماده‌ی غذائی کشمش قند و مواد آهنی و ویتامینهای آ و ب است.

کشمش کولی (kešmeše köli) یا **مویزک** (mavi-zāk)، (*Delphinium staphysagria*)، گیاهی از تیره‌ی آلاله‌ها که از برگهای آن خمیری چسبنده ساخته میشود که برای کندن مو به کار میرود.

کشمیر (kašmir)، نام رسمی آن **جمو و کشمیر** (jammu)، سرزمینی (۲۲۲٬۸۰۰ کمه) در آسیا، لغ هند و لش پاکستان، که بین این دو کشور متنازع فیه است. سرزمین کشمیر از غ به افغانستان، از ل به چین، و از لش به تبت محدود است.

از ۱۸۴۶ تا ۱۹۴۷ جمو و کشمیر یکی از بزرگترین ممالک مهاراجه‌نشین هند بود. از ۱۹۴۷ که سرزمین هند به دو مملکت هند و پاکستان منقسم شد، دو مملکت بر سر جمو و کشمیر کشمکش دارند، و هر یک قسمتی از آن را تحت استیلای خود قرار داده است. جز در جمو، که تعداد زیادی از سیخها زندگی میکنند، و لداخ، که بیشتر سکنه‌ی آن بودائی‌اند، اکثریت عظیم کشمیریها مسلمانند. بدین جهت، و به جهات اقتصادی، در اکتبر ۱۹۴۷ پاکستان مدعی مالکیت کشمیر شد، اما مهاراجه‌ی هندی کشمیر الحاق این سرزمین را به هند اعلام کرد. بین دو کشور جنگ در گرفت. در ۱۹۴۸ آتش‌بس بر قرار شد، و بر طبق آن، بین ثلث و نصف خاک کشمیر که ح ۹۰٪ سکنه‌ی آن مسلمان بودند در دست پاکستان ماند. فعلا دو قسمت کشمیر عبارتند از **کشمیر هند** (در ۱۹۶۱ جم ـ ۳٬۵۶۰٬۹۷۶)، که از ایالات هند و کرسی تابستانی آن شریناگار و کرسی زمستانی آن جمو است، و حاکم آن را رئیس جمهور هند منصوب میکند؛ و **کشمیر آزاد** (جم ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰)، که مرکزش مظفرآباد است، و رئیس جمهور دارد، ولی تحت حمایت پاکستان است.

بقیه‌ی این مقاله ناظر به کشمیر سابق (جمو و کشمیر) است.

کشمیر یکی از زیباترین نواحی مشرق‌زمین و جالب سیاحان است. کوهستانی است، و قسمتهائی از هیمالایا و قراقروم در آن است. رود سند از آن میگذرد، و دره‌هایش باریک ولی بسیار پرجمعیت است. دره‌ی جهلوم پرجمعیتترین قسمتهای کشمیر و قلب اقتصادی آن میباشد، گندم و برنج فراوان دارد. صنایع دستی آن ـ مخصوصاً پارچه‌ها و شالهای پشمی مشهور کشمیر، که این سرزمین به مناسبت آن معروف بود ـ رو به انحطاط گذاشته است.

تاریخ

قرائنی هست حاکی از اینکه در ح ۲۵۰ ق‌م کشمیر جزء قلمرو آشوکا بود، وی مبلغین بودائی بدانجا فرستاد. بعدها کشمیر شاهان هندی داشت. در خلافت (۱۳۶–۱۵۸ هق) منصور، هشام ابن عمرو، حاکم سند، کشمیر را فتح کرد، ولی ظاهراً این فتح موقت بود، و پس از آن نیز چند قرن کشمیر تحت سلطنت شاهان هندی قرار داشت. از قرن ۸م هق به بعد چند تن پادشاه مسلمان بر کشمیر فرمانروائی داشتند، که معروفترین آنها زین‌العابدین است، که در ۸۲۰–۸۷۲ هق سلطنت کرد، و دوره‌ی پادشاهی او عصر طلائی تاریخ کشمیر محسوب است.

در اواخر قرن 10م هق، کشمیر جزء قلمرو اکبر شاه شد (۱۵۸۶)، و این ناحیه مدتها جزء امپراطوری مغول هند بود. جهانگیر به‌کشمیر رغبت تمام داشت، و به خاطر زوجه‌ی ایرانیش، نورجهان، درخت چنار را از ایران به کشمیر برد، و کشت آن را معمول ساخت. در اواخر عهد امپراطوران مغول، وضع رو به بیسامانی نهاد، و اگرچه نادر شاه افشار نتوانست دره‌ی کشمیر را بگیرد، مهاجمات وی سبب هرج و مرج شد، و در نتیجه، احمد شاه درانی موفق به تسخیر آن شد (۱۷۶۰). اما هرج و مرج ادامه یافت، تا عاقبت رنجیت سینگه کشمیر را به قلمرو سیخها منضم کرد (۱۲۳۴ هق، ۱۸۱۹). رنجیت سینگه یکی از صاحبمنصبان خود را، به نام گلاب سینگه، مهاراجه‌ی جمو ساخت (۱۸۲۰)، و از این زمان است که جمو بر آمد و شهرت یافت. بعدها گلاب سینگه قدرت خود را بر کشمیر بسط داد، و مملکت جمو و کشمیر را بنیان نهاد. پس از شکست سیخها در ← جنگهای سیخ، بر طبق پیمان سال ۱۸۴۶ با بریتانیای کبیر، گلاب سینگه تابع بریتانیای کبیر، و مهاراجه‌ی کشمیر شد، و بدین گونه، کشمیر ـ با اینکه اکثریت ساکنینش مسلمان بودند ـ تحت حکومت مهاراجه‌های هندی قرار داده شد.

در ۱۹۴۷ که هندوستان تقسیم شد، مسلمانان با کومک قبایل پاکستانی بر ضد حکومت کشمیر شوریدند، حکمران هندی آنجا به دهلی گریخت، و موافقتنامه‌ای امضا کرد که به موجب آن کشمیر تحت حکومت هند قرار گرفت. سربازان هندی به شریناگار اعزام شدند. پاکستان به طرفداری از مسلمانان بر خاست. جنگ بین دولتین در گرفت، و عاقبت با مداخله‌ی سازمان ملل مخاصمات پایان پذیرفت (۱۹۴۸)، اما کشمکش بر سر تسلط بر همه‌ی کشمیر ادامه دارد. در سال ۱۹۵۳، مجلس مبعوثانی در کشمیر هند رأی به ملحق شدن به هند داد، ولی مذاکرات بین هند و پاکستان و مخالفت سازمان ملل با چنین الحاقی قبل از مراجعه به آراء عمومی، تصمیم آن مجلس را بی‌اثر ساخت. در ۱۹۵۶، رأی جدید مجلس منجر به انضمام کشمیر هند به هند شد، و این ناحیه از ایالات هند شد، اما کشمیر آزاد تحت نفوذ پاکستان باقی ماند. دولت هند به اعتراضات پاکستان و تصمیم سازمان ملل دایر به لزوم مراجعه به آراء عمومی اعتنائی نکرد. در ۱۹۵۸ نیروهای چین ناحیه‌ی لداخ و اطراف آن را اشغال کردند، و به اعتراضات هند وقعی ننهادند. این امر منجر به تجدید مذاکرات بین هند و پاکستان شد.

کشمیری، زبان (kašmiri)، از زبانهای دردی (جدول زبانها در ص ۱۱۶۷ دیده شود)، که ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ تن، عمدةً در کشمیر، بدان تکلم میکنند. از گروه هندوایرانی زبانهای هندواروپائی است.

کشن (košan)، ده (جم ۱٬۷۳۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۴کیلومتری غ شیراز. غلات، چغندر، و میوه‌جات دارد.

کشند[1] (kešand)، بر آمدن و فرو نشستن متناوب روزانه‌ی سطح آب اقیانوسها، دریاها، و دریاچه‌های بزرگ زمین، که ناشی از جاذبه‌ی گرانشی ماه و تا حدی خورشید است. منتهای بالا آمدن آب را مد[2] (madd) و منتهای فرو نشستن آن را جزر[3] (jazr) گویند. تناوب جزر و مد پدیده‌ای نجومی است، و ناشی از حرکت وضعی زمین به دور محورش، حرکت انتقالی آن به‌گرد خورشید، و حرکت انتقالی ماهیانه‌ی ماه به دور زمین است.

I ـ کلیات. همه‌ی آبهای زمین در معرض نیروهای کشندآور[4] خورشید و ماه قرار دارند، ولی در دریای باز تغییرات کشندی تحت الشعاع امواج دریا است، و تنها در محل تلاقی اقیانوسها و قاره‌ها است که کشند چندان بزرگ است که قابل ملاحظه می‌شود. در آبهای داخلی قاره‌ها، مانند دریای خزر و دریاچه‌های بزرگ امریکا، بر آمدن و فرو نشستن کشندی سطح آب چندان کوچک است که تغییر سطح آب به سبب وزیدن باد و آب و هوا آن را بکلی تحت الشعاع قرار میدهد.

کشند تأثیرات عملی و اقتصادی فراوان دارد. در کشتیرانی دارای اهمیت حیاتی است؛ کشتیهای اقیانوسپیما برای ورود به بندرگاههای کم‌عمق از مد استفاده میکنند. جریانهای کشندی کانالها را میروبند، و سبب عمیق ماندن آنها میشوند. کشند در پاکیزگی بندرگاهها و نگاه داشتن آنها بر طبق اصول بهداشت مؤثر است، زیرا فضولات ساحلی را با خود به اقیانوسها میبرد. کار روزانه‌ی ماهیگیران ساحلی وابسته به کشند است، و کشند در شنا، قایقرانی، و فعالیتهای ورزشی آبی مؤثر میباشد. در موقع جنگ، کشند در فعالیت زیردریائیها و مین‌گذاری تأثیر دارد. دولتهای اغلب کشورهای ساحلی جداول کشندی منتشر میکنند که در آن زمان کشند در بنادر در سراسر سال نشان داده شده.

از ایام قدیم میدانستند که کشند ناشی از تأثیر ماه و خورشید است، چنانکه بعضی از متفکرین روم قدیم کشند را به این عوامل نسبت داده‌اند، اما قوانین فیزیکی کشند پس از کشف قانون گرانش به وسیله‌ی نیوتن کشف شد.

II ـ توجیه کشند. نیروی کشندآوری که یک جسم (مثلا ماه یا خورشید) بر موضعی از زمین اِعمال میکند عبارت است از تفاضل جاذبه‌ی آن بر آبهای سطح زمین در این موضع و جاذبه‌ی آن بر زمین جامد. بر طبق قانون گرانش، این نیرو به نسبت مستقیم جرم جسم جذب‌کننده و عکس مکعب فاصله‌ی آن از زمین تغییر میکند. همین امر نشان میدهد که، اگرچه جرم خورشید به مراتب از جرم ماه بیشتر است، عامل اصلی کشند جاذبه‌ی ماه است. توضیح آنکه جرم خورشید ۲۷ میلیون برابر جرم ماه است، ولی فاصله‌ی خورشید از زمین ۳۸۹ برابر فاصله‌ی ماه از زمین میباشد. مکعب ۳۸۹ (یعنی ۳۸۹×۳۸۹×۳۸۹) تقریباً مساوی ۵۹ میلیون است، و نسبت ۲۷ میلیون به ۵۹ میلیون قریب ۵/۱۱ میباشد؛ یعنی، نیروی کشندآور خورشید فقط ۵/۱۱ نیروی کشندآور ماه است؛ و بالعکس، نیروی کشندآور ماه به طور متوسط ۲٫۲ برابر نیروی کشندآور خورشید میباشد. به همین جهت است که عامل عمده در تولید کشند همانا نیروی جاذبه‌ی ماه است.

توجیه اجمالی پیدایش کشند بر اثر جاذبه‌ی ماه

(۱)tide (۲)high tide; high water (۳)low tide; low water (۴)tide-raising force

از این قرار است. نیروی کشندآور ماه چنانکه گفته شد، تفاضل بین جاذبه‌ی ماه بر آبهای سطح زمین و جاذبه‌ی آن بر زمین جامد است. به ازاء واحد جرم، جاذبه‌ی ماه بر آبهای اقیانوس که مستقیماً محاذی ماه هستند بیش از جاذبه‌ی آن بر زمین جامد است که، بر طبق اصول مکانیک، می‌توان جرم آن را متمرکز در مرکزش فرض کرد. بر خلاف، جاذبه‌ی ماه بر زمین جامد بیش از جاذبه‌ی آن بر آبهائی است که در طرف دیگر زمین نسبت به ماه قرار دارند. نتیجه‌ی این تفاضل جاذبه‌ها عبارت است از بر آمدن آبهائی که مستقیماً محاذی ماه هستند، و همزمان با آن، بر آمدن آبهای واقع در طرف دیگر زمین، و نیز فرو نشستن آبهای بین دو قسمت. توضیح جامعتر و ترسیمی مطلب از شکل استنباط میشود. خط سهمدار یا حامل OA جهت و مقدار جاذبه‌ی ماه را در مرکز زمین و حامل MB جهت و مقدار جاذبه‌ی ماه را در نقطه‌ای مانند M از سطح آن نمایش میدهد. چون فاصله‌ی ماه از O بیش از فاصله‌ی آن از M است، MB بزرگتر از OA است. نیروی کشندآور در M تفاضل حامل MB و حامل OA است، و برای تعیین آن کافی است از B خطی موازی و مساوی OA ولی در جهت مخالف بکشیم تا به F برسیم. حامل MF نیروی کشندآور را در M نشان میدهد. در چند نقطه‌ی دیگر نیز نیروی کشندآور را به همین طریق تعیین کرده و با خط درشت کشیده‌ایم. جهت این نیروها بخوبی نشان میدهد که آبها در نواحی P و Q بالا میآیند، و در نواحی R و S فرو مینشینند.

خلاصه، در هنگام عبور ماه از نصف النهار علیا و سفلی آب بالا میآید، و هنگام طلوع و غروب آن فرو مینشیند. چون طول شبانروز قمری ح ۲۴ ساعت و ۵۰ دقیقه است، فاصله‌ی هر جزر از مدی که پس از آن میآید قریب ۶ ساعت و ۱۲ دقیقه خواهد بود. البته، کشندی که ما مشاهده میکنیم مجموع کشندهای قمری (ناشی از ماه) و شمسی (ناشی از خورشید) است. وقتی که ماه و خورشید در مقارنه یا مقابله‌اند (مثلا در هنگام محاق و بدر) نیروهای کشندآور آنها در یک جهت عمل میکنند، و ارتفاع کشند از مواقع دیگر بیشتر است، در این موقع، کشند را مهکشند[1] (meh.kešand) نامند. اما، در هنگام تربیع اول و تربیع دوم، نیروهای جاذبه‌ی خورشید و ماه تا حدی اثر یکدیگر را خنثی میکنند، و کشند از مواقع عادی خفیفتر است؛ در این موقع کشند را کهکشند[2] (keh.kešand) میخوانند.

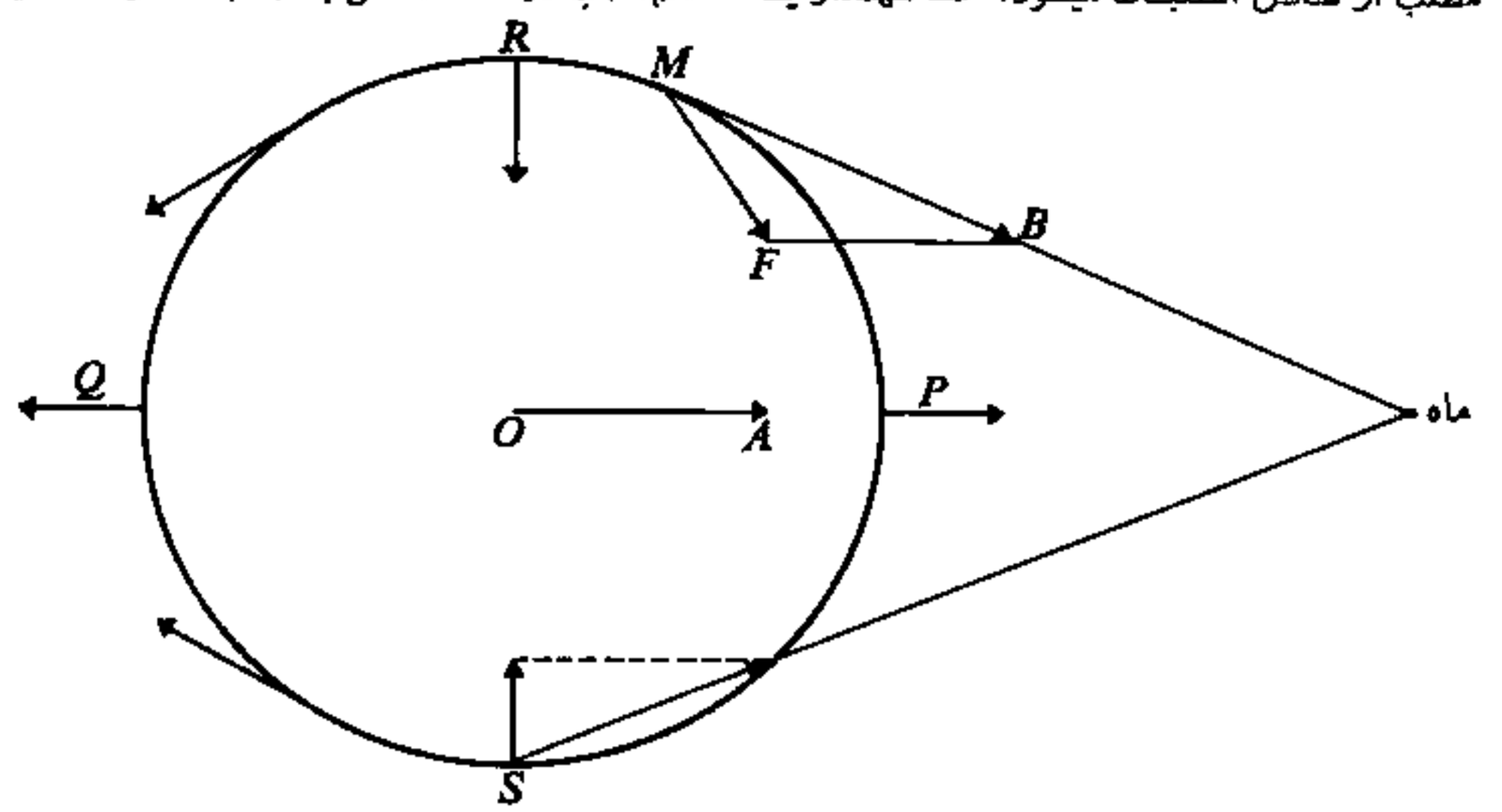

III ـ جزر و مد. تحول کشند چنین است که آب از پایینترین موضع خود متدرجاً در مدت ۶ ساعت بالا میآید تا به منتهای ارتفاع خود (مد) میرسد. سپس به فرو نشستن آغاز میکند، و آن مدت ۶ ساعت ادامه مییابد تا به حد اقل ارتفاع خود (جزر) میرسد. سپس همین دوره دگربار شروع میشود.

مقارن بالا آمدن و فرو نشستن کشند در امتداد قائم، آب در امتداد افقی به جانب ساحل روان یا از آن دور میشود. این حرکات افقی متناوب آب را جریانهای کشندی[3] نامند تا ازحرکات قائم کشند و همچنین از جریانهای دریائی (که ناشی از اختلاف چگالی یا وزش بادند) متمایز باشند. دوره‌ای را که در آن آب به جانب ساحل میرود طغیان[4] و دوره‌ای را که آب از ساحل دور میشود بازکش[5] (bāz.keš) نامند. در تسمیه‌ی امواج معروف به امواج کشندی[6] تسامحی هست، زیرا این امواج منشأ نجومی ندارند، بلکه عبارتند از جبهه‌ی عظیمی از آب که، به سبب بادهای سخت یا زمین لرزه‌های زیردریائی، بر سطح اقیانوس پدید میآیند.

اختلاف میان مد و جزر را دامنه[7]ی کشند خوانند. دامنه‌ی کشند بر حسب وضع ماه و خورشید نسبت به یکدیگر تغییر میکند. به علاوه، شکل و ساختمان ساحل نیز در دامنه‌ی کشند مؤثر است. در کشندانهای قیفی‌شکل، دامنه‌ی کشند ممکن است بسیار زیاد باشد. در سه خلیج فاندی، کشند به شکل دیوار بلندی به جانب رود پتیکودیک[8] (petikō-diak) میخروشد. اختلاف بین جزر و مد در چنین شاخابه‌های باریک گاه به بیش از ۱۵ متر میرسد. شکل و بزرگی و عمق دریاها و اقیانوسها نیز در کشندها مؤثر است.

IV ـ کشند در هوا. کشند در هوا نیز هست، و شبیه کشند اقیانوسی است. در سطح زمین، سرعت این کشندها، که به بادهای قمری[9] معروفند، ح ۸۰ متر در ساعت است. اگرچه این کشندها بقدری خفیفند که محسوس نیستند، دانشمندان در بررسی تغییرات در آمار آب و هوا بدانها پی برده‌اند. جزر و مد در هوا شبانروزی دو بار واقع میشود. بادهای قمری صبحگاه به جانب شرق و شامگاه به طرف غرب میوزند.

کشنداب[10] (kešandāb)، در تاریخ کشت، قسمتی از دشتهای ساحلی قطا که تا جائی که آبهای کشندی اقیانوس به آنها میرسد ممتد است. ناحیه‌ی کشنداب قبل از نواحی دیگر به وسیله‌ی مهاجرین مسکون شد، و در مهاجرنشینهای جنوبی به کشتزارهای وسیع مبدل شد، و شهرهای مهم تجارتی در آن به وجود آمد.

کشندان[11] (kešandān)، دهانه‌ی رودخانه که تحت تأثیر کشند است، و در آنجا آب شیرین رود با آب دریا مخلوط میشود. شکل کشندان در ارتفاع کشند مؤثر است، و بعضی از کشندانها با یک اشترک مشخص میباشند. کشندانها غالباً منشأ بندرگاههای خوب است، و اگر رود قابل کشتیرانی باشد، از اسباب تسهیل ارتباط میباشد. شاخابه‌های کشندانی در ممالک مختلف به اسامی مختلف نامیده میشوند، مانند فرث در اسکاتلند و فیورد (← آبدره) در نروژ.

کشنده، در آیین مزدک، ← مزدک، قسمت III.

کشندی[12] (kešandi)، **۱ـ** ناشی از کشند یا وابسته به آن. **۲ـ** دارای حرکتی مانند کشند.

کشندی[12]، **نظریه‌ی**، نظریه‌ای در باره‌ی پیدایش منظومه‌ی شمسی، که نخست در ۱۹۱۸ جیمز جینز آن را عرضه کرد، و سپس هرلد جفریز[13] (harəld jefriz) با تغییراتی آن را کاملتر کرد. این نظریه مبتنی بر ← فرضیه‌ی سیارگان است، و به علاوه فرض میکند که ستاره‌ی دیگری به توده‌ی عظیم گازی خورشید نزدیک شده است، و بدین سبب، اجرام کوچکتری از خورشید جدا شده و منظومه‌ی شمسی را ساخته‌اند. بنا بر نظریه‌ی کشندی، جدا شدن اجرام گازی کوچکتر از خورشید در نتیجه‌ی پیدا شدن برجستگیهای کشندی عظیمی بوده است که، به سبب جاذبه‌ی آن ستاره، بر سطح خورشید پدید آمده بوده است. هنگامی که این جاذبه‌ی گرانشی چندان زیاد شد که بر گرانش خود خورشید فزونی یافت، قله‌ی موج کشندی از جرم اصلی خورشید جدا شد. بتدریج که ماده‌ی گازی متکاثفتر میشد، این قسمت جداشده به جرمهائی به اندازه‌های مختلف تقسیم شد، و از تکاثف بیشتر این جرمها، زمین و دیگر سیارات منظومه‌ی شمسی تشکیل شدند. زمین در آغاز صورت جرم گازی آتشینی داشت، و با سرد شدن تدریجی، مرکزش به حالت مایع در آمد، و بعداً قشر جامدی بر روی آن پیدا شد. این نظریه از جهات متعدد رضایتبخش نیست، و در میان منجمین کنونی بیش از معدودی طرفدار ندارد.

کشنیل[14] (košnil، از فنـ)، رنگیزه‌ی طبیعی که از جسد مادینه‌ی حشره‌ای از جنس کوکوس کاکتی (*Coccus cacti*) استخراج میشود. این حشره بر نوعی کاکتوس، که منشأ آن از مکزیک بوده و امروز در جاوه نیز پرورش داده میشود، زندگی

(۱)spring tide (۲)neap tide (۳)tidal currents (۴)flood (۵)ebb (۶)tidal waves (۷)range (۸)Petitcodiac (۹)lunar winds (۱۰)tidewater (۱۱)estuary (۱۲)tidal (۱۳)Jeffreys (۱۴)cochineal

میکند. پیش از کشف رنگهای مصنوعی از موادی که از قطران زغال سنگ (← آنتراسن) استخراج میشوند، کشنیل و قرمزدانه اهمیت فراوان برای رنگرزی پشم و ابریشم داشته‌اند. از نظر ساختمان شیمیائی، کشنیل و قرمزدانه شباهت نزدیکی به یکدیگر دارند؛ از این جهت، در پاره‌ای از نوشته‌ها، الفاظ "قرمزدانه" و "کشنیل" را مترادف یکدیگر به کار میبرند.

کشو، قوم قدیم؛ ← کاسیها.

کشواد، در شاهنامه، ← گشواد.

کشوث، گیاه، ← سس.

کشور (kešvar)، دهستان (جه ۶°۱۱۴ سه ۱۳۴۵ هش)، ج بخش پایی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، دارای ۴۷ آبادی. کوهستانی و آب و هوایش معتدل است.

کشورشهر[1] (kešvar.šahr)، واحد خودمختار سیاسی و اجتماعی که معمولا از یک شهر و نواحی اطراف آن تشکیل میشود. در طلوع تاریخ در بین النهرین کشورشهر رایجترین نوع واحد اجتماعی و سیاسی بود. امپراطوریهای بابل و آسور از واحدهای سیاسی کشورشهر تشکیل شد. کاملترین نوع کشورشهر در یونان قدیم به وجود آمد، و این کشورشهر مهد تمدن امروز ملل غرب بوده است. نوع حکومت کشورشهرها، و نیز در مورد یک کشورشهر در ادوار مختلف، متفاوت بوده است، و از حکومت سلطنتی مطلقه تا دموکراسی محض تغییر میکرده است.

کشور میانگیر[2]، کشوری که میان دو یا چند کشور نیرومند قرار گرفته است، معمولا مستقل است و از آن چون مانعی برای جلوگیری از جنگ میان آن کشورها استفاده میشود. بلژیک را معمولا کشور میانگیری میان فرانسه و آلمان میشمردند.

کشورهای افریقائی و آسیائی، کنفرانس: ← باندونگ، کنفرانس.

کشورهای متحد اروپا: ← اروپا، کشورهای متحد.

کشورهای متحد امریکا[3] یا **ایالات متحده**، یا **اتازونی** (etāzuni) [از فنس] (علامت اختصاری در این کتاب **کشمة**)، جمهوری فدرال (با متصرفاتش ۹°۳۶۳°۴۰۵ کمه؛ جه ۲۵۳°۱۸۴°۷۷۲ سه ۱۹۷۰) در امریکای شمالی، پایتختش واشینگتن. از ش به قطا، از غ به قکب، از ج به خلیج مکزیک و مکزیک، و از ل به کانادا محدود است. مذاهب رایج در کشمة عبارتند از پروتستان، کاتولیک رومی، و یهود؛ مذهب غالب کاتولیک رومی است. از جمعیت کشمة ۸۸٫۶٪ سفیدپوست و ۱۰٫۵٪ سیاهپوست است.

I ـ تقسیمات اداری. از جنبه‌ی اداری، کشمة از ۵۰ ایالت تشکیل یافته است، که ۴۸ ایالت آن متصل به یکدیگر است، ایالت ۴۹م، یعنی آلاسکا، در گوشه‌ی لغ قاره‌ی امریکا، و ایالت ۵۰م، یعنی هاوائی، در قکب قرار دارد. سرزمینهائی خارج از این ایالات نیز به امریکا تعلق دارد که عبارتند از منطقه‌ی کانال پاناما، پورتو ریکو، جزایر ویرجین و تولولیلا، و جزایر دیگری در قکب و دریای کارائیب. بیشتر شهرهای کشمة کمتر از ۱۰۰°۰۰۰ جمعیت دارند. در سرشماری ۱۹۶۰ فقط ۵ شهر بیش از یک میلیون و ۱۳ شهر بیش از ۵۰۰°۰۰۰ جمعیت داشته‌اند. پرجمعیتترین شهر کشمة شهر نیویورک با قریب ۸ میلیون جمعیت است، و دیگر شهرهای عمده عبارتند از شیکاگو، دیترویت، لوس آنجلس، و فیلادلفیا.

سیماهای طبیعی

II ـ جغرافیای طبیعی. از لحاظ جغرافیای طبیعی، کشمة خاص (۴۸ ایالت متصل به یکدیگر) را میتوان به شش بخش وسیع تقسیم کرد که از ش به غ چنین است، دشت کرانه‌ی اطلسی (که امتداد آن دشت کرانه‌ای خلیج مکزیک است)؛ بلندیهای آپالاشی (← آپالاش، کوههای)؛ جلگه‌های وسیع داخلی، کمربند کوههای روشوز؛ حوضه‌ها و فلاتهای واقع در غ کوههای روشوز؛ و کوهها و درّه‌های کرانه‌ی قکب. قسمت هفتمی که دنباله‌ی ← فلات لارنسی است، در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ وارد کشمة میشود. در ل نیو انگلند کرانه صخره‌ای است، ولی در باقی کرانه‌ی اطلسی دشت ساحلی بتدریج از اقیانوس به طرف داخل ارتفاع پیدا می‌کند. این دشت، گرچه در ل باریک است، بتدریج رو به جنوب وسیعتر میشود و در جورجیا به دشت وسیع کرانه‌ای خلیج مکزیک میپیوندد. کرانه‌ی اطلسی و کرانه‌ی خلیج اصولا فرورفته‌ی در آب است و بریدگیهای زیاد و پشته‌هائی ماسه‌ای دارد که پشت آنها مرداب تشکیل شده است. کرانه‌ی ل‌ش چند خلیج باریک دارد، ولی در ج دماغه‌های کرانه‌ی کارولینای جنوبی سه خلیج وسیعتر دیده میشود. از سیماهای اصلی کرانه‌ی خلیج مکزیک، دلتای بزرگ میسی‌سیپی است که از نیو اورلئان به طرف ج‌ش ممتد است. دشت کرانه‌ی اطلسی در غ تا کوهپایه‌های آپالاش رفته رفته مرتفعتر میشود؛ کوههای آپالاش در امتداد ج‌غ از درّه‌ی سنت لارنس کانادا تا دشت کرانه‌ای خلیج مکزیک در آلاباما ممتد است. آپالاش و ← کوههای ادیرندک ایالت نیو یورک (که از لحاظ زمینشناختی بیش از آنکه به آپالاش بستگی داشته باشد به فلات لارنسی وابسته است)، همه‌ی بلندبومهای ش کشمة را شامل است. قله‌ی واشینگتن (۱°۹۱۶ متر) بلندترین نقطه در نیو انگلند است؛ قله‌ی میچل (۲°۰۳۷ متر) در کارولینای شمالی بلندترین قله در ش امریکای شمالی است. دشتهای داخلی که میان کوههای آپالاش و روشوز (بیش از ۱°۶۰۰ کم در غ آپالاش) ممتد است، و از ج به دشت کرانه‌ای خلیج میرسد، دشتهای بزرگ مرکزی کشمة را تشکیل میدهد. قسمت شرقی این ناحیه‌ی بزرگ، از ل به دریاچه‌های بزرگ محدود است که از طریق رود سنت لارنس ارتباط آبی پیدا میکند. تقریباً همه‌ی این ناحیه‌ی دشتهای بزرگ مرکزی به وسیله‌ی یکی از بزرگترین شبکه‌های رودخانه‌ای جهان، یعنی رودهای میسی‌سیپی و میسوری زهکشی میشود. دشتهای مرکزی را میتوان به دو بخش بزرگ تقسیم کرد، یکی پستبومهای حاصلخیز مرکزی که از آپالاش تا ← ۵۰۰ کم در غ میسی‌سیپی ممتد است و تنها بلندبومهای داخلی ← فلات اوزارک و اواشیتا (در جلد اول اواچیتا آمده است که باید اصلاح شود) آن را قطع میکند، و دیگری ناحیه‌ی کمابیش پهندشت بیدرخت که از درّه‌ی میسی‌سیپی به طرف کوهپایه‌های روشوز رفته رفته ارتفاعش بیشتر میشود، و پهنه‌ی مرتفع بلکه هیلز تنها قسمت برجسته‌ی آن است. در غ پهندشت، کوههای بلند روشوز از کانادا وارد ل‌غ کشمة میشود و تا نیو مکزیکو در ج امتداد پیدا میکند، و از اینجا شاخه‌هائی آن را به سیرا مادره در مکزیک میپیوندد. بلندترین قله‌ی روشوز در کشمة قله‌ی البرت[4] (elbert؛ ۴°۴۰۰ متر) است. در امتداد روشوز و در غ آن، آب‌پخشان قاره‌ای قرار دارد. در ل این قسمت، فلات آتشفشانی کولومبیا به وسیله‌ی رود کولومبیا و ریزابه‌ی آن، سنیک، که درّه‌ی عمیقی ایجاد میکند، و فلات عظیم کولورادو در قسمت مرکزی به وسیله‌ی رود کولورادو و ریزابه‌های آن زهکشی میشوند؛ رود کولورادو نه‌تنها از آن جهت که پهنه‌ی وسیعی را زهکشی میکند اهمیت دارد، بلکه نیز بدان سبب حائز اهمیت است که در درّه‌ی عمیق و وسیع گرند کنیون جاری است که از عجایب طبیعی جهان به شمار میرود. در داخل حوضه‌ی بزرگ، دریاچه‌ی شور بزرگ و کویرها یا نیمه‌کویرهائی همچون درّه‌ی مرگ وجود دارد که پایینترین نقطه در کشمة (۸۶ متر پایینتر از سطح دریا) است. میان این ناحیه و قکب، رشته‌کوههائی هست که اغلب آنها با خط ساحلی موازی است. ← کوههای کسکید از غ کانادا تا ل کالیفرنیا، و از آنجا به طرف ج کوههای بلند سیرا نوادا در قسمت عمده‌ی ش کالیفرنیا، ممتد است؛ قله‌ی ویتنی (۴°۴۱۸ متر) در سیرا نوادا از حیث ارتفاع دومین قله‌ی کشمة است. در غ کسکید و در امتداد کرانه‌ی قکب، از واشینگتن در ل‌غ تا ج کالیفرنیا، کوههای کوست رینجز کشیده شده است. دشت ساحلی مجاور قکب باریک است، و در بسیاری از جاها کوهها مستقیماً وارد اقیانوس میشود. کرانه‌ی قکب غرقابی است، و فقط چند جزیره، بجز جزایر چنل (مجاور ایالت کالیفرنیای جنوبی) و جزایر واقع در خلیج پیوجت، دارد. علاوه بر بندرگاههای خلیج پیوجت و خلیج سانفرانسیسکو، معدودی بندرگاههای خوب دیگر در این کرانه هست. رودهای دیگر غ کشمة عبارتند از هامبولت، ساکرامنتو، و سن اواکین. رودهای مهم ج مرکزی کشمة، علاوه بر شبکه‌ی میسی‌سیپی، عبارت است از ریو گرانده و ریزابه‌های آن، پیکس، برزس، سبین، و کولورادوی تکزاس. ریزابه‌ی عمده‌ی میسی‌سیپی، میسوری است؛ ریزابه‌ی مهم دوم آن اوهایو است که خود ریزابه‌های مهمی چون تنسی، کامبرلند، و وابش دارد. از رودانه‌های دیگری که به میسی‌سیپی میریزند اینها را میتوان شمرد، مینسوتا، ویسکانسین، د موین، ایلینوی، یلوستون (با ریزابه‌ی مهم بیگهورن)، پلت، کانزاس، آرکانساس (با ریزابه‌ی مهم سیمرون)، و رد ریور (رود سرخ) جنوبی. آب دریاچه‌های بزرگ از طریق رود سنت لارنس به قطا میرود. رودهای مهمی که آبهای دامنه‌های ش آپالاش و کرانه‌های ش را به قطا میبرند عبارتند از پناسکات، کنیک، کونکتیکت، هودسن، دلاور، ساسکویهنا، پوتومک، و سونا. آبشار نیاگارا، دریاچه‌ی شور بزرگ و آبفشانهای پارک ملی یلوستون از عجایب جغرافیائی دیدنی کشمة است.

III ـ اقلیم. اقلیم ایالات ج‌ش تقریباً گردمداری است و میان تابستان و زمستان اختلاف فاحش وجود

(۱)city-state (۲)buffer state (۳)United States of America (۴)Elbert

ندارد، ولی گاه موجهای سرمای زمستانی مشاهده میشود؛ تغییر هوا در ایالات شرقی و مرکزی بیشتر است، و مقدار این تغییر در کرانه‌های غ کمتر است. مقدار ریزش در آلاباما و میسی‌سیپی و ایالات کرانه‌ی خلیج مکزیک زیاد است و به طرف غ بتدریج کم میشود؛ کالیفرنیا و کولورادو خشک است و قسمت شمالی غ باران فراوان دارد. بادهای قکب به غ کشمة باران میآورد، ولی کوههای سیرا نوادا مانع رسیدن آن به حوضه‌ی بزرگ در نوادا و یوتا میشود که ریزش سالانه‌ی آنها از ۲۵ سم کمتر است. در ایالات دشت مرکزی و نیو انگلند برفهای سنگین زمستانی میبارد.

IV ـ گیا و زیا. در حالت طبیعی اولیه، دشت کرانه‌ای شرقی و بلندبومهای شرقی پوشیده از جنگلهای مناطق معتدل بودند. قسمت عمده‌ی این جنگلها از میان رفته است. در ایالات جنوبی درختان جنگلی گردمداری هست که از آنها چوب‌های ارزنده‌ی تجارتی به دست میآید. جنگلهای کرانه‌ای غربی پهناورند، و دارای انواع کاج، سکویا، و نراد هستند. دشت مرکزی در قسمت شرقی در اصل پوشیده از جنگل درهم و گیاهستان بود، که در قسمت غربی، با کم شدن باران، به صورت گیاهستان، بدون جنگل در آمد. این بخش اکنون پهنه‌ی کشت گندم و ذرت است. ناحیه‌ی حوضه‌ی بزرگ گیاهانی دارد که عمدةً از نوع گیاهان بیابانی هستند.

دشتهای مرکزی کشمة سابقاً شکارگاه بیزون بود، ولی اکنون این شکار تقریباً از میان رفته است. حیوانات بومی دیگر عبارتند از خرس (در نواحی روشوز)، بز، گوسفند، سگ، پوما، گربه‌ی وحشی، کویوت، و انواع گوزن. ماهیهای کشمة شامل ماهی آزاد، ماهی روغن، ماکرل، و انواع ماهی‌های آب شیرین است که در دریاچه‌ها یافت میشود. انواع گوناگون پرندگان نیز در کشمة هست.

V ـ معادن. کشمة از لحاظ داشتن انواع معادن گوناگون ثروتمند است. معادن زغال در آپالاش و روشوز و کرانه‌های قکب یافت میشود؛ آهن در گوشه‌ی غ دریاچه‌ی سوپریور، معادن مس تقریباً خالص در حوالی همین دریاچه و نیز در آریزونا و یوتا و مونتانا و نیو مکسیکو. نفت و گاز طبیعی در میدانهای ش در حال تمام شدن است، ولی میدانهای عمده‌ی آنها در تکزاس، اوکلاهوما، و کالیفرنیا است. روی عمدةً از آیداهو، اوکلاهوما، نیو جرزی، و کانزاس به دست میآید. مرکز اصلی استخراج فلزات قیمتی کالیفرنیا، کولورادو، آیداهو، داکوتای جنوبی، یوتا، مونتانا، آریزونا، و آلاسکا است. نمک در بسیاری از ایالات، خصوصاً میشیگان، نیو یورک، اوهایو، و لویزیانا استخراج میشود. مقادیر فراوانی سنگ مرمر از ورمانت استخراج میشود.

در ۱۹۶۲ ارزش بعضی از تولیدات کانی کشمة بر حسب میلیون دلار چنین بوده است، طلا، ۵۴؛ نقره، ۴۵؛ فلزات گروه طلای سفید، ۱؛ مس، ۷۵۶؛ روی، ۱۱۶؛ سرب، ۴۳. در همین سال محصول فولاد ۹۸ میلیون تن بوده، و ۲٫۶ میلیارد چلیک نفت خام و ۳۸۸٬۵۳۰ میلیون متر مکعب گاز استخراج شده است (واردات نفتی همین سال معادل ۳٬۳۶۰ میلیون دلار بوده است). در ۱۹۶۲ تولیدات معدنی کشمة بالغ بر ۱۸٬۸۳۴ میلیون دلار بوده است.

کشاورزی، صنایع، و اقتصاد

VI ـ کشاورزی. سرشماری سال ۱۹۶۰ نشان داده است که ۶۰٪ خاک کشمة قاره‌ای، یعنی ح ۴۵۴ میلیون هکتار زمینهای کشت شده است؛ تخمین همین سال نشان داده است که ۴٬۳۵۰٬۰۰۰ نفر از مردم کشمة به کارهای کشاورزی اشتغال دارند. گندم و جو و چو برهنه و ذرت عمده‌ترین غلاتی است که کشت میشود. ذرت بیشتر برای دامپروری کشت میشود. گندم عمدةً در واشینگتن، مینسوتا، ایندیانا، داکوتای شمالی و داکوتای جنوبی، اوهایو، و اورگون به دست میآید؛ برنج در بخشهای مردابی لویزیانا و تکزاس به عمل میآید؛ توتون عمدةً در کنتاکی، کارولینای جنوبی و کارولینای شمالی، ویرجینیا، جورجیا، و تنسی؛ نیشکر در لویزیانا، و چغندر قند در میشیگان، نبراسکا، کولورادو، یوتا، و کالیفرنیا به دست میآید؛ پنبه به مقدار فراوان در دش و با آبیاری در غ کشت میشود. محصول پنبه در سال ۱۹۶۲ ح ۱۵ میلیون عدل (هر عدل ۲۲۷ کگ) بوده است. مقدار بعضی از فراورده‌های اصلی کشمة در ۱۹۶۲ بر حسب میلیون بوشل (هر بوشل تقریباً ۳۵ لیتر) چنین بوده است: ذرت، ۳٬۶۴۴؛ جو برهنه، ۱٬۰۳۲؛ گندم، ۱٬۰۹۳؛ جو، ۴۳۰؛ لوبیای سویا، ۶۷۵؛ توتون، ح یک میلیون تن؛ و علوفه‌ی دامی، بیش از ۱ میلیون تن.

فراورده‌های میوه‌ای در سال ۱۹۵۴ (بر حسب میلیون) چنین بوده است: سیب، ۱۰۴ بوشل؛ هلو، ۶۱ بوشل؛ گلابی، ۳۰ بوشل؛ انگور، ۳ تن؛ پرتقال، ۱۴۱ جعبه؛ گریپفروت، ۴۶ جعبه؛ لیمو ترش، ۱۵ جعبه؛ توت فرنگی، ۱۲ جعبه. در همین سال محصول نیشکر ۶٫۳ میلیون و محصول قند چغندر ۱۲٫۷ میلیون تن بوده است.

فراورده‌های دامی کشمة، با سرشماری ۱۹۶۰، چنین بوده است: ۳٬۰۸۹٬۰۰۰ اسب و قاطر، ۹۲٬۰۰۰ گاو (نزدیک به ۲۰ میلیون آن شیرده)، ۲۳۶٬۰۰۰ گاو (نزدیک به ۲۰ میلیون آن شیرده)، ۳۳٬۱۷۰٬۰۰۰ گوسفند، ۵۹٬۰۲۶٬۰۰۰ خوک.

VII ـ صنایع. صنایع کشمة هنوز بیشتر در ناحیه‌ای کمربندی از نیو انگلند تا غرب وسطی در ایلینوا و ایندیانا متمرکز است. این ناحیه مرکز صنایع فولادسازی (ش و غ پنسیلوانیا، کرانه‌ی دریاچه ایری و شیکاگو)، اتومبیلسازی (سابقاً متمرکز در دیترویت، ولی اکنون تا حد زیادی پراکنده)، اسبابهای برقی و تخصصی (نیو انگلند و ایالت نیو یورک)، و منسوجات و پوشاک (اکنون بیشتر در نیو انگلند) است. نزدیک به ۷۵٪ صناعت کشمة در این کمربند مرکزی متمرکز است، ولی بخشهائی از ج در ۳۰ سال اخیر در صنعت پیشرفت کرده‌اند. تجارت منسوجات اکنون عمدةً در ایالات جنوب شرقی، خصوصاً کارولینای جنوبی، کارولینای شمالی، و جورجیاست. تقریباً همه‌ی کالاهای آهنی و فولادی در بیرمنگام (آلاباما) و مواد شیمیائی نزدیک پهنه‌های وسیع نفتی جنوب تکزاس و ایالات مجاور ساخته میشود. شهرهای کرانه‌ای غربی از ۱۹۳۹ پیشرفتهائی در صنعت به دست آورده‌اند، خصوصاً لوس آنجلس و کالیفرنیای جنوبی. در غ کشمة صناعت هواپیماسازی و وسایط نقلیه‌ی فضائی و کارخانجات دیگر (آمودن مواد غذائی، چوب و الوار) غالب است.

علی رغم افزایش سریع جمعیت در کشمة، تعداد کارگران صنعتی از سال ۱۹۵۳ رو به کاهش بوده است. این امر موجبات چندی دارد، و یکی از علل اصلی آن به کار افتادن ماشینهای خودکار در کارخانجات است.

VIII ـ واردات و صادرات، به ترتیب اهمیت، از این کشورها است، کانادا، کوبا، برزیل، مالزی، هند، مکزیک، و مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند؛ و صادرات به این کشورهاست، کانادا، مملکت متحد، فرانسه، آرژانتین، برزیل، آلمان، مکزیک، و بلژیک. صادرات ۱۹۶۲ کشمة ۲۱٬۳۵۰ میلیون دلار بوده است، به این ترتیب، مواد خام (زغال و پنبه و توتون) ۲٬۲۳۰، مواد خام و آماده‌شده‌ی غذائی (گندم و آرد و میوه و سبزی) ۳٬۳۷۰، فراورده‌های نیمساخته و ساخته (لوازم برقی و ماشینهای صنعتی و کشاورزی و دارو و آهن و فولاد) ۱۵٬۷۵۰ میلیون دلار. جمع کل واردات همین سال ۱۴٬۴۷۳ میلیون دلار است از این قرار، مواد خام (لاستیک و پشم و نفت و کانیهای غیر آهنی) ۳٬۳۴۲، مواد خوراکی (قهوه و شکر و میوه و سبزی و کاکائو) ۱٬۷۹۷، مواد نیمساخته (خمیر کاغذ و گاز و مواد سوختی و روغن نباتی) ۳٬۳۹۳، و مواد ساخته (کاغذ روزنامه وپارچه و اتومبیل) ۵٬۹۴۱ میلیون دلار.

تاریخ کشورهای متحد امریکا

IX ـ پیدایش ملت امریکا. نخستین ماندگاه دائمی در کشمة کنونی، سنت اوگاستین (فلوریدا)، در سال ۱۵۶۵ توسط پ. منندث د آویلس اسپانیائی تأسیس شد. فلوریدا و تکزاس و قسمت عمده‌ی غ (شامل کالیفرنیا) زیر تسلط دولت اسپانیا در آمد. اسپانیائیها، برای به دست آوردن فلزات گرانبها و کاتولیک کردن بومیان بتپرست مهاجرنشینهائی در کشمة تأسیس کردند که چندان حاصلی نداشت و رشدی نکرد. فرانسویان دژهائی کنار رود سنت لارنس (کبک و مونترآل) بنا کردند و نفوذ خود را بر ناحیه‌ی دریاچه‌ها و رود میسی‌سیپی گستردند؛ لویزیانا مهاجرنشین فرانسوی شکوفانی بود. نیز فرانسویان در ترویج مذهب کاتولیک سخت می‌کوشیدند، و نظام فئودالی فرانسوی را در متصرفات امریکائی خود مستقر میکردند؛ و تا حدی به همین علل، ماندگاههای فرانسوی کمتر مهاجرنشین به خود جلب میکرد. ماندگاههای انگلیسی، که در کرانه‌های قطلا بود، بهتر با دنیای جدید امریکا سازگاری داشت، و انگلیسها، از لحاظ مذهبی، تسامح بیشتر داشتند. نخستین ماندگاه دائمی انگلیسها در ۱۶۰۷ در جیمزتاون (ویرجینیا) ساخته شد و صورت یک شرکت بازرگانی داشت. این مهاجرنشین بزودی به اختیار دربار انگلستان در آمد و نمونه‌ی دسته‌ای از مهاجرنشینهای انگلیسی به نام مهاجرنشین سلطنتی شد. مهاجرنشین نوع دیگر، به نام مهاجرنشین اتحادی، آن بود که پیرایشگران مهاجر (← پیرایشگری) در ۱۶۳۰ در خلیج ماساچوست تأسیس کردند، و اداره‌ی آن به دست خود مهاجران بود. علل و موجبات مذهبی در تأسیس این دسته از مهاجرنشینها حائز اهمیت بود. نوع سوم مهاجرنشینهای ملکی بود، که شاه انگلستان به اشخاصی بخشیده بود و اداره‌ی آن به صورت فئودالی بود، مانند مریلند (متعلق به خاندان

کلورت[1]؛ kalvert) و پنسیلوانیا (متعلق به ویلیام پن). آشوبهای دینی و سیاسی انگلستان به مهاجرت پیرایشگران انگلیسی، و ظلم هوگنوها به مهاجرت فرانسویان به کشمة کنونی کومک کرد. امید به زندگی بهتر هزاران نفر از روستائیان و طبقات دیگر انگلستان را به کشمة کشانید و ماندگاران فقیر دیگری از آلمان و سایر جاهای اروپا روانه‌ی این سرزمین شدند. بعضی از جنایتکاران انگلیسی را نیز به عنوان مجازات به آنجا تبعید میکردند. مهاجرنشینهای انگلیسی تابع مقررات مرکانتیلیسم انگلیسی بودند که به صورت قوانین دریانوردی در زمان کرامول وضع شد و در زمان بازگشت خاندان استوارت تکامل یافت؛ و به گفته‌ی مورخین، این مقررات و قوانین در آغاز به نفع مهاجرنشینها بود، که انحصار بازار انگلستان را برای بعضی از مهاجرنشینها برقرار میکرد. در همه‌ی این مستعمرات کشاورزی در درجه‌ی اول اهمیت قرار داشت. بزودی تجارت در مهاجرنشینها اهمیت یافت، و شهرهای بزرگی شکوفان شد، مخصوصاً فیلادلفیا و نیو یورک. در اواخر قرن ۱۷م روستاهای کوچک کرانه‌های ج جای خود را به کشتزارهای بزرگی دادند که کارگران آنها عمدةً سیاهانی بودند که آنان را از خارج وارد میکردند. کشت تقریباً منحصر بود به توتون و برنج و سپس نیل. بازرگانی پوست و الوار مدتهای دراز اهمیت داشت. گرچه بعضی از شهرها توسعه یافتند، اقتصاد نواحی جنوب کمتر تنوع پیدا کرد و در امریکای مهاجرنشین صورت روستائی خود را نگاه داشت. از لحاظ مذهب نیز مهاجرنشینها به نحو متفاوت تکامل یافتند. در ماساچوست حکومت دینی پیرایشگرانه رواج یافت. برخلاف، در رود آیلند تسامح دینی کامل حکمفرما بود. از لحاظ سیاسی، مهاجرنشینها از همان آغاز سازمانهای پارلمانی داشتند، که مهمترین آنها مجالس نیرومند مهاجرنشینی بود. حق انتخاب تا حدی به اندازه‌ی مالکیت محدود میشد. در مهاجرنشینهای ملکی، خصوصاً، ماندگاران در آغاز با قوه‌ی مجریه کشمکشهائی پیدا میکردند؛ این کشمکشها بیشتر از آنجا پیدا میشد که مالکان در انگلستان زندگی میکردند و بر سر تقسیم زمین به کشاورزان و مسائل دفاعی میان پیروان مذهب انگلیکان و دیگران نزاع در میگرفت. در مهاجرنشینهای اتحادی نیز پیرایشگران متعصب سبب ناراحتی میشدند. انگلستان، برای پایان دادن به این اختلافات محلی و تسلط بیشتر بر مهاجرنشینها و هماهنگ کردن وسایل دفاعی امپراطوری در مقابل فرانسه، همه‌ی مهاجرنشینها را مهاجرنشینهای سلطنتی اعلام کرد (۱۷۰۲). از این به بعد، اختلافاتی، مخصوصاً در مورد مالیاتها، میان مجالس محلی و حکام، که دست‌نشانده‌های انگلستان بودند، پدید آمد، و این اختلافات در قرن ۱۸م بتدریج شدت مییافت. از اواسط قرن ۱۸م فکر ایجاد یک تمدن امریکائی خاص در مردم مهاجرنشینها پیدا شد. در نیو انگلند، ارزشهای پیرایشگری در تحت تأثیر پیشرفت تجارت و نفوذ افکار روشنفکری اروپا تغییر شکل یافته بود، در صورتی که در ج اشراف صاحب‌زمین به ولخرجی و خوشگذرانی گراییده بودند، ولی روشنفکری در ج نیز طرفدارانی داشت.

در مهاجرنشینها دستگاههای تعلیم و تربیت عالی، همچون هاروارد و کینگز کالج (اکنون دانشگاه کولومبیا) تأسیس شد. کارهای بنجمین فرانکلین نماینده‌ی روحیه‌ی مهاجرنشینی در بارورترین و روشنفکرانه‌ترین سطح آن بود. نهضت دینی مهمی با تجدید حیات بیداری عظیم توسط ج. ادواردز فراهم شد، که عاقبت به تقویت متودیسم انجامید. یکی از خصوصیات این نهضت پیدایش فکر مساوات بود، و در نتیجه‌ی همین فکر کشمکشهای درازی میان مردمان مرزنشین و صاحبان قدرت نواحی ش، که مجالس قانونگذاری زیر نفوذ آنان بود، صورت گرفت. دلبستگیهای مهاجرنشینی، که هنوز نیرومندتر از احساسات ملی بود، سبب شکست کنگره‌ی آلبنی شد، که منظور از آن ایجاد اتحاد دائمی بود. پس از آنکه نیروهای انگلیسی و مهاجرنشینی، برای بیرون راندن فرانسویها از کانادا و ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ در ← جنگ فرانسه و هندیشمردگان (۱۷۵۴–۶۰) به یکدیگر پیوستند، مهاجرنشینان احساس کردند که چندان به حمایت انگلستان نیاز ندارند؛ در عین حال انگلستان در تشکیلات مهاجرنشینها تغییراتی داد و هزینه‌های دفاعی را بر عهده‌ی خود آنها گذاشت، و همین مسئله سبب یکپارچه شدن احساسات مهاجرنشینی بر ضد انگلستان شد که اوج آن انقلاب امریکا بود.

X ـ اتحاد ایالات. یکی از نتایج انقلاب امریکا استقلال مهاجرنشینان سیزده‌گانه بود. دیگر از نتایج آن دموکراسی شدن حکومت، پیشرفت اندیشه‌ی جدائی دولت از مذهب در امریکا، افزایش فرصت برای مهاجرت به غ، و الغای بازمانده‌های نظام فئودالی بود. پیش از تصویب مواد التلاف، تعارض ادعاهای ایالتها بر اراضی غ، با واگذاری حقوق اراضی غ به حکومت فدرال، از میان رفته بود؛ فرمان سال ۱۷۸۷ شکل حکومت بر سرزمینها و روش پذیرفتن آنها به عنوان ایالاتی از اتحادیه را معین کرد. دولت فدرال، به علت نداشتن درآمد کافی، از لحاظ قدرت اجرائی ضعیف شده بود. هواخواهان حکومت مرکزی سخت به مواد ائتلاف حمله کردند. مخالفان یک اتحاد نیرومند، که خصوصاً از طرف گروههای حرفه‌ای و مالکان پشتیبانی میشدند، در انجمن فدرال تهیه‌ی قانون اساسی ۱۷۸۷ بسیار نفوذ داشتند. قانون اساسی یک حکومت ملی، با قدرت اجرائی وسیع، بر قرار کرد؛ قهرمان انقلاب، جورج واشینگتن، به ریاست جمهوری انتخاب شد. با پیمان جی اختلاف با انگلستان تخفیف یافت. در زمان واشینگتن، ا. همیلتن پیدایش یک دولت نیرومند را تقویت کرد و در پیشرفت اقتصاد کشور جوان کوشید. همیلتن و پیروانش، با تفسیر قانون اساسی، دست دولت فدرال را برای فعالیت پردامنه باز کردند و ← حزب فدرالیست را بنیان نهادند. مخالفان ایشان، که از اصول وضع‌شده توسط ت. جفرسن، سومین رئیس جمهور امریکا از حزب دموکرات، پیروی میکردند، هواخواه محدودیت بیشتر دولت فدرال بودند. اختلاف دو حزب تا حدی از مسائل اقتصادی سرچشمه میگرفت، چه دموکراتها به اصلاحات ارضی بیشتر نظر داشتند و فدرالیستها در بند منافع مالکان و بازرگانان بودند. اختلافات سیاسی سبب پیدا شدن ناسازگاریهائی در تمدن آینده‌ی امریکائی شد. دموکراتهای افراطی، همچون ت. پین، سخت به حکومت توده‌ی مردم مؤمن بودند، و کسان دیگری نیز چنین خوشبینیهائی داشتند، و همین امر موجب شد که گسترش تعلیمات عمومی و شرکت مردم در حکومت طرحریزی شود. ولی هنوز، برای رسیدن به دموکراسی، راه درازی بایستی پیموده میشد، و در پایان قرن ۱۸م، جز طبقات مرفه از لحاظ اقتصادی، معدودی از مردم در کار‌های سیاسی دخالت میکردند. در ۱۷۹۶ فدرالیستها در انتخاب ج. ادمز به ریاست جمهوری توفیق یافتند، و نظر محافظه‌کارانه و ضد فرانسوی خود را با گذراندن ← قوانین خارجیان و اخلالگران و قوانین دیگر تأمین کردند. انقلاب ۱۸۰۰ فدرالیست‌ها را از قدرت انداخت، و با ریاست جمهوری جفرسن قانون مزبور لغو شد و حکومت فدرال قدرت بیشتر یافت. در زمان مدیسن، جانشین جفرسن، حس جنگ‌طلبی شدت یافت و به جنگ سال ۱۸۱۲ انجامید. ← عهدنامه‌ی گان استقلال جمهوری جوان را تأیید کرد و دوره‌ی پس از آن، از لحاظ سیاسی، دوره‌ای از حسن نیت بود. متعاقباً دموکراتها و فدرالیستها در طرز تفکر خود تغییراتی دادند و هر دو دسته در قبول سیاست توسعه‌ی اقتصاد ملی به توافق رسیدند. در ریاست جمهوری مانرو، ← اصل مانرو (۱۸۲۳) برای جلوگیری از هر گونه دخالت اروپا در نیمکره‌ی امریکائی و استعمار آن پیدا شد، و همین امر مدتها کشمة را در نگاهبانی از تمامیت این نیمکره وارد کار کرد. با این حال، از ۱۸۲۰ به بعد، تفاوتهای موجود میان بخشهای مختلف کشمة سبب پیدایش اختلافات سیاسی میشد. در ل بازرگانان و کارخانه‌داران و مخترعان و مزرعه‌داران به تجارت و بهبود کشاورزی و فراهم آوردن مقدمات انقلاب صنعتی مشغول بودند. در ج پیشرفت کشت پنبه آن ناحیه را به صورت مملکت پنبه در آورده بود. مرزهای غربی پیوسته پیشتر میرفت و از سرزمینهای غ آپالاش ایالات تازه‌ای همچون کنتاکی و تنسی و اوهایو به وجود میآمد. هر یک از این بخشها، برای حفظ منافع خاص خود، با یک سیاست ملی واحد مخالف بود؛ سازش میسوری (۱۸۲۰) موقتاً مسئله‌ی برده‌داری را در ایالات جدید حل کرد، ولی در ریاست جمهوری ج. ک. ادمز اختلاف میان ایالات شدت یافت. در سالهای ۱۸۲۰–۴۰ حق انتخاب مردان در بسیاری از ایالات تصویب شد و مردم مستقیماً در انتخاب رئیس جمهور شریک شدند. با انتخاب (۱۸۲۸) ا. جکسن به ریاست جمهوری، این امر تسجیل شد که یک فرد عادی میتواند به ریاست جمهوری برسد. حملات جکسن به صاحبان سهام "بانک کشورهای متحد" منعکس‌کننده‌ی افکار طبقه‌ی متوسط در حال رشد کشمة بود. مخالفان جکسن، که محافظه‌کاران و سرمایه‌داران شمالی و جنوبی بودند، متحد شدند و حزب ویگ را تشکیل دادند، که ه. کلی و د. وبستر مدتها از چهره‌های برجسته‌ی آن بودند. م. ون بیورن، جانشین جکسن، کوشید تا سیاست جکسن را ادامه دهد ولی توفیق نیافت. غرب در زندگی امریکا مقام روزافزونی پیدا کرده بود و همه رسیدن به قکب را "سرنوشت آشکار" کشمة میدانستند. اندیشه‌ی انضمام تکزاس به کشمة، که به علت وضع برده‌داری آن به تأخیر افتاده بود، در ریاست جمهوری ج. تایلر آغاز شد، و در ریاست جمهوری

(1) Calvert

ج. ن. پوک صورت گرفت. پس از آن ← جنگ مکزیک واقع شد، با ← پیمان گوادالوپه ایدالگو، کشمة دو خمس اراضی متعلق به مکزیک را، که مشتمل بر کالیفرنیا و ج‌غ کشمة بود، متصرف شد، و با ← معامله‌ی گدزدن همه‌ی این اراضی به تصرف کشمة در آمد (۱۸۵۳). اکتشاف طلا در کالیفرنیا (۱۸۴۸) سبب هجوم بردن مردم سایر نواحی به این ناحیه شد (هجوم به طلا)، و عوامل دیگر نیز در حرکت به غ مؤثر بود که از آن جمله گله‌دارانی بودند که برای یافتن چراگاه رهسپار غ میشدند. اشغال غرب با مهاجرت اروپائیانی که گرسنه‌ی زمین بودند نیز شدت مییافت. مورمونها که در صدد یافتن ماندگاه ثابتی بودند، در یوتا مستقر شدند.

XI ـ انفصال و اتحاد مجدد. از نیمه‌ی قرن ۱۹م، در نتیجه‌ی پیشروی به طرف غ، سازش میسوری (۱۸۲۰) شکسته شد و برده‌داری گسترش یافت، و میان نمایندگان ل و ج در این باره اختلاف افتاد. با تلاش فراوان، عاقبت سازش سال ۱۸۵۰ صورت گرفت، که بر اساس حق حاکمیت مردم بود و بنا بر آن میبایستی ← قوانین بردگان فراری شدیداً اجرا شود. نمایندگان ایالات پرجمعیت غربی به ایالتهای شمالی تمایل داشتند و رفته‌رفته قدرت جنوبیها که خواستار اجرای سخت مقررات استرداد بردگان فراری بودند در مجلس نمایندگان کمتر می‌شد؛ رؤسای جمهوری هواخواه ایالات جنوبخوانده، همچون م. فیلمور و مخصوصاً فرانکلین پیرس و ج. بیوکنن، با تقاضای جنوبیها روی موافق نشان میدادند. تصویب لایحه‌ی کانزاس-نبراسکا (سال ۱۸۵۴)، که بنا بر آن سازش میسوری لغو شد، مبارزات شدیدی میان احزاب پدید آورد. جنوبیها برده‌داری را سودمند و از لحاظ مذهب مجاز می‌شمردند، و شمالیها با آن مخالف بودند. طرفداران لغو برده‌داری (← الغاگران) خود را مجاهدان دفاع از اصول مسیحیت تصور میکردند. گروههای نیرومند ضد برده‌داری، مانند حزب فری‌سویل پیدا شدند، و هنگامی که اختلاف بالا گرفت، در احزاب قدیمی انشعابهائی پدید آمد. حزب ویگ نیز از هم پاشید، و جناح شمالی آن به ← حزب دموکرات مخالف برده‌داری، که تازه تشکیل شده بود، پیوست. دموکراتها نیز دوچار تفرقه شدند، و سیاست سازشی س. آ. داگلس چیزی بیش از رضایت زودگذری در میان یک ملت دوچار تفرقه فراهم نیاورد. نرمی و ملایمت نتوانست ضربه‌ی حاصل از حکم دیوان کشور را در مورد ← قضیه‌ی درد سکات، که کنگره را ناصالح برای منع برده‌داری دانست، خنثی کند. در ۱۸۶۰ آبراهام لینکلن از حزب جمهوریخواه به ریاست جمهوری انتخاب شد. رهبران جنوبیها، که خواستهای خود را در معرض خطر میدیدند، خواستار انفصال شدند و اتلافیه‌ی ایالات امریکا را تشکیل دادند. دوره‌ی دردناکی از تاریخ امریکا آغاز شد. جنگ داخلی (۱۸۶۱–۶۵) با پیروزی شمالیها پایان یافت. پس از جنگ مسئله‌ی ترمیم در ج پیش آمد، که به مبارزات سخت و اتهام رئیس جمهور، اندرو جانسن، انجامید (۱۸۶۸). حکومت نظامی در قسمتهائی از ج در سراسر ریاست جمهوری ی. س. گرانت، که دستگاه اداری او با کمال فساد همراه بود، ادامه داشت. انتخاب ریاست جمهوری ۱۸۷۶ که مورد نزاع قرار گرفته بود، و عاقبت در آن ر. ب. هیز بر سمیوئل جونز تیلدن[1] (tildən، ۱۸۱۴–۸۶) پیروز شد، پایان ترمیم و بازگشت جنوبیها به تبعیت از سیاست ملی بود.

XII ـ توسعه، اصلاحات، و دخالت در کار-های جهانی. سالهای آخر قرن ۱۹م دوره‌ی ساختن راه آهن بود. منابع کانی فراوان اکتشاف و بهره‌برداری شد، و صنعتی شدن کشور، که در جنگ داخلی تکان سختی خورده بود، با ابتکارات فنی جدید سرعت یافت و اقتصادی مبنی بر فولاد و نفت و راه آهن و ماشین روی کار آمد، که در چند دهه‌ی پس از جنگ داخلی مرتبه‌ی اول را در جهان پیدا کرد. شرکتهای غول‌آسائی چون ← شرکت استاندارد اویل تشکیل شد، و صنعتدارانی چون ج. د. راکفلر و سرمایه‌دارانی چون ج. پ. مورگن منابع عظیم کشمة را تحت اختیار گرفتند. سیل مهاجران به کشمة سرازیر شد. در پشت نمای این "عصر طلائی"، با هاله‌ی آرامش و آبادی آن، یک دسته مسائل و مشکلات وجود داشت که باید حل شود. در دهه‌ی ۱۸۷۰–۸۰، ← نهضت گرینجر کوشید تا با افراط در راه آهن‌سازی و بازاریابی مبارزه کند و بیشتر به توسعه‌ی تعاونیهای ار ضی و کشاورزی بپردازد، و در این کار توفیق یافت. اتحادیه‌های کارگری بر ضد شرایط کار کوششهائی کردند، ولی چندان نتیجه‌بخش نبود. نخستین قانون دولتی ۸ ساعت کار در روز در ماساچوست اجرا شد، ولی در پولمن و جاهای دیگر مسئله‌ی مزد و ساعات کار به زد و خوردهائی انجامید. رؤسای جمهور اواخر قرن ۱۹م عموماً از لحاظ سیاسی مردان معتدلی بودند ولی اصلاحاتی نیز به دست ایشان صورت گرفت. هیز و جانشینش، ج. ا. گارفیلد، در خدمات اجتماعی اصلاحاتی کردند، و پس از مرگ گارفیلد، ج. ا. آرثر قانون خدمات اجتماعی را گذراند. در ریاست جمهوری ب. هریسن، ← قانون ضد تراست شرمن از تصویب گذشت (۱۸۹۰). خواستاران اصلاحات با یکدیگر متحد شدند و ← حزب مردم را تشکیل دادند، که برنامه‌ی آن ترکیبی از اصلاحات سیاسی و اقتصادی و طرفداری از آرمانهای کهنه‌ی ارضی بود. در ۱۸۹۶ دموکراتها و. ج. برایان را، که مدافع نظریات حزب مردم بود، به ریاست جمهوری نامزد کردند، ولی وی از و. مکینلی که مورد حمایت ارباب معاملات بزرگ بود شکست خورد. در دهه‌ی آخر قرن ۱۹م، موج جدیدی از احساسات توسعه‌طلبی در سیاست خارجی امریکا مؤثر افتاد. با خرید آلاسکا و مسکونی شدن اوکلاهوما، توجه کشمة به قکب و جزایر کارائیب جلب شد. تفوق تجارتی و سپس سیاسی کشمة در جزایر هاوائی بر قرار شد، و این جزایر در ۱۸۹۸ به کشمة پیوست. در همین سال توسعه‌طلبان کشمة ← جنگ اسپانیا و امریکا را به راه انداختند، که به تصرف پورتو ریکو و جزایر فیلیپین و گوام انجامید و کوبا را به صورت شبه تحت الحمایه‌ی کشمة در آورد. با طرح سیاست درهای باز توجه کشمة به چین جلب شد. امریکا، که به صورت قدرتی جهانی در آمده بود و در قطا و قکب منافع داشت، در انقلاب پاناما دخالت کرد، و بدین وسیله ساختن ← کانال پاناما میسر شد، که یکی از دخالتهای فراوان کشمة در امریکای لاتین در ریاست جمهوری ث. روزولت و رؤسای جمهوری بعدی بود. از دوره‌ی روزولت (۱۹۰۱–۹) نهضت اصلاحات ترقیخواهانه در کشمة شکل قطعی خود را یافت. ترقیخواهی شکلی از تفکر بود که برنامه‌ی آموزش و پرورش مترقی ج. دیولی نمونه‌ای از آن است. در سیاست، بدان صورت که ر. م. له فالت سیاستمدار امریکائی و دیگران به آن شکل دادند، ترقیخواهان بسیاری از نظریات حزب مردم را قبول کردند. روزولت طرفدار جدی حقوق "مردم کم‌بضاعت" در مقابل "بدکاران صاحب سرمایه‌های هنگفت" بود، ولی در عمل اصلاحات را با احتیاط انجام میداد. قانون جلوگیری از تقلب درمواد غذائی (۱۹۰۶) و قانون حفظ منابع طبیعی در زمان او گذشت. و. ه. تفت، دستپرورده‌ی روزولت، که پس از وی رئیس جمهور شد، اصلاحات او را ادامه داد. در ریاست جمهوری و. ویلسن، بسیاری از اندیشه‌های ترقیخواهان صورت قانونی پیدا کرد، و ← قانون ضد تراست کلیتن به تصویب رسید. ویلسن سیاست تهاجمی اسلاف خود را بر کارائیب تغییر نداد. علاقه‌ی مردم کشمة به صلح جهانی به شرکت این کشور در ← کنفرانسهای لاهه انجامید، و هنگامی که آتش جنگ I در اروپا افروخته شد، ویلسن کوشید تا کشمة را بیطرف نگاه دارد؛ در ۱۹۱۶ وی بار دیگر، با برنامه‌ی صلح، به ریاست جمهوری انتخاب شد. هر دو طرف متخاصم جنگ بیطرفی کشمة را نقض میکردند و سرانجام، با حمله‌ی زیردریائیهای آلمان به کشتیهای کشمة، در ۶ آوریل ۱۹۱۶ امریکا در کنار متفقین وارد جنگ شد، و کومکهای انسانی و مادی آن سبب پیروزی متفقین شد. پس از جنگ، ۱۴ اصل ویلسن برای تأمین صلح و دموکراسی افکار عمومی را در اروپا به خود جلب کرد، ولی برنامه‌ی او در کنفرانس صلح پاریس توفیقی حاصل نکرد. شرکت کشمة در جامعه‌ی ملل با دشواریهائی در کشمة رو به رو شد، و عاقبت هم این شرکت به صورت غیر رسمی صورت گرفت. توجه کشمة به مسائل جهانی یک بار دیگر با شرکت آن دولت در پیمان کلاگ-بریان و کنفرانسهای دریائی جلوه‌گر شد.

XIII ـ از آبادانی تا بحران اقتصادی. در ۱۹۲۰ و. هاردینگ با وعده‌های مخصوصی که، برای بازگرداندن وضع عادی در کشمة، به ملت داده بود به ریاست جمهوری انتخاب شد، ولی بر خلاف وعده‌ی او، تغییرات سریعی صورت گرفت و وضع عادی سابق برقرار نشد. ک. کولیج، که پس از مرگ هاردینگ به ریاست جمهوری رسید، سیاست آزادی عمل را سخت تشویق کرد. در دهه‌ی ۱۹۲۰–۳۰ با گسترش استفاده‌ی از اتومبیل و تلفون و رادیو و غیره زندگی امریکائی سخت دگرگون شد، و با تجارت این گونه کالاها و نیز معاملات زمین، بسیاری از مردم به ثروتهای هنگفت رسیدند. در ۱۹۲۹ بحران بزرگ آغاز شد، که سراسر جهان را فرا گرفت. طولانی شدن بحران رفاه زندگی میلیونها امریکائی را از میان برد، و شکل فعالیت دولت کشمة را دگرگون کرد. در ۱۹۳۱ رئیس جمهور، ه. هوور، برای پرداخت قرضهای خارجی مهلت خواست، ولی این کار و تدبیرهای دیگر برای بهبود اقتصادی بی‌نتیجه ماند. در ۱۹۳۲ ف. د. روزولت، نامزد حزب دموکرات، رقیب خود هوور را سخت شکست داد و به ریاست

(1) Tilden

جمهوری رسید، و بلافاصله اصل "معامله‌ی جدید" خود را با شدت عملی کرد. به پیشنهاد وی، کنگره‌ی کشمکش قوانین متعددی را برای اصلاح اوضاع اقتصادی کشمکش به تصویب رسانید. مخالفان روزولت او را متهم کردند که به حقوق فردی تخطی کرده است. با این همه، وی با اکثریت عظیمی در ۱۹۳۶ مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شد، و در ۱۹۴۰، سنت "بیش از دو بار به ریاست جمهوری انتخاب نشدن" را شکست، و برای سومین بار رئیس جمهور شد.

XIV - جنگ برای آزادی جهانی. وضع نابسامان مسائل خارجی تا حدی سبب باقی ماندن روزولت در سیاست بود. بر خلاف دشمنیهائی که در جاهای دیگر جهان نسبت به کشمکش وجود داشت، سیاست دوستی با امریکای لاتین، که هوور مبتکر و روزولت ادامه‌دهنده و توسعه‌دهنده‌ی آن بود، جریان داشت. سیاست "همسایگی خوب" عموماً برای کشمکش ثمربخش بود (← پان امریکن، نهضت). در دهه‌ی ۴۰م قرن حاضر، دول محور در اروپا و ژاپن در خاور دور، صلح جهان را مختل کرده بودند. هنگام افروخته شدن جنگهائی در چین و اتیوپی و اسپانیا، کشمکش نخست خواستار این بود که، بنا بر قانون بیطرفی، خود را وارد معرکه نکند. با مشتعل شدن جنگ اروپا در سپتامبر ۱۹۳۹ توسط هیتلر، باز هم کشمکش، علی رغم تمایل شدیدی که نسبت به متفقین داشت، کناره‌گیری خود را حفظ کرد. ولی پس از سقوط فرانسه در ۱۹۴۰، امریکا آشکارا به انگلستان محاصره‌شده مدد میرسانید. ← قانون وام و اجاره در مارس ۱۹۴۱ در مورد انگلستان و در نوامبر در مورد تجشم به اجرا گذاشته شد. در این میان کشمکش به تقویت نیروی نظامی خود پرداخت، با ← منشور آتلانتیک امریکا به انگلستان نزدیکتر شد. توسعه‌طلبی ژاپن میان این کشور و کشمکش اختلاف سخت پدید آورده بود، ولی مذاکرات دیپلوماسی جریان داشت. در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ ناگهان ژاپنیها پرل هاربر را بمباران کردند. کشمکش به ژاپن، و چهار روز بعد به دول محور، اعلان جنگ داد. مردم و منابع امریکا همه برای جنگ بسیج شدند، و کارخانه‌های معمولی به تهیه‌ی تجهیزات جنگی پرداختند و دخالت دولت در زندگی مردم بی‌اندازه زیاد شد. با ← کنفرانسهای مسکو، ← کنفرانس کازابلانکا، ← کنفرانس قاهره، ← کنفرانس تهران، و ← کنفرانس یالتا سیاست جنگ و برنامه‌ی صلح پس از پیروزی طرحریزی شد؛ روزولت همچنین در تأسیس سازمان ملل متحد نقش عمده داشت. پس از مرگ ناگهانی (آوریل ۱۹۴۵) روزولت، ه. س. ترومن رئیس جمهور شد، و یک ماه بعد با تسلیم (۷ مه‌ی ۱۹۴۵) آلمان جنگ اروپا پایان یافت. با انفجار انقلابی بمب اتمی در هیروشیما، ژاپن نیز تسلیم شد (۴ اوت ۱۹۴۵). پس از جنگ، کم شدن کار کارخانه‌ها و نیز کاهش نسبی دستمزد، اعتصابهائی را پیش آورد که در مقابل آن دولت کشمکش ← قانون تفت‌هارتلی را گذراند. به منظور جلوگیری از تورم بعد از جنگ، در زمان ریاست جمهوری ترومن چند قانون تصویب شد که دست دولت را برای دخالت در کارهای مردم در زمان صلح نیز بازتر میگذارد. پشتیبانی ملت از سیاست ترومن موجب انتخاب مجدد وی به ریاست جمهوری شد (۱۹۴۸).

XV - کشمکش در جهانی تقسیم‌شده. پس از جنگ II، دخالت امریکا در کارهای جهانی بیشتر شد و امید آن بود که، با وجود سازمان ملل متحد، صلح و نظم در روابط بین‌المللی حکمفرما شود. ولی دخالت تجشم در اروپای شرقی و بدبختی اروپای پس از جنگ سبب وخامت اوضاع بود. ← برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم و احیای اقتصاد اروپا به جریان افتاد. با افزایش جنگ سرد، کشمکش در ۱۹۴۸ گامهایی برای از بین بردن محاصره‌ی برلن توسط تجشم، و در تأسیس یک اتحادیه‌ی ملل غربی به نام سازمان ← پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) برداشت. در ← جنگ کره نیروهای کشمکش در مبارزه‌ی با کمونیسم نقش عمده داشتند. بدین ترتیب امریکا از گوشه‌گیری در مسائل جهانی در زمان صلح دست کشید، و سخت خود را در آنها وارد کرد. ترس از کمونیسم در داخل امریکا نیز دولت را به اتخاذ تدابیر سختی وادار کرد که معروفترین آنها بازجوئیهای سناتور جوزف مکارتی بود، که بسیاری از مردم آن را مخالف آزادی بیان و دموکراسی میدانستند. با انتخاب (۱۹۵۲) د. د. آیزنهاور به ریاست جمهوری، دو دهه تسلط حزب دموکرات بر کاخ ریاست جمهوری به پایان رسید. در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰–۶۰، کشمکش به پیشرفتهای صنعتی عظیم رسید و قیمتها به صورتی شگفت‌انگیز بالا رفت. در مسائل خارجی، ج. ف. دالس سخت مخالف کمونیسم بود، و تشکیل سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی (سیتو) نشانه‌ای از همین سیاست او بود. ملاقات با سران شوروی، خروشچف و بولگانین، در کنفرانس ژنو به تخفیف جنگ سرد کومکی نکرد؛ شورش ضد شوروی مجارستان (۱۹۵۶) شکست خورد، در صورتی که حمله‌ی کمونیستها به لائوس و هندوچین (← ویتنام) موفقیت‌آمیز بود. در خاور میانه کشمکش به منظور آتش‌بس در ← پیکار سینا (۱۹۵۶–۵۷) فشار وارد کرد، و به خواهش رئیس جمهوری لبنان (۱۹۵۸) برای باز گرداندن نظم در این کشور نیرو به آنجا فرستاد، و به همین جهت متهم به دخالت در امور داخلی کشورهای خاور میانه شد. در مسابقه‌ی تسلیحاتی، کشورهای متحد امریکا در سال ۱۹۵۲ نخستین بمب لیدروژنی را منفجر کرد. در ۱۹۵۸، پس از تجشم، نخستین ماهواره‌ی خود را به فضا فرستاد. در امور داخلی، دیوان عالی کشمکش به برابری حقوق سیاهپوستان و سفیدپوستان رأی داد (۱۹۵۷). در سالهای آخر دهه‌ی ۶۰م قرن حاضر اقتصاد کشمکش به ترازی عالی رسیده بود، ولی بیکاری و بار سنگین کومکهای خارجی بر دوش امریکا سنگینی میکرد. با امیدهای فراوانی که به سیاست "همزیستی مسالمت‌آمیز" میرفت، مذاکره با تجشم برای خلع سلاح هسته‌ای بیحاصل ماند و برلن همچنان اسباب کشمکش بود. در ۱۹۶۱ آیزنهاور، سالخورده‌ترین رؤسای جمهوری کشمکش، جای خود را به جوانترین رؤسای جمهوری امریکا، ج. ف. کندی داد که رقیب جمهوریخواه خود ر. م. نیکسن را شکست داده بود. کندی برای تأمین برابری سیاهپوستان سخت کوشید و طرحهای اصلاحی تازه‌ای همچون کومکهای پزشکی به سالخوردگان و نظایر آن داشت، ولی برای گذراندن این طرحها در کنگره با دشواری رو به رو بود. با بزرگ نشان دادن خطر کمونیسم مخالف بود، و برای کومک فنی و علمی به کشورهای در حال توسعه سپاه صلح تشکیل داد. مقدمات سفر به کره‌ی ماه، با قرار دادن (۱۹۶۲) یک قمر مصنوعی بر مدار زمین به وسیله‌ی ج. گلن، فراهم شد، و نیز در زمان کندی رابطه‌ی کشمکش با کوبا، که در مدار کمونیسم قرار گرفته بود، قطع شد. در ۱۹۶۲ کشمکش به عنوان واکنشی در برابر وجود موشکهای شوروی در کوبا از عبور کشتیهای شوروی به کوبا جلوگیری کرد و خواستار بیرون بردن موشکها از کوبا شد. نزدیک بود جنگ سومی درگیر شود، ولی پس از یک هفته شوروی با تقاضای امریکا موافقت کرد. در ۱۹۶۳ با موافقتنامه‌ی کشمکش و تجشم در باره‌ی محدودیت آزمایشهای هسته‌ای جنگ سرد تخفیف یافت. در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ کندی جوان و نیرومند به قتل

فهرست رؤسای جمهوری کشورهای متحد امریکا

۱. ج. واشینگتن	۱۷۸۹–۱۷۹۷	۱۴. ف. پیرس	۱۸۵۳–۱۸۵۷
۲. ج. ادمز	۱۷۹۷–۱۸۰۱	۱۵. ج. بیوکنن	۱۸۵۷–۱۸۶۱
۳. ت. جفرسن	۱۸۰۱–۱۸۰۹	۱۶. آ. لینکلن	۱۸۶۱–۱۸۶۵
۴. ج. مدیسن	۱۸۰۹–۱۸۱۷	۱۷. ا. جانسن	۱۸۶۵–۱۸۶۹
۵. ج. مانرو	۱۸۱۷–۱۸۲۵	۱۸. ی. س. گرانت	۱۸۶۹–۱۸۷۷
۶. ج. ک. ادمز	۱۸۲۵–۱۸۲۹	۱۹. ر. ب. هیز	۱۸۷۷–۱۸۸۱
۷. ا. جکسن	۱۸۲۹–۱۸۳۷	۲۰. ج. ا. گارفیلد	۱۸۸۱–۱۸۸۱
۸. م. ون بیورن	۱۸۳۷–۱۸۴۱	۲۱. ج. ا. آرثر	۱۸۸۱–۱۸۸۵
۹. و. ه. هریسن	۱۸۴۱–۱۸۴۱	۲۲. س. گ. کلیولند	۱۸۸۵–۱۸۸۹
۱۰. ج. تایلر	۱۸۴۱–۱۸۴۵	۲۳. ب. هریسن	۱۸۸۹–۱۸۹۳
۱۱. ج. ن. پوک	۱۸۴۵–۱۸۴۹	۲۴. س. گ. کلیولند	۱۸۹۳–۱۸۹۷
۱۲. ز. تیلر	۱۸۴۹–۱۸۵۰	۲۵. و. مکینلی	۱۸۹۷–۱۹۰۱
۱۳. م. فیلمور	۱۸۵۰–۱۸۵۳	۲۶. ث. روزولت	۱۹۰۱–۱۹۰۹
		۲۷. و. ه. تفت	۱۹۰۹–۱۹۱۳
		۲۸. و. ویلسن	۱۹۱۳–۱۹۲۱
		۲۹. و. گ. هاردینگ	۱۹۲۱–۱۹۲۳
		۳۰. ک. کولیج	۱۹۲۳–۱۹۲۹
		۳۱. ه. ک. هوور	۱۹۲۹–۱۹۳۳
		۳۲. ف. د. روزولت	۱۹۳۳–۱۹۴۵
		۳۳. ه. س. ترومن	۱۹۴۵–۱۹۵۳
		۳۴. د. د. آیزنهاور	۱۹۵۳–۱۹۶۱
		۳۵. ج. ف. کندی	۱۹۶۱–۱۹۶۳
		۳۶. ل. ب. جانسن	۱۹۶۳–۱۹۶۸
		۳۷. ر. م. نیکسن (استعفا داد)	۱۹۶۸–۱۹۷۴
		۳۸. ج. فورد	۱۹۷۴–

فهرست ایالات کشورهای متحد امریکا

ایالت	مرکز	مرتبه‌ی ایالت	سال ورود به اتحادیه	ایالت	مرکز	مرتبه‌ی ایالت	سال ورود به اتحادیه
آرکانساس	لیتل راک	۲۵	۱۸۳۶	کولورادو	دنور	۳۸	۱۸۷۶
اریزونا	فینیکس	۴۸	۱۹۱۲	کونکتیکت	هارتفرد	۵	۱۷۸۸
آلاباما	مانتگامری	۲۲	۱۸۱۹	لویزیانا	بتن روژ	۱۸	۱۸۱۲
آلاسکا	جونو	۴۹	۱۹۵۹	ماساچوست	بستن	۶	۱۷۸۸
اورگون	سیلم	۳۳	۱۸۵۹	مریلند	آناپولیس	۷	۱۷۸۸
اوکلاهوما	اوکلاهوما سیتی	۴۶	۱۹۰۷	مونتانا	هلنا	۴۱	۱۸۸۹
اوهایو	کولامبس	۱۷	۱۸۰۳	میسوری	جفرسن سیتی	۲۴	۱۸۲۱
آیداهو	بویزی	۴۳	۱۸۹۰	میسی‌سیپی	جکسن	۲۰	۱۸۱۷
ایلینوا	سپرینگفیلد	۲۱	۱۸۱۸	میشیگان	لنسینگ	۲۶	۱۸۳۷
ایندیانا	ایندیاناپلیس	۱۹	۱۸۱۶	مین	اوگاستا	۲۳	۱۸۲۰
آیووا	د موین	۲۹	۱۸۴۶	مینسوتا	سنت پول	۳۲	۱۸۵۸
پنسیلوانیا	هریسبرگ	۲	۱۷۸۷	نبراسکا	لینکن	۳۷	۱۸۶۷
تکزاس	اوستین	۲۸	۱۸۴۵	نوادا	کارسن سیتی	۳۶	۱۸۶۴
تنسی	نشویل	۱۶	۱۷۹۶	نیو جرزی	ترنتن	۳	۱۷۸۷
جورجیا	آتلانتا	۴	۱۷۸۸	نیو مکسیکو	سانتا فه	۴۷	۱۹۱۲
داکوتای جنوبی	پیر	۴۰	۱۸۸۹	نیو همپشر	کانکرد	۹	۱۷۸۸
داکوتای شمالی	بیزمارک	۳۹	۱۸۸۹	نیو یورک	آلبنی	۱۱	۱۷۸۸
دلاور	دوور	۱	۱۷۸۷	واشینگتن	اولیمپیا	۴۲	۱۸۸۹
رود آیلند	پراویدنس	۱۳	۱۷۹۰	وایومینگ	شاین	۴۴	۱۸۹۰
فلوریدا	تلهسی	۲۷	۱۸۴۵	ورمانت	مانتپیلیر	۱۴	۱۷۹۱
کارولینای جنوبی	کولومبیا	۸	۱۷۸۸	وست ویرجینیا	چارلزتن	۳۵	۱۸۶۳
کارولینای شمالی	رالی	۱۲	۱۷۸۹	ویرجینیا	ریچمند	۱۰	۱۷۸۸
کالیفرنیا	ساکرامنتو	۳۱	۱۸۵۰	ویسکانسین	مدیسن	۳۰	۱۸۴۸
کانزاس	توپیکا	۳۴	۱۸۶۱	هاوائی	هونولولو	۵۰	۱۹۵۹
کنتوکی	فرانکفورت	۱۵	۱۷۹۲	یوتا	سالت لیک سیتی	۴۵	۱۸۹۶

رسید و ل. ب. جانسن جانشین او ادامه‌ی سیاست کندی را بر عهده گرفت. عمده‌ترین گرفتاری کشمه در دوره‌ی جانسن دموکرات و ر. م. نیکسن، جانشین جمهوریخواهش، جنگ ویتنام بوده است.

کشورهای مؤتلفه‌ی امریکا: ← ائتلافیه‌ی ایالات امریکا.

کشه‌ای، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

کشی (kaššī)، شهرت **ابوعمرو محمد ابن عمر ابن عبدالعزیز،** فد نیمه‌ی اول قرن ۴م هق، عالم شیعی و فقیه امامی، مؤلف کتابی در رجال (← رجال، علم) که به عنوان رجال کشی شهرت بسیار دارد. وی از مردم کش، و معاصر و شاگرد ⇐ عیاشی بوده و از او اخذ حدیث کرده است. با اینکه کتاب رجال کشی مشهور و مورد توجه اهل حدیث و علم رجال بوده است، امروز اصل آن در دست نیست، و فقط مختصری که شیخ طوسی با عنوان اختیار الرجال از آن فراهم آورده در دست است. نام اصلی رجال کشی گویا معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین بوده است، و بعضی به صورت معرفة اخبار الرجال از آن یاد کرده‌اند.

کشیت (kešit)، دهستان (جه ۸۱۰ سشـ ۱۳۴۵ هش)، بخش شهداد، شهرستان کرمان، استان هشتم؛ دارای ۸ آبادی. نزدیک کویر لوت قرار دارد. اقلیمش گرم و مالاریائی، و محصولش خرما و غلات است. مرکزش، **کشیت** (جه ۴۰۶ سشـ ۱۳۴۵ هش)، در ۱۷۰ کیلومتری ج شهداد است.

کشیری، جبال: ← طور عبدین.

کشیش[1] (kešiš)، عربی **قس** (qass) یا **قسیس** (qessis)، کاهن دین مسیحی (← کاهن، در ادیان). از رساله‌ی عبرانیان معلوم است که، در مذهب مسیح، شغل کهانت از مذهب یهود گرفته شده است. در اصول عقاید مسیحی، تنها یک کاهن (کشیش) هست، و او عیسی مسیح است، و یک قربانی، که مسیح مصلوب است. اما، برای اینکه این امور فقط به عنوان وقایع تاریخی باقی نماند، مسیح به کلیسای خود عهده‌داری دائمی شغل کاهنی و تقدیم قربانی بخشید، و کاهنان مسیحی (کشیشان) در واقع در کشیشی عیسی شرکت دارند، و عملا قربانی او را تقدیم میکنند. وظیفه‌ی کشیش تهیه‌ی قربانی و کشتن آن نیست، بلکه در مراسم عشاء ربانی همان قربانی قدیم را که خون و گوشت مسیح (← قلب ماهیت) است از نو تقدیم میکند. کلیساهای کاتولیک رومی و یونانی و انگلیکان پیرو این عقایدند، (در این کلیساها رتبه‌ی کشیشی از رتبه‌های مقدس است و بعد از رتبه‌ی اسقفی و پیش از رتبه‌ی شماسی است)، ولی پروتستانها همان قربانی نخستین را قبول دارند. کشیشان، علاوه بر عهده‌داری این شعائر دینی، وظایف فرعی دیگری از قبیل تعلیم ایمان و اخلاق و قضاوت در مسائل دینی و اخلاقی را نیز انجام میدهند.

کشیک: ← کشیک‌خانه.

کشیکچی: ← کشیک‌خانه.

کشیکچی‌باشی: ← کشیک‌خانه.

کشیک‌خانه (kešik.xāne) [از لغت مغولی کشیک، = پاسدار]، در عهد صفویه و قاجاریه، اداره و محل قراولان و پاسداران مخصوص شاه. رئیس این قراولان عنوان کشیکچی‌باشی داشته است، و افراد تحت نظارت و ریاست او عنوان کشیکچی داشته‌اند. در دوره‌ی صفویه، کشیک‌خانه غالباً محل تجمع امرا و به منزله‌ی مجلس مشورت آنها بوده است، و اعضای آن غالباً از نجبا انتخاب میشده‌اند. در عهد قاجاریه نیز مقام کشیکچی‌باشی اهمیت تمام داشته است، و فتحعلی شاه ریاست کشیک‌خانه را به یکی از پسران خود موسوم به شاهزاده امام وردی میرزا داده بود. در عهد ناصری، سواران کشیک‌خانه را غلام کشیک‌خانه میخوانده‌اند، و رئیس آنها، مانند عهد صفوی، غالباً عنوان **قوللر آقاسی** داشت؛ و این غلامان غالباً همه‌جا در پیش و پس کالسکه‌ی سلطنتی ناصرالدین شاه همراه بوده‌اند.

کعب، از استخوانهای مچ پا.

کعب[2] (ka'b) یا **ریشه‌ی سوم** (rišeye sevvom). در ریاضیات، کعب یک عدد عددی است که چون به قوه‌ی ۳ برسد (یعنی دو بار در خودش ضرب شود) آن عدد حاصل شود. مثلا، ۵ کعب ۱۲۵ است، زیرا ۱۲۵ = ۵×۵×۵. در میدان اعداد حقیقی، هر عدد فقط و فقط یک کعب دارد، اما در میدان اعداد مختلط، هر عدد دارای سه کعب است. کعب یک عبارت جبری عبارتی است که چون دو بار در خودش ضرب شود عبارت اولیه حاصل شود. برای کعب در نزد ریاضیون اسلامی قدیم ← مال.

کعب، بنی: ← بنی کعب.

کعب ابن الاشرف: ← عرب، قسمت VI، بند ۲۲.

کعب ابن زهیر (ka'be 'bne zohayr)، فد ۲۶ هق، شاعر عرب در دوره‌ی جاهلی و اسلامی و از مخضرمین. وی از خاندان شمرا بود، و پدرش زهیر ابن ابی سلمی (zohayre 'bne abi salmā) یکی از شاعران برجسته‌ی عصر جاهلی و یکی از اصحاب معلقات است. کعب در جاهلیت شهرتی داشت، و

(1)priest (2)cube root

هنگام ظهور اسلام از دشمنان و مخالفان حضرت رسول بود، و آن حضرت را هجو گفت. پیغمبر خون او را هدر اعلام کرد. اما کعب بی‌خبر به مسجد مدینه نزد حضرت به زنهار آمد، و امان خواست، و قصیده‌ی معروف خود را که به قصیده‌ی بانت سعاد (bānat so'ādo) شهرت دارد خواند، و پیغمبر او را عفو کرد، و برده‌ی خویش را به او بخشید. قصیده‌ی بانت سعاد کعب یکی از مشهورترین قصیده‌ها در عالم اسلامی است، و متجاوز از ده شرح بر آن نوشته شده، و تخمیسها و استقبالهای بسیار از آن شده است. از مهمترین شروح آن شروح ابن هشام، عبدالقادر بغدادی، جلال‌الدین سیوطی، مجدالدین فیروزآبادی، و خطیب تبریزی را میتوان نام برد. این قصیده به لاتینی و ایتالیائی و فرانسوی نیز ترجمه شده است. دیوان کعب به چاپ رسیده، و شرح دیوان وی، تألیف ابوسعید سکری، نیز چاپ شده است.

کعب ابن سعد قرظی: ← عرب، قسمت VI، بند ۲۲.

کعب ابن لؤی (ka'be 'bne lo'ayy) [کعب ابن لؤی ابن غالب]، فت ۱۷۳ قبل از هجرت، یکی از اجداد پیغمبر اسلام، و از خطبای عرب در عصر جاهلی. اهمیت مقام او در تاریخ عرب جاهلی چندان بوده که، تا سالی که حبشیان مکه را مورد حمله قرار دادند (عام الفیل)، سال مرگ او مبدأ تاریخ به شمار میرفته است. گویند وی نخستین کسی است که اجتماع در روز جمعه را مرسوم کرد، و در زمان او روز جمعه یوم العروبه (yŏmo 'l.'aru-ba) [= روز عروبه] نامیده میشد. چندین قبیله از قبایل عرب از نژاد اویند.

کعب الاحبار (ka'bo 'l.'ahbār)، شهرت **ابو-اسحاق کعب ابن ماتع** (māte')، فت ۳۲ یا ۳۴ هق، یکی از یهودیان یمن، که در خلافت ابوبکر یا عمر خطاب اسلام آورد، و منبع بسیاری از اطلاعات مسلمین در باب داستانهای بنی اسرائیل به شمار میرود (← اسرائیلیات). هنگامی که به مدینه آمد کتاب و سنت را از صحابه آموخت، و ایشان نیز اخبار اقوام پیشین را از وی آموختند. عنوان او را به صورت کعب الحبر (ka'b 'l.ha-bar) نیز ضبط کرده‌اند، و "حبر" که جمع آن "احبار" است کلمه‌ای است عبری، به معنی روحانی یهودی و برابر کلمه‌ی ربی، و گاه در معنی مقامی کمتر از ربی نیز به کار رفته است؛ مؤلفین اسلامی (از قبیل خوارزمی در مفاتیح العلوم) آن را برابر کلمه‌ی "عالم" میدانند. از زندگی و کارهای کعب الاحبار اطلاعات چندانی در دست نیست. بر طبق بعضی روایات، وی با عمر نزدیک بوده است، و هنگامی که عمر به بیت المقدس وارد شده او نیز همراه وی بوده است. اسلام آوردن کعب الاحبار را در سال ۱۷ هق نوشته‌اند، و با اینکه زمان پیغمبر اسلام را درک کرده، دیدار پیغمبر برای او حاصل نشده است. پیشگوئیهائی (از جمله پیشگوئی قتل عمر) به او منسوب است.

کعب الاحبار در میان بعضی از یاران برجسته و بزرگ پیغمبر (از قبیل ابوذر غفاری) مورد طعن و تردید بوده، و گاه بشدت بر او تاخته‌اند، و عنوان "ابن الیهودیه" به او داده‌اند، و ازینکه در کار مسلمانان اظهار نظر میکرده انتقاد نموده‌اند، و در اسلام او نیز تردید داشته‌اند. از وی روایت کرده‌اند که میگفته است کعبه، هر بامداد، در برابر بیت المقدس سجده میکند.

کعب الاحبار یک‌چند با معاویه در شام بود، و به روزگار خلافت عثمان، در سن ۱۰۴سالگی در گذشت، و در حمص، و به روایتی در دمشق، به خاک سپرده شد. در زبان فارسی **کعب الاخبار**، که تصحیفی از نام او است، در باره‌ی کسی به کار میرود که از همه‌ی کارها باخبر باشد.

کعب الاخبار، عنوان تصحیف‌شده‌ی **کعب الاحبار**، که در زبان فارسی به کسی گفته میشود که از همه‌ی کارها باخبر باشد.

کعب الحبر: ← کعب الاحبار.

کعب‌عمر (ka'b.'omar) یا **بالاکوه**، ده (جم ۲'۰۰۰)، دهستان میان‌آب، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، ۵۰کیلومتری لغ اهواز، کنار رود کرخه. ساکنین آن از طایفه‌ی بنی کعب هستند. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.

کعبه (ka'be)، مقدسترین و مهمترین عبادتگاه اسلامی که زیارت آن (حج) با آداب و مناسک مخصوص، به شرط دارا بودن توانائی مالی و بدنی (استطاعت)، بر هر مسلمانی اعم از زن و مرد برای یک بار واجب است. این بنای مقدس در وسط **مسجد الحرام** در شهر **مکه** (حجاز، عربستان) قرار دارد. علاوه بر وجوب حج یا زیارت آن برای همه‌ی مسلمانان، هر مسلمی باید به هنگام نماز، خواه واجب و خواه مستحب، روی خود را به سمت آن بگرداند، و این سمت، که در اصطلاح فقهی قبله خوانده میشود، به اختلاف امکنه و طول و عرض جغرافیائی آن فرق میکند.

I ـ نامها. بجز نام کعبه، که نام اصلی این خانه است، آن را به نامهای دیگری از قبیل بیت الله الحرام و البیت العتیق نیز خوانده‌اند، و در زمانهای بسیار قدیم قادس (qādes)، ناذر (nāzer)، و القریة القدیمة نیز خوانده میشد. نام کعبه به جهت مکعب مستطیل بودن شکل آن است.

II ـ تفصیلات ساختمانی. ضلع دیوار لش کعبه (که درِ کعبه در آن واقع است) و ضلع دیوار مقابل آن ح ۱۲ متر یا ۴۰ پا طول دارد، و طول اضلاع دو دیوار دیگر ح ۱۰ متر یا ۳۵ پا است، و ارتفاع خانه ح ۱۵ متر یا ۵۰ پا میباشد. بنا بر روایات، خانه‌ی کعبه در زمانی که حضرت رسول در مکه بوده‌اند (پیش از بعثت) سقف نداشته است، و ارتفاع آن ح ۹ ذراع، طولش ۳۰ ذراع، و عرضش ۲۲ ذراع بوده است. در زمان ازرقی (قرن ۳م هق)، مؤلف تاریخ مکه، ارتفاع کعبه ۲۷ ذراع، طول دو ضلع آن ۲۵ ذراع، طول ضلع دیواری که حجر الاسود در آن است ۲۱ ذراع، و طول ضلع دیوار مقابل آن ۲۰ ذراع بوده است، و در آن زمان کعبه دو سقف داشته است. بنای کعبه از سنگی خاکستری است که از کوههای اطراف مکه استخراج شده است. کعبه بر روی پایه‌ای بنا شده است که آن را شاذروان (شادروان؛ šāz[d]arvān) میگویند، و از سنگ مرمر است؛ ارتفاع آن ۲۵ سم است، و در زمان ازرقی این شاذروان از سه سمت از دیوارهای اصلی کعبه بیرون بوده است، و ارتفاع آن به گفته‌ی ازرقی ۱۶ انگشت، و عرض آن تا دیوار یک ذراع بوده است، و امروز آن را در حدود یک پا یا ۳۰ سم مینویسند. چهار خط که از مرکز کعبه به چهار گوشه‌ی آن خارج میشود تقریباً در امتداد چهار جهت اصلی است. این گوشه‌ها رکن (rokn) خوانده میشود، گوشه‌ی شمالی رکن عراقی، گوشه غربی رکن شامی، گوشه‌ی جنوبی رکن یمانی، و گوشه‌ی شرقی، به مناسبت حجر الاسود، رکن اسود.

رو به روی دیوار لغ دیوار دیگری است به شکل نیمدایره، که از مرمر سیاه است. ارتفاع این دیوار یک متر و ضخامت آن ۱٫۵ متر است، و دو انتهای آن از رکن شمالی و رکن غربی کعبه ۲ متر فاصله دارد. این دیوار حطیم (hatim) نامیده میشود. فضای میان حطیم و کعبه حجر (hejr) [اسم کامل آن حجر اسماعیل] خوانده میشود، و این حجر زمانی جزء کعبه بوده است، و چون خواسته‌اند تجدید بنای کعبه کنند، به علت عدم استطاعت مالی، نتوانسته‌اند دیوارهای کعبه را تا آنجا بکشند، و به همین جهت، آن قسمت را جزء کعبه محسوب میدارند، و در طواف کعبه باید از نزدیک ضلع خارجی حطیم بگذرند، زیرا اگر از داخل حجر بگذرند دیگر طواف یا دور زدن کعبه نیست، بلکه داخل شدن در کعبه است. در رکن شرقی، به ارتفاع ۱٫۵ متر، **حجر الاسود** یا سنگ سیاه قرار دارد. این سنگ سیاه که ابتدا یکپارچه بوده بعد بر اثر حریق و خرابی شکاف بر داشته، و به سه قطعه‌ی بزرگ و چند قطعه‌ی کوچک تقسیم شده است. این قطعات را با حلقه‌ای نقره‌ای به هم پیوسته‌اند. قطر این سنگ مقدس ح ۳۰ سم است، و رنگ آن سیاهی است که به سرخی میزند. درِ کعبه در دیوار لش است، و ح ۲ متر از سطح زمین بالاتر است، و برای رفتن به درون کعبه از پلکان متحرکی به نام درج (daraj) یا مدرج (madraj) استفاده میشود. در کعبه از صفحات نقره‌ی مطلا پوشیده شده است. آن قسمت از دیوار که میان حجر الاسود و درِ کعبه است **الملتزم** (al.moltazam) خوانده میشود. قسمتی از زمین سنگفرش که طواف به دور کعبه روی آن صورت میگیرد مطاف (matāf) نام دارد. به دور این سنگفرش، سنگفرش دیگری است که کمی بلندتر از آن است. بر روی این سنگفرش دومی، ۳۱ یا ۳۲ ستون باریک قرار دارد. میان هر دو ستون ۷ چراغ برای روشن ساختن اطراف آویزان شده است. رده‌ی این ستونها به باب بنی شیبه (bābe bani šayba) ختم میشود، و در آنجا طاقی بنا شده است که مقابل دیوار لغ کعبه است، و از آنجا وارد مطاف میشوند. میان این طاق و خانه‌ی کعبه بنائی است با قبه‌ای کوچک بر روی آن، که مقام ابراهیم خوانده میشود. در مقام ابراهیم سنگی است که میگویند ابراهیم هنگام بنای خانه‌ی کعبه بر روی آن می‌ایستاده است. نزدیک باب بنی شیبه، و در سمت چپ مدخل آن و در مقابل حجر الاسود، قبه‌ای است که بر روی چاه زمزم بنا شده است. بر بام دیوار لغ ناودانی است که آن را میزاب الرحمه (mizābo 'r.rahma) خوانند. درون خانه‌ی کعبه فقط سه ستون چوبی است، که سقف خانه را نگاه میدارد. از سقف کعبه قندیلهای طلا و نقره آویزان است.

III ـ کسوه (kesva). چهار دیوار کعبه از پارچه‌ی سیاهی پوشیده میشود که آن را کسوه میخوانند. این کسوه تا پایین دیوارها میرسد، و در آنجا با حلقه‌های چرمین به شاذروان بسته میشود. این کسوه فقط ناودان و در کعبه را نمیپوشاند.

کسوه‌ی کعبه هر سال در مصر بافته و دوخته، و با کاروان حج به مکه فرستاده میشود. کسوه‌ی کهنه را در ۲۵ یا ۲۸ ذیقعده بر میدارند، و برای ایام حج، کعبه را با پارچه‌ی سفیدی میپوشانند، و آن را احرام (ehrām) میخوانند. پس از پایان مراسم حج، احرام کعبه را بر میدارند، و کسوه‌ی جدید را بر آن میپوشانند.

IV ـ تاریخ کعبه. از لحاظ تاریخی، تاریخ بنای کعبه معلوم نیست، ولی به موجب آیه‌ای از قرآن، کعبه نخستین خانه‌ای است که برای عبادت مردم ساخته شده است. احادیث اسلامی بنای آن را به ملائکه و آدم ابوالبشر نسبت میدهند. به موجب روایات، خانه‌ی کعبه پس از طوفان به تپه‌ای بدل شده بود، و به همین حال باقی بود تا زمان ابراهیم، که فرزندش اسماعیل را در مکه جای داد، و به کومک وی خانه‌ی کعبه را از نو بنا نهاد. پس از آنکه فرزندان اسماعیل در مکه مستقر شدند، ابتدا قبیله‌ی جرهم تولیت خانه‌ی کعبه را به دست گرفتند. پس از قبیله‌ی جرهم، قبیله‌ی خزاعه در مکه ساکن شدند، و پس از خزاعه قریش مالک مکه و متولی کعبه شدند. در طی قرون، خانه‌ی کعبه از صورت معبد خدای یگانه بیرون آمد، و محل پرستش بتها شد. از حوادثی که بر کعبه وارد شده است حادثه‌ی فیل است که سال آن، به نام عام الفیل معروف شده است، و بر طبق روایات، تولد حضرت رسول در آن سال بوده است. در زمان جوانی حضرت رسول، خانه‌ی کعبه به ارتفاع قد انسان بوده، و در کعبه با سطح زمین مماس بوده است، چنانکه هنگام سیل آب داخل آن میشده است. در همان زمان، کعبه یا بر اثر حریق یا بر اثر سیل آسیب میبیند، و قریش تصمیم میگیرند که خانه را از نو بسازند. در این میان، یک کشتی بیزانسی در ساحل مکه که آن وقت شعیبه (šo'ayba) خوانده میشد میشکند. قریش چوب آن کشتی را میخرند، و نجاری اهل بیزانس، به نام باقوم، را که در آن کشتی بوده مامور میکنند که خانه را بسازد، و از چوب کشتی بر آن سقف و ستون بنا کند. هنگام نصب حجر الاسود، برای به دست آوردن افتخار نصب آن، میان خاندانهای قریش نزاع میشود، و سرانجام به اشاره‌ی حضرت رسول ردای آن حضرت را پهن میکنند، و حجر الاسود را بر روی آن میگذارند، و نماینده‌ی هر خاندان گوشه‌ای از ردا را میگیرد، و همه آن را بلند میکنند، و خود حضرت مباشر نصب سنگ میشود. بنای کعبه مسقف میشود، و در کعبه را از سطح زمین بالاتر میگیرند تا سیل داخل خانه نشود. بدین ترتیب، هر کس میخواست وارد خانه شود میبایست از نردبان استفاده کند.

در ربیع الاول سال ۶۴ هق، سپاه یزید ابن معاویه، به فرماندهی حصین ابن نمیر، برای فرو نشاندن قیام عبدالله ابن زبیر که مدعی خلافت بود مکه را محاصره کردند، و بر کوه ابوقبیس که مشرف به مکه بود منجنیق نصب کردند. بر اثر سنگهائی که از منجنیق انداخته میشد دیوارهای کعبه آسیب دید، و در این میان آتشی در خانه‌ی کعبه در گرفت و پوشش آن بسوخت، و حجر الاسود شکافته شد. در اول ماه ربیع الآخر ۶۴ هق خبر مرگ یزید ابن معاویه رسید، و سپاه شام ناچار دست از محاصره بر داشتند. عبدالله ابن زبیر، پس از رفع محاصره، تصمیم به تجدید بنای کعبه گرفت، و روز شنبه‌ی نیمه‌ی جمادی الثانی ۶۴ هق دیوارهای آن را تا پایین خراب کرد، و شروع به بنای آن نمود. چون در بنائی که در زمان جوانی حضرت رسول اتفاق افتاده بود پنیه‌ی مالی قریش کفایت نکرده بود، قسمتی از دیواری را که اکنون مقابل حِجر است از همین محل کنونی آن بنا کردند، و چون فضای حِجر جزء کعبه بوده است، دیواری کوتاه بر آن کشیدند تا آن قسمتی که از کعبه بوده است شناخته شود. عبدالله ابن زبیر دیوار لغ را جلوتر برد تا حجر را داخل کعبه کند، و به موجب حدیثی که از حضرت رسول به او رسیده بود، بر کعبه دو در بنا کرد، که دومی در دیوار مقابل در اصلی بود. ارتفاع کعبه را نیز از ۱۸ ذراع به ۲۷ ذراع بالا برد، و به جای ۶ ستون، ۳ ستون در آن نهاد، و در ۲۷ رجب سال ۶۴ هق از بنای آن فارغ شد. در سال ۷۴ هق، حجاج ابن یوسف ثقفی، به دستور عبدالملک خلیفه، دیواری را که عبدالله ابن زبیر از طرف حجر ساخته و فضای حجر را به کعبه ضمیمه کرده بود خراب کرد، و آن را دوباره از محلی که پیش از بنای عبدالله ابن زبیر بود بساخت، و دری را که عبدالله ابن زبیر افزوده بود بست. اما بقیه‌ی ساختمان عبدالله ابن زبیر را به حال خود گذاشت. بنای امروزی تقریباً بر اساس همان بنای عبدالله ابن زبیر است، بجز قسمت دیوار مقابل حجر، و بجز دری که او افزوده بود و اکنون وجود ندارد. برای تفصیل تزیینات و تعمیراتی که در زمانهای مختلف به دست امرا و سلاطین صورت گرفته است باید به کتب مفصلتر مراجعه کرد.

کعبه‌ی نجران: ← عرب، قسمت VI، بند ۲۳.

کف (kaff) [عربی، ــ باز داشتن، تو گذاشتن کنار جامه]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن انداختن هفتمین حرف ساکن است از پایه‌ای (← پایه) که آخرین جزء آن سبب خفیف باشد؛ به عبارت دیگر، تبدیل هجای دراز (← هجا) آخر پایه است به هجای کوتاه. پایه‌ای را که تغییری چنین یافته است، مکفوف (makfuf) خوانند، مانند مفاعیل (U – – U) که مکفوف مفاعیلن (U – – –) است.

کفا[1] (kafā) یا **کافا**، ایالت (ح ۴۹٬۰۰۰ کم، جم در ۱۹۵۷ تخمیناً ۱٬۵۰۰٬۰۰۰)، ایالت، جغ حبشه، مجاور سودان. این سرزمین به عنوان زادگاه قهوه معروف است. محصولات دیگرش موم، غلات، جلد حیوانات، و آهن است. کرسی آن جمه (jemma) و از سایر مراکز داد و ستد ماجی (māji) است. سابقاً کفا مملکتی مستقل بود. حبشیان از چند قرن پیش بدانجا وارد شدند، و مسیحیت را با خود آوردند. منلیک II، شاه حبشه، آخرین شاه کفا را در ۱۸۹۷ دستگیر کرد، و کفا را گرفت، و به قلمرو خود ملحق کرد.

کفائی، واجب: ← واجب.

کفاره (kaffāre)، صدقه یا قربانی یا عمل شرعی و نظایر آن که برای دفع و رفع آثار گناهی که ارتکاب شده است پرداخته میشود. کفاره در همه‌ی شرایع و ادیان برای پرهیز از عواقب اعمال غیر شرعی و غیر اخلاقی و مخالف اصول اجتماعی صورت میگیرد، و مهمترین این عواقب و آثار عبارت است از جلب رضایت مجدد الاهی و فرو نشاندن خشم خدایان. در مسیحیت، کفاره نوعی مصالحه و آشتی مجدد با خدا است، که نتیجه‌ی عمل نجاتبخش مصلوب شدن مسیح بوده است، و علمای کلام مسیحیت تفسیرهای گوناگونی از آن کرده‌اند؛ از آن جمله است جلب رضایت الاهی در برابر گناهان مردم جهان، یا نجات مردم از دست شر یا خشم الاهی، یا تجلی رحمت خداوندی و یا تحمل درد در راه عشق واقعی، یا غلبه‌ی ملکوت آسمانی بر قوای شر زمین و نظایر آن. روز کفاره در میان یهود روز دهم ماه تشرین است که در آن روز روزه میگیرند (← یوم کیپور)؛ پنج روز قبل از ← عید میوه بندان بود، و در آن روز مراسمی انجام میشد.

کفاره در اسلام یا معیّن است، یا مرتب، یا مخیر، یا مرتب و مخیر، یا کفاره‌ی جمع.

(۱) کفاره‌ی معین آن است که فقط خود آن برای رفع عواقب گناه تعیین شود، و چیزی دیگر نتواند جایگزین آن شود؛ و این منحصر به بعضی از کفارات حج است.

(۲) کفاره‌ی مرتب مانند کفاره‌ی افطار در ماه رمضان و قتل غیر عمد است، که در درجه‌ی اول آزاد ساختن بنده، و در صورت میسر نبودن آن روزه گرفتن دو ماه پی در پی، و در صورت میسر نبودن آن اطعام ۶۰ مسکین است. کفارات دیگر نیز از این قبیل هست که در باب آنها باید به کتب فقه مراجعه شود.

(۳) کفاره‌ی مخیر آن است که مرتکب گناه یکی از چند کفاره را بتواند بر گزیند بدون رعایت ترتیب عدم امکان.

(۴) کفاره‌ی مرتب و مخیر مانند کفاره‌ی سوگند است، و آن این است که در صورت امکان یا ۱۰ نفر مسکین را اطعام کند، یا ۱۰ نفر مسکین را لباس بپوشاند، یا بنده‌ای را آزاد کند، و اگر نتواند ۳ روز پی در پی روزه بگیرد.

(۵) کفاره‌ی جمع آن است که چند کفاره را با هم باید به جای آورد، و آن کفاره‌ی قتل عمد مؤمن است، و عبارت است از آزاد کردن بنده، با روزه‌ی دو ماه پی در پی، و اطعام ۶۰ نفر مسکین. افطار در ماه رمضان با عمل حرام (مانند خوردن خمر) نیز دارای کفاره‌ی جمع است.

کفالالی: ← فلزگری

کفالت (kefālat)، در قانون مدنی ایران، عقدی که به موجب آن یکی از طرفین در مقابل طرف دیگر احضار شخص ثالثی را تعهد کند. متعهد را کفیل (kafil)، شخص ثالث را مکفول (makful)، و طرف دیگر را مکفول له (makfulon lah) می‌گویند. کفالت ممکن است مطلق باشد یا موقت. در صورت موقت بودن، باید مدت آن معلوم باشد. ممکن است شخص دیگری کفیل کفیل شود. در صورتی که کفیل مکفول را در زمان و مکان مورد تعهد حاضر نکند باید از عهده‌ی حقی که بر عهده‌ی مکفول ثابت میشود بر آید. در صورت فوت مکفول، ذمه‌ی کفیل بری میشود، اما فوت مکفول له موجب برائت کفیل نمیشود. احکام مربوط به کفالت در مواد ۷۳۴–۷۵۱ قانون مدنی بیان شده است.

در امور اداری به کسی که در نبودن وزیر یا رئیس قائم مقام او میشود و به جای او انجام وظیفه میکند کفیل گفته میشود؛ و علی الاصول کفیل دارای همه‌ی اختیاراتی است که صاحب آن مقام دارد.

---

(۱) Kaf(f)a

کف الثریا، ستاره، ← کف الخضیب.
کف الخضیب (kaffo 'l.xazib) [عربی، ← دست حنابسته] یا **کف الثریا** (–'s.sorayyā)، ستاره‌ی بتا از صورت فلکی ذات الکرسی.
کفالنیا، جزیره، یونان، ← سفالونیا.
کفئوس، شاه حبشه، ← قیفاووس.
کفایه، کتاب، ← کفایة الاصول.
کفایه (kefāye)، کتابی به فارسی، در فقه شافعی، اثر بغوی. مؤلف درین کتاب کوشیده است که تمام اصطلاحهای فقهی را به فارسی بیاورد.
کفایة الاصول (kefāyato 'l.'osul)، معروف به **کفایه**، کتابی معروف در اصول فقه شیعه‌ی امامیه، تألیف ← ملا محمد کاظم خراسانی هروی. کفایة الاصول از کتب درسی علم اصول فقه و بالاترین کتاب درسی طلاب دینی شیعه است. پیش از تألیف و انتشار آن، کتاب قوانین الاصول میرزای قمی، کتاب فصول، و کتاب رسائل شیخ مرتضی انصاری آخرین و بالاترین کتب درسی اصول طلاب علوم دینی شیعه بودند. کفایه به جهت فشردگی مطالب و اشتمال بر تحقیقات و نظریات عمیق در علم اصول و اجتناب از مطالب زاید و استطرادهای کم‌فایده مورد قبول و استقبال طلاب واقع، و به جهت عمق و دشواری مطالب بالاترین کتاب درسی شد، و این موقعیت را، با آنکه کتب مهم دیگری در اصول پس از آن انتشار یافته، همچنان حفظ کرده است. برای تفسیر و تکمیل و توضیح نظریات مؤلف و عبارات غامض کتاب شروح و تعلیقات و حواشی زیادی بر آن نوشته شده که مورد استفاده‌ی مطالعه‌کنندگان و طلاب است. ترکیب کتاب در دو مجلد است، که جلد اول مشتمل بر مباحث الفاظ، و جلد دوم در ادله‌ی عقلیه و شرعیه است، و مجموع کتاب مشتمل بر یک مقدمه و هشت مقصد و یک خاتمه است. کفایه بارها با حواشی و تعلیقات و شروح مختلف به چاپ رسیده است.
کفبینی[1] (kafbini)، پیشگوئی کردن سرنوشتهای گوناگون آدمی از روی خطوط کف دست، اندازه، و شکل دست او، که از زمانهای بسیار قدیم معمول بوده است. این کار پایه و اساس علمی ندارد، اما هنوز معتقدان به آن فراوانند. گویند که در 3000 ق‌م در چین معمول بوده است.
در کشورهای جدیدتر، کفبینی کمتر مورد قبول بوده، اما در چین جدید، توأم با کف پابینی[2] (kafe pābini؛ پیشگوئی از روی کف پا)، بسیار رایج بوده است. کفبینی در هند هنوز هم معمول است. در قرن 20م، در سوریه و مصر دیده شده است که کفبینان بساط کار خود را در قهوه‌خانه‌ها دایر میکرده‌اند، و در میان اعراب کفبینان برای پیشگوئی موفقیت در کارهای خطیر مورد مشورت قرار میگرفته‌اند. محتمل است که فال گرفتن کولیها نیز از همین مبدأ سرچشمه گرفته باشد.
در کفبینی، قسمتهای گوشتی ته انگشتان، و کف دست از انگشت کوچک تا مچ را کوههائی به نام سیارات میخوانند (شکل)، و هر یک از خط‌های کف دست را نشانه‌ی جزئی از خصوصیات زندگی میدانند. هر کوهی که بیشتر گوشتی باشد، صاحب آن مزاج ستاره‌ی همنام آن کوه را دارد، مشتری، جاه‌طلبی؛ آپولو، هنرمندی و ثروت؛ زحل، بدبختی؛ عطارد، علم و حکمت؛ زهره، عشق و موسیقی؛ مریخ، شجاعت و سنگدلی. در مورد خطوط،

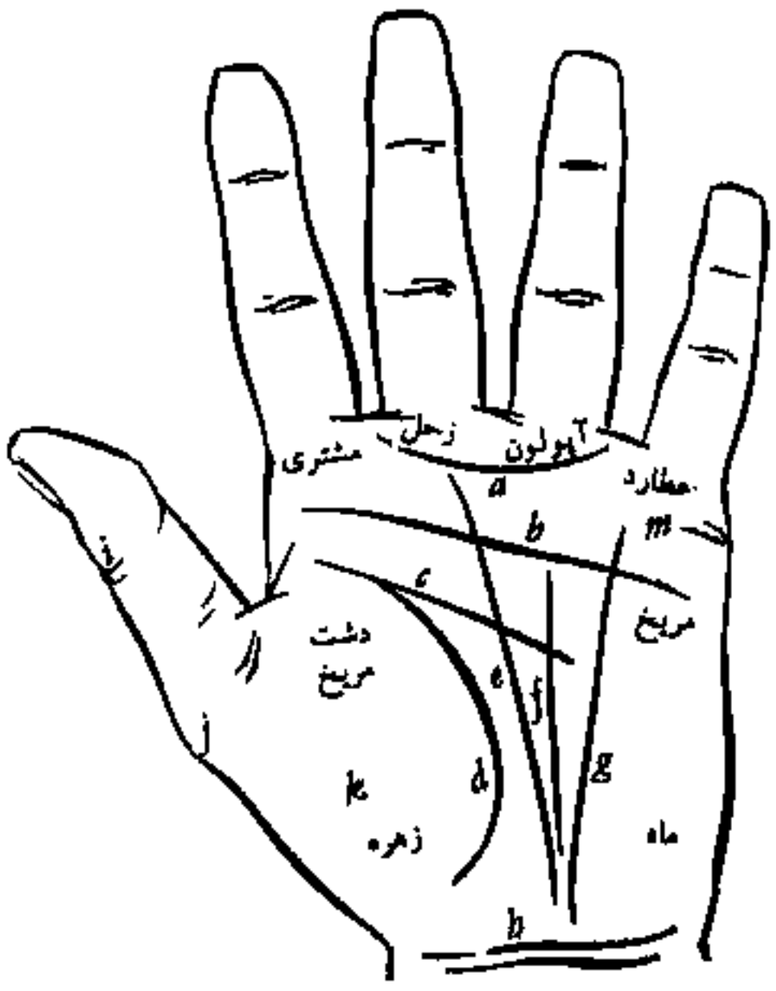

درازی خط زندگی نشانه‌ی طول عمر است، و پارگی این خط نشانه‌ی کوتاهی عمر؛ وضوح خط سر دلیل زیادی عقل است، و اگر این خط تا کوه ماه ادامه یابد، نشانه‌ی قدرت تخیل فراوان است؛ و غیره.
خطوط کف دست چنین تعبیر شده‌اند،

(a) حلقه‌ی زهره
(b) خط قلب
(c) خط سر
(d) خط زندگی
(e) خط سرنوشت
(f) خط دولت و اقبال
(g) خط تندرستی
(h) خط دستبندها
(i) خط اراده
(j) خط عقل
(k) خط عشق
(m) خط زناشوئی

کف پابینی: ← کفبینی.
کفتار (kaftār)، پستاندار شبانه‌ی بز قدیم. دستهای آن بلندتر از پاها و خوراکش بیشتر مردار است. کفتار مخطط آسیای صغیر، ایران، هند، و افریقای شمالی و کفتار خرمائی افریقای جنوبی هر دو از نوع هواینا (*Hyaena*) هستند. کفتار خالدار افریقای جنوبی و صحرای افریقا از نوع کروکوتا (*Crocuta*) و بزرگترین کفتارها است؛ بلندی شانه‌اش ح ۷۵ سم و دارای صدای ناهنجار است، و گویند که کودکان و اجساد مردگان را میرباید.
کفچلیز[3] (kafcaliz)، نوزاد آبزی [= زندگی‌کننده در آب] هر یک از جانوران رده‌ی دوزیستان. پس از بیرون آمدن از تخم با برانشی تنفس میکند، و پا ندارد، و به وسیله‌ی دُم پیش میرود. در دوره‌ی نوزادی، ریه‌ها و پاها و سایر اعضای جانور بالغ رشد میکنند، و در قورباغه دم از میان میرود. نیز ← دگردیسی.
کف دریا[4] (kafe darya)، ماده‌ای معدنی، که از جنبه‌ی شیمیائی سلیکات آبیده‌ی منیزیوم است. شبیه خاک رس سفید است. بیشتر برای ساختن چپق به کار میرود. نرم است، و پیش از اینکه خشک شود بآسانی میتوان روی آن حکاکی کرد. دود توتون رنگ قهوه‌ای تندی به آن میدهد. منبع عمده‌ی آن در آسیای صغیر است.
کفر: ← کافر.

کفراش (kafrāš)، ده (جه ۱°۴۵۷ سث ۱۳۴۵هش)، دهستان پایین‌دهستان، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان، ۵کیلومتری لغ نهاوند. از رودخانه‌ی گاماساب مشروب میشود.
کفرآور، ده، شاه‌آباد، ← کرف‌آور.
کفرن (kefren)، ضبط دیگری از نام خفرع، شاه مصر قدیم.
کفرناحوم[5] (kafarnāhum)، شهر، لش فلسطین، بر ساحل لغ دریاچه‌ی طبریه. محل بعضی معجزات و مواعظ عیسی بود (یوحنا ۱۲.۲؛ ۵۹.۶؛ متی ۲۳.۱۱؛ ۸؛ ۹؛ مرقس ۱؛ ۲؛ لوقا ۴؛ ۵). تل حوم (اسرائیل) حالیه بر محل آن است. در حفاری این محل معبدی از قرن ۳م کشف، و قسمتی از آن تعمیر شده است.
کفری (kofri)، شهرت **میرزا محمد کرمانشاهی**، ف ۱۳۲۶ هق، پزشک و دانشمند ایرانی. پس از تحصیلات در علوم اسلامی و دینی و فرا گرفتن علم طب در مدارس ایران، مدت ۹ سال در پاریس مشغول تکمیل تحصیلات خود بود، و در ۱۸۷۹ به اخذ درجه‌ی دکتری نایل شد. پس از مراجعت، در تهران به طبابت و تدریس علم طب پرداخت. در اوایل عهد مظفرالدین شاه، همراه امیر نظام گروسی، والی آذربایجان، به تبریز رفت، و چندسالی در آنجا بود. علت شهرت وی به کفری مخالفت تند و صریح او با خرافات و موهومات بوده است.
کفش[6] (kafš)، پایوشی، معمولا از چرم، مرکب از از یک کف و یک رویه. در دوره‌های ماقبل تاریخ، به اغلب احتمال، پوست جانوران را برای محفوظ نگاه داشتن پا به دور آن میبستند. صندل، که احتمالا نخستین شکل کفش بوده است، در مصر، یونان، و روم رواج داشته است، و نوعی چکمه هم در یونان و روم وجود داشته. کفش رایج قرون وسطی نوعی چارق نرم چسبان بوده است که تا قوزک پا میرسیده است. این کفشها را بسیار آرایش میکردند، و از مخمل و زری و متزایداً از چرم میساختند. در قرن ۱۳م نوک کفشها بسیار دراز بود، و در قرن ۱۴م نوکها چندان دراز بود که، برای بالا نگاه داشتن آنها، آنها را با زنجیری به زانو میبستند. پس از ۱۳۷۷ نوعی تخت چوبی رواج یافت که آن را به زیر کفش متصل میکردند تا پا را از رطوبت و گل نگاه دارد، و این خود مقدمه‌ی پیدایش کفشهای پاشنه‌دار بود. یک نوع زینتی از این کفشها از لحاظ بلندی عجیب بود. پس از سال 1500، مُد کفش عوض شد، و پهنای نوک کفشها را بیش از اندازه بزرگ میگرفتند؛ غالباً کفش را با دو رنگ و با چاک و شکاف میساختند تا مکملی برای لباس باشد. در دوره‌ی سلطنت الیزابت در اواخر قرن ۱۶م، کفش پاشنه‌بلند باب روز شد، که مرد و زن هر دو آن را میپوشیدند؛ کفشها را با گل و بند و چشمه‌دوزی بسیار میآراستند. در فرانسه (ح 1600) چکمه‌هائی با ساقه‌ی بلند رواج یافت که بعدها به صورت چکمه‌های دهن‌گشاد سواره‌نظام در آمد. کفشهای با نوک مربع و زبانه‌ی بلند و سگک در اواخر قرن ۱۷م رواج یافت. پاشنه‌ها رفته رفته کوتاه شد، و به صورت پاشنه‌های خمیده‌ی فرانسوی در آمد، که در ح 1780 از رواج افتاد. در دوره‌ی ← سبک امپراطوری، کفشهای زنانه صورت هموار

(۱)palmistry; chiromancy (۲)podoscopy (۳)tadpole (۴)meerschaum (۵)Capernaum; Capharnaum (۶)shoe

نرم روباندار پیدا کرد، و مردان بیشتر چکمه‌های نظامی به پا میکردند.

بعضی از کفشهای زنانه‌ی تاریخی



صندل بافتگی مصری
از ← ۱۵۵۰ ق‌م



کفش زیبای فرانسوی
از قرن ۱۶م



کفش ساقه‌بلند دکمه‌دار
از قرن ۱۹ م



کفش پایه‌دار ونیزی
از قرن ۱۷م



کفش فرانسوی از
قرن ۱۸م



کفش فرانسوی قرن ۱۶ م که نوک و پاشنه‌ی آن به وسیله‌ی یک کف دیگر به هم متصل است.

بعضی از کفشهای مردانه‌ی تاریخی



صندل چرمی امپراطوری روم

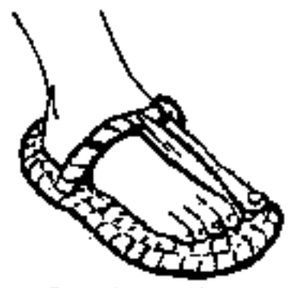

صندل با کف علفی که در
مصر باستان متداول بوده.



کفش چرمی (پوتین دکمه‌دار)
اواخر قرن ۱۹م



کفش فرانسوی، از قرن ۱۷م



کفش آلمانی متداول در
قرن ۱۶م



کفش قرن ۱۴م که در قرون
وسطی مد روز بوده.

در قرون وسطی کفشدوزان تشکیلات صنفی داشتند (← صنف). نخستین کفاشان در خانه‌ی خود یا در دکانهای کوچک کار میکردند، یا دوره‌گردانی بودند که به خانه‌های مردم میرفتند، و مدتی می‌ماندند، و به اندازه‌ی احتیاج سالانه برای ایشان کفش میدوختند. تا ح ۱۸۳۳ کار کفشدوزی منحصراً با دست انجام میگرفت، از آن پس، اختراع ماشین انقلابی در صناعت کفشدوزی پدید آورد. امروز بیش از ۱۸۰ نوع ماشین در این صناعت به کار میرود. با افزایش تخصص کار ماشینها و رواج چرم، اسلوب و اندازه‌ی کفش نیز ظریفتر و دقیقتر شده است.

کفشدوز خربزه: ← عروسک خربزه.

کفشدوزک[1] (kafš.duzak)، نام حشرات تیره‌ی کوکسینلیدای (Coccinellidae) در ایران. کفشدوزکها سوسکهائی هستند کوچک به شکل نیمکره یا نیمبیضی، که به واسطه‌ی نقش و نگار و شکل ظاهری مخصوص بآسانی از سایر حشرات تشخیص داده میشوند. طول این حشرات بین 1 تا 10 ملم تغییر میکند. رنگ آنها متنوع و بسیار زیبا و جالب است؛ اغلب به رنگهای قرمز، نارنجی، زرد، پشت‌گلی، قهوه‌ای، و سیاه میباشند، که با لکه‌ها و خالهای ریز و درشت و به اشکال مختلف تزیین شده‌اند.

کفشدوزکها اغلب حشره‌خوار و مفیدند، زیرا هم خود و هم نوزادشان از حشرات و کنه‌های زیان‌آور تغذیه میکنند، و به عنوان حشرات کومکی، نقش بزرگی در مبارزه با آفات گیاهی دارند. از آن جمله است کفشدوزک هفت‌نقطه‌ای (*Coccinella sep-tempunctata*)، که از شته‌ها تغذیه میکند، و کفشدوزک جنس رودالیا کاردینالیس (*Roda-lia cardinalis*)، که از شپشک استرالیائی (*Icaria purchasi*) تغذیه میکند. استفاده از کفشدوزک اخیر در مبارزه بر ضد شپشک استرالیائی درختان مرکبات از سال ۱۸۸۸ در سراسر نقاط مرکبات‌خیز جهان متداول شده و نتایج درخشانی داشته است.

کفشگرکلا (kafšgar.kalā)، ده (جه ۲'۲۰۷ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان علی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۲کیلومتری غ شاهی.

کفشگیری (kafšgiri)، ده (جه ۱'۴۳۵ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم، ۱۶کیلومتری غ گرگان. امامزاده‌ای به نام روشن‌آباد دارد.

کفعمی (kafʿami)، شهرت **ابراهیم ابن علی**، ۸۴۰–۹۰۵ هق، ادیب و محدث شیعه؛ مت کفعم (از آبادیهای جبل عامل، لبنان). از آثار متعددش کتاب جُنة الامان (۸۹۵ هق)، در ادعیه، است، که به مصباح کفعمی معروف میباشد، و در تهران و بمبئی به چاپ رسیده است. شمس‌الدین محمد ابن علی جبعی (فت ۸۸۶ هق)، جد بزرگ شیخ بهائی، از برادران او بوده است.

کفک[2] (kafak) یا **کپک**، نام بعضی از قارچهای چندسلولی، که عموماً بر مواد آلی میرویند. کفک سیاه‌نان (*Rhizopus nigricans*) عادیترین آنها است. بعضی اقسام کفک در تهیه‌ی برخی پنیرها به کار میروند. پنی‌سیلین و آنتی‌بیوتیکهای دیگر را از کفکها به دست میآورند. بعضی از کفکها باعث آفات گوناگون گیاهی هستند.

کفگیرک (kafgirak)، در اصطلاح کاشیکاری، میخ بلند و قطور آهنی، که سر آن مانند کفگیر پهن و صاف است، و هنگام کاشیکاری گنبد، آن را به فواصل معین به گنبد فرو میکنند تا قسمتی از کاشیکاری را نگه دارد.

کفه‌ی دریالی: ← فلات قاره.

کفیر[3] (kefir؛ فنس)، مشروب گازدار ترش و الکلی که از تخمیر شیر به وسیله‌ی مایه‌ی کفیر (← مخمر) تهیه میشود. در مایه‌ی کفیر مخمری وجود دارد که قسمتی از لاکتوز شیر را تبدیل به انیدرید کربونیک و الکل میکند. کفیر را میتوان از شیر کامل یا شیر پس‌چرخ تهیه کرد. این مشروب را اولین‌بار در قفقاز و ج روسیه تهیه کرده‌اند، و امروزه یکی از فراورده‌های شیر در اروپا به خصوص در اروپای شرقی است. کفیر خوب شامل ۰٫۷% اسید لاکتیک، ۳٫۳% چربی، ۲٫۸% کازئین، ۰٫۲% آلبومین، ۰٫۰۷% پپتونها، ۰٫۶۸% الکل، ۰٫۱۲%–۲٫۸% لاکتوز، و ۰٫۷% املاح است.

کفیل: ← کفالت.

کک (kak) یا **کیک** (keyk)، حشره‌ی کوچک بیبالی از راسته‌ی ککسانان (Siphonaptera). ککها جسم سخت و اجزائی در دهان برای سوراخ کردن و مکیدن، و پاهای نیرومندی دارند که مایه‌ی مهارت آنها در جهیدن است. دگردیسی آنها کامل است. نوزادها از مواد آلی تغذیه میکنند؛ بالغها انگل مرغان و پستاندارانند و از خون آنها می‌خورند. وسیله‌ی از بین بردن آن گردهای مخصوص حشره‌کش است. نوعی از کک موش سبب انتقال تیفوس و طاعون به انسان است؛ نوعی دیگر مایه‌ی انتقال تب خرگوشی میشود.

ککروپس[4] (kekrops)، در اساطیر یونان، بانی و اولین پادشاه آتن. نیمی انسان و نیمی افعی بود. قانونگذار بود؛ قربان کردن آدمیان را ممنوع ساخت، تککانی را برقرار کرد، و دفن اموات را بنیان نهاد.

ککستن[5]**، ویلیام** (wilyām kakstən)، ح ۱۴۲۲–۹۱، اولین چاپگر انگلیسی. نخست پارچه‌فروش بود. در ۱۴۷۱ به کلنی رفت، و در آنجا فن چاپ را آموخت، و در بروژ چاپخانه‌ای دایر کرد. اولین کتاب چاپی در انگلستان در چاپخانه‌ی او به طبع رسید (۱۴۷۷ یا پیش از ۱۴۷۶).

کک کوچ (kak kuj)، نام چند گیاه از تیره‌ی چلیپائیان. کک کوچ سفید (*Hesperis matronalis*) دارای گلهای سفید معطر است. کک کوچ خوراکی (*Eruca sativa*) یا شاهی فرنگی دارای گلهای زردرنگ، برگهای خوراکی، و دانه‌هائی است که از آنها روغن منداب میگیرند.

ککمک[6] (kakmak)، لکه‌های کوچک رنگیزه‌ی ملانین (← رنگیزه) موجود بر سطح پوست بدن، جزء دسته‌ی کلی خالها یا نشانه‌های مادرزادی است، و مانند آنها از هنگام تولد وجود دارد. اغلب در کودکی و در افرادی که پوست روشن و موی بور یا سرخ دارند ظاهر میشود، و در مقابل نور آفتاب بیشتر نمایش پیدا میکند. استعمال ترکیباتی که

(۱)ladybird; ladybug (۲)mold (۳)kefir (۴)Cecrops (۵)Caxton (۶)freckles

برای از بین بردن آنها ساخته‌اند، نه‌تنها سودی ندارد، بلکه ممکن است تحریکی که از این داروها حاصل میشود چهره را زشتتر کند.

ککوله[1]، نام کاملش **فریدریش آوگوست ککوله فون شترادونیتس** (fridriš ăgust kekule fon štrādonits)، ۱۸۲۹–۹۶، شیمیدان آلمانی. در ترکیبات مختلف کربون و مخصوصاً بنزن برای بررسی ساختمان مولکولی آنها تحقیق کرد، و نظریه‌ی زنجیری بنزن را آورد، که در شیمی جدید اهمیت بنیادی دارد.

کگ، علامت اختصاری کیلوگرم در کتاب حاضر.

کل: ← کلی، مفهوم.

کلئارخوس[2] (kleārxos)، ف ۴۰۱ ق‌م، سردار اسپارتی. در ۴۱۰ ق‌م به حکومت بیزانس فرستاده شد، ولی به سبب سختگیریش مردم از او ناراضی شدند، و آلکیبیادس در ۴۰۸ ق‌م شهر را گرفت. کلئارخوس بعداً بازگشت، و فرمانروائی را به دست گرفت، و این امر اسپارتیها را خشمگین ساخت، و او را بیرون راندند (۴۰۳ ق‌م). وی به کوروش کوچک پناهید، و بعداً با سربازان یونانی مزدور خود با اردشیر II جنگید. پس از نبرد کوناکسا، بازگشت ده هزار سرباز یونانی را رهبری کرد، ولی تیسافرن به خدعه او را به قتل رسانید. داستان بازگشت را گزنوفون در آناباز آورده است.

کلاب، قبیله‌ی عرب، ← کلاب ابن ربیعه.

کلاب یا **کولاب:** ← ختل.

کلاب، جنگ: ← کنده، قبیله‌ی عرب.

کلاب ابن ربیعه (kelābe 'bne rabi'a)، یکی از قبایل معروف عرب و یکی از بزرگترین شاخه‌های قبیله‌ی معروف عامر ابن صعصعه. مرکز اصلی ایشان در نجد در عربستان سعودی کنونی بوده است، ولی مقارن ظهور اسلام از آن ناحیه به شام رفتند، و فرمانروائی شهرهای هیت، حلب، و چند جای دیگر را به دست گرفتند. قبیله‌ی کلاب ابن ربیعه به ده شاخه‌ی مهم تقسیم شده است، که هر شاخه باز بخشهائی را شامل است.

کلابادی (kalābādi) یا **کلاباذی**، شهرت **ابوبکر محمد ابن ابراهیم**، ف ۳۸۰ هق، از علمای حدیث و نویسنده‌ی کتاب معروف التعرف. نسبت وی به کلاباد، از محلات بخارا، است، و از زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست. آنچه مسلم است این است که، علاوه بر علم حدیث، در تصوف و مسائل آن دستی داشته، و به همین سبب هم هست که کتاب او در طول تاریخ همواره مرجع اهل تحقیق در باب تصوف بوده است. از آثار او کتاب دیگری در حدیث به اسم بحر الفوائد، که به عنوان معانی الاخبار شهرت دارد، را نیز نام برده‌اند، که در آن ۵۹۲ حدیث را گردآوری کرده است.

کلاباذی: ← کلابادی.

کلاپروت[3]، **مارتین هاینریش** (märtin häynriš klāprot)، ۱۷۴۳–۱۸۱۷، شیمیدان آلمانی، که اغلب او را پدر شیمی تحلیلی میخوانند. کشف اورانیوم، تیتان، و زیرکونیوم به او منسوب است.

کلاپروت[3]، **هاینریش یولیوس** (häynriš yulius klāprot)، ۱۷۸۳–۱۸۳۵، مستشرق و چین‌شناس آلمانی؛ پسر م. ه. کلاپروت. در آسیا سیاحت کرد. کتابی در طبقه‌بندی مردم آسیا بر حسب بستگیهای السنه‌ی آنها با یک اطلس السنه منتشر کرد (۱۸۲۳–۳۱).

کلات (kalāt)، ده (جم ۱٬۱۹۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان زیبد، بخش حومه‌ی شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ ۱۱کیلومتری جغ جویمند. غلات، ابریشم، و زعفران دارد.

کلات. ۱ ـ ایالت سابق هندوستان، ل و مرکز بلوچستان (۱۸۷٬۷۷۰ کمم). کوههای ناهموار و برهنه، و نیز دره‌های وسیع و حاصلخیز دارد. در زیر فرمان خانی، محتملا از نژاد عرب بود. در ۱۹۴۷ نسبت به دولت جدید التأسیس پاکستان مستقل بود ولی در ۱۹۴۸ ضمیمه‌ی آن شد و اکنون جزئی از پاکستان غربی است. ۲ ـ شهر دارای ارگ و بارو، پایتخت بلوچستان پاکستان، ۱۴۲ کم ج کته، در ارتفاع ۲٬۰۶۶ متر. در ۱۸۳۹ انگلیسیها آن را اشغال کردند و در ۱۸۵۴ مرکز پادگان ایشان بود.

کلات یا کلات نادری (kalāte nāderi)، بخش (جم ۳۰٬۳۰۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)؛ مرکزش کبودگنبد. از ل به خاک شوروی محدود است. مشتمل بر دهستانهای قلعه‌نو، پساکوه، کبودگنبد، و لاین است. محصول عمده‌اش غلات، میوه، و فراورده‌های دامی است. گوسفندان آن از نوع قراگل است. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش، بخش کلات جزء شهرستان مشهد تشکیل شد؛ پس از ۱۳۲۷ هش، جزء شهرستان درگز شد. "قلعه‌ی طبیعی کلات" محوطه‌ای است بیضی‌شکل به طول ۶ فرسنگ و عرض ۴ فرسنگ در امتداد ل‌غ‌ـ جش. اطراف آن را کوههای مرتفع فرا گرفته، و در ۶ محل شکافهای عریضی (= دربند) در این کوهها قرار دارد. در جغ، به طرف مشهد، دربند ارغونشاه (در نزدیکی آبادی ارغونشاه)، و در ل‌ش دربند نفته، در غ آبادی خشت (xešt، جم ۵۰۰ سنه ۱۳۴۵ هش، ۵کیلومتری غ کبودگنبد) دربند وهچه (یا دهچه؟) قرار دارد. آبادیهای مهم داخل قلعه‌ی طبیعی کلات کبودگنبد، ارغونشاه، قلعه‌زو (zō-)، و آقداش در ج کلات و عمارت خورشید است. رود کلات از دربند ارغونشاه داخل شده، در وسط کلات جریان یافته، و در دربند نفته از آن خارج میشود. دروازه‌ی ارغونشاه یا دربند ارغونشاه تنها دروازه‌ی کلات بوده است؛ این دروازه از سنگ بوده و ۲۰ متر عرض داشته است. در مدخل دروازه‌ی ارغونشاه به کلات کتیبه‌ای سنگی قرار دارد، این کتیبه بر روی تخته‌سنگی صاف، که ح ۱۵ متر از زمین ارتفاع دارد نصب شده است. کتیبه دارای ۲۳ فرد شعر میباشد، که دو بیت آن فارسی، و بقیه به زبان ترکی درگزی است. در اواخر قرن ۸م هق امیر تیمور دژ کلات را تسخیر کرد، و سپس به استحکام و تجدید بنای آن فرمان داد. گویند نادر گنجهای خود را در آنجا پنهان میداشت. نیز ← خاوران.

کلاترزان (kalātarzān)، بخش، شهرستان مریوان، استان کردستان. کوهستانی و سردسیر است. محصول عمده‌ی آن غلات، توتون، فراورده‌های دامی، و محصولات جنگلی (مازو، بلوط، و مخصوصاً زغال و هیزم) است. راه شوسه‌ی سنندج به مریوان از ل آن میگذرد. مشتمل بر دهستان **کلاترزان** (جم ۱۱٬۲۹۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دارای ۵۳ آبادی است. مرکز بخش و دهستان تیژتیژ (tīj.tīj، جم ۳۷۰ سنه ۱۳۴۵ هش) در ۸۲کیلومتری مریوان است.

کلات نادری: ← کلات.

کلاته (kalāte)، ده (جم ۱٬۵۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان رودبار، بخش حومه‌ی شهرستان دامغان، فرمانداری کل سمنان؛ ۳۶کیلومتری ل‌غ دامغان.

کلاته‌چنار (kalāte.cenār)، دهستان (جم ۱٬۰۷۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش نوخندان، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۶ آبادی. کنار مرز ایران و شوروی واقع است. مرکزش، دوستمحمد بیگ (dust.mohammad beyg؛ جم ۴۰۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶۰کیلومتری ل‌غ نوخندان است.

کلاته‌خیج (kalāte.xij)، ده (جم ۲٬۸۰۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش میامی، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان؛ ۴۵کیلومتری ل‌غ میامی.

کلاته‌عرب (kalāte.'arab)، ده (جم ۱٬۳۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حکم‌آباد، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ ۳۹کیلومتری جغ صفی‌آباد.

کلاچ[4] (klāc، انگل)، وسیله‌ی مکانیکی برای مهار کردن انتقال قدرت از محوری ("محور راننده") به محوری دیگر. عمل کلاچ باید بدون قطع کردن دوران پیوسته‌ی محور راننده صورت گیرد. در اتومبیل، قدرت محرکه‌ی موتور به وسیله‌ی کلاچ به چرخها منتقل میشود. کلاچ اغلب از صفحه‌هائی تشکیل میابد که با یکدیگر اصطکاک دارند، و فنرهائی آنها را با هم نگاه میدارد. کلاچهای مخروطی، نواری، و مغناطیسی نیز وجود دارد.

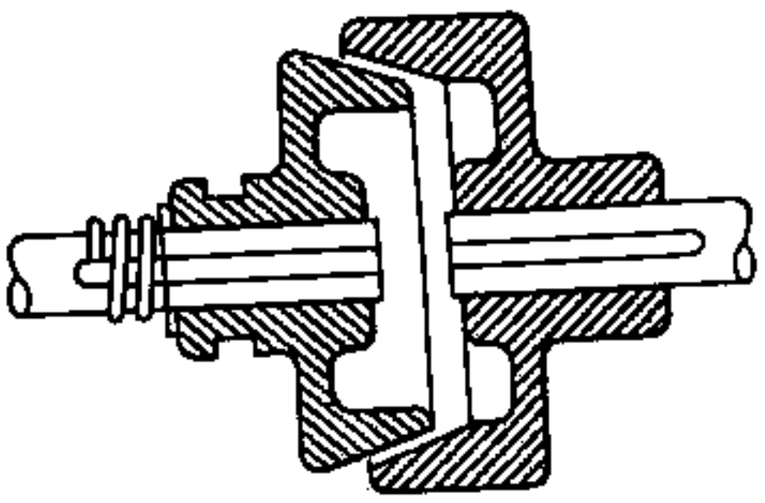

کلاچهای ساده معمولا قدرت را به وسیله‌ی اصطکاک صفحه‌هائی نازک به‌محور منتقل میسازند. در شکل نوع مخروطی کلاچ دیده میشود.

کلاچاه (kalā.cāh)، ده (جم ۱٬۸۷۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۶کیلومتری ش خمام.

کلاچای، ده، ← پلرودبار.

کلادن مور[5] (kəlādən mur)، خلنجزاری در اینورنس‌ـشر، ل‌ش اسکاتلند، نزدیک مرز نرن‌شر. در اینجا در ۱۷۴۶ نیروهای انگلستان چارلز ادوارد استوارت را مغلوب کردند، و به شورش "۴۵" چکو بایتها خاتمه دادند.

کلادنو[6] (klādno)، شهر (جم تخمیناً ۵۳٬۰۰۰)، ل‌غ قسمت مرکزی ایالت بوهم، غ چکوسلواکی. مرکز صنایع ناحیه‌ی زغال سنگ‌خیز کلادنو است. کارخانه‌های بزرگ ذوب آهن و فولاد و مواد شیمیائی و ماشین‌آلات دارد. پس از افتتاح (۱۸۴۶) اولین معدن زغال سنگ بسرعت رو به توسعه نهاد.

(۱)Kekulé (۲)Clearchus (۳)Klaproth (۴)clutch (۵)Culloden Moor (۶)Kladno

کلار (kalār)، شهر تاریخی، در طبرستان، بین رویان و دیلم. بنا بر نوشته‌ی یاقوت حموی در معجم البلدان "تا آمل سه روز راه و تا ری دو روز فاصله داشت". خرابه‌های آن در **کلاردشت** قرار دارد. نیز ← رستمدار.

کلار[1] (kolār)، شهر (جه ۱۵۹°۵۸۴)، ایالت میسور، ج‌غ هند. در اواخر قرن ۱۹م بنا شد. مرکز صنعت استخراج طلا در هند است. اولین نیروگاه برقابی در هند جنوبی جهت تأمین نیروی برق میدانهای طلاخیز در ۱۹۰۲ ساخته شد.

کلارا[2]، **قدیسه** (klārā) یا قدیسه **کلاره**[3] (klāre)، ۱۱۹۳–۱۲۵۳، راهبه‌ی ایتالیائی، مت آسیز؛ مؤسس فرقه‌ی راهبه‌های فرانسیسی یا کلارهای فقیر. در جوانی مرید ← قدیس فرانسیس آسیزی بود، و در خدمت وی طریق فقر را پیش گرفت، و عمر خود را به ریاضت گذرانید. ذکرانش ۱۲م اوت است.

کلارآباد، مازندران، ← لنگا، دهستان.

کلاردشت (kalār.dašt)، بخش (جه ۲۴°۴۶۸ شد ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، مشتمل بر دهستانهای بیرون بشم، کلاردشت، و کوهستان است. از ج از قله‌ی تخت سلیمان تا حدود گردنه‌ی کندوان به خط الرأس اصلی البرز محدود است. کنار ← رود چالوس واقع است و سردابرود از آن میگذرد. دهستان **کلاردشت** (جه ۱۲°۵۴۰ شد ۱۳۴۵ هش)، دارای ۳۹ آبادی، در دشت کوچکی در دامنه‌ی تخت سلیمان واقع، و مرکزش حسن کیف است. سردابرود از وسط دهستان میگذرد. قصر سلطنتی بر تپه‌ای در ش آن ساخته شده است. تفرجگاه تابستانی است.

کلاردشت، آثار تاریخی. در سال ۱۳۱۵ هش، هنگام احداث کاخ سلطنتی در ناحیه‌ی ییلاقی **کلاردشت**، در ضمن گودبرداری کف استخر، قبری از ماقبل تاریخ با اشیاء زرین و ظروف سفالی مربوط به حدود هزار سال پیش از میلاد کشف شد. در ۱۳۱۸ هش نیز گنجینه‌ای شامل سه ظرف زرین و یک تیغه کارد طلا به دست آمد که به نام "مجموعه‌ی زرین کلاردشت" نامگذاری شده و در موزه‌ی ایران باستان محفوظ است. در ۱۳۳۳ هش، اداره‌ی کل باستانشناسی کاوشهای مختصری بیرون کاخ سلطنتی انجام داد. احتمال پیدایش آثار دیگر در صورت کاوشهای مفصلتر میرود.

کلاردشت، مجموعه‌ی زرین: ← کلاردشت، آثار تاریخی.

کلاره (kalār.deh)، ناحیه‌ای در طرفین رود خره رود، به طول ۲۵–۳۰ کم، از ابتدای سرچشمه‌ی آن. گروهی از گله‌داران (مشتمل بر ح ۵°000 تن)ـ که تابستانها به ارتفاعات شمال و غرب ده آسیابر (āsiā.bar؛ جه ۱°۱۳۰ شد ۱۳۴۵ هش)، دهستان دیلمان، بخش سیاهکل، شهرستان لاهیجان میروند ـ در اینجا قشلاق میکنند.

کلارستاق (kalā.rostāq)، نام یکی از تقسیمات حکومتی سابق مازندران، که از ل به دریای خزر، از ش به چالوس، از ج به کجور، و از غ به تنکابن محدود، و رود چالوس حد شرقی آن بوده است. ناحیه‌ای جنگلی و خاکش حاصلخیز بوده است. مرکز آن حسن کیف، و بلوک عمده‌اش بیرون بشم، کوهستان، کلاردشت، و قشلاق بوده است. سه ناحیه‌ی کلارستاق، کجور، و تنکابن معروف به محال ثلاثه (mahāle salāse) بوده است.

کلارک[4]، **الگزاندر راس** (alegzāndər rās)، ۱۸۲۸–۱۹۱۴، عالم بریتانیائی زمینسنجی. به سبب کارهایش در باب شکل زمین و نیز در باره‌ی استانده‌های طول شهرت دارد. از آثارش مقایسه‌ی استانده‌های طول در انگلستان، فرانسه، بلژیک، پروس، هند، و استرالیا (۱۸۶۶) و زمینسنجی (۱۸۸۰) است. عضو انجمن سلطنتی بود.

کلارک[4]، **جان** (jān klārk)، ۱۶۰۹–۷۶، طبیب انگلیسی، و از بنیانگذاران رود آیلند. در ۱۶۳۷ به بستن رفت؛ در بنای پورتسمث (۱۶۳۸) و نیوپورت (۱۶۳۹) سهیم بود.

کلارک[5]، **جان بیتس** (jān beyts klārk)، ۱۸۴۷–۱۹۳۸، اقتصاددان امریکائی، استاد دانشگاه کولومبیا؛ از تکمیل‌کنندگان فرضیه‌ی نافعیت نهائی در علم اقتصاد. ج. م. کلارک فرزند او بود.

کلارک[5]، **جان موریس** (jān moris klārk)، ۱۸۸۴– ، عالم امریکائی اقتصاد و استاد دانشگاه کولومبیا؛ پسر ج. ب. **کلارک**. وی معتقد است که در مطالعات اقتصادی باید عوامل روانشناسی و اجتماعی و تأسیساتی را نیز در نظر گرفت.

کلارک[5]، **جورج راجرز** (jorj rājərz klārk)، ۱۷۵۲–۱۸۱۸، ژنرال انقلابگر امریکائی، فاتح شمال غرب کهن (← سرزمین شمال غرب)؛ برادر ویلیام **کلارک**.

کلارک[5]، **مارک (وین)** (mārk weyn klārk)، ۱۸۹۶– ، ژنرال امریکائی. در طی جه II فرمانده لشکر پنجم امریکا در شمال افریقا و ایتالیا بود. در ۱۹۵۲–۵۳ فرماندهی عالی قوای سازمان ملل متحد را در کره به عهده داشت (به جای ریجوی).

کلارک[5]، **ویلیام** (wilyām klārk)، ۱۷۷۰–۱۸۳۸، پوینده‌ی امریکائی و یکی از رهبران هیئت لویس و **کلارک**؛ برادر جورج راجرز کلارک.

کلارکسن[6]، **تامس** (tāməs klārksən)، ۱۷۶۰–۱۸۴۶، بشردوست انگلیسی. از ۱۷۸۵ خود را وقف مبارزه با بردگی افریقائیان کرد، و با جمع‌آوری اطلاعات فراوان در باره‌ی برده‌فروشی، پارلمنت انگلستان را تحت تأثیر قرار داد. بر اثر فعالیتهای او و ویلیام ویلبرفورس بود که نخست قانون الغاء تجارت برده به تصویب رسید (۱۸۰۷)، و سپس در ۱۸۳۳ برده‌داری در مستعمرات انگلستان ملغی شد.

کلارک فورک[7] (klārk fork)، رودی به طول ح ۵۲۰ کم، در کشمت، که از ریزابه‌های رود کولومبیا است. در ج‌غ ایالت مونتانا سرچشمه میگیرد، و در آیداهو به دریاچه‌ای میریزد.

کلاره، قدیسه: ← کلارا، قدیسه.

کلارینت: ← قره‌نی.

کلاریون[8] (klārion؛ از انگلا) یا **کلرون**[9] (klə-ron؛ از فنس)، ترومپت کوچکی که سوراخ لوله‌ی آن باریک است. صدائی روشن و تیز دارد.

کلاس (kalās)، دهستان (جه ۲°۹۳۱ شد ۱۳۴۵ هش)، شهرستان سردشت (سابقاً بخش)، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۱۷ آبادی. رود سردشت مشروبش میکند. راه شوسه‌ی مهاباد به سردشت از لغ آن میگذرد. مرکزش، بناویله (benāvile؛ جه ۱۷۰ شد ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴کیلومتری جش سردشت واقع است.

کلاسیسیسم[10] (klāsisism؛ از انگلا)، اصلا، اصول و مشخصات ادبیات و هنر یونان و روم قدیم، از این لحاظ که در بردارنده‌ی ظرافت و دقت، سادگی، وقار، صحت سبک، و مفهوم و نظم و ترتیب درست و روشن است (نیز ← کلاسیک)؛ و به معنی وسیع، اصول و کیفیات آثاری غیر از یونانی و رومی که بر همین مبانی استوار و مطابق استانده‌های رسمی باشند. مثلا، به معنی اخیر، آثار موسیقیدانهائی را که زیبائیهای مقرر، یا کیفیات روشنی، تقارن، پرداخت، و تناسب را به کار بسته‌اند شامل میشود. اصطلاح "کلاسیسیسم" در مقابل رمانتیسم، مخصوصاً حاکی از مذاق پاک، متانت و اعتدال، و تناسب است. از طرف دیگر، در سیاق خرده‌گیری، حاکی از محدودیتهای ناشی از قیود و قراردادها و موازین رسمی است.

نخستین احیاء عمده‌ی کلاسیسیسم، که از آن به کلاسیسیسم نوین[11] یا نوکلاسیسیسم[11] (nō-) تعبیر میشود، در دوره‌ی رنسانس، در نتیجه‌ی توجه شدید به آثار یونانیان و رومیان باستان ـ خاصه افلاطون و سیسرون ـ صورت گرفت، و استانده‌های یونانی و رومی از نو تقریر و استانده‌های آرمانی شناخته شد. این نهضت در همه‌ی مراحل فرهنگ اروپائی رسوخ یافت. در فلورانس، کوزیمو دِ مدیچی "آکادمی افلاطون" را تأسیس کرد، و م. فیچینو را در رأس آن قرار داد. لورنتسو دِ مدیچی محفلی از اومانیستها (← اومانیسم) گرد آورد، و آنان به جمع‌آوری آثار یونانی و رومی، تحقیق در آنها، شرح و بسط آنها، و تقلید از آنها پرداختند. تقلید دقیق از نثر سیسرون از سیماهای عمده‌ی این احیاء کلاسیسیسم در اروپای قرون ۱۵م و ۱۶م بود. در نتیجه‌ی توجه به نوشته‌های قدیم، بعضی سبک مصنوع و حتی لغات سیسرون را تقلید کردند، و برخی از سبکهای ساده‌تر دیونوسیوس هالیکارناسی و کوینتیلیانوس پیروی کردند. یکی از اینان فرانسیس بیکن بود، که نه‌فقط روش اختباری را دگربار در تحقیقات علمی وارد کرد، بلکه سبک ساده‌ی کلاسیک را در نثر انگلیسی مستقر ساخت. ← بن جانسن همین روش را در شعر اختیار کرد، و موازین تصنعی پیروان پترارک را تا حد وسیعی اصلاح کرد. در فرانسه، گروه پلئیاد ادبیات فرانسه را در مسیری انداختند که نمایشنامه‌نویسانی مانند کورنی و راسین طبعاً کتاب شعر ارسطو را دستور العمل خویش، و خود را در نویسندگی، تحت قیود عقل، روشنی، و نظم و ترتیب قرار دادند. در آلمان، جریان پیروی از آثار کلاسیک در ربع آخر قرن ۱۸م در نهضت شتورم اوند درانگ منحرف شد، ولی گوته و شیلر با نمایشنامه‌های کلاسیک خود آن را احیا کردند، و هایدن، موتسارت، و بتهوون اصول آن را در صورتهای (فورمهای) موسیقی به کار بستند. با احیاء اندیشه‌ی امپراطوری روم به وسیله‌ی ناپلئون، بازار تقلید از یونانیان و رومیان در نقاشی و معماری (← کلاسیک، احیاء سبک) فوق العاده گرم شد؛

(۱)Kolar Gold Fields (۲)Clara (۳)Claré (۴)Clarke (۵)Clark (۶)Clarkson (۷)Clark Fork (۸)clarion (۹)clairon (فنس) (10)classicism (11)neoclassicism

بزرگترین نمایندگان این تحول در نقاشی ژ. ل. داوید و ژ. ا. د. انگر بودند.

در اروپا و امریکای قرن ۲۰م، علاقه به ادبیات یونان تجدید حیات کرده است، و سرمشقهای کلاسیک در آثار کسانی مانند ا. پاوند و ت. س. الیت جانی تازه یافته. معتقدین به لزوم این تجدید حیات امپرسیونیسم و رمانتیسم را طرد میکنند، و در نوشته‌های خود پایبند به قیود و محدودیتهای کلاسیک و آرمانهای کلاسیک میباشند.

کلاسیک[1] (klāsik، فنس). این کلمه با کلمه‌ی لاتینی الاصل کلاس [= طبقه] همریشه است، و در لغت، مخصوصاً در مورد ادب و هنر، به معنی استانده و از طراز اول است، و استعمال اصلی آن در ادبیات، هنر، یا فرهنگ یونان و روم باستان است (← کلاسیسیم)، و توسعاً به هر اثر طراز اول که بدین عنوان شناسائی یافته و به نویسنده‌ی آن اطلاق میشود. همچنین، هر منظومه‌ای را که بر اصول و روشهای محکم استوار و تناسب و هماهنگی کامل بین اجزای آن در راه نیل به هدفشان موجود باشد کلاسیک نامند؛ و این لفظ را به دوره‌ای که در آن علم و هنر و ادب از چنین منظومه‌ای پیروی کنند نیز اطلاق میکنند. استعمال آن در مورد اخیر گاه پس از آن است که اکتشافات و روشهای جدید نتایج روشهای سابق را سست کرده یا از اعتبار انداخته است؛ و بدین معنی است که از "مکانیک کلاسیک" و "فیزیک کلاسیک" سخن میرود.

در ایران، در اصطلاح آموزشی، هر یک از مراحل تحصیلات سالیانه‌ی ابتدائی و متوسطه، و نیز بعضی از دوره‌های دیگر را که برای اجرای برنامه‌ی معین تأسیس میشود، و نیز اطاق درس را "کلاس" میخوانند، و "کتاب کلاسیک" به معنی کتاب درسی میباشد.

کلاسیک[1]**، احیاء سبک** (ehyā'e sabke klā-sik)، نام نهضتهائی برای زنده کردن ذوق و سبک یونانیان و رومیان باستان در هنر، ادبیات، معماری، و غیره (← کلاسیک؛ کلاسیسیم). از آن جمله است نهضت رنسانس در معماری ایتالیای قرن ۱۵م.

نهضت مهم دیگر در این زمینه نهضتی است که در اواخر قرن ۱۸م و نیمه‌ی اول قرن ۱۹م هنر و معماری را در اروپا و در کشمة تحت تأثیر قرار داد. از مشخصات این دوره شوق به آثار باستانی یونان و روم و به اطلاعات باستانشناسی بود، که کاوشهائی که در پومپئی و هرکولانوم و در یونان صورت میگرفت محرک آن بوده است. جیمز استوارت[2] (jeymz estuārt؛ ۱۷۱۳–۸۸)، معمار، باستانشناس، و نقاش انگلیسی، و نیکولس روت[3] (nikolas revet؛ ۱۷۲۰–۱۸۰۴) تحقیقات باستانشناسی را در یونان در ۱۷۵۱ آغاز کردند. نتیجه‌ی آن در تألیف مشترکشان به نام آثار باستانی آتن آمده است، که جلد اول آن (۱۷۶۲) بیش از هر عامل واحد دیگر در احیاء سبک کلاسیک مؤثر بوده است. نخستین بنا بر طبق طرح یونانی در اروپای غربی در انگلستان برپا شد (۱۷۵۸). در فرانسه، تقلید از روم قدیم در ← سبک امپراطوری، که مورد حمایت ناپلئون بود، تشخص یافت. تأثیر احیاء سبک کلاسیک در سراسر اروپا و به خصوص در بریتانیای کبیر، محسوس بود، ولی تأثیر آن در کشمة از هر کشور دیگر بیشتر بود.

کلاشم (kalāšom)، ده، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۹کیلومتری ل‌ش فومن. جمعه‌بازار دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت دو ده **کلاشم بالا** (جم ۱°۰۰۹) و **کلاشم پایین** (جم ۱°۰۱۴) ذکر شده است.

کلاغ (kalāq)، نام گروهی از پرندگان بزرگ سیاه، که تیره‌ی کلاغها (Corvidae) را تشکیل میدهند. این تیره مشتمل است بر کلاغ معمولی (*Corvus*)، زاغ، زاغچه، و **کلاغ سیاه**. کلاغها در همه جای زمین جز زلند جدید زندگی میکنند. طول کلاغ معمولی به ح ۴۰ تا ۴۵ سم میرسد.

کلاغ پر، بازی بچگانه، ← اسا بدوش.

کلاغ‌پر (kalāq.par)، دیوار سبک، معمولا از تیغه‌ی آجری، که به منظور جلوگیری از رفت و آمد همسایگان یا صیانت از دید آنان، بالای دیوار اصلی خانه میسازند.

کلاغ دریائی: ← غاق.

کلاغ سیاه، پرنده‌ی سیاه نیمه‌مهاجر از همان تیره‌ی کلاغ و زاغ و زاغچه، به بزرگی ح ۴۰ سم، که فاصله‌ی دو نوک بالهای گسترده‌اش به ۱ متر میرسد. حشرات مضر و جوندگان را از میان میبرد، ولی از تخم حیوانات و جوجه‌ها و دانه‌ها نیز تغذیه میکند. بآسانی رام میشود. در شبهای زمستان دسته‌های هزارتائی آن با هم استراحت میکنند. کلاغ سیاه میتواند مانند طوطی بعضی از صداهای آدمی را تقلید کند. کلاغ سیاه ماهیخوار اقیانوس اطلس کمی کوچکتر است.

کلاغک: ← علف مشک.

کلاغی: ← جارقد.

کلاف (kalāf) یا **مهار** (mahār)، در اصطلاح معماری، نام چوبها یا آهنهائی که، برای دفع فشار طاقهای ضربی، به یکدیگر متصل میکنند، و جوانب آنها درون دیوار به بنا اتصال دارد. معمولا نوع چوبی را کلاف و نوع آهنی را مهار خوانند.

کلاف[4]**، آرثر هیو** (ārtər hiu klāf)، ۱۸۱۹–۶۱، شاعر انگلیسی. در هنگام تحصیل در آکسفرد با م. آرنلد و ب. جووت دوستی یافت. عاقبت به مذهب بی‌اعتقاد شد، و منظومه‌های غنائی فراوانش نمودار اندوه ناشی از شکاکیت است. از آثارش داستان منظوم عشقهای سفر (۱۸۴۹) است.

کلاک (kalāk)، ده، دهستان حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۵کیلومتری ش کرج. در سرشماری ۱۳۴۵ هش به دو ده **کلاک بالا** (جم ۱۲۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، و **کلاک پایین** (جم ۱°۶۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش) تقسیم شده است.

کلاکلی، ده، جهرم، ← سیمکان.

کلاگ[5]**، فرنک بیلینگز** (frank bilingz kelāg)، ۱۸۵۶–۱۹۳۷، سیاستمدار امریکائی. در ۱۹۲۵–۲۹ وزیر امور خارجه‌ی کشمة بود، و مقدمات امضای پیمان **کلاگ**–بریان را فراهم کرد. در ۱۹۳۰–۳۵ قاضی دادگاه جهانی بود. در ۱۹۲۹ جایزه‌ی صلح نوبل به وی اعطا شد.

کلاگ–بریان[6]**، پیمان** (kelāg-briān) یا **پیمان پاریس**، قراردادی که در ۲۷ اوت ۱۹۲۸ امضا شد، و در آن جنگ و خونریزی تقبیح گردید، و ضمناً امضاکنندگان موافقت کردند که اختلافات خود را از طریق دوستانه و صلح‌جویانه حل و فصل کنند. تهیه‌ی مقدمات آن به کوشش آ. بریان، وزیر امور خارجه‌ی فرانسه، و ف. ب. **کلاگ**، وزیر امور خارجه‌ی کشمة، انجام گرفت. این پیمان را ۱۵ کشور (استرالیا، افریقای جنوبی، آلمان، ایتالیا، بریتانیای کبیر، بلژیک، چکوسلواکی، زلند جدید، ژاپن، فرانسه، کانادا، کشور آزاد ایرلند، کشمة، لهستان، و هند) امضا کردند، و سرانجام ۶۲ کشور آن را تصویب کردند. مع ذلک، چون پیمان ضمانت اجرائی نداشت، مثل بسیاری از پیمان‌های بین‌المللی بعد از جج I، در تأمین صلح جهانی مؤثر واقع نشد.

کلاگنفورت[7] (klāgenfurt)، شهر (جم ۶۹°۲۱۸)، کرسی ایالت کارینتیا، ج اتریش، غ‌چ‌غ گراتس. مصنوعاتش اسبابهای فلزی، مواد شیمیائی، صابون، چرم، اشیاء چوبی، و کاغذ است. از مراکز مهم ورزشهای زمستانی است. از اواخر قرن ۱۸م اسقف‌نشین بوده است. کلیسای جامعی از قرن ۱۶م دارد.

کلاله (kalāle)، ده (جم ۲°۲۹۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش **کوکلان**، شهرستان دشت گرگان، استان دوم؛ ۴۱کیلومتری ل‌ش گنبد قابوس. نام سابق آن آی درویش بود.

کلاله، در گل، ← مادگی.

کلام (kalām) یا **علم اصول دین** یا **علم نظر و استدلال دینی** یا **علم توحید و صفات**، علمی که با دانستن آن میتوان عقاید دین اسلام را از روی دلیل به دیگران ثابت کرد، و شبهات بر ضد آن دین را دفع کرد؛ بنا به تعریف دیگر، علم کلام عبارت است از علم به احوال مبدأ و معاد بر طبق قانون اسلام. در این تعریف، مقصود از مبدأ و احوال آن خداوند و صفات اوست، و علم به آن یعنی علم به وجود خداوند و صفات او از روی برهان و بر طبق عقاید اسلامی، نه علم به ذات خداوند، که برای بشر ممکن نیست.

I– کلام و فلسفه. چون اثبات وجود خدا احتیاج به اثبات حدوث اجسام، و تقسیم موجودات به جوهر و عرض، و بیان اقسام مقولات، و بیان احتیاج حادث و معلول به محدث و علت است، موضوعات مسائل علم کلام در این قسمت ناچار همان موضوعات فلسفه‌ی الاهی و مابعد الطبیعه میشود، منتهی، فلسفه‌ی مابعد الطبیعه‌ی مسلمین مدعی بود که مسائل مذکور را آزادانه و بی‌تقید و تعهد عقیده‌ای از عقاید یا دینی از ادیان بحث میکند، گرچه در عمل ناچار بود که موضوعات فلسفی را چنان طرح و بحث کند که دست کم در ظاهر با عقاید اسلام منافات نداشته باشد (گواینکه در این کار توفیقی نیافته است، مخصوصاً در مباحث قِدَم عالم و معاد جسمانی و نظایر آن). علم کلام، علاوه بر موضوعات فلسفه‌ی طبیعی و مابعد طبیعی، در موضوعاتی که فقط جنبه‌ی دینی دارد نیز بحث میکند، از قبیل اثبات نبوت به طور کلی (نبوت عامه) و نبوت خاصه (نبوت حضرت رسول)، و بحث در مسئله‌ی امامت، و بحث در مسائل جبر و قدر (جبر و قدر دینی نه جبر علّی یا دترمینیسم)، و عدل خداوندی، و بحث در کلام الله و قدیم یا مخلوق بودن آن، و اثبات معاد، که فلسفه‌ی مابعد الطبیعه از آن بحث نمیکند (مگر به طور استطراد و به خاطر نشان دادن عدم منافات

(۱)classic (۲)Stuart (۳)Revett (۴)Clough (۵)Kellogg (۶)Kellogg-Briand (۷)Klagenfurt

میان فلسفه و عقاید دینی به منظور دور ماندن از گزند اهل تعصب).

II ـ تسمیه‌ی علم کلام. در آغاز، کلام به صورت یک علم منظم با تعریف خاص و مسائل و موضوعات خاص نبود، بلکه، صرف بحث در مسائل اعتقادی ـ مخصوصاً توحید و صفات، از قبیل اراده، علم، سمع و بصر، و غیره ـ بود، و این مطلب از وجه تسمیه‌ی حقیقی آن به علم کلام واضح میشود. زیرا اگر کسی در یکی از مسائل اعتقادی از قبیل فعل انسان یا ارتکاب کبیره بحث میکرد میگفتند "تکلم فی..." [...takallama fi؛ = در باره‌ی فلان موضوع سخن گفت و بحث کرد]، و چون بیشتر بحث در برابر کسی بود که با عقیده‌ی گوینده مخالف بود، کار به استدلال و مناظره و جدل می‌کشید. بنا بر این، کسی که در امور اعتقادی بحث و استدلال میکرد متکلم (motakallem) خوانده میشد، و از اینجا، خود بحث و استدلال و جدل در امور اعتقادی و اصول دینی "کلام" خوانده شد. در اینجا تأثیر دو زبان یونانی و سریانی را نباید فراموش کرد، زیرا، در زبان یونانی، لوگوس (logos) هم به معنی کلمه و هم به معنی کلام (سخن) و هم به معنی دلیل و استدلال آمده است، و در زبان سریانی هم، ملل (mallal) با مشتقات آن به معنی سخن و استدلال آمده است، و تئولوژی در زبانهای اروپائی از اصل یونانی آن به معنی سخن و استدلال در باره‌ی خدا، و در زبان سریانی مملل الاهایاثا (memallal allāhāyāsā) نیز به همان معنی تئولوژی و علم کلام است (سخن یا استدلال در باره‌ی خدا). پس، علم کلام یعنی علم سخن گفتن یا استدلال و جدل (دیالکتیک) در باره‌ی خدا.

در کتب کلامی علمای متأخر کلام، که از اصل این معنی آگاه نبوده‌اند، وجوهی برای تسمیه‌ی این فن به کلام ذکر کرده‌اند، که حتی موجه‌ترین آنها در ظاهر نیز ناموجه است، از قبیل آنکه چون بحث در باره‌ی کلام الله و مخلوق یا قدیم بودن آن مهمترین مسئله‌ی این علم بوده است آن را به کلام موسوم ساخته‌اند، در صورتی که بحث در باره‌ی کلام الله مهمترین بحث این فن نبوده است، و فقط در زمان مأمون و معتصم به صورت مسئله‌ی حادی در آمده بوده است (← محنه)، یا آنکه فصول و ابواب این علم با جمله‌ی "الکلام فی..." [al.kalāmo fi...؛ = سخن در باره‌ی...] شروع میشده است، در صورتی که این امر عمومیت نداشته است، یا آنکه مباحث این علم فقط لفظی و کلامی بوده و با عمل سر و کار نداشته است، در صورتی که این امر در باره‌ی همه‌ی علومی که با لفظ کار دارند از قبیل صرف و نحو، لغت، تفسیر، و غیره ـ نیز صادق است، و اختصاص به علم کلام ندارد. بحث در اصول عقاید ابتدا فقه [= فهم و دانش] خوانده میشد، و این امر شاید از قرآن و کلمه‌ی لیتفقهوا فی الدین... [leyatafaqqahu fe 'd.din...؛ = تا در دین کسب دانش کنند] گرفته شده است؛ فقه به معنی علم به احکام شرعی فرعی در آغاز علم (elm) خوانده میشد. بعد کلمه‌ی فقه به علم به احکام شرعی هم اطلاق شد، و علم به اصول دین و اعتقادیات الفقه الاکبر [al.feqho 'l.'akbar؛ = فقه بزرگتر] خوانده شد، چنانکه عنوان کتاب کلام منسوب به ابوحنیفه و کتاب ماتریدی الفقه الاکبر است.

III. تاریخچه‌ی کلام و مسائل کلامی

III ـ ۱. کلام و متکلم. از چه تاریخی علم استدلال به اصول عقاید کلام خوانده شده است؟ جواب این سؤال را به طور دقیق نمیتوان داد، و فقط، در قرن ۴م هق، ابوالحسن اشعری در کتاب مقالات الاسلامیین جمله‌ی "اختلف المتکلمون..." [extalafa 'l.motakallemun...؛ = متکلمان اختلاف دارند...] را به کار برده است، و در کتاب استحسان الخوض فی علم الکلام از "علم کلام" سخن به میان آورده است. متکلمین در آغاز معتزلی بوده‌اند (← معتزله)، و در برابر آنان اهل سنت و حدیث قرار داشتند، به این معنی که متکلم کسی بود که در مسائل مربوط به توحید و صفات و کلام خدا و خلق افعال و غیره استدلال عقلی میکرد، و اگر هم به نقل توسل میجست از راه استدلال منطقی و عقلی بود، در صورتی که اهل سنت و حدیث جز به نقل و حدیث استناد نمیکردند، و در مسئله‌ای که برای آن حدیث و آیه‌ای نبود ترجیح میدادند که سکوت کنند.

III ـ ۲. توحید مطلق و رؤیت خداوند. متکلمین معتزلی، تحت تأثیر استدلالهای عقلانی و فلسفی، به توحید مطلق خداوند و تجرید او از هر چه موجب تشبیه به مخلوقات و اجسام باشد معتقد بودند، و از این جهت، آیات و احادیث و اخباری را که موهم تشبیه خداوند به مخلوقات و اجسام باشد تأویل میکردند، و آن را به معنی ظاهر آن نمیگرفتند. از اینجاست که از مسائل مهم کلام در آغاز مسئله‌ی رؤیت خداوند در روز قیامت است، که اصحاب حدیث و اهل سنت، به استناد ظاهر آیاتی از قبیل وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ [= در آن روز بازپسین چهره‌هائی تر و تازه باشند که به پروردگار خود نگاه میکنند]، رؤیت خداوند را ممکن میدانستند، و معتزله، از ترس آنکه مرئی بودن از خواص اجسام است و اعتقاد به مرئی بودن خدا مستلزم اعتقاد به جسم بودن او خواهد شد، این آیات را تأویل میکردند، و مخالفین خود را به تجسیم [= جسم دانستن خدا] و تشبیه [= مانند ساختن خدا به مخلوقات] متهم میساختند. مسئله‌ی مهم دیگری که به خاطر همین مسئله‌ی تجسیم و تشبیه در آغاز محل بحث متکلمین معتزلی و اصحاب حدیث بود مسئله‌ی نشستن خداوند بر عرش است که اصحاب حدیث، با استناد به آیه‌ی اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ [= خداوند بر عرش نشست]، آن را به همان معنی ظاهری میگرفتند، و متکلمین، با استدلال عقلی، آن را محال میدانستند، و آیه را تأویل میکردند.

III ـ ۳. صفات خداوند. مسئله‌ی صفات نیز از مسائل حاد کلام بود. اصحاب حدیث و اهل سنت، به استناد ظواهر قرآن، خداوند را دارای صفات اراده و علم و حیات و غیره میدانستند، به این معنی که خداوند دارای علم است، و علم او هم مانند ذات او قدیم (بی‌آغاز) است، زیرا اگر علم او را قدیم ندانیم لازم میآید که وقتی علم نداشته باشد، و این کفر است. متکلمین، از روی استدلال عقلی، خداوند را از جمیع جهات واحد میدانستند، و با قول علم و حیات و اراده‌ی زاید بر ذات خداوند مخالفت میکردند، زیرا در آن صورت ترکیب خدا از ذات او و علم و حیات و اراده‌ی او لازم میآمد، و ترکیب نیاز به ترکیب‌دهنده دارد، و این بر خدا

محال است.

III ـ ۴. اراده‌ی خدا. مسئله‌ی اراده‌ی خدا و افعال انسان یکی دیگر از مسائل مهم علم کلام بود. معتزله، با اعتقاد به عدل و لطف و حسن و قبح عقلی، افعال انسان را مخلوق خود او میدانستند، و میگفتند عقلا قبیح است که خداوند بندگان را به افعالی که در اتیان آن مجبور و مضطر بوده‌اند کیفر دهد، ولی اصحاب سنت و حدیث، با استناد به آیات و روایات، تمام افعال بندگان را مخلوق خداوند میدانستند، و اعتقاد به مخلوق بندگان بودن افعال را شرک میدانستند، زیرا لازم میآمد که غیر از خداوند کس دیگری هم خالق باشد، و از این جهت معتزله را قدریه میخواندند، و آنان را با مجوس همپایه میدانستند.

چنانکه گفتیم، معتزله برای اثبات توحید خداوند و عدل او از فلسفه استفاده کرده‌اند، و در اثبات صانع و توحید او ناچار به بحث در اجسام و حدوث و بحث در جوهر و عرض پرداخته‌اند.

III ـ ۵. انحطاط معتزله و بر آمدن اشاعره. فقها و اهل سنت، در دشمنی با متکلمین معتزلی، تا آنجا پیش رفتند که ابویوسف، از یاران ابوحنیفه، آنان را زندیق خواند، و امام مالک و شافعی فتوی دادند که شهادت معتزله پذیرفته نیست، و امام محمد ابن حسن شیبانی فتوی داد که هر کس پشت سر معتزلیان نماز بخواند باید نماز خود را اعاده کند. معتزلیان نیز از میل مأمون و معتصم به ایشان استفاده کردند، و اهل سنت و حدیث، و مقدم ایشان امام احمد ابن حنبل را، زیر فشار گذاشتند که به مخلوق بودن کلام خدا اقرار کنند.

سیاست دولت عباسی در عصر مأمون و معتصم و واثق جانبداری از معتزله بود، تا آنکه متوکل به خلافت رسید، و امر به آزادی احمد ابن حنبل داد، و از گفتار و بحث در باره‌ی مخلوق بودن قرآن نهی کرد. از این تاریخ به بعد دیگر معتزله، چه در میان عامه و چه در دستگاه حکومت، حامی نداشتند، و با ضعف ایشان، علم کلام نیز داشت از رونق می‌افتاد، تا آنکه امام ابوالحسن اشعری ظهور کرد، و علم کلام را، نه بر اساس اعتقاد معتزله، بلکه بر اساس اعتقاد اهل سنت و حدیث استوار کرد، و با ادله‌ی عقلی، از اعتقادات اهل سنت دفاع کرد. اشعری در آغاز از پیروان و شاگردان ابوعلی جبائی بصری، متکلم بزرگ معتزلی، بود ولی بعد، به عقاید اهل سنت گرایید، و چندی گوشه‌گیری کرد، و در آن انزوا، عقاید اهل سنت را با ادله‌ی کلامی مدلل ساخت، و یک روز جمعه، در مسجد جامع بصره، بالای منبر رفت و از معتزله و اعتقادات ایشان بیزاری جست. اشعری در میان عقاید معتزله، که قائل به نفی صفات بودند، و عقاید مجسمه و اهل تشبیه، که صفات مخلوق را بر خالق روا میداشتند، راه میانه‌ای بر گزید، و گفت با آنکه خداوند مثلا به صفات سمع و بصر متصف است، آن سمع و بصر غیر از آن چیزی است که در مردم هست. در جبر و قدر نیز، برای تثبیت عقاید اهل سنت، راه تازه‌ای بر گزید، و استطاعت و قدرت را از خدا و کسب را از بنده دانست. در کلام خدا نیز قائل به کلام نفسی شد، و آن را قدیم دانست، ولی حروف و اصوات قرآنی را مخلوق شمرد. اشعری با این ترتیب توانست به علم کلام جان تازه‌ای بخشد، و آن را از منفور بودن نجات

دهد، و برای این منظور رساله‌ی استحسان الخوض فی الکلام [= پسندیده بودن وارد شدن در علم کلام] را نوشت، و در آن، نظر کسانی را که بر علم کلام و مسائل آن خرده میگرفتند رد کرد، و بر مسائل کلامی از قرآن نیز استدلال کرد، و مثلا برای اثبات متناهی بودن اجزاء لایتجزئ به آیه‌ی وَ کُلَّ شَیءٍ أَحْصَیْناهُ فی إمامٍ مُبین [= هر چیزی را در کتاب رهبر و پیشرو روشنی شمرده‌ایم] استدلال کرد، و گفت که لایتناهی قابل شمردن نیست، و گفت که جزء لایتجزئ واحد حقیقی است، و واحد از جهت واحد بودن قابل تقسیم نیست.

III – ۶. ماتریدی. در همان زمان که ابوالحسن اشعری در عراق عقاید کلامی را بر طبق عقاید اهل سنت و حدیث تدوین و تعلیل میکرد، در ماوراء النهر نیز نظیر چنین حادثه‌ای در کلام اتفاق می‌افتاد. ابومنصور محمد ابن محمد ابن محمود ماتریدی در فقه و اعتقادیات پیرو امام ابوحنیفه بود، و عقاید کلامی ابوحنیفه را با استنباط و استخراج از آثار منسوب به او ـ از قبیل الفقه الاکبر، الفقه الابسط، و وصیتنامه‌ی او ـ با ادله‌ی کلامی و عقلی ثابت کرد. نتایج کار ماتریدی با نتایج کار ابوالحسن اشعری چندان اختلافی ندارد، و بهترین تعبیری که در باره‌ی کارهای این دو امام کرده‌اند این است که راه اشعری راه میانه‌ی بین معتزله و اهل حدیث است، و راه ماتریدی راه میانه‌ی بین اشعری و معتزله. ماتریدی به استدلال و استقلال عقل در اعتقادیات بیشتر از اشعری و کمتر از معتزله اهمیت میدهد. مثلا، در عین حال که حسن و قبح را عقلی میداند، عقل را در تمییز قبیح از حَسَن استقلال نمیدهد، و میگوید باید شرع نیز هر حسن و قبح عقلی را تأیید کند. اشاعره افعال خدا را تابع اغراض و مقاصد نمیدانند، ولی ماتریدی، نظر به حکیم بودن خدا، افعال او را از روی غرض و هدف و مصالح عباد میداند، منتهی، بر خلاف معتزله، رعایت مصالح را بر خدا واجب نمیداند. در مسئله‌ی جبر و قدر و کسب نیز ماتریدی راهی را برگزیده است که او را در راه وسط میان اشاعره و معتزله گذاشته است. در مسئله‌ی صفات خدا، ماتریدی حکم به نفی صفات خدا نمیکند، ولیکن آن صفات را عین ذات خدا میداند، و در این مسئله به معتزله نزدیکتر است. در مسئله‌ی کلام خدا نیز ماتریدی راهی شبیه راه اشعری برگزیده است، و قرآن را مخلوق نمیداند، ولی الفاظ و عبارات قرآن را حادث میداند، اما اصل کلام الله را معنی قائم به ذات خدا و قدیم میداند. بدین ترتیب، ماتریدی عقاید اهل سنت و حدیث را تا اندازه‌ای زیاد تأیید کرد، و به همین جهت، در قسمت شرق اسلام، آنجا که عامه در فقه تابع فقه حنفی بودند، در اصول عقاید تابع ماتریدی شدند، گرچه در جاهای دیگر بسیاری از حنفیان در اصول از اشعری پیروی کردند.

III – ۷. باقلانی. ابوبکر باقلانی از بزرگترین علمای کلام به مذهب اشاعره است. اصالت و قدرت کار او در این بود که مسائل کلامی به طریق اشعری را به صورت سیستم و نظام معین و مرتب در آورد، و همو است که از مسئله‌ی اثبات جوهر فرد حدوث اجسام را استنباط کرد، و از اثبات حدوث اجسام و مسئله‌ی عدم بقای عرض در دو زمان متوالی نفی علیت و تلازم میان حوادث را استنتاج کرد. کتاب التمهید او، که رد بر معطله، معتزله، خوارج، و شیعه است از مهمترین کتب کلامی است.

III – ۸. عبدالجبار معتزلی. اگر ابوالحسن اشعری ابتدا از معتزله بود و بعد از آنها روی‌گردان شد، بر عکس او، قاضی ابوالحسن عبدالجبار معتزلی همدانی (ف ۴۱۵ هق) در ابتدا به مذهب اشعری بود، و بعد از آن مذهب بر گشت، و به معتزله پیوست، و به همین جهت، صاحب ابن عباد او را پیش خود خواند. قاضی عبدالجبار به سبب تألیفات گرانبهای خود در علم کلام معتزلی، و مخصوصاً کتاب المغنی فی ابواب العدل و التوحید، از بزرگترین علمای کلام محسوب میشود. هر یک از اجزای این کتاب در یکی از مسائل مشهور مورد خلاف کلام است، از قبیل مسائل اراده، تعدیل و تجویر، مخلوق، تولید، تکلیف، نظر، معارف، نسخ، نبوات. ولی قدرت او در علم کلام و کثرت تألیفات او نتوانست کلام معتزلی را در نظر عامه مقبول و مستحسن سازد، و شهرت و رواج کتب او با مرگ خود او از میان رفت، و فقط در مجامع محدود معتزلی از او سخن میرفت.

III – ۹. کتب کلامی و متکلمین دیگر. ابن الندیم، در کتاب الفهرست، از کتب کلامی و متکلمین فرقه‌های دیگر غیر از معتزله و اشعری سخن می‌راند، و معلوم میشود که نه‌تنها معتزله متکلم شناخته میشده‌اند، بلکه پیروان فرقه‌های مختلف اسلامی نیز برای دفاع از عقاید خود در همان دوران اقتدار و اعتبار معتزله کتبی نوشته و متکلم خوانده شده‌اند. مثلا، از متکلمین بزرگ شیعه، هشام ابن الحکم (hešāme 'bne 'l.hakam)، شیطان الطاق (šaytāno 't.tāq)، ابن قبه (ebne qeba)، ابو سهل نوبختی، حسن ابن موسی نوبختی، هشام جَوالیقی، و ابوعبدالله ابن المعلّم (در نزد شیعه معروف به شیخ مفید) و کتابهای ایشان را، که بیشتر در امامت است، نام میبرد. از متکلمین زیدیه (معتقدین به امامت زید ابن علی ابن حسین) ابوالجارود زیاد ابن منذر عبدی (abo'l.jārud ziāde 'bne monzere abdi)، حسن ابن صالح ابن حی (hayy، ف ۱۶۸ هق)، و مقاتل ابن سلیمان (moqātele) را نام میبرد. از فرق دیگر از متکلمین، از مجبره (mojabbera؛ معتقدین به جبر) و بابیه‌ی حشویه (hašviyya) سخن میراند، و از آن جمله، از ابوعبدالله حسین نجّار، حفص قرد (hafse qerd)، ابن کلاب (ebne kollāb)، و سلام قاری (sallāme qāri) نام میبرد، و جالب توجه است که ابوالحسن اشعری را جزو مجبره میداند. ابن الندیم نمیدانسته است که عقاید ابوالحسن اشعری تا چه اندازه در عالم اسلام رسوخ و اشتهار پیدا خواهد کرد. ابن الندیم از متکلمین خوارج نیز نام میبرد، و از جمله از یمان ابن رباب (yamāne bne rabāb')، یحیی ابن کامل، صیرفی، و عبدالله ابن یزید اباضی (ebāzi) سخن به میان میآورد. از نویسندگان اسماعیلی که از مذهب خود دفاع کرده‌اند نیز نام میبرد، که معروفترین ایشان ابوحاتم رازی است. قدیمترین کتابی که در کلام شیعی به دست ما رسیده است کتاب یاقوت تألیف ابواسحاق ابراهیم ابن نوبخت است، که ظاهراً در نیمه‌ی اول قرن ۴م هق میزیسته است. این کتاب در ضمن شرحی که علامه‌ی حلی بر آن نوشته و انوار الملکوت فی شرح الیاقوت نام دارد باقی مانده است. ابن راوندی مشهور نیز در دفاع از شیعه و حمله‌ی به معتزله کتابی به نام فضایح المعتزله نوشته است، که در ضمن کتاب الانتصار خیّاط معتزلی (که رد کتاب مذکور است) باقی مانده است.

III – ۱۰. طریقه‌ی متقدمین و طریقه‌ی متأخرین در علم کلام. ابن خلدون، در مقدمه‌ی تاریخ خود، کلام را به دو طریقه‌ی متقدمین و متأخرین تقسیم میکند. طریقه‌ی متقدمین همان طریقه‌ی ابوبکر باقلانی است که قواعدی برای علم کلام وضع کرده، و از راه ادله‌ی خاصی به آن استدلال کرده است، و اعتقاد به این ادله‌ی خاص را نیز واجب دانسته است؛ زیرا، به عقیده‌ی او، همچنانکه از قبول دلیل پذیرفتن مدلول لازم می‌آید، از نفی دلیل نیز نفی مدلول حاصل میشود. این طریقه تا عصر امام الحرمین جوینی، مؤلف کتاب مشهور شامل و کتاب الارشاد الی قواطع الادلة فی اصول الاعتقاد، ادامه داشت. در طی این مدت، علمای دین بتدریج با اصول منطق یونانی آشنا شدند، و در یافتند که علم منطق علم استدلال است و میتوان آن را در هر بابی حتی در کلام به کار برد. نتیجه آن شد که اصل نفی مدلول در اثر نفی دلیل تزلزل یافت، و معلوم شد که، برای اثبات عقاید اهل سنت و حدیث، حتی از قیاسات منطقی و علوم طبیعی نیز میتوان استفاده کرد، و با استدلال منطقی و فلسفی میتوان به رد فلاسفه پرداخت. از اینجا کلام به شیوه‌ی متأخرین آغاز میشود، و پیشوای این طریقه امام محمد غزالی است. عقاید کلام و استدلالات غزالی بر عقاید اهل سنت در احیاء علوم الدین و در کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد مندرج است. از کسانی که در این طریقه مشهور شده‌اند یکی شهرستانی، مؤلف کتاب الملل و النحل است، که کتاب معروف نهایة الاقدام را در علم کلام نوشته است، و دیگر امام فخر رازی، که در کتب و مقالات متعدد خود از طرق مختلفی برای اثبات عقاید اشاعره استفاده کرده است. امام فخر رازی از نخستین متکلمینی است که اعتقاد به جوهر فرد و جزء لایتجزی نداشته است. از کتب بسیار مشهور علم کلام به طریقه‌ی اشعری و روش متأخرین کتاب مواقف قاضی عضد الدین ایجی است، که بارها شرح و تفسیر شده، و از شروح معروف آن شرح میر سید شریف جرجانی است، که از جمله‌ی کتب اساسی این فن است.

از زمان فخر رازی به بعد، اصول و مباحث فلسفی بتدریج در علم کلام داخل شد چنانکه دیگر تمییز این دو علم از یکدیگر با اشکال مواجه شد. معروفترین کتابی که با این روش نوشته شده است کتاب تجرید الکلام خواجه نصیرالدین طوسی است، که شهرت عظیمی یافته و شروح و حواشی متعدد بر آن نوشته شده است. این شروح را میتوان به دو قسمت تقسیم کرد، یکی شروحی که در قسمت طبیعیات، الاهیات، و نبوت و امامت بکلی با اصل متن موافق هستند، و این شارحین همه شیعی‌مذهبند (زیرا مؤلف شیعی‌مذهب بوده است)، و دیگری شروحی که در قسمت امامت و قسمت صفات با متن مخالفت کرده‌اند. از جمله‌ی شروح دسته‌ی دوم شرح شمس‌الدین محمود اصفهانی (ف ۷۴۶ هق) است، موسوم به تشیید القواعد فی شرح تجرید العقاید، که معروف به شرح قدیم است. دیگر شرح علی قوشجی است، که بسیار معروف و مقبول افتاده است. از جمله‌ی شروح دسته‌ی اول یکی شرح علامه‌ی حلی است معروف به کشف المراد، و دیگر شرح عبدالرزاق

لاهیجی است معروف به شوارق، که میتوان گفت اساساً در فلسفه است نه در علم کلام، و مؤلف در مقدمه تصریح میکند که بیشتر اصول عقاید ثابت در نظر شیعه با اصول فلاسفه‌ی متقدم مطابق است. توضیح این نکته در اینجا ضروری است که، با آنکه کلام متداول در نظر اهل سنت اصولا کلام اشعری است (مگر کلام پیروان ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه، که در بعضی مسائل با اشاعره همراه نیستند، و مگر کلام ماتریدیه، که شرح آن گذشت)، کلام متداول در میان زیدیه و شیعه‌ی امامیه بیشتر مطابق با کلام معتزلی و اصول و عقاید آنان است، و مؤلف شوارق به همین مطلب اشاره کرده است، و از اینجا میتوان گفت که اصول معتزله، اگرچه در میان اکثریت اهل اسلام منسوخ و متروک شده است، در میان شیعه‌ی امامیه به حیات خود ادامه داده است. عبدالرزاق لاهیجی کتابی نیز به فارسی در علم کلام نوشته است که معروف به گوهر مراد است.

این بود تاریخچه‌ی مختصری از علم کلام به معنی اصلی آن در میان مسلمانان. این علم، با این خصوصیات که گفته شد، امروز بتدریج متروک میشود، زیرا مبانی فلسفی و طبیعی آن متزلزل شده است، و از اواخر قرن ۱۹م، علمای دینی روشنفکر در صدد پیدا کردن شیوه‌های تازه در دفاع از اسلام هستند که لااقل با اصول و مبانی علوم جدید متناقض نباشد.

کلام الله، از نامهای قرآن: ← قرآن، قسمت I.

کلام جامع (kalāme jāme')، در علم بدیع، جمله و خاصه بیتی، که به سخنی از حکمت و پند آراسته باشد، مانند (سعدی):

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی
زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی.

کلام نفسی: ← قرآن، قسمت VII.

کلانتان[1] (kelāntān)، مملکت (ح ۱۴٬۹۰۰ کمه؛ جم ۶۶۵٬۷۱۱ در سال ۱۹۶۶)، عضو فدراسیون مالایا. از ل‌ش به دریای چین و از ل به تایلند محدود است. کرسی آن کوته بارو (kotą bāru) و محصولات عمده‌اش برنج، کائوچو، و کوپرا است. جمعیت آن را عمدةً مالههـا و اقلیتی از چینیها تشکیل میدهند.

کلانتر (kalāntar)، در عهد صفویه، عنوان مأموری که کدخدایان محله‌ها و ریش‌سفیدان اصناف را، با مشورت مردم، تعیین میکرد، و در توزیع مالیات و سرشکن کردن عوارض بین اصناف و کسبه نظارت داشت. رسیدگی به شکایات رعایا و رفع ظلم اقویا از آنها نیز از وظایف او بود. نقیب نیز زیر نظر او قرار داشت، و به منزله‌ی نایب کلانتر به شمار میآمد.

کلانتر به رئیس شعبه‌ای از ایل نیز گفته میشود، و در اصطلاح کنونی، رئیس کلانتری را کلانتر میگویند.

کلاندایک[2] (klāndāyk)، منطقه‌ای در سرزمین یوکون، لغ کانادا، ش مرز آلاسکا. کشف طلا در رود کلاندایک (از ریزابه‌های رود یوکون) موجب هجوم دیوانه‌وار (۱۸۹۷–۹۸) عده‌ی کثیری (ح ۱۸٬۰۰۰ تن) به این منطقه شد. از آن زمان، محصول طلای آن کاهش یافته است.

کلئوپاتر، ملکه‌ی مصر، ← کلئوپاترا.

کلئوپاترا[3] (kleopātrā) یا **کلئوپاتر**، ۶۹ ق‌م–۳۰ ق‌م، ملکه‌ی مشهور مصر، یکی از شاعرانه‌ترین شخصیتهای تاریخ؛ دختر بطلمیوس XI. با اینکه بر طبق سنت خانوادگی زن برادر خود بطلمیوس XII شده بود، به کومک یولیوس قیصر، رهبری قیام علیه شوهر را به دست گرفت. شوهرش تصادفاً در نیل غرق شد، و کلئوپاترا به زوجیت برادر کوچکتر خود بطلمیوس XIII در آمد، ولی معشوقه‌ی قیصر نیز بود، و از او بطلیموس XIV را بزاد. پس از مرگ قیصر، آنتونیوس عاشقش شد. کار عشق آنها، که زمانی امپراطوری روم را به خطر انداخته بود، با شکست (۳۱ ق‌م) آنان از اوکتاویانوس (بعداً آوگوستوس) در آکتیون پایان یافت؛ و چون کلئوپاترا نتوانست اوکتاویانوس خونسرد را به دام آورد، خود را با مار گزانید و انتحار کرد. گویند زیبا نبود ولی بیش از حد دلفریب بود. انتونی و کلئوپاترا (از شکسپیر) در باب اواخر سرگذشت او، و قیصر و کلئوپاترا (از برنارد شا) در باب اوایل آن است.

کلاودیانوس[4] (klādiānus)، فت ۴۰۴م، آخرین شاعر کلاسیک لاتینی. اهل اسکندریه و یونانی‌زبان بود، و پیش از ۳۹۵ به ایتالیا آمد، و به زبان لاتینی گرایید، و شاعر دربار امپراطور هونوریوس و نیز سخنگوی وزیرش ستیلیکو شد. وی آخرین نماینده‌ی قابل توجه سنن کلاسیک در شعر لاتینی است. نوشته‌هایش منبع مفیدی برای تاریخ عصر اوست.

کلاودیوس[5] I (klādius-)، ۱۰ ق‌م–۵۴، امپراطور (۴۱–۵۴) روم. وی پسر دروسوس گرمانیکوس و برادرزاده‌ی امپراطور تیبریوس بود (اینکه در مقاله‌ی تیبریوس وی پسر کلاودیوس I خوانده شده نادرست است، و باید به شرح فوق اصلاح شود). پس از کشته شدن کالیگولا، پاسداران امپراطور او را به امپراطوری بر داشتند. در عهد وی امپراطوری روم استحکام و توسعه یافت. در بریتانیا پیاده شد، و آنجا را جزء متصرفات روم ساخت. سومین زن خود، مسالینا را به قتل رسانید. به اغوای زن چهارمش، آگریپینای II، پسر خویش بریتانیکوس را از جانشینی خود محروم ساخت، و نرون (پسر آگریپینا از شوهر سابقش) را به این سمت انتخاب کرد. گویند آگریپینا او را مسموم کرد.

کلاودیوس[5] II، ۲۱۴–۷۰، امپراطور (۲۶۸–۷۰) روم. انقلابی را که در آن گالینوس کشته شد فرو نشاند، و جانشین وی شد. در ۲۶۸ قوم آلمانی را در ل ایتالیا، و در ۲۶۹ گوتها را در موئسیا شکست داد. بر اثر بیماری طاعون در گذشت، و آورلیانوس جانشینش شد.

کلاوزنبورگ، شهر، رومانی، ← کلوژ.

کلاوزویتس[6]، **کارل فون** (kārl fon klăzevits)، ۱۷۸۰–۱۸۳۱، سرباز پروسی لهستانی الاصل و نویسنده در علوم سوق الجیشی. در جنگهای متعدد شرکت داشت، در ۱۸۱۸ مدیر مدرسه‌ی جنگ آلمان شد. در کتاب خود به نام در باب جنگ میگوید جنگ باید "کلّی" باشد، یعنی شارمندان، سرزمین، و اموال ملت دشمن همه مورد حمله قرار داده شوند، و خود جنگ را یک عمل سیاسی میشمارد. افکار وی در علوم سوق الجیشی و رزم‌آرائی تأثیری عظیم داشته است.

کلاوزیوس[7]، **رودولف یولیوس امانوئل** (rudolf yulius emānuel klăzius)، ۱۸۲۲–۸۸، دانشمند آلمانی فیزیک ریاضی. یکی از بنیانگذاران علم ترمودینامیک بود؛ مفهوم ⇐ آنتروپی را در فیزیک وارد، و بیان جدیدی برای اصل دوم ترمودینامیک تمهید کرد. صاحب نوعی نظریه‌ی حرکتی در گازها و نظریه‌ای در الکتریسیته است.

کلاوسن[8] (klāvsan؛ از فنس)، انگلـ هارپسیکورد[9] (hārpsikord)، ساز زهی دارای صفحه‌ی شستی که سیمهایش به وسیله‌ی "ملخی"[10] به ارتعاش در میآیند. خانواده‌ی کلاوسن مشتمل بر سه ساز متمایز است: ویرژینال[11] (virjinăl؛ فنس)، سپینت و کلاوسن به معنی خاص. همه‌ی این سازها اساساً چنگی (هارپ) هستند که افقی قرار داده شده، و سیمهایشان به وسیله‌ی مضرابی که صفحه‌ی شستی آن را به کار می‌اندازد مرتعش میشوند. وقتی که انگشت نوازنده کلیدی را فشار میدهد، ملخی چوبی (شکل ۱ و ۲) بالا میآید، و مضرابی را بالا میآورد، و مضراب سیم را "برمیکند". پس از بر داشتن انگشت از روی کلید، ملخ و مضراب پایین میآیند، و پس از اینکه ملخ متوقف شد، زبانه‌ای نمدی (خفه‌ساز) ارتعاشات سیم را متوقف میسازد.



شکل ۱

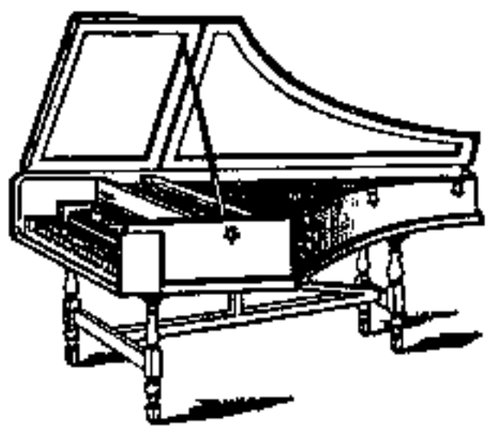

شکل ۲

ویرژینال در قرون ۱۶م و ۱۷م مخصوصاً نزد خانمها مقبولیت داشت. در اواخر قرن ۱۷م، سپینت و هارپسیکورد بزرگ جای آن را گرفت. جعبه‌ی ویرژینال به شکل مستطیل و سیمهای آن بر کلیدها عمود بود، و برای هر نت یک سیم داشت. سپینت، مانند ویرژینال، برای هر نت یک سیم داشت، اما جعبه‌ی آن منحنی بود، و سیمهایش ح ۴۵° با صفحه‌ی شستی زاویه داشت. کلاوسن یا هارپسیکورد، که بزرگترین عضو این خانواده است، شبیه پیانوی بزرگ است. برای هر نت دو سیم یا بیشتر دارد، و سیمها عمود بر صفحه‌ی شستی قرار دارند. از اوایل قرن ۱۶م هارپسیکورد به عنوان ساز همراهی ارکستر در اپرا و اوراتوریو به کار گرفته شد، و تا اواخر قرن ۱۸م مقام خود را در ارکستر حفظ کرد، و عمده‌ترین ساز سولوی دارای صفحه‌ی شستی بود تا آنکه، در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م پیانو جایگزین آن شد.

(۱)Kelantan (۲)Klondike (۳)Cleopatra (۴)Claudian (۵)Claudius (۶)Clausewitz (۷)Clausius (۸)clavecin (۹)harpsichord (10)jack (11)virginal

کلئومنس[1] I (kleomenes-)، فد ح ۴۸۹ ق‌م، شاه (بعد از ۵۱۸ ق‌م) اسپارت. آتنیها را در اخراج هیپیاس یاری کرد. از شاهان لایق ولی خونخوار اسپارت بود. تسلط اسپارت را بر یونان جنوبی برای مدت مدیدی مسلم ساخت.

کلئومنس[1] III، ح ۲۶۰–۲۱۹ ق‌م، شاه (۲۳۵–۲۲۱ ق‌م) اسپارت. حکمران مقتدری بود، و موفق به شکست اتحادیه‌ی آخایائی شد، اما آنتیگونوس III، شاه مقدونیه، به حمایت از اتحادیه بر خاست، و کلئومنس مغلوب شد (ح ۲۲۲ ق‌م)، و به بطلمیوس III مصر پناهید. جانشین بطلمیوس III او را به حبس انداخت، ولی وی گریخت، و کوشید که در اسکندریه شورشی برپا کند، اما توفیق نیافت، و خودکشی کرد.

کلئون[2] (kleon)، فد ۴۲۲ ق‌م، سیاستمدار آتنی. دشمن بی‌گذشت اسپارت و در جنگ پلوپونزی رهبر مخالفان صلح بود. در ۴۲۴ ق‌م پیروزی بزرگی نصیبش شد، ولی بعداً از براسیداس شکست خورد و کشته شد. دشمنانش، آریستوفان و توسیدید، او را مردی پست و مردم‌فریب قلمداد کرده‌اند.

کلاوه (kalāve)، ده (جم ۱٬۰۶۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۱کیلومتری ل‌ش آستانه. سکنه‌ی آن عمدةً مسیحی و ارمنی هستند. کارخانه‌ی قند شازند در اراضی این ده قرار دارد.

کلاویخو[3] [روی گونثالث د کلاویخو (ruy gonṯa-leṯ de klāvixo)]، فد ۱۴۱۲، از مقربان دربار هانری III، پادشاه کاستیل. در ۲۱م مه‌ی ۱۴۰۳، در رأس یک هیئت سه‌نفری، به سفارت از طرف هانری III به دربار امیر تیمور عزیمت کرد. در اول ژوئن ۱۴۰۴ به ماکو رسید و عصر ۶ ژوییه‌ی ۱۴۰۴ (۸۰۶ هق) وارد تهران شد. در ۸ سپتامبر ۱۴۰۴ به سمرقند رسید و به حضور امیر تیمور بار یافت. در ۱۴۰۶ به مادرید باز گشت. وی شرح این مسافرت و شهرها و منزلگاههای میان راه و اوضاع و احوال مختلفی را که مشاهده کرده در کتابی جمع آورده و قسمت مهمی از آن را به ذکر سمرقند و شرح حال تیمور اختصاص داده است. ترجمه‌ی فارسی این کتاب به نام سفرنامه‌ی کلاویخو (۱۳۳۷ هش) در تهران انتشار یافت. کلاویخو اولین اروپائیی بود که از در آهنین دیدار کرد (۱۴۰۴).

کلاویخو ای فاخاردو[4]، **خوسه** (xose klāvixo i fāxārḍo)، ح ۱۷۳۰–۱۸۰۶، روزنامه‌نویس و طبیعیدان اسپانیائی. تاریخ طبیعی بوفون را به زبان اسپانیائی ترجمه کرد. بین او و بومارشه اختلافی روی داد، که بومارشه آن را در نمایشنامه‌ی اوژنی و نیز در خاطرات خود منعکس کرده است، و بعداً مایه‌ی درام کلاویکو، از گوته، قرار گرفته.

کلاویکورد[5] (klāvikord)، ساز زهی دارای صفحه‌ی شستی، که پیش از اختراع پیانو رواج داشت. این ساز به شکل مستطیل بود، و وقتی که بر شستی آن فشار وارد میآوردند مضراب چکشی خودکاری به شکل سوزنی نوک‌پهن بر سیم مورد نظر میزد، و آن را به ارتعاش میآورد. قدیمترین کلاویکورد موجود از سال ۱۵۳۷ است (در موزه‌ی متروپلیتن شهر نیو یورک)، ولی احتمالا این ساز از اواسط قرن ۱۴م وجود داشته.

کلاویه[6] (klāvie؛ فنس)، صفحه‌ی شستی، یعنی مجموعه‌ی شستیهائی که به وسیله‌ی آنها ارگ، پیانو، و بسیاری از سازهای قدیم و جدید نواخته میشوند.

کلاه، پوششی برای سر، که شکل تکامل‌یافته‌ی عرقچین آفتابگردان‌دار (کپی kepi) و باشلق باستانی است. نخستین کلاه لبه‌دار شناخته‌شده کلاه نمدی پتاسوس (petāsus) یونانیان قدیم است که مسافران بر سر میگذاشتند و با بندی به زیر چانه بسته میشد. در اروپای قرون وسطی کلاه افراشته‌ی آراسته بر سر می‌گذاشتند، سپس (قرن ۱۴م) باشلق قرون وسطائی شکل عمامه‌مانند با دنباله‌ای آویخته و ریشه‌دار پیدا کرد. کلاههای زنانه‌ی ساده‌ی اوایل قرون وسطی در قرن ۱۴م جای خود را به کلاههای توری داد، که برای آنکه بالا بماند آنها را بر روی پایه‌ی قفس‌مانند با سیمهای زرین و آراسته به جواهر قرار میدادند، کمی بعدتر این کلاههای توری شکل مخروطی بلند پیدا کرد که دنباله‌ی پارچه‌ی آن از پشت سر آویخته میشد. پارچه‌ی نازک یا تور را معمولا آهار میزدند که به شکل مورد نظر (پروانه، شاخ) در آید. در قرن ۱۶م کلاه از نوع بره (bere) از مخمل یا پارچه‌ی ابریشمی رنگین توسط هانری VIII رواج یافت. در قرن ۱۷م کلاههای پردار مخصوص سوارکاران باب شد. از ۱۶۶۰ کلاههای با سقف سه‌گوش چندان پهن شد که لبه‌های آنها را بالا میزدند و به شکل سه‌شاخه درمیآمد. زنان در این قرن عموماً کلاه باشلق‌مانند بر سر میگذاشتند، ولی کلاههای توری با قالب سیمی نیز رایج بود. در قرن ۱۹م استفاده از سوفار در ساختن کلاههای زنانه و مردانه معمول شد (کلاه حصیری) و کلاههای نمدی ظریف بار دیگر رواج یافت، و کلاه نمدی آهاردار، ملون (melon)، نخستین‌بار در انگلستان توسط ویلیام بولر (böler) ساخته شد. با پیدایش اتومبیلهای سقفدار اندازه‌ی کلاههای زنانه رو به کوتاهی نهاد.

کلاه‌خود (kolāh.xud)، پوشش فولادی سر در جنگ. ← زره.

کلاه‌درویش (kolāh.darviš)، در اصطلاح

کلاه در بخشهای مختلف جهان



(۱)Cleomenes (۲)Cleon (۳)Clavijo (۴)Clavijo y Fajardo (۵)clavichord (۶)clavier (فنس)

کلاه در ازمنه‌ی تاریخی



معماری، گنبدهای هرمی‌شکل ۱۲ترک یا ۸ترک یا امثال آن.

کلاه‌دره (kolāh.darre) یا **کله‌دره** (-kolah)، ده (جه ۴۳۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان زهرا، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری بوئین. این ده در زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش سخت آسیب دید. شرکت ملی نفت برای نوسازی آن اقدام کرد، و پنجاه دستگاه خانه در آن ساخت. در سشه ۱۳۳۵ هش ۵۷۱ نفر جمعیت داشته است.

کلاه‌سیاه (kolāh.siāh)، ده (جه ۱°۲۵۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان دشمن زیاری، بخش حومه‌ی شهرستان ممسنی، استان هفتم (فارس)؛ ۴۹کیلومتری چش فهلیان. محصولاتش غلات، برنج، و حبوبات میباشد.

کلاه‌فرنگی، عمارت، شیراز، ← عمارت کلاه‌فرنگی.

کلاه‌گیس[1] (kolāh.gis)، پوشش موئی مصنوعی برای سر، که جهت مخفی کردن طاسی یا تغییر قیافه یا برای منظورهای آرایشی و تشریفاتی و تئاتری بر سر گذاشته میشود. استعمال کلاه‌گیس به عنوان زینت سابقه‌ای دراز دارد؛ در مصر قدیم، زن و مرد هر دو از آن برای آرایش استفاده می‌کردند، و غالباً زر و گوهر نیز به آن میبافتند. در یونان، که محتملا کلاه‌گیس را از ایران وارد میکردند، زن و مرد هر دو آن را به کار میبردند، و نیز عنوان جزئی از لباس تئاتری داشت. در روم، در اواخر دوره‌ی جمهوری یا اوایل دوره‌ی امپراطوری، کلاه‌گیس رواج یافت؛ قیصر برای پوشاندن طاسی سر خود از آن استفاده میکرد، و امپراطوران دیگر نیز کلاه‌گیس به کار میبردند.

رواج فراوان کلاه‌گیس در فرانسه و انگلستان در قرنهای ۱۷م و ۱۸م از دربار لوئی XIII (که طاس بود) آغاز شد، و از فرانسه به انگلستان رفت، گواینکه زنان انگلیسی پیش از آن و در دوره‌ی الیزابت نیز از کلاه‌گیس استفاده میکردند (الیزابت خود کلاه‌گیس بسیار داشت). کلاه‌گیس در زمان چارلز II، در میان مردان پیرو مُد عمومیت پیدا کرد. در دوره‌ی بازگشت خاندان استوارت، کلاه‌گیس بزرگ و پرتفصیلی معمول شد، که اغلب به رنگ طبیعی ساخته میشد (نوع دیگر که گرد سفید بر آن می‌افشاندند تا قرن ۱۸م رواج پیدا نکرد). این شکل از کلاه‌گیس در سراسر سلطنت (۱۷۰۲–۱۴) ملکه ان ادامه یافت، ولی در ۱۷۳۰ نوعی

(1) wig

ظریفتر که در پشت سر به آن نوار سیاهی بسته میشد میان جوانان رواج داشت. انواع دیگر کلاه‌



کلاه گیس در اروپا

(۱) لوئی XIII (۱۶۴۰)؛ (۲) لوئی XIV (۱۶۶۵)؛ (۳) لوئی XIV (۱۶۹۵)؛ (۴) سبک رژانس (۱۷۱۵)؛ (۵) لوئی XV (۱۷۷۰)؛ (۶)، (۷)، و (۸) از کلاههای قرن ۱۸ م؛ (۹) قاضی انگلیسی؛ (۱۰) کلاه کنونی برای طاسها



کلاه‌گیس رومی



کلاه‌گیس مصری

گیس نیز زمانی رواج یافت، و بعد از رواج افتاد. یکی از تغییرات مُد قرن ۱۸م پیدا شدن کلاه‌گیس‌هائی بود که در آنها دسته‌های مو به صورت زبس و چیندار در اطراف سر آویخته میشد. از ۱۷۹۰ در انگلستان کلاه‌گیس از رواج عام افتاد، ولی هنوز هم به عنوان نماد بعضی از مناصب (لرد چانسلر، قضات، وکلای عدلیه، و اسقفها) به کار میرود. از ۱۹۶۰ به بعد کلاه‌گیس (از موی طبیعی یا مصنوعی) در میان زنان رواج داشته است.

کلاهی (kolāhi)، سابقاً **بندر ابراهیمی**، بندر (جم ۱۳۱°۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان دهو، بخش حومه‌ی شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۲۰کیلومتری جغ میناب، کنار خورکلاهی (← خور). رود میناب در نزدیکی آن به دریای عمان میریزد.

کلاهی، خور: ← کلاهی.

کلایپدا: ← مِمل.

کلاید[1] (klāyd)، رودی به طول ح ۱۶۰ کم در جغ اسکاتلند. از ج لنارکشر سرچشمه گرفته به سوی ل و لغ جریان پیدا میکند، و در دامبارتن به خلیج کلاید میریزد. راه آبی تجارتی عمده‌ی اسکاتلند، نیز بزرگترین مرکز کشتیسازی، و همچنین قرارگاه بزرگترین رزمناوها و کشتیهای اقیانوسپیمای دولت انگلستان است. گلاسگو و کلایدبنک بنادر عمده‌ی آنند. بر آبشارهائی که نزدیک لنارک تشکیل میدهد نیروگاه‌های برقابی وجود دارد.

کلاید، خلیج (klāvd)، انگل **فرث آو کلاید** (fërţ āv)، شاخابه‌ای از تنگه‌ی شمال، به طول ح 100 کم، که ولایت ایرشر اسکاتلند در ش و شبه جزیره‌ی کینتایر در غ آن است. در اطراف آن بنادر کوچک و استراحتگاههای تابستانی وجود دارد. جزایر عمده‌ی واقع در آن ارن و بیوت است.

کلایدبنک[2] (klāydbank)، شهر (جم ۴۹°۶۵۴)، ولایت دامبارتن‌شر، اسکاتلند، بر رود کلاید، غ‌غ گلاسگو. صنعت عمده‌ی آن کشتیسازی است؛ کشتیهای کوین مری و کوین الیزابت در آنجا ساخته شده‌اند. در حملات هوائی ۱۹۴۰–۴۱ سخت آسیب دید.

کلایست[3]، **هاینریش فون** (hāvnriš fon klāyst)، ۱۷۷۷–۱۸۱۱، نمایشنامه‌نویس و شاعر آلمانی، که آثارش در ادبیات رمانتیک آلمانی مقامی شامخ دارد. در ۱۷۹۲ –۹۹ در ارتش خدمت کرد، و زندگانیش چندان قرین بدبختی بود که عاقبت انتحار کرد. از کمدیهایش سبوی شکسته (۱۸۰۶) و آمفیتریون (۱۸۰۷) است، که به سبک مولیر میباشد. شاهکارش تراژدی تاریخی امیر هومبورگ (۱۸۲۱) است. سبک جاندار و موجز وی و احساس تعارض بین عقل و احساسات و قانون بشری با قانون الاهی در داستان‌هایش پدیدار است.

کلایمکس[4] (klāymaks)، آبادی (جم ۱°۶۰۹)، قسمت مرکزی ایالت کولورادو، جغ دنور، کشمت. بزرگترین معادن مولیبدن جهان، و مقر رصدخانه‌ی دانشگاه کولورادو در اینجا است.

کلاین[5]، **فلیکس** (feliks klāyn)، ۱۸۴۹–۱۹۲۵، ریاضیدان آلمانی که در دوره‌ی حیات خود یکی از مؤثرترین و متنفذترین ریاضیون در برنامه‌های ریاضی بود، و نظر وی در هندسه، که در خطابه‌ی مشهور او به نام برنامه‌ی ارلانگن آمده است، در بسط ریاضیات تأثیری عمیق داشته است. این خطابه را کلاین در سال ۱۸۷۲ به مناسبت انتخابش به استادی ریاضیات دانشگاه ارلانگن ایراد کرد. برنامه‌ی ارلانگن منشأ نخستین نهضت بزرگ در برنامه‌های ریاضی بود، و در آلمان، از زمان کلاین، برنامه‌های ریاضی در حال تحول دائمی بوده است، و این تحول به دوره‌ی ریاضیات مدرن پیوسته است. کلاین بسیار مسافرت کرد، و در ریاضیات و تعلیم آن در کشمت تأثیری عظیم داشت.

کلاین بعدها استاد دانشگاههای لایپزیک و گوتینگن شد. وی در توابع آبلی و معادلات دیفرانسیل هیپرژئومتریک تحقیقات مهم دارد، و مفهوم توابع هنگی ازوست.

کلاین عالمی پرنویس بود، و آثار متعدد در ریاضیات مقدماتی و ریاضیات عالی دارد. دروس و خطابه‌هایش که تحت عنوان ریاضیات مقدماتی از دیدگاه عالی منتشر شده، مشهور است. در سال ۱۸۹۵، دایرةالمعارف بزرگ و معروف دایرةالمعارف علوم ریاضی را تأسیس کرد.

کلایو[6]، **رابرت** (rābərt klāyv)، ملقب به **بارون کلایو آو پلسی** (bāron, āv plasi*)، ۱۷۲۵–۷۴، سرباز و رجل انگلیسی. در ۱۷۴۳ به خدمت شرکت هند شرقی در آمد، و سال بعد وارد سازمان نظامی آن شرکت شد. در مبارزه‌ی انگلستان و فرانسه در هند پیروزیهائی برای انگلستان به دست آورد. در ۱۷۵۱ آرکات را گرفت، و تریچیناپالی را از محاصره‌ی ژ. ف. دوپلکس در آورد. در سال ۱۷۵۷ کلکته را از سراج‌الدوله، که مورد حمایت فرانسویها بود گرفت، و پس از فتح پلاسی در همان سال، میر جعفر را به جای سراج‌الدوله گماشت. در ۱۷۵۸ کفیل حکومت مستعمرات انگلستان در بنگال شد. بر هلند در بیدر (۱۷۵۹) پیروز شد، و موقعیت انگلستان را در هند مستحکم ساخت. در ۱۷۶۰ به انگلستان باز گشت، و در ۱۷۶۵ به حکومت بنگال منصوب شد. اصلاحاتی در امور اداری شرکت هند شرقی به عمل آورد. بر اثر سعایت دشمنانی که در شرکت پیدا کرده بود، پارلمنت انگلستان او را به ارتشا و اختلاس متهم ساخت، و با آنکه سرانجام تبرئه شد، خودکشی کرد.

کلایو[6]، **کثرین** (kaţərin klāyv)، معروف به **کیتی کلایو** (kiti)، ۱۷۱۱–۸۵، بانوی خواننده و هنرپیشه‌ی انگلیسی ایرلندی الاصل. آغاز کارش از ح ۱۷۲۸ تحت مدیریت ک. سیبر بود، و سپس سالهای متمادی با د. گریک همکاری داشت. جاذبه و نشاط و صدای زیبایش توفیق زیادی در کمدیهای سبک نصیب وی ساخت. با سمیوئل جانسن و ه. والپول دوستی داشت، و بعضی از نقشهای نمایشنامه‌های فیلدینگ را اجرا کرد.

کلب، قبیله‌ی عرب؛ ← کلب ابن وبره.

کلب ابن وبره (kalbe 'bne vabara) یا **کلب**، یکی از قبایل عرب از شاخه‌ی قضاعه، از قحطانیان. بیشتر در دومة الجندل، تبوک، و حدود شام زندگی میکرده‌اند. در دوره‌ی جاهلیت، در دومة الجندل، بتی را میپرستیدند که ود (vadd, vodd) نام داشت، سپس به مسیحیت و بعد به اسلام گرویدند.

کلباد، در شاهنامه؛ ← گلباد.

کلباد (kolbād)، دهستان (جم ۷°۸۳۹ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)، در طرفین راه ساری به بهشهر؛ دارای ۱۵ آبادی. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد. قسمت جنوبی آن کوهستانی و جنگلی است. محصول عمده‌اش برنج، غلات، توتون، پنبه، صیفی، مرکبات، و مختصری ابریشم است.

(۱)Clyde (۲)Clydebank (۳)Kleist (۴)Climax (۵)Klein (۶)Clive

کلباسی: ← کرباسی.

کلب اصغر[1] (kalbe asqar)، صورت فلکی در ش صورت جبار، که شعرای شامی معروفترین ستاره‌ی آن است. برای تصویر، صص ۱۵۹۰، ۱۵۹۳، و ۱۵۹۵ دیده شود.

کلب اکبر[2] (kalbe akbar) یا **کلب جبار**، صورت فلکی در ج‍ش صورت جبار، که شعرای یمانی ستاره‌ی آلفا و مرزم (merzam) ستاره‌ی بتای آن است. برای تصویر، صص ۱۵۹۰، ۱۵۹۲، و ۱۵۹۵ دیده شود.

کلب جبار، صورت فلکی، ← کلب اکبر.

کلبر[3]**، ژان باتیست** (jan bātist kleber)، ۱۷۵۳–۱۸۰۰، ژنرال فرانسوی. در مدرسه‌ی نظامی مونیخ تحصیل، و در ۷۷–۱۷۸۵ در ارتش باواریا خدمت کرد. در سال ۱۷۹۲ وارد گارد ملی فرانسه شد. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه شرکت داشت. همراه ناپلئون به مصر رفت، و پس از بازگشت ناپلئون به فرانسه (۱۷۹۹)، فرماندهی قوای فرانسه در مصر را به عهده داشت. در ۱۸۰۰ عثمانیها را در هلیوپولیس (نزدیک قاهره) شکست داد. در همان سال به دست یکی از عثمانیهای متعصب در قاهره کشته شد.

کلب رضا خان، ده مهاباد، ← کربلائی رضا خان.

کلبس، ادوین: ← لوفلر، فریدریش.

کلبه‌ی عمو تم[4] (kolbeye amu tom)، داستان معروف ضد برده‌داری، به زبان انگلیسی، اثر ه. ب. ستو، که نخستین‌بار در ۱۸۵۲ به صورت کتاب انتشار یافت، و در سالهای پیش از جنگ داخلی امریکا، نقش مهمی در بر انگیختن احساسات ضد برده‌داری شمالیان داشت. زمینه‌ی داستان درکنتوکی و لویزیانا نهاده شده است، و مرکز داستان محاکمات عمو تم است، که برده‌ی مسیحی سیاهپوستی است که ارباب سنگدلش با او بسیار بدرفتاری کرده، و او را تا حد مرگ تازیانه زده است. این کتاب، نه‌فقط در امریکا، بلکه در سراسر جهان در باب مسئله‌ی بردگی تأثیر داشت، و به زبانهای اسپانیائی، ایتالیائی، دانمارکی، سوئدی، هلندی، آلمانی، لهستانی، و غیره ترجمه شد. تحت عنوان فوق چند بار به فارسی ترجمه شده است.

کلبه‌ی هندی (kolbeye hendi)، عنوان فرانسوی (۷) شومیر اندین[5] (lā šomier andien)، داستانی فلسفی از برنادن دو سن-پیر، که در ۱۷۹۱ منتشر شده است، و تحت عنوان فوق به وسیله‌ی میرزا محمد حسین ذکاءالملک فروغی به فارسی ترجمه شده (۱۲۲۲ هق). یک نفر طبیب عالم انگلیسی با یک پاریای هندی که، به سبب بیعدالتیهای این دنیا، دور از جهانیان با زن و گربه‌ی خود در سعادتمندی زندگی میکند صحبت مینماید، و هر دو از جامعه، علم، و خوشی زندگی شهر انتقاد می‌کنند، و نتیجه میگیرند که حقیقت را فقط در طبیعت میتوان یافت. این رساله متضمن هجو بعضی تأسیسات مذهبی است، و به همین جهت مورد انتقاد قرار گرفت.

کلبی (kalbi)، شهرت **ابوالنضر محمد ابن سائب کلبی کوفی** (abo'n.nazr mohammade 'bne sā'ebe kalbie kufi)، ف ۱۴۶ هق، از مفسرین و نسبشناسان بزرگ عرب. بعضی وی را از یاران عبدالله ابن سبا دانسته‌اند. در جنگ دیر الجماجم، با ابن اشعث شرکت داشت. در کوفه در گذشت. از آثارش کتابی در تفسیر قرآن نام برده‌اند. پسرش، **هشام ابن محمد کلبی** (hešāme 'bne)، ف ۲۰۴ هق، نیز یکی از بزرگترین نسبشناسان عرب بود، و در این زمینه کتابهای بسیار نوشته است. مهمترین کتابش، الجمهره (al.jamhara)، را در نوع خود بینظیر دانسته‌اند. مجموعه‌ی تألیفات او را ۱۵۰ کتاب نوشته‌اند، که از آن میان کتابهای حلف الفضول، القاب قریش، ملوک کنده، و طسم و جدیس را میتوان نام برد. هشام همچنین کتابی به نام آلمُلوکی در زمینه‌ی نسبشناسی برای جعفر ابن یحیی برمکی تألیف کرده است. از آثار چاپ‌شده‌اش آلآصنام و نسب الخیل است.

کلبی، هشام ابن محمد: ← کلبی.

کلبیان[6] (kalbiān) یا **کلبیون** (kalbiyyun)، در دنیای قدیم، عنوان دسته‌ای از فلاسفه که دارای رفتاری خاص و مخالف رفتارهای مقبول اجتماع بودند. وجه امتیاز این دسته از فلاسفه همین طرز رفتار و چند اصل برای توجیه این رفتار بوده است، وگرنه دارای یک نظام فلسفی نظیر مشائین یا افلاطونیان و نوافلاطونیان نبوده‌اند. کلبیان از آن جهت به این نام خوانده میشدند که دشمنانشان طرز رفتار و زندگی ایشان را از جهت عدم رعایت آداب و تشریفات ظاهری عمومی به زندگی سگ تشبیه میکردند. کلبیان خود این نامگذاری را پذیرفتند، و آن را به این نحو تعبیر کردند که مانند سگ پاسبان اخلاق هستند، و مخالفان اخلاق واقعی را میترسانند.

دیوجانس کلبی (ح ۴۱۲–۳۲۳ قم) را پیشوای این فرقه دانسته‌اند. دیوجانس بر ضد قراردادهای اجتماعی و آداب زمان خود قیام کرد، و آنها را مردود شمرد. دیوجانس برگشت به زندگی طبیعی را تبلیغ میکرد، و تمام قراردادها و مقررات اجتماعی (حتی ازدواج) را غیر طبیعی میدانست. او خود مثال این زندگی بود، و خانه و زندگی نداشت، و با گدائی روزگار میگذراند. یکی از اصول کلبیان خودبسندگی (xod.basandegi) است، و به آن معنی است که انسان به چیزی خارج از دنیای خود احتیاج ندارد، یعنی، انسان نیازمندی‌های طبیعی خود را میتواند از خود طبیعت، بدون دستکاری و تبدیل و تغییر آن، به دست آورد، با دست خود میوه بچیند، و بر روی زمین بخوابد، بی‌آنکه وسایلی مصنوعی برای این مقاصد بیافریند. دیگر از اصول کلبیان ناشرمساری است، یعنی، اعمالی که فی نفسه زبانبخش نیستند نباید نهانی و دور از انظار مردم صورت گیرد (از قبیل قضای حاجت)، در صورتی که مقررات اجتماعی این اعمال را در همه‌جا و همه‌ی حالات مجاز نمیداند. دیگر از اصول کلبیان صراحت و رک‌گوئی است، که گفتن مقاصد است بی‌پرده و دور از قالبهای لفظی و کنایات، و بر شمردن عیوب بدون ملاحظه و رعایت جهات. دیگر از اصول آنان ریاضت است، یعنی تمرین بدن به تحمل مشقات، دریافت آلام، دوری از لذات، و مقاومت در برابر خواهشهای نفسانی. آنتیستنس[7] (āntistenes) نیز، پیش از دیوجانس، خودبسندگی و ریاضت را تبلیغ کرده بود، و دیوجانس خود را مدیون او میداند، ولی قیام بر ضد مقررات و اصلاح اخلاق از خصوصیات خود دیوجانس است.

شاگرد دیوجانس، کراتس[8] (krātes، نه اواخر قرن ۴م قم)، از مردم تب بود، که دست از مال دنیا شست، و به نهی از منکر پرداخت. او اشعار جدی دیگران را به صورت هزل تضمین میکرد، و فلاسفه‌ی دیگر را ریشخند مینمود، و طریقت کلبیان را میستود. شاگرد کراتس زنون کیتیونی است که بنیانگذار مکتب رواقیون است. زنون طریقت کلبیان را، که تنها شامل نهی از منکرات و تحقیر لذات دنیوی و پشت پا زدن به جاه و مقام است، کافی ندانست، و جنبه‌های مثبت را نیز در اخلاق پیشنهاد کرد، و بعضی از امور دنیوی را قابل اعتنا و مرغوب و مطلوب دانست. در قرن ۳م قم، منیپوس[9] (menippus)، که از کلبیان بود، شیوه‌ی ادبی کراتس را تکمیل کرد، و جد و هزل را در هم آمیخت، و فلاسفه و دانشمندان معاصر خود را به باد طنز و استهزا گرفت. مکتب کلبی در امپراطوری روم نیز به حیات خود ادامه داد، و بسیاری از پیروان آن امپراطوران را مورد طعن و انتقاد قرار دادند، و حتی امپراطوران خوب نیز از نیش طعن و انتقاد ایشان رهائی نداشتند. در میان کلبیان، ملحد و منکر خدا زیاد بود، ولی در میان ایشان پیرو مسیحیت نیز دیده میشد، و مسیحیت این طریقت را به سبب تحقیر آن از مادیات و موعظه و تبلیغ برای برادری انسانی میستود. قفطی در تاریخ الحکماء در شرح حال دیوجانس طریقه‌ی ملامتیه را نظیر طریقت کلبیان دنیای قدیم میداند.

کلبیون: ← کلبیان.

کلپ[10] (kelp، انگلا)، نام جنسهای مختلف جلبکهای خرمائی و رستنیهای دریائی که در سواحل قطا و فکه دیده میشود. طول کلپ غول‌آسا (*Macrocystis pyrifera*) به ۶۰ متر میرسد. از آنها پوتاس و ید به دست میآورند.

کلپه، در نزد هندوان، ← قیامت، قسمت III.

کل تپه‌ی فیض‌الله بیگی (kol tappeye feyzo'l-lāh beygi)، دهستان (ج‍م ۱۹٬۴۴۶ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سقز، استان کردستان، دارای ۸۳ آبادی. کوهستانی است. در مرکزش کوه ملا محمد (ارتفاع ۲٬۱۶۹ متر)، و در شرقش کوه عبدالرزاق (ارتفاع ۲٬۴۵۸ متر) واقع است. رودهای سقز، خورخوره، و ساروق هر یک قسمتی از اراضی آن را مشروب میکند و هر سه در اراضی این دهستان به جغتو میریزند. محصول عمده‌ی آن غلات، توتون، و فراورده‌های دامی است. راه شوسه‌ی سقز به سنندج از ج آن میگذرد. نیز ← زیویه؛ سنته.

کلتوس[11]**، قدیس** (qeddis kletus) یا **قدیس آناکلتوس**[12] (ana-)، پاپ (۷۶؟–۸۸؟) و از شهیدان مسیحی. ذکرانش ۲۶م آوریل است.

کلتها (kelt-)، قوم، ← سلتها.

کلتی، زبانهای: ← سلتی، زبانهای.

---

(۱) Canis Minor (۲) Canis Major (۳) Kléber (۴) Uncle Tom's Cabin (۵) (La) Chaumière indienne (۶) Cynics (۷) Antisthenes (۸) Crates (۹) Menippus (10) kelp (11) Cletus (12) Anacletus

کلثوم ننه (kolsum nane) یا **عقاید النساء** (aqāyedo 'n.nesā')، کتابی مختصر به فارسی منسوب به ← آقا جمال خونساری در نقل عقاید خرافی زنان عصر مؤلف. این کتاب از نظر مطالعه در فولکلور ایرانی دارای ارزش بسیار است، و در میان توده‌ی مردم از روزگار مؤلف شهرت بسیار داشته و چاپهای متعدد شده است (قدیمترین چاپ، ۱۲۵۰ هق). کلثوم ننه دارای ۱۶ باب و ۱ خاتمه است که با لحن رساله‌های عملیه‌ی فقها نوشته شده و واجبات و مستحبات و مکروهات را در فقه خرافی رایج میان زنان نقل کرده است. ترجمه‌هایی به انگلیسی (۱۸۳۲، لندن) و فرانسوی (۱۸۸۱، پاریس) و ترکی (تبریز، بدون تاریخ) نیز دارد.

کلج (kallaj)، ده (جمع ۱٬۲۷۱ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان طارم سفلی، بخش طارم سفلی، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران).

کلجه، نصرت‌الدین: ← نصرت‌الدین کلجه.

کلخوران (kalxurān)، دهستان (جمع ح ۴۵۰٬۱۴۰)، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۶۱(۱) آبادی. از ل به بخش نمین، از چ به کورائیم، از ش به هیر و بخش نمین، و از غ به دهستان مشکین خاوری محدود است. مرکزش، **کلخوران علیا** (جمع ۲٬۵۲۸ نسمه ۱۳۴۵ هش)، ح ۴کیلومتری ل اردبیل است. ← مقبره‌ی شیخ جبرائیل در اینجاست.

کلدانیان[1] (kaldāniān)، فرقه‌ی مسیحی در ایران و عراق که با پاپ اتحاد دارند، و تفوق او را می‌شناسند. این فرقه در قرن ۱۶م از پیروان آیین نسطوری پدید آمد.

کلدانیان، مردم کلده؛ ← کلده.

کلدر (koldar)، از وسایل کشاورزی محلی برای تسطیح زمین. صفحه‌ی آهنی دسته‌داری است که به وسیله‌ی زنجیر کشیده میشود.

کلدون، رود، ← مزرو، مرکز لسوتو.

کلده[2] (kalde)، سرزمینی در بابل جنوبی (عراق جنوبی حالیه)، که در عهد ذکرش بسیار آمده است، و گاه همه‌ی سرزمین بابل بدین نام خوانده شده. کلده، به معنی دقیق کلمه، باید به سرزمینی اطلاق شود که مجاور رأس خلیج فارس بین بیابان عربستان و دلتای رودخانه‌ی فرات قرار دارد. از تاریخ اوایل کلده، یعنی زمانی که قبایلی نیمه‌چادرنشین، ظاهراً از عربستان، اور و نواحی اطراف آن را اشغال کردند، چندان اطلاعی در دست نیست.

اولین اشاره به این سرزمین در سالنامه‌های عهد آسورنصیربال، پادشاه (۸۸۴–۸۵۹ ق‌م) آشور، آمده است، ولی در مآخذ اولیه این سرزمین را "اراضی دریا"[3] خوانده‌اند. آشوریها بین کلده و همسایگان بابلی شمالی آنها و نیز بین کلدانیها و آرامیها و عربها و سایر قبایل مجاور تمیز می‌گذاشتند. در ۸۵۰ ق‌م، شلمنصر III به کلده لشکر کشید، و تا نزدیک خلیج فارس یا "دریای تلخ" پیش رفت، ولی نتیجه‌ی این لشکرکشی موقت بود، و کلده مطیع آشور نشد. در زمان سارگن II، فرمانروای یکی از نواحی کلده بر ساحل خلیج فارس، که نامش در کتاب مقدس مَرودَک‌بَلدان ضبط شده است، علی رغم مخالفت دولت آشور، تخت سلطنت بابل را گرفت، اما عاقبت مجبور به فرار شد، و قلمرو او به دست دولت آشور افتاد.

با ضعف قدرت آشور، یکی از حکام محلی به نام نبوپلسر نفوذ کلده را به طرف ل بسط داد، و در سال ۶۲۶ ق‌م شاه بابل شد، و سلسله‌ی کلدانی شاهان بابل را تأسیس کرد، که تا حمله‌ی ایرانیان در سال ۵۳۹ ق‌م دوام یافت، جانشینان نبوپلسر–بختنصر II و نبونیدوس–چندان اعتبار داشتند که "کلدانی" مترادف "بابلی" شد.

در آثار هرودوت، دیودوروس، و استرابون، و نیز در کتاب دانیال (۸.۳، ۱.۹)، لفظ کلدانی به کاهنان و سایر کسانی که در ادبیات کلاسیک بابلی مهارت داشتند اطلاق شده است. بالاخص، به مناسبت رواج علم نجوم و احکام در این ناحیه، لفظ کلدانی با مهارت در نجوم و احکام بستگی تام داشته است.

کلدی: ← قهوه.

کلر، عنصر شیمیائی؛ ← کلور.

کلر[4] (kler)، ولایت ساحلی (ح ۳٬۲۰۰ کمه؛ جمع ۷۳٬۷۱۰)، غ جمهوری ایرلند، بین خلیج گالوی و رود شنن؛ مرکزش شهر انیس[5] (enis). ناحیه‌ای است ناهموار و کوهستانی، دارای باطلاقها و دریاچه‌ها و سواحل مضرس. مشاغل عمده ماهیگیری و کشاورزی است، ولی زمینهای زیادی بایر افتاده. جمعیتش از قرن گذشته به بعد رو به کاهش بوده.

کلر، (اولین) ارل آو: ← فیتزگیبن، جان.

کلر[6]**، رنه** (rēne kler)، ۱۸۹۸– ، کارگردان سینما و نویسنده‌ی فرانسوی. نخست روزنامه‌نویس بود، و سپس به هنرپیشگی پرداخت، و کارگردانی را با فیلم پاریس خفته (۱۹۲۳) آغاز کرد. سه فیلم کمدی به نامهای در زیر بامهای پاریس (۱۹۳۰)، میلیون (۱۹۳۱)، و آزادی از آن ماست (۱۹۳۱)، که در آغاز کار سینمای ناطق به دست وی ساخته شد، او را مشهور ساخت. در انگلستان، هالیوود، و ایتالیا نیز چندین فیلم را کارگردانی کرد. یکی از فیلمهای معروفی که ساخته سکوت طلا (۱۹۴۷) است، که م. شوالیه در آن بازی کرده است. در ۱۹۶۲ به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد، و اولین کارگردان سینما بود که این افتخار نصیبش شد. کلر جهان واقع را با دیدی شاعرانه وارد سینما کرد، و رؤیا و واقعیت را با هم در آمیخت، و سینما را به هنر مبدل ساخت. نویسنده‌ی چیره‌دستی نیز هست؛ از داستانهای او آدم و شاهزاده‌خانم چینی است.

کلر[7]**، ریچارد د:** ← پمبروک، دومین ارل آو.

کلر[8]**، گوتفرید** (gotfrid keler)، ۱۸۱۹–۹۰، رمانتویس سویسی. به سبب داستانهای زنده، واقعبین، و هنرمندارش، مقام شامخی در میان نویسندگان قرن ۱۹م دارد. از آثارش داستان تربیتی هانری سبز (۱۸۵۴–۵۵) است. یکی از رمانهایش اساس اپرای رومئو و ژولیت دهکده (از دیلیس) است.

کلر[8]**، هلن ادمز** (helən adəmz kelər)، ۱۸۸۰–۱۹۶۸، بانوی خطیب و نویسنده‌ی امریکائی که از سن دوسالگی کور و کر شد. به سبب خدمات و کومکهائی که به افراد عاجز و ناقص الخلقه کرده شهرت جهانی یافته است.

کلرا یا **کولرا،** بیماری عفونی، ← وبا.

کلرات، در شیمی، ← کلورات.

کلرادو (kolorādo). برای اعلامی که به این صورت میجوئید به ردیف کولورادو رجوع کنید.

کلرمان[9]**، فرانسوا کریستوف** (frānsuā kristof kelermān)، ۱۷۳۵–۱۸۲۰، مارشال فرانسه. در جنگ هفتساله خدمت کرد، و در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، تحت فرمان دوموریه، نیروهای پروس را در والمی شکست داد (۱۷۹۲)، و شهرت یافت. در دوره‌ی ناپلئون I، ملقب به دوک والمی شد (۱۸۰۸).

کلرمون–فران[10] (klermon-ferān)، شهر (جمع تخمیناً ۱۲۷٬۶۸۴)، کرسی ولایت پوئی–دو–دوم، جش فرانسه؛ پایتخت سابق ایالت تاریخی اوورنی. صنایع مهم لاستیکسازی و فلزی دارد. در ۱۷۳۱ از انضمام کلرمون و مونفران[11] (monferān) تشکیل یافت (کلرمون در دوره‌ی رومیان ساخته شده بود). از قرن ۳م اسقف‌نشین بوده است، و چند شورای دینی در آنجا منعقد شده، که از جمله شورائی است که پاپ اوربانوس II در آن مسیحیان را به اولین جنگ صلیبی دعوت کرد (۱۰۹۵). شهر موقعیت نظرگیری نزدیک قله‌ی پوئی–دو–دوم دارد، و از بناهای جالب آن کلیسای جامعی به سبک گوتیک (از قرون ۱۲م–۱۵م) و کلیسای نوتردام به سبک رمانسک (از قرن ۱۳م) است. قدیس گرگوریوس توری و پاسکال در اینجا متولد شدند. دانشگاهش در ۱۸۵۴ تأسیس شد.

کلرندن، ارل آو: ← ویلبرز، جورج ویلیام فردریک؛ هاید، ادوارد.

کلرندن، قوانین[12] (klarəndən)، عنوان ۱۶ ماده‌ای که، به منظور برقرار کردن تفوق قوانین سلطنتی در مقابل قوانین دینی در انگلستان، به وسیله‌ی "شورای کبیر" هنری II انگلستان در کلرندن پارک صادر شد (۱۱۶۴). این مواد صلاحیت دادگاههای شاهی را مخصوصاً در مورد روحانیون محکوم به جنایت توسعه میداد، و استیناف از دادگاههای شاهی را به دادگاه پاپ در رم بدون اجازه‌ی مقام سلطنت ممنوع میکرد. هنری مدعی بود که این قوانین در تأیید روابط عادی بین مقام سلطنت و کلیسا است، که از زمان پدرش، هنری I، مقرر بوده است، ولی قدیس تامس ا بکت، اسقف اعظم کنتربری، آنها را مخالف قانون شریعت میدانست، و با اجازه‌ی پاپ، از امضای آنها امتناع کرد، و این امر منجر به قتل وی شد. پس از آن، هنری ناچار شد که، حداقل موقتاً، از بعضی از ادعاهای خود دایر بر تسلط بر روحانیون منصرف شود.

کلرندن، مجموعه‌ی قوانین[13]، عنوان چهار قانون که، به منظور تقویت کلیسای رسمی انگلستان، بین سالهای ۱۶۶۱ و ۱۶۶۵ به تصویب پارلمنت کولیر رسید. این قوانین از ارل آو کلرندن (← هاید، ادوارد)، وزیر چارلز II، نام گرفته است، و اگرچه کلرندن با وضع کردن آنها مخالف بود، پس از اینکه به تصویب رسیدند، در اجرای آنها کوشید. در نتیجه‌ی این قوانین، پیوستن به فرقه‌های ناسازگاران (مخصوصاً پرسبیتریها) تخفیف یافت. چارلز برای جلب ناسازگاران و بهبود وضع کاتولیکها (که با آنان نظر مساعد داشت)، کوشید که با "اعلامیه‌ی تساهلات"[14] ۱۶۶۲ و ۱۶۷۲ در اجرای قوانین کلرندن مداخله کند، ولی توفیق

(۱)Chaldean (۲)Chaldea (۳)Sea-lands (۴)Clare (۵)Ennis (۶)Clair (۷)Clare (۸)Keller (۹)Kellermann (۱۰)Clermont-Ferrand (۱۱)Montferrand (۱۲)Constitutions of Clarendon (۱۳)Clarendon Code (۱۴)Declaration of Indulgences

نیافت. قانون آزمون (۱۶۷۳) تا حد زیادی این قوانین را لغو کرد.

کلرندن پارک[1] (klarəndən pārk)، شکارگاه سلطنتی سابق، در ولایت ویلتشر، انگلستان، در ۳کیلومتری ج‌ش سالزبری. بقایای خانه‌ای که در آنجا "شورای کبیر" هنری II ← قوانین کلرندن را صادر کرد (۱۱۶۴) باقی است.

کلرنس[2]**، تنگه‌ی** (klarens)، نام تنگه‌ی بین فارس (ج ایران) و جزیره‌ی قشم در مآخذ اروپائی، که گویا اهالی اطراف آن را خوران (xorān?) می‌خوانند. طولش ح 100 کم است، و عرض آن از ۲ تا ۲۴ کم تغییر میکند، و در محاذات وسط جزیره‌ی قشم، به سبب پیشامدگی ساحل جزیره در مجاورت لافت، ح ۲ کم است. دهستان خمیر کنار ساحل شمالی تنگه است، و رودهای شور و خمیر بدان میریزند.

کلرنس[2]**، دیوک آو** (diuk āv klarəns*)، لقب **جورج پلنتجنت**[3] (jorj plantajənet)، ۱۴۴۹–۷۸، شاهزاده‌ی انگلیسی، پسر ریچارد ملقب به (سومین) دیوک آو یورک، و برادر ادوارد IV و ریچارد III. با ارل آو واریک (ریچارد) متحد شد، و در اقداماتی که وی برای خلع ادوارد به عمل آورد (۱۴۶۹–۷۰) شرکت کرد. در ۱۴۷۱ این اتحاد را فسخ کرد، و مورد عفو شاه واقع شد. در ۱۴۷۸ به اتهام توطئه بر ضد جان ادوارد دستگیر و در برج لندن زندانی شد. گویند او را در بشکه‌ای مملو از شراب غرق کردند. از شخصیتهای مهم نمایشنامه‌ی ریچارد III شکسپیر است.

کلرنس[4]**، دیوک آو** (diuk āv klarəns*)، لقب **لایونل پلنتجنت**[5] (lāyonəl plantajənet)، ۱۳۳۸–۶۸، سومین پسر ادوارد III پادشاه انگلستان. در ۱۳۶۱–۶۷ حکمران ایرلند بود. ریاست مجمعی که قانون بدنام کیلکنی (۱۳۶۶) را اتخاذ کرد با او بود. به موجب این قانون، هر نوع مراوده و ارتباط میان ایرلندیها و انگلیسیهای مقیم ایرلند ممنوع شد.

کلرو[6]**، آلکسی کلود** (āleksi klod klero)، ۱۷۱۳–۶۵، ریاضیدان فرانسوی. با موپرتوئی در اندازه‌گیری (۱۷۳۶) یک درجه‌ی طول نصف النهار در لاپلاند شرکت داشت. به جهت تحقیقاتش در معادلات دیفرانسیل و منحنیات معروف است. مدار ذوذنب هاله را حساب کرد.

کلرودپی (kolrud.pey)، دهستان (جع ۲٬۵۰۷ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ناحیه‌ی کجور؛ دارای ۵ آبادی.

کلرور، در شیمی، ← کلورور.

کلرون، ساز، ← کلاریون.

کلروو[7] (klervo)، دیر سابق، ل‌ش فرانسه، ج‌ش تروا. در ۱۱۱۵ به درخواست کنت شامپانی، به توسط قدیس برنار کلرووئی برای راهبان سیسترسی تأسیس شد، و تا قرن ۱۸م اهمیت خود را حفظ کرد. کتابخانه‌ی آن، که دارای نسخه‌های خطی ذیقیمتی بود، در انقلاب فرانسه از بین رفت. از ساختمانهای دیر اکنون به عنوان زندان استفاده میشود.

کلستینوس[8] (kelestinus)، فنـ **سلستن**[9] (seles-tan)، نام چند پاپ و ناپاپ. علاوه بر مقالات آتیه، نیز ← پاپ، جدول.

کلستینوس[10] I، **قدیس** (kelestinus-)، فت ۴۳۲، پاپ (۴۲۲–۳۲). از مردم ایتالیا بود. در مخالفت قدیس سیریل اسکندرانی با مذهب نسطوری، به وی مراجعه شد، و او بر علیه بدعت نسطوری فتوی داد. نیز ← پاپ، جدول.

کلستینوس[10] v، **قدیس**، ۱۲۱۵–۹۶، پاپ (۱۲۹۴). از مردم ایتالیا بود. با انتخاب وی به پاپی، اختلاف دوساله‌ی کاردینالها خاتمه یافت. اما کلستینوس، که راهب و گوشه‌نشین و از مسائل روز بیخبر بود، آلت دست شارل II ناپل واقع شد، و عاقبت پس از پنج ماه استعفا داد، دستور انتخابات جدید را صادر کرد. جانشین او، پاپ بونیفاکیوس VIII فرامین کلستینوس را لغو کرد، و از ترس شورش احتمالی پیروانش (که بعدها به کلستینیان معروف شدند) او را تا آخر عمر زندانی کرد. نیز ← پاپ، جدول.

کلسرک (kolsarak)، ده (جع ۱٬۰۰۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۲۵کیلومتری ج رشت.

کلسل، کاردینال، ← ماتیاس.

کلسوس[11]**، آولوس کورنلیوس** (ālus kornelius kelsus)، نق ۱۴ بم، دایرةالمعارف‌نویس رومی. اثر موجودش هشت مقاله در طب است.

کلسیت[12] (kalsit) یا **کالسیت**[12] (kālsit)، ماده‌ی معدنی کلسیوم که معمولا سفیدرنگ یا بیرنگ است، اما به سبب مواد خارجی به انواع رنگها دیده می‌شود. کلسیت در دستگاه شش‌ضلعی متبلور میشود، و بلورهای آن شکافت کامل دارد. گل سفید، سنگ آهک، مرمر، آهکرس، و استالاکتیت از اقسام کلسیت هستند.

کلسیوم[13] (kalsiom؛ از فنـ)[لتیـ کالکس (kālks)، = آهک] عنصر فلزی نسبةً نرم به رنگ سفید با جلای نقره‌ای (علامت شیمیائی Ca؛ نیز ← عنصر، جدول). سر ه. دیوی در ۱۸۰۸ آن را کشف کرد. از لحاظ فراوانی، پنجمین عنصر در قشر جامد زمین است، و ح ۳٪ آن را تشکیل میدهد. یکی از اجزای اصلی برگ درختان و استخوان و دندان و صدف است. هرگز به حالت آزاد در طبیعت یافت نشده است، بلکه به صورت سنگ آهک ($CaCO_3$)، سنگ گچ ($CaSO_4.2H_2O$)، فلوئوریت (CaF_2)، و آپاتیت یافت میشود. کلسیوم را از الکترولیز کلورور کلسیوم مخلوط با فلوئورور کلسیوم مذاب به دست میآورند. از لحاظ شیمیائی، یکی از عناصر قلیائی خاکی است؛ در هوا، بسرعت با غلافی از اکسید پوشیده میشود، و اگر حرارت داده شود با شعله‌ی زرد مایل به سرخ میسوزد. با آب ئیدروکسید میسازد. در تهیه‌ی فلزات دیگر (مانند توریوم، اورانیوم، زیرکونیوم، و غیره) به عنوان عامل احیاکننده و عامل زایل‌کننده‌ی گوگرد و کربون به کار میرود. آلیاژهائی از آن با آلومینیوم، بریلیوم، مس، سرب، و منگنز میسازند، که در لوله‌های خلأ به عنوان "دام" برای گازهای باقیمانده به کار میرود. ترکیبات طبیعی و مصنوعی آن مورد استعمال فراوان دارد. آهک زنده ماده‌ی اساسی بسیار ارزانی برای صناعت شیمیائی است، و موارد استعمال بیشمار دارد. کلسیوم سنگ آهک جزء مهمی در سیمان پورتلند است. حلپذیری کربونات کلسیوم در آب محتوی انیدرید کربونیک سبب پیدا شدن غارهای زیرزمینی و استالاکتیت و استالاگمیت میشود. ترکیبات مهم دیگر کلسیوم عبارت است از کربور، کلورور، سیانور، نیترات، هیپوکلوریت، و سولفور.

کلسیوم، اکسید، آهک زنده، ← آهک.

کلسیوم، ئیدروکسید، آهک مرده، ← آهک.

کلش (kolaš)، ده (جع ۱٬۱۱۶ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۶کیلومتری ل‌ش اردبیل.

کلش، ساقه‌ی دروکرده‌ی غلات که هنوز کوبیده نشده است.

کلشتر (kolaštar)، ده (جع ۱٬۹۰۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان رحمت‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)؛ ۳کیلومتری ش رودبار.

کل عنایت (kal enāyat) [کربلائی عنایت]، دلقک دربار شاه عباس کبیر. شاه او را کچل عنایت می‌خواند. در باره‌ی هنرنمائیهای او داستانها نقل کرده‌اند. بسیار حساس و تیزبین بود، و با یک حرکت ساده مردم را میخندانید. از شیرینکاریهای او بازیهای دایر کردن دکه‌ی کرباس‌فروشی، مداوای چشم، و نجات جان محافظ باز شاه بوده است.

کلف[14] (kalaf)، هر یک از لکه‌های تاریکی که بر سطح خورشید دیده میشود. به عقیده‌ی دانشمندان این لکه‌ها، یعنی کلفهای خورشید، در واقع طوفانهای خورشیدی میباشند، که به طوفانهای پیچنده‌ی زمین شباهت دارند. از زمان اختراع دوربین در ح 1610 تا کنون، کلفهای خورشید مورد مطالعه و تحقیق بوده است. معمولا شکل نامنظم دارند، و کمتر تنها دیده میشوند، بلکه بیشتر به صورت چند کلف پیوسته‌ی به یکدیگرند. جز در مورد کلفهای کوچک، هر کلفی دارای قسمتی تاریکتر در وسط است به نام سایه یا ظل، و یک قسمت با تاریکی کمتر در اطراف آن به نام نیمسایه یا شبه ظل. دمای کلف از دمای رخشانکره‌ی محیط بر آن کمتر است، و تیرگی آن بیشتر. تحقیقات رصدخانه‌ی ماونت ویلسن نشان داده است که در کلفها یک میدان مغناطیسی وجود دارد. کلفها تنها در فاصله‌ی عرضهای از ۵ درجه تا ۳۵ درجه در ل و ج استوای خورشید دیده میشوند. دوام متوسط آنها ح ۲ هفته است، ولی در سالهای ۱۸۴۰–۴۱ مدت ۱۸ ماه دوام یافتند. از اواسط قرن ۱۹م این امر معلوم شده است که دوره‌های فعالیت کلفی حالت تناوبی دارد؛ دوره‌ی این تناوب را ۱۱ سال میدانند. در دوره‌ی فعالیت کلفها اختلالاتی در زمین حادث میشود، که از آن جمله است طوفانهای مغناطیسی، تأثیر در گیرنده‌های رادیوئی، و بینظمی حرکات قطبنماها. بعضیها فعالیتهای کلفی خورشید را موجب اختلالات دیگری از قبیل انقلابات اجتماعی بر سطح زمین میدانند؛ انقلابات امریکا، فرانسه، روسیه، و غیره، و کمون پاریس همزمان یا نزدیک

(1)Clarendon Park (۲)Clarence (۳)George Plantagenet (۴)Clarence (۵)Lionel Plantagenet (۶)Clairaut (۷)Clairvaux (۸)Celestinus (لتی); Celestine (انگل) (۹)Célestin (10)Celestine (11)Celsus (۱۲)calcite (۱۳)calcium (۱۴)sunspots

زمان فعالیتهای کلفی بوده است، و این فعالیتها مخصوصاً در دوره‌هائی که با سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۵۶ آغاز شد بسیار شدید بوده است.

کلک (kulak)، گیاه دائمی پیچنده یا ناپیچنده از نوع کلماتیس (*Clematis*). گلهای آن خوشه‌ای و کوچک، و قیفی یا شقایقی است. میوه‌هایش ضمایم کرکی دارد. کلکهای پیچنده‌ی ارغوانی و کلکهای سفید ژاپونی پیچکهائی هستند که برای زینت در باغها کاشته میشوند.

کلکتن، آبادی، ← عصر حجر قدیم.

کلکتنی، فرهنگ، ← عصر حجر قدیم.

کلکته[1] (kalkatte)، شهر (در ۱۹۶۱ جم ۲٬۹۲۶٬۴۹۸)، کرسی ایالت بنگال غربی، ش هند، بر رود هوگلی (hugli، از شاخه‌های رود گنگ) به فاصله‌ی ۱۳۸کیلومتری خلیج بنگال. عمده‌ترین بندر هند شرقی و مهمترین مرکز صنعتی آن است؛ کارخانه‌های آمودن زوت، و صنایع نساجی، تهیه‌ی مواد شیمیائی، کاغذسازی، و ساختن مصنوعات فلزی دارد.

کلکته در اواخر قرن ۱۷م از سه دهکده‌ی محقر مجاور پیدایش یافت. در ۱۶۹۰، تجار انگلیسی بنگال در صدد سکنی‌گاه مستحکمی بر آمدند، و عاقبت در سوتانوتی (sutānuti، قسمت شمالی کلکته‌ی کنونی) ماندگار شدند. در ۱۶۹۸ از شاهزاده عظیم، نوه‌ی اورنگ‌زیب، اجازه یافتند که سه دهکده‌ی منکور—سوتانوتی (ل)، کلیکاتا (kalikātā، مرکز)، گوبیندپور (govindāpur، ج)—را اجاره کنند، و بدین گونه هسته‌ی کلکته‌ی کنونی تشکیل شد. در ۱۷۱۷، فرخ‌سیر به انگلیسها اجازه داد که ۳۸ دهکده‌ی واقع در اراضی مجاور را خریداری کنند (نام بعضی از آنها هنوز بر بعضی از خیابانهای کلکته‌ی کنونی باقی است). در ژوئن ۱۷۵۶، سراج‌الدوله، نواب بنگال، کلکته را گرفت، و ۱۴۶ تن انگلیسی را در اتاق محقری، که بعداً به "سیاهچال"[2] کلکته معروف شد، محبوس کرد، و پیش از فرا رسیدن صبح ۱۲۳ تن از آنها به سبب گرما و فقدان هوا هلاک شدند. رابرت کلایو در ۱۷۵۷ شهر را باز گرفت، و بنیان کلکته‌ی جدید از آن زمان است. انگلیسها عملا فرمانروای بنگال شدند، و در ۱۷۷۳ کلکته پایتخت رسمی هند بریتانیا شد، و تا ۱۹۱۱ پایتخت هند و تا ۱۹۴۷ کرسی بنگال بود.

اگرچه کلکته را انگلیسها بنیان نهادند، شهر از مراکز مهم حیات اسلامی است. "مدرسه"ی آن در ۱۷۸۱ به وسیله‌ی و. هیستینگز برای تشویق تحصیلات اسلامی تأسیس شد، و فضلای مشهوری مانند سر ا. د. راس در آنجا کار کردند. انجمن آسیائی کلکته در ۱۷۸۴ تأسیس شد، و بیش از ۶٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی عربی و فارسی دارد. دانشگاه کلکته در ۱۸۵۷ تأسیس شد. موزه‌ی هندی شهر از لحاظ مجموعه‌های مربوط به تاریخ طبیعی یکی از جالبترین موزه‌های جهان است. درخت بانیان ۱۷۰-ساله‌ای، که شاخ و برگش فضائی به قطر حد ۹۰ متر را فرا گرفته است، در باغ گیاهشناسی آنجاست.

کلکته، سیاهچال: ← کلکته.

کلکمنشر[3] (klakmanənšər)، ولایت (۱۴۰ کمم؛ جم ۴۱٬۳۹۱)، اسکاتلند مرکزی، در رأس خلیج فورث؛ مرکزش کلکمنن. کوچکترین ولایات اسکاتلند است. مصنوعات عمده‌ی آن منسوجات، ویسکی، آب جو، و لبنیات میباشد. کشاورزی و پرورش گوسفند رواج دارد. استخراج زغال سنگ آن رو به توسعه است.

کلگاریتم: ← لگاریتم.

کلگری[4] (kalgari)، شهر (جم ۲۴۹٬۶۴۱)، ج ایالت آلبرتا، کانادا، بر ساحل رود بو، در دامنه‌ی کوه‌های روشوز.

کلم (kalam)، گیاه برگدار بستانی از تیره‌ی چلیپائیان و از نوع براسیکا (*Brassica*)، که رنگ برگ آن سفید یا سبز یا قرمز است. قسمت خوراکی آن ممکن است برگ یا ساقه‌ی کروی یا غنچه‌های به‌هم‌فشرده یا جوانه‌های اطراف ساقه باشد. **کلم بروکسل** قسمی کلم است که در اطراف ساقه‌های دراز آن کلمهای سبز کوچک خوردنی میروید. **کلم پیچ** (*B. oleracea acephala*) دارای برگهای چین‌خورده است، و در اروپا به مصرف علوفه میرسد. **کلم قُمری** (*B. oleracea*) قسمی از کلم است که ریشه‌ی آن در نزدیک خاک کروی شده برگها بر روی آن میرویند؛ ریشه‌ی آن خوراکی است. **کلم گل** قسمی است که خوشه‌گلهای آن به هم فشرده و سفید و ساقه‌اش خوراکی است.

کلمات الشعراء (kalemāto 'š.šo'arā')، کتابی به فارسی، تألیف محمد افضل سرخوش (۱۰۵۰–۱۱۲۶ هق)، شامل زندگینامه و نمونه‌ی شعر حد ۱۷۰ تن از شاعرانی که در فاصله‌ی عهد جهانگیر تا اواخر بهادر شاه II (۱۰۱۴–۱۱۱۹ هق) زندگی میکرده‌اند (چاپ لاهور، ۱۹۴۲، و مدرس، ۱۹۵۱).

کلمات علیه‌ی غراء: ← مکتبی شیرازی.

کلمات مکنونه (kalemāte maknune)، کتابی به فارسی و عربی (مخلوط)، تألیف ملا محسن فیض کاشانی، در زمینه‌ی معارف دینی و کلمات عرفا. سال تألیف آن ۱۰۵۷ هق است، و بارها به چاپ رسیده است (از جمله در ۱۲۹۶ هق).

کلماتیس، گیاه، ← کلک.

کلمان، اسم فرانسوی، ← کلمنس، اسم.

کلمان[5]، **ژاک** (jāk klemāN)، ۱۵۶۷–۸۹، راهب فرانسوی از فرقه‌ی دومینیکیان. از اعضای اتحادیه‌ی مقدس بود. هانری III پادشاه (۱۵۵۱–۸۹) فرانسه را، به جهت اینکه با هانری دو ناوار (پروتستان) متحد شده بود، برای کلیسای کاتولیک خطرناک میدانست. تحریکات خواهر هانری دو گیز نیز مزید بر علت شد، و وی در سن‌کلو به حضور هانری بار یافت، و در آنجا با خنجری او را از پای در آورد (۱۵۸۹)، و خود نیز بلافاصله به دست محافظین شاه به قتل رسید.

کلمانسو[6]، **ژرژ** (jorj klemāNso)، معروف به **ببر فرانسه**، ۱۸۴۱–۱۹۲۹، رجل فرانسوی و نخست‌وزیر (۱۹۰۶–۹، ۱۹۱۷–۲۰) آن کشور. از هنگامی که دانشجوی طب بود با جمهوریخواهان همکاری و با حکومت ناپلئون III مبارزه میکرد. در ساقط کردن امپراطوری (۱۸۷۰) با گامبتا همکاری کرد. بعدها به سوسیالیسم گرایید، و با گامبتا به مخالفت پرداخت؛ با ژول فری سخت مبارزه کرد، و او را از قدرت بینداخت. پس از آن از ژنرال بولانژه پشتیبانی کرد ولی بعدها با بولانژیسم با سرسختی مبارزه کرد. در قضیه‌ی دریفوس از حامیان وی بود. در ۱۹۰۶ نخست‌وزیر شد. بحران مراکش را فرو نشاند، روابط فرانسه و انگلستان را مستحکم ساخت، و دین را از سیاست جدا کرد. در ۱۹۰۹، به علت اقدامات شدیدش بر علیه اعتصاب‌کنندگان، کابینه‌اش ساقط و روابطش با سوسیالیستها بکلی قطع شد، و آ. بریان به نخست‌وزیری رسید. پس از پ. پنلوه مجدداً به نخست‌وزیری رسید، روحیه‌ی فرانسویها را تقویت کرد، و با کابینه‌ی ائتلافی خود جنگ را تا پیروزی نهائی ادامه داد. در ۱۹۱۸ به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد. در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۸–۱۹) رقیب سرسخت وودرو ویلسن بود، و معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹) را برای تأمین امنیت فرانسه کافی نمیدانست. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۲۰، به علت اتخاذ سیاست معتدل نسبت به آلمان، موفق نشد و به زادگاه خود رانده رفت، و از سیاست کناره‌گیری کرد.

کلمب، کریستوف، کاشف امریکا، ← کریستوف کلمب.

کلم بروکسل، گیاه، ← کلم.

کلمبیا[7] (kolombiā). برای اعلامی که به این صورت میشناسید به ردیف **کولومبیا** رجوع کنید.

کلم پیچ، گیاه، ← کلم.

کلمزو[8] (kalamazu)، شهر (جم ۸۲٬۰۸۹)، ج غ ایالت میشیگان، کشمت، بر رود کلمزو. از مراکز صنعتی، خصوصاً کاغذسازی، و تجارتی است. دانشگاه دارد.

کلم قمری، گیاه، ← کلم.

کلم گل، گیاه، ← کلم.

کلمن (kalaman)، ← ابجد.

کلمنت، اسم انگلیسی، ← کلمنس، اسم.

کلمنته، اسم، ← کلمنس، اسم.

کلمنتی[9]، **موتسیو** (mutsio klementi)، ۱۷۵۲–۱۸۳۲، آهنگساز و پیانونواز ایتالیائی. از ۱۷۶۶ در انگلستان مقیم شد. در ۱۷۷۷–۱۷۸۰ ایرای ایتالیائی لندن را رهبری کرد. در ممالک اروپا سفر کرد. آثارش مشتمل بر قطعاتی برای پیانو و بیش از 100 سونات است.

کلمنز، سمیوئل لنگهورن: ← تواین، مارک.

کلمنس[10] (klemens)، اسم لاتینی برای مرد. بعضی از اعلام مشتق از آن به قرار ذیل است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب	
اسپانیائی	Clemente	کلمنته	(klemente)
ایتالیائی	Clemente	کلمنته	(klemente)
آلمانی	Klemens	کلمنس	(klemens)
انگلیسی	Clement	کلمنت	(klemənt)
فرانسوی	Clément	کلمان	(klemāN)

کلمنس، نام چند پاپ و ناپاپ. علاوه بر مقالات آتیه، نیز ← پاپ، جدول.

کلمنس I[11]، **قدیس** (qeddis klemens-)، پاپ (۸۸؟–۹۷)، و از شهدای مسیحی. بعد از پطرس و بولس حواری محترمترین شخصیت کلیسا بود. نیز ← پاپ، جدول.

کلمنس III، ناپاپ، ← گویبرت راونائی.

کلمنس V[11] (klemens-)، ۱۲۶۴–۱۳۱۴، پاپ

(۱)Calcutta (۲)Black Hole (۳)Clackmannanshire (۴)Calgary (۵)Clément (۶)Clemenceau (۷)Columbia (۸)Kalamazoo (۹)Clementi (۱۰)Clemens (۱۱)Clement

(۱۳۰۵–۱۴). فرانسوی و اسقف اعظم بوردو بود، و در دربار فیلیپ IV تقربی داشت. در لیون در حضور فیلیپ به عنوان پاپ تاجگذاری کرد. در سال ۱۳۰۹ مقر خود را در آوینیون قرار داد، و دوره‌ی معروف به اسارت بابلی آغاز شد. فیلیپ را در بر انداختن شهسواران پرستشگاه یاری کرد. نیز ← پاپ، جدول.

کلمنس[1] VI (klemens-)، ۱۲۹۱–۱۳۵۲، پاپ (۱۳۴۲–۵۲). از مردم فرانسه، نام اصلیش پیر روژه (pier roje)، و مقرش آوینیون بود. طاعون مشهور به مرگ سیاه (۱۳۴۸–۵۰) در دوران پاپی او بروز کرد، و وی اهتمام بسیار برای کومک به مبتلایان به عمل آورد. احساسات شدید ضد یهود را که به سبب طاعون بر انگیخته شده بود فرو نشانید. از حامیان رینتسو بود، ولی بعداً مخالفین او را تقویت کرد. لوئی IV (لوئی باویری) را مخلوع اعلام کرد، و شارل IV (امپراطوری مقدس روم) را به امپراطوری بر گزید. دربار مجللی داشت، و حامی هنرمندان بود. نیز ← پاپ، جدول.

کلمنس[1] VII، ح ۱۴۷۸–۱۵۳۴، پاپ (۱۵۲۳–۳۴). از خاندان مدیچی بود. با فرانسه، ونیز، و میلان بر علیه شارل کن متحد شد. شارل نیروئی به رم فرستاد (۱۵۲۷)، و کلمنس گرفتار و زندانی شد. در ۱۵۲۹ میان او و شارل صلح برقرار شد، و وی در بولونیا تاج امپراطوری بر سر شارل نهاد (۱۵۳۰). از خطر آیین لوتر برای کلیسا واقف نبود، و مردی نبود که بتواند با نهضت اصلاح دینی مواجهه کند. در دوره‌ی او هنری VIII انگلستان دست پاپ را از امور انگلستان کوتاه ساخت. از حامیان رافائل، میکلانژ، و بنونوتو چلینی بود. نیز ← پاپ، جدول.

کلمنس VII، ناپاپ، ← روبر ژنوی.

کلمنس[1] VIII، ۱۵۳۶–۱۶۰۵، پاپ (۱۵۹۲–۱۶۰۵). از مردم ایتالیا بود. سیاست کهن پاپها را که عبارت از اتحاد با اسپانیا بود ترک گفت، و با هانری IV پادشاه فرانسه عقد اتحاد بست، و این دو محرمانه اتحادیه‌ای متشکل از سلاطین کاتولیک پس ضد ترکان عثمانی تشکیل دادند. نیز ← پاپ، جدول.

کلمنس[1] XI، ۱۶۴۹–۱۷۲۱، پاپ (۱۷۰۰–۲۱). از مردم ایتالیا بود. در اختلاف فرانسه و اتریش بر سر تاج و تخت اسپانیا (← اسپانیا، جنگ جانشینی) نخست هوادار فیلیپ (بعداً فیلیپ V) بود، ولی سپس مجبور به طرفداری از شارل هاپسبورگ (بعداً امپراطور شارل VI) شد. مهمترین مسئله‌ی دوران پاپی او مسئله‌ی آیین یانسن بود. در ۱۷۱۳ وی توقیعی صادر کرد، و بعضی از اصول عقاید پیروان این آیین را محکوم ساخت. نیز ← پاپ، جدول.

کلمنس[1] XIV، ۱۷۰۵–۷۴، پاپ (۱۷۶۹–۷۴). از مردم ایتالیا، و از فرقه‌ی فرانسیسیان بود. در ۱۷۷۳، ظاهراً تحت فشار سلاطین اروپا، مخصوصاً اسپانیا و فرانسه، نامه‌ی کوتاهی صادر کرد و انحلال فرقه‌ی یسوعیان را اعلام داشت. این عمل نفوذ فرمانروایان را بر کلیسا افزون ساخت. نیز ← پاپ، جدول.

کلمنس اسکندرانی[2] (klemense eskandarāni)، ح ۱۵۰–ح ۲۱۵، متأله یونانی و یکی از فاضلترین آباء کلیسا؛ مت آتن. بسیار سفر کرد، و به مسیحیت گروید، و در اسکندریه به تدریس پرداخت. از شاگردان معروفش اوریگنس بود. عاقبت به فلسطین رفت، و باقی عمر را در آنجا گذرانید. نخستین کسی است که کوشید مسیحیت را با فلسفه‌ی افلاطون تلفیق کند. اصل مهم الاهیات او این است که حقیقت در هر جا تجلی کند یکی است. هدف کمال مسیح را معرفت یا "گنوسیس" (← گنوستیسیسم) میدانست، ولی با گنوستیسیسم مخالف بود.

کلموک: ← کلموکستان.

کلموکستان[3] (kalmukestān) یا **کلموک، عنوان رسمی آن جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی کلموک**، جمهوری خودمختار (حدود ۷۶٬۰۰۰ کمه؛ ج ۲۳۸٬۰۰۰ تخمین ۱۹۶۵)، بخش جنوبی اروپائی، کنار دریای خزر، کرسی آن الیستا (elistā). سکنه‌ی آن عمدتاً روسها و کلموکها هستند. دامپروری و کشت ارزن، گندم، و غلات معمول است.

در ۱۹۲۰، بخش خودمختار کلموکستان تأسیس شد، که در ۱۹۳۳ به جمهوری خودمختار تبدیل شد. در جنگ II، واحدهای کلموکستان دوشادوش آلمانها با روسیه جنگیدند. در نتیجه، در ۱۹۴۳ کلموکها به سیبریه کوچانده شدند، و جمهوری خودمختار کلموک منحل شد. در ضمن این انتقال، هزارها کلموک به سبب بیغذائی و تیفوس از میان رفتند. در ۱۹۵۶، خروشچف کوچاندن کلموکها را یکی از جنایات ستالین شمرد، و در ۱۹۵۷–۵۸ ح ۶٬۰۰۰ کلموک باز گردانده شدند. در ۱۹۵۸، جمهوری خودمختار دگربار رسماً تأسیس شد.

کلموکها[4] (kalmuk-)، مردمی نیمه‌چادرنشین و شاخه‌ای از مغولهای اویرات، که در اواسط قرن ۱۷م از ترکستان چین به استپهای واقع در غ مصب ولگا مهاجرت کردند. از متحدین روسیه شدند، و پطر کبیر آنان را مأمور حفاظت سرحدات شرقی کرد. متدرجاً این اتحاد به تبعیت تبدیل شد، و در زمان کاترین II از استقلال محروم شدند. در ۱۷۷۱، ۳۰۰٬۰۰۰ کلموکها رهسپار چین شدند، ولی به سبب حملات روسها، قزاقها، و قرقیزها قسمت اعظم آنها از میان رفتند. کلموکهای غ ولگا در روسیه ماندند، ولی آیین لامائی و زندگی نیمه‌چادرنشینی خود را حفظ کردند. نیز ← کلموکستان.

کلمه (kaleme) یا **لوگوس[5]** (logos). کلمه معادل ناقصی است برای لوگوس، و لوگوس در یونانی به معنی عقل و به معنی کلمه، که مبین عقل است، استعمال شده است، و معادلی برای آن در لغات دیگر یافت نمیشود. لوگوس هم در فلسفه‌ی یونانی، و هم در الاهیات یهودی مدرسه‌ی اسکندریه، و هم در مسیحیت استعمال شده است. لوگوس در نظر هراکلیتوس قانون جهانی حاکم بر تمام اشیاء است. آنچه تغییرات و دگرگونیهای جهان را وحدت و هماهنگی میبخشد لوگوس است، که ذاتی عالم طبیعت و حال در آن است. ظاهر عالم طبیعت تغییر و تبدل دائمی است، و باطن آن لوگوس است، که یکی است، و اصل حیات و قانون کلی الاهی است. در نظر آناکساگوراس، لوگوس یا عقل [نوس[6] (nus)] واسطه‌ی میان خدا و جهان و عقل و علم الاهی و اصل نظم‌دهنده‌ی عالم است. رواقیون (← رواقی، مذهب) جهان را واحد زنده‌ای میدانستند که اجزاء آن با یکدیگر و با کل هماهنگند، و یک عقل و علت غائی حال در آن است. این عقل جهانی آفریننده‌ی وحدت و کمال عالم است، و به عنوان عقل یا لوگوس مُوَلِّد یا لوگوس سپرماتیکوس[7] (lo-gos spermātikos) خوانده میشود، و خود حاوی عقول مولده‌ای است که عالم را اداره میکنند. لوگوس به عنوان راهنمای اشیاء به سوی خدا همان "عنایت الاهی"، و به عنوان نظم‌دهنده‌ی اشیاء همان "سرنوشت" است. فیلن اسکندرانی، که افکار یهودیت را با فلسفه‌ی یونانی در آمیخته بود، لوگوس را به عنوان واسطه‌ی میان ذات نامتناهی و برتر خدا و ماده‌ی پست عالم میدانست.

در انجیل یوحنا، لوگوس از معنی عقل به معنی "کلمه" تغییر جهت میدهد. در آغاز انجیل یوحنا آمده است که "در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه‌ی خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود، همه چیز به واسطه‌ی او آفریده شد، و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت". بنا بر این، در مسیحیت، لوگوس یا کلمه شخص است، و شخص است که شکاف میان خدا و انسان به وسیله‌ی او پر میشود؛ کلمه متجسد میشود، و به میان بشر میآید. کلمه‌ی الاهی خلاق نجاتبخش با شخص عیسی یکی میشود، و مسیح موعود یهود میگردد. با این مقدمات است که کلمه یا لوگوس سرانجام در فلسفه و کلام مسیحی به عنوان اصل دوم تثلیث و اقنوم دوم از اقانیم ثلاثه شناخته میشود.

در قرآن کریم نیز عیسی مسیح کلمه خوانده شده است. در سوره‌ی نساء، عیسی را رسول خدا و کلمه‌ی خدا که به مریم القاء شده است نامیده، و از اعتقاد به تثلیث نهی کرده است. از این آیه و آیات مشابه آن معلوم میشود که قرآن فقط در تسمیه‌ی عیسی به کلمه با مسیحیت همراه است، ولی آن مفهومی را که مسیحیان از "کلمه" دارند بکلی نفی میکند. از آیه‌ی "... و لولا کلمة سبقت من ربک ..."، که در سوره‌های یونس و هود آمده است، میتوان چنین استنباط کرد که کلمه به معنی سرنوشت یا به معنی "کُن" [= باش]، که واسطه‌ی آفرینش است، نیز آمده است.

کلنتسه[8]، لئو فون (leo fon klentse). ۱۷۸۴–۱۸۶۴، معمار و نقاش آلمانی. منتسب به دربار زروم بوناپارت وستفالی و لوئی I باواریا بود، و برای آنان ابنیه‌ی متعدد به سبک رنسانس ایتالیا و یونانی جدید ساخت. در ۱۸۳۹ ساختن قسمتهای الحاقی به موزه‌ی ارمیتاژ لنینگراد را آغاز کرد.

کلنجین (kolanjin) یا **کلنگین**، ده (ج ۲٬۱۳۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان خرقان، بخش آوه، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ در ۳۰ کیلومتری ش آوه. رود کلنجین (ریزابه‌ی خر رود) از نزدیک آن میگذرد. این ده در گذشته اعتبار بیشتری داشته و مرکز تمامی خرقان به شمار میرفته است. ضبط کالنجین که در مقاله‌ی خر رود آمده به این صورت اصلاح شود.

کلنگ[9] (kolang) یا **درنا** (dornā). پرنده‌ی آبچر بزرگ از تیره‌ی (Gruidae)، که در باطلاقهای نیمکره‌ی شمالی و در افریقا زندگی میکند. گاه آن را با حواصیل اشتباه میکنند. از حیوانات

---

(۱)Clement (۲)Clement of Alexandria (۳)Kalmuck (۴)Kalmucks (۵)logos (۶)nous (۷)logos spermatikos (۸)Klenze (۹)crane

کوچک، غلات، و سایر مواد رستنی تغذیه میکنند. کلنگها در موسم جفتگیری رقص مخصوصی دارند.



کلنگستان (kolangestān)، ده (جم ۱۶۱°۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان گسگران، بخش حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ۲۰کیلومتری غ صومعه‌سرا.

کلنگی (kolangi)، مرحله‌ی تراش مقدماتی سنگ پیش از آنکه آن را درست صاف و مسطح کرده باشند.

کلنگین، ده، ← کلنجین.

کلنل محمد تقی خان پسیان: ← محمد تقی خان پسیان.

کل نمد (kole namad)، رقص مخصوصی که در نواحی نور و کجور متداول است. رقاصان تن خود را در نمد میپوشانند، و شمعی روشن روی سر خود میگذارند. حرکات آنها در روشنائی شمع بسیار مؤثر است.

کلنی، ضبط دیگر نام کولونی، شهر آلمان.

کلوازی، عمر: ← مانویت، قسمت x.

کلو اسفندیار (kolu esfandiār)، فد ۷۴۸ یا ۷۴۹ هق، از امرای مستقل سربداران. وی بعد از آیتمور به امارت سربداران نشست (۷۴۷ هق). اما چون اصل و نسب معروفی نداشت، و زیاده تعدی و ظلم میکرد، سربداران وی را کشته خواجه شمس‌الدین فضل‌الله سرداری را به جای وی به امارت بر داشتند. لفظ کلو در نام او به معنی کلان است.

کلوانق (kolvānaq)، ده (جم ۲°۷۷۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۰کیلومتری ل بستان‌آباد.

کلوئه[1]، **ژان** (jān klue)، معروف به **ژانه**[2] (jāne)، ح ۱۴۸۵–۱۵۴۰، نقاش و مینیاتورساز درباری عصر فرانسوای I فرانسه و پیشخدمت مخصوص او. از آثارش صورت فرانسوای I (موزه‌ی لوور) و هفت صورت مینیاتور (کتابخانه‌ی ملی پاریس) است. ف. **کلوئه** پسر او بود.

کلوئه[3]، **فرانسوا** (frānsuā klue)، معروف به **ژانه**[4] (jāne)، ح ۱۵۱۰–ح ۱۵۷۲، نقاش دربار سلاطین فرانسه در قرن ۱۶م، پسر ژان **کلوئه**. بعد از پدر جانشین او شد، و به ترتیب نقاش دربار فرانسوای I، هانری II، فرانسوای II و شارل IX بود. از آثارش دو صورت از فرانسوای I، (یکی در لوور، و دیگری در اوفیتسی) و صورت کاترین دو مدیسی (ورسای) است.

کلوئید: ← کولولید یا کلولید.

کلوب موزیکال (klub muzikāl)، انجمنی که به توسط علینقی وزیری برای ترویج موسیقی و نمایش‌های توأم با موسیقی تأسیس شد (۱۳۰۳ هش)، ولی پس از مدتی به آتش سوخت. تأسیس این کلوب بیشتر برای تدارک نمایشهای پانتومیم و اپرت بود.

کلوپشتوک[5]، **فریدریش گوتلیب** (fridriš gotlib klopštok)، ۱۷۲۴–۱۸۰۳، شاعر آلمانی که به سبب تأثیرش در گوته، شعرای گوتینگن، و نهضت شتورم اوند درانگ اهمیت دارد. اثر حماسیش، به نام مسیح (۴ جلد، ۱۷۴۸–۷۳)، طوفانی ادبی پر انگیخت، ولی نبوغ وی در شعر غنائی است. اشعار و غزلیاتی که برای موسیقی ساخت در تصنیفهای آلمانی مؤثر بود. گلوک، باخ، بتهوون، شوبرت، و دیگران برای آنها موسیقی ساختند.

کلوتایمنسترا[6] (klutāymnestrā)، در افسانه‌های یونانی، دختر لدا و تونداروس، ناخواهری هلنه. زوجه‌ی آگاممنون، و مادر اورستس، الکترا، و ایفیگنیا بود. به اتفاق محبوب خود، آیگیستوس، آگاممنون را کشتند. اورستس به خونخواهی پدر هر دو را به قتل رسانید.

کلوتر I[7] (kloter-)، ۴۹۷–۵۶۱، شاه (۵۱۱–۶۱) فرانکها، پسر **کلوویس I**. پایتختش سواسون بود. بعد از مرگ برادرش کلودومیر، که اورلئان به او تعلق داشت، با برادران دیگر خود **تئودوریک I** و شیلدبر I اولاد کلودومیر را کشتند، و اورلئان را بین خود قسمت کردند (سال ۵۲۴). با مشارکت تئودوریک، تورینگن را به تصرف آورد، و در تسخیر و تقسیم بورگونی با برادر دیگرش شیلدبر مشارکت داشت. پس از مرگ آن دو، وی یگانه شاه فرانکها شد (۵۵۸).

کلوتر II[7]، ۵۸۴–۶۲۹، شاه (۵۸۴–۶۲۹) فرانکها، پسر شیلپریک I و فردگوند. در ۵۸۴ جانشین پدر در سلطنت نوستری شد، و مادرش نایب‌السلطنه بود. پس از مرگ مادرش، قسمت عمده‌ی سرزمینهایش به تصرف اوستراسیا در آمد. پس از مرگ تئودوریک III، بزرگان اوستراسیا برونهیلدا را تسلیم او کردند (۶۱۳)، و کلوتر پس از آنکه وی را به وضع فجیعی به قتل رسانید، شاه همه‌ی فرانکها شد. پسرش داگوبر I جانشینش شد.

کلوتسکو، لهستان، ← گلاتس.

کلوتو، از الاهگان سرنوشت.

کلوتیلد[8]، **قدیسه** (qeddise klotild)، فد ۵۴۵، ملکه‌ی فرانکها، زوجه‌ی کلوویس I. وی دختر شیلپریک (شاه بورگونی) بود، و شوهر را به آیین مسیحیت مؤمن ساخت، و با کومک وی، دیری به نام پطرس و پولس حواری در پاریس بنا نهاد، که در قرن 10م به کلیسای سنت ژنویو (sant jeneviev) موسوم شد. پس از مرگ شوهرش، زندگی خود را وقف دستگیری از درماندگان کرد. ذکرانش ۳م ماه ژوئن است.

کل و جزء: ← کلی، مفهوم.

کلوجه‌ی خالصه (kollujeye xālese)، ده (جم ۱°۳۴۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کله‌بوز، بخش حومه‌ی شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۵کیلومتری جع میانه.

کلود[9]، **ژرژ** (jorj klod)، ۱۸۷۰–۱۹۶۰، دانشمند فرانسوی. در ۱۸۹۷، با توجه به حلیذیری فوق العاده‌ی استیلن در استون، ذخیره و حمل استیلن و استفاده‌ی وسیع از آن را در صنعت امکانپذیر ساخت. در ۱۹۰۲ طریقه‌ای برای تهیه‌ی هوای مایع کشف کرد، که در صنعت مورد استفاده قرار گرفت، و از هوای مایع اکسیژن و ازوت تهیه کرد. در ۱۹۱۱ چراغ نئون را اختراع کرد. در ۱۹۱۷ در طریقه‌ی هابر برای تهیه‌ی امونیاک تغییرات مهمی داد، و طریقه‌ی معروف به طریقه‌ی کلود را ابتکار کرد. در ۱۹۲۴ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد؛ به سبب احساسات آلمان‌دوستیش، در ۱۹۴۴ از آنجا اخراج شد، و در ۱۹۴۵–۴۹ زندانی بود.

کلود دو سومز: ← سالماسیوس، کلاودیوس.

کلود دو لورن: ← گیز، اولین دوک دو.

کلود ژله، نقاش فرانسوی، ← کلود لورن.

کلودل[10]، **پول** (pol klodel)، ۱۸۶۸–۱۹۵۵، شاعر، درامنویس، و سیاستمدار فرانسوی. سفیر کبیر فرانسه در ژاپن (۱۹۲۱–۲۷)، در واشینگتن (۱۹۲۷–۳۳)، و در بلژیک (۱۹۳۳–۳۵) بود. وی از شعرای سمبولیست متأخر فرانسه محسوب است. در جوانی تحت تأثیر اشعار رمبو واقع شد، و سپس از آثار مالارمه متأثر شد. از ۱۸۸۶ سخت به مذهب کاتولیک گروید، و اعتقاد عمیق او به این آیین در آثارش پدیدار است. در ۱۹۴۶ به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد. از نمایشنامه‌هایش بشارتی که به مریم رسید (۱۹۱۲) و کفش اطلس (۱۹۲۹)، و از آثار غنائیش پنج قصیده‌ی بزرگ (۱۹۱۰) است.

کلود لورن[11] (klod loran)، نام اصلی وی **کلود ژله**[12] (jēle)، ۱۶۰۰–۸۲، نقاش دورنماساز فرانسوی؛ مت لورن. در ۱۲سالگی نزد برادرش که منبتکار بود شروع به کار کرد. در جوانی مدتی در رم و ونیز نقاشی آموخت؛ سپس به فرانسه باز گشت، و مدتی در آنجا کار کرد. در ۱۶۲۷ در رم ساکن شد، و به سرپرستی پاپ اوربانوس VIII در اندک زمانی به شهرت رسید. دورنماهای او، که معمولا به صورت "ضد نور" نقاشی شده است (گوئی نور از آنها عبور میکند و به چشم بیننده میرسد)، از تابندگی خاصی برخوردارند، و به طور کلی در هنر دورنماسازی تأثیر بسیار داشته‌اند. نمونه‌های کارش در گالری ملی لندن، موزه‌های لوور (پاریس) و متروپلیتن (نیو یورک)، و سایر موزه‌های اروپا و کشمت موجود است. حکاکی او نیز مشهور است.

کلودیا[13] (klodiā)، نة قرن اول قم، زن زیبای رومی؛ خواهر پ. کلودیوس. در وجاهت و هرزگی زبانزد بود. کاتولوس شاعر از دلباختگانش بود. گویند شوهر خود را مسموم کرد.

کلودیوس[14]، **پوبلیوس** (publius klodius)، ملقب به **پولکر** (pulker)، فد ۵۲ قم، سیاستمدار رومی. در ۶۲ قم، با لباس مبدل زنانه، در منزل یولیوس قیصر در مناسک بونا دئا شرکت جست؛ بدین جهت، سیسرون او را به اتهام اهانت به مقدسات مذهبی تحت تعقیب قرار داد که بی‌نتیجه ماند؛ و قیصر نیز زوجه‌ی خود را طلاق گفت. در سال ۵۸ قم منصب تریبون یافت، و باطن عوام‌فریب خود را آشکار ساخت. سیسرون را تبعید کرد. با دسته‌ای از اشرار مزدور، شهر را مورد تهدید قرار داد. پومپیوس و میلو نیز دسته‌ی دیگری را تجهیز کردند، و رم دستخوش اغتشاش و خونریزی شد. عاقبت به دست افراد مزدور میلو به قتل رسید.

کلور، ده، آذربایجان شرقی، ← شاهرود، بخش.

کلور[15] یا **کلر**[15] (هر دو klor)، [از کلمه‌ی یونانی خلوروس (xloros)، = زرد مایل به سبز]، عنصر نافلز بسیار فعال (علامت شیمیائی Cl؛ نیز ← عنصر،

(۱)Clouet (۲)Janet (۳)Clouet (۴)Janet (۵)Klopstock (۶)Clytemnestra (۷)Clotaire (۸)Clotilda (۹)Claude (۱۰)Claudel (۱۱)Claude Lorrain (۱۲)Gelée; Gellée (۱۳)Clodia (۱۴)Clodius (۱۵)chlorine

جدول). در ۱۷۷۴ شله آن را کشف کرد، و چنان میپنداشت که محتوی اکسیژن است؛ در ۱۸۱۰ دیوی، که عنصر بودن آن را تأکید میکرد، نام کلور بر آن نهاد. در دمای متعارفی گازی است سمی، به رنگ زرد مایل به سبز، با بوئی خفقان‌آور و ناخوش، و تقریباً ۲٫۵ برابر سنگینتر از هوا است. از گروه عناصر شورگن است، و در میان نافلزات تنها فلوئور فعالتر از آن است. در آب حل میشود، محلول آن را در آب آب کلور مینامند، و آن اکسایندهای بسیار قوی است. کلور با ئیدروژن ترکیبات ئیدروژندار، جز آب، ترکیب میشود، و اسید کلوریدریک تولید میکند. در مجاورت رطوبت، با بعضی از فلزات، مثلا آهن و مس، مستقیماً ترکیب میشود و کلورور میسازد. با فلزات و اکسیژن ترکیبات موسوم به کلورات میسازد، و نیز با بعضی از نافلزات و رادیکالها ترکیب میشود. نوشادر ترکیبی از رادیکال امونیوم و کلور است. به علت فعالیت شدیدش، کلور به حال آزاد در طبیعت یافت نمیشود، ولی ترکیبات آن متعدد و فراوان است. کلورور سودیوم (نمک معمولی) در آب دریا و در نمکزارها موجود است، و تهشتهای عظیم نمک تشکیل میدهد. کلور تجارتی را از الکترولیز نمک طعام به حال محلول یا مذاب تهیه میکنند. کلور برای تصفیه‌ی آب مشروب، و به عنوان گندزدا و پلشتبر، و برای ساختن گرد گازری، و در رنگزدائی، و در ساختن مواد آتشنشانی و مواد منفجره به کار میرود، و جزء مهمی از ساختمان گازهای سمی است. در طب به صورت ترکیباتی از قبیل **کلومل**، **کلوروفورم**، و **کلورال** آبیده استعمال میشود. در ساختن کائوچوی مصنوعی و در پالایش نفت نیز مصرف دارد.

کلورات[1] یا **کلرات**[1] (هر دو klorāt؛ فنس)، هر یک از املاح اسید کلوریک که محتوی رادیکال کلورات (ClO_3^-) است. همه‌ی کلوراتها به درجات مختلف در آب حل میشوند. کلورات پوتاسیوم و کلورات سودیوم مهمترین مواد صنعتی در این گروه به شمار میروند. کلورات پوتاسیوم ماده‌ی بیرنگ متبلوری است، و خاصیت اکسندگی دارد، و در ساختن کبریت، و تیرتخش، و مواد انفجاری و مخصوصاً تراکه‌ها به کار میرود.

چون یک کلورات را حرارت دهند به کلورور و پرکلورات یا به کلورور و اکسیژن تبدیل میشود. اکسیژن غالباً با شدتی انفجاری از آن بیرون میآید، ولی، در مجاورت یک کاتالیزگر، فعل و انفعال به صورتی ایمنتر و در دمای کمتر صورتپذیر میشود. کلورات پوتاسیوم خیلی حساس است؛ در مجاورت گوگرد، فوسفور، و بسیاری از ترکیبات آلی، بر اثر مالش یا کوبش، منفجر میشود. این کلورات را، مانند کلوراتهای دیگر، از راههای گوناگون تهیه میکنند، (۱) با حرارت دادن هیپوکلوریت[2]، که از آن کلورات و کلورور تولید میشود؛ (۲) با عمل کلور بر باز فلز؛ (۳) به صورت تجارتی، با الکترولیز کلورور به حالت محلول.

کلورات پوتاسیوم: ← کلورات.

کلورال[3] (klorāl؛ فنس) [لفظ ساخته‌شده از کلور و دو حرف اول کلمه‌ی الکل]، مایعی چرب و بیرنگ، با بو و مزه‌ای تند، که از تأثیر کلور بر الکل مطلق به دست میآید. با آب ترکیب میشود، و کلورال آبیده میدهد، که در طب به عنوان داروی خواب‌آور و ضد تحریکات عصبی و در پاره‌ای از بیماریهای روانی تجویز میشود. کلورال قدیمیترین داروی خواب‌آور مصنوعی و اعتیادآور است؛ مصرف بیش از آنچه طبیب تجویز کند منجر به مسمومیت میشود.

کلورز (kaluraz)، ده (جه ۹۰۱ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان رستم‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)، ۱۶کیلومتری ل رودبار.

کلوروپلاتینیک، اسید: ← طلای سفید.

کلوروپلاست[4] (kloroplāst)، جسم کوچک کرویشکل، از جنس پروتوپلاسم غلیظ، که در آن دانه‌ها یا قرصهائی وجود دارد، و **کلوروفیل** که عامل فوتوسنتز است در همین دانه‌ها قرار گرفته است.

کلورور[5] یا **کلرور**[5] (هر دو klorur؛ از فنس)، ترکیبی از کلور و عنصری دیگر یا از کلور و یک رادیکال. ملحی است که یا از اتحاد مستقیم کلور با عنصری دیگر حاصل میشود، یا از تأثیر اسید کلوریدریک بر یک باز یا یک فلز یا یک اکسید. نمک معمولی (کلورور سودیوم) نمونه‌ای از آن است؛ کلورور پوتاسیوم از لحاظ ظاهر و فعالیت شیمیائی بسیار به نمک معمولی شباهت دارد. اغلب کلورورها بآسانی در آب حل میشوند؛ از موارد استثنا کلورور جیوه (**کلومل**) و کلورور نقره است؛ کلورور سرب فقط در آب گرم حلپذیر است. بعضی از کلورورهای دیگر، مانند کلورورهای بیسموت و آنتیموان، در آب تجزیه میشوند، و اکسی‌کلورور[6] (oksi-) میسازند. بسیاری از کلورورها چون حرارت ببینند، بدون آنکه تجزیه شوند، ذوب می‌شوند. کلورورهای طلا و طلای سفید دو استثنای مهم از این قاعده‌اند. محلول یا مذاب اغلب کلورورها هادی برق است، و الکترولیز میشود.

کلورورها موارد استعمال فراوان دارند. کلورور کلسیوم به عنوان عامل خشکساز و در سردسازی به کار میرود؛ و نیز گندزدا و رنگزدای فعالی است. کلورور روی نیز خشکساز است، و به علاوه برای جلوگیری از فاسد شدن چوب در مقابل عوامل جوّی مصرف میشود؛ کلورور گوگرد را در عمل پروردن کائوچو به کار میبرند. کلورور نقره، در عکاسی، و همراه با کلورورهای باریوم و آهن در آزمایشگاهها مورد استعمال دارد. کلورور کوبالت معرف رطوبت است، و با آن رنگش از آبی به صورتی بر میگردد. کلورور جیوه (⇐ سوبلیمه) و کلورور امونیوم (**نوشادر**) نیز اهمیت دارند. کلورور ئیدروژن گازی بیرنگ و تحریک‌کننده و بسیار محلول در آب است، و در حالت محلول رقیق اسید **کلوریدریک** نامیده میشود. برای پی بردن به وجود کلورور در محلولی ناشناخته، بر آن نیترات نقره می‌افزایند، که اگر رسوب سفیدرنگ (کلورور نقره) بدهد نشانه‌ی وجود کلورور است.

کلورور آهک[7] (klorure āhak) یا **کلورور دو شو** (klorur dë šo)، گرد سفیدی که از تأثیر کلور بر آهک مرده حاصل میشود. عامل بسیار نیرومندی برای رنگزدائی و گندزدائی است، و برای تهیه‌ی گرد گازری و آب ژاول به کار میرود.

کلورور پوتاسیوم: ← کلورور.

کلورور دو شو: ← کلورور آهک.

کلورور سودیوم: ← نمک طعام.

کلورور سیانوژن: ← سیانوژن.

کلوروفورم[8] (kloroform؛ فنس) یا **تریکلورو-متان**[9] (triklorometān)، مایعی بیرنگ، فرار، با طعم شیرین، و نامحلول در آب؛ با فورمول شیمیائی $CHCl_3$. در ۶۱° به جوش میآید. تنفس بخار آن موجب بیهوشی میشود؛ از این جهت، از سال ۱۸۴۷، آن را در پزشکی به عنوان داروی بیهوشی به کار میبرند. کلوروفورم را در صنعت از اثر کلورور آهک بر الکل به دست میآورند. تحت اثر نور با اکسیژن هوا ترکیب میشود، و ایجاد فوسژن و اسید کلوریدریک میکند، از این جهت به کلوروفورمی که برای بیهوشی به کار میبرند در حدود ۱٪ الکل می‌افزایند که اثر سمی فوسژن را زایل کند. در صنایع شیمیائی به عنوان حلال مورد استعمال فراوان دارد.

کلوروفورم را **گوتری** و **لیبیگ** در ۱۸۳۱ مستقل از یکدیگر کشف کردند. خاصیت بیهوش‌کنندگی آن به وسیله‌ی سر ج. ی. سیمپسن در ۱۸۴۷ تشخیص داده شد.

کلوروفیل[10] (klorofil؛ فنس) یا **سبزینه** (sabzi-ne)، رنگیزه‌ی سبز در گیاهان، که در **کلورو-پلاست**ها متمرکز است، و سبب سبزی رنگ گیاهان و انجام یافتن عمل **فوتوسنتز** میباشد. نور آفتاب و مقدار ناچیزی از آهن در ساخته شدن آن تاثیر کلی دارند. از این جهت، بر اثر فقدان ترکیبات آهن در خاک و عدم نور کافی، گیاه پژمرده میشود، و رنگ سبز آن از میان میرود.

ساختمان شیمیائی کلوروفیل را ویلشتتر و ه. فیشر کشف کردند. ساختمان شیمیائی انواع مختلف کلوروفیل شبیه ساختمان ماده‌ی رنگین خون، و دارای استخوان‌بندی متشکل از چهار حلقه‌ی پیرول (← رنگیزه) میباشد. کلوروفیلها عموماً در یاخته‌های گیاهی با دو ماده‌ی دیگر زردرنگ، **کاروتن** و **گزانتوفیل**، همراهند. تقریباً از ۱٪ تا ۰٫۵٪ وزن خشک (وزن بدون آب) اندامهای سبز گیاهان را کلوروفیل تشکیل میدهد. از انواع کلوروفیل، کلوروفیل آ و کلوروفیل ب است، که اولی به رنگ سبز مایل به آبی و دومی به رنگ سبز مایل به زرد است. کلوروفیلهای آ و ب استرهای فیتول (الکل زنجیری به فورمول $C_{20}H_{39}OH$) و الکل متیلیک میباشند، و عنصر فلزی در ساختمان آنها منیزیوم است. کلوروفیل در گیاهان عالی مرکب از کلوروفیلهای آ و ب است. نقش کلوروفیل در گیاهان جذب طول موجهای معینی از نور است. این انرژی نورانی، که توسط کلوروفیل جذب می‌شود، در پدیده‌ی فوتوسنتز تبدیل به انرژی شیمیائی میگردد، و به سبب این انرژی، انیدریدکربونیک و آب تبدیل به ئیدرات کربون میشوند. کلوروفیل، بر اساس نقشی که در حیات گیاهان دارد، بیشتر در بافتهای سطحی گیاه موجود است. قارچها، باکتریها، و ساپروفیتها (sāprofit-)، که به صورت انگل زندگی میکنند، فاقد کلوروفیل میباشند. در

---

(۱)chlorate (۲)hypochlorite (۳)chloral (۴)chloroplast (۵)chloride (۶)oxychloride (۷)chloride of lime (۸)chlorophorm (۹)trichloromethane (10)chlorophyll

آلکها، غیر از کلوروفیلهای آ و ب، کلوروفیل ث نیز وجود دارد، که از نظر ساختمان شیمیائی اختلاف کمی با کلوروفیلهای آ و ب دارد. به علاوه در بعضی باکتریهای سبز، کلوروفیل با ساختمان دیگری دیده شده است.

کلوروفیل در تشکیل گویچه‌های قرمز خون مؤثر است. همچنین، وجود کلوروفیل در مرهمها التیام زخمها را تسریع میکند. مشتقاتی از آن برای ازاله‌ی بوی بدن (بوی دهان و عرق) مورد استعمال دارد.

کلوریدریک، اسید: ← اسید کلوریدریک.

کلوریک، اسید: ← اسید کلوریک.

کلوزل[1]، **برتران** (bertrān klozel)، ۱۷۷۲–۱۸۴۲، مارشال فرانسه. به سبب خدماتش در جنگ‌های اروپائی انقلاب فرانسه و جنگ شبه جزیره، در ۱۸۱۳ لقب کنت یافت. در حکومت صد روز به ناپلئون I پیوست (۱۸۱۵). بعد از بازگشت خاندان بوربون، چندی در کشمت در تبعید بود. بعد از انقلاب ژوییه، در الجزایر فرمانده کل قوا (۱۸۳۰–۳۱) و فرمانده کل قوا و فرماندار کل (۱۸۳۵–۳۷) بود.

کلوزه (koluze)، جوزقه‌ی میوه‌ی گیاه پنبه.

کلوژ[2] (kluj)، آلمانی **کلاوزنبورگ**[3] (klāzen-burg)، مجارستانی **کولوژوار** (kolojvār)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعه ۲۵۶٬۶۸۷)، غ قسمت مرکزی رومانی، در ترانسیلوانی. دومین شهر بزرگ رومانی و از مراکز صنعتی آن است. مصنوعات عمده‌اش کفش، ماشینهای نساجی، و اسبابهای برقی، و محصول کشاورزی عمده‌اش توتون است. دارای دو دانشگاه است، و آکادمی علوم رومانی در آنجا شعبه‌ای دارد. در قرن ۱۲م به توسط مهاجرین آلمانی بنا شد، و در ۱۴۰۵ شهر آزادی بود. ستفان باتوری در آنجا یک مدرسه‌ی یسوعی تأسیس کرد (۱۵۸۱)، و کلوژ را در قرن ۱۶م مهمترین مرکز فرهنگی و دینی ترانسیلوانی ساخت. بقایای کلیسائی از قرن ۱۱م و کلیسائی به سبک گوتیک از قرن ۱۴م دارد.

کلوستر–تسفن[4]، **موافقتنامه‌ی** (kloster-tsefen)، عنوان موافقتنامه‌ای که در ۱۷۵۷، در اوایل جنگ هفتساله، میان دوک کامبرلند و فرانسویها در کلوستر–تسفن (دهکده‌ای در هانوور) منعقد شد، و به موجب آن قوای انگلستان و هانوور، که تحت فرمان دوک کامبرلند بود، تسلیم فرانسه شد، و هانوور به اشغال فرانسه در آمد.

کلوسما، پندر، ← قلزم.

کلوسیوم: ← کیوسی، ایتالیا.

کلوک (kaluk)، در اصطلاح بنائی، پاره‌ی مربع‌شکل آجر یا خشت، تقریباً به اندازه‌ی ربع آن.

کلوکه[5]، **ارنست** (ernest kloke)، ۱۸۱۸–۵۵، پزشک فرانسوی. پدرش **ایپولیت کلوکه** (ipolit، ۱۷۸۷–۱۸۴۰) نیز پزشک و استاد تشریح بود، و آثار متعددی در این زمینه نوشت. کلوکه، پس از تحصیلات درخشانی در دانشکده‌ی طب پاریس، به عنوان پزشک مخصوص محمد شاه قاجار به ایران آمد (۱۸۴۶)؛ در عین حال وزیر مختار فرانسه در دربار ایران هم شد. در زمینه‌ی سیاست نیز مانند پزشکی مهارتی بسزا داشت. در دربار ایران فوق العاده مورد توجه بود، و همین امر موجب شد که خدمات مفیدی به نفع فرانسویان انجام دهد، و از دسیسه‌های انگلستان و روسیه در ایران جلوگیری کند. پس از مرگش دکتر **پولاک** طبیب دربار شد.

کلوکه، ایپولیت: ← کلوکه، ارنست.

کلومل[6] (kalomal، از فنس)، گرد متبلور سفید رنگ، مرکب از کلور و جیوه، که به مقدار کم به صورت طبیعی نیز یافت میشود. در پزشکی به عنوان مسهل و داروی ضد کرم به کار میرود، و نیز جریان صفرا را تحریک میکند. در مقابل نور آفتاب به ← سوبلیمه، که ماده‌ای سمی است، تبدیل میشود. کلومل زمانی داروی بسیار متداولی بود، ولی اکنون داروهای سالمتر جانشین آن شده است.

کلومنه[7] (klumene)، در اساطیر یونان. **۱–** دختر اوکئانوس، زوجه‌ی یاپتوس، و مادر پرومتئوس، اپیمتئوس، و اطلس. **۲–** یکی از پریان دریا، زوجه‌ی هلیوس و مادر فائتون.

کلون: ← قفل.

کلونی[8] (klüni)، شهر (جمعه ۴٬۰۳۲)، کرسی ولایت سون–ا–لوار، ش فرانسه. از بازارهای مهم دام است. منشأ شهر دیری بوده است که در 910 به توسط گیوم IX (دوک آکیتن) برای جماعتی از بندیکتیان، که به **کلونیان** شهرت یافتند، بنا شد، و قدیس برنون[9] (bernon) اولین رئیس آن بود. دیر در اواخر قرن ۱۲م به اوج رونق رسید، از ۱۳۴۰ به بعد رو به انحطاط نهاد، در 1790 منحل شد. کلیسای دیر، که تاریخ بنای قسمتی از آن به قرن 10م میرسد، در دوران رونقش بزرگترین و مجللترین کلیساهای عالم مسیحیت بود.

کلونی[10]، **موزه‌ی**، ساختمانی از قرون ۱۴م و ۱۵م، به سبک گوتیک و رنسانس، در شهر پاریس. محل آن محل حمامهای رومی عهد امپراطور یولیانوس بوده است. ابنیه‌ی آن پس از انقلاب فرانسه به ملت تعلق یافت. پس از آن به مالکین خصوصی فروخته شد. در ۱۸۴۲ شهر پاریس آن را خریداری کرد، موزه در ۱۸۴۴ افتتاح شد. آثار جالب از قرون وسطی دارد.

کلونیان[11] (klunian)، فرقه‌ای از بندیکتیان قرون وسطی که مرکزش دیر **کلونی** بود. در 910 به توسط قدیس برنون تأسیس شد. از سال 1016 از اسقف محلی استقلال یافت. کلونی منبع اصلاحات عمیق قرون وسطائی در کلیسا شد. در دوره‌ی رونقش (ح ۹۵۰–ح ۱۱۳۰)، بعد از پاپ مقام اول را داشت، و عمده‌ترین نیروی مذهبی در اروپا بود. از زمان ریاست ← پیر نو ورابل هواخواه شاهان فرانسه شد. چند تن از پاپها (از جمله گرگوریوس VII، اوربانوس II، و پاسکالیس II) از کلونیان بودند. نفوذ فرقه از قرن ۱۴م رو به انحطاط نهاد، و توجه رهبران آن بیشتر به تجمل ظاهری معطوف شد، و در نتیجه، رهبری روحانی به دست سیسترسیان افتاد. در انقلاب فرانسه بقایای فرقه برچیده شد.

کلوویس[12] I (klovis-)، ح ۴۶۶–۵۱۱، شاه (۴۸۱–۵۱۱) فرانکها، از سلسله‌ی مروونژیان، پسر و جانشین شیلدریک I. با قتل عده‌ای از بستگان خود، یگانه فرمانروای فرانکهای سالیان شد (← فرانکها). رومیها را در ۴۸۶ در سواسون مغلوب کرد، و تسلط آنان را بر گل خاتمه داد. سپس تورینگنیها را مغلوب کرد. پس از ازدواج با کلوتیلد (بعداً قدیسه **کلوتیلد**)، فرزندان خویش را غسل تعمید داد، و خود پس از پیروزی (سال ۴۹۶) بر قوم آلمانی، با ۳٬۰۰۰ تن از کسانش به مسیحیت گرویدند. بورگینیونها را در ۵۰۰ و آلاریک II (شاه ویزیگوتها) را در ۵۰۷ مغلوب کرد، و بر قسمت عمده‌ی گل و قسمت جنوب آلمان مسلط شد. پاریس را مقر خویش قرار داد. پس از مرگش، پسرانش تئودوریک I، کلودومیر، شیلدبر I، و کلوتر I جانشینش شدند.

کلوه (kleve)، آلمان، ← کلیوز.

کلوین، اثر: ← گرمابرق.

کلوین، جان، مصلح دینی، ← کالون، ژان.

کلوین، درجه‌بندی: ← دما.

کلوین[13]، **لرد** (lord kelvin*)، شهرت **ویلیام تامسن**[14] (wilyām tāmsən)، ملقب به (اولین) **بارون کلوین**(bāron*)، ۱۸۲۴–۱۹۰۷، ریاضیدان و فیزیکدان بریتانیائی، متبلفاست. وی مخصوصاً به سبب کارهایش در حرارت و برق (الکتریسیته) معروف است. در انتقال پیامها به وسیله‌ی سیمهای زیردریائی اختراعات و اصلاحاتی به عمل آورد. گالوانومتر انعکاسی را اختراع کرد. همچنین در ترمودینامیک، نظریات علمای بزرگ زمان خود را در باب حرارت هماهنگ کرد، و قانون بقای انرژی را به صورتی که ژول بیان کرده بود استوار ساخت. درجه‌بندی معروف به اسم او را در دما وضع کرد. اثر تامسن (← **گرمابرق**) به نام اوست.

کله (kole)، ← کولونه.

کله[15]، **پاول** (pāl kle)، ۱۸۷۹–۱۹۴۰، نقاش و استاد هنر ترسیمی سویسی، و یکی از مهمترین چهره‌های هنر جدید. در مونیخ تحصیل، و به ایتالیا و فرانسه سفر کرد. در ۱۹۱۱ در مونیخ اقامت گزید، و با **کاندینسکی و دیگران گروه هنرمندان معروف** به "سوارکار کبود"[16] را به وجود آورد. در ۱۹۱۲ در پاریس تحت تأثیر مکتب کوبیسم واقع شد. در ده سال بعد، در تکنیکهای گوناگون و مخصوصاً در آب رنگ مهارت یافت. در ۱۹۲۲ استاد باوهاوس شد، و تا ۱۹۳۰ در آنجا تدریس کرد. بعد از آنکه نازیها بر سر کار آمدند در سویس اقامت گزید. سبک او واسطه‌ی میان سبک انتزاعی محض و سوررئالیسم است. از لحاظ قوه‌ی تخیل و تصور یکی از بارآورترین هنرمندان قرن ۲۰م میباشد. ظرافت خطوط در آثارش فوق العاده است. تألیفاتی نیز دارد.

کله‌بست (kale.bast)، ده (جمعه ۱٬۴۱۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودبست، بخش بابلسر، شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)، ۶کیلومتری ⇐ بابلسر.

کله‌بوز (kolah.buz)، دهستان (جمعه ۳۴٬۰۹۹ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۸۳ آبادی. راه

(۱)Clausel; Clauzel (۲)Cluj (۳)Klausenburg (۴)Kloster-Zeven; Closterseven (۵)Cloquet (۶)calomel (۷)Clymene (۸)Cluny (۹)Bernon (۱۰)Cluny (۱۱)Cluniac order (۱۲)Clovis (۱۳)Kelvin (۱۴)Thomson (۱۵)Klee (۱۶)Blaue Reiter

آهن تهران به تبریز از آن میگذرد. مرکزش شیخدر آباد است.

کله‌پاچه (kalle.pāce)، خوراکی از کله و پاچه‌ی حیوانات حلال‌گوشت مانند گوسفند، که در آب پخته میشود.

کله‌چاه (kalle.cāh)، ده (جه ۱°۶۸۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۱ کیلومتری لغ اسکو.

کلهر (kalhor)، ده (جه ۱°۶۱۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بروانان (بخش سابق ترکمن)، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی).

کلهر، یکی از ایلات کرد ساکن ج کرمانشاهان، که تعداد آنان را ح 10°000 خانوار گفته‌اند. ییلاقشان در اطراف شاه‌آباد و قشلاقشان در گیلان غرب بوده است. جز معدودی که اهل حق هستند، بقیه مذهب تشیع دارند. شعبه‌های مختلف دارد، از جمله زینل‌خانی، سیاسیا، شاهینی، شیانی، کاظمخانی، قوچمی، گله‌پا، کله‌جوبی، کمره، ماهیدشتی، منصوری، هارون‌آبادی، و غیره. ح ۲۰۰ خانوار از آنها نیز در خورخوره و اطراف سقز ساکنند.

کلهر، محمد رضا، خوشنویس، ← محمد رضا کلهر.

کلهرود (kolah.rud)، ده (جه ۹۵۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان طرقرود، شهرستان نطنز، استان دهم (اصفهان)؛ ۸۵ کیلومتری ج غ نطنز.

کله شین (kela šin) [کردی، ه استل سبز]، گردنه‌ای در مرز ایران و عراق، در دهستان اشنویه، آذربایجان. شهرت آن به سبب استلی (← استل) است دارای کتیبه‌ای دوزبانی (آسوری و خلدی)، که در ۸۰۰ ق م در زمان اشپوئینی (ešpuini) و پسرش منوا (menuā)، شاهان خلدی، برپا شده است. این استل و سنگی در ج غ کله شین را در مآخذ اسلامی و قدیم حجرین (hajarayn) [= دو سنگ] خوانده‌اند، و داستانهائی در باب آنها آورده‌اند. مستشرقین متن و ترجمه‌ی آنها را منتشر کرده‌اند.

کله‌قندی (kalle.qandi)، در اصطلاح معماری، گنبدهای مخروطی‌شکل.

کله‌مسیح (kalle.masih)، ده (جه ۱°۰۵۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۲۳ کیلومتری ج غ شهر فلاورجان. از زاینده‌رود مشروب میشود. محصولش غلات، برنج، و پنبه است.

کلهو (kalhu)، درخت، ← خرمالو.

کلهون[1]، **جان کالدول** (jān kāldwal kalhun)، ۱۷۸۲–۱۸۵۰، رجل و فیلسوف سیاسی امریکائی. در ۱۸۱۷–۲۵ وزیر جنگ و در ۱۸۲۵–۳۲ معاون ریاست جمهوری بود، ولی پس از تصادماتی که بین ایالات جنوبی و شمالی بر سر مسائل اقتصادی و برده‌داری پیش آمد، از رئیس جمهور آ. جکسن ببرید، و از معاونت ریاست جمهوری استعفا کرد. در ۱۸۴۴–۴۵ وزارت امور خارجه را به عهده داشت. از طرفداران حقوق ایالات و مدافع منافع اقلیت ایالات جنوبی بود، و با الغای بردگی مخالفت می‌کرد. نظریات سیاسی او در دو اثرش به نامهای رساله‌ای در باب دولت و گفتار در باب قانون اساسی و دولت ممالک متحده تشریح شده است.

کلی (kolli)، ده (جه ۱°۰۰۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان خان اندبیل، بخش حومه‌ی شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱٫۵ کیلومتری هروآباد.

کلی[2]، مفهومی که تصور آن (یعنی حصول آن در ذهن) مانع از شرکت افراد متعدد در آن نباشد؛ مانند مفهوم سیب، که تصور آن در ذهن مانع از این نیست که در خارج سیبهای متعدد و فراوان وجود داشته باشد. در مقابل کلی، جزئی قرار دارد، که تصور آن مانع از شرکت افراد متعدد در آن است؛ مانند سیب معینی، با حجم، وزن، رنگ، و خصوصیات معین دیگر، که تصور آن مانع از شرکت سیبهای معین دیگر در آن است. برای توضیح بیشتر باید گفت که وقتی کودکی سیب بخواهد، هر سیبی به او بدهند قانع خواهد شد؛ اینجا سیبی که در تصور اوست کلی است. اما اگر سیبی در دست داشته باشد، و کسی آن را ازو بگیرد، و او بگوید که فقط آن سیب معین را میخواهد، و سیب دیگری را نپذیرد، در این صورت آن سیب جزئی است.

کلی را نباید با **کل** (koll) اشتباه کرد، زیرا کل عبارت از شیئی است که دارای اجزاء است، و مجموع آن اجزاء کل را تشکیل میدهند، و خود آن کل ممکن است جزئی باشد. در مثال فوق الذکر، سیب معین یک جزئی است، اما خودش کل است، زیرا دارای اجزائی است از پوست، تخم، ماده‌ی اصلی، و غیره. کل مجموع اجزاء خود است، اما کلی نمیتواند مجموع جزئیات خود باشد، زیرا ممکن است کلی فقط در تصور باشد، و اصلا در خارج فرد جزئی نداشته باشد؛ مانند مفاهیم پری و دیو و عنقا، که ممکن است اصلا در خارج وجود نداشته باشند. و ممکن است که افراد کلی لایتناهی یا عملا بیشمار باشد، مثل عدد یا انسان؛ و ممکن است کلیی باشد که ذات آن در خارج منحصر به فرد باشد؛ مثل خداوند به عقیده‌ی موحدین (که وجودش را منحصر به فرد میدانند. ولی به عقیده‌ی مشرکین، افراد متعدد دارد).

اگر صدق کلی به افراد خود یکسان باشد آن را متواطی (motavāti) خوانند، مانند صدق انسان به افراد خودش از حسن، زید، علی، و غیره؛ ولی اگر یکسان نباشد—یعنی در بعضی ضعیفتر و در بعضی شدیدتر یا قویتر باشد—آن را مشکک (mošak-kek) خوانند، مانند نور که هم بر نور آفتاب گفته میشود، هم بر نور شمع، و هم بر نور کرم شب‌تاب.

خود مفهوم و معنی کلی را به نحوی که در فوق گفته شد **کلی منطقی** گویند، اما مفهومی را که به صفت کلی بودن موصوف است (مانند انسان یا سیب) اگر با قطع نظر از کلیت در نظر گرفته شود **کلی طبیعی** خوانند، مانند نفس مفهوم انسان؛ بالاخره، اگر کلی به شرط کلیت در نظر گرفته شود آن را **کلی عقلی** خوانند، مانند انسان کلی یا سیب کلی. کلی منطقی و کلی عقلی وجود خارجی ندارند، ولی کلی طبیعی با وجود افرادش تحقق و وجود خارجی پیدا میکند.

در قرون وسطی، در اروپا مسئله‌ی وجود خارجی کلیات از مسائل مهم مورد نزاع بود. اعتقاد کسانی که معتقد به وجود خارجی کلیات بودند رئالیسم[3] (realism) [= اعتقاد به تحقق کلیات. با رئالیسم به معنی اعتقاد به تحقق و واقعیت ماده اشتباه نشود.] خوانده میشد. در مقابل، کسانی بودند که کلیات را فقط نام اشیاء یا دسته‌ای از اشیاء می‌دانستند، و این اعتقاد نومینالیسم[4] (nominālism) خوانده میشد. نزاع رئالیستها (پیروان رئالیسم) و نومینالیستها (پیروان نومینالیسم) از مشخصات فلسفه‌ی اسکولاستیک (← مدرسی، فلسفه‌ی) است.

نیز ← کلیات خمس.

کلی، آلیور هودسن: ← گرینجر، نهضت.

کلی، کسیس: ← کلی، محمد علی.

کلی[5]، **محمد علی** (kley)، ۱۹۴۲– ، بوکسباز امریکائی و قهرمان جهانی بوکس. نام اصلیش **کسیس کلی** (kasiəs) است، و در ۱۹۶۴ نام **محمد علی** اختیار کرد؛ و در همین سال عنوان قهرمان جهانی بوکس را به دست آورد. تا سال ۱۹۶۷ این عنوان را داشت، و در این سال، چون از قبول خدمت وظیفه، برای اعتراض به تبعیض نژادی و به جنگ ویتنام، خودداری کرد عنوان قهرمانی از وی سلب شد. در سال ۱۹۷۰ اولین شکست را در مقابل جو فریزر[6] قهرمان هموطنش پذیرفت، و در ۱۹۷۳ مغلوب کن نورتن[7] (nortən) قهرمان سیاهپوست نوخاسته‌ی امریکائی شد.

کلی[8]، **ویلیام** (wilyām keli)، ۱۸۱۱–۸۸، مخترع امریکائی که مستقلا اصول ← طریقه‌ی بسمر را کشف کرد. دعوای بسمر و کلی شرکتهای رقیب به وجود آورد، و بعداً با ائتلاف این شرکتها تسویه شد.

کلی[9]، **هنری** (henri kley)، ۱۷۷۷–۱۸۵۲، رجل امریکائی. در دوره‌ی ریاست جمهور جان کوینسی ادمز، وزارت امور خارجه را بر عهده داشت (۱۸۲۵–۲۹). در ۱۸۳۱، که برای سومین‌بار سناتور بود، با سیاست ا. جکسن سخت مخالفت کرد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۸۳۲، از جکسن شکست خورد. تصمیمات معروف به سازش سال ۱۸۵۰ بر اثر کوشش او به تصویب رسید. کلی از مؤسسین حزب جمهوریخواه بود.

کلیائی (kolyā'i)، دهستان (جه ۲۶°۳۷۱ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سنقر (سابقاً بخش سنقر و کلیائی)، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۰۵ آبادی.

کلیائی‌اسدآباد (kolya'i.asadābād)، دهستان (جه ۳°۲۵۵ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۱۴ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصول عمده‌اش غلات و توتون است.

کلیات (kolliyyāt)، مجموعه‌ی آثار شاعری یا نویسنده‌ای، خاصه که در یک مجلد گرد آمده باشد؛ مانند کلیات سعدی (شامل گلستان، بوستان، رسالات، مجالس، غزلیات، و دیگر اشعار او).

کلیات خمس (kolliyyāte xams) [← کلیات پنجگانه]، در اصطلاح منطق قدیم، کلیهائی (← کلی، مفهوم) که در تعریفات اشیاء ذکر میشوند. این گونه کلیات را بر حسب اینکه در جواب چه سؤالی واقع شوند به جنس، نوع، فصل، عرضی عام، و عرضی خاص تقسیم میکنند.

---

(۱)Calhoun (۲)universal (۳)realism (۴)nominalism (۵)Clay (۶)Frazier (۷)Norton (۸)Kelly (۹)Clay

(۱) جنس[1] هر کلیی است که در پاسخ سؤال از حقیقت چیزی گفته شود، و شامل حقایق مختلفه‌ای گردد. پس اگر از ماهیت و حقیقت چیزی بپرسند، و در جواب آن لفظی گفته شود که کلی باشد و شامل حقایق مختلفه‌ی دیگری نیز بشود، آن لفظ کلی جنس است. مثلا اگر بپرسند که انسان چیست، و در جواب گفته شود که انسان حیوان است، کلمه‌ی "حیوان" هم انسان و هم حقایق مختلفه‌ی دیگر (از قبیل مرغ، ماهی، و اسب) را شامل است. در این صورت میگویند حیوان جنس است.

از بیان و تعریف مذکور چنین معلوم میشود که جنس میان ماهیات و حقایق مختلف مشترک است؛ پس اگر تمامِ امرِ مشترک میان چند ماهیت باشد **جنس قریب** نامیده میشود، مانند حیوان نسبت به انسان، که تمام وجه اشتراک میان انسان و مرغ و ماهی و اسب را شامل است؛ و اگر تمام وجه اشتراک میان ماهیات مختلف را شامل نباشد **جنس بعید** خوانده میشود، مانند جسم نسبت به انسان و مرغ و ماهی (زیرا جسم تمام امر مشترک میان انسان و مرغ مثلا نیست، بلکه این دو، بجز در جسم بودن، در حساس بودن و متحرک به اراده بودن نیز شریکند).

(۲) نوع[2] هر کلیی است که در پاسخ سؤال از حقیقت چیزی گفته شود، و اشیائی را که از لحاظ حقیقت واحد و از لحاظ عدد متعددند شامل شود. اگر از ماهیت و حقیقت چیزی بپرسند، و در جواب لفظی گفته شود که کلی باشد، ولی شامل افرادی باشد که از لحاظ حقیقت یکی باشند و فقط از لحاظ عدد و اعراض کثرت داشته باشند، آن لفظ نوع است. مثلا اگر در پاسخ اینکه زید یا حسن چیست گفته شود انسان، لفظ "انسان" کلی است، و بر افراد متعدد از قبیل زید، حسن، و حسین گفته میشود، ولی این افراد از لحاظ حقیقت یکی هستند، و امتیازشان از هم به اعراض است (مثلا در رنگ، قد، وزن، و روز تولد). نوع به شرح مذکور در نظر منطقیون، چون نسبت به افراد خود در نظر گرفته شده است، **نوع حقیقی** خوانده میشود. اگر نوع نسبت به جنس خود در نظر گرفته شود **نوع اضافی** خوانده میشود، مانند انسان که گفته شود از انواع حیوان است.

(۳) فصل[3] هر کلیی است که در پاسخ "در ذات خود از کدامین چیز است" یا به اصطلاح "ای شیء هو فی جوهره" (ayyo šay'en hova fi jäharehi) گفته شود. اگر سؤال به صورت "چیست" [در عربی "ما هو" (mā hu)] باشد، سؤال از حقیقت و ماهیت شیء است، اما اگر سؤالی به صورت "کدام؟" (در عربی "ای شیء") باشد، مقصود آن است که جنس آن شیء معلوم است، و فقط میخواهند فرق و امتیاز آن را از مشارکات و نظایرش دریابند. حال اگر مقصود پرسنده امتیاز و فرق ذاتی و جوهری آن شیء باشد پاسخی که داده میشود در اصطلاح منطق فصل خوانده میشود. مثلا اگر کسی بداند که انسان جسم است و حساس و متحرک بالاراده (حیوان)، ولی نداند که چه نوع حیوانی است، و بپرسد انسان در ذات و جوهر خود کدام حیوان است، و در جواب گفته شود "گویا" (ناطق)، چنین جوابی را فصل گویند. چون فصل فرق جوهری و ذاتی شیء را بیان میکند، آن شیء را از مشارکات و نظائر خود جدا میسازد. حال اگر از مشارکات و نظایرش در جنس قریب جدا سازد **فصل قریب** خوانده میشود (مانند گویا برای انسان)، و اگر از مشارکات در جنس بعیدش جدا سازد **فصل بعید** نامیده میشود (مانند حساس برای انسان).

جنس و نوع و فصل کلیات ذاتی هستند، یعنی یا تمام حقیقت ذاتند (نوع؛ که تمام حقیقت افراد خود است، مانند انسان، که تمام حقیقت زید و حسن و غیره است)، یا جزء حقیقت ذات (جنس، مانند حیوان، که جزء حقیقت انسان است؛ و فصل، مانند ناطق، که باز جزئی از حقیقت ذات است).

اما کلیاتی هستند که تمام حقیقت یا جزء ذات نیستند، بلکه پس از تمام بودن ذات بر آن عارض میشوند، مانند سفیدی، که مثلا جزء ذات جسم یا تمام ذات جسم نیست، بلکه، پس از آنکه ذات جسم مسلم شد، بر آن عارض میشود. این گونه کلیات را **عرض** (araz) میخوانند، و دو کلی آخر از کلیات خمس عرضی هستند.

(۴) عرضی عام[4] هر کلیی است که تمام حقیقت یا جزء ذات شیء نباشد، و بر اشیائی که دارای حقایق مختلفی هستند عارض شود، مانند رونده بودن برای انسان، که نه تمام حقیقت و نه جزئی از حقیقت انسان است، و هم برای انسان و هم برای اسب و هم بر بسیاری از حیوانات دیگر عارض است.

(۵) عرضی خاص[5] هر کلی عرضی است که فقط بر حقیقت واحدی عارض شود، مانند خندان بودن یا نویسنده بودن، که فقط بر انسان عارض است، و حقایق دیگر را شامل نیست.

کلیات شمس (kolliyyāte šams) یا **دیوان کبیر** یا **غزلیات شمس**، دیوان قصاید و غزلیات جلال‌الدین رومی، معروف به مولوی، که یکی از برجسته‌ترین آثار شعر عرفانی در قلمرو فرهنگ اسلامی و ادب پارسی به شمار میرود. این کتاب، هم از نظر وسعت دامنه‌ی تخیل گوینده در زمینه‌های مختلف فکر، و هم از نظر اشتمال بر معانی عرفانی، و نیز از جهت بسیاریِ ابیات آن (ح ۴۰٬۰۰۰ بیت)، دارای اهمیت بسیار است، و از جهت خصایص ادبی و فنی و از نظر موسیقی شعر نیز در میان آثار ادبی فارسی کاملا ممتاز است، زیرا مولوی در این کتاب بسیاری از سنتهای رایج شعر فارسی را از لحاظ قافیه و ردیف و انتخاب کلمات در مواردی دگرگون کرده است. از نظر وزن، اغلب غزلها دارای موسیقی خاصی است، و متناسب با حالات شور و جذبه‌ی سراینده است، و از نظر قافیه نیز، علاوه بر کلماتی که در پایان ابیات به عنوان قافیه آمده‌اند، در میانه‌ی مصراعها نیز نوعی قافیه را که در ایجاد موسیقی بیشتر در غزل تأثیر بسیاری دارد رعایت کرده است. در این غزلها، مولوی بیشتر به جنبه‌های معنوی شعر پرداخته و به کلمات آن گونه که دیگر استادان غزل توجه داشته‌اند اعتنائی ندارد. و نیز، از نظر پیوستگی در معانی غزل، یکپارچگی بیشتری در غزلیات او دیده میشود، که این وحدت مضمون را در غزلیات دیگر استادان شعر پارسی کمتر میتوان یافت. از لحاظ کوتاهی و بلندی غزلها، یعنی تعداد ابیات غزل، نیز این کتاب با آثار مشابه آن قابل قیاس نیست؛ غزل ۳ و ۴بیتی در آن هست، و غزل متجاوز از ۹۰ بیت نیز در آن می‌توان یافت، در صورتی که استادان ادب برای حد اقل و حد اکثر ابیات غزل مرزهائی قائل بوده‌اند.

در پایان ابیات غزلهای این دیوان، گاه تخلص شاعر به عنوان خاموش یا خمش و گاه به صورت خمش کن میآید، و در بیشتر موارد به نام شمس تبریز (← شمس تبریزی) و شمس‌الحق تبریز و گاه صلاح‌الدین (← زرکوب) تخلص میکند.

از کلیات شمس چاپهای متعدد، و اغلب به صورت برگزیده و منتخب، فراهم آمده، و در همه‌ی این چاپها، جز چاپ فروزانفر، مقدار زیادی از اشعار شاعران دیگری که شمس تخلص میکرده‌اند نیز دیده میشود، از قبیل بعضی غزلهای شمس طبسی و شمس مشرقی. از میان منتخباتی که از این دیوان فراهم آمده کتاب شمس الحقایق (تبریز، ۱۲۸۰ هق، چاپ سنگی، تألیف رضا قلی خان هدایت)، و از چاپهای کامل آن دیوان کبیر چاپ انتقادی بدیع‌الزمان فروزانفر را باید نام برد (10 مجلد، تهران).

کلیان، در تاریخ روم، ← کلینس.

کلیبر (kalcybar)، بخش (جه ۵۷٬۵۳۷ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، کنار مرز ایران و شوروی (رود ارس)، دارای ۲۵۱ آبادی. مشتمل بر ۴ دهستان کلیبر، حسن‌آباد، میشه‌پاره، و گرمادوز است. کوهستانی و جنگلی است. محصول عمده‌اش زغال است. در مهر ماه ۱۳۲۳ هش تبدیل به بخش تابع شهرستان اهر شد. دهستان **کلیبر** (جه ۱۱٬۵۷۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دارای ۴۶ آبادی است. مرکز بخش و دهستان، **کلیبر** (جه ۲٬۹۰۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۶۹کیلومتری ل اهر واقع است. در ۳کیلومتری جغ آن آثار دژی به نام قلعه‌ی جمهور یا دژ بابک خرم‌دین بر کوهی به ارتفاع ۲٬۶۰۰ متر قرار دارد.

کلیتارخوس[6] (klitārxos)، از همراهان اسکندر مقدونی در لشکرکشیهای وی به آسیا، که کتابی در باب تاریخ آن تألیف کرد. مندرجات کتاب دور از حقیقت و سبک آن مطنطن است، مع ذلک، ظاهراً خواننده‌ی فراوان داشت. نیز ← تخت جمشید.

کلیتن[7]، **قانون ضد تراست** (kleytən)، قانونی که به عنوان متمم و برای روشن کردن ← قانون ضد تراست شرمن (مورخ ۱۸۹۰) به تصویب کنگره‌ی کشمة رسید (۱۹۱۴)، و چون هنری کلیتن آن را تهیه کرده بود بدین نام معروف شد. به موجب آن، قراردادهای فروش انحصاری، کاستن قیمت برای از بین بردن رقابت آزاد، تخفیف در قیمت فروش، و مدیریت مشترک مدیران در شرکتهائی که سرمایه‌ی آنها بیش از یک میلیون دلار است و در رشته‌ی معینی فعالیت صنعتی یا بازرگانی دارند، ممنوع شد. اتحادیه‌های کارگری و شرکتهای تعاونی کشاورزی از مقررات قانون مزبور معاف هستند. صدور قرار از محاکم بر علیه کارگرانی که اعتصاب میکنند درین قانون محدود شده است، و اعتصاب کارگران که توأم با عملیات شدید نباشد، و همچنین، تحریم کار در مؤسسات، و منع استخدام کارگرانی که برای شکستن اعتصاب به کار گمارده میشوند در زمره‌ی حقوق کارگران شناخته شده است. به استناد این قانون، تا کنون عده‌ی زیادی از شرکتهای

(۱) genus (۲) species (۳) difference (۴) common accident (۵) proper accident (۶) Clitarchus (۷) Clayton

بزرگ کشمة مورد تعقیب قرار گرفته‌اند. نیز ← رابینسن‌ـپتمن، قانون.

کلیتن‌ـبولور[1]، پیمان (kleytən-bulwər)، پیمانی که در ۱۹ آوریل ۱۸۵۰ در شهر واشینگتن به امضای جان کلیتن (وزیر خارجه‌ی کشمة) و سر هنری بولور (نماینده‌ی بریتانیا) رسید، و ناشی از رقابت بریتانیا و کشمة در امریکای مرکزی خاصه در موضوع احداث کانالی در برزخ پاناما بود. پیمان مانع بسط نفوذ بریتانیا در امریکای مرکزی شد، ولی مانع این نیز شد که کشمة کانالی منحصراً برای استفاده‌ی خود و تحت نظارت سیاسی خویش احداث کند. تا ۱۹۰۱ معتبر بود، و سپس پیمان هی‌ـپونفوت، جایگزین آن شد.

کلیجان رستاق (kalijān rostāq)، دهستان (جم ۲۰٬۷۱۱ نسة ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۵۳ آبادی. رود تجن از آن میگذرد.

کلیج‌خیل (kalij.xeyl)، ده (جم ۱٬۵۸۲ نسة ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیرگاه، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ ۵کیلومتری لغ شیرگاه.

کلیجه (kolije)، از جامه‌هایی که در زمان قدیم، تا حد نیم قرن پیش، در ایران رواج داشته است. نیمتنه‌ی بلندی بوده که دامن آن تا روی ران و کمرش کمابیش چسبان بوده است. غالباً کلیجه را از مخمل سرخ عنابی میدوختند، و آن را که به زنان اختصاص داشته با یراق تزیین میکردند. برای شکل ← ارخالق.

کلید، قطعه‌فلزی پهن یا دارای میله‌ای توپر یا توخالی که بر یک سرش، به نام زبانه‌ی کلید، بریدگیهای خاصی است که زبانه یا زبانه‌های قفل را جا به جا میکند و سبب باز شدن آن میشود، سر دیگر کلید حلقه‌ای است که میان انگشتان جای میگیرد و پیچاندن آن را در قفل آسان میکند. کلیدی را که چنان ساخته شده باشد که به همه‌ی قفلهای یک ساختمان بخورد، شاه‌کلید مینامند.

یونانیان اختراع کلید را به تئودوروس ساموسی نسبت میدادند، ولی در نقشهای باستانی مصر، اوزیریس و ایسیس کلیدبه‌دست تصویر شده‌اند. در قرن ۱۶م تزیین سر کلید در اروپا به صورت یکی از کارهای هنری در آمد.

کلیدها را اغلب از آهن میسازند، ولی گاهی از انواع چدن، و در پاره‌ای موارد بسیار استثنائی از فلزات قیمتی نیز برای ساختن آنها استفاده میشود، برای شکل ← قفل.

کلید[2]، درموسیقی. ۱ـ علامتی که درابتدای خطوط حامل گذاشته میشود و اسامی اصوات و نیز میزان ارتعاش درست آنها را نشان میدهد. سه شکل کلید (شکل ۱) وجود دارد، کلیدهای سل، فا، و دو (اوت) که هر یک نام خود را به خطی که این کلید بر روی آن قرار گرفته است میدهد و نتی که بر روی آن خط نوشته شود نام آن کلید را به خود میگیرد، و بدین طریق نام و اندازه‌ی اصوات دیگر، بر اساس فاصله‌ای که با آن نتِ مشخص‌شده دارند، نیز تعیین میشود. آنچه این روزها بیشتر رایج است، کلید سل بر روی دومین خط حامل، کلید فا بر چهارمین خط، و کلید دو بر خط سوم (دوی آلتو) یا چهارم (دوی تنور) است.

با استفاده از کلیدهای مختلف، پنج خط حامل در منطقه‌های صوتی مختلف (زیر و بم) مورد مصرف قرار میگیرد. مثلا با کلید سل، پنج خط حامل منطقه‌ی صدای زن و سازهائی که اصوات زیر دارند، مانند ویولن، فلوت، ترومپت، و غیره را نشان میدهند. در حالی که با کلید فا صدای مرد و اصوات بم سازهائی مانند ویولنسل، باسون، توبا، و غیره بیان میشود. برای سازی مانند ویولا (ویولن آلتو)، که منطقه‌ی صدایش به طور کلی نه خیلی بم و نه خیلی زیر است، کلید دوی آلتو (روی خط سوم) به کار میرود. از این قرار، مثلا، اگر بخواهیم همان نت سل را که با کلید سل روی خط دوم مشخص شده با کلید فا نشان بدهیم، باید سه خط بالای پنج خط حامل اضافه کنیم، و حال آنکه یک اکتاو پایینتر از همان نت سل، با کلید فا، بین خط چهارم و پنجم، و دو اکتاو پایینتر از آن، با کلید فا، روی خط اول قرار خواهد گرفت (شکل ۲).



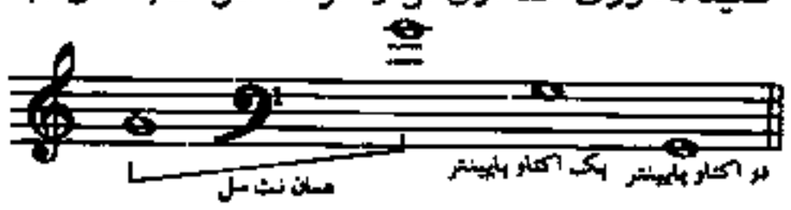

۲ـ وسیله‌ای که در اسبابهای موسیقی بادی، چوبی، یا مسی برای بستن یا گشودن سوراخهائی به کار میرود که حجم ستون هوای آن را تغییر میدهد.

کلید برق (kelide barq) یا **سویچ برق** (-suic، از انگل)، وسیله‌ای برای قطع یا وصل کردن جریان برق. سویچ چراغ برق خانگی نمونه‌ی رایجی از سویچ برق است. دو سیم جریان برقی به دو نقطه در داخل سویچ متصل است؛ هنگامی که کلید چراغ را به یک طرف میگردانند، پلی آن دو نقطه را به یکدیگر اتصال میدهد، و چراغ روشن میشود؛ هنگام گرداندن کلید در جهت عکس، ارتباط میان دو نقطه‌ی اتصال از میان میرود، و جریان قطع و چراغ خاموش میشود. شستی زنگ اخبار نیز سویچی است که پل آن فنری است، و دگمه‌ی شستی را پیوسته بالا نگاه میدارد، و جریان را قطع میکند؛ با فشردن دگمه، فنر پایین میرود، و اتصال میان دو سیم جریان برقرار میشود، و زنگ به کار می‌افتد. شکن یا برقشکن نیز نوعی سویچ است.

کلید بهشت: ← قاضی سعید قمی.

کلیسا[3] (kelisā)، جماعت پیروان مسیح، که به مفهوم اعم شامل همه‌ی مؤمنین، اعم از زنده و مرده، است، و مسیح، که به دست رسولانش کلیسا را بنیاد نهاد، در رأس آن قرار دارد. کلیسا، بر طبق یک تقسیم‌بندی قدیمی، از سه قسمت تشکیل میشود، کلیسای فعال (مسیحیان زنده)، کلیسای معذب (مردگانی که به برزخ سقوط کرده‌اند)، و کلیسای مظفر (قدیسینی که به "آسمان"، یعنی بهشت، رفته‌اند).

در اصطلاح عادی، عنوان کلیسا به سازمانهای فرق مختلف مسیحی اطلاق میشود (مانند کلیسای انگلستان، کلیسای ارتدوکس شرقی، و کلیسای کاتولیک رومی)، البته هر یک از این جماعتها معمولا خود را یگانه کلیسای جامع واقعی مسیح میپندارد. ← مسیحیت.

کلیسا[4] (kelisā)، در معماری، عبادتگاه مسیحیان. قدیمترین کلیساها از قرن ۳م است؛ پیش از آن، به سبب آزاری که به مسیحیان روا میداشتند، آنان پنهانی و در خانه‌های خصوصی عبادت میکردند. در رم و بعضی از شهرهای دیگر، مسیحیان بر سر قبور شهدا در زیر زمین قبرستانها (← کاتاکومب) عبادت میکردند. کلیساها بر حسب تشکیلات و اهمیت متصدیانشان بر چند نوعند. کلیسائی که تحت ریاست اسقف است کلیسای جامع[5] خوانده میشود.

کلیساکندی (kelisā.kandi)، ده (جم ۱٬۱۳۰ نسة ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان آواجیق، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۳۴کیلومتری لغ ماکو.

کلیسا و دولت، وجود دو بنیاد در میان مسیحیان، که هر یک مدعی بود که مردم باید نسبت به آن وفادار باشند، سبب اختلافاتی بین کلیسا و دولت بوده است. روابط این دو چند مرحله داشته است. مسیحیان اولیه از اینکه برای امپراطوران روم قائل به احترامات درخور خداوند شوند بکلی امتناع میکردند، و همین علت عمده‌ی آزاری بود که امپراطوران به مسیحیان روا میداشتند. در قرن ۴م، پای امپراطوران در امور دینی متزایداً باز شد. در شرق، امپراطور یوستی‌نیانوس، در قرن ۶م، در عین حال، فرمانروای کلیسا و کشور بود، و از آن به بعد کلیسای ارتدوکس شرقی تحت تبعیت دولت قرار داشت. این استیلای دولت بر کلیسا، به نام اراستوس، اراستوسیگری[6] خوانده میشود. هنگامی که امپراطوری روم شرقی رو به تجزیه گذاشت، قدرت دولت در کلیسا انحطاط یافت. در دوره‌ی سلاطین عثمانی، به بطریرکهای قسطنطنیه قدرت سیاسی نسبت به مسیحیان پیرو آنها اعطا شد. در روسیه، کلیسای ارتدوکس کاملا تحت استیلای دولت بود.

در اروپای غربی، عوامل مختلف در کار بود. بعد از سال ۴۰۰، قدرت دولتی مرکزی در این ناحیه وجود نداشت، ولی قدرت روحانی وجود داشت، که مرکزش در رم بود، و از قدیم الایام برای خود قائل به اولویت بود. در نتیجه‌ی هجوم قبایل وحشی به اروپا و هرج و مرجی که به دنبال آن روی داد، دستگاه پاپی قدرتی عظیم یافت (← پاپ). با پیدایش قدرتهای سیاسی نیرومند در اروپا، خاصه امپراطوری مقدس روم و مملکت فرانسه، نزاع بین دستگاه پاپ و فرمانروایان دنیائی در گرفت. اختلاف اصلی بر سر مسئله‌ی خلعت‌پوشان در مورد مناصب و مقامات روحانی بود، ولی در حقیقت نزاع بر سر تقسیم قدرت بود، و در این باب نظریات مختلفی ابراز میشد. بعضی معتقد بودند که امپراطور یا شاه به موجب حق الاهی فرمانروائی دارد، و لهذا، نه‌فقط مملکت، بلکه کلیسا هم باید تحت نظارت وی باشد؛ این نظریه به قیصرپاپی[7] (qeysar.pāpi) معروف است. در مقابل، برخی معتقد بودند که پاپ نماینده‌ی خدا در زمین است، و بدین جهت، باید بر امور مُلک نظارت کند. مبارزه‌ی میان

(۱)Clayton-Bulwer (۲)key (۳)Church (۴)church (۵)cathedral (۶)Erastianism (۷)caesaropapism

فرمانروایان دینی و دنیائی قرنها طول کشید، و از نمونه‌های آن میتوان کشمکشهای پاپ گرگوریوس VII با امپراطور هانری IV، پاپ اینوکنتیوس III با امپراطور فردریک II و فیلیپ II فرانسه، و پاپ بونیفاکیوس VIII با فیلیپ IV فرانسه را نام برد. نزاع گوئلفها و گیبلینها در آغاز جزئی از مخالفتهای امپراطور امپراطوری مقدس روم و پاپ بود. منتهای نزدیکی دستگاه پاپی به اراستوسیگری در دوره‌ی اسارت بابلی پاپها در آوینیون بود، که از زمان پاپ کلمنس V آغاز شد، و در آن دوره پاپها عملا مطیع فرمان شاهان فرانسه بودند. پس از بازگشت مقر پاپ به رم، پاپها عموماً از صاحبان قدرت دنیائی مستقل بودند، ولی گاه گاه، طوعاً یا کرهاً، تحت نفوذ امپراطوران یا سلاطین واقع میشدند. در انگلستان نیز، مانند بق اروپا، منازعات تلخی روی میداد، ولی نسبةً پراکنده و متفرق بود. لانفرانک و قدیس آنسلم با ویلیام II، و توماس ا بکت بس ضد هنری II مبارزه کردند. اصلاح دینی عوامل متعدد درهم پیچیده‌ای در روابط دولت و کلیسا در کار آورد. راههای مختلفی برای حل مسئله اندیشیده شده است، ولی در جوامع کنونی هم مسئله‌ی روابط دولت و کلیسا مطرح میباشد.

اوج اراستوسیگری در ← کلیسای انگلستان دیده میشود، که ریاست عالیه‌ی آن را شاه دارد. در کشمة مسئله‌ی کلیسا و دولت بدین گونه حل شده است که هیچ یک در امور مربوط به دیگری مداخله نکند، ولی عملا مسائلی پیش میآید، و بالاخص مسئله‌ی تعلیم و تربیت متنازع فیه است. در بق اروپا و در امریکای لاتین، مخصوصاً در ممالکی که آیین کاتولیک مذهب غالب است، جدائی دولت و کلیسا مفهومی دیگر دارد. مفاد ← صلح آوگسبورگ (۱۵۵۵) اصل "مذهب ناحیه در اختیار صاحب آن است" را تقریر کرد، که به موجب آن، هر امیری مذهب قلمرو خود را تعیین میکرد. این سازش، اگرچه با مفهوم کلیسای مسیحی واحد منافات داشت، بعد از جنگ سی‌ساله و صلح وستفالی (۱۶۴۸) در اروپا غالب بود. بدین گونه، مذهب، خاصه در ممالک پروتستان، از جهتی یک مسئله‌ی ملی شد. اما، کلیسای کاتولیک رومی که برای خود جنبه‌ی عمومی قائل است، مانع ملی شدن کلیسا در ممالک کاتولیک‌مذهب شد. در ممالکی که مذهبی به عنوان کلیسای رسمی مملکت شناخته میشد، کلیسا در حکومت تأثیر فراوان داشت. مهمتر از آن اینکه کلیسا املاک فراوان داشت، و از این لحاظ دارای نفوذ اقتصادی معتنابه بود. مخالفین نفوذ روحانیون در امور مملکت در قرن ۱۹م برای قطع مداخله‌ی کلیسا اقدام کردند. در نظر آنان، جدائی کلیسا و دولت بدین معنی بود که کلیسای رسمی منسوخ شود، و کلیسا در امور مملکت مداخله نکند، ولی برای دولت قائل به حق مداخله در املاک کلیسا و تعلیمات مذهبی بودند. از طرف دیگر، طرفداران کلیسا برای حفظ تأسیسات و اموال خود و اجرای قوانین مذهبی به دست مقامات عرفی مبارزه میکردند. در فرانسه یکی از شدیدترین این مبارزات روی داد، که در آن، طرفداران عدم مداخله‌ی روحانیون سرانجام پیروز شدند، و کلیسا تحت تبعیت دولت در آمد. در آلمان، روابط کلیسا و دولت در گولتور کامپف زمان بیسمارک به اوج رسید. هیتلر کوشید که کلیساهای کاتولیک و پروتستان را آلت مقاصد دولت ناسیونال سوسیالیست خود سازد. در ایتالیا، ← پیمان لاتران، که در ۱۹۲۹ مورد موافقت پاپ پیوس XI واقع شد، پاپ را فرمانروائی جدا از حکومت ایتالیا شناخت.

در تجشم، خصومت کارل مارکس و لنین با هر نوع مذهبی تأثیری عظیم داشت، و مخصوصاً در اوایل تأسیس دولت شوروی، حزب کمونیست سخت بر ضد مذهب تبلیغ میکرد. تعداد زیادی از کلیساها بسته شد. اما قانون اساسی سال ۱۹۳۶ آزادی مذهب اعطا کرد، و کلیسای ارتدوکس روسی احیا شد. در ۱۹۴۴ دو شورای تحت نظارت دولت برای مراقبت در امور مذهبی تشکیل یافت، که یکی از آنها امور کلیسای روسی و دیگری کارهای سایر فرق مسیحی و مسلمانان، یهودیان، بودائیها، و غیره را تنظیم میکند. نظارت مشابهی در سایر ممالک کمونیست برقرار است. نیز ← کنکوردا.

کلیساهای اصلاح‌شده[1]، به معنای اعم، هر یک از کلیساهای پروتستان که از اصلاح دینی نشأت یافته‌اند، و بالاخص آنهائی که پیرو مکتب کالون و از کلیساهای لوتری و انجیلی متمایزند.

کلیساهای مسیح[2]، عنوان جامعه‌ی مسیحیان فرقه‌ی پروتستان محافظه‌کار، که مؤسسین آن اصلا اعضای جامعه‌ی شاگردان مسیح بودند، و از حد ۱۸۴۰ تدریجاً از آن جدا شدند. با نواختن آلات موسیقی در کلیسا و ازدیاد قدرت کشیشها مخالف بودند. یکی از بزرگترین فرقه‌های مذهبی در کشمة است.

کلیسای ادنی: ← انگلستان، کلیسای.

کلیسای ارتدوکس: ← ارتدوکس شرقی، کلیسای.

کلیسای ارتدوکس شرقی: ← ارتدوکس شرقی، کلیسای.

کلیسای آزاد اسکاتلند: ← اسکاتلند، کلیسای آزاد.

کلیسای اسقفی پروتستان[3](osqofie protestān)، کلیسائی در کشمة که عضو ← جامعه‌ی انگلیکان میباشد.

کلیسای اسکاتلند: ← اسکاتلند، کلیسای.

کلیسای اعلی: ← انگلستان، کلیسای.

کلیسای انگلستان: ← انگلستان، کلیسای.

کلیسای جامع: ← کلیسا، در معماری.

کلیسای جامع[4]**، نهضت،** عنوان نهضتی که هدفش تأمین وحدت کلیساهای پروتستان جهان و سرانجام همه‌ی مسیحیان است. تا کنون چند مجمع جهانی به این منظور تشکیل شده (مثلا ← شورای جهانی کلیساها)، و چند فرقه‌ی پروتستان به هم پیوسته‌اند.

کلیسای خدا: ← آدونتیستها.

کلیسای رسمی[5]، کلیسائی که مورد پشتیبانی مقامات دنیائی است؛ مذهب مسیحی رسمی یک کشور. بالاخص، ← کلیسای انگلستان و همچنین ← کلیسای اسکاتلند این عنوان را دارند.

کلیسای روسی: ← ارتدوکس شرقی، کلیسای. نیز ← کلیسا و دولت.

کلیسای عیسی مسیح قدیسین متأخر: ← قدیسین متأخر، کلیسای عیسی مسیح.

کلیسای قیامت[6]، کلیسائی در اورشلیم که بر مدفن مفروض عیسی بنا شده است. گویند محلش را ← هلنا قدیسه تعیین کرده است. قسمت اعظم کلیسا به توسط ارتدوکسها اداره میشود، ولی قسمتهائی از آن نیز در دست فرقه‌های دیگر است.

کلیسای نو: ← اورشلیم نو، کلیسای.

کلیسای یونانی: ← ارتدوکس شرقی، کلیسای.

کلیستنس[7] (kleystenes)، ف ۵۱۰ ق‌م، از رجال بزرگ آتن، و جبار سیکوئون. سرسلسله‌ی خاندان آلکمایونیدای بود. پس از تبعید هیپیاس حکمران آتن شد، و دست به اصلاحات اجتماعی زد، و اصول دموکراسی برقرار کرد، و به مبارزات داخلی آتن پایان داد. سیکوئون تحت حکومت وی به اوج قدرت رسید.

کلیسر: ← عقرب؛ عنکبوت.

کلیسون[8]**، اولیویه دو** (olivie dē klison)، ۱۳۳۶–۱۴۰۷، شهربان فرانسه. در جنگ جانشینی برتانی جانب انگلیسها را گرفت، اما در ۱۳۷۰ به خدمت فرانسه در آمد، و همکار ب. دو گکلن شد. شورشیان شهر گان را، که تحت فرمان ف. و. آرتولده بودند، در روسبکه شکست داد (۱۳۸۲). از مارموزه‌ها بود، و از مقام خود برای اندوختن مال استفاده کرد، و از متمولین نادر روزگار خود شد.

کلیشاد (kelišād)، ده (جه ۱۹۵'۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۳کیلومتری ش فلاورجان. آبش از زاینده‌رود و قنات تأمین میشود. محصولاتش غلات، برنج، و صیفی است.

کلیشم (kelišom)، ده (جه ۱'۷۹۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)؛ ۶۰کیلومتری ل‌ش پل لوشان، در ناحیه‌ی فارآب.

کلیشه: ← فوتوگراوور.

کلی طبیعی: ← کلی، مفهوم.

کلی عقلی: ← کلی، مفهوم.

کلیفرد[9]**، تامس** (tāməs klifərd)، ملقب به اولین **بارون کلیفرد** (bāron*)، ۱۶۳۰–۷۳، رجل انگلیسی. در دوره‌ی چارلز II عضو دولت گبل بود. ظاهراً کاتولیک بود. از مواد سزی پیمان دوور (۱۶۷۰)، که در آن برقراری مجدد مذهب کاتولیک رومی در انگلستان تعهد شده بود، آگاه بود. با تصویب قانون آزمون (۱۶۷۳)، ناچار استعفا کرد.

کلیکک[10]**، خاندان** (kalikak)، نام مجعولی که ه.ه. گادرد به خاندانی از اهالی نیو جرزی (کشمة) نهاده است. این خاندان دو شعبه داشته است، زیرا مرد مؤسس آن دو زوجه داشت. در زمان مطالعه‌ی گادرد، یک شعبه‌ی این خاندان ۴۹۶ عضو داشته، که همگی افرادی بااستعداد و مطیع قوانین و در بسیاری موارد برجسته و تحصیلکرده بوده‌اند، در حالی که شعبه‌ی دیگر، که از زوجه‌ی دوم مؤسس خاندان بود، ۴۸۰ عضو داشته که تقریباً همه فاسد، ضعیف‌العقل، مجرم، و جانی بوده‌اند.

مقصود گادرد تحقیق در تأثیر نسبی وراثت، محیط، فطرت، و تربیت در میزان اکتسابات افراد بوده است، و این روش را در روانشناسی "مطالعه‌ی تاریخچه‌ی خانواده" مینامند.

---

(۱)reformed churches (۲)Churches of Christ (۳)Protestant Episcopal Church (۴)ecumenical movement
(۵)established church (۶)Holy Sepulcher (۷)Cleisthenes; Clisthenes (۸)Clisson (۹)Clifford (۱۰)Kallikak

کلیل (kalil)، در اصطلاح معماری، طاقهائی که خطوط منحنی آنها همراه با خطوط مستقیم یا منکسر باشد.

کلیله: ← کلیله و دمنه.

کلیله و دمنه (kalile va demne) یا **کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی** (bahrām.šāhi)، مجموعه‌ای از قصص و حکایات اخلاقی، به نثر فارسی، از انشاء نصرالله منشی، که در حدود ۵۳۸-۵۳۹ هق از روی ترجمه‌ی عربی عبدالله ابن مقفع به فارسی نقل شده است. نام کتاب به مناسبت اسم فرضی دو شغال است ـ یکی به نام کلیله و دیگری به نام دمنه ـ که به دربار شیر، پادشاه حیوانات، منسوبند، و چند باب اوایل کتاب شامل مذاکرات و مفاوضات آنها است. اصل قسمت عمده‌ی کتاب هندی است، و مأخوذ است از مجموعه‌ای به نام پنچتنترا (یا پنچنترہ) و بعضی مطالب مأخوذ از مهابهاراتا، که در زمان خسرو انوشروان، به وسیله‌ی برزویه‌ی طبیب، از هندی به پهلوی نقل شده، و از مآخذ دیگر نیز چیزهائی بدان افزوده شده است. این مجموعه‌ی پهلوی برزویه بعدها به زبان سریانی نقل شده، و عبدالله ابن مقفع نیز آن را به عربی ترجمه کرده است، که آن ترجمه مأخذ نقل فارسی کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی موجود شده است.

کلیله و دمنه از همان ابتدای نقل به پهلوی، و بعدها پس از نقل به عربی، مورد توجه اهل سیاست واقع شده است، و هم در دوره‌ی ساسانیان و هم در عهد اسلامی، آن را به همین عنوان و در حقیقت به عنوان راهنمای سیاست مدن مطالعه میکرده‌اند.

کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی مطابق قدیمترین نسخه‌ی موجود فعلی، با دیباچه و خاتمه‌ی مترجم، ۱۹ باب است، که از آن میان ۱۰ باب از اصل هندی است، و باقی الحاقات مترجمان پهلوی و عربی است. ترجمه‌ی پهلوی برزویه امروز در دست نیست، لیکن یک ترجمه‌ی سریانی از این نقل پهلوی در ح ۵۷۰ ب‌م شده است که موجود است. در عربی نیز ـ غیر از ترجمه‌ی منثور ابن مقفع، و خلاصه‌ی خالی از قصص و فقط متضمن فواید اخلاقی کتاب، منسوب به مأمون خلیفه ـ ترجمه‌های منثور و منظوم دیگر از کلیله به عمل آمده است، که از آن جمله بوده است ترجمه‌ی منثور عبدالله ابن هلال اهوازی، و ترجمه‌های منظوم سهل ابن نوبخت و ابان ابن عبدالحمید؛ چنانکه در فارسی نیز، غیر از کلیله‌ی بهرامشاهی، ترجمه‌های متعدد به نظم ونثر از کلیله و دمنه شده است، از آن جمله است ترجمه‌ی منظوم رودکی، که جز ابیات پراکنده‌ای از آن موجود نیست. از آنچه بعد از کلیله‌ی بهرامشاهی به وجود آمده است، ترجمه‌ی منظوم قانعی طوسی، تهذیب منثور کاشفی موسوم به انوار سهیلی، و همچنین جاویدان خرد، عیار دانش، و نگار دانش را میتوان نام برد. کلیله و دمنه به مغولی و ترکی نیز ترجمه شده است، و همچنین، ترجمه‌های منظوم و منثور ترکی از روی کلیله‌ی بهرامشاهی به عمل آمده است، که بعضی از آنها منشأ نقل کلیله و دمنه به زبانهای اروپائی شده است. نیز ترجمه‌هائی به عبری، لاتینی، یونانی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، و سایر السنه‌ی معروف فرنگی از کلیله و انوار سهیلی به عمل آمده است، و بعضی افسانه‌های لا فونتن از تأثیر و نفوذ آن خالی نیست.

کلیله‌ی بهرامشاهی ترجمه‌ای که در آن مترجم مقید به متابعت کامل از اصل عربی باشد نیست، بلکه مترجم میخواسته است ترجمه‌ی کتاب را وسیله‌ای کند برای اثبات قدرت نویسندگی خویش. از این رو، کلیله‌ی بهرامشاهی از حیث سبک نویسندگی اهمیت و شهرت خاص یافته است، و نثر فنی نسبةً مصنوع او بعدها مورد تقلید و تتبع کسانی مانند وصاف، جوینی، جرفادقانی، سعدالدین وراوینی، و دیگران شد. در انشاء ابوالمعالی، صنایع لفظی و معنوی بسیار است، لیکن آوردن این گونه صنایع نویسنده را از توجه به اصل مطلب باز نداشته است، چنانکه تمثل و استشهاد به ابیات و اشعار و امثال فارسی و عربی نیز خللی به تسلسل مطالب آن وارد نساخته است. در باب شرح ابیات غریبه‌ی کلیله، از قدیم تألیفاتی وجود داشته. از جمله شرح ابیات کلیله تألیف فضل‌الله ابن عثمان اسفزاری یا اسفرائینی، که هم اکنون نسخه‌هائی از آن در دست است.

کلیله و دمنه‌ی قانعی طوسی، منظومه‌ای در بحر متقارب مثمن محذوف (یا مقصور) که قانعی طوسی، از روی کلیله و دمنه‌ی ابوالمعالی به نظم آورده است، و قدیمترین نسخه‌ی منظوم موجود کلیله و دمنه است. ظاهراً تا کنون چاپ نشده.

کلیم: ← کلیم همدانی.

کلیم الله: ← موسی.

کلیم کاشانی: ← کلیم همدانی.

کلی منطقی: ← کلی، مفهوم.

کلیم همدانی، ابوطالب (abu.tāleb kalime hamadāni)، متخلص به **کلیم**، فت ۱۰۶۱ هق، شاعر ایرانی، مت همدان. در کاشان نشأت یافت، و از این روی به کاشانی نیز شهرت دارد. از کاشان به هند سفر کرد، و در ۱۰۲۸ هق به وطن باز گشت. بار دیگر در ۱۰۳۰ هق به هند رفت؛ در آنجا ملک‌الشعرای شاه جهان شهاب‌الدین شد، و منظومه‌ای موسوم به پادشاه‌نامه در حالات این پادشاه سرود. کلیم یکی از دو سه چهره‌ی برجسته‌ی سبک هندی و از شاعران موفق این شیوه است. بسیاری از تک‌بیت‌های او به صورت ضرب المثل در آمده است. دیوانش (تهران، ۱۳۳۶ هش؛ هند، ۱۸۷۹) سرشار است از مضامین بکر و اندیشه‌های لطیف.

کلیمی (kalimi)، نامی است مأخوذ از لقب کلیم الله (← سخن‌گفته‌ی با خدا) حضرت موسی که در زبان فارسی بر یهودی اطلاق میشود.

کلینتن[1]، سر **هنری** (sər henri klintən*)، ۱۷۳۸؟-۱۷۹۵، ژنرال انگلیسی در جنگهای انقلاب امریکا. در ۱۷۷۸-۸۱ فرمانده عالی قوای بریتانیا در امریکا بود.

کلینچ[2] (klinc)، رود کشمت، به طول ح ۴۸۳ کم، که در غ ایالت ویرجینیا سرچشمه گرفته از ش ایالت تنسی میگذرد، و به رود تنسی میریزد. در عملیات عمرانی ← سازمان دره‌ی تنسی نقش مهمی دارد.

کلینس[3] (kliens؛ لتی)، فتس کلیان (kliāN)، در تاریخ روم، هر یک از وابستگان یک پاتریسین (← پاتریسینها) یا ارباب ثروتمند یا مقتدری که، در ازاء خدمت، از آنان حمایت میکرد. در دوره‌ی امپراطوری، کلینسها بینوایانی بودند که به طفیل ارباب بمرارت زندگی میکردند.

کلینگر[4]، **فریدریش ماکسیمیلیان فون** (fridriš māksimilīān fon klinger)، ۱۷۵۲-۱۸۳۱، درامنویس آلمانی، از رفقای گوته بود. دوره‌ی شتورم اوند درانگ از یکی از آثار او نام گرفته است.

کلینی (kolayni)، شهرت **ابوجعفر محمد ابن یعقوب**، ملقب به **ثقةالاسلام** (seqato'l.'eslām)، فت ۳۲۸ یا ۳۲۹ هق، فقیه و محدث بزرگ شیعه و یکی از اصحاب کتب اربعه، گردآورنده‌ی کتاب **کافی**، و یکی از معتبرترین رجال در تاریخ تشیع. وی از مردم کلین (از ناحیه‌ی فشافویه) ری بود، و پدرش در همین ده مدفون است، و مورخین از او یاد کرده‌اند. همچنین، دائی او علان کلینی (allān-) نیز یکی از مشاهیر علمای عصر خویش بوده است، بر طبق روایتی که بسیاری از علما آن را نقل کرده‌اند، در رأس هر 100 سال، مردی در اسلام بر میخیزد که سبب احیاء دین و تجدید مذهب میشود، و به اجماع همه‌ی علما، کلینی مجتهد رأس ماه‌ی سوم است، چنانکه مجدد رأس ماه‌ی اول حضرت امام محمد باقر و مجدد رأس ماه‌ی دوم حضرت امام رضا است، در ماه‌ی چهارم سید مرتضی را مجدد مذهب شمرده‌اند.

کلینی اولین محدثی است که در میان امامیه به جمع‌آوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. قبل از این اقدام وی، فقط اصول اربعماه وجود داشت، و شیعه بدانها رجوع میکردند. کلینی از علان کلینی، سعد ابن عبدالله اشعری، و علی ابن ابراهیم قمی روایت کرده است، و گروهی از علما از او روایت نقل کرده‌اند. بر طبق بعضی اقوال، کلینی نخستین کسی است که لقب ثقةالاسلام یافته.

علاوه بر کافی، که کتاب مهم اوست، کتاب تعبیر الرؤیا و کتاب رد قرامطه را از تألیفات او یاد کرده‌اند. کلینی در میان علمای اهل سنت نیز با تجلیل و ستایش یاد شده است. وی در بغداد در گذشته و در همین شهر مدفون است، و قبرش از مقابر معروف بغداد به شمار میرود، و کرامات بسیار در باره‌ی قبر او در قصه‌ها نقل کرده‌اند.

کلینیک: ← درمانگاه.

کلیو (klio)، در اساطیر یونان، موز تاریخ؛ ← موزها.

کلیو، گابریل ماتیو دو: ← قهوه.

کلی و جزئی: ← کلی، مفهوم.

کلیوچفسکایا، آتشفشان، ← کامچاتکا.

کلیورهاوس[5]، **جان گراهام آو:** ← داندی، اولین وایکاونت.

کلیوز[6] (klivz)، آلمانی **کلوه**[7] (kleve)، شهر (جه ۲۰°۴۲۳)، جمهوری فدرال آلمان، در نورد راین-وستفالن، لغ آلمان. مصنوعاتش مواد غذائی و دخانیات است.

شهر کلیوز زمانی کرسی **دوکنشین کلیوز** بود، که در غ آلمان، در دو طرف راین سفلی، کنار مرز هلند قرار داشت. از دوره‌ی کارولنژیان کنت‌نشین بود، و در ۱۴۱۷ به مقام دوکنشینی ارتقا یافت. در ۱۵۲۱، ژان III، دوک کلیوز، دوکنشینهای یولیش و برگ و کنت‌نشین راونسبرگ را به ارث برد. دخترش، ان آو کلیوز، با هنری VIII انگلستان ازدواج کرد. در ۱۶۰۹ اولاد ذکوری در خاندان ژان نبود، و اختلافات درهم‌پیچیده‌ای بر سر تقسیم

(۱)Clinton (۲)Clinch (۳)client (۴)Klinger (۵)Claverhouse (۶)Cleves (۷)Kleve; Cleve

دوکنشین کلیوز روی داد. در ۱۶۱۴، کلیوز و راونسبرگ به دست براندنبورگ افتاد، و یولیش و برگ را شاخه‌ای از خاندان ویتلسباخ مالک شد. پیمان کلیوز (۱۶۶۶) این تقسیم را تأیید کرد.

کلیولند[1] (klivland)، شهر (جه ۸۱۰٬۸۵۸ تخمین ۱۹۶۵)، لش ایالت اوهایو، کشمة، بندری بر دریاچه‌ی ایری و بزرگترین شهر ایالت. از مراکز عمده‌ی تولید آهن و فولاد، و فراورنده‌ی مواد شیمیائی و سیمان و ماشین‌آلات و اسبابهای برقی، و دارای تصفیه‌خانه‌های نفت و تأسیسات آمودن گوشت است. بنای آن در ۱۷۹۶ آغاز شد، و با اتمام (۱۸۳۲) کانالهای اوهایو و ایری و رسیدن (۱۸۵۱) خطوط آهن بدانجا توسعه یافت. از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م صنعت تصفیه‌ی نفت (قسمتی متعلق به راکفلر) از صنایع عمده‌ی آن شد.

کلیولند، ستیون گروور (stivən grövər kliv-land)، ۱۸۳۷–۱۹۰۸، ۲۲مین رئیس جمهور (۱۸۸۵–۸۹ و ۱۸۹۳–۹۷) کشمة. در ۱۸۸۳–۸۵ فرماندار ایالت نیو یورک بود. در مقام ریاست جمهور، روشی مستقل و اصلاح‌طلبانه و در عین حال محافظه‌کارانه داشت. کلیولند نخستین رئیس جمهور از حزب دموکرات پس از جنگ داخلی امریکا است. نیز ← پولمن.

کلیه[2] (kolye)، در انسان، هر یک از دو عضو لوبیایی‌شکل سرخ‌رنگ به طول تقریبی 10 سم، که روی جدار خلفی شکم، پایین دنده‌ها و نزدیک ستون فقرات، قرار دارد. ادرار به توسط طبقه‌ی محیطی کلیه ترشح میشود، و از راه لوله‌های باریک طبقه‌ی داخلی جمع‌آوری شده به حالب میریزد، و از آنجا به مثانه وارد میشود. برای شکل ← مثانه.

کم، علامت اختصاری "کیلومتر" در کتاب حاضر.

کم، در تجاری، ← کام.

کم[3] (kam) یا **گرانتا**[4] (grāntā)، رود انگلستان، به طول ح ۶۵ کم، که در اسکس سرچشمه گرفته به جانب ل‌ش جریان یافته، از کیمبریج گذشته، به رود اوز میریزد.

کما (komā) یا **ویه** (voye)، (*Ferula puberuta*)، گیاهی از تیره‌ی چتریان، با برگهای بریده، که در نقاط مرتفع میروید. معطر است و برای علوفه‌ی گوسفند به کار میرود.

کماب[5] (kamāb)، ۱- صفت پهنه یا اقلیمی که بارش در آن برای روئیدن نباتات ناکافی باشد. ۲- خود آن پهنه یا اقلیم.

کماچال (komācal)، ده (جه ۱٬۰۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، نزدیک آستانه.

کمار (komār)، ده، دهستان دیزمار غربی، بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱کیلومتری غ خروانق. از دو آبادی نزدیک به هم، به نام **کمار سفلی** (جه ۷۲۲ سث ۱۳۴۵ هش) و **کمار علیا** (جه ۹۱۴ سث ۱۳۴۵هش)، تشکیل شده است.

کمارج (kamāraj)، دهستان (جه ۳٬۵۰۳ سث ۱۳۴۵ هش)، لش بخش خشت و کمارج، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۵ آبادی. رود شاپور مشروبش میکند. مرکزش، **کمارج** (جه ۸۳۲ سث ۱۳۴۵ هش)، کنار راه شوسه‌ی کازرون به بوشهر واقع است.

کماریکان (kamārikān)، در آیین زردشتی، عمّال شر، مقابل امشاسپندان (← امشاسپند). تعداد آنها هفت است، اکمن (akaman)، ایندره (indra)، سئوروه (sautva)، نائونگ هئیثیا (-nāong hai-tiā)، تئوروی (taurvi)، زئیریش (zairiš)، و بر این شش، گاه خود اهریمن را می‌افزودند، و گاه ائشمه (aešma) (دیو خشم) را.

کمازان (kamāzān)، دهستان (جه ۲۲٬۰۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۵۲ آبادی. میان کوه بیاتان (beyā-tān)، در ش، و کوه یزدجرد، در غ، قرار دارد، و رود کلان که از بین این دو کوه به سوی ل جاری است، بعضی از دهات آن را مشروب میکند. بافتن قالی در میان اهالی رایج، و محصولش غلات و انواع میوه است. مرکزش، ده **کمازان** (جه ۱٬۵۳۰ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۶کیلومتری بخش ملایر است.

کمال، شاعر، ← کمال‌الدین اسماعیل؛ کمال خجندی.

کمال‌آباد، ده (جه ۱٬۱۴۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران).

کمال البلاغه: ← قابوس وشمگیر.

کمال‌الدین ابن یونس [کمال‌الدین ابوالفتح موسی ابن یونس]، ۵۵۱–۶۳۹ هق، فقیه شافعی و ریاضیدان، استاد اثیرالدین ابهری؛ مت موصل. دارای تألیفاتی در نحو، منطق، ریاضیات، احکام نجوم، و غیره میباشد.

کمال‌الدین اسماعیل (kamālo'd.din esmā'il)، متخلص به **کمال**، ملقب به **خلاق المعانی** (xallāqo l.ma'āni')، فت ۶۳۵ هق، از شعرای بزرگ ایران در قرن ۶م و آغاز قرن ۷م هق، فرزند جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی؛ مت اصفهان. کمال‌الدین اسماعیل خاندانهای آل صاعد، اتابکان فارس، و اصفهبدان طبرستان، و جلال‌الدین منکبرنی را مدح گفته است. بنا بر بعضی قرائن موجود، احتمالا در آخر عمر به عرفان گرایش داشته، و در این راه از ارادتمندان شهاب‌الدین عمر سهروردی بوده است؛ در ش هرهایش نیز شهاب‌الدین را به عنوان "امام و قدوه‌ی اقطاب" ستوده است. کمال‌الدین اسماعیل یکی از شاعرانی است که حمله‌ی مغول را به چشم خود دیده است، و در شعرش نشانه‌ی هراس و آشفتگی جامعه را در این زمان گزارش داده، و هم به دست مغولان کشته شده است.

کمال‌الدین یکی از قصیده‌سرایان برجسته‌ی روزگار خویش است، و غزلیاتش از نظر اهمیت و زیبائی کم از قصاید او نیست. اندیشه‌های رقیق و مضامین تازه‌ای که در شعر او و به خصوص در غزلیاتش دیده میشود باعث شده است که او را "خلاق المعانی" خوانده‌اند، و بیگمان غزلیات او را باید تا حدی از ریشه‌های تاریخی سبک هندی در ادوار بعد به شمار آورد. دیوانش در بمبئی چاپ شده است (۱۳۰۷ هق).

کمال‌الدین حسین اصفهانی، شاعر، ← ضمیری.

کمال‌الدین دستجردانی (dastjerdāni)، فت ۶۹۵ هق، از وزرا و مستوفیان و رجال معروف در عهد سلسله‌ی ایلخانیان. بایدو خان او را به وزارت بر گزید، و غازان خان در آغاز سلطنت او را برکنار کرد و صدر جهان زنجانی را وزارت داد، اما چندی بعد او را از کار برکنار کرد و وزارت خویش به کمال‌الدین دستجردانی سپرد. دستجردانی به امر غازان خان به قتل رسید.

کمال‌الدین ضمیری، شاعر، ← ضمیری.

کمال‌الدین عبدالرزاق ابن اسحاق سمرقندی: ← عبدالرزاق سمرقندی.

کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی: ← عبدالرزاق کاشانی.

کمال‌الدین غیاث شیرازی: ← کمال غیاث شیرازی.

کمال‌الدین فارسی (kamālo'd.dine fārsi)[کمال‌الدین ابوالحسن (یا ابوالحسین) محمد ابن حسن فارسی]، فت ۷۲۰ هق، ریاضیدان و فیزیکدان بزرگ ایرانی، که او را همپایه‌ی ابن هیثم و بلکه، از جهت ابتکار، برتر از وی شمرده‌اند. آثارش مشتمل است بر تذکرة الاحباب، در اعداد متحابه، و کتاب اساس القواعد فی اصول الفوائد، که شرح کتاب الفوائد البهائیه است، و این کتاب اخیر در حساب و هندسه و تألیف ابن خدام (ebne xaddām)[عمادالدین عبدالله ابن محمد]، ریاضیدان و طبیب عراقی و از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است، که کتاب خود را به نام بهاءالدین محمد ابن محمد جوینی کرده است. اما، مهمترین اثر کمال‌الدین فارسی کتاب تنقیح المناظر (tanqiho 'l.manāzer) اوست، که شرحی تفصیلی و بدیع بر کتاب المناظر ابن هیثم است، که استادش قطب‌الدین شیرازی توجه او را بدان کتاب جلب کرد. در آن زمان، علم نور نه فقط شامل نور فیزیکی و نور فیزیولوژیائی بود، بلکه هواشناسی، مناظر و مرایا، و مطالب گوناگون دیگر را فرا میگرفت، و کتاب تنقیح المناظر کتابی است در علم نور که کمال‌الدین نظریاتی بدیع در آن آورده است. توجیه وی برای پدیده‌ی قوس قزح بهتر از توجیه معاصرین اروپائی اوست، برای جلوگیری از کجنمائی کروی، استعمال عدسیهای هذلولوی (hozlulavi) را پیشنهاد میکند. توجیهی که برای انکسار نور آورده حاکی از این است که هم محدود بودن سرعت نور و هم عظمت آن را می‌دانسته، و نیز میدانسته است که سرعت نور در محیطهای مختلف متفاوت است. استعمال اطاق تاریک، که از ابن هیثم است، به دست کمال‌الدین اصلاح بسیار یافت. کتاب تنقیح المناظر در حیدرآباد دکن چاپ شده است (۱۹۲۸–۳۰)، و قسمتهائی از آن به آلمانی ترجمه شده.

کمال‌الدین مسعود، شاعر، ← کمال خجندی.

کمال‌الدین و تمام النعمه: ← اکمال‌الدین و اتمام النعمه.

کمال‌الملک (kamālo'l.molk)، لقب **محمد خان غفاری**، (mohammad xāne qaffāri)، ح ۱۲۶۴ هق–۱۳۵۹ هق، نقاش بزرگ معاصر ایران، مت کاشان. وی پسر میرزا بزرگ کاشانی بود. پس از طی دوره‌ی تحصیلات ابتدایی در ۱۳سالگی از کاشان به تهران آمد و در دارالفنون به تحصیل پرداخت. در ۱۲۹۸ هق که ناصرالدین شاه از مدرسه‌ی دارالفنون دیدن میکرد، یک تابلو نقاشی کار او را دید و پسندید، و به سمت پیشخدمت مخصوص و نقاشباشی او را به خدمت دربار پذیرفت؛ تابلوهائی که متعلق به این دوره است و امضاء نقاشباشی دارد بالغ بر ۱۷۰ قطعه است. در ۱۳۱۰ هق از ناصرالدین

(۱)Cleveland (۲)kidney (۳)Cam (۴)Granta (۵)arid

شاه قاجار لقب کمال‌الملک گرفت. تابلو معروف تالار آینه، که وی مدت ۵ سال بر سر آن کار کرد، اولین تابلوی است که با امضاء کمال‌الملک تهیه شده. در ۱۳۱۴ هق جهت تکمیل اطلاعات خود به اروپا رفت و مدت ۳ سال در موزه‌های فلورانس، لوور، و ورسای به مطالعه‌ی نقاشی پرداخت و در این مدت بالغ بر ۱۲ تابلو از روی کارهای رامبران و دیگران تهیه کرد، و در ۱۳۱۶ هق به ایران باز گشت. در ۱۳۲۱ هق به بین النهرین رفت و مدت ۲ سال در عتبات و بغداد اقامت گزید؛ تابلوهای عهودنامه‌ی فالکیر بغدادی، زرگر بغدادی و شاگردش، میدان کربلا، و عرب خوابیده را در آنجا ساخت. در ۱۳۲۹ هق مدرسه‌ی صنایع مستظرفه را تأسیس کرد و در همین دوره بود که هنر وی به اوج کمال رسید. در ۱۳۰۶ هش بر اثر اختلافاتی که با وزارت معارف پیدا کرد، از خدمت کناره گرفت و به حسین‌آباد نیشابور ملک شخصی خود رفت و تا آخر عمر در آنجا اقامت گزید. وی در سن ۹۵سالگی از دنیا رفت و در کنار آرامگاه عطار نیشابوری به خاک سپرده شد. کمال‌الملک در صحت طرح، پختگی رنگ، و دقت ساختمان کم‌نظیر بود. او تمام اشخاص و اشیاء تابلو خود را به یک اندازه دقیق و خوب میساخت؛ تابلو زرگر بغدادی که از شاهکارهای استاد است، یکی از این نمونه‌ها است. وی به سبک رنسانس و مخصوصاً رافائل، ون دایک، ولاسکوز، تیسین، و رامبران معتقد بود، و سعی داشت هنر خود را ترکیبی از سبک ون دایک و رامبران بکند، و در این راه تا حدی هم توفیق یافت. از شاهکارهای کمال‌الملک، در کمپوزیسیون شیخ رمال بغدادی، زرگر بغدادی، خانه‌ی دهاتی، تالار آینه؛ در پورتره سردار اسعد، آقای حاج سید نصرالله تقوی، سه قطعه از تابلوهای شبیه خود استاد؛ در دورنما باغ مفانک، غروب شمیران و کوه البرز؛ و در آب و رنگ شبیه مولانا و شبیه خود استاد را میتوان نام برد.

کمال پاشا، مصطفی: ← آتاتورک.

کمال خجندی (kamāle xojandi)، شهرت **کمال‌الدین مسعود**، متخلص به **کمال**، فد ۸۰۳ هق، شاعر و عارف ایرانی؛ اه خجند. در عرفان مقامی ارجمند داشت. با حافظ شیرازی معاصر بود، و میان او و حافظ روابط دوستانه‌ای وجود داشت، و از اشعار یکدیگر تجلیل میکردند. کمال از خجند به حج رفت، و از آنجا به تبریز آمد، و کارش بالا گرفت، و مرجع فضلای آن سامان شد. در ۷۸۷ هق، که توقتمش خان از دشت قبچاق به تبریز تاخت آورد، بسیاری از دانشمندان این شهر، و از جمله کمال را، به سرای، پایتخت خود، کوچ داد. کمال ۴ سال در آن شهر بود، و دگربار به تبریز آمد، و تا آخر عمر در همان جا به سر برد. سلطان حسین ایلکانی باغ و خانقاهی برای او تهیه کرد. اهمیت شعر کمال در غزلهای او است. دیوانش در تبریز چاپ شده است (۱۳۳۲ هش).

کمال رئیس (kamāl ra'is)، فد اوایل قرن 10م هق، از دریانوردان و دریاستیزان (← دریاستیزی) مشهور دولت عثمانی. چون کوتوله بود، دریادار سنان پاشا او را به سرای بایزید II تقدیم کرد، و او در همان جا تربیت شد و به مقام دریاداری رسید. در ۸۹۶ هق برای کومک به سلسله‌ی بنی نصر غرناطه اعزام شد. در ۹۰۳ هق با چند دریاستیز دیگر در دریای مدیترانه به تصرف چند کشتی از مسیحیان پرداخت، و غنائم خود را به بیک (← بک) اسکندریه تسلیم کرد. در جنگ (۹۰۵ هق) ترکهای عثمانی با ونیز، یکی از دریاداران ناوگان عثمانی بود که فرماندهی یکی از سه رزمناو این ناوگان را به عهده داشت. ونیزیها یکی از دو رزمناو دیگر را که ناخدای آن پراق رئیس بود، به گمان اینکه رزمناو کمال رئیس است، به قصد انتقامجوئی از او تصرف کردند. سال بعد، پس از آنکه نیروی دریائی عثمانی دو شهر را در مورئا تصرف کرد، کمال رئیس با چهل کشتی به دریابندر ناوارینو اعزام، و دژ مستحکم آنجا را متصرف شد.

کمال غیاث شیرازی (kamāl qiāse širāzi) [کمال‌الدین غیاث شیرازی]، شاعر ایرانی معاصر ابراهیم سلطان تیموری (۷۹۶–۸۳۷ هق). مشربی وسیع داشت، و از تعصبات دور بود. قصایدی در مناقب ائمه میسرود، و در میدان سعادت شیراز عصرها بساطی می‌افکند، و منقبت‌خوانی میکرد. پهلوان و ورزشکار و معرکه‌گیر هم بود.

کمال محمد نامق (kamāl mohammade nā-meq)، ۱۸۴۰–۸۸، شاعر و نویسنده‌ی ترک عثمانی که او را موجد زبان نثر جدید ترکی و یکی از معتبرترین وطنپرستان ترک شمرده‌اند. هدف او در زندگی این بود که احیاء ادبی، سیاسی، و علمی در مملکت عثمانی ایجاد کند، و به همین سبب مجبور شد که مدتی در اروپا اقامت گزیند. آثارش، علاوه بر دیوان شعر، مشتمل بر نمایشنامه‌ها (موفقترین آثارش) و آثار تاریخی است.

کمال‌نامه (kamāl.nāme)، یکی از مثنویهای خواجوی کرمانی، دارای ح ۱۸۵۰ بیت، که در ۷۴۴ هق در وزن حدیقه‌ی سنائی به نام شیخ ابواسحق کازرونی سروده شده، و خواجو، در خاتمه‌ی آن، سلطان امیر شیخ ابواسحاق اینجو را مدح کرده است.

کمالی بخارائی (kamālie boxārā'i)، شهرت **امیر عمید کمال‌الدین** (amir amid)، متخلص به **کمالی**، از امرا و شاعران و نویسندگان عهد سلجوقی، ممدوح انوری ابیوردی (فد ۵۸۵ یا ۵۸۷ هق)، و مداح سلطان سنجر. به نام عمید کمالی نیز از او اسم برده‌اند.

کمامردخ (komāmardax)، ده (جم ۹۳۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۸کیلومتری لغ فومن.

کمان، در نجوم: ← قوس، در نجوم.

کمان، در هندسه: ← قوس.

کمانچه (kamānce)، از سازهای زهی قدیمی ایران، و در واقع نوع تکامل‌یافته‌ی رباب. کاسه‌ی گرد و پایه‌ی آهنی دارد، و مانند تار و ویولن سیمهای آن را با گوشی محکم و کوک میکنند. کمانی که با آن کمانچه را مینوازند، کمانه نام دارد و همان است که در ویولن کلمه‌ی فرانسه‌ی آرشه، به معنی کمان کوچک، جای آن را گرفته است (شکل در ستون ۳).

کمانگیر، در داستانهای ملی: ← آرش.

کمان‌لنگی[1] (kamān.lengi)، انحناء و مقوس شدن لنگهای انسان. از نتایج بیماری راشیتیسم در سنین اولیه‌ی عمر است.

کمانی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت II.



کمبایه (kambāya) یا **کمبی**[2] (kambey)، شهر (جم ۵۱°۲۹۱)، ایالت گجرات، غ هند، کنار ← خلیج کمبایه. در قرون ۱۴م–۱۵م، تحت حکومت فرمانروایان مسلمان گجرات، بندر مهمی بود. امروز از مراکز داد و ستد محلی است.

کمبایه، خلیج یا **خلیج کمبی**[2]، شاخابه‌ای از دریای عربستان، ساحل غ هند، واقع بین شبه جزیره‌ی کاتهیاوار و گجرات.

کمبرول[3] (kambərwel)، کوی (جم ۱۷۴°۶۹۷)، لندن، انگلستان. عمدهٔ کوی مسکونی و پارک است. گالری هنری لندن جنوبی در اینجاست.

کمبل[4] (kambəl)، خاندانی از اشراف اسکاتلندی. اعضای آن لقب ارل آو آرگایل[5] (*ërl āv ār-gāyl)، دیوک آو آرگایل (diuk*)، یا مارکوئس آو آرگایل (*mārkues) داشته‌اند. بعضی از اعضای این خاندان در مقالات آتیه خواهد آمد.

کمبل، خاندان هنرپیشگان انگلیسی، ← **کمبل، راجر.**

کمبل، ادلید: ← کمبل، راجر.

کمبل[6]، آرچیبالد (ārcibāld kambəl)، ملقب به (پنجمین) **ارل آو آرگایل**، ۱۵۳۰–۷۳، رجل اسکاتلندی، از خاندان کمبل. گاه از ملکه الیزابت و گاه از ماری استوارت پشتیبانی میکرد. در سلطنت جیمز VI لرد چانسلر بود.

کمبل[6]، آرچیبالد، ملقب به (هشتمین) **ارل آو آرگایل** و (اولین) **مارکوئس آو آرگایل**، ۱۶۰۷–۶۱، رجل اسکاتلندی، از خاندان کمبل. از پرسبیتریهای مقتدر بود. پس از تسلیم شدن چارلز I به اسکاتلندیها، کوشید که مقری برای پرسبیتریها در انگلستان تأسیس کند. چارلز II را در اسکاتلند تاجگذاری کرد. پس از بازگشت خاندان استوارت، به جرم خیانت اعدام شد.

کمبل[6]، آرچیبالد، ملقب به (نهمین) **ارل آو آرگایل**، ۱۶۲۹؟–۱۶۸۵، رجل اسکاتلندی از خاندان کمبل؛ پسر آ. کمبل (هشتمین ارل آو آرگایل). از سلطنت‌طلبان پرشور و فعال، و نیز از پروتستانها بود و با شدت عمل در مقابل گروههای پیمانگران مخالفت میکرد. به نفع جیمز سکات (ملقب به دیوک آو مانمث) شورید، اما دستگیر و اعدام شد.

---

(۱)bowleg (۲)Cambay (۳)Camberwell (۴)Campbell (۵)Argyll (۶)Campbell

کمبل[1]، آرچیبالد (ārcibāld kambəl)، ملقب به (اولین) **دیوک آو آرگایل**، فد ۱۷۰۳، از اشراف اسکاتلندی از خاندان کمبل؛ پسر ارشد آ. کمبل (نهمین ارل آو آرگایل). از هواداران جیمز II بود، و سپس به طرفداری از ویلیام III بر خاست. در کشتار فجیع خاندان مکدانلد در گلنکو (۱۶۹۲) شرکت داشت (← کمبل، جان، اولین ارل آو بردالبن).

کمبل[1]، آرچیبالد، ملقب به (سومین) **دیوک آو آرگایل**، ۱۶۸۲–۱۷۶۱، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان کمبل؛ برادر جان کمبل (دیوک آو گرینیچ). برای اتحاد تاج و تخت اسکاتلند و انگلستان کوشید. از طرفداران جورج I بود، و در اسکاتلند مناصب عالی داشت، و برای توسعه‌ی تجارت و صنعت و مدارس کوشید.

کمبل[1]، الگزاندر (alegzāndər kambəl)، ۱۷۸۸–۱۸۶۶، رهبر دینی امریکائی؛ مت ایرلند. در ۱۸۰۹ به کشمت مهاجرت کرد، و با پدرش، ت. کمبل، متفقاً جامعه‌ی شاگردان مسیح را تأسیس کردند.

کمبل[1]، تامس (tāməs kambəl)، ۱۷۶۳–۱۸۵۴، رهبر دینی امریکائی؛ مت ایرلند. در ۱۸۰۷ به کشمت رفت. با همکاری پسرش، الگزاندر کمبل، جامعه‌ی شاگردان مسیح را در پنسیلوانیای غربی تأسیس کرد.

کمبل[1]، تامس، ۱۷۷۷–۱۸۴۴، شاعر اسکاتلندی. کتاب لذتهای امید (۱۷۹۹) وی مقبول افتاد، و وی به بن اروپا سفر کرد، و بعضی از بهترین اشعار خود را (از قبیل شما دریانوردان انگلستان) در آنجا سرود.

کمبل[1]، جان (jān kambəl)، ملقب به (اولین) **ارل آو بردالبن** (ërl āv brədâlbən*)، ۱۶۳۵؟–۱۷۱۷، سرکرده‌ی اسکاتلندی. در شورش ۱۶۵۴ سلطنت‌طلبان شرکت داشت، و به پیشرفت اقدامات جورج مانک برای بازگشت خاندان استوارت یاری کرد. در ۱۶۸۹ نسبت به ویلیام III سوگند وفاداری یاد کرد، و مأمور شد که وفاداری عشایر را جلب کند. با مشارکت آ. کمبل (اولین دیوک آو آرگایل) و ج. دالریمپل (اولین ارل آو ستر)، خاندان مکدانلد را، که با آنان اختلاف داشت به عنوان تأخیر در اعلام وفاداری به ویلیام III در گلنکو کشتار کرد (۱۶۹۲). در ۱۷۱۵ به شورش جکوبایتها پیوست.

کمبل[1]، جان، ملقب به (دومین) **دیوک آو آرگایل و دیوک آو گرینیچ** (diuk āv grinic*)، ۱۶۷۸–۱۷۴۳ سردار اسکاتلندی، از خاندان کمبل. طرفدار اتحاد اسکاتلند و انگلستان بود. شورش جکوبایتها را فرو نشاند (۱۷۱۵).

کمبل، جان فیلیپ: ← کمبل، راجر.

کمبل، جورج ستیون: ← کمبل، راجر.

کمبل، چارلز: ← کمبل، راجر.

کمبل[2]، راجر (rājər kembəl)، ۱۷۲۱–۱۸۰۲، هنرپیشه‌ی انگلیسی و مدیر تماشاخانه. ۱۲ فرزند داشت. مؤسس یکی از معتبرترین خاندانهای هنرپیشگان در انگلستان است. پسر ارشدش، **جان فیلیپ کمبل** (jān filip)، ۱۷۵۷–۱۸۲۳، برای کشیش شدن تربیت یافت، ولی عاقبت به هنرپیشگی روی آورد. مدیر تماشاخانه‌ی دروئری لین[3] (druəri leyn) در لندن بود (۱۷۸۳–۱۸۰۲). در نمایشنامه‌های شکسپیر مقابل خواهرش سرا کمبل سیدنز بازی کرد، و شهرت فراوان یافت. بعداً مدیر تماشاخانه‌ی کاونت گاردن بود (۱۸۰۳–۸). برادرش، **جورج ستیون کمبل** (jorj stivən)، ۱۷۵۸–۱۸۲۲، در کاونت گاردن و هی مارکت بازی میکرد. در ۱۷۹۲–۱۸۰۰ مدیر تماشاخانه‌ی ادینبره بود. برادر کوچکش، **چارلز کمبل** (cārlz)، ۱۷۵۷–۱۸۵۴، در اجرای نقشهای کمدی ممتاز بود. با دختر ارشد خود، **فنی کمبل** (fani)، ۱۸۰۹–۹۳، به کشمت سفر کرد. فنی با اجرای نقش جولیت شروع به کار کرد (۱۸۲۹)، و مشهور شد. اجرای نقشهائی از قبیل بانو مکبث بر شهرتش افزود. هنگام جنگ داخلی امریکا، در انگلستان مقالاتی بر ضد بردگی نوشت. خواهرش، **ادلید کمبل** (adəleyd)، ۱۸۱۴–۷۹، خواننده بود، و در اجرای اپراهای ایتالیائی مشهور شد.

کمبل، سرا: ← سیدنز، سرا کمبل.

کمبل، فنی: ← کمبل، راجر.

کمبل-بنرمن[4]، سر هنری (sər henri kambəl-banərmən*)، ۱۸۳۶–۱۹۰۸، از رجال انگلستان. در ۱۸۹۸ رهبر حزب لیبرال شد. با سیاست بریتانیا در جنگ افریقای جنوبی (← بوئرها، جنگ) مخالف بود. در ۱۹۰۵–۸ نخست‌وزیر بود؛ از جمله‌ی اقدامات آزادیخواهانه‌اش اعطای خودمختاری به ترانسوال و کشور آزاد اورانژ بود.

کمبلیان: ← شاگردان مسیح.

کمبوجیه، شاهنشاه هخامنشی؛ ← کبوجیه.

کمبی، هند، ← کمبایه.

کمپ[5]، مارجری (märjəri kemp)، فد ح ۱۴۳۸، بانوی نویسنده‌ی دینی انگلیسی. اوتوبیوگرافی وی ظاهراً قدیمیترین اوتوبیوگرافی در زبان انگلیسی است، و از لحاظ اشاره به جزئیات زندگی روزمره‌ی آن عصر حائز اهمیت است.

کمپ[6]، ویلیام (wilyām kemp)، فد ۱۵۷۹–۱۶۰۰، هنرپیشه‌ی کمدی و رقاص انگلیسی، که به جهت عضویت در گروه بازیگران شکسپیر و رقص‌های روستائیش شهرت داشت.

کمپانی[7] (kompāni)، لفظ اروپائی به معنی شرکت، برای عناوینی که با این لفظ شروع میشود به ردیف شرکت و نیز به جزء خاص رجوع کنید، مثلاً برای کمپانی هند شرقی ← هند شرقی، شرکت.

کمپر[8] (kamper)، شهر (جه ۴۵°۹۸۹)، کرسی ولایت فینیستر، لغ فرانسه، در برتانی، نزدیک خلیج بیسکی. بندری بر رود آدور است. صنایع آن مشتمل بر مواد غذائی، چرم، و کاغذ است. سفالگری آن شهرت دارد.

کمپرس: ← کومپرس.

کمپفر[9]، انگلبرت (engelbert kempfer)، ۱۶۵۱–۱۷۱۶، طبیب و جهانگرد محقق آلمانی. کمپفر با یک هیئت نمایندگی سوئدی از راه مسکو به ایران آمد، و در طی ۴ سال تحقیقات مهمی در باره‌ی اوضاع ایران به عمل آورد. پس از آن، در خدمت شرکت هند شرقی هلند در آمد، و تا سال ۱۶۹۳ به عربستان، هندوستان، جاوه، سیام، و ژاپن سفر کرد. نسخ خطی آثار علمی او در موزه‌ی بریتانیائی محفوظ است. کتاب او به نام در دربار شاهنشاه ایران از لاتینی به آلمانی ترجمه و در ۱۹۴۰ چاپ شده است، و شامل اوضاع ایران در زمان شاه سلیمان صفوی است (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۵۰ هش).

کمپلکس: ← کومپلکس.

کمپوت: ← مربا و ژله.

کم‌خونی[10]، فنـ **آنمی** (ānemi)، حال ناشی از کم شدن تعداد گویچه‌های سرخ خون یا نقصان ماده‌ی هموگلوبین آنها. از علل آن رفتن خون، خراب شدن زیاده از حد گویچه‌ها، یا کاهش عمل خونسازی در بدن به سبب نقصان آهن یا نقصان عامل ضد کم‌خونی کبد است.

کمدن[11] (kamdən)، نام چند شهر در کشمت. **۱–** جه ۱۵۹°۱۱۷، غ ایالت نیو جرزی، بر رود دلاور. مصنوعات عمده‌اش منسوجات، مواد شیمیائی، و اسبابهای برقی است. پالایشگاه نفت و تعمیرگاههای راه آهن دارد. **۲–** جه ۸۴۲°۶، ل ایالت کارولینای جنوبی. از مراکز بازرگانی و محل کارگاههای بافندگی و چوببری است.

کمدی[12] (komedi؛ فنـ)، اثر ادبی یا نمایشی که خنده و تفریح هدف آن باشد، یا مسائل تلخ و جدی را در لفافی خنده و شوخی ارائه دهد. با اینکه کلمه‌ی کمدی معمولاً در مورد آثار نمایشی به کار میرود، برخی آثار غیر نمایشی نیز بدین نام خوانده شده‌اند، از قبیل منظومه‌ی مذهبی دانته به نام کمدی الاهی و مجموعه‌ی داستانهای بالزاک در باره‌ی زندگی مردم فرانسه در قرن ۱۹م به نام کمدی انسانی.

کمدی به معنای نمایشی آن از مراسمی که در جشنهای مربوط به دیونوسوس، خدای یونانی، اجرا میشد و گفتگوها و همسرائیهائی که در آن مراسم به عمل میآمد، سرچشمه گرفته است. آن نوع نمایشی که در تاریخ تآتر به نام "کمدی قدیم" از آن یاد میشود، در یونان باستان عبارت از مجموعه‌ی صحنه‌های مجزائی بود که با به کار گرفتن کاراکترها و گروه همسرایان به هم پیوند داده میشد. در این مجموعه‌ها مطلب یا موقعیت خاصی به نمایش گذاشته میشد و در قالب فارس، فانتزی، هجوگوئی، تقلید در آوردن و تبلیغات سیاسی، مطلب با موفقیت مورد بحث، بهره‌برداری، و امعان نظر قرار میگرفت. این شیوه در نمایشنامه‌های درخشان و نیشدار آریستوفانس به اوج خود رسید و پس از آن "کمدی قدیم" جای خود را به نمایشنامه‌هائی داد که از شور و تحرک کمتری برخوردار بود.

آغاز نمایشهائی که به نام "کمدی جدید" شناخته میشود از میانه‌ی قرن ۴م قم بود. نمایشنامه‌های این دوره جنبه‌ی ادبی بیشتری داشت و لحن آنها اغلب لحنی "رمانتیک" بود و از لحاظ جنبه‌های انتقادی و هجوگوئی آن به مراتب خفیفتر بود. موقعیتها و کاراکترهای تکراری مشخص جای همسرایان و انتقادات اجتماعی و سیاسی و صحنه‌های شیطنت‌آمیز را گرفت. مناندروس معروفترین نویسنده‌ی "کمدی جدید" بود، و پلاوتوس و ترنتیوس، نمایشنامه‌نویسان معروف لاتینی از او تقلید میکردند.

در قرون وسطی کلیسا سخت میکوشید که جنبه‌های شاد و انتقادی نمایشها به حد اقل تقلیل یابد، اما علی رغم ممانعتهای کلیسا "درام کمیک" در نمایشنامه‌های عامیانه و جشنها، در کمدیا دل/آرته،

---

(۱)Campbell (۲)Kemble (۳)Drury Lane (۴)Campbell-Bannerman (۵)Kempe (۶)Kemp (۷)company
(۸)Quimper (۹)Kämpfer (۱۰)anemia (۱۱)Camden (۱۲)comedy

و در جنبه‌های مسخره‌آمیز نمایشنامه‌های مذهبی و اخلاقی ادامه یافت. همراه رنسانس درام پرتحرک و تازه‌ای پدید آمد. از ترکیب سبکهای نمایشی قرن ۱۶م انگلیسی با کمدی کلاسیک لاتینی، کمدی معروف به "کمدی عهد الیزابت" پایه‌گذاری شد. در حالی که جان لیلی و دیگران واضعین اولیه‌ی "کمدی عهد الیزابت" بودند، این مکتب در نمایشنامه‌های شکسپیر و بن جانسن به حد اعتلای خود رسید.

پس از قرون وسطی، در فرانسه نفوذ درام کلاسیک با تأثیر کمدیا دل/آرته در نمایشنامه‌های مولیر نتایج درخشانی به بار آورد. چنین ترکیبی را در آثار نمایشنامه‌نویس ایتالیائی، کارلو گولدونی، نیز میتوان یافت.

در انگلستان، پس از انقلاب پیرایشگر، دوران مکتب کمدی معروف به دوران بازگشت خاندان استوارت آغاز شد. نمایشنامه‌نویسان این مکتب علاوه بر طنز فراوان، اغلب هر گونه قباحت و پرده‌دری را نیز جایز میشمردند. از معاریف این دوره میتوان ویچرلی و کانگریو را نام برد. در پایان قرن ۱۷م عکس العمل شدیدی که علیه قبایح تئاتر دوران بازگشت خاندان استوارت به وجود آمده بود، منجر به پیدایش "کمدی سانتیمانتال" در انگلستان شد. درین شیوه بیشتر کوشش میشد که تماشاگران را به گریه بیندازند تا به خنده. شیوه‌ای که در فرانسه نیز متداول شده بود و به آن "کمدی اشک‌آور" میگفتند.

در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م شریدن و گولدسمیت به شیوه‌ی کمدی هجوآمیز و طنزآمیز دوباره جان بخشیدند، و در قرن ۱۹م کمدی بار دیگر دوچار رکود شد تا اینکه نمایشنامه‌های اوسکار وایلد و ج. ب. شا به کار کمدینویسی رونقی تازه دادند. در دهه‌ی ۱۸۸۰–۹۰ نمایشنامه‌نویس بزرگ روسی، آ. چخوف، شروع به نوشتن کمدیهای ظریف و پرمغز خود کرد. در قرن ۲۰م شیوه‌های مختلف و مشخصی در کار نوشتن کمدی بوجود آمد، کمدیهائی که بیشتر جنبه‌ی اجتماعی داشت و معروفترین آنها متعلق به پینیرو، ه. آ. جونز و ج. ب. شا بود، کمدیهای پرپیچ و خم و زیرکانه‌ای که موضوع آنها بیشتر رفتار آدمها بود، توسط اوسکار وایلد پایه‌گذاری شد و توسط نمایشنامه‌نویسانی از قبیل ن. کاورد ادامه یافت؛ کمدیهای رمانتیک یا سانتیمانتال که ج. بری پایه‌گذار آن بود؛ کمدی خاص ایرلندی که توسط ج. سینگ، لیدی گرگوری و شان اوکیسی به وجود آمد؛ کمدی موزیکال که از اپرابالاد قرن ۱۸م و همچنین اپراکمیک گیلبرت و آ. س. سالیون سرچشمه میگرفت، و بالاخره کمدیهائی نیهیلیستی و منسوب به تئاتر معروف به تئاتر پوچ.

کمدی اخوان (komedie axavān)، نام شرکتی تئاتری که در ۱۳۵۳ هش به سرپرستی محمود آقا ظهیرالدینی (۱۲۷۸–۱۳۱۴ هش) در تهران تأسیس شد. وی از اعضای کمدی ایران و از هنرپیشگان بود. شرکت چند سال فعالیت هنری داشت، و با مسلول شدن مؤسسش از هم پاشید.

کمدیا دل/آرته[1] (kommedia dellārte) [عبارت ایتالیائی که به همین شکل و تلفظ در سراسر جهان مصطلح است]، نوعی تئاتر که در ایتالیا به وجود آمد، و در مدتی کوتاه هنر تئاتر را در همه‌ی کشورهای اروپا، و مخصوصاً تحول کمدی را در فرانسه، شدیداً تحت تأثیر قرار داد. این شیوه‌ی نمایشی در قرون ۱۶م–۱۸م در ایتالیا بازاری گرم داشت. ریشه‌های کمدیا دل/آرته را شاید بتوان در پانتومیم‌های بیزانسی امپراطوری روم شرقی جستجو کرد. برای ارزیابی نمایشهای اولیه‌ی این شیوه، مدارک کمی در دست است، گواینکه خلاصه‌هائی از داستانهائی که به بازی در میآمد و جملاتی که برای بیان هر یک از عواطف یکسان در نمایشهای گوناگون به کار میرفت و شرح کارهای خنده‌آوری که در بازیهای مختلف مشترک بود، همچنان در دست است. بازیگران کمدیا دل/آرته، بر اساس این‌داستانها و جملات و کارها، حق داشتند بدیهه‌سرائی و بدیهه‌پردازی کنند، و هر بار احوال و شرائطی تازه خلق کنند، و، در چنین وضعی، طبعاً بهترین بازیگران آنهائی بودند که در بدیهه‌پردازی و ارائه‌ی حالات و کیفیات خلق الساعه بر دیگران برتری داشتند. از این بابت کمدیا دل/آرته را میتوان با نمایش به اصطلاح "تخته‌حوضی" ایران، که هنوز از میان نرفته است، مقایسه کرد. در یک نمایش "تخته‌حوضی" نیز، بر اساس داستانی که شاید اغلب تماشاگران مضمون آن را از پیش میدانسته‌اند، و با شرکت پرسوناژهائی (← شخص بازی)ـاز قبیل حاجی و کاکاسیاه که تماشاگران با آنها نیز آشنائی کافی دارند ـ صحنه‌ها به شکل خلق الساعه ارائه می‌شود، و کمتر اتفاق می‌افتد که بازی دو بار دقیقاً به یک شکل ارائه شود. اغلب می‌بینیم که حتی موضوعها و خبرهای جاری روز وارد داستانهائی میشود که زمان آنها را باید متعلق به روزگار قدیم و گاه گذشته‌های دوردست و افسانه‌ای دانست.

مهمترین پرسوناژهای نمایشهای کمدیا دل/آرته، که اکثراً ماسکهای شناخته‌شده بر چهره داشتند، از این قرارند:

آرلکن شوخ‌طبع و چابک، با حالتی بچگانه و مدام عاشق، با ماسک سیاه گربه‌واری بر صورت، با لباسی رنگارنگ که بعدها طرح آن به شکل لوزیهای سرخ و سبز و آبی در آمد.

بریگلا[2] (brigellā)، همدم آرلکن، که، بر عکس او، دنیادیده و رذل بود و در عین بزدلی از هیچ کاری برای به دست آوردن پول فرو گذار نمیکرد.

فیگارو، قهرمان کمدیهای بومارشه، از اعقاب بریگلا است.

سکاپن[3] (skāpan)، شخص بازی نمایشنامه‌ی مولیر، نیز از اعقاب بریگلا است.

پدرولینو[4] (pedrolino)، پرسوناژی معصوم با صورتی سفید، و حالتی رؤیایی بود که همیشه مورد تعدی واقع میشد.

پیرو، پرسوناژ فرانسوی، که پدرولینو از او ناشی شده است.

پالیاتچو[5] (pālyātco)، که طلایه‌دار دلقک امروزی است، با پدرولینو نزدیکی بسیار داشت.

پولچینلا[6] (pulcinellā)، کوتوله‌ای بیرحم، گوژپشت، کج‌دماغ، و مرد عزب ناقص الخلقه‌ای بود که در اغوای دختران زیبا میکوشید.

پانتالون کاریکاتوری بود از تاجر ونیزی، ثروتمند، بازنشسته، تنگ‌نظر و خسیس با زنی جوان یا دختری اهل حال؛ شلواری گشاد به پا، با ریش نوک‌تیز و چانه‌ای برآمده.

ایل دوتوره[7] (il dottore؛ دکتر) یگانه دوست پانتالون، عالم‌نما، شترمآب و دغلباز، با لباس سیاه، که در نمایشنامه‌های مولیر زنده نگاه داشته شده است.

ایل کاپیتانو[8] (il kāpitāno؛ کاپیتان) کاریکاتور نظامی حرفه‌ای، به خصوص از نوع اسپانیائی آن، دریده و پرمدعا اما بزدل بود.

سکاراموش که، با لباس سیاه و شمشیری بر کمر، نوعی رابین هود زمان خود به شمار میرفت، جای کاپیتان را گرفت.

اینامورائو[9] (ināmorāto؛ عاشق) به نامهای گوناگون ظاهر میشد، و واجب بود که زیبا و خوش‌بیان باشد و بتواند قطعات عاشقانه را خوب ادا کند. کسی که نقش عاشق را بازی میکرد معمولا محبوب تماشاگران بود و ماسک به صورت نداشت.

اینامورااتا[10] (ināmorātā؛ معشوقه) زنی بود که نقش مقابل اینامورائو را بازی میکرد (ایزابلا آندرئینی معروفترین بازیگر این نقش بوده است).

کولومباین، معشوقه‌ی آرلکن، دختری بود حاضرجواب، تیزهوش، و مستعد فتنه‌انگیزی.

روفیانا[11] (ruffiānā) پیرزنی بود که، یا به عنوان مادر یا صرفاً زنی مفتری، معمولا میانه‌ی عشاق را به هم میزد.

کانتارینا[12] (kāntārinā) و **بالرینا**[13] (ballerina)، اغلب در کمدیها شرکت داشتند، اما کارشان اکثراً عبارت ازین بود که با خواندن و رقصیدن یا نواختن ساز، تنوعی به نمایش ببخشند. پرسوناژهای زن هیچ یک ماسک به چهره نداشت.

کمدی اشک‌آور: ← کمدی.

کمدی الاهی[14] (komedie elāhi)، منظومه‌ی شاعر بزرگ ایتالیائی، دانته، و یکی از شاهکارهای بزرگ شعری بشری، که مانند آن در آثار منظوم انسانی شاید از دو یا سه بیشتر نباشد. این کتاب بزرگ به زبان ایتالیائی و نام اصلیش کمدیا[15] (kommedia) بوده است، و صفت الاهی و خدائی را در قرون بعد به آن داده‌اند، که هم نشان‌دهنده‌ی جنبه‌ی مابعد طبیعی و دنیای پس از مرگ آن است، و هم اشاره‌ای است به عظمت و شکوه بیمانند آن.

دانته در ۱۳۰۷ به نظم این اثر عظیم آغاز کرده است، و آن دارای سه قسمت یا سه "چکامه"[16] است. چکامه‌ی اول در ۱۳۱۰، چکامه‌ی دوم در ۱۳۱۴، و چکامه‌ی سوم در میان سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۲۱ پایان یافته است. مجموع این سه چکامه صد "قطعه"[17] است، که قطعه‌ی اول به منزله‌ی پیشگفتار است، و هر چکامه از ۳۳ قطعه ترکیب یافته است. این سه چکامه رویهمرفته دارای ۱۴۲۳۳ بیت است که هر بیت آن ۱۱ هجا دارد. علت اینکه به این منظومه نام "کمدی" داده شده است آن است که چکامه‌ی

---

(۱)commedia dell'arte (۲)Brighella (۳)Scapin (۴)Pedrolino (۵)Pagliaccio (۶)Pulcinella (۷)Il Dottore (۸)Il Capitano (۹)Inamorato (۱۰)Inamorata (۱۱)Ruffiana (۱۲)Cantarina (۱۳)Ballerina (۱۴)Divine Comedy (۱۵)Commedia (۱۶) canticle (۱۷)canto

اول، یا داستان دوزخ، همراه با وحشت و ترس است، ولی چکامه‌ی دوم، یا آعراف، ملایم است، و چکامه‌ی سوم، یا بهشت، دلپذیر و دلکش است و بدین گونه سیری تدریجی است از اندوه و غم به شادی و خوشی.

اما موضوع این منظومه عبارت است از سفر خیالی دانته به سه جایگاه آخرت، یعنی دوزخ، اعراف، و بهشت. این سفر خیالی در شب "جمعه‌ی مبارک"[1] (جمعه‌ی پیش از عید فصح و روز مصلوب شدن مسیح) سال ۱۳۰۰ و هنگامی که دانته به نیمه‌ی راه زندگی یعنی ۳۵سالگی رسیده بود صورت گرفت، و دانته خود را در جنگلی تاریک تنها یافت. آن شب را به اضطراب و دلهره گذرانید، و بامدادان تپه‌ای را دید که نور خورشید بر آن تابیده بود. چون به سوی آن تپه راه افتاد پلنگی و شیری و ماده‌گرگی راه را بر او بستند، و او را وادار کردند که به تاریکی جنگل باز گردد. در اینجا ویرژیل، شاعر بزرگ رومی، بر او ظاهر میشود که میخواهد به او کومک کند. ویرژیل را سه خاتون ـ یعنی مریم عذرا، ← قدیسه لوچیا، و بئاتریچه پورتیناری ـ برای یاری او فرستاده بودند. ویرژیل دانته را از میان درکات دوزخ میگذراند، و به کوه اعراف میبرد. در قله‌ی کوه اعراف، ویرژیل جای خود را به بئاتریچه میدهد، و بئاتریچه او را به بهشت میبرد، و از میان افلاک عبور میدهد، و به ملکوت اعلی میرساند؛ در همین مکان دانته لحظه‌ای غرق مشاهده‌ی جمال احدیت میشود. دوزخ هاویه‌ای ژرف و تاریک است، که درکات نه‌گانه‌ی آن تا مرکز زمین فرو میرود و بتدریج تنگتر میشود. در این درکات، بسیاری از اشخاص اساطیری و تاریخی دنیای قدیم و کتب مقدس ـ از شعرا، فلاسفه، پهلوانان، امپراطوران، سیاستمداران، ملکه‌ها، روحانیان، پاپها، و زنان مشهور تا سال ۱۳۰۰ ـ دیده میشوند. کیفر ایشان به جهت رذایل سه‌گانه‌ی اصلی، یعنی شهوترانی، بدخواهی، و درنده‌خوئی است. هر که گناهش بیشتر، به قعر جهنم نزدیکتر است، و در قعر جهنم ابلیس با سه چهره (در برابر تثلیث مقدس الاهی) و شش بال مقیم است، و با سه دهان خود یهودای اسخریوطی (آنکه به مسیح خیانت کرد)، و بروتوس و کاسیوس (آنان که به قیصر غدر کردند) را میجود.

اعراف دانته کوهی است (کوه فردوس) که بر روی عناصر چهارگانه عالم است، و آبهای نیمکره‌ی جنوبی از هر سوی آن را فرو گرفته است. اعراف پیشخانی دارد با ۷ صفه، که هر چه بتدریج بالاتر میرود صعوبت آن به تناسب شدت و ضعف گناهان کبیره کاهش میابد، و کفاره‌ای که ساکنان صفه‌ی بالاتر میدهند کمتر از کفاره‌ی گناهکاران صفه‌نشینان پایینتر است. در قله‌ی کوه فردوس، زمین قرار دارد، و دانته در آنجا با بئاتریچه که از آسمان فرود آمده است ملاقات می‌کند. در اینجا اعتراف و تزکیه‌ی شاعر انجام میابد، و سزاوار عروج به ستارگان میشود. فردوس یا بهشت دارای نه فلک متحد المرکز است، که عبارت است از فلکهای ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری، زحل، و فلک ثوابت، و فلک الافلاک یا فلک اطلس، و پس از آن، فلک دهمی است که عرش است، و همه‌ی افلاک دیگر را در بر میگیرد. تمام کسانی که مورد لطف و عنایت الاهی قرار گرفته‌اند در عرش اعلی بر روی گلی ملکوتی جا دارند، و هر یک به نسبت مقام خود از مشاهده‌ی جلوه‌ی حق نصیبی دارد. ساکنان این گل ملکوتی، به نسبت مقام خود، از آن به افلاک پایینتر فرود میآیند تا مقامات و درجات ایشان بهتر معلوم شود. در عرش اعلی، بئاتریچه جای خود را به قدیس برنار میدهد، و این پیرمرد مقدس امکان شهود اسرار ذهن مسیح را در اختیار دانته میگذارد، و او در لحظه‌ای از سر وحدت و تثلیث و تجسد مسیح آگاه میشود، و از وصف آن به زبان خیال ناتوان میماند، و منظومه‌ی الاهی به نام "عشق که خورشید و ستارگان را به گردش در میآورد" به پایان میرسد.

چنانکه گفته شد، منظومه‌ی کمدی الاهی از جمله‌ی آثار نادر بشری است، که در همه‌ی اعصار و قرون و در سراسر جهان مقبولیت کم‌نظیر یافته است، و به بیشتر زبانهای زنده و معروف عالم ترجمه شده (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۵ هش)، و شروح و تفاسیر فراوانی بر آن نوشته شده است. برای درک عظمت و اندازه‌ی حسن قبولی که این منظومه یافته است کافی است که کتابنامه‌ی چاپها و ترجمه‌ها و شرحهای آن را در یکی از زبانهای مهم اروپائی مطالعه کرد.

کمدی انسانی: ← بالزاک.

کمدی ایران (komedie irān)، نخستین سازمان نمایشی که با اصول مناسب در تهران ایجاد شد، و متدرجاً ذوق نمایش را در مردم بیدار ساخت. ماهی دو بار در سالن گراند هتل (تالار دهقان فعلی، در خیابان لاله‌زار) نمایش میداد، و موفق شد که پای بعضی از بانوان ارمنی و یهودی را به صحنه باز کند (پیش از آن، مردها نقش زنان را بازی میکردند). کمدی ایران با اجازه‌ی رسمی وزارت فرهنگ تأسیس شد؛ از اعضای عمده‌ی آن منشی‌باشی (بهرامی)، عنایت‌الله شیبانی، احمد محمودی (کمال‌الوزاره)، مهدی نامدار، رفیع حالتی، میر مهدی ورزنده، محمود ظهیرالدینی (← کمدی اخوان)، و بانوان سارا خاتون، شکوفه، و ملوک حسینی بودند.

کمدی جدید: ← کمدی.

کمدی رمانتیک: ← کمدی.

کمدی سانتیمانتال: ← کمدی.

کمدی فرانسز[2] (komedi frānsez)، تئاتر دولتی فرانسه در پاله رویال، پاریس. بعد از مولیر، گروه هنرپیشگان وی، که رهبری آن را بیوه‌اش آرماند بژار به عهده گرفته بود، به فرمان لوئی XIV با گروههای دیگر متحد شد (۱۶۸۰). این گروه جدید، در مقابل گروه هنرپیشگان ایتالیائی که یگانه رقیبش محسوب میشدند، "کمدی فرانسز" نامیده شد. سال بعد کومک مالی سالیانه‌ای برای آن مقرر شد. در انقلاب فرانسه، هنرپیشگان آن متفرق شدند، و تئاتر تعطیل گردید (۱۷۹۲). در ۱۸۰۴ به فرمان ناپلئون I مجدداً تأسیس، و در محل کنونی دایر شد. از آن تاریخ تا امروز بدون وقفه به کار خود ادامه میدهد.

کمدی قدیم: ← کمدی.

کمدی موزیکال: ← کمدی.

کمر[3] (kamar)، در اصطلاح جغرافیا، صخره‌ی پر-شیب ناهموار یا قسمت پیش‌آمده‌ای از یک صخره.

کمران (kamarān) [= دو ماه]، جزیره‌ای (۱۸۱ کمم؛ جمع تخمیناً ۱۰۰۰) نزدیک ساحل یمن در بحر احمر، جزو عربستان، ۷۲کیلومتری ل بندر حدیده و ۳۲۲کیلومتری ل بریم؛ از لحاظ اداری تابع عدن. سرزمینی پست، هموار، و شنی است. شغل عمده‌ی سکنه‌ی آن ماهیگیری است، و مختصری صید مروارید دارد. در زمان مقدسی زندان یمن بود. در قرن ۱۶م پرتغالیها آن را تصرف و در آن قلعه‌ای بنا کردند که بعدها به دست عثمانیان خراب شد. در ۱۹۱۵ بریتانیا آن را اشغال کرد. در سال ۱۹۴۶ انگلستان به آن قانون اساسی اعطا کرد. کمران جزو عدن یا ← تحت الحمایه‌ی عربستان جنوبی نیست، بلکه تحت نظر کمیسر عالی انگلستان در عدن اداره میشود. فرودگاه دارد.

کمربالا[4] (kamar.hālā)، در اصطلاح زمینشناسی، سنگی که در بالای سطح یک گسله یا یک رگه قرار گرفته است.

کمر بستن و کمربسته: ← جوانمردان.

کمربند پنبه[5] (kamarbande panbe)، عنوان منطقه‌ای در کشمة که در گذشته عمدةً زیر کشت پنبه بود، مشتمل است بر ایالات کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، جورجیا، آلاباما، میسی‌سیپی، لویزیانا، آرکانساس، اوکلاهوما، و تکزاس، و قسمتهائی از ویرجینیا، کنتوکی، تنسی، فلوریدا، و میسوری. اکنون اگرچه در قسمتهائی از این منطقه پنبه‌ی فراوان تولید میشود، محصولات دیگری نیز به عمل میآید.

کمربند سیاه: ← بلک بلت.

کمربند غله[6] (kamarbande qalle)، عنوان منطقه‌ای در کشمة که خاک و اقلیم آن برای کشت غله و دامداری (مخصوصاً خوک) مناسب است. کمابیش قسمت غربی میدوست را شامل میشود. آیووا و ایلینوا در قلب آن واقعند.

کمربندهای وان الن: ← وان الن، کمربندهای.

کمرپایین[7] (kamar.pāyin)، در اصطلاح زمین‌شناسی، سنگی که در پایین سطح یک گسله یا یک رگه قرار گرفته است.

کمررود (komer.rud)، دهستان (جمع ۱٬۲۳۴ نفر ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۴ آبادی؛ مرکزش، **کمررود** (جمع ۳۸۵ نفر ۱۳۴۵هش)، در ۱۰کیلومتری ج بلده است.

کمرزرد (kamar.zard)، کوهی در ش بخش کنگاور، که مرتفعترین قله‌ی آن ح ۲٬۱۶۰ متر ارتفاع دارد. آبادیهای قارلق، و شورچه (šurce؛ جمع ۴۸۴ نفر ۱۳۴۵ هش) در دامنه‌ی آن قرار دارند.

کمرن[8]**، جورج گلن** (jorj glen kamərən)، ۱۹۰۵– ، مستشرق امریکائی. در دانشگاه شیکاگو تحصیل کرد، و مدتی در مؤسسه‌ی السنه‌ی شرقیه‌ی شیکاگو به تدریس زبانهای شرقی اشتغال داشت. از ۱۹۴۸ استاد تمدنهای شرق نزدیک و رئیس کرسی تتبعات شرقی دانشگاه میشیگان است. در حفاریهای علمی ایران، مخصوصاً بیستون و تخت جمشید، شرکت داشته است. عضو انجمن ایرانشناسی

---

(۱)Good Friday (۲)Comédie française (۳)crag (۴)hanging wall (۵)Cotton Belt (۶)Corn Belt (۷)foot wall (۸)Cameron

تهران و دارنده‌ی نشان همایون درجه‌ی دوم (۱۹۴۹) است. در ۱۹۴۰–۴۸ دبیر مجله‌ی تتبعات شرق نزدیک (دنباله‌ی مجله‌ی امریکائی زبانهای سامی) بود. آثارش مشتمل است بر تاریخ اوایل عیلام (۱۹۳۶) و الواح تخت جمشید (۱۹۴۸).

کمرن[1]، ریچارد (ricārd kamərən)، فت ۱۶۸۰، کشیش پرسبیتری اسکاتلندی، و رهبر فرقه‌ای از پیمانگران معروف به کمرنیان. بعد از بازگشت خاندان استوارت، با برقراری مجدد نظام اسقفی در اسکاتلند و با هر نوع مداخله‌ی دولت در امور کلیسا به مخالفت بر خاست. همراه با عده‌ای از پیروانش به دست سپاهیان شاهی به قتل رسید. مع هذا کمرنیان قدرت یافته و نظام پرسبیتری جدیدی تحت عنوان پرسبیتریهای اصلاح‌شده تشکیل دادند (۱۷۴۳). عده‌ای از آنان نیز به کلیسای آزاد اسکاتلند پیوستند.

کمرن[1]، سایمن (sāymən kamərən)، ۱۷۹۹–۱۸۸۹، رجل امریکائی که در فساد انگشت‌نما بود. گویند در تعریف "سیاستمدار شریف" گفته است "سیاستمداری که وقتی خود را فروخت فروخته بماند" (یعنی به خریدار خیانت نکند).

کمروا[2] (kemerovā)، سابقاً **شچگلوفسک** (šceglofsk)، شهر (جه ۳۵۱٬۰۰۰ تخمین سال ۱۹۶۵)، جمشس، در سیبریه‌ی غربی، بر رود توم و بر شاخه‌ای از راه آهن ماوراء سیبریه. از مراکز استخراج زغال حوضه‌ی کوزنتسک و دارای صنایع شیمیائی است.

کمره (kamare)، ناحیه‌ای در عراق عجم (← جبال)، مرکزش خمین یا خومین. کمابیش مطابق شهرستانهای خمین و محلات کنونی، و ناحیه‌ی آشتیان است.

کمره‌ای، شیخ علینقی (kamare'i)، ۹۵۳–۱۰۲۹ یا ۱۰۳۰ هق، شاعر ایرانی. معاصر محتشم کاشانی و تقی‌الدین کاشی بود. حاتم بیک اردوبادی، اعتماد-الدوله‌ی شاه عباس I صفوی، به خاطر قصیده‌ای که شیخ علینقی در مدحش سروده بود، مبلغ خطیری به عنوان جایزه‌ی سالانه در حقش مقرر کرد، که گویا چند سال پس از فوتش نیز به بازماندگانش میدادند. در مرثیه‌ی پسرش شیخ ابوالحسن (فت ۱۰۱۵ هق) ترکیب‌بندی عالی ساخته است. دیوانش شامل بیش از ۵٬۰۰۰ بیت است و هنوز به طبع نرسیده.

بعضی نقی کمره‌ای (فت ۱۰۶۰ هق) را، که فقیه معاصر او بوده، از روی اشتباه با او یکی دانسته‌اند.

کمره‌ای، نقی: ← نقی کمره‌ای.

کمری (kamari)، ده (جه ۱٬۲۸۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۳۹کیلومتری لغ ملایر.

کمرکان، نام خاندان مادر مانی، ← مانی، قسمت ۱.

کمشچه (komešce)، ده (جه ۱٬۷۰۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۳۵کیلومتری لش اصفهان. محصولاتش غلات، صیفی، و روناس است.

کمشک (kemešk)، ده (جه ۱٬۶۷۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان فرامرزان، بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۶۰کیلومتری جغ بستک.

کمک، علامت اختصاری "کیلومتر مکعب" در کتاب حاضر.

کمک (kamak)، ده، دهستان چهاردولی، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۲۱کیلومتری لغ اسدآباد، کنار راه همدان به سنقر. کوهستانی و سردسیر است. محصولش غلات و حبوبات است. از دو آبادی نزدیک به هم، **کمک سفلی** (جه ۱٬۰۵۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، و **کمک علیا** (جه ۴۳۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، تشکیل شده است.

کملات (kamelāt)، محل دربار کینگ آرثر در ← افسانه‌ی آرثر.

کمه، علامت اختصاری "کیلومتر مربع" در کتاب حاضر.

کمنیتس[3] (kemnits)، شهر (جه تخمیناً ۲۸۶٬۰۱۶)، جمهوری دموکراتیک آلمان، در ایالت سابق ساکس، جش آلمان، بر رود کمنیتس، نزدیک یکی از بزرگترین معادن سطحی لیگنیت جهان. از مراکز مهم صنعتی، و فراورنده‌ی ابزار ماشین، ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، منسوجات، و آلات بصری است. در ۱۱۴۳ شهریت یافت. در جنگ سی-ساله ویران شد، و در جج II آسیب دید. در ۱۹۵۳ نامش به کارل‌مارکس‌شتات[4] (kārl-mārks-štāt) تغییر یافت.

کمورجی[5] (kemurji؛ از انگل)، مبحثی از شیمی که در تهیه و تولید محصولات صنعتی از مواد خام کشاورزی بحث میکند. از جمله‌ی این محصولات باکلیت، سلولوز، و فورفورال است.

کمون[6] (komün؛ فنس)، در تاریخ قرون وسطی، هر یک از شهرهائی که، پس از سقوط امپراطوری روم، در برّ اروپا تأسیس شد. بالاخص، این اصطلاح اطلاق میشود به شهرهائی که سلاطین یا خاندان بزرگ فئودال بر طبق منشوری حقوق و آزادیهائی به آنها اعطا میکردند. کمونها از منابع درآمد برای فرمانروایان بودند. در کشمکشهای بین شاهان و اشراف، شاهان معمولاً کمونها را تقویت و وفاداری آنها را جلب میکردند. در قرون ۱۶م و ۱۷م که در ممالک اروپائی (مخصوصاً اسپانیا و فرانسه) قدرت مرکزی در کار آمد متدرجاً مزایای کمونها از آنها سلب شد.

وسعت دامنه‌ی آزادیهای کمونها و سازمان آنها بسیار متفاوت بود. از سیماهای عمومی آنها دارا بودن یک شورای انتخابی بود. اصناف در اداره‌ی کمونها سهم مهمی داشتند (← صنف). دفاع از کمون به وسیله‌ی نیروی نظامی محلی بود.

کمون: ← فرانسه، قسمت III.

کمون (komun)، گیاه، ← زنیان.

کمون پاریس[7] (komüne pāris)، در تاریخ فرانسه، در ادوار آشفته و هرج و مرج، شهر پاریس، مانند بسیاری از شهرهای دیگر اروپای غربی، حکومتی مانند حکومت کمونها برقرار میکرد (← کمون). کمون پاریس، به سبب نزدیکی آن به دولت مرکزی و نیروی سکنه‌ی شهر، در آشوبهای سیاسی فرانسه سهم مهمی داشته است، چنانکه در تاریخ جنگ صدساله (← مارسل، اتین)، در دوران فرونده، و در انقلابهای بعد مشهود است. بالاخص، موارد آتیه ذکر میشود. **۱–** کمون پاریس ۱۷۹۲–۹۵، عنوان حکومت بلدی انقلابی پاریس است در سالهای مذکور، که در اوت ۱۷۹۲ از نمایندگان بخشهای بلدی انقلابی پاریس تشکیل یافت. پس از طرد ژیروندیان، تقریباً همه‌ی نمایندگانش از ژاکوبنها بودند، و سپس قدرت به دست مونتانیارها افتاد. شومت، روبسپیر، دانتون، و ابر از جمله‌ی رهبران آن بودند. کمون در رهبری انقلاب فرانسه نقش اساسی داشت، و قدرت خود را در شهرهای دیگر نیز گسترش داد. در ۱۷۹۳ قدرت به دست کمیته‌ی امنیت عمومی و دادگاه انقلابی افتاد، و از نفوذ کمون روز به روز کاسته شد، به حدی که، در کودتای ۹م ترمیدور، ۲۴ تن از اعضای آن و از جمله خود روبسپیر نیز اعدام شدند. **۲–** کمون پاریس ۱۸۷۱ عنوان حکومتی انقلابی بود که، در پایان ــ جنگ فرانسه و پروس، از ۱۸ مارس تا ۲۷ مه‌ی ۱۸۷۱ در پاریس برقرار بود. بلانکی و دلکلوز از جمله‌ی رهبران آن بودند. انگیزه‌ی اساسی آن مخالفت با حکومت آ. تیر، امتناع پاریسیها از قبول شرایط موهن صلح موقت ورسای، و نیز اشاعه‌ی افکار سیاسی افرادی مانند پرودون بود. چون گارد ملی پاریس از تسلیم سلاح خودداری کرد، تیر به ورسای گریخت، و با سپاهیان ورسای به محاصره‌ی پاریس پرداخت (۲۱ مه‌ی ۱۸۷۱). پس از ورود سپاهیان ورسای به پاریس، جنگ داخلی آغاز شد، و در طی آن بسیاری از بناهای پاریس (از جمله تویلری، کاخ شهرداری، کاخ دادگستری، و پاله روایال) را مدافعین شهر آتش زدند. در ۲۸ ماه مه، نیروهای ورسای وارد شهر شدند، و انقلاب پایان یافت. در ضمن انتقامجوئیهائی که به دنبال آن آمد، بیش از ۱۷٬۰۰۰ تن را به قتل رسانیدند.

بعد از سال ۱۸۷۱، با توسعه‌ی وسایط حمل و نقل و سلاحهای جدید، اهمیت پاریس به عنوان یک مرکز انقلابی کاهش یافت.

کمونیست[8] (kommunist)، پیرو کمونیسم؛ عضو حزبی (حزب کمونیست) که پیرو اصول کمونیسم است، و برای عملی ساختن آنها میکوشد.

کمونیست، بیانیه‌ی (bayāniyyeye kommunist) یا **مانیفست کمونیست[9]** (mānifest–)، عنوان رساله‌ای که کارل مارکس و فریدریش انگلس، به تقاضای اعضای اتحادیه‌ی کمونیست، در ژانویه‌ی ۱۸۴۸ به زبان آلمانی نوشتند، و چند هفته بعد در لندن انتشار یافت. این بیانیه اساساً نشریه‌ای است تبلیغاتی که مردم را به عمل دعوت میکند، و مقارن انقلابهای ۱۸۴۸، که سراسر اروپا را فرو گرفت، صادر شد و نویسندگان آن امید داشتند که به تأسیس یک کشور کمونیست منجر شود.

بیانیه با طرح نظر مارکس در باب اینکه تاریخ اساساً با مبارزه‌ی بین طبقات آغاز میشود، و مبارزه‌ی معاصر اواسط قرن ۱۹م بین پرولتاریا (کارگران کارخانه‌ها) و بورژوازی (مالکین استخدام‌کننده) را مرحله‌ی نهائی این نزاع میشمارد که، به زعم مارکس و انگلس، منجر به پیروزی احترازناپذیر پرولتاریا میشود. بیانیه پرولتاریا را دعوت میکند که خود را تحت رهبری کمونیستها قرار دهند، و خطوط اصلی برنامه‌ی کمونیست را بیان میکند.

---

(۱)Cameron (۲)Kemerovo (۳)Chemnitz (۴)Karl-Marx-Stadt (۵)chemurgy (۶)commune (۷)Commune of Paris (۸)communist (۹)Communist Manifesto

سپس، سایر نهضتهای سوسیالیست را با نظری تحقیرآمیز طرد میکند. در بیانیه از آزادی فردی و دموکراسی سیاسی سخنی نیست.

کمونیست، حزب[1] (hezbe kommunist)، در تجشه، حزبی که همه‌ی اختیارات اساسی را در داخل کشور در دست دارد، و بر نهضت کمونیسم جهانی مسلط است. در ۱۹۶۵ عده‌ی اعضای آن بالغ بر ۱۰٬۸۰۰٬۰۰۰ نفر (از قریب ۲۲۱٬۰۰۰٬۰۰۰ جمعیت شوروی)، و تعداد شعب آن در سراسر کشور ۳۰۰٬۰۰۰ بوده است.

سوسیالیسم مارکسیستی (← مارکسیسم) در دهه‌ی ۱۸۸۰–۹۰ در روسیه توسعه یافت. در ۱۸۸۷، دسته‌ی کوچکی از مارکسیستها، به رهبری پلخانوف، گروه آزادی کارگر را تشکیل دادند، که استعداد انقلابی پرولتاریای صنعتی را تأکید میکرد. این جمعیت منجر به تشکیل یافتن (۱۸۹۸) کنگره‌ی حزب سوسیال دموکرات روسیه شد. در دومین کنگره‌ی این حزب (۱۹۰۳) در بروکسل و لندن، بولشویسم و منشویسم از هم جدا شدند. بولشویکها، به رهبری لنین، به جای سازمانی توده‌ای، خواستار حزبی متمرکز، منضبط، و متشکل از افراد برگزیده‌ی انقلابی بودند. این عقیده، که قبل از انقلاب روسیه هادی بولشویکها بود، هنوز هم از اصول مورد عمل حزب کمونیست اتحاد شوروی است. وقتی که انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ آغاز شد، بولشویکها آمادگی کامل نداشتند، و در دوره‌ی حکومت موقت نقش آنان فرعی بود. پس از بازگشت لنین به روسیه در آوریل آن سال، علی رغم جناحهای مخالف در داخل حزب، وی طرفداران خود را به انقلاب مسلح دعوت کرد. بولشویکها، با استفاده از نارضائیهای مردم، در مواضع حساس وضع خود را مستحکم کردند، تا جائی که در انقلاب اکتبر حکومت را به دست گرفتند. متعاقب پیروزی، با اعضائی که تعداد آنها به ۲۵٬۰۰۰ نفر نمیرسید، بولشویکها با این مسئله مواجه شدند که قدرت را تقسیم کنند یا بتنهائی به حکومت ادامه دهند. لنین و تروتسکی از حکومت دیکتاتوری حزب حمایت کردند، و گروههای مخالف منشویک و سوسیالیست را منهزم ساختند. در اثنای جنگ داخلی (۱۹۱۸–۲۰)، حزب در منتهای شور و هیجان انقلابی خود بود، و دستگاه حزبی در همه‌ی مراحل مستحکم شد.

پس از مرگ (۱۹۲۴) لنین و استقرار ستالین به جانشینی بلامنازع او، عوامل مخالف در حزب تدریجاً مجبور به سکوت شدند. مباحثات طوفانی در کنگره‌های حزبی در دهه‌ی سوم قرن ۲۰م حاکی از این بود که دموکراسی در داخل حزب هنوز زنده است. کنگره‌ی ۱۵م در ۱۹۲۷ نشان‌دهنده‌ی تفوق ستالین بود. حزب، که از ۱۹۲۵ حزب کمونیست تمام روسیه (بولشویکها) نامیده میشد، در ۱۹۳۰ عمدةً جنبه‌ی شهری داشت. یکی از هدفهای برنامه‌ی اشتراکی کردن کشاورزی در دهه‌ی چهارم قرن ۲۰م این بود که نفوذ حزب را در مناطق روستائی توسعه دهند. در ۱۹۳۳ عده‌ی اعضای حزب و داوطلبان ورود بدان بیش از ۳٬۵۰۰٬۰۰۰ تن بود، و بسیاری از اعضای جدید از روستاها انتخاب شدند. در همان اوان، برای حذف عناصر "نامطلوب" از حزب و مزارع اشتراکی، تصفیه‌های دامنه‌داری آغاز شد، که با قتل (۱۹۳۴) کیروف به اوج خود رسید، و تقریباً همه‌ی بولشویکهای قدیمی را متوحش ساخت. رهبران سابق حزب، مانند تروتسکی، بوخارین، زینوویف، کامنف، و ریکوف به خیانت متهم شدند. یک سلسله دادگاههای نمایشی نظرگیر برپا شد، و تقریباً کلیه‌ی متهمین به تبعید یا اعدام محکوم شدند. در ۱۹۳۸، که امواج تصفیه فرو نشست، عده‌ی اعضای حزب به ۱٬۹۲۰٬۰۰۰ تقلیل یافته بود. با بر آمدن خطر گرفتار شدن دولت شوروی در جنگ جهانی، بسرعت بر عده‌ی اعضا افزوده شد، اما در دوره‌ی بعد از جنگ II، مجدداً تنزل فاحش یافت. در دهه‌ی بعد از ۱۹۶۰، دوباره سیاست زیاد کردن اعضای حزب تعقیب شد.

دوره‌ی ستالینی، از ۱۹۳۰ تا مرگ او در ۱۹۵۳، با سیاست فشار بر همه‌ی طبقات مردم (حتی اعضای حزب) و دیکتاتوری مطلقه مشخص بود. نفوذ حزب به عنوان یک سازمان تقلیل یافت، اما رهبران آن قدرت مطلقه یافتند. کنگره‌های حزبی کمتر منعقد میشد. در ۱۹۵۲، نام حزب به "حزب کمونیست اتحاد شوروی" تغییر یافت. در این دوره شخص ستالین در امور تصمیم میگرفت، و سرنوشت اعضای حزب دستخوش امیال او بود، و مداهنه و چاپلوسی‌های بیحد در باره‌ی وی رواج داشت. در ۲۰مین کنگره‌ی حزب (۱۹۵۶)، خروشچف صحت عقایدی را که در غرب در باره‌ی جنایات ستالین رواج داشت تصدیق کرد. مبارزه‌ای که بعد از این کنگره برای "غیر ستالینی" کردن آغاز شد در ۲۲مین کنگره (۱۹۶۱) به اوج خود رسید، و جسد ستالین را از مقبره‌ی لنین در میدان سرخ به مقبره‌ای نزدیک دیوار کرملین انتقال دادند.

پس از مرگ ستالین، چنین به نظر میآمد که بریا جانشین او خواهد بود، اما عاقبت جانشینی ستالین به خروشچف رسید، و وی در سال ۱۹۵۸ عالیترین مقامات را، هم در حزب و هم در دولت (دبیر اولی حزب کمونیست اتحاد شوروی و ریاست شورای وزیران تجشه)، به عهده داشت. تصفیه‌ی (۱۹۵۷) "گروه ضد حزبی" مالنکوف، مولوتوف، و دیگران باعث استحکام موقعیت خروشچف شد. در ۱۹۶۳ به نظر میرسید که هیچ یک از رهبران حزب قدرت کافی ندارد که منازع خروشچف شود. اما سرانجام وی در اکتبر ۱۹۶۴ برکنار، و قرار شد که از آن پس دبیر اولی حزب و ریاست شورای وزیران متصدیان جداگانه داشته باشد. از آن تاریخ تاکنون (ژوییه‌ی ۱۹۷۳) این مقامات، به ترتیب در دست ⇐ ل. ا. برژنف و کاسیگین بوده است.

سازمان حزب کمونیست روسیه چنان است که واحدهای آن به موازات سلسله‌ی مراتب اداری کشوری و نیز سازمانهای دیگر (مانند مطبوعات، فرهنگ، کشاورزی، و نیروهای مسلح) قرار دارند، و به همین وسیله است که حزب میتواند در همه‌ی مراحل سیاستهای خود را اعمال کند. دسته‌ی کوچکی از اعضای حزب متشکل از افراد تمام وقت موظف است؛ سایر اعضا، در عین اینکه وظایفی در حزب دارند، متصدی مشاغلی نیز هستند. هر کمیته‌ی حزب دستگاه مدیره‌ی محدودی دارد که بورو[2] (buro) یا پرزیدیوم[3] (prezidiom) خوانده میشود، و شخص اول آن عنوان منشی اول دارد. کوچکترین واحد حزبی در کارخانه‌ها، مدارس، یا ادارات ممکن است تنها متشکل از سه عضو باشد. عالیترین هیئت حزبی، که به توسط کنگره‌ی حزب انتخاب میشود، کمیته‌ی مرکزی است، که واحد مدیره‌ی آن پرزیدیوم است، و سابقاً پولیتبورو[4] (politburo) نامیده میشد. پذیرفته شدن در حزب کمونیست اتحاد شوروی متکی به تشریفات و مراسم سخت انتخاب است، که شامل توصیه از جانب اعضا و ابراز لیاقت در آزمایشهای مربوط است. از منابع عمده‌ی انتخاب اعضای جدید "اتحادیه‌ی کمونیست‌های جوان" یا کومسومول[5] (komsomol) است، که سازمانی است متشکل از جوانان ۱۴ تا ۲۷ساله، که حد ۲۰ میلیون عضو دارد. این جامعه مطابق الگوی حزب سازمان داده شده است، و با شدت بر آن نظارت میشود.

کمونیست، حزب[6] (hezbe kommunist)، در چین، حزبی که در ۱۹۲۱ به وسیله‌ی چن تو-شیو (cen tu-šiu) و لی تا-چائو (li tā-cāo)، استادان دانشگاه پکن، تأسیس شد، و از آغاز سخت تحت نفوذ کمینترن بود. در ۱۹۲۳ رسماً با کوئومینتانگ متحد شد؛ در ۱۹۲۵ بسیاری از مقامات مهم سازمان کوئومینتانگ در دست حزب کمونیست بود. در ۱۹۲۶، چیانگ کای‌شک قهراً از قدرت کمونیستها کاست، ولی حزب کمونیست، به سبب اصرار تجشه، اتحاد خود را با کوئومینتانگ محفوظ داشت. در آوریل ۱۹۲۷ چیانگ کای‌شک کمونیستها را، که رهبری آنان در دست چو ان-لای بود، از شانگهای بیرون راند، و بسیاری از رهبران آنها را اعدام کرد. در ژوییه‌ی همان سال، حزب رسماً از دولت کوئومینتانگ در هانکو جدا شد، و فعالیت مخفی خود را آغاز کرد؛ و بدین ترتیب، جنگ طولانی کوئومینتانگ و کمونیستهای چین آغاز شد. در اوت ۱۹۲۷، مائو تسه-تونگ قیام عمومی دهقانان را در ایالت هونان رهبری کرد، اما این شورش با خونریزی فراوان سرکوبی شد. شاخه‌ای از حزب به فعالیت مخفی خود در شهرها ادامه داد؛ در دسامبر ۱۹۲۷، جامعه‌ی کوتاه‌مدتی در کانتون تشکیل شد. در همان سال، مائو و چو ته اولین سویت (شورا) را در نواحی روستائی ایالت کیانگسی تأسیس کردند، که چندان دوامی نیافت. همچنین چندین سویت دیگر در ایالات هونان، آنهوئی، و هوبی برقرار شد. در ۱۹۳۱، مائو، برای جلب دهقانان، دست به اصلاحات ارضی زد. در همین اوان، مائو و چو ته ارتش سرخ چین را از دهقانان کیانگسی تشکیل دادند. عاقبت، در نتیجه‌ی جنگهای چیانگ کای‌شک، کمونیستها از پایگاه خود در چین جنوبی رانده شدند، و هزاران هزار از آنها دسته‌جمعی به جانب ل کوچیدند، و در این واقعه، که به چانگ چنگ[7] (cāng ceng) یا سفر دراز معروف است، به رهبری مائو، چو ته، چو ان-لای، و لین پیائو، حد ۹٬۷۰۰ کم را علی رغم موانع طبیعی طی کردند، و پایگاه جدیدی در ینان در ایالت شنسی برقرار ساختند. در آنجا سازمان حزب استحکام یافت، کارخانه‌ها برپا شد، و جنگ داخلی با

(۱)Communist party (۲)bureau (۳)presidium (۴)Politburo (۵)Komsomol (۶)Communist party
(۷)ch'ang cheng

سیاهیان چیانگ ادامه یافت. در سپتامبر سال ۱۹۳۷، برای مقابله با تجاوزات ژاپن (← چین و ژاپن، دومین جنگ)، آتش‌بس محدودی میان فریقین برقرار شد، و کمونیستها فرمانروائی چیانگ کای‌شک را اسماً پذیرفتند؛ ولی اقتدار نظامی و سیاسی خود را بر پهنه‌ی وسیعی از نواحی لغ کشور محفوظ داشتند. در ۱۹۳۹ آتش‌بس ملغی شد، اما کمونیستها بتنهائی نبرد علیه ژاپن را در لغ چین ادامه دادند. پس از پایان جنگ II در سال ۱۹۴۵، کمونیستها بر پهنه‌های وسیعی از نواحی روستائی شمال و مرکز چین فرمانروائی داشتند، و بسرعت بر منچوری تسلط یافتند. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹، که شهرهای چین یکی پس از دیگری از چنگ ملیون به در شد، بر تعداد اعضای حزب کمونیست بسرعت افزوده شد. بعد از اعلام تأسیس (۱۹۴۹) جمهوری خلق چین، حزب کمونیست به صورت مرکز دولت چین در آمد. برای حوادث بعد از سال ۱۹۴۵ و نیز تغییراتی که کمونیستها در چین ایجاد کردند ← چین، قسمت XII.

کمونیست، حزب[1] (hezbe kommunist)، در کشمکش. حزب کمونیست کشمکش نخستین‌بار در ۱۹۱۹ تأسیس شد. با انحطاط سازمان کارگران صنعتی جهان، حزب کمونیست به صورت مهمترین سازمان انقلابی کشور در آمد، و هدفش سرنگون ساختن رژیم سرمایه‌داری و برپا داشتن دیکتاتوری پرولتاریا بود. در دهه‌ی ۱۹۲۰–۳۰ کمونیستها بارها کارگران را به اعتصاب وادار کردند، و از ضعف دموکراسی امریکا بهره‌برداری کردند. از ۱۹۳۵، به پیروی از روش تازه‌ی کمینترن، حزب کمونیست با گروههای آزادیخواه به همکاری پرداخت، و رهبری بسیاری از سازمانها را به دست گرفت. پس از حمله‌ی آلمان نازی به روسیه در ژوئن ۱۹۴۱، حزب کمونیست ناگهان لحن خود را تغییر داد، و جنگ II را، به جای جنگ "امپریالیستی"، مبارزه‌ای برای دفاع از "دموکراسی" خواند. بعد از جنگ، و آغاز "جنگ سرد"، ترومن (رئیس جمهور) و کنگره‌ی کشمکش، برای کوتاه ساختن دست کمونیستها از دستگاه اداری و اتحادیه‌های کارگری کشمکش، اقداماتی به عمل آوردند. محاکمه و محکومیت سران حزب بیش از پیش ماهیت این حزب را فاش کرد. بعد از حمله‌ی سران شوروی به ستالین و وقایع سال ۱۹۵۶ مجارستان، در حزب شکاف افتاد، و بعضی از اعضای آن استعفا کردند. در اوایل دهه‌ی بعد از ۱۹۶۰، عده‌ی کمونیستها سخت کاهش یافته، و آنان همواره تحت حمله و تفتیش دولت بوده‌اند، و بکلی از جریان زندگی سیاسی امریکا جدا مانده‌اند.

کمونیست، حزبهای (hezb.hāye kommunist)، سازمانهای سیاسی مبتنی بر اصول عقاید مارکس و لنین (← کمونیسم) در باره‌ی "انقلاب جهانی" و "دیکتاتوری پرولتاریا". این سازمانها در بعضی ممالک قدرت را در دست دارند، و در بعضی دیگر میکوشند تا قدرت را به دست آورده دیکتاتوری حزبی برقرار سازند، و هدف آنها بر انداختن نظام سرمایه‌داری است. نیز مقالات دیگری که در ردیف کمونیست آمده دیده شود.

کمونیسم[2] (kommunism) یا **مرام اشتراکی** (marāme ešterāki)، به معنی وسیع، نظریه یا نظامی در سازمان اجتماعی که مبتنی است بر طرد مالکیت خصوصی و بر این اصل که اموال باید در ملکیت مشترک جامعه باشد. کمونیسم، به معنی خاص، به معنی اصول عقاید نهضتهائی انقلابی است که هدف آنها بر انداختن سرمایه‌داری و، سرانجام، تأسیس جامعه‌ای است که در آن همه‌ی اموال در ملکیت مشترک جامعه است، و همه‌ی فعالیتهای اقتصادی را جامعه طرح و بر آنها نظارت میکند، و در آن، توزیع اموال بر طبق اصل "از هر کس بر حسب استعداد او و به هر کس بر طبق احتیاجاتش" میباشد. تفاوت آن با سوسیالیسم در این است که سوسیالیسم کوشش دارد که با روشهائی آزادیخواهانه متدرجاً وسایل اساسی تولید را ملی کند، و توزیع را بر اساس پاداش عادلانه به هر کس بر حسب کم و کیف کارش سازمان دهد.

صورتهای اولیه‌ی کمونیسم. اصطلاح کمونیسم به معنی خاص آن پس از ۱۸۳۵ در فرانسه معمول شد. اما، به معنی عمومی‌ـکه مالکیت خصوصی سرچشمه‌ی همه‌ی مفاسد اجتماعی است، و چاره‌ی این مفاسد در اشتراکی کردن اموال و منافع است‌ـاز قدیم الایام در میان افراد یا گروههای مختلف وجود داشته است. افلاطون این نظر را در قرن ۴م قم در کتاب جمهور خود بسط داده است، و پیروان ← مذهب رواقی، که معتقد به "حق طبیعی" بودند، میگفتند که طبیعت همه‌ی مردم را آزاد و مساوی خلق کرده است، و در حالت اولیه‌ی طبیعت مالکیت خصوصی وجود نداشته است. آیین مزدک سخت اشتراکی بوده است. مسیحیان اولیه در بعضی از جوامع خود اصل اشتراک در اموال را رعایت می‌کردند، و بعضی از آباء کلیسا بر آن صحه گذاشتند، و حتی پس از آنکه این اصل از طرف مقامات اصلی کلیسا طرد شد، بعضی از فرق ناراضی بدان تمسک جستند، که از آن جمله میتوان آناباتیستها را در دوره‌ی اصلاح دینی در آلمان نام برد. در قرن ۱۶م، سر ت. مور، در کتاب یوتوپیای خود، که از افلاطون الهام گرفته است، اصول کمونیسم را بیان کرده. در قرن ۱۷م، دو متفکر معروف‌ـت. کامپانلا در کتاب شهر آفتاب خود، و ج. هرینگتن در کتاب ملل مشترک المنافع اقیانوسیه‌ـاصول این مرام را تبلیغ کرده‌اند. کانت و ژ. ژ. روسو هر دو از مالکیت خصوصی سخت انتقاد کرده‌اند، و نوشته‌های آنها در هموار ساختن راه برای انقلاب فرانسه تأثیر بسیار داشت. نویسندگان دیگری به توصیف جامعه‌های اشتراکی آرمانی پرداخته‌اند، که از آن جمله میتوان ← ا. کابه را نام برد، که کتاب وی به نام سفر در ایکاری (۱۸۴۰) محرک تأسیس جامعه‌های اشتراکی آزمایشی شد.

اما منشأ کمونیسم "انقلابی" بابوف است، که در ۱۷۹۶ توطئه‌ای را بر ضد دیرکتوار فرانسه رهبری کرد، و بدان سبب، سال بعد با گیوتین اعدام شد. بابوف معتقد بود که انقلاب فرانسه انقلابهای دیگری را به دنبال میآورد که عاقبت "طبقه‌ی پرولتاریا را آزادی خواهد بخشید". این عقیده را ل. ا. بلانکی در سالهای بین ۱۸۳۶ و ۱۸۳۹ در جوامع سرّی پاریس تبلیغ کرد، و در همین جوامع بود که لغت "کمونیسم" ساخته شد.

مارکس و انگلس. بنیاد نظری کمونیست جدید به وسیله‌ی مارکس و انگلس در رساله‌ی موسوم به ← بیانیه‌ی کمونیست (۱۸۴۸) نهاده شد. آنان افکار ماتریالیستی جاری را اقتباس کردند، و در آنها تغییراتی دادند. عقیده‌ی هگل را دایر بر اینکه تحول تاریخ یک فرایند دیالکتیک است، و نیز نظریه‌ی ریکاردو را در باب ارزش، و انتقادهای سوسیالیستهای فرانسوی را از سرمایه‌داری، و بالاخره، تدابیر بلانکی را اخذ کردند، و آنها را با هم در آمیخته یک نظریه‌ی عمومی تحول تاریخی و یک نظریه‌ی ویژه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری بپرداختند. به زعم آنان، همه‌ی تاریخ تاریخ نزاع طبقاتی است (← مارکسیسم). مارکس و انگلس اصطلاح "کمونیسم" را برگزیدند تا برنامه‌ی خود را از سوسیالیسم‌ـکه در آن زمان به معنی اصلاح اجتماعی و اقتصادی بود‌ـممتاز سازند. از ۱۸۷۵ تا ۱۹۱۷ این اصطلاح متروک بود، و اصول عقاید مارکس و انگلس "سوسیالیسم علمی" خوانده میشد. در ۱۹۱۸–۱۹ بولشویکهای روسیه آن را احیا کردند.

رشد کمونیسم جدید. صورت جدید کمونیسم با انشعاب (۱۹۰۳) حزب سوسیال دموکرات روسیه به دو شاخه (← بولشویسم و منشویسم) رو به رشد نهاد (نیز ← کمونیست، حزب، در تجشم). بولشویکها، که شاخه‌ی افراطی بودند، به رهبری لنین، خواستار شدت عمل و انقلاب فوری برای بر انداختن نظام سرمایه‌داری و استقرار یک جامعه‌ی سوسیالیستی در جهان بودند، و پس از اینکه در انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ پیروز شدند رهبری فعالیت سوسیالیستی به دست آنان افتاد. همین گروه در ۱۹۱۹ حزب کمونیست تجشم را تأسیس کرد. ضمناً، در جنگ I، نهضت عمومی سوسیالیسم در اروپا متزلزل شد، و بین گروهی که، در جنگ، با دولتها همکاری میکردند با گروه دیگری که کماکان طرفدار انقلاب بر ضد همه‌ی دولتهای سرمایه‌داری بودند نفاق افتاد. مهمترین طرفداران نظریه‌ی دوم حزب کمونیست شوروی و سه حزب سپارتاکوس (بعداً حزب کمونیست) آلمان بود. تأسیس یک کشور سوسیالیستی کارگری در روسیه راه را برای رهبری این کشور نسبت به افراطیون ممالک دیگر هموار کرد، و لنینیسم قوت گرفت. انقلاب کمونیستی که بلافاصله پس از جنگ در آلمان در گرفت شکست خورد. دولت کمونیستی مستعجلی نیز که به رهبری ب. کون در مجارستان تأسیس شد با خونریزی بسیار در هم شکسته شد. طرفداران فعال لنین بکلی از سایر سوسیالیستها بریدند و، با کومک حزب کمونیست آلمان و گروههای انشعابی از احزاب سوسیالیست، بین‌الملل سوم یا کمینترن را تشکیل دادند (۱۹۱۹). از آن پس، لفظ کمونیسم به معنای مسلک احزابی که در پرتو حمایت کمینترن تأسیس شدند متداول شد. این احزاب کارگران جهان را، به منظور انقلاب "عنقریب" جهانی، که به برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت سوسیالیستی منجر خواهد شد، به اتحاد دعوت کردند. احزاب کمونیست در سراسر جهان تشکیل یافت، و مخصوصاً برای به دست گرفتن اتحادیه‌های کارگری کوشش داشت. در بعضی از کشورها، برنامه‌های شدت عمل کمونیستها ایجاد عکس العمل کرد. ترس از خونریزیهای انقلاب روسیه و تجربه‌ی انقلاب مجارستان نیز بر این عکس العمل دامن زد. تنفر از شدت عمل کمونیستها در کشورهای غیر کمونیست

---

(۱) Communist party (۲) communism

گاه به اقدامات قساوت‌آمیزی برای "شکار سرخها" منجر شد، که در ضمن آن بسیاری از آزادیخواهان غیر کمونیست از میان رفتند.

پس از مرگ لنین در ۱۹۲۴، در روسیه نزاع بر سر جانشینی او درگرفت. بعد از پیروزی ستالین، رقیب او تروتسکی در تبعید بین‌الملل چهارم را تشکیل داد، که طرفدار "انقلاب مداوم" در جهان بود، در صورتی که ستالین معتقد بود که، در مرحله‌ی اولیه، باید "ستاد" کمونیسم را در تجشم حفظ و تقویت کرد. عقاید تروتسکی مدتی کوتاه طرفدارانی یافت، اما عاقبت به جائی نرسید، اگرچه اخیراً احزاب و دسته‌هائی برای تعقیب نظریات او در بعضی از کشورهای سرمایه‌داری تشکیل شده است. برنامه‌ی ستالین برای اینکه شوروی را ستاد کمونیسم در جهان بسازد سیاست شوروی و کمونیسم را بیش از پیش به یکدیگر پیوسته ساخت، و این پیوستگی با "اتحاد یکپارچه‌ای" که پس از تصفیه‌های حزبی در دهه‌ی بعد از ۱۹۳۰ حاصل شد تشدید گردید. در نتیجه، متدرجاً معلوم شد که کمونیسم، علی رغم امیدهای روشنفکران و صاحبنظران، در عمل حکومت مطلقه‌ی غول‌آسائی در شوروی به وجود آورده است که بر کلیه‌ی شئون زندگی تسلط دارد، و منکر آزادی فردی است. قبل از جنگ II، جز جمهوری خلق مغولستان، دولت کمونیستی دیگری تشکیل نشد. حزب کمونیست چین در سال ۱۹۲۱ تأسیس شد، و در دهه‌ی از ۱۹۳۰ به بعد متدرجاً در ل چین گسترش یافت (← کمونیست، حزب، در چین). در دهه‌ی از ۱۹۳۰ به بعد، کمونیستها در بعضی ممالک اروپائی سیاست همکاری با سایر گروههای دست چپی و احزاب آزادیخواه را پیش گرفتند؛ در عمل، هرگز اتحاد رسمی میان این گروهها واقع نشد.

در جنگ II، پس از هجوم (۱۹۴۱) آلمان، تجشم ناچار با ملل سرمایه‌دار غربی متفق شد و در جزء برنامه‌ی همکاری با متفقین، موجبات انحلال (۱۹۴۳) کمینترن را فراهم ساخت. امیدهائی که برای ادامه‌ی این همکاری (مخصوصاً پس از تأسیس سازمان ملل متحد) ایجاد شد با جنگ سرد میان دول کمونیست و دول غربی (خاصه کشمت) نقش بر آب شد. نفوذ شوروی در اروپای مرکزی و شرقی و قرار گرفتن بسیاری از کشورهای جدید الاستقلال در منطقه‌ی نفوذ آن کشور باعث تقویت اساسی کمونیسم شد. در دوره‌ی بعد از جنگ II، در کشورهای "اقمار" شوروی (از جمله آلبانی، لهستان، رومانی، چکوسلواکی، مجارستان، و بلغارستان) دولتهائی کمونیستی بر اساس کمونیسم روسی بر سر کار آمدند. یک دولت کمونیستی هم به رهبری مارشال تیتو در یوگوسلاوی تشکیل یافت. همه‌ی این دولتها عضویت کمینفرم را داشتند، که برای هماهنگ کردن فعالیت کمونیسم بین‌المللی، به جای کمینترن، تشکیل یافته بود. سیاست استقلال‌طلبانه‌ی تیتو منجر به اخراج (۱۹۴۸) یوگوسلاوی از کمینفرم شد، و طرفداران او متهم به "انحراف" شدند. مصالحه‌ی مجدد میان تیتو و شوروی در ۱۹۵۵، یعنی دو سال بعد از مرگ ستالین، حاصل شد.

نهضت کمونیستی در چین در اثنای جنگ II گسترش یافت، و تا ۱۹۵۰ کمونیستها سراسر کشور، بجز جزیره‌ی فرمز، را تحت قدرت خود در آوردند، و بدین ترتیب بر پرجمعیتترین ملت روی زمین مسلط شدند. دولتی کمونیستی نیز در کره‌ی شمالی برقرار شد، و تجاوز آن به جمهوری کره‌ی جنوبی آتش ← جنگ کره (۱۹۵۰–۵۳) را بر افروخت. در ۱۹۵۵ یک دولت کمونیستی جانشین حکومت منطقه‌ی اشغالی تجشم در آلمان شرقی شد، و از آن پس، مسئله‌ی اتحاد مجدد دو آلمان و چگونگی موقعیت شهر برلین سبب بحرانهائی در روابط بین‌المللی بوده است. در بعضی از نواحی، قدرت یافتن کمونیستها مخالفتهائی بر انگیخت، که منجر به جنگ شد. در کوبا، پس از موفقیت انقلاب سال ۱۹۵۹ به رهبری فیدل کاسترو، رژیم کمونیستی برقرار شد.

پس از مرگ (۱۹۵۳) ستالین، دولت شوروی سیاستی قابل انعطاف پیش گرفت؛ در ۲۰مین کنگره‌ی حزب کمونیست، ن. خروشچف بعضی از اعمال ستالین را مورد انتقاد قرار داد، و حزب را به رجعت به اصول لنین دعوت کرد. بدین ترتیب، تغییراتی تدریجی در روش کمونیستها بارز شد. پس از طغیانهای ناسیونالیستی در کشورهای اقمار شوروی (از جمله شورش ۱۹۵۳ کارگران در برلین شرقی، قیام مردم مجارستان در ۱۹۵۶، و اقدامات گومولکا برای برقرار کردن نوعی کمونیسم لهستانی در آن کشور)، اهمیت ناسیونالیسم تا حدودی مورد شناسائی قرار گرفت. بعضی از احزاب کمونیست جهان، از جمله احزاب کمونیست ایتالیا، فرانسه، رومانی، و چکوسلواکی، اصل پیروی بی‌چون و چرا از برنامه‌ها و دستورات حزب کمونیست تجشم را انکار کردند. ایجاد این "چندمرکزی" یا "تعدد ستادهای کمونیسم" یکی از مهمترین تحولات دنیای کمونیست بعد از مرگ ستالین به شمار میرود. در ۱۹۶۱، که تجشم آلبانی را به جهت پیروی از روشهای ستالینی مورد نکوهش قرار داد، چین به طرفداری از آلبانی بر خاست. در ۱۹۶۳ چینیها برنامه‌ی حزب کمونیست شوروی را از نظر داخلی و خارجی مورد حمله قرار دادند. به نظر آنها، هیچ کشور مارکسیستی نباید مبارزه‌ی طبقاتی را به یک سو نهد، و "کشوری برای تمام طبقات ملت" باشد. در زمینه‌ی سیاست خارجی نیز کمونیستهای چین معتقدند که سیاست "همزیستی مسالمت‌آمیز" با رژیمهای سرمایه‌داری گسترش انقلاب را در نواحی عقب‌افتاده‌ی جهان به تأخیر خواهد انداخت. به همین جهت، شوروی را به "تجدیدنظرطلبی" در اصول مارکسیسم و "گشودن دروازه‌های سرمایه‌داری" متهم کردند، و اختلافات مسلکی به همراه جنگ شدید تبلیغاتی میان دو کشور شدت یافت. بر روی هم، بیشتر رژیمهای کمونیستی از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز تجشم با دول غربی پشتیبانی کرده‌اند. در عین حال، علی رغم بحرانهای داخلی دنیای کمونیسم و منازعات چین و شوروی، ملل کمونیست در جهان به واسطه‌ی وحدت مسلک متحد مانده‌اند.

کمونیسم، قله‌ی: ← ستالین، قله‌ی.

کموی[1] (kemoy)، جزیره (جم ح ۴۷٬۰۰۰)، در تنگه‌ی فرمز، نزدیک سواحل ایالت فوکین، چ‌ش چین. بعد از تسلط (۱۹۴۹) کمونیستها بر زمینلاد چین، در دست ملیون باقی ماند. دارای استحکامات نظامی است.

کمهر و کاکان (komehro kākān)، دهستان (جم ۴٬۲۹۷ سش ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۹ آبادی. کوهستانی است. محل ییلاق طوایف کشکولی بزرگ و کشکولی کوچک از ایل قشقائی است.

کمی[2] (kemi)، شهر (جم ۲۸٬۳۵۳)، در لاپلاند، لش فنلاند، بر خلیج بوتنی. فراورنده‌ی الوار و کاغذ است.

کمیت[3] (kammiyyat)، در فیزیک، چیزی که قابل افزایش یا کاهش باشد. کمیتها را به اندازه‌پذیر و اندازه‌ناپذیر تقسیم میکنند. کمیت اندازه‌پذیر آن است که بتوان تساوی هر دو نمونه‌ی آن و نیز مجموع هر دو نمونه‌ی آن را تعریف کرد؛ در این صورت همواره میتوان هر دو نمونه‌ی آن کمیت را با هم مقایسه و نسبت آنها را تعیین کرد. مثلا، طول، جرم، نیرو، مقدار حرارت، و برقرانی کمیتهای اندازه‌پذیرند. اندازه‌گیری نمونه‌ای از یک کمیتِ اندازه‌پذیر عبارت است از تعیین نسبت آن به نمونه‌ای استانده از آن کمیت که به عنوان واحد اندازه‌گیری انتخاب میشود. عددی که از این اندازه‌گیری به دست میآید مقدار یا اندازه‌ی آن نمونه است بر حسب نمونه‌ای که به عنوان واحد انتخاب شده است، و نشان میدهد که واحد اندازه‌گیری یا اجزاء آن چند بار در آن نمونه میگنجد. برای اینکه مقدار یک کمیت فیزیکی مشخص باشد باید واحدی که در اندازه‌گیری آن به کار رفته است و عدد حاصل از اندازه‌گیری بیان شود، زیرا اندازه‌های یک نمونه با واحدهای متفاوت متفاوت است، چنانکه اگر طول میزی بر حسب متر با عدد ۴ بیان شود، طول آن بر حسب سانتیمتر با عدد ۴۰۰ بیان میشود.

کمیتهای اندازه‌ناپذیر را فقط با "نشانگذاری" قراردادی میتوان مشخص کرد. مثلا، دما کمیتی است اندازه‌ناپذیر. دماها را میتوان به وسیله‌ی دماسنج تشخیص داد، اما نشانهائی که بر دماسنج گذاشته شده است بر اساس درجه‌بندی دلخواهی است، و بکلی با مقایسه کردن با واحد متفاوت است. در نتیجه، حکم به اینکه "آب ۱۰۰ درجه دو بار گرمتر از آب ۵۰ درجه است، زیرا ۱۰۰ دو برابر ۵۰ است" بی‌معنی است، چنانکه اگر دماسنجی با درجه‌بندی فارنهایت مدرج شده باشد، دمای آب را در حالات مذکور ۲۱۲ و ۱۲۲ نشان خواهد داد، که اولی دو برابر دومی نیست.

کمیت ابن زید (komayte) [کمیت ابن زید ابن خنیس (-xonays) اسدی]، ۶۰–۱۲۶ هق، شاعر برجسته‌ی عرب در عصر اموی، و طرفدار و ستایشگر خاندان بنی هاشم و آل پیغمبر. وی از مردم کوفه بود، و در خطابه، شعر، سوارکاری، بخشندگی، و تیراندازی شهرت بسیار داشت، و بر زبان و ادب عرب و تاریخ و انساب و اخبار ایشان مسلط بود. تعداد اشعار او را ۵٬۰۰۰ بیت نوشته‌اند، و معروفترین شعرهای او همان قصایدی است که به هاشمیات الکمیت شهرت دارد، و به چاپ رسیده است، و به آلمانی نیز ترجمه شده (لیدن، ۱۹۰۴). کمیت در میان شاعران شیعی تاریخ ادبیات عرب مقامی

(۱)Quemoy (۲)Kemi (۳)quantity

بسیار والا دارد، و از اصحاب امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع بوده است، ولی گاه، به تقیه، تمایلی به امویان نیز نشان داده است.

کمیته[1] (komite؛ فنـ)، هیئتی منصوب یا منتخب برای رسیدگی به امری یا اقدام در آن.

کمیته‌ی دفاع ملی: ← مهاجرت، در تاریخ ایران.

کمیته‌ی سازمان صنعتی: ← کنگره‌ی سازمانهای صنعتی.

کمیته‌ی مجازات (komiteye mojāzāt)، دسته‌ای مخفی و سری که در ۱۳۳۴–۳۵ هق در تهران تشکیل شد، و هدف آن قتل خائنان و طرد دشمنان کشور بود. البته در این امر عمده‌ی اتکای آنها بر احساس و قضاوت شخصی بود، و در واقع غالباً فقط بعضی از مخالفان شخصی را کشتند، و تا حدی آلت اجرای مقاصد اشخاص واقع شدند. رشیدالسلطان خلخالی، کریم دوانگر، ابوالفتح‌زاده، عماد-الکتاب، میرزا علی اکبر خان ارداقی، و منشی‌زاده از اعضای این کمیته بودند. صمصام‌السلطنه‌ی بختیاری، رئیس‌الوزرا، یک بار جمعی از آنها را گرفت، و بعد از مدتی آزاد کرد، و پس از آن، وثوق‌الدوله مجدداً بعضی از آنها را دستگیر و اعدام کرد، و بعضی دیگر پراکنده و متواری شدند.

کمیتیا[2] یا **کومیتیا**[2] (هر دو komitiā)، در تاریخ روم، انجمنی از مردم که برای رسیدگی به امری که از طرف مقامات صالحه به آنها ارجاع میگردید دعوت میشد. کمیتیا بر سه نوع بود. **کمیتیای کوریاها** یا **کمیتیا کوریاتا**[3]، که از کوریاها، که "خلق رم" محسوب میشدند، تشکیل میبافت. این کمیتیا قدیمترین کمیتیاها و در زمان پادشاهی یگانه انجمن مردم بود. **کمیتیای کنتوریاها** یا **کمیتیا کنتوریاتا**[4]، که از کنتوریاها به ترتیبی که سرویوس تولیوس مقرر کرده بود تشکیل میبافت. وظایف آن در دوره‌ی جمهوری مشتمل بود بر (۱) انتخاب متصدیان مقامات عالیه، کنسولها، سنسورها، و پرایتورها؛ (۲) قضاوت در همه‌ی محاکمات عمده‌ای که مردم در آنها حق استیناف داشتند؛ (۳) تصویب اعلان جنگ تعرضی به پیشنهاد کنسولها و تصویب سنا، و غیره. **کمیتیای قبایل** یا **کمیتیا تریبوتا**[5]، که در ح ۴۴۷ ق‌م به وجود آمد و از پلبینها و پاتریسین‌ها تشکیل میبافت، و از وظائف آن انتخاب متصدیان مقامات پایینتر بود.

کمیجان (komijān)، ده (جم ۳٬۳۷۳ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان بزچلو و بخش وفس، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۹۶کیلومتری ن اراک. در دامنه‌ی شمالی کوه وفس واقع است.

کمیسار، در تجش، ← کمیسر.

کمیساریا، در تجش، ← کمیسر.

کمیسر[6] (komiser) یا **کمیسار**[6] (komisār)، در تجش، رئیس یک "کمیساریا"[7]. کمیساریاها مانند وزارتخانه‌ها در ممالک دیگر، و کمیسرها نظیر وزرا میباشند. "شورای کمیساریاهای خلق اتحاد شوروی"، که از طرف سویت عالی انتخاب میشود، و در مقابل آن مسئول است، در حقیقت هیئت دولت است، که ادارات دولتی را اداره و بر امور مالی اتحاد شوروی نظارت میکند. دستگاهی مشابه در جمهوریهای سازای تجش و جمهوریهای خودمختار آن دایر است، اما کمیسرهای محلی این جمهوریها تابع شورای مرکزیند. در جریان انقلاب روسیه، کمیسرهای سیاسی عقال سویت پطروگراد بودند، و به خدمت در فرماندهیهای نظامی منسوب میشدند، و وظیفه‌ی سیاسی و تبلیغاتی مهمی بر عهده داشتند. این ترتیب، که ماخوذ از انقلاب فرانسه بود، در جنگ II در نیروهای مسلح شوروی منسوخ شد.

در ایران، تا اوایل عصر پهلوی، کلانتری را کمیسری (komeysari) و رئیس آن (کلانتر) را کمیسر میگفتند.

کمیسری، در ایران، ← کمیسر.

کمیسیون[8] (komision؛ از فنـ)، هیئتی که برای رسیدگی به امری یا اجرای وظیفه‌ای تشکیل شود.

کمیسیون انرژی اتمی سازمان ملل متحد[9]، کمیسیون سابق شورای امنیت سازمان ملل متحد، در ۱۹۴۶ جهت منع استعمال انرژی اتمی برای تخریب تشکیل یافت. در سال ۱۹۵۲ با کمیسیون تسلیحات عادی ادغام شد، و کمیسیون واحدی به نام کمیسیون خلع سلاح برقرار شد. نیز ← خلع سلاح.

کمیسیون عالی (komisione ali)، در تاریخ مشروطیت ایران، هیئتی مرکب از عده‌ای قریب 100 نفر از رؤسای مشروطه و مجاهدینی که به موجب تصمیم مجلس عالی انتخاب شد (رجب ۱۳۲۷ هق) تا به اتفاق هیئت دولتی که از طرف مجلس عالی تعیین شده بود، موقتاً تا تعیین تکلیف قطعی و افتتاح مجلس دوم، در جریان مشروطیت نظارت کند. چندی بعد، چون این هیئت هم مشتمل بر عده‌ی زیادی از اعضا بود، در آخر ماه رجب، هیئت کوچکتری به نام هیئت مدیره‌ی موقتی انتخاب کرده اختیارات خود را بدان سپرد، و کمیسیون عالی منحل شد.

کمیل ابن زیاد (komayle 'bne ziād)، ف ۸۲ هق، از ثقاة تابعین و از اکابر اصحاب امیرالمؤمنین علی ع، و عامل او در هیت. در جنگ صفین در رکاب آن حضرت بود، و سپس در کوفه سکونت جست. حجاج ابن یوسف او را هلاک کرد. دعای معروف به دعای کمیل منسوب به اوست.

کمین (kamin)، دهستان (جم ۷٬۶۵۸ سش ۱۳۴۵ هش)، ل‌غ بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۵ آبادی. رود سیوند، و راه آسفالته‌ی شیراز به اصفهان از وسط آن میگذرد. محصولاتش غلات، چغندر قند، میوه‌جات، و برنج است. قالیبافی دارد.

کمینترن[10] (komintern) [از دو کلمه‌ی کمونیست و انترناسیونال، به معنی کمونیست بین‌المللی]، عنوانی که به بین‌الملل سوم (← بین‌الملل) داده شده است. در سال ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل یافت، و هدفش این بود که رهبری نهضت سوسیالیسم جهانی را در دست گیرد. نمایندگان نخستین کنگره‌ی آن عمدتاً از روسها بودند. نخستین رئیس آن زینوویف بود. دومین کنگره (۱۹۲۰)، "شرایط بیست و یک‌گانه‌ی عضویت" را وضع کرد، و رهبری سیاسی به دست دولت شوروی افتاد. کمینترن در دهه‌ی از ۱۹۲۰ به بعد قدرت یافت، ولی مساعی آن برای ایجاد انقلاب در آلمان و چین بی‌نتیجه ماند. در ۱۹۳۵ کمینترن از سیاست مبارزه‌جوئی منصرف شد، و کوشید که با احزاب بورژوا ائتلافیه‌ها یا "جبهه‌های مردم" تشکیل دهد. در ۱۹۳۶، آلمان و ژاپن یک معاهده‌ی ضد کمینترن منعقد کردند، که در ۱۹۴۱ با الحاق ۱۱ کشور دیگر به آن، تجدید شد. در ۱۹۴۳، تجشـ کمینترن را منحل کرد تا به متفقین خود در جنگ II اطمینان خاطری بدهد، و به آنها چنین وانمود کند که از ترویج عقاید اشتراکی در کشورهای آنها دست کشیده است.

کمینفرم[11] (kominform) [لفظ ساخته‌شده از "اداره‌ی اطلاعات کمونیستی"]، سازمانی که در ۱۹۴۷ تأسیس و در ۱۹۵۶ منحل شد. اعضای آن احزاب کمونیست تجشـ، بلغارستان، چکوسلواکی، فرانسه، مجارستان، ایتالیا، لهستان، رومانی، و یوگوسلاوی بودند. هدفش تسهیل مبادله‌ی اطلاعات و تجربیات بود. تصمیمات آن (بر خلاف کمینترن) الزام‌آور نبود، و عضویت احزاب کمونیست در آن اختیاری بود. عمل عمده‌ی آن نشر مواد تبلیغاتی برای اثبات وحدت اعضای آن بود. در ۱۹۴۸، کمینفرم حزب کمونیست یوگوسلاوی را، چون تیتو به تفوق دولت شوروی گردن نمینهاد، اخراج کرد. در ۱۹۵۶ به عنوان قدمی در راه آشتی با تیتو منحل شد.

کمینه[12] (kamine) یا **مینیموم** (minimom؛ از فنـ)، کوچکترین مقداری که یک کمیت متغیر، در شرایط معین، میتواند به آن برسد. در ریاضیات، وقتی که تابعی (← تابع) به وسیله‌ی منحنی نمایش داده شود، نقطه‌ی مینیموم منحنی نقطه‌ای است که در آنجا نزول (پایین رفتن) منحنی پایان مییابد. اگر یک تابع بهینه و کمینه نداشته باشد، منحنی نمایش آن پیوسته صعودی یا نزولی است.

کن (kan)، بخش (جم ۱۵٬۸۹۵ سش ۱۳۴۵ هش)، غ شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)؛ فعلا شامل دهستانهای طرشت، سولقان، و ورداورد؛ دارای ۵۹ آبادی. از رود کن، که در ارتفاعات شمالی سولقان سرچشمه میگیرد، مشروب میشود (نیز ← طرشت). محصولش غلات و بعضی از انواع میوه است. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش بخش کن در شهرستان تهران تشکیل شد، و دهستان شمیرانات از دهستانهای آن بود، در فروردین ماه ۱۳۲۷ هش دهستان شمیرانات تبدیل به بخش شمیرانات و از آن منتزع شد. مرکزش، **کن** (جم ۴٬۲۰۶ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۳کیلومتری غ تهران واقع است. رود کن از آن میگذرد.

کن[13]، **تامس** (tāmas ken)، ۱۶۳۷–۱۷۱۱، اسقف انگلیسی. پس از آنکه ویلیام اورانژ (ویلیام III) به سلطنت رسید، کن از ادای سوگند وفاداری به وی امتناع کرد، و او را کور کردند.

کن، هانری لوئی: ← لوکن.

کنار، درخت، ← سدر.

کناربروژ (kanārberoj)، دهستان (جم ۱۲٬۱۵۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش صومای، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۱۵(؟) آبادی؛ مرکزش **ایشکه‌سو** (جم ۱۶۴ سش ۱۳۴۵ هش).

کنارتخته، کازرون، ← خشت و کمارج.

---

(۱) committee (۲) comitia (۳) Comitia Curiata (۴) Comitia Centuriata (۵) Comitia Tributa (۶) commissar (۷) commissariat (۸) commission (۹) United Nations Atomic Energy Commission (۱۰) Comintern (۱۱) Cominform (۱۲) minimum (۱۳) Ken

کناررودخانه (kenār.rudxāne)، دهستان (جم ۴٬۵۳۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۱۶ آبادی.
کنارسر (kenār.sar)، ده (جم ۱٬۶۳۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۴کیلومتری ل کوچصفهان.
کنارشهر (kenār.šahr)، دهستان (جم ۲۰٬۰۹۶ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۷ آبادی. در دشت واقع شده و گرمسیر است. محصولات عمده‌اش غلات، منداب، کنجد، پنبه، و زیره است.
کنارک[1] (konārak)، پاگودائی در ۳۲کیلومتری پوری، ایالت اریسه، ش هند، که چون در مقابل معبد سفیدرنگ پوری سیاه مینماید، آن را پاگودای سیاه مینامند. یکی از عجایب هنر هندی است که در قرن ۱۳م به افتخار خدای خورشید ساخته شده بوده است. بسیار بزرگ است و حجاریهائی از صورتهای شیر و فیل و زن و تصاویر دیگر به اندازه‌های طبیعی دارد. اسبهائی که ارابه‌ی خورشید را میکشند به صورتی شگفت‌انگیز تصویر شده‌اند. بعضی آن را از لحاظ هنری بر تاج محل زیبا ترجیح میدهند.
کنارک، دهستان (جم ۶٬۵۰۸ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۴۱ آبادی. در غ شهرستان چاه بهار، و ل بحر عمان واقع است. گرمسیر، مالاریائی، و مرطوب است. محصولات عمده‌اش غلات، خرما، لبنیات، و ذرت است. ساکنین در ل به گله‌داری و در ج به صید ماهی اشتغال دارند. زبان مادری بلوچی است. مرکزش، **کنارک** (جم ۲٬۵۰۶ نسـ ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری غ چاه بهار، کنار بحر عمان واقع است.
کنارکوه، ده، بوشهر، ← لیراوی، دهستان.
کنارنگ نخویر گشنسب‌داد: ← مزدک، قسمت II.
کناره (kennāra)، ← طبربه، دریاچه‌ی.
کناره (kenāre)، ده (جم ۱٬۷۰۵ نسـ ۱۳۳۵ هش)، دهستان مرودشت، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۲۴کیلومتری ل‌ش زرقان. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.
کناره‌دوزی، طریقه‌ی، در صحافی، ← صحافی.
کناش (konnāš) [عربی، از آرامی]، جُنگ یا مجموعه‌ای از مطالب، مخصوصاً در طب و خواص گیاهان. بعضی از تألیفات طبی دوره‌ی اسلامی این عنوان را داشته است؛ مثلا ← کتاب منصوری
کناش منصوری: ← کتاب منصوری.
کنانه (kenāna) [کنانة ابن خزیمة ابن مدرکة ابن الیاس ابن مضر. شجره در ص 1074 دیده شود]، یکی از قبایل بزرگ و مشهور عرب مضری که، در اوایل اسلام، مرکز سکونت و دیار ایشان در حدود مکه بود، و اهمیت ایشان از نظر علمای انساب بیشتر به خاطر این است که قریش (و در نتیجه، پیغمبر اسلام) بدین قبیله وابسته است. علمای انساب ۱۴ شاخه برای این قبیله ذکر کرده‌اند، که معروفترین آنها عبارت است از قریش، بنو عبد مناة ابن کنانه، و بنو مالک ابن کنانه.
کنایه (kenāye) [عربی، = پوشیده سخن گفتن]، در علم بیان، به کار بردن لفظی در غیر معنی حقیقی آن، چنانکه قرینه مانع از اراده‌ی معنی اصلی نشود (به خلاف مجاز). به عبارت دیگر، آوردن لفظی و اراده‌ی لازمه‌ی معنی آن؛ مانند سپر انداختن در معنی تسلیم شدن، و در خانه باز به معنی مهمان‌پذیر. نوعی از کنایه تهکم (tahakkom) [= استهزاء] است، و آن به کار بردن لفظی است در معنی ضد آن، مانند "لاغیر" که در مورد شخصی فربه به کار برده شود. کنایه، به سبب اینکه به منزله‌ی نوعی برهان بر معنی مقصود است، ابلغ [= رساتر] از تصریح [= آشکارگوئی] است.
کنبرا[2] (kanbarā)، شهر (جم ۴۳٬۹۷۳)، پایتخت ملل مشترک المنافع استرالیا، در ← سرزمین پایتخت استرالیا، ج‌غ استرالیا. در ۱۹۱۳ بنا، و در ۱۹۲۷ پایتخت شد. در جم II موقتاً پایتخت را به محل سابق (ملبورن) انتقال دادند.
کنبک[3] (kenabek)، رود کشمه، به طول ح ۲۶۰ کم، که در ل‌غ ایالت مین سرچشمه میگیرد، و به سوی ج جاری شده به قطا میریزد. شامپلن آن را در ۱۶۰۴ و ۱۶۰۵ پویید.
کنت: ← قند یا کند.
کنت[4] (kont، از فنس)، لقبی اشرافی یا حاکی از بلندی مقام. کلمه‌ی کنت از ریشه‌ی لاتینی کومس[5] (komes) است، و معادل آن در ایتالیائی کنته[6] (konte)، در اسپانیائی و پرتغالی کنده[7] (konde)، و در آلمانی و روسی گراف[8] (gräf) است. در بریتانیا، عنوان "کنت" هیچگاه جز به صورت "کنت کاخنشین" (← کاخنشین) وارد نشده است، ولی زوجه یا بیوه‌ی ارلها عنوان کاونتس[9] (kăn-tes) دارند، که صورت فرانسوی آن کنتس[10] (kon-tes) است، که عنوان زوجه یا بیوه‌ی کنت میباشد.
کلمه‌ی "کومس" در لاتینی به معنی مصاحب و ملازم است، و در اوایل امپراطوری روم به کسانی که در مسافرتهای امپراطور ملتزم رکاب وی بودند گفته میشد، ولی لقب رسمی نبود. بعدها که امپراطوران کومسهای متعدد در اطراف خود گرد آوردند، این دسته به سبب وظایفی که داشتند قدرت یافتند. در دوره‌ی (۷۶–۱۳۸) هادریانوس، کومسها شورائی دائمی تشکیل دادند، و کومس لقب رسمی شد، ولی بعد از دوره‌ی آلکساندر سوروس از میان رفت. قسطنطین آن را احیا کرد، و کنتها "وفاداران به امپراطور" شدند، و در آغاز جایگزین صاحبان مناصب و مشاغل بودند. در دولت بیزانس، بعضی از کنتها وظایف کاملا مشخص داشتند، و به برخی هم این لقب به عنوان افتخاری و شخصی اعطا میشد.
در قرون وسطی، شاهان قبایل وحشی عنوان کنت را از رومیان اقتباس کردند، و کنتها دگربار از ملازمان نزدیک فرمانروا شدند. شاه مشاورین خود، مأمورین کاخ سلطنتی، و دوکها و مارکیهای خود را از میان آنان انتخاب میکرد. در آن زمان، سلسله‌ی مراتب و تعارض بین این عناوین نبود؛ دوک رئیس نظامی بود، که از میان کنتها انتخاب میشد، و مارکی دوک مخصوصی بود که متصدی یک ناحیه‌ی مرزی یا مارک بود. شاه کنتها را مأمور یک یا چند ناحیه میکرد که، به جای وی، به دادرسی و اقدام در امور بپردازند. از میان کنتها، آنان که مأمور کاخ سلطنتی بودند عنوان "کنت کاخنشین" (← کاخنشین) و نفوذ بیشتری داشتند.
در دوره‌ی مرووئژیان، کنتها از ضعف قدرت سلطنت استفاده کرده در نواحیی که در آنها به مأموریت آمده بودند مستقر شدند، و بدین گونه، در قلمرو اطراف مقر کنت دستگاه اشرافی خاوندی دایر شد. در اوایل عهد کارولنژیان، مخصوصاً در دوره‌ی شارلمانی، کنتها دگربار مطیع، و از عمال پادشاه شدند، وظایف معین و موقت یافتند، که به هیچ وجه جنبه‌ی مادام العمری یا موروثی نداشت. خاوندان فرمانروا دو به دو اعزام میشدند، که یکی از آنان یک کنت و دیگری یک اسقف بود. اما عده‌ی کنتهای کاخنشین، افزون شد، و بعضی از آنان برای داوری یا اداره‌ی امور محوله به ایالات دوردست مأمور شدند.
از اواسط قرن ۹م (انحطاط کارولنژیان)، کنتها دگربار به اشراف ارضی و نظامی و موروثی تبدیل شدند، و املاک و حقوق موروثی سلطنتی را در سرزمینهای تحت حکومت خود غصب کردند، و طولی نکشید که به صورت خاوندان فئودال در آمدند (← فئودالیته). مدتهای مدید، شخص واحد گاه خود را کنت و زمانی دوک میخواند. عنوان کنتی متدرجاً تثبیت شد؛ ولی سلسله‌ی مراتب تثبیت نشد. مثلا، کنتهای کاخنشین، که در نواحیی که به مأموریت آمده بودند مستقر شده بودند، از اتباع مستقیم مهم امپراطوری مقدس روم (کنتهای کاخنشین راین یا بورگونی) یا شاه فرانسه (کنت کاخنشین شامپانی) شدند. بعضی سرزمینهای وسیع (فلاندر و تولوز) به عنوان کنت‌نشین باقی ماند. در مقابل، برخی از مارکی‌نشینها و دوکنشینها چندان اهمیتی نداشت. عاقبت، نظام فئودالیته عنوان را از شخص به زمین منتقل کرد، بدین معنی که کنت لقب کسی شد که فرمانروای یک کنت‌نشین بود.
در آلمان عهد امپراطوری مقدس روم، کنتها سه درجه داشتند، کنتهائی که "امرای امپراطوری" بودند، کنتهای امپراطوری، و سایر کنتها. کنتهای دسته‌ی اول مستقیماً تابع شخص امپراطور بودند.
در فرانسه، با ازدیاد تدریجی قدرت سلطنت و تمرکز قدرت در آن مقام، از قدرت کنتها کاسته شد، و آنان حقوق سلطنتی غصبی خود را از دست دادند. شاه کنت‌نشینها را قهراً یا از طریق خرید یا وراثت از دست کنتها خارج ساخت.
توسعه‌ی فئودالیته و تمدنی که از دوره‌ی حکومت کارولنژیان در اروپا پدید آمده بود مفهوم و لقب کنت را در سایر جاها رایج ساخت، و صلیبیون حتی آن را در قلمرو خود در مشرق‌زمین معمول کردند.
هر جا که یک قدرت مرکزی به وجود آمد قدرت کنتها از میان رفت. فقط کنتهای کاخنشین راین مدت مدیدی قدرت خود را حفظ کردند. در جاهای دیگر، کنتها فقط لقبی و مختصری زمین داشتند. در دوره‌ی انقلاب فرانسه، عنوان کنتی از میان رفت، ولی ناپلئون I آن را احیا کرد، و از لحاظ سلسله‌ی مراتب بین مارکی و بارون قرار داد، و این وضع فقط در امپراطوریهای اول و دوم برقرار بود. جمهوری سوم این لقب و سایر القاب و عناوین اشرافی را ملغی کرد، اگرچه هنوز وارثین

---

(۱)Konarak (۲)Canberra (۳)Kennebec (۴)count; comte (فنس) (۵)comes (۶)conte (۷)conde (۸)graf
(۹)countess (10)comtesse

لقبداران قدیم آن را به کار میبرند.

بسیاری از ممالک دیگر هم سلسله‌ی مراتب اشرافی را ملغی کرده‌اند، ولی در بریتانیا سنت دیرین محفوظ مانده است.

کنت[1] (kent)، ولایت (۳٬۹۴۵ کمم، جم ـ ۱٬۷۵۱٬۰۸۳)، جش انگلستان، میان کشندان رود تمز و تنگه‌ی دوور؛ مرکزش شهر میدستون. داونز شمالی از ش به غ از آن میگذرد. از ولایات اطراف لندن و عمدهٔ زراعتی است؛ تهیه‌ی لبنیات و پرورش گوسفند و ماهیگیری رواج دارد. صنایعش رو به توسعه است. مصنوعات عمده‌اش کاغذ، سیمان، کالاهای آهنی، مالت، و آب جو است. کشتیسازی نیز دارد. دارای نهشتهای زغال است. شهرهای عمده‌اش عبارت است از کنتربری، دوور، چتم، رمزگیت، و فوکستن. چون از طریق دوور به بر اروپا ارتباط دارد، دارای اهمیت سوق‌الجیشی است. در تاریخ انگلستان حائز اهمیت بوده است. ← جاده‌های رومی از آن میگذشت. در قرون وسطی دیرهای متعددی (از جمله دیر کنتربری) در ← پادشاهی کنت دایر بود. در جج I و جج II، سواحلش برای جلوگیری از حملات احتمالی از بر اروپا با استحکامات سنگین نظامی حفاظت میشد.

کنت[2]، **اوگوست** (ogüst kont)، ۱۷۹۸–۱۸۵۷، فیلسوف و جامعه‌شناس بزرگ فرانسوی و بنیانگذار ← مذهب تحققی؛ مت مونپلیه.

I ـ زندگینامه‌ی کنت. پدر کنت مأمور مالیات بود، و خانواده‌اش کاتولیک و سلطنت‌طلب بودند، ولی او از آغاز جوانی از الاهیات دست بر داشت، و جمهوریخواه شد. کنت در ۱۸۱۴ به مدرسه‌ی پولیتکنیک پاریس رفت، ولی این مدرسه در ۱۸۱۶ موقتاً بسته شد. کنت در پاریس به تدریس ریاضیات پرداخت. در ۱۸۱۸، با کنت دو سن‌سیمون آشنا، و شاگرد و منشی و همکار او شد، و تحت تأثیر عقاید و افکار وی قرار گرفت. دوستی و همکاری او با سن‌سیمون تا ۱۸۲۴ ادامه یافت، و در آن سال، در نتیجه‌ی مشاجره‌ای، میان آن دو به هم خورد. پس از آنکه مدرسه‌ی پولیتکنیک از نو باز شد، اوگوست کنت به عنوان معلم و ممتحن در آنجا مشغول به کار شد (۱۸۳۲–۱۸۴۲). کنت در ۱۸۲۶ مجالس درسی در باره‌ی فلسفه‌ی خود، یعنی پوزیتیویسم یا ← مذهب تحققی یا فلسفه‌ی تحصلی (tahassoli)، دایر کرد، ولی در نتیجه‌ی یک عارضه‌ی روحی این مجالس تعطیل، و پس از بهبود او از نو برقرار شد. در این مجالس، جمعی از بزرگان دانش آن زمان حاضر میشدند. کنت در ۱۸۲۵ ازدواج کرد، ولی این ازدواج نامساعد بود، و در ۱۸۴۲ به جدائی منجر شد. در سال ۱۸۴۴ کنت به زنی جوان و بیمار به نام کلوتیلد دو وو[3] (klotild dë vo) دلباخت، و این دلباختگی به عشق عرفانی منتهی شد بی‌آنکه تمتع جسمانی در میان باشد. این زن در ۱۸۴۶ درگذشت، و اثر عمیقی در روح اوگوست کنت باقی گذاشت، و در نتیجه، در افکار و آثار او نیز مؤثر شد. اوگوست کنت از نظر اخلاق مردی ناسازگار، ولی سخت هواخواه انساندوستی بود. با کوشش و همت خستگی‌ناپذیر در راه تنظیم و تحقیق افکار و آراء خود و به کار انداختن آن در راه انساندوستی کار میکرد.

کنت در ۱۸۴۲ با مدیران مدرسه‌ی پولیتکنیک مشاجره‌ی سختی راه انداخت و در نتیجه شغل خود را که مایه‌ی معاش او بود از دست داد. از آن به بعد معاش او از راه کومک دوستان و هواخواهان انگلیسی و فرانسوی او (مانند م. لیتره و ج. ا. میل) تأمین میشد. میل و لیتره بعدها، به علت آنکه کنت دینی به نام دین انسانیت به وجود آورده بود، از هواخواهی او دست کشیدند، ولی او در عوض پیروان جدیتری پیدا کرد. کنت در پاریس در گذشت. در ۱۸۹۸ بنائی به یادبود او در بیرون سوربون بر افراشتند.

II ـ آثار کنت. نخستین اثر مهم کنت به نام دروس فلسفه‌ی تحصلی است، که در ۶ جلد است، و جلد اول آن در ۱۸۳۰ و جلد ششم آن در ۱۸۴۲ منتشر شد. پس از آن کتاب مهم دیگری در چهار جلد منتشر کرد به نام سیستم علم سیاست تحصلی، که جلد اول آن در ۱۸۵۱ و جلد چهارم آن در ۱۸۵۴ انتشار یافت. نظریات او در جامعه‌شناسی و طرح او برای یک جامعه‌ی مطلوب در این کتاب مندرج است. از آثار دیگرش میتوان گفتار در باره‌ی روح فلسفه‌ی تحصلی، تقویم آیین پوزیتیویسم، آداب و تشریفات آیین پوزیتیویسم، خطاب به محافظه‌کاران، و سیستم منطق تحققی را نام برد.

پوزیتیویسم
یا فلسفه‌ی تحصلی (یا تحققی)

III ـ فلسفه‌ی (مکتب) تحققی. کنت را میتوان بنیانگذار فلسفه‌ی تحققی دانست. به موجب فلسفه‌ی تحققی، بشر در تکامل معنوی و ذهنی خود از سه مرحله میگذرد، مرحله‌ی الاهیات، مرحله‌ی ما بعد الطبیعه، و مرحله‌ی تحققی. در مرحله‌ی الاهیات، انسان تمام حوادث و ظواهر طبیعت را به خواست و اراده‌ی خدایان منتسب میدارد، و این مرحله را مرحله‌ی تخیلی نیز مینامد، زیرا پایه‌ی آن بر پندار و خیال است. در مرحله‌ی ما بعد الطبیعه، بشر به تعقل و تفکر میپردازد، و امور و حوادث عالم را به قوائی مجهول و مبهم، از قبیل طبیعت و نظایر آن، منتسب میکند. این دوره را دوره‌ی تعقلی نیز مینامد، زیرا بشر در آن، به جای خیالپردازی، به اندیشه و تعقل میپردازد. در مرحله‌ی سوم، که مرحله‌ی تحققی است، بشر در پی کشف روابط و مناسبات اشیاء با یکدیگر است، و دیگر کاری با علل و اسباب ما بعد طبیعی آن ندارد. کنت این تقسیم را قانون مراحل سه‌گانه میخواند، و هر مرحله‌ای را تابع فلسفه‌ی خاص آن مرحله میداند. در مرحله‌ی الاهیات فلسفه‌ی دینی رایج است، در مرحله‌ی تعقلی فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه، و در مرحله‌ی تحققی فلسفه‌ی تحققی. مرحله‌ی ما بعد الطبیعه در حقیقت مرحله‌ی انتقالی است از مرحله‌ی نخستین به مرحله‌ی سوم. در مرحله‌ی نخستین، جامعه بر پایه‌ی قوانین دینی و الاهی استوار است، و از این رو، منظم و ثابت است. اما در مرحله‌ی تعقلی، که انسان در پی علل است، بنیاد جامعه متزلزل میشود، زیرا اعتقاد به الاهیات سست میشود، و قوانین الاهی نیز سستی میپذیرد، و مردم در جستجوی قوانین تازه‌ای هستند، تا آنکه در مرحله‌ی تحققی قوانین اجتماعی بر پایه‌ی فلسفه‌ی تحققی کشف میشود، و بنیان تازه‌ای بر پایه‌ی جامعه‌شناسی استوار میگردد.

IV ـ طبقه‌بندی علوم. بر پایه‌ی قانون مراحل سه‌گانه، علوم نیز بتدریج از مراحل الاهی و ما بعد طبیعی در آمده به مرحله‌ی تحققی میرسند. البته، همه‌ی علوم این مراحل را یکسان نمیپیمایند، بلکه علوم ساده‌تر و کلیتر زودتر از علوم مرکب و خاص به مرحله‌ی تحققی میرسند، و برای بیان این منظور، نخست باید به طبقه‌بندی علوم پرداخت.

کنت علوم را بر حسب کلیت و بساطت نزولی یا کلیت نزولی و تَرَکُّب صعودی طبقه‌بندی کرده است، به این معنی که علمی که از همه‌ی علوم کلیتر و عامتر است از همه‌ی آنها بسیطتر و ساده‌تر است، یعنی نیاز آن به علوم دیگر کمتر است، و این صفت ریاضیات است، زیرا ریاضیات از همه‌ی علوم کلیتر و عامتر است، و نتایج آن در همه‌ی علوم به کار میخورد. از طرف دیگر، ریاضیات بسیطتر و ساده‌تر از علوم دیگر است، زیرا این علم تنها به مقدمات و مسائل خودش نیازمند است، و نیازمندی به هیچ علم دیگری ندارد. پس از ریاضیات، علم هیئت و نجوم میآید، زیرا، چون موضوع آن زمین و اجرام سماوی است، از موضوعات علوم دیگر عامتر است، و در بیان حرکات ستارگان و زمین احتیاجی به علم دیگر نیست. پس از آن، به ترتیب، نوبه‌ی فیزیک، شیمی، زیستشناسی، و جامعه‌شناسی میرسد، و جامعه‌شناسی در نقطه‌ی مقابل ریاضیات است، یعنی هم خاصترین علوم است، زیرا موضوع آن فقط جامعه‌ی انسانی است، و هم پیچیده‌ترین آنها، زیرا برای بیان قوانین و مسائل و اصول پیشرفت آن به همه‌ی علوم دیگر احتیاج پیدا میشود.

با ملاحظه‌ی طبقه‌بندی علوم و قانون مراحل سه‌گانه‌ی کنت، به این نتیجه میرسیم که این دو به هم ارتباط نزدیک دارند، زیرا جامعه در مراحل ابتدائی خود نخست به کلیترین و بسیطترین علوم دست مییابد، و آن را به مرحله‌ی تحققی میرساند، در صورتی که علوم خاصتر و پیچیده‌تر فقط در جوامعی که به مرحله‌ی تحققی رسیده‌اند به وجود میآید. جامعه‌های اولیه از مقدمات ریاضیات آگاهی داشته‌اند در صورتی که فیزیک و شیمی در آنها به شکل ما بعد طبیعی یا الاهی بوده است نه تحققی، و علم جامعه‌شناسی که خاصترین و پیچیده‌ترین علوم است فقط در قرن ۱۹م به وجود آمده است. کنت برای هر یک از این علوم روش خاصی نیز قائل شده است، و اصولا امتیاز علوم را از یکدیگر با امتیاز روش آنها مربوط دانسته است.

V ـ جامعه‌شناسی. کنت را واضع علم جامعه‌شناسی میدانند. البته، پیش از او کسانی در این باره به تحقیق پرداخته بودند، ولی کنت نخستین کسی است که آن را به صورت یک علم منظم با مسائل و قوانین خاص و روش خاص آن در آورده، و نام سوسیولوژی (sosioloji، فنس) [= جامعه‌شناسی] به آن داده است. به عقیده‌ی او، جامعه‌شناسی از دو قسمت مرکب است، تحقیق در امور ثابت اجتماعی[4] و تحقیق در امور محرکه‌ی اجتماعی[5]. تحقیق در امور ثابت اجتماعی شامل بحث در تشکیلات و مؤسسات اجتماعی است، و در کیفیت تقسیم کار و وظایف در اجتماع و ترکیب و سازمان دادن آن به وسیله‌ی حکومت بحث میکند. تحقیق در امور محرکه‌ی اجتماعی شامل بحث در قوانین

(۱)Kent (۲)Comte (۳)Clotilde de Vaux (۴)social statics (۵)social dynamics

مربوط به کیفیت رشد و پیشرفت جامعه است.
VI ـ دین انسانیت[1]. کنت در اندیشه‌های خود در باره‌ی پیشرفت جامعه به این نتیجه رسید که، در رهبری انسان به سوی کمال، دو عامل عقل و احساس هر دو مؤثرند، و برای ترکیب عقل و احساس در اصلاح جامعه دینی به نام دین انسانیت وضع کرد، که در آن انسانیت، به جای خدا، بزرگترین موجود دانسته شده است، منتها، به جای پرستیدن این موجود بزرگ، باید آن را ستایش کرد، و همت به کمال و رفاه او بست. کنت برای این دین نو آداب و تشریفات خاصی وضع کرد، که بعضی از هواخواهان او را دوچار حیرت ساخت، و از او راند، ولی در عوض مریدان و دوستان بیشتری برای او فراهم آورد. در این دین، قدیسین و اولیاء کسانی هستند که در راه انسانیت کوشیده‌اند، و برای این منظور تقویمی برای بزرگداشت این اولیاء مقدس وضع کرد. این دین هنوز هم در بعضی از نقاط اروپا و امریکا پیرو و هواخواه دارد.

کنت[2]، پادشاهی (kent) یا **مملکت کنت**، از ممالکی که آنگلوساکسونها در انگلستان تأسیس کردند. در اواسط قرن ۵م، جوتها به انگلستان هجوم بردند، به نقل روایات، یکی از پادشاهان محلی بریتانیا از آنها در مقابل پیکتها و اسکاتها یاری طلبید. جوتها پادشاهی کنت را، که ایالت کنت حالیه و سرزمینهای علیای ساحل جنوبی تمز را تا حدود لندن کنونی شامل میشد، تأسیس کردند. اللبرت، شاه کنت، تسلط خود را بر منطقه‌ی واقع در ج رود هامبر مستقر ساخت. در زمان سلطنت او بود که قدیس آوگوستینوس کنتربری از طرف پاپ در رأس هیئتی به انگلستان آمد (۵۹۷). در طی قرن بعد، کنت در معرض حملات مملکت وسکس و مرشا قرار گرفت. در دوره‌ی آفا تسلیم مرشا شد. در سال ۸۲۵ به تصرف اگبرت (شاه وسکس) در آمد، و جزء مملکت وسکس شد.

کنت، دوشیزه‌ی: ← بارتن، الیزابت.
کنت[2]، رولند گراب (roland grāb kent)، ۱۸۷۷–۱۹۵۲، مستشرق امریکائی. از ۱۹۰۴ تا آخر عمر استاد زبانشناسی هندواروپائی دانشگاه پنسیلوانیا بود. صرف و نحو زبانهای فارسی قدیم (۱۹۵۲) از آثار او است.
کنتا، فرانسه، ← کنتا ونسن.
کنتاکی، ایالت، کشمت، ← کنتوکی.
کنتال[3] (kantāl)، واحد جرم، معادل 100 کیلوگرم. نیز جدول آحاد سلسله‌ی متری در ص ۱۳۱۸ و ضرایب تبدیل در جدول III ص ۱۳۱۹ دیده شود.
کنتاوروس، در اساطیر یونان، ← قنطورس.
کنتا ونسن[4] (kontā vēnesan) یا **کنتا** یا **ونسن**، ناحیه‌ی تاریخی، چش فرانسه. از ل به دوفینه، از ش و چ به پرووانس، و از غ به لانگدوک محدود بود. در ۱۲۷۴–۱۷۹۱ تحت حکومت پاپ قرار داشت.
کنتای (kentāy) یا **کنتی شان[5]** (kentey šān)، رشته‌کوه، ل مغولستان خارجی. قسمتی از آن موازی مرز تجشه است. ارتفاع بلندترین قله‌اش ح ۲٬۵۹۰ متر است. رود کرولن از آن سرچشمه می‌گیرد. این کوه در تاریخ مغول بسیار معروف بوده است، و آن را با کوهی که رشیدالدین فضل‌الله به تفاوت بورقان قالدون، بولقان قالدون، یکه قورون، غروق بزرگ، بوده اندر، و برغادو خوانده است یکی شمرده‌اند.
کنتایر، شبه جزیره، ← کینتایر.
کنت دو. برای عناوینی که با این لفظ شروع میشود به جزء دیگر اسم رجوع کنید.
کنت دو لا پروز: ← لا پروز.
کنت دو مونت‌فورت: ← شهربانی.
کنت دو مونت کریستو[6] (kont dë mont kris-to)، عنوان فارسی رمانی از آلکساندر دوما (پدر)، که نخستین‌بار در ۱۸۴۴–۴۵ انتشار یافت. قهرمان کتاب ادمون دانتس[7] (edmon dāntes) نام دارد. دشمنانش، بر خلاف حق، او را در شاتو د/یف به زندان انداخته‌اند، ولی وی به تدبیر میگریزد. چون در محبس یکی از همزندانهایش خبری از گنجی پنهان در جزیره‌ی مونت کریستو به وی داده است، به جستجوی آن میرود، و آن را مییابد، و ثروتی عظیم به دست میآورد. سپس به تعقیب دشمنان خود میرود. این کتاب به وسیله‌ی محمد طاهر میرزا ابن اسکندر میرزای اسکندری به فارسی ترجمه شده، و اول‌بار، در ۸۴۷ صفحه، در تهران به چاپ سنگی رسیده است، و دو بار دیگر هم تجدید طبع شده است.

کنترباس[8] (kontrbās؛ از فنس)، بزرگترین ساز از گروه سازهای زهی، که صدایش بمترین صدای ارکستر است، و چهار

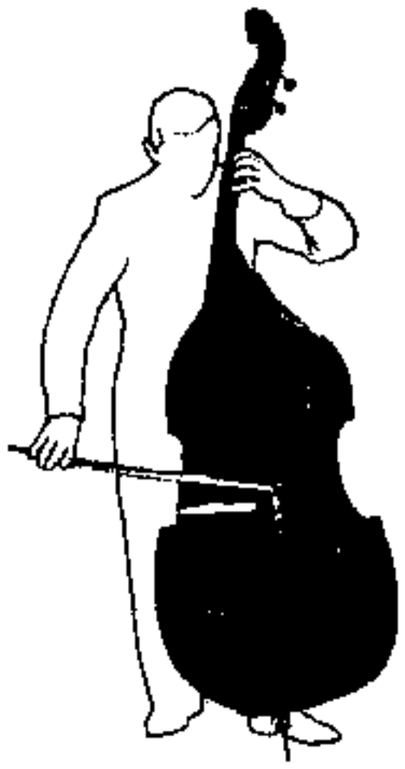

سیم آن به نتهای می، لا، ر، و ئل کوک می‌شوند. نوازنده‌ی آن، که معمولا قدی کوتاه‌تر از ساز دارد، آن را ایستاده، یا نشسته بر روی چهارپایه‌ی بلندی، مینوازد. تعداد سیمهای آن ابتدا سه‌تا بود، ولی اکنون دارای چهار سیم است، و گاهی سیم پنجمی نیز به آن می‌افزایند تا صدای بمتری تولید کند. نقش کنترباس در ارکسترها اصولا تقویت اصوات بم است. سابقه‌ی آن به سال ۱۵۶۶ میرسد.
کنترباسون[9] (kontrbāson؛ از فنس) یا **باسون مضاعف**، نوعی باسون است که صدای بمتری دارد. طول لوله‌ی آن ۵٫۴ متر است، و معمولا به صورت "سه‌لا" ساخته میشود. این ساز ابتدا در برلین ساخته شد (۱۶۲۰). آهنگسازانی مانند هندل، هایدن، و بتهوون از آن استفاده کردند.
کنتربری[10] (kantərberi)، شهر (جه ۳۰٬۳۷۶)، ایالت کنت، چش انگلستان، در دامنه‌ی داونز شمالی. مدتها مرکز دینی انگلستان بود. در ۵۹۷ قدیس آوگوستینوس برای تبلیغ مسیحیت از روم به این شهر آمد، و دیری در آنجا بنا نهاد، و اولین اسقف اعظم کنتربری شد. بعد از قتل قدیس تامس بکت، زائران بسیاری از بق اروپا برای زیارت مقبره‌ی وی به کنتربری روی آوردند؛ قصه‌های کنتربری چ. چاسر بر اساس مسافرت این زائران است. در ۱۹۴۲ آلمانها آنجا را بمباران کردند. دارای کلیسای جامع باشکوهی است. دیوارها و دروازه‌ی شهر باستانی از جمله‌ی آثار تاریخی آن است.
کنتربری، قصه‌های: ← چاسر، جفری.
کنترپوان[11] (kontrpuān؛ از فنس) [اصلا از عبارت لاتینی *punctus contra punctum*، = نقطه (نت) در مقابل نقطه (نت)]، در موسیقی، هنر ترکیب کردن ملودیهائی که هر یک از آنها استقلال دارد به نحوی که مجموعه‌ی آنها واحد متجانسی تشکیل دهد. تعلیم کنترپوان مدتها مبتنی بود بر کتابی از آثار یوهان یوزف فوکس[12] (yohān yozef fuks، ۱۶۶۰–۱۷۴۱)، عالم نظری و آهنگساز اتریشی. فوکس در امر تعلیم قائل به پنج مرحله کنترپوان است: نت در مقابل نت؛ دو نت در مقابل یک نت؛ چهار نت در مقابل یک نت؛ حرکت ضد ضربه یا سنکوپاسیون[13] (sankopāsion، از فنس)؛ و آمیخته‌ای از مراحل قبلی. بعد از فوکس کتابهای متعددی بر این اساس نوشته شده، ولی در سالهای اخیر عده‌ای از علمای نظری کتابهای خود را بر اساس بررسی مستقیم موسیقی، بدان گونه که در قرن ۱۶م و قرن ۱۸م اجرا میشد، نهاده‌اند. سبک کنترپوان‌نویسی قرن ۱۶م به کنترپوان مُدال، یعنی متکی بر اصول مدها (← مقام)، و کنترپوان‌نویسی به سبک قرن ۱۸م به کنترپوان تونال، که بر اصول تونالیته‌های بزرگ و کوچک استوار است، خوانده میشوند. بهترین سرمشق در کنترپوان‌نویسی نوع اول آثار چ. پ. دا پالسترینا و در نوع دوم آثار ی. س. باخ است. نیز ← آرمونی.
کنترول[14] (kontrol)، لفظ مأخوذ از فرانسوی، که با مصدر "کردن" به معانی محدود کردن یا مهار کردن، تنظیم کردن، نظارت کردن، و آزمودن، یا تحقیق کردن به وسیله‌ی مقایسه یا بررسی در فارسی به کار میرود. دستگاههای کنترول دستگاههائی هستند که بر نتیجه‌ی عمل یک اسباب ناظرند، و آن را در حد معینی نگاه میدارند. دستگاههای کنترول ابتدائی، مانند چرخ لنگر، مدتها است مورد استفاده بوده است. دستگاههای کنترول که بر اساس فیدبک کار میکنند چندان حساسند که بخوبی احتیاجات روزافزون اتوماسیون را مرتفع میکنند. نمونه‌ی ساده‌ی دستگاه کنترول با فیدبک دماپای است. سروومکانیسم نیز یک دستگاه کنترول خودکار میباشد.
کنتس، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی؛ کنت.
کنتسا، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.
کنتس بزرگ: ← مالیلدا.
کنتس دو. برای القابی که به این صورت میجوئید به جزء خاص رجوع کنید.
کنت کاخنشین: ← کاخنشین؛ کنت.
کنتن[15] (kantən)، شهر (جه ۱۱۳٬۶۳۱)، ل‌ش ایالت اوهایو، کشمت. صنایع آهن و فولاد آن اهمیت دارد.

(۱)religion of humanity (۲)Kent (۳)quintal (۴)Comtat Venaissin (۵)Kentei Shan (۶)Comte de Monte Cristo (فنس) (۷)Dantès (۸)double bass; contrebasse (فنس) (۹)contrabassoon (۱۰)Canterbury (۱۱)counterpoint (۱۲)Fux (۱۳)syncopation (۱۴)control (۱۵)Canton

دارای پالایشگاه نفت است.
کنتور: ← شمارگر.
کنتوریا[1] (kenturiā)[لت، = یک صد]، در ارتش روم در دوره‌ی پادشاهی، دسته‌ی صدنفری از سربازان سوار. در زمان سلطنت سرویوس تولیوس[2] (servius tullius، ← رم، تاریخ، قسمت I)، قانون اساسی نیمه‌نظامیی در کار آمد که، بن طبق آن، پادشاه پاتریسینها و پلبینها را بر حسب دارائیشان به ۱۹۳ گروه تقسیم کرد، تا بر آن اساس وظایف هر یک از شارمندان و سهم او از حقوق شارمندی معین شود، و هر یک از این دسته‌ها یک کنتوریا خوانده شد.
کنتوکی[3] (kentuki)، انگل **کنتاکی** (kentāki)، ۱۵مین ایالت (۱۰۴٬۶۲۰ کم؛ جم ۴٬۶۷۱٬۱۶۲)، ج کشمت مرکزی. کرسی آن فرانکفورت و شهرهای مهم دیگرش لوئیسویل و لکسینگتن است. در ش و غ (مناطق زغال‌خیز) کوهستانی است. از ل به رود اوهایو و از ج‌غ به رود میسی‌سیپی محدود است. رودهای عمده‌اش عبارتند از **تنی**، کامبرلند، **لیکینگ**، و کنتوکی. آمودن ویسکی، توتون، گوشت، و اغذیه رایج است. از معادن آن زغال سنگ، نفت، گاز طبیعی، و فلوئوریت استخراج میشود. پرورش اسب نیز در آن رونق دارد. نخستین اقامتگاه دائم در اینجا در ۱۷۷۴ دایر شد. در جنگ داخلی امریکا، در اتحادیه ماند، ولی به طرفین سرباز داد. پس از جنگ، صنایع آن (تصفیه‌ی نفت، فلزگری، ماشین‌آلات، و مواد شیمیائی) توسعه یافت.
کنته، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی؛ کنت.
کنته، نیکولا ژاک: ← مداد.
کنتی شان، کوه، ← کنتای.
کنتیکت[4] (kənetikət)، کشمت. برای اعلامی که به این صورت میجوئید به ضبط فارسی عادی آنها کونکتیکت رجوع کنید.
کنث[5] I (kenəṯ-)، فت ۸۵۸، بنا بر روایات، مؤسس مملکت اسکاتلند. در ح سال ۸۴۱، بعد از پدر، سرکرده‌ی اسکاتهای گیلی غرب اسکاتلند شد. در ۸۵۰ پیکتها را مغلوب کرد، و هسته‌ی مملکت اسکاتلند را به وجود آورد. پایتخت خود را به سکون انتقال داد.
کنج، در هندسه، ← زاویه‌ی چندوجهی.
کنجاله (konjāle)، قسمتی از تخم نباتات روغنی که پس از استخراج روغن باقی میماند. به مصرف تغذیه‌ی دامها و کود میرسد.
کنجان‌چم (kanjān.cam)، رودی در استان پنجم (کرمانشاهان)، که از کبیرکوه سرچشمه گرفته، و پس از گذشتن از بخشهای صالح‌آباد و مهران وارد خاک عراق میشود. برای تأمین کمبود آب ناحیه‌ی مهران، و جلوگیری از هدر رفتن آب، **سد کنجان‌چم**، بر آن ساخته شد. این سد شامل قسمتهای زیر است: ۱ـ یک سد انحرافی بتونی به طول تقریبی ۲۰۰ متر، و ارتفاع ۲٫۶ متر. ۲ـ آبگیری به ظرفیت حد اکثر ۵ ممک در ثانیه، با ۲ دریچه، که هر کدام ۱٫۷۵ متر عرض دارد. ۳ـ تونلی به طول تقریبی ۲٬۷۵۰ متر، با پوشش بتونی، به قطر ۲۰ سم، و مقطعی به شکل نعل اسب، که آب را از آبگیر تا سطح زمین هدایت میکند. ۴ـ نهر اصلی آبرسان، به طول تقریبی ۶۰۰ متر، که آب را، پس از خارج شدن از تونل، به شبکه‌ی آبیاری میرساند.
کنجان‌چم، سد: ← کنجان‌چم، رود.
کنجد، (*Sesamum indicum* یا *S. orientale*)، علفی مخصوص نواحی گرمسیری و استوائی. کاشت این گیاه درکشورهای شرقی برای استفاده از دانه‌های روغنی بسیار معمول است. دانه‌هایش در نان و شیرینیها، و روغن آن برای خوراک مصرف می‌شود. ← ارده.
کنجدجان (konjed.jān)، ده (جم ۳٬۶۷۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)، ۲۴کیلومتری ش گلپایگان. محصولش غلات، توتون، تنباکو، و سیب زمینی است. از چشمه و قنات مشروب میشود.
کنج رستاق (konj rostāq) یا **کنجرستاق**(kon-jarostāq)، ناحیه‌ی شرقی بادغیس، که از ۱۳ـ فرسخی ل هرات شروع میشد. شهرهای عمده‌ی آن عبارت بودند از ببن (baban)، کیف (kayf)، و بغشور (baqšur). ابن حوقل، که در قرن ۴م هق از آنجا دیدن کرده، شهرهای آن را به آبادانی وصف کرده، و مرکز و بزرگترین شهرش، ببن، را بزرگتر از بوشنج گفته است. امروز سراسر این ناحیه بیابان و خالی از سکنه است، و ظاهراً تمام آن در حمله‌ی مغول ویران شده است.
کنجیده (konjide) یا **انزروت** (anzarut)، صمغ درختچه‌ای از نوع سارکوکولا (*Sarcocola*)، که سابقاً برای قریه شدن استعمال میشد.
کند یا قند، در انتهای اسامی امکنه، ← قند یا کند.
کندانسور[6] یا **کوندانسور**[6] (هر دو kondānsēr، فنس) یا **گردآور**، دستگاهی که در آلات بصری برای متمرکز ساختن نور به کار میرود. مثلا در میکروسکوپ، کندانسور دستگاه مخصوصی از عدسی‌ها است که نور منبعی را بر شیء مورد مطالعه متمرکز میکند.
کندر (kondor)، در شاهنامه، پهلوان تورانی از سقلاب، که افراسیاب او را با دیگر پهلوانان به یاری پیران در جنگ هماون فرستاده بود.
کندر، ده (جم ۸۳۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان قاقزان، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران). تپه‌ی کندر در این ده ظاهراً دارای آثاری از دوران پیش از تاریخ تا دوره‌ی اسلامی است.
کندر، ده (جم ۲٬۳۴۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان شش‌طراز، بخش خلیل‌آباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ ۱۵کیلومتری ج‌غ خلیل‌آباد. محصولاتش غلات، پنبه، زیره، و انگور است. قالیبافی، پنبه‌پاک‌کنی، و پشم‌پاک‌کنی دارد. ظاهراً مطابق با شهر قدیم کندر است که، بنا بر قول اصطخری، در ش ترشیز قرار داشته است.
کندر، ده (جم ۱٬۳۱۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ارنگه، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری ل‌ش کرج. امامزاده‌ای به نام طاهر عبدالله دارد. انگور و گلابی آن در تهران معروف میباشد.
کندر (kondor)، رزین چند قسم درخت افریقائی از نوع بوسولیا (*Boswellia*) که چون آن را در آتش گذارند بوی خوش میدهد. از ازمنه‌ی قدیم در تشریفات دینی بعضی اقوام به کار میرفته است.
کندر[7] (kondor، از فنس)، **کرکس امریکائی**، که بر قلل بلند کوههای آند امریکای جنوبی و کوههای روشوز کالیفرنیا یافت میشود. کندرها بزرگترین پرندگان شکارند؛ طولشان ح ۱٫۳ متر و گسترش بالشان از ۲٫۵ تا ۳ متر است. غذای مطلوبشان مردار است، ولی به حیواناتی به بزرگی گوزن نیز حمله میکنند.
کندر: ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.
کندرو (kondrō)، در شاهنامه، پیشکار ضحاک.
کندرود (kond.rud)، ده (جم ۱٬۵۴۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سیس، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۴کیلومتری ل‌ش شبستر.
کندرود، ده (جم ۱٬۳۴۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان مهرانرود، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۹کیلومتری ج‌ش تبریز.
کندس (kondos)، درختچه‌ی جنگلهای معتدل از نوع مسپیلوس (*Mespilus*) که میوه‌های خرمائی‌رنگ و پرهسته‌ی آن پس از رسیدن کامل خوراکی است. پرورش‌یافته‌ی آن درخت ازگیل است.
کندسا، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.
کندساز: ← رئاکتور.
کندش (kondoš)، ← خربق.
کندکلی (kandakli)، دهستان (جم ۵٬۰۹۶ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش سرخس، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۴ آبادی. از ل و ش به مرز ایران و شوروی محدود است. هری رود از ش آن میگذرد. گرمسیر، و بادهای سخت موسمی دارد. ساکنین آن از طوایف عرب و بلوچند. مرکزش، **کندکلی** (جم ۱٬۰۳۲ سش ۱۳۴۵ هش)، در 10کیلومتری ل‌غ سرخس قرار دارد.
کندل[8]، **ادوارد کلوین** (edwārd kalvin kendəl)، ۱۸۸۶–۱۹۷۲، زیستشیمیدان امریکائی. به جهت تحقیقاتش در باب هورمونهای طبقه‌ی قشری غده‌ی فوق کلیه، به سهمی از جایزه‌ی ۱۹۵۰ نوبل در طب و فیزیولوژی نائل شد.
کندل[8]، **ایمس** (eymәs kendəl)، ۱۷۸۹–۱۸۶۹، روزنامه‌نویس و رجل امریکائی. از اعضای مهم کابینه‌ی آشپزخانه‌ی رئیس جمهور جکسن بود.
کندل[9]، **دیم مج** (deym maj kendəl)، ۱۸۴۹–۱۹۳۵، بانوی هنرپیشه‌ی انگلیسی. نام اصلیش مارگریت رابرتسن (mārgərit rābərtsən) بود. در ۱۸۶۵ شروع به کار کرد. او و شوهرش ویلیام کندل (wilyām، ۱۸۴۳–۱۹۱۷) بسیاری از نقشهای معروف را (خاصه در کمدیهای شکسپیر) بازی کرده‌اند.
کندل، ویلیام، هنرپیشه، ← کندل، دیم مج.
کندلج(kandalaj)، ده (جم ۲٬۱۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۵کیلومتری ج‌غ مرند، در مسیر راه آهن جلفا–تبریز واقع است.

(۱)Centuria (۲)Servius Tullius (۳)Kentucky (۴)Connecticut (۵)Kenneth (۶)(optical) condenser (۷)condor (۸)Kendall (۹)Kendal

کندوان (kandovān)، دهستان (جم ۱۶٬۰۴۴ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در ل میانه و دامنه‌ی جنوبی کوه بزقوش، دارای ۲۹ آبادی. رود ترک (tark) آن را مشروب میکند. دهستان قبلا جزء بخش سابق ترک بود. مرکزش، **کندوان** (جم ۷۹۷ سش ۱۳۴۵ هش) است.

کندوان (kandavān)، کوهی بین کرج و چالوس به ارتفاع ح ۳٬۳۶۵ متر. یکی از شاخه‌های رود کرج و رود چالوس عمدةً در آن سرچشمه میگیرد. گردنه‌ی کندوان (ارتفاع ۳٬۰۰۸ متر) بر سر راه تهران به چالوس، در ۸۰کیلومتری ل کرج، در آن قرار دارد. تونل کندوان به طول ح ۱٬۸۸۴ متر، عرض ۵ تا ۷ متر، و ارتفاع ۶ متر، در آن احداث شده است. ارتفاع ابتدای تونل از سطح دریا ۲٬۷۰۰ متر است. ساختمان آن در اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ هش آغاز و در اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ هش به پایان رسید. با احداث این تونل ۱۳ کیلومتر از طول راه تهران به چالوس کاسته شد.

کندوساب[1] (kandosāb)، در زمینشناسی، فرسایش مکانیکی که مواد جامد ناپیوسته در ضمن انتقال خود تولید میکنند، مانند کندوساب بستر رودخانه به واسطه‌ی مواد جامدی که رودخانه با خود میبرد.

کند و کلیل: ← کاشیاری.

کندوله (kandule)، ده (جم ۱٬۷۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان دینور، بخش صحنه، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۵۲کیلومتری ل‌غ صحنه.

کنده (kenda)، نام یکی از قبایل عرب، که پیش از اسلام مدتی بر قسمتی از قبایل عربی حکومت کرده‌اند. به گفته‌ی راویان عرب، این قبیله از قبایل عربستان جنوبی یمنی از قحطان بوده‌اند، و پیش از اسلام در غ حضرموت مستقر شده بودند. قبیله‌ی کنده نسب خود را به ثور ابن عفیر ابن عدی ابن الحارث (säre 'bne ofayre 'bne adiyye 'bne l.hāres')، از اولاد کهلان ابن سبا، میرسانده است (ثور همان کنده است؛ برای شجره ← قحطان). نام قبیله‌ی کنده در کتیبه‌های قدیم عربستان جنوبی دیده نشده است، بلکه، بنا به روایات مورخین عرب، ذکر ایشان از حدود سالهای قرن ۴م ب‌م است.

اول‌کسی که از پادشاهان کنده شهرت یافته است حجر ابن عمرو ابن معاویه (hojre 'bne amre 'bne mo'āvia)، معروف به آکل المرار (ākelo l.morār')، است. مرار علف تلخی است که چون شتر آن را بخورد لبانش درهم رود و از هم باز شود. بعضی در علت نامگذاری او به آکل المرار گفته‌اند که لبان او مانند شتری که این علف را بخورد از هم باز بود؛ بعضی هم علل دیگری گفته‌اند، که برای اطلاع از آنها باید به کتب مفصل ادب رجوع کرد. حجر آکل المرار از طرف مادر برادر حسان تبع (hassāne tobba')، پادشاه حمیر، بود، و پسرش، عمرو ابن حجر (amre 'bne hojr)، به عنوان گروگان در نزد حسان تبع بود. حسان تبع قبایل عربستان مرکزی را مطیع خود ساخت، و هنگام بازگشت به یمن، برادر ناتنی خود حجر را بر آن قبایل امیر ساخت. حسان تبع به تحریک برادرش عمرو تبع کشته شد، و این عمرو دختر حسان را به عمرو ابن حجر داد. پس از مرگ حجر آکل المرار، پسرش عمرو امیر قبایل عربستان مرکزی شد، و او همان است که به لقب عمرو المقصور (amre 'l.maqsur) معروف است. حارث ابن عمرو المقصور در زمان قباد I، پادشاه ساسانی، مدت کوتاهی بر حیره تسلط یافت، ولی در زمان سلطنت انوشروان از حیره رانده شد. پس از مرگ حارث، ریاست قبایل عربستان مرکزی بین پسرانش حجر، سلمه (salama)، شرحبیل (šorahbil)، و معدی کرب (ma'di kareb) تقسیم شد، ولی بزودی میان برادران اختلاف افتاد، و به جنگ معروف کلاب (kolāb) منتهی شد (کلاب آبی است میان کوفه و بصره به فاصله‌ی ۱۰ روز از یمامه)، که تاریخ آن را در حدود ۵۳۰ یا ۵۵۰ ذکر کرده‌اند. در جنگ کلاب، شرحبیل کشته شد، و حکومت اعقاب آکل المرار بر عربستان مرکزی رو به ضعف نهاد. حجر ابن حارث بر قبیله‌ی بنی اسد حکومت داشت و سرانجام به دست همین قبیله کشته شد. با قتل حجر ابن حارث، حکومت امرای کنده عملا به پایان رسید. پسر حجر امرؤ القیس شاعر معروف جاهلی است، که برای انتقام خون پدر و به دست آوردن حکومت ازدست‌رفته، در میان قبایل عرب سرگردان بود، و سرانجام برای جلب حمایت امپراطور بیزانس به قسطنطنیه رفت، ولی توفیقی به دست نیاورد، و در بازگشت، در انقره وفات یافت، و گویا مسموم شد.

کنده[2] (konde)، خاندانی از شاهزادگان فرانسوی، که شاخه‌ی کهتری از خاندان بوربون بوده است، و اعضای آن به سبب نقش عمده‌ای که در اغتشاشات مذهبی و سیاسی فرانسه و در تاریخ نظامی آن کشور داشتند معروفند. مؤسس خاندان لوئی I دو بوربون بود (← کنده، لوئی I دو). بعضی از اعضای معروف این خاندان، که لقب پرنس دو کنده (prans dë) داشته‌اند، در مقالات آتیه معرفی شده‌اند.

کنده، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی؛ کنت.

کنده، پرنس دو: ← کنده، خاندان.

کنده[2]، لوئی I دو (lui-dë konde)، شهرت **لوئی I دو بوربون** (dë burbon)، ملقب به **پرنس دو کنده** (prans dë)، ۱۵۳۰–۶۹، ژنرال فرانسوی، از رهبران پروتستانها، و سرسلسله‌ی خاندان کنده؛ برادر کوچکتر آنتوان دو بوربون (پادشاه ناوار). در ← توطئه‌ی آمبواز، که هدفش بیرون آوردن فرانسوای II از زیر نفوذ خاندان گیز بود، شرکت داشت. بعد از جلوس شارل IX، کاترین دو مدیسی او را به حکومت پیکاردی منصوب کرد. در کشتار (۱۵۶۲) هوگنوها در واسی، که دوک دو گیز عامل آن بود، فرماندهی لشکریان هوگنوها را به دست گرفت، ولی دستگیر شد. در ۱۵۶۳ آزاد، ولی در نبرد ژارناک دگربار دستگیر شد و، گرچه شمشیر خود را تسلیم کرد، یکی از افسران کاتولیکها خائنانه او را به قتل رسانید.

کنده[2]، لوئی II دو، شهرت **لوئی II دو بوربون،** ملقب به **پرنس دو کنده** و معروف به **کنده‌ی بزرگ،** ۱۶۲۱–۸۶، ژنرال فرانسوی، از خاندان کنده؛ پسر ← هانری II دو کنده. لوئی II در حیات پدرش لقب دوک د/آنگن (dük dāngan*) داشت. از فتوحات او در جنگ سی‌ساله پیروزی‌های روکروا (۱۶۴۳)، فرایبورگ (۱۶۴۴)، نوردلینگن (۱۶۴۵)، و لانس (۱۶۴۸) است. در وقایع فروند در آغاز جانب دربار را داشت، ولی به سبب جاه‌طلبی و تحریکاتش محبوس شد (۱۶۵۰). پس از آزادی (۱۶۵۱)، رهبری امرای شورشی را به دست گرفت، و با اسپانیا در جنگ با فرانسه متحد شد. در پایان (۱۶۵۳) فروند، به اسپانیا گریخت، و ژنرال ارتش اسپانیا شد. چند بار از تورن شکست خورد (مخصوصاً در نبرد دون، ۱۶۵۸). پس از صلح پیرنه (۱۶۵۹)، لوئی XIV او را بخشید، و وی به دربار فرانسه پیوست. در جنگ هلند برای لوئی XIV جنگید، و ویلیام اورانژ را مغلوب کرد (۱۶۷۴). اواخر عمر را در عزلت گذرانید. وی برادر دوشس دو لونگویل و آرمان دو بوربون (ملقب به پرنس دو کونتی) بود.

کنده[2]، لوئی ژوزف دو (lui jozef dë konde)، شهرت **لوئی ژوزف دو بوربون** (dë burbon)، ملقب به **پرنس دو کنده** (prans dë)، ۱۷۳۶–۱۸۱۸، مرد جنگی فرانسوی، از خاندان کنده. در جنگ هفتساله خدمات ممتاز کرد. در آغاز انقلاب فرانسه، مهاجرت کرد، و به فعالیتهای ضد انقلابی پرداخت. سپاهی تشکیل داد که به سپاه کنده معروف شد، و با اتریش متحد گردید. در ۱۷۹۷ به خدمت روسیه و در ۱۸۰۰ به خدمت انگلستان پیوست، اما در ۱۸۰۱ مجبور شد سپاه خود را منحل کند. پس از بازگشت خاندان بوربون، به فرانسه باز گشت.

کنده[2]، لوئی هانری ژوزف دو (lui hānri jozef dë konde)، شهرت **لوئی هانری ژوزف دو بوربون،** ملقب به **پرنس دو کنده،** ۱۷۵۶–۱۸۳۰، ژنرال فرانسوی، از خاندان کنده؛ پسر ← لوئی ژوزف دو کنده، همراه پدر مهاجرت، و در سپاه او خدمت کرد. در واقعه‌ی صد روز در رأس شورشی که در وانده به وقوع پیوست قرار داشت. لوئی آنتوان هانری دو بوربون-کنده، ملقب به دوک د/آنگن پسر او بود.

کنده[2]، هانری I دو (hānri-dë konde)، شهرت **هانری I دو بوربون** (dë burbon)، ملقب به **پرنس دو کنده** (prans dë)، ۱۵۵۲–۸۸، از سرداران هوگنوها، از خاندان کنده؛ پسر ← لوئی I دو کنده.

کنده[2]، هانری II دو، شهرت **هانری II دو بوربون،** ملقب به **پرنس دو کنده،** ۱۵۸۸–۱۶۴۶، رهبر سیاسی فرانسوی، از خاندان کنده؛ پسر ← هانری I دو کنده، زوجه‌اش مورد توجه هانری IV بود، و بدین سبب او را مجبور کردند که فرانسه را ترک گوید (۱۶۰۹). در ۱۶۱۰ باز گشت. در ۱۶۱۵ بر ضد کونچینی توطئه کرد، در ۱۶۱۶–۱۹ محبوس بود. بعداً با دولت آشتی کرد، و در جنگهای مذهبی با پروتستانها جنگید، و در ۱۶۴۳ عضو شورای نیابت سلطنت لوئی XIV شد. پسر ارشدش ← لوئی II دو کنده به کنده‌ی بزرگ معروف است. یکی دیگر از پسرانش، به نام آرمان (ārmān)، مؤسس شاخه‌ی کهتر کونتی از خاندان کنده است (← کونتی، پرنس دو). هر دو پسر، و دخترش دوشس دو لونگویل، از رهبران وقایع فروند بودند.

کندهار (kandahar)، ده (جم ۱٬۲۲۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان هرسم، بخش حومه‌ی شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۵کیلومتری ل‌ش هرسم.

کنده‌ی بزرگ: ← کنده، لوئی II دو.

---

(1) corrasion (2) Condé

کندی[1] (kandi)، شهر (جه ح ۵۷°۲۰۰)، سیلان مرکزی، بر فلات کندی. در کوهستان قرار دارد، و مرکز ناحیه‌ی چایخیز و کائوچوخیز است. قسمت اعظم آن مشرف بر یک دریاچه‌ی زیبای مصنوعی است. نزدیک این دریاچه، "معبد دندان" واقع است، که گویند دندانی از بودا در آن قرار دارد. کندی در ۱۵۹۲ آخرین پایتخت پادشاهان مستقل سیلان شد، و در دوران تسلط پرتغالیها و هلندیها آزاد ماند. در ۱۸۱۵ بریتانیائیها آن را گرفتند، و آخرین پادشاه آن را به هند تبعید کردند. از آثار دوران سلطنتی آن کاخ، موزه‌ی هنری، و یک کتابخانه‌ی آثار شرقی است. همه‌ساله جشنی مذهبی در آن برگزار میشود که شامل رقص معروف به رقص شیطان است. دانشگاه سیلان (تاسیس ۱۹۴۲) در حومه‌ی آن قرار دارد.

کندی (kendi)، شهرت **ابویوسف یعقوب ابن اسحاق، معروف به فیلسوف العرب** (al-faylasufo l-arab[2])، از فلاسفه و دانشمندان بزرگ اسلام در علوم ریاضی و طبیعی در قرن ۳م هق. وفاتش به احتمال میان سالهای ۲۵۲ و ۲۶۰ هق اتفاق افتاده است.

۱ـ زندگینامه‌ی کندی. کندی به فیلسوف العرب معروف است، زیرا، همچنانکه از نام و نسبش بر میآید، او از قبیله‌ی کنده از قبایل معروف عرب و از اولاد اشعث ابن قیس کندی، صحابی معروف، است که مدت کوتاهی پس از رحلت حضرت محمد مرتد شد. پدرش، اسحاق ابن صباح، از جانب مهدی و هارون، خلفای عباسی، والی کوفه بوده است. کندی در کوفه و بصره بزرگ شده و تربیت علمی و عقلی او در بغداد صورت گرفته است. در بغداد به دربار خلفا راه یافته و استاد احمد ابن المعتصم، پسر معتصم خلیفه‌ی عباسی، بوده است. بنا به روایتی، در زمان متوکل، محمد و احمد، پسران موسی ابن شاکر خوارزمی (بنو موسی)، میان او و متوکل خلیفه را بر هم زدند، و کتابخانه‌ی او را از دستش گرفته به بصره بردند، و آن را الکندیه نام نهادند، تا آنکه سرانجام شخصی به نام سند ابن علی کتابخانه‌ی او را به وی باز گردانید. به گفته‌ی طبری، محمد ابن موسی (یکی از بنو موسی) در سال ۲۴۸ هق، پس از فوت منتصر، از خلافت احمد ابن معتصم به علت اینکه او شاگرد کندی بوده است جلوگیری کرده است. در باره‌ی علت فوت کندی گفته‌اند که او مرضی در زانوهایش داشته است که آن را با خوردن شراب کهنه معالجه میکرده است؛ ولی بعد، از خوردن شراب توبه کرد، و این امر سبب شدت بیماری او شد، و از پای در آمد.

II ـ فلسفه و آثار کندی. کندی در علوم متداول زمان خود دست داشته و کتب و رسالات فراوان در فلسفه و منطق، حساب و هندسه و نجوم، طب، سیاست، و غیره تألیف کرده است. ابومعشر بلخی از دشمنان او بوده و مردم را بر ضد او تحریک میکرده است، تا اینکه کندی کسی را وا میدارد که فلسفه را در نظر ابومعشر بیاراید، و به یاد گرفتن آن بر انگیزد. ابومعشر، با پرداختن به فلسفه، از پرداختن به کندی باز ماند، و کندی از شر او راحت شد. کندی را میتوان فیلسوف التقاطی (elteqāti) خواند، یعنی فیلسوفی که از آراء و عقاید فلاسفه‌ی دیگر آنچه را بخواهد انتخاب میکند، و آنها را با یکدیگر تلفیق داده فلسفه‌ی خاصی ایجاد میکند. او، تحت تأثیر نوافلاطونیان، به جمع و توفیق میان آراء افلاطون و ارسطو پرداخته، و در عین حال کوشیده است که اصول فلسفی او منافاتی با دین اسلام نداشته باشد، و به همین جهت، در بسیاری از اعتقادات دینی با معتزله همراه است. کندی اجسام را از لحاظ بُعد متناهی میداند، و در نتیجه، به تناهی و حدوث اجسام و به حدوث عالم معتقد است. خداوند را، مانند معتزله، از صفات مخلوقات و حادثات منزه میشمارد. رساله‌ای در باره‌ی عدل الاهی داشته است، که ارتباط او را با مسلک اعتزال معلوم میدارد. به نبوت و بعثت انبیاء معتقد است. مانند نوافلاطونیان، به عالم مجرد از ماده به نام عالم عقل معتقد است، و تقسیم او عقل را به عقل فعال، عقل هیولانی، عقل بالفعل، و عقل مستفاد در فلسفه‌ی اسلامی مورد استقبال واقع شده است. در نظریه‌ی اعداد، به فلسفه‌ی نوفیثاغوریان (فیثاغوریان جدید. ← فیثاغورس) متمایل بوده است، و در طب، تاثیر ادویه را از تناسب هندسی میان مقادیر و کیفیات حرارت و برودت و خشکی و رطوبت دانسته است. در کیفیت ابصار، عقیده‌ی به اصطلاح اصحاب ریاضیات را داشته است، یعنی معتقد بوده است که ابصار یا رؤیت اشیاء با خروج اشعه‌ی مخروطی از چشم، که رأس آن در چشم و قاعده‌ی آن بر شیء مرئی است، صورت میگیرد.

از رسالاتی که در ریاضیات و نجوم و طبیعیات به کندی نسبت داده شده است میتوان به عقاید او پی برد. مثلا، رساله‌ای دارد به عنوان اینکه جهان و هر چه در او هست کروی‌شکل است. رساله‌ی دیگری دارد در بیان اینکه عناصر اولیه و جرم نهائی کروی‌شکل است. در رساله‌ی دیگری، بیان کرده است که کره بزرگترین شکل مجسم و دایره بزرگترین شکل مسطح است. رساله‌ای داشته است در بیان اینکه چرا حرکت کواکب در افق سریعتر و در ارتفاع کندتر دیده میشود. از رسائل ریاضی او که مبین کارهای او تواند بود میتوان رسائل ذیل را ذکر کرد: "رساله‌ای در باره‌ی قول ارشمیدس در نسبت محیط دایره به قطر آن"، "رساله‌ای در تقریب وتر تسع"، "رساله‌ای در اصلاح مقالات ۱۴ و ۱۵ از کتاب اصول اقلیدس"، "رساله‌ای در استخراج خط نصف النهار و سمت قبله از روی علم هندسه"، "رساله‌ای در ساختن ساعت آفتابی از روی هندسه"، "رساله‌ای در بیان اینکه ساختن ساعات بر صفحه‌های موازی با افق از طرق دیگر بهتر است". کندی در طب و موسیقی و علم احکام نجوم نیز رسالات زیادی تألیف کرده است. ترجمه‌ی لاتینی بعضی از کتابهای او که اصلش از میان رفته است در دست است. از جمله رساله‌ای است در بیان اینکه چرا رنگ آسمان آبی است. قسمتی از رسائل فلسفی او در ۱۹۵۰ در مصر چاپ شده است.

کندی[2]، **ادوارد مور** (edwārd mur kenedi)، ۱۹۳۲– ، سناتور (۱۹۶۲–) امریکائی؛ برادر جان کندی. جوانترین سناتورهای کشمة است.

کندی[2]، **جان** [جان فیتزجرالد کندی (jān fitz-jerāld kenedi)]، ۱۹۱۷–۶۳، ۳۵مین رئیس جمهور (۱۹۶۱–۶۳) کشمة. وی دومین پسر جوزف پتریک کندی (jōzef patrik، ۱۸۸۸–۱۹۶۹)، میلیونر امریکائی، است، که در ۱۹۳۸–۴۵ سفیر کشمة در انگلستان بود. در این مأموریت، جان کندی منشی پدرش بود، و مشاهدات خود را در باب اینکه انگلستان در باب خطرات آلمان نازی درست قضاوت نمیکرد در کتاب چرا انگلستان در خواب بود (۱۹۴۰) نوشت. در جه II به نیروی دریائی پیوست، و به سبب شجاعتی که پس از غرق کشتیش در قکه به وسیله‌ی ژاپنیها از خود بروز داد نشان گرفت.

در ۱۹۴۷ به عنوان نماینده‌ی دموکرات وارد مجلس نمایندگان شد، و در ۱۹۵۰ سناتور شد. در ۱۹۵۳ با ژاکلین لی بوویه[3] (jāklin li buvie) ازدواج کرد. در انتخابات رئیس جمهور در ۱۹۶۰ بر ر. م. نیکسن پیروز شد، و در ۴۳سالگی به ریاست جمهوری رسید. وی جوانترین کس و نخستین کاتولیکی است که به این مقام رسیده است. برنامه‌ی داخلی او، که به مرز جدید[4] معروف است، مشتمل بود بر کومک دولت فدرال به تعلیم و تربیت، مراقبت طبی از سالخوردگان، گسترش حقوق مدنی، کومک به نواحی نیازمند، و برنامه‌ی سریع فضائی. در سیاست خارجی برنامه‌ای به عنوان "اتحاد برای ترقی"[5] جهت کومک به کشورهای امریکای لاتین اعلام کرد (۱۹۶۱)، و "سپاه صلح"[6] (هیئتی از مردان و زنان داوطلب امریکائی، برای خدمت کردن در ممالک خارجه) را تأسیس کرد. به نیروهای ضد کمونیست در ویتنام کومکهای فراوان کرد، و در ۱۹۶۳ موافقتنامه‌ای با تجشم برای منع موقت آزمایشهای هسته‌ای منعقد ساخت. در داخله، کوشید که حقوق مدنی برای سیاهان تأمین کند، ولی عمرش کفاف نکرد. در روز ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳، که در دالاس در اتومبیل روبازی سوار بود، به ضرب گلوله مقتول شد، و قتل او را به لی هاروی اوسوالد[7] (li hārvi oswāld؛ ۱۹۳۹–۶۳) نسبت دادند، که در اداره‌ی شهربانی دالاس به دست یک کاباره‌دار، معروف به جک روبی[8] (jak rubi)، به قتل رسید. پس از کندی معاون او، لیندن جانسن، رئیس جمهور شد.

کندی کاخ ابیض را به یک کانون فعالیت فرهنگی مبدل ساخت. عدالت اجتماعی و توافق بین ملل آرمان او بود. زوجه‌اش ژاکلین در امریکا محبوبیت تمام داشت؛ در سال ۱۹۶۸ با آریستوتل سوکراتس اوناسیس[9] (aristotl sokrātes onā-sis؛ ۱۹۰۶–)، کشتیدار یونانی و دارای ثروت افسانه‌ای، ازدواج کرد.

کندی، جوزف پتریک: ← کندی، جان.

کندی[10]، رابرت فرنسیس (rābort fransis kene-di)، ۱۹۲۵–۶۸، رجل امریکائی، برادر جان کندی. در ۱۹۶۱–۶۴ دادستان کل بود، و سیاست مبارزه با فساد پیش گرفت. در ۱۹۶۵ سناتور شد. در ۱۹۶۸ یک نفر عرب اردنی به نام سرحان بشاره او را به قتل رسانید.

کندی، فرودگاه: ← کوینر.

کندیش، تامس: ← کوندیش، تامس.

کنراد[11] (konrād)، ضبط دیگر نام کونراد. برای

(۱)Kandy (۲)Kennedy (۳)Jacqueline Lee Bouvier (۴)New Frontier (۵)Alliance for Progress (۶)Peace Corps (۷)Oswald (۸)Ruby (۹)Onassis (۱۰)Kennedy (۱۱)Conrad

اعلامی که به این صورت میشناسید به کونراد رجوع کنید.
کنروت (kennarut)، ← طبریه، دریاچه‌ی.
کنز الالحان یا **کنز التحف:** ← عبدالقادر ابن غیبی.
کنز التحف یا **کنز الالحان:** ← عبدالقادر ابن غیبی.
کنز الحساب (kanzo 'l.hesāb)، عنوان ترجمه‌ی فارسی و شرح کتاب خلاصة الحساب شیخ بهائی، به وسیله‌ی شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله. در ۱۲۸۷ هق در تهران چاپ شده است. برای اطلاع یافتن از اصطلاحات قدیم و از سطح ریاضیات در ایران پیش از ورود علوم جدیده کتابی مفید است.
کنز الحقایق، شرح مثنوی، ← جواهر الاسرار.
کنز الحکمه: ← شهرزوری.
کنز العرفان: ← آیات الاحکام.
کنز الغرائب: ← منشوری سمرقندی.
کنز اللغات (kanzo 'l.loqāt) یا **کنز اللغه**، فرهنگی عربی به فارسی، اثر محمد ابن عبدالخالق، از علمای لغت قرن ۹م هق، که آن را به نام کارکیا سلطان محمد پسر کارکیا ناصر کیا فرمانروای گیلان تألیف کرده است. کنز اللغات از معروفترین فرهنگنامه‌های عربی به فارسی است و بارها به چاپ رسیده است (از جمله در تبریز، ۱۳۰۰ هق).
کنز اللغه: ← کنز اللغات.
کنزینگتن، کوی لندن، ← کنسینگتن.
کنستان[1]، **بنژامن** (banjāman konstān)، ۱۸۴۵–۱۹۰۲، نقاش فرانسوی. سفرش به مراکش در کار وی اثری عمیق به جا گذاشت، و منجر به "صحنه‌های شرقی" در نقاشیهای او شد، که از لحاظ رنگ و قوت دراماتیک و مهارت فنی شایان توجه بسیار میباشند. نمونه‌های نقاشی دیواری وی را میتوان در عمارت شهرداری پاریس و در دانشگاه سوربون مشاهده کرد. در سال ۱۸۹۳ به عضویت آکادمی هنرهای زیبا انتخاب شد. به سبب صورتی که از ملکه ویکتوریا ساخت یکی از صورتسازان طبقه‌ی عالیه در انگلستان شد.
کنستانس، شهر آلمان غربی، ← کنستانس.
کنستانتسا[2] (konstāntsā)، شهر (جم تخمیناً ۱۱۸٬۸۰۳)، بندرش رومانی، در دوبروجا. دریابندر عمده‌ی رومانی بر دریای سیاه و پایگاه اصلی هوائی و دریائی کشور است. از قرن ۷م ق‌م سابقه دارد.
کنستانتین، برای امپراطوران روم که تحت این عنوان میجوئید به ردیف قسطنطین رجوع کنید.
کنستانتین[3] I (یونان) (konstāntin-)، ۱۸۶۸–۱۹۲۳، شاه (۱۹۱۳–۱۷، ۱۹۲۰–۲۲) یونان، پسر ارشد و جانشین ژرژ I. در جنگ I با سیاست ا. ونیزلوس، نخست‌وزیر یونان، مخالفت کرد، و تحت فشار نظامی متفقین مجبور به کناره‌گیری شد. بعد از فوت (۱۹۲۰) پسر دومش آلکساندر، که به جانشینی او منصوب شده بود، مجدداً به سلطنت فرا خوانده شد. پس از آن، با آنکه متفقین حمایت خود را از یونان قطع کرده بودند، به جنگ با ترکیه ادامه داد. بر اثر پیروزی ترکها در ازمیر، مجدداً خلع و تبعید شد. بعد از او پسر ارشدش ژرژ II به سلطنت رسید.
کنستانتین[3] II (یونان)، ۱۹۴۰– ، شاه (۱۹۶۵–۷۳) یونان، پسر و جانشین پول I. در ماههای اول سلطنتش با منازعات یونان و ترکیه بر سر قبرس مواجه شد. پس از آن بحرانهای ممتدی در دولت و پارلمان یونان پدید آمد. در ژوییه‌ی ۱۹۶۶ نخست‌وزیر، ژرژ پاپاندرئو (jorj pāpāndreu)، را که خواهان تسلط بر ارتش بود بر کنار کرد، و پس از آن کابینه‌های مختلفی که بر سر کار آمدند با مخالفتهای مجلس، که حزب طرفدار پاپاندرئو اقلیت نیرومندی در آن داشت، مواجه شدند، و بحران سیاسی سراسر کشور را فرا گرفت. در آوریل ۱۹۶۷، گروهی از نظامیان قدرت را به دست گرفتند، و حکومت دیکتاتوری برقرار ساختند. در دسامبر سال ۱۹۶۷، کنستانتین، به نام برقراری مجدد قانون اساسی، علیه حکومت نظامیان قیام کرد، اما موفقیتی نیافت، و با خانواده‌اش به خارج کشور گریخت. نیز ← یونان.
کنستانتیوس[4] I (konstāntius-)، ح ۲۵۰–۳۰۶، امپراطور (۳۰۵–۶) روم. هنگامی که ژنرال ارتش بود قدیسه هلنا (مادر قسطنطین I) را رها کرد، و با دختر ماکسیمیانوس ازدواج نمود. در دوره‌ی امپراطوری ماکسیمیانوس امپراطور جزء شد (۲۹۳). در گل و بریتانیا به فتوحاتی نایل آمد. پس از کناره‌گیری (۳۰۵) ماکسیمیانوس و دیوکلسین، او و گالریوس امپراطور شدند. سال بعد در یورک در گذشت، و پسرش قسطنطین I مدعی جانشینی او شد.
کنستانتیوس[4] II، ۳۱۷–۶۱. امپراطور روم، پسر قسطنطین I. پس از مرگ قسطنطین، که امپراطوری بین پسرانش تقسیم شد (۳۳۷)، حکومت آسیای صغیر، سوریه، و مصر به کنستانتیوس و حکومت سایر نواحی به برادرانش، کنستانس I و قسطنطین II، واگذار شد. پیروزی در جنگ با ایران بر اعتبار کنستانتیوس افزود. قسطنطین در ۳۴۰ و کنستانس در ۳۵۰ کشته شدند، و کنستانتیوس یگانه امپراطور شد. بعد از آن در مغرب اختیارات فراوانی به یولیانوس (← یولیانوس کافر) داد. بعد از شروع مجدد جنگ با ایران، به یولیانوس فرمان داد به مشرق بیاید، اما سربازان یولیانوس شوریدند، و او را در مغرب امپراطور اعلام کردند (۳۶۰). کنستانتیوس در ضمن جنگ با ایران در کیلیکیا کشته شد، و قبل از مرگ، یولیانوس را به عنوان جانشین خود تعیین کرد. کنستانتیوس سخت طرفدار آریانیسم بود، و با قدیس آتاناسیوس کشمکش داشت.
کنستانتیوس[4] III، فت ۴۲۱، امپراطور (۴۲۱) روم غربی. در ۴۱۱، که از فرماندهان ارتش هونوریوس بود، با شکست دادن مدعیان امپراطوری در غرب، فرمانروای واقعی مغرب شد. خواهان وصلت گالا پلاکیدیا (خواهر هونوریوس) بود، و در این امر با آتاوولف، پادشاه ویزیگوتها، رقابت داشت، و کمی پس از ازدواج آتاوولف با گالا پلاکیدیا، او را از گل به اسپانیا راند (۴۱۴). در ۴۱۶، پس از کشته شدن آتاوولف، با پادشاه جدید ویزیگوتها مصالحه کرد، و در ۴۱۷ با گالا پلاکیدیا ازدواج کرد. از مباشرین اولیه‌ی برقراری (۴۱۸) حکومت محلی در گل و استقرار (۴۱۹) ویزیگوتها در آکیتن بود. در ۴۲۱، همسرش گالا پلاکیدیا هونوریوس را متقاعد کرد تا کنستانتیوس را در امپراطوری شریک کند، کنستانتیوس چند ماه پس از جلوس در گذشت. والنتی‌نیانوس III پسرش بود.
کنستان دو ربک[5]: **بنژامن** (banjāman konstān dë rëbek)، ۱۷۶۷–۱۸۳۰، نویسنده‌ی فرانسوی و عالم نظری سیاسی؛ متسویس. زندگانی وی به سبب دلبستگیهای پرشورش به زنان آشفته شد، و علاقه‌ی او (از ۱۷۹۴ تا ۱۸۰۹) به مادام دو ستال سبب گرایش وی به سیاست شد. طرفدار سلطنت مشروطه بود، ولی گاه هواخواه ناپلئون و گاه طرفدار خاندان بوربون بود. مهمترین اثرش رمان آدولف (۱۸۱۶) است، که تا حدی زندگینامه‌ی خود اوست، و به جهت سبکش مقامی شامخ دارد.
کنستانس[6] (konstāns)، آلمانی **کنستانتس** (konstānts)، شهر (جم تخمیناً ۵۱٬۲۴۳)، جمهوری فدرال آلمان، در بادن‌وورتمبرگ، چغ آلمان، در انتهای غربی دریاچه‌ی کنستانس و نزدیک مرز سویس. کارخانه‌های نساجی و لباسدوزی دارد. در جنگ II آسیبی ندید، و اکنون از مراکز جهانگردی است. در قرن ۴م به عنوان یک قلعه‌ی رومی بنا شد، و بعدها اسقف‌نشین گردید (ح ۵۸۰). اسقفهای آن بتدریج قدرت یافتند، و به عنوان امرای امپراطوری مقدس روم، سرزمینهای وسیعی را تحت اداره‌ی خود در آوردند. امپراطور فردریک I اتحادیه‌ی لومبارد را در این شهر به رسمیت شناخت. در ۱۱۹۲ شهر آزاد امپراطوری شد. شهر اصلاح دینی را پذیرفت، و در سال ۱۵۳۱ به اتحادیه‌ی شمالکالدنی پیوست. امپراطور شارل V اتحادیه را شکست داد، و عنوان شهر آزاد را از این شهر سلب کرد، و آن را به برادرش (بعداً امپراطور فردیناند I) واگذارد. شهر تا ۱۸۰۵ در دست اتریش بود، و بعد از آن به بادن تعلق یافت. اسقف‌نشین آن در ۱۸۲۷ منحل شد. از آثار تاریخیش یک کلیسای جامع و همچنین دیر سابق دومینیکیان است. ← شورای کنستانس در آن تشکیل شد (۱۴۱۴–۱۸).
کنستانس[6] (konstāns)، ۹۸–۱۱۵۴، ملکه‌ی همسر امپراطور هانری VI و مادر امپراطور فردریک II. ویلیام II سیسیل، که از منسوبینش بود، او را به جانشینی خود تعیین کرد (ح ۱۱۷۴) اما سیسیلیها تانکرد را به سلطنت بر داشتند. هانری با تانکرد آغاز جنگ کرد (۱۱۹۱)، اما موفقیتی نیافت. پس از فوت (۱۱۹۴) تانکرد، هانری در سیسیل تاجگذاری کرد. بعد از وفات (۱۱۹۷) هانری، کنستانس به آلمانها فرمان داد که از سیسیل خارج شوند، و از پادشاهی آلمان برای پسر نابالغش (بعداً فردریک II) چشم پوشید، و او را به عنوان شاه سیسیل تاجگذاری کرد (۱۱۹۸).
کنستانس[7] I (konstāns-)، ۳۲۰ یا ۳۲۳–۳۵۰، امپراطور روم، پسر کهتر قسطنطین I. پس از فوت (۳۳۷) پدرش، ایتالیا، افریقا، پانونیا، و داکیا به او رسید، و سایر قسمتهای امپراطوری بین برادرانش قسطنطین II و کنستانتیوس II تقسیم شد. پس از آن، بین آنها اختلاف افتاد، و قسطنطین به ایتالیا هجوم برد (۳۴۰)، اما در دام افتاد و کشته شد. بعد از آن، کنستانس 10 سال بلامعارض فرمان راند، تا عاقبت به سبب فساد و اخاذی به قتل رسید.
کنستانس[7] II، ۶۳۰–۶۸، امپراطور (۶۴۱–۶۸) بیزانس، پسر و جانشین قسطنطین III و نوه‌ی هراکلیوس I. در اوایل حکومت او، ارمنستان و

(۱)Constant (۲)Constantsa (۳)Constantin (۴)Constantius (۵)Constant de Rebecque (۶)Constance (۷)Constans

آسیای صغیر مورد حمله‌ی مسلمانان قرار گرفت، و آنها قبرس را گرفتند، و سیسیل و قسطنطنیه در معرض تهدیدشان واقع شد. کنستانس به جنگ مهمی علیه اسلاوها دست زد. وی فرمانروائی قابل و نیرومند بود، و کوشید که با صدور (۶۴۸) فرمانی به منازعات دینی بر سر سه مذهب وحدت مشیت پایان دهد. این موضوع اختلافاتی بین او و پاپ مارتینوس I ایجاد کرد، که عاقبت به توقیف و اخراج پاپ منجر شد. کنستانس در ۶۶۲ به امید استقرار پایتخت در رم، مقابله با تاخت و تاز اعراب، و تجدید قدرت امپراطوری در مغرب، به ایتالیا لشکر کشید، و سرانجام در سیراکوز مستقر شد، و از آنجا به طور کلی با موفقیت با اعراب مقاومت کرد. کار تجدید سازمان اداری امپراطوری را که در زمان هراکلیوس I آغاز شده بود توسعه داد. عاقبت به قتل رسید، پسرش قسطنطین IV پس از او به امپراطوری نشست.

کنستانس[1]، دریاچه‌ی (konstāns)، آلمانی **بودنزه** (bodenze)، دریاچه‌ای به وسعت ح ۵۴۰ کمه، در مرز سویس، آلمان، و اتریش. رود راین به آن میریزد. نزدیک شهر کنستانس به دو شاخه منشعب میشود. در سواحل حاصلخیز آن پرورش میوه، تهیه‌ی شراب، و ماهیگیری معمول است. شهرهای عمده‌ای در اطراف آن در سه کشور آلمان، اتریش، و سویس وجود دارد.

کنستانس[1]، شورای، شورای کلیسای کاتولیک رومی که در ۱۴۱۴–۱۸ در شهر کنستانس منعقد شد. تشکیل آن به جهت پایان دادن به شقاق کبیر بود، که بعد از شورای پیز، تعداد مدعیان پاپی را به ۳ رسانده بود: گرگوریوس XII، یوهانس XXIII (← کوسا، بالداساره)، و بندیکتوس XIII (← لونا، پدرو د). از هدفهای دیگر آن اصلاحات کلیسائی و پایان دادن به بدعتگذاری در دین بود. شورا عمدتاً تحت تسلط متألهینی (خصوصاً فرانسوی) قرار داشت که طرفدار نظریه‌ی تفوق شورای عمومی کلیسا بر پاپ و لزوم اطاعت پاپ از شورا بودند. بر خلاف مجالس معمول اسقفها، شورای کنستانس مجمعی از کشورها (آلمان، ایتالیا، فرانسه، انگلستان، و بعداً اسپانیا) بود. گرگوریوس استعفا کرد، یوهانس و بندیکتوس خلع شدند، و مارتینوس V به پاپی انتخاب شد. اقدامات اصلاحی چندی که به تصویب شورا رسید عملا بی‌نتیجه ماند. هوس که از جانب شخص امپراطور سیگیسموند در شورا شرکت داشت در سال ۱۴۱۵، و ژروم پراگی سال بعد، به جرم بدعتگذاری سوزانده شدند. نظریه‌ی تفوق شورای عمومی کلیسا بر پاپ بعد از شورای بال عملا منسوخ شد.

کنسرت[2] (konsert، از فنس)، اجرای برنامه‌ی تنظیم‌شده‌ای از قطعات موسیقی سازی یا آوازی در حضور جمعی که به خاطر شنیدن برنامه گرد آمده‌اند. اجرای برنامه‌ی موسیقی به وسیله‌ی یک یا دو نفر را رسیتال[3] (resitāl) مینامند. نخستین کنسرتهائی که با پرداخت ورودیه در حضور جمعیت برگزار شد، بین سالهای ۱۶۷۲ و ۱۶۷۸، به وسیله‌ی یک نفر ویولن‌نواز لندنی به نام جان بنیستر[4] (jān benistər) تشکیل یافت. در قرون ۱۸م و ۱۹م کنسرت رواج یافت. با تغییر شرایط و توسعه‌ی ارکسترهای سمفونیک، اداره‌ی کنسرتهای عمومی بیشتر در دست انجمنهای موسیقی یا حکومتهای شهری قرار گرفته است.

کنسرتو[5] (konserto، از فنس)، به طور کلی، آهنگی برای یک ساز سولو که با ارکستر همراهی میشود. لغت کنسرتو برای اولین‌بار در قرن ۱۷م به آثار آوازی مذهبی اطلاق شد که با ارگ یا سازهای دیگر همراهی میشد. بتدریج این عنوان به آثاری داده شد که صرفاً سازی بوده و گروه کوچکی از سازها را در مقام مقابله با گروه وسیعتر یا ارکستر قرار میداد (← کنسرتو گروسو). از اوایل قرن ۱۸م کنسرتو به عنوان اثری در سه موومان (تند، کند، و تند) برای ساز سولو و ارکستر در آثار تورلی[6] (torelli؛ ۱۶۵۰–۱۷۰۸) و آ. ویوالدی تثبیت شد. مخصوصاً ویوالدی را با صدها کنسرتوئی که برای سازهای مختلف تصنیف کرد میتوان مهمترین پایه‌گذار فرم کنسرتو دانست. همچنین باخ و هندل کنسرتوهای متعددی تصنیف کردند. باخ، علاوه بر کنسرتوهائی که برای ساز سولو به همراهی ارکستر نوشته است، یک کنسرتو برای دو کلاوسن، دو کنسرتو برای سه کلاوسن و یک کنسرتو برای چهار کلاوسن و ارکستر نوشته است.

در آثار هایدن و موتسارت فرم کنسرتو وسیعتر شد و مخصوصاً موومان اول آن به ابعادی در حدود موومان اول سمفونی ارتقا یافت. از نظر فرم، کنسرتو و سمفونی مشابه بوده و هر دو اقتباسی از فرم سونات هستند. ولی در کنسرتو، موومان سوم سمفونی که مینوئه یا سکرتسو است حذف، و در نتیجه سمفونی کلاسیک در ۴ موومان ولی کنسرتو در ۳ موومان تصنیف میشود. در آثار بتهوون کنسرتو به مرزهای حتی مجللتری میرسد؛ او ۵ کنسرتو برای پیانو و ارکستر، یکی برای ویولن و ارکستر، و یک کنسرتو برای سه ساز سولو (ویولن، ویولنسل، و پیانو) با همراهی ارکستر تصنیف کرد که همگی از عالیترین آثار موسیقی در فرم کنسرتو هستند.

در دوران رمانتیک (قرن ۱۹م) و همچنین در قرن ۲۰م کنسرتو پیوسته مورد توجه آهنگسازان بوده، و آثار متعدد و ارزنده‌ای در این فرم نوشته شده است. بیش از هر سازی پیانو به عنوان ساز سولو در کنسرتو به کار رفته است، و بعد از آن ویولن محبوبیت داشته است. از آهنگسازانی که بعد از بتهوون کنسرتوهای معروف نوشته‌اند مندلسون، شومان، لیست، شوپن، گریگ، برامس، سن‌سانس، چایکوفسکی، راخمانینوف، پروکوفیف، بارتوک، هیندمیت، ستراوینسکی، شاستاکوویچ، برگ، و شونبرگ را میتوان نام برد.

کنسرتوهای جدید، مانند سوناتها و سمفونیهای جدید، بعضی از سنتهای گذشته را حفظ کرده ولی از جهاتی با موضوع آزادانه کنار آمده و ابتکارات شخصی آهنگساز در طرح و فرم اثری که تحت عنوان کنسرتو مینوشته مؤثر بوده است. به هر حال، نقش ساز همیشه مهم بوده و نموداری است از تکنیک و قابلیتهای آن ساز. از طرف دیگر نحوه‌ی به کار گرفتن ارکستر در مواردی صرفاً در زمینه‌ی همراهی، و در موارد دیگر در نقش مقابله‌ای همطراز با ساز سولو بوده است.

کنسرتو گروسو[7] (konserto grosso)، اصطلاحی از قرن ۱۷م و اوایل قرن ۱۸م برای کنسرتوئی که جهت دو گروه نوازندگان سولو و گروه همراهی نوشته شود. تفاوت آن با کنسرتو در همین است که در کنسرتو گروسو گروهی از سازها نقش سولو را ایفا میکنند. بهترین نمونه‌ی کنسرتو گروسوهای قرن ۱۷م در آثار آ. کورلی و در قرن ۱۸م در آثار باخ (۶ کنسرتوی براندنبورگ) و هندل یافت میشود. کنسرتو گروسوهای کورلی اغلب دارای چهار موومان هستند، ولی در کنسرتو گروسوهای باخ فرم سه‌موومانی عمومیت دارد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م بتدریج کنسرتو گروسو متروک، و کنسرتو برای ساز سولو و ارکستر جانشین آن شد. در قرن ۱۹م فرم کنسرتو گروسو مطلقاً مورد توجه آهنگسازان نبود، ولی در قرن ۲۰م، مخصوصاً در آثار آهنگسازانی که به شیوه‌های نئوباروک و نئوکلاسیک آثاری نوشتند، مجدداً به این فرم توجه شده است. بلوک (blok؛ ۱۸۸۰–۱۹۵۹)، بارتوک، هیندمیت، و کرنکه از جمله‌ی آهنگسازانی هستند که در قرن حاضر آثاری در فرم کنسرتو گروسو تصنیف کرده‌اند.

کنسرتینا[8] (konsertinā)، سازی اساساً شبیه آکوردئون ولی کوچکتر، که در ۱۸۲۹ ساخته شد، و اکنون آکوردئون جانشین آن شده است.

کنسرواتوار[9] (konservātuār، از فنس)، به طور کلی، مؤسسه‌ای که در آن مجموعه‌های هنری را حفظ میکنند و در معرض استفاده‌ی شاگردان میگذارند؛ و بالاخص، کنسرواتوار موسیقی، که محل تدریس فنون مختلف موسیقی مخصوصاً آموزش سازها، آوازها، تئوری موسیقی، و آهنگسازی است. نخستین کنسرواتوارهای موسیقی در قرن ۱۶م در ناپل، ونیز، و پالرمو تأسیس شد، ولی توسعه و افزایش تعداد آنها از اواخر قرن ۱۸م و مخصوصاً در قرن ۱۹م است. از کنسرواتوارهای قدیمی، علاوه بر آنها که ذکر شد، میتوان کنسرواتوارهای پاریس (۱۷۹۵)، بولونیا (۱۸۰۴)، میلان (۱۸۰۷)، پراگ (۱۸۱۱)، بروکسل (۱۸۱۳)، فلورانس (۱۸۱۴)، وین (۱۸۱۷)، درسدن (۱۸۲۱)، لندن (۱۸۲۲)، لاهه (۱۸۲۶)، مادرید (۱۸۳۰)، لیسبون (۱۸۳۳)، ژنو (۱۸۳۵)، و لایپزیگ (۱۸۴۳) را نام برد.

کنسروسازی[10](konserv.sāzi)[ازکلمه‌ی فرانسوی کنسرو، به معنی مواد غذائی که در ظرف شیشه‌ای یا حلبی سربسته محفوظ نگاه دارند]، طریقه‌ی محفوظ کردن غذاهای پخته در ظرفهای کاملا سربسته. کنسروسازی در آغاز قرن ۱۹م در فرانسه و پس از آن در سراسر جهان رواج یافت. ابتدا قوطیهای قلمی (جز در کنسروسازی خانگی) جای ظرفهای شیشه‌ای را گرفت (۱۸۱۰، در انگلستان)، و سپس قوطیهای حلبی مخصوص این کار شد (۱۸۴۷، در کشمة). در زمان حاضر کنسروسازی یکی از صناعتهای بزرگ است. نیز ← قرمه.

کنسول[11](konsul)، در تاریخ روم، هر یک از دو صاحبمنصب عالیمقامی که، پس از انقراض دوره‌ی پادشاهی، در ح ۵۰۰ ق‌م، قدرت عالیه‌ی اداره‌ی امور به آنان انتقال یافت، و اصلا پرایتور هم خوانده میشدند. کنسولها به وسیله‌ی کمیتیا کنتوریاتا (←

(۱)Constance (۲)concert (۳)recital (۴)Banister (۵)concerto (۶)Torelli (۷)concerto grosso (۸)concertina (۹)conservatoire (فنس) (۱۰)canning (۱۱)consul

کمیتیا) و تا سال ۳۶۶ ق‌م فقط از پاتریسین‌ها انتخاب میشدند. سال به نام آنان خوانده میشد، و جلوس کنسولهای جدید به منصب کنسولی با تشریفات فراوان همراه بود. کنسولها نمایندگان قدرت سلطنتی بودند، و بدین جهت، سایر صاحبان مناصب ملزم به اطاعت از آنها بودند، مگر تریبونهای پلبینها (← تریبون) و دیکتاتورها، در دوره‌های دیکتاتوری، کنسولها دارای قدرتی نبودند. در شهر قدرت آنها محدود به حق وتوی تریبونها بود. اما در ارتش و نسبت به‌زیردستان خودمختار مطلق بودند. با گذشت زمان، بعضی از وظایف اولیه‌ی آنها به مقامات دیگر واگذار شد، چنانکه در ۴۴۴ ق‌م وظایف سنسوری به سنسورها واگذار شد، و در ۳۶۶ ق‌م بعضی از حقوق حاکمیت آنها در شهرها به پرایتورها محول شد. به طور کلی، اگرچه کنسولها رسماً عالیترین مقامات را داشتند، در عمل، متدرجاً قدرتشان وابسته به‌**سنای روم** وکمیتیا شد. در داخل شهر قدرتشان محدود به دعوت کردن سنا یا این کمیتیاها و ریاست بر جلسات آنها بود. دیکتاتورها را نیز آنان منصوب میکردند، و پس از آنکه منصب دیکتاتوری منسوخ شد، در مواردی که خطرات عظیم متوجه امپراطوری بود، سنا به کنسولها اختیارات دیکتاتوری میداد، در میدان جنگ، هر کنسول فرماندهی دو لژیون و نفرات وابسته به آنها را بر عهده داشت، و اگر هر دو در یک محل بودند هر روز یکی فرماندهی میکرد.

در جنگ داخلی، منصب کنسولی موقعیت قدیم خود را از دست داد، و در دوره‌ی امپراطوری اسم بی‌مسمائی بیش نبود. تا اواسط قرن اول ب‌م، یک سال بر مسند کنسولی نشستن امتیازی بود، ولی پس از آن کسی بدین مدت کنسولی نکرد. وظایف عمده‌ی کنسولها ریاست بر مجلس سنا و قضاوت در محاکمات جنائی بود. پس از آنکه مقر امپراطور روم به قسطنطنیه انتقال یافت، مقر کنسولها رم و قسطنطنیه بود (اواخر قرن ۴م). منصب کنسولی در پایتخت غربی در ۵۳۴ و در پایتخت شرقی در ۵۴۱ بر افتاد.

کنسول: ← قنسولگری.

کنسولا[1] (konsŭlā)، ۱۷۹۹–۱۸۰۴، در تاریخ فرانسه، حکومتی که پس از کودتای ۱۸م برومر برقرار شد، و به دیرکتوار پایان داد. کنسولا اداره‌ی کشور را به هیئتی مرکب از سه کنسول سپرد، اما در حقیقت مقدمه‌ای برای حکومت مطلقه‌ی بوناپارت بود، که ابتدا برای تمام عمر به عنوان کنسول اول انتخاب (۱۸۰۲)، و سپس امپراطور شد (۱۸۰۴) (← ناپلئون I).

کنسولگری: ← قنسولگری.

کنسینگتن[2] (kensingtən) یا **کنزینگتن** (ken-zingtən)، کوی (جه ۱۷۰°۸۹۱) لندن، انگلستان، که عموماً منطقه‌ای مسکونی است. پارک کنسینگتن، که به هاید پارک متصل و از تفرجگاههای زیبای لندن است، و قصر کنسینگتن (اقامتگاه سلطنتی سابق) در غ پارک، در آن واقع است. **کنسینگتن جنوبی** به صورت مرکز کالجها و موزه‌ها در آمده است، از جمله، قسمتی از موزه‌ی بریتانیائی و آلبرت هال در آن قرار دارد.

کنشت[3] (kenesŧ) [از عبری، = اجتماع]، عبادتگاه یهودیان. اگرچه کنشت به عنوان محلی برای عبادت همزمان با معبد یهود وجود داشت، پس از ویرانی معبد اول و اسارت بابلی اهمیت فراوان یافت، و بتدریج که یهودیان متزایداً متفرق شدند، بر اهمیت آن افزوده شد، تا جائی که در قرون وسطی، نه فقط مرکز دینی بود، بلکه مرکز فکری و حتی اجتماعی یهود نیز شد. کنشتها دادگاه و محل تحصیل نیز بود. مراسم دینی بسادگی در آنها برگزار میشد، و ملای موظفی نداشت. نقش کنشتها در حفظ یهودیت در طی قرون و تأثیر آن به عنوان یک عامل فکری و فرهنگی از حساب بیرون است. بعدها در اغلب جاها کنشتها صرفاً جنبه‌ی عبادتگاه پیدا کرد، ولی در ادوار اخیر دگربار مرکزی اجتماعی نیز هست.

کنعان[4] (kan'ăn)، در عهة، پس حام، و نیای کنعانیان (پیدایش ۹:۲۰–۲۷، ۱۰:۶، ۱۵، ۱۹). کنعانیان در اراضی غربی اردن سکونت داشتند (← کنعان، سرزمین)، و حضرت نوح حام را، که جد آنان است، لعنت کرد، و این لعنت به کنعانیان نیز تعلق گرفت، زیرا، در ایام گشودن فلسطین اسرائیلیان بیشتر آنها را کشتند، و بقیه را طوق بندگی بر گردن نهادند.

در روایات اسلامی، کنعان را پدر نمرود و نیای کنعانیان و بربرها شمرده‌اند، و برخی او را پسر نوح یا پسر سام ابن نوح گفته‌اند.

کنعان[4]، سرزمینی مطابق فلسطین قدیم، بین رود اردن، بحر المیت، و دریای مدیترانه، که گاه سرزمین اردن را هم شامل بود. کنعان ارض موعود اسرائیلیان بود، و پس از خروج از مصر آن را به تصرف در آوردند (پیدایش ۱۵:۱۲، خروج ۸:۳، اعداد ۱۷:۱۳، ۲۹، ۴۵:۱۴، ۳:۲۱، یوشع ۱۱:۲۲، ۳۲، داوران ۱). کنعانیان در کنعان سکونت داشتند (← کنعان، در عهة).

کنعانیان: ← کنعان، در عهة.

کنفا، در آیین سیخ، ← سیخ.

کنفدراسیون[5] (konfederāsion، از فنس)، عنوان جامعه‌ای از چند کشور که به منظور همکاری متقابل و اقدام مشترک در امور دفاعی با یکدیگر متحد میشوند، ولی این جامعه بر شارمندان کشورهای عضو حکومت مستقیم ندارد، و معمولا اداره‌ی امور خارجی این کشورها را نیز در دست ندارد (قس فدراسیون). هر یک از دولتهای عضو یک کنفدراسیون شخصیت بین‌المللی جداگانه‌ی خود را حفظ میکند، و حال آنکه در فدراسیون معمولا چنین نیست. تا قبل از ۱۷۸۷، کشمة به صورت کنفدراسیون اداره میشد، و پس از آن به صورت فدراسیون در آمد. هلند نیز در ۱۵۸۰–۱۷۹۰ صورت کنفدراسیون داشت. از نمونه‌های دیگر کنفدراسیون، اتحادیه‌ی آلمانی (۱۸۰۶–۱۸۱۳) است. سویس، هر چند که اسماً کنفدراسیون است، عملا، به صورت فدراسیون اداره میشود.

کنفرانس[6] (konferāns، از فنس)، ملاقات افراد یا هیئتها برای مشورت، بحث، و تبادل افکار، یا حل و فصل اختلافات، مخصوصاً در صورتی که این ملاقات رسمی باشد. برای کنفرانسهائی که در این ردیف نمییابید به جزء خاص اسم نیز رجوع کنید. مثلا، برای کنفرانس تهران، ← تهران، کنفرانس.

کنفرانس اقتصادی، کنفرانسی که برای رسیدگی به مسائل و مشکلات اقتصادی ایران در اسفندماه ۱۳۴۱ هش تشکیل شد و در جلسه‌ی افتتاحیه‌ی آن (هشتم اسفند ۱۳۴۱ هش) اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی آریامهر با نطق تاریخی خود راه را برای انتخاب شدن بانوان به نمایندگی مجلسین باز کردند.

کنفرانس امپراطوری[7]، مجمعی از نمایندگان کشورهای خودمختار امپراطوری بریتانیا که معمولا هر ۴ سال یک بار تشکیل میشد. در ابتدا (۱۸۸۷، ۱۸۹۲، و ۱۹۰۲) کنفرانسهای مستعمراتی بریتانیائی خوانده میشد، و مسائل دفاعی در آن مطرح بود. از ۱۹۰۷، تبادل نظر در مسائل اقتصادی نیز جزء دستور قرار گرفت. بریتانیا امید داشت که از طریق این کنفرانسها شیرازه‌ی روبه‌اضمحلال امپراطوری را تقویت کند. تصمیمات کنفرانس اثر قانونی نداشت، اما عملا تأثیر فراوان داشت، و با ← قانون وستمینستر قوت اجرائی نیز به آنها داده شد. از جنگ II، جلسات کنفرانس به طور رسمی تشکیل نشده است، و سیاست ملل مشترک المنافع از طریق اجلاسیه‌های سالیانه‌ی نخست‌وزیران این ملل هماهنگ میشود.

کنفرانس صلح پاریس، ۱۹۱۹، ← ورسای، پیمان.

کنفرانس کشورهای افریقائی و آسیائی: ← باندونگ، کنفرانس.

کنفرانسهای دریائی[8]، کنفرانسهای بین‌المللی برای رسیدگی به مقررات جنگهای دریائی، تحدید سلاحها، و مسائل مربوط به آنها. در کنفرانس دریائی لندن (۱۹۰۸–۹) نمایندگان ۱۰ کشور بزرگ دریائی راجع به دادگاه غنائم دریائی موافقت کردند، و اعلامیه‌ی لندن صادر شد، که اگرچه به تصویب مقامات مقننه‌ی آن دولتها نرسید، در قوانین بین‌المللی تأثیر داشت.

کنفرانس واشینگتن (۱۹۲۱–۱۹۲۲) برای رسیدگی به مسائل دریائی در قکب به وسیله‌ی هاردینگ، رئیس جمهور کشمة، دعوت شد، و دولتهای امریکا، انگلستان، ژاپن، فرانسه، ایتالیا، چین، هلند، پرتقال، و بلژیک در آن شرکت کردند، و چند قرارداد از آن نتیجه شد. طی یک قرارداد پنج‌جانبه بین امریکا، انگلستان، ژاپن، فرانسه، و ایتالیا، ظرفیت کشتیها و هواپیماها تثبیت، و قرارداد دیگر پنج‌جانبه‌ای راجع به زیردریائیها بسته شد. در یک قرارداد چهارجانبه نیز، امریکا، انگلستان، ژاپن، و فرانسه توافق کردند که حقوق یکدیگر را در قکب محترم بشناسند. این قراردادها تا ۳۱ دسامبر ۱۹۳۶ اعتبار داشتند. ضمن دو پیمان ممروف به پیمان نه دولت استقلال و تمامیت چین تضمین شد.

کنفرانس ژنو در ۱۹۲۷ و کنفرانس لندن در ۱۹۳۰ موفق به تحدید سلاحها نشدند، ولی ظرفیتهای جدیدی تعیین کردند.

در ۱۹۳۴، ژاپن تصمیم خود را دایر به لغو قرارداد کنفرانس واشینگتن اعلام کرد، و در کنفرانس لندن ۱۹۳۵ شرکت نکرد. کوشش سایر کشورها نیز به منظور تحدید سلاح دریائی به نتیجه نرسید. در ۱۹۳۹، با شروع جنگ II، همه‌ی قراردادها

(۱)Consulate (۲)Kensington (۳)synagogue (۴)Canaan (۵)confederation (۶)conference (۷)Imperial Conference (۸)naval conferences

عملا ملغی شد.

کنفرانسهای مستعمراتی بریتانیا: ← کنفرانس امپراطوری.

کنفوسیوس[1] یا **کونفوسیوس**[1] (هر دو kon-fusius)، ح ۵۵۱–۴۷۹ ق‌م، بزرگترین فیلسوف و متفکر چینی، که در عین حال به عنوان بزرگترین رهبر دینی چین نیز شناخته شده و افکارش تأثیر عمیق در تمدن همه‌ی آسیای شرقی داشته است.

کنفوسیوس شکل لاتینی کلمه‌ی چینی کونگ فوتسو[2] (kung fu-tsu) به معنی "استاد کونگ" است، و شاگردان او و مردم نسلهای بعد وی را چنین مینامیده‌اند. کونگ نام خانوادگی اوست، نام خود او کیئو[3] (kieu) و لقبش چونگ‌نی[4] (cung-ni) بوده است. نام ژاپنی او کوشی[5] (ko-si) یا بونسن‌او[6] (bunsen-o) است.

قسمت اول، زندگینامه‌ی کنفوسیوس

I. کنفوسیوس در ایالت لو[7] (lu، در شانتونگ حالیه) متولد شد. پدرش ظاهراً از خانواده‌ای اشرافی و شاید هم از نسل سلاطین قدیم چین بوده است، ولی وی خیلی زود مرد و کنفوسیوس تحت تربیت مادر خود بزرگ شد و گویا دوره‌ی کودکی و نوجوانی او با فقر توأم بوده است. کنفوسیوس سخت به فرا گرفتن معلومات زمان خود مشغول شد، و چنان در این راه کوشید که داناترین زمان خود گشت. در ۲۰سالگی انبارهای غله‌ی ایالت لو و نظارت بازارهای غله‌ی آن به او سپرده شد، و او این کار را با شایستگی و حس مسئولیت انجام داد. در ۱۹ یا ۲۰سالگی ازدواج کرد و صاحب پسری شد که نسل کنفوسیوس از این پسر تا زمان ما در چین ادامه یافته است. در ۵۲۷ ق‌م مادر کنفوسیوس وفات یافت، و وی در عزای مادرش مدت ۲۷ ماه گوشه‌گیری کرد. با این عمل میخواست رسمی را که در دوران باستان کارمندان دولتی در عزای خویشان بیواسطه‌ی خود برپا میداشتند زنده کند. در این دوره‌ی ماتم، کنفوسیوس بیکار ننشسته بود. در بایگانی اسناد چین قدیم و تاریخ و قوانین آن مطالعه و تحقیق آغاز کرد، و تصنیفهای مردم چین را گرد آورد.

اما آنچه هدف اصلی و غائی کنفوسیوس بود اصلاح جامعه و حکومت چین معاصر خود بود. چین آن زمان وضع آشفته‌ای داشت، و همه‌جا فقر و تنگدستی به چشم میخورد. چین به ظاهر یک دولت مینمود، ولی در حقیقت از دولتهای فئودال متعددی تشکیل یافته بود، و پادشاه چین صورت ظاهری بیش نبود. دولتهای فئودال هم آلت دست نجبا و اشراف بودند، و این نجبا ایالات و ولایات را به دلخواه خود اداره میکردند. جنگ در نظر این نجبا نوعی تفریح و وقتگذرانی بود، و به همین جهت، همه‌جا جنگ و ستیز برپا بود. برای این جنگها پول لازم بود، و این پول هم میبایستی با زجر و شکنجه از رعایا گرفته شود. با مشاهده‌ی این احوال بود که کنفوسیوس تصمیم گرفت دست به اصلاحات اساسی بزند. اصل اول اصلاح جامعه در نظر کنفوسیوس این بود که حکام در اداره‌ی امور باید صلاح و سعادت رعایا را در نظر بگیرند نه لذت و خوشگذرانی خود را. برای رسیدن به این منظور، کنفوسیوس عقیده داشت که باید از مالیاتها کاست، و از جنگ و مخصوصاً جنگهای غیر لازم احتراز جست، و از شدت کیفرها و مجازاتها کاست.

کنفوسیوس میخواست که خود مقام مهمی در دستگاه دولتی به دست آورد تا مقاصدش را از آن راه به مرحله‌ی عمل و تحقق در آورد. نه اولیای دولت ایالت او و نه اولیای دولت ایالات دیگر به سخنان او گوش دادند، و همه افکار او را خطرناک تشخیص دادند. ظاهراً یک بار مقام مهمی برای ظاهرسازی به او تفویض کردند، ولی چون کنفوسیوس دید که نمیتواند در عمل قدمی اساسی برای اجرای مقاصد و افکار خود بر دارد از این مقام استعفا کرد.

کنفوسیوس برای عملی کردن نیات خود از راه دیگری اقدام کرد، و آن آشنا ساختن جوانان با افکار و عقاید خودش بود. گروهی از جوانان به دور او جمع شدند، و به سخنان او گوش دادند، و آنها را پذیرفتند. کنفوسیوس سعی کرد که این جوانان را به مقامات دولتی برساند تا عقاید و افکار او را عملی سازند. بعضی از این جوانان به مقامات مهمی رسیدند، و لیاقت و شایستگی از خود نشان دادند، ولی در عمل سازشکار از آب در آمدند، و بدین ترتیب، کنفوسیوس از این راه نیز نتوانست نتیجه‌ی مطلوب را بگیرد. از ۴۹۶ تا ۴۸۳ ق‌م کنفوسیوس در ایالات مختلف چین به گردش و سفر پرداخت تا شاید حاکمی بیابد که اداره‌ی امور مملکتش را به او وا گذارد. در ۴۸۳ ق‌م، کنفوسیوس به خواهش بعضی از شاگردانش به ایالت لو که موطنش بود باز گشت، و در آنجا به تعلیم و تربیت جوانان پرداخت، تا آنکه در ۴۷۹ ق‌م، تقریباً در ۷۲سالگی، در گذشت.

قسمت دوم، آیین کنفوسیوس

II. چنانکه گفتیم، در عصر کنفوسیوس کشور پهناور چین در وضع بد و آشفته‌ای به سر میبرد، و غایت اصلی کنفوسیوس اصلاح این وضع بود. برای این اصلاح به عقیده‌ی او سه راه وجود داشت:

(۱) راه تحقیق در اسناد و روایات و شعر و تاریخ قدیم چین، تا از آن طریق راه و روش خاص فرمانروایان بزرگ چین قدیم از قبیل یائو[8] (yao) و شون[9] (sun) و دیگران در اداره و سیاست مردم چین به دست آید، و سرمشق معاصران و آیندگان قرار گیرد.

(۲) با راهنمائی و تعلیم نجبا و اشراف، که اداره‌ی امور را به دست داشتند، و کنفوسیوس در سفرهای خود به ملاقات ایشان میرفت و ایشان را اندرز و تعلیم میداد، و نیز با تعلیم جوانان پرشور و شوقی که به رغبت به تعالیم و سخنان او گوش میدادند.

(۳) خود او با به دست گرفتن مسئولیتها و وظایف مهم مملکتی وظیفه و سرمشقی برای حکام دیگر شود، تا از این راه همه‌ی فرمانداران و فرمانروایان به بهبود وضع مردم کومک کنند.

بازگشت به حکمت پیشینیان و سرمشق و نمونه بودن در فضایل از مبانی اصلی حکمت کنفوسیوسی است، و شاید این دو در نظر او مکمل و مفسر یکدیگر بوده است. اعتقاد به فضیلت و برتری دورانهای پیشین و نمونه قرار دادن آن در اصلاح وضع فعلی سیاست کلی بسیاری از رهبران دینی و مصلحان اجتماعی بوده است. در قرآن، حضرت محمد نیز خود را پیرو سنت ابراهیم و ملت حنیف میداند. مراحلی که به نظر کنفوسیوس برای اصلاح جامعه باید پیموده شود در کتاب تعلیم بزرگ یا تحقیق بزرگ چنین وصف شده است:

"پیشینیان که میخواستند فضایل عالی را در سر تا سر مملکت چین نشر دهند نخست از ایالت یا ولایت خود آغاز میکردند. برای انتظام ولایت خود، آنان از خانواده‌های خود شروع میکردند. برای اصلاح وضع خانواده، ابتدا به تربیت شخص خود اقدام میکردند. برای تربیت شخص، به اصلاح قلوب خود میپرداختند. برای اصلاح قلوب خود، میکوشیدند تا اندیشه‌های خود را خالص و پاک سازند. برای اندیشه‌ی پاک، دانش خود را تا حد اعلی بالا میبردند. برای بالا بردن دانش خود، به بحث و بررسی در باره‌ی اشیاء میپرداختند. اگر در باره‌ی اشیاء غور و بررسی کامل انجام گیرد دانش به کمال خود میرسد. اگر دانش به کمال خود رسد اندیشه پاک و خالص میشود. اندیشه‌ی پاک دلها را به صلاح و سداد میآورد، و دلهائی که به صفت صلاح و سداد موصوف باشند موجب تهذیب نفس و تربیت شخص میشوند. با تهذیب نفس، امر خانواده انتظام میپذیرد، و چون خانواده‌ها به صلاح و انتظام آراسته شدند ولایات نیز نظم و صلاح می‌پذیرند. اگر ولایتها بدین ترتیب تحت حکم و انتظام در آمدند سراسر مملکت در سعادت و آرامش به سر میبرد."

کنفوسیوس به دین زمان خود چندان کاری نداشت، و در آن باره با احتیاط و سکوت رفتار کرده است. او به خدا و به ارواح، که مورد اعتقاد مردم معاصر خود بود، چیزی نیفزوده است، و در باره‌ی مرگ و زندگی پس از مرگ سخنی نگفته است. آنچه در نظر وی مهم بوده زندگی اینجهانی است، و نیز مردم را برای بهبود زندگی و سعادت و آسایش اینجهانی تشویق و ترغیب کرده است. او حکام و فرمانداران زمان خود را به اصلاح حال مردم دعوت میکرد، و آنان را به حفظ حالت توازن و هماهنگی که خود آن را "مسلک معتدل و مستقیم" خوانده است میخواند. به موجب مسلک اعتدال، هر کسی در جامعه باید وظیفه‌ی خاص خود را انجام دهد، و آن را با وظایف و مشاغل دیگر هماهنگ سازد، تا در نتیجه، اجتماعی موزون و متعادل و هماهنگ به وجود آید تا از تعرض خطرات و حوادث مصون ماند.

کنفوسیوس معتقد بود که سرشت انسان نیک است، و برای اینکه به کمال نیکی برسد باید به طریق صحیحی تربیت شود. طبیعت همه‌ی مردم یکسان است، و فقط در زندگی عملی است که طبایع از همدیگر دور میشوند. پس، آنچه بر فرمانروا واجب است بر توده‌ی مردم نیز واجب است. شاید همه‌ی مردم نتوانند راه دانش را به یکسان دنبال کنند، اما همه میتوانند در راه تربیت و تهذیب نفس بکوشند تا سهمی در سعادت جامعه و مملکت داشته باشند؛ یعنی تهذیب نفس موجب نظام امور خانواده شود، و از نظام خانواده کار شهر و ولایت و مملکت نظام گیرد.

زندگی تعاونی اجتماعی باید بر اساس این باشد که همه‌ی مردم یکدیگر را به منزله‌ی برادر بدانند.

---

(۱)Confucius (۲)K'ung Fu-tzu (۳)K'ieou (۴)Chung-ni (۵)Koshi (۶)Bunsen-O (۷)Lu (۸)Yao (۹)Shun

"در میان چهار بحر محیط، همه‌ی مردم برادرند". این معنی اصول ذیل را به دنبال دارد: (۱) اصل نیکوکاری، که مایه‌ی همه‌ی فضایل است؛ (۲) استقامت فکری، که پایه‌ی اخلاق به شمار میرود؛ (۳) شایستگی رفتار، که عبارت است از محترم داشتن رسوم و عادات و دین اجتماع؛ (۴) هشیاری در کار، که عبارت‌از خردمندی و کفایت در کار-های روزانه است؛ (۵) ایمان نیک. تمام این اصول را در اصل "ملاحظه‌ی متقابل" میتوان خلاصه کرد، یعنی "آنچه به خود روا نمیداری در باره‌ی دیگران روا مدار". تمام طبقات جامعه باید پنج رابطه‌ی اصلی را استوار نگه دارند، و آن عبارت است از رابطه‌ی حاکم و رعیت، رابطه‌ی پدر و پسر، رابطه‌ی برادر بزرگ با برادر کوچک، رابطه‌ی زن و شوهر، و رابطه‌ی دوست با دوست. رابطه‌ی پدری و پسری و رابطه‌ی برادر بزرگ با برادر کوچکتر اصل همه‌ی روابط است، و اصل تهذیب نفس و نظام خانواده و حکومت بر آن استوار است.

در میان عواملی که انسان را به رفتار صواب هدایت میکند این چهار عامل از همه مهمتر است: (۱) شعر، که انسان را به اعمال شریف و عالی بر می‌انگیزد؛ (۲) تشریفات و رسوم، که انسان را به اعمال صحیح عادت میدهد؛ (۳) موسیقی اصیل، که انسان را به تهذیب نفس و رقت و لطافت اخلاق رهبری میکند؛ (۴) کمانداری و تیراندازی، که در تربیت صفات جسمی و معنوی مؤثر است.

عقاید و آثار کنفوسیوس در کتاب شذرات[1] (§azarāt-) او مندرج است. در این مجموعه، آنچه شاگردان و مستفیدان از محضر او از اعمال و اقوال او دیده یا شنیده‌اند گردآوری شده است.

قسمت سوم، تاریخ آیین کنفوسیوس

III. آیین کنفوسیوس را به زبان چینی آیین جو[2] (jū) یا آیین ضعفاء (zo'afā') میگفتند. مقصود از ضعفاء کسانی بودند که در شش فن تشریفات، موسیقی، کمانداری، گردونه‌سواری، تاریخ، و اعداد ماهر باشند؛ و کنفوسیوس خود از این دسته بود. کنفوسیوس، با وقف زندگی خود در راه اصلاح جامعه و مسئولیتهای فردی و اجتماعی و سیاسی، آیین ضعفاء را به آیین اقویاء بدل ساخت.

پیروان کنفوسیوس پس از مرگ او خود را وقف اجرای مقاصد و عقاید او کردند، اما بزودی در میان آنها اختلاف نظر پیدا شد، که این اختلاف در قرن ۵م ق‌م با دو وجهه‌ی نظر مختلف بروز کرد: یکی بر پایه‌ی کتاب تعلیم بزرگ و دیگری بر پایه‌ی کتاب آیین مسلک اعتدال. کتاب تعلیم بزرگ را به خود کنفوسیوس و شرح و تفسیر آن را به شاگردش تسنگ‌تسو[3] (tseng-tsu؛ ۵۰۵–۴۳۶ ق‌م) نسبت میدهند، و هدف آن تهذیب نفس و نوعدوستی و طلب خیر برتر است، که برای وصول به آن باید به تحقیق در باره‌ی اشیاء، بسط معلومات، اخلاص در عمل، استقامت در فکر، اصلاح امور شخصی، اصلاح خانواده، نظم اجتماع، و استقرار صلح در عالم پرداخت.

وجهه‌ی نظر دیگر بر پایه‌ی کتاب مسلک اعتدال است، و گویا این کتاب تألیف نوه‌ی کنفوسیوس به نام تسو سو[4] (tsu su؛ ۴۸۳–۴۰۲ ق‌م) است. این وجهه‌ی نظر بیشتر دینی و مابعد طبیعی است، و هماهنگی و نظام در امور را توصیه میکند، یعنی باید از راه هماهنگ ساختن احساسات و آمال و ایجاد نظم و هماهنگی میان اشیاء نفس را تربیت کرد، و آن را به مقام شایسته‌ی خود رسانید. کسانی که مطلقاً در کار خود اخلاص و صمیمیت دارند میتوانند طبیعت خود را تکمیل کنند، و در نتیجه، به کمال طبیعت افراد و اشیاء کومک نمایند، و خود را با آفرینش هماهنگ سازند. یکی از شاگردان کنفوسیوس، به نام منکیوس، معتقد بود که فطرت انسان بر نیکی است، و بنا بر این، تهذیب نفس و تکمیل آن عبارت است از تغذیه‌ی روح و پرورش طبیعت انسان تا حد کمال. اما شون‌تسو[5] (§un-tsu؛ قرن ۳م ق‌م) اصرار داشت که طبیعت انسان بر شرّ است، و آن را باید از راه تشریفات، آداب، رسوم، موسیقی، مراسم دینی، و قانون تحت انضباط در آورد. شون‌تسو آسمان را همان طبیعت میدانست، اما منکیوس آن را بالاترین قدرت معنوی میپنداشت.

با همه‌ی اختلاف موجود میان شون‌تسو و منکیوس، هدف هر دو یکی بود، تربیت انسان اخلاقی کامل و ساختن اجتماعی منظم و متعادل. پیروان مذهب تائو، که معتقد بودند باید اشیاء را به حال خود گذاشت، با اصلاح‌طلبی پیروان کنفوسیوس به مخالفت بر خاستند. مو تی[6] (mo ti؛ ۴۷۰–۳۹۱ ق‌م)، بنیادگذار آیین موئیسم[7] (moism)، کنفوسیوس را به عدم اخلاص و عدم صمیمیت متهم کرد. موئیسم معتقد به عشق کلی بود، در صورتی که کنفوسیوس محبت میان پدر و پسر را ریشه‌ی محبتها و دوستیهای دیگر میدانست. موئیسم در محبت تبعیض و فرق قائل نبود. منکیوس میگفت، "آیین مو که عشق کلی را تبلیغ میکند به آن معنی است که نباید پسر به پدر خود محبتی خاص داشته باشد. ناسپاسی از محبت پدر کژطبع جانور بودن است".

متشرعین هم آیین کنفوسیوس را سخت مورد حمله قرار دادند. پیروان کنفوسیوس زور را محکوم میکردند، و سود یا نفع را معیار ارزشها نمیدانستند. اما هدف متشرعین قدرت بود، و توانستند در دستگاه دولت نفوذ کنند، و موجب شوند که دولت چین رقبای خود را شکست دهد، و یک حکومت دیکتاتوری تشکیل دهد (۲۲۱–۲۰۶ ق‌م). این دولت در سال ۲۱۳ ق‌م دستور داد تا همه‌ی کتابها را بجز بایگانی دولتی و کتب کهانت و زراعت آتش بزنند، و بدین ترتیب، متشرعین حاکم بلامنازع افکار مردم چین شدند.

IV. اما این دولت دیری نپایید، و سلسله‌ی هان (از ۲۰۶ یا ۲۰۲ ق‌م تا ۲۲۰ یا ۲۲۱ ب‌م) روی کار آمد. سلسله‌ی هان در آغاز طرفدار متشرعین و مذهب تائو بود، ولی بعد طرفدار آیین کنفوسیوس شد. کتب کلاسیک قدیم که در دولت سابق از ترس آتشسوزی مخفی‌شده بود آشکار شد، و کنفوسیوسیها که متخصص این آثار کلاسیک بودند مورد علاقه و اعتنا قرار گرفتند. تشریفات و رسوم، که پیروان کنفوسیوس در آن خبره بودند، مورد علاقه‌ی سلسله‌ی هان بود، و آنها این تشریفات را چنان بر پا کردند که شاهان این سلسله آن را سخت پسندیدند. به علاوه، شخصی به نام تونگ چونگ‌شو[8] (tung cung-šu) برای تجلیل حکام و پادشاهان تغییراتی در آیین کنفوسیوس پدید آورد. تونگ فلسفه‌ی یین یانگ[9] (yin yāng) را در آیین کنفوسیوس گنجانید. یین قوای منفی جهانی است، و یانگ قوای مثبت جهانی، و همه چیز محصول عمل متقابل این دو عامل است. هر انسانی در طبیعت قرینی دارد و هر شیئی در انسان قرینی دارد. در سال ۱۳۶ ق‌م آیین کنفوسیوس آیین دولتی اعلام شد، و در سال ۱۲۴ ق‌م یک دانشگاه ملی برای تعلیم اصول کنفوسیوس تأسیس شد. این اصول در تمام تعلیمات لازم شناخته شد، و کارمندان دولتی بر پایه‌ی دانستن این اصول بر گزیده شدند.

در قرون ۳م و ۴م و پس از آن، پیروان مذهب جدید تائو و پیروان بودا در چین بتدریج نفوذ یافتند، و مخصوصاً بودائیها تعالیم دینی و فلسفه‌ی جدیدی وارد چین کردند.

V. پس از قرن ۱۱م نهضت جدیدی در آیین کنفوسیوسی پیدا شد که به چینی به مکتب لی[10] (li؛ "اصل" یا "عقل") معروف است، و در مغرب‌زمین آن را "نوکنفوسیوسی[11]" نامیده‌اند. این نهضت خود در طی قرنها به مکتبهای چندی تقسیم شد که از میان آنها مکتب اصالت عقل چنگ‌چو[12] (ceng-cu) و مکتب اصالت معنی لوانگ[13] (lu-wāng) معروفترند.

بدین ترتیب، آیین کنفوسیوس در طی ۲٬۰۰۰ سال بر اندیشه و فرهنگ چین مسلط بود. صفات ممتاز این آیین که بر تعقل و انساندوستی و اخلاق استوار بود هرگز سستی نگرفت، و در قرن ۱۹م حتی قویتر شد. به سبب آشنائی چین با تمدن غرب و شکستهای دولت چین از دول غرب، پیروان کنفوسیوس نظر دیگری پیدا کردند، و صنعت و علوم تجربی مغربزمین را برای زندگی عملی و آیین کنفوسیوس را برای حیات معنوی لازم دانستند. بدین گونه، نهضتی برای اصلاح و پیشرفت بر اساس آیین کنفوسیوس پیدا شد که مغز فلسفی آن کانگ یوی[14] (kāng yu-wey) بود. این نهضت از لحاظ مفهوم و اندیشه کنفوسیوسی و از نظر عمل غربی و فرنگی بود. ولی این نهضت شکست خورد و اعتقاد به آیین کنفوسیوس روز به روز ضعیفتر شد، و در نتیجه، امتحانات معروف چین برای استخدام اعضای دولتی که بر پایه‌ی اصول و آثار کلاسیک کنفوسیوس بود در ۱۹۰۵ محدود شد. در ۱۹۱۱–۱۲، با انقراض سلطنت در چین، مراسم رسمی آیین کنفوسیوس و مراسم قربانی برای "آسمان" نیز از میان رفت. در سال ۱۹۲۶ مراسمی که در معبد کنفوسیوس در زادگاه او همه‌ساله برپا میداشتند نیز لغو شد. اما احترام به کنفوسیوس در چین از میان نرفت، چنانکه در سال ۱۹۳۴ دولت ملی چین روز تولد کنفوسیوس را تعطیل عمومی اعلام کرد، و آن را "روز معلم" خواند.

دولت چین کمونیست، گرچه بسیاری از اصول و مقررات و قوانین کنفوسیوس را لغو کرد، مانع نشر آثار کلاسیک او نشد، و اعلام کرد که عناصر

(۱)Analects (۲)Ju (۳)Tseng-tzu (۴)Tzu Ssu (۵)Hsün-tzu (۶)Mo Ti (۷)Moism (۸)Tung Chung-shu
(۹)Yin Yang (۱۰)Li (۱۱)Neo-Confucianism (۱۲)Ch'eng-Chu (۱۳)Lu-Wang (۱۴)K'ang Yu-wei

دموکراتیک تمدن چین را که عمدةً بر پایه‌ی اصول کنفوسیوسی استوار است در بنای فرهنگ جدید چین داخل خواهد کرد.

VI. آیین کنفوسیوسی را به ژاپنی جودو[1] (judo) یا جوکیو[2] (jukio) مینامند. در قرون ۴م و ۵م، که ژاپن تحت نفوذ چین بود، اصول اخلاقی کنفوسیوس و نظریات سیاسی و اجتماعی او مورد قبول ژاپنیها قرار گرفت. پس از آنکه آیین بودا در ژاپن رواج یافت آیین کنفوسیوسی را "دین بیرونی" نامیدند، که به عنوان مدخل دین بودائی یا "دین درونی" باشد.

در دوره‌ی حکومت خاندان توکوگاوا در ژاپن، آیین نوکنفوسیوسی به عنوان اصول اخلاقی مطاع شناخته شد، ولی در دورانهای بعد بتدریج از نفوذ آن کاسته شد.

کنفوسیوس، آیین: ← کنفوسیوس، قسمتهای دوم و سوم.

کنف هندی: ← بنگ.

کنکبار: ← کنگاور.

کنکورد، میدان، پاریس، ← پلاس دو لا کنکورد.

کنکوردا[3] (konkordā، از لتین)، عنوانی برای موافقتنامه‌ی پاپ و مقامات دولتی به منظور تعیین حدود اختیارات طرفین و تنظیم مقررات مربوط به حل و فصل اختلافات کلیسا و دولت. اولین کنکوردا در سال ۱۱۲۲ منعقد شد (← ورمس، کنکوردای). کنکوردای ۱۵۱۶ با فرانسه، پراگماتیک سانکسیون بورژ را برانداخت، اما خود در ۱۵۶۱ ملغی شد. کنکورداها، که از قرن ۱۹م عمومیت یافتند، شامل مقررات حاکم بر انتصاب اسقفها، فرمانهای مذهبی، و اموال کلیسا بودند. معروفترین آنها، **کنکوردای ۱۸۵۱** بین پیوس VII و بوناپارت است، که کلیسای کاتولیک رومی را دگربار در فرانسه برقرار کرد. موقعیت دستگاه پاپی در ایتالیا بر اساس کنکوردای ← پیمان لاتران تعیین شد. هنگام تسلط نازیها، کنکوردائی با هیتلر منعقد شد، اما وی از همان ابتدا از آن تخلف کرد. بعد از جنگ II، دولتهای کمونیستی بعضی از کنکورداها را لغو کرده‌اند.

کنکوردای ۱۸۵۱ [← کنکوردا]، موافقتنامه‌ی ناپلئون بوناپارت و پاپ پیوس VII، که کلیسای کاتولیک رومی را دگربار در فرانسه برقرار کرد. ناپلئون، که در صدد تحکیم موقعیت خود و پایان دادن به اغتشاشی بود که بعد از انقلاب فرانسه در امور کلیسا پدید آمده بود، ابتکار شروع مذاکرات و انعقاد موافقتنامه را به دست گرفت. بر اساس این کنکوردا، آیین کاتولیک به عنوان مذهب قسمت اعظم فرانسویان به رسمیت شناخته شد، و مقرر شد که اسقفها و اسقفهای اعظم با تأیید پاپ به توسط دولت، و کشیشها با تصویب دولت به توسط اسقفها انتخاب شوند، و دولت متعهد شد که حمایت کافی از روحانیون به عمل آورد. در تکمیل این کنکوردا، ناپلئون اصولی اعلام کرد (۱۸۰۲) که آزادیهای کلیسای گالیکان (← گالیکانیسم) را تأیید میکرد، و در عین حال، نظارت او را بر فعالیتهای کلیسائی وسعت میبخشید. این اصول مورد موافقت پاپ قرار نگرفت، و آنها را الزام‌آور ندانست. یک قرن بعد، احساسات ضد کلیسائی، که بر اثر قضیه‌ی دریفوس تشدید شده بود، باعث شد تا دولت محدودیتهای سختی بر کلیسا وضع کند، و این جریان سرانجام باعث جدا شدن دین از سیاست در فرانسه شد. نیز ← کلیسا و دولت.

کنکه یا منکه: ← سندهند؛ شاناق.

کنکینا: ← کنه‌کنه.

کنگ (kang)، ده (جم ۲٬۶۱۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان شاندیز، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۱۲کیلومتری جنوب طرقبه.

کنگ، بندر (bandare kong)، ده و بندر (جم ۴٬۲۸۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر دریای عمان؛ ۷کیلومتری ش بندر لنگه. چاههای آب شیرین دارد. سابقاً در تصرف پرتغالیها و هلندیها بود، و در زمان تسلط پرتغالیها بر خلیج فارس، از لحاظ بازرگانی اهمیت و اعتباری داشت. سوداگران اروپائی به آن رفت و آمد میکردند، و قلعه، تجارتخانه، و لنگرگاه، در آن ساخته بودند. بعد از زوال کنگ بود که بندر لنگه رونق گرفت. هنوز آثار بناهای قدیم در ساحل آن به چشم می‌خورد. در ل آبادی کنگ بقعه‌ی زیارت یا زیارت خضر قرار دارد، که به سبک بناهای سلجوقی است. لنگرگاه آن، در ۲٫۵کیلومتری ساحل، به عمق ۹ متر برای کشتیهای کوچک مناسب است.

کنگان (kangān)، بخش (جم ۲۲٬۴۱۷ نسـ ۱۳۴۵ هش)، ج ش شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس. طبق تصویبنامه‌ی دی ماه ۱۳۳۳ هش بخش کنگان، در جزء فرمانداری بوشهر، از دهستانهای ثلاث، مالکی، آل حرم، تمیمی، گله‌دار، وراوی، و جم تشکیل یافت، ولی فعلا مشتمل بر دهستانهای ثلاث، مالکی، تمیمی، و جم است. محصولات عمده‌اش غلات، خرما، تنباکو، و کنجد است. مرکزش، بندر **کنگان** (جم ۳٬۳۷۰ نسـ ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷۶کیلومتری ج ش بوشهر قرار دارد.

کنگاور (kangāvar) یا **کنگور** (kangavar)، بخش (جم ۲۹٬۷۹۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۶۰ آبادی. آبادیهای مهمش در ۴ دره به نامهای سربان، خرم‌رود، سراب‌فش، و قره‌گزلو، قرار گرفته است. در کوههای اطراف آن بوته‌های گون فراوان یافت میشود که از آن کتیرا میگیرند. کوه کمرزرد در ش آن قرار دارد. رودهای کبوترلانه و سراب‌فش در این بخش جریان دارند، و آب بعضی از دهات بخش از آنها تأمین میشود. بخش کنگاور بر طبق قتکه ۱۳۱۶ هش در جزء شهرستان کرمانشاه تشکیل شد. در تپه‌ی گودین از این بخش، آثاری تاریخی وجود دارد. مرکزش، **کنگاور** (جم ۹٬۴۱۴ نسـ ۱۳۴۵ هش)، در 100کیلومتری کرمانشاه، بر سر راه همدان به کرمانشاه واقع، و از آبادیهای بسیار قدیمی است. نام آن را کین‌کیور، و کنگوبار نیز گفته‌اند. راه قدیم بین النهرین به ایران از آن میگذشته است. ایسیدوروس خاراکسی از آن به اسم کنکبار (konkobār) نام میبرد و میگوید معبد ناهید در آنجا است. آنتیوخوس III در لشکرکشی خود به ماد آن را غارت کرد. خرابه‌های این معبد را ژ. ر. م. دیولافوا و ا. و. و. جکسن و دیگر سیاحان فرنگی دیده و وصف کرده‌اند. به نظر اهل فن سبکهای معماری این بنا ترکیبی از سبکهای ایرانی و یونانی است. این معبد ظاهراً همان بنائی است که اعراب آن را قصر اللصوص (qasro 'l-losus) [= کاخ دزدان] نامیده‌اند، و به توصیف ابودلف ینبوعی، که از زیبائی و عظمت آن به اعجاب سخن رانده، بر صفه‌ای از سنگ به ارتفاع ۲۰ ذراع قرار داشته، و دارای رواقها، ایوانها، و خزائن شگفت‌انگیز بوده است. وجه تسمیه‌ی آن به قصر اللصوص به روایتی آن است که هنگام عبور لشکر اسلام از آنجا، چاریائی از آنها به سرقت رفت، و به روایت دیگر چون بعدها محل تردد دزدان شده بود به آن نام خوانده شد. بنای معبد ناهید را بعضی از دانشمندان به اردشیر II هخامنشی (سلطنتش در ۴۰۴–۳۶۰ قم)، و بعضی به دلیل تأثیری که از معماری یونانی در آن دیده میشود، به اشکانیان نسبت داده‌اند.

کنگر (kangar)، گیاهی خاردار از تیره‌ی مرکبان و از نوع گوندلیا (*Gundelia*) که دمبرگهای نورس آن که تازه از خاک بر آمده‌اند خوراکی است.

کنگرشاه، رود، ← فارسینج، دهستان.

کنگر فرنگی: ← خرشوف.

کنگره[4] (kongre؛ از فنس)، مجمع یا انجمنی رسمی از نمایندگان، امرا، سفرا و رسولان، و مانند آنها، و در بعضی ممالک عنوان هیئت مقننه. برای کنگره‌هائی که در این ردیف نمییابید به جزء خاص اسم نیز رجوع کنید.

کنگره، حزب: ← کنگره‌ی ملی هند.

کنگره، کتابخانه‌ی، کتابخانه‌ی ملی کشمت، در شهر واشینگتن (پایتخت کشمت). در ۱۸۰۰ تأسیس شد. بنای فعلی آن، که نزدیک کاپیتول است، در ۱۸۹۷ برپا شد. مجموعه‌ی کتابها، نسخه‌های خطی، نقشه‌ها، عکسها، فیلمها، صفحه‌های موسیقی، و دیگر مجموعه‌های این کتابخانه در سال ۱۹۶۹ بالغ بر ۵۸ میلیون قلم بوده است.

کنگره، مملکت: ← ایستان، قسمت IX.

کنگره‌های صلح[5]، جلسات و ملاقاتهای سیاستمداران که برای پایان دادن به جنگ و انعقاد پیمان صلح یا برای جلوگیری از بروز جنگ منعقد میشود. اگرچه صلح‌طلبی مثل جنگجوئی با تاریخ پیدایش بشر شروع شده است، کوششهای دسته‌جمعی برای طرد جنگ و غیر قانونی شناختن تجاوز در اواسط قرن ۱۹م آغاز شد. کوششهای بین‌المللی که تاکنون برای جلوگیری از بروز جنگ به عمل آمده است از چند طریق بوده، داوری بین‌المللی، تدوین قوانین بین‌المللی، توسیع دادگاههائی مانند دادگاه جهانی یا دادگاه دادگستری بین‌المللی؛ اجرای مجازاتها و فشار آوردن به کشور خاطی، ایجاد یک سازمان بین‌المللی مانند جامعه‌ی ملل یا سازمان ملل متحد، و کوشش برای خلع سلاح.

اولین کنگره‌ی صلح در ۱۸۴۳ در لندن تشکیل شد. دومین کنگره، که به کنگره‌ی صلح عمومی معروف است، در ۱۸۴۸ در بروکسل تشکیل یافت، و پس از آن کنفرانسهای تأمین صلح تا ۱۸۵۱ ادامه داشت. کنفرانسهای صلح به سبب بروز جنگ کریمه و جنگهای داخلی امریکا مدتی متوقف شد. اما پس از اتمام جنگ (۱۸۷۰–۷۱) فرانسه و پروس، این کوششها از سر گرفته شد. کنگره‌ی مهم صلح پاریس

(۱)Judo (۲)Jukio (۳)concordat (۴)congress (۵)peace congresses

در سال ۱۸۷۸ و اولین کنفرانس صلح کشورهای قاره‌ی امریکا در سال ۱۸۸۹ تشکیل یافت. در اولین کنفرانس صلح لاهه، بنیان دیوان داوری لاهه گذاشته شد (۱۸۹۹). به سبب بروز جنگ I، بار دیگر تمام کوششهای صلحجویانه متوقف گردید. بعد از انعقاد معاهده‌ی ورسای، جامعه‌ی ملل و دادگاه جهانی به وجود آمد. در سالهای بین دو جنگ جهانی، کنفرانسهائی در باره‌ی تقلیل نیروی دریائی در واشینگتن و لندن تشکیل شد (← کنفرانسهای دریائی). در نتیجه‌ی ← کنفرانس خلع سلاح و غیره، پیمانهای کلاگ-بریان و لوکارنو منعقد شد. خرابیها و عملیات وحشت‌آور جنگ II نهضتهای صلح‌خواهانه را بار دیگر تقویت کرد. اکنون بعضی از ملل جهان، به امید اینکه سازمان ملل متحد بتواند هدفهائی را که جامعه‌ی ملل موفق به انجام آنها نشده بود عملی سازد، و صلح جهانی را تأمین کند، با اشتیاق به تقویت آن میکوشند.

کنگره‌ی سازمانهای صنعتی[1]، علامت اختصاری **سی. آی. او.**[2] (si ay o)، در کشمکش سازمان کارگریی که رسماً در سال ۱۹۳۸ از چند اتحادیه که از کارگران همپیمان امریکا جدا شدند تشکیل یافت. کارگران صنایع بغراوری مدعی بودند که کارگران همپیمان امریکا اتحادیه‌های حرفه‌ای را در مقابل کارگران ماهر این صنایع حمایت میکنند. در ۱۹۳۵، اتحادیه‌هائی از نوع صنعتی، به رهبری ج. ل. لویس، رئیس اتحادیه‌ی کارگران معادن، در سازمانی به نام کمیته‌ی سازمان صنعتی[3] متشکل شدند. کمیته (که نامش در ۱۹۳۸ به کنگره‌ی سازمانهای صنعتی مبدل شد) بسرعت شروع به سازمان دادن کارگران صنایع اساسی کرد، و توفیق عظیم یافت (خاصه در صنایع اتومبیل و فولاد)، و رقیب کارگران همپیمان امریکا شد. پس از مذاکرات بی‌نتیجه‌ای که بین طرفین به عمل آمد، کارگران همپیمان امریکا عده‌ای از اتحادیه‌های عضو کنگره را اخراج کردند. به سبب اختلاف دو دستگاه، کارگران کشمکش بعضی در یکی و برخی در دیگری عضویت داشتند. در ۱۹۴۲، اتحادیه‌ی کارگران ممالن از کنگره‌ی سازمانهای صنعتی جدا شد، و تفرقه‌ی بسیار بین دسته‌های مختلف کارگران روی داد، و رقابتهای شدید به وجود آمد. عاقبت در ۱۹۵۵ دو سازمان دگربار متحد شدند، و "کارگران همپیمان امریکا و کنگره‌ی سازمانهای صنعتی" را تشکیل دادند، که ح ۱۵،۵ میلیون عضو دارد.

کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا[4]، قوه‌ی مقننه‌ی حکومت فدرال امریکا که در ۱۷۸۹ به موجب مادده‌ی اول قانون اساسی کشمکش تأسیس شد، و شرایط عضویت و اختیارات آن در همین قانون تعیین شده است. کنگره‌ی امریکا مرکب از دو مجلس سنا و مجلس نمایندگان است.

هر یک از ایالات کشمکش ۲ سناتور برای مدت ۶ سال انتخاب میکند. تا قبل از ۱۹۱۳، سناتورهای هر ایالت جزء به وسیله‌ی مجالس مقننه‌ی آن ایالت انتخاب میشدند. از ۱۹۱۳، بر طبق اصلاحیه‌ی ۱۷م قانون اساسی، انتخاب سناتورها به وسیله‌ی رأی عمومی و مستقیم مردم هر ایالت به عمل میآید. هر ۲ سال یک بار، دوره‌ی سناتوری ثلث سناتورها منقضی میشود. از شرایط انتخاب شدن به سناتوری داشتن حداقل ۳۰ سال سن، ۹ سال تبعیت امریکا، و مقیم بودن در ایالت حوزه‌ی انتخابیه است. معاون رئیس جمهور امریکا ریاست جلسات مجلس سنا را عهده‌دار است، و فقط وقتی آراء سناتورها به تساوی تقسیم شود رأی میدهد. عده‌ی وکلای هر ایالت در مجلس نمایندگان متناسب با جمعیت آن بر طبق سرشماری دولت مرکزی است، و هر ایالت حداقل یک نماینده دارد.

نمایندگان مجلس نمایندگان برای مدت ۲ سال انتخاب میشوند، و بنا بر این، هر ۲ سال یک بار انتخابات مجلس نمایندگان در سراسر امریکا به عمل میآید. از شرایط انتخاب شدن به نمایندگی داشتن حداقل ۲۵ سال سن، ۷ سال تبعیت امریکا، و مقیم بودن در ایالت حوزه‌ی انتخابیه است. رئیس مجلس نمایندگان [انگلا سپیکر (spikər)، = سخنگو] از طرف نمایندگان انتخاب میشود.

هر دو مجلس در گذرانیدن لوایح و قوانین دارای حقوق مساوی هستند، ولی لوایح مالیاتی باید اول در مجلس نمایندگان مطرح و تصویب شود. مجلس سنا عملا دارای قدرت بیشتری است، زیرا معاهدات باید به تصویب این مجلس برسد، و هر انتصاب مهم رئیس جمهور باید برای تأیید و تصویب به مجلس سنا فرستاده شود. برای اینکه لوایح مصوبه‌ی مجلسین صورت قانونی بگیرد باید به امضای رئیس جمهور برسد. اگر رئیس جمهور لایحه‌ای را که به تصویب دو مجلس رسیده است در ظرف 10 روز امضا و مسترد نکند لایحه قانون میشود، ولی اگر آن را رد کند فقط در صورتی که مجدداً و به اکثریت دو ثلث آراء هر مجلس تصویب شود قانون خواهد شد.

کنگره‌ی ملی هند[5] یا **حزب کنگره**[6] سازمانی سیاسی در هند، که در ۱۸۸۵ تأسیس شد. اعضای اولیه‌ی آن طالب اصلاحات اقتصادی بودند، و میخواستند که دولت بریتانیا در امور مربوط به هند نظریات آنها را ملحوظ دارد. در ۱۹۰۷، کنگره به دو شاخه منشعب شد؛ یکی گروه اعتدالی، که خواهان دومینیون شدن هند بود، و دیگری گروه افراطی، که برای تحصیل استقلال کامل فعالیت میکرد. در جنگ I، که کنگره تصمیم به حمایت از بریتانیا گرفت (۱۹۱۶)، این دوگانگی موقتاً التیام پذیرفت، اما در ۱۹۱۷ گروه استقلال‌طلب قدرت را از گروه معتدل گرفت. نخستین اقدام پردامنه‌ی استقلال‌طلبان در ۱۹۱۹، با اعلام مقاومت منفی از طرف گاندی بر ضد قوانینی که آزادی مطبوعات و فعالیت سیاسی را محدود میکرد، صورت گرفت. در این جریان، و نیز بعداً، رهبران کنگره چند بار به زندان افتادند. کنگره خود را نماینده‌ی همه‌ی هندیها میدانست، و مردم را به اتحاد جهت نیل به استقلال کامل دعوت میکرد. در این زمان، گروهی از مسلمانان، که از غلبه‌ی اکثریت هندو بیمناک بودند، متدرجاً از حزب کنگره کناره گرفتند. مع هذا، علی رغم اختلاف نظرهای موجود در مورد نظام طبقاتی (← طبقه) و اصلاحات اقتصادی، حزب مورد حمایت مردم قرار گرفت. جناح راست محافظه‌کار خواهان اصلاحات تدریجی بود، اما جناح چپ، به رهبری ج. ل. نهرو، از سوسیالیسم دفاع میکرد. در جلسه‌ی تاریخی (۱۹۲۹) لاهور، نهرو تأمین استقلال کامل هند را هدف اصلی حزب اعلام کرد، و به دنبال آن نهضت مقاومت منفی وسیعی آغاز شد که سراسر کشور را فرا گرفت. در ۱۹۳۷، با پیروزی در انتخابات محلی ۷ ایالت (از ۱۱ ایالت) هند، قدرت فراوان حزب آشکار شد، در حالی که مسلم لیگ، که مهمترین دسته‌ی مخالف کنگره بود، چندان توفیقی نیافت. پس از آغاز جنگ II، بعد از مباحثات طولانی و پرشور، کنگره اعلام بیطرفی کرد. وقتی که هند در معرض حمله‌ی ژاپن قرار گرفت (۱۹۴۲)، حزب اعلام کرد که فقط در صورتی حاضر به همکاری با بریتانیا است که فوراً یک حکومت مرکزی آزادیخواه تشکیل شود. بریتانیا حزب را غیر قانونی اعلام کرد، و رهبران آن را توقیف کرد. کنگره در ۱۹۴۵ تجدید سازمان یافت، و دسته‌ی کمونیست را، که خواهان جنگ بود، از صفوف خود طرد کرد. در انتخابات سال ۱۹۴۶ مجلس ملی هند، حزب کنگره آراء هندوها را به دست آورد، ولی مسلمانان به مسلم لیگ رأی دادند. پس از این جریان، کنگره با اکراه به تقسیم شبه قاره‌ی هند رضایت داد. بعد از تقسیم شبه قاره‌ی هند، کنگره، که بزرگترین حزب هند بود، حکومت کشور را، تحت رهبری نهرو، به دست گرفت (سال ۱۹۴۷). حزب کنگره پیرو اصول سوسیالیستی معتدلی است، و از ابتدای استقلال، حکومت مرکزی و تمام ایالات هند (جز یکی) را در دست داشت، اما از ۱۹۶۰ دامنه‌ی انتقاد نسبت به رهبران و روشهای سیاسی آن وسعت گرفت، و در انتخابات ۱۹۶۷ تنها در انتخابات حکومت مرکزی و ۸ ایالت (از ۱۷ ایالت) هند پیروزی به دست آورد.

کنگره‌ی مهاجرین[7]، در تاریخ کشمکش (۱۷۷۴-۸۹)، هیئت مقننه‌ی مهاجرنشینهای سیزده‌گانه و (بعداً) ایالات متحده در انقلاب امریکا. به دنبال تصویب (سال ۱۷۷۴) قوانین تحمل‌ناپذیر، خشم و ناراحتی روزافزونی سراسر مهاجرنشینها را فرا گرفت. اولین کنگره در ماههای سپتامبر و اکتبر سال ۱۷۷۴ در فیلادلفی تشکیل یافت، و چندین عریضه‌ی شکایت بر ضد سیاست بریتانیا به شاه انگلستان فرستاد. دومین دوره‌ی اجلاسیه‌ی کنگره پس از آغاز نبردهای لکسینگتن و کانکرد انعقاد یافت (مه‌ی ۱۷۷۵)، و ارتش مهاجرین را به فرماندهی ج. واشینگتن به وجود آورد، و اعلامیه‌ی استقلال را تصویب کرد (۴ ژوییه‌ی ۱۷۷۶). سومین جلسه‌ی کنگره در ۲۰ دسامبر ۱۷۷۶ منعقد و تا تصویب نهائی مواد اتلاف ادامه داشت (اول مارس ۱۷۸۱). پس از آن نیز، تا تصویب قانون اساسی کشمکش، هیئت مقننه کنگره‌ی مهاجرین خوانده میشد. در این دوره هیئت مجریه‌ی ملی در کار نبود، و کنگره‌ی مهاجرین هیچ گونه اختیاری برای وضع مالیات، ایجاد ارتش، تنظیم کارهای بازرگانی، و غیره نداشت.

کنگریان، سلسله‌ی امرای دیلم، ← آل مسافر.

کنگو[8] (kongo)، بزرگترین رود افریقای استوائی، به طول ح ۴٬۸۰۰ کم، که پس از رود نیل بزرگترین رودهای افریقا است. با ریزابه‌هایش پهنه‌ای به وسعت

(۱)Congress of Industrial Organizations (۲)C. I. O. (۳)Committee for Industrial Organization (۴)Congress of the United States (۵)Indian National Congress (۶)Congress Party (۷)Continental Congress (۸)Congo

۳٬۷۶۰٬۰۰۰ کمه را زهکشی میکند، که مشتمل است بر همه‌ی جمهوری کنگوی لئوپولدویل، بیشتر کنگوی برازاویل و جمهوری افریقای مرکزی، و قسمتهائی از ل‌ش رودزیادی شمالی و ل آنگولا. مسیر علیایش، که به لوالابا[1] (luālāba) موسوم است، در دشت کاتانگا نزدیک مرز رودزیای شمالی سرچشمه میگیرد. لوالابا به جانب ل جاری می‌شود، و از یک رشته دریاچه‌ی باطلاقی، منطقه‌ای از ساوانا، و سپس جنگلی استوائی میگذرد، در ← آبشارهای ستنلی به رود کنگو مبدل میشود. ریزابه‌ی مهم شرقی لوالابا رود لووا[2] (luvuā) است، که در ل‌ش رودزیای شمالی به چامبزی[3] (cāmbezi) معروف است.

رود کنگو به صورت قوس عظیمی به جانب غ و جغ از منطقه‌ی جنگلی بارانی افریقای مرکزی میگذرد، و مرز بین دو جمهوری کنگو را تشکیل میدهد. رودهای اوبانگی و کاسای بدان میریزند. در ح ۵۶۰کیلومتری از مصبش عریض میشود، و ← آبگیر ستنلی را تشکیل میدهد. در آن طرف آبگیر، آبشارهای لیوینگستن آغاز میشود، که در آنجا رود کنگو از ارتفاع ۲۷۰متری فرو میریزد، و همتراز سطح دریا میشود. عاقبت از تنگی در کوههای کریستال به قطا میریزد. کشندان عریض آن مرز بین آنگولا و جمهوری کنگوی لئوپولدویل را تشکیل میدهد. رودهای کنگو و لوالابا راه آبی قابل کشتیرانیی به طول ح ۱۲٬۰۰۰ کم تشکیل می‌دهند، که راه تجارتی مهمی در کنگوی لئوپولدویل است. کشتیهای اقیانوسپیما میتوانند از کشندان کنگو تا ح ۱۵۰کیلومتری بندر ماتادی پیش روند. در ۱۹۴۵ یک کارخانه‌ی نیروی برقابی بر لوالابا ساخته شد که نیروی لازم برای استخراج فلزات در ناحیه‌ی سرشار از فلزات کاتانگا فراهم میکند.

مصب کنگو در ۱۴۸۲ به وسیله‌ی یک ملاح پرتغالی به نام دیوگو کائو[4] (diogo kão؛ نق ۱۴۸۰–۸۶) کشف شد. د. لیوینگستن در پویشهای سالهای ۱۸۶۶–۷۱ خود به لوالابا رسید. اما ه. م. ستنلی بود که یکی بودن لوالابا را با کنگو محقق ساخت.

کنگو[5]، جمهوری (kongo) [کنگوی لئوپولدویل (برای احتراز از خلط آن با جمهوری کنگوی دیگر)] یا **کنگوی کینشاسا**، عنوان رسمی آن **جمهوری دموکراتیک کنگو**، سابقاً (تا ۱۹۶۰) **کنگوی بلژیک**، مملکت (۲٬۳۴۴٬۹۳۲ کمه؛ جه ح ۱۷٬۱۰۰٬۰۰۰ تخمین ۱۹۶۹)، افریقای مرکزی؛ پایتختش لئوپولدویل (حالیه کینشاسا). از غ به جمهوری کنگو (کنگوی برازاویل) و قطا، و از ل به جمهوری افریقای مرکزی و سودان محدود است. رودهای بومو[6] (bomu) و اوبانگی مرزهای شمالی، و رودهای اوبانگی و کنگو مرزهای غربی آن را تشکیل میدهند. دریاچه‌های تانگانیکا، کیوو، ادوار نیانزا، و آلبر نیانزا در ش آن قرار دارند. بین دریاچه‌های ادوار و آلبر کوههای روونزوری واقع است. حوضه‌ی مرکزی رود کنگو تقریباً نیمی از این سرزمین را فرا گرفته است. قسمتهای پست کنگو را جنگلهای استوائی و مرتفعات آن را ساوانا یا تیماس میپوشاند. گیا و زیای آن متنوع است. به جهت منابع سرشارش، بالقوه کشوری ثروتمند است. در ایالت کاتانگا منابع معدنی بسیار مهم، و در جاهای دیگر نهشتهای عظیم مس، اورانیوم، قلع، منگنز، روی، و الماس دارد، ولی شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی است، و صادرات آن قهوه، پنبه، محصولات نخل، کائوچو، و موز است. بندر عمده‌ی آن، ماتادی (mātādi)، در ح ۱۵۰کیلومتری مصب کنگو بر فرازاب این رود است. حمل و نقل عمدتاً از طریق رودخانه‌ها است. سکنه عمدتاً از بانتوها هستند، و عده‌ای پیگمه در حال چادرنشینی در آن زندگی میکنند. زبان رسمی فرانسوی است. در سال ۱۹۶۶ در تقسیمات کشوری تجدید نظر شد، و اسامی اروپائی شهرهای آن تغییر یافت. بعضی از ایالات آن عبارتند از اکواتور (ekuātor) [= استوا]، کاسای، کاتانگا، کیوو، و اوریانتال (oriāntāl) [= (ایالت) شرقی]. از شهرهایش کینشاسا (سابقاً لئوپولدویل)، لوبومباشی (سابقاً الیزابتویل)، و کیسانگانی (سابقاً ستنلیویل) است.

تاریخ

ظاهراً پیگمه‌های کنونی کنگو نخستین‌سکنه‌ی آن بودند، ولی در مقابل پیشروی قبایل بانتو تاب مقاومت نداشتند. بانتوها ممالکی تأسیس کردند، که احتمالا قدیمترین و پیشرفته‌ترین آنها باکوبا بود که، بر طبق روایات، از قرن ۵م به بعد ۱۲۰ تن بر آن سلطنت کردند. مملکت بالوبا در قرن ۱۶م تأسیس شد، و قسمت اعظم ایالات کنونی کاتانگا و کیوو را شامل بود، و تا آمدن بلژیکیها قدرت داشت. مملکت مقتدر دیگر لواندا (luāndā) بود. اما معروفترین این ممالک ← مملکت کنگو بود، که هنگام ورود پرتغالیها بدین سرزمین در قرن ۱۵م اراضی ساحلی و داخلی وسیعی در اختیار داشت. تجارت برده در انحصار پرتغالیها بود، و در قرن ۱۷م رونق بسیار داشت، و فروبومان، فرانسه، و انگلستان هم در آن وارد بودند. سفرهای د. لیوینگستن و ه. م. ستنلی ثروتهای اقتصادی این سرزمین را آشکار ساخت، و توجه لئوپولد I بلژیک را جلب کرد. وی در ۱۸۸۵ کشور آزاد کنگو را به عنوان ملک شخصی خود سازمان داد. در ۱۹۰۴ فجایع بلژیکیها نسبت به بومیان به جائی رسید که سبب اعتراض بین‌المللی شد. لئوپولد منافع خود را به بلژیک واگذار کرد، و در ۱۹۰۸ سرزمین به مستعمره‌ی کنگوی بلژیک مبدل شد. پس از جنگ I، سرزمین رواندا-اوروندی، را که قبلا در تصرف آلمان بود، به کنگوی بلژیک منضم کردند.

با بر آمدن نهضت ملیون افریقا پس از جنگ II، سراسر کنگو دستخوش آشوب شد. بلژیکیها کوشیدند که شورش ۱۹۵۹ ملیون را سرکوبی کنند، ولی موفق نشدند. در کنفرانس بروکسل (ژانویه‌ی فوریه‌ی سال ۱۹۶۰) مقرر شد که بلافاصله به کنگو استقلال داده شود، ولی در ژوئن ۱۹۶۰ این کشور استقلال یافت. سراسر کشور (بنا بر معروف به تحریک بلژیکیها) دوچار شورش ارتش و هرج و مرج اجتماعی و نزاع قبایل مختلف شد، و دولت بلژیک به عنوان حفظ اتباع خود بدانجا لشکر فرستاد. سیاستمداران دولت کنگو کاساووبو (رئیس جمهور) و لومومبا (نخست‌وزیر) بودند. چومبه ایالت ثروتمند کاتانگا را از جمهوری کنگو جدا ساخت. کاساووبو و لومومبا برای خارج کردن نیروهای بلژیک از کنگو، و برقراری نظم، به سازمان ملل متوسل شدند، ولی نتیجه‌ی عملی حاصل نشد. در سپتامبر ۱۹۶۰ کودتای نظامی موبوتو روی داد، و ارتش بر اوضاع مسلط شد. در همان سال لومومبا دستگیر شد، و بعداً او را به کاتانگا منتقل کردند، و در آنجا به دست یکی از مزدوران بلژیکی، در حضور چومبه، به قتل رسید. در ماه اوت ۱۹۶۱ دولت دیگری بر سر کار آمد. در سپتامبر آتش جنگ بین نیروهای سازمان ملل متحد و کاتانگا مشتعل شد. دبیر کل سازمان ملل، ← داگ هامرشولد، عازم مذاکره با چومبه شد، ولی به سبب تصادم طیاره‌ی حامل وی کشته شد. در ژانویه‌ی ۱۹۶۳ جدائی کاتانگا پایان یافت، ولی در ناحیه‌ی ستنلیویل زد و خورد در گرفت. در نوامبر ۱۹۶۴ سربازان بلژیکی وارد ستنلیویل شدند، و شورشیان را کلا سرکوبی کردند (۱۹۶۵). در نوامبر ۱۹۶۵، موبوتو بار دیگر دولت را بر انداخت، و رئیس جمهور شد. در ۱۹۷۰ موبوتو اعلام کرد که فقط اعضای حزب سیاسی او حق انتخاب شدن دارند. در ۲۷ اکتبر ۱۹۷۱ نام رسمی آن از "جمهوری دموکراتیک کنگو" به **جمهوری دموکراتیک زئیر**[7] (zaïr؛ از نامی که پرتغالیها در اصل به رود کنگو داده بودند) مبدل شد.

کنگو[8]، جمهوری (kongo) [کنگوی برازاویل (به نام پایتختش، برای احتراز از خلط آن با جمهوری کنگوی دیگر)]، سابقاً (تا ۱۹۵۸) **کنگوی وسطای فرانسه**، مملکت (ح ۳۴۲٬۰۰۰ کمه؛ جه ح ۸۸۰٬۰۰۰ تخمین ۱۹۶۹)، غ افریقا؛ پایتختش برازاویل. از ش و جش به جمهوری کنگو (کنگوی لئوپولدویل) و از جغ به کابیندا و قطا محدود است. سرزمین آن را عمدتاً جنگلهای انبوه استوائی و باطلاق فرا گرفته است. کشاورزی و جنگلداری شغل عمده‌ی مردم است. صادراتش الوار، روغن نخل، کائوچو، توتون، و قهوه است. منابع معدنی آن مشتمل بر سرب، کانی آهن، فوسفات، و طلا است؛ نفت نیز دارد. طرح ساختن کارخانه‌ی نیروی برقابی بر رود کویلو[9] (kuilu) به منظور استخراج آلومینیوم در ۱۹۶۱ آغاز شد. راه آهن از پونت-نوار[10] (puant-nuār) به برازاویل از لحاظ اقتصادی اهمیت دارد، و با شبکه‌ی رودهای کنگو و اوبانگی مرتبط است. سکنه عمدتاً از بانتوها هستند؛ تعدادی پیگمه در ل زندگی میکنند. زبان رسمی فرانسوی میباشد.

این ناحیه سابقاً جزء سه مملکت کنگو بود. پرتغالیها در قرن ۱۵م آن را پوییدند. فرانسویها در قرن ۱۷م در آنجا پاسگاههای تجارتی دایر کردند. ناحیه به کنگوی فرانسه و بعداً به کنگوی وسطای فرانسه موسوم شد. در ۱۹۱۰ مستعمره‌ای جزء افریقای استوائی فرانسه شد. در سال ۱۹۵۶ خودمختاری داخلی یافت، و در ۱۹۵۸، در جزء جامعه‌ی فرانسه، به جمهوری کنگو مبدل شد. در ۱۹۶۰ استقلال کامل یافت، و به سازمان ملل متحد پیوست. نخستین رئیس جمهور آن فولبر یولو[11] (fulber yulu) بود (۱۹۶۰–۶۳)، و سپس آلفونس

(۱)Lualaba (۲)Luvua (۳)Chambezi (۴)Cão (۵)Congo (۶)Bomu; Mbomu (۷)Zaïr (۸)Congo (۹)Kouilou (۱۰)Pointe-Noire (۱۱)Youlou

ماسامبادبا[1] (ālfons māssāmbā-debā) جانشین او شد. در ۴ سپتامبر ۱۹۶۸ ماسامبادبا با یک کودتای نظامی به وسیله‌ی کاپیتن مارین نگوابی[2] (marian nguābi) برکنار شد، و یک شورای انقلابی مشتمل بر ۴۱ عضو کنترول کشور را در دست گرفت؛ نگوابی رئیس شورا بود، و در ژانویه‌ی ۱۹۶۹ به ریاست جمهوری منصوب شد.

کنگو، کشور آزاد: ← کنگو، جمهوری (کنگوی لئوپولدویل).

کنگو[3]، مملکت (kongo)، مملکت تاریخی در افریقای غربی که امروز جزء ← جمهوری کنگو (کنگوی برازاویل) و ← جمهوری کنگو (کنگوی لئوپولدویل) و آنگولا منقسم است. این مملکت را پرتغالیها کشف کردند (۱۴۸۲)؛ از ل به رود کنگو و از غ به قطا محدود بود. در ۱۴۸۳ پادشاه وقت، نزینگاکنووو (nzingā knuwu)، برای حفظ قدرت خود از پرتغالیها استمداد کرد، و نیز به مسیحیت علاقه‌مند شد، و به عنوان جان I تعمید یافت، و با پرتغال متحد شد. گروهی از اروپائیان با جمع کثیری از مبلغین بدانجا آمدند، اما مبلغین به سبب مقاومت مردم به سواحل گریختند، و ولیعهد را نیز با خود بردند. وی پس از مرگ پدرش به عنوان آلفونسوی I به سلطنت نشست. اگرچه مملکت کنگو با اروپائیان متحد بود، دوچار دستبردهای متعدد برای ربودن برده شد، و از هم پاشید. دولت پرتغال مملکت را تا ۱۸۸۳ به رسمیت میشناخت، ولی مردم ناراضی آن از مدتها پیش به جنگلها فرار کرده بودند.

کنگوبار: ← کنگاور.

کنگور: ← کنگاور.

کنگوی برازاویل: ← کنگو، جمهوری.

کنگوی بلژیک: ← کنگو، جمهوری (کنگوی لئوپولدویل).

کنگوی فرانسه: ← کنگو، جمهوری (کنگوی برازاویل).

کنگوی کینشاسا: ← کنگو، جمهوری.

کنگوی لئوپولدویل: ← کنگو، جمهوری (کنگوی لئوپولدویل).

کنگوی وسطای فرانسه: ← کنگو، جمهوری (کنگوی برازاویل).

کنل[4]، پاسکیه (pāskie kenel)، ۱۶۳۴–۱۷۱۹، نویسنده‌ی فرانسوی پیرو آیین یانسن. مجموعه‌هائی که از عهد و آثار لئوی I تنظیم کرد، به سبب تمایل به آیین مذکور، از طرف کلیسا تحریم شد.

کنلی[5]، آرثر ادوین (ārtər edwin kenəli)، ۱۸۶۱–۱۹۳۹، مهندس امریکائی برق، متولد بمبئی (هند). در ۱۸۸۷–۹۴ دستیار عمده‌ی ادیسن، و در ۱۹۰۲–۳۰ استاد دانشگاه هاروارد بود. بیشتر تحقیقاتش در برقاطیس و جریانهای متناوب برق بوده است. در ۱۹۰۲، بدون اطلاع از نظریه‌ی هویساید، نظریه‌ای طرح کرد حاکی از اینکه یک لایه‌ی هوای یونیده در طبقات علیای جو ممکن است که امواج برقاطیسی را به طرف زمین منعکس کند. صحت این نظریه بعداً به ثبوت رسید. لایه‌ی منعکس‌کننده را لایه‌ی هویساید، یا ← لایه‌ی هویساید-کنلی مینامند.

کنن[6]، انی جامپ (ani jāmp kanən)، ۱۸۶۳–۱۹۴۱، بانوی منجم امریکائی. در ۱۹۱۱–۳۸ در رصدخانه‌ی کالج هاروارد مشغول کار و تحقیق و متصدی عکاسی نجومی بود. ستاره‌های متعددی کشف کرد، که از جمله ۳۰۰ ستاره‌ی متغیر است.

کنن[7]، جورج (jorj kenən)، ۱۸۴۵–۱۹۲۴، سیبریه‌شناس امریکائی. از ۱۸۶۴ چند بار سیبریه و سایر نواحی روسیه را پوید. تا مدتها رسالات او تنها مأخذ مورد اعتماد در مورد سیبریه بود. از آثارش چادرنشینی در سیبریه (۱۸۷۰) است.

کنن[7]، جورج فراست (jorj frāst kenən)، ۱۹۰۴– ، سیاستمدار و مورخ امریکائی. از پایه‌گذاران سیاست "جلوگیری از توسعه‌ی نفوذ شوروی" بود (۱۹۴۷). از آثارش روسیه جنگ را ترک میکوید (۱۹۵۶) و روسیه و غرب در دوره‌ی لنین و ستالین (۱۹۶۱) است.

کنن[8]، والتر بردفرد (wāltər bradford kanan)، ۱۸۷۱–۱۹۴۵، عالم امریکائی فیزیولوژی، که به سبب کارهایش در باب اعصاب و غدد داخلی معروف است. در ۱۹۳۱ شمپاتین (هورمونی شبیه آدرنالین) را کشف کرد. در تأثیر عواطف بر اعمال جسمانی تحقیقاتی دارد.

کنندگان (kanandegān): ← دیگرها.

کنوانسیون[9] (konvānsion)، ۲۱ سپتامبر ۱۷۹۲–۲۶ اکتبر ۱۷۹۵)، در تاریخ فرانسه، مجلسی که پس از مجلس مقنن تشکیل یافت، و بعداً جای خود را به دیرکتوار داد. این مجلس فرانسه را جمهوری اعلام داشت، و لوئی XVI را محکوم به اعدام کرد.

← انقلاب فرانسه؛ دوره‌ی وحشت.

کنوبلسدورف[10]، گئورگ ونتسلاوس فون (georg ventseslăs fon knobelsdorf)، ۱۶۹۹–۱۷۵۳، معمار و نقاش آلمانی. از آثارش قصر سان سوسی در پوتسدام (سبک روکوکو) و اپرای دولتی برلین است.

کنوپ[11]، کونراد(konrād knop)، ۱۸۸۲–۱۹۵۷، ریاضیدان آلمانی و مؤلف کتابهائی روشن و رایج در رشته‌هائی از ریاضیات. از آن جمله است کتاب تئوری و موارد استعمال سلسله‌های نامتناهی، تئوری توابع (۲ مجلد)، و حل المسائل تئوری توابع (۲ مجلد).

کنوت[12](kanut) یا **کنیوت[12]**(kəniut)، ۹۹۵؟–۱۰۳۵، شاه انگلستان، نروژ، و دانمارک؛ پسر کوچک سوین، پادشاه دانمارک. در ۱۰۱۳ با پدرش در انگلستان تاخت و تاز کرد. پس از مرگ سوین، با دینها (مهاجمین اسکاتلندی. ← نورمانها) از انگلستان به دانمارک رفت. در ۱۰۱۵ با متحدین خود دگربار به انگلستان تاخت. پس از نبرد اسندن، انگلستان را با ادمند آیرنساید تقسیم کرد. بعد از مرگ (۱۰۱۶) ادمند، کنوت به عنوان یگانه‌شاه پذیرفته شد. به انگلستان آرامش داد، کلیسا را به مقامی بلند باز گرداند، و قوانین انگلستان را تدوین کرد. بیوه‌ی اتلرد را به زنی گرفت. در ۱۰۱۸ جانشین تاج و تخت دانمارک شد. پس از چند لشکرکشی به نروژ، در ۱۰۲۸ اولاف II را بیرون راند، و بدین گونه، فرمانروای سه مملکت شد. پس خود هارثکنوت را پادشاه دانمارک و پسر دیگرش سوین را پادشاه نروژ ساخت. کنوت با امپراطوری مقدس روم روابط دوستانه برقرار کرد.

کنوت قدیس[13] (kənute qeddis)، ف ۱۰۸۶، شاه (۱۰۸۰–۸۶) و قدیس حامی دانمارک. کلیساها بنا کرد، و اسقفها را به امارت رسانید. در ۱۰۸۵ عازم حمله به انگلستان شد، ولی کاری از پیش نبرد. ذکرانش ۱۹م ژانویه است.

کنوج[14](kanōj, kanuj) یا **قنوج** (qannōj)، شهر (جم ۲۰°۳۶۰)، بخش فرخ‌آباد، چغ مرکز اوتار پرادش، بر کنار رود گنگ. شهری است قدیمی که بطلمیوس از آن نام برده است. در قرن ۷م به عنوان پایتخت مملکت هندوئی هارشا به اوج آبادی خود رسید. سلطان محمود غزنوی در ۱۰۱۹ (= ۴۰۹ هق) آن را گرفت، و در سال ۵۸۹ هق (۱۱۹۳) به تصرف مسلمانان در آمد. آثار هندوئی آن بکلی از میان رفته است.

کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق (konuzo 'l.haqā'eq fi hadise xayre 'l.xalā'eq)، کتابی به عربی، تألیف عبدالرؤف مناوی (۹۵۲–۱۰۳۱ هق). شامل مجموعه‌ای از احادیث محمد ص است؛ و بارها به چاپ رسیده (از جمله چاپ بمبئی، بدون تاریخ).

کنوز المعزمین (konuzo 'l.mo'azzemin)، کتابی به فارسی، منسوب به ابن سینا، در زمینه‌ی افسونها و عزائم، که مؤلف در آن از طبایع حروف و استخراج اسامی کواکب و خواص ستارگان سخن گفته است (تهران، ۱۳۳۱ هش).

کنوسوس[15] (knossos) یا **گنوسوس**، شهر قدیم، بر ساحل ل جزیره‌ی کرت، نزدیک کاندیای کنونی. از پیش از ۳۰۰۰ قم مسکون، و در عصر مفرغ از مراکز مهم تمدن بود. اطلاعاتی که از تمدن مینوسی داریم از محل این شهر و سایر اماکن کرت به دست آمده است. در ح ۱۵۰۰ قم ویران، ولی با شکوه تمام تجدید بنا شد، اما (احتمالاً به دست مهاجمین یونانی) مجدداً ویران شد (ح ۱۴۰۰ قم)، و این پایان تمدن مینوسی بود. بعدها از شهرهای عادی ولی پررونق یونان شد، و در دوره‌ی رومیان تا قرن ۴م دایر بود. در افسانه‌های یونان مقر مینوس شمرده شده است.

کنویس (kanavis)، ده (جم ۱°۵۰۷ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۱۸کیلومتری ش شهر مشهد.

کنه[16] (kane)، جانوری از شاخه‌ی بندپائیان، از رده‌ی عنکبوتها و از راسته‌ی کنه‌ها. بعضی از کنه‌ها در خشکی زندگی میکنند و بعضی در آب. بعضی از آنها چندان کوچکند که تنها با ذره‌بین دیده میشوند. در حیوان معمولا بدنی کیسه‌مانند دارد که خطی شکم و سینه‌ی آن را از یکدیگر جدا میکند، و تعداد پاهای آن چهار جفت است. بیش از نیمی از انواع کنه‌ها لااقل قسمتی از عمر خود را به صورت انگل زندگی میکنند، و خون جانوران و شیره‌ی گیاهان را میمکند و انساج را نیز میخورند. بعضی دیگر از پر و پنیر و آرد و غلات و سایر چیزهای

(۱)Massamba-Débat (۲)Ngouabi (۳)Congo (۴)Quesnel (۵)Kennelly (۶)Cannon (۷)Kennan (۸)Cannon (۹)Convention (۱۰)Knobelsdorff (۱۱)Knopp (۱۲)Canute (۱۳)Canute the Saint (۱۴)Kanauj (۱۵)Cnossus; Knossos (۱۶)mite; tick

انبارشده تغذیه میکنند. گزش و مکیدن کنه‌ی جرب (*Sarcoptes scabiei*) سبب ترکیدن پوست و خارش میشود. نوع دیگری که به انسان آسیب میرساند

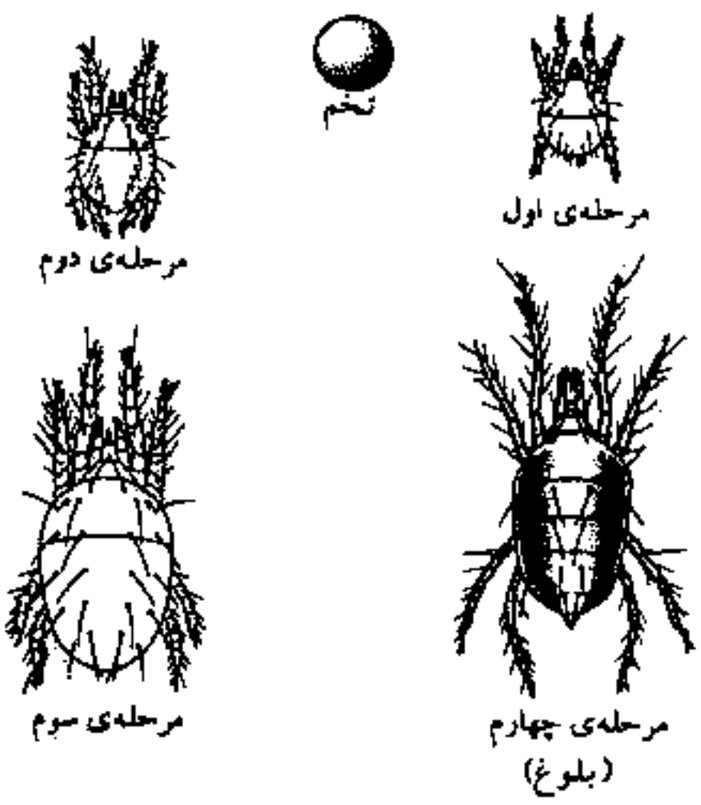

کنه‌ی کرمی‌شکلی است که در پیاز مو و غده‌های چربی نقب میزند؛ از این نوع است کنه‌ای که در بعضی نواحی ل‌ش ایران، خصوصاً دامغان، یافت میشود، و به **غریب‌گز** معروف است. همه‌ی کنه‌ها، جز این آخری، با مرهمهای گوگردی کشته میشوند. کنه‌ی جوجه (*Dermanyssus gallinae*) مانند ساس شبها به قربانی خود حمله میکند و خونش را میمکد و روزها در شکافها پنهان میشود. کروزن آن را میکشد. کنه‌ای به نام عنکبوت سرخ (*Tetranychus bimaculatus*) گیاهان گلخانه‌ها را از بین میبرد و چاره‌ی آن دود گوگرد است. کنه‌های دیگری هستند که به برگ و ساقه و ریشه‌ی گیاهان حمله میکنند. بعضی از کنه‌ها آفتهای نباتی و تخم ملخ را میخورند، ولی اکثریت آنها سودی برای آدمی ندارند. ماده‌ی کنه تا ۵٬۰۰۰ تخم در یک بار میگذارد. در شکل مراحل تکامل یک کنه، از تخم تا مرحله‌ی بلوغ دیده میشود.

کنه[1]، فرانسوا (frānsuā kene)، ۱۶۹۴–۱۷۷۴، اقتصاددان فرانسوی و مؤسس مکتب فیزیوکراتها، طبیب لوئی XV بود، و از ۱۷۵۶ تحقیقات اقتصادی خود را آغاز کرد. اثر عمده‌اش کتاب جدول اقتصادی (۱۷۵۸) است، که گویند شاه به دست خود آن را چاپ کرد. کنه و پیروانش معتقد بودند که قانون طبیعی اقتصاد در این جدول مندرج است. کتاب منکور در افکار ا. سمیت تأثیری عظیم داشت.

کنه المراد فی علم الوفق و الاعداد: ← شرف‌الدین علی یزدی.

کنی[2]، الیزابت (elizābet keni)، ۱۸۸۶–۱۹۵۲، پرستار استرالیائی، مبتکر طریقه‌ای در معالجه‌ی مبتلایان به فلج کودکی، که مبتنی است بر استعمال ضماد مرطوب و گرم و تمرین حرکات دستی.

کنی، حاج ملا علی (kani)، ۱۲۲۰–۱۳۰۶ هق، فقیه اصولی و رجالی معاصر، متمکن، نزدیک تهران. پس از تحصیل در نزد بزرگان فقه و اصول عتبات، به تهران باز گشت و به تدریس پرداخت؛ بسیار صاحب‌نفوذ بود. از تألیفات او است: الاستصحاب؛ الاوامر؛ البیع؛ توضیح المقال فی علم الدرایة و الرجال.

کنیا[3] (kenyā) یا **کینیا** (kiniā)، جمهوری (۵۸۲٬۶۴۰ کم؛ جه ۱۰٬۸۹۰٬۰۰۰ سث ۱۹۶۹) عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، ش افریقا، پایتختش نایروبی. از ش به قهنه، از ل به حبشه و سودان، از غ به اوگاندا و دریاچه‌ی ویکتوریا، و از ج به تانزانیا محدود است (کشور تانزانیا در آوریل ۱۹۶۴ از دو کشور تانگانیکا و زنگبار تشکیل یافت). بزرگترین شهر و مرکز بازرگانی آن نایروبی است. دریابندر عمده‌اش مومباسا است.

دو سیمای طبیعی عمده‌ی کنیا یکی نواحی کمابیش پهناور نیمه‌ی شمالی و ربع ج‌ش است؛ و دیگری فلات ج‌غ، که ح ۸۰٪ جمعیت و عملا همه‌ی تولید اقتصادی کشور در آن متمرکز است. در قسمتی از این فلات که به "مرتفعات سفید[4] (پوستان)" معروف است، دامداری رواج دارد، و گندم، ذرت، پسته‌ی زمینی، قهوه، چای، کتان سیسال، و پنبه به عمل میآید. از جنگلهای انبوه آن الوار حاصل میشود. فلات را دره‌ی نشتی بزرگ به دو قسمت میکند، و در انتهای ج‌غ آن قسمتی از دریاچه‌ی ویکتوریا نیانزا واقع است. کنیا تا حد بسیار وسیعی زراعتی است، و صنایع آن به آمودن مواد غذائی منحصر است. از معادن آن نمک، سود، و طلا استخراج میشود، و دارای نهشتهای میکا، گرافیت، سنگ گچ، و پنبه‌ی کوهی است. جانوران صید آن معروف است. راه آهن کنیا به اوگاندا (در ۱۹۰۱ ساخته شد) و شاخه‌های آن شهرهای عمده و پسکرانه‌ی زراعتی را به هم مرتبط میسازد.

۹۵٪ جمعیت کنیا را بومیان افریقائی تشکیل میدهند، و اقلیتهای کوچک آسیائی (عمدةً هندی و پاکستانی)، اروپائی، و عرب نیز در آنجا سکونت دارند. زبان رسمی سواحلی است، ولی قبایل بومی به زبان خاص خود نیز تکلم میکنند، و زبان انگلیسی هم متداول است. مذهب مردم در درجه‌ی اول آنیمیسم است، ولی اقلیت بزرگی از مسیحیان و اقلیتهای مسلمان و هندو نیز وجود دارد.

تاریخ

از تاریخ اوایل سرزمین کنیا اطلاعی در دست نیست. در قرن ۷م سوداگران ایرانی و عرب برده و عاج در سواحل آن سکنی گزیدند. در ۱۴۹۸ که واسکو دو گاما به مومباسا رسید سوداگران هندی و چینی در آنجا بودند. در قرن ۱۶م پرتغالیها در سواحل قدرت یافتند، و در قرن ۱۷م قدرت آنان رو به انحطاط نهاد. دولت عمان در ۱۷۲۹ پرتغالیها را شکست داد، و عربها دگربار بر سواحل کنیا استیلا یافتند. پویش داخله‌ی کنیا به وسیله‌ی اروپائیان با کشف (۱۸۴۹) ← کوه کنیا به توسط ی. ل. کراپف و کشف (۱۸۵۸) دریاچه‌ی ویکتوریا نیانزا به وسیله‌ی ج. ه. سپیکه آغاز شد. به دنبال توجه اروپائیان به افریقای شرقی، در ۱۸۸۶ آلمانها و بریتانیائیها بر سر مناطق نفوذ خود در این ناحیه توافق کردند، و سال بعد یک شرکت انگلیسی امتیازی در باریکه‌ی ساحلی از سلطان زنگبار گرفت. این شرکت در ۱۸۸۸ عنوان شرکت افریقای شرقی بریتانیا یافت، و امتیازات دیگری از سلطان کسب کرد. در ۱۸۹۰ یک توافق قطعی بین آلمان و بریتانیا حاصل شد. در ۱۸۹۵، دولت بریتانیا کنیا را، که در آن زمان به افریقای شرقی بریتانیا معروف بود، تحت الحمایه ساخت. در ۱۹۰۲ مرز بین اوگاندا و کنیا را به جانب غ در وضع کنونی منتقل کردند. در ۱۹۰۳ به نخستین بریتانیائیی که در کنیا سکنی گزید ح ۴۰٬۰۰۰ هکتار از اراضی فلات ثروتمند کنیا اعطا شد، که منشأ اصطلاح "مرتفعات سفید" گردید. سفیدپوستان دیگری از بریتانیا و افریقای جنوبی به این سرزمین روی آوردند، و هندیهائی که برای ساختن راه آهن مومباسا به اوگاندا استخدام شده بودند در آنجا ماندگار شدند. در ۱۹۲۰، تحت الحمایه‌ی کنیا، جز باریکه‌ی ساحلی، به مستعمره‌ی فرمانگزار تبدیل شد. سالهای بین جج I و جج II سالهائی پرکشمکش بود؛ اروپائیان میخواستند بر نفوذ خود در دولت بیفزایند، و آسیائیها خواستار حقوق مساوی با اروپائیان بودند.

بعد از جج II، افریقائیها در سراسر قاره‌ی افریقا بیش از پیش بیدار شدند. در کنیا، سکنی گزیدن در مرتفعات در انحصار سفیدپوستان بود، و حال آنکه قبیله‌ی کیکویو این ناحیه را از آن خود میدانست. همین امر از عوامل آغاز (۱۹۵۲) فعالیتهای مائو مائو بود، که خواستار حقوق اجتماعی و سیاسی مساوی با اروپائیان در کنیا بودند. پس از آن، سه تن افریقائی وزارت یافتند (مارس ۱۹۶۰)، و در انتخابات فوریه‌ی ۱۹۶۱، برای نخستین‌بار، افریقائیها در شورای مقننه حائز اکثریت شدند. قدرت سیاسی افریقائیها بین دو حزب منقسم بود؛ یکی حزب اتحاد ملی افریقائی کنیا (علامت اختصاری: کانو)، که اکثریت داشت، و دیگری حزب اتحاد دموکراتیک افریقائی کنیا (علامت اختصاری: کادو). حزب اول نماینده‌ی قبیله‌ی کیکویو و سایر قبایل بزرگ و خواستار یک دولت مرکزی مقتدر بود؛ رهبرانش توم مبویا (tom mbovā) و جومو کنیاتا (jomo kenyātā) بودند. رهبری کادو در دست رونالد نگالا (ronāld ngālā) بود. در ۱۲ دسامبر ۱۹۶۳ کنیا استقلال یافت، و چهار روز بعد در سازمان ملل متحد پذیرفته شد. کنیاتا نخست‌وزیر شد. کنیا در ۱۹۶۴ جمهوری شد، و کنیاتا به ریاست جمهوری رسید. در همین سال کنیاتا کومکهای اقتصادی و فنی از چین کمونیست و سپس وامی از بانک جهانی دریافت کرد. در ۱۹۶۷، کنیا، اوگاندا، و تانزانیا توافق کردند که یک جامعه‌ی تجارتی افریقای شرقی تشکیل دهند، و یک بانک توسعه تأسیس کنند. کنیا در صدد بر آمد که داد و ستدهائی را که در دست جامعه‌ی هندی (۱۸۸٬۰۰۰ تن) بود، از دست آنان خارج کند. در ۱۹۶۸ اقداماتی بر ضد آسیائیها آغاز کرد، و ح ۲۰٬۰۰۰ تن از آنان کشور را ترک گفتند.

در ژوییه‌ی ۱۹۶۹، توم مبویا که منشی کل حزب کانو بود به وسیله‌ی یکی از افراد قبیله‌ی کیکویو به قتل رسید. اغتشاشاتی بر ضد دولت روی داد. دولت رهبر مخالفین را توقیف و حزب او را تعطیل کرد، و کنیا را تحت فرمان یک حزب قرار داد. کنیاتا انجمن ملی (مجلس) را منحل کرد، و در نوامبر، بلامنازع مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شد. در ۱۹۷۰ زبان سواحلی زبان رسمی اعلام، و چنین مقرر شد که در همه جا جز در مدارس عالیه جایگزین زبان انگلیسی شود.

کنیا[5]، کوه (kenyā)، آتشفشان خاموش، در قسمت

---

(۱)Quesnay (۲)Kenny (۳)Kenya (۴)White Highlands (۵)Kenya

مرکزی جمهوری کنیا، افریقا. ارتفاعش ۵٬۱۹۳ متر، و بعد از کیلیمانجارو مرتفعترین کوه افریقا است. در ۱۸۴۹ به وسیله‌ی ی. ل. کراپف کشف شد. در قلب سرزمین قبیله‌ی کیکویو است، و در فتنه‌ی (۱۹۵۲–۵۶) مائو مائو از کانونهای عملیات بود.

کنیاتا، جومو: ← کنیا؛ مائو مائو.

کنیاک[1] یا **کونیاک** (هر دو konyāk)، شهر (جم تخمیناً ۱۹٬۰۰۰)، ولایت شارانت، غ فرانسه، بر رود شارانت. از قرن ۱۸م سازنده و صادرکننده‌ی مشروب الکلی همنام خود بوده است (← برندی). در قرن ۱۶م از مواضع مستحکم هوگنوها بود. فرانسوای I در اینجا متولد شد. **اتحادیه‌ی مقدس کنیاک** در ماه مه‌ی سال ۱۵۲۶ بین پاپ کلمنس VII، فرانسوای I فرانسه، و شهرهای میلان و ونیز برضد امپراطور شارل V تشکیل شد. هنری VIII انگلستان با اتحادیه همدردی داشت.

کنیج‌کلا (kanij.kalā) ده (جم ۱٬۴۸۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان راستوبی، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۱ کیلومتری ج زیراب.

کنیدوس[2] (knidos)، شهر قدیم یونانی کاریا، ج‌غ آسیای صغیر، در ج‌غ قسمت آسیائی ترکیه‌ی کنونی. در ۵۴۰ ق‌م به تصرف ایران در آمد. داد و ستدی وسیع داشت، و به سبب مدرسه‌ی طب و مؤسسات فرهنگی دیگرش معروف بود. مجسمه‌ی آفرودیته‌ی کنیدوس، کار پراکسیتلس، در آنجا بود. در دوره‌ی رومیها اهمیت خود را حفظ کرد.

کنیلورث[3] (kenilwërt)، شهر (جم ۱۴٬۴۲۷)، ولایت واریک‌شر، قسمت مرکزی انگلستان. شهرتش به سبب بقایای قصر معروفی است که وصفش در رمان کنیلورث سر والتر سکات آمده است. بنای قصر از دوره‌ی نورمانها است. جان آو گانت آن را توسعه داد، و کاخ سلطنتی شد؛ ویرانه‌های آن را لرد کنیلورث در ۱۹۳۷ به ملت اهدا کرد.

کنینگ[4]، **جورج** (jorj kaning)، ۱۷۷۰–۱۸۲۷، از رجال انگلستان؛ عضو حزب توری. در دوره‌ی ویلیام پیت مصدر کارهائی بود. در ۱۸۰۷–10 وزیر امور خارجه بود؛ عامل عمده‌ی توقیف (۱۸۰۷) نیروی دریائی دانمارک در کپنهاگ و مداخله‌ی بریتانیا در شبه جزیره‌ی اسپانیا (← جنگ شبه جزیره) بود. بر اثر اختلافی با ر. استوارت، استعفا، و با وی دوئل کرد. پس از خودکشی استوارت، بار دیگر به وزارت امور خارجه رسید. با تصمیمات کنفرانس ورونا، و با مداخله‌ی فرانسه در اسپانیا به مخالفت برخاست. از نهضتهای ملی یونان و جمهوریهای امریکای جنوبی پشتیبانی کرد. در ۱۸۲۷ نخست‌وزیر شد. ج. ج. کنینگ پسر او بود.

کنینگ[4]، **چارلز جان** (cārlz jān kaning)، ملقب به **ارل کنینگ** (ërl*)، ۱۸۱۲–۶۲، از رجال انگلستان؛ پسر ج. کنینگ. در ۱۸۵۶ فرماندار کل هند شد. شورش سپاهیان در دوره‌ی حکمرانی وی اتفاق افتاد. پس از اینکه حکمرانی از شرکت هند شرقی به بریتانیا انتقال یافت، کنینگ اولین نایب‌السلطنه‌ی هند شد (۱۸۵۸–۶۲).

کنینگ[4]، **سترتفرد** (stratfərd kaning)، ملقب به **وایکاونت سترتفرد د ردکلیف** (vāykānt, da redklif)، ۱۷۸۶–۱۸۸۰، سیاستمدار بریتانیائی. در ۱۸۱۰–۱۲ وزیر مختار بریتانیا در دربار عثمانی بود؛ مذاکرات سیاسی وی در عقد پیمان بخارست بین روسیه و عثمانی (۱۸۱۲) نفوذ بریتانیا را در قسطنطنیه بنیاد نهاد. در ۱۸۴۲ بار دیگر مأمور کشور عثمانی شد، و تا سال ۱۸۵۸ به تناوب در آنجا به سر برد. نفوذ او در سلطان عبدالمجید در اصلاحات داخلی که سلطان به عمل آورد، و در مقاومت (۱۸۵۳) وی در مقابل ادعای روسیه دایر بر حمایت از اتباع یونانی ارتدوکس دولت عثمانی مؤثر بود. این امر از علل اساسی آغاز ← جنگ کریمه بود.

کنیوت، شاه: ← کنوت.

کنیه (konye)، در زبان عربی، نوعی اسم خاص که با اب [(ab)، = پدر] یا ام [(omm)، = مادر] آغاز شود. کنیه برای آن بوده است که مردی یا زنی را به نام پسر بزرگترش بخوانند؛ مانند ابوالقاسم، کنیه‌ی حضرت محمد، که به مناسبت نام پسر بزرگترش (که در حال حیات حضرت وفات کرده بود) قاسم بوده است؛ و مانند ابوالحسن، کنیه‌ی علی ابن ابی طالب، به مناسبت نام پسر بزرگترش حسن؛ و مانند ام هانی، دختر ابوطالب و خواهر علی ابن ابی طالب. این امر در اصل برای علاقه‌ی وافری بوده است که قوم عرب به فرزند ذکور داشته است. در چنین مواردی، ذکر کنیه‌ی شخص به جای نام نخستین او برای تعظیم و احترام بوده است، همچنانکه امروز اشخاص را با نام خانوادگی صدا میکنند، و فقط میان افراد خانواده و دوستان بسیار نزدیک صدا زدن با نام اصلی معمول است.

گاهی هم کنیه بی‌آنکه اشاره به نام پسر بزرگتر باشد وضع میشود، و این در صورتی است که بخواهند کسی را به یکی از صفات جسمانی یا معنوی خوب یا زشت او بخوانند؛ مانند ابوجهل، به مناسبت اصرار او در مخالفت با پیغمبر اسلام؛ یا ابوالفضایل، به مناسبت فضایل معنوی کسی؛ و ابوشامه، یکی از رؤسای قرامطه، به مناسبت داشتن خالی بر صورت. در چنین مواردی، کنیه به جای لقب است (زیرا در تعریف لقب چنین گفته‌اند، اسم خاصی که متضمن مدح یا ذم باشد)، ولی چون با اب یا ام آغاز میشود کنیه نامیده شده است. گاهی هم به مناسبت انس و علاقه‌ی کسی به چیزی کنیه‌ای به آن شخص داده‌اند، مانند ابوهریره، از اصحاب پیغمبر، به مناسبت انس او با گربه.

کنیه را به نامهائی که با ابن [(ebn)، = پسر] یا بنت [(bent)، = دختر] آغاز میشود، از قبیل ابن سینا، نیز اطلاق کرده‌اند، و مخصوصاً اصحاب حدیث در ذکر کسانی که به کنیه مشهور شده‌اند نامهای آغازشده با ابن یا بنت را نیز ذکر کرده‌اند.

گاهی هم نام کسی را از همان روز تولد به مناسبتی با اب و ام ترکیب کرده‌اند، و در این صورت کنیه همان نام اصلی شخص شده است.

گاه نام بعضی حیوانات کلماتی است که با اب یا ابن یا بنت یا ام آغاز میشود مانند ابوبراقش (baraqeš)، نام مرغی کوچک، و ابن آوی (āvā)، نام شغال. گاهی حیوانی را، علاوه بر نام آن، با نامی مرکب از اب یا ام یا بنت خوانده‌اند، و در این صورت آن را کنیه‌ی آن حیوان گفته‌اند؛ از قبیل ابوالحارث، کنیه‌ی شیر؛ ابوجعده (ja'da)، کنیه‌ی گرگ؛ بنت وردان (vardān)، کنیه‌ی جُعَل؛ و ابن دأیه (da'ya)، کنیه‌ی غراب.

گاهی نامهای جغرافیائی به شکل کنیه است، مانند ابوقبیس، نام کوهی در مکه.

برای بعضی از اسامی معنی نیز کنیه ذکر کرده‌اند؛ مانند ابوعمره (amra)، کنیه‌ی گرسنگی؛ ابویحیی، کنیه‌ی مرگ؛ و ابومالک کنیه‌ی پیری.

کو، رود، اسکاتلند، ← گلنکو.

کو[5]، **ولینگتن** (welingtən ku)، ۱۸۸۷– سیاستمدار چینی. در کشمة تحصیل کرد. چند بار به مقام وزارت امور خارجه و نخست‌وزیری رسید، و در فرانسه، بریتانیای کبیر، و کشمة (۱۹۴۶–۵۶) سفارت داشت. در سال ۱۹۵۷ به عضویت دادگاه دادگستری بین‌المللی لاهه انتخاب شد.

کوآویلا[6] (koāwilā)، ایالت (۱۵۰٬۴۰۰ کم۲؛ جم ۹۷۴٬۱۷۹)، ل مکزیک، بر ریو گرانده. کرسی آن ساالتیو و شهر عمده‌اش تورئون (torreon) است. در ش آن، در ارتفاعات سیرا مادره اورینتال، نهشتهای مس، نقره، سرب، آهن، و روی وجود دارد، که هنوز استخراج نشده است. از نظر استخراج زغال سنگ مهمترین ایالات مکزیک است. از جهت الوار نیز حائز اهمیت است. در اواسط قرن ۱۶م پوییده شد.

کوئتا، بلوچستان پاکستان، ← کته.

کواترنیون[7] (kuāternion؛ از فنس)، در ریاضیات، گونه‌ای از عدد مختلط، که نخستین‌بار به توسط سر ویلیام ر. همیلتن در ۱۸۴۳ طرح شد. کواترنیون را معمولا به صورت تابعی خطی از سه متغیر i، j، و k چنین نمایش میدهند،

$$q = s + ai + bj + ck$$

که در آن s یک عدد حقیقی و i و j و k اعداد موهومی هستند نماینده‌ی حاملهائی در فضا در سطوح متعامد. اگر a و b و c (اعداد حقیقی) صفر شوند، کواترنیون q تبدیل به عددوار s خواهد شد.

اعمال جبری وارد بر کواترنیونها با اعمال جبری معمولی متفاوت است، بدین معنی که این اعمال تعویضپذیر نیستند، وقتی که عدد ۳ را در ۴ ضرب میکنیم همان حاصلضرب به دست میآید که با ضرب ۴ در ۳ پیدا میشود، این همان قانون تعویضپذیری عمل ضرب است که به صورت جبری $ab = ba$ بیان میشود. ولی این قانون در مورد کواترنیونها صادق نیست، زیرا در این حالت اعمالی هندسی، مثلا دوران، در کار است. واحدهای موهوم i و j و k به ترتیب نماینده‌ی حاملهای واحد بر محورهای x و y و z (شکل) هستند. ضرب در i با یک دوران $90°$ در جهت خلاف حرکت عقربه‌های ساعت در صفحه‌ی کاغذ مشخص میشود؛ ضرب در j و k به ترتیب با دورانهای $90°$ در سطوح متعامد بر این سطح مشخص است. در این صورت ضرب j در i حامل j را دوران میدهد تا k شود، یعنی $ij = k$. ولی ضرب i در j، i را به $-k$ تبدیل میکند، یعنی $ji = -k$؛ بنا بر این ij مساوی ji نیست. پس عمل ضرب در کواترنیونها با توجه به روابط زیر صورت میگیرد،

$$i^2 = j^2 = k^2 = -1;\ ij = -ji = k;$$
$$jk = -kj = i;\ \text{و}\ ki = -ik = j.$$

همیلتن کواترنیونها را برای مطالعه‌ی دوران در فضا بر حول یک محور نامشخص، و نیز برای

(۱)Cognac (۲)Cnidus; Cnidos (۳)Kenilworth (۴)Canning (۵)Koo (۶)Coahuila (۷)quaternion

تعمیم دادن موارد استفاده از اعداد مختلط در هندسه‌ی مسطحه به کار بست.

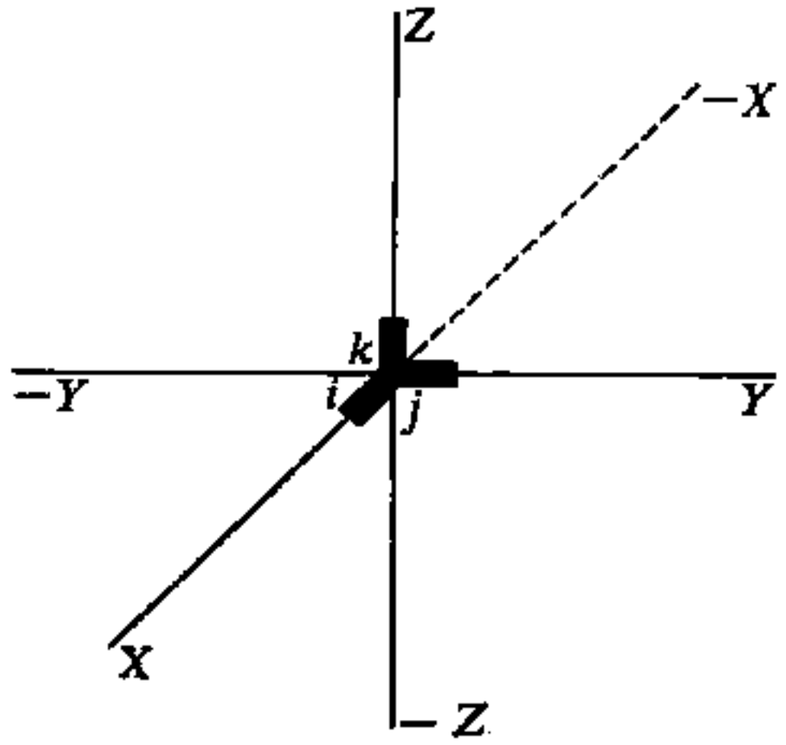

امروزه کوانترنیونها در تعبیر و تفسیر فضای چهاربعدی و مکانیک کوانتوم به کار میروند. نیز ← ماتریس.

کوانتلامبا، کوه، ← دراکنزبرگ.

کواجالین[1] (kuājaleyn)، آتول مرجانی (جه ۲۸۲) قکه مرکزی، بزرگترین جزایر مارشال. عبارت از ۹۷ جزیره‌ی کوچک است که مردابی بر آنها احاطه دارد. بزرگترین پایگاه هوائی و دریائی ژاپن در جزایر مارشال بود. در ۱۹۴۴ کشمة فتح آن را آغاز کرد، و در ۱۹۴۵ پایگاههای هوائی و دریائی در آنجا تأسیس نمود.

کواچ (kavāc)، گیاهی از تیره‌ی سدابها از نوع زوگوفولوم (*Zygophullum*) که برگهای متعفن دارد. برای گریزاندن حشرات نافع است.

کوادریویوم: ← تحصیلات آزادگان.

کواذ: ← قباد.

کوار (kavār)، دهستان (جه ۱۴°۵۴۴ سة ۱۳۴۵ هش)، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، دارای ۲۷ آبادی. در ج دریاچه‌ی مهارلو قرار دارد. رود قره‌آقاج مشروبش میکند. کارخانه‌ی قند دارد. محصولاتش غلات، چغندر قند، و حبوبات است. راه شوسه‌ی شیراز به جهرم و فیروزآباد از آن میگذرد. مرکزش، **کوار** (جه ۵۶۰ سة ۱۳۴۵ هش)، در ۱۰۷کیلومتری ج‌غ آبادی سروستان واقع است. کوار در قدیم ناحیه‌ی بزرگ و آبادانی بود. نیز ← بند بهمن.

کوار، شهر، سویس، ← کور.

کوارتت[2] (kuārtet، از فنس)، آهنگی برای چهار خواننده یا چهار ساز. کوارتت زهی[3] (zehi) برای دو ویولن (ویولن اول و ویولن دوم)، یک ویولن آلتو، و یک ویولنسل است، و از زمان موتسارت و هایدن مقام اول را در موسیقی مجلسی احراز کرده است. کوارتت زهی مخصوصاً با بتهوون به مقامی والا رسید. ۵ کوارتت زهی آخر از ۱۶ کوارتتی که این آهنگساز تصنیف کرد، از جمله‌ی بهترین آثار او و همچنین از عالیترین این فرم موسیقی است. کوارتت زهی تا دوران معاصر پیوسته مورد توجه آهنگسازان بوده، و در قرن ۲۰م ۶ کوارتت زهی اثر ب. بارتوک مخصوصاً شایان توجه است. کوارتت برای پیانو، ویولن، ویولن آلتو، و ویولنسل، و سایر ترکیبات سازها به مراتب کمتر از کوارتت زهی به کار رفته است. فرم کوارتتهای سازی مأخوذ از فرم سونات است. کوارتت آوازی[4] صورت مشخصی ندارد، و ممکن است با یا بدون همراهی سازی تصنیف شود.

کوارتت آوازی احیاناً در اپرا و اوراتوریو، و نیز در مادریگالها و موتتها و نظایر آنها، که احیاناً برای چهار صدا تنظیم شده باشند، دیده میشود، و از این موارد که بگذریم چندان زیاد نیست. فقط برامس در بعضی از آثار خود مانند ترانه‌ی کولیها از کوارتت سولو برای آواز استفاده‌ی معتنابه کرده است. نیز ← کوینتت.

کوارتز[5] (kuārtz؛ از فنس)، یکی از متداولترین و عمده‌ترین کانیهای مرکب‌کننده‌ی سطح زمین، که عبارت است از سیلیس. ممکن است شفاف یا نیمه‌شفاف یا کدر باشد. رنگ آن بسیار متفاوت و غالباً به شکل بلورهای شش‌وجهی است، اگر بیرنگ باشد آن را دُر کوهی مینامند. بعضی از انواع آن عبارتند از آمتیست (یاقوت بنفش)؛ چشم گربه؛ آتشزنه؛ و عقیق، که دارای انواع رنگین است (مانند عقیق یمانی، عقیق شجری، یشم، و باباقوری).

کوارتزیت[6] (kuārtzit؛ از فنس)، سنگی سخت که از دانه‌های محکم کوارتز به‌هم‌پیوسته تشکیل یافته، و از ماسه‌سنگهای دگرگون است.

کوئرچا[7]، **یاکوپو دلا** (yākopo della kuercā)، معروف به **یاکوپو دلا فونته** (fonte)، ح ۱۳۷۴؟–۱۴۳۸، پیکرتراش ایتالیائی. آثارش نماینده‌ی انتقال از هنر قرون وسطائی به هنر رنسانس است. شاهکارش تزیینات سردر اصلی کلیسای سان پترونیو (بولونیا) است.

کوئرناواکا[8] (kuernāvākā)، شهر (جه ۳۵°-۵۶۷)، مرکز ایالت مورلوس، قسمت مرکزی مکزیک. هوایش معتدل است. از مراکز عمده‌ی جهانگردی، و استراحتگاه بهداشتی مکزیک است.

کوارنرو[9]، **خلیج** (kuārnero)، شاخابه‌ای از دریای آدریاتیک، میان ساحل شرقی ایستریا و سواحل دالماسی، لغ یوگسلاوی. بندر فیوم در رأس آن و جزایر کرک و کرسو در داخل آن واقعند.

کوازارها[10] (-kuāzār؛ از فنس) یا **ستاره‌نماها** [ماخوذ از حروف اول عبارت انگلیسی *Quasi-Stellar radio Sources* با علامت اختصاری QSS، ← منابع تشعشعی شبیه به ستاره]، اجرام فلکی اسرارآمیزی که از آنها تشعشعات رادیوئی پُرِبسامد صادر میشود، و بر روی صفحات عکاسی به چیزهائی شبیه ستارگان کوچک مینمایند. طیف آنها حرکت بطرف قرمزی را نشان میدهد که مطابق است با سرعت دورشدنی از این اجرام معادل با ۸۰ درصد سرعت نور. فاصله‌ی متناظر با این سرعتها برابر با چند هزار میلیون سال نوری است؛ مفهوم این است که منشأ این کوازارها به آغاز پیدایش جهان میرسد. با وجود ظاهر ستاره‌مانند کوازارها، و با وجود کوچکی واقعی ابعادشان، انرژیی که از خود صادر میکنند از ده تا صد برابر انرژی صادر از کهکشانه‌های متعارفی است. منشأ این انرژی عظیم ناشناخته مانده است، ولی چند فرضیه در این باره پیشنهاد شده است. تا کنون بیش از صد کوازار یافته‌اند؛ بعضی از آنها، هم از لحاظ تشعشع نوری و هم از لحاظ تشعشع رادیوئی، متغیرند. ولی گروهی از دانشمندان بر این عقیده‌اند که حرکت بطرف قرمز در طیف کوازارها نتیجه‌ی اثر دوپلر (← دوپلر، اصل) نیست، و اینکه کوازارها، به جای آنکه بسیار دور و پرنور باشند، اعضائی از کهکشان خود ما هستند. تئوریهای دیگر اشاره بدین میکنند که کوازارها اجرام نزدیکی هستند که با سرعتی عظیم به وسیله‌ی یک انفجار در مرکز کهکشان، فقط چند میلیون سال پیش، دفع شده‌اند.

کوئفیه، هانری: ← سن‌مار، مارکی دو.

کواکبی، عبدالرحمان (kavākebi)، ۱۸۵۴–۱۹۰۲، نویسنده و از پیشوایان اصلاح و تجددخواهی عربی، از مردم حلب، شام. روزنامه‌های الشهباء و سپس الاعتدال را در حلب تأسیس کرد، که یکی پس از دیگری به توسط حکام عثمانی تعطیل شد. ناگزیر برای ادامه‌ی تبلیغ آزادیخواهی عربی به مصر مهاجرت کرد، و به سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده پیوست، و در تحریر روزنامه‌ی المؤید شرکت جست، و به سفرهای پردامنه‌ای در کشورهای اسلامی، از کرانه‌های چین تا افریقای شمالی و جنوبی، پرداخت. با انتشار دو کتاب طبائع الاستبداد و ام القری شهرت فراوان یافت. کتاب نخستین مشتمل بر مقالاتی است در تأثیر حکومت استبدادی در عقب‌ماندگی ملتها، و کتاب دوم انتقادی از احوال جهان اسلام است در قالب گفتگوهائی که در یک کنگره‌ی خیالی منعقد در مکه (ام القری) صورت گرفته و نمایندگان کشورهای مختلف مسلمان در آن شرکت داشته‌اند.

کواکسارس، اسم یونانی **هووخشتره** یا **هووخشتره**.

کواگا[11] (kuāgā) پستاندار منقرض افریقائی از نوع اکوئوس (*Equus*) (اسب، الاغ، و زبرا از همین نوعند). کواگا را برای پوستش شکار میکردند، و در قرن ۱۹م نسل آن بر افتاد.



کوآلا[12] (koālā)، جانور کیسه‌دار کوچک درختی استرالیا، از نوع فاسکولارکتوس (*Phascolarctos*).

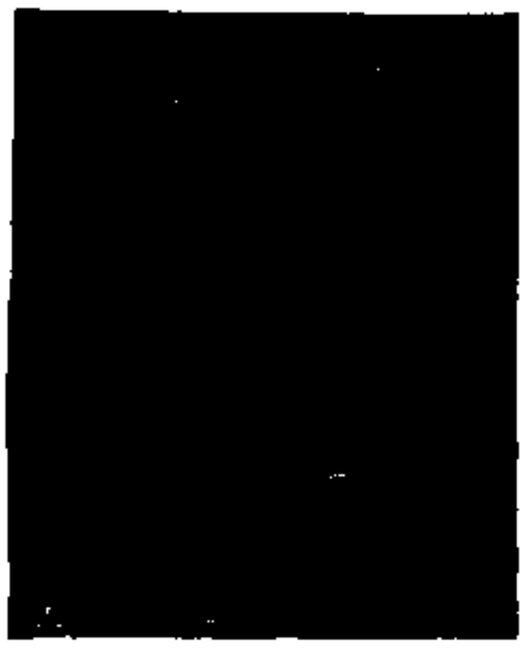

(۱)Kwajalein (۲)quartet (۳)string quartet (۴)vocal quartet (۵)quartz (۶)quartzite (۷)Quercia (۸)Cuernavaca (۹)Quarnero (۱۰)quasars (۱۱)quagga (۱۲)koala

طولش حـ ۷۰ سم و بلندیش حـ ۳۰ سم است. پوست نرم پریشت آن خاکستری، و در زیر شکم زرد مایل به سفید است. بینی برگشته و برجسته‌ی سیاه، و گوشهای بزرگ پشمالو دارد، و بیدم است. روزها در بالای درخت میخوابد، و شبها از برگ و جوانه‌ی بعضی از انواع اوکالیپتوس و ریشه‌ی گیاهان تغذیه میکند. کوآلای ماده بچه‌اش را تا یک سال در



کیسه‌ی خود، و پس از آن تا هنگام بلوغ به پشت حمل میکند. خرس استرالیائی و خرس کیسه‌دار نیز نامیده میشود.

کوالا لومپور[1] (kuāla lumpur)، شهر (جم ۵۰۰٬۰۰۰ تخمین ۱۹۶۹)، پایتخت فدراسیون مالزی و کرسی مملکت سلنگور، ۳۰ مالایا. شهر عمده‌ی قسمت زمینلاد مالایا و از مراکز بازرگانی و حمل و نقل است. سابقاً از مراکز استخراج قلع و کشت کائوچو بود. بعد از ۱۸۷۴ توسعه یافت. در ۱۸۹۶ پایتخت ممالک متحده‌ی مالایا شد، و از آن پس به صورت شهر مُدرنی در آمد. بیشتر سکنه‌ی آن چینی هستند. نیز ← مالایا.

کـوالفسکی[2]، **سونیا** (یا **سوفی**) (sonyā, sofi kovālefski)، ۱۸۵۰–۹۱، بانوی ریاضیدان روسی. در دانشگاه هایدلبرگ، و سپس در دانشگاه برلین زیر نظر وایرشتراس تحصیل کرد. به جهت رساله‌ی بسیار جالبش در معادلات با دیفرانسیل جزئی، دانشگاه گوتینگن غیاباً به وی درجه دکتری اعطا کرد (۱۸۷۴). در ۱۸۸۴ در دانشگاه استکهلم تدریس کرد. به سبب رساله‌اش در حرکت دورانی یک جسم صلب در حول یک نقطه‌ی ثابت، آکادمی علوم فرانسه جایزه‌ی بوردن[3] (bordan) را به وی اعطا کرد. خاطرات کودکی او در سال ۱۸۹۰ انتشار یافت.

کوالوسکی[4]، **ژوزف اتین** (jozef etien kovalevski)، ۱۸۰۰–۷۸، مستشرق روسی، متخصص در زبانهای تاتاری. آثارش مشتمل است بر صرف و نحو مغولی (۱۸۳۵) و فرهنگ مغولی-روسی-فرانسه (۴۴–۱۸۴۹).

کوان، از آثار مانی، ← مانی.

کولن، مارسل، زبانشناس فرانسوی، ← مه، آنتوان.

کوانترو[5] (kuāntro، فنـ) لیکور سفید شیرینی دارای طعم نارنج که در شهر آنژه ساخته میشود.

کوانتوم[6] (kuāntom، از فنـ) [جمعش کوانتا (kuānta)]. این لفظ در لغت به معنی مقدار است، ولی، در فیزیک، هرگاه مقادیری که کمیتی میتواند بگیرد منحصر به یک رشته مقادیر منفصلی باشد که جملگی مضرب صحیحی از یکی از آن مقادیر (یعنی ۱، ۲، ۳، ... برابر آن) باشند، این مقدار را کوانتوم آن کمیت خوانند. مثال ناپخته‌ای در توضیح تعریف این است، راهی که یک اتومبیل میپیماید تغییر اتصالی دارد، و "کوانتوم راه" مورد ندارد، اما با پول رایج فعلی، بهای یک شیء در ایران مضرب صحیحی از ریال است که "کوانتوم بها" است. استعمال علمی لفظ کوانتوم از ماکس پلانک واضع **نظریه‌ی کوانتوم** است. این نظریه نظریه‌ای است عمومی در فیزیک که، به موجب آن، در بسیاری (و شاید در همه‌ی) موارد، انتقال انرژی جنبه‌ی اتمی دارد، یعنی به وسیله‌ی اجزای تجزیه‌ناپذیر از دستگاهی به دستگاه دیگر منتقل میشود. تا زمان پلانک انتقال انرژی را جریانی متصل میشمردند. اول‌بار در ۱۹۰۰ پلانک فرض انتقال انفصالی انرژی را به وسیله‌ی آحاد یا "بسته"ها یا "دانه"هایی از انرژی مطرح کرد، و هر "بسته" یا "دانه" یا واحد انرژی را یک کوانتوم انرژی (علامت، q) نامید، و معلوم کرد که کوانتوم تشعشعاتی مانند نور و اشعه‌ی ایکس مساوی حاصل‌ضرب مقداری ثابت (موسوم به مقدار ثابت پلانک، علامت، h، مقدار $6{,}624 \times 10^{-27}$ ارگ در ثانیه) است در وفور تشعشع (علامت، ν)، به عبارت دیگر، $q = h\nu$. مثلا اگر طول موج نور تکرنگ سبزی ۵٬۰۰۰ آنگستروم باشد، وفور آن 6×10^{14} در ثانیه خواهد بود، و انرژی آن از کوانتومهایی تشکیل یافته است که هر یک $3{,}97 \times 10^{-12}$ ارگ است. در ۱۹۰۵ اینشتین برای نور نیز قائل به ساختمان کوانتومی شد و کوانتوم نور را **فوتون** نامید و از این راه اثر فوتوالکتریک (← نورابرق) را توجیه کرد. این نظریه که نظریه‌ی ذره‌ای نیوتن (← نور) را از نو زنده کرد، از توجیه تداخل و پخش نور عاجز بود، و لهذا نظریه‌ی موجی نور جای خود را از دست نداد، بلکه برای نور دو جنبه‌ی ذره‌ای و موجی قائل شدند. در سال ۱۹۰۸ ن. بور نظریه‌ی کوانتوم را در ساختمان اتم اعمال کرد (← اتم بور)، این نظریه‌ی تعمیم‌یافته بسیاری مسائل و مشکلات فیزیک را حل کرد، ولی ناسازگاریهایی نیز در بر داشت. در حـ ۱۹۲۳ ← لویی دو بروی، با وضع مکانیک موجی، اولین قدم را در رفع مشکلات بر داشت و برای ماده نیز دو جنبه قائل شد. ا. شرودینگر طرح ریاضی جامعی برای مکانیک موجی ریخت. هایزنبرگ **مکانیک (نوین) کوانتوم** را تأسیس و برای حل مسائل ناشی از آن حساب ریاضی مخصوصی ابتکار کرد. مکانیک کوانتوم نظریه یا روش استدلالی بسیار عمومی در فیزیک است که اخیراً در بحث در مقادیری که وسایل آزمایشگاهی از مشاهده‌ی مستقیم آنها عاجزند ضروری شمرده شده. اساس این نظریه‌ی انقلابی این است که حکم قبلی در باره‌ی محل قطعی یا حرکت قطعی اشیائی مانند اتم و الکترون جایز نیست، بلکه فقط در باب اوضاع و مقادیری که احتمال وقوع بعضی بیشتر از بعضی دیگر است میتوان حکم کرد. به این ترتیب، "مجموعه‌ای از اوضاع محتمل" جایگزین "موضع مشخص الکترون" میشود؛ حرکت الکترونها به دور هسته بر مدار مشخصی تصویر نمیشود، بلکه به صورت مجموعه‌ای از نقاط نمایش داده میشود. از نتایج شگفت‌آور این نظریه اصل ابهام (هایزنبرگ؛ ۱۹۲۷) است که به موجب آن هر قدر تعیین وضع ذرات کوچکی از این قبیل دقیقتر باشد سرعت آنها نامشخصتر خواهد بود، و بالعکس. مکانیک موجی وجهه‌ی خاصی ازین نظریه‌ی عمومی است، و پ. ا. م. دیرک با ابتکار وسیله‌ی ریاضی جدیدی دو نظریه را در یک قالب ریخت (۱۹۲۷). مکانیک کوانتوم نه‌فقط در روشهای مربوط به پدیده‌های اتمی انقلابی پدید آورده بلکه اساس علیت را نیز متزلزل ساخته است. بیشتر دانشمندان فیزیک بر آنند که علیت غیر قابل تعیین است و باید از آن، به عنوان یک مفهوم علمی، صرف نظر شود. ولی، بعضی از دانشمندان ماهیت آماری نظریه‌ی کوانتوم کنونی را یک مرحله‌ی انتقالی میشمارند و امید دارند که نظریه‌ی واحدی در باره‌ی طبیعت پیدا خواهد شد که از روی آن بعضی از سیماهای تناقضی نظریه‌های نسبیت و کوانتوم حل میشود. چنین نظریه‌ای در ۱۹۵۰ توسط اینشتین پیشنهاد شد، ولی هنوز ارزش آن تعیین نشده است. نیز ← اعداد کوانتومی.

کوانتوم، مکانیک: ← کوانتوم.

کوانتوم، نظریه‌ی: ← کوانتوم.

کوانتومی، اعداد: ← اعداد کوانتومی.

کوانتونگ، سرزمین: ← لیائونینگ.

کوآنزیم: ← لیپمن، فریتس آلبرت.

کوئنکا[7] (kuenkā)، شهر (جم حـ ۲۷٬۰۰۰)، کرسی ایالت کوئنکا، ش اسپانیای مرکزی، در کاستیل جدید. شهر کهنه بر تپه‌ی ناهمواری بنا شده است، و قلعه‌ای از قرن ۱۳م بر بلندترین نقطه‌ی آن واقع است. قسمت جدید و صنعتی شهر در دشت همواری قرار دارد. مصنوعات عمده‌اش سفالینه، کاغذ، و چرم است.

از قلاع مورها بود. در ۴۶۸–۷۴ هق (۱۰۷۵–۸۱ بم) در تصرف ← سلسله‌ی ذوالنون اندلس بود. در ۱۱۷۷ آلفونسوی VIII لئون و کاستیل آن را از مورها گرفت. در جنگ جانشینی اسپانیا به تصرف بریتانیا در آمد، و در جنگ شبه جزیره به دست فرانسویان غارت شد. کلیسای جامعی به سبک گوتیک دارد.

کوئنکا[7]، شهر (جم حـ ۶۲٬۰۰۰)، ج اکوادور مرکزی. در ۱۵۵۷ به توسط اسپانیائیها بنا شد. بر یکی از غنیترین حوضه‌های زراعتی رشته‌کوههای آند اکوادور واقع است. صنعت عمده‌اش بافتن کلاه پاناما است.

کوانگتونگ[8] (kuāngtung)، ایالت (حـ ۲۳۰٬۰۰۰ کمم؛ جم حـ ۳۵٬۹۰۰٬۰۰۰)، ج چین، کنار دریای چین؛ کرسی آن کانتون. جزیره‌ی هاینان جزء آن است. بر سواحل آن برونبومهای ماکائو و هونگ کونگ قرار دارد، که متعلق به دول خارجه است. گوشه‌ی غربی آن با ویتنام مجاور است. اقلیمش گردمداری و دارای بارانهای سنگین است. سرزمینی

---

(۱)Kuala Lumpur (۲)Kovalevsky (۳)Bordin (۴)Kowalewsky (۵)cointreau (۶)quantum (۷)Cuenca (۸)Kwangtung

عمدةً کوهستانی است، و زراعت در آن محدود به دره‌های رودها و اراضی پست دلتاها، مخصوصاً رود- های کانتون و هان، میباشد. پرورش ابریشم اهمیت دارد. منابع معدنی آن مشتمل بر زغال سنگ، تنگستن، و منگنز است. این ناحیه زمانی به یوئه (yue) معروف بود. از ۲۱۱ ق‌م به بعد تحت فرمان چین بوده است. میدان نخستین فعالیتهای حزب کوئومینتانگ بود.

کوانگ‌چو، چین، ← کانتون.

کوانگچو یا **کوانگچووان**، چین، ← چانکیانگ.

کوانگسی[1] (kuāngsi) چینی، **گوانگسی** (-guā)، ایالت (۲۲۰٬۴۰۰ کم۲، جم ۲۰٬۲۰۰٬۰۰۰ ح)، ج چین، کرسی آن ناننگ. از ج همسایه‌ی ویتنام شمالی است. رود سی‌کیانگ آن را زهکشی میکند. قسمتهای جنوبی و شرقی آن نواحی حاصلخیزی دارد که در آنها برنج، ارزن، و جو کشت میشود. از محصولات دیگرش الوار و روغن تونگ است. زغال سنگ، آهن، قلع، و آنتیموان استخراج می‌شود. شبکه‌ی جاده‌های خوب و راه آهن دارد. اقلیت بزرگی غیر چینی دارد. در ۱۹۵۸ بیشتر این ایالت به عنوان ناحیه‌ی خودمختار کوانگسی سازمان یافت.

کوانگ شو[2] (kuāng šü) چینی، **گوانگ شو** (-guā)، ۱۸۷۲–۱۹۰۸، امپراطور (۱۸۷۵–۹۸) چین. تسو شی او را به تخت نشانید، و خود به نیابت وی سلطنت کرد. در ۱۸۸۹ شخصاً به پادشاهی نشست. تسو شی که با اقدامات اصلاحی وی موافق نبود او را وادار به استعفا کرد.

کوئوا[3]، **بئاتریس د لا** (beātris de lā kueva)، ف ۱۵۴۱، فرمانروای گواتمالا و تنها زنی که در دوره‌ی استعمار اسپانیا بر بخش عمده‌ای از امریکا حکومت کرده است. بعد از شوهرش پ. دِ آلوارادو به حکومت نشست، ولی چند هفته بعد بر اثر سیل و زلزله کشته شد.

کوئوپیو[4] (kuopio)، شهر (جم ۴۱٬۹۱۲)، کرسی ایالت کوئوپیو، قسمت مرکزی فنلاند. بر راس شبکه‌ی سایما، و در منطقه‌ی جنگلی وسیعی واقع است. صنایع عمده‌اش تهیه‌ی الوار و کبریتسازی است. از مراکز جهانگردی است.

کواوتموک[5] (kuātemok)، ف ۱۵۲۵، امپراطور آزتک. پس از بیرون راندن اسپانیائیها از پایتخت امپراطوری آزتک، با شهامت و شجاعت با آنها جنگید، تا آنکه ا. کورتز شهر را گرفت. وی اسیر و بعداً به دستور کورتز به دار آویخته شد.

کوئولائو[6] (koolāu)، سلسله‌کوهی در جزیره‌ی اواهو از جزایر هاوائی. ارتفاعش به ح ۹۵۰ متر میرسد.

کوئومینتانگ[7] (kuomintāng) [چینی، ← حزب ملی مردم]، حزبی که در سال ۱۹۱۲ به توسط سون یات‌سن در چین تأسیس شد. اصول برنامه‌ی حزب تشکیل جمهوری مستقل چین و سوسیالیسم اعتدالی بود. در ۱۹۱۳ یوان شی‌کای، رئیس جمهور چین، آن را منحل کرد. در ۱۹۱۸ و ۱۹۲۱، حزب دولت- های غیر رسمی در کانتون علم کرد، و حتی نمایندگانی به کنفرانس صلح ورسای اعزام داشت. در ۱۹۲۲، با مساعدت تجتس، تجدید سازمان یافت. در ۱۹۲۴ کنگره‌ی ائتلافی با شرکت کمونیستها در کانتون تشکیل داد، و اصول سه‌گانه‌ی سون یات‌سن ("ناسیونالیسم، دموکراسی، و تضمین وسیله‌ی معاش") پذیرفته شد. چندی بعد، سپاهیان حزب به فرماندهی چیانگ کای‌شک از کانتون به طرف ل پیشروی کردند. در ۱۹۲۷ میان کوئومینتانگ و کمونیستها اختلاف افتاد، و سپس جنگ داخلی میان هواداران دو حزب شروع شد. اما مداخله‌ی نظامی ژاپن از تسلط کوئومینتانگ بر پکن جلوگیری کرد. در ۱۹۲۸ دولتی که کوئومینتانگ در نانکن تشکیل داد شناسائی سیاسی یافت. بر اثر فشار قوای حزب کوئومینتانگ، کمونیستها از ج و مرکز چین رانده شدند (۱۹۳۴–۳۵)، و مرکز فعالیت خود را به ل چین منتقل کردند. در ۱۹۴۵–۴۹ جنگ داخلی شدت یافت. قدرت کوئومینتانگ رو به کاهش نهاد. در آغاز سال ۱۹۵۰ کمونیستها بر زمینلاد چین تسلط یافتند، و هواداران کوئومینتانگ به تایوان (فرمز) پناهیدند.

کوئو وادیس[8] (kuo vādis)، داستان تاریخی زندگی در شهر رم در عهد نرون، اثر (۱۸۹۵) نویسنده‌ی لهستانی، ه. سینکیویچ. این کتاب به اغلب زبانها ترجمه شد، و شهرت جهانی یافت. تحت عنوان کجا میروی به فارسی نیز ترجمه شده است (تهران، ۱۳۰۹ هش).

کوئه[9]، **امیل** (emil kue)، ۱۸۵۷–۱۹۲۶، متخصص فرانسوی درمانهای روحی (← درمان روحی). به سبب مطالعه در هیپنوتیسم و تأثیر درمانی تلقین بنفس، و نیز بر اثر دستور العمل تلقینی معروف "هر روز که میگذرد از هر لحاظ بهتر میشوم"، در اوایل قرن ۲۰م معروفیت یافت. به انگلستان و امریکا سفر کرد. تأثیر طریقه‌اش در امراض جسمانی مورد تردید علمای طب است. تعالیم خود را در کتاب تسلط بر نفس از طریق تلقین بنفس منتشر کرده است.

کوئی[10]، **تزار آنتونوویچ** (tezār āntonovic kui)، ۱۸۳۵–۱۹۱۸، آهنگساز روسی. یکی از گروه پنج‌نفری، و از نمایندگان مکتب موسیقی جدید روسی است. آثارش شامل اپرا، سمفونی، آواز، و قطعاتی برای پیانو است.

کوایستور[11] (kuāystor)، در تاریخ روم، هر یک از مأمورانی که در دوره‌ی پادشاهی قاضی و دستیار کنسولها در کشف جنایات بودند، و بعداً خزانه‌داری به آنان محول شد. عده‌ی آنان با بسط دولت روم فزونی یافت.

کوایستیو، در فلسفه‌ی مدرسی، ← مدرسی، فلسفه‌ی.

کوب، در اصطلاح مکانیک، ← ضربه.

کوبا[12] (kubā)، جمهوری (۱۱۴٬۵۰۰ کم۲، جم ۸٬۲۵۰٬۰۰۰ تخمین سال ۱۹۶۹)، منطبق با جزیره‌ی کوبا و جزایر مجاور آن؛ پایتخت آن هاوان، که دریابندر اصلی و بزرگترین شهر کشور، و قلب سیاسی و فرهنگی آن نیز هست. از جزایر دیگرش جزیره‌ی پاینز[13] (pāynz) است.

جزیره‌ی کوبا، به طول ح ۱٬۱۳۰ کم و به عرض متوسط ۸۰ کم، غربیترین و بزرگترین جزایر هند غربی است، و بر مدخل خلیج مکزیک موقعیت سوق‌الجیشی دارد. انتهای غربی آن در ج کی وست (کشمت) به فاصله‌ی ح ۱۴۰ کیلومتری از آن قرار دارد. ساحل جنوبی آن کنار دریای کارائیب و ساحل شمالیش کنار قطا است، و در ش باریکه‌ی معروف به معبر بادگیر[14] (بین قطا و دریای کارائیب) آن را از هائیتی و جمهوری دومینیک جدا میکند. سواحلش اغلب باطلاقی است، و در حاشیه‌ی آنها آبسنگهای مرجانی قرار دارد. دریابندرهای خوب متعدد دارد، که از آن جمله است هاوان، ماتانساس، گوانتانامو، سانتیاگو د کوبا، و سینفوئگوس. رود عمده‌اش کاوتو[15] (kāto) است. سه ناحیه‌ی کوهستانی دارد. در ش، سیرا مالسترا واقع است؛ این کوهها دارای معادن آهن، مس، نیکل، منگنز، کروم، و باریت است. در غ رشته‌ی سیرا د لوس اورگانوس[16] (sierrā de los orgānos) و در قسمت مرکزی کوههای سیرا د ترینیداد[17] (trinidād) قرار دارد.

اقلیم کوبا نیمه‌استوائی است، و توأم با وضع زمین و نوع خاک آن برای زراعت محصولات گوناگون مساعد است، ولی از قرن ۱۸م که کاشت نیشکر در اینجا معمول شد زراعت محصولات دیگر تحت الشعاع آن قرار گرفته است. قریب سه ربع صادرات کوبا شکر و مشتقات آن است. در درجه‌ی دوم توتون معروف آن را باید نام برد. از صادرات دیگرش موز، قهوه، آناناس، جلد حیوانات، و مواد معدنی است.

از سکنه‌ی کوبا ۷۲٫۸٪ سفیدپوست، ۱۴٫۵٪ مولاتو، ۱۲٫۴٪ سیاه، و ۰٫۳٪ آسیائی هستند. زبان رسمی اسپانیائی و مذهب غالب کاتولیک رومی است.

تاریخ

کوبا در ۱۴۹۲ به وسیله‌ی کریستوف کلمب کشف شد. پس از آن، اسپانیائیها آن را پوییدند، و در ۱۵۱۱ مستعمره‌ای در آنجا دایر داشتند. در لشکرکشیهای اسپانیائیها برای گشودن سرزمینهای دیگر (خاصه مکزیک)، کوبا، که به "مروارید جزایر آنتیل" معروف شده بود، مرکز اجتماع کشتیهای حامل غنائمی بود که از دنیای جدید به دست میآوردند. دریازنان فرانسوی و انگلیسی مزاحمت فراهم میکردند. دیری نپائید که هندیان شمردگان بومی کوبا از میان رفتند، و برای زراعت در کشتزارهای نیشکر سیاهان را بدینجا وارد کردند. عنصر سیاهپوست سهم عمده‌ای در تقوّم زندگی کوبائیها داشته است.

در قرن ۱۹م، که بیشتر ممالک امریکای لاتین از اسپانیا مستقل شد، کوبا در جزء آن امپراطوری باقی ماند. اما در آنجا نیز شورشهای منقطع روی میداد، که در جنگ دهساله (۱۸۶۸–۷۸) به اوج رسید. مع ذلک، تسلط اسپانیا باقی ماند تا آنکه شورش دیگری منجر به ← جنگ اسپانیا و امریکا (۱۸۹۸) شد، و در نتیجه‌ی آن، کوبا با کومک کشمة استقلال یافت. از آن به بعد، تاریخ کوبا همان تاریخ روابط آن با کشمة و مسئله‌ی اقتصاد مبتنی بر یک محصول (نیشکر) شد. اشغال نظامی کوبا به وسیله‌ی کشمة در ۱۹۰۲ خاتمه یافت. پس از آن،

---

(۱)Kwangsi (۲)Kwang Hsü (۳)Cueva (۴)Kuopio (۵)Cuauhtemoc (۶)Koolau (۷)Kuomintang (۸)Quo Vadis (۹)Goué (۱۰)Cui (۱۱)quaestor (۱۲)Cuba (۱۳)Pines (۱۴)Windward Passage (۱۵)Cauto (۱۶)Sierra de los Organos (۱۷)Sierra de Trinidad

کشمت با عقد قراردادی با کوبا حق مداخله‌ی مستقیم در امور کوبا را به دست آورد. سرمایه‌گذاری کشمت در کوبا افزایش یافت، و مزارع، پالایشگاهها، راههای آهن، و کارخانه‌ها به دست سرمایه‌داران امریکائی افتاد. این عدم استقلال اقتصادی کوبا موجب شد که کشمت را در تمام امریکای لاتین به "امپریالیسم ینکی‌دنیائی" متهم کنند. این گونه احساسات ضد امریکائی سبب شورش جدیدی در کوبا شد، و در نتیجه، کشمت برای بار دوم کوبا را تحت اشغال نظامی (۱۹۰۶–۹) در آورد. در ۱۹۱۲ سیاهپوستان شورشی به پا کردند، و قوای کشمت به عنوان "اعاده‌ی نظم" بار دیگر وارد کوبا شدند.

در زمان ریاست جمهوری ف. د. روزولت دوره‌ی جدیدی در روابط کشمت و کوبا آغاز شد. کشمت مداخله‌ی مستقیم در امور کوبا را کنار گذاشت، سهمیه‌ی خرید شکر از کوبا را افزایش داد، و مقررات گمرکی را به نفع کوبا تغییر داد. نفوذ ف. باتیستا افزایش یافت، و وی در ۱۹۳۴–۵۹ یکی از برجسته‌ترین چهره‌های سیاسی کوبا شد. یکی از مشکلات اقتصادی کوبا کمبود کارگر هنگام برداشت محصول و افزایش بیکاری در سایر فصول سال بود. به علاوه، مالکیت اتباع کشمت بر تعداد زیادی از کارخانه‌های تصفیه‌ی شکر، و نیاز به متنوع ساختن محصول، مشکلات کوبا را به صورت مسئله‌ای حاد در آورده بود. در ۱۹۵۲، کمی پیش از انتخابات ریاست جمهور، باتیستا با کودتای نظامی قدرت را در دست گرفت. آزادیخواهان کوبا فوراً عکس العمل نشان دادند، اما انقلابی که در ۱۹۵۳ به توسط فیدل کاسترو رهبری میشد شکست خورد. مع هذا، فیدل کاسترو قوای خود را در کوههای سیرا مائسترا متمرکز ساخت، و به جنگهای پارتیزانی پرداخت. کشمت در ۱۹۵۸ قوائی به کومک باتیستا فرستاد. اما باتیستا در ۱۹۵۹ فرار کرد. کاسترو که مورد حمایت پیشه‌وران جوان، دانشجویان، کارگران شهری، و بعضی از کشاورزان بود، بزودی قدرت را در دست گرفت.

دولت جدید بسیاری از هواخواهان باتیستا را اعدام کرد، و به اصلاحات پرداخت. طبقه‌ی کارگر کوبا بزودی تحت تأثیر افکار کمونیستی قرار گرفت. کشمکش با کشمت از ۱۹۵۹ با مصادره‌ی املاک زمینداران بزرگ، بانکها، و واحدهای صنعتی آغاز شد. در ۱۹۶۰ رئیس جمهور کشمت، آیزنهاور، خرید سهمیه‌ی شکر کوبا را ممنوع ساخت. فیدل کاسترو در ۱۹۶۱ وابستگی خود را به اردوی کمونیسم عملا اعلام کرد. در ژانویه‌ی ۱۹۶۱ کشمت روابط سیاسی خود را با کوبا قطع کرد، و این کشور را تحت تضییقات سیاسی قرار داد. در ژانویه‌ی ۱۹۶۲ کوبا رسماً از شورای سازمان کشورهای امریکائی اخراج شد. از طرف دیگر، هزاران تن از کسانی که از کوبا تبعید شده بودند در کشمت، تحت نظر ⇐ سیا، به آموختن تعلیمات نظامی و فراگرفتن فنون جنگی پرداختند. لشکری که بدین گونه در کشمت فراهم گشت در آوریل ۱۹۶۱ در کوبا پیاده شد. شکست این هجوم یکی از تلخترین "اشتباهات" دوره‌ی ریاست جمهوری جان کندی محسوب است. سال بعد تجسس مرتکب اشتباهی در کوبا شد، و آن اقدام به ساختن پایگاه موشکی در زمینلاد کوبا بود. پس از مدتی جنگ سرد بین دولتین کشمت و تجشس، دولت اخیر، علی رغم اعتراضات شدید کاسترو و چین کمونیست، با بر چیدن تأسیسات موشکی خود در کوبا موافقت کرد.

کوبا، شهر، آذربایجان شوروی، ← قوبه یا قبه.

کوبارید[1] (kobārid)، ایتالیائی **کاپورتو**[2] (kāporetto)، آلمانی **کارفرایت**[3] (kārfrāyt)، دهکده، ل‌غ سلوونیا، یوگوسلاوی، نزدیک مرز ایتالیا. پیش از ۱۹۱۹ در تصرف اتریش بود، و در این سال به ایتالیا، و در ۱۹۴۷ به یوگوسلاوی واگذار شد. در جنگ I سپاهیان اتریش در اینجا ایتالیائیها را شکستی فاحش دادند (۱۹۱۷).

کوبالت[4] (kobālt، از آلمانی)، عنصر فلزی نقره‌فام براق دارای خاصیت مغناطیسی و بسیار شبیه به آهن و نیکل (علامت شیمیائی Co، نیز ← عنصر، جدول). از لحاظ شیمیائی فعال است و ترکیبات متعدد میدهد، مثلا رشته‌ی املاح کوبالتو و کوبالتیک و ترکیبات مشتق از نمکهای کوبالتیک و امونیاک. زرد و سبز و کبود کوبالت رنگیزه‌هایی بسیار عالی هستند که در ترکیب آنها کوبالت به کار رفته است. محلول کلورور کوبالت نیز کار مرکب نامرئی را میکند و نوشته‌ی با آن در مقابل حرارت آبی میشود و پس از سرد شدن به حالت بیرنگی باز میگردد. کوبالت را از کانه‌های **کوبالتیت** و سمالتین و کانه‌های دیگر استخراج میکنند. کوبالت خالص را از احیا کردن ترکیبات آن با آلومینیوم یا کربون یا ئیدروژن به دست میآورند. این فلز در ح ۱۷۳۵ توسط یثوری برانت[5] (yeory brānt، ۱۶۹۴–۱۷۶۸) شیمیدان سوئدی کشف شد. جزئی از ترکیب چندین آلیاژ است، مثلا فولاد کوبالت که کاردینه‌های عالی از آن میسازند، و **کاربولوی**، چون داخل خوراک گوسفندان شود، از بیماری خاصی که سبب فرو-رفتگی پشت آنها میشود جلوگیری میکند و مایه‌ی بهتر شدن پشم میشود. ایزوتوپ کوبالت ۶۰ (که صدور اشعه‌ی گامای آن ۲۵ برابر رادیوم است) که از بمباران نوترونی کوبالت حاصل میشود، در درمان سرطان و نیز یافتن ترکهای ساخته‌های فلزی مورد استفاده قرار میگیرد. بمب کوبالت نوعی بمب اتمی است که از کوبالت پوشیده شده و هنگام انفجار فروریزه‌ی فوق العاده شدیدی ایجاد میکند، و سراسر زندگی اطراف آن را به خطر می‌اندازد. وجه تسمیه‌ی آلمانی کوبالت از اینجا پیدا شده است که کانی آن از بعضی جهات بسیار به کانی مس شباهت داشت ولی هرگز از آن مس به دست نمیآمد، و به همین جهت کارگران معدن چنان تصور میکردند که روحی یا جنی در کانی پنهان است که کانی مس را جادو کرده است، از این رو نخست آن را کوبولت (kobolt، آلمانی = جنی) نامیدند، و این اسم بعداً به صورت کوبالت در آمد.

کوبالتیت[6] (kobāltit، از انگلا)، سنگ معدنی غیر شفاف و سفید نقره‌ای‌رنگ، از گروه پیریت. مرکب از کوبالت، ارسنیک، و گوگرد، و یکی از کانیهای مهم برای تهیه‌ی کوبالت است.

کوبان[7] (kubān) یا **قوبان**، رودی به طول ۹۴۰ کم در جنب گرجستان و جمشسر اروپائی، که در کوه-های بزرگتر قفقاز در دامنه‌های غربی کوههای البرز (البروس) سرچشمه گرفته، ابتدا به طرف ل و سپس به غ جاری شده با دو شاخه به دریاهای آزوف و سیاه میریزد. استپ کوبان از نواحی عمده‌ی غله‌خیز و پر مسیر سفلای آن است. بعد از اینکه روسها خان‌نشین کریمه را (که استپ کوبان قسمتی از آن بود) به روسیه ملحق کردند (۱۷۸۳)، برای حفاظت آن از تهاجم چرکسهای کوهنشین، قزاقها را در آنجا مستقر ساختند. در ۱۹۱۷ قزاقها علیه بولشویکها جنگیدند. در جنگ II صحنه‌ی نبردهای سخت بود.

کوبای (kobāy، از فنس) یا **خوکچه‌ی هندی** یا **خوک گینه**[8] (gine)، پستاندار کوچک اهلی از نوع کاویا (*Cavia*)، که از جنسهای امریکای جنوبی به دست آمده است، و در آزمایشگاهها برای امتحان سرومها و تجربه-های ژنتیک و جز آن از آن استفاده میشود.



کوبای

کوبش: ← ضربه.

کوبلنتس[9] (koblents)، شهر (جمع تخمیناً ۹۶٬۸۲۳)، جمهوری فدرال آلمان غربی، در راینلاند پفالتس، غ آلمان، بر ملتقای رودهای راین و موزل. سابقاً کرسی ایالت سابق راین مملکت پروس بود. امروز مرکز تجارت شرابهای راین است، و صنایع ماشینسازی، مبلسازی، و پیانوسازی نیز دارد. در قرن ۹م قم به توسط رومیان بنا شد. در دوره‌ی شاهان سلسله‌ی کارولنژیان از شهرهای مهم بود. در ۱۷۹۴ به تصرف فرانسه و در ۱۸۱۵ به تصرف پروس در آمد.

کوبله[10] (kubele)، فنس سیبل (sibel)، در دین فریگیا، مادر بزرگ خدایان. بر ارابه‌ای سوار میشد که شیرها آن را میکشیدند. کوروبانتها از جمله‌ی ملازمان وی بودند. پرستش وی، که متضمن ← شعائر بارآوری بود، وارد یونان شد، و در آنجا وی را مطابق دمتر و رئا شمردند.



کوبله و کوروبانتها با زئوس شیرخواره

کوبنان، دهستان کرمان، ← کوهبنان.

کوبورگ[11] (koburg)، شهر (جمع ۴۴٬۸۸۶)، جمهوری فدرال آلمان غربی، ل باواریا، بر رود

(۱)Kobarid (۲)Caporetto (۳)Karfreit (۴)cobalt (۵)Brandt (۶)cobaltite (۷)Kuban (۸)guinea pig (۹)Coblenz; Koblenz (۱۰)Cybele (۱۱)Coburg

ایتس. صنایع فلزگری، شیشه‌گری، و سفالگری دارد. از ۱۰۵۶ از آن نام برده شده است. برای تاریخ آن ← ساکس-کوبورگ.

کوبه[1] (kobe)، شهر (جه ۹۷۷°۱۱۳°۱)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، بر خلیج اوزاکا. یکی از مهمترین بنادر ژاپن و از مراکز مهم صنعتی است، و بر ملتقای شبکه‌ی راه آهن واقع است. کارخانه‌های کشتیسازی، و تهیه‌ی مواد شیمیائی و کائوچوئی، و تصفیه‌خانه‌های قند دارد. از مراکز فرهنگی، و دارای هفت کالج و دانشگاه و چند معبد است. از ۱۸۷۸ بندر قدیم هیوگو (hiogo) جزء آن است. در جج II سخت بمباران شد. پس از آن از نو ساخته شد، و توسعه یافت.

کوبیدن، در صحافی، ← صحافی.

کوبیست، منسوب به کوبیسم.

کوبیسم[2] (kubism، از فنس)، مکتب یا نهضتی در هنر نقاشی و مجسمه‌سازی که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی اول قرن ۲۰م در فرانسه به‌وجود آمد. پایه‌گذاران اصلی آن پابلو پیکاسو و ژرژ براک بودند. از نقاشان سرشناس دیگری که در ایجاد مکتب کوبیسم سهیم بوده‌اند میتوان خ. گریس، م. دوشان، و ف. لژه را نام برد. نهضت کوبیسم مسیر هنرهای تجسمی، خاصه هنر نقاشی را بکلی عوض کرد، دید هنری قرن ۲۰م را دگرگون ساخت، و، مستقیم و غیر مستقیم، حتی در وسایل و امور گوناگون زندگی روزمره از قبیل مبل، پارچه، کاغذ دیواری، جلد کتاب، اعلانات، و حتی کیسه و پاکتهای پلاستیکی و کاغذی فروشگاهها اثر گذاشت.

اساس کوبیسم این بود که تابلو یا مجسمه‌ی کوبیستی باید یک رویداد یا اثر تجسمی باشد در نفس خود مجرد از طبیعت، و مستقل از محدودیت‌های اشکال طبیعی. کوبیستها، با انقلابی که علیه مکتبهای موجود برپا داشتند، خطوط و شکلهای طبیعی معمول را در هم ریختند یا از هم گسیختند و شکلهای (اغلب هندسی) تازه‌ای به‌وجود آوردند که بیشتر نمودار ذهنیات خود آنان بود، با آنکه یکی از هدفهای کوبیسم رسیدن به نوعی "عینیت" در هنرهای تجسمی بود، و به همین دلیل بود که مدعی بودند که "مخاطب" نقاش یا مجسمه‌ساز نباید "عواطف" شخصی تماشاگر باشد، بلکه عقل و تمیز او باید مخاطب هنرمند قرار بگیرد تا بتواند فارغ از غلیان و فشار عواطف به تجزیه و تحلیل موضوع مورد نظر بپردازد. بعدها، به دنبال همین مطلب بود که در بسیاری از تابلوهای کوبیستی موضوع نقاشی—اعم از اینکه شیء بیجان بود یا موجود زنده—در آن واحد از دیدها و جهات مختلف مورد بررسی قرار میگرفت. به هر حال، میدان یافتن نظرات و ذهنیات پیچیده و گاه پرتلاطم نقاشان، منشأ ایجاد تصاویری شد که، به خصوص در اوایل کار، از دیدگاه ناظران ناآشنا "عجیب و غریب" و گاه "بیربط" و "بی‌اساس" تلقی میشد.

گفته شده است که کوبیستهای اولیه، از پ. سزان متأثر بوده‌اند. این امر بدان سبب است که سزان، با آنکه خود همواره طبیعت را الگوی کار خود قرار میداد و قوانین معمول مناظر و مرایا را بدقت رعایت میکرد، در جائی نوشته بود که طبیعت را میتوان در شکلهای هندسی خلاصه کرد و به صورت گوی و استوانه و مخروط در نقاشی ارائه داد. ژرژ براک که ازین گفته الهام گرفته بود، منظره‌ای ساخت که از ترکیب سطوح مقطع هندسی شکل گرفته بود. این تابلو در ۱۹۰۸ در پاریس به نمایش گذاشته شد، و به نوبه‌ی خود منبع الهام نقاشان دیگری قرار گرفت. ضمناً ه. ماتیس که به تماشای کارهای براک آمده بود، در برابر این تابلو، خطاب به یک منتقد هنری، صحبت از "مکعب (فنس کوب؛ kübe)های کوچک" کرد که اجزاء متشکله‌ی تابلو بودند. منتقد مزبور، با استناد به این اشاره‌ی ماتیس، در مقاله‌ای که روز بعد راجع به نقاشی براک نوشت نخستین‌بار کلمه‌ی "کوبیسم" را به این شیوه‌ی نقاشی اطلاق کرد، و نام کوبیسم از اینجا رواج یافت. از طرف دیگر، پیش از آن پیکاسو در سال ۱۹۰۷، تحت تأثیر هنرهای سیاهپوستان افریقا، تابلو بسیار معروف خود را به نام "دختران آوینیون" (موزه‌ی هنر نو، نیو یورک)، که از پایه‌های نهضت کوبیسم به شمار میرود، با خطوط و اشکال بریده و ساده‌شده نقاشی کرده بود. با این ترکیب، ملاحظه میشود که نمیتوان منبع یا علت واحدی را انگیزه‌ی آغاز نهضت کوبیسم دانست.

کاوشها و تجربه‌های کوبیستها منجر به مرحله‌ی تحلیلی کوبیسم شد (۱۹۱۰–۱۹۱۲). در این مرحله بود که نقاشان کوبیست میکوشیدند که بر سطح دو-بعدی تابلو دیدها، ابعاد، و نقطه نظرهای گوناگونی از شیء یا اشیاء موضوع نقاشی را در آن واحد مجسم کنند. رنگهای این مرحله معمولاً خاموش و اغلب سیاه و نخودی بود. در مرحله‌ی کوبیسم سنتتیک (۱۹۱۳–۱۹۲۰) نقاشی از اشکال ساده‌تر و معدودتر تشکیل میشد و رنگهای روشنتر و زنده‌تر به کار میرفت، و گاه گاه به جای رنگ از مواد و اجناس دیگر—از قبیل کاغذ، روزنامه، مقوا، ماسه، و شیشه—استفاده میشد (روشی که بعدها توسعه یافت و به ساختن تابلوهائی صرفاً از تکه‌های چوب یا فلز یا سایر مواد منجر شد).

مکاتب مختلف، خاصه مکتب آبستره یا انتزاعی (← هنر انتزاعی) از نهضت کوبیسم ناشی شدند. واضعین نهضتهای هنری فوتوریسم، اکسپرسیونیسم، و سوررئالیسم شدیداً از کوبیسم، مخصوصاً در کارهای پیکاسو، متأثر بوده‌اند؛ و این در حالی است که پیکاسو شخصاً هرگز با این مکاتب، خاصه مکتب آبستره، میانه‌ای نداشته است.

کوپ، ا. د.: ← لامارک.

کوپا، ده، ← کوهپایه، بخش.

کوپاربرگ[3] (koppārberg)، سوئدی **کوپاربری** (koppārbery)، ولایت (۳۵°۳۳۰ کمه؛ جه ۲۸۶°۳۰۹)، سوئد مرکزی، تقریباً مطابق ایالت تاریخی دالارنا؛ کرسی آن فالن. معادن مس آن (نامش از نام همین فلز مشتق است) اکنون به انتها رسیده است، ولی معادن سرشار آهن در ج آن وجود دارد.

کوپاربری، ایالت، سوئد، ← کوپاربرگ.

کوپال[4] (kopāl، از انگل)، صمغ بعضی از درختهای استوائی و گردمداری که برای ساختن لاک و ورنی به کار میرود.

کوپتوس: ← قفط.

کوپر[5]، **(الفرد) داف** (alfrəd dāf kupər)، ۱۸۹۰–۱۹۵۴، رجل و سیاستمدار بریتانیائی. از اعضای حزب محافظه‌کار بود و در سال ۱۹۲۴ به عضویت پارلمنت انتخاب شد. در ۱۹۳۵–۳۷ در کابینه‌ی ائتلافی وزیر جنگ بود. به سبب مخالفت با پیمان مونیخ استعفا کرد. در ۱۹۴۰–۴۱ در کابینه‌ی چرچیل وزیر اطلاعات بود. در ۱۹۴۴–۴۷ سفیر کبیر بریتانیا در فرانسه بود. از آثارش تالران و جنگ جهانی دوم است.

کوپر، انتونی اشلی: ← (اولین، ۳مین، و ۷مین) ارل آو شافتسبری.

کوپر[5]، **پیتر** (pitər kupər)، ۱۷۹۱–۱۸۸۳، صنعتدار امریکائی. پس از فعالیت در صنایع مختلف، در سال ۱۸۲۸ کارخانه‌ی ذوب آهنی در بالتیمور تأسیس کرد. یکی از اولین لوکوموتیوهای بخار در کشمت به وسیله‌ی او ساخته شد (۱۹۳۰). در توسعه‌ی کابل تلگراف بین‌المللی سهم عمده داشت.

کوپر[5]، **جیمز فنیمور** (jeymz fenimor kupər)، ۱۷۸۹–۱۸۵۱، نویسنده‌ی امریکائی. با داستان جاسوس (۱۸۲۱) شهرت یافت. ح ۳۰ رمان نوشته است که جالبترین آنها مجلدات معروف به جوراب چرمی، شامل پیشتازان (۱۸۲۳)، آخرین موهیکنها (۱۸۲۶)، و چمنزار (۱۸۲۷)، جملگی حماسه‌ی گونه‌ای از مبارزه‌ی میان سرخپوستان و پیشتازان امریکائی، و غیره است. توصیف وی از تضاد میان طبیعت و تمدن مورد پسند نویسندگان رمانتیک اروپا قرار گرفت. در ۱۸۲۶ به فرانسه رفت، و چند سال در کشورهای اروپائی اقامت کرد. در ۱۸۳۳ به کشمت مراجعت کرد، و در کوپرزتاون مسکن گزید. در آثار متأخر خود (مثلا دموکرات امریکائی، ۱۸۳۸)، دموکراسی امریکا را سخت انتقاد کرد. در سالهای آخر عمر، بارها به علت انتشار این قبیل آثار تحت تعقیب قرار گرفت.

کوپر[6]، **ویلیام** (wilyām kupər)، ملقب به (اولین) **ارل آو کوپر** (ërl āv*)، ۱۶۶۴–۱۷۲۳، حقوقدان انگلیسی و از رهبران حزب ویگ. در ۱۷۰۶ نقش عمده در مذاکرات اتحاد انگلستان و اسکاتلند داشت. نخستین لرد چانسلر بریتانیا بود.

کوپر[6]، **ویلیام**، ۱۷۳۱–۱۸۰۰، شاعر بریتانیائی. دستخوش مالیخولیای شدید بود، که در ۱۷۶۳ شدت یافت، و به جنون منتهی شد. در تیمارستان گرایش شدیدی به مذهب یافت، و چندی پس از بهبودی (۱۷۶۵)، در اولنی (ölni) تحت تأثیر مردی روحانی به نام جان نیوتن، که قبلا برده‌فروشی میکرد، قرار گرفت، و با وی سرودهای مذهبی اولنی (۱۷۷۹) را فراهم کرد. در ۱۷۷۳ دگربار گرفتار حمله‌ی جنون شد، ولی پس از برطرف شدن (۱۷۷۹) نفوذ نیوتن در وی، به سرودن اشعار عادی پرداخت، و در ۱۷۸۲ صحبت سر میز را منتشر کرد. بسیاری از بهترین اشعار او از دوره‌ی اخیر است. اشعار وی از لحاظ دقت در مشاهده و لطیفه‌گوئی آمیخته با مهربانی مقامی بلند دارد، و نیز این خصوصیات در نامه‌های وی دیده میشود.

کوپر[7]، **هیو لینکن** (hiu linkən kupər)، ۱۸۶۵–۱۹۳۷، مهندس امریکائی. طرحهای عظیمی را پیاده کرد؛ از آن جمله است طرحهای سد و نیروگاه

(۱)Kobe (۲)cubism (۳)Kopparberg (۴)copal (۵)Cooper (۶)Cowper (۷)Cooper

دنیپروگس، سد و نیروگاه کیوکاک، نیروگاه نیاگارا فالز، و سد ویلسن در ماسل شولز.

کوپرا (koprā)، ← نارگیل.

کوپرامونیوم[1] (kuper.āmoniom) [کلمه‌ای ساخته‌شده از دو کلمه‌ی کوپر (انگلا، ← مس) و امونیوم]. طریقه‌ای از ساختن ریون را به نام طریقه‌ی کوپرامونیوم مینامند؛ در این طریقه محلول امونیاک و املاح مس به کار میرود.

کوپرزتاون[2] (kuperztān)، دهکده، ج آلبنی، ش ایالت نیو یورک، کشمت. ج. ف. کوپر طفولیت خود را در آنجا گذرانید، و پس از مراجعت از اروپا نیز در آنجا اقامت گزید. وی زیبائیهای آن را در داستانهای جوراب چرمی توصیف کرده است.

کوپرن[3]، **فرانسوا** (frānsuā kuprān)، معروف به **کوپرن بزرگ** ۱۶۶۸–۱۷۳۳، کلاوسن‌نواز و آهنگساز فرانسوی، از خاندانی از موسیقیدانها به نام کوپرن. قطعات کوتاهی که برای کلاوسن در چهار جلد تنظیم کرد (۱۷۱۳–۳۰) بعدها در آثار باخ تأثیر گذاشت.

کوپرنیک[4] یا **کپرنیک**[4] (هر دو kopernik) [نیکولاوس کوپرنیکوس (nikolās koperni-kus)]، ۱۴۷۳–۱۵۴۳، منجم لهستانی. در دانشگاه کراکوف نجوم تحصیل کرد، و سپس چندسالی در ایتالیا گذرانید، و مطالب گوناگون (از جمله طب و قانون شریعت) آموخت. در ح ۱۵۰۰ در رم ریاضیات و نجوم تدریس کرد. در سال ۱۵۱۲ در فراونبورگ (پروس شرقی) سکنی گزید، و در کلیسای جامع آنجا منصبی داشت، و در همان جا به خدمات کلیسائی و طبابت اشتغال داشت.

اثری که نام کوپرنیک را جاودانی ساخته است کتاب گردش افلاک آسمانی است، که احتمالا در ۱۵۳۰ اتمام یافت، ولی در ۱۵۴۳، هنگامی که وی در بستر مرگ بود، منتشر شد. کوپرنیک این کتاب را به پاپ پاولوس III اهدا کرده است. شرح منظومه‌ی معروف به **منظومه‌ی کوپرنیک** در این کتاب آمده است. اساس این منظومه این است که (۱) خورشید و ستارگان در فضا ثابت‌اند؛ (۲) سیارات، از جمله زمین، اجسام گردی هستند که به دور خود می‌گردند؛ (۳) سیارات بر دوایری به دور خورشید میگردند. منظومه‌ی کوپرنیک، برای توجیه پیچیدگیهای حرکات سیارات، خورشید را در خارج مراکز مدارات جای میداد. این منظومه، که آغاز نجوم جدید است، با کشف قوانین کپلر فرو ریخت.

نیز ← نجوم، علم.

کوپریانوس[5]، **قدیس** (qeddis kuprianus)، ف ۲۵۸، از آباء کلیسا، اسقف کارتاژ. اگرچه مردی سختگیر بود، با نوانیانوس‌که میگفت هر مسیحی که به سبب آثار مذهبی دستخوش تزلزل شود نباید مجدداً به کلیسا پذیرفته شود‌مخالف بود. برای ایجاد وحدت در میان مسیحیان کوشید. ذکرانش ۱۶ سپتامبر است.

کوپریلی (koprili)، خاندان ترک که اصلا از آلبانی بود، و چند تن از اعضای آن در دربار سلاطین عثمانی مقام صدارت عظمی و وزارت یافتند. سرسلسله‌ی این خاندان ← محمد پاشا کوپریلی است. پس از وی پسرش **فاضل احمد پاشا**، ۱۰۴۵–۱۰۸۷ هق (مطابق ۱۶۳۵–۷۶)، صدر اعظم (۱۰۷۲–۱۰۸۷ هق) سلطان محمد IV شد. وی از رجال و سرداران بزرگ عثمانی است. آخرین قلعه‌ی نظامی ونیزیها در کرت به دست او فتح شد (۱۰۷۴ هق). پسر دیگر محمد پاشا کوپریلی ← مصطفی پاشا کوپریلی بود. برادرزاده‌ی محمد پاشا کوپریلی، **حسین پاشا**، معروف به **عموجه‌زاده**، ۱۰۵۳–۱۱۱۴ هق (مطابق ۱۶۴۴–۱۷۰۲)، در دوره‌ی سلطان مصطفی II صدر اعظم (۱۱۰۸–۱۱۱۴ هق) بود. وی با دشمنان عثمانی سیاست سازش در پیش گرفت، و ← پیمان کارلوویتس را امضا کرد. در خزانه و قشون و ناوگان عثمانی اصلاحاتی به عمل آورد. وی نسبت به مسیحیان رفتار مسالمت‌آمیز داشت. یکی از فرزندان مصطفی پاشا کوپریلی، **نعمان پاشا**، ف ۱۱۳۱ هق (مطابق ۱۷۱۹)، دختر سلطان مصطفی II را به زنی گرفت، و در ۱۱۲۲ صدر اعظم سلطان احمد III شد، اما همان سال مغضوب و معزول شد. پسر دیگر مصطفی پاشا، **عبدالله پاشا**، ف ۱۱۴۸ هق (مطابق ۱۷۲۵)، در جنگ عثمانی با طهماسب قلی (بعداً نادر شاه) سردار سپاه عثمانی بود، و در همان جنگ کشته شد. قدرت خاندان کوپریلی با **حافظ احمد پاشا**، ف ۱۱۸۳ هق (مطابق ۱۷۶۹)، که در دربار عثمانی مناصبی داشت، به پایان رسید.

کوپریلی، محمد پاشا (koprili)، ۹۹۱–۱۰۷۲ هق (مطابق ۱۵۸۳–۱۶۶۱)، سرسلسله‌ی خاندان کوپریلی، و از رجال امپراطوری عثمانی. در ۱۰۶۶ هق صدر اعظم سلطان محمد IV شد. برای برقراری نظم در داخل امپراطوری به اقدامات شدیدی دست زد؛ عده‌ای از علمای دینی را از استانبول تبعید کرد. ناوگان عثمانی را تجدید سازمان داد. ونیزیها را که به سواحل آناطولی و داردانل دست‌اندازی میکردند شکست داد، و جزایر لمنوس و تندوس را فتح کرد (۱۰۶۷ هق). ژرژ II راکوتسی (امیر ترانسیلوانی) را خلع کرد، و ترانسیلوانی را متصرف شد (۱۰۶۷ هق). در امور مالی اصلاحاتی به عمل آورد. حیثیت امپراطوری عثمانی را تجدید کرد.

کوپریلی، مصطفی پاشا، ۱۰۴۷–۱۱۰۲ هق (مطابق ۱۶۳۷–۹۱)، از رجال امپراطوری عثمانی، پسر ← محمد پاشا کوپریلی. در توطئه‌ای که منجر به خلع سلطان محمد IV شد شرکت داشت. سلطان سلیمان II او را به صدارت عظمی برگزید (سال ۱۱۰۱ هق). با تقلیل تعداد وزرا و حذف مقامات و مناصب زاید، قدرت منصب صدارت را افزون ساخت. در امور مالی و پولی اصلاحاتی کرد. با اتریشیها جنگید، و بلگراد، اوسیک، و نیش را به تصرف آورد. در جنگ سلانکامن کشته شد.

کوپرین[6]، **آلکساندر ایوانوویچ** (aleksāndr ivā-novic kuprin)، ۱۸۷۰–۱۹۳۸، رمانتویس روسی. در مدارس نظامی تحصیل کرد، و در ارتش روسیه مشغول خدمت شد. در ۱۸۹۴ استعفا کرد. چندی در تئاترها و سیرکها مشغول کار شد، و سرانجام به نویسندگی روی آورد. با انتشار رمان دوئل (۱۹۰۵)، که در آن زندگی در سربازخانه‌های روسیه را با تمام زشتیهایش توصیف کرده است، به شهرت رسید. بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به پاریس رفت، و در ۱۹۳۷ به تجشم باز گشت. از جمله‌ی بهترین آثارش یاما (۱۹۰۹) در باب فحشا در اودسا، و داستانهای کوتاهی است که در مجموعه‌هائی مانند رودخانه‌ی حیات (۱۹۱۶)، یک روح اسلاو (۱۹۱۶)، و ساشا (۱۹۲۵) انتشار یافته است.

کوپل ترموالکتریک: ← گرمابرق.

کوپو[7]، **ژاک** (jāk kopo)، ۱۸۷۹–۱۹۴۹، منتقد فرانسوی و تهیه‌کننده‌ی تئاتر. از مؤسسین مجله‌ی جدید فرانسوی (۱۹۰۹)، و در ۱۹۱۲–۱۴ سردبیر آن بود. در ۱۹۱۳ تماشاخانه‌ی بانفوذ ویو کولومبیه (viē kolombie) را تأسیس کرد، و با کومک عده‌ای از هنرپیشگان، در اصول و فنون تئاتر تغییراتی به وجود آورد، و استعمال علائم نمادی را در صحنه‌ی تئاتر وارد کرد. بعدها مدرسه‌ای به تماشاخانه‌ی ویو کولومبیه ضمیمه کرد. شاگردانش توجه خود را به تئاتر عامیانه و برگشت به تئاتر قدیم معطوف داشتند. چندصاحی در ۱۹۴۰ مدیر کمدی فرانسز بود. کوپو از شخصیتهای متنفذ در تئاتر مدرن است.

کوپه[8]، **فرانسوا** (frānsuā kope)، ۱۸۴۲–۱۹۰۸، شاعر فرانسوی از دسته‌ی پارناسیان. شهرتش از نظر منظومه‌هائی است که به حمایت از محرومین و تیره‌بختان نوشته است، مانند افتادگان (۱۸۷۲).

کوپیدو[9] (kupido) یا **آمور**[10] (āmor)، در دین روم، خدای عشق، پسر ونوس و مارس؛ مطابق اروس یونانیان. برای داستان عشق او ← پوخه.

کوت (kut)، ایالت (لواء) (۱۴٬۸۱۳ کمه؛ جه در ۱۹۶۴ تخمیناً ۳۱۰٬۶۳۰)، ش عراق، کرسی آن کوت العماره.

کوت، ده (جه ۲٬۳۸۴ سش ۱۳۳۵ هش)، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۲۴کیلومتری جش سوسنگرد. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.

کوت (kut) یا **کوت هزاره** (hazāre–)، در شاهنامه، پهلوان و جنگاور رومی، فرزند هزاره، که با لشکریان روم برای دفع بهرام چوبین به یاری خسرو پرویز در آمده بود. هنگامی که دو لشکر با یکدیگر رو به رو شدند، کوت به خسرو گفت، "آن بنده را که از او گریختی [یعنی بهرام چوبین را] به من نشان بده تا بیاموزمش که کارزار چیست و جنگی کیست". خسرو از این سخن ملامت‌آمیز کوت به درد آمد، و او را گفت، "به میدان برو و بر جای باش. او چون ترا بیند خود به جنگ تو میآید." چون کوت به میدان رفت، بهرام پیش او تاخت و تیغی بر او زد که سر و گردنش را تا سینه شکافت. خسرو در این حال آواز خنده سر داد. نباطوس گفت، "آیا از کشته شدن پهلوان خود که نشان برگشتگی بخت تو است میخندی؟" خسرو گفت، "از کشته شدن او نمیخندم، بلکه از سخنی که به من گفت میخندم، چه اگر بنده این است که زخمش روز جنگ چنین است گریختن ازو ننگ نیست".

کوتائیسی[11] (kutāisi)، شهر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۱۵۴٬۰۰۰)، غ قسمت مرکزی جشه گرجستان، بر رود ریون. از مراکز صنعتی است. از صنایعش تهیه‌ی وسائط نقلیه، ماشین‌آلات استخراج معدن، منسوجات، مواد شیمیائی، و آمودن مواد غذائی

---

(۱)cuprammonium (۲)Cooperstown (۳)Couperin (۴)Copernicus (۵)Cyprian (۶)Kuprin (۷)Copeau (۸)Coppée (۹)Cupid (۱۰)Amor (۱۱)Kutaisi

است. نیروگاه برقابی رود ریون به توسعه‌ی صنایع آن کومک فراوان کرده است. یکی از قدیمترین شهرهای قفقاز است. در قرن ۸م قم پایتخت کشور کولخیس، و در قرون ۱۳م، ۱۵م، و ۱۶م پایتخت ایمریتیا بود. در ۱۸۱۰ به تصرف روسیه در آمد. بقایای کلیسای جامعی از قرن ۱۱م دارد.

کوتابارو: ← هلندیا.

کوت العماره (kuto 'l.'amāre) یا **کوت**، شهر (جه ۶۶°۶۹۲)، کرسی ایالت کوت، عراق، بر رود دجله به فاصله‌ی ۱۶۰کیلومتری جش بغداد. مرکز ناحیه‌ای کشاورزی است، و در آنجا سدی برای آبیاری بر رود دجله ساخته‌اند. کوت در آغاز قرن ۱۹م آبادی کوچکی بود، ولی پس از آنکه شرکت انگلیسی لینج امتیاز کشتیرانی بین بغداد و بصره را به دست آورد اهمیت یافت. بریتانیائیها در جه I آن را اشغال کردند (سال ۱۹۱۵)، و از آنجا به تعقیب ترکان عثمانی پرداختند، اما ترکان پیشرفت آنها را متوقف ساختند، و کوت را محاصره کردند، و با وجود کومکهائی که از خشکی و رودخانه رسید، پادگان بریتانیائی شهر پس از ۱۴۳ روز محاصره تسلیم شد (آوریل ۱۹۱۶). در فوریه‌ی ۱۹۱۷ نیروهای جدید بریتانیائی شهر را گرفتند، و این اولین پیروزی مهم متفقین در خاورمیانه بود.

کوتانتن[1] (kotāntan)، ناحیه‌ای در نورماندی، ل فرانسه، تقریباً منطبق با شبه جزیره‌ای که قسمت پیشرفتگی انتهای شمالی ولایت مانش را در دریای مانش تشکیل میدهد. از سرزمینهای قدیم نورمانها است، و نامش از نام پایتخت تاریخی آن کوتانس[2] (kutāns) مأخوذ است. دامداری در آنجا رایج است، و سیبستانهای فراوان دارد. بندر مهمش شربور است. در جه II، در جنگ نورماندی، صحنه‌ی پیکارهای شدید بود.

کوتانژانت یا ظل تمام: ← ظل یا تانژانت.

کوتانس، شهر، فرانسه، ← کوتانتن.

کوتاهیه (kutāhiyya)، شهر (جه ۳۹°۸۵۱)، کرسی ولایت کوتاهیه، غ قسمت مرکزی ترکیه، در آسیای صغیر. از مراکز داد و ستد فراورده‌های کشاورزی است. سفالینه‌های آن از قرن ۱۶م مشهور بوده است. شهر در ادوار باستانی کوتوایوم[3] (kotu-āyum) نام داشت. کمی پس از جنگ ملازگرد (۴۶۳ هق، ۱۰۷۱ بم) به تصرف سلاجقه در آمد. در قرن ۱۵م به دست ترکان عثمانی افتاد.

کوت د/آزور: ← ریویرا.

کوت د/اور: ← کوت‌دور.

کوت‌دور[4] یا **کوت‌د/اور** (هر دو kot dor)، ولایت (۸°۷۹۰ کمه، جه تخمیناً ۳۸۷°۸۶۹)، ش فرانسه. قسمتی از آن در بورگونی و قسمتی در شامپانی است. کرسی آن دیژون است. تاکستانهای آن از بهترین تاکستانهای کرمی زمین میباشد. از شهرهای دیگرش بون است.

کوت‌دو‌نور[5] (kot dü nor)، ولایت (۷°۲۲۰ کمه، جه تخمیناً ۵۰۱°۹۲۳)، لغ فرانسه، در برتانی، کنار دریای مانش، کرسی آن سن‌بریو. کشاورزی و ماهیگیری دارد.

کوتسبو[6]**، اوتو فون** (oto fon kotsebu)، ۱۷۸۷–۱۸۴۶، افسر نیروی دریائی و پوینده‌ی روسی، پسر آ. فون کوتسبو. در رأس هیئتی دو بار به سفر دور دنیا رفت (۱۸۱۵–۱۸، ۱۸۲۳–۲۶). متجاوز از ۴۰۰ جزیره در دریاهای جنوب کشف کرد، و در باب کرانه‌های سیبریه در قکب اطلاعات جدیدی به دست آورد. از تنگه‌ی برینگ به سوی ل رفت، و سواحل لغ آلاسکا را پویید، و تنگه‌ی کوتسبو را کشف کرد (۱۸۱۶).

کوتسبو[6]**، آوگوست فون** (ägust fon kotsebu)، ۱۷۶۱–۱۸۱۹، نمایشنامه‌نویس و سیاستمدار آلمانی. چندی در روسیه بود. در ۱۷۹۵ به آلمان باز گشت، و مدیر تئاتر سلطنتی وین و سپس وایمار شد، در ۱۸۰۱ به روسیه باز گشت، و به خدمت آلکساندر I تزار روسیه در آمد. سپس از عقال او شد، و به آلمان آمد. به سبب تبلیغات ارتجاعیش منفور بود، و عاقبت به دست یک محصل آلمانی به قتل رسید. کوتسبو متجاوز از ۲۰۰ نمایشنامه نوشته است، که پرحادثه و مهیج‌اند، و مدتها مورد تحسین مردم آلمان بودند؛ از آن جمله است راهبه‌ی خورشید (۱۷۹۱)، مردم‌گریزی و پشیمانی (۱۷۸۹)، و اسپانیائیها در پرو (۱۷۹۶). بتهوون، شوبرت، و وبر برای لیبرتوهای او آهنگ ساخته‌اند. ا. فون کوتسبو پسر او بود.

کوت‌سیدصالح (kut.seyyed.sāleh)، ده (جه ۲°۷۰۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان باوی، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، ۱۸کیلومتری جنوب غ اهواز، کنار رود کارون.

کوت‌شنوف (kut.šanuf)، ده (جه ۱°۰۷۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان منیوحی، بخش قصبه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، کنار شط العرب. آبش به وسیله‌ی لوله از شط العرب تأمین میشود. محصولاتش خرما و انگور است.

کوت‌شیخ (kut.šeyx)، ده (جه ۱°۵۰۰؛)، دهستان رویس، بخش حومه‌ی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، ۱کیلومتری جش خرمشهر. رود کارون مشروبش میکند. محصولش خرما است. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.

کوت‌عبدالله (kut.'abdollāh)، ده (جه ۲°۷۳۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان باوی، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، ۱۵کیلومتری ج اهواز، کنار رود کارون. آبش به وسیله‌ی موتور از کارون تأمین میشود.

کوتکا[7] (kotkā)، شهر (جه ۳۰°۰۶۸)، جش فنلاند، در بابندری کنار دریای بالتیک بر خلیج فنلاند. از مراکز عمده‌ی صادرات کاغذ، سلولوز، و الوار فنلاند است. صنایع شیمیائی نیز دارد.

کوتم: ← کهدم یا کوهدم.

کوتن[8] (këten)، شهر (جه ۳۸°۲۰۵)، جمهوری دموکراتیک آلمان شرقی، در کشور سابق ساکس‌آنهالت، ش آلمان مرکزی. معادن لیگنیت و کارخانه‌های قندسازی و نساجی دارد. از ۱۱۱۵ سابقه دارد. تا ۱۸۴۷ مقر دوکهای آنهالت‌کوتن بود، که باخ در دربار آنان مدیر موسیقی بود.

کوتنا (kutenā)، ده (جه ۱°۶۱۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بیشه‌سر، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۶کیلومتری ش شاهی.

کوت‌ناصر (kut.naser)، ده (جه ۱°۲۰۰؛)، دهستان منیوحی، بخش قصبه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)، کنار شط العرب. آبش به وسیله‌ی لوله از شط العرب تأمین میشود. محصولاتش خرما و انگور است. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.

کوتنا هورا[9] (kutnā horā)، آلمانی **کوتنبرگ** (kutenberg)، شهر (جه ۱۶°۷۴۰)، قسمت مرکزی بوهم، چکوسلواکی. از مراکز کشاورزی است. در قرن ۱۳م از مراکز مهم استخراج نقره بود، و در دوران عظمت شاهان بوهم ضرابخانه‌ی مشهوری داشت. در اینجا امپراطور ونسلاوس IV فرمانی صادر کرد (۱۴۰۹) که وضع دانشگاه پراگ را دگرگون ساخت (← پراگ، دانشگاه). در ۱۴۲۱–۲۴ در تصرف هوسیان بود؛ امپراطور سیگیسموند آن را از تصرف هوسیان خارج ساخت. بار دیگر ی. زیزکا آن را به تصرف آورده آتش زد. کوتنا هورا، که تا این تاریخ از پایگاههای کاتولیکها بود، مدت دو قرن مرکز نهضت پروتستان بوهم شد. در جنگ سی‌ساله نیز خسارت فراوان دید، و بعد از تعطیل (قرن ۱۷م) معادن نقره‌اش از اهمیت افتاد. ابنیه‌ی قرون وسطائی متعدد دارد، از آن جمله است کلیسای قدیسه باربارا (از قرن ۱۴م)، کلیسای جامع گوتیک یعقوب حواری (از قرن ۱۴م)، و کاخ معروف به "دربار ایتالیائی" (آغاز بنایش از قرن ۱۳م) که مقر شاهان بوهم و محل ضرابخانه بود.

کوتنه[10] (kutene)، رودی در امریکای شمالی، که در جش ایالت کولومبیای بریتانیا (کانادا) سرچشمه میگیرد، و پس از گذشتن از ایالات مونتانا و آیداهو (هر دو در کشمت)، در کولومبیای بریتانیا به دریاچه‌ی کوتنه میریزد. جزء شبکه‌ی رود کولومبیا است.

کوتوپاکسی[11] (kotopāksi)، آتشفشان زنده، به ارتفاع ح ۵°۹۰۰ متر، در ل اکوادور مرکزی. مستور از برف و یکی از زیباترین قلل سلسله کوههای آند است.

کوتور[12] (kotor)، ایتالیائی **کاتارو**[13] (kāttāro)، شهر و دریابندر (جه ۸°۵۷۲)، ج مونتنگرو، یوگوسلاوی. کنار دریای آدریاتیک بر خلیج کوتور واقع است. از مراکز جهانگردی است. در دوره‌ی رومیها بنا شد. در ۱۴۲۰–۱۷۹۷ در تصرف ونیز بود، و سپس به تصرف اتریش در آمد. در ۱۹۱۸ به کشور جدید التأسیس یوگوسلاوی تعلق یافت.

کوتورا[14]**، لوئی** (lui kutürā)، ۱۸۶۸–۱۹۱۴، فیلسوف و ریاضیدان فرانسوی. بیشتر به فلسفه‌ی ریاضیات و استعمال ریاضیات در منطق توجه داشت. آثارش مشتمل است بر بینهایت ریاضی (۱۸۹۶)، منطق لایبنیتز (۱۹۰۱)، و جبر منطق (۱۹۰۵).

کوتوزوف[15]**، میخائیل ایلاریونوویچ** (mixāil ilārionovic kutuzof)، ۱۷۴۵–۱۸۱۳، فیلد مارشال روسی. در جنگهای روس و عثمانی در سالهای ۱۷۶۸–۷۴ و ۱۷۸۷–۹۲ شرکت داشت، و یک چشم خود را از دست داد. در جنگ اوسترلیتز نیز، که روسیه بر خلاف نظر وی در آن میجنگید، شرکت داشت (۱۸۰۵). در ۱۸۱۱–۱۲ فرمانده قوای روسیه

(1)Cotentin (2)Coutances (3)Cotyaeum (4)Côte-d'or (5)Côtes-du-Nord (6)Kotzebue (7)Kotka (8)Köthen; Cöthen (9)Kutna Hora (10)Kootenai; Kootenay (11)Cotopaxi (12)Kotor (13)Cattaro (14)Couturat (15)Kutuzov

در جنگ با عثمانی بود، و بسارابی را تصرف کرد. در ۱۸۱۲، بعد از شکست بارکلای-د-تولی از ناپلئون I، به جای وی فرمانده کل قوا شد. وی نخست حیله‌ی جنگی بارکلای را که عبارت از عقبنشینی و کشاندن قوای ناپلئون به داخل روسیه بود رها کرد، و در دفاع از مسکو در بورودینو در مقابل ناپلئون سخت پایداری کرد. پس از آن، روش بارکلای را به کار بست، و عقب نشست، و این امر سرانجام منجر به شکست ناپلئون شد. پس از عقبنشینی ناپلئون نیز از تعقیب وی دست نکشید، تا اینکه قوای منهزم ناپلئون از رود برزینا گذشتند.

کوتوله[1] (kutule) یا **کله**[1] (kole)، گیاه یا جانور یا انسانی که قد او از اندازه‌ی متعارفی کوتاهتر است. چنان مینماید که، در انسان، کوتوله بودن نتیجه‌ی ترکیبی از بد کار کردن عوامل ژنتیکی و غده‌های داخلی باشد، که از آن جمله است نقائص غده‌های نخامی (هیپوفیز) و درقی. بلندی قامت کوتوله‌های بشری از ۶۰ تا ۱۳۰ سم تغییر میکند. بعضی از کوتوله‌ها پاهای بسیار کوتاه دارند، ولی رشد تنه‌ی آنان طبیعی است. این حالت گاهی با بلاهت ومعمولا با سترونی همراه است. در کوتوله‌های دیگر، که عموماً به نام کوتاهقد خوانده میشوند، نمو قد در کودکی متوقف میشود، ولی تناسب اندامها محفوظ میماند، و غالباً این گونه کوتوله‌ها میتوانند بچه‌های طبیعی تولید کنند؛ و نیز ممکن است در اواسط عمر دوباره قامت ایشان رشد کند و به حد متعارفی برسد. پیگمه را از لحاظ علمی کوتوله به شمار نمیآورند، چه پیگمه‌ها قامت یکنواخت و وراثتی دارند، و نقصی در باروری آنان مشاهده نمیشود. کوتوله‌های مشهوری در افسانه‌ها و در تاریخ بوده‌اند. کوتوله‌ها از قدیمترین ازمنه‌ی تاریخی محبوب دربارها بودند، و مخصوصاً بین قرون ۱۵م و ۱۷م کوتوله‌داری در دربارهای اروپائی در اوج رونق بود. اگرچه آنها را نوعی بازیچه تلقی میکردند، بسیاری از آنان شوخ‌طبع و توطئه‌گر بودند.

کوتوله‌ها (kutule-) یا **ستاره‌های کوتوله**[2]، یکی از ۲ دسته ستارگانی که طبق نمودار هرتسپرونگ و راسل دسته‌بندی شده‌اند. این دسته خود به ۲ گروه **کوتوله‌های سفید** و **کوتوله‌های سرخ** تقسیم می‌شوند (← غولپیکران و کوتوله‌ها، قسمتهای III و IV).

کوتوله‌های سرخ: ← غولپیکران و کوتوله‌ها؛ کوتوله‌ها.

کوتوله‌های سفید: ← غولپیکران و کوتوله‌ها؛ کوتوله‌ها.

کوتون[3]، **ژرژ** (jorʃ kuton)، ۱۷۵۵؟–۱۷۹۴، انقلابگر فرانسوی. وی نخست نظریات اعتدالی داشت، ولی بعد به ژاکوبنها پیوست. از اعضای مهم کمیته‌ی امنیت عمومی بود، و در دوره‌ی وحشت او و سن‌ژوست دستیاران مهم روبسپیر بودند. در کودتای نهم ترمیدور توقیف، و با گیوتین اعدام شد.

کوت هزاره، در شاهنامه، ← کوت.

کوتیر-ناخونته (kutir nāxunte)، پادشاه عیلام؛ پسر شوتروک ناخونته‌ی I. در ۱۱۵۷ ق‌م آخرین پادشاه کاسی بابل را بر انداخت، و مجسمه‌ی مردوک را، به عنوان نماد پایان استقلال بابل، به عیلام برد. در بعضی کتابهای فارسی نام او را کودور نان‌خوندی (kudur nān.xundi) نوشته‌اند.

کوتیر-ناخونته‌ی I (kutir naxunte-) نایب‌السلطنه‌ی بزرگ عیلام. ظاهراً برادرزاده‌ی کودوزولوش (kuduzuluš) نایب‌السلطنه‌ی عیلام بود، و در زمان حیات او امیر شوش بود. کوتیر-ناخونته در ۱۷۳۰ ق‌م به نیابت سلطنت رسید، برادر خود لیلا-ار-تاش (lilā-er-tāš) را قائم مقام خود، و پسر ارشد خویش تمتی-اگون (temti-agun) را امیر شوش کرد.

پس از حمورابی، قدرت بابل در زمان سلطنت (۱۷۴۹–۱۷۱۲ ق‌م) پسرش سمسوئیلونا (samsu-ilunā) رو به ضعف نهاده بود، و به همین جهت کوتیر-ناخونته‌ی I توانست به سرزمین بابل حمله ببرد. در این تاخت و تاز او مجسمه‌ی الاهه‌ی پیروزی و باروری بین النهرین را با خود به شوش برد. این مجسمه قرنها در شوش ماند تا آنکه آسوربانی‌پال از نو آن را به ارک باز گردانید (ح ۶۴۰ ق‌م). یادگار پیروزیهای کوتیر-ناخونته قرنها در خاطر مردم عیلام مانده بود، چنانکه در سنگ‌نبشته‌ای فتح ۳۰ شهر به او و به پسرش تمتی-اگون نسبت داده شده است. سلطنت کوتیر-ناخونته مدت درازی طول کشیده است، زیرا برادرش که پس از او به نیابت سلطنت رسیده بود مدت کمی زنده بود و تمتی-اگون، پسر کوتیر-ناخونته، در حدود ۱۶۹۸ ق‌م به نیابت سلطنت رسیده است.

کوتیک-این-شوشینک (kutik-in-šušinak) [= مورد حمایت (خدای موسوم به) این-شوشینک]، پادشاه عیلام (احتمالا از ح ۲۲۴۰ ق‌م) و آخرین پادشاه سلسله‌ی شاهان اوان (← عیلام)، و یکی از شخصیتهای تاریخی مهم تاریخ عیلام باستان، که سابقاً، بر طبق منابع اکدی، پوزور-این-شوشینک (puzur) خوانده میشد. از وی کتیبه‌های متعددی، نه فقط به خط اکدی، بلکه به خط و زبان معروف به "عیلامی ابتدائی" باقی مانده است، که خواندن آنها در ۱۹۶۱ مقدور شد. وی معاصر نرمسین (سلطنتش ح ۲۲۹۱–۲۲۵۵ ق‌م)، پادشاه اکد، بود، و از جانب وی در شوش حکومت داشت. در زمان جانشین نرمسین، برای کومک به پادشاه اکد با گوتیان جنگید. احتمالا در ح ۲۲۴۰ به پادشاهی اوان رسید، و بدین گونه، آخرین بقایای اطاعت عیلام از دولت اکد از میان رفت. بناهای بسیار در شوش برپا کرد. پس از وی، دولت اوان به صورتی نامنتظره بر افتاد، و خط عیلامی از میان رفت.

کوتیلدون: ← لپه.

کوثر (kōsar) [عربی، = افزونی بیش از حد و خیر کثیر]، نام جوی یا حوضی در بهشت. میان اهل تفسیر در وصف آن گفتگوهاست. در قرآن، در سوره‌ی کوثر، آمده است که "ما ترا کوثر بخشیدیم"؛ بعضی از مفسرین همان معنی خیر کثیر را گرفته‌اند، و برخی، بر اساس مجموعه‌ای از روایات، آن را به معنی جویی دانسته‌اند که بعضی از اوصاف آن چنین است: سرچشمه‌ی آن سدرة المنتهی است؛ پایه‌هایش در زیر عرش قرار دارد؛ سنگریزه‌هایش مروارید و یاقوت است؛ و بهنای آن میان مشرق و مغرب. بر طبق روایات شیعه، ساقی آن علی ع است. نیز ← قیامت، قسمت VIII، بند ۶.

کوثر، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۰۸م قرآن، مکی، ۳ آیه، در نفرین بر دشمنان پیغمبر اسلام، که به نداشتن فرزندان ذکور بر وی طعنه میزدند، و بالنتیجه، نهضت اسلام را عقیم و بلاائر پیشبینی میکردند.

کوئی، بابل، محل تولد مانی.

کوجان (kujān)، ده (جم ۱٬۹۴۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۷کیلومتری ش سده. از زاینده‌رود مشروب میشود. محصولاتش غلات، صیفی، و پنبه است.

کوجنق (kujnaq)، ده (جم ۱٬۰۶۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشکین غربی، بخش حومه‌ی شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۸کیلومتری ل‌غ مشکین‌شهر. از رود اهرچای مشروب میشود.

کوجیکی: ← شینتو.

کوچ[4] (kuc) یا **کاچ**[4] (kāc)، ناحیه (ح ۴۴٬۰۰۰ کمم؛ جم ۵۶۷٬۶۰۶)، و مملکت سابق ل قسمت غربی هند، که اکنون جزء گجرات است. از ل به پاکستان غربی محدود میباشد. جز باریکه‌ای حاصلخیز در کنار دریای عربستان، عمدةً لم یزرع است. پرورش اسب و شتر تا حدی رواج دارد. شهرهای عمده‌اش بوج[5] (buj؛ کرسی) و ماندوی[6] (māndvi؛ دریابندر کنار خلیج کوچ) است.

کوچ سابقاً یک کشور راجه‌نشین بود. از قرن ۱۳م تا قرن ۱۹م تحت حکومت مسلمانان قرار داشت. در ۱۸۱۵ به بریتانیا انتقال یافت. در ۱۹۶۰ جزء گجرات شد. رانِ[7] کوچ نام بیابان نمکزاری است به وسعت ح ۲۰٬۰۰۰ کمم که عمدةً در قسمت شمالی ناحیه است.

کوچابامبا[8] (kocābāmbā)، شهر (جم ۱۴۹٬۹۰۰ تخمین ۱۹۷۰)، کرسی ایالت کوچابامبا، غ بولیوی مرکزی. شهری زیبا و دومین شهر بزرگ کشور است. دانشگاه دارد.

کوچان، نام قدیم ده آستانه، شهرستان لاهیجان.

کوچ بهار، هند، ← بنگاله.

کوچصفهان (kucesfahān)، بخش (جم ۴۴٬۶۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۶۵ آبادی. از ل به بخش لشت نشاء، از ج به شهرستان لاهیجان، از ش به سفیدرود، و از غ به رشت محدود است. از محصولاتش برنج، کنف، و غلات است. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش بخش کوچصفهان جزء شهرستان رشت تشکیل شد، و دهستان لشت نشاء از دهستانهای تابعه‌ی آن بود. در اسفند ماه ۱۳۲۴ هش دهستان لشت نشاء از آن منتزع و تبدیل به بخش تابع شهرستان رشت شد. این بخش منطبق بر دهستان **کوچصفهان** است. مرکز بخش و دهستان، **کوچصفهان** (جم ۲٬۷۹۷ سث ۱۳۴۵ هش) واقع در ۱۷کیلومتری ش رشت است. یکشنبه و چهارشنبه‌بازار دارد. ناحیه‌ی کوچصفهان در حمله‌ی مغول آسیب فراوان دید. ولایت کوچصفهان سابقاً جزء ناحیه‌ی بیه‌پس بود. در دوره‌ی صفویه مدتها مورد نزاع حکام بیه‌پس و بیه‌پیش بود. حمدالله مستوفی در نزهت القلوب بنای آن را به اردشیر بابکان نسبت داده است.

کوچکترین مضرب مشترک، در ریاضیات، ← مضرب، در ریاضیات.

کوچک جنگلی (kuceke jangali) یا **میرزا کوچک خان جنگلی**، شهرت **شیخ یونس گیلانی**، فت ۱۱ بهمن ۱۳۰۰ هش، رئیس مجاهدین گیلان و مؤسس جمهوری گیلان در اواخر سلطنت

(۱)dwarf (۲)dwarf stars (۳)Couthon (۴)Kutch; Cutch (۵)Bhuj (۶)Mandvi (۷)Rann (۸)Cochabamba

قاجاریه. وی مقارن اواخر جج I در گیلان به اتفاق جمعی از اشخاص ناراضی علم طغیان بر ضد دولت بر افراشت (۱۲۹۹ هش)، و چندی بعد، به تقویت حکومت سوسیالیستی روسیه و پشتیبانی عناصر افراطی، رشت را گرفته اعضای دولت مستقل خود را معرفی و اعلام کرد، و حتی اسکناس منتشر کرد؛ جوانان گیلان را به خدمت نظام فرا خواند، و برای تربیت افراد نظامی، مدرسه‌ی نظام دایر کرد؛ برای تأمین مخارج خویش به مصادره‌ی اموال ثروتمندان و تصرف در اموال بانک شاهی و صندوق مالیه پرداخت، و قوای خود را آماده‌ی هجوم به قزوین و تهران کرد. اما در این اثنا بین یاران او اختلاف پدید آمد، و در حدود رشت کار آنها به زد و خورد کشید. همین امر موجب پریشانی کار آنها شد، و پس از آن، با وجود رفع اختلاف و رسیدن قوای کومکی از بادکوبه، دیگر امید و امکان توسعه‌ی قلمرو جمهوری گیلان را نیافت. چندی بعد، رضا خان میربنج (← رضا شاه)، پس از تحصیل موافقت وزیر مختار روسیه در ایران، با فوج قزاق تهران به طور ناگهانی به رشت تاخت و آنجا را گرفت، و بعضی از یاران میرزا کوچک خان را فراری و بعضی دیگر را جلب کرد. اما میرزا کوچک خان به جنگل رفت، و در ماسوله به قوای قزاق حمله‌ور شد، ولی از این حمله سودی نبرده متواری شد، و عاقبت در گردنه‌ی گیلوان طالش از برف و سرما تلف شد، و سرش را یکی از اهل طالش به طمع دریافت انعام بریده به تهران آورد، و بدین گونه غائله‌ی او ختم شد.

کوچک خان جنگلی، میرزا: ← کوچک جنگلی.

کوچک قینارجه[1]، پیمان (kucek qaynārje)، ۱۷۷۴، پیمان صلحی که بعد از پایان مرحله‌ای (۱۷۶۷–۷۴) از ← جنگهای روس و عثمانی در دهکده‌ی کوچک قینارجه (اکنون واقع در لش بلغارستان) میان کاترین II روسیه و سلطان مصطفی III عثمانی به امضا رسید. بر طبق این پیمان، کرچ و چند بندر دیگر در دریای سیاه به روسیه تعلق گرفت، بقیه‌ی خانات کریمه استقلال یافت، و کشتیهای تجارتی روسیه حق عبور و مرور در آبهای عثمانی یافتند. مولداوی و والاکی تحت نظارت عثمانی قرار گرفت، اما حق دفاع از امیرنشینهای آنها و نیز تابعین ارتدوکس سلطان عثمانی به روسیه داده شد. مطابق یک پیمان جداگانه، دولت عثمانی بوکووینا را به اتریش واگذار کرد (۱۷۷۵). پیمان کوچک قینارجه مقدمه‌ی الحاق (۱۷۸۳) کریمه به روسیه، و پایه‌ی دعاوی بعدی این کشور در حمایت از مسیحیان امپراطوری عثمانی بود. تفوق روسیه بر عثمانی، که این پیمان از مظاهر آن بود، از عوامل ایجادکننده‌ی مسئله‌ی شرق شد.

کوچک مندرس، رود ترکیه، ← سکاماندروس؛ مندرس.

کوچلوک خان: ← گورخانیان.

کوچین[2] (kocin)، کشور مهاراجه‌نشین سابق (۳٬۸۷۰ کمه)، جنوب غ هند، کنار ساحل مالابار، کرسی آن ارناکولام (ernākulām). در ۱۹۴۹ این کشور و ترانکور را به عنوان ایالت تراوانکور–کوچین سازمان دادند، که بعداً جزء ایالت کرالا شد. ناحیه‌ی کوچین از لحاظ چگالی جمعیت یکی از متراکمترین نواحی هند است. فعالیت عمده‌ی اقتصادی کشاورزی است؛ محصولاتش عبارت است از برنج، نارگیل، فلفل، و روغنهای نباتی. بندر عمده‌ی آن، **کوچین** (جه ۲۹٬۸۸۱)، بر ساحل مالابار قرار دارد، و دریابندری مهم تقریباً برای همه‌ی ساحل جنوب غ هند است. در ۱۵۰۲ واسکو دو گاما از آن دیدار کرد، و پس از آن آ. آلبوکرک پرتغالی ماندگاهی در آنجا تأسیس کرد. کوچین را هلندیها در سال ۱۶۶۳ و بریتانیائیها در ۱۷۹۵ تصرف کردند. نزدیک آن جامعه‌ای از اعقاب یهودیانی که در قرن ۱۶م از پرتغال رانده شدند وجود دارد.

کوچینگ[3] (kucing)، شهر (جه تخمیناً ۵۶٬۰۰۰)، کرسی مستعمره‌ی سراواک، مالزی، غ برنئو، بر رود سراواک.

کوخ[4]، روبرت (robert kox)، ۱۸۴۳–۱۹۱۰، باکتریشناس آلمانی. تکنیکهای کشت میکروبها را تکمیل، و عامل بیماریزای عده‌ای از امراض عفونی را کشف کرد، سیاه‌زخم (۱۸۷۶)، سل (۱۸۸۲)، وبا (۱۸۸۴)، و غیره. از ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۱ استاد دانشگاه برلین، و از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۴ مدیر مؤسسه‌ی بیماریهای عفونی (که برای او تأسیس شده بود) بود. در ضمن تحقیقاتی که برای دولتین آلمان و بریتانیا میکرد، به افریقای جنوبی، هند، مصر، و غیره سفر کرد، و در بیماری خواب، مالاریا، و غیره تحقیق کرد. به سبب طریقه‌ی آزمون با توبرکولین برای بررسی در بیماری سل، جایزه‌ی ۱۹۰۵ نوبل در فیزیولوژی و طب به وی اهدا شد.

کوخان: ← گورخانیان.

کوخانوفسکی[5]، یان (yān koxānofski)، ۱۵۳۰–۸۴، شاعر بزرگ لهستانی در دوره‌ی رنسانس. در مدت اقامت در ایتالیا و فرانسه، با رونسار آشنا شد، و تحت تأثیر افکار گروه پلئیاد قرار گرفت. فن شعر لهستانی را پایه گذاشت، و ادبیات لهستانی را از جنبه‌ی محلی خارج کرد، و در جریان نهضت رنسانس اروپا انداخت. آثارش مشتمل است بر مجموعه‌ای از اشعار کوتاه در باره‌ی موضوعات گوناگون، تراژدی اخراج فرستادگان یونان (۱۵۷۸)، ترجمه‌ی لهستانی مزامیر، و غیره.

کوخر[6]، امیل تئودور (emil teodor koxer)، ۱۸۴۱–۱۹۱۷، جراح سویسی. به جهت کارهایش در فیزیولوژی، دردشناسی، و جراحی روی غده‌ی تیروئید جایزه‌ی ۱۹۰۹ نوبل در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

کوخرد (kuxerd)، ده (جه ۱٬۱۰۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۱۸کیلومتری جش بستک.

کود (kod)، ← قانون‌نامه.

کود[7] (kud) یا **رشوه** (rošve, rešve)، ماده‌ای دارای نیتروژن، فوسفور، پوتاسیوم، یا سایر مواد مورد احتیاج اساسی نبات، که به زمین یا محیط دیگری که نبات در آن زندگی میکند میدهند. کود ممکن است آلی (مانند فضولات حیوانات، استخوان آسیاشده، کمپوست، و گیاخاک) یا غیر آلی (کود شیمیائی یا کود مصنوعی) باشد (از قبیل نیترات سودیوم، نیترات پوتاسیوم، نیترات و سولفات امونیوم، سوپرفوسفات، و کلرور پوتاسیوم). کود سبز نباتی است که آن را میکارند، و در موقع گل کردن زیر خاک میکنند تا در زمین پوسیده موجب اصلاح جنس زمین شود. معمولا کود سبز را از نباتات خانواده‌ی بقولات میکارند، ولی نباتاتی از خانواده‌های دیگر (مانند منداب) هم بدین منظور کشت میشود، و در بعضی نواحی نباتات وحشی (مانند شیرین بیان) را جمع کرده زیر خاک دفن میکنند.

کودا[8] (kodā، ایتالیائی، ← کم)، عنوان بخش آخر یک موومان یا قطعه در موسیقی، که دارای موجودیت و موضوع مستقل است. گرچه معمولا ساختمان کودا از تمها و مطالبی که در طول قطعه به کار رفته ترکیب میشود، هویت و رفتار مشخص خود را دارد و از قسمتهای قبلی قطعه قابل تمیز است. در بعضی آثار آهنگسازان کلاسیک مانند موتسارت و بتهوون، و همچنین در آثار آهنگسازان دوران رمانتیک مانند آ. بروکنر و ی. برامس، کودا بسیار طولانی و پراهمیت میشود؛ ولی در آثار بعضی دیگر از آهنگسازان، در دورانهای مختلف، کودا قسمت کوتاهی بیشتر نبوده و بیشتر به یک کادانس گسترش‌یافته میماند.

کوداک یا **کداک** (هر دو kodāk)، نام یکی از انواع دوربینهای عکاسی، که مخترع آن ← ج. ایستمن بوده است. نیز ← عکاسی، قسمت XVI.

کوداکروم، فیلم، ← عکاسی رنگی، قسمت ۷.

کودای[9]، زولتان (zoltān kodāy)، ۱۸۸۲–۱۹۶۷، آهنگساز مجار، و گردآورنده‌ی موسیقی عامیانه. خدمات بسیار در بالا بردن سطح تعلیمات موسیقی در مجارستان کرد. با ب. بارتوک برای نخستین‌بار به گرد آوردن موسیقی عامیانه‌ی مجار پرداخت، و علاقه‌اش به این موسیقی از آهنگهایش هویدا است. سبک وی، در عین مدرن بودن، دنباله‌ی روش رمانتیک است. از آثار معروفش اپرای هاری یانوس (۱۹۲۶)، و زبور مجارستانی (۱۹۲۳) برای آواز و ارکستر و رقصهای ارکستری، و کنسرتو برای ارکستر است.

کودئین[10] (kodein)، آلکالوئید موجود در تریاک. ماده‌ای تلخ‌مزه است، و عمدة به عنوان مسکن به کار میرود. معمولا به صورت فوسفات و سولفات کودئین استعمال میشود. مقدار زیاد آن سمی است، و استعمال مکرر آن ممکن است اعتیاد بیاورد.

کودتا[11] (kudetā) [عبارت فرانسوی، از کو (← ضربه) و انا (← مملکت)]، اعمال ناگهانی قدرت برای بر انداختن دولت، بدون رعایت قوانین مربوط یا قانون اساسی. کودتا به معنی خاص بر خلاف انقلاب، که به توسط توده‌های مردم صورت میگیرد، و همراه با دگرگونی بنیان اجتماعی و اقتصادی کشور است، تنها تغییر ناگهانی رهبر یا رهبران اصلی حکومت میباشد. از نمونه‌های آن در تاریخ کودتای ۱۸م برومر ناپلئون بوناپارت بر ضد دیرکتوار است. روش متداولی که معمولا طراحان کودتا برای کسب قدرت اعمال میکنند تصرف ناگهانی ساختمانهای مهم دولتی، راه آهن، ایستگاه‌های فرستنده، و مراکز مولد نیرو است. کودتا از حوادث عادی در کشورهای امریکای لاتین (با بیش

(۱)Kuchuk Kainarji (۲)Cochin (۳)Kuching (۴)Koch (۵)Kochanowski (۶)Kocher (۷)fertilizer (۸)coda (۹)Kodaly (۱۰)codein (۱۱)coup d'état

از ۳۰ کودتا در سالهای ۱۹۵۴–۶۰) و در بعضی از کشورهای آسیائی و افریقائی است.

کودتای سوم اسفند. آشفتگیهائی که در همه‌جای ایران پس از جنگ I پیدا شده بود، و عدم رضایت از قرارداد ۱۹۱۹ که بیشتر به این پریشانیها دامن میزد، عاقبت موجب آن شد که قسمتی از قوای قزاق ایران، به ریاست رضا خان میرپنج (بعداً سردار سپه و سپس رضا شاه کبیر) که در مقابل شورشیان گیلان عقبنشینی کرده و در نزدیکی قزوین متوقف مانده بودند، بدون آنکه شاه (احمد شاه) و رئیس‌الوزرای وقت (فتح‌الله اکبر ملقب به سپهدار) باخبر شوند، به بهانه‌ی حفظ پایتخت، شب سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ هش، مطابق ۱۳ جمادی الاخر ۱۳۳۹ هق، حدود نیمه‌شب وارد تهران شوند، و پس از مقاومت مختصری از طرف بعضی از کلانتریها که به کشته شدن چند پاسبان انجامید، همه‌ی مراکز انتظامی را اشغال کنند. در روز سوم اسفند، احمد شاه ناگزیر فرمان ریاست وزرائی روزنامه‌نویس جوانی به نام ← سید ضیاءالدین طباطبائی، و فرماندهی کل قوا را به نام رضا خان صادر کرد و او را لقب سردار سپه داد. همان روز، به موجب اعلامیه‌ای که صادر شد، در شهر حکومت نظامی برقرار شد؛ کلیه‌ی روزنامه‌ها، ادارات دولتی (غیر از اداره‌ی ارزاق) تعطیل، اجتماعات ممنوع، و مغازه‌های مشروبفروشی و سینماها و باشگاهها بسته شد. متعاقباً جمعی از اعیان و اشراف و متنفذین و علما و مخالفان قرارداد ۱۹۱۹ دستگیر و زندانی یا تبعید شدند. کودتای سوم اسفند مبدأ تحولاتی عظیم در تاریخ ایران است. نیز ← ایران بعد از اسلام، تاریخ، قسمت XIII.

کودر[1] (ködər)، ناحیه‌ای در نرن‌شر، اسکاتلند، که قلعه‌ی آن در نمایشنامه‌ی مکبث (شکسپیر) قتلگاه دانکن به دست مکبث معرفی شده است.

کودزر (kudzar)، ده (جم ۱٬۱۸۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشک‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران).

کودزو[2] (kudzu؛ ژاپونی)، (*Pueraria thunbergiana*)، گیاه پروانه‌وار پیچنده‌ی دائمی که اصلش از ژاپن است. برگهای پهن و گلهای ارغوانی دارد. بسرعت میروید؛ برای پوشش زمین و علوفه به کار میرود.

کودکان، استخدام: ← استخدام کودکان.

کودکان، رفاه: ← رفاه کودکان.

کودکس: ← فارماکوپه.

کودکستان (kudakestān)، آلمانی کیندرگارتن[3] (kindergärten) [= باغ کودکان]، مؤسسه‌ی آموزش و پرورش اطفال قبل از سن دبستان. طرح آن را فروبل ریخت (۱۸۳۷)، و اساسش این بود که از غریزه‌ی خلاقه‌ای که بچه‌ها در بازی دارند به منظور پرورش همکاری و کوشش در آنها، و آماده کردنشان برای دبستان استفاده شود. در ایران، تاریخچه‌ی تأسیس کودکستان به سال ۱۲۸۹ هش (تأسیس کاخ کودکان برای اطفال ارامنه به توسط خانم مارگریت سروریان) میرسد. سپس، خانم برسابه هوسپیان کودکستان برسابه را تأسیس کرد (سال ۱۳۱۰ هش).

کودکس سینائیتیکوس: ← طور سینا.

کودکس یوریس کانونیکی: ← قانون کلیسائی.

کودکی عیسی، انجیل عربی: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

کودلینبورگ[4] (kvedlinburg)، شهر (جم تخمیناً ۳۱٬۹۷۱)، جمهوری دموکراتیک آلمان، در ایالت سابق ساکس-آنهالت، آلمان مرکزی، در دامنه‌ی کوههای هارتس. یکی از قدیمترین شهرهای آلمان است. در ۹۲۲ هانری I آن را مستحکم کرد. او و زوجه‌اش در قلعه‌ی کلیسای اینجا مدفونند.

کود مصنوعی: ← کود یا رشوه.

کودنوس، رود: ← طرسوس.

کودنی، در روانشناسی، ← ضعف عقل.

کودورسکی، کوه: ← گرجستان، قسمت I.

کودور نان‌خوندی: ← کوتیر-ناخونته.

کودوری، رود: ← گرجستان، قسمت I.

کودومانوس: ← داریوش III.

کودونیا، کرت: ← کانئا.

کودیک[5]، جزیره‌ی (ködiak)، جزیره‌ای نزدیک ساحل جنوب شبه جزیره‌ی آلاسکا، در خلیج آلاسکا. در ۱۷۶۴ روسها آن را کشف کردند، و اولین ماندگاه دائمی روسی در آلاسکا در آنجا تأسیس شد (سال ۱۷۸۴).

کودین، گردنه‌ی: ← کاودینای فورکولای.

کوذکه، در آیین مزدک، ← مزدک، قسمت III.

کوذو ای ویلیگاس[6]، فرانثیسکو گومث د (fran-ţisko gomeţ de kevedo i vilyegās)، ۱۵۸۰–۱۶۴۵، شاعر و نویسنده‌ی هجاگوی اسپانیائی. وی از بزرگترین چهره‌های عصر طلائی ادبیات اسپانیا است. رویاها (۱۶۲۷) از آثار درخشان اوست که، پس از دانته، همراه با طنزی تلخ از ساکنین دوزخ گفتگو میکند.

کور، بوته، ← گبر یا کور.

کور، همسرایان، ← کر.

کور[7] (kur)، فنس **کوار** (kuār)، شهر (جم ۲۵٬۰۰۰)، کرسی ایالت (کانتون) گریزون، ش سویس. از پاسگاههای نظامی رومیان بود. در ق قرن ۹م اسقف‌نشین، و اسقف آن از امرای امپراطوری مقدس روم بود. پس از قبول (۱۵۲۴–۲۶) اصلاح دینی، اختیارات اسقف در امور عرفی از میان رفت. از ابنیه‌ی جالب آن دو برج رومی، کلیسائی از قرن ۸م، کاخ اسقفی، و یک کلیسای جامع (آغازش از قرن ۱۲م) است.

کور، ژاک (jāk kër)، ق ۱۳۹۵–۱۴۵۶، تاجر فرانسوی و مشاور اصلی شارل VII. شارل او را به ریاست مالیه منصوب کرد و به ماموریتهای مهم سیاسی فرستاد. اصلاحات او امور مالی فرانسه را، که به سبب جنگ صدساله درهم ریخته بود، سر و سامان داد. کور تجارت فرانسه را در شرق طالع برقرار، و عقالی در سراسر مشرق‌زمین استخدام کرد. در فرانسه و در خارجه مالک معادن و کارخانه‌های متعدد بود، و با جمهوریهای تجارتی ایتالیا رقابت میکرد. از راه انحصاراتی که برقرار کرده بود ثروتی افسانه‌ای گرد آورد، اما قسمت اعظم آن را به مصرف هزینه‌ی پیکارهائی رساند که سرانجام انگلیسها را از فرانسه بیرون راند. در ۱۴۵۱، به تحریک بدخکاران و دشمنانش، به اتهام مسموم کردن آ. سورل تحت تعقیب قرار گرفت، و پس از یک محاکمه‌ی غیرعادلانه به زندان و پرداخت چندین میلیون فرانک محکوم شد. در ۱۴۵۴–۵۵ در رم فراری بود. در فرماندهی یک ناوگان پاپی بر ضد ترکان عثمانی در کیوس در گذشت. خانه‌ی او در بورژ، که هنوز پابرجاست، از نمونه‌های عالی معماری غیر مذهبی در قرون وسطی است.

کورا[9] (kurā)، نام باستانی آن **کوروس**[10] (kuros)، در مآخذ اسلامی **کر** (korr)، رود عمده‌ی جشمه‌های گرجستان و آذربایجان شوروی. در ارمنستان ترکیه، در لغ قارص، در ارتفاع ۹۸۰٬۱ متری سرچشمه میگیرد، و مسافت حدود ۱٬۵۰۰ کم را به طرف ل طی کرده به شکل قوسی به جانب جنوب به قفقاز بزرگتر میرود، و به دریای خزر میریزد. بر مسیر علیای آن، نزدیک تفلیس، یک کارخانه‌ی نیروی برقابی ساخته شده است. در ۱۹۵۳ یک کارخانه‌ی نیروی برقابی با مخزنی عظیم در جانب لش کیروف‌آباد تأسیس شد. در مسیر سفلای کورا، رود ارس به آن ملحق میشود، و کورا از دشتی که در لغ ایران ممتد است میگذرد. در این ناحیه پنبه فراوان کشت میشود.

کورالیم (korā'im) یا **کورایم** (korāyem)، دهستان (جم حدود ۳٬۰۶۸؟)، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۷۴ (۹) آبادی.

کوراپالکین: ← کوروپالکین، آلکسی نیکولایویچ.

کورادو، اسم مرد، ← کونرادوس، اسم.

کورار[11] (kurār؛ از فنس)، مایعی سمی که از بعضی گیاهان امریکای جنوبی استخراج میشود، و بومیان امریکائی آن را برای زهرآلود کردن تیر به کار میبرند. موجب فلج عضلات میشود؛ در طب برای اتساع عضلات به کار میرود.

کوراسائو[12] (kurāsāo)، بزرگترین جزیره (۴۶۰ کم؛ جم ۱۳۲٬۰۵۵) از جزایر آنتیل هلند. **آنتیل هلند**[13] (۱٬۰۲۰ کم، جم ۲۰۳٬۵۱۹) ناحیه‌ای خود-مختار و متعلق به هلند است، و در هند غربی هلند قرار دارد. کرسی آن ویلمستاد است. این ناحیه عبارت از جزایری است که به فاصله‌ی زیاد از یکدیگر قرار دارند؛ بعضی‌مانند جزایر کوراسائو و آروبا (ārubā)-نزدیک ساحل ونزوئلا واقعند، و برخی در لغ جزایر بادپناه قرار دارند. این جزایر در سال ۱۴۹۹ به وسیله‌ی اسپانیائیها کشف شد، و در طی جنگهای ناپلئون چندی در دست انگلیسها بود، اما از ۱۶۳۴ در تصرف هلند بوده است. کشف و بهره‌برداری نفت در ونزوئلا بر اهمیت کوراسائو و آروبا بسیار افزوده است. جزایر جالب سیاحان است.

کوراسائو[14] [به نام جزیره‌ی کوراسائو، در هند غربی هلند]، نوعی لیکور، حاصل از تقطیر الکلهای مخلوط با پوست پرتقال خشک‌شده، که با افزودن لیکور رم آن را معطر میکنند. در آغاز به توسط هلندیها ساخته شد، و اکنون نیز عمدتاً در هلند تهیه میشود.

کورال[15] یا **کرال**[15] (هر دو koral)، در موسیقی غربی، معمولاً هریک از ملودیهای سرودهای مذهبی کلیسای انجیلی آلمان. لوتر برای نیایشهای کلیسای

---

(۱)Cawdor (۲)kudzu (۳)kindergarten (۴)Quedlinburg (۵)Kodiak (۶)Quevedo y Villegas (۷)Chur (۸)Cœur (۹)Kura (۱۰)Cyrus (۱۱)curare (۱۲)Curaçao (۱۳)Netherlands Antilles (۱۴)curaçao (۱۵)choral(e)

انجیلی از سرودهای رسمی لاتینی، سرودهای دینی رایج، و ترانه‌های عامیانه استفاده کرد، و آنها را به زبان آلمانی ترجمه و توضیح نمود، و آهنگهای آنها را اقتباس کرد، و به علاوه، مواد جدیدی هم خود به آنها افزود. کورال الهامبخش و اساس قسمت اعظم موسیقی مذهبی ی. س. باخ شد.

کلمه‌ی "کورال" به معنی مربوط یا منسوب به کر یا کور نیز هست.

کور آنگله[1] (kor angle)[از فنـ، = کر انگلیسی]، ساز بادی چوبی ارکستر، دارای دو قمیش، که بسیار شبیه اوبوا است، ولی به اندازه‌ی فاصله‌ی پنجم (۳/۲؛ ← فاصله، در صوتشناخت) از اوبوا بمتر است. حدود صوتی آن از نت می زیر خط حامل تا لا بالای خط حامل است ولی یک پنجم بالاتر نوشته میشود.

کورایم، دهستان، ← کورالیم.

کوربولو[2] (korbulo)، فت ۶۷ بم، سردار رومی. در دوره‌ی کلاودیوس، والی آلمان سفلی بود، و کانالی بین موز و راین ساخت، وقتی که بلاش ۱ اشکانی برادرش تیرداد را به تخت سلطنت ارمنستان نشاند، کوربولو به امر نرون به مشرق رفت (۵۸–۵۹)، و اشکانیان را در آرتاکساتا و تیگرانوکرتا شکست داد. پیروزیهای دیگرش در آسیا حسادت نرون را بر انگیخت، و وی کوربولو را به یونان خواند، و وادار به خودکشی کرد.

کوربه[3]**، گوستاو** (güstāv kurbe)، ۱۸۱۹–۷۷، نقاش فرانسوی، رهبر نهضت هنری رئالیسم در قرن ۱۹م. همواره با مقامات رسمی، اعم از هنری و سیاسی، در کشمکش بود. نخستین‌بار با تابلو بعد از شام در اورنان شهرت یافت (۱۸۴۹). سال بعد تابلو مشهورش، تشییع جنازه در اورنان، را که اکنون در موزه‌ی لوور است، و در ۱۸۵۵ استودیوی نقاش را به معرض تماشا گذاشت. چون مورد حمله‌ی پیروان رمانتیسم و کلاسیسیسم واقع شد، خود نمایشگاهی دایر کرد، و ۴۰ تابلو از آثارش به نمایش گذاشت، و بیانیه‌ای در باب رئالیسم منتشر کرد. در ده سال بعد به عنوان رهبر رئالیسم شناخته شد، و پس از آنکه صلیب لژیون دونور اعطائی ناپلئون III را رد کرد شهرتش به اوج رسید. کوربه دموکرات و سوسیالیست، و منکر خدا بود، و در کمون پاریس فعالیت داشت. عاقبت به زندان و غرامت نقدی محکوم شد، و در ۱۸۷۳ به سویس گریخت، و در آنجا سالهای آخر عمر را، در عین فقر و تنگدستی، صرف نقاشی کرد.

کورپس کریستی[4] (korpəs kristi)، شهر (جه ۱۶۷٬۶۹۰)، ج ایالت تکزاس، کشت، بر خلیج کورپس کریستی. خلیج در سال ۱۵۱۹ به وسیله‌ی اسپانیائیها کشف شد. پس از توفند سال ۱۹۱۹، به عنوان مرکز نفت و گاز طبیعی ترقی کرد. دانشگاه دارد.

کورپوس کریستی[4] (korpus kristi)[لتی، = جسد مسیح] یا **عید جسد**، عیدکلیسای کاتولیک رومی که در پنجشنبه‌ی پس از عید تثلیث (یا یکشنبه‌ی پس از آن) برای یادآوری وضع آیین قربانی مقدس برپا میشود. در بسیاری از کشورها این عید با حرکت دسته‌ها و نمایش گل همراه است.

کورپوس یوریس کیویلیس[5] (korpus yuris kivilis)، جامعترین مجموعه‌ی قوانین حقوق رومی، و مدرک اساسی قوانین مدنی جدید. این مجموعه‌ی بااهمیت به دستور یوستی‌نیانوس I به توسط یک هیئت ۱۷نفری از حقوقدانان رومی، به سرپرستی تریبونیانوس، تدوین شد، و سه قسمت اول آن بین سالهای ۵۲۹ و ۵۳۵ به اتمام رسید. هدف از این کار این بود که حقوق رومی، پس از بالغ بر ۱٬۰۰۰ سال که از پیدایش و تکامل آن میگذشت، تدوین و تنظیم شود. نتیجه‌ی کار از آنچه قبلا در این زمینه انجام گرفته بود (از قبیل مجموعه‌ی قوانین تئودوسیوسی) جامعتر و کاملتر بود. نسخ خطی کورپوس یوریس به تعداد زیاد منتشر شد، و به همین جهت، این مجموعه‌ی باارزش پس از اضمحلال امپراطوری روم محفوظ ماند. با احیاء توجه به حقوق رومی در اواخر قرن ۱۱م (به خصوص در بولونیا)، کورپوس یوریس مورد مطالعه و شرح و تفسیر قرار گرفت، و مدرسینی از قبیل ایرنریوس به تدریس آن همت گماشتند. حقوقدانان و فضلائی که در مکتب حقوق رومی پرورش یافتند در ایجاد نظامهای ملی حقوقی در کشورهای اروپائی نقش عمده‌ای داشتند، و کورپوس یوریس در واقع نمونه‌ی اصلی و الهامبخش همه‌ی نظامهای حقوقی ملل اروپائی شد.

کورتئاد-آرژش[6] (kurteā de ārješ)، شهر (جه ح ۱۲٬۰۰۰)، ج رومانی مرکزی، در والاکیا، بر دامنه‌ی جنوبی آلپهای ترانسیلوانی. در ۱۳۳۰–۱۴۳۰ مقر دوکهای والاکیا بود. کلیسای جامع آن مقبره‌ی شاهان رومانی بود.

کورتره[7] (kurtre)، شهر (جه تخمیناً ۴۴٬۸۱۴)، غ ایالت فلاندر، ل‌غ بلژیک. مرکز صنایع منسوجات کتانی بلژیک است، و یکی از اولین (قرن ۱۴م) و مهمترین مراکز پارچه‌بافی فلاندر در قرون وسطی بوده است. در اینجا فلاندریها در اولین نبرد مهمیزها بر فرانسه پیروز شدند (۱۳۰۲). از دیدنیهای آن کلیسای نوتردام (قرن ۱۳م) و تالار شهر (قرن ۱۶م) است.

کورتز[8]**، ارناندو** (ernāndo kortez) یا **ارنان کورتس** (ernān kortes)، ۱۴۸۵–۱۵۴۷، کشورگشای اسپانیائی، فاتح مکزیک. در سال ۱۵۰۴ به هیسپانیولا و بعداً همراه دیگو دِ ولاسکوز به کوبا رفت (۱۵۱۱)، و از ۱۵۱۸ مسافرت خود را برای پویش مکزیک آغاز کرد. پس از پیشروی در ساحل مکزیک، وراکروز را بنا نهاد. سربازانش او را به فرماندهی کل انتخاب کردند و وی، علی رغم ولاسکوئز، مسئول مستقیم شارل V شد. کورتز که بر تشتت داخلی امپراطوری آزتک آگاه شده بود شروع به رخنه کردن در آن امپراطوری کرد. با خرابکاری در کشتیها، راه بازگشت به کوبا را بر طرفداران ولاسکوئز بست، و سپس تنوچتیتلان (پایتخت آزتکها) را گرفت (۱۵۱۹). آزتکهای خرافی از اسپانیائیها به‌عنوان اعقاب کتسالکوآتل به گرمی استقبال کردند. کورتز از موقعیت استفاده کرد، و مونتزوما، امپراطور آزتک، را گروگان نگاه داشت، و به نام او فرمان راند. در کشمکشهای بعد، کورتز مجدداً تنوچتیتلان را گرفت (۱۵۲۱)، و امپراطوری آزتک را بر انداخت. در ۱۵۴۰ که به اسپانیا باز گشت، به سبب سعایت درباریان، شاه به او اعتنایی نکرد، و وی عاقبت در ملک شخصی خود در نزدیک سویل در فراموشی در گذشت.

کورتس[9] (kortes)، نام مجلس نمایندگان در اسپانیا. کورتس نخستین‌بار در قرون ۱۲–۱۳م، در نواحیی از اسپانیا که دوباره به دست مسیحیان افتاده بود تشکیل یافت؛ تا قرن ۱۹م کورتسهای محلی در لئون، کاستیل، آراگون، کاتالونیا، ناوار، والانس، و ایالات دیگر جداگانه تشکیل میشد. سه طبقه‌ی روحانیون، اشراف، و شارمندان در این مجالس شرکت داشتند، و در مورد مالیات و شناسائی پادشاهان جدید رأی میدادند، و به طور غیر مستقیم در امر قانونگذاری مؤثر بودند. کورتسهای آراگون و کاتالونیا عملا قدرت فراوان داشتند. بعد از تحکیم قدرت پادشاهان (قرن ۱۵م) و وحدت یافتن اسپانیا، کورتسها بتدریج تشکیل میبافتند، و قدرت آنها عملا کاهش فراوان یافته بود. اولین کورتس ملی اسپانیا در ضمن جنگ شبه جزیره در کادیث تشکیل یافت (۱۸۱۲)، و قانون اساسی آزادیخواهانه‌ای تصویب کرد؛ اما این قانون را فردیناند VII در ۱۸۱۴ ملغی کرد. بعد از آن، موقعیت کورتس در جریان مبارزه با پادشاهان بر سر کسب قدرت بکرات تغییر کرد. بعد از سقوط (۱۹۳۱) رژیم سلطنتی، کورتسی که تشکیل شد یک قانون اساسی جمهوری اعلام کرد، و تا ۱۹۳۹ کورتس مجلس اسپانیا بود. در حکومت دیکتاتوری فرانکو، کورتس تشکیل میشود، اما عملا قدرت مؤثری در قانونگذاری ندارد. در دوره‌ی حکومت سلطنتی پرتغال نیز به بسیاری از مجالس مقننه‌ی آن کشور کورتس اطلاق میشد.

کورتس، ارنان: ← کورتز، ارناندو.

کورتسولا، یوگوسلاوی، ← کورچولا.

کورتنوئووا، ایتالیا، ← لومبارد، اتحادیه‌ی.

کورتو[10]**، آلفرد دنی** (ālfred dëni korto)، ۱۸۷۷–۱۹۶۲، پیانونواز فرانسوی و رهبر ارکستر. در ۱۹۰۷ به هیئت آموزشی کنسرواتوار پاریس پیوست، و در ۱۹۱۹ دانشسرای موسیقی را در پاریس تأسیس کرد. سالها با ژاک تیبو[11] (jāk tibo) و پابلو کاسالس یک گروه نوازندگی مجلسی داشت.

کورتوا[12]**، برنار** (bernār kurtuā)، ۱۷۷۷–۱۸۳۸، شیمیدان فرانسوی. در ۱۸۱۱ ید را کشف کرد، و آن را مجزا ساخت.

کورتونا[13] (kortonā)، شهر (جه تخمیناً ۲۹٬۵۲۷)، توسکان، ایتالیای مرکزی. یکی از ۱۲ شهر عمده‌ی اتروسکها بود، و اکنون نیز باروها و یک مقبره‌ی اتروسکی در آن باقی است. چند کلیسا به سبک گوتیک دارد که نقاشیهائی از سینیورلی (متولد در همین شهر) و ف. آنجلیکو در آنها موجود است.

کورته رئال[14]**، گسپار** (gaspār korte reāl)، ح ۱۴۵۰–۱۵۰۱؟، پوینده‌ی پرتغالی. به فرمان مانوئل I به پویش گنرگاه شمال غرب رفت. گویند جزیره‌ی گروئنلند را در ۱۵۰۰ کشف کرد، و احتمالا به ساحل امریکای شمالی رسید. در ۱۵۰۱ مجدداً به سفر رفت اما مفقود الاثر شد، و برادرش میکل (migel) نیز که به جستجوی او پرداخت (۱۵۰۲) مفقود شد.

---

(۱) cor anglais (فنـ) (۲) Corbulo (۳) Courbet (۴) Coprus Christi (۵) Corpus Juris Civilis (۶) Curtea-de-Arges (۷) Courtrai (۸) Cortés (۹) Cortes (۱۰) Cortot (۱۱) Thibaud (۱۲) Courtois (۱۳) Cortona (۱۴) Corte Real

کورتی، آبل پاوه دو: ← پاوه دو کورتی.
کورتیزون[1] (kortizon؛ فنس)، ماده‌ای که طبقه‌ی قشری غده‌ی روی کلیه، در تحت تأثیر آث‌ته (هورمون ناشی از غده‌ی هیپوفیز) ترشح میکند. درمهای مفصلی و سایر ناراحتیهای روماتیسمی را نافع است، و نیز همراه کلرومیستین برای معالجه‌ی تیفوئید به کار میرود. ممکن است سبب به هم خوردن تعادل ملحی و مائی خون و انساج، و تولید آماس زیاد بشود. نیز ← ستروئیدها.
کورچولا[2] (korculā)، ایتالیائی **کورتسولا** (kurtsolā)، جزیره (ح ۲۷۰ کمه؛ جه ۱۰٬۲۲۳)، نزدیک دالماسی، در دریای آدریاتیک، متعلق به یوگوسلاوی. شهر عمده‌ی آن کورچولا (جه ح ۳٬۰۰۰) است. بنا بر بعضی مآخذ زادگاه مارکو پولو است.
کورچه (korce)، آلبانی، ← کوریتا.
کورخان: ← گورخانیان.
کوردجو[3] (korredjo)، ۱۴۹۴–۱۵۳۴، نقاش ایتالیائی، که نام حقیقیش آنتونیو آلگری[4] (-ānto nio allegri) بود، و چون در کوردجو (شهری در ناحیه‌ی امیلیا-رومانیا) به دنیا آمد بدین نام معروف شد. مبادی و اصول هنری را نزد عمویش، لورنتسو آلگری (lorentso)، فرا گرفت. کارهای اولیه‌اش، از قبیل مروسی قدیسه کاترین (گالری هنری واشینگتن) و تصویر قدیس فرانسیس (درسدن)، بشدت از ا. مانتنیا و لئوناردو دا وینچی متأثر است. نخستین سفارش مهمی که دریافت کرد (۱۵۱۸) تزیین صومعه‌ی سان پائولو در پارما بود. در این کار، از عهده‌ی ترکیب صحنه‌های تمثیلی و افسانه‌ای با قدرت تمام بر آمد. پس از آن صحنه‌های افسانه‌ای بسیاری نقاشی کرد، از جمله دانائه (گالری هنری بورگزه، رم) و آنتیوپه (موزه‌ی لوور، پاریس). آثار معروفش عبارتند از میلاد مسیح، احتضار در باغ، صعود عیسی، مادونای قدیس زروم، ستایش کودک، مادونا و قدیسین، صعود مریم، و غیره. صعود مریم بزرگترین اثر هنری او (بر سقف کلیسای جامع پارما) است، در این نقاشی مریم عذرا را جمع کثیری از حواریون، قدیسین، و ریش‌سفیدان، که همه از میان ابرها بیرون آمده‌اند، احاطه کرده‌اند. تزیینات کوردجو بر سقفها، در قرن ۱۷م، مورد تقلید فراوان قرار گرفت. حس عطوفت و لطافت طبع در نقاشی‌های او مواج است، و بازی نرم نور و رنگ از خصایص چشمگیر آنها است.
کوردره[5] (kur.dārre)، دره‌ای در ناحیه‌ی کارستی (← کارست) که ناگهان قطع میشود، و روانه‌ی آن زیر زمین ناپدید میگردد.
کوردلیه‌ها[6] (-kordelie)، اعضای یکی از مجامع مهم سیاسی در دوران انقلاب فرانسه، که در ۱۷۹۰ به اسم مجمع دوستداران حقوق بشر و شارمندان تشکیل یافت، و بعداً به مناسبت دیر کوردلیه، که محل اصلی تشکیل جلسات آن بود، بدین نام خوانده شدند. کوردلیه‌ها در ۱۷۹۲–۹۳ از عوامل از میان رفتن ژیروندیان بودند. پس از آنکه رهبران اولیه‌ی آن، دانتون و دمولن، کنار رفتند، اعضای آن تحت تأثیر مارا و ژ. ر. ابر به عقاید چپ افراطی گرویدند. کوردلیه‌ها در کمون پاریس و ارتش نفوذ قاطع داشتند، و قدرت ژاکوبنها را تهدید میکردند. پس از شکست شورشی که برای کسب قدرت برپا کردند، ابر و یارانش تحت تعقیب قرار گرفتند. بعد از اعدام (۱۷۹۴) ابر، مجمع منحل شد.
کور دو لیون: ← ریچارد I، شاه انگلستان.
کوردووا[7]، شهر (جه ح ۳۳٬۰۰۰)، ایالت وراک-روز، ش مکزیک. در ۱۶۱۸ ساخته شد. پیمان ۱۸۲۱ بین نایب‌السلطنه‌ی اسپانیا و آ. د. ایتوربیده، که استقلال مکزیک را پایه گذاشت، در اینجا به امضا رسید.
کوردوا[8]، **شارلوت** (šārlot korde)، ۱۷۶۸–۹۳، آدمکش فرانسوی. طرفدار ژیروندیان بود. به بهانه‌ای دروغین اجازه‌ی ورود به خانه‌ی مارا یافت، و در گرمابه او را با کارد به قتل رسانید. با گیوتین اعدام شد.
کوردیت: ← باروت.
کوردیلرا[9] (kordilerā)، اسپانیائی **کوردیرا** (kordjerā)، نام عمومی رشته‌کوههای غ امریکای شمالی، که از ل آلاسکا به کانادا، کشمت، مکزیک، و پاناما ممتد است. در کشمت، شامل کوههای روشوز، سیرا نوادا، و کوست رینجز است. نام کوردیلرا در آغاز به رشته‌کوه مشابهی در امریکای جنوبی اطلاق میشد، در آنجا رشته‌کوههائی را که از پاناما تا دماغه‌ی هورن امتداد دارد کوردیلرای آند میخوانند (← آند، کوههای).
کوردووا: ← قرطبه.
کورز[10] (korez)، ایالت (۵٬۸۸۰ کمه؛ جه تخمیناً ۲۴۲٬۷۹۸)، ج فرانسه‌ی مرکزی، تقریباً بکلی در لیموزن؛ کرسیش تول[11] (tūl؛ جه تخمیناً ۱۹٬۳۷۲). ناحیه‌ای زراعتی در گرانکوه مرکزی است.
کورزمه: ← لتونی.
کورزیبسکی[12]، **الفرد** (alfrəd korzibski)، ۱۸۷۹–۱۹۵۰، عالم لهستانی تبعه‌ی امریکا. در کارهایش که آن را سمانتیک عمومی (← سمانتیک) موسوم ساخته هدفش تمیز گذاشتن بین کلمات و افراد اشیائی است که این کلمات بر آنها دلالت دارند، و نیز بین اشیائی که یک کلمه بر آنها دلالت دارد. مؤسس و رئیس مؤسسه‌ی سمانتیک عمومی بود، که در سال ۱۹۳۸ تأسیس شد. از آثارش علم و سلامت عقل و مدخل دستگاههای ارسطوئی و سمانتیک عمومی (۱۹۳۳) است.
کورس، نام: ← کوروش یا کورش.
کورسک[13] (kursk)، شهر (جه ۲۴۵٬۰۰۰، تخمین ۱۹۶۵)، کرسی ناحیه‌ی کورسک، ج جمشسر اروپائی مرکزی، بر رود توسکور[14] (tuskor). از مراکز مهم تقاطع راههای آهن، و دارای کارخانه‌های ماشینسازی و مواد شیمیائی است. از ۱۰۹۵ سابقه دارد. در قرن ۱۲م امیرنشین بود، و در ۱۲۴۰ به دست مغولها ویران شد، و در ۱۵۸۶ دولت مسکو آن را به عنوان یک قلعه از نو ساخت.
کورش، نام: ← کوروش یا کورش.
کورش کبیر، سد (-kuroš)، سدی بر رود جفتو (زرینه‌رود) در جش بوکان، استان چهارم (آذربایجان غربی). مشخصات آن به قرار زیر است: نوع سد خاکی؛ طول تاج ۷۲۰ متر؛ ارتفاع از کف پی ۵۰ متر؛ ظرفیت کل مخزن ۶۵۰٬۰۰۰٬۰۰۰ ممکه؛ سطح کشت در مرحله‌ی نهائی ۹۵٬۰۰۰ هکتار؛ قدرت ۲ دستگاه مولد در مرحله‌ی نهائی ۱۰٬۰۰۰ کیلووات. ساختمان آن در ۱۳۴۹ هش پایان یافت.
کورفو[15] (korfu)، بنا حالیه **کرکیرا**[16] (kerkirā)، لتی **کورکورا**[17] (korkurā)، جزیره (۵۹۰ کمه؛ جه ۹۹٬۰۹۲)، یونان. از حیث وسعت دومین جزیره از جزایر یونیائی است. به واسطه‌ی ترعه‌ی باریک کورفو از سواحل یونان و آلبانی جدا میشود. زمینش عمدةً پست و حاصلخیز است، از محصولاتش روغن زیتون، انجیر، شراب و مرکبات میباشد. ماهیگیری و دامپروری رواج دارد. آن را با جزیره‌ی فایاکیای مذکور در اودیسه‌ی هومر یکی شمرده‌اند.

در اواسط قرن ۸م ق‌م کورنتیها در اینجا مهاجرنشین تأسیس کردند، و این شهر با کورنت در تأسیس اپیدامنوس (← دورالتسو) سهیم بود، ولی رقیب کورنت در دریای بالتیک شد، و بین آن دو بر سر اپیدامنوس جنگ درگرفت. کورفو با آتن متحد شد، و این امر از عوامل تسریع وقوع جنگ (۴۳۱–۴۰۴ ق‌م) پلوپونزی بود. در ۲۲۹ ق‌م به دست رومیها افتاد. مکرر بین دولت بیزانس و روبر گیسکار و جانشینان او دست به دست گشت؛ در ۱۳۸۶– ۱۷۹۷ در دست دولت ونیز بود. در ۱۸۶۴ به یونان انتقال یافت. در ۱۹۲۳ و در جه II چندی در دست ایتالیا بود. کرسیش، **کورفو** (جه ۲۷٬۴۳۱ در ۱۹۶۱)، از بنادر تجارتی مهم و جالب سیاحان است.
کورک[18] (kork) [ایرلندی، = مرداب]، ولایت ساحلی (۷٬۴۶۰ کمه؛ جه ۳۳۰٬۱۰۶)، ج ایرلند، در ایالت مانستر؛ بزرگترین ولایت ایرلند. دارای ساحل سنگلاخ با چند خلیج و لنگرگاه است. داخلش کوهستانی با دره‌های حاصلخیز میباشد. مشاغل عمده کشاورزی، ماهیگیری، و تهیه‌ی لبنیات است. مصنوعاتش (اتومبیل، کالاهای کائوچوئی، رنگ، منسوجات، و ویسکی) اغلب در اطراف مرکز ولایت به عمل میآید، و آن شهر **کورک** (جه ۷۷٬۸۶۰) است، که بر رود لی نزدیک بندرگاه کورک قرار دارد. دانمارکیها (در قرن ۹م)، کرامول (در ۱۶۴۹)، و مارلبره (در ۱۶۹۰) آن را تصرف کردند. صادرات عمده‌اش پارچه، محصولات کشاورزی، و ماهی است. دارای دانشگاه و دو کلیسای جامع است.
کورک، اولین ارل آو: ← بویل، ریچارد.
کورکورا، جزیره، یونان: ← کورفو.
کورگ[19] (kurg)، مملکت سابق (۴٬۱۱۰ کمه)، ج غ

(۱)cortisone (۲)Korcula (۳)Correggio (۴)Antonio Allegri (۵)blind valley (۶)Cordeliers (۷)Córdoba (۸)Corday (۹)Cordillera (۱۰)Corrèze (۱۱)Tulle (۱۲)Korzybski (۱۳)Kursk (۱۴)Tuskor (۱۵)Corfu (۱۶)Kerkyra (۱۷)Corcyra (۱۸)Cork (۱۹)Coorg

هند، که اکنون جزء ایالت میسور است.

کورگیدور[1] (koregidor)، جزیره‌ای مستحکم به وسعت ح ۵ کم، نزدیک ساحل شبه جزیره‌ی باتاآن از جزیره‌ی لوزون، فیلی‌پین. اسپانیائیها ابتدا آن را مستحکم کردند، و بعد از ۱۸۹۸ کشمت بر استحکاماتش افزود. در جج II، قوای کشمت، پس از سقوط باتاآن، یک ماه بسختی در آنجا جنگیدند؛ عاقبت در مه‌ی ۱۹۴۲ تسلیم ژاپنیها شدند.

کورلاند[2] (kurlānd)، ناحیه‌ی تاریخی و دوکنشین سابق، غ لتونی؛ کرسی تاریخیش یلگاوا. در قرن ۱۳م به تصرف شهسوران تیوونیائی در آمد؛ پس از اضمحلال (۱۵۶۱) این فرقه، "استاد بزرگ" (رئیس) آن، تحت تبعیت لهستان، اولین دوک کورلاند شد. از اوایل قرن ۱۸م تحت نفوذ روسیه در آمد. در سومین (۱۷۹۵) تجزیه‌ی لهستان به روسیه منضم شد. در ۱۹۱۸ جزء لتونی شد.

کورلاند، مرداب: ← کوریش هاف.

کورلی[3]**، آرکانجلو** (ārkānjelo korelli)، ۱۶۵۳–۱۷۱۳، آهنگساز و ویولن‌نواز ایتالیائی، یکی از پیشقدمان موسیقی مجلسی. بیشتر عمر خود را در رم گذرانید، و ویولن‌نواز دربار کاردینال اتوبونی[4] (ottoboni) بود. اهمیت او در تاریخ موسیقی یکی از جهت تأثیر سبک وی در تکامل تکنیک ویولن‌نوازی است، و دیگر به جهت سهمی است که در پیشرفت موسیقی زهی در کنسرت و در تکنوازی داشته است. همچنین، فرم نوعی کنسرتو گروسو را برقرار کرده است.

کورلیو، مرغ: ← کروان.

کورموران، پرنده: ← غاق.

کورنارو[5]**، کاترینا** (kāterinā kornāro)، ۱۴۵۴–۱۵۱۰، ملکه‌ی قبرس، از زیبارویان مشهور ونیزی. پس از مرگ (۱۴۷۳) همسرش، جیمز III قبرس، بر قبرس حکمفرمائی کرد تا آنکه در ۱۴۸۹ دولت ونیز آن را به قلمرو خود ملحق کرد. تصویری از او، اثر تیسین، در گالری اوفیتسی موجود است.

کورنئیها[6] (kurene'i-)، فلاسفه و متفکرانی که از مکتب اصالت لذت در رفتار و اخلاق انسان پیروی میکردند. نامشان از نام شهر کورنه گرفته شده است، که اصل این مکتب در آن شهر بوده است. زمان آغاز مکتب کورنئیها به قرن ۴م ق‌م میرسد. مؤسس این مکتب را آریستیپوس[7] بزرگ (āristippus-) گفته‌اند، که به آتن رفته و از شاگردان سقراط بوده است. اما سقراط پیروی از لذات را هدف زندگی انسان نمیدانسته است، و آریستیپوس این عقیده را از تعالیم سقراط استنباط کرده است؛ زیرا سقراط معتقد بود که سعادت انسانی در جستجو و تحصیل خیر واقعی است. آریستیپوس این خیر واقعی را تحصیل لذات جسمانی دانسته است. اخلاق مبنی بر اصالت لذت پایه‌ی فلسفی دیگری نیز دارد، که شاید از پروتاگوارس باشد، و آن اینکه هر انسانی فقط دریافتهای حسی خود را میتواند بشناسد؛ آنچه دیگران حس میکنند و در مییابند ممکن است بکلی غیر از حس شخصی او باشد، و اینکه دریافتهای دو یا چند نفر دارای نام واحدی است دلیلی بر وحدت دریافت نمیتواند باشد. پس، امکان اینکه شیء فی حد نفسه خوب یا زشت باشد وجود ندارد. بنا بر این، آنچه برای ما خوب است چیز لذیذ و خوشایند است. در بدن انسان ممکن است سه گونه تغییر روی دهد، تغییر ناگهانی، تغییر ملایم، و سکون یا عدم تغییر. تغییر ناگهانی موجب رنج است، و تغییر ملایم مایه‌ی خوشی و لذت است، و سکون هیچ کدام از این دو نیست. بنا بر این، کورنئیها با اپیکوریها (پیروان اپیکوروس) در این قسمت مخالفند، زیرا به عقیده‌ی اپیکوریها سکون لذتبخش و خوشی‌آور است؛ علاوه بر این، لذت همان لذت آنی است، و تحمل رنج برای لذت آینده بیمعنی است. ارزش لذتها در شدت و ضعف آن است، و لذات جسمانی از لذات معنوی شدیدتر و، به همین جهت، باارزشتر است. هگسیاس[8] (hegesiās) که از کورنئیها بود، فقط رنج را امر واقعی میدانست، و میگفت لذت در اجتناب از الم است، و هر فرد خردمند باید به فکر منافع خود باشد، که اجتناب از آلام است. هگسیاس را "مبلّغ مرگ" نامیده‌اند، زیرا مردم را به خودکشی میخواند. تئودوروس[9] (teodoros)، یکی دیگر از کورنئیها، به خدا عقیده نداشت، و دوستی را تجویز نمیکرد، زیرا دیوانگان از دوستی بهره نمییابند، و فرزانگان به آن نیازی ندارند؛ دزدی و زنا فی حد نفسه و در صورت امکان فرار از کیفر بد نیست. بر عکس، آنیکریس[10] (ānnikeris) به دوستی معتقد بود، و میگفت اگرچه سعادت دیگران نباید هدف زندگی فرد خردمند باشد، شخص خردمند به خاطر دوستانش کوشش میکند. آنیکریس حس وطندوستی را نیز مفید و معقول میدانست.

کورنت (kornet؛ از فنس)، نام دو ساز بادی. ۱–[11] سازی قدیمی، معمولا از چوب، با دهنگاه جامی‌شکل از شاخ یا عاج یا چوب، و دارای سوراخهائی که با انگشتان باز و بسته میشد. معمولا خمیده بود و به سه اندازه‌ی کوچک، متوسط، و بزرگ ساخته میشد. از قرن ۱۰م تا قرن ۱۸م رواج داشت. ۲–[12] ساز برنجی دریچه‌دار، شبیه ترومپت، که آن را کورنت پیستوندار[13] هم میخوانند (شکل). مجرای هوای آن مخروطیتر از ترومپت است، و به همین جهت، آرمونیکهای پایین را آسانتر اجرا میکند. نواختن کورنت راحتتر و روانتر از نواختن ترومپت است، ولی درخشانی و ابهت صدای ترومپت را ندارد.

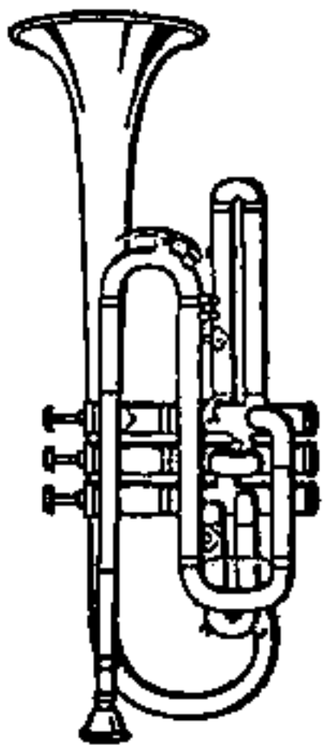

کورنت[14] (korant)، یـ **کورینتوس** (korintos)، شهر و بندر (جه ۱۵٬۸۹۲)، یونان، لغ پلوپونز، بر خلیج کورنت. از مراکز عمده‌ی حمل و نقل است، و تجارت کشمش و شراب دارد. در ۱۸۵۸، پس از آنکه زلزله شهر قدیم کورنت را ویران ساخت، بنا شد؛ پس از زلزله‌ی ۱۹۲۸ تجدید بنا شد. کورنت قدیم اکنون دهکده‌ای در جغ کورنت است.

کورنت بر برزخ کورنت موقعیت سوق‌الجیشی داشت، و در حفاظ آکروکورینتوس واقع بود؛ و یکی از بزرگترین، ثروتمندترین، نیرومندترین، و کهنترین شهرهای یونان قدیم بود. از ایام هومر سابقه دارد، و زمانی در تصرف دوریها بود. در قرن ۷م ق‌م تحت حکومت جباران (← پریاندروس) از قدرتهای دریائی شد. سیراکوز، کورفو، و پوتیدایا از مستعمرات آن بودند. رقابت آن با آتن و اتحادش با اسپارت از عوامل وقوع ← جنگ پلوپونزی (۴۳۱–۴۰۴ ق‌م) بود. پس از آنکه تحت اشغال مقدونیه در آمد اتحادیه‌ی آخایائی را رهبری کرد، تا آنکه در ۱۴۶ ق‌م رومیها آن را فتح و ویران کردند. یولیوس قیصر آن را ترمیم کرد، و مسابقات برزخی را دگربار دایر ساخت. در قرن ۱۳م خاندان ویلاردوئن، و بعداً امرای مختلف ایتالیائی بر آن تسلط داشتند. در ۱۴۵۸ به دست ترکان عثمانی و در ۱۶۸۷ به دست دولت ونیز افتاد. ترکان دگربار آن را گرفتند (۱۷۱۵)؛ در ۱۸۲۲ شورشیان یونانی آن را باز ستاندند. بولس حواری در کورنت وعظ کرد، و به کلیسای تازه‌ی آن دو رساله نوشت (← کورنتیان).

کورنت[14]**، برزخ** (barzaxe korant)، برزخی به طول ح ۳۰ کم و عرض ۶–۱۲ کم، که یونان مرکزی را به پلوپونز متصل میکند. کانال کورنت (احداث ۱۸۸۱–۹۳) خلیج سارونیک را به خلیج کورنت مرتبط میسازد. بقایای معبد پوسیدون که مسابقات برزخی در آن برگزار میشد در ج آن است.

کورنت[14]**، خلیج** (korant)، شاخابه‌ی دریای یونیائی، به طول ح ۱۳۰ کم و عرض ۳۲–۳۴ کم، بین یونان مرکزی (ل) و پلوپونز (ج). به واسطه‌ی کانال کورنت به خلیج سارونیک مرتبط است. شهر کورنت در جش آن قرار دارد.

کورنتی[15]**، سبک** (sabke koranti) [منسوب به کورنت]، پرزیورترین سبک در معماری کلاسیک (← سبکهای معماری کلاسیک)، که در اواسط قرن ۴م ق‌م بارور شد. اگرچه یونانیان آن را مانند سبکهای قبل از آن به کار نبستند، نمونه‌هائی از آن در آتن به دست آمده است. معبد زئوس در آتن–که ساختمانش در قرن ۲م ق‌م آغاز شد، و به دست امپراطور هادریانوس در قرن ۲م ب‌م به انجام رسید–نخستین معبد مهمی بود که به سبک کورنتی ساخته شد. سبک کورنتی یونانی، از گنبدهای خاص آن که بگذریم، به ← سبک یونیائی شبیه است، اما ستونهائی که به این سبک ساخته شده‌اند باریکترند. منشأ سرستونهای این سبک، که شاید در اصل برای بناهای مدور تعبیه شده بود، ناشناخته است. کالیماخوس مجسمه‌ساز را پایه‌گذار سرستون کورنتی دانسته‌اند. به سبب برگها و ریزه‌کاریهای ظریف سرستونهای کورنتی، چنین میپندارند که این قبیل سرستونها در اصل الگوئی فلزی داشته‌اند. رومیان سبک کورنتی را در بناهای بیشمار به کار بردند، و خود اجزا و انواعی بر آن افزودند. از نمونه‌های بسیار خوب سبک کورنتی خاص رومی گنبد معبد مدور وستا در تیوولی (از قرن اول ق‌م) است. معمولترین شکل سبک کورنتی رومی را در پانتئون

(۱)Corregidor (۲)Courland; Kurland (۳)Corelli (۴)Ottoboni (۵)Cornaro (۶)Cyrenaics (۷)Aristippus (۸)Hegesias (۹)Theodorus (۱۰)Anniceris (۱۱)cornet(t) (۱۲)cornet (۱۳)cornet-à-piston (۱۴)Corinth (۱۵)Corinthian order

میتوان بخوبی مشاهده کرد، که در سرستون آن ۱۶ برگ رجل الدب قرار دارد (← سبکهای معماری کلاسیک، ص ۱۲۵۹، شکل). مجسمه‌سازان و فلزکاران عهد رنسانس، خاصه در ایتالیا، فرانسه، و اسپانیا، در کار خود از سرستونهای کورنتی الهام گرفته‌اند.

کورنتیان[1] (korantiān) یا **قورنتیان** (هر دو qorentiān)، عنوان دو رساله از رسالات عهد، موسوم به کورنتیان اول و کورنتیان دوم، که پولس حواری به کلیسای کورنت نوشته است. رساله‌ی اول، که احتمالا در اوایل ۵۵ بم تحریر شده، از طولانیترین و مهمترین رسالات عهد است، و شامل وجوه مختلف سلوک و رفتار مسیحیان، اندرز در مقابل انشعاب، زنا با محارم، و پاسخ به سؤالات مربوط به ازدواج و تجرد است. بسیاری از قطعات آن مشهور است؛ از جمله آیین قربانی مقدس (۱۱.۱۷-۳۴)، و ستایشی بلیغ از عشق و محبت مسیحی (۱۳). رساله‌ی دوم، که احتمالا در همان سال ۵۵ بم نوشته شده، کوتاهتر و شامل دفاع پولس از رسالت خود، ذکر اعتبار خود، و توجیه اعمال خویش است.

کورنده (kurandeh)، ده (جم ۱٬۲۱۰ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودبنه، بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۲۶کیلومتری ل‌ش لاهیجان.

کورنل[2]، **ازرا** (ezrā kornel)، ۱۸۰۷-۷۴، سرمایه‌دار امریکائی، مؤسس ← دانشگاه کورنل.

کورنل[2]، **دانشگاه** (kornel)، دانشگاهی عمدةً در شهر ایتکا، ایالت نیو یورک، کشمت، که در سال ۱۸۶۸ بنا عطیه‌ی ا. کورنل تأسیس شد. کالجها و آزمایشگاههای متعدد دارد.

کورنلیا[3] (kornelia)، نه قرن ۲م قم، بانوی رومی، دختر سکیپیو آفریکانوس مایور، زوجه‌ی تیبریوس سمپرونیوس گراکوس، و مادر برادران گراکوس، بعد از مرگ شوهر، زندگیش را وقف تعلیم و تربیت پسرانش کرد. معروف است که هنگامی که بانوی ثروتمندی از جواهرات او پرسید به پسرانش اشاره کرد و گفت "جواهرات من اینها هستند".

کورنلیا، زوجه‌ی یولیوس قیصر، ← قیصر، یولیوس، قسمتهای II و VIII.

کورنلیوس[4] (kornelius)، سرکرده‌ی یک فوج رومی در قیصریه، که به وسیله‌ی پطرس به مسیحیت گروید. بر طبق روایات، اولین اسقف قیصریه بود (اعمال رسولان 10).

کورنلیوس[3]، **پتر فون** (peter fon kornelius)، ۱۷۸۳-۱۸۶۷، نقاش آلمانی. در دوسلدورف و رم تحصیل کرد، و در شهر اخیر به نازارنها پیوست. در ۱۸۲۰، از طرف لوئی I باواریا، مأمور نقاشی فرسکوهای تزیینی موزه‌ی گلوپتوتک مونیخ شد. مدیر آکادمیهای دوسلدورف و مونیخ بود، مساعیش در احیای هنر آلمان در قرن ۲۰م تأثیر زیادی داشت؛ و به نقاشی فرسکو حیات دوباره بخشید. وی در آثارش بیشتر موضوعات مذهبی و فلسفی را مورد توجه قرار میداد. علاوه بر نقاشی، تصاویر قابل ملاحظه‌ای نیز برای فاوست و نیبلونگنلید کشیده است. شاهکارش تابلو واپسین داوری است.

کورنو، کوه: ← گران ساسو د/ایتالیا.

کورنوال[5] (kornwāl)، ولایت ساحلی (۳٬۵۳۵ کمم؛ جم ۳۴۱٬۷۴۶)، چغ انگلستان؛ مرکزش شهر بادمین. شبه جزیره‌ای است که به دماغه‌ی لندز اند[6] (landz end) منتهی میشود. فلاتی است پست که در دره‌های حاصلخیزش لبنیات و تره‌بار فراهم میشود. ولایت شامل جزایر سیلی است، که به جهت صادرات گل معروفند. سوداگران یونان قدیم از معادن قلع کورنوال خبر داشتند. تاریخش از تاریخ باقی انگلستان جدا است. زبان کورنوالی تا قرن ۱۸م زنده بود. کورنوال از مراکز بزرگ صید ماهی، و از منابع مهم خاک چینی است. آب و هوای ملایم و سواحل زیبای آن جالب سیاحان است.

کورنوال، ارل آو: ← ریچارد، شاه اسمی رومیان.

کورنوالی، زبان (kornwāli) یا **کورنیش** (kor-niš؛ انگل)، یکی از ← زبانهای سلتی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که سابقاً در کورنوال انگلستان رایج بوده است. ← زبان، جدول.

کورنوالیس[7]، **چارلز** (cārlz kornwālis)، ۱۷۳۸-۱۸۵۰، ژنرال انگلیسی. در انقلاب امریکا سپاهیان انگلیسی را در پیکار کارولینا رهبری کرد؛ شکست او در پیکار یورکتاون به جنگ پایان داد. بعداً فرماندار کل هند و نایب‌السلطنه‌ی ایرلند شد.

کورنوکوپیا[8] (kornukopiā) [لتی، = شاخ فراوانی]، در اساطیر یونان، شاخ سحرآمیزی که از هر خوردنی و نوشیدنی که صاحبش میخواست پر میشد. بعضی آن را شاخی از آخلوئوس (رب النوع رودها) و جمعی شاخ آمالتیا شمرده‌اند. نماد فراوانی میباشد.

کورنه[9] (kurene)، شهر باستانی بر ساحل شمالی افریقا، در سیرنائیک (اکنون در لیبی). بندری به فاصله‌ی ح ۱۶ کم از دریا بود، که در ح ۶۳۱ قم به وسیله‌ی مهاجرنشینان یونانی تأسیس شده بود. به سبب تجارت و تا حدی هنر، مملکتی کوچک ولی پررونق شد. در عهد کمبوجیه تسلیم ایران شد، ولی بعد از ۴۵۰ قم دگربار استقلال یافت. در ۳۳۱ قم به تبعیت اسکندر مقدونی در آمد، و بعداً بطالسه‌ی مصر آن را به قلمرو خود ملحق کردند، ولی ظاهراً تا ازدواج برنیکه (فت ۲۲۱؟ قم) با بطلمیوس III اسماً استقلال داشت. شهر تا ۹۶ قم جزء قلمرو بطالسه بود. بعداً مرکز یکی از ایالات رومی شد. در زمان ترایانوس، یهودیان شهر شورش کردند، و ترایانوس شهر را مجازات کرد، و از آن به بعد انحطاط یافت.

کورنه در دوره‌ی رفاه خود شهری بزرگ و زیبا و به سبب مدارس طب و فلسفه‌اش معروف بود. آریستیپوس (← کورنئیها)، کالیماخوس، و اراتستن در اینجا متولد شدند. ویرانه‌های وسیع آن مشتمل بر یک معبد آپولو (از قرن ۷م قم) است.

کورنی[10]، **پیر** (pier korney)، ۱۶۰۶-۸۴، نمایشنامه‌نویس فرانسوی که، با راسین، استادان مسلم تراژدی کلاسیک میباشند؛ مت روان. نزد یسوعیان تحصیل کرد، و چندی در روان به وکالت دعاوی اشتغال داشت، و پس از اینکه کمدی او به نام ملیت (۱۶۲۹) مقبولیت یافت به پاریس آمد. نخستین تراژدی وی میده (۱۶۳۵) بود، و پس از آن سید (۱۶۳۷) آمد. این شاهکار، که مبتنی بر یک نمایشنامه‌ی اسپانیائی در باب سید بود، چنان هیجانی در پاریس برپا کرد که عبارت "به زیبائی سید" ضرب المثل شد. مع ذلک، آکادمی جدید التأسیس فرانسه ژان شاپلن[11] (jān šāplan)، شاعر فرانسوی و از مؤسسین آکادمی، را وا داشت که نمایشنامه را به عنوان سرقت آثار دیگران و عیب در ساختمان مورد حمله قرار دهد. از آن به بعد کورنی به قواعد کلاسیک متمسک شد. از زیباترین تراژدیهای متعدد دیگرش هوراس (۱۶۴۰)، سینا (۱۶۴۰)، و پولیوکت (۱۶۴۳) است. کمدی دروغگو (۱۶۴۳) نیز سخت مقبول افتاد.

تراژدیهای کورنی مقام اراده را در مقابل احساسات سخت بالا میبرد؛ "مرد کورنیی" مردی است که با کمال سرسختی عواطف و احساسات خود را تابع وظیفه‌اش قرار میدهد. سبک کورنی استادانه و محکم و مقتدر است. آخرین نمایشنامه‌هایش تا حدی یکنواخت میباشد. دوران پیری او به سبب بر آمدن راسین و محبوبیت وی به تلخکامی گذشت.

کورنیش، زبان، ← کورنوالی، زبان.

کورنیلوف[12]، **لاور گیورگیویچ** (lāvr giorgie-vic kornilof)، ۱۸۷۰-۱۹۱۸، ژنرال روسی. بعد از انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷، فرمانده کل قوا شد اما کرنسکی که میترسید وی دیکتاتوری نظامی برقرار کند در همان سال او را عزل کرد، و چون به فرمان کرنسکی گردن ننهاد او و معاونش دنیکین توقیف شدند. کمی بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ فرار کرد، و در ج روسیه فرماندهی ارتش داوطلب ضد انقلاب را به عهده گرفت، و در جنگ کشته شد، و دنیکین جانشین وی گردید.

کورنینگ[13] (korning)، شهر (جم ۱۷٬۰۸۵)، ج ایالت نیو یورک، کشمت. صنعت شیشه‌ی آن معروف است. آینه‌ی ۲۰۰اینچی رصدخانه‌ی ← کوه پلومار (کالیفرنیا) در اینجا ساخته شده است.

کورو[14] (kuru)، یکی از قدیمترین قبایل آریائی در دوره‌ی ودائی که بعضی از قبایل دیگر و شاهان از آن بر خاسته‌اند. نبرد میان کوروها و پانداوا[15]ها داستان اصلی مهابهاراتا را تشکیل میدهد. محل سکونت آنان در ل و ش هندوستان بوده است.

کورو[16]، **ژان باتیست کامی** (jān bātist kāmiyy koro)، ۱۷۹۶-۱۸۷۵، نقاش منظره‌ساز فرانسوی، مت پاریس. پسر پیشه‌وری بود، و تا ۲۶سالگی که والدینش به او اجازه‌ی تحصیل نقاشی دادند، در مغازه‌های پارچه‌فروشی کار میکرد. پس از فرا گرفتن اصول اولیه‌ی منظره‌سازی کلاسیک، به رم رفت و مدت ۳ سال در آنجا به تحصیل پرداخت. در ۱۸۳۴ و بار دیگر در ۱۸۴۳ از ایتالیا دیدن کرد و بعد به سویس، هلند، و انگلستان رفت. در رم آثار ارزنده‌ای از جمله کولوسئوم و فوروم (هر دو در موزه‌ی لوور)-به وجود آورد که سادگی فرم و زلالی نور آنها مشهور است. دورنماهای اولیه‌ی کورو در هوای آزاد نقاشی میشد. دورنماهای بعدی او قبول عام بیشتری یافتند؛ جنبه‌ی تغزلی آنها بیشتر شد؛ و مایه‌های خاکستری و سبز رنگهای

---

(1)Corinthians (2)Cornell (3)Cornelia (4)Cornelius (5)Cornwall (6)Lands End (7)Cornwallis (8)Cornucopia (9)Cyrene (10)Corneille (11)Chapelain (12)Kornilof (13)Corning (14)Kuru (15)Pandava (16)Corot

اصلی آنها بود. ظرافت او در احساس نور در نقش آدمها نیز حاکم است. کورو یکی از بزرگترین نقاشان منظره‌ساز مکتب باربیزون به شمار میآید. از معروفترین آثارش میتوان صبح، رقص پریان، زن با مروارید، و کتاب خواندن مختل‌شده را نام برد. در اغلب گالریهای مهم انگلستان، فرانسه، و کشمت آثاری از او محفوظ است.

کوروبانتها[1] (korubānt-)، در دین یونان، هر یک از ملازمین کوبله که هنگامی که وی با روشنائی مشعل در کوهستانهای مستور از جنگل میگشت با رقص و موسیقی همراه او بودند.

کوروپاتکین[2]، **آلکسی نیکولایویچ** (aleksey nikolāyevic kuropātkin) یا **کوراپاتکین** (kurā-)، ۱۸۴۸–۱۹۲۵، ژنرال روسی. در جنگ ۱۸۷۷–۷۸ روسیه و عثمانی خدمات ممتاز کرد. در ۱۸۹۸ وزیر جنگ بود، و با سیاستی که به جنگ ۱۹۰۴–۵ روسیه و ژاپن منجر شد مخالفت کرد، ولی پس از آغاز جنگ فرماندهی سپاهیان روس را در منچوری به عهده گرفت. پس از شکست روسیه در موکدن استعفا کرد. در ۱۹۱۶–۱۷ حکومت ترکستان را داشت.

کورو پایدیا[3] (kuro pāydeyā) [یو، = **تربیت کوروش**]، کتابی از **گزنوفون**، به صورت داستان تاریخی، که دوران کودکی و جوانی و تمام فعالیت‌های بعدی **کوروش کبیر** را برای تأسیس شاهنشاهی ایران شرح میدهد. گزنوفون در ضمن این داستان نظر خود را در باره‌ی حکومت و چگونگی تربیت حکام و مردان سیاسی گنجانده است. در این کتاب مطالب مأخوذ از سازمانهای اسپارتی و شیوه‌ی حکومت آن، و نیز اصول اخلاقی سقراطی، کاملا مشهود است. بعضی این کتاب را پاسخی به نظریات افلاطون در باره‌ی تربیت حکام، به آن نحو که در کتاب جمهور آمده است، میدانند. نظریات افلاطون در باره‌ی خانواده در کتاب نوامیس پاسخی است به نظر گزنوفون در باره‌ی خانواده به آن نحو که در کورو پایدیا مذکور است.

کتابی به عنوان تاریخ سرگذشت بزرگترین سلاطین هخامنشی ایران، سیروس کبیر یا کوروش کبیر از گزنوفون به فارسی ترجمه شده است (ترجمه‌ی ضیاءالدین قریب فرزند محمد حسین شمس‌العلماء، منشی و مترجم وزارت خارجه، به دستور سردار اسعد، تهران، ۱۳۳۳ هق)، که ظاهراً ترجمه‌ی کورو پایدیا است؛ به عنوان سیرت کوروش کبیر هم به فارسی ترجمه و چاپ شده است (۱۳۵۰ هش).

کوروپولیس، شهر، ← کوروش کبیر.

کوروس، رود، ← کورا.

کوروس، نام، ← کوروش یا کورش.

کوروساوا[4]، **آکیرا** (ākirā kurosāwā)، ۱۹۱۰–، کارگردان بزرگ ژاپنی سینما (← سینما، قسمت تاریخی)؛ متد توکیو. در آغاز جوانی نقاشی میکرد. در ۲۶سالگی، با نوشتن سناریو و معاونت کارگردانی، به کار سینما پرداخت. در ۳۳سالگی خود کارگردان شد. در ۱۹۵۱، فیلم بسیار زیبای او به نام راشومون (۱۹۵۰)، که در فستیوال کان جایزه‌ی اول را ربوده بود، هیجان عظیمی پس انگیخت، و کوروساوا–که تا آن زمان، با وجود فیلمهای زیادی که ساخته بود، حتی در خود ژاپن موقعیت بزرگی کسب نکرده بود–بسرعت شهرت بین‌المللی یافت. راشومون، که از شاهکارهای تاریخ سینما است، سبب شد که سینمای ژاپن، که تا آن زمان ناشناس مانده بود، مورد توجه قرار گیرد، و به این ترتیب، اهمیت کیفی و کمی آن بر دنیای خارج از آن کشور کم‌کم آشکار شود. پس از راشومون، شاهکار دیگری به نام هفت سامورای (۱۹۵۴) اعتبار کوروساوا را به اوج رساند. کوروساوا، که علاقه‌ی جنون‌آمیزی به داستایفسکی دارد، در ۱۹۵۰ از رمان ابله او فیلمی بسیار زیبا و دراز ساخته بود، که حوادث آن در ژاپن اتفاق می‌افتاد، و قهرمانان آن ژاپنی بودند. در ۱۹۵۷ عین این شیوه را در مورد تراژدی مکبث اثر شکسپیر و اعماق اجتماع اثر م. گورکی نیز به کار برد، و نتایجی درخشانتر از پیش به بار آورد. نام فیلمی که بر اساس مکبث ساخته کاخ عنکبوت است. در راشومون و مکبث (کاخ عنکبوت)، کوروساوا از شیوه‌های بازی و اصول درام نو (← درام، ص ۹۶۴، ستون وسط) ژاپن استفاده‌ی فراوان کرده است. بعضی دیگر از فیلمهای معروف وی عبارتند از سگ هار (۱۹۴۹)، زندگی (۱۹۵۲)، دژ پنهان (۱۹۵۸)، و نابکارها حالشان خوب است (۱۹۵۹).

کوروسو[5]، **سابورو** (sāburo kurusu)، ۱۸۸۶–۱۹۵۴، سیاستمدار ژاپنی. از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ سفیر کبیر ژاپن در آلمان بود، و پیمان برلین (سپتامبر ۱۹۴۰) را امضا کرد. بعداً به عنوان فرستاده‌ی مخصوص به کشمت رفت، اما مذاکرات او به علت حمله‌ی (دسامبر ۱۹۴۱) ژاپن به پرل هاربر متوقف شد. تا ژوییه‌ی ۱۹۴۲ در کشمت توقیف بود. پس از مراجعت به ژاپن، در دانشگاه توکیو به تدریس پرداخت (۱۹۴۵).

کوروش[6] (kërëš)، رودی به طول ح ۵۵۵ کم، ش مجارستان و غ رومانی. از سه شاخه در ترانسیلوانی (رومانی) تشکیل میشود، و به رود تایس میریزد.

کوروش، رود، ← کر، رود.

کوروش[7] (kuroš) یا **کورش**، نه قرن ۷م ق.م، نیای هخامنشیان، پسر چیشپش[8] (cišpeš) و پدر بزرگ **کوروش کبیر**. در نیمه‌ی دوم قرن ۷م ق.م بر انشان (← عیلام) فرمانروائی داشت. پس از آنکه آسوربانی‌پال سرزمین انشان را مسخر کرد، وی در ۶۳۹ ق.م خداوندگاری آشور را پذیرفت، و پسر بزرگش اروکو (arukku) را با باج و خراج به نینوا فرستاد.

کوروش I: ← کوروش کبیر.

کوروش II: ← کوروش کوچک.

کوروش یا کورش (هر دو kuroš)، نام سه تن از خاندان هخامنشی. نام یونانی آنان کوروس یا کورس (kuros) بوده است، و این لفظ از تلفظ فرانسوی آن به صورت سیروس به ایران آمده، و هر دو صورت کورس و سیروس جزء اعلام فارسی در آمده است.

کوروش، تربیت، کتاب، ← کورو پایدیا.

کوروش کبیر[9] (kuroše kabir) [کورش I]، ف ۵۳۰ ق.م، شاهنشاه (۵۵۹–۵۳۰ ق.م) ایران، مؤسس امپراطوری هخامنشی. پدرش کبوجیه فرزند کوروش و فرمانروای انشان (← عیلام) بود. پس از بر آمدن کوروش، افسانه‌هائی در باره‌ی وی رواج یافت. بنا بر روایتی از هرودوت، وی پسر کبوجیه و ماندانه، دختر ایشتوویگو (پادشاه ماد)، بود، و پس از ولادت او را در کوهی رها کردند، و ماده‌سگی به او شیر داد، و چوپانی بزرگش کرد. در روایتی که خود هرودوت نیز آن را پذیرفته، به جای ماده‌سگ، زن چوپان او را شیر داده بوده است. در کتاب نیکولای دمشقی روایات دیگری آمده است.

منابع اصلی در باره‌ی تاریخ کوروش کتیبه‌های میخی، عهق، و نوشته‌های مورخان یونانی است. مهمترین متنهای میخی "استوانه‌ی کوروش" و قطعات منظومی در شرح حال نبونیدوس است، که هر دو در زمان کوروش تهیه شده، و وقایعنامه‌ی نبونیدوس، که میان قرون ۵م و ۳م ق.م تألیف شده است. در عهق، در تواریخ ایام، عزرا، و اشعیا از کوروش ذکر شده است. در آثار هرودوت، گزنوفون، و کتسیاس، و قطعاتی که از بروسوس[10] (berossos)، مورخ بابلی قرن ۳م ق.م، بر جای مانده، مطالب تاریخی از این پادشاه یافت میشود، ولی بیشتر آنها با افسانه آمیخته و مشکوک است.

کوروش در ۵۵۹ ق.م به پادشاهی انشان رسید، و پس از آنکه سران قبایل پارسی را در زیر فرمان خود متحد کرد، و با نبونیدوس بابلی پیمان اتحاد بست، در ۵۵۳ ق.م بر ضد ایشتوویگو طغیان کرد. در سال ۵۵۰ ق.م ایشتوویگو را مغلوب و اسیر کرد، و اکباتان را متصرف شد. با آنکه عناصر ناراضی ماد در این پیروزی وی را یاری کردند، فرمانروائی کوروش کبیر بلافاصله مورد قبول همه‌ی ماد قرار نگرفت، و احتمالا مدت دو سال طول کشید تا همه‌ی قبایل ساکن مشرق دجله را مطیع خود سازد. وقایعنامه‌ی نبونیدوس حاکی از آن است که در بهار ۵۴۷ ق.م کوروش متوجه ل بین النهرین شد و به جانب سرزمینی که نام آن در کتیبه محو شده، پیش رفت، و شاه آن را کشت. محتمل است که این دشمن کرزوس، شاه لیدیا (لودیا)، بوده باشد که، بنا بر نوشته‌ی هرودوت، قصد آن داشت که با تسخیر متصرفات ماد کشور خویش را از طرف ش رود هالیس (قزل‌ایرماق) توسعه دهد. پس از جنگ بی‌نتیجه‌ای با کوروش، کرزوس به ساردیس عقب نشست، و سربازان مزدور خود را متفرق کرد، به این امید که سال پس از آن، بعد از کومک گرفتن از بابل و مصر و اسپارت، بار دیگر جنگ را از سر گیرد. ولی کوروش بر وی پیشدستی کرد، و با حمله‌ی سریعی ساردیس را متصرف شد. اگر آن سرزمینی که در وقایعنامه به آن اشاره شده است همین لیدیا بوده باشد، محتملترین تاریخ برای این حادثه سال ۵۴۷ ق.م میشود.

هرودوت و بروسوس در این گفته با یکدیگر متفقند که، در فاصله‌ی سقوط ساردیس و نبرد نهائی برای تسخیر بابل در سال ۵۴۰ ق.م، کوروش باقی آسیای باختری را تصرف کرده است. تسخیر آسیای صغیر به دست سرداران وی صورت گرفت که، قهراً یا با تطمیع، یونیائیها، کاریائیها، و لوکیائیها را به اطاعت در آوردند، و شورش لیدیا را فرو نشاندند. شاه کیلیکیا با رغبت سروری پارس را پذیرفت، و گوتیوم (← گوتیان) که تابع بابل بود نیز چنین کرد. به گفته‌ی گزنوفون، کوروش فروگیای بزرگ

(۱)Corybantes (۲)Kuropatkin (۳)Cyropaedia (۴)Kurosawa (۵)Kurusu (۶)Koros (۷)Cyrus (۸)Teispes (۹)Cyrus the Great (۱۰)Berossus

و کپدوکیه را نیز فرمانگزار کرد، و اعراب را مطیع ساخت (ممکن است مقصود از "اعراب" در اینجا مردم نواحی دمشق و فلسطین بوده باشد، که پیش از آن جزء امپراطوری بابل بودند).

در ۵۴۰ ق‌م که کوروش حمله‌ی خود را به بابل آغاز کرد، بیشتر ایالات آن به تصرف وی در آمده بود. در اکتبر سال ۵۳۹ ق‌م، سپاهش بدون جنگ وارد بابل شد. داستانی که یوسفوس و اوسبیوس آورده‌اند که کوروش از نبونیدوس در گذشت مخالف قول گزنوفون است.

بسیاری از اهالی بابل که از سیاست دینی نبونیدوس ناراضی بودند، از آمدن کوروش خوشحال شدند. بر استوانه‌ی کوروش، که شاهکاری از تبلیغات است، وی خود را آزادکننده‌ی مردم از شر سلطنت نبونیدوس و نیز شاه برگزیده‌ی توسط مردوک (خدای ملی بابلیان) برای سلطنت کردن بر ایشان معرفی کرده است. عنوان شاه بابل بر خود نهاد، و اگرچه خود در مراسم سال نو ۵۳۸ ق‌م به آداب و شعائر دینی بابلیان عمل نکرد، فرزند ارشدش، کبوجیه، به عنوان نماینده‌ی او چنین کرد. یک فرماندار ایرانی برای شهر تعیین شد، ولی بسیاری از صاحبمنصبان محلی در خدمتهای خود ابقا شدند. کوروش با نهایت دقت به دین بابلی احترام میگذاشت؛ معابد را تعمیر کرد، و مجسمه‌های معبود شهرهای مختلف را که نبونیدوس به بابل آورده بود به جاهای خود باز گردانید. و نیز خدایان آشور و شوش را به محلهای خود فرستاد، و در ۵۳۸ ق‌م اجازه داد که یهودیانی که بخت النصر از فلسطین کوچ داده بود به زادگاه خود باز گردند، و دستورهایی برای تجدید بنای بیت المقدس صادر کرد.

مطیع کردن شمال و مشرق ایران را نیز باید از کوروش بدانیم، ولی اسناد کاملی از نبردهای این نواحی در دست نیست. بنا بر گفته‌ی نیکولای دمشقی، بلافاصله بعد از شکست خوردن ایشتوویگو، هورکانیائیان، و پس از ایشان پارتیان، باکتریائیها، و سکاها، وی را به عنوان خداوندگار پذیرفتند. از نوشته‌ی هرودوت چنین بر میآید که کوروش باکتریائیها و سکاها را پس از سقوط لیدیا مطیع کرد. مورخین اسکندر مقدونی نوشته‌اند که کوروش بر کنار سیحون شهری به نام کوروپولیس[1] (kuropolis) بنا کرد، و در حین عبور از گدروسیا قسمت عمده‌ی سپاه خود را از دست داد. کوروش، در ۵۳۰ ق‌م، پس از آنکه کبوجیه را به عنوان نایب‌السلطنه‌ی بابل تعیین کرد، لشکر به جانب مشرق کشید، و در ضمن همین لشکرکشی کشته شد؛ و در بازارگاد مدفون گردید (نیز ← مشهد مرغاب) پسرش کبوجیه جانشین او شد.

کوروش سردار و سیاستمداری برجسته بود. امپراطوریی تأسیس کرد که از سند و سیحون تا دریای اژه و مرزهای مصر امتداد داشت، و یادگاری از عدالت و رأفت پس از خود باقی گذاشت.

کوروش کوچک (kuroše kuček) [کوروش II]، ف ۴۰۱ ق‌م، شاهزاده‌ی هخامنشی و مدعی سلطنت ایران، پسر داریوش II. مادرش پروشات (porušāt) نام داشت، که یونانیان اورا پاروساتیس خوانده‌اند. پروشات آرزو میکرد که کوروش را به جای پسر بزرگترش، اردشیر، به سلطنت برساند. هنگامی که داریوش II تصمیم به جنگ با آتنیها و یاری کردن اسپارتیها گرفت، پروشات وی را راضی کرد که کوروش را به عنوان ساتراپ لیدیا، فروگیا، و کپدوکیا، و سپهسالار سپاه ایران در آسیای صغیر تعیین کند (۴۰۷ ق‌م). سردار اسپارتی، لوساندروس، توجه کوروش را جلب کرد، و پس از پیروزی آتنیها در آرگینوسای (۴۰۶ ق‌م)، کوروش نفوذ خود را در اسپارت به کار انداخت تا لوساندروس به فرماندهی ناوگان اسپارت بر گزیده شد. در ۴۰۵ ق‌م کوروش را به بالین پدر محتضرش احضار کردند، و وی هنگامی که محل خود را ترک میکرد همه‌ی درآمد ایالت خود را به لوساندروس بخشید، که در همین سال در نبرد آیگوس پوتاموس پیروز شد. در سال ۴۰۴ ق‌م، که اردشیر به عنوان اردشیر II به سلطنت رسید، تیسافرن کوروش را متهم کرد که توطئه‌ای برای کشتن برادرش فراهم آورده است، ولی با شفاعت مادر تبرئه شد، و به مقر خود باز گشت.

بلافاصله پس از باز گشت، به خیال گرفتن تاج و تخت افتاد. نزاعی با تیسافرن را بر سر شهرهای یونیا بهانه کرد، و سپاه فراوان فراهم آورد، و او را برای گرفتن سربازان مزدور یونانی کومک کردند، کلئارخوس از تراکیا برای وی سپاه جمع کرد، و منون لاریسائی سپاه دیگری از تسالی فراهم آورد. در بهار ۴۰۱ ق‌م، کوروش ازساردیس به راه افتاد؛ منون و کلئارخوس به وی پیوستند. چون به فرات رسید، آشکار کرد که قصد جنگ با اردشیر دارد، و با تدبیر و زبردستی و وعده‌های فراوان یونانیان را راضی کرد که در این جنگ طولانی و خطرناک با وی همراهی کنند. بی‌هیچ مقاومتی به بابل رسید، ولی اردشیر، که در آخرین لحظه به توسط تیسافرن آگاه شده بود، با شتاب به گردآوری سپاه پرداخت. دو سپاه در کوناکسا با یکدیگر رو به رو شدند، و کوروش در جنگ کشته شد. سپاهیان یونانی، پس از آنکه فرمانده ایشان به توسط تیسافرن دستگیر شد، به طرف دریای سیاه بازپس نشستند.

شجاعت و شایستگی کوروش سخت مورد ستایش یونانیان، مخصوصاً گزنوفون، قرار گرفته است، که در کتاب خود، آناباز، داستان بازگشت سپاهیان یونان را شرح داده است.

کوروشیو[2] (kurošio) [= جریان سیاه] یا **جریان ژاپنی**، جریان آب گرم دریائی در فکبه. از شاخه‌های رو به شمال جریان استوائی شمالی است، و از ش تایوان (فرمز) و مجمع الجزایر ژاپن می‌گذرد. در ح ۳۵° عا به دو شاخه‌ی شرقی (به طرف جزایر هاوائی) و شمالی (در کناره‌ی آسیا) تقسیم میشود. آب عمیق آبی آن تماشائی است.

کورومانڈل[3] (koromāndel)، نام ساحل شرقی ایالات مدرس وآندرا پرادش (āndrā prādeš)، هند. به طول ح ۶۴۰ کم از دماغه‌ی کالیمر[4] (kā-limer؛ مقابل انتهای شمالی سیلان) تا دلتای رود کیستنا[5] (kistnā) یا کریشنا (رود دکن، که به خلیج بنگال میریزد) ممتد است. پوندیشری و مدرس از شهرها و بنادر عمده‌ی آنند.

کورونادو[6]، **فرانثیسکو واسکث د** (frāntisko vāsket de koronādo)، ح ۱۵۱۰–۱۵۵۴، پوینده‌ی اسپانیائی در پی جدید. کوشید تا ثروتهای افسانه‌ای ۷ شهر سیبولا و کیویرا را کشف کند، ولی موفق نشد، اما پویش او سبب آشنائی اسپانیائیها با هندیشمردگان پوئبلو شد.

کورونلی[7]، **مارکو وینچنتسو** (mārko vincent-so koronelli)، ۱۶۵۰–۱۷۱۸، جغرافیادان و کشیش ایتالیائی، و استاد جغرافیا در ونیز. نقشه‌ها و آثار متعدد جغرافیائی منتشر، و اولین انجمن جغرافیائی را تأسیس کرد. نیز ← کره‌ی جغرافیائی.

کورونیا[8] (koroneyā)، شهر یونان قدیم، در بئوسی، لغ تب. میدان دو جنگ بزرگ بود. در ۴۴۷ ق‌م آتنیها در اینجا از تبیها شکست خوردند، و در ۳۹۴ ق‌م آگسیلائوس II اسپارت بر تبیها و متحدینشان پیروز شد.

کورونیس: ← مقرنس.

کوروینوس، ماتیاس: ← ماتیاس کوروینوس.

کوره (kure)، در اصطلاح جغرافیدانان اسلامی، ناحیه‌ای مشتمل بر چندین قریه. هر کوره از یکی از دهات یا شهرهای خود نام میگرفت (مانند "کوره‌ی دارابجرد" در فارس که از شهر دارابجرد نام گرفته بود). کوره را جغرافیدانان اسلامی به استان اطلاق میکردند، و به گفته‌ی یاقوت حموی از قول حمزه‌ی اصفهانی، کوره را ایرانیان به بخشی از استان میگفتند.

کوره[9]، شهر (جم ۲۱۰°۰۳۲)، ج‌غ جزیره‌ی هونشو، ژاپن، بر خلیج هیروشیما. بندر و پایگاه دریائی مهمی است، و کارخانه‌های کشتیسازی دارد.

کوره[10]، صورتی فلکی از نیمکره‌ی جنوبی با بعد فلکی ۳ ساعت (ساعت ۳ = α) و میل جنوبی ۳۰° (−۳۰° = δ). برای تصویر صص ۱۵۹۰، ۱۵۹۲، و ۱۵۹۵ دیده شود.

کوره[11]، **جزیره‌ی، سابقاً جزیره‌ی اوشن**[12] (ōšen) [انگل. = جزیره‌ی اقیانوس]، آتولی جزء دسته‌ی ل‌غ جزایر هاوائی، ح ۸۰کیلومتری ل‌غ جزایر میدوی، فکبه مرکزی. در ۱۸۸۶ هاوائی آن را به قلمرو خود منضم کرد.

کورهسن: ← هسن، آلمان.

کوره‌ی اتمی: ← رآکتور.

کوره‌ی انعکاسی[13] (kureye en'ekāsi)، کوره‌ای که در آن شعله و گازی که از سوختدان میآید به وسیله‌ی سقف کوتاهی به جانب کانه، که در بستری که در حجره‌ای مجاور سوختدان است، منعکس میشود (شکل). برای جدا کردن فلزات از کانه‌ها

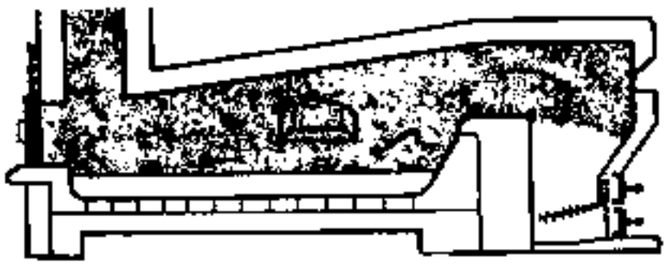

و نیز برای تصفیه‌ی بعضی از فلزات به کار میرود. تفاوت آن با کوره‌ی بلند در آن است که در اینجا سوختدان و محل گداز فلزات یا کانه‌ها در دو حجره‌ی مجزا است. آهن ورزیده را از چدن خام،

(۱)Cyropolis (۲)Kuroshio (۳)Coromandel (۴)Calimere (۵)Kistna (۶)Coronado (۷)Coronelli (۸)Coronea (۹)Kure (۱۰)Fornax (۱۱)Kure (۱۲)Ocean Island (۱۳)reverberatory furnace

و نیز سرب را از سولفور آن، در همین نوع کوره تهیه میکنند.

کوره‌ی بلند[1] (kureye boland)، کوره‌ای که عمدةً برای استخراج فلزات، مخصوصاً آهن و مس، از کانه‌ی آنها به کار میرود. اساس کار در این کوره‌ها احیا کردن کانه است با اکسید کربون، یعنی گرفتن اکسیژن از اکسید فلزی و آزاد کردن فلز آن. کوره‌های بلند ازلحاظ ساختمانی بر چند گونه‌اند. آن که در استخراج آهن به کار میرود ساختمانی دودکش‌مانند است (معمولا با ارتفاع ۲۵ –۳۰ متر) که آن را از آهن یا فولاد ساخته و از آجر نسوز آستر کرده‌اند. بالای آن تنگ است و هرچه پایینتر بیاید گشادتر میشود، ولی در قاعده باز تنگ میشود و بستر یا بوته‌ی کوره را تشکیل میدهد (شکل). از اینجا محصولات گداخته به بیرون

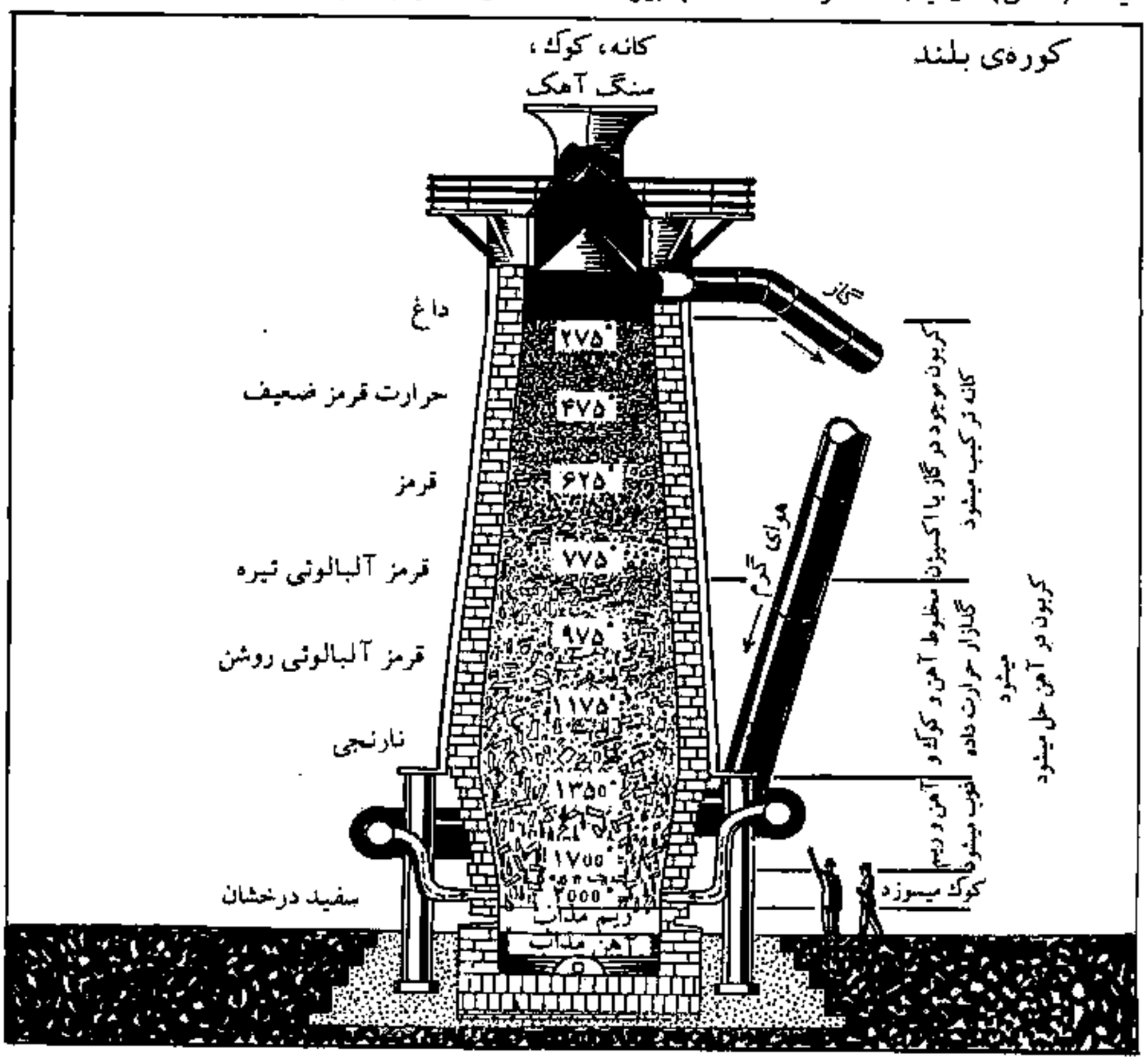

جریان پیدا میکند. کوره را از بالا با اندازه‌های معین (بار) از کانه و کوک و گدازار (معمولا سنگ آهک) پر میکنند. هوای فشرده و گرم‌شده از لوله‌هائی درست بالای بوته وارد آن میشود. این هوا از میان توده‌ی جامد رو به بالا میرود. کوک تبدیل به گاز کربونیک میشود که در دمای زیاد به اکسید کربون مبدل میگردد. این اکسید کربون کانه را احیا میکند، و با گرفتن اکسیژن آن، به صورت گاز کربونیک باز میگردد. گاز کربونیک و اکسید کربون مصرف‌نشده و نیتروژن و سایر اجزای هوائی که وارد کوره شده بود از لوله‌ای از بالای کوره خارج میشود، و از حرارت آن برای گرم کردن هوائی که باید وارد کوره شود استفاده میکنند. بتدریج که این اعمال صورت میگیرد، مواد داخل کوره میگدازد و پایین می‌رود، و در بوته‌ی کوره جمع میشود. در اینجا آهن فرو مینشیند، و روباره یا ریم (rim) بر روی آن شناور میشود. ریم آهن را به وسیله‌ی لوله‌ای که به قسمت فوقانی بوته متصل است خارج میکنند، و آهن گداخته را از پایین بوته‌ی کوره به داخل قالبهای شنی روانه میکنند، که در آنجا میبندد. این محصول را چدن یا چدن خام مینامند. از چدن خامی که از کوره‌ی بلند حاصل میشود به طریقه‌ی بسمر فولاد به دست میآورند. کانه‌ی مس در کوره‌ی بلند به صورت نیمه‌پالوده به دست میآید، و تنها جزئی از ناخالصیهای آن گرفته میشود.

کوری (kuri)، نداشتن یا از دست دادن حس باصره (بینائی). کوری از آسیبها و بیماریهای مختلف–که قرنیه یا تخم چشم را خراب و تار می‌کند، یا عصب باصره را یا مرکز دید را در مخ ضایع میسازد–ناشی میشود (مانند آبله، سیفیلیس، تورم چشم، آب مروارید، و آب سیاه). ممکن است بر اثر عیب کردن عصب باصره، فقط در تشخیص رنگها یا تشخیص بعضی از آنها اختلالی حادث شود بدون اینکه عیب دیگری عارض دید گردد (← دالتونیسم). نیز ← برای، روش.

کوری[2] [به نام مادام کوری. ← کوری، پیر]، واحد فعالیت مواد رادیوآکتیو، و آن $3,7 \times 10^{10}$ تلاشی در ثانیه است. 1/1000 کوری را میلیکوری (mili.kuri) و یک میلیونیم کوری را میکروکوری (mikro.kuri) نامند. مثلا یک گرم رادیوم در یک ثانیه تقریباً $3,7 \times 10^{10}$ ذره‌ی آلفا صادر میکند. پس، فعالیت یک گرم رادیوم تقریباً برابر یک کوری یا هزار میلیکوری است. فعالیت ۳ تن اورانیوم ۲۳۸ نیز قریب یک کوری است.

کوری، او-دنیز: ← کوری، پیر.

کوری، ایرن: ← ژولیو-کوری.

کوری[3]، پیر (pier küri)، ۱۸۵۹–۱۹۰۶، و زوجه‌اش **ماری سکلودوفسکا کوری** (māri sklodofskā)، ۱۸۶۷–۱۹۳۴، علمای فرانسوی فیزیک و شیمی، که به جهت تحقیقاتشان در رادیوآکتیویته و رادیوم معروفند. تحقیقات اولیه‌ی پیر کوری در بلورشناسی و اثر حرارت بر مغناطیس بود؛ در سال ۱۸۸۳، خاصیت بارابرق را کشف، و با برادرش ژاک کوری در آن تحقیق کرد. ماری در ورشو (لهستان) متولد شد، و پدرش در آنجا استاد فیزیک بود. ماری در ۱۸۹۱ برای ادامه‌ی تحصیل به پاریس رفت. در ۱۸۹۵ با پیر کوری ازدواج کرد، و مستقلا در آزمایشگاه شوهرش مشغول تحقیق شد. در تعقیب کارهای بکرل در رادیوآکتیویته، ماری به تحقیق در اورانیوم پرداخت، و در ۱۸۹۸ گزارشی داد حاکی از وجود احتمالی یک عنصر تازه در پچبلند، و پیر کوری در تحقیقات وی شریک شد. متفقا پولونیوم و رادیوم را کشف کردند (۱۸۹۸)، و با زحمت بسیار یک گرم ملح رادیوم را از حد ۸ تن پچبلند جدا ساختند (سال ۱۹۰۲)، و اوزان اتمی و خواص هر دو عنصر را تعیین کردند. به سبب تحقیقاتشان در رادیوآکتیویته، با بکرل، در جایزه‌ی ۱۹۰۳ نوبل در فیزیک شریک شدند. در ۱۹۰۴ دانشگاه سوربون یک کرسی فیزیک مخصوص پیر کوری تاسیس کرد. پیر کوری بر اثر تصادفی در خیابان درگذشت، و ماری استاد این کرسی شد.

در ۱۹۱۰، ماری (با همکاری آندره دبیرن) رادیوم فلزی را جدا ساخت. جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۱ در شیمی به وی اعطا شد، و وی نخستین کسی است که دو بار جایزه‌ی نوبل گرفته است. در جنگ I هم خود را صرف خدمات رادیولوژی به بیمارستانها کرد. در ۱۹۲۱، زنان امریکائی یک گرم رادیوم به وی اهدا کردند، و وی آن را ازجانب مؤسسه‌ی کوری، که به وسیله‌ی دانشگاه پاریس و بنگاه پاستور تأسیس شده بود، پذیرفت. بار دیگر یک گرم رادیوم به وی اهدا شد (۱۹۲۹)، و او آن را به موسسه‌ی کوری که جدیداً در ورشو تأسیس شده بود عطا کرد. پیر و مادام کوری تألیفات گرانبهای متعدد دارند.

دختر ارشد آنان، ایرن کوری، در ۱۹۲۶ با فیزیکدانی به نام فردریک ژولیو وصلت کرد، که بعداً نام ژولیو-کوری بر خود نهاد. دختر کهتر آنان **او-دنیز کوری** (ev dëniz)، ۱۹۰۴– ، کتاب معروفی در زندگینامه‌ی مادر خود نوشته است.

کوری[4]، کارل فردیناند (kārl ferdinānd kori)، ۱۸۹۶– ، و زوجه‌ی اولش، **گرتی تریزا کوری** (gërti təriza)، ۱۸۹۶–۱۹۵۷، زیستشیمیدانان چک تبعه‌ی امریکا. در ۱۹۲۰ از دانشگاه پراگ فارغ التحصیل شدند، و در ۱۹۲۲ به کشمکش رفتند، و در ۱۹۲۸ به تابعیت آن کشور در آمدند. به جهت تحقیقاتشان در زیستشیمی، مخصوصاً در سوخت و ساز ئیدراتهای کربون و آنزیمها، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۷ در طب و فیزیولوژی به آنان اعطا شد.

کوری، گرتی تریزا: ← کوری، کارل فردیناند.

کوری، ماری: ← کوری، پیر.

---

(۱)blast furnace (۲)curie (۳)Curie (۴)Cori

کوری، ماری سکلودوفسکا: ← کوری، پیر.

کوریا[1] (kuriā)، قدیمترین تقسیم اجتماعی سکنه‌ی رم (← رم، قسمت I). مطابق روایات، رومولوس جامعه‌ی رم را به سه قبیله، شامل ۳۰ کوریا، تقسیم کرد. هر کوریا خود شامل تعدادی خانواده یا گنس بود. شارمندی رم منوط به عضویت در این سازمانهای خانوادگی بود.

اصطلاح کوریا به محل انعقاد بعضی جلسات و خاصه به محل سنا نیز اطلاق میشد. امروز فقط بارگاه پاپ در رم به این نام خوانده میشود.

کوریا رگیس[2] (kuriā regis) [لتی، = دیوان سلطنتی]، مجمعی در انگلستان دوره‌ی فئودالیته که به سبب وظایفش در امور قضائی، مالی، اجرائی، و قانونگذاری در حکم کانون دولت انگلستان بود. کوریا رگیس جانشین شوراهای آنگلوساکسونها بود، اما اعضایش، نه به عنوان ریش‌سفیدان قوم، بلکه به عنوان نمایندگان پادشاه در آن شرکت داشتند. در سلطنت (۱۰۶۶–۱۰۸۷) ویلیام I فاتح سالی سه بار منعقد میشد. عدم کفایت آن در اداره‌ی امور، بتدریج باعث تشکیل یک شورای کوچکتر داخلی شد، که به همین نام خوانده میشد، ولی هسته‌ی اصلی آن از اعضای خاندان سلطنت بود، و جلسات عمومی کوریا رگیس، که شورای بزرگ نام یافت کمتر منعقد میشد. با ازدیاد امور دولتی، بر جدائی بین دو مجمع افزوده شد، و شورای کوچکتر برای رسیدگی به امور مختلف شروع به توسعه دادن ارکان خود کرد. بسیاری از تأسیسات امروزی دولت انگلستان از این شورا ناشی شده است.

کوریا رومانا[3] (kuriā romānā)، هیئت قضائی و اداریی که پاپ کلیسای کاتولیک رومی را بدان وسیله اداره میکند. مشتمل است بر بعضی دادگاهها، دیوان، که توقیعات پاپی (← توقیع پاپی) را صادر میکند، و ادارات دیگر و شوراها. نیز ← کاردینال.

کوریا موریا: ← خوریان موریان.

کوریت[4]**، تامس** (tāməs koryət)، ح ۱۵۷۷–۱۶۱۷، سیاح انگلیسی. مدتی دلقک دربار بود. در ۱۶۰۸ در کشورهای اروپائی به سیاحت پرداخت، خاطرات این سفر را در ۱۶۱۱ منتشر کرد. ورود چنگال را به انگلستان به او نسبت میدهند. از ۱۶۱۲ به مسافرت در مشرق پرداخت؛ از ایران، فلسطین، و هند دیدن کرد، و در هند بیمار شد و در گذشت.

کوریتسا[5] (koritsā)، به آلبانیائی **کورچه** (kor-ce)، شهر (جم تخمیناً ۴۰٬۰۰۰)، چ‍ش آلبانی، نزدیک مرز یونان. در دشتی حاصلخیز واقع، و از مراکز کشاورزی و بازرگانی است. در ۱۲۸۰ شناخته بوده است. در ۱۴۴۰ ترکان عثمانی ویرانش کردند. از بعد از جنگهای بالکان که آلبانی استقلال یافت، یونان مدعی مالکیت کوریتسا بود. مسجد بزرگی از قرن ۱۵م دارد.

کوریتیبا[6] (kuritibā)، شهر (جم ۷۰۷٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۰)، کرسی ایالت پارانا، چ‍ش برزیل. دانشگاه پارانا در آن است.

کوریجان (kurijān)، ده (جم ۲٬۰۱۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حاجیلو، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۲۱کیلومتری جنوب کبودرآهنگ. از رودخانه‌ی قره‌چای مشروب میشود. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است.

کوریدور، در هواپیمایی: ← دالان هوایی.

کوریشس هاف[7] (kurišes hāf) یا **مرداب کورلاند** (kurland)، مرداب ساحلی، به طول ۹۰ کم و عرض ۴۵ کم، کنار ساحل لیتوانی و پروس شرقی سابق، که از ۱۹۴۵ جزء جمشر است. به واسطه‌ی زبانه‌ی شنی **کوریشه نرونگ**[8] (kurišenerung؛ زبانه‌ی کورلاند) از دریای بالتیک جدا میشود. رود نیمان به آن میریزد.

کوریکو[9] (kurikŏ)، شهر (جم ۵۳٬۲۲۱)، کرسی ایالت کوریکو، شیلی مرکزی. در حدود سال ۱۷۴۳ تأسیس شد. از مراکز داد و ستد دام و محصولات کشاورزی است.

کوریل[10]**، جزایر** (kuril)، ژاپنی **چیشیما-رتو** (cišimā-retto)، دسته‌جزیره (ح ۱۵٬۵۹۰ کمم)، بخش ساخالین، جمشس، در قکب شمالی، بین شبه جزیره‌ی کامچاتکا و جزیره‌ی هوکایدو (ژاپن). شامل ۳۰ جزیره‌ی بزرگ و تعداد زیادی جزیره‌ی کوچک است که بیشتر منشأ آتشفشانی دارند (۳۸ آتشفشان زنده دارد). زلزله در آنها بسیار روی میدهد. شغل اهالی استخراج گوگرد، کانیها، شکار، و ماهیگیری است. در ۱۸۷۵ از متصرفات ژاپن شد. در ۱۹۴۵، بر طبق موافقتنامه‌ی کنفرانس یالتا، روسیه آن را به قلمرو خود ملحق ساخت.

کوریلوس لوکاریس: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت VI.

کورین[11]**، اوگاتا** (ogātā korin)، ۱۶۵۸–۱۷۱۶، نقاش و زیورساز ژاپنی. شهرت او بیشتر به سبب اشیاء لاکی اوست. خاتمکاریهایش، که با فلزات سفید و صدف ساخته شده، حاکی از نفوذ هنرمندی است به نام کویتسو (koyetsu؛ ۱۵۵۷؟–۱۶۳۷)، که پیش از او میزیست. اوگاتا کورین پس از چندی از شیوه‌های معمول و قدیمی و طبیعی دوری جست، و سبک خاص خود را به وجود آورد. حالت ژاپنی مکتب کورین بسیار شدید است.

کورینتس[12] (korientes)، شهر (جم ۱۱۲٬۷۲۵)، کرسی ایالت کورینتس، لش آرژانتین، بر رود پارانا. قیام (۱۷۶۲) ساکنین آن از عوامل اولیه‌ی جنگ استقلال علیه اسپانیا بود.

کوریولانوس[13] (koriolānus)، پاتریسین افسانه‌ای رومی. نامش به مناسبت شجاعتی است که در تصرف شهر کوریولی که از بلاد ولسکیها[14] (volski-ans) قبایل ناحیه‌ی لاتیوم) بود ابراز کرد. نسبت به عامه‌ی مردم بی‌اعتنا بود، و به همین جهت منفور بود، و مردم ازو بیمناک بودند، و وقتی که داوطلب مقام کنسولی شد وی را انتخاب نکردند. پس از آن، قحطیی در شهر روی داد، و یکی از امرای یونان غله از سیسیل فرستاد. اما کوریولانوس چنین نظر داد که در صورتی آن را بین عامه تقسیم کنند که آنان از تریبون‌های خود دست بر دارند. بدین جهت، تبعید شد (۴۹۱ قم)، و به ولسکیها پیوست، و وعده داد که آنان را در حمله به رم یاری کند. پادشاه ولسکیها فرماندهی ارتش خود را به او داد، و وی تا نزدیک رم پیش رفت. اما به سبب گریه و زاری مادر و زوجه‌اش و دیگران، که به سفارت نزد وی آمده بودند، باز گشت، و بقیه‌ی عمر را در میان ولسکیها گذرانید، و به روایتی، پس از مراجعت، ولسکیها او را به قتل آوردند.

کوریوم[15] (kurium؛ از فنس) [نامیده‌شده به افتخار پیر و ماری کوری]، عنصر فلزی رادیوآکتیو (علامت شیمیائی Cm؛ نیز ← عنصر، جدول) در ← سلسله‌ی آکتینید. این عنصر اول‌بار در نتیجه‌ی بمباران کردن ایزوتوپ پلوتونیوم (پلوتونیوم ۲۳۹) با یونهای هلیوم در سیکلوترون دانشگاه کالیفرنیا به دست آمد. در ۱۹۴۴ توسط گ. ت. سیبورگ و همکارانش باز شناخته شد. ایزوتوپ کوریوم ۲۴۲ که به وسیله‌ی آمریسیوم تهیه میشود، و نصف عمری برابر با ۱۶۲٫۵ روز دارد، برای تحقیق در باره‌ی این عنصر مورد استعمال فراوان داشته است؛ ولی ایزوتوپهای دیگر با نصف عمر بیشتر هم دارد. فلز کوریوم و اکسید و تریفلوئورور آن نیز تهیه شده است. رادیوآکتیویته‌ی آن بسیار زیاد و ح ۳٬۰۰۰ برابر رادیوآکتیویته‌ی رادیوم است.

کوریه[16]**، پل لوئی** (pol lui kurie)، ۱۷۷۲–۱۸۲۵، نویسنده‌ی سیاسی فرانسوی و دانشمند کلاسیک. بعد از بازگشت خاندان بوربون، رساله‌های سیاسی تندی نوشت که از آن جمله است خطابه‌ی ساده (۱۸۲۱)، که بدان جهت به زندان افتاد، و رساله‌ی رساله‌ها (۱۸۲۴)، که به سبب سبک درخشانش قابل توجه است. خاطرات و نامه‌هایش (۱۸۲۸)، مانند سایر آثار ادبی فراموش‌نشدنیش، دلپسند است.

کوزا[17]**، آلکساندر** (āleksānder kuzā)، ۱۸۲۰–۷۳، اولین امیر (۱۸۵۹–۶۶) رومانی، متمولداوی. در ۱۸۵۹ به امارت مولداوی و والاکیا انتخاب شد، و در ۱۸۶۲ دولت عثمانی امارت او را به هر دو امیرنشین، که بعد از یکی شدن رومانی خوانده شدند، به رسمیت شناخت. در ۱۸۶۴ سرفها را آزاد ساخت، و اجازه داد که دهقانان صاحب زمین شوند. این عمل ملاکین مقتدر را ناراضی ساخت. در ۱۸۶۶ توطئه‌گران، با استفاده از مشکلات مالی کشور و رسوائی زندگی شخصی وی، او را مجبور به استعفا کردند، و او به پاریس رهسپار شد.

کوزان (kuzān)، ده (جم ۹۹۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)؛ ۱۲کیلومتری لش فومن.

کوزباس، تجشس: ← کوزنتسک، حوضه‌ی.

کوزران، ده، کرمانشاه، ← سنجابی، دهستان.

کوزگارتن[18]**، یوهان گوتفرید لودویگ** (yohān gotfrid ludvig kozegārten)، ۱۷۹۲–۱۸۶۰، مستشرق آلمانی. الاهیات و فلسفه، و در پاریس زبانهای شرقی تحصیل کرد. در ۱۸۱۷ در ینا استاد السنه‌ی شرقی شد. مجلدات ۱–۳ تاریخ طبری، و یک جلد از اغانی را همراه با ترجمه‌ی لاتینی

---

(۱)Curia (۲)Curia Regis (۳)Curia Romana (۴)Coryate (۵)Koritsa (۶)Curitiba (۷)Kurisches Haff (۸)Kurische Nehrung (۹)Curicó (۱۰)Kurile (۱۱)Korin (۱۲)Corrientes (۱۳)Coriolanus (۱۴)Volscians (۱۵)curium (۱۶)Courier (۱۷)Cuza; Couza; Cusa (۱۸)Kosegarten

انتشار داد. کتاب موسیقی فارابی را نیز منتشر کرد.

کوزل (kozal)، در اصطلاح کشاورزی، قسمتی از سنبل غلات که در خرمنکوبی هنوز خرد نشده و دانه از آن خارج نشده است.

کوزن[1]، **ژان** (jān kuzaN)، معروف به **کوزن پدر**، ح ۱۴۹۰–ح ۱۵۶۱، نقاش، طراح، و حجار معروف فرانسوی. طرح بعضی از پنجره‌های کلیساهای سانس و پاریس، تابلو اوا پریما پاندورا (موزه‌ی لوور) به وی منسوب است. بسیاری از آثارش با آثار پسرش، **ژان کوزن**، معروف به **کوزن پسر**، ح ۱۵۲۲–ح ۱۵۹۴، مشتبه شده است. مهمترین تابلو موجود وی واپسین داوری (موزه‌ی لوور) است.

کوزن[1]، **ویکتور** (viktor kuzaN)، ۱۷۹۲–۱۸۶۷، فیلسوف فرانسوی، از اصلاحگران امر تعلیم و تربیت در فرانسه، و از بنیانگذاران تاریخ فلسفه، مت پاریس. ابتدا در دانشسرای عالی فرانسه و بعد در دانشکده‌ی ادبیات پاریس به تدریس فلسفه پرداخت، و از عقاید کوندیاک انتقاد، و فلسفه‌ی مکتب اسکاتلندی را تشریح کرد. پس از آن به مطالعه در فلسفه‌ی آلمانی سرگرم شد، و به آلمان رفت، و با هگل، شلینگ، و یاکوبی آشنا شد. پس از انقلاب ژوییه‌ی ۱۸۳۰، عضو شورای آموزش عمومی، عضو آکادمی فرانسه، و عضو آکادمی علوم اخلاقی و سیاسی شد، و در ۱۸۴۰ وزیر آموزش عمومی شد. کار مهم او در تعلیم و تربیت تجدید سازمان و متمرکز ساختن تعلیمات ابتدائی و برقرار کردن آزادی فلسفی در دانشگاهها بود. پس از کودتای ۱۸۵۱ گوشه‌گیری اختیار کرد، و به تحقیق و تألیف و مطالعه پرداخت.

کوزن، مانند لایبنیتز، معتقد بود که مکاتب فلسفی در آنچه اثبات میکنند محق، و در آنچه انکار میکنند بر باطل‌اند. کوزن کوشش داشت که عقاید دکارت و کانت و مکتب فلسفی اسکاتلند را با هم تلفیق کند، و از این جهت فلسفه‌ی خود را تلفیقی یا التقاطی (elteqāti) خواند. فلسفه‌ی او بر پایه‌ی مشاهدات روانشناسی و تحلیل امور وجدانی و استدلال از امور مشهود بود. به عقیده‌ی او، وجدان یا خودآگاهی انسان دو اصل وجوب و امکان، یا ضروری و ارادی، یا غیر شخصی و شخصی، را با هم میآمیزد. کوزن عقل را جزوی از وجدان انسان و مستقل از اراده میداند، و آن را عمل ذهن نمیشمارد. فلسفه‌ی التقاطی او موجب شد که برای تاریخ فلسفه اهمیت خاصی قائل شود، و به همین جهت، یکی از بنیانگذاران تاریخ فلسفه در فرانسه به شمار میآید. به عقیده‌ی او، مکاتب فلسفی اصالت حس، اصالت تصور، عرفان، و شکاکیت چهره‌های مختلف یک حقیقت‌اند. از آثار مهم او میتوان کتب ذیل را نام برد: قطعات فلسفی (سال ۱۸۲۶)؛ تاریخ فلسفه‌ی قرن هیجدهم (۱۸۲۶)؛ دروس تاریخ فلسفه (۱۸۲۸)؛ دروس تاریخ فلسفه‌ی اخلاق در قرن هیجدهم (۱۸۴۱)؛ تاریخ عمومی فلسفه (۱۸۶۳).

کوزنتسا[2] (kozentsā)، شهر (جه، تخمیناً ۶۸٬۲۳۱)، مرکز ایالت کوزنتسا، ناحیه‌ی کالابریا، ج ایتالیا. از مراکز عمده‌ی کشاورزی و بازرگانی است. محصولات عمده‌اش غلات، شراب، میوه، و نفت است. شهر مهم بروتیوم بود، و در سال ۲۰۴ ق‌م به تصرف رومیان در آمد. بر طبق روایات، آلاریک I در اینجا در بستر رود بوسنتو[3] (busen-to) مدفون است. کلیسای جامعی از قرن ۱۲م، و قلعه‌ای از بناهای امپراطور فردریک II دارد.

کوزنتسک[4]، **حوضه‌ی** (kuznetsk)، نام اختصاری **کوزباس**[5] (kuzbās)، سرشارترین حوضه‌ی زغال سنگ در تجشس، جغ جمشسر آسیائی، در سیبریه‌ی مرکزی. مساحت آن ح ۲۵٬۹۰۰ کمم است، و ذخیره‌ی زغال سنگ آن را از ۴۰۰ تا ۴۵۰ میلیون تن تخمین کرده‌اند. زغالش از حیث کیفیت ممتاز است. از مواضعی که در اطراف آنها میدانهای مهم زغال واقع است کمروو‌ا است. نخستین کارگاه ذوب آهن در ۱۶۹۷ در کوزنتسک دایر شد. نهشتهای زغال در ۱۷۲۱ کشف و نخست در ۱۸۵۱ استخراج شد. صنایع آن در اواخر قرن ۱۹م بسرعت توسعه یافت، و صنایع سنگین جدید در ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ آغاز شد. در جج II، فقط ناحیه‌ی اورال از لحاظ صنعتی بر آن برتری داشت.

کوزن-مونتوبان، شارل-گیوم، ژنرال فرانسوی، ← پالیکائو، کنت دو.

کوزه‌کنان (kuze.konān)، ده (جه ۲٬۷۲۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرفخانه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۰کیلومتری غ شبستر.

کوزیکوس[6] (kuzikos)، شهر باستانی، لغ ترکیه، بر شبه جزیره‌ی کوزیکوس، ساحل جنوبی دریای مرمره. در ۷۵۶ ق‌م توسط مهاجرین یونانی میلتوس بنا شد. اهمیت سوق‌الجیشی داشت، و در تجارت با بیزانس رقابت میکرد. بعد از انقراض لیدیا به تصرف ایران در آمد، و پس از شکست خشیارشا به ← اتحادیه‌ی دلوسی پیوست. در ۴۱۰ ق‌م آلکیبیادس ناوگان اسپارتیها را در اینجا شکست داد. به موجب پیمان صلح آنتالسیداس به ایران واگذار (۳۸۶ ق‌م)، و با حمله‌ی اسکندر مقدونی از تصرف ایران خارج شد. در ۷۴ ق‌م در برابر محاصره‌ی مهرداد VI پونتوس مقاومت کرد؛ رومیان به پاداش این ایستادگی آن را شهر آزاد اعلام کردند. در ۶۷۵ ب‌م به دست اعراب غارت شد، و به صورت پایگاهی برای محاصره‌ی قسطنطنیه در آمد. در ۹۴۳ بر اثر زلزله‌ی شدید ویران و متروک شد. ویرانه‌های معبد بزرگی که توسط هادریانوس امپراطور روم بنا شده، و نیز بقایای ابنیه‌ی باستانی دیگری در آنجا باقی است.

کوس: ← طبل.

کوس[7] (kos)، ترکی **استانکوی** (estānkēy)، جزیره (ح ۲۸۰ کمم؛ جه ۱۹٬۹۸۷)، یونان، در دریای اژه؛ دومین جزیره‌ی بزرگ مجمع الجزایر دودکانز. شهر عمده‌ی آن، **کوس** (جه ح ۹٬۶۰۰)، بر ساحل شمالی واقع است. محصولات عمده‌اش غلات، توتون، روغن زیتون، و شراب است. ماهیگیری و صید اسفنج از مشاغل عمده است. دارای نهشتهای لیگنیت، سرب، آهن، مس، و نمک است. کوس در ایام باستانی به نوبت تحت استیلای آتن، مقدونیه، سوریه، و مصر بود. به سبب روابط دوستانه با بطالسه‌ی مصر، رونق بسیار داشت. از مراکز مهم فرهنگی بود. بقراط در آنجا متولد شد.

کوسا[8]، **بالداساره** (bāldāssārre kossā)، ح ۱۳۷۰–۱۴۱۹، کشیشی از مردم ناپل، که در دوره‌ی شقاق کبیر ناپاپ بود (۱۴۱۰–۱۵). بونیفاکیوس IX او را مقام کاردینالی داد (سال ۱۴۰۲). وی در شورای پیر جانب گرگوریوس XII را رها کرد، و به منظور پایان دادن به شقاق بین پاپهای رم و آوینیون، از نظریات شورا پشتیبانی کرد. بعد از درگذشت ناپاپ آلکساندر V، به عنوان یوآنس XXII به جانشینی وی انتخاب شد، و با مخالفت گرگوریوس XII و بندیکتوس XIII (← لونا، پدرو د) که ادعای پاپی داشتند مواجه شد. کوسا از سیگیسموند استمداد کرد، و او را در انتخاب شدن به امپراطوری یاری داد. سیگیسموند برای ترمیم شقاق کبیر او را به تشکیل شورای کنستانس وا داشت. در شورا با اکراه تعهد کرد (۱۴۱۵) که اگر رقبایش حاضر به استعفا شوند او نیز استعفا کند، ولی برای حفظ مقام خود فرار کرد. او را وادار به مراجعت کردند، و تا ۱۴۱۸ در آلمان زندانی بود.

کوسایوی، قوم قدیم، ← کاسیها.

کوست[9]، **پاسکال گزاویه** (pāskāl gzāvie kost)، ۱۷۸۷–۱۸۷۹، معمار فرانسوی. چند سال در مصر و ایران به تحقیق در معماری بناهای باستانی، مخصوصاً الاقصر و تب (مصر)، پرداخت. در سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱ کارمند سفارت فرانسه در ایران بود. آثارش مشتمل است بر معماری عرب (۱۸۳۹)، مسافرت اوژن فلاندن... و پاسکال کوست... در سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۴۱ (۲ جلد، ۱۸۵۱–۵۴)، و بناهای جدید ایران (۱۸۶۷).

کوستا ریکا[10] (kostā rikā) [اسپانیائی، = ساحل ثروتمند]، جمهوری (۵۰٬۷۰۰ کمم؛ جه ۱٬۶۹۵٬۰۰۰ تخمین ۱۹۶۹)، امریکای مرکزی؛ پایتختش سان خوسه. از ل به نیکاراگا، از لش به دریای کارائیب، از ش به پاناما، و از ج و غ به قکب محدود است. قسمت لش آن دشت جنگلی وسیعی است، و قسمت لغ جنگل و کوههای کم‌ارتفاع میباشد. قلب کشور فلات مرکزی آن است که سان خوسه و کارتاگو در آن قرار دارند. از شهرهای دیگرش ارذیا (ereḏiā)، آلاخوئلا (ālāxuelā)، لیبریا (liberiā)، و لیمون (limon) است. رود عمده‌ی آن سان خوان است. صنعت عمده کشاورزی است. محصولش در درجه‌ی اول قهوه و پس از آن موز و کاکائو است. معادن طلا و نقره دارد، و نقشه‌برداری معدنی در جریان است. الوار فراهم میشود.

کوستا ریکا رئیس جمهور و یک مجلس مقننه دارد، که هر دو برای مدت ۴ سال انتخاب می‌شوند. مذهب رسمی کاتولیک رومی، و زبان رسمی اسپانیائی است.

کوستا ریکا را کریستوف کلمب کشف کرد، و از ۱۵۶۳ تا ۱۸۲۱ تحت حکومت اسپانیا بود. در ۱۸۲۱ از اسپانیا استقلال یافت. در سالهای ۱۸۲۱–۲۳ جزء امپراطوری آ. د. ایتوربیده و در ۱۸۲۳–۳۸ عضو فدراسیون امریکای مرکزی بود.

قهوه در قرن ۱۹م بدانجا وارد، و محصول اصلی آن شد. کوستا ریکا در سازمانهای پان-آمریکن

(1)Cousin (2)Cosenza (3)Busento (4)Kuznetsk (5)Kuzbas (6)Cyzicus (7)Kos (8)Cossa (9)Coste (10)Costa Rica

فعالیت داشته است. در جنگ II در جانب متفقین بود؛ در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد پیوست.

کوستر، شارل دو: ← دو کوستر، شارل.

کوستر[1]، لاورنس یانسون (lārens yānsōn kos-ter)، ح ۱۳۷۰–ح ۱۴۴۰، خادم هلندی کلیسا، که گویند پیش از گوتنبرگ حروف قابل انتقال را برای چاپ به کار برد.

کوست رینجز[2] (köst reynjez) یا **رشته‌های ساحلی**، رشته‌کوههائی در طول ساحل غربی امریکای شمالی (ساحل قکب)، که از آلاسکا به طرف ج از کولومبیای بریتانیا (کانادا) و کشمکش میگذرد، و در مکزیک امتداد دارد. بلندترین قله‌اش در کوههای اولمپیک، در ایالت واشینگتن است.

کوستوتسا[3] (kustottsā)، دهکده‌ای در ونی، ل ایتالیا، نزدیک ورونا. در ۱۸۴۸ اتریشیها در اینجا بر نیروهای ساردنی، که به یاری شورشیان ایتالیا آمده بودند، پیروز شدند (← ریسورجیمنتو). در ۱۸۶۶، در جنگ اتریش و پروس، نیز اتریشیها در اینجا نیروهای ایتالیا را شکست دادند.

کوستین[4]، کنت آدام فیلیپ دو (kont ādām filip dē küstin)، ۱۷۴۰–۹۳، ژنرال فرانسوی، در جنگ هفتساله و در انقلاب امریکا شرکت داشت. در ۱۷۸۹ به عضویت اتا زنرو انتخاب شد. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه به فرماندهی بخشی از قوای فرانسه منصوب شد (۱۷۹۳)، اما شکست خورد، و بر اثر شکستی که به قوای فرانسه وارد آمد (۱۷۹۳) به خیانت متهم، و با گیوتین اعدام شد.

کوسکانت: ← قطر ظل.

کوسکو[5] (kusko)، شهر (جم ۷۸٬۲۸۹، کربی ولایت کوسکو، ج پرو. بر طبق روایات، مانکو کاپاک، اولین فرمانروای اینکا، آن را بنا نهاد. ف. پیثارو در ۱۵۳۳ بدانجا وارد شد. حالیه سکنه‌ی آن بیشتر از هندیشمردگانند. کوسکو مرکز منطقه‌ی فلاحتی اطراف است.

کوسل[6]، آلبرشت (ālbreşt kosel)، ۱۸۵۳–۱۹۲۷، عالم آلمانی فیزیولوژی. از ۱۹۰۱ استاد دانشگاه هایدلبرگ بود. به سبب کارهایش در پروتئینها و پاخته‌ها و هسته‌ی پاخته، جایزه‌ی ۱۹۱۰ نوبل در فیزیولوژی و طب به وی اعطا شد.

کوسموترون: ← سنکروترون؛ شتابگر.

کوسموس[7] (kosmos)، لفظ یونانی‌الاصل، به معنی جهان و کیهان به عنوان یک منظومه‌ی مرتب هماهنگ. اصطلاحات اروپائی برای کیهان‌زائی و کیهانشناخت به وسیله‌ی این لفظ ساخته شده‌اند. فضانورد را به روسی کوسمونوت نامند (← فضاپوئی). نیز ← فیثاغورس، قسمت III.

کوسمونوت: ← فضانورد.

کوسناخت[8] (küsnāxt)، شهر (جم تخمیناً ۱۲٬۰۰۰)، ایالت شویتس، قسمت مرکزی سویس، بر دریاچه‌ی لوسرن. استراحتگاه کوچکی است. بر طبق روایات، صحنه‌ی کشته شدن گسلر به دست گیوم تل بوده است.

کوسن دو پرسوال[9]، ژان ژاک آنتوان (jān jāk āntuān kosan dē persevāl)، ۱۷۵۹–۱۸۳۵، مستشرق فرانسوی. استاد زبان عربی کولژ دو فرانس (۱۷۸۳)، و کتابدار نسخ خطی کتابخانه‌ی سلطنتی پاریس (۱۷۸۷–۹۰) بود. در ۱۸۰۹ به عضویت انستیتو دو فرانس انتخاب شد. مهمترین آثارش عبارت است از ترجمه‌ی فرانسوی منتخباتی از نهایة الارب نویری، در تاریخ سیسیل در دوره‌ی مسلمین (۱۸۰۲)؛ ترجمه‌ی فرانسوی مقامات حریری (۱۸۱۸)؛ ترجمه‌ی فرانسوی شرح زوزنی بر معلقه‌ی امرؤ القیس؛ ترجمه‌ی فرانسوی زیج کبیر حاکمی ابن یونس؛ ترجمه‌ی فرانسوی مقدمه‌ی صور عبدالرحمان، که همراه با متن آن انتشار داده است؛ و غیره.

کوسن، آرمان پیر کوسن دو پرسوال (ārmān pier)، ۱۷۹۵–۱۸۷۱، در ۱۸۲۲ استاد زبان عربی در کولژ دو فرانس بود، و در ۱۸۴۹ به عضویت آکادمی کتیبه‌ها و ادبیات انتخاب شد. از آثارش کتابی در صرف و نحو عربی عامیانه و تاریخ عرب در پیش از اسلام (۱۸۴۷) است.

کوسوت[10]، لوئی (lui kosut)، مجار **لویوش کوشوت** (loyoš)، ۱۸۰۲–۹۴، قهرمان انقلاب ۱۸۴۸–۴۹ مجارستان. مردی آزادیخواه و از ملیون افراطی بود. هنگامی که اتریش آماده‌ی حمله به مجارستان بود، کوسوت رئیس دولت دفاع ملی شد؛ در آوریل ۱۸۴۹ مجلس مجارستان استقلال جمهوری مجارستان را اعلام کرد، و کوسوت به ریاست جمهور رسید. اما به سبب مداخله‌ی سپاهیان روس به نفع اتریش، ناچار استعفا کرد، و بقیه‌ی عمر را در خارجه گذرانید.

کوسوو یا کوسوو-متوهیا[11] (kosovo me-tohiā)، ناحیه‌ی خودمختار (جم ۹۶۳٬۵۶۵)، ج‌غ صربستان، یوگوسلاوی. عمدةً کوهستانی است، و دره‌های حاصلخیز دارد. در قرن ۹م به تصرف بلغارستان و در قرن ۱۲م به تصرف صربستان در آمد. پس از جنگ کوسوو (۱۳۸۹) تا ۱۹۱۳ در تصرف دولت عثمانی بود. در ۱۹۱۳ میان صربستان ومونتنگرو تقسیم شد، و در ۱۹۱۸ جزء یوگوسلاوی گردید. بعد از جنگ II ناحیه‌ای خودمختار در صربستان شد. در اینجا، در **میدان کوسوو**، سلطان مراد I عثمانی صربها و متحدین آنها را شکست داد (۱۳۸۹)؛ در ۱۴۴۹، سلطان مراد II سپاهی از مجارها را مغلوب کرد.

کوسوو-متوهیا: ← کوسوو.

کوسویتسکی[12]، سرگی (sergey kusevitski)، ۱۸۷۴–۱۹۵۱، رهبر روسی ارکستر. در مسکو تحصیل کرد، و در ۱۹۰۸ رهبری ارکستر را در برلین آغاز کرد. در سال ۱۹۱۷ رهبر ارکستر سمفونی دولتی پتروگراد شد. در ۱۹۲۰ از روسیه خارج شد، و تا ۱۹۲۴ که به کشمکش رفت، پاریس را مرکز فعالیت خویش قرار داد. در ۱۹۲۴–۴۹ رهبر ارکستر سمفونی بستن بود.

کوسه[13] (kuse)، ماهیی از راسته‌ی سلاکیی (Sela-chii)، که یکی از پرخورترین و کشنده‌ترین جانوران دریائی است. کوسه‌ها در همه‌ی قسمتهای اقیانوسها زندگی میکنند، ولی در دریاهای گرم عده‌ی آنها بیشتر است. تنه‌ی گردی دارند، که طولش ممکن است به ۱۳ متر برسد. از فلس پوشیده‌اند. دهان کوسه در زیر سرش واقع است. بعضی میپندارند که کوسه برای گاز گرفتن باید به پشت بخوابد، ولی این درست نیست. بعضی از اقسام کوسه چندین ردیف دندان دراز و تیز دارند، که همه‌ی ردیفها، جز یکی یا دوتای از آنها، بر روی فک به عقب برگشته است. هر دندان که بیفتد دندان دیگری به جای آن میروید. بعضی دیگر دندانهای پهن دارند، و در معدودی دندانها بسیار کوچک است. برانشی کوسه‌ها در دو طرف سر است، و هر برانشی از پنج تا هفت روزنه بر سطح بدن دارد. کوسه‌ها تند شنا میکنند. گاه چند روز برای به دست آوردن غذا و فضولاتی که از کشتیها بیرون ریخته میشود آنها را دنبال میکنند. انواع ماهیان کوچک را میخورند و زیان فراوانی برای ذخیره‌های صید ماهی دارند. بعضی از کوسه‌ها موذی و پرخورند. بعضی از دانشمندان گفته‌اند که این حیوان آن اندازه که مینمایند بد نیست، بلکه از گرسنگی دائمی رنج میبرد. معده‌اش راحتش نمیگذارد. تقریباً به محض آنکه چیزی خورد باید در صدد یافتن خوردنی دیگری بر آید. بعضی از کوسه‌ها در نزدیکی سواحل شنا میکنند، و انتظار شناگران بیپروا را میکشند.

نروژیها در شکار کوسه خبره بوده‌اند، و کوسه‌ها اساس بعضی صنایع در نروژند. از سرش برای تهیه‌ی سریشم استفاده میشود؛ از گوشتش کودهای بسیار خوب تهیه میکنند؛ و از جلدش چرم، و از کبدش روغن فراهم میشود. بعضی از اقسام ⇐ ساغری، که برای ساختن کفش، کیف بغلی، و امثال آنها به کار میرود، از جلد کوسه است.

کوسه نو کاناتوکا: ← کاناتوکا.

کوسی، رود، هندوستان، ← گنگ یا گنگا.

کوش[14] (kuš)، در عهد. **۱ـ** پسر ارشد حام (پیدایش ۶.۱۰). در باب دهم سفر پیدایش از کوش برادر مصرایم و کوش پدر نمرود یاد شده است. محققین معتقدند که این دو دو شخص متفاوت بوده‌اند، و کوش پدر نمرود را مربوط با کاسیهای بابل میدانند. **۲ـ** سرزمینی در حبشه‌ی قدیم. کوش از اولین آبشار نیل در مصر علیا امتداد داشت، و شامل سودان مصر و انگلیس و قسمتی از حبشه‌ی کنونی بود. محتملا قسمتی از ش و ج عربستان نیز جزء آن بود.

کوش[15]، پولیکارپ (polikārp kuš)، ۱۹۱۱–فیزیکدان آلمانی تبعه‌ی (از ۱۹۲۲) کشمکش. به جهت تحقیقاتش در اندازه‌گیری دقیق بعضی از خواص برقاطیسی الکترون، جایزه‌ی ۱۹۵۵ نوبل در فیزیک به او و لم اعطا شد.

کوشال (kušāl)، ده (جم ۱٬۲۱۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۴کیلومتری ل لاهیجان.

کوشان (kušān)، قبیله‌ی قدیم؛ ← یوئه‌چی.

کوشتان‌ـتائو[16] (koštāntāu)، قله‌ای به ارتفاع ح ۵٬۱۴۵ متر، چشم خودمختار کاباردین-بالکار، ج جمشیر اروپائی، در قسمت مرکزی کوههای بزرگتر قفقاز.

---

(۱)Koster (۲)Coast Ranges (۳)Custozza (۴)Custine (۵)Cuzco (۶)Kossel (۷)cosmos (۸)Küssnacht (۹)Caussin de Perceval (۱۰)Kossuth (۱۱)Kossovo-Metohija (۱۲)Koussevitzky (۱۳)shark (۱۴)Cush; Kush (۱۵)Kusch (۱۶)Koshtan-Tau

کوشچوشکو[1]، **تادئوش** (tādeuš košcušको)، ۱۷۴۶–۱۸۱۷، ژنرال لهستانی. در مدارس نظامی ورشو و پاریس تحصیل کرد. در انقلاب امریکا، به طرفداری میهنپرستان جنگید. پس از بازگشت به لهستان، از قهرمانان استقلال این کشور شد. در جنگهای (۱۷۹۲–۹۳) پیش از دومین تقسیم (۱۷۹۳) لهستان شرکت کرد. در ۱۷۹۴ مردم را به قیام ملی دعوت کرد، و رهبری نیروهای لهستانی را بر ضد روسیه و پروس به دست گرفت، اما کاری از پیش نبرد. یکی از قهرمانان بزرگ لهستان است.

کوشر: ← کاشر.

کوشک (kušk)، بنای چهارطاقی سنگ و گچی عهد ساسانی، در نطنز، داخل باغ شخصی امام جماعت مسجد جامع نطنز و نزدیک مسجد مزبور.

کوشک، ده (جه ۳°۷۴۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۱۵کیلومتری ج سده. از زاینده‌رود مشروب میشود. محصولاتش غلات، صیفی، و پنبه است.

کوشک، دهستان (جه ۲°۷۹۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بافت، استان هشتم (کرمان)، دارای ۱۷ آبادی. در ج‌ش شهرستان بافت واقع است. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌اش غلات و میوه است. مرکزش، **کوشک** (جه ۲۲۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۷۰کیلومتری ج‌ش بافت است.

کوشک‌آباد (kušکābād)، ده (جه ۱°۰۶۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۲۸کیلومتری ل همدان.

کوشک بالا (kuške bālā)، ده (جه ۲۳۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ارنگه، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران). پس از بنای ← سد کرج، این ده در دریاچه‌ی پشت سد غرق شد.

کوشک بی‌بی‌چه (kuške bibice)، ده (جه ۱°۲۱۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۴کیلومتری لغ شیراز. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر، و انگور است.

کوشک‌سرای (kušk.sarāy) یا **کشک‌سرای** (košk)، ده (جه ۳°۷۵۶ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۸کیلومتری غ مرند. محصولاتش غلات، انگور، و زردالو است.

کوشک قاضی (kuške qāzi)، ده (جه ۲°۹۹۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)؛ ۵کیلومتری ش فسا. محصولاتش غلات و پنبه است. قالیبافی دارد.

کوشکک (kuškak)، ده (جه ۱°۰۳۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ ۵کیلومتری غ آباده. قالیبافی دارد.

کوشکک، ده (جه ۹۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان آباده‌طشک، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۰۸کیلومتری لغ نیریز. محصولاتش غلات و پنبه است. قالیبافی دارد.

کوشک‌نار (kušk.nār)، ده (جه ۱°۱۲۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان آل حرم، بخش گاوبندی، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ ۱۰۷کیلومتری ج‌ش کنگان. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو است.

کوش‌نامه (kuš.nāme)، منظومه‌ی حماسی در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، متعلق به قرن ۵م هق، شاید از آثار ایرانشاه ابن ابوالخیر. این داستان در باره‌ی سرکشیهای کوش پیل‌دندان، برادرزاده‌ی ضحاک، است، که روزگاری پیش از فریدون و نیز در زمان او عصیانها کرد. نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی موجود است.

کوشنشین[2] یا **کوشن‌شین** (košan.šin)، ناحیه‌ی تاریخی (حـ ۶۸°۶۰۰ کمم) ویتنام جنوبی. شهر عمده‌اش سایگون است. از ل به کامبوج، از ش و ج به دریای چین جنوبی، و از غ به خلیج سیام محدود است. بیشتر آن دشتی آبرفتی است، که عمدةً رود مکونگ آن را زهکشی میکند. یکی از بزرگترین نواحی برنجخیز جهان است. بیشتر سکنه از آنامیها هستند، ولی کامبوجیها، چامها، و چینیها نیز در آنجا زندگی میکنند. کوشنشین جزء امپراطوری قدیم خمر بود. در اواسط قرن ۱۸م تحت تسلط آنامیها بود. در اواسط قرن ۱۹م به تصرف فرانسه در آمد. در ۱۹۴۶ جمهوری مستقلی در داخل فدراسیون هندوچین شد. در ۱۹۴۹ با آنام و تونکن ویتنام را تشکیل دادند. بعد از ۱۹۵۴، که ویتنام تقسیم شد، جزء ویتنام جنوبی گردید.

کوشوت، لویوش: ← کوسوت، لوئی.

کوشون[3]، **پیر** (pier košoN)، ف ۱۴۴۲، اسقف بووه، فرانسه. رئیس دادگاهی بود که ژاندارک را محکوم کرد.

کوشه (kuše) یا **گوشه** (guše)، ده (جه ۴۰۵ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش قشم، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، در جزیره‌ی قشم؛ ۴۰کیلومتری غ ← بندر قشم. در غ این آبادی مسجدی قدیمی وجود دارد که ظاهراً از ۲۴۴ هق است. بقعه‌های داخل مسجد مدفن برخ الاسود (borxo 'l.'asvad)، معروف به جوهر، است. مسجد در ۷۳۶ هق بر اثر زلزله ویران شد، ولی دوباره مرمت یافت، و اخیراً نیز تجدید ساختمان شده است.

کوشه‌سفلی (kuše.sofla)، ده (جه ۱°۲۶۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیب‌آب، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛ ۸کیلومتری ل سه‌کوهه. از رود هیرمند مشروب میشود. محصولاتش پنبه، غلات، و فراورده‌های دامی است.

کوشی[4] (kuši)، دسته‌ای از زبانهای حامی رایج در افریقای شرقی. ← زبان، جدول.

کوشی، نام ژاپنی کنفوسیوس.

کوشی[5]، **اوگوستن لوئی** (ogüstaN lui koši)، ۱۷۸۹–۱۸۵۷، یکی از بزرگترین ریاضیدانهای فرانسوی، که در همه‌ی رشته‌های ریاضیات محض و کاربسته اکتشافاتی دارد، ولی خدمت بزرگ وی این است که آنالیز ریاضی را بر مبانی محکم استوار ساخت. از سال ۱۸۱۶ استاد پولیتکنیک (دارالفنون) پاریس، دانشگاه پاریس، و کولژ دو فرانس بود، تا آنکه در انقلاب ۱۸۳۰، چون حاضر نشد نسبت به لوئی فیلیپ سوگند وفاداری یاد کند، این مشاغل را از دست داد، و در ۱۸۳۰–۱۸۳۸ در تورن (ایتالیا) استاد فیزیک ریاضی شد. در ۱۸۳۸ به فرانسه باز گشت، و کرسی سابق خود را در پولیتکنیک باز یافت.

کوشی ریاضیات ـ مخصوصاً آنالیز ـ را نسبت به قرن گذشته سخت دگرگون ساخت. ریاضیدانهای پیشین حسابهای دیفرانسیل و انتگرال را بسط فراوان داده، و آنها را در حل مسائل بسیار متنوع به کار بسته بودند، ولی ـ پیش از طلوع کوشی ـ مفاهیم اساسی این مبحث دقیقاً تقریر نشده بود. کوشی، با روشهای روشن و دقیق خود، که آنها را در سه کتاب معروفش ـ دوره‌ی آنالیز مدرسه‌ی پولیتکنیک (۱۸۲۱)، حساب بینهایتیک (۱۸۲۳)، و دروس موارد استعمال حساب بینهایتیک در هندسه (۱۸۲۶–۱۸۲۸) ـ به کار بسته است، آنالیز ریاضی را منقلب، و مبانی این علم را، به وسیله‌ی حد و اتصال، تنقیح کرد.

کوشیار [کوشیار ابن لبان جیلی (kušyare 'bne labbāne jili)]، نة ۳۶۰–۴۲۰ هق، ریاضیدان و منجم ایرانی، از مردم گیلان. از زندگی وی چندان اطلاعی در دست نیست؛ میدانیم که وی استاد نسوی بوده است. آثار وی در نجوم عبارت است از زیج جامع، کتاب الاصطرلاب، کتاب المدخل فی صناعة احکام النجوم، و رسالة الابعاد و الاجرام. اثر وی در ریاضیات کتاب فی اصول حساب الهند است، که با متن عربی و ترجمه‌ی انگلیسی در ۱۹۶۵ به وسیله‌ی چاپخانه‌ی دانشگاه ویسکانسین (کشمة) منتشر شده است. این کتاب را در قرن ۱۵م یکی از یهودیان قسطنطنیه به زبان عبری ترجمه و شرح کرده است. کوشیار در این کتاب ارقام ۱، ۲، ۳، ...، ۹ را به کار میبرد، و صفر را با دایره‌ای نمایش میدهد. محتمل است که این کتاب کوشیار قدیمترین متن عربی موجود در حساب باشد.

کوشیتسه[6] (košitse)، آلمانی **کاشاو** (kāšā)، شهر (جه حـ ۹۹°۰۰۰)، ج‌ش سلواکی، چکوسلواکی. از مراکز مهم صنایع و حمل و نقل است. در مجاورت آن پالایشگاه نفت و کارخانه‌های آهن و فولاد وجود دارد. اصلا شهر نظامی بود، و بارها میان اتریش و مجارستان و عثمانی دست به دست شد. عاقبت، بر طبق پیمان تریانون، مجارستان آن را به چکوسلواکی واگذار کرد (۱۹۲۰). بار دیگر در ۱۹۳۸–۴۵ در تصرف مجارستان بود. دارای ابنیه‌ی تاریخی متعدد است، از آن جمله کلیسای جامع قدیمه الیزابت (از قرون ۱۴م و ۱۵م) به سبک گوتیک، و دیر و کلیسائی از قرن ۱۴م.

کوشینگ[7]، **هاروی ویلیامز** (hārvi wilyāmz kušing)، ۱۸۶۹–۱۹۳۹، جراح امریکائی اعصاب، که به واسطه‌ی عملیات و تعلیمات و تألیفاتش در باب عمل مخ معروف است. بیماری کوشینگ، ناشی از عیب غده‌ی نخامی (هیپوفیز)، به نام او است.

کوفته (kufte)، خوراکی از گوشت کوبیده با سبزی، برنج، حبوبات، و غیره، که آن را گِرد و طبخ میکنند.

کوفکا[8]، **کورت** (kurt kofkā)، ۱۸۸۶–۱۹۴۱، روانشناس آلمانی. از مؤسسین روانشناسی گشتالت

---

(۱)Kosciusko (۲)Cochin China (۳)Cauchon (۴)Cushitic; Cushite (۵)Cauchy (۶)Kosice (۷)Cushing (۸)Koffka

(هیکل‌بینی). از ۱۹۲۸ به بعد در دانشگاههای امریکا تدریس میکرد.

کوفه (kufe)، شهر (جه ۲۱°۸۸۰)، عراق، بر شاخه‌ی هندیه از رود فرات، ح ۱۱کیلومتری ش شهر نجف.

کوفه اصلا اردوگاهی بود که به وسیله‌ی سعد ابن ابی وقاص تأسیس شد (۱۷، ۱۸، یا ۱۹ هق)؛ بر طبق روایات ایرانی، در این محل شهری بود که هوشنگ پیشدادی ساخته بود، و سعد آن را تجدید بنا کرد. با پیشروی اعراب به جانب ش اهمیت آن افزون شد. از معایب کوفیان تلوّن آنها بود، و حتی عمر که وجود شهر ازو بود در ۶ سال آخر خلافت خود بیش از سه بار مجبور شد که حاکم آنجا را تغییر دهد. وقتی که مخالفت با عثمان علنی شد، کوفیان نخستین کسانی بودند که با علی ع بیعت کردند، ولی پس از شهادت آن حضرت معاویه را امیرالمؤمنین شناختند. علی ع در کوفه شهید شد، و مسجدی که حضرت در آن ضربت خورد هنوز باقی است. پس از شهادت امام حسین ع، که بدعهدی کوفیان بدو مشهور است، مختار ثقفی کوفه را تسخیر کرد (۶۶ هق)، کسانی که علناً از تشیع پیروی نمیکردند با خشونت تمام کشته شدند. پس از شکست (۶۷ هق) مختار از مصعب ابن زبیر، مصعب از راه انتقامجوئی بسیاری از کوفیان را کشت. در ۱۲۷ هق خوارج آنجا را گرفتند. پس از روی کار آمدن عباسیان، کوفه مقر خلافت شد، ولی بعد از بنای بغداد اهمیت خود را از دست داد. با وجود تغییر شرایط سیاسی، از تعداد طرفداران آل علی کاسته نشد، و علویان چندین بار در کوفه سر به شورش برداشتند. در ۳۱۲ هق قرامطه شهر را گرفته تاراج کردند. بعدها کوفه به دست بنی مزید افتاد، ولی پس از این که آنان مقر خود را به حله منتقل کردند (۴۹۵) کوفه اهمیت خود را از دست داد. از دوره‌ی مغول به بعد به دست فراموشی سپرده شد. مقبره‌ی مسلم ابن عقیل در کوفه است.

کوفه در عهد امویان و عباسیان، در زمان رونق خود، از مراکز فضل و دانش بود، و در فقه و لغت با بصره رقابت میکرد. خط کوفی منسوب بدین شهر است.

کوفی بنائی، خطی که، در ضمن نماسازی ابنیه، به وسیله‌ی کاشیکاری تعبیه کنند، و در آن سرکشها و زوایای حروف تماماً با زاویه‌ی قائمه نموده شده باشد. عموماً مشتمل بر نام خدا و ۱۴ معصوم و جمله‌های مذهبی است.

کوفیه و عقال (kufiyye, eqāl)، پوششی برای سر، که معمولا عربهای بدوی آن را به کار میبرند. **کوفیه** دستمال بزرگی است قلابدوزی‌شده و گاه ابریشمین، که آن را از قطر تا کرده به شکل مثلث بر روی سر می‌اندازند، یک گوشه‌ی آن از پشت آویخته میشود، و گوشه‌های روی شانه را غالباً برای جلوگیری از باد و آفتاب بر روی صورت میکشند. در عربی عامیانه‌ی عراق آن را چفیه و در فارسی عامیانه چپیه (capie) مینامند. **عقال** بندی است معمولا سیاهرنگ، بافته از موی بز، که دو بار بر گرد سر روی کوفیه پیچیده میشود، و آن را نگاه میدارد. در فارسی عامیانه آن را اگال و ارگال (argāl) میخوانند.

کوک[1] (kok؛ فنس)، سوختی که از تقطیر تخریبی زغال سنگ تهیه میشود. محصولات این تقطیر امونیاک، قطران زغال، و گاز روشنائی است. در کوره‌های مرتفع و برای ساختن گازاب مصرف میشود.

کوک[2] سر **ادوارد** (sər edwārd kuk*)، ۱۵۵۲–۱۶۳۴، از قضات و رجال مشهور انگلستان. در ۱۵۹۲ رئیس مجلس عوام شد. در ۱۵۹۴ به سمت دادستان کل تعیین شد، و در محاکمه‌ی دومین ارل آو اسکس (← دورو)، رالی، و متهمین توطئه‌ی باروت با شدت عمل اقدام کرد. در برابر اقدامات جیمز I برای افزایش امتیازات سلطنت، به مخالفت برخاست، و از حقوق پارلمنت دفاع کرد. در ۱۶۱۶ بر اثر مخالفت جیمز I، بارون الزمیر، و فرانسیس بیکن استعفا کرد. در ۱۶۲۰ بار دیگر به عضویت پارلمنت انتخاب شد، و رهبری مخالفین را در دست گرفت. در دوره‌ی چارلز I بیانیه‌ی معروف به درخواست حق را صادر، و مخالفت بر علیه دیوک آو باکینگم را رهبری کرد. از آثار او اصول و مبادی قضائی است.

کوک[3]، **تامس** (tāmas kuk)، ۱۸۰۸–۹۲، مؤسس بنگاه مسافربری انگلیسی که امروز هم به نام کوک معروف است. برجسته‌ترین عمل کوک در حمل و نقل فرستادن ۱۸°۰۰۰ سرباز به دره‌ی نیل برای نجات ژنرال گوردن بود (۱۸۸۴).

کوک[4]، **تامس ویلیام** (tāmas wilyām kuk)، ملقب به **ارل آو لستر آو هولکم** (-ërl āv les* ter āv hölkəm)، ۱۷۵۴–۱۸۴۲، سیاستمدار انگلیسی و عالم کشاورزی. بیش از ۵۰ سال عضو پارلمنت بود. روشهای اصلاحی او در کشاورزی و مخصوصاً دامداری، که در املاک خود در هولکم معمول داشت، به پیشرفت کشاورزی علمی کومک بسیار کرد.

کوک[5]، **جزایر** (kuk)، سابقاً **جزایر هاروی**[6] (hārvi)، سرزمین متعلق به زلند جدید (مساحت جزایر ح ۲۲۰ کمه؛ جه ۱۸°۱۷۴)، در فکب جنوبی. جزایر سفلی مشتمل بر جزایر راروتونگا[7] (-rā rotongā) و مانگایا[8] (māngā'ā) و شش جزیره‌ی مرجانی است. صادراتش میوه، صدف مروارید، و کوپرا است. بعضی از جزایر را جیمز کوک در ۱۷۷۳ و برخی را جان ویلیامز در ۱۸۲۳ کشف کرد. جزایر شمالی مشتمل بر مانیهیکی[9] (-māni hiki)، پنرین[10] (penrin)، و غیره است. از ۱۹۰۱ هر دو دسته متعلق به زلند جدید است.

کوک[11]، **جی** (jey kuk)، ۱۸۲۱–۱۹۰۵، بانکدار امریکائی. در جنگ داخلی کشمة فعالیت داشت، و"شرکت جی کوک" کومک مالی فراوان به دولت کرد (۱۸۶۱). پس از جنگ داخلی، در ساختن راه آهن غرب کشمة، سرمایه‌گذاری کرد. ورشکست شد، ولی دگربار در سرمایه‌گذاری در معادن یوتا ثروت گرد آورد.

کوک[12]، **جیمز** (jeymz kuk)، ۱۷۲۸–۷۹، پوینده و دریانورد انگلیسی. در ۱۷۵۵ وارد نیروی دریائی سلطنتی شد. در ۱۷۶۰ از کانال سنت لارنس، و در ۱۷۶۳–۶۷ از سواحل نیوفندلند و لابرادور نقشه‌برداری کرد. در سال ۱۷۶۸ برای ترسیم نقشه‌ی عبور ستاره‌ی زهره راه سفر دریائی در پیش گرفت، و در ۱۷۷۱ به انگلستان باز گشت. در این سفر، دور زمین را با کشتی پیمود، و سواحل زلند جدید و ش استرالیا را پویید. در ۱۷۷۲–۷۵ در رأس هیئتی عازم قکب جنوبی شد، و بطلان شایعه‌ی وجود "قاره‌ی بزرگ جنوبی" را ثابت کرد؛ اقیانوس جنوبگان و هبریدیز جدید را پویید، و کالدونی جدید را کشف کرد. در ۱۷۷۶ بار دیگر عازم سفر شد و جزایر سندویچ را دوباره کشف کرد، و برای یافتن گذرگاهی از لغ امریکای شمالی به قطا کوششهای بیحاصلی به عمل آورد. در مراجعت به دست بومیان جزایر هاوائی کشته شد.

کوک[13]، **فردریک البرت** (frederik albərt kuk)، ۱۸۶۵–۱۹۴۰، پوینده‌ی امریکائی. در چند هیئت اکتشافی شرکت داشت. ادعای صعود (۱۹۰۶) بر کوه مکینلی و رسیدن (۱۹۰۸) به قطب شمال کرد، اما متهم به تزویر، و از افتخاراتی که نصیبش شده بود محروم شد. بعدها در معادن نفت کلاهبرداری کرد؛ در ۱۹۲۵–۳۰ محبوس بود.

کوک[14]، **کوه** (kuk)، بلندترین قلل زلند جدید، به ارتفاع ح ۳°۷۶۰ متر، بر غ جزیره‌ی جنوبی، جزء آلپهای جنوبی.

کوکا[15] (kokā)، نام بوته‌ای بومی امریکای جنوبی، از نوع اروتروکسولون (*Erythroxylon*)، مخصوصاً جنس اروتروکسولون کوکا (*E. coca*) که قسمت عمده‌ی کوکائین از آن استخراج میشود. برگهای خشک‌شده‌ی چای‌مانند این گیاه در جویدن اثری شبیه اثر توتون دارد. پیش از آنکه اسپانیائیها امریکای جنوبی را تصرف کنند، بومیان سرزمین مزبور این گیاه را زراعت میکردند. عصاره‌ای از آن گیاه برای ساختن مشروبات غیر الکلی به کار میرود.

کوکائین[16] (kokāin)، آلکالوئیدی مرکب از کربون، ئیدروژن، نیتروژن، و اکسیژن. از برگ‌های کوکا تهیه میشود، و در طب برای بیحسی موضعی به کار میرود، و به صورت غیر مجاز به عنوان مخدر مصرف میشود. مقدار کم آن تأثیر تقویتی دارد، و نیروی بدنی را موقتاً افزایش میدهد. کوکائین سخت اعتیادآور است، و استعمال دائمی آن به خرابی سلسله‌ی اعصاب و دیوانگی می‌انجامد. داروهای بیحسی دیگر تا حد زیادی جایگزین آن شده است.

کوکانی[17]، **سرزمین** (kokāny)، در داستانهای قرون وسطائی، سرزمین افسانه‌ای که در آنجا بدون زحمتی بهترین غذاها و مشروبات و لذات حاصل میشد.

کوکب، گل، (gole kökab)، گیاه دائمی از نوع داهلیا (*Dablia*)، دارای ریشه‌های ضخیم، که اصلش از مکزیک است. گلهای مرکب زیبای آن دوام بسیار دارد، و به همین جهت انواع گوناگونش به مقدار زیاد در اغلب کشورهای معتدل برای زینت کاشته میشود.

کوکبان (kökabān)، کوهی نزدیک صنعاء، که محلهایی را به نام آن خوانده‌اند، مانند شبام کوکبان (-šebām) و قصر کوکبان. بنا بر گفته‌ی یاقوت

---

(۱)coke (۲)Coke (۳)Cook (۴)Coke (۵)Cook (۶)Hervey (۷) Rarotonga (۸)Mangaia (۹)Manihiki (۱۰)Penrhyn (۱۱)Cooke (۱۲)Cook (۱۳)coca (۱۴)cocaine (۱۵)Cockaigne; Cocagne (فنس)

"گویند به این جهت کوکبان نامیده شده است که قصر آن را با نقره و سنگ ساخته و داخل آن را با یاقوت و جواهر آراسته بودند، و این دُر و گوهر شبهنگام همچون ستاره میدرخشید. بعضی آن را از بناهای اجنه دانسته‌اند." رسولیان آن را به قلمرو خود افزودند. نیز ← ظفار، پایتخت تاریخی حمیر.

کوکب صباحی: ← زهره.

کوکب مسائی: ← زهره.

کوکتو[1]**، ژان** (jān kokto)، ۱۸۸۹–۱۹۶۳، شاعر، نویسنده، و فیلمساز فرانسوی. اشعار اولیه‌اش نمودار تأثیر رمبو در اوست. با انتشار رمان پوتوماک (۱۹۱۹) تمایل شدید وی به نهضتهای جدید هنری آشکار شد. با هنرمندانی چون سترا وینسکی، ا. ساتی، د. میلو، و پیکاسو همکاری داشت، و اشعاری ساخت که از فوتوریسم، کوبیسم، و حتی دادائیسم الهام گرفته است. در ۱۹۳۵ به سفر دور دنیا رفت، و در ۱۹۴۸–۴۹ به امریکا سفر کرد. در ۱۹۵۵ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. در ۱۹۵۶ به انگلستان رفت و دکترای افتخاری آکسفرد به وی اعطا شد. وی تقریباً در همه‌ی زمینه‌های هنری فعالیت داشته است. اغلب آثارش مشحون از تخیلات و رؤیاهای شاعرانه‌ی سوررئالیستی است، و خود به همه‌ی آثارش عنوان شعر داده است. از رمانهای او انحراف بزرگ (۱۹۲۳) و کودکان مخوف (۱۹۲۹)؛ از آثار انتقادی و خاطراتش دیدارهائی از موریس بارس (۱۹۲۱)، کوشش در انتقاد غیر مستقیم (۱۹۳۲)، و کانون هنر پیشگان (۱۹۴۷)؛ و از نمایشنامه‌هایش ماشین دوزخی (۱۹۳۴) و غولهای مقدس (۱۹۴۰) را میتوان نام برد. آثار سینمائی او مشتمل است بر رجعت جاودانی (۱۹۴۳)، اورفه (۱۹۵۰)، و وصیتنامه‌ی اورفه (۱۹۶۰). وی بعضی از آثارش را نیز خود مصور ساخته است.

کوکتیل[2] (kokteyl؛ از انگلا) یا **کاکتیل** (kāk-teyl؛ انگلا)، نوشابه‌ی الکلی مخلوط که به عنوان اشتهاآور صرف میشود. منشأ آن کشمکش بوده است. معمولا اساس آن جین، ویسکی، رم، یا برندی است، که ورموت یا عصاره‌ی میوه به آن می‌افزایند، و اغلب با مواد دیگر معطرش میکنند. نام کوکتیل به بعضی نوشابه‌های غیر الکلی اشتهاآور (مانند کوکتیل رب گوجه‌فرنگی)، و همچنین به مخلوط میوه‌های قطعه‌قطعه‌شده، و امثال آنها اطلاق میشود.

کوکسهافن[3] (kukshāfen)، شهر (جم ۴۳٬۷۰۰)، جمهوری فدرال آلمان، در ساکس سفلی، ل آلمان، دریابندر دریای شمال بر مصب رود الب. به علاوه استراحتگاه تابستانی نیز هست. در ۱۳۹۴ به هامبورگ تعلق یافت. در ۱۹۳۷ به هانوور، از ایالات پروس، منتقل شد.

کوکلادس: ← سیکلاد، جزایر.

کوکلان (kuklān) یا **گوکلان** (guklān)، بخش (جم ۴۳٬۳۶۵ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان دشت گرگان، استان دوم، از ش. به خراسان محدود است. رود گرگان مشروبش میکند. محصولات عمده‌اش برنج، حبوبات، و پنبه است. پرورش کرم ابریشم و بافت پارچه‌های ابریشمی از قدیم در آن رایج بوده است. قالیچه‌بافی دارد. ترکمنهای کوکلان در آن زندگی میکنند. طبق تصویبنامه‌ی اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ هش دهستان کوکلان با کلیه‌ی دهات و مراتع خود تبدیل به بخش شد و مرکزش را کلاله تعیین کردند.

کوکلان (kuklān) یا **گوکلان** (guklān)، دهستان، ش شهرستان دشت گرگان، استان دوم، دارای ۱۷۶ آبادی. از ایل کوکلان نام گرفته است. بیشتر آبادیهای آن در دره‌ها واقع شده‌اند. این دهستان در اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ هش به بخش کوکلان یا گوکلان تبدیل شد.

کوکلان یا گوکلان یکی از قبایل ترکمن، که در دشت گرگان زندگی میکنند. پیرو مذهب تسنن هستند. زنان و مردانشان لباس مخصوص میپوشند؛ اسبهای سواری آنان معروف است. مشتمل است بر تیره‌های غائی (qā'i)، قره‌بلخان (qarabalxān)، بایندر (bāyandor)، قرق (qereq)، بیگدلی (beygdeli)، یانفاق (yānfāq)، و غیره. در خانه‌های استوانه‌مانند معروف به ابه (obe) زندگی میکنند. مرجع قدرت در قبیله‌ی کوکلان، مانند سایر قبایل ترکمن، پیرمردان یا ریش‌سفیدان هستند.

کوکلس، هوراتیوس: ← هوراتیوس یک‌چشم.

کوکلن[4]**، بنوا کنستان** (benuā konstān kok-lan)، معروف به **کوکلن مهین**، ۱۸۴۱–۱۹۰۹، هنرپیشه‌ی فرانسوی. در ۱۸۶۴ وارد کمدی فرانسز شد، و در اجرای نقشهای کمدیهای کلاسیک (مانند نقش نوکرهای کمدیهای مولیر، و فیگاروی بومارشه) شهرت بسیار یافت. در ۱۸۸۷–۸۹ در کشورهای اروپا و امریکا به سفر پرداخت، و نمایشهائی اجرا کرد، در سال ۱۸۹۷ مدیر تئاتر پورت‌سن‌مارتن (port san mārtan) شد، و در آنجا بزرگترین نقش خود را در نمایشنامه‌ی سیرانو دو برژراک ایفا کرد. در 1900 با سارا برنار به کشمکش رفت، و در مراجعت به پاریس نقش مقابل وی را در نمایشنامه‌ی بچه‌ی عقاب روستان بازی کرد.

کو کلوکس کلان[5] (ku kluks klān)، در تاریخ امریکا، نام دو جمعیت سری. ۱- کو کلوکس کلان اولیه در ۱۸۶۶ در تنسی به وسیله‌ی عناصر سابق ائتلافیه بر ضد سیاست ترمیم و برای حفظ تفوق سفیدپوستان تأسیس شد. بعد از جنگ داخلی امریکا، هنگامی که در ایالات جنوبی حکومت محلی ضعیف بود، یا اصلا حکومتی وجود نداشت، و بیم آن میرفت که سیاهپوستان دست به تجاوز و شورش زنند، تقریباً در همه‌جا سازمانهائی غیر رسمی متشکل از پاسداران مسلح تأسیس شد. این سازمانها انجمن‌هائی تشکیل داده بودند، که شهسواران کاملیای سفید (تأسیس در ۱۸۶۷ در لویزیانا) و کو کلوکس کلان از آن جمله بودند. کو کلوکس کلان مشهورتر از سایرین بود، و متدرجاً سازمانهای کوچک در آن ادغام شدند. لباس عجیب، تظاهرات خاموش، دستبردهای شبانه، و زبان و اوامر مرموز این جمعیت وحشتی در دلها افکنده و خرافاتی در افکار به وجود آورده بود. سواران عضو کو کلوکس کلان سم اسبهای خود را نمدپیچ میکردند، و پوشش سفیدی به اسبان خود میپوشاندند. سواران خود نیز قبای سفیدی به تن میکردند، و ماسک سفید به صورت میزدند، و جمجمه‌ای بر زین اسب میگذاشتند. کو کلوکس کلان برای نیل به هدفهای خود به ترور، شکنجه، و لینچ کردن مخالفین خویش متوسل میشد. سازمانهای محلی در ۱۸۶۷ سازمان عمومی خود را در نشویل، واقع در ایالت تنسی، تشکیل دادند، و ژنرال ن. ب. فارست را به رهبری انتخاب کردند. کو کلوکس کلان مخصوصاً مانع از آن بود که سیاهپوستان به پای صندوق رأی بروند، و در نتیجه، در بسیاری از ایالات اداره‌ی امور به دست عناصر سابق ائتلافیه افتاد. در ۱۸۶۹ فارست انحلال جمعیت را اعلام داشت. مع هذا، سازمانهای محلی باقی ماندند. در ۱۸۷۰ و ۷۱ برای مبارزه با این جمعیت قوانینی (← قانون زور) از کنگره گذشت، و فعالیت آن تقریباً موقوف شد. ۲- جمعیتی که در ۱۹۱۵ تأسیس شد، و نخستین مجمع آن در ایالت جورجیا تشکیل یافت. این جمعیت جدید علاوه بر هدف حفظ تفوق سفیدپوستان، سخت طرفدار دفاع از منافع عناصر بومی در برابر مهاجرین، و بشدت ضد کاتولیک و ضد یهود بود. بعد از ۱۹۲۰ در ایالات شمالی و جنوبی گسترش یافت، و در بسیاری از شهرها امور سیاسی و مناصب رسمی را به دست گرفت. تکزاس، اوکلاهوما، ایندیانا، اورگون، و مین مخصوصاً تحت نفوذ آن بود. غالباً به اقدامات و اعمال غیر قانونی و گاه شدید متوسل میشد. گرچه با جمعیت سابق ارتباطی نداشت، آداب و رسوم و لباس اعضای آن با کو کلوکس کلان سابق شباهت بسیار داشت. در اوج قدرتش، در ح ۱۹۲۵، عده‌ی اعضایش ظاهراً ۴ یا ۵ میلیون بود. اما با بحران اقتصادی دهه‌ی ۱۹۳۰–۴۰ عده‌ی اعضایش سخت کاهش یافت، و به ۳۰٬۰۰۰ رسید. بعد از جنگ II اقداماتی برای احیای آن به عمل آمد. اما در همه‌جا آن را ممنوع کردند. مع هذا، هنوز هم در ایالات جنوبی فعالیتهای محدودی دارد.

کوکنار (kuknār)، (*Papaver somniferum*)، گیاهی یکساله از تیره‌ی کوکناریان، که گل آن بنفش، گرز آن کوچک، و دانه‌هایش مانند دانه‌ی خشخاش ولی سیاه و تلخ است. از گرز آن به عنوان مسکن و مخدر استفاده میشده است.

کوکناریان[6] (kuknāriān)، تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ای جداگلبرگ، که گیاهان آن دارای شیره‌ی سمی است (← رستنیها، جدول رده‌بندی، ص ۱۰۸۳). از انواع آن خشخاش، شقایق، کوکنار، و مامیران کبیر است.

کوکو[7] (kuku)، پرنده‌ی اروپائی از جنس کوکو-لوس کانوروس (*Cuculus canorus*)، که پشتش به رنگ خرمائی مایل به خاکستری است، و قسمت زیرین آن به رنگ غباری بریده‌شده با خطهای سفید. از مشخصات این پرنده یکی صدای دوهجائی آن است، که نامش از همین صدا گرفته شده است، و دیگر اینکه، به جای لانه ساختن برای تخم گذاشتن، در لانه‌ی پرندگان دیگر تخم میگذارد



تا جوجه‌هایش به پرستاری آنها بزرگ شوند. به معنای وسیعتر، هر یک از اعضای تیره‌ی کوکو-

(۱)Cocteau (۲)cocktail (۳)Cuxhaven (۴)Coquelin (۵)Ku Klux Klan (۶)Papaveraceae (۷)cuckoo

لیدای (Cuculidae) را، که پرنده‌ی منکور نمونه‌ی برجسته‌ی آن است، کوکو میخوانند.

در کتب لغت فارسی، کوکو را صدای فاخته تعریف کرده‌اند، و همچنین خود فاخته را کوکو نامیده‌اند. "کوکو" را بدین معانی نباید با آن که موضوع این مقاله است خلط کرد.

کوکو (kuku)، خوراکی از تخم مرغ و سبزیجات (تره، جعفری، شود، و کاهو، در کوکوی سبزی؛ بادنجان، در کوکوی بادنجان؛ سیب زمینی، در کوکوی سیب زمینی؛ و غیره) که در روغن سرخ میکنند.

کوکو (kākā)، شهر. افریقا، ← گانو.

کوکوتا[1] (kukutā)، شهر (جم ح ۱۳۷٬۰۰۰)، ل‌ش کولومبیا، ح ۱۶کیلومتری مرز ونزوئلا، بر رشته‌ی شرقی کوههای آند، در ناحیه‌ای قهوه‌خیز. در ل آن معادن نفت وجود دارد. در اینجا در سال ۱۸۲۱ کنگره‌ای برای طرح قانون اساسی **کولومبیای بزرگ** تشکیل شد. در ۱۸۷۵ به سبب زمین‌لرزه ویران، و سپس تجدید بنا شد.

کوکورا[2] (kokura)، شهر (جم ۲۸۶٬۴۷۴)، ولایت فوکوتوکا، ل جزیره‌ی کیوشو، ژاپن، بندری بر دریای درونبومی. از مراکز صنعتی و محل تقاطع خطوط آهن است. کارخانه‌های فولادسازی، نساجی، چینیسازی، و مواد شیمیائی دارد.

کوکوس: ← باکتریها.

کوکوشکا[3]، **اوسکار** (oskār kokoškā)، ۱۸۸۶–، نقاش و نمایشنامه‌نویس امپرسیونیست اتریشی. در اروپا و افریقای شمالی بسیار سفر کرد، و در ۱۹۳۸ به لندن رفت، و در جنگ II در آنجا زندگی کرد. نقاشیهای او از شهرها رنگ‌آمیزی درخشان دارد، و مانند صورتهائی که از آدمیان ساخته، حاکی از نفوذ روانشناختی اوست.

کوکولین[4] (kukulin)، قهرمان افسانه‌ای ایرلند، اهل آلستر، و شخصیت برجسته و اصلی افسانه‌های آلستری. او را آشیل ایرلند خوانده‌اند.

کوکو نور[5]، **دریاچه‌ی** (koko nor, kuku)، چینی **چینگهای** (cinghāy)، دریاچه‌ی شور (ح ۵٬۶۰۰ کمم)، ل‌ش ایالت چینگهای، چین. کوکو نور بزرگترین دریاچه‌ی ارتفاعات تبت، و فرازایش از ۳٬۰۰۰ متر متجاوز است. چندان اهمیت اقتصادی ندارد.

کوگار، چهارپا: ← پوما.

کول (kaval)، استوانه‌ی بیضی‌شکل از گل رس، تقریباً به عرض نیم متر و به ارتفاع تا یک متر، که برای جلوگیری از ریزش قنات در نقاط شولائی (← شولات) مجرای قنات پهلوی هم قرار میدهند.

کول[6]، **جورج داگلس هاوارد** (jorj dāgləs hā-ward kōl)، ۱۸۸۹–۱۹۵۹، اقتصاددان انگلیسی، استاد (۱۹۴۴–۵۷) دانشگاه آکسفرد. بدواً مدتی هواخواه سوسیالیسم صنفی بود، ولی بعداً طرفدار عقاید انجمن فیبین (کانون سوسیالیسم علمی در انگلستان) شد، و از ۱۹۵۲ ریاست آن انجمن را عهده‌دار بود. کول یکی از استادان مسلم علم اقتصاد در انگلستان شمرده میشود. آثارش مشتمل است بر تاریخ مختصر نهضت طبقه‌ی کارگر در بریتانیا (۳جلد، ۱۹۲۷؛ طبع تجدیدنظرشده، ۱۹۴۸) و تاریخ فکر سوسیالیستی (۵ جلد، ۱۹۵۳–۶۰). با مشارکت همسر خود، **مارگارت کول** (mārgā-ret)، ۱۸۹۳– ، بیش از ۳۰ رمان پلیسی، و نیز آثار سیاسی نوشته و منتشر کرده‌اند.

کولا[7] (kolā؛ لتی)، (*Kola acuminata*)، درخت استوائی که اصلش از افریقا است، و در نواحی گرم به جهت دانه‌هایش (موسوم به جوز کولا) کاشته میشود. دارای کافئین، روغن، و گلوکوزیدی به نام کولانین است. بومیان جوز تازه‌ی آن را میجوند. جوزهای آن در ساختن شربتها و در پزشکی به کار میرود.

کولا[8]، **شبه جزیره‌ی** (kolā)، شبه جزیره‌ای به وسعت ۱۲۹٬۵۰۰ کمم، ل جمشر اروپائی، که امتداد شرقی شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی بین دریای بارنتس (ل) و دریای سفید (چ) است. ذخایر معدنی زیاد دارد. در سواحل روسها و در داخل لاپها سکنی دارند. شهر عمده‌ی آن مورمانسک است.

کولار[9]، **یان** (yān kolār)، ۱۷۹۳–۱۸۵۲، شاعر سلوواک که آثارش را به زبان چک میسرود. از طرفداران باحرارت نهضت اتحاد اسلاوها بود، و مشهورترین منظومه‌اش، دختر اسلاوا (۱۸۲۱–۲۴)، در این باب است. بزرگترین شاعر در جریان احیای ملت چک به شمار میرود.

کولاروگراد، بلغارستان، ← شومن.

کولاس (kulās؛ از فنس)، دستگاه بستن عقب توپ، به منظور اینکه تمام نیروی باروت به مصرف پرتاب گلوله برسد. ← توپ.

کولامبس[10] (kolāmbəs)، شهر (جم ۴۷۱٬۳۱۶)، قسمت مرکزی ایالت اوهایو، کشمد، بر رود سایوتو، کرسی ایالت. از مراکز توزیع و حمل و نقل منطقه‌ی فلاحتی اطراف و مقر دانشگاه ایالتی اوهایو است.

کولامبس[10]، شهر (جم ۱۱۶٬۷۷۹)، غ ایالت جورجیا، کشمد. از مراکز پنبه و کشتیرانی، دارای صنایع نساجی و آمودن مواد غذائی.

کولانژ، نوما دنی فوستل دو: ← فوستل دو کولانژ، نوما دنی.

کولئونی[11]، **بارتولومئو** (bārtolomeo kolleo-ni)، ۱۴۰۰–۱۴۷۵، کوندوتیره‌ی ایتالیائی. در جنگهای ونیز و میلان شرکت داشت، و چندین بار جبهه‌ی خود را تغییر داد. در ۱۴۵۴ به طور نهائی از میلان برید، و به فرماندهی قوای جمهوری ونیز بر گزیده شد، و تا آخر عمر در این سمت باقی بود. نمازخانه‌ی زیبای کولئونی در موطنش برگامو، و مجسمه‌ی مشهوری از او سوار بر اسب، اثر دروکیو، در ونیز موجود است.

کولبر[12]، **ژان باتیست** (jan bātist kolber)، ۱۶۱۹–۸۳، سیاستمدار فرانسوی. از دستیاران مازارن بود و همو در بستر مرگ محاسن کولبر را بر لوئی XIV بر شمرد، و باعث شد که لوئی او را به وزارت دارائی خود منصوب کند. از سوء مدیریت ن. فوکه مطلع بود، و در محکومیت وی دخالت داشت. قروض دولت را تقلیل داد، و برای نظارت بر حسابهای عمومی نظامی ایجاد کرد. کوششهائی که برای برقراری تعاوی بیشتر مالیاتی انجام داد به نتیجه نرسید. هدف اصلی کولبر این بود که فرانسه را از لحاظ اقتصادی از خارج بینیاز کند. او از موفقترین پیروان **مرکانتیلیسم** بود، و از طریق کومک مالی و حمایت گمرکی رشد صنعتی را تشویق کرد، و برای تنظیم قیمت و اصلاح کیفیت محصولات کشاورزی و صنعتی مجدانه اقدام کرد، و کوشید تا سدهای تجارتی را در داخل فرانسه از میان بر دارد. برنامه‌ی راهسازی وسیعی در زمان او آغاز، و استفاده از منابع طبیعی محدود شد. در سال ۱۶۶۹، که به وزارت دریاداری منصوب شد، کارخانه‌های کشتیسازی، زرادخانه‌ها، و بندرگاههائی احداث کرد، و با تشکیل یک ناوگان بزرگ دریائی اولین قدم را در راه توسعه‌ی تجارت و بسط مستعمرات بر داشت. رونق وجلال عهد سلطنت لوئی XIV عمدةً مدیون کولبر و حمایت او از علم و هنر بود. آکادمی علوم در ۱۶۶۰ به توسط کولبر تأسیس شد، و آکادمی فرانسه در زمان او توسعه یافت. تدابیر اقتصادی کولبر بزودی با اسراف روزافزون شاه مواجه شد، و شروع جنگهای لوئی سرآغاز تنزل کولبر و بر آمدن مارکی دو لووا (وزیر جنگ) بود. برای تأمین مخارج نظامی، کولبر، ناچار به افزایش مالیاتها، فروش مناصب، استقراض، و پیشبینی منابع جدید درآمد متوسل شد، و مالیاتهای جدید او ناراحتی‌های جدی پدید آورد. در عین حال، علی رغم عدم محبوبیتش به هنگام مرگ، کولبر را در شمار بزرگترین سیاستمداران فرانسوی به حساب آورده‌اند.

کولبرتیسم (kolbertism)، سیاست اقتصادی، ← مرکانتیلیسم.

کولبروک[13]، **هنری تامس** (henri tāmos kōl-bruk)، ۱۷۶۵–۱۸۳۷، مستشرق انگلیسی. از آن جهت که از نخستین کسانی بود که به تحقیق در سانسکریت پرداختند معروف است. از مؤسسین انجمن سلطنتی آسیائی بود.

کولت[14]، **سیدونی گابریل کلودین** (sidoni gāb-riel klodin kolet)، ۱۸۷۳–۱۹۵۴، رمانتویس فرانسوی. به جهت تحقیقاتی تحلیلی که در باره‌ی زن به عمل آورد و توجه به طبیعت مشهور است. وی نخستین زنی بود که به ریاست آکادمی **گونکور** رسید. آثارش مشتمل است بر کلودین در مدرسه (سال 1900) و کلودین میرود (۱۹۰۳)، که آنها را با همکاری شوهر اولش هانری گوتیه‌ویلار[15] (hān-ri gotie vilār) نوشته. از آثار متعدد دیگرش گربه (۱۹۳۳) است. شوهر دومش هانری دو ژوونل[16] (hānri dë jūvnel) بود، و وصلت آن دو نیز به طلاق انجامید. سالهای آخر عمر را در مصاحبت شوهر سومش، موریس گودکه[17] (moris gudke)، گذرانید. بعضی از رمانهایش بر صحنه‌های تئاتر و سینما آمده است.

کولت[18]، **جان** (jān kolet)، ۱۴۶۷؟–۱۵۱۹، اومانیست (← اومانیسم) انگلیسی. در ۱۴۹۳ به پاریس اروپا سفر کرد، و در ایتالیا تحت تأثیر ساوونارولا قرار گرفت. در ۱۴۹۶ مراجعت کرد، و ارتسام

(۱)Cucuta (۲)Kokura (۳)Kokoschka (۴)Cuchulain (۵)Koko Nor; Kuku Nor (۶)Cole (۷)kola (۸)Kola (۹)Kollar (۱۰)Columbus (۱۱)Colleoni (۱۲)Colbert (۱۳)Colebrooke (۱۴)Colette (۱۵)Gauthier-Villars (۱۶)Jouvenel (۱۷)Goudeket (۱۸)Colet

یافت، و در آکسفرد به تدریس رسالات منسوب به پولس حواری در عهد پرداخت. تفسیر وی عکس العملی در مقابل سنتهای فلسفه‌ی مدرسی بود، و از اراسموس سخت از آن متأثر شد. کولت مؤسس تفسیر مُدرن کتاب مقدس است.

کولت[1]، سمیوئل (samyuəl kolt)، ۱۸۱۴–۶۲، مخترع امریکائی. معروفترین اختراع وی طپانچه‌ی معروف به کولت است، که چنان رواج یافت که اغلب کلمه‌ی کولت مترادف با طپانچه به کار میرود.

کول تپه، آسیای صغیر، ← گانش.

کولتورکامپف[2] (kulturkāmpf) [آلمانی = تنازع فرهنگها]، عنوان کشمکش دولت آلمان، تحت رهبری بیسمارک، و کلیسای کاتولیک رومی. علل شروع آن متعدد بود. بیسمارک در صدد تحکیم قدرت مرکزی امپراطوری جدید آلمان بود، و از سازمان نیرومند کلیسا، که از نظر سیاسی در حزب مرکزی کاتولیک (تأسیس ۱۸۷۰) بانفوذ بود، بیم داشت. به علاوه او معتقد بود که مخالفت کاتولیکها با دولتهای پروتستان مانع تفوق پروس در آلمان است. اعلام (۱۸۷۰) نظریه‌ی عصمت کلیسا نیز نگرانی او را افزون کرد. بالاخره، او در صدد بود که حمایت لیبرالها را، که همواره با کلیسا مخالف بودند، جلب کند. مبارزه با انحلال (ژوییه‌ی ۱۸۷۱) اداره‌ی امور کاتولیکها در وزارت فرهنگ پروس آغاز شد. حمایت بیسمارک از گروهی از روحانیون به رهبری دولینگر، که نظریه‌ی عصمت کلیسا را قبول نکرده بودند، وضع را وخیم کرد. در ۱۸۷۲ بیسمارک نظارت مستقیم دولت را بر مدارس پروس آغاز کرد، و قرار اخراج یسوعیان، ابتدا از پروس و سپس از سراسر آلمان، داده شد. قوانین مه (مه‌ی ۱۸۷۳) قدرت انتظامی کلیسا را محدود کرد، تعلیمات روحانیون را تحت نظارت دولت در آورد، و برای کسانی که از همکاری امتناع میکردند مجازات تعیین کرد. سپس، برای رسمیت ازدواج تشریفات مدنی مقرر شد. کلیسا با آرامی در مقابل این حملات مقاومت کرد. علی رغم جرایم سنگین و مجازاتهای زندان و تبعید بسیاری از رهبران دینی، حزب مرکزی کاتولیک قدرت خود را به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش داد. آراء فراوان این حزب در انتخابات ۱۸۷۸ رایشستاگ، مخالفت لیبرالها با سیاستهای گمرکی دولت، و خطر بر آمدن امواج سوسیالیسم، بیسمارک را به تعدیل سیاست خود وا داشت. مرگ (۱۸۷۸) پاپ پیوس IX به آرام شدن تدریجی اوضاع کومک کرد. بسیاری از قوانین ضد کلیسا تغییر یافت یا موقوف الاجرا ماند، و در ۱۸۸۷ یک موافقتنامه‌ی موقت با پاپ لئوی XIII منعقد شد.

کولتورکامپف، نه‌تنها قدرت کلیسا را در آلمان تضعیف نکرد، بلکه در دوره‌ای از تاریخ اروپا که مبارزه‌ی دولت و کلیسا سیمای عمومی آن بود، حس اتحادی در کلیسا پدید آورد.

کولج (kulaj)، ده، دهستان و بخش طالقان (طالقان وسطی)، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران). مشتمل بر دو آبادی **کولج بالا** (جم ۹۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، و **کولج پایین** (جم ۱۲۹ سنه ۱۳۴۵ هش) است. چندی مرکز بخش طالقان (← طالقان، دهستان) بود، و بخش را به نام آن کولج میخواندند. در دی ماه ۱۳۲۴ هش، مرکز بخش از کولج به شهرک انتقال یافت.

کولچاک[3]، آلکساندر واسیلیویچ (āleksāndr vāsilyevic kolcāk)، ۱۸۷۴–۱۹۲۰، دریاسالار ضد انقلابی روسی. در جنگ روس و ژاپن خدمات ممتاز کرد، و در جنگ I فرمانده ناوگان روسیه در دریای سیاه بود. بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در دولت ضد بولشویکی که در اومسک (سیبریه) تشکیل یافت وزیر جنگ شد (اکتبر ۱۹۱۸). در نوامبر همان سال بر ضد سوسیالیستهای انقلابی این دولت کودتا کرد، و حکومت دیکتاتوری برقرار ساخت. در آغاز در مقابل نیروهای بولشویکها موفق بود، و دولتش را متفقین و نیز دنیکین به عنوان دولت موقت روسیه به رسمیت شناختند. اما عاقبت حمله‌ی بزرگ ۱۹۱۹ او (که قصد داشت به نیروهای بریتانیائی و ضد انقلابی در کرانه‌ی دریای سفید بپیوندد) بسرعت از پا در آمد، و ارتش دنیکین در ج روسیه به مخاطره افتاد. کولچاک به ایرکوتسک عقب نشست، و بسیاری از طرفداران وی (مخصوصاً سربازان چک که بر راه آهن سراسری سیبریه مسلط بودند) را از دست داد، و خود او به دست بولشویکها افتاد، و تیرباران شد. کولچاک قبل از مرگ دنیکین را به عنوان فرمانده کلیه‌ی قوای ضد بولشویک در روسیه به رسمیت شناخت. با شکست او سراسر سیبریه، بجز سرزمین شرق اقصی که در تصرف ژاپنیها بود، به دست بولشویکها افتاد.

کولچیستر[4] (kŏlcister)، شهر (جم ۶۵°۰۷۲)، اسکس، انگلستان، ۸۰کیلومتری ش‌ش لندن، بر رود کولن (kŏln). زمانی از شهرهای بزرگ رومی بود. صید صدف در رود کولن مهم است. دانشگاه اسکس (تأسیس سال ۱۹۶۲) در ۵کیلومتری ج‌ش کولچیستر است.

کولخیس[5] (kolxis)، کشور قدیم در کنار دریای سیاه، ج جبال قفقاز، مطابق قسمت غربی گرجستان حالیه. در افسانه‌های یونانی، مسکن آیتس و مدیا بود، و سرزمینی که یاسون در جستجوی پشم زرین بدانجا رفت. نیز ← مینگرلیا.

کولدینگ[6] (kolding)، شهر (جم ۱۰۱°۳۵)، دانمارک، ش ژوتلند، بر آبدره‌ی کولدینگ (شاخابه‌ی بلت کوچک). دریابندر و پایگاه صید ماهی است، و صنایع خوراکی و کشتیسازی دارد.

کولر[7]، ولفگانگ (volfgāng kēler)، ۱۸۸۷–۱۹۶۷، روانشناس آلمانی، از پیشروان و مروجین شهیر روانشناسی هیکل‌بینی؛ استاد روانشناسی و فلسفه و رئیس آزمایشگاه روانشناسی دانشگاه برلین. بعد از ظهور هیتلر به کشمة عزیمت کرد. آزمایشهائی که در باره‌ی هوش میمونها کرده است شهرتی بسزا دارد.

کولر، یوزف: ← قانونشناسی، قسمت VIII.

کولرا یا کلرا، بیماری عفونی، ← وبا.

کولرای اطفال: ← وبای کودکی.

کولریج[8]، سمیوئل تیلر (samyuəl teylər kŏl-rij)، ۱۷۷۲–۱۸۳۴، شاعر، منتقد، فیلسوف انگلیسی، و از شخصیتهای مهم نهضت رمانتیسم در ادبیات انگلیسی. در دانشگاه کیمبریج با ر. ساوذی آشنا شد (۱۷۹۴)، و به اتفاق طرحی برای ایجاد یک مدینه‌ی فاضله در سواحل رود ساسکویهنا در امریکا تنظیم کردند، اما به علت نداشتن سرمایه‌ی کافی این طرح تحقق نیافت. در ۱۷۹۵ با خواهر نامزد ساوذی ازدواج کرد. سال بعد نشریه‌ی ناموفق مراقب و مجموعه‌ی اشعاری در موقعیتهای گوناگون را منتشر کرد. در ۱۷۹۸، به اتفاق و. وردزورث، چکامه‌های غنائی را منتشر کرد، که دیباچه و اشعار آن نطفه‌ی نهضت رمانتیسم در ادبیات انگلیسی محسوب است. سهم عمده‌ی کولریج در این مجموعه منظومه‌ی مشهور ملاح فرتوت است. در پایان سال ۱۷۹۸ قسمت اول اثرش به نام "کریستابل" و اثر دیگرش به نام "قوبلا خان" را تمام کرده بود (هر دو در ۱۸۱۶ انتشار یافت). در ۱۷۷۹–۸۰ به آلمان سفر کرد، و ترجمه‌ای عالی از والنشتاین شیلر فراهم ساخت. بعداً با ساوذی در لیک دیستریکت مستقر شد؛ بعضی از بهترین اشعار خود را در اینجا سرود. کولریج از ح ۱۷۹۶ مواد مخدره استعمال میکرد (احتمالا برای درمان روماتیسم)، و در ۱۸۰۲ معتاد شده بود. در سالهای ۱۸۰۴–۵ به امید باز یافتن سلامت ازدست‌رفته به مالت سفر کرد، ولی سودی نبرد. عاقبت در لندن در گذشت.

علی رغم تأثیر مهلک مواد مخدره، کولریج یکی از متنفذترین و مهمترین شخصیتها در نهضت رمانتیسم در ادبیات انگلیسی است. نقدهای ادبی او، خاصه در باب شکسپیر، هنوز ارجمند است. شعر او مسحورکننده و موسیقی‌مانند است. به عنوان فیلسوف نمیتوان او را متفکری خلاق شمرد، و اهمیت او در این است که فلسفه‌ی اصالت تصور آلمانی را به انگلستان وارد کرد.

کولز[9]، هنری چندلر (henri candlər kölz)، ۱۸۶۹–۱۹۳۹، گیاهشناس امریکائی، از پیشقدمان در بومشناسی گیاهی.

کولژ، ← کالج.

کولژ دو فرانس[10] (kolej dë frāns)، مؤسسه‌ی علمی عالی در پاریس، که در ۱۵۲۹ به وسیله‌ی فرانسوای I فرانسه تأسیس شد. مشوق فرانسوا در این کار گ. بوده بود، و غرض از تأسیس آن تشویق مطالعات اومانیستی بود. این مؤسسه همواره از نظارت آزاد و از دانشگاهها مستقل بوده است، استفاده از سخنرانیها و دروسش برای عموم آزاد و مجانی است. امتحان ندارد، و گواهینامه نمیدهد. اکنون میدان تحقیقات آن شامل بسیاری از رشته‌های علمی و اومانیستی است. استادانش از دانشمندان معروفند.

کولسای[11] یا **کولوسای**[11] (هر دو kolossāy)، نام شهری قدیم در ج‌غ فریگیا، آسیای صغیر. از مراکز اولیه‌ی مسیحیت بود؛ رساله‌ی پولس حواری به کولسیان خطاب به مردم آنجا است.

کولسترول[12] (kolesterol؛ از فنس) یا **کولسترین[13]** (kolesterin)، ماده‌ای مرکب از کربن، اکسیژن، و ئیدروژن. الکلی است به فرمول شیمیائی $C_{27}H_{45}OH$، جامد، بیرنگ، و نامحلول در آب، با منشأ منحصراً حیوانی، که استخوانبندی اصلی استروئیدها است. اول‌بار در ۱۷۶۹ به توسط پولتیه دو لا سال[14] (pultie dë lā sāl) در صفرا به دست

(۱)Colt (۲)Kulturkampf (۳)Kolchak (۴)Colchester (۵)Colchis (۶)Kolding (۷)Köhler (۸)Coleridge (۹)Cowles (۱۰)Collège de France (۱۱)Colossae (۱۲)cholesterol (۱۳)cholesterin (۱۴)Poulletier de la Salle

آمد. در بدن انسان و مهره‌داران خواه به حالت آزاد و خواه بـه حالت استر یـافت میشود. قسمت اعظم سنگ کیسه‌ی صفرا را تشکیـل میدهد. در مغز، نخاع شوکی و غده‌ی فوق کلیوی، در پوست، و نیز به مقدار کم در تمام بافتها و یاخته‌ها وجود دارد، و جگـر و بعضی اندامهای دیگـر آن را میسازد. در تصلب شرائیـن در جـدار سرخرگها راسب میشود.

کولسترین: ← کولسترول.

کولسیان[1] (kolossiān)، از رساله‌های عهد، که پولس حواری به مسیحیان **کولـای** نوشته، و در آن فیض الاهی را که با تولـد مسیح بـه مـردم رسیده تأکیـد میکند. ایـن رسالـه را پولس احتمالا، مثل رساله‌ی افسوسیان، در دوره‌ی اسارتش (ح ۶۰ ب‌م) در رم نوشته است.

کولشیسین[2] (kolšisin؛ فنس)، آلکالوئیدی کـه از سورنجان به دست میآید، و در آزمـایشهای مربوط به گیاهان و جانوران و نیز در طب به کار میرود. بسیار سمّی است.

کولم، لهستان: ← خلمنو.

کولمار[3] (kolmār)، شهر (جمع ۵۲٬۳۵۵)، کرسی ولایت اوـرن، ش فـرانسه، در آلـزاس. صنعـت نساجی و صنـایـع دیگـر دارد. در سال ۱۲۲۶ از شهرهـای آزاد امپراطوری شد، و یکی از ده شهر عمـده‌ی آلزاس بود. در ۱۶۷۳ لـوئی XIV آن را بـه قلمرو خود ملحق کـرد. در قسمت قدیمی آن بقایای معماری قرون وسطائی بـاقی است. موزه‌ی آن (در دیری از قـرون ۱۳م–۱۴م) عالی و دارای شاهکارهای متعدد نقاشی است.

کولن، شهر آلمان: ← **کولونی یا کلنی.**

کولن[4] [به نام ش.ا. دو **کولن**]، واحد عملی بار برقی و نیز واحـد آن در سلسله‌ی مـکث، و آن مقدار برقی است که جریانی به شدت یک آمپر در یک ثـانیه منتقل میکـند. از ۱۹۰۸ تـا ۱۹۴۸ کـولـن بین‌المللی (مشتق از آمـپر بیـن‌المللی) بـه کـار میرفت. از اول ژانویه‌ی ۱۹۴۸ آحاد مطلق معمول شده است. یک کولن بین‌المللی برابر ۰٫۹۹۹۸۵ کولن مطلق است.

تسمیه‌ی واحد بار برقی به نام کـولن در ۱۸۸۱ در پاریس بعمل آمد.

کولن[5]**، شارل اوگوستن دو** (šārl ogüstan dë) (kulon)، ۱۷۳۶–۱۸۰۶، فیزیکـدان فـرانسوی. مهندس نظامی و سرپرست امـور آبـها و چشمه‌هـا بـود. در ۱۷۸۹ از این مشاغل استعفا کرد، و هـم خود را صرف ادامه‌ی تحقیقات علمی کـرد. کـار- هـایش در برق، مغنـاطیس، و اصطکاک مـعروف است، و اسبابهائی نیـز اختراع کـرده کـه از آن جمله نوعـی تـرازوی پیچشی است، کـه آن را در تحقیقات خود در کشسانی و در برقرار کـردن ← قانون **کولن** به کار برد. واحد مقـدار برق، به نام وی، کولن خوانده شده است.

کولن[5]**، قانون** [بـه نـام ش.ا. دو **کولن**]، قانونی کـمّی در مورد جاذبه و دافعه‌ی بـارهـای برقی یـا اجرام مغناطیسی. قانون کولن در برق این است که قوه‌ی جاذبه یا دافعه‌ی بین دو بار برقی ساکـن بـه نسبت مستقیم حاصلضرب بـارهـا و عکس مجـذور فاصله‌ی آنها تغییر میکند. قانون کولن در مغناطیس بـه همین صـورت است جز اینکه در آن، به جای بار برقی، جرم مغناطیسی میآید.

کولنکور[6]، مارکی **لـوئی دو** (marki lui dë* kolaNkur)، ح ۱۷۷۲ یـا ۱۷۷۳–۱۸۲۸، سردار و سیاستمـدار فـرانسوی. در سال ۱۸۰۲ آجـودان ناپلئون شد، و در ۱۸۰۷–۱۱ که سفیر او در روسیه بود با سیاست جنگی وی مخـالفت کـرد. در نبرد روسیه و عقبنشینی (۱۸۱۲) شتاب‌آلـود ناپلئون به پاریس آجودان او بود. هنگامی که ناپلئون استعفا کـرد (۱۸۱۴)، و نیـز در دوره‌ی صدروزه وزیـر خارجه بود. خـاطرات بـااهمیت او، شامـل وقـایع سالهای ۱۸۱۲–۱۵، نخست در ۱۹۳۳ انتشار یافت.

کولوئید[7] یـا **کلوئید**[7] (هـر دو kolloid) [از لغت یونانی کولا (kollā)، = چسب] یـا **دستگاه کولوئیدی** یا **حالت کولوئیدی**، مخلوط متجانسی متشکل از ذرات ریز پراکنده در یک حلال (گاز، مایع، یا جامد). در یک دستگاه کولوئیدی، ذرات پراکنده را **فاز** پراکنده و ماده‌ای را که این ذرات در آن پراکنده میشوند فاز پیوسته یا فاز پراکننده مینامند.

مفهـوم کـولـوئید را اولیـن‌بـار ت. **گـراهام**، شیمیدان اسکاتلندی، در ۱۸۶۱ برای محلول بعضی از مواد مانند صمغهای گیاهی و ژلاتین به کار برد. وی مشاهده کرد کـه بیشتر موادی کـه در دسترس دارد بـه یکـی از دو طبقه‌ی مختلف تعلـق دارند. اول آنهائی که بآسانی در آب حل و پخش میشوند؛ این مواد طبیعت بلوری دارند، و وی آنها را بلور- وار (bolurvār) یـا کریستالوئید[8] (kristālloid؛ فنس) نامید. دسته‌ی دوم آنهائی که بلوری نیستند مانند ژلاتین، نشاسته، و صمغهـا که بآسانی در آب پخش نمیشوند؛ و آنها را کولوئید نام نهاد. گراهام چنین اظهار نظر کـرد که خاصیت کـولوئیدی بـه ماهیت شیمیائی مـاده بستگی ندارد، بلکه مربـوط است به حالت فیزیکی آن. بـا تحقیقاتی که بعد از گراهام بـه عمل آمـد نظر او مردود شناخته شد، زیرا، از یک طرف بـآسانی میتوان موادی را کـه گراهـام کولوئیدی مینامید متبـلور کـرد (مـانند هموگلوبین خون، و بسیاری از آنزیمها که ماهیت پروتئینی دارند)؛ و از طرف دیگر، از بلوروارها میتوان محلولهـای کـولوئیدی تهیه کـرد (مانند محلولهای کولوئیدی فلزات، سولفورها، و اکسید- های فلزی).

بنـا بـر توضیحات فـوق، امروزه اصطـلاحـات ماده‌ی کولوئیدی یـا جسم بـا ماهیت کـولـوئیدی مفهومی نـدارد، بلکـه مـواد دارای مـولکـولهای بزرگ، و نیز ذرات متراکم موادِ دارای مولکولهای کوچک که ابعادشان ح 5×10^{-7} تـا 5×10^{-4} سم باشند، میتوانـد تشکیل دستگـاه کولوئیـدی دهند. ذراتی که ابعادی در حدود ذرات کولوئیدی داشته باشند در میکروسکوپ الکترونی قابل رؤیت هستند، و دارای اثر تیندل (← تیندل، جان) و ← حرکت براونی میباشند و در دستگـاه مرکزگریـز پربسامد تهنشین میشوند.

خاصیت اختصاصی ذرات کولوئیدی مربوط است به وسعت سطح آنها نسبت به حجمشان. مثلا، جسم جامد مکعبی به ابعاد یک سم سطحی برابر ۶ سمم دارد؛ اگر همین جسم را به صورت گرد نرمی بـه ابعـاد $10^{-6}\times1$ سم در آوریـم سطحـی بـرابـر 6×10^{6} سمم خـواهـد داشت، و میتوانـد تشکیل دستگـاه کـولوئیـدی دهد.

بر حسب حـالات فیزیکـی مختلف هر یک از دو فاز تشکیل‌دهنـده‌ی یک دستگـاه کولـوئیدی، آنهـا را آئـروسول (← صوت)، سول (sol)، و نامیز (امولسیون)، و سول جامد مینامند. (جدول ذیل ملاحظه شود).

فاز پیوسته	فاز پراکنده	دستگاه کولوئیدی
گاز	مایع یا جامد	آئروسول، مانند مه و دود
مایع	گاز	نامیزوار، مانند کف
مایع	جامد	سول، مانند محلول ژلاتین و صمغ
مایع	مایع	نامیز، مانند شیر
جامد	مایع یا گاز	سول جامد، مانند اسفنج و زغال فعال
جامد	جامد	سول جامد، مانند یاقوتی کـه ذرات طلا در آن پراکنده است

ذرات کولوئیدی ممکن است لیوفوب[9] (liofob، فنس) یا حلالگریز (hallāl.goriz) باشند یا لیوفیل[10] (liofil؛ فنس) یـا حلالدوست. ذرات کـولـوئیدی حلالگریز پیوندی بـا فاز پیوسته ندارند، و بنا بر این، ناپایدارند، و فقط میتوان آنها را با غلظت کم تهیه کـرد. ذرات کولوئیدی حلالدوست فاز پیوسته را کمابیش به خود جذب میکنند، و بسیار پایدارند. کولوئیدها وقتی به صورت سول باشند، بر اثر تبخیر فاز پیوسته یا سرما، به صورت ژل در میآیند، مانند دستگاه کولوئیدی ژلاتین در آب. ذرات کولوئیدی خاصیت جذب دارند؛ از غشاء نیمتراوا نمیگذرند، و میتوان آنها را به وسیله‌ی امواج صوتی یا در دستگاه مرکزگریز پُربسامد تهنشین کرد. بعضی از ذرات کولوئیـدی مـاهیت اسیدی و بعضی مـاهیت بـازی دارند؛ بنا بر این، با تغییر شرایـط محیط، منعقد میشوند. مثلا، کائوچو مـاهیت بازی دارد، و اگر بـه محلـول آن اسید استیک اضافـه کـنیم منعقد میشود. کولوئیدهـا در صنایع مواد غذائی، تهیه‌ی رنگها و مواد عکاسی، و نیـز در بسیاری تغییرات حیاتی نقش مهمی دارند.

کولوئیدی، دستگاه: ← **کولوئید یا کلوئید.**

کولودی[11]**، کارلو** (kārlo kollodi)، نام مستعار **کـارلـو لورنتسینی** (lorentsini)، ۱۸۲۶–۹۰، نویسنده و روزنامه‌نگار ایتالیائی. داستانهائی برای کودکان نوشت، که معروفترین آنها پینوکیو، قصه‌ی یک عروسک (۱۸۸۰؛ ترجمه‌ی فارسی، به نام آدمک چوبی، تهـران، ۱۳۳۴ هش) است. این کـتاب از محبوبتریـن آثـار مورد عـلاقه‌ی نوجوانـان جهان بوده است.

کولودیون[12] (kollodion؛ از فنس)، محلولی از پیروکـسیلین در مخلـوطی از الکل و اتر. در هوای آزاد، مایع تبخیر و پیروکسیلین به صورت پوسته‌ی نازک نرم و بیرنگی باقی میماند. از این نظر، در پزشکی آن را به روی جراحات پوستی میمالند تا

(۱)Colossians (۲)colchicine (۳)Colmar; Kolmar (۴)coulomb (۵)Coulomb (۶)Caulaincourt (۷)colloid
(۸)cristalloïde (فنس) (۹)lyophobic (۱۰)lyophilic (۱۱)Collodi (۱۲)collodion

از عفونت جلوگیری کند. همچنین، به عنوان محمل برای داروهای امراض پوستی به کار میرود؛ در عکاسی نیز مورد استعمال دارد.

کولورادو[1] یا **کلرادو**[1] (هر دو kolorādo)، ۳۸- مین ایالت (۲۷۰٬۰۰۰ کمª؛ جم ۲٬۱۷۸٬۱۱۶)، غ کشمª. مرکزش دنور و از شهرهای عمده‌اش پوئبلو و **کولورادو سپرینگز** است. یکی از ایالات کوهستانی کشمª و در غ حوضه‌ی میسی‌سیپی و کوههای روشوز واقع است. پستی و بلندیهای قسمت شرقی آن ملایم است، ولی قسمت غربی آن دارای بسیاری قلل مرتفع میباشد. رودهای **کولورادو**، آرکانساس، و ریو گرانده از نواحی کوهستانی آن سرچشمه میگیرند. بعضی مناظر کوهستانی آن از زیباترین مناظر کوهستانی در جهان است (سیاحان از منابع عمده‌ی عایدات ایالت‌اند). صنایع استخراج معدن و گداز آن عظیم است، و تولیدکننده‌ی زغال، طلا، نقره، مس، و غیره میباشد. بزرگترین معدن مولیبدن در جهان در دهکده‌ی **کلایمکس** قرار دارد.

اول‌بار اسپانیائیها در این منطقه سکنی گزیدند. کشف طلا در ۱۸۵۸ باعث هجوم مردم و تأسیس دنور شد؛ سپس ایالت رو به انحطاط گذاشت؛ پس از کشف (۱۸۷۵) نقره دوباره رونق یافت. در ۱۸۷۶ جزء ایالات کشمª پذیرفته شد.

کولورادو[1] یا **کلرادو**[1]، نام دو رود کشمª. **۱-** به طول ۲٬۳۳۰ کم، جغ کشمª، که در ل ایالت کولورادو سرچشمه گرفته در امتداد جغ از ایالات کولورادو، یوتا، و اریزونا گذشته، پس از عبور از بین نوادا و اریزونا و از بین اریزونا و کالیفرنیا، وارد مکزیک شده به خلیج کالیفرنیا میریزد. در اریزونا از گرند کنین میگذرد. **۲-** به طول ۱٬۳۵۰ کم، در ایالت تکزاس. از شهر اوستین میگذرد، و به خلیج مکزیک میریزد.

کولورادو سپرینگز[2] (kolorādo springz)، شهر (جم ۷۰٬۱۹۴)، قسمت مرکزی ایالت کولورادو، کشمª، در دامنه‌ی قله‌ی پایکس. منطقه‌ای مسکونی و استراحتگاه بهداشتی است. در اطراف آن معادن طلا، نقره، و زغال سنگ موجود است. مقر کالج کولورادو است، و آکادمی نیروی هوائی کشمª نزدیک آن است.

کولوژوار، شهر، رومانی؛ ← **کلوژ**.

کولوسئوم[3] (kolosseum)، فنس **کولیزه** (kolize)، نام **آمفی‌تئاتر** عظیم روم که در ۷۲-۸۰ بم نزدیک انتهای جش فوروم ساخته شد. بیضی‌شکل و چهار-طبقه بود، و جای ح ۵۰٬۰۰۰ تماشاچی داشت. میدان وسطش جای نمایشهای گلادیاتورها بود. قسمت اعظم آن به جا مانده است، و از پرهیبت-ترین آثار قدیمی روم است.

لفظ کولوسئوم به هر آمفی‌تئاتر رومی نیز اطلاق میشود، و الفاظ کولیزه و کولیزئوم به معانی تئاتر، سالن موزیک، و ستادیوم نیز استعمال میشود.

کولوسای، شهر قدیم؛ ← **کولای**.

کولوسوس رودس[4] (kolossuse rodes)، مجسمه‌ی عظیم مفرغی هلیوس (خدای خورشید)، در بندر رودس، و یکی از عجایب سبعه، بین سال-های ۲۹۲ و ۲۸۰ قم به دست خارس، مجسمه‌ساز یونانی، ساخته شد؛ در ۲۲۴ قم بر اثر زلزله واژگون شد.

کولوفان یا **کولوفون**: ← **رورین**.

کولوفون یا **کولوفان**: ← **رورین**.

کولومئا، شهر، اوکرائین؛ ← **کولومیا**.

کولومب[5]، **میشل** (miŝel kolomb)، ح ۱۴۳۰-ح ۱۵۱۳، مجسمه‌ساز فرانسوی و یکی از استادان مجسمه‌سازی در اوایل رنسانس فرانسه. در کار او حالات شدید عصبی و کشمکشی درونی و تلاشی برای تجسم زیبائی به چشم میخورد. از کارهای معروفش که به جا مانده است یکی مجسمه‌ای است بر مزار فرانسوای II، و دیگری برجسته‌کاری سن ژرژ در پیکار با اژدها (موزه‌ی لوور).

کولومبا[6]، **قدیس** (kolumbā)، ملقب به **رسول کالدونیا**، ۵۲۱-۵۹۷، مبلغ مذهبی ایرلندی در میان پیکتها و اسکاتها. در ۵۶۳ به اتفاق تنی چند از همراهانش به اسکاتلند رفت، و دیری در آیونا تأسیس کرد. در زمان مرگش تمام ل اسکاتلند به مسیحیت گرویده بود. یکی از سه قدیس حامی ایرلند محسوب است (دو نفر دیگر عبارتند از قدیس پاتریکیوس و قدیسه بریجت)، و مانند آنها، پس از وفات، در داونپتریک مدفون شد. ذکرانش ۹م ژوئن است.

کولومبانوس[7]، **قدیس** (kolumbānus)، ۵۴۳-۶۱۵، مبلغ مسیحی ایرلندی در فرانسه، سویس، و ایتالیا. در ح ۵۹۰-۵۹۵ در لوکسوی و در ۶۱۲ در بوبیو دیری بنا نهاد. مردی فاضل بود، و تأسیساتش از مراکز فضل و دانش بود. ذکرانش ۲۱م (در ایرلند ۲۳م) نوامبر است.

کولومباین[8] (kolombāyn)، از اشخاص بازی معروف پانتومیم، که در ابتدا از اشخاص بازی کمدیا دل/ آرته بود. گاه در نقش دختر آرلکن ظاهر میشود، اما معمولا دختر شوخ و شنگ پانتالون و محبوبه (یا همسر) آرلکن است.

کولومبو[9] (kolombo)، شهر (جم ۵۱۰٬۹۰۰ سش ۱۹۶۳)، پایتخت و مهمترین بندر تجارتی سیلان، کنار قهنª. قبل از افتتاح سیلان به روی تجارت اروپا اهمیت چندانی نداشت. بعداً مستقیماً در مسیر تجارت با اروپا واقع شد، و پرتغالیها مرکز کار خود را در آنجا قرار دادند (۱۵۶۵)، و قلعه‌ای در آن بنا کردند. بعد از پرتغالیها، تا ۱۹۴۸ که پایتخت مملکت مستقل سیلان شد، به ترتیب مقر فرماندهان روایان هلندی و بریتانیائی سیلان بود. بر خلیج کوچکی واقع است که در پناه موج‌شکنها قرار دارد، و کانون اصلی خطوط آهن و جاده‌های کشور میباشد. کائوچو، چای، نارگیل، و کوپرا از بندرگاهش صادر میشود. دانشگاه دارد. کنفرانس ملل مشترک المنافع که منجر به تنظیم طرح کولومبو (← **کولومبو، طرح**) شد در اینجا تشکیل یافت (۱۹۵۰).

کولومبو[9]، **طرح** [عنوان کاملش طرح کولومبو برای همکاری در توسعه‌ی اقتصادی جنوب و جنوب شرقی آسیا]، برنامه‌ای که برای همکاری اقتصادی، فرهنگی، و فنی درکنفرانس ۱۹۵۰ ملل مشترک المنافع بریتانیا در شهر **کولومبو** به تصویب رسید. اصلا شامل ملل مشترک المنافع بود، اما بعداً توسعه یافت، و در حال حاضر ۱۷ کشور (از جمله کامبوج، اندونزی، ژاپن، لائوس، فیلیپین، تایلند، ویتنام جنوبی، و کشمª)، و ناحیه‌ای شامل ۲۹٪ از جمعیت جهان را در بر دارد. بجز دبیرخانه‌اش (تأسیس ۱۹۵۱) در شهر کولومبو، تشکیلات رسمی دیگری ندارد. عضویت در آن متضمن هیچ تعهد اقتصادی و غیر آن نیست. در کنفرانسهای سالیانه‌اش مسائل مشترک و طرحهای اعضا مورد بررسی قرار میگیرد. کومکهای اقتصادی و فنی ناشی از آن عمدةً بر اساس همکاریهای دوجانبه صورت میگیرد.

کولومبوس[10]، **روز** (kolombus)، روز یادبود کشف امریکا. همه‌ساله روز ۱۲ اکتبر را به این نام در بعضی ایالات کشمª، کانادا، و بعضی از کشورهای امریکای لاتین، و شهرهای ایتالیا و اسپانیا جشن میگیرند.

کولومبوس، کریستوفوروس، کاشف امریکا؛ ← **کریستوف کلمب**.

کولومبیا[11] یا **کلمبیا**[11] (هر دو kolombiā)، جمهوری (۱٬۱۳۸٬۳۳۸ کمª؛ جم ۲۳٬۹۵۲٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۴)، لغ امریکای جنوبی؛ پایتختش بوگوتا. تنها کشوری است در امریکای جنوبی که سواحلی کنار قکب و قطا هر دو دارد. کوههای آند از ل به ج آن میگذرد. قسمت شرقی آن عبارت از دشتهای جنگلی و چمنزارهای پهناوری است که به وسیله‌ی ریزابه‌های آمازون و اورینوکو آبیاری میشود. رود **ماگدالنا** تماماً در آن قرار دارد. گرچه کولومبیا کشوری استوائی است، اقلیم و دمای آن بر حسب ارتفاع بسیار متغیر است. از جهت تولید زمرد عمده‌ترین کشور جهان است، و محصول طلای سفید آن نیز اهمیت دارد. منابع معدنی دیگر نیز دارد که هنوز مورد استفاده واقع نشده است. قهوه و سایر محصولات استوائی فراوان دارد. اهمیت محصول نفت آن رو به تزاید است. بزرگترین شهر آن بوگوتا (پایتخت) و عمده‌ترین بنادر آن در کنار قکب **بولئاونتورا** است، ولی اهمیت بنادر بارانکیا، کارتاخنا، و سانتا مارتا، واقع در کنار قطا، را ندارد؛ سکنه‌ی آن در اراضی بلند مشرف به رودهای ماگدالنا و **کاوکا** زندگی میکنند، و پایتخت و دیگر شهرهای آن (از جمله **کوکوتا**، مدلین، و کالی) در این منطقه قرار دارند. زبان رسمی اسپانیائی و مذهب غالب کاتولیک است.

در اوایل قرن ۱۶م خیمنث د. **کسادا** اسپانیائی و دیگران این سرزمین را تصرف کردند، و آن هسته‌ی مرکزی استعمار اسپانیا و نایب‌السلطنه‌نشین غرناطه‌ی جدید شد. انقلاب بر ضد اسپانیا در ۱۸۱۰ آغاز شد، و با پیروزی (۱۸۱۹) س. **بولیوار** پایان یافت، و وی جمهوری **کولومبیای بزرگ** (مشتمل بر ونزوئلا و اکوادور) را تأسیس کرد. که پس از مرگش تجزیه شد، و سرزمین فعلی، پس از چند بار تغییر اسم، در ۱۸۸۶ جمهوری کولومبیا خوانده شد. توسعه‌ی صنایع از اواخر قرن ۱۹م آغاز شد. مسئله‌ی سیاسی مهم کانال پاناما منجر به استقلال پاناما از کولومبیا شد (۱۹۰۳). در جج II از ۱۹۴۳ به متفقین پیوست، و عضو سازمان ملل متحد شد.

کولومبیا[12] یا **کلمبیا**[12]، رودی به طول ۹۵۰ کم، لغ کشمª و جغ کانادا، که در ایالت کولومبیای

(۱)Colorado (۲)Colorado Springs (۳)Colosseum (۴)Colossus of Rhodes (۵)Colombe (۶)Columba (۷)Columban (۸)Columbine (۹)Colombo (10)Colombus (11)Colombia (12)Columbia

بریتانیا از کوههای روشوز سرچشمه میگیرد، و پس از عبور از کوههای کمکید و کوست ریفجز در ایالت اورگون به قکم میریزد. ریزابه‌ی عمده‌ی آن سنیک است. در ۱۷۹۲ به وسیله‌ی رابرت گری کشف و به نام کشتی او نامیده شد.

کولومبیا[1] یا **کلمبیا**[1] (هر دو kolombiā)، شهر (جه ۹۷٬۴۳۳)، کرسی ایالت کارولینای جنوبی، کشمت، در قسمت مرکزی ایالت. مرکز منطقه‌ای روستائی و دارای صنایع نساجی و چاپ و تهیه‌ی کود است. دانشگاه کارولینای جنوبی آنجاست.

کولومبیا، بخش: ← بخش کولومبیا.

کولومبیا[1] (یا **کلمبیا**[1])، **دانشگاه**، دانشگاهی در بخش مانهاتن از شهر نیو یورک، کشمت. در ۱۷۵۴ با اعانه‌ی جورج II انگلستان تأسیس شد. عمدةً در زمان ریاست (۱۹۰۲–۴۵) نیکولس ماری باتلر[2] (nikolas māri bātlər؛ ۱۸۶۲–۱۹۴۷)، برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۳۱، توسعه یافت.

کولومبیای بریتانیا[3] (kolombiāye britāniā)، ایالت (سطح خشکی ۹۳۰٬۵۳۰ کمه، سطح کل ۹۴۸٬۶۰۰ کمه؛ جه ۲٬۰۰۷٬۰۰۰ تخمین ۱۹۶۸)، غ کانادا، کرسی آن ویکتوریا. بزرگترین شهر و بندر عمده‌ی آن ونکوور است. جزایر چندی (مثلا ونکوور و کوین شارلت) نزدیک سواحل مغرب قکب دارد. سرزمینی است کوهستانی و دریاچه‌ها و رودهای بسیار (مانند فریزر، پیس، سکینا، و کولومبیا) دارد. صنعت عمده تهیه‌ی الوار است. استخراج معادن (زغال سنگ، مس، سرب، روی، نقره، و طلا) نیز معمول است.

سفیدپوستان اول‌بار در اواخر قرن ۱۸م این ناحیه را پوییدند. در ۱۷۹۰ اسپانیا از ادعاهای خود بر آن چشم پوشید، و این سرزمین به تصرف بریتانیا در آمد. شرکتهای شمال غرب و خلیج هودسن پاسگاههای تجارتی در آن دایر کردند. در ۱۸۷۱ عنوان ایالت یافت. پس از اینکه راه آهن پاسیفیک کانادائی به ونکوور رسید بر آبادی ایالت افزوده شد.

کولومبیای[4] (یا **کلمبیای**) **بزرگ** (kolombiāye bozorg)، کشوری (۱۸۱۹–۳۰) که در قسمت لغ امریکای جنوبی، در نتیجه‌ی جنگهای استقلال‌طلبی کشورهای امریکای لاتین بر ضد اسپانیا، در ۱۸۱۹ به توسط س. بولیوار تشکیل یافت، و مشتمل بر کشورهای حالیه‌ی کولومبیا، پاناما، ونزوئلا، و اکوادور، و پایتختش بوگوتا بود. نخست جمهوری کولومبیا نام داشت، ولی کمی بعد عنوان کولومبیای بزرگ یافت. پس از جدا شدن (۱۸۲۹) ونزوئلا و تأسیس (۱۸۳۰) کشور مستقل اکوادور، منحل شد.

کولومبیوم، عنصر، ← نیوبیوم.

کولومیا[5] (kolomiyā)، آلمانی **کولومئا** (ko-lomea)، شهر (جه ۳۱٬۳۰۰)، غ اوکرائین، بر رود پروت. دارای کارخانه‌های تولید ماشین‌آلات کشاورزی و منسوجات است. از ۱۲۴۰ سابقه دارد؛ در قرن ۱۴م به لهستان منتقل، و قلعه‌ی نظامی شد؛ در ۱۷۷۲–۱۹۱۸ تحت حکومت اتریش بود؛ در ۱۹۳۹ جزء جشب اوکرائین شد.

کولون[6] (kolon)، شهر (جه ح ۵۸٬۰۰۰)، پاناما، بر انتهای کانال پاناما در دریای کارائیب. مرکز پررونق تجارتی و صادرکننده‌ی میوه‌های استوائی و چوب است.

کولونا[7] (kolonnā)، خاندانی اشرافی از اهل رم که در قرون ۱۲م–۱۶م معتبر بود. اعضای آن با خاندان اورسینی دشمنی موروثی داشتند، و در صف گیبلینها و بر ضد پاپ بودند. مع هذا پاپ مارتینوس ۷ از این خاندان برخاست. **شارا کولونا** (šārā)، فد ۱۳۲۹، در واقعه‌ی دستگیری پاپ بونیفاکیوس VIII فرانسویها را یاری کرد، و او را سیلی زد. **فابریتسیو کولونا** (fābritsio)، فد ۱۵۲۰، از سرداران اتحادیه‌ی مقدس در جنگ با لوئی XII فرانسه بود. دخترش **ویتوریا کولونا** (vittoriā)، ملقب به **مارکزا دی پسکارا** (märkezā di peskārā)*، ۱۴۹۲–۱۵۴۷، از شعرای مذهبی ایتالیائی بود.

کولونی[8] یا **کلنی**[8] (هر دو kolony)، آلمانی **کولن** یا **کولن آم راین**[9] (kĕln ām rāyn)، شهر (جه ۸۶۰٬۸۱۸ در ۱۹۶۹)، ایالت نورد راین-وستفالن، آلمان غربی، بر رود راین. از مراکز دینی، تاریخی، و تجارتی بوده است، و اینک بندری معتبر و از مراکز تقاطع راههای آهن است. کارخانه‌های پارچه‌بافی، فلزکاری، صنایع شیمیائی، و تولید ادکلنی دارد. در ۵۰ ب‌م به وسیله‌ی رومیان بنا شد. از قرن ۴م اسقف‌نشین بود، و در عهد شارلمانی اسقف اعظم‌نشین شد. اسقفهای اعظم آن، که به عنوان امرای امپراطوری مقدس روم بر باریکه‌ای در غ راین حکومت میکردند، متدرجاً قدرت فراوان یافتند، و در شمار برگزینندگان سومین نفر شدند. به سبب اختلاف مداوم با مردم کولونی، مقر برگزیننده در ۱۲۶۲ به شهر مجاور برول و در ۱۲۶۳ به بن انتقال یافت. از سال ۱۴۷۴ از شهرهای آزاد امپراطوری و عضو اتحادیه‌ی هانسائی بود. از جنبه‌ی بازرگانی تا اواخر قرن ۱۶م رونق داشت. در ۱۷۹۴ فرانسویها آن را تصرف کردند. جنبه‌ی اسقف اعظم‌نشینی آن در ۱۸۰۱ ملغی شد. در ۱۸۱۵ به عنوان قسمتی از ایالت راین به تصرف پروس در آمد. در قرن ۱۹م به بندری بزرگ برای ترانزیت مبدل، و انبار کالای لغ آلمان شد. در جه II به سختی آسیب دید. از آثار مشهورش کلیسای جامع (بنای ح ۱۲۴۸؛ اتمام ۱۸۸۰) است، که مشتمل بر بقایائی از مجوسان شرق میباشد. کلیسای قدیس اورسولا نیز در آنجاست. کولونی مرکز آیین کاتولیک در ل آلمان است، و مراسم مذهبی آن بسیار تماشائی است. دانشگاهش در سال ۱۳۸۸ تأسیس شد.

کولونیا[10] (koloniā)، شهر (جه ح ۱۵٬۰۰۰)، کرسی ولایت کولونیا، ج اوروگوئه، بر رود ریو د لا پلاتا. در ۱۶۸۰ به وسیله‌ی پرتغالیها بنا شد.

کولویتس[11]، **کته** (kete kolvits)، ۱۸۶۷–۱۹۴۵، بانوی نقاش آلمانی و متخصص در چاپ سنگی، متو کونیگسبرگ، در پروس شرقی. نام اصلیش **شمیت**[12] (šmit) بود، و با کارل کولویتس ازدواج کرد (۱۸۹۱)، و در برلین اقامت گزید. سوسیالیست و صلحجو بود، و آثارش اغلب جلوه‌گر زندگی مردم تنگدست و طبقه‌ی کارگر است. از آثار معروفش ۲ چهره بر سنگ گور، در یکی از گورستانهای سربازان آلمانی در بلژیک است.

کولهاپور[13] (kolhāpur)، مملکت سابق (۸٬۳۴۰ کمه)، ایالت مهارشترا، ج غ هند. شهر **کولهاپور** (جه ۱۳۶٬۸۳۵) کرسیش بود. این شهر در محل یکی از مراکز قدیم آیین بودائی واقع است.

کوله انداختن: ← تب مالت؛ سقط.

کوله‌پر، گیاه، ← گلپر.

کولی[14] (kuli)، کلمه‌ی انگلیسی، احتمالا از ریشه‌ی دراویدی، که در هند، مصر، و چین، و گاه در ژاپن، مخصوصاً اروپائیان به کارگران غیر فنی بومی مزدور یا به حمالان اطلاق میکنند؛ و در سایر جاها توسعاً به کارگران ارزانی که از هند شرقی یا چین یا ژاپن آورده‌اند گفته میشود؛ و نیز به طور کلی به کارگران غیر فنی آسیائی اطلاق میشود.

در سالهای بین ۱۸۳۰ و ۱۸۵۰ عده‌ی زیادی کارگر هندی و چینی را بریتانیائیها و فرانسویها، با قراردادهای ۵ساله، به مستعمرات خود میبردند. حکومت بریتانیا در هند این عمل را موقوف و در ۱۹۲۲ کومک به مهاجرت کارگران غیر فنی را جز به بعضی ممالک ممنوع کرد. شرایط قرارداد با کولیها و وضع زندگی آنان بسیار بد بود. استخدام کولیها در کشمت و ممالک امریکای جنوبی و کانادا نیز رواج داشت. کولیها در ساختن نخستین راه آهن سراسری کشمت نقش عمده‌ای داشتند. در ۱۸۸۸ قانونی در کشمت وضع شد که ورود کارگران چینی را ممنوع ساخت. نیز ← طرد چینیها.

کولی[15] (kŏli)، مردمی چادرنشین، که در همه‌ی قاره‌ها زندگی میکنند. عده‌ی آنها را ح ۵٬۰۰۰٬۰۰۰ گفته‌اند، ولی این رقم تخمینی بیش نیست، زیرا کولیها با بسیاری از چادرنشینان دیگر مشتبه میشوند. پیش از جه II، عده‌ی آنها را در اروپا در مآخذ مختلف ۷۵۰٬۰۰۰، ۱٬۰۰۰٬۰۰۰، و ۱٬۵۰۰٬۰۰۰ ذکر کرده‌اند، ولی در دوران جنگ مسلماً عده‌ی آنها کاهش فاحش یافته است؛ آلمانهای نازی که کمر به استیصال آنان بسته بودند ح ۵۰٬۰۰۰ تن از آنان را در اطاقهای گاز یا اردوهای کار اجباری نابود کردند. عده‌ی کولیهای خاور نزدیک را از ۶۰٬۰۰۰ تا ۲۰۰٬۰۰۰ نوشته‌اند. در کشمت عده‌ی آنها ۱۰۰٬۰۰۰ تن تخمین شده است.

کولیها به اسامی مختلف خوانده میشوند. در ایران آنها را اولی (luli)، لوری، غربالبند (qarbālband)، قرشمال یا غرشمال (qereŝmāl)، قرچی (qaraci) و غیره نامیده‌اند. در آلمان شمالی تاتار و در قسمتهای دیگری از آلمان تسیگوینر[16] (tsigoyner)، به انگلیسی جیپسی (jipsi) [مأخوذ ازلفظ انگلیسی برای مصری]، و به فرانسوی بوهمین[17] (bohemian)[منسوب به سرزمین بوهم]، تسیگان[18] (tsigān)، و ژیتان[19] (jitān) خوانده میشوند. از اسامی آنها در مشرق‌زمین چنگانه (cengāne) است، که بعضی الفاظ تسیگوینر و تسیگان و نام کولیها را در بعضی دیگر از زبانهای اروپائی مأخوذ از آن دانسته‌اند. کولیها خود را

(۱)Columbia (۲)Butler (۳)British Columbia (۴)Great Columbia (۵)Kolomyya (۶)Colón (۷)Colonna (۸)Cologne (۹)Köln am Rhein (۱۰)Colonia (۱۱)Kollwitz (۱۲)Schmidt (۱۳)Kolhapur (۱۴)coolie (۱۵)gypsy (۱۶)zigeuner (۱۷)bohémien (۱۸)tsigane (۱۹)gitane

روم (rom) [به زبان کولی به معنی مرد] میخوانند، و بدین مناسبت است که اروپائیان ← زبان کولی را زبان رومنی (romani) نامیده‌اند.

کولیها اصلا از هند به ایران و از آنجا به جانب غرب رفته‌اند. کلمه‌ی لولی یا لوری نخستین‌بار در افسانه‌ای مربوط به زمان بهرام گور، پادشاه (۴۲۰–۴۳۸) ساسانی دیده میشود. گویند شنگل، پادشاه هند، به تقاضای بهرام، ۴٬۰۰۰ خواننده و نوازنده‌ی هندی به ایران فرستاد؛ حمزه‌ی اصفهانی آنها را زط و فردوسی لوریان خوانده است، و کلمه‌ی لولی در اشعار شعرای فارسی‌زبان بسیار آمده است.

منشأ کولیها مدتها ناشناخته بود. امروز محقق است که اصل آنها از هند بوده است، و در قرن ۹م در ایران بوده‌اند، و از آنجا به جانب غ رفته‌اند. ذکر آنها در بلغارستان در قرن ۱۱م آمده است. در ۱۳۹۸ در پلوپونز، و در قرن بعد در بسیاری از نواحی اروپا (سویس، آلمان، فرانسه، رم، و غیره) وجود داشته‌اند. کولیها در ممالک مختلف گاه مورد استقبال و گاه مورد تعذیب و شکنجه‌ی مقامات کشوری و دینی بودند، و به همین جهت، ناچار پیوسته از جائی به جای دیگر میرفتند، به طوری که در آغاز قرن ۱۶م در همه‌ی اروپا پراکنده بودند. در قرن ۱۹م به امریکای شمالی نیز رسیدند.

کولیها معمولا در چادر یا به صورت کاروانی زندگی میکنند، لباس ملی ندارند، و معمولا لباس مملکتی را که در آن سکنی دارند میپوشند. شکل حکومت در میان آنها بسیار ابتدائی است. هر قبیله رئیس یا ریش‌سفیدی (معمولا از مردان) انتخابی دارد. کولیها در ضمن دوره‌گردی گاه با همسایگان غیر کولی خود مخلوط شده و حالت ماندگاری پیدا کرده‌اند، ولی پیوسته به حفظ هویت و آداب و عادات خود سخت پابندند. ساختمان نژادی آنان تا حد وسیعی بدون تغییر مانده است. کولیها اسماً مذهب مردمی را دارند که در میان آنان زندگی میکنند، اما در حقیقت مذهبی خاص خود دارند. به خدا معتقدند، و ستارگان و ماه نزد آنان بسیار اهمیت دارند، ولی آنها را نمیپرستند. شغل عمومی آنها نوازندگی، رویگری، مسگری، سبد و غربالبافی، و امثال آنها است. به علاوه، کولیها جمعه‌بازار و کارناوال نیز بر پا میکنند. بسیاری از زنان "غیبگوئی" میکنند. داستانهای عامیانه‌ی آنها عناصری مأخوذ از سرزمینهائی دارد که در آنها زیسته‌اند.

کولیها از لحاظ موسیقی معروف بوده‌اند، ولی در این باب خلاقیت ندارند، بلکه موسیقی ممالکی را که در آنها زیسته‌اند با شخصیت خود مطابقت داده‌اند. از قرن ۱۵م در مجارستان اشارات متفرق به موسیقیدانان کولی هست. لیست، آهنگساز و پیانونواز، در کتاب خود به نام کولیها در موسیقی، موسیقی مجار را از اصل کولی دانسته است، ولی بعداً نظر خود را تغییر داده قائل به همزیستی بین موسیقی مجار و موسیقی کولی شده و هر یک را برای دیگری ضروری شمرده است. معروفترین آهنگ موسیقی که موضوعش کولی است شاید کارمن ژرژ بیزه باشد. موسیقیدانان معروفی چون لیست، برامس، ی. شتراوس (پسر)، و غیره از کولیها الهام گرفته‌اند. بیشتر کولیها بیسوادند، و به همین جهت، کولیها سهم مهمی در ادبیات ندارند.

کولی، زبان (köli) یا **زبان رومنی**[1] (romani)، نام عمومی زبانی که کولیها (← کولی، مردمی چادرنشین) در نقاط مختلف به آن سخن میگویند. زبان کولی اصلا از زبانهای هندی، دسته‌ی هندو-ایرانی، و از ریشه‌ی هندواروپائی است، اما در هر کشور، معمولا با زبان یا لهجه‌های محلی آمیزش یافته و تغییر صورت داده است. صرف در زبان کولیهای ایران مأخوذ از صرف زبان فارسی است، و عده‌ی لغات فارسی در آن زبان بسیار زیاد است، و عنصر هندی در آن به مراتب کم‌تر یا بیش از عنصر هندی در زبان رومنی اروپائی است.

کولیاکان[2] (kuliākān)، شهر (جه ← ۴۹٬۰۰۰)، کرسی ایالت سینالوئا، لغ مکزیک، تأسیس سال ۱۵۳۱.

کولیج[3]، **کلوین** (kalvin kulij)، ۱۸۷۳–۱۹۳۳، ۲۹مین (یا ۳۰مین) رئیس جمهور (۱۹۲۳–۲۹) کشمت. در ۱۹۱۹ که حاکم ایالت ماساچوست بود اعتصاب پاسبانان شهر بستن را سخت سرکوبی کرد، و همین امر باعث شهرت و اعتبار او شد. در ۱۹۲۱ –۲۳ معاون رئیس جمهور بود. پس از مرگ و. گ. هاردینگ، به ریاست جمهور رسید. به درستی و سادگی اشتهار داشت، و از پشتیبانی مردم برخوردار بود. با تثبیت بهای محصولات کشاورزی مخالفت ورزید، و از سیاست عدم مداخله‌ی دولت در تجارت پشتیبانی کرد.

کولیر[4] (kavəlier)، لفظ انگلیسی به معنی اسب‌سوار یا سرباز سوار. در جنگ داخلی انگلستان، طرفداران چارلز I را کولیرها، و در مقابل، طرفداران پارلمنت را راوندهدها[5] (-rändhed) میخواندند. این عنوان در مورد سلطنت‌طلبان رایج بود تا آنکه به توری مبدل شد. پارلمنت ۱۶۶۱–۷۹ انگلستان، به مناسبت جانبداری آن از سلطنت‌طلبان، به **پارلمنت کولیر** معروف است.

کولیر[6]**، شعرای**، عنوان گروهی از شاعران دربار چارلز I انگلستان. اشعار غنائی لطیف آنها در عشق، و جوانی و زیبائی زودگذر، نمودار زندگی و فرهنگ طبقه‌ی اشراف انگلیسی در آن زمان است. از جمله‌ی نام‌آوران آنها میتوان ر. هریک، ج. ساکلینگ، ر. لاولیس، و ت. کرو را نام برد.

کولیزئوم: ← کولوسئوم.

کولیزه: ← کولوسئوم.

کولیکر[7]**، آلبرت فون** (älbert fon këliker)، ۱۸۱۷–۱۹۰۵، دانشمند سویسی و عالم کالبدشناسی و فیزیولوژی. مطالعات کولیکر در باره‌ی ساختمان ذره‌بینی انساج به پیشرفت رویانشناسی و بافتشناسی کومک شایان کرده است.

کولیکووا[8]**، نبرد** (kulikovā)، ۱۳۸۰، نبرد بین روسها و خان اردوی زرین در دشت کولیکووا، نزدیک رود دن، ج‌ش تولا. این نبرد منجر به پیروزی دوک بزرگ مسکو، دمیتری دونسکوی (dmitri donskoy)، و مقدمه‌ی آزادی روسیه از چنگ مغولها شد.

کولیما[9] (kolimā)، ایالت (۵٬۲۰۰ کمه؛ جه ۱۸۴٬۸۰۱)، غ مکزیک، کنار فکه. کرسی آن، شهر کولیما (جه ← ۲۹٬۰۰۰)، در ۱۵۲۳ بنا شد.

کولیما[10]، رودی به طول ۲٬۶۰۰ کم، جمشس، در ل‌ش سیبریه. به قشم میریزد. در ماههای ژوئن–اکتبر قسمتی از آن قابل کشتیرانی است. در قسمت علیای مسیر آن معادن سرشار طلا است. **رشته‌کوه کولیما** موازی ساحل شرقی رود است. حد اکثر ارتفاعش ← ۱٬۸۳۰ متر است.

کولیماتور[11] (kollimātor) [از فنس، مقتبس از لتین، به معنی قراول رفتن و نشانه‌گیری]، در مبحث نورشناخت، اسبابی نوری که برای قراول رفتن و یافتن امتداد به کار میرود. تشکیل شده است از یک عدسی کوژ آکروماتیک و یک شکاف که در سطح کانونی آن قرار گرفته و به وسیله‌ی منبع نور نورانی میشود. این عدسی از شکاف نورانی‌شده تصویری در بینهایت میسازد (شکل).

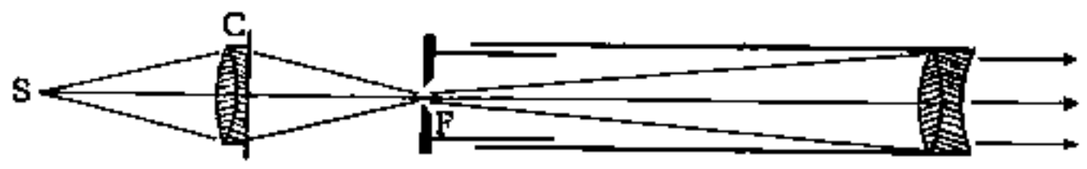

کولین[12] (kolin)، شهر (جه تخمیناً ۲۱٬۹۷۵)، بوهم مرکزی، چکوسلواکی. بندری بر رود الب، و دارای صنایع شیمیائی، ماشینسازی، و تصفیه‌ی نفت است. در قرن ۱۳م بنا شد. در **جنگ هفتساله**، فردریک II پروس در اینجا مغلوب مارشال ل. فون داون شد (۱۷۵۷).

کولینیی[13]**، گاسپار دو** (gāspār dë kolinyi)، ۱۵۱۹–۷۲، رهبر پروتستان فرانسوی، دریاسالار فرانسه؛ از بستگان آن دو مونمورانسی. با لوئی I دو گنده هوگنوها را در جنگهای مذهبی رهبری کرد، و در انعقاد پیمان صلح سن‌ژرمن (۱۵۷۰) شرکت داشت. پس از آن با شارل IX آشتی کرد و مشاور نزدیک او شد، و همین امر دشمنی کاترین دو مدیسی را بر انگیخت. از توطئه‌ی سوء قصدی جان سالم به در برد، اما دو روز بعد اولین قربانی کشتار سن‌بارتلمی شد.

کولیون[14] (kulion)، جزیره (۳۹۰ کمه؛ جه ۱۱٬۲۳۷)، از جزایر کالامیان، فیلیپین. زمینی حاصلخیز و آب و هوائی سالم دارد. در ۱۹۰۶ آبادیی برای جذامیها در آن تأسیس شد.

کولیوند (kölivand)، دهستان (جه ← ۸٬۵۰۰؟)، لغ بخش سلسله، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۴۳ (؟) آبادی. سردسیر است. ساکنانش از طایفه‌ی کولیوند هستند. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.

کولیها: ← کولی، مردم چادرنشین.

کوما[15] (kumā)، رودی به طول ← ۶۴۰ کم، ج‌ش جمشس اروپائی. در سرزمین ستاوروپول سرچشمه میگیرد، و به جانب ش جاری میشود، و در فصول طغیانی به دریای خزر میریزد.

کوما، در موسیقی، ← فاصله، در صوتشناخت.

کوما: ← کجنمائی، در فیزیک.

(۱)Romany (۲)Culiacan (۳)Coolidge (۴)cavalier (۵)roundhead (۶)Cavalier (۷)Kölliker (۸)Kulikovo (۹)Colima (۱۰)Kolyma (۱۱)collimator (۱۲)Kolin (۱۳)Coligny (۱۴)Culion (۱۵)Kuma

کوماراسوامی[1]، آناندا کنتیش (ānāndā kentiš kumārāsuāmi)، ۱۸۷۷–۱۹۴۷، نویسنده و مورخ هنری؛ متـ سیلان. در نهضتهای تعلیم و تربیت در هند فعالیت داشت. از ۱۹۱۷ در موزه‌ی هنرهای زیبای شهر بستن مشغول تحقیق در هنر هند، ایران، و اسلامی شد. در ایجاد مجموعه‌ی بزرگ شرق اقصای این موزه سهم اساسی داشت. آثارش مشتمل است بر رقص شیوا (۱۹۱۸)، تاریخ هنر هندی و اندونزیائی (۱۹۲۷)، و استحاله‌ی طبیعت در هنر (۱۹۳۴).

کومارنو[2] (komārno)، مجار **کومارووم[3]** (komā-rom)، شهری متعلق به چکوسلواکی و مجارستان، در دو سوی رود دانوب. کومارنوی چکوسلواکی (جه تخمیناً ۲۵٬۹۷۴) بر ساحل چپ دانوب، و کوماروم مجارستان (جه تخمیناً ۹٬۸۶۲) بر ساحل راست آن است. هر دو ساحل دارای تأسیسات بندری است.

کوماسی[4] (kumāsi)، شهر (جه ح ۲۰۰٬۰۰۰)، ج قسمت مرکزی غنا؛ شهر عمده‌ی آشانتی. مرکز ناحیه‌ای فراورنده‌ی کاکائو است.

کوماگنه، مملکت قدیم؛ ← سمیساط.

کوماموتو[5] (kumāmoto)، شهر (جه ۳۷۳٬۹۲۲)، غ جزیره‌ی کیوشو، ژاپن. بازار محصولات کشاورزی است، و سفالگری دارد. در قرن ۱۷م قلعه‌ی مهمی بود. اکنون دو دانشگاه دارد.

کومان، گروهی از قبایل ترک؛ ← قپچاق.

کوماندر، جزایر: ← کاماندورسکی، جزایر.

کوماندو[6] (komāndo؛ از فنس)، واحد کوچک نظامی برای یورش و دستبرد. اولبار بوئرها در جنگ (۱۸۹۹–۱۹۰۳) افریقای جنوبی از این گونه واحدها استفاده کردند، ولی رواج این اصطلاح از ۱۹۴۰ به بعد است که تعدادی از این واحدها در ارتش بریتانیا تشکیل یافت. واحدهای بریتانیائی از میان افراد داوطلب انتخاب میشد، و آنان برای مأموریتهای خطرناک تعلیمات خاص میبافتند، و در طی جنگ II مورد استفاده بودند. از معروفترین عملیات آنها یورش به ستاد رومل (۱۹۴۱) و شهر سن‌نازر (۱۹۴۲) بود. رینجر[7]های (reynjər-) کشمهٔ کمابیش مانند کوماندوها بودند، و غالباً به همین عنوان خوانده میشدند. در دوره‌ی بعد از جنگ II، از نیروهای کوماندو در جنگ کره، هجوم (۱۹۵۶) به سوئز، و جنگهای چریکی امریکای لاتین و آسیا استفاده شده است.

کومانها: ← قپچاق.

کومانی: ← قپچاق.

کومب[8]، امیل (emil komb)، ۱۸۳۵–۱۹۲۱، رجل فرانسوی. در ۱۸۹۵–۹۶ وزیر فرهنگ و در ۱۹۰۲–۵ نخست‌وزیر بود. شیوع احساسات ضد کلیسائی ناشی از قضیه‌ی دریفوس به او امکان داد تا جدائی دولت و کلیسا را بنیان نهد. تعلیمات مذهبی را ملغی ساخت. در دولت ۱۹۱۵–۱۷ آ. بریان عضویت داشت.

کومباکونام[9] (kumbākonām)، شهر (جه ۹۱٬۶۴۳)، ایالت مدرس، جنوب هند، بر رود کاوری. ناحیه‌ی آن غنیترین قسمت دلتای رود کاوری است، و از لحاظ جمعیت یکی از چگالترین نواحی هند است. از مراکز فرهنگی براهمه است. معابد متعدد آن در طول رود کاوری است، و هر ۱۲ سال یک بار زوار به زیارت آن میآیند.

کومباین (kombāyn)، ← خرمنکوب؛ درو.

کومپرس[10] یا **کمپرس[10]** (هر دو kompres؛ از فنس)، چند لایه از گاز یا پارچه‌ای دیگر، که آن را خشک یا تر و سرد یا گرم بر قسمتی از بدن قرار میدهند. کومپرس خشک برای آن است که بر ناحیه‌ای که خون از آن میرود فشار وارد کند و مانع خونریزی شود، و به عنوان پوشش محافظ هم به کار میرود. کومپرس سرد، که آن را در آب یخ یا محلولهای داروئی سرد فرو برده‌اند، برای جلوگیری از جمع شدن خون، تخفیف سردرد و دردهای موضعی، کاستن از حدت تب، جلوگیری از جمع شدن خون در زیر پوست (در کوفتگیها)، و غیره استعمال میشود. کومپرس گرم برای تحریک ماهیچه‌ها، از بین بردن تشنجات عضلانی، بالا آوردن محتویات کورکها به سطح جلد برای برطرف کردن آن، و تخفیف بثورات جلدی که گرما چاره‌ی آنها است مورد استعمال دارد.

کومپرسور[11] (kompresor) [فنس، = متراکم‌کننده]، ماشینی که معمولا برای متراکم کردن هوا یا گازی دیگر به کار میرود. نخستین کومپرسور همان دم آهنگری است که از زمانهای قدیم متداول بوده است. هنگام پس کشیدن آن از کوره، در داخل آن خلأ تولید میشود و هوای خارج از سوراخهائی بر دهانه‌ی چوبی آن به داخل نفوذ میکند؛ هنگام فشردن دم، کم شدن حجم سبب ازدیاد فشار داخل آن میشود و همین فشار قطعه‌چرمهائی را از داخل بر روی سوراخهای دهانه میفشارد و راه دم با خارج قطع میشود و هوای داخل دم با فشار به کوره میرود.

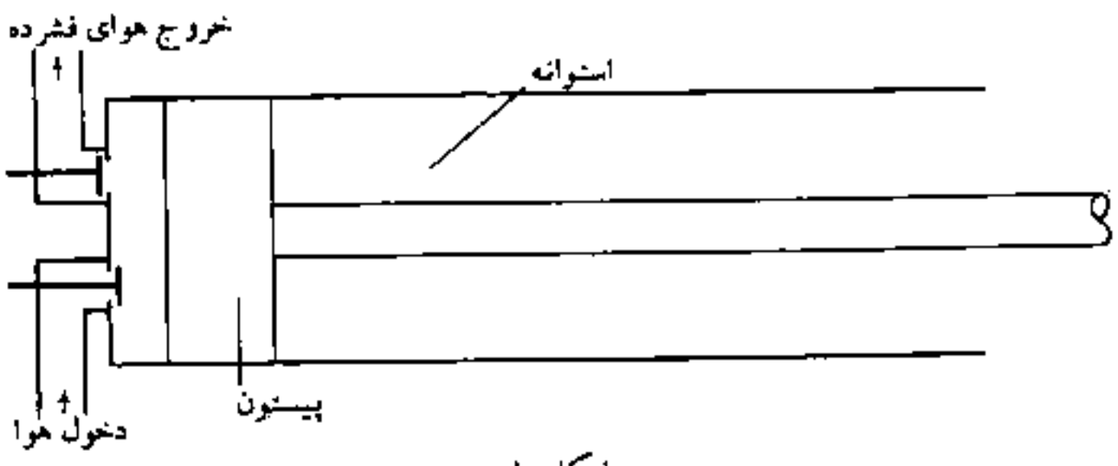

شکل ۱

کومپرسورها را بر حسب طرز کارشان به سه دسته تقسیم میکنند: دوطرفی، مرکزگریز، و محوری.

نحوه‌ی کار کومپرسور دوطرفی مانند ماشین بخار است (شکل ۱). هنگامی که پیستون به طرف راست حرکت میکند، دریچه‌ی خروج هوا بسته، و بالعکس دریچه‌ی دخول آن باز میشود؛ در باز- گشت، هوای داخل استوانه تراکم پیدا میکند و دریچه‌ی دخول را میبندد و دریچه‌ی خروج را باز میکند و هوای فشرده از آن بیرون میرود؛ اگر بخواهند فشار را زیادتر کنند، مجرای خروج را به استوانه‌ی دیگری متصل میکنند که هوای یک‌بار- فشرده را باز هم فشرده‌تر کند، و این کار ممکن است چند بار تکرار شود.

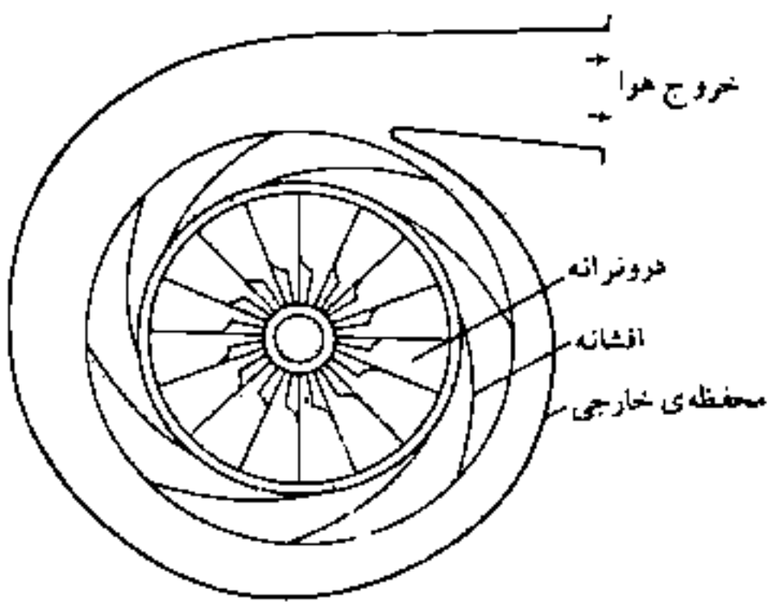

شکل ۲

در کومپرسور مرکزگریز (شکل ۲)، چرخ پره‌داری (به نام دروننرانه[12]) که با حرکت بسیار سریع میچرخد، هوا (یا گاز) را از مرکز خود میمکد. گردش چرخ هوا را به گردش در میآورد، و این هوا در نتیجه‌ی نیروی مرکز- گریز در یک فضای حلقوی ریخته میشود که تیغه‌های ثابتی در آن نصب شده است و افشانه[13] نام دارد. در ضمن عبور از دروننرانه و افشانه، بر اثر نیروی مرکزگریز و تبدیل انرژی حرکتی به فشار در افشانه، فشار هوا بالا میرود. هوای فشرده از افشانه وارد محفظه‌ی خارجی میشود و از لوله‌ی خروج بیرون میرود.

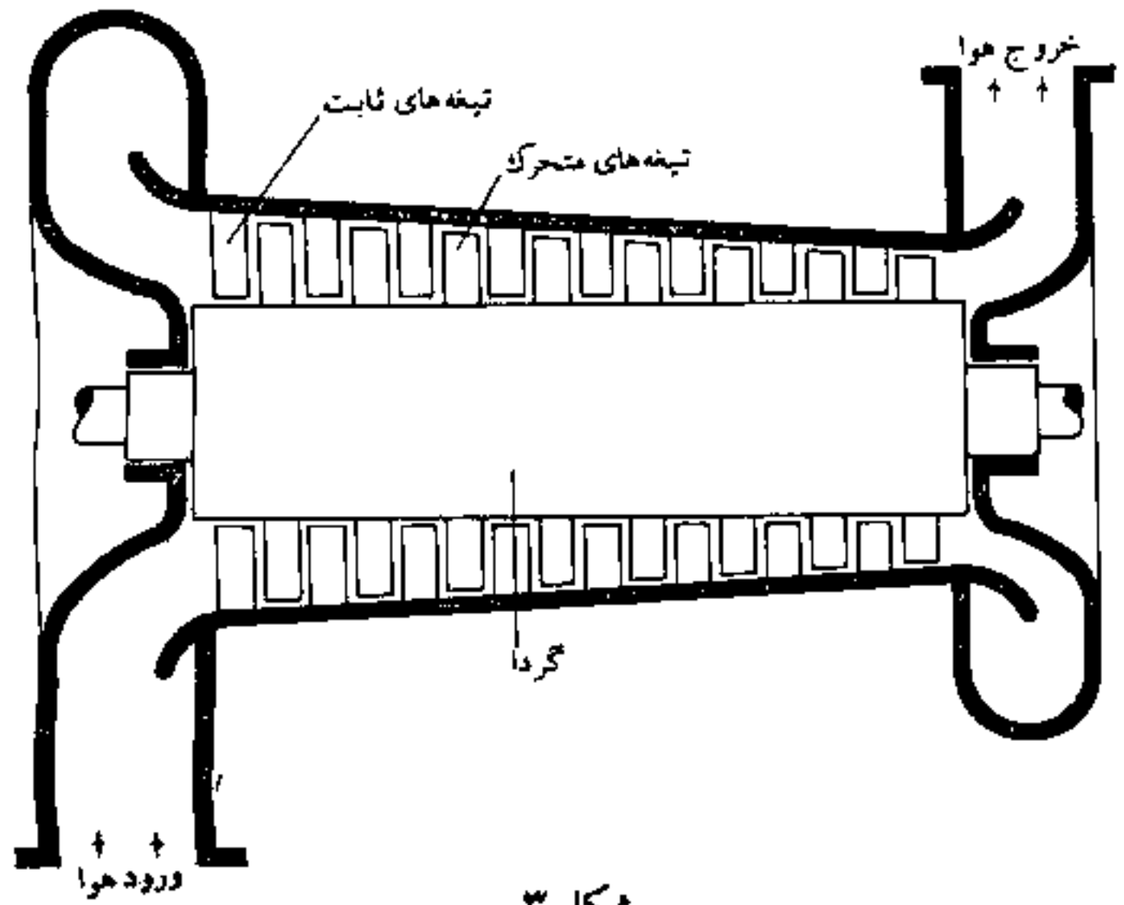

شکل ۳

کومپرسور محوری از آن جهت بدین نام خوانده میشود که خروج هوا یا گاز از آن در امتدادی موازی

(۱)Coomaraswamy (۲)Komarno (۳)Komarom (۴)Kumasi (۵)Kumamoto (۶)commando (۷)ranger (۸)Combes (۹)Kumbakonam (۱۰)compress (۱۱)compressor (۱۲)impeller (۱۳)diffuser

با محور دوران است (مانند حرکت هوا در بادبزنهای برقی). ساختمان این نوع کومپرسور که بیشتر در موتورهای جت و توربینهای گازی مورد استعمال دارد، مطابق شکل ۳ است. اساس کار آن مبتنی بر این اصل است که سرعت گاز به صورت متناوب افزایش و کاهش پیدا میکند. انرژی حرکتی گاز، در هر افزایش سرعت زیاد میشود، و هنگام کاهش سرعت به افزایش فشار تبدیل میشود. گرداگرد استوانه‌ی دوار آن، به نام گردا، چند ردیف تیغه نصب شده است که با آن حرکت میکند. این استوانه در محفظه‌ای است که از داخل آن تیغه‌های ثابتی بیرون آمده و تیغه‌های متحرک گردا از میان آنها میگذرد. از یک طرف هوای متعارفی وارد کومپرسور محوری میشود، و، متقابلا، از طرف دیگر آن هوای فشرده به خارج میرود. نیز ← توربین؛ جت؛ سردسازی.

کومپلکس[1] یا **کمپلکس** (هر دو kompleks؛ از فنس)، در شیمی، جسم مرکب یا مخلوط پیچیده‌ای که تشخیص اجزاء آن بآسانی میسر نیست. مثلا، پلاتینکلورور پوتاسیوم K_2PtCl_6، کومپلکسی است که در ابتدا ترکیب آن را ملح مضاعفی با فورمول $PtCl_6,2KCl$ میپنداشتند. این جسم الکترولیت است و محلول آبی آن به یونهای K^+ و $[PtCl_6]^{-2}$ تجزیه میشود. در این تجزیه، یون منفی (یون پلاتینیکزاکلورور) یون کومپلکسی است که قطعه‌ای شبیه به یک مولکول، منتها دارای بار برقی، میسازد که در داخل آن اتمهای کلور با اتمهای پلاتین به وسیله‌ی پندهای گروهی (فورمول گروهی در فورمول، در شیمی) به یکدیگر پیوسته‌اند. به علت وجود این یون کومپلکس، پلاتین و کلور در محلول نسبت به معرفهای معمولی خود پنهان می‌مانند. در شیمی املاح کومپلکس فراوان وجود دارد، خاصه ترکیبات کوبالت و کروم و غیره. ساختمان ترکیبات کومپلکس توسط ا. ورنر مورد مطالعه قرار گرفته است.

کومپوست[2] (kompost، از انگلا)، ماده‌ی آلی پوسیده، دارای گیاخاک زیاد، که برای اصلاح جنس زمین به کار میرود. از پوسیده‌ی مخلوط فضولات نباتی، برگ، خاکروبه، و گاه کود دستی حاصل میشود.

کومپوستلا، سانتیاگو د: ← سانتیاگو د کومپوستلا.

کومپینی[3] (kompieny)، شهر (جه ۲۲٬۳۲۵)، مرکز ولایت اواز، ل فرانسه، بر ساحل چپ رود اواز. از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. از دوره‌ی مروونژیان از مقرهای سلطنتی بود. کاخ آن، که برای لوئی XV تجدید بنا شد، مورد استفاده‌ی لوئی XVI، ناپلئون I، و ناپلئون III بود. کومپینی صحنه‌ی دستگیر شدن ژاندارک بود. پیمان ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ متارکه‌ی جه I در قطار راه آهنی در جنگل کومپینی به امضا رسید. در ۱۹۴۰ هیتلر فرانسویها را وادار کرد که در همان قطار پیمان متارکه را امضا کنند (۲۲ ژوئن). قطار را آلمانها به آلمان بردند (۱۹۴۴)، و در آنجا ناپدید شد.

کومر[4]، **ارنست ادوارد** (ernst edvārd kumer)، ۱۸۱۰–۹۳، ریاضیدان آلمانی، که به سبب کارهایش در حساب عالی و هندسه معروف است. در ۱۸۵۵، پس از وفات ← دیریکله، استاد ریاضیات دانشگاه برلین شد. بزرگترین اکتشاف او، که آن را از لحاظ اهمیت همطراز کشف هندسه‌های نااقلیدسی شمرده‌اند، تئوری اعدادی است که وی آنها را اعداد ایدآل خوانده است، و در تحقیق در آخرین قضیه‌ی فرما به کشف آنها نایل شد، و بدین مناسبت، جایزه‌ی بزرگ آکادمی علوم پاریس در سال ۱۸۵۷ به وی اعطا شد.

کومزاری (kumzāri)، از لهجه‌های ایرانی غربی (دسته‌ی جنوبی) که در عمان بدان سخن میگویند.
← ایرانی، زبانهای.

کومسومول: ← کمونیست، حزب، در تجشم.

کومکات[5] (kumkāt، از چینی)، بوته‌ی زمینی پیوسته‌سبز از نوع فورتونلا (*Fortunella*)، که به مرکبات بسیار نزدیک است. گلهای سفید معطر و میوه‌های کوچک خوراکی (خام یا به صورت مربا) دارد.

کومک خرج: ← خانواری.

کومکهای نخستین[6]، معالجات و مواظبتهای فوری که در مواقع ضروری، در انتظار رسیدن پزشک، برای حفظ حیات اشخاص انجام میگیرد. انجام دادن این کومکها معمولا هنگام بروز حوادث ناگهانی ضرورت پیدا میکند، و به همین سبب، شناختن انواع

چگونه تنفس مصنوعی میدهند





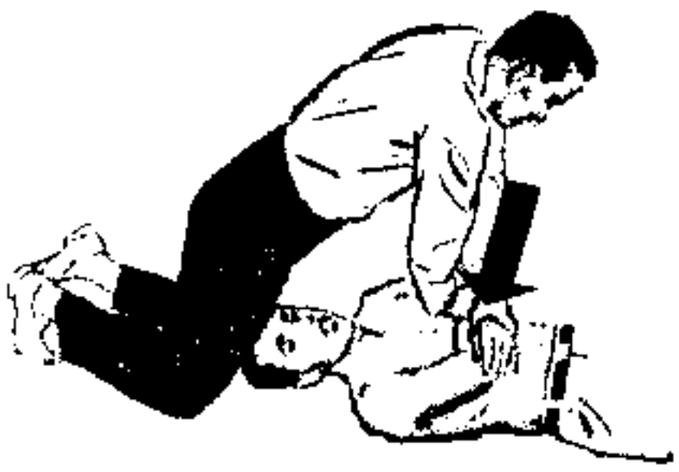

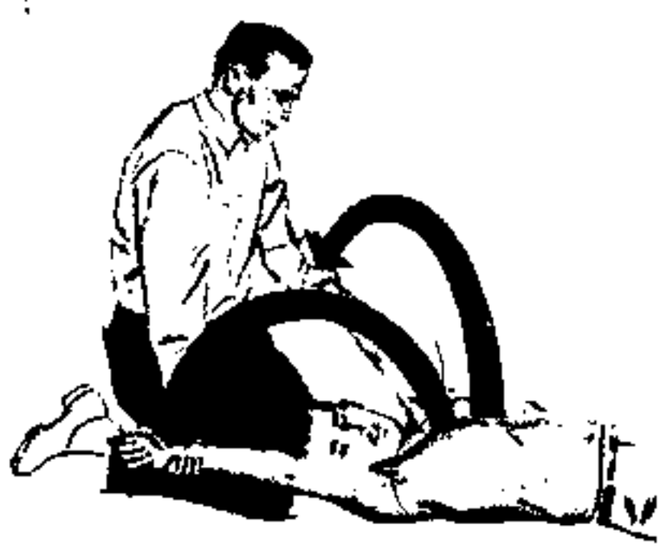





فراوانتر این حوادث به اتخاذ تصمیم بموقع کومک ضربه‌ی شدید به خصوص در ناحیه‌ی شکم یا سابقه‌ی بسیار میکند.

E = خفگی در آب یا بر اثر مسمومیت با گاز یا گرفتن راه تنفس با جسم خارجی.

علائم: تنگ نفس یا قطع تنفس، کبودی رنگ لب و مخاطها و بیهوشی.

کومک اولیه: تنفس دهان به دهان. در مورد قطع تنفس، دهان بیمار را با فشردن فک به طرف پایین باز نگاه میدارند، و دهان را بر آن قرار میدهند. بعد، هوای بازدم به درون دهان بیمار دمیده میشود (شکل). هنگامی که تنفس به سختی انجام میشود، باید بیمار به فضای آزاد برده شود. این عمل، به خصوص در افرادی که با گاز زغال مسموم شده‌اند، اهمیت فوق العاده دارد.

در مواردی که راه تنفس بر اثر جسم خارجی مسدود شده است باید سعی کرد که آن جسم خارج شود. اگر این کار میسر نشود، و بیمار در معرض خفگی باشد، باید با چاقوی تیزی که قبلا تمیز شده فاصله‌ی بین اولین و دومین غضروف نای را در زیر حنجره سوراخ کرد، و این سوراخ را تا رسیدن طبیب باز نگاه داشت.

H = خونروی

علائم، رنگ‌پریدگی، وجود جراحت آشکار یا

(۱)complex (۲)compost (۳)Compiègne (۴)Kummer (۵)kumquat (۶)first aids

زخم معده و دوازدهه، تند شدن ضربان نبض، کاهش فشار خون، سرگیجه و غش.

کومک اولیه: بستن زخم، فشردن محل خونریزی با دست یا پنبه. اگر برای بندآمدن خون بستن قسمت بزرگی از بدن، مثلا یک دست یا تمامی یک پا، ضروری است باید هر ۳ دقیقه یک بار بند باز و بسته شود تا تغذیه‌ی خونی بافت کاملا قطع نشود.

III – سوختگی

علائم: سرخی محل سوختگی یا بروز تاول و سیاهی در آن، و در موارد شدید، شوک.

کومک اولیه: پوشاندن با مواد روغنی یا پارچه‌ی تمیزی که در آب جوشیده خیس شده باشد.

IV – دررفتگی مفصل، شکستگی استخوان، کوفتگی و ضربدیدگی.

علائم: درد و تورم و تغییر شکل مفصل یا استخوان.

کومک اولیه: بیحرکت ساختن مفصل یا استخوان با بستن قطعاتی از چوب در اطراف آن. در صورتی که شکستگی با زخم همراه باشد باید زخم را با پارچه‌ی تمیز و آب جوشیده یا محلول پرمنگنات شست.

V – گرمازدگی یا آفتابزدگی

علائم: گلگون شدن پوست یا، در موارد شدید، رنگپریدگی، ضعف، تب، و علائم شوک.

کومک اولیه: خواباندن بر سطح افقی و خوراندن مایعات و نمک. حرکت برای این بیماران مضر است.

VI – مسمومیت

علائم مسمومیت یکنواخت نیست، و هنگامی که ظن آن میرود، باید اگر سم از راه دهان وارد بدن شده معده‌ی بیمار شستشو داده شود، و با دادن مسهل، خالی شدن روده تسریع شود.

برای شستن معده‌ی بیمار میتوان از لوله‌ی لاستیکی نرمی به قطر خارجی ۱ سم و طول 100 سم، که در بالای آن قیفی قرار داده شده باشد، استفاده کرد. سر آزاد لوله را، با پایین آوردن فک، به درون مری فرو میبرند، و آهسته به طرف معده میرانند. بعد، در حالی که بیمار در حالت نشسته نگاه داشته میشود، آب جوشیده یا محلول رقیق پرمنگنات که دمایش در حدود دمای دست باشد به درون قیف میریزند. بعد از پر شدن، قیف را پایین میآورند تا محتوی معده از راه لوله خارج شود. این کار را میتوان در دقایق اول بعد از مسمومیت لا اقل 10 بار تکرار کرد.

VII – شوک و غش

علائم: رنگپریدگی، سردی، ضعیف شدن تنفس، و تندی نبض.

کومک اولیه: قرار دادن بیمار بر سطح افقی، گرم کردن بدن، و جلوگیری از حرکت.

VIII – گزش

علائم: زخم و درد و تورم.

کومک اولیه: بستن عضو در بالای محل گزش، شکافتن زخم با چاقو یا تیغی که قبلا با الکل یا صابون بخوبی تمیز شده است، تزریق سرم خاص ضد سم جانور گزنده.

کومل[1] (kumel، از آلمانی)، لیکور شیرینمزه‌ای که در کشورهای بالتیک زیاد مورد توجه است، و عمدةً در لتونی تهیه میشود. این لیکور را از دانه‌های زیره‌ی سفید و زیره‌ی سیاه تهیه میکنند. در هضم غذا مؤثر است. نیز ← زیره.

کومله (kumele)، ده (جه ۲٬۷۲۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)؛ ۴کیلومتری خ‌ش لنگرود.

کومنوس[2] (komnenus)، نام خانوادگی چند تن از امپراطوران بیزانس، که در قرون ۱۱م و ۱۲م فرمانروائی کردند، اسحاق I، آلکسیوس I، یوحنای II، مانوئل I، آلکسیوس II، و آندرونیکوس I (-ändro-nikus؛ سلطنتش در ۱۱۸۳–۸۵). اگرچه موفق نشدند بر عواملی که باعث سقوط نهائی امپراطوری بیزانس شد غلبه کنند، قدرت امپراطوری را موقتاً تجدید کردند. دوره‌ی فرمانروائی آنها شاهد تجدید حیات هلنیسم و توسعه‌ی روابط با مغرب بود. شاخه‌ای از این خاندان، پس از سقوط (۱۲۰۴) قسطنطنیه، امپراطوری طرابزون را تأسیس کرد.

کومنیوس[3] (komenius)، ۱۵۹۲–۱۶۷۰، روحانی و فرهنگی چک، آخرین اسقف موراوی. طرفدار برقراری ارتباط نزدیک میان برنامه‌های آموزشی با زندگی روزمره، ایجاد یک نظام آموزش جهانی متضمن فرصتهای مساوی برای زنان، و تدریس به زبان بومی (نه لاتینی) بود. کتاب دنیای مرئی (سال ۱۶۵۸) او از اولین کتب مصور برای کودکان است.

کومو[4] (komo)، شهر (جه ۸۲٬۰۷۰)، لومباردی، ل ایتالیا، در منتهای جغ دریاچه‌ی کومو، کرسی ایالت کومو. از مراکز جهانگردی و دارای صنایع ابریشم است. در ابتدا به عنوان یک مهاجرنشین رومی تأسیس شد؛ در قرن ۱۱م کمون مستقل بود، و پس از منازعات طولانی به تصرف میلان در آمد (سال ۱۳۳۵). از آثار جالب آن تالار شهرداری (سال ۱۲۱۵) و کلیسای جامع (قرون ۱۴م و ۱۸م) است.

کومو[4]**، دریاچه‌ی**، دریاچه‌ای به طول 50 کم و عرض ح 0,5 تا ح ۳,۵ کم، در لومباردی، ل ایتالیا، در دامنه‌های آلپ. به علت موقعیت طبیعی ممتازش از زیباترین دریاچه‌های اروپاست، و در اطراف آن ویلاهای زیبا و تفرجگاههای مشهور بنا شده است.

کوموددوس[5] (kommodus)، ۱۶۱–۹۲، امپراطور (۱۸۰–۹۲) روم، پسر و جانشین امپراطور مارکوس آورلیوس. مردی شهوت‌ران و خودپسند و غره به زیبائی ظاهری خود بود. منفور بود، و سرانجام به قتل رسید.

کوموذورو ریواداویا[6] (komodoro rivāda-via)، شهر (جه ح ۳۰٬۰۰۰)، خ‌ش آرژانتین. مرکز اصلی تولید نفت در آرژانتین است، و با خط لوله‌ای به طول ۱٬۷۷۰ کم به بوئنوس آیرس مرتبط است.

کومور[7]**، جزایر** (komor)، سرزمین ماوراء بحار فرانسه (مساحت سرزمین ح ۲٬۱۷۰ کمم؛ جه ح ۲۰۶٬۴۸۰)، که مجمع الجزایری است در قهنه بین ماداگاسکار و موزامبیک. جزایر منشأ آتشفشانی دارند. بیشتر سکنه‌ی آن مسلمانند. محصولات و صادراتش کاکائو، وانیل، و کتان سیسال است. اشغال جزایر به وسیله‌ی فرانسویان در ۱۸۴۳ آغاز شد.

کومورین[8]**، دماغه‌ی** (komorin)، دماغه‌ای در انتهای جنوبی هند، در ایالت کرالا.

کوموس[9] (komos)، در اساطیر یونان و روم، خدای شادی و خوشگذرانی، از پیروان دیونوسوس. به صورت جوانی بالدار مجسم میشد، که حامل جام می و مشعل بود.

کومولوس: ← ابر.

کومولونیمبوس: ← ابر.

کومون[10]**، فرانتس** (frānts kümon)، ۱۸۶۸–۱۹۴۷، عالم فقه اللغه و باستانشناس بلژیکی. در گان، بن، برلین، وین، و پاریس تحصیل کرد. بیشتر تحقیقات وی در باره‌ی زندگی مذهبی دنیای رومی بود، و برای روابط بین مهرپرستی در نواحی مدیترانه و مزدایرستی مشرقزمین اهمیت قائل بود. معروفترین اثرش کتاب ادیان شرقی در بتپرستی رومی (۱۹۲۹) است.

کومه[11] (kume)، شهر قدیم کامپانیا، ایتالیا. مهاجرنشین یونانی و شهر نیرومندی بود، ولی در قرن ۵م قم به تصرف سامنیتها در آمد. باز رونق گرفت، اما تحت حکومت روم رو به انحطاط گذاشت. در قرن ۱۳م بم از میان رفت.

کومی[12]**، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی** (komi)، جمهوری خودمختار (۴۱۵٬۹۰۰ کمم؛ جه تخمیناً ۹۵۰٬۰۰۰)، ل‌ش جمشس اروپائی، غ اورال شمالی؛ کرسی آن سیکتیوکار (siktiv-kār). تقریباً نیمی از این سرزمین در تمام سال یخبندان است. سکنه‌ی اندک آن بیشتر در ج متمرکز و به کشاورزی، تهیه‌ی الوار، و تربیت احشام اشتغال دارند. میدانهای نفتخیز، و در حوضه‌ی پچورا معادن زغال سنگ دارد. سکنه‌ی آن متشکل از کومیها، روسها، و اوکرائینیها هستند. از ۱۹۴۲ که راه آهن برای حمل زغال سنگ و نفت آن کشیده شد پیشرفت اقتصادی بسیار یافت.

کومیتیا، در تاریخ روم، ← کمیتیا یا کومیتیا.

کومیس، مشروب، ← قومیز.

کومیفورا، نوعی از درختان، ← مر مکی.

کومین[13]**، فیلیپ دو** (filip dë komin)، ح ۱۴۴۷–ح ۱۵۱۱، مورخ، درباری، و سیاستمدار فرانسوی. نخست در خدمت شارل دلیر (دوک بورگونی)، و از ۱۴۷۲ در خدمت لوئی XI و شارل VIII بود. کتاب خاطرات او به عنوان یک اثر تاریخی و ادبی مقامی شامخ دارد.

کومینو، جزیره، ← مالت.

کومینوتو، جزیره، ← مالت.

کون (kŏn)، ← عالم؛ عنصر، قسمت I.

کون[14] (kavən)، ولایت (۱٬۸۹۰ کمم، جه ۵۶٬۶۹۷)، ل جمهوری ایرلند؛ مرکزش شهر کون. ناحیه‌ای است کوهستانی، با دریاچه‌ها و باطلاقها، و هوای خنک و مرطوب. شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی است، ولی فقط ثلث مساحتش کشت میشود.

---

(۱)kummel (۲)Comnenus (۳)Comenius (۴)Como (۵)Commodus (۶)Comodoro Rivadavia (۷)Comoro (۸)Comorin (۹)Comus (10)Cumont (۱۱)Cumae (۱۲)Komi (۱۳)Comines; Commines; Commynes (۱۴)Cavan

کون[1]**، بلا** (belā kun)، ۱۸۸۶–۱۹۳۹؟، رجل سیاستمدار مجارستانی. از بنیانگذاران حزب سوسیال دموکرات ترانسیلوانی بود. در جنگ I در جبهه‌ی روسیه اسیر شد، و در آنجا به بولشویسم گرایید. پس از انقلاب روسیه، برای تبلیغ به مجارستان اعزام شد. بعد از استعفای م. کارولیی در ۱۹۱۹، دولتی ائتلافی با شرکت کمونیستها و سوسیال دموکراتها تشکیل داد، دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار ساخت، و بانکها، مؤسسات بزرگ، و املاک را ملی کرد. ارتش سرخی تشکیل داد، و سلوواکی را گرفت؛ اما بر اثر فشار متفقین آنجا را تخلیه کرد. سپس یک سلسله اقدامات ضد انقلابی روی داد. وی نخست بر انقلابیون پیروز شد، اما عاقبت شکست خورد، به وین گریخت، و در آنجا مدتی در تیمارستان بود. در ۱۹۲۰ به روسیه رفت. گویند در اینجا در زندان در گذشت، یا در تصفیه‌ای که در ۱۹۳۰–۴۰ در حزب کمونیست به عمل آمد اعدام شد.

کون[2]**، ریشارد** (rišārd kun)، ۱۹۰۰–۱۹۶۷، شیمیدان اتریشی. به جهت کارهائی که در باب کاروتنوئیدها و ویتامینها انجام داد جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۳۸ در شیمی به وی اعطا شد، ولی نازیها نگذاشتند که جایزه را قبول کند.

کون[3]**، فردیناند** (ferdināND kon)، ۱۸۲۸–۹۸، گیاهشناس آلمانی، از مؤسسین علم باکتریشناسی. این نظریه را که بیماریهای عفونی ناشی از باکتریها هستند تایید و ترویج کرد. وی از جمله‌ی نخستین دانشمندانی است که باکتریها را از گیاهان به شمار آوردند. روبرت کوخ، که در آن هنگام شهرتی نداشت، تحقیقات خود را در باب میکروب سیاه‌زخم در آزمایشگاه او و به کومک او به عمل آورد.

کونا[4] (kōnā)، ناحیه‌ای در کشور هاوائی، غ جزیره‌ی هاوائی. منطقه‌ی قهوه‌خیز کشور هاوائی و از مراکز تجارت و جهانگردی است.

کوناکری، مرکز گینه: ← گینه، کشور جمهوری،

کوناکسا[5] (kunāksā)، شهر کوچک بابل، نزدیک فرات در ل‌ش تیسفون. در اینجا اردشیر II هخامنشی بر کوروش کوچک پیروز شد (۴۰۱ ق‌م). شرح این واقعه را گزنوفون در کتاب آناباز آورده است.

نیز ← کلئارخوس.

کونت[6]**، آوگوست** (ăgust kunt)، ۱۸۲۹–۹۴، فیزیکدان آلمانی. از اختراعات او لوله‌ای است که به نام وی معروف است، و امواج ماندار ناشی از ارتعاشات یک سیال را پدیدار میسازد. در اصطکاک و قابلیت هدایت حرارتی گازهای رقیق تحقیق کرد.

کونتراس[7] (kontreras)، دهکده‌ای در مکزیک مرکزی، نزدیک شهر مکزیکو، که یکی از عمده‌ترین نبردهای جنگ بین کشمة و مکزیک در آنجا روی داد (اوت ۱۸۴۷).

کونتنو[8]**، ژرژ** (jorj koNteno)، ۱۸۷۷–۱۹۶۴، مستشرق فرانسوی. سرموزه‌دار قسمت عتیقات شرقی موزه‌ی لوور پاریس بود. مدیر حفاریهای نهاوند (۱۹۳۱) و تپه‌های سیلک (۱۹۳۵) بود، و در بعضی از حفاریهای شوش شرکت داشت. کتابهای متعدد در هنر و فرهنگ بابلی و چینی نوشته است. آثارش مشتمل است بر الواح کاپادوکیا (۱۹۲۰)، اصول کتابشناسی حتی (۱۹۲۲)، تمدن فنیقی (۱۹۲۶)، هنر قدیم آسیای غربی (۱۹۲۸)، کتاب دستی باستانشناسی شرقی (۳ جلد، ۱۹۲۷–۴۷)، و تمدن آشور و بابل (۱۹۳۷).

کونتوتچی، آندرئا: ← سانسووینو، آندرئا.

کونتی[9] (koNti)، نام خانواده‌ای از شاهزادگان فرانسه از خاندان بوربون. این خانواده نخستین‌بار در قرن ۱۶م به وجود آمد. ← لوئی I دو کنده پسری داشت موسوم به فرانسوا، که نخستین‌فرد خاندان کونتی است. فرانسوا فرزندی نداشت، و خانواده‌ی کونتی از طریق ← آرمان دو کونتی ادامه یافت. اعضای این خانواده عنوان پرنس دو کنتی (prans dë*) داشتند. برای اعضای ممتاز خانواده مقالات آتیه دیده شود.

کونتی[9]**، آرمان دو** (ārmāN dë koNti)، شهرت **آرمان دو بوربون** (burboN)، ملقب به **پرنس دو کونتی، ۱۶۲۹–۶۶**، از اشراف فرانسوی، از خاندان کونتی؛ برادر ← لوئی II دو کنده، معروف به کنده‌ی بزرگ. در شورشهای معروف به فروند شرکت داشت. ولی بعد با دربار فرانسه آشتی کرد (۱۶۵۳)، و با یکی از بستگان مازارن ازدواج کرد. در جنگهای ۱۶۵۴–۵۷ با اسپانیا و ایتالیا فرماندهی سپاه فرانسه را داشت. از دوستان و حامیان مولیر بود.

کونتی[9]**، لوئی فرانسوا دو** (lui frāNsuā dë koN-ti)، شهرت **لوئی فرانسوا دو بوربون، ملقب به پرنس دو کونتی، ۱۷۱۷–۷۶**، از اشراف فرانسوی، از خانواده‌ی کونتی. در ۱۷۴۴ فرمانده سپاه پیمون بود. در جنگهای فرانسه در آلمان (۱۷۴۵) و فلاندر (۱۷۴۶) خدمات شایسته کرد. چندی نامزد تاج و تخت لهستان بود. منضوب مارکیز دو پومپادور، و از دربار فرانسه رانده شد. نویسنده و از دوستان ژ. ژ. روسو بود.

کونچینی[10]**، کونچینو** (koncino koncini)، فت ۱۶۱۷، حادثه‌جوی ایتالیائی. وی پس از ازدواج ماری دو مدیسی با هانری IV به دربار فرانسه راه یافت. از طریق ازدواج با دختر دایه‌ی ملکه مورد توجه وی قرار گرفت. پس از کشته شدن هانری IV و کناره‌گیری سولی، به وزارت رسید (۱۶۱۱)، اما به سبب آزمندی و دایر کردن دستگاه جاسوسی منفور شد، و عاقبت به اشاره‌ی لوئی XIII به قتل رسید.

کوندانسور: ← کندانسور.

کوندرین[11] (kondrin، از فنس)، نامی که سابقاً به ماده‌ی ژلاتینی موجود میان یاخته‌های غضروف می‌دادند. کوندرین مخلوطی است از ژلاتین با ترکیبات اسید کوندروئیتین‌سولفوریک (kondroitin).

کوندوتیره[12] (kondottiere)، در تاریخ ایتالیا، سرکرده‌ی سربازان مزدور (اغلب چندین هزار نفر)، که کشورهای ایتالیا در جنگهای با یکدیگر او را استخدام میکردند. این لفظ توسعاً به سربازان مزدور مذکور هم گفته میشد. کوندوتیره‌ها در تاریخ ایتالیا از اواسط قرن ۱۳م تا اواسط قرن ۱۵م نقش عمده‌ای داشتند، و به سبب شرایط سیاسی و نظامی خاص ایتالیای قرون وسطی، و مخصوصاً جنگهای گوئلفها و گیبلینها، اهمیتشان از سربازان مزدور مشابه در جاهای دیگر بیشتر بود.

کوندوتیره‌ها سربازان مزدور را خود اجیر میکردند، و با شهرها یا کشورهائی که داوطلب استخدامشان بودند مستقیماً وارد معامله میشدند. هر کس اجرت بیشتری پیشنهاد میکرد جانب او را میگرفتند، و ارباب خود را تغییر میدادند. بعضی از آنان خود مالک کشورهای کوچکی بودند که به ارث برده یا به تصرف آورده بودند. آتندولو (← سفورتا)، کوئلئونی، کارمانیولا[13] (kārmānyolā؛ فت ۱۴۳۲) و سر جان هاکوود[14] (sər jān hākwud*، فت ۱۳۹۴) انگلیسی از معروفترین کوندوتیره‌ها بودند.

کوندورسه[15]**، ماری ژان آنتوان نیکولا دو** (mārI jāN āNtuāN nikolā dë koNdorse)، ملقب به **مارکی دو کوندورسه** (mārki dë*)، **۱۷۴۳–۹۴**، فیلسوف، ریاضیدان، سیاستمدار، و مرد انقلابی فرانسه. در سال ۱۷۶۹ عضو آکادمی علوم، و در سال ۱۷۷۳ به دبیری دائمی این آکادمی انتخاب، و در سال ۱۷۸۲ عضو آکادمی فرانسه شد، و به عضویت آکادمیهای دیگری در اروپا نیز در آمد. او به وسیله و معرفی د'آلامبر از جمله‌ی نویسندگان دایرةالمعارف شد. کتاب وی در حساب احتمالات در تاریخ این علم موقعیت برجسته‌ای دارد. در ۱۷۸۶ با سوفی دو گروشی[16] (sofi dë grusi)، که از زیباترین زنان عصر خود و خواهر مارشال دو گروشی بود، ازدواج کرد. در ۱۷۸۶ کتاب زندگانی تورگو و در ۱۷۸۹ کتاب زندگانی ولتر را منتشر کرد، که از لحاظ ادبی از بهترین آثار کوندورسه محسوب میشوند. پس از ظهور انقلاب فرانسه، کوندورسه از حامیان آن، و به نمایندگی پاریس در مجلس مقننه انتخاب، و به سمت دبیری آن تعیین شد. در اصلاح نظام آموزشی فرانسه سهم فعالی داشت، و در آوریل ۱۷۹۲ طرحی برای نظام آموزشی دولتی داد، که اساس نظام آموزشی مصوب قرار گرفت. کوندورسه در محاکمه‌ی لوئی XVI به اعدام او رأی نداد. در ژوئن ۱۷۹۳ با توقیف ژیروندیان مخالفت کرد، و این امر موجب محکومیت وی شد، و او مجبور به اختفا گردید. در مخفیگاه خود، مهمترین اثر فلسفی خود را به عنوان طرح یک نقشه‌ی تاریخی از پیشرفتهای روح انسانی نوشت. کوندورسه عاقبت گرفتار و زندانی شد، و در بامداد ۲۹ مارس ۱۷۹۴ او را مرده یافتند، و معلوم نشد که از فرط خستگی مرده یا خود را مسموم کرده است.

کوندورسه در کتاب طرح یک نقشه‌ی تاریخی... معتقد است که نوع انسان در پیشرفت و تکامل دائمی است، و باآنکه در آغاز در پایینترین مراتب توحش بوده و با حیوانات دیگر جز در ساختمان بدنی فرقی نداشته است، به طور دائم در راه روشنی و سعادت و فضیلت گام بر میدارد. کوندورسه مراحلی را که انسان در گذشته برای پیشرفت طی کرده است، و به عبارت دیگر، اعصار مهم تاریخ را ۹ مرحله میداند، مرحله‌ی نخستین مرحله‌ی ابتدائی، دومی مرحله‌ی

---

(۱)Kun (۲)Kuhn (۳)Cohn (۴)Kona (۵)Cunaxa (۶)Kundt (۷)Contreras (۸)Contenau (۹)Conti; Conty (۱۰)Concini (۱۱)chondrine (۱۲)Condottiere (۱۳)Carmagnola (۱۴)Hawkwood (۱۵)Condorcet (۱۶)Grouchy

شبانی، سومی مرحله‌ی کشاورزی، چهارمی و پنجمی مرحله‌های یونان و روم، مرحله‌ی ششم قرون وسطی تا جنگهای صلیبی، و مرحله‌ی هفتم قرون وسطی از جنگهای صلیبی تا اختراع صنعت چاپ است. مرحله‌ی هشتم از اختراع چاپ تا انقلاب در روش تفکر فلسفی است، که علمدار آن دکارت بوده است. مرحله‌ی نهم از این انقلاب فکری تا انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ است، که صفت بارز آن، به عقیده‌ی کوندورسه، کشف نظام فیزیکی جهانی به وسیله‌ی نیوتن، و تحقیق در طبیعت انسان به وسیله‌ی لاک و کوندیاک، و تحقیق در اجتماع انسانی به وسیله‌ی تورگو، ریچارد پرایس، و ژ. ژ. روسو است. به عقیده‌ی کوندورسه، مرحله‌ی دهمی در آینده شروع خواهد شد، که صفات ممتازه‌ی آن از میان رفتن نابرابریهای میان اقوام و نابرابریهای طبقاتی و اصلاح افراد انسانی در زمینه‌ی قابلیت تکامل تا بینهایت است. برابری میان اقوام و افراد برابری مطلق نیست، بلکه برابری در آزادی و حقوق است. در کتاب طرح یک نقشه‌ی تاریخی...، نفرت کوندورسه از دین، به خصوص مسیحیت، و نفرت او از استبداد همه‌جا نمایان است.

کوندولا، جووانی: ← گوندولیچ، ایوان.

کوندیاک[1]، اتین بونو دو (etien bono dë kondiyāk)، ۱۷۱۵–۸۰، از فلاسفه‌ی بزرگ فرانسه در قرن ۱۸م، متولد گرنوبل. کوندیاک روانشناس و فیلسوف و منطقی و عالم اقتصاد بود. وی ابتدا کشیش بود، و پس از آنکه به پاریس رفت، با دیدرو و روسو آشنا شد، و به تحقیقات فلسفی پرداخت. دو اثر مهم فلسفی او یکی به نام تحقیق در باره‌ی اصل معرفت انسانی (۱۷۴۶) و دیگری رساله در باره‌ی حواس است. کوندیاک در کتاب نخستین، کاملا پیرو لاک، فیلسوف معروف انگلیسی، است، و برای معرفت دو اصل و دو مبدأ قائل است، حواس و تعقل. اما، در کتاب دوم، فقط یک مبدأ برای معرفت میشناسد، و آن حواس است که، با تغییر شکل، به صورت توجه، حافظه، تفکر، داوری، و استدلال در میآید. "من" چیزی جز مجموعه‌ی حواس حاضر و حوامی که به وسیله‌ی حافظه به یاد آورده میشود نیست. برای اثبات اینکه تمام دانش و احساسات و عواطف انسان مایه‌ای جز حواس ندارد، کوندیاک مجسمه‌ای فرض میکند که باطن آن مانند انسان است، و نفس او از هر گونه تصوری عاری است. کوندیاک فرض میکند که به چنین مجسمه‌ی انسانی تک تک حواس را یکی پس از دیگری بدهند، و میخواهد ثابت کند که چگونه با دادن هر حسی تمام قوای نفسانی در آن مجسمه به وجود میآید. ابتدا حس بویائی را، که در بنیان معرفت انسانی کمتر از همه سهیم است، در نظر میگیرد، و بیان میکند که چگونه با بوی نخستین قوه‌ی توجه و دقت در آن مجسمه‌ی دارای روح پیدا میشود، و بعد لذت و الم از آن بو حاصل میگردد. بعد حافظه پیدا میشود، که نتیجه‌ی تاثیر دائمی حس به معیت توجه است، و به عقیده‌ی کوندیاک، فقط صورتی از احساس است. از حافظه مقایسه پیدا میشود، زیرا، مثلا، فرق میان بوی یک گل سرخ با بوی لادن از راه حافظه و تذکر معلوم میشود. به محض حصول مقایسه، داوری و حکم ظاهر میشود، و پس از آن، اصل تداعی معانی پیدا میشود. از مقایسه‌ی گذشته و حال میل پدید میآید، و میل حافظه و تخیل را بر میانگیزد، و عواطف و احساسات را به وجود میآورد. پس، عواطف و احساسات چیزی جز حواس تغییرشکل‌یافته نیستند. پس از دادن حواس به مجسمه‌ی خیالی، آخرین حسی که به این مجسمه داده میشود حس لامسه است، که مجسمه از راه آن به بدن خود و به دنیای خارج معرفت پیدا میکند، و حرکت و فاصله و شکل را در مییابد. کوندیاک سرانجام به این نتیجه میرسد که آنچه قوای روحی و معنوی انسان است کسبی است، و قوای فطری و لدنی معنی ندارد. البته، کوندیاک از این استنتاج به انکار خدا و ماتریالیسم نمیرسد، او هم معتقد به خدا و هم معتقد به روح است. اعتراضی که به کوندیاک وارد است این است که، باآنکه او مخالف تجرید و انتزاع و فرضیه و روش ترکیبی است، روش اثبات او تخیلی و فرضی و انتزاعی و ترکیبی است.

عقیده‌ی کوندیاک در منطق اصالت زبان و الفاظ است، و زبان هم مجموعه‌ی دستگاهی از علامات است.

کوندیش[2]، آزمایشگاه (kavəndiš)، نام نخستین ساختمانی که در دانشگاه کیمبریج (انگلستان) برای فیزیک تجربی بنا شد، و امروز به همه‌ی ساختمانهای بخش فیزیک آن دانشگاه اطلاق میشود. آزمایشگاه اولیه در ۱۸۷۴ با وجوهی که س. ک. کوندیش (۸مین دیوک آو دونشر) تامین کرد افتتاح، و به نام وی خوانده شد. هنری کوندیش، فیزیکدان معروف قرن ۱۸م، از نوادگان دومین دیوک آو دونشر بود. رئیس بخش فیزیک دانشگاه کیمبریج متصدی کرسی کوندیش فیزیک تجربی دانشگاه است، و این سمت را متوالیا ج. ک. مکسول (در ۱۸۷۱–۷۹)، س و. رالی (در ۱۸۷۹–۸۴)، ج. ج. تامسن (در ۱۸۸۴–۱۹۱۹)، ارنست رادرفرد (در ۱۹۱۹–۳۷)، ل. برگ (در ۱۹۳۸–۵۳)، و ن. مات (در ۱۹۵۴–۷۱) داشته‌اند.

بسیاری از اکتشافات مهم در تاریخ فیزیک با نام این دانشگاه بستگی دارد. از آن جمله است کشف الکترون (ج. ج. تامسن)، اطاق ابری ویلسن، نخستین تلاشی مصنوعی هسته‌ی اتم (کاکرافت و والتن)، و کشف نوترون (چدویک).

کوندیش[2]، تامس (tāməs kavəndiš) یا **تامس کندیش** (kandiš)، ح ۱۵۶۰–۹۲، دریانورد انگلیسی، که سومین سفر دور دنیا را انجام داد. ناخدای یکی از کشتیهائی بود که در ۱۵۸۵ از طرف سر والتر رالی به فرماندهی ر. گرنویل جهت تأسیس نخستین مهاجرنشین به ویرجینیا اعزام شدند. وی در ۱۵۸۶ از انگلستان عازم سفر دور دنیا شد (سومین سفر دور دنیا). سواحل غربی افریقا را پیمود و به پاتاگونیا رسید، و از تنگه‌ی ماژلان گذشت؛ بنادر و کشتیهای اسپانیائیها را در سواحل غربی امریکای جنوبی غارت کرد، و مسافرت خود را از طریق جزایر فیلیپین، هند شرقی، و دماغه‌ی امید نیک ادامه داد، و در ۱۵۸۸ به انگلستان رسید. در ۱۵۹۱ عازم سفر دریائی دیگری شد، ولی نتوانست از تنگه‌ی ماژلان عبور کند؛ ناوگانش که مرکب از ۵ کشتی بود متفرق شدند، و وی در دریا غرق شد.

کوندیش، سپنسر کامپتن: ← دونشر، دیوک آو.

کوندیش[2]، ویلیام (wilyām kavəndiš)، ملقب به **دیوک آو نیوکاسل** (diuk āv niukāsəl*)، ۱۵۹۲–۱۶۷۶، سرباز و سیاستمدار سلطنت‌طلب انگلیسی. از اشراف بسیار ثروتمند بود. در انقلاب پیرایشگر به سلطنت‌طلبان کومکهای مالی و نظامی بسیار کرد، اما در ۱۶۴۴ در مارستن مور مغلوب کرامول شد، و به برز اروپا گریخت. در بازگشت خاندان استوارت، همراه چارلز II به انگستان باز آمد. حامی نویسندگان بود، و خود چند نمایشنامه و کتاب نوشته است.

کوندیش[2]، هنری (henri kavəndiš)، ۱۷۳۱–۱۸۱۰، عالم انگلیسی فیزیک و شیمی. حرارت مخصوص بعضی از اجسام را تعیین کرد. تحقیقاتی در خواص "هوای قابل اشتعال" (ئیدروژن) انجام داده آن را جدا و توصیف کرد. در ترکیب هوا، در برق، و در جرم مخصوص زمین نیز تحقیقاتی کرده است. مردی منزوی بود، و بیشتر نوشته‌هایش بعد از وفاتش انتشار یافت.

کونراد، اسم مرد، ← کونرادوس، اسم.

کونراد[3] (اورشلیم) (konrād)، فت ۱۱۹۲، شاه (۱۱۹۲) مملکت لاتینی اورشلیم، مارکی مونفرا، و از رهبران سومین جنگ صلیبی. حملات ساراسنها را به صور دفع کرد، و در ۱۱۸۷ صاحب آن شد. در محاصره‌ی (سال ۱۱۸۹) عکا به گی دو لوزینیان ملحق شد، اما سال بعد در صدد بر آمد که به جای او سلطنت اورشلیم را تصاحب کند. برای اینکه دلیلی برای ادعای خود داشته باشد با ایزابل، دختر آمالریک I، ازدواج کرد. مصالحه‌ای که برقرار شد (۱۱۹۱) کوتاه‌مدت بود، اما عاقبت گی دو لوزینیان کناره‌گیری کرد، و کونراد به پادشاهی اورشیلم رسید، اما چند روز بعد، احتمالا به وسیله‌ی یکی از مسلمانان، به قتل رسید. پس از او، عنوان سلطنت اورشلیم به دو شوهر آتیه‌ی ایزابل–هانری (کنت شامپانی) و آمالریک II انتقال یافت.

کونراد[3] I (آلمان) (konrād–)، فت ۹۱۸، شاه (۹۱۱–۱۸) آلمان. دوکِ فرانکونیا بود، و در ۹۱۱ به جانشینی لوای کودک انتخاب شد. با وجود حمایت اسقفها، نتوانست حکومت خود را بر دوکهای فئودال بزرگ تحمیل کند. نیرومندترین دشمن خود، هانری شکارچی (بعداً هانری I آلمان)، را به جانشینی خود بر گزید.

کونراد II (آلمان)، ← کونراد II (امپراطوری مقدس روم).

کونراد[3] III (آلمان)، ح ۱۰۹۳–۱۱۵۲، شاه (۱۱۳۸–۵۲) آلمان، نواده‌ی امپراطور هانری V و مؤسس سلسله‌ی هوهنشتاوفن. بر امپراطور لوتار II شورید، و در ۱۱۲۷ در مقابل او به سلطنت انتخاب شد، و در ۱۱۲۸ به ایتالیا رفت، و بااینکه پاپ هونوریوس II او را تکفیر کرد، در میلان تاج سلطنت بر سر گذاشت، ولی چون کاری از پیش نبرد، به اطاعت لوتار در آمد (۱۱۳۵). پس از مرگ لوتار، چون اشراف و روحانیون از هانری مغرور هراسناک بودند، او را به شاهی بر گزیدند. کونراد املاک هانری را گرفت، جنگ داخلی آغاز شد، و به پیدایش گولفها و گیبلینها انجامید. کونراد در دومین جنگ صلیبی شرکت کرد. نواده‌اش

(۱)Condillac (۲)Cavendish (۳)Conrad

فردریک I جانشین وی شد.

کونراد[1] **IV** (آلمان) (konrād-)، ۱۲۲۸–۵۴، شاه (۱۲۳۷–۵۴) آلمان، شاه (۱۲۵۰–۵۴) سیسیل و اورشلیم؛ پسر و جانشین امپراطور فردریک II. اینوکنتیوس IV (پاپ) دشمن سرسخت او بود، و به تحریک وی، در آلمان پس از ۱۲۴۶ و در ایتالیا پس از ۱۲۵۱ کسانی در مقابل کونراد به سلطنت بر خاستند، و در ۱۲۵۴ پاپ خود او را تکفیر کرد. پسرش، **کونرادین**، آخرین فرمانروای خاندان هوهنشتاوفن بود.

کونراد[1] **II** (امپراطوری مقدس روم)، ح ۹۹۰–۱۰۳۹، امپراطور (۱۰۲۷–۳۹) و مؤسس سلسله‌ی فرانکو-نیائی (سالیان) امپراطوری مقدس روم، و شاه (۱۰۲۴–۳۹) آلمان. دوکِ فرانکونیا بود. در ۱۰۲۴ به سلطنت آلمان انتخاب شد، و در ۱۰۲۷ به عنوان امپراطور تاجگذاری کرد. شورشهای فرمانروایان زیر دست خود را فرو نشاند. ← مملکت آرل را به قلمرو خود ملحق کرد (۱۰۳۳). در آشوبها و مشکلات ایتالیا با قدرت و شدت اقدام کرد (۱۰۲۶–۲۷ و ۱۰۳۵–۳۷). برای استوار ساختن فرمانروائی خود در آلمان و ایتالیا، اعیان درجه‌ی دوم و مأمورینی را که از خانواده‌های پست بودند بال و پر داد. پسرش هانری II جانشینش شد.

کونراد سرخ[2] (konrāde sorx)، ف ۹۵۵، دوک (۹۴۴–۵۳) لورن، و نیای سلسله‌ی سالیان از شاهان آلمان. داماد اوتوی I بود، و وی دوکنشین لورن را در ۹۴۴ و دختر خود را سه سال بعد به روجیت به وی داد. در جنگ اوتو با برنگار II در ایتالیا، کونراد همراه وی بود. بعداً بین او و اوتو اختلاف افتاد، و کونراد با دشمنان اوتو متحد شد. در ۹۵۳ از دوکنشین خود اخراج شد. سال بعد با مجارستانی-هائی که به امپراطوری مقدس روم حمله کردند متحد شد. هجوم مجارها سبب وحدت مردم در حمایت از اوتو شد، و کونراد تسلیم گردید. در لشفلد با شجاعت در التزام رکاب اوتو جنگید، و کشته شد.

کونراد فون هوتسندورف[3]، گراف (-gräf kon* rād fon hëtsendorf)، ۱۸۵۲–۱۹۲۵، فیلد مارشال اتریش-هنگری. در ۱۹۰۶–۱۱ و ۱۹۱۲–۱۷ رئیس ستاد ارتش بود، و در جنگ I سپاهیان اتریش-هنگری را رهبری کرد. در ۱۹۱۷ به سبب مخالفت با نقشه‌های صلح امپراطور کارل فرانتس یوزف استعفا کرد.

کونرادوس (konrādus)، اسم لاتینی برای مرد. صورت اصلی آن Conradus، و بعضی از اعلام وابسته بدان از این قرار است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Conrado	کونرادو (konrādo)
آلمانی	Konrad	کونراد (konrād)
انگلیسی	Conrad	کانرد (kānrad)
ایتالیائی	Corrado	کورادو (korrādo)
فرانسوی	Conrad(e)	کونراد (konrād)

کونرادی[4]، **هرمان** (hermān konrādi)، ۱۸۶۲–۹۰، شاعر و نویسنده‌ی آلمانی، و از نمایندگان اولیه‌ی مکتب ناتورالیسم. از آثارش مجموعه‌ی منظوم ترانه‌های یک گناهکار (۱۸۸۷) است. رمان آدام میتس (۱۸۸۹) او خلاف اخلاق تشخیص داده شد، و وی تحت تعقیب قرار گرفت، و در همین اثنا درگذشت، و همین امر موجب شد که به وی سیمای شهیدان داده شود.

کونرادین[5] (konrādin)، ۱۲۵۲–۱۲۶۸، دوک سوابیا، پادشاه اسمی سیسیل و اورشلیم، آخرین فرمانروای سلسله‌ی هوهنشتاوفن؛ پسر **کونراد IV**. هنگامی که در آلمان کودکی بیش نبود، عمش مانفرد خودرا شاه سیسیل خواند (۱۲۵۸). مانفرد در جنگ با شارل د/آنژو (← شارل I ناپل) کشته شد (۱۲۶۶)، و قلمرو او به تصرف شارل در آمد. کونرادین جوان برای باز گرفتن مملکت خود به ایتالیا رفت، و در آنجا چند شهر طرفدار گیبلینها به پشتیبانی از او متحد شدند، اما مغلوب و اسیر شارل (۱۲۶۸)، و در ناپل اعدام شد.

کونراذو، اسم مرد؛ ← **کونرادوس**، اسم.

کونرسدورف[6] (kunersdorf)، لهستانی **کونوویتسه** (kunovitse)، دهکده، غ لهستان (از ۱۹۴۵ به بعد)، در ایالت سابق براندنبورگ. در اینجا فردریک II پروس از اتریشیها و روسها سخت شکست خورد (۱۷۵۹). نیز ← **جنگ هفتساله**.

کونسپسیون[7] (konsepsion)، شهر (جمع ۲۵۰٬۰۰۰ تخمین ۱۹۶۹). کرسی ایالت کونسپسیون، ج قسمت مرکزی شیلی، نزدیک مصب رود بیو-بیو. در ۱۵۵۰ به توسط پ. د والدیویا تأسیس شد، و اکنون یکی از بزرگترین شهرهای شیلی و از مراکز عمده‌ی کشتیرانی است. زلزله‌های متناوب آسیب فراوان به آن وارد کرده است.

کونسپسیون دل اوروگوای[8] (konsepsion del uruguāy)، شهر (جمع ۴۰٬۰۰۰)، ل‌ش آرژانتین، کنار رودخانه‌ی اوروگوای (**اوروگه**). در سال ۱۷۷۸ تأسیس شد.

کونستانتین، اسم خاص آلمانی، ← **کونستانتینوس**، اسم خاص.

کونستانتینو، اسم خاص اسپانیولی و پرتغالی، ← کونستانتینوس، اسم خاص.

کونستانتینوس (konstāntinus)، اسم لاتینی برای مرد. صورت اصلی آن Constantinus، و بعضی از اعلام وابسته بدان از این قرار است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Constantino	کونستانتینو (konstāntino)
پرتغالی	Constantino	کونستانتینو (konstāntino)
آلمانی	C[K]onstantin	کونستانتین (konstāntin)
انگلیسی	Constantine	کانستنتین (kānstəntin)
ایتالیائی	Costantino	کوستانتینو (kostāntino)
فرانسوی	Constantin	کونستانتن (konstāntan)
عربی	قسطنطین	قسطنطین (qostantin)

کونستلید، در اصطلاح موسیقی، ← لید.

کونسیانس[9]، **هندریک** (hendrik konsiāns)، ۱۸۱۲–۸۳، نویسنده‌ی بلژیکی فلاندری‌زبان، و از بنیانگذاران ادبیات مدرن فلاندری. رمانهای متعدد نوشته است، که از معروفترین آنها شیر فلاندر (۱۸۳۱) است. بعدها همّ خود را صرف نوشتن رمانهای اجتماعی اخلاقی کرد.

کونسیدران[10]، **ویکتور پروسپر** (viktor prosper konsiderān)، ۱۸۰۸–۹۳، سوسیالیست فرانسوی، از پیروان شارل فوریه، بعد از مرگ (۱۸۳۷) فوریه، در رأس طرفداران او قرار گرفت، و مدیر روزنامه‌ی ناشر افکار او شد. بعد از انقلاب ۱۸۴۸، به عضویت مجلس ملی انتخاب شد، و در شورش (۱۸۴۸) روزهای ژوئن شرکت کرد. در ۱۸۴۹ متهم به خیانت شد، و به بلژیک گریخت. در ۱۸۵۲، در دومین سفر خود به کشمة، به تشویق ا. بریزبین کوشید (۱۸۵۵–۵۷) تا در تکزاس جامعه‌ای از نوع جوامعی که فوریه توصیه کرده بود ایجاد کند، اما توفیق نیافت. از مهمترین آثار متعددش فاجعه اجتماع (سه جلد، ۱۸۳۴–۳۸) و اصول سوسیالیسم (۱۸۴۷) است.

کونفوسیوس: ← کنفوسیوس.

کونکتاتور: ← فابیوس ماکسیموس وروکوس.

کونکورد[11] (konkord). برای اعلام انگلیسی که به این صورت میجوئید به ردیف کانکرد که به تلفظ اصلی نزدیکتر است رجوع کنید.

کونکتیکت[12] (konektikat)، انگلا **کنتیکت** (-kə netikət)، ایالت (۱۲٬۹۷۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمع ۳٬۰۰۰٬۰۵۵) ل‌ش کشمة، در **انگلستان جدید**؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن هارتفرد و از شهرهای عمده‌اش نیو هیون و بریجپورت است. از ل به ماساچوست، از ش به رود آیلند، از ج به تنگه‌ی لانگ آیلند، و از غ به نیو یورک محدود است. رود کونکتیکت و دره‌اش آن را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم میکند. عمدهٔ صنعتی است. مصنوعات مهمش هواپیما، ماشین‌آلات، چرخ خیاطی، سلاحهای گرم، ساعت، ماشین تحریر، منسوجات، مصنوعات کائوچوئی، وسایل چاپ، و آلات کشاورزی است. محصولات عمده‌اش لبنیات، محصولات مرغداری، میوه، و توتون است. در ۱۶۱۴ هلندیها رود کونکتیکت را پوییدند، و در ۱۶۳۳ پاسگاهی در سواحل آن ساختند. در همین ایام آوارگان مهاجرنشین پلیموت هلندیها را از این منطقه راندند. در ۱۶۳۵ تعداد کثیری از پیرایشگران مهاجرنشین خلیج ماساچوست وارد این منطقه شدند، و در واقع تأسیس مهاجرنشین از همین تاریخ است. در انقلاب امریکا، این ایالت به اتحادیه پیوست، و از نخستین ایالاتی بود که قانون اساسی کشمة را تصویب کرد. از ← قانون ناوبندان ۱۸۰۷ و جنگ سال ۱۸۱۲ خسارت فراوان دید. دانشگاه معروف ییل، در شهر نیو هیون، از مراکز معتبر فرهنگی است.

کونکتیکت[13]، انگلا **کنتیکت**، رودی به طول ۶۱۰ کمه، ل‌ش کشمة؛ بزرگترین رودهای **انگلستان جدید**. از دریاچه‌های کونکتیکت (واقع در انتهای شمالی ایالت نیو همپشر، نزدیک مرز کانادا) سرچشمه میگیرد. از ایالات ماساچوست و کونکتیکت میگذرد، و به خلیج لانگ آیلند میریزد. از نیروی آن برای مصارف صنعتی استفاده میشود.

کونکوردیا[13] (konkordia)، شهر (جمع ۵۶٬۰۰۰)، ل‌ش آرژانتین، بر رود اوروگه، مقابل بندر سالتو. از شهرهای مهم آرژانتین، و از مراکز کشاورزی و دامپروری است. گوشت، کبراکو، و غله صادر میکند.

---

(۱)Conrad (۲)Conrad the Red (۳)Conrad von Hötzendorf (۴)Conradi (۵)Conradin (۶)Kunersdorf (۷)Concepción (۸)Concepción del Uruguay (۹)Conscience (۱۰)Considérant (۱۱)Concord (۱۲)Connecticut (۱۳)Concordia

کونکیولین: ← صدف یا گوش ماهی.
کونگ، نام خانوادگی کنفوسیوس.
کونگ شیانگ‌شی[1] (kung šiāng ši)، یا **کونگ هسیانگ‌هسی** (hsiāng hsi)، معروف به ه. ه. **کونگ،** ۱۸۸۱–۱۹۶۷، بانکدار و رهبر سیاسی چینی پیش از تسلط کمونیستها بر زمینلاد چین. وی هوادار ملیون و حامی سون یات‌سن و چیانگ کای‌شک بود. وی از اعقاب (نسل ۷۵م) کنفوسیوس محسوب است. از ۱۹۴۵ در کشمهٔ مقیم شد.
کونگ فو‌تسو: ← کنفوسیوس.
کونگلو[2] (kungelv)، شهر (جه ۷°۳۳۰)، ج‌غ سوئد، بر رود گوتا. مصنوعات عمده‌اش بلور آلات و وسایل ورزشی است. در قرون وسطی یکی از بزرگترین شهرهای نروژ بود. در ۱۱۳۵ به دست وندها غارت شد؛ در ۱۳۶۸ به تصرف تجار ← اتحادیه‌ی هانسائی در آمد؛ در ۱۶۱۲ به سوئد واگذار شد.
کونگور، قله، چین؛ ← پامیر.
کونل[3]، **ارنست ویلهلم آرتور پاول** (ernst vil-helm ärtur päl künel)، ۱۸۸۲–۱۹۶۴، مستشرق آلمانی. از ۱۹۰۶ در هیئت‌های متعدد اکتشافی باستانشناسی در مشرق‌زمین شرکت داشت (بالاخص در ۱۹۱۲ در سامرا). در ۱۹۳۱–۳۲ رئیس هیئت مشترک آلمانی و امریکائی در کاوشهای تیسفون، و در ۱۹۳۱–۵۱ مدیر قسمت اسلامی موزه‌ی دولتی برلین بود. چندی نیز استاد مدعو دانشگاه فؤاد در قاهره بود. وی مخصوصاً به تاریخ هنر اسلامی علاقه داشت، و تحقیقاتش در باره‌ی مینیاتورهای ایرانی و پارچه‌های زری معروف است. آثارش مشتمل است بر هنر موری (۱۹۲۴) و مباحث در باب هنر اسلامی (ناشر، ۱۹۲۵).
کونلون[4] (kunlun)، رشته‌کوهی در آسیای مرکزی، تبت و چین غربی، بین هیمالایا و تین شان، که مرز شمالی طبیعی تبت را تشکیل میدهد. یکی از بزرگترین رشته‌کوههای آسیای مرکزی است. بلندترین قله‌اش اولوغ موزتاغ (oloq moztāq) است، که بر مرز تبت و سینکیانگ قرار دارد، و ارتفاعش به ۷°۷۲۴ متر میرسد. رشته‌ی کونلون به طول ح ۱°۶۰۰ کم از غ به ش از کوههای پامیر (که در آنجا به وسیله‌ی رود یارکند از کوههای قراقروم جدا میشود) تا قسمت مرکزی ایالت تسینگهای در چین ممتد است، و از آنجا به رشته‌های غربی کوههای چین مرکزی منشعب میشود.
کونمینگ[5] (kunming)، شهر (جه ح ۸۸۰°۰۰۰) کرسی ایالت یونان، ج‌غ چین. از مراکز مهم تجارت و کشاورزی و با راه آهن با برمه و ویتنام شمالی مربوط است. دارای صنایع نساجی، شیمیائی، ماشینسازی، و ذوب فلزات است. در گذشته مقر شاهان چین بود، ولی رونق جدیدش از ۱۹۱۰ و بعد از ایجاد خط آهنی است که از هانوئی امتداد مییابد. در ج آن معبدی مفرغی از عصر سلسله‌ی مینگ قرار دارد. سابقاً یونانفو (yünnānfu) نامیده میشد.
کونت[6]، **جیمز برایانت** (jeymz brāyənt kŏ-nənt)، ۱۸۹۳– ، شیمیدان و فرهنگی امریکائی. در ۱۹۳۳–۵۳ رئیس دانشگاه هاروارد بود. در جه II، ریاست کمیته‌ی تحقیقات دفاع ملی کشمهٔ را به عهده داشت. از آثارش شیمی آلی (۱۹۲۸)، آموزش عمومی در یک جامعه‌ی آزاد (۱۹۴۵)، و رشد علوم تجربی (۱۹۴۹) است.
کونوبلینوس: ← سیمبلین.
کونوسکفالای[7] (kunoskefālāy) [یو، = سرهای سگ]، نام دو تپه در تسالی. در اینجا پلوپیداس در ۳۶۴ قم جبار یکی از شهرهای تسالی را شکست داد، و خود نیز در همان جنگ کشته شد. در ۱۹۷ قم فلامینیوس در اینجا بر فیلیپ V مقدونیه پیروز شد.
کونون[8] (konon)، ف بعد از ۳۹۲ قم، فرمانده آتنی در جنگ پلوپونزی. ناوگان آتنی تحت فرماندهی او در آیگوس پوتاموس شکست خورد (۴۰۵ قم)، ولی بعداً به کومک فرناباذ اسپارتیها را نزدیک کنیدوس مغلوب کرد (۳۹۴ قم). وقتی ایران با اسپارت بر سر لطف آمد ستاره‌ی کونون افول کرد.
کونون[8]، نه قرن ۳م قم، ریاضیدان و منجم یونانی، معاصر ارشمیدس. چند کتاب در نجوم نوشت، و راه را برای ابرخس هموار ساخت. در تقاطع قطوع مخروطی تحقیقاتی کرد. مقاله‌ی چهارم کتاب آپولونیوس مبتنی بر کارهای کونون است. همو بود که صورت فلکی ذوائب برنیس را به افتخار زوجه‌ی بطلمیوس III نامگذاری کرد.
کون و فساد: ← عالم؛ عنصر، قسمت I.
کونوی[9]، پرنس **فومیمارو** (prans fumimāro konoy)*، ۱۸۹۱–۱۹۴۵، سیاستمدار ژاپنی، از خاندان قدیمی فوجیوارا. در سالهای ۱۹۳۷–۳۹ و ۱۹۴۰–۴۱ نخست‌وزیر بود. در دومین دوره‌ی نخست‌وزیری او ژاپن به هندوچین فرانسه تاخت، و محور برلن‌رم-توکیو تشکیل یافت. پس از او ه. توجو نخست‌وزیر شد. بعد از جه II در راه طرح قانون اساسی جدیدی برای ژاپن کوشید، ولی چون اطلاع یافت که نامش در صورت جنایتکاران جنگ درج شده است در توکیو خودکشی کرد.
کونیا[10]، **تریشتاون دا** (trištăn dā kuniā)، ح ۱۴۶۰–۱۵۱۴؟، دریانورد پرتغالی. در ۱۵۰۶ با ۱۵ کشتی عازم هند شد. سه جزیره‌ی آتشفشانی در ج قطا کشف کرد، که یکی از آنها به نام او است. جزیره‌ی سقطری را به منظور تسلط بر بحر احمر تسخیر کرد. در مقاله‌ی سقطری نامش به صورت تریستائو دا کونیا نوشته شده، که باید به صورت فوق اصلاح شود.
کونیاک، شهر فرانسه و نوعی لیکور؛ ← کنیاک.
کونیف[11]، **ایوان ستپانوویچ** (iván stepānovic konief)، ۱۸۹۷–۱۹۷۳، فیلد مارشال روسی. در جه II اوکرائین و ج لهستان را از نیروهای آلمانی باز گرفت، و در فتح چکوسلواکی و تصرف برلین سهیم بود. در ۱۹۴۵ فرماندار نظامی منطقه‌ی اشغالی شوروی در اتریش بود، و سال بعد به فرماندهی نیروی زمینی تجسس ارتقا یافت. در ۱۹۵۵–۶۰ فرمانده کل نیروهای نظامی پیمان ورشو بود.
کونیگ[12]، **فریدریش** (fridriš kënig)، ۱۷۷۴–۱۸۳۳، چاپکر آلمانی، مخترع استفاده از نیروی بخار در ماشین چاپ. اولین ماشین چاپ با نیروی بخار را در ۱۸۱۰ و ماشین چاپ استوانه‌ای را در ۱۸۱۱ در انگلستان به ثبت رسانید.
کونیگسبرگ[13] (kënigsberg) یا (از ۱۹۴۶) **کالینینگراد**[14] (kāliningrād)، شهر (جه تخمیناً ۲۵۳°۰۰۰)، جمشس، بندر کنار دریای بالتیک. پایتخت تاریخی پروس شرقی بود، و در کنفرانس پوتسدام (۱۹۴۵) به تجسس واگذار شد. دارای صنایع ماشینسازی، کشتیسازی، و آمودن مواد غذائی است. مؤسسه‌ی اقیانوسشناسی، باغ نباتات، و باغ وحش دارد. در ۱۲۵۵ به عنوان قلعه‌ی نظامی ← شهسواران توتونی بنا شد. در سال ۱۳۴۰ به ← اتحادیه‌ی هانسائی پیوست، و در ۱۴۵۷ پایتخت فرقه‌ی توتونی شد. در ۱۵۲۵–۱۶۱۸ اقامتگاه دوکهای پروس واز ۱۷۰۱ محل تاجگذاری شاهان آن بود. دانشگاهش (بنایش ۱۵۴۴)، هنگامی که کانت در آن تدریس میکرد، به منتهای شهرت رسید؛ ساختمان آن، مانند سایر ساختمانهای شهر، در جه II در طی محاصره‌ی (۱۹۴۵) دوماهه‌ی روسها ویران شد. کالینینگراد فعلی بعد از ۱۹۴۵ در لغ کونیگسبرگ احداث شد؛ سکنه‌ی آن روس هستند.
کونیگسمارک[15]، کنتس **ماریا آورورا** (kontes* māriā ărorā kënigsmārk)، ۱۶۶۶–۱۷۲۸، بانوی شریفزاده‌ی سوئدی، معشوقه‌ی آوگوستوس II لهستان. کنت موریس دو ساکس پسر نامشروع آنان بود.
کونیگسهوته، شهر، لهستان، ← خورزوف.
کونیگ گرتس: ← سادووا؛ هرادتس کرالووه.
کونیوشی[16]، **یاسولو** (yāsuo kuniyoši)، ۱۸۹۲–۱۹۵۳، نقاش امریکایی؛ مت ژاپن. در ۱۴سالگی به کشمهٔ رفت، و به آموختن نقاشی پرداخت. کارهایش اصولا دارای روح شرقی است، ولی دارای تکنیک غربی شناخته‌شده است. نقاشیها و گراوورهایش بدیع و تزیینی است.
کوو[17] (kŏv)، دریابندر (جه ۵°۲۶۶)، ولایت کورک، ج جمهوری ایرلند. دریابندر مهمی بر قطا و به سبب آب و هوای خوبش استراحتگاه ساحلی است. بعد از بازدید (سال ۱۸۴۹) ملکه ویکتوریا از آن به کوینزتاون (kuinztăn) [شهر ملکه] موسوم شد. از ۱۹۲۲ نام سابق خود را باز یافت.
کووادونگا[18] (kovādongā)، دهکده، ل اسپانیا، در آستوریاس. محل نخستین پیروزی مسیحیان بر مسلمانان (بین سالهای ۷۱۸ و ۷۲۵).
کووالانس: ← ظرفیت، در شیمی، قسمت III.
کوول[19] (kovel)، شهر (جه ۲۴°۷۰۰)، لغ جمهوری اوکرائین، در والینی. از مراکز کشاورزی و محل تقاطع خطوط آهن است. دارای کارخانه‌های آمودن مواد غذائی و تورب و تعمیر راه آهن است. در ۱۷۹۵، در تجزیه‌ی سوم لهستان، به روسیه واگذار شد. در سال ۱۹۲۱ به لهستان، و دگربار در ۱۹۴۵ به تجسس انتقال یافت.
کوویلیائو[20]، **پدرو د** (pedru de kuvilyāo)، ح ۱۴۵۰–ح ۱۵۴۰، دریانورد پرتغالی. ژان II، شاه پرتغال، او را به آسیا فرستاد (۱۴۸۷) تا مملکت

(۱)Kung Hsiang-hsi (۲)Kungälv (۳)Kühnel (۴)Kunlun (۵)Kunming (۶)Conant (۷)Cynoscephalae (۸)Conon (۹)Konoye (۱۰)Cunha (۱۱)Konev (۱۲)König (۱۳)Königsberg (۱۴)Kaliningrad (۱۵)Königsmark (۱۶)Kuniyoshi (۱۷)Cóbh (۱۸)Covadonga (۱۹)Kovel (۲۰)Covilhão

پرستر جان را کشف، و اطلاعاتی در باب وی تهیه کند، و مشخص سازد که منشأ ادویه‌ای که از آن نواحی از طریق ممالک اسلامی به ونیز میرسد کجا است. در این مأموریت پایوا[1] (pāyvā) نیز همراه او بود. در عدن از یکدیگر جدا شدند؛ کوویلیائو به جانب هند، و پایوا به جانب حبشه رفت. از پایوا اطلاع دیگری در دست نیست، اما کوویلیائو به کالیکات رسید، و از آنجا از طریق گوآ و هرمز باز گشت، و پس از سیاحتی در سواحل شرقی افریقا به قاهره رفت، و از آنجا گزارشی در باب سفرهای خود به توسط رسولانی که شاه پرتغال اعزام کرده بود فرستاد. سپس عازم جده شد، و عاقبت در ح ۱۴۹۰ به زیلع رسید، و از آنجا به داخله‌ی حبشه روانه شد. شاه حبشه با مهربانی ازو پذیرائی کرد، و زمینی به او داد، و بانوئی حبشی به زوجیت وی در آورد، اما اجازه‌ی خروج از حبشه به وی نداد. سی سال بعد که رسولانی از پرتغال به حبشه آمدند (۱۵۲۰) اطلاع او از زبان و عادات و رسوم حبشیان برای آنان بسیار مفید افتاد.

کوویه[2]، ژرژ (jorj küvie)، عنوان کاملش بارون **ژرژ لئوپولد کرتین فردریک داگوبر کوویه** (bāroN leopold kretiaN frederik dāgober*)، ۱۷۶۹–۱۸۳۲، طبیعیدان فرانسوی. در شتوتگارت تحصیل کرد. کارهایش در باب نرمتنان توجه ژوفروا سنتیلر را جلب کرد (۱۷۹۴)، و وی کوویه را به پاریس دعوت کرد، و کوویه در باغ نباتات به تدریس پرداخت. در ۱۷۹۵ به عضویت آکادمی علوم، و در ۱۸۱۸ به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد. وی مورد حمایت ناپلئون I بود. لوئی XVIII او را به ریاست دانشگاه پاریس منصوب کرد.

کوویه از پیشقدمان و پایه‌گذاران علم تشریح تطبیقی است. روش جدیدی بر اساس اختلافات موجود در استخوان‌بندی و اعضا در رده‌بندی جانوران ابداع کرد. روش وی در ساختن قسمتهای نرم بدن فسیلها از استخوان‌بندی فسیل‌شده‌ی آنها در پیشرفت علم دیرینشناسی بسیار مؤثر بود. کوویه مخالف نظریه‌ی ژوفروا سنتیلر و لامارک در تحول، و معتقد به کاتاستروفیسم بود. آثار عمده‌اش مشتمل است بر دروس تشریح تطبیقی (۱۸۰۰–۱۸۰۵)، مقاله در باب انقلابات کره‌ی زمین (۱۸۲۱–۲۴)، و غیره.

کوه[3] (kuh)، توده‌ی برجسته‌ای از زمین که رأس یا قله‌ی آن زمین هموار کوچکی بیش ندارد. بعضی از کوهها منفردند، ولی معمولا شکل گروهی یا رشته‌ای دارند، و این رشته ممکن است یک رشته‌ی درهم‌پیچیده باشد یا خود دسته‌ای از رشته‌های مرتبط با یکدیگر باشد. "سیستم کوه" یا شبکه‌ی کوه گروهی از رشته‌کوههائی است که از لحاظ شکل و منشأ با یکدیگر ارتباط نزدیک دارند. سلسله‌کوه گروهی از شبکه‌ها است که یک ناحیه را اشغال کرده‌اند. کوردیلرا یا منطقه یا کمربند کوهستانی مجموعه‌ای از رشته‌ها و سلسله‌ها و شبکه‌ها است که تمام پهنه‌ای از یک قاره را فرا میگیرد (نیز ← کوردیلرا). بعضی از کوهها بازمانده‌ی فلاتهائی هستند که فرسایش آنها را قطعه قطعه کرده است؛ بعضی دیگر مخروطهای آتشفشانی هستند یا از نفوذ سنگهای آذرین تشکیل یافته و به صورت گنبدی در آمده‌اند. کوههای گله‌ای از بر آمدن قطعات عظیم سطح زمین نسبت به قطعات مجاور تشکیل شده‌اند. همه‌ی سلسله‌کوههای بزرگ یا از چین‌خوردگی قشر جامد زمین تشکیل یافته‌اند (← چین، در زمینشناسی)، یا ساختمانهای مرکبی دارند که در تشکیل آن چین‌خوردگی، گسلش، و فعالیتهای آتشفشانی همه دخالت داشته‌اند؛ اغلب آنها، پس از چین‌خوردگی، رو به بالا بر آمده‌اند. علل نهائی حرکات زمین که در نتیجه‌ی آنها کوهها تولید میشوند به صورت قطعی شناخته نشده است. مدتها این نظریه مورد قبول بود که حرکات زمین ناشی از آن است که قشر زمین در نتیجه‌ی منقبض شدن هسته‌ی مرکزی آن جا به جا میشود، ولی اکنون این نظریه تا حدی مورد تردید است. جدیدترین نظریه این است که حرکات زمین حرکات همتادی هستند، یعنی چنان صورت می‌گیرند که حالت تعادلی بین پستیها و بلندیهای زمین برقرار شود. نظریه‌ی سومی نیز هست که پیدایش کوهها را نتیجه‌ی جریانهای فرارفتیی (← فرارفت) میداند که در لایه‌ی داغ نیم‌پلاستیک قشر زیرین سنگپوش زمین تولید میشود. نیز ← پایه‌کوه؛ گرانکوه.

کوه انباشتی[4] (kuhe anbāšti)، کوهی که از اجتماع مواد بر سطح زمین تشکیل شده باشد؛ مانند کوه آتشفشان.

کوهانستان (kuhānestān)، ده (جه ۱°۲۳۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۶کیلومتری چ‌ش شده. از زاینده‌رود مشروب میشود. محصولاتش غلات، صیفی، و میوه است. نام این ده در مآخذ سرشماری سال ۱۳۴۵ هش نیامده است.

کوهانی (kuhāni)، ده (جه ۱°۴۲۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالادهستان، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان؛ ۶کیلومتری چ‌ش نهاوند، کنار راه شوسه نهاوند به ملایر. از رود گاماساب مشروب میشود.

کوه بابا (kuhe bābā)، رشته‌کوه، ش قسمت مرکزی افغانستان. امتداد چ‌غ کوههای هندوکش است، و به وسیله‌ی گردنه‌ی بامیان از آنها جدا میشود. بلندترین قله‌اش، شاه فولادی (šah fulā-di)، به ارتفاع ح ۵°۱۴۰ متر است.

کوه‌بالا، آبادی، ← لارک، جزیره.

کوهبنان (kuhbonān) یا **کوبنان**، دهستان (جه ۱۱°۴۷۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش راور، شهرستان کرمان، استان هشتم؛ دارای ۵۲ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. بیشتر آبادیهای آن در دره‌ها واقع شده‌اند. راه فرعی اتومبیل‌رو زرند به راور از وسط آن میگذرد. در زمان مقدسی شهر کوچکی بود که دو دروازه داشت، و حومه‌ای که در آن حمامها و کاروانسراها بود، و مسجد شهر در یکی از این دروازه‌ها، در باغی که تا پای کوههای مجاور ممتد بود، قرار داشت. بنا به قول یاقوت، به واسطه‌ی داشتن توتیا مشهور بود، و از آنجا توتیا به تمام کشورها صادر میشد. مارکو پولو از آن دیدن کرده بود، و آن را چنین توصیف میکند، "کوهبنان شهر بزرگی است که در آخرین نقطه‌ی خاک کرمان قرار دارد، آهن، فولاد، و توتیای فراوان دارد، و از صنایع دستی آینه‌های بزرگی است، که در بازار شهر به فروش میرسد".

کوهپا، ده، ← کوهپایه، بخش.

کوهپایه (kuh.paye)، دهستان (جه ۸°۸۳۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۲۵ آبادی.

کوهپایه، دهستان (جه ۱۸°۸۲۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۸۹ آبادی.

کوهپایه، دهستان (جه ۸°۵۵۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش بردسکن، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۱ آبادی. کوهستانی است. طایفه‌ی طاهری در اطراف آن زندگی میکنند.

کوهپایه، دهستان (جه ح ۳°۶۱۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم؛ دارای ۶ آبادی. قله‌ی شاه کوه در این دهستان قرار دارد.

کوهپایه یا قهپایه (qohpāye)، بخش (جه ۴۲°–۱۷۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ دارای ۱۱۱ آبادی. مشتمل بر دو دهستان حومه و رودشت است. در ل آن رشته‌ارتفاعاتی وجود دارد که آبادیهای بخش در دامنه‌ی آن واقع شده‌اند. زاینده‌رود از قسمتی از اراضی آن، و راه شوسه‌ی اصفهان به یزد از وسطش میگذرد. مرکزش، ده **کوهپایه یا کوهپا یا کوپا** (جه ۲°۲۴۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۷۲کیلومتری اصفهان و ۶۵کیلومتری نائین قرار دارد. محصولات عمده‌ی بخش و مرکزش غلات، حبوبات، و پنبه است.

کوهپرات (kuhparāt)، دهستان (جه ح ۳°۸۰۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، در ناحیه‌ی کجور؛ دارای ۸ آبادی. مرکزش، **کوهپر سفلی** (kuhpare soflā؛ جه ۵۹۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری چ نوشهر واقع است. از آبادیهای دیگرش **کوهپر علیا** (olyā–؛ جه ۲۴۵ سشه ۱۳۴۵ هش) است.

کوهپر سفلی: ← کوهپرات، دهستان.

کوهپر علیا: ← کوهپرات، دهستان.

کوه‌پنج (kuh.panj)، دهستان (جه ۵°۲۱۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۹ آبادی. در ل‌ش سعیدآباد واقع است. کوهستانی و سردسیر است. مرکزش، بیدخیری (bid.xeyri؛ جه ۷۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۷۰کیلومتری ل‌ش سعیدآباد است.

کوهج (kuhej)، ده (جه ۹۶۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ ۲۴کیلومتری غ بستک. محصولاتش غلات و خرما است.

کوه جیلو یا کوه جیلویه: ← کهگیلویه.

کوه جیلویه یا کوه جیلو: ← کهگیلویه.

کوه خواجه: ← خواجه، کوه.

کوهدشت (kuh.dašt)، بخش (جه ۶۵°۲۶۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش در جزء بخشهای تابع شهرستان خرم‌آباد تشکیل شد. فرهنگ جغرافیائی ایران از آن به نام بخش طرهان مشتمل بر دهستانهای رومشگان، طرهان، و کوهدشت نام برده است. نام طرهان در نوشته‌های سیاحان و

(۱)Paiva (۲)Cuvier (۳)mountain (۴)accumulation mountain

جغرافیانویسان قدیم‌ـاز جمله ابودلف ینبوعی و یاقوت حموی‌ـآمده است. در تپه‌ی چغابل یا چقابل، واقع در آبادی چقابل (caqābal؛ جه ۱°۱۷۰ سشه ۱۳۴۵ هش، دهستان رومشگان) آثاری از دوران پیش از اسلام پیدا شده است، و نیز در ش این آبادی آثار دژی سنگی به نام زاخه یا زاغه وجود دارد. دهستان **کوهدشت** (جه ۲۲°۶۲۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، دارای ۱۱۱ آبادی، از دهستانهای آن است. غارهای چندی در این دهستان وجود دارد که از آن جمله میتوان غارهای بتخانه (دارای آثاری از عصر حجر)، و میرملاس (mirmelās)، واقع در دره‌ی میرملاس را نام برد. در غار اخیر و غارهای دیگر واقع در این دره نقوشی وجود دارد، که از جمله‌ی کهنترین آثار هنری اقوام ایرانی به شمار میرود. از آثار باستانی دیگر دهستان چند قلعه متعلق به دوران پیش از اسلام و نیز آثاری متعلق به دوره‌ی بعد از اسلام، از جمله گنبد ابوالوفا، واقع در آبادی ابوالوفا (abo'l.vafā؛ جه ۳۲۲ سشه ۱۳۴۵ هش، ج‌غ کوهدشت) است. مرکز بخش و دهستان، شهر **کوهدشت** (جه ۶°۸۸۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۹۸کیلومتری غ خرم‌آباد است.

کوهدم، ناحیه، ← کهدم یا کوهدم.

کوه رستم، سیستان، ← خواجه، کوه.

کوهرنگ (kuhrang)، رودی در ج‌غ ایران، که مسیر علیای ← رود کارون نیز خوانده میشود. این رود در دامنه‌ی جنوبی رشته‌ی کوهرنگ (به ارتفاع ۳°۹۶۰ متر، جزء زردکوه) سرچشمه گرفته، و به طرز جالبی از یک تونل طبیعی بیرون میریزد، و پس از پیوستن به آب شیخ علیخان، به طرف ج‌ش جریان یافته و به دوآب ملحق شده، نام کارون به خود میگیرد. کوه، رود، و دره‌ی کوهرنگ از محلی به همین نام، در کوههای بختیاری، نام گرفته‌اند.

چون سرچشمه‌ی زاینده‌رود و آب کوهرنگ نزدیک یکدیگر قرار گرفته است، و فاصله‌ی سرچشمه‌ی آب کوهرنگ تا اصفهان در حد ۱۶۰ کیلومتر است، شاه طماسب I و شاه عباس I صفوی برای الحاق آن به زاینده‌رود دست به اقدام زدند. نخستین‌بار در زمان شاه طهماسب I میر فضل‌الله شهرستانی حاکم اصفهان مأمور انجام دادن این امر مهم شد، و اولین کلنگ ساختمان تونل کوهرنگ در سال ۹۶۶ هق بر فراز کوه کارکنان بر زمین زده شد، و قرار بود با برش کوه کارکنان تونلی برای الحاق این دو رود ایجاد شود، ولی حوادثی مانع انجام یافتن آن شد. شاه عباس I نیز نتوانست این کار را به پایان برساند. بالاخره عملیات طرح الحاق آب کوهرنگ به زاینده‌رود در مهر ماه ۱۳۳۲ هش شروع شد، و در مهر ماه ۱۳۳۲ هش پایان یافت. تأسیسات آبیاری آن شامل قسمتهای زیر است: یک سد انحرافی به ارتفاع ۱۶ متر؛ یک تونل آبرسان، به شکل نعل، و به طول ۲°۸۴۱ متر، که سطح مقطع دهانه‌ی آن ۱۱٫۳۰ مه، و ظرفیتش ۳۰ مکه در ثانیه است؛ و یک سرسره‌ی آبریز به ارتفاع ۶۵ متر. اجرای قسمت اول تأسیسات تکمیلی کوهرنگ، که شامل سد و تونل انحرافی دوم است، از اول شهریور ماه ۱۳۵۰ هش آغاز شده است.

کوهرور[1] (koheror؛ از فنس)، اولین پیداگر علمی امواج برقاطیسی، که از جنبه‌ی تاریخی نامش باقی است. اول‌بار یک نفر ایتالیائی به نام اونستی[2] (onesti) آن را اختراع کرد (۱۸۸۴)، و بعداً یک فیزیکدان فرانسوی به نام ادوار برانلی[3] (eduār brānli؛ ۱۸۴۶–۱۹۴۰). ظاهراً بدون اطلاع از کار اونستی آن را دگربار اختراع کرد (۱۸۹۰)، و این اسباب به کوهرور برانلی معروف شد. کوهرور لوله‌ای است شیشه‌ای که براده‌های فلزی در آن میریزند. خاصیت شگفت‌انگیز این لوله این است که نسبت به جریان برق مقاومت بسیار دارد، اما اگر امواج برقاطیسی بر آن بتابند هادی جریان میشود. پس اگر کوهرور در مدار جریان یک پیل که گالوانومتری نیز بر مسیر آن قرار دارد واقع شود، پیش از تابش امواج مقاومت کوهرور مانع از عبور جریان میشود، اما به محض تابش امواج، کوهرور هادی میشود، و عقربه‌ی گالوانومتر عبور جریان را نشان میدهد. کوهرور چنان در دستگاه گیرنده‌ی تلگراف بیسیم نصب میشد که پس از عبور جریان، چکشی بر کوهرور ضربه‌ای وارد میآورد، و بدین ترتیب، دگربار آن را عایق میکرد، و لهذا، به طریق سابق الذکر ورود موج جدید را آشکار میساخت.

کوهزائی[4] (kuhzā'i)، در زمینشناسی، فرایند تشکیل و پیدایش کوهها. نخستین نظریه‌ای که در کوهزائی اظهار شده، نظریه‌ی انقباض است که اصل آن از دکارت بود، و لاپلاس آن را به صورت کامل بیان کرد. بنا بر این نظریه، کره‌ی زمین که در آغاز جرم گداخته‌ای بوده است، در نتیجه‌ی سرد شدن قشر آن منجمد شده و حجم آن کاهش یافته و همانند سیب خشکیده بر سطح آن برجستگی و فرورفتگیهائی پیدا شده است. به دلایلی این نظریه مورد تردید قرار گرفت، و مخصوصاً پس از کشفیات در باره‌ی رادیوآکتیویته، که معلوم داشت که زمین سرد نمیشود، این نظریه تقریباً متروک شد.

سپس دانشمندان به این اندیشه افتادند که چین‌خوردگیهای قشرهای رسوبی زمین نتیجه‌ی لغزش قشرهای با حالت پلاستیکی متفاوت نسبت به یکدیگر بر روی توده‌های عمیقتر پوسته‌ی زمین است. در نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای (← قاره) آ. ل. وگنر، فرض بر آن بود که وضع کنونی قاره‌ها و اقیانوسها نتیجه‌ی قطعه قطعه شدن قطعه‌ی واحدی به نام قاره‌ی گوندوانا (gondvānā) پس از دوران اول زمینشناسی بوده است که پاره‌های مختلفی از آن بر روی سیما تشکیل شده است. تطابق شگفت‌انگیز شکل بریدگیهای سواحل غ افریقا و ش امریکا و نیز یکسانیهای چینه‌شناسی و تحولات اقلیمی مشابه در قطعات مختلف گوندوانا مؤیدی بر این نظریه به شمار میرفت. و همچنین این واقعیت که رشته‌کوههای عمده در حاشیه‌های قاره‌ها قرار گرفته‌اند، تأیید دیگری برای این نظریه بود. ولی اندازه‌گیریهای بعدی نشان داد که قاره‌ها حرکت نوسانی دارند و چنان نیست که حرکت آنها پیوسته در جهت معینی باشد، و همین امر این نظریه را مورد تردید قرار داد.

بالاخره با نظریه‌ی همسادی و اکتشاف حرکات همرفتی در قسمتهای خارجی کره‌ی زمین (سیال و سیما) توضیح تازه‌ای برای پیدایش کوهها پیدا شد. از ۱۹۳۹، نظریه‌ی گریگز[5] (grigz) مبتنی بر این اصل است که جریانهای فرارفتیی (← فرارفت) که در داخل هسته‌ی مرکزی زمین، میان قشرهای با دماهای مختلف، ایجاد میشود سبب پیدا شدن سلولهائی میشود که به وسیله‌ی منطقه‌های برآینده، که محل تشکیل برجستگیها است، و منطقه‌های فرورونده، که رسوبات در آنها جمع میشود (ناو-زمین)، از یکدیگر جدا میشوند. آنگاه رسوبات میتوانند در آنجا چین بخورند و به حالت گداخته در آیند، و هنگامی که جریانهای فرارفتیی، پس از ضعیف شدن، جهت عکس پیدا کردند، ناگهان به شکل کوه برآیند. ناوزمینها مطابق با قسمتهائی از زمین است که گرانش در آنها ضعیف است و امروز در نواحی مشهور به ناپایداری قرار گرفته‌اند، سواحل غربی امریکا و آنتیلها، جزایر سوند، مرکز قطا، سواحل غربی قکه، و گودال آلئوسین. این نظریه با اکتشافات علمای فیزیک و شیمی سازگار است که، بنا بر آنها، تحولات کانی در محیط جامد در نتیجه‌ی فشار شدید امکانپذیر است، و در عین حال با انبساط عظیم و ایجاد حرارتی همراه است که میتواند مواد را ذوب کند. اهمیت این فعل و انفعالات چندان زیاد است که ممکن است علتی برای بر آمدن کوهها باشد. نیز ← چین، در زمینشناسی؛ خشکیزائی.

کوهزدگی[6] (kuh.zadegi) یا **کوه‌گرفتگی**[6] (kuh.gereftegi)، آثار فیزیولوژیائی ناشی از کم شدن مقدار اکسیژن هوا به علت ازدیاد ارتفاع. در اشخاص تازه‌کار، که به کوهپیمائی عادت ندارند، این کیفیت معمولا در ارتفاع ۲°۰۰۰متری آغاز میشود (و با اشخاص فرق میکند)، و نشانه‌ی آن احساس خستگی، درد سر، کوتاهی نفس، و دوار است. پس از دوره‌ی کوتاهی که شخص با وضع تازه خو پیدا میکند، معمولا این عوارض خفیف میشود، ولی بعضی کسان هستند که هرگز با ارتفاع خو نمیگیرند. کوهزدگی یکی از دشواریهای بالا رفتن بر کوههای بلندی چون هیمالایا است. اختراع مخازن سبک‌وزن اکسیژن، که کوهپیما میتواند با خود حمل کند، سهم عمده‌ای در تسهیل صعود به قله‌های بلند داشته است. سر ا. هیلری و تنسینگ (← اورست)، که در ۱۹۵۳ به قله‌ی اورست رسیدند هر یک یک دستگاه اکسیژن همراه داشتند که در هر دقیقه ۳ لیتر اکسیژن از آن استنشاق میکردند.

کوهسارات (kuhsārāt)، دهستان (جه حدود ۱۱۲°۰۰۰)، بخش مینودشت، شهرستان دشت گرگان، استان دوم، دارای ۴۰(؟) آبادی.

کوهستان: ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.

کوهستان (kuhestān)، دهستان (جه ح ۱۴°۶۰۰)، بخش کلاردشت، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، دارای ۲۲(؟) آبادی. در فرهنگ آبادیهای کشور (مرکز آمار ایران) دو دهستان **کوهستان شرق** (جه ۱°۲۸۱ سشه ۱۳۴۵ هش) دارای ۷ آبادی، و **کوهستان غرب** (جه ۲°۷۵۸ سشه ۱۳۴۵ هش) دارای ۱۸ آبادی، در بخش کلاردشت ذکر شده است.

کوهستان یا **سرکوه**، دهستان (جه ۱۲°۲۴۶ سشه

---

(۱) cohereur (فنس) (۲) Onesti (۳) Branly (۴) orogenèse (فنس); orogeny (۵) Griggs (۶) mountain sickness

هش)، دهستان و بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۲۷کیلومتری غ سروستان. محصولاتش غلات، چغندر، و تنباکو است. قالیبافی دارد.

کوه نور (kuhe nur)، الماسی معروف که داستان جالب توجهی آمیخته از تاریخ و افسانه دارد، و در طول قرنهای متمادی تاریخ هند به خاطر آن قساوتهائی صورت گرفته است. معروف است که از معادن گلکنده استخراج شد و به تصرف شاه دهلی در آمد، سپس به امپراطوران دهلی رسید، و در پایان به دست محمد شاه گورکانی افتاد. نادر شاه افشار آن (و دریای نور و ناخدا) را از هند به ایران آورد (۱۱۵۲ هق). در ۱۸۴۹ این الماس را به انگلستان بردند و جزء جواهرات تاج ملکه ویکتوریا شد. وزن اولیه‌اش ۱۹۱ قیراط بود. در ۱۸۵۲ مجدداً آن را تراش دادند تا بدشکونی آن از میان برود. وزن الماس اکنون ۱۰۸ قیراط است.

کوههای بزرگ سموکی[6] (smōki) یا **کوههای گریت سموکی** (greyt) یا **کوههای سموکی**، قسمتی از شبکه‌ی کوههای آپالاش، غ کارولینای شمالی و ش تنسی، کشمت. قسمتهائی از آن در ۱۹۳۵ به صورت پارک در آمده است. این پارک به سبب تنوع گلها و گیاهان، دریاچه‌ها و رودهای زیبا، و مناظر کوهستانی یکرش تفرجگاه محبوبی است.

کوههای سفید[7]، قسمتی از شبکه‌ی کوههای آپالاش، ل ایالت نیو همپشر، کشمت. رشته‌ی پرزیدنشل جزء آن است. به سبب مناظر زیبایش از تفرجگاههای محبوب مردم است.

کوههای سموکی: ← کوههای بزرگ سموکی.

کوههای غول: ← ریزن‌گبیرگه.

کوههای گریت سموکی: ← کوههای بزرگ سموکی.

کوههای معدنی: ← ارتگبیرگه.

کوهی، ابوسهل: ← ابوسهل کوهی.

کوه یخ[8] (kuhe yax) یا **یخکوه** (yax.kuh) یا **آیسبرگ** (āysberg؛ از انگلا)، قطعات بزرگ یخ که از یخچالها یا یخپهنه‌ها جدا و در آب اقیانوس شناور میشوند. تنها قریب یکدهم از جرم آن بالای آب است. گروئنلند منبع اصلی کوههای یخ در قطا شمالی است. بعد از آنکه کشتی بریتانیائی تایتنیک (اینکه در مقاله‌ی تایتنیک این کشتی امریکائی معرفی شده است نادرست است) به علت تصادم با کوه یخ غرق شد، و ۱۵۰۰ تن از مسافرین آن تلف شدند (سال ۱۹۱۲)، یک موافقتنامه‌ی بین‌المللی برای نظارت بر مسیر حرکت کوههای یخ در قطا به توسط ۱۶ کشور ذینفع به امضا رسید (سال ۱۹۱۴).

کوهین، ده، ← قاقزان.

کوهین عطار، ابوالمنی (abo'l.monā kuhine attār)، نق ح ۶۵۸ هق، داروشناس یهودی مصری. کتاب منهاج الدکان او هنوز در بعضی از ممالک اسلامی شرقی به کار میرود.

کوی (koy)، رود ج‌ش آسیا، ← رود سرخ.

کویابا[9] (kuyābā)، شهر (جه ح ۵۸°۲۰۰)، کرسی ایالت ماتو گروسو، غ برزیل. بر نادرس رود کویابا.

کوه‌گرفتگی: ← کوهزدگی.

کوه گیلویه، ایلات، ← کهگیلویه، ایلات.

کوه گیلویه، ناحیه، ← کهگیلویه.

کوه گیلویه (kuhe giluye) یا **کوه کیلویه**، نام کوههای ناحیه‌ی کهگیلویه، ج‌غ ایران، از سلسله جبال زاگرس. مشتمل است بر کوه سفید، کوه شاه‌نشین، کوه غاران، کوه انجیر، و کوه برفکان (barfekān) در بهمئی؛ کوه دینار بین ناحیه‌ی تل خسروی و ش ناحیه؛ کوه دیل (dil، ارتفاع ۱°۸۹۰ متر) در ج ده آرو (← بویر احمد گرمسیر)؛ کوه ساورز (sāverz)، بین چرام و بویر احمد؛ کوه سرخ (ارتفاع ۱°۲۷۷ متر) و کوه دین (din) در ناحیه‌ی باوی؛ کوه بدیل (bedil)، در ل بهبهان؛ و غیره.

از خصوصیات بارز این کوهها جنگلهای تنک و تنکهای سخت آن است، تنگ تکاب (takāb)، تنگ تامرادی (tāmorādi)، و تنگ پیرزا در آن معروفند. در قسمتهای جنوبی آن حوضه‌های نفتی گچساران و بی‌بی حکیمه قرار دارد. به واسطه‌ی دارا بودن مراتع سبز در دره‌های نواحی گرمسیری و سردسیری، و فاصله‌ی کم مناطق ییلاقی و قشلاقی آن، از قدیم از مراکز مهم عشایری ایران بوده است. در دره‌های واقع در نواحی شمالی و جنوبی آن علاوه بر ایلات لر کهگیلویه (← کهگیلویه، ایلات)، طوایف دره شوری و کشکولی از ایل قشقائی هم قشلاق دارند.

کوه لبنان: ← لکام؛ لبنان، جبل.

کوه ماه، افریقا، ← روونزوری.

کوهمره یا **کوهمره نودان** (kuhmarre nōdān)، بخش (جه ۱۴°۵۹۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ مشتمل است بر ۳ دهستان جروق، دشت ارژن، و نودان. کوهستانی است. محصولاتش غلات و برنج است. قالیبافی دارد. مرکزش، نودان (جه ۱°۱۰۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴کیلومتری ل کازرون است.

کوهمره سرخی (kuhmarre sorxi)، دهستان (جه ۱۲°۷۶۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۵۲ آبادی. در ج و غ رود قره‌آقاج ممتد است. کوهستانی است. محصولاتش غلات، میوه‌جات، و برنج است. مرکزش، شکفت (šekaft؛ جه ۳۹۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۸۷کیلومتری ج‌غ شیراز واقع است.

کوهمره نودان، بخش، کازرون، ← کوهمره.

کوه میور: ← گناباد، شهرستان.

کوهن: ← کاهن، در ادیان.

کوهن[5]، **جورج مایکل** (jorj māykəl kō-han)، ۱۸۷۸-۱۹۴۲، هنرپیشه و نمایشنامه‌نویس امریکائی. کار نمایش را در ودویل به اتفاق خانواده‌ی خود شروع کرد. نمایشنامه‌ها (مانند چهل و پنج دقیقه از برودوی، ۱۹۰۶) نوشت، و تصنیفها (مانند پرچم بزرگ کهنی است) سرود، که دو موضوع مورد علاقه وی-برودوی و وطنپرستی-در آنها منعکس است.

کوهن، هرمان، فیلسوف آلمانی، ← کاسیرر، ارنست؛ نوکانتی، فلسفه‌ی.

کوهنجان (kuhenjān)، ده (جه ۱°۶۸۳ سشه ۱۳۴۵

(۱)White Mountain (۲)White Hill (۳)Bíla Hora (۴)orography (۵)Cohan (۶) Great Smoky Mountains
(۷)White Mountains (۸)iceberg (۹)Cuiabá; Cuyabá

کوی‌بیشف[1] (kuybišef)، نام سابقش **سامارا**[2]، شهر (جه تخمیناً ۹۴۸٬۰۰۰)، ش جمشس اروپائی، مرکز خطوط آهن و بندری بر رود ولگا. دارای کارخانجات هواپیماسازی، لوکوموتیوسازی، تهیه‌ی ماشین‌آلات، کائوچوی مصنوعی، پارچه‌بافی، و پالایشگاههای نفت است. در ۱۵۸۶ به عنوان قلعه‌ی نظامی بنا شد؛ در ۱۶۱۵ دسته‌ای از تاتارها و در ۱۶۴۴ کلموکها به آنجا حمله کردند؛ در ۱۶۷۰ قزاقهای شورشی تحت فرمان رازین آن را گشودند. در ۱۹۱۸ مرکز حکومتی ضد بولشویکها شد. در ۱۹۳۵ نام آن تغییر یافت. در جه II، هنگامی که مسکو در معرض تهدید آلمانها بود، پایتخت موقت تجشس شد (۱۹۴۱–۴۳).

کویت (kovayt)، مملکت امیرنشین (۱۹٬۲۹۵ کمه؛ جه ۵۷۰٬۰۰۰)، گوشه‌ی لغ خلیج فارس. از ج به عربستان سعودی و منطقه‌ی بیطرف بین کویت و عربستان، و از ل به عراق محدود است. پایتخت و بزرگترین شهر آن، **کویت** (جه ۹۹٬۶۰۹)، شهری مُدرن و بندری پررونق است؛ دانشگاه دارد (تأسیس ۱۹۶۶)؛ کارخانه‌ای برای تقطیر آب دریا دارد، که بزرگترین کارخانه‌های زمین برای این منظور است. بندرگاه آن، مینا الاحمدی (.l mina 'ahmadi)، دارای کارخانه‌های کشتیسازی و پالایشگاههای نفت است.

مملکت کویت ناحیه‌ای است پست و شنزار، و به طور کلی لم‌یزرع. صادرات آن سابقاً مروارید و جلد حیوانات بود. در ۱۹۳۴ شرکت نفت کویت ـکه مالکیت آن در دست شرکت نفت بریتانیا و شرکت نفت خلیج (کشمة) است ـ امتیازی برای استخراج نفت در سراسر کویت، جز منطقه‌ی بیطرف، گرفت. در ۱۹۳۸ به نفت رسیدند، ولی به سبب جه II عملیات تا سال ۱۹۴۶ به تأخیر افتاد، و پس از آن نتایج شگفت‌انگیز حاصل شد، و کویت ـبا دارا بودن ۲۰٪ منابع نفتی زمین، به یک منطقه‌ی بزرگ مولد نفت تبدیل شد، و اکنون از لحاظ استخراج نفت مقام چهارم را در جهان دارد. درآمد سالیانه‌ی نفت در اواسط ۱۹۶۰–۷۰ بیش از ۲۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ لیره‌ی انگلیسی بوده است. شیخ کویت در نیمی از منافع شریک است، و قسمت مهم این درآمد هنگفت را صرف بالا بردن سطح زندگی، تعلیم و تربیت، و بهداشت اتباع خود می‌کند.

سکنه‌ی کویت عمدةً عرب هستند؛ اقلیتهائی از ایرانی، پاکستانی، و هندی در آن زندگی میکنند. زبان رسمی زبان عربی و مذهب رسمی اسلام است. واحد پول دینار است، که تقریباً معادل یک لیره‌ی انگلیسی است.

تاریخ

از تاریخ قدیم این ناحیه اطلاعی در دست نیست. در سال ۱۲ هق (۶۳۳ ب‌م) در این ناحیه جنگی میان نیروهای خالد ابن ولید و ایرانیان روی داد، و ایرانیها مغلوب شدند. در قرن ۱۶م پرتغالیها تأسیساتی بر سواحل کویت دایر کردند، ولی اسمی از کویت در میان نبود. شهر کویت احتمالا در اوایل قرن ۱۸م تأسیس شد، و بسرعت توسعه یافت. سلسله‌ی کنونی شیخهای کویت سلسله‌ی آل صباح (āle sabāh) است، که در ۱۷۵۶ به وسیله‌ی شیخ صباح عبدالرحیم تأسیس شد. چون شیخ‌نشین کویت در معرض تهدید عثمانیها واقع شد، شیخ کویت در ۱۸۹۹ پیمانی با بریتانیای کبیر منعقد کرد، که به این کشور حق انحصاری در کویت داد. در جه I، بریتانیای کبیر کویت را مملکتی مستقل و تحت حمایت بریتانیا شناخت. کویت چند بار مورد حمله‌ی وهابیان واقع شد. مرز شمالی آن با عراق در ۱۹۲۳ تثبیت شد. در سال ۱۹۶۱، بر طبق توافق دولتین کویت و بریتانیا، پیمان سال ۱۸۹۹ لغو شد، و کویت استقلال تام یافت، اما دولت عراق مدعی شد که کویت جزء لاینفک عراق است. شیخ کویت، شیخ سر عبدالله صباح (sər*)، که کشور خود را در معرض حمله‌ی عراق میدید، از بریتانیای کبیر تقاضای کومک نظامی کرد، و اجابت شد، و عراقیها از لشکرکشی به کویت منصرف شدند. روابط کویت و عراق بهبودی یافت، و در ۱۹۶۳ عراق استقلال کویت را شناخت. کویت در مه‌ی ۱۹۶۳ به سازمان ملل متحد پیوست. در جنگ بین اسرائیل و مصر در ژوئن ۱۹۶۷، کویت مانند سایر ممالک عربی به اسرائیل اعلان جنگ داد، و نفت کشمة و بریتانیای کبیر را قطع کرد (۲۳٪ نفت مصرفی بریتانیا از کویت بود).

کویتسو: ← کورین، اوگانا.

کویچو[3] (kueyčō)، ایالت (ح ۱۷۰٬۹۴۰ کمه؛ جه ۱۵٬۵۷۰٬۴۹۱)، ج‌غ چین؛ کرسی و شهر عمده‌اش **کوی‌یانگ**. تقریباً بتمامی فلاتی مرتفع است. دره‌های عمیق متعدد دارد، که از آن جمله است دره‌ی رود وو (wu؛ مهمترین رودهای ایالت). اقلیمش معتدل است، و بارش کافی دارد، اما خاک بد آن از مشکلات کشاورزی است. محصولاتش غلات، برنج، تریاک، چای، و ابریشم است. جنگلداری منبع عمده‌ی ثروت آن است. چیوه، زغال سنگ، تنگستن، بوکسیت، و مس استخراج میشود. ۸۰٪ سکنه‌ی آن چینی هستند.

کوی دانشگاه (kuye dānešgāh)، محلی در ده سابق امیرآباد، که دانشگاه تهران برای سکونت دانشجویان خود ـکه از شهرستانها برای ادامه‌ی تحصیل به تهران آمده‌اند ـ اختصاص داده است. در ۱۳۲۴ هش تأسیساتی که از طرف امریکائیان در اردوگاه امیرآباد به وجود آمده بود، برای دانشگاه خریداری شد و جمعی از دانشجویان در آنجا سکونت داده شدند؛ ولی بزودی آن ساختمانها خراب، و تأسیسات جدید و خوابگاههای مختلف ساخته شد (۱۳۲۸، ۱۳۳۶، و ۱۳۳۸ هش). کوی دانشگاه دارای چندین خوابگاه است که هر کدام در محوطه‌ی نسبةً وسیعی، به طور مجزا، قرار گرفته است. دارای کتابخانه، درمانگاه، سالنهای ورزش، حمام، و وسایل مورد نیاز دانشجویان است. هر دانشکده به میزان سهمیه‌ای که دارد، از دانشجویان واجد شرایط به ترتیب نمره‌های امتحانی، افرادی را در کوی دانشگاه سکونت میدهد.

کویده[4]، **لودویگ** (ludvig kvide)، ۱۸۵۸–۱۹۴۱، مورخ و صلح‌طلب آلمانی. با امپریالیسم آلمان مخالف بود، و به سبب انتشار رساله‌ی **کالیگولا، تحقیقی در دیوانگی قیصر رومی** (۱۸۹۴)، که در آن **کالیگولا** معرف ویلهلم II نمایانده شده است، چندی به زندان افتاد. در جه I و نیز بعد از بر آمدن هیتلر در سویس به سر میبرد. جایزه‌ی ۱۹۲۷ صلح نوبل به او و ف. ا. بویسون اعطا شد.

کویر (kavir)، زمینی گلی که در آن ترکیبات نمکی به مقدار کم یا زیاد وجود داشته باشد. زمین کویری برای زراعت مساعد نیست، اگر مقدار نمک یا گچ زمین کم باشد، با شست و شوی فراوان که اصطلاحاً شیرین کردن زمین نامیده میشود، میتوان آن را برای کشت آماده کرد. در صورتی که ترکیبات گچی و نمکی زمینهای کویری از تشکیلات زمینشناختی باشد، پس از شیرین کردن زمین، در صورتی که مدتی ناکشت بماند، نمکهای درونی با تبخیر آبهای سطحی بالا میآید و زمین دوباره شور میشود.

کویر لوت یا **دشت لوت**، یکی از کویرهای مرکزی ایران. ناحیه‌ی وسیعی بین کرمان و سیستان، که در ج‌ش کویر نمک قرار دارد، و بزرگترین حوضه‌ی داخلی فلات ایران به شمار میرود. به لوت شمالی و جنوبی تقسیم میشود، و چنین به نظر میرسد که این تقسیم‌بندی ظاهراً از لحاظ موقعیت جغرافیائی صورت گرفته است. حدود لوت شمالی در لغ روشن نیست. در ج رباط خان، در ناحیه‌ی تخت شاه عباس، تنگه‌ای است که لوت شمالی را به کویر نمک مرتبط میسازد. در غ ارتفاعات ساغند (sāqand) بیابان دیگری است که در دنباله‌ی لوت شمالی قرار گرفته و نام مشخصی ندارد. لوت شمالی از زمانهای قدیم محل عبور و مرور بود، و راههای چندی از کناره و داخل آن میگذشته که منطقه‌ی یزد را به خراسان مرتبط میکرده است.

ناحیه‌ی لوت جنوبی را کوههای سیستان (در ش)، کوههای کرمان (در غ)، کوههای بارز، شاهسواران، و بزمان (در ج) محدود میکنند. آنچه به نام دشت لوت جنوبی معروف شده است، ناحیه‌ای است که حد شمالی آن روشن نیست و ظاهراً با محور رود شور و نای‌بند (nāy.band، ده، جه ۳۴۴ سش ۱۳۴۵ هش، در ۱۸۰کیلومتری ج‌ش طبس)، منطبق است. طولش از ل به ج ح ۵۰۰ کم و عرضش از غ به ش ح ۳۰۰ کم است. کناره‌های آن از قدیم مسکون بوده است. آثار تمدن بسیار قدیمی از هزاره‌ی سوم ق‌م در آن به چشم میخورد. نرماشیر و بم در ج، کشیت و شهداد در غ و نصرت‌آباد در ش آن قرار دارند. علاوه بر حصار کوهها ۳ عارضه‌ی طبیعی دیگر مانع از دسترسی کامل به داخل آن شده است. ۱ـ در ش آن، در نزدیکی کوههای نصرت‌آباد، توده‌های وسیعی از ریگ روان قرار دارد. ۲ـ در غ آن منطقه‌ی ناهموار منحصر به فردی قرار گرفته است که بلوچها اصطلاحاً به آن کلوت (۱) میگویند. کلوتها ناشناخته‌تر و خطرناکتر از ریگهای روانند. در بعضی نقاط آن باد از شنها مجموعه‌ی اشکالی به وجود آورده است که ظاهراً آن را همان شهر لوت میپندارند. کلوت به صورت رشته‌های ممتد تپه است که بین آنها دره‌ها یا حوضه‌های موازی قرار دارد. ۳ـ بین این دو، مرکز لوت قرار دارد که از دشتهای شنی و کویری و چاله‌های شور و دره‌های خشک تشکیل شده است.

دشتهای کشیت و بلوچ‌آب تا راه کرمان به زاهدان با نام خاص لوت (کویر) زنگی احمد معروف

(۱)Kuibyshev (۲)Samara (۳)Kweichow (۴)Quidde

است. راههای ارتباطی چندی از نرماشیر به خراسان، و از کرمان به سیستان در این ناحیه وجود داشته است. این قسمت از لحاظ طبیعی یکسان نیست. در ل آن دشتی مثلثی‌شکل قرار دارد که در یک س آن ده سلم (salam، ۱۲کیلومتری ل‌ش بنجار)، و در س دیگرش گدار باروت، و در نوک آن کوه گرماب یا آب گرم قرار دارد.

کویر مسیله: ← قم، دریاچه‌ی.

کویر نمک، یکی از کویرهای مرکزی ایران، ناحیه‌ی وسیعی است که در ج رشته‌جبال البرز، بین خراسان و سیستان، تا حوالی قم، کاشان، و یزد ممتد است. طولش از ش به غ ح ۶۰۰ کم، و عرضش از ل به ج ح ۱۰۰–۳۰۰ کم است. پستترین نقطه‌ی آن از سطح دریا ح ۸۰۰ متر ارتفاع دارد. در دوران گذشته در این ناحیه دریاچه‌هائی وجود داشته است که بتدریج خشک شده و به صورت صحرای بی‌آب و علفی در آمده است، و در بعضی نقاط آن گِلهای سیاهرنگی مخلوط با رشته‌های نمک مشاهده میشود. گاهی طوفانهای سخت، شنهای کویر را به حرکت در آورده و تلهای عظیم شنی تشکیل میدهد. این تلها، که غالباً بر اثر وزش باد محلشان تغییر میکند، ریگ روان (← تلماسه) نام دارد، و برای مسافرین بسیار خطرناک است. در مواقع بارانی آبهائی از ارتفاعات اطراف سرازیر شده رودهای کوچک یا بزرگی تشکیل میدهند که وارد نمکزارها میشوند، و اگر ریزش زیاد باشد باتلاقهای خطرناکی به وجود می‌آید. آب رودها که بر اثر برخورد با طبقات نمک شور شده بعداً تبخیر میشود و مواد نمکی متبلور شده بر جای میگذارد. حاشیه‌ی کویر نمک چندان بایر نیست، در زمستان بارندگی در آن زیاد است، و درختهای کوچکی تشکیل جنگلهای مخصوصی میدهد، و تا حدی مسکون است. شهرهائی هم در آن دیده میشود، مانند طبس، جندق و بیابانک، که دارای باغها، نخلستانها، و مزارع هستند.

کویرهای مرکزی ایران. در میان کوههای اطراف ایران و کوههای مرکزی، پهنه‌هائی وجود دارد که به نام کویر موسوم است. هر کدام از آنها حوضه‌های مشخص و جداگانه‌ای دارد و، به علت کمی بارش، رودهای بزرگی که بتواند این حوضه‌ها را به هم مرتبط سازد وجود ندارد. این پهنه‌ها در مناطق مختلف به اسامی گوناگون خوانده میشوند، مانند بیابان، صحرا، دشت، کویر، نمکزار، و لوت. این اختلاف اسامی نشان میدهد که کویرهای ایران از هر لحاظ با هم فرق کلی دارند.

در دوره‌های پیش از تاریخ، که حجم آب این حوضه‌ها بیشتر از امروز بوده است، دریاچه‌های وسیعی در این ناحیه وجود داشته است. بر اثر کمی بارش در طی قرنها، دریاچه‌ها یا کوچک شده یا خشکیده‌اند، و اکنون در محل آنها پهنه‌هائی از فرش و گل باقی مانده که سطح آنها را قشری از نمک فرا گرفته است. کرانه‌های این نواحی را تخته‌سنگهای فرسوده‌ای فرا گرفته است که از کوه‌های اطراف غلتیده و فرو افتاده‌اند. این تخته‌سنگها بتدریج به صورت گردانه، قلوه‌سنگ، شن، سنگریزه، و فرش درآمده و تپه‌هائی به وجود آورده‌اند که در نزدیک دامنه‌های کوهها شیب بیشتری دارند و در نزدیک ماندابهای نمک هموارند. گاهی این کرانه‌ها، بر سطح دشت به صورت پله یا تختانی (← تختان) با لبه‌ی تقریباً عمودی قطع میشود که نشان آن است که آنجا خط ساحلی دریاچه‌ای قدیمی بوده است. به واسطه‌ی اختلاف ارتفاع، نزدیکی کوهها، و عوامل دیگر کویرهای مرکزی ایران، مانند کویر نمک و کویر لوت، هر یک دارای خصوصیات ویژه‌ای است.

کویرینالیس، تپه، ← رم.

کویرینوس[1] (kuirinus)، در دین روم، خدائی که اصلا مورد پرستش سابینها بود. از خدایان عمده‌ی روم قدیم و با یوپیتر و مارس مرتبط بود. در جمهوری متأخر روم او را با رومولوس یکی شناختند.

کویسلینگ: ← کیسلینگ.

کویکرها یا کویکرز: ← انجمن دوستان.

کویلر-کوچ[2]، سر آرثر تامس (sər ārṯər tā-məs kuilər-kuc*) [حرف "Q"]، ۱۸۶۳–۱۹۴۴، نویسنده‌ی انگلیسی. از ۱۹۱۲ استاد ادبیات انگلیسی دانشگاه کیمبریج بود. منتخبات معروفی از نظم و نثر انگلیسی فراهم کرد. از رمانهایش مهمیز عالی (۱۸۸۹) است.

کویله سوریا: ← بقاع.

کویلین[3] (kueylin)، چینی **گویلین** (gueylin)، شهر (جه ح ۱۰۰°۱۴۵)، کرسی پیشین ایالت کوانگسی، ج چین، بر رود کوی[4] (kuey). از مراکز حمل و نقل است، و شبکه‌ی طرق ارتباطی خوبی دارد. دانشگاه دولتی کوانگسی در اینجا است.

کویمباتور[5] (koymbātor)، شهر (جه ۲۸۵°-۲۶۳)، ج ایالت مدرس، هند. در جنگهای بریتانیا با حیدر علی خان بهادر و تیپو سلطان حائز اهمیت بود. در ۱۷۹۹ بریتانیائیها آن را صاحب شدند. در سالهای اخیر از مراکز صنعتی شده است.

کویمبرا[6] (kuimbrā)، شهر (جه ۱۶۸°۵۰)، کرسی ایالت کویمبرا، غ قسمت مرکزی پرتغال؛ کرسی سابق ایالت تاریخی بیرا. در دوره‌ی رومیان، و استیلای مورها، و سپس در زمان فردیناند I لئون، از شهرهای مهم بود. آلفونسوی I آنجا را پایتخت قرار داد. در قرن ۱۳م که پایتخت به لیسبون انتقال یافت، همچنان مقر شاهان پرتغال محسوب میشد. کلیسای جامع زیبائی از قرن ۱۲م دارد. دانشگاه معروفی که دینیز در لیسبون تأسیس کرد در ۱۳۰۶ به اینجا انتقال یافت. اینس دِ کاسترو در اینجا به قتل رسید.

کوین الیزابت[7]**، جزایر** (kuin elizābet)، مجمع الجزایری در قشم، نزدیک ساحل شمالی کانادا، که قسمت شمالی ناحیه‌ی فرانکلین از سرزمینهای شمال غرب را تشکیل میدهد. در ۱۹۵۴ دولت کانادا آن را به نام ملکه الیزابت نامگذاری کرد. جزایر الزمیر، بری، و ملویل جزء آن است.

کوین آن، جنگ: ← فرانسه و هندیشمردگان، جنگهای.

کوینت[8] (kuintet، از فنـ)، آهنگی برای پنج ساز یا پنج خواننده. ترکیب عادی سازها برای کوینتت همان ترکیب عادی کوارتت زهی است با اضافه کردن یک ویولن آلتوی دوم یا پیانو. استفاده از ویولنسل دوم یا کنترباس به جای ویولن آلتوی دوم در کوینتت نادر است. و نیز اضافه کردن یک قره‌نی، و به خصوص کر، یا اوبوا یا چنگ به کوارتت زهی، یا ترکیب پنج ساز بادی برای تشکیل کوینتت، چندان معمول نیست، بلکه معمولا کوینتتها از پنج ساز زهی یا ترکیبی از کوارتت زهی و پیانو تشکیل شده‌اند. صورت کوینتت سازی معمولا مأخوذ از صورت سونات یا سمفونی است.

به تجربه معلوم شده است که افزودن یک بخش به کوارتت آوازی تأثیر جالبی دارد. کوینتتهای آوازی به صورت خاصی وابسته نیستند. بیشتر نمونه‌های آنها احیاناً در اپراها و بین مادریگالها و موتتها دیده میشود.

کوینتیلیانوس[9] (kuintiliānus)، ح ۳۵–ح ۹۵ ب‌م، عالم رومی علم بلاغت، مة اسپانیا. در رم علم بلاغت تدریس کرد. کتابی در فن خطابه نوشت. سبک او از زیباترین سبکهای آن دوره است. در قدیم و در دوره‌ی رنسانس نفوذ تمام داشت.

کوینز[10] (kuinz)، بخشی (مساحت خشکی ۲۹۰ کم۲؛ جه ۵۷۸°۸۰۹°۱)، از بخشهای پنجگانه‌ی شهر نیو یورک، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمه، بر انتهای غربی لانگ آیلند، مجاور بخش بروکلین. رود ایست ریور آن را از بخشهای مانهاتن و برانکس جدا میکند. نخستین‌بار هلندیها در ۱۶۳۵ در اینجا سکنی گزیدند. در ۱۸۹۸ جزء شهر نیو یورک شد (بزرگترین بخشهای آن است). قسمتهائی از آن بسیار صنعتی شده است. فلاشینگ جزء آن است. دو فرودگاه معروف دارد. یکی فرودگاه لگواردیا[11] (laguārdiā) یا لاگاردیا که در ۱۹۳۹ افتتاح شد، و دیگری فرودگاه بین‌المللی نیو یورک، که به آیدلوایلد معروف بود، و اکنون فرودگاه کندی (به نام رئیس جمهور مقتول امریکا) نام دارد.

کوینز، ولایت، ایرلند، ← لیش.

کوینزبری[12]، هشتمین **مارکوئس آو** (mārkues* āv kuinzberi)، لقب **جان شولتو داگلس** (jān šoltō dāgləs)، ۱۸۴۴–۱۹۰۰، از اشراف اسکاتلند. شهرتش به سبب وضع (۱۸۶۶) قواعد بازی بوکس است، که به "قواعد کوینزبری" معروف و با تغییراتی هنوز معتبر است.

کوینزتاون (kuinztān)، ولایت کورک، ایرلند، ← کوو.

کوینزلند[13] (kuinzland)، ایالت (ح ۱°۷۴۸°۰۰۰ کم۲؛ جه ۲۵۹°۳۱۸°۱)، ل‌ش استرالیا. کرسیش بریسبان و از شهرهای عمده‌اش راکهمپتن، تانزویل، و کرنز است. از ش به دریای مرجان و قکه، از ج به ویلز جدید جنوبی، و از غ به سرزمین شمالی محدود است. بیشتر سواحل آن در پناه سد آبسنگی بزرگ است. ناحیه‌ی خلیج مورتن (که جیمز کوک در ۱۷۷۰ در آنجا پیاده شد) در ۱۸۲۴–۴۳ ماندگاه مجرمین بود. کوینزلند در سال ۱۸۵۹ مستعمره‌ی بریتانیا و در ۱۹۰۱ از ایالات ملل مشترک المنافع استرالیا شد. قریب نیمی از آن در منطقه‌ی حاره واقع است. ساحل حاصلخیز آن به واسطه‌ی رشته‌ی آپ‌پنشان بزرگ از دشتهای داخلی جدا میشود. محصولات عمده‌ی ایالت نیشکر، پنبه، گندم، و

(۱)Quirinus (۲)Quiller-Couch (۳)Kweilin (۴)Kwei (۵)Coimbatore (۶)Coimbra (۷)Queen Elizabeth (۸)quintet (۹)Quintilian (۱۰)Queens (۱۱)LaGuardia (۱۲)Queensberry (۱۳)Queensland

میوه‌جات است. نهشته‌های عظیم بوکسیت و نفت دارد.
کوینسی[1] (kuinsi)، شهر (جه ۸۷٬۴۰۹)، ش ایالت ماساچوست، کشمت بر خلیج بستن. از مراکز صنعتی است. نخستین خط آهن کشمت در ۱۸۲۶ در اینجا کشیده شد. کشتیسازی آن در هر دو جنگ جهانی اهمیت داشت. ج. ادمز و ج. ک. ادمز در اینجا مدفونند.
کوین شارلت[2]، **جزایر** (šārlət)، مجمع الجزایری در قکب، نزدیک ساحل غ کولومبیای بریتانیا، کانادا، شامل ح ۱۵۰ جزیره.
کویوت[3] (koyot) یا **گرگ چمنزار**[4]، گرگ کوچکی از نوع کانیس (*Canis*)، که بومی غ امریکای شمالی است، و پشم دراز و انبوه خرمائی و دمی پرپشت و نوک‌سیاه دارد. حیوانات کوچک را شکار میکند، و دسته‌های آنها به پستانداران بزرگتر حمله میکنند.
کوی‌یانگ[5] (kueyyāng)، یا **گوی‌یانگ**، شهر (جه ح ۵۰۴٬۰۰۰)، کرسی ایالت کویچو، چ غ چین. از مراکز صنعتی و ارتباطات است. نزدیک آن منابع مهم زغال سنگ واقع است. دانشگاه دارد.
کهارد (kahārd)، ده (جه ۱٬۲۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۱۱کیلومتری ج رزن.
کهانت، علم (kehānat)، یکی از علوم موهوم اقوام ابتدائی که هدف آن پی بردن به حوادث آینده است، بر اساس ارتباط ارواح بشری با ارواح مجرده، یعنی شیاطین و جنیان. علم کهانت در عرب عصر جاهلی شیوع بسیار داشته و کاهنان معروفی از قبیل شق (šeqq) و سطیح (satih) در تاریخ عرب عصر جاهلی بوده‌اند، که داستانهای بسیاری از ایشان نقل شده. اسلام عقیده‌ی کهانت را شدیداً رد کرده است، و از پیامبر اسلام روایت کرده‌اند که هر کس سخنان کاهنی را تصدیق کند به آنچه بر محمد نازل شده کافر شده است. در دوره‌ی اسلامی، اغلب مسلمین معتقد بوده‌اند که کاهنان بعد از ظهور حضرت رسول از نیروی کهانت خویش بی‌بهره شده‌اند، و کهانت حقیقت خود را از دست داده است. نیز ← کاهن.
که د/اورسه[6] (ke dorse) [فنس = بارانداز اورسه]، بارانداز بر ساحل چپ رود سن، پاریس، که از برج ایفل تا کاخ بوربون[7] (burbon) ممتد است. نزدیک کاخ، عمارت وزارت امور خارجه‌ی فرانسه قرار دارد، که اغلب آن را "که د/اورسه" میخوانند.
کهدم (kohdom) یا **کوهدم** (kuhdom)، ناحیه‌ای در گیلان، غ سفیدرود، که از ل به رشت و از ج به منجیل محدود است. در قرن ۸م هق حدود آن از ج به منجیل و از ل به لشت نشاء محدود میشد، و از ش و غ دو طرف سفیدرود، یعنی نواحی رحمت‌آباد، رودبنار، و قسمتی از اراضی حومه‌ی رشت را مشتمل بود. قریه‌ی کهدم یا کوتم (kutom) ۵فرسخی جش رشت در این ناحیه قرار داشت.
کهربا[8] (kahrobā)، رزین فسیل‌شده که در زمانهای قدیم زمینشناسی به صورت صمغ از درختان مخروطی خارج شده است. گاه شفاف و گاه کدر است، و برای ساختن مهره، چوب سیگار، و زیورآلات کوچک به کار میرود. یونانیان قدیم میدانستند که چون آن را با پوست مالش دهند برق ساکن تولید میشود.
کهرم (kohram)، در شاهنامه. ۱- پهلوان تورانی در جنگ افراسیاب با رستم پس از کشته شدن سرخه. در جنگ یازده رخ به دست برته کشته شد. ۲- پسر (و به روایتی برادر) ارجاسپ تورانی. در جنگ ارجاسپ با گشتاسپ، فرشیدورد (برادر اسفندیار) را به زخم شمشیر از پای در آورد. در خان هفتم اسفندیار (← هفت خان)، سردار سپاه ارجاسپ در بیرون دژ بود. اسفندیار او را گرفتار و زنده بر دار کرد.
کهریز (kahriz)، ده (جه ۱٬۴۹۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان انزل، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۴۰کیلومتری ل‌غ رضائیه.
کهریزسنگ (kahriz.sang)، ده (جه ۱٬۹۷۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۹کیلومتری ل‌غ فلاورجان. از زاینده‌رود مشروب میشود. غلات و برنج دارد.
کهریزک (kahrizak)، ده (جه ۶۵۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان ⇐ شهر ری، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۳کیلومتری جغ شهر ری. نخستین کارخانه‌ی قند در ایران در ۱۲۷۲ هش در اینجا تأسیس شد.
کهفول، در نجوم، ← غولپیکران و کوتوله‌ها.
کهف، اصحاب: ← اصحاب کهف.
کهف، سوره‌ی (kahf)، سوره‌ی ۱۸م قرآن، مکی، ۱۱۰ آیه. قسمت عمده‌ی این سوره به بیان داستانهائی (داستان **اصحاب کهف**، داستان دو باغ، اشاره به داستان آدم و ابلیس، و در میان آن، داستان موسی با یکی از بندگان نیک خدا، و در پایان، داستان ذوالقرنین) گذشته است، ولی محور اصلی سوره، که قسمتهای مختلف را به یکدیگر می‌پیوندد، تصحیح عقیده و تصحیح روش تأمل و تفکر است، تا ارزشهای اخلاقی چنانکه باید شناخته شود.
کهک (kahak)، بخش (جه ۲۰٬۴۶۷ سث ۱۳۴۵ هش)، ج شهرستان قم، استان مرکزی (تهران). بر طبق قتکا ۱۳۱۶، بخش کهک در شهرستان قم تشکیل شد. مرکزش، **کهک** (جه ۱٬۶۵۰ سث ۱۳۴۵ هش)، ۳۰کیلومتری ج قم، مسجدی از ۱۱۲۳ هق دارد. دو بقعه به نامهای امامزاده معصومه و چهار امامزاده دارد.
کهک، ده سبزوار، ← کاهک.
کهکدان (kahkadān)، ده (جه ۲٬۰۱۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش سامن، شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان، ۳۳کیلومتری جغ ملایر.
کهکشان[9] (kahkašān)، منظومه‌ی کهکشانی[10]، یعنی منظومه‌ی بسیار عظیمی از اجرام فلکی، که منظومه‌ی شمسی و همه‌ی ستارگانی که با چشم غیر مسلح دیده میشوند بدان تعلق دارند؛ و نیز، نوار شیری‌رنگی که در شبهای تیره مانند کمربند عظیمی بر گرد آسمان دیده میشود. نامهای دیگر این کمربند آسمان‌دره (āsmān.darre) و مجره (majarra) است. در زبانهای اروپائی آن را "راه شیری"[11] میخوانند؛ بنا بر افسانه‌ای، این کمربند اثر قطرات شیری است که از پستان الاهه یونون، در اثنای شیر دادن به هرکول، چکیده است. اصطلاح کهکشانه مختص است به منظومه‌های واقع در خارج کهکشان ولی شبیه به آن، و معمولا مترادف با سحابیهای برونکهکشانی است (← کهکشانه‌ها).

کمربند کهکشان از صورتهای فلکی ذات الکرسی، برشاوش، و ممسک الاعنه میگذرد، جبار را از جوزا جدا میکند، از بین کلب اکبر و کلب اصغر، و سپس از سفینه میگذرد، و صلیب جنوبی را دور میزند، و به جانب ل منحرف شده از صورتهای عقرب، قوس، عقاب، و دجاجه به ذات الکرسی باز میگردد (تصویر در صص ۱۵۹۴–۹۵). از دجاجه تا عقرب به وسیله‌ی شکاف تاریکی منقسم میشود. صفحه‌ای که از میان کمربند کهکشان میگذرد صفحه‌ی کهکشانی و دایره‌ی عظیمه‌ی مقطع آن با آسمان استوای کهکشانی نامیده میشود. استوای کهکشانی با استوای فلکی (معدل النهار) قریب ۶۲° زاویه دارد. عرض آن از ۵° تا ۵۵° تغییر میکند. شدت نور در نواحی مختلف آن متفاوت است؛ قطعاتی بسیار تیره و نیز قطعاتی بسیار درخشان دارد. کمربند کهکشان در حقیقت صفحه‌ی مرکزی یا صفحه‌ی تقارن منظومه‌ی کهکشانی است.

منظومه‌ی کهکشانی مشتمل است بر (ا) قرصی که حاوی بازوهای مارپیچی است؛ (ب) یک هسته‌ی مرکزی برآمده؛ و (ج) هاله‌ای که بر قرص و هسته محیط است (شکل). اطلاعات مربوط به منظومه‌ی کهکشان در جدول ذیل آمده است:

قطر	۱۰۰٬۰۰۰ سال نور
ضخامت در امتداد عمود بر سطح:	
هسته	۲۰٬۰۰۰ سال نور
قرص	۳٬۰۰۰ سال نور
قطر هاله	۱۶۰٬۰۰۰ سال نور
فاصله‌ی خورشید از مرکز	۳۰٬۰۰۰ سال نور
فاصله‌ی خورشید از سطح کهکشان	۴۵ سال نور

والتر باده[12] (vālter bādə؛ ۱۸۹۲–۱۹۶۰)، منجم آلمانی تبعه‌ی امریکا، اجرام منظومه‌ی کهکشانی را به دو دسته تقسیم کرد، و یکی را "جمعیت I" و دیگری را "جمعیت II" نامید. جمعیت II کهنه است، و در اوایل تاریخ منظومه‌ی کهکشانی تشکیل یافته، ولی جمعیت I جوان است، و چند میلیون‌سالی بیش از عمر آن نمیگذرد. هاله و هسته‌ی منظومه‌ی کهکشانی محتوی ستارگان کهنسال جمعیت II است، و قرص محتوی ستارگان جوان جمعیت I و توده‌های بسیار عظیم گاز و غبار میباشد. چندین بازوی مارپیچی یافته‌اند که دور مرکز منظومه میپیچند.

منظومه‌ی کهکشان در حول محوری که از مرکزش میگذرد حرکت دورانی دارد؛ سرعت این حرکت مربوط به فاصله از مرکز است. در فاصله‌ی خورشید، سرعت ح ۲۵۰ کم در ساعت است، و ۲۲۵ میلیون سال طول میکشد تا خورشید یک دور بر حول محور کهکشان دوران کند.

سر ویلیام هرشل از نخستین کسانی بود که کهکشان را به طریقه‌ی شمردن ستارگان پویید. از رصدهای خود چنین نتیجه گرفت که کلیه‌ی

(۱)Quincy (۲)Queen Charlotte (۳)coyote (۴)prairie wolf (۵)Kweiyang (۶)Quai d'Orsay (۷)Bourbon
(۸)amber (۹)Galaxy (10)galactic system (۱۱)Milky Way (۱۲)Baade

ستارگان در حجمی از فضا به شکل سنگ آسیا قرار دارند، که صفحه‌ی آن در امتداد صفحه‌ی کمربند کهکشان است. روش ستاره‌شماری را سر جان هرشل



از مقابل

شکل نظری کهکشان

ادامه داد، و با کارهای کاپتاین به اوج رسید؛ وی منظومه‌ای به شکل بیضیوار فرض کرد، و خورشید را در مرکز آن قرار داد. ه. شپلی معلوم کرد (۱۹۱۸) که خورشید مرکز کهکشان نیست. در ۱۹۳۰ وجود غبار بین ستارگان کشف و محقق شد که این غبار مانع رؤیت بسیاری از ستارگان بسیار دور میشود، و بالنتیجه، نظر سابق منجمین در شمردن ستارگان و استنتاج هیئت عمومی همه‌ی منظومه‌ی کهکشان بدان وسیله نامصواب است. بررسی رضایتبخش کهکشان پیش از استفاده از عکاسی ممکن نبود. در این زمینه، ا.ا. بارنرد کارهای مهمی انجام داد. اگرچه بیش از یک قرن پیش راصدین متوجه پهنه‌هائی نسبةً خالی در کهکشان شده بودند، اهمیت این امر بدرستی فهمیده نشده بود. اغلب راصدین آنها را "سوراخ‌هائی" در عالم ستارگان میپنداشتند، و تصور میکردند که از این سوراخها فضای خالی ماوراء آنها دیده میشود. بارنرد این توجیه را مقنع ندانست، و با تکمیل کارهایش، آنها را سحابیهای تیره‌ای شمرد که مانع رسیدن نور ستارگان واقع در وراء آنها به ما هستند. کارهای بسیاری از منجمین بعد ازو نظر وی را کاملا تأیید کرده‌اند، و مسئله‌ی وجود "سوراخها" در کهکشان بکلی از اعتبار افتاده است. در ۱۹۲۳ هابل معلوم کرد که سحابیهای مارپیچی کهکشانهائی در خارج کهکشان ما و مشابه با آن هستند. با این تحقیقات، متدرجاً پرده از ساختمان کهکشان بر داشته شد. کلید پی بردن به ساختمان کهکشانی رسم طرح بازوهای مارپیچی به وسیله‌ی صدور تشعشع رادیوئی ۲۱سانتیمتری از ئیدروژن بین ستارگان است؛ این تشعشع را وان د هولست[1] (van de hulst) در ۱۹۴۵ پیشگوئی کرد، و از آن پس منجمین رادیوئی هلندی و استرالیائی آن را رصد کرده‌اند.

به وسیله‌ی نظریات کنونی در باب تحول ستارگان میتوان به تاریخ منظومه‌ی کهکشان پی برد. سن آن، که از کهنترین خوشه‌ها استنباط شده است، از مرتبه‌ی ۱۰‘۰۰۰ میلیون سال است. ستارگان

هاله‌ی کهکشان در اوایل تاریخ کهکشان از فرو ریختن کره‌ای از ئیدروژن ـ که بعداً به منظومه‌ی کهکشانی پختی که ما در آن زندگی میکنیم مبدل



شد ـ تشکیل یافتند. ستارگان جسیمتر حاصل از چگالش بسرعت تحول یافتند و منفجر شدند (← نواختران)، و عناصر سنگینتر در گاز بین ستارگان پیدایش یافت. نسلهای دیگر ستارگان با مقدار متزاید عناصر سنگین به وجود آمدند. کهکشان ما اکنون یا به سن گذاشته است؛ فقط درصد قلیلی از گازهای آن است که در ستارگان محبوس نیست. بتدریج که ستارگان کنونی دوره‌ی تحول خود را طی کنند، و از میان بروند، و بتدریج که تشکیل یافتن ستارگان جدید متوقف شود، نه‌فقط خورشید ما، بلکه منظومه‌ی عظیم کهکشانی ـ در مدت دهها هزار میلیون سال ـ در خاموشی فرو خواهد رفت.

کهکشانه[2] (kahkašāne) یا **سحابی برونکهکشانی**[3] (sahābie borun.kahkašāni). هر یک از منظومه‌های عظیم ستارگان، که کهکشان از جمله‌ی آنهاست، و واحد اساسی تشکیل‌دهنده‌ی جهان‌اند.

ا.پ. هابل (و مستقل از او، لوندمارک) طرحی ساختمانی برای طبقه‌بندی کهکشانه‌ها ریخته‌اند. بر طبق این طرح، کهکشانه‌ها به مارپیچی (عادی و میله‌ای)، بیضوی، و نامنظم تقسیم میشوند، و هر یک از دو نوع مارپیچی و بیضوی را به طبقات جزء تقسیم کرده‌اند. این طبقات و علامات رایج برای نشان دادن آنها در شکل دیده میشود (E علامت بیضوی و S علامت مارپیچی است).

کهکشانه‌های مارپیچی[4] **(عادی)** آنهائی هستند که ساختمان مارپیچی دارند. آنها را تا ح سال 1900 سحابیهای مارپیچی میخواندند، ولی پس از آنکه معلوم شد که این موجودات اساساً ساختمان اختری دارند به کهکشانه‌های مارپیچی موسوم شدند. در **گروه محلی**، علاوه بر کهکشان، دو کهکشانه‌ی مارپیچی وجود دارد. برجسته‌ترین آنها کهکشانه‌ی صورت فلکی امراة المسلسله است، که نزدیکترین کهکشانه‌ها به ما است؛ فاصله‌اش از زمین ۲٫۲ میلیون سال نور، و قطرش ۲۰۰‘۰۰۰ سال نور است، و به چشم غیر مسلح به صورت لکه‌ی کم‌نوری دیده میشود (ح ۸‘۰۰۰ سال نور، که برای فاصله‌ی این صورت فلکی در جلد اول

این کتاب آمده، اشتباه است، و باید به این طریق اصلاح شود). عده‌ی زیادی از ستارگان متغیر قیفاووسی، و متجاوز از 100 نواختر در آن دیده شده‌اند. به علاوه، این منظومه مشتمل بر سحابیهای تاریک و روشن و خوشه‌های باز و بسته است. دومین کهکشانه‌ی مارپیچی در گروه محلی، که با چشم غیر مسلح بزحمت دیده میشود، کهکشانه‌ی صورت فلکی مثلث است، که منجمین آن را "مارپیچی M ۳۳" مینامند (بر حسب شماره‌ی آن در فهرست خوشه‌ها و سحابیها، که مسیه فراهم کرده است). همه‌ی کهکشانه‌های مارپیچی منظومه‌هائی بسیار پخت و عدسی‌شکل از ستارگانند، و یک هسته‌ی مرکزی بیشکل دارند، که بازوهائی مارپیچی از آن به خارج گسترده است. بازوهای مارپیچی اساساً از گاز و غبار بین ستارگان و ستارگان بسیار درخشان نسبةً جوان تشکیل یافته‌اند. سبب پختی این کهکشانه‌ها دوران سریع آنهاست در حول محوری که بر صفحه‌ی مرکزی کهکشانه عمود است. در **مارپیچهای میله‌ای**[5]، بازوها از دو سر هسته‌ای میله‌مانند خارج میشوند. در گروه محلی کهکشانه‌ی میله‌ای وجود ندارد.

کهکشانه‌های بیضوی[6] عموماً اجرام سحابی بیشکلی به نظر میآیند، و بازوی مارپیچی ندارند. به وسیله‌ی تلسکوپهای قوی در آنها ستارگانی تشخیص داده‌اند. چند کهکشانه‌ی بیضوی در گروه محلی وجود دارد، که از جمله دو کهکشانه‌ی همراه کهکشانه‌ی امراة المسلسله را میتوان ذکر کرد، که نزدیکترین آنها به ما ۲ میلیون سال نور از زمین فاصله دارد.

کهکشانه‌های نامنظم[7] کهکشانه‌هائی هستند که فاقد تقارن میباشند. نزدیکترین آنها به ما (حدود ۱۲۰‘۰۰۰ یا ۲۰۰‘۰۰۰ سال نور) دو کهکشانه‌ی موسوم به ابرهای ماژلانی[8] (māǰellāni؛ به نام ف. ماژلان، سیاح پرتغالی) میباشند، که در نیمکره‌ی جنوبی واقعند، و با چشم غیر مسلح به صورت لکه‌ای روشن مینمایند. قطر ابر بزرگ ماژلانی ح ۳۰‘۰۰۰ سال نور و قطر ابر کوچک ح ۲۵‘۰۰۰ سال نور است. این کهکشانه‌ها را گاه "اقمار" کهکشان میشمارند.

به وسیله‌ی عکاسی و قویترین تلسکوپها، تا کنون قریب یک بیلیون کهکشانه تشخیص داده شده است. فواصل این کهکشانه‌ها به ۱۰‘۰۰۰ تا ۱۲‘۰۰۰ میلیون سال نور میرسد. البته، ما اینها را به صورتی که در ۱۰ یا ۱۲ هزار میلیون سال نور پیش از این بوده‌اند میبینیم. طیف کهکشانه‌ها حاکی از جا به جائی خطوط طیف به ناحیه‌ی قرمز است. عادیترین تعبیر این واقعیت این است که کهکشانه‌ها با سرعتی متناسب با فاصله‌ی آنها از زمین دور میشوند. حرکت بطرف قرمز در بررسی منشأ جهان اهمیت بسیار دارد.

بعضی از قویترین منابع امواج رادیوئی در کهکشانه‌ها میباشند. ابتدا چنین میپنداشتند که این منابع محصول فرعی تصادم کهکشانه‌ها هستند، ولی امروز بسیاری از منابع رادیوئی را از آثار بمدی انفجار ابرنواختران میدانند. کهکشانه‌ای را که تشعشعات رادیوئی با بسامد فوق العاده زیاد دارد **کهکشانه‌ی رادیوئی**[9] مینامند.

---

(۱)Hulst (۲)galaxy (۳)extragalactic nebula (۴)spiral galaxies (۵)barred spirals (۶)elliptical galaxies (۷)irregular galaxies (۸)Magellanic Clouds (۹)radio galaxy

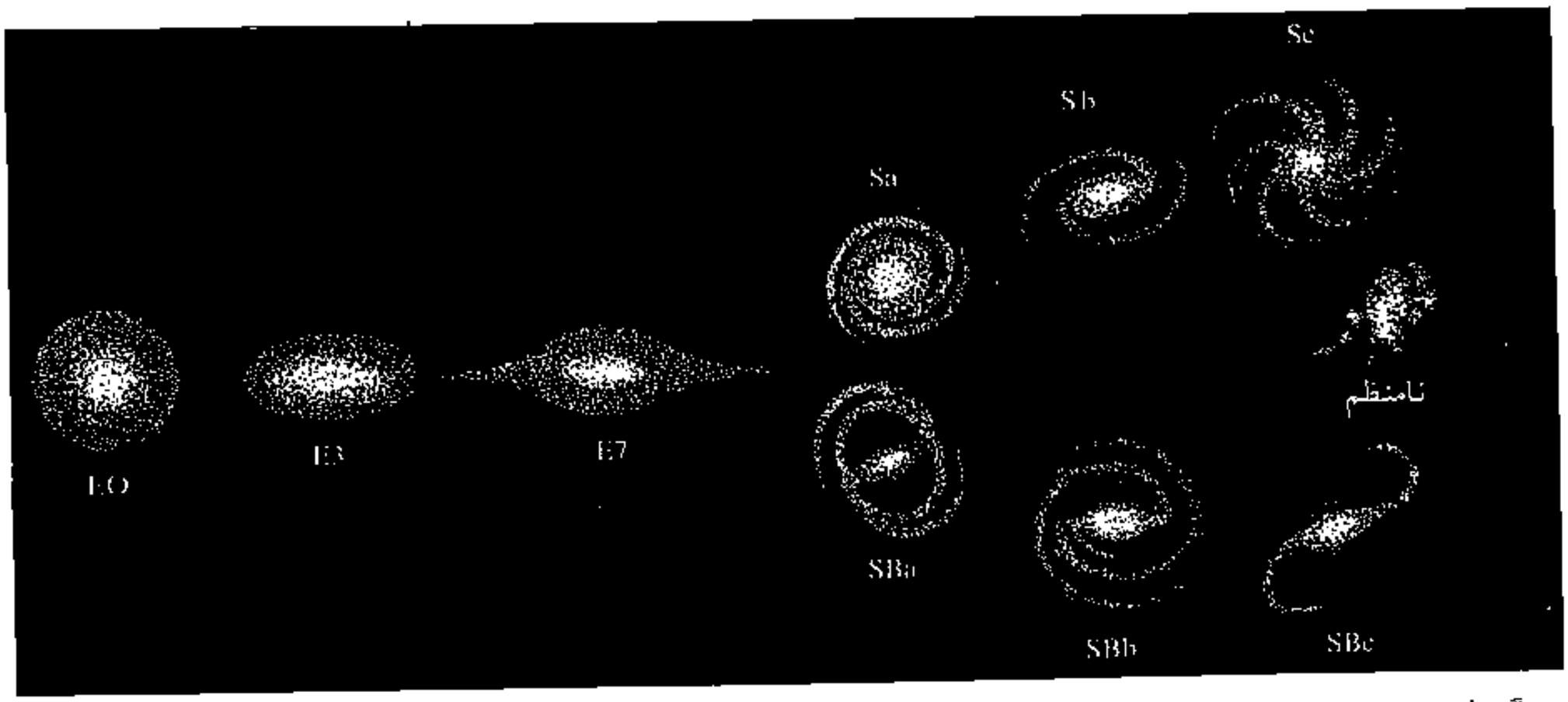

کهکشانه‌ها گرایش به مجتمع شدن و تولید "خوشه‌هائی" از کهکشانه‌ها دارند. تا کنون بین ۲٬۰۰۰ و ۳٬۰۰۰ خوشه‌ی کهکشانه تشخیص داده شده است. معروفترین آنها خوشه‌ی صورت فلکی سنبله است، که ۵۰ میلیون سال نور از زمین فاصله دارد، و دارای کهکشانه‌های بیضوی فراوان میباشد. پلهای ماده‌ی کهکشانه‌ای که یک کهکشانه را به دیگری مرتبط میکند در میان کهکشانه‌های نزدیک مشاهده شده است. نیز ← جهان؛ گیهانزائی؛ گیهانشناخت.

کهگیلویه (kohgiluye)، یا **کوه گیلویه** (kuhe giluye)، یا **کوه جیلو** (jilu)، یا **کوه جیلویه** (jiluye، به عربی jilavayh) یا **جبل جیلویه** (jabale)، ناحیه‌ای کوهستانی در جغ ایران، بین خوزستان و فارس، در ناحیه‌ی لر بزرگ. این ناحیه مشتمل بر دو قسمت پشتکوه و زیرکوه بود. قسمت‌های ل و ش آن را، که وسیعتر و عمدهٔ سردسیر و کوهستانی است، پشتکوه میخواندند، و قسمتهای ج و غ آن را که گرمسیر است زیرکوه میگفتند. پشتکوه در اصل از ۳ ناحیه تشکیل میشده، ← بلاد شاپور، تل خسروی، و رون (reven). زیرکوه مشتمل بر ۵ ناحیه بود، باشت؛ ارجان؛ زیدون؛ کوهمره؛ و لیراوی. عمده‌ترین عشایر آن بویر احمدی است (نیز ← کهگیلویه، ایلات). رشته‌کوه‌هائی (← کوه گیلویه) سراسر آن را پوشانده است. رودهای مارون، زهره، خیرآباد، خرسان، و بشار از آن میگذرند. کارخانه‌ی قند دارد (← یاسوج). شغل عمده‌ی مردم دامداری است و قالیچه و دام آن صادر میشود. اخیراً چغندرکاری و احداث باغات مرکبات در آن رایج شده. از آبادیهای مهم آن یاسوج، آرو (مرکز بویر احمد گرمسیر)، چرام، دوگنبدان (مرکز بخش گچساران)، و دهدشت است. راه شوسه‌ی آبادان به شیراز از آن میگذرد. از بهبهان به دهدشت جاده‌ی نظامی دارد. معادن نفت و گچ دارد، و حوضه‌ی نفتی گچساران (بهره‌برداری از معدن نفت گچساران برای اولین‌بار در خرداد ماه ۱۳۱۹ هش آغاز شد) معروف است. علاوه بر طوایف لر، طوایفی از قشقائیها مانند دره شوری و کشکولی در آن قشلاق دارند. سازمان عمران کهگیلویه و بویر احمد سردسیر در دی ماه ۱۳۴۵ هش تشکیل شد. شهرستان **کهگیلویه** (جه ۱۰۸٬۶۹۰ سنه ۱۳۴۵ هش) بنا بر تصویب هیئت وزیران در دی ماه ۱۳۳۷ هش تشکیل شد، و در آبان ماه ۱۳۳۸ هش بخشهای تابع آن‌بخش حومه، لنده، بهمئی، باشت، لوداب، گچساران‌و مرکز آن چرام تعیین و قسمتی از دهستانهای دروهان و بخشهای سرورد و دشت روم و بخش تل خسروی از شهرستان کهگیلویه منتزع و تابع شهرستان شیراز شد. در تیر ماه ۱۳۴۲ هش فرمانداری کل کهگیلویه و بویر احمد مشتمل بر شهرستانهای بویر احمد سردسیر و کهگیلویه (مشتمل بر بخشهای حومه، لنده، بهمئی، باشت، گچساران، و دوگنبدان) تشکیل، و مرکزش یاسوج تعیین شد.

تاریخ

نخستین‌بار در جنگ اسکندر با آریوبارزانس و عشایر اوکسیان (uksiān) در دربند پارمن‌ـ احتمالا تنگ تکاب (takāb)، ۲۰کیلومتری ل‌ش شهر بهبهان‌ـ آشنائی بیشتری با مردم، و ناحیه‌ای که بعداً کهگیلویه نامیده شد پیدا میکنیم. ناحیه‌ی کهگیلویه پیش از استیلای عرب یکی از نواحی پنجگانه‌ی فارس به شمار میرفت، و ناحیه‌ی قباد، یا (به نام مرکزش) ارجان نام داشت (۴ ناحیه‌ی دیگر عبارت بودند از اردشیر خره، استخر، دارابجرد، و شاپور خره). در حمله‌ی اعراب آن قسمت از طوایف شبانکاره که ساکن رون بودند، در دروازه‌ی استخر مهاجمین را شکست دادند.

پیش از سال ۲۲۶ هق زم زمیجان (zamme zamijān = مسکن قبیله‌ی زمیجان)، یکی از ۵ قبیله‌ی بزرگ فارس، به اطاعت جیلویه‌نامی که از کوره‌ی اصطخر به محل آنان رفته بود در آمد، پس از آن این زم، به مناسبت جیلویه و آل جیلویه که بر آن حکومت میکرد زم جیلویه خوانده شد، و احتمالا از قرن ۳م هق به بعد قسمتی از کهگیلویه‌ی کنونی که زم جیلویه در آن زندگی میکرد کوه جیلویه نامیده شده است. کار جیلویه که بر زم زمیجان مسلط شده بود بالا گرفت و رقیب خاندان ابی‌دلف عجلی شد، و معقل ابن عیسی برادر ابی‌دلف را کشت. اما بعداً در جنگ با ابی‌دلف کشته شد. آل ابی‌دلف کاسه‌ی سر جیلویه را به نقره گرفته در جنگها بر سر نیزه کرده در پیش خود میبردند تا اینکه در جنگ عمرو ابن لیث با آل ابی‌دلف به دست عمرو افتاد. در ح ۵۵۰ هق حکومت کوه گیلویه به ابوطاهر فضلویه داده شد، هنگام حکومت مستقل هزار اسب ابن ابوطاهر بر لر بزرگ، در بین قشون او به نام بعضی از طوایف امروزی کهگیلویه بر میخوریم. در قرن ۸م هق ابن بطوطه از این ناحیه گذشت؛ حمدالله مستوفی در این ناحیه از جبل جیلویه و بلاد شاپور نام میبرد. در دوره‌ی صفویه، در ۹۹۰ هق قلندری که شباهت به اسماعیل II صفوی داشت در کهگیلویه خروج کرد، و مدتی باعث ناامنی این منطقه شد. در ۱۰۰۵ هق شاه عباس I صفوی حکومت کهگیلویه را به الله‌وردی خان داد. در حمله‌ی افاغنه به ایران عشایر کهگیلویه با افغانها جنگیدند (سالهای ۱۱۳۶ هق و ۱۱۳۷ هق). در زمان نادر شاه والی کوه گیلویه و خوزستان، محمد خان بلوچ، طغیان کرد، ولی نادر موفق شد آنجا را آرام کند. در دوره‌ی کریم خان زند و قاجاریه در کوه گیلویه آرامش کامل برقرار نشد. در سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۹ هق و سالهای بعد نیز اغتشاشاتی در آنجا روی داد. نیز ← کهگیلویه، ایلات؛ کوه گیلویه؛ و سایر ارجاعات در این مقاله.

کهگیلویه، ایلات (ilāte kohgiluye) یا **ایلات کوه گیلویه** (kuhe giluye-)، مجموع چند دسته ایل و طایفه در ج ایران، عمدهٔ در ناحیه‌ی کهگیلویه، که به صورت ده‌نشین و چادرنشین زندگی میکنند. مردم اصلی کهگیلویه خود را لر میدانند، و به لهجه‌ی لری تکلم میکنند؛ اما طوایف و تیره‌های ترک‌زبان قشقائی هم در سرزمین کهگیلویه به صورت چادرنشین و ده‌نشین دیده میشوند. ییلاق آنان در ش و ل، و قشلاقشان در ج و غ ناحیه کهگیلویه است. طوایف عمدهٔ در گرمسیر ساکن هستند، و تحرکشان بسیار کم است. ایلات لر کهگیلویه از ۳ ایل آغاجری، بابولی، و جاکی تشکیل شده‌اند؛ ایل جاکی به دو طایفه‌ی بزرگ چهار بنیچه و لیراوی تقسیم میشود. بزرگترین تیره‌ای که هنوز خصوصیات چادرنشینی خود را حفظ کرده و در سیاه‌چادرها زندگی میکنند، بویر احمدی و قسمتی از تیره‌ی بهمئی هستند؛ بقیه تقریباً ده‌نشین شده‌اند.

کهگیلویه و بویر احمد، فرمانداری کل: ← کهگیلویه، ناحیه.

کهلا (kahlā)، ده (جه ۱٬۳۶۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بزینه‌رود، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۵۷کیلومتری ج قیدار.

کهلان (kahlān) [بنوکهلان ابن سبأ ابن یشجب ابن یَعرُب ابن قحطان]، شاخه‌ی (شَعب) بزرگی

از قبایل عرب قحطانی. بنوکهلان بطون متعدد داشته‌اند، که مشهورترین آنها عبارتند از ازد (azd)، طیء (tayy')، مذحج (mazhej)، همدان (hamdān)، کنده (kenda)، مراد (morād)، و انمار (anmār). بنوکهلان در آغاز با شاخه‌ی دیگر فرزندان سبأ، یعنی حمیر (hemyar)، در فرمانروائی شریک بودند، اما بعدها فرمانروائی در بنو حمیر مستقر شد، و شاخه‌هائی از بنو کهلان در یمن تحت فرمانروائی ایشان قرار گرفتند. سپس، شاخه‌هائی از بنوکهلان در بادیه، یمن، شام، و حجاز فرمانروائیهائی داشته‌اند. نیز ← عرب، قسمت ۱۵.

کهموج[1] (kehmōj)، امواجی برقاطیسی (← امواج برقاطیسی) واقع در قسمتی از طیف رادیوئی دارای طول موجهای در حد سه (شکل). کهموجها به وسیله‌ی طول موجهائی مشخص هستند که قابل مقایسه با ابعادی است که ساختن اسبابها و ابزارها برای آن ابعاد عملی است. نتیجةً از طبیعت موجی تشعشع میتوان در ساختن آنتنهای فوق العاده مؤثر،

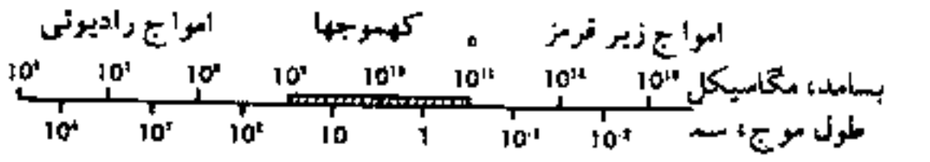

و نیز راهنماهای موجی، استفاده کرد. ناحیه‌ی طیفی کهموج برای فراهم کردن رادارهائی که بتوانند اطلاعات دقیق در باره‌ی جهت و فاصله‌ی یک هدف معین بدهند نیز به کار میرود. این اطلاعات در پیداگری و تعیین موضع کشتیها و هواپیماها، و در منظورهای نظامی به کار میرود. کهموجها در ارتباطات نیز مورد استفاده قرار میگیرند، و به عنوان اسکهای رادیوئی (← رله) در تلفن و تلویزیون و دستگاههای ارتباطی خصوصی مورد استفاده قرار میگیرند. مورد استفاده‌ی دیگر کهموج در طیفنگاری برای تحقیق در طبیعت مولکولها است.

کهن‌آباد (kohanābād)، ده (جم ۱٬۳۷۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ارادان، بخش حومه‌ی شهرستان گرمسار، استان مرکزی (تهران)، ۱۴ـ کیلومتری گرمسار. راه آهن تهران مشهد از اراضی آن میگذرد.

کهندز: ← شهرستان؛ قهندز.

کهنگ (kohang)، ده (جم ۱٬۰۹۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزاوند، بخش حومه‌ی شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ ۵۶کیلومتری ج اردستان. محصولش غلات، کتیرا، و خشکبار است.

کهنمو (kahnamu)، ده (جم ۱٬۳۶۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱کیلومتری جش اسکو.

کهنوت، درجات (kahanut)، اصطلاحی برای رتبه‌ها یا مناصب مقدس. ← رتبه‌های مقدس.

کهنوج (kahnuj)، بخش (جم ۶۸٬۳۰۷ سث ۱۳۴۵ هش)، ج شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان). مشتمل است بر ۹ دهستان بشاگرد، رمشک، رودبار، قلعه گنج، کوهشهری، گلاشکرد، منوجان، مارز، و نمداد. تعدادی از آبادیهای آن در دشت واقع شده، و تعدادی در نواحی کوهستانی، و به همین علت هوایش متغیر است. از کوههای مهم آن کوه گرم، کوهشهری، و کوه شاه را میتوان نام برد. مرکزش، شیخ‌آباد (جم ۱۳٬۰۰۰) است، که به شیخ‌آباد کهنوج نیز مشهور است.

کهنوش (kohnuš)، ده (جم ۲٬۴۱۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان خرم‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان؛ ۴۲کیلومتری لغ شهر تویسرکان.

کهنه (kohne)، دهستان (جم ۴٬۸۹۹ سث ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش جغتای، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۸ آبادی. کوهستانی است. آبش از چشمه و رود محلی تأمین میشود. محصولات عمده‌اش غلات، میوه‌جات، و پنبه است. مرکزش جغتای است.

کهنه اورگنج، خوارزم، ← گرگانج.

کهنه‌ده، ده ، ← فریم، دهستان.

کهنه‌شهر، آذربایجان غربی، ← تازه‌شهر.

کهنه‌فرود (kohne.forud)، دهستان (جم ۷٬۷۶۹ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۴ آبادی. در ج‌غ قوچان واقع شده، و کوهستانی است. ساکنین آن از طوایف زعفرانلو هستند. مرکزش، **کهنه‌فرود** (جم ۷۶۰ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۷کیلومتری ج قوچان است.

کهنه‌لاهیجان (kohne.lāhijān) یا **لاهیجان،** دهستان (جم ۲۲٬۰۸۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان خانه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۷۷ آبادی. محصولاتش غلات، توتون، حبوبات، پشم، و روغن است. از رودهای محلی مشروب میشود. راه شوسه‌ی نقده‌خانه از قسمت غ دهستان میگذرد. مرکزش، قلعه پسوه (qal'e pasve؛ جم ۹۷۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ل دهستان قرار دارد. در آبان ماه ۱۳۳۸ هش از شهرستان مهاباد منتزع، و جزء بخش خانه (در قتک ۱۳۴۹ هش به نام شهرستان پیرانشهر) شد.

کهور (kahur)، درختچه‌ی خاردار از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع پروسوپیس (*Prosopis*) که انواع آن در تمام نقاط معتدل میروید. در ایران از کهور کرمانی (*P. spicigera*) چوب چیق می‌سازند. جغجغه از نوع کهور است.

کهیر[2] (kahir)، بیماریی که بر اثر آن گلهائی در پوست بر میآید که سرخ و همراه با خارش و سوزش است. کهیر ناشی از آلرژی است، و اسباب آن بعضی مواد غذائی، دوائی، و عفونی، گزش حشرات، کرم کدو، و غیره است.

کهیلا (kahilā)، در شاهنامه، پهلوان تورانی که در جنگ افراسیاب با کیخسرو، به دست منوچهر آرش (āraš)، پهلوان ایرانی، کشته شد.

کی (kay یا key)، اوستایی کوی (kavi) [← پادشاه و امیر]. **۱ـ** عنوانی که خاص پادشاهان و امرای مشرق ایران بوده، و در اوستا برای فرمانروایان و امرای پیش از زردشت، و نیز امرا و شاهان دیندار زردشتی یا بددین و دشمن زردشت، در عهد زردشت و پس ازو یکسان به کار رفته است. **۲ـ** عنوان گروهی از پادشاهان نیمه‌داستانی ایران پس از پیشدادیان، که به همین سبب، نام سلسله‌ی آنان کیانیان شده است. این کسان در اوستا با لقب کوی، و در ادبیات پهلوی و شاهنامه به لقب کی یاد شده‌اند.

کی،[3] الن (ellen key)، ۱۸۴۹–۱۹۲۶، نویسنده‌ی سوئدی و طرفدار حقوق زنان. معتقد بود که زن بالاصاله برای مادری خلق شده، و طرفدار تساوی حقوق زن و مرد در تعلیم و تربیت و تساوی حقوق سیاسی آنان به منظور آماده کردن زنان برای مادری بود.

کی،[4] جان (jān key)، ۱۷۰۴–۶۴، مخترع انگلیسی نوعی ماشین پشمریسی، که در ۱۷۳۳ به ثبت رسید. کارگران که این ماشین را برای خود خطرناک میدانستند آن را نابود کردند. کی به فرانسه گریخت، و اگرچه اختراعش از مهمترین اسباب اولیه‌ی نساجی برقی کنونی بود، در تنگدستی در گذشت.

کی، فرانسیس سکات: ← بیرق ستاره‌نشان.

کیائوچو[5] (kiāoc̄)، سرزمین سابق آلمان، به مساحت ح ۵۲۰ کمم، ج ایالت شانتونگ، چین؛ شهر عمده‌ی آن چینگتائو. در ۱۸۹۸ آلمان آن را ۹۹ساله اجاره کرد؛ در ۱۹۱۴ ژاپن آن را به اشغال در آورد. در ۱۹۲۲ به چین باز گشت.

کیا بزرگ امید رودباری: ← بزرگ امید.

کیاتینگ، شهر، چین، ← لوشان.

کیا خره: ← خره‌ی کیانی.

کیار (kiār)، دهستان (جم ۲۳٬۱۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ دارای ۲۰ آبادی. در دره واقع است، و از ل به کوه جهان (خط الرأس آن حد طبیعی این دهستان با دهستان لار است)، و از ج به کوه سوخته‌که امتداد هر دو جش‌لغ است‌ـ محدود میشود. رود جهان‌بین مشروبش میکند. محصولات عمده‌اش غلات و حبوبات است. کیار کمابیش مطابق است با محال کیار، که یکی از چهار جزء چهار محال است.

کیاروسکورو[6] (kiāroskuro)، اصطلاحی ایتالیائی در نقاشی، به معنی روشن و تاریک. در اصل به شیوه‌ای درچاپ دستی با مهرهای چوبی، و همچنین به بعضی کارهای سیاه‌قلم اطلاق میشد. امروزه توسعاً برای توصیف طریقه‌ی تقسیم سایه‌روشن در نقاشی به کار برده میشود.

کیاسر (kiā.sar)، ده (جم ۲٬۰۲۷ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش چهاردانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ ۷۲کیلومتری جش ساری.

کیاسرا (kiā.sarā)، ده (جم ۹۴۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۸کیلومتری جش رشت.

کیاسرا، ده (جم ۹۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان لفمجان، بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۱۴کیلومتری غ لاهیجان.

کیاکلا (kiā.kalā)، دهستان (جم ۱۱٬۴۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۹ آبادی است. مرکزش، **کیاکلا** (جم ۱٬۹۲۲ سث ۱۳۴۵ هش) است. از رود تالار مشروب میشود. کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد.

کیاکلایه (kiā.kalāye)، ده (جم ۱٬۰۳۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان املش، بخش حومه‌ی شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)؛ 10کیلومتری جغ

(1) microwave (2) hives (3) Key (4) Kay (5) Kiaochow (6) chiaroscuro

رودسر.
کیالک: ← دیوآلبالو.
کیالیه: ← غلاة.
کیانتی[1]، کوههای (kiānti)، ایتالیائی **مونتی کیانتی** (monti)، رشته‌ی کوچکی از کوههای آپنن، توسکان، ایتالیای مرکزی. شراب معروف کیانتی از تاکستانهای دامنه‌ی آن است.
کیانسو: ← کانس اویه.
کیانسیه: ← کانس اویه.
کیانگتو، شهر، چین، ← یانگچو.
کیانگسو[2] (kiāngsu)، ایالت (ح 108‘000 کمه؛ جم ح ۴۹‘۲۲۸‘۷۴۲)، ش چین، کنار دریای زرد، کرسی آن نانکینگ. عمدةً از دشت آبرفتی رود یانگتسه تشکیل یافته و مشتمل بر قسمت اعظم دلتای آن است. از ثروتمندترین مناطق زراعتی چین، و از لحاظ جمعیت چگالترین آنهاست. صنعت آن تقریباً منحصر به نساجی است (مخصوصاً شانگهای، سوچو، و ووشی). نام اصلی آن وو (wu) بود، و در ۱۶۶۷ به کیانگسو موسوم شد. پس از تقسیمات اداری سال ۱۹۴۹ مدتی به دو قسمت شمالی و جنوبی منقسم بود، از ۱۹۵۲ این دو قسمت را یکی کردند.
کیانگسی[3] (kiāngsi)، ایالت (ح 170‘000 کمه؛ جم حدود ۱۷‘۲۹۷‘۴۴۲)، جش چین، کرسی آن نانچانگ. عمدةً ناهموار و کوهستانی است. رودهای متعدد دارد. دره‌ی رود کان به جانب ل تا دریاچه‌ی پویانگ ممتد است. از لحاظ تولید برنج و تنگستن بسیار مهم است. استخراج زغال، تهیه‌ی الوار، و چینیسازی معمول است. نام تاریخی آن کان و در ۷۲۲–۴۸۱ قم تحت حکومت سلسله‌ی چو بود. در دوره‌ی سلسله‌ی سونگ جنوبی نامش به کیانگسی مبدل شد. مرزهای کنونی آن در عهد سلسله‌ی مینگ تثبیت شد. در ۱۹۲۷ که کمونیستها از کوئومینتانگ جدا شدند پایگاهی در اینجا برقرار کردند.
کیانوش، در شاهنامه، برادر فریدون.
کیانی، ملوک (moluke kiāni)، نام خاندان معروفی از فرمانروایان سیستان (← سیستان، قسمت III). بعضی از مورخین سرسلسله‌ی این خاندان را طاهر (فت ۴۸۰ هق) دانسته‌اند، که از جانب پادشاه سلجوقی به حکومت سیستان رسید. به قول طبقات ناصری، جانشینان وی تا زمان هجوم مغول به شرح ذیل بوده‌اند (تواریخ مربوط به دوره‌ی فرمانروائی و صحت آنها مورد تردید است):

تاج‌الدین I (ملک نیمروز)	۴۸۵–۵۵۹ هق
شمس‌الدین محمد	۵۵۹–؟
ملک سعید تاج‌الدین II	؟–۶۱۲ هق
ملک غازی بهرامشاه	۶۱۲–۶۱۸ هق

پس از مرگ بهرامشاه، بین دو پسرش رکن‌الدین و نصرت‌الدین بر سر فرمانروائی کشمکش در گرفت. عاقبت اولی پیروز شد، ولی هر دو در کشتارهائی که به دست مغولان روی داد به قتل رسیدند.

در حمله‌ی امیر تیمور، ملک قطب‌الدین کیانی دستگیر شد (۷۸۵ هق). از زمان تیمور تا دوره‌ی صفویه سیستان معرکه‌ی مبارزات فرمانروایان و اشراف محلی بود، چنانکه ملک معزالدین حسین به دست همین دسته‌ی اخیر به قتل رسید (۸۵۹ هق). در دوره‌ی صفویه ملوک سیستان تابع دولت صفویه بودند، ولی محل تردید است که ملوک کیانی این دوره از اعقاب همان طاهر سابق الذکر بوده باشند. پس از حمله‌ی افغان، محمد کیانی با توطئه با افغانها سیستان و قسمتی از خراسان را متصرف شد، و اسدالله کیانی را که از جانب صفویه امارت ناحیه‌ی سیستان داشت بر کنار کرد. ندر قلی (← نادر شاه) محمد را به قتل رسانید، و دگربار اسدالله کیانی را به تخت سلطنت سیستان نشانید. اسدالله بزودی در گذشت، و پسرش حسین کیانی جانشین او شد. وی بر ضد نادر قیام کرد؛ قوای نادر او و برادرانش فتحعلی و لطفعلی را چندین سال در قلعه‌ای بر سه کوه خواجه محاصره کردند، تا به اطاعت نادر در آمدند. پس از مرگ نادر سیستان به دست احمد شاه درانی افتاد، و او با خواهر ملک سلیمان کیانی، فرمانروای سیستان و پسر و جانشین حسین کیانی، وصلت کرد. پس از وی، پسرش بهرام کیانی به سلطنت نشست، که به سبب مزاحمت سربندیها و شهرکیها، که نادر به سیستان کوچانیده بود (← سیستان)، سرکردگان بلوچ را به کومک طلبید. در نتیجه، تیمور شاه، جانشین احمد شاه درانی، بهرام را خلع کرد، و یکی از سرکردگان شهرکی را به تخت نشانید. وی در ح ۱۱۹۱ هق کشته شد، و دگربار بهرام به فرمانروائی نشست، ولی این بار تابع حاکم افغان لاش (← جوین) بود. آخرین ملک کیانی جلال‌الدین بود، که به جانشینی بهرام نشست، ولی سربندیها دست او را کوتاه کردند (۱۲۵۳ یا ۱۲۵۴ هق).

کیانیان (kiānian)، در روایات ملی ایران، دومین سلسله‌ی پادشاهان ایران، که پس از پیشدادیان پادشاهی کردند. نخستین پادشاه این سلسله کیقباد است، و پس از او به ترتیب کاووس، کیخسرو، کی لهراسپ، کی گشتاسپ (پدر اسفندیار)، بهمن، همای (دختر بهمن)، داراب، و دارا پادشاهی یافتند، و این دارا (یا دارای دارایان) به دست اسکندر مقدونی کشته شد.

لفظ "کیانیان" جمع "کیانی" و کیانی صفت منسوب به کیان است، که خود جمع کی میباشد. کی، به معنی امیر و شاه، عنوان خاص رؤسای قبایل آریائی شرقی و شمال شرقی ایران است، که پس از رسیدن به مقام فرمانروائی چنین لقب می‌یافته‌اند، و این شاهان و امرای کیانی وجودهای تاریخی از عهد قدیمتر از زردشت هستند. به عبارت دیگر، این شاهان و امرا یادآور عهد تاریخی پس از استقرار آریائیهای مهاجر در ایران شرقی هستند، که تحت شیوه‌ی پادشاهی منظمی در آمده‌اند، و این پادشاهی، که اولین تشکیلات بزرگ و خالص سیاسی آریائی در سرزمین ایران است، تا دوره‌ی ظهور زردشت ادامه یافته است.

عهد کیانیان، که اگرچه تاریخی است، در روایات ایرانی، با افسانه در آمیخته است، اولین دوره‌ی درخشان پهلوانی ایران قدیم است، و در این دوره است که افراسیاب تورانی دوباره به ایران میتازد و میان ایران و توران جنگهای بسیار میرود، و رستم، جهان‌پهلوان ایران، در این جنگها هنرهای بسیار میکند، و سرانجام، در عهد کیخسرو، افراسیاب گرفتار و کشته میشود، و تورانیان شکست میبابند. دوره‌ی پادشاهی کیانیان را میتوان میان 900 تا ۷۷۵ قم دانست. پس از کیخسرو، پادشاهی کیانیان ضعیف میشود. اما چون کی گشتاسپ (ویشتاسپ) قدرت میبابد و به سلطنت میرسد، شکوه و نیروی سلسله تجدید میشود. زردشت در عهد گشتاسپ ظهور میکند، و گشتاسپ حامی او و دین وی میشود. اما دوره‌ی پس از گشتاسپ و زردشت، دوران انحطاط سیاسی و بر هم خوردن تشکیلات سلطنتی کیانیان بوده است، که از آن پس به تابعیت شاهنشاهان هخامنشی در میآیند، و قلمرو آنان سرزمین شرقی تابع دولت شاهنشاهی هخامنشی میشود. برخی از محققین به علت تشابه نام ویشتاسپ (گشتاسپ) حامی زردشت با ویشتاسپ پدر داریوش کبیر (که از طرف پسر ساتراپ ایالت پارت بوده است)، و نیز حمله‌ی اسکندر به ایران در عهد داریوش III هخامنشی، سلسله‌ی نیمه‌داستانی کیانی را با سلسله‌ی واقعی هخامنشی خلط کرده و یکی دانسته‌اند، اما واقع چنین نیست، زیرا، اولا، کی که لقب امرا و پادشاهان ایران شرقی است برای هیچ یک از امرا و شاهان ایران غربی و جنوب غربی، یعنی شاهان ماد و هخامنشی، در کتیبه‌ها به چشم نمیخورد، و لقب این شاهان همه جا خشایثی (xšāyasia)[=شاه] است؛ و ثانیاً، قبایل زردشتی در دوره‌ی اطاعت از هخامنشیان به مراسم دینی خود عمل میکردند، و شاهان هخامنشی قرون ۶م و ۵م قم به مذهب آریائی قدیم بوده‌اند، و به همین سبب، نام آنان در یشتها به چشم نمیخورد، در حالی که از کیانیان در یشتها یاد شده است.
کیئو، نام کنفوسیوس.
کیاهای الموت: ← خداوندان الموت.
کیاهای چلابی: ← افراسیابیان مازندران.
کیاهای چولاب: ← افراسیابیان مازندران.
کیبرون[4] (kibron)، شبه جزیره‌ای در ولایت موربیهان، لغ فرانسه، در برتانی، که در خلیج بیسکی پیش رفته است. شهر کیبرون (جم 4‘100) در نوک آن قرار دارد. در ۱۷۹۵، کشتیهای انگلیسی ح 3‘000 تن از سلطنت‌طلبان فرانسوی را به امید احیای شورش وانده در اینجا پیاده کردند. مهاجمین توفیقی نیافتند، و حدود 800 تن از آنها، پس از دستگیری، به فرمان کنوانسیون تیرباران شدند. **خلیج کیبرون،** صحنه‌ی پیروزی دریائی انگلستان بر فرانسه در جنگ هفتساله بود (۱۷۵۹).
کیبل[5]، جان (jān kibəl)، ۱۷۹۲–۱۸۶۶، روحانی انگلیکان و شاعر مذهبی انگلیسی. در ۱۸۱۵ ارتسام یافت، و در ۱۸۲۷ منظومه‌ی سال مسیحی را منتشر کرد. در ۱۸۳۱–۴۱ استاد شعر در دانشگاه آکسفرد بود. خطبه‌ی سال ۱۸۳۳ او را آغاز ← نهضت آکسفرد خوانده‌اند. دانشگاه کیبل (تأسیس ۱۸۷۰) در آکسفرد به نام اوست.
کیبو، بلندترین قلل افریقا، ← کیلیمانجارو.
کیبوتص: ← اسرائیل، جمهوری.
کیپ برتن[6]، جزیره‌ی (keyp bretən)، فنـ **کاپ برتون** (kāp brëton)، جزیره‌ای (9‘320 کمه) که قسمت شمالی ایالت نووا سکوتیا، کانادا، را

(۱)Chianti (۲)Kiangsu (۳)Kiangsi (۴)Quiberon (۵)Keble (۶)Cape Breton

تشکیل میدهد. از ج و ش به قطا و از غ به خلیج سنت لارنس محدود است. در ۱۴۹۷ به توسط ج. کبت کشف شد. بر طبق پیمان صلح اوترشت (۱۷۱۳–۱۴)، در دست فرانسه ماند، و بعضی از مردم آکادیا به آنجا مهاجرت کردند. در ۱۷۶۳به نووا سکوتیا منضم شد.

کیپ پراوینس: ← کاپ، ایالت.

کیپ تاون[1] (keyp tān)، فنـ **لو کاپ** (lë kāp)، شهر (جه ۸۵۷٬۲۱۱)، کرسی ایالت کاپ؛ پایتخت مقننه‌ی جمهوری (سابقاً اتحادیه‌ی) افریقای جنوبی. بندر بزرگی است کنار قطا و به وسیله‌ی خطوط آهن با داخل کشور مرتبط است. در دامنه‌ی تافلبرگ واقع و دارای منظره‌ای زیبا است. مجالس مقننه و دانشگاه کیپ تاون (تأسیس ۱۹۱۶) در اینجا است. در ۱۶۵۲ هلندیها آن را بنا کردند. در ۱۸۰۶ بریتانیائیها آن را گرفتند. تا سال ۱۹۱۰، که افریقای جنوبی عضو مستقل ملل مشترک المنافع بریتانیا شد، کرسی مستعمره‌ی بریتانیائی کاپ بود.

کی پشین (key pašin)، در شاهنامه، نام یکی از چهار پسر کیقباد.

کیپ کاد[2] (keyp kād)، شبه جزیره‌ی پست ماسه‌ای، به طول ح ۱۰۰ کم و عرض ح ۲ تا ۳۲ کم، ج‌ش ایالت ماساچوست، کشمت، که انتهای شرقی آن در قطا است. به واسطه‌ی تفرجگاههای تابستانی و شهرهای ماهیگیریش معروف است.

کیپ کاناورال، کشمت، ← کیپ کندی.

کیپ کندی[3] (keyp kenedi)، مرکز عمده‌ی پرتاب موشکها و عملیات برنامه‌ی توسعه‌ی پویشهای فضائی در کشمت. بر کرانه‌ی اطلسی فلوریدا، بر جزیره‌ای، ش کیتسویل، واقع است و عملیات آن توسط اداره‌ی ملی فضانوردی (به علامت اختصاری ناسا[4]) و نیروهای سه‌گانه‌ی زمینی و هوائی و دریائی اداره میشود. نام این مرکز تا ۱۹۶۳ کیپ کاناورال (kānāverāl) بود و پس از کشته شدن ج. کندی، رئیس جمهور کشمت، به یادبود او کیپ کندی نامیده شده است.

کیپ کوست[5] (keyp köst)، شهر و بندر (جه ح ۳۵٬۰۰۰)، کرسی ناحیه‌ی غربی جمهوری غنا، کنار خلیج گینه. دژی بود که در قرن ۱۷م به وسیله‌ی سوئدیها ساخته شده بود. در ۱۶۶۴ مقر فرمانروائی بریتانیا شد، و تا ۱۸۷۶ (که آکرا پایتخت شد) پایتخت غنا بود.

کیپلینگ[6]، **(جوزف) رادیرد** (jözəf rādyərd kipling)، ۱۸۶۵–۱۹۳۶، شاعر و داستانویس بریتانیائی؛ مت بمبئی (هند). در ۱۸۸۲–۸۹ در هند به کارهای روزنامه‌نگاری اشتغال داشت. سپس به لندن آمد، و در ۱۸۹۲ با یک بانوی امریکائی وصلت کرد. بیشتر عمر خود را در کشمت گذرانید. در ۱۹۰۷ جایزه‌ی ادبی نوبل به وی اعطا شد، وی نخستین برنده‌ی انگلیسی جایزه‌ی ادبی نوبل بود. پس از وفات، در وستمینستر ابی مدفون شد.

کیپلینگ در اوج شهرتش سخت مقبول بود، ولی بعداً، به سبب هواخواهی از امپریالیسم بریتانیا در پس پرده‌ی "وطنپرستی" بدنام شد. ولی در هنرمندی او تردیدی نیست، و تنوع و وسعت دامنه‌ی کارهایش شگفت‌انگیز است. بسیاری از انگلیسی‌زبانان گفته‌های او را در مکالمات روزانه به عنوان امثال سائره به کار میبرند، بی‌آنکه گوینده‌ی آنها را بشناسند. منظومه‌ی مشهور "اگر" او از این جمله است.

آثار متعددش مشتمل است بر داستانهای بی‌پرده از تپه‌ها (۱۸۸۸)، نوری که روشنی ببخشید (۱۸۹۰)، کتاب جنگل (۱۸۹۴، ترجمه‌ی فارسی)، دومین کتاب جنگل (۱۸۹۵)، کیم (1901)، و بهزی از خودم (۱۹۳۷، زندگینامه‌ی خود او).

کیپ ورد، افریقا، ← راس الاخضر.

کیپ ورد[7]، **جزایر** (keyp vërd)، مجمع الجزایر و مستعمره‌ی پرتغال (مساحت مستعمره ح ۴٬۰۳۰ کم، جه ح ۲۱۸٬۰۰۰)، در قطا، ح ۵۲۰کیلومتری راس الاخضر. مشتمل بر 10 جزیره است. کرسی آن، پرایا[8] (prāyā، جه ح 10٬000)، بر جزیره‌ی سائو تیاگو[9] (sāo tiāgo) است. جزایر از قرن ۱۵م تحت استیلای پرتغال بوده است. از ایستگاه‌های عمده‌ی راه بین افریقا و امریکای جنوبی از طریق قطا است. محصولاتش قهوه، جوز، و نیشکر میباشد.

کیپینگ، شیمیدان انگلیسی، ← سیلیکونها.

کیپ یورک[10]، **شبه جزیره‌ی** (keyp york)، شبه جزیره‌ی ل کوینزلند، استرالیا، واقع بین خلیج کارپنتریا و دریای مرجان.

کیتاساتو[11]، **شیباسابورو** (šibāsāburo kitā-sāto)، ۱۸۵۲–۱۹۳۱، طبیب ژاپنی، صاحبنظر در بیماریهای عفونی. همزمان با آ. یرسن فرانسوی، میکروب طاعون را کشف کرد (۱۸۹۴).

کی‌ـتزه: ← کره، ناحیه‌ی آسیا.

کیتس[12]، **جان** (jān kits)، ۱۷۹۵–۱۸۲۱، شاعر غنائی انگلیسی. در آغاز تحصیل جراحی کرد، ولی تحت تأثیر لی هانت و محفل او طب را رها کرد، و به شاعری پرداخت. نخستین دیوانش در ۱۸۱۷ انتشار یافت، و در ۱۸۱۸ منظومه‌ی راندیمیون را منتشر کرد که، به سبب رفاقت او با لی هانت، سخت مورد انتقاد مجله‌ای منسوب به توریها واقع شد. منظومه‌ی هیپریون را به دو روایت نوشت (۱۸۱۸ و ۱۸۱۹). کیتس گرایش به بیماری سل داشت. در ۱۸۲۰ سومین مجلد از اشعار خود را منتشر کرد، و به امید بهبودی روانه‌ی ایتالیا شد، و در رم درگذشت. علی رغم زندگی کوتاهش، یکی از بزرگترین شعرای انگلیسی محسوب است. از منظومه‌های معروفش قصیده‌ای تقدیم به بلبل، قصیده‌ای تقدیم به اندوه، و به پائیز است.

کیتسبوئل[13] (kitsbüel)، شهر (جه تخمیناً ۷٬۷۴۳)، ایالت تیرول، غ اتریش. تفرجگاه زمستانی و از مراکز مشهور اسکی است.

کیتو[14] (kito)، شهر (جه ۴۵۱٬۸۱۱ سنه ۱۹۶۵)، پایتخت جمهوری اکوادور، و دومین شهر بزرگ و مرکز فرهنگی و سیاسی آن. چندی در تصرف دولت اینکا بود. در سال ۱۵۶۳ مرکز یکی از بخشهای مستعمراتی اسپانیا شد. در ۱۸۲۲ سوکره آن را از دست اسپانیا رهائی بخشید.

کیتو ستریت، توطئه‌ی: ← ئیسلوود، آرلز.

کیتین[15] (kitin، فنـ)، ماده‌ی سختی که جلد بعضی حشرات و سختپوستان را تشکیل میدهد، و نیز در قارچهای گوناگون و گلسنگ یافت میشود. ترکیب شیمیائی آن یک چندقنده‌ی (← چندقنده‌ها) آمینه است.

کیتی هاک[16] (kiti hāk)، شبه جزیره، ل‌ش ایالت کارولینای شمالی، کشمت. برادران رایت، آزمایش‌های اولیه‌ی گلایدرها و هواپیماهای خود را بر تپه‌ای در آن انجام دادند (۱۹۰۰–۱۹۰۳).

کیث[17]، **سر آرثر** (sər arţər kiţ*)، ۱۸۶۶–۱۹۵۵، مردمشناس و کالبدشناس بریتانیائی، که در تحول انسان صاحبنظر بود.

کیث[17]، **جورج** (jorj kiţ)، ۱۶۹۳؟–۱۷۷۸، افسر اسکاتلندی. از رهبران قیام سال ۱۷۱۵ جکوبایتها و لشکرکشی ۱۷۱۹ اسپانیائیها به اسکاتلند بود؛ سپس به برز اروپا گریخت. بعدها در دربار فردریک کبیر پروس مناصب عالی یافت. ج. ف. ا. کیث برادرش بود.

کیث[17]، **جیمز فرانسیس ادوارد** (jeymz frānsis edwārd kiţ)، ۱۶۹۶–۱۷۵۸، سردار اسکاتلندی، فیلد مارشال پروسی، برادر ج. کیث. در قیام سال ۱۷۱۵ جکوبایتها و لشکرکشی ۱۷۱۹ اسپانیا به اسکاتلند همراه برادرش بود؛ سپس به بر اروپا گریخت. مدتی در اسپانیا و روسیه خدمت کرد، و سپس به خدمت فردریک کبیر پیوست، و فیلد مارشال ارتش پروس شد (۱۷۴۷). در جنگ هفتساله خدمات ممتاز انجام داد. در نبرد هوخکیرش به قتل رسید.

کیثنس[18] (keyţnes)، ولایت (۱٬۷۸۰ کم، جه ۲۷٬۳۴۵)، ل اسکاتلند، شمالیترین ولایت زمینلاد اسکاتلند، کرسی آن ویک[19] (wik). قسمت جغ آن لم‌یزرع است. شغل عمده‌ی اهالی زراعت و ماهیگیری است. در دهکده‌ی داونری[20] (dănrey) در این ایالت نخستین رئاکتور بارآور (← رئاکتور) تجربی پردامنه‌ی بریتانیا در ۱۹۵۹ افتتاح شد.

کیجو (keyjo)، نام ژاپنی سئول.

کیچنر[21] (kicənər)، شهر (جه ۷۴٬۴۸۵)، ج اونتاریو، کانادا. در ۱۸۰۶ به توسط آلمانیهای مهاجر از ایالت پنسیلوانیا (کشمت) مسکون شد، و تا ۱۹۱۶ برلین نام داشت.

کیچنر[21]، **لرد** (lord kicənər)، شهرت **هوریو–شیو هربرت کیچنر** (horeyšio hërbərt)، ملقب به اولین **ارل کیچنر** (ërl*)، ۱۸۵۰–۱۹۱۶، فیلد مارشال و رجل بریتانیائی. در مقام فرماندهی نیروهای مصری، سپاهیان مهدی سودانی را شکست داد، و سودان را مجدداً متصرف شد (۱۸۹۶–۹۸)، و به فرمانداری کل آن منصوب شد. در ← جنگ بوئرها، با توسعه‌ی دژهای کوچک، ایجاد اردوگاه‌های کار اجباری برای غیر نظامیان، و از بین بردن مزارع، بوئرها را به تسلیم وا داشت (۱۹۰۲). سپس به فرماندهی کل نیروهای بریتانیا در هند منصوب شد، و در آنجا بین او و لرد کرزن اختلاف

---

(۱)Capetown; Cape Town (۲)Cape Cod (۳)Cape Kennedy (Cape Canaveral) (۴)NASA = National Aeronautics and Space Administration (۵)Cape Coast (۶)Kipling (۷)Cape Verde (۸)Praia (۹)Sao Tiago (۱۰)Cape York (۱۱)Kitasato (۱۲)Keats (۱۳)Kitzbühel (۱۴)Quito (۱۵)chitine (۱۶)Kitty Hawk (۱۷)Keith (۱۸)Caithness (۱۹)Wick (۲۰)Dounreay (۲۱)Kitchener

افتاد. در آغاز جنگ I وزیر جنگ انگلستان شد. در سفری که عازم مذاکره با رهبران روسیه بود، کشتیش با یک مین آلمانی تصادف کرد، و به قتل رسید. بسیاری از انگلیسیها اورا به عنوان یکی از رهبران نظامی بزرگ امپریالیسم بریتانیا تقدیس میکردند.

کیچوا[1] (kicuā) یا **کچوا**[1] (kecuā)، نام دسته‌ای از زبانهای بومی امریکای جنوبی که لهجه‌های آن در فلات پرو، اکوادور، قسمت عمده‌ی بولیوی، و لغ آرژانتین رایج است. زبان رسمی امپراطوری اینکا به این دسته تعلق داشت. نیز جدول زبانها در ص ۱۱۶۶ دیده شود.

کیچیک خانم: ← خانم.

کیخسرو (keyxosrŏ)، در داستانهای حماسی و ملی ایران، سومین پادشاه سلسله‌ی کیانیان؛ فرزند سیاووش از فرنگیس دختر افراسیاب. افراسیاب چون از زادن کیخسرو آگاه شد به پیران فرمان داد تا او را نزد شبانان فرستد تا با آنان بزرگ شود، و به نژاد خویش آگاهی نیابد. پیران چنین کرد، و او را نزد شبانان کوه قلو (qolu) فرستاد. کیخسرو چون ۷ساله شد از چوبی کمان و از روده زه ساخت و به شکار پرداخت، و در 10سالگی با چوب به جنگ گراز و شیر و پلنگ رفت. شبان که از این بیباکیها بر او بیمناک بود نزد پیران رفت، و از کارهای کیخسرو نزد او نالید. پیران نزد کیخسرو شتافت، و او را در آغوش گرفت، و نوازش کرد. کیخسرو، از اینکه پیران شبانزاده‌ای را چنین به مهر در آغوش گرفت و نواخت سپاسگزاری کرد. اما پیران بدو گفت که او شبانزاده نیست، و او را به کاخ خویش آورد، و گرامی داشت، و نژاد و سرگذشت سیاووش را بر او یاد کرد. افراسیاب نیز که از اندیشه‌ی کیخسرو بیرون نمیرفت، کس نزد پیران فرستاد که "شایسته نیست که نبیره‌ی فریدون نزد شبانان باشد. اگر از گذشته‌ی خویش آگاهی ندارد ما را بدو کاری نیست، اما اگر آگاه است و سر دشمنی دارد باید او را مانند سیاووش سر برید". پیران نزد افراسیاب رفت و گفت که اگرچه کیخسرو چهره و اندام شاهزادگان دارد مغز و خرد ندارد، و اگر خواهد او را به بارگاه میآورد تا افراسیاب خود او را بیازماید، اما باید سوگند بخورد که به جان او هیچ گونه آسیبی نرساند. افراسیاب سوگند خورد. پیران کیخسرو را گفت که چون نزد افراسیاب رویم سخنان او را، مانند دیوانگان، وارونه و بی‌سر و بن پاسخ بگوی، و کیخسرو چنین کرد. سپس پیران به اشاره‌ی افراسیاب، کیخسرو و فرنگیس را به سیاووشگرد فرستاد تا سرانجام گیو پسر گودرز به فرمان پدر به جستجوی او به توران آمد، و او را یافت و با مادر به ایران برد.

پس از رسیدن کیخسرو به سرزمین ایران، بر سر جانشین کیکاووس، که کیخسرو باشد یا فریبرز پسر کیکاووس، میان پهلوانان ایران اختلاف افتاد، و سرانجام قرار شد که هر کس دژ بهمن (بتکده‌ی بددینان بر کنار چیچست) را بگشاید پادشاهی او را باشد. این کار تنها از دست کیخسرو، که فر کیان همراه او بود، بر آمد، و او دژ را ویران کرد، و آذرگشسب را در نزدیکی آن بنا نهاد. سپس کیخسرو به خونخواهی پدر بر خاست، و سرانجام پس از جنگهای بسیار افراسیاب و برادرش گرسیوز را نزدیک دریاچه‌ی چیچست به چنگ آورد و بکشت. پس از آن کیکاووس پادشاهی به کیخسرو داد. کیخسرو جهن پسر افراسیاب را از بند رها ساخت، و پادشاهی توران به او داد. کیخسرو پس از چندی از کار دنیا غمگین شد، و آهنگ جهان دیگر کرد، و لهراسپ را به جای خویش به سلطنت نشاند، و پیش از کناره گرفتن از سلطنت، به پاداش خدمات و فداکاریهای پهلوانان خود، فرمانروائی سیستان را به رستم، حکومت خراسان را به طوس، و فرمانروائی قم و اصفهان را به گیو داد، و به هر یک در این باب منشوری نوشت، و خود با طوس، گیو، گستهم، فریبرز، و بیژن به کوهی رفت و جملگی در زیر برف فراوانی که بارید ناپدید شدند.

کیخسرو I (-keyxosrŏ) [غیاث‌الدین کیخسرو]، فت ۶۰۷ هق و به قولی ۶۰۸ هق، پادشاه (۵۸۸-۵۹۷ و ح ۶۰۱-۶۰۷ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر قلج ارسلان II. بعد از وفات پدر، در قونیه به سلطنت نشست. در ۵۹۷ هق با طغیان برادرش سلیمانشاه II مواجه شد، و تاب مقاومت نداشت؛ ترک سلطنت کرد و بگریخت. نخست با کشتی به مغرب رفت، و سپس چندی هم در قسطنطنیه نزد امپراطور بیزانس به سر برد، و چندی نیز از قسطنطنیه بیرون رفت، و در جزیره‌ای مجاور به سر آورد. پس از وفات (ح ۶۰۰ هق) سلیمانشاه II، چون پسر سلیمانشاه کودک و عاری از کفایت بود، امرا او را طلب کردند، و دیگربار به مسند سلطنت نشاندند (ح ۶۰۱ هق). این بار کیخسرو در آناطولی کتر و فتری کرد، و در ضمن جنگها کشته شد. کتاب راحة الصدور راوندی به نام این پادشاه اهدا شده است.

کیخسرو II [غیاث‌الدین کیخسرو]، فت ۶۴۳ هق، پادشاه (۶۳۴-ح ۶۴۳ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر علاءالدین کیقباد I. وی بعد از وفات پدر به سلطنت نشست، و به لهو و طرب مشغول شد. مردی عشرت‌جوی و شرابخواره بود. در زمان او، یکی از سرداران مغول به نام بایجو نویان لشکر به روم کشید، و کیخسرو II در محلی به نام کوسه‌داغ از او منهزم شد و به انطاکیه رفت (صفر ۶۴۱ هق). کیخسرو در اواخر عمر به ارمنیه و طرسوس لشکر برد، و چند ماه طرسوس را حصار داد. اما در آن میان درگذشت، و گویند لشکر او در بازگشت به قونیه سختی بسیار دید. تاریخ وفاتش را ابن العبری سنه‌ی ۶۴۲ و صاحب تاریخ گزیده، ۶۴۴ هق ضبط کرده‌اند. در پاب نقش شیر و خورشیدی که در عهد وی بر سکه‌ها ضرب شد ← شیر و خورشید.

کیخسرو III [غیاث‌الدین کیخسرو]، فت ۶۸۲ هق، پادشاه (۶۶۴ یا ۶۶۶-۶۸۲ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر قلج ارسلان IV. بعد از پدر او را به سلطنت نشاندند، اما در این هنگام دو سال و نیم بیش نداشت، و زمام امور به دست معین‌الدین پروانه بود. معین‌الدین، پس از قتل قلج ارسلان IV، زن او را که مادر کیخسرو III بود به عقد ازدواج خویش در آورد، و به نیابت کیخسرو زمام امور سلطنت را به دست گرفت. بعد از قتل (۶۷۵ هق) معین‌الدین نیز کیخسرو III چندی سلطنت کرد، و عاقبت به امر تکودار خان به قتل رسید.

کیخسرو، ابوعلی (abu'ali keyxosrŏ)، فت ۴۸۷ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی آل بویه؛ پسر عماد-الدین دیلمی. وی به خدمت الپ ارسلان سلجوقی پیوست، و الپ ارسلان ولایت نوپندجان را بدو به اقطاع داد.

کیخسرو ابن یزدگرد: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه-خواریه).

کید[2]**، تامس** (tāmos kid)، ح ۱۵۵۷-۱۵۹۵، نمایشنامه‌نویس انگلیسی. شهرت ادبی او عمدةً مرهون تراژدی اسپانیائی (ح ۱۵۸۸) است، که از معروفترین نمایشنامه‌های انگلیسی در سراسر قرن ۱۷م بود. بنا بر معروف، وی روایتی از هملت نوشت، که شکسپیر آن را مبنای اثر معروف خود قرار داد.

کید[3]**، جک** (jak keyd)، فت ۱۴۵۰، شورشی انگلیسی. سرکرده‌ی شورش معروف به شورش کید (۱۴۵۰) بود. شورشیان، که بیشتر از مردم کنت بودند، قوای سلطنتی را مغلوب کرده وارد لندن شدند، و تنی چند از رجال دربار هنری IV را به قتل رسانیدند. دولت، با اعلام عفو، شورشیان را متفرق ساخت، ولی کید را اعدام کرد.

کید[4]**، ویلیام** (wilyām kid)، ۱۶۴۵-۱۷۰۱، دریاستیز بریتانیائی (← دریاستیزی). در ۱۶۹۶ بر ضد کشتیهای فرانسوی مأموریت دریاستیزی یافت، اما به جرم دریازنی دستگیر (۱۶۹۹)، و اعدام شد. سرگذشت "کاپیتان کید" و شهرت گنجهای پنهان او، که موضوع داستانهای اسرارآمیز بعضی از نویسندگان (از جمله ا. ا. پو و ر. ل. ستیونس) قرار گرفت، به زندگی او جنبه‌ی نیمه‌افسانه‌ای داد. در مقاله‌ی دریازنی، کید اشتباهاً دریازن معرفی شده، و حال آنکه دریاستیز بوده است.

کیذقان (keyzaqān)، دهستان (جم ح ۱۸۹ ۱۴')، بخش ششتمد، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱(۴) آبادی. کوهستانی است، و چشمه‌سارها و باغهای فراوان میوه دارد. مرکزش، **کیذقان** (جم ۶۰۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، در ۱۲کیلومتری ج ششتمد است.

کیرتا، شهر الجزایر: ← قسنطینه.

کیرش[5] (kirš) [از آلمانی، = گیلاس]، لیکوری که، خصوصاً در آلمان و فرانسه، از گیلاس استخراج میشود. کیرش دارای بوی خاصی است که به سبب وجود مقدار ناچیزی اسید سیانیدریک و آلدئید بنزوئیک در آن میباشد.

کیرشر[6]**، آتانازیوس** (ātānāzius kiršer)، ۱۶۰۱-۱۶۸۰، باستانشناس، ریاضیدان، فیزیکدان، و عالم زیستشناس یسوعی آلمانی. در آغاز در دانشگاه وورتسبورگ استاد علم اخلاق و ریاضیات بود، و بعدها در کالج رم استاد فیزیک، ریاضیات، و السنه‌ی شرقی شد، و در ۱۶۴۳ استعفا کرد تا همهٔ خود را صرف تحقیقات باستانشناسی کند. در نتیجه‌ی کارهایش با میکروسکوپ، چنین معتقد شد که بیماری و پوسیدگی ناشی از موجودات زنده‌ی نامرئی است، و وی احتمالاً نخستین کسی است که چنین اعتقادی داشته. نوعی چنگ را نیز تکمیل کرد.

کیرشهوف[7]**، گوستاو روبرت** (gustāv robert kiršhof)، ۱۸۲۴-۸۷، فیزیکدان آلمانی. استاد

(۱)Quichua (۲)Kyd; Kid (۳)Cade (۴)Kidd (۵)kirsch (۶)Kircher (۷)Kirchhoff

دانشگاههای برسلاو (۱۸۵۰–۵۴)، هایدلبرگ (۱۸۵۴–۷۴)، و برلین (از ۱۸۷۵) بود. شهرت او مخصوصاً به سبب کارهایش در طیفنمائی است، که با همکاری بونزن انجام داد، و با او عناصر سزیوم و روبیدیوم را کشف کرد، به جهت توجیه خطوط فراونهوفر در طیف خورشید نیز معروف است. تحقیقات مهمی در علم برق و ترمودینامیک نیز انجام داد.

کیرکگارد[1]، سورن اوبو (sëren obü kirke-gārd)، دانمارکی کیرکگور (kirkegor)، ۱۸۱۳–۵۵. فیلسوف دانمارکی، که پدر فلسفه‌ی ــ مذهب وجود محسوب میشود. وی در شهر کپنهاگ متولد شد. پدرش تاجر پشم بود، و در جوانی به خدا ناسزا گفته بود، و این گناه پدر ضمیر پسر را آشفته و نگران ساخته بود. کیرکگارد در ۱۸۳۰–۴۰ در دانشگاه کپنهاگ به تحصیل علوم الاهی پرداخت. در ۱۸۴۰ با زن جوانی به نام رگینه اولسن[2] (regine ölsen) نامزد شد، ولی در ۱۸۴۱ این نامزدی را به هم زد. بسیاری از آثار وی در باب روابطش با اولسن است. در ۱۸۴۱، برای تلمذ نزد شلینگ، به برلین رفت، و در ۱۸۴۲ به کپنهاگ باز گشت.

کیرکگارد برای حالات درونی و دریافتهای نفسانی و اعمالی که انسان انجام میدهد و باید انجام بدهد بیشتر اهمیت قائل است تا به تجسس در عالم خارج و جستجوی حقایق و واقعیات عینی. "آنچه من بدان نیازمندم این است که بدانم چه باید بکنم. مسئله‌ای که من در پیش دارم این نیست که چه باید بدانم (مگر تا آنجا که هر عملی مسبوق به معرفتی است)، مسئله‌ای که برای تعیین خط مشی زندگی من مهم است این است که خداوند از من چه می‌خواهد. پیدا کردن حقیقتی ارزش جستجوی آن را دارد، و حقیقت در نظر من پیدا کردن مطلوبی است که زندگی و مرگ من به خاطر آن باشد. برای من چه فایده‌ای دارد که حقیقتی را پیدا کنم که در زندگی من اهمیتی نداشته باشد. آنچه من بدان نیازمندم این است که، به جای زندگی عالمانه، یک زندگی کاملا انسانی داشته باشم".

کیرکگارد، به خاطر همین احساس درون‌بینی و تفوّدخواهی و علاقه به کمال عمل و زندگی خود، با هر فلسفه‌ی نظری و فکر مطلق مخالف بود. وجود هر انسانی در نظر او خاص و منحصر به خود آن انسان است؛ پس، وجود عین تشخص و تفرد است، و هیچ وجودی خارج از زمان نیست. علم واقعی و وجودی آن است که موضوع آن وجود زمانی فرد و صیرورت او باشد، و از تشخص بر خاسته باشد. به همین جهت، به زعم وی، علوم ریاضی و تجربی و تاریخی علوم واقعی نیستند. انسان علم به دستگاه کائنات نمیتواند پیدا کند، و این علم منحصر به خداست.

کیرکگارد معتقد است که برای انتخاب و اختیار انسان علت منطقی و ضروری وجود ندارد، یعنی انسان مختار است، و در انتخاب راه خود آزاد می‌باشد. انسان خود باید "جهش ایمانی" یا "جهش به ایمان" را تصمیم بگیرد، و نباید در جستجوی دلیل و برهان باشد. جستجوی دلیل و برهان برای ایمان به خدا خود دلیل بی‌ایمانی است. از این روی اقداماتی که از طرق کلیسا برای برهانی ساختن دین مسیح صورت میگیرد ناشی از بی‌ایمانی است. همین عقیده موجب اختلاف و خصومت او با کلیسای رسمی دانمارک شد، با آنکه کیرکگارد خود مسیحی مؤمنی بود.

زندگی در نظر کیرکگارد جهش از حالتی به حالتی است، و صفت بارز زندگی "تمایزات کیفی" آن است. از این روی، او با دیالکتیک هگل و دیالکتیک کیفی او مخالف است.

کیرکگارد در کپنهاگ وفات یافت. مجموعه‌ی آثارس در ۱۴ جلد به زبان دانمارکی منتشر شده است (۱۹۰۱–۶)، و بسیاری از آثار او به زبانهای مهم دنیا ترجمه شده. در حیات خود، آثار خویش را به نامهای مستعار منتشر میکرده است، و شهرت او در اروپا و تأثیر او در افکار فلاسفه‌ی معاصر از اوایل قرن ۲۰م و مخصوصاً پس از جنگ I آغاز شده است. از آثار مهمش یا این یا آن (۱۸۴۳)، ترس و لرز (۱۸۴۳)، تکرار (۱۸۴۳)، مفهوم ترس (۱۸۴۴)، مراحل زندگی (۱۸۴۵)، و ملحقات نهائی غیر علمی به فلسفه (۱۸۴۶) است.

کیرکه[3] (kirke)، در اساطیر یونانی، ساحره‌ی معروف، دختر هلیوس. در جزیره‌ای میزیست، و ملاحان را بدانجا میکشانید، و به جانور مبدل میکرد. در اودیسه، همراهان اودوسئوس را به خوک مبدل کرد، اما او، به کومک هرمس، وادارش ساخت تا سحر را باطل کند. در افسانه‌های بعد از هومر، از اودوسئوس پسری آورد به نام تلگونوس[4] (telegonos)، که بر خلاف میلش، پدر را بکشت.

کیروف[5] (kirof)، سابقاً **ویاتکا[6]** (vjätkā)، شهر (جه تخمیناً ۲۹۶٬۰۰۰)، کرسی ایالت کیروف، ش قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، بر رود ویاتکا. از مراکز مهم اتصال خطوط راه آهن است. دارای کارخانجات تهیه‌ی ماشین‌آلات و کارخانجات چوببری و تهیه‌ی مواد غذائی است. در ۱۱۷۴ به نام خلینوف[7] (xlinof) تأسیس شد، در ۱۷۸۰ نامش به ویاتکا تبدیل شد، در ۱۹۳۴ به نام س. م. کیروف نامیده شد. در قرن ۱۹م تبعیدگاه مجرمین سیاسی بود.

کیروف[8]، سرگی میرونوویچ (sergey mirono-vic kirof)، ۱۸۸۸–۱۹۳۴، از رهبران کمونیست روسی. در جنگ داخلی (۱۹۱۸–۲۰) شرکت داشت، و پس از آن به قدرت رسید و از دستیاران معتمد و نزدیک ستالین شد. از ۱۹۳۰ به عضویت پولیتبورو در آمد، و اسرار ورزید که به دستگاه اداری جنبه‌ی دموکراتیک داده شود. در ۱۷مین (۱۹۳۴) کنگره‌ی حزب به دبیری کمیته‌ی مرکزی انتخاب شد، اما کمی بعد در لنینگراد به قتل رسید. پس از آن اعلام شد که در توطئه‌ی قتل او تروتسکی، زینوویف، کامنف، ریکوف، و دیگران دست داشته‌اند. تصفیه‌ی بزرگ حزب و محاکمات معروف متعاقب آن در سال بعد از کشته شدن او آغاز شد. بعضی معتقدند که، در کنگره‌ی ۱۷م، کیروف به صف مخالفین ستالین پیوسته بود، و انتخاب او به دبیری کمیته‌ی مرکزی در حقیقت مقدمه‌ای برای اخراج ستالین بود، و قتل او نیز به فرمان ستالین، و بهانه‌ای برای تصفیه‌ی حزب از مخالفین او بوده است.

کیروف‌آباد، آذربایجان شوروی، نام کنونی **گنجه**.

کیرون، شهر، تایوان، ← **کیلونگ**.

کیرونا[9] (kirünā)، شهر (جه ۲۷٬۰۶۳)، ولایت نوربوتن، ل سوئد. مرکز منطقه‌ی آهنخیز لاپلاند است. کیرونا پس از افتتاح (ح ۱۹۰۰) معادن به عنوان شهر نمونه تأسیس شد.

کیریکو[10]، جورجو د (jörjo de kiriko)، ۱۸۸۸ – ، نقاش ایتالیائی؛ متـ یونان. از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۵ در پاریس کار میکرد. نقاشیهای این دوره‌ی او کیفیتی غریب و اسرارآمیز دارد، و طرحها و تصویرهائی غیر عادی و غیر واقعی در آنها دیده میشود. خانه‌های خالی و کوچه‌های خلوت، که گاه آدمهای عجیب در آنها هستند، در نقاشیهای او فراوان است. سوررئالیستهای اولیه سخت تحت تأثیر این نقاشیهای کیریکو قرار گرفتند. بعد از ۱۹۲۰ سبک خود را عوض کرد، و به کارهای دقیق پرداخت. کیریکو به عنوان صحنه‌آرای تئاتر نیز شهرتی دارد. همچنین آثاری در نقد هنر نوشته است.

کیرین[11] (kirin)، ماندارن **چی‌لین**، ایالت (ح ۱۸۶٬۰۰۰ کمم؛ جه ح ۱۱٬۳۰۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین، کرسی آن چانگچون. از غ به ناحیه‌ی خودمختار مغولستان داخلی، از ل‌ش به تجشه، و از ج‌ش به کره‌ی شمالی محدود است. قسمتی از دشت حاصلخیز منچوری است، که سونگاری آن را مشروب میکند. محصول عمده‌اش سویا و غلات است. از الوار آن بهره‌برداری، و از معادن آهن، زغال سنگ، طلا، و سرب استخراج میشود. نزدیک مرکز کره‌ی شمالی ناحیه‌ی خودمختار ینبین[12] (yenpien) قرار دارد، که در ۱۹۵۲ تأسیس شد، و بیشتر سکنه‌ی آن کره‌ای‌اند.

کیرینو[13]، الپیدیو (elpidio kirino)، ۱۸۹۰–۱۹۵۶، سیاستمدار فیلیپینو. از یاران م. ل. کسون، و در ۱۹۴۸–۵۴ رئیس جمهور فیلیپین بود.

کیز[14]، سر راجر جان براونلو (sər rājər jān brănlō kiz)*، ۱۸۷۲–۱۹۴۵، دریاسالار بریتانیائی. در جه I عملیات دوور را، که به هجوم به زبروگه و اوستاند و فلج کردن ناوگان آلمان در دریای مانش انجامید، فرماندهی کرد. در جه II، مدیر عملیات مشترک (۱۹۴۰–۴۱) بود، و اولین نیروهای کوماندو را در ارتش انگلستان تشکیل داد.

کیزلگور، نوعی خاک، ← دیاتومه.

کیزلیار، شهر، ← کیلیار.

کیسان، ابوعمره (abu.ʿamra kaysān)، فد ۶۷ هق، فرمانده شرطه‌ی مختار ثقفی. در روزگار مختار، در کوفه یکی از رهبران موالی بود، و در کار انتقام خون حسین ع مجری فرمان مختار به شمار میرفت. بعضی او را غلام علی و شاگرد محمد حنفیه دانسته‌اند. کیسان احتمالا در سال ۶۷ هق کشته شده است. نام کیسان بعدها لقب مختار شد (← کیسانیه).

کیسانگانی، شهر، ← کنگو، جمهوری (دموکراتیک).

کیسانیه (kaysāniyye) یا **مختاریه** (moxtā-riyye)، فرقه‌ای از شیعه که به امامت محمد حنفیه، فرزند علی ع، قائل بوده‌اند. بنیانگذار این فرقه مختار ثقفی بود، که خود را وزیر و پشتیبان و

---

(۱)Kierkegaard (۲)Olsen (۳)Circe (۴)Telegonus (۵)Kirov (۶)Vyatka (۷)Khlynov (۸)Kirov (۹)Kiruna (۱۰)Chirico (۱۱)Kirin (۱۲)Yenpien (۱۳)Quirino (۱۴)Keyes

رسول محمد حنفیه میدانست، و او را به عنوان مهدی میخواند، و با استفاده از اهمیت مقام او در میان مردم، نفوذی بسیار به دست آورد، و به خونخواهی امام حسین و شهدای کربلا برخاست. کیسانیه اتباع مختار بودند، و به مختاریه نیز شهرت یافتند. کیسانیه چند فرقه شدند، و با همه‌ی اختلافها، در دو عقیده مشترک بودند، قول به امامت محمد حنفیه، و عقیده به جواز بداء در خداوند.

بعضی از کیسانیه محمد حنفیه را امام پس از علی ع میدانستند، و استنادشان به این بود که، در جنگ جمل، علی رایت را به دست او داده بود، و بعضی دیگر معتقد بودند که وی بعد از حسن ع و حسین ع امام است. کیسانیه معتقد بودند که محمد حنفیه همه‌ی اسرار را از قبیل علم تأویل، علم باطن، و علم آفاق و انفس از سیدین (حسن و حسین) فرا گرفته است، و بعضی به حدی در حق وی غلو داشتند که میگفتند صلح امام حسن و قیام امام حسین به دستور او بوده است.

کیسانیه، بعد از مرگ (محرم ۸۱ هق) محمد حنفیه، سه فرقه شدند. بعضی معتقد بودند که محمد حنفیه مهدی است و نمرده، اما معلوم نیست کجاست. برخی معتقد بودند که در کوه رضوی (razvā) مقیم است، و از جمله، سید حمیری چنین عقیده‌ای داشته است، و در این باره اشعاری دارد. بعضی هم ابوهاشم پسرش را جانشین او میدانستند (هاشمیه).

در سبب نامیده شدن این فرقه به کیسانیه اختلاف است، و شاید این عنوان از نام ابوعمره کیسان گرفته شده باشد. به هر حال، این نام را مختار بعدها بر خود نهاد. کیسانیه را خشبیه نیز خوانده‌اند. در کتب فرق و مقالات، تشعبات و نام‌های فرق مذهب کیسانی را به صورتهای مختلف نوشته‌اند. بر روی هم، این فرقه در آغاز کیسانیه، و بعد مختاریه خوانده شده‌اند، و بعد از مرگ محمد، چون بیشتر آنان اعتقاد به جانشینی پسرش ابوهاشم داشتند، کیسانیه را هاشمیه نیز نامیده‌اند.

بعد از مرگ ابوهاشم، بر سر جانشینی او اختلاف شد. بعضی که معتقد بودند که امامت به بیان ابن سمعان نهدی (bayāne 'bne sam'āne nahdi، یکی از غلاة) منتقل شده است به بیانیه (bayāniyye) معروف شدند. بعضی که پیروان رزام (razzām) بودند معتقد بودند که امامت از ابوهاشم به محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس و از محمد به فرزندش ابراهیم امام (پیشوای دعوت عباسیان) انتقال یافته است و به رزامیه (razzā-miyye) شهرت یافتند، و بعضی گفته‌اند که ابومسلم خراسانی بر این مذهب بوده است.

کیست[1] (kist)، پیکری شبیه کیسه در بافتها، که معمولا حاوی مقداری مایع است. علت پیدایش کیست ناهنجاری مادرزادی یا از بین رفتن قسمتی از بافت سالم بدن است. این تغییر شکل در همه‌ی دستگاههای بدن ممکن است پدید آید.

کیسترکیوم، دهکده، فرانسه، ← سیتو.

کیستنا، رود، هند، ← کوروماندل.

کیسفالودی، آلکساندر: ← کیسفالودی، شارل.

کیسفالودی[2]**، شارل** (šārl kisfāludi)، مجارستانی **کارولی کیشفالودی** (kāroly)، ۱۷۸۸–۱۸۳۰، نمایشنامه‌نویس مجار و بنیانگذار نمایشنامه‌ی ملی مجار. نمایشنامه‌ی تاتارها در مجارستان (۱۸۱۹)، که اولین اثر موفق او بود، نخستین نمایشنامه‌ی اصیل مجارستانی به شمار میرود. برادرش **آلکساندر کیسفالودی**، ۱۷۷۲–۱۸۴۴، مؤسس مکتب شعر غنائی مجار بود.

کیسکا[3] (kiskā)، جزیره‌ای به طول ح ۳۰ کم، نزدیک ساحل غربی آلاسکا، در جزایر رت از جزایر آلئوسین. آتشفشان کیسکا ح ۱٬۲۲۰ متر ارتفاع دارد. در ۱۹۴۲ ژاپنیها آن را گرفتند، و در ۱۹۴۳ رها کردند.

کیسلووودسک[4] (kislovodsk)، شهر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۸۴٬۰۰۰)، ج سرزمین ستاورویول، ج‌غ جمشیر اروپائی، در قسمت مرکزی کوههای بزرگتر قفقاز. از مراکز بهداشتی است.

کیسلیار[5] (kislyār) یا **کیزلیار**، شهر (جه ـ۹٬۵۱۴)، ش ناحیه‌ی گروزنی، جمشیر اروپائی، بر دلتای رود ترک، ح ۶۴کیلومتری دریای خزر. سابقاً جزء داغستان بود. میان باغها و تاکستانها محصور و به جهت شراب مرغوبش معروف است. از مراکز خرید و فروش گندم، زرت، و میوه است، و صنایع مهم ماهیگیری دارد.

کیسلینگ[6]**، ویدکون** (vidkun kisling)، نروژی کویسلینگ (kvisling)، ۱۸۸۷–۱۹۴۵، از رهبران نروژی فاشیسم. در ۱۹۳۳ حزب اتحاد ملی را تشکیل داد، و در هجوم (۱۹۴۰) آلمانها به نروژ با آنها همکاری کرد. در دوره‌ی اشغال نروژ نخست‌وزیر (۱۹۴۰ و ۱۹۴۲–۴۵) بود. پس از جنگ محاکمه و به جرم خیانت تیرباران شد. نام او اسمی عام به معنی خائن شده است.

کیسم (kisom)، ده (جه ۲٬۶۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۷کیلومتری غ آستانه، کنار سفیدرود.

کیسمنت[7]**، راجر دیوید** (rājər deyvid keys-mənt)، ۱۸۶۴–۱۹۱۶، از ملیون ایرلندی. در 1900 که قنسول انگلستان در کنگوی بلژیک بود از فجایع شرکتهای کائوچو نسبت به بومیان پرده برداشت. در ۱۹۰۸–۱۲ که قنسول انگلستان در ریو دژانیرو بود رفتار بیرحمانه‌ی شرکت مختلط انگلیسی و پروئی را بر ملا ساخت. در شروع جنگ I در کشمة بود، و به مقتضای این رأی که "فرصت ایرلند در گرفتاری انگلستان است"، به جمع‌آوری اعانه برای داوطلبان ایرلندی پرداخت. در ۱۹۱۴ به عنوان نماینده‌ی دسته‌ای از شورشیان ایرلند به آلمان رفت، و از آنجا با یک زیردریائی آلمانی عازم سواحل ایرلند شد، ولی قبل از آنکه بتواند با دوبلن ارتباطی حاصل کند گرفتار شد. او را در لندن محاکمه کرده به عنوان خیانت به دار آویختند. ایرلندیها او را از شهدای راه وطن میشمارند.

کیسون سیتی، فیلی‌پین، ← کسون سیتی.

کیسه‌تنان[8] (kisc.tanān)، سلسله‌ای از جانوران، مشتمل بر مدوزها، شقایقهای دریائی (← شقایق دریائی)، و مرجانهای نرم و سخت (← مرجان). از آن جهت این جانوران را در یک سلسله قرار داده‌اند که در خصوصیات ذیل با یکدیگر شریکند، (۱) جز در معدودی از آنها، همه در اطراف دهان بازوهائی دارند؛ (۲) تقارن شعاعی یا دوشعاعی دارند؛ (۳) از دو لایه یاخته تشکیل شده‌اند، که ملاط یا بافتی پیوندی آنها را به یکدیگر میچسباند؛ (۴) یاخته‌های گزنده‌ی خاصی دارند که در دیگر جانوران دیده نمیشود؛ (۵) یک حفره‌ی گوارشی در بدن دارند، که جز از راه دهان به خارج مربوط نیست.

بسیاری از کیسه‌تنان کولونیهای کاملی از افراد پیوسته به یکدیگر تشکیل میدهند، که آبستنه‌های مرجانی یکی از انواع آنها است. ظاهر بعضی از آنها شکل گیاهی دارد که یا به پایه‌ای محکم یا به یکی از افراد دیگر کولونی چسبیده است، یا اصلا حرکت ندارند یا حرکتشان بسیار محدود است.

کیسه‌دار[9] (kise.dār)، عضوی از راسته‌ی جانوران کیسه‌دار یا کیسه‌داران (Marsupialia). جز در معدودی از اشکال که در آنها جانور ماده جفت جنینی دارد که در مدت کوتاهی کار میکند، جفت واقعی در این جانوران موجود نیست. بچه به حالت ناپرورده متولد میشود، بچه‌ی کانگوروی بزرگ خاکستری در هنگام تولد فقط ۲٫۵ سم طول دارد، و در اوپوسوم[10] (oposum) که قسمی دیگر از این راسته است، طول نوزاد فقط ح ۱۲ ملم است. در اغلب اعضای این راسته، بر روی شکم حیوان ماده چینخوردگی یا کیسه‌ای از پوست وجود دارد که نوزادها بلافاصله پس از تولد در آن میخزند، و هر کدام خود را به یک پستان میچسبانند. چون هنوز قدرت مکیدن پستان را ندارند، شیر خود به خود با انقباضهای متناوب عضلات غدد پستان مادر به دهان آنها میریزد. حتی پس از پایان مرحله‌ی شیرخوارگی، حیوان کوچک برای جا به جا شدن و پناه جستن، وارد کیسه‌ی روی شکم مادر میشود. در اشکالی از این جانوران که کیسه وجود ندارد یا ناقص است، بچه‌ها بر پشت مادر سوار میشوند. بیشتر کیسه‌داران موجود بومی استرالیا و جزایر مجاور آنند، جز اوپوسوم که در بتر جدید زندگی میکند، قسم منقرضی از اوپوسوم در اروپا یافت شده است.

کیسه‌ی صفرا: ← صفرا یا زهره.

کیسینجر[11]**، هنری الفرد** (henri alfrəd kisin-jər)، ۱۹۲۳– ، دانشمند علوم سیاسی و رجل امریکائی، متـ آلمان. در ۱۹۳۸ با والدینش، که در فشار نازیها بودند، به نیو یورک مهاجرت کرد. در جنگ II شرکت کرد، و پس از جنگ وارد دانشگاه هاروارد شد، و از آنجا به درجه‌ی دکتری در علم حقوق رسید (۱۹۵۴). در ۱۹۵۴ به تدریس در هاروارد پرداخت. کیسینجر در ۱۹۵۷، اولین کتاب خود، سلاحهای هسته‌ای و سیاست خارجی را، که تجزیه و تحلیل اثرات سلاحهای هسته‌ای بر سیاست و استراتژی نظامی بود، منتشر کرد، که در محافل کشوری و لشکری فوق العاده مورد توجه واقع شد، و تأثیر زیادی بر سازندگان سیاست خارجی و نظامی گذاشت. وی سمت مشاور در چند دستگاه دولتی کشمة را داشت. در ۱۹۶۹، ر. نیکسن او را مشاور خود در امور مربوط به امنیت ملی کرد. در این مقام مورد اعتماد ریاست جمهوری قرار گرفت و یکی

---

(۱)cyst (۲)Kishfaludy (۳)Kiska (۴)Kislovodsk (۵)Kizlyar (۶)Quisling (۷)Casement (۸)coelentrata (۹)marsupial (10)opossum (11)Kissinger

از متنفذترین مشاورین او شد. در ۱۹۶۹ نماینده‌ی تام الاختیار کشمت، به جای آ. هریمن، در کنفرانس صلح ویتنام در پاریس بود، و در ۲۷ ژانویه‌ی ۱۹۷۳ (۷ بهمن ۱۳۵۱ هش) قرارداد آتش‌بس جنگ ویتنام را، پس از قریب ۴ سال و ۸ ماه که جلسات کنفرانس تشکیل میشد، به امضا رسانید. در ۱۵ ژوییه‌ی ۱۹۷۱ نیکسن، با اعلام اینکه کیسینجر مخفیانه به پکن رفته و ترتیب ملاقات رئیس جمهور را از جمهوری خلق چین داده است، تعجب ملت را بر انگیخت. در اوت ۱۹۷۳، به وزارت امور خارجه‌ی کشمت منصوب شد. به خاطر موفقیت در کنفرانس صلح پاریس، جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۷۳ به او و له دوک تو (le duk to)، نماینده‌ی ویتنام شمالی، تعلق گرفت، ولی له دوک تو از قبول سهم خود امتناع کرد.

کیش[1] (kiš)، شهر و کشور قدیمی بین النهرین، ح ۸۰کیلومتری ج بغداد. کیش قدیمترین پایتخت بابل بوده است، و بنا بر روایتی که بیش از ۴٬۰۰۰ سال قدمت دارد، نخستین سلسله‌ی شاهان کیش بلافاصله پس از طوفان نوح در آن طلوع کرده‌اند. برطبق افسانه‌ها، این سلسله مدت ۲۴٬۵۱۰ سال دوام داشت، و در میان ۲۳ شاه آن مخلوطی از سومریان و اکدیان سامی بوده‌اند، که به طور متوسط هر یک بیش از ۱٬۰۰۰ سال زندگی کرده است. بعضی از آنان اشخاص شناخته‌شده‌ی اساطیری هستند، و برخی محتملا چهره‌هائی از روایات قدیم بوده‌اند، مانند شاه ۲۲م، که گفته‌اند سرزمین عیلام را مسخر کرد، و پسرش، اگا (egga)، که قهرمان منظومه‌ی سومری جدید الاکتشافی است که مبارزه‌ی او را با شاه بابلی معروف، گیلگمش، وصف میکند. عقیده‌ی رایج این است که گیلگمش شخصیت تاریخی داشته است، و در دوران شکوفائی فرهنگ بابلی، درست پیش و پس سال ۳۰۰۰ ق‌م میزیسته است.

مورخان قدیم تاریخ بابل سه سلسله‌ی متاخرتر در کیش تشخیص داده‌اند. سلسله‌ی دوم کیش هنوز افسانه‌ای است، و گفته‌اند که ۸ شاه آن مدت ۳٬۱۹۵ سال سلطنت کرده‌اند، و همچنین از سلسله‌ی سوم هم اطلاع قابل اعتمادی در دست نیست، چه تنها فرمانروای آن دختری است اساطیری به نام کوبابا (kobāba)، که خادمه‌ی میخانه‌ای بود، و ملکه شد، و یک قرن تمام سلطنت کرد. بعدها وی به صورت یکی از ربة النوعهای عمومی ج‌غ آسیا در آمد، و حتی نام وی در اساطیر یونان هم وارد شد. سلسله‌ی چهارم کیش مخلوطی از افسانه و تاریخ است؛ نخستین شاه آن، پوزور-سن (pozor-sen)، فقط ۲۵ سال پادشاهی کرد، او را فرزند کوبابا دانسته، و نوشته‌اند که پسرش ۴۰۰ سال پادشاه بود. پنج شاه دیگر این سلسله همه نامهای معتبر سامی دارند، و مدت پادشاهی آنان را روی هم رفته ۶۶ سال دانسته‌اند، و به همین جهت شاید اشخاص تاریخی باشند. با اینان، ایام دولت کیش به پایان رسید و، در ح ۲۳۰۰ ق‌م، جای آن را شهر اکد گرفت، که بر طبق افسانه‌ها، نخستین شاه آن، سارگن ۱، ساقی یکی از نواده‌های کوبابا بوده است. باآنکه هیچ نوشته‌ی تاریخی تفصیلی در باره‌ی هیچ یک از شاهان کیش در دست نیست، دلیل معقولی برای شک کردن در این امر نداریم که کشور کیش در اوج قدرت خود در قرنهای اول هزاره‌ی سوم ق‌م بر قسمت عمده‌ای از آسیای ج‌غ مسلط شده باشد. به هر صورت، پسران سارگن به لقب "شاه کیش" میبالیدند، تا آخرین شاهان مستقل تاریخی بین النهرین، همه‌ی شاهان، اعم از بزرگ و کوچک، این لقب را داشتند.

کیش، از اسامی محلی شمشاد.

کیش، جزیره‌ی (jazireye kiš)، بخش (جه ـ ۱۴ ۸۳۴ سه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بندر لنگه، در خلیج فارس، ج‌غ بندر چارک، به واسطه‌ی یک تنگه‌ی قابل کشتیرانی به عرض ح ۱۵ کم، از زمینلاد میان دماغه‌ی چیرو (← شیبکوه)، و بندر چارک جدا میشود. طول آن ۱۵ کم و عرضش ۷ کم، و تقریباً بیضی‌شکل است. جزیره نسبةً مسطح، و در بلندترین نقطه‌ی آن (به ارتفاع ۳۷ متر) یک فانوس دریائی نصب شده است. کرانه‌های آن آهکی و صدفی، ولی زمین قسمت‌های داخلی مخلوطی است از شن و رس، که کاملا برای زراعت مناسب است. جزیره به وسیله‌ی آبسنگها احاطه شده است. درختهای نخل، کنار، و کهور فراوان دارد. دما در تابستان به °۴۵ میرسد. ساکنین آن به غواصی، صید ماهی، و قایقسازی اشتغال دارند. در دی ماه ۱۳۳۳ هش تابع بخش شیبکوه، و جزء فرمانداری بندر لنگه شد. در تیر ماه ۱۳۳۷ هش بخشهای ابوموسی و تمب مار (تنب کوچک) به یک بخش تبدیل، و مرکز آن جزیره‌ی کیش تعیین شد. کیش به واسطه‌ی داشتن آب شیرین و موقعیت جغرافیائی از قدیم مسکون بوده است. جغرافیانویسان دوره‌ی اسلامی، و نیز بنیامین تودلائی و مارکو پولو از آن نام برده‌اند. بنیامین بازار آن را بسیار جالب توجه و پررونق یافته است. در زمان اتابک ابوبکر ابن سعد "دولتخانه" نامیده میشد، و در این دوره بود که تسلط امرای محلی بنوقیصر بر جزیره‌ی کیش پایان یافت، و در اختیار ملوک هرمز قرار گرفت. جزیره‌ی کیش خلف بندر سیراف، و سلف بندر هرمز در تجارت شرق بود، و تا قرن ۱۳م بازار عمده‌ی بازرگانی به شمار میرفت. خرابه‌های شهر قدیم کیش در امتداد کرانه‌ی شمالی جزیره باقی است. ناصرالدین شاه قاجار آن را به علی خان قوام‌الملک بخشید. مرکزش، ماشه (māše؛ جه ۴۵۲ سه ۱۳۴۵ هش)، در ۹۰کیلومتری غ بندر لنگه قرار دارد. بازار قدیمی و مسجد جامعی دارد که از تمام مساجد جزیره‌ی کیش بزرگتر است. نامش را قیس یا قیش هم ضبط کرده‌اند. بنا بر فرهنگ جغرافیائی ایران، ۱۳۳۰ هش، جزیره‌ی کیش، علاوه بر ماشه، دارای سه آبادی کوچک سفیل و ده و سه‌چم است.

کیشفالودی: ← کیسفالودی.

کیشوت، دون: ← دون کیشوت.

کیشینیوف[2] (kišinyof)، شهر (جه ح ۲۸۲٬۰۰۰)، کرسی جشه مولداوی. از مراکز حمل و نقل است، و دارای کارخانه‌های ماشینسازی، تهیه‌ی مصنوعات پلاستیکی و کائوچوئی، و آمودن مواد غذائی است. اول‌بار در ح ۱۴۲۰ از آن نام برده شده است. در قرن ۱۶م در تصرف ترکان عثمانی بود، و در ۱۸۱۲ به تصرف روسیه در آمد. در ۱۹۱۸–۴۰ در دست رومانی بود، و سپس به تجشه تعلق یافت. دانشگاه (تأسیس سال ۱۹۴۵) دارد، و آکادمی علوم جشه مولداوی در آنجاست.

کیطاره، ساز، ← لیر.

کیف[3] (kief)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱٬۶۳۲٬۰۰۰)، کرسی جشه اوکرائین، بر رود دنیپر. بزرگترین شهر اوکرائین و سومین شهر بزرگ تجشه است، و نیز از مراکز مهم فرهنگی، صنعتی، و تجارتی است. دانشگاه (تأسیس ۱۸۳۳)، آکادمی علوم اوکرائین (تأسیس ۱۹۱۸)، مؤسسات علمی و فنی و تربیتی متعدد، تئاترها، موزه‌ها، و کتابخانه‌ها دارد. صنایع مهمش ماشینسازی، ساختن وسایل راه آهن، و نساجی است.

کیف یکی ازمهاجرنشینهای اسلاوها بر سر راه بزرگ تجارتی بین اسکاندیناوی و قسطنطنیه بود. در ۸۸۲ که وارانگیان در آنجا مستقر شدند تابع خزرها بود. کیف در زمان جانشینان اولگ پایتخت مملکت قرون وسطائی کیف شد، و یکی از مراکز عمده و بزرگ تجارتی و فرهنگی اروپا بود. انحطاط آن از اواخر قرن ۱۲م آغاز شد، و در ۱۲۴۰ مغولها آن را تاراج و ویران کردند. از این تاریخ تا قرن ۱۴م کیف خراجگزار اردوی زرین بود، سپس به لیتوانی انتقال یافت، و آن در ۱۵۶۹ با لهستان یکی شد. با تأسیس (۱۶۳۲) آکادمی کیف، این شهر مرکز فضل و دانش در اوکرائین شد. در سال ۱۶۸۴ که قزاقهای اوکرائین به سرکردگی خملنیتسکی بر ضد لهستان قیام کردند، کیف مدت کوتاهی مرکز مملکت اوکرائین شد، اما پس از اتحاد (۱۶۵۴) اوکرائین با روسیه تحت استیلای مسکو در آمد(۱۶۶۷). در قرن ۱۹م تجارت و صنعت آن بسرعت توسعه یافت. در ژانویه‌ی ۱۹۱۸، که مملکتی به نام جمهوری دموکراتیک اوکرائین اعلام شد، کیف پایتخت آن شد، ولی در جنگ داخلی ۱۹۱۷–۲۰ متعاقباً تحت اشغال سربازان آلمانی، روس سفید، لهستانی، و شوروی در آمد. در ۱۹۳۴ کرسی جشه اوکرائین از خارکوف به کیف منتقل شد. در جنگ II آلمانها شهر را اشغال کردند (۱۹۴۱)، هزارها (از جمله ۵۰٬۰۰۰ یهودی) از مردم آن به قتل رسیدند. پس از جنگ، تجدید بنای شهر بسرعت صورت پذیرفت.

شهر کیف در میان تپه‌ها بر رود دنیپر واقع و دارای باغها و پارکهای متعدد است، و یکی از زیباترین شهرهای اروپا و گنجینه‌ای از آثار هنر و معماری قرون وسطی است. از جالبترین ابنیه‌ی آن کلیسای جامع سنت سوفیا و دیر مغاره‌ای لاورا (lāvrā) (بنای قرن ۱۱م) است، که اولی به شیوه‌ی ایاصوفیه‌ی قسطنطنیه ساخته شده است.

مملکت کیف نخستین مملکت قرون وسطائی اسلاوهای شرقی بود، و از قرن ۱۰م تا قرن ۱۳م رونق داشت، و مشتمل بود بر تقریباً همه‌ی اوکرائین حالیه، روسیه‌ی سفید، و قسمت ل‌غ روسیه‌ی اروپائی، و از ل تا نووگورود و ولادیمیر امتداد داشت. بر طبق روایات، روریک (از وارانگیان) در ۸۶۲ در نووگورود مستقر شد، و سلسله‌ای تأسیس کرد. جانشینش، اولگ وارد کیف شد، و یک مملکت مستقل کیف در آنجا تأسیس کرد. وارانگیان "روس" هم خوانده میشدند، و احتمالا این اسم از همان اوایل به اسلاوهای مملکت کیف اطلاق شد، که به "روسهای کیف" معروف شدند. بعضی نیز کلمه‌ی "روس" را از ریشه‌ی اسلاوی میدانند. اولگ اسلاوهای شرقی را متحد کرد، و از استیلای خزرها آزادی بخشید. پس از اولگ، ایگور (igor) در ۹۱۲–۴۵ سلطنت کرد، و وی شوهر اولگا (بعداً ← قدیسه اولگا) بود. در سلطنت (۹۶۴–۷۲)

(۱)Kish (۲)Kishinev (۳)Kiev

سوباالوسلاو خزرها مقهور شدند، و قدرت کیف تا ولگای سفلی و ل قفقاز گسترش یافت. ولادیمیر I مسیحیت را وارد کیف کرد، و در حدود سال ۹۸۸ آیین ارتدوکس را از دولت بیزانس اقتباس کرد. بعد از دوره‌ی یاروسلاف (سلطنتش در ۱۰۱۹–۵۴)، مملکت بین پسرانش تقسیم شد، و پیکارهای داخلی در گرفت. ولادیمیر II، مهیندوک کیف، کوشید که مملکت را وحدت بخشد، ولی توفیق نیافت، و کشمکشهای داخلی و حملات مخرب قپچاق‌ها قدرت کیف را پایان داد. در اواسط قرن ۱۲م چند مرکز محلی به وجود آمد، گالیچ، در غ؛ ولادیمیر-سوزدال (← ولادیمیر)، در ل‌غ؛ نووگورود، در ل؛ و کیف در ج. در ۱۱۶۹ فرمانروای سوزدال کیف را تاراج کرد، و ضربه‌ی نهائی را مغولان وارد کردند (سال ۱۲۴۰).

کیفرخواست (keyfarxāst) یا **ادعانامه** (-edde'a-nāme)، در قوانین ایران، تقاضانامه‌ی دادستان از محاکم جزائی برای محاکمه و محکوم کردن یک یا چند متهم به جهت جرم یا جرایمی که به آنها منسوب است. مقررات مربوط به کیفرخواست در فصل اول از باب دوم آیین دادرسی کیفری مذکور است.

کیفوور[1]**، استس** (estəs kifovər)، ۱۹۰۳–۶۳، سناتور امریکائی. در ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ رئیس کمیته‌ی سنا برای تحقیق در جنایات بود، و شهرت بسیار یافت. کتاب جنایت در امریکا (۱۹۵۱) اثر وی و نتیجه‌ی تحقیقات اوست.

کیفهویزر[2] (kifhoyzer)، کوه پوشیده از جنگل، به ارتفاع ح ۴۷۰ متر. در کشور سابق تورینگن، آلمان شرقی. ویرانه‌های قصور روتنبورگ[3] (-ro-tenburg، قرن ۷م) و کیفهاوزن[4] (قرن ۱۲م) و بنای یادبود عظیمی از امپراطور ویلهلم در آن باقی است. بر طبق روایات، فردریک I (باربارossa) در غاری در این کوه به انتظار وقت مناسب خفته است تا باز گردد و عظمت آلمان را تجدید کند. این روایات اصلا در باب امپراطور فردریک II بود.

کیقباد (keyqobād، اصلا keyqabād)، در داستانهای ملی ایران، نخستین پادشاه از سلسله‌ی کیانیان، که گویند 100 سال پادشاهی کرد. وی از نطفه‌ی فریدون بود، و در البرزکوه مقام داشت. پس از مرگ گرشاسب، آخرین پادشاه پیشدادی– که تخت ایران از شاه تهی ماند، و تورانیان ایران را آشفته میداشتند–زال برای جستجوی کیقباد رستم را فرستاد، و او را به شاهی خواند. کیقباد پادشاه ایران شد، و به خواهش پهلوانان، به جنگ افراسیاب رفت. در این جنگ، رستم پهلوانیهای درخشان کرد، و تورانیان تاب مقاومت نیاوردند، و جیحون مرز ایران و توران شد. کیقباد پس ازین جنگ روی به پارس نهاد، و استخر را به پایتختی بر گزید.

کیقباد I (-keyqobād) [علاءالدین کیقباد]، فت شوال ۶۳۴ هق، پادشاه (۶۱۵ و به قولی ۶۱۷–۶۳۴ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر غیاث‌الدین کیخسرو I و برادر کیکاوس I. وی بعد از وفات برادر در قونیه بر تخت سلطنت نشست. غالبا با تحریکات امرا و مدعیان خویش مواجه بود، و چند نوبت نیز با جلال‌الدین خوارزمشاه جنگ کرد. به شعر و ادب علاقه میورزید، و با صوفیه و مشایخ به اخلاص و ارادت میزیست. ناصر خلیفه‌ی عباسی منشور سلطنت را بر دست شیخ شهاب‌الدین سهروردی جهت او فرستاد، و او شیخ را حرمت تمام کرد. نیز، بنا بر مشهور، سلطان بهاءالدین ولد، پدر مولانا جلال‌الدین رومی، به دعوت او به قونیه آمد، و در آنجا به افاضه پرداخت. کیقباد I سرانجام در ماه شوال سال ۶۳۴، به امر و توطئه‌ی پسر خود کیخسرو II در قیصریه، به وسیله‌ی مرغ بریان که ظاهراً آن را زهرآلود کرده بودند، مسموم و هلاک شد. کیقباد I پادشاهی باکفایت اما سختگیر و سخت‌دل بود.

کیقباد II (-keyqobād) [علاءالدین کیقباد]، فت ح ۶۵۵ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر کیخسرو II، و برادر کیکاوس II و قلج ارسلان IV. پدرش او را به جانشینی خود وصیت کرد، ولی چون او بیش از ۷ سال نداشت، برادرانش با وی در امر سلطنت شریک شدند. هنگامی که به سفارت نزد ایلخان مغول میرفت، در راه به قتل رسید.

کیقباد III [علاءالدین کیقباد ابن فرامرز ابن عزالدین کیکاوس II]، پادشاه (۶۸۳، ۶۹۲–۶۹۳، ۷۰۰–۷۰۲، ۷۰۴–۷۰۷ هق) سلجوقی آسیای صغیر از سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ نوه‌ی کیکاوس II. سلطنت روم، که از مدتی قبل از او دوچار انحطاط و اختلال بود، در زمان او غالباً بین او و عمش مسعود II سلجوقی مورد تنازع و تناوب بود، و این هر دو پادشاه–مثل چند تن از اسلاف خود–در واقع دست‌نشانده‌ی ایلخانیان مغول بودند. یک بار هم که کیقباد III داعیه‌ی استقلالی یافت از طرف غازان خان مغول مقهور شد.

کیقباد، شروانشاه: ← شروانشاهان، جدول II.

کیقباد ابن فرامرز: ← کیقباد III.

کیک، حشره: ← کک.

کیکاوس (keykāvus). برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمییابید به ردیف کیکاووس نیز رجوع کنید.

کیکاوس I (-keykāvus) [عزالدین کیکاوس]، فت ۲۷ رجب ۶۱۵ (و به قولی شوال سال ۶۱۷ هق)، پادشاه (۶۰۸–۶۱۵ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر غیاث‌الدین کیخسرو I. بعد از وفات پدر به سلطنت نشست (صفر ۶۰۸ هق)، و مخالفت برادرانش، که در آغاز سلطنت او به خلاف او قیام کردند، به نتیجه‌ای نرسید. امرا به طاعت او در آمدند، و او را "سلطان غالب" خواندند. کیکاوس برادرش کیقباد را که در انگوریه (انقره، آنکارا) متحصن بود امان داد، و محترمانه به یکی از قلاع تبعید کرد. بعد از آن در آناطولی به محاربه پرداخت، و سینوب را گرفت (۶۱۱ هق). با امرای ارامنه نیز جنگها کرد، و به قصد حلب لشکر به شام برد، اما بی‌حصول مقصود باز گشت. ازین رو، نسبت به بعضی از امرای خویش بدگمان شد، و حکم کرد تا آنها را به آتش بسوزانند. بعد پشیمان، و از غصه رنجور شد، و از آن بیماری در گذشت. به شعر و ادب توجه تمام داشت.

کیکاوس II [عزالدین کیکاوس]، فت ظاهراً ح ۶۷۹ هق، پادشاه (۶۴۳–۶۵۵ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر غیاث‌الدین کیخسرو II. بعد از پدر به سلطنت نشست. برادرانش قلج ارسلان IV و کیقباد II با وی در امر سلطنت شریک بودند. مع هذا، بین آنها کدورت افتاد، و به تحریک امرا، میان قلج ارسلان و کیکاوس جنگ در گرفت، اما کیکاوس غالب شد، و برادر را بخشید. چندی بعد کیکاوس از لشکر مغول شکست خورد و به آناطولی گریخت (رمضان ۶۵۴ هق)، و قلج ارسلان در قونیه بر تخت نشست. لیکن بعد از چندی کیکاوس به قونیه باز گشت، اما سلطنتش دوامی نیافت، و از دست مغول به امپراطور بیزانس پناه برد. بدین گونه، سلطنت قونیه به برادرش قلج ارسلان IV رسید. کیکاوس II بعدها از بیزانس به دشت قپچاق رفت، و به طور کلی بعد از ترک بیزانس ظاهراً ۱۸ سال دیگر باز در حیات بود، و با بعضی امرای قونیه مکاتبه هم داشت. از تاریخ ابن بی‌بی بر میآید که در اواخر عمر، با محنت غربت، گرفتار فاقه هم شده بود.

کیکاوس، غیاث‌الدین، آخرین اتابک لر بزرگ؛ ← غیاث‌الدین کیکاوس.

کیکاوس ابن اسکندر (-keykāvus)، ملقب به **عنصرالمعالی** (onsoro'l-ma'ali)، ح ۴۱۲ هق–؟، از امرا و شاهزادگان خاندان آل زیار، و مؤلف کتاب معروف قابوسنامه (یا پندنامه یا نصیحت‌نامه). وی ظاهراً یک‌چند بر قسمتی از کوهستانهای مازندران حکومت داشت. چنانکه خود در قابوسنامه اشاره کرده است، یک‌چند در روزگار سلطنت (۴۳۲–۴۴۱ هق) سلطان مودود غزنوی ندیمی داشته است، و سفر حج و غزای هند کرده، و وقتی نیز در گنجه با رومیان جنگ کرده است. تاریخ وفاتش به تحقیق معلوم نیست، از قرائن بر میآید که تا ۴۷۵ هق– که سال تألیف قابوسنامه است–حیات داشته است. کیکاوس قریحه‌ی شاعری نیز داشته و قطعات و رباعیات متوسط از او باقی است.

کیکاووس (keykāvus). برای اعلامی که به این صورت میجوئید و نمییابید به ردیف کیکاوس نیز رجوع کنید.

کیکاووس، پادشاه کیانی، ← کاووس یا کیکاووس.

کیکرو، مارکوس تولیوس: ← سیسرون.

کیکم، درخت: ← اقرا.

کیکویو[5] (kikuyu)، قبیله‌ی سیاهپوست بانتوزبان در کنیا، که عده‌ی آنها بالغ بر ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ است، و عمدةً در نواحی کوهستانی ل‌ش نایروبی ساکنند. پیش از استیلای بریتانیا بر کنیا، بانفوذترین قبیله‌ی این سرزمین بودند. پس از آنکه بریتانیا مقداری از اراضی آنها را به سفیدپوستان تخصیص داد (۱۹۰۲–۷؛ ← کنیا)، نهضتهائی روی داد که نهضت ماو ماو مشهورترین آنها است.

کی کیست[6]**، انکا هوز هو**[6] (huz hu)، مجموعه‌ای فهرست‌مانند در شرح احوال و زندگینامه‌ی مشاهیر و معاریف جهان که در قید حیات هستند. این مجموعه اول‌بار در ۱۸۴۹ به زبان انگلیسی در لندن منتشر شد، و از آن پس همه‌ساله منتشر می‌شود. در ایران نیز مجموعه‌ای به همین صورت، تحت عنوان کی کیست ایرانی[7]، به زبان انگلیسی از ۱۹۷۲ منتشر میشود.

کیگالی، پایتخت جمهوری رواندا، ← رواندا–اوروندی.

کی گشتاسپ: ← گشتاسپ.

(۱) Kefauver (۲) Kyffhäuser (۳) Rothenburg (۴) Kyffhausen (۵) Kikuyu (۶) Who's Who (۷) Iran Who's Who

کیل[1] (kil)، شهر (جه ۲۵۶°۷۲۷)، کرسی ایالت شلسویک‌ـهولشتاین، جمهوری فدرال آلمان، ل آلمان، بر دریای بالتیک در رأس سه کانال کیل. از ۱۸۷۱ تا ۱۹۴۵ پایگاه دریائی عمده‌ی آلمان بود. اکنون از مراکز صنعتی و کشتیرانی است، و صنایع عظیم کشتیسازی و نساجی دارد. در ۱۲۴۲ شهریت یافت، و بعداً به اتحادیه‌ی هانسائی پیوست (۱۲۸۴). تا ۱۸۶۶، که با هولشتاین به پروس منتقل شد، مقر دوکهای هولشتاین بود. شورش ملوانان در اواخر جه I انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۸ آلمان را بر افروخت. در جه II از حملات هوائی سخت آسیب دید. بعد از ۱۹۴۵ تأسیسات بندری آن بر داشته شد. دانشگاه آن در ۱۶۶۵ تأسیس شد.

کیل یا **کیله** (keyl, kayl, kayla, kile)، پیمانه‌ای که برای پیمودن چیزهائی چون شیر و آرد و گندم و غیره به کار میرود. لیتر و گالون و صاع و نظایر آنها همه از انواع کیل‌اند.

کیل[1]، کانال (kānāle kil)، راه آب مصنوعی به طول ح 100 کم، در شلسویک‌ـهولشتاین، ل آلمان، که دریای شمال را به دریای بالتیک میپیوندد. در ۱۸۹۵ افتتاح شد، و از بندر کیل واقع بر بالتیک تا مصب رود الب ممتد است. به علت اهمیت فراوان نظامی و اقتصادی آن، بر طبق معاهده‌ی ورسای (۱۹۱۹) بین‌المللی شناخته شد. هیتلر در ۱۹۳۶ جنبه‌ی بین‌المللی آن را لغو کرد. از اسامی دیگر آن کانال کایزر [= قیصر] ویلهلم (kāyzer vilhelm) [به نام ویلهلم II آلمان] و کانال دریای شمال‌ـبالتیک است.

کیلارنی[2] (kilārni)، شهر (جه ۷°۰۰۰)، ولایت کری، ج‌غ جمهوری ایرلند. زیباترین نقاط ایرلند است. قلعه‌ی کرنتوئل در آن است، و سه دریاچه‌ی کیلارنی جالب سیاحانند.

کیلان (kilān)، ده (جه ۱°۹۵۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جمع‌آبرود، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، ۲۴کیلومتری ج دماوند. مسجد جامع دارد.

کیلاوئا[3] (kilāweā)، دهانه‌ی آتشفشانی، به ارتفاع ۱°۲۴۵ متر، در جزیره‌ی هاوائی، بر دامنه‌ی ج‌ش ماونا لوآ؛ یکی از بزرگترین دهانه‌های آتشفشانی زنده‌ی جهان. محیط دهانه ح ۱۳ کم است، و دیواری سنگی به بلندی ۶۰–۱۵۰ متر دورادور آن را محصور کرده است.

کیلپتریک[4]، ویلیام هرد (wilyām hĕrd kil-patrik)، ۱۸۷۱–۱۹۶۵، فیلسوف امریکائی. از مبلغین بزرگ فلسفه‌ی ج. دیوئی در آموزش و پرورش بود، ولی در بعضی مسائل با او اختلاف نظر داشت. از آثارش تعلیم و تربیت و بحران اجتماعی (۱۹۳۲) است.

کیلت[5] (kilt)، نوعی دامن کوتاه، معمولا از پارچه‌های شطرنجی، که از کمر تا زانوان را فرا میگیرد. در اسکاتلند متداول است. قسمتی از لباس بعضی از هنگهای بریتانیا را نیز تشکیل میدهد. به بعضی از البسه‌ی مشابه هم اطلاق میشود.

کیلدر[6] (kilder)، ولایت (۱°۶۹۰ کم، جه ۶۶°

۲۳۳۹

۴۰۴)، ج ایرلند، در ولایت لنستر؛ مرکزش شهر **کیلدر** (جه ۳°۸۰۰). ناحیه‌ی هموار زراعتی و شامل جلگه‌ی حاصلخیز کاره است. تاریخش با قدیسه بریجت و فین مکول مرتبط است.

کیلر[7]، **جیمز ادوارد** (jeymz edwārd kilər)، ۱۸۵۷–۱۹۰۰، منجم امریکائی. چندین سحابی کشف کرد.

کیلکنی[8] (kilkeni)، ولایت (۲°۰۶۰ کم، جه ۶۰°۴۶۳)، ج‌ش ایرلند، در ایالت لنستر. ناحیه‌ی هموار زراعتی، دارای معادن زغال، و تقریباً مطابق کشور قدیم آسری است. مرکزش، شهر **کیلکنی** (جه ۱۰°۰۰۰)، بر رود نور واقع است. شاید داستان‌های گربه‌های کیلکنی که یکدیگر را میخوردند ناشی از اختلافات۲ قسمت انگلیسی‌نشین و ایرلندی‌نشین شهر باشد. سویفت، بارکلی، و کانگریو اینجا به مدرسه رفتند. دارای قلعه و دو کلیسا از قرن ۱۲م است.

کیلو[9]ـ (kilo-)، پیشوندی به معنی هزار و هزار برابر، که عمدةً در مقیاسهای سلسله‌ی متری به کار میرود. مثلا، کیلومتر به معنی هزار متر، و کیلوگرم به معنی هزار گرم است.

کیلوژول، هزار ژول؛ ← ژول.

کیلوس: ← لوله‌ی هاضمه.

کیلوسیکل، هزار سیکل؛ ← بسامد.

کیلوکالری، هزار کالری؛ ← کالری.

کیلوگرم[10] (kilogram) [= هزار گرم]، واحد اصلی جرم در سلسله‌ی متری، و آن وزن الگوی بین‌المللی معینی است از آلیاژ پلاتین (طلای سفید) و ایریدیوم، که در عمارت برتوی[11] (brĕtĕy) شهر سور فرانسه مخزون است. علامت اختصاری آن kg و در کتاب حاضر کگ است. اضعاف عمده‌ی آن عبارتند از کنتال (100 کیلوگرم) و تن (۱°۰۰۰ کیلوگرم). اجزای اصلی آن عبارتند از

هکتوگرم ($\frac{1}{10}$ کگ) دکاگرم ($\frac{1}{100}$ کگ)

گرم ($\frac{1}{1°000}$ کگ) دسیگرم ($\frac{1}{10}$ گرم)

سانتیگرم ($\frac{1}{100}$ گرم) میلیگرم ($\frac{1}{1°000}$ گرم).

اصلا کیلوگرم را جرم یک دسیمتر مکعب آب مقطر در دمای حد اعلای جرم مخصوص آن تعریف میکردند. بعداً معلوم شد که کیلوگرمی که در سال ۱۷۹۹ مأخذ قرار گرفته، و به "کیلوگرم شنّد"[12] معروف بوده، جرم ۱,۰۰۰ ۰۲۸ دسیمتر مکعب آب و لهذا از کیلوگرم واقعی سنگینتر است. در "قرارداد متر" سال ۱۸۷۵ در پاریس، مقرر شد که یک کیلوگرم بین‌المللی که کاملا مطابق کیلوگرم سند باشد فراهم‌شود. استانده‌ی جدید، که به الگوی بین‌المللی کیلوگرم معروف شد، در سال ۱۸۸۹ فراهم شد، و نمونه‌هائی از آن به مقامات متصدی اوزان و مقیاسات در سراسر جهان ارسال گردید.

کیلوگرم متر[13] (kilogrammetr)، واحد عملی کار، و آن کار نیروی یک کیلوگرم‌ـنیرو است در صورتی که نقطه‌ی اثر خود را یک متر در امتداد خود

کیلیکرنکی

حرکت دهد. معادل ۹,۸۰۶۶۵ ژول یا ۲,۳۴۲۷۰ کالری است.

کیلوگرم‌ـنیرو (kilogram-niru) یا **کیلوگرم‌ـوزن** (vazn)، واحد اصلی نیرو (قوه) در سلسله‌ی مکنیث، و آن نیروی جاذبه‌ی زمین است بر جرم یک‌کیلوگرمی. معادل ۹۸۰°۶۶۵ دین یا ۹,۸۰۶۶۵ نیوتن است.

کیلومتر[14] (kilometr)، واحد عملی طول در سلسله‌ی متری، معادل هزار متر. **کیلومتر مربع**[15] واحد عملی سطح است در سلسله‌ی متری، و آن سطح مربعی است که هر ضلعش یک کیلومتر باشد.

برای اجزا و اضعاف و تبدیل به آحاد بریتانیائی جداول سلسله‌ی آحاد در صص ۱۳۱۸–۱۹ دیده شود.

کیلون: ← سلیمان تاجر.

کیلونگ[16] (kilung)، ژاپنی **کیرون**[17] (kirun)، شهر (جه ح ۲۲۶°۴۰۰)، تایوان (فرمز)، پایگاه دریائی کنار دریای چین شرقی. صنایع کشتیسازی و آموزش مواد غذائی دارد. در قرن ۱۷م ابتدا اسپانیائیها و بعد هلندیها آن را اشغال کردند. در ۱۶۸۳ تحت استیلای چین درآمد. در ۱۸۹۵–۱۹۴۵ در تصرف ژاپن بود.

کیلووات[18] (kilovāt)، هزار وات. کیلووات واحد عملی قدرت در سلسله‌ی متر است. یک کیلووات تقریباً معادل ۱,۳۶ اسب بخار و تقریباً معادل ۱۰۲ کیلوگرم‌متر در ثانیه است. کیلووات مخصوصاً در مورد قدرت برق واحد مناسبی است.

کیلووات‌ـساعت[19] (kilovāt-sā'at)، واحد عملی کار، و آن کاری است که موتوری با قدرت یک کیلووات در یک ساعت انجام میدهد. کیلووات‌ـساعت واحد تجارتی فروش برق به مصرف‌کننده است، و تعریف اصلی آن چنین است: انرژی محتوی در جریانی به شدت هزار آمپر و برقرانی یک ولت، که مدت یک ساعت عبور کند. کیلووات‌ـساعت معادل ۳,۶ میلیون ژول یا ۸۶۰ هزار کالری است.

کیلوولت‌آمپر[20] (kilovoltāmper)، واحد عملی قدرت ظاهری در جریان متناوب، معادل با هزار ولت‌آمپر.

کیلوینینگ[21] (kilwining)، شهر (جه ۷°۲۸۷)، ایرشر، ج‌غ اسکاتلند. بر طبق روایات، زادگاه نظام فراماسونی در اسکاتلند است.

کیله: ← کیل، واحد.

کی لهراسپ: ← لهراسپ.

کیلی[22]، **آرثر** (ārţər keyli)، ۱۸۲۱–۱۸۹۵، ریاضیدان انگلیسی، استاد ریاضیات در دانشگاه کیمبریج. وی را میتوان مخترع نظریه‌ی ماتریس‌ها شمرد. از لحاظ حجم کار او را با اویلر و کوشی مقایسه کرده‌اند. ۹۶۷ مقاله‌ی چاپشده‌ی او در ۱۳ مجلد است. یگانه کتابی که نوشته دوره‌ی توابع بیضوی (۱۸۷۶) است.

کیلیکرنکی[23] (kilikranki)، گردنه‌ای در ولایت پرث‌شر، اسکاتلند. نبرد کیلیکرنکی در انتهای شمالی آن واقع شد، در این نبرد جکوبایتها سپاه بزرگی از مخالفین خاندان استوارت را در هم

---

(۱)Kiel (۲)Killarney (۳)Kilauea (۴)Kilpatrick (۵)kilt (۶)Kildare (۷)Keeler (۸)Kilkenny (۹)kilo- (۱۰)kilogram (۱۱)Breteuil (۱۲)kilogramme des Archives (۱۳)kilogrammetre (۱۴)kilometre (۱۵)square kilometre (۱۶)Keelung; Kilung (۱۷)Kirun (۱۸)kilowatt (۱۹)kilowatt-hour (۲۰)kilovoltampere (۲۱)Kilwinning (۲۲)Cayley (۲۳)Killiecrankie

شکستند (۱۶۸۹)
کیلیکیا[1] (kilikiā) یا **کیلیکیه** (kilikia)، ناحیه‌ی قدیم جنوب آسیای صغیر، در جنوب ترکیه‌ی آسیائی کنونی، بین دریای مدیترانه و کوههای توروس. در قرن ۱۴م ق‌م مملکتی تابع حتیها بود. در ۷۱۵ ق‌م آشوریها آن را گرفتند. در اواسط قرن ۶م ق‌م به تصرف هخامنشیان در آمد، و از ایالات نیمه‌مستقل ایران شد. پس از اسکندر مقدونی، کیلیکیا به دست سلوکیان و بطالسه‌ی مصر افتاد. بعد از ضعیف شدن آنان، شهرهای مختلف این ناحیه مستقل شدند. در ۶۷ ق‌م، رومیان لشکری به فرماندهی پومپیوس بدینجا فرستادند تا به فعالیت راهزنان خاتمه دهد. سپس کیلیکیا متدرجاً از متصرفات روم در آمد، و در سال ۷۴ ب‌م رسماً از ایالات روم شد. مسیحیت در همان اوایل در اینجا رواج یافت.

کیلیکیا کماکان جزء امپراطوری بیزانس باقی ماند تا آنکه در قرن ۸م مسلمانان بدانجا تاختند. در قرن ۱۱م، ارامنه‌ای که به وسیله‌ی ترکان سلجوقی از جانب شرق رانده شده بودند بدینجا روی آوردند، و در ۱۰۹۸ مملکتی که به ارمنستان صغیر معروف است تأسیس کردند. این مملکت در اواخر قرن ۱۴م به تصرف ممالیک مصر در آمد، و در ۱۵۱۶ ترکان عثمانی آن را از ایشان ستاندند.

کیلیکیای پولای: ← گولک بغاز.
کیلیکیه، ناحیه‌ی قدیم، ← کیلیکیا.
کیلیکیه، دربند، ترکیه، ← گولک بغاز.
کیلیمانجارو[2] (kilimānjāro)، کوه، ل‌ش تانگانیکا، افریقا. آتشفشانی خاموش است، و دو قله‌ی مستور از برف دارد که با زین پهنی به هم مرتبطند. قله‌ی مرتفعتر کیبو[3] (kibo) است، به ارتفاع ۵٬۹۶۲ متر، که بلندترین قلل افریقا است. قله‌ی دیگر، ماونزی[4] (māwenzi) است، که ارتفاعش ح ۵٬۱۵۰ متر است. صعود به قله‌ی کیبو نخستین‌بار در ۱۸۸۹ صورت گرفت.
کیماک (kimāk)، گروهی از قبایل ترک که بر مسیر سفلای رود ایرتیش میزیستند. به قول مقدسی، قسمتی از طوایف کیماک در اواخر قرن ۴م هق (10م ب‌م) مجاور سرزمینهای اسلامی در ترکستان زندگی میکردند. اهمیت تاریخی طوایف کیماک به سبب گروه قپچاق است، که اصلا قبیله‌ای از قبایل کیماک بودند. از قرن ۵م هق (11م) دیگر ذکری از طوایف کیماک نیست.
کیم ایل سونگ[5] (kim il sung)، ۱۹۱۲–
رهبر سیاسی کره‌ی شمالی (← کره، ناحیه). پیش از جنگ II در مسکو تربیت یافت. در سال ۱۹۴۸ که جمهوری خلق کره‌ی شمالی تشکیل یافت وی نخست‌وزیر آن شد. در دولت او، کره‌ی شمالی از جنبه‌ی نظامی و صنعتی سخت تقویت شده است.
کیمبر[6]، **لوکیوس تیلیوس** (lukius tillius kimber)، ف بعد از ۴۴ ق‌م، از توطئه‌کنندگان قتل یولیوس قیصر. به عنوان تقدیم عریضه‌ای به قیصر نزدیک شده او را گرفت، و کاسکا ضربتش زد.
کیمبرلی[7] (kimberli)، شهر (جمعه ح ۸۶٬۲۹۵)، ایالت کاپ، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی. در ۱۸۷۱ تأسیس شد. از مراکز تراش الماس است. معادن عظیم الماس آن در دست شرکتی است که در ۱۸۸۸ به توسط س. ج. رودز تأسیس شد.
کیمبرها[8] (kimber–)، یکی از اقوام ژرمنی که در اواخر قرن ۲م ق‌م رم را مورد تهدید قرار دادند. کیمبرها و توتونها از مساکن خود در ژوتلند به جانب ج مهاجرت کردند. در ۱۱۳ ق‌م کیمبرها به ایلیریکوم رسیده بودند، و سپاهی رومی را شکست دادند. سپس به جانب غرب رفتند، و به گل تاختند، و در 109 ق‌م سپاه دیگری از رومیان را مغلوب کردند. در سالهای بعد نیز متناوباً با رومیان در جنگ بودند. در 105 ق‌م، در جنگی که میان آنها و رومیان روی داد، ۸۰٬۰۰۰ رومی کشته شد؛ این بزرگترین شکست رومیان پس از نبرد کانای بود. کیمبرها به اسپانیا مهاجرت کردند، ولی در آنجا از قبایل دیگر شکست خوردند، و به گل بازگشتند، و به اتفاق توتونها، به ایتالیا حمله بردند. در 101 ق‌م، در گل سیزالپین، لشکری از رومیان به سرکردگی ماریوس و کاتالوس نخست توتونها و سپس کیمبرها را مغلوب کردند.
کیمبریج[9] (keymbrij)، شهر (جمعه ۹۵٬۳۸۵)، کرسی ولایت کیمبریج‌شر، انگلستان، بر رود کم، به فاصله‌ی 90کیلومتری ل‌ش لندن. محل آن در 100 ق‌م مسکون بود، و رومیان آبادیی در آنجا دایر کردند. ← دانشگاه کیمبریج در این شهر است. کیمبریج بناهای زیبائی، اغلب وابسته به دانشگاه، دارد. کلیسای مدوّر هالی سپالکر[10] (hāli sepālkər) [= مزار مقدس] قدیمترین چهار کلیسای مدور انگلستان است. کیمبریج مرکز داد و ستد محصولات محلی کشاورزی است. مصنوعاتش اسبابهای علمی و ابزار ماشین است.
کیمبریج[11]، شهر (جمعه ۱۰۷٬۷۱۶)، ش ایالت ماساچوست، کشمه، بر رود چارلز در ل‌غ بستن. در ۱۶۳۰ مسکون شد. از مراکز فرهنگی است. دانشگاه هاروارد و مؤسسه‌ی تکنولوژی ماساچوست در آنجاست. اولین چاپخانه‌ی کشمه در اینجا برقرار شد (۱۶۴۰)، و در همین محل واشینگتن فرماندهی سپاهیان امریکا را به دست گرفت (۱۷۷۵). از صنایعش تهیه‌ی کالاهای فلزی و کائوچوئی و پارچه و صابون است.
کیمبریج، افلاطونیان: ← افلاطونیان کیمبریج.
کیمبریج[11]، **دانشگاه،** یکی از قدیمترین دانشگاه‌های اروپا و یکی از دو دانشگاه قدیمی انگلستان (دیگری آکسفرد)، که احتمالا در قرن ۱۲م تأسیس شد، اگرچه قدیمترین کالجهای موجود آن در ح ۱۲۸۰–۸۴ تأسیس شده است. دانشگاه کیمبریج اکنون ۲۹ کالج، ح ۹٬۰۰۰ محصل ذکور، و حدود ۱٬۰۰۰ محصل اناث دارد. کالجهای قدیمی آن به اسم کلیسای وابسته به آن یا قدیسی که کالج به او تقدیم شده نامگذاری شده است. قدیمترین آنها پیترهاوس[12] (pitərhās) است، که در ۱۲۸۰–۸۴ تأسیس شده است. از دیگر کالجهای معروفش کالج ترینیتی[13] (triniti؛ تأسیس ۱۵۴۶) میباشد. کالج چرچیل در ۱۹۶۰ و کالج یونیورسیتی در ۱۹۶۶ تأسیس شد.

دانشگاه کیمبریج در علوم و ادبیات جدید از رهبران بوده است. ← آزمایشگاه کوندیش جزء آن است. کتابخانه‌ی دانشگاه، موزه‌ی فیتزویلیام[14] (fitzwilyām)، و باغهای گیاهانش قابل توجه است. چاپخانه‌ی آن در قرن ۱۶م تأسیس شد.
کیمبریج‌شر[15] (keymbrijšər) یا **کیمبریج**، ولایت (۲٬۲۴۰ کمم؛ جمعه ۲۹۶٬۹۳۰)، ش انگلستان، کرسیش شهر کیمبریج. بیشتر آن باطلاقی و در جنوبش یک رشته تپه‌های آهکی (از جمله تپه‌های گاگ‌مگاگ) واقع است. خشکانیدن باطلاقها از زمان رومیها شروع شد، و در ۱۶۵۳ خاتمه یافت؛ از آن زمان منطقه‌ای زراعتی شده است. ایلی و آیل آو ایلی جزء آن است.
کیمریان[16] (kimmerian)، نام قومی قدیم، نیمه‌افسانه‌ای، و نیمه‌تاریخی، ذکر آنها نخستین‌بار در اودیسه‌ی هومر آمده است. هرودوت آنان را ساکنین اولیه‌ی روسیه‌ی جنوبی شمرده است. ظهور آنها در تاریخ از قرن ۸م ق‌م آغاز میشود، که به توسط سکاها از اراضی سابق خود در سکوتیا به آسیای غربی رانده شدند. پس از آنکه سارگن II آنان را دفع کرد (۷۰۵ ق‌م)، به آسیای صغیر کوچیدند، سینوپ را گرفتند، و قدرت فروگیا را در هم شکستند (۶۹۶–۶۹۵ ق‌م). در سال ۶۷۹ ق‌م اسرحدون از مرزهای آشور بیرونشان راند. پس از فتح (۶۵۲ ق‌م) ساردیس، به حد اکثر قدرت خود رسیدند، اما به دنبال شکست (۶۳۷ یا ۶۲۶ ق‌م) از لیدیائیها افول آنها آغاز شد. در کتیبه‌های آشوری ذکرشان آمده است.
کیمزه[17] (kimze)، دریاچه‌ای به وسعت ح ۸۰ کمم، باواریا، ج‌ش مونیخ، جمهوری فدرال آلمان. بر بزرگترین سه جزیره‌ی آن، قصری که لوئی II به تقلید از ورسای ساخت موجود است.
کیموس: ← لوله‌ی هاضمه؛ معده.
کیمون[18] (kimon)، ف ۴۴۹ ق‌م، سردار و رجل آتنی، پسر میلتیادس. پس از تبعید تمیستوکلس و مرگ آریستیدس، در آتن اقتدار یافت. در نبرد سالامیس از ← جنگهای مدی شرکت داشت، و فرمانده سپاهیانی بود که ایرانیان را در کنار رود اوروم‌دون شکست دادند (ح ۴۶۷ ق‌م). در ۴۶۱ ق‌م تبعید شد، و اما در ۴۵۱ ق‌م برای عقد صلح با اسپارتیها باز خوانده شد. در جنگ در قبرس بر ضد دولت ایران در گذشت.
کیمه، ده، خوزستان، ← شهریاری.
کیمیا[19] (kimiā)، فن ساختن طلا و نقره و تبدیل فلزات کم‌بها به فلزات گرانبها، و مخصوصاً طلا و نقره. این فن در قرون نخستین میلادی در شهر اسکندریه مدعیان و هواخواهانی پیدا کرد، و بعدها از راه ترجمه‌های سریانی کتب یونانی به عالم اسلامی منتقل شد، و سپس از راه اندلس به اروپای قرون وسطی راه یافت، و تا زمان ف. آ. پاراسلسوس در قرن ۱۶م معتقدان فراوان داشت. چون طلب کیمیا مستلزم آشنائی به خواص اجسام و فلزات و کانیها بود، و کسانی که وقت خود را صرف آن میکردند، گرچه به هدف اصلی خود که ساختن طلا و نقره از فلزات کم‌بها باشد نمیرسیدند، به خواص بسیاری از اجسام و اعمالی از قبیل حل و عقد و تصعید و

(۱)Cilicia (۲)Kilimanjaro (۳)Kibo (۴)Mawenzi (۵)Kim Il Sung (۶)Cimber (۷)Kimberley (۸)Cimbri (۹)Cambridge (۱۰)Holy Sepulchre (۱۱)Cambridge (۱۲)Peterhouse (۱۳)Trinity (۱۴)Fitzwilliam (۱۵)Cambridgeshire (۱۶)Cimmerians (۱۷)Chiemsee (۱۸)Cimon (۱۹)alchemy

تکلیس و تقطیر آشنا میشدند. از این رو کیمیا را پدر و پیشاهنگ علم شیمی جدید میدانند، و بعضی اساساً در عمل فرقی میان این دو علم نمیبینند و کیمیا را شیمی قرون وسطی میخوانند.

عقیده به تبدیل اجسام و قلب ماهیت فلزات به یکدیگر بر پایه‌ای فلسفی استوار است، و آن اینکه همه‌ی اجسام اصل و منشأ واحدی دارند، و اختلاف صفات و خواص آنها در نتیجه‌ی عوارضی است که بر این اصل نخستین یا ماده‌ی اولی روی داده و آن را به اشکال و صور مختلفی که در عالم جسمانی میبینیم در آورده است. پس اگر بتوان با اعمالی آن عوارض و کیفیات ثانوی را از آن اصل نخستین یا ماده‌ی اولی دور کرد، میتوان با افزودن کیفیات و عوارض هر جسمی به آن هر ماده‌ی دلخواه و مخصوصاً طلا و نقره را به دست آورد. ابونصر فارابی بنا بر رساله‌ای که به او منسوب است معتقد بوده است که اجسام نوع واحدی هستند و اختلاف میان آنها در تری و خشکی و نرمی و سختی و رنگها و اوزان است، و به همین جهت او معتقد است که، با از میان بردن کیفیات عارضی، میتوان اجسام را به یکدیگر مبدل کرد. قدما معدنیات را به سنگها و فلزات (ذوب‌شدنیها) و املاح و گوگردها تقسیم میکردند و میگفتند معدنیات یا سست‌گوهر و سست‌ترکیب هستند یا سخت‌گوهر و شدید الترکیب. دسته‌ی اول یا ملحی هستند که در آب بسهولت حل میشوند (املاح از قبیل نوشادر و زاج و نمک و غیره) یا دهنی هستند که بسهولت حل نمیشوند مانند گوگرد و زرنیخ. دسته‌ی دوم که سخت‌گوهرند، یا چکشخوارند (← چکشخواری)، از قبیل فلزات، یا نیستند از قبیل سنگها. به هر حال، زیبق (← جیوه) اصل و عنصر فلزات است. چون زیبق در مجاورت گوگرد منعقد میشود، اگر زیبقی را که خالص است (نه آنچه در طبیعت یافت میشود) بتوان به دست آورد و آن را با روح گوگرد یا کبریت احمر (که در طبیعت به حال خلوص موجود نیست) عقد کرد طلا به دست می‌آید. زیبق خالص که از اجزای ارضی و هوائی تصفیه شده است زیبق فلاسفه یا روح زیبق خوانده میشود و کبریت احمر که از اجزای ارضی و هوائی تصفیه شده است همان اکسیر یا حجر الفلاسفه است. بعضیها کبریت ابیض یا گوگرد سفید را اکسیر نقره دانسته‌اند و بعضی اکسیر نقره را همان روح زیبق دانسته‌اند. از زیبق خالص و گوگرد ناخالص مس، و از زیبق ناخالص و گوگرد ناخالص آهن به دست میآید. ابن سینا، پس از آنکه تفصیل معدنیات را نقل میکند، ادعای اصحاب کیمیا را در تبدیل فلزات به یکدیگر باطل میداند و میگوید آنچه کیمیاگران میتوانند بکنند رنگ کردن فلزات است به نحوی که دارای جلای طلا یا نقره بشوند، ولی نمیتوانند ماهیت طلا یا نقره را از راه تبدیل به دست آورند، زیرا قلب ماهیت مستلزم قلب فصول انواع است به یکدیگر و آن محال است، زیرا فصل نوع مجهول است و تحصیل آن ناممکن.

در جهان قدیم، فلسفه‌ی رواقی و فلسفه‌ی هرمسی، که مخلوطی از عقاید رواقیون و فلسفه‌های شرقی و نوفیثاغورسی (← فیثاغورس) بود، نظریه‌ی کیمیاگران را مبنی بر قلب ماهیت اجسام و تبدیل اجسام پست به اجسام گرانبها تأیید میکرد. جهانشناسی بطلمیوسی و ← علم احکام نجوم نیز برای تأیید مورد استفاده قرار گرفت و اعتقاد حاصل شد که فلزات هفتگانه ـ طلا، نقره، مس، جیوه، قلع، سرب، و آهن ـ در زمین نتیجه‌ی فعل و تأثیرات سیارات هفتگانه است. این قبیل اعتقادات با میل به رمزگوئی و رازوری توأم شد و کیمیاگری علاوه بر جنبه‌ی عملی و مادی جنبه‌ی سری و معنوی پیدا کرد و کیمیای روحانی یا تصفیه‌ی نفس با کیمیای جسمانی یا تصفیه‌ی فلزات پست ارتباط یافت. از طرف دیگر، بعضی آن را با سحر و جادوگری توأم دانستند و از قبیل تصرفات نفس در عالم طبیعت پنداشتند، و به همین جهت جنبه‌ی رمزی و لفزگوئی آن غلبه کرد، چنانکه کتب کیمیائی پر از رموز و استعارات شد و کمتر کسی موفق به حل و فهم آن گردید. در اصطلاح کیمیاگران زیبق و گوگرد و زرنیخ و نوشادر ارواحند و فلزات دیگر اجساد. این اجساد ابتدا ارواح بوده و در نتیجه‌ی حرارت غلیظ شده به صورت اجساد در آمده‌اند، و اگر دوباره حرارت شدید به آنها برسد به ارواح تبدیل خواهند شد. کیمیاگران در این امر با کیمیای روحانی و تطهیر نفوس و تصفیه‌ی آن در بوته‌ی ریاضات مشابهت و تقارن دیده‌اند، و از اینجاست که در بسیاری از کتب کیمیا قسمت عملی با قسمت اخلاقی فلسفی در هم آمیخته و تمییز آن مشکل شده است. از این قبیل است تسمیه‌ی اجسام قابل ذوب به حی یا زنده و تسمیه‌ی اجسام غیر قابل ذوب به مرده و اصطلاحات دیگری از این قبیل. در کتب کیمیائی برای فلزات علائم و رموزی هست که از انفعال و تأثیرپذیری آنها از هر یک از سیارات گرفته شده است. طلا را با علامت آفتاب، نقره را با علامت ماه، جیوه را با علامت عطارد، مس را با علامت زهره، آهن را با علامت مریخ، قلع را با علامت مشتری، و سرب را با علامت زحل نشان داده‌اند.

در کتب کیمیائی فن کیمیا را به هرمس مصری نسبت داده‌اند و بعضی گفته‌اند که فرشتگان مطرود آن را با سحر و جادو به مردم یاد داده‌اند، و بعضی هم آن را به انبیای بنی اسرائیل منسوب ساخته‌اند. در بعضی از کتب کیمیائی آن را به ذیمقراطیس نسبت داده‌اند و گفته‌اند که او در طلب کیمیا به مشرق‌زمین سفر کرد و در آنجا اسطانس[1] (ostā-nes) را که استاد این فن بود ملاقات کرد. در نوشته‌های زوسیموس و ذیمقراطیس و سونسیوس[2] (sunesios) اشاره‌ای به کیمیاگران ایرانی شده است. به هر حال، اصل کیمیاگری را میتوان از نظر تاریخی تا قرون نخستین میلادی در اسکندریه رسانید. در موزه‌ی لیدن، از شهرهای هلند، پاپیروسهائی مربوط به کیمیا هست که در یک قبر در طیوه پیدا شده است، و از حدود قرن ۳م میلادی است، ولی مطالب آن از زمانهای قدیمتر است. کتب کیمیاگری سرانجام از راه ترجمه‌های سریانی به عالم اسلام انتقال یافت و فن کیمیاگری در میان مسلمانان شایع شد. نخستین کس از مسلمانان که به طلب کیمیا پرداخت خالد ابن یزید (فد ۸۵ هق) بوده است، و کتابهائی در این فن به او نسبت داده‌اند از قبیل کتاب الحرارات و کتاب الصحیفة الکبیر و کتاب الصحیفة الصغیر. معروفترین کسی که در اسلام به کیمیاگری معروف شده است جابر ابن حیان صوفی است که بنا به مشهور از شاگردان امام جعفر صادق بوده است، اگرچه در صحت این امر تردید کرده‌اند؛ کتب و رساله‌های فراوانی در کیمیاگری به جابر نسبت داده شده و بعضی از آنها نیز به چاپ رسیده است. محمد ابن زکریای رازی، طبیب مشهور، از جمله‌ی معتقدان به کیمیا بوده است. ابن الندیم از قول او نقل میکند که انسان وقتی سزاوار نام فیلسوف میشود که به کیمیا دست یابد تا از همه بی‌نیاز باشد و همگان به او نیازمند شوند. از کتب مشهور رازی در صنعت یا کیمیا کتاب الاسرار و کتاب سر الاسرار است. از فلاسفه‌ی اسلام کندی معتقد به کیمیاگری نبوده است و رساله‌ای در رد بر مدعیان کیمیا نوشته است، و به همین جهت رازی کتابی در رد بر کندی تألیف کرده است. ابوریحان بیرونی نیز به کیمیا اعتقادی نداشته است و ابن سینا نیز چنانکه اشاره شد در کتاب طبیعیات شفا صریحاً منکر کیمیا است. مؤیدالدین طغرائی شاعر مشهور معتقد به کیمیا بوده و نظریات ابن سینا را در این باب رد کرده است. از کیمیادانان بزرگ اسلام عزالدین علی جلدکی است که کتب معتبری از قبیل البرهان فی اسرار علم المیزان نوشته است، و دیگر ابوالقاسم محمد عراقی است که کتاب او به نام کتاب العلم المکتسب فی زراعة الذهب معروف است. از کیمیادانان بزرگ اسلام در اندلس مسلمة ابن احمد مجریطی است که کتاب او به نام رتبة الحکیم مشهور است. ابن خلدون نیز معتقد به عمل کیمیا نبوده و کسانی را که به دنبال آن میروند تکوهش کرده است، ولی عمل کیمیا را از راه اعجاز و خوارق عادات و سحر و تصرف نفوس در این عالم بعید نمیداند. نیز ← اسرار قاسمی.

کیمیاگری از راه اندلس به اروپا منتقل شد. در کتب لاتینی کشف جوهر گوگرد (اسید سولفوریک) و تیزاب معمولی (اسید نیتریک) و تیزاب سلطانی و سنگ جهنم (نیترات نقره) را به جابر ابن حیان نسبت داده‌اند. نخستین کسی از اروپائیان که این فن را از مسلمانان یاد گرفت ژربر بود که بعدها به مقام پاپی رسید و به نام سیلوستر II معروف شد. قدیس آلبرتوس کبیر، از حکمای بزرگ اروپا در قرن ۱۳م، کتابی در کیمیا تألیف کرد. از کیمیادانان بزرگ اروپا در قرون وسطی باید در. لول و آرنالدوس ویلانووانوس[3] (ārnāldus villānovānus، ۱۲۳۵؟-۱۳۱۲؟) و پاپ یوآنس XII (← پاپ، جدول) را نام برد. پاراسلسوس، از دانشمندان قرن ۱۶م، کسی بود که کیمیاگری را با شیمی جدید پیوند داد. پس از او بتدریج کیمیاگری جای خود را به علوم واقعی فیزیک و شیمی داد. در قرن ۱۸م دکتر پرایس گیلفردی[4] (prāyse gilfərdi) مدعی ساختن طلا و نقره از جیوه شد، و چون اعضای انجمن سلطنتی انگلستان او را تحت فشار گذاشتند تا در حضور خود آنها این عمل را انجام دهد، در سوم اوت ۱۷۸۲ در گیلفرد در حضور سه تن از اعضای انجمن سلطنتی خودکشی کرد، و بدین ترتیب افسانه‌ی قلب اجسام کسیها به طلا و نقره پایان یافت در حالی که پایه‌های علم شیمی را بنا نهاده بود.

اکتشاف اشمه‌ی بکرل و جدا ساختن عنصر

(۱)Ostanes (۲)Synesios (۳)Arnoldus Villanovanus (۴)Price of Guildford

رادیوم به توسط پیر و ماری کوری در آغاز قرن ۲۰م امکانات پردامنه‌ای در اختیار دانشمندان گذاشت، و بسیاری از شیمیدانان را بر انگیخت تا فکر تبدل عناصر را در سر بپرورانند. نیز ← شیمی.

کیمیای سعادت (kimiāye sa'ādat)، کتابی اخلاقی و عرفانی، به فارسی، از امام محمد غزالی. در این کتاب، غزالی حقیقت مسلمانی را در چهار رکن دسته‌بندی کرده؛ دو رکن ظاهر، و دو رکن باطن. دو رکن ظاهر عبارتند از عبادات (گزاردن فرمان حق) و معاملات (یعنی نگاهداشت ادب در حرکات و سکنات و معیشت)؛ و دو رکن باطن عبارتند از مهلکات (یعنی پرهیز از اخلاق ناپسند چون خشم و حسد) و منجیات (یعنی آراستن دل به اخلاق پسندیده چون صبر و محبت)؛ و کتاب را به همین مناسبت به چهار رکن تقسیم کرده، و هر رکن را به ده اصل. خود در مقدمه یادآوری کرده است که این کتاب را، بعد از احیاء علوم الدین و جواهر القرآن، برای عوام نوشته، و اهل تحقیق را در مباحث این کتاب به دو کتاب قبلی ارجاع میدهد. کیمیای سعادت مهمترین اثر فارسی غزالی است، و از نظر زبان نثر نیز نثری ساده و لطیف دارد. بارها به چاپ رسیده (از جمله، تهران، ۱۳۱۹ هش و ۱۳۳۳ هش).

کین[1]**، ادمند** (edmənd kin)، ۱۷۸۷–۱۸۳۳، هنرپیشه‌ی انگلیسی. توفیقش در اجرای (۱۸۱۴) نقش شایلاک[2] (šāylāk، نام یهودی رباخوار نمایشنامه‌ی تاجر ونیزی شکسپیر) نقطه‌ی برجسته‌ای در تاریخ تئاتر است. در نقشهای ریچارد III و اتللو نیز عالی بود. پسرش، **چارلز جان کین** (cārlz jān)، ۱۸۱۱–۶۸، نیز هنرپیشه بود، و در ۱۸۳۸ در نقش هملت شهرت یافت. در ۱۸۴۲ با **الن تری کین** (elen tri)، ۱۸۰۵–۸۰، که به عنوان هنرپیشه‌ی کمدی معروف بود، ازدواج کرد.

کین، الن تری: ← کین، ادمند.

کین[3]**، ایلایشا کنت** (ilāyšā kent keyn)، ۱۸۲۰–۵۷، پوینده‌ی امریکائی در شمالگان. عضو هیئت اعزامی (۱۸۵۰) برای جستجوی هیئت مفقود سر ج. فرانکلین بود. در سفر پویشی ۱۸۵۳–۵۵ حوضه‌ی کین را کشف کرد (حوضه‌ی کین نام قسمتی از ترعه‌ی بین ش جزیره‌ی الزمیر و لغ گروئنلند است).

کین، چارلز جان: ← کین، ادمند.

کینا[4]**، لوکیوس کورنلیوس** (lukius kornelius kinnā)، فن سینا (sinā)، فد ۸۴ قم، سیاستمدار رومی، رهبر طرفداران مردم در مقابل اشراف، کنسول (۸۷–۸۴ قم). وقتی سولا به جانب آسیا رفت، دست به اصلاحات انتخاباتی زد، ولی محافظه‌کاران با او به مخالفت بر خاستند. ماریوس را از افریقا خوانده لشکری جمع کرد، و رم را گرفت و بسیاری از طرفداران سولا را کشت. در یکی از شورشهای جنگ داخلی کشته شد. دخترش، کورنلیا، زوجه‌ی اول یولیوس قیصر بود.

کیناباالو[5] (kināhālu) یا **کینیبالو**، قله‌ای به ارتفاع ۴٬۱۰۰ متر، بورنئوی شمالی، بلندترین قلل بورنئو.

کینای[6]**، شبه جزیره‌ی** (kināy)، شبه جزیره، ج آلاسکا. در خلیج آلاسکا پیش رفته است. کوه‌های کینای در امتداد ل‌ش–چ‌غ از آن میگذرند.

کینتانا رولو[7] (kintānā roo)، سرزمین (۵۰٬۸۴۰ کمم؛ جه ۵۰٬۱۷۰)، چ‌ش مکزیک، بر دریای کارائیب. شامل قسمت اعظم نیمه‌ی شرقی شبه جزیره‌ی یوکاتان است. ناحیه‌ای کم‌جمعیت و عقب‌افتاده است؛ سکنه‌اش عمدتاً هندیشمردگانند.

کینتایر[8] (kintāyr) یا **کنتایر**[9] (kantāyr)، شبه جزیره‌ای به طول ح ۷۰ کم و عرض ۱۶ کم، ولایت آرگایل‌ش، اسکاتلند. انتهای جنوبیش فقط ح ۲۰ کم از ایرلند شمالی فاصله دارد.

کینتوسکوپ: ← سینما.

کینچینجونگا، کوه، ← کانچنجونگا.

کیندرگارتن: ← کودکستان.

کینراس‌شر[10] (kinrās-šər)، ولایت (۲۱۰ کمم، جه ۶٬۷۵۴)، اسکاتلند، مرکزش شهر کینراس. جلگه‌ای مسطح است که اطرافش را کوهها احاطه کرده. شغل عمده زراعت است، ولی بافتن پارچه‌های پشمی و کتانی نیز معمول است.

کینز[11]**، جان مینارد** (jān meynārd keynz)، ملقب به اولین **بارون آو تیلتن** (bāron āv til-tən*)، ۱۸۸۳–۱۹۴۶، اقتصاددان معروف انگلیسی و متخصص در امور مربوط به پول. در دانشگاه کیمبریج تحصیل کرد. پس از جنگ I، نماینده‌ی اصلی خزانه‌داری انگلستان در کنفرانس صلح پاریس بود، اما به جهت اعتراض به مواد غیر منصفانه و غیر عملی قرارداد ورسای در مورد آلمان، و اثرات شوم اقتصادی متعاقب آن برای جهان، استعفا کرد. نظریات خود را در این باب به وضوح در کتاب نتایج اقتصادی صلح بیان کرد، و این کتاب سبب شهرت جهانی او شد. در جنگ II از مدیران بانک انگلستان بود، و در کنفرانس (۱۹۴۴) برتن وودز از تشکیل بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه حمایت کرد. کینز در آغاز در زمره‌ی اقتصاددانهای پیشین بود، که هواخواه روش اقتصاد آزاد بودند، اما بعداً طرفدار این شد که دولتها باید در طرح امور اقتصادی دخالت کنند، و برای آنکه کار برای همه ایجاد شود، وجوه بسیاری طبق برنامه‌های اقتصادی معین به مصرف رسانند. عقاید و نوشته‌های او در روش اقتصادی دول باختری تأثیر فراوان داشته است. کتاب نظریه‌ی عمومی در باره‌ی بکارگماری، بهره، و پول (۱۹۳۶) او بسیار معروف است.

کینسکوپ: ← تلویزیون.

کینشا، رود، چین، ← یانگتسه.

کینشاسا، شهر، ← کنگو، جمهوری (دموکراتیک)؛ لئوپولدویل.

کینکاردین‌شر[12] (kinkārdinšər)، یا **کینکاردین**، ولایت ساحلی (۹۸۰ کمم، جه ۴۸٬۸۱۰)، ش اسکاتلند، مرکزش شهر ستونهیون[13] (stönhey-vən). ساحلش سنگلاخ و داخله‌اش کوهستانی است. مشاغل عمده پرورش گوسفند، ماهیگیری، و استخراج سنگ، و محصول عمده‌اش جو است. ولایت را گاهی مرنس[14] (merns) میخوانند.

کینکیناتوس[15] (kinkinnātus)، ق قرن ۵م قم. در ۴۶۰ قم کنسول، و دو بار (۴۵۸ قم و ۴۳۹ قم) دیکتاتور روم بود. در دور اول، که سنای روم او را به منظور مبارزه با مهاجمین به رم به دیکتاتوری انتخاب کرد، پس از پیروزی، بلافاصله کناره گرفت، و به مزرعه‌اش باز گشت.

کین‌کیور: ← کنگاور.

کینگ[16] (king)، لفظ انگلیسی به معنی شاه، که در بعضی از اعلام میآید.

کینگ[17]**، ارنست جوزف** (ërnəst jözəf king)، ۱۸۷۸–۱۹۵۶، دریاسالار امریکائی. در ۱۹۴۱ به فرماندهی ناوگان امریکا درقطا و سپس به فرماندهی نیروی دریائی کشمت منصوب شد. در جه II، فرمانده (۱۹۴۲–۴۵) عملیات دریائی کشمت بود در سال ۱۹۴۴ به بالاترین درجه‌ی نیروی دریائی (دریاسالار پنج‌ستاره) ارتقا یافت.

کینگ[17]**، مارتین لوتر** (mārtin luter king)، ۱۹۲۹–۶۸، روحانی سیاهپوست امریکائی، از سازمان‌دهندگان اولیه‌ی مبارزات سیاهان برای تأمین تساوی قانونی و اجتماعی در کشمت. به جهت روش مبارزه‌اش، که مبتنی بر خودداری از اقدامات خشونت‌آمیز در عین مقاومت در برابر تبعیض نژادی بود، به دریافت جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۶۴ نایل شد (در آن زمان جوانترین دریافت‌کننده‌ی این جایزه بود). کینگ در طول مبارزاتش بارها به زندان افتاد، و عاقبت در ضمن یکی از سخنرانی‌هایش به ضرب گلوله‌ی یکی از سفیدپوستان کشته شد. از آثارش چهش به سوی آزادی (۱۹۵۸) و چرا نمیتوانیم منتظر بمانیم (۱۹۶۴) است.

کینگ[17]**، مکنزی** [ویلیام لایون مکنزی کینگ (wilyām lāyən makenzi king)]، ۱۸۷۴–۱۹۵۰، سیاستمدار کانادائی، نوه‌ی و. ل. مکنزی. در ۱۹۱۹ به رهبری حزب لیبرال انتخاب شد. در ۱۹۲۱–۳۰ (جز مدت کوتاهی در ۱۹۲۶) و ۱۹۳۵–۴۸ نخست‌وزیر کانادا بود. یکی از سیاستمداران برجسته‌ی ملل مشترک المنافع بریتانیا بود. با کشمت معاهده‌ای برای تأسیس اداره‌ی دائمی دفاع مشترک و همکاری در تولید مواد جنگی منعقد ساخت (۱۹۴۱).

کینگ ادوارد VII، ارض: ← ادوارد VII، شبه جزیره‌ی.

کینگ جورج، جنگ: ← فرانسه و هندیشمردگان، جنگهای.

کینگ چارلز، ارض: ← سپیتزبرگ.

کینگز[18] (kingz)، رود، ش کالیفرنیا، کشمت. از کوههای سیرا نوادا سرچشمه میگیرد. عمدتاً در ماسه‌های دره‌ی سن اواکین ناپدید میشود.

کینگز، ولایت، ایرلند، ← آفلی.

کینگز[18]**، خلیج،** شاخابه‌ای به طول ح ۲۰ کم، در ساحل لغ سپیتزبرگ غربی. آبادی السون نو بر آن واقع است. پایگاه (۱۹۲۶) پروازهای قطبی موفقیت‌آمیز ر. ا. برد و آموندسن بود.

کینگز آو آرمز، انگلستان، ← انجمن پیکها.

کینگزتاون[19] (kingztān)، بندر (جه در ۱۹۶۳ تخمیناً ۲۰٬۶۸۸)، کرسی جزیره‌ی سنت وینسنت، هند غربی بریتانیا.

---

(۱)Kean (۲)Shylock (۳)Kane (۴)Cinna (۵)Kinabalu (۶)Kenai (۷)Quintana Roo (۸)Kintyre (۹)Cantire (۱۰)Kinross-shire (۱۱)Keynes (۱۲)Kincardineshire (۱۳)Stonehaven (۱۴)Mearns (۱۵)Cincinnatus (۱۶)king (۱۷)King (۱۸)Kings (۱۹)Kingstown

کینگزلی[1]، چارلز (cārlz kingzli)، ۱۸۱۹–۷۵، نویسنده و روحانی انگلیسی، از پیشروان مکتب سوسیالیسم مسیحی در آن کشور. فارغ التحصیل (سال ۱۸۴۲) دانشگاه کیمبریج بود، و در ۱۸۶۰–۶۹ در آنجا تدریس میکرد. عقاید خویش را در باره‌ی سوسیالیسم مسیحی در دو داستان اولیه‌اش آلتون لاک (سال ۱۸۵۰) و هیپت (۱۸۵۱) تشریح کرده است. مشهورترین آثارش به سوی مغرب (۱۸۵۵) و کودکان آب (۱۸۶۳) است.

کینگستن، پایتخت و بزرگترین شهر ژامائیک.

کینگستن[2] (kingstən)، شهر (جم ۵۹٬۰۰۰)، ج اونتاریو، کانادا، بر ساحل شمالی دریاچه‌ی اونتاریو. در سال ۱۷۸۴ بنا شد. دارای صنایع لوکوموتیوسازی، ماشینسازی، مواد شیمیائی، و آلومینیوم است. دانشگاه کوین در آنجاست. در ۱۸۴۱–۴۴ پایتخت اتحادیه‌ی کانادا بود.

کینگستن[3]. ۱– شهر (جم ۲۹٬۲۶۰)، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمکش بر ساحل غربی رود هودسن، ج آلبنی. در ۱۶۵۲ به وسیله‌ی هلندیها مسکون شد، و از اوایل قرن ۱۹م رو به توسعه گذاشت. کارخانه‌های تهیه‌ی ماشین‌آلات کشاورزی و حسابگرهای الکترونیکی دارد. **۲–** شهر صنعتی (جم ۲۵٬۲۶۱) ل‌ش ایالت پنسیلوانیا، کشمکش بر رود ساسکویهنا.

کینگستن اپان تمز[3] (kingstən apān temz). حومه‌ی (از ۱۹۶۵) (جم تخمیناً ۱۴۶٬۴۵۰) لندن بزرگ، انگلستان، بر ساحل جنوبی تمز، ح ۱۶ کیلومتری ج‌غ لندن. صنایع فلزی. پلاستیکسازی، و رنگسازی دارد. سابقاً پادشاهان ساکسون در اینجا تاجگذاری میکردند.

کینگستن-اپان-هال، یورکشر، انگلستان، ← هال.

کینگ فیلیپ[4] (king filip) [انگل. ← شاه فیلیپ]، ح ۱۶۳۹–۱۶۷۶، رهبر هندیشمردگان در مهمترین و خونینترین جنگ آنان در نیو انگلند. این جنگ به **جنگ کینگ فیلیپ** (۱۶۷۵–۷۶) معروف است. سببش این بود که سفیدپوستان اراضی و شکارگاههای هندیشمردگان را متزایداً تصاحب میکردند. پس از آنکه انگلیسها سه تن از هندیشمردگان را اعدام کردند جنگ در گرفت، و برای مهاجرنشینان گران تمام شد، اما در نتیجه‌ی آن زندگی قبیله‌ای هندیشمردگان در ج نیو انگلند عملا پایان یافت.

کینگ لیر: ← لیر، شاه.

کینگ لیر[5] (king lir) یا **لیر شاه** (lir šāh)، عنوان و قهرمان یکی از تراژدیهای شکسپیر. وی شاه افسانه‌ای بریتانیا است، و برای رهائی از مملکت‌داری در سن پیری مملکت خود را بین دو دختر بزرگتر خود تقسیم و دختر کوچکتر-نامش کوردلیا (kordəliā)-را محروم میکند. با وجود این، کوردلیا به عقد ازدواج شاه فرانسه در می‌آید. دو دختر بزرگتر، پس از رسیدن به قدرت، لیر پیر را سخت آزار و مورد توهین قرار میدهند به حدی که وی سر به جانب ساحل دریا میگذارد، و در آنجا کوردلیا-که برای باز گرداندن سلطنت به لیر با شوهرش به بریتانیا آمده است-او را می‌یابد، و از وی پرستاری میکند. در جنگی که روی میدهد، دو خواهر بزرگتر پیروز، و کوردلیا دستگیر میشود، و در زندان او را به دار میآویزند. لیر مأمور دار زدن را به قتل میرساند، ولی چون نمیتواند زندگی کوردلیا را باز گرداند از غصه میمیرد.

کینگلیک[6]، الگزاندر ویلیام (alegzāndər wil-yām kingleyk)، ۱۸۰۹–۹۱، سیاح و مورخ انگلیسی. در ۱۸۴۴، پس از مسافرت به مشرق‌زمین، سفرنامه‌ای از شرق را انتشار داد، که از سیاحتنامه‌های معتبر به شمار میرود.

کینگ ویلیام[7]، جزیره‌ی (king wilyām)، جزیره، ج ناحیه‌ی فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، کانادا، در قشمه؛ جزء مجمع الجزایر شمالگان. در ۱۸۳۱ سر ج. راس آن را کشف کرد. سر ج. فرانکلین و همراهانش در اینجا مفقود شدند. ر. آموندسن در سفر به گذرگاه شمال غرب در آن توقف کرد (۱۹۰۳–۴).

کینگ ویلیام، جنگ: ← فرانه و هندیشمردگان، جنگهای.

کینو[8]، فیلیپ (filip kino)، ۱۶۳۵–۱۶۸۸، نمایشنامه‌نویس فرانسوی. شهرتش به‌واسطه‌ی اشعاری است که برای اپرا ساخته و آهنگ موسیقی آن را لولی تهیه کرده. شاهکارش آرمید (۱۶۸۶) است.

کینه‌ورس (kinevars)، ده (جم ۱٬۵۲۱ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم، ۱۵کیلومتری غ ابهر.

کینیا، کشور افریقائی، ← کنیا.

کینیبالو: ← کینابالو.

کینین[9] (kinin) یا **جوهر گنه‌گنه**، داروی تلخ بسیار مؤثر در مداوای مالاریا، که مهمترین آلکالوئید درخت گنه‌گنه است. فورمول شیمیائی کینین $C_{20}H_{24}O_2N_2$ است. نام کلمه مشتق از کینا، کلمه‌ی اینکایی، است که معنی پوست درخت میدهد. پیش از این داستانی مورد قبول بود که، بنا بر آن، زن نایب‌السلطنه‌ی اسپانیا، به نام کنتس چینچون (cincon) در ۱۶۳۰ در لیما به تب نوبه مبتلا و با این دارو معالجه شده بود، و همو این دارو را به اروپا آورد که به نام او "گرد کنتس" نامگذاری شد؛ ولی اکنون ثابت شده است که این داستانی بیش نیست. عقیده‌ی عمومی بر آن است که یسوعیان این گرد را به انگلستان آوردند و به نام "گرد یسوعیان" در انگلستان به فروش میرسید (۱۶۴۱). به محض رواج کینین در اروپا چنان شد که هر چه درخت گنه‌گنه در امریکای جنوبی بود از پوست برهنه شد و این صناعت، هنوز به راه نیفتاده، از میان رفت. سپس این فکر پیدا شد که درخت گنه‌گنه را در جاهای دیگر بروییانند، و در ۱۸۶۰ کشت آزمایشی آن در جاوه و ژامائیک و هندوستان و سیلان و استرالیا آغاز شد. حکومت هند شرقی هلند به این صناعت توجه کرد و جاوه به صورت مهمترین صادرکننده‌ی کینین در آمد، و ۹۰٪ کینین جهانی در اینجا تهیه میشد. با حمله‌ی ژاپنیها در جج II به جزایر هند هلند راه رسیدن کینین به جهان متفقین قطع شد.

از ۱۸۲۰ که نخستین‌بار آلکالوئید درخت گنه‌گنه در آزمایشگاهی در پاریس توسط پیر پلتیه و ژوزف ب. کاوانتو[10] (kāvāntu) جدا شد، پیوسته میکوشیدند که کینین را به صورت ترکیبی بسازند، و عاقبت این کار در ۱۹۴۴ توسط دو شیمیدان امریکایی، دکتر ویلیام دورینگ[11] (از دانشگاه کولومبیا) و دکتر رابرت ب. وودورد[12] (از دانشگاه هاروارد) صورت گرفت، و اکنون کینین مصنوعی تهیه و به بازار عرضه میشود.

کیو، نام مستعار کوپلر-کوچ.

کیو[13]، باغ (bāqe kiu)، انگلا **کیو گاردنز** (gār-dənz)، باغ گیاهان لندن، بر رود تمز، غ لندن، که نام رسمی آن باغ نباتات سلطنتی است. وسعت آن ۱۱۷ هکتار و دارای هزاران نوع گیاهان و چهار موزه و چندین آزمایشگاه و گرمخانه است. در بمباران سال ۱۹۴۰ قسمتی از گیاهان کمیاب آن از میان رفت. میدان کیو و قصر جورج III نزدیک آن است.

کیواتین[14] (kiwātin)، ناحیه (مساحت خشکی و آب ۵۹۰٬۹۳۰ کمم)، ج‌ش سرزمینهای شمال غرب، کانادا. تحت اداره‌ی اوتاوا است.

کیوان (keyvān)، دهستان (جم ۷٬۵۱۹ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش خداآفرین، ل شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۵ آبادی. از ل به رود ارس (مرز ایران و شوروی) محدود است. مرکزش، ده خمارلو (xomār.lu، جم ۵۵۶ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۸کیلومتری ج‌ش آبادی خداآفرین واقع است.

کیوان، در نجوم، ← زحل.

کیوتو[15] (kioto)، شهر (جم ۱٬۲۸۴٬۸۱۸)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، بر رود کامو (kāmo). در قرن ۸م تأسیس، و در ۷۹۴ پایتخت ژاپن شد. پس از ۱۱۹۲ قدرت سیاسی آن به توکیو انتقال یافت، و از ۱۸۶۸ که توکیو پایتخت شد کیوتو را اغلب سایکیو (sāykyo) [← پایتخت غربی] خوانده‌اند. کیوتو قرنها قلب فرهنگی ژاپن بوده است، و گنجینه‌های عالی هنری دارد. مفرغ‌آلات، تور و گلدوزی، چینی، و ظروف لعابی آن مشهور است. صنعت مشهور ابریشم آن در ۷۹۴ تأسیس شد. اگرچه سومین شهر بزرگ کشور است، از مراکز کارهای دستی است، و صنعت در آن توسعه‌ای نیافته است. بندر آن یادو (yādo) است. دانشگاههای متعدد دارد، که از آن جمله دانشگاه سلطنتی کیوتو است. مقبره‌ی امپراطور کوامو (kuāmmu؛ بانی شهر)، هیدیوشی، و امپراطور میجی، و کاخ سلطنتی قدیم و نیز کاخ شوگونها (با پارکها و باغهای زیبایش) در اینجا است. کیوتو از مراکز آیین بودائی است، و چندین معبد کهن، و نیز مجسمه‌ای از بودا به ارتفاع ۱۸ متر دارد.

کیوج (kivaj)، ده (جم ۱٬۴۱۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان آلان براغوش، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳کیلومتری ج مهربان. از رود آجی‌چای مشروب میشود.

کیودجا[16] (kiodjā)، شهر (جم تخمیناً ۴۸٬۹۰۲)، ونسی، ل‌ش ایتالیا؛ بندر مهم ماهیگیری بر جزیره‌ی کوچکی در دریای آدریاتیک، نزدیک ونیز. به

(۱)Kingsley (۲)Kingston (۳)Kingston upon Thames (۴)King Philip (۵)King Lear (۶)Kinglake (۷)King William (۸)Quinault (۹)quinine (۱۰)Caventou (۱۱)Doering (۱۲)Woodward (۱۳)Kew (۱۴)Keewatin (۱۵)Kyoto (۱۶)Chioggia

واسطه‌ی پلی سنکی (به طول ۲۴۳ متر؛ از قرن ۱۷م) به زمینلاد ایتالیا مرتبط است. خانه‌ها و کانالهای قدیمی زیبائی دارد. در "جنگ کیودجا"، صحنه‌ی چندین نبرد دریائی بین ونیز و جنووا بود (۱۳۷۷–۸۰)، که به پیروزی ونیز انجامید.

کیورتن[1]، ویلیام (wilyām kiurtən)، ۱۸۰۸–۶۴، مستشرق انگلیسی. در ۱۸۳۴ وارد خدمت در کتابخانه‌ی بودلیان شد. در ۱۸۳۷ تنظیم فهرست کتب عربی و نسخ خطی موزه‌ی بریتانیائی را شروع کرد، که اولین جلد آن در ۱۸۴۶ منتشر شد. مجموعه‌ی مهمی از نسخ خطی سریانی را که در ۱۸۴۱–۴۳ از صومعه‌های مصری به دست موزه‌ی بریتانیائی افتاد تنظیم کرد. نسخه‌ی قسمتی از روایت سریانی اناجیل را کشف کرد، که با نسخه‌ی اصلی سریانی کتاب مقدس تفاوت دارد، و به همین جهت و به افتخار او به اناجیل کیورتنی مشهور شد. ملل و نحل شهرستانی و عقاید اهل السنة نسفی را نیز منتشر کرد.

کیوس[2] (kios)، یا **خیوس** (xios)، جزیره (ح ۸۸۰ کمم؛ جم ۶۲°۲۳۳)، دریای اژه، یونان، ۸ کیلومتری غ آسیای صغیر. از جزایر سپورادس، و کرسی و شهر عمده‌اش **کیوس** (جم ۲۴°۵۵۳) است. کوهستانی است، و به جهت مناظر زیبا و آب و هوای خوبش معروف است. محصولات عمده‌اش شراب، زیتون، میوه، و مخصوصاً مصطکی (mastaki) است. نام ترکی آن، ساقز آداسی (sāqez ādāsi)، یعنی جزیره‌ی ساقز [= جزیره‌ی سقز]، و نیز نام جزیرة المصطکی که جغرافیادانهای عربی‌نویس به‌آن داده بودند، ناشی از همین است.

کیوس از مستعمرات یونیا بود. در ۴۹۳–۴۷۹ ق‌م در تصرف ایران بود. پس از آنکه استقلال یافت به اتحادیه‌ی داوسی پیوست (۴۷۹ ق‌م)؛ اما در عین حال چندبار علیه تفوق آتن قیام کرد. بعداً تا زمان وسپاسیانوس از شهرهای آزاد امپراطوری روم بود. پس از بیزانسها، به تصرف امپراطوری لاتینی قسطنطنیه (۱۲۰۴) و جنووا (۱۲۶۱) در آمد؛ و از ۱۵۶۶ تا اولین (۱۹۱۲) جنگ بالکان، که یونانیها آن را گرفتند، در تصرف ترکهای عثمانی بود. در ۱۸۲۲ قیامی بر ضد ترکها در آن به وقوع پیوست، اما با کشتار مسیحیان سرکوب شد. بر طبق روایات، کیوس زادگاه هومر، نخستین شاعر یونان، بوده است.

کیوس (keyos) یا **کئوس** (keos)، جزیره؛ ← سیکلاد، جزایر.

کیوسای[3]، شوفو (šofu kiosāy)، ۱۸۳۱–۸۹، نقاش و کاریکاتورساز ژاپنی، که میتوان او را اولین سازنده‌ی کاریکاتورهای سیاسی در ژاپن دانست. طرحها و نقاشیهای او صحنه‌های عامیانه‌ی ژاپنی را به صورتی زنده مجسم میسازند. در موزه‌های بزرگ جهان آثارش فراوان است.

کی وست[4] (ki west)، شهر (جم ۳۳°۹۵۶)، ج فلوریدا، کشمت، بر جزیره‌ای در بخش غربی ← تنگه‌ی فلوریدا؛ جنوبیترین شهر کشمت. دریانوردان اولیه‌ی اسپانیائی، به مناسبت پیدا کردن استخوانهای آدمی در اینجا، آن را جزیره‌ی استخوان میگفتند. از تفرجگاهها و مراکز ماهیگیری است. در ۱۹۶۷ یک کارخانه‌ی شیرین کردن آب دریا در آن افتتاح شد.

کیوسک[5] (kiosk) [از ترکی کوشک (küšk) و فارسی کوشک (kušk) ← عمارت بلند، کلاه‌فرنگی بالای بنا، ایوان یا اطاق تابستانی]، بنائی با سقفی چادرمانند که اطرافش باز است و به ستونهائی متکی است. معمولا از چوب ساخته میشود و پوشش سقف آن از کاه یا مشابه آن است. اصلا به خاطر آن است که مأوای مناسبی در سایه ایجاد کند؛ گاه نیز برای تزیین منظر باغات به‌کار میرود. کیوسک از ترکیه و ایران به باغهای انگلستان، فرانسه، و آلمان راه یافت، اما بتدریج معنای وسیعتری پیدا کرد و اکنون به بناهای موقت یا ثابتی که دارای خصوصیات فوق باشند، صرف نظر از موارد استفاده یا موادی که در ساختمان آنها به‌کار رفته است، اطلاق میشود. بنا بر این محل نواختن دسته‌های موسیقی در پارکهای عمومی یا دکه‌های روزنامه‌فروشی کیوسک خوانده میشود. معروفترین کیوسکهای ترکی کوشک بغداد و یلدیز کوشکی، قصور تابستانی سلاطین سابق عثمانی، و کوشک چینلی، احتمالا از قرن ۱۵م، محل موزه‌ی سلطنتی اشیاء قدیمی در استانبول است.

کیوسی[6] (kiusi)، لئ **کلوسیوم[7]** (klusium)، شهر (جم تخمیناً ۹°۱۵۷)، توسکان، ایتالیای مرکزی، در کوههای آپنن. در قرن ۵م ق‌م از شهرهای نیرومند اتروریا بود، و پادشاهش لارس پورسنا از آنجا به رم هجوم برد. بقایای متعددی از آثار اتروریائی (از جمله مقبره‌هائی از قرن ۵م ق‌م) در آن کشف شده است. تعدادی کاتاکومب نیز در آن موجود است.

کیوسیه: ← آل باوند.

کیوشو[8] (kiušu)، جزیره (ح ۳۵°۶۴۰ کمم؛ با جزایر مجاور ساحل ۱۳۸°۸۰۰؛ جم ۱۲°۹۰۳،۵۱۵)، ج ژاپن؛ جنوبیترین چهار جزیره‌ی عمده‌ی ژاپن، سومین آنها از حیث وسعت، و اولین آنها از حیث جمعیت. به وسیله‌ی تونلی که زیر تنگه‌ی شیمونوسکی حفر شده (۱۹۴۲) با جزیره‌ی هونشو (ل کیوشو) مرتبط است. کوهستانی است و چشمه‌های آب گرم فراوان دارد. عمده‌ترین منابع زغال سنگ ژاپن در قسمت شمالی جزیره است. طلا، نقره، آهن، و قلع استخراج، و ابریشم به مقدار زیاد تهیه میشود. صنایع سنگین در قسمت شمالی متمرکز است. چینی آن معروف میباشد. اقلیمش معتدل و با کشاورزی (برنج، توتون، و پرتقال) مساعد است. بنادر عمده‌ی آن ناگاساکی، موجی، کاگوشیما، و ساسبو است

کیوکاک[9] (kiokāk)، شهر (جم ۱۶°۳۱۶)، ج آیووا، کشمت، بر رود میسی‌سیپی، کانال قابل کشتیرانی دارد (پایان ساختمان ۱۸۷۷). مرکز تجارتی و کارخانجات محصولات کشاورزی است. بنای یادبودی از ← مارک تواین دارد.

کیو گاردنز: ← کیو، باغ.

کیولن[10] (kiolen)، سوئدی و نروژی **چولن** (cēlen)، رشته‌کوهی در شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی بر امتداد مرز میان ل‌ش نروژ و ل‌غ کشور سوئد. مرتفعترین قله‌ی آن کبنکایسه است.

کیومرث (kayumars) یا **گیومرث** (gayu–)، در شاهنامه، نخستین پادشاه پیشدادی، که مدت ۳۰ سال پادشاهی کرد. لقب او گرشاه (gar.šāh) یا گل‌شاه (gal–) [هر دو کلمه‌ی گر و گل به معنی کوه] است، زیرا که نخست در کوه جای داشت، و خود و گروهش پلنگینه میپوشیدند.

در اوستا و روایات پهلوی، کیومرث نخستین بشر و اولین کسی است که از فرمان اهورامزدا پیروی کرد، و اهورامزدا از او قبایل آریائی را آفرید. پس از مرگ کیومرث، از نطفه‌ی او که بر زمین ریخته شده بود، اولین جفت آدمی–یعنی مشی (mašī) و مشیانه (mašiāna)–به شکل ریواس، از زمین روییدند، و پس از چندی به صورت آدمی در آمدند. خداوند به فرزندان مشی و مشیانه کشت گندم، پرورش ستور، بنای خانه، درودگری، و تهیه‌ی پوشیدنی و خوردنی آموخت.

کیونارد[11]، سر سمیوئل (sər samyuəl kiu–nārd)*، ۱۷۸۷–۱۸۶۵، کشتیدار کانادائی، و از مؤسسین دریانوردی منظم با کشتی بخار در قطا. در ۱۸۳۹ شرکتی در لندن تشکیل داد، و اولین سرویس منظم پستی با کشتی بخار را میان امریکای شمالی و انگلستان به وجود آورد (۱۸۴۰).

کیوناگا[12] (kionāgā)، ۱۷۵۲–۱۸۱۵، منبتکار و نقاش ژاپنی. شهرتش بیشتر به سبب منبتهائی است که از زنان زیبا و جنگجویان ساخته است. از ۱۷۷۱ تا ۱۸۱۱ بیش از ۱۰۰ کتاب مصور منتشر کرد. سبک بی‌تکلف و نظرگیر وی طالبان بسیار داشت، و نقاشان بسیاری از او پیروی کردند.

کیونگا[13] (kionga)، معروف به **مثلث کیونگا**، ناحیه (۱°۰۴۰ کمم)، ل‌ش موزامبیک، ج‌ش افریقا. سابقاً جزء افریقای شرقی آلمان بود. پس از جج I به پرتغال منتقل شد (۱۹۱۹).

کیونگسونگ: ← سئول.

کیوو[14]، دریاچه‌ی (kivu)، دریاچه‌ای به وسعت ۲°۶۵۰ کمم، بر مرز جمهوری کنگوی لئوپولدویل و رواندا، افریقای مرکزی، در دره‌ی نشتی بزرگ. چندین کوه آتشفشانی (همگی به ارتفاع بیشتر از ۳°۰۵۰ متر) در نزدیکی آن قرار دارد.

کیوی (kivi)، دهستان (جم ح ۴۱۶°۰۸۰)، ش بخش سنجبد، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۸ (۱) آبادی. مرکزش **کیوی سفلی** (جم ۲°۷۱۸ ست ۱۳۴۵ هش)، ۲۵ کیلومتری لغ هروآباد. از آبادیهای دیگر آن **کیوی علیا** (جم ۱°۲۶۲ ست ۱۳۴۵ هش) است.

کیوی، رود آذربایجان شرقی، که در شهرستان خلخال جاری است. از دو شعبه‌ی اصلی کیوی و سنگ‌آباد تشکیل میشود، که هر دو از ← کوههای طالش سرچشمه میگیرند، و در نزدیکی پل فیروزآباد به یکدیگر میپیوندند، و پس از پیمودن ۱۶ کیلومتر، اندکی پایینتر از پل پردلیس (واقع در خلخال)، به قزل‌اوزن میریزد.

کیوی[15] (kivi؛ از انگل)، مرغ بی‌پرواز زلند جدید از نوع آپتروکس (*Apteryx*). اثری از بال دارد، و قوزکرده راه میرود. شبگرد است و از کرمها و حشرات زندگی میکند، و بیشتر با شاخه خوراکش را به دست میآورد. کیوی نماد زلند جدید، و

(۱)Curton (۲)Chios (۳)Kyosai (۴)Key West (۵)kiosk (۶)Chiusi (۷)Clusium (۸)Kyushu (۹)Keokuk (۱۰)Kjölen (۱۱)Cunard (۱۲)Kiyonaga (۱۳)Kionga (۱۴)Kivu (۱۵)kiwi

تصویرش بر تمبرها و سکه‌های آن کشور منقوش است.

کیویرا[1] (kivirā)، سرزمینی که کورونادو و پس از او دیگران در پی گنجهای افسانه‌ای آن پوییدند. محل آن مشخص نیست، اما احتمالا در کانزاس، کشمت، واقع بوده است. بعدها تصورات مربوط به کیویرا و ثروتهای موهوم آن به دهکده‌ی ویرانی در نیو مکسیکو منتقل شد، و نام گران کیویرا (grān) که به آن اطلاق شد متداول ماند.

کیوی سفلی، خلخال، ← کیوی.

کیوی علیا، خلخال، ← کیوی.

کیوینو[2] (kiwino)، شبه جزیره‌ی منتهای شمالی میشیگان، کشمت، که دریاچه‌ی پورتیج (portij) و یک کانال قابل کشتیرانی قسمت شمالی آن را به صورت جزیره‌ای در آورده‌اند. کانال آن دارای پلی است که یکی از بزرگترین پل‌های بالارو دنیاست (ح ۳٬۰۰۰ تن). **راه آبی کیوینو**، میان دریاچه‌ی پورتیج و ← دریاچه‌ی سوپریور حائز اهمیت است.

کیهانزائی[3] (keyhān.zā'i)، علم منشأ و تکامل اجرام موجود در فضا. نظریات ابتدائی در این باب پرداخته‌ی خیال بود. از زمان نیوتن (۱۶۴۲–۱۷۲۷) به بعد، که قوانین فیزیکی تا حدی شناخته شد، نظریه‌های کیهانزائی جنبه‌ی علمی یافت. نجوم رصدی کنونی جهان و تغییراتش را آن چنان که امروز هست بر ما معلوم میکند، کیهانزائی میخواهد این معرفت را در مورد گذشته و آینده‌ی جهان نیز گسترش دهد.

اساطیر آفرینش که مردم ابتدائی ساخته‌اند کوششهای غیر علمی در کیهانزائی است. داستان آفرینش در ← سفر پیدایش طرحی مستعار و جالب است، ولی مأخوذ از اندیشه‌های خامتر و قدیمتر رایج در دره‌ی فرات است. یونانیان قدیم، با قوه‌ی تخیل جاندار خود، افسانه‌های گوناگون در باره‌ی آفرینش آسمان و زمین به دست خدایان پرداخته بودند؛ ولی نخستین طرح منطقی در این باب از طالس (ح ۶۲۴–ح ۵۴۸ ق‌م) است. آریستارخوس (ح ۲۸۰ ق‌م) معتقد بود که زمین، نه‌فقط به دور محور خود، بلکه به گرد خورشید میگردد. این تصور صحیح مترقیتر از آن بود که مورد قبول معاصرین وی واقع شود (و در ۱۸ قرن بعد نیز مورد قبول نبود). بدین جهت، منجمین بزرگ یونانی، ابرخس، کلاودیوس بطلمیوس، و دیگران بر همان رأی قدیم که آسمان به دور زمین ثابت میگردد باقی ماندند. باید گفته شود که افلاطون و ارسطو به مسائل کیهانزائی توجه داشتند، و نتایج ناصوابی که به دست میآوردند یکی از این جهت بود که کوشش کافی در تطبیق نظریات خود با ارصاد واقعی نداشتند، و دیگر بدان سبب که در آن زمان چندان اطلاعی از قوانین فیزیکی در دست نبود.

تجدید نظریه‌ی خورشیدمرکزی توسط کپرنیک (۱۴۷۳–۱۵۴۳)، استفاده از دوربین نجومی از طرف گالیله (۱۵۶۴–۱۶۴۲)، و کشف قوانین کپلر (۱۵۷۱–۱۶۳۰)، هم اساس کار بیرقیب نیوتن شد. پس از انتشار کار نیوتن، و معلوم شدن اینکه گرانش در سراسر فضا در کار است، طرح شالوده‌ای علمی در کیهانزائی امکانپذیر شد. از فرضیه‌های اولیه در کیهانزائی فرضیه‌های سحابی است. نوعی فرضیه‌ی سحابی به توسط سودنبورگ (۱۶۸۸–۱۷۷۲) و ایمانوئل کانت (۱۷۲۴–۱۸۰۴) طرح‌ریزی شد. در این ضمن، رصدهای ویلیام هرشل (۱۷۳۸–۱۸۲۲) مبنای بهتری برای تحقیق در باره‌ی سحابیها فراهم آورد، به طوری که طرح سحابی پیشنهادی (۱۷۹۶) لاپلاس پایه‌ای محکمتر از زمینه‌ی فرضیه‌های اسلاف او داشت (← لاپلاس، فرضیه‌ی). فرضیه‌ی سحابی لاپلاس در افکار علمی تأثیری عظیم داشت، و بعضی از کلیات آن امروز هم در مطالعه‌ی سحابیهای مارپیچی مفید است. این فرضیه بعضی از واقعیتها را توجیه میکرد، ولی مشکلاتی هم داشت. از ۱۹۰۰ به بعد دلایل بر ضد فرضیه‌ی لاپلاس چندان زیاد شد که آن را از اعتبار انداخت. در سال ۱۹۰۰، ف. ر. مولتن و ت. ک. چیمبرلین فرضیه‌ی لاپلاس را مورد تحقیق انتقادی قرار دادند، و فرضیه‌ی معروف به ← فرضیه‌ی سیارگان را پیشنهاد کردند. ← نظریه‌ی کشندی که در ۱۹۱۸ به وسیله‌ی ج. جینز عرضه شد مبتنی بر نظریه‌ی سیارگان است. در ایام اخیر نظریات دیگری به توسط وایتسوکر و دیگران پیشنهاد شده است (← غباری، نظریه‌ی)، و از جدیدترین آنها "کیهانزائی آلون" است، که در سال ۱۹۵۴ به وسیله‌ی هانس آلون[4] (hānes ālven، ۱۹۰۸ –)، استاد الکترونیک در دانشگاه استکهلم، عرضه شده، و مبتنی بر تأثیر نیروی برقاطیسی است.

آنچه گفته شد در باب منظومه‌ی شمسی بود. پیدایش کهکشانه‌ها و ستارگان و از جمله خود خورشید موضوع دیگری است. امروز منجمین عموماً بر این عقیده‌اند که بحث را باید از ماده‌ی سحابی آغاز کرد، اینکه خود این ماده چگونه به وجود آمده یک سؤال علمی تلقی نمیشود، بلکه حضور آن را باید پذیرفت. از زمانی که ترکیب سحابیهای برونکهکشانی و فواصل آنها شناخته شده است، قریب به یقین است که ستارگان محصول تراکم در داخل سحابیهائی بوده‌اند که بزرگترین ابعاد آنها غالباً در حدود دهها هزار سال نور بوده است. سر جیمز جینز از اینجا نتیجه گرفته است که اولین قدم در راه تحول اختری تشکیل کهکشانه‌ها بوده است. البته نمیتوانیم انتظار داشته باشیم که جریان تحول یک کهکشانه را تعقیب کنیم، زیرا رشد این اشیاء بیلیونها سال طول میکشد، و حال آنکه علم ما از این اشیاء از چند سال اخیر است. راهی که برای حل این مشکل به نظر میرسد این است که کهکشانه‌های متعددی را که مشاهده میکنیم به صورت رشته‌ای مرتب کنیم بدین امید که آن که کمتر از سایرین تحول یافته است در یک انتهای این رشته و آن که بیشتر از سایرین تحول یافته در انتهای دیگر آن قرار گیرد. اگر در این کار توفیق حاصل شود، با مشاهده‌ی مراحل مختلف تکامل کهکشانه‌ها، میتوان از سیر کلی این تحول آگاه شد. ا. پ. هابل، با استفاده از تلسکوپ‌های نیرومند رصدخانه‌ی ماونت ویلسن، این رشته را ساخته است. جینز معتقد است که، بتدریج که توده‌های عظیم نامساوی گاز ابتدائی منقبض میشده است، جریانهای نامنظمی تولید شده است. جرم در حال انقباض به دوران آغاز کرده است. اگرچه سرعت در ابتدا کوچک بوده، ناچار هر چه شعاع کوچکتر میشده دوران سریعتر میگشته است. هنگامیکه این کیفیت به پایان نخستین مرحله رسیده، ناچار سحابیهائی با حجمهای مختلف پیدا شده که با سرعتهای بسیار متفاوت در حال دوران بوده‌اند. اگر یک جرم گازی در حال انقباض دوران نداشته باشد به صورت کروی منقبض میشود، اما اگر دوران داشته باشد شکل بیضوی میگیرد، و هر چه سرعت دوران بیشتر باشد این بیضی پخ‌تر است (← پختی). عاقبت، استوای جسم دوّار به صورت عدسی محدب الطرفین در میآید. از این به بعد، ازدیاد سرعت سبب ادامه‌ی پختی نمیشود، بلکه مرحله‌ی بعد این است که ماده به کناره‌های تیز استوا پرتاب میشود. در سراسر ماده‌ی پرتاب‌شده در صفحه‌ی استوای کهکشانه، قطعاً جاهائی هست که تراکم ماده بیش از حد متوسط است. این جاها بالمآل هسته‌ی ستارگان خواهند بود، و جای آنها امتداد خارجی سحابی است. با بررسی عکسهائی که از کهکشانه‌های نزدیکتر بر داشته شده است بازوهای خارجی آنها را بآسانی میتوان یافت، و در آنها تراکمهای مشخص پدیدار است. این تراکمها بزرگتر از آن است که یک ستاره باشد، ولی تردیدی نیست که یک ستاره یا خوشه‌ای از ستارگان خواهد شد. خلاصه، گاز پریشان نخستین غلظت کافی داشته است که از تکاثف آن سحابیها به وجود آید، و بالمآل قسمتی از این سحابیها به اندازه‌ی کافی متکاثف شود تا از آن ستارگان پدید آیند.

نیز ← جهان؛ سحابیها؛ کیهانشناخت.

کیهانشناخت[5] (keyhān.šenāxt)، تحقیق و مطالعه در ماهیت جهان مادی به عنوان یک کل. این مبحث از دیرزمان تا کنون پیوسته مورد توجه عقلی آدمی بوده است. صورت ابتدائی آن همان تصویرات اساطیری است، و سپس، در فلسفه شاخه‌ای از فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه شده، و عاقبت پس از دهه‌ی دوم قرن ۲۰م به صورت علمی در آمده که در آن از همه‌ی منابع نجوم رصدی جدید و فیزیک ریاضی استفاده میشود.

توضیحاتی که در مرحله‌ی اساطیری از جهان داده شده است اساساً کیهانزائی خیالی است، و در آنها کوشیده‌اند تا به وجود آمدن جهان را به صورت موجود توضیح دهند. به طور کلی، طرحهائی که میریختند مأخوذ از تجربیات بشری، مخصوصاً تجربیات حرفه‌ای و فرایند زیستشناختی ولادت و نمو بوده است. داستانهای آفرینش که در ادیان آمده همه صورتهائی از کیهانشناخت است. اسطوره‌های کیهانشناختی غالباً در دینهای ابتدائی با شعائر دینی همراه، و مربوط به آفرینش یا تکامل جهان بوده است. فلسفه در مراحل اولیه کارش تغییر دادن شکل این اسطوره‌ها و عقلانی کردن آنها بوده است. در فلسفه‌ی مدرسی هنوز سنت قدیم رعایت میشد، و کیهانشناخت تحقیق در سیماهای مادی و مکانی و زمانی یا موازین ارسطوئی بود. این گونه بحثها قابل اینکه با گذشت زمان تکامل پیدا کند نبود.

کیهانشناخت علمی، بر خلاف اسلاف خود، مستلزم توجه به مشاهده و نظریه هر دو هست؛ نظریه‌ها کارهای تجربی را سازمان و نظم و ترتیب میدهند، و مدارکی برای تحقیقات مشاهده‌ای فراهم

---

(۱) Quivira (۲) Keweenaw (۳) cosmogony (۴) Alfvan (۵) cosmology

میکنند. جهان قابل مشاهده را، در زمان حاضر، ا. ب. هابل "مملکت سحابیها" نامیده است. اینها را در بسیاری از حالات به صورت منظومه‌های وسیعی از ستارگان باز شناخته‌اند، که به کهکشان ما، که خورشید و منظومه‌ی شمسی جزء آنند، شباهت دارند. چنانکه با تلسکوپهای قوی معلوم شده، این سحابیها در فواصل بسیار عظیمی از مرزهای کهکشان ما قرار گرفته‌اند. دورترین فاصله‌ای که تا کنون با دستگاه ۲۰۰اینچی رصدخانه‌ی کوه پلومار به آن دسترس پیدا کرده‌اند حدود ۲ بیلیون سال نور است، و نتایج این اکتشافات آسمانی مشعر بر آن است که سحابیها به صورت یکنواخت و متجانس در سراسر فضا پراکنده‌اند، و در طیفهای آنها حرکت بطرف قرمز دیده میشود. و این حرکت بطرف قرمز به معنی آن است که سحابیها همه از یکدیگر دور میشوند و این خود مؤید نظریه‌ی انبساط جهان است (← جهان).

پیشرفت علم بدین نحو است که وقتی با مسئله‌ای مواجه میشود آن را از همه‌ی حشو و زوائدی که در اصل مطلب بی‌تأثیر تشخیص داده میشود پاک میکند. نتیجه‌ی اعمال این روش چیزی است پیراسته از عوامل فرعی که آن را یک مدل[1] (model) میخوانند. مدلها به توضیح ارتباط عوامل مختلفی که اهمیت اساسی دارند کومک میکنند، و صورتی تقریبی از اوضاع فیزیکی درهم‌پیچیده به دست میدهند، و بر حسب اقتضا میتوان در آنها تغییراتی چنان داد که تأثیر عواملی که در ابتدا کنار گذاشته شده‌اند ملحوظ شود. در مورد حاضر، عناصری که یک مدل عالم باید مجسم کند سحابیها و نور صادر از آنها است؛ قوانینی که در مورد مدل باید اعمال شود قوانین حاکم بر گرانش و میدان‌های برقاطیسی است. از مدلهای نظری مدلی است که اینشتین در سال ۱۹۱۶ بنیان نهاد، و مبتنی بر نظریه‌ی نسبیت عمومی است؛ در این مدل، جهان متناهی، محدود، و ایستان است. این مدل، مانند بسیاری از مدلهای اولیه، متروک شده است، و در مدلهای مبتنی بر نظریه‌ی نسبیت نظریه‌ی انبساط جهان به نحوی ملحوظ میباشد. مع ذلک، از این طریق هم هنوز مدل رضایتبخشی پرداخته نشده است؛ و ضمناً نظریات مختلف دیگر هم پیشنهاد شده است، که از آن جمله نظریه‌ی "آفرینش پیوسته" است، که بر طبق آن، در ضمن دور شدن کهکشانه‌ها و انبساط جهان، ماده‌ی تازه به وجود میآید به نحوی که چرم مخصوص متوسط ماده در عالم ثابت میماند. این نظریه از بوندی[2] (bondi)، گولد[3] (gold)، لیتلتن[4] (litəltən)، و ف. هویل است.

کیهان‌نورد: ← فضانورد.

کیهانی، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی کیهانی.

کیی[5] (kyi) یا **کییچو**[6] (kyicu)، رودی به طول حدود ۳۲۰ کم، در تبت. از ریزابه‌های شمالی تسانگپو (← براهماپوترا)، و شهر لهاسا کنار آن است.

کییچو، رود، ← کیی یا کییچو.

---

(۱)model (۲)Bondi (۳)Gold (۴)Lyttleton (۵)Kyi (۶)Kyichu

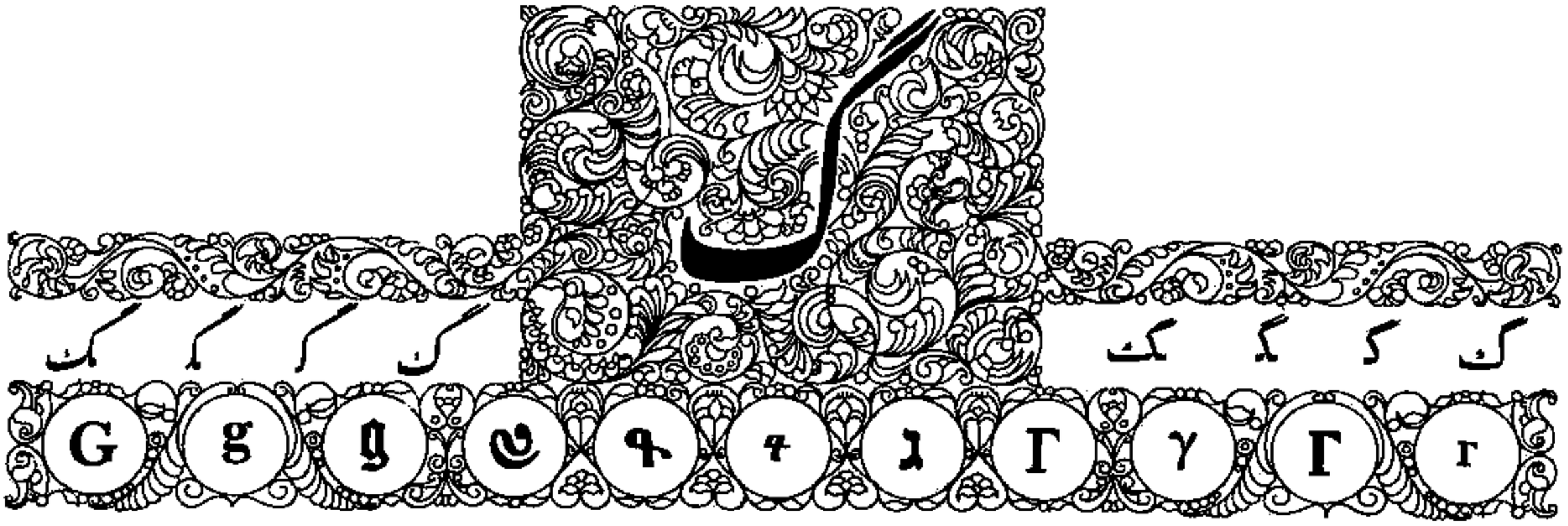

گائتا[1] (gāetā)، باستانی **کایتا**[2] (kāyetā)، شهر (جه تخمیناً ۱۹٬۱۸۸) و دریابندر، ج لاتیوم، ایتالیای مرکزی، بر خلیج گائتا (شاخابه‌ای از دریای تیرنه، بر ساحل غربی ایتالیا، ل خلیج ناپل). در دوره‌ی رومیان رونق داشت. از قرن ۹م تا ۱۲م دوکنشین بود. در ۱۱۳۴ به دست نورمانها افتاد. آثار متعددی از دوره‌ی رومیها، کلیسای جامعی از قرن ۱۲م، و برج ناقوس بلندی از قرن ۱۳م دارد.

گائو[3] (gāo)، شهر (جه ح ۱۰٬۰۰۰)، جمهوری مالی، بر ساحل چپ رود نیجر. احتمالا در ح ۶۹۰ تأسیس شد. یکی از کهنترین مراکز تجارتی افریقای غربی است. در مآخذ اسلامی به نام کوکو (kăkă) خوانده شده است، و ابن بطوطه، که در سال ۷۵۳ هق (۱۵۳۲ بم) از آن دیدار کرده، آن را از زیباترین و وسیعترین بلاد سیاهان توصیف کرده است.

گابالا، سوریه، ← جبله.

گابریک (gābrik)، دهستان (جه ۷۸۱ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش جاسک، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، کنار بحر عمان؛ دارای ۶ آبادی.

گابریل[4] (gābriel)، اسم فرانسوی، اسپانیائی، و پرتغالی برای مرد، از ریشه‌ی عبری و مطابق جبرئیل. مطابق گابریلو[5] (gabriello) در ایتالیائی و گیبریل[5] (geybriəl) در انگلیسی است.

گابریل[6]، **آلفونس** (ālfons gābriel)، پوینده‌ی معاصر آلمانی که تألیفاتی به صورت سیاحتنامه در باب جغرافیای ایران دارد. آثارش مشتمل است بر ایران پهناور نامانوس (۱۹۴۲؛ شرح یک مسافرت پویشی سه‌ساله)؛ دریاها، جنگلها، و بیابانهای غریب (۱۹۴۸)؛ تحقیقات در باب ایران (۱۹۵۲؛ بحث در باره‌ی سیاحانی که به ایران آمده‌اند)؛ تصویر بیابانها (۱۹۵۸)؛ یک پایتخت ترکان (۲ جلد؛ ۱۹۵۹).

گابریل[6]، **ژاک آنژ** (jāk āNj gābriel)، ۱۶۹۸–۱۷۸۲، معمار فرانسوی، از پیروان سبک روکوکو. در ۱۷۴۲ به جای پدرش ژاک گابریل (۱۶۶۷–۱۷۴۲) سرمعمار خاص شاه شد، و مدت ۳۰ سال در ورسای، کومپینی، و دیگر اقامتگاههای سلطنتی برای لوئی XV کار کرد. از معروفترین کارهایش بنای اپرای ورسای (۱۷۵۳) و میدان لوئی XV (پلاس دو لا کنکورد حالیه) است.

گابریلو، اسم ایتالیائی برای مرد، ← گابریل.

گابریلی[7]، **جوزپه** (juzeppe gābrieli)، ۱۸۷۲–۱۹۴۲، مستشرق ایتالیائی، استاد زبان و ادبیات عرب در دانشگاه رم. آثار تحقیقی متعدد در مبحث کتابشناسی و مسائل دیگر شرقی دارد. تألیفاتش مشتمل است بر رساله‌ی کتابشناسی اسلامی (۱۹۱۶)، بنیاد کائتانی برای تحقیقات اسلامی (۱۹۲۶)، نسخه‌های خطی و نقشه‌های شرقی در کتابخانه‌ها و بایگانیهای ایتالیا (۱۹۳۰)، و کتابشناسی تحقیقات شرقی در ایتالیا از ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۴ (۱۹۳۵).

گابریلی[7]، **جووانی** (jovānni gābrieli)، ح ۱۵۵۷–۱۶۱۲، ارگنواز و آهنگساز ایتالیائی. در ۱۵۸۵ ارگنواز کلیسای سان مارکو در ونیز بود. در تکمیل کنسرتو نقش مهمی داشت، و در آثارش مقدمه‌ی تحولاتی که به ایجاد سبک باروک در موسیقی انجامید مشهود است.

گابلونتس، چکوسلواکی، ← یابلونتس ناد نیسو.

گابون[8] (gābon)، کشور جمهوری (ح ۲۶۵٬۰۰۰ کمم؛ جه در ۱۹۶۹ تخمیناً ۴۸۵٬۰۰۰)، غ افریقا، عضو جامعه‌ی فرانسه؛ پایتختش لیبرویل. بیمارستان مشهور دکتر شوایتر در دهکده‌ی لامبارنه (lām-bārene) قرار دارد. از غ به قطلا، از لغ به گینه‌ی اسپانیا، از ل به جمهوری کامرون، و از ش و ج به جمهوری کنگوی برازاویل محدود است. خط استوا از آن میگذرد. اراضی باطلاقی ساحلی دارد، و قسمت شمالی آن کوهستانی است. بیشتر آن در حوضه‌ی زهکشی رود اوگوئه (ogue) است. به سبب آب و هوای مرطوب استوائی، بیشتر آن پوشیده از جنگلهای انبوه استوائی است، که از آنها انواع چوبهای مناطق حاره (از جمله ماهوگانی و آبنوس) به دست میآید. فراورده‌های جنگلی صادرات عمده‌ی کشور است؛ در عین حال، منابع معدنی آن منبع ثروت بالقوه سرشار آن میباشد. نفت، منگنز، آهن، و اورانیوم کانیهای عمده است؛ منابع طلا و الماس آن عملا به پایان رسیده است. ح ۴٬۰۰۰ نفر از سکنه‌اش اروپائی و بقیه بیشتر از سیاهپوستان بانتو هستند. ح ۲٬۰۰۰ مسلمان نیز در گابون سکنی دارند.

تاریخ

گابون را پویندگان پرتغالی در قرن ۱۵م کشف کردند، و بنادر آن بزودی از مراکز عمده‌ی تجارت برده‌ی اروپائیان شد. در ۱۸۳۹ فرانسویها پایگاهی در خلیج گابون به دست آوردند، و بتدریج دعاوی خود را به نواحی ساحلی و داخلی کشور بسط دادند. در کنگره‌ی (۱۸۸۵) برلین، حقوق فرانسه نسبت به سواحل شرقی رود کنگو به رسمیت شناخته شد، و پنج سال بعد گابون رسماً به صورت جزئی از کنگوی فرانسه درآمد. در سال ۱۹۱۰ مستعمره‌ی جداگانه‌ای جزء افریقای استوائی فرانسه شد. پس از رفراندوم ۱۹۵۸ از جمهوریهای خودمختار جامعه‌ی فرانسه شد. در ۱۹۶۰ استقلال کامل یافت، و در همان سال به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۹، گابون و سه عضو سابق افریقای استوائی فرانسه (جمهوریهای کنگوی برازاویل، چاد، و افریقای مرکزی) یک اتحادیه‌ی گمرکی و سازمان اداری مشترک برای حمل و نقل و ارتباطات تشکیل دادند.

گابه‌رود، غ ایران، ← سیروان.

گابینیوس[9]، **آولوس** (ălus gābinius)، ۱۰۰– ح ۴۸ قم، سردار و رجل رومی. در ۵۸ قم کنسول بود، و متفقاً با پ. کلودیوس، از مسببین تبعید سیسرون بود. در ۵۷ قم به سوریه رفت؛ بطلمیوس XI را به سلطنت مصر باز گردانید. پس از بازگشت (۵۴ قم) به رم، به عنوان سوء استفاده از مقام خود محاکمه شد؛ سیسرون به وساطت و اصرار پومپیوس ازو دفاع کرد، ولی وی سرانجام تبعید شد. در جنگ داخلی، از طرفداران یولیوس قیصر بود، اما اقدامی بر ضد پومپیوس نکرد.

گاتت: ← سازمان بازرگانی بین‌المللی.

گاتچینا[10] (gātcinā)، شهر (جه ح ۳۷٬۰۰۰)، لغ جمشسر اروپائی، ججغ لنینگراد. در اطراف یک کاخ سلطنتی (بنای ۱۷۶۶–۸۱) توسعه یافت، و این کاخ در قرن ۱۹م از اقامتگاههای محبوب تزارهای روسیه بود، و اکنون موزه است.

گاتون[11]، **دریاچه‌ی** (gātun)، دریاچه‌ی مصنوعی (ح ۴۲۰ کمم) در منطقه‌ی کانال پاناما، امریکای مرکزی. **سد گاتون** ۲٬۴۰۰ متر طول و ۳۵ متر ارتفاع دارد.

گاتها (gāt-)، اوستائی گاتا (gāṯā) [= سرود]، کهنترین بخش اوستا و جزئی از یسنا، که قسمتی از آن به خود زردشت منسوب است، و قسمت دیگر

---

(۱)Gaeta (۲)Caieta (۳)Gao (۴)Gabriel (۵)Gabriello (۶)Gabriel (۷)Gabrieli (۸)Gabon (۹)Gabinius (۱۰)Gatchina (۱۱)Gatun

پرداخته‌ی نخستین پیروان اوست. گاتها شامل ۱۷ هائیتی (فصل) از یسنا، و دارای ۲۳۸ قطعه، ۸۹۶ بیت، و ۵٬۵۶۰ کلمه است. گاتها منظوم است، و از جهت وزن شعر و تعداد مصراعها در هر بند به ۵ دسته تقسیم شده: اهنود گات، اشتود گات، سپنتمد گات، وهوخشتر گات، وهیشتوایشت گات.

مندرجات گاتها ازین قرار است، آفریدگار یگانه اهورامزدا است؛ از اوست آنچه نیک و نغز است. دیوها (گروه پروردگاران آریائی) سزاوار ستایش نیستند؛ از آنان جز گمراهی و سیه‌روزی نیاید. راستی، منش نیک، توانائی، اندیشه‌ی سازگار، و رسائی و جاودانی که به امشاسپندان نامزد شده‌اند از نیروهای اهورامزدا هستند. مردمان باید بکوشند که ازین نیروها برخوردار شوند. اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک، و کردار نیک مایه‌ی رستگاری است؛ چنانکه اندیشه‌ی بد، گفتار بد، و کردار بد مایه‌ی تباهی است. سهمگینترین دشمن مردم دروغ است؛ باید از آن دوری جست، و به راستی روی نمود. باید به آبادانی زمین و کشت و درو پرداخت، و از چارپایان سودمند نگهداری کرد.

گاتها[1] (gāt-)، نام دو رشته‌کوه در هند جنوبی، یکی گاتهای غربی و دیگری گاتهای شرقی. این دو رشته کناره‌های غربی و شرقی فلات دکن را تشکیل میدهند، و تقریباً موازی سواحل دریای عربستان و خلیج بنگال میباشند. گاتهای غربی (ارتفاع متوسط ۹۱۰–۱٬۵۲۰ متر) به طول ح ۱٬۶۰۰ کم در امتداد ساحل غربی تا انتهای جنوبی هند (دماغه‌ی کومورین)، و گاتهای شرقی به طول ح ۱٬۶۰۰ کم در امتداد سواحل مدرس، آندرا پرادش[2] (āndrā prādeš) و اریسه ممتد است.

گاتهای شرقی، رشته‌کوه هند، ← گاتها.

گاتهای غربی، رشته‌کوه هند، ← گاتها.

گاثا: ← گاتها، بخش اوستا.

گاثم، لقب نیو یورک، ← گوتم.

گاجره (gājere)، آبادی (جه ۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اورا و شهرستانک، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۸۵کیلومتری ل‌ش کرج. نزدیک دهکده‌ی ولایت‌رود است، معادن زغال سنگ دارد. تفرجگاه زمستانی است و پیست اسکی دارد.

گادرد[3]، **رابرت** (rābərt gādərd)، ۱۸۸۲–۱۹۴۵، فیزیکدان و کارشناس موشکی امریکائی. از طراحان و سازندگان نخستین موشکهای بلند پرواز بود. در ۱۹۲۶ اولین موشک با سوخت مایع را تکمیل و با موفقیت آزمایش کرد.

گادرد[3]، **هنری هربرت** (henri hĕrbərt gā-dərd)، ۱۸۶۶–۱۹۵۷، روانشناس امریکائی. یکی از نخستین کسانی در امریکا بود که در ضعف عقل از جنبه‌ی وراثت تحقیقات منظم علمی کردند. کتاب وی در این باب، به نام خاندان کلیکک (۱۹۱۲)، مشهور است (← کلیکک، خاندان).

گادس، شهر، ← کادیث.

گاد سیو ذ کینگ[4] (یا **کوین**[4]) (gād seyv ðe king, kuin) [انگل.، = خدا شاه (یا ملکه) را سالم بدارد]، سرود ملی انگلستان. منشأ کلمات و آهنگ آن معلوم نیست. در ۱۷۴۴ انتشار یافت، و اول‌بار در ۱۷۴۵ در تئاتر دروری لین[5] (druri leyn) در ملأ عام اجرا شد. از آهنگ آن در سرود ملی بعضی ممالک دیگر اقتباس شده است.

گادولینیوم[6] (gādoliniom؛ از فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Gd، نیز ← عنصر، جدول). از فلزات خاکهای کمیاب است. خاک کمیاب گادولینیا را، که اکسید گادولینیوم است، مارینیاک در سال ۱۸۸۰ و لوکوک دو بوابودران در سال ۱۸۸۶ به دست‌آوردند.

گادونوف[7]، **باریس** (bāris gādunof)، حدود ۱۵۵۱–۱۶۰۵، تزار (۱۵۹۸–۱۶۰۵) روسیه. مورد توجه ایوان IV (ایوان مخوف) بود، و دختر او را به زنی گرفت. پس از مرگ (۱۵۸۴) ایوان، نایب‌السلطنه‌ی جانشین وی فیودور I، و عملا فرمانروای روسیه شد. احتمالا قتل (۱۵۹۱) دمیتری (برادر فیودور) به امر او صورت گرفت. پس از وفات (۱۵۹۸) فیودور، مجمعی از طبقه‌ی حاکمه او را به تزاری انتخاب کردند.

در دوره‌ی تزاری وی، تغییرات مهمی روی داد، کلیسای روسیه مستقل و همپایه‌ی سایر کلیساهای شرقی شد؛ بین روسیه با لهستان و سوئد مصالحه برقرار شد؛ استعمار استپهای جنوبی و سیبریه‌ی غربی شدت یافت. از اینها مهمتر آن بود که وی سیاست ایوان مخوف را در تقویت مأمورین دولت و شهرنشینها در مقابل اشراف ادامه داد. اما عاقبت قحطی ۱۶۰۲–۴ و عدم اعتماد عمومی سبب تزلزل کار او و تسهیل حمله‌ی (۱۶۰۴) دمیتری کاذب به روسیه شد. گادونوف درگذشت، و پسرش فیودور II نتوانست تاج و تخت را حفظ کند.

زندگی گادونوف موضوع یکی از درامهای پوشکین است، که موسورگسکی ایرانی از آن ساخته است.

گادوین[8] (gādwin)، فت ۱۰۵۳، از رجال سیاسی انگلستان، نایب‌السلطنه‌ی وسکس. از رایزنان کنوت بود، و در حدود سال ۱۰۱۸ مقام و عنوان ارل آو وسکس (ĕrl āv weseks) یافت، و ثروت هنگفت و اراضی وسیع به وی اعطا شد. پس از وفات کنوت، از ادعای پسرش هارثکنوت به تاج و تخت پشتیبانی کرد. ادوارد خسروان (جانشین هارثکنوت) دختر او را به زنی گرفت، و گادوین مقتدرترین رجال انگلستان شد. اما عاقبت، به سبب مخالفت با فرانسویانِ مورد توجه ادوارد، تبعید شد (۱۰۵۱). گادوین به انگلستان لشکر کشید (۱۰۵۲) و اعتبار گذشته را باز یافت. هرلد، جانشین ادوارد، پسر وی بود.

گادوین[9]، **ویلیام** (wilyām gādwin)، ۱۷۵۶–۱۸۳۶، نویسنده و فیلسوف سیاسی انگلیسی. در جوانی کشیش بود، ولی شک دینی بر او غلبه یافت، و در ۱۷۸۳ از کار خود دست کشید، و به ادبیات پرداخت. در اثر خود، به نام تفحص در اصول عدالت سیاسی و اثر آن در تقوای عمومی و لیکبختی (۱۷۹۳)، میگوید رهبر آدمی عقل است، و لهذا آدمیان میتوانند بدون قانون و سازمانهای رسمی با هماهنگی با هم زندگی کنند. نظریات مادی و آنارشیستی وی در رمانهایش نیز عرضه شده است. آثار گادوین در معاصرین جوان وی، خاصه شلی که با مری (دختر گادوین. ← شلی، مری وولستنکرافت) ازدواج کرد سخت نفوذ داشت.

گادوین-اوستن[10] (gādwin osten)، کوهی به ارتفاع ۸٬۶۱۰ متر، ل ایالت کشمیر، در سرزمین کوهستانی قراقروم. بعد از اورست، بلندترین نقطه‌ی کره‌ی زمین است. از هنری گادوین-اوستن (henri، ۱۸۳۴–۱۹۲۳)، زمینشناس و نقشه‌بردار انگلیسی، که نواحی اطراف آن را پویید، نام گرفته است. در ۱۹۵۴ هیئتی ایتالیائی به قله‌ی آن صعود کرد.

گادی[11] (gāddi)، خاندان مشهور هنرمندان اهل فلورانس، که ح ۱۰۰ سال رهبری مکتب نقاشی فلورانس را بر عهده داشتند. مقالات ردیف گادی ملاحظه شود.

گادی[11]، **آنیولو** (ānyolo gāddi)، ح ۱۳۵۰–۹۶، نقاش فلورانسی؛ پسر ت. گادی. او نیز مانند پدر، تحت تأثیر جوتو بود. در آثارش، علی رغم ناقص بودن طرح، پختگی رنگ، تمایل به واقعگرایی، و ترکیبات محکم و دقیق به چشم میخورد. از کارهایش فرسکوهای داستان صلیب واقعی (سانتا کروچه، فلورانس)، زندگی مریم عذرا، و چهار تابلو نقاشی (گالری ملی هنری واشینگتن) را میتوان نام برد.

گادی[11]، **تادئو** (tāddeo gāddi)، ح ۱۳۰۰–ح ۶۶، نقاش و معمار فلورانسی؛ پسر گ. گادی. فرزند تعمیدی و بااستعدادترین شاگرد جوتو بود، و مدت ۲۴ سال با او همکاری داشت. پس از مرگ استاد خود، رهبر مکتب نقاشی فلورانسی شد. آثارش شامل نقاشیهای سقفی و تعدادی فرسکو است که از صحنه‌های مختلف زندگی مریم عذرا و قدیسین تهیه شده است؛ از آن جمله میتوان مریم با قدیسین (سانتا فلیچیتا، فلورانس)، مریم و کودک با قدیسین (موزه‌ی متروپلیتن)، صحنه‌هائی از زندگی مسیح و قدیس فرانسیس (آکادمی فلورانس)، صحنه‌هائی از زندگی قدیس لاورنتیوس (موزه‌ی بروکلین)، و آخرین شام (کلیسای سانتا کروچه، فلورانس) را نام برد. آثار معماریی که به او منسوبند تماماً تکمیل کارهای جوتو است. ا. گادی و ج. گادی پسران وی بودند.

گادی[11]، **جووانی** (jovānni gāddi)، فت ۱۳۸۳، نقاش فلورانسی، پسر ت. گادی. هنرمندی بااستعداد بود. اغلب آثارش در نوسازی کلیسای سانتو سپیریتو (فلورانس) از بین رفت. مرگ زودرسش مانع شکوفائی بیشتر او شد.

گادی[11]، **گادو** (gāddo gāddi)، ح ۱۲۶۰–ح ۱۳۳۳، نقاش و موزائیکساز فلورانسی. به گفته‌ی وازاری، با چیمابوئه و جوتو همکاری داشته است. از آثاری که به وی منسوب است، موزائیک‌کاری رواق کلیسای سانتا ماریا مادجوره (رم) و تاجگذاری مریم عذرا بر سردر کلیسای جامع فلورانس را میتوان نام برد. ت. گادی پسرش بود.

گادیر، شهر، ← کادیث.

گار[12] (gār)، ولایت (۵٬۸۸۱ کمه؛ جه ۴۳۵٬۰۰۰)، ج فرانسه، در لانگدوگ، کنار دریای مدیترانه و بر ساحل غربی رود رون؛ کرسی آن نیم است. صنعت ابریشم، و معادن زغال سنگ و کانیهای دیگر دارد.

---

(۱)Ghats (۲)Andhra Pradesh (۳)Goddard, (۴)God Save the King (Queen) (۵)Drury Lane (۶)gadolinium (۷)Godunov (۸)Godwin(e) (۹)Godwin (۱۰)Godwin-Austen (۱۱)Gaddi (۱۲)Gard

گارامون[1]، کلود (klod gārāmon)، فت ۱۵۶۱، طراح و سازنده‌ی حروف چاپ، از مردم پاریس. حروفی که وی طراحی کرده بود در چاپخانه‌های خانواده‌ی استین رواج داشت، و حروفی که در چاپخانه‌های خاندان هلندی الزویر[2] [به نام لوئی الزویر (lui elzevir)، ۱۵۴۰–۱۶۱۷، مؤسس خاندان]، به کار میرفت مبتنی بر طرحهای او بود. حروفی که امروز به حروف چاپ گارامون مشهور است شباهتی به طرحهای گارامون ندارد.

گاربو، گرتا: ← گرتا گاربو.

گاربورگ[3]، آرنه (ārne gārborg)، ۱۸۵۱–۱۹۲۴، نویسنده‌ی نروژی از مکتب ناتورالیسم. در ۱۸۷۷ مجله‌ای هفتگی تأسیس کرد، و در آن خواستار اصلاحات در شئون مختلف (سیاسی، اجتماعی، مذهبی، روستائی، و زبان) شد، و مخصوصاً خواستار استعمال لهجه‌ی لاندسمال به عنوان زبان ادبی بود. از آثارش مردان خسته (۱۸۹۱) و صلح (۱۸۹۲) است. اودیسه را به لاندسمال ترجمه کرد.

گارتر: ← زانوبند.

گارثیا[4]، مانوئل دل پوپولو (mānuel del po-polo gārţiā)، ۱۷۷۵–۱۸۳۲، خواننده، معلم موسیقی، و اپرانویس اسپانیائی. در ۱۸۲۳ یک مدرسه‌ی آواز در لندن تأسیس کرد، و با زوجه، پس، و دخترش م. مالیبران شرکتی برای اجرای اپرا تشکیل داد. اپراهای متعدد به زبانهای ایتالیائی، اسپانیائی، و فرانسوی نوشته است. پسرش، **مانوئل پاتریشیو گارثیا** (pātriţio؛ ۱۸۰۵–۱۹۰۶)، در ۱۸۲۹ صحنه‌ی اپرا را رها کرد، و در کنسرواتوار پاریس و آکادمی سلطنتی لندن به تدریس پرداخت. لیند از شاگردان او بود. در ۱۸۵۴ اسبابی برای معاینه‌ی حنجره اختراع کرد.

گارثیا گومث[5]، امیلیو (emilio gārţiā gomeţ)، ۱۹۰۵– ، مستشرق اسپانیائی، مدیر مؤسسه‌ی فرهنگ عربی اسپانیائی و استاد زبان عربی دانشگاه مادرید. چند نسخه‌ی خطی عربی را تحریر و ترجمه کرده است. از آثار دیگرش اشعار عربی اندلسی (۱۹۳۰)، منتخبات عربی (۱۹۴۴)، و پنج شاعر مسلمان (۱۹۴۴) است.

گارثیا لورکا[6]، فدریکو (federiko gārţiā lor-kā)، ۱۸۹۹–۱۹۳۶، شاعر و درامنویس اسپانیائی. از مردم اندلس و توجهش سخت به افکار و ادبیات عامیانه‌ی این سرزمین معطوف بود. اثر معروفش قصیده‌ی کولی (۱۹۲۸) است که او را محبوبترین شاعر زمان خود ساخت. کمی بعد از آغاز جنگ داخلی در غرناطه به دست فالانژیستها به قتل رسید. از آثار دیگرش دیوان شعر (۱۹۲۱)، زاری برای مرگ یک گاوباز (۱۹۳۷)، شاعر در نیو یورک (۱۹۵۵)، و عروسی خون (۱۹۳۹؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۵ هش) را میتوان نام برد. اشعار و نمایشنامه‌هایش به بسیاری از زبانهای دیگر ترجمه شده است.

گارثیلاسو د لا وگا[7] (gārţilāso de lā vegā)، ۱۵۰۳؟–۱۵۳۶، شاعر غنائی اسپانیائی در دوره‌ی رنسانس. از سپاهیان و درباریان عهد امپراطور شارل V بود. وی در نوسازی شعر اسپانیائی سهمی عمده دارد. سبک ۱۱هجائی ایتالیائی را وارد اشعار اسپانیائی کرد. دیوانش مشتمل بر غزلیات، قصاید، و مراثی است.

گارچاکوف[8]، پرنس آلکساندر میخایلوویچ (prans āleksāndr mixāylovic gārcākof*)، ۱۷۹۸–۱۸۸۳، وزیر امور خارجه‌ی (۱۸۵۶–۸۲) روسیه. هدف عمده‌ی وی الغای معاهده‌ی پاریس (که در پی کنگره‌ی پاریس به جنگ کریمه پایان داد) و یافتن متحدینی بر ضد اتریش و انگلستان. در عوض حمایت بیسمارک از مداخلات روسیه در لهستان، گارچاکوف روسیه را در جنگ (۱۸۶۶) اتریش و پروس و جنگ (۱۸۷۰–۷۱) فرانسه و پروس بیطرف نگاه داشت. در تشکیل اتحادیه‌ی سه امپراطور مؤثر بود. با جنگ ۱۸۷۷–۷۸ روس و عثمانی موافقتی نداشت. در کنگره‌ی (۱۸۷۸) برلین شرکت کرد. از ۱۸۷۹، ن. ک. گیرس رهبری سیاست خارجی روسیه را به دست گرفت، و گارچاکوف در سال ۱۸۸۲ استعفا کرد. گارچاکوف مردی زیرک و خطیبی توانا بود.

گاردا[9]، دریاچه‌ی (gārdā)، بزرگترین دریاچه‌ی ایتالیای شمالی، بین لومباردی (غ) و ونسی (ش). طولش ح ۵۰ کم و منتهای عرضش ح ۱۸ کم است. سواحل آن به سبب زیبائی و آب و هوای مطبوع مشهور و دارای تفرجگاههای معروف است.

گاردان[10]، پول آنژ لوئی دو (pol ānj lui dē gārdān)، ۱۷۶۵–۱۸۲۲، مأمور سیاسی فرانسوی؛ برادر ژنرال گاردان. در ۱۸۰۷ به عنوان منشی همراه برادرش به ایران آمد. پس از مراجعت به فرانسه در مارسی سکنی گزید، و کتاب روزنامه‌ی مسافرتی در ترکیه‌ی آسیائی و ایران (۱۸۰۸) را منتشر کرد.

گاردان[10]، ژنرال (jenerāl gārdān)، شهرت **کلود ماتیو دو گاردان** (klod mātië dē)، ۱۷۶۶–۱۸۱۷، ژنرال و مأمور سیاسی فرانسوی؛ متمارسی. آجودان ناپلئون I بود. در دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار به عنوان فرستاده‌ی ناپلئون، همراه عده‌ای به ایران آمد (۱۲۲۲ هق)، و به حضور فتحعلی شاه بار یافت، و صورت عهدنامه‌ای را از جانب ناپلئون ارائه داد. در این عهدنامه، ناپلئون وعده داده بود که روسها را از گرجستان و دیگر نقاطی که اشغال کرده بودند براند، و ساز و برگ نظامی در اختیار ایران قرار دهد. در مقابل، دولت ایران متعهد میشد که از اتحاد با انگلیسها بپرهیزد، و در صورت لشکرکشی ناپلئون به هندوستان، سپاهیان او را از ایران اجازه‌ی عبور دهد. گاردان مورد نوازش فتحعلی شاه قرار گرفت و لقب خان یافت، و همراهانش به تعلیم سپاهیان ایران پرداختند. اما انگلیسها که از روابط فتحعلی شاه و ناپلئون بیمناک بودند فرستادگانی به ایران اعزام کردند، و فتحعلی شاه قاجار را نسبت به مواعید ناپلئون بدبین ساختند. عاقبت ژنرال گاردان بر اثر سازش ناپلئون با روسیه (← تیلزیت) در ۱۲۲۳ هق ناگهان از ایران رفت. نیز ← گاردان، پول آنژ لوئی دو.

گاردان، کلود ماتیو دو: ← گاردان، ژنرال.

گارد پرایتوری: ← پاسداران امپراطور.

گارد سویسی[11] (gārde suisi)، عنوان سپاهیان مزدور سویسی که از قرن ۱۵م تا قرن ۱۹م در ارتشهای کشورهای اروپائی خدمت میکردند. این سپاهیان داوطلب نبودند، بلکه بر طبق قراردادهائی (معروف به کاپیتولاسیون) که با مجلس شور سویس یا با هر یک از ایالات آن منعقد میشد، در ازاء پول، در ارتشهای خارجی مشغول خدمت میشدند. گارد سویسی بزرگترین نقش خود را در تاریخ نظامی فرانسه بازی کرد. در زمان لوئی XIV سپاهیان سویسی که در خدمت شاه فرانسه بودند به دو دسته تقسیم میشدند. یک دسته نگهبان شاه و مشهور به صد پاسدار سویسی بودند، و دسته‌ی دیگر افواج عادی گارد سویسی را تشکیل میدادند. از مهمترین وقایع در تاریخ گارد سویسی دفاع آنان در ۱۰ اوت ۱۷۹۲ از کاخ توپلری در انقلاب فرانسه بود. سران انقلاب فرانسه گارد سویسی را منحل کردند (۱۷۹۲). در بازگشت خاندان بوربون، بار دیگر سپاهیان سویسی وارد ارتش فرانسه شدند، ولی بسیاری از آنان در انقلاب ژوییه‌ی ۱۸۳۰ به قتل رسیدند، و پس از آن گارد سویسی در ارتش فرانسه از میان رفت. قانون اساسی ۱۸۷۴ سویس خدمت سربازان سویسی را در ارتشهای خارجی ممنوع ساخت. گارد سویسی واتیکان از این ممنوعیت مستثنی است. این گارد محافظ شخصی پاپ است، و در ۱۵۰۵ پاپ یولیوس II آن را تأسیس کرد.

گاردنر[12]، ارل ستنلی (ërl stanli gārdnər)، ۱۸۸۹–۱۹۷۰، نویسنده‌ی امریکائی رمانهای پلیسی. حقوق تحصیل کرد، و ۲۲ سال به وکالت دعاوی اشتغال داشت. از ح ۱۹۲۱ به نویسندگی داستان‌های جنائی برای مجله‌ها آغاز کرد. شخصیت معروف یک رشته از داستانهای وی وکیل مدافع و کارآگاهی است به نام پری میسن[13] (peri mey-sən)، که نخستین‌بار در کتاب وی به نام قضیه‌ی پنجه‌های مخملی (۱۹۳۲) پدید آمده است. وی به نام مستعار ا. ا. فر[14] (e e fer) نیز یک سلسله رمان پلیسی نوشته است، و در عصر خود یکی از مقبولترین نویسندگان این گونه آثار بوده.

گاردنر[15]، ارنست آرثر (ërnəst ārţər gārdnər)، ۱۸۶۲–۱۹۳۹، باستانشناس انگلیسی در امور مربوط به یونان و روم قدیم؛ برادر پ. گاردنر. در آتن مدیر مدرسه‌ی بریتانیائی باستانشناسی بود (۱۸۸۷–۹۵). استاد باستانشناسی (۱۸۹۶–۱۹۲۹) و نایب‌رئیس دانشگاه لندن بود. در حفریات شرق نزدیک، خاصه در مگالوپولیس و پافوس، نقش مهمی داشت. عمده‌ترین اثرش کتاب حجاری یونانی (۱۸۹۷) است. از آثار دیگرش دین و هنر در یونان باستان (۱۹۱۰) و هنر یونان (۱۹۲۵) میباشد.

گاردنر[15]، اوا (evā gārdnər)، ۱۹۲۲– ، بانوی هنرپیشه‌ی سینمائی امریکائی. از سال ۱۹۴۶ به بعد یکی از مشهورترین ستارگان هالیوود شد. در فیلم کنتس هابرهنه (۱۹۵۴) بیش از پیش زیبائی و هنرش نمودار شد. از فیلمهای دیگرش پاندورا (۱۹۵۱)، برفهای کلیمانجارو (۱۹۵۲)، موگامبو (۱۹۵۳)، تلافی سرنوشتها (۱۹۵۶)، و شب ایگوانا (۱۹۶۴) است.

گاردنر[15]، پرسی (përsi gārdnər)، ۱۸۴۶–

---

(۱)Garamond (۲)Elzevir (۳)Garborg (۴)García (۵)García Gómez (۶)García Lorca (۷)Garcilaso de la Vega (۸)Gorchakov (۹)Garda (۱۰)Gardane; Gardanne (۱۱)Swiss Guards (۱۲)Gardner (۱۳)Mason (۱۴)A. A. Fair (۱۵)Gardner

۱۹۳۷، باستانشناس انگلیسی در امور مربوط به یونان و روم قدیم. در ۱۸۸۷–۱۹۲۵ در دانشگاه آکسفرد استاد باستانشناسی بود. آثارش مشتمل است بر انواع سکه‌های یونانی (۱۸۸۳)، فصول تازه در تاریخ یونان (۱۸۹۲)، اصول هنر یونانی (۱۹۱۳)، و فصول تازه در هنر یونانی (۱۹۲۶). ا. آ. گاردنر برادر او بود.

گاردنیا[1] (gārdeniā؛ لتی)، (*Gardenia jasmino-ides*)، بوته‌ی گرمسیری که آن را یاس افریقائی یا (به نام ناحیه‌ی کاپ در افریقای جنوبی) یاس کاپ نیز میگویند. گلهای سفید معطر و برگهای پیوسته‌سبزش بسیار زیباست. در نقاط معتدل در هوای آزاد و در سردسیر در گرمخانه نگاه داشته میشود.

گارس: ← گاز، پارچه.

گارسن دو تاسی[2]**، ژوزف الیودور سازس** (-jo zef eliodor sājes gārsaN dë tāsi)، ۱۷۹۴–۱۸۷۸، مستشرق فرانسوی. از شاگردان سیلوستر دو ساسی بود، و به راهنمائی او به تحصیل زبانهای عربی و فارسی پرداخت، و سپس همّ خود را صرف آموختن زبان هندوستانی کرد. در ۱۸۲۸، در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه‌ی پاریس کرسی این زبان برای وی تأسیس شد، و او حد ۵۰ سال این زبان را در آنجا تدریس کرد. در سال ۱۸۳۸ به عضویت آکادمی کتیبه‌ها و ادبیات انتخاب شد، سپس به ریاست انجمن آسیائی و معاونت مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه منصوب شد. در ۱۸۵۰ به انتشار سالنامه‌ای پرداخت که نخست عنوان مباحث مقدماتی (۱۸۵۰–۱۸۶۹) داشت، و سپس تحت عنوان زبان و ادبیات هندوستانی (۱۸۷۲–۱۸۷۷) انتشار یافت. این مجله، که نهضت ادبی هند را به دقت منعکس میساخت، نه‌تنها در اروپا، بلکه در هندوستان نیز شهرت و اهمیت یافت.

آثار گارسن دو تاسی متعدد، و بعضی از آنها بارها به چاپ رسیده است. از آثارش اینها را میتوان نام برد: متن عربی و ترجمه‌ی کشف الاسرار عن حکم الطیور و الازهار (۱۸۲۱)، از ابن غانم مقدسی؛ طبع دستور زبان فارسی سر ویلیام جونز به زبان فرانسوی (۱۸۴۵)؛ مبانی زبان هندوئی (۱۸۴۷)؛ منتخب آثار هندوستانی (۱۸۴۹)؛ تذکره در باب اسامی خاص و القاب در اسلام (۱۸۵۴)؛ متن فارسی و ترجمه‌ی منطق الطیر (۱۸۵۷ و ۱۸۶۳)؛ لغتنامه‌ی هندوستانی به فرانسوی (۱۸۵۸)؛ شعر فلسفی و دینی نزد ایرانیان (۱۸۶۴)؛ فصلی از تاریخ هند اسلامی (۱۸۶۵)؛ معانی و بیان و عروض السنه‌ی ملل مسلمان مشرق (۱۸۷۳)؛ تعالیم مذهبی و فرائض دینی بموجب قرآن (۱۸۷۴).

گارسوپا[3]**، آبشار** (gārsopā)، آبشارهائی در مسیر رود شَراوتی (šarāvati) یا شراوری، در ایالت میسور، هند. یکی از زیباترین مناظر طبیعی هند است. رود شراوتی هنگام عبور از کاتهای غربی تشکیل چهار آبشار میدهد که بلندترین آنها حد ۲۵۰ متر ارتفاع دارد. نیروگاه مهاتما گاندی در اینجا است.

گارسیا. برای اعلام اسپانیائی که در این ردیف میجوئید به ردیف گارثیا رجوع کنید.

گارفیلد[4]**، جیمز ایبرم** (jeymz eybrəm gārfild)، ۱۸۳۱–۸۱، ۲۰مین رئیس جمهور (۱۸۸۰–۸۱) کشمة. عضو مجلس نمایندگان بود (۱۸۶۳–۸۰). در ۱۸۸۰ از طرف حزب جمهوریخواه نامزد ریاست جمهوری، و به این مقام انتخاب شد. بر سر انتخاب ج. گ. بلین به وزارت امور خارجه اغلب اعضای بانفوذ حزب با وی به مخالفت بر خاستند. وی تحت فشار دائمی متقاضیان مناصب دولتی بود، و عاقبت به دست یکی از آنان تیر خورد، و به قتل رسید. چ. ا. آرثر جانشینش شد.

گارگانتوا و پانتاگرول: ← رابله، فرانسوا.

گارلادان، اصفهان، ← کارلادان.

گارماسه (gārmāse)، ده (جم ۲٬۰۸۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۳کیلومتری ج فلاورجان. از زاینده‌رود مشروب میشود. غلات، برنج، و پنبه دارد.

گارمو، قله‌ی، تاجیکستان، ← ستالین، قله‌ی.

گارمیش-پارتنکیرشن[5] (gārmiš pārtenkiršen)، شهر (جم ۲۳٬۹۳۸)، جمهوری فدرال آلمان، ج باواریا، در دامنه‌ی کوه توگشپیتسه. تفرجگاه زمستانی است.

گارنت[6] (gārnet؛ انگلا)، نام گروهی از مواد معدنی متبلور فراوان که بعضی از آنها از سنگهای نیمه‌قیمتی محسوب میشوند. رنگ آنها معمولا سرخ و جنس آنها سیلیکات مضاعف است. گارنت عموماً نرم است، و به همین جهت ارزش بسیار ندارد. رواق (ravāq) از اقسام آن است.

گارنت[7]**، ریچارد** (ricārd gārnət)، ۱۸۳۵–۱۹۰۶، کتابدار و نویسنده‌ی انگلیسی. از سال ۱۸۵۱ کارمند کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی بود. زندگینامه‌ها (کارلایل، امرسن، میلتن، کولریج، و غیره)، رسالات، و آثار انتقادی نوشته است.

گارنو[8]**، فرانسوا گزاویه** (frānsuā gzāvie gār-no)، ۱۸۰۹–۶۶، مورخ کانادائی فرانسوی. اثرش به نام تاریخ کانادا (۱۸۴۵–۴۸) عالمانه و بسیار جذاب است.

گارنیه[9]**، ژان لوئی شارل** (jāN lui šārl gārnic)، ۱۸۲۵–۹۸، معمار فرانسوی. در مدرسه‌ی بوزار تحصیل کرد، و برنده‌ی جایزه‌ی بزرگ رم شد (۱۸۴۸). معروفترین آثارش اپرای پاریس، سالن‌های بازی و کنسرت قمارخانه‌ی مونت کارلو، و رصدخانه‌ی نیس است.

گارنیه، فرانسیس: ← گارنیه، ماری ژوزف فرانسوا.

گارنیه[9]**، ماری ژوزف فرانسوا** (māri jozef frāN-suā gārnie)، ۱۸۳۹–۷۳، پوینده و افسر دریائی فرانسوی، معروف به **فرانسیس گارنیه.** همراه یک هیئت اعزامی در داخله‌ی هندوچین، و ایالت یونان چین، که اروپائیها با آن ناآشنا بودند، سیاحت کرد (۱۸۶۶–۶۸). هانوئی را گرفت (۱۸۷۳)، و در همان جا به قتل رسید. سیاحتنامه‌ای نوشته است.

گاروفالو[10]**، ایل** (il gārofālo)، ۱۴۸۱–۱۵۵۹، نقاش ایتالیائی، نامش بنونوتو تیزی[11] (benvenuto tizi). پس از مدتی اقامت در رم، به فرارا رفت، و برای لوکرس بورژیا کار کرد. از آثارش در واتیکان، و در موزه‌های فلورانس و لوور یافت میشود.

گارون[12] (gāron)، رودی به طول حد ۶۴۰ کم (۵۷۵ کم بدون ژیروند)، ج فرانسه، در گاسکونی، لانگدوک، و گویین. از کوههای مرکزی پیرنه در داخله‌ی اسپانیا سرچشمه گرفته به طرف ل‌ش تا تولوز جریان مییابد، و پس از گذشتن از آژن و بوردو به رود دوردونی میریزد، و کشندان ژیروند را تشکیل میدهد. تقریباً همه‌ی رودهای کوچک ج فرانسه به گارون میریزند. فقط مسیر سفلایش قابل کشتیرانی است.

گارون علیا، ولایت فرانسه، ← اوت‌گارون.

گاریبالدی[13]**، جوزپه** (juzeppe gāribāldi)، ۱۸۰۷–۸۲، میهنپرست و سیاهی ایتالیائی، و از رهبران دوره‌ی ریسورجیمنتو. در جوانی وارد نیروی دریائی ساردنی شد. تحت نفوذ ماتسینی در توطئه‌ی نافرجام جمهوریخواهان شرکت جست، و به امریکای جنوبی گریخت (۱۸۳۵). در آنجا در باب جنگهای پارتیزانی تجاربی به دست آورد، و در جنگهای داخلی برزیل و اوروگه شرکت کرد (۱۸۳۶–۴۶). سپس به ایتالیا باز گشت (۱۸۴۸)، و همراه نیروهای شارل آلبر با اتریش جنگید. پس از شکست شارل، به رم رفت، و در رأس گروهی همراه جمهوری مستعجل ماتسینی با قوای فرانسوی طرفدار پاپ پیوس IX جنگید. پس از شکست، به کشمة رفت، و در ۱۸۵۱ به ایتالیا باز گشت. در این دوره از اندیشه‌ی ایجاد جمهوری واحد ایتالیا چشم پوشید، و با گروه میانه‌رو کاوور، که طرفدار وحدت ایتالیا تحت لوای پادشاهان ساردنی بود، هماواز شد. در جنگ ۱۸۵۹ بر علیه اتریش شرکت جست. پس از پیمان ویلافرانکا دی ورونا سخت به کاوور حمله کرد. در ۱۸۶۰ به اشاره‌ی ویکتور امانوئل II سیسیلهای دوگانه را به تصرف آورد. مردم ایتالیای جنوبی او را به فرمانروائی اعلام کردند، ولی وی نسبت به ویکتور امانوئل وفادار ماند، و متصرفات خود را در اختیار او قرار داد. کمی بعد ویکتور امانوئل به سلطنت ایتالیای متحده اعلام شد (۱۸۶۱). چون قسمتی از ایالات پاپی خارج از مملکت جدید بود، گاریبالدی دو بار در صدد فتح آنها بر آمد، ولی در ۱۸۶۲ سپاهیان ویکتور امانوئل II و در ۱۸۶۷ سپاهیان پاپ و ناپلئون III مانع پیشروی او شدند، و او را مغلوب کردند. در ۱۸۷۴ به عضویت مجلس ایتالیا انتخاب شد، ولی دیگر نقش سیاسی مهمی نداشت. گاریبالدی از قهرمانان ملی ایتالیا محسوب است.

گاریلیانو[14] (gārilliāno)، نام قسمت سفلای رود لیری، ج ایتالیای مرکزی، پایین محل التحاق آن با رود راپیدو. به دریای تیرنه میریزد. در جنگ II، در ضمن پیشروی متفقین به جانب رم و نبرد برای تصرف کاسینو، جنگهای سختی در اینجا روی داد (۱۹۴۳–۴۴).

گاز[15]، کلمه‌ای که ی. ب. وان هلمونت، دانشمند فلاندری، برای توصیف هر ماده‌ی هوامانند فاقد شکل یا حجم خاص و قابل گسترش نامحدود وضع

---

(۱)gardenia (۲)Garcin de Tassy (۳)Gersoppa (۴)Garfield (۵)Garmisch-Partenkirchen (۶)garnet (۷)Garnett (۸)Garneau (۹)Garnier (۱۰)Garofalo (۱۱)Tisi (Tisio) (۱۲)Garonne (۱۳)Garibaldi (۱۴)Garigliano (۱۵)gas

کرد، و در اصطلاح فیزیک، یکی از سه حالت ماده (جامد، مایع، گازی) را نشان میدهد، که صفت مشخصه‌ی آن حد اعلای پخش مولکولی است. تفاوت آن با جامد و مایع در این است که گاز ملموس نیست؛ بر خلاف مایع، سطح آزاد معین ندارد، و همه‌ی فضائی را که بدان راه داشته باشد پر میکند؛ و اگرچه گازها و مایعات هر دو سیالند و بآسانی جریان پیدا میکنند، گازها در تحت اثر فشار بآسانی متراکم میشوند، و حال آنکه مایعات فقط اندکی تراکم پیدا میکنند. گازها و مایعات، هر دو، به اجسامی که در آنها غوطه‌ورند فشاری رو به بالا وارد میآورند.

اصطلاح "گاز" بالاخص (در مقابل بخار) بر ماده‌ای اطلاق میشود که در حال طبیعی به حالت گازی موجود باشد؛ و اصطلاح "بخار" در مورد ماده‌ای به کار میرود که در شرایط متعارفی حالت جامد یا مایع دارد، و در اوضاع و احوال غیر متعارفی حالت گازی پیدا میکند.

I ـ تهیه و تشکیل گازها. گازهای ساده عمدةً از نافلزاتند. از میان عناصر شیمیائی، ۱۱ عنصر گاز یا تصاعدات گازی میباشند؛ گازهای مرکب، اعم از آلی و غیر آلی، فراوانند. بعضی از گازها در طبیعت به حالت ترکیبی وجود دارند؛ عده‌ی زیادتری را میتوان از راه ترکیب یا تجزیه‌ی مواد دیگر ساخت. طرق تهیه و تشکیل گازها عبارتند از: (۱) الکترولیز؛ (۲) تجزیه‌ی یک ترکیب شیمیائی به وسیله‌ی حرارت، مانند تهیه‌ی اکسیژن از کلورور پوتاسیوم؛ (۳) جانشینی یا استخلاف، مانند تهیه‌ی ئیدروژن از تاثیر اسید سولفوریک بر فلز روی؛ (۴) تقطیر تدریجی مخلوط گازها، مانند تهیه‌ی اکسیژن و نیتروژن از هوای مایع؛ (۵) تقطیر خشک مواد حیوانی یا نباتی، یا تجزیه‌ی طبیعی آنها در تحت تأثیر عوامل مختلف (حرارت، پوسیدن، و غیره)، مانند تهیه‌ی گاز چراغ و فراهم شدن گاز‌های درون چاههای مستراح؛ (۶) خارج شدن گاز از مایعی که این گاز در آن حل شده است در نتیجه‌ی افزونی فشار گازی داخلی بر فشار خارجی جوّ که بر سطح آزاد مایع وارد میشود، مانند خارج شدن گاز کربونیک از نوشابه‌های گازدار. تولید گاز (بخار) را از یک مایع میتوان به وسیله‌ی جوشاندن و تبخیر یا به وسیله‌ی تخمیر تسریع کرد.

II ـ بعضی از خواص گازها. تقریباً همه‌ی گازها بیرنگ و نامرئی هستند، جز معدودی (مانند کلور و فلوئور) که هر کدام رنگ خاصی دارد.

سرعت پخش گازها بسیار متفاوت است، و تابع دما و چگالی گاز و حالت حرکتی آن میباشد. لزوجت گاز بر نسبت معکوس دما تغییر میکند، و به میزان کمی با فشار آن نسبت مستقیم دارد. برای هر گاز دمای خاصی به نام دمای بحرانی وجود دارد، که فقط در دمائی پایینتر از آن ممکن است گاز را به وسیله‌ی فشار به مایع تبدیل کرد (← میعان). همه‌ی گازها را میتوان به وسیله سردسازی به حالت جامد درآورد. انتقال مستقیم ماده‌ای را از حالت جامد به حالت گاز (یا بخار) تصعید مینامند.

قابلیت یک گاز برای نگاهداری رطوبت جذب شده با دما زیاد میشود، و به میزان کمتری، با افزایش فشار کاهش مییابد. نیز گازها در آب و مایعات دیگر بر نسبتهای متغیر انحلالپذیرند، و این نسبت با ازدیاد دما کاهش، و با ازدیاد فشار افزایش مییابد.

خاصیت هدایت برقی گاز با کم شدن فشار و چگالی آن تغییر میکند. در باب پدیده‌های مربوط به تخلیه‌ی برق در گازهای رقیق ← تخلیه‌ی برقی.

III ـ گازهای نامحصور جوی. هوا خود مخلوطی از گازها است (← جو؛ هوا). گازهای دیگر، بر حسب اینکه از هوا سبکتر (هلیوم) یا سنگینتر (انیدرید کربونیک) باشند، در هوا بالا میروند یا در آن پایین میآیند.

هوای آزاد ممکن است دستخوش دو پدیده‌ی ترمودینامیکی بشود. بر اثر حرارت، مولکولهای یک گاز به هیجان میآیند و به این طرف و آن طرف میروند. هر جا که این مولکولها آزاد و نامحصور باشند، گاز گرم شده منبسط میشود، و چگالی آن کاهش مییابد، و گاز به طرف بالا می‌رود. این پدیده را فرارفت مینامند. پدیده‌ی دیگر این است که اگر پاره‌ای از هوا به سببی در جو بالا رود، بتدریج وارد فضائی میشود که چگالی کمتر دارد، و در نتیجه، فشار خارجی وارد بر آن پاره کاهش مییابد، و لذا، پاره‌ی هوا منبسط می‌شود و، بر خلاف قانون گاز کامل، در ضمن این انبساط سرد میشود.

اختلاط گازها تابع ← قانون دالتن یا قانون مخلوط گازها است.

برای نظریه‌ی حرکتی گازها ← نظریه‌ی حرکتی.

IV ـ موارد استعمال گازها. اهمیت عناصر گازی اکسیژن و نیتروژن در زندگی گیاهی و حیوانی، و لیدروزندهی در ساختن صابون و روغنهای نباتی، مثالهای معدودی از فواید گازهای غیر آلی است. بسیاری از گازهائی که از لحاظ علمی یا صنعتی اهمیت و ارزش دارند از تجزیه‌ی ترکیبات (آلی) به دست میآیند، مثلا، گاز هلیوم ـ که در پر کردن بالونها، و برای محافظت بدنه‌ی کشتیها در اعماق زیاد، و همچنین در آزمایشهای تحقیقی مربوط به دماهای پست و در مکانیک موجی و رادیوآکتیویته مصرف دارد ـ از تقطیر تدریجی گاز طبیعی به دست میآید، متان، که جزء اصلی گاز طبیعی است، خود از تجزیه‌ی طبیعی یا تقطیر تخریبی چوب یا فراورده‌های زغال سنگی در غیاب هوا حاصل میشود. گازهای آلی دیگر، همچون بوتان، پروپان، استیلن، و اتیلن، مصارف تجارتی فراوان دارند.

گازهائی که هنگام احتراق حرارت زیاد میدهند به عنوان سوخت مصرف میشوند. سوختهای گازی معمولی، به ترتیب نزولی ارزش حرارتی، عبارتند از گاز طبیعی؛ گاز نفت؛ گاز چراغ؛ گاز کوره‌ی کوک؛ گازاب؛ هواگاز؛ و گاز کوره‌های بلند. گاز‌هائی مانند استیلن و ئیدروژن، چون به طریق مناسب با اکسیژن ترکیب شوند، دماهای بسیار عالی تولید میکنند که در لحیمکاری، ذوب کردن طلا و طلای سفید، و سوزاندن سرب به کار میروند. ← جوش اکسیژن، دستگاه.

گازهای فشرده و بطری‌شده مورد استعمال تجارتی بسیار دارند، و از آنها جهت مصارف سوختی و غیره استفاده میکنند. گازهای سمی مورد استعمال جنگی دارند. نیز ← گاز کامل.

گاز[1] [فنـ، محتملا مأخوذ از نام شهر غزه، در فلسطین]، نوعی پارچه‌ی سبک تورمانند شفاف پنبه‌ای یا ابریشمی. قسمی از آن را، که پیشتر برای چارقد در ایران مصرف فراوان داشت، گارس (gārs) مینامیدند. در داروسازی، گاز به نوعی پارچه‌ی پنبه‌ای لطیف گفته میشود که بدون آهار و رنگ است، و در زخمبندی و کومپرس به کار میرود. در جراحی، برای پاک کردن خون در حین عمل و کارهای نظیر آن، گازی مصرف میکنند که قبلا با بخار آب تحت فشار سترون شده است.

گئز[2] (geez) یا **جعز** (je'ez)، زبان حبشی کلاسیک. از لهجه‌های قدیمی سامی است که به وسیله‌ی مهاجمین عرب وارد حبشه شد. نیز جدول زبانها در ص ۱۱۶۶ دیده شود.

گازا[3]، **تئودوروس** (teodoros gāza)، ح ۱۳۹۸ ـ ح ۱۴۷۸، از فضلای یونان. پس از حمله‌ی ترک‌های عثمانی به قسطنطنیه، به ایتالیا رفت، و در آنجا از بزرگترین فضلا در ادبیات یونان و روم قدیم و از مشاهیر اومانیستهای دوره‌ی رنسانس بود. کتابش در دستور زبان یونانی در ۱۴۹۵ به چاپ رسید.

گازاب[4] (gāzāb) یا **آبگاز** (ābgāz)، گازی سمی و بیرنگ که با شعله‌ای بسیار داغ و تقریباً بیرنگ یا مایل به آبی میسوزد؛ مخلوطی است از اکسید کربون و ئیدروژن. از عمل بخار آب بر کوک، که بر اثر حرارت قرمز شده است، به دست میآید، و وجه تسمیه‌ی آن ناشی از طریقه‌ی تهیه‌ی آن است. در تهیه‌ی ئیدروژن، و نیز به عنوان سوخت در فولادسازی و بعضی دیگر از کارهای صنعتی به کار میرود.

گازار (gāzār)، ده (جه ۱٬۰۷۹ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان شاخنات، بخش درمیان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ ۹۰کیلومتری لغ درمیان. محصولش غلات و لبنیات است.

گاز اشکاور[5] (gāze aškāvar)، گازی که، در نتیجه‌ی تحریک کردن چشم، ایجاد اشک فراوان و نابینائی موقت میکند. در جنگ شیمیائی و نیز برای متفرق ساختن جمعیت مزاحم به کار میرود. از جمله‌ی گازهای اشکاور برومور استون است. نیز ← گاز سمی.

گاز تراکا[6] (gāze tarākā)، مخلوطی از گازها که بر اثر گیرش سخت منفجر شود، مانند مخلوط دو حجم ئیدروژن و یک حجم اکسیژن، که بر اثر شعله یا جرقه منفجر میشود.

گاز چراغ[7] (gāze cerāq) یا **گاز زغال**، مخلوط گازی قابل احتراق که از تقطیر خشک زغال سنگ در قرعهای آهنی مسدود به دست میآید، و برای روشنائی و گرمسازی مورد استفاده قرار میگیرد. اغلب گازاب به آن اضافه میکنند. ترکیب حجمی گاز چراغ به طور متوسط از این قرار است: ۵۰٪ ئیدروژن؛ ۳۰٪ متان؛ ۸٪ اکسید کربون؛ ۴٪ ئیدروکربورهای دیگر؛ ۸٪ ازت، گاز کربونیک، و اکسیژن.

گازخان[8] (gāz.xān)، سوراخی در زمین که از آن گاز کربونیک خارج میشود. در نواحیی که قبلا فعالیت آتشفشانی در کار بوده دیده میشود.

---

(۱)gauze (۲)Geez (۳)Gaza (۴)water gas (۵)tear gas (۶)detonating gas (۷)coal gas (۸)mofette

گاز خردل[1] (gāze xardal) یا **ایپریت**[2] (iperit) [به نام شهر ایپر]، ماده‌ای که در جنگ I، به عنوان گاز سمی، نخستین‌بار به وسیله‌ی آلمانها در ایپر به کار رفت (ژوییه‌ی ۱۹۱۷)، و به سبب آنکه در حالت ناخالصی بوئی تند و شبیه بوی خردل دارد به گاز خردل معروف شد. گاز خردل گاز واقعی نیست، بلکه مایعی سبک، چرب، و بیرنگ است، و مرکب از کربون، ئیدروژن، کلور، و گوگرد می‌باشد، و بسهولت تبخیر میشود. بخار آن از پارچه و مواد پوششی نفوذ میکند، و در چشم ورم ملتحمه‌ی سخت و بر روی پوست بدن تاول تولید میکند. تنفس هوائی که هر لیترش شامل 0,001 میلیگرم گاز خردل باشد بافتهای مخاطی دستگاه تنفس را فاسد میکند، و در مدت کوتاهی موجب مرگ می‌شود. مواد جاذب، از قبیل گرد آهک، گرد سلولوز، و گرد زغال، آن را جذب میکنند. لویست با آن مشابهت دارد.

گاز خنده‌آور[3] (gāze xande.ʿāvar)، نام عادی پروتوکسید ازت (protokside azot). گازی است بیرنگ و شیرینمزه، با فورمول شیمیائی N_2O. در کشیدن دندان و عملهای ساده‌ی پزشکی برای بیحس کردن به کار میرود. تسمیه‌ی آن بدین مناسبت است که پس از استعمال آن حمله‌ی خنده به شخص دست میدهد.

گازران (gāzerān)، ده (جه ۱٬۰۴۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سابق و بخش کنونی جعفرآباد، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)، در ۲۳ آوه قرار دارد. محصولاتش غلات، بادام، پنبه، و بنشن است.

گازرخان (gāzor.xān)، ده (جه ۸۱۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان الموت، بخش معلم‌کلایه (رودبار الموت)، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری ش معلم‌کلایه. کوهستانی است، و قلعه‌ی الموت در آن قرار دارد. میدان وسط ده، موسوم به "قتلگاه"، محل قبرستانی قدیمی است، و در آن ۴ چنار کهنسال وجود دارد، مقبره‌ی ۱۸ تن (احتمالا از سران اسماعیلیه) در آن است.

گازرودبار (gāz.rudbār)، رودی در ایران شمالی، که از ارتفاعات ماسوله سرچشمه گرفته، از آبادی شولم (šulam؛ جه ۱٬۳۷۲ سنه ۱۳۴۵ هش؛ ۸کیلومتری جغ فومن) به طرف پایین جریان یافته، و وارد مرداب انزلی میشود. این رود دارای پلی است که یک دهانه‌ی اصلی و دو دهانه‌ی فرعی در طرفین دارد.

گاز روشنائی[4] (gāze rōšanāʿi)، اصطلاحی برای گازهائی که جهت روشنائی و حرارت به کار می‌روند؛ بالاخص گاز چراغ. نیز ← گاز طبیعی؛ متان؛ هواگاز.

گازی[5] (gāzori)، عمل سفیدکردن به وسیله‌ی مواد شیمیائی یا قرار دادن در معرض آفتاب، که معمولا در مورد منسوجات، خمیر کاغذ، آرد، فراورده‌های نفتی، روغنها و چربیها، کاه، مو، پر، و چوب اجرا میشود. گازری شیمیائی از طریق اکسایش (مثلا با پرکلوریتها یا با اوزون)، احیا (مثلا با انیدرید سولفورو)، و جذب سطحی (مثلا با زغال حیوانی در بیرنگ کردن محلول شکر) صورت میگیرد. از جنگهای صلیبی تا قرن ۱۸م صناعت گازری در اروپا در انحصار هلندیان بود. این کار را با فرو بردن کالاها در محلول قلیائی و پس از آن آفتاب دادن و سپس از بین بردن مواد قلیائی اضافی به وسیله‌ی شیر ترش‌شده انجام میدادند، بعدها به جای شیر جوهر گوگرد رقیق به کار می‌بردند. در ۱۷۸۵ برتوله، شیمیدان فرانسوی، استفاده‌ی تجارتی از کلور را برای گازری پیشنهاد کرد، و در ۱۷۹۹ ج. مکینتاش نخستین گرد گازری یا کلورور آهک را اختراع کرد، که اولین وسیله‌ی گازری شیمیائی جدید است. روش گازری بر حسب نوع الیاف تغییر میکند. پنبه، که در حالت طبیعی رنگ زرد مایل به خاکستری دارد، همراه با ناخالصیهائی مومی و چرب است که مزاحم رنگ کردن آنند. پیش از گازری، باید آن را در دیگ‌های بزرگ بجوشانند و مالش دهند. مواد رنگی و ناخالصیهای کتان بیش از پنبه است. گازری با آفتاب را گاه با گازری شیمیائی همراه میکنند. ظاهراً گازری کامل شیمیائی تا ۲۰ درصد از استقامت الیاف میکاهد. در استعمالات خانگی آب ژاول یا مخلوطهای کلوردار دیگر به کار میرود.

گاز زغال: ← گاز چراغ.

گاز سمی[6] (gāze sammi)، هر یک از گازهای گوناگونی که، به سبب دارا بودن سمیت یا خاصیت خورندگی، عمدةً در جنگ به کار میرود. این گازها را، بنا بر آثار فیزیولوژیائی آنها و راه دخولشان در بدن، به گروههای مختلف تقسیم می‌کنند. گازهای تاولزا (← گاز خردل) بر سراسر پوست بدن سبب پیدا شدن تاول میشوند. لویست نیز به پوست حمله میکند، و سبب سوختگیهای سخت میشود. جذب ارسنیک به توسط بدن ممکن است سبب مرگ شود. گازهای اشکاور (← گاز اشکاور) شدیداً چشم را تحریک میکنند؛ گازهای عصبی (← گاز عصبی) سبب متوقف شدن عمل اعصاب میشوند. گازهای قی‌آور تهوع میآورند. گازهای محرک ریه به دستگاه تنفس حمله میکنند و سبب تورم ریه‌ها میشوند.

از اواسط قرن ۱۹م استعمال گاز سمی به عنوان سلاح جنگی مورد مطالعه قرار گرفت، و مایه‌ی وحشت شد، و هنوز هم این وحشت باقی است. نخستین استعمال گاز سمی در جنگ I صورت گرفت، که آلمانها در ۱۹۱۵ در ناحیه‌ی ایپر جبهه‌ی غربی گاز کلور را بدین منظور به کار بردند. نتیجه موفقیت‌آمیز بود، ولی مهاجمین که از این تأثیر بیخبر بودند از دنبال کردن فراریان غافل ماندند. کمی پس از آن، که هر دو طرف متخاصم به استعمال گاز سمی پرداختند، وسایل ایمنی (مانند ماسک گاز) برای جلوگیری از خطر گاز رواج یافت. فرانسویان نارنجک گازی را، که بسیار مؤثرتر از گازهای منتقل‌شده به وسیله‌ی باد بود، به کار بردند. با این همه، گاز تأثیر قطعی در جریان جنگ نداشت، ولی نشانه‌ی آن بود که دامنه‌ی استعمال آن در آینده بسیار وسعت خواهد یافت. پس از جه‌آ‌جز در جنگ ایتالیا و حبشه (۱۹۳۵–۳۶) و در نبرد ژاپونیها با چریکهای چینی‌از ترس آنکه طرف متخاصم نیز از گاز استفاده کند، گاز سمی به کار نرفته است، ولی در عین حال همه‌ی قدرتهای نظامی پیوسته در صدد یافتن گازهای جدید بوده‌اند.

گاز طبیعی[7] (gāze tabiʿi)، مخلوط طبیعی گازهائی که از شکافهائی در زمین یا از چاههائی که مخصوصاً برای استخراج آنها حفر شده است خارج میشود. جزء اصلی آن متان است که معمولا از ۸۰ تا ۹۵ درصد آن را تشکیل میدهد، و بقیه‌ی آن مقادیر متغیری از انواع ئیدروکربورها، انیدرید کربونیک، نیتروژن، ئیدروژن، اکسید کربون، هلیوم، و گاه گازهای دیگر مانند ئیدروژن سولفوره است. گاز طبیعی، به علت اشتعالپذیری و ارزش حرارتی زیادش، هم برای روشنائی و هم به عنوان سوخت مصرف فراوان دارد. اگرچه معمولا همراه با نفت است، در میدانهای دور از میدانهای نفتی در نهشتهای شنی و ماسه‌سنگی و آهکی نیز یافت میشود. بعضی از زمینشناسان بر آنند که گاز طبیعی محصول فرعی یا محصول نهائی تحول نفت است، ولی بعضی دیگر آن را از منشأ جداگانه میدانند. از گاز طبیعی وابسته به نفت مقداری گازولین به دست میآید. در یکی از طرق استخراج، گاز طبیعی را نخست متراکم میکنند، و سپس آن را آزاد میگذارند تا منبسط شود؛ از این راه، قسمتی از آن مایع، و گازولین جدا میشود.

گاز طبیعی را مردمان قدیم میشناختند، ولی آن را از تجلیات فوق طبیعی میدانستند، و هر وقت آتش میگرفت به وجود آن پی میبردند، و آن را آتشی اسرارآمیز میشمردند که از شکافهای زمین خارج میشود. نخستین کوشش برای مهار کردن آن در قرن ۱۹م در ایالت نیو یورک کشمة صورت گرفت، و در اواخر آن قرن استعمال صنعتی گاز طبیعی آغاز شد، و لوله‌هائی برای رساندن آن از منابع تولید به مراکز صنعتی کشیدند. تولید و مصرف گاز طبیعی در کشمة بیش از هر جای دیگر جهان است.

گاز عصبی[8] (gāze asabi)، هر گاز سمی که از طریق پوست (خواه با بلعیدن یا با تنفس کردن) جذب بدن میشود، و اثر فلج‌کننده یا زیانبخش دیگری، بالخاصه بر سلسله‌ی اعصاب و دستگاه تنفس دارد. عوامل موسوم به گازهای عصبی را آلمانها در جه II کشف کردند، و این مهمترین پیشرفت در جنگ شیمیائی بود، زیرا این عوامل از همه‌ی آنچه پیشتر از آن کشف شده سمیتر بود. با آنکه آلمانها نزدیک پایان جنگ مقداری از این گازها تولید کرده بودند، در جنگ آنها را استعمال نکردند. نیز ← حشره‌کش.

گاز فلکی: ← ماده‌ی بین ستارگان.

گازفورث[9] (gāzforṯ)، بخش (جه ۲۷٬۰۷۲)، ولایت نورثامبرلند، ل انگلستان، نزدیک رود تاین. از مراکز استخراج زغال سنگ است. ج. ستیونسن اولین لوکوموتیو خود را در اینجا ساخت (۱۸۱۴).

گاز کامل[10] (gāze kāmel). در اصطلاح فیزیک، گازی را که تابع این شرایط (معروف به قوانین گازهای کامل) باشد گاز کامل خوانند، (۱) کشانی مولکولی در آن به حد کمال باشد، (۲) بین فشار

---

(۱)mustard gas (۲)yperite (۳)laughing gas (۴)illuminating gas (۵)bleaching (۶)poison gas (۷)natural gas (۸)nerve gas (۹)Gosforth (۱۰)perfect gas

(P)، حجم (V)، و دمای مطلق آن (T) رابطه‌ی PV=RT برقرار باشد، (۳) در نتیجه‌ی انبساط آزاد خنک نشود. معادله‌ی PV = RT، که در آن R مقداری ثابت است، معروف به معادله‌ی گاز-های کامل میباشد. و ← قانون ماریوت و همچنین قانون شارل (← شارل، ژاک آلکساندر سزار) را در بر دارد.

گازهای واقعی دقیقاً از قوانین گازهای کامل تبعیت نمیکنند، و علمای فیزیک معادلات تقریبی چندی که در آنها رفتار گازهای واقعی کمابیش منظور شده است عرضه کرده‌اند که معروفترین آنها معادله‌ی وان در والس است. نیز ← صفر مطلق.

گاز کربونیک: ← انیدرید کربونیک.

گازکش[1] (gāz.keš)، دودکشی مجهز با کشش دائمی که در آزمایشگاهها برای خارج کردن گازها یا بخارهای نامطبوع یا مضر به کار میرود. گازکش را چنان نصب میکنند که بتوان در زیر آن عملیات شیمیائی مورد نیاز را انجام داد.

گاز کممایه[2] (gāze kam.māye)، گازی که از لحاظ ترکیب تقریباً مانند هواگاز است، ولی میتوان آن را از گنرانیدن هوا از روی توده‌ای از فضولات (برگهای خشکیده، چوبهای کهنه، و غیره) در حال سوختن به دست آورد. برای روشنسازی و گرمسازی ضعیف است، ولی به عنوان سوخت موتور-های گازی به کار میرود. اصطلاح گاز کممایه به هواگاز نیز اطلاق میشود.

گازگیر[3] (gāz.gir)، ماده‌ای که در لوله‌های خلأ (← لوله‌ی خلأ) برای زایل کردن بقایای هوا یا گازهای دیگر به منظور ایجاد خلأ عالی به کار میرود. مثلا در لامپهای تلگراف بیسیم منیزیوم فلزی را به عنوان گازگیر به کار میبرند، پس از تخلیه‌ی لامپ و مسدود کردن آن، مقدار کمی از منیزیوم را که در لوله به جا گذاشته‌اند به وسیله‌ی حرارت تبخیر میکنند تا با بقایای اکسیژن و نیتروژنی که در لوله مانده است ترکیب شود. پیش بردن خلأ را به وسیله‌ی گازگیر گازگیری[4] نامند.

گاز مرداب: ← متان.

گازولین[5] (gāzolin)، نام مأخوذ از لفظ امریکائی بنزین. مقاله‌ی حاضر در تکمیل مقاله‌ی نارسائی است که تحت عنوان بنزین در جلد اول کتاب حاضر آمده است. بنزین یا گازولین مخلوطی از ئیدرو-کربورها است، و به عنوان سوخت در موتورهای درونسوز (← موتور با احتراق داخلی) اتومبیلها، هواپیماها، و بسیاری از کشتیها مصرف میشود. موتورهای درونسوز احتیاج به سوخت مایعی دارند که از لحاظ حمل و نقل سبک باشد، بآسانی تبدیل به بخار شود، و به وسیله‌ی جرقه بآسانی اشتعال یابد. بنزین چنین سوختی است. وقتی که میسوزد تولید حرارت و گازهای داغی میکند که پیستون را در استوانه حرکت میدهند. بنزین پس از اشتعال تقریباً به طور کامل میسوزد. با مقادیر مساوی، حرارت حاصل از سوختن بنزین از هر سوخت مایع دیگر بیشتر است.

بنزین را از چندین منبع به دست میآورند. مهمترین آنها نفت خام طبیعی است. بنزین را با تقطیر از نفت خام استخراج میکنند. نفت خام را در محفظه‌هائی میریزند، و تا حد ۲۱۰° حرارت می-دهند. در این دما، قریب یک‌چهارم نفت خام به حالت بخار در میآید. این بخارها را با سرد کردن مایع میکنند، و این مایع را دوباره تقطیر میکنند تا بنزین تصفیه شود (پالایش).

منبع دیگر گازولین گاز طبیعی است، که از زمین خارج میشود. در این گاز همیشه مقداری بنزین وجود دارد که آن را با وارد کردن فشار زیاد و سرد کردن به صورت بنزین جدا میکنند. گازولین طبیعی بسیار سبک است.

راههای شیمیائی نیز برای ساختن بنزین پیدا شده است. در یکی از این راهها، زغال سنگ را در تحت اثر ئیدروژن با فشار زیاد قرار میدهند (این عمل را ئیدروژندهی به زغال مینامند) تا بنزین مایع به دست آید. طریقه‌ی مهمتر روش جدیدی است که در آن اکسید کربون مخلوط با ئیدروژن را از روی کاتالیزور مخصوصی عبور می-دهند، و در نتیجه‌ی آن بنزین به دست میآید. این گونه بنزینها را بنزین مصنوعی یا ترکیبی مینامند. اکسید کربون لازم را از زغال و هوا یا از زغال و بخار آب، و ئیدروژن لازم را از بخار آب و زغال تهیه میکنند. بنزین مصنوعی در ابتدا بسیار گران تمام میشد، ولی اکنون ارزانتر فراهم میشود، و محتملا در آینده بیشتر رایج خواهد شد. برای تهیه‌ی بنزین از زغال و چوب و اقسام گیاهان طرحهائی ریخته شده است.

ارزش بنزین به کاردهی آن است، یعنی به این که یک لیتر بنزین تا چه مسافتی میتواند اتومبیل یا هواپیمائی را با سرعت زیاد پیش براند. با بنزین نفت، حتی اگر با گازولین طبیعی هم مخلوط شده باشد، صدای تپق زدن از موتور شنیده میشود. این تپق زدن از بد سوختن حاصل میشود، و حاکی از این است که کاردهی بنزین ضعیف است. برای جلوگیری از تپق زدن و بالا بردن کاردهی، بنزین را با مقادیر کمی از مواد دیگر مخلوط میکنند. یکی از مواد "ضد تپق" تترااتیل سرب (tetrā-etil-) است، که از سرب و الکل تهیه میشود، و تهیه‌ی آن خود صناعت مهمی شده است. طریقه‌ی دیگر افزودن مقدار کمی تولوئن است. اگر بنزین عاری از تپق زدن باشد گوینده درجه‌ی اوکتان (oktān-) آن بالا است، یعنی کاردهی آن بسیار خوب است.

بنزین، علاوه بر مصرف سوختی، موارد استعمال دیگر نیز دارد (مثلا برای حل کردن چربیها در خشکشوئی). اکنون "عطش بنزین" در سراسر جهان وجود دارد، و همه‌ی کشورها تلاش میکنند تا هر چه بیشتر به منابع بنزین (میدانهای نفتی) دسترس پیدا کنند.

گازه (gāze)، دهستان (جمعیت ۷٬۷۲۲ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش پایی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان، دارای ۳۴ آبادی. کوهستانی است. مرکزش گازه (جمعیت ۵۹۱ نفر سنه ۱۳۴۵ هش) است. ساکنانش از طایفه‌ی فولادوند پایی، و همچنین جمعی چادرنشین هستند.

گازها، نظریه‌ی حرکتی: ← نظریه‌ی حرکتی.

گازهای بی‌اثر: ← گازهای کمیاب.

گازهای دائمی[6] (gāzhāye dā'emi)، عنوانی که سابقاً به گازهائی که نتوانسته بودند آنها را مایع کنند اطلاق میکردند (مانند اکسیژن، ئیدروژن، و ازت یا نیتروژن). با پیشرفتهای حاصل در ایجاد دماهای پست، مایع کردن همه‌ی گازها مقدور شد، و امروز عنوان گاز دائمی فقط جنبه‌ی تاریخی دارد. ← گاز؛ میعان.

گازهای کامل: ← گاز کامل.

گازهای کمیاب[7] (gāzhāye kamyāb) یا **گازهای بی‌اثر**[8]، عنوان عناصر دسته‌ی اول جدول تناوب (← قانون تناوب)، که عبارتند از هلیوم، نئون، آرگون، کریپتون، کسنون، و رادون. این عناصر میل ترکیب شیمیائی ندارند، و مقداری از آنها که در هوا موجود است، جز در مورد آرگون (۰٫۸ درصد) و رادون، معتنابه نیست. در اتمهای این عناصر، قشر خارجی الکترونی (← اتم) در مورد هلیوم ۲ الکترون و در مورد سایرین ۸ الکترون دارد. به همین جهت، قشر خارجی ۸الکترونی نظیر بی‌اثری شیمیائی شمرده میشود.

گازهای یونیده[9] (gāzhāye yonide)، گازهائی که دستخوش یونش شده‌اند. یون یعنی اتم یا گروه-هائی از اتمها که بار برقی (مثبت یا منفی) دارند. یونیدن به معنی تبدیل کردن یا تبدیل شدن کلی یا جزئی به یونها است، و یونش حاصل این عمل است. گاز یونیده عبارت از گازی است که عده‌ای از مولکولهایش تبدیل به یون شده‌اند.

عوامل گوناگون (الکترونهای سریع السیر، ذرات آلفا، تشعشعات مختلف، حرارت زیاد، و غیره) ممکن است الکترونهائی از اتمها یا مولکول-های یک گاز جدا کنند، و بدین ترتیب، سبب پیدا شدن بار برقی مثبت در آنها شوند؛ بعضی از الکترونهای جداشده ممکن است به اتمها یا مولکول-های دیگر ملحق شوند و آنها را دارای بار منفی کنند؛ مولکولهای یونیده ممکن است با یکدیگر ترکیب شده مولکولهای مختلطی تشکیل دهند، و غیره. چنین اتمها، یا مولکولها، یا دسته‌مولکول-های دارای بار برقی یون میباشند. اگر گاز یونیده‌ای را به حال خود بگذاریم، بزودی یونها با هم ترکیب شده خنثی میشوند، اما اگر آنها را در معرض میدان برقی (مثلا در اطاق یونش) قرار دهیم، یونها به الکترودها (← الکترود) میروند، و این مهاجرت یا "جریان یونشی" که تخلیه‌ی برقی نام دارد، در پدیده‌های مختلف (از تخلیه‌ی آرام چراغهای مهتابی گرفته تا تخلیه‌ی پرصدای تندر) دیده میشود.

گاسپاری، پیترو[10] (pietro gāspārri)، ۱۸۵۲–۱۹۳۴، کاردینال ایتالیائی. پاپ پیوس X او را مأمور اداره کردن تدوین قانون کلیسائی کرد، و به سبب خدمات عالی وی در این کار او را کلاه کاردینالی اعطا نمود (۱۹۰۷). کمی بعد از آغاز حج I، پاپ بندیکتوس XV او را به وزارت امور خارجه‌ی دربار پاپ منصوب کرد، و وی با همتی خستگی‌ناپذیر برای اعاده‌ی صلح و سپس در راه حل مشکلات ناشی از جنگ کوشید. در زمان پاپ پیوس XI، به انعقاد ← پیمان لاتران (۱۹۲۹) نایل آمد. پاپ پیوس XII شاگرد او بود.

---

(۱) fume cupboard (۲) poor gas (۳) getter (۴) gettering (۵) gasoline (۶) permanent gas (۷) rare gases (۸) inert gases (۹) ionized gases (10) Gasparri

گاسپری، آلچیده د: ← د گاسپری، آلچیده.
گاسپه[1] (gāspe)، ولایت، ج‌ش ایالت کبک، کانادا، بر انتهای **شبه جزیره‌ی گاسپه. خلیج گاسپه** شاخابه‌ای است از ← خلیج سنت لارنس به طول ۳۵ کم و به عرض 10 کم. واقع در انتهای شرقی شبه جزیره‌ی گاسپه. **دماغه‌ی گاسپه،** بر خلیج سنت لارنس، انتهای شرقی شبه جزیره‌ی گاسپه است. شهر **گاسپه** (جم ۲‘۶۰۳)، ش کبک، کانادا، بر خلیج گاسپه، نزدیک انتهای شرقی شبه جزیره، واقع است. ژاک کارتیه در سال ۱۵۳۴ در این خلیج از کشتی پیاده شد، و کانادا را به نام پادشاه فرانسه تصرف کرد.
گاسپه، خلیج: ← گاسپه، ولایت، کانادا.
گاسپه، دماغه‌ی: ← گاسپه، ولایت، کانادا.
گاسپه، شبه جزیره‌ی: ← گاسپه، ولایت، کانادا.
گاست، خوسه اورتگا ای: ← اورتگا ای گاست.
گاستاین[2] (gāstāyn)، دره‌ای در سالزبورگ، غ اتریش مرکزی، بر دامنه‌ی شمالی هوهه تاوئرن. ناحیه‌ای بسیار زیبا و دارای چشمه‌های رادیو آکتیو است. باد گاستاین[3]. واقع در این ناحیه، یکی از محبوبترین تفرجگاههای اروپا است. بر طبق مفاد عهدنامه‌ی گاستاین (۱۸۶۵)، اتریش اداره‌ی امور هولشتاین و پروس اداره‌ی امور شلسویگ را به دست گرفتند (← شلسویگ-هولشتاین).
گاسترولا: ← رویان، حیوان.
گاسکونی[4] (gāskony)، ناحیه و ایالت سابق، ج‌غ فرانسه. از ج به کوههای پیرنه، از غ به ← خلیج بیسکی، و از ل و ش تقریباً به رود گارون محدود است. ولایات کنونی لاند، ژر، و اوت-پیرنه، و قسمتهائی از باس-پیرنه، لوت-اِ-گارون، تارن-اِ-گارون، اوت-گارون، ژیروند، و آریژ تقریباً در آن قرار دارند. گاسکونی ناحیه‌ای زراعتی، و محصولاتش غلات و میوه (مخصوصاً) انگور است. سایر منابع درآمد آن ماهیگیری، شراب و برندی، و سیاحان است. شهرهای عمده‌اش اوش (کرسی قدیم ایالت)، بایون، بیاریتس، لورد، و تارب میباشد.

در دوره‌ی رومیان این ناحیه نخست آکویتانیا پروپریا[5] (ākuitāniā propriā) و سپس آکویتانیا ترتیا[6] (tertiā) یا نوومپوپولانا[7] (-novempopu lānā) خوانده میشد. در قرن ۵م ویزیگوتها و در قرن ۶م فرانکها آن را فتح کردند. واسکونها[8] (vāskon-) یا باسکها، که از ایام ماقبل تاریخ در اراضی ل و ج پیرنه میزیستند، از ج به این ناحیه تاختند، و در 601 دوکنشین واسکونیا[9] (vāsko-niā) یا گاسکونی را تأسیس کردند. مرزهای این دوکنشین، به سبب نزاع بین باسکها، فرانکها، مورها، و ویزیگوتها، متغیر بود، تا آنکه در قرن ۱۱م بیشتر این ناحیه را دوکهای آکیتن به قلمرو خود ملحق کردند. در ۱۱۵۴، با آکیتن، تحت استیلای انگلستان درآمد، و در جنگهای صدساله از میدانهای عمده‌ی جنگ بود. استیلای انگلستان تا در قرن ۱۵م ادامه یافت، و عاقبت در ۱۴۵۳ همه‌ی گاسکونی به فرانسه باز گشت. در این زمان گاسکونی وحدت سیاسی نداشت، و بیشتر آن در تصرف کنتهای آرمانیاک، کنتهای فوا، و خاندان آلبره بود. همه‌ی این اراضی، از طریق ازدواج و وراثت، به هانری دو ناوار رسید، که در ۱۵۸۹ به عنوان هانری IV به تخت سلطنت فرانسه نشست، و اراضی مذکور را در ۱۶۰۷ جزء اراضی سلطنتی قرار داد. در ۱۷۹۱، که کشور فرانسه به ولایات منقسم شد، گاسکونی نیز به ولایاتی چند منقسم شد.
گاسکونی[10]، **خلیج** (gāskony)، ← بیسکی، خلیج.
گاسندی[11]، **پیر** (pier gāsandi)، شهرت **پیر گاسن** (gāsan)، ۱۵۹۲–۱۶۵۵، کشیش، فیلسوف، و ریاضیدان فرانسوی، که در پیشرفت نهضت ضد ارسطوئی سهیم بود. وی معاصر دکارت، و در ۱۶۴۵ –۴۸ استاد ریاضیات در کولژ دو فرانس بود. در طبیعیات، نه‌فقط با فلسفه‌ی مدرسی، بلکه با دکارت نیز مخالفت میورزید، و اگرچه کشیش کاتولیک بود، نظریه‌ی اتمی اپیکوروس و لوکرتیوس را احیا کرد. وی معتقد بود که رأی پیروان اپیکوروس در منطق و طبیعیات و علم اخلاق بر آراء سایر فلاسفه‌ی قدیم و جدید برتری دارد. در ترویج کار-های گالیله و کپلر سهیم بود.
گاگارین[12]، **یوری آلکسیویچ** (yuri ālekseyevic gāgārin)، ۱۹۳۴–۶۸، افسر فضانورد روسی، و نخستین انسانی که بر مداری به گرد زمین گردش کرد. پدرش نجار بود، و تحصیلاتش به سبب جنگ II ناتمام ماند. سپس به تحصیلات حرفه‌ای و صنعتی پرداخت، و در ۱۹۵۵ وارد مدرسه‌ی هواپیمائی نظامی شد.

در روز ۱۲ آوریل ۱۹۶۱، در ساعت ۹ و ۷ دقیقه (به وقت مسکو)، با قمر مصنوعی واستوک پرواز کرد، و زمین را در ۱ ساعت و ۴۸ دقیقه دور زد. در تمام مدت پرواز، میان این نخستین کیهانورد و زمین ارتباط رادیوئی برقرار بود، و وی، در حالت بیوزنی، دستگاه را کنترول و یادداشتهائی تهیه کرد، و در محلی که به موجب برنامه پیشبینی شده بود، نزدیک حاج طرخان، به زمین باز گشت.

گاگارین پس از این سفر به عنوان "کریستوف کلمب فضای بین ستارگان" مورد تجلیل جهانیان قرار گرفت، و نشان لنین و عنوان قهرمان اتحاد شوروی به وی اعطا شد. عاقبت، در طی یک پرواز آزمایشی هواپیمایش دوچار سانحه، و گاگارین کشته شد.
گاگرا: ← گرجستان، قسمت I.
گاگرینسکی، کوه: ← گرجستان، قسمت I.
گاگ‌ومگاگ[13] (gāgməgāg) [از گاگ (= یاجوج) و مگاگ (= مأجوج)]، نام تپه‌هائی پست و گچی، در ولایت کیمبریج‌شر، انگلستان.
گاگیک، پادشاهان ارمنستان: ← باگراتید.
گال[14] (gāl)، شهر (جم ۵۵‘۸۴۸)، بر ساحل ج‌غ سیلان، کنار قهنه. مرکز داد و ستد محصولات کشاورزی است. صادرات عمده‌اش چای، کائوچو، روغن نارگیل، و میخک است. در دوره‌ی پرتغالی-ها (۱۵۰۷–۱۶۴۰) رونق یافت، و بندر عمده‌ی سیلان شد. در دوره‌ی هلندیها پایتخت سیلان بود (۱۶۴۰–۵۶)، در ۱۸۰۲ به بریتانیای کبیر واگذار شد. پس از بنای (۱۸۸۵) بندرگاه کولومبو از رونق افتاد.
گال: ← فیلوکسرای مو.
گال، نام فرانسوی ناحیه‌ی ویلز، غ بریتانیای کبیر.
گالاپاگوس[15] (gālāpāgos) [اسپانیائی، = لاک-پشتها]، مجمع الجزایری (۷‘۸۴۰ کم؛ جم ۲‘۰۰۰) در قکم، ح ۱‘۰۰۰ کیلومتری غ اکوادور بر خط استوا، متعلق به اکوادور. در ۱۵۳۵ اسپانیائی-ها کشفش کردند، و به جهت لاک‌پشتهای زمینی عظیمش، که اکنون رو به انقراض است، به نام فوق خوانده شد. آب و هوایش معتدل است. به جهت جانوران وحشیش مشهور است. چارلز داروین از این جزایر دیدار کرد (۱۸۳۵).
گالا پلاکیدیا[16] (gālā plākidiā)، ح ۳۸۸–۴۵۰، امپراطور روم غربی؛ دختر تئودوسیوس I. در لشکرکشی آلاریک I به ایتالیا دستگیر شد، و مدتی به عنوان گروگان بین ویزیگوتها میزیست؛ در ۴۱۴ با آتاوولف (جانشین آلاریک) ازدواج کرد، ولی پس از مرگ او، نزد برادر خود هونوریوس باز گشت (۴۱۶). به علت نفوذ وی، شوهر دومش به عنوان کنستانتیوس III در امپراطوری شریک شد. پس از مرگ هونوریوس، نایب-السلطنه‌ی پسرش والنتی‌نیانوس III گردید.
گالاتس[17] (gālāts) شهر (جم تخمیناً ۱۱۱‘۹۰۶)، ش رومانی، در مولداوی، بر دانوب سفلی. بندر داخلی مهم و پایگاه ناوگان رومانی بر دانوب است. صادراتش غلات و الوار است. در قرن ۱۸م از مراکز داد و ستد بین‌المللی، و در ۱۸۳۴–۸۳ بندر آزاد بود. در ۱۸۵۶–۱۹۳۹ مقر کمیسیون اروپائی کشتیرانی بر دانوب بود. سکنه‌ی کثیر یهودی آن در طی جنگ II کاهش بسیار یافت. کلیسای جامعی از قرن ۱۷م دارد که قبر مازپا در آنجاست.
گالاتیا[18] (gālāteyā)، در اساطیر یونان، یکی از پریان دریا، که پولوفموس، سیکلوپ یکچشم، بدو دل باخته بود. گالاتیا عاشق جوپائی بود به نام آکیس (ākis)، از مردم سیسیل، و چون پولوفموس



آن دو را در کنار یکدیگر یافت، تخته‌سنگی به طرفشان پرتاب کرد، آکیس کشته و به رود آکیس

(۱)Gaspe (۲)Gastein (۳)Bad Gastein (۴)Gascogne (۵)Aquitania Propria (۶)Aquitania Tertia (۷)Novempopulana (۸)Vascones (۹)Vasconia (10)Gascogne (11)Gassendi (۱۲)Gagarin (۱۳)Gogmagog (۱۴)Galle (۱۵)Galápagos (۱۶)Galla Placidia (۱۷)Galatz; Galati (۱۸)Galatea

(نزدیک اتنا) مبدل شد، و شتابان به جانب دریا، که گالاتیا بدانجا گریخته بود، رفت.

گالاتیا[1] (gālāteyā)، در اساطیر یونان، مجسمه‌ای از عاج که پوگمالیون، پادشاه قبرس، آن را ساخته بود، و آفرودیته به تمنای پوگمالیون به آن جان داد.

گالاتیا[1]، در سومین داستان چوپانان ویرژیل، زنی چوپان که خود را در میان درختان بید مخفی میکند، اما میکوشد که از دیده‌ها پنهان نماند. در ادبیات اروپائی نماد طنازی است.

گالاتیا، سرزمین قدیمی آسیای صغیر؛ ← غلاطیا.

گالاس[2]، **ماتیاس فون** (mātiās fon gāllās)، ۱۵۸۴–۱۶۴۷، فیلد مارشال اتریشی ارتش امپراطوری در جنگ سی‌ساله. در وقایعی که به کشته شدن والنشتاین انجامید شرکت داشت. پس از مرگ (سال ۱۶۳۴) والنشتاین، قسمت عمده‌ی دوکنشین او را در فریدلاند تصاحب کرد، و عملا فرمانده ارتش شد.

گالاکتوز[3] (gālāktoz؛ فنس)، قندی سفید و متبلور، با فورمول شیمیائی $C_6H_{12}O_6$. ← قند، قسمت I.

گالان[4]، **آنتوان** (ānTuān gālān)، ۱۶۴۶–۱۷۱۵، مستشرق فرانسوی. در خانواده‌ی فقیری به دنیا آمد. در ۴سالگی پدرش درگذشت. به کوشش مادرش در مدرسه‌ی نوایون به تحصیل زبانهای قدیم و زبان عبری پرداخت. در ۱۳سالگی، به علت مرگ اشخاص خیّری که مخارج تحصیل او را تأمین میکردند، مجبور به ترک مدرسه شد. پس از چندی، با یأس تمام، به پاریس رفت، و در آنجا بر اثر توصیه‌هائی وارد مدرسه‌ی پلسی شد، و ضمناً در دروس زبانهای شرقی "مدرسه‌ی سلطنتی" (← کولژ دو فرانس) نیز شرکت کرد. در ۱۶۷۰ با سمت منشی سفیر فرانسه در دربار عثمانی به قسطنطنیه رفت. در آنجا مطالعات خود را در زبانهای شرقی ادامه داد، و در ضمن به تحصیل زبان یونانی جدید و تحقیق در سکه‌های یونانی پرداخت. در بازگشت به پاریس، مجموعه‌ی نفیسی از سکه‌های قدیم برای موزه‌ی سکه‌ها و نشانها همراه آورد. در ۱۶۷۹، به دستور کولبر، جهت خرید نسخ خطی و اشیاء باستانی به شرق نزدیک سفر کرد، و در این سفر اطلاعات خود را در مورد مشرق‌زمین تکمیل نمود. پس از بازگشت، هربلو او را به دستیاری خود بر گزید. گالان در ۱۷۰۱ به جهت آثار متعددش به عضویت آکادمی کتیبه‌ها پذیرفته شد، و به تألیف یک فرهنگ سکه‌شناسی برای این آکادمی پرداخت. در ۱۷۰۹ استاد زبان عربی در کولژ دو فرانس شد.

اما شهرت گالان بدین سبب است که وی نخستین مترجم (به زبان فرانسوی) کتاب الف لیلة و لیله است، که در ۱۲ جلد در پاریس به طبع رسید، و مقبولیتی عظیم یافت، و این ترجمه‌ی وی هنوز هم یکی از بهترین ترجمه‌های کتاب به زبانهای اروپائی است. گالان قرآن را نیز به زبان فرانسوی ترجمه کرده است، و آن ظاهراً تا کنون به طبع نرسیده. از آثار چاپ‌شده‌ی دیگرش اینها را میتوان نام برد، لطائف کلام و حکم شرقیان (پاریس، ۱۶۹۴)؛ منشأ قهوه و اشاعه‌ی آن (کان، ۱۶۹۹)؛ و قصص و افسانه‌های هندی بیدپای و لقمان (ترجمه از ترجمه‌ی ترکی، ۱۷۲۴).

گالبا[5] [سرویوس سولپیکیوس گالبا (servius sulpikius gālbā)]، ۳ ق‌م–۶۹ ب‌م، امپراطور (۶۸–۶۹ ب‌م) روم. در امور سیاسی و نظامی لیاقت تمام بروز داد. در ۶۸ ب‌م که توطئه‌ای بر علیه نرون چیده شد، گالبا از طرف سربازانش به مقام امپراطوری اعلام، و پس از خودکشی (۶۸ ب‌م) نرون جانشین او شد. چند ماه بعد شورشی به رهبری اوتو در گرفت، گالبا به قتل رسید، و اوتو به تخت امپراطوری نشست.

گالت[6]، سر **الگزاندر** (sor alegzāndər gālt*)، ۱۸۱۷–۹۳، رجل کانادائی، مت انگلستان؛ پسر ج. گالت. در ۱۸۳۵ به کانادا رفت. در ۱۸۵۸–۶۲ و ۱۸۶۴–۶۶ وزیر دارائی بود. از رهبران متنفذ نهضت تشکیل کنفدراسیون ایالات کانادا به شمار میرفت، و در کنفرانسهائی که به تهیه‌ی ← قانون امریکای شمالی بریتانیا منجر شد نقش مهمی داشت. در ۱۸۶۷–۱۸۶۸ نخستین وزیر دارائی دومینیون کانادا، و در ۱۸۸۰–۸۳ نخستین نماینده‌ی عالی کانادا در لندن بود.

گالت[6]، **جان** (jān gālt)، ۱۷۷۹–۱۸۳۹، رمانتویس اسکاتلندی؛ پدر سر ا. گالت. در ۱۸۲۶ به کانادا رفت، و شهر گوئلف را در آنجا تأسیس (۱۸۲۷)، و مردم را به مهاجرت به کانادا تشویق کرد. شهرتش عمدةً به سبب رمانهائی است که در باب زندگی اسکاتلندی نوشته است. در جوانی با لرد بایرن آشنا شد، و زندگینامه‌ای ازو نوشت.

گالتن[7]، سر **فرانسیس** (sər frānsis gāltən*)، ۱۸۲۲–۱۹۱۱، عالم انگلیسی، مؤسس علم اوژنیک. از بستگان چارلز داروین بود. نخست به تحصیل طب پرداخت، و سپس در دانشگاه کیمبریج به خواندن ریاضیات مشغول شد. پس از مرگ پدر، با سرمایه‌ای که پیدا کرد به سودان، سوریه، و افریقای جنوب غربی سفر کرد، و رهاورد این سفر دو کتاب افریقای جنوبی حاره و فن جهانگردی بود. سپس به هواشناسی علاقه‌مند شد، و اهمیت واچرخه‌ها را در آب و هوا کشف کرد، و کتاب متئورولوگرافیکا را در سال ۱۸۶۳ انتشار داد، در تأسیس اداره‌ی هواشناسی و آزمایشگاه ملی فیزیک انگلستان سهم مهمی داشت. در این اثنا، مسائل مربوط به وراثت، خاصه انتقال میراثی خصیصه‌های جسمی و عقلی در انسان، سخت مورد توجه وی قرار گرفت. چون نقص اطلاعات کمّی را در این موضوع مانع پیشرفت کار خود میدید، به تحقیقات انسانسنجی پرداخت، و در نتیجه‌ی کارهای وی آزمایشگاه زیستسنجی کالج دانشگاهی لندن تأسیس شد. نتیجه‌ی دیگر این تحقیقات وی باز شناختن اشخاص از روی اثر انگشتان آنان بود، که اکنون رواج کلی پیدا کرده است (← انگشت‌نگاری). وی به روانشناسی تجربی نیز توجه داشت، و روشهای کمّی را در آن به کار برد.

گالتن ملاحظه کرد که قابلیتهای جسمی و عقلی افراد بشر به ارث انتقال پیدا میکند، و روش تجزیه و تحلیل آماری را در وراثت به کار بست، و هوا‌خواه این عقیده شد که در باره‌ی جمعیتهای بشری لازم است تولید مثل علمی صورت بگیرد، و از بچه آوردن کسانی که نقصهای کلی دارند جلوگیری شود. اصطلاح اوژنیک را او وضع کرد، و با پشتکاری که در نشر افکار خود نشان میداد، سبب رواج این موضوع شد. در وصیتنامه‌ی خود قسمت عمده‌ی دارائی خویش را برای تأسیس کرسی اوژنیک در کالج دانشگاهی لندن وقف کرد. نیز ← زیستشناسی؛ صوت، قسمت IX.

گالدوس، بنیتو پرث: ← پرث گالدوس، بنیتو.

گالری[8] (gāleri؛ از فنس) [← راهرو، سرسرا]، اطاقی برای نمایش آثار هنری، و توسعاً مجموعه‌ی بزرگ یا مهمی از آثار هنری از قبیل پرده‌های نقاشی و امثال آن، و نیز محل حفظ این اشیاء.

گالری تیت[9] (gālerie teyt)، نمایشگاه آثار هنری در لندن، انگلستان. بر محل زندان میلبنک[10] (milbank) بنا شده است. نخستین مجموعه‌ی نقاشیهایش را تاجری بشردوست به نام سر هنری تیت (۱۸۱۹–۹۹) اهدا کرد، و گالری در ۱۸۹۷ افتتاح شد. در آغاز گالری ملی هنر بریتانیائی بود. بعداً توسعه یافت، و گالریهائی برای هنر جدید خارجی نیز به آن الحاق شد.

گالری ملی[11] (gālerie melli)، نمایشگاه دائمی آثار هنری در لندن، که در ۱۸۲۴ تأسیس شد، ساختمان کنونی نمایشگاه (بنایش در ۱۸۳۲–۳۸) در میدان ترافالگار واقع است و سبک یونانی دارد. از نظر آثار نقاشی قرون ۱۵م و ۱۶م ایتالیا بسیار غنی است، و آثار زیبائی از نقاشان فرانسوی، فلاندری، و هلندی دارد. گالری تیت، که اصلا وابسته بدان بود، در ۱۹۵۵ مستقل شد.

گالری ملی هنر[12] (gālerie mellie honar)، نمایشگاه آثار هنری در شهر واشینگتن (پایتخت کشمة)، از شعبات ← مؤسسه‌ی سمیثسونین، در ۱۹۳۷ تأسیس شد. مخارج ساختمان آن را ا. و. ملن پرداخت، و مجموعه‌ی شخصی خود را نیز وقف آن کرد. بعدها مجموعه‌های اهدائی دیگری بر آن افزوده شد. آثار نقاشان فرانسوی، ایتالیائی، و امریکائی در آن فراوان است.

گالریوس[13] (gālerius)، فت ۳۱۰، امپراطور (۳۰۵–۱۰) روم. دیوکلسین با عنوان قیصر او را در حکومت شریک کرد (۲۹۳). در ۲۹۶ در حران از ایرانیها شکست خورد، اما با پیروزیش در ۲۹۷ اعتبار خود را باز یافت. در ۳۰۵ که کنستانتیوس I به امپراطوری غرب رسید، گالریوس امپراطور شرق شد. بعد از مرگ (سال ۳۰۶) کنستانتیوس، سوروس را در امپراطوری شریک ساخت، ولی پس از اینکه هر دو مغلوب ماکسنتیوس شدند طرفدار لیکینیوس شد. مبارزه میان کنستانتینوس، پسر کنستانتیوس، و ماکسیمینوس برای جلب قدرت در موقع مرگ گالریوس هم ادامه داشت.

گالزوردی[14]، **جان** (jān gālzwērdi) یا **جان گلزوردی**[14] (galz–)، نام مستعارش **جان سینجان**[15] (jān sinjān)، ۱۸۶۷–۱۹۳۳، نمایشنامه‌نویس و رماننویس انگلیسی. از خاندانی قدیمی و ثروتمند بود، و دوران جوانی را فارغ البال گذرانید، در آکسفرد تحصیل کرد، و از سال ۱۸۹۴ سیاحت پردامنه‌ای را آغاز کرد. رمانهایش، که در مدتی بالغ بر ۲۷ سال نوشته شده، معرف آگاهی اجتماعی

---

(۱)Galatea (۲)Gallas (۳)galactose (۴)Galland (۵)Galba (۶)Galt (۷)Galton (۸)gallery (۹)Tate Gallery (۱۰)Millbank (۱۱)National Gallery (۱۲)National Gallery of Art (۱۳)Galerius (۱۴)Galsworthy (۱۵)Sinjohn

محدود و کوته‌نظری خانواده‌های قسمت بالای طبقه‌ی متوسط در انگلستان عهد ویکتوریا است. بخش عمده‌ای از این داستانها در شرح زندگی خاندانی است به نام فورسایت[1] (forsāyt)، که نماد طبقه‌ی اسیر مال و منال است. حکایت این خاندان در سه قسمت، و هر قسمت مشتمل بر سه جزء، آمده است: داستان فورسایت (۱۹۲۲)، یک کمدی نو (۱۹۲۸)، و پایان فصل (۱۹۳۴). از نمایشنامه‌های معروفش جمیه‌ی سیمین (۱۹۰۶)، تلاش (۱۹۰۹)، و عدالت (۱۹۱۰) است. جایزه‌ی ادبی ۱۹۳۲ نوبل به وی اعطا شد.

گالستراند[2]، آلوار (ālvār gālstrānd)، ۱۸۶۲–۱۹۳۰، چشمپزشک سوئدی. در ۱۸۹۴–۱۹۲۷ استاد درمان بیماریهای چشم و نورشناخت در دانشگاه اوپسالا بود. روشهای فیزیک ریاضی را در بررسی تصاویر بصری و انکسار نور در چشم اعمال کرد. برای این تحقیقات، جایزه‌ی ۱۹۱۱ نوبل در فیزیولوژی و طب به وی اعطا شد.

گالسوینتا[3] (gālsvintā)، ف ۵۶۷، ملکه‌ی فرانکها، خواهر برونهیلدا. زوجه‌ی شیلپریک I بود و به دست وی کشته شد.

گالف، بازی، ← گلف.

گالگوس، رومولو: ← گایگوس، رومولو.

گالن[4] (gālen؛ فنس)، ماده‌ی معدنی متبلور جلادار، به رنگ آبی خاکستری، که مهمترین کانه و منبع اصلی سرب است. عمدتاً عبارت از سولفور سرب است، ولی اغلب محتوی نقره، و گاه محتوی ترکیبات مس، کادمیوم، ارسنیک، بیسموت، و روی نیز میباشد. در سراسر زمین یافت میشود.

گالنوس، سردار ایرانی در جنگ قادسیه، ← قادسیه.

گالوا[5]، اواریست (evārist gāluā)، ۱۸۱۱–۳۲، ریاضیدان فرانسوی و از نوابغ روزگار. جوانی ناسازگار و گرفتار امور سیاسی بود. در ۱۸۳۱ به سبب نطقی که بر ضد لوئی فیلیپ، شاه فرانسه، ایراد کرد توقیف، ولی تبرئه شد، اما کمی بعد به جهت اینکه بدون مجوز لباس نظامی پوشیده و حامل اسلحه بود به ۶ ماه زندان محکوم شد. در ۲۰سالگی از زخمهائی که در دوئل بر داشت در گذشت، و ظاهراً این دوئل برای نابود کردن وی ترتیب داده شده بود.

گالوا فقط چند مقاله‌ی کوتاه در ریاضیات منتشر کرد. به اثر بزرگتر او را، در باب نظریه‌ی معادلات، آکادمی فرانسه نپذیرفت. مع ذلک، نظریه‌ی گالوا در باب گروهها یکی از عمیقترین مفاهیم ریاضیات جدید شده است، و در واقع، آثار وی موضوع کار چندین نسل از ریاضیدانها بوده است. مهمترین کار گالوا تحقیق در قابلیت حل معادلات است.

گالوانوپلاستی[6] (gālvānoplāsti؛ فنس)، ساختن نمونه‌ای از یک شیء با فلز به وسیله‌ی الکترولیز یکی از املاح آن فلز. این اصطلاح به آبکاری برقی (← آبکاری) هم اطلاق میشود.

گالوانومتر[7] (gālvānometr؛ فنس)، اسبابی برای تشخیص وجود جریان برق در یک جسم هادی و تعیین جهت و شدت آن. گالوانومتر مبتنی بر آزمایشهای اورستد در برقاطیس است. گالوانومترهای اولیه اساساً عقربه‌ای بود که در قابی درون یک پیچه جا داشت. در گالوانومترهای جدید، مغناطیس ثابت و قاب یا پیچه متحرک است (شکل). در هر

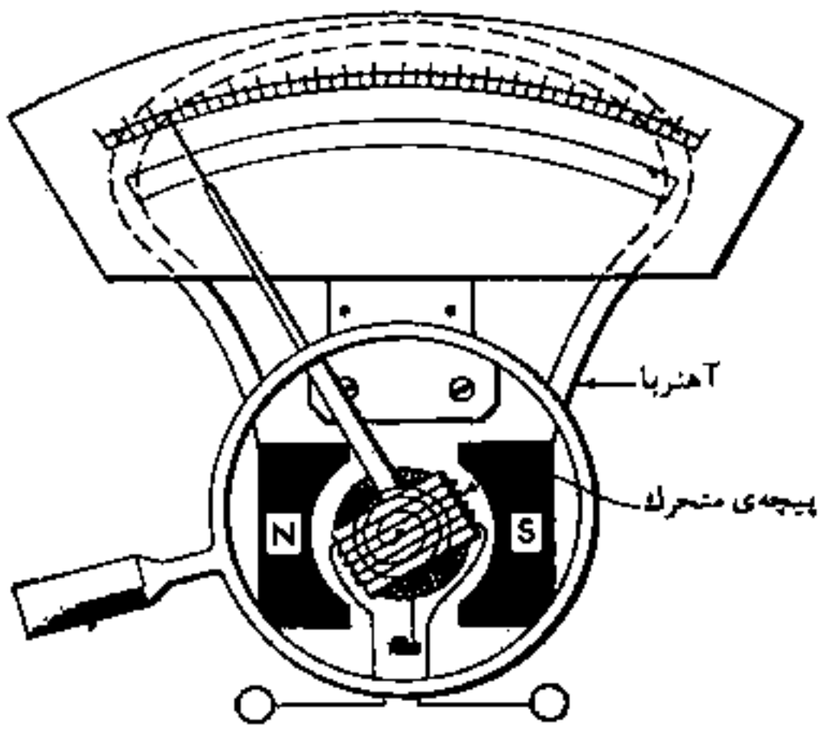

(N علامت قطب شمال و S علامت قطب جنوب است)

حال، عبور جریان از سیمهای دور قاب موجب گردش جزء متحرک دستگاه میشود، و زاویه‌ی گردش شدت جریان را معین میکند. آمپرسنج (āmper.sanj) نوعی گالوانومتر است که بر حسب آمپر درجه‌بندی شده. ولتسنج (volt.sanj) نوعی گالوانومتر با قاب متحرک است که مقاومت برقی آن زیاد است، و اختلاف پتانسیل بین دو نقطه‌ی مدار یا ولتاژ یک مولد را نشان میدهد؛ هر چه ولتاژ بیشتر باشد انحراف عقربه زیادتر خواهد بود.

گالوانی[8]، لوییجی (luiji gālvāni)، ۱۷۳۷–۹۸، طبیب ایتالیائی. از ۱۷۷۸ استاد دانشگاه بولونیا بود، و به عنوان جراح و به سبب تحقیقاتش در تشریح تطبیقی شهرت داشت. در تحریک اعصاب نیز بسیار تحقیق کرد. بر حسب تصادف، متوجه انقباض عضلات قورباغه‌ای شد که آن را بر میز تشریح حامل یک ماشین برق برای تشریح آماده کرده بودند. چون تاثیر برق بر جانوران معلوم بود، گالوانی در آغاز به این موضوع اعتنائی نکرد، ولی بعداً آن را مورد بررسی دقیق قرار داد، و عاقبت معلوم کرد که، بدون ماشین برق هم، اگر عضلات قورباغه جزء مداری متشکل از یک یا چند فلز باشد در آن تشنج تولید میشود. گالوانی چنین نتیجه گرفت که منشأ برق در نسجهای جانور است. آ. ولتا این نظر را نپذیرفت، و بدرستی منشأ برق را در قسمت فلزی مدار میدانست. اختلاف بر سر این موضوع محرک تحقیق بیشتر در جریان برق شد. بسیاری از اصطلاحات علم برق به نام گالوانی خوانده شده است (از قبیل گالوانومتر، گالوانوپلاستی، و غیره).

گالوپ[9]، جورج هارس (jorj hārəs gālup) ضبط فارسی **گلپ** (galəp)، 1901– ، متخصص امریکائی استعمال روشهای آماری در مطالعه‌ی افکار و عقاید عمومی، و مبتکر رأی‌شماری معروف به گالوپ (← استخراج عقاید و آراء عمومی). در سال ۱۹۳۵ مؤسسه‌ی امریکائی آراء عمومی را تأسیس کرد.

گالوپی[10]، بالداساره (bāldāssāre gāluppi)، ۱۷۰۶–۸۵، آهنگساز ایتالیائی. وی در فاصله‌ی میان عصر سکارلاتی و موتسارت به تکمیل اپرا بوفا (← اپرا) پرداخت. ساخته‌هایش شامل اوراتوریو، اپرا، و موسیقی مجلسی است.

گالوس[11] (gāllus)، ف ۲۵۳ یا ۲۵۴، امپراطور (از ۲۵۱ به بعد) روم. بعد از دکیوس به امپراطوری رسید. در دوره‌ی او، شاپور I ساسانی به سوریه لشکر کشید، و انطاکیه را ویران کرد. گوتها نیز به موئسیا و تراکیا تاختند. در سال ۲۵۲ یا ۲۵۳، آیمیلیانوس، سردار رومی، هجوم جدیدی را در دره‌ی دانوب دفع کرد، و از طرف سپاهیانش به امپراطوری اعلام شد. گالوس، والریانوس را به سرکوبی او فرستاد. آیمیلیانوس به ایتالیا رفت، و بعد از آنکه سپاهیان گالوس را به قتل رساندند به امپراطوری رسید.

گالوس آیلیوس: ← عربستان، قسمت ۱۵.

گالون[12] (gālon)، مقیاس ظرفیت (معمولاً برای مایعات) در ممالک انگلیسی‌زبان. جدول II سلسله‌ی آحاد در ص ۱۳۱۸، و برای تبدیل آن به آحاد سلسله‌ی متری جدول III در ص ۱۳۱۹، دیده شود.

گالوی[13] (gālwey)، ولایت (۵°۹۴۵ کمه؛ جمه ۱۴۹°۸۰۰)، غ جمهوری ایرلند، در ایالت کانات. دریاچه‌ی کاریب (kārib) آن را به دو قسمت می‌کند. کوههای کانیمارا در غ آن است. رود عمده‌اش شنن است. سواحل بسیار نامنظم و جزایر متعددی دارد، که مهمترینشان ارن است. شغل اهالی عمدتاً کشاورزی و ماهیگیری است. مرکزش، شهر **گالوی** (جمه ۲۰۱°۹۸۹)، بر کنار ← خلیج **گالوی**، بندرگاه خوبی دارد، و محصولات کشاورزی، ماهی، مرمر، و اجناس پشمی صادر میکند. شهر گالوی قرنها با اسپانیا تجارت پررونقی داشت. نفوذ اسپانیا در سبک معماری و لباس سکنه‌ی آن مشهود است.

گالوی[13]، خلیج، شاخابه‌ای از قطا، به طول ح ۵۰ کم، در ساحل غ جمهوری ایرلند، در ولایات گالوی و کلر. جزایر ارن در مدخل آن است.

گاله[14]، لوئی (lui gāle)، ۱۸۱۰–۸۷، نقاش بلژیکی. در آکادمیهای تورنه و آنورس تحصیل کرد. در ۱۸۳۴ به پاریس رفت و در آنجا اقامت گزید. آثارش که دارای جنبه‌ی تاریخی است در سالنهای بلژیک به نمایش گذارده شد و مورد توجه بسیار قرار گرفت. پس از چندی به بروکسل باز گشت و سرپرستی یک مدرسه‌ی نقاشی تاریخی را به عهده گرفت. آثارش مشتمل است بر مسیح کوری را شفا میدهد (کلیسای جامع تورنه)؛ استعفای شارل ۷ و طاعون در تورنه (هر دو در بروکسل)؛ پسرک خنیاگر (موزه‌ی متروپلیتن)؛ چهار اثر رنگ و روغنی و یک اثر آبرنگی (گالری هنری والترز، بالتیمور)، و غیره.

گاله[15]، یوهان گوتفرید (yohān gotfrid gāle)، ۱۸۱۲–۱۹۱۰، منجم آلمانی. به وسیله‌ی محاسبات لوریه، سیاره‌ی نپتون را کشف کرد (۲۳ سپتامبر ۱۸۴۶).

گالی، سوفار ساقه‌ی برنج.

گالیا: ← گل، سرزمین.

---

(۱)Forsyte (۲)Gullstrand (۳)Galswintha (۴)galena; lead glance (۵)Galois (۶)galvanoplasty; galvanoplastics (۷)galvanometer (۸)Galvani (۹)Gallup (۱۰)Galuppi (۱۱)Gallus (۱۲)gallon (۱۳)Galway (۱۴)Gallait (۱۵)Galle

گالیائی، جنگهای[1] (gāllia°i)، نبردهای یولیوس قیصر در دو دوره‌ای که والی گل یا گالیا بود (۵۸–۵۱ ق‌م). در اولین جنگ، هلوتها را در ببراکته شکست داد (۵۸ ق‌م)، و از ورود آنها به ج‌غ گل جلوگیری کرد. در همان سال، به یاری طایفه‌ی آیدولی شتافت، و آریوویستوس را مغلوب کرد. در ۵۶ ق‌م به ونسی، که مرکز اتحادیه‌ای ضد رومی شده بود، حمله کرد. در ۵۵ ق‌م برای دفع تاخت و تاز ژرمنها به فروبومان رفت؛ بعداً از راین گذشت، و وارد آلمان شد. در ۵۵ ق‌م به بریتانیا رفت، و در سال ۵۴ ق‌م بدانجا لشکر کشید، و کاسیولاونوس را شکست داد. سپس شورشی را که آمبیوریکس بر پا کرده بود فرو نشاند. در ۵۳ ق‌م که در ایتالیا بود، تمام گل مرکزی به سرکردگی ورسنژوریکس طغیان کرد؛ قیصر با سرعتی عجیب از آلپ گذشته یاغیان را منکوب کرد. بدین ترتیب، ناحیه‌ای را که از یک سو از راین تا پیرنه، و از سوی دیگر از آلپ تا قطا گسترده شده بود تحت فرمان روم در آورد. عمده‌ترین مأخذ اصلی در باب این جنگها کتاب جنگهای گالیائی تألیف خود قیصر است.

گالیانی[2]، **فردیناندو** (ferdināndo gāliāni)، ۱۷۲۸–۸۷، اقتصاددان ایتالیائی. در جوانی کتاب در باب پول را نوشت (۱۷۵۰)، و نظریه‌ی مرکانتیلیسم را، دایر بر اینکه پول فاقد ارزش ذاتی است، مورد انتقاد قرار داد. در ۱۷۵۹ به عنوان منشی سفارت ناپل به پاریس رفت، و در آنجا کتاب مکالماتی در باب تجارت گندم را منتشر کرد (۱۷۷۰). گالیانی در تکامل نظریه‌ی ارزش در اقتصاد سهم مهمی دارد. وی با نظریه‌ی فیزیوکراتها، که زمین را منبع کلیه‌ی ثروتها میدانستند، مخالف بود. با محفل اولباک و مادام د/اپینه دوستی نزدیک داشت.

گالیپولی[3] (gālipoli)، ترکی **گلیبولو** (gelibo-lu)، باستانی **کالیوپولیس** (kālliopolis؛ ینـ)، شهر (جم ۱۲٬۹۵۶)، ترکیه‌ی اروپائی، بر انتهای شرقی داردانل در مدخل دریای مرمره. ترکان عثمانی در ۱۳۵۴ (۷۵۵ هق) آن را گرفتند. گالیپولی همواره در دفاع از قسطنطنیه دارای اهمیت سوق الجیشی بوده است.

گالیپولی[3]، **پیکار**، لشکرکشی (۱۹۱۵) متفقین در جنگ I به منظور استیلا بر داردانل، تصرف قسطنطنیه، و گشودن راهی از طریق دریای سیاه برای رسانیدن تدارکات به روسیه. فکر گشودن قهری بغازها اصلا از و. چرچیل بود. بعد از آنکه ناوگان بریتانیا از تصرف بغازها عاجز شد (مارس سال ۱۹۱۵)، نیروهای بریتانیا، استرالیا، و زلند جدید در نقاط مختلف ساحل شرقی شبه جزیره‌ی گالیپولی، و سپاهیان فرانسوی در جانب آسیائی بغازها پیاده شدند (آوریل ۱۹۱۵). در نتیجه‌ی مقاومت سخت ترکها تحت فرماندهی لیمان فون زاندرس، نیروهای متفقین، که چندان هماهنگی و همکاری نداشتند، از التحاق به یکدیگر عاجز ماندند، و عاقبت مجبور به عقبنشینی شدند (۹ ژانویه‌ی ۱۹۱۶).

گالیپولی[3]، **شبه جزیره‌ی**، لغ **خرسونسوس تراکیکا**[4] (xersonesus trākikā)، شبه جزیره‌ای در ترکیه‌ی اروپائی، که به طول ۸۰ کم در جهت ج‌غ بین دریای اژه و داردانل ممتد است. از شهر گالیپولی نام گرفته است. ← پیکار گالیپولی در اینجا روی داد.

گالیتسین[5] (gālitsin)، خاندانی از شاهزادگان روسیه که سرداران، رجال، و متفکرین متعدد از آن برخاسته‌اند. **پرنس واسیلی واسیلیویچ گالیتسین** (prans vāsili vāsilyevic*)، فد ۱۶۱۹، اولین دمیتری کاذب را در تصرف تاج و تخت روسیه یاری کرد، اما بعد در توطئه‌ای که منجر به قتل دمیتری شد شرکت جست. **پرنس واسیلی واسیلیویچ گالیتسین**، ۱۶۴۳–۱۷۱۴؛ معشوق و مشاور اصلی سوفیا آلکسیونا بود. پس از سقوط (۱۶۸۹) سوفیا، پطر کبیر او را به سیبریه تبعید کرد. **پرنس باریس آلکسیویچ گالیتسین** (bāris ālekseyevic)، ۱۶۵۴–۱۷۱۴، مربی پطر کبیر بود، و او را در خلع سوفیا از نیابت سلطنت یاری کرد. در نخستین سفر پطر به اروپای غربی، در رأس دولت روسیه قرار گرفت. **پرنس دمیتری میخایلوویچ گالیتسین** (dmitri mixāylovic)، ۱۶۶۵–۱۷۳۷، در جنگ شمالی با سوئدیها خدمات ممتاز کرد. پس از مرگ (۱۷۳۰) پطر II، رهبری گروهی را به دست گرفت که آنا ایوانوونا را وادار به امضای موادی برای محدود کردن قدرت وی ساخت. پس از آنکه آنا فرمانروائی مطلق یافت، گالیتسین به مرگ محکوم شد، اما حکم اعدامش به تبعید تخفیف یافت. **پرنس میخائیل میخایلوویچ گالیتسین** (mixāil)، ۱۶۷۵–۱۷۳۰، فرمانده عملیات (۱۷۱۴–۲۱) جنگ شمالی در فنلاند بود، و پیمان نوستاد (← جنگ شمالی) را ترتیب داد. **پرنس آلکساندر میخایلوویچ گالیتسین** (ālek-sāndr)، ۱۷۱۸–۸۳، فیلد مارشال بود، و در جنگ هفتساله و در جنگهای روس و عثمانی خدمات ممتاز انجام داد. **پرنس دمیتری آلکسیویچ گالیتسین**، ۱۷۳۵–۱۸۰۳، سفیر روسیه در پاریس (۱۷۶۵–۷۳) و بعداً در لاهه بود. از دوستان دیدرو و ولتر، و خود نویسنده بود. **دمیتری دمیتریویچ گالیتسین**، ۱۷۷۰–۱۸۴۰، به پیروی از مادرش به مذهب کاتولیک گروید، و در ۱۷۹۲ به بالتیمور (کشمکش) رفت، و کشیش شد، و به خدمات تبلیغی پرداخت. **پرنس آلکساندر نیکولایویچ گالیتسین** (niko-lāyevic)، ۱۷۷۳–۱۸۴۴، از مشاورین متنفذ آلکساندر I، و دارای تمایلات آزادیخواهانه بود. پس از جلوس نیکولای I نفوذ خود را از دست داد. **پرنس باریس باریسوویچ گالیتسین** (bārisovic)، ۱۸۶۲–۱۹۱۶، از ۱۸۸۷ همّ خود را صرف علم فیزیک کرد. در ۱۹۰۸ عضو آکادمی علوم شد، رئیس انجمن بین‌المللی لرزه‌شناسی و مدیر رصدخانه‌ی سن پطرزبورگ بود.

گالیتسین، پرنس **آلکساندر میخایلوویچ**: ← گالیتسین، خاندان.

گالیتسین، پرنس **آلکساندر نیکولایویچ**: ← گالیتسین، خاندان.

گالیتسین، پرنس **باریس آلکسیویچ**: ← گالیتسین، خاندان.

گالیتسین، پرنس **باریس باریسوویچ**: ← گالیتسین، خاندان.

گالیتسین، پرنس **دمیتری آلکسیویچ**: ← گالیتسین، خاندان.

گالیتسین، پرنس **دمیتری دمیتریویچ**: ← گالیتسین، خاندان.

گالیتسین، پرنس **دمیتری میخایلوویچ**: ← گالیتسین، خاندان.

گالیتسین، پرنس **میخائیل میخایلوویچ**: ← گالیتسین، خاندان.

گالیتسین، پرنس **واسیلی واسیلیویچ**: ← گالیتسین، خاندان.

گالیشیا[6] (gālicia) یا **گالیسی** (gālisi)، در مآخذ اسلامی **جلیقیه** (jelliqiyya)، ناحیه و مملکت قدیم، لغ اسپانیا. از ل و غ به قطلـ، از ج به پرتغال، از جش به لئون، و از لش به آستوریاس محدود است. مشتمل بر ایالات کنونی لا کورونیا، لوگو، اورنسه (orense)، و پونتوودرا (ponte-vedrā) است. عمدةً کوهستانی است. مهمترین رودهایش مینیو است. زندگی مردم اکثر از زراعت، دامپروری، و ماهیگیری تأمین میشود. از منابع معدنی آن (عمدةً آهن و قلع) چندان بهره‌برداری نمیشود.

گالیشیا در ۴۱۱–۵۸۵ مملکت مستقلی تحت استیلای سوئیها بود؛ دولت آنها را ویزیگوتها بر انداختند. بعداً مورها بر این ناحیه استیلا یافتند؛ در قرون ۸م–۹م شاه آستوریاس آن‌را از تسلط مورها رهائی بخشید. در قرون وسطی سانتیاگو د کومپوستلا از مراکز بزرگ فرهنگی بود، و مقبره‌ی موجود در آن هنوز از زیارتگاههای بزرگ مسیحیان است. گالیشیائیها روح استقلال‌طلبی خود را در قرون وسطی با شورشهای مکرر بر ضد قدرت سلطنتی، و در قرن ۱۹م با مقاومت در برابر ناپلئون I بروز دادند. لهجه‌ی گالیشیائی به پرتغالی نزدیک است. در قرن ۱۹م نهضت فرهنگی و ادبی بزرگی در گالیشیا روی داد.

گالیچ[7] (gālic) اوکرائینی **هالیچ**، شهر (جم ۴٬۸۰۰)، لغ جنب اوکرائین، بر دامنه‌ی کاربات و بر دنیستر. شهری تاریخی است، و کرسی قدیم دوکنشین گالیچ (بعداً معروف به **گالیسی**) بود، که با مملکت کیف روابط نزدیک داشت. در ۱۱۸۸ با ولادیمیر متحد شد (← ولادیمیر-والینسکی). هجوم مغول، و ادعاهای لهستان، لیتوانی، و مجارستان دوکنشین را ضعیف کرد، و در ۱۳۲۴ مغولان بر آن مستولی شدند. کازیمیر III لهستان در ۱۳۴۹ گالیسی و در ۱۳۸۸ غ والینی را به قلمرو خود ملحق کرد، و لیتوانی مدعی بقیه‌ی والینی شد. شهر گالیچ بزودی شهر بی‌اهمیتی از گالیسی گردید.

گالی دا بیبینا: ← بیبینا، گالی دا.

گالیسی[8] (gālisi)، ناحیه‌ی تاریخی (۸۳٬۷۴۰ کمم)، ج‌ش لهستان و غ اوکرائین، که از دامنه‌های کوههای کارپات شمالی در ل تا چکوسلواکی در ج ممتد است. رودهای دنیستر علیا، ویستول علیا، و سان آن را زهکشی میکنند. رود سان آن را به دو قسمت غربی (جزء لهستان) و شرقی (جزء اوکرائین) تقسیم می‌کند. قسمت متعلق به لهستان (۳۴٬۲۶۰ کمم) شامل ایالت ژشوف (ješuf) و بخش عمده‌ی ایالت کراکو است؛ و قسمت متعلق به اوکرائین (۴۹٬۴۸۰ کمم)

(۱)Gallic Wars (۲)Galiani (۳)Gallipoli (۴)Chersonesus Thracica (۵)Gallitzin (۶)Galicia (۷)Galich (۸)Galicia

شامل مناطق لووف، ستانیسلاو، و تارنوپول میباشد. بیشتر گالیسی زراعتی است. اطراف دروگوبیچ و بوریسلاف (هر دو در اوکرائین)، و در ایالت ژشوف منابع نفت وجود دارد. شهرهای عمده‌اش در لهستان کراکو، پشمیش، ژشوف، و تارنوف، و در اوکرائین لووف، ستانیسلاو، تارنوپول، و کولومییا است.

منشأ ناحیه‌ی گالیسی دوکنشین گالیچ بود، که در ۱۱۸۸ با دوکنشین ولادیمیر متحد شد (← ولادیمیر-والینسکی)، و در قرن ۱۴م کازیمیر III آن را به لهستان ملحق ساخت. در اولین تقسیم لهستان (سال ۱۷۷۲) قسمت عمده‌ی آن به اتریش رسید، و از آن زمان گالیسی نامیده شد؛ اتریش در سال ۱۸۴۶ کراکو را نیز به آن ملحق کرد. در ۱۸۶۱ گالیسی خودمختاری محدودی به دست آورد. در ۱۹۱۸ لهستان گالیسی غربی را از تصرف اتریش خارج ساخت، و در گالیسی شرقی با سپاهیان جمهوری اوکرائین جنگید، و آنها را از گالیسی بیرون راند. در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) گالیسی شرقی به لهستان واگذار شد، و تجشس بر طبق پیمان ریگا (۱۹۲۱) حاکمیت لهستان را بر آن به رسمیت شناخت. در ۱۹۳۹ قسمت اعظم گالیسی شرقی به اوکرائین ملحق، و این امر در پیمان ۱۹۴۵ روسیه و لهستان تأیید شد.

گالیسی یا گالیشیا، اسپانیا: ← گالیثیا.

گالیک، اسید: ← اسید گالیک.

گالیکان: ← گالیکانیسم.

گالیکانی، کلیسای: ← گالیکانیسم.

گالیکانیسم[1] (gālikānism)، عنوانی برای بعضی عقاید درمذهب والاهیات که سابقاً در فرانسه از طرف بعضی از کشیشان و مردم و مقامات غیر دینی عنوان شده بود، و مخصوصاً در قرن ۱۷م رواج بسیار یافت. گالیکان به معنی طرفدار گالیکانیسم است. به طور کلی، هدف گالیکانیسم محدود کردن قدرت و حوزه‌ی حاکمیت پاپ و ازدیاد قدرت سلطنت و جامعه‌ی اسقفان فرانسه بود. ریشه‌های گالیکانیسم را باید در تاریخ کلیسای فرانسه جستجو کرد. گالیکان-های مؤمن میگفتند که قصد حمله به کلیسا را ندارند، بلکه صرفاً میخواهند حدود قدرت و اختیارات در داخل کلیسا مشخص شود، و معتقد بودند که این اختیارات تابع عوامل و بنیادهائی از گذشته است، و کتاب مقدس، سنت، و تاریخ را اساس ادعای خود قرار میدادند.

اگرچه روابط فرانسه و دستگاه پاپی گاه به سبب اختلافاتی تیره میشد، گالیکانیسم به عنوان نهضتی مشخص در اواخر قرن ۱۳م به سبب اختلاف فیلیپ IV و پاپ بونیفاکیوس VIII پیدایش یافت. فیلیپ IV خود را نه‌فقط فرمانروای ملت بلکه فرمانروای کلیسای فرانسه نیز میدانست. توسل او به قدرت فائقه‌ی شورای جامع کلیسا، که مورد پشتیبانی عده‌ی کثیری از کشیشان فرانسوی بود، بدین معنی بود که اقتدار پاپ تابع تصمیمات شوراهای عمومی کلیسائی است. از میان شخصیتهای معروفی که در قرن ۱۴م به حمایت از این نظر برخاستند میتوان از ویلیام آکمی و مخصوصاً از مارسیلیوس پادوائی نام برد. اینان از دعاوی فیلیپ فراتر رفتند؛ در نظر آنان اعمال قدرت پاپ اساساً به اراده‌ی موافق فرمانروا وابسته است.

شقاق کبیر (آغازش در ۱۳۷۸) گالیکانیسم را بسیار ترویج کرد. در ۱۳۹۸ کشیشان فرانسوی از اطاعت پاپ بندیکتوس XIII سر باز زدند، و اعلام کردند که انتخاب اسقف برای تصدی اسقف‌نشینهای بلامتصدی حق نخست‌کشیش فرانسه است. ۶ سال بعد، انجمنی از روحانیون فرانسوی با صراحت به تفوق شوراهای عمومی کلیسائی بر پاپ رأی داد. کمی بعد از آن، شورای کنستانس رأی انجمن را تصویب کرد، و گالیکانیسم در جلسات ۴م و ۵م این شورا رسمیت یافت.

اصولی که در شورای کنستانس اعلام، و بعداً در شورای بال (۱۴۳۱) تأیید شد، در پراگماتیک سانکسیون بورژ (۱۴۳۸) درج شد. بدین وسیله کلیسای فرانسه مدعی شد که در امور مالی و اداری خود از پاپ مستقل است. پاپها، تا انعقاد کنکوردای سال ۱۵۱۶ بر علیه این نظر اعتراض کردند؛ اما کنکوردای مذکور نیز نتوانست گالیکانیسم را از میان بر دارد. بر خلاف، علاوه بر کشیشان، گروهی از حقوقدانان و رجال و دانشکده‌های الاهیات نیز آن را زنده نگاه داشتند.

جنگهای مذهبی نیمه‌ی دوم قرن ۱۶م اوضاع فرانسه را آشفته ساخت. برقراری صلح و بر آمدن سلاطین بوربون زمینه را برای تجدید مناقشات مربوط به گالیکانیسم فراهم ساخت. بحران در دوره‌ی سلطنت لوئی XIV بروز، و گالیکانیسم مآلا به صورت جنگ علنی میان کلیسا و دولت (← کلیسا و دولت) تظاهر کرد. بزودی معلوم شد که مبارزه در حقیقت میان پاپها (بالاخص پاپ اینوکنتیوس XI) و لوئی XIV برای تسلط بر کلیسای فرانسه است. در ۱۶۸۲، انجمنی از روحانیون فرانسوی اصول چهارگانه‌ی مشهور گالیکانیسم را صادر کرد. بر طبق این اصول، پاپ در مسائل غیر دینی تفوقی بر فرمانروایان ندارد؛ قدرت پاپ محدود به شوراهای عمومی کلیسائی است؛ پاپ باید سنن کلیساهای محلی را محترم بشمارد؛ و بالاخره، تصمیمات پاپ الزام‌آور نیست مگر آنکه همه‌ی کلیساهای گالیکان آن را بپذیرند. از این به بعد، "اصول چهارگانه" زمینه‌ی نظری مبارزه‌ی دستگاه پاپی و فرانسه شد. اینوکنتیوس XI از تأیید شرعی فرامین سلطنتی انتصاب اسقفهائی که در انجمن سال ۱۶۸۲ شرکت کرده بودند خودداری کرد. در ۱۶۸۸ بیش از ۳۵ اسقف‌نشین بدون اسقف بود. جانشینان اینوکنتیوس نیز سیاست او را ادامه دادند. عاقبت لوئی ناچار موافقتنامه‌ای با دستگاه پاپی امضا (۱۶۹۳)، و اصول چهارگانه را ملغی کرد. این عمل ضربت مهلکی به گالیکانیسم وارد ساخت، ولی روح گالیکانیسم به حیات خود کماکان ادامه داد، و آثار آن در قرن بعد نیز ظاهر بود. در حقیقت، گالیکانیسم تا حدی مسئول محدودیتها و فشاری بود که در دوره‌ی انقلاب بر کلیسای فرانسه وارد شد.

گالیکانیسم و کلیسای گالیکانی در شروع انقلاب فرانسه ملغی شد. ناپلئون بوناپارت، بر اساس کنکوردای ۱۸۰۱، گالیکانیسم را کلیسای رسمی فرانسه قرار داد، و در ۱۸۰۲ سه اصل دیگر نیز بر اصول چهارگانه اضافه کرد، که قدرت دولت را در مقابل دستگاه پاپی افزون ساخت. پس از آنکه کلیسا و دولت در جمهوری سوم فرانسه از یکدیگر مجزا شدند (۱۸۷۰)، گالیکانیسم به عنوان یک کلیسای ملی از بین رفت.

گالی‌کش (gāli.kaš)، ده (جم ۲٬۷۳۰ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش مینودشت، شهرستان گرگان، استان دوم؛ ۱۲کیلومتری ج مینودشت. محصولاتش برنج، غلات، توتون، و ابریشم است. صنایع دستی آن پارچه‌های ابریشمی و چادرشب است.

گالی-کورچی[2]**، آملیتا** (amelitā gālli-kur-ci)، ۱۸۸۹–۱۹۶۳، بانوی خواننده‌ی سوپرانوی ایتالیائی، تبعه‌ی امریکا. در کنسرواتوار میلان تحصیل کرد. در ۱۹۰۹ در رم در نقش گیلدا در اپرای ریگولتو آواز خواند، و از آن زمان تا ۱۹۳۰، که به سبب عارضه‌ی گواتر از خواندن کناره‌گیری کرد، محبوبیت تمام داشت. آغاز کارش در کشمت در ۱۹۱۶ در شیکاگو بود.

گالیلئی، دانشمند ایتالیائی: ← گالیله.

گالیلئی[3]**، وینچنتسو** (vincentso gālilei)، حدود ۱۵۲۰–۹۱، خواننده، نوازنده، نویسنده، و آهنگساز ایتالیائی؛ پدر گالیله. از پیشاهنگان عصر باروک در ایتالیا، و از نخستین آهنگسازانی بود که رسیتاتیو تصنیف کرد.

گالیله[4] (gālile، فنـ)، ایتالیائی **گالیلئو گالیلئی**[5] (gālileo gālilei)، ۱۵۶۴–۱۶۴۲، ریاضیدان و منجم و فیزیکدان بزرگ ایتالیائی، مته پیز. با تحقیقات پیگیر خود در قوانین طبیعی، علم تجربی جدید را شالوده‌ریزی کرد و، با ساختن دوربین نجومی، دامنه‌ی بینش و دریافت انسان را نسبت به جهان بسیار وسعت داد. بسیاری از قوانین فیزیکی را به صورت ریاضی بیان کرد. در دانشگاه پیز، نخست به تحصیل پزشکی پرداخت، ولی بزودی به ریاضیات و فیزیک کشیده شد. گفته‌اند که در ۱۹سالگی در کلیسای پیز مدت نوسانات چراغ آویخته‌ای را با شمارش نبض خود اندازه گرفت، و در یافت که طول مدت یک نوسان مقدار ثابتی است و به دامنه‌ی آن بستگی ندارد، و از این راه قانون همزمانی نوسانها را کشف کرد (← آونگ). با اختراع ترازوی ئیدروستاتیک و نوشتن کتابی در باره‌ی مرکز ثقل اجسام جامد مقام علمی او شناخته شد. در ضمن استادی (۱۵۸۹–۹۲) دانشگاه پیز، تجربیاتی در باره‌ی قوانین حرکت اجسام انجام داد، و به نتایجی رسید که با گفته‌های مورد قبول ارسطو متناقض بود. گالیله این مطلب را در یافت که اجسام دارای وزنهای مختلف، با سرعتهای مساوی و شتابهای یکسان سقوط میکنند (← سقوط آزاد). بعضی گفته‌اند که این تجربه را با رها کردن این گونه اجسام از بالای برج پیز عملی کرد. و نیز این امر را ثابت کرد که مسیر یک پرتابه شکل سهمی دارد، و به نتایجی رسید که میتوان آنها را نوعی از بیان قبلی قوانین حرکت نیوتن دانست. در ۱۵۹۲ به تدریس در دانشگاه پادوا مشغول شد، و ۱۸ سال در این سمت ماند. در ۱۶۰۹ خبر یافت که یک عینکساز هلندی دستگاه بصری بزرگ-کننده‌ای ساخته است، و همین آگاهی او را بر آن داشت که نخستین دوربین نجومی را بسازد. چون با دوربین خود به آسمان نظر کرد، در یافت که سطح ماه هموار نیست و کوهستانی است، و اینکه

(۱)Gallicanism (۲)Galli-Curci (۳)Galilei (۴)Galilée (فنـ); Galileo (۵)Galileo Galilei

کهکشان از ستاره‌های بیشماری ساخته شده است. در ۷ ژانویه‌ی 1610 سه قمر سیاره‌ی مشتری را کشف کرد. اهله‌ی زهره و کلفهای خورشید را با دوربین خود دید و مورد مطالعه قرار داد. این مشاهدات صحت منظومه‌ی کوپرنیکی را بر وی ثابت کرد؛ ولی از ترس مردم، که چنین امری مخالف با منظومه‌ی بطلمیوسی مورد قبول همگان را نمیپذیرفتند، تا ۱۶۱۳ که کتابی در باره‌ی کلف‌های خورشید انتشار داد، آن را اظهار نکرد. در 1611 به رم رفت تا در دربار پاپ دوربین نجومی خود را نمایش دهد. در ۱۶۱۶ کلیسا قبول منظومه‌ی کوپرنیکی را برای دین و ایمان مضر اعلام کرد، و گالیله را به رم احضار کردند و مورد تهدیدش قرار دادند که از اعتقاد به این منظومه دست بکشد و آن را تعلیم نکند. ولی گالیله در سال ۱۶۳۲ کتابی به نام "محاوره در باره‌ی دو منظومه‌ی بزرگ جهان" منتشر کرد که تاییدی بود برای منظومه‌ی کوپرنیکی در مقابل منظومه‌ی بطلمیوسی، و انتشار آن نقطه‌ی عطفی در اندیشه‌ی علمی و فلسفی بود. بار دیگر گالیله به رم احضار شد و مورد بازپرسی دستگاه تفتیش افکار قرار گرفت (۱۶۳۳) و مجبور شد اعتراف کند که نوشته‌هایش در باره‌ی مرکز بودن خورشید در منظومه‌ی شمسی و گشتن زمین و سیارات دیگر بر گرد آن باطل است. بنا بر افسانه‌ای که آغاز پیدایش آن 1761 است، گالیله، که در حین اعتراف به خطای خود زانو زده بود، هنگام بر خاستن پا بر زمین کوفت وگفت، "با وجود این زمین میگردد". بدین ترتیب دوره‌ی نامعین زندانی بودن گالیله بزودی پایان یافت و این دانشمند، پس از مدتی اقامت اجباری در سینا، اجازه یافت به حال انزوا در آرچتری[1] (arcetri)، نزدیک فلورانس، زندگی کند. با وجود ناتوانی، و سپس کوری، تا زمان مرگش از جستجوی حقیقت علمی دست بر نداشت. آخرین کتابش، محاوره در باره‌ی دو علم جدید، که مشتمل بر قسمت عمده‌ی کارهای او در علم فیزیک بود، در ۱۶۳۸ انتشار یافت.

گالیله، دریای: ← طبریه، دریاچه‌ی.

گالینوس[2] (gāllienus)، ۲۱۸–۲۶۸، امپراطور روم. با پدرش، والریانوس، در امپراطوری شریک بود (۲۵۳–۶۰). پس از اسارت (۲۶۰) والریانوس به دست شاپور ساسانی، بتنهائی فرمانروائی کرد (۲۶۰–۶۸). در دوره‌ی او روم دوچار سرپیچی ایالات تابعه شد. سپاهی که به جنگ رباء فرستاد شکست خورد. خود نیز هنگامی که در میلان مشغول فرو نشاندن شورش دیگری بود به دست نفراتش به قتل رسید. کلاودیوس II جانشینش شد.

گالینی[3]**، ژوزف سیمون** (jozef simon gālieni)، ۱۸۴۹–۱۹۱۶، ژنرال فرانسوی. در مستعمرات فرانسه مناصب مهمی داشت. پس از آغاز جنگ I فرماندار نظامی پاریس شد. پیروزی فرانسه در نبرد مارن (۱۹۱۴) و نجات پاریس در مقابل حمله‌ی تعرضی آلمانها بیشتر بر اثر اقدامات او بود. در اکتبر ۱۹۱۵ در کابینه‌ی بریان وزیر جنگ شد، اما استعفا کرد (۱۹۱۶)، و دو ماه بعد در گذشت. پس از مرگ مارشال فرانسه شد (۱۹۲۱).

گالیور، سفرنامه‌ی: ← سفرنامه‌ی گالیور.

گالیوم[4] (gāliiom؛ از فنس)، عنصر فلزی نرم (علامت شیمیائی، Ga. نیز ← عنصر، جدول). در ۱۸۷۵ لوکوک دو بوابودران آن را کشف کرد. از خصوصیات آن این است که، مانند آب و بر خلاف اغلب فلزات، انجماد سبب افزایش حجم آن میشود. همه جا به مقدار کم یافت میشود. چون در فاصله‌ی وسیعی از دماها مایع است (نقطه‌ی ذوبش °۲۹٫۷۸ و نقطه‌ی غلیانش °۱۹۸۳ است) تا حدی به جای جیوه در دماسنجهائی که در دماهای عالی کار میکنند استعمال میشود. بعضی از ترکیبات آن به عنوان نیمهادی در ترانزیستورها به کار میرود.

گام[5] (gām؛ فنس) [مأخوذ از حرف گامای یونانی]، در موسیقی، سلسله‌ی نتهای موسیقی که متدرجاً بسامد آنها افزوده میشود، و هشتمین نت بسامدی دو برابر بسامد اولین نت پیدا میکند، و فاصله‌ی یک اکتاو تمام میشود. عمل تقسیم کردن یک اکتاو را به ۸ فاصله‌ی متساوی **تعدیل** گویند (← گام معتدل). نتهای هر گام اسامی خاص دارد که در فاصله‌ی اکتاوهای پیاپی تکرار میشود؛

... ر دو سی لا سل فا می ر دو سی لا...

این نامها از هجاهای اول هر نیمه‌ی یک شعر مذهبی لاتینی، توسط گویدو د/آرتسو، گرفته شده، که هنگام خواندن با همین نتها خوانده میشده‌اند. در موسیقی انگلیسی، آلمانی، و کشورهای شمال اروپا نتها را با حروفی مختلف الفبا نمایش میدهند، و از این قرار B,A,G,F,E,D,C با دو، ر، می، فا، سل، لا، و سی تطبیق میکنند. هر گام یک شماره‌ی نماینده دارد، و صفر به شمار نمیآید؛ بنا بر این چند گام پیاپی به این صورت نموده میشود،

... ۳، ۲، ۱؛ ۱، ۲، ۳، ...

ر، مثلا، میگویند، ۱–دو؛ ۴لا، ۵ر. برای تعیین سامد هر نت کافی است بسامد یکی از نتها را به صورت قراردادی معین کنند، و از ۱۸۵۹ در فرانسه چنین قرار داده‌اند

$$\text{لا}_3 = 435$$

همین لا را انگلیسیها ۴۵۷ و آلمانیها و امریکائیها ۴۴۰ حساب میکنند، و این روزها همین لای اخیر ($\text{la}_3 = 440$) عمومیت یافته است. نیز ← گام طبیعی؛ گام معتدل.

گاما[6] (gāmmā)، سومین حرف الفبای یونانی، که شکل بزرگ آن Γ و شکل کوچکش γ است. اشعه‌ی گاما به نام این حرف خوانده شده است. برای استعمال آن در نجوم ← صورت فلکی.

گاما، اشعه‌ی گاما: کلمه‌ای که غالباً برای نمایاندن یک میکرو-گرم، یعنی یک میلیونم (10^{-6}) گرم، به کار میرود.

گاما، اشعه‌ی: ← اشعه‌ی گاما؛ رادیو آکتیویته.

گاما، واسکو دو: ← واسکو دو گاما.

گام آرمونیک: ← گام طبیعی.

گاماساب (gāmāsāb) یا **گاماسیاب** (gāmāsiāb)، رودی در مغرب ایران، که عمدتاً در ش و چ نهاوند سرچشمه گرفته، و پس از گذشتن از دشتهای اسد آباد و نهاوند، و دریافت رودهای ملایر و دینور از پای بیستون میگذرد. امتدادش در آغاز لغ است، و قبل از گذشتن از بیستون به جانب چ منحرف میشود. در دهستان ماهیدشت، در کنار آبادی جامه‌شوران، ۳۲کیلومتری پیش کرمانشاه، رود قره‌سو به آن میریزد. در ارتفاعات سیروان (شیروان) تحت نام صیمره وارد لرستان میشود؛ و سرانجام در خوزستان نام کرخه میگیرد.

گاماسیاب، رود ایران غربی، ← گاماساب.

گام باخ: ← گام معتدل.

گامبارلی، برناردو دی ماتئو دی دومنیکو: ← روسلینو، برناردو.

گامبتا[7]**، لئون** (leon gāmbetā)، ۱۸۳۸–۸۲، رهبر سیاسی فرانسوی. جمهوریخواهی مؤمن بود، و برای استقرار جمهوری سوم و سپس حفظ آن در مقابل سلطنت‌طلبان سخت کوشید.

گامبتا در ۱۸۶۸ در وکالت از دلکلوز، شهرت ملی یافت، و سال بعد به نمایندگی مجمع ملی انتخاب شد، و از مخالفین امپراطوری بود. پس از تسلیم شدن (۱۸۷۰) ناپلئون III در سدان در جنگ فرانسه و پروس، گامبتا جمهوری سوم را اعلام داشت، و با بالون از پاریس به تور، که مقر دولت دفاع ملی بود، گریخت، و این موضوع شهرت بسیار یافت. در مقام وزیر کشور و وزیر جنگ، نبرد را اداره کرد، ولی نتوانست از تسلیم شدن (۱۸۷۱) پاریس جلوگیری کند. پس از آنکه مجمع ملی شرایط بیسمارک را برای صلح قبول کرد استعفا داد، ولی بزودی به سازمان دادن به مخالفت جمهوریخواهان با سلطنت‌طلبان پرداخت. در سال ۱۸۷۹ که جمهوریخواهان بر اوضاع مسلط شدند به ریاست مجلس نمایندگان انتخاب شد. در نوامبر ۱۸۸۱، در دوره‌ی ریاست جمهور ژول گروی، نخست‌وزیری را قبول کرد. برای مستحکم کردن وضع دولت، اصلاحاتی در قانون اساسی پیشنهاد کرد، اما مخالفینش، به گمان اینکه نیات دیکتاتوری دارد، بر ضد وی متحد شدند، و او را وادار به استعفا کردند (۱۸۸۲).

گامبرون یا گمرو: ← بندر عباس.

گامبرینوس[8] (gāmbrinus)، پادشاه افسانه‌ای فلاندر که اختراع آب جو بدو منسوب است.

گامبیا[9] (gāmbiā)، جمهوری (۱۰°۳۶۶ کمه؛ جم ۳۵۷°۰۰۰ تخمین رسمی در سال ۱۹۶۹)، عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، غ افریقا. سرزمینی باریک در دو طرف رود گامبیا است، و ۳۲۰ کم در خاک سنگال پیش رفته است؛ در طول ۴۸ کم مواجه با قطا میباشد. پایتخت و بزرگترین شهر آن بثرست[10] (bathərst؛ جم ۳۱°۶۰۰ در ۱۹۶۷) است که بر جزیره‌ی سنت مری[11] (sent meri) در مصب رود گامبیا قرار دارد. بیشتر سکنه به کشاورزی اشتغال دارند. اقتصاد آن متکی به صدور پسته‌ی زمینی است. پنج قبیله‌ی عمده دارد. ۸۵٪ ساکنین آن مسلمانند. مذهب اسلام در دوره‌ی بین قرون ۱۱م و ۱۴م (۵م و ۸م هق) به اینجا وارد شد، ولی رواج آن از اواخر قرن ۱۸م است.

سواحل رود گامبیا از ایام باستانی مسکون بوده است. پرتغالیها در قرن ۱۵م این رود را پوییدند، و آبادیهائی در گامبیا دایر کردند، که دوامی نیافت. داد و ستد بریتانیا با مردم گامبیا در ۱۵۸۸ آغاز شد. در قرون ۱۸م و ۱۹م بریتانیا متدرجاً گامبیا را تحت استیلای خود آورد. در ۱۸۲۱

---

(۱)Arcetri (۲)Gallienus (۳)Gallieni (۴)gallium (۵)scale; gamme (فنس) (۶)gamma (۷)Gambetta
(۸)Gambrinus (۹)Gambia (۱۰)Bathurst (۱۱)St. Mary

گامبیا تحت اداره‌ی مستعمره‌ی سیرا لئون قرار گرفت. در ۱۸۴۳ یک مستعمره‌ی مجزای بریتانیا شد. از ۱۸۸۸ تا ۱۹۶۵ مستعمره‌ی فرمانگزار و تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود. در ۱۹۶۳ خودمختاری داخلی یافت. در ۱۹۶۵ مستقل شد، و به عضویت سازمان ملل در آمد. در ۲۴ آوریل ۱۹۷۰ کشوری جمهوری در جزء ملل مشترک المنافع بریتانیا شد.

گامبیا[1] (gāmbiā)، رودی در افریقای غربی، به طول ح ۷۴۰ کم، که در دامنه‌ی شمالی کوههای فوتا جالون سرچشمه میگیرد، و از سنگال و جمهوری گامبیا میگذرد. عرض مصبش در قطا ۴٬۸۰۰ متر است.

گامبیه[2]**، جزایر** (gāmbie) یا **مانگاروا**[3] (mangā-reva)، دسته‌ای از جزایر مرجانی، قکب جنوبی، جزء پولینزی فرانسه. بزرگترین و عمده‌ترین آنها جزیره‌ی مانگارِوا است. در سال ۱۷۹۷ به توسط بریتانیائیها کشف شد؛ در ۱۸۸۱ به تصرف فرانسه در آمد. محصولش کوپرا و قهوه است.

گامپرز[4]**، سموئل** (samyuəl gāmpĕrz)، ۱۸۵۰–۱۹۲۴، از رهبران کارگران امریکا، مه لندن. در ۱۸۸۱ در تشکیل اتحادیه‌ی کارگران امریکا سهیم بود، و در تمام مدت حیاتش، جز در سال ۱۸۹۵، رئیس این اتحادیه بود. گامپرز با طرحهای تعاونی و برنامه‌های سوسیالیستی و افراطی مخالف بود. معتقد بود که هدف اتحادیه‌های کارگری باید کوشش برای تأمین مزد زیادتر، ساعت کار کمتر، و آزادی بیشتر باشد.

گامت[5] (gāmet؛ فنس)، در زیستشناسی، یاخته‌ی مولد مثل که هسته و غالباً سیتوپلاسم آن با یک گامت دیگر درهم میآمیزد (← گشنگیری) و از یاخته‌ای که نتیجه میشود (زیگوت[6]، zigot) فرد جدیدی تولد پیدا میکند. گامتها بر دو نوعند، نر و ماده. گامت ماده تخم خوانده میشود. نطفه‌ی جانوران، گامت نر است.

گامتوفیت: ← گشنگیری.

گام دیاتونیک: ← گام معتدل.

گام زارلن: ← گام طبیعی.

گام طبیعی (gāme tabi'i) یا **گام آرمونیک**[7] (ārmonik)، گام موسیقی که در آغاز قرن ۱۶م توسط کشیش و موسیقیدان ایتالیائی، **دزارلینو**[8] (dzārlino؛ ۱۵۱۷–۹۰) رسمیت یافت. هفت نت این گام چنان است که عموماً آرمونیک‌های آنها نتی از همین گام در اکتاوهای دیگر میشود. چون گاه لازم میشود که در ضمن اجرای قطعه‌ای موسیقی نت بمل یا دیزشده (← نت) نیز که خارج از هفت نت گام است به کار رود، این گام جز در دستگاه‌های مولد نتهای ثابت (مثلا پیانو) به کار نمیرود. فاصله‌های نتهای گام طبیعی نسبت به نت پایه یا تونیک[9] (tonik) دو چنین است،

دو	سی	لا	سل	فا	می	ر	دو
۲	۱۵/۸	۵/۳	۴/۳	۳/۲	۵/۴	۹/۸	۱

با محاسبه معلوم میشود که آرمونیکهای دو، با بسامد N عبارت است از،

N_1 = دو۱، نخستین آرمونیک

$N_2 = 2N_1$ = دو۲، آرمونیک دوم

$N_3 = 3N_1 = \frac{3}{2}N_2$ = سل۲، آرمونیک سوم

$N_4 = 4N_1 = 2N_2$ = دو۳، آرمونیک چهارم

$N_5 = 5N_1 = \frac{5}{4}N_4$ = می۳، آرمونیک پنجم

$N_6 = 6N_1 = \frac{3}{2}N_4$ = سل۳، آرمونیک ششم

ولی آرمونیکهای هفتم و یازدهم، که آرمونیکهای دوری هستند، در گام قرار نمیگیرند. بآسانی میتوان فاصله‌ی هر دو نت متوالی را حساب کرد، که چنین به دست میآید،

دو	سی	لا	سل	فا	می	ر	دو
$\frac{16}{15}$	$\frac{9}{8}$	$\frac{10}{9}$	$\frac{9}{8}$	$\frac{16}{15}$	$\frac{10}{9}$	$\frac{9}{8}$	

و چنانکه مشاهده میشود، در اینجا سه نوع فاصله وجود دارد، پرده‌ی بزرگ یا تن ماژور[10] (۹/۸)، پرده‌ی کوچک یا تن مینور[11] (۱۰/۹)، و نیم‌پرده[12] (۱۶/۱۵).

این سه فاصله به ترتیب ذیل طبقه‌بندی میشوند (σ علامت سوار است).

		نیمپرده، ۱۶/۱۵ یا σ ۲۸
	$\frac{25}{24}$ یا σ ۱۸	پرده‌ی کوچک، ۱۰/۹ یا σ ۴۶
$\frac{81}{80}$ یا کوما		پرده‌ی بزرگ، ۹/۸ یا σ ۵۱

تغییر مبنا دادن[13] یک گام به معنی تغییر تونیک یعنی آغاز کردن آن از نت دیگری است. جدول فوق نشان میدهد که پرده‌ی بزرگ مطابق با سه فاصله‌ی متفاوت است و، در نتیجه، برای آنکه بتوانیم گام را از هر یک از ۷ نت شروع کنیم، برای هر گام (مثلا در پیانو) ۲۱ کوبه لازم میشود، و تواختن چنین اسبابی کار بسیار دشواری خواهد بود. نتهای لازم بدین ترتیب به دست میآید که یا هر نت گام طبیعی را دیز (diez) کنیم (یعنی یک نیمپرده را به یک پرده‌ی کوچک یا به یک پرده‌ی بزرگ بدل کنیم) که این نتیجه با ضرب کردن بسامد آن در $\frac{25}{24}$ یا $\frac{81}{80} \times \frac{25}{24}$ حاصل میشود، یا عمل عکس را انجام دهیم که بمل (bemol) کردن نام دارد. علامت بمل ♭ و علامت دیز ♯ است و بآسانی میتوان دریافت که ♯ دو با ♭ ر یکی نمیشود،

دو(σ ۱۸ یا $\frac{25}{24}$) ♭ ر(σ ۱۵ یا $\frac{25,92}{25}$) ♯ دو(σ ۱۸ یا $\frac{25}{24}$)

به علت همین دشواریها است که، مخصوصاً برای اسبابهای با صوت ثابت، گام معتدل را به کار میبرند. گام طبیعی را، به مناسبت صورت فرانسوی نام مخترع آن، زارلن (zārlan)، گام زارلن نیز مینامند.

گام کروماتیک: ← گام معتدل.

گاملن[14]**، موریس گوستاو** (moris güstāv gām-laN)، ۱۸۷۲–۱۹۵۸، ژنرال فرانسوی. از خاندانی از نظامیان ممتاز فرانسوی بود. در سالهای اول جنگ I رئیس ستاد ژنرال ژوفر بود. در ۱۹۳۱ رئیس ستاد ارتش و در ۱۹۳۵ بازرس کل ارتش فرانسه شد. در آغاز جنگ II (۱۹۳۹) فرمانده کل همه‌ی نیروهای متفقین شد. در پشت خط ماژینو به انتظار حمله‌ی آلمانها نشست، و بدین جهت سخت مورد انتقاد واقع شد، و پس از شکست فرانسه در مه‌ی ۱۹۴۰، ژنرال وگان جانشین او شد، و در سپتامبر همان سال گاملن توقیف شد. دولت ویشی او را به عنوان مسئول شکست فرانسه در ریوم محاکمه کرد (۱۹۴۲)، و از ۱۹۴۳ در آلمان محبوس شد. در ۱۹۴۵ آزاد شد.

گام معتدل[15] (gāme mo'tadel) یا **گام باخ**، این گام، پس از بحثهای متعددی که رامو و د/آلامبر نیز در آنها شرکت داشتند، توسط باخ وضع شد. نتهای این گام هر اکتاو را به ۱۲ فاصله‌ی مساوی با یکدیگر تقسیم میکنند که هر یک از آنها یک نیمپرده‌ی معتدل نام دارد (رجوع کنید به تعدیل در گام). چون فاصله‌ی اکتاو برابر ۲ است که بر حسب سوار برابر با

$$1'000 \log 2 = 301,03$$

یا با تقریب کافی ۳۰۰ است، هر نیمپرده‌ی معتدل مساوی σ۲۵ خواهد بود، و هر پرده همیشه σ۵۰ است. بر اساس فرضیه‌ی سنت (sent)، که گام را به ۱٬۲۰۰ قسمت (← فاصله، در موسیقی) تقسیم میکند، هر نیمپرده معادل با 100 سنت و هر پرده معادل ۲۰۰ سنت میشود. بدین ترتیب تغییر مبنا دادن گام بسیار آسان میشود و نیازی به افزودن نتهای تازه نیست. اگر نت مبنا دو باشد، فواصل متوالی چنین خواهد بود،

نیمپرده-پرده-پرده-پرده-نیمپرده-پرده-پرده-پرده،

و چون بخواهیم فا را نت مبنا قرار دهیم، لازم است که هر یک از نتهای گام را ۵ نیمپرده بالا بریم (← گام) و این کار بآسانی میسر است، چون کوبه‌های همه‌ی نتها را در پیانو نیمپرده به نیمپرده در اختیار داریم، و گام با مبنای فا چنین میشود،

می	ر	دو	سی	لا	سل	فا

بر پیانو یک در میان کوبه‌های سفید و سیاه دیده میشود. از نتهای متناظر با کوبه‌های سفید، گام دیاتونیک[16] متعارفی به دست میآید، و کوبه‌های سیاه نتهای تغییریافته‌ی نتهای کنار آنها است، مانند ♯دو (دو دیز، دو طبیعی نیمپرده‌بالارفته) که با ♭ر (ر بمل، ر طبیعی نیمپرده‌فرودآمده) یکی است، و نظایر آن. از توالی همه‌ی نتها گام کروماتیک[17] (توالی نیمپرده‌ها) حاصل میشود.

گاموف[18]**، ژرژ** (jorj gāmof)، شهرت فارسی **جورج گیماو** (jorj geymă)، ۱۹۰۴–۶۸، فیزیکدان و نویسنده‌ی روسی-امریکائی، مه اودسا (روسیه). تخصص وی در فیزیک هسته‌ای، و شهرتش بیشتر به خاطر کتابهائی است که در آنها علوم نظری را به زبان ساده بیان کرده است. نخستین پژوهشهای خود را در دانشگاههای کپنهاگ، کیمبریج، و لنینگراد انجام داد، و در ۱۹۳۱–۳۳ استاد دانشگاه اخیر بود. سپس به کشمت رفت، و در ۱۹۳۴–۵۶ استاد دانشگاه جورج واشینگتن، و از ۱۹۵۶ به بعد استاد دانشگاه کولورادو بود. در ۱۹۲۸

(۱)Gambia (۲)Gambier (۳)Mangareva (۴)Gompers (۵)gamete (۶)zygote (۷)harmonic scale (۸)Zarlino (۹)tonic (۱۰)major (۱۱)minor (۱۲)semitone (۱۳)transposition (۱۴)Gamelin (۱۵)tempered scale (۱۶)diatonic scale (۱۷)chromatic scale (۱۸)Gamow

یک نظریه‌ی تلاشی رادیوآکتیو بیان کرد، و به کاربرد فیزیک هسته‌ای در مسائل مربوط به تحول ستارگان پرداخت. آثار متعدد دارد که اکثر به فارسی ترجمه شده است، از جمله، آفرینش جهان (۱۳۳۹ هش)، سرگذشت زمین (۱۳۳۷ هش)، یک دو سه بینهایت (۱۳۴۲ هش)، ماده، زمین، آسمان (۱۳۴۳ هش)، سرگذشت فیزیک (۱۳۴۵ هش)، و پیدایش و مرگ خورشید (۱۳۴۶ هش).

گان[1] (gān؛ فنس)، انگل **گنت**[2] (gent)، فلاندری **خنت** (xent)، شهر (جمع تخمیناً ۸۳۴'۱۵۷؛ با حومه ح ۳۱۲'۴۵۷)، کرسی ایالت فلاندر شرقی، پایتخت تاریخی فلاندر، ل بلژیک؛ بر ملتقای رودهای سکلت و لیس. کانون شبکه‌ای از کانالها است که آن را به دریای شمال مربوط میسازند. دومین بندر بزرگ و مرکز اصلی صنایع نساجی و آهن، و کانون صنعت فولاد بلژیک است، و صنایع شیمیائی و پلاستیک نیز دارد. اسقف‌نشین نیز هست، و دانشگاه (تأسیس ۱۸۱۶) دارد.

گان در اطراف بقایای قلعه‌ای که اولین کنت فلاندر بر جزیره‌ی کوچکی ساخت (اوایل قرن ۱۰م) توسعه یافت. در قرن ۱۳م از مراکز مهم نساجی، و شاهد مبارزه‌ی اجتماعی سختی میان کارگران و بافندگان شهر و بورژواهای ثروتمند آن بود. در دوره‌ی یاکوب و فیلیپ وان آرتولده، گان رهبر مبارزه‌ی فلاندر علیه فرانسویها بود. با وجود پیروزی (۱۳۸۲) فرانسویها در روسبکه، آزادیها و امتیازات گان برقرار بود، ولی بعد از شورش سال ۱۴۵۳، فیلیپ نیکو آنها را لغو کرد. ماری دو بورگونی آنها را از نو برقرار ساخت (۱۴۷۷). امپراطور شارل، که در گان متولد شده و پرورش یافته بود، پس از شورش مجددی که در ۱۵۴۰ روی داد، امتیازات شهر را ملغی کرد. بر طبق عهدنامه‌ی گان (عهدنامه‌ای غیر از ← عهدنامه‌ی گان)، که در ۱۵۷۶ در اینجا به امضا رسید، ایالات هلند برای بیرون راندن اسپانیائیها با ویلیام خاموش متحد شدند. در ۱۵۸۴ آ. فارنزه گان را گرفت، و فلاندر مجدداً به تصرف اسپانیا در آمد، و این وضع تا زمان انقلاب کبیر فرانسه ادامه یافت.

گان به جهت ساختمانهائی که از قرون وسطی و دوره‌ی رنسانس دارد معروف است؛ از آن جمله است ویرانه‌های دیر سن باوون[3] (san bāvon؛ ۶۳۱)، کاخ نظرگیر کنتهای فلاندر (آغاز بنا، ۸۶۷)، کلیسای جامع سن باوون (قرون ۱۰م-۱۶م)، مکتب نقاشی فلاندری در قرن ۱۵م رونق بسیار داشت؛ هوگو وان در گوس بیشتر عمر خود را در گان کار کرد، و شاهکار مشهور برادران وان آیک، به نام ستایش بره، بر محراب کلیسای جامع سن باوون است.

گان[4]**، عهدنامه‌ی** (gān)، پیمانی که در دسامبر ۱۸۱۴ در شهر گان، بلژیک، امضا شد، و به جنگ سال ۱۸۱۲ بین کشمت و بریتانیای کبیر پایان داد. شرایطی که برای استرداد نواحی در این عهدنامه معین شد یک پیروزی سیاسی برای کشمت بود.

گانت، جان آو: ← جان آو گانت.

گانتر[5]**، ادمند** (edmənd gāntər)، ۱۵۸۱-۱۶۲۶، ریاضیدان و منجم انگلیسی. اسبابهائی (از قبیل زنجیر مساحی گانتر، اسبابی مانند خط‌کش محاسبه) اختراع کرد. تغییرات قطبنمای مغناطیسی را کشف کرد (۱۶۲۲). گویند اولین کسی است که اصطلاحات "کسینوس" (جیب تمام) و "کوتانژانت" (ظل تمام) را به کار برده است.

گانچاروف[6]**، ایوان آلکساندروویچ** (ivān ālek-sāndrovic gāncārof)، ۱۸۱۲-۹۱، رمانتویس روسی. از آثارش یک داستان معمولی (۱۸۴۷)، سفینه‌ی بالاس (۱۸۵۶، بر اساس مسافرتش به ژاپن)، و پرتگاه (۱۸۶۹) است. شاهکار او، اوبلوموف (سال ۱۸۵۸)، توصیفی دقیق از اشراف تنپرور و خیالبافی است که در حدود سال ۱۸۶۰ در روسیه فراوان بودند.

گاندن، صومعه، ← لاما، آیین.

گاندهاره[7] (gāndhāra)، ناحیه‌ی تاریخی پاکستان غربی، بر رود سند مرکزی. از شهرهای معروفش پیشاور بود. در زمان هخامنشیان از ایالات تابعه‌ی امپراطوری ایران بود؛ اسکندر مقدونی در ۳۲۷ ق‌م بدانجا رسید. در اواخر قرن ۴م ق‌م به ساندراکوتوس، مؤسس سلسله‌ی ماوریا، منتقل شد، و مردم آن در عهد آشوکا به آیین بودا گرویدند (اواسط قرن ۳م ق‌م). از اواخر قرن ۳م ق‌م تا قرن اول ق‌م جزئی از باکتریا بود. در قرون اول-۶م ب‌م تحت حکومت شاهان کوشان بود، و مکتب حجاری معروفی در آن بر آمد، که سبک مختلط یونانی و رومی و بودائی داشت، و عمدةً شامل تصاویر بودا و صحنه‌هائی از متون بودائی بود. پیش از استیلای هونها، تحت حکومت شاهان کوشان رونق داشت.

گاندی[8] [مهندس کارمچاند گاندی (mohandas kāramcānd gāndi)]، ۱۸۶۹-۱۹۴۸، رهبر ملی و معنوی هند، بنیانگذار استقلال هند از راه مقاومت منفی، و یکی از بزرگترین مردان نیمه‌ی اول قرن ۲۰م؛ مت پوربندر (در ایالت کاتهیاوار). پدر و پدربزرگش از طبقه‌ی بازرگانان، و نخست‌وزیر کاتهیاوار بودند. پدر و مادرش او را بر طبق رسوم و سنن هندی در ۱۲سالگی داماد کردند، و او از این ازدواج دارای ۴ فرزند شد. در ۱۹سالگی به لندن رفت، و در دانشگاه آنجا به تحصیل علم حقوق پرداخت، و بعد از ۳ سال جزء هیئت وکلای دادگستری شد. پس از آن به هندوستان رفت، و در دادگاه عالی بمبئی مشغول خدمت شد. در ۱۸۹۳ به افریقای جنوبی رفت، و در آنجا به وکالت دادگستری پرداخت. در جنگ افریقای جنوبی در جانب قوای بریتانیا در یک گروه حمل و نقل بیماران که خود در تأسیس آن دخالت داشت خدمت کرد، و در ۱۹۰۶ در جنگ با شورشیان زولو نیز همین خدمت را انجام داد. گاندی از تبعیضات نژادیی که سفیدپوستان افریقای جنوبی در باره‌ی مهاجران هندی برقرار کرده بودند سخت متأثر شد، و رهبری هندیان افریقای جنوبی را در مبارزه برای به دست آوردن برابری سیاسی و اجتماعی به دست گرفت، و برای دعوت هندیان به عدم اطاعت از دولت چندین بار به زندان افتاد. در ۱۹۱۴ با ی. ک. سمائس پیمانی بست که به موجب آن بعضی از محدودیتهای هندیان مهاجر در افریقای جنوبی برطرف شد. هنگامی که جنگ I در گرفت گاندی در انگلستان بود، و دانشجویان هندی را برای خدمت در یک گروه حمل و نقل بیمارستانی در جبهه‌ی غرب تجهیز کرد. در ۱۹۱۵ به علت بیماری به هندوستان بازگشت، و در آنجا، در شهر احمدآباد، تحت تأثیر تولستوی یک اشرم (aśram) [گوشه‌ی عبادت] ترتیب داد. در ۱۹۱۹ نهضتی دینی و سیاسی به نام "جستجوی حقیقت" به وجود آورد. در مارس ۱۹۱۹ حکومت هند لایحه‌ای تصویب کرد که به موجب آن دولت حق داشت هر شخص مظنونی را بدون محاکمه زندانی کند. گاندی برای مخالفت با این لایحه مقاومت منفی یا "عدم همکاری آرام" را با دولت اعلام کرد. گاندی که در نتیجه‌ی مخالفتهای خود با دولت بریتانیا و رهبری توده‌ی مردم هند به مهاتما (mahātmā) [دارای روح بزرگ] معروف شده بود در حزب کنگره‌ی ملی هند شخصیت ممتاز درجه‌ی اول شد. عدم همکاری آرام با دولت، که گاندی آن را تبلیغ میکرد، عبارت بود از تحریم خدمات دولتی و قضائی و نظایر آن. در ۱۹۲۲ گاندی از طرف دولت هند توقیف، و به ۶ سال حبس محکوم شد. در ۱۹۲۴ به علت بیماری از زندان آزاد شد، و مردم را دعوت کرد که خود لباس خود را ببافند، و خود وی نیز در خانه‌ی خویش پشت چرخه‌ی ریسندگی نشست. این عمل برای وارد ساختن ضربه به اقتصاد بریتانیا و برای به دست آوردن استقلال اقتصادی و سیاسی هند بود. در ۱۹۲۵ کوشش همه‌جانبه‌ای را برای اصلاح وضع طبقه‌ی نجس هند یا پاریا آغاز کرد، و این طبقه را هریجن (harijan) [فرزندان خدا] نام نهاد. در ۱۹۳۰ دولت هند بر نمک مالیات وضع کرد، و چون این مالیات مستقیم به ضرر طبقه‌ی فقیر بود، گاندی بر ضد آن قیام کرد، و به زندان افتاد. در ۱۹۳۱ به دستور نایب‌السلطنه‌ی هند از زندان آزاد شد، و نایب‌السلطنه، لرد اروین[9] (lord ērvin*)، او را برای مذاکره دعوت کرد، و این مذاکرات به پیمان دهلی (۱۹۳۱) منجر شد. به موجب این پیمان، "نافرمانی نسبت به دولت" موقتاً موقوف، و مالیات بر نمک مورد استفاده‌ی شخصی لغو شد، و ۱۰'۰۰۰ نفر از زندانیان که به جرم مقاومت منفی زندانی شده بودند آزاد شدند. گاندی در پائیز ۱۹۳۱ برای شرکت در کنفرانس میز گرد لندن به انگلستان رفت، و در آنجا با احترام فراوان از او پذیرائی شد، و در مدت اقامت مهمان جورج ۷ بود. ولی هنگامی که به هند باز گشت دوباره مردم را به نافرمانی نسبت به دولت خواند، و باز توقیف شد. در هنگام توقیف اعلام کرد که تا وضع طبقه‌ی نجس (و به قول او هریجن) اصلاح نشود روزه خواهد گرفت، و این روزه را تا دم مرگ ادامه خواهد داد. روز هفتم، که مذاکرات برای یافتن راه حل به نتیجه رسید، گاندی روزه‌ی خود را شکست. گاندی در سال ۱۹۳۴ از ریاست کنگره‌ی ملی هند استعفا کرد، ولی به عنوان عامل مؤثر در پشت سر تصمیمات کنگره همچنان باقی ماند. گاندی مخالف آلمان نازی بود، و همینکه جنگ II آغاز شد، و نایب‌السلطنه‌ی هند شرکت هند را در جنگ اعلام کرد، گاندی اعلام داشت که بهای شرکت هند در جنگ بر ضد آلمان نازی باید استقلال بدون قید و شرط آن باشد. در ماه مه‌ی ۱۹۴۲ گاندی درخواست کرد که بریتانیائیها از هند

(۱)Gand (۲)Ghent (۳)St. Bavon (۴)Gand (۵)Gunter (۶)Goncharov (۷)Gandhara (۸)Gandhi (۹)Irwin

خارج شوند. دولت هند در اوت ۱۹۴۲ او را با ۵۰ نفر از پیروانش زندانی ساخت، و گاندی اعلام "یا مرگ یا استقلال" کرد. در ۶م ماه مه‌ی ۱۹۴۴ گاندی به دستور ویول از زندان آزاد شد. مذاکرات او با محمد علی جناح، رهبر مسلمانان هند، بر سر تقسیم شبه قاره‌ی هند به دو دولت هند و پاکستان به نتیجه نرسید. در ۱۵ اوت ۱۹۴۷، لرد ماونتباتن استقلال هند و پاکستان را اعلام کرد، و گاندی را "معمار استقلال هند از راه مقاومت منفی" اعلام کرد. در ۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۴۸ گاندی اعلام کرد که تا مسالمت میان هندوان و مسلمانان و سیخها برقرار نشود روزه خواهد گرفت. در ۱۸ ژانویه‌ی همان سال خبر رسید که نمایندگان فرقه‌های مختلف در دهلی معاهده‌ای امضا کرده‌اند که، به موجب آن، حق حیات و تملک و اجرای اعمال دینی مسلمانان هند تضمین شده است، و گاندی با شنیدن این خبر روزه‌ی خود را شکست. در روز جمعه ۳۰ ژانویه‌ی ۱۹۴۸، در ۵ ساعت ۵ بعد از ظهر، هنگامی که گاندی از پله‌ها برای رفتن به عبادت معمولی خود بالا میرفت، به ضرب گلوله‌ی یکی از متعصبین هند از پای در آمد.

گاندی یکی از بزرگترین رهبران قرن ۲۰م بود، که ملت بسیار بزرگی را که سالها در اسارت بود به استقلال و آزادی رسانید. او در عین حال رهبر معنوی و اخلاقی نیز بود. گاندی یکی از بزرگترین انساندوستان عالم است، و مبارزه‌ی او از راه مقاومت منفی دلیل بارز انساندوستی اوست؛ زیرا نمیخواست در راه مبارزه‌ی مشروع برای گرفتن حق خون انسانی بریزد، و معتقد بود همچنانکه انسان نمیتواند انسانی را بیافریند و به او حیات بخشد، حق سلب حیات از او نیز ندارد. گاندی از لحاظ دینی دین هندوان را داشت، که از فرقه‌های ویشنو (vayšnava) و جین متأثر بود. از لحاظ افکار و عقاید، مخلوط فوق العاده‌ای از شرق و غرب بود. افکار و عقاید مارکس، داروین، کراپوتکین، فیبینها، راسکین، و تولستوی در او تأثیر کرده بود. مجموعه‌ی آثار او از طرف دولت هند در ۸ جلد از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۳ به طبع رسیده است. از آثار معروفش شرح حال او به قلم خودش یا داستان تجربیات من از حقیقت است. آلبرت اینشتین در باره‌ی او گفته است: "تأثیر معنوی گاندی بر مردم متفکر بادوامتر از آن خواهد بود که به نظر مردم عصر ما، عصری که در تأثیر قدرت محض مبالغه میکند، میآید. ما از اینکه سرنوشت ما را با چنین مرد روشنبینی همزمان ساخته است سپاسگزار و خوشحالیم؛ مردی که بیدارگر نسلهای آینده است".

گانگتوک، هند، ← سیکیم.

گانگرن: ← قانقرایا.

گانگستر[1] (gāngster)، انگلا گنکستر (gangstər)، عضو دسته‌ای از تبهکاران، دزدان، و امثال آنها. کلمه‌ی گنکستر مشتق از کلمه‌ی گنگ[2] است، که معمولا به گروهی از مردان یا پسرانی گفته میشود که برای تبهکاری یا، حد اقل، اعمال غیر قانونی همکاری و فعالیت مشترک دارند؛ گنگستر به معنی عضو گنگ است. در کشمت، مخصوصاً در شهرهای بزرگ، چند نوع "گنگ" وجود دارد. یکی از این انواع متشکل است از جنایتکاران، جنایتکاران سابق، و بدکاران دیگر، که با هم متحد میشوند تا فعالیتهای غیر قانونی خود را بهتر انجام دهند. نوع دیگر گنگ پسران است، که متشکل از پسرانی است که متفقاً به زد و خورد، دزدی، و تبهکاری‌های دیگر اشتغال دارند. بعضی از گنگهای مردان و پسران با یکدیگر ارتباط سازمان‌یافته‌ای برای تبهکاری دارند. آلکاپون از گانگسترهای معروف کشمت بود.

گانگلیون: ← عقده‌ی عصبی.

گانگو یا **کانکو:** ← حسن گانگو.

گانومدس[3] (gānumedes)، در اساطیر یونان، پسر زیبائی که زئوس او را برای ساقیگری ربود.



اصلا از شاهزادگان تروا بود.

گاو، حیوان پستاندار نشخوارکننده، از تیره‌ی بوویدای (Bovidae)، که بوفالو، بیزون، زبو، و غژغاو نیز بدان تعلق دارند. گاو نر را ورزاو یا ورزا و بچه‌ی گاو را گوساله مینامند. گاو اهلی غربی یا اروپائی-نوع بوس (*Bos*)-ظاهراً از نسل اوروکس است. گاو نخستین‌بار به توسط کریستوف کلمب در سفر دومش به نیمکره‌ی غربی برده شد. پرورش گاو برای تهیه‌ی گوشت و لبنیات به وسیله‌ی رومیان صورت گرفت، اما فقط در اواسط قرن ۱۸م بود که رابرت بکول[4] (bakwel) در انگلستان روش علمی به کار برد.

گاو را میتوان مهمترین چارپایان اهلی شمرد، که ۵۰٪ گوشت و ۹۵٪ شیر مصرفی جهان را فراهم میکند، و از پوست آن ۸۰٪ چرمی که در ساختن کفش و دیگر لوازم چرمی به کار میرود تهیه میشود، از زمانهای قدیم در کشاورزی نیز به کار گرفته میشده است، ورزگاو در شخم زدن به کار میرفته است. اکنون هم در کشاورزی نامترقی و غیر موتوری گاو در شخم به کار کشیده میشود.

گاوارنی[5] (gāvārni)، نام مستعار **گیوم سولپیس شوالیه**[6] (giyyom sülpis ševālie)، ۱۸۰۴-۶۶، کاریکاتورنگار و چاپگر فرانسوی. از دوستان اونوره دو بالزاک بود، و به وسیله‌ی او به سالونهای پاریس راه یافت. کارهای اولیه‌اش تصاویر سرگرم‌کننده‌ای بود که از عادات و رسوم مردم میکشید، و در مجله‌ی مد چاپ میشد. تصاویری که برای کتاب چرم ساغری، اثر بالزاک، کشید مشهورش کرد. نشریه‌ای هم به نام خاطرات اشراف تأسیس کرد که بزودی از بین رفت، و او به خاطر بدهی ناشی از آن مدتی به زندان افتاد. در آخرین کارهایش، که بیشتر به صورت تصویر است و در مجله‌ی معروف ایلوستراسیون چاپ میشد، چگونگی برخورد تلخ او با مسائل زندگی دیده میشود. در سال ۱۸۴۷ سفری به لندن کرد و از دیدن اوضاع طبقه‌ی کارگر در آنجا وجودش از وحشت انباشته شد. آثارش بالغ بر ۸٬۰۰۰ تصویر، نقاشی آبرنگ، و چاپ سنگی است.

گاوارنی، سیرک دو: ← سیرک دو گاوارنی.

گاوآهن[7] (gāv'āhan) یا **گاواهن** (gāvāhan)، دستگاهی برای شخم زدن زمین و زیر و رو کردن خاک و، در نتیجه، آماده کردن آن برای بذر افشاندن و کاشتن نهال. آغاز پیدایش آن در عصر مفرغ بوده است، که انسان به رام کردن حیوانات بارکش پرداخت، و به فراهم آوردن ذخیره‌ی غذائی نیازمند شد. این گاوآهنهای قدیمی بسیار ساده و عبارت بوده است از گاوه‌ای چوبی با نوک آهنی (خیش) که به دسته‌ای نصب شده بود، و انسان یا جانوری بارکش آن را میکشید. گاوآهنهای قدیم تنها میتوانست زمین را بشکافد، و برای زیر و رو کردن خاک حاصلی نداشت. تکامل گاوآهن تا حدود سال ۱۶۰۰ تدریجی بود، و در این زمان زمینداران بریتانیائی برای اصلاح آن به کوشش جدی پرداختند. در نیمه‌ی اول قرن ۱۸م در انگلستان خاک‌انداز به گاوآهن اضافه شد، و آن تیغه‌ای خمیده بود که شیار بریده‌شده با خیش را زیر و رو میکرد. اصلاحات مهم در طرح و جنس مصالح گاوآهن در اوایل قرن ۱۹م به وسیله‌ی جثرو وود[8] (jetrŏ wud؛ ۱۷۷۴-۱۸۳۴)، ج. دیر، و دیگران صورت گرفت. گاوآهن فرنکی، که از ۱۸۷۰ استانده شد، با قطعات اضافی بسیار کارامد شده است. در امریکا در قرن ۱۹م از اسب برای کشیدن گاوآهن استفاده میشد. اکنون نیروی محرک گاوآهنها نیروی تراکتورها است، و به همین جهت ساختن گاوآهنهای بزرگ و چندخیشه میسر شده است.

گاو آهنتو، ده، ستندج، ← سارال.

گاوبازه (gāvbāze)، دهستان (جه ۳٬۸۲۵ سث ۱۳۴۵هش)، بخش شهرستان بیجار، استان کردستان؛ دارای ۱۲ آبادی. در لغ آن کوه چنگ الماس ممتد است که بلندترین قله‌اش ۲٬۵۴۵ متر ارتفاع دارد. راه شوسه‌ی بیجار به همدان از ج و غ آن میگذرد. از صنایع دستی گلیمبافی و قالیچه‌بافی دارد. قالیچه‌های خانباغی (xānbāqi؛ جه ۴۸۷ سث ۱۳۴۵ هش) از این دهستان مرغوب است. مرکزش **گاوبازه** (جه ۲۳۶ سث ۱۳۴۵ هش) است.

گاوبازی[9] (gāvbāzi)، "ورزش" ملی اسپانیا، که در امریکای لاتین نیز رواج دارد. ماتادور[10] (mātādor)، که نره‌گاو را میکشد، دستیارانی دارد که عبارتند از باندریلیروها[11] (-bānderilye-ro)، پیکادورها[12] (-pikādor) و توررروها[13] (-torero). باندریلیروها، با تیر زدن به گاو، آن را خشمگین میسازند؛ پیکادورها آن را نیزه میزنند، و توررروها با حرکت دادن پارچه‌ای قرمز گاو را گیج و پریشان میکنند. عاقبت ماتادور گاو را

(۱)gangster (۲)gang (۳)Ganymede (۴)Backwell (۵)Gavarni (۶)Chevalier (۷)plow; plough (۸)Wood (۹)bullfighting (۱۰)matador (۱۱)banderilleros (۱۲)picadores (۱۳)toreros

میکشد.

نوعی گاوبازی نزد مینوسیها، یونانیها، و رومیها معمول بود. احتمالا مورها آن را وارد اسپانیا کردند، و از آنجا به ج فرانسه و مراکش راه یافت.

گاوبندی (gāv.bandi)، بخش (جم ۱۲٬۹۵۸ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو است. ساکنین به گله‌داری و صید ماهی اشتغال دارند. بخش گاوبندی بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش جزء شهرستان لار تشکیل، ودر تقسیمات بعدی جزء شهرستان بندر لنگه شد. از دهستانهایش **گاوبندی** (دهستان حومه، جم ۹٬۶۸۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دارای ۲۸ آبادی است. مرکز بخش و دهستان، ده **گاوبندی** (جم ۱٬۲۲۲ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷۰کیلومتری ل‌غ بندر لنگه قرار دارد.

گاوبندی، حقی که کشاورزان (رعیتهای سابق)، پس از کار بیش از یک سال در زمینهای زراعی بنه، صحرا، و غیره پیدا میکنند. گاوبندی ارتباط نزدیکی با حق ریشه و صاحب نسق دارد. به عبارت دیگر، تنها کسانی که صاحب نسق هستند گاوبند محسوب میشوند. (← نسق). **گاوبند** کسی است که حق گاوبندی دارد. گاوبند هیچ ارتباطی با کسانی که در ده گاو به اجاره میدهند و صاحب نسق نیستند ندارد. ممکن است گاوبندی گاو نداشته باشد و گاو اجاره کند، و نیز امکان دارد گاوبندی برای کار کشاورزی برزگر اجیر کند، و گاو هم داشته باشد: در روستاهای نزدیک شهرهای بزرگ مانند تهران گاوبندها، با حفظ حق گاوبندی در دهات، در شهرها مشغول کارهای دیگری هستند؛ ولی برای حفظ حق گاوبندی هر سال زمینهای مزروعی را زیر کشت قرار میدهند، چون بدون کشت زمین این حق پس از چند سال از میان میرود.

گاوبندی، رشته‌کوه، ← لار یا لارستان.

گاوبوس، رشته‌کوه، ← لار یا لارستان.

گاوتمه (یا **گوتمه**) **سدهارته**: ← بودا.

گاوخانی، مرداب، ← گاوخونی.

گاوخونی (gāv.xuni) یا **گاوخانی**، مردابی در جش اصفهان، استان دهم، در انتهای دهستان رودشت. در جغ آن توده‌های شنی جرقویه، و در ج آن ریگستان ابرقو قرار دارند. زاینده‌رود به آن میریزد. در فصل بهار که آب زاینده‌رود زیادتر میشود، وسعت مرداب به ۳۰ کمم میرسد، و به صورت دریاچه‌ای در میآید. از قدیم شکارگاه بوده، و گویند بهرام گور در پی شکار گورخر در آن فرو رفته است.

گاودا[1] (gāda) هلندی **خاودا** (xāda)، شهر (جم ۴۶٬۲۷۳)، ایالت هولاند جنوبی، غرب هلند. سفالگری دارد، و یکی از بازارهای مهم پنیر است. جیقهای آن شهرت دارد.

گاو دریائی[2] (gāve daryāʾi)، پستاندار گیاهخوار آبی بحر احمر، قهء، و آبهای استرالیا؛ از جنس دوگونگ دوگون (*Dugong dugon*). شاید همین حیوان موضوع داستانهائی باشد که در آنها از "دختران دریا" (که نیمه‌ی فوقانی بدنشان مانند زنان و نیمه‌ی دیگر مانند دُم ماهی بود) و معاشقات آنها با آدمیزادگان سخن رفته است. بدنی قهوه‌ای یا خاکستری‌رنگ به طول ۲ تا ۳ متر دارد، و بالهای قدامی آن انعطاف‌پذیر و دمش پهن و دوشاخه است. آن را برای گوشت خوشمزه، پوست، عاج دندان،



و روغن آن صید میکنند، و در شرف نابودی است. جنس وابسته‌ی بزرگتر آن، گاو دریائی ل قکب، اکنون منقرض شده است.

گاودول (gāv.dul)، دهستان (جم، به استثنای نقاط شهری، ۵۰٬۰۹۲ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۱۱۳ آبادی. رودهای زرینه‌رود، لیلان، و قوریچای مشرویش میکنند. محصولش غلات و پنبه است. مرکزش، شهر ملک‌کندی (malek.kandi؛ جم ۸٬۷۶۰ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۴۳کیلومتری جغ مراغه است. از آبادیهای دیگرش لیلان است.

گاور[3]، **جان** (jān gāwər)، ح ۱۳۳۰–۱۴۰۸، شاعر انگلیسی. از دوستان چاسر بود، و اشعاری به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، و لاتینی دارد.

گئورگ، اسم آلمانی، ← **گئورگیوس**، اسم.

گئورگ[4] **۷** (georg-)، ۱۸۱۹–۷۸، آخرین شاه (۱۸۵۱–۶۶) هانوور. از سال ۱۸۳۳ کور بود. در جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) جانب اتریش را گرفت، و در نتیجه هانوور از دستش رفت و به پروس ضمیمه شد.

گئورگه[4]، **شتفان** (štefān george)، ۱۸۶۸–۱۹۳۳، شاعر غنائی آلمانی که تجدید حیات شعر آلمانی در اواخر قرن ۱۹م عمدةً ناشی ازو بود. در پاریس، مونیخ، و برلین به تحصیل فلسفه و تاریخ هنر پرداخت، و بسیار سفر کرد. پس از بازگشت به آلمان، محفلی ادبی ("محفل گئورگه") تأسیس کرد که شخصیت نافذ وی حافظ قوام آن بود. بسیاری از نویسندگان معروف عضو این محفل بودند یا در نشریه‌ی ادبی آن، به نام اوراقی برای هنر (تأسیس ۱۸۹۲) مقاله مینوشتند. گئورگه در شعر تحت تأثیر صورتهای کلاسیک یونانی، پارناسیان، و سمبولیستهای فرانسوی، و از جنبه‌ی فکری از پیروان نیچه بود. هم خود را صرف تصفیه و اعتلای ادبیات و فرهنگ آلمان کرد. سبکی کلاسیک‌مانند و دارای زیبائی درخشان ولی سختگیر ایجاد کرد، و به وسیله‌ی اشعار و نشریه‌ی ادبی محفلش در شاعران جوان نفوذ فراوان یافت. گئورگه منتظر طلوع "آبَرمردی" (← نیچه) بود که کشور و فرهنگ را وحدت بخشد. با بر آمدن نازیها، به تفاوت فاحش بین آرمان مورد نظر خود و واقعیت تلخ پی برد، و از آلمان به سویس رفت، و در همان جا در گذشت. مع هذا، پس از مرگ وی، نازیها او را به عنوان شاعر ملی اختیار کردند.

آثارش مشتمل است بر آلگابال (۱۸۹۲)، کتاب شبانان (۱۸۹۵)، سال روح (۱۸۹۷)، هفتمین حلقه (۱۹۰۷)، ستاره‌ی میثاق (۱۹۱۴)، و مملکت نو (۱۹۲۸). وی ترجمه‌های ممتاز نیز از آثار بعضی از گویندگان فرانسوی و انگلیسی و از دانته به عمل آورده است.

گئورگی III، شاه گرجستان، ← طغرلشاه ابن قنج ارسلان.

گئورگی ۷: ← گرجستان، قسمت VI.

گئورگیوس (georgios)، اسم یونانی برای مرد. معرّب آن جرجیس (jorjis, jerjis) است. بعضی اسامی همریشه‌ی آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Jorge	خورخه (xorxe)
آلمانی	Georg	گئورگ (georg)
انگلیسی	George	جورج (jorj)
ایتالیائی	Giorgio	جورجو (jorjo)
پرتغالی	Jorge	ژرژه (jorje)
فرانسوی	George(s)	ژرژ (jorj)
لاتینی	Georgius	گئورگیوس (georgius)

گاورود (gāv.rud)، دهستان (جم ۱۳٬۸۹۷ سش ۱۳۴۵ هش)، ل‌غ بخش کامیاران، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ دارای ۴۳ آبادی. ناحیه‌ای است کوهستانی و سردسیر. رود گاورود که از ارتفاعات آبادی میوله (meyvale؛ جم ۳۰۳ سش ۱۳۴۵هش)، ۳۵کیلومتری ل‌غ اسدآباد، سرچشمه میگیرد، پس از مشروب ساختن آن در ج سنندج به رودخانه‌ی قشلاق میپیوندد. تمام آبادیهای آن در ۲ دره‌ی گاورود و رود امیرآباد واقعند. راه شوسه‌ی کرمانشاه به سنندج از غ آن میگذرد. مرکزش، امیرآباد (جم ۳۳۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۵۵کیلومتری ل‌ش کامیاران است.

گاوزبان (gāv.zabān)، گیاهی از نوع بوگلوسا (*Buglossa*)، دارای گلهای کبود، که خشک‌کرده‌ی آنها به عنوان مسرق و مدر به کار میرود.

گاوزبان از تیره‌ی **گاوزبانیان** است، که تیره‌ای است از گیاهان دولپه‌ی پیوسته‌گلبرگ، که برگ‌های آنها عموماً دارای کرکهای خشن و زبر است، و در دستگاه زایشی و رویشی آنها مواد شوره‌ای و لعابی مخصوصی است که به عنوان ملین به کار میرود.

گاوزبانیان: ← گاوزبان.

گاوزنبه (gāv.zanbe)، از وسایل کشاورزی، و آن اسبابی است که جهت تسطیح زمین به کار میرود و به وسیله‌ی گاو کشیده میشود.

گاوس[5] (gās)[به نام ک. ف. گاوس]، واحد القای مغناطیسی. اگر یک میدان مغناطیسی به شدت ۱ اورستد در محیطی که نفوذپذیری مغناطیسی آن واحد است (مانند هوا) برقرار باشد، القای مغناطیسی مساوی ۱ گاوس خواهد بود.

نام گاوس به چند واحد مغناطیسی دیگر هم اطلاق شده است، که از آن جمله واحد شدت میدان مغناطیسی است، ولی در ۱۹۳۰، واحد شدت میدان مغناطیسی اورستد (به نام اورستد) نامیده، و گاوس به معنی فوق اختیار شد.

گاوس[6]، **کارل فریدریش** (kārl fridriš gās)، ۱۷۷۷–۱۸۵۵، ریاضیدان و منجم آلمانی. از ۱۸۰۷ مدیر و استاد نجوم رصدخانه‌ی گوتینگن بود. ثابت کرد (سال ۱۷۹۶) که از راه هندسه‌ی مقدماتی میتوان محیط دایره را به هفت قوس متساوی تقسیم کرد. کتابی در باره‌ی نظریه‌ی اعداد منتشر کرد (سال ۱۸۰۱). راه حلی برای معادلات دوجمله‌ای تقریر کرد. در مغناطیس و برق تحقیقاتی کرد؛ و

(۱)Gouda (۲)dugong; sea cow (۳)Gower (۴)George (۵)gauss (۶)Gauss

بنیانگذار نظریه‌ی ریاضی برق به شمار میرود، واحدی برای القای مغناطیسی پیشنهاد کرد که به نام وی نامیده شد. نیز ← گاوس، واحد القای مغناطیسی؛ د/ آلامبر.

گاوسوار (gāv.savār)، ده (جه ۱'۷۷۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سردرود، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۲۶کیلومتری لغ رزن. محصولاتش غلات، حبوبات، انگور، و لبنیات میباشد.

گاوکان (gāvkān)، دهستان (جه ۷'۰۲۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش جبال بارز، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴۳ آبادی. از نظر طبیعی به دو بخش کوهستانی و دشت تقسیم میشود که به ترتیب سردسیر و گرمسیرند. در بخش کوهستانی آن جنگلها و مراتع زیاد وجود دارد. رودهای روداب و فرق (farq) آبادیهای آن را مشروب میکنند. در بخش علیای رود فرق آبشاری وجود دارد که ارتفاعش ح ۴۰ متر است. محصولاتش خرما، غلات، و لبنیات است. مرکزش حاجی‌آباد (جه ۱۳۰ سث ۱۳۴۵ هش) است.

گاو کوهاندار: ← زبو.

گاو کوهی: ← گوزن.

گاوگاملا: ← گوگمل یا گاوگمل.

گاوگان (gāvgān)، دهستان (جه، به استثنای نقاط شهری، ۱۲'۰۴۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در ش دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۱۳ آبادی. رود دهخوارقان در آن جاری است. راه آهن تهران به تبریز و راه شوسه‌ی مراغه به تبریز از آن می‌گذرد. مرکزش، شهر **گاوگان** (جه ۵'۷۰۷ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۷کیلومتری لغ دهخوارقان است.

گاوگمل: ← گوگمل یا گاوگمل.

گاو مشک[1] (gāve mešk)، پستاندار علفخوار سمدار از جنس اوویبوس موسکاتوس (*Ovibos moschatus*)، مخصوص امریکای شمالگانی و جزیره‌ی



گرونلند. شبیه به گاو و بلندی شانه‌ی آن حدود ۱۲۰–۱۵۰ سم است، و شاخ بزرگ و پهن دارد. از گوشت، شیر، و پشمش استفاده میشود.

گاومیش (gāv.miš)، ده (جه ۱'۸۹۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان باوی، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، کنار راه آهن بندر شاهپور به اهواز؛ ۱۳کیلومتری ج اهواز. از ۲ آبادی، به فاصله‌ی ۳ کیلومتر از یکدیگر، به نام **گاومیش بزرگ** و **گاومیش کوچک** تشکیل یافته است.

گاومیش بزرگ، آبادی، ← گاومیش، ده.

گاومیش کوچک، آبادی، ← گاومیش، ده.

گاون[2] (gāvən)، از حومه‌های شهر گلاسگو، ولایت لنکشر، ج اسکاتلند مرکزی. کارخانه‌های وسیع کشتیسازی، آهنگری، مواد شیمیائی، و افزارسازی دارد.

گاونان (gāv.nān)، ده (جه ۱'۰۱۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۸کیلومتری ج فلاورجان. از زاینده‌رود مشروب میشود. محصولاتش برنج، غلات، و پنبه است.

گئونیم: ← کاک.

گاو و ماهی (gāvo māhi)، گاو و ماهیی که زمین بر روی آنها قرار دارد. در اساطیر اسلامی آفرینش چنین آمده است که خداوند، چون خواست زمین و آسمانها را بیافریند، گوهری آفرید. هفتاد هزار سال آن گوهر بود، تا اینکه خداوند به نظر هیبت درآن نگریست؛ آن گوهر به گونه‌ی آبی در آمد که از هیبت خداوند هفتاد هزار سال میلرزید، و همچنان تا قیامت میلرزد. پس از هفتاد هزار سال، آتش را فرستاد و آن آب جوشیدن گرفت، و کف بر آورد؛ زمین را از آن کف آفرید و آسمان را از بخار آن آب. سپس جبرئیل را فرستاد تا زمین را بر سر آب نگاه دارد، ولی او نتوانست، زیرا چون به مشرق میرفت، مغرب از جای بر میخاست، و چون به مغرب میرفت مشرق از جای میجنبید. آنگاه خداوند آن آب را آرامش بخشید، و ماهی را بر سر آب آفرید، و بعد خاکی آفرید بر پشت ماهی، و آنگاه گاوی عظیم آفرید بر پشت ماهی، که زمین را بر روی سر وی نهاد. خداوند این گاو را پیوسته روزی میرساند که نجنبد تا آنگاه که زلزله‌ی قیامت برخیزد. نیز ← اطلس در اساطیر یونانی؛ قاف، کوه.

گاوه[3] (gāve) یا **گوه** (gove)، قطعه‌ی چوبی یا فلزی که یک انتهایش پهن است، و دو پهلویش موربا به انتهای دیگر که باریک است منتهی می‌شوند. گاوه ماشینی است ساده، و خواص آن مبتنی بر خواص سطح مورب است. گاوه برای جدا کردن دو جسم یا یک قسمت جسم از قسمت مجاور (مثلا در شکافتن چوب) به کار میرود. تبر، اسکنه، چاقو، میخ، و رنده از انواع گاوه‌اند.

گاوه‌رود، رود ایران غربی؛ ← سیروان.

گاویک (gāvyak)، ده (جه ۱'۷۸۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان خرقان شرقی، بخش آوه، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ 10کیلومتری ج‌ش آوه. محصولاتش غلات، سیب زمینی، و میوه است.

گاه، در دین مانوی؛ ← مانویت، قسمت VIII.

گاهشماری[4] (gāhšomāri)، علم تاریخگذاری از راه تعیین ادوار و تقسیمات برای زمان، و تعیین زمان وقوع حوادث تاریخی در ادوار و تقسیمات مذکور. تاریخگذاری حوادث بر دو نوع است، تاریخگذاری نسبی و تاریخگذاری زمانسنجی. تاریخگذاری نسبی تاریخ حادثه را نسبت به حادثه‌ی قبلی یا حادثه‌ی بعدی یا حادثه‌ی مقارن آن تعیین میکند؛ مثلا، میگویند تولد حضرت رسول در عام الفیل اتفاق افتاد (تاریخگذاری مقارن)، یا ظهور زرتشت پس از ظهور موسی بوده است (تاریخگذاری نسبت به حادثه‌ی قبلی)، یا سیل عرم پیش از عام الفیل بوده است (تاریخگذاری نسبت به حادثه‌ی بعدی).

تاریخگذاری زمانسنجی وقوع حادثه‌ای را در خط زمانی معین (سال یا ماه یا روز) یا در فاصله‌ی میان دو خط معین زمانی تعیین میکند (مثلا، فلان حادثه میان سال 1000 و سال 600 ق‌م اتفاق افتاده است).

در دنباله‌ی این مقاله، پس از ذکر کلیاتی، گاهشماری بعضی از ملل قدیم میآید. برای اطلاعاتی که در اینجا نیامده است ← تقویم؛ تقویم انقلابی فرانسه؛ تقویم اوستائی؛ تقویم ایران؛ تقویم جلالی؛ تقویم رسمی ایران؛ تقویم گرگوری؛ تقویم هجری شمسی؛ تقویم هجری قمری؛ تقویم یولیانی؛ تقویم یهود. نیز ← سالهای خطا و اویفور؛ تبدیل تاریخ؛ سال خراجی.

۱ ـ کلیات و روشهای تاریخگذاری. سعی مورخین بر این است که تاریخ دقیق حوادث و بناها، و به طور کلی آثار بشری، را از راه تحقیقات گاهشماری و تقویمها و تاریخگذاریهای مقارن تعیین کنند، و از این راه به تاریخ بیشتر جنبه‌ی علم مثبت بدهند. اما در بناها و آثار و بقایای انسانی پیش از ظهور خط، به جهت دسترس نداشتن به اصول و مبادی تاریخگذاری اقوام ابتدائی، این روش امکانپذیر نیست، و از این رو، باستانشناسان با کومک علمای طبیعی به روشهائی که در علوم طبیعی با اسباب و ادوات علمی سر و کار دارد دست میزنند تا تاریخ تقریبی یک اثر بشری را تعیین کنند. بعضی از این روشها عبارت است از:

(۱) روش کربون ۱۴، که مقدار کربون ۱۴ را در مادهٔ‌ای که زمانی زنده بوده است تعیین میکند (← تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیو آکتیویته).

(۲) روش اوبسیدین، که در آن قشری را که بر اوبسیدین در نتیجه‌ی جذب آب از اطراف باقی میماند اندازه میگیرند.

(۳) روش قدرت مغناطیسی بازمانده از حرارت. در کوره‌ها و اجاقهای قدیم، قوه‌ی مغناطیسی حاصل از حرارت به جای میماند. این قوه‌ی مغناطیسی را با شدت و جهت دائم التغیر میدان مغناطیسی زمین مقایسه میکنند، و تاریخ کوره یا اجاق مورد نظر را به طور تقریب به دست میآورند.

(۴) روش گرماروشنی (garmā.rōšani). از ظروف گلی حرارت‌دیده، به سبب رهائی انرژی ذخیره‌شده از راه جا به جا شدن الکترونها، نوری صادر میشود. این نور را مورد بررسی قرار میدهند، و با انواع نظیر خود که تاریخ آن معلوم است مقایسه میکنند، و تاریخ آن را به طور تقریب به دست میآورند.

(۵) آزمایش فلوئور، در این روش، از روی مقدار فلوئور استخوانهای پیداشده در یک نهشت، همعصر بودن آنها معلوم میشود.

(۶) روش تحلیل و تجزیه‌ی گرده‌ی نباتات، که در آن از راه تعیین و تشخیص انواع گرده‌های موجود در نمونه‌ای زمان آن نمونه را حدس میزنند.

(۷) روش شمردن سالینه‌ها، که در آن لایه‌های رسوباتی را که به وسیله‌ی یخچالها آزاد شده‌اند میشمارند، و اطلاعات حاصل را با اطلاعات مشابه حاصل از مواضع دیگر مرتبط میسازند.

(۸) روش شمردن دوایر مقطع افقی درختان. از روی شمردن این دوایر، که دوایر رشد و نمو درختان

(۱)musk ox (۲)Govan (۳)wedge (۴)chronology

است، تاریخ بعضی از تنه‌های درختان تا حدود ۳٬۰۰۰ سال پیش معلوم میشود، و این روش از لحاظ علمی دقیق است، و حال آنکه ۷ روش دیگر، اگرچه همواره در اصلاح آنها میکوشند، هیچ یک اطلاع دقیق به دست نمیدهد.

انسان، ابتدا از راه تکرار منظم و متناوب حوادث طبیعی، زمان را به قسمتهای معین تقسیم کرد. آغاز تجدید حیات طبیعت در بهار تا هنگام برگریزان خزان و تا شروع مجدد فعالیت طبیعی گیاهان یک سال محسوب شد. اما تقسیم سال به فصول چهارگانه کار مشاهده‌ی عادی نبود، و انسان عادی در آغاز سال را فقط به دو فصل گرما و سرما تقسیم میکرد. پس از آن، در نتیجه‌ی مطالعه در ستارگان و صور فلکی، تقسیم سال به چهار فصل ممکن شد. یکی از قدیمترین تقویمهای موجود، به نام کارها و روزها، اثر هزیود، عمل شخم و بذر-کاری نباتات را از روی طلوع و غروب صور فلکی تعیین کرده است. چون ادیان هم با تناوب منظم حوادث فلکی سر و کار داشتند، در بسیاری از ادیان شناخت زمان و تقویم در دست طبقه‌ی روحانیان بود؛ در تقاویم قدیم، اعیاد دینی و ایام روزه تعیین میشد. علمای تاریخگذاری معمولا با ادوار تاریخی سر و کار دارند، ولی گاهی حتی در ادوار تاریخی اقوامی مانند مصر و کلده، که از نجوم اطلاعات زیادی داشتند، تعیین تاریخ حوادث با مشکلات زیادی مواجه میشد.

II ـ گاهشماری در مصر قدیم. در مصر ابتدا تاریخ را با حوادث بسیار مهمی که در سلطنت یکی از فرعونها اتفاق می‌افتاد تعیین میکردند، مثلا، میگفتند "سال شکست و تنبیه شمالیان". بعد تاریخ حوادث را از روی سالهای سلطنت یک فرعون تعیین میکردند، مثلا، میگفتند "سال ۱۲م سلطنت سنوسرت III". اما چون فهرست کامل پادشاهان مصر در دست نیست، تعیین تاریخگذاری دقیق در مصر قدیم میسر نیست. مانتو، یکی از کاهنان بزرگ مصر، در سال ۲۸۰ ق‌م تاریخی برای مصر به زبان یونانی از قدیمترین ایام تا سال ۳۲۳ ق‌م نوشت. مانتو به فهرست اسامی پادشاهان و به بایگانیهای مفصل دسترس داشت، ولی از کتاب او فقط قطعاتی به دست مانده است. او پادشاهان مصر را از منس تا اسکندر در ۳۱ سلسله مرتب کرده است، و سلطنت مصر را به طور کلی به سلطنت قدیم و میانه و نو تقسیم کرده است، و این روش هنوز در تاریخ مصر معمول است.

از منابع دیگر گاهشماری مصر قدیم اسناد حوادث مقارن با رصدهای نجومی است. نامه‌های پیداشده در تل العمارنه و بغازکوی تقارن بسیاری از گاهشماریهای مصر و بابل و آشور و حتی را نشان میدهد.

مصریان، از قدیمترین زمان، طلوع شعرای یمانی را جشن میگرفتند، زیرا طلوع شعرای یمانی مقدمه‌ی بالا آمدن سالانه‌ی آب نیل بود. مصریان گاهشماری خود را از روی این واقعه تعیین میکردند. سال مصری ۳۶۵ روز بود، و هر سال ۱۲ ماه ۳۰روزه داشت، و در آخر هر سال ۵ روز جشن بود. بدین ترتیب، ربع روز هر سال به حساب نمیآمد، و در هر ۴ سال یک روز کم میشد، و در هر ۱٬۴۶۰ سال، سال حقیقی به همان مبدأ خود باز میگشت. این دوره را دوره‌ی سوتیک (شعرائی) میخوانند. مصریها از این اختلاف آگاه بودند، و در سال ۲۳۸ ق‌م، به موجب فرمان کانوپوس (← ابوقیر)، قرار شد هر ۴ سال یک روز به عنوان کبیسه به آخر سال ۴م بیفزایند. این اصلاح بعدها پایه‌ی اصلاح تقویم قیصری شد. تاریخگذاریهای قدیم مصر تقریبی است، اما از آغاز سلسله‌ی XII، به وسیله‌ی اسناد رصدهای ماه و شعرای یمانی، تاریخگذاری دقیق مقدور شده است.

III ـ گاهشماری در بابل قدیم. تاریخگذاری سلسله‌های سومری و اکدی معمولا بر اساس تاریخ تقریبی سلطنت حمورابی است. برای دوره‌ی سلطنت حمورابی میتوان بر تطبیق حوادث مقارن و اسناد ارصاد نجومی اعتماد کرد. از روی فهرست موجود پادشاهان بابلی، میتوان به ترتیب قهقرائی تاریخ سلسله‌های قبلی را با تخمین تعیین کرد.

IV ـ گاهشماری در آشور. این گاهشماری بر منابع مختلفی که یکدیگر را تایید میکنند بنا شده است. از سال ۹۱۱ تا ۶۲۶ ق‌م، تاریخگذاری آشوری بر این منابع استوار است، و اختلاف گاه در حدود یک سال برای بعضی از سلطنتها روی میدهد. از سال ۹۱۱ تا ۱۰۶۸ ق‌م حدود اختلاف در حدود 10 سال است، و از سال ۱۰۶۸ به بالا امکان اشتباه پیوسته بیشتر میشود. از منابع مهم تاریخگذاری آشوری فهارس معروف به لیمو (limmu) است، که فهرست امرا با سالهای حکومتشان از سال ۸۹۰ تا سال ۶۴۸ ق‌م است. فهرست پادشاهان آشوری از قرن ۲۴م ق‌م تا سال ۷۴۸ ق‌م در کاخ سارگن II در خرساباد پیدا شده است. در فهرست بطلمیوس، صورتی از پادشاهان بابل و ایران با مدت سلطنت ایشان از زمان نبونصر (۷۴۷ ق‌م) تا زمان اسکندر مقدونی در دست است. تاریخ نبونصر از ۷۴۷ ق‌م شروع میشود، زیرا در فوریه‌ی آن سال بابلیها یک تقویم نجومی درست کردند. این تقویم از دوره‌های ۱۹ساله تشکیل میشود که، در وسط هر دوره، ۷ ماه داخل میکردند، و بدین ترتیب، یک تقویم نجومی تقریبی به دست میآوردند. بطلمیوس این تقویم را مأخذ قرار داده است.

V ـ گاهشماری یهود. در گاهشماری یهود دانشمندان دقت و توجه فراوانی به کار برده‌اند. تاریخگذاری یهود بر پایه‌ی تاریخگذاری آشور بنا شده است، ولی در تاریخگذاری پادشاهان اسرائیل و یهودا نیز به یکدیگر اشاره شده است، و مثلا گفته شده است که در کدام سال سلطنت فلان پادشاه یهودا فلان پادشاه اسرائیل به تخت نشسته است. با این همه، تاریخگذاری کتاب مقدس کلاف سردر-گمی است که گاهی غیر قابل حل مینماید. مثلا، سالهای سلطنت پادشاهان یهودا تا سقوط سامره از سالهای سلطنت پادشاهان اسرائیل در همان دوره ۳۱ سال بیشتر در میآید، و پس از مدت ۲ سلطنت اولی، هیچ یک از تاریخگذاریهائی که به دیگری اشاره شده (یعنی تاریخگذاری یهودا به اسرائیل و برعکس) درست در نمیآید. فاصله‌ی میان بنای هیکل نخستین و بنای هیکل دوم درست ۴۸۰ سال است، و سالهای سلطنت دولت اسرائیل ۲۴۰ سال است. فاصله‌ی میان عزیمت ابراهیم از اور و خروج از مصر ۴۸۰ سال و فاصله‌ی میان خروج از مصر و بنای نخستین هیکل ۴۸۰ سال است. بدین ترتیب، به نظر میرسد که تاریخگذاران یهود بیشتر به ایجاد تقارن و هماهنگی علاقه نشان میداده‌اند تا به صحت و دقت.

اکنون بیشتر اعتقاد دانشمندان بر این است که دوره‌ی سلطنت را مخصوصاً طولانیتر کرده‌اند تا با فاصله‌ی ۴۸۰ سال منطبق شود، و دوره‌ی تبعید اسرائیلیان را در مصر مخصوصاً طولانیتر کرده‌اند تا آن را با حمله‌ی هیکسوسها مقارن سازند، و وقتی که مترجمین یونانی تورات کتاب مصرنامه‌ی مانتو (ح ۲۸۰ ق‌م) را دیده‌اند، و تاریخ نخستین پادشاه مصر (منس) را در آن ملاحظه کرده‌اند، مخصوصاً زندگانی شیوخ عبرانی را طولانیتر ساخته‌اند تا، بدین طریق، تاریخ عبریان را جلوتر از تاریخ مصر جلوه دهند.

VI ـ گاهشماری در بابل متأخر و ایران باستان (دوره‌ی هخامنشی). تاریخگذاری بابل متأخر و ایران باستان، بر خلاف تاریخگذاریهای پیش از آن، از دقت و صحت بیشتری برخوردار است. در کتاب تاریخگذاری بابلی جداول تواریخ بابلی و ایرانی از سال ۶۲۶ ق‌م تا آغاز تقویم قیصری، (۷۹ ب‌م) منکور است. این کتاب تألیف ریچارد پارکر[1] (ricārd pārkər) و والدو دوبرستاین[2] (wāldo duberstāyn) است. برای گاهشماری در ایران قدیم در ادوار بعد قسمت XII دیده شود.

VII ـ گاهشماری هندی. سال هندی بر پایه‌ی سال شمسی نجومی است، ولی چون هندیان تقدیم اعتدالین را حساب نمیکنند، میان سال ایشان و سال نجومی حقیقی اختلاف مختصری وجود دارد. در هند ۳ نوع سال شمسی وجود دارد، سال شمسی بر طبق حساب اریبهط، منجم هندی، ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۲٫۵ دقیقه است؛ سال شمسی بر طبق حساب راجمریگاک (rājamrigāka) ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۳۰٫۹۱۵ ثانیه است؛ سال شمسی بر طبق محاسبه‌ی سوری‌سدهانت (← سدهانت) ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۳۶٫۵۶ ثانیه است. سال اریبهط در مدت ۵۷۶ سال ۵ روز از سال قیصری جلوتر می‌افتد. سال اریبهط از ورود آفتاب به برج حمل (حمل) آغاز میشود. در سال ۶۰۳ ب‌م، آغاز سال اریبهط در ۲۰م مارس بود، و اکنون به علت تقدیم اعتدالین در آوریل است.

در هند گاهشماریهای مختلفی مرسوم است، که شش‌تای آنها واجد اهمیت است، (۱) تاریخگذاری کالییوگ (kāliyuga)، که بر اصول نجومی استوار است، و هنوز هم به آن اشاره میشود، ولی در عمل مورد استعمال نیست. ظاهراً این تاریخگذاری در قرن ۴م ب‌م معمول شده است، ولی آغاز آن از ۱۸ فوریه‌ی سال ۳۱۰۲ ق‌م است، و بدین ترتیب، سال ۱۹۷۰ ب‌م مطابق با سال ۵۰۷۲ از تاریخ منکور است. (۲) تاریخگذاری ویکرم سموت (vikrama samvat)، از هند شمالی، که از ۲۳ فوریه‌ی سال ۵۷ ق‌م آغاز میشود، و بنا بر این، سال ۱۹۷۰ سال ۲۰۲۷ ویکرم است. (۳) تاریخگذاری سک (saka)، از هند جنوبی، که در ۳ مارس سال ۷۸ ب‌م آغاز میشود، و در بسیاری از نقاط معمول است؛ سال ۱۹۷۰ ب‌م مطابق است با سال ۱۸۹۲ از تاریخ سک. (۴) تاریخگذاری سپترشی (saptar-ši)، که در کشمیر و شمال شرقی هند معمول است، و از زمانی آغاز میشود که سپترشی به آسمان

(۱) Parker (۲) Dubberstayn

رفته و ستارگان دب اکبر را تشکیل داده است، و آن سال ۳۰۷۶ قم است. (۵) بودائیان سال خود را از سال فرضی مرگ بودا در ۵۴۳ قم آغاز میکنند، گرچه مرگ او واقعاً در ۴۸۳ قم اتفاق افتاده است. این تاریخگذاری هنوز در سیلان و برمه و تایلند معمول است. (۶) تاریخگذاری فرقه‌ی جین، از مرگ (۵۷۲ قم) وردهمان مهاویر (vardhamāna mhāvira) بنیادگذار فرقه‌ی جین، آغاز میشود.

VIII ـ گاهشماری در چین. چینیان پیش از سال ۲۰۰۰ قم برای تعیین سال عرفی تقویم قمری به کار میبردند. آنان سال شمسی را نیز میشناختند و آن را ۳۶۵ روز و یک‌چهارم روز حساب می‌کردند و در هر ۴ سال یک روز به عنوان کبیسه به آخر سال چهارم می‌افزودند. چینیان ماه را ماه قمری میدانستند و آن را به کومک کبیسه با سال شمسی سازگار میکردند. از اسناد ۹ پادشاه آخر سلسله‌ی شانگ (۱۳۲۴–۱۱۲۲ قم) چنین بر میآید که سال شمسی را ۱۲ ماه قمری حساب میکردند و، برای جبران کسری، در دوره‌ی معینی، یک ماه قمری به عنوان کبیسه به سال می‌افزودند تا چنانکه گفته شد تقویم قمری با سال شمسی سازگار شود. نیز از این اسناد بر میآید که چینیها در روزهای انقلاب صیفی و انقلاب شتوی هر سال مراسمی دینی انجام میدادند که نماینده‌ی محاسبه‌ی سال شمسی است. تقویم چینیها مبنی بر شمار ستینی در محاسبه‌ی سالها و روزها بود. مثلا هر یک از روزهای ۶۰‌گانه نامی مخصوص داشت.

از سال ۱۶۳ قم حوادث را با سالهای سلطنت پادشاه تاریخگذاری میکردند. هر امپراطوری در آغاز سال پس از جلوس خود فرمانی برای تعیین دوره‌ها یا سالهای سلطنت خود صادر میکرد. در زمان خاندان چو آغاز سال شمسی را با اولین‌روز ماه قمری که پیش از انقلاب شتوی یا در همان روز انقلاب شتوی آغاز میشد حساب میکردند. نخستین امپراطور خاندان چین (۲۲۱–۲۰۷ قم) آغاز سال را یک ماه قمری جلوتر برد، یعنی یک ماه پیش از ماهی که انقلاب شتوی در آن واقع میشد. این محاسبه‌ی چینی تا سال ۱۰۴ قم ادامه یافت. در سال مذکور وو امپراطور چین تقویم تایچو (tāycu) را اعلام کرد و به تقویمی باز گشت که سومین ماه قمری تقویم چو یا دومین ماه قمری پس از انقلاب شتوی را آغاز سال اعلام میکرد. این تقویم تا سال ۱۹۱۲ مسیحی مراعات میشد. در آن سال اعلام جمهوری شد و سال شمسی سال رسمی اعلام شد و تاریخگذاری را آغاز جمهوریت حساب کردند، البته تقویم قدیم را نیز در نظر میگرفتند. در سال ۱۹۳۰ استعمال تقویم قدیم غدغن شد. پس از آنکه جمهوری خلق چین روی کار آمد تاریخگذاری از روی تقویم گرگوری صورت میگیرد.

IX ـ گاهشماری در ژاپن. تقویم ژاپنی غالباً از تقویم چینی گرفته شده است. ژاپنیها حوادث را از چند طریق تاریخگذاری میکردند،

(۱) از نخستین سال (۶۶۰ قم) سلطنت جیمو (jimu) به طور پیوسته.

(۲) با سلطنت امپراطوران، که از آغاز سال عرفی سلطنت هر امپراطور تازه حساب میشد.

(۳) با تاریخگذاری از روی دوره‌هایی که ننگو (nengo) خوانده میشد. این روش در ۶۴۵ از چینیها گرفته شد. در سال ۱۸۷۲ تصمیم گرفته شد که سلطنت هر امپراطور یک دوره یا یک ننگو حساب شود.

(۴) از روی ادوار ستینی یا ۶۰گانه. این دوره‌های ۶۰گانه که هر کدام ۱۲ دوره‌ی ۵گانه داشت از سال ۴۲۴ آغاز میشود. تقویم امروزی ژاپنیها همان تقویم گرگوری است.

X ـ گاهشماری در یونان قدیم. در یونان قدیم هر حادثه‌ای را از روی سالهای حکومت حاکم عصر یک شهر تاریخگذاری میکردند، مثلا، در آتن، از حکومت نخستین آرخون‌ها، و در اسپارت از حکومت نخستین افور (efor، عنوان حکام اسپارت ـ جز پادشاه ـ در یونان قدیم، نظیر آرخون در آتن). نام افورها از سال ۷۵۶ یا ۷۵۷ قم و نام آرخونها از سال ۶۸۲ یا ۶۸۳ قم در دست است. در قرن ۴م قم روش تازه‌ای در تاریخگذاری معمول شد، و آن تاریخگذاری از روی شماره‌ی اولمپیادها است. نخستین اولمپیاد از سال ۷۷۶ قم شروع میشود، و دوره‌ی هر اولمپیاد ۴ سال است. برای تبدیل تاریخ اولمپیاد به تاریخ مسیحی (قم) باید شماره‌ی اولمپیاد را در ۴ ضرب کرد؛ اگر بتوان نتیجه را از ۷۸۰ تفریق کرد تفاضل سالی (قم) را به دست میدهد که اولین سال اولمپیاد مورد نظر در آن شروع شده است؛ برای سالهای ۲م، ۳م، و ۴م اولمپیاد باید عدد ۱ یا ۲ یا ۳ را پیش از تفریق اضافه کرد. مثلا، سال ۳م اولمپیاد ۷۵ مطابق است با سال ۴۷۸ قم، زیرا

$$۷۵\times۴+۲=۳۰۲, \qquad ۷۸۰-۳۰۲=۴۷۸$$

برای سالهای بعد از میلاد مسیح باید عدد اولمپیاد را در ۴ ضرب کرد، و عدد ۷۷۹ را از آن تفریق کرد. مثلا اولمپیاد ۲۹۳ در سال ۳۹۳ بم آغاز شده است، زیرا

$$۲۹۳\times۴=۱۱۷۲, \qquad ۱۱۷۲-۷۷۹=۳۹۳.$$

XI ـ گاهشماری در روم قدیم. در روم قدیم سالها را از روی حکومت کنسولها معین میکردند، و این روش بسیار پیچیده‌ای بود که مورخین را سرگردان میساخت. سرانجام، مورخین سال بنای شهر رم را مبدأ تاریخ قرار دادند، ولی در تعیین تاریخ بنای رم اختلاف داشتند. مورخین امروز برای محاسبه‌ی تاریخ حوادث روم قدیم ناگزیر از دانستن تواریخ مختلفی هستند که برای بنای رم ذکر شده است. مورخین جدید تاریخ ۲۱ آوریل سال ۷۵۳ قم را برای بنای رم پذیرفته‌اند. بنا بر این، سال ۷۵۳ این تاریخگذاری سال اول قم است، و سال ۷۵۴ آن مطابق با سال اول میلادی است. برای اصلاح تقویم رومی در زمان یولیوس قیصر ← تقویم یولیانی.

XII ـ گاهشماری در ایران قدیم. در ایران قدیم تاریخگذاری از روی سلطنت پادشاهان بود. سالی که پادشاهی به تخت مینشست سال اول سلطنت او محسوب میشد، و آن را از اول سال رسمی (یعنی نوروز) حساب میکردند. سال آخر سلطنت پادشاه هم سال وفات یا سال عزل و استعفای او بود، و به همین جهت، سال آخر سلطنت پادشاه قبلی با سال اول سلطنت پادشاه بعدی یکی بود. در این قسمت اختلافات زیاد دیده میشود، و برای تحقیق باید به کتب مفصلتر رجوع کرد. چون یزدگرد III، آخرین پادشاه ساسانی، در سال ۶۳۲ بم بر تخت نشست، مردم از سال آغاز سلطنت او تاریخگذاری کردند، ولی چون در سال ۶۵۲ بم در مرو به قتل رسید، و دیگر کسی از ساسانیان به تخت ننشست، تاریخگذاری یزدگردی در ایران ادامه یافت، و عده‌ای از مورخین ایرانی از روی تاریخ یزدگردی تاریخگذاری میکردند. به گفته‌ی کوشیار، سال اول یزدگردی، یعنی سالی که یزدگرد در آن به تخت نشست، از روز پنجشنبه آغاز میشود، و آن مطابق است با ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱م هق یا ۱۶ فریران سال ۹۴۳ سلوکی (اسکندرانی). این تاریخ مطابق است با ۱۶ ژوئن ۶۳۲ بم (یولیانی). به گفته‌ی مسعودی، میان مبدأ تاریخ هجری و مبدأ تاریخ یزدگردی ۳۰۶۲۴ روز است، و این درست با تاریخ مذکور مطابق است. سالهای یزدگری همان سالهائی است که در تقویم ایران قدیم معمول بود. یعنی سال از ۱۲ ماه ۳۰‌روزه و ۵ روز اندرگاه یا خمسه‌ی مسترقه تشکیل میبافت، و این ۵ روز را اگرچه ابتدا در آخر اسفند ماه می‌افزودند، به عللی که مفصلا در کتب مربوط مذکور است، در زمان یزدگرد در آخر آبان ماه می‌افزودند، و همین ترتیب بعداً معمول شد. چون یک ربع روز تقریبی سال شمسی در تاریخ یزدگردی منظور نشد، و در هر ۴ سال یک روز یا در هر ۱۲۰ سال یک ماه کبیسه اضافه نشد، بتدریج روز نوروز از مبدأ سال عقبتر افتاد، و این امر منجر به اصلاح معروف به تقویم جلالی شد.

XIII ـ گاهشماری سلوکی. این تاریخگذاری در بین النهرین و سوریه‌ی پیش از اسلام معمول بوده است، و مورخان اسلام نیز آن را میشناخته‌اند. این تاریخگذاری در الواح گلی بابلی که در بین النهرین پیدا شده است، و تاریخ آن از قرون سوم و دوم قم است، دیده میشود. سبب ایجاد این تاریخگذاری را پیروزی سلوکوس I و بطلمیوس I سرداران اسکندر بر دمتریوس I، ملقب به پولیورکتس، سردار دیگر اسکندر در جنگ معروف غزه گفته‌اند (۳۱۲ قم) و بعضی نیز کشته شدن اسکندر چهارم ـ پسر اسکندر مقدونی از رکسانه، که پس از مرگ اسکندر به دنیا آمد؛ او را با فیلیپ (ـ دیادوخوی) جانشینان اسکندر اعلام کردند؛ اسکندر چهارم در ۳۰۹ یا ۳۱۰ قم به قتل رسید. را علت ایجاد این تاریخگذاری دانسته‌اند؛ اما بیرونی در آثار الباقیه "مبدأ آن را از زمان خود اسکندر مقدونی و سال ۲۷م تولد او میداند". آغاز سال این تاریخ پاییز ۳۱۲ قم بوده است و در قرون وسطی اول اکتبر روز اول سال سلوکی محسوب میشده است. در مجسطی بطلمیوس تاریخی به نام تاریخ کلدانیها ذکر شده است که تقریباً با همین تاریخ سلوکی تطبیق میکند و آغاز آن از بهار سال ۳۱۱ قم است. ماههای سال سلوکی را در دوره‌ی اسلامی ماههای رومی میگفتند و سال سلوکی از تشرین اول آغاز میشده است، که با ماه اکتبر تطبیق میکرد و آخرین ماه ایلول بوده است که با ماه سپتامبر منطبق است. آغاز سال اول هجرت مطابق است با ۱۵ تموز سال ۹۳۳ سلوکی (۱۵ ژوییه‌ی ۶۲۲ بم). نزد مورخان اسلامی به تاریخ اسکندری، تاریخ رومی، و تاریخ ذوالقرنین معروف است.

گاهنامک (gāhnāmak) یا **گاهنامه** یا **گهناماه**، کتابی به زبان پهلوی ساسانی در باره‌ی رتبه‌های دولتی یا مراتب در زمان ساسانیان، که اصل آن از میان رفته است، و به گفته‌ی مسعودی در التنبیه

و الاشراف، شامل 600 رتبه بوده است. این کتاب جزء کتاب بزرگتری بوده است به نام آیین‌نامک، که به طور کلی در باره‌ی رسوم و آیین و نظامات و تشریفات معمول در دربار ساسانی، و شامل هزاران ورق بوده است. و در زمان مسعودی، کامل آن جز در نزد موبدان و رؤسای زرتشتی موجود نبوده است. گاهنامک ظاهراً به عربی ترجمه شده بوده است، زیرا مطالبی که نویسندگان و مورخان اسلامی در باره‌ی مراتب و وظایف عمال دوره‌ی ساسانی نقل کرده‌اند مأخوذ از آن است.

گاهنامه، کتاب؛ ← گاهنامک.

گاهنبار: ← گهنبار.

گاهواره‌ای به طاقهای طویل به شکل نیمه‌استوانه گفته میشود (شکل). اگر این گونه طاقها

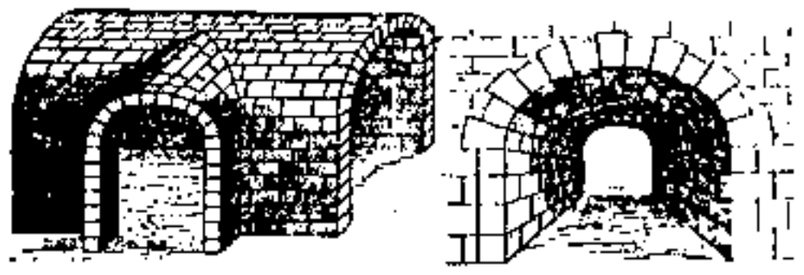

زاویه هم داشته باشد به همین نام خوانده میشود.

گایا[1] (gāyā)، شهر (جم ۱۳۳٬۷۰۰)، ایالت بهار، ش هند. این ناحیه را زائرین هندو مقدس میشمارند، و به زیارت معبد ویشنوپد (višnupad) [قدمگاه ویشنو] میروند. بوده گایا در ح ۹٫۵کیلومتری ج آن است.

گایا[2] (gāyā) یا **گه**[3] (ge)، در اساطیر یونان، یکی از الاهگان زمینی؛ دختر خائوس، مادر و زوجه‌ی اورانوس (آسمان) و پونتوس[4] (pontos؛ دریا). از فرزندانش از اورانوس سیکلوپها و تیتانها بودند، و از پونتوس پنج الاهه‌ی دریائی به دنیا آورد. چون اورانوس پسرانش را محبوس کرد، وی تیتانها را به سرکردگی کرونوس بر انگیخت، و اورانوس را بر انداخت. او را به عنوان مادر و غذادهنده‌ی همه‌ی اشیاء میپرستیدند.

گایار، قلعه‌ی، فرانسه؛ ← شاتو گایار.

گایاردیا[5] (gāyārdiā؛ از لتی)، (*Gaillardia*)، گیاه یکساله یا چندساله‌ی امریکائی، با گلهای زیبای مینائی زرد یا قرمز.

گایاک (gāyāk؛ از لتی)، (*Guaiacum officinale*)، درخت گرمسیری امریکائی، دارای چوب سخت محکم و صمغ رزینی که در بعضی داروها به کار میرود. آن را خشب الانبیاء، خشب القدیسین، و چوب پیغمبری نیز میگویند.

گایاکول: ← گئوزوت.

گایسریک: ← گنریک.

گایسلر، لوله‌ی: ← گایسلر، هاینریش.

گایسلر[6]**، هاینریش** (hāynriš gāysler)، ۱۸۱۴–۷۹، مخترع آلمانی. نخست شیشه‌گر بود؛ در ۱۸۵۴ کارخانه‌ای برای ساختن اسبابهای علمی دایر کرد. از اختراعات متعددش **لوله‌ی گایسلر** است، و آن لوله‌ای است محتوی گازی رقیق، که چون تخلیه‌ی برق در آن واقع شود نور تولید میشود. رنگ نور مربوط به جنس گاز است. لوله‌ی گایسلر در طیفنمائی به کار میرود. بعضی از اقسام متأخر آن در چراغهای نئون و چراغهای فلورسنت بسیار استعمال میشود. در فارسی اسم او و لوله را گیسلر (geysler) نیز مینویسند.

گایکوار، پیلاجی: ← بارودا.

گایگر[7]**، آبراهام** (ābrāhām gāyger)، ۱۸۱۰–۷۴، خاخام و مستشرق آلمانی، متبحر در زبان سامی و از پیشقدمان اصلاح مذهبی یهود آلمان.

گایگر، شمارگر[8] یا **شمارگر گایگر-مولر** (← گایگر، هانس)، اسبابی که عبور شعاع کیهانی یا

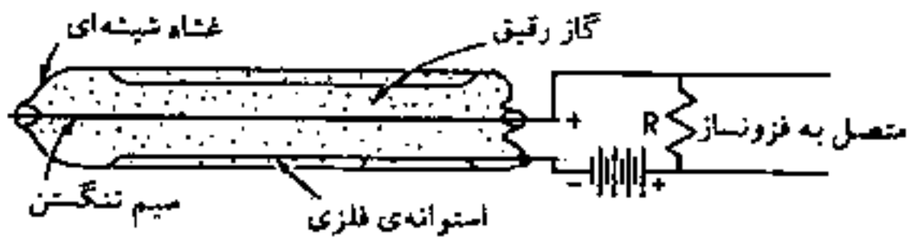

شعاع ایکس یا ذرات یونکر را از درون خود کیفاً و کماً آشکار میسازد. اساساً مرکب است از سیم فلزی نازکی (معمولا از تنگستن) که در داخل استوانه‌ای فلزی و بر امتداد محور آن ممتد است. سیم و استوانه در لوله‌ای شیشه‌ای محتوی گاز رقیقی جا دارند، بین آنها اختلاف سطح برقی ح ۱٬۰۰۰ ولت برقرار میکنند، و این اختلاف سطح را چنان میزان میکنند که تخلیه‌ی برق در شرف وقوع باشد. حال اگر یک شعاع ایکس یا کیهانی یا یک ذره‌ی یونکر وارد لوله شود، تخلیه رخ میدهد، و ولتاژ مقاومتی که در دستگاه کار گذاشته شده پایین میآید. سقوط ولتاژ، پس از فزونسازی، وارد یک چراغ نئون یا بلندگو یا شمارگر مکانیکی میشود. بدین ترتیب، میتوان عده‌ی ذرات یا اشعه‌ی وارد در لوله را در مدت معینی شمرد یا ثبت کرد.

گایگر[9]**، لودویگ ویلهلم** (ludvig vilhelm gāyger)، ۱۸۵۶–۱۹۴۳، مستشرق آلمانی، معلم زبانهای هندواروپائی در ارلانگن و مونیخ. تخصص او بیشتر در اوستا و زبانشناسی هندوایرانی بود. مهمترین آثار او عبارتند از رساله‌ای در خصوص تحصیل زبان اوستائی، لهجه‌های پامیر، رساله‌ی آموختن سانسکریت، و کتاب مبسوط و مشهور طرح زبانشناسی ایران.

گایگر[9]**، هانس** (häns gāyger)، ۱۸۸۲–۱۹۴۵، فیزیکدان آلمانی. چندی در کیمبریج دستیار راذرفرد بود، و در ۱۹۲۵ استاد و در ۱۹۳۶ مدیر مؤسسه‌ی فیزیک مدرسه‌ی فنی عالی برلین شد. به تشویق راذرفرد، تجربه‌هائی در باب مسیر ذرات آلفا انجام داد، و در ۱۹۰۸ بار برقی آنها را تعیین کرد. در ۱۹۱۳، با مارسدن، پخش این ذرات را مورد تحقیق قرار داد، و ثابت کرد که عدد اتمی یک عنصر شیمیائی نماینده‌ی عده‌ی بارهای هسته‌ی آن است. شهرت گایگر عمدةً به سبب اختراع (۱۹۱۳) شمارگری است که بعداً، با همکاری مولر، آن را تکمیل کرد (۱۹۲۸). ← گایگر، شمارگر.

گایگر-مولر، شمارگر: ← گایگر، شمارگر.

گایگوس[10]**، رومولو** (romulo gāyegos) یا **رومولو گالگوس** (gāllegos)، ۱۸۸۴–۱۹۶۹، رمانتویس ونزوئلائی، رئیس جمهور (فوریه-نوامبر ۱۹۴۸) ونزوئلا. اثر معروفش دونا باربارا (سال ۱۹۲۹) است.

گایوس[11] (gāyus)، نه قرن ۲م، حقوقدان رومی. کتاب حقوقی وی، که منبع اطلاع ارزنده‌ای از اوایل حقوق رومی است، در تدوین **کورپوس یولیس کیویلیس** سهمی بسزا داشته است.

گایوس[11] (gāyus) یا **کایوس**[12]، در روم قدیم، یکی از پیشنام[13]ها. در روم قدیم، اشخاص معمولا سه نام داشتند، و نخستین آنها پیشنام بود، که بدان وسیله شخص از سایر کسانی که با وی از یک خانواده بودند تمیز داده میشد (تقریباً مطابق اسم اول کنونی در اسم کامل شخص).

گبر، نام لاتینی جابر ابن افلح و جابر ابن حیان،

گبر (gabr)، نامی که سابقاً به تحقیر به زردشتیان اطلاق میشد. بعضی اصلا آن را از کلمه‌ی "کافر" عربی دانسته‌اند.

گبی(gobi)، بیابان، ← گوبی.

گپ (gap)، تل، ← مرودشت.

گپئو[14] (gepeu) [گ. پ. او.]، علامت اختصاری روسی برای "اداره‌ی پلیس کشوز"]، عنوان سازمان امنیت تجسس در سالهای ۱۹۲۲–۳۴ (← پلیس مخفی). وظایف و اقتدارات آن مانند سازمان سلف خود، چکا، بود. نیز ← کمونیست، حزب، در تجسس.

گپیدها[15] (gepid-)، قبیله‌ای از ژرمنها، که شاخه‌ای از گتها بودند، و نخستین‌بار در قرن ۳م در تاریخ پدید میآیند. مسکن اولیه‌ی آنها ظاهراً بر دریای بالتیک در جزایر واقع در مصب رود ویستول بود، و از آنجا با مهاجرت عمومی گتها به طرف ج و دشتهای غ دانوب رفتند. آتیلا بر آنها پیروز شد، ولی بعداً داکیا را فتح کردند، اما در اواسط قرن ۶م به وسیله‌ی لومباردها و آوارها از میان رفتند.

گتا: ← کاراکالا.

گتلینگ، ریچارد جوردن: ← مسلسل.

گتو[16] (getto)، محله‌ی مجزائی در شهرها که یهودیان مجبور به اقامت دسته‌جمعی در آن بودند. نخستین گتوی اجباری در اواخر قرن ۱۴م در اسپانیا و پرتغال بود. گتوها نوعاً محصور بودند، و دروازه‌ی آنها هر شب در ساعت معینی بسته میشد، و یهودیان مجبور بودند که در آن ساعت در گتو باشند، و الا مجازات میشدند. از معروفترین گتوها گتوی فرانکفورت بود، در ۱۴۶۰ یهودیان مجبور به اقامت در آن شدند، و چند بار دستخوش حریق شد. گتوی رنیز در ۱۵۱۶ تأسیس شد. در ۱۸۷۰ آخرین گتوی شهر رم از میان رفت. در بعضی از ممالک اسلامی نیز گتو به صورت "محله‌ی کلیمیها" وجود داشته است.

گتوند (gatvānd)، بخش (جم، به استثنای نقاط شهری، ۳۳٬۱۵۴ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان). مشتمل است بر ۲ دهستان دیمچه و **گتوند** (جم، به استثنای نقاط شهری، ۱٬۶۱۳ سث ۱۳۴۵ هش؛ دارای ۶ آبادی). مرکز بخش و دهستان، شهر **گتوند** (جم ۵٬۰۵۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۰کیلومتری لغ شوشتر قرار دارد. رود کارون مشرویش میسازد. ساکنین آن از طایفه‌ی بختیارند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش چند دهستان دیگر از جمله سردارآباد و شاه‌ولی نیز جزء بخش گتوند آمده، و ظاهراً جمعیت بخش بر همین اساس است.

---

(1)Gaya (2)Gaea (3)Ge (4)Pontus (5)gaillardia (6)Geissler (7)Geiger (8)Geiger counter (9)Geiger (10)Gallegos (11)Gaius (12)Caius (13)praenomen (14)GPU (15)Gepidae; Gepids (16)ghetto

گتها، قوم ژرمنی، ← گوتها یا گتها.
گتیزبرگ[1] (getizbërg)، شهر (جه ۷'۹۶۰)، ج ایالت پنسیلوانیا، کشمت، نزدیک مرز ایالت مریلند. **پیکار گتیزبرگ**، از نبردهای جنگ داخلی امریکا، در نزدیک این شهر واقع شد (ژوئن‌ـ ژوییه‌ی سال ۱۸۶۳)، بدین نحو که ر. ا. لی، پس از پیروزی در چانسلرزویل، دومین حمله‌ی خود را به جانب ل آغاز کرد، ولی سرانجام عقب نشست. شکست ائتلافیه درین پیکار جریان جنگ را به نفع اتحادیه تغییر داد.
گجر، قبیله، ← گجرات، ایالت.
گجرات (gojarāt)، ایالت (ح ۱۸۹'۰۰۰ کمه، در ۱۹۶۸ جه ۲۴'۵۰۳'۰۰۰) و ناحیه، غ هند. از ل به پاکستان غربی و از غ به دریای عربستان محدود است. مشتمل بر شبه جزیره‌ی کاتهیاوار میباشد. شهرهای عمده‌اش عبارتند از احمدآباد (کرسی)، سورت، بارودا، و راجکوت (rājkut). ایالت گجرات مرکز صنعت نساجی پنبه‌ای هند است. جز ناحیه‌ی کماب کوچ در ل، ناحیه‌ای است حاصلخیز و پر- آب، و از محصولاتش برنج، گندم، و پنبه است. استخراج معادن (نمک، سنگ آهک، منسکنز، کلسیت، و بوکسیت) وسعت دارد. دارای نیروی برقابی است.

گجرات از قبیله‌ی گجر (gojar) یا گوجر (gujar) نام گرفته است، که مردمی چادرنشین بودند، و به هند شمالی هجوم آوردند، و شاخه‌ای از آنان در ح ۷۰۰ به نواحی ساحلی غربی گجرات رسیدند. ناحیه‌ی گجرات مرکز اصلی فرقه‌ی جین است. ثروتمندترین معابد هندوان، یعنی سومنات، بر ساحل کاتهیاوار بود. پس از تاراج این معبد به دست سلطان محمود غزنوی هم گجرات تحت حکومت فرمانروایان هندی بود. در سلطنت علاء- الدین خلجی تحت فرمان شاهان مملکت دهلی قرار گرفت. به سبب لشکرکشی (۱۳۹۸، مطابق ۸۰۰ هق) امیر تیمور به هند، گجرات دستخوش هرج و مرج شد، و حاکم آنجا، مظفر خان، از دهلی استقلال یافت، و در ۱۴۰۷ (۸۱۰ هق) به عنوان مظفر شاه در گجرات به سلطنت پرداخت. بزرگترین سلاطین متأخر گجرات محمود شاه بود، که در ۱۴۵۸-۱۵۱۱ (۸۶۲-۹۱۷ هق) سلطنت کرد.

ثروت و تجارت گجرات توجه پرتغالیها را جلب کرد، و آنان در ۱۵۳۷ جزیره‌ی دیو را اشغال کردند، و در ۱۵۵۹ بندر دامائو را متصرف شدند، که تا ۱۹۶۱ در دست آنان بود. در دوره‌ی اکبر، گجرات به قلمرو تیموریان هند منضم شد (۱۵۷۲، مطابق ۹۸۰ هق)، و سورت بندر عمده‌ی آن شد. در ۱۶۱۲، بازرگانان شرکت هند شرقی در سورت کارخانه یا پایگاه تجارتی دایر کردند، و این نخستین پایگاه بریتانیائیها در هند بود. در ۱۸۰۰ ناحیه‌ی سورت به دست بریتانیائیها افتاد، و در ۱۸۱۸ قسمت اعظم گجرات در تصرف آنان بود. شبه جزیره‌ی کاتهیاوار، بارودا، و بعضی ممالک کوچک دیگر تحت حکومت مهاراجه‌های هندی باقی ماند.

در آخر قرن ۱۹م گجرات در انقلاب صنعتی هند نقش رهبری داشت، و احمدآباد یکی از عمده‌ترین مراکز صنعت پنبه در هند شد. گجرات در بر آمدن نهضت ملی هند نیز نقش مهمی داشت، و از رهبران سیاسی معروف آن میتوان گاندی را نام برد.

پس از استقلال هند، ممالک راجه‌نشین واقع در کاتهیاوار به ایالت واحدی به نام ساوراشتره (sārāštra) مبدل شدند، و بارودا جزء ایالت بمبئی شد. در تجدید سازمان سال ۱۹۵۶، برای وفق دادن ادعای مراتهه‌ها و گجراتیها به شهر بمبئی، سرزمینهای ساوراشتره و مراتهه‌ها جزء ایالت بمبئی قرار داده شد. گجراتیها و مراتهه‌ها با شدت تمام خواستار جدائی شدند، و در ۱۹۶۰ دو ایالت گجرات و مهارشترا ایجاد شد.
گجرات (gojrāt)، شهر (جه ۵۹'۶۰۸)، راولپندی، ل پاکستان غربی، نزدیک رود چناب در ۱۰۹- کیلومتری ل لاهور. شهر کنونی در زمان اکبر تأسیس شد، و این سومین شهری است که در این محل بنا شده. در سال ۱۷۶۵ (۱۱۷۹ هق) به تصرف سیخها در آمد. در ۱۸۴۶ بریتانیائیها بر آن استیلا یافتند، و در ۱۸۴۹، در ← جنگهای سیخ، قدرت سیخها درهم شکسته شد.
گجستک ابالیش، کتاب، ← مانیکان گجستک ابالیش.
گجسته ابالیش، کتاب، ← مانیکان گجستک ابالیش.
گجن، گیاه باطلاقی، ← جگن.
گچ: ← سنگ گچ.
گچبری (gac.bori)، هنر تزیینی ساختن نقش و نگارهای گچی گود و برجسته. در ایران، سفید- کاری با گچ برای پوشاندن زشتی دیوارهای خشتی در زمان اشکانیان معمول بود، و در زمان ساسانیان ظرافت و تنوع در آن روی داد، و با طرحهای هندسی و سایه‌روشنهای گوناگون، به صورت یکی از هنرهای زیبا در آمد. از زمان ساسانیان تا کنون، برای پوشش سقف و دیوار اطاق و آراستن رفها و طاقچه‌ها از آن استفاده شده است. نیز ← آرابسک.
گچساران (gacsārān)، بخش (جه، به استثنای نقاط شهری، ۲۴'۷۷۵ سه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان کهکیلویه، فرمانداری کل کهکیلویه. مشتمل است بر ۲ دهستان پشتکوه باشت و بابوئی و زیرکوه باشت و بابوئی. راه شوسه‌ی اهواز به شیراز از آن میگذرد. به وسیله‌ی راه شوسه‌ی جدید الاحداثی به یاسوج مرتبط است. تیره‌هائی از ایل قشقائی و بویر احمدی در آن قشلاق دارند. محصولاتش غلات، لبنیات، کنجد، و برنج است. بر طبق تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۳۸ هش بخش گچساران از شهرستان بهبهان منتزع و جزء شهرستان کهکیلویه شد. مرکزش دوگنبدان است. ناحیه‌ی گچساران در منتها الیه مناطق نفتخیز ایران است، و در آن بر روی هم ۲۴ حلقه چاه حفر شده که اکنون از ۱۳ حلقه‌ی آن روزانه ۸'۰۰۰ تن نفت بهره‌برداری میشود. در ۱۳۳۳ هش برای توسعه‌ی تأسیسات نفتی آن برنامه‌ی وسیعی تنظیم شد، که عبارت بود از حفر چاههای جدید؛ احداث دستگاههای بهره‌برداری نوین؛ احداث یک کارخانه‌ی برق ۱۲'۰۰۰کیلوواتی؛ و بنای ح ۸۰۰ باب خانه و سایر وسایل لازم. تا ۱۳۳۹ هش نفت گچساران به وسیله‌ی خط لوله به بندر معشور و پالایشگاه آبادان فرستاده میشد. اکنون به وسیله‌ی اوله‌ی زیرزمینی و زیردریائی، برای بارگیری، به جزیره‌ی خارک فرستاده میشود. سابقاً مرکزش قصبه‌ی گچساران، واقع در ۸۵کیلو- متری ج‌ش بهبهان، بود، ولی اکنون چیزی از آن باقی نمانده است.
گجسر (gac.sar)، ده (جه ۴۴ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لورا و شهرستانک، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۷۰کیلومتری ل‌ش کرج. مهمانسرای بزرگی از دوره‌ی رضا شاه کبیر دارد.
گجلرات (geclarāt)، دهستان (جه ۷'۹۸۸ سه ۱۳۴۵ هش)، ج بخش پلدشت، شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۹ آبادی. جاجیم آن در آذربایجان شهرت دارد. مرکزش نازیک (nāzik)، در ۴۰کیلومتری ج پلدشت است. در مآخذ آمار ۱۳۴۵ هش ۲ آبادی به نام نازیک سفلی (جه ۵۱۵) و نازیک علیا (جه ۱'۶۱۱) ذکر شده است.
گد[2]، **ژول** (jül ged)، ۱۸۴۵-۱۹۲۲، سوسیالیست فرانسوی، نام اصلیش **ماتیو بازیل**[3] (mātië bāzil). به سبب پشتیبانی از کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ تحت تعقیب قرار گرفت، و به سویس گریخت. در سال ۱۸۷۷ به فرانسه باز گشت، و از رهبران سوسیالیسم شد. با پ. **لافارگ** به تبلیغ عقاید مارکس پرداخت، و هر یک از آن دو دختری از مارکس را به زوجیت گرفت. با مارکس و لافارگ برنامه‌ای انقلابی تهیه کرد، که کنگره‌ی ملی حزب کارگر در لو هاور آن را اتخاذ کرد (۱۸۸۰). در ۱۸۹۳ به عضویت مجلس نمایندگان انتخاب شد. گد معتقد بود که انقلاب پرولتاریا باید به اقدام دسته‌جمعی صورت گیرد، و آزادی پرولتاریا در اضمحلال سرمایه‌داری است. امکان سازش با دولتهای بورژوا را منکر بود. مع ذلک، پس از آغاز جه I، حس وطنپرستی او غلبه کرد، و حاضر به قبول وزارت شد.
گدار[4]، **آندره** (ānDre godār)، ۱۸۸۱-۱۹۶۵، معمار و باستانشناس فرانسوی. در ۱۹۲۸ برای اداره‌ی امور شهرسازی بغداد عازم آنجا شد. در مصر، سوریه، افغانستان، و هند نیز کار کرد. اما کارهای مهم وی در ایران صورت گرفت؛ در ۱۳۰۸ -۳۶ هش مدیریت امور باستانشناسی را بر عهده داشت، و به ترمیم آثار تاریخی، تنظیم موزه‌ی ایران باستان، و فهرست کردن گنجینه‌های هنری کشور مشغول بود. کتابی در باب مفرغهای لرستان منتشر کرد (۱۹۳۱)، و مجموعه‌ی آثار ایران را در شرح و توصیف آثار تاریخی و هنری تدوین کرد. اثر دیگرش کتاب هنر ایران (۱۹۶۲) است.
گدارچیتی (godārciti)، دهستان (جه ح ۱۱'۰۰۰) بخش هندیجان، شهرستان بندر معشور، استان ششم (خوزستان)، دارای ۶(۱) آبادی. از رود زهره مشروب میشود. مرکزش، **گدارچیتی** (جه ۳۲۱ سه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۷کیلومتری ل‌ش هندیجان قرار دارد. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به این صورت نیامده است.
گداز[5]، در فلزگری، گداختن یا ذوب کردن، بالاخص برای استخراج فلزی از کانه‌ی آن. بنا بر نوع فلز و کانه، طریقه‌های گداز متفاوت است، ولی نمونه‌ی آنها همان است که در کوره‌ی بلند و کوره‌ی انعکاسی دیده میشود.
گدازار[6] (godāzār)، در شیمی، هر ماده‌ای که چون به ماده‌ی دیگر افزوده شود دمای ذوب آن را

(۱)Gettysburg (۲)Guesde (۳)Bazile (۴)Godard (۵)smelting (۶)flux

پایین آورد. گدازاری که پیش از ذوب کردن کانه به آن افزوده شود وسیله‌ی جدا کردن ناپاکیهای فلز است. گدازاری که در ذوب آهن به کار میرود عموماً سنگ آهک است. این ماده بسهولت با ناخالصیها ترکیب میشود، و ریم آهن میسازد که جدا کردن آن از آهن گداخته آسان است. برای جدا کردن فلزات پست از طلا و نقره، گدازارهائی مانند بوره، کربونات سودیوم، و کربونات پوتاسیوم به کار میرود.

گدازه[1] (godāze) یا **سعیر آتشفشانی**، فنس لاو (lāv)، سنگ آذرینی که از تنوره‌ی آتشفشانها در قعر دریاها یا در خشکیها، یا از شکافهای زمین خارج میشود. این کلمه را هم به مواد مایع و هم به مواد جامد اطلاق میکنند. گدازه‌ها مرکبند از سیلیس و سیلیکاتهای فلزی، به رنگها و سازمان‌های متفاوت. پیش از آنکه گدازه در معرض هوا قرار گیرد آن را ماگما گویند. فرضیه‌های مختلف برای توجیه مایع بودن ماگما و دمای آن و مبدأ و علت خروج آن از داخل زمین وجود دارد.

گدانسک: ← دانتزیگ.

گدانیسک (gdānysk)، ← دانتزیگ.

گدایان، در تاریخ فروبومان و هلند، ← گو.

گدایان دریا: ← گو.

گدروسیا[2] (gedrosiā)، مملکت قدیم، جغ آسیا، تقریباً مطابق مکران حالیه (جش ایران) و بلوچستان، که جزئی از آریانا و از ایالات امپراطوری ایران بود. از ل به درانگیانا و آراخوسیا، از ش به هندوستان، از ج به دریای عربستان، و از غ به کارمانیا محدود بود. در تاریخ به جهت مشقاتی که سپاهیان کوروش و اسکندر در عبور از آن متحمل شدند معروف است.

گدزدن، جیمز: ← گدزدن، معامله‌ی.

گدزدن، معامله‌ی[3] (gadzdən)، معامله‌ی مربوط به قطعه‌زمینی در ج ایالت اریزونا، کشمکش، که در ۱۸۵۳ جیمز گدزدن (۱۷۸۸–۱۸۵۸)، رجل امریکائی، آن را به مبلغ 10 میلیون دلار از دولت مکزیک خریداری کرد.

گدزهیل[4] (gadzhil)، تپه‌ای در کنت، انگلستان، که در نمایشنامه‌ی هنری IV (شکسپیر) نامش آمده است.

گدوک (gaduk)، بزرگترین تونل راه آهن، در خط شمال، به طول ۲۸۸۷٫۲۷ متر، که بین ایستگاه گدوک و دوگل (dogal)، در ۴۱کیلومتری ج پل سفید قرار دارد.

گدیمیناس: ← لیتوانی.

گدینگتن[5] (gedingtən)، دهکده، ل ولایت نورثمتن‌شر، انگلستان مرکزی. یکی از صلیبهای تشییع جنازه‌ی النر آو کستیل در 1290 در اینجا بر پا شد.

گدینگن، لهستان، ← گدینیا.

گدینیا[6] (gdinia)، آلمانی **گدینگن**[7] (gdingen)، شهر (جم تخمیناً ۱۶۱٬۰۰۰)، ایالت گدانسک، ل لهستان، بر دریای بالتیک و خلیج دانتزیگ. اصلا یک دهکده‌ی ماهیگیری آلمان بود؛ در سال ۱۹۲۰ به لهستان انتقال یافت. بندر گدینیا پس از ۱۹۲۴ برای بینیازی لهستان از دانتزیگ ساخته شد. در ۱۹۳۴ از بنادر مهم دریای بالتیک بود. بندرگاهش در جج II سخت آسیب دید. در 1950 همه‌ی خرابیها ترمیم شد و گدینیا دگربار بندر تجارتی مهمی بود. از مراکز مهم راه آهن نیز هست، و صنایع فلزی، ماشینسازی، و غذائی دارد.

گذرگاه شمال شرق[8]، راهی دریائی بین قطا و فکه در امتداد ساحل شمالی اروپا و آسیا. در دوره‌ی اکتشافات جغرافیائی در قرن ۱۵م، کوششهائی برای یافتن راهی تازه به ختا و هند به عمل آمد. بیشتر این مساعی متوجه یک گذرگاه شمال غرب بود. کوشش برای عبور از دریاهای سرد ل اروپا و آسیا از دریای شمال به فکه، یعنی برای یافتن گذرگاه شمال شرق، در درجه‌ی دوم قرار داشت. مع ذلک، دریانوردان انگلیسی، روسی، و هلندی در جستجوی راهی برای کشتیرانی در طول ساحل شمالی روسیه و در دریاهای شمالگان بودند. در قرن ۱۶م، و. بارنس کوششهای قابل توجه برای یافتن گذرگاه شمال شرق مبذول کرد، و ه. هودسن در قرن ۱۷م به همین کار دست زد. با انحطاط دریانوردی هلند بعد از قرن ۱۷م، پویش عمدةً به وسیله‌ی روسها صورت گرفت؛ از کسانی که بدین منظور اعزام شدند ویتوس برینگ بود (← برینگ، تنگه‌ی)، که به آلاسکا راه یافت. ولی عبور از گذرگاه شمال شرق به وسیله‌ی نوردنسکیولد سوئدی انجام گرفت (۱۸۷۸–۷۹). پویندگان دیگری به همین کار اقدام کردند، که از آن جمله ر. آموندسن بود (۱۹۱۸–۲۰). ویلکیتسکی (vilkitski) کارمند نیروی دریائی روسیه، نخستین شخصی بود که گذرگاه را از غ به ش با کشتی پیمود (۱۹۱۳–۱۵). در سالهای اخیر روسیه‌ی شوروی با تأسیس بنادر جدید و بهره‌برداری از منابع پسکرانه‌ها راهی دریائی در امتداد گذرگاه شمال شرق دایر نگاه داشته است. ناوگانی از یخشکنهای روسی، باکومک هواپیماهای اکتشافی و نیز پایگاههای رادیوئی هواشناسی، راه را در ماههای ژوئن تا سپتامبر برای کشتیرانی مهیا نگاه میدارد.

گذرگاه شمال غرب[9]، راهی دریائی بین قطا و فکه در امتداد ساحل شمالی امریکا، که مدتهای مدید دریانوردان در جستجوی آن بودند. پس از آنکه پویندگان بعد از کریستوف کلمب ثابت کردند که قاره‌ی امریکا سدی در برابر رسیدن به مشرق‌زمین است، هنوز این امید باقی بود که گذرگاهی طبیعی برای رسیدن به مشرق در این قاره‌ی جدید بتوان یافت. در عین حال، کسانی در صدد آن بودند که با دریانوردی مستقیم از "راس" کره‌ی زمین یا از داخل گذرگاهی در شمال اروپا و آسیا (← گذرگاه شمال شرق) به ختا و هند راه یابند. ولی مهمترین راه گذرگاه شمال غرب بود، و تصور میکردند که این گذرگاه وسیله‌ی عبور از میان سد امریکا به دریای جنوب است. در طی قرنها حتی پس از آنکه ثابت شد چنین گذرگاهی ارزش تجارتی ندارد اشخاصی تلاش کردند تا این راه را پیدا کنند. حتی از قرن ۱۶م جستجوی گذرگاه شمال غرب مورد توجه بود. پویندگانی مانند ژ. کارتیه، س م. فروبیشر، ج. دیویس، و حتی س ف. دریک، آرزوی یافتن این راه را داشتند. در اوایل قرن ۱۷م، ه. هودسن در ضمن جستجوی راه نزدیکی به مشرق، کشتی خود را به طرف ل راند، و در این دریانوردی خلیج هودسن را کشف کرد. پس از وی، ویلیام بفین خلیج بافن را کشف کرد (۱۶۱۶)، که سرانجام گذرگاه شمال غرب را از همین جا یافتند. اکتشاف خلیج هودسن در ابتدا بسیار مایه‌ی امیدواری شد. رجال و بازرگانان انگلیسی پویش در این ناحیه را تشویق میکردند. هدف عمده‌ی آنان شرکت خلیج هودسن یافتن همین گذرگاه شمال غرب بود، ولی مدیران شرکت کمتر به این هدف توجه کردند. در قرن ۱۸م، ج. کوک در صدد بر آمد که از غ وارد گذرگاه شود، ولی پیش از آنکه به نتیجه‌ای برسد در گذشت. بریتانیائیها، اسپانیائیها، و امریکائیها به پویش ساحل فکه پرداختند (نیز ← لا پروز)، روسها اطراف کامچاتکا و آلاسکا را پوییدند، و این پویشها، توأم با مسافرت‌های ا. مکنزی، دوره‌ی بتر جدید را مشخص کرد. جنگهای با فرانسه جستجوی گذرگاه را قطع کرد، و پویشهائی که پس از آن صورت گرفت جنبه‌ی علمی یافت، و پس از سفر ۱۸۱۸ سر ج. راس، انگیزه‌ی عمده در پویش ناحیه‌ی شمالگان کسب اطلاعات بیشتر از این ناحیه بود. سر جان برو و و. سکورزبی مشوق این پویشها بودند. مسافرتهای دیگر راس، و مسافرتهای سر و. ا. پری، سر ج. بک، سر ج. فرانکلین، و دیگران اطلاعات مربوط به شمالگان و گذرگاه شمال غرب را وسعت داد. سر ر. ج. مکلور در سفر ۱۸۵۰–۵۴ در امتداد شمال قاره‌ی امریکا از غ در گذرگاه نفوذ کرد، و از طریق خشکی هم به خلیج وایکاونت ملویل رسید، که در ۱۸۱۹–۲۰ پری از ش بدان رسیده بود. مکلور نخستین کسی بود که وجود گذرگاه شمال غرب را، که مدتهای مدید در جستجوی آن بودند، ثابت کرد. ولی عبور از این گذرگاه نخستین‌بار در ۱۹۰۳–۶ به وسیله‌ی ر. آموندسن صورت گرفت.

اگرچه از کوششهائی که در جستجوی گذرگاه شمال غرب مبذول شد راه تجارتیی به دست نیامد، این جستجوها بیحاصل نماند، زیرا سبب پویشهای پردامنه در نواحی شمال شد.

گذر لوطی صالح (gozare luti sāleh)، گذری در تهران، در محله‌ی بازار، که به لوطی صالح منسوب است. نقشه‌های تهران را در صفحات ۶۹۶–۶۹۷ و ۷۰۰–۷۰۱ ملاحظه کنید (وسط قسمت زیرین نقشه، به نام "گذار لوطی صالح").

گر، ده، جیرفت، ← کوه‌شهری.

گرا[10] (gerra)، بندر قدیم، ش عربستان، بر ساحل جغ سینوس پرسیکوس (خلیج فارس)، نزدیک قطیف کنونی. استرابون و پلینی از آن یاد کرده‌اند. شهر ساحلی کنونی عقیر (oqayr) محتملا بر جای آن است.

گرا[11] (gera)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۱۱۵٬۷۴۸)، جمهوری دموکراتیک آلمان، در ایالت سابق تورینگن، ش آلمان مرکزی. تا ۱۹۱۸ پایتخت امیرنشین رویس (شاخه‌ی جوانتر) بود. از مراکز نساجی و محل تقاطع شبکه‌ی خطوط آهن است.

گراب (garāb)، ده (جم ۱٬۷۳۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان علیشیروان، بخش سابق (حالیه شهرستان)

---

(1)lava (2)Gedrosia (3)Gadsden Purchase (4)Gadshill (5)Geddington (6)Gdynia (7)Gdingen (8)Northeast Passage (9)Northwest Passage (10)Gerra; Gerrha (11)Gera

بدره، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۴۵کیلومتری چغ ایلام. محصولش غلات و توتون است.

گراتس[1] (grāts)، شهر (در ۱۹۶۹ جه ۲۵۳٬۰۰۰)، کرسی ایالت ستیریا، چش اتریش، بر رود مور. دومین شهر بزرگ اتریش، محل تقاطع شبکه‌ی خطوط آهن، و از مراکز کشاورزی و صنعتی (فلزگری، ماشینسازی، کاغذسازی، و آب جو-سازی) است. احتمالا در قرن ۱۲م تأسیس شد. کلیسای جامعی به سبک گوتیک از قرن ۱۵م و چندین کلیسای دیگر از قرون ۱۳م-۱۵م دارد. در دانشگاه آن (تأسیس ۱۵۸۵) کپلر چندین سال تدریس کرد. موزه‌اش (تأسیس ۱۸۱۱) از زیباترین موزه‌های اتریش است. امپراطور فردیناند II در گراتس مدفون است.

گراتسیانو، جووانی: ← گرگوریوس VI.

گراتسیانی[2]**، رودولفو** (rodolfo grātsiāni)، ۱۸۸۲-۱۹۵۵، مارشال ایتالیائی. در سال ۱۹۳۵ فرماندار سومالیلند ایتالیا، و در ۱۹۳۶-۳۷ نایب-السلطنه‌ی حبشه بود. در ۱۹۳۹ رئیس ستاد ارتش ایتالیا و در ۱۹۴۰ فرماندار لیبی شد. در جنگ II سپاهیان وی مقهور نیروهای بریتانیا شدند (زمستان ۱۹۴۰-۴۱. ← افریقای شمالی، پیکارهای) و وی از مقام خود استعفا کرد. در ۱۹۴۵ به اتهام خیانت توقیف، و در دادگاه نظامی محکوم شد (۱۹۵۰). چند ماه بعد از زندان آزاد شد، و در حزب فاشیست جدید به فعالیت پرداخت.

گراتیانوس[3] (grātiānus)، ۳۵۹-۸۳، امپراطور روم. پدرش والنتی‌نیانوس I او را در امپراطوری شریک خود ساخت (۳۶۷)، و بعد از وفات (۳۷۵) پدر، با برادر سه‌ساله‌ی خود والنتی‌نیانوس II در امپراطوری روم غربی شریک شد، و بس ایالات رومی در بریتانیا، گل، و اسپانیا فرمانروائی کرد. بعد از وفات (۳۷۸) والنس، امپراطور روم شرقی، سردار خود تئودوسیوس (بعداً تئودوسیوس I) را در امپراطوری روم شرقی با خود و برادرش شرکت داد. قدیس آمبروسیوس را به عنوان مشاور انتخاب کرد، و به ریشه‌کن کردن بتپرستی پرداخت. با قبایل وحشی مهاجم با موفقیت جنگید. در اواخر سلطنت امور مملکت را به یکسو نهاد، و همّ خود را صرف شکار کرد. عاقبت هنگام فرار از مقابل ماکسیموس، که سپاهیان امپراطوری را در گل شمالی شکست داده بود، به قتل رسید.

گراتیانوس[3]**، یوهانس** (yohānnes grātiānus)، نق ۱۱۴۰، راهب ایتالیائی و واضع علم قانون کلیسائی. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. در فلسفه‌ی مدرسی و حقوق رومی متبحر بود. اثر بزرگش در باب قانون کلیسائی کتاب دکرتوم (dekretum) است، که در ۱۱۴۰ پدید آمد.

گراتیای: ← الاهگان رحمت.

گراثیان[4]**، بالتاسار** (bāltāsār grāţiān)، ۱۶۰۱-۵۸، فیلسوف و نویسنده‌ی یسوعی اسپانیائی. مردی فاضل و هجاگوی بود. اثر معروفش، کتاب نقد (۱۶۵۱-۵۷)، در سه قسمت نظیر سه مرحله‌ی حیات آدمی، است، و در آن مسائل مورد توجه فلاسفه، علمای اخلاق، و رجال مملکت را بررسی کرده است.

گراچقا (garā.caqā)، ده (جه ۱٬۰۴۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان، ۶- کیلومتری ل همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، لبنیات، و انگور است.

گراخک (gorāxk)، ده (جه ۱٬۰۰۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شاندیز، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۱۸کیلومتری لغ طرقبه.

گراد[5] (grād، فنـ)، واحدی برای اندازه‌گیری قوسها و زوایا، معادل $\frac{1}{100}$ زاویه‌ی قائمه (۹۰ درجه). نیز ← درجه.

گرادیان[6] (grādiān، از فنـ) یا **زینه**، در تکمیل مقاله‌ی زینه. ۱. در آنالیز حاملی، گرادیان یک تابع حاملی است که مؤلفه‌هایش در امتداد محورهای مختصات مشتقات جزئی آن تابع هستند. ۲. در هواشناسی، نرخ تغییر یک عنصر هواشناسی نسبت به مسافت. در جهت قائم، گرادیان دما بر حسب دمای صدبخشی در 100 متر بیان میشود؛ در جهت افقی، گرادیان فشار بر حسب میلیبار (← بار) در 100 کم یا بر حسب درجه‌ی جغرافیائی (۱۱۱ کم) بیان میشود. ۳. در فیزیک، گرادیان پتانسیل نرخ تغییر پتانسیل برقی یا مغناطیسی در فضا در امتداد میدان است؛ در این حالت عبارت است از حاملی عمود بر سطوح هم‌پتانسیل، و مقدار آن برابر است با مشتق پتانسیل U، $(\frac{dU}{dn})$، که در امتداد این عمود گرفته شود؛ مؤلفه‌های آن بر محورها عبارتند از،

$$\frac{\partial U}{\partial x};\frac{\partial U}{\partial y};\frac{\partial U}{\partial z}$$

گراردسکا، اوگولینو دلا: ← اوگولینو د لا گراردسکا.

گراردو، اسم ایتالیائی، ← گراردوس، اسم.

گراردوس (gerārdus)، اسم لاتینی (اصلا ژرمنی) برای مرد، که ضبط اصلی آن Gerardus است. بعضی از اعلام همریشه‌ی آن،

زبان	ضبط اصلی	ضبط فارسی در این کتاب	
اسپانیائی	Gerardo	خرارذو	(xerārdo)
آلمانی	Gerhard	گرهارد	(gerhārd)
انگلیسی	Gerard	جرارد	(jerārd)
ایتالیائی	Gerardo	جراردو	(jerārdo)
ایتالیائی	Gherardo	گراردو	(gerārdo)
فرانسوی	Gérard	ژرار	(jerār)
هلندی	Gerard	خرارد	(xerārd)

گراردوس کرمونسیس[7] (gerārdus kremo-nensis) یا **ژرار کرمونائی**[8] (jerāre kremo-nā'i)، ح ۱۱۱۴-۱۱۸۷، مترجم بزرگ آثار عربی به لاتینی، متکرمونا (ایتالیا). سخت مشتاق تحصیل مجسطی بود، و چون این کتاب در آن زمان به لاتینی ترجمه نشده بود، به تولدو رفت، و به تحصیل زبان عربی مشغول شد، و سپس تا آخر عمر به ترجمه پرداخت، و فعالیت وی در این باب کم‌نظیر است. آثار مترجمه‌ی او در منطق، فلسفه، ریاضیات و نجوم یونانی، ریاضیات و نجوم اسلامی، فیزیک و مکانیک، طب اسلامی، کیمیای اسلامی، و غیره است. کتاب قانون ابوعلی سینا، و بعضی از آثار فارابی، کندی، بنوموسی، خوارزمی، فرغانی، نیریزی، ثابت ابن قره، جابر ابن افلح، ابن هیثم، رازی، و غیره را به لاتینی ترجمه کرد.

گراز: ← خوک.

گراز فارنزه: ← فارنزه، گراز.

گرازه (gorāze)، در شاهنامه، پهلوان ایرانی، از خاندان گیو گودرز. از پهلوانان و سران سپاه ایران در عهد سلطنت کیکاووس و جنگ او با شاه مازندران، و جنگ رستم با شاه هاماوران برای رهائی کیکاووس از بند بود؛ در عهد کیخسرو و جنگهای او با افراسیاب نیز از پهلوانان نامبردار ایرانی بود. در جنگ یازده رخ، همنبرد خود، سیامک تورانی، را در کشتی چنان بر زمین کوفت که استخوانهای وی خرد شد و جان سپرد.

گرازیلا[9] (grāziellā)، رمان کوتاهی از لامارتین (ترجمه‌ی فارسی). موضوع رمان شرح دلباختگی نویسنده به دختر ماهیگیری از اهالی نایل، به نام گرازیلا (گرانسیلا)، است. این ماجرا، که طی سفر (۱۸۱۱) شاعر به ایتالیا روی میدهد، با مرگ جانسوز معشوقه به ناکامی می‌انجامد. واقعیت وجودی گرازیلا مورد بحث و شک فراوان محققان قرار گرفته، و به احتمال زیاد زاییده‌ی تخیلات خود نویسنده بوده است. در نگارش (۱۸۴۹) گرازیلا شور و شیدایی و رقت احساسی زیادی به کار رفته است.

گرازینه[10] (gorāzine)، در بعضی از جانوران، مانند فیل، فیل دریائی، گراز، و غیره، دندانی بسیار بزرگ که از دهان بیرون آمده و جانور از آن برای کندن زمین و دست یافتن به خوراک یا وسیله‌ی دفاع استفاده میکند. بیشتر گرازینه‌ها دندانهای انیاب است، ولی دو گرازینه‌ی فیل از دندانهای ثنایا است.

گراس[11] (grās)، شهر (جه ۲۲٬۱۸۷)، ولایت آلپ-ماریتیم، چش فرانسه. شهری زیبا و دارای موقعیتی زیبا بر تپه‌های مشرف بر کان است. اطراف آن را بهنه‌های گلکاری‌شده و باغهای گل سرخ فرا گرفته است. از مراکز صنعت عطرسازی فرانسه است. آسایشگاهی برای مسلولین دارد.

گراس[11]**، کنت فرانسوا ژوزف پول دو** (kont* frānsuā jozef pol dë grās)، ۱۷۲۲-۸۸، دریاسالار فرانسوی و فرمانده ناوگان فرانسویها در انقلاب امریکا. در ۱۷۸۱ جزیره‌ی توباگو را گرفت. سپس به تقاضای واشینگتن به ویرجینیا رفت، و کورنوالیس را در یورکتاون محاصره کرد. عملیات وی نقش اساسی در پیروزی پیکار یورکتاون داشت.

گراسا، شهر باستانی، اردن، ← جرش.

گراسمان[12]**، هرمان گونتر** (hermān günter grāsmān)، ۱۸۰۹-۷۷، ریاضیدان آلمانی و عالم زبان سانسکریت. شهرت او به سبب کتابی به نام حساب توسیع (۱۸۴۴) است که از وقایع مهم تاریخ ریاضیات در قرن ۱۹م به شمار میرود. در این کتاب، وی جبری طرح کرده است که، در آن، علامات نمایش موجودات هندسی (نقاط، خطوط، صفحات، ...) بر طبق قواعد معینی مورد عمل واقع میشوند. معاصر با گراسمان، و. ر. همیلتن در نظریه‌ی کوائرنیون خود افکار مشابه عرضه کرد. در

(۱)Graz (۲)Graziani (۳)Gratian (۴)Gracían (۵)grad (۶)gradient (۷)Gerardus Cremonensis (۸)Gerard of Cremona (۹)Graziella (10)tusk (۱۱)Grasse (۱۲)Grassmann

حقیقت، گراسمان و همیلتن (و نیز ج. بول) را باید پیشروان جبر نوین به شمار آورد. گراسمان لغتنامه‌ای برای ریگ‌ودا و نیز ترجمه‌ای از ریگ‌ودا تهیه کرد.

گراسمیر[1] (grāsmiər) یا **گرسمیر** (grasmiər)، دهکده و دریاچه‌ای در ولایت وستمرلند، در ناحیه‌ی لیک دیستریکت، انگلستان. خانه‌ای در دهکده که وردزورث در ۱۷۹۹–۱۸۰۸ در آنجا میزیست اکنون موزه است. ت. د کوینسی و کولریج نیز در اینجا زیسته‌اند. وردزورث در آنجا مدفون است.

گراش (gerāš)، شهر (جه ۷٬۸۸۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ ۲۰کیلومتری غ لار. محصولش غلات و خرما است.

گراف، لقب، ← کنت؛ القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

گراف[2]، **راینیر دو** (rāynir dë grāf)، ۱۶۴۱–۷۳، طبیب هلندی. کتابی در ماهیت و عمل ترشح لوزالمعده نوشت (۱۶۶۴). در اعضای تناسلی تحقیق کرد، و گلچه‌های تخمدان را ـ که به نام او به گلچه‌ی دو گراف معروف است ـ کشف و توصیف کرد (۱۶۷۲).

گراف[3]، **کارل هاینریش** (kārl hāynriš grāf)، ۱۸۱۵–۶۹، مستشرق آلمانی و مفسر عهد. در ستراسبورگ الاهیات و در لایپزیک استشراق آموخت. آثارش مشتمل است بر ترجمه‌ی گلستان سعدی (۱۸۴۶)، ترجمه‌ی بوستان سعدی (۲ جلد، ۱۸۵۰)، کتاب اسفار تاریخی کتاب عهد عتیق (۱۸۶۶). متن بوستان را در ۱۸۵۸ به چاپ رسانید.

گرافیت[4] (grāfit، فنـ)، شکلی دگروار از کربون؛ که به نام پلومباژین[5] (plombājin) و سرب سیاه نیز نامیده میشود. خاکستری تیره یا سیاه، متبلور (غالباً به صورت پولکهای لغزان)، چرب، نرم، و با جلای فلزی است. برق را خوب هدایت میکند، و در دماهای بسیار عالی ذوب نمیشود و بآسانی نمیسوزد. در طبیعت به صورت توده‌هائی به رنگ سیاه خاکستری، بیشکل یا متبلور، همراه با ناخالصیها یافت میشود، و از نواحی مختلف زمین آن را استخراج میکنند، و نیز آن را مصنوعاً از عمل آوردن زغال سنگ سخت در کوره‌های برقی به دست میآورند. مغز مداد مخلوطی از گرافیت و گل رس است. بوته‌هائی را که باید حرارت زیاد ببینند، و نیز الکترودها را معمولا از گرافیت میسازند. در صیقل دادن بخاریهای فلزی و در بعضی از رنگها، و همچنین به عنوان لیزانه، از گرافیت استفاده میشود.

گرافیدیون: ← قرابادین.

گراکوس[6] (grākkus)، نام دو رجل اصلاح‌طلب رومی، پسران کورنلیا. **تیبریوس سمپرونیوس گراکوس** (tiberius sempronius)، فت ۱۳۳ قم، مشاهده کرد که، به سبب گرد آمدن ثروت و املاک در دست عده‌ای معدود، طبقه‌ی متوسط رو به نابودی است، و از این وضع سخت متوحش شد، و در انتخابات تریبون مردم برای سال ۱۳۳ قم شرکت کرد، و پس از اینکه انتخاب شد قانون سمپرونیوسی را، که هدفش توزیع مجدد املاکی بود که اشراف تصرف کرده بودند، به تصویب رسانید (← تقسیم اراضی، قوانین). در انتخابات بعد مجدداً داوطلب شد، ولی سنا انتخابات را به تعویق انداخت. در شورش بزرگی که روز بعد روی داد گراکوس به قتل رسید. **گایوس سمپرونیوس گراکوس** (gāyus)، فت ۱۲۱ قم، در ملأعام گرفتن انتقام برادر و اتمام برنامه‌های اصلاحی او را تعهد کرد. پس از اینکه به تریبونی انتخاب شد (۱۲۳ قم)، یک رشته اصلاحات اجتماعی مهم را آغاز کرد. در ۱۲۲ قم دگربار انتخاب شد، و به طرحهای نوینی برای محدود کردن اختیارات کنسولها و سناتورها پرداخت. در ۱۲۱ قم در انتخابات توفیق نیافت. در شورشی که بر سر الغای اقدامات او درگرفت به قتل رسید. در فاصله‌ی 10 سال، مرتجعین همه‌ی اصلاحات برادران گراکوس را از میان بردند، و جنگ سیاسی و اجتماعی دگربار آغاز شد، و در مبارزات خونین ماریوس و سولا به اوج رسید.

گرام[7]، **هانس کریستیان یوآکیم** (hāns kris-tiān yoākim grām)، ۱۸۵۳–۱۹۳۸، پزشک دانمارکی. طریقه‌ی رنگامیزی افتراقی را که برای تمیز دادن و طبقه‌بندی باکتریها به کار میرود وضع کرد.

گرامافون: ← فونوگراف.

گرامون[8]، کنت **فیلیبر دو** (kont filiber dë* grāmon)، ۱۶۲۱–۱۷۰۷، درباری فرانسوی عهد سلطنت لوئی XIV. به سبب رقابت عشقی با لوئی تبعید شد. در ۱۶۶۳–۶۴ در انگلستان زیست، و از درباریان چارلز II بود، و با الیزابت همیلتن، خواهر ا. همیلتن ازدواج کرد. خاطراتی که گرامون برای همیلتن نقل کرد اساس کتاب زندگینامه‌ی گرامون به قلم همیلتن شد. این کتاب منبع گرانبهائی برای پی بردن به اوضاع اجتماعی آن عصر است.

گران، مجارستان، ← استرگوم.

گراناذا، اسپانیا، ← غرناطه.

گراناذا[9] (grānāḏā)، شهر (جه تخمیناً ۴۴٬۲۸۱)، غ نیکاراگا، بر دریاچه‌ی نیکاراگا؛ بنای ۱۵۲۴.

گراناذوس[10]، **انریکه** (enrike grānāḏos)، ۱۸۶۷–۱۹۱۶، آهنگساز و پیانونواز اسپانیائی. مشهورترین اثرش گویسکاس (۱۹۱۲–۱۴) است، که قطعاتی برای پیانو است، که بعداً اساس اپرائی به همین نام شد.

گران پارادی، قله، ایتالیا، ← گران پارادیزو.

گران پارادیزو[11] (grān pārādizo)، فنـ **گران پارادی**، قله‌ای به ارتفاع ۴٬۰۶۰ متر، در ناحیه‌ی وال د/آئوستا، لغ ایتالیا. بلندترین قلل آلپ در ایتالیا است.

گران پری دو رم[12] (grān pri dë rom)[فنـ، ← جایزه‌ی بزرگ رم]، جایزه‌ای که دولت فرانسه از طریق مسابقه به هنرجویان هنرهای زیبا اعطا میکند. این جایزه عبارت است از هزینه‌ی ۴ سال تحصیل در آکادمی فرانسه در شهر رم و معافیت از خدمت نظام. همه‌ی حجاران، نقاشان، معماران، حکاکان، و موسیقیدانان فرانسوی که سنشان بین ۱۵ و ۳۰ سال باشد، و مقدمات مقرر را در ← مدرسه‌ی بوزار یا جاهای دیگر به پایان رسانیده باشند میتوانند در مسابقه شرکت کنند. این جایزه را لوئی XIV در ۱۶۶۶ تأسیس کرد.

گرانت[13]، **یولیسیز سیمسن** (yulisiz simsən grānt)، ۱۸۲۲–۸۵، فرمانده کل سپاهیان اتحادیه در جنگ داخلی امریکا و ۱۸مین رئیس جمهور (۱۸۶۹–۷۷) کشمت. در پیکار ویکسبرگ به پیروزی درخشانی نائل شد، و پس از پیکار چتنوگا به فرماندهی کل ارتقا یافت (۱۸۶۴). در سال ۱۸۶۵ تسلیم ر. ا. لی را پذیرفت. در نتیجه‌ی پیروزیهائی که در جنگ به دست آورده بود شهرت و اعتبار فراوان یافت. حزب جمهوریخواه او را نامزد انتخابات سال ۱۸۶۸ کرد، و وی به ریاست جمهور برگزیده شد، و در ۱۸۷۲ مجدداً انتخاب شد. در زمان او قوانین مالی موافق با منافع بازرگانان و صاحبان صنایع وضع شد. اگرچه گرانت خود درستکار بود، با سیاستمداران و سرمایه‌داران بدنام سازش کرد. در سیاست خارجی، دوران زمامداری او شاهد پیروزیهای قابل ملاحظه‌ای بود. گرانت کتابی نوشته است به نام تذکره‌های شخصی (۲ جلد، ۱۸۸۵–۸۶) که از جمله‌ی روایات نظامی مهم است.

گرانتا (grāntā)، رود، انگلستان، ← کم.

گراند شارتروز[14] (grānd šārtrëz)، کوهستانی در ولایت ایزر، جش فرانسه، در آلپهای دوفینه. بلندترین قله‌اش ۲٬۰۸۷ متر ارتفاع دارد. در اینجا در دره‌ی مرتفعی قدیس برونو دیر معروف **لا گراند شارتروز** را بنا نهاد (۱۰۸۴). این صومعه مرکز اصلی کارتوزیان بود، تا آنکه در ۱۹۰۳ این فرقه از فرانسه اخراج شد، و مرکز خود را به تاراگونا در اسپانیا منتقل کرد. در ۱۹۴۰ به آنان اجازه‌ی مراجعت داده شد. دیر چند بار منهدم شد؛ بنای کنونی (حالیه موزه است) عمدةً از قرن ۱۷م است. لیکور مشهور شارتروز اصلا از اینجاست.

گرانژون[15]، **روبر** (rober grānjon)، ۱۵۴۵–۸۸، چاپگر فرانسوی و طراح حروف چاپ. آغاز کارش در پاریس بود، و سپس در لیون، آنورس، و رم کار کرد. حروف معروف به حروف سیویلیته[16] را بر اساس یک خط دستی زیبای فرانسوی طرح کرد بدین منظور که در فرانسه جایگزین حروف ایتالیک، که در آن زمان در ایتالیا معمول بود، شود، ولی به سبب خواناتر بودن حروف ایتالیک منسوخ شد. بعدها یکی از انواع حروف چاپ به افتخار وی به نام او موسوم شد.

گران ساسو د/ایتالیا[17] (grān sāsso ditāliā)، دسته‌ای از کوههای آپنن مرکزی، در ناحیه‌ی آبروتتسی ا مولیزه. بلندترین قله‌اش، مونته کورنو (monte korno) یا کورنو گرانده (grānde)، حـ ۲٬۹۱۰ متر ارتفاع دارد.

گرانسون[18] (grānson)، شهر (جه تخمیناً ۲٬۱۰۰) ایالت (کانتون) وو، غ سویس، بر دریاچه‌ی نوشاتل. در ۱۴۷۵ سویسیها در اینجا شارل دلیر را شکست دادند.

گرانش[19] (gerāneš)، جاذبه‌ی متقابل بین اجرام و ذرات ماده در جهان. تا قرن ۱۷م یگانه گواه بر

---

(1)Grasmere (2)Graaf (3)Graf (4)graphite (5)plumbago (6)Gracchus (7)Gram (8)Gramont; Grammont (9)Granada (10)Granados (11)Gran Paradiso (12)Grand Prix de Rome (13)Grant (14)Grande Chartreuse (15)Granjon (16)caractères de civilité (17)Gran Sasso d'Italia (18)Grandson (19)gravitation

این پدیده جاذبه‌ی گرانشی بر سطح زمین بود. فقط افکار مبهمی وجود داشت حاکی از اینکه نیروئی ناشی از خورشید است که سیارات را بر مدارشان نگاه میدارد. کپلر چنین افکاری داشت، ولی از اصول مکانیک بیخبر بود، و بدون این اصول پیشرفت واقعی در باب گرانش امکان نداشت. تقریر قوانین حرکت (← حرکت، در فیزیک) به وسیله‌ی آ. نیوتن زمینه را برای تقریر قانون گرانش آماده ساخت.

قانون گرانش نیوتن، که نظر به کلیت آن **قانون گرانش عمومی** هم خوانده میشود، بدین مضمون است که هر دو ذره‌ی ماده در جهان یکدیگر را با نیروئی در امتداد خط واصل بین آنها جلب میکنند که شدت آن متناسب با اجرام آنها و به نسبت عکس مجذور فاصله‌ی آنهاست. نیوتن پس از مشاهده‌ی نیروی ثقل بر سطح زمین، و مطالعه در قوانین کپلر و حرکت ماه به دور زمین، بدین قانون عمومی رسید، اگر دو ذره با جرمهای m و m′ به فاصله‌ی r از یکدیگر واقع باشند، و F نیروی گرانشی بین آنها باشد، بر طبق قانون نیوتن،

$$(1) F = G\frac{mm'}{r^2}$$

که در آن G مقدار ثابت است؛ این مقدار ثابت را ثابت گرانش میخوانند. دستور فوق مربوط به دو ذره است، و برای محاسبه‌ی جاذبه‌ی گرانشی اجسام دارای ابعاد بزرگ باید به وسایل ریاضی متوسل شد، اما اگر دو جسم مورد نظر کروی و جرم مخصوص آنها یکنواخت باشد، در تعیین جاذبه‌ی گرانشی آنها میتوان جرم کل هر یک را متمرکز در مرکز آن گرفت؛ در این صورت، فاصله‌ی دو جرم مساوی فاصله‌ی مراکز دو کره خواهد بود.

برای محاسبه‌ی F به وسیله‌ی دستور (۱) باید مقدار G را در دست داشت. در زمان نیوتن تعیین کردن G ممکن نبود، زیرا نیروی جاذبه‌ی بین اجسامی که در آزمایشگاه بدانها دسترس داریم بسیار کوچک است. یک قرن پس از نیوتن، هنری کوندیش به وسیله‌ی ترازوی مخصوصی مقدار G را تعیین کرد (۱۷۹۸)، بدین گونه که نیروی جاذبه‌ی بین دو جرم معین را اندازه گرفت. بر طبق اندازه‌گیریهای کنونی، مقدار G در سلسله‌ی سگت عبارت است از

$$G = 6,67 \times 10^{-8}$$

معنی این گفته این است که اگر دو جرم یک‌گرمی به فاصله‌ی ۱ سم از یکدیگر قرار داشته باشند یکدیگر را با نیروئی مساوی $6,67 \times 10^{-8}$ دین جلب میکنند.

وسایل اندازه‌گیری G را "ترازوهای توزین زمین" میخوانند، زیرا، با معلوم بودن G، میتوان جرم زمین را به دست آورد. اگر یک جرم یک‌گرمی (m = ۱) بر سطح زمین قرار گیرد فاصله‌ی آن از مرکز زمین مساوی شعاع زمین است، یعنی

$$r = 6,37 \times 10^8 \text{ سم}$$

از طرف دیگر، میدانیم که نیروی جاذبه‌ی زمین بر این جسم F = ۹۸۰ دین است. چون این مقادیر را در معادله‌ی (۱) قرار دهیم نتیجه میشود،

$$980 = \frac{6,67 \times 10^{-8} \times 1 \times m'}{(6,37 \times 10^8)^2}$$

که در آن m′ جرم زمین است. از حل این معادله نتیجه میشود که

$$m' = 5,97 \times 10^{27} \text{ گرم}.$$

گرانکوه[1] (gerān.kuh)، توده‌ای از کوهها، دارای قله‌های متعدد، و مشخصات نسبةً یکنواخت؛ توده‌ی فلات‌مانندی از مرتفعات، معمولا دارای حواشی مشخص، مانند گرانکوه مرکزی.

گرانکوه مرکزی[2] (gerān.kuhe markazi)، فنس **ماسیف سانترال** (māsif sāntrāl)، فلات بزرگ کوهستانی در قسمت مرکزی و جنوبی فرانسه، که تقریبا ۱/۶ این سرزمین را فرا گرفته است. بلندترین نقطه‌اش، پوئی دو سانسی (pui dë sānsi)، در کوههای اوورنی است، و ۱۸۸۶ متر ارتفاع دارد؛ فرازای متوسط آن ح ۷۹۰ متر است. گرانکوه مرکزی آب‌پخشان اصلی فرانسه است؛ رود لوار و ریزابه‌های مهم آن، و نیز دوردونی و ریزابه‌های سن، رون، و گارون از آن سرچشمه میگیرند. در مرتفعات آن پرورش گاو و گوسفند و تهیه‌ی پنیرهای گوناگون معمول است؛ در دره‌ها و دامنه‌های پش کشت پردامنه‌ی مو و زیتون رواج دارد. نهشتهای وسیع زغال سنگ و کائولن و کانیهای دیگر دارد. نیروی کارخانه‌های فلزگری سنت‌اتین، روان، و لو کروزو به وسیله‌ی مولد‌های نیروی برقابی فراهم میشود. کلرمون‌فران مرکز صنعت کائوچوی فرانسه، و چینیهای لیموژ مشهور است.

گران لاک، کامبوج، ← تونله ساپ.

گران‌لیو[3] یا **گرانلیو**[4] (grān lië)، پهنه‌ای از آب در ولایت لوار-آتلانتیک، فرانسه، ۱۲کیلومتری پش نانت. این پهنه در واقع یک باطلاق است، رودهای چندی بدان میریزند.

گرانول[5]، **آنتوان پرنو دو** (ãntuān pereno dë grãnvel)، ۱۵۱۷–۸۶، کاردینال و رجل فرانسوی در خدمت امپراطور شارل V و فیلیپ II اسپانیا، مت بزانسون. پس از جلوس (۱۵۵۶) فیلیپ II، در زمان نیابت سلطنت مارگریت پارما در هلند، رئیس شورای دولتی هلند شد، و در واقع حکومت در دست وی بود. سیاست خشن وی در تفتیش افکار و نگاه داشتن سربازان اسپانیا در هلند موجب شورشی از طرف میهنپرستان هلندی و فلاندری (چه کاتولیک و چه پروتستان) شد، که اگمون، کنت دو هورن، و ویلیام خاموش در رأس آن بودند. در ۱۵۶۴ به صلاحدید فیلیپ به بزانسون بازگشت. بعداً نایب‌السلطنه‌ی فیلیپ در ناپل شد. قسمتی از کتابخانه‌ی عالی او هنوز در کاخ وی در بزانسون محفوظ است.

گرانولوسیت، در خون، ← گویچه.

گرانیت[6] (grānit، فنس)، سنگ دانه‌دار با بافت هموار و رنگ روشن، که قسمت عمده‌ی آن را کوارتز و فلدسپات تشکیل میدهند. معمولا مقادیر کمی میکا در بر دارد، و کانیهای فرعی نیز ممکن است با آن همراه باشند. اعتقاد عمومی بر آن است که گرانیت از منجمد شدن سنگهای گداخته (به نام ماگما) در تحت فشار زیاد تولید شده است. بعضی از گرانیتها قدیمترین سنگهای شناخته‌شده بر روی زمین هستند؛ بعضی دیگر در دوره‌های متوالی زمینشناختی تشکیل شده‌اند. گرانیت در اعماق زمین تبلور پیدا کرده است، و در نتیجه‌ی حرکات قشر زمین، یا فرسایش سنگهائی که بر آن قرار گرفته بوده است، در سطح زمین قرار میگیرد. گرانیتهای بسیار دانه‌درشت به نام پگماتیت[7] (pegmātit)، ممکن است محتوی کانیهائی باشند که استخراج فلز آنها مقرون به صرفه باشد. چون گرانیت سنگ سخت بادوامی است و خوب صیقل میشود، از آن در ساختمان و نیز برای ساختن بناهای یادبود استفاده میشود. مصریان و رومیان قدیم آن را بسیار به کار میبردند. بنا بر مقدار فلدسپات موجود در آن، ممکن است رنگهای صورتی یا خاکستری تیره یا خاکستری روشن داشته باشد. نیز ← سنگ خارا؛ سنگهای آذرین.

گرانیدن[8] (gerānidan). تابع قانون گرانش بودن؛ به وسیله‌ی گرانش حرکت دادن یا حرکت کردن؛ نیروی گرانشی وارد کردن.

گرانیسنجی[9] (gerānisanji). ۱– در زمینسنجی، بخشی از آن که از شدت میدان گرانش زمین بحث میکند. ۲– در شیمی، تجزیه‌های کمّی شیمیائی که به وسیله‌ی توزین صورت میگیرد.

گرانیکوس[10] (grānikus)، نام قدیمی رود کوچک موسیا، آسیای صغیر، که در امتداد لل‌ش به دریای مرمره میریزد. در اینجا در ۳۳۴ قم اسکندر مقدونی به نخستین پیروزی بزرگ خود بر ایرانیان نایل شد. در همین جا در سال ۷۳ قم رومیان تحت فرماندهی لوکولوس بر مهرداد VI پادشاه پونتوس پیروز شدند. نام کنونی این رود قوجه چای (qoja cāy) است.

گراوبوندن، سویس، ← گریزون.

گراو سان مارتین[11]، **رامون** (rāmon grā sān mārtin)، ۱۸۸۷–۱۹۶۹، رئیس جمهور (۱۹۳۳–۳۴، ۱۹۴۴–۴۸) کوبا. در دانشگاه هاوانا استاد فیزیولوژی بود. در انقلاب ۱۹۳۳ بر ضد خ. ماچادو شرکت جست.

گراولین[12] (grāvlin)، شهر (جم تخمیناً ۶٬۳۰۰)، ولایت نور، ل فرانسه، در فلاندر فرانسه، بر رود آ، نزدیک دریای مانش. بندر کوچکی است، و بارو و ابنیه‌ای از قرون ۱۶م و ۱۷م دارد. در ۱۵۵۸ اسپانیائیها در اینجا بر فرانسویها پیروز شدند. در همین جا بود که آرمادای اسپانیا (← جهازات شکست‌ناپذیر) از انگلیسها شکست خورد (۱۵۸۸).

گراوور: ← فوتوگراوور.

گراهام، ارض: ← پامر، شبه جزیره‌ی.

گراهام[13]، **تامس** (tāməs grāhām)، ۱۸۰۵–۶۹، شیمیدان انگلیسی. کولوئیدها و کریستالوئیدها را متمایز ساخت (← کولوئید). دیالیز را کشف کرد. تحقیقاتش در پخش گازها به **قانون گراهام** منتهی شد، سرعت پخش یک گاز با جذر جرم مخصوص آن نسبت معکوس دارد.

گراهام[13]، **جزیره‌ی** (grāhām)، بزرگترین جزایر کوین شارلت، غ کولومبیای بریتانیا، کانادا، در فکب.

گراهام، جیمز: ← مانتروز.

---

(۱)massif (۲)Massif Central (۳)Grand-Lieu (۴)Grandlieu (۵)Granvelle (۶)granite (۷)pegmatite (۸)gravitate (۹)gravimetry (۱۰)Granicus (۱۱)Grau San Martín (۱۲)Gravelines (۱۳)Graham

گراهام، ساحل: ← پامر، شبه جزیره‌ی.
گراهام، قانون: ← گراهام، تامس.
گراهام[1]، مارتا (mārtā grāhām)، ۱۸۹۴–، رقصنگار و رقاصه‌ی امریکائی (رقصنگاری[2] فن نمایش دادن رقص است با علامات، مانند نمایش دادن موسیقی با نت). از شخصیتهای برجسته در رقص جدید، و در تعلیم رقص نیز مشهور بود.
گراهام آو کلیورهاوس: ← دانسدی، اولین وایکاونت.
گرای (geray)، لقب سلسله‌ای از اعقاب چنگیز خان که از اوایل قرن ۱۵م (۹م هق) تا ۱۷۸۳ (۱۱۹۷ هق) بر کریمه فرمانروائی داشت. خاندان گرای از نسل تغاتیمور، پسر جوجی، بود. در سال ۱۴۱۹ (۸۲۲ هق)، غیاث‌الدین، پسر تاش تیمور (tāš teymur)، از امرای اردوی زرین، بر کریمه استیلا یافت. پسرش حاجی گرای مؤسس واقعی خانات کریمه است. وی در ۱۴۵۴ (۸۵۸ هق) با سلطان محمد فاتح عثمانی عقد اتحاد بست، و جانشینان او این اتحاد را محفوظ داشتند.

فرمانروایان خاندان گرای، که پایتخت آنان در باغچه‌سرای بود، در آغاز با مهیندوکهای مسکو، بر ضد خانهای اردوی زرین و فرمانروایان لهستان، متحد بودند، ولی بعد از ۱۵۲۰ (۹۲۶ هق) مدعی میراث اردوی زرین شدند، و وقتی که قازان در معرض تهدید روسها قرار گرفت خان کریمه به مبارزه‌ی سخت بر ضد آنها قیام کرد. عاقبت خاندان گرای ناچار حوضه‌ی سفلای قازان، آستراخان، و ولگا را از دست داد، و خود را در مقابل روسیه تحت حمایت دولت عثمانی قرار داد (← کریمه). دولت عثمانی خاندان گرای را واسطه‌ی روابط سیاسی خود با دول شمالی قرار داد، سفرای روسیه و لهستان نخست خود را به دربار خان کریمه معرفی میکردند، و از آنجا روانه‌ی دربار عثمانی میشدند. اگرچه در ماده‌ی سوم پیمان کوچکه قینارجه بین روسیه و عثمانی امضاکنندگان استقلال خاندان گرای را شناختند، روسها در زوبه‌ی ۱۷۸۳ (شعبان ۱۱۹۷ هق) کریمه را اشغال و آن را به قلمرو خود منضم کردند، و این انضمام را دولت عثمانی بر طبق پیمان یاسی (۱۷۹۲، ۱۲۰۶ هق) به رسمیت شناخت.
گرایفسوالد: ← مکلنبورگ
گرباس‌ده (garbās.deh)، ده (جم ۱٬۲۳۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۳٫۵کیلومتری ش کوچصفهان. زیارتگاه و مسجد قدیمی دارد.
گربت: ← سیلوستر II، پاپ.
گربزی: ← فضیلت.
گربه (gorbe)، جانور پستاندار گوشتخوار از تیره‌ی فلیدای (Felidae). این تیره مشتمل بر جنسهای وحشی مانند ببر، پلنگ، و شیر، و نیز مشتمل بر ۳۰ نژاد گربه‌ی کوچک اهلی است که جملگی از نوع فلیکس (*Felix*) میباشند. همه‌ی گربه‌ها سر گرد، صورت کوتاه، چشمان درشت، سبیلهای حساس، و گوشهای راست نوکدار دارند، و اغلب دارای دم بلندند. گربه پنجه‌های جمع‌شونده و حواس تیز (بینائی خوب در تاریکی) دارد. نژاد-های موبلند آن عبارتند از گربه‌ی ایرانی، که گربه‌ی آنگورا از آن جمله است؛ گربه‌ی مقدس برمه؛ و گربه‌ی معبدی تبت. نژادهای موکوتاه آن عبارتند از منکس (manks)، که بی‌دم و منسوب به ← جزیره‌ی من است، ولی محتملا اصلا از آسیا است؛ گربه‌ی سیامی؛ و گربه‌ی حبشی.
گربه[3]، کارل (kārl grebe)، ۱۸۴۱–۱۹۲۷، عالم آلمانی شیمی آلی. در ۱۸۷۰–۷۶ در کونیکسبرگ و در ۱۸۷۸–۱۹۰۶ در ژنو استاد بود. با ک. لیبرمان، آلیزارین را به طریق ترکیبی ساخت (۱۸۶۹)، و ساختمان آنتراسن را مشخص کرد.
گربه‌ای، ده، بوشهر، ← لیراوی، دهستان.
گربه‌رو (gorbe.rō)، راههای باریک موازی و مقطع که زیر کف حمامها و سردابها برای پخش حرارت یا دفع رطوبت میسازند.
گربه‌مرغ: ← مرغ مقلد.
گربه‌ی دشتی: ← گورگیاه.
گربه‌ی زباد: ← زباد.
گربه‌ی عابد: ← عماد فقیه.
گرتا[4] گاربو (gretā gārbo)، ۱۹۰۵– ، بانوی هنرپیشه‌ی سوئدی فیلم که در ۱۹۵۱ به تابعیت کشمت در آمد. در آکادمی هنرهای دراماتیک استکهلم تحصیل کرد. موفقیتش در یک فیلم سوئدی (۱۹۲۳) درهای هالیوود را به رویش گشود. به سبب زیبائی و بازی در فیلمهای مجسم‌کننده‌ی مناظر شهوت‌انگیز شهرت یافت. بازی وی در فیلم-های آنا کریستی، ملکه کریستینا، آنا کارلینا، و غیره او را به عنوان قهرمان فیلمهای تراژدی شناسانید.
گرتراود، اسم آلمانی برای زن، ← گرترود، اسم.
گرترود (gertrud)، اسم آلمانی برای زن، که ضبط اصلی آن Gertrud است. بعضی از اعلام وابسته بدان از این قرار است،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیائی	Gertrúdis	خرتروذیس	(xertrudis)
آلمانی	Gertrud	گرترود	(gertrud)
آلمانی	Gertraud	گرتراود	(gertrăd)
انگلیسی	Gertrude	گرترود	(gërtrud)
ایتالیائی	Gertrude	جرتروده	(jertrude)
ایتالیائی	Geltruda	جلترودا	(jeltrudā)
پرتغالی	Gertrudes	ژرترودش	(jertrudeš)
فرانسوی	Gertrude	ژرترود	(jertrüd)

گرتری[5]، آندره ارنست (āndre ernest gretri)، ۱۷۴۱–۱۸۱۳، آهنگساز اپرا، از اهل لیژ، بلژیک. از استادان اپراکمیک در قرن ۱۸م، و در دوره‌ی حیاتش سخت معزز بود. لطافت ملودی ایتالیائی را با ظرافت و تخیل فرانسوی تلفیق کرد. شاهکارش ریشارد شیردل (۱۷۸۴) است.
گرتس[6]، هاینریش (hāynriš grets)، ۱۸۱۷–۹۱، مورخ یهودی آلمانی، مؤلف تاریخ مفصل یهود (۱۸۵۳–۷۵).
گرتسن[7]، آلکساندر ایوانوویچ (aleksāndr ivā-novic gertsen)، ۱۸۱۲–۷۰، رهبر انقلابی و نویسنده‌ی روسی. ضبط دیگر نام او هرتسن[8] (hertsen) است. دو بار به سبب نظریات انقلابیش تبعید شد، و در ۱۸۴۷ روسیه را ترک گفت، و دیگر بدانجا باز نگشت. ۵ سال در پاریس و ژنو گذرانید، و سپس در لندن اقامت گزید، و روزنامه‌ی ناقوس را منتشر کرد (۱۸۵۷–۶۲) که، اگرچه ورود آن به روسیه رسماً ممنوع شد، در این کشور خواننده‌ی بسیار داشت. آثار دیگرش مشتمل است بر از ساحل دیگر (سلسله‌مقالاتی در انتقاد از انقلاب-های اروپائی آن عصر)؛ گذشته و افکار من (۱۸۵۵)، که در آن وضع روسیه را از لحاظ سرفداری بررسی کرده و تاریخچه‌ای از انقلاباتی که خود شاهد آنها بوده آورده است؛ مقصر کیست؟؛ و غیره.
گرتن[9]، هنری (henri gratən)، ۱۷۴۶–۱۸۲۰، رجل ایرلندی. در ۱۷۷۵ عضو پارلمنت ایرلند شد، و در نقش رهبری مخالفین، موافقت انگلستان را برای دایر کردن مجلس مستقل به دست آورد، و قانون پوینینگز را لغو کرد (۱۷۸۲). در ۱۷۹۳ برای کاتولیکها حق رأی در ایرلند به دست آورد. اگرچه سخت با قانون یکی شدن پارلمنت ایرلند با انگلستان (۱۸۰۰) مخالف بود، از ۱۸۰۵ در پارلمنت انگلستان حضور یافت.
گرتین[10]، تامس (tāməs gërtin)، ۱۷۷۵–۱۸۰۲، نقاش دورنماساز انگلیسی. از دوستان ترنر بود. فکر شاعرانه و تکنیکهای ابتکاری وی انقلابی در نقاشی آبرنگ ایجاد کرد.
گرجستان[11] (gorjestān)، جمهوری (حد ۶۹٬۷۰۰ کمم؛ جم ۴٬۶۸۸٬۰۰۰ در ۱۹۷۰) جزء تجشس، مشتمل بر جخشس ابخاز، جخشس آجارستان، و ناحیه‌ی خودمختار آستیای جنوبی؛ یکی از ۱۵ جمهوری سازای تجشس. از ل به جمشس، از ش به آذربایجان شوروی، از ج به ارمنستان و ترکیه، و از غ به دریای سیاه محدود است. اصطلاح ماوراء قفقاز اصطلاحی اروپائی است که به سرزمینهای جنوب کوههای قفقاز گفته میشود؛ اما در اصطلاح ایرانیها این سرزمین قفقاز خوانده میشود و، بنا بر این اصطلاح، گرجستان از سرزمینهای قفقاز است.

۱ـ جغرافیای طبیعی. گرجستان سه ناحیه‌ی طبیعی مشخص دارد که از دوران زمین‌لرزه‌های چین‌خوردگی آلپی نتیجه شده است، در شمال رشته-کوههای قفقاز بزرگتر، در جنوب رشته‌کوههای ماوراء قفقاز، و در مرکز فرورفتگی زمینساختی. جناح جنوبی کوههای قفقاز بزرگتر، تا کوه دیکلس متا[12] (diklos mtā) در گرجستان واقع است. گرچه مرتفعترین قله، البروس، در ل و خارج از مرز گرجستان است، قله‌های مرتفع شخارا[13] (šxārā؛ فرازا ۵٬۶۰۰ متر)، جانگی‌تائو[14] (jāngi tāu؛ فرازا ۵٬۰۴۷ متر) کازبک و اوشبا[15] (ušbā؛ فرازا ۴٬۷۱۰ متر) جزو رشته‌ی اصلی گرجستان است. بسیاری از این قله‌ها توده‌های یخ پهناوری دارند. این رشته هر چه به غ و باریکه‌ی ساحلی دریای سیاه نزدیکتر میشود پستتر میگردد. در جنوب رشته‌ی اصلی، و تقریباً به موازات آن، رشته‌کوههای پستتر دیگری هست که از رشته‌ی اصلی، و نیز از یکدیگر، به وسیله‌ی دره‌های عمیق جدا میشوند. از کوههای بزرگ این رشته از غرب به شرق گاگرینسکی[16] (gāgrinski)، ابخاز، کودورسکی[17] (kodorski)، سوانتسکی[18] (svā-

(۱)Graham (۲)choreography (۳)Graebe (۴)Garbo (۵)Gretry (۶)Grätz; Graetz (۷)Gertsen (۸)Herzen (۹)Grattan (۱۰)Girtin (۱۱)Georgia (۱۲)Diklos-Mta (۱۳)Shkhara (۱۴)Dzhangi-Tau (۱۵)Ushba (۱۶)Gagrinski (۱۷)Kodorski (۱۸)Svanetski

netski)، و مترلسکی[1] (metrelski) را میتوان نام برد. رودهای متعدد با جریانهای تند اکثراً از یخچالهای طبیعی سرچشمه میگیرند؛ بعضی به دریای سیاه و بعضی دیگر به دریای خزر میریزند. بزرگترین آنها، بزیب[2] (bzib)، کودوری[3] (ko-dori)، اینگوری[4] (inguri) و ریون به دریای سیاه سرازیر میشوند، و ریزابههای کورا و آلازانی[5] (ālāzāni) به دریای خزر روانه میشوند. در انتهای لغ دریاچهی زیبای ریتسا[6] (ritsā) قرار دارد که از تفرجگاههای معروف است. فرورفتگی زمینساختی به وسیلهی ارتفاعات سورام[7] (surām) دو قسمت میشود، قسمت غربی پستبوم کولخیس است. در این جلگهی هموار آبهای ریون و دیگر آبهای کوهستانی سرازیر میشوند و مردابهای پهناوری تشکیل میدهند. در دامنهی شرقی سورام دشتهای مرتفعی هست که آبهای آن به وسیلهی کورا و شعب آن زهکشی میشود. ناحیهی سوم گرجستان، در جنوب، از نظر طبیعی رشتهکوههای قفقاز کوچکتر است.

قسمت غربی گرجستان از نظر میانگین باران سالانه در تجشه مقام اول را دارد. در ارتفاعات از ۲٬۰۰۰ تا ۳٬۰۰۰ متر ریزش سالیانه متجاوز از ۲ متر است که بیشتر در پاییز و زمستان میبارد. بالاترین ریزش سالیانه در باطوم است که در حد ۲٫۵ متر است. حد اکثر دما در تابستان در باطوم ۳۷٫۲°، در گاگرا[8] (gāgrā) ۳۸°، و در کوتائیسی ۳۸٫۷° است. اقلیم گرجستان شرقی قارهای و در بعضی نواحی مدیترانهای است. در جنوب شرقی گرجستان زمستانها بسیار سرد و تابستانها گرم است.

بسیاری از رودهای گرجستان از قبیل آلازانی، اینگوری، ریون، کودوری، بزیب، و ترک از کمربند برفی و یخی کوههای قفقاز بزرگتر سرچشمه میگیرند. منبع رودهای دیگر، از جمله کورا، از برف و باران است. مایهی بیشتر رودهای گرجستان غربی از باران است.

تنوع برجستگیها و اقلیم موجب تنوع خاک و گیاه شده است. گیاهان منطقهی مردابی کولخیس، بجز گیاه مرداب و نی، گیاهان گردمداری مانند خیزران و اوکالیپتوس و نخل است. دامنههای پست پوشیده از جنگلهای بلوط و آلش با انواع پیچکها است. بالاتر از آن جنگلهای کاج و صنوبر و از آن بالاتر بیشههای آزاله و سروکوهی است، و بالاخره بالاتر از آن منطقهی مرغزار کوهستانی، و گاه سنگ و یخ است.

II ـ مردم، جمعیت، و شهرهای مهم. بیشتر مردم گرجستان گرج هستند، ولی اقوام دیگر روسی، ارمنی، آذربایجانی، و ابخازی نیز در این جمهوری زندگی میکنند. آستها (سه آستیا) در ناحیهی خودمختار آستیای جنوبی، و ابخازها در ابخاز، واقع در لغ گرجستان زندگی میکنند. در ۱۹۵۹ عدهی گرجیها ۲٬۶۰۲٬۰۰۰ نفر بوده، و ۶۴٫۳ درصد ساکنان جمهوری گرجستان را تشکیل میداده است. ارمنیها ۱۱٪ جمعیت و آذربایجانیها ۳٫۸٪ جمعیت را تشکیل میدهند. گرجیها عموماً بلندقد و سیاهموی و تنومندند. زنان گرجی از دیرباز به زیبائی و هوش معروف بودهاند. گرجیها از قرن ۴م به مسیحیت گرویدهاند و کلیسای مستقلی در درون جامعهی ارتدوکس یونانی دارند. آجاریها مسلمانند.

از شهرهای مهم گرجستان میتوان کوتائیسی، باطوم، روستاوی[9] (rustāvi؛ جم ۷۰٬۰۰۰)، پوتی[10] (جم ۴۲٬۰۰۰)، و سوخومی را نام برد.

III ـ کشاورزی. ۹۵٪ محصول چای شوروی از گرجستان است، و بیشتر کارهای آن با ماشین صورت میگیرد. در ناحیهی کولخیس و سواحل دریای سیاه انواع مرکبات به دست میآید، و ۹۸٪ مرکبات شوروی از گرجستان است. در تپههای گرجستان غربی و در دشتهای شرقی آن تاکستانها فراوان است و شرابهای گرجستان بهترین شرابهای شوروی است. زیتون و انجیر و انار و خرمالو و آلو نیز از محصولات گرجستان غربی است، و سیب و هلو و گیلاس و زردالو و گلابی همه جا به دست میآید. توت برای تربیت کرم ابریشم و یوتونگ برای تهیهی روغنهای نباتی نیز تربیت میشود. انواع گندمهای بهاری و زمستانی و غلات و دانههای دیگر و توتون از محصولات کشاورزی گرجستان است.

IV ـ معادن و محصولات صنعتی. چیاتورا، که دریابندر آن پوتی است، یکی از مهمترین معادن منگنز جهان را دارد. معادن زغال سنگ و تا اندازهای معدن نفت نیز در گرجستان موجود است. باطوم که منتهی الیه لولهی نفتی باکو به دریای سیاه است، پالایشگاه مهمی دارد. در ۱۹۵۰ کارخانهی بزرگ فولاد و آهن در روستاوی افتتاح یافت. کارخانههای ماشینسازی در تفلیس و کوتائیسی و باطوم و پوتی تأسیس شده است. صنایع شیمیائی در باطوم و روستاوی و تفلیس در حال توسعه است. کارخانههای نساجی و مواد غذائی نیز در حال گسترش است. در اوایل دههی ۱۹۶۰–۷۰ حدود ۲۰۰ ایستگاه برقابی در سراسر گرجستان در کار بود.

V ـ فرهنگ و بهداشت. از انقلاب اکتبر به این طرف وضع فرهنگی و بهداشتی گرجستان پیوسته رو به بهبود بوده است. در طی این مدت آموزش عمومی و باسواد ساختن همهی افراد و درمان عمومی و دیگر مؤسسات عام المنفعه ایجاد شد. در اوایل دههی ۱۹۶۰–۷۰ عدهی بیمارستانها از ۶۶۰ بیشتر بوده است و برای هر ۱۰٬۰۰۰ نفر بیشتر از ۳۰ پزشک وجود داشته. در ساحل دریای سیاه استراحتگاهها و ساناتوریومها بنیاد شده است، و مردم از سراسر تجشه به آنجا میروند. رغبت و علاقهی مردم به دانش و فرهنگ و هنر بسیار زیاد است. در شهر تفلیس یک آکادمی علوم و یک آکادمی علوم کشاورزی وجود دارد. عدهی مدارس از ۴٬۵۰۰ بیشتر است، و در حدود ۱۵۵ مؤسسهی علمی و ۱۸ بنیاد عالی آموزشی در گرجستان وجود دارد.

VI ـ تاریخ. از هزارهی اول ق‌م نام بعضی از اقوام گرجی در کتیبههای آشوری و اورارتو دیده میشود. کولخاها یا اجداد مردم کولخیس بر شرق دریای سیاه مسلط بودهاند و ثروت ایشان در میان یونانیان مشهور بوده است. در کتیبههای آشوری همچنین نام قبایل تبالی[11] (tabāli) و موشکی[12] (muški) آمده است. نام این قبایل در کتاب حزقیال نبی (۳۸:۳) توبال (tubāl) و ماشک (māšak) آمده است. در قرون پیش از میلاد دولت پادشاهی ایبریا، در ناحیهای که امروز شامل کارتیل[13] (kārtil) و کاختیا است، و در قسمتهای مجاور جنوب غربی گرجستان حکومت میکرد. یونانیان ملطیه کولخیس را جزو مستعمرههای خود کردند و پس از ایشان این منطقه به تصرف مهرداد VI در آمد. در سال ۶۵ ق‌م ایبریا تحت نفوذ رومیان در آمد و کولخیس و سواحل دریای سیاه مستقیماً به دست ایشان افتاد.

در سال ۳۳۰ گرجیان به دست زنی به نام نینو[14] (nino) به مسیحیت گرویدند. در طی سه قرن بعد گرجستان مورد نزاع میان ایران و روم بود. لازیکا[15] (lāzikā) در ساحل دریای سیاه با بیزانس متحد شد و ایبریا تحت نظارت دولت ایران در آمد. در قرن ۵م یکی از قهرمانان ملی گرجستان، شاه واختانگ گورگسلانی[16] (vāxtāng gorgaslāni)، حکومت ملی گرجستان را زنده کرد. خسرو I (انوشیروان) پادشاه ساسانی دولت پادشاهی ایبریا را بر انداخت. پس از آن گرجستان زمانی به دست بیزانس و زمانی به دست دولت ایران بود، و در سال ۶۵۴ به دست مسلمانان افتاد و مسلمانان حاکمی بر تفلیس تعیین کردند. پس از آن خاندان باگراتید حکومت گرجستان را به دست گرفت. در ۱۱۲۲ داود II، که وی را بنیانگذار گرجستان میشمارند، تفلیس را از دست مسلمانان خارج ساخت. اوج دولت پادشاهی گرجستان در زمان سلطنت (۱۱۸۴–۱۲۱۳) ملکه تامارا[17] (tāmārā) بود که از بلاد چرکس تا آذربایجان و از ارزروم تا گنجه را متصرف شد، و شروان و طرابوزان را مطیع خود کرد. حملهی مغول به دولت بزرگ پادشاهی گرجستان پایان داد. گرجستان شرقی به تصرف ایلخانیان مغول در ایران در آمد و ناحیهی ایمرتیا[18] (imeretiā) در تصرف یکی از شاخههای خاندان باگراتید باقی ماند. گئورگی V ملقب به درخشان (۱۳۱۴–۴۶) موقتاً رستاخیزی برای گرجستان پدید آورد، ولی حملهی تیمور به آن پایان داد.

سقوط قسطنطنیه به دست دولت عثمانی گرجستان را از مسیحیت غربی جدا ساخت. در ۱۵۱۰ دولت عثمانی به ایمرتیا حمله کرد و کوتائیسی را گرفت. اندکی بعد شاه اسماعیل I صفوی به کارتیل حمله برد. در ۱۵۷۸ دولت عثمانی تمام قفقاز را به تصرف در آورد و تفلیس را گرفت، ولی شاه عباس I صفوی آنان را عقب راند، و هزاران تن از مسیحیان را به نواحی دوردست ایران فرستاد. از سال ۱۶۵۸ تا سال ۱۷۲۳ خاندانی از طرف شاهان صفوی بر تفلیس حکومت میکردند. مهمترین فرد این خاندان واختانگ VI (vāxtāng-) بوده است که تا ۱۷۲۳ سلطنت کرده است. واختانگ صنعت چاپ را به گرجستان وارد کرد، و سالنامههای گرجستان زیر نظر عدهای از دانشمندان به دستور او به چاپ رسید.

---

(۱)Metrelski (۲)Bzyb (۳)Kodori (۴)Inguri (۵)Alazani (۶)Ritsa (۷)Suram (۸)Gagra (۹)Rustavi (۱۰)Poti (۱۱)Tabali (۱۲)Mushki (۱۳)Karthlia (۱۴)Nino (۱۵)Lazica (۱۶)Vakhtang Gorgaslani (۱۷)Tamara (۱۸)Imeretia

با سقوط دولت صفوی، عثمانیان دوباره بر گرجستان مسلط شدند و نادر شاه افشار دوباره آنها را عقب راند. نادر شاه ایالت کارتیل را به تیموراز[1] (teymurāz؛ حکومت ۱۷۴۴–۶۲) از خاندان باگراتید داد. پس از تیموراز پسرش، ایراکلی[2] II (irākli-)، کارتیل و کاختیا را متحد کرد و کوشید تا دولتی از اقوام مختلف قفقاز تأسیس کند.

وضع دشوار اقتصادی گرجستان، و حملات لزگیها از داغستان، ایراکلی را مجبور ساخت که با روسها متحد شود. در ۲۴ ژوییه‌ی ۱۷۸۳، ایراکلی با کاترین II معاهده‌ی گئورگیوسک را بست، که به موجب آن حمایت روسیه را پذیرفت و روسیه استقلال و تمامیت ارضی گرجستان را تضمین کرد. آقا محمد خان قاجار، برای انتقامجوئی از نزدیک شدن گرجستان به روسیه، در سال ۱۷۹۵ به مملکت کارتیل-کاختیا تاخت و ایراکلی از غصه در ۱۷۹۸ هلاک شد. در ۱۸۰۱ آلکساندر I امپراطور روسیه کارتیل-کاختیا را ضمیمه‌ی روسیه کرد. در ۱۸۱۰ دولت پادشاهی ایمرتیا ضمیمه‌ی روسیه شد و قسمت‌های دیگر در سالهای بعد جزو روسیه شدند. در جنگهای ۱۸۷۷–۷۸ بنادر گرجستان در دریای سیاه و از جمله باطوم از دولت عثمانی منتزع شدند و جزو متصرفات روسیه در آمدند.

روسها در جنگ با عثمانیها و ایرانیان و لزگی‌های داغستان برای ملت گرج امتیازاتی قائل شدند. در زمانی که شاهزاده وورونتسوف[3] (vorontsof) از ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۴ نایب‌السلطنه‌ی قفقاز بود بازرگانی در گرجستان رونق گرفت، و در شهر تفلیس مراکز تفریح و تئاتر تأسیس شد. پس از آزادی سرفها در روسیه در ۱۸۶۱، روستائیان گرجستان نیز در ۱۸۶۴ آزادیهائی به دست آوردند. با از میان رفتن وضع اجتماعی قدیم پیشرفتهای سریعی در تعلیم و تربیت حاصل شد. در ۱۸۷۲ میان پوتی و تفلیس راه آهن کشیده شد؛ به تأسیس کارخانه‌ها و استخراج معادن اقدام شد. با پیش گرفتن سیاست روسی کردن در زمان آلکساندر III، ملیون گرجستان ناراضی بودن خود را آشکار ساختند.

ابتدا شاهزاده ایلیا چاوچاوادزه[4] (ilià cav-cavādze، ۱۸۳۷–۱۹۰۷) به یک نهضت ادبی و اجتماعی دست زد و پیروان او به "گروه نخست" ملقب شدند. "گروه دوم" به رهبری گئورگی تسرتلی[5] (georgi tsereteli، ۱۸۴۲–۱۹۰۰) بود و "گروه سوم" که حزب غیر قانونی سوسیال دموکرات بود در ۱۸۹۳ تأسیس شد. گروه سوم طرفدار مارکسیسم بود، و به همین گروه سوم بود که، در سال ۱۸۹۸، یوسیف جوگاشویلی (← ستالین) پیوست. پس از انقلاب مارس سال ۱۹۱۷ گرجیها و آذربایجانیها و ارمنیها به وسیله‌ی یک کمیته، که زیر نظارت پتروگراد بود، اداره میشدند. انقلاب اکتبر که به دست بولشویکها بود سیاستمداران منشویک قفقاز را ناگزیر ساخت که به رغم میل خود از دولت روسیه جدا شوند و حکومتی با عنوان کمیساریای ماوراء قفقاز تشکیل دهند. این اتحادیه به دست ملیون، و با پیشرفت ترکها در قفقاز، منحل شد. در ۲۶ مه‌ی سال ۱۹۱۸ گرجیها دولتی مستقل تشکیل دادند و خود را تحت حمایت آلمانها قرار دادند. شکست آلمانها به اشغال انگلیسها منتهی شد، ولی گرجیها، که از استقرار مجدد حکومت تزاری وحشت داشتند، با آ. ا. دنیکین و سپاهیان او و انگلیسها همکاری نکردند، و انگلیسها در ۱۹۲۰ ناگزیر به تخلیه‌ی باطوم شدند. بااینکه استقلال گرجستان از طرف متفقین به عنوان واقعیت پذیرفته شده بود، سرنوشت آن به طور دیگری تعیین شد.

در ۱۹۲۱ سپاهیان ارتش سرخ به فرماندهی دو تن از گرجیان معروف، گ. ک. اوردژونیکیدزه و ستالین، وارد گرجستان شدند و حکومت شوروی در تفلیس مستقر شد. پس از استقرار یک دولت جمهوری شوروی در گرجستان، اوردژونیکیدزه و ستالین گرجستان را جزو جمشر ماوراء قفقاز کردند. در ۱۹۳۶ جمشر ماوراء قفقاز منحل شد، و جشر گرجستان تأسیس شد و جزو جمهوریهای تجشر در آمد.

گرج و گرجی: ← مردم گرجستان.

گرجی (gorii)، دهستان (جه ۱۸°۶۳۵ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۲۲ آبادی. از مهمترین کوههای آن کوه افوس، در ج است. از رودهای چشمه لنگان و قم مشروب میشود. چشمه لنگان از کوههای سیبک (sibak) سرچشمه گرفته به کارون میریزد، و قم از کوههای افوس و آغجه سرچشمه میگیرد. محصولش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی جاجیمبافی و قالیبافی دارد. شاه عباس I صفوی عده‌ای از اهالی گرجستان را به این محل کوچانید، و آن را گرجی خواند؛ و تا امروز به همان نام معروف است.

گرجی‌محله (gorji.mahalle)، ده (جه ۲°۸۰۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره‌طغان، بخش حومه‌ی شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)، 10کیلو-متری غ بهشهر. محصولاتش برنج، غلات، کنف، پنبه، و مرکبات است.

گرچانینوف، آلکساندر تیخونوویچ (āleksāndr tixonovic grecāninof)، ۱۸۶۴–۱۹۵۶، آهنگ‌ساز روسی؛ شاگرد ریمسکی-کورساکوف. آثارش مشتمل بر ۴ سمفونی و ۲ اپرا است. در ۱۹۳۹ به کشمة رفت، و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانید.

گرخان: ← گورخانیان.

گردا[7] (gardā)، در ماشین‌آلات، قسمتی که در یک قسمت ثابت میچرخد. مثلا ← ژیروسکوپ.

گردآفرید (gordāfarid)، در داستانهای حماسی و ملی ایران، دختر دلیر و جنگاور گژدهم از پهلوانان دژ سپید. هنگامی که سهراب در لشکرکشی به ایران بدین دژ رسید، نگاهبان دژ، هجیر، به جنگ سهراب شتافت، و با یکدیگر در آویختند، اما سهراب او را به بند آورد و نزد هومان فرستاد. چون خبر گرفتاری او به دژ رسید، گردآفرید زره پوشید و گیسوی خویش را در زیر کلاه‌خود پنهان کرد، و به نبرد سهراب رفت، و به نیزه با یکدیگر در آویختند. سهراب چون زورمندی و جنگاوری او بدید با نیزه بر کمرگاه او زد و زرهش را پاره کرد، اما گردآفرید با شمشیر نیزه‌ی او را دو نیم کرد، و تند به جانب دژ شتافت. سهراب در پی او اسب بر انگیخت، و چون به او نزدیک شد، به چالاکی او را از زین بر گرفت و خود از سرش بر داشت، و چون مو و گیسوان او دید دانست که او دختری است. گردآفرید ناچار روی خود بر او گشود و به نیرنگ با او قرار آشتی و زناشوئی گذاشت و به دژ رفت. اما چون به دژ رفت و در دژ را بستند، از بالای دژ به سهراب آواز داد که دختران ایرانی زن تورانیان نمیشوند. شبهنگام، گژدهم نخست نامه‌ای به کاووس نوشت که پهلوانی ۱۴ساله و تورانی به نام سهراب آهنگ ایران دارد، و دژ و دژداران را در برابر او تاب پایداری نیست، و آنگاه همه از راهی پنهانی که زیر دژ بود راه ایران در پیش گرفتند.

گردانه[8] (gerdāle)، قطعه‌سنگی کمابیش گرد و معمولا بزرگتر از قلوه‌سنگ. در زمینشناسی، در استانده‌ی بریتانیائی، وقتی که قطر قطعه‌سنگ بیش از ۲۰۰ ملم (۸ اینچ) باشد، و در کشمة، وقتی که قطر آن بیش از ۲۵۶ ملم (ح 10 اینچ) باشد آن را گرداله گویند.

گردآور، در نور، ← کندانور.

گردباد[9] (gerd.bād)، ستونی از هوا که در حول محوری کمابیش قائم بسرعت میگردد. گردباد به سبب ناپایداری جوی محلی (مثلا ناشی از داغ شدن زمین به وسیله‌ی آفتاب در روزهای بسیار گرم تابستان) تولید میشود. در بیابانها، گردباد ممکن است تولید تنوره‌ی دیو یا دیوباد کند.

گردچال[10] (gard.cāl)، سوراخی در سطح یخچال که از گرد و غبار پر شده است. پیدایش آن ناشی از این است که گرد و غبار نسبت به یخ حرارت بیشتری از آفتاب میگیرد، و یخ زیر خود را آب میکند.

گردسازی: ← صحافی.

گردشار[11] (gerd.šār)، توده‌ای از یک سیال (مایع یا گاز) که ذراتش حرکت دورانی دارند. مثلا، هر گاه سوراخ ته مخزنی پر از مایع را باز کنیم، در جریان خالی شدن مخزن، گردشاری در مایع پدید میآید. در مکانیک تحلیلی حرکت گردشار در مورد یک سیال فرضی بدون دخالت مالش بحث میشود، که حرکتی دائمی است، و نه میتوان آن را ایجاد کرد و نه از بین برد. چون سیالی وجود ندارد که مالش در آن دخالت نکند، برای حفظ حرکت گردشار، پیوسته باید انرژی مصرف شود. نیز ← شار.

گردش خون[12] یا **دوران دم**[12] (davarāne dam)، جریان مرتب و دائمی خون از قلب به سرخرگها (شریانها) و مویرگها و سیاهرگها (وریدها) و بازگشت آن به قلب، که به گردش بزرگ خون و گردش کوچک خون تقسیم میشود. در **گردش بزرگ خون**، خون اکسیژن‌دار، در نتیجه‌ی انقباض بطن چپ قلب، از بطن چپ به شریان آئورت و تمام شرائین منشعب از آن و شبکه‌ی مویرگی انتهای آنها رانده میشود؛ اکسیژن و مواد غذائی محلول در خون از جدار نازک مویرگها به یاخته‌های دور و بر آنها نشت میکند، و از طرف دیگر، انیدرید کربونیک و سایر فضولات یاخته‌ها در خون داخل میشود. خون بی‌اکسیژن و کثیف از طریق مویرگ‌های وریدی و سیاهرگها (سیاهرگ اجوف سفلی

(۱)Teimuraz (۲) Erekli (۳)Vorontsov (۴)Chavchavadze (۵)Tsereteli (۶)Gretchaninov (۷)rotor (۸)boulder (۹)whirlwind (۱۰)dust-well (۱۱)vortex (۱۲)circulation (of the blood)

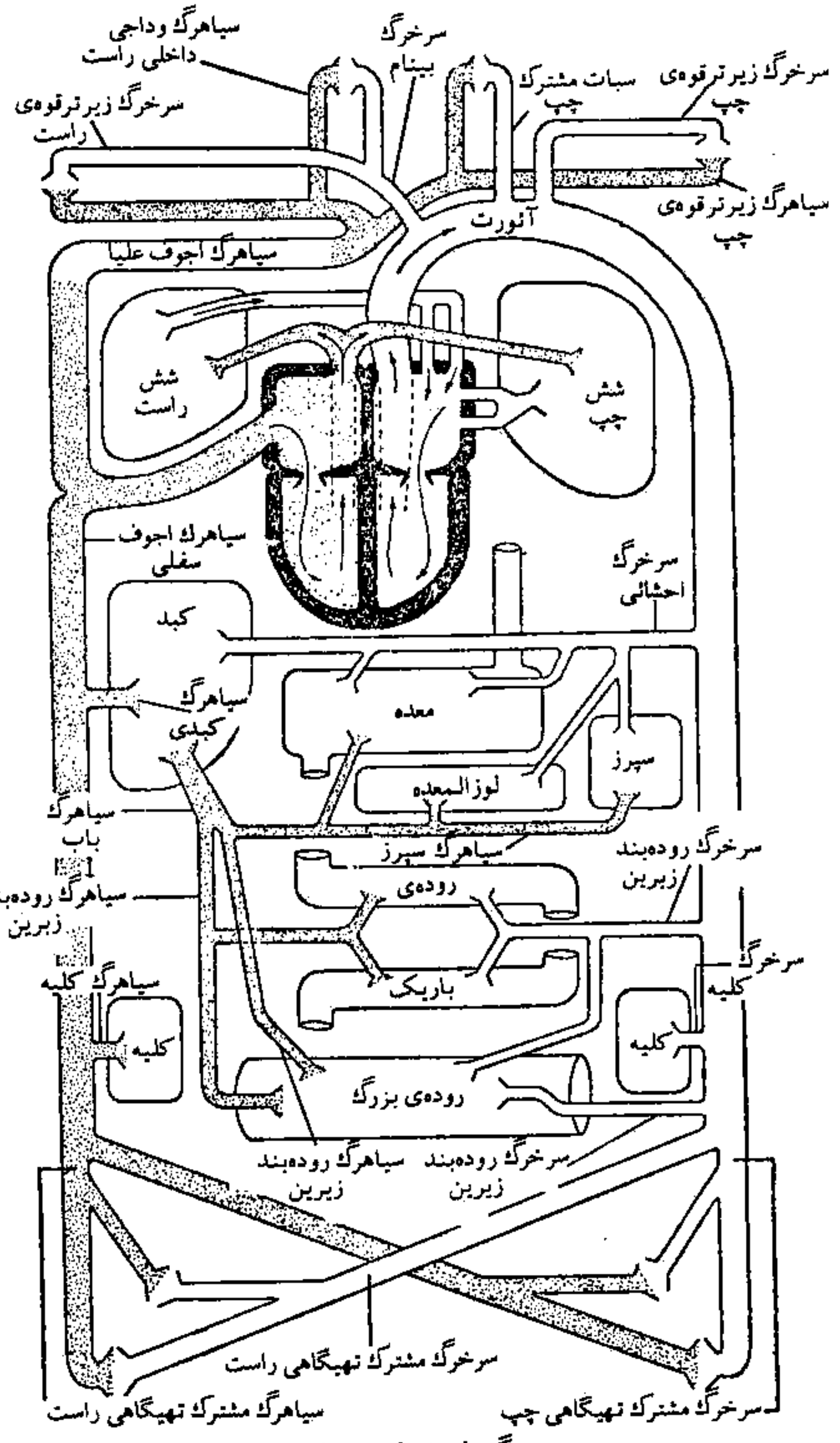

گردش خون در بدن

مخصوص تنه و پاها، و سیاهرگ اجوف علیا مخصوص سر و گردن و بازو) به دهلیز راست، و در نتیجه‌ی انقباض آن، به بطن راست قلب باز میگردد. در **گردش کوچک خون**، خون با انقباض بطن راست قلب وارد شریانهای ریوی (تنها شریانهائی که خون فاقد اکسیژن دارند) میشود، و به توسط آنها به ریه‌ها میرود، و پس از تصفیه شدن در ریه‌ها و گرفتن اکسیژن، از راه سیاهرگهای ریوی به دهلیز چپ و از آنجا به بطن چپ قلب میرود. بدین ترتیب گردش خون ادامه مییابد. برای گردش لنفی ← لنفی، جهاز.

گرد صوتی (-gerde)، ← سوپرسونیک؛ نیز ← آلرودینامیک.

گردفرامرز (gord.farāmarz)، ده (جم ۱٬۴۲۲ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم، ۶کیلومتری یزد. محصولش غلات است.

گرد کردن[1] (gerd kardan)، در ریاضیات، اسقاط بعضی از آخرین ارقام یک عدد اعشاری و، در صورت لزوم، تغییر دادن آخرین رقم به طوری که بهترین تقریب اعشاری مرتبه‌ی n از آن عدد به دست آید. اگر عددی اعشاری به صورت

$$u, a_1 a_2 \dots a_n a_{n+1} \dots$$

مفروض باشد، که در آن u جزء صحیح عدد، a و n اعداد صحیح و نامنفی هستند، گرد کردن آن به n رقم یعنی

۱. اسقاط ارقام a_{n+1} به بعد در صورتی که $a_{n+1} < 5$ (تقریب نقصانی)؛

۲. اسقاط ارقام از a_{n+1} به بعد، با تصرفات زیر در عدد اصلی، در صورتی که $5 \leqslant a_{n+1}$ (تقریب اضافی)؛

ا) افزودن یک واحد به a_n در صورتی که $a_{n+1} > 5$ یا $a_{n+1} = 5$ ولی همه‌ی ارقام بعد از a_{n+1} صفر نباشند؛

ب) افزودن یک واحد به a_n اگر a_n فرد باشد، و $a_{n+1} = 5$، و بعد از a_{n+1} رقمی جز صفر نیامده باشد.

اینک چند مثال: (۱) بهترین مقدار تقریبی مرتبه‌ی ۴ عدد ۲/۳. چون ... ۰,۶۶۶ ۶۶۶ = ۲/۳، مقدار تقریبی مطلوب ۰,۶۶۶۷ است (تقریب اضافی)؛ (۲) مقدار تقریبی ۴۵,۳۷۵ تا ۲ رقم اعشار ۴۵,۳۸ است؛ (۳) مقدار تقریبی ۰,۴۶۵ ۳۷۱ تا ۳ رقم اعشار ۰,۴۶۵ است (تقریب نقصانی).

گردکوه (gerd.kuh)، کوهی منفرد به ارتفاع ح ۱٬۰۰۰ ذرع، ح ۲,۵فرسخی غ دامغان، ل ایران، که یکی از قلاع معروف اسماعیلیه بر آن بوده است. این قلعه، که دز گنبدان (deze gonbadān)، دز گنبدان، گنبدان‌دز، و گنبدان‌دژ نام داشته است، بسیار صعب الوصول بوده است، و ناحیه‌ی اطراف آن را منصوریه میگفتند. بر طبق افسانه‌های ملی، اسفندیار را گشتاسب به سفارش گرزم و به سبب بدخواهی او، نخستین‌بار در آنجا زندانی کرد و بند بر پای نهاد. اما پس از آنکه از ارجاسپ شکست خورد، جاماسب را هم، به نیکخواهی و اندرزهای او، به آزاد ساختن و باز آوردن اسفندیار از زندان فرمان داد، و سپاهسالاری لشکر را در جنگهای با توران بدو سپرد. بعد از فوت ملکشاه سلجوقی و قتل (۴۸۵ هق) نظام‌الملک، اسماعیلیه بر گردکوه مسلط شدند. پس از اینکه خورشاه به اطاعت هولاکو خان در آمد (۶۵۴ هق)، قلاع ملاحده که بیش از 100 قلعه بود همه تسلیم شدند، مگر قلعه‌ی گردکوه که ۲۰ سال بعد به اطاعت در آمد، و بدین حساب، قلعه‌ی گردکوه قریب ۲۰۰ سال در تصرف اسماعیلیه بوده است. قلعه‌ی گردکوه در زمان امیر تیمور باز اهمیتی داشته است؛ آثاری از این قلعه هنوز باقی است.

گردمداری[2]، **ناحیه‌ی** (gerde.madāri)، قسمتی از عرضهای میانه در هر نیمکره که مجاور ناحیه‌ی مدارگان (تقریباً مطابق منطقه‌ی حاره در اصطلاحات سابق. ← مدارگان) است. اقلیم نواحی گردمداری در جانب استوا مایل به اقلیم مدارگانی است.

گرد نانپزی[3] (garde nān.pazi)، مخلوطی که چون آن را تر کنند، یا حرارت دهند، تولید گاز کربونیک میکند، و بدین گونه سبب تولید حباب‌های در خمیر و بر آمدن آن میشود. معمولا مشتمل بر بیکربونات سودیوم و اسید تارتریک یا بیتارترات پوتاسیوم است (← نیز طرطیر).

گردن‌بند الماس[4]، **قضیه‌ی**، ماجرای رسوائیی که در ۱۷۸۵، مدت کوتاهی پیش از انقلاب فرانسه، در دربار لوئی XVI فرانسه روی داد، و سلطنت فرانسه

(۱)rounding; round-off (۲)subtropical (۳)baking powder (۴)Diamond Necklace

را رسوا و ضعیف کرد. آغاز آن توطئه‌ای بود که بانـوی ماجراجوئی که خود را کنتس دو لا موت[1] (kontes dë lă mot*) میخواند چید تا گردن‌بند الماس گـرانبهائی را بـه نـام ماری آنتوانت، و در حقیقت بـرای خود و شرکـایش، بـه دست آورد. گردن‌بند متعلق بـه یک بنگـاه جواهرفروشی در پاریس بـود که از مدتی پیش ابتدا کوشیده بود که آن را به لوئی XV برای معشوقه‌اش مادام دو باری بفروشد، و سپس در فروش آن به لوئی XVI برای ملکه کوشیده بود، ولی توفیق نیافته بود. شخصیت دیگری کـه در این قضیه گرفتار شد کـاردینال دو روآن بود (← روآن، پرنس دو)، که منفور ملکه بود، و کوشش داشت که لطف ملکه را به خود جلب کند. کنتس دو لا موت از این موقعیت استفاده کرده خود را واسطه‌ی بین ملکه و کاردینال قلمداد کرد، و به کاردینال چنین القا کرد که ملکه مایل است کـه گردن‌بنـد را پنهانی خریـداری کنـد، و اگر کـاردینال ترتیب آن را بـا صاحبانش بدهـد با وی آشتی خواهد کرد. کاردینال در این باب با دوست خود کالیوسترو مشورت کرد، ولـی آنچه او را بـه اقدام در این امر تحریص کرد ایـن بود که کنتس نامه‌هائی را که از جانب ملکه بـه کـاردینال جعل کرده بـود بـه وی داد، و بـه علاوه، شبی ملاقات کوتاهی بین کاردینال و فاحشه‌ای که به لباس ملکه در آمده بود در باغ ورسای ترتیب داد. کـاردینال با جواهرفروشان صاحب گردن‌بند وارد مذاکره شد، و پرداخت بهای گردن‌بند را تضمین کرد، و گردن‌بند را بـه کسی که مینداشت نماینده‌ی ملکه است تسلیم کرد. گردن‌بند به لندن برده شد و قطعه قطعه به فروش رسید. چون کاردینال از عهده‌ی پرداخت اولین قسط بر نیامد جواهرفروشان مستقیماً به ملکه شکایت کردند. لوئی XVI امر به توقیف کاردینال داد. کـاردینال و کسانی که متهم بـه همدستی با او بودند محاکمه شدنـد. کـاردینال تبرئه شد، ولـی حیثیت خود را از دست داد. کالیوسترو نیز تبرئه ولـی از اقامت در فرانسه ممنوع شد. کنتس دو لا موت به تازیانه و داغ و حبس ابد محکوم شد. بعداً بـه لندن گریخت، و خاطرات رسوای خود را برای بدنام کردن ماری آنتوانت نوشت.

اگـرچه ملکـه در ایـن ماجرا بی‌تقصیر بـود، قضیه‌ی گردن‌بند اعتقاد معاصرین را به سستی اخلاقی و بوالهوسی وی تأیید کرد. به علاوه، توقیف حسب الامری کاردینال، فشاری که به قضات دادگاه وارد شد، و رسوائی نهائـی کـاردینال ضعف و استبـداد حکومت را بیش از پیش آشکار ساخت. همچنین، این قضیه مقاومت اشراف را در مقابل مقام سلطنت و اتحاد آنها را بـا طبقات عالیـه‌ی روحانی تشویق کرد. به گفته‌ی تایلئون، قضیه‌ی گردن‌بند یکی از علل انقلاب فرانسه بود.

گردنه[2] (gardane)، معبری از یک طرف کـوه به طرف دیگر، که از نقاط مجاور پایینتر باشد. در دو طرف گردنه معمولا دو دره از طرفین کوه سرازیر میشوند، و در نتیجه، گردنه صورت زین دارد.

گردو[3] (gerdu)، نـام هر یک از درختان تـوع یوگلانس (*Juglans*) کـه در سراسر جهان به سبب میوه یا جوز (موسوم به گردو) و چوبشان معروفند. قریب ۱۷ جنس از ایـن نـوع شناختـه شده است. درخت گردو از بهترین سختچوبها است، و عمرش ممکن است بـه چندین قرن، و ارتفاعش به ۳۰ تـا ۴۵ متر و قطر تنه‌اش به ۱ تا ۱٫۸ متر برسد. برگ درخت گـردو مرکب است، و مغز میـوه‌ی آن در پوسته‌ای سخت بـا ضخامت متغیر قـرار دارد. مغز میوه‌ی گردو روغن فراوان دارد، و از لحاظ انرژی غذائی و پروتئین بسیار غنی است.

مهمترین جنس گردو گردوی ایرانی (*J. regia*) است، که ارتفاعش به بیش از ۳۰ متر و قطر تنه‌اش بـه ۱٫۵ تـا ۱٫۸ متر میرسد. پوست آن بـه رنگ روشن تـا سفید و در درختـان جوان بسیار نـرم و هموار است، ولی با مرور زمان خاکستری و ترکدار میشود. منشأ آن معلـوم نیست. از لحـاظ تـولیـد سالیانـه‌ی گردوی ایـرانـی، کشمـ در درجه‌ی اول است، و پس از آن فرانسه، ایتالیا، ترکیه، چین، یوگوسلاوی، هند، ایران، و سوریه قرار دارد. از جنسهای دیگـر گـردو گردوی سیاه (*J. nigra*) است، که بومی امریکای شمالی است. این گردو در ایران، ابتدا در ۱۳۱۴ هش در باغ نباتات دانشکده‌ی کشاورزی کرج کاشته شد، و سپس در جاهای دیگر انتشار یافت.

گردوی (gorduy)، برادر بهرام چوبین و گردیه، و از سران سپاه خسرو پرویز، با خسرو یار و مهربان بود، و او را در کشتن گستهم، دائی خسرو، یـاری کرد.

گرده، از اقسام برنج، ← برنج.

گرده[4] (garde)، در گیاهشناسی، ذرات گردی‌شکل، معمـولا زردرنگ، کـه در پـاک (← پرچم) یک گیاه گلدار یـا در مخروط نر مخروطیان به وجود میآید. دانه‌های گرده در واقع گامت (← گشنگیری) نر گیاهان دانه‌دارند. در پـاک، یاخته‌های ماده بر اثر میتوز تقسیم میشوند تا دانه‌های گرده را تشکیل دهنـد. که دانه‌های آن نیمی از تعداد عادی کروموزومهای دارای خصوصیات گیاه والد را دارنـد. هـر دانـه‌ی گرده محتوی دو هسته‌ی نطفـه و یک لولـه‌ی نطفه‌ای است. پس از گرده‌افشانی موفقیت‌آمیز، گرده بر سطح کلاله‌ی مادگی (← گل، شکل) جوانه میزنـد و لوله‌ای تولید میکند کـه بـه سمت پایین رشد میکند تا به یک تخم در تخمدان برسد. سپس هسته‌های نطفه‌ای در تخم خالی میشوند؛ یکی با یـاخته‌ی ماده میآمیزد و دیگـری برای تشکیل آندوسپرم[5] (ăndosperm) به کار میرود، که بافت مخزن غذائـی است، و در رشد رویان غذای آن را فراهم میسازد. این فرایند در مخروطیان نیز همین است، جز اینکه معمولا بین گرده‌افشانی و باروری مدت یک فصل فاصله هست.

گرده نیز، مانند نطفه، بیش از مقداری که مصرف میشود تولید میگردد، خصوصاً در گونه‌های گیاهانی که باد عامل گرده‌افشانی آنهاست (مثلا مخروطیان). در گیاهانی که گرده‌افشانی بـه وسیلـه‌ی حشرات و پرندگـان صورت میگیرد، دانـه‌های گرده معمولا چسبناک است و گلبرگهای رنگین یا بوئی معطر سبب جلب عوامل گرده‌افشانی میشود. گرچه دانه‌های گرده میکروسکوپی است و تنها بـه صورت اجتماع قـابل رؤیت است، تنوع آنهـا در ظاهر بـه اندازه‌ای است کـه میتوان گیاهان را فقط از روی گرده‌های آنها تمیز داد، یعنی به وسیله‌ی تجزیه‌ی گـرده‌ای. طول عمر گـرده معمولا کـوتاه و از ۲ ساعت کمتر است.

گرده‌افشانی[6] (garde.afšāni)، انتقال گرده از اندام تولیـد مثل نر (پرچم یـا مخروط حامل پرچم) بـه انـدام تولیـد مثل ماده (مادگی یـا مخروط حامـل مادگی) از همان گل یا مخروط یا گل یا مخروطی دیگر. گرده‌افشانی را نباید با گشنگیری اشتباه کرد که مدتی پس از آن (یک فصل تمام در مخروطیان) صورت میگیـرد. مهمتریـن عـوامل گرده‌افشانی عبارتند از حشرات پرنده (همچون در غالب گلها) و باد (همچون در اغلب درختان و همه‌ی گندمیان و مخروطیـان)، ولی حشرات خزنـده و جونـده و حلزونها نیز در این کار سهمی دارند. اموری کـه رسیدن گرده‌ی یک پایه را بر پایه‌ی دیگر تأمین میکنند، یا از ریختن آن بر همین پایـه جلوگیری میکنند، بسیار متنوع و گاه بی‌اندازه پیچیده است. از این جمله است اختلاف زمانهای رسیدن گرده و تخم در گل یا گیاه واحد، جدا بودن گلهای پرچم‌دار و مادگیدار از یکدیگـر، خواصی شیمیائی کـه گرده و تخم یک گیاه را نسبت به یکدیگر سترون میکنند، و موانع ساختمانی که مانع رسیدن مستقیم گرده‌ی یک گل به کلاله‌ی همان گل میشود. در گل ثعلب، زنبور عسل از یک روزنه وارد محفظه‌ای پر از شهد گل میشود و ناگزیر است از روزنه‌ای دیگر خارج شود؛ بدین ترتیب هنگام در آمدن به کلاله‌ها مالیده میشود، که گرده را از پشت او میگیرند، و در هنگام رفتن به پرچمها برخورد میکند و مقداری گرده بر پشتش مینشیند. پرچمهای غار کوهی به عقب خمیـده شده و همچـون فنـری در شکـافهای گلبرگها جا گرفته‌اند؛ هنگامی کـه زنبور عسل بر مادگی بلنـد گل فرود میآیـد و بـه جستجوی شهد میپردازد، فشار بدنش پرچم را از جا در میکند که به زیر بدنش میخورد و آن را بـه گرد میآلایـد و برای تماس با مادگی بعدی آماده میکند. گرده‌افشانی بـا باد، نیازمند مقادیر فراوانی از گرده است که یا از طریق پرتـاب شدن بـا نیرو از پساک (مثلا در گندمیان) فراهم میشود، یـا (مثلا در مخروطیـان) گرده چنان قرار گرفته است که کمترین نسیمی آن را با خود میبرد.

گردی (gardi)، گیـاه زینتی پیچنـده‌ی افریقای جنوبی از نوع آسپاراگوس (*Asparagus*)، کـه در گرمخانه‌ها و گلدان برای زیبائی کاشته میشود. نیز ← مارچوبه.

گردیان (gerdiān)، دهستان (جه ۱°۵۳۰ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۱۵ آبادی. زولا چای از آن میگذرد. ایـل شکاک در آن زنـدگی میکننـد. محصـولات عمده‌اش غلات و فراورده‌های دامی است. مرکزش، **گردیان** (جه ۹۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵٫۵کیلومتری چغ شاهپور است.

گردیز (gardiz)، شهر (جه در سال ۱۹۶۸ تخمیناً ۶۲°۰۰۰)، افغانستان، در ح ۶۵کیلومتری ش غزنه به خط مستقیم. از سکه‌های باستانی کـه در ۱۹۴۷ در ۵۳کیلومتری ش‌ل‌ش شهر کشف شد نتیجه گرفته‌اند که گردیز در قرن ۲م قم شهر مهمی بوده است. بنا بر تاریخ سیستان بنای آن در ح ۱۸۱ هق به دست یکی از سران خوارج بـه نـام حمزه‌ی خارجی بوده

---

(۱)de La Motte (۲)pass (۳)walnut (۴)pollen (۵)endosperm (۶)pollination

است. پس از اینکه شهر به دست غزنویان افتاد، اهمیت تاریخی آن رو به کاهش نهاد. **گردیزی** بدین جا منسوب است.

گردیزی (gardizi)، شهرت **ابوسعید عبدالحی** (abu.sa'id abdo'l.hayy)، مورخ ایرانی که در اواسط قرن ۵م هق رونق داشت. نسبت او به **گردیز** است. از زندگی وی اطلاعی در دست نیست. شهرتش به سبب کتاب زین الاخبار است.

گردیگ، در شاهنامه: ← گردیه.

گردیه (gordie) یا **گردیگ** (gordiag)، خواهر و زوجه‌ی بهرام چوبین، و زوجه‌ی خسرو پرویز. به روایت شاهنامه، بهرام چوبین، پس از شکست دادن خسرو پرویز و گریزاندن او به روم، با بزرگان و سران سپاه انجمن کرد تا در باره‌ی پادشاهی خویش با آنان شور کند. در این انجمن، بیشتر سرداران موافق پادشاهی بهرام بودند، اما گردیه برادر را از سرکشی و نافرمانی نسبت به پادشاه منع کرد. پس از مرگ بهرام چوبین، خان ترک از گردیه خواستگاری کرد، اما گردیه از زناشوئی با وی سر باز زد، و با سپاهیان همراه خویش از مرو به جانب ایران گریخت، و لشکریان ترک را که به تعاقب وی آمده بودند تار و مار ساخت. در راه، گستهم، خال خسرو پرویز که بر پادشاه (به سبب کشته شدن برادرش بندوی به دست او) بدگمان شده بود نزد گردیه آمد، و در مرگ بهرام چوبین غمخواری کرد، و او را از رفتن نزد خسرو پرویز بر حذر داشت، و سپس به زنی گرفت. اما خسرو، که از گستهم بیمناک بود، به دستیاری گردوی و نامه‌ای که به وسیله‌ی زن او به گردیه نوشت، گردیه را به کشتن گستهم فرمان داد؛ و گردیه شبی پنهانی گستهم را کشت، و واقعه را به خسرو نوشت، و با سپاهیان خود به ایران شتافت. خسرو او را به زنی گرفت، و نگاهبان همه‌ی زنان شبستان خویش کرد. فرخزاد خسرو، که پس از آزرمیدخت یک‌ماهی به پادشاهی نشست، پسر گردیه بود.

گررو[1] (gerrero)، ایالت (۶۴°۴۶۰ کمه، جم ۱۱۹°۱°۲۸۳)، چغ مکزیک، کنار فکه، کرسی آن چیلپانسینگو (cilpansingo) (جم ح۱۳°۰۰۰). آکاپولکو در باریکه‌ی ساحلی آن است.

گرز دیو[2] (gorze div)، ستون بلندی از خاک که گرده‌ی بزرگی روی آن قرار دارد.

گرزم (gorazm) یا **قرزم** (qorazm)، در شاهنامه، یکی از خویشان گشتاسپ، و به روایتی پسر او، که بدخواه اسفندیار بود. گشتاسپ، به بدآموزی او، چند بار اسفندیار را بند و زنجیر بر پای نهاد، و همین گرفتاری اسفندیار سبب پیروزی ارجاسپ در جنگها میشد. گشتاسپ هر بار که شکست میبافت اسفندیار را از بند رها میکرد، و او را به وعده‌ی پادشاهی به جنگ میفرستاد، و چون اسفندیار پیروز باز میگشت، دوباره به سعایت گرزم او را بند می‌کرد. گرزم سرانجام در یکی از جنگهای ارجاسپ با گشتاسپ کشته شد.

گرزن: ← گلاذین.

گرزور، صفت گرشاسپ.

گرزه‌پا[3] (gorze.pā)، پایی که بر اثر عیب عضلات و تغییر شکل مفصلها و ساق به صورت گرز یا چماق در آمده باشد (از گرزه‌پایان مشهور لرد بایرن است).

گرسمیر، انگلستان: ← گراسمیر.

گرسونیدس: ← قارشون، بن لوی.

گرسیوز (garsivaz)، در داستانهای ملی ایران، برادر افراسیاب که او را به کشتن سیاووش بر انگیخت، و سرانجام به دست کیخسرو کشته شد. به روایت فردوسی، پس از آنکه سیاووش سیاووشگرد را ساخت، افراسیاب گرسیوز را با هدایائی برای او و فرنگیس بدانجا فرستاد. سیاووش به ادب و مهر ازو پذیرائی کرد، و روز بعد به هنرنمائی پرداختند. نخست گوی‌بازی کردند، و سیاووش و یاران ایرانی او از تورانیان بردند. آنگاه پنج زره سنگین را به هم بستند، و سیاووش سوار با نیزه‌ای آنها را از زمین بر داشت و به دور افکند، در حالی که گرسیوز و سوارانش به اندازه‌ی یک گره هم نتوانستند زره‌ها را جا به جا کنند. پس از آن، چهار سپر گیلی و دو جوشن را همچون نشانه بر روی هم گذاشتند، و سیاووش ده تیر به آنها زد که از همه‌ی آنها گذر کرد. سپس گرسیوز پیشنهاد کرد که سواره با یکدیگر نبرد کنند تا ببینند کدام دلاورتر است و میتواند دیگری را از زین بر گیرد و به زمین زند، اما سیاووش گفت که نبرد با برادر شاه شرط ادب نیست، و کسی دیگر را بدین کار نامزد کند. گروی داوطلب شد. سیاووش گفت که من باید با دو تن نبرد کنم. دمور (damur)، پهلوانی دیگر از یاران گرسیوز، نیز پای پیش گذاشت. سیاووش گروی را از زین بر گرفت و به میدان افکند، و دمور را هم از زین بر داشت، و همچنان زیر بغل گرفته نزد گرسیوز آورد. حسد و کینه‌ی گرسیوز از دیدن سیاووشگرد و دستگاه سیاووش و هنرنمائی و دلاوری و زورمندی او بر انگیخته شد، و در بازگشت، به دروغ. افراسیاب را گفت که فرستاده‌ای از کاوس نزد سیاووش آمده و سپاهی بسیار برو جمع و آماده‌ی جنگ با تو شده است. افراسیاب بر آن شد که سیاووش را بخواند و نزد کاوس فرستد، گرسیوز او را ازین کار باز داشت. سپس افراسیاب گفت که او را نزد خود میخوانم تا اگر فرمان نبرد و نیاید دشمنی او آشکار شود. پس گرسیوز را فرستاد تا او را بیاورد. اما گرسیوز به دروغ سیاووش را گفت که افراسیاب بر تو بدگمان شده است، و اگر نزد او بروی ترا مانند برادر خود اغریرث خواهد کشت. نامه‌ای به پوزش‌خواهی بنویس و من از تو نزد او شفاعت میکنم. سیاووش فریب خورد و نامه‌ای نوشت که فرنگیس بیمار است و من پس از بهبود او خواهم آمد. گرسیوز همچنان به دروغ افراسیاب را گفت که سیاووش بیحرمتی کرد، و مرا زیر تخت خویش به زانو نشانید، و این نامه بهانه است. افراسیاب خشمگین شد، و لشکر به جنگ سیاووش کشید. گرسیوز نامه به سیاووش نوشت که شفاعت من سودمند نیفتاد و چاره جز جنگ نیست. سیاووش با لشکریان خود با افراسیاب رو به رو شد، ولی آنان را از جنگ با افراسیاب باز داشت. سیاووش را به فرمان افراسیاب به بند آوردند و بردند تا بکشند. اما پیلسم، برادر کهتر و خوبسرشت پیران، افراسیاب را پند داد و ازین کار منع کرد. گرسیوز که دید افراسیاب به سخن پیلسم نرم شده است در کشتن سیاووش اصرار ورزید، گروی و دمور هم جانب او را گرفتند، و گروی ریش سیاووش را گرفت و کشان کشان به همان جا که سیاووش در تیراندازی هنرنمائی کرده بود برد، و طشتی زرین نهاد و سر او را از تن جدا کرد.

گرشاسب (garšāsb) یا **گرشاسپ**، صورت محرف **کرشاسب** یا **کرشاسپ**، در اوستا کرساسپ (kere-sāspa) [= دارنده‌ی اسبهای لاغر]، در شاهنامه. **۱-** از پهلوانان و سران سپاه منوچهر در جنگ او با سلم و تور، و سپس با افراسیاب. گرشاسب خزانه‌دار منوچهر نیز بود. در شاهنامه، نژاد او به جمشید میرسد، و نریمان، نیای بزرگ رستم، پسر اوست. اما، در اوستا، پسر اثرت (asrat) از خاندان سام است، و با صفات گیسودار، و گرزور (gorz.var)، و نرمنش (nar.maneš) [دلیر و پهلوان]) یاد شده، و پهلوان چند حادثه‌ی بزرگ از جمله کشتن اژدهائی زهردار است (در شاهنامه، سام پدر زال نیز که سلاح معمولیش گرز است، و سام یکزخم خوانده میشود، اژدهائی را کشته است). بنا بر ذکر بیرونی در آثار الباقیه و تحقیقات مستشرقین، کرشاسب و سام و نریمان هر سه یک تنند، که روایات ایرانی از کرشاسب (نام پهلوان) و سام (نام خاندان او) و نریمان (نرمنش و پهلوان، صفت وی) سه نام و سه پهلوان ساخته است. گرشاسپنامه‌ی اسدی طوسی داستان همین پهلوان ایرانی است. **۲-** پسر زاب و آخرین پادشاه پیشدادی، که ۹ سال پادشاهی کرد. پس از مرگ او، که آزار تورانیان بسیار شد و افراسیاب به فرمان پشنگ به ایران تاخت، زال رستم را به جستجوی کیقباد (نخستین پادشاه کیانی) به البرزکوه فرستاد.

گرشاسب ابن اخستان: ← شروانشاهان، جدول II.

گرشاسب ابن فرخزاد: ← شروانشاهان، جدول II.

گرشاسبنامه (garšāsb.nāme) یا **گرشاسپنامه**، منظومه‌ی حماسی در بحر متقارب مثمن مقصور (یا محذوف)، در شرح پهلوانیهای گرشاسب، پهلوان داستانی ایران و نیای رستم، که توسط اسدی طوسی به نظم آمده است (۴۵۸ هق). اسدی این داستان را گویا از روی کتاب گرشاسبنامه‌ی منثور ابوالمؤید بلخی سروده است، و در میان آثار موجود شعر فارسی، نخستین داستان حماسی است که پس از شاهنامه‌ی فردوسی و به پیروی از او سروده شده است. اسدی در سرودن این داستان استادی و صنعتگری فراوان کرده، و باآنکه از دیگر مقلدان فردوسی بیشتر توفیق یافته، نتوانسته است آن را به پایه‌ی شاهنامه برساند، زیرا توجه بیش از حد اسدی به صور خیال و تصویر جزئیات او را از تسلط بر مجموع حوادث و ترکیب کلی حماسه باز داشته است.

گرشاسپ: ← گرشاسب یا گرشاسپ.

گرشاسپنامه: ← گرشاسبنامه.

گرشاسف لر (garšāsfe lor) [عزالدین گرشاسف ابن نورالدین]، قرن ۷م هق، فرمانروای لر کوچک و ۳مین امیر از سلسله‌ی اتابکان لر کوچک. بعد از برادرش ابوبکر لر به امارت نشست. اما حسام‌الدین خلیل لر به خونخواهی پدر خود بدر این خورشید بر او شورید، و او را کشت. گرشاسف خواهر سلیمانشاه ایوانی را در حباله‌ی نکاح داشت، و به همین جهت، بعد از قتل او، سلیمانشاه به خونخواهی او به دفع حسام‌الدین خلیل بر خاست.

گرشام، قانون (gresām)، انگلا **گرشم** (gresəm)،

(۱)Guerrero (۲)earth pillar (۳)clubfoot

اصلی در اقتصاد بدین مضمون که "پول بد پول خوب را از جریان خارج میسازد". این قانون به نام سر **تامس گرشم**[1] (sər tāməs*، ۱۵۱۹–۱۵۷۹)، بنیانگذار بورس شاهی لندن، معروف است. اما او اولین کسی نیست که متوجه این حقیقت بدیهی شده است که هرگاه شخصی دو سکه‌ی زرین دارای یک ارزش اسمی داشته باشد سکه‌ی سبکتر را خرج میکند، و سکه‌ی سنگینتر را نگاه میدارد. از آغاز قرن ۱۳م کسبه‌ی نادرست حواشی سکه‌های طلا را میتراشیدند. افرادی که این سکه‌های "سبک‌وزن" به دستشان میرسید در اولین فرصت آنها را رد میکردند، و حتی الامکان سکه‌هائی را که وزن کامل متعارف داشت نگاه میداشتند. گرشم در بیان این اصل گفته است که وقتی دولتی قانوناً به دو یا چند پول یا سکه‌ی رایج، که ارزش ذاتی آنها متفاوت است، ارزش اسمی واحدی بدهد، پرداختها حتی الامکان با پولی که ارزش واقعی کمتری دارد به عمل خواهد آمد، و پول گرانبهاتر از جریان خارج خواهد شد.

به همین دلیل هم هست که سیستم دوفلزی پول معمولا دوام ندارد. زیرا، اگر ارزش رسمی یک گرم طلا معادل ۱۵ گرم نقره باشد، و بعداً یک معدن جدید نقره کشف شود که موجودی نقره را در بازار افزون کند، ارزش نقره طبعاً تنزل خواهد یافت. در این حالت، یک گرم طلا مثلا ۳۰ گرم نقره ارزش خواهد داشت؛ بنا بر این، مردم، که متوجه تفاوت ارزشهای اسمی و واقعی خواهند شد، به خرید و ذخیره‌ی طلا روی خواهند کرد، و طلا بزودی از جریان خارج خواهد شد.

گرشاه: ← کیومرث.

گرشک (gerešk)، شهر (جم ح 10'000)، مرکز حکومت اعلائی به همین نام، ج مرکزی افغانستان، به فاصله‌ی ۱۲۰کیلومتری غ‌ل‌غ قندهار. تا قبل از زمان نادرشاه، وقتی که در ۱۷۳۷ نادر شاه قلعه‌ی آن را تصرف کرد، نامی از این شهر نیامده بوده است. دارای موقعیت سوق‌الجیشی بوده، و در زمان اغتشاشات قرن ۱۹م بارها نقش اساسی داشته است.

گرشم، سر تامس: ← گرشام، قانون.

گرشویچ[2]**، ایلیا** (ilyā gerševic)، زبانشناس و مستشرق معاصر بریتانیائی، استاد تتبعات ایرانی در دانشگاه کیمبریج. در دانشگاههای لندن و کیمبریج تحصیل کرد، و تحت راهنمائی هنینگ در لهجه‌های ایرانی تخصص یافت. علاوه بر مقالات متعدد در باب السنه‌ی سغدی و آستی، کتابهای صرف و نحو سغدی مانوی (۱۹۵۴) و سرود اوستائی برای مهر (۱۹۵۹) را نوشته است.

گرشوین[3]**، جورج** (jorj gēršwin)، ۱۸۹۸–۱۹۳۷، موسیقیدان امریکائی ترانه‌های مردمپسند برای جاز تصنیف کرد. از آثار جدیتر او رابسودی در آب (۱۹۲۴، نمونه‌ای از جاز سمفونیک) و یک امریکائی در پاریس (۱۹۲۸) است.

گرفت[4] (gereft)، عبور یک جرم فلکی از میان سایه‌ی جرم فلکی دیگر (در باب سایه یا ظل و نیمسایه یا شبه ظل ← سایه). اگر یک جرم کدر کروی که از خود نور ندارد (مانند ماه یا زمین) در مقابل یک منبع نور کروی (مانند خورشید) قرار گیرد سایه‌ای مخروطی (موسوم به مخروط ظل) در آن طرف خود نسبت به منبع می‌افکند. ضمناً، در همین طرف، ناحیه‌ای که به تاریکی ناحیه‌ی سایه نیست تشکیل میشود (شبه ظل). در منظومه‌ی شمسی، همه‌ی سیارات و اقمار اجرامی کدر و غیر نورانیند، که خورشید آنها را روشن میکند، و لهذا در پشت خود (نسبت به منبع) ظل و شبه ظل ایجاد میکنند. اگر، مثلا، سایه‌ی زمین بر ماه بیفتد گویند ماه گرفته است. گرفت ماه[5] به سبب سایه‌ی زمین را خسوف (xosuf) و گرفت خورشید[6] به سبب سایه‌ی ماه را کسوف (kosuf) مینامند (بنا بر تعریف سابق الذکر، کسوف در واقع گرفت زمین است).

I ـ خسوف (شکل ۱). خسوف هنگامی حادث میشود که مراکز خورشید و زمین و ماه به همین ترتیب بر خطی مستقیم یا نزدیک به مستقیم باشند. اگر این سه جرم همیشه در یک صفحه باقی میماندند در هر بدر (← ماه) یک خسوف حادث میشد. ولی چون صفحه‌ی مدار ماه نسبت به دایرة البروج تمایل دارد، خسوف تنها در هنگام بدرهائی صورت می‌گیرد که تقریباً مقارن با زمان عبور ماه از یکی از دو عقده‌ی مدار آن (نقاط تقاطع مدار ماه با دایرة البروج) باشد (← طول و عرض نجومی). بر حسب اندازه‌ی فرو رفتن ماه در سایه‌ی زمین، سه نوع خسوف ممکن است حادث شود: کلی، که در آن تمام سطح ماه را سایه‌ی زمین میپوشاند؛ جزئی، که در آن قسمتی از ماه روشن میماند؛ و نیمسایه‌ای، که قرص ماه فقط در نیمسایه قرار میگیرد، و سایه بر آن نمی‌افتد. در خسوف نیمسایه‌ای نور ماه فقط اندکی نقصان پیدا میکند. حتی در خسوفهای کلی هم ماه کاملا تاریک نمیشود؛ مقدار کمی از اشعه‌ی خورشید به وسیله‌ی جو زمین منکسر و وارد مخروط ظل میشود، و روشنیی به رنگ مس به ماه میدهد. چون خسوف سبب قطع نور مستقیم خورشید از ماه است، این پدیده در هر جا از کره‌ی زمین که ماه در هنگام خسوف بالای افق باشد قابل رؤیت است.

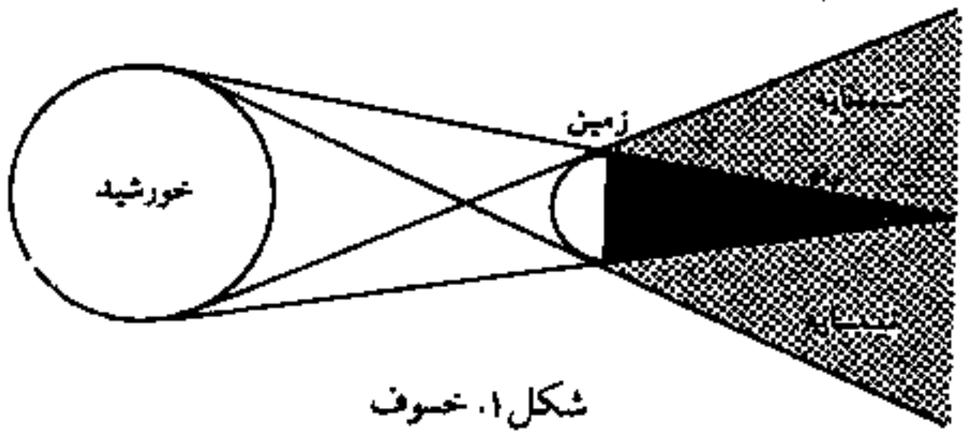

شکل ۱. خسوف

II ـ کسوف. کسوف هنگامی اتفاق می‌افتد که سایه‌ی ماه بر زمین بیفتد، و این وقتی ممکن است که مراکز خورشید و ماه و زمین به همین ترتیب تقریباً بر یک خط مستقیم قرار گرفته باشد (شکل ۲). کسوف تنها در آغاز ماه یا ماه نو و هنگامی حاصل میشود که ماه نزدیک یکی از دو عقده‌ی مدارش باشد. ناظری که بر زمین قرار دارد، در هنگام کسوف، قرص ماه را بر زمینه‌ی خورشید میبیند. اگر سایه‌ی ماه تمام قرص خورشید را بپوشاند کسوف کلی است، و اگر تنها قسمتی از سطح خورشید در تاریکی بماند کسوف جزئی است. چون فاصله‌ی ماه تا زمین متغیر است، بزرگی ظاهری آن گاه چندان نیست که بتواند تمام قرص خورشید را بپوشاند؛ در این صورت ممکن است تنها قسمت مرکزی قرص خورشید را بپوشاند، و حلقه‌ای نورانی بر گرداگرد خورشید مرئی باشد؛ این نوع کسوف را کسوف حلقة النور (halqato n.nur') یا حلقوی (halqavi) مینامند (شکل ۳).

کسوف جزئی از همه‌ی نقاطی از زمین که در نیمسایه‌ی ماه واقعند قابل رؤیت است. کسوفهای کلی و حلقوی تنها در نقاطی مرئی است که در سایه‌ی ماه واقع باشند. چون اوضاع نسبی زمین و خورشید و ماه در اثنای کسوف تغییر میکند، و نیز چون زمین بر گرد محورش دوران دارد، سایه‌ی ماه بر مسیر باریکی بر سطح زمین با سرعت متوسط ح 3'500 متر در ساعت حرکت میکند. باآنکه عده‌ی کسوفها بسیار بیش از عده‌ی خسوفها است، عده‌ای از کسوفها که در یک نقطه دیده میشود کمتر از خسوفهای قابل رؤیت در همان نقطه است. این حکم بالاخص در مورد کسوفهای کلی و حلقوی، که همیشه رؤیت آنها محدود به پهنه‌ی کوچکی از سطح زمین است، صحت دارد.

کسوفهای کلی از جالبترین پدیده‌های آسمانی قابل رؤیت با چشم غیر مسلح است. درست پیش از آنکه خورشید تماماً بگیرد، چنان مینماید که آخرین شعاعهای خورشید آن را همچون "حلقه‌ی انگشتری الماسی" در میان میگیرند؛ این حلقه، در نتیجه‌ی تابیدن کوتاه‌مدت اشعه‌ی خورشید از میان دره‌های کنار قرص ماه، پاره میشود و تکه‌های درخشانی پدید میآیند که، به نام فرانسیس بیلی[7] (frānsis beyli، ۱۷۷۴–۱۸۴۴)، به "مهره‌های بیلی"[8] معروفند. به محض آنکه تمام قرص خورشید در سایه‌ی ماه پنهان شد، آسمان چنان تاریک میشود که ستارگان را میتوان دید، تاج و زبانه‌های خورشید،

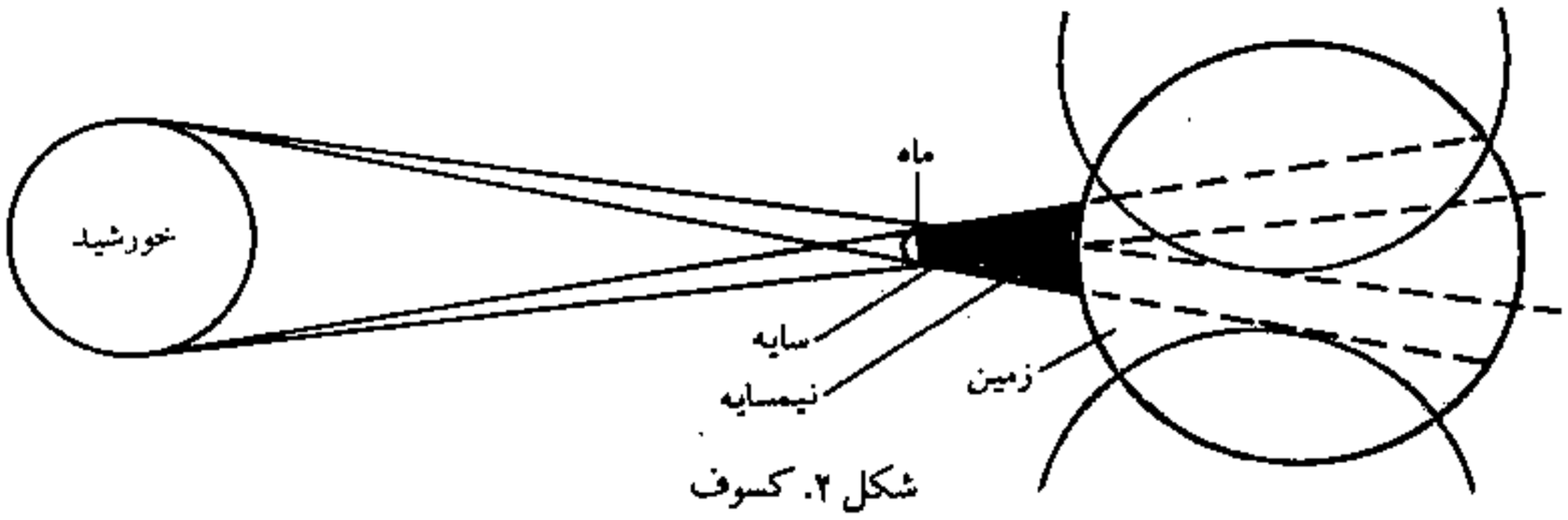

شکل ۲. کسوف

که معمولا به علت درخشندگی زیاد خورشید قابل

(1)Gresham (2)Gershevitch (3)Gershwin (4)eclipse (5)lunar eclipse (6)solar eclipse (7)Baily (8)Baily's beads

رؤیت نیست، مرئی میشود. حد اعلای مدت کسوف کلی ۷ دقیقه است، ولی مدت اغلب کسوفها از این مقدار کمتر است. وقتی که خورشید پس از کسوف کلی آغاز پدیدار شدن میکند، بار دیگر مهره‌های بیلی و سپس حلقه‌ی الماس ظاهر میشوند. تاج پنهان میشود و هلال خورشید پایان مرحله‌ی کلی را نشان میدهد.

در هنگام کسوف باید در نگاه کردن به خورشید سخت احتیاط شود، و حتماً از پشت شیشه‌ی تار یا فیلمهای تار عکاسی به آن نگاه کنند. نگریستن مستقیم به کسوف با دوربین نجومی یا دوربین معمولی، حتی برای لحظه‌ی کوتاهی هم که باشد، ممکن است آسیب فراوان به چشم برساند و حتی سبب کوری شود.

III ـ ساروس[1] (sāros). ساروس دوره‌ای است به مدت ۲۲۳ ماه قمری، که دوره‌ی تکرار گرفت‌های مشابه است. به حساب کنونی این مدت مطابق است با ۱۸ سال شمسی و ۱۱ روز و ثلث روز (10 روز و ثلث روز، اگر در این فاصله پنج سال کبیسه باشد). مثلا کسوف 10 ژوییه‌ی ۱۹۷۲ نماینده‌ی بازگشت کسوف ۳۰ ژوئن ۱۹۵۴ است؛ این دو کسوف هر دو کلی و مدتشان تقریباً مساوی است. ساروس را بابلیهای قدیم در نتیجه‌ی ارصاد خود کشف کرده بودند، و منجمین قدیم برای پیشگوئی گرفتها از آن استفاده میکردند.

IV ـ خسوفها و کسوفهای باستانی. ظاهراً بابلیها حد اقل از ۷۴۷ ق‌م همه‌ی وقایع مهم نجومی را ثبت میکردند. این البته شامل گرفتها نیز بود، و کشف ساروس را ممکن ساخت. به نظر میآید که، بر اثر اطلاعاتی که بدین گونه گردآوری شده بود، در ح 500 ق‌م اطلاعات دقیقتری در باب حرکات ماه و خورشید استخراج شده بود.

شرح گرفتها در تواریخ و اخبار باستانی فایده‌ی مهمی دارد، و آن اینکه با محاسبه‌ی تاریخ دقیق یک گرفت میتوان وقایع همزمان با آن را دقیقاً تاریخگذاری کرد. لگر بررسی تواریخی که از گرفتها به دست آمده است نبود تقریباً هیچ تاریخی مربوط به پیش از قرون ۲م یا ۳م ق‌م را نمیتوانستیم محقق بشماریم. ← گاهشماری.

V ـ اهمیت خسوف و کسوف. اگرچه گرفت ماه حائز اهمیت زیاد نیست، فوایدی دارد. مثلا، به وسیله‌ی آن میتوان ابعاد و اختلاف منظر ماه را تعیین کرد؛ همچنین میتوان سرعت سرد شدن ماه را در نتیجه‌ی قطع تشعشعات خورشید معین کرد. از جنبه‌ی تاریخی، سایه‌ی مستدیر زمین بر قرص ماه یکی از قدیمترین دلایل کرویت زمین بوده است.

کسوفهای کلی در گذشته اهمیت نجومی بسیار داشتند، زیرا فقط در موقع کسوف کلی بود که منجمین میتوانستند در تاج خورشید و جو آن تحقیق کنند. با اختراع تاجنگار (← تاج خورشید)، امروز دیگر برای این تحقیقات نیازی به کسوف کلی نداریم. اما رشته‌ای از علم فیزیک هست که در آن اطلاعات حاصل از کسوف کلی بسیار مهم است، و آن نظریه‌ی نسبیت عمومی است. یکی از نتایج این نظریه این است که نور جرم دارد، و اگر از کنار جرم بزرگی مانند خورشید عبور کند منحرف میشود. در شکل ۴ شعاعهای نوری که از

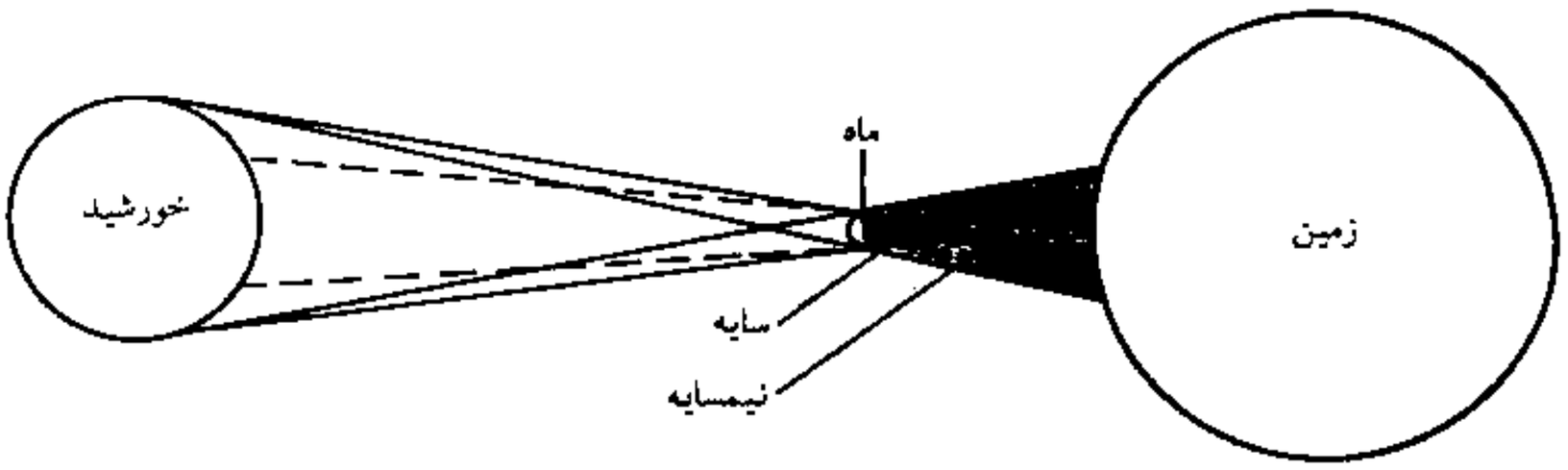

شکل ۳. کسوف حلقوی

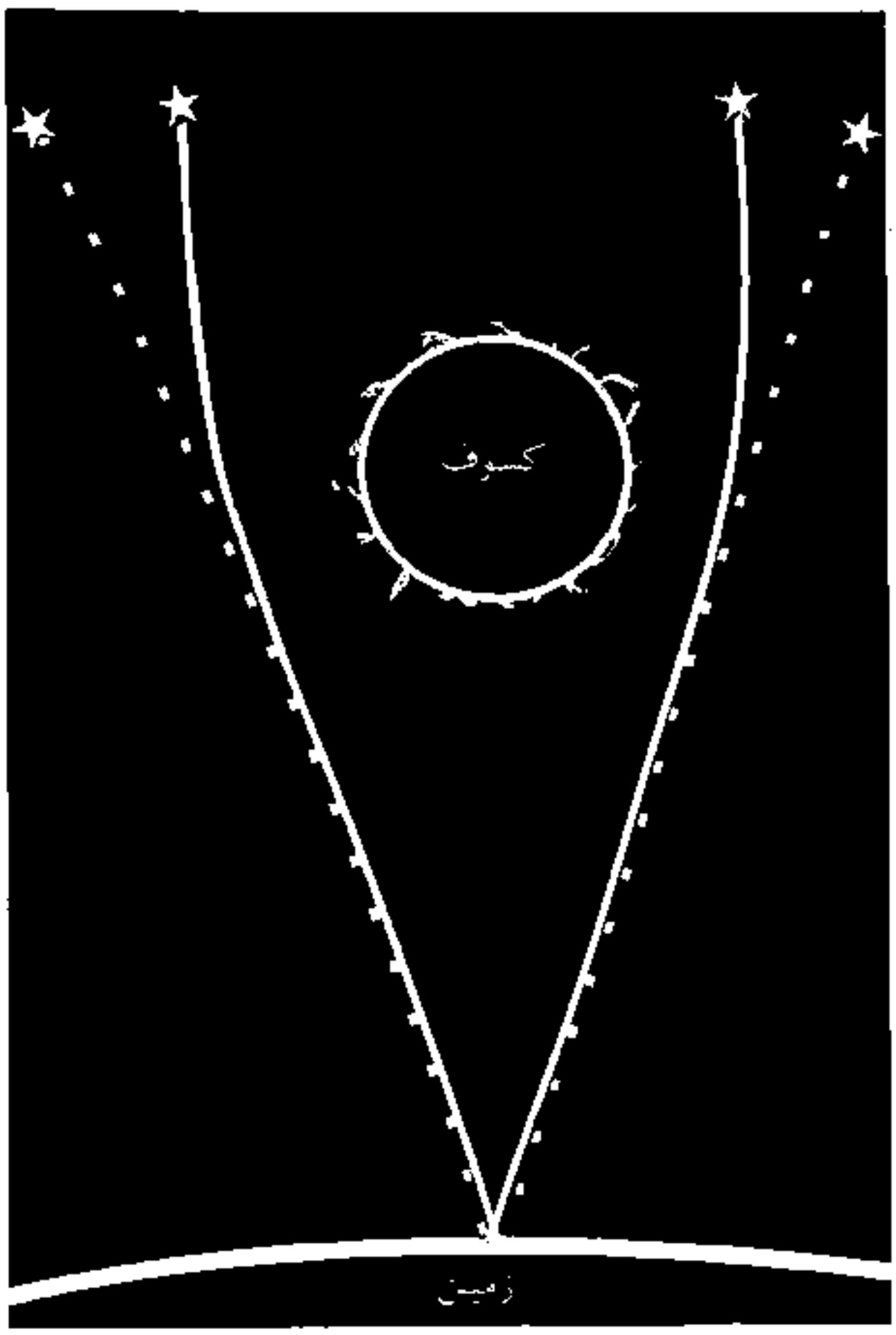

شکل ۴

دو ستاره‌ی واقع در طرفین خورشید به ناظری واقع بر زمین میرسند نمایش داده شده است. چون بر طبق نظریه‌ی منکور این شعاعها به جانب خورشید منحرف میشوند، فاصله‌ی زاویه‌ای دو ستاره در نظر ناظر واقع بر زمین بیش از فاصله‌ی زاویه‌ای واقعی آنهاست. اندازه‌گیری این اثر در شرایط عادی ممکن نیست، زیرا نور ستارگان در پرتو نور خورشید ناپدید است. اما در هنگام کسوف کلی اثر منکور رصدپذیر است. از میدان ستارگان اطراف خورشید در هنگام کسوف کلی عکسبرداری میکنیم و این عکس را با عکسی که شش ماه بعد، که دیگر خورشید در این میدان نیست، از این میدان گرفته میشود مقایسه میکنیم. یک چنین اندازه‌گیری نخستین‌بار در افریقا در هنگام کسوف کلی مه‌ی ۱۹۱۹ به وسیله‌ی هیئت اعزامی تحت سرپرستی س آ. س. ادینگتن صورت گرفت. نتیجه‌ی حاصل مطابقت شگفت‌انگیزی با مقدار ۱٫۷۵ ثانیه‌ی قوس که اینشتین پیشگوئی کرده بود داشت. از آن پس اندازه‌گیریهای دیگر در هنگام کسوفهای کلی مختلف به عمل آمده است و، اگرچه اختلاف جزئی بین نظریه و رصد موجود است، امروز این واقعیت مورد قبول است که نور در یک میدان گرانشی خم میشود (نیز ← نسبیت، نظریه‌ی).

VI ـ گرفتهای اقمار مشتری. چهار قمری که گالیله برای مشتری کشف کرد (یو، ائوروپا، گانیمد، و کالیستو) در معرض گرفتهائی قرار می‌گیرند که از هر لحاظ به خسوف ماه شباهت دارد، و آنها را خسوف اقمار مشتری نیز میخوانند. چون سایه‌ی مشتری چندین بار بزرگتر از سایه‌ی زمین است، سه قمر نخستین از این اقمار در هر دور گردش میگیرند، چون تمایل مدار کالیستو نسبت به مدار مشتری بیشتر از تمایل سایر قمرها است، این قمر کمتر وارد سایه‌ی مشتری میشود. در سال ۱۶۷۵ منجم دانمارکی، ا. رومر، متوجه شد که میان زمان پیشبینی‌شده برای گرفتها و زمان مشاهده‌ی آنها مدت‌زمانی فاصله میشود. وی این پدیده را نتیجه‌ی محدود بودن سرعت نور دانست (تا زمان وی انتقال نور را از هر نقطه به هر فاصله فوری میپنداشتند). اقمار مشتری نیز مانند ماه زمین خسوف جزئی و کلی پیدا میکنند. زمان خسوف جزئی تابعی از قطر و سرعت مداری قمر است. سرعت مداری از روی نظریه‌ی نیوتن در باره‌ی حرکات آسمانی معلوم میشود؛ بنا بر این، از روی مدت دوام خسوف جزئی، میتوان قطر قمر مورد نظر را یافت. این اقمار خود سایه‌هائی در فضا می‌افکنند که گاه افتادن آنها را بر سطح مشتری میتوان مشاهده کرد. این پدیده که "عبور سایه" نامیده میشود به کسوف خورشید در زمین شبیه است. ناظری که در داخل سایه‌ی مشتری قرار گرفته باشد، عبور قمر را از مقابل قرص خورشید مشاهده خواهد کرد.

VII ـ برای ستارگان مزدوج ← گرفتی ← ستارگان مزدوج.

گرفه[2]**، آلبرشت فون** (ālbreśt fon grefe)، ۱۸۲۸–۷۰، متخصص آلمانی چشم که به جهت سهمش در پیشرفت جراحی چشم معروف است. از ۱۸۵۳ در دانشگاه برلین تدریس میکرد. پدرش، **کارل فردیناند فون گرفه** (kārl ferdinānd)، ۱۷۸۷–۱۸۴۰، جراح آلمانی، مدورشو، یکی از

(1)Saros (2)Graefe; Gräfe

پیشقدمان جراحی پلاستیک بود.

گرفه، کارل فردیناند فون: ← گرفه، آلبرشت فون.

گرفین، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

گرگان (garakān)، ده (جه ۱°۵۷۵ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش آشتیان، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری جش طرخوران، ۲ قلعه‌ی خرابه به نام حاجی عبدالله و سرپل، و نیز در بالای قله‌ی کوه مجاور آثار قلعه‌ای معروف به آتشکده دارد.

گرگن (garkan)، دهستان (جه ۱۹°۸۰۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، دارای ۴۹ آبادی. خط الرأس شاه کوه حد طبیعی این دهستان با دهستان کرارج است. در این دهستان دو رشته ارتفاع با جهت جش‌ـلغ ممتد است، و دهستان در میان این دو واقع شده است. بیشتر آبادیهای آن از زاینده‌رود مشروب میشوند. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. راه شوسه‌ای این دهستان را به اصفهان مرتبط میسازد.

گرکو[1]، ال (el greko)[ینه، = یونانی]، ح ۱۵۴۱ ـ۱۶۱۴، نقاش یونانی مقیم اسپانیا، مه کاندیا، کرت. نام اصلیش دومنیکوس تئوتوکوپولوس (domenikos teotokopulos) بود، که صورتهای مختلفی از آن در ایتالیائی و اسپانیائی رایج است. معروف است که در ونیز شاگرد تیسین بوده. در ۱۵۷۷ در تولدو مستقر شد و به تزیین محراب کلیسای سانتو دومینگو پرداخت. آثارش در این دوره شدیداً تحت تأثیر مکتب ایتالیائی بود. کارهای بعدیش نشانه‌ی تکامل سریع هنر او بود. فیلیپ II او را به دربار خود فرا خواند، اما گرکو این دعوت را رد کرد، و در تولدو ماند. در این دوره آثار برجسته‌ای، از جمله شاهکارش دفن کنت اورگاس (۱۵۸۶، کلیسای سان تومه)، به وجود آورد. بعد از آن با مهارت و پختگی بیشتر شاهکارهای متعددی ترسیم کرد که هر کدام نشانه‌ی جذبه و شوری مذهبی در نهایت خلاقیت هنری بود. از شاهکارهایش در این دوره غسل تعمید، مصلوب شدن مسیح، و رستاخیز است. آثار متأخرش شامل فرور ستایش و منظره‌ی تولدو است.

تأثیر گرکو بر نقاشان بعدی اسپانیائی از حساب بیرون است. دیکو د ولاسکوئز، که گرکو را می‌شناخت و عمیقاً میستود، بدون تردید تحت تأثیر او بود. در عین حال، در آن زمان آثار گرکو بیشتر طرف توجه روشنفکران بود، و نقاشیهای هنرمندانی مثل ولاسکوئز و موریلیو بیشتر مورد اقبال عامه قرار داشت. به همین دلیل نیز آثار او عمدتاً در گمنامی باقی ماند. تنها در قرن ۲۰م بود که ارزش کارهای گرکو شناخته شد، و بسیاری از منتقدین جدید او را در شمار بزرگترین هنرمندان صاحب الهام محسوب داشتند. نمونه‌های عالی آثار متعدد او در بسیاری از گالریهای اروپائی و امریکائی موجود است. خانه‌ی گرکو در تولدو به صورت موزه‌ی آثار او در آمده است.

گرکوند (garkevand)، ده (جه ۲°۲۸۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۰کیلومتری ج فلاورجان. از زاینده‌رود مشروب میشود. محصولش غلات و برنج است.

گرگ (gorg)، جانور وحشی از تیره‌ی سگها یا کانیدای (Canidae)، که بسیار به سگ بزرگ گله شباهت دارد، ولی ساق پایش بلندتر، پایش بزرگتر، آرواره‌هایش قویتر، و سرش بزرگتر است. گوشهای کوتاهش پیوسته راست ایستاده است. گرگ دم دراز و پرپشت دارد. اغلب گرگهای نر وزنشان بیش از ۴۵ کگ است، ولی وزن گرگهای ماده کمتر است. گرگ ساعتهای متوالی میتواند با سرعت ح ۳۰ کم در ساعت بدود. گرگها به رنگهای سفید، خاکستری، خرمائی، و سیاه دیده میشوند. عموماً آنها که در نواحی شمالی و شمالگانی زندگی میکنند رنگشان روشنتر از آنها است که در جنگل‌های جنوبی به سر میبرند.

علاقه‌ی خانوادگی در میان گرگها بسیار قوی است، و نر و ماده غالباً در سراسر عمر باهم زندگی میکنند. گرگ ماده ح ۲ ماه پس از جفتگیری از ۴ تا ۶ توله میآورد. توله‌ها تا یک هفته پس از تولد از دیدن عاجزند. پدر و مادر، هر دو، در غذا دادن و آموختن توله‌ها همکاری میکنند. خانواده‌های گرگها مدت درازی در کنار هم میمانند، و بیشتر دسته‌های گرگها گروههای خانوادگی هستند. هنگامی که دسته‌جمعی حرکت میکنند، زوزه‌ی افراد وسیله‌ی آن است که همه یکدیگر را بیابند و در دسته بمانند. گرگها در آسیا، اروپا، امریکای شمالی، و گرونلند زندگی میکنند.

گرگها بکلی گوشتخوارند، و گوشت حیوانی را که تازه کشته شده ترجیح میدهند، ولی لاشه هم میخورند. چندین روز میتوانند بدون غذا بمانند، و وقتی به غذا میرسند میتوانند تا ۱/۵ وزن خود بخورند. از آغاز پیدایش تمدن انسان و گله‌ها و جانوران بزرگ صید در معرض تهدید گرگها بوده‌اند، و به همین جهت انسان با سلاحهای مختلف در برانداختن آنها کوشیده است.

گرگاب (gorgāb)، ده (جه ۱°۸۴۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۶کیلومتری ل اصفهان. محصولاتش غلات، صیفی، و پنبه است. خربزه‌ی گرگاب به خوش‌طعمی و شیرینی در همه‌ی ایران شهرت دارد.

گرگان (gorgān)، در مآخذ اسلامی **رود طیفوری** (tayfuri) و **آب جرجان**، رودی در ایران شمالی. از آلاداغ و ارتفاعات کوکلان سرچشمه گرفته با مسیر پرپیچ و خمی در منطقه‌ای کوهستانی جریان مییابد. پس از گذشتن از دهستان کوکلان و شهر قدیمی جرجان، دو شعبه شده یکی در خواجه نفس و دیگری در ج آن به خلیج گرگان میریزد. مسیر آن به واسطه‌ی سستی زمین تغییر میکند، چنانکه آثار مسیر قدیمی هنوز باقی است. از محل ورود به دشت گرگان تا پل امجلی (omcali) واقع در ۱۶ـ کیلومتری جش گمیشان در امتداد ل‌ش‌ـج‌غ، و سپس با جهت غ جریان مییابد. ریزابه‌های متعددی دارد از جمله نردین (nardin)، که از جاجرم سرچشمه گرفته و پس از مشروب کردن چمن کالیوش به آن میریزد، نوده (nöde) و چقالی (caqali)، که اولی از کوههای خوش‌ییلاق و دومی از قلعه‌ی ماران سرچشمه گرفته، و پس از مشروب کردن فندرسک به آن میریزند، حاجی‌لر (hāji.lar)، که در نزدیکی خرابه‌های شهر باستانی جرجان به رود گرگان میریزد.

پلهائی که بر روی این رود بنا شده عبارتند از پل آجری یک‌دهانه‌ی گنبد قابوس، به طول ۲۵ متر، عرض ۴ متر، و ارتفاع ۹ متر؛ پل آجری پهلوی‌دژ، به طول ۳۵ متر، و عرض ۱۰ متر؛ پل چوبی امجلی، ۱۷کیلومتری پهلوی‌دژ، به طول ۲۵ متر، عرض ۲ متر، و ارتفاع ۴ متر؛ پل چوبی بصیرآباد، ۶کیلومتری غ امجلی، به طول ۱۵ متر، عرض ۲ متر، و ارتفاع ۵ متر؛ و پل نوساز خواجه نفس، سر راه بندر شاه به گمیشان، به طول ۴۸ متر، عرض ۴٫۵ متر، و ارتفاع ۶ متر.

در ۱۳۴۹ هش، ساختمان سدی، به نام وشمگیر، در سنگرسوار (گرگان) بر رود گرگان پایان یافت. طول تاج آن ۴۳۰ متر، ارتفاع از کف پی ۲۱ متر، و ظرفیت کل مخزن ۷۹ میلیون ممکا است. نوع سد خاکی است.

گرگان (gorgān) سابقاً **استراباد**، شهر (جه ـ°۵۱ ۱۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان **گرگان**، استان دوم، در دامنه‌ی رشته‌جبال شاه کوه. کارخانه‌ی برنج و پنبه‌پاک‌کنی و ایستگاه فرستنده‌ی رادیو دارد (سابقاً صنایع صابونپزی و باروتسازی آن اهمیت داشت). توسط راه آهن و راه شوسه‌ی آسفالته با تهران، و با راههای شوسه با شهرهای گنبد قابوس، مشهد، و بندر شاه مرتبط است. در فروردین ماه ۱۳۲۳ هش بر اثر زلزله آسیب دید.

گرگان از شهرهای قدیمی ایران است و به آن استراک(؟) یا استرک(؟) هم میگفتند. در دوره‌ی صفویه به دار المؤمنین مشهور بود. بعضی بنای آن را به یزید ابن مهلب نسبت میدهند، و عده‌ای بنای آن را قبل از آن میدانند. در افسانه‌های قدیم بنایش به انوشیروان نسبت داده شده است. بر سر راه تجارتی معروف به جاده‌ی ابریشم واقع بود و بندرگاه آبکون اهمیت خاصی به آن میداد. بعد از حمله‌ی اعراب به ایران چند بار به وسیله‌ی سپاه متخاصم غارت شد. در ضمن جنگهای آل بویه و آل زیار دژ شهر ویران شد، و خساراتی بر آن وارد آمد. در حمله‌ی مغول آسیب فراوان دید. مرکز ایل قاجار (← قاجاریه) بود. بیشتر بناهای تاریخی و قدیمی آن در نتیجه‌ی هجوم اقوام وحشی و زلزله از بین رفته است، و آثار باقیمانده عبارتند از مسجد جمعه‌ی گرگان، مدرسه‌ی سردار، و مدرسه‌ی سادات. در اوایل قرن ۱۹م اهمیت سوق‌الجیشی و موقعیت آن بارها مورد بحث قرار گرفت. احداث راه آهن ماوراء خزر از اهمیت آن کاست. در ۱۳۳۶ هش آموزشگاه عالی جنگل و مرتع در آن تأسیس شد.

گرگان، شهرستان (جه ۳۵۹°۶۸۰ سث ۱۳۴۵ هش)، استان دوم، ل ایران، مرکزش شهر **گرگان**؛ کمابیش مطابق قسمت غربی ناحیه‌ی جرجان قدیم یا قسمتی از غ ولایت سابق استراباد. از غ به دریای خزر، و از ل به ترکمنستان محدود است. مشتمل است بر بخشهای حومه، بندر شاه، بندر گز، پهلوی‌دژ، علی‌آباد، کردکوی، و گمیشان. آشوراده جزء آن است (نیز ← میانکاله، شبه جزیره‌ی). خلیج گرگان در جغ آن قرار دارد. ترکمن صحرا در ل، و رشته‌جبال شاه کوه در ج آن ممتد است. قسمتی از خرابه‌های سد سکندر (← قزل آلان) در ل آن قرار دارد. تیره‌های آقابای و جعفربای در آن زندگی میکنند. راه آهن گرگان به تهران از آن میگذرد، با راههای شوسه با خراسان، مازندران، و تهران مرتبط است. محصولاتش توتون، برنج، پنبه، و خاویار است. شیلات در آن تأسیساتی دارد. دامداری و پرورش

(1) Greco

اسب در آن رایج است. شهر و بندر قدیمی آبسکون در آن واقع است. در قسمتهائی از آن، مانند تورتگ تپه آثاری متعلق به هزاره‌ی ۳م یا ۲م ق‌م به دست آمده است. برج رادگان که از لحاظ معماری شباهت کاملی با گنبد قابوس دارد، در آن واقع است. نیز ← گرگان، ناحیه‌ی.

طبق فتکه ۱۳۱۶ هش شهرستان گرگان در استان دوم تشکیل شد، و گنبد قابوس یکی از بخشهای آن بود. بعد طبق تصویبنامه‌ی بهمن ماه ۱۳۲۶ هش بخش دشت گرگان (= گنبد قابوس) از آن منتزع و تبدیل به شهرستان شد، و گنبد قابوس مرکز آن تعیین شد. طبق تصویبنامه‌ی اردیبهشت ماه ۱۳۲۷ هش شهرستان دشت گرگان تابع شهرستان گرگان، و بعد در بهمن ماه ۱۳۲۹ هش شهرستان دشت گرگان مستقل و تابع استان دوم شد.

گرگان، خلیج (gorgān) یا **خلیج استراباد**، خلیجی در چ‌ش دریای خزر، به طول ح ۶۰ کم و عرض حد اکثر ۱۲ کم. به شکل مثلثی است که قاعده‌اش به طرف گرگان، و رأسش به سمت مازندران است. شبه جزیره‌ی میانکاله آن را از دریا جدا میسازد، عرض تنگه‌ای که آن را به دریا متصل میکند ۳٬۲۰۰ متر است (نیز ← آشوراده). در گذشته این خلیج لنگرگاه مناسبی برای کشتیها بود، ولی به علت پایین رفتن آب دریا و کم شدن عمق آن، اهمیت خود را از دست داده است، و حالیه، جز در فاصله‌ی دهانه‌ی خلیج تا لنگرگاه بندر شاه، کشتیرانی در آن امکانپذیر نیست.

خلیج گرگان از لحاظ صید انواع ماهی اهمیت فراوان دارد، وشیلات تأسیسات مفصلی در مصب رود قره‌سو و میانکاله به وجود آورده است.

گرگان، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

گرگان، ناحیه‌ی، ناحیه‌ای در ل ایران، بین خراسان، مازندران، و دریای خزر، مطابق ناحیه‌ی جرجان و ولایت سابق استراباد. در تکمیل مقالات استراباد و جرجان اطلاعات زیر اضافه میشود. از ل به ترکمنستان محدود است. مشتمل است بر شهرستانهای **گرگان و دشت گرگان.** رشته‌جبال **شاه کوه** آن را از شاهرود جدا میکند. جنگلی است. رودهای **گرگان، الرک،** و قره‌سو در آن جریان دارند. محصولاتش غلات، پنبه، و برنج است. قالیچه‌های ترکمنی آن معروف است. از مراکز پرورش اسب و دامداری است. طوایف مختلف ترکمن در بعضی از قسمتهای آن زندگی میکنند. بندرگاه قدیمی آبسکون در آن قرار داشت. بناهای تاریخیش مشتمل است بر امامزاده نور با تاریخ ۸۶۷ هق، و امامزاده روشن با تاریخهای ۸۶۵ و ۸۷۹ هق.

گرگانج(gorgānj)، عربی **جرجانیه**(jorjāniyye)، ترکی و مغولی **اورگنج** (urgenc)، شهر قدیم خوارزم، نزدیک شهر کهنه‌ی اورگنج کنونی. در ۳۸۵ هق امیر گرگانج خوارزم را تحت حکومت واحد در آورد. در حکومت (۴۹۰ هق–۶۲۸ هق) خوارزمشاهیان، شهر گرگانج به اوج رونق خود رسید، در عهد اتسز خوارزمشاه از مراکز عمده‌ی علم و ادب و محل اجتماع عده‌ی زیادی از فضلای نامی بود (زمخشری و اسماعیل جرجانی از بزرگان عهد وی بودند). در ۶۱۸ هق به دست لشکریان چنگیز خان ویران شد، و مردم آن قتل عام شدند، چندی بعد، در محل شهر کهنه، اورگنج کنونی بنا شد، در ۷۹۰ هق امیر تیمور آن را بکلی ویران کرد، و تا ۷۹۳ هق که امر به تعمیر آنجا کرد خالی از سکنه بود. در قرن ۱۶م میلادی که آمو دریا (شهر کنار آن بود) مسیر خود را تغییر داد متروک شد.

گرگانگی[1] (gorgānegi)، فسد لیکانتروپی[1] [از لتیِ لوکون = گرگ، و آنتروپوس = انسان]، بیماریی روانی که در آن بیمار خود را گرگ میپندارد، و رفتار و حرکات گرگ از وی سر میزند. این بیماری، و اینکه انسان خود را گرگ یا حیوانی دیگر پندارد، از زمانهای بسیار قدیم سابقه دارد، و در اساطیر یونان وجود داشته است. رومیها نیز چنین افسانه‌ای داشته‌اند. داستانهای مربوط به اشباحی که به شکل گرگ به هنگام شب در گورستانها دیده میشد از همین سرچشمه میگرفته، و در قرون وسطا در تمام اروپا شایع بوده است.

گرگانی، لهجه‌ی (gorgāni)، از لهجه‌های ایرانی غربی، از ریشه‌ی هندواروپائی، که معمول فرقه‌ی حروفیه بود، و اکنون متروک است.

گرگ چمنزار: ← کویوت.

گرگر، آبادی، آذربایجان، ← علمدار گرگر.

گرگر (gargar)، ده (جم ۱٬۰۰۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان جراحی، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)؛ ۳۰کیلومتری ل‌ش شادگان. رود جراحی مشروبش میسازد. محصولش غلات و خرما است. ایستگاه راه آهن گرگر در ۲کیلومتری آن است.

گرگر یا آب گرگر (-āb)، نام شاخه‌ی شرقی رود کارون (خوزستان، چ‌غ ایران) از ⇐ بند میزان تا بند قیر، که دو شاخه دگربار به هم متصل میشوند. این شاخه را، به جهت اینکه کمتر از شطیط (شاخه‌ی غربی و اصلی کارون) آب دارد، دو دانکه (do dāneka؛ دودانکه، به معنی ۲/۶. ← دانگ) نیز میخوانند. ظاهراً در دوره‌ی سلطنت (۲۲۶–۲۴۱) اردشیر بابکان حفر شده است. جغرافیانویسان قرون وسطائی عرب آن را مسرقان (masroqān) میخواندند، که ظاهراً مصحف اردشیرکان [= ترعه‌ی اردشیر] است. به‌قول جغرافیانویسان عرب، مسرقان در عسکر مکرم به شاخه‌ی اصلی نمیریخت، بلکه مستقیماً وارد خلیج فارس میشد.

گرگ زبان، گیاه، ← لسان الذئب.

گرگسار (gorgsār)، در شاهنامه، پهلوان تورانی و سپهسالار ارجاسپ در جنگ او با گشتاسپ. در دومین جنگ ارجاسپ با ایران، اسفندیار، به خونخواهی ۳۸ برادر خود که در جنگهای ارجاسپ کشته شده بودند، گروهی بیشمار از سپاهیان ارجاسپ و از جمله ۱۶۵ دلاور تورانی را کشت. ارجاسپ که لشکر را درمانده دید به گرگسار فرمان داد تا خود بر اسفندیار بتازد. گرگسار نزدیک اسفندیار رسید و تیری بر سینه‌ی اسفندیار زد، اسفندیار خود را از زین آویخت تا گرگسار نزدیکتر رسید و خواست با شمشیر سر اسفندیار را از تن جدا کند، اسفندیار با کمند او را به بند آورد، و دست‌بسته نزد گشتاسپ فرستاد، اما سفارش کرد که او را نکشد و زندانی کند. در گذشتن از هفت خان و رسیدن به رویین‌دژ، اسفندیار از اطلاع او از چگونگی راه سود فراوان برد، و سرانجام در آغاز خان هفتم او را به سزای بدزبانی و دروغی چند که گفته بود کشت.

گرگوار، اسم، ← گرگوریوس، اسم.

گرگور، اسم، ← گرگوریوس، اسم.

گرگوری، اسم، ← گرگوریوس، اسم.

گرگوری[2]، لیدی **اوگاستا** (leydi ogāstā gre-* -gori)، ۱۸۵۹–۱۹۳۲، بانوی نمایشنامه‌نویس ایرلندی. با همکاری ب. ییتس از مؤسسین ← تئاتر ابی بود (۱۹۰۴)، و سالها مدیریت آن را داشت. از نمایشنامه‌هایش که در آن تماشاخانه بر صحنه آمد کمدیهای پخش اخبار، طلوع ماه، و تراژدی دروازه‌ی زندان را میتوان نام برد. یادداشتهای روزانه‌اش از منابع تاریخ ادبی ایرلند است.

گرگوری، تقویم: ← تقویم گرگوری.

گرگوری[2]، **جیمز** (jeymz gregori)، ۱۶۳۸–۷۵، ریاضیدان و منجم اسکاتلندی. در زمان خود به سبب اختراع نوعی تلسکوپ انعکاسی معروف بود؛ شرح اختراع خود را در ۱۶۶۳ منتشر کرد. در ح سال ۱۶۶۵ به دانشگاه پادوا رفت، و چندسالی در آنجا تحصیل کرد، و در ۱۶۶۸ کتابی در بحث در سلسله‌های متقارب و سطح دایره و هذلولی نوشت. بعضی از مبانی اکتشافات ریاضی بعدی در نظریه‌ی اعداد و حساب دیفرانسیل (از جمله دستور معروف ب. تیلر در بسط توابع) در آثار او دیده میشود.

گرگوریو، اسم، ← گرگوریوس، اسم.

گرگوریو دا کوادراس: ← عربستان، قسمت ۱۶.

گرگوریوس (gregorius)، اسم لاتینی برای مرد، معرب آن غریغوریوس (qariqurius) است. بعضی اسامی اروپائی مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Gregorio	گرگوریو (gregorio)
آلمانی	Gregor	گرگور (gregor)
انگلیسی	Gregory	گرگوری (gregori)
ایتالیائی	Gregorio	گرگوریو (gregorio)
پرتغالی	Gregorio	گرگوریو (gregorio)
فرانسوی	Gregoire	گرگوار (greguār)
هلندی	Gregoor	گرگور (gregor)
هلندی	Gregorius	گرگوریوس (gregorius)

گرگوریوس I، قدیس: ← گرگوریوس کبیر.

گرگوریوس[2] **II، قدیس** (-qeddis gregorius)، فت ۷۳۱، پاپ (۷۱۵–۳۱). رومی و نزد رومیان محبوب بود. ← قدیس بونیفاکیوس را برای تبلیغ دین مسیح به آلمان فرستاد. ذکرانش ۱۱ فوریه است. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[2] **III، قدیس،** فت ۷۴۱، پاپ (۷۳۱–۷۴۱). در سال ۷۳۱ شورایی در رم تشکیل داد که تمثال‌شکنی را الغا و پرستش تمثالها را تأیید کرد. ذکرانش 10 دسامبر است. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[2] **IV**، فت ۸۴۴، پاپ (۸۲۷–۴۴). نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[2] **V**، ح ۹۷۰–۹۹۹، پاپ (۹۹۶–۹۹۹)، نام اصلیش **برونوی کارینتیائی**[3] (brunoye kārintia'i)، نخستین پاپ آلمانی و از بستگان اوتوی III بود، و به سبب نفوذ وی به پاپی رسید. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[4] **VI**، فت ۱۰۴۸، پاپ (۱۰۴۵–۱۰۴۶).

(۱)lycanthropy (۲)Gregory (۳)Bruno of Carinthia (۴)Gregory

ایتالیائی، و نام اصلیش **جووانی گراتسیانو**[1] (jovānni grātsiāno) بود. بین او، بندیکتوس IX، و سیلوستر III بر سر جلوس بر مسند پاپی نزاع بود. امپراطور هانری III هر سه را خلع کرد (۱۰۴۶)، و کلمنس II را بر مسند پاپی نشانید. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[2] VII، قدیس (-qeddis gregorius)، ف ۱۰۸۵، پاپ (۱۰۷۳–۸۵).از مردم ایتالیا و نامش **ایلدبراندو**[3] (ildebrāndo) بود. یکی از بزرگ‌ترین پاپها است. عمده‌ی سیاست او برقرار کردن تفوق مقام پاپی بر فرمانروایان دنیوی بود. در سال ۱۰۷۶ هانری IV آلمان را به اتهام خرید و فروش مزایای روحانی، توهین به مقدسات، و ظلم و ستم به رم احضار کرد؛ هانری خشمگین شد، و گرگوریوس را مخلوع اعلام کرد، و پاپ نیز او را تکفیر کرد. امرای آلمانی که با پاپ متحد بودند دست هانری را از سلطنت کوتاه کردند (۱۰۷۶)، ولی هانری در ۱۰۷۶ توبه کرد، و پاپ برائت مشروط به وی اعطا داشت. در ۱۰۷۸ دگربار تکفیر شد، و جنگ در گرفت. هانری رودولف (rudolf) را، که طرفداران پاپ در آلمان به سلطنت برداشته بودند، مغلوب کرد (۱۰۸۰)، کلمنس III را به پاپی برداشت (۱۰۸۰)، رم را گرفت (۱۰۸۴)، و قلعه‌ای را که پاپ بدانجا پناهیده بود محاصره کرد. روبر گیسکار پاپ را مستخلص کرد (۱۰۸۴)، و وی سال بعد در سالرنو درگذشت.

گرگوریوس نخستین نقشه‌ی جنگ بر ضد مسلمانان را اندیشید. سهم او در اصلاح و پیشرفت کلیسا از حساب بیرون است. ذکرانش ۲۵ ماه مه است. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[4] VIII، ف ۱۱۸۷، پاپ (اکتبر–دسامبر ۱۱۸۷). ایتالیائی، و نامش **آلبرتو دی مورا**[5] (ālberto di morrā) بود. هنگامی که کاردینال بود جهت تحقیق در قتل تامس اِ بکت به انگلستان اعزام شد. مبلغ سومین جنگ صلیبی بود (← جنگهای صلیبی). نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[6] IX، ۱۱۴۳؟–۱۲۴۱، پاپ (۱۲۲۷–۴۱). ایتالیائی، و نام اصلیش **اوگولینو**[7] (-ugo lino) بود. در پیری به پاپی رسید، و بلافاصله به امپراطور فردریک II فرمان داد که به عهد خود دایر به رفتن به جنگ صلیبی وفا کند، و چون او تأخیر کرد وی را تکفیر کرد (سال ۱۲۲۷). هواداران امپراطور در رم بر او شوریدند، و او گریخت (۱۲۲۸)، تا آنکه در ۱۲۳۰ با امپراطور مصالحه کرد. چندی بعد دگربار بر سر حقوق و امتیازات ایتالیا میان او و فردریک اختلاف افتاد. پاپ فردریک را تکفیر کرد (۱۲۳۹) و به خلعش فرمان داد. فردریک مانع انتشار توقیع پاپی در آلمان شد، و از تشکیل شورائی عمومی که گرگوریوس فرا خوانده بود جلوگیری کرد. هنگامی که فردریک در صدد حمله به رم بود گرگوریوس در گذشت. گرگوریوس با صدور دستور جمع‌آوری بیانیه‌های پاپی نخستین قدم را برای تدوین قانون کلیسائی بر داشت. در ۱۲۲۷ سازمان تفتیش افکار را تشکیل داد، و مسئولیتهای خاص در این امر به دومینیکیان محول شد (← تفتیش افکار، قسمت ۱). نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[8] X (-gregorius)، ف ۱۲۷۶، پاپ (۱۲۷۱–۷۶). ایتالیائی، و نام اصلیش **تئوبالدو ویسکونتی**[9] (teobāldo viskonti) بود. وقتی که به پاپی انتخاب شد نه کاردینال و نه کشیش بود. دوران پاپی او در نیمه‌ی دوم قرن ۱۳م برجسته بود. گرگوریوس نقش آشتی‌دهنده را در سیاستهای اروپائی ایفا کرد. دومین شورای لیون را فرا خواند، و امور آن را رهبری کرد. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[10] XI، ۱۳۳۰–۷۸، پاپ (۱۳۷۰–۷۸). فرانسوی و نام اصلیش **پیر روژه دو بوفور**[11] (pier roje dë bofor) بود. به زهد و تقوی و فضل و دانش شهرت داشت. قدیسه بریگیتا و قدیسه کاترین سینالی او را تشویق کردند که مقر پاپ را از آوینیون به رم منتقل کند. اما دربار آوینیون با این فکر مخالفت داشت، و ایتالیا هم بر اثر غیبت پاپ و مرگ کاردینال آلبورنوث دستخوش هرج و مرج بود. سرانجام گرگوریوس به رم رفت (ژانویه‌ی ۱۳۷۷)، و بدین ترتیب دوره‌ی اسارت بابلی خاتمه یافت، اما کوششهای او برای اعاده‌ی آرامش به نتیجه نرسید. گرگوریوس آخرین نفر از پاپهای فرانسوی بود. انتخابات بعد از مرگ او شقاق کبیر را آغاز کرد. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[12] XII، ح ۱۳۲۷–۱۴۱۷، پاپ (۱۴۰۶–۱۵). از مردم ونیز، و نام اصلیش **آنجلو کورر**[13] (ānjelo korrer) بود. شرط انتخابش به پاپی این بود که هم خود را صرف پایان دادن به شقاق کبیر کند. مذاکرات با ناپاپ بندیکتوس XIII (← لونا، پدرو د)، که در آوینیون مقر داشت، آغاز شد، اما بر اثر فشار خاندان گرگوریوس بزودی قطع گردید. در نتیجه، ۷ تن از کاردینالهای رم به اتفاق گروهی از کاردینالهای آوینیون ← شورای پیز را منعقد کردند (۱۴۰۹)، که آلکساندر V را به پاپی برداشت. سرانجام شورای کنستانس بندیکتوس XIII و آلکساندر V را خلع کرد، استعفای گرگوریوس را پذیرفت (۱۴۱۵)، و مارتینوس V را به پاپی برگزید (۱۴۱۷). نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[14] XIII، ۱۵۰۲–۸۵، پاپ (۱۵۷۲–۸۵). ایتالیائی، و نام اصلیش **اوگو بوئونکومپانیی**[15] (ugo buonkompānyi) بود. شهرتش به سبب اصلاح تقویم یولیانی است، که به نام وی به تقویم گرگوری معروف است. در شورای ترانت و اصلاحات دینی متعاقب آن سهیم بود. یسوعیان را تحت حمایت خود قرار داد، و مسافرتهای تبلیغی آنها را، مخصوصاً در اروپای شمالی، تشویق کرد. خلع الیزابت I را پیشنهاد کرد، و از سازش با پروتستانهای آلمانی خودداری کرد. به مناسبت کشتار سن-بارتلمی، مراسم شکرگزاری عمومی در رم تشکیل داد، و بدین جهت سخت مورد انتقاد بوده است. حکومت او بر ایالات پاپی بسیار فاسد بود. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[16] XIV، ۱۵۳۵–۹۱، پاپ (۱۵۹۰–۹۱). ایتالیائی، و نامش **نیکولو سفوندراتی**[17] (-nikko lo sfondrāti) بود. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[18] XV (-gregorius)، ۱۵۵۴–۱۶۲۳، پاپ (۱۶۲۱–۲۳). ایتالیائی، و نامش **آلساندرو لودوویزی**[19] (ālessāndro ludovizi) بود. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[20] XVI، ۱۷۶۵–۱۸۴۶، پاپ (۱۸۳۱–۴۶). ایتالیائی، و نامش **بارتولومئو آلبرتو کاپلاری**[21] (bārtolomeo ālberto kāppellāri) بود. محافظه‌کار و مورد حمله و اعتراض دائمی آزادیخواهان سراسر اروپا بود. مهمترین اقدامش محکوم کردن لامنه بود. نیز ← پاپ، جدول.

گرگوریوس[22] توری، قدیس (-qeddis gregoriuse turi)، ۵۳۸–۹۴، عالم‌الاهیات مسیحی و مورخ فرانسوی؛ مت کلرمون-فران. از خاندانی ممتاز و اسقف تور (از ۵۷۳) بود. مهمترین اثرش تاریخ فرانکها است. ذکرانش ۱۷ نوامبر است.

گرگوریوس[22] کبیر یا **قدیس گرگوریوس I** (qeddis gregoriuse kabir)، ح ۵۴۰–۶۰۴، پاپ (۵۹۰–۶۰۴)، یکی از برجسته‌ترین شخصیتها در تاریخ کلیسا، که در انضباط و سازمان کلیسائی و اصول عقاید مسیحیت تأثیری عظیم داشت. از یکی از خاندانهای ممتاز رم بود. در آغاز وارد خدمات دولتی شد، و در ۳۰سالگی امپراطور یوستینوس II عالیترین منصب غیر نظامی را در شهر رم به وی داد. اما وی پس از چندی تأمل و عبادت آن را رها کرد (ح ۵۷۴) و وارد زندگی رهبانی شد. هفت دیر در املاک خود در سیسیل و رم بنا نهاد، و مدت سه سال در انزوا به ریاضت پرداخت. در ۵۷۸ پاپ پلاگیوس او را یکی از شماسان هفتگانه‌ی رم ساخت، و سپس به مدت ۶ سال به سفارت به دربار بیزانس فرستاد. پس از مراجعت، سررهبان دیر معروف سن آندره که در رم ساخته بود شد، و در آنجا کتاب اخلاقیات کتاب ایوب را به اتمام رسانید. در همین دوره پاپ او را اجازه‌ی سفر تبلیغی به انگلستان داد، ولی مردم رم چنان از رفتن وی خشمگین شدند، که فسخ عزیمت کرد. بالمآل، رسول وی قدیس آوگوستینوس کنتربری این رسالت را به انجام رسانید (ح ۵۹۰).

پس از وفات پلاگیوس، بر خلاف میلش، به مقام پاپی رسید. دوره‌ی ۱۴ساله‌ی پاپی وی یکی از بزرگترین ادوار تاریخ کلیسا است. در این دوره لومبارد‌ها شهر رم را محاصره کردند، و چون امپراطور روم شرقی در این باب اقدامی نکرد پاپ رأساً با لومبارد‌ها پیمان صلح منعقد کرد، و بدین گونه قدمی بسیار بزرگ در راه استقلال کامل کلیسا بر داشت. مع ذلک، احترام امپراطور را مرعی میداشت، و او را منصوب از جانب خدا در فرمانروائی دنیائی میشمرد. در ریشه‌کن کردن بتپرستی کوشش فوق العاده داشت. در کلیساهای غربی و شرقی او را به عنوان رئیس عالم مسیحیت میشناختند، و میتوان او را مؤسس واقعی قدرت روحانی مقام پاپی شمرد. آثاری چند و نامه‌های متعدد از وی باقی است. ذکرانش ۱۲ مارس است. نیز ← پاپ،

---

(۱)Graziano (۲)Gregory (۳)Ildebrando (۴)Gregory (۵)Alberto di Morra (۶)Gregory (۷)Ugolino (۸)Gregory (۹)Visconti (۱۰)Gregory (۱۱)de Beaufort (۱۲)Gregory (۱۳)Correr (۱۴)Gregory (۱۵)Buonconpagni (۱۶)Gregory (۱۷)Sfondrati (۱۸)Gregory (۱۹)Ludovisi (۲۰)Gregory (۲۱)Cappellari (۲۲)Gregory

جدول؛ دانشگاه.

گرگوریوس منور[1]**، قدیس** (qeddis gregoriuse monavvar)، ح ۲۵۷–ح ۳۳۲ یا ۳۳۷، روحانی مسیحی، معروف به رسول **ارمنستان**. از مردم ارمنستان بود، و در قیصریه‌ی کاپادوکیا تحصیل کرد، و در همان جا به مسیحیت گروید. تیرداد III ارمنستان و اشراف آن سرزمین را مسیحی کرد، و در نتیجه مردم سراسر ارمنستان مسیحیت را پذیرفتند، و بدین گونه اولین کشور مسیحی پیدایش یافت. در ح ۳۰۲ جاثلیق ارمنستان شد. وی مؤسس ← کلیسای ارمنی است. ذکرانش ۳۰ سپتامبر است.

گرگوریوس نازیانزوسی[2]**، قدیس** (qeddis gregoriuse nāziānzosi)، حدود ۳۳۰–۳۹۰، عالم الاهیات مسیحی، مجتهد کلیسا، و یکی از آباء چهارگانه‌ی کلیسای یونانی (← آباء کلیسا)، متولد نازیانزوس در کاپادوکیا. از جوانی از نزدیکان قدیس باسیلیوس کبیر بود، و در مبارزه‌ی کلیسا و آریانیسم جانشین او در رهبری گروه آشتی‌طلبان شد. در ۳۷۹ اسقف کاتولیک قسطنطنیه شد، و در نخستین شورای قسطنطنیه به ریاست رسید، اما به سبب شکست شورا در التیام اختلافات کلیسا کناره‌گیری کرد. ذکرانش ۹ ماه مه است.

گرگوریوس نوسائی[3]**، قدیس** (geddis gregoriuse nussā'i)، ح ۳۳۱ ح ۳۹۵، عالم الاهیات مسیحی، از آباء کلیسای شرقی، متکاپادوکیا. برادر قدیس باسیلیوس کبیر بود، و از جانب او اسقف نوسا (در کاپادوکیا) شد (۳۷۱). به سبب مخالفت با آریانیسم، والنس، امپراطور روم در مشرق، تبعیدش کرد، اما پس از مرگ (۳۷۸) والنس مقام خود را باز یافت. در نخستین شورای قسطنطنیه (۳۸۱) نقش عمده داشت. شهرتش به سبب آثارش در الاهیات است. ذکرانش ۹ ماه مارس است.

گرگوی (garguy)، در شاهنامه، پهلوان تورانی در جنگ دوم ایرانیان به سپهسالاری طوس با تورانیان. ظاهراً باید همان کرکوی باشد که در مأخذ منثور این داستان فردوسی دوباره بدین صورت ظاهر شده است.

گرگی، تل، ← مرودشت.

گرگین یا **گرگین میلاد** (gorgine milād) [= گرگین پسر میلاد]، در شاهنامه، از پهلوانان ایران در عهد کیکاووس و کیخسرو. از جمله‌ی پهلوانان ⇐ جنگ هفت گردان بود. در نخستین جنگ کیخسرو با افراسیاب، فرمانده 100 سوار از خاندان میلاد بود. هنگامی که بیژن داوطلب جنگ با گرازان در ارمان یا خان ارمان (بر مرز ایران و توران) شد، کیخسرو گرگین را راهنمای او کرد. گرگین از بخششهای کیخسرو به بیژن خشمگین بود، و چون بیژن از او خواست که با هم به نبرد گرازان روند، گرگین گفت که کیخسرو او را فقط به راهنمائی فرستاده است نه به نبرد گرازان. بیژن خود یکتنه بر گرازان تاخت و همگی را کشتار کرد، و گروهی از آنان را سر برید تا دندانهاشان را به نشان پیروزی نزد کیخسرو برد. گرگین از بدنامی خویش و سستی در جنگ با گرازان ترسید، و در پی فریب بیژن بر آمد، و به او گفت که به جشنگاه بهاران منیژه، دختر افراسیاب، که در آن نزدیکی است بروند، و چند دختر پریچهره از یاران منیژه را بگیرند و به ایران نزد کیخسرو برند. بیژن، از جوانی و ناآزمودگی، خود را به بهترین جامه‌ی پهلوانی خویش آراست و با اسب به جشنگاه تاخت. پس از آنکه منیژه او را به نیرنگ به توران برد، و باز آمدنش یک هفته دیر کشید، گرگین ترسان بدان جایگاه رفت، و چون هر چه جستجو کرد کسی را ندید، سرانجام اسب بیژن را که لگام‌گسیخته و نگون‌زین در گوشه‌ای از چمنزار بود، با دندانهای گرازان به ایران برد. گیو که خبر باز آمدن گرگین را شنید به پیشباز رفت اما چون بیژن را ندید، خشمگین و نالان نشان پسر را پرسید. گرگین گفت که با بیژن به جنگ گرازان رفتند، و پس از کشتن چندی از آنان، گرازی کوه‌پیکر بر آنان تاخت. بیژن کمند بر او افکند، اما گراز نیرو کرد و کمند و کمندافکن را با خود برد و ناپدید شد. گیو در سخنان گرگین نشان راستی ندید، و خواست که او را بکشد، اما گفت که نخست باید این ماجرا را بر شاه آشکار کند. کیخسرو که از چگونگی کار آگاهی یافت گرگین را به بند و زندان کرد. چون رستم به فرمان کیخسرو برای رهایی بیژن به درگاه آمد، گرگین کسی را نزد رستم فرستاد تا از او نزد کیخسرو شفاعت کند. رستم گرگین را از کیخسرو خواست و کیخسرو او را به رستم بخشید، و گرگین و رستم و دیگر پهلوانان به رهایی بیژن به توران رفتند. هنگام بر کشیدن بیژن از چاه، رستم از بیژن خواست که از گناه گرگین درگذرد و او را ببخشاید. و چون بیژن گفت که اگر چشمش بر گرگین افتد او را زنده نخواهد گذاشت، رستم برآشفت و گفت اگر خیره‌سری کند، دوباره او را به چاه خواهد انداخت و به ایران باز خواهد گشت. بیژن ناچار و ناکام پذیرفت که از گناه گرگین در گذرد، و چون به روی زمین آمد، و گرگین به پوزش پیش او به خاک در غلطید، کین گرگین از دل بیرون کرد و بر او مهر آورد.

گرگین از پهلوانان جنگ یازده رخ بود که با اندریمان نبرد کرد و سر او را از تن جدا ساخت.

گرگین خان گرجی (gorgin xāne gorji)، شهرت **واختانگ** (vāxtāng)، فت ۱۱۲۱ هق، از نجبای گرجستان و والی قندهار در عهد شاه سلطان حسین صفوی. وی شورش قندهار را که به وسیله‌ی طایفه‌ی غلجائی و ظاهراً به تحریک شاه عالم، امپراطور دهلی، وقوع یافته بود فرو نشاند، و با قدرت و استبداد در قندهار به حکومت پرداخت. افغانیان از او به دربار اصفهان شکایت کردند، و او میرویس افغان، کلانتر قندهار، را که مسبب این شکایتها میشمرد دستگیر کرد و به اصفهان فرستاد. اما میرویس در آنجا شاه صفوی را اغفال و نسبت به گرگین خان بدگمان کرد، و پس از سفر مکه، به اجازه‌ی شاه به قندهار باز آمد. گرگین خان دختر او را خواستگاری کرد، و او دختری دیگر را به جای دختر خویش به والی داد، و سپس رؤسای غلجائی را با خود همدست نمود، و گرگین را اغفال کرد، و به کومک رؤسای دیگر غلجائی او را در خارج شهر به باغی دعوت کرد و کشت، و قندهار را به دست آورد.

گرگین میلاد: ← گرگین.

گرلاخوفکا، چکوسلواکی، ← تاترا.

گرم (garm)، دهستان (جه ۲۲°۶۶۳ سث ۱۳۴۵ هش)، ل‌ش شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در دامنه‌ی کوه بزقوش، دارای ۵۶ آبادی. رودهای گرم و قزل‌اوزن مشروبش میکنند. قبلا جزء بخش سابق ترک بود.

گرم[4] (gram؛ فنس)، واحد اصلی جرم در سلسله‌ی سگت، که آن را "گرم-جرم" نیز میخوانند. (در مقابل گرم-وزن) و معادل $\frac{1}{1000}$ جرم کیلوگرم است.

گرم زمانی واحد اصلی جرم در سلسله‌ی متری بود، و اصلا جرم یک سمک آب مقطر در منتهای چگالی آن تعریف شده بود. برای بستگی گرم با آحاد بریتانیائی و امریکائی جدول III در ← ۱۳۱۹ و برای اجزاء و اضعاف گرم جدول I در ← ۱۳۱۸ دیده شود.

گرم، زنوبه تئوفیل: ← گرم، ماشین.

گرم، ماشین (māšine gram)، یکی از انواع ساده‌ی دینامو که اساساً عبارت است از یک آهنربای مصنوعی قوی (القاگر)، که بین قطبهای آن رشته‌ای از هادیهای برقی (القاگیر)، عموماً به شکل قرقره، میگردند. انرژی مکانیکی ناشی از گردش القاگیر به انرژی برقی تبدیل میشود، و به صورت جریان برق در القاگیر پدید میآید. این ماشین را دکتر آ. پاچینوتی[5] (pācinotti) در ۱۸۶۰ در فلورانس اختراع کرد، و مستقل از وی، یک نفر مخترع بلژیکی به نام زنوبه تئوفیل گرم[6] (zenobe teofil gram؛ ۱۸۲۶–۱۹۰۱) در ۱۸۷۰ آن را اختراع کرد، و به نام وی مشهور شد.

گرما، در فیزیک، ← حرارت.

گرماب (garmāb)، ده (جه ۱°۳۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بزینه‌رود، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۴۸کیلومتری جغ قیدار. از صنایع دستی کوزه‌گری و قالیچه‌بافی دارد. به علت گرمی آب چشمه‌هایش به گرماب موسوم شده است.

گرماب، ده (جه ۱°۵۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان طاغنکوه، بخش تحت جلگه، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ ل فدیشه. کوهستانی است، محصولش غلات است.

گرمابدر (garmābdar)، ده (جه ۷۷۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش رودبار قصران، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۹کیلومتری لغ گلندوک، ۲ معدن زغال سنگ و چشمه‌های متعدد دارد.

گرمابرق[7] (garmā.barq)، فنس ترموالکتریسیته (termoelektrisite)، برق حاصل از تبدیل مستقیم انرژی حرارتی به انرژی برقی. پدیده‌های گرمابرقی مبتنی بر تغییر اختلاف پتانسیل مجاورت در نتیجه‌ی تغییر دما است. اگر در مداری مرکب از یک سیم آهنی و یک سیم مسی و یک گالوانومتر حساس، نقاط اتصال دو سیم را متفاوتاً حرارت دهیم جریانی در سیم برقرار میشود. این پدیده را ← اثر زیبک و اسباب مذکور را جفت گرمابرقی (jofte) یا ترموکوپل (termo.kupl؛ فنس) یا کوپل ترموالکتریک (kupl termoelektrik؛ فنس) نامند.

---

(۱)Gregory the Illuminator (۲)Gregory Nazianzen (۳)Gregory of Nyssa (۴)gram; gramme (۵)Pacinotti (۶)Gramme (۷)thermoelectricity

برقرانی جفت گرمابرقی بسیار ضعیف است، و مثلا در اتصال بیسموت و آنتیموان، که مقدارش نسبةً معتنابه است، به ازاء °100 اختلاف دما، برابر 0,006 ولت است. اما چون جفت تماماً فلزی است، مقاومت آن را میتوان بسیار ضعیف کرد، و جریانهائی با شدت معتنابه به دست آورد. به علاوه، جفتها را میتوان به طور سلسله به هم متصل کرد (پیل گرما-برقی به همین طریق ساخته میشود).

از جمله‌ی پدیده‌های گرمابرقی پدیده‌ی معروف به اثر پلتیه (به نام ژ. ش. آ. پلتیه) است، و آن این است که اگر جریان برق از سطح اتصال دو فلز مختلف عبور کند، بر حسب جهت جریان، سطح اتصال گرم یا سرد میشود. دیگر از این پدیده‌ها اثر تامسن یا اثر کلوین (به نام ویلیام تامسن، معروف به لرد کلوین) است، و آن این است که اگر جریان برق از جسم هادی متجانسی که دمای آن یکنواخت نیست بگذرد مقداری حرارت (علاوه بر اثر ژول) جذب یا (بنا بر جنس فلز) دفع میشود.

گرمابرود (garmāb.rud)، رودی در مازندران، که عمدةً از مرتفعات سیاه‌کوه سرچشمه گرفته به طرف غ جریان مییابد، و در نزدیکی ده ورند (varand؛ ج ۴۷۲ سشه ۱۳۴۵ هش، ۳۵کیلومتری ج ساری) به رود تجن میریزد.

گرمابری[1] (garmābari)، خاصیت بعضی از اجسام، مانند میکا، که تشعشعات حرارتی را منتقل می-سازند. این خاصیت مانند خاصیت شفافیت نسبت به نور است. ← گرمابندی.

گرمابندی[2] (garmābandi)، خاصیت بعضی از اجسام که نسبت به تشعشعات حرارتی کدرند، یعنی این تشعشعات را جذب میکنند. این خاصیت مانند خاصیت کدر بودن نسبت به نور است. ← گرمابری.

گرمابی[3] (garmābi)، وابسته به آب گرم، مخصوصاً از لحاظ تغییراتی که آب گرم در مواد معدنی واقع در قشر زمین باعث میشود.

گرماتابی[4] (garmātābi)، جذب تشعشعات نوری نامرئی (با بسامدهای زیر نور مرئی) به وسیله‌ی یک سطح و تبدیل آنها به حرارت و تشعشعات حرارتی.

گرمادوز (garmāduz)، دهستان (جه ۳۳'۷۱۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، ل‌ش بخش کلیبر، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، کنار مرز ایران و شوروی؛ دارای ۱۴۸ آبادی. مرکزش آبش احمد یا آبش احمدلو (ābeš ahmadlu؛ جه ۱°۲۵۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۴کیلومتری ل‌ش کلیبر است.

گرمادهی سوخت[5] (garmādehie suxt)، مقدار حرارتی که از احتراق کامل جرم معینی از یک سوخت تولید میشود. با بمب گرماسنجی (← گرما-سنج) اندازه‌گیری میشود.

گرمازا: ← فعل و انفعال شیمیائی.

گرمازدگی: ← آفتابزدگی.

گرماسنج[6] (garmāsanj)، فنس کالوریمتر (kālori-metr)، نام هر یک از اسبابهای گوناگونی که برای اندازه‌گیری مقدار حرارت به کار میرود. در یکی از رایجترین اقسام آن، افزایش دمای ماده‌ای که جرم و حرارت مخصوصش معلوم است بر اثر حرارت مورد نظر برای اندازه‌گیری این حرارت به کار میرود. ماده‌ای که معمولا به کار میرود آب است. گرماسنج آبی اساساً ظرفی است که از جنبه‌ی حرارتی عایق شده، و محتوی آب است، و دماسنجی در آن قرار داده شده. حرارتی را که میخواهند مقدارش را اندازه‌گیری کنند بر آب وارد میسازند، و افزایش دمای آب را تعیین میکنند، و از آنجا مقدار حرارت را به دست میآورند. تصحیحاتی باید به جهت حرارتی که به وسیله‌ی ظرف و دماسنج جذب میشود به عمل آورد. بمب گرماسنجی[7] (bomb-) گرماسنجی است که برای اندازه‌گیری حرارت فعل و انفعالات و مخصوصاً احتراق به کار میرود. مثلا، برای تعیین گرمادهی یک سوخت (← گرمادهی سوخت) مقدار معینی از آن سوخت را در چنین گرماسنجی میسوزانند، و از روی مقدار حرارت متصاعدشده گرمادهی را به دست میآورند.

گرماشیمی[8] (garmā.šimi)، شاخه‌ای از شیمیفیزیک که در آن از آثار حرارتی همراه با فعل و انفعالهای شیمیائی، با تشکیل شدن محلولها، و با مبادلات در حالت فیزیکی مواد، از قبیل ذوب یک جسم جامد متبلور یا تبخیر یک مایع، بحث میشود. وقتی که این فرایندها حرارت تولید میکنند، گویند گرمازا، و وقتی که حرارت جذب میکنند، گویند گرماگیر هستند (← فعل و انفعال شیمیائی). مؤسس این علم ژ. ه. هس، و قانونی بدین صورت به وی منسوب است، مقدار حرارتی که در یک فعل و انفعال شیمیائی جذب یا دفع میشود ثابت است، و به تعداد مراحلی که این فعل و انفعال از آنها میگذرد بستگی ندارد.

گرماگیر: ← فعل و انفعال شیمیائی.

گرمانیا[9] (germāniā)، ناحیه‌ی قدیم اروپای مرکزی، که پهناورتر از آلمان کنونی، و مشتمل بود بر سرزمین واقع در ش رود راین و ل دانوب. رومیان نتوانستند این سرزمین را جزء امپراطوری روم سازند. ناحیه‌ی واقع در غ راین که مفتوح رومیان گردید به ایالات گرمانیای سفلی و گرمانیای علیا منقسم شد. **گرمانیای سفلی**، ش گالیا، مطابق ل‌ش فرانسه‌ی کنونی و قسمتهائی از بلژیک و هلند بود. **گرمانیای علیا**، ل‌ش گالیا، تقریباً مطابق آلزاس و اورن بود.

تاسیت رساله‌ای در باب جغرافیای گرمانیا و قبایل ژرمن نوشته است (۹۸ ب‌م)، که به گرمانیا یا گرمانیکا معروف است.

گرمانیای سفلی: ← گرمانیا.

گرمانیای علیا: ← گرمانیا.

گرمانیکا: ← گرمانیا.

گرمانیکوس کایسار[10] (germānikus kāysār)، ۱۵ ق‌م-۱۹ ب‌م، سردار رومی، پسر دروسوس گرما-نیکوس و برادرزاده‌ی امپراطور تیبریوس. چند بار با ژرمنها جنگید؛ در ۱۶ ب‌م آرمینیوس را شکست داد. تیبریوس او را احضار کرد، و به مشرق فرستاد، و وی در ۱۸ ب‌م کاپادوکیا را تسخیر کرد. ظاهراً به اشاره‌ی تیبریوس حاکم سوریه او را مسموم کرد. گرمانیکوس برادر امپراطور کلاودیوس I، و شوهر آگریپینای I بود، و امپراطور کالیگولا و آگریپینای II (مادر نرون) فرزندان وی بودند. **گرمای ویژه**، اصطلاحی دیگر برای حرارت مخصوص.

گرم پد (garm pada)، نام یکی از ماههای ایرانی در زبان پارسی باستان. این نام با نام چند ماه دیگر، به مناسبت ذکر زمان وقوع حوادث، در کتیبه‌ی بیستون آمده است. مثلا داریوش روز جلوس گوماتا را بر تخت سلطنت روز نهم ماه گرم پد خوانده است. معنی گرم پد "جایگاه و محل گرما" است، و در تطبیق آن با نام ماههای بابلی که در کتیبه‌ی بابلی بیستون آمده است میان دانشمندان اختلاف وجود دارد.

گرمپینز[11] (grampiənz)، نام رشته‌کوههائی که، در امتداد ل‌ش-غ، اسکاتلند مرکزی را قطع کرده هایلندز را از لولندز جدا میکند. بلندترین قلل آن بن نویس است.

گرمخان (garmxān)، دهستان (جه ۱۱°۳۶۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۸ آبادی. محصولاتش غلات و فراورده‌های دامی است. ساکنین آن از طوایف کرد بیجرانلو هستند. مرکزش **گرمخان** (جه ۲۹۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ل‌ش بجنورد واقع است.

گرمخانه[12] (garmxāne)، محوطه‌ای که قسمتی از دیوارها و سقف آن از شیشه است، و دما و رطوبت و تهویه‌ی آن را تقریباً ثابت نگاه میدارند تا بتوانند گیاه و گلها را در آن نگاه دارند یا پرورش دهند (گلخانه قسمی از آن است). در شهرهای بزرگ محلهای وسیعی بر همین اساس برای رویاندن گیاهان خوراکی خارج از فصل میسازند.

گرمرود: ← میانه.

گرمسار (garmsār)، شهرستان (جه ۳۵'۶۷۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، ش استان مرکزی (تهران)؛ در حاشیه‌ی کویر مرکزی. فعلا مشتمل بر بخش حومه است. سیاه‌کوه در ج آن قرار دارد. از رودهای مهم آن رود گرمسار، مهمترین ریزابه‌ی حبله‌رود، است. محصولاتش غلات، میوه، و پنبه است. کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد. از آبهای معدنی آن چشمه‌ی شاه یا شاه‌چشمه و چشمه‌ی عین‌الرشید را میتوان نام برد. گرمسار در گذشته یکی از بلوکات خوار بود. به موجب قتکا ۱۳۱۶ هش بخش شهرستان سمنان شد؛ به موجب تصویبنامه‌ی مهر ماه ۱۳۲۵ هش بخش گرمسار از شهرستان سمنان منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان تهران شد؛ در آبان ماه ۱۳۲۵ هش از شهرستان تهران منتزع و جزء شهرستان جدید التأسیس دماوند شد؛ در بهمن ماه ۱۳۳۷ هش از شهرستان دماوند منتزع و تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، **گرمسار** (جه ۴°۷۳۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۰۷کیلومتری ج‌ش تهران قرار دارد. سابقاً نام آن قشلاق بود. در ۵کیلومتری ل‌غ آن ایستگاه گرمسار است که راه آهن سرتاسری از آن میگذرد، و راه آهن مشهدتهران از آن منشعب میشود؛ از این لحاظ دارای اهمیت خاصی است. راه شوسه‌ی تهران‌مشهد از آن میگذرد. در گذشته مرکز خوار بود. (نیز ← سردره‌ی خوار).

گرمسازی[13] (garmsāzi)، گرم کردن مطبوع داخل

---

(۱)diathermancy (۲)athermancy (۳)hydrothermal (۴)calorescence (۵)calorific value (of a fuel)
(۶)calorimeter (۷)bomb calorimeter (۸)thermochemistry (۹)Germania (۱۰)Germanicus Caesar
(۱۱)Grampians (۱۲)greenhouse (۱۳)heating

ساختمانها نسبت به دمای سردتر خارجی. آغاز روشهای گرمسازی ایجاد آتش باز بوده است. افزوده شدن دودکش به پیدایش بخاری دیواری انجامید. بعدها بخاری فلزی و عاقبت روشهای جدید گرمسازی با شبکه‌ی هوای گرم، آب گرم، و بخار گرم پیدا شد. در طرح تجهیزات گرمسازی ساختمان باید به تهویه‌ی آن کمال توجه مبذول شود. اگر ساختمان تنها گرم شود، و هیچ تغییر هوائی در آن صورت نگیرد، هوای داخل آن فاسد و غیر بهداشتی میشود، و گرمسازی آن از یکنواختی می‌افتد. در بخاریهای دیواری، که هنوز در بعضی جاها وجود دارد، کشیده شدن دود از دودکش سبب میشود که جریان هوا برقرار بماند، و هوای تازه از روزنه‌های گوناگون بنا وارد آن شود. ولی بخاری دیواری مقرون به صرفه نیست، چه ح ۸۰٪ گرما از دودکش خارج میشود؛ به علاوه، هر اطاقی به یک واحد گرمسازی جداگانه نیازمند است. باآنکه کارامدی بخاریهای فلزی از آتش باز بخاریهای دیواری بیشتر است، این گونه بخاریها تهویه‌ی طبیعی ایجاد نمی‌کنند، و غالباً اطاق را بیش از اندازه گرم و هوای آن را خشک میسازند.

گرمسازی با دستگاه هوای گرم نسبت به روشهای قدیمتر مزایائی دارد. در این دستگاه، جعبه‌ی آتشدان را اطاقکی با دیوارهای فلزی احاطه کرده است که هوای گرم‌شده‌ی آن به وسیله‌ی لوله‌هائی به قسمتهای مختلف ساختمان میرسد. دستگاه گرمسازی در اطاقی زیرزمینی است؛ هوای گرم‌شده‌ی اطاقک فلزی از لوله‌ها بالا میآید، و از دریچه‌هائی قابل تنظیم در کف یا در نزدیک کف اطاقهای مختلف وارد آنها میشود. در ساختمانهای بزرگ، برای کومک کردن به جریان هوای گرم در لوله‌ها، از بادزنها نیز استفاده میشود.

در دستگاه گرمسازی با آب گرم، آب در دیگی گرم میشود، و در لوله‌ها بالا میرود و به رادیاتورهائی که در قسمتهای مختلف بنا گذاشته شده میرسد. پس از آنکه آب گرم در رادیاتور حرارت خود را پس داد سرد میشود و به دیگ مرکزی باز میگردد، و آب گرم تازه جای آن را میگیرد.

در دستگاه گرمسازی با بخار آب گرم، بخار آبی که در دیگ تولید میشود با فشار خود آن از لوله‌ها بالا میرود و به رادیاتورها میرسد.

در بسیاری از ساختمانهای بزرگ، از قبیل تماشاخانه‌ها، گرمسازی و تهویه را در یک دستگاه با یکدیگر ترکیب میکنند؛ هوای تازه به وسیله‌ی هواکشهائی از خارج کشیده میشود، و از روی رشته‌ای از لوله‌های مارپیچی، که در داخل آنها بخار آب گرم جریان دارد، میگذرد و گرم میشود؛ این هوای گرم‌شده سپس به داخل قسمتهای مختلف ساختمان میرود. در کشتیها نیز از همین روش برای گرمسازی استفاده میکنند. در بعضی از شهرها، حرارت نیز مانند برق و آب از یک کارخانه‌ی گرمسازی که در نقطه‌ای از شهر تأسیس شده به خانه‌های مختلف میرسد. هر جا که مقرون به صرفه باشد، گرمسازی با برق صورت میگیرد، و با اسبابهای گرم‌کننده‌ی برقی که در کف اطاقها نصب شده آنها را گرم میکنند. تجربه‌هائی نیز برای گرم کردن منازل با استفاده از حرارت خورشید صورت گرفته است.

گرمسیر (garmsir)، دهستان (جم ۱۳٬۲۴۸ نسم ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۴۳ آبادی. از ل به کویر محدود است. محصولش غلات و پنبه است. صنایع دستی بافندگی (قالی، گلیم، و عبا) و آهنگری است. در مآخذ آمار به نام زواره ذکر شده است. مرکزش زواره است.

گرمسیر [به عنوان اسم خاص] یا **گرمسیرات**، نام اراضی پست ساحلی فارس که در مقابل قسمتهای مرتفع آن (موسوم به سردسیر) قرار دارد. جغرافیانویسان مسلمان فارس را به دو منطقه‌ی سردسیر یا سرود، و گرمسیر یا جروم (jorum) تقسیم میکردند که خطی فرضی که از ش به غ ممتد است آنها را از یکدیگر جدا میکرد. این خط از نزدیکی ارجان به نوبندجان، و از آنجا به کازرون و جره ممتد، و به ح کارزین (← قیر و کارزین) منتهی میشد، و سپس تا دارابجرد، فرک، و طارم ادامه مییافت. قسمتهائی که در ج آن واقعند گرمسیر، و نواحی شمالی سردسیرند. بلوکات عمده‌ی گرمسیر عبارتند از بلوک دشتستان که ناحیه‌ی وسیعی به شمار میرود؛ بلوک دشتی؛ بلوک کنگان؛ بلوک اربعه؛ بلوک جره؛ و بلوک قیر و کارزین.

گرمسیرات: ← گرمسیر.

گرمسیرات (garmsirāt)، بخش (جم ۷٬۵۷۸ نسم ۱۳۴۵ هش)، ج شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان). در فهرست تقسیمات کشور (مرداد ماه ۱۳۴۴ هش) مرکزش زیدون ذکر شده است. نیز ← آسک.

گرمک (garmak)، یکی از اقسام خربزه، به شکل گردوئی که دو طرف آن فرورفتگی دارد، و شیرینی آن نسبةً کم است.

گرم‌نیرو: ← گرم‌وزن.

گرم‌وزن[1] (gram.vazn) یا **گرم‌نیرو**[2]، واحدی از نیرو، معادل مقدار نیروی کشش زمین بر یک گرم جرم. مقدار گرم‌وزن در نقاط مختلف، بر حسب تغییر شتاب ثقل g، تغییر میکند. نیروئی که گرم‌وزن را بیان میکند، مساوی است با خارج قسمت اندازه‌ی همان نیرو بر حسب دین بر مقدار شتاب ثقل g در مکان مورد نظر. یک گرم‌وزن تقریباً مساوی ۹۸۱ دین است.

گرمه (garme)، ده (جم ۴٬۳۲۷ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان جاجرم، بخش جاجرم، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ ۲۸کیلومتری ل‌غ جاجرم.

گرمی (germi)، بخش (جم ۷۲٬۸۴۸ نسم ۱۳۴۵ هش)، شهرستان مشکین‌شهر، ل‌ش استان سوم (آذربایجان شرقی). از ل و ش به آذربایجان شوروی محدود است. مشتمل است بر ۵ دهستان اجارود، انگوت، برزند، خروسلو، و مغان. سابقاً جزء شهرستان اردبیل بود. مرکزش، **گرمی** (جم ۴٬۵۹۴ نسم ۱۳۴۵ هش)، در ۲۱۵کیلومتری ل‌ش مشکین‌شهر قرار دارد.

گرمیان (germiān)، نام قبیله‌ای ترکمن، که بعداً به خاندانی (گرمیان اوغلو)، و سپس به امیرنشینی در آسیای صغیر اطلاق شد. نام گرمیان از قرن ۶م هق در تاریخ ترکان آناطولی مذکور است. قبیله‌ی گرمیان در ۶۳۶–۳۷ هق در سلطنت غیاث‌الدین کیخسرو II سلجوقی در کار میآید؛ در این زمان، گرمیان مظفرالدین ابن علیشیر در ناحیه‌ی ملطیه مقر داشت، ولی در ۶۷۵–۷۶ هق قبیله‌ی گرمیان، در تحت سرکردگی حسام‌الدین ابن علیشیر، در غ آناطولی در ناحیه‌ی کوتاهیه دیده میشود. بعد از اختلافاتی که بین سرکردگان گرمیان و سلاجقه‌ی روم روی داد، در اواخر قرن ۷م هق، یعقوب I (یعقوب ابن علیشیر) خود را تابع علاءالدین کیقباد III خواند. این یعقوب مؤسس امیرنشین گرمیان است، که تحت سلطنت اسمی سلاطین سلجوقی و ایلخانان مغول بود، و پس از ضعف آنان یعقوب استقلال یافت. پایتخت وی کوتاهیه، و قلمرو وی شامل قسمت اعظم فروگیای قدیم (فریگیه) بود. در عهد یعقوب I کار امیرنشین گرمیان رونق داشت. وی بعد از ۷۲۰ هق درگذشت. از سرگذشت پسر و جانشینش محمد بگ اطلاعی در دست نیست، و از کتیبه‌های پسرش سلیمان شاه معلوم میشود که سلیمان در ۷۶۴ هق سلطنت داشته است. در زمان سلیمان شاه امیرنشین گرمیان رونقی نداشت، و به وسیله‌ی مملکت دو قدرت رقیب، خاندانهای قره‌مان اوغلو و آل عثمان، محاصره شده بود. سلیمان از ترس امیر قره‌مان با خاندان عثمانی متحد شد، و دختر خود دولت خاتون را به عقد ازدواج شاهزاده ایلدرم بایزید در آورد (۷۸۳ هق)، و چند شهر را جهیزیه‌ی وی قرار داد. سلیمان شاه امیری نیکوکار و حامی ادبا بود؛ در عهد وی قابوسنامه و مرزبان‌نامه از فارسی به ترکی ترجمه شد. وی در ۷۸۹ هق درگذشت، و پسرش یعقوب II (یعقوب چلبی) جانشین او شد. در ۷۹۱ هق، پس از مرگ سلطان مراد I عثمانی، با همدستی امرای آناطولی بر ضد سلطان بایزید I قیام کرد، اما دستگیر و محبوس شد، و بایزید I امیرنشین گرمیان را به قلمرو خود ملحق کرد. یعقوب بعد از ۹ سال اسارت گریخت، و به سوریه رفت، و به امیر تیمور پیوست، و در نبرد آنکارا سبب دستگیری بایزید شد. امیر تیمور، پس از پیروزی، امارت گرمیان را به انضمام شهرهائی که جهیزیه‌ی خواهر یعقوب بود به یعقوب باز گردانید. بعدها بین یعقوب و سلطان مراد II عثمانی روابط دوستانه برقرار شد. در ۸۳۱ هق، یعقوب که وارث ذکور نداشت وصیت کرد که امیرنشین گرمیان به مراد منتقل شود. سال بعد در کوتاهیه درگذشت، و بر حسب وصیت وی، مراد امیرنشین گرمیان را به قلمرو خود منضم کرد. یعقوب II مانند پدرش امیری فاضل و حامی ادبا بود، و فضلای بزرگی به دربار وی منتسب بودند.

گرمیان اوغلو، نام دیگر قبیله‌ی گرمیان.

گرن[3]، بارون **پیر نارسیس** (-bāron-pier nār* sis geran)، ۱۷۷۴–۱۸۳۳، نقاش فرانسوی. شهرتش با تابلو ماریوس سکستوس (۱۸۰۰، موزه‌ی لوور) آغاز شد. از نمایندگان برجسته‌ی مکتب کلاسیک ژ. ل. داوید بود. در سال ۱۷۹۷ جایزه‌ی بزرگ رم را برد. در ۱۸۲۲ به ریاست آکادمی فرانسه در رم منصوب شد. دلاکروا و ژریکو، از پیشقدمان مکتب رمانتیک، از شاگردان او بودند. از آثار معروفش اله و دیدو، کلوتایمنسترا، و آندروماخه است، که همه در موزه‌ی لوور مخزونند.

گرنار، کوه مقدس، ← جوناگره.

---

(1)gram-weight (2)gram-force (3)Guérin

گرنبی[1] (granbi)، شهر (جه ۳۱°۴۶۳)، ج ایالت کبک، کانادا، دارای صناعت مبلسازی، کالاهای کائوچوئی، و لوازم لوله‌کشی.

گرنتم[2] (grantəm)، شهر (در ۱۹۶۱ جه ۲۵°۰۳۰)، ولایت لینکن‌شر، انگلستان. در اینجا ریچارد III هنری ستفرد (دومین دیوک آو باکینگم) را محکوم به مرگ کرد (سال ۱۴۸۳)، و کرامول نخستین پیروزی خود را بر سلطنت‌طلبان به دست آورد (۱۶۴۳).

گرند بنکس[3] (grand banks) یا **سکوی پهناور** (sakkuye pahnāvar)، فلاتی زیردریائی نزدیک ساحل ج‌ش نیوفندلند، کانادا، که از ش به غ به طول ح ۶۸۰ کم و از ل به ج به طول ح ۵۶۰ کم ممتد است. بیشتر این فلات در منطقه‌ی جریان دریائی لابرادور، و گوشه‌ی شرقی آن در منطقه‌ی جریان خلیج است. نیز ← اقیانوس اطلس.

گرند رپیدز[4] (grand rapidz)، شهر (جه ۱۷۷°۳۱۳)، غ ایالت میشیگان، کشمة، بر رود گرند. دومین شهر بزرگ ایالت و از مشهورترین مراکز مبلسازی در کشمة است.

گرند فورکس[5] (grand forks)، شهر (جه در سال ۱۹۶۴ تخمیناً ۳۸°۲۳۰)، ش ایالت داکوتای شمالی، کشمة، دومین شهر بزرگ ایالت، و مقر دانشگاه داکوتای شمالی (تأسیس ۱۸۸۳).

گرند کنیون[6] (grand kanyən) [= کانیون بزرگ]، تنگی عظیم در دره‌ی رود کولورادو، لغ ایالت اریزونا، کشمة، به عمق ح ۱°۶۰۰ متر، عرض ح ۶ـ۳۰ کم، و طول ۳۵۰ کم. در ۱۵۴۰ اسپانیائیها آن را کشف کردند. یکی از جالبترین مناظر جهان و زیبائی آن حیرت‌انگیز است. انعکاس نور خورشید و سایه‌ها بر لایه‌های سنگهای فرسایشی آن این سنگها را به اشکال شگفت‌آور رؤیائی جلوه میدهد.

گرند کولی[7] (grand kuli)، شهر (جه ۱°۰۵۸)، ش ایالت واشینگتن مرکزی، کشمة، بر رود کولومبیا. به عنوان پایگاه عملیاتی ساختمان **سد گرند کولی** تأسیس شد (۱۹۳۳). این سد، که در ۱۹۴۲ به اتمام رسید، ح ۱۶۸ متر ارتفاع دارد، و از بلندترین سدهای جهان است، و نیروی برقابی عمده‌ای (ح ۱°۹۷۴°۰۰۰ کیلووات) تولید میکند.

گرنزی، جزیره، ← چنل، جزایر.

گرنوبل[8] (grënobl)، شهر (جه ۱۵۶°۷۰۷)، مرکز ولایت ایزر، ج‌ش فرانسه. در دامنه‌ی کوههای آلپ بر رود ایزر واقع است، و موقعیت زیبائی دارد. پایتخت تاریخی و شهر مهم ناحیه‌ی دوفینه، و مرکز نیروی برقابی فرانسه است. کارخانه‌های ماشینسازی و برقی، دستکشسازی، کاغذسازی، و سیمانسازی دارد. دانشگاه معروفش در ۱۳۳۹ تأسیس شد. از آثار تاریخیش کلیسای جامع (قرون ۱۲م و ۱۳م)، کلیسای قدیس آندره (قرون ۱۳م و ۱۴م)، مشتمل بر آرامگاه سه سنیور دو بایار؛ و کاخ دوفنها است. ستندال در اینجا متولد شد. دیر لا گراند شارتروز نزدیک آن است.

گرنویل[9]، اولین **ارل** (ërl granvil*)، لقب **جان کارترت** (jān kārtəret)، ۱۶۹۰–۱۷۶۳، از رجال انگلستان. در کابینه‌ی ر. والپول وزیر امور خارجه بود (۱۷۲۱–۲۴). سپس نایب‌السلطنه‌ی ایرلند شد (۱۷۲۴–۳۰)، و در آن سرزمین آرامش برقرار کرد. در ۱۷۳۰–۴۲ رهبری مخالفان والپول را به دست گرفت، و موجبات سقوط او را فراهم آورد (۱۷۴۲). از اعضای برجسته‌ی کابینه‌ی جدید شد، اما محبوبیت خود را از دست داد، زیرا طرفدار سیاست جورج II بود و ماری ترز را در جنگ جانشینی اتریش یاری کرد. در ۱۷۵۱–۶۳ رئیس شورای خصوصی شاه بود، و پیت را از اعلان جنگ به اسپانیا باز داشت (۱۷۶۱).

گرنویل[10]، **جورج** (jorj grenvil)، ۱۷۱۲–۷۰، رجل انگلیسی از حزب ویگ. در ۱۷۶۳–۶۵ نخست‌وزیر بود. با تعقیب (۱۷۶۳) ج. ویلکس، اصلاح‌طلبان را ناراضی ساخت. با گذراندن قانون معروف به قانون تمبر (۱۷۶۵) مالیاتهای جدیدی به مردم امریکای شمالی تحمیل کرد، و سبب نارضائی بازرگانان انگلیسی و مهاجرنشینها شد، و انقلاب امریکا را تسریع کرد. به سبب اختلاف با جورج III برکنار شد.

گرنویل[10]، سر **ریچارد** (sər ricārd grenvil*)، ۱۵۴۲–۹۱، قهرمان دریائی انگلیسی. از بستگان سر و. رالی و فرمانده ناوگانی بود که وی برای استعمار ویرجینیا فرستاد (۱۵۸۵).

گرنویل[10]، **ویلیام ویندم** (wilyām windəm grenvil)، ملقب به **بارون گرنویل** (bāron*)، ۱۷۵۹–۱۸۳۴، از رجال انگلستان، پسر جورج گرنویل. در ۱۷۹۱–۱۸۰۱ وزیر امور خارجه‌ی کابینه‌ی ویلیام پیت بود. بعد از مرگ (۱۸۰۶) پیت، دولتی ائتلافی تشکیل داد، که در مسائل خارجی توفیقی نیافت، و نتوانست با فرانسه پیمان صلح منعقد کند، و تنها اقدام مهم این دولت الغای برده‌فروشی بود (۱۸۰۷). در ۱۸۰۷ استعفا کرد.

گرنیدا[11] (greneydā)، جزیره (ح ۳۱۰ کمم)، هند غربی بریتانیا، جزء جزایر بادگیر؛ کرسی آن سنت جورجز. صادرات عمده‌اش موز، کاکائو، و جوز بویا است. سکنه‌اش عمدةً سیاهانند. در ۱۴۹۸ به توسط کریستوف کلمب کشف شد؛ از سال ۱۶۵۰ مهاجرنشین فرانسویان، و در سال ۱۶۷۴ مستعمره‌ی فرانسه شد. در قرون ۱۶م و ۱۷م متنازع فیه بین فرانسه و بریتانیا بود، و از ۱۷۸۳ به تصرف قطعی بریتانیا در آمد.

گرنیکا[12] (gernikā)، شهر تاریخی (جه ۷°۶۱۲)، ایالت ویشکایا، ل اسپانیا، در ناحیه‌ی ایالات باسک. درخت بلوط گرنیکا، که جلسات دیت ویشکایا در زیر آن تشکیل میشد، نماد آزادیهای ازدست‌رفته‌ی باسکها است. در جنگ داخلی اسپانیا، هواپیماهای آلمانی، برای کومک به هواداران فرانکو، شهر بیدفاع را بمباران و ویران کردند (۱۹۳۷). این واقعه، که خشم عمومی جهانیان را بر انگیخت، الهامبخش پیکاسو در ساختن یکی از شاهکارهای معروفش به نام گرنیکا (۱۹۳۷) شد.

گرو، رشته‌کوه، ← بروجرد؛ سلسله، بخش، شهرستان خرم‌آباد.

گرو، میدان، پاریس، ← پلاس دو لا گرو.

گرو[13]، **نیمایا** (niəmāyā gru)، ۱۶۴۱–۱۷۱۲، گیاهشناس و طبیب انگلیسی. احتمالاً نخستین کسی است که در باب تکثیر گیاهان تحقیق کرده است.

گروئنلند[14] (groenland) یا **گرینلند** (grin-land)، دانمارکی **گرونلان**[15] (grënlān)، جزیره (ح ۲°۱۸۰°۰۰۰ کمم، که ح ۱°۸۳۳°۹۰۰ کمم آن مستور از یخ است؛ جه ۳۳°۱۱۳)، جزء دانمارک، نزدیک ساحل ل‌ش امریکای شمالی، عمدةً در داخل مدار شمالگان. بعد از استرالیا بزرگترین جزایر زمین است؛ منتهای طولش ح ۲°۶۷۰ کم و منتهای عرضش ح ۱°100 کم است. از ل به قشم؛ از ش به دریای گروئنلند؛ از ج‌ش به تنگه‌ی دانمارک (بین گروئنلند و ایسلند)؛ از ج به قطلا؛ و از غ به تنگه‌ی دیویس و خلیج بافن (که آن را از جزیره‌ی بافن جدا میکنند) محدود است. جز سرزمینهای ساحلی و جزایر نزدیک به ساحل تماماً از یخچه‌ای (پهنه‌ی عظیمی از یخ و برف) مستور است. سابقاً ضخامت این یخچه‌ را ح ۲°۴۰۰ متر میدانستند، ولی بر طبق تحقیقات جدید ضخامت آن محتملا به ح ۴°۳۰۰ متر میرسد. با در نظر گرفتن چنین ضخامتی، محتمل است که گروئنلند در واقع دسته‌ای از جزایر کوچک باشد که جملگی با یک یخچه‌ پوشیده شده‌اند. یخچالهای متعدد دارد که بزرگ‌ترینشان هومبولت است. از این یخچالها کوههای یخ تولید میشود که اغلب، خاصه از طریق تنگه‌ی دیویس، وارد قطلا میشوند، و بر سر راه کشتیها قرار میگیرند. بادهای سرد از داخل جزیره به بیرون میوزد و هوا را متغیر و مه‌آلود میکند. یک جریان دریائی قطبی به طرف جنوب در طول ساحل شرقی جزیره جریان دارد که یخپاره‌های عظیمی همراه میآورد، و نزدیک شدن به ساحل شرقی جزیره را خطرناک میسازد. به سبب جریان دریائی آتلانتیک شمالی، سواحل ج‌غ دارای آب و هوای ملایمتر و بارانهای سنگین است. بیش از ۹۰٪ سکنه در طول ساحل غربی زندگی میکنند.

گروئنلند تا ۱۹۵۳ مستعمره‌ی دانمارک بود، و از آن به بعد جزئی از مملکت دانمارک، و اداره‌ی امور آن به وزارت گروئنلند (در کپنهاگ) محول شد، که حاکمی به گروئنلند میفرستد. گروئنلندیها از حیث حقوق با سایر دانمارکیها برابرند. مراکز مهم سکونت در گروئنلند عبارتند از گودهب (کرسی)، گودهاون، یولیانهب، سوکر-توپن، و آنگماگسالیک. سکنه، جز چند صد مامور دانمارکی، گروئنلندیها هستند، که از نژاد مختلط اسکیمو و دانمارکی میباشند، و زندگی آنها بیشتر از صید میگو، ماهی روغن، و شیر دریائی میگذرد. خلیج دیسکو (disko؛ ساحل غربی گروئنلند) دارای بعضی از عظیمترین بسترهای میگو در جهان است، و کارخانه‌های آمودن میگو نزدیک آن تأسیس شده است. منابع مهم جزیره منابع معدنی است، که فقط تا حدی از آنها بهره‌برداری میشود. منبع عمده‌ی درآمد کریولیت است. معادن اورانیوم و مولیبدن در جزیره کشف شده است. در ج‌غ زراعت و پرورش گوسفند معمول است. جانوران زمینی آن مشتمل بر خرس قطبی، گاو مشک، گرگ

---

(۱)Granby (۲)Grantham (۳)Grand Banks (۴)Grand Rapids (۵)Grand Forks (۶)Grand Canyon (۷)Grand Coulee (۸)Grenoble (۹)Granville (۱۰)Grenville (۱۱)Grenada (۱۲)Guernica (۱۳)Grew (۱۴)Greenland (۱۵)Grönland

قطبی، قاقم، و گوزن شمالی است.

تاریخ

در ایام قدیم گروئنلند را یونانیان و سپس ایرلندیها میشناختند. اریک سرخ آن را کشف و مهاجرنشین کرد (ح ۹۸۲)، و برای جلب مهاجر گروئنلند [= سرزمین سبز] نامید. لیف اریکسن در دریانوردی (ح 1000) به جانب گروئنلند احتمالا به امریکای شمالی رسید. در ح سال 1110 گروئنلند اسقف داشت؛ ویرانه‌های کلیساهائی از آن دوره باقی است. در قرن ۱۲م سکنه‌ی آن به ح 10‘000 تن رسید. چندی استقلال داشت، اما از نظر سیاسی ثباتی نیافت، و در ۱۲۶۱ تحت حکومت نروژ در آمد، ولی در قرون ۱۴م و ۱۵م بدان اعتنائی نشد، و مهاجرین آن از میان رفتند یا در اسکیموها مستهلک شدند. در قرن ۱۶م، م. فروبیشر و ج. دیویس آن را دگربار کشف کردند. بعدها پویندگان دیگری که در جستجوی گذرگاه شمال غرب بودند قسمت زیادی از سواحل آن را پوییدند. استعمار نوین گروئنلند به وسیله‌ی یکی از مبلغین مذهبی نروژی به نام هانس اگده[1] (hans egede؛ ۱۶۸۶–۱۷۵۸؛ معروف به رسول گروئنلند) در ۱۷۲۱ آغاز شد. کمی بعد پایگاههای تجارتی دانمارک در آنجا تأسیس شد، و با تبعید عناصر نامطلوب به گروئنلند، استعمار آن توسعه یافت. حکومت اوایل دانمارک بر جزیره نه مترقی بود و نه ثباتی داشت. در سال ۱۸۱۵ در کنگره‌ی وین، که نروژ از دانمارک جدا شد، گروئنلند در دست دانمارک باقی ماند. پویش جزیره در قرون ۱۹م و ۲۰م ادامه یافت. در سالهای اخیر ترقیات اقتصادی عمده در گروئنلند حاصل شده است. در جج II، پس از آنکه آلمانها دانمارک را اشغال کردند (۱۹۴۰)، کشمت با موافقت (۱۹۴۱) وزیر مختار دانمارک در کشمت پایگاههای نظامی و ایستگاههای هواشناسی در گروئنلند تأسیس کرد.

گروئنلند[2]**، دریای** (groenland)، شاخابه‌ای از قشم در ساحل ل‌ش گروئنلند. بزرگترین پیشرفتگی قشم به طرف قطب است. به سبب وجود یخهای شناور، قسمت شمالی آن ندرةً برای عبور کشتیها باز است.

گروپیوس[3]**، والتر** (välter gropius)، ۱۸۸۳–۱۹۶۹، معمار آلمانی تبعه‌ی امریکا، از پیشروان معماری مدرن در جهان مؤسس و رئیس (۱۹۱۹–۲۸) هنرستان باوهاوس وایمار بود. مجموعه‌ی ساختمانهائی که برای این مدرسه در دساو طراحی کرد (۱۹۲۶) از بهترین نمونه‌های کار اوست. در ۱۹۳۴–۳۷ در لندن اقامت داشت. سپس به کشمت رفت، و تا ۱۹۵۲ رئیس دانشکده‌ی معماری دانشگاه هاروارد بود. از آثارش معماری او و باوهاوس و دامنه‌ی معماری جهان (۱۹۵۶) است.

گروت[4]**، جورج** (jorj grŏt)، ۱۷۹۴–۱۸۷۱، مورخ انگلیسی یونان باستان، و از مؤسسین دانشگاه لندن. اثر بزرگش کتاب تاریخ یونان (۱۲ جلد؛ ۱۸۴۶–۵۶) است. در ۱۸۳۲–۴۱ نماینده‌ی پارلمنت بود. از آثار دیگرش افلاطون و دیگر معاصرین سقراط (۳ جلد؛ ۱۸۶۵) و کتاب ناتمام ارسطو است.

گروت آیلندت[5] (grut ayland)، جزیره (۲‘۴۶۰ کم)، نزدیک ساحل شمالی استرالیا، بزرگترین جزایر خلیج کارپنتریا. سنگلاخ و لم‌یزرع و از سکنی‌گاههای بومیان اصلی است.

گروتفند[6]**، گئورگ فریدریش** (georg fridriš grotefend)، ۱۷۷۵–۱۸۵۳، زبانشناس و باستان‌شناس آلمانی. شهرتش عمدة به سبب کارهائی است که در خواندن خط میخی انجام داده است. آثارش مشتمل است بر کوششی تازه برای تفسیر نوشته‌های میخی پرسپولیس (۱۸۳۷)، آغاز زبان اوستان (۱۸۳۹)، و غیره.

گروتفونتین، شهر، ← شهابسنگ.

گروتلی، سویس، ← روتلی.

گروتیوس[7]**، هوخو** (hüxo grotius)، ۱۵۸۳–۱۶۴۵، قانونشناس و سیاستمدار هلندی. در دانشگاه لیدن تحصیل کرد، و در سن ۱۵سالگی وکیل دعاوی شد. در امور سیاسی هلند، از اولدنبارنولت در مقابل موریس ناسولی طرفداری کرد. پس از آنکه موریس به قدرت رسید گروتیوس را به حبس ابد محکوم کرد (۱۶۱۹)، ولی وی در ۱۶۲۱ بگریخت، و به پاریس رفت. در آنجا کتاب در باب حقوق جنگ و صلح (۱۶۲۵؛ صورت نهائی ۱۶۳۱) را نوشت، که نخستین اثر مدون در حقوق بین الملل به شمار میرود. در این کتاب گروتیوس میگوید قانون طبیعی نه‌فقط قواعدی برای رفتار افراد بلکه قواعدی نیز برای روابط ملل مقرر میکند. اگرچه جنگ را به عنوان وسیله‌ای در سیاست ملل محکوم نمیکند، اقدام به آن را جز در موارد معین (مانند دفاع از کشور) جنایت میشمارد، و تأکید میکند که در جنگ باید افراد و اموال آنان محترم شمرده شود.

گروتیوس در ۱۶۳۱ به هلند باز گشت، ولی ناچار در ۱۶۳۲ آنجا را ترک گفت. در ۱۶۳۵–۴۵ سفیر سوئد در دربار فرانسه بود.

اگرچه گروتیوس عموماً بنیانگذار حقوق بین الملل شمرده میشود، از آثار پیشینیان استفاده‌ی فراوان برده است. وی اومانیستی کامل بود، و در الاهیات مسیحی و نقد کتاب مقدس دست داشت.

گرودنو[8] (grodno)، شهر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً 99‘000)، غ روسیه‌ی سفید، بر رود نیمان. رودبندر و از مراکز مهم تقاطع راههای آهن است، و اجزاء ماشین و منسوجات ظریف تولید میکند. حد اقل از قرن 10م سابقه دارد. در ۱۶۷۳–۱۷۹۳ مقر دیت‌های لهستان بود. در ۱۷۹۵ به روسیه، در ۱۹۲۰ به لهستان، و در ۱۹۳۹ مجدداً به روسیه باز گشت. ابنیه‌ی تاریخی متعدد دارد.

گروز[9]**، ژان باتیست** (jān bātist grëz)، ۱۷۲۵–۱۸۰۵، نقاش فرانسوی صورتساز و مناظر زندگی روزمره. در آکادمی سلطنتی نقاشی و حجاری تحصیل کرد، و در ۱۷۵۵ با تابلو فریب خوردن مرد کور مورد توجه قرار گرفت. در ایتالیا سفر کرد، و پس از مراجعت تابلوهائی دارای جنبه‌ی اخلاقی مانند عروس دهکده، نفرین پدر، سبوی شکسته (جملگی در موزه‌ی لوور)ساخت. به عنوان نقاش واقعبین مناظر زندگی روزمره مقبولیت فراوان داشت. صورتهائی که از روبسپیر و ناپلئون ساخته در ورسای است. در انقلاب فرانسه ثروت و محبوبیت خود را از دست داد، و در منتهای تنگدستی در گذشت.

گروزنی[10] (grozni)، شهر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً 314‘000)، مرکز جمشسر اروپائی، بر دامنه‌ی شمالی کوههای قفقاز بزرگتر. از مراکز مهم تصفیه‌ی نفت، و به وسیله‌ی لوله‌های نفت با دریای خزر (بندر مخاچ قلعه)، دریای سیاه، و حوضه‌ی دونتس مرتبط است. دارای صنایع شیمیائی و ماشینسازی است.

گروزیه[11]**، سیور د** (siër de grozeyye)، لقب **مدار شوار**[12] (medăr šuăr)، ۱۶۱۸؟–۱۶۹۰، سوداگر و پوینده‌ی فرانسوی در امریکای شمالی. از بستگان پ. ا. رادیسون و از همراهان وی در مسافرتهایش بود.

گروس (garrus)، ناحیه‌ای در لش استان کردستان، کمابیش مطابق شهرستان بیجار. کرسی آن شهر کنونی بیجار، مرکز شهرستان بیجار، بود. کرانی، سیاه منصور، پیرتاج، و بیجار از بلوکات معروف آن به شمار میرفته‌اند. گروس از نقاط سردسیر ایران محسوب میشود. اراضی آن رسوبی و حاصلخیز است. اکثر دهات آن از سدهائی که بر قزل‌اوزن و تلوار بسته شده بود استفاده میکردند، ولی اکنون از قزل‌اوزن و شعبات آن مشروب میشوند. ناحیه‌ی گروس نسبت به کردستان اردلان هموارتر، و بر خلاف آن فاقد جنگل است، ولی مراتع وسیعی دارد. محصولات عمده‌ی آن غلات، حبوبات، برنج، میوه، کتیرا، و فراورده‌های دامی است. قالیبافی و قالیچه‌بافی دارد که محصول آنها از لحاظ بافت و رنگ معروف است. معادن تمک دارد. ظاهراً از طایفه‌ی گروس نام گرفته است، که از نژاد کرد بوده، از قدیم الایام به رسم چادرنشینی زندگی کرده، و تابستان را در خاک گروس، و زمستان را در لرستان و ح خوزستان به سر میبرده‌اند. ظروف و آثار به‌دست‌آمده حاکی از قدمت آن است. در دوران صفویه "زرین‌کمر" خوانده میشد.

گروس[13]**، گئورگه** (george gros)، ۱۸۹۳–۱۹۵۹، کاریکاتورساز، رسام، و نقاش آلمانی تبعه‌ی امریکا. به جهت کاریکاتورهائی که بعد از جج I در هجو شدید جامعه‌ی بورژوازی کشید معروف است (به همین سبب سه بار کارش به محاکمه کشید). از هواداران نهضت دادائیسم بود. در ۱۹۳۳ به کشمت رفت، و در ۱۹۳۸ به تابعیت آن کشور در آمد.

گروستست[14]**، رابرت** (răbərt grŏstest)، ح ۱۱۷۵–۱۲۵۳، روحانی انگلیسی. در دانشگاه آکسفرد و احتمالا در پاریس تحصیل کرد، و از فاضلترین مردم زمان خود شد. در دانشگاه آکسفرد تدریس کرد، و وقتی به ریاست آکسفرد رسید آنجا را به مرکز علمی مهمی تبدیل کرد. در سال ۱۲۲۴ مکتب فرانسیسیان آکسفرد را تأسیس کرد. در ۱۲۳۵ اسقف لینکن‌شر شد. با دخالت هنری III در اعطای مناصب روحانی مخالفت کرد. از ماگنا کارتا و اصلاحات سیمون د مانتفرت پشتیبانی کرد. پاپ اینوکنتیوس IV را به سبب اخاذی مورد انتقاد قرار داد. وی زبان یونانی و احتمالا عبری میدانست. ترجمه‌ها و حواشی او بر آثار ارسطو مبنای افکار آلبرتوس کبیر و قدیس توماس آکویناس قرار گرفت. تألیفات متعددش شامل رسالاتی در فیزیک، رنگ، نورشناخت، حرکت، ریاضیات، روانشناسی، و نجوم است. راجر بیکن از شاگردان او بود.

---

(1)Egede (2)Greenland (3)Gropius (4)Grote (5)Groote Eylandt (6)Grotefend (7)Grotius (8)Grodno (9)Greuze (10)Grozny (11)Groseilliers (12)Chouart (13)Grosz (14)Grosseteste

گروسگلوکنر[1] (grosglokner)، قله‌ای به ارتفاع ح ۳٬۸۲۰ متر، در کارینتیا، ج اتریش؛ بلندترین قلل اتریش. جزء رشته‌ی هوئه تاوئرن است. شاهراه زیبای گروسگلوکنر شتراسه (-strāse)، که در ۱۹۳۰–۳۵ ساخته شده، از آن میگذرد.

گروسگورشن، آلمان، ← لوتسن.

گروسوارداین، رومانی، ← اورادئا.

گروسه[2]، **رنه** (rĕne gruse)، ۱۸۸۵–۱۹۵۲، مستشرق فرانسوی. در ۱۹۲۵ خازنیار موزه‌ی گیمه[3] (gime)، و سپس دبیر مجله‌ی آسیائی شد. در سال ۱۹۳۳ به مدیریت موزه‌ی چرنوسکی[4] (cernuski) و در ۱۹۴۴ به خازنی موزه‌ی گیمه رسید. آثارش مشتمل است بر تاریخ آسیا (۴ جلد، ۱۹۲۲)؛ بیداری آسیا (۱۹۲۴)؛ تاریخ شرق اقصی (۱۹۲۸–۲۹)؛ تمدن‌های مشرق‌زمین (۴ جلد، ۱۹۲۹–۳۵)؛ تاریخ جنگهای صلیبی و مملکت فرانکی اورشلیم (۳ جلد، ۱۹۳۴–۳۶)؛ امپراطوری استپها (۱۹۳۹)؛ امپراطوری مغول (۱۹۴۱)؛ تاریخ چین (۱۹۴۲)؛ زندگی چنگیز خان (۱۹۴۴)؛ امپراطوری شرق طالع (۱۹۴۶)؛ ترازنامه‌ی تاریخ (۱۹۴۶)؛ و تاریخ ارمنستان (۱۹۴۷).

گروسهرتسوگ (مهیندوک یا دوک بزرگ)، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

گروسهرتسوگین، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

گروسی، محمد: ← راوی بایندری.

گروشی[5]، مارکی **امانوئل دو** (*mārki emānüel dë gruši)، ۱۷۶۶–۱۸۴۷، ژنرال فرانسوی در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون. در دوره‌ی صد روز به مقام مارشالی رسید. او را مسئول شکست ناپلئون در جنگ واترلو دانسته‌اند، زیرا نتوانست از الحاق قوای پروس و انگلستان جلوگیری کند.

گروک (garuk)، ده (جع ۱٬۱۸۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سیریک، بخش سابق (حالیه شهرستان) میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۶۰کیلومتری ج میناب. محصول عمده‌اش خرما است، و از صنایع دستی پارچه‌بافی دارد.

گروگان[6] (gerŏgān)، شخص و گاه چیزی که به عنوان ضمانت اجرای امری یا انجام دادن شرایط مندرج در پیمانی تحویل مقامی میشود. رسم مبادله‌ی گروگان امروزه ندرةً در روابط میان جوامع وجود دارد، اما در گذشته تقریباً عمومیت داشت، و منشأ مسائلی در حقوق بین ملل بود. علمای حقوق بین الملل در باب حقوق فاتحین نسبت به گروگانها، شرایط آزاد کردن آنها، و تأثیر فرار آنها بر پیمان منعقد بحث کرده‌اند.

افراد غیر نظامی یک ملت مغلوب که فاتحین آنان را دستگیر میکنند نیز گروگان خوانده می‌شوند. رسم گروگان‌گیری از قدیم الایام معمول بوده است. قاعدةً با این گروگانها باید به نحو انسانی رفتار شود، و نباید به جهت جرایمی که قبلا بر ضد نیروهای متجاوز مرتکب شده‌اند مجازات شوند. مع هذا، در جج II، آلمانها در کوشش خود برای سرکوبی نهضتهای مقاومت در سرزمینهای اشغالی هزاران نفر از غیر نظامیانی را که در گرو داشتند شکنجه و اعدام کردند.

گرولیه دو سرویر[7]، **ژان** (jān grolie dë servier)، ۱۴۷۹–۱۵۶۵، کتابدوست فرانسوی و جمع‌آورنده‌ی کتب. کتابخانه‌اش مشتمل بر ح ۳٬۰۰۰ جلد کتاب با صحافی و جلد نفیس بود، و تا ۱۶۷۵ در تصرف خاندان وی ماند، و سپس متفرق شد. ح ۳۵۰ جلد از کتب مذکور موجود است، که بسیاری از آنها در کتابخانه‌ی ملی پاریس است. باشگاه گرولیه (تأسیس ۱۸۸۴) در نیو یورک باشگاهی از کتابدوستان و به نام اوست.

گرومیکو[8]، **آندری آندریویچ** (āndrey āndreyevic gromiko)، ۱۹۰۹– ، سیاستمدار روسی. در ۱۹۴۳–۴۶ سفیر تجشس در کشمت بود. با همین سمت در کنفرانسهای تهران، دامبارتن اوکس، یالتا، پوتسدام، و سان فرانسیسکو شرکت کرد. در ۱۹۴۶–۴۸ نماینده‌ی دائمی شوروی در شورای امنیت سازمان ملل متحد بود، و با اعمال مکرر حق وتو جلب توجه کرد. هنگام طرح شکایت ایران در مورد اشغال آذربایجان جلسات شورای امنیت را بویکات کرد (مارس ۱۹۴۶). در ۱۹۵۲–۵۳ سفیر شوروی در انگلستان، و در ۱۹۵۳–۵۷ معاون اول وزیر امور خارجه بود. در ۱۹۵۶ به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست انتخاب شد، و از ۱۹۵۷ وزیر خارجه شد.

گرونتویگ[9]، **نیکولای فریذریک سورین** (nikolāy friḏrik severin gruntvig)، ۱۷۸۳–۱۸۷۲، روحانی، مربی، و نویسنده‌ی دانمارکی، و مؤسس مدارس مردم در دانمارک. از آثار متعددش اساطیر شمالی (۱۸۰۸؛ ۱۸۳۲)، ترجمه‌ی دانمارکی ساگای شاهان نروژ (اثر سنوری ستورلوسون)، و ترجمه‌ی دانمارکی بیوولف (۱۸۲۰) است.

گرونثر[10]، **الفرد** (alfrəd grunṯer)، ۱۸۹۹– ، ژنرال امریکائی. پس از انعقاد ← پیمان آتلانتیک شمالی، د. د. آیزنهاور او را به‌ریاست ستاد نیروهای پیمان منصوب کرد (۱۹۵۱). بعد از ژنرال م. ب. ریجوی فرمانده کل نیروهای متفقین در اروپا شد (۱۹۵۳–۵۶).

گرونلان: ← گرونلند.

گرونوالد[11]، **ماتیاس** (mātiās grünevāld)، ح ۱۴۸۰–ح ۱۵۳۰، نقاش مذهبی آلمانی، و یکی از بزرگترین هنرمندان عهد رنسانس آلمان، متولد وورتسبورگ. تحت حمایت و تشویق اسقف اعظم ماینتس در آشافنبورگ و ماینتس به کار پرداخت. آثارش، با برخورداری از یک تم قوی دراماتیک، در نقاشی آلمان بی‌نظیر است. وی، با تسلط کامل به رنگ و با واقع‌گرایی نیرومندش، به عنوان بهترین نقاش آلام مسیح شناخته شده است. از آثار مهم او میتوان مصلوب کردن مسیح (موزه‌ی بال) و محراب آیزنهایم (موزه‌ی کولمار) را نام برد. در این آثار تراژیک، درد و رنج مسیح با نوعی واقع‌گرایی دلخراش و وحشت مطلق تصویر شده است.

گرونوالد[12]، **نبرد** (grünvāld)، ۱۴۱۰، ← تاننبرگ.

گرونینگن[13] (groningen)، هلندی **خرونینگن**، ایالت (۲٬۲۴۵ کمم؛ جع ۴۹۷٬۴۷۲)، ل هلند، کنار دریای شمال. کشاورزی، گاوپروری، و لبنیات دارد. در ۱۹۶۱ منابع وسیع گاز طبیعی در آن کشف شد. مرکزش، شهر **گرونینگن** (جع ۱۶۷٬۶۷۰ تخمین ۱۹۶۸)، از مراکز داد و ستد محصولات کشاورزی و دارای قدمت تاریخی است. از قرن ۱۱م اسماً تحت حکومت اسقفهای اوترشت بود، و در ۱۲۸۴ به اتحادیه‌ی هانسائی ملحق شد؛ سپس بر قسمت مرکزی فریزلند (ایالت کنونی گرونینگن) تسلط یافت؛ در ۱۵۷۹ به اتحادیه‌ی اوترشت پیوست. دانشگاهش در ۱۶۱۴ تأسیس شد.

گروو[14]، **سر جورج** (*sər jorj grŏv)، ۱۸۲۰–۱۹۰۰، عالم انگلیسی موسیقی. در ۱۸۸۳–۹۴ مدیر کالج سلطنتی موسیقی بود. شهرتش به سبب کتاب فرهنگ موسیقی و موسیقیدانان (۱۸۷۹–۸۹) است، که به فرهنگ گروو معروف و از کتابهای ارجاعی استانده است.

گروو، فرهنگ: ← گروو، سر جورج.

گروه (gorve)، دهستان (جع ۲٬۰۹۵ سش ۱۳۴۵ هش)، ل بخش ساردویه، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۲ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولش غلات و لبنیات است. مرکزش، **گروه** (جع ۲۶۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری لغ ساردویه واقع است.

گروه[15] (goruh)، در ریاضیات، به اختصار، دستگاهی از یک مجموعه‌ی غیر خالی و یک عمل دوتائی در آن مجموعه، که (۱) این عمل شرکتپذیر باشد؛ (۲) دستگاه عضو خنثا نسبت به این عمل داشته باشد؛ و (۳) هر عضو دستگاه نسبت به این عمل قرینه داشته باشد. (برای عمل دوتائی، ← عمل، در ریاضیات؛ برای شرکتپذیری، ← ضرب، در حساب).

اکنون میپردازیم به تعریف کلی گروه (علائمی که در اینجا به کار رفته عبارتند از G، مجموعه‌ی غیر خالی؛ $\bigcirc$، عمل دوتائی؛ a، عضوی از G؛ e، عضو خنثای گروه)؛

دستگاه $(G;\bigcirc)$ را یک گروه گوئیم هرگاه تابع شرایط زیر (موسوم به اصول موضوعه‌ی گروه، ← اصل موضوع) باشد:

(ا) عمل $\bigcirc$ شرکتپذیر است.

(ب) دستگاه $(G;\bigcirc)$ عضو خنثا دارد، یعنی G دارای عضوی مانند e هست که، به ازاء هر a از G

$$a\bigcirc e = e\bigcirc a = a.$$

(این عضو را، که منحصر به فرد است، عضو خنثای گروه گویند. مثلا، در عمل ضرب، عضو خنثا ۱، و و در عمل جمع، عضو خنثا 0 است).

(پ) هر عضو G قرینه[16] دارد، یعنی به ازاء هر a از G عضوی مانند a' از G هست که

$$a\bigcirc a' = a'\bigcirc a = e$$

بدین معنی که قرینه‌ی عدد a عددی است مانند a' که نتیجه‌ی عمل $\bigcirc$ بر آنها برابر e (عدد خنثا) شود؛ مثلا قرینه‌ی عدد ۵ در عمل ضرب $\frac{1}{5}$ است زیرا $5\times\frac{1}{5}=1$، و در عمل جمع (-5) است زیرا $5+(-5)=0$.

---

(۱)Grossglockner (۲)Grousset (۳)Guimet (۴)Cernuschi (۵)Grouchy (۶)hostage (۷)Grolier de Servières (۸)Gromyko (۹)Grundtvig (۱۰)Gruenther (۱۱)Grünewald (۱۲)Grünwald (۱۳)Groningen (۱۴)Grove (۱۵)group (۱۶)inverse

اگر، علاوه بر این، اصل موضوع زیر نیز برقرار باشد، گروه را گروه تعویضپذیر یا گروه آبلی (به نام ن. ه. آبل) گویند:

(i) عمل ○ تعویضپذیر است (← ضرب، در حساب).

بنا بر تعریف کلی فوق، عمل جمع یا عمل ضرب به مجموعه‌ی اعداد صحیح (← عدد، قسمت II) ساختمان گروه نمیدهد، یعنی، اگر N مجموعه‌ی اعداد صحیح باشد $(N;+)$ یا $(N;\times)$ هیچ یک گروه نیست، زیرا فاقد شرط (i) است (قرینه ندارد)؛ در حالی که عمل جمع به مجموعه‌ی اعداد حقیقی (← عدد، قسمتهای V و VI) ساختمان گروه میدهد.

گروهها، در ریاضیات، یکی از اساسیترین مفاهیم علم جبر است که اول‌بار ا. گالوا، هنگام تحقیق در معادلات جبری آنها را کشف کرد، و از آن پس در شاخه‌های دیگر ریاضیات، و امروز در ریاضیات مدرن، به کار بسته میشود.

گروه آبلی: ← گروه، در ریاضیات.

گروه پنج‌نفری[1] یا **موسیقیدانان پنجگانه**، عنوان گروهی از آهنگسازان نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م روسیه، مرکب از م. ا. بالاکیرف (رهبر)، آ. پ. بورودین، ن. آ. ریمسکی-کورساکوف، م. موسورگسکی، و ت. آ. کوئی. اصول و اساس کار این گروه از طرف کوئی در مجله‌ی سن پطرزبورگ و سایر نشریات انتشار یافت. در این بیانیه، عناصر محافظه‌کار در جامعه‌ی موسیقی مورد حمله قرار گرفته بودند. و. ستاسوف[2] (stāsof؛ ۱۸۲۴–۱۹۰۶) یکی از مبلغین و پشتیبانان عمده‌ی این گروه بود که از مبارزات بالاکیرف بر علیه شیوه‌های قدیمی و سنتی آموزش موسیقی حمایت کرد.

این گروه از نظر ایدئولوژی عمدةً از اصلاحات سیاسی، که آزادی سرفها در ۱۸۶۱ از مهمترین آنها است، متأثر بود. آنها به خاطر علائق میهنپرستانه به دور هم جمع شدند، تا بر اساس تاریخ، ادبیات ملی، و ویژگیهای عامیانه‌ی روسیه آهنگهائی تصنیف کنند که عاری از نفوذ تمهای بیگانه باشد.

گروه کورال باخ[3] (goruhe korāle bāx)، عنوان عده‌ای از سازمانهای کورال که همّ خود را صرف اجرای موسیقی ی. س. باخ میکنند. گروه کورال باخ لندن در سال ۱۸۷۵ و گروه کورال باخ بثلهم (ایالت پنسیلوانیا، کشمة) که اکنون شهرت جهانی دارد، در ۱۹۰۰ تأسیس شدند.

گروه محلی[4] (goruhe mahalli)، در نجوم، گروهی از کهکشانها که کهکشان بدان تعلق دارد. گروه محلی بیش از ۲۰ عضو دارد، که کهکشانه‌ی امرأة المسلسله از آن جمله است. گروه محلی تا ح ۲٫۵ میلیون سال نور از زمین گسترده است.

گروی (goruy) یا **گروی زره** (goruye zereh)، در شاهنامه، پهلوان تورانی از یاران گرسیوز، که در هنرنمائی در نبرد سواره منلوب سیاووش شد، و به همین کینه، پس از اینکه افراسیاب بر سیاووش دست یافت، او را سر برید. در جنگ یازده رخ هماورد گیو بود، و گیو او را اسیر کرد و نزد کیخسرو فرستاد. کیخسرو فرمان داد تا بند از بند او جدا کردند، و سرش را بریدند، و لاشه‌اش را به آب دادند.

گروی[5]، **ژول** (jül grevi)، ۱۸۰۷–۹۱، رجل فرانسوی و رئیس جمهور (۱۸۷۹–۸۷) فرانسه. از سیاستمداران دست چپی جمهوری دوم بود، و با ناپلئون III و قوه‌ی مجریه‌ی مطلق المنان او مخالفت کرد. بعد از ماکمائون رئیس جمهور، و در ۱۸۸۵ مجدداً انتخاب شد. به سبب ماجرائی که بر سر سوء استفاده‌ی دامادش از نشان لژیون د/اونور روی داد ناچار استعفا کرد.

گرویر[6] (grüyer)، آلمانی **گرایرتس** (grāyerts)، ناحیه‌ای در ایالت (کانتون) **فرایبورگ**، غ سویس. دامداری و پنیر آن (پنیر گرویر) شهرت دارد.

گروی زره، در شاهنامه، ← گروی.

گره[7] (gereh)، پست برآمده‌ای حاصل از درهم پیچیدن یا از هم گذرانیدن اجزای یک یا چند جسم نازک قابل انعطاف، بالاخص ریسمان و طناب و امثال آنها. فن گره زدن در دریانوردی اهمیت دارد، و نزد مصریان، فنیقیها، ایرانیان، و یونانیان قدیم معمول بوده، و در مغرب‌زمین در قرن ۱۹م نزد دریانوردان به اوج رسیده است. انواع گرههائی که نزد ملاحان معمول است از حساب بیرون است. بعضی از اقسام آن در شکل دیده میشود.

از انواع گرهها

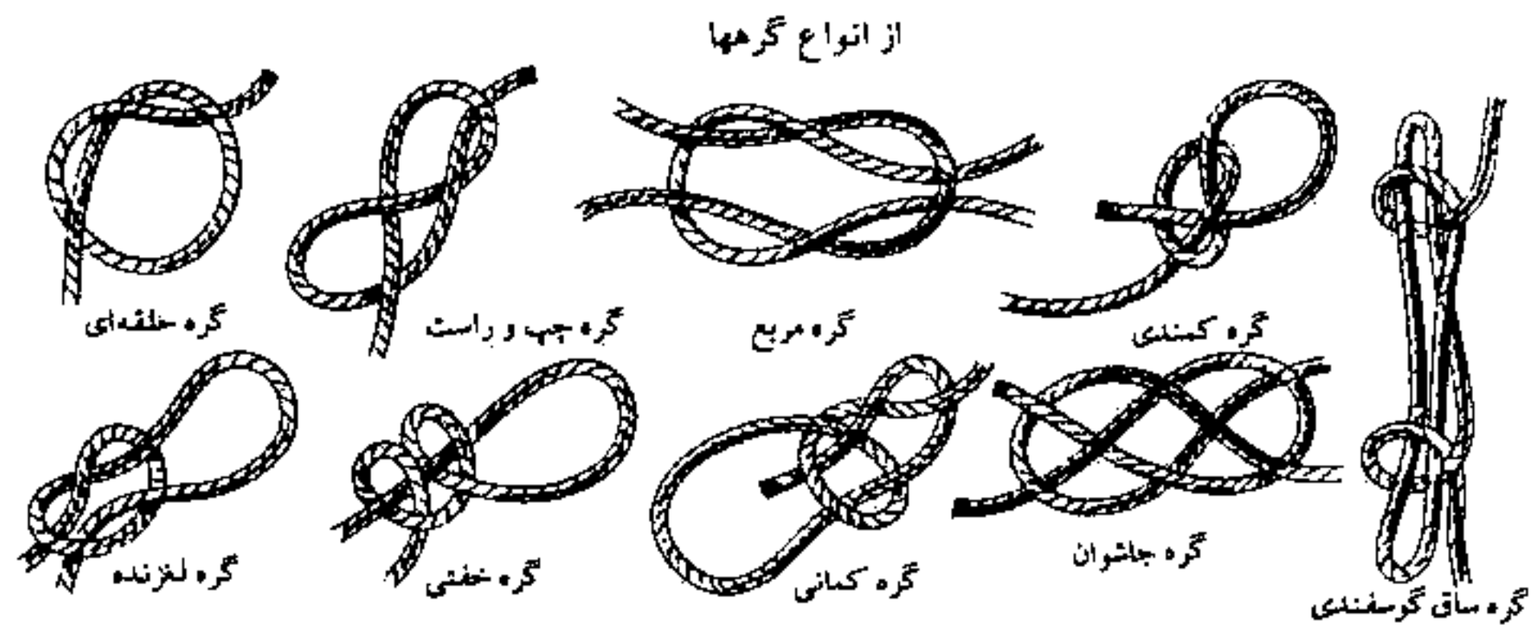

گره، دهستان، فارس، ← چره.

گره، شهر، فرانسه: ← کروز.

گره، کوه: ← شیراز، شهرستان.

گره، مقیاس قدیم برای طول، معادل ۱/۱۶ ذرع. ← اوزان و مقیاسهای ایران.

گره[7]، واحدی برای سرعت در دریانوردی، معادل یک مایل دریائی (ح ۶٬۰۸۰ فوت). مثلا، اگر کشتیی در ساعت ۸ مایل دریائی طی طریق کند سرعتش ۸ گره است.

گرهارد، اسم آلمانی، ← گراردوس، اسم.

گرهارد، ویلیام وود: ← لولی، پیر شارل آلکساندر.

گره‌سازی (-gereh) اصطلاح کاشیکاری، درودگری، آینه‌کاری، گچبری، و غیره، برای طرحهای به شکل نقوش هندسی (شکل در ص ۲۳۹۱). طرح‌های تند و کند از همین نوع تزیینات است.

گره عصبی: ← عقده‌ی عصبی.

گری (gari)، نوعی بیماری پوستی که از قدیم الایام در انسان و حیوانات اهلی شناخته شده است، و آن را جرب و سودا نیز میخوانند. عامل آن کنه‌های رین انواع سارکوپتس (*Sarcoptes*) و کوریوپتس (*Corioptes*) است.

گری[8] (geri)، شهر (جه ۱۷۸٬۳۲۰)، ل‌غ ایالت ایندیانا، کشمة، بر انتهای دریاچه‌ی میشیگان. از مراکز بزرگ فولاد در جهان و دارای تصفیه‌خانه‌های نفت و کارخانه‌های تهیه‌ی مواد شیمیائی است. مدارس آن در اجرای طرحهای نهضت تعلیم و تربیت مترقی پیشقدم بودند (← گری، طرح).

گری[9]، **ادوارد** (edwārd grey)، ملقب به (اولین) **وایکاونت گری آو فلدن** (vāykānt grey āv faldən)، ۱۸۶۲–۱۹۳۳، رجل بریتانیائی. در سال ۱۹۰۵ در ایام خطیر پیش از جنگ I وزیر امور خارجه شد. در ایجاد توافق معروف به اتفاق مثلث کوشید. برای پایان دادن به جنگهای بالکان مجاهدت کرد (۱۹۱۳). مساعی فراوان وی برای ایجاد صلح در اروپا به ثمر نرسید. در ۱۹۱۶ به سبب عارضه‌ی چشم استعفا کرد. گری از طرفداران جدی جامعه‌ی ملل بود، و برای وارد کردن کشمة در جامعه کوشید.

گری[9]، **البرت هنری جورج** (albərt henri jorj grey)، ملقب به (چهارمین) **ارل گری** (ërl*)، ۱۸۵۱–۱۹۱۷، رجل انگلیسی، از نوادگان دومین ارل گری. در ۱۸۹۶–۹۷ مدیر امور رودزیا بود. در ۱۹۰۴ فرماندار کل کانادا شد، و با چنان موفقیتی کار کرد که دوره‌ی فرمانداریش دو بار (تا ۱۹۱۱) به تقاضای دولت کانادا تجدید شد.

گری[10]، **البریج** (elbrij geri)، ۱۷۴۴–۱۸۱۴، رجل امریکائی. در جنگهای انقلاب امریکا طرفدار میهنپرستان بود. مخالف حکومت مرکزی مقتدر بود. در قضیه‌ی اکس-وای-زی دست داشت.

گری[10]، **البریج تامس** (elbrij tāməs geri)، ۱۸۳۷–۱۹۲۷، نواده‌ی ا. گری؛ از مصلحین اجتماعی امریکا. در سال ۱۸۷۵ با کومک ه. برگ انجمن جلوگیری از ظلم نسبت به اطفال را در نیو یورک تأسیس کرد، که گاه انجمن گری خوانده میشود.

گری، انجمن: ← گری، البریج تامس.

گری[11]، **بزیل** (bazil grey)، ۱۹۰۴–مستشرق بریتانیائی. از ۱۹۲۸ مشغول خدمت در موزه‌ی بریتانیائی شد، و در ۱۹۴۶ خازن عتیقات شرقی در آن موزه شد. آثارش مشتمل است بر نقاشی ایرانی (۱۹۳۰)، نقاشی مینیاتور ایرانی (۱۹۳۳)، گنجینه‌ی مینیاتورهای هندی در مجموعه‌ی کاخ بیکانیر (۱۹۵۱)، سفالها و چینیهای چینی اوایل (۱۹۵۳)، و نقاشیهای دیواری بودائی در تون-هوانگ (۱۹۵۸).

گری[11]، **تامس** (tāməs grey)، ۱۷۱۶–۷۱، شاعر انگلیسی. در ۱۷۳۹ با ه. والپول که از دوستان ایام تحصیل او بود عازم سیاحت در اروپا شد، ولی در

(۱) Five, The (۲) Stasov (۳) Bach Choir (۴) Local Group (۵) Grévy (۶) Gruyère (۷) knot (۸) Gary (۹) Grey (۱۰) Gerry (۱۱) Gray

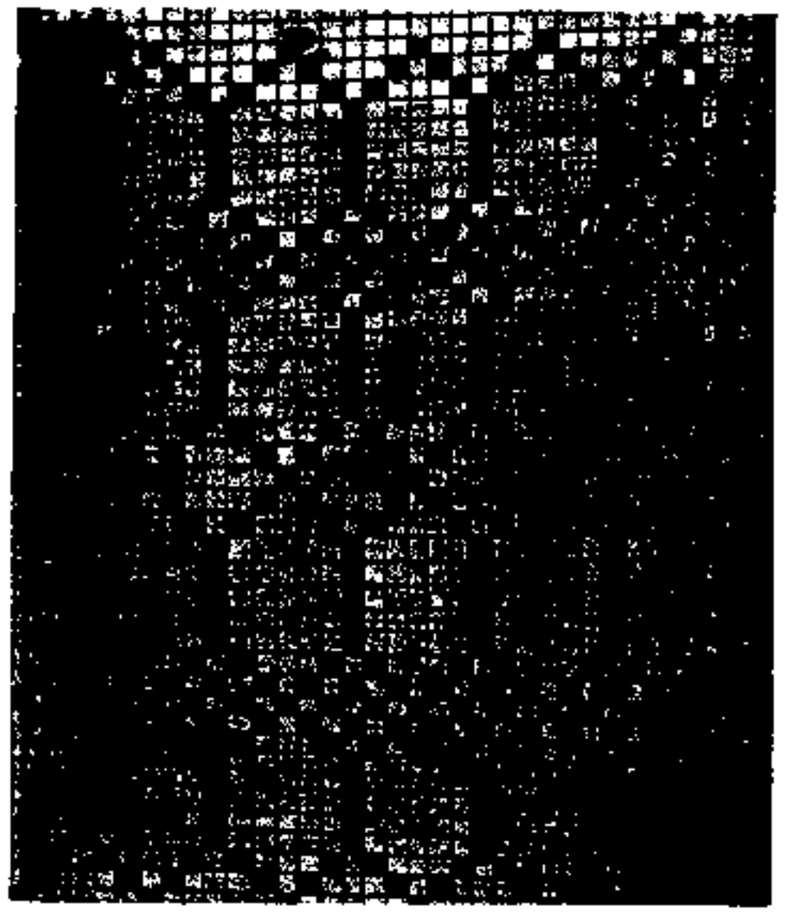

ایتالیا بین آنها نزاع افتاد، و جداگانه به انگلستان باز گشتند (۱۷۴۱). در ۱۷۴۴ رفاقت آنان تجدید شد. گری در کیمبریج اقامت گزید. در سال ۱۷۵۷ عنوان ملک‌الشعرائی به‌وی اعطا شد، ولی از قبول آن امتناع کرد. در سال ۱۷۶۸ به استادی تاریخ و السنه‌ی جدید در کیمبریج منصوب شد.

کار او به عنوان شاعر در ۱۷۴۲ آغاز شد، که قصاید در باب بهار، در باب بدبختی، و غیره را سرود. در حدود همین ایام منظومه‌ی مشهور مرثیه‌ای در گورستان یک دهکده را آغاز کرد. این منظومه سخت مقبول افتاد، و سبب شناسائی گری به عنوان بزرگ‌ترین شاعر روز و اعطای عنوان ملک‌الشعرائی به وی شد. در اواخر عمر توجه وی به اشعار ایسلندی و سلتی معطوف شد، و اشعاری به تقلید از آنها سرود. منشآت وی از بهترین منشآت زبان انگلیسی و حاکی از خصوصیات اخلاقی و شوخ‌طبعی اوست.

گری[1]، لیدی **جین** (leydi jeyn grey*)، حدود ۱۵۳۷–۱۵۵۴، ملکه‌ی ۹روزه‌ی انگلستان؛ دختر هنری گری ملقب به دیوک آو **سافک** و (از طریق مادرش) از اعقاب هنری VII انگلستان. در ۱۵–۱۶ سالگی به یونانی، لاتینی، ایتالیائی، فرانسوی، و آلمانی مینوشت، و مشغول تحصیل زبان عبری بود. در ۱۵۵۳ به زوجیت لرد دادلی، پسر جان دادلی ملقب به دیوک آو نورثامبرلند، داده شد، و کمی بعد، به اغوای لرد دادلی، ادوارد VI جین را وارث خود شناخت. پس از مرگ ادوارد، جین ملکه اعلام شد (۱۰ ژوییه‌ی سال ۱۵۵۳)، ولی ماری تودور تفوق یافت، و جین پس از ۹ روز سلطنت را ترک گفت. در نوامبر همان سال توقیف و محکوم به خیانت شد، ولی ماری قصد کشتن وی را نداشت، اما پس از شورش ت. وایت و پیوستن پدر جین به آن، جین و شوهرش اعدام شدند. سرگذشت او موضوع چند تراژدی است.

گری[1]، **چارلز** (cārlz grey)، ملقب به دومین **ارل گری** (ērl*)، ۱۷۶۴–۱۸۴۵، رجل بریتانیائی و نخست‌وزیر (۱۸۳۰–۳۴) انگلستان. در ۱۷۸۶ به عضویت پارلمنت انتخاب شد. از مخالفان ویلیام پیت بود. در ۱۸۰۶ وزیر امور خارجه و رهبر حزب ویگ در مجلس عوام شد، و اقدامات ویلبرفورس را برای بر انداختن تجارت برده در افریقا جامه‌ی

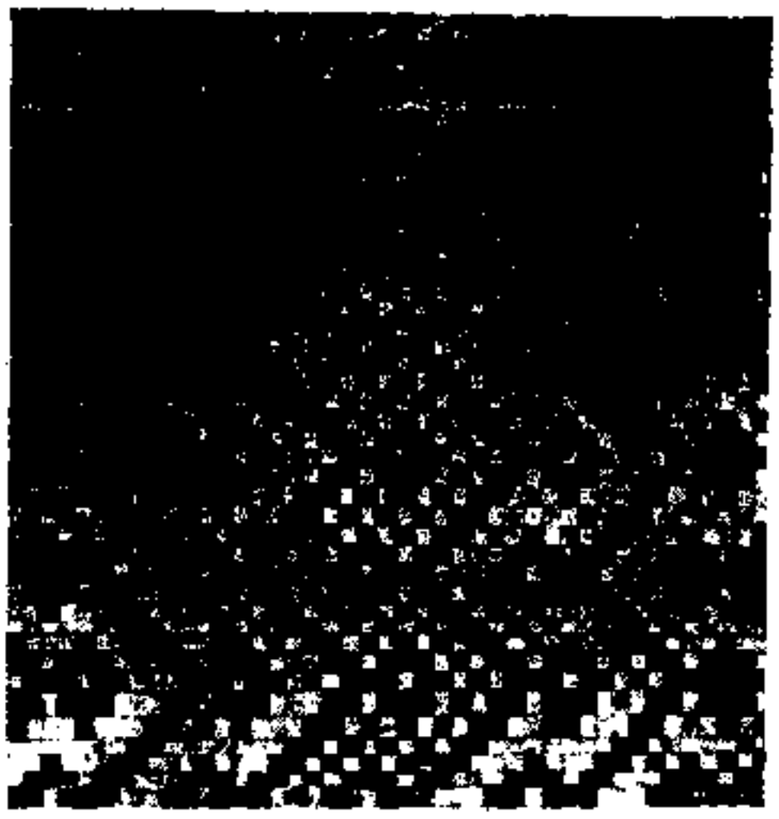

دو طرح از گره‌سازی

عمل پوشاند (۱۸۰۷). در دوره‌ی نخست‌وزیری، لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی) را به تصویب رسانید.

گری[2]، **رابرت** (rābərt grey)، ۱۷۵۵–۱۸۰۶، ناخدای امریکائی، کاشف (۱۷۹۲) رود کولومبیا. نخستین امریکائی بود که با کشتی گرد زمین گشت (۱۷۸۷–۹۰).

گری[3]، **طرح** (geri)، طرحی که به پیروی از نهضت تعلیم و تربیت مترقی در ۱۹۰۸–۱۵ در مدارس شهر گری، کشمت، به مورد اجرا گذاشته شد، و مدتها در نقاط دیگر نیز مورد تقلید قرار گرفت. هدف از آن استفاده‌ی بهتر از ساختمان مدارس و فراهم کردن فرصت بیشتر برای کارهای عملی بود. بر طبق این طرح، ساعات کار روزانه‌ی مدارس (که هشت ساعت در روز بود) به سه قسمت تقسیم میشد، و هر قسمت به تعلیمات حرفه‌ای، بازی، و مواد عادی تخصیص داشت.

گری، هنری: ← سافک، دیوک آو.

گری آو فلدن، وایکاونت: ← گری، ادوارد.

گریبایدوف[4]، **آلکساندر سرگیویچ** (āleksāndr sergeyevic gribāyedof)، ۱۷۹۵–۱۸۲۹، نمایشنامه‌نویس روسی و سفیر روسیه در دربار فتحعلی شاه قاجار، که کمدی گور آت اومای وی یکی از زیباترین کمدیها در ادبیات روسی است. در دانشگاه مسکو ادبیات، حقوق، فیزیک، و ریاضیات آموخت، اطلاعاتش وسیع و زندگیش پرماجرا بود. در جنگ ۱۸۱۲ بر ضد ناپلئون شرکت داشت. بعداً وارد خدمات سیاسی شد. از دوستان پوشکین بود، و با شورشیان معروف به دسامبریها (← توطئه‌ی دسامبریها) بر ضد نیکولای I همدردی داشت، و در سال ۱۸۲۶ توقیف، ولی بزودی آزاد شد.

گریبایدوف در ۵ رجب ۱۲۴۳ هق به عنوان سفارت به تهران آمد. به سبب رفتار نایسته و گستاخانه‌اش نسبت به یک زن مسلمان، عامه ظاهراً به تحریک میرزا مسیح مجتهد به سفارت روس در تهران هجوم بردند، و گریبایدوف را با ۳۷ نفر از اعضای سفارت کشتند (۲ شعبان ۱۲۴۳ هق). قتل گریبایدوف موجب کدورت بین دولتین ایران و روس شد، اما پادشاه ایران خسرو میرزا (پسر عباس میرزا ولیعهد) را با هیئتی جهت عذرخواهی به دربار روسیه روانه کرد، و حاجی میرزا مسیح را نیز به عتبات فرستاد تا کدورت رفع شد.

از گریبایدوف منشآت و چند نمایشنامه به جا مانده است، ولی شهرت او به سبب همان کمدی گور آت اوما (۱۸۲۲–۲۴) است، که نمایشنامه‌ای است در هجو جامعه‌ی مسکو، و شاهکار ایجاز و شوخ‌طبعی میباشد، بدان حد که بعضی از عبارات آن در زبان روسی جایگزین شده است.

گریپ[5] (grip، فس)، بیماری عفونی همه‌گیر و واگیردار، که با ترشح بینی و حلق و تب شدید و التهاب دستگاه تنفسی همراه است. عامل این بیماری ویروسی است که دارای اقسام گوناگون است. دوره‌ی کمون بین چند ساعت تا دو روز است، و شروع آن با سردرد شدید، لرز، زکام و کوفتگی عمومی همراه است. دوره‌ی بروز بیماری، به طور متوسط، حدود ۴ الی ۵ روز طول میکشد، به شرط آنکه عوارضی به آن اضافه نشود. گریپ در بعضی مواقع به طور همه‌گیر تمامی کشورهای جهان را فرا گرفته است؛ از آن جمله گریپ اسپانیائی ۱۹۱۸–۱۹ است که بیش از یک میلیون نفر را در سراسر دنیا به هلاکت رسانید. برای جلوگیری از انتشار باید بیمار را در اطاق جداگانه بستری کرده اشیاء و لوازم او را مجزا، و در صورت امکان ضد عفونی کنند. درمان این بیماری در استراحت کامل، خوردن غذاهای مایع و نوشیدن مایعات گرم مانند شیر و چای، و نیز تقویت عمومی خلاصه میشود. نام دیگر این بیماری، در صورت همه‌گیری انفلوانزا است.

گریت (gerit)، دهستان (جم ۲٬۸۵۶ نسم ۱۳۴۵ هش)، بخش پایی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۱۵ آبادی. کوهستانی است. ساکنین آن از طوایف پایی هستند. ظاهراً منطبق با ناحیه‌ی تاریخی گریت یا کریت است، که در تاریخ گزیده از شهرهای خرابه‌ی لرستان به شمار آمده است. هنگام حمله‌ی هلاکو به بغداد، میسره‌ی قشون وی از آن گذشته است.

گریت[6] (greyt)، لفظ انگلیسی به معنی بزرگ و کبیر که به بعضی از اسامی خاص جغرافیائی یا اشخاص الحاق میشود، مثلا: دریاچه‌های شور بزرگ؛ کوههای بزرگ سموکی؛ الفرد کبیر؛ و غیره.

گریت بر[7]، **دریاچه‌ی** (greyt ber)، دریاچه‌ای به طول ح ۲۸۱ کم و به عرض ح ۴۰–۱۸۰ کم، ل قسمت مرکزی ناحیه‌ی مکنزی، سرزمینهای شمال غرب، کانادا. در ح ۱۸۰۰ کشف شد.

گریت بیسن، کشمت، ← حوضه‌ی بزرگ.

گریت پلینز، امریکای شمالی: ← پهندشت.

گریت سالت لیک، کشمت، ← دریاچه‌ی شور بزرگ.

گریت سلیو، رود کانادا، ← سلیو.

گریت سلیو[8]، **دریاچه‌ی** (greyt sleyv)، دریاچه (۲۷٬۷۶۰ کمم) در ج بخش مکنزی، سرزمینهای شمال غرب، کانادا. شکل آن نامنظم، و دارای چند شاخه است. در جنوب رود سلیو و در چغ رود هی (hey) در آن میریزند. در ۱۷۷۱ کشف شد.

گریت سموکی، کوههای، کشمت، ← کوههای بزرگ سموکی.

گریت فالز[9] (greyt fālz)، شهر (جم ۵۵٬۳۵۷)، ل قسمت مرکزی ایالت مونتانا، کشمت، بر رود میسوری، نزدیک آبشاری که شهر از آن نام گرفته

(1)Grey (2)Gray (3)Gary (4)Griboyedov (5)grippe (6)great (7)Great Bear (8)Great Slave (9)Great Falls

است. بزرگترین شهر ایالت است.
گریت لیکس، امریکای شمالی، ← دریاچه‌های بزرگ.
گریخالوا[۱]**، خوان د** (xuān de grixālva)، ف ۱۵۲۷، پوینده‌ی اسپانیائی. در ۱۵۱۸ از سانتیاگو د کوبا به سوی یوکاتان حرکت کرد، و ساحل شرقی مکزیک را، حد اقل تا حوالی وراکروز، پویید.
گریرسن[۲]**، سر جورج ابیرهم** (sər jorj eyb-rəham grirsən)، ۱۸۵۱–۱۹۴۱، مستشرق و زبان‌شناس ایرلندی. علاوه بر تحریر دستور بسیاری از زبانهای هندی جدید، تألیف اثر بزرگ تحقیق در زبانشناسی هند (۱۹ جلد، ۱۸۹۴–۱۹۲۷) تحت نظر او انجام گرفت.
گریز از مرکز، نیروی: ← نیروی مرکزگریز.
گریزلدا[۳] (grizeldā)، در داستانهای قرون وسطی، بانوئی شجاع که مصائب بسیاری را که شوهرش برای آزمودن اخلاص وی به او تحمیل میکرد صبورانه متحمل میشد.
گریزو[۴] (grizu؛ فنس)، گاز اشتعالپذیر، مرکب از متان تقریباً خالص، که در دما و فشار متعارف در معادن زغال متصاعد میشود. گریزو ممکن است در معادن سنگ رستی قیری، و نیز در معادن پوتاس و نمک ترکی وجود داشته باشد. بعضی از زغالها به مقدار کم گریزو تولید میکنند، اما بعضی دیگر، بر عکس، بیش از 100 متر مکعب گریزو در هر تن پدید میآورند. معادن پرگریزو خطرناکند، و باید تهویه‌ی کامل و دقیق داشته باشند. گریزوی خالص، که چگالی آن ۱/۲ چگالی هوا است، در جو پراکنده شده هوای گریزوداری تشکیل میدهد که سبک است و در قسمتهای فوقانی معدن قرار می‌گیرد؛ به همین جهت تهویه‌ی این معادن باید صعودی باشد (یعنی هوائی که در راهروهای معدن وارد میکنند هرگز نباید پایین بیاید)، و همیشه باید قسمتهای فوقانی راهروهای معدن تحت کنترول و مراقبت باشد. وجود ۶٪ گریزو در هوا موجب اشتعالپذیری آن میشود، و در این گونه موارد باید از وسایل ایمنی و مواد معروف به "ضد انفجار" استفاده کرد.
گریزون[۵] (grizon)، آلمانی **گراوبوندن** (grā-bünden)، ایالت (= کانتون، ۱۱۰°۷ کمه؛ جه ۱۴۷°۴۵۸)، ش سویس، همرز ایتالیا و اتریش؛ مرکزش کور. وسیعترین ولی کم‌جمعیتترین ایالات سویس است. مشتمل بر قله‌ها و یخچالهائی از سلسله‌جبال آلپ، مرتفعات جنگلی، و دره‌های حاصلخیز است. دره‌ی انگادین و پارک ملی سویس در قسمت شرقی ایالت جالب جهانگردان است. صنایعش محدود است، ولی در ج آن چند نیروگاه برقابی وجود دارد. قریب یک ثلث سکنه به زبان رومانش، اقلیتی کمتر به ایتالیائی، و بقیه به آلمانی تکلم میکنند.

در دوره‌ی رومیان جزء ایالت رایتیا بود. در سال ۴۹۳ اوستروگوتها و در ۵۳۷ فرانکها آن را گرفتند. در قرن ۹م اسقفهای کور در آنجا قدرت یافتند. قدرت آنها به واسطه‌ی سه اتحادیه‌ی محلی که بین ۱۳۶۷ و ۱۴۳۶ تشکیل یافت ضعیف شد، و متدرجاً بر افتاد. یکی از این اتحادیه‌ها گراوبوندن بود، که ایالت از آن نام گرفته است. سه اتحادیه متفقاً به کنفدراسیون سویس پیوستند. گریزون در جنگ سی‌ساله، بر اثر اختلافات مذهبی پروتستانها و کاتولیکها و مداخلات فرانسه و اسپانیا، گرفتار جنگهای داخلی شد. در ۱۷۹۹ بر اثر فشار فرانسه به جمهوری هلوتیا ملحق شد، و در ۱۸۰۳ بر طبق فرمان ناپلئون از ایالات سویس شد.
گریس[۶]**، خوان** (xuān gris)، ۱۸۸۷–۱۹۲۷، نقاش اسپانیائی که، با پیکاسو و براک، از رهبران سبک کوبیسم محسوب است. در مادرید تحصیل کرد، و در ۱۹۰۶ در پاریس سکنی گزید، و اولین نمایشگاه آثار خود را در سال ۱۹۱۲ دایر کرد. تحت تأثیر پیکاسو قرار داشت، اما معمولاً او را اصیلترین نقاش کوبیست و، با گ. آپولینر، از بهترین واضعین تئوری آن میدانند. موضوع بیشتر آثارش اشیاء بیجان است (مانند گیتار و قاب میوه)، ولی صورت‌هائی نیز ساخته است که بهترین آنها احتمالاً صورت پیکاسو (۱۹۱۰) است.
گریسن، دیوید، نویسنده‌ی امریکائی، ← بیکر، ری ستنرد.
گریسن[۷]**، ویلیام لوید** (wilyām loyd garisən)، ۱۸۰۵–۱۸۷۹، الغاگر امریکائی (← الغاگران). روزنامه‌ی آزادی‌بخش را تأسیس کرد (۱۸۳۱)، و به وسیله‌ی آن مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر خود را با برده‌داری به مدت ۳۵ سال ادامه داد. اگرچه معتقد بود که مخالفین را باید از طرق اخلاقی مجاب و متقاعد کرد، شخصیت مبارز وی بسیاری را با او دشمن ساخت. از مؤسسین انجمن ضد برده‌داری بود. تا هنگام صدور (۱۸۶۳) ← اعلامیه‌ی آزادی بردگان با جنگ داخلی مخالفت کرد.
گریفس: ← گریفیس، چارلز تاملینسن.
گریفنفلد[۸]**،** کنت **پدر شوماخر** (kont peder šumāxer grifenfeld)، ۱۶۳۵–۹۹، رجل دانمارکی. در هلند، آلمان، و انگلستان تحصیل کرد. در ۱۶۶۵–۷۰ دبیر فردریک III بود، و قانون شاه را، که به موجب آن در دانمارک حکومت مطلقه برقرار شد، تدوین کرد. در ۱۶۷۱–۷۶ وزیر اعظم کریستیان V بود. مشوق صنعت، تجارت، و صلح بود، و امور اداری کشور را بشدت متمرکز ساخت. مخالفت اشراف و نظامیها با سیاست وی باعث برکناری و محاکمه‌ی او شد. در آخرین لحظات، حکم اعدامش به زندان ابد تخفیف یافت.
گریفیث[۹]**، آرثر** (ārţər grifiţ)، ۱۸۷۲–۱۹۲۲، رجل ایرلندی، مؤسس نهضت شین فین. در روزنامه‌ی ایرلندیان متحد به تبلیغ مرام شین فین، یعنی اداره‌ی ایرلند به دست ایرلندیها پرداخت. در سال 1910 به ریاست شین فین انتخاب شد، اما در ۱۹۱۷ به نفع د والرا کناره گرفت. در جه I بشدت با شرکت ایرلندیان در ارتش بریتانیا مخالفت کرد، و در ۱۹۱۶–۱۸ چندین بار به زندان افتاد. نایب‌رئیس نخستین دایل ایرن بود، و در غیبت (۱۹۱۹–۲۰) د والرا رهبری انقلاب را به دست داشت. در ۱۹۲۲، بعد از استعفای د والرا، به ریاست جمهوری کشور آزاد ایرلند انتخاب شد.
گریفیث[۹]**، دیوید وارک** (deyvid wårk grifiţ)، ۱۸۸۰–۱۹۴۸، تهیه‌کننده‌ی فیلم و کارگردان امریکائی. از سال ۱۹۰۸ به عنوان سناریونویس و هنرپیشه شروع به کار کرد، و سپس به کارگردانی پرداخت. ابتکارهای مهمی در هنر سینما پدید آورد (← سینما، ص ۱۴۲۲، ستون دوم). در سال ۱۹۱۹ به کومک چ. س. چاپلین و دوگلاس فربنکس شرکت "هنرپیشگان متحد" را تشکیل داد. از فیلمهای مهمش تولد یک ملت (۱۹۱۵)، ناسازگاری (۱۹۱۶)، شکوفه‌های شکسته (۱۹۱۹)، و بنیان طوفان (۱۹۲۱) را میتوان نام برد.
گریفیس[۱۰]**، چارلز تاملینسن** (cārlz tāmlinsən grifis) یا **گریفس** (grifes)، ۱۸۸۴–۱۹۲۰، آهنگساز امریکائی. آثار معروفش (از قبیل گنبد میش قوبلای قاآن و طاووس سفید) تلفیقی از سبکهای امپرسیونیسم و رمانتیسم است.



گریفین[۱۱] (grifin)، در اساطیر قدیم و قرون وسطی، جانوری که نیمی شیر و نیمی عقاب بود. در حجاریهای ایران قدیم و آشور نمودار است. اصل آن را از حتیها میدانند.
گریک[۱۲]**، دیوید** (deyvid garik)، ۱۷۱۷–۷۹، بازیگر، مدیر تئاتر، و نمایشنامه‌نویس انگلیسی، بزرگترین بازیگران تئاتر قرن ۱۸م انگلستان. نزد سمیوئل جانسن در لیچفیلد به تحصیل پرداخت، و شش ماه بعد همراه وی به لندن رفت، و در آنجا میخانه‌ای دایر کرد. در قهوه‌خانه‌های لندن با بازیگران کاونت گاردن از جمله چارلز مکلین[۱۳] (cārlz maklin) و مارگریت وافینگتن[۱۴] (mār-gerit wāfingtən)، که بعدها معشوقه‌ی او شد، آشنا گردید. این سه تن مدتی با هم زندگی می‌کردند، ولی در پایان بین آنان نفاق افتاد. آغاز رسمی کار گریک در سال ۱۷۴۲ بود، که در نقش ریچارد III بر صحنه ظاهر شد، و توفیقی عظیم یافت، و محبوب مردم لندن شد. در ایفای نقشهای گوناگون استعداد فراوان داشت، چنانکه گاه در نقش قهرمانان تراژدیهای زمان خود ظاهر میشد، و گاه نقشهای نمایشنامه‌های شکسپیر را اجرا میکرد. بازی او مخصوصاً در نقش لیر شاه سخت مورد تحسین بود.

گریک مردی کوتاه‌قد و تندخو بود، ولی صداقتش در رفتار و گفتار سبب طرد بازیگران متصنع از صحنه‌ی تئاتر شد. از ۱۷۴۷ تا ۱۷۷۶ (که بازنشسته شد) مدیر تئاتر دروری لین[۱۵] (drūri leyn) بود، و در آنجا اصلاحات زیادی به عمل آورد، که مهمتر از همه یکی پنهان کردن چراغ‌های صحنه بود از نظر تماشاچیان (سال ۱۷۶۵)، و دیگری موقوف کردن رسم نشستن تماشاچی در صحنه. علاوه بر تربیت بازیگر برای گروه تئاتری خود، و آماده کردن آثار شکسپیر برای صحنه‌ی تئاتر، نمایشنامه‌های متعددی نیز نوشت. پس از وفات در وستمینستر ابی مدفون شد. باشگاه گریک، که مخصوص بازیگران ممتاز است، در ۱۸۳۱ در لندن تأسیس شد.
گریکه[۱۶]**، اوتو فون** (oto fon gerike)، ۱۶۰۲–۸۶، فیزیکدان آلمانی، که به سبب کارهایش در

(۱)Grijalva (۲)Grierson (۳)Griselda (۴)firedamp; grisou (فنس) (۵)Grisons (۶)Gris (۷)Garrison (۸)Griffenfeld
(۹)Griffith (۱۰)Griffes (۱۱)Griffin (۱۲)Garrick (۱۳)Macklin (۱۴)Woffington (۱۵)Drury Lane (۱۶)Guericke

خواص مکانیکی هوا و سایر گازها معروف است. بیشتر تحقیقات مهم خود را در ۱۶۴۶–۸۱، که از متصدیان مهم امور ماگدبورگ بود، انجام داد. نخستین تلمبه‌ی هوائی را ساخت (حدود ۱۶۵۰). نیمکره‌های معروف به نیمکره‌های ماگدبورگ را برای نشان دادن فشار هوا اختراع کرد. ماشینی برای تولید برق به وسیله‌ی اصطکاک ساخت (۱۶۶۰).

گریگ[1]، ادوارد هاگروپ (edvārd hāgerup grig)، ۱۸۴۳–۱۹۰۷. آهنگساز نروژی. مادرش پیانونواز برجسته‌ای بود. گریگ در لایپزیگ تحصیل کرد. ابتدا به شیوه‌ی رمانتیسم آلمان آهنگ ساخت، ولی پس از سال ۱۸۶۴، یعنی زمانی که به موسیقی فولکلور نروژ پرداخت، آهنگهایش به طور بارزی رنگ ملی گرفت. گرچه برای قطعات آوازی بدیع و تغزلی خود از شعر شعرای نروژی سود میجست، تأثیر شیوه‌ی شومان در آثارش، خصوصاً در پیانو کنسرتوی مشهورش، به چشم میخورد. شخصیت وی، و طرز به کار گرفتن عناصر ملودیک کوتاه برای ساختن ترکیبات بزرگترش، بر کارهای آهنگسازان بعدی از جمله دبوسی، چایکوفسکی، سیبلیوس، و مکداول تأثیر بسیار گذاشت. از بهترین آثارش میتوان یک کنسرتو در لا مینور برای پیانو و ارکستر (۱۸۶۸)، و سوئیتهای پر گونت را نام برد که برای نمایشنامه‌ای از ایبسن تصنیف کرده است (۱۸۷۶). از آثار دیگرش رقصهای سمفونیک، کوارتت زهی، ۳ سونات برای ویولن و پیانو، و تعداد زیادی قطعات آوازی است.

گریلپارتسر[2]، فرانتس (frānts grilpārtser)، ۱۷۹۱–۱۸۷۲، نمایشنامه‌نویس اتریشی. نمایشنامه‌هایش ترکیبی از کلاسیسیسم آلمانی و سبک غنائی پرمایه‌ای است. بزرگترین نمایشنامه‌نویس اتریش محسوب میشود. آثارش مشتمل است بر خواب زندگی است؛ پشم زرین؛ شاه اوتوکار؛ بر آمدن و سقوط او؛ و زن یهودی تولدو. وی استاد شعر و نثر غنائی نیز بود.

گریلی[3]، ادالفس واشینگتن (adālfəs wāsing-tən grili)، ۱۸۴۴–۱۹۳۵، افسر امریکائی و پوینده‌ی شمالگان. در ۱۸۸۱ در رأس هیئتی برای تأسیس ایستگاههای هواشناسی عازم نواحی شمالگان شد. در این سفر قسمتهای ناشناخته‌ای از ساحل لغ گرونلند را پوییده، اما چون کشتیهای امدادی نتوانستند به هیئت او برسند، بسیاری از همراهانش از سرما و گرسنگی مردند؛ خود او با شش تن دیگر، در حالی که مشرف به موت بودند، نجات یافتند (۱۸۸۴). سه سال خدمت در شمالگان (۲ جلد، ۱۸۸۵) در شرح این پویش غم‌انگیز است.

گریلی[4]، هارس (hārəs grili)، ۱۸۱۱–۷۲، روزنامه‌نویس امریکائی. برای اینکه طبقه‌ی کارگر به روزنامه‌ای ارزان و مفید دسترس داشته باشد روزنامه‌ی نیو یورک تریبون را تأسیس کرد (۱۸۴۱).

گریم[5]، بارون فریدریش ملشیور فون (bāron fridris melsior fon grim)، ۱۷۲۳–۱۸۰۷، ادیب آلمانی. بیش از ۴۰ سال از عمر خود را در پاریس گذراند. با ولتر، دیدرو، و روسو دوستی داشت. منشآت ادبی او مأخذ مهمی برای مطالعه در عصر روشنفکری است.

گریم، قانون (grim)، یکی از قانونهای زبانشناسی در باره‌ی وابستگی زبانهای هندواروپائی به یکدیگر، که نخستین‌بار ی. ل. ک. گریم آن را در یافت. البته پیش از او ر. ک. راسک آن را در سال ۱۸۱۸ اظهار کرده بود، اما پس از آنکه گریم آن را به وجهی روشن و با فورمولی مرتب بیان کرد (۱۸۲۲) به نام او معروف شد. این قانون خود استثنایی دارد که به نام قانون ورنر (werner) معروف است. قانون گریم شامل سه قسمت است،

۱ـ بستواجهای (← فونمیک) بیواک آریائی (یا هندواروپائی کهن) P، T، K، در زبانهای ژرمنی به واجهای دمی بیواک F، Th، H تبدیل میشوند مانند،

آریائی	ژرمنی
(۱) *Pes* (لاتینی ــ پا)	*Foot* (انگلیسی نوین)
Pecus (لاتینی، ــ گاو، گله)	*Fee* (انگلیسی نوین)
(ب) *Tres* (لاتینی ــ سه)	*Three* (انگلیسی نوین)
(پ) *Katon* (*He*) (یونانی ــ صد)	*Hund(red)* (انگلیسی نوین)
(ت) *Kardia* (یونانی ــ دل)	*Heart*،

۲ ـ بستواجهای واکبُر آریائی D، B، G، در زبانهای ژرمنی به بستواجهای بیواک T، P، K، تبدیل میشوند،

(۱) *Duo* (لاتینی ــ دو)	*Two* (انگلیسی نوین)
(ب) *Bala* (لیتوانی ــ استخر)	*Pool* (انگلیسی نوین)
cuBitum (لاتینی ــ لگن خاصره)	»
(پ) *aGer* (لاتینی ــ مزرعه، جریب)	»

۳ـ واجهای دَمی آریائی Bh، Dh، و Gh در زبانهای ژرمنی تبدیل به بستواجهای واکبر B، D، و G میشوند،

(۱) *Bharati* (سانسکریت ــ میبرد (بردن)،	*Bear* (انگلیسی نوین)
(ب) *maDhu* (سانسکریت ــ عسل) (همریشه‌ی می در فارسی) *meaD* (شرابی که از تخمیر انگبین به دست آید)،	(انگلیسی نوین)
(پ) *Ghansa* (سانسکریت)	*Goose* (غاز)، (انگلیسی نوین).

گریم، ویلهلم کارل: ← گریم، یاکوب لودویگ کارل.

گریم[5]، یاکوب لودویگ کارل (yākob ludvig kārl grim)، ۱۷۸۵–۱۸۶۳، فولکلورشناس و زبانشناس آلمانی، و از مؤسسین زبانشناسی تطبیقی. ← قانون گریم را تقریر کرد. کتاب صرف و نحو آلمانی (۱۸۱۹–۳۷) و اساطیر ژرمنی (۱۸۳۵) وی از آثار درجه‌ی اول بود. با همکاری برادرش، **ویلهلم کارل گریم** (vilhelm)، ۱۷۸۶–۱۸۵۹، مجموعه‌ی معروف داستانهای پریان گریم (۱۸۱۲–۱۵) را گرد آورد. دو برادر تدوین یک لغتنامه‌ی بزرگ آلمانی (۱۶ جلد، ۱۸۵۴–۱۹۵۴) را طرح و آغاز کردند.

گریمالدی[6]، جوزف (jōzəf grimāldi)، ۱۷۷۹–۱۸۳۷. هنرپیشه‌ی پانتومیم انگلیسی. از خاندان مشهوری از دلقکان بود، و برای نخستین‌بار در سه‌سالگی بر صحنه ظاهر شد. چندان محبوب بود که تصنیفهای وی تا سالها پس از مرگش خواستاران بسیار داشت.

گریمالدی[6]، جووانی فرانچسکو (jovānni frān-cesko grimāldi)، ۱۶۰۶–۱۶۸۰، نقاش، معمار، و حکاک ایتالیائی. جز دوسالی (۱۶۴۹–۵۱) که در پاریس کاخ مازارن (اکنون کتابخانه‌ی ملی) و ابنیه‌ی دیگر را تحت حمایت کاردینال مازارن تزیین کرد، بیشتر عمر خود را در رم گذرانید. پایهای متعدد او را برای معماری و نقاشی استخدام کرده‌اند. نقاشیهای او عمدةً دورنماسازی است، و در گالری بورگزه، رم، پاریس (موزه‌ی لوور)، و وین موجود است.

گریمزبی[7] (grimzbi)، شهر (جمع ۹۶٬۶۶۵)، لینکن‌شر، ش انگلستان، بر مصب رود هامبر، بزرگترین بندر ماهیگیری بریتانیای کبیر.

گریملسهاوزن[8]، کریستوفل فون (kristofel fon grimelshāzen)، ۱۶۲۵–۱۶۷۶، رمانتویس آلمانی، نویسنده‌ی داستان سیمپلیسیموس (simpli-sisimus)، که بزرگترین رمان آلمانی در قرن ۱۷م و یکی از آثار بزرگ ادبیات آلمانی است. در طفولیت سربازان او را ربودند، و احتمالا در ۱۶۳۶ به خدمت در ارتش امپراطوری مقدس روم مشغول شد. کتاب فوق، که از شاهکارهای ادبی است، تا حدی مبتنی بر زندگی او و سند تاریخی پرارزشی برای تحقیق در آلمان قرن ۱۷م است.

گریمند، جوزف: ← لیبرال، حزب.

گرین، مقیاس وزن، ← سلسله‌ی آحاد، جدول II صفحه‌ی ۱۳۱۸.

گرین[9]، تامس هیل (tāməs hil grin)، ۱۸۳۶–۸۲، فیلسوف انگلیسی قرن ۱۹م که طریقه‌ی نوکانتی و نوهگلی داشت. در آکسفرد تحصیل کرد، و از ۱۸۷۸ تا آخر عمر استاد دانشگاه آکسفرد بود، و دروس او در آن دانشگاه پایه و مایه‌ی دو کتاب مهم او به نامهای مقدمه‌ای بر علم اخلاق (۱۸۸۳) و دردسی در باره‌ی اصول تکلیف و وظیفه‌ی سیاسی (۱۸۹۵) شد. گرین تعالیم سپنسر و میل را مبنی بر اصالت طبیعت و اصالت حس نپذیرفت، و آن را برای بیان فعل و دانش انسان کافی ندانست. به عقیده‌ی او، سؤال از ماهیت انسان سؤال از تجارب و دریافتهای اوست، زیرا همین تجارب و دریافتها آگاهی و وجدان انسان را تشکیل میدهد، و صفت برجسته و ممتاز انسان خودآگاهی است. احساس تغییر فیزیکی یا روانی نیست، بلکه آگاهی از این تغییر و تمییز میان نفس و شیء خارجی است. علم انسان از ساده‌ترین مرحله‌ی آن، که احساس است، تا غامضترین مرحله‌ی آن ـ عمل ذهن است، و این عمل ذهن عمل دلبخواه و کیف مایشاء نیست، زیرا تشخیص میان حق و باطل و درست و نادرست و واقعیت و وهم دلیل بر این است که موضوع علم دارای حقیقتی معنوی، و مجموعه‌ای از مناسبات و روابط مفاهیم و معانی است. این مفاهیم و معانی میرسانند که حقیقتی وجود دارد که روابط و مناسبات آن را مشخص میکنند، و آن یک وجدان نفسی ازلی و ابدی است که محیط بر علم ماست، و آن خدا است. مجموع این معانی و مفاهیم در برابر خدا حاضر است، ولی ما قسمتی از آن را بتدریج درمییابیم، پس، عالم برای خدا "هست"، و برای ما در "شدن و صیرورت" است.

---

(۱)Grieg (۲)Grillparzer (۳)Greely (۴)Greeley (۵)Grimm (۶)Grimaldi (۷)Grimsby (۸)Grimmelshausen (۹)Green

"خیر" و "غایت و هدف" که انسان برای خود در نظر میگیرد وسیله و محرکی است برای تحقق بخشیدن به نفس و "خودی" او در خارج. و این تحقق بخشیدن به نفس عملی عقلانی و اختیاری است. اختیار یا آزادی این نیست که انسان هر چه دلش میخواهد بکند، بلکه آن است که آنچه را خیر و غایت خود تشخیص میدهد برای تحقق بخشیدن به خود در عمل آورد. خیر اعلی آن است که افراد جامعه شخصیتها و منافع شخصی خود را جزئی از کل بدانند، که همان جامعه باشد. همچنانکه افراد برای تحقق جامعه ضروری هستند، جامعه هم برای تحقق افراد و منافع ایشان و خیر ایشان ضروری است. مؤسسات و سازمانهای اجتماعی و مدنی تحقق و تجسم غایات و اهداف اخلاقی و معنوی افراد است، و ارزش آنها بسته به این است که تا چه اندازه آرمانهای اخلاقی افراد را تحقق میبخشند و توسعه میدهند.

گرین[1]، جورج (jorj grin)، ۱۷۹۳–۱۸۴۱، عالم ریاضی انگلیسی. عمدةً پیش خود تحصیل کرد تا آنکه در ۴۰سالگی وارد دانشگاه کیمبریج شد. وی مخصوصاً به تعادل سیالات توجه داشت. اصطلاح "پتانسیل" را در کار آورد، و قضیه‌ای را که امروز به قضیه‌ی گرین معروف است در تحقیق خواص پتانسیل در برق و مغناطیس به کار برد.

گرین[2]، رابرت (rābərt grin)، ۱۵۵۸–۱۵۹۲، نمایشنامه‌نویس و رساله‌نویس انگلیسی. هنگام تحصیل در دانشگاه کیمبریج با ت. نش رفیق، و بعداً عضو دانشگاه آکسفرد شد. در آداب و رفتار بی‌بند و بار بود. در بسیاری از ممالک اروپائی سیاحت کرد. سپس، زن و بچه‌ی خود را رها کرد، و در لندن سکنی گزید، و به معاشرت با جیب‌برها، اوباش، و فواحش پرداخت، و زندگی او بین ادوار فسق و فجور و ندامت سپری شد.

وی از بنیادگذاران نمایشنامه‌نویسی انگلیسی است، و نمایشنامه‌هائی (مانند آلفونسوس شاه آراگون و اورلاندوی خشمگین) ازو به جا مانده است. از رمانهای منثورش پندوستو (۱۵۸۸) است، که شکسپیر نقشه‌ی نمایشنامه‌ی داستان زمستان را از آن گرفته است. در رساله‌های خود از ایدآلیسم به واقعیات پست میپردازد. رساله‌ی لطیفه‌ای به ارزش یک پنیز که با یک میلیون ندامت خریداری شد (۱۵۹۲)، مشتمل بر جمله‌ی معروف وی به شکسپیر است، که در آن وی را "کلاغی نوکیسه" خوانده است. شرح زندگی طبقه‌ی پست لندن و گوشبرهائی که در شهر بسیار فراوان بودند در دفاع از یک هالوگیر (۱۵۹۲)، نزاعی بین یک مرد هالوگیر و یک زن هالوگیر (۱۵۹۲)، و جز آن آمده است.

گرین[3]، رود (grin)، نام دو رود کشمت. ۱– رودی که در ایالت کنتوکی سرچشمه گرفته پس از طی ح ۶۰۰ کم، نزدیک اونزویل، به رود اوهایو میریزد. ۲– رودی به طول ح ۱٬۱۸۰ کم، که در غ ایالت وایومینگ سرچشمه گرفته از یوتا و ل‌غ کولورادو گذشته در ج‌ش یوتا به رود کولورادو میریزد. بزرگترین ریزابه‌های کولورادو است.

گرین[3]، کوههای، رشته‌ای از کوههای آپالاش در امریکای شمالی، که از ایالت کبک (کانادا) به ایالات ورمانت و ماساچوست (کشمت) ممتد است.

گرین[4]، گراهام (grāhām grin)، ۱۹۰۴–۱۹۷۸، رماننویس و نمایشنامه‌نویس انگلیسی. در ۱۹۲۷ به مذهب کاتولیک رومی گروید. در آثار خود سخت به مسائل مذهبی توجه دارد، و شخصیتهائی که خلق میکند سخت گرفتار نزاع حق و باطل هستند. در بسیاری از آثار خود، عناصری از داستانهای پلیسی و جاسوسی را به کار میگیرد. چهار اثر عمده‌ی وی–صحره‌ی برایتون (۱۹۳۸)، قدرت و سربلندی (۱۹۴۰)، جانِ مطلب (۱۹۴۸)، و پایان کار (۱۹۴۱)– او را در ردیف رماننویسهای درجه‌ی اول قرار میدهد. از نمایشنامه‌های او اطاق نشیمن و عاشق حاضر خدمت است، که اولی در ۱۹۵۳ و دومی در ۱۹۵۹ نمایش داده شد.

گرین[4]، نثنیل (nəṯaneyəl grin)، ۱۷۴۲–۸۶، ژنرال امریکائی در انقلاب امریکا. در ← پیکار کارولینا فرمانده قوا بود. در پایان پیکار، وزارت جنگ به وی محول شد، ولی وی از قبول این مقام خودداری کرد.

گرین[5]، ویلیام (wilyām grin)، ۱۸۷۳–۱۹۵۲، رهبر امریکائی کارگران. در ۱۹۲۴–۵۲ رئیس کارگران همپیمان امریکا بود.

گرین[5]، هنری (henri grin)، نام مستعار **هنری وینسنت یورک** (vinsənt york)، ۱۹۰۵–۷۳، داستانویس و صنعتدار انگلیسی. آثارش مشتمل است بر زیستن (۱۹۲۹)، دوست داشتن (۱۹۴۸)، و هیچ (۱۹۵۰).

گرینبک[6] (grinbak)[انگل. ← سبزپشت]، نام عادی پولهای کاغذی رایج در کشمت. نخستین‌بار در سال ۱۸۶۲ دولت کشمت، برای تأمین مخارج جنگ داخلی، موقتاً پولهائی کاغذی به جریان گذاشت، که چون ظهر آنها سبز بود به گرینبک معروف شد. در آغاز این پولها قابل تعویض با پولهای مسکوک بود، ولی چون پشتوانه‌ی فلزی نداشت ارزش آنها کاهش یافت، و بزودی بهای اسکناسهای یک‌دلاری به ۳۰ سنت (۳۰ درصد دلار) رسید. در پایان جنگ، بیش از ۴۵۰ میلیون دلار گرینبک در دست مردم بود، و دولت در صدد جمع‌آوری آنها بر آمد. به سبب بحران هراسناک سال ۱۸۷۳، زارعین ایالات جنوبی و غربی طرفدار انتشار اسکناس بودند، زیرا هر قدر پول کاغذی زیادتر میشد محصول خود را به بهای گزافتری میفروختند، و وامهائی را که بر عهده داشتند آسانتر میپرداختند. سازمان سیاسی موسوم به **حزب استقلال** و معروف به **حزب گرینبک**، که در ۱۸۷۴ تشکیل یافت، و بیشتر اعضایش از ایالات غربی و جنوبی بودند، مخالف خارج ساختن گرینبک از رواج یا کاستن مقدار آن و نیز مخالف هر پول دیگر جز پولهای کاغذی دولت بود. پس از ائتلاف با حزبی دیگر، عملا در ۱۸۸۴ از صحنه‌ی سیاست ناپدید شد. با دست یافتن کشمت بر منابع طلا و نقره وضع بهبود یافت، و از ۱۸۷۸ گرینبکهائی که در دست مردم بود جزء دائم پول رایج کشور شد.

گرینبک، حزب: ← گرینبک.

گرین بی[7] (grin bey)، شهر (جه ۸۸۸٬۶۲)، ل‌ش ایالت ویسکانسین، کشمت، بر مصب رود فاکس.

گرینجر[8]، پرسی (përsi greynjər)، ۱۸۸۲–۱۹۶۱، پیانونواز و آهنگساز استرالیائی تبعه‌ی امریکا. از شاگردان ا. گریگ بود و اغلب آثار او را مینواخت. از ۱۹۱۴ مقیم کشمت شد. ملودیهای متعددی بر اساس موسیقی فولکلوری انگلیسی تصنیف کرد.

گرینجر[9]، نهضت (greynjər)، در تاریخ کشمت، نهضتی که کشاورزان کشمت در ۱۸۶۷ به رهبری آلیور هادسن کلی[10] (āliver hādsən keli، ۱۸۲۶–۱۹۱۳) بر پا کردند، و پس از بحران هراسناک ۱۸۷۳ بسرعت توسعه یافت. واحدهای محلی آن گرینج (greynj) و اعضایش گرینجر خوانده میشدند. گرچه اصلا برای مقاصد اجتماعی و آموزشی تأسیس شده بود، واحدهای محلی آن به کانون سیاسی جهت اعتراض به اجحافات اقتصادی مبدل شد. اقدامات سیاسی آنها در بعضی ایالات منجر به وضع قوانینی به نفع کشاورزان شد. پس از ۱۸۷۶، که گروههای دیگری علمدار حمایت از حقوق کشاورزان شدند، نهضت گرینجر به جنبه‌ی اجتماعی خود باز گشت.

گرینزبورو[11] (grinzbëro)، شهر (جه ۱۱۹٬۵۷۴)، ل مرکزی کارولینای شمالی، کشمت. در سال ۱۷۴۹ ماندگاه شد. دومین شهر بزرگ ایالت، و دارای صناعت فراورده‌های توتون، لوازم خانگی و برقی است. شهرتش به جهت مؤسسات آموزشی متعدد آن است، از جمله دانشگاه کارولینای شمالی.

گرینلند: ← گرونلند.

گرینویچ، برای اعلامی که به این صورت میشناسید به گرینیچ رجوع کنید.

گرینویل[12] (grinvil)، شهر (جه ۶۶٬۱۸۸)، ل‌غ ایالت کارولینای جنوبی، کشمت، بر رود ریدی. از مراکز عمده‌ی صنعتی و بازرگانی ج‌ش کشمت است.

گرینه (garine)، ده (جه ۱٬۶۷۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش زیرخان، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، ۴کیلومتری ل قدمگاه. محصولش غلات است.

گری–نه[13]، دماغه‌ی (gri-ne) [فنس. ← بینی–خاکستری]، دماغه، ولایت پادوکاله، ل فرانسه، نزدیک کاله. در ۱۹۱۴ کاله (یا تنگه‌ی دوور) پیش رفته، و نزدیکترین نقطه‌ی فرانسه به بریتانیا میباشد.

گرینیار، عامل: ← گرینیار، ویکتور.

گرینیار[14]، ویکتور (viktor grinyār)، ۱۸۷۱–۱۹۳۵، شیمیدان فرانسوی. به جهت کارهایش در ساختن مواد آلی بر اساس ترکیب معروف به عامل گرینیار، که در ۱۹۰۰ آن را کشف کرد، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۲ در شیمی به وی اعطا شد. عامل گرینیار ترکیبی است شورگن که برای ساختن بعضی الکلها و ترکیبات آلی دیگر بسیار به کار میرود.

گرینیچ[15] (grinic)، فارسی **گرینویچ** (grinvic)، بخش داخلی (در سال ۱۹۶۷ جه ۲۳۱٬۱۵۰) لندن بزرگتر (← لندن)، انگلستان، بر ساحل جنوبی رود تمز به فاصله‌ی ۸کیلومتری کلیسای جامع سنت پول. به وسیله‌ی تونلهای بلکول[16] (blakwel) و گرینیچ به ساحل شمالی رود مرتبط است.

گرینیچ به سبب ابنیه‌ی عمومیش مشهور است.

---

(۱)Green (۲)Greene (۳)Green (۴)Greene (۵)Green (۶)greenback (۷)Green Bay (۸)Grainger (۹)Granger (۱۰)Kelley (۱۱)Greensboro (۱۲)Greenville (۱۳)Gris-Nez (۱۴)Grignard (۱۵)Greenwich (۱۶)Blackwell

در اینجا کاخی وجود داشت که هنری VIII، ماری استوارت، و الیزابت I در آن متولد شدند و ادوارد VI در آنجا درگذشت. چارلز II کاخ را نابود ساخت، و بیمارستانی (بیمارستان گرینیچ) به جای آن بنا نهاد، که به ملاحان ازکارافتاده اختصاص داشت (۱۷۰۵–۱۸۶۹)، و در ۱۸۷۳ به کالج سلطنتی دریائی مبدل شد که هم اکنون دایر است. رصدخانه‌ی سلطنتی گرینیچ، که در ۱۶۷۵ در اینجا تأسیس شده بود، در ۱۹۵۰–۷ به آبادی هرستمانسو[1] (hërst-mānsu)، در حدود ۱۱کیلومتری ل ایستبورن در اسکس، منتقل شد، اما نصف النهار گرینیچ به عنوان نصف النهار مبدأ موقعیت خود را حفظ کرده است. قسمتی از ابنیه‌ی رصدخانه در دست موزه‌ی ملی دریائی است، و به نام فلمستد، "خانه‌ی فلمستد"[2] خوانده میشود.

گرینیچ، زمان: ← زمان، قسمت VIII؛ ساعت، مقیاس زمان.

گرینیچ ویلج[3] (grinic vilej)، محله‌ای مسکونی در بخش سفلای مانهاتن از شهر نیو یورک، کشمت. در ایام مهاجرنشینی دهکده‌ی مجزائی بود. از ح 1910 هنرمندان، هنرپیشگان، و نویسندگان بیقید به سنن رسمی در آنجا سکنی گزیدند، و این امر سبب شهرت آن شد.

گریوان (gerivān)، ده (جمع ۱٬۵۷۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)، ۱۸کیلومتری ج بجنورد. محصولش غلات و میوه است.

گریوز، الفرد پرسیول: ← گریوز، رابرت رنکی.

گریوز[4]**، رابرت رنکی** (rābərt ranki greyvz)، ۱۸۹۵– ، شاعر و نویسنده‌ی انگلیسی؛ متولد لندن. پدرش، الفرد پرسیول گریوز (alfrəd pĕr-sivəl؛ ۱۸۴۶–۱۹۳۱)، از ادبای ایرلندی بود، و ترانه‌ها و اشعارش سهم مهمی در تجدید حیات ادبیات سلتی داشت. رابرت در جنگ I سخت مجروح شد؛ اثرش به نام خدا حافظ به همه‌ی آن (۱۹۲۹)، که شرح سرگذشت وی در جنگ است، یکی از برجسته‌ترین کتابهائی است که در باب جنگ نوشته شده. رمانهای تاریخیش در باره‌ی امپراطوری روم سخت جالب است، و من، کلاودیوس (۱۹۳۴) از آن جمله میباشد. مجموعه‌ی اشعارش در ۱۹۵۹ انتشار یافت. گریوز به مطالعه در اساطیر توجه خاص دارد، و آثار متعدد در نقد ادبی منتشر کرده است. در ۱۹۶۱–۶۶ استاد شعر در دانشگاه آکسفرد بود.

گریوزند[5] (greyvzend)، شهر (جمع ۵۱٬۳۸۸) و رودبندر، کنت، ج‌ش انگلستان، بر کشندان رود تمز، ۳۵کیلومتری ش لندن. مدتهاست که محل پذیرائی رسمی از دیدارکنندگان عالیمقام از لندن بوده است. کشتیسازی دارد.

گز (gaz)، ده (جمع ۳٬۲۰۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان انزان، بخش بندر گز، شهرستان گرگان، استان دوم؛ ۳٫۵کیلومتری ج بندر گز. بر سه‌راهی بندر گز–گرگان–بهشهر واقع شده است. محصولاتش برنج، توتون، و کنجد است.

گز، مقیاس طول. ۱. ← ذرع. ۲. واحد طول معادل ۱.۰ متر.

گز یا اثل (asl)، نام درختچه‌ها یا درختان یا بوته‌هائی از نوع تاماریکس (*Tamarix*) که در ج اروپا و آسیای جنوب غربی میرویند. شاخه‌های نازک آنها پوشیده از برگهای ریز است، و در بهار و تابستان بر روی آنها گلهای کوچک سفید یا صورتی میروید. گزها عموماً در کناره‌های دریا یا در کنار باطلاقهای شور میرویند. در ایران ۴ گونه‌ی آن یافت میشود. (۱) گز معمولی (*T. gallica*)، که ساقه‌های آن چوب سخت دارد، و سابقاً برای ساختن تیر به کار میرفت. (۲) گز گزانگبین (gazanga-bin) (*T. mannifera*) که بسیار نزدیک به اولی است؛ چون حشره‌ی کوکوس مانیپاروس (*Coccus man-niparus*) انگل آن شود ماده‌ی شیرین گز و گز خونسار میدهد، که برای ساختن شیرینی به کار میرود (نیز ← گزانگبین). (۳) گز شاهی (*T. stricta*)، در سیستان و بلوچستان، که چوبش نسبةً سخت است. (۴) گز زینتی (*T. germanica*) که برای پرچین کاشته میشود.

گز، کاروانسرای: ← کاروانسرا.

گز، مسجد و مناره‌ی (gaz)، مسجد کوچکی از عهد سلجوقی، در شهر جز، اصفهان. گز، مناره‌ی متصل به آن از همان عهد است.

گزارش گمان‌شکن: ← شکند گمانیک ویچار.

گزاره[6] (gozāre)، در منطق، جمله‌ای که راست یا دروغ باشد (مطابق قضیه در منطق قدیم). مثلا، جمله‌ی "۸ فرد است" یک گزاره است، و همچنین جمله‌ی "(عدد ثابت اویلر) اصم است"، اگرچه هیچ کس نمیداند که ثابت اویلر اصم هست یا نه. جمله‌های مبهمی مانند "ده هزار عدد بزرگی است" را بدرستی نمیتوان گزاره شمرد.

گزانتوفیل[7] (gzāntofil) یا **کسانتوفیل**، رنگیزه‌ی زرد یا سرخ، که در گیاهان در کنار کلوروفیل، و نیز در زرده‌ی تخم مرغ یافت میشود. فورمول کلی آن، مانند فورمول کاروتن، دارای ۴۰ اتم کربون است؛ همچنین مانند کاروتن، گروهی از ترکیبات شیمیائی را شامل میشود. سازای اصلی گزانتوفیل برگ گیاهان لوتئین[8] (lutein) نام دارد، که رنگیزه‌ی زرده‌ی تخم مرغ نیز میباشد. نیز ← کاروتن؛ کلوروفیل.

گزانگبین (gazangabin)، شیره‌ی درخت گزانگبین (← گز یا اثل)، که بر اثر گزش حشره‌ای از جنس کوکوس مانیپاروس از شاخهای آن بر میآید. بهترین آن صاف، سفید، شفاف، و بزرگدانه است؛ ملین است، و از آن قرص گز میسازند. شیرینی معروف به گز از آن فراهم میشود.

گزاویه، قدیس فرانسوا: ← فرانسوا گزاویه، قدیس.

گزر (gazar)، گیاه، ← هویج.

گزر دشتی (gazare dašti)، گیاهی از تیره‌ی چتریان و از نوع پاستیناکا (*Pastinaca*)، که ریشه‌های ضخیم آن سفید است. در نواحی مرطوب آن را به عمل میآورند. جنس پاستیناکا سکاکول (*P. secacul*) در ایران به نام شقاقل معروف است، و با آن مربا میسازند.

گز علفی (gaze alafi)، صمغی که از درخت بلوط مخصوصی به نام علمی کوئرکوس پرسیکا (*Quercus persica*) گرفته میشود.

گزگزاره (gaz.gezāre)، ده، دهستان ییلاق، بخش حومه‌ی شهرستان سنندج، استان کردستان؛ ۳۲ کیلومتری ج‌ش سنندج. در مآخذ آمار ۱۳۴۵ هش از ۲ آبادی به نام **گزگزاره‌ی سفلی** (جمع ۵۳۸) و **گزگزاره‌ی علیا** (جمع ۴۸۸) نام برده شده است.

گزگزاره‌ی سفلی، آبادی، سنندج، ← گزگزاره.

گزگزاره‌ی علیا، آبادی، سنندج، ← گزگزاره.

گزله[9]**، گیدو** (gido gezele)، ۱۸۳۰–۹۹، شاعر فلاندری؛ متولد بروژ. از پیشقدمان احیای ادبیات جدید فلاندری بود، و فرهنگی از کلیه‌ی لهجه‌های فلاندری جمع‌آوری کرد. مجموعه‌ی آثارش در ۱۸ مجلد منتشر شده است (۱۹۳۰–۳۹).

گزنفن: ← گزنوفون.

گزنوفون[10] یا **گزنفن** (هر دو gzenofon) یا **کزنوفون** (kze-)، یا **کسنوفون**، ح ۴۲۸ یا ۴۲۷–ح ۳۵۴ ق‌م، مورخ و نویسنده و سردار یونانی.

I ـ زندگینامه. گزنوفون در شهر آتن در یک خانواده‌ی مرفه متولد شد. سالهای جوانی او ظاهراً در جنگهائی که میان آتن و اسپارت اتفاق می‌افتاد سپری شد، و در همین سالها نیز تحت تأثیر سقراط به کسب دانش و حکمت پرداخت. هنگامی که **کوروش کوچک**، برادر اردشیر II هخامنشی، برای گرفتن سلطنت از دست برادر بر او قیام کرد، 10٬000 تن از سربازان مزدور یونانی را، که گزنوفون یکی از آنان بود، برای این کار بر گزید. داستان این لشکرکشی را گزنوفون در کتاب آنابازیس شرح داده است. کوروش کوچک در ۴۰۱ ق‌م در کوناکسا شکست خورد و کشته شد، و سپاه ده هزار نفری دوچار آشوب و هرج و مرج شد، و فرماندهان آن خیانت کردند، و سپاه را به حال خود گذاشتند. یونانیان ناگزیر فرماندهان تازه‌ای انتخاب کردند که گزنوفون یکی از آنها بود. گزنوفون برای جمع‌آوری سپاه پراکنده و شکست‌خورده زحمات زیادی متحمل شد، و این سپاه را از میان مخاطرات متعدد، از جمله حملات سوارهٔنظام ایرانی و دستبردهای قبایل کوهستانی، از دره‌های کوههای کردستان و ارمنستان به آسیای صغیر و از آنجا به طرابوزان (شهری واقع در کنار دریای سیاه. که در آن هنگام مستعمره‌ای یونانی بود) رسانید. این بازگشت ده هزار نفر نتیجه‌ی تدابیر و انضباط و فرماندهی گزنوفون بود. پس از رسیدن به سواحل دریای سیاه، گزنوفون میخواست در آنجا مستعمره‌ی تازه‌ای بنیاد بگذارد، اما موفق نشد، و پس از حوادث چندی، سرانجام به خدمت سئوتس[11] (seutes)، پادشاه تراکیا، در آمد. سئوتس در آن هنگام متحد اسپارت بود، که در آسیای صغیر به اقدامات جنگی بر ضد ایران دست زده بود، آتنیها به جهت دوستی گزنوفون با اسپارت او را از شارمندی خود محروم کردند. گزنوفون در ۳۹۶ ق‌م به خدمت آگسیلائوس II در آمد. در ۳۹۴ ق‌م که آگسیلائوس به یونان خوانده شد گزنوفون همراه او بود، و وی ملکی در الیس، نزدیک اولومپیا به گزنوفون بخشید تا در آنجا زندگی کند. وی تا ۳۷۱ ق‌م که اسپارتیها در لئوکترا منلوب شدند در آنجا میزیست. آتنیها که در این زمان (۳۶۹ ق‌م) با اسپارت متحد بودند فرمان محرومیت گزنوفون را از شارمندی خود لغو کردند. پس از آن چندسالی در کورنت زیست. در

---

(۱)Hurstmonceux (۲)Flamsteed House (۳)Greenwich Village (۴)Graves (۵)Gravesend (۶)proposition; statement (۷)xanthophyll (۸)lutein (۹)Gezelle (۱۰)Xenophon (۱۱)Seuthes

۳۶۶ یا ۳۶۵ ق‌م که آتنیها از کورنت بیرون رانده شدند وی به آتن بازگشت، و در آنجا، یا در راه کورنت، درگذشت.

II ـ آثار گزنوفون. از آثار متعدد گزنوفون، علاوه بر کورو پایدیا (تربیت کوروش) و آناباز، اینها را میتوان نام برد، (۱) هِلِنیکا، که تاریخ وقایع یونان است در ۴۱۱–۳۶۲ ق‌م، و به عنوان دنباله‌ی تاریخ توسیدید نوشته شده است. (۲) مِمورا بیلیا ("خاطرات از سقراط")؛ (۳) رساله در دفاع از سقراط؛ (۴) قانون اساسی اسپارت؛ رساله‌ی اقتصاد، که به شکل دیالوگهائی از سقراط در اداره‌ی املاک و زندگی خوب خانوادگی است؛ (۵) ضیافت، در شرح ضیافتی خیالی، که سقراط یکی از میهمانان است.

III ـ شخصیت گزنوفون. گزنوفون را در دنیای قدیم به عنوان یک فیلسوف میشناختند، و در زمان‌های متأخر او را بیشتر به عنوان یک مورخ معرفی میکردند. ولی او نه تاریخنویسی همپایه‌ی توسیدید است، و نه در فلسفه و حکمت میتوان او را با معاصرینش مقایسه کرد. آنچه در باره‌اش میتوان گفت این است که او نجیبزاده‌ای یونانی بوده است که از تعلیمات و فرهنگ عصر خود نصیبی داشته، و مشاهدات و عقاید شخصی و تجربیات خود را با استعدادی که در نویسندگی داشته است به قلم آورده است.

گزنه (gazane) یا **انجره** (anjare)، علف یکساله یا دائمی بزرگ قدیم از نوع اورتیکا (*Urtica*)، با گرکهای گزنده که موجب سوزشی شدید میشود. در بعضی نقاط برگهایش را میخورند و از رشته‌هایش استفاده میکنند.

گزنیوس[1]**، ویلهلم** (vilhelm gezenius)، ۱۷۸۶–۱۸۴۲، محقق آلمانی در کتاب مقدس و زبان عبری. یکی از معروفترین معلمین زبان عبری در آلمان بود. کتاب دستور زبان عبری (۱۸۱۳) او در ۱۹۱۸–۲۹ برای ۲۹مین بار به چاپ رسید. در تحقیق در کتاب مقدس روش استدلالی داشت، و این امر مخالفینی بر ضد وی بر انگیخت، ولی راه را برای تحقیق علمی در کتاب مقدس باز کرد.

گزی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

گزیر (gezir)، ده (جه ۱°۱۴۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۲۷کیلومتری لش بندر لنگه. محصولش غلات و خرما است.

گزیک (gazik)، ده (جه ۱°۸۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان طبس مسینان، بخش درمیان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ ۴۲کیلومتری لش درمیان. محصولاتش غلات، چغندر، و ابریشم است.

گژدهم (gajdaham, gajdahm)، پهلوان ایرانی، پدر گستهم و گردآفرید، دژدار دژ سپید در زمان نوذر و کیکاووس (نیز ← سهراب).

گسپی[2] (gaspi)، نام کشتی انگلیسی که در ۱۷۷۲ مردم پراویدنس، کشمه، آن را آتش زدند. این حادثه، از مهمترین نشانه‌های سرکشی و مقاومت مهاجرنشینان در دوره‌ی خطیر قبل از انقلاب امریکا بود.

گسترا، در هندسه‌ی مسطحه، ← گسترده.

گسترده[3] (gostarde)، در هندسه‌ی مسطحه، مکان هندسی مراکز انحنای یک منحنی (← شعاع انحنا). در شکل ۱، منحنی r گسترده‌ی منحنی C است.

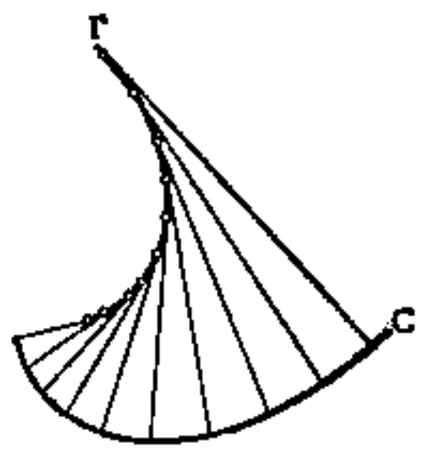

شکل ۱

قائمهای یک منحنی بر گسترده‌ی آن مماسند، و لهذا، گسترده‌ی یک منحنی را میتوان لفاف قائمهای آن تعریف کرد. **گستران**[4] (gos-tarān-) یک منحنی مفروض هر منحنیی است که گسترده‌ی آن این منحنی مفروض باشد. یک منحنی گستر انهای متعدد دارد. در شکل

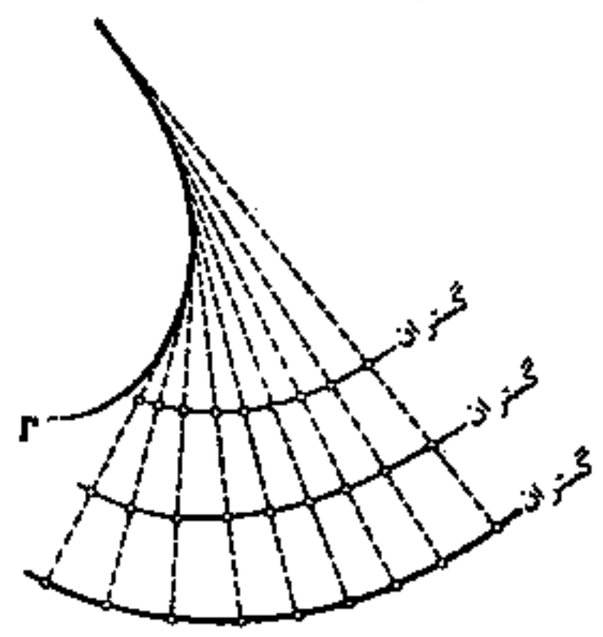

شکل ۲

۲ چند گستران منحنی r نمایش داده شده است.

گسترش[5] (gostaresh)، در هندسه، گستردن بر یک صفحه یا سطح مستوی. این اصطلاح در مورد **سطوح گسترا**[6] به کار میرود، که عبارت است از لفاف خانواده‌ای یک‌پارامتری از صفحات. اگر

$$(۱)\quad Z = \alpha x + yf(\alpha) + \varphi(\alpha)$$

معادله‌ی صفحه‌ی متحرکی مانند P بر حسب پارامتر α و توابع مفروض f و φ باشد، خط تماس این صفحه با سطح گسترشپذیر لفاف آن با معادله‌ی (۱)، به انضمام معادله‌ی

$$(۲)\quad x + yf'(\alpha) + \varphi'(\alpha) = 0$$

مشخص میشود، و لهذا، این خط خطی است مستقیم. از اینجا معلوم میشود که هر سطح گسترشپذیر یک سطح خطباخته است. نیز ثابت میشود که هر سطح گسترشپذیر را میتوان سطح حادث از مماسهای یک منحنی چپ تعریف کرد.

گستهم (gostahm, gostaham)، در شاهنامه.

۱ـ پسر نوذر و برادر طوس، و از سران سپاه پدر در جنگهای وی با افراسیاب.

۲ـ پسر گژدهم و برادر گردآفرید. از پهلوانانی که در ← جنگ هفت گردان با رستم بودند، و پس از این جنگ با پیلسم، برادر پیران ویسه جنگید. رستم او را با بیژن و گیو به کشتن کافور مردمخوار فرستاد. از پهلوانانی بود که رستم برای رها کردن بیژن از زندان افراسیاب و باز آوردن او به ایران با خود به توران برد. پس از کشته شدن پیران که لهاک و فرشیدورد برادران پیران به توران گریختند، به تعاقب آنان شتافت و آن دو را به زخم شمشیر از پای در آورد. اما خود از بسیاری جراحت بر لب چشمه‌ای بیهوش بر زمین افتاد، ضمناً چون بازآمدنش دیر کشید، بیژن به جستجوی او شتافت، و او را که خواستار دیدن روی کیخسرو در بازپسین‌دم بود، با اسبان لهاک و فرشیدورد و کشته‌ی آنان نزد کیخسرو آورد. کیخسرو مهره‌ای را که مجروحان را بهبود میبخشیدو از هوشنگ و طهمورث و جمشید به ارث برده بود بر بازوی خود داشت بر بازوی او بست و پزشکان بر بالین او آورد و زندگی او را از درگاه خداوند باز خواست، و گستهم پس از چندی بهبود یافت. با طوس و گیو و بیژن و فریبرز همراه کیخسرو در برف ناپدید شد.

۳ـ دستور و مشاور بهرام گور که هنگام مرگ یزدگرد اول‌پدر بهرام‌مقام ایران سپاهبذ داشت. به روایت شاهنامه، دو شیر در خانه داشت که روز هنرنمایی بهرام و خسرو، تاج شاهی را در میان آن دو شیر گذاشت، و بهرام با کشتن آنها تاج را بر داشت و بر سر نهاد.

۴ـ خال خسرو پرویز. گستهم و برادرش بندوی، ظاهراً با توطئه‌ی قبلی به کاخ هرمز‌پدر خسرو پرویز‌رفتند، و او را خلع و زندانی و کور کردند، و پس از چندی هلاک ساختند. خسرو پرویز پس از چندی بر بندوی خشم گرفت، و به فرمان او در مستی دست و پای بندوی را بریدند و بندوی بر اثر آن بمرد. گستهم‌که خسرو او را فرماندهی خراسان داده بود‌پس از مرگ برادر سر به طغیان بر داشت و مانند بهرام چوبین تاج شاهی بر سر نهاد و مدت 10 سال در برابر لشکریان خسرو پرویز پایداری کرد. اما عاقبت به نیرنگ خسرو و گردوی، به دست زنش گردیه کشته شد.

گسر[7]**، هربرت سپنسر** (hërbərt spensər gasər)، ۱۸۸۸–۱۹۶۳، عالم امریکائی فیزیولوژی. به جهت کارهایش در فیزیولوژی اعصاب و ارتباط آنها با برق، با ج. ارلنگر در جایزه‌ی ۱۹۴۴ نوبل در طب و فیزیولوژی سهیم شد.

گسکر: ← گسکرات.

گسکل[8]**، الیزابت** (elizābet gaskel)، ۱۸۱۰–۶۵، بانوی رماننویس انگلیسی، مت چلسی. در آبادی ناتسفرد[9] (nātsford) در ولایت چشر پرورش یافت، و این همان محلی است که در آثارش به نام کرنفرد[10] (kranford) خوانده شده است. اولین رمانش مری بارتن (۱۸۴۸) بود که در آن مسائل زندگی کارگران کارخانه‌های منچستر را توصیف میکند. شاهکارش رمان کرنفرد (۱۸۵۳) است، که توصیف لطیفی از زندگی در یک دهکده است. از آثار متأخرش روت (۱۸۵۳)، شمال و جنوب (۱۸۵۵)، عشاق سیلویا (۱۸۶۳–۴)، و کتاب ناتمام زوجه‌ها و دختران (۱۸۶۶) است. وی با شارلت برونته دوستی داشت، کتاب زندگینامه‌ی شارلت برونته (۱۸۵۷) که گسکل نوشته معروف است.

گسکوین[11]**، جورج** (jorj gaskoyn)، ۱۵۲۵–۱۵۷۷، ادیب انگلیسی، که در زمینه‌های مختلف ادبیات انگلیسی از پیشروان بود. در کیمبریج تحصیل کرد، به عضویت پارلمنت در آمد. در ۱۵۷۲–۷۵ در هلند جنگید، و اسیر اسپانیائیها شد. اثرش، به نام فرضها، مقتبس از کتابی به همین نام از آریوستو، و نخستین کمدی منثور موجود به زبان

---

(۱)Gesenius (۲)Gaspee (۳)evolute (۴)involute (۵)development (۶)developable surfaces (۷)Gasser (۸)Gaskell (۹)Knutsford (۱۰)Cranford (۱۱)Gascoigne

انگلیسی است، و در ۱۵۶۶ اجرا شد. در ۱۵۷۵ کتاب اشعار جورج گسکوین را منتشر کرد، که مشتمل بر جوکاستا (ترجمه از زبان فنیقی، اثر اثوریپیدس) است، که از لحاظ قدمت دومین تراژدی انگلیسی به شعر بی‌قافیه میباشد. کتاب اشعار مشتمل بر بعضی یادداشتها و دستورات در طریق شعرسازی نیز میباشد، که نخستین رساله‌ی انگلیسی در فن شعر است. از آثار دیگرش نمایشنامه‌ی تراژدی‌کمدی آینه‌ی حکومت (۱۵۷۵) و اثر هجائی آینه‌ی پولادین (۱۵۷۶) است.

گسگر: ← گسگرات.

گسگرات (gasgarāt) یا **گسگر** یا **گسکر**، دهستان (جم ح ۱۵٬۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، کنار مرداب انزلی، دارای ۳۵(۱) آبادی. محصولاتش توتون، برنج، و ابریشم است. در دوره‌ی مغول ناحیه‌ی گسگرات توسط امیر چوپان غارت شد، و در زمان صفویه شاه عباس I صفوی چند بار به آنجا لشکر کشید. بنا به گفته‌ی اولئاریوس (olearius، ح ۱۶۰۰–۱۶۷۱)، سیاح آلمانی، شهر کوچک گسگر در ۴فرسخی کسما و دوفرسخی دریا قرار داشت، و به نام "گوراب گسکر" خوانده میشد. هنوز آثار این شهر باقی است. ابنیه‌ی تاریخی آن مشتمل است بر منار آجری مناره‌بازار، که تاریخ بنای آن معلوم نیست؛ بقعه‌ی آقا سید زکی، فرزند امام موسی کاظم؛ و خشت پل بزرگ، به طول ۶۰ متر و عرض ۶ متر. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نام این دهستان به این صورت نیامده است. مرکزش، طاهر گوراب (tāher gurāb؛ جم ۷۵۳ ست ۱۳۳۵ هش)، در ۱۴کیلومتری لغ صومعه‌سرا قرار دارد. پنجشنبه‌بازار دارد. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.

گسلش، در زمینشناسی: ← گسله.

گسله[1] (gosale)، در زمینشناسی، شکستگیی در قشر جامد زمین که در آن سنگهای یک طرف شکستگی نسبت به سنگهای طرف دیگر جا به جا شده است (شکل ۱). اغلب زلزله‌ها ناشی از همین جا به جا

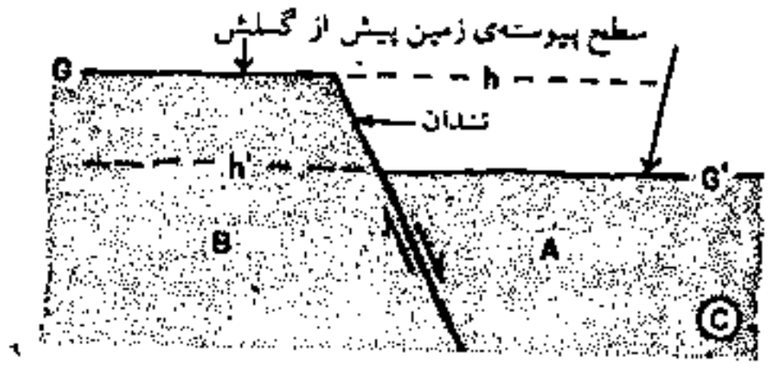

شکل ۱. پیش از گسلش، سطوح G و G′ بر یک امتداد بوده‌اند. ایجاد تندانی که در شکل دیده میشود ممکن است بدین سبب بوده باشد که قطعه‌ی A از تراز h پایین افتاده است، یا قطعه‌ی B از تراز h′ به بالا حرکت کرده است، یا هر دو قطعه حرکت کرده‌اند و جابه‌جائی مشهود در شکل نتیجه‌ی نهائی حرکت هر دو است.

شدنهاست. شکستگیهایی که در آنها جا به جا شدن قابل ملاحظه نباشد، درزه نام دارد. اغلب شکستگی‌های سنگهای آذرین، به احتمال قوی، نتیجه‌ی انقباض مواد گداخته در ضمن سرد شدن بوده است.

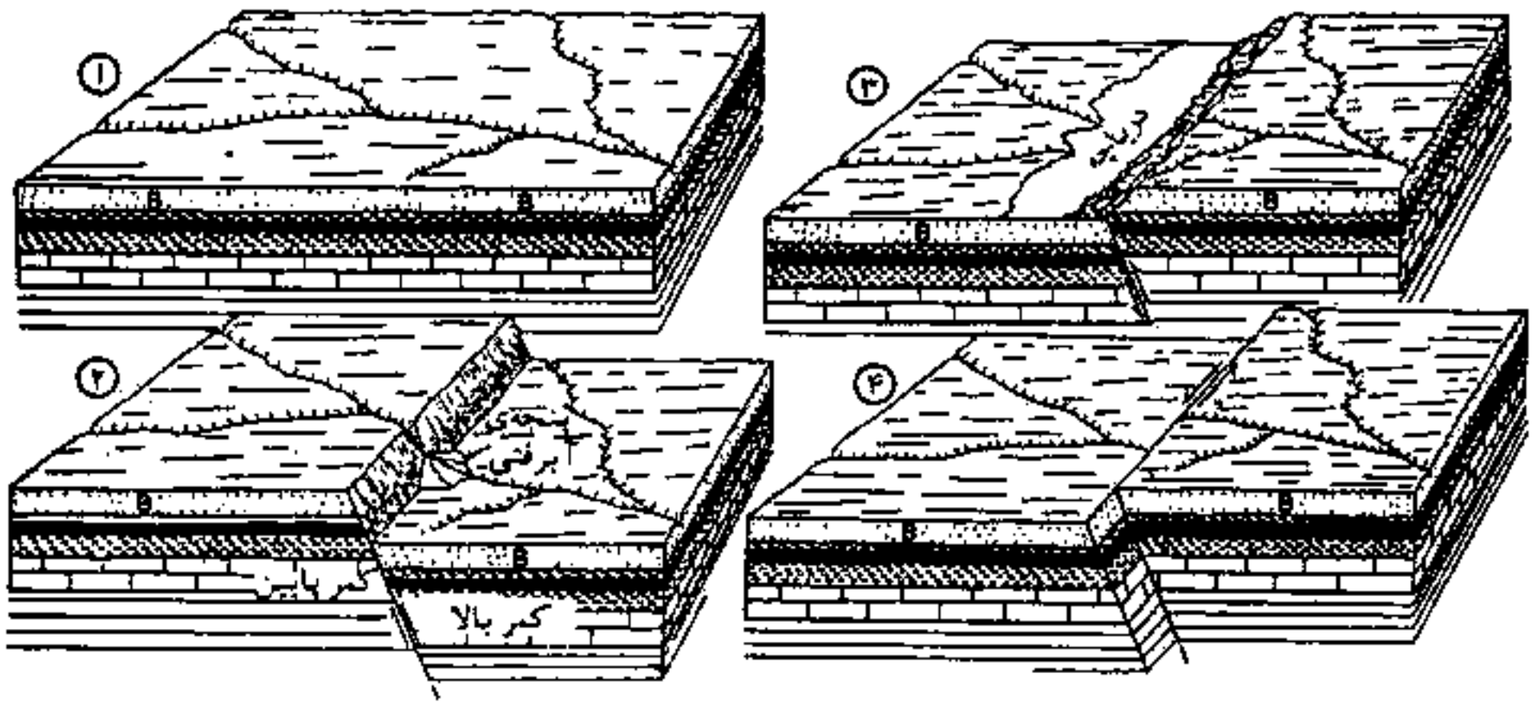

شکل ۲. سه نوع گسله. (۱) قطعه‌ی نشکسته‌ی اولیه. (۲) گسله‌ی بهنجار ساده، که تندانی تشکیل میدهد که روانه‌ها به صورت آبشار از آن فرو میریزند. (۳) گسله‌ی وارونه. (۴) گسله‌ی با حرکت افقی.

در سنگهای تهنشستی، انقباض همراه با فرایندهای سخت شدن و خشک شدن است. شکستگیهایی که در انواع مختلف قشرهای سنگی زمین پدید میآید ناشی از تلاش‌های کششی، تراکمی، و برشی[2] همراه با تشکیل چین است. گسله‌ها در تشکیلات تهنشستی که در آنها در نتیجه‌ی بیرون زدن چینه‌هائی پدید میآیند که پیش از تشکیل گسله پیوسته بوده‌اند- آشکارتر است. شکستگیی (سطح گسله) که در امتداد آن گسلش[3] روی میدهد ممکن است قائم یا مایل یا تقریباً افقی بوده باشد. حرکت در امتداد سطح گسله میتواند در امتداد قائم یا مایل یا افقی صورت بگیرد، یا عبارت از دوران یک یا هر دو قطعه‌ی گسله باشد. آن طرف از گسله که نسبت به طرف دیگر بالاتر است، معمولا برآمدگی[4] گسله، و طرف دیگر فرورفتگی[5] گسله خوانده میشود. ولی این اصطلاحات جنبه‌ی نسبی دارد و لزوماً توصیف‌کننده‌ی حرکت واقعی نیست، چه ممکن است از حرکت دو قطعه در دو جهت مخالف یا ثابت ماندن یکی و حرکت کردن دیگری، یا حرکت کردن هر دو قطعه در یک جهت ولی با دامنه‌های حرکت نابرابر، نتیجه‌ی واحدی حاصل شود. در گسله‌های مایل (که اکثریت گسله‌ها را تشکیل می‌دهند)، آن طرف گسله که نسبت به طرف دیگر به حالت قائم قرار گرفته است، کمربالا، و طرف دیگر کمرپایین نام دارد. گسله‌ی مایلی را که در آن کمرپایین برآمدگی گسله و کمربالا فرورفتگی آن باشد، گسله‌ی بهنجار[6] یا گرانشی[7] (شکل ۲) مینامند، زیرا چنان مینماید که کمربالا فرو نشسته است، گسله‌ای که در آن کمربالا برآمدگی و کمرپایین فرورفتگی آن باشند، گسله‌ی وارونه[8] (شکل ۲) نام دارد. گسله‌ها را از لحاظ زاویه‌ی حاصل میان دو سطح گسله به گشادزاویه و تنگ‌زاویه نیز تقسیم میکنند که عموماً به ترتیب مطابق با گسله‌ی بهنجار و گسله‌ی وارونه است، ولی باید دانست که امکان دارد گسله‌ی گشادزاویه از نوع وارونه باشد، و بالعکس. علت مستقیم گسله‌های بهنجار عموماً کشیده شدن قشر زمین، و علت مستقیم گسله‌های وازگون تراکم آن است. علتهای دور تشکیل گسله محتملا همان علتهای تشکیل چین است، چه هر دو نتیجه‌ی حرکاتی از زمین است که سبب تشکیل کوهها میشود. برجسته‌ترین عارضه‌ی جغرافیائی حاصل از گسلش تشکیل تندان‌ها بر سطح کوهها است. گسله، از آن جهت که رابطه‌ی چینه‌ها را با یکدیگر تغییر میدهد، و در بعضی از مواقع سبب میشود که چینه‌ای در یک مقطع قائم دو بار ظاهر شود و در حالت دیگر اصلا از مقطع حذف شود، مشکلاتی برای زمینشناسان فراهم میآورد.

گسنر[9]، **ایبرهم** (eybraham gesner)، ۱۷۹۷–۱۸۶۴، فیزیکدان و زمینشناس کانادائی، یکی از نخستین کسانی است که به هویت گروزن پی بردند. در ۱۸۵۲ طریقه‌ای برای استخراج آن از نفت خام به ثبت رسانید. نیز ← روشنایی.

گسنر[10]، **زالومون** (zālomon gesner)، ۱۷۳۰–۸۸، شاعر، نقاش و حکاک سویسی؛ آلمانی‌زبان. در ۱۷۵۲–۶۲ تقریباً منحصراً به ادبیات پرداخت، و از آثار عمده‌اش در این دوره منظومه‌ی شب (سال ۱۷۵۳) و مرگ آبل (۱۷۵۸) است. گسنر آثار خود را با تصاویر زیبائی که کار خودش بود مصور ساخته است.

گشادگی[11] (gošādegi)، از نظر کیفی، هر سوراخی که تابه‌ای از اشعه‌ی نور یا روانه‌ای از ذرات بتوانند از آن عبور کنند. در اسبابهای نور و در بعضی موارد دیگر، اصطلاح گشادگی معانی خاصی دارد. مثلا، قطر قرص یک عدسی را اغلب گشادگی خطی[12] آن، و نسبت این گشادگی را به فاصله‌ی کانونی عدسی گشادگی نسبی[13] آن میخوانند. اما، معمولا گشادگی نسبی را با عکس نسبت منکور که موسوم به "عدد اف"[14] [از حرف اول کلمه‌ی *focal*، به معنی "کانونی"] یا نسبت کانونی[15] یا "سرعت"[16] عدسی است مشخص میکنند. مثلا، اگر فاصله‌ی کانونی یک عدسی ۵۰ ملم و گشادگی خطی آن ۲۵ ملم باشد گشادگی نسبی آن ۱/۲ و عدد f آن ۲ است، و این مطلب را به علامت f/۲ نمایش میدهند. پس، مثلا وقتی گفته میشود که عدد اف عدسی یک دوربین عکاسی f/۸ است یعنی قطر قرص آن ۱/۸ فاصله‌ی کانونی آن است. اگر، به وسیله‌ی نوربند، عدد اف این عدسی را به f/۴ برسانیم قطر مفید آن مضاعف میشود؛ در نتیجه، مقدار نوری که به فیلم یا صفحه‌ی

(۱)fault (۲)shear stress (۳)faulting (۴)upthrow side (۵)downthrow side (۶)normal fault (۷)gravity fault (۸)reverse (thrust) fault (۹)Gesner (۱۰)Gessner (۱۱)aperture (۱۲)linear aperture (۱۳)relative aperture (۱۴)f-number (۱۵)focal ratio (۱۶)speed

حساس میرسد چهار برابر میشود. پس، زمان لازم برای اینکه عدسی مقدار کافی نور از شیء بر فیلم گرد آورد تا فعل و انفعال نوراشیمیائی لازم بر فیلم صورت گیرد، در حالت دوم قریب ۱/۴ زمان لازم برای منظور در حالت اول خواهد بود. از اینجا وجه تسمیه‌ی "سرعت عدسی" معلوم میشود.

گشانی (gašāni)، ده (جه ۱°۱۴۷ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرزان‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان، ۲۱کیلومتری لغ تویسرکان. محصولش غلات و میوه است.

گشایش و رهایش (gošāyeš va rahāyeš)، کتابی فارسی، در مسائل کلامی و فلسفی، تألیف ناصر خسرو. نویسنده در این کتاب، طی پاسخ به ۳۰ سؤال، مسائل مختلف را بر طبق عقاید اسماعیلیه بررسی کرده است. تا کنون دو بار چاپ شده است (بمبئی، ۱۹۵۰؛ تهران، ۱۳۴۰ هش).

گشت[1] (gašt)، تغییر امتداد باد در جهت حرکت عقربه‌های ساعت (مثلا از ش به چ ش و چ). گشت مقابل واگشت است.

گشت، ده (جه ۱°۵۸۰ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان، ۶۲کیلومتری لغ سراوان. محصولاتش غلات، پنبه، و خرما است.

گشت، ده (جه ۱°۳۳۳ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)، ۵کیلومتری ج فومن. محصولاتش برنج، چای، توتون، و ابریشم است.

گشتاپو[2] (gešṭāpo) [صورت اختصاری عبارت آلمانی Geheime Staatspolizei، به معنی پلیس مخفی مملکتی]، پلیس سیاسی مخفی نازیها، که در ۱۹۳۳ تأسیس شد. یکی از سازمانهائی بود که در محاکمات نورمبرگ (۱۹۴۶) محکوم شد. ← پلیس مخفی.

گشتاسب (gošṭāsb). این نام در کتاب حاضر به همین صورت و نیز به صورت گشتاسپ ضبط شده است.

گشتاسب ابن اخستان: ← شروانشاهان، جدول II.

گشتاسبنامه (gošṭāsb.nāme)، نامی که بر هزار بیت از شاهنامه، اثر دقیقی، داده شده است. این هزار بیت در باره‌ی داستان گشتاسپ و جنگهای مذهبی او با ارجاسپ است، و فردوسی همه‌ی آنها را در شاهنامه‌ی خود، با ذکر اینکه این ابیات از دقیقی است، آورده است.

گشتاسبی (gošṭāsebi) یا **گشتاسفی**، نام ولایتی قدیمی در ج باکو، قفقاز، کنار دریای مازندران، نزدیک دهانه‌ی رود کر. این ولایت به‌وسیله‌ی نهری منشعب از کر مشروب میشده و دهکده‌های متعددی داشته، که در آنها گندم و پنبه‌ی فراوان به عمل میآمده است.

گشتاسپ (gošṭāsp) یا **گشتاسپ یا کی گشتاسپ** (key) [← کی]، در اوستا **ویشتاسپ** (vištāsp) [= صاحب اسبهای رمنده]، معرب آن در تواریخ اسلامی **بشتاسپ** (beštāsb) یا **بشتاسف** در شاهنامه و داستانهای حماسی ایران، یکی از پادشاهان سلسله‌ی کیانیان؛ پسر لهراسپ و پدر اسفندیار. در زندگی پدر خواستار پادشاهی شد، و چون لهراسپ به خواهش او تن در نداد، از پدر رنجید، و نخست به هند و سپس به روم گریخت، و در آنجا کتایون، دختر قیصر، را به زنی گرفت، که از او اسفندیار زاده شد. در اوستا، گشتاسپ و زوجه‌اش، موسوم به هوتس (hutos)، هر دو از خاندان نوذر یاد شده‌اند. در عهد گشتاسپ، زرده‌شت آیین خداپرستی آورد و گشتاسپ دین او را پذیرفت. اما ارجاسپ تورانی بر سر دین تازه با او به کشمکش بر خاست، و میان ایران و توران جنگهای بسیار رفت، تا سرانجام ارجاسپ به دست اسفندیار کشته شد. پس از کشته شدن اسفندیار به دست رستم، پادشاهی را به بهمن، نواده‌ی خود، که نزد رستم تربیت یافته بود سپرد، و خود در گذشت. گویند ۱۵۰ سال عمر کرد. وزیر او جاماسپ بود.

گشتاسپ، کیا: ← افراسیابیان مازندران.

گشتاسفی، ولایت قدیمی، ← گشتاسبی.

گشتالت (geštālt)، در روانشناسی، ← هیکل‌بینی.

گشتاور[3] (gaštāvar) یا **عزم**[3] (azm)، اندازه‌ای برای کارامدی یک نیرو در ایجاد حرکت دورانی در حول یک محور. گشتاور یک مقدار حاملی است، و کمیت آن مساوی است با حاصلضرب کمیت نیرو در فاصله‌ی امتداد نیرو از محور. این فاصله را بازوی اهرم[4] میخوانند.

برای فهم اهمیت مفهوم گشتاور باید توجه داشت که اثر یک نیرو در ایجاد حرکت دورانی فقط بستگی به کمیت نیرو ندارد، بلکه به نقطه‌ی اثر نیرو نیز وابسته است. در قسمتهای (ا) و (ب) از شکل، نیروی دست (F) در صدد گرداندن مهره‌ای

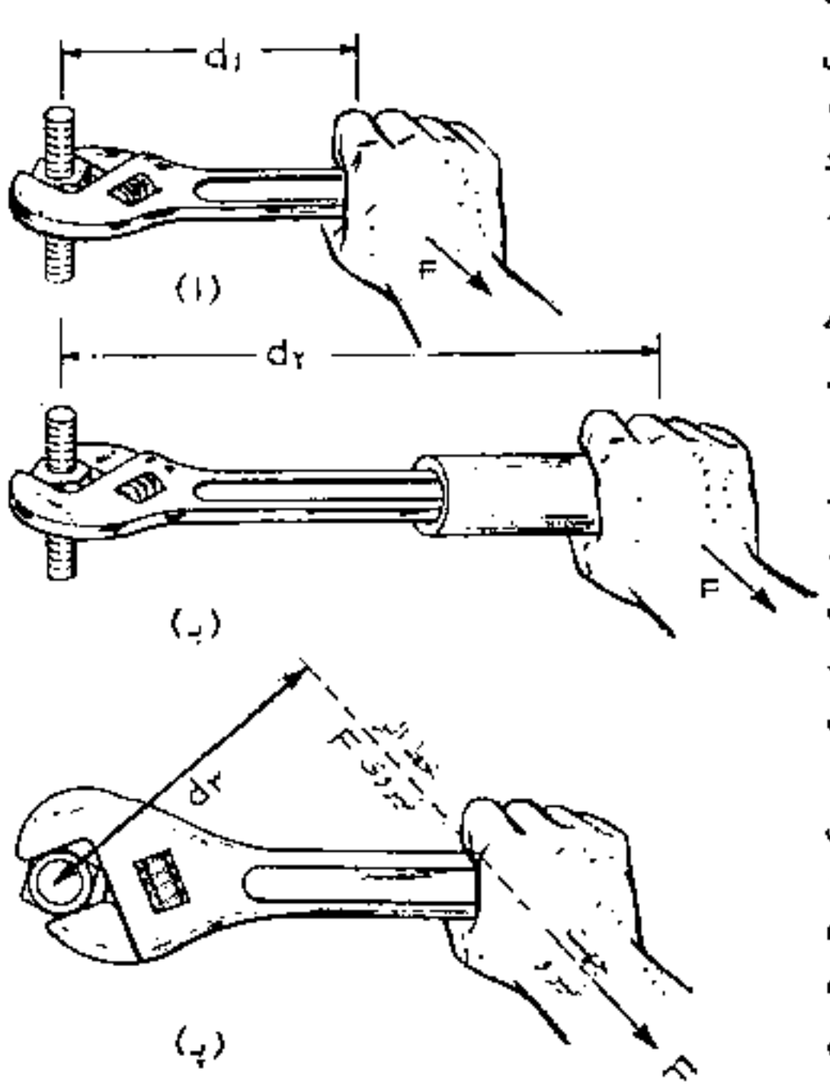

گشتاور یک نیرو بستگی به بازوی اهرم آن دارد.

زنگ‌زده است. بازوی اهرم در حالت اول d_1 است، و در حالت دوم d_2، و گشتاور نیرو نسبت به محور مهره در حالت اول Fd_1 است، و در حالت ثانی Fd_2؛ و محسوس است که در حالت دوم، که گشتاور بزرگتر است، نیروی دست در گرداندن مهره کارامدتر میباشد. بالاخره، نباید تصور کرد که طول بازوی اهرم همیشه مساوی طول دسته است، بلکه طول بازوی اهرم، چنانکه در ابتدا گفته شد، مساوی فاصله‌ی امتداد نیرو از محور میباشد. مثلا، در قسمت (پ) از شکل، بازوی اهرم d_3 است، و گشتاور نیروی دست Fd_3.

وقتی که یک زوج نیرو بر جسمی تأثیر کند (شکل ۱ ص ۱۱۹۲، جلد اول) این نیروها گرایش دارند که جسم را بگردانند. عزم یا گشتاور زوج حاصلضرب کمیت یکی از دو نیروی زوج است در بازوی اهرم زوج (یعنی در فاصله‌ی دو نیرو).

گشتاور مغناطیسی: ← مغناطیس؛ عزم مغناطیسی.

گشتکره[5] (gašt.kore) [= کره‌ی تغییرات]، قسمت تحتانی جو زمین، که بیشتر پدیده‌های هواشناختی (تغییرات فشار، ابرها، بادها، و باران) در آن روی میدهد. مرز بین گشتکره و ستراتوسفر را **گشتمرز**[6] (gašt.marz) [فنس تروپوپوز (tropopoz)] میخوانند. ارتفاع گشتمرز از سطح زمین با فصول اندکی تغییر میکند، ولی به طور متوسط در استوا ح ۱۸ کم، در عرض °۵۰ ح ۹ کم، و در قطبین ح ۶ کم است.

گشتمرز: ← گشتکره.

گشنسب‌داد: ← قباد I.

گشنگان (gešnegān)، ده (جه ۱°۰۹۹ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کیار، شهرستان شهرکرد، فرمانداری کل بختیاری و چهارمحال؛ چ ش شهرکرد. محصولش غلات و حبوبات است.

گشنگیری[7] (gošngiri) یا **لقاح** (leqāh)، در زیستشناسی، فرایندی در تکثیر جانوران و گیاهان، که متضمن اتحاد دو یاخته‌ی جنسی غیر مشابه (دو گامت)، یعنی نطفه و تخم است، که در نتیجه‌ی آن، هسته‌های این دو یاخته به یکدیگر پیوسته میشود (در باب تکثیر، قسمت آخر مقاله دیده شود). در گلهای گیاهان عالیتر، به وسیله‌ی گرده‌افشانی، نطفه در تخمدان گیاه با تخم تماس مییابد، و لقاح پس از آن صورت میگیرد. در گیاهان پستتر و در جانوران، نطفه سخت متحرک است، و در میان محیط مایع خارجی یا محیط سیال مجرای تناسلی موجود ماده شنا میکند و خود را به تخم میرساند. اصل اساسی گشنگیری در همه‌ی سازواره‌ها یکی است، و آن اینکه نخستین نطفه‌ای که با تخم تماس موفقیت‌آمیز پیدا کند به وسیله‌ی تخم جذب میشود، و دو هسته یکی میشوند، و بدین ترتیب، ماده‌ی موروثی والدین در هم میآمیزد (← توارث). در اشکال عالیتر، تماس نطفه سبب آغاز شدن تقسیم یاخته‌ای در تخم لقاح‌شده یا گشنیده (gošnide) میشود [تخم لقاح‌شده را زیگوت (← گامت) مینامند]، و جنینی (← جنین؛ رویان) که به این ترتیب حاصل میشود رشد میکند و فرد دیگری میسازد.

لقاح چلیپائی[8] عبارت است از پیوستن یک نطفه‌ی گیاه یا حیوانی هرمافرودیت[9] (hermā-frodit) [گیاهی که درگل آن ⇐ برچه و پرچم هر دو موجودند، یا حیوانی که هم گامت نر و هم گامت ماده تولید میکند. نیز ← هرمافرودیتوس] با یک تخم دیگر، و آن را نباید با خودلقاحی[10]، که در آن تخم و نطفه‌ی یک فرد با هم متحد میشوند، اشتباه کرد.

چون لقاح مرحله‌ای در تکثیر دستگاههای زنده

---

(۱) veering (۲) Gestapo (۳) torque; moment (۴) lever arm (۵) troposphere (۶) tropopause (۷) fertilization (۸) cross-fertilization (۹) hermaphroditic (10) self-fertilization

است، مناسب است که توضیح بیشتری در تکمیل تکثیر یا تولید مثل ذکر شود.

تکثیر یا تولید مثل

تولید مثل قابلیتی از دستگاههای زنده است که در نتیجه‌ی آن دستگاه زنده‌ای شبیه خود به وجود میآورند، خواه این دستگاه یک یاخته باشد، یا طرح اساسی تولید یک عضو یا گیاه یا جانوری کامل. در همه‌ی حالات، طرح اساسی تولید مثل یکسان است: مواد خام محیط به نوزادهائی تبدیل میشود (یا به یاخته‌های جنسی تبدیل میشود که پس از تکامل صورت نوزادی پیدا میکنند. ← میتوز) که فعلا یا بالقوه ساختمان موجود اولیه را دارند؛ و این فرایند تولید مثل همیشه با انتقال خصوصیات وراثتی از والدین به نوزاد همراه است، تا نوزادان نیز بتوانند تولید مثل کنند. باآنکه طرق و پیچیدگی این فرایند اَشکال بسیار گوناگون دارد، آن را میتوان به دو قسم بیجنسی[1] و جنسی[2] تقسیم کرد، که در اولی سازواره‌ی مفردی به یک یا چند جزء مساوی یا نامساوی تقسیم میشود، و در دومی یک جفت یاخته‌ی مخصوص تولید مثل (یاخته‌ی جنسی) با هم ترکیب میشوند.

تولید مثل بیجنسی در همه‌ی گیاهان و در بعضی از جانوران (مثلا آغازیان تکیاخته و بیمهرگان پست) دیده میشود. در موجودات یک‌سلولی، تولید مثل بیجنسی معمولا به صورت شکافت یا میتوز است، که در آن یک فرد به دو فرد جدید همانند تقسیم میشود. گاه یاخته‌هائی که بدین گونه تشکیل می‌یابند به هم میچسبند، و رشته‌ها (مثلا در قارچها) یا کولونیها (مثلا در ستافیلوکوکها) تشکیل میدهند. در شکلهای رشته‌دار ممکن است تقطع[3] (taqatto) روی دهد، یعنی جزئی از بدن والد جدا شود و از آن فرد جدیدی به وجود آید. هاگسازی[4] (← هاگ) وسیله‌ی دیگری برای تولید مثل بیجنسی در آغازیان و بسیاری از گیاهان است. در بعضی از جانوران پست و در مخمرها غنچه‌زائی[5] از طرق عادی تولید مثل است، و آن چنان است که بر تن موجود والد برآمدگی میروید، و پس از بزرگ شدن، از آن جدا میشود و موجود تازه‌ای میسازد. نوزائی[6] (nözā'i) شکل خاصی از تولید مثل بیجنسی است؛ به وسیله‌ی آن، در بعضی از موجودات (مثلا ستاره‌ی دریائی یا سمندر) قسمت آسیب‌دیده یا قطع‌شده از نو ساخته میشود، و بعضی از گیاهان قابل آنند که نوزائی کامل پیدا کنند، یعنی با قطعه‌ای از ساقه، ریشه، یا برگ خود گیاه کامل جدیدی بسازند (← قلمه زدن؛ خواباندن). تولید مثل رویشی[7] یا نابته (nābete) نزدیک به نوزائی (و گاه مترادف با آن) است، و آن عبارت از تشکیل افراد جدید است از قسمتهائی از موجود که اختصاص به تولید مثل ندارد. در بعضی از گیاهان، از زائده‌هائی که بر روی برگها تشکیل میشود گیاهچه‌ی جوانی به وجود میآید. ریزومها، پیازها، و تکمه‌ها مثالهای دیگر آن است.

تولید مثل جنسی در بسیاری از موجودات تکیاخته و در همه‌ی گیاهان و جانوران چندیاخته صورت میگیرد. در بیمهرگان عالی و در همه‌ی مهره‌داران ـ جز در موارد معدود پارتنوژنز ـ تولید مثل منحصراً جنسی است. در تولید مثل جنسی باید عمل لقاح میان یک یاخته‌ی جنسی (گامت) با یاخته‌ی جنسی دیگری انجام گیرد، که از آن یاخته‌ی جدیدی (زیگوت) به وجود میآید که، پس از رشد، موجود تازه‌ای میسازد. اتحاد دو ایزو‌گامت[8] (izogāmet؛ دو گامت که از لحاظ ساختمانی مانند یکدیگرند ولی از لحاظ وظیفه با هم اختلاف دارند) را خودگانی مینامند، و آن فقط در بعضی از اشکال پست حیات (مثلا بعضی از آغازیان) دیده میشود؛ بر عکس دگرگانی، که ترکیب شدن دو گامت کاملا متفاوت با یکدیگر است که یکی نطفه نام دارد و دیگری تخم. در گیاهان چندیاخته‌ای تناوب نسل[9] روی میدهد، یعنی متناوباً نسلی دارای تولید مثل جنسی و نسلی دارای تولید مثل بیجنسی به وجود میآید، که مرحله‌ی اول را گامتوفیت[10] (gāmetofit) و مرحله‌ی دوم را سپوروفیت[11] (sporofit) مینامند. نسل غالب در گیاهان پستتر (مثلا در خزه‌ها، جلبکها، و بعضی از قارچها) گامتوفیت است؛ در گیاهان آوندی (سرخسها، مخروطیان، و گیاهان گلدار) غلبه با سپوروفیت است. در هر دو حالت، نسل متناوب سازواره‌ی کوچک‌شده‌ای است (مثلا، دانه‌ی گرده در گیاهان آوندی گامتوفیت نر است) مشتمل بر چند سلول معدود، که برای بقا نیازمند نسل غالب است. بعضی از موجودات، برای تأمین لقاح، سازوکارهای خاص نشان میدهند. در گیاهان عالی، فرایند گرده‌افشانی ممکن است مستلزم اعمال متقابل پیچیده‌ای میان گل و عامل انتقال گرده باشد. در میان جانوران خاکزی، لقاح درونی ضرورت دارد تا محیط سیالی که برای لقاح لازم است فراهم شود. تولید مثل جنسی از آن جهت اهمیت فراوان دارد که، در نتیجه‌ی ترکیب هسته‌های جداگانه‌ی نر و ماده، نوزادی که پدید میشود ترکیبات گوناگونی از مشخصات والدین را با خود همراه دارد، و زمینه را برای اصلاح نسل و بقای موجود آماده‌تر میسازد. و شاید به همین دلیل باشد که در انواع عالیتر تولید مثل جنسی غلبه دارد.

گشنیز (geŝniz)، (*Coriandrum sativum*)، سبزی خوراکی از تیره‌ی چتریان. دانه‌های آن برای معطر ساختن گردها و شربتها به کار میرود.

گشنیز کوهی (geŝnize kuhi)، (*Sanguisorba*)، گیاه دائمی، با گلهای سفید یا سبز. برگش خوراکی است.

گشنیزگان (geŝnizgān)، ده (جم ۲٬۵۵۶ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۸کیلومتری ج داران. محصولش غلات و حبوبات است.

گشواد (gašvād) یا **کشواد**، ملقب به **زرین کلاه** (zarrin kolāh)، در شاهنامه، پهلوان ایرانی از عهد فریدون تا عهد کیخسرو، پدر گودرز و نیای گودرزیان. به فرمان سام، برای رهائی دلیران ایران (که پس از کشته شدن نوذر، به فرمان افراسیاب، تحت نظر اغریرث در ساری زندانی بودند) رفت، و اغریرث، که همواره نیکخواه ایرانیان بود، با سام قبلا سازش کرده بود، و چون گشواد به ساری رسید، جای تهی کرد، و دست گشواد را در رهائی دلیران زندانی آزاد گذاشت. به همین سبب، افراسیاب بر اغریرث خشم گرفت، و او را با شمشیر به دو نیم کرد.

گفتار در روش [گفتار در روش درست راه بردن عقل و جستجوی حقیقت در علوم]، عنوان ترجمه‌ی فارسی کتابی نوشته‌ی (۱۶۳۷) دکارت که میتوان آن را تعریف و تحدیدی از وظیفه و وسایل فلسفه دانست. در این کتاب دکارت معتقد است که هر کس میتواند با اتکای بر "عقل سلیم و ذوق مستقیم" علم را برای خود بسازد، و به همین جهت بتهای علم قدیم (مثلا ارسطو) را میشکند. و نیز معلومات مکتسبه‌ی تا زمان خود را مشکوک میداند و میگوید "باید یکبار در زندگی هر کس تا آنجا که ممکن است همه چیز را مورد تردید قرار داد". سپس، برای آنکه نتوانم پیش بروم، مطمئن باشم که نخواهم افتاد". بنا بر این نخستین اصل مورد قبول وی "شک" است که یکی از چهار قاعده‌ی روش او است: "هیچ چیز را تا واقعاً ندانم که درست است، آن را به عنوان درست و حقیقی نپذیرم". سه قاعده‌ی دیگر برای "راه بردن عقل" است به صورتی که بتواند همه‌ی حقایق را همچون زنجیری به یکدیگر بپیوندد. این سه قاعده عبارت است از: قاعده‌ی تحلیل یعنی "تقسیم کردن هر دشواری که مورد مطالعه است به آن اندازه اجزاء که ممکن باشد تا حل آنها بهتر میسر شود"؛ قاعده‌ی ترکیب یعنی اینکه "اندیشه‌های خود را با نظمی رهبری کنم و از شناختن چیزهای آسان و ساده درجه به درجه پیش بروم تا به معرفت ترکیبات فکری برسم"، و بالاخره قاعده‌ی شمارش و استقصا یعنی اینکه "در همه جا چندان غوررسی و تجدید نظر کنم تا این اطمینان حاصل شود که چیزی از نظر نیفتاده است". دکارت بر همین اصول خود طرح علم مکانیک فیزیکی و علم نجومی را ریخت که، گرچه برای زمان ما نارسا است، در زمان خود پیشرفت عمده‌ای محسوب میشد. این کتاب هنوز از کتابهای خواندنی است.

این کتاب به نام گفتار در روش راه بردن عقل، به وسیله‌ی محمد علی فروغی به فارسی ترجمه و به ضمیمه‌ی کتاب سیر حکمت در اروپا چاپ شده است.

گگلن، برتران دو: ← دو گگلن، برتران.

گگنباور[12]**، کارل** (kārl gegenbār)، ۱۸۲۶–۱۹۰۳، کالبدشناس آلمانی، استاد دانشگاههای ینا (۱۸۵۵–۷۳) و هایدلبرگ (۱۸۷۳–۱۹۰۱) بود. به عنوان معلم و از جهت آثارش متنفذ بود.

گل، ده، بیرجند: ← گل‌فریز.

گل، در گیاهشناسی، قسمتی از رستنیهای دانه‌دار که شامل اعضای زایشی گیاه است. گل معمولا بر ساقه‌ی کوچکی به نام دمگل قرار دارد که برگه[13] (barge) در پای آن است. معمولا از رشد بعضی جوانه‌های جانبی ـ جوانه‌های گلزا ـ به وجود میآید. ابتدا به صورت غنچه است، و بعد شکفته میشود. یک گل کامل از چهار قسمت کاسبرگ، گلبرگ، پرچم، و مادگی تشکیل یافته که همگی در قسمت تحتانی به لهنج متصل شده‌اند (شکل ۱). خارجیترین قسمت گل را حلقه‌ای از کاسبرگها تشکیل میدهد که به

(۱)asexual (۲)sexual (۳)fragmentation (۴)sporulation (۵)budding (۶)regeneration (۷)vegetative reproduction (۸)isogamete (۹)alternation in generation (۱۰)gametophyte (۱۱)sporophyte (۱۲)Gegenbaur (۱۳)bract

کاسه‌ی گل موسوم است، و حلقه‌ای از گلبرگها، به نام جام گل را در بر گرفته است؛ یک نوع جام گل

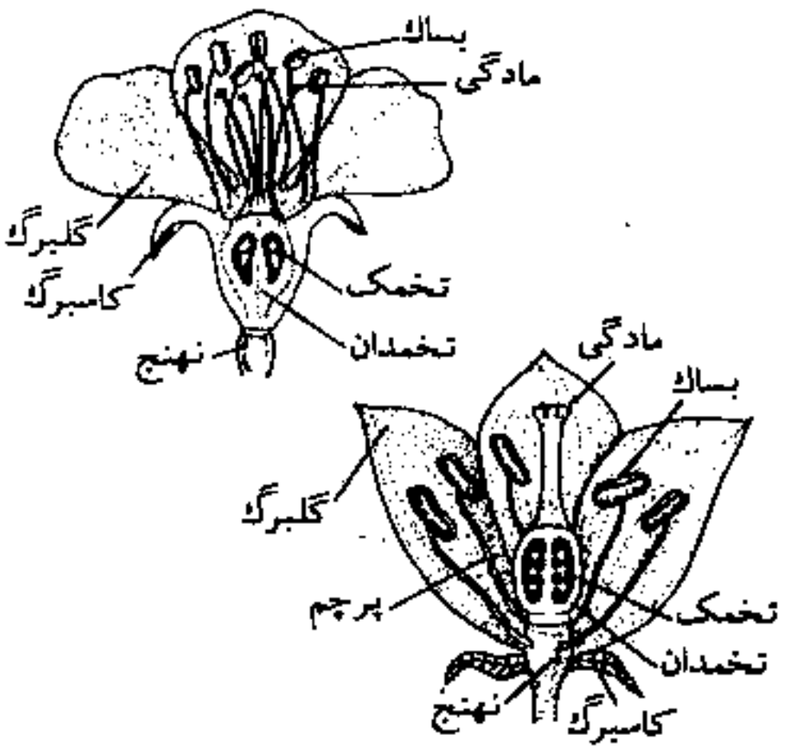

شکل ۱

باز در شکل ۲ دیده میشود. درون جام نافه‌ی گل قرار دارد که از تعداد زیادی پرچم تشکیل یافته و محتوی بساک مملو از گرده است. نافه مادگی را که در مرکز گل واقع است احاطه کرده است. در قسمت پایین مادگی تخمدان قرار دارد که محتوی تخمکها[1] یا یاخته‌های جنسی ماده است؛ پس از انجام گشن‌گیری، تخمک به دانه، و تخمدان به میوه تبدیل میشود. مادگیها و پرچمها قسمتهای اساسی، و کاسبرگها و گلبرگها، که در زایش اثری ندارند، قسمتهای فرعی گل خوانده میشوند. تعداد و آرایش اعضای گل در بین عده‌ی بیشمار گلها متغیر است، و در رده‌بندی گیاه مورد استفاده قرار میگیرد. به طور کلی، هر چه گیاه در مرحله‌ی کاملتری باشد، ساختمان گل مختلطتر و برای تکثیر مؤثرتر است. معمولا تعداد بخشهای گل در جنسهای مختلف یکسان است. گلها ممکن است بدون پرچم یا بدون مادگی، یا بدون هر دو، باشند. گلهای بدون پرچم و بدون مادگی ممکن است در یک گیاه یا در گیاهان جداگانه، یا در گلاذین واحد، پدید آیند، مثلا در مرکبان که در آنها آنچه فقط یک گل به نظر میرسد در واقع سر چندین گل کوچک است. نوع دیگری از گلاذین (مثلا در تیره‌ی جعفری) چتر (← گلاذین) است که در آن گلچه‌ها بر ساقه‌های جداگانه‌ای منشعب از دمگل به وجود میآیند. گاهی قسمتهای مختلف گل به منظورهای مختلف به کار میروند، گلهای واقعی بنت القنصل و قرانیا ناپیدا هستند و "گلبرگهای" نمایان در واقع برگهای تغییرشکل‌یافته‌ای هستند موسوم به برگه؛ کلاهک گل چارق یک پرچم سترون تغییرشکل‌یافته است.



شکل ۲

گل[1] (gol)، لتی **گالیا**[2] (gallia)، عربی **غالیش** (qāliš)، نام قدیم سرزمینی واقع میان کوههای پیرنه، دریای مدیترانه، کوههای آلپ، رود راین، و قطل. اما رومیان، در دوره‌ی جمهوریت، این سرزمین را به دو ناحیه متمایز ساختند، گل سیزالپین [= این سوی آلپ، که از دشت پو تشکیل یافته بود] و گل ترانسالپین [= آن سوی آلپ]. پس از آنکه رومیان سواحل مدیترانه‌ای گل را تصرف کردند سرزمین گل را به ایالت گل و به گل گیسودار یا گل مستقل تقسیم کردند. دنباله‌ی این مقاله مربوط است به گل ترانسالپین.

گل پیش از تصرف رومیان

I - تاریخ. سلتها نخستین ساکنین شناخته‌شده‌ی گل هستند. این اقوام، که احتمالا از اروپای مرکزی آمده بودند، در هزاره‌ی اول ق‌م تدریجاً در گل رخنه کردند و متصرفات محدودی به دست آوردند. آن دسته از اقوام که یولیوس قیصر آنان را "سلتها" مینامد (اهالی گل ساکن ناحیه‌ی میان رودهای گارون و سن) در ح ۵۰۰ ق‌م در این ناحیه مستقر شدند. در ۲۵۰–۱۵۰ ق‌م بلژها (اهالی گل ساکن ناحیه‌ی میان رودهای سن و راین) در گل استقرار یافتند. این مهاجمین، که بالنسبه به ساکنین قدیم گل در اقلیت بودند، پیش از آنکه در میان آنان مستحیل شوند، زبان (زبان گل) و عناصر تمدن خود را بدانها دادند. ملتی که از این اختلاط به وجود آمد شایسته‌ی نام "گلها" است. گلها مدتها به دامپروری و کشاورزی اشتغال داشتند، اما رفته رفته بر اثر ثروت خاک و سهولت مبادلات پیشرفت کردند. در قرن ۶ ق‌م یونانیها ماسیلیا (← مارسی) را بر مصب رود رون تأسیس کردند، و این شهر بزودی شهرهای ساحلی مجاور را تحت الشعاع قرار داد، آنتیب، سن‌تروپه، نیس، و غیره در واقع مستعمره‌های

در ۱۲۵ ق‌م رومیان، به تقاضای مردم ماسیلیا که مورد آزار قبایل مجاور قرار گرفته بودند، به کومک آنان شتافتند؛ و از این موقعیت استفاده کرده دالان رود رون و ناحیه‌ی **لانگدوک** را، که یک ایالت جدید رومی شد، ضمیمه‌ی روم کردند. ضربه‌ی دیگری که بر گل وارد شد عبور توتونها و کیمبرها در ۱۰۹–۱۰۵ ق‌م از گل بود که گلها را وادار به پناهیدن در قلاعشان کرد، و آنان را گرفتار قحطی ساخت. در قرن اول ب‌م مهاجرت به ناحیه‌ی رنانی بار دیگر آغاز شد، ثروت اراضی گل قبایلی (سلتها یا ژرمنها) را به سوی غ کشانید. بدین ترتیب اهالی گل میان دو خطر (ژرمنی و رومی) قرار گرفتند، و کاردانی یولیوس قیصر بود که موجب شد تا کم‌خطرترین این دو را بر گزینند.

II - تمدن گل. آنچه در باب مردم گل در قرن اول ق‌م میدانیم از گزارشهای فاتحان رومی است. به موجب این اطلاعات، اهالی گل دارای گیسوهای انبوه بوده‌اند؛ شلوارهای کوتاهی با یک نیمتنه‌ی کوتاه میپوشیدند؛ دستبند و گردنبند با خود داشتند؛ خصوصیت آنان جلوه‌گر عقب‌افتادگی ایشان در تمدن بود؛ جنگاور و سریع العمل بودند، ولی اگر دشمن حمله‌ی آنان را دفع میکرد پا به فرار می‌گذاشتند. به شعر و خطابه اهمیت میدادند.

گلها تدریجاً غریزه‌ی کوچنشینی سلتها را از دست دادند و ظاهراً کشاورزان ماهری شدند. شکی در باب وجود مالکیتهای عمده نیست. نامهای ۱/۲۰ دهکده‌های فرانسه از نام مالکین گل یا گل-رومی، با پسوند آکوم (ākum) مشتق بوده است، و این پسوند در زبان فرانسوی جدید بر حسب نواحی مختلف به آن، اک، اِ، و یو (yë) تبدیل شده است.

سپس زندگی شهری آغاز میشود. صدها پناهگاه مستحکم طبیعی، که یولیوس قیصر آنها را به نام لاتینی اوپیدوم (oppidum) مینامند وجود داشت که اغلب زیارتگاه نیز بودند؛ و ضمناً پناهگاه دهقانان، هنگامی که مورد تهاجم قرار میگرفتند، نیز بود. اما زندگی در این مکانها ناراحت بود. در بعضی از این قلعه‌ها سوداگران و هنرورانی اقامت میکردند. از وضع جاده‌ها و راههای گل، که قرنها حمل و نقل قلع در آنها صورت میگرفت، اطلاعی در دست نیست، اما راههای زمینی کمتر از شبکه‌ی رودها مورد استفاده قرار میگرفت.

تشکیلات سیاسی نقطه‌ی ضعف مردمان گل بوده است، که به ۹۰ ملت‌ـ‌به گفته‌ی یولیوس قیصر، کیویتاس (kivitās)، یعنی کشورشهر ـ تقسیم شده بود؛ کوچکترین آنها اغلب تابع بزرگترها بودند. این شهرها گاهی نواحی طبیعی بود، و بعضی از آنها چارچوب ولایات کنونی را تشکیل داده‌اند.

با این حال، یک حس ملی در مردم گل وجود داشت که به تشکیلات درولیدها بسیار مدیون است. مجمع سالانه‌ی آنها نقش دیوان بین‌المللی را داشت. از مذهب گلها هیچ اطلاعی در دست نیست.

III - تسخیر گل به وسیله‌ی روم (۵۸–۵۱ ق‌م). در این باره آنچه میدانیم نقل از ← یولیوس قیصر است. هنگامی که وی، به عنوان پروکنسول، سیزالپین و ایالت گل را به دست آورد، هلوتها آماده برای ترک سرزمین گل شدند تا به کرانه‌ی قطل بروند. به تقاضای طایفه‌ی آیدوئی، قیصر وارد معرکه میشود و هلوتها را وادار میکند که به وطن خود باز گردند. در همان سال (۵۸ ق‌م)، و باز هم به تقاضای آیدوئی‌ها، آریوویستوس را وادار به بازگشت به ژرمانیا میکند؛ سپس لژیونها ستادهای زمستانی خود را در نزد اقوام گل مستقل بر پا می‌کنند. بلژها یک ائتلاف تشکیل میدهند (۵۷ ق‌م)، قیصر آنها را بر رود سامبر شکست میدهد؛ در ۵۶ ق‌م ناوگان آرموریکا را مطیع میسازد، و معاون وی پ. کراسوس مردم آکیتن را به اطاعت وا میدارد. پس از یک دوره‌ی آرامش ظاهری، عده‌ای از اهالی گل، از فصل زمستان ۵۴–۵۳ ق‌م برای حمله به جایگاههای رومیها استفاده میکنند. در تابستان ۵۳ ق‌م قیصر در جنگلها به تعقیب آنها میپردازد؛ گلها احساس میکنند که برای نجات خود نیاز به یک اقدام مشترک دارند. ورسنژتوریکس با پشتیبانی توده‌ی مردم قدرت را به دست میگیرد و یک طغیان عمومی بر می‌انگیزد (بهار ۵۲ ق‌م)؛ شکستهائی به قیصر وارد میآورد، اما به حیله در دام وی گرفتار میشود، و عاقبت در سپتامبر ۵۲ ق‌م خود را تسلیم میکند. بالاخره تمدن رومی اثر خود را میبخشد و طبقه‌ی برجسته‌ی مردم گل سنن ملی خود را ترک، و مملکت روم را به عنوان میهن جدید خود اختیار میکنند. نیز ← جنگهای گالیائی.

از تصرف رومیان تا استقرار فرانکها

در آغاز، صرف نظر از اشغال رومیها، هیچ چیز در گل تغییر یافته نمینمود؛ هر کشورشهر با قوانین خاص خودش خودمختاری داشت، مالیاتی که از طرف قیصر مقرر شده بود سنگین نبود، و گلها با رغبت در سواره‌نظام قیصر خدمت میکردند. اما، عملا، آزادیهای اساسی از میان رفته بود؛ شهرها فقط مردانی را میتوانستند در رأس کارهای خود قرار دهند که مورد رضایت رومیها باشند. در ژانویه‌ی ۲۷ ق‌م، آوگوستوس اداره‌ی گل را سازمان

(۱) ovule (۲) Gaule (۳) Gallia

میدهد. گل گیسودار به سه ایالت منقسم میشود، آکیتن، سلتیک (seltik)، و بلژیک (که مرزهای قدیم خود را ثابت نگاه داشته است). تا ۱۷ ب‌م این مجموعه‌ی سه‌تائی تحت اداره‌ی یک مقام عالیرتبه، که مقرش در لیون است، قرار دارد. پس از تخلیه‌ی (۱۶ ب‌م) کرانه‌ی راست رود راین، رود تیبر بخش‌های مرزی را از گل جدا میسازد، که از آنها دو ایالت تشکیل میشود، ژرمانیای علیا و ژرمانیای سفلی.

مستعمرات رومی (ناربون، آرل، بزیه، فرژو، و اورانژ) یا لاتینی (کارکاسون، کولونی، آوینیون، تولوز، لیون، نیم، و ترو) برای نظارت بر سه بخش گل به وجود میآید. این مستعمره‌ها برای مردم گل نمونه‌هائی از زندگی شهری به شمار میرود. مالکین عمده‌ی هر کشورشهر به مراکز آن کشورشهر روی میآورند. زبان لاتینی بسرعت رواج مییابد، بدون آنکه در میان مردم روستاها رخنه کند. آیین مذهبی آوگوستوس و رم تظاهری رسمی است از پیوستگی مردم گل به امپراطوری روم. گل چنان مطیع روم به نظر میرسد که بزودی لژیونهای رومی آن را به سوی راین ترک میکنند.

تنها عاملی که برای تقویت میهنپرستی در مبارزه علیه تمدن برتر باقی مانده دروئیدها هستند که روم منظماً نفوذ آنها را درهم شکسته است، و نقش سیاسی و قضائی خود را بکلی از دست داده‌اند. آوگوستوس کسانی را که شارمند رومی شده‌اند از اجرای مراسم دینی خودشان منع کرده است.

IV ـ تهدید بربرها (قرون ۳م و ۴م). در قرن ۳م سپاهیان رومی قادر به جلوگیری از قبایل ژرمنی نیستند. دو بار (۲۵۸ و ۲۷۶) آلامانیها و فرانکها از گل عبور میکنند، و ویرانه‌هائی بر جای می‌گذارند. پس از این هجوم شهرها در باروهائی که بسرعت ساخته میشود خود را محصور میسازند. گل مثل بقیه‌ی امپراطوری دوچار بحران اقتصادی قرن میشود، و جمعیت بشدت کاهش مییابد. در ۲۵۸ سربازان راین رئیس خود پوستوموس (postumus) را آوگوستوس اعلام میکنند، و گالینوس، امپراطور قانونی، موفق به سرکوبی این نافرمانی نمیشود. امپراطوری گل‌در واقع یک امپراطوری غربی، که اسپانیا و برتانی نیز به آن ضمیمه شده است‌ـ ۱۵ سال (۲۵۸–۲۷۳) دوام میآورد. پوستوموس به دست سربازانش کشته میشود (۲۶۸)؛ جانشینانش کفایتی از خود نشان نمیدهند، و آورلیانوس در ۲۷۳ بآسانی گل را باز میگیرد. از همین زمان، امپراطورهای روم گروههای بربر را که اغلب اسرای جنگی هستند در گل سکونت میدهند. در قرن ۴م گل ناظر یک تجدید حیات اقتصادی است. مالکین عمده اکنون در قلب املاک خود در "ویلا"های مستحکمی به سر میبرند؛ این مالکین "قدرتمندانی" هستند که دهقانان، یا بردگان، کاملا از آنها اطاعت میکنند. اما از اواسط قرن ۳م گروههائی از محکومین و فراریان دهکده‌ها را دوچار وحشت ساخته‌اند، بدون آنکه بتوان آنها را کاملا از میان برد. در شهرها هنروران و سوداگران، در گروه‌های تعاونی، مجبورند حرفه‌های پدران خود را پیش گیرند. تنها پشتکار یولیانوس، و چند سال (۳۵۵ ـ۳۶۱) لشکرکشی برای عقب نشاندن آلامانیها و فرانکها، لازم بود تا این خطر و تهدید بربرها را از میان ببرد.

V ـ گرایش گلهای رومی به دین مسیح. در قرن ۲م مسیحیت در ناربونسیس[1] (nārbonensis) راه مییابد. در قرن ۴م جماعت شهرنشین به دین مسیح در آمده‌اند، اما روستاها در حال شرک باقی مانده‌اند، و مبلغانی برای تبلیغ آنها میکوشند.

VI ـ هجومهای بزرگ. در قرن ۵م جز بربرهای مؤتلف دیگر کسی برای دفاع سرزمین گل باقی نمانده است. در ۴۰۶ فرانکها اردوی متشکل از واندالها، سوئبها، و آلان‌ها را به گل راه میدهند، و این اردو مدت ۳ سال در گل میماند، و سپس رهسپار اسپانیا میشود. آلامانیها و فرانکها از این موقعیت مناسب استفاده کرده در ساحل چپ رود راین مستقر میشوند. در سال ۴۱۱ ویزیگوتها ناربونسیس را اشغال میکنند. آرموریکا دستخوش اغتشاشاتی است. برتانیها، که تحت هجوم ساکسونها قرار میگیرند، وطن خود را ترک کرده در غرب مستقر میشوند (حدسال ۴۴۰). بربرهائی که در گل مستقرند عملا ائتلافیونی هستند در خدمت نیروهای نظامی امپراطوری، اما چون منابع طبیعی ناحیه‌ای را که در آن مستقرند خیلی زود مصرف میکنند، ناپایدارند. در ۴۵۲ و ۴۵۴ آیتیوس کوشش فراوان برای تثبیت این بربرها و استفاده از آنها بر علیه مهاجمین به کار میبرد؛ بدین ترتیب موفق میشود که در ۴۵۱ حمله‌ی آتیلا را متوقف سازد. اما تماس با ایتالیا بزودی قطع میشود، و امپراطوری غرب از میان میرود (۴۷۶). ویزیگوتها بیش از نیمی از گل را اشغال کرده‌اند؛ اما آینده در دست فرانکها است؛ کلوویس I (۴۸۱–۵۱۱)، که به دین مسیح در آمده و مورد حمایت اسقفها است، گل را تسخیر میکند. گلهای رومی با رغبت وی را به عنوان ارباب میپذیرند، و اندکی بعد نام فرانکها را برای خود اختیار میکنند.

قرنها ساکنین فرانسه خود را از اعقاب ژرمنها میپندارند، از سوی دیگر تمدن در پیشرفت خود در پی رسیدن به منابع رومی است. باید تا قرن ۱۹م انتظار کشیده شود تا برای فرانسویان ریشه‌ی گلی میهن و ملت آنان مکشوف شود.

هنر در گل

VII ـ معماری و شهرسازی. تا قرن اول ق‌م، در قسمت اعظم گل، بنائی جز ساختمانهای چوبی و گلی وجود نداشت. فقط نواحی مدیترانه‌ای، که تحت تأثیر هنر یونانی قرار داشت و سپس به دست رومیها افتاد، آثاری از معماریهای قدیمتر دارد. از عهد آوگوستوس، یک شهرسازی پردامنه ساختن بناهای عمومی را بر انگیخت. ساختمانهای یونانی‌ـرومی الگوهای ساختمانی قرار میگرفت، و به این ترتیب آمفی‌تئاترها (در نیم، آرل، بوردو، و غیره)، تئاترها (آرل، فرژو، وین، لیون، و غیره)، معابد، بناهای یادبود، پلها (پل یولیوس و پل فلاویانوس)، و دروازه‌های شهری ساخته شد.

VIII ـ مجسمه‌سازی. در گل مستقل مجسمه‌سازان سلتی موفق به ترکیب شگرفی از عناصر شده‌اند که از حالات گوناگون هنر ایتالیائی‌ـیونانی گرفته شده است.

مجسمه‌های گلی‌ـرومی در ۳ گروه طبقه‌بندی میشود،

(۱) آثاری که به وسیله‌ی هنرمندان خارجی در گل وارد یا اجرا شده است؛ (ب) آثار کارگاههای محلی تحت مدیریت مجسمه‌سازان ایتالیائی؛ (پ) تولید فراوان کارگاههای ایالتی که موفقیت آنها در مجسمه‌های دینی است.

IX ـ هنرهای فلزی. در این زمینه تمایلات عمیق هنر سلتها به چشم میخورد. سلتها در طی عصر آهن تدریجاً فورمولهای تزیینی خود را، در تماس با دنیای یونانی‌ـرومی که الگوهای باشکوهی بدانها میدهد، غنی ساخته بودند.

X ـ سرامیک. سرامیک گلها تنوع فراوان محلی را نشان میدهد. مراکز مهم سرامیک، در قرون اول و ۲م، عبارتند از، ناحیه‌ی آلیه؛ وادی رون (لیون و وین)؛ مونتان (تارن). در شمال، کارگاههای آلزاس، رنانی، و آرگون فعالیت خود را تا قرن ۴م ادامه دادند.

XI ـ شیشه‌گری و میناکاری. فقط اشیاء زینتی (دستبند و مروارید) وارداتی گواههای استعمال شیشه در زمان استقلال گل هستند. در قرن ۴م، در لش گل، به خصوص در کولونی، شیشه‌گران بطریهائی به اشکال گوناگون (سر آدمی، خوشه‌ی انگور، و حیوانات)، ظروفی شیشه‌ای برای آشامیدن با نقوش خاص به وجود میآوردند.

میناها در قرن ۴م ق‌م، به شکل میخهائی که سر آنها مینای قرمز کار شده و به اشکال دیگر، ظاهر میشود (موزه‌ی بریتانیائی). کارگاههای میناکاران گل در کوه بووره[2] (bēvre) کشف شده است. در زمان رومیان قطعات میناکاری‌شده فراوان است.

نیز ← فرانسه، قسمت VII ـ گل قدیم و پیدایش فرانسه.
گل، ایالت: ← گل، سرزمین.
گل، شارل دو: ← دوگل، رئیس جمهور فرانسه.
گل، عید: ← پنجاهه، عید.

گلاب (golāb)، آب مقطر گل سرخ. به سبب رائحه‌اش، برای معطر ساختن بعضی از غذاها و شیرینیها، و نیز در توالت به کار میرود. نیز ← قمصر.

گل آب (gole āb) یا **لوطس** (lutos)، نام چند گیاه آبی. گل آب معروف مصری (*Nymphaea*)، که نماد ملی مصر است، گل آبی یا سفید دارد. گل آب هندی (*Nelumbo nucifera*) گیاهی آبی است با گلهای بزرگ قرمز، و کیسه‌ی تخمهای آن مانند نوک فواره است؛ غنچه‌های این گل آب یکی از نمادهای مذهبی و صنعتی هند است. گل آب امریکائی (*Nelumbo lutea*) گلهای زرد دارد. نیز ← نیلوفر؛ لوطس‌خوران.

گلاب[3]، سر جان بگت (sər jān bagət glāb*)، معروف به **گلاب پاشا**، ۱۸۹۷– ، مرد جنگی و فرمانده بریتانیائی، و فرمانده (۱۹۳۹–۱۹۵۶) لژیون عرب. پس از آنکه ۳ بار در جنگ I زخمی شد، در صنف مهندسی نظامی بریتانیا به عراق رفت. رفته رفته به زبان و رسوم عرب آشنا شد، و از خدمت در ارتش استعفا داد تا آزادانه‌تر بتواند برای بهبودی وضع اعراب خدمت کند. در ۱۹۳۰ به لژیون عرب پیوست، و کوشید تا حوادث مرزی اردن و عربستان سعودی را ریشه‌کن کند. هنگامی که

(۱)Narbonensis (۲)Beuvray (۳)Glubb

فرماندهی لژیون عرب را به عهده گرفت (۱۹۳۹) افراد لژیون بسیار ورزیده و کارآزموده شده بودند. پس از جنگ فلسطین (۱۹۴۸) که ناسیونالیسم عربی قوت گرفت، نفوذ وی در اردن متزلزل شد، و به اندازه‌ای مورد انتقاد قرار گرفت که ملک حسین ناچار شد او را برکنار کند (۱۹۵۶).

گل‌آبادکان: ← گلبایگان، شهر.

گلاب پاشا: ← گلاب، سر جان بگت؛ لژیون عرب.

گلابتون (golābatun)، تاری که در زربافی و نقده‌کوبی به کار میرود، و در انواع قیمتی، مغز آن ابریشم است و بر گرد آن رشته‌های نازکی از نقره‌ی آمیخته با طلا میپیچند. معمولا، مقدار طلای این رشته‌ها ۲ تا ۳ درصد است، اما در گلابتون بعضی از زریهای عهد صفویه تا ۵۰٪ طلا به کار رفته است. نیز ← گلدوزی.

گلابتوندوزی: ← گلدوزی.

گل ابریشم: ← اقاقیا.

گلاب سینگه: ← کشمیر، تاریخ.

گلابی (golābi)، میوه‌ی درختی (درخت گلابی) از نوع بوردس (*Pyrus*)، بسیار نزدیک به سیب. از نامهای دیگرش امرود (amrud) و خوج (xuj) است. برای مصرف تازه یا کنسرو در بسیاری از کشورها کاشته میشود. انواع مختلف آن از دو جنس به دست میآید، یکی درخت گلابی اروپائی (*P. communis*) و دیگری درخت گلابی آسیائی (*P. pyrifolia*)، که از ترکیب آنها اشکال گوناگون به دست آمده است.

گلابی آلیگاتور: ← آووکادو.

گلابی خاردار (golābie xārdār)، قسمی کاکتوس از نوع اوپونتیا (*Opuntia*)، دارای ساقه‌های پهن و مرکب از قطعات گرد یا بیضی، و میوه‌های رنگین خوراکی. در مکزیک برای پرچین باغها و در کشورهای معتدل برای زینت کاشته میشود. گلابی‌های خاردار موسوم به انجیر امریکائی (*O. ficus-indica*) و تونا (*O. tuna*) را در نواحی گرمسیر میکارند، از میوه، ساقه، و تخم آنها مواد غذائی گوناگون به دست میآید.

گلاپ، جورج هارس: ← گالوپ، جورج هارس.

گلاتس[1] (glāts)، لهستانی **کلوتسکو**[2] (klotsko)، شهر (جم تخمیناً ۲۵٬۰۰۰)، چغ لهستان، بر رود نایسه. در ایالت سیلزی سفلی (آلمان) بود، و در ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان در آمد. از مراکز داد و ستد و دارای صنایع نساجی، فلزگری، تصفیه‌ی قند، و استخراج سنگ لوح است. **گلاتسر گبیرگه**[3] (glātser gebirge) [= کوههای گلاتس] رشته‌ای از کوههای سودت است، و ارتفاعش در مرز چکوسلواکی به ۱٬۴۲۵ متر میرسد.

گلاتسر گبیرگه: ← گلاتس.

گلاتکوف[4]**، فیودور واسیلیویچ** (fiodor vāsil-yevic glātkof)، ۱۸۸۳–۱۹۵۸، نویسنده‌ی روسی. دوران خردسالی و جوانی او به سیر و سیاحت در سواحل ولگا و ل قفقاز گذشت. شرح این دوره را در داستان کودکی من (سال ۱۹۴۹، برنده‌ی جایزه‌ی ستالین) آورده است؛ در این کتاب نفوذ داستانهائی از گورکی که در باب دوره‌ای مشابه از زندگی خود نوشته مشهود است. شهرت گلاتکوف به سبب داستان سیمان (سال ۱۹۲۶) است، که زمینه‌ی آن دوره‌ی صنعتیسازی روسیه پس از پایان (سال ۱۹۲۰) جنگ داخلی است.

گل اخرا: ← اخرا.

گل‌آخور (gol.āxur)، ده (جم ۱٬۰۸۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان آتش‌بیگ، شهرستان هشترود، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴۰کیلومتری غ سراسکند. محصولش غلات و حبوبات است.

گلادستون[5] (glādston) انگلا **ویلیام یوئرت گلدستون** (wilyām yuərt gladstŏn)، ۱۸۰۹–۹۸، رجل سیاسی بریتانیائی و شخصیت برجسته‌ی حزب لیبرال در ۱۸۶۸–۹۴، نخست‌وزیر (۱۸۶۸–۷۴، ۱۸۸۰–۸۵، ۱۸۸۶، و ۱۸۹۲–۹۴). خطیبی توانا، متبحر در امور مالی، و مؤمن به کلیسای انگلیکان بود. در ۱۸۳۲ به عنوان عضو جوان حزب توری به پارلمنت راه یافت، و بزودی مورد حمایت سر ر. پیل قرار گرفت. در ۱۸۳۴–۳۵ معاون وزارت جنگ و مستعمرات بود. در ۱۸۴۱ معاون و در ۱۸۴۳ رئیس اداره‌ی بازرگانی بود. در ۱۸۴۵–۴۶ که وزیر مستعمرات بود از تجارت آزاد و از اقدامات دولت برای لغو سیاست حمایت جانبداری کرد. با استعفای پیل، او نیز استعفا داد. علاقه‌ای که به رهبری سیاست اقتصاد ملی داشت وی را به سوی لیبرالها جلب کرد. در ۱۸۵۲–۵۵ و ۱۸۵۹–۶۶ که وزیر دارائی بود مالیاتها را کاهش داد.

گلادستون در اولین دوره‌ی نخست‌وزیریش (۱۸۶۸–۷۴) موفق به اصلاحاتی شد، انحلال کلیسای ایرلند؛ نخستین اصلاح کشاورزی در ایرلند؛ اصلاحاتی در آموزش عمومی، اصلاح قانون انتخابات. اما پیوسته با مخالفت ملکه، که تحت تاثیر ب. دیزریلی قرار داشت، مواجه میشد. اصلاحاتش موجب نارضائی محافظه‌کاران، که او را افراطی میشمردند، و رادیکالها، که وی را نالایق میدانستند، بود. ضمناً اقدامات ضد الکلی او همه را خشمگین ساخته بود. همه‌ی اینها موجب شد که در سال ۱۸۷۴ هم از نخست‌وزیری و هم از ریاست حزب لیبرال استعفا دهد، و دیزریلی به جای وی نخست‌وزیر شود.

وقایع اسفناک خاورمیانه و سیاست دیزریلی موجب شد که گلادستون مبارزه‌ی خود را از سر گیرد و به ریاست حزب لیبرال باز گردد. حملاتی که به دیزریلی در مورد جنگ زولو و جنگ افغانستان و سیاست حمایت دولت از امپراطوری عثمانی کرد افکار عمومی را بر انگیخت، و دگربار وی را به نخست‌وزیری رسانید (۱۸۸۰). در این دوره نیز، علی رغم سوء نیت ملکه نسبت به او، موفق شد یک قانون جدید اصلاحات ارضی برای ایرلند به تصویب رساند (۱۸۸۱)، اصلاح جدیدی در انتخابات به عمل آورد، اما باز هم نارضائی حاصل در میان اعضای پارلمنت پدید آمد. این بار تصمیم گرفت که مسائل بغرنج ماوراء بحار را، که در افغانستان و افریقای جنوبی به صورت حادی در آمده بود، تصفیه کند، ولی وخامت اوضاع در مصر وی را ناچار ساخت که در ۱۸۸۲ برای اعاده‌ی نظم به قوای بریتانیا اجازه‌ی دخالت دهد. آینده‌ی امپراطوری حتی در داخل مملکت متحد، یعنی در ایرلند، نیز مورد تهدید واقع شده بود. وی معتقد بود که تسلط بریتانیا بر جزایر مجاور عادلانه نیست، و باید این بیعدالتی جبران شود. از آن پس پی در پی دست به اقدامات لازم برای آشتی با ایرلند زد، قانون کشاورزی ۱۸۸۱ و موافقت با چ. ا. پارنل در ۱۸۸۲. حتی در ۱۸۸۵ به این فکر افتاد که یک خودمختاری کامل (← فرمانروائی میهنی) به ایرلند داده شود. وقتی که پس از چند ماه کناره‌گیری دوباره در ۱۸۸۶ زمام امور را به دست گرفت، برای برقراری همین فرمانروائی میهنی، که بیشتر هموطنانش از آن وحشت داشتند، به مبارزه پرداخت. این بار نیز برنامه‌اش عملی نشد، و دولت او و حزب لیبرال متلاشی شد.

گلادستون باآنکه شنوائی و دید خود را از دست میداد، از فعالیت خویش دست نکشید، و برای بار آخر به نخست‌وزیری رسید (۱۸۹۲). در حالی که اختلافات اجتماعی متزایداً در مملکت حکمفرما بود، این نخست‌وزیر و رهبر لیبرال سالخورده تمام افکارش متوجه قانون فرمانروائی میهنی بود، که این بار هم با مخالفت لردها خنثی شد.

گلادیاتور[6] (glādiātor)[لتی، = شمشیرکار]، در روم قدیم، عنوان افراد طبقه‌ی مخصوصی که در ملأ عام برای تماشای مردم نبرد میکردند. پیکار گلادیاتورها معمولا در آمفی‌تئاترها برگزار میشد. پیکارهای گلادیاتوری احتمالا نزد اتروسکها اصلا جزء مراسم تشییع جنازه بود، و از آنجا وارد روم شد. گلادیاتورها معمولا در دسته‌های 100نفری (در نمایشهای سلطنتی عده‌ی آنها گاه به ۵٬۰۰۰ میرسید) دو به دو با هم میجنگیدند، و از لحاظ اسلحه و لباس رزم متفاوت بودند، و مثلا گاه گلادیاتوری که با لباس و تجهیزات سنگین سخت مسلح بود با دیگری که تقریباً لخت و تنها سلاحش یک نیزه بود جنگ میکرد. اغلب، گلادیاتورها را وادار به جنگ با جانوران وحشی نیز میکردند. معمولا فاتح آن را که مغلوب شده بود میکشت، مگر اینکه مردم خواستار میشدند که بر جان او ابقا کند. در ابتدا، گلادیاتورها همواره از بردگان یا زندانیان (مسیحی یا جز آن) بودند، و تعلیمات سختی به آنان داده میشد، و بعضی محبوبیت فراوان مییافتند. بعداً، بردگان آزادشده‌ی مستمند برای امرار معاش به گلادیاتوری میپرداختند، و عاقبت بعضی از افراد طبقه‌ی حاکمه به عنوان تفنن در پیکارهای گلادیاتوری شرکت میکردند. قسطنطین I مسابقات گلادیاتوری را ممنوع کرد (۳۲۵)، اما عملا این مسابقات تا ۴۰۵ ادامه داشت. بعضی از گلادیاتورها، به رهبری سپارتاکوس، در سومین جنگ بردگان (۷۳–۷۱ ق‌م) شرکت کردند.

گلاذین[7] (golāzin)، شکل قرار گرفتن گلها بر روی یک گیاه. ساقه‌ای که هر گل با پایک[8] (pāyak) خود به آن متصل میشود محور نام دارد. اگر محور منشعب نشود (مانند لاله و بنفشه)، گلاذین را منفرد[9]، و اگر منشعب شود آن را مجتمع می‌نامند. گلاذین مجتمع نیز به دو نوع ساده و مرکب تقسیم میشود.

گلاذین ساده به نوبه‌ی خود به گلاذین محدود[10] و گلاذین نامحدود[11] تقسیم میشود. در گلاذین محدود محور گل فقط به یک گل ختم میشود و بدین ترتیب

(۱) Glatz (۲) Klodzko (۳) Glatzer Gebirge (۴) Gladkov (۵) Gladstone (۶) gladiator (۷) inflorescence
(۸) pedicel (۹) solitary (۱۰) determinate (۱۱) indeterminate

رشد آن متوقف میگردد، و حال آنکه در گلاذین نامحدود محور گل تا مدتی به رشد خود ادامه میدهد. از انواع گلاذین سادهی نامحدود میتوان اینها را بر شمرد: خوشه[1] که در آن پایکها به فواصل مساوی بر محور قرار گرفتهاند؛ سنبله[2] که شبیه خوشه است ولی گلهای آن بیدم (بدون پایک) هستند؛ دیهیم[3] که در آن پایکهای تحتانی بلندترند، و همهی گلها در یک سطح قرار میگیرند؛ چتر[4] که در آن پایکها همه از نوک دمگل خارج شده شکل سیمهای داخل چتر را پیدا میکنند؛ کلاه پرک[5] (kolāparak) که در آن دستهای از گلهای بیدم بر سر نهنج قرار گرفتهاند (آفتابگردان).

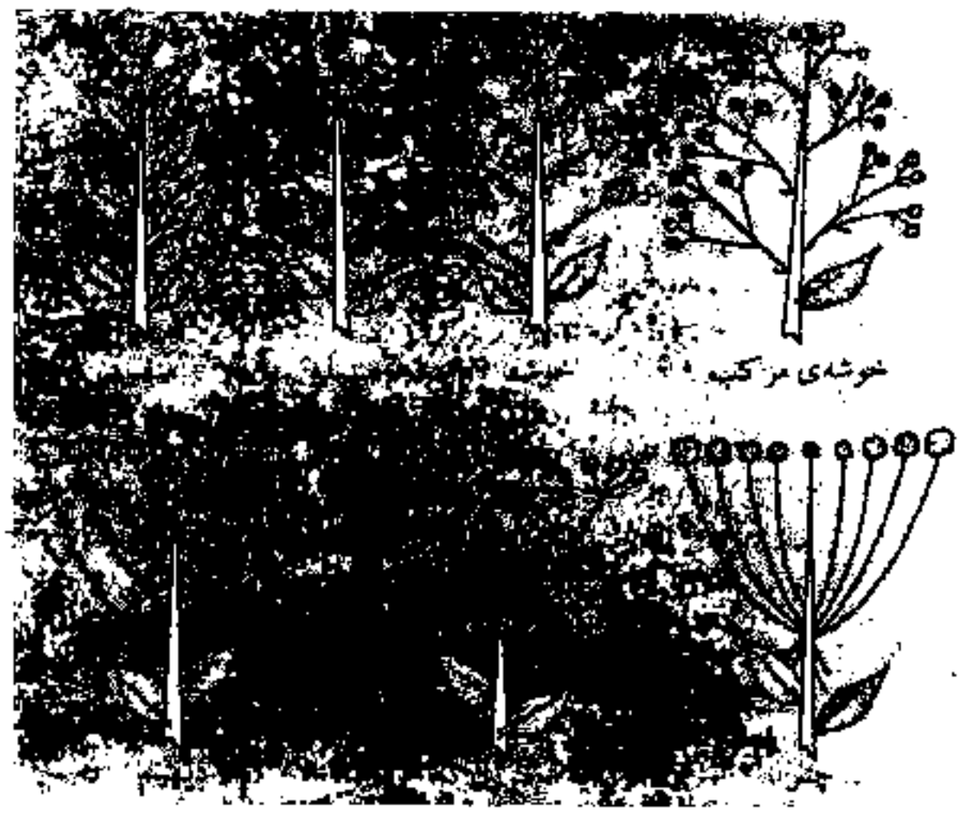
خوشهی مرکب

از انواع گلاذین سادهی محدود گرزن[6] (gurzan) است که یکی از اقسام آن به صورت دستهگلی است با سر هموار، که گل مرکزی آن اول باز میشود.

گلاذین مرکب آن است که دمگلهای فرعی آن منشعب میشوند، مانند خوشهی مرکب[7] مو.

گلاروس[8] (glārus)، فنس **گلاریس** (glāris)، ایالت [کانتون] (۶۸۰ کم۲، جم ۱۴۸٬۴۵۰)، ش قسمت مرکزی سویس. کوهستانی و متناسب برای دامپروری است، و درههایش جنگلها و مراتع دارد. دامداری، کارخانههای نیروی برقابی، و صنایع پنبهای دارد. سکنه عمدهٔ پروتستان و آلمانیزبانند. مرکزش، **گلاروس** (جم ۵٬۸۵۲)، نزدیک مرز لیختنشتاین است. توپنگلی در ۱۵۰۶–۱۶ در اینجا کشیش بود.

گلاریس، سویس: ← گلاروس.

گلازر[9]، **ادوارد** (eduārd glāzer)، ۱۸۵۵–۱۹۰۸، پوینده‌ی اتریشی در عربستان جنوبی. کاوشهای مهمی در سبا انجام داد. نیز ← قتبان.

گلازر[9]، **کریستوف** (kristof glāzer)، فت ۱۶۷۸، شیمیدان سویسی. در خدمت لوئی XIV فرانسه بود. کشف سولفات پوتاسیوم، کلورور ارسنیک، و بعضی مواد دیگر به او منسوب است.

گلازونوف[10]، **آلکساندر کنستانتینوویچ** (-ālek sāndr konstāntinovic glāzunof)، ۱۸۶۵–۱۹۳۶، بزرگترین آهنگسازان روسی سمفونی نسل بعد از چایکوفسکی؛ متولد سن پطرزبورگ (شهر لنینگراد). خاندانش در ۳ نسل از ناشرین کتاب بودند. مادرش در پیانو از شاگردان بالاکیرف بود، و فرزند خردسال خود را به نزد استاد برد، و وی به توصیهی بالاکیرف در خدمت ریمسکی-کورساکوف به تحصیل پرداخت (همین شاگرد بعدها کورساکوف را در تنظیم و اتمام اپرای شاهزاده ایگور یاری کرد). این کار در سال ۱۸۸۰ آغاز شد، و سال بعد گلازونوف نخستین سمفونی خود را نوشت، که در اوایل ۱۸۸۲ در مولد وی اجرا شد. در این سمفونی چند بار تجدید نظر به عمل آمد، و در سال ۱۸۸۶ میتروفان پتروویچ بلیایف[11] (mitrofān petrovic helyāyef، ۱۸۳۶–۱۹۰۴)، تاجر میلیونر روسی چوب، آن را به طبع رسانید، و این امر آغاز کار مؤسسهی مشهوری شد که بلیایف برای نشر آثار موسیقی تأسیس کرد، و بعدها گلازونوف در اداره‌ی آن همکاری داشت. در سال ۱۸۸۶ گلازونوف دومین سمفونی خود را به اتمام رسانید. در این زمان وی به عنوان وارث گروه آهنگسازان ملی روسیه شناخته شده بود، و آهنگهایش را به سبک آنان میساخت. پس از دیدار (۱۸۸۴) با لیست در وایمار تحت نفوذ وی نیز قرار گرفت. به سبب تأثر او از آثار بعضی دیگر (خاصه واگنر و چایکوفسکی)، بعدها موسیقی او جنبه‌ی التقاطی یافت. وی از سال ۱۸۹۹ استاد کنسرواتوار موسیقی سن پطرزبورگ بود، و در سال ۱۹۰۶ به مدیریت آنجا رسید. پس از انقلاب روسیه، تا ۱۹۲۸ در مقام خود باقی بود، ولی در تابستان ۱۹۲۸ از روسیه خارج شد. زمستان ۱۹۲۹–۳۰ را در امریکا گذرانید، و سپس در پاریس سکنی گزید و در همان جا درگذشت.

آثارش مشتمل است بر هشت سمفونی و پوئم سمفونیکهای متعدد (ستنکا رازین، دریا، کرملین، و غیره)، یک کنسرتو برای ویولن، ۲ کنسرتو برای پیانو، ۸ کوارتت زهی، بالهها، و قطعاتی برای پیانو.

گلاستر[12] (glāstər)، شهر (جم ۲۵٬۷۸۹)، ل‌ش ایالت ماساچوست، کشمت. از اواخر قرن ۱۹م تفرجگاه تابستانی و محبوب هنرمندان است.

گلاستر، شهر و ولایت، انگلستان: ← گلسترشر.

گلاستر[12]، **ارل آو** (ërl āv glāstər*)، نامش **رابرت**[13] (rābərt)، فت ۱۱۴۷، از اشراف انگلیسی؛ فرزند نامشروع هنری I. هنری در ح ۱۱۲۱ مقام ارلی گلاستر را برای او ایجاد کرد. پس از مرگ (۱۱۳۵) هنری، از ادعای سلطنت امتناع و ستیون را یاری کرد. اما در ۱۱۳۸ میان آنها اختلاف افتاد، و رابرت به طرفداری از ادعای سلطنت خواهر ناتنی خود متیلدا بر خاست. بعداً برای جلب حمایت ژوفروا پلانتاژنه (شوهر متیلدا) به فرانسه رفت، و با پسر وی (بعداً هنری II) به انگلستان بازگشت. رابرت خاندان آنژون را متحد نگاه داشت، و برای سلطنت متیلدا سخت کوشید.

گلاستر، نهمین **ارل آو**: ← گلاستر، هشتمین ارل آو.

گلاستر[14]، هشتمین **ارل آو**، لقب **گیلبرت د کلر**[15] (gilbərt də kler)، ۱۲۴۳–۹۵، از اشراف انگلیسی؛ پسر ← (هفتمین) ارل آو گلاستر (ریچارد د کلر). با نوهی هنری III ازدواج کرد (۱۲۵۳). از رهبران گروه بارونهائی بود که تحت رهبری ← سیمون د مانتفرت با هنری در افتاده بودند؛ در سال ۱۲۶۴ هنری تسلیم گیلبرت شد. در سال ۱۲۶۵، گیلبرت پسر هنری (بعداً ادوارد I) را علیه مانتفرت یاری کرد، ولی در ۱۲۶۶ به گروه بارونها بازگشت، اما عاقبت به طرفداران شاه پیوست، و ادوارد را در جلوس (۱۲۷۲) به سلطنت همراهی کرد. ازدواج اولش را باطل کردند. و در ۱۲۹۰ با دختر ادوارد ازدواج کرد. مانند پدر، عناوین ارل آو کلر و ارل آو هارتفرد نیز داشت. پسرش، **گیلبرت د کلر**، ملقب به (نهمین) **ارل آو گلاستر** (و ارل آو کلر و ارل آو هارتفرد) ۱۲۹۱–۱۳۱۴، چندین بار نایب‌السلطنه‌ی انگلستان بود، و در نبرد بنکبرن به قتل رسید.

گلاستر[16]، هفتمین **ارل آو** (ërl āv glāstər*)، لقب **ریچارد د کلر**[17] (ricārd də kler)، ۱۲۲۲–۶۲، از اشراف انگلیسی. چند سالی با دودلی در خدمت به هنری III بود، ولی عاقبت در پارلمنت دیوانه (سال ۱۲۵۸) از رهبران بارونهای مخالف شاه شد؛ او و ← سیمون د مانتفرت برجستهترین چهرههای سیاسی روز انگلستان و رقیب یکدیگر شدند. بعداً ریچارد گاه طرفدار هنری و پسرش ادوارد بود، و گاه با آنان نزاع داشت. وی عناوین ارل آو کلر و ارل آو هارتفرد نیز داشت.

گلاستر[18]، **دیوک آو** (diuk āv glāstər*)، لقب **تامس آو وودستاک**[19] (tāməs āv wudstāk)، ۱۳۵۵–۹۷، از اشراف انگلیسی؛ پسر هفتم ادوارد III. در ابتدای سلطنت ریچارد II از حامیان او بود، اما بعد از ۱۳۸۵ به بارونهای مخالف او پیوست، و از رهبران توطئهی طرد مایکل د لا پول و دیگر مشاوران مقرب شاه شد. پس از آنکه ریچارد بر اوضاع تسلط یافت (۱۳۸۹)، تامس با او آشتی کرد، و در التزام رکاب وی به ایرلند رفت (۱۳۹۴). بعداً به مخالفت با سیاست صلح ریچارد با فرانسه بر خاست، و عاقبت به خیانت محکوم شد. ظاهراً به فرمان ریچارد در زندان به قتل رسید.

گلاستر[20]، **دیوک آو**، نامش **هامفری**[21] (hāmf-ri)، ۱۳۹۱–۱۴۴۷، از اشراف انگلیسی؛ پسر هنری IV و برادر هنری V. بعد از جلوس هنری V، دوک گلاستر و ارل کیمبریج شد، و در جنگهای هنری در فرانسه خدمت کرد. در ۱۴۲۰–۲۱، در غیاب هنری، نایب‌السلطنه‌ی انگلستان بود. بعد از آنکه هنری VI در کودکی به سلطنت رسید (سال ۱۴۲۲)، در شورای نیابت سلطنت نفوذ فراوان داشت، و در ۱۴۳۵ ولیعهد شد. در ۱۴۴۱ زوجه‌ی او به اتهام جادوگری بر ضد شاه محبوس شد، و اهمیت سیاسی گلاستر عملا از میان رفت. در ۱۴۴۷ به اتهام توطئه برای قتل شاه زندانی شد و در زندان درگذشت.

هامفری مردی تحصیلکرده بود، و به اهل فضل و ادب عنایت و با رهبران اومانیسم جدید در ایتالیا مکاتبه داشت، و کتابخانه‌ی معتبری گرد آورد. از حامیان دانشگاه آکسفرد بود، و کتب اهدائی او منشأ کتابخانه‌ی بودلیان شد.

---

(۱)raceme (۲)spike (۳)corymb (۴)umbel (۵)head (۶)cyme (۷)panicle (۸)Glarus (۹)Glaser (۱۰)Glazunov (۱۱)Belyaev (۱۲)Gloucester (۱۳)Robert (۱۴)Gloucester (۱۵)Clare (۱۶)Gloucester (۱۷)Clare (۱۸)Gloucester (۱۹)Woodstock (۲۰)Gloucester (۲۱)Humphrey

گلاسترشر[1] (glāstəršər) یا **گلاستر**[2]، ولایت (۳٬۲۵۰ کمه، جه ۱٬۰۰۰٬۴۹۳)، غ انگلستان. تپه‌های کاتسولد[3] (kātswold) در قسمت شرقی آن و عمدهٔ چراگاه گوسفند است؛ در قسمت مرکزی دره‌ی حاصلخیز رود سورن (و ریزابه‌هایش ایون علیا و ایون سفلی. ← ایون) قرار دارد، که فراورنده‌ی لبنیات است؛ در قسمت غربی دین[4] (din) قرار دارد. صنایع آن در اطراف بریستول متمرکز است. آثار مذهبی بسیار دارد. مرکزش، شهر **گلاستر** (جه ۶۹٬۸۶۷)، بر رود سورن و از مراکز صنعتی است، و کلیسای جامع دارد. در دوره‌ی ساکسونها پایتخت مملکت مرشا بود.

گلاستنبری[5] (glāstənbəri)، شهر (جه ۵٬۷۹۶)، ولایت سامرست، جغ انگلستان. افسانه‌های بسیار به آن وابسته است. بر طبق یکی از آنها، قدیس یوسف رامه‌ای اولین کلیسای انگلستان را در اینجا بنا نهاد. بر طبق روایتی دیگر، گلاستنبری همان جزیره‌ی اولان ← افسانه‌ی آرثر است. دیر آن از قرن ۸م میباشد.

گلاسکو، شهر، ← گلاسگو.

گلاسگو[6] (glāsgō) یا **گلاسکو**، شهر (جه ۱٬۰۵۴٬۹۱۳) و دریابندر، اسکاتلند، بر دو طرف رود کلاید به فاصله‌ی ۳۵کیلومتری مصب آن (۱۱ پل سواحل شمالی و جنوبی کلاید را مرتبط میسازند). در ۷۶ـ کیلومتری غ‌غ ادنبورگ و ۶۴۵کیلومتری لغ لندن واقع است. از ۱۴۵۴ "شهر سلطنتی"[7] (عنوان شهرهائی در اسکاتلند که وجود و حقوقشان ناشی از فرمانی سلطنتی است) بوده است. از جنبه‌ی جغرافیائی در ولایت لنارک است، ولی از لحاظ حکومت محلی یک ولایت میباشد. از حیث وسعت سومین شهر جزایر بریتانیا است. مرکز تجارتی اسکاتلند و کانون یکی از عظیمترین پهنه‌های صنعتی جهان است. کشتیسازی از مهمترین صنایع آن میباشد. از صنایع دیگرش صنایع آهن و فولاد، مهندسی، صنایع شیمیائی، چرم، توتون، و نساجی است.

شهر دارای دو دانشگاه است، یکی دانشگاه گلاسگو (تأسیس ۱۴۵۰)، که دارای دانشکده‌های علوم، ادبیات، طب، الاهیات، حقوق، مهندسی، و تحقیقات هسته‌ای است، و دیگر دانشگاه جدید سترثکلاید[8] (strathklāyd؛ تأسیس ۱۹۶۳)، که قبلا "کالج سلطنتی علم و فن" بود. شهر دارای ۵۲ پارک و ۸۲ زمین بازی برای اطفال است. کلیسای جامع سنت مانکو[9] (sent māngo) در قرون ۱۲م–۱۳م بنا شد. موزه‌ها، گالریها، و تئاترهای متعدد دارد. فرودگاه محلی در ۸کیلومتری غ‌لغ شهر و فرودگاه بین‌المللی پرستویک[10] (prestwik) در ۴۵کیلومتری جغ آن است.

شهر گلاسگو در اواسط قرن ۶م به توسط قدیس مانکو تأسیس شد، و وی قدیس حامی شهر شمرده میشود.

گلاسگو[11]، **الن** (elən glāsgō)، ۱۸۷۴–۱۹۴۵، بانوی داستاننویس امریکائی. از مردم ویرجینیا بود. در آثارش تغییر شرایط اجتماعی نواحی جنوبی امریکا را بر اثر زندگی صنعتی جدید عرضه میکند، از آن جمله است ویرجینیا (۱۹۱۳)، و در این زندگی ما (۱۹۴۱؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس).

گلاسیوس[12] II (gelāsius–)، فنس **ژلاز**[13] (jelāz)، فة ۱۱۱۹، پاپ (۱۱۱۸–۱۹). از مردم گائتا (ایتالیا) و نامش جووانی دا گائتا[14] (jovānni dā gāetā) بود. در ۱۱۱۸ به جانشینی پاسکالیس II انتخاب شد. طرفداران امپراطور سخت با او بدرفتاری کردند، و امپراطور هانری V دو بار وی را از رم اخراج کرد، و ناپاپ گرگوریوس VIII را به‌جایش نشاند. در فرانسه در گذشت. کشمکشهای دستگاههای پاپی و امپراطوری در زمان جانشینش، کالیکستوس II، پایان یافت. نیز ← پاپ، جدول.

گلاسیوس[15] I، **قدیس** (qeddis gelāsius–)، فنس **ژلاز**[16]، فة ۴۹۶، پاپ (۴۹۲–۹۶). او را یکی از بزرگترین معماران اولویت دستگاه پاپی شمرده‌اند. در نامه‌ای به آناستاسیوس I، امپراطور روم شرقی، چنین مینویسد، "دو قدرت است که این جهان تحت حکومت آنهاست: قدرت مقدس کهنوت و قدرت شاهان". وی معتقد بود که هر دو قدرت منشأ الاهی و در امور مربوط به خود استقلال دارند. ذکرانش ۲۱ نوامبر است. نیز ← پاپ، جدول.

گلاشکرد (golāškerd)، دهستان (جه ح ۶٬۸۱۴ سة ۱۳۴۵ هش)، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۵ آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. مرکبات آن از لحاظ مرغوبیت معروف است. مرکزش، **گلاشکرد** (جه ۹۰۰؟)، در ۵۵کیلومتری غ کهنوج واقع است. محصولش غلات و خرما است. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ هش نیامده است.

گل اطلسی (gole atlasi)، گلی از تیره‌ی بادنجانیان و از نوع پتونیا (*Petunia*)، که به شکل قیف، و عطر بسیار ملایم آن هنگام شب بیشتر است.

گل‌افشان: ← کاهی.

گل‌افشان، بیماری، ← سرخک.

گلاگولیتی، الفبا، ← سلاوونیک کلیسائی.

گلامز[17] (glāmz)، در آثار شکسپیر **گلامیس**[17] (glāmis)، دهکده‌ای در ولایت انگس، اسکاتلند. ملکم II نزدیک آن در گذشت (۱۰۳۴). مکبث از امرای آن بود. کاخ آن مقر ارلهای سترثمور و کینگهورن بود. الیزابت همسر جورج VI انگلستان و شاهزاده‌خانم مارگارت در اینجا متولد شده‌اند.

گلامیس، دهکده، اسکاتلند، ← گلامز.

گل انگشتانه[18]، گیاهی بسیار سمی که گلهایش معمولا به شکل یک انگشت است، با برگهای سبز و گلهای زرد گمرنگ یا ارغوانی روشن، از تیره‌ی (Scrofulariacea). از انواع معروف آن، گل انگشتانه‌ی ارغوانی (*Digitalis purpurea*)، گیاهی است دوساله، که به بلندی ۲ متر میرسد و برای تزیین در باغها کاشته میشود. برگهای این گیاه محتوی آلکالوئیدی به نام **دیژیتالین**[19] (dijitā-lin)، به فورمول شیمیائی $(C_5H_4O_2)_x$، است که در امراض قلبی به کار میرود. مزه‌اش بسیار تلخ است، و عطسه میآورد. در آب نامحلول، و در الکل و کلوروفورم محلول است.

گلاوبر، نمک: ← نمک گلاوبر.

گلاوبر[20]، **یوهان رودولف** (yohān rudolf glā-ber)، ۱۶۰۴–۶۸، کیمیادان آلمانی، و از پیشقدمان شیمی علمی. کارهای وی سبب پیشرفتهای عملی در شیمی تحلیلی شد. چند ترکیب جدید نیز فراهم ساخت که نمک گلاوبر از آن جمله است.

گلاوکوس[21] (glākos)، نام چند شخص در اساطیر یونان قدیم. معروفترین آنها به قرار ذیل است.

۱ـ از خدایان دریا (شکل). از مردم بئوسی و ماهیگیر و غواص بود. گیاهی جادوئی خورد، و جاودانی شد، و سپس به دریا جست، و از خدایان شد. به غیبگوئی شهرت داشت. عاشق سکولا بود. در بیشتر نقاط یونان، ماهیگیران و دریانوردان او را میپرستیدند.


گلاوکوس و سکولا

۲ـ پسر سیسوفوس و پدر بلروفون. مشهورترین افسانه‌ی مربوط به او این است که در بئوسی یک ایلخی مادیان داشت، و از گوشت آدمیان به آنان غذا میداد، و عاقبت همانها او را خوردند.

۳ـ پسر مینوس، شاه کرت. در کودکی در ظرفی از عسل افتاد و خفه شد، و عاقبت غیبگوئی او را زنده کرد. **۴ـ** پسر هیپولوخوس و نوه‌ی بلروفون و نبیره‌ی گلاوکوس شماره‌ی ۲. از شاهزادگان لوکیا بود، و پریاموس را در جنگ تروا یاری کرد.

گلاوکوس[21] **خیوسی** (یا **ساموسی**) (glākose xiosi, sāmosi) [گلاوکوس منسوب به خیوس یا به ساموس]، مردی یونانی که اختراع جوشکاری آهن بدو منسوب است. پایه‌ای آهنی برای آلواتس[22] (āluattes)، شاه (۶۱۷–۵۶۰ ق‌م) لیدیا، ساخت که جامی سیمین بر روی آن بود. هرودوت این جام را ستوده است. در زمان پاوسانیاس پایه باقی بود ولی از جام اثری نبود.

گل آویز (gole āviz) یا **فوکسیا** (fuksiā)، بوته‌ی گرمسیری امریکائی از نوع فوکسیا (*Fuchsia*)، با گلهای زیبای آویخته به رنگهای گوناگون از قرمز تا ارغوانی. در هوای آزاد میروید، و در نقاط سرد باید هنگام سرما در گلخانه نگاهداری شود.

گلایدر[23] (glāyder) یا **هواپیمای بی‌موتور**، نقاله‌ی هوائی بی‌موتور شبیه هواپیما، که برای پیشروی به جلو از قوه‌ی ثقل و جریانهای طبیعی هوا استفاده میکند. از پیشقدمان اختراع گلایدر اوتو و گوستاو لیلینتال بودند که نخستین پرواز با سرنشین را با گلایدر انجام دادند (۱۸۹۱). آنان برتری سطوح منحنی را نسبت به سطوح مستوی در پرواز ثابت کردند. برادران رایت سیخک دم را به گلایدر افزودند. گلایدرهای ناقل نفرات، که به هواپیما بسته میشد، در مهاجمات جنگ II به کار برده شد. گلایدر در ۲۶ اسفند ۱۳۲۶ هش به ایران وارد شد.

گلایول (glāyol؛ از فنـ)، (*Gladiolus*)، گیاهی

---

(۱)Gloucestershire (۲)Gloucester (۳)Cotswold (۴)Dean (۵)Glastonbury (۶)Glasgow (۷)royal burgh (۸)Strathclyde (۹)Saint Mungo (۱۰)Prestwick (۱۱)Glasgow (۱۲)Gelasius (۱۳)Gelase (۱۴)Gaeta (۱۵)Gelasius (۱۶)Gelase (۱۷)Glamis (۱۸)digitalis (۱۹)digitaline (۲۰)Glauber (۲۱)Glaucus (۲۲)Alyattes (۲۳)glider

از نوع زنبق، با ریشه‌ی سوخه‌ای، که اصلش از افریقاست. برگهای آن شمشیری و خوشه‌ی گلهای آن دراز و به رنگهای زیبای مختلف است، و بس حسب موقع کاشتن پیازها میتوان در تمام مدت سال از گل آن استفاده کرد.

گلایویتس[1] (glāyvits)، لهستانی **گلیویتسه** (glivitse)، شهر (جه تخمیناً ۱۴۷٬۰۰۰)، چ‌غ لهستان. از شهرهای سیلزی علیا بود، و در ۱۹۴۵ تحت اداره‌ی لهستان قرار گرفت. از مراکز استخراج زغال و صنایع آهن در ناحیه‌ی **کاتوویتسه**، و محل تولید ماشین‌آلات و ادوات شیمیائی است.

گلباد[2] (golbād)، صفحه‌ی مستدیری که بر آن درجات یا نقاط نماینده‌ی جهات اصلی و جهات فرعی (شمال شرقی، شمال شمال شرقی، و غیره) نشانه‌گذاری شده است، و متصل به عقربه‌ی قطبنمای ملاحی میباشد (شکل).

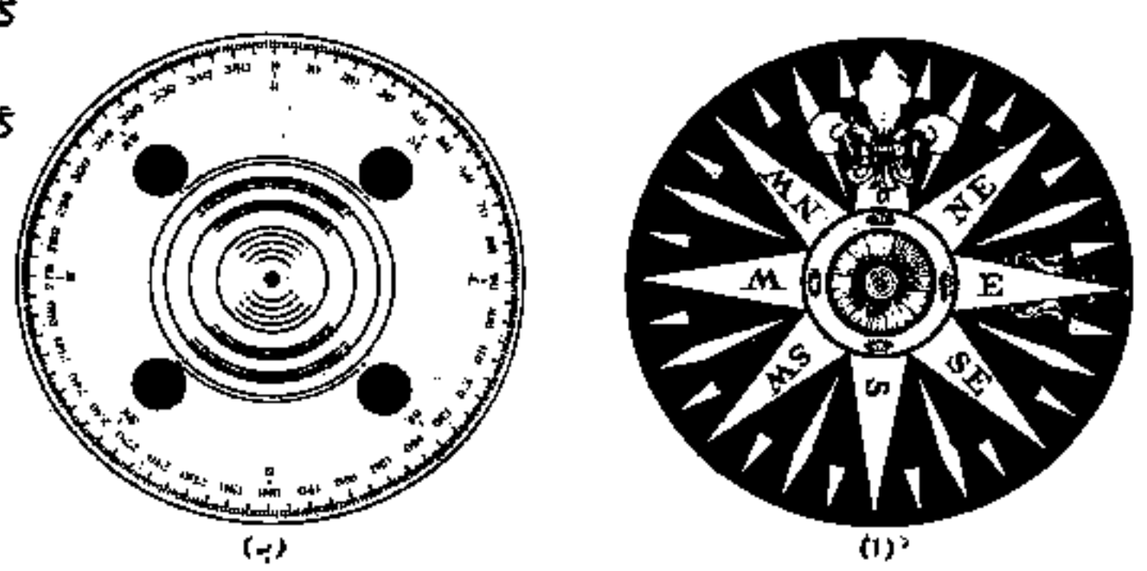

(۱) گلبادی از قرن ۱۸ م؛ (ب) گلباد ملاحی امریکائی، که از فلز ساخته شده است.

گلباد، در شاهنامه، برادر پیران، و از سرداران و پهلوانان تورانی در جنگهای تورانیان با ایرانیان. این پهلوان دو بار در شاهنامه ظاهر میشود. (۱) در جنگ پشنگ (به سرداری افراسیاب) با ایرانیان پس از مرگ منوچهر، گلباد به تیر زال به کوهه‌ی زین دوخته شده و جان سپرده است. (۲) در جنگهای افراسیاب با ایرانیان در عهد کیخسرو، در جنگ یازده رخ، گلباد به شمشیر فریبرز کاووس از میان به دو نیمه شده است. این تناقض ظاهراً یا به علت آن است که فردوسی داستان گلباد را بنا بر دو مأخذ مختلف سروده است، یا آنکه گلباد نام دو کس در دو عهد مختلف بوده، و در شاهنامه‌ی منثور مأخذ فردوسی با یکدیگر خلط شده است. گذشته از این، گلباد در شاهنامه به صورت کلباد نیز آمده است، که فرهنگهای فارسی تلفظ آن را kalbād ضبط کرده‌اند.

گلبادگان: ← گلپایگان، شهر.

گل بامداد (gole bāmdād)، گیاه پیچنده‌ی یکساله یا دائمی از نوع ایپومئا (*Ipomoea*)، با گلهای رنگین شیپوری که صبح باز میشود.

گلبدن بیگم (golbadan beygom)، ح ۹۲۹–۱۰۱۱ هق، دختر ظهیرالدین محمد بابر امپراتور هند از سفر حج، به تقاضای اکبر شاه، خاطرات خود را به عنوان همایون‌نامه یا احوال همایون پادشاه نوشت، که مورد استفاده‌ی مؤلف اکبرنامه واقع شد، و نسخه‌ی خطی ناقصی از آن در موزه‌ی بریتانیائی موجود است.

گلبرگ: ← گل، در گیاهشناسی.

گلبرگه (golbarga)، شهر و بخش، ل میسور، هند، کنار مرز غربی دکن. از پیش از فتوحات اسلام سابقه دارد. در اوایل قرن ۸م هق (۱۴م ب‌م)، الغ خان، که بعداً عنوان محمد ابن تغلق یافت، آن را برای مملکت دهلی گرفت. پس از تأسیس (۷۴۸ هق) سلسله‌ی بهمنیه، جزء قلمرو این دولت، و (به نام احسن‌آباد) اولین پایتخت آن شد. در ۹۰۹ –۱۰۶۷، جز مدت کوتاهی، در تصرف عادلشاهیه بود، و سپس به دست مغول افتاد. بیشتر ابنیه‌ی گلبرگه از دوره‌ی سلاطین بهمنی است؛ مسجد قلندر خان از آن جمله است.

گلبندک، محله‌ی قدیمی تهران ← گلوبندک.

گلبنگیان[3]، **سرکیس** (sarkis golbangiān)، ۱۸۶۹–۱۹۵۵، از سرمایه‌داران و صاحبان نفتی ارمنی. در سال ۱۸۹۵ در شرکت نفتی هلندی شل سهیم شد. در ۱۹۰۲ به تابعیت انگلستان در آمد، و در بهره‌برداری چاههای نفت ناحیه‌ی موصل شریک شد؛ در ۱۹۲۰ حقوق خود را به کنس‌سیوم عراقی (فرانسه، بریتانیای کبیر، هلند، و کشمت) واگذار کرد، و در عین حال سهمی هم برای خود نگاه داشت (۵ درصد از مالکیت و سود). در شرکت سابق نفت ایران و انگلیس نیز از سهامداران عمده بود. در ۱۹۴۰ وزیر مختار دولت ایران در فرانسه شد. مجموعه‌ی سرشاری از تابلوها و اشیاء هنری گرد آورد، که به لیسبون و پرتغال انتقال یافت (سال ۱۹۶۰).

گل بوقی (gole buqi)، گیاه پیچنده یا بوته‌ای از نوع کامپسیس (*Campsis*)، با خوشه‌گلهای بوقی‌شکل سرخ، نارنجی، یا آتشی‌رنگ.

گلبول: ← گویچه.

گلپایگان (golpāyegān)، در مآخذ اسلامی **جرباذقان** (jarbāzaqān)، شهر قدیمی (جه ۲۰٬۵۱۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان). اطراف آن را کوههای مرتفع فرا گرفته است، و از کوههای معروف آن کوه صالح (به ارتفاع ۳٬۱۳۰ متر)، در ش آن ممتد است و در قله‌ی آن مقبره‌ای به همین نام وجود دارد که مردم برای زیارت به آنجا میروند. قبله‌رود مشروبش میکند، منبت‌کاری و قاشق‌سازی آن معروف است. حمدالله مستوفی از آن به عنوان گلبادگان (= گل‌آبادکان) نام میبرد. مقدسی می‌گوید "در نیمه‌راه کرج ابودلف و اصفهان است." لشکریان محمود افغان آن را غارت کردند. ابنیه‌ی تاریخی آن عبارتند از مسجد جامع گلپایگان، مناره‌ی سلجوقی (← منار)، و بقعه‌ی ۱۷ تن که از بناهای زمان شاه عباس I صفوی است، و کتیبه‌ای تاریخ بنای آن را ۱۰۳۲ هق نشان میدهد؛ بر روی بنای بقعه، گنبدی با تزیین کاشیکاری بسیار زیبا و جالبی قرار دارد.

گلپایگان (golpāyegān)، شهرستان (جه ۸۳٬۱۷۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، غ قسمت مرکزی ایران، ل‌غ استان دهم (اصفهان). فعلا مشتمل است بر بخشهای حومه و خونسار. سلسله‌جبال مرکزی ایران با جهت ل‌غ–چ‌ش از آن میگذرد. مرتفعترین کوهها در چ آن قرار دارند، که خط الرأس آنها حد طبیعی شهرستان با شهرستانهای فریدن و اصفهان است. بلندترین قله‌ی این کوهها، در شهرستان گلپایگان، حاجی‌قارا است که ۳٬۶۵۰ متر ارتفاع دارد. هوای آن در قسمتهای کوهستانی سرد، و در سایر نقاط معتدل است. مهمترین رود آن قبله‌رود (یا گلپایگان) است که از کوههای جنوبی خونسار سرچشمه میگیرد، و پس از گذشتن از گلپایگان به نامهای لعل‌بار و قمرود وارد شهرستان قم میشود. در نزدیکی ده اخته‌خوان (axtexān، جه ۱۰۷ سشه ۱۳۴۵ هش؛ ۲۴–کیلومتری غ گلپایگان)، سد شاه اسماعیل بر روی آن بنا شده است. ساختمان این سد مخزنی در ۱۳۳۶ هش پایان یافت و در اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ هش بهره‌برداری از آن شروع شد؛ مشخصات آن به شرح زیر است: ۱–نوع سد خاکی با پوشش سنگی؛ ۲–طول تاج آن ۳۶۰ متر؛ ۳–ارتفاع از کف پی ۵۶ متر؛ ۴–ظرفیت کل مخزن ۴۴٫۴ میلیون ممکا؛ ۵–حجم آب سالیانه ۶۵ میلیون ممکا؛ ۶–سطح زیر کشت در مرحله‌ی نهائی ۵٬۵۰۰ هکتار. با احداث این سد تولید کشاورزی این منطقه به ۲ برابر افزایش یافت. محصولاتش غله، حبوبات، پنبه، میوه، و لبنیات است. معادن سرب، طلا، و گچ دارد. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش شهرستان گلپایگان در استان ششم (خوزستان) تشکیل شد، و سرانجام، به موجب تصویبنامه‌هائی، جزء استان دهم (اصفهان) شد.

گلپایگان، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

گل پر (gole par)، ← سماق.

گلپر (golpar) یا **کوله‌پر** (kulepar)، (*Heracleum sphondylium*)، گیاهی از تیره‌ی چتریان، که دارای برگهای بزرگ و ساقه‌های ضخیم شیاردار است. جوانه‌های برگ و دانه‌های آن صمغ معطری دارد و در ادویه به کار میرود.

گل پیوندی (golle peyvandi)، نام انواع گل سرخهای پیوندشده‌ی پُرپَر، که اخیراً در ایران به نام فرانسوی رز[4] (roz) نامیده میشوند.

گل‌تپه، ده، ← سراجو، دهستان.

گل‌تپه، ده، قروه، ← خدابنده‌لو.

گل‌تپه (gol.tappe)، ده (جه ۱٬۵۱۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان دیزج‌رود، بخش عجب‌شیر، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳کیلومتری چ‌ش عجب‌شیر. محصولاتش غلات، کشمش، و بادام است.

گل تخم مرغ (gole toxme morq)، (*Solanum melongena*) گیاه استوائی از تیره‌ی بادنجانیان که میوه‌هایش سفید یا ارغوانی است.

گل ترانسالپین: ← گل، سرزمین.

گل تکمه‌ای (یا دگمه‌ای) (gole tokme'i, dog-me'i)، گیاه دوساله‌ی خاردار بر قدیم از نوع دیپساکوس (*Dipsacus*)، با گلهای کوچک بنفش. یک جنس آن (*D. sylvestris*) زینتی و دارای دسته‌گلهای بادوام است؛ جنسی دیگر (*D. fullonum*)

(۱)Gleiwitz (۲)compass card (۳)Gulbenkian (۴)rose

گلهای خشنی دارد که سابقاً برای پاک کردن پشم از کرک به کار میرفته است.

گل جعفری (gole ja'fari)، (*Tagetes*)، گیاه زینتی مرکب یکساله، با گلهای زرد یا نارنجی یا خرمائی. اقسام افریقائی آن درشتتر و اقسام اروپائی، که اصلا از امریکا آمده است، کوچکتر است. بوی برگ آن نامطبوع است، و در میان عوام ایران شهرت دارد که موجب درد چشم میشود.

گل چارق (gole cāroq)، گل خودروی نیمکره‌ی معتدل شمالی از نوع کوپریپدیوم (*Cypripedium*) و از تیره‌ی ثعلبیها. در امریکای شمالی اقسام آن با گلهای سفید، زرد، و ارغوانی به عمل میآید.

گل‌چینی (golcini)، در اصطلاح معماری به نقوش شبیه سرو یا به شکل طرحهای معروف به ترنج گفته میشود، که اصلا از دوره‌ی زندیه است، و در آغاز دوران قاجاریه بیشتر رواج داشته و نقش و نگار داخل عمارات بدان سبک بوده است.

گل حرامزاده (gele harāmzāde)، در اصطلاح بنائی، گلی که از خاک رس مخلوط با آهک می‌سازند، و برای ساختن یا تعمیر مجاری آب و حوض و غیره به کار میبرند.

گل حنا (gole hanā)، گیاه یکساله یا چندساله از نوع ایمپاتینس (*Impatiens*)، با کیسه‌های دانه‌ای که چون به آنها دست بزنند ناگهان میشکافند. گل حنای باغها (*I. balsamina*) دارای گلهای شبیه گل سرخ است. انواع پُرپَر آن (*I. biflora*) بومی خاکهای مرطوب امریکای شمالی و گلهای آن نارنجی‌رنگ است.

گلخانه: ← گرمخانه.

گل خنجری: ← کاکتوس.

گلدا مایر: ← مایر، گلدا.

گل داودی (gole dāvudi) یا **داودی**، گیاه یک یا چندساله از تیره‌ی مرکبان و از نوع کروسانتموم (*Chrysanthemum*). دیر گل میدهد و گلش، غیر از آبی و ارغوانی، به همه‌ی رنگها و کم‌پر و پرپر دیده میشود. در آسیا از ۲٬۰۰۰ سال قبل کاشته شده و از آنجا برای زینت به نقاط دیگر برده شده است.

گلدرلاند[1] (gelderland)، هلندی **خلدرلانت** (xelderlānt)، ایالت (۵٬۰۲۰ کم؛ جم ـ ۱٬۳۸۴٬۴۵۹)، قسمت شرقی و مرکزی هلند؛ کرسیش آرنم. از ش کنار آلمان است. رودهای آیسل، راین سفلی، و وال از آن میگذرند، و ناحیه‌ی پست حاصلخیز چغ آن را محصور میکند. دوکنشین گلدرلاند در ۱۴۷۳ به تصرف شارل دلیر در آمد، و پس از مرگ وی به خاندان هاپسبورگ منتقل شد. در ۱۵۷۹ بر ضد اسپانیا به اتحادیه‌ی اوترشت پیوست. در ۱۷۱۵ قسمتی از آن را هلند به پروس واگذار کرد.

گلدستون، ویلیام یوئرت: ← گلادستون.

گلدسته (goldaste)، ده (جم ۱٬۰۰۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری غ شهر ری. محصولش غلات و چغندر قند است.

گل دگمه‌ای: ← گل تکمه‌ای.

گلدنر[2]، **کارل فریدریش** (kārl fridriš geldner)، ۱۸۵۲–۱۹۲۹، خاورشناس آلمانی که کار هایش در متون قدیمی ایرانی و هندی شهرت دارد. از ۱۸۹۰ به بعد در دانشگاههای هاله، ماربورگ، و برلین استاد بود. هفت سرود ریگ‌ودا (۱۸۷۵) و ترجمه و شرح ریگ‌ودا (۱۹۲۳) از آثار او است.

گلدوزی یا برودری (brodri؛ فنس) هنر نقشبندی با سوزن و انواع نخها بر انواع مختلف پارچه‌ها. این هنر، بی‌شک، بعد از اختراع صنعت پارچه‌بافی به وجود آمده است. در وداها و در تورات از این هنر سخن رفته و در مصر و چین و ایران و یونان و روم باستان، هر یک به نوعی، رواج داشته و در موارد بسیار، علاوه بر نخهای پنبه‌ای و پشمی و ابریشمی، نخهای طلا و نقره نیز در همه‌ی این کشورها برای گلدوزی به کار میرفته است. در اغلب موارد از این هنر برای تزیین پوشاک و وسایل پارچه‌ای بزرگان و دولتمندان استفاده میشده است. معمولا در اغلب این ممالک لبه‌های پوشاک (دور آستین، دور یقه، و لبه‌ی لباس) را گلدوزی میکردند اما در مصر باستان گلدوزی با نخ طلا گاه سرتاسر پوشاک را فرا میگرفت. نمونه‌هائی از این نوع پوشاک، بر بدن مومیائیهای مصر به دست آمده است.

روشهای مختلف گلدوزی بسیار متعدد است. این روشها را میتوان در دو دسته متمایز ساخت: (۱) گلدوزیهائی که نخ یا پشم یا زر مستقیماً زمینه‌ی اصلی را تزیین میدهند؛ (۲) سوزندوزیهائی که برای اتصال و نصب روبان، نوار، قیطان یا دانه و منجوق و پولک و غیره بر روی زمینه‌ی اصلی به کار گرفته میشوند. انواع دسته‌ی اول بسیار زیاد است و تعداد آنها از صدها تجاوز میکند. از انواع آن میتوان ساقه‌دوزی، خامه‌دوزی، سوزن‌درویشی، شکمه‌دوزی، چشمه‌دوزی، برجسته‌دوزی، دندان‌موشی، زوره، جاتکمه، سلسله، سَمَن در لعل، شماره‌دوزی، گلابتون‌دوزی، نقده‌دوزی، و قلابدوزی را نام برد.

از دسته‌ی دوم ملیله‌دوزی، نواردوزی، پیله، تکمه‌دوزی (آپلیکه)، منجوق و پولک‌دوزی، شمسه‌دوزی و قیطاندوزی متداولترند.

تاریخچه‌ی گلدوزی

هنر گلدوزی در حدود قرن ۴م از بیزانس به اروپا رفت و در آنجا شکل اروپائی خود را پیدا کرد و بین قرون ۱۲م و ۱۴م، که برای تزیین پوششها و پارچه‌های کلیساها به کار میرفت، به اوج اعتلای خود رسید. دیرها و صومعه‌ها مراکز اصلی تهیه‌ی قطعات گلدوزی‌شده برای کلیساها بود. کارگاههای بسیاری نیز برای تهیه‌ی گلدوزی جهت مصارف عادی در کشورهای اروپائی به وجود آمد. نخهائی که به کار میرفت اغلب خشن و بیرنگ بود و تنوع در آنها کمتر دیده میشد. از آغاز قرن ۱۳م، پس از آنکه مجاهدین جنگهای صلیبی با نمونه‌های زیبائی از هنر گلدوزی مشرق‌زمین به دیار خود باز گشتند، تقاضا برای گلدوزیهای ظریف و رنگارنگ زیاد شد. در این زمان سبک تازه‌ای در گلدوزی رواج یافت که به سبک آپلیکه (āplike) یا تکمه‌دوزی معروف است (و ظاهراً در ایران ابداع شده بود). بر اساس این سبک، نشانهای خانوادگی را روی لباسها گلدوزی میکردند. در اواخر قرن ۱۴م مروارید‌دوزی و پولکدوزی وارد گلدوزی شد. همراه با نهضت رنسانس سوزن فلزی، که احتمالا از هند آمده بود، نخستین‌بار به بازار آمد(۱۵۴۵) و امکانات این هنر را بیش از پیش توسعه داد. در عصر الیزابت انگلستان گلدوزی بر لباسها و وسایل خانگی رواج فراوان یافت. با نخهای طلا و نقره بر مخمل و ابریشم و زری گلدوزی میکردند و دانه‌های مروارید و جواهر در میان نقش مینشاندند. سبک اسپانیائی، که عبارت بود از به کار بردن ابریشم سیاه همراه با خطوط طلا بر کتان سفید، مدت یک قرن همه‌جاگیر بود.

تاریخچه‌ی گلدوزی در ایران

در آثار تخت جمشید و کاشیهائی که در شوش به دست آمده لباسهای درباریان و محافظین به صورت نقوش برجسته‌ای بر جای مانده که باید در اصل به وسیله‌ی گلدوزی تزیین یافته باشند. تعداد زیادی مجسمه‌های سنگی و ساغرهای نقره‌ای که نقش اشخاص با لباسهای فاخر تزیین‌شده را نشان میدهند وجود دارد، ولی این نقشها ممکن است در بافت پارچه بوده باشند و اطمینان زیادی به گلدوزی بودن نقشها نیست.

قدیمیترین نمونه‌ی گلدوزی ایرانی که در دست است به دوره‌ی سلاجقه (۱۱۵۰) تعلق دارد. در این نمونه تأثیر طراحی و تکنیک چینیها بخوبی مشهود است؛ در دوران مغول (قرون ۱۳م و ۱۴م) هنر گلدوزی چینیها تأثیر فراوان بر روی این هنر ایرانی گذاشت. مشهور است که تیمور عده‌ای متخصص گلدوز در دربار خود در سمرقند به خدمت گرفته بود. پارچه‌های دست‌دوزی‌شده‌ی پلوچ از همین دوران شروع شده و تا امروز ادامه دارد.

پیشرفت گلدوزی در ایران چنان بود که گلدوزیهای دوران صفویه رقیب بزرگی برای چینیها به شمار میرفت. در قرن ۱۲م سبک گلدوزی ایرانی همراه هنر زریبافی به سیسیل رخنه کرد و چند نمونه‌ی بسیار عالی و ظریف گلدوزی و زریبافی در این نواحی تهیه شد که بعدها به صورت ردای تاجگذاری در امپراطوری پروس مورد استفاده قرار گرفت. مارکو پولو مینویسد "زنان کرمانی با گلابتون گلدوزیهای نفیس عرضه میکردند".

در قرون ۱۶م و ۱۷م گروههای کوچکی در شمال غربی ایران در نواحی اردبیل به کارهای گلدوزی مشغول بوده‌اند، و در همان ناحیه این هنر توسعه یافت (نمونه‌هائی از این دوران در موزه‌های ویکتوریا و البرت لندن موجود است). اغلب این نمونه‌ها شماره‌دوزی است. ملیله‌دوزی در قرون ۱۶م و ۱۷م در تمام نقاط ایران رواج داشت. در قرن ۱۹م در رشت مردان و زنان به گلدوزی و قلابدوزی لباس، رومیزی، روتختی و پرده‌های دیواری میپرداختند.

بعد از حج I شهر اصفهان برای تجدید حیات هنر گلدوزی و به کار گرفتن تکنیکهای قدیم و جدید مرکزیت یافت و تا امروز تعداد زیادی گلدوز و قلابدوز برای کارهای صادراتی فعالیت میکنند.

تصویر در ص ۲۴۵۷.

گل رنگ: ← قرطم.

گلروپ: ← یالمارسون.

(۱)Gelderland; Guelderland (۲)Geldner

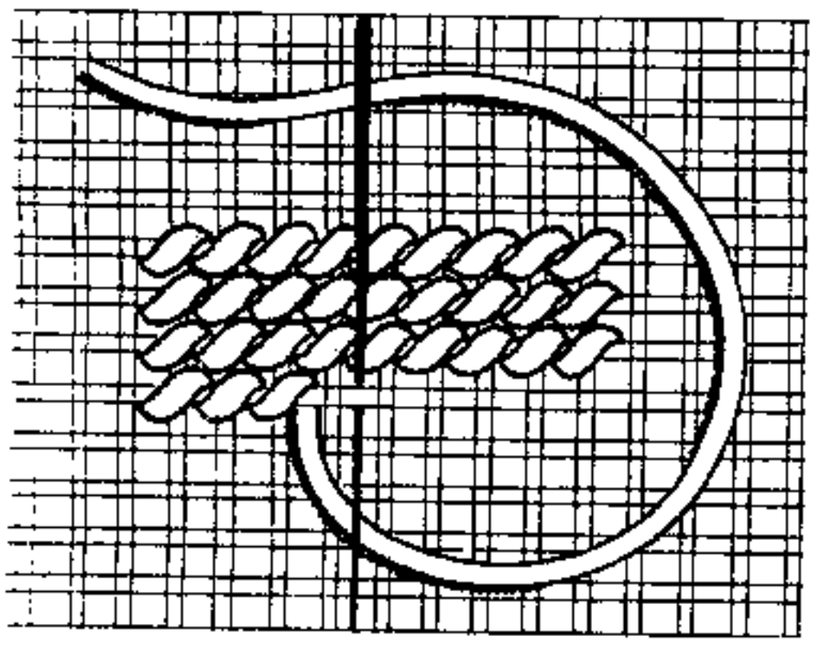

شماره‌دوزی

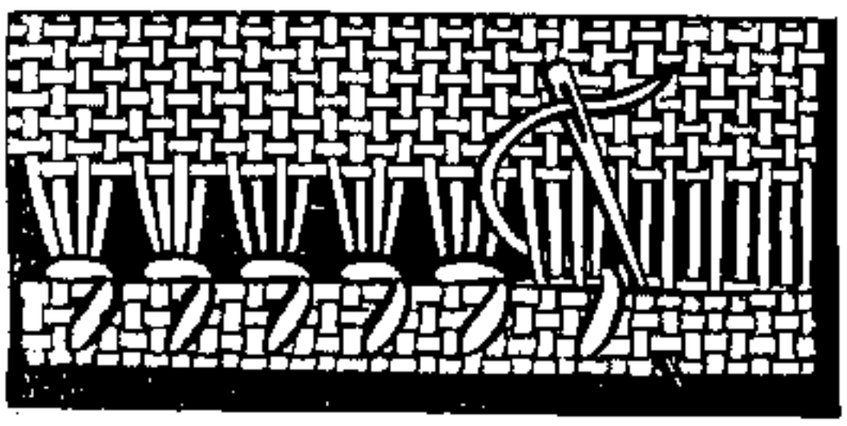

ژور

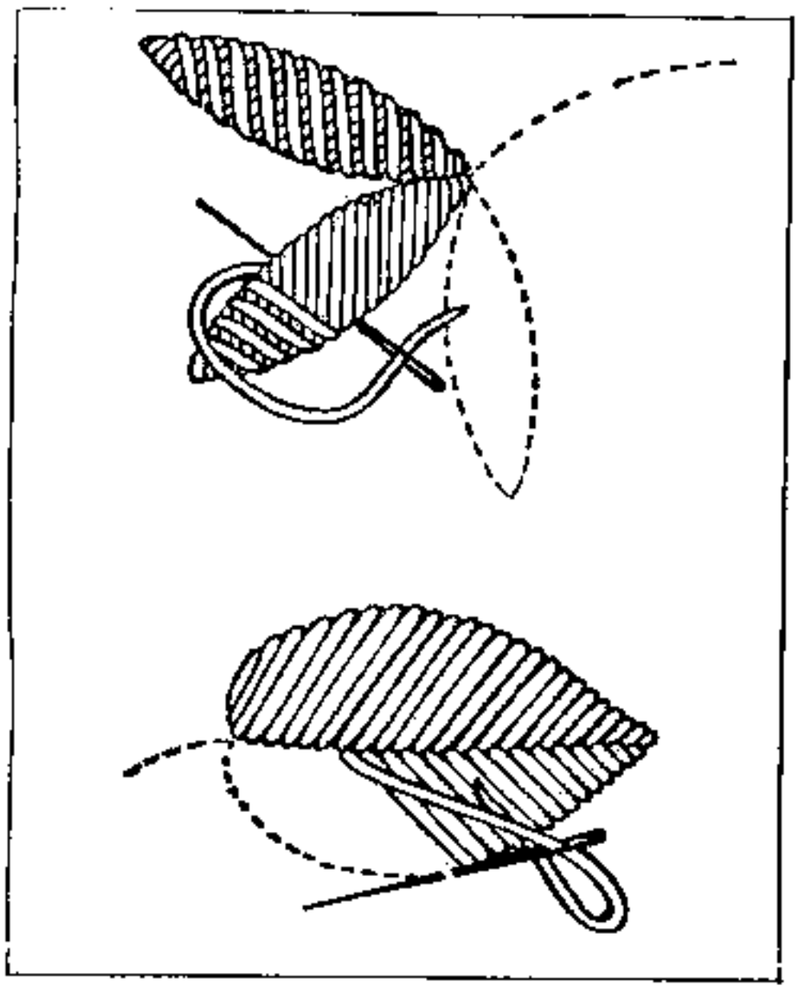

خامه‌دوزی

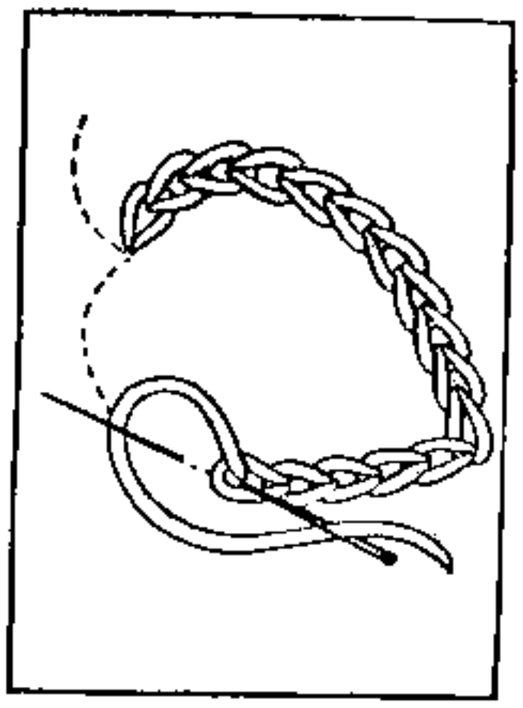

قلابدوزی

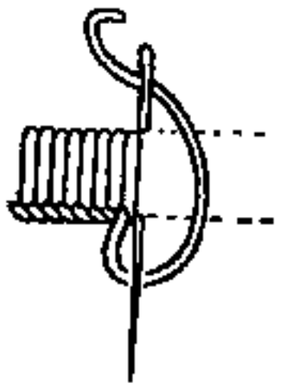

جاتکمه

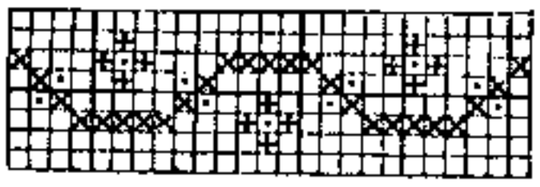

سوزن درویشی

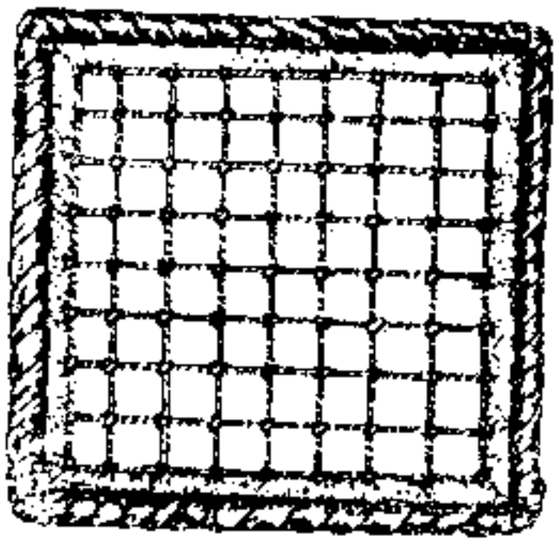

چشمه‌دوزی ساده

پرده‌ی گلدوزی‌شده‌ی دیواری ایرانی، متعلق به قرن ۱۹م

گلروپ[1]**، کارل آدولف** (kārl ādolf gelerup)، دانمارکی **یلروپ** (-yel)، ۱۸۵۷-۱۹۱۹، شاعر و رمانتویس دانمارکی. گرچه منکر وجود خدا بود، الاهیات تحصیل کرد. آثار اولیه‌اش، مانند دانمارک جوان (۱۸۷۹) و شاگرد توتونها (۱۸۸۲)، ناتورالیستی و تا حدودی حکایت نفس بود. مسافرت سبب وسعت نظر او شد، و از ناتورالیسم باز گشت، و به فلسفه‌ای ایدآلیستی که عناصری از افکار شیلر، شوپنهاور، و آیین بودا در بر داشت پرداخت. در سال ۱۸۹۲ در آلمان سکنی گزید. بسیاری از آثار خود را به زبان آلمانی و در موضوعات و بر زمینه‌های ژرمنی یا هندی نوشته است، از جمله کارمانیتای زائر (۱۹۰۶). جایزه‌ی ادبی ۱۹۱۷ نوبل بین او و ه. پونتوپیدان تقسیم شد.

گلرودبار (gelrudbār)، ده (جه ۱'۴۹۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان بازکیاگوراب، بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۶کیلومتری جغ لاهیجان. از سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش برنج، چای، ابریشم، کنف، و عسل است. از سه محله به نام بالا، پایین، و زیارتگاه تشکیل یافته است. بقعه‌ای به نام بقعه‌ی چهار سیدان در محله‌ی زیارتگاه دارد. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.

گلریز، داستان عشقی، ← ضیاء نخشبی.

گلریزان، عید یا عید گل: ← پنجاهه، عید.

گلز[2]**، آلبر لئون** (ālber leon glez)، ۱۸۸۱-۱۹۵۳، نقاش و تصویرساز فرانسوی، پیرو سبک کوبیسم. آثارش دارای فورمهای هندسی و ماهیت روشنفکرانه، و در حوزه‌ی هنر نو نیو یورک موجود است. به عنوان تصویرساز، نویسنده‌ی آثار هنری، و عالم جمالشناسی نیز شهرت دارد. در باره‌ی کوبیسم را، که اولین کتاب تفسیرکننده‌ی قوانین این مکتب است، به کومک ز. متزنژه، نقاش فرانسوی، تألیف کرد.

گل‌زرد (gol.zard)، ده (جه ۱'۱۸۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)، ۱۸کیلومتری لغ آستانه. محصولش غلات و چغندر قند است.

گلزنکیرشن[3] (gelzenkirŝen)، شهر (جه ۳۷۶'۹۵۶)، جمهوری فدرال آلمان، در نورد راین-وستفالن. از مراکز مهم صنعتی و معدنی ناحیه‌ی رور، و از بنادر درونبومی پررفت و آمد کشور است. در ۱۸۵۰ شهر کوچکی بود، اما با افتتاح (۱۸۵۳) اولین معدن زغال سنگ بسرعت رو به توسعه گذاشت و نواحی اطراف را در بر گرفت.

گلزوردی، جان، نویسنده‌ی انگلیسی، ← گالزوردی، جان.

گل ساعت یا **پاسیفلورین** (pāsiflorin)، گیاهی از تیره‌ی (Myrtacea) و گل آن، دارای برگهای متناوب. گلهایش به رنگ سرخ یا ارغوانی، و دارای جلای خاص است. مشهورترین جنس این گیاه بومی برزیل است، که میوه‌ی آن، به رنگ زرد نارنجی، خوراکی است.

گل ستاره (gole setāre)، گیاه دائمی از تیره‌ی مرکبان از نوع آستر (*Aster*) که در باغها برای زینت کاشته میشود. انواع زیبای آن را از امریکا به نقاط دیگر برده‌اند. گل ستاره‌ی چینی (*Callis-*

tephus) گلهای بزرگ خورشیدی دارد که، در میان نهنج، عموماً زردرنگ، ولی گلچه‌های کناری آن سفید یا بنفش یا ارغوانی است.

گلستان (golestān)، ده (جه ۶۴۶ سش ۱۳۴۵ هش)، ← طرقبه.

گلستان، دهکده‌ای در ناحیه‌ی قراباغ، جنب آذربایجان شوروی که عهدنامه‌ای (← گلستان، عهدنامه‌ی) در آنجا میان ایران و روسیه منعقد شد.

گلستان، اثر معروف شیخ سعدی، که در ۶۵۶ هق تدوین شده است، و مجموعه‌ای از حکایات و مواعظ است به نثر و نظم. گلستان شامل هشت باب است ازین قرار: (۱) در سیرت پادشاهان؛ (۲) در اخلاق درویشان؛ (۳) در فضیلت قناعت؛ (۴) در فوائد خاموشی؛ (۵) در عشق و جوانی؛ (۶) در ضعف و پیری؛ (۷) در تأثیر تربیت؛ (۸) در آداب صحبت. در هر یک از ابواب حکایات و نکات مناسب آورده شده است. با این همه، نه همواره تمام حکایات هر باب با موضوع آن باب کاملا متناسب است، نه نکات اخلاقی کتاب کاملا از تناقض و تضاد خالی است. اما نثر کتاب که جای جای در آن شعر فارسی یا آیات و امثال و ابیات عربی آمده است شیرین و مطبوع و نمونه‌ی بلاغت در ایجاز است. تأثیر سبک بیان نویسندگانی چون ابوالمعالی نصرالله منشی، خواجه عبدالله انصاری، و صاحب مقامات حمیدی در آن محسوس است؛ اما شیوه‌ی نثر سعدی از آنها پخته‌تر و در عین حال ساده‌تر است. به همین سبب نثر گلستان و شیوه‌ی نویسندگی او مورد توجه و تقلید نویسندگان قرنهای بعد واقع شده است (رونه‌ی خلد مجد خوافی، بهارستان جامی، و پریشان قاآنی در بین تقلیدهائی که از گلستان سعدی شده است مخصوصاً در خور ذکرند). همچنین گلستان را شرحهائی به فارسی، عربی، و ترکی نوشته‌اند. از آن جمله است خیابان در شرح گلستان (به قلم سراج‌الدین علی خان آرزو)، شرح گلستان شیخ ولی محمد اکبرآبادی، و شرح گلستان تاج‌الدین بهجت، به فارسی، و شرح سودی، به ترکی. گلستان سعدی مکرر، هم در ضمن کلیات سعدی و هم به طور مستقل، در ایران و هند و اروپا طبع شده است؛ چاپ قریب (۱۳۱۰ هش) و چاپ فروغی (۱۳۱۶ هش) از بهترین چاپهای انتقادی موجود به شمار است. گلستان از خیلی قدیم در اروپا شناخته شده است، چنانکه قدیمترین ترجمه‌ی آن به زبان فرانسوی به وسیله‌ی ⇐ آ. دو ریه در ۱۶۳۴ در پاریس منتشر شده است، و بعداً نیز مکرر به السنه‌ی فرانسوی، انگلیسی، لاتینی، آلمانی، هلندی، و غیر آنها نیز نقل شده است، و این ترجمه‌ها، به طور مستقیم، در بعضی نویسندگان اروپائی مثل لافونتن، گوته، ولتر، و دیگران تأثیر نهاده است.

گلستان، عهدنامه‌ی، عهدنامه‌ای که در نهم شوال ۱۲۲۸ هق (۱۳ اکتبر ۱۸۱۳) در چمن دهکده‌ی گلستان، میان ایران و روسیه بسته شد و به دوره‌ی اول ← جنگهای ایران و روس پایان داد. بنای این قرارداد بر اصل استاتو کو (از لتیStatus quo proesentium، یعنی بقاء بر وضع موجود)، مبتنی بود، یعنی هر موضع و جائی در همان حالی که هنگام بستن قرارداد داشته است باقی بماند. در نتیجه ولایات باکو، دربند، شکی، شیروان، قراباغ، و گنجه و تمامی داغستان و گرجستان، یعنی همگی سرزمینهائی را که روسها در طی جنگ تسخیر و تصرف کرده بودند، همچنان متعلق به آنها ماند. قسمتی از طالش در تصرف ایران و قسمت دیگر آن در تصرف روسیه قرار گرفت. در این عهدنامه، که به امضای میرزا ابوالحسن ایلچی است، همچنین برای حقوق گمرکی واردات و صادرات طرفین و کشتیرانی شوروی در بحر خزر ترتیباتی مقرر شده بود.

گلستان، کاخ: ← کاخ گلستان.

گل سرخ (gole sorx)، گیاه وحشی و گل آن، که از زمانهای ماقبل تاریخ در سراسر جهان گل محبوب بشر بوده است. صدها نوع و گونه از آن، از بوته‌های کوچک کوهستانی گرفته تا بوته‌های بسیار بزرگ و بالارو، با گلهای کم‌پر یا پُرپَر و غالباً معطر، به رنگهای سفید و زرد و سرخ و صورتی وجود دارد، و پرورش‌دهندگان آن همه‌ساله گونه‌های تازه‌ای از آن با رنگ و نام تازه به بازار میآورند. گل محمدی و گل صدپر از گونه‌های قدیمی آن است که از آنها گلاب و عطر میگیرند. نیز ← گل پیوندی.

گل‌سرخیان (gole.sorxiān)، تیره‌ای از گیاهان گلدار دولپه‌ی جداگلبرگ که سردسته‌ی آنها گل سرخ است. گلهای این تیره دارای پنج کاسبرگ و پنج گلبرگ و پرچمهای بسیار است که بساک آنها به داخل بر گشته است. برگهای آنها گاهی مرکب و گاهی ساده است. تخمدان آنها به اشکال مختلف دیده میشود که بعضی از آنها میوه‌ی ساده و برخی میوه‌ی مرکب میسازند. دسته‌های مختلف گل‌سرخیان عبارت است از: تمشکها، بادامیها، سیبیها، و گل سرخهای اصلی.

گل‌سفید (gel.sefid)، ده (جه ۱'۳۳۵ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)، 10کیلومتری ش لنگرود. از شلمان‌رود و سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش برنج، نیشکر، و کنف است.

گل سفید[4] (- gele) یا **سفیدگل** (sefid.gel) یا **گل گیوه** (بدان سبب که سابقاً با مالیدن آن بر روی گیوه آن را سفید میکردند)، کربونات کلسیوم معدنی که از حیث ترکیب شبیه سنگ آهک ولی نرمتر است. اصل دریائی دارد و گاه قشرهای عظیم آن دیده میشود؛ قسمت عمده‌ی این نهشتهای گل سفید صدفهای روزن‌داران خرد است. گل سفید در همه‌ی دوره‌های زمینشناختی نهشته شده، ولی مهمترین نهشتهای آن، مثلا تندانهای دریای مانش، از دوره‌ی کرتاسه است. گل سفید در ساختن بطانه و آهک و سیمان و ملاط و کالاهای لاستیکی مصرف میشود، و نیز قلمه‌های ساخته‌شده‌ی از آن برای نوشتن بر روی تخته‌ی سیاه مدارس به کار میرود. خاکهائی را که رس زیاد دارند، غالباً با افزودن گل سفید اصلاح میکنند.

گلسنگ[5] (golsang)، نوعی گیاه کم‌رشد با نمای ساختمانی ساده، که از ترکیب جلبکهای آبی یا سبز با قارچها و همزیستی آنها با یکدیگر فراهم میشود. گلسنگها، از نواحی قطبی تا نواحی استوائی، همه جا بر روی سنگ و تنه‌ی درخت و نظایر اینها میرویند. رنگ خاکستری مایل به سبز آن نتیجه‌ی ترکیب رنگ سبز کلوروفیل جلبک با قارچ

(۱)Gjellerup (۲)Gleizes (۳)Gelsenkirchen (۴)chalk (۵)lichen

بیرنگ است، ولی گاه به رنگهای دیگر سرخ و قهوه‌ای نیز دیده میشود. قارچ اسیدی ترشح میکند که سبب تجزیه‌ی سنگ میشود و گلسنگ میتواند بهتر در جای خود بماند؛ علاوه بر این، این عمل سبب تبدیل سنگ به خاک میشود. گیاه غالب جزایر ایسلند و گروئنلند همین گلسنگ است و پستانداران و جانوران دیگر نواحی شمالی زمین از آن تغذیه میکنند. **گلسنگ گوزن**[1] (*Cladonia rangiferina*) گلسنگی کوتاه در ناحیه‌ی شمالگان است، و خوراک عمده‌ی گوزنهای شمالی و کاریبو است.

گلسنگ گوزن: ← گلسنگ.

گل سیزالپین: ← گل، سرزمین.

گل شاه (gal šāh)، ← کیومرث.

گل شاهین (gole šāhin)، گیاه دائمی از نوع هیراکیوم (*Hieracium*) که به حالت خودرو در اراضی شنی میروید. گلهای مرکب زرد، سرخ، یا نارنجی آن را برای زینت میکارند.

گل شراب (gole šarāb)، درختی از نوع کالیکانتوس (*Calycanthus*)، از تیره‌ی گل یخها، که گلهای ارغوانی‌رنگ آن بوی شراب میدهد.

گل‌شکر: ← گل‌قند.

گلشن: ← طبس، شهر.

گلشن، محمد علی، پدر قاآنی.

گلشن ابراهیمی: ← تاریخ فرشته.

گلشن راز (golšane rāz)، مثنوی کوتاه عرفانی در بحر هزج مسدس و وزن خسرو و شیرین نظامی، اثر شیخ محمود شبستری، که آن را در جواب سؤالات منظوم امیر حسینی سروده است. سؤالات منظوم امیر حسینی در شوال سال ۷۱۷ هق از خراسان نزد شبستری رسیده است، و وی در جواب آنها منظومه‌ی گلشن راز را سروده، و سؤالات را، که در مسائل عرفانی است، یک به یک جواب گفته است. گلشن راز، با وجود اختصار، متضمن نکات مهم عرفانی است، و گذشته از آن، به سبب ایجاز بیان، لطف و عمقی بسیار دارد. بر این منظومه شرحهائی متعدد نوشته‌اند، از جمله شرح اسیری لاهیجی، موسوم به مفاتیح الاعجاز (mafātiho 'l-'e'jāz)، و شرح داعی شیرازی، موسوم به نسائم گلشن (nasā'eme). گلشن راز را هامر-پورگشتال در ۱۸۳۸ به آلمانی نقل کرده است، و به انگلیسی نیز ترجمه شده. ← محمد اقبال نیز به سبک آن منظومه‌ای سروده است متضمن بحث در مسائل عرفانی و فلسفی جدید، و آن را گلشن راز جدید خوانده است. گلشن راز مکرر همراه با شروح، یا به طور جداگانه، چاپ شده است.

گلشن صبا: ← صبای کاشانی.

گلشن مراد: ← غفاری کاشانی.

گلشهر (golšahr)، در شاهنامه، زوجه‌ی پیران و مادر جریره.

گل شیپوری: ← قلقاسها؛ تارو.

گل صدتومانی: ← پیوان.

گل عطری: ← شمعدانی عطری.

گلف[2] (golf، فنـ)، انگلـ **گالف** (gālf)، نوعی بازی، که با چوب و توپ مخصوص، مطابق مقررات خاص، در فضای آزاد انجام میشود. میدان بازی به ۱۸ قسمت تقسیم شده است. در هر یک از این قسمتها سوراخی هست که شماره‌گذاری و نامگذاری شده، و فاصله‌ی آنها از یکدیگر از 100 تا ۶۵۰ یارد است، به طوری که مجموع فواصل سوراخها از ۶٬۰۰۰ تا ۷٬۰۰۰ یارد است. هدف هر بازیکن این است که توپ را از قسمت اول، با حد اقل تعداد ضرباتی که با چوب خود به آن میزند، به قسمت آخر برساند و در سوراخ آن بیندازد. میدان بازی معمولاً از چمن یا ماسه پوشیده است، و در سرتاسر آن موانع طبیعی یا مصنوعی ـ تپه، جویبار، گودال، و غیره ـ موجود دارد. منشأ بازی گلف بدرستی معلوم نیست، اما از ۱۴۵۷ در اسکاتلند سابقه دارد. اولین باشگاه گلف جهان در ۱۷۵۴ در سنت اندروز، اسکاتلند، تشکیل شد، و اصول و مقررات بازی آن بتدریج در تمام جهان پذیرفته شد. در حال حاضر همه‌ساله در بسیاری از کشورهای جهان مسابقات داخلی و بین‌المللی گلف برگزار میشود.

گل‌فریز (gol.feriz)، دهستان (جه ح ۶٬۹۰۶؛۴)، بخش خوسف، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۸۷(۴) آبادی. کوهستانی است. محصولش غلات و زعفران است. قالیبافی و قالیچه‌بافی دارد. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به این صورت نیامده است؛ در بعضی مآخذ به عنوان دهستان براکوه ذکر شده است. مرکزش، **گل** (جه ۵۷۳ سشـ ۱۳۴۵ هش)، در ۳۷کیلومتری خوسف واقع است.

گلف سترپم: ← جریان خلیج.

گلفشان[3] (gelfešān)، توده‌ای از گل، که گاه مخروطی‌شکل و دارای دهانه‌ای در بالاست، و در نواحی آتشفشانی، به علت مخلوط شدن آب داغی که از زمین خارج میشود با مواد سنگی خرد، تشکیل میابد. گلفشان در نواحی نفتخیز نیز دیده میشود.

گل فلزی: ← فریزیا.

گلفها (-golf)، ← گوللفها.

گلفهشنگ (golfahšang) یا **دنگال** (dangāl) یا **دنگاله**، توده‌ی معلقی از یخ که به واسطه‌ی انجماد قطرات آب چکنده تشکیل میشود. ← استالاکتیت.

گل‌قند (gol.qand) یا **گل‌شکر** (-šekar)، سائیده‌ی برگ گل سرخ معطر با قند. گلبرگ تازه را با شکر یا خاک قند میسایند، و چندی در آفتاب میگذارند تا تخمیر شود، و گاهگاه با گلاب یا آب ساده آن را خیس میکنند. ملین است.

گل کاغذی (gole kāqazi)، (*Bougainvillea*)، گیاه زینتی پیچنده‌ی گرمسیری. گلهای کوچک آن در برگه‌های ارغوانی یا سرخ‌رنگ قرار گرفته است، و سبب زیبائی آن میشود.

گل کبود[4] (gele kabud)، رسوبی دریائی که رنگ آبی آن به علت وجود مواد آلی و سولفور آهن است.

گل کتانی (gole katāni)، (*Linaria vulgaris*)، گل زینتی، دارای گلهای زرد یا نارنجی، که اصلش از آسیا و اروپا است.

گلک کاج (golake kāj)، گیاه انگل مخروطیان، از نوع مونوتروپا (*Monotropa*)، دارای برگهای فلسی و گلهای لوله‌ای، که دانه‌ی زیاد میدهد. مخصوص نواحی معتدل شمالی است.

گلکنده (golkonda)، شهر و قلعه‌ی ویران، غ

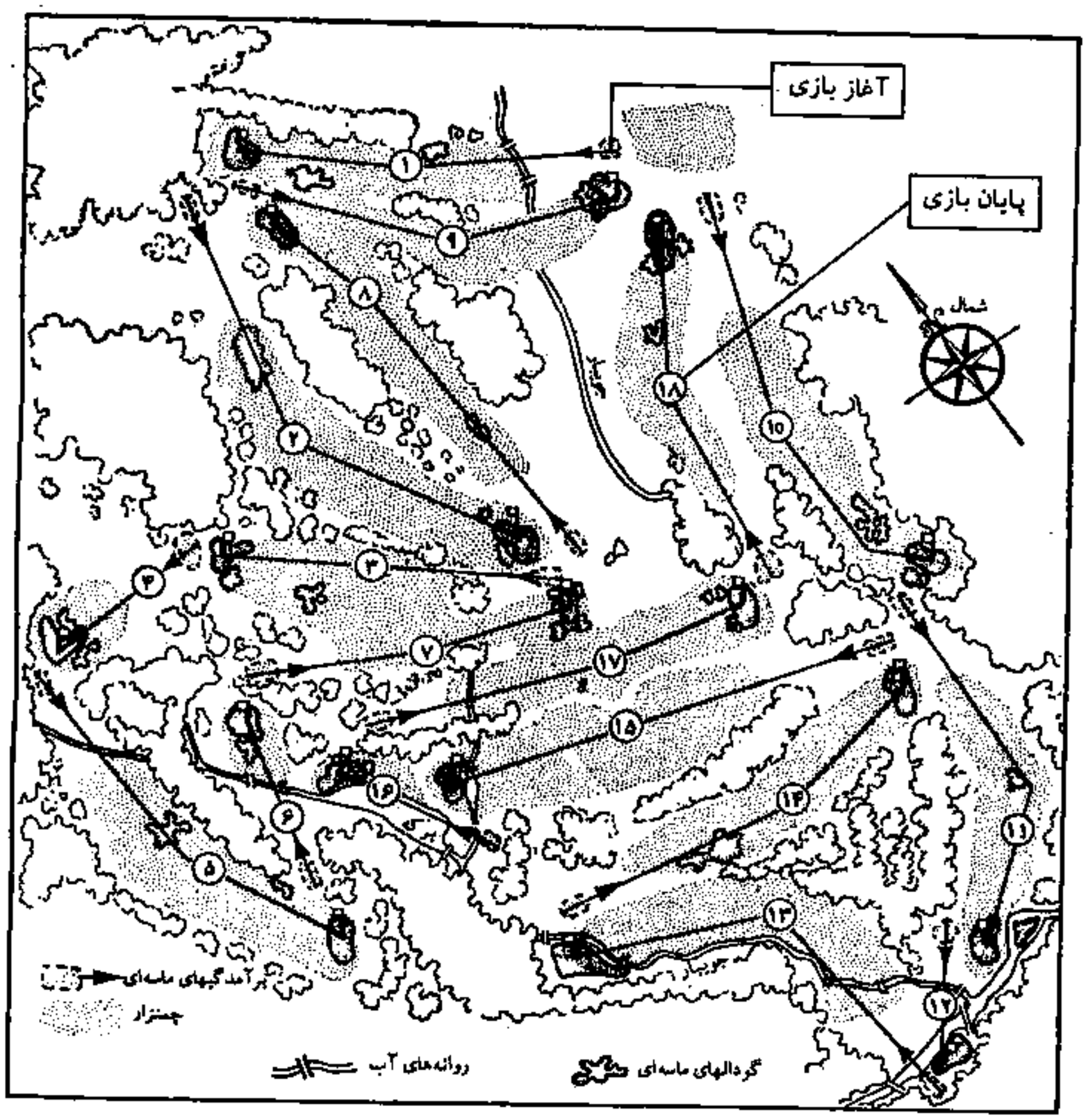

(۱)reindeer moss (۲)golf (۳)paint pot; mud volcano (۴)blue mud

ایالت اندهرا پرادش، ج قسمت مرکزی هند، بر تپه‌ای به فاصله‌ی ۸کیلومتری غ حیدرآباد. احتمالا از پیش از اسلام سابقه دارد. سلطان قلی قطب‌الملک، مؤسس سلسله‌ی قطب‌شاهیه نام آن را به محمدنگر (mohammadnagar) تبدیل کرد، در ۹۱۸–۱۰۹۸ هق (۱۵۱۲–۱۶۸۷) مقر سلاطین این سلسله بود، و سپس اورنگ‌زیب آن را فتح و جزء امپراطوری دهلی ساخت، و از آن به بعد رو به انحطاط نهاد. در دوران رونقش از مراکز تجارت بود، و معماران، خطاطان، اهل فضل، و نیز سیاحان و جز آنها بدانجا روی آوردند، و ازدیاد جمعیت آن سبب تأسیس (1000 هق، ۱۵۹۱ یا ۱۵۹۲ بم) حیدرآباد شد. گلکنده مهمترین بازار الماس در آسیا بود (شرح آن را مارکو پولو در ۱۲۹۲، نیکولو کونتی در ۱۴۲۰، و تاورنیه در ۱۶۵۱ آورده‌اند)، و در اینجا الماس را تراش و صیقل و شکل میدادند، و به نواحی مختلف جهان صادر میکردند. اگرچه حیدرآباد از حیث شکوه و جلال رقیب گلکنده شد، گلکنده مرکز داد و ستد الماس در مشرق‌زمین باقی ماند. از دروازه‌های آن چهار دروازه هنوز باز است که عبارتند از فتح دروازه، که لشکریان فاتح اورنگ‌زیب از آنجا وارد شهر شدند؛ پنجاره دروازه (banjāra)، که راه مقابر سلاطین قطب‌شاهی است؛ دروازه‌ی مروارید؛ و دروازه‌ی بالاحصار. قلعه‌ی دفاعی بالاحصار ۱۲۰ متر نسبت به سطح زمین ارتفاع دارد. کمی در ل دروازه‌ی این قلعه، جامع مسجد است، که سلطان قلی قطب‌الملک آن را بنا نهاد (۹۲۴ هق)، و ۲۵ سال بعد در آنجا به قتل رسید.

گل کوهی: ← نسترن.

گل کیسه‌ای (gole kise'i)، بوته یا درختچه‌ی زینتی امریکای جنوبی از نوع کالسئولاریا (*Calceolaria*)، با گلهای زیبا به شکل پاپوش یا کیسه.

گلگاتپه (golgā.tappe)، ← ساوجبلاغ، ولایت.

گلگشا، محل، ← جلجتا.

گل گندم (gole gandom) یا **قنطوریون** (qantūriun)، (*Centaurea cyanus*)، گیاه یکساله‌ی مرکب، با گل کبود یا ارغوانی یا سرخ یا سفید.

گلگون، اسب شیرین، ← شبدیز.

گل گیسودار یا **گل مستقل:** ← گل، سرزمین.

گل گیوه: ← گل سفید.

گل ماری: ← کاکتوس.

گلمانخانه (golmān.xāne)، ده و بندر (جه ۴۱۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برگشلو، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار دریاچه‌ی رضائیه؛ ۱۸کیلومتری ل‌ش شهر رضائیه. بندر گلمانخانه تأسیسات مفصلی ندارد، فقط چند انبار و بارانداز از سالهای قبل در آن ساخته شده است. محصولاتش توتون، چغندر، انگور، و غلات است.

گل ماه (gole māh)، (*Calonyction aculeatum*)، گیاه پیچنده‌ی امریکائی، که گلهای سفید معطر آن صبح باز میشود.

گل ماهور (gole māhur) یا **خرگوشک** (xargušak)، گیاه علفی دوساله‌ی پرّ قدیم از نوع ورباسکوم (*Verbascum*)، که آن را ماهوتی نیز میخوانند. جنس معمولی آن (*V. thapsus*) دارای برگهای کرکی و خوشه‌های دراز گلهای زرد است، و در تپه‌ها و صحراها میروید.

گل مروارید (gole morvārid)، درختچه‌ی زینتی از نوع سومفوریکارپوس (*Symphoricarpus*)، که خوشه‌گلهای سفید شبیه به مروارید دارد. اصلا از امریکای شمالی است.

گل مستقل یا **گل گیسودار:** ← گل، سرزمین.

گلمکان (golmakān)، دهستان (جه ۱۲٬۲۹۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، دارای ۱۸ آبادی. کلیه‌ی آبادیهای آن در دره و دامنه‌ی کوه بینالود واقعند، بر اثر بارش زیاد محصول و باغهای فراوان دارد. یکی از تفرجگاهها و ییلاقهای مشهد محسوب میشود. چشمه‌ی سبز در ۱۲کیلومتری جغ آن واقع است. مرکزش، **گلمکان** (جه ۳٬۸۴۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، در لغ طرقبه است. محصولاتش غلات، میوه، و خشکبار است. قالیبافی دارد.

گلمو، پاول: ← سولفامیدها.

گلمورگن‌شر[1] (glamorgənšər) یا **گلمورگن**، ولایت ساحلی (ح ۲٬۱۲۰ کمم؛ جه ۱٬۲۲۷٬۸۲۸)، ج ویلز، بر تنگه‌ی بریستول. کرسیش، کاردیف، و شهر عمده‌اش، سوانسی، از بنادر مهم بریتانیا هستند. نواحی کوهستانی شمالی آن منابع غنی زغال سنگ دارد، و در دشت حاصلخیز ساحلی روستاهای فراورنده‌ی لبنیات دارد. به جهت معادن سرشارش (آهن و مس) یکی از مهمترین نواحی صنعتی جزایر بریتانیا است. بیش از نصف جمعیت ویلز در اینجا زندگی میکنند. آثاری از دوران تسلط رومیها در آن باقی است. تجاوز نورمانها از قرن ۱۱م شروع شد. توسعه‌ی صنعتی ولایت از نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م آغاز گردید، و جز در دوره‌ی بحران شدید دهه‌ی سوم قرن ۲۰م، ادامه داشته است.

گل میخک (gole mixak)، گیاه یکساله یا دائمی پرّ قدیم (*Dianthus caryophyllus*) که بوی ملایم مطبوعی دارد. سن گلبرگهای آن دندانه دندانه است. انواع مختلف میخکهای باغچه‌ای را شامل است، که برای زیبائی و عطرشان مورد توجه گلدوستان قرار میگیرند. به رنگهای سفید و صورتی و سرخ دیده میشود.

گل میمون (gole meymun)، (*Antirrhinum majus*)، گیاه دائمی پرّ قدیم. عموماً به صورت یکساله در باغها کاشته میشود؛ خوشه‌گلهای زیبای رنگین دارد. بومی نواحی مدیترانه است.

گلن[2]**، جان** (jān glen)، ۱۹۲۱– ، افسر نیروی دریائی و فضانورد امریکائی. نخستین امریکائیی که به فضا فرستاده شد؛ در ۲۰ فوریه‌ی ۱۹۶۲، در قمر مصنوعی فرشیپ (frendšip) سه بار به دور زمین گردید (اوج مدار ۲۵۶ کم و حضیض آن ۱۶۰ کم).

گلناباد (golnābād) یا **گلون‌آباد** (golunābād)، ده (جه ۳۷۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قهاب، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۲۱کیلومتری ش اصفهان. در این محل محمود افغان شاه سلطان حسین صفوی را شکست داد (← **گلناباد، جنگ**). گلناباد قبلا آباد و پرجمعیت بود، و ویرانه‌های آن در کنار آبادی کنونی مشاهده میشود. مسجد جامع ویرانه‌ای با کتیبه‌های مورخ ۱۱۰۹ هق دارد.

گلناباد، جنگ (golnābād)، در تاریخ صفویه، عنوان جنگی که در ۱۱۳۴ هق بین قوای محمود افغان و سپاه سلطان حسین صفوی روی داد. محمود در اول محرم ۱۱۳۴ هق به کرمان وارد شد و، با استفاده از غفلت و جبن و فساد دربار صفوی، از راه یزد به سوی اصفهان تاخت. محمد قلی خان اعتمادالدوله، ۵ روز قبل از درگیری، در رأس ۳۰٬۰۰۰ سپاهی، و به همراهی ۲۴ توپ، از اصفهان خارج شد تا به مبارزه با افاغنه بپردازد. نیروی ایران، به علت کثرت تعداد و تجهیزات بالنسبه کامل، در آغاز به موفقیتی نایل آمده در صفوف افغانها شکستی ایجاد کرد، ولی متعاقباً، به علت عدم پیوستگی فرماندهان و ناپختگی افراد، شکست خورد. بدین ترتیب، محمود افغان راه فرح‌آباد را در پیش گرفت. همین جنگ بود که به محاصره‌ی اصفهان از طرف افاغنه، استعفای شاه سلطان حسین، و مآلا انقراض سلسله‌ی صفویه انجامید. به جنگ **گلون‌آباد** هم معروف است.

گل ناز (gole nāz)، نام دو گیاه. ۱ـ گیاه یکساله با برگ ضخیم از نوع خرفه، که گلهای آن در آفتاب باز میشود و رنگهای زیبا دارد. ۲ـ (*Lewisia rediviva*)، گیاه دائمی، بومی غ امریکای شمالی، با برگهای ضخیم و کوچک و گلهای بزرگ سرخ یا سفید. در خاکهای شنی و سنگی برای زینت کاشته میشود.

گلنداور، اوون، سرکرده‌ی ویلزی، ← اوون گلنداور.

گلندرود (galand.rud)، ده (جه ۲۲۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان میان‌بند، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)، ۲۲کیلومتری جغ سولده. معدن زغال سنگ دارد، و راه آن از المده منشعب میشود.

گلندوک (galanduak)، ده (جه ۲۵۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لواسان کوچک، بخش لواسانات، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران). مقبره‌ای به نام بدیع بهائی دارد که فعلا زیارتگاه بهائیها است.

گلندیل[3] (glendeyl)، شهر (جه ۱۱۹٬۴۴۲)، جغ ایالت کالیفرنیا، کشمة.

گلنکو[4] (glenkō)، دره‌ی رود کو[5] (kō)، ولایت آرگایل‌شر، اسکاتلند، که کوههای بلند از اطرافش سر کشیده‌اند. در اینجا بود که خاندان کمبل قبیله‌ی مکدانلد را قتل عام کردند (۱۶۹۲)؛ رهبران این کار ج. کمبل (اولین ارل آو بردالبن) و ج. دلریمپل (اولین ارل آو ستر) بودند.

گلنگدر (galan.gedar)، ده (جه ۱٬۰۰۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۴کیلومتری جش میانه. گرم‌رود مشرویش میکند. محصولاتش غلات، حبوبات، برنج، و پنبه است.

گلنگدن (galangadan). در هر سلاح آتشی (بجز توپ و خمپاره)، هشت مرحله، به نام مراحل هشتگانه‌ی عمل سلاح، از آغاز تا پایان کار سلاح و آماده ساختن آن برای تیر بعدی وجود دارد، بدین ترتیب:

(۱) آتش شدن، که عبارت است از حرکت سازو‌کار پایه‌ی آتش در سلاح که سبب ضربت زدن

(۱)Glamorganshire (۲)Glenn (۳)Glendale (۴)Glencoe (۵)Coe

سوزن به چاشنی شده و به آتش شدن فشنگ و اجرای تیر منجر میشود.

(ب) باز شدن، که عبارت است از باز شدن جعبه‌ای در قسمت انتهائی، به قسمی که پوکه‌ی خالی بتواند از خزانه‌ی باروت خارج شود.

(پ) اخراج، که دور کردن و خروج پوکه از خزانه‌ی لوله پس از اجرای تیر به وسیله‌ی فشنگ‌کش موجود بر روی جعبه (قسمت ب) است.

(ت) پرتاب. پس از آنکه فشنگ‌کش پوکه‌ی خالی را از لوله بیرون آورد، ضربت فشنگ‌پران سبب پرتاب شدن پوکه به خارج میشود.

(ث) ذخیره‌گذاری، که آمدن یک فشنگ در امتداد لوله و در جلو جعبه (قسمت ب) است.

(ج) ادخال، که حرکت فشنگ به داخل لوله است.

(چ) بسته شدن، که انسداد ته لوله به وسیله‌ی جعبه (قسمت ب)، پس از دخول کامل فشنگ در لوله است.

(ح) جفت شدن، که عبارت است از بسته شدن کامل جعبه‌ی قسمت انتهایی (قسمت ب)، که سلاح برای اجرای تیر بعدی آماده است.

در این مراحل هشتگانه جعبه‌ی قسمت انتهائی سلاح، که در قسمتهای ب، پ، ث، ت، چ، و ح ذکر شد، و در واقع عمل خارج کردن پوکه و وارد کردن فشنگ را در لوله انجام میدهد، گلنگدن نام دارد. نیز ← تفنگ، شکل.

گلنگور (galangur)، دهستان (جع ح ۱'۰۰۰؟)، لغ بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۵(؟) آبادی. محصولاتش غلات، زرت، پنبه، و لبنیات است. بیشتر ساکنین آن سیار و خانه‌بدوشند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است. مرکزش **گلنگور** (جع ۶۲ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۳۱کیلومتری غ خاش واقع است.

گلوئی، در اصطلاح بنائی، ← فریز.

گلوب، تئاتر[1] (teātre glŏb)، نام تماشاخانه‌ای که در ۱۵۹۹ در شهر لندن، انگلستان، ساخته شد. شکسپیر از شرکای آن بود، و بسیاری از نمایشنامه‌هایش در آنجا اجرا شد. شکل آن هشت‌گوش بود و برای ۲'۰۰۰ تماشاچی جا داشت. در ۱۶۰۳ به سبب حریق از میان رفت. سال بعد آن را از نو ساختند، ولی ساختمان جدید شهرت تئاتر اولیه را باز نیافت، و در ۱۶۴۴ پیرایشگران آن را از میان بردند.

گل و بته‌سازی: ← استیل ایرانی.

گلوبندک (galubandak) یا **گلبندک** (galban-dak)، نام یکی از محلات قدیمی شهر تهران، در چغ ارگ. در نقشه‌ی تهران مورخ محرم سال ۱۳۰۹ هق (ص ۷۰۰)، به نام گذار گلبندک آمده است.

گلوبیژرینا[2] (globijerinā)، حیوانات یک‌سلولی صدفدار نزدیک سطح اقیانوس، از رده‌ی ریزوپودا. جانوری است شبیه یک آمیب، و گرچه تعداد زیادی پاهای کاذب رشته‌مانند دارد که به وسیله‌ی آنها گیاهان سیلیسی بسیار ریز را به عنوان غذا جذب میکند، بسیار ساده است. گل سفید از صدف این جانوران درست میشود. نیز ← روزن‌داران.

گلوپتوتک[3] (glüptotek)، موزه‌ای در شهر مونیخ، آلمان، که لوئی I باواریا آن را برای جای دادن مجموعه‌ی مجسمه‌های باستانی و جدید خود بنا کرد. از مجسمه‌های مشهور آن مجسمه‌ای است از ح ۲۰۰ قم که، چون سابقاً متعلق به خاندان اشرافی ایتالیائی باربرینی[4] (bārberini) بود، به "رب النوع باربرینی"[5] معروف است.

خاندان باربرینی در اواخر قرن ۱۵م از راه تجارت ثروت و قدرت عظیمی در فلورانس داشت. مافئو باربرینی (māffeo) در ۱۶۲۳ به عنوان اوربانوس VIII بر مسند پاپی نشست. کتابخانه‌ی این خاندان یکی از بزرگترین کتابخانه‌های شهر رم بود؛ در ۱۹۰۲ پاپ لئوی XII آن را خرید و به کتابخانه‌ی واتیکان منضم کرد.

گلوتن[6] (gluten) [از کلمه‌ای لاتینی به معنای چسب]، مخلوطی از پروتئینها که سفت و کشسان و بدون مزه است، و در آب حل نمیشود. در غلات موجود، و در گندم مقدار آن بیشتر است. چسبندگی خمیر آرد از آن است. با غلاتی که گلوتن اندک دارند (مثل برنج)، نمیتوان نان تهیه کرد، بدان جهت که خمیر آنها ور نمیآید.

گلوستن[7] (galvəstən)، شهر (جع ۶۷'۱۵۵)، بر جزیره‌ای به همین نام، ج تکزاس، کشمت. اسپانیائیها قبل از ۱۵۲۸ ازین بندر خبر داشتند. بعدها مرکز دریازنان شد. از مراکز راه آهن و دارای کارخانه‌های کشتیسازی است. پنبه از صادرات آن است.

گلوسیدها: ← ئیدراتهای کربون.

گلوسینوم، عنصر فلزی، ← بریلیوم.

گلوک[8] **کریستوف ویلیبالد فون** (kristof vili-bāld fon gluk)، ۱۷۱۴–۸۷، آهنگساز آلمانی، که شهرت وی عمدةً به سبب آثار اپرائی اوست؛ مت باواریا. از ۱۸سالگی به تحصیل اساسی موسیقی پرداخت، و برای تکمیل تحصیلات خود به پراگ و سپس به ایتالیا رفت، و در ایتالیا به اپرا علاقه‌مند شد. در این زمان، در آهنگسازی قدرت و مهارت گلوک بدان پایه رسیده بود که توانست اپراهای پسند روز ایتالیا را بسرعت از صحنه خارج سازد. در ۱۷۴۱–۴۴، نه اپرای وی در شهرهای مختلف ایتالیا اجرا شد. در ۱۷۴۶ به لندن رفت، اما دو اپرائی که در آن شهر عرضه کرد قبول و توفیق نیافت، و به وین باز گشت. تا این زمان، گلوک اپراهای خود را به سبک اپرای ایتالیائی تألیف میکرد که، در آن، نقش موسیقی عمدةً جلوه بخشیدن به صدای خوانندگان بود، بی‌آنکه چندان توجهی به داستان اپرا داشته باشد؛ اما از آن به بعد، گلوک تصمیم به تألیف اپراهائی گرفت که، در آنها، موسیقی فقط بیان‌کننده‌ی احساس صحیح داستان باشد. این تغییر سبک از تحولات مهم در کار اپراسازی بود، و بعدها تأثیر عمده در اپراهای ایتالیائی، آلمانی، و فرانسوی به جای گذاشت. مجموع آثار اپرائی و صحنه‌ای گلوک را ۵۵ تا ۱۰۰ بر شمرده‌اند، که بسیاری از آنها از بین رفته است. ایفیگنیا در تاوریس (سال ۱۷۷۹) شاهکار وی محسوب است. تنها اپرای او که امروزه رواج دارد و بسیار اجرا میشود اورفئوس و ائورودیکه است. این اپرا اول‌بار بیش از ۲۰۰ سال پیش در وین اجرا شد، و یکی از قدیمترین اپراهائی است که امروز هم به صحنه میآید.

گلوکسبورگ: ← شلویگ‌هولشتاین.

گلوکسین (gloksin؛ از آلمانی)، (*Sinningia speciosa*)، گیاه برزیلی، با گلهای قیفی رنگین، برگهای مخملی، و ریشه‌های ضخیم. در تابستان در گلدان کاشته میشود.

گلوکنشپیل[9] (glokenšpil)، سازی کوبی، متشکل از میله‌هائی فلزی که بر نمد جای داده شده‌اند، و با کوبه‌هائی از چوب، ابونیت، یا فلز بر آنها میزنند. در ارکسترهای سبک به کار میرود. در

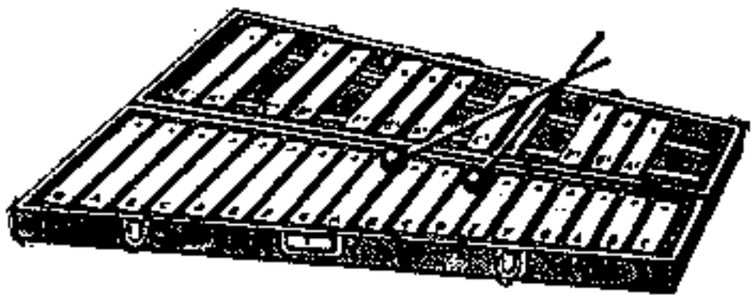

ارکستر سمفونیک، احتمالا نخستین‌بار هندل آن را به کار برد (۱۷۳۸).

گلوکوز[10] (glukoz) یا **دکستروز**[11] (dekstroz) یا **قند انگور**، قند ساده‌ای که در جانوران و گیاهان وجود دارد. ئیدرات کربونی است جامد و سفید و متبلور، به فورمول $C_6H_{12}O_6$. چندین قند ساده‌ی دیگر به همین فورمول نیز هست که همه، از لحاظ ساختمانی، همپار گلوکوزند. بنا بر شکلی که محلول گلوکوز سبب قطبش نور میشود، دو نوع گلوکوز وجود دارد: دکسترو (dekstro) که قطبش آن به راست است، و لوو (levo) که قطبش آن به چپ است. تنها گلوکوز دکسترو در جانوران و گیاهان وجود دارد. گلوکوز یکی از اجزاء سازنده‌ی دوقنده‌های لاکتوز، مالتوز، و ساکاروز است. وجود گلوکوز از طریق آزمایش با ← محلول فلینگ معلوم میشود.

گلوکون[12] (glukon)، نق قرن اول قم، پیکرتراش یونانی، اهل آتن. شهرتش به جهت ← هرکول فارنزه است، که در ۱۵۴۰ در حمامهای کاراکالا کشف شد، و تا مدتی زینت‌بخش کاخ فارنزه بود، و سپس به موزه‌ی ناپل منتقل شد. با مقایسه با یک مجسمه‌ی مشابه در فلورانس، معلوم شده است که هرکول فارنزه کپیه‌ای است از هرکولی، که به توسط لوسیپوس معروف ساخته شده بوده است.

گلوگاو[13] (glugā؛ آلمانی)، لهستانی **گوئوگوف**[14] (guoguf)، شهر (جع تخمیناً ۸'۳۰۰)، ج غ لهستان، بر رود اودر. جزء ایالت سیلزی (پروس، آلمان) بود، و در ۱۹۴۵ در کنفرانس پوتسدام به لهستان رسید. محل تلاقی راههای آهن و دارای کارخانه‌های تصفیه‌ی شکر و کشتیسازی است. در عهد سلسله‌ی پیاست کرسی امیرنشین گلوگاو بود؛ بعد از جنگ جانشینی اتریش به پروس واگذار شد (۱۷۴۵). در جج II ویران شد.

گلوگاه (galu.gāh)، بخش (جع، به استثنای نقاط شهری، ۲۴'۷۸۵ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران). محصولاتش برنج، غلات، پنبه، و مرکبات است. بخش گلوگاه بر طبق تصویبنامه‌ی اسفند ماه ۱۳۳۳ هش، مشتمل بر

(۱)Globe Theatre (۲)globigerina (۳)Glyptothek (۴)Barberini (۵)Barberini Faun (۶)gluten (۷)Galveston (۸)Gluck (۹)glockenspiel (۱۰)glucose (۱۱)dextrose (۱۲)Glycon (۱۳)Glogau (۱۴)Glogow

دهستانهای پنجهزاره و کلباد، جزء شهرستان بهشهر تشکیل شد. مرکزش شهر **گلوگاه** (جه ۷°۳۵۶ ست ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ش بهشهر قرار دارد. ایستگاه راه آهن گلوگاه، بین ایستگاه تیرتاش و بندرگز در این شهر واقع است.

گلوگپا، طریقت، ← لاما، آیین.

گلوما[1] (gloma)، رود عمده‌ی نروژ، به طول ح ۵۹۰ کم، که در مرتفعات ج آبدره‌ی ترونهیم سرچشمه میگیرد، و به جانب ج به تنگه‌ی سکاژراک میریزد. آبشارهای قسمت سفلای آن نیروی برقابی برای صنایع فراهم میکند.

گلون[2] (gelon)، فد ۴۷۸ قم، حکمران یونانی سیسیل. از مردم جلا و جبار آنجا بود. در ۴۸۵–۴۷۸ قم در سیراکوز حکمفرمائی کرد. در ۴۸۰ هامیلکار را شکست داد، و این اولین ضربت بزرگی بود که بر اعتبار کارتاژیها وارد آمد. برادرش هیرون I به جایش نشست.

گلون‌آباد، اصفهان، ← گلناباد.

گلون‌آباد، جنگ: ← گلناباد، جنگ.

گلونازس: ← مزدک، قسمت II.

گل و نوروز (golo nöruz)، مثنوی عاشقانه، اثر **خواجوی کرمانی**، که در بحر هزج مسدس سروده شده است، و گزارش داستان زندگی شاهزاده نوروز پسر فیروز شاه خراسانی و عشق او نسبت به گل، دختر قیصر روم، است. خواجو این مثنوی را که ح ۲°600 بیت است، در سال ۷۴۲ هق سروده و به تاج‌الدین احمد عراقی، وزیر امیر مبارزالدین آل مظفر، تقدیم داشته است.

گلوی[3] (galəwey)، ناحیه‌ای در ج‌غ اسکاتلند، شامل ویگتن‌ش و کرکوبری‌ش. گاوهای سیاه بیشاخ گلوی در اینجا پرورش میبابند.

گلوی شرقی، ولایت، اسکاتلند، ← کرکوبری‌ش.

گلها، مردم، ← گل، سرزمین.

گلها، جنگ: ← جنگ گلها.

گله‌بان (galle.ban)، ده (جه ۱°۱۹۰ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان یکانات، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۴کیلومتری ل‌غ مرند. محصولاتش غله، پنبه، و کرچک است.

گلهد، سر: ← آرثر، افسانه‌ی.

گله‌دار (galedār)، دهستان (جه ۱۱°۸۴۰ ست ۱۳۴۵ هش)، بخش لامرد، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، دارای ۳۷ آبادی. محصولاتش غلات، خرما، و لبنیات است. مرکزش، **گله‌دار** (جه ۱°۹۴۱ ست ۱۳۴۵ هش)، در ۶۵کیلومتری ج‌ش کنگان است. بنر طبق تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۳۷ هش، دهستان گله‌دار از شهرستان بوشهر منتزع و جزء شهرستان لار شد. آثار تاریخی این محل عبارتند از مسجدی در ده اسیر (asir، جه ۷۸۵ ست ۱۳۴۵ هش)، که بنای آن را به عمر ابن عبدالعزیز نسبت میدهند؛ مسجد خرابه‌ای در ده خواجه‌مراد (xāje-morād، جه ۳۳۶ ست ۱۳۴۵ هش)، با لوحه‌ای مورخ ۹۲ هق. ناحیه‌ی گله‌دار در گذشته **فال** (fāl) یا **پال** نامیده میشده و آبادیی به همین نام داشته است. به قول مؤلف فارسنامه‌ی ناصری، وجه تسمیه‌ی آن به گله‌دار این است که در زمان صفویه، ملا فریدون ار با عده‌ای از ایلات کهگیلویه به نواحی فال آمد و مردم محل او را، به مناسبت کثرت گله و مواشی، گله‌دار گفتند. این عده در ناحیه‌ی فال به آبادانی و ساختن خانه و برج و حصار پرداختند، به طوری که بتدریج فال از رونق افتاد و آبادی جدید شوکت یافت.

گلیزن (gallezan)، دهستان (جه ۹°۱۰۸ ست ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان خمین، استان مرکزی (تهران)، دارای ۲۶ آبادی. محصولاتش غلات، پنبه، حبوبات، و چغندر است. پرورش دام در آن رایج است.

گلیان (golian)، دهستان (جه ۷°۲۹۳ ست ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)، دارای ۱۶ آبادی. کوهستانی است. مرکزش، **گلیان** (جه ۸۶۶ ست ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ج‌غ شیروان واقع است. محصولاتش غلات، ابریشم، و انگور است.

گلیبولو، شهر، ترکیه، ← گالیپولی.

گلیترتیند[4] (glitertind)، قله‌ای به ارتفاع ۲°۴۵۳ متر، در ناحیه‌ی کوهستانی یوتونهیم، ج قسمت مرکزی نروژ.

گلیجان (goleyjān)، دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان شهسوار، استان دوم (مازندران). در مآخذ آمار ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ دهستان مجزا دهستان **گلیجان قشلاقی** (جه ۲۳°۳۴۵؛ دارای ۷۷ آبادی)، و دهستان **گلیجان ییلاقی** (جه ۲۷۳، دارای ۲ آبادی)ـ آمده است. محصول عمده‌اش برنج و مرکبات است. راه شوسه‌ی شهسوار به رامسر از ل آن میگذرد. مرکزش، **گلیجان** (جه ۴۰۶ ست ۱۳۴۵ هش)، در ۶کیلومتری ج‌غ شهسوار قرار دارد.

گل یخ (gole yax)، درختچه‌ی کوچک زینتی از نوع کیمونانتوس (*Chimonanthus*)، که گلهای معطر زیبای آن بر حسب آب و هوا و محیط رویش، به تفاوت، در زمستان تا اوایل بهار پیش از پیدایش برگها ظاهر میشود. گل یخ از تیره‌ی گل یخها (لتیه Calycanthaceae) است، و گل شراب هم به این تیره تعلق دارد.

گلیر[5]، **رینگولد (موریتسوویچ)** (reyngold moritsovic glier)، ۱۸۷۵–۱۹۵۶، آهنگساز روسی، در مسکو و برلین تحصیل کرد. در ۱۹۱۳ معلم آهنگسازی، و در ۱۹۱۴ مدیر کنسرواتوار کیف بود. در ۱۹۲۰ استاد کنسرواتوار مسکو شد. از جمله‌ی شاگردانش پروکوفیف، میاسکوفسکی، و خاچاطوریان بوده‌اند. آهنگهایش، معمولا ملی با عناصر رمانتیک و امپرسیونیست، جلوه‌گر تأثیر ملودیهای فولکلور روسی است که خود وی در اروپا و آسیا گردآوری کرده. معروفترین اثرش باله‌ی پری سرخ (مسکو، ۱۹۲۷) است.

گلیزر[6]، **دانلد آرثر** (dānəld ārţər gleyzər)، ۱۹۲۶– ، فیزیکدان امریکائی، از والدین روس. در ۱۹۴۹–۵۹ در دانشگاه میشیگان تدریس کرد. در ۱۹۶۰ استاد فیزیک در دانشگاه کالیفرنیا شد. به سبب اختراع "اطاق حباب" (مشتق از اطاق ابری ویلسن) جایزه‌ی ۱۹۶۰ نوبل در فیزیک به وی اعطا شد. این اسباب برای پیداگری ذرات دارای انرژی زیاد و تحقیق در آنها به کار میرود. در ۱۹۶۱ به تحقیق در میکروبشناسی پرداخت.

گلیستها[7] (golist–)، پیروان شارل دوگل. در طی جنگ II به فرانسویان مبارزی اطلاق میشد که مخالف رژیم ویشی بودند و جنگ با آلمان را ادامه می‌دادند. پس از جنگ، اعضای حزب دست راستی دوگل را گلیست میخواندند.

گلیسرول: ← گلیسرین.

گلیسرین[8] (gliserin، فنس) یا **گلیسرول**[9] (glise-rol)، نوعی الکل، مایع بیرنگ و بیبو با مزه‌ی شیرین، به فورمول $C_3H_5(OH)_3$ که در آب محلول و در حلالهای آلی نامحلول است. اول‌بار ک. و. شله آن را در مخلوط منیزیم و روغن زیتون جدا کرد (۱۷۷۹). ح ۳۰ سال بعد م. ا. شورول جنس واقعی گلیسرین را توضیح داد. گلیسرین با جوهر شوره ترکیب شده نیتروگلیسرین تولید میکند، که در ساختن مواد منفجره به کار میرود. گلیسرین از صابونی شدن چربیها به دست میآید و محصول فرعی صابونسازی است. به عنوان دندانه و عامل پلاستیک‌کننده و حلال، و نیز در ساختن مرکب چاپ و نرم کردن پوست بدن مصرف میشود. به عنوان ضد یخ نیز به کار میرود.

گلیسین (glisin)، بوته‌های پروانه‌وار چوبی پیچنده از نوع ویستاریا (*Wistaria*)، که برای زینت کاشته میشود. ساقه‌های پیچنده‌ی آن در هنگام بهار خوشه‌های بزرگ گلهای زیبا به رنگ بنفش یا قرمز یا سفید میدهند. گلیسین را عموماً در آستانه‌ی درها یا کنار درختها میکارند.

گلیشر[10]، **جیمز** (jeymz gleyšər)، ۱۸۰۹–۱۹۰۳، هواشناس و خلبان بریتانیائی. انجمن سلطنتی هواشناسی را تأسیس کرد، و اولین رئیس آن شد (۱۸۶۷). چند بار به وسیله‌ی بالون در جو صعود کرد (← جو، قسمت ۵).

گلیکوژن[11] (glikojen)، یا **نشاسته‌ی حیوانی**، شکلی از ئیدراتهای کربون، از چندقنده‌ها، به فورمول $(C_6H_{10}O_5)_n$، که در یاخته‌های حیوانی ذخیره میشود. گلیکوژن را ک. برنار در ۱۸۵۷ کشف کرد و آن را "نشاسته‌ی حیوانی" نام گذاشت. از زنجیرهای شاخه‌دار گلوکور دکسترو ساخته میشود. بعضی از یاخته‌های حیوانی گلوکوز را برای ذخیره کردن به گلیکوژن تبدیل میکنند (مخصوصاً در جگر). از لحاظ خواص فیزیکی به نشاسته‌ی گیاهی شبیه است. گلیکوژن را از جگر به دست میآورند، بدین ترتیب که جگر را با محلول ۳۰٪ ئیدروکسید پوتاسیوم در 100° به مدت ۳ ساعت حرارت میدهند، و سپس الکل به آن اضافه میکنند تا گلیکوژن رسوب کند.

گلیکول[12] (glikol)، مایعی بیرنگ، شیرینمزه، که به عنوان ضد یخ به کار میرود. فورمول آن $(CH_2OH)_2$ است.

گلین (golin)، ده (جه ۱°۴۴۲ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان زاوه‌رود، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ ۳۲کیلومتری ج‌غ سنندج.

گلین قیه (galin qaya)، ده (جه ۲°۱۴۴ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان هرزندات، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۵کیلومتری ل‌غ مرند.

گلینکا[13]، **میخائیل ایوانوویچ** (mixāil ivāno-vic glinkā)، ۱۸۰۴–۵۷، پدر مکتب ملی روسی

(۱)Glomma (۲)Gelon (۳)Galloway (۴)Glittertind (۵)Glière (۶)Glaser (۷)Gaullists (۸)glycerin (۹)glycerol (۱۰)Glaisher (۱۱)glycogen (۱۲)glycol (۱۳)Glinka

آهنگسازی و یکی از مؤسسین مکتب رمانتیسم؛ مت سمولنسک. در املاک پدرش پرورش یافت، و در آنجا موسیقی عامیانه‌ی بسیار شنید. در ایتالیا به تحصیل ایرای ایتالیائی پرداخت. در ۳۰سالگی خواستار نوشتن اپرای روسی شد، و برای آموختن تکنیک لازم به برلین رفت. پس از مراجعت، اپراهای زندگیی برای تزار (۱۸۳۶) و روسلان و لودمیلا (۱۸۴۲) را نوشت. دو سال در اسپانیا گذرانید، و موسیقی ارکستری مبتنی بر الحان عامیانه‌ی این کشور نوشت.

گلیوس[1]، **آولوس** (Ălus gellius)، ح ۱۲۳–ح ۱۶۵، وکیل دعاوی و از فضلای رومی. در رم و آتن تحصیل کرد. در دستور زبان، فن خطابه، نقد متون، آثار عتیقه، حقوق، فلسفه، جامعه‌شناسی، و علوم طبیعی مطالعه و تحقیق کرد، و نتیجه‌ی کار خود را در کتاب شبهای آتیک (۲۰ مجلد) گرد آورد، که مجموعه‌ای از مباحث گوناگون است، و مخصوصاً به جهت منقولات فراوانی که از آثار مفقود دارد ارزنده است.

گلیویتسه، لهستان: ← گلایویتس.

گمارا: ← تلمود.

گم امونیاک: ← اشق.

گمانه‌ی رادیوئی[2] (gamăneye)، در هواشناسی، دستگاه خودکاری که آن را با یک بالون به هوا میفرستند و این دستگاه، از طریق برقی‌رادیوئی، از ۰ تا ۳۰ کم فرازا، اندازه‌های دما و فشار و رطوبت را به زمین مخابره میکند.

گمانه‌ی زیردریائی: ← صوت، قسمت IX.

گمرک[3]، مالیاتی که بر کالاهای وارداتی به کشور در مرز بسته میشود، ولی در بعضی کشورها این مالیات شامل صادرات نیز میشود. حقوق گمرکی یکی از قدیمترین انواع مالیات است که عملا در همه‌ی کشورها رایج است. در زمانهای گذشته نیز آسانی و سادگی جمع‌آوری این نوع مالیات باعث میشد که حقوق گمرکی یکی از منابع اصلی درآمد حکومتهای مرکزی شمرده شود. از جهI به بعد اهمیت نسبی گمرک به عنوان یک منبع درآمد، به مقدار فاحشی کاهش یافته است. مثلا در کشمة در سالهای بین ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ عواید گمرکی ۴۹٫۴ درصد درآمد خالص دولت را تشکیل میداده است، و حال آنکه این رقم در ۱۹۵۳ به ۰٫۹ درصد کاهش یافته است. بالا رفتن وظایف دولت و احتیاجات مالی، استفاده‌ی هر چه بیشتر از مالیات بر درآمد و سایر منابع درآمد داخلی را ایجاب کرده است.

I ـ هدف. هدف اصلی از اخذ مالیات گمرکی نه‌تنها بالا بردن سطح درآمد است بلکه بیشتر حمایت از صنایع ملی در مقابل رقابتهای خارجی است.

II ـ انواع حقوق گمرکی. مالیاتهای گمرکی ممکن است بر اساس درصد ارزش کالا، مقطوع (مبلغ معینی برای هر واحد)، یا مختلط (ترکیبی از این دو) باشد. روش ارزیابی کالاهای وارداتی از کشوری به کشوری دیگر فرق میکند. در کشمة ارزیابی ممکن است بر اساس ارزشهای صادراتی کالا، ارزشهایی که کالا برای مصرف داخلی دارد، بهای تخمینی تولید کالا، یا در پاره‌ای موارد بر اساس ارزش کالای مشابهی باشد که در داخل کشور فراهم میآید و بر اساس قوانین مربوطه برآورد میشود. تعرفه گمرکی فهرستی است برای ارزیابی کالاها؛ ارزیابی در بعضی کشورها بر اساس ارزش صادراتی کالا و در بعضی دیگر بر اساس قیمتهای تمام‌شده صورت میگیرد که شامل مخارج حمل و نقل نیز هست. در تعرفه‌های گمرکی بعضی کشورها حد اکثر و حد اقل نرخ وجود دارد؛ حد اکثر برای عموم کشورها و حد اقل برای مللی است که به موجب پیمانهای بازرگانی امتیازات متقابل به یکدیگر میدهند (← اصل کاملة الوداد؛ معامله‌ی متقابل؛ و ⇐ بازار مشترک). نرخهای حد اقل اغلب در میان اتحادیه‌های سیاسی معمول است، مانند ملل مشترک المنافع بریتانیا؛ گاهی نیز ممکن است میان این قبیل کشورها اصلا حقوق گمرکی وجود نداشته باشد. تعرفه‌های گمرکی اغلب کشورهای وارداتی به وسیله‌ی "دفتر تعرفه‌های گمرکی بین‌المللی" در بروکسل متناوباً ترجمه و چاپ میشود، ولی تعبیر و تفسیر آنها معمولا کار کارشناسان است.

III ـ توافق بین‌المللی. در ۱۹۴۷ توافقی در ژنو میان ۳۴ کشور امضا شد، که مسئولیت قسمت اعظم تجارت جهانی را به عهده دارند. امضاکنندگان این توافق متعهد شدند که امتیازات جدید و بیشتری تقاضا نکنند و، جز در موارد خاص، محدودیت جدیدی برای مقدار کالا قائل نشوند. اعضا همچنین در خصوص اداره‌ی امور گمرکی تعهداتی کردند و اغلب آنها موافقت کردند که نرخهای مالیات گمرکی را در جداول اقلام تعرفه افزایش ندهند. بعضی کشورها میان خود اتحادیه‌ای به نام اتحادیه‌ی گمرکی[4] تشکیل میدهند که هدف آن از میان برداشتن سدهای گمرکی و برقراری یک سیاست گمرکی مشترک است. از اتحادیه‌های گمرکی معروف اتحادیه‌ی گمرکی پان‌آمریکن[5] در ۱۸۹۰، آنشلوس (که در آن مقرراتی در باره‌ی اتحادیه‌ی گمرکی نیز پیشبینی شده بود) و فدراسیون دانوب قبل از جهI، و اتحادیه‌ی گمرکی بلژیک میان بلژیک، هلند، و لوکزامبورگ در ۱۹۴۸ است.

IV ـ گمرک در ایران. تاریخ گمرک در ایران به زمانهای بسیار قدیم میرسد. به گفته‌ی سر ه. ک. راولینسن، مستشرق انگلیسی، "اداره‌ی گمرک از زمان اشکانیان در ایران وجود داشته و از ابریشم چین و ادویه‌ی انگلستان و کالاهای رومی که به بازارهای ایران وارد و در آنجا با هم معاوضه میشد، حقوق گمرکی دریافت میشد ولی کالاهای خروجی از پرداخت مالیات معاف بود. در دوره‌ی اسلامی، رویه‌ی تجارت آزاد معمول شد، و در زمان صفویه مجدداً عوارض گمرکی به نام فرضه برقرار و از زمان شاه سلیمان درآمدهای گمرکی خلیج فارس به اجاره داده شد".

به موجب ← عهدنامه ترکمن چای مقرر شد که از کالاهای وارد از روسیه‌ی تزاری فقط ۵٪ بها به عنوان حقوق گمرکی دریافت شود، و ۳ سال بعد سایر دول نیز، به عنوان دول کاملة الوداد، از مزایای مزبور شروع به استفاده کردند، و در واقع حقوق گمرکی در ایران به طور یکنواخت بر اساس پنج درصد برقرار شد.

پس از استقرار مشروطیت اولین تعرفه‌ی گمرکی در ایران بر اساس وزن و ارزش در ۱۲۸۲ هش به وسیله‌ی مستشاران بلژیکی تنظیم شد. پس از الغای **کاپیتولاسیون**، نخستین قانون تعرفه‌ی گمرکی ایران در اردیبهشت ماه ۱۳۰۷ بر اساس حد اقل و حد اکثر حقوق گمرکی تصویب شد، که به موجب آن دولی که الغاء کاپیتولاسیون را به رسمیت شناخته بودند از تعرفه‌ی حد اقل استفاده کردند، و برای سایر دول حد اکثر حقوق گمرکی منظور میشد. در سالهای ۱۳۱۵، ۱۳۲۰، ۱۳۲۹، و ۱۳۳۲ هش در قانون گمرکی ایران تجدید نظر شد و عاقبت، با استفاده از تجربیات جامعه‌ی ملل، طرحی برای تعرفه‌ی گمرکی تهیه شد و در ۱۳۳۷ هش به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

درآمد گمرک ایران در اولین سال تأسیس (۱۲۷۷ هش) جمعاً بالغ بر ۱۰ میلیون ریال بوده، و در ۱۳۵۰ هش به ۳۲٬۹۳۰ میلیون ریال بالغ شده است. نیز ← تجارت آزاد؛ حق العبور؛ حمایت.

گمرو یا گامبرون: ← بندر عباس، بندر و شهر.

گمش‌تپه یا **گومیش‌تپه**: ← گمیشان یا گومیشان.

گملیئل[6] (gamali'el)، نه 100 ب‌م، ربن یهودی. در بدعت مهم در دین یهود به وجود آورد؛ یکی اینکه ۱۸ رکعت به نماز روزانه افزود، و دیگر آنکه برای قربانی عید فصح مراسم ساده‌ای برقرار کرد که تا کنون باقی است. هدفش این بود که روح یهودیت را پس از خرابی اورشلیم زنده نگاه دارد.

گمیچی (gamici)، ده (جه ۱٬۰۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برگشلو، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۵٫۵کیلومتری ش رضائیه. شهرچای مشروبش میکند. محصولاتش غلات، توتون، چغندر، و انگور است.

گمیشان یا **گومیشان** (هر دو gëmišan)، بخش (جه، به استثنای نقاط شهری، ۲۸٬۱۹۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان گرگان، استان دوم. از ل به مرز شوروی و از غ به دریای خزر محدود است. تقریباً مطابق است با دهستان جعفربای. بیشتر آبادیهای آن از رود گرگان مشروب میشوند. قسمتی از خرابه‌های سد سکندر (← قزل آلان) در آن است. محصول عمده‌اش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی آن قالیچه‌بافی است. ساکنین از طایفه‌ی جعفربای هستند. بر طبق قنکا ۱۳۱۶ هش بخش گمیشان جزء شهرستان گرگان تشکیل یافت. مرکزش، شهر **گمیشان** (جه ۶٬۳۹۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۴کیلومتری ل‌غ گرگان، و ۳کیلومتری دریا قرار دارد. در گذشته گمیشان آبادتر و جمعیت آن بیش از امروز بود، و اهمیت بیشتری داشت؛ ولی پس از انقلاب روسیه و همچنین بر اثر ایجاد راه آهن شمال اهمیت خود را از دست داد. در ۲کیلومتری شهر گمیشان آثار و خرابه‌هائی وجود دارد که اهالی آن را گومیش‌تپه‌ی خرابه میگویند. چشمه‌ی معدنی نفت الیجه(؟) که مواد نفتی بر سطح آن جاری است، در ۲۴کیلومتری ل آن واقع است. سابقاً **گمش‌تپه** یا **گومیش‌تپه** نامیده میشد.

گناباد: ← گناوه.

گناباد (gonabăd) [صورت معرب آن **جناباد**]، شهر (جه۸٬۱۵۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان **گناباد**، استان نهم (خراسان)، سابقاً **جویمند** نام داشت. با وجود موقعیت خاص خود، که بر سر راهی مشهد، زاهدان، و یزد واقع شده، ترقی چندانی نکرده است. گناباد از شهرهای قدیمی است، و

(۱)Gellius (۲)radiosonde (۳)customs (۴)customs union (۵)Pan-American union (۶)Gamaliel

بنای آن را به شاهان هخامنشی نسبت میدهند. در قرن ۷م هق از توابع نیشابور بود. در اوایل دوره‌ی صفویه مدتها میدان تاخت و تاز ازبکها بود و دست به دست میشد. در اوایل قرن ۱۳م هق ایل شیبانی که با قاجاریه مخالفت میکردند، گناباد و ترشیز را گرفته تا حدود سبزوار پیش رفتند. بعضی از آثار تاریخی آن با اساطیر ایرانی پیوستگی کاملی دارند، مانند قبر پیران ویسه، قلعه‌ی فرود، قلعه‌ی رستم، و خرابه‌های شهر پشن (درش گناباد). از آثار دیگر آن میتوان قلعه‌ی دختر، درش قسمت مرکزی گناباد، نزدیک بیدخت، و مسجد جامع را نام برد. گناباد به صورتهای مختلف خوانده شده است، ابن حوقل آن را یناباذ (yonābez)، مقدسی یناباد (yonābed)، و یاقوت جناباذ (jonābez) خوانده‌اند. مستوفی گوید "دو قلعه‌ی مستحکمی بر دو طرف آن است، که یکی را قلعه‌ی خواشر (xavāšer) و دیگری را قلعه‌ی درجان (darjān) خوانند." گذشته از زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۷ که خسارات زیادی بر آن وارد ساخت، مردم از زلزله‌ی مهیب دیگری در دوره‌ی صفویه یاد میکنند.

گناباد (gonābād)، شهرستان (جم ۵۹°۷۹۱ سش ۱۳۴۵ هش)، استان نهم (خراسان)؛ مرکزش شهر گناباد. فعلا مشتمل است بر بخشهای حومه و بجستان. از ل به شهرستانهای کاشمر و تربت حیدریه، از ش به تربت حیدریه، از ج به شهرستانهای بیرجند و فردوس، و از غ به شهرستان فردوس محدود است. رشته‌ارتفاعاتی در آن از غ به ش ممتد است، که در مناطق مختلف به اسامی خاصی خوانده میشوند، از جمله کوه سیاه، کوه میسور (maysur)، تراکوه، و کوه شتران. این کوهها عموماً حد فاصل آن با شهرستان فردوس و بخش قاینات هستند. هوای آن در مناطق کوهستانی معتدل، و در حاشیه‌ی کویر نمک خشک و سوزان است. رود کال‌شور در آن جاری است، ولی تنها استفاده‌ای که از آن میشود به دست آوردن نمک است. این رود از کوه سرخ کاشمر سرچشمه گرفته وارد کویر نمک میشود. در بخش حومه‌ی آن قنواتی به طول ۲۴ تا ۳۲ کیلومتر، و به عمق 100 تا 150 متر وجود دارد، که حفر بعضی از آنها را به دوره‌ی هخامنشی نسبت میدهند. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و زعفران است. قالیبافی دارد. از جمله‌ی آثار باستانی آن امامزاده سلطان محمد عابد، در ۴فرسخی گناباد است، که کتیبه‌ای تاریخ بنای آن را ۹۶۰ هق نشان میدهد. زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۷ هش آسیب سختی به این شهرستان وارد ساخت.

گناباد، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

گنابادی، ملا مظفر: ← بیست باب در معرفت تقویم.

گناوه (ganāve) یا **جنابه** (jannāba) یا **گنابا** (ganābā) یا **جنابا** (janābā)، بخش (جم ۲۱°۷۸۶ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، کنار خلیج فارس. مشتمل است بر ۲ دهستان حیات داود و رودحله. مرکزش، بندر **گناوه** (جم ۴°۵۹۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵۶کیلومتری (از راه خشکی) لغ بندر بوشهر، کنار خلیج فارس قرار دارد. آثار شهر قدیمی گناوه در ل گناوه‌ی کنونی موجود است. یاقوت از شهر قدیم گناوه به عنوان جنابه نام میبرد، و آن را شهر کوچکی از سواحل فارس میداند، به عقیده‌ی وی سلطان جنابة ابن طهمورث آن را بنا نهاد. ابوسعید جنابی قرمطی از آن شهر بر خاسته است. به قول مؤلف فارسنامه‌ی ناصری جنابه شهری است قدیمی، از شهرهای فارس، و طایفه‌ی قرامطه از آن است؛ فتح این شهر در سال ۱۸ هق به دست عثمان ابن ابی العاص اتفاق افتاد. پارچه‌های کتانی آن بسیار مرغوب بود. از آثار قدیمی بنائی به نام زیارت امامزاده سلیمان ابن علی دارد که در خارج گناوه و کنار راه شوسه‌ی گناوه به دیلم واقع است. گنبد این بنا که به گنبد سلیمان ابن علی معروف است، به سبک معماری قدیمی ساحل خلیج فارس ساخته شده، و شباهتی با گنبد دانیال نبی در شوش دارد. در ل ش گناوه خرابه‌هایی وجود دارد که به نام تل گنبد (tol) مشهور است، و در نزدیک آن آثار چهارطاقی قدیمی مشاهده میشود.

گناه[1] (gonāh) یا **معصیت** (ma'siat) [جمع آن **معاصی**]، در شریعت اسلامی، هر عقیده و عملی که بر خلاف عقاید و احکام دین اسلام باشد. بنا بر این تعریف، شرک، که امری اعتقادی است، و قتل نفس و ترک نماز گناه محسوب میشوند. گناهان اعتقادی که بر خلاف اصول دین اسلام باشند از قبیل شرک، انکار نبوت پیغمبر اسلام، و انکار معاد موجب ارتداد و خروج از دین اسلام میشود. گناهان بر حسب اهمیتشان به گناهان کبیره و گناهان صغیره تقسیم میشود. در تعریف معاصی کبیره گفته شده است که اینها گناهانی است که کیفر آن جز به توبه ساقط نمیشود. البته مقصود از کیفر یا عقاب، عقاب اخروی است، وگرنه حدود و کیفرهائی که در دنیا برای بعضی از گناهان در شرع معین شده است لازم الاجراء است. مثلا توبه‌ی مرتد فطری، یعنی کسی که از اول به دین اسلام بوده و بعد به کفر گراییده است، از نظر اجرای حد شرعی مورد قبول نیست. خوارج مرتکب گناه کبیره را کافر میدانستند، و معتزله او را در منزلتی میان منزلتین میدانستند (یعنی نه کافر میدانستند و نه مسلم، بلکه به استدلال آیه‌ای از قرآن، "فاسق" میخواندند).

در یونان قدیم، کوتاهی انسان از وظایف خود در برابر خویش و در برابر جهان گناه شمرده میشد، و این کوتاهی را ناشی از نادانی میدانستند. مسیحیت گناه را نقض عمدی دستورهای الاهی میداند و آن را ناشی از غرور و اعجاب به نفس و سرکشی و نافرمانی میشمارد. این اعتقاد مسیحیت دنباله‌ی اعتقاد کتاب عهد قدیم و یهودیت است. نیز به اعتقاد مسیحیت گناه سوء استعمال اختیار مخلوق (اعم از فرشته و انسان) است. بنا بر این، هم در اسلام و هم در مسیحیت، فرض مختار و آزاد بودن انسان در اعمال خود شرط تحقق گناه است. همچنین علم و اطلاع شخص گناهکار از گناه بودن آن عمل شرط است، منتهی در دین اسلام بر هر مکلف واجب است که حکم الاهی هر عملی را اعم از وجوب، حرمت، اباحه، استحباب، و کراهت بداند، و عذر مکلف از ندانستن حکم مقبول نیست، مگر آنکه ثابت شود علم بر آن حکم یا تکلیف بر مکلف مقدور نبوده است. عمل گناه باید قابل اجتناب باشد بنا بر این، در حالات اضطرار و اجبار گناه واقع نمیشود. در مسیحیت گناه را به گناه اصلی (یا گناهکاری ذاتی) و گناه عملی[2] تقسیم کرده‌اند. گناه اصلی وضعی است که انسان در آن به دنیا میآید، و صفات و خصال انسان را، از حرص و طمع و میل بشر، در خود دارد. گناه عملی گناهی است که متعلق به اعمال انسان است، اعم از فکر بد یا سخن بد یا عمل بد. گناهان عملی نیز به گناهان مرگبار[3] و گناهان قابل بخشایش[4] تقسیم میشود، که تقریباً، با جزئی تفاوت در تعریف و مصداق، نظیر همان گناهان کبیره و گناهان صغیره است.

گناه اصلی: ← گناه یا معصیت.

گناهان صغیره: ← گناه یا معصیت.

گناهان قابل بخشایش: ← گناه یا معصیت.

گناهان کبیره: ← گناه یا معصیت.

گناهان مرگبار: ← گناه یا معصیت.

گناه عملی: ← گناه یا معصیت.

گناهکاری ذاتی[5]، در الاهیات مسیحی، گناه آدم ابوالبشر، که در نتیجه‌ی آن نوع بشر خود را از فیض خدا دور کرده است. مسیحیان این کیفیت را مربوط به طبیعت بشری میدانند که از اصل شریر است و باید به وسیله‌ای از آن جلوگیری شود. اینان معتقدند که آب تعمید این گناه اصلی را میشوید و انسان را به حالت بیگناهی باز میگرداند، ولی حتی پس از تعمید تمایل به گناه کردن در انسان باقی میماند.

گنایزناو[6]، گراف **آوگوست نایتهارت فون** (gräf* ägust näythärt fon gnäyzenä)، ۱۷۶۰–۱۸۳۱، فیلد مارشال پروسی در جنگهای ناپلئونی. به سبب دفاع (۱۸۰۷) دلیرانه‌اش از کولبرگ مشهور شد، و در پیکارهای ۱۸۱۳–۱۴ و جنگ (۱۸۱۵) واترلو رئیس ستاد بلوشر بود.

گنایست[7]، **رودولف فون** (rudolf fon gnäyst)، ۱۸۱۶–۱۸۹۵، حقوقدان و سیاستمدار آلمانی. در دانشگاه برلین تحت نظر ف. ک. ساویئیی تحصیل حقوق کرد. در ۱۸۴۴ در آنجا استاد حقوق رومی شد. از ۱۸۴۱ مشاغل قضائی داشت، و در ۱۸۷۵–۷۷ عضو دیوان عالی پروس بود. در سراسر عمر خود فعالیت سیاسی داشت، و در ۱۸۴۸ به حزب لیبرال ملی پیوست، و در ۱۸۵۸–۹۳، که در مجلس مقننه‌ی پروس عضویت داشت، رهبر سخنگویان لیبرال بود. در ۱۸۶۸–۸۴ عضو رایشستاگ بود. گنایست برای اصلاح قوانین اساسی و اداری پروس بسیار کوشید، و سهم برجسته‌ای در تکامل حقوق اداری آلمان دارد. به دستگاه قضائی انگلستان با نظر تحسین مینگریست. از آثارش قانون اساسی و اداری امروز انگلستان (۱۸۵۷–۶۳)، تاریخ قانون اساسی انگلستان (۱۸۸۲)، و پارلمنت انگلستان (۱۸۸۶) است.

گنبد (gonbad)، ده (جم ۱°۷۵۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۳۵کیلومتری جش همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است. قالیبافی دارد.

گنبد، طاقهای بلند و معظم مساجد و ابنیه‌ی قدیمی دیگر، به شکل نیمکره‌ی نوکدار یا هرم یا مخروط، که روی آنها عموماً کاشیکاری میشده است. از گنبدهای مشهور اینها را میتوان نام برد: **گنبد جبلیه** (jabaliyye)، در کنار شهر کرمان، بنای محکم آجری از عهد سلجوقی. **گنبد دشتی**

(۱)sin (۲)actual sin (۳)mortal sin (۴)venial sin (۵)original sin (۶)Gneisenau (۷)Gneist

(daŝti)، بنای دوره‌ی مغول در ۳۴کیلومتری ش اصفهان، ل زاینده‌رود. **گنبد سبز**، قم، نام سه بنای تاریخی عهد مغول، محله‌ی دروازه‌ی کاشان، نزدیک بقعه‌ی علی ابن جعفر ع، دارای گچبری و کتیبه‌های زیبا. یکی از آنها، که گنبد بالائی آن فرو ریخته، مورخ ۷۶۱ هق، دیگری که سالمتر مانده مورخ ۷۹۲ هق، و سومی احتمالا از قرن ۶م هق است. **گنبد سبز**، کرمان، بقایای بنائی که به کاشیکاری معرق زیبا مزین بوده. کتیبه ندارد؛ از سبک معماری میتوان آن را مربوط به قرن ۹م هق شناخت. **گنبد سبز**، مشهد، بنائی از دوره‌ی صفویه، که مدفن حکیم مؤمن مؤلف کتاب تحفه‌ی حکیم مؤمن است. در اثر خرابی و تعمیرات بعدی در وضع آن تغییراتی پیدا شده و صورت تازه‌ای به خود گرفته است. اکنون در وسط میدان جدید الاحداثی قرار دارد. **گنبد سرخ**، مراغه، بنای آجری مربع بسیار شیوا و استوار، دارای تزیینات آجری عالی، و کتیبه‌های کوفی مورخ ۵۴۲ هق؛ بانی عبدالعزیز ابن محمود ابن سعد. **گنبد سلطانیه**، سلطانیه، از ابنیه‌ی بسیار معظم اسلامی، دارای تناسب و رموز معماری اعلی، که الجایتو برای مقبره‌ی خود ساخت، و جانشینان وی تزیینات و کتیبه‌های داخلی را کمی تغییر داده و آن را مسجد ساختند. بر اثر لطمات چندین قرن نزدیک به انهدام بود؛ سالهای اخیر تعمیرات عمده و اساسی در آن به عمل آمد. **گنبد شیخ جنید**، تورانپشت یزد، بنای آجری مورخ ۵۴۳ هق. **گنبد علویان**، همدان، بنای مهم اسلامی، دارای تزیینات و کتیبه‌ی کوفی آجری در جبهه‌ی خارجی، و گچبریهای عالی که زینتبخش تمام سطح داخلی بوده است. منسوب به قرن ۶م هق، و مدفن دو تن از خاندان علویان است. **گنبد علی** (یا **عالی**)، ابرقو، بنای هشت‌ضلعی زیبا و استوار سنگی، بالای تپه‌ای در حدود یک‌کیلومتری ج ابرقو؛ دارای کتیبه‌ی کوفی شیوا مورخ ۴۴۸ هق. **گنبد قابوس**، دشت گرگان، برج بلند استوار آجری، مجموعاً به ارتفاع ۵۲ متر، دارای ده ترک خارجی که سطح بیرون برج به وسیله‌ی آنها تقسیم شده. دارای نوشته‌ی کوفی مکرر با آجر برجسته؛ مقبره‌ی قابوس ابن وشمگیر و مورخ ۷۷۵ هش و ۷۹۷ هق است (از امتیازات آن دارا بودن تاریخهای هجری و شمسی است). **گنبد غفاریه**، مراغه، بنای زیبای آجری، مدفن شمس‌الدین قرا سنقر، از سلاطین مملوک که به سبب احداث ابنیه‌ی زیاد در مصر و سوریه شهرت یافته. وی در ۲۷ شوال ۷۲۸ هق به حال تبعید در مراغه درگذشت، و بنای مذکور، به امر سلطان ابوسعید (حکمرانیش ۷۱۶–۷۳۶ هق) از سلاطین مغول، برای مقبره‌ی او احداث شد.

گنبد، مسجد (masjede gonbad)، مسجدی از قرن ۶م هق، در سنگان پایین، ج خراسان، بین کرات و خواف. محراب آن مورخ ۵۳۵ هق است.

گنبدان‌دز، دامغان، ← گردکوه.

گنبدان‌دژ، دامغان، ← گردکوه.

گنبد جبلیه، کرمان، ← گنبد.

گنبد دشتی، اصفهان، ← گنبد.

گنبد سبز، قم، ← گنبد.

گنبد سبز، مشهد، ← گنبد.

گنبد سرخ، مراغه، ← گنبد.

گنبد سلطانیه، سلطانیه، ← گنبد.

گنبد شیخ جنید، یزد، ← گنبد.

گنبد علویان، همدان، ← گنبد.

گنبد علی (یا **عالی**)، ابرقو، ← گنبد.

گنبد غفاریه، مراغه، ← گنبد.

گنبد قابوس، دشت گرگان، ← گنبد.

گنبد قابوس (gonbade qābus)، شهر (جه ۴°۶۶۷ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان دشت گرگان، استان دوم، ۹۶کیلومتری ل‌ش شهر گرگان، در حاشیه‌ی جنوبی ترکمن صحرا. رود گرگان از کنار آن میگذرد. خرابه‌های شهر قدیم جرجان در نزدیک آن است. ترکمنها در آن زندگی میکنند. مرکز داد و ستد شهرستان دشت گرگان است. توسط راههای شوسه با شهرهای بجنورد، گرگان، و شاهرود مرتبط است. برای مقبره‌ی قابوس وشمگیر ← گنبد.

گنبد کبود (gonbade kabud)، برج آجری ۸پهلو، در شهر مراغه، که در هر ضلع آن طاقنمای مسطحی، توأم با مقرنس‌کاری به چشم میخورد، و دخمه‌ای در زیر آن قرار دارد. این بنا منسوب به قبر مادر هلاکو است. برخی بنای آن را به اواخر دوره‌ی سلجوقی نسبت میدهند، و عده‌ای تاریخ بنای آن را ۵۹۳ هق میدانند.

گنبر (gonbar) یا **گونه‌ور** (günevar)، ده (جه ۱°۳۷۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۵کیلومتری ج‌ش اسکو. محصولاتش غلات، حبوبات، و بادام است.

گنبکی (gonbaki)، دهستان (جه ۳°۰۳۵ سث ۱۳۴۵ هش)، ج بخش فهرج، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۳ آبادی. محصولش غلات، پنبه، حنا، خرما، و مرکبات است. از صنایع دستی قالیچه، گلیم، و کرباسبافی در میان زنان رواج دارد.

گنت، شهر، بلژیک، ← گان.

گنتس، در روم قدیم، ← گنس.

گنتس[1]، **فریدریش فون** (fridriŝ fon gents)، ۱۷۶۴–۱۸۳۲، نویسنده‌ی سیاسی آلمانی. در ۱۷۹۳ از رایزنان جنگی پروس شد. در آغاز از طرفداران انقلاب فرانسه بود، ولی بر اثر مطالعه‌ی آثار ا. برک و دیگران از این راه منحرف شد. مدتی در انگلستان اقامت کرد، و سخت طرفدار حکومت مشروطه‌ی آنجا شد. در برلین ماهنامه‌ی آلمانی جدید (۱۷۹۵)، و سپس روزنامه‌ی تاریخی (۱۷۹۸) را تأسیس کرد که جانشین اولی شد، و در این روزنامه سخت به انقلاب فرانسه حمله کرد. در ۱۸۰۲ رایزن سلطنتی در اتریش شد و به وسیله‌ی نوشته‌هایش سخت با ناپلئون I مخالفت کرد. بعداً طرفدار سیاست مترنیخ و منشی او شد. در سالهای ۱۸۱۴–۱۵ منشی کنگره‌ی وین بود، و بعداً در کنفرانسهای اکس‌لا‌شاپل (۱۸۱۸)، تروپاو (۱۸۲۰)، لایباخ (۱۸۲۱)، و ورونا (۱۸۲۲) چنین سمتی داشت.

گنتون دروپا: ← لاما، آیین.

گنتیوس[2] (gentius)، نق قرن ۲م قم، شاه ایلیریا. با شاه مقدونیه بر ضد رومیان متحد شد (۱۶۸ قم)، ولی مغلوب و اسیر آنان گردید. گویند وی نخستین کسی بود که خواص جنتیانا را کشف کرد، و بدین جهت، این گیاه به نام او نامگذاری شد.

گنج آمار دبیر (ganj āmār dabir)، عنوان دبیر درآمدهای دولتی و خزانه در زمان ساسانیان.

گنجانیدن، در اصطلاح نجاری و فنون دیگر، عبارت از این است که پیش از اجرای کار، طرح مورد نظر، به خصوص نقوش هندسی را، به تناسب سطح مورد عمل، با آن مطابقت دهند تا نقشی متناسب از کار در آید.

گنج بادآورد (ganje bādāvard)، در داستانهای ملی ایران، از گنجهای خسرو پرویز. تسمیه از آنجاست که گویند چون ایرانیان اسکندریه را محاصره کردند، رومیان، برای نجات دادن ذخایر شهر، آن را در چند کشتی نهادند؛ اما باد مخالف وزید و کشتیها را به طرف ایرانیان راند.

گنج‌تپه (ganj.tappe)، تپه‌ای در غ خوروین و در دامنه‌ی جنوبی البرز. در ح ۶۶کیلومتری جاده‌ی تهران‌ـقزوین راه شوسه‌ای وجود دارد که به سوی ل ممتد است، و از آبادیهای قلعه چندار (cen-dār، جه ۸۴۸ سث ۱۳۴۵ هش؛ ۳۱کیلومتری ل‌غ کرج)، چندار (جه ۱°۰۱۴ سث ۱۳۴۵ هش؛ ۳۰کیلومتری غ کرج)، شنده (šende، جه ۱۵۹ سث ۱۳۴۵ هش؛ ۳۳کیلومتری ل‌غ کرج)، خوروین، آجین‌دوجین و ولیان میگذرد. تپه‌ها و اراضی مجاور این آبادیها در دامنه‌ی کوه البرز عموماً قبرستانهای پیش از تاریخ است که ظروف سفالی و اشیاء دیگری از آنجا به دست میآید. نخستین‌بار در ۱۳۲۸ هش اداره‌ی کل باستانشناسی کاوش علمی مختصری در این تپه‌ها به عمل آورد؛ سپس، در آذر ماه ۱۳۳۳ هش هیئت باستانشناسی بلژیکی نیز کاوشهائی انجام داد. اشیاء به‌دست‌آمده در این کاوشها عبارتند از ظروف سفالی، سلاحها، وسایل فلزی، زیورآلات، و اشیاء تجملی. علاوه بر اینها تعدادی قبر نیز کشف شده است.

گنج‌تپه، ده (جه ۱°۰۱۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۳کیلومتری ل‌ش بهار. محصولش غلات و حبوبات است. قالیبافی دارد.

گنج دانش (ganje dāneŝ)، کتابی به فارسی، در شرح نامهای اماکن و بلاد ایران، به ترتیب الفبائی، تألیف محمد تقی خان متخلص به حکیم، از فضلای دوره‌ی ناصری. از خصایص این کتاب این است که فهرست جامعی از منابع و مآخذ در آن یاد شده است. در تهران چاپ شده است (۱۳۰۵ هق).

گنج شایگان (ganje šāygān)، تذکره‌ای از میرزا طاهر دیباچه‌نگار، از منشیان معروف دوره‌ی قاجار، که در آن شرح حال و قسمتی از آثار شاعرانی را که در مدح میرزا آقا خان نوری صدر اعظم شعر سروده‌اند گرد آورده است. در تهران چاپ شده است (۱۲۷۲ هق).

گنجشگ، نام چندین گونه پرنده‌ی کوچک از تیره‌ی سیره که در سراسر جهان جز در استرالیا زندگی میکنند، که از این جمله است گنجشک درختی از تیره‌ی (Ploceidae)، گنجشک خانگی (*Passer domesticus*) آسیا و اروپا، و گنجشک پرچین اروپا از تیره‌ی (Prunellidae). گنجشک خانگی از اروپا به امریکا برده شده است (۱۸۵۰). گنجشک معمولا از دانه تغذیه میکند، ولی در دوران لانه‌سازی حشره نیز میخورد. بر زمین یا در سوراخهای دیوار یا بر شاخه‌های درخت لانه میسازد. ماده‌ی گنجشک چهار تا پنج تخم میگذارد.

گنجعلی خان (ganj'ali xān)، از امرای صفویه و از مقربان شاه عباس I صفوی. در هنگام کودکی شاه عباس در هرات به خدمت وی بود. بعد از آن

(1)Gentz (2)Gentius

حکومت کرمان یافت و نزدیک ۳۰ سال در آنجا حکومت کرد. از سال ۱۰۳۱ هق بیگلربیگی قندهار یافت. در ۱۰۳۴ هق از ایوان خانه در افتاد و هلاک شد. برای آثار و بناهای وی مقالات ردیف گنجعلی خان دیده شود.

گنجعلی خان، حمام (ganj'ali xān)، حمامی در شهر کرمان، ج ← میدان گنجعلی خانی که بر سر در آن کتیبه‌ای به خط نستعلیق حاوی اشعاری است که از ماده تاریخ آن سال ۱۰۲۰ هق به دست میآید.

گنجعلی خان، کاروانسرای، کاروانسرای عهد صفوی در شهر کرمان، ش ← میدان گنجعلی خانی، از آثار گنجعلی خان که آثار تاریخی متعدد در کرمان و قندهار و سایر نقاط قلمرو حکمرانی خود ساخته است. کتیبه‌ها و تزیینات خوش‌طرح کاشی معرق در آن به کار رفته. نام استاد سلطان محمد معمار یزدی سازنده‌ی بنا و مقرنسها و تزیینات دیگر و امضای علیرضا عباسی نویسنده‌ی کتیبه‌ها و تاریخ ۱۰۰۷ هق در آن مرقوم است. ویرانیهای زیاد، ناشی از غفلت، بر آن وارد آمده است. برخی اشخاص این بنا را مدرسه‌ی گنجعلی خان نامیده‌اند و با توجه به کتیبه‌ی سردر آن، که اشاره به ساختمان این ربع به امر گنجعلی خان میکند، تردیدی در کاروانسرا بودن آن نیست و جز کاروانسرا هم از آن استفاده‌ای دیگر نکرده و نمیکنند.

گنجعلی خان، مدرسه‌ی، کرمان، ← گنجعلی خان، کاروانسرای.

گنجعلی خان، مسجد، مسجدی در شهر کرمان، در گوشه‌ی ل‌ش ← میدان گنجعلی خانی. صحن آن کوچک، ولی ساختمانش بسیار زیبا و عالی است؛ درون آن گچبریها و نقاشیهای ظریف و مقرنس‌کاری شیوا دیده میشود. کتیبه‌ی عالی قرآنی به خط ثلث منقور، نوشته‌ی شهاب‌الدین کرمانی، دارد، و در آن نام "گنجعلی چاکر عباس شاه" و استاد سلطان محمد معمار یزدی و تاریخ ۱۰۰۷ هق مرقوم است.

گنجعلی خانی، میدان (ganj'ali xāni)، میدان وسیع قدیمی، در شهر کرمان، که مسجد و کاروانسرا و حمام ـ تماماً از آثار گنجعلی خان ـ در جوانب آن احداث شده است.

گنجگاه (ganj.gāh)، دهستان (جم ← ۱۴٬۰۶۰؟)، غ بخش سنجبد، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۵۷(۱) آبادی. مرکزش، **گنجگاه** (جم ۷۳۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، در لغ هروآباد، ۸کیلومتری غ کیوی است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نام این دهستان نیامده است.

گنجنامه (ganjnāme)، نام دو لوحه یا کتیبه‌ی میخی به زبانهای پارسی باستان و بابلی و عیلامی، در کوهستان به مسافت تقریبی ← ۵کیلومتری ج همدان در انتهای دره‌ی عباس‌آباد. لوحه‌ی سمت راست به نام خشیارشا و دیگری به نام پدرش داریوش است.

گنجوی (ganjavi)، منسوب به گنجه. ← نظامی گنجوی.

گنجه (ganje)، ده (جم ۱٬۱۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ورزق، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۱کیلومتری لغ داران. محصولش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی جاجیم‌بافی و قالیبافی دارد.

گنجه، عربی **جنزه** (janza)، نام فعلی (از ۱۹۳۵) **کیروف‌آباد** (kirofābād)، شهر (جم در ۱۹۶۵ تخمیناً ۱۶۶٬۰۰۰)، غ آذربایجان شوروی، تجشه، بر رود گنجه (از ریزابه‌های کورا) و بر خط آهن و خط لوله‌ی نفت به فاصله‌ی ← ۱۸۰کیلومتری جش تفلیس؛ مولد نظامی گنجوی. کارخانه‌های وسیع نساجی پنبه دارد؛ منسوجات پشمی و ابریشمی و شراب هم میسازد. نزدیک آن معادن مهم (مخصوصاً منگنز و مس) موجود است.

بنا بر طبق بعضی مآخذ، گنجه در ۲۴۵ هق (۸۵۹ بم) به دست مسلمانان بنا شد. در زمان اصطخری شهر کوچکی بر جاده‌ی برذعه به تفلیس بود. پس از انحطاط برذعه، کرسی ناحیه‌ی ارّان شد. از ح ۳۴۰ هق سلسله‌ای به نام شدّادی بر آنجا فرمان میراند، تا آنکه سلطان ملکشاه حکومت آنان را بر انداخت. در ۵۳۳ هق به سبب زلزله ویران شد (عده‌ی تلفات را عمادالدین محمد اصفهانی ۳۰۰٬۰۰۰ و ابن اثیر ۱۳۰٬۰۰۰ تن نوشته‌اند)؛ قراسنقر، امیر آذربایجان و ارّان، در این زمان در شهر نبود. گویند قراسنقر شهر گنجه را از نو بنا نهاد و شکوه و جلال آن را باز گردانید؛ در قرن ۷م هق گنجه یکی از زیباترین شهرهای آسیای غربی بود؛ نظامی گنجوی از این دوره است. در ۶۲۲ هق سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه آن را گرفت. چهار سال بعد مغولان آن را گرفتند و سوزانیدند. در دوره‌ی شاه اسماعیل I صفوی جزء مملکت ایران شد؛ حکام آن عنوان خان داشتند. در ۹۹۱ هق ترکان عثمانی امامقلی خان حاکم آنجا را مغلوب کردند، و در ۹۹۶ هق گنجه را گرفتند. شاه عباس I صفوی آن را محاصره کرد (۱۰۱۴ هق) و پس از ۶ ماه گرفت، و شهر تازه‌ای در یک‌فرسخی جغ شهر قدیم بنا نهاد. گنجه‌ی نو را ترکان عثمانی گرفتند (۱۱۳۵ هق)، ولی نادر شاه آن را باز ستاند (۱۱۴۸ هق). پس از وفات نادر، خانهای گنجه عملا استقلال داشتند، تا آنکه تحت فرمان قاجاریه در آمدند. پس از شکست ایران در اولین دوره‌ی ← جنگهای ایران و روس، به موجب ← عهدنامه‌ی **گلستان** (۹ شوال ۱۲۲۸ هق، اکتبر ۱۸۱۳) به روسیه واگذار شد. در صفر ۱۲۴۲ هق (سپتامبر ۱۸۲۶) پاسکویچ ارتش ایران را تحت فرماندهی عباس میرزا در نزدیک گنجه مغلوب کرد. در ۱۸۱۳ روسها نام یلیزاوتپول (yelizāvetpol) بر شهر نهادند، ولی در ۱۹۲۴ اسم سابق آن احیا شد، اما در ۱۹۳۵ آن را، به نام س. م. کیروف، کیروف‌آباد نام نهادند.

در نیمه‌ی کهنه‌ی غربی شهر مسجد تاتار و استحکاماتی از دوره‌ی شاه عباس موجود است. مقبره‌ی نظامی گنجوی در آنجاست.

گنجینة الاسرار: ← عمان سامانی.

گنجینه‌ی روژه: ← روژه، پیتر مارک.

گنجینه‌ی کتاب (ganjineye ketāb)، ده (جم ۱٬۲۲۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سراسکند، بخش حومه‌ی شهرستان هشترود، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳کیلومتری ش سراسکند. محصولش غلات و حبوبات است.

گنجینه‌ی نشاط: ← نشاط اصفهانی.

گند (gond)، در عهد ساسانیان، هر یک از واحدهای بزرگ سپاه. تقسیمات کوچکتر از گند را درفش و از آن کوچکتر را وشت (vašt) میگفتند. هر درفش بیرق مخصوص داشت. نیز ← جند.

گنداب (gandāb)، ده، دهستان چهاردولی، شهرستان قروه، استان کردستان؛ ۳۶کیلومتری ش قروه. از ۲ آبادی نزدیک به هم، **گنداب علیا** (جم ۱٬۰۰۱ سنه ۱۳۴۵ هش) و **گنداب سفلی** (جم ۳۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، تشکیل شده است.

گنداب سفلی، آبادی، ← گنداب، ده.

گنداب علیا، آبادی، ← گنداب، ده.

گنداوه، پاکستان، ← کاچهی؛ قنداہیل.

گندر[1] (gandar)، شهر (جم ۵٬۷۲۵)، ش ایالت نیوفندلند، کانادا. یکی از بزرگترین پایگاههای هوائی در امریکای شمالی و از مبدأهای پروازهای ترااطلسی است. شهر و فرودگاه از دریاچه‌ی گندر که نزدیک آن است نام گرفته.

گندزدا[2] (gand.zedā) یا **ضد عفونی**[2] (zedde ofuni)، عاملی که سازواره‌های بیماریزا و هاگهای آنها را از میان میبرد. تفاوت آن با پلشت‌بر (← پلشت‌بری) این است که کار پلشت‌بر تنها متوقف کردن رشد باکتریها و جلوگیری از تولید مثل آنها است، ولی ممکن است آنها را نابود نکند. طرق گندزدائی عبارت است از سوزاندن مدفوع و پوشش جراحات و امثال آن؛ جوشاندن ظروف، اثاثه، لباس، و ملافه؛ پاک کردن (به معنی طبی) اشیاء آلوده با بعضی مواد شیمیائی، از قبیل کلورور جیوه، اسید فنیک، آب ژاول، و غیره؛ و سترون کردن به وسیله‌ی بخار آب تحت فشار، مثلا با اتوکلاو. بعضی از محلولهای ضعیف شیمیائی نیز برای گندزدائی دستها به کار میرود. دود دادن (با سیانور ئیدروژن) در گندزدائی فضاهای محصور بزرگ مانند داخل کشتیها مفید است. نیز ← ژرمیسید.

گندزلو (gandazlu)، دهستان (جم ۳٬۰۹۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۳۴ آبادی. رود کارون مشروبش میکند. ساکنین آن از طوایف بختیاری و گندزلو هستند.

گند شاپور، ضبط دیگری از جندیشاپور.

گندک، رود، هندوستان، ← گنگ یا گنگا.

گند کنف، نام علمیانه‌ی ابوطیلون.

گندم، گیاهی از تیره‌ی گندمیان، از نوع تریتیکوم (*Triticum*). غذای اصلی و مهمترین جنس در بازار غله‌ی جهانی، و به احتمال قوی نخستین دانه‌ی اهلی‌شده به دست انسان است. مدتها است که عمده‌ترین منبع تهیه‌ی نان مردمان سفیدپوست جهان است. گونه‌های مختلف از آن را متناسب با کشت و رشد در فصول مختلف پرورش داده‌اند، همچون گندم پاییزی و گندم بهاری که یکی در پاییز و دیگری در بهار کشت میشود. آرد حاصل از گندم سخت را برای تهیه‌ی عالیترین نوع نان و کیک به کار میبرند؛ از آرد نوعی گندم سخت ماکارونی و از آردهای نرم بیسکویت میسازند. تجشه، کشت، چین، کانادا، آرژانتین، و استرالیا مهمترین مراکز تهیه‌ی گندم جهانند.

گندم (gandom)، از مقیاسهای قدیم وزن، معادل ۱/۴ نخود (هر نخود معادل ۱/۲۴ مثقال است). ← مثقال.

گندمان (gandomān)، بخش (جم ۱۶٬۶۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، که کمابیش مطابق است با محال گندمان، که یکی از چهار جزء چهار محال

---

(۱)Gander (۲)disinfectant

بوده است. رشته‌کوههای پیدکان، دره‌دیز، بلداجی، و گندمان در آن ممتدند. بلندترین قله‌ی پیدکان ۲٬۶۸۴ متر ارتفاع دارد، و تنگ دزدان در انتهای چ‌ش، و تنگ پیدکان در وسط آن واقع شده‌اند. گردنه‌ی رُخ در انتهای غربی، و گردنه‌ی انجیره در 10کیلومتری غ تنگ پیدکان قرار دارند. از گردنه‌های مهم این بخش گردنه‌ی حلوائی است که بر راه بروجن به گندمان واقع است. سردسیر، و از قنات و رودهای محلی مشروب میشود. محصولش غلات و حبوبات است. جاجیمبافی و قالیبافی دارد. بخش منطبق با دهستان **گندمان** است. مرکزش، **گندمان** (جه ۱٬۹۷۰ سث ۱۳۴۵ هش)، در 20کیلومتری چ‌غ بروجن واقع است.

گندم سیاه (gandome siāh)، (*Fagopyrum sagittatum*)، گیاه یکساله، از تیره‌ی ترشکها، با دانه‌های سه‌شاخه. مخصوص نقاط مرطوب است. برای تغذیه‌ی مرغها و تهیه‌ی آرد کاشته میشود.

گندمک[1]، **پیمان** (gandamak)، عنوان پیمانی که در ۲۶م مه‌ی ۱۸۷۹ (۴م جمادی الثانی ۱۲۹۶ هق)، پس از دومین جنگ افغانستان و بریتانیا (← افغانستان)، بین امیر محمد یعقوب خان و نماینده‌ی حکومت هندوستان در دهی به همین نام منعقد شد. به موجب این پیمان قندهار، جلال‌آباد، و نواحی نزدیک ← گردنه‌ی بولان از جمله بوشنج و ← گردنه‌ی خیبر تحت نظارت بریتانیا قرار داده شد.

گندمیان[2]، تیره‌ای از گیاهان یک‌لپه‌ای یکساله یا چندساله، با برگهای ساده‌ی نواری که دم آنها چون غلافی ساقه را احاطه میکند، و ساقه‌ای عموماً توخالی (سوفار)، و گلهائی عموماً بی‌کاسبرگ و گلبرگ، با گلاذین سنبله‌ای، و میوه‌ای دانه‌ای دارند. این تیره شامل حـ ۵۰۰ نوع و ۴٬۵۰۰ جنس است. اهمیت اقتصادی این تیره، به سبب محصولات فراوانی که برای مصرف غذائی انسان فراهم میکنند، بسیار زیاد است؛ اغلب غلات جزء این تیره‌اند و آنها را برای نشاسته‌ی فراوانی که دارند زراعت میکنند: گندم، جو، چاودار، ارزن، و زرت. قسمت عمده‌ی چمنها و مراتع نیز از علفهائی از خانواده‌ی گندمیان است. نیشکر و خیزران از گندمیان صنعتی محسوب میشوند. نیز ← برنج؛ چمن؛ زرت؛ زرت خوشه‌ای؛ و گندم.

گندمینه (gandomine)، ده (جه ۱٬۷۳۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بربرود، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ ۱۸کیلومتری ش الیگودرز. محصولش غلات و پنبه است.

گندنا، گیاه، ← تره.

گندیسابور، ضبط دیگری از جندیشاپور.

گندیشاپور، شهر قدیم خوزستان، ← جندیشاپور.

گنرو[3] (genro)، در ژاپن، هیئت غیر رسمی مشاورین محرم امپراطور، که مرکب بود از رجال بزرگ و اشرافی که بازنشسته شده یا از خدمات رسمی کناره‌گیری کرده بودند. از ۱۹۲۲ عملا منحل شد.

گنزق (ganzaq)، ده (جه ۱٬۱۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایرد موسی، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۵کیلومتری غ اردبیل.

گنزه، لهستان، ← گنیزنو.

گنزه [= گنج]، از کتب مهم مانداثی، ← صبه.

گنس[4] (gens، لتی)، جمعش **گنتس**[5] (gentes)، در روم قدیم، قبیله یا عشیره یا گروهی از خانواده‌ها که نام مشترک و به (به اعتقاد خود) نیای مشترک داشتند، و نیز دارای بعضی امتیازات و تعهدات قانونی مشترک و هم مناسک دینی مشترک بودند. در آغاز گنسها فقط از پاتریسینها (خاندانهای اشرافی) بودند، ولی بعداً گنسهائی از پلبینها (طبقه‌ی عوام الناس) نیز به وجود آمد. نام نیای مشترک یک گنس در جزء اسم اعضای آن، به عنوان نام دوم، میآید؛ مثلا، در "مارکوس تولیوس کیکرو" (نام اصلی سیسرون معروف)، "تولیوس" اسم گنس است.

گنسریک[6] (genserik) یا **گایسریک**[7] (gāyserik) یا **ژانسریک** (jānserik)، حـ ۳۹۰-۴۷۷، پادشاه (۴۲۸-۷۷) واندالها. از اسپانیا به متصرفات روم در افریقا هجوم برد (۴۲۹)؛ کارتاژ را گرفت (۴۳۹)؛ به وسیله‌ی بحریه‌ی دریازن خود، بر مدیترانه مستولی شد، روم را تاراج کرد (۴۵۵). در ۴۷۶ که با زنون صلح کرد، ل افریقا، سیسیل، ساردنی، کرس، و جزایر بالئار را در دست داشت.

گنسفلایش: ← گوتنبرگ.

گنگ[8] یا **گنگا** (gang، gangā)، رودی در هند، به طول حـ ۲٬۵۰۰ کم، که در ایالت اوتار پرادش سرچشمه میگیرد. آبش از زهکشی هیمالایای مرکزی تأمین میشود، و در دشت حاصلخیز و پرجمعیتی جریان مییابد. امتداد اصلی آن از ل‌غ به چ‌ش است، و به خلیج بنگال میریزد. ۵۰۰ کم آخر آن دلتای حاصلخیز بنگال را تشکیل میدهد، که در آن برنج، نیشکر، و ژوت به عمل میآید.

پیش از رسیدن به دلتا، ریزابه‌های رامگنگا[9] (rāmganga)، جمنا، گومتی[10] (gomati)، گوگرا[11] (gogrā)، گندک[12] (gandak)، و کوسی[13] (kosi) در آن میریزند. دلتای گنگ در جنوب گور شروع میشود، و غربیترین شاخابه‌ای که از نزدیک مرشدآباد میگذرد در قسمت علیا بهاگیرتی[14] (bhāgirati) و در قسمت سفلی هوگلی نام دارد. شاخابه‌ی اصلی (شرقی)، موسوم به پدما[15] (padmā) رو به چ‌ش میرود و در گوآلندا[16] (goālandā) به جمونا، یعنی قسمت سفلای براهماپوترا، در پاکستان شرقی، می‌پیوندد.

دلتای گنگ در قسمت شمال حاصلخیز است، و قسمت جنوبی آن را ناحیه‌ای مردابی تشکیل میدهد. هوگلی شاخابه‌ی تجارتی اصلی آن است.

رود گنگ شاید مقدسترین رود نزد هندوها باشد، که سرچشمه‌ی آن را در بهشت میدانند. این افسانه در منابع سانسکریت نقل شده است. مکانهای مقدسی در سراسر مسیر گنگ پراکنده است، از جمله در الله‌آباد و بنارس.

گنگا، رود هندوستان، ← **گنگ یا گنگا**.

گنگچین (gangacin)، ده (جه ۱٬۱۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان برادوست، بخش صومای، شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۱۳٫۵-کیلومتری چ‌غ هشتیان. محصولش غلات و توتون میباشد.

گنگ‌دژ (gang.dej)، در شاهنامه، دژی در میان کوهی خوش آب و هوا که سیاووش در توران‌زمین ساخت. وصف آن در بندهشن چنین آمده است: هفت دیوار زرین و سیمین و پولادین و آهنین و برنجین و آبگینکین (شیشه‌ای) و کاسگینین (به‌گوهر آراسته، به عقیده‌ی کریستنسن) دارد؛ و ۱۵ در بدان است که مسافت هر در از در دیگر را با اسب در ۲۲ روز بهاری و ۱۵روز تابستانی میتوان پیمود.

گنو (genu)، کوهی به ارتفاع ۲٬۳۷۲ متر، ل بندر عباس. بنا بر فارسنامه‌ی ناصری "از سر کوه تا دامنه‌ی آن از سه فرسخ بیشتر است، و از دامنه‌ی آن تا بندر عباس نزدیک به سه فرسخ". به واسطه‌ی داشتن آب شیرین و گوارا و درختان میوه، از ییلاقهای قدیمی بندر عباس محسوب میشود. از آب گرم معدنی آن برای استحمام استفاده میکنند. راه شوسه‌ی بندر عباس به سیرجان از انتهای شرقی آن میگذرد. ده **گنو** (جه ۴۱۹ سث ۱۳۴۵ هش) در ش آن واقع، و کوه از این آبادی نام گرفته است.

گنو[17] (gnu) یا **نو** (nu) یا **آهوی کاپ** (āhuye kāp)، نام چندین قسم آهوی افریقائی که نوع کولوکاپس (*Connochaetes*) را تشکیل میدهند. هیکلی درشت و درهم‌فشرده، تنه‌ای اسب‌مانند، و سر بزرگی شبیه سر نره‌گاو، و یالی کوتاه دارد، و شاخهایش (نر و ماده‌ی گنو، هر دو، شاخ دارند) نخست به طرف پایین و جلو سر و سپس به طرف بالا میروند، و پایه‌های آنها در گنوهای سالمند به صورت سپری در پیشانی حیوان در میآید. دم گنو دراز و فروافتاده است، و بر گلوی حیوان موهای بلند روئیده است. گنوی دم‌سفید (*C. gnu*) پیش از این در دشتهای افریقای جنوبی فراوان بود، ولی اکنون

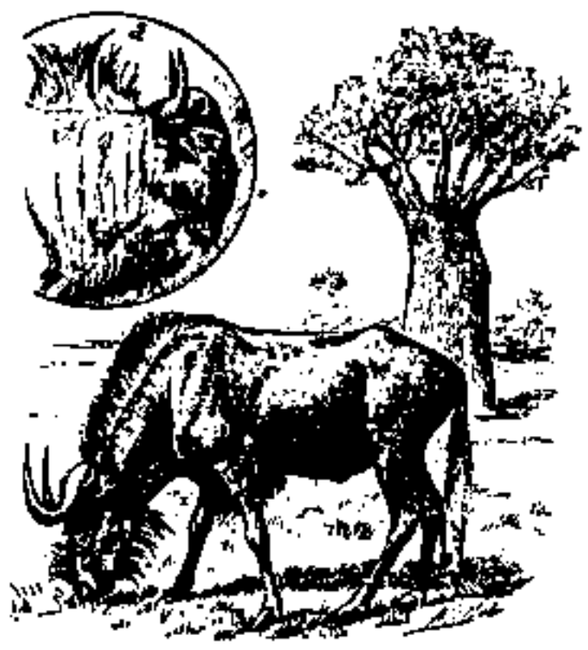

تقریباً از میان رفته است. در قسمتهای شمالیتر و نیز در افریقای شرقی بریتانیا جنسهای دیگری از گنو وجود دارد.

گنوس، در دین مانی، ← مانویت، قسمتهای V و VIII.

گنوستیسیسم[18] (gnostisism) یا **مذهب گنوسی** (gnossi) [از کلمه‌ی یونانی گنوسیس (gnossis)، به معنی معرفت و شناخت]، عنوان مجموعه‌ای از ادیان و مذاهب و نحله‌های دینی که در قرون اول و ۲م قم، و نیز در قرون اول، ۲م، و ۳م بم، در فلسطین، سوریه، بین النهرین، و مصر وجود داشته،

---

(1)Gandamak (2)gramineae; grass (3)genro (4)gens (5)gentes (6)Genseric (7)Gaiseric (8)Ganges;Ganga (9)Ramganga (10)Gumti (11)Gogra; Ghaghra (12)Gandak (13)Kosi (14)Bhagirathi (15)Padma (16)Goalanda (17)gnu (18)gnosticism

و به مناسبت اینکه در همه‌ی این فرق نوعی معرفت باطنی و روحانی و فوق طبیعی ـ که میتوان از آن به کشف و اشراق و شهود تعبیر کرد ـ سرمایه‌ی نجات و رستگاری انسان شناخته شده است، همه‌ی آنها را تحت عنوان گنوستیسیسم، و پیروان آنها را تحت عنوان عام گنوستیکها (gnostik-) ذکر کرده‌اند. گنوستیسیسم مذاهب و فرقه‌های گوناگونی را در بر میگیرد که بیشتر آنها از فرقه‌های مسیحی بوده‌اند. البته، بعضی از فرقه‌های گنوسی، چنانکه گفتیم، پیش از مسیحیت هم وجود داشته‌اند، و بعضی از آنها، از قبیل مانویت و فرقه‌ی صبیها (ـ صبه)، با همه‌ی تأثیرپذیری از مسیحیت، مسیحی نبوده‌اند.

مشخصات گنوستیسیسم

I ـ اعتقاد به دو مبدأ. از صفات عام فرق گنوسی اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر، یا اعتقاد به ثنویت و دوگانگی‌است. این اعتقاد بر پایه‌ی این اصل است که این جهانِ پر از شر و فساد و زشتی و پلیدی نمیتواند ساخته و پرداخته‌ی خدای واحدی که مبدأ خیرات است باشد، و باید در آفرینش به دو اصل خیر و شر و نور و ظلمت قائل شد، که با همه‌ی تضاد و اختلاف عمیق در طبیعتشان، به هم آمیخته‌اند، و بر اثر این آمیزش اسفانگیز، انسان، که خود نتیجه‌ی این آمیزش است، به این جهان افتاده است، و از اصل خود دور مانده و غریب و ناآشنا شده است. البته، آنچه در انسان مایه‌ی غربت و بیگانگی او از این جهان شده است اصل علوی و روحانی و نورانی اوست، نه اصل مادی و جسمانی و ظلمانی او، که خود از این جهان است. اما انسان از این اصل علوی خود ناآگاه است، و به همین جهت، حیران و سرگردان است، و فقط در سایه‌ی آن گنوسیس یا معرفت شهودی باطنی یا کشف و الهام معنوی است که از اصل شریف خود آگاه میشود، و غربت خود را حس میکند، و روزگار وصل خود را باز میجوید. این قسمت از مبادی گنوسی در عرفان و تصوف اسلامی نیز وارد شده است، و برای آن، در اشعار عرفای نامدار اسلامی، شواهد بیشماری میتوان ذکر کرد، و قصیده‌ی عینیه‌ی ابن سینا در باره‌ی اصل روح نیز یادآور این اعتقاد است. اما باید دانست که این اعتقاد در مذاهب گنوسی، چنانکه گفتیم، از اعتقاد به دو اصل تکوینی متضاد، و ثنویت مطلق، و اختلاق جوهری روح و ماده و نور و ظلمت ناشی است، در صورتی که عرفان و تصوف و فلسفه‌ی اسلامی بر پایه‌ی توحید مطلق است، و به همین جهت است که فلاسفه و عرفای متفکر اسلامی، برای رهائی از دام ثنویت و دوگانگی، در محظور افتاده‌اند، و با همه‌ی کوششهای آنان در اثبات توحید و وحدت وجود، تضاد و دوگانگی جهان مادی با جهان غیر مادی یا مجردات تن با روح و عقل با نفس در گفتارهای ایشان به چشم میخورد.

II ـ گنوسیس و نجات. بنا به گفته‌ی کلمنس اسکندرانی، گنوسیس عبارت است از "معرفت به اینکه ما چه بوده‌ایم و چه شده‌ایم، کجا بوده‌ایم، و به کجا افتاده‌ایم، و به کجا میرویم، و از کجا رهائی خواهیم یافت" و به قول مولوی،

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟
به کجا میروم آخر ننمائی وطنم؟

بنا بر این، نجات و رهائی از اصول عامه‌ی مذاهب گنوسی است، که نتیجه‌ی طبیعی اعتقاد به اصل دوگانگی و دو مبدأ خیر و شر است. در دین مسیح نیز نجات انسان مطرح است، ولی آن نجات اخلاقی است، و رهائی انسان از گناهان و زشتیها است؛ در صورتی که در مذاهب گنوسی نجات امری فلسفی و متافیزیکی است، یعنی نجاتِ مبدأ خیر و روح از مبدأ شر و عالم ماده است.

ثنویت و دوگانگی مذاهب گنوسی با ثنویت دین زرتشتی و مزدیسنی نیز فرق دارد، زیرا، در دین زرتشتی، نور و ظلمت و یزدان و اهریمن دو اصل طبیعی و مادینه که دائم در کشاکشند، در صورتی که، در مذاهب گنوسی، کشاکش میان روح و تن و مجردات و مادیات است، و آمیزش این دو مبدأ موجب شده است که روح یا قسمت نورانی و مجرد برای نجات خود از آمیختگی با ماده در تلاش و تکاپوی دائم باشد.

در مذاهب گنوسی، نجات قسمت علوی و روحانی از راه افلاک و سیارگان و ستارگان صورت میگیرد، و برای این منظور، در آیینهای مختلف گنوسی اساطیر و کیهانشناختیهای خُرافی ساخته شده است، و به کار بردن اعمال دینی و اوراد و عزایم اهمیت خاصی دارد.

III ـ بدبینی. از خصوصیات گنوستیسیسم بدبینی است، زیرا، عالم ماده جز شر و فساد چیزی ندارد (و همین امر یکی از موجبات جدائی و تمییز آنها از عرفان اسلامی و دین زرتشتی و فلسفه‌ی نوافلاطونی است). نتیجه‌ی این بدبینی در بسیاری از مذاهب گنوسی احتراز از لذایذ و شهوات و خوشیها است، در صورتی که آیین تصوف، با همه‌ی گرایش آن به زهد، خوردن گوشت و ازدواج را نه‌تنها مباح میداند، بلکه ازدواج را با پیروی از اصول اسلامی ضروری نیز میشمارد. اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر در مذاهب گنوسی اعتقاد به نوعی اشرافیت به وجود آورده است، یعنی، فقط عده‌ای برگزیده و منتخب میتوانند از راه گنوسیس نجات یابند. تقسیم مردم به طبقات سماعون (نفوشاگان) و برگزیدگان (صدیقان) و طبقات بالاتر در مانویت موجود بود، و با اختلافاتی در مذاهب دیگر گنوسی نیز وجود داشت، و همین امر موجب شد که فلوطین از گنوستیسیسم انتقاد کند.

IV ـ خداوند در گنوستیسیسم. در مذاهب گنوسی، خدای بزرگ چندان مشخص نیست، بلکه خداوند عبارت از وجود مطلق و مبدأ هستی است. در بعضی از مذاهب گنوسی اورا نور محض نامیده‌اند، و در بعضی دیگر از او به پدر کل و موجود قدیم غیر قابل وصف و برتر از نشان و گمان تعبیر کرده‌اند. از این پدر کل و وجود مطلق، موجوداتی دیگر صادر شده‌اند که کمال و برتری آنها به اندازه‌ی دوری از او فرق میکند. این موجودات گاهی جفت هستند و همه‌ی آنها پلروما[1] (pleroma) یا سکان ملأ اعلی (sokkāne mala'e a'lā) را تشکیل میدهند. سکان ملأ اعلی همه‌ی موجودات علوی و مظاهر و تجلیات وجود مطلق میباشند. در مذهب والنتینوس[2] (vālentinus)، که از مذاهب متأخر گنوسی است، از سکان ملأ اعلی یا موجودات پلروما به "آیون[3]ها (-āyon) تعبیر شده است. این آیونها، به ترتیب قوس نزولی، از مبدأ اول صادر شده، و به منزله‌ی واسطه و پل میان این عالم و مبدأ اولند. در این قول، مذهب والنتینوس پیشرو و یادآور فلسفه‌ی نوافلاطونی است.

در مذاهب گنوسی، نجات و رهائی نتیجه‌ی سقوط یکی از این آیونها یا سکان ملأ اعلی به عالم ظلمت است. این آیون در بعضی از این فرقه‌ها در مرتبه‌ی پایینتری قرار دارد. نام او در بعضی از فرقه‌های گنوسی سوفیا[4] (sofiā) است، و در بعضی دیگر از آن به "مادر" تعبیر شده است. از سقوط سوفیا به عالم ظلمت آفرینش این جهان صورت گرفته است. سوفیا یا مادر پسری دارد که آفرینش به عهده‌ی اوست، و به طور کلی، از او به دمیورگوس[5] (demiurgos) تعبیر میشود. پس، خالق و مدبر این جهان خدای بزرگ و پدر کل نیست، بلکه موجودی است از ملأ اعلی، و در حقیقت از موجودات پایینتر آن (این مسئله یادآور عقل فعال و نفس کل در عقاید فلاسفه‌ی اسلامی است). اما عمل نجات کار یکی از آیونهای والاتر است، که آن را گاهی سوتر[6] (soter) و گاهی کریستوس[7] (kristus) گفته‌اند. این سوتر یا نجات‌دهنده یا کریستوس بالاتر از زمان است، و با مسیح تاریخی، که در زمان معینی برای نجات این عالم پایین آمده است، یکی نیست.

این نکته هم باید گفته شود که نجات و رهائی اجزاء علوی محبوس در عالم ظلمت در مذاهب گنوسی با اعمال و تکالیف دینی صورت میگیرد، و این امر وظایف اخلاقی به عهده‌ی مؤمنین میگذارد. در بسیاری از مذاهب گنوسی، چون ماده شر است، باید از آن دوری جست، و ترک شهوات و علائق جسمانی کرد. اما بعضی از مذاهب گنوسی، بر عکس، برای نجات اجزاء علوی و نورانی به پیروی از لذات و خوشیها و اتیان شهوات متوسل شده‌اند.

فرقه‌های گنوستیکی

V ـ گنوستیسیسم فرقه‌های متعددی را در بر دارد، و تقسیم‌بندی آن کار آسانی نیست. بعضی از محققین ادیان کوشیده‌اند که فرقه‌های گنوستیکی را به دو دسته‌ی موافق و مخالف یهودیت تقسیم کنند. بعضی دیگر این فرقه‌ها را به سه دسته‌ی متمایل به یهودیت و متمایل به مسیحیت و متمایل به ادیان جاهلی تقسیم کرده‌اند. یکی از دانشمندان دین‌شناسی فرقه‌های گنوستیکی را، بر طبق موطنشان، به گنوستیکهای مصر، سوریه، و آسیای صغیر قسمت کرده است. بر طبق یک تقسیم جغرافیائی دیگر، گنوستیکها به دو مکتب بزرگ اسکندرانی و سوریه‌ای قسمت شده است. تقسیمی که از طرف علمای ادیان بیشتر مورد قبول یافته است تقسیم گنوستیکها به دو فرقه‌ی بزرگ "بی‌نام" و "بانام" است. مقصود از فرقه‌های بی‌نام فرقه‌هائی است که نام بنیادگذار آنها معلوم نیست، گرچه هر فرقه‌ای نام خاصی دارد، و مقصود از فرقه‌های بانام فرقه‌هائی است که نام بنیادگذارشان معلوم است. فرقه‌های بی‌نام را زیر عنوان کلی اوفیتیسم[8] (ofitism) [از کلمه‌ی یونانی اوفیس[9]، به معنی مار] ذکر

(۱)pleroma (۲)Valentinus (۳)aeon (۴)sophia (۵)demiourgos (۶)soter (۷)christus (۸)Ophitism (۹)ophis

کرده‌اند، زیرا، در عقاید این فرقه‌ها، مار گاهی رمز نیروی خیر و گاهی رمز قدرتی مخالف است. ناسنها[1] (-nāsen)، پراتها[2] (-perāt)، شیثیها[3]، قابیلیها[4] (-qābili)، دوستها[5] (-doset) و فرقه‌های گنوستیکهای باربلو[6] (bārbelo) جزء این دسته‌اند. در میان فرقه‌های بانام، یعنی فرقه‌های منسوب به نام بنیادگذارشان، پیروان باسیلیدس[7] (bāsilides) و پیروان والنتینوس و پیروان مانی معروفتر از همه‌اند. باسیلیدس در زمان هادریانوس در قرن ۲م ب‌م و آنتونینوس پیوس، امپراطوران روم، در شهر اسکندریه تعلیم میداده است. زندگینامه‌ی او چندان معلوم نیست. باسیلیدس کتاب انجیلی نوشته و آن را در ۲۴ کتاب تفسیر کرده است. مذهب او از عقاید گنوستیکی و عقاید افلاطون و عهد جدید تأثیر پذیرفته است. این مذهب تا قرن ۴م در مصر دوام داشته است. والنتینوس نیز در قرن ۲م ب‌م میزیسته و از مردم مصر بوده است. او در اسکندریه تعلیم یافته و همان جا به دین مسیح گرویده است. بعد به رم رفته و در آنجا از طرف کلیسای رم تکفیر شده است. آیین گنوستیکی والنتینوس عمیقترین و مؤثرترین آیین گنوستیکی مسیحی بوده است.

گنوستیک یا گنوسی: ← گنوستیسیسم.

گنوستیکی، فرقه‌های: ← گنوستیسیسم، قسمت ۷.

گنوسوس، شهر، کرت، ← کنوسوس.

گنوسی یا گنوستیک: ← گنوستیسیسم.

گنوسی، مذهب: ← گنوستیسیسم.

گنوسیان (gnossiān)، پیروان گنوستیسیسم.

گنوسیس: ← گنوستیسیسم.

گنه‌گنه (ganegane)، درخت پیوسته‌سبز از نوع کینکونا (*Cinchona*) از تیره‌ی روناسها، که بومی مرتفعات کوههای آند از بولیوی تا کلمبیا و بعضی از کوهستانهای پاناما و کوستا ریکا است، ولی در بعضی نقاط دیگر هم به سبب پوستش (که منبع کینین یا جوهر گنه‌گنه است) کاشته میشود. این درخت را به فرانسه کنکینا[8] (kaNkinā) و به انگلیسی سینکونا[9] (sinkonā) یا چینکونا[10] میخوانند. برای تاریخ ← کینین.

گنیزنو[11] (gniezno)، آلمانی **گنزن**[12] (gnezen)، شهر (جم تخمیناً ۴۷٬۰۰۰)، ایالت پوزنان، غ لهستان مرکزی در ۴۸کیلومتری ش‌ل‌ش شهر پوزنان. از مراکز داد و ستد و صنعت است؛ از مصنوعاتش اسلحه، مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، آجر، سیمان، و مبل است. فراورنده‌ی مشروبات الکلی و دارای صنایع آمودن شکر، آرد، الوار، و نساجی نیز هست. کلیسای جامع آن اصلا از قرن ۱۰م است.

گنیزنو یکی از قدیمترین شهرهای لهستان و مهد افسانه‌ای ملت لهستان است. نخستین پایتخت لهستان بود و شاهان این کشور تا ۱۳۲۰ در آنجا تاجگذاری میکردند. مقبر مطران لهستان را امپراطور اوتوی III در ح 1000 در اینجا قرار داد، ولی در ۱۸۲۱ به شهر پوزنان انتقال یافت. گنیزنو در ۱۷۹۳–۱۹۱۹ تحت فرمان پروس بود. در جج II دگربار به تصرف آلمان در آمد تا آنکه روسها در ۱۹۴۵ آلمانها را از آنجا راندند.

گنیس[13] (gneys؛ از فنس)، سنگی دگرگون که در آن نوارهای تاریک و روشن دیده میشود، و معمولا از دگرگونی شیستها یا گرانیت ساخته شده است.

گو[14] (gë؛ فنس) [= گدایان]، اتحادیه‌ی اشراف و رادمردان وطنپرست فروبومان که در قرن ۱۶م برای مقاومت در مقابل حکومت ستمگر اسپانیا تشکیل شد. این اتحادیه مشتمل بر گروه وسیعی از اشراف هلندی و فلاندری و پیروان آنها بود، که در سه سازش بردا سوگند یاد کردند که با تجاوزات اسپانیا به آزادی عرفی و مذهبی مردم مخالفت کنند. عرضحالی به مارگریت پارما که از جانب فیلیپ II اسپانیا نایب‌السلطنه‌ی فروبومان بود فرستادند، و چون یکی از مشاورین مارگریت عرضحال‌دهندگان را از گدایان خواند، آنان این عنوان را اختیار کردند.

از ۱۵۶۹، اصطلاح "گدایان دریا"[15] به دسته‌ای از دریاستیزان اطلاق میشد که، به پشتیبانی ویلیام خاموش، امیر اورانژ، مزاحم کشتیهای اسپانیائی میشدند. مهمترین کار آنها رفع (۱۵۷۴) محاصره‌ی لیدن بود. هر دو دسته در رسیدن هلند به استقلال سهیم بودند.

گو، در شاهنامه: ← طلحند.

گوآ[16] (goā)، مستعمره‌ی سابق پرتغال، غ هند، بر کرانه‌ی دریای عربی. آ. آلبوکرک آن را تأسیس کرد. در کرسی اصلی آن، **گوآی کهنه**، ← قدیس فرانسوا گزاویه و آ. آلبوکرک مدفونند. شهر **گوآی نو یا پنجیم** (panjim)، در ۱۸۴۲ بنیاد یافت و به جای گوآی کهنه پایتخت شد. در دسامبر ۱۹۶۱ هند گوآ را تصرف، و ضمیمه‌ی جمهوری هند کرد (۱۹۶۲)، و تحت اداره‌ی دهلی نو قرار داد (مارس ۱۹۶۲). چون ایالت میسور ادعاهائی نسبت به گوآ داشت، دولت مرکزی هند به آراء عمومی مراجعه کرد، و رفراندوم ۱۶ ژانویه‌ی ۱۹۶۷ آن را جزء دهلی نو شناخت. نیز ⇐ صندابور.

گواتر (gavāter)، ده و بندر (جم ۱۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان باهوکلات، بخش دشتیاری، شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان، کنار بحر عمان، غ خلیج گواتر. رود باهو یا باهوکلات در نزدیکی آن به دریا میریزد. آخرین بندر منتها الیه شرقی ایران در ← بحر عمان است.

گواتر یا غمباد: ← تیروئید.

گواتمالا[17] (guātmālā)، شمالیترین و پرجمعیت‌ترین جمهوری (۱۰۸٬۸۸۷ کم۲؛ جم در ۱۹۷۳ تخمیناً ۵٬۵۴۰٬۰۰۰) امریکای مرکزی، پایتخت شهر گواتمالا. از ل و غ به مکزیک؛ از ش به هندوراس بریتانیا و دریای کارائیب؛ از ج‌ش و ش به هندوراس و سالوادور؛ و از ج‌غ به فکب محدود است. گواتمالا از دو ناحیه‌ی عمده تشکیل شده است: بلندبومهای سرد، باسنگینترین چگالی جمعیت؛ و پهنه‌های حاره‌ی کرانه‌ی فکب، کرانه‌ی دریای کارائیب، و جنگلهای پتن. رشته‌کوه اصلی آتشفشان آن تاخومولکو[18] (tāxumulko) مرتفعترین قله در امریکای مرکزی است، و در دامنه‌ی فکب خود قللی آتشفشانی دارد که فقط دوتای آنها فعالند. فورانهای آتشفشانی و طغیانهای فراوان پیوسته این کشور را آسیب رسانده است. بلندبوم پهناوری به وسیله‌ی هندیشمردگان تحت کشت قرار دارد که شامل ح ۶۰٪ ساکنین آن است، و اغلب آنان مالک زمین خود هستند.

I – تقسیمات سیاسی. ساکنین گواتمالا بیشتر در سه پهنه متمرکزند: بلندبومهای آتشفشانی، دامنه‌های کنار فکب، و ناحیه‌ی کشاورزی چ‌ش، به طرف سالوادور و هندوراس.

در ۱۹۵۰ بزرگترین شهر گواتمالا **کالتنانگو**، با ۳۶٬۲۰۹ نفر جمعیت بود، که تفوق پایتخت (جم ۲۹۳٬۹۹۸) را بخوبی نشان میداد. افزایش جمعیت تقریباً فقط از فزونی موالید بر مرگ و میر حاصل شده است.

II – مردم گواتمالا. در ۱۹۵۳، هندیشمردگان بیش از نصف جمعیت را تشکیل میدادند، و قسمت عمده‌ی بقیه‌موسوم به لادینوها[19] (-lādino)–از سفیدپوستان طبقه‌ی متوسط و پست تشکیل شده بود. سیاهپوستان به تعداد بسیار اندک در بنادر باریوس[20] (bārios) و لیوینگستن[21] (livingstən) زندگی میکنند، و حال آنکه دورگه‌ها در کرانه‌ی فکب و در پستبومها به سر میبرند. جز در موارد داد و ستد و بازرگانی، هندیشمردگان به زبان رسمی (اسپانیائی) تکلم نمیکنند. گروههای بومی با بیش از ۲۰ زبان، در ۶ گروه اصلی (مایائی و غیره) مکالمه میکنند.

III – منابع طبیعی. ۶۵٪ خاک گواتمالا از جنگل پوشیده شده است، و جنگلهای بارانی قطا شامل سختچوبها و درختانی است که الوار و چوبهای صنعتی، روغن، صمغ، مواد داروئی، و مواد رنگی به بار میآورند. جنگلهای کوچکتر درختان مخروطی چوبهای سوختنی و زغال چوب فراهم میکنند. معادن آن طلا، نقره، سرب، روی، مس، کروم، و بیسموت است؛ نفت ممکن است در پتن، آلتا وراپاس[22] (ālta verāpās)، و ایسابال[23] (isā-bāl) وجود داشته باشد.

IV – کشاورزی و صنعت. در سال ۱۹۵۱، پر-محصولترین فعالیت گواتمالا، یعنی کشاورزی، ۷۵٪ کار را در این کشور تشکیل میداد، که ۹۵٪ صادرات، و مواد خام برای صنعت داخلی را فراهم میساخت. زرت و لوبیا در درجه‌ی اول، و پس از آنها شکر، برنج، گندم، میوه، سبزیجات، و توتون از محصولات آن است. قهوه بیش از ۷۰٪ صادرات را تشکیل میدهد. صنعت فقط ۱۴٪ فراورده‌ی ملی را در ۱۹۴۸ تشکیل میداد.

V – بازرگانی. تجارت بعد از جج II گواتمالا، میان ۱۹۴۶ و ۱۹۵۱ به دو برابر توسعه یافته است، و کشمة با ۸۶٫۸٪ در صادرات و ۶۷٫۲٪ در واردات، مقام اول را در ۱۹۵۱ دارا بوده است.

VI – تاریخ. در دسامبر ۱۵۲۳ ب. د آلوارادو مکزیک را به قصد تسخیر گواتمالا برای اسپانیا ترک کرد. در ژوییه‌ی ۱۵۲۴ سانتیاگو را به عنوان اولین پایتخت گواتمالا در محل تکپان[24] (tekpān) فعلی تأسیس کرد، بعداً (۱۵۲۷) پایتخت به

---

(۱)Naassene (۲)Peratœ (۳)Sethians (۴)Cainite (۵)Docetœ (۶)Barbelo (۷)Basilides (۸)quinquina (۹)cinchona (۱۰)chincona (۱۱)Gniezno (۱۲)Gnesen (۱۳)gneiss (۱۴)Gueux (۱۵)Gueux de la mer (۱۶)Goa (۱۷)Guatemala (۱۸)Tajumulco (۱۹)Ladinos (۲۰)Barios (۲۱)Livingstone (۲۲)Alta Verapaz (۲۳)Izabal (۲۴)Tecpan

آلمولونگا[1] (ālmolongā) و سپس (۱۵۴۳) به محل آنتیگوای فعلی انتقال یافت. سانتیاگو مرکز زندگی اقتصادی و اجتماعی نیز بود، گرچه امریکای مرکزی مستعمراتی هرگز در بازرگانی ماوراء بحار اسپانیا حائز اهمیت نبوده است. در ۱۷۷۳ سانتیاگو بر اثر زلزله ویران شد، و شهر گواتمالای فعلی در ۱۷۷۶ به جای آن تأسیس شد.

در ۱۵ سپتامبر ۱۸۲۱ گواتمالا از اسپانیا مستقل شد. هندیشمردگان هنوز اکثریت سکنه را تشکیل میدادند، استقلال‌طلبان هنوز برای حکومت مستقل آمادگی نداشتند. همه‌ی ایالات، جز ال سالوادور، از ۱۸۲۲–۲۳ به امپراطوری مکزیکی آ. د ایتوربیده پیوستند؛ سپس در ۱۸۲۴ جمعاً ایالات متحد امریکای مرکزی را تشکیل دادند. گواتمالا در آوریل ۱۸۳۹ استقلال خود را از این فدراسیون اعلام کرد، و در ۲۱ مارس ۱۸۴۷ قانونی استقلال آن را تأیید، و گواتمالا را جمهوری اعلام کرد.

از زمان استقلال گواتمالا، نیروهای سیاسی ناظر بر امور اکثراً حافظ منافع مالکان آریستوکرات، کلیسا، و ارتش بوده‌اند. حکومتهای لیبرال فقط در ۳ دوره‌ی کوتاه مصدر کار شده‌اند، و به دنبال آنها دوره‌های دیکتاتوری برقرار شده است.

در ۱۹۶۰–۶۱ گواتمالا با رژیم فیدل کاسترو در کوبا اختلاف پیدا کرد، خصوصاً پس از آنکه آشکار شد که چریکهای ضد کاسترو در گواتمالا کارآموزی میکنند. در ۱۹۶۳ حکومت میگل ایدیگوراس[2] (migel idigorās) به وسیله‌ی ارتش سرنگون شد، و ارتش حکومت را در دست داشت تا آنکه در ۱۹۶۶ خولیو سزار مندس مونتنگرو[3] (xulio sezār mendes montenegro)، از اصلاح‌طلبان، به ریاست جمهوری انتخاب شد. گواتمالا در جنگ II به دول محور اعلان جنگ داد (۱۹۴۱)؛ در ۱۹۴۵ عضو سازمان ملل متحد شد.

گواتمالا[4]، نام کاملش **سانتیاگو د لوس کابالروس د گواتمالا لا نوئوا** (sāntiāgo de los kābālle-ros de guātmālā lā nuevā)، شهر (جمع در ۱۹۶۸ تخمیناً ۵۷۷٬۱۲۵)، ج قسمت مرکزی جمهوری **گواتمالا**، پایتخت و بزرگترین شهر آن. در دره‌ی مرتفع حاصلخیزی قرار گرفته و از اقلیم یکنواختی در سراسر سال برخوردار است. بزرگترین شهر امریکای مرکزی است. جنگ II تغییرات عظیمی را در این شهر سبب شد. دانشگاه سان کارلوس[5] آن مرکز مهمی برای تعلیمات عالیه است. در ۱۷۷۶، پس از آنکه آنتیگوا از پایتختی سقوط کرد، این شهر تأسیس شد. زلزله‌ی ۱۹۱۷–۱۸ گواتمالا را ویران کرد، ولی آن را دوباره آباد کردند.

گواج، گیاه، ← قیچ.

گواخان، جزیره، قکپ، ← گوام.

گواد: ← گوادی.

گوادا: ← گوادی.

گوادالکانال[6] (guādalkanal)، جزیره‌ی آتشفشانی (۶٬۵۰۰ کمم؛ جم تخمیناً ۱۵٬۰۰۰)، قکپ جنوبی، بزرگترین ← جزایر سلیمان. در جنگ II ژاپنیها آن را اشغال کردند (۱۹۴۲)، در ۱۹۴۳ نیروهای کشمت آن را باز گرفتند.

گوادر (guāder, guādar)، بندر (جم ۴٬۷۳۰)، چغ بلوچستان، پاکستان، بر ساحل مکران. با حـ ۷۸۰ کمم اراضی مجاور، از اوایل قرن ۱۹م متعلق به عمان بود، و در ۱۹۵۸ به پاکستان واگذار شد.

گوادلوپ[7] (guādlup)، ولایت (۱٬۷۸۰ کمم؛ جم در ۱۹۶۵ تخمیناً ۳۱۶٬۰۰۰) ماوراء بحار جمهوری فرانسه، در جزایر بادپناه، هند غربی؛ کرسی آن باس‌تر[8] (bās.ter). کریستوف کلمب آن را کشف کرد (۱۴۹۳). اسپانیائیها در ۱۶۰۴ آن را ترک گفتند. فرانسویها در آن مستقر شدند (۱۶۳۵)، ولی تا ۱۸۱۵ انگلیسها مدعی مالکیت آن بودند.

گوادی: ← گوادی.

گواذ: ← گوادی.

گواذا: ← گوادی.

گواذاراما[9]، **سیرا د** (sierrā de guāḏārrāmā)، رشته‌کوهی که از فلات قسمت مرکزی اسپانیا، ل مادرید، بین رودهای تاگوس و دوئرو برآمده است. بلندترین قله‌اش پنالارا (penālārā) است، که بیش از ۱٬۹۸۰ متر ارتفاع دارد. چند گردنه (از جمله گردنه‌ی گواذاراما) از آن میگذرد. عمدتاً پوشیده از جنگل، و الوارش مرغوب است.

گواذالاخارا[10] (guāḏālāxārā)، باستانی **آریاکا** (ārriākā)، در مآخذ اسلامی **وادی الحجاره** (vāde 'l.hejāra)، شهر (جم ۲۱٬۲۳۰)، کرسی ایالتی به همین نام، اسپانیای مرکزی، ۵۵کیلو-متری ل‌ش مادرید، در کاستیل جدید بر رود انارس (enāres). از مصنوعاتش کالاهای پشمی و چرمی و صابون است.

رود انارس را مسلمانان وادی الحجاره می‌خواندند، و بعداً این نام به شهر هم اطلاق شد، و نام گواذالاخارا مأخوذ از آن است. شهر در دوره‌ی رومیان رونق داشت. در ۷۱۴ موسی ابن نصیر و طارق آن را گرفتند، و تا ۱۰۶۵ که فردیناند I کاستیل آن را غفلتاً گرفت در تصرف مسلمانان بود، و در ۱۰۸۱ به تصرف قطعی آلفونسوی I کاستیل در آمد. در دوره‌ی مسلمانان دژی مهم و مسکن فضلای متعدد بود. بعدها مقر خاندان مندوثا شد. از آثارش کاخ مندوثا و پل و آبراه‌ای از دوره‌ی رومیان است. نیز ← گوادی.

گواذالاخارا[10]، شهر (در ۱۹۶۹ جم ۱٬۳۵۲٬۰۰۰)، مرکز ایالت خالیسکو، غ مکزیک، دومین شهر بزرگ مکزیک، شهر تجارتی جدید با بازماندهای جالب از دوره‌ی مستعمراتی. در ۱۵۳۰ یا ۱۵۳۱ کریستوبال د اونیاته[11] (kristobāl de onyāte) آن را تأسیس کرد، و در ۱۵۴۲ به طور دائم ماندگاه شد، و بعداً مرکز اصلاح‌طلبان در جنگ (۱۸۱۰–۲۱) بر ضد اسپانیا و جنگ اصلاح (۱۸۵۶–۶۱) قرار گرفت. صناعت شیشه و سفالگری آن معروف میباشد.

گواذالکیویر[12] (guāḏalkivir)، عربی **وادی الکبیر**، رودی به طول ۵۶۰ کم در اندلس، اسپانیا. در نزدیکی شهر کاثورلا[13] (kāṯorlā)، واقع در ایالت خائن، سرچشمه میگیرد. پس از آنکه دشت پرجمعیت اندلس سفلی را مشروب کرد، از قرطبه میگذرد، و در شمال سویل به چچغ میپیچد، از این شهر عبور میکند، و در خلیج کادیث به قطا میریزد. گواذالکیویر، با کانالهایش، قابل‌کشتیرانی برای کشتیهای اقیانوسپیما به مقصد سویل و کشتی‌های کوچک به مقصد قرطبه است. بر مسیر آن چند کارخانه‌ی برقابی هست. نیز ← **گوادی**.

گواذالوپه[14] (guāḏālupe)، شهر (جم حـ ۴٬۲۰۰)، ایالت کاثرس، اسپانیا. شهرتش به دیری از قرن ۱۴م و نیز به جهت مزار "بانوی گواذالوپه‌ی ما" است.

گواذالوپه ایذالگو[15] (guāḏālupe iḏālgo)، مزاری در مکزیک مرکزی، که بقعه‌ی "بانوی گواذالوپه‌ی ما" و قدیسه‌ی حامی انقلاب (ذکرانش ۱۲ دسامبر) مکزیک است. این مزار یکی از عمده‌ترین مزارهای جهان مسیحیت، و بزرگترین زیارتگاه در نیمکره‌ی غربی است. در این مکان ← پیمان **گواذالوپه ایذالگو** منعقد شد.

گواذالوپه ایذالگو[15]، **پیمان**، پیمانی که در ۱۸۴۸ بین مکزیک و کشمت منعقد شد، و به ← جنگ مکزیک پایان داد. به موجب این پیمان، کشمت مالک تکزاس شناخته شد، و قسمت عمده‌ی چغ کشمت به آن واگذار شد؛ کشمت نیز متعهد شد که ۱۵ میلیون دلار به مکزیک بپردازد و در ضمن دعاوی اتباع امریکا را در مقابل مکزیک، که بالغ بر ۳٬۲۵۰٬۰۰۰ دلار میشد، بر عهده بگیرد.

گوادی (guādi)، لفظی اسپانیائی، مأخوذ از کلمه‌ی وادی عربی، به معنای نهر و دره که بر سر نام بعضی از اسامی جغرافیائی اسپانیا یا متصرفات سابق آن در امریکا آمده است، از قبیل **گواذالاخارا** (وادی الحجاره)، **گواذالکیویر** (وادی الکبیر)، **گواذیانا** (وادی یانه). به صورتهای **گواذ** و **گواذا**، و در فنـ و انگلا به صورتهای **گواد**، **گوادا**، و **گوادی** آمده است.

گواذیانا[16]، **رود** (guāḏiānā)، رودی به طول ۸۰۰ کم در اسپانیا و پرتغال، که تنها حـ ۵۶ کم آن، از مصبش، قابل کشتیرانی است. در اوخوس دل گوا-ذیانا[17] (oxos del guāḏiānā)، ایالت سیوداد رئال، سرچشمه میگیرد، نخست به غ و لغ جاری میشود، و سپس از مریدا و شهر باداخوث میگذرد. از آن پس به چغ و ج میپیچد، قسمتی از مرز اسپانیا و پرتغال را تشکیل میدهد، وارد پرتغال میشود، دگربار قسمتی از مرز میان دو کشور را تشکیل میدهد، تا عاقبت در خلیج کادیث به قطا میریزد.

گواذیخ[18] (guāḏix)، شهر (جم ۳۰٬۵۸۸) اسپانیا، ایالت غرناطه، ۴۵کیلومتری ل‌ش غرناطه. در ناحیه‌ای فراورنده‌ی توتون، تره‌بار، غلات، و جغندر قند واقع است، و در نزدیکی آن معادن آهن قرار دارد. صنایع آن علاوه بر شکر و آرد، تهیه‌ی پارچه‌های کتانی و پشمی است. آثار جالب شهر بازماندهای رومی و دژی از مورها، و یک کلیسای جامع به سبک باروک از قرن ۱۸م است. به وسیله‌ی رومیها تأسیس، و در زمان ویزیگوتها اسقف‌نشین شد؛ از قرن ۸م، در عهد مورها، رو به ترقی گذاشت، تا در ۱۴۸۹ به دست اسپانیائیها افتاد.

گوار (gavār)، ده (جم ۱٬۶۵۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره‌کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)، ۴۵کیلومتری ل‌ش سربند.

---

(۱)Almolonga (۲)Ydigoras (۳)Montenegro (۴)Guatemala (۵)San Carlos (۶)Guadalcanal (۷)Guadeloupe (۸)Basse-Terre (۹)Guadarrama (۱۰)Guadalajara (۱۱)Oñate (۱۲)Guadalquivir (۱۳)Cazorla (۱۴)Guadalupe (۱۵)Guadalupe Hidalgo (۱۶)Guadiana (۱۷)Ojos del Guadiana (۱۸)Guadix

محصولاتش غلات، چغندر، و انگور است؛ قالیبافی دارد.

گوارا[1]، آنتونیو د (ântonio de gevārā)، ۱۴۸۰؟–۱۵۴۵، نویسنده‌ی اسپانیائی. از راهبان فرانسیسی و وقایعنگار رسمی امپراطور شارل V (شارل کن)، و در والانس مأمور تفتیش افکار بود. شهرتش به رمان کتاب موسوم به ساعت شاهزادگان (۱۵۲۹) است، که در آن تصویری از یک شاهزاده‌ی کامل رسم میکند. این کتاب از طریق ترجمه‌اش به زبان انگلیسی شهرت فراوان یافت.

گوئرچینو[2] (guercino)، ۱۵۹۱–۱۶۶۶، نقاش ایتالیائی، که نام اصلیش جووانی فرانچسکو بار-بیری[3] (jovānni frāncesko bārbieri) بود. در بیشتر آثار او تأثیر نقاشان بزرگ معاصرش، کاراواد-جو و گوئیدو رنی دیده میشود. بین ۲۵۰ اثری که از وی باقی مانده، ۱۰۶ تابلو نقاشی محراب است. شاهکارش قدیس پترونیلا در گالری کاپیتول رم، و نمونه‌های دیگر آثارش در گالریهای اوفیتسی و بولونیا و موزه‌ی لوور موجود است.

گواردافوئی[4] (guārdāfui)، عربی **رأس العسیر** (ra'so 'l.'asir) یا **رأس الاحمر** (ra'so 'l.ah-mar)، باستانی **آروماتا** (āromātā؛ یو)، دماغه‌ای که از منتها الیه لش سومالی در قهنه پیش رفته است. در ج مدخل خلیج عدن قرار دارد.

گواردی[5]، فرانچسکو (frāncesko guārdi)، ۱۷۱۲–۹۳، نقاش دورنماساز ونیزی. از شاگردان و پیروان کانالتو بود، و سبکی ساده و درخشان در نقاشی عرضه کرد. دورنماهای جالبش در گالریهای لندن، پاریس، ونیز، بستن، موزه‌ی متروپلیتن، و گالری ملی هنر واشینگتن موجود است.

گوارش (govāreš) یا **هضم**، مجموعه‌ی تغییرات و تبدیلاتی که در دستگاه گوارش بر غذاها وارد میشود تا قابل جذب در بدن شوند. دستگاه گوارش اصولا عبارت است از لوله‌ی هاضمه که از دهان آغاز و به مقعد ختم میشود؛ در همین لوله است که غذاها تحت تأثیر شیره‌های ترشح‌شده به وسیله‌ی غده‌های گوارشی قرار میگیرند؛ لوله‌ی هاضمه مشتمل است بر دهان، حلق، مری، معده، و روده.

همه‌ی غذاهای گوناگون را میتوان در پنج غذای ساده، یا مایه‌های مغذی، طبقه‌بندی کرد، که عبارتند از آب، نمکهای معدنی، لیدروکربورها، چربیها، و پروتئینها؛ به این پنج دسته باید یک نوع خاص غذا، ویتامینها، نیز افزوده شود.

پدیده‌های مکانیکی گوارش

I ـ جویدن غذا، که به وسیله دندانها و حرکت فکها صورت میگیرد. در این مرحله، غذا جویده میشود، و ترشح بزاق نیز به این امر کومک میکند. پس از آنکه غذا جویده شد، بلعیده میشود، یعنی از راه حلق وارد معده میشود.

II ـ حرکات معده. این حرکات بر اثر تماس غذا با مخاط معده پدید میآید، و با انبساط و انقباض معده تغییر میشود. مخلوط شدن و به هم آمیختن غذاها آنها را در امتداد جدار معده از قم‌المعده به باب المعده (← معده) میبرد، و سپس غذاها همین حرکت را در جهت عکس انجام میدهند، و این عمل پی در پی ادامه مییابد تا غذاها کاملا به عصیر معده آغشته شوند و به صورت معجون نیمه‌مایعی در آیند به نام کیموس (← معده).

III ـ چون عصیر معده دارای جوهر نمک است، معجون فوق الذکر، به علت خاصیت اسیدی خود، باب المعده را باز میکند، و انقباض معده کیموس را از راه اثنی عشر وارد روده‌ی کوچک میکند.

IV ـ حرکات روده. این حرکات شبیه حرکات مری، و بر اثر ترشح صفرا، و مواد گوارش‌ناپذیر موجود در غذاها از قبیل سلولوز است.

پدیده‌های شیمیایی گوارش

غذاها، ضمن جویده شدن در دهان و مخلوط شدن در معده، دستخوش تغییراتی شیمیائی میشوند، از جمله انحلال مواد انحلالپذیر و نامیز شدن چربیها به قطرات بسیار ریز؛ در ضمن، نقش اصلی این تغییرات تجزیه‌ی مولکولهای غذائی به مولکولهای انحلالپذیر و قابل جذب است. تغییرات شیمیائی بر اثر عصیرهای گوارشی صورت میگیرد؛ فعالیت شیمیائی عصیرهای گوارشی به علت کاتالیزگرهای خاصی است به نام دیاستاز.

V ـ تغییرات شیمیائی در دهان. بزاق شامل دیاستازی است که بر مواد نشاسته‌ای اثر میکند، و نیز دارای نمکهای معدنی است که به آن خاصیت قلیائی میدهد.

VI ـ تغییرات شیمیائی در معده. ترشح عصیر معده خصوصاً به هنگام هضم غذا در معده صورت میگیرد.

VII ـ غذاهائی که دستخوش تغییر شیمیائی نمیشوند. مواد غذائی با مولکولهای بالنسبه ساده، از قبیل آب، نمکهای معدنی، و قندهای ساده (گلوکوز و لوولوز) هیچ گونه تغییر شیمیائی در لوله‌ی هاضمه نمیکنند. این مواد مستقیماً قابل جذب هستند، و بدون هیچ تغییری وارد خون میشوند.

VIII ـ گوارش شیمیائی ئیدروکربورها. ۱ ـ دوقنده‌ها همه بر اثر ئیدرولیز به دو قند ساده تجزیه میشوند: مولکول مالتوز بر اثر مالتازهای لوز المعده و روده ئیدرولیز، و به دو مولکول گلوکوز تبدیل میشود که قابل جذب است؛ ساکاروز بر اثر انورتین (anvertin) یا سوکراز روده به گلوکوز و لوولوز، که هر دو قابل جذبند، تبدیل میشود؛ لاکتوز بر اثر لاکتاز روده به گلوکوز و گالاکتوز، که هر دو قابل جذبند، تبدیل میشود. **۲ ـ** مواد نشاسته‌ای که یا در دهان (اگر پخته باشند) یا در روده (اگر ناپخته باشند) ئیدرولیز و به مالتوز تبدیل میشوند، و سپس مالتوز، بر اثر مالتازها، به گلوکوز تبدیل میشود.

IX ـ گوارش چربیها. چربیها به وسیله لیپاز-هائی که به ترتیب در معده، لوز المعده، و روده، ترشح میشود، هضم میشوند: **۱ ـ** لیپاز معده چربیهائی را که قبلا نامیز شده‌اند، از قبیل خامه و چربی زرده‌ی تخم مرغ، ئیدرولیز میکند. چربیهای نامیز صابونی‌شده به گلیسرین و اسیدهای چرب تبدیل میشوند (← روغنشکن)؛ **۲ ـ** لیپاز لوز المعده، که مهمترین این ۳ لیپاز است، چربیها را نامیز کرده و به گلیسرین و اسید چرب تبدیل میکند. عمل این لیپاز به وسیله‌ی صفرا تسریع میشود؛ **۳ ـ** لیپاز روده، که عمل آن کم‌اهمیت است: چربیهائی را که قبلا نامیز شده‌اند صابونی میکند.

X ـ گوارش مواد پروتئینی. این گوارش موجب میشود که مولکولهای بزرگ پروتئینی به مولکولهای بسیار ساده‌تر (آمینو-اسیدها) تبدیل شوند. این تبدیل، بر اثر اعمال متوالی عصیر معده و عصیر لوز المعده و عصیر روده، در سه مرحله صورت میگیرد.

XI ـ گوارش ویتامینها. (۱) ویتامینهای حلپذیر در آب. اطلاعاتی که در باب سازوکار جذب این ویتامینها در دست است، بر حسب ویتامینهای مختلف، بسیار متفاوت است؛ ویتامین B_1 به مقدار محدودی (حد اکثر ۵ ملگ در شبانروز) سریعاً جذب میشود. جذب ویتامین C بی‌اندازه سریع است، و ظرفیت جذب روده‌ی کوچک برای این ویتامین بسیار زیاد است (چند گرم در شبانروز). جذب ویتامین B_{12} به وسیله‌ی سازوکار پیچیده‌ای صورت میگیرد، و دانسته شده است که عامل اصلی عصیر معده برای این جذب ضرورت دارد؛ در هر حال عمل جذب ویتامین B_{12} منحصراً در قسمت انتهائی روده‌ی کوچک صورت میگیرد، و حد اکثری که ممکن است در شبانروز جذب شود ۱ گاما است. (۲) ویتامینهای حلپذیر در چربیها. ویتامین A اساساً در لنف یافت میشود، و سازوکار جذب آن با جذب چربیها مشابه است؛ مع ذلک چنین به نظر میرسد که این ویتامین به شکل نامیز در آب سریعتر جذب میشود تا به شکل نامیز در چربیها. ویتامینهای D، E، و K مانند چربیها جذب میشوند.

گوارمانی، کارلو: ← عربستان، قسمت ۱۸.

گوارنری[6] (guārneri)، لت **گوارنریوس** (guār-nerius)، خاندانی از ویولونسازان اهل کرمونا (ایتالیا). سرسلسله‌ی این خاندان **آندرئا گوارنری** (āndreā)، ح ۱۶۲۶–۱۶۹۸، است، که از شاگردان نیکولو آماتی بود. بزرگترین ویولونساز این خاندان **جوزپه گوارنری** (juzeppe)، ۱۶۸۷–۱۷۴۵، بود.

گوارنری، آندرئا: ← گوارنری، خاندان.

گوارنری، جوزپه: ← گوارنری، خاندان.

گوارینی[7]، جووانی باتیستا (jovānni bāttistā guārini)، ۱۵۳۷–۱۶۱۲، شاعر و سیاستمدار ایتالیائی. از مردم فرارا و در آنجا استاد ادبیات بود. در ۱۵۶۷–۸۲ در خدمت دوک فرارا بود، و پس از آن به دربار دوکهای توسکان و اوربینو پیوست. اثر عمده‌اش درام چوپان باوفا (۱۵۸۵) است، که نمودار انحطاط زندگی درباری ایتالیای قرن ۱۶م است.

گواستالا[8] (guāstālla)، شهر (جه تخمیناً ۱۳°۷۶۰) و دوکنشین سابق، در امیلیا-رومانیا، ل ایتالیا، نزدیک ساحل راست رود پو. در ۱۵۳۹ خاندان گونتساگا آن را خرید؛ از ۱۶۲۱ دوکنشین بود، و در ۱۷۴۸ به پارما منتقل شد. در ۱۸۰۶ ناپلئون آن را به خواهر خود پولین بورگزه بخشید؛ پس از سقوط ناپلئون به پارما باز گشت.

گواش[9] (guāš)، نوعی رنگ برای نقاشی. از انواع

---

(۱)Guevara (۲)Guercino (۳)Barbieri (۴)Guardafui (۵)Guardi (۶)Guarneri (۷)Guarini (۸)Guastalla (۹)gouache

آبرنگ به شمار میرود. تفاوت آن با آبرنگ معمولی یکی در این است که رنگهای آبرنگ معمولا از نوع "روحی" یا شفاف است و زمینه‌ها را به اصطلاح "کور" نمیکند، ولی رنگهای گواش از نوع "جسمی" است: شفافیت ندارد، و زمینه‌ی کار را کور میکند؛ دیگر اینکه رنگیزه‌های خشک آبرنگ را در آب ساده حل میکنند و مایع رقیقی به دست میآورند، و حال آنکه رنگیزه‌های گواش معمولا به صورت خمیری است که در آن مواد چسبی وجود دارد و چون آن را با آب ممزوج کنند رنگی به مراتب غلیظتر از آبرنگ معمولی به دست میدهد. آبرنگ معمولی، وقتی بر کاغذ یا دیوار یا بر زمینه‌ی دیگر گذاشته میشود، به علت رقتی که دارد، هیچ گونه حجم و ضخامتی نشان نمیدهد و در واقع جزء زمینه‌ی کار میشود و "به خورد" آن میرود؛ و حال آنکه گواش، به دلیل غلظت آن، بر زمینه‌ای که کار میشود قشری به وجود میآورد که ضخامت آن قابل اندازه‌گیری است. اگر زمینه‌ی کار جرب باشد، یا گواش غلظت مناسبی نداشته باشد، ورقه‌ی رنگ "پوسته" میکند و "ور" میآید. گواش انواع مختلف دارد. برای ساختن بسیاری از فرسکوها و نقاشیهای دیواری قدیم از برخی انواع رنگهای گواش استفاده شده است. امروزه رنگ گواش بیشتر برای تهیه‌ی طرحهای کارهای گرافیک از قبیل انواع آگهیهای تجارتی به کار میرود. رواج پردامنه‌ی مصرف گواش به علت ارزانی نسبی قیمت، آسان بودن کار با آن، و تنوع قابل ملاحظه‌ی رنگهای آن است. رنگ گواش معمولا در شیشه‌های کوچک استوانه‌ای‌شکل، که اغلب ارتفاع آنها از ۵ سم تجاوز نمیکند، در بازار عرضه میشود.

گواشیر: ← **کرمان، شهر.**

گوئلف[1] (guelf)، شهر (جم ۳۳٬۸۶۰)، ج ایالت اونتاریو، کانادا، بر رود سپید[2] (spid) و در لغ همیلتن؛ بنای ۱۸۲۷. از مراکز صنعتی است.

گوئلف III: ← **گوئلفها.**

گوئلف I یا ولف I: ← **گوئلفها.**

گوئلفها[3] (-guelf) یا **گلفها** (-gelf)، آلمانی **ولفها** (-velf)، سلسله‌ای بسیارگسترده، که ریشه‌ی آن به گوئلف I یا ولف I (قرن ۹م)، پدرزن امپراطور لوئی پرهیزکار (لوئی I)، میرسد. گوئلف III (فت ۱۰۵۵) دوک کارینتیا و مارکگراف ورونا شد (۱۰۴۷)؛ چون اولاد ذکور نداشت، برادرزاده‌اش، گوئلف د/استه (← استه) جانشین وی، و اولین گوئلفی بود که دوک باویر شد (۱۰۷۰). نوه‌اش، هانری مغرور، دوکنشین ساکس را از لوتار II به ارث برد. خواهر هانری، با فردریک II هوهنشتاوفن وصلت کرد، و در نتیجه پسرشان، امپراطور فردریک I، دو خاندان عمده‌ی رقیب یکدیگر در آلمان را در شخص خویش متحد ساخت. پس از آنکه در ۱۱۸۰ هانری شیر را از دوکنشینهایش معزول کرد، گوئلفها فقط برونسویک و لونبورگ را در اختیار داشتند، که در سال ۱۲۳۵، در زمان اوتوی I (-oto) برونسویکی، به دوکنشین برونسویک ارتقا یافت. در ۱۷۱۴ شاخه‌ی برونسویک-لونبورگ (← خاندان هانوور) به وسیله‌ی یکی از اعضای خود، جورج I، به سلطنت بریتانیای کبیر رسید. در سال ۱۸۳۷، با به سلطنت رسیدن ملکه ویکتوریا، هانوور از تاج و تخت بریتانیا جدا شد (← سالیک، قانون). نیز ← **گوئلفها و گیبلینها.**

گوئلفها و گیبلینها[4] (-guelf,-gibelin)، گروههای رقیب سیاسی در آلمان و ایتالیا در اواخر قرون وسطی. در منازعاتی طولانی که میان پاپها و امپراطورهای مقدس روم در گرفت، گوئلفها طرفدار پاپ و گیبلینها طرفدار امپراطور، و در ضمن دو خاندان رقیب امیرنشین آلمان بودند (← **گوئلفها؛ هوهنشتاوفن**). رقابت میان این دو خاندان آلمانی، که هر دو صاحب منافع ارضی عمده در سوابیا بودند، از زمانی آغاز شد که هانری IV به امپراطوری رسید. مبارزه در زمان هانری مغرور و هانری شیر آغاز شد، و با انتخاب اوتوی IV به اوج خود رسید.

در ایتالیا این نامها به دو گروه مخالف تعلق داشت که سالها مملکت را به جنگها و منازعات داخلی کشانیدند. نخستین‌بار این نامها در فلورانس قرن ۱۳م به طرفداران امپراطور اوتوی IV (یکی از گوئلفها) و فردریک II هوهنشتاوفن اطلاق شد؛ اما بزودی این نامها مفهوم اولیه‌ی خود را از دست دادند. در میان گیبلینها این نامها را میتوان بر شمرد: **انتلینو دا رومانو** (در جلد اول به صورت **اتلینو دا رومانو** آمده است، که باید بدین صورت اصلاح شود)؛ ک. **کاستراکانی**؛ خاندان مونتفلترو[5] (montefeltro) اهل اوربینو؛ و خاندان ویسکونتی[6] (viskonti) اهل میلان. از شهرهای مهم ایتالیا میلان و فلورانس و جنووا معمولا جانب گوئلفها؛ کرمونا و پیز و آرتسو معمولا جانب گیبلینها بودند؛ ونیز بیطرف مانده بود. در رم، مخالفین پاپ گیبلینها را تشکیل میدادند. در ایتالیای جنوبی این اصطلاح بندرت به کار میرفت، گرچه شاهان آنژون نایل از گوئلفهای سرسخت بودند. در فلورانس، پس از آنکه گیبلینها عاقبت مطرود شدند (۱۲۸۹)، گوئلفها بزودی به دو دسته‌ی "سیاه" و "سفید" تقسیم شدند.

جنگها و کشمکشهای گوئلفها و گیبلینها صلح ایتالیا را برهم زد. هیچ یک از این دو گروه هرگز نماینده‌ی یک عقیده‌ی سیاسی خاص یا نماینده‌ی یک طبقه‌ی اجتماعی نبوده است. در اوایل قرن ۱۴م میل شدیدی برای آشتی و صلح میان دو گروه پدید آمد، و الهامبخش دانته در نگارش کتاب در سلطنت شد.

گوآلندا، شهر، هند: ← **گنگ یا گنگا.**

گوالیار[7] (gvāliār) یا **گوالیور** (gvālior)، ایالت امیرنشین سابق (۶۷٬۳۶۰ کمم)، هند مرکزی؛ اکنون جزئی از ایالت مدهیا پرادش. ناحیه‌ی گوالیار سابقاً عبارت بوده است از چندین سرزمین وسیع و برونبوم‌های متعدد. گندم، ارزن، کرچک، و پنبه از فراورده‌های آن است. این ایالت در نیمه‌ی قرن ۱۸م توسط یکی از سران مراتهه تشکیل شد که خود را از تسلط پیشوا خارج کرد و مستقل شد. نیروهای گوالیار به بیشتر هند مرکزی تاخت و تاز میکردند تا آنکه در اوایل قرن ۱۹م انگلیسها جلو آنها را گرفتند، و ایالت را به متصرفات خود پیوستند.

گوالیار[7] (gvāliār) یا **گوالیور** (gvālior)، شهر (جم ۳۰۰٬۵۱۳)، ایالت مدهیاپرادش، هند مرکزی. در پای دژ گوالیار واقع است که بالای صخره‌ی گوالیار ساخته شده (این صخره ح ۳ کم طول و ۹۰ متر عرض دارد). دژ گوالیار دارای باروی مستحکم و شش دروازه‌ی عظیم است و در داخل آن کاخها و معابدی در سنگ تراشیده و ساخته‌اند. بر تندانهای صخره‌ی گوالیار نقشهای برجسته‌ی عظیم جینی (← آیین جین) بر سنگ نقر شده است. صناعت آموذن خوراک و صنایع سبک دیگر دارد. دارای کالجهای متعدد است.

گوالیور، هند: ← **گوالیار.**

گوام[8] (guām)، سابقاً **گواخان**[9] (guāxān)، جزیره (۵۳۴ کمم؛ جم ۶۷٬۰۴۴)، قکب؛ بزرگترین جزیره از جزایر ماریاناس. در ۳٬۱۱۵کیلومتری ش مانیل واقع است. از سرزمینهای متصرفی کشمت است، ولی به آن ملحق نشده. مقر حکومت در آگنا[10] است. در ۱۵۲۱ به وسیله‌ی ماژلان کشف شد؛ تا ۱۸۹۸ که به تصرف کشمت در آمد متعلق به اسپانیا بود. در جج II به دست ژاپونیها افتاد (۹ دسامبر ۱۹۴۱)؛ در ژوییه‌ی ۱۹۴۴ کشمت دوباره آن را متصرف شد؛ پایگاه هوائی و دریائی عمده‌ی کشمت قرار گرفت. با قانون ۱۹۵۰ بومیان آن شارمند کشمت شناخته شدند، و اداره‌ی گوام زیر نظر وزارت کشور کشمت قرار گرفت. پایگاه عملیات نیروهای کشمت در جنگ ویتنام در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰–۷۰ بوده است.

گوانابارا[11] (guānābārā)، ایالت (۱٬۱۷۱ کمم؛ جم ۴٬۳۹۴٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۰)، ج‌ش برزیل. در ۱۹۶۰، هنگامی که پایتخت از ریو د ژانیرو به برازیلیا انتقال یافت، از بخش فدرال سابق تشکیل شد؛ مرکزش شهر ریو د ژانیرو. از ل محدود است به ایالت ریو د ژانیرو، از ش به خلیج گوانابارا، از ج به قکب، و از غ به خلیج سپتیبا[12] (sepetibā). سه گرانکوه بر آن مسلط است که به ارتفاعی بیش از ۱٬۰۰۰ متر میرسد. صنایع آن مهم است: آهن و فولاد، مواد داروئی، منسوجات، شیشه، قند، لاستیک اتومبیل، و سیمان.

گواناخواتو[13] (guānāxuāto)، ایالت (۳۰٬۵۷۳ کمم؛ جم ۱٬۸۸۳٬۲۹۷)، مکزیک مرکزی، در دشت مرکزی؛ ارتفاع متوسطش ۱٬۸۳۰ متر. عمده‌ترین ایالت کانی مکزیک است؛ از تولیدات کانی آن نقره، طلا، جیوه، سرب، قلع، و مس است. از شهرهای مهم آن سلایا[14] (selāyā)، لئون، ایراپواتو[15] (irāpuāto)، گواناخواتو (مرکز ایالت؛ جم ح ۲۵٬۰۰۰) است.

گواناکو[16] (guānāko)، پستاندار وحشی بومی امریکای جنوبی، از تیره‌ی شتر، که در کوههای آند یافت میشود. به حالت ایستاده قدش تا شانه ح ۱ متر است، و پشت و پهلوهایش به رنگ خاکستری است. بومیان گوشت آن را میخورند، پوستش را برای پوشاک و پوشش به کار میبرند، و از استخوانش

---

(۱)Guelph (۲)Speed (۳)Guelphs (۴)Guelphs and Ghibellines (۵)Montefeltro (۶)Visconti (۷)Gwalior (۸)Guam (۹)Guahan (Guajan) (۱۰)Agna (۱۱)Guanabara (۱۲)Sepetiba (۱۳)Guanajuato (۱۴)Celaya (۱۵)Irapuato (۱۶)guanaco

انواع اسبابها میسازند. تعداد آنها رو به کاهش است.



نیز ← آلپاکا؛ لاما.

گوانتانامو[1] (guāntānāmo)، شهر (جه ح ۱۳۱٬۴۰۰)، ج‌ش کوبا، ایالت اورینته[2] (oriente)، ح ۶۵کیلومتری ل‌ش سانتیاگو د کوبا. در سال ۱۸۱۹ پناهندگان فرانسوی هائیتی آن را تأسیس کردند، و نام آن‌را سانتا کاتالینا دل سالتادرو د گواسو[3] (sānta kātālina del sāltādero de guāso) گذاردند، و شهر مرکز تولید نیشکر، قهوه، موز، و غیره شد. اکنون یک پایگاه دریائی کشمت در کنار آن در خلیج گوانتانامو قرار دارد.

گوانتانامو، خلیج: ← گوانتانامو، شهر، کوبا.

گواندهاوس: ← لایپزیگ.

گوانگسی، ایالت چین، ← گوانکسی.

گوانگ شو، امپراطور چین، ← گوانگ شو.

گوانگننپورت، زندان، ← لاهه.

گوانو[4] (guāno)، کودی حاصل از فضله‌ی خشک‌شده‌ی پرندگان دریائی، که در کرانه‌های استوائی خصوصاً پرو گردآوری میشود. سابقاً در ساختن باروت و کود حائز اهمیت بود، اما اکنون مواد شیمیائی مصنوعی جایگزین آن شده است.

گوانین[5] (guānin؛ از فنـ)، از مشتقات ⇐ پورین، ($C_5H_5ON_5$). از رنگیزه‌های مهم حیوانی است. و در گوانو و اوزانمعده‌ی بعضی جانوران و در سبرز یافت میشود؛ بیرنگ و در آب نامحلول است.

گواوا[6] (guāvā)، درخت کوچک (*Psidium*) بومی امریکای استوائی، و میوه‌ی آن که سته‌ای گوشتی و پردانه است. از میوه‌ی آن ژله‌ی گواوا میسازند.

گواور (govāver)، دهستان (جه ۲٬۴۲۳ سنـ ۱۳۴۵ هش)، بخش گیلان غرب، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۷ آبادی. مزارع و مراتع بسیاری دارد، و تابستانها ح ۱٬۲۰۰ خانوار از گله‌دارهای ایل کلهر برای تعلیف احشام و زراعت به آنجا میآیند، و پس از برداشت محصول و افشاندن تخم به مرز ایران و عراق میروند. **مرتع گواور**، 10کیلومتری ش گیلان غرب، به طول ۱۵ و عرض ۶ کیلومتر، دارای چشمه‌سارهای متعددی است که تابستانها محل اطراق گله‌داران ایل کلهر است.

گواور، مرتع، کرمانشاهان، ← گواور، دهستان.

گوئوگوف، شهر، ایستان، ← گلوگاو.

گوایاکول: ← گرلوزوت.

گوایاکیل[7] (guāyākil)، شهر (جه ۶۵۱٬۵۴۲ سنـ ۱۹۶۵)، غ اکوادور، بندر کنار خلیج و بزرگترین شهر اکوادور؛ بنای ۱۵۳۵. ملاقات تاریخی س. بولیوار و سان مارتین در اینجا واقع شد (۱۸۸۲).

گوآی کهنه، شهر، ← گوآ، هند.

گوآی نو، شهر، ← گوآ، هند.

گواینیا، رود امریکای جنوبی، ← ریو نگرو.

گوئیون[8]، **خانم** (güiyon) یا **مادام گویون** (guyon)، شهرت **ژان ماری بوویه دو لا موت گوئیون** (jān māri buvie dë lā mot)، ۱۶۴۸–۱۷۱۷، بانوی رازور فرانسوی، مؤلف آثاری در باب تسلیم و ترک نفس. به جهت عقاید بدعت‌آمیز و مکاتبه با میکل د مولینوس دولت او را در دیر زنان راهبه انداخت، اما با وساطت مادام منتنون آزاد شد. ف. فنلون، که شاگردش شد، در مناظره‌ی معروفی از او در مقابل بوسوئه دفاع کرد. بعداً محکوم و در باستیل زندانی شد (۱۶۹۰–۱۷۰۲). پس از مرگ، مجموعه‌ی آثارش در ۴۰ مجلد انتشار یافت (۱۷۶۷–۹۱).

گوبلس[9] **[پاول یوزف گوبلس]** (pāl yozef gë-bels)، ۱۸۹۷–۱۹۴۵، وزیر تبلیغات آلمان در دوره‌ی حکومت هیتلر. پس از آنکه از دانشگاه هایدلبرگ درجه‌ی دکتری گرفت (۱۹۲۱) به روزنامه‌نگاری روی آورد. بزودی مفتون هیتلر شد و به حزب ناسیونال سوسیالیست پیوست. در ۱۹۲۸ به عضویت رایشستاگ انتخاب شد، و پس از قدرت گرفتن نازیها وزیر تبلیغات شد. در این مقام کنترول کامل رادیو، جراید، سینما، و تئاتر را در آلمان به دست گرفت، و استعداد و هوش انکارناپذیر خود را در خدمت حزب قرار داد. او خطیبی توانا بود، و با به کار گرفتن کلیه‌ی وسایل ممکن، دستگاه تبلیغاتی عظیمی برای هیتلر به راه انداخت. گوبلس فردی منحرف و سادیک بود، و در شمار بیرحمترین و مخوفترین سران نازی محسوب میشود. گوبلس تا آخر کار به هیتلر وفادار ماند، و پس از آنکه شهر برلین به تصرف روسها در آمد، پس از کشتن زن و شش فرزندش، خودکشی کرد.

گوبلن[10]، **کارخانه‌ی ملی** (goblan؛ فنـ)، کارخانه‌ی فرشینه‌بافی دولتی در شهر پاریس. در قرن ۱۶م خاندان گوبلن صناعت فرشینه‌بافی را به کارگاههای رنگرزی خود، که در قرن ۱۵م تأسیس کرده بودند، اضافه کردند. در ۱۶۶۲ لوئی XIV وزیر دارائی خود، کولبر، را مأمور کرد که کارخانه را خریداری کند، و در همان سال خانه‌ی خاندان گوبلن که محل کارخانه بود به نام شاه خریداری شد. از آن پس کارخانه به صورت محل تهیه‌ی فرشینه و اثاثیه‌ی سلطنتی در آمد، و نام کارخانه‌ی ملی گوبلن یافت. در این کارخانه فرشینه‌های با نقش برجسته یا گود تهیه میشود. از میان فرشینه‌های معروف آن مجموعه‌ای است که از نقشهای دیواری رافائل در واتیکان تقلید شده، و نیز ۱۴ قطعه که کارهای برجسته‌ی لوئی XIV را نمایش میدهد.

گوبی[11] **یا گبی**[11] (هر دو gobi)، چینی **شامو** (šāmo)، بیابان شنزاری به وسعت ح ۱٬۳۰۰٬۰۰۰ کمه، آسیای مرکزی، در چین و (قسمت اعظم آن) در مغولستان. پهنه‌ای است پست (ارتفاع متوسطش از ۹۰۰ متر تا ۱٬۵۲۰ متر) که در فلاتی جای گرفته. از ج به رشته‌کوههای تبت شمالی، از غ و لغ به کوههای آلتائی، و از ش به کوههای چاهار و ش مغولستان خارجی محدود است. قسمت جغ آن تماماً شنزار است؛ نواحی مرزی دیگر آن استپ است. بعضی حوضه‌ی تاریم را نیز جزء گوبی محسوب میکنند. آثار بسیاری مربوط به دیرینشناسی در آنجا یافته‌اند. مارکو پولو و سیاحان دیگر، از قرن ۱۴م به بعد، از آن گذشته‌اند.

گوبینو[12]، **کنت دو**، شهرت کنت **ژوزف آرتور دو گوبینو** (kont jozef ārtür dë gobino*)، ۱۸۱۶–۱۸۸۲، مستشرق و ادیب و رجل سیاسی فرانسوی که عقاید خاصی در مسئله‌ی تفوق نژادها داشت. وی عضو وزارت خارجه‌ی فرانسه بود و در ممالک ایران، سویس، یونان، برزیل، و سوئد سمت سفارت و عضویت سفارت داشت. گوبینو دو بار به ایران آمد [در جلد سوم منتظم ناصری، ضمن ذکر وقایع سال ۱۲۷۸ هق (۱۸۶۱) چنین نوشته: "مسیو گوبینو که به سمت وزیرمختاری از جانب دولت فرانسه مأمور دربار دولت علیه بود به دار الخلافه‌ی باهره وارد و به حضور همایون نائل گردید."]، و زبان فارسی را فرا گرفت، و چند کتاب در باره‌ی ایران دارد که دارای فوائد تاریخی و تحقیقی است، مانند سه سال در آسیا (۱۸۵۹)؛ تاریخ ایرانیان (۱۸۶۹)؛ ادیان و مقایسه فلسفی در آسیای مرکزی؛ کتاب اخیر شهرت بسیار دارد. شهرت گوبینو بیشتر به جهت نظریاتی است که در کتاب مقاله در باب عدم تساوی نژادهای انسان بیان کرده است. بعضی از آثار وی به فارسی ترجمه شده است.

گوبیو[13] (gubbio)، شهر (جه تخمیناً ۳۵٬۲۰۰)، در اومبریا، قسمت مرکزی ایتالیا، از مراکز کشاورزی، از شهرهای قدیم اومبریائی است (سکه‌ها و ← الواح ایگوویوم در آن کشف شد)، در دوره‌ی رومیها نیز رونق داشت. در قرن ۱۱م از کمونهای آزاد بود، و در ۱۶۲۶ به تصرف پاپها در آمد. در قرن ۱۶م سفالهای زیبائی در آن تهیه میشد. آثار متعددی از قرون وسطی در آن باقی است.

گوپتا[14] (guptā)، سلسله‌ی پادشاهی (ح ۳۲۰–ح ۵۴۴) و امپراطوری، در ل هند، که در اوج خود قسمت اعظم هند را شامل بود، و دوره‌ی آن عصر طلائی فرهنگ هندو به شمار میرود. آثار نقاشی گوپتا در غارهای آجانتا و حجاریهای آن در معابد الورا محفوظ است. اثرات فرهنگ و جهان‌بینی ماوراء طبیعی عصر گوپتا در فلسفه‌ی ودائی و در تحقیقات ریاضی مشهود است. مؤسس سلسله، چاندراگوپتای I، در ح ۳۲۰–ح ۳۳۵ سلطنت کرد. پسر بااستعداد و هوشمند او، سمودره (samudra) یا سمودره گوپتا (فرمانروائی ۳۳۵–۳۷۵)، تقریباً تمامی ل هند و قسمت اعظم دکن را فتح کرد. سومین و بزرگترین پادشاه سلسله، چاندراگوپتای II، در ح ۳۷۶–۴۱۴ سلطنت کرد. دوره‌ی فرمانروائی او بارونق و صلح و شکوه همراه بود؛ او سفرائی به ممالک دیگر فرستاد و قانون‌نامه‌ای واحد برای هند تدوین کرد. در ۴۵۵ سلطنت به سکنده گوپتا رسید. و او در ۴۸۰ در نبرد با هونها، که از ۴۶۵ عملا قسمت اعظم امپراطوری را ویران کرده بودند، کشته شد؛ ولی امپراطوری گوپتا تا ح ۵۴۴ در بنگال به حیات خود ادامه داد.

---

(۱)Guantanamo (۲)Oriente (۳)Santa Catalina del Saltadero de Guaso (۴)guano (۵)guanine (۶)guava (۷)Guayaquil (۸)Guyon (۹)Goebbels (۱۰)Gobelin (۱۱)Gobi (۱۲)Gobineau (۱۳)Gubbio (۱۴)Gupta

گوت (gut؛ فنس)، ← قوس.
گوتا[1] (gotā)، سوئدی **یوتا** (yëtā)، رود قابل کشتیرانی، به طول 90 کم، جغ سوئد. آب دریاچه‌ی ونرن را به کاتگات میبرد. رود گوتا جزء **کانال گوتا** است، که شبکه‌ای است به طول ۳۸۵ کم، مرکب از رودها و دریاچه‌ها و کانالها، و از گوتبورگ تا استکهلم در سوئد جنوبی کشیده شده. ساختمانش در ۱۸۳۲ به اتمام رسید. آبشار تروللهتان را دور میزند.
گوتا[2]، شهر (جم تخمیناً ۵۶°۳۸۶)، جمهوری دموک‌راتیک آلمان، در کشور سابق تورینگن، قسمت مرکزی آلمان. محل تولید محصولات سبک و سنگین صنعتی است. از ۱۱۸۹ سابقه دارد، در ۱۴۸۵ به شاخه‌ای از خاندان ولتین انتقال یافت، و در ۱۶۴۰ کرسی دوکنشین ساکس‌ـگوتا (از ۱۸۲۶ تا ۱۹۱۸ ساکس‌ـکوبورگ‌ـگوتا) شد. از قدیم از مراکز تحقیقات جغرافیائی و صنایع چاپ و انتشار بوده است. سالنامه‌ی گوتا، که مرجعی معتبر درشرح احوال خاندانهای سلطنتی و اشراف اروپاست، از ۱۷۶۴ تا جد II در این شهر چاپ میشد. بناهای تاریخیش شامل کلیسائی از قرن ۱۵م و قصور دوکهای آن از قرن ۱۷م به بعد است.
گوتا پرکا[3] (guttā perkā؛ از فنس)، شیره‌ی سفید یا شیرابه‌ی انواع درختان پیوسته‌سبز مالایا، مخصوصاً درخت *Palaquium gutta*. در آب نامحلول است؛ اگر آن را در آب حرارت دهند قابلیت دستکاری پیدا میکند. ماده‌ای بسیار مفید برای عایق کردن کابلهای زیردریائی است؛ برای ساختن توپهای گلف، گیرنده‌های تلفن، نوارهای چسب، آلات نفوذناپذیر، و غیره نیز به کار میرود. در جراحی دندان نیز از آن استفاده میشود.
گوتار، قوم، ← سوئد، تاریخ.
گوتاریکه، سوئد، ← گوتالاند.
گوتالاند[4] (gotāland)، سوئدی **یوتالاند** (yëtā-land) یا **گوتاریکه**[5] (gotārike)، سوئدی **یوتاریکه**، قسمت جنوبی سوئد، مشتمل بر ایالات تاریخی سکانیا، بلکینگه، هالاند، سمالاند، دالسلاند، وسترگوتالاند، اوسترگوتالاند، و بوهوسلن.
گوت آیلند، ← نیاگارا فالز.
گوتبورگ، شهر، سوئد، ← گوتنبورگ.
گوتسولی[6]، **بنوتسو** (benottso gottsoli)، ۱۴۲۰–۹۷، نقاش فلورانسی. شاگرد فرا آنجلیکو بود و نفوذ او در سبک تزیینی گوتسولی مشهور است. به خاطر فرسکوهایش معروفیت دارد.
گوتسی[7]، کنته **کارلو** (konte kārlo gottsi*)، ۱۷۲۰–۱۸۰۶، نمایشنامه‌نویس ایتالیائی. در مقابل گولدونی از کمدیا دل/آرته طرفداری میکرد. نمایشنامه‌اش، افسانه‌ی عشق به سه نارنج (۱۷۶۱)، پروکوفیف را در تصنیف اپرائی به همین نام الهام داد، و توراندخت (۱۷۶۲) او اساس اپرای پوتچینی قرار گرفت. برادرش کنته **گاسپارو گوتسی** (gas-paro)، ۱۷۱۳–۱۷۸۶، ادیب، نویسنده، و منتقد بود. کتاب او به نام دفاع از دانته (۱۸۴۸) در احیای توجه به آثار دانته در قرن ۱۹م مؤثر افتاد.
گوتسی، کنته **گاسپارو**: ← گوتسی، کنته کارلو.

گوتس فون برلیشینگن: ← برلیشینگن، گوتس فون.
گوتسکو[8]، **کارل فردیناند** (kārl ferdinānd gutskō)، ۱۸۱۱–۷۸، نویسنده‌ی آلمانی. در ۱۸۳۱ وارد روزنامه‌نگاری شد، و بزودی از رهبران برجسته‌ی نهضت ادبی میهنی و ضد رمانتیسمی شد که به "آلمان جوان" معروف بود. به خاطر رمان والی شکاک (۱۸۳۵)، که حمله‌ای به ازدواج و تعصبات مذهبی بود، مدت سه ماه به زندان افتاد. آثار پرسر و صدای گوتسکو به پیشرفت لیبرالیسم اجتماعی و سیاسی در آلمان کومک کرد؛ شهسواران روح (۹ جلد؛ ۱۸۵۰–۵۲) او تکامل مهمی در داستانویسی اجتماعی جدید در آن کشور به شمار میرود. از بهترین نمایشنامه‌هایش اوریل آکوستا (۱۸۴۷) است. مرگش مرموز، و احتمالا به علت خودکشی بود.
گوتسه[9]، **آلبرشت** (ālbreśt gëtse)، ۱۸۹۷–، مستشرق امریکائی، متولد لایپزیگ. در ۱۹۲۰ دکتر از دانشگاه هایدلبرگ شد. تا ۱۹۳۳ در هایدلبرگ و ماربورگ تدریس کرد، و از آن پس به کشمة رفت. در ۱۹۴۸–۵۶ مدیر مدرسه‌ی امریکائی تحقیقات شرقی در بغداد بود؛ و در سال ۱۹۵۸ کتیبه‌خوان در هیئت اعزامی امریکائی برای کاوش در نیپور، عراق، بود. از آثارش، علاوه بر مقالات مندرج در روزنامه‌ها، متنهای نال بابلی (۱۹۴۷)؛ قوانین اشنونه (۱۹۵۶)؛ و آسیای صغیر (۱۹۵۸) است مجله‌ی تتبعات خط میخی به مدیریت اوست.
گوتشد[10]، **یوهان کریستوف** (yohān kristof gotśed)، ۱۷۰۰–۶۶، منتقد ادبی آلمانی در دوره‌ی روشنفکری. استاد شعر و فلسفه در دانشگاه لایپزیگ بود، و عملا بر حیات روشنفکری شهر تسلط داشت. با جدلهائی که بر انگیخت تأثیر عمده‌ای بر ادبیات قرن ۱۸م آلمان به جای گذاشت. در برخوردی انتقادی با شعر (۱۷۳۰)، در مقابل خیال و فانتزی، از شیوه‌ی عقلائی، زبان خالص، و سبک کلاسیک (فرانسوی) شعر دفاع کرد. بودمر و برایتینگر با موفقیت با او مقابله کردند. گوتشد رسالات متعددی نیز، در زمینه‌های نظری تئاتر و نمایشنامه‌نویسی، نوشت، و گروه هنری ← کارولینه نویبر را برای به صحنه بردن نمایشنامه‌هائی‌ـاز جمله کاتو در حال نزع (۱۷۳۲)ـکه نوشته، یا ترجمه کرده بود، به کار گرفت.
گوتفرید شتراسبورگی (gotfride strāsburgi)، ← گوتفرید فون شتراسبورگ.
گوتفرید[11] **فون شتراسبورگ** (gotfrid fon strāsburg) یا **گوتفرید شتراسبورگی**، نقد قرن ۱۳م، شاعر آلمانی. تصور میشود که دبیر رسمی شهر شتراسبورگ بوده، اما اطلاعات کمی از او در دست است. معروفیت اصلی او مدیون سرودن (حد 1210) تریسترم است که، به خاطر سلاست و زیبائی بیان و بینش قوی روانشناسی، گوتفرید را در شمار بزرگترین شاعران قرون وسطای آلمان قرار داده است. روایت او از این داستان عاشقانه، قبل از آنکه سیر حوادث به جدائی و مرگ دو دلداده منجر شود، به اتمام میرسد (← تریسترم و ایزالده).
گوتلانتس لن، جزیره، دریای بالتیک، ← گوتلاند.

گوتلاند[12] (gotlānd)، سوئدی **گوتلانتس لن** (gotlānts len)، از جزایر دریای بالتیک، جنوب سوئد، نزدیک ساحل ولایت کالمار. با چند جزیره‌ی کوچکتر (۳°۲۲۵ کم، جم ۵۴°۲۵۹) یکی از ولایات سوئد را تشکیل میدهد. از مراکز کشاورزی و ماهیگیری است. برای تاریخ پرشکوه آن به کرسیش ویسبی مراجعه کنید.
گوتم[13] (gōtəm)، شهر، ناتینگهم‌شر، انگلستان. به نقل روایات، مردم آن چون خبر آمدن جان پادشاه را بدانجا شنیدند تظاهر به حماقت کردند، و بدین ترتیب جان از رفتن بدانجا منصرف شد، و "مردم خردمند گوتم" از تحمل مهمانداری او رهائی یافتند. بعداً لفظ انگلیسی با تلفظ گائم (gāṭəm) به نیو یورک اطلاق شد.
گوتمه یا گاوتمه: ← بودا.
گوتنبرگ[14] [یوهان گوتنبرگ (yohān guten-berg)]، ح ۱۳۹۷ یا ح ۱۴۰۰–ح ۱۴۶۸، چاپگر آلمانی که معمولا او را مخترع حروف چاپی قابل انتقال در اروپا میدانند (← چاپ؛ حروف چاپ)، گرچه به نظر بعضی ل. ی. کوستر و دیگران در این کار بر او مقدم بوده‌اند. چاپ با این نوع حروف قبلا در چین و کره معمول بوده است، اما قرینه‌ای در دست نیست که نشان بدهد در عصر گوتنبرگ اروپائیان با آن آشنا بوده‌اند. نام گوتنبرگ به روی هیچ یک از آثار چاپی منسوب به او مشاهده نمیشود، و جزئیات زندگی و کار او روشن نیست. از قراین چنین پیداست که او متولد شهر ماینتس است؛ نام خانوادگی پدرش گنسفلایش[15] (gensflāyś) و نام خانوادگی مادرش (یا نام موطن او یا ملک متعلق به او) گوتنبرگ بوده؛ استفاده‌ی گوتنبرگ از نام خانوادگی مادر در آن زمان نامتعارف نبوده است. او ظاهراً چند سال در ستراسبورگ به سر برده، و نشانه‌هائی در دست است که اختراع بزرگ او احتمالا در ۱۴۳۶ یا ۱۴۳۷ در این شهر انجام شده است. او سپس به ماینتس مراجعت کرد، و در این شهر بود که مجلدات منسوب به او چاپ شد (شاهکار آنها کتاب مقدس مازارن است). در آن زمان ماینتس بتدریج به صورت مرکز صناعت چاپ در آمد و چاپگران خبره از آن به سایر شهرهای اروپا میرفتند. اما گوتنبرگ، که از پرداخت دین خود به ی. فوست فرو مانده بود، مجبور شد چاپخانه و مخزن حروف چاپی خود را به او واگذار کند. پس از آن فوست، با کومک یکی از خویشانش کار چاپ را ادامه داد و چاپ رنگی را به وجود آورد. موزه‌ی گوتنبرگ در ماینتس است، و گرچه هیئت و قیافه‌ی او مشخص نیست، مجسمه‌هائی از او باقی مانده است.
گوتنبورگ[16] (gotenburg) یا **گوتبورگ** (got-borg) [سوئدی، = **یوتبوری** (yëtbory)]، شهر (۴۰۸°۴۳۶)، جغ سوئد، مرکز ایالت گوتبورگ و بوهوس؛ دریابندر بر دهانه‌ی رود گوتا، بر کاتگات. دومین شهر سوئد؛ مرکز کارگاههای کشتیسازی و کارخانه‌های تولید ماشین‌آلات. مقر اسقف لوتری است. در ۱۶۱۹ تأسیس، و توسط معماران هلندی طرحریزی شد؛ چند بنای باشکوه قدیمی دارد.

(۱)Gota (۲)Gotha (۳)gutta-percha (۴)Gotaland (۵)Gotarike (۶)Gozzoli (۷)Gozzi (۸)Gutzkow (۹)Goetze (۱۰)Gottsched (۱۱)Gottfrid (۱۲)Gotland (۱۳)Gotham (۱۴)Gutenberg (۱۵)Gensfleisch (۱۶)Gothenburg (۱۷)Goteborg

دانشگاهش در ۱۸۸۷ تأسیس شد. دارای یکی از بزرگترین استادیومهای ورزشی جهان است.

گوتوالت[1]**، یوسف** (yosef gotvālt)، ۱۸۲۲–۹۷؛ مستشرق روسی، که تا هنگام مرگش استاد فارسی و عربی و کتابدار دانشگاه قازان بود. متن عربی تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء را با ترجمه‌ی لاتینی آن منتشر کرد (۱۸۴۴–۴۸).

گوتوالدوف، شهر، چکوسلواکی، ← زلین.

گوته[2]**، یوهان ولفگانگ فون** (yohān volfgāng fon gēte)، ۱۷۴۹–۱۸۳۲، شاعر، داستاننویس، نمایشنامه‌نویس، نقاد، متفکر، و دانشمند آلمانی، یکی از مردان بزرگ فرهنگی قرون ۱۸م و ۱۹م اروپا، و یکی از افراد برجسته‌ی ممتاز ادبیات عالم به طور اطلاق، متد فرانکفورت-آم-ماین.

گوته در خانواده‌ی متوسطی متولد شد. پدرش اصلا از مردم آلمان، و شغل او وکالت دعاوی بود. گوته در کودکی به مدرسه نرفت و تحصیلات ابتدائی او در خانه‌ی پدری بود، و خود پدر نیز به تعلیم او میپرداخت. گوته در دوران تحصیل خود زبانهای لاتینی و انگلیسی و فرانسوی را آموخت. در ۱۶سالگی، بنا به میل و علاقه‌ی پدرش، به دانشگاه لایپزیک رفت تا علم حقوق فرا گیرد. ولی علم حقوق برای او کسل‌کننده بود و وی بیشتر به آکادمی نقاشی آ. ف. اوزر[3] (ozer) میرفت، گوته عشق به هنر یونانی را از اوزر آموخت. بر اثر بیماری سختی گوته ناگزیر به ترک لایپزیک شد، و در پاییز ۱۷۶۸ به فرانکفورت باز گشت. در دوران نقاهت، به کیمیا و علم احکام نجوم و دیگر علوم غریبه پرداخت، و اثر این اشتغال در **فاوست** بخوبی دیده میشود. پس از بهبود از بیماری، گوته تصمیم گرفت که تحصیلات حقوق را در ستراسبورگ دنبال کند.

در آوریل ۱۷۷۰ به ستراسبورگ رفت. قصد او آن بود که، پس از تحصیل علم حقوق، برای تکمیل زبان فرانسه به پاریس برود، ولی تقدیر نقشه‌های او را دگرگون ساخت. گوته نیمسالی بیش در شهر ستراسبورگ نگذرانده بود که با ی. گ. فون هردر، نویسنده‌ی معروف آلمانی و صاحب مکتب **شتورم اوند درانگ** آشنا شد، و آشنائی با هردر، که برای معالجه‌ی چشم به ستراسبورگ آمده بود، اثری عمیق در گوته گذاشت. گوته، که به ادبیات و هنر فرانسه دل بسته بود، از آن پس برای مدتی دلباخته‌ی هنر و ادبیات آلمانی شد، و به مطالعه در سرودها و اشعار ملی و محلی آلمانی پرداخت. گوته، تحت تأثیر هردر، معتقد شد که میزان یک ادبیات خوب اصالت احساس است، و به همین جهت، عظمت و اصالت شعرای بزرگی مانند هومر، اوسیان، و شکسپیر در این است که اعصار داستانها و اشعار خود را توانسته‌اند با همه‌ی خواص و صفات ممتاز خود نشان دهند. با الهام از این افکار، گوته شروع به سرودن سرودها و اشعار تغزلی کرد، که آغاز مرحله‌ی نوی را در شیوه‌ی تغزل نشان میدهند؛ از آن جمله است های لید (سرود ماه مه) و درود و بدرود. تحت تأثیر شکسپیر، نمایشنامه‌ی معروف گوتس فون برلیشینگن (← برلیشینگن، گوتس فون) را نوشت که از آثار جاودانی اوست.

گوته در اوت ۱۷۷۱ به فرانکفورت باز گشت، و در آنجا به وکالت دادگستری پرداخت. با این همه، از شعر و ادب غافل نماند. جزو ناشرین نامه‌ی فضلای فرانکفورت در آمد. پس از آن مدتی به وتسلار[4] (vetslār)، که دادگاه عالی آلمان در آنجا بود، رفت. در وتسلار به دختری به نام شارلوته بوف[5] (šārlote buf) دل داد، ولی این دختر نامزد داشت و عشق گوته به ثمر نرسید. نتیجه‌ی این ناکامی و شکست در یکی از شاهکارهای معروف گوته به نام رنجهای ورتر جوان منعکس شد (← ورتر). این کتاب در اروپا شهرت فراوان یافت، و گروه بیشماری با خواندن آن اشک ریختند، و این، به قول کارلایل، بدان جهت بود که "اضطرابی بی‌نام و نشان و ناخرسندی اشتیاق‌آمیز در هر سینه‌ای میطپید".

در فاصله‌ی سالهای ۱۷۷۱ و ۱۷۷۵، علاوه بر رنجهای ورتر جوان و گوتس فون برلیشینگن، آثار دیگری منتشر کرد که اثر نفوذ پینداروس و شکسپیر در آنها پیدا بود، از قبیل قیصر، نغمات محمد، یهودی جاویدان، پرومتئوس، سقراط، ساتوروس، و راهبر.

در ۱۷۷۵، امیر وایمار، کارل آوگوست، گوته را به وایمار دعوت کرد، و گوته در نوامبر همان سال به وایمار رفت. امیر جوان که ۱۸ سال بیش نداشت از گوته خوشش آمد، و او را نزد خود نگه داشت، و عضو هیئت وزرا کرد. این انتخاب ابتدا چندان از طرف مردم مورد استقبال واقع نشد، زیرا گوته مرد علم و ادب بود نه سیاست و اداره، و به علاوه، وی از طبقه‌ی اشراف نبود. گوته کار خود را بسیار جدی گرفت، و شایستگی خود را آشکار کرد، و پس از چندی از طرف امپراطور عنوان اشرافی نیز گرفت. در وایمار، گوته علاوه بر ادب به علم نیز پرداخت، و در گیاهشناسی و تشریح و کانیشناسی مطالعاتی کرد. گوته که طبعاً هنرمند و شاعر بود از مشاغل سیاسی و اداری زده شد، و برای استراحت و تفرج در پاییز ۱۷۸۶ به ایتالیا رفت، و حد ۲ سال در آنجا اقامت کرد، و به اتمام آثار ادبی نیمه‌تمام خود پرداخت، و اثر خود به نام ایفیژنی را که ابتدا به نثر نوشته بود به نظم در آورد، و اگمونت را، که یکی از تراژدیهای عالی اوست تمام کرد. در ۱۷۸۸ با کریستیان وولپیوس[6] (kristiān vulpius) آشنا شد، و با او ازدواج کرد، گرچه عقد رسمی در سال ۱۸۰۶ در کلیسا به عمل آمد. در ۱۷۹۲ با امیر وایمار در جنگ والمی، که به شکست سپاه پروس از سپاه جمهوری انقلابی فرانسه منتهی شد، شرکت کرد. گوته هنگام بازگشت از ایتالیا از کارهای سیاسی و اداری دست کشید و همّ خود را به ادب و فرهنگ مصروف کرد. در ۱۷۹۴ با شیلر، شاعر بزرگ آلمان، آشنا شد. شیلر در نامه‌ی معروفی که در ۲۳ اوت ۱۷۹۴ نوشت وجود و حیات گوته را در آن خلاصه کرد. در این نامه، شیلر گفته است که گوته شاعر ساده‌ای است که از احساس به اندیشه میرود، و مجدداً اندیشه را به احساس بدل میسازد، و مفاهیم ذهنی را به صورت مفاهیم احساسی بیان میکند. مکاتبات شیلر و گوته (۴ جلد) متضمن مطالب عالی در باره‌ی مقاصد هنری دوران باعظمت ادبیات آلمان و وصف خلاقیت هنری است. به ترغیب شیلر، گوته اثر جاودان خود به نام سالهای شاگردی استاد ویلهلم را تمام کرد. گوته از ۱۷۹۰ قطعاتی از **فاوست** منتشر کرده بود، ولی در سال ۱۸۰۸ بود که قسمت اول این شاهکار جاودانی خود را، که از آثار مهم ادبی عالم است، منتشر کرد، و بدین مناسبت لرد بایرن او را "سلطان ادبیات اروپا" خواند. در طی جنگهای ناپلئون، گوته به کارهای ادبی و علمی خود مشغول بود، و در ۱۸۰۸ در ارفورت و وایمار با ناپلئون ملاقات کرد. در ۱۸۰۱ اثر خود شعر و حقیقت را شروع کرد. در ۱۸۱۹ کتاب معروف خود دیوان شرقی را تمام کرد، در این کتاب که از شاعر ایرانی، حافظ، الهام گرفته است افکار و عقاید خود را با طرز تخیل و بیان حافظ به قلم آورده است. از ۱۸۲۴ تا ۱۸۳۱ با جد و کوشش تمام به اتمام قسمت دوم **فاوست** پرداخت، و سرانجام آن را در ۱۸۳۱ تمام کرد. گوته در ۲۲ مارس وفات کرد. گور او در وایمار در کنار قبر شیلر و کارل آوگوست است. کلیات آثار گوته در وایمار از ۱۸۸۷ تا ۱۹۱۹ در ۱۳۳ جلد چاپ شده است، که ۵۰ جلد آن شامل مکاتبات او و ۱۳ جلد آن شامل یادداشتهای روزانه‌ی اوست. چاپ دیگری از آثار او که به "چاپ جشنواره" معروف است در شتوتگارت از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۷ در ۴۰ مجلد منتشر شده است.

گوتها یا گتها[7] (هر دو–got)، قومی ژرمنی که مسکن اولیه‌ی آنها احتمالا اسکاندیناوی بوده است، ولی در آغاز سالهای میلادی در ساحل جنوبی دریای بالتیک، در شرق رود ویستول، سکونت داشتند. گوتها در قرن ۳م به سرزمینهایی را متصرف شدند که از مصب دانوب تا دنیپر امتداد داشت، و از همان جا به نواحی مختلف امپراطوری روم تاخت و تاز کردند. در اواخر قرن ۴م گوتها مورد حمله‌ی هونها قرار گرفتند، و به دو دسته تقسیم شدند، **اوستروگوتها** که در شرق رود دنیستر سکنی داشتند و تابع هونها شدند، و **ویزیگوتها** که در غرب رود دنیستر بودند و تحت حمایت امپراطوری روم قرار گرفتند.

گوتها مسیحی بودند، اما به آیین آریانیسم گرایبدند.

گوتهای شرقی: ← اوستروگوتها.

گوتهای غربی: ← ویزیگوتها.

گوتهلف[8]**، یرمیاس** (yeremiās gothelf) [نام مستعار **آلبرت بیتسیوس** (ālbert bitsius)]، ۱۷۹۷–۱۸۵۴، نویسنده و روحانی پروتستان سویسی. برای بهبود شرایط سخت اقتصادی و فرهنگی روستائیان برن کوشید. داستانها و رسالاتش با شور مسیحیت در آمیخته است؛ از معروفترین آنها اولریک، خدمتگزار مزرعه (۱۸۴۰) و عنکبوت سیاه است.

گوتیان (gutian)، ساکنان سرزمین **گوتیوم**[9] (gutium) واقع در کوهستانهای ش بابل. گوتیان در زمان نرمسین، یا فرمانروای دیگری از سلسله‌ی اکدی بابل، بر آن حمله کردند و حد یک قرن (حد ۲۲۳۰–حد ۲۱۲۰ ق‌م) به نام سلسله‌ی گوتی یا گوتیان فرمانروای بابل بودند.

گوتیر[10]**، پیر** (pier gutier)، ۱۷۳۲–حد ۱۸۱۳، فلزکار فرانسوی، بزرگترین هنرمند سازنده‌ی اشیاء

(۱)Gottwaldt (۲)Goethe (۳)Oeser (۴)Wetzlar (۵)Buff (۶)Vulpius (۷)Goths (۸)Gotthelf (۹)Gutium (10)Gouthière

مفرغی تزیینی در عصر لوئی XVI. طرحها و قالبهای متعدد قلمکار و مطلای او عمدةً برای آرایش ساعتهای دیواری نفیس و چینی‌آلات به کار میرفت. جام معروفی به رنگ پشمی سرخفام که او تزیین کرده، و به مادام دو باری تعلق داشته است، ساعت دیواری مشهوری با امضای او، و بسیاری از آثار نفیس دیگرش در موزه‌ی والاس (لندن) موجود است.

گوتیک، احیای سبک: ← گوتیک، معماری.

گوتیک، زبان (gotik)، از زبانهای متروک ژرمنی از ریشه‌ی هندواروپائی. کهنترین اثر به یکی از زبانهای ژرمنی کتاب مقدس اولفیلاس[1] به زبان گوتیک است. ← زبان، جدول.

گوتیک[2]، معماری، از سبکهای معماری که نخستین نمونه‌های آن ح ۱۱۴۰ در ایل‌دو-فرانس به وجود آمد، و مدت ۴۰۰ سال رایجترین سبک معماری در اروپا بود. باید دانست که پیدایش سبک گوتیک تا حدود زیادی مبتنی بر تجارب نسلهای پیش از آن، به خصوص در ناحیه‌ی نورماندی، بود (← معماری نورمان‌دیائی). برخی از اجزاء معماری گوتیک از قبیل طاقهای ترک ترک یا طاقنماهای نوک‌تیز در ساختمانهای سبک رمانسک نیز به کار برده شده بود، اما این کاربرد فاقد هماهنگی و همبستگی و انسجامی بود که از خصایص سبک گوتیک است. معماری رمانسک ترکیبی از حجمهای سنگین‌نما و مجموعه‌ی بخشهائی است که حدود هر یک از آنها مشخص شده، در حالی که یک بنای گوتیک آمیزه‌ی حجمها و فضاهائی است که از حالتی نرم و سیک برخوردارند و ترکیب منسجم و هماهنگ آنها گوئی حرکت به سوی بالا دارد. پیدایش "پشت‌بندهای معلق" در معماری گوتیک که فشار بار طاقها و به طور کلی بنا را تحمل میکردند، تا حدود زیادی دیوارهای بنا را که پیش از آن وظیفه‌ی تحمل فشار را نیز بر عهده داشتند ازین وظیفه آزاد کرد. به این ترتیب از ضخامت دیوارها کاسته شد. پنجره‌های عظیم در میان دیوارها تعبیه شد، و از میان سطوح وسیع شیشه‌های رنگین این پنجره‌ها نور فراوان به داخل بناها راه یافت. ازینجاست که سطح دیوارهای بسیاری از کلیساهای گوتیک به پرده‌های عظیم شفاف و سبک بی‌شباهت نیست. بر این اساس، کیفیت روحانی و رمزگونه‌ی نور از اجزاء مهم سمبولیسم مذهبی کلیساهای جامع گوتیک به شمار میرود. همراه با پیدایش سبک گوتیک قسمتهای مختلف بنای کلیسا از صورت واحدهای مستقل به در آمده و به مجموعه‌ی معماری وحدت‌یافته و درهم‌آمیخته‌ای بدل شد. نمای بیرون را برجهای زوج تزیین میکرد. مدخل اصلی بنا اغلب با ترکیبی از مجسمه‌های گوناگون تزیین میشد. گاه بر دیوارهای فرعی نیز برجهائی بنا، و درهای فرعی با مجسمه‌ای تزیینی در آنها تعبیه میشد. در قسمت بالای بنا همیشه مقدار زیادی پشت‌بندهای معلق با تزیینات خاص خود به چشم میخورد. نخستین بنای مهم گوتیک قسمتی از کلیسای سن‌دنی است که بین سالهای ۱۱۴۰ و ۱۱۴۴ ساخته شده است. پنجره‌های رنگین نخستین‌بار در این بنا به کار رفته و فضاها باهوشمندی فوق العاده‌ای تقسیم‌بندی شده است. تأثیر و نفوذ این بنا در معماری آن زمان فوری بود، امکانات سبک تازه مورد بررسی دقیق معماران معاصر قرار گرفت، و نتایجی که از آن به دست آمد، در کلیساهای جامع سانس، نوایون، لان، و پاریس به کار بسته شد. ساختمان همه‌ی این کلیساها در دهه‌های مختلف نیمه‌ی دوم قرن ۱۲م آغاز شد. با ساختمان کلیسای جامع شارتر، که ساختمان آن در ۱۱۹۴ آغاز شد، دوران اعتلای سبک معماری گوتیک آغاز شد، و با بر پا شدن کلیساهای جامع بورژ، رنس، آمین، و بووه، یکی بعد از دیگری، ادامه یافت. ارتفاع این بناها بیسابقه بود. با تقلیل بیشتر سطح دیوارهای بنا و افزایش شبکه‌های سنگی زیبا و پنجره‌های رنگین در اواسط قرن ۱۳م دوران سبک گوتیک معروف به ریونان[3] (reyonān، تابناک) فرا رسید. چشمگیرترین نمونه‌های سبک گوتیک ریونان، نمازخانه‌ی سنت‌شاپل پاریس و کلیسای سنت‌اوربن (sanTürban) در تروا است. دیوارهای این کلیساها تقریباً یکسره از شیشه است، و فقط قاب نازکی از مواد ساختمانی آنها را در میان گرفته است.

استفاده از سبک گوتیک در قسمتهای مختلف اروپای غربی منجر به ایجاد شعبات و شاخه‌های جالبی ازین سبک شد. کلیسای جامع شهرهای لینکن و سالزبری شاخص اوائل سبک گوتیک انگلستان است (اواخر قرن ۱۲م و اوائل قرن ۱۳م).

در ایتالیا، ضمن ادامه‌ی تناسبات رمانسک، ارتفاع بنا همچنان تحت الشعاع عرض و طول آن قرار میگرفت.

کلیساهای فرانسه الگوی کلیساهائی بود که در قرن ۱۳م در آلمان ساخته شدکه مهمترین آنها کلیسای جامع کولونی است.

معماری گوتیک اسپانیا نیز بیشتر مبتنی بر سبک گوتیک فرانسه بود، گرچه اشکال آن تغییر پیدا کرد و، در بسیاری از موارد، جنبه‌های تزیینی آن که تا حدودی از شیوه‌های تزیینی مغربی متأثر بود، بیش از پیش تشدید شد.

در قرن ۱۳م فرقه‌های تازه‌پای فرانسیسیان و دومینیکیان کلیساهای جاداری بنا کردندکه خصیصه‌ی اصلی آنها سادگی و بی‌پیرایگی بود. از این لحاظ میان بناهای این دوره و بناهائی که با تزیینات و پیرایه‌های فراوان در دوران بعدی سبک گوتیک ساخته شد تفاوت چشمگیری وجود دارد. از نمونه‌های پرزیور در دوره‌ی بعدی، نمای داخل کلیسای سانتا ماریا نووِلا در فلورانس و کلیسای ژاکوبنها در تولوز است. در قرون ۱۴م و ۱۵م جنبه‌های تزیینی سبک گوتیک بیش از پیش بسط یافت و شبکه‌های پیچ در پیچ زینتی سطح دیوارها و برجها را فرا گرفت. از نمونه‌های مهم این دوره برجهای کلیسا‌های جامع اولم و ستراسبورگ و کلیسای سن ماکلو (san māklu) در روان است که شیوه‌ی تزیینی گوتیک معروف به فلامبوایان[4] (flāmbuayān، شعله‌ور) در آن به کار رفته است. در انگلستان کلیساهای جامع بریستول و آیلی با چنین شیوه‌هائی تزیین شده‌اند. به دنبال بحرانهای اقتصادی قرن ۱۴م و شیوع طاعون، فعالیتهای ساختمانی در اروپا کاهش بسیار یافت، و به همراه آن سبک معماری گوتیک از رونق افتاد، ولی هرگز یکسره از میان نرفت.

در قرن ۱۹م سنت معماری گوتیک همراه با نهضت رمانتیک جانی تازه یافت. گرچه این نهضت شامل همه‌ی کشورهای اروپا شده بود، رواج آن بیش از هر جا در انگلستان و کشمة بود. در نیمه‌ی اول قرن ۱۹م کار به تقلید مستقیم بناهای گوتیک قرون وسطی کشید. اثر معروف ج. راسکین، به نام سنگهای ونیز، حاوی بحثهای آنان در باره‌ی لزوم "احیای سبک گوتیک" است. چیزی نگذشت که میان طرفداران احیای سبکهای گوتیک و کلاسیک تعارضی به وجود آمد که بعدها از آن به عنوان "نبرد سبکها" یاد شده است. کلیسای انگلستان که از طرفداران احیای سبک گوتیک حمایت میکرد به تعمیر و احیای بسیاری از بناهای مذهبی قرون وسطی همت گماشت. بسیاری از معماران از هر دو سبک استفاده میکردند. از این جمله بود سر چارلز بری که از پیشروان سبک کلاسیک به شمار میآمد. وی درمسابقه‌ی معماری برای ساختن بناهای پارلمنت انگلستان به سبک گوتیک برنده شد (۱۸۴۰).

در کشمة نخستین بناهای مهم گوتیک در دهه‌ی ۱۹۳۰ ساخته شد. کلیسای جامع سنت پَتریک مهمترین نمونه‌های سبک گوتیک احیاشده در کشمة به شمار آمد. نهضت گوتیک پس از آن بدان جهت دوچار تزلزل شد که به علت از میان رفتن اقتصاد و تکنولوژی قرون وسطائی امکان تجدید بناهای آن قرون دیگر وجود نداشت. فقط جنبه‌های ظاهری این سبک در برخی از آثار معماری التقاطی اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م ادامه یافت و کم کم کنار گذاشته شد. اما، به هر حال، نظرات پایه‌گذاران احیای سبک گوتیک از قبیل ارائه‌ی روشن و دقیق استخوانبندی ساختمان و مصالح ساختمانی، در معماری نو تأثیر فراوان داشته است.

گوتینگن[5] (gētingen)، شهر (جم ۱۱۲٬۱۷۲ در ۱۹۶۶)، جمهوری فدرال آلمان، در ساکس سفلی، غ قسمت مرکزی آلمان. به جهت دارا بودن صنایع تولید آلات دقیق، وسایل بصری، و فراورده‌های آلومینیومی معروفیت دارد، اما شهرتش عمدةً مدیون دانشگاه آن است، که در ۱۷۳۷ توسط جورج آوگوست (بعداً جورج II انگلستان) تأسیس شد. از قرن ۱۵م سابقه دارد؛ سند شهریت آن در ح ۱۲۰۰ داده شد و بعداً به اتحادیه‌ی هانسائی پیوست. وقتی که ارنست آوگوست قانون اساسی هانوور را ملغی کرد (۱۸۳۷)، هفت تن از استادان دانشگاه شهر (از جمله یاکوب و کارل گریم) سخت به او اعتراض کردند، و همین باعث اخراج آنان از دانشگاه شد. این واقعه به دانشگاه شدیداً لطمه زد، اما وقتی که در قرن ۱۹م گروههای فیزیک وریاضی آن اعتبار جهانی یافت، دانشگاه حیثیت خود را باز یافت. کارل فریدریش گاوس متولد همین شهر است، و استاد ریاضی دانشگاه آن بود. در جم II تقریباً آسیبی ندید، و به همین دلیل آرامش مطبوعی که خصوصیت شهرهای دانشگاهی آلمان است، به اضافه‌ی بسیاری از آثار معماری قرون وسطائی، در آن محفوظ مانده است.

گوتیه[6]، تئوفیل (teofil gotie)، ۱۸۱۱–۷۲، شاعر، نویسنده، و منتقد ادبی وهنری فرانسوی، مت تارب. پس از اتمام تحصیلات متوسطه در زادگاهش، در پاریس به کولژ شارلمانی رفت. نخست میخواست

(۱)Ulfilas (۲)Gothic (۳)Rayonnant (۴)Flamboyant (۵)Gottingen (۶)Gautier

نقاش شود، ولی بعداً به شاعری و داستاننویسی روی آورد. به وسیله‌ی سنت بوو، و مخصوصاً از طریق دوست خود ژرارد نروال بارهبران مکتب رمانتیک آشنا شد، و به جرگه‌ی شاعران و نقاشان جوانی پیوست که در دهه‌ی ۱۸۳۰–۴۰ مجذوب و شیفته‌ی رمانتیسم بودند. گوتیه مدتی بعد از این شور و شیفتگی دست کشید و به کار حرفه‌ای جدی پرداخت. رمان مادموازل دو موپن بیش از سایر رمانهایش برای او شهرت کسب کرد. در پیشگفتار این رمان نظریه‌ی "هنر برای هنر" خویش را اعلام داشت. به عقیده‌ی او شاعر، و حتی نویسنده، باید از همه‌ی مسائل سیاسی، اجتماعی، و اخلاقی چشم بپوشد، برای او کافی است که دوست بدارد، تخیل کند، و زیبائی بیافریند. هنر فی نفسه خالق زیبائی است. این نظریه در رمانها، نقدها، و شرح سفرهایش به اسپانیا، ایتالیا، روسیه، و قسطنطنیه باز نموده شده است. گوتیه در نوشتن نقد پیرامون نقاشی، تئاتر، و ادبیات چیره‌دست بود. در این زمینه آثارش عبارتند از له گروتسک (le grotesk)، تاریخچه‌ی هنر نمایش در بیست و پنج سال گذشته، و تاریخچه‌ی رمانتیسم (۱۸۷۴).

گوتیه بیشتر به صورت (فرم) علاقه‌مند بود تا به اندیشه، و بیشتر به زیبائی دلبستگی داشت تا به محتوای فکری. اشعارش را چنان میسرود که برای چشم و گوش دلپذیر باشند نه برای ذهن. از آثار منظوم او آلبرتوس (۱۸۳۰) و کمدی مرگ (۱۸۳۲) را میتوان نام برد. گوتیه، به رغم برخی محدودیتها و کاستیهای ذهنیش، یکی از شاعران و نویسندگان بزرگ روزگار خویش به شمار میرود.

گوتیه[1]**، ژوزف اتین** (jozef etien gotie)، ۱۸۶۱–۱۹۲۴، باستانشناس فرانسوی. در مصر، شوش، و حمص کاوشهائی کرد.

گوتیه[2]**، لئون ماری** (leon mārī gotie)، ۱۸۶۲–۱۹۳۹، مستشرق فرانسوی. از آثارش ابن طفیل (۱۹۰۹) و ابن رشد (۱۹۴۸) است.

گوتیه‌ی بی‌پول[3] (-gotie)، **انگلا والتر بی‌پول**[4]، فت ۱۰۹۶، از صلیبیون فرانسوی. مرید پیر منزوی بود، و با طرفداران خود، مدتی قبل از آنکه سپاهیان منظم صلیبیون عازم قسطنطنیه شوند، به طرف مشرق به راه افتاد (← اولین جنگ از جنگهای صلیبی). سپاهیان او بآرامی از آلمان و مجارستان گذشتند، اما چون در اطراف بلگراد به چپاول آغاز کردند، بلغارها بر آنان تاختند و بسیاری از آنها را کشتند. گوتیه و باقیمانده‌ی نفراتش در قسطنطنیه به پیر منزوی و نیروهای او ملحق شدند. آلکسیوس I، امپراطور بیزانس، بسرعت آنان را روانه‌ی آسیای صغیر کرد، اما در آنجا بسختی مغلوب سلجوقیان شدند، و گوتیه کشته شد.

گوتلز[5]**، جورج واشینگتن** (jorj wāšingtən gŏţəlz)، ۱۸۵۸–۱۹۲۸، از مهندسین ارتش کشمة. در ۱۹۰۷–۱۴ سرمهندس عملیات بنای ← کانال پاناما، و در ۱۹۱۴–۱۶ فرماندار ← منطقه‌ی کانال پاناما بود.

گوثمان، گاسپار د: ← اولیوارس، کنده د.

گوثوی د آلکاپاگا، لوسیلا: ← میسترال، گابریلا.

گوجر، قبیله، ← گجرات، ایالت.

گوجرانواله[6] (gujranvāla)، شهر (جه ۲۷۶٬۰۰۰ تخمین ۱۹۶۸) صنعتی، ۶۵ کم ل لاهور، پاکستان. زادگاه رنجیت سینگه؛ پایتخت سیخها در اوایل قدرت یافتن ایشان. پس از جنگ دوم سیخ (۱۸۴۸–۴۹) به دست انگلستان افتاد. از صنایع این شهر نساجی و فلزگری است.

گوجه: ← آلوچه.

گوجه، کرم: ← کرم گوجه.

گوجه فرنگی: ← تمات.

گوچ[7]**، جورج پیبادی** (jorj pibādi guc)، ۱۸۷۳–۱۹۶۸، مورخ انگلیسی. پس از تحصیل در دانشگاههای لندن و کیمبریج، مدتی در صف لیبرالها فعالیت سیاسی داشت، و در ۱۹۰۶–۱۰ نماینده‌ی پارلمنت بود. تاریخ عقاید دموکراتیک در قرن هفدهم (۱۸۹۸) و عقاید سیاسی در انگلستان از بیکن تا هالیفاکس (۱۹۱۴) مبین طرز تفکر دموکراتیک او هستند. اسناد بریتانیائی در بارهی ریشه‌های جنگ (۱۳ جلد، ۱۹۲۶–۳۸) و تاریخچه‌ی سیاست خارجی انگلستان، ۱۷۸۳–۱۹۱۹ (۳ جلد، سلسله‌ی انتشارات کیمبریج، ۱۹۲۲–۲۳) را به اتفاق همکارانش منتشر کرد. گوچ از محققین برجسته‌ی تاریخ آلمان به شمار میرود، و آلمان (۱۹۲۵) او از معتبرترین کتب در بارهی آن کشور در عهد جمهوری وایمار است. اثر معروف گوچ به نام تاریخ و مورخان قرن نوزدهم (سال ۱۹۱۳؛ چاپ دوم، سال ۱۹۴۶) در شمار باارزشترین کتب تاریخنگاری مدرن است.

گودآ: ← لاگاش.

گودالفین[8]**، سیدنی** (sidni godālfin)، ملقب به (اولین) **ارل آو گودالفین** (ërl āv*)، ۱۶۴۵–۱۷۱۲، رجل انگلیسی. در دورهی سلطنت جیمز II، ویلیام III، و آن استوارت چند بار وزیر خزانه‌داری بود. پسرش در ۱۶۹۸ با دختر جان چرچیل (دیوک آو مارلبره) عروسی کرد؛ از آن پس سرنوشت سیاسی دو مرد به هم پیوند یافت، و قدرت مالی گودالفین پشتوانه‌ی پیروزیهای بزرگ نظامی دیوک قرار گرفت. پس از سقوط (۱۷۱۰) ویگها، ملکه آن معزولش کرد.

گودایوا[9]**، لیدی** (leydi godāyvā)، ۱۰۱۰؟–۱۰۶۷، همسر لئوفریک، ارل مرشا و لرد کاونتری (انگلستان). بانی چند صومعه بود، و به خصوص صومعه‌ی کاونتری را شوهرش به اصرار او بنا کرد. تا مدتها پس از مرگش هنوز افسانه‌ی مربوط به او در تواریخ قرون وسطائی وارد نشده بود. مطابق این افسانه، شوهرش با وی شرط کرد که اگر سوار بر اسبی سفید و برهنه از داخل شهر بگذرد مالیات سنگین مردم شهر بخشوده شود؛ گودایوا چنین کرد، و لرد مالیات مردم را بخشید. حکایت تام "دیدزن"، تنها فردی که از پس روزنه‌ای شاهد این ماجرا بود، در اواسط قرن ۱۸م به افسانه اضافه شد. داستان گودایوا موضوع اشعاری از مایکل درایتن، الفرد تنیسن، و دیگران قرار گرفته است. مجسمه‌ای مفرغی از او در یکی از میدانهای شهر کاونتری موجود است.

گودبراندسدال[10] (gudbrāndsdāl)، دره‌ای در قسمت مرکزی نروژ. از فلات دوورفیل به طرف جنوب تا لیلهامر بر دریاچه‌ی میوسا ممتد است. جالب جهانگردان و از لحاظ کشاورزی و تولید الوار غنی است. رود گودبراندسدالسلاگن[11] (-slāgen) که از آن میگذرد، منبع عمده‌ی نیروی برقابی است. از قدیم الایام معبر اصلی هجومهائی بوده که از جنوب نروژ میگذشته، و تاریخی غنی دارد؛ کشاورزان آن نسب خود را به عهد ساگا میرسانند. صحنه‌ی بیشتر حوادث نمایشنامه‌ی پر گونت اثر ایبسن است.

گودبراندسدالسلاگن، رود، ← گودبراندسدال.

گودرز (gudarz)، پادشاه (۴۰–۵۱) سلسله‌ی اشکانیان. در بارهی نسب و ابتدای سلطنت این پادشاه اختلاف است. ف. یوسفوس او را برادر وردان که پسر اردوان III بوده است میداند؛ ولی تاسیت او را برادر وردان و اردوان میخواند. برای جمع میان اقوال میتوان گفت که اردوان III پسری نیز به نام اردوان داشته است و این همان است که گودرز او و زن و فرزندش را به قتل رسانیده است. در کتیبه‌ای که به زبان یونانی در بیستون دیده میشود او گودرز پسر گیو خوانده شده است. این نکته که گیو از پادشاهان هیرکانیا (گرگان) بوده و گودرز سالهای زیادی در آنجا گنرانده است نشان میدهد که ممکن است گودرز از شاهزادگان هیرکانیا و پسرخواندهی اردوان III باشد. با این قول، علت اینکه در بعضی سکه‌ها او پسر اردوان III خوانده شده واضح میشود زیرا او در زمان سلطنت خواسته است قانونی و موروثی بودن پادشاهی خود را بیان کند. به گفته‌ی یوسفوس فلاویوس، پس از اردوان III وردان یا بردان به تخت نشسته است ولی تاسیت میگوید پس از اردوان گودرز به تخت نشست. ظاهراً پس از اردوان ابتدا وردان به تخت نشسته و بعد گودرز او را از تخت رانده و وردان دوباره تاج و تخت را به دست آورده است. از گودرز سکه‌ای در دست است که تاریخ آن ۳۵۲ (سلوکی) است و مطابق است با ۴۱ ب‌م. این سکه از دوران اول سلطنت گودرز است، یعنی فاصله‌ی راندن او وردان را تا بازگشت مجدد وردان به سلطنت. در جنگهائی که میان سالهای ۳۵۵ و ۳۵۶ (سلوکی) یعنی ۴۴ تا ۴۵ ب‌م میان گودرز و وردان اتفاق افتاده است از هر دو مدعی سلطنت سکه در دست است و از سال ۳۵۷ تا ۳۶۲ سلوکی (۴۶ تا ۵۱ ب‌م) سکه‌های گودرز به طور مرتب در دست است.

گودرز ظاهراً در دوران نخستین سلطنت خود برادر خویش اردوان را با زن و فرزندش به قتل رسانید. وردان به آذربایجان گریخت و به ونن پناه برد. نجبای پارتی از گودرز متنفر شدند و وردان را به پایتخت طلبیدند. وردان بسرعت خود را به پایتخت رسانید و گودرز ناگزیر به سوی هیرکانیا گریخت. وردان به محاصره‌ی شهر شورشی سلوکیه سرگرم شد و گودرز فرصت را غنیمت شمرده با سپاهی به سوی وردان شتافت. وردان دست از محاصره‌ی سلوکیه بر داشت، و در طی جنگی گودرز را ناگزیر ساخت که دوباره به شرق و شمال شرق بگریزد.

چندی بعد میان گودرز و وردان آشتی برقرار شد. وردان در سلطنت مستقر شد و گودرز در هیرکانیا ماند. در این میان وردان سلوکیه را فتح

---

(۱)Gautier (۲)Gauthier (۳)Gautier Sans-Avoir (۴)Walter the Penniless (۵)Goethals (۶)Gujranwala
(۷)Gooch (۸)Godolphin (۹)Godiva (10)Gudbrandsdal (en) (11)Gudbrandsdalslagen

کرد و به خیال فتح ارمنستان افتاد، ولی والی رومی سوریه او را با تهدید از این اقدام باز داشت.

نجبای پارتی باز میان گودرز و وردان را به هم زدند و گودرز به طمع تصرف تاج و تخت افتاد. جنگ میان آن دو در گرفت و گودرز شکست خورد و گریخت. سرانجام نجبا که از وردان ناراضی بودند او را در شکارگاه کشتند. آخرین سکه‌ی وردان از اوت سال ۴۵ ب‌م است.

بزرگان پارت در انتخاب میان گودرز و مهرداد پسر ونن، که به عنوان گروگان در رم میزیست، مردد بودند و سرانجام گودرز را به پادشاهی بر گزیدند. اما گودرز باز نتوانست محبت نجبا و مردم را به خود جلب کند و نجبای پارتی در سال ۴۷ ب‌م از کلاودیوس I امپراطور روم خواستند که مهرداد را برای نشستن بر تخت شاهنشاهی ایران بفرستد. کلاودیوس در حضور سفرا و مهرداد تقاضای ایشان را پذیرفت و سخنانی پندآمیز در باره‌ی قواعد سلطنت و جهانداری ایراد کرد و دستور داد که کاسیوس والی سوریه او را تا مرز فرات مشایعت کند. در این میان گودرز حالت دفاعی به خود گرفت و با دفع الوقت میخواست قوای مهرداد را ضعیفتر و قوای خود را بیشتر سازد. در جنگی که میان مهرداد وگودرز در گرفت مهرداد اسیر شد. گودرز با او چندان به سختی رفتار نکرد و فقط دستور داد گوشهای او را بریدند تا نتواند به سلطنت برسد. پس از این واقعه چندی نگذشت که گودرز ظاهراً به مرگ طبیعی وفات یافت.

آنچه از گفتار مورخان بر می‌آید گودرز پادشاهی خونخوار و محیل و بدعهد بوده است. قیافه‌ی او در سکه‌هایش با ریش دراز نوک‌تیز و موهای مجعد بلند نشان داده شده است. در کتیبه‌ای که از او در بیستون به زبان یونانی باز مانده است او گودرز پسر گیو، ساتراپ ساترایها، خوانده شده است و با لقب نامأنوس کالومنوس[1] (kālumenos) یاد شده است که گویا به‌معنی "شریک در حکومت" است و از اینجا بر میآید که این کتیبه در زمانی نوشته شده که گودرز پادشاه نبوده و در حال صلح با وردان بوده است، یا در زمانی نوشته شده که او از سوی اردوان III ساتراپ آن قسمتها بوده است.

گودرز (gudarz) یا **گودرز گشوادگان** (-e gaš-vādegān) یا **کشوادگان** (-kaš)، در شاهنامه، پهلوان جنگاور و سردار ایرانی از عهد کیکاووس تا پایان عهد کیخسرو، پسر گشواد، و بزرگ و سرخاندان گودرز (یا گودرزیان) که ۷۸ پسر و نواده داشت که همه از پهلوانان عهد کیانیان بودند، و از آن جمله بهرام، رهام، شیدوش، گیو، و هجیر هستند که کارهای بزرگ و با نام به دست آنان بر آمد. بیژن نواده‌ی او بود. همواره با صفت پیر (گودرز پیر) یاد شده است. سرگذشت او و کارهای با نام وی به روایت فردوسی چنین است: از پهلوانانی بود که با کیکاووس به مازندران رفتند، و در جنگ با دیو سپید گرفتار و زندانی و به جادویی کور شدند، و پس از آنکه رستم خون جگر دیو سپید را بر چشم آنان کشید، بینایی خود را باز یافتند. با کیکاووس و دیگر پهلوانان گرفتار شاه هاماوران، و زندانی شد، و رستم آنان را نجات داد. پس از آنکه کیکاووس در لشکرکشی سهراب به ایران به سبب دیر آمدن رستم بر رستم خشم گرفت و رستم از پیش کیکاووس به خشم بیرون آمد و راه سیستان گرفت، پهلوانان ایران که از رفتن رستم بیمناک شده بودند، گودرز پیر را به پند دادن شاه و باز گرداندن رستم نامزد کردند، و او شاه را آرام کرد و بر سر مهر آورد و رستم را باز گرداند. رستم، پس از زخم زدن بر سهراب، گودرز را به خواستن توشدارو نزد کیکاووس فرستاد. از جمله نقشهایی که سیاووش بر دیوار کاخ خود در سیاووشگرد ساخته بود، چهره‌ی گودرز بود. رستم پس از شکست افراسیاب ازو (به دنبال قتل سودابه به دست رستم و لشکرکشی وی به توران)، در پادشاهی خود بر توران (۷ سال) فرمانروایی اسپیجاب و سغد را به گودرز داد. پس از آشفتگی ایران در عهد کیکاووس، شبی در خواب دید که ابری پر آب از ایران بر آمد که سروش بر آن نشسته بود و خطاب به گودرز گفت که شهریار نوی، که نام او کیخسرو و فرزند سیاووش است، به توران است، و فر کیانی (که از کیکاووس گسسته بود) با او است، و جز گیو کسی نمیتواند او را در توران بیابد. چون بیدار شد گیو را به جستجوی کیخسرو به توران فرستاد. با طوس (که میخواست فریبرز شاه ایران شود) بر سر پادشاهی کیخسرو بر آشفت، و سرانجام دو پهلوان داوری کیکاووس را در رفتن فریبرز و کیخسرو برای گشودن دژ بهمن پذیرفتند، و چون این فتح به دست کیخسرو بر آمد، کیکاووس کیخسرو را چنانکه آرزوی گودرز بود جانشین خود ساخت. در جنگ طوس با فرود، طوس را از رفتن به کلات جایگاه فرود که خلاف فرمان و میل کیخسرو بود پند داد. اما طوس نپذیرفت و رفت، و این نافرمانی او به کشته شدن فرود انجامید. در جنگ رستم با کافور مردمخوار، گودرز از پهلوانان سپاه او بود. در جنگ دوم کیخسرو با افراسیاب، سالار و فرمانده سپاه چهارم کیخسرو بود. جنگ یازده رخ را با پیران طرح افکند، و در پایان این جنگ خود با پیران جنگید، و اگرچه به تیر پیران بازویش مجروح شد، پیران را با ژوبینی که بر او زد و جگرگاهش را شکافت از پای در آورد. آنگاه به کین فرزندانش که در جنگهای توران کشته شده بودند، خون پیران را خورد و بر روی مالید. مقر گودرز در اصفهان بود که از جانب کیکاووس و کیخسرو فرمانروایی آنجا را یافته بود. کیخسرو هنگام روی بر تافتن از جهان گودرز را وصی خود قرار داد. اما گودرز اصلا مانند گیو و بیژن از مردان بزرگ عهد اشکانی است که بتدریج در روایات ملی و حماسی ایران راه یافته است، و گودرزیان دسته‌ای از ملوک طوایف اشکانیانند.

گودرزیان (gudarzīān)، افراد خاندان پهلوانی داستانهای ملی ایران، منسوب به گودرز، که در جنگهای ایرانیان با تورانیان به خونخواهی سیاوش مجاهدات بسیار کردند. سرسلسله‌ی خاندان گشواد زرین کلاه، از پهلوانان عهد فریدون است، و از افراد معروفش گودرز و پسرانش-بهرام، رهام، شیدوش، گیو، هجیر-و بیژن، پسر گیو، بودند.

گودرز و گیو و بیژن اصلا از پادشاهان و بزرگان اشکانی هستند که بتدریج در روایات ملی ایران راه یافته و در شمار پهلوانان در آمده‌اند.

گود زره (göde zereh)، دریاچه‌ای در قسمت چخ افغانستان. به وسیله‌ی نهری موسوم به شله یا شلاق (← سیستان، قسمت II)، به عرض ۳۵۰ متر، با هامون صابری و هامون پوزه مرتبط است. در موقع طغیان رودها این دو هامون به صورت دریاچه‌ی عظیمی در میآیند که آب آنها به وسیله‌ی نهر مذکور وارد گود زره میشود. اگر مقدار آب زیادتر باشد گود زره به صورت دریاچه در میآید، اما در مواقع کمابی باطلاقی بیش نیست، و سطح آن تا یک دهم تقلیل مییابد. به نظر میرسد که در قرون وسطی وسعت آن بیشتر از امروز بوده است، و ابن حوقل جهانگرد و جغرافیدان قرن ۴م حق طول آن را ۳۰ فرسخ و عرضش را یک منزل (ح ۴۸ کم) ذکر کرده است.

گودسبرگ، شهر، آلمان، ← باد گودسبرگ.

گودفروا دو بویون[2] (godfruā dē buyyon)، ح ۱۰۵۸–۱۱۰۰، دوک لورن سفلی، از رهبران اولین جنگ صلیبی. در صف امپراطور هانری VI علیه گرگوریوس VII و امیر سوابیا جنگید، و در مقابل دوکنشین لورن را، که از جانب حقوق مادری مورد ادعایش بود، دریافت کرد (ح ۱۰۸۲). به اتفاق برادرش بودوئن و دیگران از سرکردگان اولین سپاهیان منظم مسیحیان بود که عازم اورشلیم شدند (۱۰۹۶). در راه قسطنطنیه به سپاهیانش اجازه‌ی چپاول و تاراج داد، اما بعد از ورود به شهر با آلکسیوس I صلح کرد (۱۰۹۷). در نبردهای انطاکیه و نیقیه نقش مهمی نداشت، اما در محاصره‌ی (۱۰۹۹) اورشلیم درخشید، و پس از تصرف شهر به حکومت آن انتخاب شد. به دلایل مذهبی از قبول عنوان سلطان خودداری کرد، و به او لقب "مدافع قبر مسیح" داده شد. گودفروا در نبرد (۱۰۹۹) اشقلون پیروز شد، و چند شهر سوریه را خراجگزار خود کرد. او به خاطر پرهیزگاری و سادگیش معروف است، و به عنوان اولین حکمران لاتینی اورشلیم موضوع افسانه‌های متعدد قرار گرفته، و اعمال وی در شانسون دو ژست بسیار تکریم شده است. پس از او برادرش بودوئن I با عنوان سلطان به حکومت ← مملکت لاتینی اورشلیم رسید.

گودل، دلیل، در منطق ریاضی، ← گودل، کورت.

گودل[3]، کورت (kurt gĕdel)، ۱۹۰۶– ، ریاضیدان و منطقی اطریشی، اکنون امریکائی. در ۱۹۳۳–۱۹۳۵، و ۱۹۳۸–۵۳ عضو انستیتوی پژوهش عالی پرینستن، نیو جرزی، کشمکش بود، و از ۱۹۵۳ استاد ریاضیات آنجاست. سهم برجسته‌ای در تحقیق بنیادهای ریاضیات داشته است، و به همین جهت در ۱۹۵۱ نیمی از جایزه‌ی اینشتین به او رسید. بیشتر شهرت او در بیان دلیل گودل[4] (dalil-) است که به موجب آن هر دستگاه صوری (← فورمالیسم) اصل موضوعی ریاضیات (در تحت بعضی شرایط)، که "به اندازه‌ی کافی نیرومند" باشد، باید مشتمل بر گزاره‌ای تصمیم‌ناپذیر باشد، یعنی گزاره‌ای باشد که خود آن و نفی آن هیچ کدام قابل اثبات نیست.

گودن[5] (guden)، دانمارکی **گودنا**، رود، به طول ۱۵۷ کم، ژوتلند، دانمارک، تنها رود مهم دانمارک. عمدتاً به طرف ل جریان دارد، و پس از گذشتن از چند دریاچه و شهر متوجه ل‌ش شده تا آبدره‌ی

---

(۱)Kalymenos (۲)Godfrey of Bouillon (۳)Godel (۴)Godel's proof (۵)Guden

رانرس و تنگه‌ی کاتگات امتداد مییابد. قسمتی از آن قابل کشتیرانی است. ماهی آزاد دارد.

گودن[1]، مارک آنتوان اوگوستن (mārk āntu-ān ogüstan)، ۱۸۰۴–۱۸۸۰، فیزیکدان و شیمیدان فرانسوی. در ۱۸۳۵–۱۸۶۴ وابسته به اداره‌ی طولهای جغرافیائی بود. یک ماشین تخلیه‌ی هوا ساخت (۱۸۲۷)، و مطالعاتی در باره‌ی طلای سفید و ساختن یاقوت مصنوعی، و غیره کرد، و نیز در عکاسی استعمال ژلاتین را به جای کولودیون پیشنهاد کرد (← عکاسی، قسمت XIV). در ۱۸۳۳ تمایز میان اتمها و مولکولها را بوضوح بیان کرد.

گودنا، رود، دانمارک، ← گودن.

گودووسکی، لیوپولد: ← عکاسی رنگی، قسمت V

گوده (gŏde)، دهستان (جه ۶٬۳۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، ل بخش بستک، شهرستان بندر لنگه فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۱۹ آبادی. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو است. راه شوسه‌ی لار به بندر لنگه از آن میگذرد. از آبادیهایش شیخ‌حضور (šeyx.hozur؛ جه ۱۷۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ل بستک است، که امامزاده‌ای به همین نام دارد. این دهستان را به نام گوده‌ی جهانگیری نیز میخوانند.

گودهاون[2] (godhăn)، شهر (جه ۵۴۸)، در ناحیه‌ی گودهاون (جه ۸۷۸)، غ گروئنلند، بر ساحل جنوبی جزیره‌ی دیسکو؛ بنای ۱۷۷۳. از پایگاههای ماهیگیری است، و یک رصدخانه‌ی ژئوفیزیک و یک مرکز تحقیقات شمالگان (تأسیس در ۱۹۰۶ توسط دانشگاه کپنهاگ) دارد.

گودهب[3] (godhob)، شهر (جه ۳٬۱۸۱)، در ناحیه‌ی گودهب (جه ۴٬۳۰۶)، غ گروئنلند، بر آبدره‌ی گودهب؛ بنای سال ۱۷۲۱. مرکز اداری گروئنلند، و مقر مجمع ملی، دیوان عالی، و کنسولگریهای موجود در آن است. ایستگاههای رادیو و هواشناسی دارد. ناحیه‌ی آبدره‌ی گودهب چراگاههای عالی دارد که مرکز گله‌های گوزن شمالی است. در مصب آبدره بقایائی از یک ماندگاه نورسها از قرن ۱۰م باقی است.

گوده‌ی جهانگیری، دهستان، بندر لنگه؛ ← گوده، دهستان.

گودیر[4]، چارلز (cārlz gudyər)، ۱۸۰۰–۱۸۶۰، مخترع امریکائی، کاشف طریقه‌ی پروردن کائوچو. آزمایشات مقدماتی و اولیه‌ی اختراعش را، وقتی که به خاطر بدهی در زندان بود، آغاز کرد (۱۸۳۹)، و آن را در ۱۸۴۴ به ثبت داد. پسرش **چارلز گودیر**، ۱۸۳۳–۹۶، پیشقدم استفاده از چرخ خیاطی در کفشدوزی بود.

گودین (gŏdin)، ده (جه ۱٬۸۰۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش کنگاور، شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۱۰کیلومتری ش کنگاور. رود خرم‌رود مشروبش میکند. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر قند است. بنای امامزاده باقر آن از آثار قدیمی است. در ل‌غ آن تپه‌ای به شکل بیضی، معروف به **تپه‌ی گودین**، قرار دارد که از لحاظ تحقیق در باره‌ی کیفیت تمدنهای قدیم این نواحی و چگونگی مناسبات آنها با تمدنهای دیگر حائز اهمیت است. در این تپه هفت طبقه وجود دارد، که هر یک معرف دوران ویژه‌ای از ۲۴۰۰ قم تا ۶۰۰ قم است. در نتیجه‌ی خاکبرداری قسمتی از سطح تپه، آثاری از تمدن مادها به دست آمده است، از جمله یک سالون ۳۶ستونی، که از نظر معماری بسیار جالب توجه است؛ و قلعه‌ی عظیمی، با دیوارهای خشتی به ضخامت ۴ متر.

گودین، تپه‌ی، کرمانشاه؛ ← گودین، ده.

گودیه‌ـبژسکا[5]، هانری (hānri godie-bjeskā)، ۱۸۹۱–۱۹۱۵، مجسمه‌ساز فرانسوی؛ نماینده‌ی برجسته‌ی سبک ورتیسیسم در مجسمه‌سازی. در انگلستان و آلمان تحصیل کرد، و پس از مراجعت (۱۹۱۰) به فرانسه نام همسرش، بژسکا، را بر اسم خود افزود. گودیه به سن ۲۴سالگی در جج I کشته شد. او به خاطر مجسمه‌هائی که از حیوانات ساخته و آثاری انتزاعی چون رقاص، خواننده، و درآغوش‌گیرندگان، شهرت دارد.

گوذوی[6]، مانوئل د (mānuel de godoy)، ۱۷۶۷–۱۸۵۱، رجل اسپانیائی. افسر ارتش بود که توجه ملکه ماری لویز را جلب کرد، و پس از آنکه معشوق او شد در دربار کارلوس IV ترقی کرد؛ در ۱۷۹۲ وزیر اعظم شد. گوذوی در ابتدا (۱۷۹۳) طرفدار جنگ با فرانسه‌ی انقلابی بود، اما در ۱۷۹۵ با فرانسه صلح کرد (دومین پیمان صلح بال)، و به "امیر صلح" ملقب شد. اتحاد (۱۸۰۵) او با ناپلئون، اسپانیا را به جنگ با انگلستان کشاند، و به شکست فرانسه و اسپانیا در ترافالگار منجر شد. عدم محبوبیت دولت فاسد گوذوی، پس از آنکه در مراحل قبل از جنگ شبه جزیره دست فرانسه را در اشغال پرتغال باز گذاشت، افزون شد. شاهزاده فردیناند (بعداً فردیناند VII) رهبری گروه مخالف را به دست گرفت، و پس از کناره‌گیری اول کارلوس IV به پادشاهی اعلام شد. گوذوی، به خاطر نجات از دست عوام، توقیف و بعداً تبعید شد. او در پاریس درگذشت. خاطراتش (۶ جلد؛ ۱۸۳۶–۳۸) به زبانهای دیگر ترجمه شده است.

گور (gevar)، دهستان (جه ۱٬۴۲۵ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش ساردویه، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۸ آبادی. کوهستانی و جنگلی؛ و محصولاتش غلات، حبوبات، و لبنیات است.

گور، شهر باستانی؛ ← فیروزآباد، فارس.

گور[7] (găr)، شهر قدیم، ایالت بنگال غربی، ۲۶۰ کیلومتری ل کلکته، ش هند. مقر چند پادشاهی هندو بود، تا در ۱۱۹۷ یا ۱۱۹۸ مسلمانها آن را تصرف کردند؛ تا قرن ۱۶م که متروک شد از مراکز فرهنگ اسلامی بود. مسجد قدم رسول که به صورت رمزی بر جای پای حضرت رسول بنا شده (۱۵۳۰)، از زیارتگاههای مسلمین است. از بهترین آثار تاریخی محفوظ آن مسجد زرین است که کنده‌کاریهای زیبا دارد.

گوراب، رود؛ ← زرین‌آباد.

گوراب‌پس (gurāb.pas)، ده (جه ۱٬۸۰۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)؛ ۹کیلومتری ج فومن. محصولاتش برنج، چای، و ابریشم است.

گوراب‌زرمخ (gurāb.zarmax)، ده (جه ۲٬۳۶۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، در ناحیه‌ی بیه‌پس، ۹کیلومتری غ صومعه‌سرا. پلنگ‌رود از آن می‌گذرد. از مراکز اداری انقلابیون جنگل بود. ظاهراً مطابق است با قریه‌ی زرمخ از توابع فومن که علیخان، سردار گیلانی، هنگام شورش (۱۰۰۲ یا ۱۰۰۳ هق) و جنگ با لشکریان شاه عباس I صفوی در آنجا پناه گرفته بود.

گوراب گسکر: ← گسگرات.

گوران، آبادی؛ ← قشم، جزیره‌ی.

گوران (gurān)، دهستان (جه ۱۵٬۰۷۳ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۹۴ آبادی. ناحیه‌ای است کوهستانی، که کوههای مرتفعی آن را احاطه کرده. خط الرأس کوه مرتفع دالاهو (dālāhu)، که قسمت جنوب آن را فرا گرفته است، حد طبیعی آن با دهستان بیونیج است. بلندترین قله‌ی آن شاهان است که ۲٬۵۵۸ متر ارتفاع دارد. رود زمکان (zemkān) مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. توتون بعضی از آبادیهای آن از لحاظ مرغوبیت شهرت دارد. راههای خروجی آن، به جز در معبر رود زمکان، همه از گردنه میگذرند. محل سکونت تیره‌های مختلف ایل گوران است. ساکنین عموماً بر مذهب اهل حق‌اند. مرکزش، گهواره (gahvāre؛ جه ۱٬۹۳۹ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری ل‌غ شاه‌آباد، کنار رود زمکان قرار دارد. از نقاط ییلاقی و خوش آب و هوای این منطقه به شمار میرود.

گوران، طایفه‌ای از کردها، که ح ۵٬۰۰۰ خانوار بوده، ولی تدریجاً به علت پراکندگی از تعداد آنها کاسته شده است. این طایفه در غ کرمانشاه سکونت دارند، و مرکز آنها ده گهواره، مرکز دهستان گوران، است. تعدادی از آنها نیز در شهر سنندج و سایر نقاط کردستان زندگی میکنند، و بیشتر به شغل تجارت و صنعتگری مشغول هستند. فقط دو تیره از این طایفه شیعه، و بقیه بر مذهب اهل حق‌اند. قبل از روی کار آمدن خاندان اردلان در بعضی از قسمتهای کردستان نفوذی داشتند. تیره‌های مهم این طایفه عبارتند از قل‌خانی (؟)، تفنگچی، جاف، و گهواره.

گورانی، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.

گوربند (gurband)، ده (جه ۱٬۳۱۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شهوار، بخش سابق (حالیه شهرستان) میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ ۲۴کیلومتری ل‌غ میناب. خرما و تنباکو دارد.

گورت (gavart)، ده (جه ۱٬۵۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان قهاب، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۰کیلومتری ل‌ش اصفهان. محصولش غلات و پنبه است. از صنایع دستی گلیمبافی و قالیبافی دارد.

گورتان (gurtān)، ده (جه ۱٬۹۷۷ سث ۱۳۳۵ هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۸کیلومتری ج‌ش سده. زاینده‌رود مشروبش میکند. محصولش غلات، حبوبات، و صیفی است. بِهِ آن به خوبی عطر و رنگ و طعم معروف است. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.

گورتس (gërts)؛ ← گوریتسیا، ایتالیا.

گورجره: ← راجپوتها.

گورجیز، سر فردیناند: ← میسن، جان.

(1)Gaudin (2)Godhavn (3)Godthaab (4)Goodyear (5)Gaudier-Brzeska (6)Godoy (7)Gaur

گورچین قلعه (govarcin qal'e)[ترکی، ← قلعه‌ی کبوتر]، ده (جه ۱'۳۳۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان انزل، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۶۲کیلومتری ل‌ش رضائیه. قلعه‌ای به همین نام دارد، که بر تندانی، کنار دریاچه‌ی رضائیه، در ش پیشرفتگی کوه آغ‌کان‌داغ (← انزل) قرار گرفته است.

گورخان یا گورگان، نام عمومی فرمانروایان سلسله‌ی **گورخانیان**.

گورخانیان، سلسله‌ای از شاهان ماوراء النهر، از طایفه‌ی قرختای که از ح ۵۱۹ هق تا ح ۶۰۷ هق (یا ۶۱۲) در حدود کاشغر و بلاد شرقی ماوراء النهر حکومت کرده‌اند، و مرکز حکومتشان شهر بلاساغون بوده، و بلاد اوزجند و ختن را نیز در تحت تصرف داشته‌اند. نام عمومی شاهان این سلسله گورخان یا گورکان بوده، و این عنوان را کوخان و کورخان و گرخان، و حتی اورخان، نیز ضبط کرده‌اند. طایفه‌ی قرختای ظاهراً در اصل از اقوام مغول یا تنکوز بوده، و در چین و منچوری نیز دولتی داشته‌اند. بعضی از این طایفه، در ح اوایل قرن ۵م هق، در حدود کاشغر و بلاساغون با ایلکخانیان مجاور شدند، و ح ۵۱۹ هق، یکی از امرای آنان، یلوتاشه (yelutāše) نام، ملقب به گورخان، در کاشغر دولتی پدید آورد، و چند سال بعد، ارسلان خان احمد ابن حسن، از ایلکخانیان، آنها را شکست سخت داد. مع هذا دولت گورخانیان دوام یافت، و در بلاد شرقی ماوراء النهر نفوذ و توسعه یافت، و بلاد مسلمان‌نشین اوزجند و ختن نیز به تصرف آنها در آمد، و در ۵۳۱ هق محمود خاقان سمرقند را در نزدیک خجند، و در ۵۳۶ هق سلطان سنجر را در قطوان شکست داد، و ماوراء النهر به دست گورخانیان افتاد، و پس از آن تا نزدیک هشتاد و چند سال، ماوراء النهر در تصرف آنها بود، و ایلک‌خانیان، و حتی اتسز خوارزمشاه، خراجگزار آنها شدند. گورخانیان، چنانکه از اخبار آنها بر میآید، شاهانی عادل و نیکسیرت بوده‌اند، و ظاهراً، بر اثر ارتباط با چینیها، از خط و فرهنگ و تمدن بهره داشته‌اند. در فاصله‌ی ۶۰۷ تا ۶۱۲ هق، دولت گورخانیان به دست خوارزمشاهیان و به کومک کوچلوک خان تتار نایمان (küclük xāne tatāre nāymān) بر افتاد و پس از آن کوچلوک خان به دست چنگیز بر افتاد و این امر سبب شد که حائل و سدی که آنها بین ممالک اسلام و بلاد مغول به وجود آورده بودند از میان برداشته شد (← مغول، امپراطوری).

گورخر افریقائی: ← زبرا.

گوردن، آشوب: ← گوردن، لرد جورج.

گوردن[1]، سر جان واتسن (sər jān wātsən gordən)*، ۱۷۸۸–۱۸۶۴، نقاش صورتساز، اهل اسکاتلند. مشهورترین اثرش تابلو صورت سر والتر سکات است.

گوردن[1]، لرد جورج (lord jorj gordən)*، ۱۷۵۱–۹۳، شورشگر انگلیسی. رئیس انجمن پروتستانها بود، و فعالیتهایش محرک بلوای معروف به بلوای گوردن در لندن (۲–۷ ژوئن ۱۷۸۰) شد. این بلوا به صورت تظاهراتی از پروتستانها بر ضد لغو محدودیتهای اجتماعی از کاتولیکها (← کاتولیکان، آزادی) آغاز شد، و به چپاول و ویرانی انجامید.

گوردن[1]، جورج همیلتن (jorj hamiltən gordən)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو ابردین** (ērl* āv abərdin)، ۱۷۸۴–۱۸۶۰، سیاستمدار انگلیسی. اتریش را به اتحاد ضد ناپلئونی ملحق کرد (۱۸۱۳). نخست‌وزیر بود (۱۸۵۲–۵۵)، و چون نتوانست از درگیر شدن انگلستان در جنگ مردم‌ناپسند کریمه جلوگیری کند، کناره‌گیری کرد.

گوردن[1]، چارلز جورج (cārlz jorj gordən)، ۱۸۳۳–۸۵، مرد جنگی انگلیسی. فرمانده سپاهیانی بود که ← شورش تایپینگ را سرکوب کرد؛ به افتخار همین پیروزی به گوردن چینی مشهور شد. در ۱۸۷۳ به خدمت خدیو مصر در آمد، و در ۱۸۷۷–۷۹ فرماندار سودان بود. در ۱۸۸۲ فرماندار موریشس شد. چون در غیاب او مهدی سودانی بس اوضاع تسلط یافته بود، گوردن به سودان بازگشت و در رأس سپاه مصر کوشید تا قدرت مهدی را در هم شکند. سودانیها خرطوم را ده ماه در محاصره قرار دادند و، دو روز قبل از آنکه سپاهیان کومکی از انگلستان برسد، بر شهر دست یافتند و گوردن را کشتند. تعلل در کومک به گوردن و قتل او چنان افکار عمومی را ناراحت کرد که از عوامل سقوط (۱۸۸۵) دولت گلادستون شد.

گوردیانوس[2] I (gordiānus–)[مارکوس آنتونیوس گوردیانوس آفریکانوس (märkus āntonius gordiānus afrikānus)]، ح ۱۵۸–۲۳۸، امپراطور (۲۳۸) روم. از خاندان برجسته و ثروتمندی بود، و به دلیل بخشندگیش در میان توده‌ی مردم محبوبیت فراوان یافت. در سال ۲۳۷ پروکنسول افریقا شد، هنگامی که شورشی علیه ماکسیمینوس در قلمرو او برپا شد (سال ۲۳۸)، شورشیان وادارش کردند که اعلام امپراطوری کند. سنای روم امپراطوری او را تأیید، و او پسرش گوردیانوس II را در امپراطوری شریک کرد. پس از قتل گوردیانوس به دست کاپلیانوس، والی نومیدیا، او نیز خودکشی کرد. دوره‌ی امپراطوریش اندکی بیش از یک ماه بود.

گوردیانوس[2] II [مارکوس آنتونیوس گوردیانوس (märkus āntonius)]، ۱۹۲–۲۳۸، امپراطور (سال ۲۳۸) روم؛ پسر و شریک گوردیانوس I در امپراطوری.

گوردیانوس[2] III [مارکوس آنتونیوس پیوس گوردیانوس (märkus āntonius pius)]، ملقب به **گوردیانوس پیوس**، ح ۲۲۴–۲۴۴، امپراطور (۲۳۸–۴۴) روم. نوه‌ی دختری گوردیانوس I بود. لقب قیصر یافت (۲۳۸)، از همان سال، پس از مرگ پوپینوس ماکسیموس و بالبینوس، که از طرف سنا نامزد جانشینی گوردیانوس I شده بودند، بتنهائی امپراطور شد. در ۲۴۲، به راهنمائی پدرزنش که سرباز کهنه‌کاری بود، با ایران آغاز جنگ کرد، و فتوحاتی نصیبش شد؛ پس از مرگ پدرزنش، به دست فیلیپ عرب کشته شد.

گوردیوس[3] (gordios)، پادشاه اساطیری فریگیا؛ پدر میداس. گرهی که مال‌بند ارابه‌ی او را به یوغ وصل میکرد بسیار پیچیده بود، و وخشی (← وخش) خبر داده بود که هر کس گره را بگشاید فرمانروای سراسر آسیا میشود. اسکندر مقدونی آن گره را با یک ضربه‌ی شمشیر جدا کرد. در زبانهای اروپائی "قطع گره گوردیوسی" به معنی حل مسئله‌ی دشواری است با یک اقدام جسورانه.

گوردیوسی، گره: ← گوردیوس.

گورزوف ویلکوپولسکی، لهستان، ← لاندسبرگ آن در وارته.

گورزه‌نشان (gavarze.nešān)، اصطلاح زرگری برای کارهای زرین که دانه‌های بسیار ریز طلا بر آنها چسبانیده شده. در کارهای زرگری عهد هخامنشی هم زیاد دیده میشود.

گورسل[4]، جمال (jamāl gürsel)، ۱۸۹۵–۱۹۶۶، ژنرال ترک و چهارمین رئیس جمهور ترکیه. پس از فراغت از تحصیل در دانشگاه نظامی، در جنگ I در جنگهای گالیپولی و فلسطین شرکت داشت و در جنگ اخیر به اسارت انگلستان در آمد و دو سال در قاهره زندانی بود. در جنگ آتاتورک با یونان (۱۹۲۱–۲۲) از یاران او بود و بسرعت ترفیع رتبه پیدا کرد. در ۱۹۵۹ به فرماندهی نیروهای زمینی منصوب شد. پس از سقوط کابینه‌ی عدنان مندرس با کودتای نظامی ۱۹۶۰، ریاست شورای انقلاب تا استقرار مجدد حکومت پارلمانی با انتخابات ۱۹۶۱ با او بود. سپس در همین سال، برای مدت ۷ سال، به ریاست جمهوری انتخاب شد و در ضمن همین خدمت در گذشت.

گورک، دهستان، شهرستان سقز، استان کردستان، ← میرده.

گورک (görek)، دهستان (جه ۱۱'۱۸۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۵۱ آبادی. از سیمین‌رود و رود خورخوره مشروب میشود. محصولاتش غلات، توتون، روغن، و پشم است.

گورکانی، منسوب به گورکانیان، ← تیموریان.

گورکانیان: ← تیموریان.

گورکانیان هند: ← تیموریان هند.

گورک سردشت (göreke sardašt)، دهستان (جه ۶'۶۵۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان سردشت، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۳۸ آبادی. محصولش توتون و غلات است. مرکزش، پیرشتان (جه ۳۲۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۰کیلومتری ل سردشت است.

گورکن[5] (gurkan)، پستاندار شبگرد نقبزن از تیره‌ی خز. بدن پهن و سنگین و پوزه‌ی باریک و چنگال تیز و پوستی با موهای بلند خاکستری دارد. گورکن واقعی بز قدیم گیاه و گوشت هر دو را میخورد و غالباً اجتماعی است. رنگ نامتعارف موی آن، که در قسمت رو سفید و در زیر تیره است، بر خلاف رنگ موی اغلب پستانداران است. گورکن امریکائی گوشتخوار است و، جز در وقت جفتگیری، تنها زندگی میکند. روباه و باز غالباً گورکن را تعقیب میکنند تا لاشه‌ای را که یافته است بربایند. از موی گورکن قلم‌مو و فرچه‌ی ریشتراشی میسازند.

گورکها[6] (gurkhā)، گروه نژادی نپال، که ادعا میکنند از اعقاب راجپوتهای ل هند هستند. آنها، پس از آنکه از هند رانده شدند، از جانب مغرب به نپال کوچیدند، و پس از فتح (قرن ۱۶م) ایالت کوچک گورکها خود را به این نام خواندند. نفوذ آنها بتدریج توسعه یافت، و در اواسط قرن ۱۸م بر

(۱)Gordon (۲)Gordian (۳)Gordius (۴)Gürsel (۵)badger (۶)Gurkha

سراسر نپال گسترده بود. تهاجم (۱۷۹۱) آنها به تبت، عمل متقابل چینیها را در پی داشت، و جنگ (۱۸۱۴–۱۶) آنها با بریتانیا در هند به نفوذ دامنه‌دار بریتانیا در نپال انجامید. گورکها، که عمدةً مخلوطی از نژادهای تبتی و مغولی هستند، به یکی از لهجه‌های زبان سانسکریت تکلم میکنند. در دوره‌ی فرمانروائی آنها آیین هندو به صورت مذهب رسمی نپال در آمد. آنها مردمی جنگجو هستند و در ارتشهای هند و بریتانیا خدمت میکنند. پیمان مخصوصی بریتانیا را به استخدام سربازان گورکها در نپال مجاز میکند، و حقوق این سربازان قسمت عمده‌ای از درآمد نپالیها را تشکیل میدهد. در ۱۹۶۲ سپاهیان گورکها در انگلستان پیاده شدند، و آنها اولین سپاهیان مزدور خارجی بودند که به خاک آن کشور قدم میگذاشتند.

گورکی[1] (gorki) سابقاً **نیژنی نووگورود** (nijni novgorod)، شهر (جم در ۱۹۷۰ تخمیناً ۱٬۱۷۰٬۰۰۰)، قسمت مرکزی جمشس اروپائی، بر ساحل راست ولگا و دهانه‌ی رود آکا. مرکز عظیم حمل و نقل و صنایع (کارخانجات اتومبیل و کشتیسازی، شیمیائی، لوازم برق، تهیه‌ی الوار، وشیشه‌سازی). یک دانشگاه و 10 آموزشگاه عالی دارد. در ۱۲۲۱ شاهزاده ولادیمیر آن را به عنوان پاسگاه بنا نهاد؛ در ۱۳۵۰ مرکز امیرنشینی شد؛ در ۱۳۹۳ به تصرف مسکو در آمد. محل بازار مکاره‌ی سالیانه‌ی معروفی بود (۱۸۱۷–۱۹۳۰). در ۱۹۳۲ به نام م. گورکی، که در آنجا به دنیا آمده، نامیده شد. قسمت قدیمی شهر دارای یک کرملین با کاخی عظیم و دو کلیسای جامع (جملگی از قرن ۱۳م) است.

گورکی[2]، **ماکسیم** (māksim gorki)، نام مستعار **آلکسی ماکسیموویچ پیشکوف** (-āleksey māk simovic pyeškof)، ۱۸۶۸–۱۹۳۶، نویسنده‌ی بزرگ روسی، مت نیژنی نووگورود. پدر گورکی، که در آغاز دکان پرده و صندلی‌فروشی داشت، در شهر آستراخان نماینده‌ی باربری و حمل و نقل شد و به هنگام مرگ، پسرش گورکی پنجساله بود. پس از ازدواج مجدد مادرش، گورکی در شهر نیژنی نووگورود زیر نظر پدربزرگ و مادربزرگ مادری خود بزرگ شد. پدربزرگ با او بدرفتاری میکرد و کودک جز از مادربزرگ از کسی محبت و مهربانی نمیدید. تنگدستی بر دوران کودکی و جوانی او سایه افکنده بود، و به مناسبت همین دوران تلخ بود که او نام مستعار خود را گورکی [=تلخ] انتخاب کرد. گورکی پس از چندماهی که به مدرسه رفت ناچار شد برای کسب معیشت درس و تحصیل را رها کند و به هر جا و به هر در بزند. از این روست که او از همان آغاز با مشکلات و مسائل طبقه‌ی کارگر از نزدیک آشنا شد. مشاغل او از قبیل شاگرد کفاشی و پادوی برای نقاش صور دینی و ظرفشوئی در یکی از کشتیهای رودخانه‌ی ولگا و نظایر آنها بود. هنگامی که در کشتی ظرفشوئی میکرد آشپز کشتی وی را به خواندن کتاب ترغیب کرد، و طولی نکشید که کتاب خواندن بهترین لذت زندگی او شد. او که همیشه از اربابان خود کتک میخورد و پیوسته گرسنه بود و هیچگاه لباس مرتبی نداشت، جنبه‌های فقر و ناکامی و تلخی زندگی روسیه را بهتر از هرکس دیگر درک کرد. جوانی را درشهر قازان با نانوائی و کارگری باراندازهای کشتی و کشیک دادن در شبها گذرانید، و در همین شهر بود که با افکار انقلابی در روسیه آشنا شد. در ۲۱سالگی از قازان بیرون آمد و مانند مردی خانه‌به‌دوش در شهرهای روسیه به هر سو گشت. در شهر تفلیس فعالیت نویسندگی خود را در مطبوعات محلی آغاز کرد، و در ۱۸۹۵ داستان معروف چلکاش (celkāš) را در یکی از روزنامه‌های معروف پطرزبورگ منتشر کرد. این داستان که از آثار برجسته‌ی گورکی است موجب شهرت او در سراسر روسیه شد. با چلکاش دوره‌ی "دربدران و خانه‌بدوشان" در فعالیت نویسندگی گورکی آغاز میشود، زیرا در این دوره گورکی وضع اجتماعی مردم خانه‌بدوش و دربدر و جانی را شرح میدهد، و این نوع نویسندگی تا آن زمان در روسیه سابقه نداشته است. داستانهای مالوا (سال۱۸۹۷) و بیست و شش مرد و یک دختر (۱۸۹۹) مربوط به این دوره‌اند. گورکی در آغاز قرن ۲۰م به نوشتن داستان و نمایشنامه نیز پرداخت و بهترین نمایشنامه‌ی او به نام طبقات پست اجتماع در ۱۹۰۲ منتشر شد.

گورکی از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۶ بیشتر در پطرزبورگ میزیست و در همین شهر بود که او به مارکسیسم گرایید و به حزب سوسیال دموکرات روسیه پیوست. او عایدات خود را از نویسندگی به صندوق حزب میداد و این مبلغ تا مدتی مهمترین درآمد حزب بود. در 1901 به جهت درج شعری انقلابی در مجله‌ی مارکسیستی "زندگی" توقیف شد، ولی بزودی آزاد شد و، در حالی که مسلول شده بود، به کریمه رفت. در ۱۹۰۲ به عضویت آکادمی علوم روسیه انتخاب شد، ولی بعد به علل سیاسی عضویت او لغو، و همین امر موجب شد که چخوف و کارالنکو به عنوان اعتراض از عضویت آکادمی استعفا دهند. در انقلاب ۱۹۰۵ فعالانه شرکت جست و سال بعد توقیف شد، و در نتیجه‌ی اعتراضات زیاد از خارج آزاد گردید. سفری به امریکا کرد و خاطره‌ی تلخ این سفر او را بر ضد امریکا بر انگیخت، و این ضدیت به نوشتن داستانهائی در باره‌ی نیو یورک به نام شهر شیطان زرد (۱۹۰۶) منجر شد. از ۱۹۰۶ به بعد قریب ۷ سال به عنوان تبعیدشده‌ی سیاسی در خارج از روسیه به سر برد. بیشتر این مدت را در کاپری، ایتالیا، گذرانید و خانه‌ی او در آن جزیره محل تجمع قاراضیان سیاسی روسیه شد. در جج I در مخالفت باجنگ باحزب بولشویک همرأی شد، و در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کاملا از حزب پشتیبانی کرد. در سالهای میان ۱۹۱۷ و ۱۹۲۱ که سالهای سختی و تنگدستی در روسیه بود به نویسندگان کومک فراوانی کرد. از ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۳ یکی از شاهکارهای درجه‌ی اول خود را در سه جلد منتشر کرد، و آن عبارت بود از شرح حال خودش که جلد اول آن به نام کودکی و جلد دوم آن به نام در میان مردم و جلد سوم آن به نام دانشگاههای من بود. از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۸ در خارج از روسیه به سر میبرد و بیشتر در سورنتو، ایتالیا، زندگی میکرد و به کشورهای دیگری از جمله آلمان نیز سفر میکرد. جلد سوم شرح حال خود، یعنی دانشگاههای من، را در ایتالیا به اتمام رسانید. در ۱۹۲۸ جشن ۶۰سالگی او با شکوهی هرچه تمامتر در سراسر شوروی چنان برگزار شد که بیش از حد انتظار او بود. سال بعد به روسیه باز گشت و تا آخر عمر در روسیه ماند. در این دوره او رهبر بلامنازع نویسندگان شوروی شد، و در ۱۹۳۲ که اتحادیه‌ی نویسندگان شوروی تشکیل یافت او به ریاست این اتحادیه انتخاب شد. گورکی روش نویسندگی معروف به "واقعبینی سوسیالیستی" را در ادبیات پایه‌گذاری کرد و از آن به بعد پیروی از این روش برای همه‌ی نویسندگان شوروی واجب شد. بیشتر آثار گورکی به زبانهای مختلف ترجمه شده (از جمله بیش از ۳۰ داستان او به زبان فارسی). نیز ← چخوف.

گورگ[3]، **دومینیک دو** (dominik dē gurg)، ح ۱۵۳۰–۹۳، مرد جنگی و ماجراجوی فرانسوی. در جنگهای ایتالیا خدمت کرد؛ اسپانیائیها و سپس ترکها اسیرش کردند، و در اسارت آنها بردگی و بیگاری کرد. پس از آزادی، رهبری پویشهائی را در افریقا و امریکای جنوبی به عهده گرفت. بعد از آنکه اسپانیائیها مهاجرنشین ژان ریبو را قتل عام کردند، به هندیشمردگان پیوست و، به تلافی، کلیه‌ی افراد گردان اسپانیائی را در ساحل فلوریدا به قتل رسانید.

گورگا: ← طبل.

گورگان یا **گورخان**، نام عمومی فرمانروایان سلسله‌ی گورخانیان.

گورگونها[4] (gorgon-)، یا گورگونس (gorgones)، در اساطیر یونان، سه عفریته‌ی بالدار که در میان



گورگون (ته‌جام فارنزه)

گیسوان خود مارهای به هم‌پیچیده داشتند، و هر کس به آنان مینگریست سنگ میشد. عمده‌ترین آنان مدوسا بود که به دست پرسئوس کشته شد.

گورگیاس[5] (gorgiās)، ح ۴۸۳–۳۷۶ قم، یکی از سوفسطائیان بزرگ یونان، مت شهر لئونتینی (leontini) در سیسیل. عمر درازی، بنا بر روایات یونانی از ۱۰۵ تا ۱۰۹ سال، کرده است. بااینکه او معاصر و تقریباً همسن امپدوکلس بوده است، روایات یونانی او را شاگرد امپدوکلس دانسته‌اند. افلاطون او را در عقیده‌ی "سریان و منافذ" (یعنی، مثلا، در حواس، دیدن عبارت است از سریان اجزائی از شیء مرئی در منافذ چشم و همچنین در سایر حواس) پیرو امپدوکلس میداند. گورگیاس در ۴۲۷ قم به ریاست هیئتی از نمایندگان لئونتینی به آتن رفت تا آتنیها را متقاعد سازد که مردم شهر او را در برابر سیراکوزیها یاری کنند. یکی از خطبا و سخنرانان درجه‌ی اول بوده و خطابه را فن اقناع و "باوراندن" میدانسته است. کتاب گورگیاس افلاطون در باره‌ی وی نوشته شده است. دو قطعه از

(۱)Gorki; Gorky (۲)Gorki (۳)Gourgues (۴)Gorgons (۵)Gorgias

دروس او در خطابه، به نام ملن و پالامدس، در دست است. رساله‌ی معروف و معتبر او به نام در باره‌ی عدم یا در باره‌ی طبیعت در دست نیست، ولی نقل قولهائی از آن در کتب دیگران مانده است که سه اصل مهم فلسفی او را بیان میکند: (۱) چیزی وجود ندارد؛ زیرا اگر چیزی وجود داشته باشد آن چیز یا حادث است یا قدیم. حادث نمیتواند باشد زیرا در این صورت یا باید از موجود حادث شود یا از عدم؛ اما نه از عدم میتواند به وجود آید و نه از موجود دیگر، زیرا موجود دیگر یا واحد است یا متعدد؛ اگر واحد است باید مقدار و اندازه داشته باشد و مقدار و اندازه قابل تقسیم به آحاد است، پس واحد نیست و متعدد هم از آحاد تشکیل میشود. چیز موجود نمیتواند قدیم (ازلی) باشد زیرا در آن صورت بینهایت خواهد بود و بینهایت نمیتواند موجود باشد. (۲) اگر چیزی موجود باشد به فکر و تصور نمیتواند بیاید (علم به اشیاء محال است)، زیرا اگر آنچه در فکر میآید موجود باشد باید اصلا اشتباه و غلطی وجود نداشته باشد، و حتی اگر تصور کنیم ارابه‌ای بر روی دریا حرکت میکند این امر باید وجود داشته باشد؛ و اگر آنچه در فکر میآید موجود نباشد، آنچه موجود است در فکر نیست. گورگیاس بدین ترتیب علم را محال میداند و آنچه علم نامیده میشود به نظر او اعتقاد است. (۳) اگر چیزی موجود باشد و به فکر هم بیاید قابل انتقال به دیگران نیست، زیرا وسیله‌ی انتقال کلمات است و کلمات غیر از فکر و شیء موجود است و فکر دو شخص نیز نمیتواند یکی باشد زیرا دو شخص مختلف هستند. گورگیاس در شهر لاریسا وفات یافت.

گورگیاه (gur.giāh)، (*Acorus calamus*)، گیاه دائمی باطلاقی نیمکره‌ی شمالی، با برگهائی شبیه به زنبق و ساقه‌های گل نیزه‌ای زرد. ساقه‌ی آن معطر است و در عطرسازی به کار میرود. **گربه‌ی دشتی** نیز نامیده میشود، نیز ← اذخر.

گورلیتس[1] (gërlits)، شهر (جم تخمیناً ۹۲٬۳۵۱)، جمهوری دموکراتیک آلمان، در ایالت سابق ساکس، ش آلمان بر رود گورلیتس نایسه. زمانی از شهرهای عمده‌ی توزاس بود. معادن لیگنیت و کارخانه‌های پارچه‌بافی و تولید لوازم فلزی و آب جوسازی دارد. در ح ۱۲۰۰ بنا، و در ۱۳۷۷ کرسی دوکنشین گورلیتس شد. بعداً به دست هابسبورگها (۱۵۲۶) و ساکس (۱۶۳۵) افتاد. در ۱۸۱۵ به تصرف پروس در آمد و جزء ایالت سیلزی سفلی شد. بعد از جنگ II، قسمتی از آن، که بر ساحل راست نایسه واقع بود، به لهستان داده شد، و اکنون زگورزلتس[2] (zegorzelets؛ جم تخمیناً ۸٬۸۰۰) نام دارد. گورلیتس چند بنای تاریخی دارد. ی. بومه در آنجا میزیست.

گورلیتس نایسه: ← نایسه.

گورمون[3]، رمی دو (remi dë gurmon)، ۱۸۵۸–۱۹۱۵، منتقد ادبی و داستانویس فرانسوی، از طرفداران برجسته‌ی سمبولیستها. از نمایشنامه‌ها و داستانهای کوتاه او، که جملگی شامل تحلیل شخصیت و خصوصیات فردی هستند، اسبهای دیومدس (۱۸۹۷) و یک دل پاک (۱۹۰۷) است. به جهت مطالعاتش در زبانشناسی نیز معروفیت دارد.

گورنو-بدخشان[4] (gorno-) یا **بدخشان کوهستانی**[4] ایالت خودمختار کوهستانی (۶۳٬۷۰۰ کمه؛ جم در ۱۹۶۵ تخمیناً ۸۹٬۰۰۰)، چ‌ش جشن تاجیکستان، در پامیر؛ کرسی آن خوروگ[5] (xo-rog). از ش به چین و از چ و غ به افغانستان محدود است؛ تنگه‌ی باریکی آن را از پاکستان جدا میکند. شغل عمده‌ی اهالی تربیت دامهای اهلی و کشت گندم است. اکثر سکنه‌ی آن تاجیک و بقیه قرقیز و روس هستند. علی رغم ادعاهای افغانستان و مخالفت انگلستان، روسیه آن را در اوایل قرن ۱۹م ضمیمه‌ی خود ساخت.

گورو: ← سیخ.

گوره‌زار (gure.zār)، ده (جم ۳۱۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرای علیا، بخش وفس، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۷۲کیلومتری ج کمیجان. در نزدیکی این ده، در دامنه‌ی کوه شازند، ۷ قبر بزرگ قدیمی موجود است که به قبر هفت‌برادران یا هفت‌کسان مشهور است؛ در کوه شازند غاری نیز هست که زردشتیان آن را محل غیبت کیخسرو میدانند و، با این قبور، مورد توجه زردشتیان است.

گوری (guri)، ده (جم ۱٬۱۳۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شهرکی، بخش ناروئی و شهرکی، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛ ۲۳کیلومتری ل‌ش سه‌کوهه. رود هیرمند مشرویش میسازد. محصولش غلات و لبنیات است. از صنایع دستی بافندگی قالیچه، گلیم، و کرباس دارد.

گوریتسیا[6] (goritsiā؛ ایتالیائی)، آلمانی گورتس (gërts)، شهر (جم ۴۱٬۹۰۴)، کرسی ایالت گوریتسیا، در ناحیه‌ی فریولی-ونتسیا جولیا، ل‌ش ایتالیا، بر رود ایزونتسو و کنار مرز یوگوسلاوی. از مراکز کشاورزی و ارتباطات است؛ صنایع پارچه‌بافی و تولید چرم و ماشین‌آلات دارد. در فریولی تاریخی واقع است، و در ح ۱۰۰۰–۱۵۰۰ مقر یک دوکنشین بود، بعد به دست هابسبورگها افتاد (۱۵۰۸)، ولی تا قرن ۱۸م خودمختاری وسیع خود را حفظ کرد. در جم I با نواحی اطراف آن در فلات کارست، از جبهه‌های خونین نبرد بود. ایتالیائیها در ۱۹۱۶ آن را گرفتند، و تا ۱۹۱۸ به تناوب در تصرف داشتند. در ۱۹۴۷ از نواحی ش فریولی که به یوگوسلاوی داده شد مستثنی گردید، و در منتهای شرقی آن شهر یوگوسلاویائی گورتسیای[7] جدید (gortsiā-) ساخته شد. کلیسای جامعی از قرن ۱۴م و کلیسائی از قرن ۱۷م دارد.

گوریف[8] (guryef)، دریابندر (جم در ۱۹۶۵ تخمیناً ۹۶٬۰۰۰)، کرسی ایالت گوریف، غ جشه قزاقستان، بر رود اورال و دریای خزر. از مناطق صنعتی و نفتخیز است. پاتصفیه‌خانه‌های نفت و کارخانه‌های کشتیسازی. ماهیگیری هم در آن اهمیت دارد. با خط لوله (به طول ح ۷۲۰ کم) به اورسک مربوط است. در ۱۶۴۵ به عنوان یک پایگاه نظامی بنا شد؛ تا دهه‌ی چهارم قرن ۲۰م که صناعت نفت در آن توسعه یافت از مراکز ماهیگیری بود.

گوریل[9] (goril، از فنس)، بوزینه‌ی آدم‌نمای افریقای استوائی از نوع گوریلا (*Gorilla*). بزرگترین بوزینه‌ها است که قد نر آن تا ۲ متر و وزنش از ۱۵۰ کگ تا ح ۳۰۰ کگ میرسد. معمولا بر روی زمین زندگی میکند. با چهار دست و پا راه میرود و انگشتهای دست را خم میکند. بیشتر علفخوار است. ماده‌ها و بچه‌ها بر روی شاخه‌های درختان در لانه‌های مسطح



و نرها در پایین میخوابند. به واسطه‌ی شکار بی‌حد، نسل آنها به زوال تهدید میشود، ولی اکنون برای بقای آنها اقداماتی شده است.

گورینگ[10]، **هرمان ویلهلم** (hermān vilhelm göring)، ۱۸۹۳–۱۹۴۶، رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان. قهرمان نیروی هوائی جنگ I بود و در همان اوایل به حزب نازی پیوست. از ۱۹۳۲ رئیس مجلس رایشستاگ بود. وقتی که هیتلر روی کار آمد (۱۹۳۳)، وی را وزیر هواپیمائی آلمان و نخست‌وزیر پروس کرد. گورینگ گشتاپو را بنیاد گذاشت، و تا ۱۹۳۶ رئیس آن بود؛ اقتصادیات آلمان را با اختیارات دیکتاتوری اداره میکرد (۱۹۳۷–۴۳). برنامه‌ی تجدید سلاح ارتش آلمان، و خصوصاً نیروی هوایی، را او پیش برد. هیتلر وی را به جانشینی خود تعیین کرد (۱۹۳۹). به لقبهای بی‌سابقه‌ای چون "مارشال امپراطوری" و "مهتر امپراطوری شکارگاه" افتخار میکرد. در جم II، جنگ هوائی عمومی را او آغاز کرد. بیش از حد از شکوه و خودنمائی لذت میبرد، و ثروتی باورنکردنی گرد آورد و مجموعه‌ای از آثار هنری برای خود تهیه کرد. در ۱۹۴۵ به نیروهای امریکائی تسلیم شد. در دادگاه نورمبرگ (۱۹۴۵–۴۶) به عنوان جنایتکار جنگ محکوم به مرگ شد، ولی ۲ ساعت پیش از آنکه به دار آویخته شود به وسیله‌ی زهر خودکشی کرد.

گوزگان: ← جوزجان.

گوزل‌دره‌ی علیا (gozal.darreye olyā)، ده (جم ۱٬۴۵۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سلطانیه، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۳۵کیلومتری ش زنجان. محصولش غلات و بنشن است.

گوزن یا **گاو کوهی**، پستاندار نشخوارکننده از تیره‌ی (Cervidae)، که در همه‌ی نقاط زمین، جز استرالیا، یافت میشود. نرهای آن دارای شاخ‌

---

(۱)Görlitz (۲)Zegorzelec (۳)Gourmont (۴)Mountain-Badakhshan (۵)Khorog (۶)Gorizia (۷)Gorcia (۸)Guryev (۹)gorilla (۱۰)Goering; Göring

هائی هستند که هر سال می‌افتد. اگر بی‌شاخ باشند (مانند آهوی مشک و گوزن رودخانه‌ای چینی) دندانهای انیاب آنها دراز است و کار سلاح میکنند. زندگی تناسلی گوزنها به صورت چندگانی است.



گوزن علف نرم و گلسنگ و خزه میخورد. نیز ← کاریبو؛ گوزن شمالی.

گوزن شمالی، پستاندار مهاجر از تیره‌ی (Cervidae)، که در نواحی شمالگان و جنوبگان گله‌وار زندگی میکند. نر و ماده‌ی آن هر دو دارای شاخ منشعب هستند. گوزن شمالی از مدتها پیش به وسیله‌ی طوایف شمالی رام شده و از گوشت و شیر و پوست آن استفاده میشود، و در بارکشی به کار میرود.



گوزو، جزیره، ← مالت.

گوژ، در ستون فقرات، ← قوز یا گوژ.

گوژپشت نوتر دام (guj.poŝte notr dām)، عنوان ترجمه‌ی فارسی رمان مشهوری از و. هوگو، که نام اصلیش نوتر دام دو پاری[1] بوده و در ۱۸۳۱ منتشر شده است. اسمرالدا[2] (esmerāldā) کولی رقاصی است که با زیبائیش دل از همه کس میرباید. کلود فرولو[3] (klod frollo)، کشیش اعظم کلیسای نوتر دام، که از عشاق اسمرالدا است، رقیب خود فوبوس دو شاتوپر[4] (fobus dë šātoper) را از سر حسد میکشد و گناه جنایت را به گردن دخترک کولی می‌اندازد، و او متهم و محکوم به اعدام میشود. هنگامی که او را به سوی چوبه‌ی دار میبرند، یکی دیگر از فریفتگانش، کازیمودو[5] (kāzimodo)، خادم گوژپشت نوتر دام، اسمرالدا را میرباید و در کلیسا پناهش میدهد. کازیمودو موجودی بسیار زشتروست که درون جسم کریه خود روحی ملکوتی دارد. زمانی که ولگردان پاریس کلیسا را برای پس گرفتن اسمرالدا محاصره می‌کنند، کازیمودو در برابرشان مقاومت میورزد، ولی کلود فرولو با خیانت طعمه‌اش را به چنگ میآورد، و چون معشوقه تسلیمش نمیشود او را تسلیم چوبه‌ی دار میکند. کازیمودو با پرت کردن کشیش از برج کلیسا، انتقام اسمرالدا را میستاند.

گوژپشت نوتر دام که دارای همه‌ی ویژگیهای یک رمان خوب است، از آثار برجسته‌ی هوگو و از نمونه‌های بارز سبک رمانتیسم به شمار میرود. در میان منجلاب جامعه و تباهیهای عالم خاکی، هوگو بار دیگر با چیره‌دستی زیبائیهای ملکوتی روان آدمی را باز مینماید.

گوژون[6]، ژان (jān gujon)، ح ۱۵۱۰–ح ۱۵۶۶، مجسمه‌ساز و معمار فرانسوی در دوره‌ی رنسانس. علی رغم تأثیر شیوه‌ی خاص مجسمه‌سازان ایتالیائی، به خصوص ب. چلینی، وی در آثارش فرمهای ظریف و دقیق، و تا حدودی شورانگیز را به کار گرفت. در ۱۵۴۰ برای ایوان کلیسای سن ماگلو در شهر روان، ستونهائی ساخت. کیفیت کلاسیک طرح در این آثار مبین داشتن اطلاعات و دانش کامل او در مورد ابنیه‌ی تاریخی رم است. با پ. لسکو همکاری داشت، و به کومک او قسمتهائی از کلیسای سن ژرمن ل/اوسروا (loseruā، پاریس) را تزیین کرد. بعضی از قطعات تزیینی، که از شاهکارهایش محسوب میشوند، هم اکنون در موزه‌ی لوور موجودند. تزیین (۱۵۴۷–۴۹) آبنمای معصومان در پاریس از دیگر شاهکارهای اوست. دیگر از کارهایش طراحی و تزیینات قسمتهائی از موزه‌ی لوور، با همکاری اسکو، است.

گوس[7]، هوگو وان در (hugo vān der gus)، ح ۱۴۴۰–۱۴۸۲، نقاش فلاندری. احتمالاً متولد گان بود، از ۱۴۶۷ عضویت صنف نقاشان این شهر را داشت و در ۱۴۷۴ به ریاست صنف رسید. یک سال بعد خود را تقریباً بازنشسته کرد و در صومعه‌ای نزدیک بروکسل اقامت گزید. آثار اولیه‌اش، مثل سقوط بشر (ح ۱۴۶۸؛ وین)، یادآور نقاشیهای اولیه‌ی فلاندری، از قبیل کارهای برادران آیکه، است. از آثار بعدیش محراب پورتیناری (ح ۱۴۷۶؛ اوفیتسی) و مرگ مریم مقدس (ح ۱۴۸۰؛ بروژ) است.

گوسارت، یان، نقاش، ← مابوز، یان د.

گوساله: ← گاو.

گوساله‌خواران[8]، انگلا بیفیترز (bif-itərz)، نامی که مردم انگلستان به یومن آو دی گارد و نگهبانان تاور آو لاندن داده‌اند. هر دو دسته لباسهای رنگارنگ رنگ دوره‌ی تودورها را در بر میکنند.

گوساله‌ی سامری: ← گوساله‌ی طلائی.

گوساله‌ی طلائی یا گوساله‌ی سامری، بتی که بنی اسرائیل چند بار برای پرستش ساختند. یربعام یکی از آنها را در بیت ایل و یکی را در دان قرار داد (خروج ۳۲؛ اول پادشاهان ۱۲.۲۶–۳۲). مراسم گوساله‌پرستی پرستش گاو آپیس را در مصر و نیز پرستش مینوتور را در کرت به یاد میآورد.

گوستاو[9] I (gustāv–) یا **گوستاو واسا** (vāsā)، ۱۴۹۶–۱۵۶۰، شاه (۱۵۲۳–۶۰) سوئد. پدرش، اریک پوهانسون، یکی از اشراف سوئد بود که در قتل عام استکهلم کشته شد (۱۵۲۰). گوستاو، در شورشی که بر ضد کریستیان II پادشاه دانمارک برپا شده بود، روستائیان دالارنا را رهبری کرد و دانمارکیها را شکست داد، و در ۱۵۲۳ از طرف مجلس ریکسداگ به پادشاهی برگزیده شد. به این ترتیب ← اتحادیه‌ی کالمار، میان دانمارک و نروژ و سوئد، منحل شد. از حوادث برجسته‌ی دوران پادشاهی گوستاو، یکی برقراری کلیسای پروتستان ملی (سال ۱۵۲۷) بود و دیگری پیروزی سوئد و دانمارک بر لوبک (۱۵۳۷) که سوئد را از زیر نفوذ اقتصادی ← اتحادیه‌ی هانسائی آزاد ساخت. گوستاو با ثبات تمام پادشاهی کرد، و تاج و تخت را در خانواده‌ی واسا ارثی کرد، و سوئد را به صورت یک دولت ملی جدید در آورد.

گوستاو[9] II (gustāv–) یا **گوستاو آدولف** (ādolf)، معروف به **شیر شمال و پادشاه برف،** ۱۵۹۴–۱۶۳۲، پادشاه (۱۶۱۱–۳۲) سوئد؛ پسر و جانشین کارل IX. تعلیم و تربیت ممتاز و تجربیاتش در امور کشور وی را آماده‌ی ایفای نقش برجسته‌ای در تاریخ کشور سوئد و اروپا ساخت. به کومک صدر اعظم خود، اوکسنتیرنا، نظم و ثبات داخلی را برقرار کرد، و به جنگ کالمار با دانمارک پایان داد (۱۶۱۳). دست به پیکار موفقیت‌آمیزی بر ضد روسیه زد، و روسیه مجبور شد ناحیه‌ی تاریخی اینگرمانلند را به سوئد واگذار کند. گوستاو II در آغاز از ورود در جنگ سی‌ساله خودداری کرد، اما درگیری وی با لهستان، که مدعی تاج و تخت سوئد بود، و شناسائی کامل او به عنوان شاه سوئد از طرف لهستان، موجب شد که به طرفداری پروتستانها در جنگ سی‌ساله وارد شود (۱۶۳۰). در فرماندهی جنگی از خود مهارت نشان داد؛ کومک فرانسه را بر ضد امپراطوری مقدس روم به دست آورد (۱۶۳۰)؛ کنترول امور داخلی را به صدر اعظم خود اوکسنتیرنا سپرد، و لهی را در لایپزیگ (۱۶۳۱) و سپس (۱۶۳۲) در لش شکست داد. با این پیروزی راه وین بر وی گشوده شد، و با والنشتاین، که از طرف امپراطور فردیناند II به فرماندهی باز گردانده شده بود، در لوتسن جنگید؛ در این جنگ نیز پیروز شد، اما زخمی مهلک بر داشت. گوستاو II یکی از بزرگترین سرداران عصر خود به شمار است.

گوستاو[9] III، ۱۷۴۶–۹۲، شاه (۱۷۷۱–۹۲) سوئد؛ پسر و جانشین آدولفوس فردریک (← سوئد). گوستاو III هنگامی که به مقام سلطنت رسید، قدرت پادشاهی سست و کشمکشهای دسته‌ها شدید بود. جنگ بیهوده‌ای با روسیه کرد (۱۷۸۸). گوستاو دو بار کودتا کرد، و در کودتای دوم (۱۷۸۹) قدرت سلطنتی را مستحکم ساخت. سال بعد روسها را شکست داد، و روسها یک پیمان دفاعی با وی بستند؛ هنگامی که قصد تشکیل اتحادیه‌ای داشت تا در انقلاب فرانسه وارد شود، در یک مجلس مهمانی به دست یکی از نمایندگان اشراف کشته شد. گوستاو III شاهی باذوق و روشنفکر بود؛ چند درام و منظومه نگاشت؛ حامی علم و ادب بود، و آکادمی سوئدی را تاسیس کرد. پسرش گوستاو IV جانشینش شد.

گوستاو[9] IV یا **گوستاو آدولف،** ۱۷۷۸–۱۸۳۷، شاه (۱۷۹۲–۱۸۰۹) سوئد، پسر و جانشین گوستاو III. پس از قتل پدر تحت نیابت سلطنت عمش، بعداً کارل VIII، به سلطنت رسید. هنگامی که به سن بلوغ رسید (۱۷۹۶) وزرای دولت را تغییر داد و سیاستی ارتجاعی و استبدادی در پیش گرفت. در سیاست خارجی به مؤتلفین بر ضد ناپلئون I پیوست (۱۸۰۵). متعاقباً فرانسویها پومرانیای سوئد را اشغال کردند، و روسها، به دنبال پیمان صلح تیلزیت با فرانسه، فنلاند را متصرف شدند (۱۸۰۸). استبداد رأی، عدم تعادل دماغی، و شکستهای سیاسی، به اضافه‌ی در خطر قرار گرفتن استکهلم از جانب روسها (۱۸۰۹)، گوستاو را مجبور به کناره‌گیری کرد. جانشینی او به کارل VIII داده شد که با

---

(۱)Notre Dame de Paris (۲)Esmeralda (۳)Claude Frollo (۴)Phoebus de Chateaupers (۵)Quasimodo (۶)Goujon (۷)Goes (۸)Beefeaters (۹)Gustavus

روسها مصالحه کرد، اعقاب گوستاو از رسیدن به سلطنت محروم شدند. بقیه‌ی عمر او به تبعید در سویس گذشت.

گوستاو[1] V (gustāv-)، ۱۸۵۸–۱۹۵۰، شاه (۱۹۰۷–۵۰) سوئد، از سلسله‌ی برنادوت (← کارل XIV)؛ پسر اوسکار II. با ویکتوریا، دختر فردریک ویلهلم لوئی، مهیندوک بادن، وصلت کرد (۱۸۸۱). در غیاب پدر اغلب نیابت سلطنت را به عهده داشت (خصوصاً در ۱۸۹۹–۱۹۰۰). گوستاو V در هر دو جنگ جهانی به متفقین کومک شایان کرد، اما سوئد را در جنگ بیطرف نگاه داشت. در دوره‌ی سلطنت گوستاو سوئد به ترقیات اقتصادی و پیشرفت دموکراسی نایل آمد؛ شاهی محبوب بود، و در هشتادمین سالروزش (۱۹۳۸) مردم سوئد یک میلیون دلار به وی هدیه کردند.

گوستاو[1] VI یا **گوستاو آدولف، ۱۸۸۲–۱۹۷۳**، شاه (۱۹۵۰–۷۳) سوئد، پسر و جانشین گوستاو V. به باستانشناسی سخت علاقه‌مند بود و در پویشهای باستانشناسی در سوئد، یونان، و چین شرکت کرد. نوه‌اش، ⇐ کارل XVI گوستاو، جانشین او شد.

گوستاو آدولف، پادشاهان سوئد: ← گوستاو II؛ گوستاو IV؛ گوستاو VI.

گوستاو لو بون: ← لو بون، گوستاو.

گوسترو: ← مکلنبورگ.

گوستن[2]، پیرز (pirz gavəstən)، ملقب به **ارل آو کورنوال** (ërl āv kornwāl*)، ف ۱۳۱۲. فرزند یکی از شهسواران دربار ادوارد I انگلستان بود، و چون لز کودکی با ادوارد II بزرگ شد، بتدریج نفوذ تامی بر او به دست آورد. رفتار مغرورانه‌اش دشمنی بارونها را بر انگیخت، و آنها شاه را به تبعید او مجبور کردند (۱۳۰۷). در همان سال، پس از جلوس ادوارد II، به دربار باز خوانده شد، لقب گرفت، و وقتی شاه به فرانسه رفت (سال ۱۳۰۸) نایب‌السلطنه شد. در عین حال رفتار او چنان بر بارونها ناگوار بود که، علی رغم حمایت ادوارد، او را دو بار دیگر به تبعید فرستادند (۱۳۰۸–۹؛ ۱۳۱۱–۱۲). فرا خواندن او در ۱۳۱۲ باعث شد که بارونها بشورند، و در جریان همین امر گوستن دستگیر و کشته شد.

گوسفند، حیوان پستاندار نشخوارکننده، از نوع اویس (*Ovis*) و از تیره‌ی بوویدای (Bovidae). اهلی و وحشی آن یافت میشود. ماده‌ی آن **میش** و نرش **قوچ**، و بچه‌ی آن **بره** نامیده میشود. گوسفندان وحشی، که در نواحی کوهستانی آسیا، امریکای شمالی، و نواحی مدیترانه‌ای یافت میشوند، بسیار چابک و دارای شاخهای پیچیده هستند؛ این گوسفندان پشم ندارند.

گوسفند در ح ۷٬۰۰۰ سال پیش از این اهلی شد، و اولین‌بار ح ۴۰۰۰ ق‌م پشم آن مورد استفاده قرار گرفت. گوسفند را برای پشم، گوشت، پوست، و شیرش پرورش میدهند. اکثراً در اقلیمهای معتدل یافت میشود. کشورهای فراورنده‌ی گوسفند در درجه‌ی اول استرالیا، روسیه، و آرژانتین هستند. نژادهای عمده‌ی گوسفند عبارتند از **قراگل**؛ گوسفند همپشر (hampšər؛ انگلا)، بیشاخ و سفیدرنگ، برای گوشت؛ گوسفند مرینوس (merinos؛ فنس) یا مرینو (merino؛ از اسپانیائی)، برای پشم؛ گوسفند شرابشر (šrāpšər؛ انگلا) و گوسفند ساوثداون (sāṭdān؛ انگلا)، برای گوشت و پشم.

گوسفندرا در مذاهب یهود و اسلام برای قربانی بسیار به کار میبرند، و در مذهب مسیح نشانه‌ی بیگناهی و تسلیم است، چنانکه عیسی را بره‌ی خدا مینامند.

گوسفند دریائی[3]، پستاندار علفخوار دریائی، وابسته به تیره‌ی **گاو دریائی**. سه قسم از آن شناخته شده است، یکی آن که در آبهای فلوریدا و امریکای مرکزی و هند غربی زندگی میکند؛ دوم آن که در رودخانه‌های لش امریکای جنوبی، و سومی در رودخانه‌های ساحلی و مانداباهای غ افریقا زندگی میکند. طول این حیوان از ۳ تا ۵ متر است و دمش مدور و پهن؛ اندامهای پسین ندارد و اندامهای



پیشین به صورت دو زنبیل در آمده است که با آنها علفهای دریائی را جمع میکند و به دهان فرو میبرد. از روغن و گوشت و پوست آن استفاده میشود؛ در فلوریدا از جانوران حمایت‌شده است.

گوسلار[4] (goslār)، شهر (جه ۲۲۲٬۴۰)، جمهوری فدرال آلمان، در ساکس سفلی، قسمت مرکزی آلمان، در دامنه‌ی شمالی کوههای هارتس. از زمان بنایش (قرن 10م) مرکز استخراج معادن (مس، سرب، قلع، آهن، و گوگرد) بوده است. اقامتگاه مورد علاقه‌ی بسیاری از شاهان و امپراطوران آلمان و مقر بسیاری از دیت‌های امپراطوری بود. سالهای دراز عضویت ← اتحادیه‌ی هانسالی را داشت، و تا ۱۸۰۲ شهر آزاد امپراطوری بود. در ۱۸۱۵ به هانوور داده شد، و در ۱۹۴۱ به برونسویک انتقال یافت. خصوصیات قرون وسطائی آن محفوظ مانده است. آثار دیدنی آن شامل برج مدوری از قرن ۱۶م، قصر بزرگ هانری III به سبک رمانسک (اواسط قرن ۱۱م)، و کلیساهای مختلف به سبکهای گوتیک و رمانسک است.

گوسن[5]، هرمان هاینریش (herman hāynriš gosen)، ۱۸۱۰–۵۸، اقتصاددان آلمانی که در سال ۱۸۵۴ نظریه‌ی مطلوبیت نهائی را اعلام کرد. این نظریه بعداً به وسیله‌ی و. س. جونز و دیگر اقتصادیون عنوان شد و صورت یک فرضیه‌ی مهم اقتصادی پیدا کرد.

گوش (guš) [پهلوی، = گاو، چارپای اهلی]، در آیین زردشتی، ایزد نگهبان چارپایان، موکل به روز چهاردهم (موسوم به گوش) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستایی.

گوش، ده (جه ۱٬۰۸۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ⇐ چولالی‌خانه، بخش چناران، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۶۲کیلومتری ل مشهد. قالیچه‌بافی و گلیمبافی دارد.

گوش[6]، عضو سامعه در پستانداران، که به سه قسمت گوش خارجی، گوش میانی، و گوش داخلی تقسیم میشود.

گوش خارجی قسمتی است که از خارج دیده میشود، و مرکب است از خیمه‌ی گوش (تیغه‌ای غضروفی و چین‌خورده)، و مجرای شنوائی که از خیمه‌ی گوش تا پرده‌ی صماخ ممتد است، و ثلث اول آن غضروفی و بقیه استخوانی است. پرده‌ی صماخ، که در انسان قریب یک سمه وسعت دارد، گوش خارجی را از گوش میانی جدا میکند، و دسته‌ی استخوان چکشی گوش میانی بر آن تکیه دارد.

گوش میانی را فضای پرپیچ و خمی به نام صندوق صماخ تشکیل میدهد، و استخوانهای کوچک گوش (استخوانهای چکشی، سندانی، و رکابی) در آن جا دارند، و به وسیله‌ی لوله‌ی اوستاشی با حفره‌های بینی مربوط میشود.

گوش داخلی دستگاه مفصل و درهمی است، و به همین سبب آن را لابیرنت خوانند، و دارای دو ساختمان ظریف است. یکی لوله‌ای موسوم به حلزون (به مناسبت شکلش) که از مایعی ممتلی و محتوی انتهای اعصابی است که ارتعاشات مایع را به مغز منتقل میکنند. دیگر سه مجرای نیمدایره‌ای که آنها نیز محتوی مایعی هستند، و در حفظ تعادل اندام نقش مهمی دارند. ضایع شدن گوش داخلی، یا هر قسمت از آن، موجب کری میشود. گوش خارجی امواج صوتی را میگیرد، و به پرده‌ی صماخ منتقل میکند. ارتعاشات این پرده استخوانهای کوچک داخل گوش را جا به جا میکنند، و ارتعاشات این استخوانها به گوش داخلی و مایع حلزون منتقل شده به مغز میرسند.

(شکل در صفحه‌ی مقابل).

گوشت، عضلات حیوانی، مخصوصاً عضلات گاو و گوسفند و بره، خوک، و غیره، که برای تغذیه‌ی انسان به کار میرود. ارزش غذائی گوشت بسیار زیاد است؛ ماده‌ی اصلی آن آب، پروتئین و چربی و مقدار کمی مواد معدنی است، و تقریباً همه‌ی آن در بدن مصرف میشود. مواد گوشتی از قبیل ضمائم و چربیهای بدن و بعضی غده‌ها و اعضا (قلب، کبد، کلیه، زبان، معده، ریه، و مغز) هم خوراکی است. با پختن، بافت گوشت نرم و خون و آلبومین آن بسته میشود، و موجودات ذره‌بینی زیانبخش آن از میان میرود و بوی خاص مطبوعی از آن خارج میشود.

دامپروری و تهیه‌ی گوشت یکی از رشته‌های مهم اقتصادی بعضی کشورها است. صنایع آمادن گوشت گاو در کشمه و آرژانتین برای صدور (به شکل تازه یا یخزده) اهمیت فراوان دارد. گوشت درجه‌ی اول در دکاکین قصابی به مشتریان فروخته میشود؛ بقیه را به مصرف استخراج جوهر گوشت میرسانند، یا به شکل کنسرو در قوطی یا به صورت کالباس در میآورند. گوشت گوسفند جوان (شش هفته تا سه ماه) به اسم گوشت بره معروف است. در بعضی نواحی ایران بره‌ای را که برای پوست (قراگل)، یا پس از کشتن میش آبستن، از شکم مادر بیرون میآورند بره‌ی تودلی خوانند.

گوشت، آمادن: ← آمادن گوشت.

گوشتخوار، گیاهان: ← حشره‌خوار.

گوش جنکینز، جنگ[7] (guše jenkinz)، ۱۷۳۹–۴۱، کشمکش میان انگلستان و اسپانیا. اساس آن بر رقابت بازرگانی بود، اما به جنگ دامنه‌دارتر جانشینی اتریش کشانیده شد (← اتریش، جنگ جانشینی). حادثه‌ای که نام خود را به جنگ داد در

---

(۱)Gustavus (۲)Gaveston (۳)manatee (۴)Goslar (۵)Gossen (۶)ear (۷)Jenkins's Ear, War of

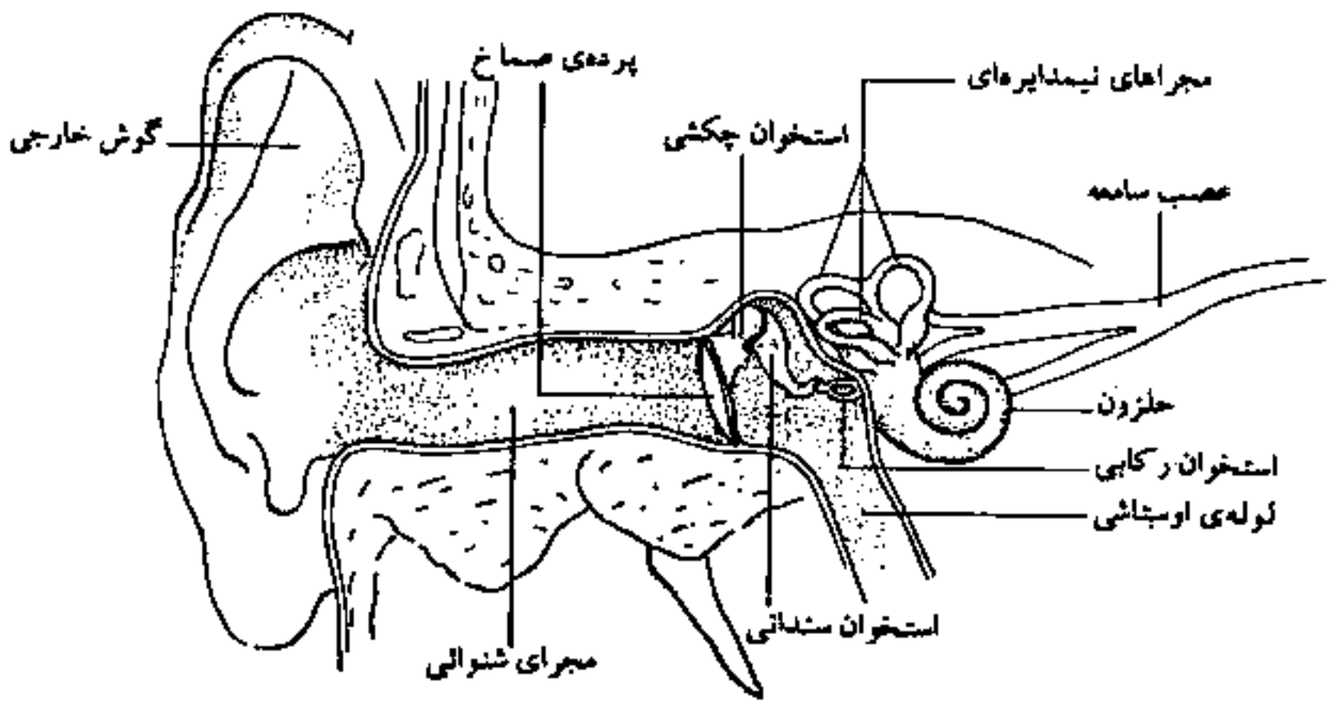

گوش دریا[1]، نرمتن یک‌صدفی از نوع هالیوتیس (*Haliotis*). آن را میخورند و صدفش را در مصنوعات صدفی به کار میبرند. قسمت فوقانی صدف آن پهن و اغلب به شکل گوش است.
گوش فیل، نوعی شیرینی، از آردگندم، که به شکل گوش فیل است.
گوش فیل یا **فیلگوش**، علف، ← تارو.
گوشلوندان (gušlavandān)، ده (جه ۱٬۰۹۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهر ← تان فومن، استان یکم (گیلان)؛ ۳کیلومتری ل‌ش فومن. محصولش برنج، توتون، ابریشم، و چای است.
گوش ماهی: ← صدف یا گوش ماهی.
گوش موش، گیاه، ← اذن الفار.
گوشوارک: ← شمشاد، قسمت ۲.
گوشواره. ۱ـ اطاقهای بالاخانه، در طرفین تالار، که اغلب پنجره‌هائی به تالار دارد. ۲ـ پیشرفتگی مختصر آجرچین دیوار، که برای نصب و استحکام در و پنجره متصل به چارچوب میسازند.
گوشواره‌کش: ← زری.
گوشه، ده، بندر عباس، ← گوشه یا گوشه.
گوشه (guše)، دهستان (جه ح ۲٬۵۲۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، ل بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۱۲ آبادی. کوهستانی است، در دامنه‌ی غربی کوه تفتان واقع شده، و چشمه‌های آب گرم گوگردی دارد. محصولاتش غلات، زرت، پنبه، و لبنیات است. زبان مادری اهالی دهستان بلوچی و مذهبشان تسنن است.
گوشه‌چهارچنار (guše.cahār.cenār)، ده (جه ۲٬۱۸۰ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان قلعه حاتم، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان؛ ۳کیلومتری ل‌غ بروجرد. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.
گوشه‌گاپله (guše.gāple)، ده (جه ۲٬۲۸۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان قلعه حاتم، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان؛ ۲کیلومتری ل بروجرد. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.
گوشی، آلت طبی، ← استتوسکوپ.
گوغر (guqer)، دهستان (جه ۶٬۲۵۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، ل‌غ بخش حومه‌ی شهرستان بافت (بخش سابق)، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۳۵ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و لبنیات است. مرکزش، **گوغر** (جه ۱٬۴۱۴ سنه ۱۳۳۵ هش)، است؛ نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.
گوک (gok)، دهستان (جه، به استثنای نقاط شهری، ۴۷۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، ج بخش شهداد شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵ آبادی. کوهستانی است، و بیشتر آبادیهای آن در دره‌ها واقع شده‌اند. میوه‌های آن از لحاظ مرغوبیت مشهور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. مرکزش، شهر **گوک** (جه ۸٬۸۸۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶۸ـ کیلومتری ج شهداد واقع است.
گوکان (gukān)، دهستان (جه ۴٬۲۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، ج بخش خفر، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۱ آبادی. رود قره‌آقاج از وسط آن میگذرد. محصولاتش برنج، غلات، خرما، و مرکبات است. قالیبافی دارد.
گوک ایرماق: ← قزل‌ایرماق.
گوکبوری (gökbëri)، از اعلام ترکی، به معنی "گرگ کبود". ← مظفرالدین گوکبوری.
گوک‌تپه، ده، آذربایجان غربی، ← گوی‌تپه.
گوک‌تپه (gök.tappe)، شهر (جه ح ۴٬۹۰۰)، ج‌غ ترکمنستان نزدیک مرز ایران، کنار ← راه آهن ماوراء خزر. محصول عمده‌اش انگور و پنبه است، از مراکز قالیبافی است. قوای روسیه به فرماندهی ژنرال سکوبلف به آن حمله برد و، با وجود دفاع سخت ترکمانان در ۱۸۸۱ آنجا را تصرف کرد. آثار مهمی از یک تمدن باستانی در این ناحیه کشف شده است.
گوکچه، دریاچه، ارمنستان مرکزی، ← سوان.
گوکلان: ← کوکلان.
گوکه (goke)، ده (جه ۱٬۳۲۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لفمجان، بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۱۷کیلومتری غ لاهیجان. از سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش برنج، کنف، و ابریشم است. بقعه‌ای به نام آقا سید نصرالله دارد.
گوگد (guged)، شهر (جه ۴٬۹۲۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)؛ ۶کیلومتری چ‌ش گلپایگان.
گوگرا، رود، هندوستان، ← گنگ یا گنگا.
گوگرد[2]، عنصر نافلز (علامت شیمیائی S. نیز ← عنصر، جدول)، که بر حسب ساختمان مولکولی به سه شکل (← دگروارگی) (دو شکل متبلور و زرد رنگ و یکی بیشکل و تیره) دیده میشود. از لحاظ شیمیائی بااثر، و در طبیعت همه جا فراوان است. به عنوان یکی از عناصر اغلب پروتوپلاسمها و اغلب پروتئینها، از سازاهای اجسام آلی است. ← طریقه‌ی فراش برای تهیه‌ی گوگرد ناخالص از ترکیبات آن به کار میرود. در ساختن باروت، انیدرید سولفورو، جوهر گوگرد، لاستیک، کبریت، و حشره‌کش به کار میرود. قدما آن را میشناختند.
گوگرد گیاهی: ← پنجه‌گرگ.
گوگس[3] (guges) یا **گوگو**[4] (gugu)، شاه (ح ۶۸۵–۶۵۷ قم) لیدیا و مؤسس سلسله‌ی مرمناد (← لیدیا). به گفته‌ی افلاطون، مردی چوپان بود، و انگشتری سحری یافت، که چون کسی آن را به انگشت میکرد از انظار ناپدید میشد. به روایت هرودوت، کانداولس[5] (kāndāles)، شاه لیدیا، را به تحریک زوجه‌ی وی و با استفاده از آن انگشتر به قتل رسانید، و سلطنت را غصب کرد (ح ۶۸۵ قم). در معرض تهدید کیمریان واقع شد، و از آسوربانی‌پال استمداد کرد، و وی گوگس را یاری داد (ح ۶۶۳ قم). بعداً گوگس با مصریان بر ضد آشوریها توطئه کرد، و در هجوم دیگر کیمریان به قتل رسید. گویند سکه‌ی طلا زد. کاوش قبرش در ایام اخیر صورت گرفته است.
گوگمل[6] یا **گاوگمل**[6] (هر دو gāgamel)[پارسی، = خانه‌ی شتر]، بنه **گاوگاملا** (gāgāmelā)، محلی در ح ۱۹فرسنگی غ آربلا و ۵فرسنگی ل‌ش موصل. **جنگ گوگمل**، سومین جنگ داریوش III هخامنشی با اسکندر مقدونی، در اینجا روی داد (۳۳۱ قم). مورخان عده‌ی سپاهیان ایران را در این نبرد مختلف و اغراق‌آمیز نوشته‌اند. در ابتدا موفقیتهائی نصیب ایرانیان شد، دسته‌ای از سپاهیان ایران، به فرماندهی مازه، به اردوگاه مقدونیها حمله بردند، بار و بنه‌ی آنها را تصرف، و عده‌ای از اسرا را آزاد کردند (مادر داریوش، که در جنگ ایسوس به دست اسکندر افتاده بود، در بین آنها بود، ولی حاضر به بازگشت نشد و برجای ماند). در این نبرد، مانند نبرد ایسوس، اسکندر مستقیماً به جانب ارابه‌ی جنگی داریوش حمله برد، و چون به مقابل داریوش رسید زوبینی به سوی او پرتاب کرد که به گردونه‌ران داریوش برخورد کرد و او را سرنگون ساخت. سپاهیان داریوش، به تصور اینکه شاه کشته شده است، رو به گریز نهادند، و داریوش نیز، که یک طرف خود را خالی از مدافعین دید، به وحشت افتاده رو به فرار نهاد. چون خبر فرار داریوش به مازه، فرمانده جناح راست سپاه ایران که در شرف غلبه بر پارمنیون فرمانده جناح چپ سپاه اسکندر بود، رسید او نیز با سپاه خود عقب نشست، و در نتیجه سپاه ایران شکست قطعی یافت. عده‌ی کشته‌شدگان ایرانی را در این جنگ بعضی از مورخین تا ۹۰٬۰۰۰ تن ذکر کرده‌اند. جنگ گوگمل را اغلب جنگ آربلا

(۱)abalone (۲)sulf(ph)ur (۳)Gyges (۴)Gugu (۵)Candaules (۶)Gaugamela

میخوانند.
گوگمل، جنگ: ← گوگمل یا گاوگمل.
گوگن[1]**، پول** (pol gogan)، ۱۸۴۸–۱۹۰۳، نقاش فرانسوی، متـ پاریس. پدرش روزنامه‌نگار و مادرش یک دورگـه‌ی فـرانسوی-پروئـی بـود. ابتـدا در نیروی دریائی کار کرد، و بعد بانکدار موفقی شد که از روی ذوق و علاقه نقاشی میکرد. در ۱۸۸۳ بانکداری را تـرک گفت و، پس از جـدا شدن از همسر و فـرزندش، تمام وجـود خود را بـه هنرش تخصیص داد. پس از چندی بـه مکتب امپرسیونیسم پیوست و در ۱۸۸۶، در آخرین نمایشگاه امپرسیو-نیستها، ۱۹ تابلو عرضه کرد. سال بعد تمام مایملک خود را فروخت و به مارتینیک رفت، ولی بیماری مجبورش کرد که پس از یک سال باز گردد. سالهای بعد را در پاریس، برتانی، و مدت کمی را نیز در آرل، نزد وان گوگ گذرانید. در ۱۸۹۱، با فروش تابلوهایش، به تاهیتی رفت، و ۲ سال در آنجا ماند؛ در این مدت زیباترین آثار خود را خلق کرد. در ۱۸۹۳ به فرانسه باز گشت و کارهایش را به نمایش گذاشت؛ گرچه مورد توجه بسیار قرار گرفت، سود چندانی عایدش نشد. در ۱۸۹۵، دلسرد و بیمار، بار دیگر رهسپار دریاهای جنوب شد. آخرین سالهای عمر خود را در ناراحتی فکری و جسمی گذراند، ولی تا واپسین روزهای حیات تقاشی کرد؛ و عاقبت در جزایر مارکیز در گذشت.

نقاشیهای او، که امـروز فوق العـاده گرانبهـا است، با غنای رنگ و حالت قوی تزیینی، وی را در ردیف بزرگترین هنرمندان هنر نو قرار داده است. گوگن تمـام سنتهای هنـری اروپـائی را در مقابـل حالات گویا و آزاد مـردم بـومی رد کرد. بـزودی از امپرسیونیسم روی گرداند، بـه کیفیت طبیعت‌گـرای آن معتـرض شد، در سلک نقـاشان مکتب پست‌امپرسیونیسم در آمـد، و در راه تـوجـه دادن نقاشان به اصول و مبانی رنگ و طرح کوشش بسیار کرد. شیفتگی او از زیبائیهای تاهیتی موجب پیدایش بعضی از زیباتـرین آثارش شد–آثاری کـه در عین غنای رنگها و فرمهای بااحساس، از سـاخت تصویـری روشنی نیز برخوردارند. گوگن بـه هنر تصویری حیاتی تازه بخشید و به هنر نو اصالتی داد. هنر غیـر نمایشی این قرن، بیش از هـر هنرمند قرن ۱۹م، به گوگن مدیون است. نمونه‌های زیبای آثـار او در کلکسیونهای خصـوصی و گالـریهـای عمومی اروپـا و امریکا از جمله در لوکزامبورگ، لـوور، پـاریس، متـریلیتن، و انستیتـوی هنـری شیکاگو موجـود است. گوگن، عـلاوه بـر نقاشی، آثار کنده‌کـاری روی چـوب و چـاپ سنگی نیـز دارد. س. موآم، رمـان مـاه و شش پنی را از روی زندگی گوگن نوشته است.
گوگنهایم[2] (gugənhaym)، خانـواده‌ی نیکوکار (← نیکوکاری) امریکائی که جزء اربابان صنایع بـزرگ کشمت محسوب میشود. **ماپـر گوگنهایـم** (māyer)، ۱۸۲۸–۱۹۰۵، که در سویس متولد شده بود، ثروت زیادی از صنعت ذوب و تصفیه‌ی فلزات گرد آورد. پسرش، **دنیل گوگنهایم** (danyəl)، ۱۸۵۸–۱۹۳۰، شرکت ذوب فلز امریکا را در سال ۱۹۰۱ ضمیمـه‌ی شرکت گوگنهـایـم کرد، و بنیـاد خیریه‌ی دنیل و فلارنس گوگنهایم (flārens) را تشکیـل داد. بـرادرش، **سایمن گوگنهایم** (sāy-mən)، ۱۸۶۷–۱۹۴۱، با کومک همسر خود، در ۱۹۲۵ بنیـاد خیریـه‌ی جـان سایمن گوگنهایـم را تأسیس کرد. این مؤسسه به نویسندگان، محصلین، و هنرمندان کومکهای مالی میکند. برادر دیگرش، **سالومن رابرت گوگنهایم** (sālomən rābərt)، ۱۸۶۱–۱۹۴۹، بنیادی برای تقدیر از هنرهای زیبا برپا کرد (← نیکوکاری).
گوگو، شاه لیدیا ← گوگس.
گوگول[3]**، نیکولای واسیلیویچ** (nikolāy vāsil-yevic gogol)، ۱۸۰۹–۵۲، نـویسنـده‌ی بـزرگ روسی، متـ اوکرائین. خانواده‌اش از خرده‌مالکان بودند. تحصیلات ابتدائی او در پولتا انجام گرفت، و در دبیرستان استعداد ادبی و هنری خود را نشان داد. در ۱۸۲۸ برای به دست آوردن شهرت در عالم ادبیات به پطرزبورگ رفت. در اینجا ابتدا میخواست در تئاتر دولتی شهر، به عنوان بازیگر، وارد شود ولـی موفق نشد. چـون نمیخواست کارمند دولتـی شود، در طلب شغل به فکر سفر به امریکا افتاد و تا سوئـد رفت، ولی بـعداً تغییـر عقیده داد و بـه پطرزبورگ باز گشت، و به رغـم میل باطنـی خود به کارمندی تن در داد و در اوقات فراغ به نوشتن داستانها و قصه‌هائی از اوکرائین پـرداخت. جلد اول ایـن داستانهـا را بـه عنـوان شبهائی در یکی از کلبه‌های نزدیک دیکانکا[4] بـه نـام مستعار رودی پانکو[5] منتشر کرد (۱۸۳۱)، جلد دوم آن در سال ۱۸۳۲ منتشر شد و او را در سراسر روسیه مشهور ساخت. در ایـن داستانها واقعیات با تخیلات درهم آمیخته و رسوم و عادات مردم اوکرائین به صورت فـانتـزی نمـایش داده شده است. گوگول گـاهـی جزئیات بسیار بی‌اهمیت و عادی را شرح میدهد تا بـه قول خود از امـری عادی نتیجه‌ای فوق العـاده استخراج کند.

گوگول بـه وسیلـه‌ی یکـی از نـاشران بـه و. ژوکوفسکی معرفی شد، و وی نیز او را به آ. پوشکین معرفی کرد. پس از آنکه از کارمندی دولت استعفا داد، شغلی در یکی از مـدارس مخصوص دختـران اشراف پیدا کرد و این شغل را تا مدتی نگاه داشت. در ۱۸۳۴ مقام مدرسی تاریـخ قـرون وسطی را در دانشگاه پطرزبورگ به دست آورد و تـا یک سال این مقام را حفظ کرد.

در ۱۸۳۵ دو جلد از مجموعه‌ی مقالات و داستان-های کوتاه خودرا به نام آرابسک و میرگورود[6] منتشر کرد. جـزو داستانهـای کوتـاه میرگورود یکی از بهترین آثـار گوگول به نام ملاکان دنیای کهن چاپ شده است. تاراس بولبا (ترجمه‌ی فارسی، تهران) نیز که داستانی تاریخی است جـزو این مجموعـه است. درام بازرس دولتی شاهکار گوگول است که آن را در ۱۸۳۵ تمام کرد و در ۱۹ آوریل ۱۸۳۶ در حضور نیکولای I امپراطور روسیه، نمایش داد. نیکولا، پس از تماشای نمایشنامـه، گفت، "همه کس آن را فهمیده است ولی من بیشتر از همه آن را در یافته‌ام". بازرس یکی از شاهکارهای درام اروپا است.

در ۱۸۳۶ گوگول از پطرزبورگ به لوبک و از آنجا به رم رفت. مدت ۱۲ سال در خارج از روسیه به سر برد، و در این مدت تنها دو بار به روسیه باز گشت. در رم بیشتر وقت خـود را بـه نوشتن نفوس مرده (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۱ هش) صرف کرد، داستان شنل (ترجمه‌ی فارسی، تهران) را نیز در آنجا نوشت، و در تاراس بولبا تجدید نظر کرد. گوگول در نـوشتن جلـد اول نفـوس مـرده ۸ سال (۱۸۳۴–۴۲) و در نـوشتن جلـد دوم آن ۱۰ سال (۱۸۴۲–۵۲) وقت صرف کرد. در ۱۸۴۷ کتابی به نـام منتخباتی از مکاتبات من با دوستانـم منتشر کرد. این کتاب که برای دفـاع از ارتجاع و برده‌داری و سیاست نیکولای I نـوشته شده بـود مـورد خشم و نفرت طبقه‌ی روشنفکر روسیه و حتی نزدیکترین دوستان گوگول واقع شد و بلینسکی، که وقتی او را "بزرگتریـن قـریحه‌ای کـه روسیه آفریـده است" میخواند، پس از خواندن این کتاب گوگول را مبلغ شکنجه و داعـی جهالت و مدافـع ظلمت و مـداح شیوه‌ی تاتارها خوانـد. از آثـار دیگرش میتـوان تصویـر (تـرجمه‌ی فـارسی، تهـران، ۱۳۳۰ هش)، انتقام موحش (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳هش)، و نمایشنامـه‌ی قماربازان (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) را نام برد.

بسیاری از آثـار گوگول از شاهکارهای ادبیات روسیه و ادبیات اروپا به شمار میرود. تورگنیف در بـاره‌ی او چنیـن گفت، "گوگول بـالاتـر از یک نویسنده بود، او ما را بـرای خود ما باز شناساند". نوع اشخاصی که گوگول در داستانها و نمایشنامه‌های خود تـوصیف کرده است تنهـا دارای خصوصیات و کیفیات ملی نیستند بلکه آنها را در همه‌جا و میان همه‌ی اقوام میتوان در یافت و به همین جهت آثار او انسانی و جاودانی است.
گول، شهر، انگلستان، ← لیدز.
گولبورگ، ولایت، سوئد، ← گوته.
گولتریا[7] (golteriā، از لتی)، (*Gaultheria procumbens*)، گیـاه پیوسته‌سبز خـزنـده‌ی امریکای شمالی، دارای برگهای بـراق بیضی‌شکل و گلهای سفید. آن را چای قرمز یا چای کانادائی میگویند. میوه‌ی سرخش خوراکی است؛ از برگش اسانس مخصـوص گولتریا استخـراج میشود که در امریکا برای معطر کردن شربتها به کار میرود.
گولجی[8]**، کامیلو** (kāmillo golji)، ۱۸۴۴–۱۹۲۶، پزشک ایتالیائی، متخصص در بافتشناسی و اعصاب. بـه واسطه‌ی تحقیقاتی که در باب ساختمان دستگاه عصبی به عمل آورد، برنده‌ی سهمی از جایزه‌ی طب و فیزیولوژی سال ۱۹۰۶ نوبل شد.
گولدباخ[9]**، قضیه‌ی** (goldbāx)، قضیـه‌ای از ک. گولدباخ بدین شرح، هـر عدد زوج بـزرگتر از ۲ حاصل جمـع دو عدد اول است. این قضیه هیچگاه به اثبات نرسیده است.
گولدباخ[9]**، کریستیان** (kristiān goldbāx)، ۱۶۹۰–۱۷۶۴، ریاضیدان آلمانی، واضع ← قضیه‌ی گولدباخ.
گولدبرگر[10]**، جوزف** (jözəf goldberger)، ۱۸۷۴–۱۹۲۹، پزشک امریکائی، متـ اتریش. در ۶سالگی به کشمت رفت، و به تحصیل پـزشکی پرداخت. در ۱۸۹۵ دکتر در پزشکی شد، و در ۱۸۹۹ به خدمت اداره‌ی بهداشت عمومی در آمد، به کوبا و از آنجا

(۱)Gauguin (۲)Guggenheim (۳)Gogol (۴)Dikanka (۵)Rudy Panko (۶)Mirgorod (۷)wintergreen (۸)Golgi (۹)Goldbach (۱۰)Goldberger

به مکزیک اعزام شد تا در باره‌ی تب تیفوس و تب زرد تحقیق کند. از ۱۹۰۴ تا آخر عمرش با آزمایشگاه بهداشت واشینگتن ارتباط داشت. شهرتش به جهت تحقیقاتی است که در بیماری پلاگر انجام داد، و بدین نتیجه رسید که این بیماری به علت یک کمبود غذائی است، که میتواند به وسیله‌ای جبران شود که خودش آن را "عامل P-P" نامید. این عامل امروز شناخته شده، و همان نیاسین یا اسید نیکوتینیک است.

گولدتسیهر[1]، ایگناتس (ignāts goldtsiher)، ۱۸۵۰–۱۹۲۱، مستشرق مجارستانی که در برلین و لایپزیک و بوداپست و قاهره تدریس کرد و در باب تاریخ اسلام و فرقه‌های آن دانشمند کم‌نظیری بود، و غالب آثارش در درجه‌ی اول اهمیت است. نیز ← حدیث.

گولدسمیث[2]، آلیور (ālivər göldsmiţ)، ۱۷۲۸–۱۷۷۴، نویسنده‌ی ایرلندی. تحصیل طب کرد، اما در این رشته توفیقی نیافت. شهرت ادبیش با تبعه‌ی دنیا (۱۷۶۲) آغاز شد، و با مسافر (۱۷۶۴) و دهکده‌ی متروک (۱۷۷۰) دامنه گرفت. معروفترین آثارش کمدیهای مرد خوشخو (اجرا در ۱۷۶۸) و زنی که تمکین میکند تا تسخیر کند (اجرا در ۱۷۷۳)، و تنها داستان کوتاهش کشیش ویکفیلد (۱۷۶۶؛ ترجمه‌ی فارسی، شیراز، ۱۳۲۵) است. کمدیهای او واقعپردازی را در نمایشنامه‌های رمانتیک آن زمان وارد کرد. گرچه ثروت زیادی تحصیل کرد، به سبب بی‌مبالاتیش معمولا فقیر بود. با بسیاری از مردان ادب و هنر عصر خود، از جمله س. جانسن، دوست و محشور بود. بازول او را مردی مضحک و اشتباهکار، اما رقیق القلب و باسخاوت توصیف کرده است.

گولدمان[3]، اما (emā goldmān)، ۱۸۶۹–۱۹۴۰، بانوی آنارشیست امریکائی، متولد روسیه. از ۱۸۸۶ به کشمهٔ رفت، و بتدریج سخنرانیها و فعالیتهای آنارشیستی او در سراسر کشمهٔ جلب توجه فراوان کرد. در ۱۹۱۶ به سبب تبلیغ علنی نظارت بر ولادت، و در ۱۹۱۷ به جهت مخالفت با نظام وظیفه، به زندان افتاد، در ۱۹۱۹ به روسیه تبعید شد، اما حکومت بولشویکی او را خوش نیامد و آن کشور را ترک گفت (۱۹۲۱). در جنگ داخلی اسپانیا فعالیت داشت (۱۹۳۶).

گولدن گیت[4] (goldən geyt)[انگل. ← دروازه‌ی زرین]، تنگه‌ای به طول ۸ کم و عرض ۱٫۶ تا ۳ کم، غ کالیفرنیا، کشمهٔ بین خلیج سان فرانسیسکو و قکب. شهر سان فرانسیسکو بر انتهای جنوبی آن واقع است. **گولدن گیت بریج[5]** (brij) [انگل. ← پل دروازه‌ی زرین]، بنای ۱۹۳۳–۳۷، که سان فرانسیسکو را از روی تنگه به کاونتی مارین مرتبط میکند، از طویلترین (ح ۲٬۸۲۵ متر) پلهای معلق جهان است.

گولدونی[6]، کارلو (kārlo goldoni)، ۱۷۰۷–۹۳، نمایشنامه‌نویس ایتالیائی. سبک جدید کمدیهای ایتالیائی، که تا حدودی از مولیر متأثر بود و کمدیا دل/آرته را تحت الشعاع قرار داد، ابداع اوست. در حدود ۱۵۰ نمایشنامه نوشت که برای مهمترین آنها از جمله کدبانوی مسافرخانه (سال ۱۷۵۳)، بادبزن (۱۷۶۳)، خرس فیکوکسار (۱۷۷۱)، خدمتکار وفاکسار (۱۷۵۶)–یوتچینی آهنگ ساخت.

گولستراند[7]، آلوار (ālvār gulstrānd)، ۱۸۶۲–۱۹۳۰، پزشک سوئدی، متخصص چشم، استاد چشم‌پزشکی دانشگاه اوپسالا (۱۸۹۴–۱۹۲۷). روشهای فیزیک ریاضی را در مطالعات مربوط به تصویرهای بصری و انکسار نور در چشم وارد کرد، و به همین جهت جایزه‌ی نوبل فیزیولوژی و طب در ۱۹۱۱ به او داده شد. به علت تحقیقاتش در باب آستیگماتیسم، نحوه‌ی بهبود قدرت دید، و عدسیهای اصلاح‌کننده پس از خارج کردن آب مروارید از چشم، نیز معروفیت دارد.

گولک بغاز (gülek boqāz)، نام باستانی **کیلیکیای پولای** (kilikiāy pulāy) [= دربند کیلیکیه]، گردنه‌ی کوهستانی، ج ترکیه، در کوه‌های توروس. شاهراه قدیمی از کپدوکیه به کیلیکیه از آن میگذشت. در مآخذ عربی به نام درب و درب السلامه از آن نام برده شده است.

گولله[8] (gevle)، سوئدی **یوله** (yevle)، شهر (جه ۵۵°۹۴۷)، کرسی ولایت **گولبورگ[9]** (gevel-borg)، سوئدی **یولبوری** (yevelbory؛ جه ۲۹۳°۳۹۵)، ش قسمت مرکزی سوئد، بر خلیج بوتنی. در ۱۴۴۶ سند شهریت یافت، و قدیمترین و بزرگترین شهرهای ناحیه‌ی نورلاند است. با وجود سه ماه یخبندان در سال، بندر آن از لحاظ صادراتی اهمیت دارد.

گولیات: ← گولیاردیک، ترانه‌های.

گولیاردها: ← گولیاردیک، ترانه‌های.

گولیاردیک، ترانه‌های[10] (goliārdik)، اشعار متأخر لاتینی از "طلاب سرگردان" یا گولیاردها. گولیاردها علما یا کشیشانی بودند که از خرقه‌ی روحانی محروم شده بودند، و در قرون ۱۲م و ۱۳م در انگلستان، فرانسه، و آلمان به آوارگی و خنیاگری گذران میکردند. آنان خود را در حمایت یک روحانی افسانه‌ای به نام "اسقف گولیاس" (احتمالا صورت مقلوبی از گولیات) میدانستند، که نیز "شاعری بزرگ" بود، و اشعار گستاخانه و عیبجویانه‌ی خود را به او منسوب میکردند. عنوان گولیاردها ممکن است از نام همین "گولیاس" آمده باشد. این گروه در ترانه‌های خود به سختگیریها و تعقیب کلیسا حمله میکردند، و حتی شخص پاپ از هجو آنها مصون نبود. اشعار آنان عمدةً در مدح عشق و شراب دور میزد. نمونه‌ای عالی از این ترانه‌ها مجموعه‌ی کارمینا بورانا (kārminā burānā) است که در ۱۸۴۷ منتشر شد، و در ۱۸۸۴ تحت عنوان شراب، زنان، و ترانه به انگلیسی ترجمه شد. از ح ۱۲۳۰ کلیسا به اقدامات تندی علیه گولیاردها دست زد، و آنها بتدریج از میان رفتند.

گولیاس: ← گولیاردیک، ترانه‌های.

گولید[11] (göliad)، شهر (جه ۱°۷۸۲)، ج ایالت تکزاس، کشمهٔ بر رود سن انتونیو. سابقه‌ی آن از ۱۷۲۲ آغاز میشود که یکی از هیئتهای مذهبی اسپانیائی در آن مستقر شد؛ اکنون بازار محصولات کشاورزی است.

گولیبور، سفرنامه‌ی: ← سفرنامه‌ی گالیور.

گولیوس[12]، یاکوبوس (yākobus golius)، ۱۵۹۶–۱۶۶۷، خاورشناس هلندی. به تحقیق در کتب ریاضی، طبیعی، و نجومی عربی، و تصحیح ترجمه‌های لاتینی متنهائی که بر اساس این منابع عربی بود علاقه‌مند شد. در سفرهائی که به مغرب اقصی و خاور نزدیک کرد نسخه‌های قدیمی فراوان برای دانشگاه لیدن فراهم آورد. از آثار او است: امثال علی ابن ابی طالب؛ امثال لقمانی (۱۶۲۹)؛ لغت عربی به لاتینی (۱۶۵۳) که ح ۱۷۵ سال تا زمان انتشار (۱۸۳۰) لغت فرایتاگ که تنقیحی از لغت گولیوس با افزایش مواد تازه‌ای بر آن است مرجع خاورشناسان بود؛ و چاپ و ترجمه‌ی لاتینی (۱۶۶۹) کتاب جوامع علم النجوم فرغانی؛ و چاپ (۱۶۳۶) عجائب المقدور فی نوائب تیمور ابن عربشاه.

گوماتا (gomātā)، معروف به **بردیای دروغین، یا سمردیس** (smerdis)، قرن ۶م ق.م، مغی که هنگام سفر جنگی کبوجیه به مصر، به عنوان بردیا بر خاست، و چندی در ایران سلطنت کرد. عاقبت بزرگان ایران، به امر داریوش بزرگ، او را کشتند. نام یونانی او را در فارسی اسمردیس خوانده‌اند.

گومبوش[13]، یولیوس، مجارستانی گومبوش دیولو (yulius, dyulo gëmbëš)، ۱۸۸۶–۱۹۳۶، ژنرال و سیاستمدار مجارستانی. رهبر ناسیونالیست و طرفدار تجدید نظر بود؛ نخست‌وزیر مجارستان (۱۹۳۲–۳۶).

گومپلوویچ[14]، لودویگ (ludvig gumplovic)، ۱۸۳۹–۱۹۰۹، جامعه‌شناس، حقوقدان، و دانشمند سیاسی اتریشی. از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۹ استاد دانشگاه گراتس بود. معتقد بود که تکامل و ترقی اجتماعی از مبارزه‌ی میان نژادها، سپس میان دولتها، و پس از آن میان گروههای اجتماعی دیگر حاصل میشود. نظریه‌های وی، که در عین افراطی بودن صاحب نفوذ بوده است، در دو کتاب وی، نبرد نژادی (۱۸۸۳) و اصول جامعه‌شناسی (۱۸۸۵)، بیان شده است.

گومتی، رود، هندوستان: ← گنگ یا گنگا.

گومث، امیلیو گارثیا: ← گارثیا گومث، امیلیو.

گومس[15]، خوان ویسنته (xuān visente gomes)، ۱۸۵۷–۱۹۳۵، گاوچرانی (۱۹۰۸–۱۹۳۵) ونزوئلا. مستیسو بود، در آندهای غربی به دنیا آمد، تقریبا بیسواد بزرگ شد، و گاوچرانی میکرد. در ۱۸۹۹ که جنگجویان پیرو خود را به طرفداری از سیپریانو کاسترو[16] (sipriāno kāstro؛ ۱۸۵۸–۱۹۲۴، رئیس جمهور ونزوئلا در ۱۹۰۱–۸) بر انگیخت، وارد صحنه‌ی سیاست شد و به معاونت کاسترو رسید. پس از بر افتادن کاسترو رئیس جمهور شد. مدتها از عنوان ریاست جمهوری چشم پوشید. باآنکه در رفتارش ساده و مهربان بود، در سیاست بسیار ستمگر و سختگیر بود، و پلیس مخفی وی مخالفان را به زندان می‌انداخت و شکنجه میداد. وطنپرست بود، و با مساعی خود به اقتصاد کشور ثبات بخشید. حتی پیش از توسعه‌ی صناعت نفت در دریاچه‌ی ماراکایبو در ۱۹۱۸، پایه‌های مالی ونزوئلا را مستحکم کرده بود. به معامله‌ی عادلانه با سرمایه‌های خارجی شهرت داشت و توانست، با سرمایه‌های جلبشده، ونزوئلا

(۱)Goldziher (۲)Goldsmith (۳)Goldman (۴)Golden Gate (۵)Golden Gate Bridge (۶)Goldoni (۷)Gullstrand (۸)Gävle (۹)Gavelborg (۱۰)Goliardic songs (۱۱)Goliad (۱۲)Golius (۱۳)Gombos; Gömböš (۱۴)Gumplowicz (۱۵)Gómez (۱۶)Castro

را از لحاظ راه آهن و راههای شوسه و تأسیسات عام المنفعه‌ی دیگر در ردیف کشورهای پیشرفته قرار دهد. به پیشرفت سواد توجه چندان نداشت. در عین ثروتمند ساختن کشور، خود نیز ثروت فراوان اندوخت. باآنکه همسر نداشت، میان ۸۰ و 100 فرزند ازو به وجود آمد، و کارهای عمده‌ی دولتی در اختیار این عده و پیروانش بود، و با همه‌ی اینان، مانند مردمان دیگر، با خشونت رفتار میکرد.

گومل[1] (gomal)، رود، ج شمال غربی ایالت مرزی، لغ پاکستان. از ش افغانستان به طرف ش و جش جریان دارد و نزدیک دره‌ی اسماعیل خان به رود سند میریزد. ریزابه‌ی مهم آن زهوب (zhob) است.

گومل[2] (gomel)، شهر (جه در ۱۹۶۵ تخمیناً ۲۱۶٬۰۰۰)، جش روسیه‌ی سفید. دارای صنایع سبک (کبریتسازی، چوببری، و غیره). در نخستین تقسیم (۱۷۷۲) لهستان، به روسیه واگذار شد. قبل از جج I ح ۴۵٪ سکنه‌ی آن یهودی بودند؛ آلمانها اکثر آنان را معدوم ساختند.

گومل، گردنه‌ی[3] (gomal)، گذرگاه کوهستانی در ارتفاع ۲٬۲۹۰متری، بر گوشه‌ی ل کوه سلیمان، مرز لغ پاکستان، در ج شمال غربی ایالت مرزی، غل‌غ دره‌ی اسماعیل خان؛ مهمترین گذرگاه مرز غربی هندوستان در میان دو گردنه‌ی خیبر و بولان میباشد.

گومولکا[4]، **ولادیسلاف** (vlādislāf gomulkā)، ۱۹۰۵– ، رهبر کمونیست لهستانی. در ۱۴سالگی با شغل لوله‌کشی به کار آغاز کرد. در ۱۹۲۱ جمعیت جوانان سوسیالیست را سازمان داد، و در ۱۹۲۶ به حزب زیرزمینی کمونیست لهستان پیوست. در ۱۹۳۲ به اتهام ترتیب دادن یک توطئه، به ۴ سال زندان محکوم، اما در ۱۹۳۴ آزاد شد و به مسکو رفت. در بازگشت به لهستان دوباره به زندان افتاد (۱۹۳۶). در ۱۹۳۹، هنگامی که آلمانها لهستان را اشغال کردند، از زندان بگریخت، و به ورشو رفت. پس از سقوط ورشو، به شهر اووف، که در اشغال شورویها بود رفت. در ژوئن ۱۹۴۱ که آلمانها این شهر را نیز اشغال کردند، گومولکا به عنوان یک سازمان‌دهنده‌ی حزب زیرزمینی کمونیست، دست به فعالیت زد. به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب کارگران متحد لهستان انتخاب شد، و در نوامبر ۱۹۴۳ دبیر کل آن حزب شد. در ژوییه‌ی ۱۹۴۴ به منطقه‌ای که شورویها دوباره در لهستان اشغال کرده بودند رفت.

در ۱۹۴۴–۴۹ معاون نخست‌وزیر دولت لهستان روسیه (← لهستان) بود. در ۱۹۴۹، به اتهام داشتن تمایلات ناسیونالیستی، از جانب ستالین برکنار شد، و مدتی بعد به زندان افتاد. پس از مرگ (۱۹۵۳) ستالین آزاد شد. در ۱۹۵۶ دوباره به عضویت حزب کمونیست لهستان، و در ۱۹ اکتبر همان سال، هنگامی که خروشچف و دیگر رهبران شوروی به ورشو آمده بودند، به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست لهستان در آمد. گومولکا رهبران شوروی را متقاعد کرد که باید به آزادی و استقلال دموکراسی خلق لهستان احترام گذاشته شود. در ۲۱ اکتبر ۱۹۵۶ به دبیرکلی حزب کارگران متحد لهستان انتخاب شد، و مقام نخست‌وزیری را به عهده داشت. در ۲۰ دسامبر ۱۹۷۰، بر اثر شورشهائی که در اغلب شهرها برخاست، از دبیرکلی حزب و نخست‌وزیری برکنار شد.

گومیشان: ← گمیشان یا گومیشان.

گومیش‌تپه یا گمش‌تپه: ← گمیشان یا گومیشان.

گومیش‌تپه‌ی خرابه: ← گمیشان یا گومیشان.

گون (gavan)، گیاهی از تیره‌ی مرکبان و از نوع آستراگالوس (*Astragalus*) که از آن کتیرا میگیرند.

گونائیو[5] (gonaiv)، شهر (جه تخمیناً ۱۴٬۰۰۰)، لغ هائیتی، کنار خلیج گونائیو. در آنجا در ۱۸۰۴ استقلال هائیتی اعلام شد، و دسالین، اولین امپراطور سیاهپوست جزیره، تاجگذاری کرد.

گونتساگا[6] (gontsāgā)، ضبط دیگری از نام ایتالیائی **گونزاگا** (gondzāgā)، خانواده‌ای از امرای ایتالیائی. شاخه‌ی کهتر این خانواده در مانتوا فرمانروائی میکردند (۱۳۲۸–۱۶۲۷)؛ نخست به عنوان سرکرده، از ۱۴۳۳ به عنوان مارکزه، و از ۱۵۳۰ به عنوان دوکا) و در ۱۵۳۶ مونفرا را متصرف شدند. پس از آنکه این شاخه‌ی خانواده از میان رفت (۱۶۲۷) شاخه‌ی جوانتری جانشینش شد که از طریق ازدواج، دوکنشینهای فرانسوی نیورنه و رتل را صاحب شدند. این شاخه نیز به نوبه‌ی خود در ۱۷۰۸ از میان رفت. شاخه دیگری در گواستالا فرمانروائی میکرد (۱۵۳۹–۱۷۴۶). بسیاری از فرمانروایان مانتوا بیدریغ از هنر و ادب پشتیبانی میکردند، خصوصاً **فرانچسکو گونتساگا**، ۱۴۸۴–۱۵۱۹، که ایزابلا د/استه را به زنی گرفت.

گونثالث د آویلا[7]**، خیل** (xil gonţāleţ de āvilā)، فت ۱۵۴۳، کشورگشای اسپانیائی. در ۱۵۲۲، علی رغم مخالفت پدراریاس، هندوراس، کوستاریکا، و نیکاراگا را فتح کرد. ولی برای آنکه با پدراریاس درگیر نشود به هیسانیولا گریخت. در ۱۵۲۳ دعاوی او نسبت به فتوحاتش به وسیله‌ی ← فرانثیسکو فرناندث د کوردوا غصب شد.

گوندا[8]**، یان** (yān gondā)، ۱۹۰۵– ، مستشرق هلندی، از ۱۹۳۲ استاد دانشگاه اوترخت، متخصص در زبانهای هندی. از آثار او است، کتاب قرائتی سانسکریت (۱۹۳۵)، درام هندی (۱۹۳۴)، برهمن (۱۹۵۰)، سانسکریت در السوزی (۱۹۵۲)، و نمودارهایی از وضع اولیه‌ی دین ویشنو (۱۹۵۴).

گوندزاگا: ← گونتساگا، خاندان.

گوندوشمین (gün.düšmian)، ده (جه ۲٬۰۵۲ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان دیجویجین، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۷کیلومتری لغ اردبیل.

گوندوغدی (gün.doqdi)، ده (جه ۱٬۴۸۵ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرم، لش شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی). محصولش غلات و حبوبات است.

گوندولا، جووانی: ← گوندولیچ، ایوان.

گوندولیچ[9]**، ایوان** (ivān gundulic) یا **جووانی گوندولا**[10] (jovānni gondolā)، ۱۵۸۸–۱۶۳۸، شاعر کروآسیائی، مت راگوزا. خانواده‌اش از اشراف دالماسی بود، و ایوان در این شهر به منصبی بلندپایه رسید. در مقام شاعری، نخست از نمونه‌های شعر ایتالیائی تقلید میکرد. بزرگترین اثرش، منظومه‌ی حماسی عثمان (۱۶۲۶)، بر مبنای جنگهای لهستانیها با ترکان عثمانی سروده شده است. عثمان نمایانگر احساسات اسلاوی و مسیحی شاعر است، و نشانه‌هائی از سرودهای کهن بومی در آن یافت میشود. گوندولیچ از نیروی تغزلی بزرگی بهره داشت، و پیشتازترین چهره‌ی تجدید حیات ادبی اسلاو جنوب بود.

گوندیسالوو: ← دومینیکوس گوندیسالینوس.

گوندیسالینوس: ← دومینیکوس گوندیسالینوس.

گونکور[11]**، ادمون دو** (edmon dë gonkur)، ۱۸۲۲–۹۶، و **ژول دو گونکور** (jül dë)، ۱۸۳۰–۷۰، برادران نویسنده‌ی فرانسوی. آثارشان دارای انشائی تند و منقطع (شبیه تلگراف) و بیشتر در فن انتقاد و رمانهای توصیف طبیعت است، مانند رنه موپرن (۱۸۶۴)، و ژرمینی لاسرتو (۱۸۶۴). اثر دیگرشان روزنامه‌ی گونکور (۹ دوره، ۱۸۷۷–۹۶) است که مظهر کامل و تصویر زنده‌ی جامعه‌ی پاریسی است. ادمون برای تجلیل از بهترین داستان سال فرهنگستان گونکور را تأسیس کرد. آکادمی گونکور، که مرکب از ده عضو از اهل ادب است، همه‌ساله جایزه‌ای به نام جایزه‌ی گونکور به نویسنده‌ی بهترین رمانها و داستانها اختصاص میدهد؛ اولین جایزه در سال ۱۹۰۳ داده شد.

گونکور، جایزه‌ی: ← گونکور، ادمون دو.

گونگ[12] (gong)، فنـ **تام‌تام**[13] (tām-tām)، یکی از انواع سازهای کوبی که اصلش به ممالک خاور دور میرسد. اساساً شامل صفحه‌ی فلزی لبه‌داری با قاب چوبی است که به طور آزاد آویزان میشود. برای ایجاد صدای مطلوب باید ضربه‌ها به مرکز آن نواخته شوند. گونگ کمتر از سایر انواع سازهای کوبی رایج است، ولی امروزه در یک ارکستر کامل جای ثابتی دارد. گونگهائی که در ارکستر به کار گرفته میشوند ح ۹۲ سم قطر دارند. آهنگسازانی مانند چایکوفسکی (در حرکت آخر سمفونی ششم)، ر. شتراوس (در مرگ و مسخ)، و واگنر (در پارزیفال) از آن استفاده کردند. گونگ بر چند نوع است، و هر نوع به کشوری که این ساز از آنجا رواج پیدا کرده است تعلق دارد؛ از جمله:

گونگ برمه‌ای. شامل یک صفحه‌ی مدور فلزی است که معمولاً تیره‌رنگ، و لبه‌ی آن، دورادور، به عرض ح ۱۲ سم خم شده است. وزن این گونگ زیاد و صدایش بسیار "سنگین" است. این ساز به وسیله‌ی یک میله‌ی چوبی بسیار سنگین که سر آن با پوست یا نمد ضخیم پوشیده است، نواخته میشود.

گونگ چینی. صفحه‌ی فلزی این گونگ نازکتر از نوع برمه‌ای، و رنگش روشن است. لبه‌ی صفحه دارای برگشتگی باریک است، و تزییناتی دارد که آن را شبیه سپر میسازد. صدای ملایم یک گونگ بزرگ چینی دارای کیفیت نامطلوب، ولی صدای بلند آن جالب است. این ساز به وسیله‌ی میله‌ی بزرگ و سنگینی که شبیه میله‌ی طبل بالا است، نواخته میشود (برای تصویر ← چینی، موسیقی).

گونگ ترکی. این گونگ کمتر از دو نوع دیگر رواج دارد، ولی از بسیاری جهات برتر از آنهاست.

---

(۱)Gumal; Gomal (۲)Gomel (۳)Gumal; Gomal (Pass) (۴)Gomulka (۵)Gonaïves (۶)Gonzaga (۷)González de Ávila (۸)Gonda (۹)Gundulic (۱۰)Gondola (۱۱)Goncourt (۱۲)gong (۱۳)tam-tam

از نظر شکل، رنگ، و جنس مانند سنج است. صدای ملایم آن تقریباً حد متوسط صدای دو نوع

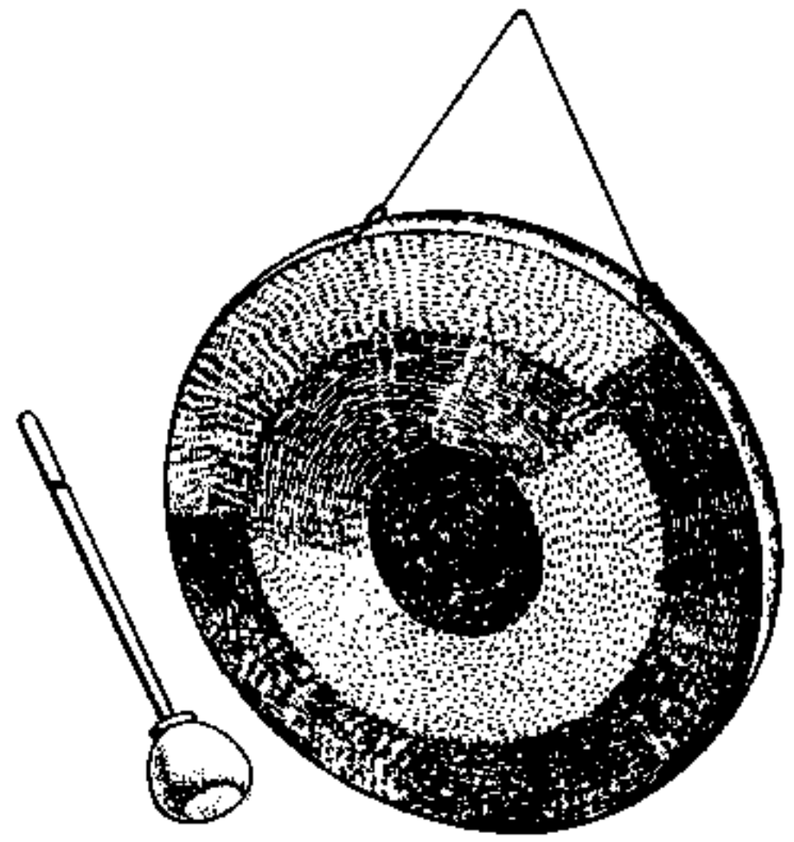

دیگر و صدای بلند آن بسیار جالب است. این ساز نیز مانند نوع چینی با یک میله‌ی بزرگ نواخته میشود.

گونگورا ای آرگوته[1]، لویس د (luis de gongorā i ārgote)، ۱۵۶۱–۱۶۲۷، شاعر عصر طلائی اسپانیا. از خانواده‌ای بافرهنگ بر خاست، در سالامانکا به تحصیل پرداخت، و در سال ۱۶۱۷ کشیش شد. در جوانی خوشدل و دوستدار لذت بود. وظایف مذهبیش بیشتر جنبه‌ی سیاسی داشت، و موجب شد که او بخش اعظم اسپانیا را بگردد. بعداً دو سال در دربار گذراند و درگیر مجادله‌ای با کوئو ای ویلیگاس جوان شد که طی آن سخت مورد هجو او قرار گرفت. گونگورا که بزرگترین شاعر اسپانیائی نامیده شده، با موفقیت شعر رنسانس و شعر عامیانه را در قالبی اصیل و بدیع درهم آمیخت. هنرمندی خردمند، نکته‌سنج، و فرهیخته بود، و به این ویژگیها طنز و اندوه را افزود. آثارش از سبکی ممتاز و ویژه برخوردارند، از جمله مدح دوک لرما (۱۶۰۹)، فابل پولوفموس و گالاتئا (۱۶۱۳؟)، و تنهائیها (۱۶۱۳) که نغمه‌ای است عاشقانه به سبک پاستورال (در دو بخش) و شاهکار وی به شمار میرود. سبک گونگورا موجب پیدایش اصطلاح گونگوریسم (gongorism، از فنس) شد، که گویای گرایشی باروک در ادبیات اسپانیا و معادل یوفیوئیزم (← ج. لیلی) در انگلستان است. از جمله عناصر شاخص سبکش، کاربرد استعاره و قلب به شیوه‌ای نو و آفریننده، لاتینی گرداندن واژه‌ها، و کنایات کلاسیک و اساطیری را میتوان بر شمرد. با ظهور تنهائیها، مجادله‌ای ادبی بر سر این سبک آغاز شد که سه قرن به درازا کشید. گونگورا تأثیر زیادی بر شعر عصر نوین داشته است.

گونگوریسم: ← گونگورا ای آرگوته.

گونو[2]، شارل فرانسوا (šārl frānsuā guno)، ۱۸۱۸–۱۸۹۳، آهنگساز فرانسوی. در کنسرواتوار پاریس تحصیل کرد و برنده‌ی جایزه‌ی بزرگ رم شد (۱۸۳۹). آثار کلیسائی او معروف است، ولی شهرت وی بیشتر به جهت اپراهای فاوست (۱۸۵۹) و رومئو و ژولیت (۱۸۶۷) است.

گونوک، شهر، ترکیه، ← کسانتوس.

گونوکوک: ← سوزاک.

گونه، استخوان: ← سر.

گونه‌ور، ده، تبریز، ← گنبر.

گونیا[3] (gunyā)، در نجوم، صورت فلکی نیمکره‌ی جنوبی آسمان، واقع میان دو صورت فلکی عقرب و قنطورس، که چندان وسعتی ندارد و ستاره‌ی برجسته‌ای در آن دیده نمیشود (تصویر در صص ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲).

گونیومتر: ← زاویه‌یاب.

گووا[4] (guvā)، ماهی استخوانی کوچکی از تیره‌ی هرینگ. در دریای مدیترانه فراوان است، و در کرانه‌ی اروپائی قطا و دریای شمال نیز یافت میشود؛ با پوزه‌ی کشیده‌اش متمایز است، و قدش به ح ۲۰ سم میرسد. حد اکثر ۳ سال عمر میکند.



صید این ماهیها در اروپا بیشتر در ماههای خرداد–تیر صورت میگیرد.

گوویند سینگه، گوروی سیخها، ← سیخ.

گوویون‌سن‌سیر[5]، مارکی دو [مارکی دو لوران گوویون‌سن‌سیر] (*märki dë lorāN guvioN saN sir)، ۱۷۶۴–۱۸۳۰، مارشال فرانسه. در ۱۷۹۲ داوطلبانه وارد خدمت نظام شد، و در جنگهای انقلاب ابراز لیاقت کرد. در ۱۸۰۱ از طرف ناپلئون I به سفارت در مادرید منصوب شد. در لشکرکشی رایش، در آلمان، و در ایتالیا خدمت کرد؛ با پیروزیی که در لشکرکشی روسیه در پولوتسک[6] (polotsk) به دست آورد، مارشال شد. دو بار وزیر جنگ (۱۸۱۵؛ ۱۸۱۷–۱۹) بود.

گوه: ← گاوه.

گوهر، در اصطلاح فلسفه، ← جوهر.

گوهرآیین، سعدالدوله‌ی (gŏhar.āyin sa'do'd.dŏleye)، نه قرن ۵م هق، از رجال و امرای معتبر و مشهور و کاردان دولت سلاجقه. در هنگام قتل (۴۶۵ هق) الپ ارسلان به دست یوسف برزمی، وی نیز چون نزد سلطان ایستاده بود مجروح شد، و در دولت ملکشاه سلجوقی تقرب تمام یافت، و در دفع و قتل قاورد، عم ملکشاه، نیز خدمت کرد. در صفر ۴۶۶ هق به بغداد رفته عهد خلیفه و فرمان سلطنت را جهت ملکشاه بستد. نزد ملکشاه و خلیفه هر دو مکانت و قربت تمام داشت، و در ۴۷۱ هق شحنگی بغداد بدو تفویض شد، و در آنجا قدرت و تسلط بسیار یافت. چندی بعد، سلطان او را به فتح یمن و استخلاص زبید و عدن مأمور کرد، و او چندی در خلاط و میافارقین لشکرکشی کرد. بعد از وفات ملکشاه، وی به برکیارق پیوست. سعدالدوله خصی بود، و شعرا او را بدین سبب هجو کرده‌اند.

گوهر خاتون (gŏhar xātun)، زوجه‌ی محمد ابن ملکشاه سلجوقی (پادشاهیش ۴۹۸–۵۱۲ هق). ابوطاهر خاتونی، دبیر و شاعر عهد سلاجقه، متصدی امور و مستوفی دستگاه او بوده، و نسبت به نام او داشته است.

گوهر شاد (gŏhar šād)، زوجه‌ی شاهرخ تیموری، که در ترمیم خرابیهای امیر تیمور به اتفاق شوهرش کوشید. در خراسان مدارس و مساجد متعدد ساخت، که از همه مهمتر مسجد گوهر شاد است. وی به تاریخ و ادبیات علاقه داشت، و خود نیز در آنها مطالعه میکرد.

گوهرکوه (gŏhar.kuh)، دهستان (جه ۱°۳۵۴ سث ۱۳۴۵ هش)، غ بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۹ آبادی. بیشتر ساکنین آن چادرنشینند. محصولاتش غلات، زرت، و لبنیات است. زبان مادری اهالی دهستان بلوچی و مذهبشان تسنن است.

گوهر مراد (gŏhare morād)، کتابی به فارسی، در حکمت و کلام مذهب تشیع، تألیف عبدالرزاق لاهیجی، که آن را به نام شاه عباس II صفوی نوشته است. این کتاب مشتمل است بر مقدمه و ۳ مقاله و خاتمه، مقدمه در اشاره به مرتبه‌ی وجود انسان و سبب اختصاص او به تکلیف، و تقسیم راه خدا به راه باطن و راه ظاهر، و فایده‌ی علم کلام و حکمت؛ مقاله‌ی اول در علم خودشناسی، مقاله‌ی دوم در علم خداشناسی، مقاله‌ی سوم در فرمان خداشناسی؛ و خاتمه در اشاره به سلوک راه باطن. این کتاب در ۱۲۷۱ هق و ۱۲۷۷ هق در تهران به طبع رسیده.

گوهر نسب (gŏhar nasab)، قرن ۶م هق، نواده‌ی دختری سنجر و دختر سلطان محمود ابن ملکشاه سلجوقی. مادرش، امیر ستی خاتون (amir setti xātun)، دختر سنجر بود که سلطان سنجر بعد از وفات دختر دیگرش ماه ملک خاتون او را به تزویج سلطان محمود در آورد. بعد از وفات پدر، در اختلافی که بین ملکشاه ابن محمود و برادرش محمد ابن محمود بود (۵۵۵ هق)، وی به تقویت ملکشاه تمایل داشت، و از اصفهان به جهت او اموال به خوزستان میفرستاد.

گویا ای لوثینتس[7]، فرانثیسکو خوسه د (frānţis-ko xose de goyā i luţientes)، ۱۷۴۶–۱۸۲۸، نقاش و قلمزن اسپانیائی، متشهر ساراگوسا. در یک خانواده‌ی فقیر به دنیا آمد؛ در ساراگوسا، مادرید، و سپس در رم تحصیل کرد. دوره‌ی جوانی را وقف آموختن هنر کرد. در ۱۷۷۵ به مادرید باز گشت، و کمی بعد از آن مأمور تهیه‌ی نقوش فرشینه‌های کارگاه سلطنتی سانتا باربارا، در ایالت اوئلوا شد. درخشندگی و زیبائی این نقوش، که با آزادی کامل و با طنز و فریبندگی خاصی از روی زندگی مردم عامی کشیده شده است، بزودی توجه خاندان سلطنتی را متوجه نبوغ او کرد. در ۱۷۸۶ نقاش دربار کارلوس III شد. صورتهائی که از خاندان سلطنت کشیده است با حالتی صریح و واقع‌گرایانه تصویر شده‌اند. گویا، باآنکه فوق العاده صریح و بیپروا بود، طبعی رقیق و حساس داشت. در بسیاری از صورتهائی که از زنان و کودکان کشیده است، نوعی حساسیت خاص به چشم میخورد که در هیچ یک از نقاشان قبلی وجود نداشته است. بین سالهای ۱۷۹۰–۱۸۰۰ یک رشته آثار قلمزنی در مایه‌ی طنز اجتماعی، از قبیل گاوبازی، مصیبت جنگ، و غیره ساخت. در این آثار که موضوع آنها جنگ شبه جزیره است، وی به تجاوزات سیاسی، اجتماعی، و

---

(۱)Góngora (y Argote) (۲)Gounod (۳)Norma; Rule (۴)anchovy (۵)Gouvion-Saint-Cyr (۶)Polotsk (۷)Goya y Lucientes

مذهبی حمله میکند. تصاویر مانند کیفرخواستی انسانی هستند که در آنها به دنیائی که به جنگ و فساد خو کرده اعتراض میشود. گویا به عنوان یک نقاش مذهبی موفقیت چندانی نداشت، ولی فرسکوهایش که به سبک باروک تهیه شده است (کلیسای سان آنتونیو، مادرید) مشهور است.

در ۷۰سالگی به خاطر سنگینی گوش، در ویلای خود انزوا گزید، و دیوارهای آن را با یک رشته نقاشیهای دلتنگ‌کننده با موضوعات مخوف و ترسناک تزیین کرد که از آن جمله ساتورن فرزندانش را میبلعد، شنبه‌ی ساحره‌ها، و الاهکان سرنوشت را میتوان نام برد. سپس به میل خود به بوردو (فرانسه) رفت و آخرین سالهای عمر را در آنجا گذرانید. وی بزرگترین نقاش قرن خود، لایقترین جانشین استادان سبک باروک، و پیشرو نقاشان قرن ۱۹م فرانسه به شمار میآید. آثارش در بسیاری از گالریهای اروپائی و امریکائی از جمله انجمن اسپانیائیها در امریکا، موزه‌ی متروپلیتن، موزه‌ی بستن، موزه‌ی شیکاگو، کلکسیون فریک، و کتابخانه‌ی عمومی نیو یورک به نمایش گذاشته شده است.

گویاس[1] (goyās)، ایالت (ح ۶۴۲٬۰۷۵ کمم؛ جه ح ۱٬۹۵۴٬۹۰۰)، برزیل مرکزی؛ کرسی آن گویانیا[2] (جه ح۱۵۳٬۵۰۰). بعضی رودهای شبکه‌های آمازون و پارانا از آن میگذرند.

گوی آقاج (gëy aqāj)، دهستان (جه ح ۱۸٬۷۸۰)، بخش شاهین‌دژ، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی). مرکزش، **گوی آقاج** (جه ۸۴۰ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۲کیلومتری جش شاهین‌دژ است. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به این صورت نیامده است.

گویان، خراسان، ← جوین.

گویان[3] (guyan)، انگلا **گیانا**[4] (giānā)، ناحیه (ح ۱٬۷۸۷٬۱۰۰ کمم)، ل‌ش امریکای جنوبی، بین رودهای اورینوکو، آمازون، و ریونگرو، و قطا. باریکه‌ی ساحلی آن بارانی و داغ، و قسمت وسیع داخلی آن، که هنوز ناپوییده است، مشتمل است بر ارتفاعات گویان و جنگلهای وسیع بارانی و ساواناهای پهناور. سواحل گویان را پویندگان اسپانیائی کشف کردند (۱۴۹۹–۱۵۰۰). گویان، علاوه بر جش ونزوئلا و ل برزیل، مشتمل بر سه سرزمین گویان بریتانیا، گویان فرانسه، و گویان هلند است. **گویان بریتانیا** (۲۱۴٬۹۷۰ کمم؛ جه در ۱۹۶۹ تخمیناً ۷۴۲٬۰۰۰)، غربیترین سه قسمت، و از ل به قطا، از ش به گویان هلند، از ج به برزیل، و از غ به برزیل و ونزوئلا محدود است. کرسی آن، جورجتاون، بر رود دمرارا (demerārā) واقع است، سابقاً مستعمره‌ی فرمانگزار بود، اما از سال ۱۹۶۶ از دومینیونهای ملل مشترک المنافع بریتانیاست. صادراتش شکر، مشروب معروف رم، برنج، چوب، طلا، الماس، و بوکسیت است. استعمار بریتانیا در ۱۶۳۰ در مستعمره‌ی کنونی گویان هلند آغاز شد، و در ضمن جنگهای اروپائی و مستعمراتی که پای فرانسه و انگلستان و هلند در آنها در کار بود، مناطق مختلف گویان چند بار دست به دست شد تا سرانجام در کنگره‌ی وین تقسیم کنونی سه مستعمره کمابیش تثبیت شد. **گویان فرانسه** (ح ۸۹٬۹۷۵ کمم؛ جه ۳۲٬۰۰۰) از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه (← فرانسه، ممالک متحده‌ی) است و شرقیترین سه قسمت. کرسی آن کاین است که اولین ماندگاه فرانسویان در ۱۶۰۴ در آنجا دایر شد. سالیان دراز این مستعمره و مخصوصاً جزیره‌ی ابلیس، تبعیدگاه مجرمین بود، و سوء شهرت بسیار داشت، و همین امور مانع پیشرفت آن بود. در ۱۹۴۶ بر طبق قانون اساسی جدید فرانسه تجدید سازمان یافت. **گویان هلند** یا **سورینام** (surināmi؛ ۱۴۲٬۸۲۰ کمم؛ جه در ۱۹۶۲ تخمیناً ۳۳۰٬۰۰۰) بین گویان بریتانیا و گویان فرانسه و کرسی آن پرمریبو است. صادراتش رم، الوار، قهوه، و بوکسیت است. استعمار هلند از ۱۶۱۶ آغاز شد. در ۱۹۴۹ حق خودمختاری، و در نوامبر ۱۹۷۵ استقلال یافت.

گویان بریتانیا: ← گویان.

گویان فرانسه: ← گویان.

گویان هلند: ← گویان.

گویانیا، شهر، برزیل؛ ← گویاس.

گویبرت[5] **راونائی** (guiberte rāvennā'i)، ف ۱۱۰۰، نایاب (۱۰۸۰–۱۱۰۰) تحت نام کلمنس III. از طرف هانری IV اسقف اعظم راونا شد (۱۰۷۲). هانری، وقتی که به وسیله‌ی پاپ گرگوریوس VII تکفیر شد (۱۰۸۰)، گرگوریوس را خلع کرد، و گویبرت را پاپ اعلام داشت، و خودش به وسیله‌ی گویبرت به عنوان امپراطور تاجگذاری کرد. نیز ← پاپ، جدول.

گوی‌تپه (gëy.tappe) یا **گوک‌تپه** (gëk–)، ده (جه ۱٬۳۷۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان برگشلو، بخش حومه‌ی شهرستان رضائیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۶٫۵کیلومتری جش رضائیه. یکی از دهات مسیحی‌نشین رضائیه است که کلیسا دارد. آثاری از اقوام ماقبل تاریخ در آنجا به دست آمده است. در ۱۸۸۸، در عمق ۸متری اطاقی، ظرف استوانه‌ای‌شکلی پیدا شد که خدایان بابلی را نشان میداد، و مربوط به ۲۰۰۰ قبل از میلاد بود. در ۱۹۴۳ یک صفحه‌ی مفرغی با تصویر گیلگمش در آنجا به دست آمد، که به عقیده‌ی باستانشناسان انگلیسی متعلق به قرن ۸م (قم) بوده است. علاوه بر این، در همین محل، سنگهائی پیدا شده که بر روی آنها تصاویری از حیوانات نقر شده، و مربوط به هزار سال قبل از میلاد است.

گوی‌تپه یا **گوک‌تپه**، ده (جه ۱٬۰۰۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شهر ویران، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۱۴٫۵–کیلومتری ل‌ش مهاباد. رود مهاباد مشروبش میکند. محصولش غلات و توتون است.

گوی‌تپه یا **گوک‌تپه**، ده (جه ۱٬۷۵۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۷کیلومتری لغ میاندوآب. سیمین‌رود مشروبش میکند. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر است.

گویتچاردینی[6]، **فرانچسکو** (francesko guitcār-dini)، ۱۴۸۳–۱۵۴۰، تاریخنویس و سیاستمدار ایتالیائی. در خدمت حکومت فلورانس و پاپ لئوی X بود. کتاب تاریخ ایتالیای او (از ۱۴۹۲ تا ۱۵۳۴، دوره‌ی سه جنگهای ایتالیا) شاهکار ادبیات تاریخی ایتالیا در دوره‌ی رنانس است.

گویجه سلطان (goyje soltān)، ده (جه ۱٬۱۳۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان اوزومدل، بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲کیلومتری ل ورزقان. از رود اهرچای مشروب میشود. محصولش غلات، چغندر، و سیب زمینی است.

گویچه[7] (guyce) یا **گلبول**[8] (globul، از فنس)، یاخته‌هائی که توسط مایعات بدن، مخصوصاً پلاسمای خون، حمل میشود. **گویچه‌های سرخ** قرصهای مقعر الطرفین زردفامی هستند شامل **هموگلوبین** (hemoglobin، نوعی پروتئین آهندار که اکسیژن را جذب و نقل میکند)، که مجموع آنها رنگ سرخ خون را سبب میشود. عده‌ی آنها در ملمک خون عادی انسان ۴٫۵ تا ۵ میلیون است، ولی در بعضی موارد (مثلا کم‌خونی) به ۱ میلیون کاهش مییابد. عمل گویچه‌های سرخ انتقال اکسیژن از ریتین (← ریه) به بافتها، و گاز کربونیک از بافتها به ریتین است. طول عمر یک گویچه‌ی سرخ ۱۲۰ روز است؛ در مغز استخوان تشکیل میشود، و در کبد و در سپرز از میان میرود. **گویچه‌های سفید** یا **لوکوسیت**[9] (lokosit، از فنس)، اجسام پروتوپلاسمی ریزی هستند که به تعداد زیاد (در انسان ۶٬۰۰۰ تا ۱۰٬۰۰۰ در ملمک خون) در خون و لنف موجود است. اقسام عمده‌ی آنها مونوسیتها[10] (monosit–)، گرانولوسیتها[11] (granulosit–)، و لنفوسیتها[12] (lanfosit–) هستند. گرانولوسیتها در مغز استخوان، و لنفوسیتها در بافتهای لنفی ساخته میشوند. طول عمر گویچه‌ی سفید خیلی کوتاه، معمولا یک تا ۳ روز و گاه تا ۲ هفته است. گویچه‌های سفید میتوانند بآزادی حرکت کنند و راه خود را، در رفت و برگشت، در یاخته‌های جدار مویرگها باز کنند؛ مونوسیتها و گرانولوسیتها معمولا به مراکز آسیب‌دیده و عفونی میروند و مواد خارجی/ میکروبها، و یاخته‌های بافتی آسیب‌دیده را از میان میبرند. چرکی که در یک مرکز عفونی بدن تشکیل میشود عبارت است از میکروبهای زنده و مرده به اضافه‌ی لوکوسیتها.

گویچه‌های سرخ: ← گویچه

گویچه‌های سفید: ← گویچه

گویدو د/آرتتسو[13] (guido dārettso) یا **گی د/آرتتسو** (gi) یا **گویدو آرتینوس** (āretinus)، ح ۹۹۵–ح ۱۰۵۰، راهب بندیکتی و موسیقیدان ایتالیائی. روشی جدید برای تعلیم موسیقی ابتکار کرد. اگرچه نخستین کسی نیست که خطوط را در نت‌نویسی به کار برده است، وی را میتوان مخترع روش کنونی دانست، زیرا استعمال نتهای روی خط و بین خطوط را او وارد نت‌نویسی کرد. نیز ← گام.

گویدو رنی[14] (guido reni)، ۱۵۷۵–۱۶۴۲، نقاش ایتالیائی، مت بولونیا. در ۱۵۹۵، برای مدت کوتاهی شاگرد نقاشان خاندان کاراتچی شد که در این موقع در اوج شهرت بودند. سپس، با کشیدن مریم عذرا در شکوه و جلال با قدیسین (بولونیا)، و با ساختن تصویری از روی قدیس روک صدقه تقسیم میکند، اثر معروف آ. کاراتچی، تحسین همگان را بر انگیخت. در ۱۵۹۸ از طرف دولت مأمور شد که، به افتخار

---

(۱)Goiás (۲)Goiânia (۳)Guyane (۴)Guiana (۵)Guibert (۶)Guicciardini (۷)corpuscules (۸)globules (فنس)
(۹)leucocytes (10)monocytes (۱۱)granulocytes (۱۲)lymphocytes (۱۳)Guido d' Arezzo (۱۴)Guido Reni

دیدار پاپ کلمنس VIII از بولونیا، برای سردر پارک ملی شهر فرسکوهائی بسازد. کمی بعد از ۱۶۰۰ به رم مسافرت کرد و، تا ۱۶۱۴، این شهر مرکز فعالیتهای او شد. بزودی با کاراوادجو که تأثیر کارهایش بر اثر مشهور وی، مصلوب شدن پطرس حواری (واتیکان)، کاملا نمایان است، به رقابت پرداخت. در فرسکوهای خدا، آب، بر فراز کنسرت ملائک و فجر سبکی باشکوه، همراه با رنگهای طلائی و نقره‌ای به نمایش در آورد. در اواخر عمر به بولونیا باز گشت و به تأسیس کارگاه نقاشی پرداخت. از آثارش میتوان، علاوه بر آنچه ذکر شد، آتالانتا و هیپومنس (موزه‌ی ناپل)، نمونه‌هائی از اکه هومو (ekke homo) [لتین، آن مرد را تماشا کنید. کلامی که پیلاطس با آن عیسی را، که تاجی از خار بر سرش نهاده بودند، به مردم نشان داد. یوحنا ۵.۱۹] (گالری ملی لندن و موزه‌ی لوور)، و مادر دو لوروسا (موزه‌ی برلین) را نام برد.

گویدی[1]، اینیاتسیو (inyātsio guidi)، ۱۸۴۴–۱۹۳۵، مستشرق ایتالیائی، متدرم، متخصص در ادبیات و زبان عربی، سریانی، و حبشی، مؤلف و مصحح کتب عدیده در باب ادبیات عرب. در ۱۸۷۸–۱۹۲۰ استاد زبان سریانی در رم بود. فهرست نسخ خطی شرقی کتابخانه‌های ویکتور امانوئل و انگلیکا را تدوین و طبع کرد.

گویدی، تومازو: ← مازاتچو.

گویس[2]، کنستانتن (konstāntan güis)، ؟۱۸۰۵–۹۲، نقاش آبرنگ و رسام فرانسوی، متولد هلند. در ۱۸۲۴ همراه بایرن به طرفداری از استقلال‌طلبان یونان عازم این سرزمین شد، سپس، تا ۱۸۳۰، در خدمت ارتش فرانسه بود. از دوستان نزدیک بودلر بود. در اغلب آثارش زندگی طبقه‌ی اعیان عصر وی تصویر شده است. کارهایش با عنوان هنرمندی گمنام در اخبار مصور لندن انتشار میافت. بعد از مرگ به عنوان یکی از بزرگترین و درخشانترین هنرمندان شناخته شد.

گویش (guyeš)، در زبانشناسی، ← لهجه.

گویلین، شهن، ← کویلین.

گویم (guyom) یا **جویم،** ده (جم ۲٬۱۳۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۳۰کیلومتری ل‌غ شیراز. در ۱٫۵کیلومتری ج‌غ آن، در تنگ قوام‌آباد، نقش برجسته‌ای از بهرام II ساسانی، در ارتفاع ۸متری، بر بدنه‌ی کوه حجاری شده که، با گذشت زمان، صدمه‌ی فراوانی دیده است. در محل به آن نقش رستم میگویند.

گوین، قریه، افغانستان، ← جوین.

گوین، ناحیه و ایالت سابق، ← گویین.

گوین[3]، نل (nel guin)، ۱۶۵۰–۸۷، بانوی هنرپیشه‌ی انگلیسی. در ۱۶۶۵ در شرکت کیلیگرو به کار آغاز کرد. زیبائی و جذابیت وی در نقشهای مسخره‌آمیز او را محبوب مردم ساخت. در ۱۶۶۹ معشوقه‌ی چارلز II شد، و از او دو پسر به دنیا آورد، که یکی از آنان دیوک آو سنت آلبنز شد.

گوین[4]، یان یوسفسون وان (yān yosefson vān goyen)، ۱۵۹۶–۱۶۵۶، نقاش دورنماساز هلندی، متولد لیدن. در لیدن و هارلم تحصیل کرد. در ۱۶۳۱ به لاهه رفت و در آنجا رهبر گروه نقاشان شد. دورنماهای زیبائی، با طبیعت‌گرایی و در مایه‌ی رنگهای سبز مایل به خاکستری، از بندرگاهها، کانالها، سواحل رودها، و مناظر زمستانی هلند کشیده است. یکی از نخستین دورنماسازانی است که جزئیات فرعی را فدای تأثیر محیط و فضا کرد، و بر دورنماسازان بعدی هلند تأثیر فراوان گذاشت. آثارش در کلکسیونهای هنری اروپا و امریکا موجود است. از جمله‌ی تابلوهای مشهورش میتوان دورنمای لاهه (موزه‌ی لاهه)، سواحل یک کانال (لوور)، نمائی از دوردرخت (موزه‌ی رایکس) را نام برد.

گویوار[5] (guyvār)، بیضیوار دراز پختی (← سطوح درجه‌ی دوم؛ پختی) که پختی آن اندک، و شکل آن به کره نزدیک است.

گوی و چوگان، مثنوی، ← عارفی هروی؛ قاسمی گنابادی.

گوی‌یانگ، شهر، ← کوی‌یانگ.

گویین[6] (guiyen) فر. **گوین[7]** (güyen)، ناحیه و ایالت سابق، واقع در فرانسه، پایتخت تاریخیش بوردو. نامش تا جنگ صدساله با آکیتن مترادف بود. از ۱۱۵۲ تا ۱۴۵۳ غالباً تحت حکومت انگلیسها قرار داشت. ایالت گویین در قرون ۱۷م و ۱۸م شامل ولایات ژیروند، دوردونی، لوت، لوت‌ـاگارون، و آویرون کنونی یعنی نواحی بوردو، آژن، پریگور، کرسی، و رولرگ بود.

گه، در اساطیر یونان، ← گایا.

گهبد (gab.baḏ) در عهد ساسانی نگهبان مسکوکات را میگفتند.

گهر، دریاچه، ← اشتران کوه.

گهرو (gahru)، ده (جم ۲٬۰۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کیار، شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، ۴۸کیلومتری ج‌ش شهر کرد. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. دارای قالیبافی است.

گهق (gahaq)، ده (جم ۱٬۰۶۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سراجو، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۹٫۵کیلومتری ل مراغه. محصولاتش غلات، کشمش، و بادام است.

گهنامه، کتاب، ← گاهنامک.

گهنبار (gahanbār) یا **گاهنبار** (gāhanbār)، پهلوی **گثنبار** (gaθanbār)، به جشنهای ۶گانه‌ی سال اطلاق میشده که زردشتیان هر یک را در وقتی از سال و به مناسبتی میگرفته‌اند. مدت هر یک از این جشنها ۵ روز بوده است، که مهمترین روز جشن آخرین روز آن، و ۴ روز پیشتر از آن در حکم مقدمات جشن بوده، اما در آخرین جشن سراسر ۵ روز جشن بوده است. نام این جشنها و هنگام و مناسبت گرفتن آنها بدین قرار است،

۱) میدیوزرم (maydiozarem) [= میان بهار]، جشنی که در ۴۵مین روز سال در روز "دی به مهر" (پانزدهم) اردیبهشت، هنگامی که زمین سرسبز و خرم است، گرفته‌میشده.

۲) میدیوشم (maydiošem) [= میان تابستان] جشنی که در ۱۰۵مین روز سال در روز "دی به مهر" (پانزدهم) تیر ماه گرفته میشده است.

۳) پتیه‌شهیم (patihšahim) [= دانه‌آور]، جشنی که در ۱۸۰مین روز سال در "انیران" روز (۳۰م) شهریور، هنگامی که گندم میرسیده و خرمن به دست میآمده گرفته میشده است.

۴) ایاسرم (ayāsarem) [= برگشت]، جشنی که در ۲۱۰مین روز سال در "انیران" روز (۳۰م) مهر ماه، هنگامی که گله از چراگاه تابستانی باز میگشته است گرفته میشده.

۵) میدیارم (maydiārem) [= میان سال]، جشنی که در ۲۹۰مین روز، در "بهرام" روز (۲۰م) دی ماه که هنگام سرما است گرفته میشده است.

۶) همسپتمدم (hamaspatmadem) که در آخرین روز اندرگاه (خمسه‌ی مسترقه) در روز "وهیشتواشت" که پیشاهنگ فصل بهار و هنگام فرود آمدن فروهرها از آسمان بر روی زمین است گرفته میشده است.

این جشنها امروز هم در بعضی نقاط برقرار است.

گهواره، ده، استان پنجم، ← گوران.

گی[8]، جان (jān gey)، ۱۶۸۵–۱۷۳۲، نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی. با نکته‌سنجان و درباریان عهد خود همنشین بود. اپرای گدایان (۱۷۲۸) او، که اثری است رئالیستی و طنزآمیز، معروفیت فراوان دارد. منظومه‌ی هفته‌ی شبان (۱۷۱۴) و کتاب تریویا (۱۷۱۶) از آثار اوست. نیز ← سکریبلیروس، باشگاه.

گیا[9] (giā)، مجموعه‌ی گیاهان یک ناحیه‌ی خاص، و نیز فهرست توصیفی از گیاهان یک ناحیه مشتمل بر کلیدی برای باز شناختن آنها.

گیاخاک[10]، لتین هوموس (humus)، مواد پوسیده‌ی نباتی و حیوانی که برای حاصلخیزی زمین بسیار مهم است. گیاخاک رطوبت زمین را حفظ میکند، خاکهای سنگین را سبک میکند تا آب و هوا در آنها جریان پیدا کنند، و نیز مواد غذائی معدنی خود را به نبات میدهد. خاکهای شنی و رسی به میزان مختلف نقص گیاخاک دارند. خاک برگ از مواد سرشار از گیاخاک است که برای حاصلخیز ساختن خاک به کار میرود. نیز ← ابلیز.

گیار، آشیل: ← دموگرافی.

گیان (giān)، ده (جم ۳٬۵۳۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان پایین‌دهستان، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل همدان، ح ۱۵کیلومتری غ نهاوند. محصولاتش غلات، توتون، و حبوبات است. در **تپه‌ی گیان،** ۹کیلومتری غ نهاوند، کاوشهائی توسط هیئتهای باستانشناسی فرانسه به عمل آمده، و سفالهای ساده، منقوش، و رنگینی کشف شده است که قدمت آنها تا ح ۱۳۰۰ ق‌م میرسد، از این رو قدمت این ناحیه را تقریباً با قدمت اراضی و تپه‌های شوش یکی میدانند.

گیان، تپه‌ی، نهاوند، ← گیان، ده.

گیانا، ناحیه، ← گویان.

گیاه: ← رستنی.

گیاه بیگل: ← نهانزا.

گیاه جرب یا علف جرب: ← اسکابیوز.

گیاه حساس: ← گرت، بوته.

گیاه حشره‌خوار: ← نپانتس.

گیاهستان[11]، نواحیی از زمین که نباتات طبیعی آنها سبزه است. مقدار باران در این نواحی کمتر از

---

(۱)Guidi (۲)Guys (۳)Gwyn (۴)Goyen (۵)spheroid (۶)Guienne (۷)Guyenne (۸)Gay (۹)flora (۱۰)humus (۱۱)grassland

آن است که برای پیدایش جنگل لازم است، ولی نسبت به مقدار باران در بیابانها بیشتر و بینظمی آن کمتر است؛ بالنتیجه گیاهستانها معمولا بین مناطق جنگلی و نواحی کمآب واقعند. نیز ← ساوانا.

گیاهشناسی[1]، تحقیق علمی در زندگی گیاهان. گیاهشناسی و جانورشناسی را روی هم‌رفته علم زیستشناسی مینامند. توجه انسان در قدیم به گیاهان از لحاظ فواید علمی آنها بود که به عنوان سوخت و لباس، و مخصوصاً به صورت غذا و دارو، از آنها استفاده میکرد. آشوریان و مصریان 5000 سال پیش کشاورزان ماهری بودند، و تقریباً در همین زمان نیاکان باستانی مردم اینکا در پرو راه و رسم کشت زرت را آموختند که بعدها این زراعت در امریکا به اوج خود رسید. استقرار گیاهشناسی به صورت یک علم در دوره‌ی تاریخی صورت گرفت. در قرن ۴م قم ارسطو و شاگردش تئوفراستوس به توصیف گیاهان و بیان وظایف حیاتی آنها پرداختند و روش بحث آنان مدت 1000 سال سرمشق مشاهدات و نظریه‌های گیاهشناختی بود. در دوره‌ی رکود علمی قرون وسطی، گنجینه‌های معرفت و دانش علمای قدیم در صومعه‌های اروپا محفوظ ماند یا به دست دانشمندان مسلمان خاور میانه ترجمه و تکمیل شد. در قرنهای ۱۶م و ۱۷م توجه به علم گیاهشناسی در اروپا از نو زنده شد و از طریق فتوحات اسپانیا به امریکا گسترش یافت. در آن هنگام در هنر باغبانی به سودمندی گیاهان برای انسان اهمیت فراوان داده میشد، کتابهائی به نام گیاهنامه[2] انتشار مییافت مشتمل بر تصاویر گیاهان و توصیف خواص آنها که در ضمن با خرافات جاری مربوط به گیاهان نیز آمیخته بود. در اواخر قرن ۱۷م و در قرن ۱۸م، با پیشرفت گیاهشناسی علمی، از نفوذ کلام دانشمندان قدیم در این موضوع کاسته شد. از طریق مشاهده‌ی دقیق و درست، علوم رده‌بندی و ریختشناسی پیدا شد و تکامل یافت، و مبنای نخستین رده‌بندی منظم سازواره‌ها شد که بیشتر به دست لینه صورت گرفت. با پیدایش میکروسکوپ کالبدشناسی گیاهی و پژوهش در باره‌ی یاخته آغاز شد و توسعه یافت؛ آگاهی جدید از اصول فیزیک و شیمی سبب شد که به آزمایشهائی در فیزیولوژی بپردازند، و مخصوصاً تحقیقات ابتدائی س. هیلز در باره‌ی منابع و طرز ساخته شدن غذای نباتی سرانجام به مطالعه‌ی در خصوص فرایندهائی اساسی همچون فوتوسنتز رهنمون شد. گیاهشناسی جدید به همه‌ی پهنه‌های زیستشناسی گسترش پیدا کرده است. شاید مهمترین پیشرفت در این زمینه کار مندل در پرورش (حیوانات و گیاهان) در پایان قرن 19م باشد که علم ژنتیک از آن بر خاسته است.

گیاه کوزه‌دار: ← نپانتس.

گیاه گلدار: ← روشنزا.

گیاهنامه: ← گیاهشناسی.

گیاه هوائی، رستنیی که معمولا ریشه‌ی زمینی ندارد، و به گیاه دیگری میچسبد و بر آن پرورش مییابد، اما بر خلاف انگلها (← انگل)، ازین گیاه فقط به عنوان پایه استفاده میکند. مانند سایر رستنیها، غذای خود را به وسیله‌ی فوتوسنتز میگیرد، ولی رطوبت را از هوا یا از درخت پایه میستاند. انواع ثعلب‌های استوائی و دارواش گیاه هوائی هستند.

گیب، الیاس جان ویلکینسن: ← گیب، اوقاف.

گیب[3]، اوقاف (gib)، موقوفه‌ای که درآمد آن از سود میلغ پولی است که خانم گیب، از مردم گلاسگو، به یادبود پسر جوان ازدست‌رفته‌اش، الیاس جان ویلکینسن گیب (eliās jān vilkinsən؛ ۱۸۵۶–1901) که از جوانی به ادبیات و علوم شرقی علاقه داشت، وقف کرد تا این درآمد پیوسته به مصرف نشر کتابهای قدیمی فارسی و عربی و ترکی در ادبیات و تاریخ و فلسفه و دین برسد. تا سال 1960، چهل و پنج اثر (۶۸ جلد) مهم در این مجموعه‌ی نفیس منتشر شده است.

گیب[3]، همیلتن الگزاندر راسکین (hamiltən alegzāndər rāskin gib)، ۱۸۹۵–1971، خاورشناس بزرگ انگلیسی، عضو مجمع علمی عربی دمشق و مجمع لغوی قاهره؛ متـ اسکندریه. عربی را همچون ادبای عرب مینوشت و از متون و اشعار عربی در سخنرانیهایش از حفظ استفاده میکرد. استاد زبان عربی در دانشگاههای لندن (۱۹۳۰–۳۷) و آکسفرد (۱۹۳۷–۵۵) و هاروارد (از سال ۱۹۵۵)، و رئیس (۱۹۶۲) مرکز مطالعات خاور میانه بود. قسمتی از آثارش اینها است: فتوحات عرب در آسیای میانه (۱۹۲۳)؛ مطالعاتی در ادبیات عربی معاصر (۱۹۲۸–۳۳)؛ ترجمه‌ی سفرنامه‌ی ابن بطوطه (۱۹۲۹)؛ دایرة‌المعارف مختصر اسلام (۱۹۵۳ به اشتراک کرامرس هلندی)؛ تفکر دینی در اسلام (به فرانسه، ۱۹۵۰)؛ تطور حکومت در صدر اسلام (۱۹۵۵).

گیبر، کنت دو: ← لسپیناس، ژولی دو.

گیبرتی[4]، لورنتسو (lorentso giberti)، حـ ۱۳۷۸–۱۴۵۵، مجسمه‌ساز فلورانسی. در ۱۴۰۱ در مسابقه‌ای که برای ساختن یک جفت درِ مفرغی تعمیدگاه فلورانس تشکیل شد، شرکت کرد و بر نزدیکترین رقیبش برونلسکی پیروز شد. درها، که قربانی شدن اسحاق را نشان میدهد، هم‌اکنون در کاخ بارجلو موجود است. سالهای ۱۴۰۳–۲۴ را بر روی در شمالی تعمیدگاه کار کرد. این در میبایست با در دیگری که قبلا آ. پیزانو ساخته بود، جور باشد، بدین جهت وی ناچار با محدودیت قالبهای چهارپر دوره‌ی گوتیک رو به رو بود. برجسته‌کاریهای روی این در صحنه‌هائی از زندگی مسیح، مبشرین (انجیلی)، و آباء کلیسا را نشان میدهد. در اثنای این سالها وی مجسمه‌های متعددی ساخت که از آن جمله میتوان قدیس یوحنای معمدان، قدیس متی، و قدیس ستفان را نام برد. در ۱۴۲۴ برای مدت کوتاهی به ونیز رفت، و در حین باز گشتن به فلورانس طرح درِ شرقی تعمیدگاه را تهیه کرد. ۲۳ سال بر روی این طرح کار کرد، و در این مدت کارگاهش به صورت یکی از مراکز عمده‌ی فعالیت فلورانس در آمد. وی در ساختن این در آزادی عمل بیشتری داشت، بر روی 10 صفحه‌ی چوبی چهارگوش این در، ابداعات جدیدی در هنر گذاشت، و برجسته‌کاریهای بسیار مؤثری را با درجات متفاوت به کار گرفت. در سه اثر برجسته‌کاری، اسحاق، یوسف، و سلیمان، از سبک جدید مناظر و مرایا به طور استادانه استفاده کرده است. فلورانسیها، با افتخار، درهای او را "درهای بهشت" مینامند. در آخرین سالهای عمرش کتاب مهمی در تجزیه و تحلیل از هنر گذشته و خلاصه‌ای از زندگی خود نوشت. این کتاب یکی از قدیمترین اوتوبیوگرافیهای یک هنرمند است.

گیبریل، اسم انگلیسی برای مرد، ← گابریل.

گیبز[5]، جوسایا ویلارد (josāyā wilārd gibz)، ۱۸۳۹–1903، عالم امریکائی فیزیک ریاضی که تحقیقاتش در ترمودینامیک معروف است. در ۱۸۷۱–1903 استاد فیزیک ریاضی در دانشگاه ییل بود. از آثارش در تعادل اجسام ناهمجانس (۱۸۷۶و۱۸۷۸) میباشد.

گیبز[5]، جیمز (jeymz gibz)، ۱۶۸۲–۱۷۵۴، معمار انگلیسی؛ متـ اسکاتلند. در رم نزد ک. فونتانا تحصیل کرد؛ در ۱۷۰۹ به انگلستان باز گشت، و عضو کمیسیون مجازی شد برای بنای ۵۰ کلیسا در لندن، که تنها ده‌تای آنها ساخته شد. کارهای جالبی در ساختمانهای دانشگاهی انجام داد، از جمله در دانشگاههای آکسفرد و کیمبریج. کارهایش خصوصیات سبک دوره‌ی جورج را دارد، و از سبک سر کریستوفر رن متأثر است. چند کتاب نوشته است، از جمله کتاب معماری (۱۷۲۸).

گیبز، قانون: ← فاز، در شیمیفیزیک.

گیبسن[6]، ویلفرید ویلسن (wilfrid wilsən gibsən)، ۱۸۷۸–۱۹۶۲، شاعر انگلیسی، که در آثار منظوم خود مبارزات مردم عادی را منعکس کرده است. از جمله‌ی آثارش نان روزانه (۱۹۱۷) و سوخت (۱۹۳۴) است.

گیبلینها: ← گولفها و گیبلینها.

گیبن[7]، ادوارد (edwārd gibən)، ۱۷۳۷–۹۴، مورخ انگلیسی. در ۱۵سالگی برای تحصیل به آکسفرد رفت، ولی چون به مذهب کاتولیک رومی در آمد او را اخراج کردند؛ سپس پدرش او را به لوزان، سویس، فرستاد که در آنجا رسماً دوباره به مذهب پروتستان باز گشت. عملا نسبت به مذهب شکاک بود و در اثر بزرگ خود فصلهایی در انتقاد از مسیحیت دارد. در ۱۷۵۸ به رم رفت و اندیشه‌ی نوشتن کتاب بزرگش در تاریخ از همین سفر برای او پیدا شد. این کتاب به نام تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری روم (۶ جلد، ۱۷۷۶–۸۸) منتشر شد و بسیار مورد توجه قرار گرفت و خوانندگان زیاد پیدا کرد. به محافل ادبی بزرگ رفت و آمد داشت، ولی کوتاهی قد و چاقی مفرط و لباس پوشیدن عجیب او را مایه‌ی تمسخر دیگران قرار میداد. به پارلمنت انگلستان راه یافت ولی درخششی نداشت. با انقلاب امریکا مخالفت کرد، ولی نسبت به انقلاب فرانسه موافق بود. یکی از شگفتیها در باره‌ی گیبن عدم تناسب میان اخلاق شخصی و کتاب او است، که علت آن را از زندگینامه‌اش که به قلم خود نوشته است نیز نمیتوان در یافت.

گیبنز، ادوارد: ← گیبنز، اورلندو.

گیبنز[8]، اورلندو (orlandō gibənz)، ۱۵۸۳–۱۶۲۵، ارگنواز انگلیسی و آخرین آهنگساز بزرگ عصر خاندان تودور. پدرش، ویلیام گیبنز (wilyām؛ ۱۵۴۰–۹۵) و چهار برادرش موسیقیدان بودند. ابتدا نزد یکی از برادرانش، ادوارد گیبنز (edwārd؛ حـ ۱۵۶۸–۱۶۵۰)، موسیقی آموخت. در ۱۲سالگی به گروه همسرایان کالج شاهی کیمبریج پیوست، و در همان جا در موسیقی درجه‌ی

---

(۱)botany (۲)herbal (۳)Gibb (۴)Ghiberti (۵)Gibbs (۶)Gibson (۷)Gibbon (۸)Gibbons

لیسانس گرفت (۱۶۰۶). در ۱۶۱۹ نوازنده‌ی دربار، و در ۱۶۲۳ ارگنـواز وستمینستر ابی شد. از میـان آهنگهای متعددش که شامل سرودها و آیین مذهبی انگلیسی، مـوسیقی مجلسی، و نغمه‌هـای عـاشقانـه است، تنها دو سرود در زمان حیاتش به چاپ رسید، قوی سیمین، زندگی ما چیست؟ (در شیوه‌ی عاشقانـه) و فانتزیها در سه قسمت برای ویولن از جمله‌ی شاهکارـ هایش محسوب میشونـد. پسرش، کریستوفر گیبنز (kristofər؛ ۱۶۱۵–۷۶) نیـز ارگنواز وستمینستر ابی بود.

گیبنز، کریستوفر: ← گیبنز، اورلندو.

گیبنز[1]**، گرینلینگ** (grinling gibənz)، ۱۶۴۸–۱۷۲۱، چـوبتـراش و مجسمـه‌ساز انگـلیسی؛ مت روتـردام. در زمان سلطنت چارلز II و جـورج I چوبتراش دربار بود. سر کریستوفر رن از استادی او در تـزیین معماری استفاده کـرد. آثـار کندهـ کاریش در کتابخانـه‌ی تـرینیتی کـالج کیمبریـج، بلیندهایم، کاخ وایتـهال، وغیـره موجـود است. مجسمه‌ی مفرغی جیمز II در جلو گالری ملی لندن از ساخته‌های او است.

گیبنز، ویلیام: ← گیبنز، اورلندو.

گیبون[2] (gibon)، کوچکترین بوزینه‌های آدم‌نما (*Hylobates* و *Symphalanga*)، که در جنوب شرقی آسیا و هند شرقی یافت میشود. گیبونها اندامی بـاریک و بـازوهـای بسیار دراز دارنـد، و میتوانند بـا مهارت و سرعت از درختـی بـه درخت دیگر بروند و بـر روی زمیـن غالباً راست حرکت کنند. عموماً به حالت گروههای خانوادگی زندگـی کرده و یک‌زنه‌اند.



گیپوثکوا[3] (giputkoa)، یکی از سه ایالت (جمع ۴۵۵٬۰۰۰) باسک (← باسک، ایالات)، اسپـانیـا. منطقه‌ای است کوهستانی، دارای دره‌هـای عمیق. پرورش گاو در آن اهمیت فراوان یـافته، و انرژی برقابی کارخانه‌های فراوان‌ـکاغذسازی، منـسوجات، و غیره‌ـدر آن به کار انداخته است.

گیتار[4] (gitār، فنـ)، یکی از سازهـای زهی، که تاریخچه‌ای طولانی دارد، و اساساً بـه توسط اعراب به اسپانیا و از آنجا به اروپا وارد شده است.

در قرن ۱۲م در اسپانیا گیتار عربی و گیتار لاتینی وجود داشته است؛ گیتار عربی در تحولی که کـرد نـام ماندورا یـا ماندولا یـافت. تعداد سیمهای گیتار متغیر بود، اما وقتی که تعداد ایـن سیمها بـه پنج رسید، و ثابت ماند، گیتار نـام گیتار اسپانیول یافت [اسپانیائی، گیتارا اسپانیولا]. بعدها یک سیم ششم به گیتار افـزوده شد، و سپس سیمهای مضاعف جـای سیمهای ساده را گرفت. اولین کتاب گیتار امضای خوان کـارلوس آمات[5] (xuān kārlos āmāt) را دارد.

در قـرن ۱۷م بـایـد از کـتاب لوئیس د بریثنیو[6] (luis de briţenyo) و کتاب گاسپار سانس[7] (gāspār sāns) در این باره یاد کرد. در قرن ۱۸م گیتار به دربار شاه اسپانیا راه یافت. در قرن ۱۹م در اسپانیا گیتارنوازان معروفی پیدا شدنـد، از جمله فرناندو

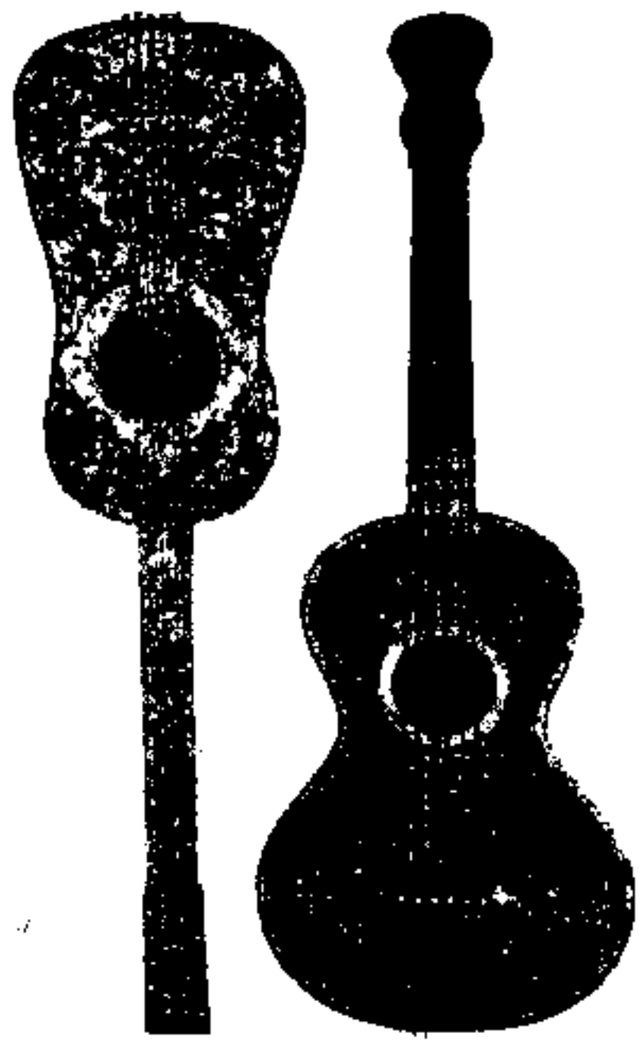

سور[8] (sor)، خوئرتاس[9] (xuertās)، و فرانسیسکو تارگا[10] (frāntisko tārregā).

گیتارهای امروزی از ۴ تا ۷ سیم ساده یا مضاعف دارند، که با انگشتان نواخته میشود. از انواع آنها یکی **گیتار هاوائی** و دیگری **گیتار برقی** است.

گیتارا اسپانیولا: ← گیتار.

گیتار اسپانیول: ← گیتار.

گیتار برقی: ← گیتار.

گیتار عربی: ← گیتار.

گیتار لاتینی: ← گیتار.

گیتار هاوائی: ← گیتار.

گیتری[11]**، ساشا** (sāšā gitri)، ۱۸۸۵–۱۹۵۷، هنرـ پیشه و نمایشنامه‌نویس فرانسوی، پسر ل. ژ. گیتری. از ۲۱سالگـی برای تئاتر نمایشنامـه مینوشت. وی علاوه بر ایفای نقش در نمایشنامه‌هائی که خود نوشته بود، در فیلمهای سینمائی نیز کـارگردانی و بازی میکـرد. از آن جملـه میتـوان داستان یک حقه‌باز (۱۹۳۷) و مرواریدهای تاج (۱۹۳۸) را نام برد. در ۱۹۴۵ به جرم همکاری با نازیها دستگیر، ولی در ۱۹۴۶ آزاد شد. نمایشنامه‌هـای قوی و طنزآلودش مشتمل بـر تونو (۱۹۰۵)، دبورو (۱۹۱۸)، زان دو لا فونتن (۱۹۲۲)، موتـارت (۱۹۲۵)، و غیره است.

گیتری[11]**، لوسین ژرمن** (lusian jerman gitri)، ۱۸۶۰–۱۹۲۵، هنرپیشه‌ی فرانسوی، مت پاریس. به عنوان هنرپیشه‌ای باقدرت و توانا جانشین ب. کوکلن شد. در ۱۸۷۸، پس از اتمام تحصیلاتش در کنسرـ واتوار پاریس، اولین نقش خود را در لادام او کاملیا بـه عهده گرفت. مدت ۹ سال در تئاتر سن پطرزـ بورگ بازی کرد. در ۱۹۰۲–۹ به عنوان هنرپیشه‌ی ممتاز، کارگردان، و مدیر تئاتر شهرت زیادی کسب کـرد. پس از مرگ کوکلن، نقش مقابل س. برنار را در نمایشنامه‌ی شانـشکلِر اثر ا. روستان به عهده گرفت. پس از آن نیـز نقشهای فراوانی ایفا کرد. س. گیتری پسرش بود.

گیتس[12]**، سر تامس** (sər tāməs geyts*)، نق ۱۵۸۵–۱۶۲۱، حاکم مستعمراتی ویرجینیا (۱۶۱۱–۱۴) بـه خاطر خدماتی که در زیـر فرمان رابرت دورو (دومیـن) ارل آو اسکس در لشکرکشی بـه کادیث، اسپانیا، انجام داد (۱۵۹۶) لقب سر یافت. گیتس کـه در لشکرکشی (۱۵۸۵–۸۶) زیر فرمان سر فـرانسیس دریک بـرای پس گرفتـن نخستین مستعمره‌ی سر والتـر رالی در جزیـره‌ی رولنوک شرکت داشت، اولین کسی بود که در منشور اصلی (۱۶۰۶) کمپانی لندن کـه مستعمره‌ی ویرجینیا را تأسیس کرد، صاحب امتیاز شد. در ۱۶۰۹ با ۹ کشتی و ۵۰۰ مستعمره‌گر بـه عنوان معاون فرماندار عازم این مستعمره شد. بعضی از کشتیها در برمودا شکسته شد و مستعمره‌گـران ناچار ۱۰ مـاه در جزیـره‌ی برمودا توقف کردنـد و فقط ۱۰٪ آنـان از زمستان سخت و گـرسنگـی جـان بـه در بردنـد. گیتس و مستعمره‌گران خیال بازگشت به انگلستان را داشتند که ← بارون د لا ور فرماندار ویرجینیا بـه یـاری ایشان شتافت و بـه فرمان او در جیمزتاون سکونت گزیدنـد. کمی بعد گیتس به انگلستان رفت و سال دیگر همراه بـا ۳۰۰ مستعمره‌گر جدیـد و تعدادی گاو و خوک باز گشت و، چون د لا ور استعفا کرده بود، جانشین او شد و تا ۱۶۱۴ در ویرجینیا ماند. سپس به انگلستان باز گشت و قصد داشت مستعمرهـ گران تـازه‌ای را بـه ویرجینیا ببرد، ولی نقشه‌اش عملی نشد.

گیتس[12]**، هوریشیو** (horeyšio geyts)، ۱۷۲۷–۱۸۰۶، ژنرال انقلابی امریکا؛ مت انگلستان. در ← جنگهای فرانسه و هندیشمردگان و در لشکرکشی به مارتینیک شرکت داشت. سپس از خدمت در ارتش استعفا کـرد و بـه امریکا باز گشت (۱۷۷۲) و در جائـی کـه اکنون ویرجینیای غـربی نامیده میشود ماندگار شد. در آغاز انقلاب امریکا به میهنپرستان پیـوست و بـه عنوان ژنـرال در تـربیت سپاهیـان امریکائـی خـارج بسمن نقش مهمی داشت. در ← پیکار سرتوگا (۱۷۷۷) فرماندهی با او بود و به علت پیروزیهایش عنوان قهرمان ملی پیدا کرد و ریاست کل اداره‌ی جنگ به او واگـذار شد. در آن زمان گیتس رقیب سرسختی بـرای جورج واشینگتن بـه شمار میرفت، و توطئه‌ای کـه برای رساندن وی به فرماندهی کل قوا به جای واشینگتن چیده شد بـه نتیجه نـرسید. در پیکـار کارولینا شکست خـورد (۱۷۸۰) و مـورد بیمهری قـرار گرفت. در ۱۷۹۰ بردگان خود را آزاد کرد و باقی عمر در نیو یورک ساکن شد.

گیتسکل[13]**، هیو تاد نیلر** (hiu tād neylər geyts-kel)، ۱۹۰۶–۶۳، رجل سیاسی انگلیسی و رهبـر حزب کارگر (۱۹۵۵–۶۳). در آغاز جنگ II استاد اقتصاد دانشگـاه لندن بـود و در زمـان جنگ در وزارتخانه‌ی جدیـد رفاه اقتصادی به خدمت مشغول شد. در ۱۹۴۵ نماینده‌ی پارلمنت، و در ۱۹۴۷ وزیر سوخت و نیرو، و در ۱۹۵۰ وزیـر دارائی شد. در ۱۹۵۵ به جای کلمنت اتلی به رهبری حزب کارگر انتخاب شد، و پس از سال ۱۹۵۹ سیاست تند حزب کارگر را تعدیل کرد.

گیتسهد[14] (geytshed)، شهر [← کونتی بارو] (جم

---

(۱)Gibbons (۲)gibbon (۳)Guipuzcoa (۴)guitare (۵)Amat (۶)Briceño (۷)Sanz (۸)Sor (۹)Huertas (۱۰)Tárrega (۱۱)Guitry (۱۲)Gates (۱۳)Gaitskell (۱۴)Gateshead

۱۰۳°۳۳۲)، دارم، انگلستان، بر رود تاین، مقابل نیوکاسل. دارای کارخانه‌های لوکوموتیوسازی و کارگاههای تعمیر راه آهن و کشتیسازی است. مصنوعاتش شیشه، کالاهای آهنی، کابل، و مواد شیمیائی است. نزدیک آن معادن زغال و سنگ سمباده وجود دارد.

گیته‌گووینده (gita.govinda)، منظومه‌ای غنائی در باره‌ی اوایل زندگی کریشنا، که گووینده [= بچه‌چوپان] بود. به صورتی عرفانی عشق کریشنا و رادها را بیان میکند و اسلوب و آهنگ بسیار زیبا دارد. به زبانهای انگلیسی و لاتینی ترجمه شده است.

گیتی‌گشا، تاریخ: ← تاریخ گیتی‌گشا.

گیج[1]**، تامس** (tāmas gey)، ۱۷۲۱–۸۷، ژنرال انگلیسی و حاکم مستعمراتی در امریکا. در ۱۷۵۴ برای خدمت در زیر فرمان ژنرال بردک[2] (bredək؛ ۱۶۹۵–۱۷۵۵) به امریکا رفت، در لشکرکشی ابرکرامبی (۱۷۵۸) از افسران او بود. هنگام فتح کانادا در لشکرکشی ج. امرست (۱۷۶۰) سرتیپ، و در ۱۷۶۱ سرلشکر شد و سپس، به جای امرست، به فرماندهی کل نیروهای انگلستان در امریکا ارتقا یافت (۱۷۶۳–۷۳)، در سال ۱۷۷۴ به فرمانداری ماساچوست منصوب شد. در ۱۷۷۵ سربازان انگلیسی را برای تسخیر انبارهای نظامی کانکرد روانه کرد، و سربازان بومی در مقابل آنان مقاومت ورزیدند. با نبردهای لکسینگتن و کانکرد انقلاب امریکا آغاز شد. در ۱۷۷۵ استعفا کرد و به عنوان آخرین فرمانروای سلطنتی ماساچوست را ترک گفت.

گیجگاه، جمجمه؛ ← سر.

گیخاتو خان (gayxātu xān)، فت ۶۹۴ هق، پنجمین پادشاه (۶۹۰–۶۹۴ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان؛ کوچکترین پسران اباقا خان. گیخاتو چندی بعد از وفات برادرش، ارغون، به مسند ایلخانی نشست (۲۳ رجب ۶۹۰ هق). وزارت خود را به صدر جهان زنجانی سپرد، و خود به عشرت و طرب پرداخت. بوالهوسی و شهوترانی و ولخرجی او سبب شد که خزانه خالی شود، و ناچار، به تدبیر صدر جهان، به ترویج چاو پرداخت. امّا آن پول کاغذی مورد قبول عامه واقع نشد و ناچار متروک شد. گیخاتو مورد نفرت ارکان دولت خویش شد، و بایدو خان، نواده‌ی هولاکو، که در مستی مورد اهانت و تحقیر او واقع شده بود، بر وی بشورید، و از بغداد به جانب او تاخت. گیخاتو در همدان شکست خورد (۳ جمادی الاول ۶۹۴ هق)، و سه روز بعد دستگیر شد و به قتل رسید. پادشاه خاتون زوجه‌اش بود. بعد ازو بایدو خان به سلطنت نشست، ولی بعد از ۶ ماه مغلوب غازان خان شد.

گی د/آرتسو: ← گویدو د/آرتسو.

گی دو شولیاک: ← شولیاک، گی دو.

گی دو لوزینیان[3] (gi dë lüzinyan)، ؟۱۱۲۹–۹۴، شاه (۱۱۸۶–۹۲) اورشلیم و شاه (۱۱۹۲–۹۴) قبرس. در سال ۱۱۸۰ با سیبیل (sibil)، دختر آمالریک I، ازدواج کرد. چون شمّ سیاسی نداشت، در ۱۱۸۶ بودوئن IV، برادر زنش، او را از جانشینی در سلطنت اورشلیم خلع کرد و خواهرزاده‌ی خود، بودوئن V (در مقاله‌ی بودوئن IV برادرزاده نوشته شده، که باید بدین طریق اصلاح شود)، را شاه اورشلیم کرد. در همان سال بودوئن V، پس از چند ماه سلطنت در گذشت. سیبیل به عنوان ملکه‌ی اورشلیم تاجگذاری کرد، و شوهرش گی در سلطنت با وی شریک شد. گی در جنگ با صلاح‌الدین ایوبی شکست خورد و دستگیر شد، و در ۱۱۸۷ اورشلیم به تصرف صلاح‌الدین در آمد. در ۱۱۸۸ گی آزاد شد، و از دعاوی خود نسبت به سلطنت اورشلیم چشم پوشید، و کونراد به جای وی به سلطنت نشست (۱۱۹۲). ریچارد I، که از گی طرفداری میکرد عاقبت کونراد را به سلطنت اورشلیم شناخت، و در عوض سلطنت قبرس را به گی واگذار کرد (۱۱۹۲).

گیدیونها: ← کتاب مقدس، انجمنهای.

گیرس[4]**، نیکولای کارلوویچ** (nikolāy kārlovic giers)، ۱۸۲۰–۹۵، از رجال روسیه. در ۱۸۷۵ به معاونت وزارت امور خارجه منصوب شد، و در ۱۸۸۲ جانشین گارچاکوف در وزارت شد، و در دوران سلطنت آلکساندر III در این مقام ماند، و در پیش بردن سیاست صلحجویانه‌ی وی کوشید. چون از طرح اتحاد محرمانه با آلمان طرفی نبست (← اتحادیه‌ی سه امپراطور)، ناچار در ۱۸۹۲ طرح اتحاد با فرانسه را ریخت، که منشأ اتفاق مثلث شد.

گیرش[5]، عمل آتش زدن یا آتش گرفتن یک چیز سوزنده. با ازدیاد دمای عامل سوزنده احتراق آغاز میشود و به دمای گیرش میرسد. به صورت خاص گیرش به معنای فرایند یا وسایل مشتعل شدن مخلوط قابل تراک در ماشینهای درونسوز به وسیله‌ی جرقه‌ی برق است، که دستگاهی به نام دلکو، با قطع و وصل جریان برق در شمعهای موتور، آن را تولید و بدین ترتیب انفجار را در سیلندرها تنظیم میکند.

گیرشمن[6]**، رومن** (roman girŝman)، ۱۸۹۵–، باستانشناس فرانسوی، رئیس هیئت اعزامی باستانشناسی فرانسوی در ایران، مقارکوف، روسیه. چند سال در کاوشهای مختلف باستانشناسی ایران نظارت داشته است: تپه‌های سیلک (با ژ. کونتنو)، شاپور کازرون (۱۹۴۰–۴۱)، و شوش (از ۱۹۴۶). در ۱۹۴۱ رئیس هیئت اعزامی باستانشناسی فرانسه به افغانستان بود و کاوشهائی در آنجا صورت داد. در مسجد سلیمان، چغازنبیل، و غاری در بختیاری نیز حفاری کرده. کتاب ایران از آغاز تا اسلام او به فارسی ترجمه شده است (۱۳۳۶ هش). در ۱۹۶۵ به عضویت آکادمی کتیبه‌ها انتخاب شد.

گیرلاندایو[7]**، دومنیکو** (domeniko girlandā-yo)، ۱۴۴۹–۹۴، نقاش فلورانسی، که اسم اصلیش **دومنیکو دی تومازو بیگوردی**[8] (di tommāzo bigordi) بود. پدرش، تومازو بیگوردی زرگر بود. دومنیکو به عنوان یک نقاش فرسکو در رواج و توسعه‌ی این هنر کوشش بسیار کرد. فرسکوهای اولیه‌اش، مانند قدیس هیرونیموس و آخرین شام از پیش رفته‌اند. در ۱۴۸۱ پاپ سیکستوس IV او و بوتیچلی را، برای تزیین ← نمازخانه‌ی سیستین به رم فرا خواندند. هماهنگی اجزاء، ظرافت، و زیبائی فرسکوهائی که برای این نمازخانه ساخت ارزش هنری وی را بخوبی آشکار میسازند، و همگی از واقع‌گرایی، رنگ، و تکنیک قابل ملاحظه‌ای برخوردارند. در ۱۴۹۰ فرسکوهای جایگاه همسرایان کلیسای سانتا ماریا نوولّا در فلورانس را، که شامل تعداد زیادی صورت مردان و زنان مشهور در لباس مخصوص آن زمان بود، به پایان رسانید. وی دستیاران فراوانی، از جمله میکلانژ داشت، و تأثیر زیادی بر آنان گذاشت. از جمله‌ی آثارش میتوان مریم عذرا در شکوه و جلال، ملاقات، ستایش مجوسان، مسیح در شکوه و جلال، و قدیس دومینیک را نام برد.

گیرلاندایو[9]**، ریدولفو** (ridolfo girlandāyo)، ۱۴۸۳–۱۵۶۱، نقاش فلورانسی، پسر د. گیرلاندایو. بشدت تحت تأثیر لئوناردو دا وینچی و رافائل بود که هنرش را میستودند، و او را بر آن داشتند تا به رم برود. به عنوان یک نقاش مذهبی معروفیت دارد. از میان آثار متعددش میتوان تاجگذاری مریم عذرا (موزه‌ی لوور) و صورت یک خانم (گالری پیتی) را نام برد.

گیرنده: ← رادیو، قسمت II.

گیروانکه (girvānke)، وزنی معادل یک فونت. این کلمه بدین صورت در زبان روسی نیست و محتمل است کلمه‌ی گیرکا که در روسی به معنی وزنه‌ی کوچک است تحریف پیدا کرده و به این صورت وارد زبان فارسی شده باشد. سابقاً بسته‌های چای را که از روسیه، و به وزن یک فونت، به ایران وارد میکردند یک گیروانکه چای میگفتند. در بعضی از شهرستانهای شمالی هنوز این اصطلاح رایج است.

گیز[10] (giz)، خاندان اشرافی فرانسوی، و شاخه‌ای از خاندان لورن. نام این خاندان از شهر گیز است که بر اثر ازدواج به دوک دو لورن داده شد (۱۳۳۳). در ۱۴۴۳ کنت‌نشین شد. تا ۱۶۸۸ در شاخه‌ی کهتر خاندان لورن باقی ماند، و سپس بر اثر ازدواج به خاندان کنده، و در ۱۸۳۲ به خاندان اورلئان انتقال یافت. برای اعضای معروف خاندان گیز به مقالات آتیه رجوع شود.

گیز[10]**، (اولین) دوک دو** (dük dë giz*). لقب **کلود دو لورن** (klod dë loren)، ۱۴۹۶–۱۵۵۰، اولین عضو خاندان گیز، که به توسط فرانسوای I دوک شد. پسر رنه‌ی II دو لورن (فت ۱۵۰۸) بود، که کنت‌نشین گیز را از دختر عمش شارلوت د/آرمانیاک[11] (šārlot dārmānyāk) به ارث برد. در ۱۵۰۶ به تابعیت فرانسه در آمد و اولین دوک دو گیز شد (۱۵۲۸). با دسیسه‌های برادرش ژان، ملقب به کاردینال دو لورن، درگیر بود (۱۴۹۸–۱۵۵۰).

گیز[12]**، (پنجمین) دوک دو، لقب هانری دو لورن** (hānri dë loren)، ۱۶۱۴–۶۴، از اعضای خاندان گیز، (پنجمین) دوک دو گیز (۱۶۴۰–۶۴). در ۱۶۴۱ بر ضد ریشلیو توطئه کرد. در ۱۶۴۷–۴۸ و ۱۶۵۴ در ناپل علیه اسپانیا جنگید.

گیز[12]**، (دومین) دوک دو، لقب فرانسوا دو لورن** (frānsuā dë loren)، ۱۵۱۹–۶۳، از اعضای خاندان گیز، دوک (۱۵۵۰–۶۳)، پسر اولین دوک دو گیز. در بولونی (۱۵۴۵)، اسکاتلند (۱۵۴۸)، و خصوصاً در مس که در آنجا موفق به تصرف شهر شد و با موفقیت در مقابل شارل کن مقاومت کرد (۱۵۵۲)، از خود لیاقت نشان داد. در ۱۵۵۶ فرماندهی سپاهیانی را بر عهده داشت که به کومک

---

(1)Gage (2)Braddock (3)Gui (Guy) de Lusignan (4)Giers (5)ignition (6)Ghirshman (7)Ghirlandaio; Ghirlandajo (8)Bigordi (9)Ghirlandaio; Ghirlandajo (10)Guise (11)Armagnac (12)Guise

پاپ پاولوس III فرستاده شده بود، و حتی به فکر به دست آوردن سلطنت افتاد. در ۱۵۵۷ به فرانسه باز گشت، و موفق به نجات پاریس از هجوم انگلیسها شد؛ در ۱۵۵۸ کالـه را از انگلیـسها بـاز گرفت، امـا بـه پیمـان کاتوکامبرزی عملیـاتش را متوقف کرد. نفوذ وی بـر فرانسوای II بـه اندازه‌ای زیاد بـود که، بـه اتفاق برادرش سه شارل دو گیز، عملا فرمانروای واقعی فـرانسه بودند. رهبـر کاتولیکها بـود، و بـا بـه سلطنت رسیدن شارل IX، سیاست خشونت‌آمیزش نسبت به پروتستانها موجب شد که بـه مخالفت با کاتـرین دو مدیسی بر خیزد. همین مخالفت جنگهای مذهبی را بـر انگیخت. در روان فاتح شد، پرنس دو کنده را در درو[1] (dreē) شکست داد، و در ۱۵۶۳ اورلئان را محاصره کرد، اما در مقابـل همین شهر بـه دست یکی از پروتستانها بـه قتل رسید.

گیز[2]، (سومین) **دوک دو** (dük dë giz*)، لقب **هانری I دو لورن** (hānri-dë loren)، معروف به **بالافره** (bālāfre)، ۱۵۵۰–۸۸، از اعضای خاندان گیز، دوک (۱۵۶۳–۸۸)، پسر فرانسوا دو لورن، ملقب بـه (دومیـن) دوک. چـون بـا سیاست ضـد اسپانیائی شارل IX مخالف بود به کاترین دو مدیسی نزدیک شد، و به خیال قتل گ. دو کولینی افتاد، و شکست در این سوء قصد تا حدی موجب سن‌بارتلمی شد. در مبارزه‌ی علیـه هوگنوهـا نقش اول را داشت، و زخمی که در ۱۵۷۵ بر چهره بر داشت موجب شد کـه به وی لقب بالافره [= دارای اثر زخم] دهند. در پاریس محبوبیت فراوان یافت؛ پس از وقایع سن‌بارتلمی، جنگ مذهبی تبدیل شد به جنگ سیاسی برای به دست آوردن قدرت. پس از فتحی که در ۱۵۸۷ در اوئو[3] (ono) نصیبش شد به فکر افتاد که تاج و تخت هانری III را تصاحب کند، و به همین جهت هانـری III ورود وی را به پایتخت ممنوع کرد. اما وی اعتنائی به این دستور نکرد، و با استقبال گرم مردم پاریس رو به رو شد، که بر علیه شاه شوریدند (۱۵۸۸). شاه با او از در صلح در آمد، مقام ژنرالی به وی داد، و او را به اتا ژنرو در بلوا دعوت کرد، ولی در همان جا وی را به قتل رساند.

گیز[4]، **شارل دو** (šārl dë giz)، ملقب به **کاردینال دو لورن** (kārdināl dë loren)، ح ۱۵۲۵–۷۴، از اعضای خانـدان گیز، برادر فـرانسوا دو لورن، ملقب بـه (دومیـن) دوک دو گیـز. نخست‌کشیش، دیپلومات، و سیاستمدار بود؛ در ۱۵۳۸ اسقف اعظم رنس، و در ۱۵۴۷ کـاردینال شد؛ وزیـر دارائـی فرانسوای II و شارل IX بود. با برادرش، فرانسوا دو لورن، همراه کاتولیکها علیه هوگنوها بودند.

گیز[4]، **کاردینال دو** (kārdināl dë giz)، لقب **لوئی دو لورن** (lui dë loren)، ۱۵۵۵–۸۸، از اعضای خانـدان گیز، بـرادر هانری دو لـورن، ملقب به سومین دوک دو گیز. در مبارزات مذهبی همراه با برادرش بود، و همزمان با وی در بلوا به قتل رسید.

گیزو[5]، **فرانسوا** (frānsuā gizo)، ۱۷۸۷–۱۸۷۴، سیـاستمـدار و مـورخ فـرانسوی و استاد دانشگاه پـاریس. مجالس درپش مـرکـز مخالفت با بازگشت خاندان بوربون بـود. دوستی وی بـا سلطنت‌طلبان معتدل او را به خدمات سیاسی کوچک کشانید. به عنوان نماینـده‌ی مخالفـان وارد انقلاب ژوییه، و از رهبران فکری سلطنت لوئی فیلیپ شد. در مقـام (۱۸۳۲–۳۷) وزارت آمـوزش و پـرورش فـرانسه نظام جدیدی بـرای تعلیمات ابتدائی بـرقرار کرد (۱۸۳۳). در ۱۸۴۷ نخست‌وزیر شد. رهبـری وی سبب استقرار حکومت بود، ولی محافظه‌کاری او، کـه نمیخواست در وضع موجـود تغییـر دهـد، در انقلاب فوریه موجب برکناری وی شد. آثارش عبارتند از تـاریخ انقـلاب انگلستان (۶ جلـد، ۱۸۲۶–۵۶)، یادداشتهائی به عنوان تاریخ زمان من (۸ جلد، ۱۸۵۸–۶۷)، و کتاب عالی تاریخ عمـومی تمدن در اروپای جدید (۶ جلد، ۱۸۲۹–۳۲)، کتاب اخیر که ناتمام مانده عمدتاً بـه تمدن فرانسه تـا قرن ۱۴م تخصیص داده شده است.

گیسار: ← حصار، ناحیه‌ای در روسیه.

گیسکار، فرمانروایان نورمان در سیسیل؛ ← روبر گیـسکار و روژه‌ی I.

گیسکان (giskān)، دهستان (جم ۳٬۶۸۲ سث ۱۳۴۵ هش)، ل بخش حومه‌ی شهرستان بافت (بخش سابق)، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۸ آبادی. در دامنه‌ی کـوه شاه واقـع شده، و سردسیر است. محصـولش غلات و حبوبات است.

گیسکان (gisakān)، دهستـان (جـم ۱٬۹۹۵ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش برازجان، شهـرستان دشتستان (در جلد اول این دایرةالمعارف به صورت دشتی و دشتستان نوشته شده است)، فرمانداری کل بنادر و جزایـر خلیج فارس؛ دارای ۹ آبادی. کـوهستانی است. محصولاتش غـلات، خرما، و مرکبات است. مرکزش، باغ‌تاج (bāq.tāj؛ جم ۳۷۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۱کیلومتری ش برازجان قرار دارد.

گیسلر: ← گایـلر، هاینریش.

گیسن[6] (gisen)، شهر (جم ۵۸٬۱۷۸)، هسن، آلمان غربی، در هسن علیا، بر رود لان؛ محل دانشگـاه معروف پروتستان (۱۶۰۷–۱۹۴۵). در جنگ II سخت آسیب دیـد. آکـادمی تحقیـقات پزشکـی در آنجا تأسیس شد (۱۹۴۹).

گیسوان برنیس: ← ذوالب برنیس.

گیسودراز (gisuderāz)، شهـرت **سید محمد ابن یوسف** ۷۲۱–۸۲۵ هق، صوفی و عارف قـرن ۸م و آغاز قـرن ۹م، از مشایخ بزرگ سلسله‌ی چشتیه‌ی دکن، مد دهلی. نیاکانش اصلا از مردم هرات بودند، و نسب وی بـه امام جعفر صادق ع میرسد. پـدرش سید یوسف حسینی، از مریدان شیخ نظام‌الدین اولیاء بود. مرشد معنوی او شیخ نصیرالدیـن چراغ دهلی بود، که گیسودراز سالیانی چند خدمت او کرد، و جانشین و خلیفه‌ی او نیز شد. عنوان گیسودراز را هم، بنا بر بعضی روایات، شیخ نصیرالدین به وی داده است. هنگامی که امیر تیمور متوجه هند شد، گـیسودراز دهـلی را تـرک گفت، و چنـدی در گوالیار توقف کرد، و بعد به گجرات رفت، و سپس به گلبرگه شتافت و در همان جا توقف اختیار کرد. وی مورد توجه فیروز شاه بهمنی و احمد شاه بهمنی بود، و پس از وفات او در گلبرگه، احمد شاه بنائی مجلل بر سر گور وی بنا کرد. "درگاه" (آستانه‌ی) گیسودراز امروز دارای تأسیسات گوناگون از قبیل دار النشر، مجله‌ی ماهانه، کتابخانه، و چند مدرسه است، که یکی از آنها ویژه‌ی دختران است.

گیسودراز در تصوف دارای مشربی خاص بوده، و هم عین‌القضاة همدانـی و هم ابن العربی را مورد انتقاد قرار داده است. بر روی هم، وی نویسنده‌ای بارز و دانشمندی عمیق بود، و در زمینه‌های مختلف قرآن، حدیث، فقه، و تصوف تبحر داشته، و زبان‌های عربی، فارسی، سانسکریت، و هندی را نیک میدانسته است. وی اصول تصوف چشتیه را تفسیر و شرح کرده و مجموعه‌ی بزرگی از رسالات و کتب به یادگار گذاشته؛ تعداد تألیفات او را با سالهای عمرش برابر نوشته‌اند. از جمله‌ی آثار اوست: تفسیر قرآن؛ شرح مشارق الانوار؛ ترجمه‌ی فـارسی مشارق؛ شرح الفقه الاکبر؛ معارف (شرح عربی عوارف المعارف سهروردی)؛ شرح عوارف المعارف (بـه فـارسی)؛ شرح تعرف؛ شرح آداب المریدیـن؛ ترجمه‌ی فارسی آداب المریدین؛ شرح تمهیدات عین‌القضاة همدانـی؛ شرح رسالـه‌ی قشیریه (بـه فارسی و عربـی)؛ حظایر القدس یـا عشق‌نامه؛ مکتوبات. آثار دیگـری نیـز بـه وی منسوب است. بیشتر آثارش چاپ شده و اغلب آنها بـه اردو نیـز ترجمه شده است. گیسودراز شعر نیـز میسروده و آثار منظومی از وی باقی است.

گیسودراز، صفت گرشاسب.

گیسیر[7] (geysir)، چشمه‌ی آب گرم، یخ ایسلند، غ ریکیاویک. فوران آب آن (به فاصله‌ی چند هفته یک بار) ح ۲۰ دقیقه طول میکشد. حد اکثر ارتفاع فواره‌ی آب ۶۱ متر، و حد اکثر دمای آن ح ۸۰° است. در اطراف آن چند چشمه‌ی آب گرم هست. نامهای خارجی آبفشان (ژیزر؛ گایزر) از آن گرفته شده است.

گیسینگ[8]، **جورج** (jorj gising)، ۱۸۵۷–۱۹۰۳، داستانـنویس انگلیسی. بر آتیه‌ی امیدبخش ادبی او، با اخراج پرسی و صدایش از کالج اوونز (ovenz) منچستر، پرده‌ای کشیده شد، و در پی آن سالهایی را با رنج و فقر گذرانـد. در ۱۸۷۶–۷۷ از کشمة دیـدن کرد و چند داستان کوچک بـرای تریبون شیکاگـو نوشت کـه در واقع انعکاسی از سختیهای زنـدگی خـود او بـود. در کـتاب کوچه‌ی جان‌به‌لب‌رسیدگان از گرسنگی (۱۸۹۱) که معروفترین کتاب او است، از گرفتاریهای هنرمند فقرزده‌ای سخن گفته است که در جهانی بیگانه زندگی میکند. در داستان‌های کنار دریای ایونی (۱۹۰۱) و نامه‌های خصوصی هنری رایکرافت (۱۹۰۳) که تا حدی زندگینامه‌ی خود او است، عشق خود را به کتاب و گذشته بیان کرده.

گیشا[9] (geyšā)، زن مهماندار حرفه‌ای ژاپنی، ماهر در رقص و حاضرجوابی. وضع اجتماعی متغیر دارد؛ ممکن است عفیف باشد یا تا حد فحشاء پیش برود. برخی از آنها زندگـی پرتجمل دارند و در سیاست دولت صاحب نفوذند. گیشا ممکن است ازدواج کند، ولی همیشه لکه‌ی بدنامی با وی همراه است.

گیفان (gifān)، دهستان (جم ۴٬۴۲۴ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهـرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۵ آبادی. کوهستانی است. در کنار مرز ایران و شوروی قرار دارد. تا سال ۱۳۲۹ هش جزء بخش باجگیران، از شهرستان قوچان بود، سپس از آن منتزع و جزء شهـرستان بجنورد شد. مـرکـزش، **گیفان** (جم ۸۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۸۵کیلومتری ل‌ش بجنورد واقع است.

---

(۱)Dreux (۲)Guise (۳)Auneau (۴)Guise (۵)Guizot (۶)Giessen (۷)Geysir (۸)Gissing (۹)geisha

گیل[1]**، اریک** (erik gil)، ۱۸۸۲–۱۹۴۰، حکاک، مجسمه‌ساز، و نویسنده‌ی انگلیسی، عضو آکادمی سلطنتی و انجمن سلطنتی مجسمه‌سازان انگلیسی، مت برایتن. ابتدا حکاکی میکرد. در سال ۱۹۱۰، مجسمه‌ی مریم و کودک را ساخت. در ۱۹۱۱ اولین نمایشگاهش را در لندن تشکیل داد، و در نتیجه به عنوان یک مجسمه‌ساز معرفی شد. از مجسمه‌های دیگرش میتوان انسان(گالری تیت) و مجموعه‌ی سلیبها (کلیسای جامع وستمینستر) را نام برد. کتابهای مقاله‌ای در فن چاپ سربی (۱۹۳۱)، لباسها (۱۹۳۴)، پول و اخلاق (۱۹۳۴)، کار و فرافت (۱۹۳۵)، و کار و دارایی (۱۹۳۷) از نوشته‌های او است.

گیل[1]**، سر دیوید** (sar deyvid gil*)، ۱۸۴۳–۱۹۱۴، منجم اسکاتلندی، منجم پادشاهی در دماغه‌ی امیدنیک (۱۸۷۹–۱۹۰۷)، از پیشقدمان استفاده‌ی از عکاسی برای تهیه‌ی فهرست ستارگان.

گیلارد، ده، ← جیلارد.

گیلاس، درخت (*Prunus cerasus*) و میوه‌ی آن که شیرین و به رنگهای زرد، نارنجی، یا عنابی تیره است. درخت را کراث (karās) نیز گویند.

گیلان (gilān)، در مآخذ اسلامی **جیل** (jil) یا **جیلان**، اوستائی **ورن** (varena)، ولایت و ناحیه‌ی تاریخی در اطراف دلتای سفیدرود، ج دریای خزر و ل سلسله‌جبال البرز. اشتقاق گیلان (سرزمین "گیل"ها) از گل، که به مناسبت مردابها و گلزارهای آن، ریشه‌ی عامیانه دارد.

I ـ سیمای طبیعی گیلان. وجود سلسله‌جبال البرز در ج و ← دریای خزر در ل آن از سیماهای ویژه‌ی این ناحیه است که با سایر نقاط ایران کاملا متفاوت است، و این تفاوت از لحاظ محصولات و مناظر و شرایط اقلیمی کاملا به چشم میخورد. کوههای جنوبی گیلان (سلسله‌جبال البرز)، که آنها را به هلالی تشبیه کرده‌اند، مانند حصاری عظیم این ناحیه را در بر گرفته است. این حصار، گذشته از اینکه سدی در مقابل مهاجمان بود، مانع حرکت ابرهای دریای خزر به سوی فلات ایران میشود؛ و این ابرها ناگزیر در باریکه‌ای که حالیه گیلان و مازندران نامیده میشود، میبارند، و بدین سبب این ناحیه همیشه سرسبز و مرطوب و پوشیده از جنگلهای انبوه است؛ و رودها، باتلاقها، و مردابهای فراوان در آن به وجود آمده است. دامنه‌ی کوههای البرز، در قسمتی که متوجه دریای خزر است، همه سرسبز و پوشیده از جنگلها و بیشه‌ها است، ولی طرف مقابل آن خشک و سوزان است. میزان بارش در این ناحیه به ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ ملم میرسد، و رطوبت هوا گاهی واقعاً توانفرسا است. به طور کلی از هوای معتدل مدیترانه‌ای برخوردار است.

ا) کوهها. کوههای گیلان از ۲ قسمت مشخص تشکیل شده است، که سفیدرود آنها را از هم جدا میکند، کوههای شمالی یا ← کوههای طالش، و کوههای جنوبی یا سلسله‌کوه البرز. معروفترین و بلندترین قله در گیلان قله‌ی درفک (darfak)، به ارتفاع ۲۷۰۵ متر، در ج دهستان سیاهکل قرار دارد.

ب) رودها. گیلان، به مناسبت وضع جغرافیائی خاص خود، رودهای بسیار دارد که فقط در ح ۴۵ رشته از آنها وارد مرداب بندر پهلوی میشوند. مهمترین و بزرگترین رود آن سفیدرود است. بعد از سفیدرود پرآب‌ترین رود آن پلرود (polrud) یا پلرودبار است که عمدةً از ارتفاعات دیلمان (به نام چاکرود) و اشکور (به نام پلرود) سرچشمه گرفته، در محلی موسوم به سی پل دو شعبه به هم پیوسته، و پس از مشروب ساختن آبادیهای رانکوه، به دریای خزر میریزد. بعضی از رودهای مهم دیگر آن عبارتند از سامانرود، خشکرود، شلمانرود، شفارود، کرگانرود، ماسوله، و شاندرمن.

پ) جنگلها. در گیلان کوه و دشت پوشیده از جنگل است. این جنگلها از آستارا شروع شده تا آن سوی لنگرود و رودسر ممتد است، و در ح ۷۲۰٬۰۰۰ هکتار را در بر میگیرد. جنگلهای طالش، فومنات، و نواحی کوهپایه‌ی گیلان، و درفک از انبوهترین جنگلهای ایران، و بزرگترین سرمایه‌ی این ناحیه به شمار میروند.

ت) گیاه و زیا. گیاه گیلان متنوع و مشتمل است بر شمشاد، نارون، آزاد، توسکا، سپیدار، بید، گردو، ازگیل، زیتون، سیب و گلابی جنگلی، انار، به، و غیره. در جنگلهای گیلان حیواناتی از قبیل ببر، پلنگ، کفتار، شغال، خرس، گوزن، و اقسام طیور پیدا میشود.

II ـ محصولات، کارخانه‌ها، و صنایع دستی. مهمترین محصولات گیلان برنج، غلات، و چای است. طبق آمار ۱۳۳۹ هش میزان محصول برنج ۳۸۸٬۷۹۸ تن، گندم ۸٬۲۲۲ تن، و چای ۲۴٬۶۸۵ تن (برگ سبز) بوده است. محصولات دیگر آن عبارتند از توتون، حبوبات، کنف، مرکبات، زیتون، انواع میوه‌ها، و عسل. از زمانهای قدیم ماهی از غذاهای اصلی مردم گیلان و از کالاهای صادراتی آن بوده است. هم اکنون شیلات در قسمت‌های مختلف آن تأسیسات ماهیگیری دارد.

تهیه‌ی زغال نیز در آن رایج است، و یکی از ارقام صادرات آن را به داخله‌ی ایران تشکیل میدهد. کارخانه‌های مهم آن عبارتند از چوببری، برنج‌پاک‌کنی، چای‌خشک‌کنی، روغنکشی(زیتون)، گونیبافی، و بعضی وسایل برقی.

در گذشته پرورش کرم ابریشم و تولید پارچه‌های ابریشمی و نیز گلدوزی در گیلان رایج بوده که اکنون در حال از بین رفتن است. دیگر صنایع آن عبارتند از سفالسازی، تهیه‌ی وسایل حصیری و اشیاء نفیس چوبی (که در این اواخر رونق کامل یافته است).

III ـ تجارت و راهها. قبل از جج I بندر پهلوی تقریباً تنها بندر تجارتی ایران بود که کالاهای صادره به روسیه و قسمتی از اروپا و نیز کالاهای وارداتی از طریق آن صورت میگرفت، و این امر موجب رونق بازرگانی و اقتصاد این ناحیه بود (نیز ← بندر پهلوی). خط کشتیرانی منظمی، بین بندر پهلوی و باکو، دایر است. راههای دریائی دیگری نیز آن را با بنادر دریای خزر مرتبط میکنند که کمتر مورد استفاده قرار میگیرند. طبق جدول نشریه وزارت راه، در گیلان ۱۱۲۶ کیلومتر راه وجود دارد، که ۳۷۳ کیلومتر آن آسفالته، ۴۵۱ کیلومتر شنی، و ۳۵۲ کیلومتر آن راههای فرعی است. گیلان به وسیله‌ی این راهها، از طریق قزوین با تهران و سایر شهرها، و از طریق راه کناره با گرگان مرتبط است. تنها راه آهن آن خطی کم‌عرض به طول ۱۲ کیلومتر بوده، که در دهه‌ی دوم قرن ۲۰م بین رشت و پیربازار ساخته شده بود که اکنون بکلی از بین رفته است.

IV ـ تاریخ گیلان. به طور کلی اسناد تاریخی مهمی در باره‌ی گیلان در ادوار باستانی در دست نیست. فقط گاهی بعضی از مورخین یونانی از آن به نام سرزمین کادوسیان نام برده‌اند.

گیلان از زمان هخامنشیان و ساسانیان تقریباً همیشه تحت حکومت امرای محلی بود. در دوره‌ی اسلامی مذهب شیعه‌ی زیدیه از طریق طبرستان و مازندران به آنجا نفوذ کرد، و باعث روی کار آمدن خاندان ناصروند شد. در این قرنها اطلاعات کمتری در باره‌ی تاریخ این ناحیه در دست است. علویان طبرستان، آل زیار، آل بویه، بنی کاکویه، و نیز سلاجقه‌ی بزرگ آن را تحت نفوذ داشتند. در ۷۰۶ هق ایلخان اجایتو موفق شد که گیلان را به تصرف خود در آورد. از ۷۶۲ هق خاندان کارکیا قدرت را در لاهیجان به دست گرفت، ولی شاه عباس I صفوی، با ضمیمه کردن گیلان به قلمرو صفویه، دست این خاندان را از آنجا کوتاه کرد (1000 هق).

ناحیه‌ی گیلان در گذشته شامل سه ولایت گیلان (جیلان)، دیلم، و طالش بود. در قرون وسطی از جانب ج‌ش تا چالوس ممتد بود. نخستین کرسی آن در این موقع دولاب (dulāb) بود، بعداً فومن و سپس لاهیجان جای آن را گرفت؛ ولی بعد از آنکه گیلان به تصرف صفویه در آمد، کرسی آن به رشت منتقل شد، که هنوز هم مرکز استان یکم است. ناحیه‌ی طالش که در ل‌غ آن قرار دارد، گاهی جزء آن محسوب میشد. پس از انعقاد ← عهدنامه‌ی گلستان و واگذاری قسمتی از طالش به روسیه، رود آستارا حد شمالی آن است. در قرون ۱۰م–۱۱م نواحی کوهستانی که در ج گیلان قرار دارد دیلم خوانده میشد، و مردمانش اغلب با ساکنین اصلی گیلان دشمنی میورزیدند. مردم ناحیه‌ی گیلان، به ویژه دیلم (مخصوصاً در قرن ۱۰م) نفوذ زیادی در تاریخ همسایگان خود، و حتی دستگاه خلافت داشتند. با وجود موانع طبیعی که گیلان را همیشه از هجوم اعراب، ترکان، و مغول حفظ کرده بود، در سال ۱۰۴۵ هق (۱۶۳۶) قزاقها رشت را غارت کردند (← س. رازین). در قرن ۱۹م گیلان ابتدا به ۴ ناحیه، و بعد به ۵ ناحیه تقسیم میشد، که عبارت بودند از رانکوه، لاهیجان، رشت، فومن، و گسگرات. ولی بومیان تنها تقسیم جغرافیائی ولایت گیلان را به ۲ ناحیه که توسط سفیدرود صورت میگیرد قبول دارند، یه‌پس و بیه‌پیش. در ۱۳۱۶ هش جمعیت آن ۴۵۰٬۰۰۰ نفر تخمین شده است. در اواخر عهد استبداد صغیر نهضت آزادیخواهان گیلان بر ضد محمد علی شاه شروع شد (← انقلاب گیلان). بین سالهای ۱۱۳۶ هق و ۱۱۴۶ هق روسها آن را در تصرف خود داشتند، ولی بعداً آنجا را ترک کردند. مقارن اواخر جج I کوچک جنگلی علم طغیان بر افراشت. سرانجام با روی کار آمدن رضا شاه کبیر فتنه‌ی گیلان پایان یافت. در جج II از ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰ هش) گیلان تحت اشغال نیروی شوروی در آمد، و بعد از پایان جنگ شوروی آنجا را تخلیه کرد (نیز ← جنگ جهانی II قسمت ۹). برای استان گیلان و اطلاعات دیگر به استان یکم و ارجاعات آن، و ارجاعات همین مقاله رجوع کنید.

---

(1)Gill

گیلان، انقلاب: ← انقلاب گیلان.
گیلان، تاریخ: ← تاریخ گیلان.
گیلان غرب (gilāne qarb)، بخش (جه، به استثنای نقاط شهری، ۲۵٬۶۱۱ نسه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان). مشتمل است بر ۶ دهستان ایوان، چله، دیره، کرف‌آور، گواور، و گیلان غرب (دهستان حومه). ۴ رشته‌کوه تقریباً موازی در جهت لغ به چش آن ممتد است، و ۳ دره‌ی حاصلخیز به وجود آورده است. رودهای کنرآور، گیلان، و رودهای محلی دیگر مشروبش میکنند. بخش دارای مراتع وسیع و متعدد است، و از این لحاظ از مراکز گله‌داری و دامداری به شمار میرود. محصولاتش غلات، حبوبات، لبنیات، پنبه، و توتون است. ساکنین از ایل کلهرند. مرکزش، شهر **گیلان غرب** (جه ۵٬۰۴۸ نسه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۰۳کیلومتری غ شاه‌آباد قرار دارد. کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد.
گیلان غرب، دهستان (جه ۶٬۳۱۹ نسه ۱۳۴۵ هش)، بخش گیلان غرب، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۳۸ آبادی. مرکزش، **گیلان غرب،** همان مرکز بخش است.
گیلان و دیلمستان، تاریخ: ← تاریخ گیلان و دیلمستان.
گیلانی، خان احمد (xān ahmade gilāni)، ۹۴۲–1005 هق، از امرای محلی گیلان در عهد صفویه. در ۹۴۳ هق در بیه‌پیش حکومت داشت؛ از دوره‌ی شاه طهماسب به بعد حکمرانی بیه‌پس هم به وی واگذار شد. خان احمد پس از مدتی سر از اطاعت شاه طهماسب باز زد، و سرانجام در سال ۹۷۵ هق شکست خورد و به زندان افتاد. پس از ح 10 سال، در زمان سلطان محمد صفوی، از زندان آزاد، و دوباره حاکم مطلق گیلان شد. در زمان شاه عباس I صفوی، گروهی از رؤسای قزلباش فراری را پناه داد. با فیودور I، تزار روسیه، و سلطان مراد III عثمانی رابطه برقرار کرد. سپاهیان شاه عباس در رجب 1000 هق به گیلان حمله بردند؛ خان احمد شکست خورده از طریق دریا به شیروان گریخت، و از آنجا به استانبول رفته به دربار عثمانی پناه برد، و سرانجام در بغداد وفات یافت. خان احمد مردی ادیب و شاعر و هنرمند و دانش‌دوست بود.
گیلانی، رشید عالی: ← عراق، قسمت ۱۵.
گیلانی، عبدالرحمان: ← عراق، قسمت ۱۵.
گیلبر، اسم فرانسوی، ← گیلبرتوس، اسم.
گیلبرت، اسم اروپائی، ← گیلبرتوس، اسم.
گیلبرت[1]، جزایر، دسته‌ای از آتول‌ها (۳۷۰ کمه؛ جه ۳۴٬۴۳۴)، فکب مرکزی، متعلق به بریتانیای کبیر و (از ۱۹۱۵) جزء مستعمره‌ی ← جزایر گیلبرت و الیس. در ۱۷۶۴ کشف شد. در جنگ II تحت اشغال ژاپن بود (۱۹۴۱–۴۳).
گیلبرت، سر جوزف هنری: ← لاز، سر جان بنت.
گیلبرت، مری دولورس ایلایزا روزنا: ← مانتز، لولا.
گیلبرت[1]، ویلیام (wilyām gilbərt)، ح ۱۵۴۰–۱۶۰۳، دانشمند و پزشک انگلیسی که مخصوصاً به جهت کارهایش در مغناطیس معروف است.
گیلبرت[1]، سر ویلیام شوئنک (sər wilyām šuenk gilbərt)، ۱۸۳۶–۱۹۱۱، نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی. چکامه‌های تپ را که حاوی اشعاری گزاینده و دل‌انگیز است در ۱۸۶۹ سرود، و در ۱۸۷۱ همکاری خود را با آ. س. سالیون آهنگساز آغاز کرد. ثمره‌ی این همکاری اپرتهای طنزآمیز و مردم‌پسند زیر است، محاکمه در هیئت منصفه (سال ۱۸۷۵)، دزدان دریائی پیرزاس (۱۸۷۹)، شکیبائی (۱۸۸۱)، شاهزاده‌خانم آیدا (۱۸۸۴)، نگهبانان سلطنتی (۱۸۸۸)، و قایقرانان (۱۸۸۹).
گیلبرت[1]، سر هامفری (sər hāmfri gilbərt*)، ۱۵۳۹؟–۱۵۸۳، سپاهی و دریانورد و پوینده‌ی انگلیسی؛ نابرادری سر و. رالی. در سال ۱۵۸۳ از پلیموت به نیوفندلند عزیمت کرد، و به نام ملکه الیزابت مدعی مالکیت آن شد. هنگام بازگشت از نیوفندلند مفقود شد.
گیلبرت[1] و الیس[2]، جزایر (gilbərt, elis)، مستعمره‌ی بریتانیا (۹۷۰ کمه، جه 51٬900 در ۱۹۶۶)، فکب مرکزی و جنوبی، که در ۱۹۱۵ تأسیس و تحت حکومت فرماندار کل متصرفات بریتانیا در فکب غربی، که در سووا مقر دارد، گذارده شد. کرسی مستعمره تاراوا است. مشتمل است بر ← جزایر گیلبرت، ← جزایر الیس، ← جزیره‌ی اقیانوس، ← جزیره‌ی فنینگ، ← جزیره‌ی واشینگتن، ← جزیره‌ی کریسمس، و قسمتی از ← جزایر فینیکس. محصولات مستعمره فوسفات و کوپرا است.
گیلبرتوس (gilbertus)، اسم لاتینی برای مرد، که ضبط اصلی آن Gilbertus است. بعضی اعلام همریشه‌ی آن،

زبان	ضبط اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیائی	Gilberto	خیلبرتو	(xilberto)
آلمانی	Gilbert	گیلبرت	(gilbert)
آلمانی	Giselbert	گیزلبرت	(gizelbert)
انگلیسی	Gilbert	گیلبرت	(gilbərt)
ایتالیائی	Gilberto	جیلبرتو	(jilberto)
فرانسوی	Gilbert	ژیلبر	(žilber)
فرانسوی	Guilbert	گیلبر	(gilber)

گیل‌پردسر (gil.pordsar)، ده (جه ۱٬۲۱۷ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ 10 کیلومتری چش رشت. از خمام‌رود مشروب میشود. محصولش برنج و ابریشم است.
گیلخواران (gilxārān)، دهستان (جه، به استثنای نقاط شهری، ۲۹٬۶۱۸ نسه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۰۲ آبادی. محصولات عمده‌اش پنبه، غلات، کنجد، و کنف است. مرکزش، شهر باغلو (bāqlu، جه ۱۲٬۰۶۳ نسه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۱کیلومتری ل شاهی قرار دارد؛ کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد؛ به جویبار مشهور است.
گیلد مایستر، یوهان: ← مروج الذهب.
گیل‌دولاب (gil.dulāb)، دهستان (جه ۱۱٬۸۴۲ نسه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۴۴ آبادی. راه شوسه‌ی بندر پهلوی به آستارا از آن میگذرد. سابقاً مرکزش شفارود بود. محصولات عمده‌اش برنج، ابریشم، توتون، و بنشن است.
گیل‌ده (gil.deh)، ده (جه ۱٬۵۲۹ نسه ۱۳۳۵ هش)، دهستان دهشال، بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۱۸کیلومتری ل‌ش آستانه. از رود گیل‌ده و سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش برنج، ابریشم، و کنف است. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.
گیلفرد[3] (gilfərd)، شهر (جه ۵۳٬۹۷۷)، مرکز ولایت ساری، انگلستان. ویرانه‌هائی از زمان نورمانها دارد؛ دارای کلیسای جامع، و مدفن لویس کرل است.
گیلکی، زبان، ← گیلان.
گیلکی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های اطراف دریای خزر؛ زبان، جدول.
گیلکی ابن محمد: ← طبس، شهر.
گیلگمش[4] (gilgameš)، پهلوان حماسه‌ی منظوم بابلی به همین نام (← گیلگمش، حماسه‌ی). گیلگمش فرمانروای شهر ارک بود. دو سوم این پهلوان (بنا بر منظومه)، خدایی بود، زیرا که مادرش الاهه‌ی نینسون[5] (ninsun) بود. هیکلی درشت، عضلاتی پیچیده و زیبائی فریبنده داشت. مردمان ارک به خدایان نالیدند که رفتار گیلگمش با آنان جابرانه است؛ آنان را به کارهای سخت وا میدارد؛ زنان را به شوهران و دوشیزگان را به مادرانشان باز نمیگذارد. پس آنو، الاهه‌ی ارورو[6] (aruru) را طلبید و او را آموخت که مردی هماورد گیلگمش بیافریند تا بر اثر کشمکش میان آن دو مردمان در آرامش باشند. وی مردی وحشی به نام انکیدو[7] (enkidu) آفرید که با چهارپایان زندگی میکرد و مانند آنها علف میخورد. شکارچیی این خبر را به گیلگمش رساند. گیلگمش به او گفت که روسپیی را نزد او ببرد تا انکیدو را گرفتار عشق خویش سازد. بدین تدبیر انکیدو که فریفته‌ی آن زن شده و از چهارپایان روی بر تافته است، با او به ارک میرود تا با گیلگمش نبرد کند. گیلگمش با او نبرد کرد. اما بعد گیلگمش–چنانکه مادرش در تعبیر خوابی که گیلگمش دیده بود، به او گفته و پیشگویی کرده بود–و انکیدو دوست یکدیگر شدند. پس از آن گیلگمش به جستجوی گاو هومبابه[8] (humbaba) که در جنگلی دوردست در میان درخت آرز بزرگی زندگی میکرد پرداخت تا او را بکشد، و سرانجام بر هومبابه دست یافت و او را کشت. در بازگشت به ارک عشتر گرفتار عشق گیلگمش شد. اما گیلگمش عشق او را رد کرد، و رفتار بد او را با معشوقان خویش و سرانجام مرگبار آنان را به یاد او آورد. عشتر شکایت گیلگمش را نزد انو برد و از او خواست که گاوی آسمانی بیافریند تا با گیلگمش نبرد کند. پس از آنکه این گاو (شکل فلکی ثور) هزاران تن را کشت، گیلگمش و انکیدو متفقاً بر گاو دست یافتند و او را کشتند، و چون عشتر گیلگمش را نفرین کرد، انکیدو یک دست لاشه‌ی گاو را به چهره‌ی او پرتاب کرد. عشتر انکیدو را به تبی دوچار ساخت که سرانجام به مرگ وی انجامید. گیلگمش که از مرگ دوستش سخت پریشان و ناراحت شده بود نزد نیای خویش اوت‌نپیشتیم[9] (utnapištim) که در طوفان بابل زندگی جاوید یافته است میرود تا راز زندگی جاودان را از او بپرسد، اما او میگوید که مرگ سرنوشت محتوم آدمی است. با این همه نشانی گیاهی

(۱)Gilbert (۲)Ellice (۳)Guilford (۴)Gilgamesh (۵)Ninsun (۶)Aruru (۷)Enkidu (۸)Humbaba (۹)Utnapishtim

را که خوردن آن جوانی میبخشد و در ته دریاست به او میدهد. گیلگمش در بازگشت آن گیاه را به دست میآورد. اما وقتی در راه بر سر چاه آب سردی درنگ میکند تا خود را در آن شستشو دهد، ماری دریائی آن گیاه را میدزدد، و گیلگمش دست‌تهی و دل‌شکسته به ارک باز میگردد. در راه انکیدو بر او ظاهر میشود، و گیلگمش را از زندگی ملال‌انگیز مردگان آگاه میکند. آنچه از این حماسه باز مانده است، بدینجا پایان مییابد. در حجاریها او را به شکل مردی با موهای مجعد دراز که با سه شکن در دو طرف صورت او ریخته است، و ریشی تا روی سینه، همواره بدون سلاح که حیوانات وحشی را با گرفتن گردن یا پای آنها شکار میکند و اهلی میسازد، نقش کرده‌اند.

گیلگمش[1]**، حماسه‌ی** (gilgameš)، منظومه‌ی حماسی بابلی که در هزاره‌های پیش از میلاد مسیح در تمام شرق نزدیک معروف بوده و چنین نام داشته است، "کسی که همه چیز را دیده است". حماسه مجموعه‌ای از داستانهایی است که، اگرچه پیوستگی متینی با یکدیگر ندارند، آنها را یک‌جا جمع کرده‌اند، و یک قسمت از آن داستان طوفان بابل است. روایت قدیم آن در کتابخانه‌ی آسوربانی‌پال در نینوا (قرن ۷م ق‌م) در ۱۲ لوحه به دست آمده است. این الواح اکنون در موزه‌ی بریتانیائی در لندن نگاهداری میشود و هر لوحه شامل ۳۰۰ بیت است. آثار و قطعاتی از روایات قدیمتر آن در آسیای صغیر و فلسطین پیدا شده، و ترجمه‌ی قطعاتی از آن نیز، که به زبانهای خارجی یعنی حتی و هوری مانده است، حاکی از شهرت و محبوبیت آن در سراسر شرق نزدیک در روزگاران قدیم است. اما روایت بابلی آن حاکی از اوج توسعه‌ی حماسه و کمال صورت ادبی آن است. در این حماسه، که پهلوان اول آن گیلگمش است، نوعی بدبینی عمیق نهفته است، و موضوع آن مسئله‌ی زندگی جاودانی است. اما سرانجام حماسه این است، هیچ انسانی را به زندگانی جاودانی دسترس نیست حتی اگر به زورمندی و پهلوانی گیلگمش باشد (اگرچه این پهلوان میدانست که یک تن از خاکیان فقط، بر اثر عنایت خدایان، زندگی جاودان یافته است، و او اوت‌نپیشتیم (← گیلگمش) نیای وی (نظیر خضر در اعتقاد عامه‌ی مسلمانان) بوده است.

گیلگود[2]**، سر جان** (sər jān gilgud*)، ۱۹۰۴–، هنرپیشه‌ی انگلیسی. در ۱۹۲۱ شروع به کار کرد. نقش هملت را، که بزرگترین شاهکار اوست، مکرر در امریکا و انگلستان بازی کرده است. چند نمایشنامه نیز نوشته است.

گیلوا (gilvā)، ده (جم ۱٬۲۴۴ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۴کیلومتری ل‌ش کوچصفهان. از سفیدرود مشروب میشود. محصولش برنج و چای است.

گیلوساک[3]**، ژوزف لوئی** (jozef lui geylusāk)، ۱۷۷۸–۱۸۵۰، عالم فرانسوی فیزیک و شیمی. سیانوژن را کشف کرد؛ شیمی صنعتی را پیشرفت داد. در جدا کردن عنصر بور و تشخیص کلور به عنوان عنصر همکاری داشت. نوعی الکلنج و چگالینج اختراع کرد. در ۱۸۰۲ کشف کرد که، در فشار ثابت، انبساط حجمی هر گاز به ازاء یک درجه افزایش دما برابر ۱/۲۷۳ حجم گاز است در °0. این قانون را، که اول‌بار ژ. آ. س. شارل کشف کرده بود (۱۷۸۷)، قانون شارل (یا قانون گیلوساک) یا قانون شارل‌ـگیلوساک نامند. **قانون گیلوساک** در ترکیب حجمی چنین بیان میشود، حجمهای گازهائی که ترکیب شده گاز دیگری تولید میکنند نسبت به یکدیگر، و همچنین نسبت به حجم گاز حاصل از ترکیب، به نسبت اعداد صحیح کوچک هستند.

گیلوساک، قانون: ← گیلوساک، ژوزف لوئی.

گیلی[4]**، ادبیات** (geyli)، ادبیات قسمتهائی از ایرلند و اسکاتلند که دارای ← زبان گیلی هستند. ادبیات ایرلندی دارای تقسیمات زیر است: ایرلندی کهن (قبل از سال ۹۰۰)، ایرلندی میانه (تا ۱۳۵۰)، ایرلندی میانه‌ی متأخر (تا ۱۶۵۰)، و ایرلندی کنونی (از ۱۶۵۰ به بعد). آثار ایرلندی کهن را میتوان در نسخه‌های ایرلندی میانه باز یافت (مانند ← کتاب لنستر). ادبیات ایرلندی میانه مشتمل بر دو گروه افسانه‌های عشقی یا قهرمانی است، شعبه‌ی سرخ یا دوران آلستر و حلقه‌ی فینی (برای حلقه ← آخر مقاله‌ی شهسواری، ص ۱۵۱۸). شعبه‌ی سرخ این ادبیات با قهرمانان غیر مسیحی سر و کار دارد (مانند کوکولین). ادبیات حلقه‌ی فینی که تازه‌تر از دوران آلستر میباشد، ظریفتر است و با اصول مسیحیت آمیخته شده. افسانه‌های قهرمانی این دوره به نثر است، ولی قطعات منظوم نیز در آنها دیده میشود. پس از زمان آ. کرامول شعر به دست شاعران دوره‌گرد افتاد. در نتیجه‌ی قحطی سال ۱۸۴۷ و کاهش جمعیت ایرلند، تعداد کسانی که به زبان گیلی سخن میگفتند تقلیل بسیار یافت. در اواخر قرن ۱۹م، بر اثر تشکیل "جمعیت گیلی" و کوششهای داگلس هاید[5] (dāgləs hāyd، ۱۸۶۰–۱۹۴۹)، زبان گیلی رونق تازه‌ای یافت. ادبیات اسکاتلندی در زمان قیام (۱۷۴۵) ج. ا. استوارت در زمینه‌ی شعر بارور شد و شاعرانی چون الکزاندر مکدانلد[6] (alegzāndər macdānəld، ح ۱۷۰۰–ح ۱۷۷۰) پیدایش یافتند. بر اثر کارهای جیمز مکفرسن زبان گیلی دوباره مورد توجه قرار گرفت. در قرون ۱۹م و ۲۰م نیز بعضی از نویسندگان نواحی شمالی زبان گیلی را به کار برده‌اند.

گیلی[7]**، زبان**، دسته‌ای از زبانهای سلتی که در ایرلند و ارتفاعات اسکاتلند (گیلی اسکاتلند) به آن سخن میگویند. زبان مانکس (زبان، جدول) را که مردم ← جزیره‌ی من به آن سخن میگفته‌اند میتوان جزء این دسته شمرد.

گیماو، جورج: ← گامو، ژرژ.

گیمرائیش[8] (gimarāiš)، شهر (جم ۲۳٬۵۹۸)، ل‌غ پرتغال، ج‌ش براگا. پایتخت هانری دو بورگونی و پسرش آلفونسوی I پرتغال، و مسکن مورد علاقه‌ی سلاطین بود. قلعه‌ی قدیمیش معروف است.

گیمنازیوم: ← ژیمنازیوم.

گینزبرگ[9]**، هرلد لویس** (harəld luis ginzbərg)، ۱۹۰۳–، مستشرق امریکائی، متکانادا، که از ۱۹۴۱ استاد تدریس کتاب مقدس در مدرسه‌ی علوم الاهی امریکا است. تخصص وی در عهد قدیم و زبانشناسی آرامی و متون اوگاریتی (← اوگاریت) است. نوشته‌های اوگاریتی (۱۹۳۶، به عبری)، سالگرد راشی (۱۹۴۱)، تتبعاتی در صحیفه‌ی دانیال (۱۹۴۸)، و تتبعاتی در کتاب جامعه (۱۹۵۰) از تألیفات او است.

گینزبره[10] (geynzbarə)، شهر (جم ۱۷٬۲۷۶)، لینکن‌شر، انگلستان، بر رود ترنت.

گینزبره[10]**، تامس** (tāməs geynzbərə)، ۱۷۲۸–۸۸، صورتساز و دورنماساز و یکی از بزرگترین نقاشان انگلیسی؛ ۹مین پسر تاجری پارچه‌فروش. در ۱۷۴۰ به لندن رفت و به کارآموزی پرداخت. در اثنای دوره‌ی سازندگی هنریش، آثار دورنما‌سازان قرن ۱۷م هلند، از جمله رویسدال را بررسی کرد. در ۱۷۴۵ به انگلستان باز گشت. پس از آن با عنوان نقاش صورتساز در ایپسویچ، بات، و لندن به کار پرداخت، و بتدریج تجربیات فراوان و گرانبهائی آموخت. وی در نقاشیهایش کمتر به اجتماع طبقه‌ی بالا توجه دارد. دقت و ظرافتی که در تصاویری که از زنان کشیده وجود دارد، مشهور است. استادی وی در به کار بردن رنگها، و کیفیت روشن و زنده‌ی تابلوهایش در بین نقاشان انگلیسی کم‌نظیر است. آثار فراوان و معروفش در گالریهای لندن، ایرلند، اسکاتلند، کلکسیونهای خصوصی، موزه‌ی متروپلیتن، موزه‌های سینسیناتی، بستن، فیلادلفیا، و غیره موجود است، از جمله، پردیتا (کلکسیون والاس، لندن)؛ پسرک آبی (گالری هنری هانتینگتن)؛ چوگان (کلکسیون فریک، نیویورک).

گینزویل[11] (geynzvil)، شهر (جم ۲۹٬۷۰۱)، ل ایالت فلوریدا، کشمت. صنایع آن شامل تهیه‌ی وسایل الکترونیک و فراورده‌های چوبی است. مقر دانشگاه فلوریدا، و از تفرجگاههای زمستانی است.

گینکل[12]**، گودارت وان** (godārt vān giNkel)، ملقب به اولین **ارل آو اتلون** (ērl āv atlön*)، ۱۶۴۴–۱۷۰۳، ژنرال هلندی در خدمت ویلیام III انگلستان. در جنگ اتحاد بزرگ فرمانده کل ایرلند بود (۱۶۹۰–۹۱)؛ نیروهای جیمز II را شکست قطعی داد، و لیمریک را گرفت.

گینگات[13] (gingāt)، دهکده، ولایت پادوکاله، ل فرانسه، نزدیک سنتومر. صحنه‌ی دو شکست فرانسویها، سال ۱۴۷۹، از آرشیدوک ماکسیمیلیان در جنگ مربوط به جانشینی بورگونی، سال ۱۵۱۳ از انگلیسها و طرفداران امپراطوری در دومین ← نبرد مهمیزها.

گینه[14] (gine؛ فنس)، کشور جمهوری (۲۴۵٬۸۵۷ کمم؛ جم در ۱۹۶۹ تخمیناً ۳٬۷۸۰٬۰۰۰)، غ افریقا، کنار قطا؛ پایتختش کوناکری[15] (konākri؛ جم ۱۵۰٬۰۰۰ در ۱۹۶۸). از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه (← فرانسه، جامعه‌ی) و جزء افریقای غربی فرانسه بود. از ل به گینه‌ی پرتغال، سنگال، و مالی؛ از ش به ساحل عاج؛ از ج به سیرا لئون و لیبریا؛ و از غ به قطا محدود است.

I – اقلیم. فصل مرطوب گینه حد ۸ ماه از اوایل بهار تا آذر ماه است. دما میان °۱۵ و °۳۸ تغییر میکند. میزان ریزش باران و تغییرات دما در گینه‌ی سفلی حداعلی را دارد. این ریزش سالانه در

(۱)Gilgamesh (۲)Gielgud (۳)Gay-Lussac (۴)Gaelic (۵)Hyde (۶)Macdonald (۷)Gaelic (۸)Guimarāis; Guimarães (۹)Ginsberg (۱۰)Gainsborough (۱۱)Gainesville (۱۲)Ginkel (۱۳)Guinegate (۱۴)Guinea (۱۵)Conakry

کوناکری ۴۲۰ سم است.

II ـ تاریخ. تماس میان بومیان گینه و مسافران اروپائی به قرن ۱۶م میرسد، یعنی وقتی که ماندگاه‌های پراکنده‌ای به وسیله‌ی بازرگانان پرتغالی در طول کرانه‌ی گینه برقرار شد. در طی قرون ۱۷م و ۱۸م، منافع اروپائیان در این ناحیه افزایش یافت. تاریخ جدید **فوتا جالون** در ۱۷۲۵، با اعلام یک جهاد به وسیله‌ی مسلمین فولانی در آنجا، آغاز میشود. در آغاز قرن ۱۹م، کنترول فرانسویها در گینه غالب شد، و به وسیله‌ی پیمانهائی با رؤسای محلی، و در دهه‌ی ۱۸۸۰–۹۰ به وسیله‌ی ماندگاه‌های مرزی با بریتانیای کبیر و آلمان و پرتغال، استحکام یافت. این ناحیه، که به رودهای جنوب[1] معروف بود، پس از ۱۸۸۲، به عنوان بخشی از سنگال اداره میشد. در ۱۸۹۰ همچون مستعمره‌ای جداگانه تشکیل یافت، در ۱۸۹۵ این مستعمره، به نام گینه‌ی فرانسه، قسمتی از افریقای غربی فرانسه، و در ۱۹۴۶ جزء اتحادیه‌ی فرانسه شد.

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸، به وسیله‌ی رفراندوم از عضویت اتحادیه‌ی فرانسه خارج شد، و استقلال خود را اعلام کرد. در ۲ اکتبر ۱۹۵۸ جمهوری اعلام شد، و سکو توره[2] (seku ture) به عنوان اولین رئیس جمهور گینه‌ی جدید برگزیده شد. در ۱۲ دسامبر ۱۹۵۸ عضو سازمان ملل متحد شد. در ماه مه‌ی ۱۹۵۹ به اتفاق غنا اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی را تشکیل دادند.

III ـ زبان و مذهب. به موجب قانون اساسی، که به زبان فرانسوی تدوین شده است، هیچ زبانی رسمی اعلام نشده است، اما زبان فرانسوی زبان اداری و سیاسی است. قانون اساسی آزادی مذهب را اعلام میکند. فولانی‌ها مسلمان هستند و در میان گروههای دیگر نیز مسلمان وجود دارد. میسیون‌های مسیحی در قرن ۱۹م دایر شد، اما تعداد کسانی که بدین مسیح گرویدند اندک است. در ۱۹۶۹ تعداد مسلمین ۶۲٪، مسیحیان ۱٫۵٪ و پیروان آنیمیسم ۳۶٫۵٪ بوده است.

IV ـ اقتصاد. گرچه کشاورزی هنوز اساس فعالیت اقتصادی گینه را تشکیل میدهد، و ۸۰٪ مردم به طور مستقیم یا غیر مستقیم از راه کشاورزی ابتدائی زندگی میکنند، استخراج کانه‌های بوکسیت و آهن به حدی توسعه یافته که در ۱۹۶۸ این دو کانه ۷۰٪ ارزش صادراتی گینه را تشکیل داده بودند.

از جمله II صنایع فرعی در کوناکری توسعه یافته، و نیروی برقابی آغاز پیدایش یافته است. به طور کلی سطح اقتصاد در گینه کمتر از دیگر قسمتهای افریقای غربی بالا رفته است.

گینه[3]، خلیج (gine)، شاخابه‌ی قطا، غ افریقا. از غ غنا تا مصب رود کنگو ممتد است.

گینه، خوک: ← کوبای.

گینه، مرغ: ← مرغ گینه.

گینه‌ی اسپانیا[4] (-gine)، مستعمره (۲۷٬۹۷۰ کمه؛ جه ح 000٬۲۶۳)، غ افریقا، کنار خلیج گینه؛ کرسی آن سانتا ایسابل[5] (در جزیره‌ی فرناندو پو). از قسمت زمینلادی موسوم به ریو مونی (rio muni؛ بین کامرون در ل، و گابون در ش و ج) و چند جزیره تشکیل یافته که اهم آنها فرناندو پو است. در قرن ۱۵م به وسیله‌ی پرتغالیها کشف شد، که در قرون ۱۷م و ۱۸م فرناندو پو را ماندگاه خود ساختند، اما در ۱۷۷۸ این جزیره را به اسپانیائیها واگذار کردند. با موافقت اسپانیائیها، انگلیسها یک پایگاه دریائی در آنجا برقرار کردند تا به از میان بردن تجارت برده‌فروشی بپردازند. در سال ۱۸۴۴ اسپانیائیها دوباره جزیره را ادعا کردند. به موجب پیمان برلین (۱۸۸۵) ریو مونی به آنها واگذار شد. صادرات مستعمره کاکائو، روغن نخل، موز، و قهوه است.

گینه‌ی پرتغال[6] (-gine)، مستعمره (۳۶٬۱۲۵ کمه، جه ۵۵۳٬۰۰۰)، غ افریقا، کنار قطا، کرسی آن بیساو[7] (bisă). از ل به سنگال و از ج و ش به جمهوری گینه محدود است. صادراتش برنج، روغن نخل، و کوپرا است. به توسط پرتغالیها در اواسط قرن ۱۵م کشف شد. مرزهایش در ۱۸۸۶ تثبیت گردید. در دهه‌ی ۱۹۶۰ فعالیتهای ناسیونالیست در آن در جریان بود؛ در ۱۹۷۴ رسماً مستقل شد.

گینه‌ی جدید[8] یا پاپوا (pāpuă)، جزیره (ح ۸۰۰٬۰۰۰ کمه، بجز جزایری که از لحاظ سیاسی بدان پیوسته‌اند؛ جه ح 2٬۶۲۰٬۰۰۰)، در قکه غربی، ج استوا، که به واسطه‌ی دریای آرافورا، تنگه‌ی تورس[9] (torres) و دریای مرجان از ل استرالیا جدا میشود. طولش از لغ به جش ۲٬۴۱۵ کم و عرضش از ل به ج ۶۴۰ کم است.

I ـ جغرافیا. گینه‌ی جدید، از لحاظ وسعت، دومین جزیره‌ی جهان بعد از گروئنلند است. یک رشته‌کوه آهکی، که از سنگهای آتشفشانی تشکیل یافته است، بر جزیره مسلط است؛ در بعضی نقاط ارتفاع کوهها به ح 5٬000 متر میرسد و برفهای دائمی دارد. اطراف رشته‌ی مرکزی، در ل، دشت وسیعی با کوههای کم‌ارتفاعتر وجود دارد. از لحاظ زمینشناسی، تشکیل کوهها هنوز در این سرزمین ادامه دارد، و زلزله‌های فراوان رخ میدهد. در ج رشته‌ی مرکزی فلاتهائی هست که رودهای بزرگی در آنها جاری است.

به علت نزدیکی به استوا (میان استوا و 10° عج) اقلیم آن بسیار گرم (۲۶° به طور متوسط) و مرطوب (۶٬۳۵۰ ملم باران در سال)، بدون تغییرات موسمی است. بادهای بسامانی که از این جزیره میگذرد اغلب، پس از چند هفته خشکی، رطوبت با خود میآورند. جنگلهای پیوسته‌سبز، با باتلاقهای پراکنده، تمام دشتها را میپوشانند. این جنگلها، به علت وجود پشه‌ی مالاریا، زالو، مار و افعی، و سوسمار مانع پیشروی هیئتهای پویشی میشوند. همین انزوا و دوری از مراکز تمدن، و مشکلات نفوذ در جنگلهای آن، گینه‌ی جدید را موزه‌ای از مردمان ابتدائی ساخته است. شیوع بیماریهای گرمسیری و مرگ و میر در کودکان جمعیت این سرزمین را میکاهد. تغذیه‌ی مردم بندرت کافی است. سیب زمینی شیرین منبع اصلی مواد غذائی را تشکیل میدهد؛ ولی در نواحی جنگلی موز و نیشکر و انواع سبزیها و درختهای میوه به عمل میآید؛ صید ماهی از منابع غذائی مهم مردم آن است.

II ـ تاریخ. ساکنین سرزمین گینه‌ی جدید را سیاهکان، سیاهان پاپوا، و ملانزیائیها تشکیل میدادند که تا آغاز قرن ۲۰م یک زندگی قبیله‌ای بدوی داشتند. کرانه‌ی شمالی این سرزمین به وسیله‌ی پرتغالیها (۱۵۲۶) و اسپانیائیها (۱۵۲۸) کشف شد. در ۱۶۰۶ لویس وارث د تورس[9] (luis vāreţ de torres)، دریانورد اسپانیائی، تنگه‌ای را بین استرالیا و گینه‌ی جدید کشف کرد که تنگه‌ی تورس نام یافت، اما این کشف تا ۱۷۶۲ پنهان نگاه داشته شده بود. در ۱۷۷۰ ج. کوک این تنگه را باز یافت، و پس از او فرانسویان و انگلیسها تمامی کرانه‌ها را یافتند. پویش داخل جزیره، که در اواخر قرن ۱۹م آغاز شد، هنوز هم کاملا به پایان نرسیده است.

گرچه هلندیها، به وسیله‌ی شرکت هند شرقی، در اواسط قرن ۱۷م در این سرزمین راه یافتند، استقرار اولین مؤسسه‌ی هلندی و پیوستگی آن به هند هلند در ۱۸۲۸ بوده است. در ۱۸۸۵ آلمان و بریتانیای کبیر نیمه‌ی غربی جزیره (گینه‌ی جدید هلند) را ملک هلند شناختند. از ۱۸۶۴ پویندگان انگلیسی کوشیدند بلکه بتوانند کرانه‌ی جنوب شرقی را، که مجاور استرالیا بود، ضمیمه‌ی استرالیا کنند، اما دولت لندن با این امر موافقت نکرد؛ ولی پیدا شدن شرکت آلمانی گینه‌ی جدید انگلیسها را وادار کرد که در نوامبر ۱۸۸۴ تحت الحمایگی جش گینه‌ی جدید را اعلام کند، که به دنبال آن در دسامبر ۱۸۸۴ آلمانها نیز تحت‌الحمایگی لش گینه را که در آن زمان کایزر ویلهلمسلاند (kāyzer vilhelmsländ) [آلمانی، = سرزمین ویلهلم قیصر] نام داشت اعلام کردند. از لحاظ سیاسی، قسمت جش سرزمین پاپوا (عضو ملل مشترک المنافع) نام یافت، و لش، که از همان آغاز جه I به وسیله‌ی استرالیا اشغال شد، از طرف جامعه‌ی ملل تحت قیمومیت استرالیا قرار داده شد.

III ـ تقسیمات کنونی گینه‌ی جدید. از جنبه‌ی سیاسی گینه‌ی جدید به سه قسمت منقسم میشود؛ ← سرزمین **گینه‌ی جدید** در لش؛ ← سرزمین **پاپوا** در جش؛ گینه‌ی جدید هلند یا گینه‌ی جدید غربی یا (به اصطلاح مردم اندونزی) **ایریان غربی** (-irian؛ ۴۱۲٬۷۸۰ کمه؛ جه 735٬000 در ۱۹۶۰ که 35٬000 از آنها اروپائی و بیشتر هلندی هستند) که کرسی آن **کوتاباروی[10]** (kotābāru؛ سابقاً هلندیا) است. گینه‌ی جدید غربی از ۱۹۴۹ بین اندونزی و هلند متنازع فیه بود. در ماه اکتبر ۱۹۶۲ عاقبت اختلاف میان اندونزی و هلند با امضای قراردادی پایان یافت که در آن انتقال گینه‌ی جدید غربی به اندونزی و مراجعه به آراء عمومی بدین منظور تا قبل از پایان ۱۹۶۹ پیشبینی شده بود. حکومت هلند بر گینه‌ی جدید غربی در ماه اکتبر ۱۹۶۲ پایان یافت و یک هیئت اجرائی موقتی از طرف سازمان ملل اداره‌ی امور گینه‌ی جدید غربی را تا اول مه‌ی ۱۹۶۳ زیر نظر گرفت، سپس اندونزی خود کنترول را در دست گرفت، و از آن تاریخ گینه‌ی جدید غربی به ایریان غربی موسوم شد. در ۲ مه‌ی ۱۹۶۳ یک شورای ناحیه‌ای خلق، مرکب از ۳۸ عضو، انتخاب شد. در ۱۹۶۹ کمیته‌های

---

(۱) Rivières du Sud (فنـ) (۲) Touré (۳) Guinea (۴) Spanish Guinea (۵) Santa Isabel (۶) Portuguese Guinea
(۷) Bissau (۸) New Guinea (۹) Torres (۱۰) Kotabaru

انتخابی حکومتی نمایندگانی بر گزیدند که شورا-هائی تشکیل دادند، و با مشورت مأموران دولتی اندونزی، به اتفاق آرا چنین رأی دادند که ایریان غربی بخشی از اندونزی باقی بماند.

گینه‌ی جدید[1]، سرزمین، یغ فکم. شامل قسمت ل‌ش گینه‌ی جدید (ح ۱۵۰٬۰۰۰ کمم، ۱۱۲٬۶۵۰ کمم در زمینلاد و ح ۳۶٬۷۰۰ کمم در جزایر، جم در ۱۹۶۰ تخمیناً ۱٬۴۰۱٬۷۸۷ که ح ۱۵٬۰۰۰ از آنها اروپائی‌اند)، مرکز اداری آن پورت مورزبی است.

I - **تاریخ.** پس از تصرف ایریان غربی (← گینه‌ی جدید) به وسیله‌ی هلندیها، ارتباط اروپائیان با نواحی شرقی محدود شد. عاقبت تقاضای اروپائیان برای روغن نارگیل موجب شد که برای یکی از فراورده‌های طبیعی جزیره بازاری فراهم شود، و در دهه‌ی ۱۸۷۰–۱۸۸۰ یک مؤسسه‌ی آلمانی به تجارت کوپرا از کرانه‌ی شمالی آغاز کرد. در ۱۸۸۲ حکومت کوینزلند اقدام به انضمام تمامی گینه‌ی جدید شرقی کرد؛ گرچه لندن با این انضمام مخالفت کرد، در ۱۸۸۴ بریتانیای کبیر یک تحت-الحمایگی بر کرانه‌ی جنوبی (پاپوا) برقرار ساخت، که به دنبال آن، در همان سال، آلمانها نیز کرانه‌ی شمالی را تحت الحمایه ساختند. در ۱۹۱۴ نیروهای استرالیائی سرزمین تحت الحمایه‌ی آلمانها را اشغال کردند، و تا ۱۹۲۱ آن را تحت اشغال نظامی نگاه داشتند، تا در همان سال جامعه‌ی ملل آن را تحت قیمومیت استرالیا قرار داد (در ۱۹۴۶ سازمان ملل این قیمومیت را تأیید کرد). در ۱۹۴۲ هجوم ژاپنیها این قیمومیت را معلق ساخت، و این وضع تا پایان جنگ II ادامه داشت، و در ۱۹۴۵ وضع سابق تدریجاً برقرار شد.

II - **اقتصاد.** تولیدات کشاورزی در سرزمین گینه‌ی جدید غالب است، و دامداری رواج دارد. نارگیل، کاکائو، کائوچو، و قهوه تقریباً منحصراً برای صادرات است. صید ماهی در کرانه‌ها رواج دارد؛ تولید الوار تدریجاً توسعه می‌یابد. استخراج طلا، گرچه رو به انحطاط است، هنوز قابل توجه است؛ مقداری نقره و منگنز نیز استخراج میشود.

III - **حکومت.** تا ۱۹۴۶ استرالیا بر این سرزمین قیمومیت داشت (قسمت تاریخ ملاحظه شود). از ۱۹۴۹ پاپوا و سرزمین گینه‌ی جدید تحت اداره‌ی واحد قرار گرفتند، و به نام "سرزمین پاپوا و گینه‌ی جدید" تحت اداره‌ی استرالیا قرار داده شدند. از ۱۹۵۱ حکمران این سرزمین زیر نظر یک شورای قانونگذاری واقع شد؛ در ۱۹۶۱ با افزایش تعداد اعضای این شورا، تعداد اعضای بومی به ۱۴ تن افزوده شد. نیز ← بیزمارک، جزایر؛ سلیمان، جزایر.

گینه‌ی جدید بریتانیا: ← پاپوا، سرزمین.

گینه‌ی جدید غربی: ← گینه‌ی جدید.

گینه‌ی جدید هلند: ← گینه‌ی جدید.

گینه‌ی فرانسه: ← گینه.

گیو (giv)، در شاهنامه، پهلوان دلیر و جنگاور ایرانی زمان کیکاووس تا پایان عهد کیخسرو، فرزند گودرز و پدر بیژن. از سران سپاه کیکاووس در لشکرکشی او به مازندران و هاماوران بود. نامه‌ی کیکاووس را، برای خواندن رستم به جنگ سهراب، به سیستان برد. به فرمان گودرز، برای آوردن کیخسرو روانه‌ی توران شد. در این سفر-که ۷ سال طول کشید-تنها و در جامه‌ی هندوان از دشت و کوهسار راه میسپرد تا شناخته نشود، و جز اسبی و کمندی و شمشیری و خنجری با خود نبرد، همواره خوراکش گیاه و گوشت گورخر، و پوشش او هم از چرم گور بود. در راه اگر به تورانیی باز میخورد، نخست نشان کیخسرو را از او میپرسید، و اگر پاسخ میشنید که کیخسرو را نمیشناسد در دم او را میکشت تا رازش آشکار نشود. سرانجام به بیشه‌ای رسید و بسیار گرد آن گشت-درین احوال از دور در کنار چشمه جوانی بلندبالا دید که فر ایزدی از چهره‌اش آشکار بود و جامی به دست داشت. در دل گفت که کیخسرو جز این جوان نتواند بود. پس پیاده نزد او رفت. جوان نیز-که جز کیخسرو نبود-میدانست که جز گیو کسی نمی-تواند به جستجوی او بیاید. پس او را به نام خواند و گفت "ای گیو، شاد آمدی. این راه چگونه سپردی و طوس و گودرز و کیکاووس چگونه‌اند؟" گیو پرسید که آیا تو پسر سیاووشی؟ و ترا از طوس و گودرز که آگاهی داد؟ گفت مادرم مرا از گفته‌ی پدرم، سیاووش، آگاه کرد که گفته بود گیو از ایران به جستجوی کیخسرو به توران خواهد آمد. گیو از او پرسید که از سیاووش چه نشان داری؟ و کیخسرو بازوی خود را برهنه کرد و بدو نمود، و چون گیو خال سیاهی را که نشان پادشاهان کیان بود، بر بازوی او دید، او را شناخت و نماز برد، و سپس از کیکاووس و گودرز و خواب او سخن گفت. کیخسرو از شادی گیو را در آغوش کشید و بر او آفرین کرد. آنگاه با هم به سیاوشگرد نزد فرنگیس رفتند. فرنگیس درِ گنجی را که پنهان کرده بود باز کرد و به گیو گفت که هر چه میخواهد از آن بر گیرد. گیو تنها زره سیاوش را بر گزید، و کیخسرو نیز آنچه پرمایه‌تر بود از گنج بر گرفت و در گنج را استوار کرد. سپس گیو و کیخسرو و فرنگیس بیدرنگ به جانب ایران شتافتند. در راه کیخسرو ⇐ شبرنگ بهزاد اسب سیاووش را بازیافت و شناخت و بر آن سوار شد و هر سه به آب جیحون زدند و از آن گذشتند. چون خبر گریختن آنان در توران شایع شد، پیران از بیم افراسیاب، گلباد و نستیهن، برادران خود، را با ۳۰۰ سوار به تعاقب آنان فرستاد. اما گیو بتنهائی با این لشکر در آویخت و بسیاری را بکشت. اینان ناگزیر گریختند و خبر به پیران بردند. پیران خود با ۶٬۰۰۰ سوار به دنبال آنان شتافت. گیو به حیله از او گریخت و او را به دنبال خود تنها بدان سوی جیحون کشانید، و خوب که از لشکریان توران دورش کرد، باز گشت و بر او تاخت و او را به کمند گرفت و بست. آنگاه سلاح او را پوشید و بر اسب وی سوار شده درفشش را به دست گرفت و بر لب جیحون رفت، و بدین نیرنگ بسیاری از لشکریان او را نابود ساخت. چون لشکر توران گریخت، با پیران نزد کیخسرو باز گشت. پیران از کیخسرو بخشایش خواست. و کیخسرو از گیو خواست که پیران را به او ببخشد اما گیو گفت که سوگند خورده است که خون او را بریزد. کیخسرو گیو را گفت که گوش او را به خنجر سوراخ کن تا به سوگند رفتار کرده باشی، و گیو چنین کرد و او را رها ساخت تا پیاده به توران باز گردد. پیران خواهش کرد که چون کوفته است و پیاده نمیتواند رفت اسب او را بدو دهند. گیو گفت بدان شرط که سوگند بخوری که همچنان بر اسب بسته باشی و جز گلشهر کسی دست ترا نگشاید. پیران سوگند خورد، و گیو او را دست‌بسته بر اسبش نشاند و روانه کرد. در جنگهای ایران و توران در عهد کیخسرو گیو همواره از سران سپاه و جنگاوران بود. تژاو، پهلوان تورانی و کشنده‌ی بهرام را به کمند گرفت، و نزد بهرام-که هنوز نیمه‌جانی داشت-برد و سر از تن جدا کرد. نامه‌ی کیخسرو را برای خواندن رستم به رهایی بیژن از زندان افراسیاب او به سیستان برد. گروی را در جنگ یازده رخ به بند آورد، و بسته نزد کیخسرو برد. گیو سرانجام با کیخسرو در برف ناپدید شد.

گیوتین[2] (giyyotin)، اسبابی برای سر بریدن. این اسباب شکنجه در قرن ۱۶م در جنوب فرانسه و ایتالیا رایج بود و مانایا (mānnāya) [ایتالیائی، = تبر] خوانده میشد. دکتر گیوتن[3] (giyyotan، ۱۷۳۸–۱۸۱۴، استاد تشریح، نماینده‌ی اتاژنرو) در ۱۷۸۹ به مجمع ملی پیشنهاد کرد که سر بریدن گناهکاران با ماشین صورت گیرد، و این ماشین بزودی به نام وی خوانده شد. این ماشین را دکتر لوئی ساخت و در ابتدا لوئیزون یا لوئیزت[4] (-lui zon,-zet) خوانده میشد و نخستین‌بار در ۲۵ آوریل ۱۷۹۲ به کار افتاد. اساس آن تیغه‌ی سنگین تیز مثلث‌شکلی است که میان دو کشو قائم قرار گرفته

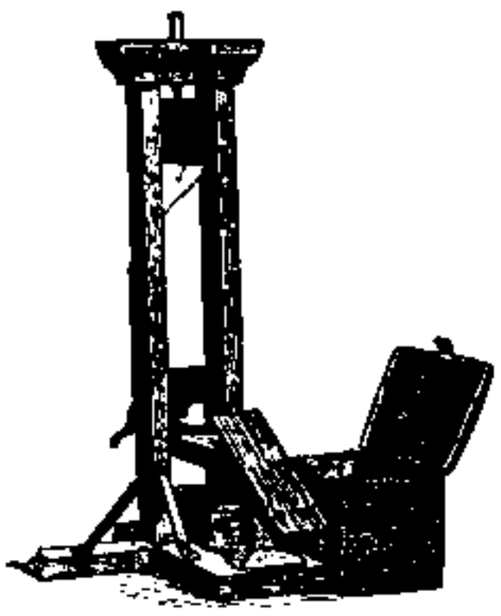

است و چون بند آن را آزاد کنند فرو می‌افتد و گردن محکوم را که در سوراخی میان دو قطعه چوب متحرک در پایین دستگاه قرار گرفته است میبرد.

گیور[5] (gior)، آلمانی **راب** (rāb). مجارستانی **دیور** (diër)، شهر (جم تخمیناً ۷۴٬۰۰۰)، لغ مجارستان، بر رود راب. مرکز عمده‌ی نساجی و محل تهیه‌ی ماشین‌آلات در مجارستان. از 1001 مقبر اسقف بوده است. بنای کلیسای جامع آن از قرن ۱۲م است، و در قرن ۱۷م نوسازی شده. صحنه‌ی پیروزی (سال ۱۸۴۹) قطعی اتریش بر انقلابیون مجارستانی بود.

گیوک خان (giuk xān)، ف ۶۴۷ هق، خان بزرگ و قاآن (۶۳۹–۶۴۷ هق) مغول، پسر بزرگتر و جانشین اوگتای قاآن. در زمان وفات پدر در مغولستان نبود، وقتی به دیدار پدر آمد که او در گذشته بود. بعد از درگذشت اوگتای قاآن بر سر جانشینی وی بین بزرگان مغول اختلاف افتاد، ولی زوجه‌ی وی توراکینا خاتون، که زن کاردان و باسیاستی بود، تمام همّ خود را به کار بست تا تاج و تخت را جهت پسر خود گیوک خان حفظ کند و،

(۱)New Guinea (۲)guillotine (۳)Guillotin (۴)louison; louisette (۵)Gyor

با وجود اشکالات زیاد، سرانجام قوریلتای تشکیل، و گیوک خان رسماً به جانشینی پدر انتخاب شد (۶۴۴ هق). گیوک خان، بر خلاف پدر، مردی جنگجو بود، یاسای چنگیزی را محترم میشمرد، و به کشورگشائی و غارتگری علاقه داشت. چون مادرش عیسوی بود و تربیت وی را به عهده‌ی امیر قداق (qodāq)عیسوی وا گذاشته بود، وی پس از رسیدن به مقام خانی به عیسویان توجه زیادی کرد، و با ارامنه عقد اتحاد بست؛ هدف از این اتحاد حمله به ممالک شام و مصر بود. به علت ضعف مزاج و شرابخواری گیوک خان، کارهای مملکتی توسط قداق و چینقای (cinqāy؟) انجام میگرفت، و این دو آتش نفاق و دشمنی را با مسلمانان دامن میزدند.

گیوم[1]، شارل ادوار (šārl eduār giyyom)، ۱۸۶۱–۱۹۳۸، فیزیکدان فرانسوی. به جهت کشف چند آلیاژ (از جمله انوار و پلاتینیت) جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۰ را در فیزیک برد.

گیوم تل، پهلوان داستانی سویس؛ ← **تل، گیوم**.

گیوم د/اورانژ: ← ویلیام (اورانژ).

گیوم د/اوکام، نام فرانسوی ویلیام آکمی.

گیوم دو لوریس[2] (giyyom dë loris)، ح ۱۲۱۵ ← ۱۲۷۸، شاعر فرانسوی و سراینده‌ی اولین قسمت داستان **گل سرخ**.

گیومرث: ← کیومرث.

گیوم شامپوئی[3] (giyyome šāmpo'i)، فنس **گیوم دو شامپو**[3] (giyyom dë šāmpo)، لتین **گوگلیلموس د کامپلیس**[4] (guglielmus de kāmpellis)، ح ۱۰۷۰–۱۱۲۱، از علمای کلام مسیحیت و از فلاسفه‌ی اهل مدرسه در قرون وسطی (← مدرسی، فلسفه‌ی). صورت انگلیسی نام او ویلیام است (ویلیام شامپوئی)[5]. در مدرسه‌ی کلیسای جامع نوتر دام پاریس تدریس میکرد، و آبلار معروف از جمله‌ی شاگردان او بود. در ۱۱۰۸، ظاهراً بر اثر مباحثات میان او و آبلار، از کلیسای نوتر دام بیرون رفت، و در دیر سن ویکتور (san viktor) به تدریس الاهیات، منطق، و خطابه پرداخت. مشرب عرفانی دیر سن ویکتور را بعضی به او منسوب میدارند. در ۱۱۱۳ اسقف شهر شالون-سورمارن شد.

گیوم، پیش از مباحثات خود با آبلار در مسئله‌ی اصالت کلیات و واقعیت آن، از تندروان بود، و معتقد بود که کلی وجود واقعی دارد و، به عنوان ماهیت مشترک، در هر یک از افراد جنس و نوع نیز موجود است. پس از بحث با آبلار، معتقد شد که کلی عبارت از صفات و خصوصیات مشترک افراد است، و جزئیات و افراد، از راه همین مشترکات، افراد یک کلی محسوب میشوند. بعضی از تألیفات او در باره‌ی کلام و الاهیات مسیحی به زبان لاتینی موجود است.

گیومن[6]، ژان باتیست آرمان (jān bātist ārmān giyyoman)، ۱۸۴۱–۱۹۲۷، دورنماساز و حکاک فرانسوی، مت پاریس. یکی از مهمترین پایه‌گذاران نهضت امپرسیونیسم بود. منظره‌هائی از اطراف مونمارتر، مودون، و سواحل سن کشید، و مدتی روی صورتسازی و طبیعت بیجان کارکرد. از دوستان پ. سزان بود. در ۱۸۷۴ با ک. بیسارو و ک. مونه و آ. سیسله در یک نمایشگاه امپرسیونیست شرکت کرد. در ۱۸۹۲ شغلش را رها کرد و تمامی کوشش خود را به هنر مصروف داشت. پس از آن از سواحل مدیترانه و قطلا مناظر فراوان کشید. در آثارش حالاتی صریح، گستاخانه، و گاهی افراطی به چشم میخورد، و رنگها دارای هماهنگی خاصی هستند. آثارش در موزه‌ی لوور و در اغلب موزه‌های هنرنو موجود است.

---

(۱)Guillaume (۲)Guillaume de Lorris (۳)Guillaume de Champeaux (۴)Guglielmus de Campellis (۵)William of Champeaux (۶)Guillaumin

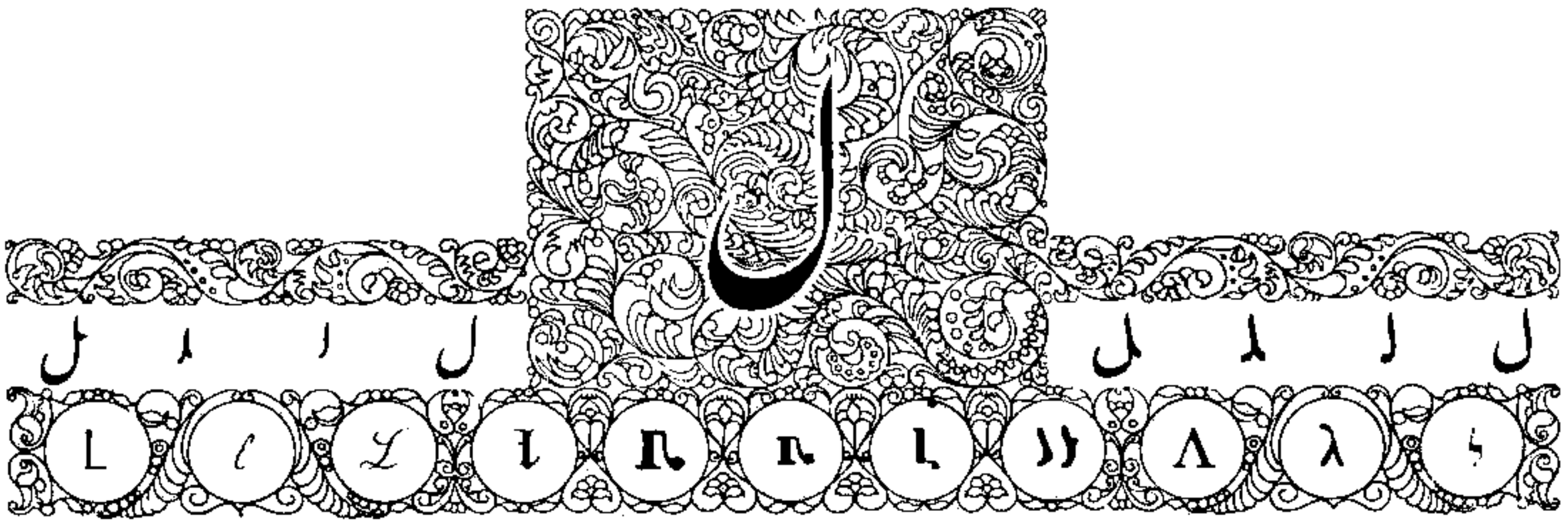

ل، علامت اختصاری شمال در این کتاب. نیز ← جهات اصلی.

لا[1]، **اندرو بونر** (andru bönər lâ)، ۱۸۵۸–۱۹۲۳، رجل محافظه‌کار بریتانیائی، مت کانادا. در کودکی به اسکاتلند رفت، و ثروتی اندوخت، و در سال 1900 به نمایندگی حزب محافظه‌کار در مجلس برگزیده، و در 1911 به عنوان رهبر مخالفین جانشین بلفور شد، و مبارزه بر ضد فرمانروائی میهنی ایرلند و تجارت آزاد را رهبری کرد. در نخستین دولت ائتلافی (۱۹۱۵) هربرت اسکویث وزیر مستعمرات بود، و در ۱۹۱۶ در حکومت لوید جورج وزیر دارائی و رهبر اکثریت در مجلس عوام شد. در ۱۹۲۲ به نخست‌وزیری رسید، ولی در همان سال، به علت کسالت مزاج، استعفا کرد.

لا[1]، **جان** (jān lâ)، ۱۶۷۱–۱۷۲۹، سرمایه‌دار و اقتصاددان اسکاتلندی. در ۱۶۹۴، در منازعه‌ای عشقی رقیب خود را در دوئل به قتل رساند، و به زندان افتاد، و پس از چندی فرار کرده به هلند رفت، و به مطالعه در امور بانکی و بازرگانی پرداخت. در 1700 به اسکاتلند باز گشت، و اصلاحاتی در امور مربوط به تجارت و درآمد به پارلمنت پیشنهاد کرد، و کتاب مطالعه در پول و تجارت (۱۷۰۵) را منتشر کرد. افکار و پیشنهاد او دایر به تأسیس یک بانک ملی مورد قبول واقع نشد، و لا به فرانسه رفت. هنگام مرگ لوئی XIV، وضع مالی فرانسه بحرانی بود. لا توجه نایب‌السلطنه‌ی فرانسه، فیلیپ II (← اورلئان، فیلیپ II د/) را به پیشنهادهای خود برای رفع بحران مالی فرانسه جلب کرد، و در ۱۷۱۶ فیلیپ اجازه‌ی تأسیس بانک و نشر اسکناس به لا داد، و آن بانک در ۱۷۱۸ بانک شاهی شد، و اسکناسهای آن را دولت تضمین کرد. در آن عهد لویزیانا متعلق به فرانسه بود. لا انحصار تجارت آن ایالت را به دست آورد (۱۷۱۷)، و شرکت غرب را برای این کار تشکیل داد. در ۱۷۲۰ لا مدیر کل امور مالی فرانسه شد، و شرکت غرب و بانک شاهی را یکی کرد، و بهای سهام این مؤسسه ترقی بسیار کرد، و به چهل برابر بهای اسمی آن رسید. چندی بعد، به واسطه‌ی وضع مالی دولت و نبودن وجوه کافی برای پرداخت سود سهام تضمین‌شده، سهام تنزل فاحش کرد، و لا با بدنامی از فرانسه خارج شد، و در ونیز در گذشت.

لا[1]، **ویلیام** (wilyām lâ)، ۱۶۸۶–۱۷۶۱، کشیش انگلیسی، از هواداران جیمز II، که نوشته‌های جدلی و رازورانه‌ی او معروف است.

لاادری، مذهب: ← لاادریه.

لاادریه (lā'adriyye) [= ندانم‌گویان]، کسانی که در باره‌ی مسائل مابعد الطبیعه، و به طور کلی مسائلی که از دایره‌ی آزمایش انسان خارج است، و با دلایل تجربی و ریاضی قابل اثبات نیست، خاموشند، و بی‌آنکه آن را اثبات یا نفی کنند، میگویند ما در آن باره چیزی نمیدانیم. اصطلاح لاادریه برای این گونه اشخاص اصطلاحی تازه است، و ظاهراً مأخوذ از کلمه‌ی آگنوستیسیسم[2] (āgnostisism) است، که ت. هاکسلی در ۱۸۶۹ آن را به کار برد، و از آن به بعد به عقیده‌ای که ذهن و عقل انسان را از درک حقیقت نهائی ناتوان میپندارد گفته شد. شکاکان و سوفسطائیان دنیای قدیم نیز انسان را از درک حقایقی ماوراء محسوسات عاجز میدانستند. در میان متفکران عالم اسلام نیز کسانی بودند که یا به قصور خود از درک حقایق معترف بودند، یا اصلا آن حقایق را قابل درک نمیدانستند. مثلا، در رباعی منسوب به ابن سینا، میبینیم که اعتراف میکند که

اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت.

یا در رباعی منسوب به فخر رازی هست که

هفتاد و دو سال عمر کردم شب و روز
معلومم شد که هیچ معلوم نشد.

بعضیها هم، چنانکه اشاره شد، اصلا علم به حقایق نهائی را محال میدانند، و میگویند

ما ز آغاز و ز انجام جهان بیخبریم
اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است.

یا

پشه کی داند که این باغ از کی است
در بهاران زاد و مرگش در دی است.

اما باید دانست که کسانی که این اظهارات را کرده‌اند خود کسانی بوده‌اند که در باره‌ی خدا و روح و معاد و سرنوشت انسان اظهارات قطعی و جزمی کرده‌اند، و مثلا فخر رازی یا ابن سینا یا خیام که رباعیهای زیبائی در باره‌ی آگنوستیسیسم به ایشان منسوب است فقط در شعر چنین گفته‌اند و در کتب فلسفی خود از مدعیان معرفت و قطع و یقین بوده‌اند. ابوالعلاء معری، که ظاهراً کتابی فلسفی تدوین نکرده است، در بعضی از اشعار خود منکر یقین است، و نتیجه‌ی منتهای کوشش انسان را ظن و حدس میداند،

اما الیقین فلا یقین و انما
اقصی اجتهادی ان اظن واحدسا.

هیوم، فیلسوف معروف انگلیسی، را میتوان جزو لاادریه شمرد، زیرا او نیز امور مابعد طبیعی را قابل اثبات نمیداند، و مخصوصاً وجود دلیلی را برای خدا یا معجزات و کرامات نفی میکند. هربرت سپنسر را نیز از این جهت میتوان جزو لاادریه شمرد. هاکسلی، واضع لفظ آگنوستیسیسم، هر گونه عقیده‌ای را که متکی بر شواهد و ادله‌ی قطعی و مسلم نباشد نفی میکند، و تنها علوم مثبته را علم میداند. آگنوستیکها از لحاظ اخلاقی نیز اعتقاد به چیزی را که به نحو علمی مسلم نشده است صحیح نمیدانند. در قرن ۲۰م فلسفه‌ی اثباتی منطقی[3] نه‌تنها پاسخهائی را که به سؤالات مابعد طبیعی داده میشود نفی میکند، بلکه خود چنین پرسشهائی را نیز بیمعنی میداند.

لائرتس[4] (lāertes)، در اساطیر یونان، پادشاه ایتاکا، پدر اودوسئوس. در شکار گراز کالودون شرکت داشت، و از آرگونوتها بود.

لا آسونسیون: ← مارگاریتا، جزیره؛ تولوا اسپارتا.

لئاندروس، در افسانه‌های یونان، ← هرو.

لائنک[5]، **رنه تئوفیل یاسنت** (rëne teofil yā-sant lāenek)، ۱۷۸۱–۱۸۲۶، پزشک فرانسوی. استتوسکوپ را اختراع کرد و آن را در تشخیص بیماری به کار برد.

لائو، قوم، ← لائوس.

لائو-تان، نام حقیقی لائو-تسه.

لائو-تزو، فیلسوف چینی، ← لائو-تسه.

لائو-تزه، فیلسوف چینی، ← لائو-تسه.

لائو-تسه[6] (lāotse) یا **لائو-تزه**[7] یا **لائو-تزو**[8] (lāotzu)، ح 600–ح 531 ق‌م، حکیم بزرگ چینی که افکار و عقاید او از لحاظ اهمیت و نفوذ و تأثیر در مردم چین فقط در ردیف بعد از کنفوسیوس قرار دارد، و بجز او دیگر کسی در علو مقام و احترام در نظر مردم چین به پای لائو-تسه نمیرسد. با این همه اهمیت و شأن فوق العاده‌ی معنوی، هنوز شخصیت او چنانکه باید روشن نشده است، و در پرده‌ی ابهام است، و مورخان و نقادان هنوز نتوانسته‌اند زمان و زندگی او را روشن سازند، و در این باره اختلاف نظر دارند. اصول عقاید و افکار او در

(۱)Law (۲)agnosticism (۳)logical positivism (۴)Laertes (۵)Laënnec (۶)Lao-Tse (۷)Lao-Tze (۸)Lao-Tzu

رساله‌ای به نام تائو ته کینگ (tāo te king) مضبوط است. لائوتزو یا لائوتسه به معنی "استاذ لائو"، و ترجمه‌ی لفظی آن "استاد پیر" است، و نام حقیقی او لائوتان بوده است. به موجب روایات چینی، لائوتسه در ایالت هنان کنونی متولد شده است، و باآنکه مردی گوشه‌گیر بوده، کتابدار یا خازن خاندان امپراطوری چو شده است، و سرانجام دربار امپراطوری را ترک گفته و به سوی غرب رهسپار شده، و مرزبان مغرب او را به نوشتن رساله‌ی اصول عقایدش به نام تائو ته کینگ تشویق کرده است. میگویند هنگامی که او در دربار چو بوده کنفوسیوس جوان به دیدار او شتافته، و از او راهنمائی خواسته، و او را به اژدهائی پرنده تشبیه کرده است.

در طی ۲٬۰۰۰ سال، رساله‌ی تائو ته کینگ نفوذ فوق العاده‌ای در افکار مردم شرق دور داشته است، و معنی آن "کتاب عالی مسلک و فضیلت" است. مقصود از مسلک یا تائو راه و نظم طبیعی اشیاء است. این مسلک همه جا هست و تغییرناپذیر و جاودانی است، و خود "لاوجود" است، که همه‌ی وجود از او سر زده است. فضیلت سادگی و طبیعی بودن و کاری بر خلاف طبیعت نکردن است. این رساله دارای ۵٬۲۲۷ تا ۵٬۷۲۲ کلمه است و غالباً کتاب عالی ۵٬۰۰۰ کلمه‌ای نامیده میشود. رساله دارای ۸۱ فصل، و سبک آن ناهموار و بیان آن مبهم است. به جهت ناهمواری سبک آن، نقادان آن را به دو یا چند نفر نسبت داده‌اند، و به جهت ابهامش، مورد تأویلات و تفسیرات گوناگون قرار گرفته است. ح ۷۰۰ تفسیر بر آن نوشته شده است که نیمی از آنها موجود است. هیچ چینی یا ژاپنی درس‌خوانده پیدا نمیشود که اطلاعی از مضامین این کتاب نداشته باشد.

فضایلی که در کتاب تائو توصیه میشود مبنی بر گذشت از خویشتن است، و صفت و خاصیت باطنی آن "خلو" (xolovv) یا تهی بودن است ــ تهی بودن از امیال و آرزوها، و آزادی از قید هوی و هوس ــ و صفت و خاصیت خارجی آن "در کار نبودن" است، یعنی کسی برای خود هدفی بیرون از خود نداشته باشد تا همه‌ی همّ خود را صرف آن بکند. اما جهان بیرون خطرناک است، زیرا پر است از چیزهائی که امیال و شهوات ما را بر می‌انگیزد تا ما از سکوت و آرامشی که داریم و باید داشته باشیم بیرون بیائیم، و در طلب آن چیزهای هوس‌انگیز بکوشیم. شخص حکیم کسی است که محرکات و انگیزه‌های خارجی را از بیخ ببرد، و حالتی تحصیل کند که در آن همه چیز به طور طبیعی و عادی کار کند، و تحریک و انگیزشی در کار نباشد. کوشش برای تحصیل افتخار و شرف کوشش برای ایجاد بلوا و آشوب است. شخص حکیم خوشبختی را در بیرون از خود نمیجوید، و چون به دنبال هدفی بیرون از خود نمیرود، همه‌ی هدفها و مقاصد او بر آورده میشود. آب نرم است و بلندی‌جو نیست، و همیشه رو به سرازیری است و فروتن است؛ به جهت همین خصال، آب صفابخش هر چیز است، و هر چیز صفت و سختی را از سر راه خود بر میدارد. اما باد و طوفان تند و تیز و پیکارجو است، و در عوض، عمرش کوتاه و ثمره‌ی کارش نیستی و نابودی است. آن که به بالاترین نقطه برسد نمیتواند در آنجا بماند، و آن که خرامان و با کبر و ناز قدم بر دارد نمیتواند راهی را تا آخر برود. آن که بر دیگران غلبه کند قدرتی بیرون از خود در دست دارد، که چون از دستش برود، دیگر غلبه‌ای وجود نخواهد داشت، اما آن که بر خود پیروز شود نیرومند حقیقی است.

لائوتسه مخالف جنگ و مخالف تجمل درباری است، و معتقد است که حکومت نباید در کار رعایا دخالت داشته باشد، و کارها باید جریان عادی و طبیعی خود را بی‌توسل به زور و قدرت در پیش گیرد، مردم و خانواده‌ها باید چنان زندگی کنند که کاری به دیگران نداشته باشند، و جوامع و اقوام نیز چنان باید زندگی کنند که کاری به کار جوامع و اقوام دیگر نداشته باشند. نیز ← تائو، مذهب.

لائودیکئا، آد ماره، سوریه، ← لاذقیه.

لائوس[1] (lāos)، مملکت (ح ۲۳۰٬۰۰۰ کمه، جمعیت در سال ۱۹۷۳ تخمیناً ۳٬۱۸۱٬۰۰۰)، در شبه جزیره‌ی آسیا، پایتخت اداری آن وینتیان (vientiān) و پایتخت سلطنتی آن لوانگ پرابانگ (luāng prābāng). از ل به چین، از ش به ویتنام، از چ به کامبوج، و از غ به برمه و تایلند محدود است. سرزمینی ناهموار و دارای جنگلهای انبوه، ولی در امتداد رود مکونگ عمدةً هموار است. محصول عمده‌اش برنج است. تریاک و قهوه صادر میکند. مذهب رسمی بودائی است. سکنه عمدةً لائوسیان یا قوم لائو هستند، که اعقاب قبیله‌ی تای میباشند که در قرن ۱۳م از ناحیه‌ی یوتان (چین) به طرف چ به امپراطوری خمر رانده شدند.

لائوس از اوایل قرن ۱۹م تا ۱۸۹۳ تابع سیام و در ۱۸۹۳–۱۹۴۵ تحت الحمایه‌ی فرانسه بود. در ۱۹۴۹ مملکتی نیمه‌خودمختار در جزء اتحادیه‌ی فرانسه شد. در نتیجه‌ی شورش علنی ویتمین در ویتنام، فرانسویها ناچار استقلال کامل لائوس را در جزء اتحادیه‌ی فرانسه شناختند. در ۱۹۵۱، نهضت و حزب معروق به پاتت لائو (pātet lāo)، یعنی ملت لائو، که هواخواه کمونیسم بود، به رهبری شاهزاده سوپهانووونگ[2] (suphānuvong) در ویتنام شمالی برپا شد. در ۱۹۵۳ اعضای ویتمین وارد لائوس شمالی شدند، و حکومت پاتت لائو را در سامنئوا (sāmneuā) مستقر کردند. نیروهای پاتت لائو با پشتیبانی ویتمین چندین بار در لائوس مرکزی تاخت و تاز کردند، و جنگ داخلی در گرفت. بعد از کنفرانس ۱۹۵۴ ژنو، قرار شد پاتت لائو دو ایالت شمالی لائوس را اشغال کند، و در ۱۹۵۵ نیروهای سلطنتی و پاتت لائو موافقتنامه‌ای برای صلح امضا کردند. در ضمن، لائوس حاکمیت مطلق یافت (دسامبر ۱۹۵۴)، و عضو سازمان ملل متحد شد (۱۹۵۵). مع ذلک جنگ داخلی از میان نرفت. دولت بیطرف شاهزاده سووانا پهوما[3] (suvānā phumā؛ ۱۹۰۱–) موافقتنامه‌ای با پاتت لائو (که در ۱۹۶۵ به ارتش خلق لائوس موسوم شد) ترتیب داد (سال ۱۹۵۷)، ولی مقارن این ایام یک نیروی دست راستی به رهبری شاهزاده بون اوم[4] (bun um) سر بر آورد. مذاکرات بین "سه شاهزاده" منجر به موافقتنامه‌ی دیگری شد (۱۹۶۲)، که آن نیز سودی نبخشید، و در جنگهای متناوب بعد، کمونیستهای ویتنام شمالی از یک طرف و کشمکشها از طرف دیگر متزایداً مداخله کردند. در انتخابات سال ۱۹۶۷ شاهزاده سووانا پهوما در نخست‌وزیری باقی ماند.

پس از برکناری شاهزاده سیهانوک (← کامبوج)، نیروهای ویتنام شمالی و متحدین آنها توانستند به کامبوج و ویتنام جنوبی راه یابند، و با حمله‌ی ویتنام جنوبی به جنوب لائوس در اوایل سال ۱۹۷۱، لائوس نیز مبدل به یکی دیگر از صحنه‌های جنگ هندوچین شد.

لائوسیان (lāosiān)، گروهی از تای‌ها که در نواحی مختلف شبه جزیره‌ی هندوچین سکنی دارند. این قوم در قدیم در چین جنوبی سکونت داشتند، و از قرن ۳م رفته رفته به طرف هندوچین رانده شدند. قسمت عمده‌ی این قوم منشأ مردم مملکت لائوس است، اما لائوسیانی نیز در ل و ل‌ش تایلند، برمه، کامبوج، ویتنام شمالی، و چین جنوبی سکنی دارند.

لائوکوئون[5] (lāokoon)، در افسانه‌های یونانی، کاهن آپولون که در جنگ تروا مردم تروا را از راه دادن اسب چوبی یونانیان (اسب تروا) به شهر برحذر داشت. این کار خشم آتنه (و به قولی پوسیدون یا زئوس) را بر انگیخت، و وی دو مار دریائی مأمور تنبیه لائوکوئون کرد، و آنها گرد او و دو پسرش پیچیدند، و آنان را کشتند. مجسمه‌ای که اکنون در واتیکان است مبارزه‌ی آنها را با مارها



لائوکوئون (واتیکان)

نشان میدهد. به قول پلینی، مجسمه کار آگساندر (āgesānder)، آتنودوروس (ātenodoros)، و پولودوروس[6] (poludoros)، حجاران یونانی قرن اول ق‌م است.

لا اوگ[7] (lā og, lā ug)، بندرگاهی کنار دریای مانش، ولایت مانش، لغ فرانسه. در اینجا در ۱۶۹۲، در ← جنگ اتحاد بزرگ، نیروهای هلندی و انگلیسی یک ناوگان فرانسوی را مغلوب کردند.

لا اونیون[8] (lā union)، شهر و بندر (در ۱۹۶۸ جمعیت تخمیناً ۱۵٬۰۰۰)، چ‌ش جمهوری سالوادور. صادرات عمده‌ی آن قهوه، پوست خام، کنف، و بلسان است.

لائه[9] (lāe)، شهر (جمعیت ۶۵٬۴۷۵)، ش گینه‌ی جدید. در ۱۹۲۷ به عنوان پایگاه حمل و نقل هوائی برای نواحی زرخیز مجاور تأسیس شد. اکنون از مراکز تجارتی این ناحیه است.

لا ایر[10] (lā ir)، شهرت **اتین دو وینیول**[11] (etien dē vinyol)، ح ۱۳۹۰–ح ۱۴۴۳، از فرماندهان فرانسوی در جنگ صدساله. در ۱۴۱۸ به خدمت

(۱)Laos (۲)Souphanouvong (۳)Souvana Phoma (۴)Boun Oum (۵)Laocoön (۶)Polydorus (۷)Hogue, La; Hougue, La (۸)Union, La (۹)Lae (۱۰)La Hire (۱۱)Vignolles

دوفن (بعداً شارل VII فرانسه) پیوست. ژاندارک را در مغلوب کردن (۱۴۲۹) انگلیسها در پاته یاری کرد. در لشکرکشی شارل به گویین همراه وی بود، و در همان لشکرکشی در گذشت.

لا ایر[1]، لوران دو (lorāN dë lā ir)، ۱۶۰۶–۵۶، نقاش فرانسوی و از مؤسسین آکادمی سلطنتی نقاشی و حجاری. صورتهای بسیار و نقاشیهای تاریخی، دورنماها، و کارهای تزیینی برای ریشلیو و دیگران ساخت، و طرحهای فرشینه برای برادران گوبلن (← گوبلن، کارخانه‌ی ملی) ایجاد کرد.

لابادی[2]، ژان دو (jāN dë lābādi)، ۱۶۱۰–۷۴، رازور مسیحی فرانسوی. ابتدا کشیش کاتولیک بود، و سپس به آیین پروتستان در آمد (ح ۱۶۵۰). در هلند فرقه‌ی لابادیان را تأسیس کرد، که به زندگی ساده و اشتراک در اموال و اولاد قائل بود، و در ۱۷۳۲ از میان رفت.

لابان[3] (lābān)، پدر لیه و راحیل و دائی یعقوب (پیدایش ۲۹.۲۴–۶۰؛ ۲۹.۵–۳۱).

لابرادور[4] (lābrādor)، سرزمینی (ح ۲۸۵٬۰۰۰ کمه؛ جم ۱۳٬۵۳۴) تابع نیوفندلند، لش کانادا، بین ایالت کبک و قطا، بر دهانه‌ی خلیج سنت لارنس؛ کرسی آن بتل هاربر[5] (batəl hārbər) سکنه‌ی آن عمدةً از هندیشمردگان و اسکیموها هستند، که در طول سواحل قطا پراکنده‌اند. جریان دریائی بسیار سرد لابرادور و فقدان تسهیلات حمل و نقل مانع تأسیس آبادی دربن ناحیه بوده است. شغل عمده ماهیگیری و صید حیوانات گرانپوست است، ولی نهشتهای پرارزش آهن در آن کشف شده است. احتمالا وایکینگها در ح ۱۰۰۰ ب‌م، و بعداً ج. کبت در ۱۴۹۸ و ژ. کارتیه در ۱۵۳۴ این ناحیه را پوییدند. بر طبق معاهده‌ی پاریس (۱۷۶۳) به تصرف بریتانیا در آمد.

لابرادور، جریان: ← جریانهای دریائی؛ لابرادور.

لابرادورسانی: ← لابرادوریت.

لابرادوریت[6] (lābrādorit؛ فنس)، نوعی فلدسپات، معمولا به رنگ خاکستری، قهوه‌ای، یا سبز. بعضی از اقسامش که دارای بازیگری (موسوم به لابرادورسانی) رنگهای قرمز، زرد، آبی، و سبز است به مصارف زینتی میرسد. در سنگهای آذرین یافت میشود.

لابرتونیر، لوسین: ← مدرنیسم.

لا برویز[7]، ژان دو (jāN dë lā brüyer)، ۱۶۴۵–۹۶، نویسنده‌ی کلاسیک فرانسوی. از ۱۶۸۴ تا آخر عمر در منزل پرنس دو کنده سمت للگی داشت. در ۱۶۹۳ به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد. اثر بزرگش کتاب سجایا (۱۶۸۸) است، که قسمت اول آن ترجمه‌ی کتاب تئوفراستوس است، و بقیه مشتمل بر مظاهری از سجایای اخلاقی، اندرزها، و بحثهای گوشه‌دار در موضوعهای مختلف است. نظریات اخلاقی شدید وی در باب زندگی اقتصادی، فقر پردامنه، و زندگی بطالت‌آمیز اشراف معاصرش مدتها مورد توجه بود. لا برویر بیش از آنکه یک مصلح اجتماعی باشد ناظری بیطرف بود.

لا بشرط (lā bešart)، اصطلاح فلسفی و کلامی و منطقی، به معنی آنکه شیئی را بدون هیچ شرط و قید (مانند موجودیت، معدومیت، خارجی بودن، ذهنی بودن) در نظر بیاورند و تصور یا فرض کنند. لا بشرط در برابر بشرط لا (بشرط لا شیء) و بشرط شیء است.

توضیح آنکه ماهیتی ممکن است، چنانکه گفته شد، لا بشرط یعنی بدون هیچ شرط و قیدی فرض شود، مانند حیوان بدون شرط اسب یا گوسفند یا انسان بودن، و این ماهیت جنس نامیده میشود (نیز ← کلیات خمس). حیوانْ بدون شرط و قید اسب یا گاو یا شیر بودنْ مبهم است و غیر متعیّن، و اگر صفت شیهه زدن یا غریدن به آن قرین شود آن را از ابهام خارج میسازد، و به صورت اسب یا شیر در میآورد؛ در این حال، میگویند حیوان جنس است، و شیهه‌زنی یا غرش فصل آن است، همچنانکه در "حیوان ناطق" حیوان جنس است و ناطق فصل.

ماهیتی ممکن است "بشرط شیء" فرض شود، مانند حیوان به شرط ناطق بودن یا به شرط غریدن، که در این صورت این ماهیت مشروط دیگر جنس نیست، زیرا حیوانی که جنس است هم بر انسان و هم بر اسب و هم بر شیر اطلاق میشود، اما حیوان به شرط ناطق بودن فقط به انسان اطلاق میشود، و در این صورت میگویند حیوان مادّه‌ی انسان است و ناطق بودن صورت آن.

ماهیتی ممکن است "بشرط لا شیء" فرض شود؛ مثلا ماهیت حیوان به شرط مقرون نبودن چیزی به آن فرض شود، و حیوان با این شرط قابل حمل بر انسان و اسب و غیره نیست، زیرا در آن شرط شده است که چیزی و شرطی به آن همراه نباشد.

ماهیت لا بشرط را مطلقه، بشرط شیء را مخلوطه، و بشرط لا را مقیده نیز میخوانند.

مثالی از امور عادی روزانه. اگر به نجار بگوئید که من میزی میخواهم هر چه باشد و به هر شکل و صورت که باشد، آن میز لا بشرط است، زیرا شما هیچ شرطی همراه آن نکرده‌اید، و آن، به صورت لا بشرطی و عدم تعین و ابهام، فقط در عالم توهم و فرض موجود است. و اگر گفتید میزی گرد به ابعاد فلان و صفت فلان میخواهید آن بشرط شیء است، و منحصر است در آنچه نجار بر طبق دستور شما خواهد ساخت؛ و اگر گفتید فقط میزی میخواهید که چیزی زاید بر میز بودن همراه آن نباشد آن بشرط لا است.

لا بشرط دو قسم است: لا بشرط قسمی (qesmi)، که به تفصیل گفته شد؛ و لا بشرط مقسمی (maq-sami)، و آن ماهیتی است که حتی لا بشرط بودن هم در آن شرط نشده باشد، و آن همان است که آن را به لا بشرط و بشرط لا و بشرط شیء تقسیم می‌کنیم.

در اصطلاح علوم قدیم میگفتند لا بشرط یجتمع مع الف شرط (lā bešart yajtameʿo maʿa alfe šart)[لا بشرط با هزاران شرط جمع میشود]، زیرا آنچه مبهم است و شرطی ندارد هر گونه شرطی را میپذیرد؛ اگر حیوان را لا بشرط گرفتید به هر حیوانی از انواع بی‌پایان حیوانات ممکن است اطلاق شود.

لابک[8] (lābək)، شهر (جم ۱۴۹٬۱۰۱)، ل‌غ ایالت تکزاس، کشمت. مقر دانشگاه فنی تکزاس است.

لا بوئسی[9]، اتین دو (etien dë lā boesi)، ۱۵۳۰–۶۳، قاضی و نویسنده‌ی فرانسوی. به جهت دوستی با مونتنی و حملات آتشینی که در کتاب خود، به نام بحث در باب بندگی ارادی، به استبداد کرده است شهرت دارد.

لابوان[10] (lābuān)، جزیره (ح ۹۰ کمه؛ جم تخمیناً ۹٬۲۰۰)، نزدیک ساحل ل‌غ بورنئو. از ۱۹۴۶ از لحاظ اداری وابسته به بورنئوی شمالی بریتانیا است.

لا بوردونه[11]، برتران فرانسوا مائه دو (bertrāN frāNsuā māe dë lā burdone)، ۱۶۹۹–۱۷۵۳، افسر دریائی فرانسوی. به خدمت شرکت هند فرانسه پیوست. مدرس را گرفت (۱۷۴۶). بعد از نزاع با دوپلکس، احضار و به اتهام خیانت محاکمه ولی تبرئه شد.

لابورنوم[12] (lāburnum؛ لتی)، (*Laburnum ana-gyroides*)، درخت کوچک زینتی اروپائی، دارای خوشه‌های گلهای زرد بهاره.

لابه، رود، اروپا، ← الب.

لابه[13]، لویز (luiz lābe)، ح ۱۵۲۰–۱۵۶۶، شاعره‌ی فرانسوی، که اشعارش عاشقانه و به شدت احساسات موصوف است. از عمده‌ترین پیشتازهای گروه پلئیاد بوده است.

لابیرنت[14] (lābirant؛ از فنس)، ساختمان تو در تو و پیچ در پیچ راهروها و اطاقها، که اغلب چنان ساخته میشود که شخص در آنها سرگردان شود و راه گم کند. آمنمحت III از سلسله‌ی XII مصر آرامگاه خود را به شکل لابیرنتی بزرگ ساخت. مشهورترین لابیرنت را، بنا بر اساطیر یونانی، دایدالوس برای مسکن دادن مینوتاوروس ساخته است. نیز ← گوش.

لابیش[15]، اوژن مارن (ëjen māraN lābiš)، ۱۸۱۵–۸۸، نمایشنامه‌نویس فرانسوی. معروفترین کمدی او مسافرت آقای پریشون است (۱۸۶۰). به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد (۱۸۸۰).

لابینوس[16]، کوینتوس (kuintus lābienus)، قرن اول ق‌م، سردار رومی. پس از مرگ قیصر، به دسته‌ی بروتوس و کاسیوس پیوست، و آنان او را برای جلب کومک دولت اشکانی به دربار ارد I فرستادند. دو سال بعد از جنگ فیلیپی (۴۲ ق‌م) به فرماندهی سپاهی از پارتیان، به اتفاق پاکر (پسر ارد)، از فرات گذشته به پیروزی بزرگی در آسیای صغیر نائل شد. سال بعد ونتیدیوس باسوس پارتیان را شکست داد (۳۹ ق‌م). لابینوس گریخت، ولی گرفتار و مقتول شد.

لا پاتری[17] (lā pātri)[فنس، ← وطن]، نام روزنامه‌ای به زبان فرانسوی که در ۱۲۹۳ هق در تهران تأسیس شد، و فقط یک شماره از آن انتشار یافت (۹ محرم ۱۲۹۳ هق). مدیر آن مردی بلژیکی بود به نام بارون لوئی دو نورمان[18] (*bāron lui dë nor-māN)*، که در ۱۲۹۲ هق او را به تهران خواسته بودند. چون روزنامه‌ی لا پاتری از آزادی صحبت کرده بود موافق طبع شاه نیفتاد، و توقیف شد.

لا پاز، شهر، ← لا پاس.

لا پاس[19] (lā pās) یا **لا پاز،** شهر (جم در ۱۹۷۰

---

(۱)La Hire; La Hyre (۲)Labadie (۳)Laban (۴)Labrador (۵)Battle Harbour (۶)labradorite (۷)La Bruyère (۸)Lubbock (۹)La Boétie (۱۰)Labuan (۱۱)La Bourdonnais (۱۲)laburnum (۱۳)Labé (۱۴)labyrinth (۱۵)Labiche (۱۶)Labienus (۱۷)La Patrie (۱۸)Norman (۱۹)La Paz

تخمیناً ۶۷۹٬۰۰۰)، غ بولیوی. بزرگترین شهر کشور و از ح ۱۹۰۰ مقر حکومت آن است، اگرچه پایتخت رسمی شهر سوکره میباشد. در ۱۵۴۸ تأسیس شد؛ در فرازای ح ۳٬۶۶۰متری واقع است. کوه ایلیمانی[1] (illimāni) و دریاچه‌ی تیتیکاکا نزدیک آن و مورد توجه جهانگردان است.

لا پاس[2] (lā pās) یا **لا پاز**[2]، شهر (جه ح ۱۳٬۰۰۰)، ایالت کالیفرنیای سفلی (باخا کالیفرنیا)، لغ مکزیک؛ از مراکز صید مروارید.

لا پالیس، بندرگاه: ← لا روشل.

لاپتف[3]، **دریای** (lāptef) روسی **لاپتیف** (lāptif)، قسمتی از قشم، که از ج به سیبریه‌ی شرقی، از غ به سورنایا زملیا و شبه جزیره‌ی تایمیر، و از ش به جزایر سیبریه‌ی جدید محدود است. سابقاً، به نام پوینده‌ی سوئدی آن، دریای نوردنشولد (nurden-šēld) نام داشت. بعداً به افتخار یکی از پویندگان روسی لاپتف نامیده شد.

لاپتیف، دریای: ← لاپتف، دریای.

لا پروز[4] (lā peruz)، شهرت **ژان فرانسوا دو گالو**[5] (jāN frānsuā dē gālo)، ملقب به **کنت دو لا پروز** (kont dē*)، ۱۷۴۱–ح ۸۸، دریانورد فرانسوی. رئیس هیئتی بود که دولت فرانسه در ۱۷۸۵ برای پویش قطب و جستجوی گذرگاه شمال غرب اعزام کرد. در ۱۷۸۷ ← تنگه‌ی لا پروز را کشف کرد.

لا پروز[6]، **تنگه‌ی** یا **تنگه‌ی سویا** (soyā)، تنگه‌ای به عرض ح ۴۰ کم، که جزیره‌ی هوکایدو (ژاپن) را از جزیره‌ی ساخالین (تجشس) جدا میکند. در ۱۷۸۷ لا پروز آن را کشف کرد.

لا پلاتا[7] (lā plātā)، شهر (جه در ۱۹۷۰ تخمیناً ۴۰۶٬۰۰۰)، کرسی ایالت بوئنوس آیرس، ش آرژانتین، جش شهر بوئنوس آیرس. در ۱۸۸۲، که شهر اخیر به دولت مرکزی تعلق گرفت، تأسیس شد. کارخانه‌های بزرگ آمودن گوشت دارد. در ۱۹۵۲ به افتخار اوا پرون، به نام اوا پرون موسوم شد؛ در ۱۹۵۵ به اسم سابق نامیده شد.

لا پلاتا، ریو د: ← ریو د لا پلاتا.

لاپلاس[8]، **پیر سیمون** (pier simoN lāplās)، ملقب به **مارکی دو لاپلاس** (mārki dē*)، ۱۷۴۹–۱۸۲۷، ریاضیدان، فیزیکدان، و منجم فرانسوی؛ اهل نورماندی. در ۱۸سالگی به پاریس رفت، و نبوغ ریاضی وی مورد توجه د'آلامبر قرار گرفت، و به استادی ریاضیات در مدرسه‌ی سلطنتی نظام در پاریس منصوب شد. پس از آنکه، در زمان ناپلئون I، مدت کوتاهی وزیر کشور بود، در ۱۷۹۹ سناتور شد. در ۱۷۸۳ به عضویت آکادمی علوم، و در ۱۸۱۶ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. در دار المعلمین پاریس از همکاران لاگرانژ بود. علاوه بر مقالات تحقیقی مهمی که به آکادمی فرانسه فرستاد، سه کتاب مهم تألیف کرد، که هر سه از آثار کلاسیک به شمار میروند: مکانیک سماوی (۱۷۹۹–۱۸۲۵)؛ بیان منظومه‌ی جهان (۱۷۹۶)، که کتابی است در علم نجوم، و نظریه‌ی معروف او به نام فرضیه‌ی سحابی یا ← فرضیه‌ی لاپلاس در آن آمده است؛ و نظریه‌ی تحلیلی احتمالات (۱۸۱۲)، که در آن سهم مهمی به نظریه‌ی احتمالات بخشیده است. از آثار دیگرش نظریه‌ی جاذبه‌ی گویوارها و شکل سیارات (۱۷۸۵) و مقاله‌ی فلسفی در باب احتمالات (سال ۱۸۱۴) است. در فیزیک نیز کارهای جالبی انجام داد، از جمله، اولین اندازه‌گیریهای گرماسنجی مربوط به حرارت مخصوص مواد، و به فعل و انفعالهای شیمیائی (به اتفاق لاووازیه، ۱۷۸۰)؛ بیان فورمول تغییرات **ناگذار** یک گاز و به کار بستن آن در تعیین سرعت سیر صوت (← صوت؛ صوتشناخت).

لاپلاس[8]، **فرضیه‌ی** (lāplās) یا **فرضیه‌ی سحابی**[9] (sahābi) [= ابری]، فرضیه‌ای در کیهانزائی، در پیدایش منظومه‌ی شمسی، که در ۱۷۹۶ به وسیله‌ی لاپلاس عرضه شد. فرضیه‌ی لاپلاس اساساً این است که در آغاز یک سحابی (توده‌ای از ماده‌ی رقیق) وجود داشته که دامنه‌ی آن تا ماوراء مدار آخرین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی (در زمان وی، اورانوس) ممتد بوده است. این سحابی جرم گسترده و رقیق و داغی بوده است که حرکت دورانی داشته، و تدریجاً، در تحت تأثیر گرانش خود، انقباض یافته و سردتر شده است. شکل آن در آغاز به صورت کروی در آمده، و پس از آنکه سرعتش بیشتر شده، شکل بیضوی یافته است. با سرد شدن بیشتر، نرخ تغییر سرعت افزایش یافته، زیرا مقدار حرکت ثابت بوده است. پس از مدتی، که شتاب گریز از مرکز استوائی کمی بر جاذبه‌ی گرانشی فزونی یافت، حلقه‌ای از ماده‌ی سحابی از ماده اصلی جدا شد؛ باقیمانده‌ی سحابی به انقباض خود ادامه داد، تا اینکه بار دیگر همان کیفیت اتفاق افتاد، و این عمل چندبار دیگر نیز صورت گرفت، تا هفت حلقه برای هفت سیاره‌ی شناخته‌شده پیدا شد. چون چنین حلقه‌ای یکنواختی کامل نداشت، ناگزیر در نقطه‌ای از هم گسیخت و روی خود پیچیده شد، و یک جرم سحابی، و به زبان دیگر، چنین یک سیاره را به وجود آورد. برای این جرم سیاره‌ای همان کیفیات پیش آمد که برای سحابی اصلی پیش آمده بود، و از حلقه‌های آن اقمار سیارات پیدا شد، و در زحل هنوز این حلقه باقی مانده است. از باقیمانده‌ی سحابی، پس از انقباض، خورشید کنونی به وجود آمد.

این فرضیه در نظر اول سیماهای خوبی دارد. ولی حق آن است که، به گفته‌ی خود لاپلاس، آن را "با آن سوء ظن که از هر چیز که نتیجه‌ی رصد و محاسبه نباشد برای آدمی به وجود میآید" تلقی کنیم. نکات ظاهراً خوب از لحاظ واقعیتهای شناخته‌شده‌ی زمان لاپلاس اینها بوده است: (۱) سیارات، بر گرد خورشید، در یک جهت دوران میکنند؛ (۲) سیارات و خورشید، بر گرد محورهای خود، در همین جهت دوران میکنند؛ (۳) مدارهای سیارات تقریباً همه در یک صفحه و همه تقریباً به شکل دایره‌اند؛ (۴) اقمار بر گرد سیارات خود در همان جهت دوران سیارات گردش میکنند، و مدارهای آنها تقریباً مستدیر و نزدیک صفحه‌ی استوائی سیارات است؛ (۵) سیارات دورتر بزرگترند، و اقمار بیشتر دارند. در مقابل، فرضیه‌ی لاپلاس مشکلاتی نیز داشت. برای نظریات بعد ← کیهانزائی.

لاپلاند[10] (lāplānd)، ناحیه‌ی وسیعی در اروپای شمالی، که عمدةً در داخل مدار شمالگان است. مشتمل است بر ولایات فینمارک، ترومس[11] (troms)، و قسمتی از ولایت نورلان، در نروژ؛ ایالت تاریخی لاپلاند[12] در سوئد، که اکنون مشتمل بر ولایات **نوربوتن** و **وستربوتن** است؛ **فنلاند شمالی**؛ و شبه جزیره‌ی کولا (جمشس).

قسمت شمالی لاپلاند کوهستانی است، و ارتفاعش در **کبنکایسه** (سوئد) به ۲٬۱۲۱ متر میرسد، و قسمت لش آن عمدةً توندرا است. جنگلهای پهناور و دریاچه‌ها و رودهای متعدد دارد. از منابع معدنی سرشار آن کانه‌ی آهن (مخصوصاً در کیرونا، سوئد)، مس (نروژ)، و نیکل و آپاتیت (جمشس) است. بنادر عمده‌ی آن نارویک و مورمانسک است.

سکنه‌ی بومی آن (ح ۳۰٬۰۰۰) **لاپلاندیها**[13] یا **لاپها**[14] هستند، که عمدةً در نروژ زندگی میکنند، و در آنجا آنان را فین میخوانند. لاپها عمدةً چادرنشینند، و از گله‌داری (گوزن شمالی)، صید ماهی، و شکار زندگی میکنند. چنین میپندارند که لاپها از آسیای مرکزی آمده‌اند، و مهاجرین دیگر آنان را به جانب ل رانده‌اند. اسماً در قرون وسطی تحت استیلای سوئد و نروژ در آمدند، ولی مسیحی کردن آنان در قرن ۱۸م کامل شد. زبانشان فینو-اوگوری است.

لاپلاندیها: ← لاپلاند.

لاپورت[15]، **رولان** (rolāN lāport)، ۱۶۷۵–۱۷۰۴، یکی از رهبران **کامیزارها**، که به رولان معروف است. به سبب بیباکی، تدبیر جنگی، و استعدادش در نظم و سامان دادن به جنگ پارتیزانی مشهور است. بر خلاف همکارش **کاوالیه**، تا استقرار مجدد ← فرمان نانت از مذاکره با قوای دولتی امتناع کرد (۱۷۰۴). کمی بعد به خدعه دستگیر و، در حالی که از خود دفاع میکرد، کشته شد.

لاپها، مردم: ← لاپلاند.

لات (lāt)، نام بتی از بتهای عرب جاهلی که نام آن در قرآن همراه با **عزی** ذکر شده است. به موجب روایات عربی، کسی که لات را به عرب معرفی کرده، و به عنوان بتی از بتهای ایشان قرار داده است، **عمرو ابن لحی** خزاعی بوده است. گویا لات نام مردی بوده است که هنگام حج بر سر صخره‌ای مینشسته و در آن آرد و سویق برای مردم خمیر میکرده است. عمرو ابن لحی، پس از مرگ این شخص، گفت که او نمرده است، و به درون آن صخره فرو رفته است. به همین جهت، مردم را به پرستش آن صخره دعوت کرد، و نام آن صخره صخرة اللات شد، و برای عبادت به لات بتی هم در آنجا نصب کرد. گویند دو شیطان در درون لات و عزی قرار داشته که با مردم سخن میگفته‌اند. چون این صخره در دره‌ی وج (vajj) در طائف بود، قبیله‌ی ثقیف آن را طاغوت خویش قرار دادند، بر آن خانه‌ای بنا نهادند، و خدمتکارانی برای آن تعیین کردند، و بدین ترتیب، لات مورد عبادت و طواف مردم قرار گرفت. در صفت این صخره گفته‌اند که آن سنگی سفید چهارگوش بوده است. خدمتکاران یا "سدنه"ی لات (← بت) از قبیله‌ی ثقیف بودند، و این سدانت در خانواده‌ی بنو عتاب ابن مالک (banu attābe 'bne mālek) یا آل ابوالعاص (āle abo'l-'ās) ارثی بوده است. لات را تنها ثقیف پرستش نمیکردند، بلکه مورد پرستش

(۱)Illimani (۲)La Paz (۳)Laptev (۴)La Pérouse (۵)Galaup (۶)La Pérouse (۷)La Plata (۸)Laplace (۹)nebular hypothesis (10)Lapland (11)Troms (12)Lappland (13)Laplanders (14)Lapps (15)Laporte

قبایل دیگر نیز بوده است. بعضی از محققان گفته‌اند که اللاة (al-lāt) همان الالاهه (al-ʿilāha) است، که نام آفتاب بوده است، و آن را مؤنث میشمرده‌اند. نام لات در کتیبه‌های نبطی و پالمیرائی ذکر شده است. گویا ابوسفیان بتی را که به یاد لات بر روی صخره‌ی سابق الذکر ساخته بودند، با عزی، برای تبرک و پیروزی در جنگ احد برده بوده است. پس از فتح مکه، حضرت رسول ابوسفیان و مغیرة ابن شعبه را مأمور شکستن این بت و ویران ساختن معبد آن کرد. نیز ← رب، در عربی.

لاتار یا لاتاری: ← قمار.

لاتاری یا لاتار: ← قمار.

لاتاکیا، سوریه: ← لاذقیه.

لاتران[1] (lāterān)، نام دسته‌ای از عمارات چش رم، رو به روی میدان سان جووانی (sān jovānni). اراضی آن را قسطنطین به کلیسا بخشید. کلیسای لاتران کلیسای جامع رم و کلیسای پاپ است، و کلیسای درجه‌ی اول در جهان کاتولیک رومی است. کلیسای اصلی محتملا پیش از ۳۱۱ بنا و در قرون ۵م–10م ترمیم یافت، و در قرون ۱۴–۱۸م بنایش با تغییراتی تجدید شد. کاخ لاتران، که تا قرن ۱۴م مقر پاپ بود، در قرن ۱۶م خراب شد، و کاخ کوچکتر کنونی به جای آن ساخته شد. شوراهای لاتران در کاخ قدیم و پیمان لاتران در کاخ جدید منعقد شد.

لاتران[1]، پیمان، موافقتنامه‌ای که در ۱۹۲۹ در کاخ لاتران بین کاردینال گاسپاری به نمایندگی پاپ پیوس XI و موسولینی به نمایندگی ویکتور امانوئل III منعقد شد. پس از وحدت یافتن ایتالیا (در ۱۸۷۱ کامل شد)، دولت همه‌ی اموال پاپ را، جز چند عمارت، مصادره کرد. از آن پس مقرر شد که به پاپ مدد معاش سالیانه داده شود، ولی پاپهای بعد از پذیرفتن آن امتناع کردند، و خود را زندانی شمردند. این مشکلات، که به "مسئله‌ی رم" معروف گشت، سرانجام با امضای موافقتنامه‌ی لاتران حل شد، بر طبق این موافقتنامه، مملکت جدید و مستقلی موسوم به شهر واتیکان تشکیل یافت، و عدم تعرض دولت ایتالیا به پاپ تضمین شد.

لاتران[1]، شورای، عنوان ۹مین–۱۲مین و ۱۸مین شورای جامع کلیسای کاتولیک رومی. (۱) **شورای سال ۱۱۲۳** یا **اولین شورای لاتران** که به وسیله‌ی پاپ کالیکستوس II دعوت شد، ← کنکوردای ورمس (۱۱۲۲) تأیید شد و کشمکش بر سر خلعت‌پوشان را پایان داد، و ازدواج مقامات روحانی را ممنوع ساخت. (۲) **شورای سال ۱۱۳۹** یا **دومین شورای لاتران** را پاپ اینوکنتیوس II منعقد کرد تا اختلاف و شقاق را که به توسط ناپاپ آناکلتوس II به وجود آمده بود بر طرف کند. (۳) **شورای سال ۱۱۷۹** یا **سومین شورای لاتران** پس از آنکه صلح ونیز (۱۱۷۸) امپراطور فردریک I را بر سر آشتی آورد به توسط پاپ آلکساندر III منعقد شد. از تصمیمات مهم آن این بود که انتخاب پاپ را منحصراً در دست کاردینالها قرار داد. (۴) **شورای سال ۱۲۱۵** یا **چهارمین شورای لاتران** را پاپ اینوکنتیوس III منعقد کرد، و این از برجسته‌ترین کارهای او در مقام پاپی بود. از جمله مصوبات این شورا تقریر ایمان مسیحی، تعریف قلب ماهیت، قوانینی برای محاکمه‌ی روحانیون، و تدارک جنگ صلیبی تازه بود. (۵) **شورای سالهای ۱۵۱۲–۱۷** یا **پنجمین شورای لاتران** را پولیوس II و پس از وی لئوی X، به منظور مخالفت با کوشش (۱۵۱۰) لوئی XII فرانسه در احیای "نظریه‌ی شورائی" (نظریه‌ای که به موجب آن پاپها تابع شوراهای جامعند)، منعقد کردند. شورا در این امر توفیق یافت، و **کنکوردای ۱۵۱۶** بین پاپ و شاه فرانسه منعقد شد (← **پراگماتیک سانکسیون بورژ**). پاپ نیز توقیع سال ۱۵۰۳ پولیوس را، مبنی بر اینکه انتخاب پاپ در صورتی که با خرید و فروش مقامات کلیسائی انجام گرفته باشد ملغی است، تجدید کرد. نیز ← **کلیسا و دولت.**

لاتران، کاخ: ← لاتران.

لاتران، کلیسای: ← لاتران.

لاتر دو تاسینیی[2]، ژان ماری گابریل دو (jān mā-ri gābriel dë lātr dë tāsinyi)، ۱۸۸۹–۱۹۵۲، ژنرال فرانسوی که پس از مرگ مقام مارشالی یافت. در ۱۹۱۱ از مدرسه‌ی نظام سن‌سیر فارغ التحصیل شد. در جنگ I شرکت جست، و ۴ بار زخمی شد. در ۱۹۲۱–۲۶ در مراکش خدمت کرد، و در لشکرکشی ریف (← **عبدالکریم ریفی**) شرکت جست. در ۱۹۳۹ ژنرال شد، و به ریاست ستاد سپاه ۵م در آلزاس، که **دوگل** فرماندهی زرهپوش آن را داشت، منصوب شد. در ۱۹۴۱ فرماندهی کل سپاهیان تونس یافت. در ۱۹۴۲، به علت مقاومتی که در مقابل هجوم آلمانها به منطقه‌ی آزاد نشان داد دستگیر، و به 10 سال زندان محکوم شد. در ۱۹۴۳ از زندان گریخت، و در رأس سپاهیان فرانسوی که مأمور همکاری با متفقین بودند قرار گرفت. از آن پس دوشادوش متفقین فتوحاتی نصیبش شد، و عاقبت سپاهیان فاتح خود را به شهرهای کارلسروئه، فرایبورگ، اولم، و کنستانس رسانید. در ۸ مه‌ی ۱۹۴۵، به نام دولت فرانسه، قرارداد ترک مخاصمه‌ی آلمانها را امضا کرد. در ۱۹۵۰–۱۹۵۲ کمیسر عالی فرانسه و فرمانده کل قوا در هندوچین بود. پس از مرگ او، پارلمان فرانسه وی را به مقام مارشالی ارتقا داد.

لا ترموی[3]، ژرژ دو (jorj dë lā tremuy)، ح ۱۳۸۵–۱۴۴۶، نجیبزاده‌ی فرانسوی که از ۱۴۲۷ تا ۱۴۳۳ از مقربین شارل VII فرانسه بود. مخالف راندارک بود، و فرانسه را دوچار هرج و مرج کرد. در ۱۴۳۳ مطرود شد و به پراگری پیوست (۱۴۴۰)، ولی بعداً بخشیده شد. نام دیگرش لا تریموی[4] (lā trimuy) است.

لاتروکینیوم: ← دیوسکوروس.

لا تریموی: ← لا ترموی، ژرژ دو.

لاتسیو، ناحیه‌ای در ایتالیا، ← لاتیوم.

لاتکس (lāteks)، ← شیرابه؛ کائوچو.

لاتگاله: ← لتونی؛ لیوونیا.

لاتن: ← لاتینی یا لاتین.

لا تن[5] (lā ten)، آبادی قدیم سلتی، کنار دریاچه‌ی نوشاتل، سویس، به جهت بقایائی از عصر آهن که در آنجا کشف شده است فرهنگهای قسمت اخیر این عصر را فرهنگهای تنی میخوانند.

لا تور[6]، ژرژ دو (jorj dë lā tur)، ۱۵۹۳–۱۶۵۳، نقاش فرانسوی. از اطلاعات ناقصی که راجع به زندگی وی در دست است چنین بر میآید که در ۱۶۱۸ در لونویل (لورن) میزیست و در سال ۱۶۳۹ عنوان نقاش شاهی داشت. وی یکی از اعضای اصلی آکادمی سلطنتی نقاشی و مجسمه‌سازی بود. در بیشتر آثارش تأثیر **کاراوادجو** به چشم میخورد. در نقاشی‌های متعدد اولیه‌اش، که دارای صحنه‌ی تاریک هستند، از جمله ایوب و همسرش (موزه‌ی اپینال)، از روشنائی یک شمع یا یک منبع نور مخفی استفاده میکند. در کارهای بعدی (۱۶۴۰–۵۲)، اشکال ساده و تقریباً هندسی را به کار میگیرد. نامش پس از مرگ تا ۱۹۱۵، که تابلوهایش دوباره مورد توجه قرار گرفت، به فراموشی سپرده شده بود. آثارش مشتمل است بر فالگیر (موزه‌ی متروپلیتن)؛ قدیس هیرونیموس (موزه‌ی استکهلم)؛ قدیس پطرس توبه‌کار (موزه‌ی کلیولند)؛ مسیح و قدیس یوسف در کارگاه درودگری (موزه‌ی لوور)؛ قدیس یوسف و فرشته (موزه‌ی نانت)؛ ولادت مسیح (موزه‌ی رن)؛ و غیره.

لاتور، فرانک: ← سترووالس، ستاین.

لا تور[6]، موریس کانتن دو (moris kāntan dë lā tur)، ۱۷۰۴–۸۸، صورتساز فرانسوی؛ متشهر سن‌کانتن. در پاریس تحصیل نقاشی کرد. در سالهای ۱۷۳۷–۷۴ بیش از ۱۵۰ صورت ساخت و به نمایش در آورد، حالت زنده و نافذ تابلوهایش محبوبیت زیادی برایش کسب کرد، که تا آخر عمر ادامه داشت. معروفترین آثارش مشتمل است بر صورتهائی از روسو، کربیون، لوئی XV، مادام دو پومپادور، ماری لشچینسکا، و ولتر. بیشتر آثارش در موزه‌ی لوور و موزه‌ی سن‌کانتن موجود است.

لا تور د/اوورنی[7]، تئوفیل کوره دو (teofil ko-re dë lā tur doverny)، ۱۷۴۳–۱۸۰۰، سرباز فرانسوی که به سبب فروتنی و دلاوریش مشهور است. اگرچه از اشراف بود، در جنگهای انقلاب فرانسه در جبهه‌ی انقلابیون جنگید. مردی فاضل نیز بود، و از زبانهای سلتی اطلاع داشت.

لاتونا، در اساطیر، ← لتو.

لاتوی[8]، زبان (lātvi)، از زبانهای هندواروپائی سواحل دریای بالتیک، ← زبان، جدول.

لاتویا، جمهوری اروپائی، ← لتونی.

لاتی[9] (lāti) یا **لاهتی** (lāhti)، شهر (در ۱۹۶۹ حه 100°87)، ج فنلاند، مرکز صنایع مبلسازی فنلاند.

لاتین: ← لاتینی یا لاتین.

لاتین، امریکای: ← امریکای لاتین.

لاتینز[10]، سر ادوین لندسیر (sər edwin land-siər lātyənz)*، ۱۸۶۹–۱۹۴۴، معمار انگلیسی طرح دهلی جدید (هند) که متضمن نقشه‌ی کاخ نایب‌السلطنه‌ی هند نیز بود از اوست. از کارهای مهم دیگرش قبر سرباز گمنام در لندن و عمارت سفارت بریتانیا در واشینگتن (پایتخت کشمة) است.

لاتینها[11] (lātin-)، در ایام باستانی، نام سکنه‌ی لاتیوم. آبادیهای کوچک متعدد آنها بر ضد اتروسکها و سامنیتها متحد شدند. در ۳۳۸ ق‌م تحت استیلای رم در آمدند. در جنگ اجتماعی همه‌ی لاتینها از شارمندان دولت روم شدند.

لاتینی[12] (lātini) یا **لاتین** یا **لاتن** (lātan)، اصلا

---

(۱)Lateran (۲)Lattre (De Tassigny (۳)La Trémoille (۴)La Trimouille (۵)La Tène (۶)La Tour (۷)La Tour d'Auvergne (۸)Lettish (۹)Lahti (10)Lutyens (11)Latins (12)Latin

به معنی مربوط و منسوب به ناحیه‌ی قدیم لاتیوم یا به لاتینها. همچنین، در مورد ملل یا کشورهائی مانند فرانسه، ایتالیا، و اسپانیا، که زبان و فرهنگ آنها از لاتینی ناشی است به کار میرود. در تاریخ، در زمان جنگهای صلیبی، به شارمندان یا سکنه‌ی اروپای غربی، در مقابل یونانیها، گفته میشد. نیز مقالات این ردیف و امپراطوری لاتینی قسطنطنیه؛ امریکای لاتین؛ لاتینی، زبان؛ و ← مملکت لاتینی اورشلیم دیده شود.

لاتینی[1]، ادبیات (lātini) ادبیات لاتینی محصول جمهوری و امپراطوری روم است. پس از سقوط روم، زبان لاتینی زبان ادبی دنیای قرون وسطائی مغرب‌زمین باقی ماند تا آنکه زبانهای رومیائی ناشی از آن و سایر زبانهای ملل اروپا جایگزین آن شد. بعد از دوره‌ی رنسانس لاتینی‌نویسی متزایداً به بعضی انتشارات مذهبی و علمی محدود شد.

تاریخ ادبیات لاتینی را به چند دوره تقسیم میکنند، ولی حد فاصل قاطعی بین این ادوار نیست، بلکه تحول از دوره‌ای به دوره‌ی بعد تدریجی است. به همین جهت است که ابتدا و انتهای بعضی از ادوار در مآخذ مختلف متفاوت است. اطلاعات ما از ادبیات لاتینی در دوره‌ی پیش از ۲۴۰ ق‌م عمدةً ناشی از اشارات نویسندگان رومی ادوار بعد است.

دوره‌ی ۲۴۰ ق‌م–۸۰ ق‌م معروف به دوره‌ی پیش از کلاسیک یا دوره‌ی نفوذ ادبیات یونانی است. این دوره دوره‌ی آزمایش صورتهای ادبی است، و تراژدی، کمدی، آثار هجائی، و آثار غنائی عمدةً مبتنی بر نمونه‌های یونانی است. از شاعران و نویسندگان بزرگ این دوره لیویوس آندرونیکوس، پلاوتوس، ترنتیوس، و کاتوی مهین را میتوان نام برد.

دوره‌ی ۸۰ ق‌م–۱۳۰ ب‌م دوره‌ی کلاسیک است، و آن به سه دوره تقسیم میشود: عصر سیسرون، عصر آوگوستوس که آن را (گاه به انضمام عصر سیسرون) عصر طلائی ادبیات لاتینی میخوانند، و عصر نقره‌ای ادبیات یونانی. عصر سیسرون دوره‌ی ۸۰ ق‌م–۴۳ ق‌م است. سیسرون بزرگترین استاد نثر لاتینی، و چهره‌ی ادبی غالب این عصر است. در این عصر در هم آمیختن صورتها و روح یونانی با افکار رومی به کمال رسید، و در ضمن آن نثر لاتینی از جهت بیان به سرحد اعتلا نایل شد، و شعر احساسات و شدتی تازه یافت. از شعرا و نویسندگان معروف این دوره لوکرتیوس، کاتولوس، یولیوس قیصر، و سالوستیوس هستند. دیگر از مشاهیر این عصر وارو است. عصر آوگوستوس دوره‌ی ۴۳ ق‌م–۱۸ ب‌م است. آوگوستوس حامی ادبا و فضلا بود. از بزرگان زمان وی ویرژیل، هوراس، اووید، و ت. لیویوس بودند. عصر نقره‌ای دوره‌ی ۱۸–۱۳۰ ب‌م است. انحطاطی که پس از آوگوستوس در امور روم واقع شد نویسندگان را تحت تاثیر قرار داد، چه در زمان جانشینان آوگوستوس بدگمانی، سانسور، و فشار رو به توسعه گذاشت، و آرمانهای ادبی به مقتضای آنها تغییر یافت، و در مقابل، جنبه‌های فنی ادب رونق گرفت، و فصاحت و بلاغت و لفاظی و تصنع به اوج رسید. مع ذلک، نویسندگانی در این دوره پدید آمدند که در ادبیات مقام جاودانی دارند. تاسیت بزرگترین شخصیتهای این دوره است. از نویسندگان دیگر میتوان سنکا، پلینی (مهین و کهین هر دو)، و پترونیوس را نام برد، که آخری را باید نخستین رماننویس در ادبیات مغرب‌زمین شمرد. بزرگترین شاعر عصر نقره‌ای یوونالیس است. مارتیالیس لطیفه‌سرائی را در شعر لاتینی به کمال رسانید.

پس از وفات یوونالیس (بعد از ۱۲۷ ب‌م) تا مدت ۴۰۰ سال اسامی و آثار برجسته در ادبیات لاتینی کمتر به چشم میخورد، اما مسیحیانی که در دفاع از مسیحیت مینوشتند ادبیات کلاسیک را اتخاذ کردند. از معروفترین نویسندگان مسیحی ترتولیانوس، ← قدیس آوگوستینوس، و قدیس هیرونوموس است، که آخری واسطه‌ی ترجمه‌ی کتاب مقدس به زبان لاتینی بود. قسمتی از ادبیات آباء کلیسا مربوط به این دوره است.

با انحلال تدریجی امپراطوری روم غربی، زبان لاتینی مانند سایر مظاهر تمدن روم، رو به ضعف نهاد و دستخوش تحول شد. نتیجه‌ی این تحول زبان لاتینی قرون وسطی بود، که دو مشخصه‌ی عمده داشت. یکی پیدایش لغات جدید و متنوع در آن، که ناشی از تاثیر مسیحیت در آن و از احتیاجات خاص مسیحیان بود، و دیگر اینکه لاتینی قرون وسطی زبانی ساده‌تر و انعطاف‌پذیرتر از لاتینی کلاسیک بود و مأخوذاتی از زبان عادی مردم روم و ایالات رومی داشت. این زبان بتدریج تکامل یافت، و تا مدت حد ۱٬۰۰۰ سال، یعنی تا در دوره‌ی رنسانس، زبان مشترک مکالمه و مکاتبه‌ی بین طبقات تحصیل‌کرده‌ی مغرب‌زمین و زبان رسمی کلیسای غربی بود. بدین جهت، حجم آثار ادبی لاتینی قرون وسطی بسیار عظیم است. نمیتوان گفت که در چه تاریخی لاتینی قرون وسطائی از میان رفت. واقعیت تاریخی این است که زبان لاتینی به عنوان زبان مشترک جهان مسیحی غربی از میان رفت، و زبان‌های ملی کاملا جایگزین آن شد. اما این امر مدتها بعد از دوره‌ی رنسانس به وقوع پیوست، و تا اوایل قرن ۱۸م دانشمندان، فلاسفه، مورخین و سایر اهل فضل که میخواستند آثارشان در همه‌ی اروپا مورد استفاده قرار گیرد بدین زبان مینوشتند.

در قرن ۲۰م ادبیات لاتینی تقریباً مرده است.

لاتینی، الفبای صفحات ۷۳ و ۷۶ مقدمه‌ی جلد اول کتاب حاضر دیده شود.

لاتینی[2]، برونتو (brunetto lātini)، ف ۱۲۹۴م، ادیب و رجل سیاسی ایتالیائی. ادبیات فرانسوی را وارد ایتالیا کرد. دانته در کمدی الاهی او را ستوده است.

لاتینی[3]، زبان (lātini)، از زبانهای هندواروپائی، دسته‌ی ایتالیک (← ایتالیک، زبانهای)، که در روم قدیم رایج بوده، و صاحب آثار و ادبیات معتبر است (← لاتینی، ادبیات)، و زبانهای رومیائی (مانند فرانسوی، اسپانیائی، و ایتالیائی) از آن جدا شده‌اند. امروز زبان لاتینی زبان رسمی دربار پاپ و مراسم مذهبی کلیسای کاتولیک رومی است. نیز جدول زبانها در ص ۱۱۶۷ دیده شود. برای الفبای لاتینی و نقل آنها به فارسی در این دایرةالمعارف ص ۷۳ و ص ۷۶ مقدمه‌ی جلد اول دیده شود.

لاتیوم[4] (lātium)، ایتالیائی **لاتسیو** (lātsio)، ناحیه‌ای (۱۷٬۱۸۰ کمه؛ جم ۳٬۹۲۲٬۷۸۳)، در ایتالیای مرکزی، بین کوههای آپنن و دریای تیرنه.

شهر رم مهمترین شهر آن است. مشتمل است بر کامپانیا دی رما و ناحیه‌ی معروف به ← ماندابهای پونتین. رود مهم آن تیبر است. محصولات عمده‌اش شراب، روغن زیتون، غلات، و سبزیجات است. در ایام باستانی مسکن لاتینها بود. بعدها، تا سال ۱۸۷۰ که جزء مملکت ایتالیا شد، تاریخش جزء تاریخ ایالات پاپی است.

لاتاریلیو د تورمس[5] (lāẓārilyo de tormes)، داستان پیکارسک اسپانیائی که پیش از ۱۵۵۴ انتشار یافت. از شاهکارهای نثر اسپانیائی و داستان پسر آسیابانی است که با زیرکی و نیرنگ به مقام جارچی شهر تولدو میرسد.

لاج یا لژ: ← فراماسون.

لاج[6]، سر آلیور (*sər ālivər lāj)، ۱۸۵۱–۱۹۴۰، فیزیکدان انگلیسی. در بسط تلگراف بیسیم سهیم بود، و تحقیقاتی در الکترون، تئوری اتر، و صاعقه به عمل آورد. به التیام دین و علم سخت توجه داشت، و معتقد به بقای روح بعد از مرگ بود.

لاج[6]، تامس (tāməs lāj)، ۱۵۵۸؟–۱۶۲۵، نویسنده‌ی انگلیسی. مهمترین آثارش داستانهای منثوری است که اشعاری در میان آنها آورده است (مانند روزالینده، ۱۵۹۰).

لاج[6]، هنری کبت (henri kabət lāj)، ۱۸۵۰–۱۹۲۴، سناتور امریکائی. محافظه‌کار و سخت با سیاست صلح رئیس جمهور ویلسن مخالف بود، و حمله به عهدنامه‌ی صلح ورسای و جامعه‌ی ملل را رهبری کرد. نوه‌اش، **هنری کبت لاج**، ۱۹۰۲–، نیز سناتور و در ۱۹۶۳–۶۴ سفیر کشمة در ویتنام جنوبی بود.

لاجورد[7] (lājevard)، ماده‌ی رنگی اصلی لازوریت که در نزد نقاشان قرون وسطی به عنوان رنگیزه به کار میرفته است. از سائیدن سنگ لاجورد و جدا ساختن مواد کانی به دست میآید. ارزش این رنگیزه به اندازه‌ای زیاد است که کوششهائی برای تهیه‌ی مصنوعی آن صورت گرفته، و در اواخر دهه‌ی ۱۸۲۰–۳۰ موفقیت در این راه به دست آمده است. برای تهیه‌ی آن کائولن، گوگرد، و کربونات سودیوم به کار میبرند و مقادیر کمی سیلیس و راتیانه بدان می‌افزایند. تغییر دادن مقدار این مواد موجب تغییر رنگ لاجورد آبی مایل به سبز تا آبی مایل به سرخ میشود.

لاجورد را در نقاشی و لاکر، لینولئوم، مصالح رنگی برای پوشش سقفها، و برای آبی ساختن پارچه‌ها به هنگام شست و شو به کار میبرند.

لاجورد، سنگ: ← سنگ لاجورد.

لاجیم (lājim)، ده (جم ۶۱۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کسلیان، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم؛ ۱۳کیلومتری ش زیرآب. محصولش برنج و غلات است. در نزدیکی آن برج لاجیم (← برج) قرار دارد.

لاجیم، شعبه‌ای از رود تجن که از ارتفاعات شمالی ده رسکت (resket؛ جم ۷۴۹ سنه ۱۳۴۵ هش؛ دهستان فریم) سرچشمه گرفته پس از طی ۳۰ کیلومتر، کمی پایینتر از آبادی تاکام (tākām؛ جم ۴۱۶ سنه ۱۳۴۵ هش؛ دهستان کلیجان رستاق)، به رود تجن میریزد. نیز ← ساری، شهرستان.

لاجیم، برج، مازندران، ← برج.

(۱) Latin (۲) Latini (۳) Latin (۴) Latium (۵) Lazarillo de Tormes (۶) Lodge (۷) ultramarine

لاخ[1] (lāx)، نامی که در اسکاتلند و ایرلند به بعضی از دریاچه‌ها و شاخابه‌ها اطلاق میشود. برای اعلامی که در این ردیف میجوئید و نمییابید به جزء دیگر اسم نیز رجوع کنید. مثلا، برای لاخ درگ ← درگ، دریاچه‌ی؛ و لاخ لانگ ← لانگ، دریاچه‌ی.
لاخ درگ: ← درگ، دریاچه‌ی.
لاخسنس[2]، **هالدور کیلیان** (hāldor kilyān läxsnes)، ۱۹۰۲– ، رمانتویس ایسلندی. آثار اولیه‌اش رنگ مذهبی دارد، اما آثار متأخرش دارای سبغه‌ی کمونیستی است. در داستانهای سالکا والکا (۱۹۳۱–۳۲) و مردم مستقل (۱۹۳۴–۳۵) سبک تازه‌ای در ادبیات ایسلندی ایجاد کرد. جایزه‌ی ۱۹۵۵ نوبل در ادبیات به وی اعطا شد.
لاخمیس، از الاهگان سرنوشت.
لاخ لانگ: ← لانگ، دریاچه‌ی.
لاخ لومند: ← لومند، دریاچه‌ی.
لاخ لیون: ← لیون، دریاچه‌ی.
لاخیش[3] (läxiš) یا **لاکیش**، شهر قدیم، ج فلسطین، ج‌غ اورشلیم، که اکنون تل الدوير (tallo 'd.do-vayr، در خاک اسرائیل) نام دارد. از شهرهای اموریان بود. یوشع آن را ویران کرد. سناخریب آن را محاصره کرد (۷۰۱ ق‌م). (یوشع ۱۰، ۱۵. ۳۹؛ دوم پادشاهان ۱۴.۱۹، ۱۸.۱۴، ۱۷، ۱۹.۸؛ دوم تواریخ ۹.۱۱). از حفریاتی که در اینجا به عمل آمده (آغازش ۱۹۳۵) معلوم شده است که لاخیش در قرن ۱۷م ق‌م جامعه‌ای مرفه بوده است.
لاد[4]، **ویلیام** (wilyām lād)، ۱۵۷۳–۱۶۴۵، روحانی انگلیسی، اسقف اعظم کنتربری (از سال ۱۶۳۳). از دستیاران چارلز I در طرد پیروان پیراـ یشگری از مقامات کلیسائی و در اقدامات ضد پارلمانی او بود. ناسازگاران را به وسیله‌ی دادگاههای ستمگر مورد آزار قرار داد، و مخالفت پارلمنت را بر انگیخت. کوشید که کتاب دعای انگلیکان را بر اسکاتلند تحمیل کند، و بدین گونه وقوع ← جنگ اسقفها را تسریع کرد. عاقبت مجلس عوام او را تحت تعقیب قرار داد، و در ۱۶۴۰ در برج لندن محبوس شد، و بعداً گردنش را زدند.
لا دام او کامليا[5] (lā dām o kāmeliā)، یکی از رمانهای آلکساندر دوما (پسر)، که در ۱۸۴۸ نوشته شده است. سرگذشت زنی است به نام مارگریت گوتیه (märgerit gotie) و مردی به نام آرمان دووال (ārmaN düväl)، که عاشق یکدیگر میشوند، و چندماهی به خوشبختی زندگی میکنند، تا آنگاه که پدر آرمان به الحاح از مارگریت میخواهد که پسرش را ترک کند. زن ناچار رضا میدهد، و به آرمان چنین وانمود میکند که به میل خود ازو جدا میشود. عاقبت بیمار میشود و میمیرد، و آرمان هنگامی به فداکاری وی پی میبرد که وی در آخرین لحظات زندگی است. این داستان دلسوز مأخوذ از یک سرگذشت واقعی است.
لادان (lādān)، ده (جه ۱۸۸°۱ ست ۱۳۴۵ هش)، بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۵کیلومتری جش شهر سده. زاینده‌رود مشروبش میکند. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به این صورت نیامده است.

لادردیل، ارل آو: ← میتلند، جیمز.
لادردیل، دیوک آو: ← میتلند، جان.
لادلو[6] (lādlō)، شهر (جه ۶°۷۷۴)، ولایت شراپشر، انگلستان. خانه‌های قدیمی و ویرانه‌های کاخی از قرن ۱۱م دارد.
لادن (lādan)، در شاهنامه، رزمگاه دو جنگ میان سپاهیان ایران و توران در پشن در عهد کیخسرو. در جنگ اول، لشکریان توران، به سرکردگی پیران، بر سپاهیان ایران، به سپهسالاری طوس، شبیخون بردند، و بسیار کس از ایرانیان را کشتند. در جنگ دوم، که فریبرز به جای طوس سپهسالار ایرانیان شده بود، نیز هنگامه‌ای سخت در گرفت که از دو طرف بسیار کس کشته شدند.
لادن، (*Tropaeolum majus*)، گیاه کوتاه یا پیچنده، بومی نواحی گرمسیر امریکا، که برای زینت کاشته میشود. گلهای ساده یا پرپر آن به رنگهای زرد، قرمز، یا نارنجی است. گاه از دانه‌های آن ترشی میسازند، و برگها و گلهایش را در سالاد مصرف میکنند.
لادن عنبری، صمغی که از گیاهی از تیره‌ی Cistacea به دست میآید. چون آن را بسوزانند بوی مطبوعی متصاعد میکند. در عطرسازی مصرف دارد.
لادوگا[7]**، دریاچه‌ی** (lādogā)، بزرگترین دریاچه‌های اروپا، به مساحت ۱۸°۱۳۰ کمم (به طول ح ۲۱۰ کم و عرض ح ۱۲۰ کم)، ج جشم کارلو-فنلاند و لغ جمشیر اروپائی، لش لنینگراد. رودهای عمده‌ای که به آن میریزند عبارتند از سویر، ووئوکسی (vuoksi؛ از فنلاند)، و والخوف (vāl-xof؛ از دریاچه‌ی ایلمن). عمده‌ترین رودی که از آن آب میگیرد رود نوا است. چون کشتیرانی در آن دشوار است، کانالی (به طول ۱۶۰ کم) به موازات ساحل جنوبی آن تعبیه شده است که رودهای سویر و نوا را مرتبط میسازد. ساحل شمالی آن تا ۱۹۴۰ که به تجشه واگذار شد متعلق به فنلاند بود. جزیره‌ی والآم (vālāām) در قسمت شمالی آن است، و دیر مشهوری از قرن ۱۲م دارد.
لادون، در اساطیر یونان، ← دختران شب.
لادیز (lādiz)، دهستان (جه ۱°۹۶۳ سه ۱۳۴۵ هش)، غ بخش میرجاوه، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۱۳ آبادی. از ش به مرز پاکستان محدود است. راه فرعی میرجاوه به خاش از وسط آن میگذرد. محصولش غلات و لبنیات است. مرکزش، **لادیز**، در ۱۸کیلومتری جغ میرجاوه است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ آبادی آمده است: **لادیز سفلی** (جه ۱۸)، و **لادیز علیا** (جه ۲۸).
لادیسلاوس I (بوهم)، ← لادیسلاوس V (مجارستان).
لادیسلاوس[8] **I** (لهستان) (lādislās-)، ملقب به **کوتاه**، ۱۲۶۰–۱۳۳۳، فرمانروای (۱۳۰۶–۳۳) لهستان که در ۱۳۲۰ به عنوان پادشاه تاجگذاری کرد. کشور لهستان را که از ۱۱۳۸ تجزیه شده بود (← پیاست) دوباره متحد ساخت. پسرش کازیمیر III جانشین او شد.
لادیسلاوس[8] **II** (لهستان) یا **لادیسلاوس یاگیلو** (lādislās yāgielo)، ۱۳۵۰؟–۱۴۳۴، پادشاه (۱۳۸۶–۱۴۳۴) لهستان، مؤسس سلسله‌ی یاگیلو. از ۱۳۷۷ مهیندوک لیتوانی بود. با لهستان، بر ضد شهسواران توتونی، متحد شد، و به سبب ازدواج با ملکه یادویگا به سلطنت لهستان رسید. در این زمان خود مسیحی شد، و موافقت کرد که مردم لیتوانی را نیز به دین مسیح در آورد. اتحاد لهستان و لیتوانی، پیروزی (۱۴۱۰) بر شهسواران توتونی در تانتبرگ، و اولین صلح تورون (۱۴۱۱) مهمترین وقایع دوران سلطنت اوست. پسرش لادیسلاوس III جانشینش شد.
لادیسلاوس[8] **III** (لهستان و مجارستان) (lādislās-)، ۱۴۲۴–۴۴، شاه (۱۴۳۴–۴۴) لهستان، و به نام اولادیسلاوس I، شاه (۱۴۴۰–۴۴) مجارستان، پسر لادیسلاوس II. دو بار با ترکان عثمانی جنگید. در جنگ اول (۱۴۴۳) فاتح شد، ولی دومین جنگ به شکست و قتل او در نبرد ستالین (اکنون وارنا) انجامید. در ۱۴۴۷ برادر کوچکش به نام کازیمیر IV جانشین او شد.
لادیسلاوس[9] **I** (مجارستان) یا **قدیس لادیسلاوس** (qeddis)، مجار **لاسلو**[9] (läslō)، ۱۰۴۰–۹۵، شاه (۱۰۷۷–۹۵) مجارستان. به دعوت خواهرش، ملکه‌ی بیوه‌ی کروآسی، این کشور را تسخیر کرد (سال ۱۰۹۱). با پیروزی با کومانها (← قپچاق) جنگید، و آنهائی را که زنده گذاشت به قبول مسیحیت وادار کرد، و در نواحی معینی از کشور مقیم ساخت. قوانین جنائی مجارستان را اصلاح، و قانونهائی برای حفظ مالکیت خصوصی وضع کرد. در کشور مجارستان به دلاوری و جوانمردی مشهور است.
لادیسلاوس[10] **V** (مجارستان و بوهم)، مجار **لاسلو**[11]، ۱۴۴۰–۵۷، شاه (۱۴۴۴–۱۴۵۷) مجارستان، و به عنوان لادیسلاوس I، شاه (۱۴۵۲–۵۷) بوهم؛ پسر آلبرت II (شاه آلمان). پس از وفات پدر به دنیا آمد. از بدو تولد دوک اتریش بود، و در ۱۴۴۳ مجلس شور (← دیت) بوهم او را به سلطنت بر گزید، و پس از وفات (۱۴۴۴) لادیسلاوس III لهستان به سلطنت مجارستان انتخاب شد. اما قیم او، امپراطور فردریک III، تا ۱۴۵۲ او را در دربار خود نگاه داشت. در دوران سلطنت او، حکومت واقعی در بوهم در دست ژرژ پودبرادی و در مجارستان در دست یانوش هونیادی بود.
لادیسلاوس (نابل)، ← لانسلو.
لادیسلاوس کوتاه: ← لادیسلاوس I، لهستان.
لادیسلاوس یاگیلو: ← لادیسلاوس II، لهستان.
لادین[12] (lādin)، از ← زبانهای رتو-رومیالی از ریشه‌ی هندواروپائی، که در انگادین (سویس) و نواحی مجاور آن در ایتالیا بدان تکلم میشود. نیز جدول زبانها در ص ۱۱۶۷ دیده شود.
لادینوها: ← گواتمالا، جمهوری، قسمت II.
لاذقیه (lāzeqiyye)، فنس **لاتاکیا**[13] (lātākiā)، شهر و دریابندر (در ۱۹۶۶ جه ۸۵°۹۹۳)، غ سوریه، کنار مدیترانه مقابل قبرس. از شهرهای قدیم فنیقیها بود، و سلوکوس I بنایش را تجدید کرد (ح ۲۹۰ ق‌م). در دوره‌ی رومیان، به نام لائودیکئا آد ماره[14] (lāodikeā ād māre)، رونق داشت. در قرون ۷م–۱۱م جنگهای بسیار بین امپراطوری روم شرقی و مسلمانان بر سر آن روی داد. در ۱۰۹۸ صلیبیون آن را گرفتند. در ۱۱۸۸ صلاح‌الدین ایوبی آن را باز گرفت. توتون مشهور و تجارت معتنابه دارد.

(۱)Loch (اسکاتلندی): Lough (ایرلندی) (۲)Laxness (۳)Lachish (۴)Laud (۵)La Dame aux camélias (۶)Ludlow (۷)Ladoga (۸)Ladislaus (۹)László (۱۰)Ladislaus (۱۱)László (۱۲)Ladin (۱۳)Latakia (۱۴)Laodicea ad Mare

لار، در دین روم، ← لارس.

لار (lār)، شهر (جم ۲۱٬۵۷۶ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان لار، استان هفتم (فارس)، ۱۶۶ کیلومتری جش جهرم، بر راه شوسه‌ی شیراز-بندر عباس. جغرافیانویسان قدیم عرب اسمی از لار نبرده‌اند. ابن بطوطه در ح ۷۳۰ هق لار را دیده، و از آن به عنوان شهر بزرگی یاد میکند که باغهای زیاد و بازارهای زیبا دارد. یک خاندان محلی در لار حکومت میکرد، که شاهزادگان آن نسبت خود را به گرگین میلاد (← گرگین) میرساندند. آنها حتی با تاج نیای خود تاجگذاری میکردند. اولین شاهزاده‌ی لار به نام جلال‌الدین ایرج در ح 100 هق اسلام را پذیرفت. در اواخر قرن ۸م هق، در زمان شاه شجاع، از سلسله‌ی آل مظفر، و بعدها در دوره‌ی فرمانروائی اعقاب امیر تیمور، لار مرکز ضرابخانه شد، و این امر اهمیت شهر مزبور، و تسلط آل مظفر را بر آن نشان میدهد. در ۷۹۹ هق سربازان محمد سلطان نوه‌ی امیر تیمور نواحی شرقی فارس و نیز لار و جهرم را غارت کردند. آخرین شاهزاده‌ی لاری به نام میرزا علاءالملک مشهور به شاه ابراهیم خان که دم از استقلال میزد، توسط الله‌وردی خان حاکم فارس سرکوب شد (1010 هق)، و الله‌وردی خان وی را به بلخ، پیش شاه عباس I صفوی برد، و او در همان جا وفات یافت. در ۱۲۵۶ هق آقاخان، رئیس فرقه‌ی اسماعیلیه، لار را اشغال کرد.

مهمترین بناهای تاریخی لار عبارتند از بازار قیصریه، که در زمان شاه عباس I صفوی در ۱۰۱۴ هق از سنگ تراش ساخته شده و بسیار زیبا است، گنبد سنگی آن ۱۸ متر ارتفاع دارد، و در داخل گنبد تزییناتی از سنگ تعبیه شده است؛ مسجد جامع لار، که تمام نمای آن، و نیز محرابش از سنگ تراش است، و طبق کتیبه‌ی محراب در ۱۰۲۸ بنا شده است. در اردیبهشت ماه ۱۳۳۹ هش زلزله‌ی شدیدی شهر لار را بکلی ویران کرد، و در نزدیکی آن شهر جدید لار ساخته شد.

لار، ناحیه و مرتعی (به طول ح 60 کم و عرض ۶–۷ کم) در ل ایران، جغ کوه دماوند، بخش سابق افجه، استان مرکزی (تهران). به واسطه‌ی مراتع سبز و خرمش، از بهترین چراگاههای ییلاقی محسوب میشود. رود لار در آن جریان دارد. طوایف هداوند (hadāvand)، بوربور، و طوایف دیگر اغنام و احشام خود را، از اوایل خرداد ماه تا آخر شهریور ماه، به لار میبرند. در کوههای آن حیوانات وحشی و شکار فراوان است. به علت ارتفاع و سرمای شدید، در زمستان خالی از سکنه است. در دره‌های آن رگه‌های زغال سنگ به چشم میخورد. آثار راههای کاروانرو و کاروانسراهای سنگی قدیمی در آن باقی است، و در بالای خط الرأسهای کوهها آثار خرابه‌های قدیمی دیده میشود.

لار، یا **رار**، دهستان (جم ۵۶٬۱۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال، دارای ۵۷ آبادی. اطراف آن را کوههای محلی فرا گرفته است، و خط الرأس این کوهها حد طبیعی این دهستان را با دهستانهای آیدغمش، چادگان، کیار، و میزدج تشکیل میدهند. از جمله ارتفاعات آن رشته‌ارتفاعات جهان‌بین است در ج شهر کرد، که از ش به غ ممتد است، و گردنه‌ی رخ در انتهای شمال شرقی آن قرار دارد. رود چالشتر مشروبش میکند. محصولاتش غلات، حبوبات، و برنج است. دهستان لار کمابیش مطابق است با محال لار که یکی از چهار جزء **چهار محال**، و در قسمت ش آن قرار دارد. به دو منطقه‌ی سفلی و علیا قسمت میشد، و آبادیهای معتبر آن عمدتاً در ناحیه‌ی سفلی بود.

لار (lār)، یا **لارستان**، شهرستان (جم ۱۳۶٬۵۴۱ سث ۱۳۴۵ هش)، جش استان هفتم؛ مرکزش شهر لار. در حال حاضر، علاوه بر بخش حومه، مشتمل است بر بخشهای اوز، جویم، و لامرد. رود مهمی ندارد، چشمه‌هایش شور و گوگردی است، بزرگترین رودش رود خمیر یا رود شور مهران است. ارتفاعات مهم شهرستان عبارتند از ۱– ارتفاعات بالنگستان (bā-langestān)، که از دهستان دزگاه شهرستان فیروز-آباد امتداد یافته، و از ج دهستان خنج گذشته، و در ج شهرستان لار با شیب مختصری پایان میابد، و ارتفاع بلندترین نقطه‌ی آن ح ۱٬۵۸۰ متر است. ۲– ارتفاعات گاوبوس (gāv.bus)، که از بخش کنگان امتداد یافته، از دهستان بیرم گذشته، و در ش بستک خاتمه پیدا میکند، و ارتفاع بلندترین نقطه‌ی آن ح ۱٬۴۰۰ متر است. ۳– ارتفاعات گاوبندی که از ل دهستان گله‌دار شروع و در ل آبادی اشکنان خاتمه میابد، و ارتفاع بلندترین نقطه‌ی آن ح ۱٬۲۶۱ متر است. ۴– ارتفاعات چاه مسلم (mosallam-)، تنها ارتفاع مهم در جش شهرستان، که تا بندر مهتابی، در موازات خلیج فارس ادامه میابد، و ارتفاع بلندترین نقطه‌ی آن در حدود 900 متر است. لارستان از گرمسیرات وسیع فارس محسوب میشود، و هوای آن بعد از نواحی بندر عباس از همه‌ی بلوکات فارس گرمتر است. در کوهستانهای آن شکار فراوان است، درختانی از قبیل کنار، چنار، گز، و غیره به عمل میآید. محصولاتش غلات، خرما، پنبه، و تنباکو است. از طریق راه شوسه با جهرم مرتبط است و، به علاوه، از طریق راههای فرعی با بعضی از بنادر خلیج فارس ارتباط دارد. تیره‌های مختلفی از ایلات ترک، و عرب در آن زندگی میکنند. جغرافیانویسان قدیم عرب از آن اسمی نبرده‌اند. حمدالله مستوفی گوید، "لار ولایتی است نزدیک کنار دریا. مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر کنند و حاصلش غله و پنبه و اندکی خرما باشد و اعتماد کلی به باران دارند و مردمش مسلمان باشند". تپه‌های متعددی از آثار باستانی در آن وجود دارد که تا کنون به طور دقیق و کامل مورد کاوشهای علمی قرار نگرفته است.

لاراجه، شهر، مراکش، ← العرائش.

لاراش، شهر، مراکش، ← العرائش.

لارده، شهر، اسپانیا، ← لریدا.

لارژیلیر[1]، **نیکولا دو** (nikolā dē lārjilier)، ۱۶۵۶–۱۷۴۶، صورتساز فرانسوی، متـ پاریس. در آنورس تعلیم یافت. تأثیر روبنس بر شیوه‌ی غنی و نیرومندش آشکار است وی، با مساعدت ش. لو برن، یکی از موفقترین صورتسازان پاریس و لندن شد. نقاش و خانواده‌اش (موزه‌ی لوور) یکی از مشهورترین تابلوهای اوست. نمونه‌های باارزش آثارش در گالری ملی صورتسازی، کلکسیون والاس (لندن)، و موزه متروپلیتن موجود است.

لارس[2] (lāres) یا **لارها** (lār-)، در دین روم، عنوان بعضی از ارواح یا خدایان. به قول بعضی، لارها اشباح مردگان و ارواحی مخرب بودند، و اغلب در محل تقاطع جاده‌ها یافت میشدند. بعضی دیگر معتقدند که لارها خدایان مزارع بودند، و آنها را به عنوان نیروی بارآوری زمین پرستش می‌کردند. بر طبق رایجترین اسطوره‌ها، لارها خدایان منازل و ارواح خیراندیش نیاکان بودند، و پرستش آنها با پرستش پناتس ارتباط نزدیک داشت.

لارسا[3] (lārsā)، شهر قدیم بابل جنوبی، لش اریدو، مطابق الاسار (allāsār) در کتاب مقدس (پیدایش ۱۰.۱۴). پس از بر افتادن (ح 950 قم) سومین سلسله‌ی سلاطین اور به دست عیلامیان و اموریان، شهرهای لارسا و ایسین (isin، در بابل شمالی) بر سر استیلا بر بین النهرین رقیب یکدیگر بودند. حمورابی در ۳۰مین سال سلطنت خود لارسا را گرفت، و قدرت و نفوذ خود را بر بین النهرین بگسترد. لارسا متعلق به شمش (خدای آفتاب) بود. مآخذ مهمی در ویرانه‌های آن کشف شده است. نیز ← آ. پارو.

لارس پورسنا[4] (lārs porsenā)، پادشاه نیمه‌افسانه‌ای شهر کلوسیوم در اتروریا. به جانب رم لشکر کشید تا خاندان تارکوینیوس را از نو در سلطنت مستقر کند (ح 500؛ قم). لارس پورسنا بر طبق افسانه‌ها، به سبب شجاعت رومیان، تحت تأثیر قرار گرفت، و صلحی شرافتمندانه منعقد و سپس عقبنشینی کرد.

لارستان، شهرستان، ← لار یا لارستان.

لارک (lārak)، جزیره (جم ۴۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش قشم، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان، ۱۲کیلومتری جش قشم، ۴۰کیلومتری جش بندر عباس، در دریای عمان. جزیره‌ای است لم یزرع، به شکل تقریباً بیضی، به طول ۱۱ و عرض ۵٫۷ کم. این جزیره در حقیقت ارتفاعات بریده‌ای است که از آب بیرون مانده، و اطرافش را آبسنگ فرا گرفته است. بلندترین قله‌ی آن ۱۵۵ متر ارتفاع دارد. معادن نمک، و گل سرخ دارد. اهالی به زبان مخصوصی که ریشه‌ی فارسی دارد تکلم میکنند. آثاری از هلندیها و پرتغالیها در آن باقی مانده است. ۲ آبادی کوچک به نام تیاب (tiāb)، و کوه بالا دارد، که در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به نامهای **لارک** (جم ۲۷۲)، و **لارک کوهی** (جم ۱۴۴) آمده است.

لارک کوهی، آبادی، ← لارک، جزیره.

لارگو کاباليرو[5]، **فرانثیسکو** (frāntisko lārgo kābalyero)، ۱۸۶۹–۱۹۴۶، رجل اسپانیائی و از رهبران سوسیالیستها در اسپانیا. در بر انداختن سلطنت (۱۹۳۱) رهبری داشت. تبلیغات او را در اوایل سال ۱۹۳۶ از عوامل مهم جنگ داخلی ۱۹۳۶–۳۹ شمرده‌اند. در ۱۹۳۶–۳۷ نخست‌وزیر دولت ائتلافی دست‌چپی بود. در ۱۹۳۹ به فرانسه گریخت.

لارنده، شهر، ترکیه، ← قرمان.

لارنژیت[6] (lāranjit، از فنـ) یا **ورم حنجره** یا **خروسک**، آماس حاد یا مزمن حنجره و تارهای صوتی. لارنژیت حاد از سرماخوردگی یا تنفس گرد و غبار و گازهای تحریک‌کننده و نظایر آنها پیدا میشود، و با آغاز بعضی از تبها نیز همراه است، و

(۱)Largillière (۲)Lares (۳)Larsa (۴)Lars Porsena (۵)Largo Caballero (۶)laryngitis

تغییر صدا و سرفه‌ی خشک دردناک از علائم آن است. آرام گذاشتن حنجره و استعمال داروهای ضد تورم بیماری را از بین میبرد. در لارنژیت مزمن صدا خشن و ناهنجار است و گاه کاملا بند میآید. در این مورد نیز آرامش حلق و بخور دادن مؤثر است. در بیماریهای عفونی همچون مخملک و سرخک و آبله مرغان و دیفتری، لارنژیت به عنوان عارضه‌ی فرعی بروز میکند.

لارنس[1] (lārəns)، نام چند شهر در کشمت. ۱ـ شهر (جم ۳۲°۸۵۸)، ل‌ش کانزاس، بر رود کانزاس. از مراکز صنعتی، تجارتی، و کشتیرانی است. مقر دانشگاه کانزاس است. ۲ـ شهر (جم ۷۵°۹۳۳)، ل‌ش ماساچوست، بر رود مریمک.

لارنس[1]، **ارنست اورلندو** (ërnəst orlandō lā-rəns)، ۱۹۰۱–۵۸، فیزیکدان امریکائی، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۹ برای اختراع سیکلوترون و تحقیقات در ساختمان هسته‌ی اتم. عنصر لورنسیوم به نام وی نامگذاری شده است.

لارنس[1]، سر **تامس** (sər tāməs lārəns*)، ۱۷۶۹ –۱۸۳۰، نقاش صورتساز انگلیسی، مت بریستول. از ابتدای جوانی شروع به نقاشی کرد. در اولین سفرش به لندن (۱۷۸۷)، با سر ج. رنلدز، که وی را به توسعه‌ی هنرش تشویق کرد، آشنا شد. مدت کوتاهی در آکادمی سلطنتی تحصیل کرد. بزودی مورد توجه و تشویق دربار قرار گرفت، و پس از مرگ رنلدز و ج. هاپنر مشهورترین صورتساز زمان خود بود. در ۱۷۹۲ جانشین رنلدز، در ۱۷۹۴ عضو آکادمی، و در ۱۸۱۵ به لقب "سر" مفتخر شد. پس از سقوط ناپلئون، از طرف جورج IV به کنفرانس اکس‌لا‌شاپل فرستاده شد، تا از صورت اعیان و رجالی که در آنجا اجتماع میکردند، نقاشی کند (صورتها در گالری واترلو و کاخ وینزر انگلستان موجود است). سپس به وینز رفت و صورتهائی از امپراطور و دیگران کشید. بعداً عازم رم شد و در آنجا تصویر پاپ پیوس IV را نقاشی کرد. در بازگشت (۱۸۲۰) رئیس آکادمی شاهی هنر شد. صورتهائی که وی از کودکان کشیده است، اغلب دارای حالت تزیینی و مسحورکننده هستند، از جمله بچه‌های کالمادی (موزه‌ی متروپلیتن)، و شاهکارش پینکی (گالری هانتینگتن). آثارش متعدد، و بهترین نقاشیهایش صورتهائی است که از س. ک. سیدنز، پرنسس د لیون (گالری ملی لندن)، جورج IV و همسرش، کرولاین برونسویکی (گالری صورتسازی، لندن) کشیده است.

لارنس[1]، **دیوید هربرت** (deyvid hërbərt lā-rəns)، ۱۸۸۵–۱۹۳۰، نویسنده و داستاننویس انگلیسی. در نوشتن مقاله در مجله‌ی انگلیسی با ف. م. فورد همکاری کرد. از داستانهای کوتاهش مشوق لیدی چترلی (۱۹۲۸) است. چند نمایشنامه و آثاری منظوم نیز دارد.

لارنسی، سپر: ← لارنسی، فلات.

لارنسی[2]، **فلات** (lārensi) [به نام رود سنت لارنس] یا **سپر لارنسی** (separ-) یا **سپر کانادائی**[3]، پهنه‌ی وسیع سنگی تقریباً به شکل سپر، ش کانادا و ل‌ش کشمت، که نخستین قسمتی از قاره‌ی امریکا است که از آب دریا بر آمده و از تجاوزات آب دریا به قاره‌ها در ادوار زمینشناسی تقریباً بکلی مصون مانده است. منابع طبیعی متعدد (از قبیل منابع معدنی، جنگلها، و جانوران گرانبوست) دارد. نیز ← سپر، در اصطلاح زمینشناسی.

لارو، در جانورشناسی، ← نوزاد.

لارواها[4] (lārvā-)، در دین رومیان، اشباح مردگان. سه شب در ماه مه (۹م، ۱۱م، و ۱۳م) تشریفاتی به نام لموریا (lemuriā) در سکوت بر گزار میکردند تا از اینکه لارواها برای ترسانیدن زنده‌ها باز گردند جلوگیری کنند.

لا روشژاکلن[5]، **کنت دو** (kont dë lā rosjāk-lan*)، نامش **هانری دو ورژیه** (hānri dü ver-jie)، ۱۷۷۲–۹۴، فرمانده فرانسوی سپاهیان ضد انقلاب در وانده، در نبرد کشته شد.

لا روشفوکو[6]، **دوک دو** (dük dë lā roshfu-ko*)، نامش **فرانسوا** (frānsuā)، ۱۶۱۳–۸۰، نویسنده‌ی فرانسوی. از خاندانی قدیمی بود، و به مخالفت با ریشلیو بر خاست، و بعداً در هر دو فروند فعالیت داشت. در ۱۶۵۲ سخت مجروح شد، و پس از بهبودی حس حادثه‌جوئی در وی از میان رفت، و به املاک خود باز گشت. در ح ۱۶۵۸ در پاریس سکنی گزید، و به محفل ادبی مادام دو سابله[7](dë sāble) پیوست. مادام دو لا فایت عضو این محفل بود، و دوستی نزدیکی که بین او و لا روشفوکو برقرار شد تأثیری عظیم در لا روشفوکو داشت.

اگرچه خاطرات لا روشفوکو از جنبه‌ی تاریخی مهم است، مقام او در ادبیات فرانسه مرهون اندرز‌های اخلاقی و لطایف فکورانه‌ی اوست، که به روشنی و درخشندگی معروفند. مجموعه‌ای از آنها تحت عنوان تفکرات، یا حِکَم و اندرزهای اخلاقی در ۱۶۶۵ منتشر شد. لا روشفوکو معتقد است که خودخواهی منبع همه‌ی رفتار آدمی است، و فلسفه‌ی او مبتنی بر همین نظر بدبینی است.

لا روشل[8] (lā roshel)، شهر (جم ۶۶°۱۹۰)، کرسی ولایت شارانت‌ماریتیم، غ فرانسه؛ کنار قطا. ماهیگیری، کنسروسازی، و کشتیسازی دارد. در قرون وسطی از بنادر عمده‌ی فرانسه بود. آخرین سنگر هوگنوها بود، و پس از ۱۴ ماه محاصره (۱۶۲۷–۲۸) تسلیم قوای ریشلیو شد. در قرون ۱۷م و ۱۸م از مراکز عمده‌ی داد و ستد با کانادا بود، و دگربار رونق یافت. بندرگاه عمده‌اش، لا پالیس[9] (lā pālis؛ ← ۵کیلومتری شهر)، در جنگ II پایگاه زیردریائیهای آلمان بود.

لارها، در دین روم، ← لارس.

لاری (lāri)، ده (جم ۲۷°۹۹۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشکین شرقی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم، ۱۸کیلومتری ل‌ش مشکین‌شهر. بر جاده‌ی شوسه‌ی اردبیل به مشکین‌شهر قرار دارد. محصولاتش غلات، پنبه، حبوبات، و انگور است. نام این ده در مآخذ سرشماری سال ۱۳۴۵ هش به صورت لاهرود آمده است.

لاریجان (lārijān)، بخش (جم ۸°۹۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، ج شهرستان آمل، استان دوم؛ مشتمل است بر چهار دهستان امیری، بالالاریجان، بهرستاق، و دلارستاق. بخش لاریجان در امتداد دره‌های کوه دماوند قرار گرفته، و قله‌ی دماوند در آن واقع است. آبهای معدنی دارد که از آنها برای استحمام استفاده میشود. راه تهران به آمل، معروف به جاده‌ی هراز (افتتاح تیر ماه ۱۳۴۲ هش) از آن میگذرد. این راه کوتاهترین راه تهران‌مازندران است. اسکه از آبادیهای آن است. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش بخش لاریجان در شهرستان ساری تشکیل یافت. در بهمن ماه ۱۳۲۲ هش از شهرستان ساری منتزع و جزء شهرستان بابل شد. در خرداد ماه ۱۳۲۵ هش از شهرستان بابل منتزع و تابع شهرستان آمل شد. مرکزش، رینه (reyne؛ جم ۹۴۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، در دامنه‌ی شرقی کوه دماوند، به فاصله‌ی ۹۰کیلومتری تهران واقع است.

لاریز (lāriz)، طرز آجرکاری در گوشه‌ی طاقهای ضربی یا طاقنماهای نمای خارجی یا داخلی عمارت که در آن ردیف افقی آجر بالا از ردیف زیر کمی جلوتر قرار گرفته، یا هر دو ردیف افقی آجر از دو ردیف زیرین جلوتر رفته باشد. بدین ترتیب کنج طاق یا نماسازی طاقنما انجام میپذیرد.

لاریسا[10] (lārisā)، شهر (جم ۵۵°۳۹۱)، کرسی تسالی، ش یونان، بر رود پنئوس[11](peneus). در ایام باستانی شهر عمده‌ی تسالی بود. در قرن ۴م ق‌م فیلیپ II مقدونی آن را به قلمرو خود منضم کرد، و در ۱۹۶ ق‌م متحد رومیان شد. در قرن ۱۵م به تصرف ترکان عثمانی در آمد. در ۱۸۸۱ ترکان آن را به یونان واگذار کردند. لاریسا مسکن بقراط بود.

لاریم (lārim)، ده (جم ۲°۲۳۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گیلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم، ۱۱کیلومتری ل‌ش باغلو. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، و کنجد است.

لاز[12]، سر **جان بنت** (sər jān benət lāz*)، ۱۸۱۴ –۱۹۰۰، عالم انگلیسی کشاورزی. به اتفاق سر ج. ه. گیلبرت[13] (gilbərt، ۱۸۱۷–۱۹۰۱) در راتمستد[14] (rātəmsted؛ ۶٫۴کیلومتری ل‌غ سنت آلبنز) مزرعه‌ی تجربی مشهوری تأسیس کرد، و در آنجا به آزمایش با گیاهان و جانوران پرداخت. کودهای معروف به سوپرفوسفات را به عمل آورد، و این آغاز صنعت کود شیمیائی بود.

لازار I، امیر صرب، ← مراد I.

لازار[15]، **ژیلبر لئون ژان** (jilber leon jān lāzār)، ۱۹۲۰– ، خاورشناس فرانسوی، استاد زبان و تمدن ایرانی در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه سوربون، و مدیر تحقیقات زبانشناسی ایرانی در مدرسه‌ی عملی مطالعات عالی پاریس، چند سفر (۱۹۶۳، ۱۹۶۵، ۱۹۷۰) در جزو هیئتهای اعزامی مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه به ایران و افغانستان عضویت داشته است. علاوه بر مقالات متعددی که در مجله‌ها و یادنامه‌ها نوشته، این کتابها از آثار او است: دستور زبان فارسی معاصر (۱۹۵۷)، زبان قدیمترین آثار نثر فارسی (۱۹۶۳)، نخستین شاعران فارسی‌زبان (۱۹۶۴، چاپ تهران‌ـپاریس)، گزیده‌های شعر فارسی (۱۹۶۴).

لازاروس[16] (lāzārus)، صورت لاتینی نام لعازر. ← الیعازر.

لازر[17] (lāzer؛ از فنـ) یا **لیزر** (leyzer؛ از انگلـ)

---

(۱)Lawrence (۲)Laurentian (۳)Canadian Shield (۴)larvae (۵)La Rochejaquelein (۶)La Rochefoucauld (۷)Sablé (۸)(La) Rochelle (۹)(La) Palice (۱۰)Laris(s)a (۱۱)Peneus (۱۲)Lawes (۱۳)Gilbert (۱۴)Rothamsted (۱۵)Lazard (۱۶)Lazarus (۱۷)laser

[لفظ ساخته‌شده از حروف اول کلمات انگلیسی *light amplification by stimulated emission of radiation*] یا مازر نوری، اسبابی برای فزونسازی (تقویت) یا تولید نور. لازر تابه‌ی نازکی از نور تولید میکند که میتواند الماسی را سوراخ کند، یا پیامهای چندین تصویر تلویزیونی را در آن واحد انتقال دهد.

نور لازر با نور خورشید یا نور چراغ برق تفاوت دارد. این منابع نور خود را در همه‌ی جهات میفرستند، و این نور معمولا، باآنکه سفید مینماید، ترکیبی از چند رنگ یا چند بسامد است. ولی لازر تابه‌ی نازکی از نور را فقط در یک جهت میفرستد که دو طرف آن تقریباً موازی با یکدیگر است و یک رنگ (بسامد) بیشتر ندارد. تابه‌ای به پهنای ح ۱ سم در مسافت ح ۱ کم ممکن است فقط به پهنای ۲ سم گسترده شود.

I ـ انواع لازرها. لازر به اندازه‌ها و شکلهای متنوع ساخته میشود، و دو نوع اصلی آن لازرهای جامد و لازرهای گازی است.

۱) لازرهای جامد. این لازرها انفجارهائی نوری تولید میکنند که هر انفجار فقط کسری از میلیونم ثانیه دوام دارد. بعضی از آنها میتوانند نور پیوسته تولید کنند. هسته‌ی یک لازر جامد ممکن است بلور یاقوتی به اندازه‌ی مداد (شکل ۱)، یا مکعب کوچکی ساخته‌شده از مواد نیمهادی، باشد.

۲) لازرهای گازی. این لازرها معمولا نور پیوسته میسازند و ساختمان آنها، مانند چراغهای فلوئورسان، عبارت از لوله‌ای است که از گاز (معمولا مخلوطی از هلیوم و نئون) پر شده است.

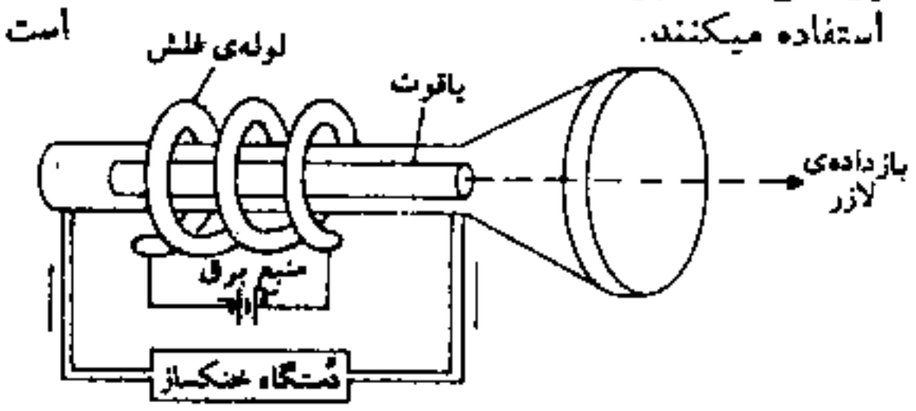

شکل ۱. طرح ساده‌ی لازر یاقوتی

II ـ در چه مواردی از لازر استفاده میشود. خصوصیات غیر عادی نور لازر آن را اسباب نویدبخشی در (۱) صنعت، (۲) پزشکی، (۳) دریانوردی و هواپیمائی، و (۴) مخابرات ساخته است.

(۱) در صنعت. لازر منبع بسیار سودمندی از حرارت شدید است. به علت موازی بودن دو طرف تابه‌ی نور لازر، یک عدسی میتواند آن را در نقطه‌ای به عرض یک‌چهارهزارم سم متمرکز سازد، و انرژی متمرکز‌شده در این نقطه دما را به بیش از ۵۰۰۰° بالا برد. از این خاصیت لازر برای گداختن و بخار کردن مواد بسیار سخت استفاده میشود، و از همین راه است که میتوانند در فولاد و حتی الماس سوراخهای بسیار ریز تولید کنند. لحیم کردن قطعات کوچک فلزی دستگاههای الکترونیکی از همین راه صورت میگیرد.

(۲) در پزشکی. اشعه‌ی لازر را در جراحی برای سوزاندن بافتهای فاسد به کار میبرند، و در چشم‌پزشکی از آن برای اصلاح یک نوع بیماری شبکیه استفاده میکنند.

(۳) در دریانوردی و هواپیمائی. از اشعه‌ی لازر در این دو مورد همان استفاده‌ی رادار برای یافتن فاصله و سرعت هدف را میکنند.

(۴) در مخابرات. اشعه‌ی لازر نسبت به منابع نور معمولی و حتی فرستنده‌های رادیوئی و کهموجی (← کهموج) مزایای فراوان دارد، چه با بسامدی بلندتر از بسامد امواج رادیوئی کار میکند و محدوده‌ی بسامد آن کوتاهتر است، و تابه‌ای بسیار قابل جهت دادن به آن تولید میکند. همین بسامد زیاد سبب آن است که تابه‌ی لازر بتواند چندین مکالمه‌ی تلفونی و برنامه‌ی تلویزیونی را در آن واحد با هم انتقال دهد. و نیز چون محدوده‌ی بسامد اشعه‌ی لازر کوچک است و تداخل کمتر در آن آنها در فواصل دور بسیار زیاد است و در مخابرات فضائی از آنها استفاده میکنند.

III ـ لازر چگونه کار میکند. نور شکلی است از انرژی که از اتمها یا مولکولهای یک ماده تشعشع میشود. هر اتم یک مخزن انرژی است، و اندازه‌ی انرژی آن بستگی به حرکت الکترونهای مداری آن دارد. چون اتمی انرژی جذب کند، تراز انرژی آن بالا میرود و میگویند آن اتم برانگیخته شده است (← اتم برانگیخته). انگیزش اتم با جذب حرارت و نور و اشکال دیگر انرژی صورت میگیرد. اتم برانگیخته میتواند با تشعشع انرژی اضافی به حالت عادی خود باز گردد. این آزاد شدن انرژی را صدور خود به خود میگویند. رنگ نور خود به خود بستگی دارد به مقدار انرژیی که از هر اتم برانگیخته تشعشع میشود.

نور خورشید و چراغ برق نتیجه‌ی صدور خود به خودی است که به وسیله‌ی حرارت فراهم میشود. ولی اتمهای برانگیخته در این منابع چندین تراز انرژی دارند. به همین جهت نور خود به خود ترکیبی است از چندین رنگ، که به چشم سفید مینماید.

اتمهای برانگیخته نور را به وسیله‌ی فرایندی به نام صدور برانگیخته نیز تشعشع میکنند. این فرایند هنگامی حاصل میشود که نور صادرشده از یک اتم

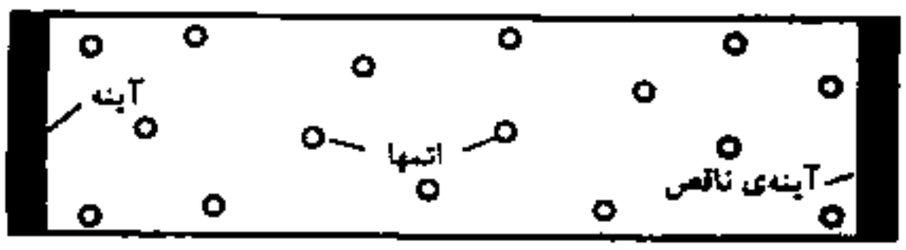

شکل طرف چپ ماده‌ی فزونساز نور را در یک لازر بلوری نمایش میدهد. هر اتم در بلور مقداری انرژی دارد که مربوط به حرکت الکترونهای آن (شکل راست) است.

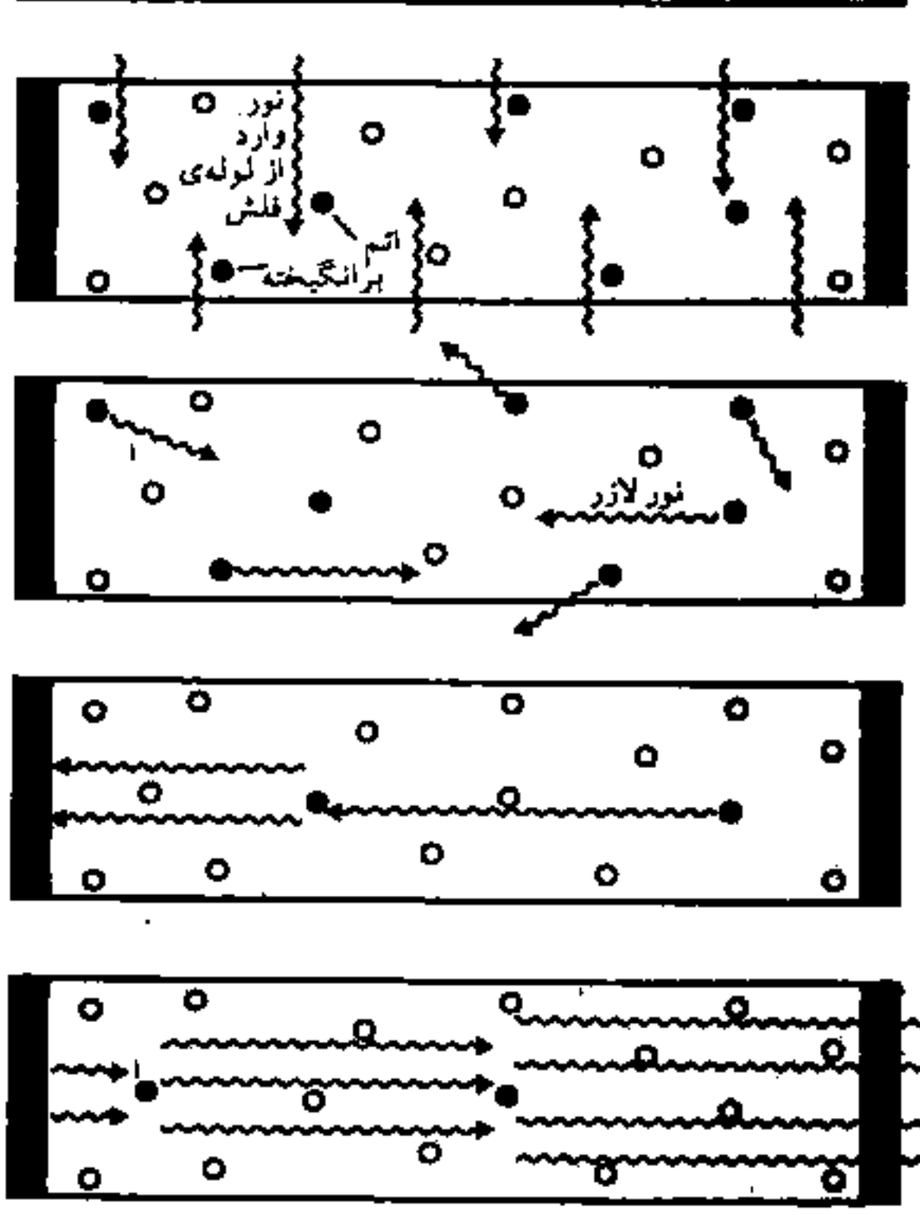

یک لوله‌ی فلش قوی نور بسیار شدیدی به درون بلور میفرستد. نور اتمهای داخل بلور (دوایر سیاه) را تحریک میکند. یک اتم وقتی برانگیخته میشود که انرژی نوریی که جذب کرده است مدار یکی از الکترونهای آن را تغییر دهد.

یک اتم برانگیخته، وقتی که الکترون‌هایش به مداری که تراز انرژی آن پایینتر است بازگردند، نور صادر میکند. قسمتی از این نور خودبخود از اطراف بلور میگذرد. ولی قسمتی از آن در امتداد محور بلور حرکت میکند (نور لازری).

نور لازری اتمهای دیگر را تحریک میکند که انرژی خود را رها سازند، و بدین‌گونه، تقویت میشود. با منعکس‌شدن مکرر نور بر آینه‌ها، نور چندین بار تقویت میشود. قسمتی از نور از آینه‌ی ناقص میگذرد، و نور شدید لازر را تشکیل میدهد.

شکل ۲. چگونگی کار لازر بلوری

صورت میگیرد، در دستگاههای گیرنده‌ی لازری امواج انکلی بسیار کمتر میشود و صدا واضحتر و صافتر است، و چون امواج لازری درست در جهت مورد نظر فرستاده میشوند، و مانند امواج رادیوئی در فواصل دور پراکندگی پیدا نمیکنند، کارآمدی

با اتمی دیگر، که هنوز در حال برانگیختگی است، در یکدیگر متقابلا عمل کنند. بدین ترتیب اتم برانگیخته نیز انرژی اضافی خود را به صورت نور از دست میدهد. صدور برانگیخته‌ی یک اتم همیشه رنگ همان نوری را دارد که آن اتم را به تخلیه‌ی

انرژی خود وا داشته است، نیز در همان جهت نور محرک حرکت میکند و در نتیجه با آن ترکیب، و سبب فزونسازی آن میشود. صدور برانگیخته فرایند اصلیی است که در لازر صورت میگیرد.

در لازر بلوری (شکل ۲)، یک بلور فلوئورسان مانند یاقوت به عنوان ماده‌ی فزونساز نور عمل میکند. این بلور معمولا شکل استوانه‌ای دارد. یک انتهای آن را نقره‌اندود کرده‌اند تا همچون آینه‌ای باشد و همه‌ی نور تولیدشده در داخل بلور را منعکس کند. انتهای دیگر آن به صورت جزئی نقره‌اندود است (آینه‌ی ناقص) تا فقط قسمتی از نور را منعکس سازد و به باقی آن راه عبور بدهد (شکل ۲). منبع انرژی لازر یاقوتی لوله‌ی فلشی (سه فلش) است شبیه به آنچه در دوربینهای عکاسی با سرعت زیاد به کار میرود، و نور درخشانی بر یاقوت میتاباند. این نور عده‌ی زیادی از یونهای کروم موجود در یاقوت را برانگیخته میکند. یونهای برانگیخته صدور خود به خودی از نور سرخ تیره بیرون میدهند.

صدور خود به خود در همه‌ی جهات صورت میگیرد. قسمتی از آن، بی‌آنکه سهمی در کار لازر داشته باشد، از بدنه‌ی بلور یاقوت بیرون میرود. ولی قسمتی از آن در امتداد محور بلور حرکت میکند، و در ضمن این حرکت با برخورد به یونهای کرومی که هنوز به حالت برانگیختگی هستند، سبب میشود که این یونهای برانگیخته انرژی اضافی خود را خارج کنند، و به این ترتیب نور، در ضمن عبور از یک سر لوله به سر دیگر آن و منعکس شدن، رفته رفته به یونهای برانگیخته‌ی بیشتری برخورد میکند و پیوسته بر شدت آن افزوده میشود. در گذری از ثانیه، نیمی از نیرومندی از نور لازر فراهم میآید. انرژی کل نوری که یک لازر تولید میکند همیشه از انرژیی که لوله‌ی فلش به آن میدهد کمتر است، ولی چون انرژی در مدت زمان بسیار کوتاه‌تری متمرکز میشود، لازر نور بسیار شدیدتری ایجاد میکند، و فقط از یک انتهای بلور بیرون میآید.

در لازر گازی، گاز یا مخلوطی از چند گاز، به عنوان ماده‌ی فزونساز نور به کار میرود. گاز در داخل لوله‌ای از کوارتز است به طول یک متر که در یک انتهای آن آینه‌ای کامل و در انتهای دیگر آینه‌ای ناقص که نور بتواند جزئاً از آن عبور کند قرار گرفته است. انگیزش اتمهای گاز با گذراندن جریان برق یا امواج رادیوئی از داخل لوله صورت میگیرد، و باقی عمل مانند عمل در لازر بلوری است.

قدرت لازرهای گازی کمتر از لازرهای بلوری است و با آن نمیتوان فولاد را لحیم یا الماس را سوراخ کرد. در عوض نور آن، به جای آنکه حالت انفجاری کوتاه‌مدتی داشته باشد، پیوسته است. و دیگر اینکه، به علت کوچکتر بودن محدوده‌ی بسامد آن، در ارتباطات و اندازه‌گیریها بسیار سودمندتر است.

۱۷ـ تاریخچه. لازر در سالهای آخر دهه‌ی ۶۰م و سالهای اول دهه‌ی ۷۰م قرن حاضر، در ضمن تحقیقات در باره‌ی اسبابهای فزونساز کهموج موسوم به مازر، به وسیله‌ی دانشمندان امریکائی کشف شد. نخستین لازر یاقوتی در ۱۹۶۰ ساخته شد. در ۱۹۶۱ علی جوان (javān، فیزیکدان ایرانی) اولین لازر با نور پیوسته را با استفاده از گازهای نئون و هلیوم به کار انداخت که از آن تشعشعات زیر قرمز حاصل میشد. لازر نیمهسادی در ۱۹۶۲ ساخته شد که در آن با بلورهای ارسنیور گالیوم اشعه‌ی زیر قرمز به دست میآید.

لازم، در دستور زبان، فعلی که عمل آن به مسندٌ الیه یا فاعلش تمام شود، یعنی تنها با سر زدن عمل فعل از فاعل در خارج تحقق بیابد و معنی آن تمام باشد، مانند کودک خفت، مرغ بر شاخه‌ی درخت نشست، و گرید و خندد در این مصراع،

تا **نگرید** ابر کی **خندد** چمن

(← متعدی).

لازوریت[1] (lāzurit، از فنـ) یا **لاپیس لازولی**[2] (lāpis lāzuli، از لتی) یا **سنگ لاجورد** (در تکمیل مقاله‌ی سنگ لاجورد در ج ۱۳۵۴، جلد اول، کتاب حاضر)، سنگی به رنگ آبی آسمانی، که ترکیب شیمیائی آن آلومینوسیلیکات طبیعی سودیوم و کلسیوم رنگین سولفاته است. به علت رنگ زیبا و صیقلپذیری، از زمانهای بسیار قدیم برای تزیین ظروف قیمتی و نیز در موزائیک به کار میرفته است. وقتی که سائیده شود گردی به دست میدهد به نام لاجورد که رنگیزه‌ای بسیار عالی است. لازوریت در آسیا یافت میشود، و شاید مهمترین ناحیه‌ای که این سنگ در آنجا به دست میآید بدخشان باشد، و مارکو پولو معادن آن را در ۱۲۷۱ بازدید کرده است. مکان دیگری که این سنگ در آن یافت میشود ناحیه‌ی دریاچه‌ی بایکال در چمشر است.

لازولیت[3] (lāzulit، از فنـ)، فوسفات آبیده‌ی آلومینیوم که مقادیر متفاوت آهن و منیزیوم دارد. این کانی به رنگ آبی لاجوردی و معمولا به شکل بلورهای هومی است. به عنوان سنگ زینتی به کار میرود.

لازیکا: ← گرجستان، قسمت VI.

لاسا، پایتخت تبت، ← لهاسا.

لا سال[4]**، سیور دو** (siër dë la sal)، شهرت **روبر کاولیه**[5] (rober kavəlie)، ۱۶۴۳–۸۷، پوینده‌ی فرانسوی دریاچه‌های بزرگ و حوضه‌ی میسی‌سیپی در امریکای شمالی. فرمانده دژ فرونتناک بود. رود میسی‌سیپی را تا مصب آن طی کرد (۱۶۸۲)، و مدعی مالکیت همه‌ی دره‌ی آن برای فرانسه شد. در صدد بر آمد که از راه دریا به مصب میسی‌سیپی دست یابد، ولی همراهانش در تکزاس او را به قتل رسانیدند. بنیادگذار شهر لاشین است.

لاسال[6]**، فردیناند** (ferdinānd lāsāl)، ۱۸۲۵–۶۴، سوسیالیست یهودی الاصل آلمانی. پدرش بازرگانی متمول بود، و میخواست پسرش وارد امور بازرگانی شود، ولی لاسال در دانشگاههای برسلاو و برلین به تحصیل فلسفه و حقوق و زبانشناسی پرداخت، و از پیروان هگل شد. لاسال معتقد بود که در جهان سرمایه‌داری هیچ گونه امیدی برای سعادت و رفاه کارگران موجود نیست، و سطح زندگی آنان هرگز از میزان معمولی خورد و پوشاک تجاوز نخواهد کرد. او میگفت که کارگران باید با یکدیگر همکاری کرده شرکتهائی تعاونی تشکیل دهند که به کارهای تولیدی بپردازد، و دولت هم باید سرمایه‌ی لازم را برای چنین شرکتهائی فراهم سازد. لاسال در عصر خود نفوذ بسیار در سیاست اجتماعی آلمان تحصیل کرد، و عقاید و افکار او کومک شایانی به ایجاد اولین حزب سیاسی کارگران آلمان کرد. وی در دوئلی بر سر یک ماجرای عشقی کشته شد.

لاس الموس: ← لوس آلاموس.

لاس انجلس: ← لوس آنجلس.

لاس پالماس: ← کناری، جزایر.

لا سپتسیا[7] (lā spetsiā)، شهر (جم ۱۲۷٬۰۱۳)، لیگوریا، لغ ایتالیا، بندری کنار دریای مدیترانه بر خلیج سپتسیا. مرکز عمده‌ی نیروی دریائی ایتالیا است. دارای کارخانه‌ی اسلحه‌سازی، آموزشگاه دریانوردی، کارگاههای کشتیسازی، کارخانه‌های فولادسازی، و پالایشگاه نفت است.

لاسجرد، سمنان، ← لاسگرد یا لاسجرد.

لاسدمون، یونان، ← لاکدایمون یا لاکونیا.

لاسکاریس[8]**، کنستانتین** (konstāntin lāskāris)، فت ۱۱۵۰۱، نحوی یونانی. پس از سقوط قسطنطنیه به ایتالیا رفت. کتاب صرف و نحو یونانی (۱۴۷۶) وی اولین کتابی است که با الفبای یونانی چاپ شده.

لاس کاساس[9]**، بارتولومه د** (bārtolome de lās kāsās)، ملقب به **رسول هندیشمردگان، ۱۴۷۴–۱۵۶۶**، مبلغ دینی و مورخ اسپانیائی، مت سویل. در ۱۵۱۰ به مقام کشیشی رسید. بیشتر عمر خود را در مستعمرات اسپانیا در امریکای جنوبی صرف بهبود وضع بومیان و مخالفت با مظالمی که نسبت به آنان میشد و با برده‌داری کرد، و در ۱۵۳۰ دولت را متقاعد کرد که برده‌داری را در پرو منع کند. قانون‌نامه‌ی معروف به قوانین جدید، که در ۱۵۴۲ در مادرید به منظور حمایت از هندیشمردگان امریکا وضع شد، عمدةً نتیجه‌ی مساعی او بود.

لاسکر[10]**، امانوئل** (emānuel lāsker)، ۱۸۶۸–۱۹۴۱، شطرنجباز و ریاضیدان آلمانی. در ۱۸۹۴ قهرمان جهانی شطرنج شد، و این مقام را تا ۱۹۲۱ که به کاپابلانکا باخت حفظ کرد. از آثارش مقل سلیم در شطرنج (۱۸۹۶) و کتاب دستی لاسکر در شطرنج (۱۹۳۴) است.

لاسگرد (lāsgerd) یا **لاسجرد،** ده (جم ۱٬۲۳۳ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان سرخه، بخش حومه‌ی شهرستان سمنان، فرمانداری کل سمنان، ۳۴کیلومتری جنوب غرب سمنان. محصولاتش گندم، پنبه، و میوه، و انار و خربزه‌ی آن معروف است. سابقاً قلعه لاجورد یا قلعه لاجوردی خوانده میشد. آثار خرابه‌های قلعه‌ای به نام قلعه لاجورد در کنار آن به چشم میخورد، که زمانی از قلاع مستحکم این ناحیه شمرده میشد. بقعه‌ای دارد که میگویند امامزاده سید رضا، از اولاد امام موسی کاظم، در آن مدفون است.

لاسگردی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

لاسلو، شاهان مجارستان، ← لادیسلاوس.

لاسن[11]**، قله‌ی** (lāssən)، قله‌ای به ارتفاع ۳٬۱۸۷ متر در رشته‌کوههای کسکید، ل ایالت کالیفرنیا، که تنها آتشفشان زنده‌ی کشور است.

---

(۱) lazurite (۲) lapis lazuli (۳) lazulite (۴) La Salle (۵) Cavelier (۶) Lassalle (۷) (La) Spezia (۸) Lascaris (۹) Las Casas (10) Lasker (11) Lassen

لاسوس[1]**، اورلاندو دی** (orlāndo di lāsus)، ۱۵۳۲-۹۴، آهنگساز فلامان‌هلندی. در سنین کم به ایتالیا رفت، و از ۱۵۵۶ به سرزمین باواریا در جنوب آلمان رفته و در شهر مونیخ مستقر، و موسیقیدان دربار آلبرت V شاه باواریا شد. مع هذا سفرهای مکرر به فرانسه، ایتالیا، و انگلستان کرد و در سراسر اروپای غربی شخصیتی بسیار سرشناس و معتبر به شمار میآمد.

آثار لاسوس، همانند آهنگهای همدوره‌ی بزرگش پالسترینا، معرف اوج مکتب پولیفونیائی (← پولیفونی) رنسانس است. او هم در زمینه‌ی موسیقی مذهبی و هم در زمینه‌ی موسیقی غیر مذهبی آثار بسیار خلق کرده است که از جمله قداسها، موته‌ها مادریگالها، و شانسونهای او را میتوان نام برد.

لاسوس، رولان دو: ← مادریگال.

لاس وگاس[2] (lās vegās)، شهر (جم ۱۲۵٬۷۸۷)، ج ایالت نوادا، کشمت، نزدیک رود کولورادو. از حج II به بعد جمعیت آن بسیار افزایش یافته (جمعیتش در ۱۹۴۱ فقط ۱۶٬۰۰۰ بود)، و سالیانه ح ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ سیاح از آن دیدار میکنند. مرکز تفرجگاهی پهناور است، و شهرت آن به سبب کاباره‌ها و قمارخانه‌های آن است.

لاش، افغانستان، ← جوین یا گوین.

لاشار (lāšār)، دهستان (جم ۸٬۲۳۹ سش ۱۳۴۵ هش)، ج بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۳۴ آبادی. راه شوسه‌ی بمپور به چابهار از وسط آن میگذرد. محصولاتش غلات، خرما، و لبنیات است. ساکنین آن سنی هستند، و به زبان بلوچی تکلم میکنند.

لاشز[3]**، فرانسوا د/اکس دو** (frānsuā deks dĕ lā)، ۱۶۲۴-۱۷۰۹، کشیش یسوعی فرانسوی، که از ۱۶۷۵ شافی (← توبه) لوئی XIV بود. در دربار نفوذی عظیم داشت. گورستان "پرلاشز" در لاشز پاریس به نام اوست.

لاشز[4]**، گاستون** (gāston lāšez)، ۱۸۸۲-۱۹۳۵، مجسمه‌ساز امریکائی، مت پاریس. پس از پایان تحصیلاتش در پاریس، در ۱۹۰۶ به کشمت رفت و مدت ۱۲ سال در نیو یورک و بستن برای مجسمه‌سازانی چون منشیپ کار کرد. بعد از ۱۹۱۸ بتنهایی به کار پرداخت. تزییناتی برای ساختمانهای تلفن و تلگراف، و ساختمان بین‌المللی راکفلر سنتر انجام داد. مشهورترین اثرش مجسمه‌ی مفرغی زن ایستاده (موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) است که دارای حالت زنده و مسحورکننده است. به عنوان صورتساز نیز شهرت دارد.

لاشین[5] (lāšin)، شهر (جم ۳۸٬۶۳۰)، ج ایالت کبک، کانادا، بر جزیره‌ی مونترآل در انتهای شرقی دریاچه‌ی سن لوئی. صنایع آهن و فولاد و لاستیکسازی دارد. در ۱۶۶۸ لاسال آن را بنیاد نهاد و چون، بر خلاف آرزویش، از آنجا راهی به چین نبود، به طعنه آن را لاشین [فنس، ← چین] خواندند. در ۱۶۷۵ ماندگاه شد. لاشین انتهای جغ **کانال لاشین** است، که دریاچه‌ی سن لوئی را به رود سنت لارنس مرتبط میسازد.

لاشین، کانال: ← لاشین، شهر.

لاشیو[6] (lāšio)، شهر (جم ۵۶٬۰۵۹)، ← مملکت شان، ش برمه. از مراکز داد و ستد و انتهای خط آهن است.

لا ضرر و لا ضرار، قاعده‌ی (lā zarara va lā zerār)، قاعده‌ای کلی در فقه، که در بسیاری مسائل بدان استناد شده است، و مبتنی است بر حدیث نبوی لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام (lā zarara va lā zerāra fe 'l-'eslām).

ضرر زیان رسانیدن به کسی است، و ضرار زیان رسانیدن به کسی است در برابر زیانی که از او رسیده، یا برای دفع زیانی که از او حاصل شده است، و بعضی ضرر و ضرار را به یک معنی گفته‌اند، و بعضی هم گفته‌اند ضرر زیانی است که عامل آن از آن منتفع میشود، ولی ضرار زیانی است که عامل آن از آن منتفع نمیشود.

ظاهر عبارت حدیث نفی ماهیت ضرر و ضرار در اسلام است، یعنی، معنی ظاهری آن این است که در اسلام ضرر و ضرار وجود ندارد. ولی چون در حقیقت چنین نیست، و میبینیم که هر روز زیانهائی از مسلمانان در معاملات به یکدیگر وارد میشود، فقها این حدیث را به چند نحو معنی کرده‌اند، و معنی صحیح آن این است که اسلام حکم شرعی که در آن ضرری بر مردم متوجه باشد وضع نکرده است، خواه این حکم تکلیفی باشد (مثلا روزه گرفتن در صورت ضرر داشتن آن به بهداشت بدن) و خواه وضعی (مثل اینکه بگوئیم در معامله‌ای که یک طرف مغبون شده باشد خیار وجود ندارد).

اگر احکامی شرعی وجود داشته باشد که، در صورت عمل به آنها به طور عموم، ضرری متوجه خود شخص یا غیر شود، به موجب این قاعده، عمومیت آن احکام تخصیص میابد. مثلا حکم به وضو گرفتن عام است، اما اگر آب به دست و صورت کسی زیان برساند، به موجب قاعده‌ی لاضرر و لا ضرار، در خصوص این حالت، حکم وجوب وضو از او فعلا ساقط میشود. اما در مورد تصرف مالکی در ملک خود به نحوی که ضرری متوجه کسی دیگر شود، فقها قاعده‌ی النّاسُ مُسَلَّطونَ عَلیٰ اَموالِهِم را مقدم دانسته‌اند، زیرا این تصرف به قصد ضرر رساندن به دیگری نیست، بلکه برای انتفاع مشروع مالک از ملک خویش است، اگرچه در مرحله‌ی بعدی مستلزم ضرر کس دیگر باشد. مثلا، اگر کسی در ملک خود چاهی بکند، و این چاه سبب شود که آب چاه همسایه کم شود، نمیتوان آن شخص را به استناد قاعده‌ی لاضرر و لا ضرار از حفر چاه منع کرد.

لاعن‌شعور[7] (lā.'an.šo'ur) یا **ناخودآگاه**، در روانشناسی، آن دسته از فعالیتهای روانی شخص که بدون آگاهی و توجه او صورت میگیرد. ز. فروید نخستین‌بار تأثیر و نفوذ این فعالیتهای ناخودآگاه را در رفتار شخص، بدون توجه و تنبه او، بیان کرد و و. جیمز این نظر فروید را مهمترین گامی دانست که در زمان او در روانشناسی صورت گرفته بود.

لاعن‌شعور به طور وصف یا قید فعل در نوشته‌های علمی و عمومی به صور و معانی مختلف است. در آغاز، آن را به طور کلی در فعالیت دستگاههای غیر روانی یا دستگاههای حیوانی غیر انسانی به کار میبردند، ولی بعد در معانی و حالات دیگر به کار رفت، حالت عدم اجابت به محرکات خارجی به علت عدم توجه، حالت رؤیا در بیداری، حالات هیپنوتیسم و خواب و بیهوشی، حالت تمییز ندادن محرکات گوناگون، حالت انحرافی در بازتابهای مشروط، حالت عدم ادراک به علت منع عامل یا عوامل مختلف از تأثیر محرکات مربوط در دستگاههای عصبی. ناخودآگاه و لاعن‌شعور در موارد زیر نیز به کار میرود: وصف اعمال شخص غافل از دور و بر خود و شخص غافل از ما فی الضمیر خود و شخص فراموشکار و شخصی که تنها از روی غریزه عمل میکند و شخصی که بعضی از کارهای او غیر ارادی است (و میبایست ارادی باشد) و شخصی که با قول و فعل و اشاره از بیان ما فی الضمیر خود ناتوان است و شخصی که با تمییز و تشخیص از آنچه میکند آگاهی ندارد.

بعضی از صاحبنظران مانند و. وونت اعمال ناخودآگاه را در روانشناسی دخالت نمیدهند زیرا روانشناسی را علم حالاتی روانی میدانند که انسان به آن آگاهی دارد. با این همه، وجود و حالات و فعالیتهای ناخودآگاه ثابت و محرز است، ممکن است شخصی نام یا تاریخی را فراموش کند و در موقع ضرورت نتواند آن را به یاد بیاورد اما در موقع دیگری دوباره به یاد بیاورد؛ در چنین وضعی مطلب فراموش‌شده در وجود آن شخص نهفته است منتهی از حوزه‌ی آگاهی او دور است.

فروید برای آگاهی انسان مراتبی قائل است: **آنچه مستقیم در حوزه‌ی ادراک انسان است آگاهی** و وجدان است، مطالبی که انسان همیشه میتواند آن را به یاد بیاورد ولی همیشه مورد توجه او نیست (مانند آدرس منزل، تاریخ تولد و شماره‌ی شناسنامه و غیر آن) در مرتبه‌ی "مرزآگاهی"[8] است، داده‌هائی که نتوان در مواقع معین حتی با کوشش به یاد آورد ولی تحت حالات و اوضاع دیگر (مانند هیپنوتیسم) میتوان به یاد آورد در مرتبه‌ی ناخودآگاهی محفوظ است. دریافتها و ما فی الضمیر برای خود آنها به طور مستقیم و با علم حضوری است ولی برای دیگران چنین نیست. به همین جهت برای اشاره به اعمال درونی و روانی دیگران باید روش استنباط و استنتاج را به کار برد، مانند اینکه گفته شود فلانی چنان رفتار میکند که گوئی اعمال او ناخودآگاهانه یا از روی آگاهی است.

بیان اصل و تفسیر فعالیتهای ناخودآگاهانه به عهده‌ی پسیکانالیز است. مثلا علت بسیاری از علائم عصبی را تنازع و کشمکش عواملی میدانند که در حوزه‌ی وجدان و آگاهی شخص نیست و به جهت تکبیت به حوزه‌ی ناخودآگاهی رفته است. اما با توسعه‌ی علم روانشناسی فیزیولوژیائی (← روان‌شناسی) بسیاری از مفاهیم پسیکانالیز را نتیجه‌ی فعالیتهای دستگاههای مرکزی اعصاب میدانند. در اعمال جراحی تحریک سطح مغز بیمار در حالت آگاهی بسیاری از دریافتهای فراموش‌شده‌ی بیمار را از حوزه‌ی ناآگاهی به حوزه‌ی آگاهی او میکشاند. این عقیده، که حافظه برای یک رویداد همیشه در طول حیات در حوزه‌ی "مرزآگاهی" یا ناآگاهی شخص محفوظ میماند، در نتیجه‌ی بعضی اعمال جراحی از اعتبار میافتد، مثلا برداشتن قسمت خاصی از مغز حفظ نوع خاصی از رویدادها را

---

(۱) Lassus (۲) Las Vegas (۳) La Chaise (۴) Lachaise (۵) Lachine (۶) Lashio (۷) unconscious (۸) preconscious

ناممکن میسازد. با اعمالی از قبیل تحریک الکتریکی[1] قسمتی از مغز به نام دستگاه فعالیت شبکه‌ای اعمال کلی آوردن ناخودآگاهی به حوزه‌ی آگاهی تقویت شده است. بنا بر نظریه‌ی "جا به جا کردن خون مغز" انتقال از ناخودآگاهی به حوزه‌ی آگاهی با تغییرات محلی در رساندن خون از قسمتی از مغز به قسمت دیگر صورت میپذیرد. نیز ← شعور؛ شعور مفقول.

لافایت[2] (lāfāyet)، انگلا **لافیت** (lāfeyet)، نام چند شهر در کشمت. **۱-** شهر (جه ۴۲°۳۳۰)، غ قسمت مرکزی ایالت ایندیانا، بر رود وابش. دانشگاه دارد. **۲-** شهر (جه ۵۰°۳۱۲)، ج قسمت مرکزی ایالت لویزیانا. دانشگاه دارد.

لا فایت[3]**، کنتس دو** (kontes dë lā fāyet*)، لقب **ماری مادلن پیوش دو لا ورنی**[4] (māri mādlen pioš dë lā verny)، ۱۶۳۴-۹۲، بانوی رماننویس فرانسوی که یگانه اثری که ازو به جای مانده، به نام شاهزاده‌خانم کلو (klev، ۱۶۷۸)، اولین رمان بزرگ فرانسوی است. لا روشفوکو از دوستان او بود.

لافایت[5]**، مارکی دو** (mārki dë lāfāyet*)، لقب **ماری ژوزف پول ایو روش ژیلبر دو موتیه**[6] (māri jozef pol iv roš jilber dü motie)، ۱۷۵۷-۱۸۳۴، ژنرال و رجل فرانسوی. در ۱۷۷۷ برای شرکت در جنگهای انقلاب امریکا عازم کشمت شد، و به سپاهیان واشینگتن پیوست، و خدمات بزرگ انجام داد. در انقلاب فرانسه میخواست سلطنت را محفوظ دارد، ولی به سبب دودلی در اخذ تصمیم کاری از پیش نبرد، و ناچار فرار کرد و در اتریش محبوس شد (۱۷۹۲-۹۷). در ۱۷۹۹ به فرانسه باز گشت، و در انقلاب ژوییه نیز شرکت داشت.

لافت (lāft)، بندر و ده (جه ۲۶°۳۳۵ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش قشم، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ در ۸۵کیلومتری غ قشم، در دامنه‌ی کوهی در قسمت غ ساحل شمالی جزیره‌ی قشم. بزرگترین بندر، آبادی، و لنگرگاه جزیره‌ی قشم بوده است، و گاهی نیز مرکز جزیره‌ی قشم به شمار میرفته است. کوهی که آبادی لافت در دامنه‌ی آن قرار گرفته به کوه شهر معروف است، و بر فراز آن آثار قلعه‌ای دیده میشود که بنایش را به نادر شاه نسبت میدهند.

لافتس، ویلیام کنت: ← لوفتوس.

لافورگ[7]**، ژول** (jül lāforg)، ۱۸۶۰-۸۷، شاعر سمبولیست فرانسوی، از نخستین سرایندگان شعر آزاد بود. شعرای متأخر فرانسوی و بعضی از شاعران ممالک دیگر تحت تأثیر وی قرار گرفتند.

لا فونتن[8]**، ژان دو** (jān dë lā foNten)، ۱۶۲۱-۹۵، شاعر فرانسوی که فابل‌های وی مشهور است. از ۱۶۵۶ به بعد عمدةً در پاریس میزیست. از دوستی مولیر، راسین، و بوالو برخوردار بود. شاهکار وی فابلهای منتخب منظوم (۱۶۶۸-۹۴)، مشتمل بر ۱۲ فصل و حه ۲۳۰ فابل، عمدةً مأخوذ از فابلهای اروپ است. هر فابل قصه‌ی کوتاهی از جانوران است، که رفتاری مانند آدمیان دارند، هر یک مشتمل بر نکته‌ای در رفتار انسانی است. اگرچه ظاهر ساده و جذاب این فابلها آنها را محبوب اطفال ساخته است، بسیاری از آنها متضمن هجو جامعه‌ی معاصر فرانسه و خرده‌گیری جدی بر آن است. درخشانی اشعار و بیان مطلب در این فابلها و لطایف و نکات مندرج در آنها لا فونتن را در زمره‌ی اساتید ادبیات جهان قرار داده است. از آثار دیگر لا فونتن قصه‌ای منظوم (۱۶۶۴-۷۴) است که داستانهائی است مضحک و اغلب هرزه، مأخوذ از بوکاتچو، آریوستو، و دیگران. لا فونتن کمدیها و لیبرتوهائی نیز نوشته است.

لا فونتن[8]**، هانری** (hānri lā foNten)، ۱۸۵۴-۱۹۴۳، حقوقدان و سیاستمدار بلژیکی. از ۱۹۰۷ به بعد رئیس دفتر صلح بین‌المللی بود، و جایزه‌ی ۱۹۱۳ صلح نوبل به وی اعطا شد.

لافیت، شهر، کشمت ← لافایت.

لافیت[9]**، ژان** (jāN lāfit)، ۱۷۸۱- بعد از ۱۸۵۳، دریاستیز فرانسوی (← دریاستیزی؛ در مقاله‌ی دریازنی نامش به عنوان دریازن آمده است، که باید اصلاح شود). سرکرده‌ی دریاستیزان آبهای نزدیک لویزیانا و تکزاس بود. کشمت را در نبرد نیو اورلئان بر ضد بریتانیا یاری کرد.

لاک[10] (lāk)، سپر یا پوششی از استخوان یا کیتین که پشت یا قسمتی از پشت جانوری را میپوشاند، مانند لاک لاک‌پشت. نیز ← خرچنگ؛ خرچنگ اهلی.

لاک[11]، ماده‌ای رزینی که از فلسهای حشرات جنس تاکاردیا لاکا (*Tachardia lacca*) ترشح میشود، و شلاک یا لاک صدفی را از آن میگیرند. این حشره را (مخصوصاً در هند) وسیعاً پرورش میدهند: حشره از شیره‌ی ترکه‌های بعضی از درختان گرمسیری تغذیه میکند. ترشح رزینی در مجاورت هوا سخت میشود، و قشر محافظی در اطراف حشره‌ی ماده و نوزادها میسازد و آنها را محکم به ترکه میچسباند. ترکه‌ها را میخیسانند و بدین وسیله قشرهای ترشح‌شده را جدا میکنند؛ این لاک خام را لاک چوبی[12] مینامند. اگر لاک چوبی را خرد کنند، و پاره‌های چوب و مواد خارجی را از آن بگیرند، و رنگ سرخی را که از خود حشره حاصل میشود از میان بر دارند، بازمانده‌ی دانه‌داری حاصل میشود که آن را لاک دانه‌ای[13] خوانند. لاک دانه‌ای را ذوب و تصفیه میکنند، و به شکل ورقه‌های نازک در میآورند، و پس از خنک شدن، آنها را خرد میکنند تا به صورت فلسهای کوچکی در آیند. شلاک را از این فلسها به دست میآورند.

لاک[14]**، جان** (jān lāk)، ۱۶۳۲-۱۷۰۴، فیلسوف بزرگ انگلیسی در قرن ۱۷م، و یکی از افراد صاحبنظر بزرگ قرون جدید، که هنوز هم تأثیرش در افکار مردم مغرب‌زمین نمایان است. در نزدیکی بریستول در یک خانواده‌ی متدین محترم متولد شد. تحصیلات عالی او در آکسفرد صورت گرفت، و در آنجا بود که از فلسفه‌ی مدرسی دلسرد شد، و به تحصیل علوم تجربی و مطالعه‌ی فلسفه‌ی دکارت پرداخت، و به خواندن علم طب مشغول شد. لاک به آلمان و ایتالیا و فرانسه سفر کرد، و در ۱۶۸۳، به علل سیاسی، مجبور شد که از انگلستان بیرون شود، و به هلند برود. در هلند سرگرم مطالعه و تحقیق و تألیف بود، تا آنکه انقلاب پیرایشگر در انگلستان روی داد، جیمز II از سلطنت کناره گرفت، ویلیام III به تخت نشست، شاه نظارت پارلمنت را پذیرفت، آزادی مذهب تا حدی تأمین شد، و قانون اساسی از تحکم سلطنت رهائی یافت. به همین جهت، لاک در ۱۶۸۹ به انگلستان باز گشت؛ در لندن شغلی به او دادند، ولی به علل مزاجی نتوانست در آن شغل بماند، و به اسکس رفت، و در آنجا مقیم شد. مهمترین اثر او تحقیقی در باره‌ی قوه‌ی درک انسانی است، که در ۱۶۹۰ در لندن منتشر شد، و اساس فلسفه‌ی او در آن مندرج است. از آثار دیگرش نامه‌ای در باره‌ی عدم تعصب و سختگیری (سال ۱۶۸۹)، دو رساله در باره‌ی حکومت (۱۶۹۰)، افکاری در تربیت (۱۶۹۳)، و معقول بودن مسیحیت به نحوی که از کتب مقدس به ما رسیده است (۱۶۹۵) میباشد.

لاک در کتاب تحقیقی در باره‌ی قوه‌ی ادراک انسانی منکر فطریات و مفاهیم لدنی است، و نفس انسانی را به هنگام تولد لوحی ساده و سفید خالی از هر چیزی میداند، که فقط بر اثر تجربه‌ی زندگی در آن مُدرَکات و مفاهیم نوشته میشوند. به عقیده‌ی او، اصل معرفت انسانی حس و تعقل است، و مقصود او از تعقل مشاهده‌ی حالات درونی است. اگر در انسان معلومات مادرزاد و لدنی وجود داشت بایستی همه از آن آگاه باشند، در صورتی که چنین نیست، و بعضی امور، از قبیل تساوی دو شیء مساوی با شیئی دیگر، و بزرگتر بودن کل از جزء، همه در نتیجه‌ی تجربه‌ی ممتد دوران کودکی در ما حاصل شده است. موادی که از خارج به ذهن انسان میرسد از راه حواس است، و ذهن انسانی این مواد را با هم ترکیب میکند، و از آن چیزهای تازه میسازد. بعضی معلومات هم برای انسان از راه درون‌بینی حاصل میشود، مانند لذت و الم، و لاک از راه مطالعه در این حالات راه را برای روانشناسی تجربی باز میکند.

عقاید سیاسی لاک در کتاب دو رساله در باره‌ی حکومت بیان شده است. رساله‌ی اول در رد سر رابرت فیلمر[15] (sər rābərt filmər*؛ ف ۱۶۵۳)، نویسنده‌ی سیاسی سلطنت‌طلب انگلیسی، است، که برای پادشاهان حقی الاهی قائل بود، و رساله‌ی دوم در رد نظریه‌ی هابز است، که مدافع حکومت مطلقه بود. قدرت سیاسی در نظر لاک عبارت است از حق وضع قوانین با کیفر اعدام و کیفرهای کمتر، برای حفظ مال مردم، و حق استعمال نیروی اجتماع برای دفاع از حقوق و منافع اجتماع. این حق و قدرت ناشی از قانون طبیعی و عقد اجتماعی است. بنا بر این، قدرت و حق حاکمیت سیاسی به منزله‌ی ودیعه‌ای است در دست حاکم و فرمانروا، و اگر حاکم و فرمانروا در این ودیعه تصرفی به ناحق کند آن حق حاکمیت از او سلب میشود. قدرت حاکم مشروط است نه مطلق. هر فردی در اجتماع حق آزادی تملک و آزادی تفکر و سخن گفتن و آزادی کار را دارد. تنها حقی را که فرد اجتماعی از دست میدهد حق داوری و قصاص و

(۱)electrical stimulation (۲)Lafayette (۳)La Fayette (۴)Pioche de la Vergne (۵)Lafayette (۶)du Motier (۷)Laforgue (۸)La Fontaine (۹)Laffite; Lafitte (۱۰)carapace (۱۱)lac (۱۲)stick-lac (۱۳)seed-lac; grained lac (۱۴)Locke (۱۵)Filmer

کیفر دادن است. این حقوق متعلق به زمانی است که فرد در حال توحش و دور از اجتماع به سر میبرد، ولی همینکه فردی داخل اجتماع میشود این حقوق از او سلب شده در عهده‌ی اجتماع و حکومت قرار میگیرد. لاک، در حکومت، میان قوه‌ی مقننه و قوه‌ی مجریه فرق میگذارد. قوه‌ی مقننه باید از طرف مردم انتخاب شود، و قوه‌ی اجرائیه باید در دست یک نفر که حاکم یا سلطان است باشد. لاک در باره‌ی زبان و اخلاق و تربیت نیز عقایدی دارد که پاره‌ای از آنها در افکاری در تربیت آمده است.

لاکادیو[1] (lākādiv)، گروهی از آتول‌های مرجانی، نزدیک ساحل مالابار، هند، در دریای عربستان. این جزایر به انضمام جزایر مینیکوی[2] (mi-nikoy) و آمیندیوی[3] (āmindivi) سرزمین **جزایر لاکادیو، مینیکوی، و آمیندیوی** هند را تشکیل میدهند، که مساحتش ۲۸ کم است. ساکنین بیشتر مسلمانند، و به ماهیگیری و تهیه‌ی کوپرا اشتغال دارند.

لاکادیو، مینیکوی، و آمیندیوی، جزایر: ← لاکادیو.

لاکان (lākān)، ده (جه ۱°۴۹۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم، ۶کیلومتری ج رشت. محصولش برنج و چای است. چای آن مرغوب است. کارخانه‌ی چای‌خشک‌کنی دارد. امامزاده‌ای به نام امامزاده ابراهیم با بنای قدیمی دارد.

لاکای[4]، **نیکولا لوئی دو** (nikolā lui dë lā-kāyy)، ۱۷۱۳–۶۲، منجم فرانسوی. در نتیجه‌ی اندازه‌گیری طول نصف النهار در فرانسه، به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. رئیس هیئت نجومی اعزامی (۱۷۵۰–۵۴) به دماغه‌ی امیدنیک بود، و در آنجا ۱°۰۰۰ (یا بیشتر) ستاره رصد و وضع آنها را ثبت کرد، نخستین اندازه‌گیری طول قوسی از نصف النهار را در افریقا انجام داد، و اختلاف منظر ماه و خورشید را تعیین کرد. نیز ← ژ. ژ. ل. دو لالاند.

لاک‌پشت: ← سنگ‌پشت.

لاکتاز، آنزیم، ← لاکتوز.

لاکتانتیوس[5] (läktäntius)، ح ۲۶۰–۳۴۰، نویسنده‌ی مسیحی در اثبات حقانیت مذهب مسیح، متولد افریقا. به مسیحیت گروید، و به خدمت قسطنطین I پیوست. آثار او در باب مسیحیت و تاریخ آن حاکی از اطلاع وسیعش از ادبیات رومی است.

لاکتوز[6] (läktoz، فنس) یا **قند شیر**[7] (qande šir)، ماده‌ای سفید و شیرین و متبلور که شیرینی آن از ساکاروز کمتر است. در ۱۶۱۹ به وسیله‌ی فابریتسیو بارتولتی[8] (fābritsio bārtoletti) کشف شد. در شیر پستانداران و در یاخته‌های غدد پستان وجود دارد، در گیاهان یافت نمیشود. از لحاظ شیمیائی از ئیدراتهای کربون و دوقنده‌ای است که، مانند سوکروز و مالتوز، هر مولکول آن مشتمل است بر ۱۲ اتم کربون، ۲۲ اتم ئیدروژن، و ۱۱ اتم اکسیژن، ولی ساختمان آن با آن هر دو تفاوت دارد. در نتیجه‌ی ئیدرولیز، گلوکوز و گالاکتوز میدهد، که از تأثیر آنزیم لاکتاز[9] (läktäz) بر لاکتوز نیز میتوان آنها را تهیه کرد. از تخمیر لاکتوز با بعضی از باکتریها اسید لاکتیک به دست میآید، ولی مخمر معمولی در آن بی‌اثر است. لاکتوز در غذای روزانه‌ی پستانداران جوان نقش مهمی دارد. به صورت تجارتی، لاکتوز را از شیر گاو تهیه میکنند.

لاکتیک، اسید: ← اسید لاکتیک.

لاکدایمون[10] (läkedäymon)، در اساطیر یونان، فرمانروای لاکدایمون یا لاکونیا؛ پسر زئوس. پایتخت خود را به نام زنش سپارتا [اسپارت] نامید.

لاکدایمون[10] یا **لاکونیا**[11] (läkoniä)، فنس **لاسه‌دمون** (läsedemon)، ناحیه‌ی قدیم، ج پلوپونز، یونان، پایتختش اسپارت.

لاکر[12] (läker، از انگل)، محلولی از موادی طبیعی یا مصنوعی که تولید قشر نازکی میکند، و معمولا برای پوششی تزیینی یا حفاظتی به کار میرود. لاکرهای زودخشک مصنوعی را معمولا از حل کردن مواد سلولوزی در حلالهای آلی تهیه میکنند. این لاکرها برای پوشاندن اتومبیل، مبل، پارچه، کاغذ، کابل، و ظروف فلزی به کار میروند. ترکیب لاکر، بر حسب آنکه منظور از آن دادن دوام یا سختی یا جلا یا نفوذناپذیری در مقابل آب باشد، متفاوت است. لاکرهای نیتروسلولوزی (پیروکسیلین) بیش از اقسام دیگر مصرف دارد. لاکرهای طبیعی دیرخشک محتوی صمغهای روغنی هستند که از شیره‌ی درختان، مخصوصاً درخت سماق لاک (*Rhus vernicifera*)، که مخصوص آسیای جنوب شرقی است، به دست میآید.

کارهای لاکری یکی از قدیمترین هنرهای صنعتی مشرق‌زمین بوده است. در هند تکامل فراوان یافت؛ لاکرکاری چینی که در آن صدف، پشم، مرجان، یا عاج مینشاندند بیرقیب بود. این هنر به کره و سپس به ژاپون راه یافت و در آنجا ابتکاراتی در آن به عمل آمد. ظرفهای زیبای شرقی را گاه تا ۳۰ بار روکش لاکر میدادند. بعضی از ظرفها را با طلا یا نقره رنگ میکردند، و با ایجاد نقشهای برجسته یا کنده‌کاری و منبتکاری بر زیبائی و ارزش آنها می‌افزودند. صومعه‌های بودائی در ترویج این هنر سهیم بوده‌اند، و هم اکنون قطعاتی از انواع قدیمی لاکرکاری در آنها محفوظ است؛ در معبد هوریو جی (horiu ji)، نزدیک نارا (ژاپون)، غلاف شمشیر لاکری ساخت چین از قرن ۸م وجود دارد. ← اوگاتا کورین و زشین شیباتا[13] (zešin šibätā، ۱۸۰۷–۱۸۹۱) از هنرمندان نامدار لاکرسازی بوده‌اند. در قرن ۱۷م در اروپای غربی تقلید از لاکرهای شرقی به نام ژاپونیسازی رواج یافت، و در زمان لوئی XV در فرانسه به دست برادران مارتن تکامل بسیار یافت (ورنی مارتن). کارهای بازاری و تجارتی قرن ۱۹م سبب انحطاط این هنر شد.

لاکروا[14]، **سیلوستر فرانسوا** (silvestr frānsuä lākruä)، ۱۷۶۵–۱۸۴۳، ریاضیدان فرانسوی. به استادی پولیتکنیک و دانشگاه پاریس، و در ۱۸۱۵ به استادی کولژ دو فرانس رسید. از آثارش کتاب حساب دیفرانسیل و انتگرال (۱۷۹۷–۹۸) است، که وضع این علم را در آغاز قرن ۱۹م–پیش از بنای دقیق آنالیز ریاضی به وسیله‌ی کوشی و وایرشتراس– آشکار میسازد. در ۱۷۹۹ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد.

لاکروث، رامون د: ← کروث، رامون د لا.

لاکروس[15] (läkros)، بازیی با گوی که اصل آن از هندیشمردگان امریکای شمالی است، و از ۱۸۶۷ بازی ملی کانادا است، ولی امروزه در انگلستان، ایرلند، استرالیا، و کشمت نیز معمول است. چوبی که در این بازی برای پراندن گوی به کار میرود دارای سر پهن و خمیده است (شکل)؛ و شباهت

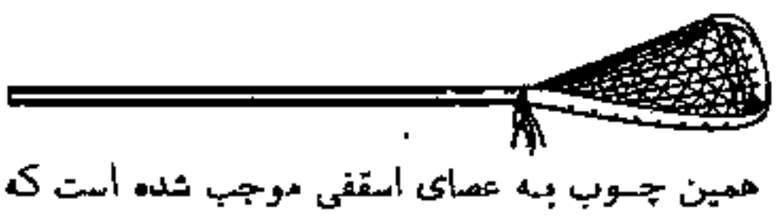

همین چوب به عصای اسقفی موجب شده است که نام لاکروس[16] [فنس، = عصای اسقفی یا کشیشی] به این بازی داده شود. به وسیله‌ی دو تیم 10نفری در زمینی چمنی به ابعاد ۶۰ تا ۷۰ یارد (ح ۵۵ تا ۶۴ متر) در ۱۱۰ یارد (ح 100 متر) بازی میشود. تیمهای لاکروس زنان ۱۲ بازیکن دارد.

لاک صدفی: ← شلاک.

لاکلو[17]، **پیر شودرلو دو** (pier šoderlo dë lāklo)، ۱۷۴۱–۱۸۰۳، نویسنده و ژنرال فرانسوی. اثر معروفش روابط خطرناک (۱۷۸۲) است. هم در دوره‌ی دیرکتوار و هم در دوره‌ی ناپلئون فرماندهی داشت.

ل/اکلوز [لکلوز]، هلند، ← سلویس.

لاکمه‌سر (läkmesar)، ده (جه ۱°۴۸۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم، ۴کیلومتری ل آستانه. از سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش برنج، ابریشم، کنف، و بادام زمینی است. زیارتگاهی به نام سید حسن دارد.

لاکوردر[18]، **ژان باتیست هانری** (jän bätist hānri läkorder)، ۱۸۰۲–۶۱، آزادیخواه و کشیش کاتولیک رومی فرانسوی. تحت تأثیر لامنه قرار گرفت، و با وی در روزنامه‌ی آینده، که خواستار آزادی کامل کلیسا از دولت و برنامه‌ی اصلاحی دموکراتیک وسیعی بود، همکاری کرد. پس از اینکه پاپ این روزنامه را محکوم کرد، لاکوردر سر تسلیم به رأی پاپ فرود آورد. یکی از بزرگترین واعظان کاتولیک زمان خود بود. از انقلاب ۱۸۴۸ پشتیبانی کرد. پس از کودتای ناپلئون III، به علت حملات سختی که به حکومت فرانسه کرد، مجبور شد به خارجه برود. در ۱۸۶۰ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

لا کورونیا[19] (lä korunyä)، شهر و بندر (جه ۱۹۵°۵۱۹)، کرسی ایالت لا کورونیا، لغ اسپانیا، در گالیسیا، کنار قطلا. از پیش از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. در اواخر قرون وسطی به عنوان بندر و مرکز نساجی به اوج ترقی رسید. جهازات شکست‌ناپذیر در ۱۵۸۸ از بندرگاه آن عزیمت کرد. در ۱۵۹۸ س ف. دریک آن را تاراج کرد. در جنگ شبه جزیره صحنه‌ی نبردی (۱۸۰۹) بود که در آن

---

(۱)Laccadives (۲)Minicoy (۳)Amindivi (۴)Lacaille (۵)Lactantius (۶)lactose (۷)milk sugar (۸)Bartoletti (۹)lactase (۱۰)Lacedaemon (۱۱)Laconia (۱۲)lacquer (۱۳)Shibata (۱۴)Lacroix (۱۵)lacrosse (۱۶)la crosse (۱۷)Laclos (۱۸)Lacordaire (۱۹) Coruña

سر ج. مور کشته شد.

لاکولیت[1] (lākolit؛ فن)، در زمینشناسی، سنگی که از نفوذ ماگما به داخل قشر زمین تولید شده ولی به سطح زمین نرسیده است.

لاکوندامین[2]، **شارل ماری دو** (šārl māri dē lā kondāmin)، ۱۷۰۱–۷۴، مهندس زمینسنج و طبیعیدان فرانسوی. پس از چند سال خدمت در ارتش، یکسره به کار تحقیقات علمی پرداخت. مسافرتهای چندی به سواحل افریقا و آسیا کرد، و اطلاعات فراوان به دست آورد. در ۱۷۳۵، آکادمی علوم فرانسه او را مأمور کرد که به پرو برود، و طول قوس یک درجه‌ی نصف النهار را بر خط استوا اندازه بگیرد، و این کار، با وجود اوضاع و احوال طاقتفرسای استوائی و نبودن وسایل و پول و نارضائی کارمندان هیئت اعزامی، انجام گرفت. وی در کوههای کوردیلرا به تحقیق پرداخت، و از جمله در نیروی جاذبه‌ی جرم کوه بر شاقول مطالعه کرد. در ۱۷۳۸ نخستین توصیف درختی را که وی کنکینا[3] (kaNkinā) نامید (← گنه‌گنه) به آکادمی علوم تقدیم کرد. در بازگشت به فرانسه، مقاله‌ای زیر عنوان در باره‌ی سمغ کشائی که بتازگی در کاین کشف شده به آدکامی فرانسه تسلیم کرد (۱۷۵۱)، و این صمغ را کائوچو نامید. در ۱۷۶۰ به عضویت آکادمی پذیرفته شد. نیز ← فرسنو، فرانسوا؛ کائوچو.

لاکونیا، یونان؛ ← لاکدایمون.

لاکهارت[4]، **جان گیبسن** (jān gibsən lākhārt)، ۱۷۹۴–۱۸۵۴، وکیل دعاوی و نقاد ادبی انگلیسی؛ داماد سر و. سکات. کتاب زندگی سر والتر سکات (۷ جلد، ۱۸۳۷–۳۸) وی از آثار کلاسیک محسوب است.

لاکهارت[4]، **لارنس** (lārəns lākhārt)، ۱۸۹۰–، مستشرق بریتانیائی. در دانشگاه کیمبریج تحصیل، و از محضر ادوارد براون استفاده کرد. در جنگ I مدتی در وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا کار کرد. سپس کارمند شرکت سابق نفت ایران و انگلیس شد، و چندسالی را در ایران گذرانید. در جنگ II، در نیروی هوائی بریتانیا خدمت کرد، و بیش از ۳ سال در نواحی مختلف خاور میانه به سر برد، و سپس دگربار مدتی در شرکت نفت ایران و انگلیس به کار مشغول شد. دو اثر عمده‌اش عبارت است از نادر شاه (۱۹۳۸) و انقراض سلسله‌ی صفویه و اشتال ایران به وسیله‌ی افاغنه (۱۹۵۸؛ ترجمه‌ی فارسی).

لاکیر[5]، **سر جوزف نورمن** (sər jōzəf norman lākyar)، ۱۸۳۶–۱۹۲۰، منجم انگلیسی، از پیشروان تحقیق طیفی در ستارگان، و معتبر در فیزیک و شیمی خورشید. در بتر اروپا تحصیل کرد. در ۱۸۶۸ هویت هلیوم را در خورشید محقق کرد. نیز ← ژ. ژانسن.

لاکیش، شهر قدیم؛ ← لاخیش.

لاگارد[6]، **پول آنتون دو** (pol ānton dē lāgārd)، ۱۸۲۷–۹۱، مستشرق آلمانی. یکی از مهمترین منتقدین کتاب مقدس و زبانشناس السنه‌ی شرقی در قرن ۱۹م بود. در زبانهای ایرانی، سریانی، یونانی، عربی، و آرامی تحقیقات کرد، و در متن کتاب مقدس تحقیق انتقادی کرد.

لاگاردیا، فرودگاه، ← کوینز، بخش نیو یورک.

لاگاش[7] (lāgāš) یا **شرپورله**[8] (šerpurla). شهر قدیم سومر، ج بین النهرین، در عراق کنونی. در ح ۲۴۰۰ ق‌م رونق داشت، ولی آثار سکونت حداقل از هزاره‌ی ۴م ق‌م در آن موجود است. پس از سقوط (۲۱۸۰ ق‌م) اکد، که بقیه‌ی بین النهرین دوچار هرج و مرج بود، گودآ[9] (gudeā)، فرمانروای لاگاش، صلح و رفاه را در قلمرو خود حفظ کرد. حفریات در لاگاش در ۱۸۷۷ آغاز، و مجسمه‌ی گودآ و هزاران لوحه‌ی منقوش در آنجا کشف شد.

لاگتینگ، در نروژ، ← ستورتینگ.

لاگرانژ[10]، کنت **ژوزف لوئی** (kont jozef lui lāgrāNj)*، ۱۷۳۶–۱۸۱۳، ریاضیدان فرانسوی که تحقیقات بسیار مهم در تئوری اعداد و در مکانیک سماوی دارد، اهل تورن (ایتالیا). در ح ۱۶سالگی به استادی هندسه در آکادمی توپخانه منصوب شد. در ۱۷۶۱ به عنوان بزرگترین ریاضیدان عصر شناخته شد. در ۱۷۶۶، به توصیه‌ی د/آلامبر و اویلر، و به دعوت فردریک کبیر، به برلین رفت، و ۲۰ سال در آنجا زیست، و علاوه بر اکتشافاتی در جبر، مکانیک، و نجوم، اثر نامدار خود مکانیک تحلیلی (۱۷۸۸) را فراهم ساخت؛ در ۱۷۷۲ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. بعد از وفات فردریک، به دعوت لوئی XVI به فرانسه رفت. در ۱۷۹۳ به ریاست کمیسیون اوزان و مقیاسات منصوب شد. در ۱۷۹۵ استاد دار المعلمین عالی (که در آنجا با لاپلاس همکار شد) و در ۱۷۹۷ استاد مدرسه‌ی جدید التأسیس پولیتکنیک پاریس شد. لاگرانژ سخت مورد تحسین ناپلئون بود. از آثار مشهور دیگرش تئوری توابع تحلیلی (۱۷۹۷) و دروسی در حساب توابع (۱۸۰۶) است. در پانتئون پاریس مدفون است.

لاگرکویست[11]، **پرفابیان** (per fābiān lāgerk-vist)، ۱۸۹۱–۱۹۷۴، شاعر، نمایشنامه‌نویس، و رماننویس سوئدی. آثارش حاکی از توجه وی به مسائل سیاسی و اجتماعی است، و اشعارش در سایر شعرای سوئد تأثیری بسزا داشته. از رمانهای معروفش کوتوله (۱۹۴۴) و بارابای (۱۹۵۰) است. جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۵۱ به وی اعطا شد.

لاگرلوف[12]، **سلما** (selma lāgerlëf)، سوئدی **لاگرلوو** (lāgerlëv)، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، بانوی رمان‌نویس سوئدی، نخستین بانوئی که به بردن جایزه‌ی ادبی نوبل (۱۹۰۹)، و نیز نخستین بانوئی که به عضویت آکادمی سوئد انتخاب شد (۱۹۱۴). از رمانهایش قصه‌ی گوستا برلینگ (۱۸۹۴) و حلقه‌ی لوونشکولدس (۱۹۳۱) است. کتاب حوادث شگفت‌انگیز نیلس (۱۹۰۶) وی از آثار کلاسیک در ادبیات اطفال و نوجوانان است.

لاگرلوو: ← لاگرلوف، سلما.

لاگوس[13] (lāgos)، شهر (در ۱۹۷۳ ج ۹۷۰٬۰۰۰). پایتخت و دریابندر عمده‌ی جمهوری نیجریه، در افریقای غربی. مشتمل است بر دو جزیره‌ی لاگوس و ایدو (iddo) و قسمتی از زمینلاد نیجریه، که به وسیله‌ی پلها به یکدیگر مرتبطند. مرکز فرهنگی نیجریه است. دانشگاه لاگوس (افتتاح ۱۹۶۲) در آنجاست.

لاگوس از قرن ۱۸م تا نیمه‌ی قرن ۱۹م از بازارهای معروف برده‌فروشی بود. نیروهای بریتانیا در ۱۸۵۱ آن را گرفتند، و در ۱۸۶۱ فرمانروای لاگوس آن را به بریتانیا واگذار کرد. در ۱۸۶۶–۷۴ جزء سیرا لئون و در ۱۸۷۴–۸۶ جزء مستعمره‌ی ساحل طلا محسوب بود. در ۱۸۸۶–۱۹۰۶ تحت‌الحمایه‌ای مستقل و در ۱۹۰۶–۱۴ جزء نیجریه‌ی جنوبی بود. در ۱۹۱۴ تحت الحمایه‌های نیجریه‌ی شمالی و نیجریه‌ی جنوبی به انضمام لاگوس جمعاً به مستعمره و تحت‌الحمایه‌ی نیجریه تبدیل شد. در ۱۹۵۴ شهر لاگوس پایتخت نیجریه شد.

لاگوش[14] (lāguš)، شهر (جه ح ۸٬۰۰۰)، انتهای جغ پرتغال، در آلگاروه، کنار قطد. مبدأ عزیمت دریانوردان پرتغالی در عهد هانری دریانورد بود. بندرگاه آن عالی است. از مراکز مهم صید تونا و ساردین است.

لا گولت[15] (lā gulet)، شهر (جه تخمیناً ۲۰٬۰۰۰)، تونس، ح 10کیلومتری ل‌ش شهر تونس، بین خلیج تونس و دریاچه‌ی تونس. لا گولت بندر شهر تونس است، و با کانالی بدان مرتبط میباشد. عثمانیها پس از محاصره‌ای طولانی آن را از اسپانیائیها گرفتند (۱۵۷۴).

لالار، تل (talle lālār)، ویرانه‌هائی در لرستان، بر ساحل رود صیمره، در دامنه‌ی کبیرکوه، که احتمال میرود مشتمل بر ویرانه‌های یک شهر سلطنتی باستانی باشد. آسوربانی‌پال، هنگامی که در امتداد رود صیمره به جانب ماداکتو میرفته، این شهر را تصرف کرده است. در لالار ویرانه‌های عهد ساسانی هم وجود دارد.

لالاند[16]، **ژوزف ژروم لوفرانسوا دو** (jozef je-rom lēfrāNsuā dē lālāNd)، ۱۷۳۲–۱۸۰۷، منجم فرانسوی. به دستور آکادمی علوم فرانسه، در ۱۷۵۱، به برلین رفت تا اختلاف منظر ماه را به منظور مقایسه با ارصاد لاکای در افریقا رصد کند. با وجود کمی سن، به عضویت آکادمی برلین پذیرفته شد. در ۱۷۵۳ به عضویت آکادمی علوم فرانسه انتخاب شد. مدت ۴۶ سال استاد کولژ دو فرانس بود (۱۷۶۲–۱۸۰۷). در ۱۷۶۸ مدیر رصدخانه‌ی پاریس شد. جایزه‌ی لالاند، که در ۱۸۰۲ به وسیله‌ی او برقرار شد، همه‌ساله به جهت عمده‌ترین کار نجومی اعطا میشود. از آثار متعددش کتاب نجوم (۲ جلد؛ ۱۷۶۴)؛ تاریخ آسمانی فرانسوی (۱۸۰۱)؛ کتابشناسی نجومی (۱۸۰۳، نیز مشتمل بر تاریخ علم نجوم از ۱۷۸۱ تا ۱۸۰۲) است.

لالجین (lālajin)، شهر (جه ۷٬۰۴۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۱۸کیلومتری ل همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، لبنیات، و میوه است. صنایعی دارد، و شرکتی به نام "شرکت سهامی ظروف لالجین" در آن دایر است.

لالاردها[17] (lālard-)، پیروان فرقه‌ای مذهبی در قرن ۱۴م در فروبومان، و پیروان تهضتی برای اصلاح کلیسا در انگلستان و اسکاتلند در قرون ۱۴م و ۱۵م. نام فرقه مأخوذ از کلمه‌ی هلندی لولارد است، که به معنی زمزمه کردن (دعا یا مزامیر) میباشد،

---

(۱) laccolith (۲) La Condamine (۳) quinquina (۴) Lockhart (۵) Lockyer (۶) Lagarde (۷) Lagash (۸) Shirpurla
(۹) Gudea (۱۰) Lagrange (۱۱) Lagerkvist (۱۲) Lagerlöf (۱۳) Lagos (۱۴) Goulette (La) (۱۵) Lalande (۱۶) Lollards

و اصلا به فرقه‌ای در آنورس اطلاق میشد که در مراسم تشییع جنازه، با لحنی خفیف و ناله‌آمیز، نوحه‌سرائی میکردند.

در بریتانیای کبیر، نهضت اصلاح‌طلبی لالردها به رهبری ج. ویکلیف برپا شد. به سبب سوء استفاده‌هائی که در کلیسا میشد، و به سبب ثروتهای هنگفت مقامات عالی کلیسائی، و بینوائی وحشت‌انگیز فقرا، لالردها در نزد عامه مقبولیت فراوان یافتند. تعالیم مهم لالردها، که اغلب آنها در سال ۱۳۹۵ در درخواستی تسلیم پارلمنت شد، این بود که کشیشان باید بکلی در فقر زندگی کنند، آیین‌های مقدس (خاصه قلب ماهیت) دروغ است؛ مؤمنین عادی خود با خواندن کتاب مقدس میتوانند به اعتقادات صحیح برسند، منع ازدواج کشیشها و راهبه‌ها بر خلاف طبیعت و خطا است. در ۱۴۰۰ نهضت قوت معتنابه داشت، و روحانیان عالیمقام و دولت از لالردها به وحشت افتادند. در سال ۱۴۰۱ پارلمنت قانونی بر علیه آنها تصویب کرد. لالردها تحت تعقیب قرار گرفتند، و این امر آنها را به تعصب گرایش داد، و حتی شورشی به رهبری سر ج. اولدکاسل برپا کردند. این شورش بآسانی منکوب شد (۱۴۱۴)، و لالردها به فعالیت پنهانی پرداختند. معلوم نیست که لالردها تا چه حد در اصلاح مذهبی در بریتانیای کبیر مؤثر بودند.

لالکوت: ← دهلی، شهر.

لالکی (lālaki)، درخت خاردار پروانه‌وار از نوع گلدیتسیا (*Gleditsia*) که در بن قدیم و بن جدید میروید. برای سایه کاشته میشود. گلهایش معطر و نیامهای دراز آن خوراک گاو است. به نامهای کران (karāt)، لیلک (leylak)، و لیلکی (leylaki) نیز خوانده میشود.

لالو[1]**، ادوار** (eduār lālo)، ۱۸۲۳–۹۲، آهنگ‌ساز فرانسوی، متولد لیل. ابتدا در کنسرواتوار لیل و سپس در پاریس به تحصیل موسیقی پرداخت. در ۱۸۴۵ اولین آهنگش را ساخت. در آثارش نوعی ذوق فردی وجود دارد که از قوانین کنسرواتواری مایه نمیگیرد، بلکه از بررسی مستقیم آثار اساتیدی چون بتهوون، شوبرت، و شومان ناشی میشود. مهارت در ارکستراسیون (← ارکستر) و غنای آن از دیگر خصوصیات بارز آهنگهایش میباشد. وی از برجسته‌ترین آهنگسازان فرانسوی زمان خود محسوب میشود. آثارش متنوع و متعددند، که از جمله میتوان اپرای شاه ایس در سه پرده (۱۸۸۸)، باله‌ی نرون (پانتومیم به همراه همسرایان؛ ۱۸۹۱)، سمفونی اسپانیائی برای ویولن و ارکستر (۱۸۷۳)، و کنسرتو برای ویولنسل و ارکستر در ر مینور (سال ۱۸۷۶) را نام برد.

لاله (lāle)، ده (جمعیت ۱٬۶۱۸ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، دهستان سردرود، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم؛ ۱۷کیلومتری ل‌ش اسکو. محصولاتش غلات و پیاز است. راه شوسه‌ی تبریز به مراغه از آن میگذرد.

لاله، گیاه پیازدار بر قدیم از نوع تولیپا (*Tulipa*)، که در بهار گل میدهد، و به سبب گلهای جامی‌شکل و غنچه‌های زیبای رنگینش، که بر روی پایه‌ای بلند قرار گرفته، شهرت بسیار دارد. ظاهراً لاله را از کوههای ایران از راه ترکیه در ۱۵۵۴ به اروپا برده در هلند پرورش پیاز آن را شروع کردند، و به تجارت پیازهای آن پرداختند. در کشورهای دیگر هم اکنون پرورش پیاز لاله معمول است. هلند امروزه مهمترین مرکز پرورش لاله است. هنوز هم پیازهای لاله‌ی وحشی را از کوههای ایران (مخصوصاً از کردستان) به خارج میبرند. نیز سه درخت لاله؛ سوسنیها.

لاله‌آباد (lāleabād)، دهستان (جمعیت ۱۶٬۲۳۵ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم، دارای ۴۲ آبادی. رود کاری (شاخه‌ی هراز) مشروبش میکند. محصولاتش برنج، کنف، پنبه، غلات، و نیشکر است. آبادیهای مهمش عبارتند از اسبوکلا (esbu.kalā؛ جمعیت ۱٬۲۳۵ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، ۸کیلومتری ج‌غ بابل، و اندی‌کلا (andi.kalā؛ جمعیت ۱٬۰۰۸ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، ۱۴کیلومتری ج‌غ بابل؛ و غیره.

لاله دوری [دوره‌ی لاله]، در تاریخ عثمانی، ← احمد III.

لاله عباسی (lāle abbāsi)، گیاه زینتی یکساله از تیره‌ی اسفناجیان و از نوع میرابیلیس (*Mirabilis*)، که گلهای آن به شکل قیفهای رنگین است.

لالی (lāli)، منطقه‌ی (۶۴ کمم) نفتخیز، دهستان جهانگیری، شهرستان مسجد سلیمان، ۵۶کیلومتری ل‌غ مسجد سلیمان. رود کارون آن را به ۲ قسمت ـ لالی پلاین و عنبر لالی ـ تقسیم میکند که به وسیله‌ی پل آهنینی که در ۱۳۲۸ هش ساخته شده به یکدیگر مرتبط هستند. منطقه‌ی لالی دارای ۱۵ حلقه چاه نفت است که فعلا چند حلقه‌ی آن قابل بهره‌برداری است.

لالی، دشت: ← لالی پلاین.

لالی[2]**، کنت دو** (kont dē lāli*)، لقب **توما آرتور** (tomā ārtür)، ۱۷۰۲–۶۶، ژنرال فرانسوی ایرلندی الاصل؛ حاکم (۱۷۵۸–۶۱) هند فرانسه. در پوندیشری ناچار تسلیم انگلیسها شد، و این امر امپراطوری فرانسه را در هند متقرض کرد. پس از مراجعت به فرانسه در باستیل زندانی (۱۷۶۲)، و در محاکمه‌ای بیقاعده، به خیانت محکوم و اعدام شد. بعداً پسرش به کومک ولتر سبب تبرئه‌ی وی شد (۱۷۷۸).

لالی پلاین (lāli pelāyen) یا **دشت لالی**، ده (جمعیت ۱٬۰۱۴ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، دهستان جهانگیری، بخش حومه‌ی شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم، ۵۴کیلومتری ل‌غ مسجد سلیمان. به وسیله‌ی لوله از آب کارون مشروب میشود. دارای مؤسسات و چاه نفت است. ساکنینَ آن از طایفه‌ی هفت‌لنگ بختیارینند.

لالیک[3]**، رنه** (rēne lālik)، ۱۸۶۰–۱۹۴۵، طراح فرانسوی جواهر و بلور. پس از نمایش جواهراتش در نمایشگاه جهانی 1900 در پاریس، شهرت جهانی یافت. بعدها از طراحان و سازندگان بزرگ اشیاء زینتی بلوری و شیشه‌ای شد.

لا لینئا[4] (lā linea)، شهر مستحکم (جمعیت ۵۹٬۴۵۶ نفر)، ایالت کادیث، ج اسپانیا، بر تنگه‌ی جبل طارق. بر مرز اسپانیا و مستعمره‌ی بریتانیائی جبل طارق است، و اهمیت سوق الجیشی دارد.

لام، بنی (lāni lām)، قبیله‌ی عرب چادرنشین در ایران و عراق، که در ایران در ل خوزستان و در عراق بر مسیر سفلای دجله زندگی میکنند. بنی لام اصلا بر مسیر سفلای دجله میزیستند. بین ۱۷۸۸ و ۱۸۴۶ ح ۱۷٬۴۵۰ خانوار از آنها به ایران آمدند، و در قسمت جنوبی پشتکوه سکنی گزیدند، و بعضی هم به ش کرخه و به فلاحیه رفتند. بنی لام بیشتر شیعه‌اند، و با امرای آل مشعشع روابط دوستانه داشتند، و به پشتگرمی این امر چند بار بر پاشاهای بغداد شوریدند.

لاما[5] (lāmā)، پستاندار سمدار اهلی امریکای جنوبی از تیره‌ی شترها و از نوع لاما (*La-ma*)، که میپندارند از اخلاف گواناکو است. از شتر کوچکتر است، و کوهان ندارد و تا حدی به گوسفند میماند. رنگش خرمائی، سفید، سیاه، یا ابلق است. برای بارکشی به کار میرود، و از گوشت، پشم، و شیرش نیز استفاده میشود.



لاما: ← لاما، آیین.

لاما، آیین[6] یا **لامائیسم**[6] (lāmāism)، شکل خاصی از دین بودائی که در تبت رواج دارد، و از آنجا به مغولستان و منچوری و چین نیز راه یافته است. لامائیسم به سازمان دین بودائی معمول در تبت با سلسله‌ی مراتب خاص آن نیز گفته میشود. این سازمان از قرن ۱۵م از زمان اصلاحات تسونگکهاپا[7] (tsongkhāpā؛ ح ۱۳۵۸–۱۴۱۹) و حکومت دنیوی دالائی لاماها در قرن ۱۷م تا استقرار حکومت کمونیستی در آن کشور ادامه داشته است. لاما عنوان احترام روحانیان و راهبان بودائی است، که در دیرها و صومعه‌های بودائی به تعلیم شرعیات و اصول دین بودائی مشغولند. در رأس صومعه‌ها و دیرها، لاماهائی قرار دارند که تجسد و حلول بوداها هستند. پیدا کردن جانشینی برای لامای متوفی که خود تجسد و حلول یکی از بوداها باشد بر طبق رسوم خاصی انجام میگیرد.

ورود دین بودائی به تبت در قرن ۷م بوده است. پادشاه تبت به نام سونگتسن گامپو[8] (songtsen gāmpo؛ سلطنتش ح ۶۲۰–۶۵۰) پادشاهی اصلاح‌طلب بود. شهر لهاسا را بنا نهاد، و الفبائی مشتق از الفبای سانسکریت برای زبان تبتی رواج داد. این پادشاه دو ملکه، یکی از چین و دیگری از نپال، به لهاسا آورد، که هر دو بودائی بودند، و برای نخستین‌بار آیین بودا را به تبت آوردند. اما دین اصلی مردم تبت که دین بون[9] (bon) بود با رواج دین بودائی بسختی مخالفت کرد، و به همین جهت، طی یک قرن پیشرفتی در گسترش دین بودائی در تبت ظاهر نشد، تا آنکه خریسونگ دتسن[10] (xrisong detsen؛ سلطنتش ح ۷۴۰–۷۸۶) که بودائی بود به سلطنت رسید. او یکی از علمای بودائی هند، به نام سانتارکشیتا[11] (sāntā-rakšitā)، را دعوت کرد تا مقام روحانی اول را در تبت احراز کند. در سال ۷۴۹ نخستین صومعه‌ی

---

(۱)Lalo (۲)Lally (۳)Lalique (۴)Linea (La) (۵)Llama (۶)Lamaism (۷)Tsongkhapa (۸)Songtsen Gampo (۹)Bon (۱۰)Khrisong Detsen (۱۱)Santarakshita

مهم بودائی در تبت بنا شد، و راهبان بودائی از هند برای این صومعه دعوت شدند، و بدین ترتیب نخستین سلسله‌ی رهبانیت تبت به نام نیینگماپا[1] (nyingmāpā) به‌وجود آمد، و راهبان هندی شروع به ترجمه‌ی کتب بودائی به زبان تبتی کردند. از آغاز قرن ۹م راهبان بودائی در تشکیلات دولتی راه یافتند، و در قرن ۱۱م طریقتهای دیگر بودائی با صومعه‌ها و دیرهای خاص وارد تبت شد، و کتابهای بیشتری در اصول دین بودائی از زبان سانسکریت ترجمه شد. در ۱۲۷۰ پاک پا[2] (pāk pā)، لامای طریقت ساکیاپا[3] (sākyāpā)، به دستور قوبلای قاآن، امپراطور مغول چین، فرمانروای تبت شد.

از طریقتهای مهم لامائیسم طریقتی است که آتیشا[4] (ātiśā) و شاگرد او برم‌ستون[5] (brom-ston) به وجود آورده بودند، و کادامپا[6] (kā-dāmpā) نامیده میشد و صومعه‌ی آن در لش لهاسا بود. این طریقت در قرن ۱۵م در طریقت مهمتری جذب شد به نام گلوگپا[7] (gelugpā) [پارسا و پرهیزگار]، که مقتدرترین طریقتهای مذهبی تبت، و طریقت دالائی لاما و پانچن لاماست. طریقت گلوگپا را تسونککهاپا که مردی متبحر و واعظ بود، تاسیس کرد. تسونککهاپا تجرد رهبانی را تنها طریقه‌ی شروع زندگی دینی روحانی میدانست. صومعه‌ای که او بنا نهاد گاندن (gānden) نام داشت، و شاگردان او دو صومعه‌ی دیگر در بیرون شهر لهاسا به نام درپونگ (drepung) و سرا (serā) بنا نهادند، و هر سه صومعه مرکز طریقت گلوگپا شد. لاماهای گلوگپا در میان اروپائیان به زردکلاهان اشتهار دارند. پس از مرگ گنتون دروپا[8] (gen-tun drupā، ۱۳۹۱–۱۴۷۴)، که یکی از سازمان‌دهندگان بزرگ طریقت گلوگپا بود، و او را بعدها نخستین دالائی لاما به حساب آوردند، جانشین او، به طریق یافتن نوزادی که در همان سال مرگ دالائی لاما به دنیا آمده باشد و به عنوان تولد نوین او شناخته شود، تعیین شد. این روش را خود گنتون دروپا در یافتن جانشین برای راهب بزرگ صومعه‌ی گاندن که در ۱۴۳۸ مرده بود در نظر آورده بود. سابقه‌ی این نوع انتخاب حداقل به قرن ۱۳م میرسد، و ظاهراً ترکیبی است از دو اعتقاد دین بودائی: یکی تجلی یکی از موجودات الاهی در وجود یکی از علمای دینی، و دیگری عقیده‌ی تولد دیگر یا تولد نوین. اعتقاد نخستین خاص دین بودائی هندی است، و اعتقاد دوم در همه‌ی شاخه‌های دین بودائی هست. این دو اعتقاد، با اعتقاد به اینکه اشخاصی را که تجلیگاه موجودات الاهی باشند میتوان پیدا کرد، آیین تبتی پیدا کردن جانشینی را برای دالائی لاما به وجود آورد. پس از مرگ گنتون دروپا، جانشین او به طریق مذکور پیدا شد، و از آن پس پیدا کردن جانشین تجددی و حلولی دالائی لاما در سال مرگ او در میان نوزدان آن سال رسم آیین بودائی تبتی شد. صومعه‌ی درپونگ مرکز دالائی لاما و صومعه‌ی تاشیلومپو (← شیگاتسه) مرکز پانچن لاما شد. تبتیها دالائی لاما را با لقب "فاتح گرانبها" و پانچن لاما را با لقب "حکیم گرانبها" میخوانند. چهاردهمین دالائی لاما در ۱۹۳۵ متولد شد، در ۱۹۴۰ تاجگذاری کرد، و در ۱۹۵۰ قدرت را به دست گرفت، ودر آوریل ۱۹۵۹ از دست چین کمونیست به هندوستان گریخت.

مذهب بودائی تبتی به طور کلی همان بودائی مهایانه‌ی هندی است که تکامل یافته و مشتمل بر عقاید و اعمال تانترائی (tāntra°i) [آخر مقاله دیده شود] است، و نیز با عقاید قدیم بومی تبتی که به بون معروف است در هم آمیخته است. فکر سلطنت الاهی و ملکوتی آیین بون به اعتقاد به لاماهای متجسد تبدیل شده است، و کاهنان قدیم بون به صورت فالگیران و طالع‌بینان بودائی جلوه‌گر شده‌اند. خدایان قدیم تبت در خدمت دین بودائی در آمده‌اند، و به آنان نیازها و قربانیها تقدیم میشود. اعمال دینی از قبیل مطالعه‌ی کتب دینی و مراقبت و تفکر و ریاضت و دستورهای اخلاقی همه بودائی است، و اثر آن در روحیه‌ی متین مردم تبت آشکار است.

مقصود از آیین تانترائی یا تانتریسم[9] (tān-trism) یک رشته اعمال سرّیی است که در آیین هندو، آیین جین، و مذهب بودائی تبتی برای وصول به آزمودگی روحی و آمال دنیوی انجام داده میشود. تانترا مجموعه‌ای از رسائلی است به زبان سانسکریت بعد از ودا، که مضامین آن مختلف است، و اعمالی سری برای تصفیه‌ی جسم و مراقبت عملیات جسمی و روحی توصیه میکند. معتقدند که، با این تصفیه و مراقبت، جسم و روح وسایل کاملی برای دریافت حقیقت علیا و مراسم و مناسک عبادت خدایان، و جادوگری میشود. اعمال تانترائی در هند، نپال، بهوتان، و مخصوصاً تبت اجرا میشود.

لامائیسم: ← لاما، آیین.

لاماپرستی، این کلمه‌ی نادرست در مقالات دالائی لاما و ← آیین بودا در کتاب حاضر به جای ← آیین لاما آمده است.

لا مادلن، از اماکن ماقبل تاریخی: ← عصر حجر قدیم، قسمت III.

لامارتین[10]، آلفونس ماری لوئی دو (ālfons mā-ri lui dē lāmārtin)، ۱۷۹۰–۱۸۶۹، رمانتویس، شاعر، و رجل فرانسوی؛ متماکون. پس از مسافرتی کوتاه به ایتالیا و چندی خدمت در ارتش، به نویسندگی پرداخت. اولین اثرش منظومه‌های رمانتیک خوش‌آهنگ تفکرات شاعرانه (۱۸۲۰) بود، که بلافاصله مقبولیت تام یافت. این مجموعه مشتمل بر ۲۴ منظومه (از جمله منظومه‌ی مشهور "دریاچه") است، و در آنها شاعر احساسات خود را با اعم از مذهبی، غم‌انگیز، یا عشقی بیان میکند. موسیقی تفکرات شاعرانه در اثر دیگرش به نام هماهنگیها (۱۸۳۰) بسط یافته است. احساسات مذهبی وی در ژوسلن (۱۸۳۶) و سقوط یک فرشته (۱۸۳۸) رنگ همه‌خدائی میگیرد. در سیاست، لامارتین از همه‌ی احزاب دوری گزید، و خواهان آزادی، عدالت اجتماعی، و صلح جهانی بود. کتاب تاریخ ژیروندیان (۱۸۴۷) او، که تجلیلی از ژیروندیان است، مقبولیت تمام یافت، و پس از انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ لامارتین چندی رئیس حکومت موقت شد، و در کمیته‌ی اجرائی که به جای آن تشکیل شد عضویت داشت. به سبب جنبه‌ی اعتدالیش، بزودی انقلابیون دست راستی و دست چپی هر دو ازو دوری گزیدند. برای نیل به ریاست جمهوری با لوئی ناپلئون بوناپارت (بعداً ناپلئون III) به رقابت برخاست، ولی توفیق نیافت. سیاست را کنار نهاد، و بکلی به نویسندگی پرداخت. از آثار منثور اخیر وی گرازیلا (۱۸۴۹؛ ترجمه‌ی فارسی)، رافائل (۱۸۴۹؛ ترجمه‌ی فارسی)، و بیان رازها (۱۸۵۲) است.

لامارک[11] (lāmārk)، شهرت **ژان باتیست پیر آنتوان دو مونه** (jān bātist pier ānṭuān dē mone)، ملقب به **شوالیه دو لامارک** (shēvālie dē)، ۱۷۴۴–۱۸۲۹، عالم طبیعیدان فرانسوی که به جهت نظریه‌اش در باره‌ی تطور و تکامل موجودات زنده و به جهت تقسیم جانداران به مهره‌داران و بیمهرگان مشهور است. از خانواده‌ی اشرافی فقیری بود، و در آغاز قرار بود در خدمت کلیسا در آید، ولی خود به آن بی‌میل بود، و به خدمت نظام رفت، و در جنگ هفتساله شرکت جست، و در نتیجه‌ی حادثه‌ای از خدمت نظام نیز بیرون آمد، و روی به تحصیل علم نهاد. در پاریس شروع به تحصیل طب کرد، و در ضمن تحصیل، به شیمی، هواشناسی، و مخصوصاً گیاهشناسی علاقه‌مند شد. در ۱۷۷۸ کتاب معروف گیاه فرانسه را منتشر کرد که، اگرچه روش طبقه‌بندی در آن با روش لینه متفاوت بود، با مفتاحی دوتائی وسیله‌ی ساده‌ای برای تشخیص هویت گیاهان فراهم میساخت. لامارک به جهت همین تألیف، در سال ۱۷۹۵ وارد آکادمی علوم شد، و نظر بوفون را به خود جلب کرد، و در ۱۷۸۱، با همکاری وی، به عنوان گیاهشناس دربار شاهی به ممالک اروپا سفر کرد، و در بازگشت کتابهای فرهنگ گیاهشناسی و تفصیل و توضیح انواع را نوشت. در ۱۷۸۸ در باغ شاهی به گیاهشناسی اشتغال ورزید، و در سال ۱۷۹۳ استاد جانورشناسی شد، و دعوت شد که در باب جانورانی که لینه "حشرات" و "کرمها" خوانده بود تدریس کند، لامارک برای این جانوران اصطلاح بیمهرگان را وضع کرد. نظریات او در باره‌ی تطور جانداران ابتدا در مجموعه‌ی جانوران بیمهره (۱۸۰۱) و در کارش در باره‌ی سازمان اجسام زنده (۱۸۰۲) ظاهر شد، و بعد در کتاب فلسفه‌ی جانورشناسی (۱۸۰۹) تشریح شد. با ضعف بینائی، در سالهای ۱۸۱۵–۲۲ کتاب تاریخ طبیعی حیوانات بیمهره را منتشر کرد. لامارک در تنگدستی وفات یافت، و در اواخر عمر بکلی نابینا شده بود.

کار علمی مهم او تحقیق تفصیلی در باره‌ی بیمهرگان زنده و فسیل است. پس از تقسیم جانداران به بیمهرگان و مهره‌داران، بیمهرگان را به گروه‌های سخت‌پوستان، عنکبوتها، و حلقه‌داران تقسیم کرد، و در ۱۷۸۵ به تقسیم‌بندی نباتات پرداخت. لامارک نظریه‌ی بوفون را در باره‌ی تکامل و تطور جانداران از جانداران ساده به جانداران پیچیده‌تر بسط داد، و در کتاب تاریخ طبیعی حیوانات بیمهره چهار قانون مشهور خود را در باره‌ی تطور حیوانات و تشکیل یافتن اعضای آنها عرضه کرد.

(۱) حیات با نیروی خاص خود پیوسته میخواهد حجم بدن موجود زنده و اعضا و اجزاء آن را تا حد ممکن افزایش دهد.

(۲) ظهور عضو جدید در حیوان به علت ظهور

---

(۱)Nyingmapa (۲)Pak-Pa (۳)Sakyapa (۴)Atisha (۵)Brom-ston (۶)Kadampa (۷)Gelugpa (۸)Gentun Drupa (۹)Tantrism (۱۰)Lamartine (۱۱)Lamarck

نیازمندی محسوس تازه‌ای است. حرکت نُوی برای اقناع این نیازمندی موجب تولد و ظهور عضو تازه است.

(۳) تکامل اعضا و نیروی عمل آن متناسب با به کار بردن اعضای مذکور است.

(۴) هر چه در طی زندگی یک موجود زنده کسب شود، یا تغییر یابد، به وسیله‌ی همان موجود زنده به نسل بعدی منتقل میشود (قانون وراثت صفات مکتسب).

تأکید لامارک درباره‌ی تطور و تکامل موجودات زنده بر دو اصل تأثیر محیط (و اجابت موجود زنده به این تأثیر به نحو مثبت و مفید) و وراثت صفات مکتسب است. از این میان، مخصوصاً وراثت صفات مکتسب موجب اختلاف و نزاع فراوان میان دانشمندان علوم طبیعی شده است و آزمایشهای بیشماری که برای اثبات آن به عمل آمده نتیجه‌ی مطلوب نداده است. عقیده‌ی وراثت صفات مکتسب در اروپا به لامارکیسم[1] (lāmārkism)، یا نظریه‌ی لامارک، معروف شده است. در اواخر قرن ۱۹م، پیروان لامارک در عقیده‌ی او تغییراتی دادند، و نظریه‌ی نولامارکیسم[2] (nō-) پیدایش یافت. رهبر این مکتب ادوارد درینکر کوپ[3] (edwārd driN-kər kop، ۱۸۴۰–۹۷) است، که برای خواست و عادت در تغییرات عضوی موجودات زنده اهمیت قائل است. او اصل انتخاب طبیعی را که از اصول داروینیسم است نمیپذیرد. از پیروان معروف نو-لامارکیسم ا. ه. هکل آلمانی و سپنسر انگلیسی است، اختلاف عمده‌ی داروینیسم و لامارکیسم در این است که لامارکیسم تأثیرات خارجی (یعنی محیط) را عامل عمده میداند، در صورتی که داروینیسم عامل درونی (اصل انتخاب طبیعی) را عامل اصلی می-شمارد. مسئله‌ی وراثت صفات مکتسب و عدم وراثت آن موجب اختلاف ایدئولوژیکی کمونیسم با علمای غرب است، زیرا کمونیسم معتقد است که، با بر انداختن اختلافات طبقاتی و اختلافات حاصل از محیط، میتوان نسلی به وجود آورد که در آن اختلاف طبیعی میان افراد وجود نداشته باشد.

لامارک، نظریه‌ی: ← لامارک

لامارکیسم: ← لامارک.

لا مانچا[4] (lā mānčā)، ناحیه‌ی اسپانیای مرکزی، در کاستیل جدید. فلاتی مرتفع و لم یزرع و دارای آسیاهای بادی فراوان است. صحنه‌ی بیشتر وقایع دون کیشوت بود، و به همین سبب شهرت جهانی دارد.

لامانوسوف[5] (lāmānosof)، سابقاً **اورانینباوم** (orānienbām)، شهر (جم ۲۷٬۵۰۰)، جمشر، بر خلیج فنلاند نزدیک لنینگراد. کاخ معروف پطر کبیر (بنای ۱۷۱۰–۲۵) و "کاخ چینی" کاترین II (بنای ۱۷۶۲–۶۸) در اینجاست. در ۱۹۴۸ به نام م. و. لامانوسوف نامگذاری شد.

لامانوسوف، میخائیل واسیلیویچ (mixāil vā-silyevic lāmānosof)، ۱۷۱۱–۶۵، شاعر، ادیب، و دانشمند روسی، و نخستین مصلح بزرگ زبان روسی. پسر ماهیگیر فقیری بود. در مسکو و سن پطرزبورگ تحصیل کرد، و در ۱۷۳۶–۴۱ در دانشگاه ماربورگ آلمان به تحصیل اشتغال داشت. در ۱۷۴۱ عضو آکادمی علوم سن پطرزبورگ و در ۱۷۴۵ استاد شیمی در آنجا شد. کارهای علمی او مشتمل بر تحقیق در انبساط گازها و فلزات، نجوم، زمینشناسی، اقتصاد، و پویشهای قطبی است. از مؤسسین دانشگاه مسکو (۱۷۵۵) بود، که اکنون به نام وی خوانده میشود؛ پوشکین در باره‌ی او چنین گفته است: "لامانوسوف خود یک دانشگاه است". وی زبان ادبی روسی را دگرگون ساخت، و ابتکاراتی در شعر روسی به عمل آورد، و از این لحاظ اهمیت بسیار دارد. آثارش مشتمل است بر راهنمای کوچک فصاحت (۱۷۴۳)، دستور زبان روسی (۱۷۵۵)، تفکرات صحابه در عظمت خدا (۱۷۵۱)، نامه‌هائی در استعمال شیشه (۱۷۵۲)، و تاریخ قدیم روسیه (۱۷۶۶).

لامبدا[6] (lāmbdā) یا (در فارسی) **لاندا** (lāndā)، یکی از حروف الفبای یونانی، مطابق حرف "ل"، که بزرگ آن Λ و کوچکش λ نوشته میشود (به ص ۷۳ مقدمه‌ی جلد اول کتاب حاضر رجوع شود). در فیزیک، طول موج را به λ نمایش میدهند. برای استعمال حروف یونانی در علم نجوم ← صورت فلکی.

لامبرت[7] (lāmbert)[به نام ی. ه. لامبرت]، واحد درخشانی یک سطح، برابر یک لومن در سمه. اول‌بار در ح ۱۹۲۵ به کار رفت.

لامبرت[8]، **یوهان هاینریش** (yohān hāynriš lāmbert)، ۱۷۲۸–۷۷، فیلسوف و دانشمند آلمانی؛ مه آلزاس. مفاهیم اساسی متعددی در ریاضیات، از جمله توابع هذلولوی، در کار آورد. در فیزیک نتایج مهمی در باب اندازه‌گیری شدت نور و میزان حرارت و رطوبت به دست آورد. در کتاب ارغنون جدید (۱۷۶۴)، که اثر فلسفی اوست، اهمیت تجربه و روش تحلیلی را در بررسی هر نظریه‌ای در باب معرفت خاطرنشان ساخت. مکاتبات او با کانت اهمیت فلسفی بسیار دارد. لامبرت، واحد درخشائی، به نام اوست.

لامپ الکترونی: ← لوله‌ی خلأ.

لامپ بخار جیوه[9] (lāmpe boxāre jive)، چراغی مشتمل بر حبابی شیشه‌ای محتوی بخار جیوه، که چون جریان برق از آن بگذرد نور شدید آبی‌رنگی در آن تولید میشود. این نور از لحاظ تشعشعات فوق بنفش غنی است. در طب و نیز برای روشنائی کوچه‌ها به کار میرود.

لامپ برقی[10] (lāmpe barqi)، حباب مسدود شیشه‌ای، اغلب محتوی ازت یا یکی دیگر از گاز-های بی‌اثر، که افروزه‌ای (معمولا از تنگستن) در آن قرار داده شده است. بر اثر عبور جریان برق، افروزه با حرارت سفید فروزان میشود، و تشعشعات نوری صادر میکند.

لامپدوزا[11] (lāmpeduzā)، جزیره‌ای (ح ۲۰۰ کمه؛ جم تخمیناً ۴٬۰۶۵) در مدیترانه، بین جزیره‌ی مالت و تونس، متعلق به ایتالیا. صید ساردین و اسفنج دارد.

لامپ رادیو: ← لوله‌ی خلأ.

لامپ فلورسنت: ← فلورسانی.

لامپ قوسی[12] (lāmpe qōsi)، لامپی که روشنائیش به وسیله‌ی قوس برقی است. معمولیترین لامپهای قوسی قوس کربون[13] است، که منبع نور شدیدی بین دو میله‌ی کربون (الکترودها) میباشد. برای راه انداختن قوس، میله‌ها را در تماس میآورند و جریان برق از آنها عبور میدهند؛ سپس آنها را به فاصله‌ی چند میلیمتر از هم دور میکنند تا تخلیه تولید شود. با جریان مستقیم برق، داغترین نقطه‌ی قوس کاسه‌ای است که در آنود (الکترود مثبت) تولید میشود. با استعمال جریانهای پرشدت، دمای کاسه‌ی آنود را میتوان به بیش از °۵٬۰۰۰ رسانید. این یکی از داغترین منابع آزمایشگاهی حرارت است.

لامتری[14]، **ژولین اوفره دو** (jülian ofre dē lāmetri)، ۱۷۰۹–۵۱، فیلسوف و طبیب فرانسوی که او را، به خاطر عقایدش در اصالت ماده و اصالت لذت، "آریستیپوس فلسفه‌ی مادی نو" میخوانند (← کورنئیها). در کان نزد معلمین یسوعی تحصیل کرد، و بعد به پاریس رفت، و آنجا زیر نفوذ پیروان ← آیین یانسن قرار گرفت. پس از آن طب آموخت، و به طبابت پرداخت. هنگامی که تبی سخت او را فراگرفته بود مشاهده کرد که تندی جریان خون در فکر او اثر میگذارد، و از آنجا به این نتیجه رسید که پدیده‌های روانی معلول تأثیر تغییرات عضوی در مغز و سلسله‌ی اعصاب است. نتیجه‌ی این مشاهده را در رساله‌ای فلسفی به نام تاریخ طبیعی روح (ح ۱۷۴۵) منتشر کرد. این رساله هیاهوی زیادی راه انداخت، و او ناگزیر به هلند رفت، و در آنجا عقاید خود را با آزادی و جسارت بیشتری در کتابهای انسان‌ماشین (۱۷۴۷–۴۸) و انسان‌گیاه (۱۷۴۸) منتشر کرد. این رسائل که بر اصول فلسفه‌ی مادی بود رسائل دیگری را در فلسفه‌ی اخلاق به دنبال داشت، از قبیل گفتاری در بارهٔ خوشبختی (۱۷۴۸)، فلسفه‌ی اپیکور (۱۷۵۰)، فن لذت بردن (۱۷۵۱). در این کتابها تأکید شده است که هدف و غایت زندگی در برخورداری از لذایذ جسمانی است، و مناقشات دینی و کلامی نتیجه‌ای ندارد، و تنها راه خوشبختی در جهان الحاد و انکار خداست. روح همان جزء متفکر بدن است، و با فنای بدن آن نیز فانی میشود و با مرگ "بازی پایان میپذیرد".

در ۱۷۴۸ لامتری ناچار از هلند بیرون شد، و به برلین به دربار فردریک کبیر رفت، و به ارضای لذات جسمانی پرداخت. لامتری مورد نفرت کاتولیکها و فلاسفه و اطبا بود، ولی نوشته‌های او در تاریخ فلسفه‌ی مادی بااهمیت است.

لامخ: ← لامک یا لمک.

لامرد (lāmerd)، بخش (جم ۴۶٬۴۴۷ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان لار، استان هفتم. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو است. بر طبق تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۳۷ هش بخش لامرد، از دهستانهای اشکنان، بیرم، گله‌دار، و لامرد در شهرستان لار تشکیل شد، و در بهمن ماه ۱۳۳۷ هش دهستانهای وراوی، و علامرودشت نیز ضمیمه‌ی آن شد.

لامرد، ده (جم ۵۵۱ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان تراکمه، شهرستان لار، استان هفتم، در جغ لار. محصولاتش غلات و حبوبات است.

---

(۱)Lamarckism (۲)Neo-Lamarckism (۳)Cope (۴)La Mancha; (La) Mancha (۵)Lomonosov (۶)lambda (۷)lambert (۸)Lambert (۹)mercury vapour lamp (۱۰)electric-light bulb (۱۱)Lampedusa (۱۲)arc lamp (۱۳)carbon arc (۱۴)Lamettrie; La Mettrie

لامسه[1] (lāmese)، یکی از حواس پنجگانه که بدان وسیله فشار یا کشش وارد بر پوست ادراک میشود، و در دریافت نرمی و زبری مواد مهم است. اندامهای انتهایی (انتهای اعصاب) پوست تأثرات لمسی را به دماغ انتقال میدهند. حساسیت لمسی بر حسب تعداد اندامهای انتهایی موجود در پهنه‌های مختلف پوست متغیر است. نوک زبان، لبها، و نوک انگشتان حساسترین پهنه‌های لمسی‌اند، و حساسیت پشت و قسمتهای پرگوشت دست و پا از همه‌جا کمتر است. حس لامسه ارتباط نزدیکی با حس دریافت درد و حرارت دارد. فشار خفیف را میتوان چندان افزود تا حس لمس به حس درد تبدیل شود. تربیت و تقویت حس لامسه تا حد زیادی امکانپذیر است، مخصوصاً برای کسانی که ناچارند آن را جانشین حس باصره یا سامعه کنند. کورها را تعلیم میدهند تا، با استفاده از حساسیت نوک انگشتان نسبت به لمس، به وسیله‌ی الفبای برای (← برای، لوئی) بخوانند.

لامعی (lāme'i)، شهرت **محمود ابن عثمان**، ف ۹۳۸ یا ۹۴۰ هق، شاعر و ادیب ترک صوفی‌مشرب. در بورسه متولد شد، و در همین شهر در گذشت. بسیاری از آثار نظم و نثر ادب فارسی را به ترکی عثمانی ترجمه کرده، و چون به عبدالرحمان جامی و آثار او توجه خاصی داشته، به عنوان جامی دوم معروف شده است. از آثار منظوم اوست: فرهادنامه، وامق و عذرا (ترجمه از عنصری)، سلامان و ابسال (ترجمه از عبدالرحمان جامی)، ویس و رامین (ترجمه از فخرالدین گرگانی)، گوی و چوگان، شمع و پروانه، هفت پیکر، و دیوان اشعار. از آثار منثور اوست: شرف الانسان، عبرت‌نما، ترجمه‌ی نفحات الانس جامی، شرح دیباچه‌ی گلستان سعدی، و ترجمه‌ی شواهد النبوه‌ی عبدالرحمان جامی.

لامعی گرگانی (lāme'ie gorgāni)، شهرت **ابوالحسن ابن محمد**، متخلص به **لامعی**، شاعر ایرانی اواسط قرن ۵ هق. در دربار سلاجقه بود، و خواجه نظام‌الملک طوسی و عمیدالملک کندری را مدح میکرد، و با برهانی نیشابوری، پدر امیر معزی، معاصر بود. در سبک خراسانی مهارت داشت، و در شعر او وصف چهره‌های طبیعت به فراوانی دیده میشود.

لامک (lāmak) یا **لمک** (lamak؛ کتمة، پیدایش، ۴ و ۵) یا **لامخ** (lāmex)، پسر متوشالخ ابن ادریس، و به قولی پسر قابیل ابن آدم. لامک پدر نوح پیغمبر بود، و گویند عود را که یکی از آلات موسیقی است اختراع کرده است. سمعانی او را جد ۴۵م پیامبر اسلام دانسته است.

لامنس[2]، **هانری** (hānri lāmans)، ۱۸۶۲–۱۹۳۷، مستشرق بلژیکی و کشیش یسوعی، متولد و در بیروت سکنی گزید، و در خدمت دانشگاه سن ژوزف بیروت به استادی زبان عربی و تاریخ مشرق رسید. از آثاری که به زبان عربی نوشته است کتاب فرائد اللغه است. آثار دیگرش مشتمل است بر مهد اسلام (۱۹۱۴)؛ سوریه، مختصر تاریخی (۱۹۲۱)؛ اسلام، اعتقادات و بنیادها (۱۹۲۶)؛ عربستان غربی پیش از هجرت (۱۹۲۸)؛ و تحقیق در قرن بنی امیه (۱۹۳۵).

لامنه[3]، **فلیسیته روبر دو** (felisite rober dë)، ۱۷۸۲–۱۸۵۴، نویسنده‌ی فرانسوی و مدافع کلیسای کاتولیک رومی. رهبر فرقه‌ای آزادیخواه بود، و با کومک مونتالامبر و لاکوردر مجله‌ی آینده را تأسیس کرد (۱۸۳۰)، که طرفدار آیین مونتانوس (← مونتانوسیان) و مخالف گالیکانیسم بود، و عقیده داشت که کلیسا تحت حکومت شاه نمیتواند آزاد باشد. در مبارزه با روحانیون طرفدار حکومت سلطنتی، به پاپ گرگوریوس XVI متوسل شد، ولی پاپ او را محکوم کرد. لامنه دو سال از فعالیت کناره گرفت، و از کلیسا برید، و کتاب هیجان‌آور گفتارهای یک مؤمن (۱۸۳۴) را نوشت، که از بزرگترین آثار این عهد است. بعد هم خود را صرف طرفداری از احقاق حق مردم کرد، و کتابهای کتاب مردم (۱۸۳۷) و مملکت و حکومت (۱۸۴۰) را نوشت، که به خاطر آنها یک سال به زندان افتاد. از آثار مهم دیگرش طرح یک فلسفه (۴ جلد، ۱۸۴۰–۴۶) است، در فلسفه و جامعه‌شناسی. سالهای آخر عمرش به بیماری و تنگدستی و در ترجمه‌ی کمدی الاهی دانته گذشت، و هنگام مرگ هم حاضر به آشتی با کلیسا نشد. لامنه در افکار مذهبی و سیاسی قرون ۱۹م و ۲۰م مؤثر بود.

لا موت‌فوکه: ← فوکه، فریدریش دو لا موت‌.

لامیا[4] (lāmiā)، در اساطیر یونان، محبوبه‌ی زئوس، که هرا از حسادت فرزندان او را کشت. از آن به بعد، لامیا به مادران خوشبخت رشک میبرد، و اطفال آنان را دزدیده میکشت.

لامیا[5]، شهر (جم ۲۱٬۵۰۹)، ش یونان مرکزی. در قرن ۵م قم بنا شد، و شهر عمده‌ی مالیس بود؛ بعداً متفق آتن شد. **جنگ لامیائی** (۳۲۳–۳۲۲ قم) از این شهر نام گرفته است. این جنگ بین یونانیهای متحد و آنتی‌پاتر درگرفت. وی به لامیا پناهید، و چندین ماه در آنجا در محاصره بود، اما عاقبت پیروز شد (۳۲۲ قم).

لامیائی، جنگ: ← لامیا، شهر.

لامیان (lāmiān)، ده (جم ۱٬۰۲۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قلقل‌رود، بخش حومه‌ی شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل همدان؛ ۲۸کیلومتری جنوب تویسرکان. قلقل‌رود مشروبش میکند. محصولش غلات است. فراورده‌های شیری دارد. از صنایع دستی قالیبافی مرسوم است.

لامیه (lāmiyya)، در شعر عربی، قصیده‌ای که قافیه‌ی آن حرف ل باشد. لامیه‌های مشهور و بیت اول هر یک از آنها عبارتند است از:

لامیه‌ی ابن الوردی (ebno 'l.vardi)

اِغتَنِمْ ذِکْرَ الاغانی و الغَزَلْ
و قُلِ الفَضْلَ وَ جانِبْ مَن هَزَلْ

[کناره‌گیر از یادکرد آوازها و سخن عشق در باره‌ی زنان، سخن حق و استوار گو و از یاوه‌گوی دوری گزین.]

لامیه‌ی اعشی

وَدِّعْ هُرَیرَةَ اِنَّ الرَّکْبَ مُرتَحِلْ
وَ هَلْ تُطِیقُ وَداعاً اَیُّها الرَّجُلْ

[بدرود گوی هریرة را که سواران رفتند، اما آیا تو بر بدرود گفتن توانایی داری؟]

لامیة العجم طغرائی

اصالة الرأی صانتنی عن الخطل
و حلیة الفضل زانتنی لدی العطل

(برای اعراب و معنی ← لامیة العجم).

لامیة العرب شنفری

اقیموا بنی امی صدور مطیکم
فانی الی قوم سواکم لا میل

(برای اعراب و معنی ← لامیة العرب). نیز ← لامیة العجم؛ لامیة العرب.

لامیة العجم (lāmiyyato 'l.'ajam)، قصیده‌ای به عربی، سروده‌ی مؤیدالدین طغرائی اصفهانی، که چنین آغاز میشود:

اَصالَةُ الرَّأیِ صانَتْنی عَنِ الخَطَلِ
و حِلْیَةُ الفَضلِ زانَتْنی لَدَی العَطَلِ

[اندیشه‌ی اصیل مرا از شتاب و اضطراب نگهبانی کرد، و زینتِ فضل، به هنگام بی‌زیوری، مرا آراست]. سراینده آن را در بغداد در ۵۰۵ هق سروده است. مانند اغلب قصاید زبان عرب، از چند بخش و چند موضوع تشکیل شده است. شاعر در آغاز از افتخارات و فضل خویش سخن میگوید، و نومیدی و تنهائی خویش را در بغداد و بعد توصیف میکند، و آنگاه به عوالم عشق و غنا و غزل و سرانجام به مجموعه‌ای اندرز و پند میپردازد. لامیة العجم یکی از مشهورترین قصاید در تاریخ ادب عرب به شمار میرود، و متجاوز از ۱۴ شرح بر آن نوشته‌اند (از جمله شرح صفدی)، و به زبانهای مختلف اروپائی، از جمله لاتینی، فرانسوی، و انگلیسی، ترجمه و چاپ شده است. بسیاری از شاعران عربی‌زبان به استقبال و تضمین ابیات آن شتافته‌اند.

لامیة العرب (lāmiyyato 'l.'arab)، عنوان قصیده‌ای به زبان عربی، سروده‌ی شنفری، شاعر عصر جاهلی، که چنین آغاز میشود:

اَقیموا بَنی اُمّی صُدورَ مَطِیّکُم،
فَاِنّی اِلیٰ اَهلٍ سِواکُم لَاَمْیَلُ

[برادران! شتران خویش را به حرکت در آورید، که مرا به خویشاوندانی جز شما میل بیشتر است]، و شاعر در این منظومه به گزارش مفاخرات و شهامتهای خویش پرداخته است. در انتساب این قصیده به شنفری، مانند انتساب بسیاری از آثار ادب جاهلی به گویندگان عصر جاهلیت، جای تردید باقی است، و بعضی از ادیبان گذشته نیز این شعر را از پرداخته‌های دوره‌ی اسلامی دانسته‌اند. این قصیده یکی از مشهورترین قصاید ادب عرب شمرده میشود، و از دیرباز مورد توجه اهل ادب بوده است. در قرون اخیر ترجمه‌هائی به زبانهای اروپائی از آن منتشر شده، و در میان ادیبان قدیم عرب نیز گروهی به شرح آن پرداخته‌اند. از قبیل شرح منسوب به مبرد (استانبول، ۱۳۰۰ هق)؛ شرح زمخشری، به عنوان **اعجب العجب فی شرح لامیة العرب** (استانبول، ۱۳۰۰ هق)، و شرحی از مؤید نخجوانی.

لان[5] (lān)، شهر (جم ۲۱٬۹۳۱)، کرسی ولایت اِن، ل فرانسه. کلیسای نوتر دام معروف آن (از قرن ۱۲–۱۳م؛ که تا هنگام انقلاب فرانسه کلیسای جامع بود) بر بلندیی سنگی ساخته شده و بر تمام دشت لان مشرف است.

لان[6]، **ژان** (jān lān)، ملقب به **دوک دو مونتبلو**[7] (dük dë montebello*)، ۱۷۶۹–۱۸۰۹، مارشال فرانسه. در خدمت ناپلئون در نبردهای ایتالیا و مصر جنگید. ناپلئون او را یکی از لایقترین سرداران خود میشمرد. در نبرد اسلینگ[8] (-es

(۱)touch (۲)Lammens (۳)Lamennais (۴)Lamia (۵)Laon (۶)Lannes (۷)Montebello (۸)Essling

ling، دهکده‌ای نزدیک وین، اتریش) کشته شد، در پانتئون پاریس مدفون است.

لا ناپول، خلیج، ← کان، شهر و دریابندر.

لانای[1] (lānāy)، جزیره (۳۶۵ کمه، جه ۲٬۱۱۵)، جزء هاوائی. از سال ۱۹۲۲ پرورش آناناس در آن توسعه یافت.

لانتان[2] (lāntān؛ از فنـ)، عنصر فلزی نقره‌فام از گروه خاکهای کمیاب (علامت شیمیائی La، نیز ← عنصر، جدول). قابل مفتول شدن و قابل تورق است. در ۱۸۳۹ به وسیله‌ی موساندر کشف شد. با نئودیم در فلزگری فولاد به کار میرود. لانتان سرسلسله‌ی لانتانیدها است.

لانتانا[3] (lāntānā؛ لتی)، (*Lantana camara*)، بوته‌ی گرمسیری که به عنوان چمن یا در گرمخانه‌ها میکارند. خوشه‌گلهای زردرنگ دارد، و به عنوان گیاه زینتی به کار میرود.

لانتانیدها[4] (lāntānid-)، عنوان رشته‌ای از عناصر شیمیائی خاکهای کمیاب که در جدول تناوبی (← قانون تناوب) عدد اتمی آنها از ۵۷ ⇐ تا با ۷۱ است، و خواص شیمیائی آنها مانند لانتان است، که اولین عنصر رشته میباشد.

لانجو، شهر، چین، ← لانچو.

لانچو[5] (lānco)، چینی **لانجو** (lānjo)، شهر (جه ۶۹۹٬۰۰۰)، کرسی و از مراکز صنعتی ایالت کانسو، جمهوری خلق چین، بر ساحل راست رود هوانگ‌هو. این شهر از زمانهای قدیم همچون پلی میان راههای عمده‌ی غرب به چین بوده است. در جه II یک پایگاه حیاتی بر جاده‌ی سینکیانگ، یک فرودگاه هوائی با تجشـ، و یک پایگاه نظامی شد. توسعه‌ی صنعتی شهر از ۱۹۵۲ آغاز شد. مرکز تصفیه‌ی نفت، صنایع منسوجات پشمی و کالاهای چرمی، و فعالیتهای صنعتی سبک است.

لاند[6] (lānd)، ناحیه‌ای در گاسکونی، جغ فرانسه. ناحیه‌ای شنی و باطلاقی است، و به طول ≃ ۱۶۰ کمـ در کنار ساحل قطا ممتد است. قسمتی از آن به وسیله‌ی زهکشی و جنگلکاری احیا شده است. مشتمل بر قسمتی از ولایت ژیروند و بیشتر ولایت **لاند** (۹٬۳۶۰ کمه، جه ۲۶۰٬۴۹۵) است. کرسی ولایت مون‌دو-مارسن[7] (mon dë mārsan) است.

لانداء، حرف یونانی، ← لامبدا.

لانداو[8]، **ادموند** (edmund landă)، ۱۸۷۷–۱۹۳۸، ریاضیدان آلمانی. کارهای اساسیش در نظریه‌ی اعداد و نظریه‌ی توابع است. آثار مشهورش عبارتند از توزیع اعداد اول (۲ جلد)، نظریه‌ی اعداد (۳ جلد)، و مبانی آنالیز.

لانداو[8]، **لیف داویدوویچ** (lyef dāvidovic landă)، ۱۹۰۸–۶۸، فیزیکدان روسی که به علت تحقیقاتش در باره‌ی حالت چگال ماده (مخصوصاً هلیوم مایع) جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۶۲ در فیزیک به او اعطا شد، متـ باکو (آذربایجان شوروی). مادرش طبیب و پدرش مهندس بود. از کودکی استعداد فوق العاده در ریاضیات بروز داد، در ۱۴سالگی وارد دانشگاه باکو شد، و در ۱۹سالگی تحصیلات خود را در دانشگاه لنینگراد به پایان رسانید. به دعوت ن. بور، مدتی در مؤسسه‌ی فیزیک نظری کپنهاگ اقامت کرد. در ۱۹۳۷ به مسکو رفت، و بر قسمت نظری مؤسسه‌ی مسائل فیزیکی ریاست یافت، و نیز به استادی فیزیک دانشگاه مسکو منصوب شد. در ۱۹۴۶ به عضویت آکادمی علوم تجشـ انتخاب شد.

اگرچه لانداو در درجه‌ی اول به سبب کارهای مهمش در فیزیک دماهای پست معروف است، در پیشرفت بسیاری از مباحث دیگر فیزیک نیز سهیم است. وی از بزرگترین شخصیتها در فنون فضائی شوروی بوده، و در ساختن اولین بمب اتمی در آن کشور سهم عمده‌ای داشته است. از آثارش یک دوره کتاب درسی فیزیک عالی است، که با همکاری لیفشیتس[9] (lifšits) تألیف کرده. لانداو سه بار جایزه‌ی ستالین گرفت، و به عضویت آکادمیهای دانمارک، هلند، کشمـ، و انجمن سلطنتی (لندن) انتخاب شد. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۲ در فیزیک شد.

لاندبرگ[10]، کنت **کارلو** (kont kārlo land-berg)، سوئدی **لاندبری** (landbery)، ۱۸۴۸–۱۹۲۴، مستشرق سوئدی. در کشورهای عربی سفرهای بسیار کرد، و برای آموختن زبان و ادبیات عرب مدتها در این کشورها اقامت داشت. بعدها به پاریس رفت. از کتابهائی که منتشر کرده الفتح القسی عماد کاتب اصفهانی و معلقه‌ی زهیر و شرح آن است. تألیفاتی به زبان عربی نیز دارد.

لاندبری، ← لاندبرگ، کنت کارلو.

لاندتاگ، ← لیختنشتاین.

لاندسبرگ آن در وارته[11] (landsberg an der vārte)، لهستانی **گورزوف ویلکوپولسکی**[12] (gorzuf vielkopolski)، شهر (جه تخمیناً ۶۶٬۰۰۰)، غ لهستان، در ایالت سابق براندنبورگ (پروس)، بر رود وارته. از ۱۹۴۵ جزء لهستان، و از مراکز داد و ستد و حمل و نقل است.

لاندسکرونا[13] (landskrunā)، شهر و دریابندر (جه ۲۸٬۹۰۰)، جـ سوئد، بز اورسوند. در ۱۴۱۳ بنا شد. کشتیسازی، تصفیه‌خانه‌ی قند، و فلزکاری دارد. در ۱۴۲۸ تجار هانسا (← اتحادیه‌ی هانسائی) آن را سوزاندند، و در جنگهای قرون ۱۶م و ۱۷م ویران شد. در سال ۱۶۷۷ سوئدیها در اینجا بر دانمارکیها پیروزی دریائی یافتند. در قرن ۱۸م از نو ساخته شد. جزیره‌ی کوچک ون[14] (ven) که تیکو براهه در آن سکنی داشت در سال ۱۹۵۹ به لاندسکرونا منضم شد.

لاندسمال[15] (landsmāl)، یکی از دو لهجه‌ی مهم زبان نروژی. نیز ← زبان، جدول صـ ۱۱۶۷.

لاندشتاینر[16]، **کارل** (kārl landštāyner)، ۱۸۶۸–۱۹۴۳، دانشمند اتریشی تبعه‌ی امریکا در تحقیقات طبی. در ۱۹۲۲ به کشمـ رفت، و بعداً به تابعیت آن کشور در آمد. گروههای خون انسانی را کشف کرد، و بدین جهت جایزه‌ی ۱۹۳۰ پزشکی و فیزیولوژی نوبل به وی اعطا شد. با همکاری ا. س. وینر[17] (viner)، عامل ارهاش خون را مشخص ساخت (۱۹۴۰).

لاندگراف[18] (landgrāf)[آلمانی، لاند (= زمین) + گراف (= کنت)]، انگلـ **لندگریو**[19] (land-greyv)، عنوان و لقب اشرافی در آلمان قدیم. بعد از دوره‌ی سلاطین سلسله‌ی کارولنژیان، این عنوان در مورد حکام داخلی به کار میرفت که، بر خلاف مارکگرافها ("حکام مرزها")، زیر دست دوکها بودند، ولی پس از چندی لاندگرافها خود را مستقل ساختند، و این گونه تمایزات از میان رفت، چنانکه در قرن ۱۱م مارکگرافهای تورینگن لقب لاندگراف بر خود نهادند. نیز ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

لاندگرفین، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

لاندندری[20] (ländənderi) یا **دری** (deri)، ولایت ساحلی (۲٬۰۸۰ کمه، جه ۱۶۵٬۳۰۹)، ایرلند شمالی، در ایالت آلستر. بیشترش کوهستانی، و اقلیمش مرطوب و سرد است، و لهذا کشاورزی رواجی ندارد، مشاغل عمده کتانبافی، تقطیر مشروبات الکلی، و ماهیگیری است. مرکزش، شهر **لاندندری** یا **دری** (جه ۵۳٬۷۴۴)، بر رود فویل (foyl) در ۱۰۱کیلومتری لغ بلفاست، از بنادر دریائی عمده‌ی ایرلند است. صادرات مهمش دام، و صنعت عمده‌اش تهیه‌ی پیراهن و یقه‌ی کتانی است. کارخانه‌های استیلن‌سازی و کائوچوی مصنوعی آن نیز اهمیت دارد. سابقاً نامش دری بود، پس از اینکه شرکتهای تجارتی لندن [انگلـ لاندن] در آنجا اراضی تحصیل کردند، اسمش به لاندندری تغییر یافت (۱۶۱۳). در ۱۶۸۹ مدت ۱۰۵ شبانروز در برابر محاصره‌ی قوای جیمز II مقاومت کرد.

لاندوفسکا[21]، **واندا** (vāndā ländofskă)، ۱۸۷۷–۱۹۵۹، بانوی کلاوسن‌نواز و پیانونواز لهستانی فرانسوی، متـ ورشو. در ۴سالگی شروع به نواختن پیانو کرد. تحصیلاتش را ابتدا در کنسرواتوار ورشو و سپس در برلین (۱۸۹۶) دنبال کرد. ۴ سال بعد به پاریس رفت و ازدواج کرد. وی زندگیش را وقف تفسیر و تجدید حیات موسیقی قدیم و احیاء کلاوسن کرد، و در سراسر اروپا کنسرتهائی انجام داد. در ۱۹۰۹ به کومک شوهرش کتاب موسیقی باستانی را منتشر ساخت. در ۱۹۴۱ به کشمـ رفت و در آنجا به تدریس پرداخت. وی کتب و مقالات متعددی منتشر کرد که از آن جمله تفسیری بر کلاوسن (۱۹۰۵) و یادداشتی بر باخ (۱۹۴۲) است.

لانر[22]، **یوزف** (yozef lāner)، ۱۸۰۱–۴۳، ویولن‌نواز اتریشی، رهبر ارکستر، وسازنده‌ی بیش از ۲۰۰ قطعه والس و موسیقی سبک، در ۱۸۲۳ ی. شتراوس به ارکستر رقص وی پیوست، و بعداً رقیب او شد. در ایجاد شور فوق العاده‌ای که برای والس در قرن ۱۹م رواج داشت سهیم بود.

لانژون[23]، **پول** (pol lānjvan)، ۱۸۷۲–۱۹۴۶، فیزیکدان فرانسوی. در ۱۸۹۷–۹۸ در آزمایشگاه کوندیش تحت سرپرستی ج. ج. تامسن کار کرد. در ۱۹۰۹ استاد فیزیک عمومی و تجربی در کولژ دو فرانس شد. در ۱۹۳۴ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. کارهای وی در اشعه‌ی ایکس، نظریه‌ی الکترونی مغناطیس، نظریه‌ی حرکتی گازها، و نظریه‌ی نسبیت معروف است. در طی جه I اسباب

---

(۱)Lanai (۲)lanthanum (۳)lantana (۴)lanthanides (۵)Lanchow (۶)Landes (۷)Mont-de-Marsan (۸)Landau (۹)Lifshitz (۱۰)Landberg (۱۱)Landsberg an der Warthe (۱۲)Gorzow Wielkopolski (۱۳)Landskrona (۱۴)Ven (۱۵)Landsmaal (۱۶)Landsteiner (۱۷)Wiener (۱۸)landgraf (۱۹)landgrave (۲۰)Londonderry (۲۱)Landowska (۲۲)Lanner (۲۳)Langevin

اختراع کرد که طلایه‌ی سونار بود. در دهه‌ی طوفانی ۱۹۳۰–۴۰ رئیس افتخاری کمیته‌ی جهانی برای قربانیان رژیم هیتلری بود، و پس از روی کار آمدن (۱۹۴۰) حکومت ویشی از مشاغل دانشگاهیش معزول شد، و چندی به وسیله‌ی آلمانها محبوس بود. کمی پیش از مرگ به حزب کمونیست پیوست. آثارش مشتمل است بر زمان و علیت (۱۹۲۰) و کارهای هانری پوانکاره (۱۹۲۵).

لانس[1] (lāns)، شهر (جم ۴۰°۷۵۳)، ولایت پادو-کاله، ل فرانسه. از مراکز صنعتی است. پیروزی فرانسویها بر نیروهای امپراطوری مقدس روم در اینجا در ۱۶۴۸ آخرین نبرد مهم جنگ سی‌ساله بود.

لانستینگ، دانمارک، ← ریگسدا.

لانسستن[2] (lānsestən)، بندر (جم ۵۷°۱۲۰)، ل تاسمانی، استرالیا، بر ملتقای رودهای اِسک شمالی و اسک جنوبی؛ بنای ۱۸۰۵. دومین شهر بزرگ ایالت تاسمانی است. لبنیات، آرد، و الوار صادر میکند.

لانسلو[3] (lānselo) یا **لادیسلاوس**[4] (lādislās)، ح ۱۳۷۶–۱۴۱۴، شاه (۱۳۸۶–۱۴۱۴) ناپل، پسر شارل III. دوران پادشاهی او یکسر صرف منازعه با لوئی II ناپل، که رقیب و مدعی سلطنت او بود، شد، و نیز با ناپاپ یوآنس XXIII همواره در مبارزه بود. نیز ← آنژوین.

لانفرانک[5] (lānfrānk) انگلا لنفرنک (lanfrank)، ف ۱۰۸۹، کشیش ایتالیائی، اسقف اعظم کنتربری. مردی فاضل بود و در الاهیات دست داشت، و در فرانسه نزد برنگاریوس تحصیل کرده بود. مدرسه‌ی مشهوری در بک تأسیس کرد، و رساله‌ای بر ضد برنگاریوس در باب قلب ماهیت نوشت. از دوستان ویلیام فاتح بود، و پس از پیروزی نورمانها، بر خلاف میل خود، اسقف اعظم کنتربری شد. سخت اصلاح‌طلب بود، و در بر انداختن فساد در کلیسای انگلستان بسیار کوشید.

لانکره[6]، **نیکولا** (nikolā lānkre)، ح ۱۶۹۰–۱۷۴۳، نقاش فرانسوی، مقیم پاریس. با آ. واتو همدرس بود. در ۱۷۱۹ عضو آکادمی سلطنتی شد. موضوعات مورد علاقه‌اش مجالس رقص، جشنها، و مراسم عروسی روستائی بود و، با شیوه‌ی دلپذیر و زنده‌ی خود، تابلوهای متعددی از آنها ساخت. وی اوضاع اجتماعی فرانسه را در زمان خاندان اورلئان با طنزی خاص نشان میدهد. گرچه آثارش از نظر رنگ و کیفیت شاعرانه همپایه‌ی کارهای واتو نیست، از نیرومندی و درخشندگی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. نمونه‌ی نقاشیهایش در موزه‌ی لوور و گالری ملی لندن موجود است.

لانکلو، آن: ← لانکلو، نینون دو.

لانکلو[7]، **نینون دو** (ninon dē lānklo)، نام اصلیش **آن لانکلو**، ۱۶۲۰–۱۷۰۵ یا ۱۷۰۶، بانوی زیبا و نکته‌گوی فرانسوی. خانه‌اش در پاریس محل اجتماع معاریف عصر او بود. کننده‌ی بزرگ و لا روشفوکو از جمله‌ی عاشقان متعددش بودند.

لانگ[8]، **دریاچه‌ی** (lāng) یا **لاخ لانگ** (lax)، شاخابه، به طول ح ۳۲ کم، میان آرگایل‌شر و دامبارتن‌شر، اسکاتلند. نیز ← لاخ.

لانگ[8]، **کرافرد ویلیامسن** (krāford wilyāmsən lāng)، ۱۸۱۵–۷۸، پزشک امریکائی، از پیشقدمان در استعمال اتر برای بیحسی (۱۸۴۲).

لانگ آیلند[9] (lāng āylənd) [= جزیره‌ی دراز]، جزیره (۴°۴۶۰ کم؛ جم ۶°۴۰۳'۸۵۲)، جزء ایالت نیو یورک، کشمت، که از زمینلاد کشمت به وسیله‌ی تنگه‌ی لانگ آیلند جدا میشود. در غ آن بخشهای بروکلین و کوینز از شهر نیو یورک قرار دارند. تفرجگاههای متعدد دارد. فرودگاه لاگاردیا و فرودگاه بین‌المللی جان کندی در اینجا است. با پل به جزیره‌ی ستتن و با پلها و تونلها به مانهاتن و برانکس مرتبط است. در ۱۶۳۶ مسکون شد. نبرد لانگ آیلند، از نبردهای انقلاب امریکا، در اینجا واقع شد (اوت ۱۷۷۶).

لانگ بیچ[10] (lāng bic)، نام چند شهر در کشمت.

۱ – (جم ۳۴°۱۶۸)، ج ایالت کالیفرنیا، کشمت، در ج لوس انجلس. بندر و در سراسر سال تفرجگاه است. صنعت نفت آن اهمیت دارد، و دارای صنایع هواپیماسازی، اتومبیلسازی، و ساختن اجزای پرانه است. **۲ –** (جم ۲۸°۴۹۰)، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمت، بر ساحل جنوبی جزیره‌ی لانگ آیلند. تفرجگاه است.

لانگ د/اویل: ← فرانسه، زبان.

لانگ د/اوک: ← فرانسه، زبان.

لانگدوک[11] (lāngdok)، ناحیه و ایالت سابق، ج مرکزی فرانسه، کرسی تاریخیش تولوز. تشکیل شده است از لانگدوک سفلی، در طول ساحل مدیترانه، دارای شهرهای نیم، مونپلیه، و ناربون؛ دشت حاصلخیز گارون، که مرکزش تولوز است؛ و قسمتی از گرانکوه مرکزی مشتمل بر سون، ویواره[12] (vivārc)، و وله[13] (vēle). لانگدوک تقریبا مطابق ایالت رومی ناربونسیس[14] (nārbonensis) است، که بعدها سپتیمانیا[15] (septimāniā) خوانده شد. تاریخش پیش از ضمیمه شدن آن به قلمرو پادشاهان فرانسه، در سال ۱۲۷۱، کمابیش همان تاریخ کنتنشین تولوز است.

لانگر[16] (lāngr)، شهر (جم ۸°۳۰۰)، ولایت اوت-مارن، ل‌ش فرانسه. فلات جنگلی لانگر آن را احاطه کرده است. دارای استحکامات قرون وسطائی است. صنعت کاردینه‌سازی دارد. دیدرو در اینجا متولد شد.

لانگرهانس، پاول: ← لوز المعده.

لانگرهانس، جزایر: ← لوز المعده.

لانگفرد[17] (lāngfərd)، ولایت (۱°۰۴۰ کم؛ جم ۳۰°۶۴۲)، ایرلند، در ایالت لنستر، مرکزش شهر **لانگفرد**. هموار و دارای دریاچه‌ها و باطلاقهای بسیار است. اشتغال عمده تهیه‌ی لبنیات است.

لانگفلو[18]، **هنری وادزورث** (henri wādzwĕrţ lāngfelō)، ۱۸۰۷–۸۲، شاعر امریکائی. از ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۹ در اروپا سفر کرد. در ۱۸۳۶–۵۴ استاد السنه‌ی جدید در هاروارد بود. شاعری ماهر و دقیق بود، و آثار متعدد از خود باقی گذاشت. کتاب ماوراء بحار (۱۸۳۴–۳۵) در باب اولین سفرهایش در فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، و آلمان است. مجموعه‌ی صداهای شب (۱۸۳۹) مشتمل بر بعضی از زیباترین منظومه‌های اوست (مانند مزامیر حیات). منظومه‌ی اِوَنجلین (۱۸۴۷) در شرح داستان غم‌انگیز اخراج آکادیائیها (← آکادیا) به وسیله‌ی بریتانیائیها است، و سرآغاز یک رشته منظومه‌های طولانی مشهور است، که منظومه‌ی هایاوانا (۱۸۵۵)، مبتنی بر افسانه‌ها و فولکلور هندیشمردگان، از آن جمله است.

اشعار لانگفلو لطیف و زیبا و گاه با حزن ملایمی آمیخته است، ولی از لحاظ تخیل، عمق، و شدت احساسات ضعیف است. وی در قرن ۱۹م در امریکا محبوبیت فراوان داشت، و در خارجه نیز معروف بود، چنانکه ترجمه‌های متعدد از آثار او به زبانهای فرانسوی (از جمله به وسیله‌ی بودلر)، آلمانی، اسپانیائی، و روسی فراهم شده است. وی یگانه شاعر امریکائی است که در "زاویه‌ی شعرا" در وستمینستر ابی (لندن) بنای یادبودی به نامش بر پا شده است.

لانگلان[19] (lāngelān)، جزیره (۲۸۴ کم؛ جم ۱۸°۶۹۲)، دانمارک، در دریای بالتیک، میان جزایر فون و لولان. محصولش غله است. "کمربند لانگلان" نام تنگه‌ای است که بلت بزرگ را به دریای بالتیک مرتبط میکند.

لانگلس[20]، **لوئی ماتیو** (lui mātiē lāngles)، ۱۷۶۳–۱۸۲۴، مستشرق فرانسوی. کتاب تزوکات امیر تیمور را تحت عنوان بنیادهای سیاسی و نظامی تیمور لنگ که خودش به زبان مغولی نوشته (۱۷۸۷) به زبان فرانسوی ترجمه کرد. اثر دیگرش الفبای تاتار-منچو (۱۷۸۷) است.

لانگلوا، ژان شارل: ← کره‌ی جغرافیائی.

لانگنزالتسا[21] (lāngenzāltsā)، شهر (جم تخمینا ۱۶°۲۲۷)، آلمان شرقی، در کشور سابق تورینگن، بر رود زالتسا[22] (zāltsā). کارخانه‌های پنبه و کاغذ دارد. در اینجا در ۱۸۶۶ پروسیها بر هانوریها پیروز شدند.

لانگویاردی: ← لومبارد‌ها.

لانگه، زامول گوتهولد: ← لسینگ، گوتهولد افرائیم.

لانگه، فریدریش آلبرت، فیلسوف آلمانی، ← نوکانتی، فلسفه‌ی.

لانگه[23]، **کریستیان لوئی** (kristiān lui lānge)، ۱۸۶۹–۱۹۳۸، صلح‌طلب نروژی. جایزه‌ی ۱۹۲۱ صلح نوبل بین او و ی. برانتینگ تقسیم شد.

لانو: ← لانوس.

لانو استکادو[24] (lānō estəkādō)، نام علفزارهای جنوبی فلات پهندشت، ش ایالت نیو مکسیکو و غ ایالت تکزاس، کشمت.

لانوس[25] (lānos، از اسپانیائی) یا **یانوس** (yānos، اسپانیائی)، مفردش **لانو**، اصطلاحی در امریکای جنوبی برای چمنستانها، خاصه چمنستانهای حوضه‌ی رود اورینوکو در ونزوئلا و قسمت شرقی کولومبیا. نیز ← ساوانا.

لانولین[26] (lānolin، از فنس)، ماده‌ی زرد چربی که از پشم میگیرند. در تهیه‌ی مرهمها و نیز برای

---

(۱)Lens (۲)Launceston (۳)Lancelot (۴)Ladislaus (۵)Lanfranc (۶)Lancret (۷)Lenclos (۸)Long (۹)Long Island (۱۰)Long Beach (۱۱)Languedoc (۱۲)Vivarais (۱۳)Velay (۱۴)Narbonensis (۱۵)Septimania (۱۶)Langres (۱۷)Longford (۱۸)Longfellow (۱۹)Langeland (۲۰)Langlès (۲۱)Langensalza (۲۲)Salza (۲۳)Lange (۲۴)Llano Estacado (۲۵)llanos (۲۶)lanolin

پرداخت و حفظ چرم به کار میرود، و در بعضی رنگها و لعابها نیز استعمال میشود.

لانه[1] (lāne)، پناهگاهی که حیوان در آن تخم گذاشته یا بچه میزاید، و بچه‌ها دورانی را که در طی آن احتیاج به کومک مادر دارند در آن می‌گذرانند. بسیاری از پرندگان و بعضی از حشرات، ماهیها، پستانداران، و خزندگان لانه میسازند. در میان پرندگان، نر منطقه و ماده محل را انتخاب میکند، و بیشتر ساختمان لانه را ماده انجام میدهد؛ نکاتی که در انتخاب محل لانه ملحوظ میشود آسانی تهیه‌ی آذوقه، ایمنی از عوامل جوّی، و اختفا از نظر دشمن است. عده‌ی زیادی از پرندگان لانه نمیسازند، بلکه بر زمین تخم میگذارند.

تصویر در ص ۲۴۷۴ ملاحظه شود.

لئو[2] (leo). برای پاپها و امپراطوران موسوم به این اسم به ردیف لئوی رجوع کنید.

لاو: ← گداره.

لاواتر[3]، **یوهان کاسپار** (yohān kāspār lāvā-ter)، ۱۷۴۱–۱۸۰۱، رازور سویسی و مؤلف آثاری در الاهیات. بیشتر به جهت کارهایش در قیافه‌شناسی نامش باقی مانده است.

لاوال[4] (lāval)، شهر (جه ۳۴٬۵۹۷)، کرسی ولایت ماین، لغ فرانسه، در ناحیه‌ی من. رود ماین قسمت‌های قدیم (بنای قرن ۹م) و جدید شهر را از هم جدا میکند. از قرن ۱۴م پارچه‌های کتانی آن شهرت داشته است.

لاوال[4]، **پیر** (pier lāval)، ۱۸۸۳–۱۹۴۵، سیاستمدار فرانسوی. نخست سوسیالیست بود، و بعداً محافظه‌کار شد. دو بار به نخست‌وزیری رسید (۱۹۳۱–۳۲ و ۱۹۳۵–۳۶). وی و سر سمیوئل هور[5] (sər samyuəl hor*، ۱۸۸۰–۱۹۵۹)، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، در ۱۹۳۵ موافقتنامه‌ی معروف به موافقتنامه‌ی "هور–لاوال" را منعقد کردند که، برای جلب رضایت موسولینی، بخش بزرگی از حبشه را به ایتالیا وا میگذاشت. انتشار این طرح سبب سقوط دولت لاوال و افتادن هور از وزارت امور خارجه شد. لاوال طرفدار همکاری فرانسه و آلمان بود، و پس از سقوط (۱۹۴۰) فرانسه در چنگ II کارش رونقی تازه یافت. در ۱۹۴۰ مارشال پتن او را به وزارت امور خارجه منصوب کرد، ولی بزودی وی را به سبب تحریکاتش از کار برکنار ساخت. در ۱۹۴۲ با اختیارات تام دیکتاتوری بر سر کار آمد. بنا بر ظواهر امر، آلت دست آلمان بود (← ویشی، حکومت). در ۱۹۴۵، پس از محاکمه‌ای که مورد انتقاد بسیار شد به جرم خیانت اعدام شد.

لاوال[6]، **فرانسوا گزاویه دو** (frānsuā gzāvie dë lāval)، ۱۶۲۳؟–۱۷۰۸، نخست‌کشیش فرانسوی در کانادا، نخستین اسقف (۱۶۷۴–۸۸) کبک. تحت رهبری وی کلیسای کبک در زندگی آن ایام نقش حیاتی یافت. مدرسه‌ای دایر کرد که بعداً هسته‌ی دانشگاه لاوال شد.

لاوال، کارل گوستاو دو: ← ماشین خامه‌گیری؛ توربین.

لا والیر[7]، **لویز دو** (luiz dë lā vālier)، ۱۶۴۴–۱۷۱۰، بانوی اشرافی فرانسوی. در ۱۶۶۱ معشوقه‌ی لوئی XIV شد، ۴ فرزند از او آورد. لوئی او را لقب دوشس داد (۱۶۶۷)، اما بعداً وی را رها کرد، و مادام دو مونتسپان را به معشوقگی گرفت.

لاوان (lāvān)، نام جدید جزیره‌ی شیخ شعیب. این مقاله در تکمیل اطلاعات لازم در باره‌ی جزیره‌ی مذکور است. جزیره‌ی لاوان، در سالهای اخیر، از لحاظ ذخایر نفتی مورد توجه قرار گرفت، و حفر اولین چاه اکتشافی در ۱۴۲کیلومتری آن وجود نفت قابل ملاحظه‌ای را به ثبوت رسانید. دومین چاه (در ۳کیلومتری چاه اول) نیز موفقیت‌آمیز بود. پس از آن میدان ساسان کشف، و ۱۶ حلقه چاه در آن حفر شد که همه مورد بهره‌برداری قرار گرفت. برای انتقال نفت خام میدان ساسان به جزیره‌ی لاوان یک خط لوله‌ی زیردریائی کشیده شد، و همزمان با آن تأسیسات بهره‌برداری ثابتی به ظرفیت ۲۰۰٬۰۰۰ بشکه در روز و نیز ۶ مخزن هر یک به ظرفیت ۵۳۰٬۰۰۰ بشکه (برای انبار کردن نفت خام)، و اسکله‌ی آن آماده شد. در این اسکله کشتیهای تا ظرفیت ۲۰۰٬۰۰۰ تن میتوانند پهلو بگیرند.

لاوئنبورگ[8] (lāenburg)، دوکنشین سابق، ل آلمان، بر قسمت سفلای رود الب؛ شهر عمده‌ی آن لاوئنبورگ آن در البه (ān der elbe). از ۱۱۸۱ در دست شاخه‌ای از خاندان ساکس بود، و پس از انقراض (۱۶۸۹) آن به هانوور انتقال یافت. در ۱۸۱۵ دولت پروس آن را به دانمارک واگذار کرد، ولی در جنگ ۱۸۶۴ پروس و دانمارک آن را باز ستاند، و جزء شلسویگ–هولشتاین کرد. بیسمارک در ۱۸۹۰ دوک لاوئنبورگ شد. از ۱۹۱۸ عنوان دوکنشینی آن از میان رفت.

لاوئه[9]، **ماکس فون** (māks fon lāe)، ۱۸۷۹–۱۹۶۰، فیزیکدان آلمانی، از شاگردان م. پلانک. از ۱۹۱۹ استاد فیزیک نظری در دانشگاه برلین بود. طریقی برای اندازه‌گیری طول موج اشعه‌ی ایکس ابداع کرد، که بررسی دقیق ساختمان بلورها را ممکن ساخت (← فیزیک حالت جامد). بدین مناسبت، جایزه‌ی ۱۹۱۴ نوبل در فیزیک به وی اعطا شد.

لئوبن[10] (leoben)، شهر (جه ۳۶٬۲۵۷)، در ستیریا، ج اتریش مرکزی، بر رود مور[11] (mur). مرکز صنعتی ناحیه‌ی زغالخیز اطراف است. ترک مخاصمه‌ای بین فرانسه و اتریش، که مقدمه‌ی پیمان کامپو فورمیو بود، در اینجا منعقد شد (۱۷۹۷).

لئوپاردی[12]، **کنته جاکومو** (konte jākomo* leopārdi)، ۱۷۹۸–۱۸۳۷، شاعر ایتالیائی، که عموماً او را یکی از بزرگترین شعرای غنائی ایتالیا در عصر جدید میشمارند. از کودکی علیل بود، و عمرش در ناکامی و تحمل شدائد گذشت. بیشتر اوقات زندانی پدر و مادرش بود که، چون از افکار و عقاید وی بدگمان بودند، او را در مضیقه‌ی مالی میگذاشتند. لئوپاردی مردی آزادفکر و از لادریه بود، و حال آنکه در آن زمان استقلال فکری در ایتالیا خطرناک بود. اشعار وی غنائی، از لحاظ احساسات عالی، و عمیقاً بدبینانه است، و آمیخته با وطنپرستی و تحقیر فرمانروایان ایتالیا در آن زمان میباشد. مشهورترین آثارش ترانه‌ها است، که بین ۱۸۱۶ و ۱۸۳۶ نوشته شده. در سالهای آخر عمر به هجوهای سیاسی و اجتماعی نیز پرداخت، چنانکه دو اثر منثور او به اسامی پالینودیا و پارالیپومنی (هر دو ۱۸۳۷) از این جمله‌اند. مشهورترین آثار منثور وی مجموعه‌ای است از دیالوگها، به سبک لوکیانوس.

لئوپولد I[13] (امپراطوری مقدس روم) (leopold-)، ۱۶۴۰–۱۷۰۵، امپراطور (۱۶۵۸–۱۷۰۵) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۶۵۶–۱۷۰۵) بوهم، و شاه (۱۶۵۵–۱۷۰۵) مجارستان؛ دومین پسر و جانشین فردیناند III. در عهد وی وین از مراکز فرهنگی شد، ولی در سراسر این مدت امپراطوری از ش در معرض تهدید دولت عثمانی و از غ در معرض تهدید لوئی XIV فرانسه بود. هجوم ترکان عثمانی به مجارستان به وسیله‌ی مونتکوکولی متوقف شد، ولی ترکان قسمتی از فتوحات خود و استیلای خود را بر ترانسیلوانی محفوظ داشتند. لئوپولد در سومین جنگ (۱۶۷۲–۷۸) از سه جنگهای هلند در اتحادیه‌ای که بر ضد فرانسه تشکیل یافت شرکت کرد. به سبب شورش مجارها به رهبری توکولی، سیاست آشتی پیش گرفت، ولی توکولی آن را رد کرد و به ترکان متوسل شد. ترکان وین را محاصره کردند (۱۶۸۳)، ولی لئوپولد آن را به کومک یان III لهستان (یان سوبیسکی) و شارل V لورن رهائی بخشید. کوشش وی در تشکیل اتحاد آوگسبورگ برای جلوگیری از تجاوز فرانسه مانع از این شد که همه خود را در یک جبهه متمرکز کند، ولی پس از پایان جنگ اتحاد بزرگ و پیروزی (۱۶۹۷) اوژن دو ساووا، بر طبق پیمان کارلوویتس (۱۶۹۹) با عثمانیها فاتحانه صلح کرد. در ۱۷۰۱ وارد سه جنگ جانشینی اسپانیا شد. پسرش یوزف I جانشین او شد.

لئوپولد II[13] (امپراطوری مقدس روم)، ۱۷۴۷–۹۲، امپراطور (۱۷۹۰–۹۲) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۷۹۰–۹۲) بوهم و مجارستان، و (به عنوان لئوپولد I) مهیندوک (۱۷۶۵–۹۰) توسکان؛ سومین پسر ماری ترز. جانشین پدرش، امپراطور فرانسیس I، در توسکان شد، و امور آنجا را اصلاح کرد. در ۱۷۹۰ جانشین برادرش یوزف II در امپراطوری و در فرمانروائی بر سرزمینهای خاندان هابسبورگ شد؛ مملکتی که به او رسید تقریباً از هم گسیخته بود. برای آرام کردن اتباع خود در هلند اتریش (← هلند اتریش و اسپانیا) و در مجارستان و بوهم، بیشتر اصلاحات اساسی یوزف را ملغی کرد. بعد از توافق (۱۷۹۰) با فردریک ویلهلم II پروس (که در شرف اتحاد با دولت عثمانی در جنگ آن دولت با روسیه و اتریش بود)، اتحاد خود را با کاترین II روسیه رها کرد، و پیمان صلح جداگانه با عثمانی منعقد ساخت (۱۷۹۱). در ۱۷۹۱، برای کومک به شوهر خواهر خود لوئی XVI فرانسه، در صدور اعلامیه‌ی پیلنیتس کوشید، این اعلامیه وقوع جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه را، که چند هفته بعد از مرگ لئوپولد آغاز شد، تسریع کرد. پسرش فرانسیس II جانشین او شد. لئوپولد از لحاظ سیاسی و اداره کردن امور فرمانروائی بسیار لایق بود. وی آخرین پادشاه بوهم بود که بدین عنوان تاجگذاری کرد.

لئوپولد I[13] (آنهالت–دساو)، ۱۶۷۶–۱۷۴۷، امیر

---

(۱)nest (۲)Leo (۳)Lavater (۴)Laval (۵)Hoare (۶)Laval (۷)La Vallière (۸)Lauenburg (۹)Laue (۱۰)Leoben (۱۱)Mur (۱۲)Leopardi (۱۳)Leopold

لانه‌ی بعضی از حیوانات

زنبور لانه کاغذی



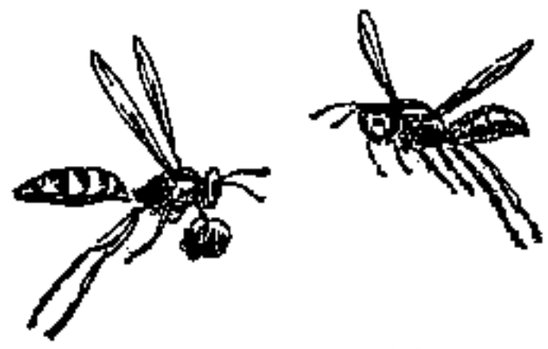

مرغ انجیرخوار بالتیمور



بنیادستر

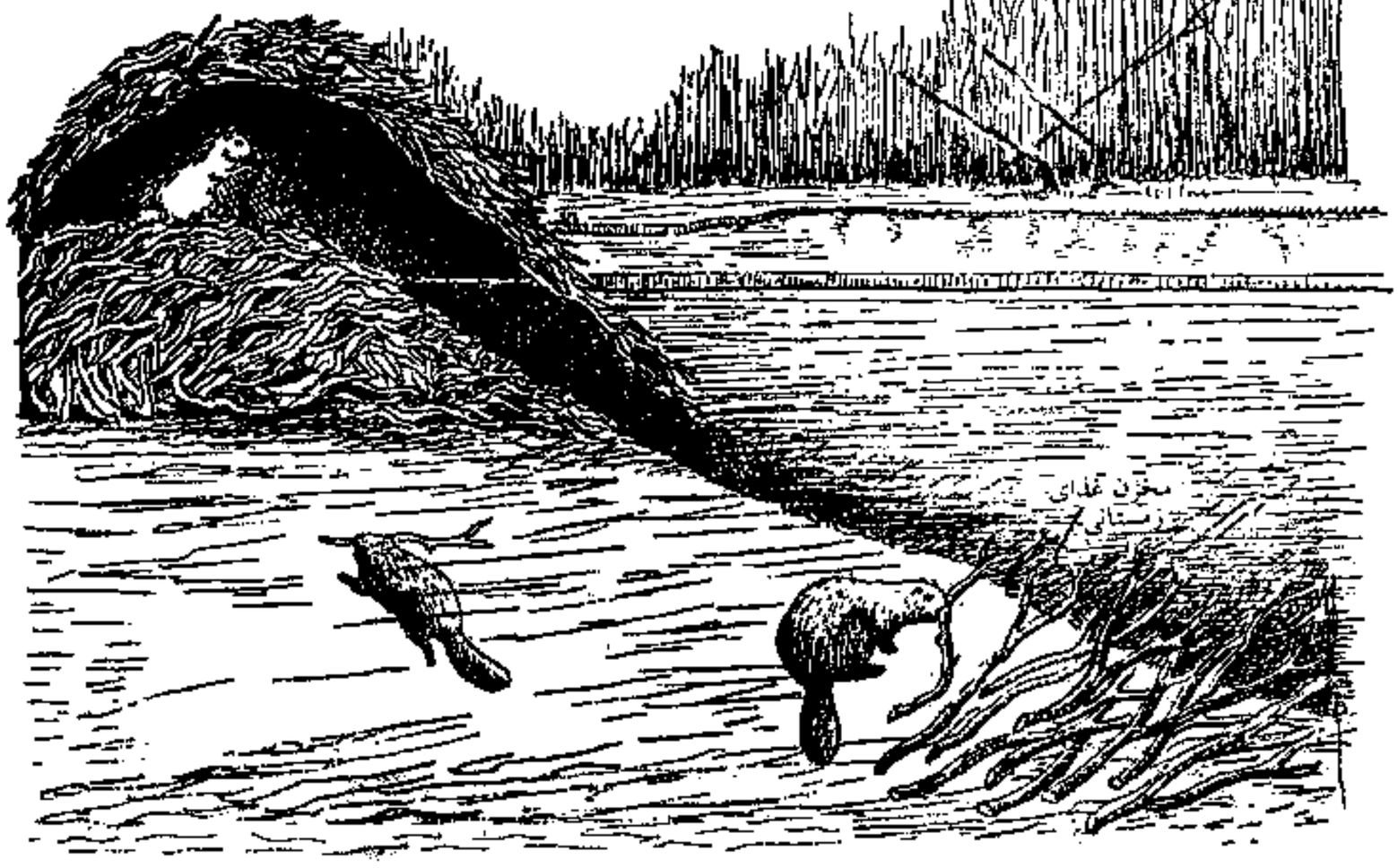

مخزن غذای زمستانی

مورچه



عنکبوت دریچه‌ساز

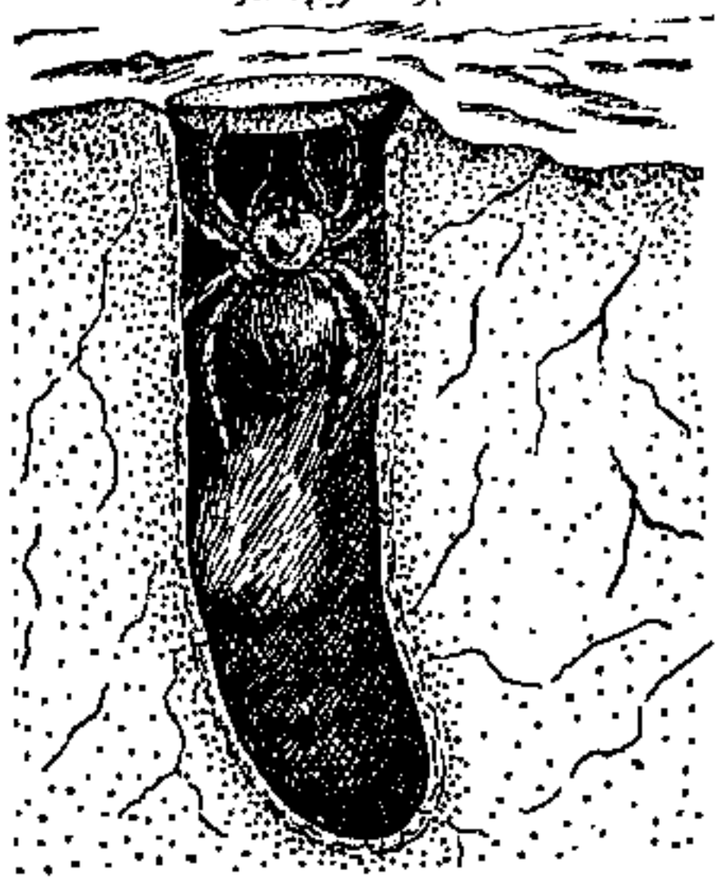

لکلک

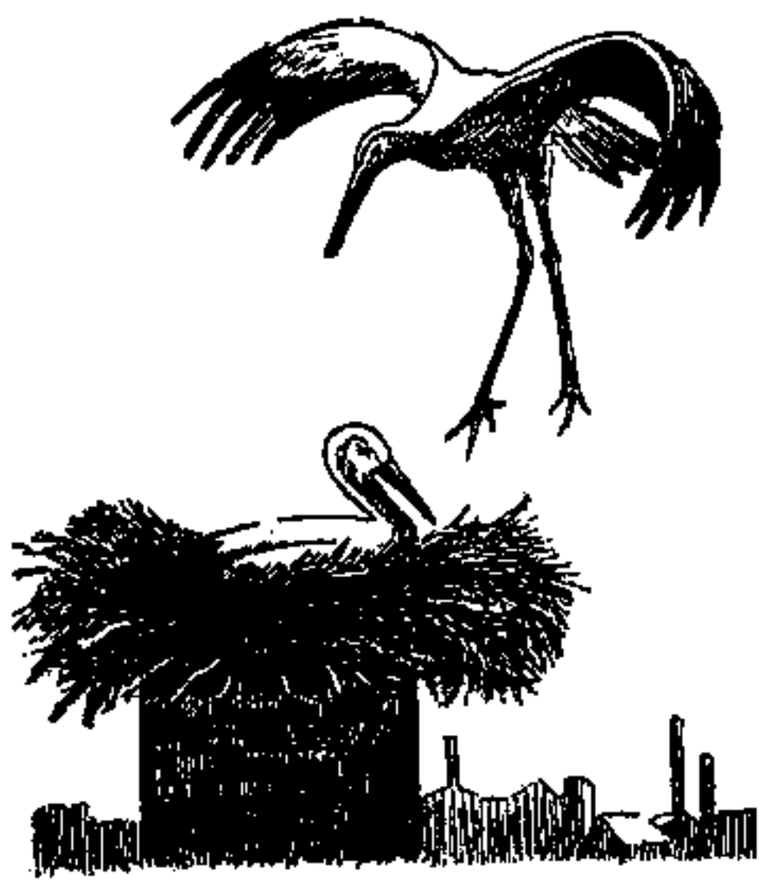

ماهی خاردار

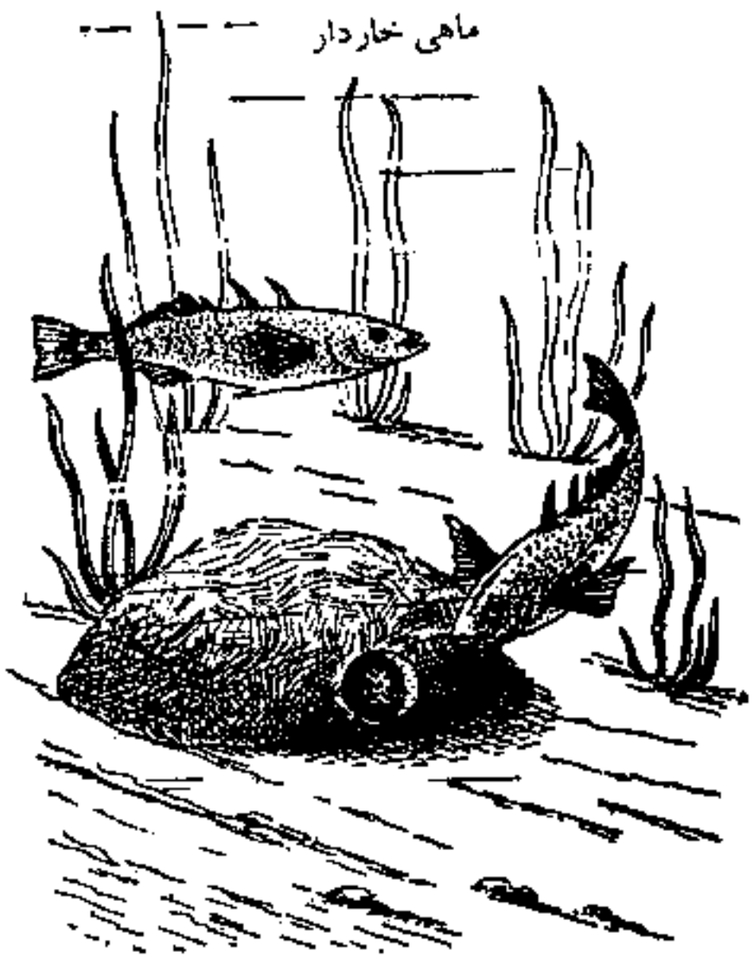

موش خرمن

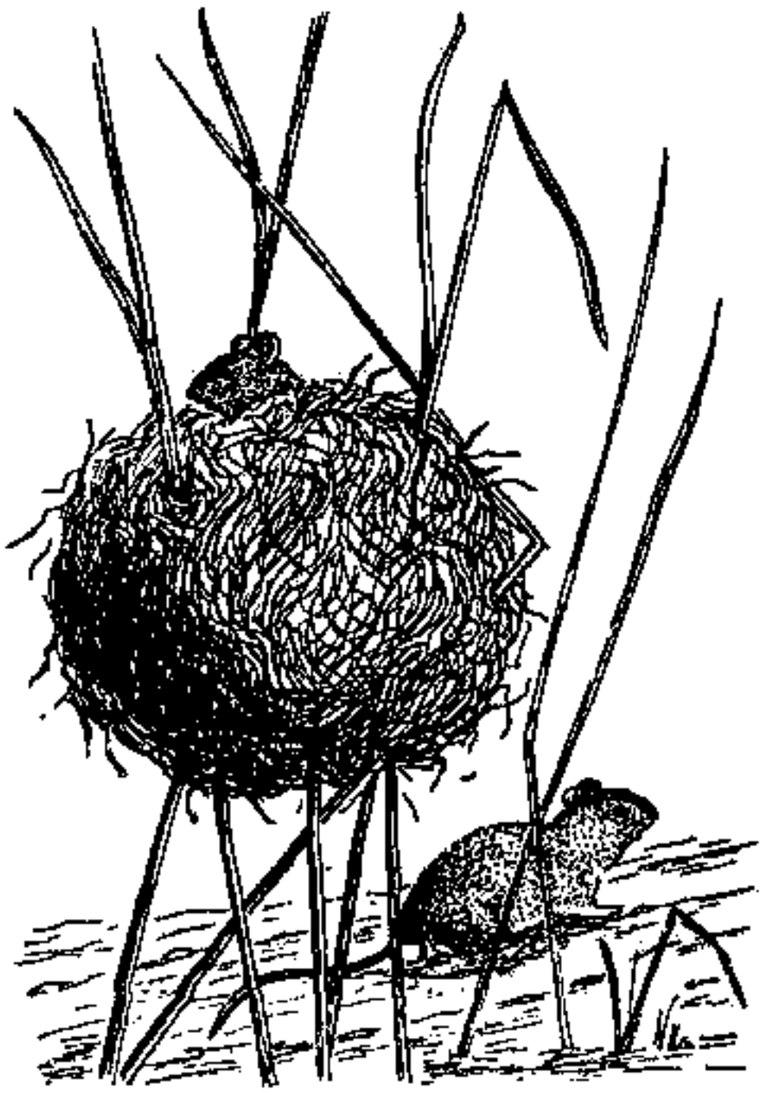

(۱۶۹۳–۱۷۶۷) آنهالت‌دساو. به عنوان فیلد مارشال در ارتش پروس خدمت کرد. در عهد فردریک ویلهلم I پروس، سازمان پیاده‌نظام پروس را تجدید کرد و در اروپا به مقام اول رسانید. فرماندهی قابل و سخت مقید به انضباط بود. در اصلاحات اداری در پروس مؤثر بود، و در جنگ جانشینی اتریش شرکت داشت.

لئوپولد[1] I (بلژیک) (leopold-)، ۱۷۹۰–۱۸۶۵، شاه (۱۸۳۱–۶۵) بلژیک. پدرش، فرانسیس فردریک (frānsis frederik)، دوک ساکس‌کوبورگ‌زالفلد بود. در دربار ناپلئون I و سپس به عنوان ژنرال ارتش روسیه خدمت کرد. در سال ۱۸۱۶ با شاهزاده‌خانم شارلت (šārlət)، دختر نایب‌السلطنه‌ی انگلستان (بعداً جورج IV) و وارث احتمالی تاج و تخت انگلستان، ازدواج کرد. پس از وفات (۱۸۱۷) شارلت، در انگلستان ماند. در ۱۸۳۰ از قبول سلطنت یونان امتناع کرد، ولی در ۱۸۳۱ سلطنت مملکت جدید التأسیس بلژیک را پذیرفت. در دوران پادشاهی خود، مسئولیت وزرا را برقرار، قانون اصلاح‌شده‌ای برای انتخابات وضع، و یک بانک ملی تأسیس کرد.

لئوپولد به سبب ارتباطات خانوادگی وسیعش به "عمو جان اروپا" معروف بود. در ۱۸۳۲ با دختر لوئی فیلیپ فرانسه وصلت کرد. ازدواج ملکه ویکتوریا و پرینس البرت را، که هر دو از بستگانش بودند، ترتیب داد. پسر و جانشینش لئوپولد II بود.

لئوپولد[2] II (بلژیک)، ۱۸۳۵–۱۹۰۹، شاه (۱۸۶۵–۱۹۰۹) بلژیک؛ پسر و جانشین لئوپولد I. عهد وی دوره‌ی توسعه‌ی صنعتی و استعماری بود. در ۱۸۷۶، با کومک ه. م. ستنلی، "انجمن بین‌المللی پویش و متمدنسازی کنگو" را تشکیل داد. در یک کنفرانس اروپائی مربوط به امور افریقائی که در ۱۸۸۴–۸۵ در برلین انعقاد یافت مملکت آزاد کنگو تأسیس و تحت حکومت شخصی لئوپولد قرار داده شد (← کنگو، جمهوری [کنگوی لئوپولدویل]). لئوپولد با استعمار وحشیانه به گردآوری ثروت پرداخت، تا آنکه کارش به رسوائی کشید؛ در خود بلژیک حزب محافظه‌کار کاتولیک جای حزب آزادیخواه را که پس سر کار بود گرفت (سال ۱۸۸۰). زندگی خصوصی لئوپولد نیز مانند فرمانروائیش رسوا بود. عاقبت در ۱۹۰۸ پارلمان بلژیک کنگو را به بلژیک منضم کرد. پس از وی آلبر I که از نوادگانش بود به سلطنت رسید.

لئوپولد[3] III (بلژیک)، ۱۹۰۱– ، شاه (۱۹۳۴–۵۱) بلژیک؛ پسر و جانشین آلبر I. در ۱۹۲۶ با شاهزاده‌خانمی سوئدی به نام آسترید[2] (āstrid) ازدواج کرد، که در سال ۱۹۳۵ در یک حادثه‌ی اتومبیلرانی در گذشت. در ۱۹۳۶ لئوپولد تغییری اساسی در سیاست خارجی بلژیک اعلام داشت بدین معنی که اتحاد نظامی خود را با فرانسه رها کرد، و بیطرفی پیشه ساخت. در مه‌ی ۱۹۴۰، آلمانها که در ۱۹۳۷ بیطرفی بلژیک را تضمین کرده بودند، به بلژیک و هلند هجوم بردند. لئوپولد فرماندهی ارتش را در مقاومت با مهاجمین به دست گرفت، ولی کاری از پیش نبرد، و علی رغم مخالفت هیئت دولت بلژیک، بلاشرط تسلیم شد (۲۸ مه‌ی ۱۹۴۰)، و به همین سبب متهم به خیانت شد. از فرمانروائی تحت سرپرستی آلمانها امتناع کرد، و در کاخش در لاکن محبوس بود. در ۱۹۴۱ با دوشیزه‌ای از یک خاندان عادی ازدواج کرد، و بعداً او را شاهزاده‌خانم رتی[3] (reti) لقب داد. در ۱۹۴۴ او را به آلمان منتقل کردند، و در ۱۹۴۵ متفقین آزادش ساختند.

بازگشت وی به بلژیک مسئله‌ی سیاسی پرسر و صدائی پیش آورد. احزاب آزادیخواه و دست چپی او را متهم به همکاری با نازیها و همدردی با فاشیستها کردند، ولی محافظه‌کاران کاتولیک به حمایت ازو بر خاستند. در ۱۹۴۵ از مراجعت به بلژیک بدون اجازه‌ی پارلمان ممنوع شد. بیشتر ایام نومید خود را در سویس گذرانید، و برادرش شاهزاده شارل به عنوان نایب‌السلطنه حکومت می‌کرد. در رفراندومی که در ۱۲ مارس ۱۹۵۰ برگزار شد طرفداران بازگشت وی اندک اکثریتی یافتند، ولی مراجعت او به بلژیک چنان ناراحتیی ایجاد کرد که اختیارات سلطنتی را به پسر ارشدش بودوئن واگذار کرد. در ۱۶ ژوییه‌ی ۱۹۵۱ لئوپولد رسماً از سلطنت استعفا کرد.

لئوپولد (بوهم)، ← لئوپولد (امپراطور).

لئوپولد I (توسکان)، ← لئوپولد II، امپراطور.

لئوپولد[4] II (توسکان) (leopold-)، ۱۷۹۷–۱۸۷۰، مهیندوک (۱۸۲۴–۵۹) توسکان. در آغاز فردی آزادیخواه بود و اصلاحاتی چند به عمل آورد. در ۱۸۴۷ یک قانون اساسی اعطا کرد، و در جنگ ساردنی با اتریش (← ریسورجیمنتو) به ساردنی پیوست. در انقلاب ۱۸۴۸ (← انقلابهای ۱۸۴۸) از قبول درخواستهای افراطیون امتناع کرد، و بگریخت (۱۸۴۹)، ولی چند ماه بعد به یاری اتریش باز گشت. چون مشاهده کرد که دولت اتریش، پاپ، و شاه ناپل با قانون اساسی آزادیخواهانه‌ی وی مخالفند، در ۱۸۵۲ آن را ملغی ساخت. در ۱۸۵۹ ناچار به نفع پسرش فردیناند IV استعفا کرد، که او نیز در ۱۸۶۰ خلع شد.

لئوپولد (مجارستان)، ← لئوپولد (امپراطور).

لئوپولدویل[5] (leopoldvil)، نام کنونی آن **کینشاسا**[6] (kinšāsā)، شهر (در ۱۹۷۳ جم تخمیناً ۱٬۷۹۸٬۵۷۶)، پایتخت ← جمهوری کنگو (کنگوی لئوپولدویل)، بر ← آبگیر ستنلی از رود کنگو، مقابل برازاویل. رودبندر و با دو خط لوله‌ی نفت به ماتادی[7] (mātādi) در نزدیک ساحل مرتبط است. فرودگاه بین‌المللی دارد. از محصولاتش منسوجات، مواد شیمیائی، و روغن نخل است. یکی از مدرنترین شهرهای افریقا و مرکز فرهنگی کشور است. دانشگاه لووانیوم (lovānium) در ۱۹۵۴ در آنجا تأسیس شد. یک مرکز تحقیقات در بیماری‌های مناطق حاره دارد. شهر به وسیله‌ی ه. م. ستنلی بنا (۱۸۸۷)، و به نام لئوپولد II بلژیک نامگذاری شد. در سال ۱۹۲۶ به جای بوما[8] (bomā) پایتخت کنگوی بلژیک شد. در ۱۹۶۶ نامش به کینشاسا تغییر یافت.

ل/اوپیتال[9]، **میشل دو** (mišel dë lopitāl)، ۱۵۰۵ یا ۱۵۰۶–۷۳، سیاستمدار، قانونشناس، اومانیست فرانسوی، و صدر اعظم فرانسه. پس از تحصیل علم حقوق در تولوز، ناچار شد به علت همکاری پدرش با شارل دو بوربون به پادوا و بولونیا برود، و تحصیلات خود را در آن دو شهر ادامه داد. در ح ۱۵۳۴ به فرانسه باز گشت، و در ۱۵۳۷ از مستشاران پارلمان پاریس شد. به عنوان فرستاده‌ی هانری II، شاه فرانسه، به سه شورای ترانت رفت. هنگامی که فرانسوای II به سلطنت رسید (۱۵۵۹) به شورای خصوصی شاه راه یافت؛ در ۱۵۶۰ صدر اعظم فرانسه شد.

ل/اوپیتال نقش مهمی در حوادث سیاسی دهه‌ی ۱۵۶۰–۷۰ داشته است. در منازعات هوگنوها و کاتولیکها با یکدیگر طرفدار سیاست تساهل دینی بود، که کاترین دو مدیسی نیز از آن جانبداری می‌کرد. مسئله‌ی حکومت را در مجمع فونتنبلو (اوت، ۱۵۶۰) و اتا ژنروهای اورلئان (دسامبر، ۱۵۶۰) و پونتواز[10] (pontuāz؛ اوت، ۱۵۶۱) مطرح کرد؛ اما بروز اولین جنگ مذهبی (۱۵۶۲) شکستی برای حکومت کاترین دو مدیسی بود. در ژانویه‌ی ۱۵۶۲ منشوری صادر کرد که تا حد وسیعی به هوگنوها آزادی مذهبی میداد. در سپتامبر ۱۵۶۷ دگربار جنگ داخلی در گرفت، و چون کاترین دو مدیسی دیگر عقیده‌ای به سیاست تساهل دینی نداشت، ل/اوپیتال عاقبت کناره‌گیری کرد (۱۵۶۸).

ل/اوپیتال با آنکه همکاری بسیار نزدیک با کاترین دو مدیسی داشت و اگر اشتراک نظر کامل میان آنان وجود نداشت نمیتوانست مدت ۸ سال صدر اعظم کاترین باشد در این مقام آن اندازه اهمیت نداشت که سیاست دولت را تعیین کند؛ وظیفه‌ی عمده‌اش این بود که سخنگوی اصلی شورای سلطنتی باشد؛ سخنان و نطقهای وی در شورای بازگوی نظریات کاترین بود. نطقها و نوشته‌های او به بهترین و کاملترین وجه مسئله‌ی تساهل دینی را عرضه میکند؛ وی چنین استدلال میکرد که وظیفه‌ی شاه این نیست که یک مذهب را نسبت به مذهبی دیگر ترجیح دهد، بلکه باید حافظ رفاه جمیع رعایای خود باشد. آثار کامل (۵ جلد، ۱۸۲۴–۲۶) وی منتشر شده است.

لاوث[11] (lāt)، ولایت ساحلی (۸۲۰ کمه؛ جم ۶۹٬۵۱۹ در ۱۹۶۶)، جمهوری ایرلند، در ایالت لنستر؛ مرکزش شهر دانداولکه. کوچکترین ولایات ایرلند و شغل عمده‌ی اهالی تهیه‌ی لبنیات و صید ماهی است.

لئوخارس[12] (leoxāres)، قرن ۴م ق‌م، حجار یونانی. مجسمه‌ی آپولون بلودره در واتیکان تقلیدی است از مجسمه‌ی منسوب به وی در یونان.

لاودون[13]، فرایهر **گیدئون ارنست فون** (-frāy* her gideon ernst fon lādon)، ۱۷۱۷–۹۰، فیلد مارشال اتریشی. فردریک II پروس را در دهکده‌ی کونرسدورف شکست داد (۱۷۵۹)، بلگراد را از ترکان عثمانی گرفت (۱۷۸۹).

لاوران[14]، **آلفونس** (ālfons lāvrān)، ۱۸۴۵–۱۹۲۲، پزشک فرانسوی. عامل مولد مالاریا (هماتوزوئر) را کشف کرد (۱۸۸۰). در ازاء تحقیقاتش در باب بیماریزائی آغازیان جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۷ در طب و فیزیولوژی به وی اعطا شد.

لا وراندری[15]، **سیور دو** (*siër dë lā verānd-ri)، لقب **پیر گوتیه دو وارن** (pier gotie dë vā-

---

(۱)Leopold (۲)Astrid (۳)Réthy (۴)Leopold (۵)Leopoldville (۶)Kinshasa (۷)Matadi (۸)Boma (۹)L 'Hôpital; L 'Hospital (۱۰)Pontoise (۱۱)Louth (۱۲)Leochares (۱۳)Laudon; Loudon (۱۴)Laveran (۱۵)La Vérendrye

ren)، ۱۶۸۵–۱۷۴۹، پوینده در کانادای غربی و کشمة مة کبک (کانادا). در ارتش مستعمراتی فرانسه خدمت کرد. در ۱۷۲۷–۲۸ در توسعه‌ی فرانسه‌ی جدید سهیم بود.

لاور کبکان (lāvar kabkān)، دهستان (جم ۵٬۶۸۲ سة ۱۳۴۵ هش)، بخش خورموج، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، دارای ۳۱ آبادی. در دشت باریکی در ساحل خلیج فارس قرار گرفته است. محصولاتش غلات و خرما است. مرکزش، **لاور کبکان** (جم ۲۷۴ سة ۱۳۴۵ هش)، در ۵۴کیلومتری ج خورموج، در ساحل خلیج فارس قرار دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت کبکان آمده است.

لاورنتیوس[1]، **قدیس** (qeddis lărentius)، ف ۲۵۸، شهید مسیحی رومی که گویند او را بر آتش بریان کردند. یکی از بزرگترین شهدای کلیسای کاتولیک رومی است. ذکرانش 10 اوت است.

لاورنسیوم[2] (lărensiom)، عنصر شیمیائی رادیو-اکتیو از سلسله‌ی اکتینیدها (علامت شیمیائی Lr و سابقاً Lw. نیز ← عنصر، جدول). نخستین‌بار در ۱۹۶۱ در دانشگاه کالیفرنیا (کشمة) به وسیله‌ی بمباران کالیفرنیوم با هسته‌ی بور تهیه شد. نصف عمرش قریب ۸ ثانیه، و محصول تلاشی آن مندلیوم است. به نام ارنست اورلندو لارنس نامگذاری شده.

لاوزیتس: ← لوزاس.

لاوزیتسر تایسه: ← تایسه.

لاوسن[3]، **ارنست** (ërnəst lăsən)، ۱۸۷۳–۱۹۳۹، نقاش دورنماساز امریکائی، مة سان فرانسیسکو. در کانزاس سیتی و نیو یورک، و سپس در پاریس به تحصیل هنر پرداخت. در مراجعت به نیو یورک به گروهی از هنرمندان آزاد معروف به "گروه هشت‌نفری" پیوست. دورنماهای زیبایش، به سبک امپرسیونیسم، که در اغلب گالریهای مهم هنری امریکا موجود است، برنده‌ی جوایز متعددی شد. ۱۱ مرتفع (موزه‌ی وایتنی، نیو یورک) از جمله‌ی بهترین و هنرمندانه‌ترین آثارش به شمار میرود.

لاوک (lāvek) یا **لاویک** (lāvik)، پادشاه محلی ولایت غزنه، که البتکین آنجا را از وی گرفت (۳۵۱ هق). بعد از وفات البتکین، لاوک با پسر و جانشین او اسحاق این البتکین به مخالفت بر خاست، و اسحاق، به کومک منصور I سامانی، او را شکست داد (شوال ۳۵۴ هق). لاوک ظاهراً هندو بوده است، گرچه در بعضی مآخذ کنیه‌ی او ابوبکر یا ابوعلی آمده است.

لئوکاس، یکی از ← جزایر یونیالی.

لئوکترا[4] (leuktrā)، دهکده‌ی یونان قدیم، در بئوسی، ۱۱کیلومتری جغ تب. در اینجا تبیها به سرکردگی اپامینوندا اسپارتیها را شکست دادند (۳۷۱ قم). اهمیت این واقعه در این بود که ضربت شدیدی بر تفوق اسپارت وارد ساخت.

لئوکیپوس[5] (leukippos)، از حکمای یونان در قرن ۵م قم، که بنا به گفته‌ی ارسطو و تئوفراستوس واضع نظریه‌ی جزء لایتجزی یا جوهر فرد (اتم)، و بنا بر این، پیشقدم بر ذیمقراطیس بوده است. وی را از مردم میلتوس واقع در آسیای صغیر گفته اند. در دنیای قدیم، اپیکوروس وجود لئوکیپوس را منکر بوده است، و این ظاهراً از آن جهت بوده که در زمان اپیکوروس کتب معتقدان به جزء لایتجزی همه به نام ذیمقراطیس معروف بوده است؛ ولی ارسطو و تئوفراستوس از مؤلفان این کتب اطلاعات بیشتر و دقیقتری داشته‌اند.

نظریه‌ی لئوکیپوس حد فاصلی است میان اعتقاد امپدوکلس و آناکساگوراس مبنی بر اصالت تکثر در عالم و اعتقاد زنون الئالی مبنی بر اصالت وحدت و نفی حرکت. زنون میگفت عالم پر است از ماده یا جرم، و آنجا که ماده نیست عدم است. اما ماده تا بینهایت قابل انقسام است، و به همین دلیل هم حرکت وجود ندارد. لئوکیپوس گفت عالم مرکب است از بُعد با ماده و بعد بی ماده؛ بعد با ماده "پر یا ملأ" است، و بعد بی ماده "خلأ یا فضا" است. اعتقاد به خلأ اصل موضوعی است برای اثبات حرکت. اما، برای رد استدلال معروف زنون بر نفی حرکت، لئوکیپوس اصل موضوع دیگری قائل شد، و آن اینکه هر جسمی از اجزای لایتجزی مرکب است، و این اجزای لایتجزی، چنانکه از نامشان پیداست، قابل انقسام و تجزیه‌پذیر نیستند. تا اینجا لئوکیپوس با امپدوکلس در اصالت تکثر موافق است و با زنون در نفی حرکت مخالف. اما لئوکیپوس معتقد شد که این اجزای لایتجزی از لحاظ ماهیت با هم یکسانند، و این یک نوع آشتی با زنون بود در اعتقاد به اصالت وحدت. اکنون که اجزای لایتجزی باهم یکسانند پس اختلاف اجسام از کجاست؟ لئوکیپوس اختلاف مواد و اجسام را ناشی از اختلاف در شکل و وضع و ترتیب میداند، اجزای لایتجزی، با آنکه در ماهیت یکسانند، در شکل یکسان نیستند، مثلا اجزای آتش شکل گرد دارند و کوچکتر از اجزای مواد دیگرند. اگر اجزای لایتجزای جسمی به شکل A باشند و در وضع A باشند آن جسم غیر از جسم دیگری خواهد بود که اجزایش به شکل A باشند اما در وضع ⊃ قرار گرفته باشند. اگر جسمی از اجزای به شکل A و B ترکیب یافته باشد جسم مرکب از A B غیر از جسم مرکب به ترتیب B A و این دو غیر از جسم مرکب به ترتیب ⊃⊂ خواهند بود.

لاولیس[6]، **ریچارد** (ricărd lăvleys)، ۱۶۱۸–۵۸، شاعر انگلیسی، از ← شعرای کولیر. به سبب فعالیتهای سیاسیش دو بار به زندان افتاد. سلطنت‌طلب بود، و ثروت خود را در این راه از دست داد، و در منتهای فقر و فاقه در گذشت. شهرتش عمدةً به سبب دو اثر منظوم غنائی بسیار زیبا است: "به آلثیا" و "به لیوکَستا".

لئون[7] (leon)، شهر (در ۱۹۶۹ جم ۳۴۱٬۴۰۰)، ایالت گواناخواتو، مکزیک مرکزی، بنای ۱۵۷۶. از مراکز کشاورزی و استخراج معادن است.

لئون[7]، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۷۱٬۷۷۷). ل‌غ کشور نیکاراگا، دومین شهر بزرگ آن، بنای سال ۱۵۲۴. مرکز داد و ستد محصولات کشاورزی است.

لئون[7]، در مآخذ اسلامی **لیون** (liun)، ناحیه و مملکت سابق، ل‌غ اسپانیا. شهرهای عمده‌اش عبارتند از لئون، سالامانکا، والیادولید، و زامورا. بیشترش فلاتی خشک است که رود دوئرو از آن میگذرد. در کوههای کانتابریائی در ل معادن زغال سنگ و جنگل وجود دارد. در قرون ۸م و ۹م شاهان آستوریاس آن را از مسلمانان گرفتند، و مملکت لئون و آستوریاس تشکیل یافت. دو بار با مملکت مجاورش کاستیل یکی شد (۱۰۳۷–۶۵؛ ۱۰۷۲–۱۱۵۷)، و عاقبت در زمان فردیناند III این وحدت دائمی گردید (۱۲۳۰). مرکز تاریخی آن شهر **لئون** (جم ۷۸٬۹۲۶) از مراکز کشاورزی و تجارتی است، و از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. در دوره‌ی حکومت مسلمانان در اسپانیا مدتی در دست آنان بود تا آنکه آلفونسوی III آستوریاس آن را گرفت (۸۸۲). در اوایل قرن 10م به جای اوویدو پایتخت آستوریاس شد، و این کشور لئون نام یافت. در قرون ۱۲م و ۱۳م رونق داشت، اما بعد از آنکه شاهان لئون و کاستیل شهر والیادولید را مقر محبوب خود قرار دادند شهر لئون رو به انحطاط گذاشت. جالبترین ابنیه‌ی کهن متعدد آن کلیسای جامع شهر (از قرون ۱۳م–۱۴م) است.

لئون، خوان پونثه د: ← پونثه د لئون.

لئون[7]، **لویس پونثه د** (luis ponţe de leon)، ۱۵۲۷؟–۱۵۹۱، رازور و شاعر اسپانیائی. از ۱۵۶۱ در سالامانکا استاد بود. غزلهای سلیمان و کتاب ایوب را ترجمه کرد. در ۱۵۷۲ به وسیله‌ی سازمان تفتیش افکار توقیف شد، و ۴ سال در زندان بود. لئون بزرگترین شاعر غنائی اسپانیا است. عشق به طبیعت و سادگی سبک از مشخصات اشعار اوست. از آثار منثورش نامهای عیسی (۱۵۸۳) و زوجه‌ی کامل (۱۵۸۳) است.

لئوناردو دا پیسا: ← فیبوناچی.

لئوناردو دا وینچی[8] (leonārdo dā vinci)، در بعضی مآخذ فارسی **لئونار دو ونسی** (leonăr dë vansi؛ از فنـ)، ۱۴۵۲–۱۵۱۹، نقاش، مجسمه‌ساز، معمار، موسیقیدان، مهندس و دانشمند ایتالیائی، مة وینچی، دهکده‌ای کوهستانی در توسکان. فرزند نامشروع یکی از اشراف فلورانس و یک دختر دهاتی بود. در باره‌ی اوایل زندگانی او اطلاعات زیادی در دست نیست. تصور میرود که دوران کودکی را در دهکده‌ی وینچی نزد خانواده‌ی پدرش به سر برده، و شاید در همین زمان دلبستگی عمیق او به طبیعت در وجودش شکل گرفته باشد. وصف زیبائی صورت و رفتار و استعداد زودرس هنری لئوناردو دا وینچی در برخی منابع مربوط به دوران نوجوانی او آمده است. در ۱۴۶۶ به فلورانس رفت و در کارگاه نقاشی وروکیو به کار پرداخت و با نقاشانی چون بوتیچلی، گیرلاندایو، و لورنتسو دی کردی آشنائی یافت. در اوایل کارآموزیش یک فرشته و شاید قسمتی از منظره‌ی طبیعت را در تابلو غسل تعمید مسیح اثر وروکیو (اوفیتسی) نقاشی کرد. در ۱۴۷۲ نامش در دفتر صنف نقاشان ثبت شد. اوج هنر لئوناردو در نخستین دوران هنریش در فلورانس تابلو بیمانند و ناتمام ستایش مجوسان (اوفیتسی) است که به سال ۱۴۸۱ توسط فرقه‌ای از راهبان به او سفارش داده شد. درین اثر، حرکات دراماتیک شکلها، و سایه‌روشنهای خاصی که از خصایص بارز سبک لئوناردو دا وینچی است، برای نخستین‌بار بخوبی جلوه‌گر شده است.

در حـ ۱۴۸۲ به میلان رفت، و مدت ۱۶ سال در

---

(۱)Lawrence (۲)lawrencium (۳)Lawson (۴)Leuctra (۵)Leucippus (۶)Lovelace (۷)León (۸)Leonardo da Vinci

دربار لودوویکو سفورتسا مقیم شد. در این دوره اغلب مطالب نظری و عقاید هنری و فنی خود را که اکنون به صورت دفترها و اثر معروف تراتاتو دلا پیتورا (trāttāto dellā pittura) از وی به جا مانده است به رشته‌ی تحریر در آورد. دربن آثار نبوغ درخشان و چندگونه‌ی لئوناردو، و بینش و موشکافی خارق العاده‌ی او بخوبی نمایان است. به عنوان نقاش دربار، جشنواره‌های مفصلی نیز ترتیب میداد. بروز طاعون در سالهای ۱۴۸۴ و ۱۴۸۵ توجه او را به مسائل مربوط به امر شهرسازی معطوف داشت. علاقه‌ی او به کار شهرسازی، در سالهای آخر عمرش در فرانسه، بار دیگر زنده شد. طرحها و نقشه‌های بسیاری که ازین دوره‌ها به جا مانده، نمودار تمرکز ذهنی او در امر معماری است، که چه بسا بر اثر تماس او با معمار معروف برامانته پدید آمده است. در ح ۱۴۸۸ به ساختن مدلی جهت گنبد و قسمتی از کلیسای جامع میلان پرداخت. در ۱۴۹۰ به عنوان مهندس مشاور جهت نوسازی و تعمیر کلیساهای جامع پاویا و پیاچنتسا به استخدام فرانچسکو دی جورجو[1] (frāncesko di jorjo، ۱۴۳۹–۱۵۰۲) در آمد. در ۱۴۸۳ همراه با شاگردش آمبروجو د پردیس (āmbrojo de predis) سفارش ساختن تابلو معروف مریم صخره‌ها را دریافت کرد. ازین نقاشی دو نسخه‌ی مختلف وجود دارد؛ یکی در موزه‌ی لوور و دیگری در گالری ملی لندن. فرسکوی معروف لئوناردو به نام آخرین شام در میلان در ح سال ۱۴۹۵ آغاز شد، و در ۱۴۹۸ پایان یافت. گذشت زمان باعث تباهی این شاهکار شده و تعمیرات و نوسازیهای مکرری که از سال ۱۵۱۷ به بعد در مورد آن صورت گرفته، اثر دست استاد را در بسیاری از جزئیات و اشکال آن زایل کرده است. علی رغم این زوال، ترکیب تصویر و نحوه‌ی قرار گرفتن اشکال و ارتباط آنها بایکدیگر نمودار قدرت خلاقه‌ی استاد و علو محتوی معنوی آن است، و همین کیفیات سبب شده است که فرسکوی آخرین شام از زمره‌ی شاهکارهای نادر جهان به شمار آید.

پس از برکناری (۱۴۹۹) لودوویکو سفورتسا، لئوناردو میلان را ترک گفت و، به دنبال اقامتهای کوتاهی در مانتوا و ونیز، به سال ۱۵۰۰ به فلورانس بازگشت و بیش از هر چیز به تدوین مسائل نظری در ریاضیات، و نیز تحقیق در علم کالبدشناسی در بیمارستان سانتا ماریا نوئووا پرداخت. در ۱۵۰۲ به عنوان مهندس نظامی به خدمت سزار بورژیا در آمد. شغل تازه‌اش او را به ایتالیای مرکزی کشاند تا در آنجا در کار خشک کردن باتلاقهای پیومبینو[2] (piombino) مطالعه کند و به سیاحت شهرهای رومانیا بپردازد. در اوربینو با نیکولو ماکیاولی برخورد کرد، و بعدها یکی از دوستان نزدیک او شد. در ۱۵۰۳ به فلورانس باز گشت و در آنجا سفارش ساختن فرسکوی نبرد آنگیاری به او داده شد. این فرسکو مانند فرسکوی قرینه‌ی آن، که به میکلانژ سفارش داده شده بود، هرگز ساخته نشد و طرحهای اولیه‌ی آن، که همه آماده شده بود، بعدها از میان رفت، اما همین طرحها بود که تأثیر عمیقی بر نقاشان بعدی گذاشت. انعکاسی از این طرحها را میتوان در کپیه‌هائی از آنها، که به دست نقاش ناشناسی تهیه شده است، در اوفیتسی و کازا هورنه در فلورانس، و نیز در یکی از حکاکیهای (۱۵۵۸) لورنتسو دزاکی (dzākki) و در یکی از طرحهای روبنس (موزه‌ی لوور) مشاهده کرد. در حدود همین سال ۱۵۰۳ بود که تابلو بیحد معروف مونا لیزا (لوور) به دست لئوناردو دا وینچی نقاشی شد. در ۱۵۰۶ لئوناردو، که از طرف لوئی XII فرانسه، توسط شارل د/آمبواز[3] (šārl dāmbuāz)، استخدام شده بود باز به میلان رفت. در اینجا بار دیگر به عنوان معمار و مهندس مشغول به کار شد. به تحقیقات علمی خود ادامه داد، و زمینشناسی، گیاهشناسی، ئیدرولیک، و مکانیک را موضوع مطالعات خود قرار داد. در سالهای ۱۵۱۰ و ۱۵۱۱ علاقه‌ی او به علم کالبدشناسی بار دیگر شدت یافت. در این حال همچنان به کار نقاشی و مجسمه‌سازی نیز میپرداخت، شاگردان بسیار داشت، و نقاشان میلان را سخت تحت تأثیر خود قرار داد. تابلو مهمی که از آثار این دوره به شمار میآید قدیسه آن، مریم، و کودک (لوور) است. این تابلو نمونه‌ی کاملی است از شیوه‌ی خاص لئوناردو در پروردن مایه‌های مه‌آلود و تلفیق ظریف و ملایم آنها.

در ۱۵۱۳ لئوناردو به سوی پاپ لئوی X، که تازه به مقام خود برگزیده شده بود، و برادرش جولیانو مدیچی گرایش یافت، و برای کار کردن جهت آنها به رم رفت. درینجا میکلانژ و رافائل بر حرفه‌ی نقاشی حکومت میکردند. لئوناردو دا وینچی برای تهیه‌ی چند طرح معماری و مهندسی در واتیکان مأموریت یافت، و نیز سفارش چندین نقاشی به او داده شد. شاید در همین دوره بود که تابلو رمزآمیز یوحنای معمدان (لوور) را به وجود آورد. در ۱۵۱۵ جولیانو مدیچی رم را ترک گفت و سال بعد در گذشت. چنین به نظر میرسد که لئوناردو مانند یکی از اعضای خانواده به همراه جولیانو رفت و دیری نگذشت که دعوت فرانسوای I فرانسه را قبول کرده و در کاخ کلو (klu) واقع در نزدیکی آمبواز مستقر شد. درینجا استاد پیر فرصت یافت که، تا هنگام مرگ، آنچنانکه میخواست به کاوشهای دلخواه خود بپردازد. با آنکه سند خاصی از سالهای آخر زندگانی او در دست نیست، چنین پیداست که از جمله در زمینه‌ی کارهای تزیینی فعالیت داشته و نیز در کار طرح کانالی دست داشته است. یادداشتها و طراحیهائی که به دوران آخر زندگانی او منسوب است حاکی از ادامه‌ی توجه و علاقه‌ی او به فلسفه‌ی طبیعی و علم تجربی است.

جنبه‌های گوناگون نبوغ لئوناردو دا وینچی و قدرت خلاقه‌ی بیمانندش او را در رأس نوابغ دوران رنسانس قرار داده است. با چند حرکت تند قلم در طراحیهای بیشمار خود، انواع موضوعها را، از ماشینهای پرنده گرفته تا کاریکاتور اشخاص، با دقت علمی و با هنرمندی تمام بآسانی مجسم میکرد. همچنین طرحهای دقیق و درخشانی در زمینه‌ی کالبدشناسی انسان، و جانوران و گیاهان از وی به جا مانده است. باروری و تازگی و اصالت ذهن او، آنچنانکه در دفترهای به جامانده ازو منعکس است، نمودار یکی از بزرگترین مغزهای تاریخ بشر است.

لئونار دو ونسی: ← لئوناردو دا وینچی.

لئونکاوالو[4]، رودجرو (rudjero leonkāvāllo)، ۱۸۵۸–۱۹۱۹، آهنگساز ایتالیائی، مه ناپل. در کنسرواتوار ناپل تحصیل کرد. در رستورانها موسیقی مینواخت و در ایام فراغت آهنگ میساخت، تا آنکه در ۱۸۹۲ اپرای او، به نام پاگلیاچی، اجرا شد، و بلافاصله مقبولیت یافت. از اپراهای دیگرش فقط لابوهم (۱۸۹۷) و زازا (۱۹۰۰) تا حدی موفقیت یافتند. وی لیبرتوی اپراهایش را خود مینوشت. دیگر آثارش مشتمل است بر مدیچی (۱۸۹۲)، چاترتون (۱۸۹۶)، وغیره.

لاونگای[5] (lāvongāy)، جزیره‌ی آتشفشانی (ح ۱°۱۹۰ کمه، جه ح ۶°۰۰۰)، ج‌غ قکب، در ← مجمع الجزایر بیزمارکه؛ جزء سرزمین گینه‌ی جدید. سابقاً هانوور جدید[6] (hānovr-) نام داشت.

لئونورتلس، ملکه‌ی پرتغال؛ ← فردیناند I (پرتغال).

لئونوف[7]، لئونید ماکسیموویچ (leonid māksi-movic leonof)، ۱۸۹۹– ، رمانتویس و نمایشنامه‌نویس روسی، که از جنبه‌ی واقعبینی روانشناختی و اجتماعی در رمانهایش شخصیت مهمی است. آثارش از لحاظ سبکِ درهم‌پیچیده، تیزبینی در مسائل روانی، و شفقت برای طبقات محروم تحت تأثیر داستایفسکی است. نخستین رمان طویلش به نام گورکنان (۱۹۲۴) در باب شکاف عمیق موجود بین زندگی شهری و روستائی در روسیه است. بزرگترین رمانش، دزد (۱۹۲۷)، در باب دوره‌ی سیاست اقتصادی جدید است. از رمانهای دیگرش احمق (۱۹۳۱)، راه به اقیانوس (۱۹۳۵)، و جنگل روسی (۱۹۵۳) است. از نمایشنامه‌های مشهورش هجوم (۱۹۴۲) است. برنده‌ی جایزه‌ی ستالین در ۱۹۴۳، و جایزه‌ی لنین در ۱۹۵۷ شد.

لئونیداس[8] (leonidās)، ف ۴۸۰ ق‌م، شاه اسپارت. احتمالا در ۴۹۰ ق‌م به جانشینی کلئومنس I به سلطنت نشست. هنگام لشکرکشی (۴۸۰ ق‌م) خشیارشا به یونان، با اندک نیروئی در گردنه‌ی ترموپیل در مقابل ایرانیان مقاومت کرد. روز سوم فقط تعدادی از سربازان خود را نگاه داشت، و به مقاومت ادامه داد، و گویند از این واقعه فقط یک تن اسپارتی جان سالم به در برد. این مقاومت دلیرانه در یونانیان سخت مؤثر افتاد، و منشأ این افسانه شد که اسپارتیها هرگز تسلیم نمیشوند. نیز ← مدی، جنگهای.

لاووازن: ← ماجرای زهر.

لاووازیه[9]، آنتوان لوران دو (ānṭuān lorāɴ dë lāvuāzie)، ۱۷۴۳–۹۴، شیمیدان و فیزیکدان فرانسوی، و از بنیانگذاران شیمی جدید. نزد اساتید بزرگ عصر تحصیل کرد، و بزودی سرشناس شد، و در ۱۷۶۸ به عضویت آکادمی علوم انتخاب گردید. قسمتی از کارهایش نتیجه‌ی بسط دادن کارهای دیگران و هماهنگ ساختن آنهاست؛ در سازمان دادن به مطالب و تعبیر نتایج و تأیید آنها به وسیله‌ی تجربه دستی توانا داشت. یکی از نخستین کسانی بود که روشهای کمّی را به نحو مؤثری در بررسی فعل و انفعالات وارد کرد. احتراق را توجیه کرد، و از این راه ← نظریه‌ی فلوژیستون را از اعتبار انداخت،

---

(۱)Francesco di Giorgio (۲)Piombino (۳)Amboise (۴)Leoncavallo (۵)Lavongai (۶)New Hanover
(۷)Leonov (۸)Leonidas (۹)Lavoisier

نقش اکسیژن را در تنفس جانوران و گیاهان بیان کرد. مواد را طبقه‌بندی کرد، و این طبقه‌بندی مبنای تمییز بین عناصر و ترکیبات شیمیائی و نامگذاری شیمیائی شد. تجربیاتی نیز در اثبات مرکب بودن آب و بسیاری از مواد آلی به عمل آورد. لاووازیه مشاغل و مناصب گوناگون یافت. در ۱۷۷۵ مدیر کمیسیون باروت، در ۱۷۸۵ مدیر آکادمی علوم، در ۱۷۹۰ عضو کمیسیون اوزان و مقیاسات، و در ۱۷۹۱ دبیر خزانه‌داری شد. در اصلاح اوضاع اقتصادی و اجتماعی فرانسه کوشید. در ۱۷۹۱ از مقاطعه‌کاران وصول مالیات شد. به همین جهت، در دوره‌ی وحشت با گیوتین اعدام شد. نیز ← لاووازیه، قانون.

لاووازیه[1]، قانون (lāvuāzie) [به نام آ. ل. لاووازیه] یا **قانون بقای جرم**، قانونی بدین مضمون که جرم یک دستگاه، هر نوع تبدیل فیزیکی یا شیمیائی در آن صورت گیرد، تغییر نمیکند. این اصل را لاووازیه در ۱۷۷۲ بدین عبارت بیان کرده بود، "وزن یک جسم مرکب مساوی مجموع اوزان مواد سازنده‌ی آن است". در نظریات کنونی، قانون بقای جرم و انرژی مقبول است. ← جرم، اندازه‌ی فیزیکی.

لئوویگیلد[2] (leovigild)، فت ۵۸۶، شاه (۵۶۸–۸۶) ویزیگوتها در اسپانیا. ملحقات قابل توجهی به قوانین ویزیگوتها افزود.

لاوی[3] (lāvi)، پسر یعقوب و جد لاویان (پیدایش ۳۴.۲۹، ۳۴، ۱۱.۴۶؛ ۵.۴۹–۷).

لئوی[4] I (امپراطور) (leo.ye)، معروف به **لئوی کبیر**، فت ۴۷۴، امپراطور (۴۵۷–۷۴) بیزانس (روم شرقی). قدرت ژرمنها را در ارتش روم بر انداخت. در لشکرکشی دریائی (سال ۴۶۸) بر ضد واندالهای افریقا کاری از پیش نبرد. بعد از وی نوه‌اش لئوی II که طفلی ۶ساله بود به امپراطوری رسید، ولی در همان سال جلوس درگذشت، و زنو امپراطور شد.

لئوی II (امپراطور)، ← لئوی I، امپراطور.

لئوی[3] III (امپراطور)، معروف به **لئوی ایسوریائی** (isāriā'i) یا **لئوی سوری** (suri)، حـ ۶۸۰–۷۴۰، امپراطور (۷۱۷–۴۰) بیزانس (روم شرقی). احتمالا در ل سوریه و به قولی در ایسوریا متولد شد. از قسطنطنیه در مقابل آخرین محاصره‌ی (۷۱۷–۱۸) مسلمانان دفاع کرد. سازمان امپراطوری را تجدید کرد. قانون مدنی وی، به نام اکلوگا (ekloga؛ ۷۴۰)، از مسیحیت متأثر است. به سبب طرفداریش از تمثال‌شکنی، گرگوریوس II و گرگوریوس III با وی به مخالفت بر خاستند، و نیروهائی را که به رم اعزام کرد شکست دادند، و بدین گونه تبعیت رم از دولت بیزانس عملا پایان یافت. پسر و جانشینش قسطنطین V بود. سلسله‌ی ایسوریائی که به وسیله‌ی لئو تأسیس شد تا ۸۰۲ بر روم شرقی فرمانروائی داشت.

لئوی[4] IV (امپراطور)، معروف به **لئوی خزر** (xa-zar)، فت ۷۸۰، امپراطور (۷۷۵–۸۰) بیزانس (روم شرقی)؛ پسر و جانشین قسطنطین V. مادرش از شاهزاده‌خانمهای خزر بود. در ۷۷۸ مسلمانان را شکست داد. در اواخر سلطنت خود سیاست تمثال‌شکنی پدرش را از سر گرفت. پس از وفات وی، زوجه‌ی آتنی او به نام ایرنه (irene) نایب‌السلطنه‌ی پسرش قسطنطین VI شد.

لئوی[4] V (امپراطور) (leo.ye)، معروف به **لئوی ارمنی** (armani)، فت ۸۲۰، امپراطور (۸۱۳–۲۰) بیزانس (روم شرقی)، جانشین میخائیل I، از قسطنطنیه در مقابل بلغارها موفقانه دفاع کرد (۸۱۳)، و یک پیمان ترک مخاصمه‌ی ۳۰ساله با آنان منعقد کرد. تمثال‌شکنی را تجدید، و بطرک نیکفوروس را خلع کرد (۸۱۵)، و پیروان تئودورس ستودیومی را تحت تعقیب و آزار قرار داد. عاقبت توطئه‌گرانی او را کشتند، و میخائیل II را به جایش نشاندند.

لئوی[4] VI (امپراطور)، معروف به **لئوی خردمند و لئوی فیلسوف**، ۸۶۲؟–۹۱۲، امپراطور (۸۸۶–۹۱۲) بیزانس (روم شرقی)، پسر و جانشین باسیلیوس I. القاب او بدین مناسبت است که کارهای پدرش را در نو کردن قانون‌نامه‌ی یوستی‌نیانوس I تکمیل کرد. مربی سابق خود فوتیوس، بطرک قسطنطنیه، را تبعید کرد، و جانشین او را نیز به سبب مخالفتش با چهارمین ازدواج لئو (که بدان وسیله تنها پسر خود را، که بعداً به عنوان قسطنطین VII به امپراطوری رسید، مشروع کرد) خلع کرد. در عهد لئو مسلمانان فتح سیسیل را به انجام رسانیدند، و در آسیای صغیر پیشروی کردند. پس از لئو برادرش آلکساندر (در ۹۱۲–۱۳) و قسطنطین VII به امپراطوری نشستند.

لئوی[4] I (پاپ) یا **قدیس لئو** (qeddis leo) یا **لئوی کبیر**، حـ ۴۰۰–۴۶۱، پاپ (۴۴۰–۶۱). ایتالیائی، از علمای مسیحیت و یکی از بزرگترین کشیشان ادوار اولیه‌ی مسیحیت بود. با مانویت و پلاگیوسیان مبارزه کرد. منشوری از امپراطور والنتی‌نیانوس III گرفت که حاکمیت پاپ را بر اسقفان تأیید میکرد. در کشمکشهای بر سر نسطوریت و مذهب وحدت طبیعت عیسی، نامه‌ی معروفی نوشت که در آن دو طبیعت عیسی و شخصیت واحد وی تعریف شده است، و بعداً مورد قبول ← شورای خالکدون قرار گرفت. آتیلا را از تاراج رم منصرف ساخت (۴۵۲). ذکرانش ۱۱ آوریل است. نیز ← پاپ، جدول.

لئوی[4] III، قدیس (پاپ) (qeddis leo.ye)، فت ۸۱۶، پاپ (۷۹۵–۸۱۶). ایتالیائی بود، خاندان هادریانوس I (پاپ پیش از وی) و همدستان آنان در سدد کور کردن و قطع زبان وی بر آمدند (۷۹۹) تا سلب صلاحیت پاپی از وی شود. اما لئو از آسیبهائی که به صورت و چشمانش وارد شده بود بهبودی یافت، و گریخته (۷۹۹) نزد شارلمانی رفت. به رم باز گشت، و بلافاصله شارلمانی نیز به رم رفت، و در روز عید کریسمس سال ۸۰۰ لئو او را به عنوان امپراطور تاجگذاری کرد. لئو در متحد ساختن کلیساهای شرق و غرب کوشید، و سعی بسیار در زیبا ساختن شهر رم مبذول کرد. ذکرانش ۱۲ ژوئن است. نیز ← پاپ، جدول.

لئوی[4] IX، قدیس (پاپ)، ۱۰۰۲–۵۴، پاپ (۱۰۴۹–۵۴). آلمانی، نامش **برونو**[5] (bruno)، و از بستگان امپراطور کونراد II بود. بسیار مسافرت کرد، و دست به اقداماتی برای اصلاح کشیشان زد. شخصیت مهم در این برنامه‌ی اصلاحی ایلدبراندو (بعداً گرگوریوس VII) بود. بدعت برنگاریوس و مشاجرات او با لانفرانک نیز از گرفتاریهای لئو و ایلدبراندو بود. لئو با نورمانهای ج ایتالیا جنگید، ولی مغلوب شد (۱۰۵۳). به سبب اختلافات بین کلیساهای شرق و غرب، کرولاریوس[6] (kerula-rius)، بطرک (۱۰۴۳–۵۹) قسطنطنیه، لئو را مورد حمله قرار داد (۱۰۵۳). لئو کرولاریوس را تکفیر کرد (۱۰۵۴)، و بدین سبب شقاق رسمی کلیساهای شرق و غرب آغاز شد. ذکرانش ۱۹ آوریل است. نیز ← پاپ، جدول.

لئوی[7] X (پاپ) (leo.ye)، ۱۴۷۵–۱۵۲۱، پاپ (۱۵۱۳–۲۱). ایتالیائی، و نامش **جووانی د مدیچی** (jovānni de medici)، پسر لورنتسو د مدیچی بود، و پیش از بلوغ او را کاردینال ساختند، و پیش از آنکه سنش به ۳۰ برسد رئیس خاندان مدیچی بود. شهرت وی به سبب محفل ادبی او و حمایت از رافائل است. پنجمین ← شورای لاتران را به امید اصلاح امور کلیسا منعقد ساخت، ولی شورا کاری از پیش نبرد. نهضت پروتستان با قیام (۱۵۱۷) لوتر بر ضد فروش آمرزش ـ که لئو خود برای فراهم کردن پول جهت ساختمانهایش بدان متوسل شده بود ـ آغاز شد. لئو اصلاح‌طلبان را تکفیر کرد (۱۵۲۰)، ولی چندان در کارهای دیگر گرفتار بود که نتوانست اقدام مؤثری بر ضد آنان بکند. نیز ← پاپ، جدول.

لئوی[7] XIII (پاپ)، ۱۸۱۰–۱۹۰۳، پاپ (۱۸۷۸–۱۹۰۳). ایتالیائی، و نامش **وینچنتسو جوآکینو پتچی**[8] (vincentso joākkino petci) بود. در ۱۸۴۶–۷۷ اسقف اعظم پروجا بود، و شهرتی عالی یافت. در ۱۸۵۳ کاردینال شد. انتخاب وی به پاپی جریان امور پاپی را در مسیر تازه‌ای انداخت؛ کوشید که برخورد مذهب کاتولیک را با امور به نحوی که مقتضی دنیای جدید باشد متحول سازد، و چندین نامه‌ی معروف در این باب به اسقفان نوشت. از مهمترین آنها نامه‌ی موسوم به رروم نووارروم[9] (rerum novārum) است، که آرمانهای اجتماعی مذهب کاتولیک را منحصراً بیان میکند، و نیز افراطکاریهای سرمایه‌داری و نقائص مارکسیسم را خاطرنشان میسازد. همچنین برای مواجهه با حملات روشنفکران به کلیسا، فلسفه‌ی توماس آکویناس را، که معتقد به عدم تناقض بین الاهیات و علم است، رسمی اعلام داشت، و مؤسسه‌ی فلسفی توماسی را در لوون تأسیس کرد. در دوره‌ی پاپی او کولتور کامپف در آلمان با پیروزی کلیسا پایان یافت (۱۸۸۷). نیز ← پاپ، جدول.

لئوی ارمنی: ← لئوی ۷، امپراطور.

لئوی افریقائی[10] (leo.ye efriqā'i)، شهرت **حسن ابن محمد الوزان** (hasane 'bne mohammade 'l.vazzān)، ملقب به **یوحنا الاسد الغرناطی**، حـ ۱۴۹۴–حـ ۱۵۵۲، سیاح و جغرافیادان مور. محتملا در غرناطه متولد شد. در فاس تحصیل کرد، و از ۱۵۱۲ مسافرتهای فراوان خود را در قسمت غربی افریقای شمالی آغاز کرد. در ۱۵۱۳–۱۵۱۵ به نواحی سودان و صحرای افریقا رفت، بعداً از قسطنطنیه، عربستان، ارمنستان، و "تاتارستان"

---

(۱)Lavoisier (۲)Leovigild (۳)Levi (۴)Leo (۵)Bruno (۶)Cerularius (۷)Leo (۸)Pecci (۹)Rerum novarum (۱۰)Leo Africanus

(محتملا تبریز) دیدار کرد. بر رود نیل از قاهره تا آسوان نیز بالا رفت. در ۱۵۱۷ یا ۱۵۲۰، در بازگشت از مصر از طریق دریا، به دست دریازنان افتاد، و عاقبت به عنوان برده به پاپ لئوی X اهدا شد. پاپ که از پویشهای پردامنه‌ی او اطلاع یافت مقرری در حق او برقرار، و او را مسیحی کرد، و نام خود را بر وی نهاد. لئوی افریقائی زبانهای لاتینی و یونانی آموخت، و عربی تدریس کرد. به تشویق پاپ کتاب توصیف افریقا را نوشت. اصل کتاب ظاهراً به زبان عربی بوده، ولی آن نسخه از میان رفته است، و در ۱۵۲۶ مؤلف آن را به زبان ایتالیائی نوشته، و آن در سال ۱۵۵۰ به چاپ رسید، و مدتها معتبرترین کتاب در باره‌ی افریقای مسلمان بود. پس از وفات پاپ، لئوی افریقائی به تونس باز گشت، و در همان جا مرد. آثار دیگر نیز نوشته است.

لاویان[1] (lāviān)، در نزد عبریان قدیم، طبقه‌ی خاص مذهبی، از اعقاب لاوی پسر یعقوب. لاویان از ۱۲ قبیله یا اسباط اسرائیل به شمار نمیآمدند، و زمینی مخصوص در کنعان نداشتند، ولی بعضی از شهرها موظف بودند که هر کدام عده‌ای از آنان را نگاهداری کنند. لاویان ختام معبد اورشلیم بودند، و بعدها معلمین قانون شریعت شدند (خروج ۶.۱۶؛ ۲۶.۳۲-۲۸، ۲۱.۳۸؛ اعداد ۱، ۳-۵، ۸؛ تثنیه ۱۸؛ یوشع ۲۱؛ اول تواریخ ۶، ۹، ۱۵؛ ۲۳؛ دوم تواریخ ۸.۱۷ و ۹، ۸.۱۹-۱۱، ۱۹.۲۰-۲۱، ۲۳؛ عزرا ۲۴.۷، ۸، ۲۰).

لاویان[2]، سفر (sefre lāviān)، کتابی از عهد. سومین کتاب شریعت (اسفار خمسه یا تورات) است، و به نام لاویان خوانده شده، و منسوب به موسی است. محتوی آداب دینی مربوط به عبادت، قربانی، تطهیر، و دستورات مخصوص برای اعمال و رفتار افراد است.

لئوی ایسوریائی: ← لئوی III، امپراطور.

لاویج (lāvij)، دهستان (جه ۱۶۰'۲ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم؛ دارای ۹ آبادی. در آبادی تنگه (tange، جه ۱۰۸ سث ۱۳۴۵ هش، ۲۱-کیلومتری ج سولده)، از مدتها پیش ساچمه‌سازی معمول بوده است، و سرب آن نیز در محل به دست میآید.

لئوی خردمند: ← لئوی VI، امپراطور.

لئوی خزر: ← لئوی IV، امپراطور.

لاویس[3]، ارنست (ernest lāvis)، ۱۸۴۲-۱۹۲۲، مورخ فرانسوی. در ۱۸۸۸ استاد سوربون، و در ۱۹۰۴-۱۹۱۹ مدیر دانشسرای عالی پاریس بود. در ۱۸۹۲ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. مبتکر مطالعات دسته‌جمعی تاریخ بود، و مدیریت چند اثر دسته‌جمعی از این نوع را بر عهده داشته است، تاریخ فرانسه (10 جلد، ۱۹۰۰-۱۲)، تاریخ معاصر فرانسه (9 جلد، ۱۹۲۰-۲۲). آثار ارزنده‌ای در باب تاریخ پروس نیز دارد.

لئوی سوری: ← لئوی III، امپراطور.

لئوی فیلسوف: ← لئوی VI، امپراطور.

لاویک، پادشاه محلی غزنه، ← لاوک.

لئوی کبیر: ← لئوی I، امپراطور؛ لئوی I، پاپ.

لاهتی، فنلاند، ← لاتی.

لاهرود، ده، آذربایجان شرقی، ← لاری.

لاهو (lāhu)، ده (جه ۱'۲۰۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کلاردشت، شهرستان نوشهر، استان دوم؛ ۲کیلومتری ش حسن کیف.

لاهوت، عالم: ← عالم.

لاهوتی (lāhuti)، شهرت و تخلص **ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی**، ف ۱۳۳۵ هش، شاعر ایرانی، ا کرمانشاه. در گیرودارهای سیاسی، به خارج از ایران گریخت، و سرانجام به تاجیکستان شوروی رفت، و در آنجا به مقامات مهم (از جمله وزارت معارف) رسید، و هم در آنجا ازدواج کرد، و همانجا نیز وفات یافت. دیوانش بارها به چاپ رسیده است (از جمله در مسکو، ۱۹۴۶). لاهوتی در شعر فارسی معاصر مقامی ارجمند دارد، و بااینکه از نظر قالب بیشتر به شکلهای قدیمی شعر فارسی گرایش داشته، از نظر مضامین و به کار بردن کلمات، تازگیهای بسیاری در شعرش دیده میشود.

لاهور (lāhur)، شهر (جه ۱'۷۴۷'۰۰۰ سث ۱۹۶۸)، پایتخت پاکستان غربی، نزدیک ساحل شرقی رود راوی. به فاصله‌ی ح ۴۳۰کیلومتری ل‌غ دهلی نو (پایتخت هند) قرار دارد. دومین شهر بزرگ پاکستان و از مراکز صنعتی و داد و ستد است، و در ناحیه‌ای که از لحاظ کشاورزی غنی است قرار دارد. مهمترین مرکز فرهنگی پاکستان است؛ دانشگاه پنجاب (تأسیس ۱۸۸۲) در آن است؛ کتابخانه‌ی ملی پنجاب در لاهور (تأسیس ۱۸۸۴) بیش از ۱۲۰'۰۰۰ جلد کتاب دارد، و از بزرگترین کتابخانه‌های ملی در آسیا است.

روایات هندی بنای شهر لاهور را به لوه (loh)، پسر راما، نسبت میدهند، ولی نخستین‌بار ذکر صریح آن در تاریخ جنگهای سبکتکین و محمود غزنوی میآید. در سلطنت (۴۹۲-۵۰۸ یا ۵۰۹ هق) سلطان مسعود III غزنوی لاهور پایتخت سلسله‌ی غزنوی شد، ولی در ۵۸۲ هق شهاب‌الدین غوری (← معزالدین محمد سام) آن را گرفت. چنگیز خان و امیر تیمور شهر را تاراج کردند. در دوره‌ی سلطنت مغول در هند، آگرا، دهلی، و لاهور سه شهر مهم امپراطوری مغول بودند، و در دوره‌ی آنان لاهور به اوج شکوه و جلال رسید، و مدتی نیز پایتخت بود. از سلاطینی که به تأسیس ابنیه در آنجا همت گماشتند اکبر، جهانگیر، شاه جهان، و اورنگ‌زیب را میتوان نام برد. مقبره‌ی جهانگیر و همسر مشهورش نور جهان در آنجا است. پس از سقوط امپراطوری مغول مهاجمین مختلف (از جمله نادر شاه و احمد شاه درانی) بدانجا تاختند. لاهور صحنه‌ی مبارزات بین مسلمانان و سیخها، و به ویرانه‌ای مبدل شد. رنجیت سینگه آنجا را پایتخت خود قرار داد. پس از دومین جنگ سیخ (← سیخ، جنگهای) در ۱۸۴۹ لاهور جزء هند بریتانیا، و کرسی ایالت پنجاب شد. با تقسیم شبه قاره‌ی هند در ۱۹۴۷، کرسی ایالت پنجاب غربی پاکستان شد، که در ۱۹۵۰ ایالت پنجاب نام یافت. در ۱۹۵۵ که پاکستان به دو قسمت منقسم شد پایتخت پاکستان غربی شد.

قسمت کهنه‌ی شهر لاهور یک کاخ عهد مغول از قرون ۱۶م و ۱۷م و یک قلعه دارد. قلعه‌ی لاهور دارای دروازه‌ی بزرگ معروف به دروازه‌ی فیل است، که بالای آن دو بیت فارسی مرقوم است. از ابنیه‌ی جالب دیگر آن مسجد وزیر خان (بنای ۱۰۴۳ یا ۱۰۴۴ هق)، مقبره‌ی رنجیت سینگه، مسجد جامع اورنگ‌زیب، و مسجد مروارید است. یکی از جالبترین باغهای متعدد آن باغ شالامار است، که از اواسط قرن ۱۱م هق است.

لاهور، قلعه‌ی: ← لاهور.

لاهه[4] (lāhe)، هلندی س **گراونهاگه**[5] (s gräven-hage)، آلمانی **هاگ** (hāg)، شهر (جه ۵۹۸'-۷۰۹)، کرسی ایالت هولاند جنوبی و پایتخت واقعی هلند، نزدیک دریای شمال. مقر دربار سلطنت، قوه‌ی مقننه، دیوان عالی دادگستری، و سفارتخانه‌های خارجی است. تقریباً تمام شهر مسکونی است.

شهر لاهه در اطراف کاخ بینهوف (binenhof) به وجود آمد که در ۱۲۵۰ به وسیله‌ی ویلهلم فون هولاند، ساخته شد، و اکنون مقر قوه‌ی مقننه است. در قرون ۱۷م-۱۸م مقر ستادهاودرهای ایالات متحده‌ی هلند بود، و بتدریج از مراکز مهم سیاسی و فرهنگی شد. از زمان نخستین کنفرانس لاهه (۱۸۹۹) مرکز سه دیوان لاهه و دادگاه دادگستری بین‌المللی نیز شده است. کاخ صلح (اتمامش در سال ۱۹۱۳) محل دیوان لاهه، دادگاه جهانی، و (از سال ۱۹۴۵) دیوان دادگستری بین‌المللی است. از بناهای جالب دیگر آن میتوان اینها را نام برد، کاخ سلطنتی؛ گوانکنپورت (gevängenenport؛ زندانی از قرن ۱۴م، که برادران ویت در ۱۶۷۲ در آنجا به قتل رسیدند)؛ مقر سابق موریس ناسوئی، که اکنون موزه‌ای دارای نقاشیهای بسیار جالب رامبران است؛ تالار شهرداری (از قرن ۱۶م)، و کلیسای نو، که مقبره‌ی اسپینوزا در آنجا است.

لاهه، دیوان[6] یا **دیوان دائمی داوری**، دیوانی که در نخستین ← کنفرانسهای لاهه تأسیس شد (سال ۱۸۹۹). برای تشکیل دیوان، هر یک از کشورهای عضو حد اکثر ۴ نفر را معرفی میکنند تا از بین آنان داورانی انتخاب شده به دعاوی بین کشورهائی که به دیوان مراجعه میکنند رسیدگی نمایند. بیش از ۲۰ اختلاف بین‌المللی درین دیوان حل و فصل شده است. پس از جنگ I دیوان اهمیت خود را از دست داد، و دادگاه جهانی تأسیس شد.

لاهه، کنفرانسهای[7] (konferāns-hāye lāhe)، نام دو کنفرانس صلح بین‌المللی که در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ در شهر لاهه، بنا بر پیشنهاد روسیه، تشکیل شد. این کنفرانسها موفق به تقلیل تسلیحات نشدند، اما در بعضی از قوانین جنگ تغییراتی دادند. کنفرانس اول دیوان دائمی داوری را، معروف به ← دیوان لاهه، تاسیس کرد (۱۸۹۹).

لاهیجان، دهستان، ← کهنه‌لاهیجان.

لاهیجان (lāhijān)، شهر (جه ۲۵'۷۲۵ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان لاهیجان، استان یکم. در ساحل راست رود پرده‌سر (pordesar) یا رود لنگرود، در ۴۵کیلومتری ش رشت، در دشت بازی قرار گرفته است. از زیباترین شهرهای شمالی ایران محسوب میشود. ارتفاعش از سایر شهرهای شمالی ایران بیشتر است، و به خاطر موقعیت جغرافیائی، هوایش بهتر از سایر نقاط استان گیلان است. راه آسفالته‌ی کناره از آن میگذرد. کارخانه‌های برنج-پاک‌کنی، و چای‌خشک‌کنی دارد، و از مراکز

(۱)Levites (۲)Leviticus (۳)Lavisse (۴)(The) Hague (۵)'s Gravenhage (۶)Hague Tribunal (۷)Hague Conferences

عمده‌ی چایکاری گیلان است. مقر مدرسه‌ی عالی مدیریت گیلان (تأسیس ۱۳۴۹ هش) است.

شهر لاهیجان مسلماً یکی از شهرهای قدیمی گیلان است. بنا به روایت قدیمی بنای آن را به لاهیج ابن سام ابن نوح (lāhije 'bne sāme 'bne nuh) نسبت میدهند. شیپگل آن را شهر ابریشم میداند، و در واقع در گذشته مرکز بازرگانی ابریشم بوده و صنعت ابریشم، و قلابدوزی با ابریشم در آن رواج داشت. حمدالله مستوفی مینویسد "لاهیجان شهری بزرگ است و دار الملک جیلانات [گیلان]. آبش از جبال بن میخیزد، و حاصلش برنج، ابریشم، و اندک غله میباشد، و نارنج، ترنج، و میوه‌های گرمسیری فراوان دارد." این شهر مدتها کرسی بیه‌پیش (← بیه‌پس)، و گیلان بوده است. لاهیجان دارای ۷ محله است که عبارتند از خرماکلایه (xormā.kelāye)، اردوبازار (ordubāzār)، میدان، که مهمترین محله‌ی شهر محسوب میشود، گابنه (gābona)، شعربافی‌محله (ša'rbāf.mahalle)، که بافندگان و نساجان در آن گرد آمده بودند، پردمس و کاروانسرابر (kārvānsarā.bar).

در گذشته به نام دار الاماره یا دار الامان معروف بوده و بعدها لاهجان المبارک نامیده شده است. در ۷۰۶ هق الجایتو آن را اشغال کرد. مدتها پایتخت امرای خاندان بیه‌پیش، به نام کارکیا بود، و این امر باعث شهرت بیشتر لاهیجان شد. شاه عباس I صفوی دست خاندان کارکیا را از لاهیجان کوتاه کرد، و از آن پس، حکام صفوی بیه‌پیش در آن جای گرفتند، و بتدریج لاهیجان اهمیت خود را، که زمانی کرسی ناحیه‌ی گیلان بود، از دست داد.

لاهیجان از زلزله‌ها، تاراجها، قتل و غارتها، و حریقها آسیب فراوان دیده است. ظهیرالدین مرعشی مینویسد که زلزله‌ی سال ۸۹۰ هق در این شهر بسیار شدید بود. در ۹۰۸ هق لشکریان امیره حسام‌الدین قومنی آن را غارت کردند. در سالهای ۹۱۰ و ۹۱۴ هق نیز این شهر غارت، و در طی آن کاخی که در آن بود ویران شد. در اوایل حکومت صفویه آتشسوزی بزرگی که تا بازکیا گوراب، گسترش یافته بود، آن را ویران کرد، باز آتشسوزی دیگری در ۱۰۵۸ هق، و زلزله‌ی روز چهارشنبه، عید قربان ۱۰۸۸، خساراتی بر آن وارد آورد.

مشهورترین بناهای تاریخی آن عبارتند از بقعه‌ی چهار پادشاه، در محله‌ی میدان، که به نظر میرسد ساختمان قدیمی و اصلی این بنا متعلق به پیش از قرن ۷م هق باشد. بقعه دارای ایوان بزرگ و دو در ورودی به داخل آرامگاهها است؛ بقعه‌ی آقا سید احمد ابن امام موسی الکاظم، در محله‌ی اردوبازار لاهیجان؛ مسجد اکبریه، در محله‌ی گابنه، که توسط حاجی علی اکبر نام حاکم لاهیجان در ۱۲۳۹ هق ساخته شده است. مسجد جامع، که مهمترین مسجد لاهیجان است، در محله‌ی قدیمی میدان بنا شده است. طاق تاریک و سرپوشیده‌ای به نام طاق گبری به این مسجد متصل است، که میگویند قسمتی از آتشکده‌ای قدیمی بوده است. مسجد کاملا ساده‌ای است که در سال ۱۳۳۱ هق حاجی علی اکبر حاکم لاهیجان آن را توسعه داده است. کتیبه‌هائی با تاریخهای ۱۱۰۶ هق، و ۱۱۰۷ هق دارد.

لاهیجان (lāhijān)، شهرستان (جه ۲۲۸°۳۱۰ سث ۱۳۴۵ هش)، استان یکم، ش سفیدرود، مرکزش شهر لاهیجان. از ل به دریای خزر محدود است. در حال حاضر، علاوه بر بخش حومه، مشتمل است بر بخشهای آستانه، حسن‌کیاده، و سیاهکل و دیلمان. سلسله‌جبال البرز در ج آن ممتد است. کوههای جنوبی آن عبارتند از شیطان‌کوه، شاه‌نشین، و غیره. شعبات سفیدرود، شمرود (šemrud)، شلمانرود، و رودهای محلی دیگر مشروبش می‌کنند. اقلیمش در نواحی دشت که در ساحل دریا است، مانند سایر نواحی گیلان معتدل و مرطوبی، و در قسمتهای کوهستانی سردسیر و خوش‌آب و هوا است. شیلات در بندر حسن‌کیاده تأسیسات مهمی دارد. کارخانه‌های برنج‌پاک‌کنی، و چای‌خشک‌کنی دارد. محصولاتش برنج، چای، ابریشم، کنف، و مرکبات است. راه آسفالته‌ی کناره از مرکز آن میگذرد. شهرستان لاهیجان چند بنای تاریخی دارد که معروفترین آنها عبارتند از بقعه‌ی آقا میر مظفر در آبادی سیستان (sistān، جه ۲۲°۷۲۱ سث ۱۳۴۵ هش، ۴کیلومتری ج لاهیجان)؛ بقعه‌ی آقا سید محمد ابن موسی الکاظم در آبادی سوخته‌کوه (suxte.kuh، جه ۵۸۳ سث ۱۳۴۵ هش، ۱۱کیلومتری ل‌ش آستانه)؛ بقعه‌ی شیخانور (šeyxān.var) یا شیخانه‌ور (šeyxāne.var)، از قرن ۸م یا اوایل قرن ۹م هق که آرامگاه شیخ ⇐ زاهد گیلانی است و در آبادی شیخانه‌ور (جه ۸۱۵ سث ۱۳۴۵ هش، ۳کیلومتری ش لاهیجان، س راه لاهیجان به لنگرود) قرار دارد؛ آستانه‌ی دوبرادران در آبادی متعلق‌محله‌ی نوبیجار (mota'alleq.mahalleye nō.bijār، جه ۲۷۴ سث ۱۳۴۵ هش، ۵کیلومتری ل‌ش لاهیجان). نیز ← لاهیجان، شهر. بر طبق قتکه ۱۳۱۶ هش بخش لاهیجان در جزء شهرستان رشت تشکیل، و بعداً، بر طبق تصویبنامه‌ی خرداد ماه ۱۳۲۴ هش، از شهرستان رشت منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

لاهیجی، شمس‌الدین محمد: ← اسیری لاهیجی.

لاهیجی، عبدالرزاق: ← عبدالرزاق لاهیجی، ملا.

لایباخ[1] (lāybāx)، نام آلمانی شهر لیوبلیانا، یوگوسلاوی. **کنگره‌ی لایباخ** کنفرانسی بود که در ۱۸۲۱ از دول مقتدر اروپائی تشکیل یافت. دولت‌های مهم شرکت‌کننده روسیه، اتریش، پروس، فرانسه، و بریتانیای کبیر بودند. در این کنفرانس شکاف بین سه دولت اتریش، پروس، و روسیه (اعضای اتحاد مقدس) با بریتانیا وسیعتر شد. کنگره تصویب کرد که دولت اتریش شورشهائی را که در ناپل و پیمون روی داده بود با قوه‌ی قهریه سرکوبی کند، و این کار عمده‌ی کنگره بود.

لایباخ، کنگره‌ی: ← لایباخ، شهر.

لایبل[2]، **ویلهلم** (vilhelm lāybl)، ۱۸۴۴–۱۹۰۰، نقاش دورنماساز و صورتساز آلمانی. در مونیخ تحصیل کرد. کارهای اولیه‌اش از نقاشان واقعپرداز فرانسوی و هلندی متأثر بود. بتدریج شیوه‌ای اصیل، نیرومند، و واقعپردازانه را با رنگهای قوی و باشکوه و تکنیکی درخشان و روان به کار گرفت. لایبل بر واقعپردازان جدید تأثیر زیادی گذاشت. از جمله‌ی آثارش میتوان دختر روستائی با روسری سفید (موزه‌ی متروپلیتن) و سه زن در کلیسا (معروفترین اثرش؛ موزه‌ی هامبورگ) را نام برد.

لایبنیتز[3]، **گوتفرید ویلهلم** (gotfrid vilhelm lāybnitz)، آلمانی لایپنیتس (lāypnits)، ۱۶۴۶–۱۷۱۶، فیلسوف و عالم طبیعی و ریاضی، و سیاستمدار و مورخ و اقتصاددان آلمانی، و یکی از حکما و صاحبنظران بزرگ اروپا در قرون جدید؛ مبتکر عقیده‌ی مونادولوژی[4] (monādoloji). یا علم ذوات بسیطه، در مابعد الطبیعه، مبتکر حساب دیفرانسیل و انتگرال در ریاضیات، و نیز حساب نظریه‌ی "نگاهداری نیرو" در طبیعیات، یکی از نخستین پی‌برندگان به "ناخودآگاهی" در روانشناسی، از پیشروان علم تاریخ هستند، و از داعیان به وحدت جهان مسیحیت و عطف توجه اروپائیان به شرق در سیاست.

I – زندگینامه. لایبنیتز در لایپزیک متولد شد. پدرش استاد فلسفه‌ی اخلاق در دانشگاه همین شهر بود. لایبنیتز از همان کودکی استعداد سرشار خود را نشان داد؛ در ۱۵سالگی وارد دانشگاه شد، و با فلسفه‌ی مابعد الطبیعه‌ی مدرسی (اسکولاستیک) آشنا شد. در دانشگاه ینا با علوم طبیعی زمان خود آشنائی یافت. در ۲۰سالگی درجه‌ی دکتری حقوق گرفت. سپس به خدمت یوهان فیلیپ شونبورن[5] (yohān filip šēnborn)، برگزیننده‌ی ماینتس، در آمد، به پاریس رفت تا شاید توجه لوئی XIV فرانسه را از جنگ با آلمان به شرق بر گرداند، و او را به فتح مصر ترغیب کند، ولی در این مأموریت توفیقی نیافت. اما در هنگام اقامت خود در پاریس، و در اثنای سفری که به لندن رفت، با علما و حکمای درجه‌ی اول اروپا–از قبیل هویگنس، ماریوت، مالبرانش، و هابز–آشنا شد. در لندن با اعضای انجمن سلطنتی، مانند بویل و نیوتن، رفت و آمد داشت، و در سفری که به هلند کرد به دیدار اسپینوزا شتافت. از سال ۱۶۷۶ لایبنیتز مشاور و کتابدار خانواده‌ی سلطنتی هانوور شد، و به تدوین تاریخ این خانواده پرداخت، و در عین حال به تحقیقات فلسفی خود ادامه داد. در سالهای آخر عمر روابطش با دربار هانوور بتدریج رو به سردی گذاشت، و شهرت و مقبولیت خود را از دست داد، چنانکه به هنگام مرگ بیکس و تنها بود.

لایبنیتز در ترویج علوم و معارف نیز بسیار کوشید، و آکادمی علوم پروس نتیجه‌ی زحمات اوست، که خود او نخستین رئیس آن بود.

II – فلسفه‌ی لایبنیتز. لایبنیتز در نامه‌ای به یکی از دوستان خود شرح داده است که چگونه به وجود ذوات بسیطه یا مونادها[6] پی برده است. خلاصه‌ی آن بدین مضمون است، "من به هنگام کودکی با آثار ارسطو و افلاطون و فلوطین آشنا شدم. پس از آنکه از فلسفه‌ی مدرسی گذشتم، با فلاسفه‌ی جدید آشنا شدم، و ناگهان این فکر به خاطرم رسید که، از میان این همه، آنچه ذاتی و اساسی است بر گزینم. سرانجام نظریه‌ی فلسفی ماشینی بر من پیروز شد، و مرا به ریاضیات رهبری کرد. آنگاه به تحقیق در ادله‌ی نظریه‌ی مکانیکی و قوانین حرکت پرداختم، و به این نتیجه رسیدم که این ادله را در ریاضیات نمیتوان یافت، و برای این مقصود باید به فلسفه‌ی مابعد الطبیعه باز گردم. این امر مرا وادار کرد که از ماده به صورت بپردازم، و سرانجام به این نتیجه رسیدم که مونادها یا ذوات بسیطه یا جواهر ساده تنها ذوات

---

(۱)Laibach (۲)Leibl (۳)Leibniz (۴)monadology (۵)Schönborn (۶)monad

حقیقی هستند، و مادیات، اگرچه مستدل و سخت به هم پیوسته و مربوطند، ظواهری بیش نیستند... بالاخره دریافتم که همه‌ی فرقه‌ها و نحله‌های فلسفی بیشتر در ادعاهای ایجابی و ثبوتی خود برحقند، در صورتی که در بیشتر آنچه رد و انکار میکنند بر باطلند".

لایبنیتز میگوید هر واحد اثربخش و سازنده مجموعه‌ای از نیروهاست، و اگر این مجموعه واقعی و حقیقی باشد اجزای تشکیل‌دهنده‌ی آن نیز واقعی و حقیقی هستند. اگر بخواهیم آخرین اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی این مجموعه یا واحد اثربخش را به دست آوریم ناچاریم آنها را، بر خلاف رأی دکارت، بدون بُعد بشناسیم، زیرا بُعد هر قدر خرد باشد، قابل تقسیم به ابعاد خردتری است، و این امر نهایت ندارد. به همین جهت، آخرین اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی واحدهای جهان باید بی‌بُعد باشند، یعنی مادی نباشند، و معنوی و روحانی باشند. پس، آخرین حد اجزای حقیقی عالم معنوی و تقسیم ناپذیرند، و اینجاست که لایبنیتز به مونادها یا ذوات بسیطه میرسد. مونادها اجزاء لایتجزای واقعی و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی عالم هستند، و به منزله‌ی نقطه در ریاضیاتند، اما نه نقطه‌های ریاضی، بلکه نقطه‌های معنوی و روحانی. مونادها از چیز دیگری تشکیل نیافته‌اند، و به تأثیر چیزهای دیگر از میان‌رفتنی نیستند. مونادها را خداوند بدون واسطه آفریده است، و تنها اوست که میتواند آنها را از میان ببرد. مونادها از بیرون اثرپذیر نیستند، و به همین جهت، به قول خود لایبنیتز، دریچه‌ای به عالم خارج ندارند تا چیزی از آن به درون آنها راه یابد، یا چیزی از درون آنها به بیرون رود. فعالیت آنها از خود آنهاست، زیرا آنها ذات یا جوهرند، و ذات و جوهر، به قول قدما، آن چیزی است که مستقل و قائم به نفس باشد.

چون طبیعت مونادها نفسانی است، عمل آنها نیز نفسانی است، و عبارت است از ادراک و اشتیاق. ادراک یعنی انعکاس مرکبات خارجی در ذوات بسیط و ساده، و اشتیاق یعنی کوشش به عبور از ادراکی به ادراک دیگر. این انعکاس مرکبات همان تصورات است، ولی، چنانکه گفتیم، مونادها دریچه ندارند، و در نتیجه، این تصورات نمیتواند از خارج وارد مونادها شود، بلکه هر مونادی خود آینه‌ی زنده‌ای است از جهان خارج. اما تصورات مونادها همیشه آگاهانه نیست، و در بسیاری از آنها ناآگاهانه است. از اینجاست که مونادها درجات بیشماری دارند، و از مونادی که تصورش از جهان ناآگاهی محض است، و در سرحد عدم است، تا مونادی که خودآگاهی و فعلیت محض است به هم پیوسته است، و در این زنجیر هیچ خلأ و گسستگی وجود ندارد، زیرا در طبیعت طفره نیست. تأثیر و تأثری که از این مونادها میبینیم، و به عبارت دیگر، علت و معلولی که در جهان خارج مشاهده میکنیم، ظاهری است، و در حقیقت، مونادها چنان با هم پیوستگی و هماهنگی دارند که بیننده‌ی ظاهربین میان آنها علیت و تأثیر و تأثر میبیند. چنانکه اگر دو ساعتی را که دستگاهها و چرخهای درونی آنها باهم کاملا مختلف باشند چنان کوک کنند که دقیقاً به یکسان کار کنند، و حرکت زمان را درست یکسان نشان دهند، بیننده‌ی ظاهربین چنان خواهد پنداشت که میان آن دو ارتباطی و مناسبتی موجود است، وگرنه این هماهنگی دائمی میسر نمیبود. مونادهای جهان نیز به وسیله‌ی آفریننده‌ی جهان چنان در تناسب و تقارن و هماهنگی هستند که در ظاهر میان آنها رابطه‌ی علیت و معلولیت دیده میشود.

همچنانکه علیت و معلولیت ظواهری هستند که واقعیت مابعد طبیعی ندارند، ولی در عین حال، در نتیجه‌ی مشاهده‌ی تقارن و تقارب حوادث برای انسان حاصل میشوند و به همین جهت، کاملا وهمی و بی‌اساس هم نیستند، زمان و مکان و حرکت نیز چنین است. زمان و مکان و حرکت از اعمال ذهن انسان و تجرید و انتزاع آن حاصل شده است. از مشاهده‌ی تقارب دو جسم با یکدیگر و تعاقب دو حادثه فکر زمان و مکان برای انسان حاصل میشود، در صورتی که چنانکه گفتیم مونادها اموری نفسی و معنوی هستند، و در این گونه امور زمان و مکان و حرکت وجود ندارد، اما ذهن ما برای بهتر درک کردن امور عالم ناچار از انتزاع اموری به نام زمان و مکان و حرکت است، و بدون تصور آنها درک طبیعت محال است، و به همین جهت، نمیتوان آنها را وهمی و خیالی محض نامید.

اینکه لایبنیتز علیت و تأثیر را امری ظاهری میداند علیتی است که در میان مونادها است، زیرا مونادها دریچه ندارند، و به همین جهت، در یکدیگر تأثیر ندارند. اما هر مونادی در ادراک و اشتیاقی که دارد علت اعمال و تأثیرات خودش است، و این تأثیر و تأثر در خود موناد از آن زمان که آفریده شده است تا آن زمان که نیست میشود ادامه دارد. پس، لایبنیتز منکر علت واقعی نیست، و علت واقعی موجودات در نظر او خداوند است.

لایبنیتز همه‌ی استدلالات منطقی را به دو اصل بر میگرداند، اصل عدم تناقض و اصل علت کافی. اصل عدم تناقض ناشی از اصل هوهویت (huho-viyyat) است؛ اصل هوهویت یعنی هر چیزی خودش است، و آن اصل همه‌ی اصول است، و اصل عدم تناقض ناشی از آن است، زیرا هیچ چیزی نمیتواند در عین حال هم موجود باشد و هم معدوم، چون در آن حال که موجود است خودش است، و اگر بگوئیم در همان حال موجود نیست یعنی خود او خود او نیست. اصل علت کافی همان اصل کلی عدم ترجیح بلامرجح است، یعنی تا برای وجود شیء علت کافی وجود نداشته باشد آن شیء به وجود نمیآید. از این اصل علت کافی عقیده‌ی معروف لایبنیتز، که نظام این عالم بهترین نظام ممکن است و از آن بهتر نمیتواند باشد، نتیجه میشود. زیرا خداوند از میان نظامهای ممکن یکی را بر گزیده است، و این که بر گزیده است اگر با سایر نظامهای ممکن در اصلح و بهتر بودن مساوی میبود علتی برای بر گزیدن آن بر دیگری وجود نداشت، و به عبارت دیگر، علت و دلیل کافی برای وجود آن نبود، و ترجیح بلامرجح لازم میآمد، و بنا بر این، باید گفت که اتم و اصلح بودن نظام فعلی عالم علت و دلیل کافی وجود آن است.

از آثار مهم فلسفی لایبنیتز میتوان کتب و رسایل ذیل را نام برد: رساله‌ی مابعد الطبیعه (۱۶۸۶)؛ نظام نو طبیعت (۱۶۹۵)؛ مقالات نو در باره‌ی ادراک انسانی (۱۷۰۴)، که در پاسخ لاک نوشته است؛ عدل الاهی یا تئودیسه (۱۷۱۰)، که بنا بر خواهش برگزیننده‌ی هانوور نوشته؛ و مونادولوژی (۱۷۱۴). بسیاری از آثار و نامه‌های او بعد از مرگش منتشر شده است.

III ـ کارهای علمی لایبنیتز. بزرگترین کار علمی لایبنیتز کشف حساب دیفرانسیل و انتگرال است. ظاهراً وی از ح ۱۶۷۳، مستقل از نیوتن، مشغول تحقیق در این حساب بود. گرچه آثار ابتدائی این حساب در کارهای ارشمیدس، کاوالیری، فرما، پاسکال، و دیگران هست، و لایبنیتز و نیوتن با مطالعه‌ی تحقیقات آنان به این حساب رسیدند، کار این دو چندان بدیع است که بحق باید آنان را واضع حساب دیفرانسیل و انتگرال شمرد. در باب اینکه کدام یک از این دو نخستین کاشف این حساب است نزاعهائی بین طرفداران آنان در گرفت (← حساب دیفرانسیل و انتگرال، قسمت III). کشف لایبنیتز بهتر و کاملتر از کار نیوتن بوده است؛ علامت "∫" برای نمایش دادن انتگرال، که امروز هم رواج تام و عمومی دارد، و نیز منشأ استعمال حرف "d" برای نمایش دادن دیفرانسیل، از لایبنیتز است. لایبنیتز روش خود را در ۱۶۸۴ و ۱۶۸۶ منتشر کرد، و در ۱۶۹۶ اصطلاح "حساب انتگرال" را که ژاک برنویی در ۱۶۹۰ پیشنهاد کرده بود پذیرفت؛ نیز کارهای جالب و مفیدی در باب انحنای منحنیات و مبحث قافها نیز انجام داده است

لایبنیتز از جوانی معتقد بود که در همه‌ی علوم باید به دو وسیله یکی اتخاذ یک زبان عمومی علمی و دیگری حساب استدلال ـ تجدید نظر به عمل آید. زبان عمومی علمی باید شامل علاماتی برای نمایش دادن مفاهیم ساده باشد به نحوی که بتوان مفاهیم دیگر را با ترکیب کردن آنها بیان کرد. در حساب استدلال، برای بعضی از مفاهیم مانند "و"، "یا"، "استلزام"، و احتوای مجموعه‌ای در مجموعه‌ای دیگر علاماتی وضع کرد. از این جهات، لایبنیتز را میتوان نخستین واضع منطق جدید شمرد، به علاوه، این کارهای او نخستین مثال تاریخی ریاضیات انتزاعی (ریاضیات بدون فضا و عدد) است.

علاوه بر نوشته‌های فراوانش در روانشناسی، حقوق بین الملل، روش تاریخ، و غیره، در باب زمینشناسی و تشکیل زمین و سیارات به تفصیل نوشته است. در کتاب پروتوگایا، احتمال میدهد که زمین از حالت بخار به شکل کنونی در آمده است، و بینظمیهای قشر جامد زمین را توجیه میکند. در کیهانشناخت، نظر وی را میتوان با ← فرضیه‌ی لاپلاس مقایسه کرد.

لایپتسیگ، شهر، آلمان شرقی، ← لایپزیگ.

لایپزیگ[1] (lāypzig)، آلمانی **لایپتسیگ** (-layp-tsig)، شهر (جه تخمیناً ۵۹۸٬۹۰۹)، آلمان شرقی، در کشور سابق ساکس، بر رود پلایسه[2] (plāyse). از شهرهای مهم تجارتی و صنعتی است، و مرکز نشر کتاب و موسیقی در آلمان و تجارت اروپائی پوست بود. صنایع نساجی، فولاد، ماشینسازی، و شیمیائی، و دو بازار مکاره‌ی صنعتی بزرگ سالیانه دارد. دانشگاه مشهورش در ۱۴۰۹ تأسیس شد (نامش در سال ۱۹۵۳ به دانشگاه کارل مارکس تبدیل شد). لایپزیگ در ۱۱۷۴ شهریت، و بزودی اهمیت تجارتی یافت. لایبنیتز و ر. واگنر در اینجا متولد شدند؛ ی. س. باخ سرودخوان کلیسای سن توماس این شهر بود (۱۷۲۳–۵۰)؛ مندلسون، که در این شهر در گذشت، سبب شهرت جهانی کنسرتهای

(1)Leipzig* (2)Pleisse

گواندهاوس[1] (gevandhās) شد؛ کنسرواتوار موسیقی لایپزیگ در دنیا معروف شد. از ۱۸۷۹ تا ۱۹۴۵ شهر مقر دادگاه عالی آلمان بود. در جنگ II سخت بمباران شد، و بسیاری از ابنیه‌ی آن (از جمله کلیسای کهنه‌ی سن توماس) آسیب دید. در آوریل ۱۹۴۵ نیروهای کشمت شهر را اشغال کردند، و در ژوئیه‌ی همان سال آن را به نیروهای شوروی انتقال دادند. ابنیه‌ی جالب توجه آن مشتمل است بر گواندهاوس، که در ۱۸۸۴ به جای ساختمانی قدیمتر بنا شد؛ کلیسای پولین، از قرن ۱۳م؛ مهمانسرای آوئرباخ[2] (āerbāx؛ شهر، آلمان شرقی)، که از صحنه‌های وقایع فاوست گوته، و به همین سبب مشهور است؛ کلیسای سن ژان، از قرن ۱۷م، که باخ در آنجا مدفون است؛ و خانه‌ی زادگاه واگنر.

لایپزیگ[3]، نبرد یا **نبرد ملل** (melal)، نبردی که در ۱۶–۱۹م اکتبر سال ۱۸۱۳ در شهر لایپزیگ و اطراف آن بین سپاهیان دول متفق اتریش، روسیه، و پروس با ناپلئون I روی داد، و از پیروزیهای قاطع متفقین بر ناپلئون بود. در ضمن نبرد بیشتر نیروهای امدادی آلمانی ناپلئون به متفقین پیوستند. در این نبرد ح ۱۲۰٬۰۰۰ تن از طرفین کشته یا زخمی شدند (تلفات متفقین بیشتر از تلفات فرانسویان بود).

لایپنیتس: ← لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم.

لایتا[4] (lāytā)، رود، ش اتریش، به طول ۱۸۰ کم. در ل‌ش مرز مجارستان جاری است، و در نزدیکی محل تلاقی رود رابا[5] (rābā) با دانوب در آن می‌ریزد. از لحاظ تاریخی، تا زمان انتقال (۱۹۲۲) بورگنلاند به اتریش، قسمتی از مرز میان اتریش و مجارستان را تشکیل میداد.

لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲: ← لوایح اصلاحی یا قوانین اصلاحی.

لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۶۷: ← لوایح اصلاحی یا قوانین اصلاحی.

لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۸۴: ← لوایح اصلاحی یا قوانین اصلاحی.

لایدن، لوکاس وان: ← لوکاس وان لایدن.

لای‌زنگان (lāy.zangān)، ده (جمع ۱٬۶۹۰ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوهستان، شهرستان داراب، استان هفتم، ۵۴کیلومتری ش داراب. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش بادام، انجیر، و گردو است. قالیبافی دارد.

لایکا[6] (lāykā)، نام سگی که نخستین موجود زنده‌ای بود که در قمر مصنوعی به فضا پرتاب شد. این سگ در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۵۷ در کپسول سپوتنیک II به فضا پرتاب شد، و یک هفته بعد به علت خفگی مرد، و در ۱۴ آوریل ۱۹۵۸ جسدش با محفظه‌ای که در آن جای داشت بخار شد. تحقیق در وضع و حال این سگ و وظایف حیاتی در آن در هنگام پرتاب و در فضا و سپس در حالت بیوزنی اطلاعات گرانبهائی در باب پرواز فضائی به دست داد که راه را برای پرواز آدمی هموار ساخت.

لایگن: ← فلاکسم، جنسم، و لایگن.

لایل[7]، سر چارلز (sər cārlz lāyəl*)، ۱۷۹۷–۱۸۷۵، زمینشناس انگلیسی که در ترویج فرضیه‌ی

او نیفورمیسم سهم مهمی دارد. بسیار مسافرت کرد، و افکار علمی را بین مردم رواج داد. از کارهای عمده‌اش تقسیم کردن دوران سوم از ازمنه‌ی زمینشناسی است به ائوسن، میوسن، و پلیوسن. در وستمینستر ابی، لندن، مدفون است.

لایل[8]، سر چارلز جیمز (sər cārlz jeymz* lāyəl)، ۱۸۴۵–۱۹۲۰، مستشرق انگلیسی و از مأمورین بریتانیای کبیر در هند. در ۱۸۶۷ وارد خدمت دولت شد، و تا ۱۹۱۰ در حکومت هند مشاغل گوناگون داشت. بر زبان عربی تسلط یافت، و در تأسیس مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه‌ی لندن سهیم بود. آثارش مشتمل است بر شرح مختصر زبان هندوستانی (۱۸۸۰)، ترجمه‌هائی از شعر قدیم عرب (۱۸۸۵)، دیوان عَبید ابن الابرص (۱۹۱۳)، مفضلیات (۲ جلد، ۱۹۲۱، با ترجمه‌ی انگلیسی و شرح).

لایلیوس[9]، گایوس (gāyus lāyelius)، فح ۱۶۰ ق‌م، سردار رومی، و کنسول در ۱۹۰ ق‌م. از جوانی دوست صمیم و همصحبت **سکیپیو آفریکانوس** مایور بود، و در جنگها تحت فرمان دوست خود فرماندهی میکرد. پسرش، **گایوس لایلیوس ساپینس** (sāpiens)، فح ۱۸۰ ق‌م، در ۱۴۰ ق‌م کنسول بود. رفاقت او با **سکیپیو** آفریکانوس میثور معروف بود. سیسرون یکی از آثار خود را، به نام وی، لایلیوس، یا در باب رفاقت نامیده است.

لایمن[10] (lāyəmən)، نق ح ۱۲۰۰، نخستین شاعر مهم انگلستان قرون وسطی. اثرش وقایعنامه‌ی منظوم بروت در تاریخ اوایل بریتانیا است. نیز ← آرثر، افسانه‌ی.

لایمن، ثیودور، ۱۸۷۴–۱۹۵۴، استاد دانشگاه هاروارد، ← طیف الفی.

لایمهاوس[11] (lāymhās)، منطقه‌ای در لندن، انگلستان، کنار رود تمز. سابقاً منطقه‌ی چینی‌نشین بود، ولی به سبب تجدید ساختمان ویرانیهای ناشی از جنگ II این خصوصیت را از دست داد. دارای باراندازها، کارخانجات، و انبارها است.

لاین (lāyen)، دهستان (جمع ۷٬۱۱۵ نفر در ۱۳۴۵ هش)، بخش کلات، شهرستان درگز، استان نهم، دارای ۲۲ آبادی. مرکزش، **لاین** (جمع ۱۹۴ نفر در ۱۳۴۵ هش)، در ۵۵کیلومتری ل‌غ کبودگنبد واقع است.

لاین[12]، جزایر (lāyn) یا **جزایر استوائی[13]**، دسته‌ای از جزایر مرجانی در قلب مرکزی و جنوبی، تح جزایر هاوائی. خط استوا آنها را تقریباً به دو دسته تقسیم میکند. از آن جمله پلمایرا[14] (palmāyrā) متعلق به کشمت، و جزایر واشینگتن، فنینگ، و کریسمس متعلق به بریتانیای کبیر است.

لاینز[15]، جوزف الویشس (jōzef aloyŝəs lā-yənz)، ۱۸۷۹–۱۹۳۹، نخست‌وزیر استرالیا در ۱۹۳۲–۳۹.

لاینز جهانی[16] (lāyənz-) [انگل. = شیران]، سازمانی متشکل از ارباب حرف و مشاغل که در ۱۹۱۷ توسط ملوین جونز[17] (melvin jōnz) در شیکاگو تأسیس شد. انجمن بین‌المللی باشگاههای لاینز (که معمولا لاینز جهانی خوانده میشود)، به شناختن و رفع نیازمندیهای اجتماع از طریق مساعی خود یا با همکاری با دستگاههای دیگر اقدام میکند. در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ در بیش از ۱۴۶ کشور ۲۵٬۰۰۰ باشگاه وجود داشته است که تعداد اعضای آن به حد یک میلیون میرسد. فعالیتهای آن زیر ۱۰ عنوان خلاصه میشود، کشاورزی، شارمندی و وطنپرستی، پسران و دختران، بهبود اوضاع مدنی، بهتر کردن اجتماع، آموزش و پرورش، بهداشت و رفاه عامه، ایمنی، حفظ بینائی و رسیدگی به حال نابینایان، و سازمان ملل متحد. مجله‌ی رسمی آن لاین (lāyan) است. مرکز این سازمان جهانی در شیکاگو است. ایران در این سازمان عضویت دارد.

لاینس[18] (lāyənes)، ناحیه‌ای در قسمت غ کورنوال که اکنون ح ۷۲ متر زیر دریا است. در افسانه‌های سلتی موطن تریسترم و بانوی لاینس میباشد.

لاینوتایپ[19] (lāynotāyp؛ از انگلا)، نام تجارتی نوعی ماشین حروفچینی که سطور یکپارچه از حروف چاپ به صورت شمش تهیه میکند. ماشین لاینوتایپ را مرگنتالر اختراع کرد، در ۱۸۸۴ آن را به ثبت رسانید، و نخستین‌بار در ۱۸۸۶ در شهر نیو یورک مورد استفاده‌ی عملی قرار گرفت. طرز کار آن چنین است که حروفچین، مانند ماشین‌نویس، جلو صفحه‌ای به نام "صفحه‌ی شستی"، که شباهت به صفحه‌ی شستی ماشین تحریر دارد، مینشیند، و از روی نوشته‌ای که باید چیده شود، شستیهای مربوط به هر حرف را با انگشت فشار میدهد. با فشار هر شستی، قطعه‌ای برنجین به نام "ماتریس"–که قالب خاص آن حرف است و در مخزنی به نام "ماگازین" در بالای ماشین قرار دارد–رها میشود، و به وسیله‌ی کمربندی متحرک در محل مخصوص خط ماتریس قرار میگیرد. به همین ترتیب، پس از آنکه حروفچین تمام حروف یک سطر از نوشته را با شستیهای صفحه‌ی شستی زد، تمام ماتریسها یا قالبهای مربوط به آن حروف کنار هم در یک خط قرار میگیرند. خط چیده‌شده‌ی ماتریسها، با فشار دادن دسته‌ای، به طور خودکار به چرخ قالبریزی، که دیگی مملو از فلزی مذاب (← آلیاژ چاپ) در پشت آن تعبیه شده، منتقل میشود. در این محل، فلز مذاب با فشار به داخل ماتریسها (قالبها) میریزد، و قسمتهای فرورفته‌ی ماتریسها را پر میکند، و سطری یکپارچه به صورت شمش به دست میآید. سپس ماتریسها به توسط "آسانسور" به محل اصلی خود در مخزن باز میگردند، و شمش یکپارچه‌ی حروف چیده‌شده نیز با پنجه‌ای به بیرون از ماشین و به داخل صفحه‌ای بایک دیواره، به نام رائگا (← حروفچینی)، رانده میشود.

مزیت ماشین حروفچینی لاینوتایپ و ماشینهای مشابه آن (← مونوتایپ) بر حروفچینی دستی یکی صرفه‌جوئی در وقت و سرعت عمل است، و دیگر آنکه چون سطور ریخته‌شده را، پس از استفاده، مجدداً ذوب میکنند، زحمت پخش کردن حروف که در حروفچینی دستی معمول است اساساً منتفی میشود؛ و هر بار که مطلبی به وسیله‌ی این گونه ماشینها چیده شود، حروف نو و اثر آنها بر کاغذ بدون عیب خواهد بود.

از ۱۸۸۶ به بعد اصلاحات عمده‌ای در ماشین لاینوتایپ به عمل آمده، به نحوی که اکنون میتوان

---

(1)Gewandhaus (2)Auerbach's Keller (3)Leipzig (4)Leitha (5)Raba (6)Laika (7)Lyell (8)Lyall (9)Laelius (10)Layamon (11)Limehouse (12)Line (13)Equatorial Islands (14)Palmyra (15)Lyons (16)Lions International (17)Jones (18)Lyonnesse (19)linotype

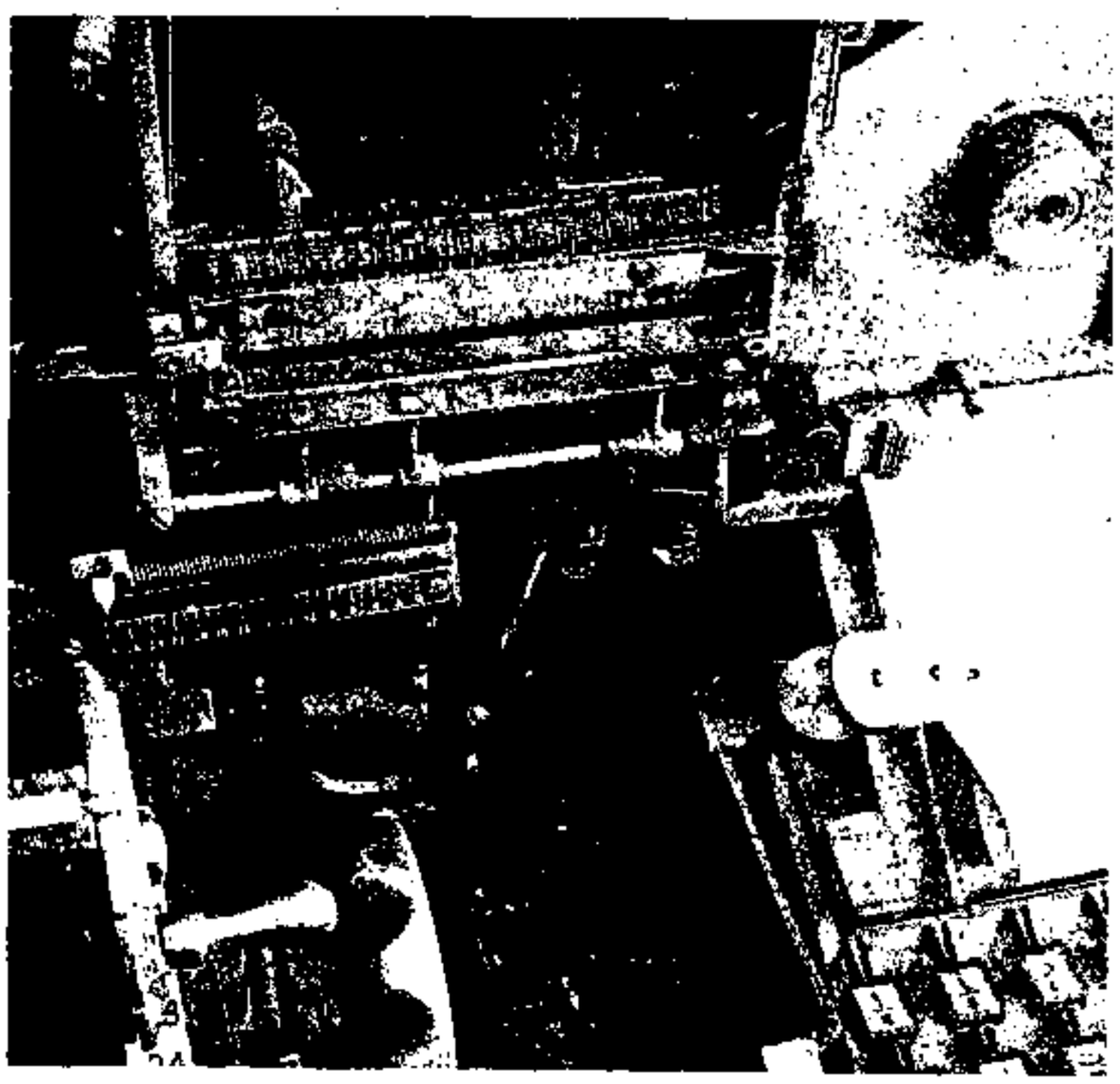



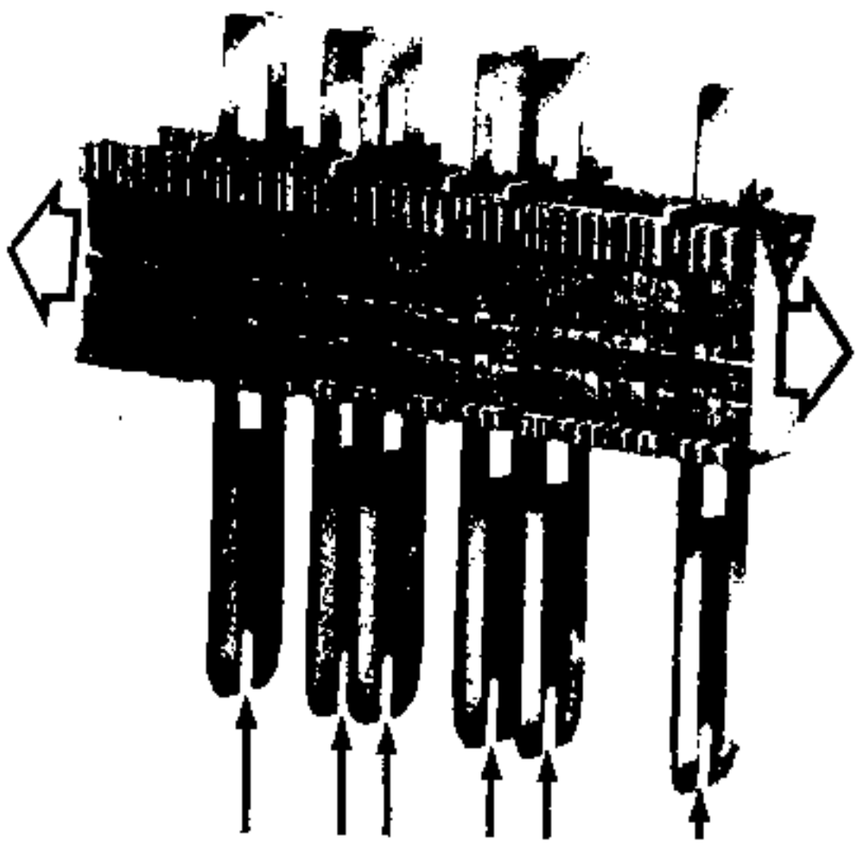

در ذکر سبک بیان و قضاوت در باب پایه‌ی شعر شاعران نیز به سخنان تعارف‌آمیز اکتفا میکند. با این همه، به سبب احتوای کتاب بر نام و نشان تعداد زیادی شاعران نسبةً گمنام، و مخصوصاً به علت اشتمال بر نمونه‌هائی از آثار این گویندگان (که غالباً اثری از آنها در دست نیست)، لباب الالباب اهمیت خاص دارد، و از همین روست که غالباً تذکره‌نویسان بعد از عوفی ازین کتاب استفاده کرده‌اند. لباب الالباب در دو مجلد در لیدن، به اهتمام ادوارد براون، چاپ شده است (جلد اول در ۱۹۰۶، و جلد دوم در ۱۹۰۳، و جلد اول که در واقع بعد از جلد دوم انتشار یافته است به وسیله‌ی محمد قزوینی تصحیح شده است). جلد اول محتوی شرح حال و آثار ۱۳۰ تن از ملوک و وزرا و صدوری است که شعر به فارسی گفته‌اند، و جلد دوم مشتمل بر شرح حال و آثار ۱۶۹ شاعر فارسی‌زبان است. لباب الالباب با بعضی اصلاحات و تصحیحات تازه نیز در تهران مجدداً طبع شده است (۱۳۳۵ هش). نیز ← جوامع الحکایات.

لباب المعنوی: ← کاشفی.

لب التواریخ: ← صدیق‌الممالک.

به وسیله‌ی بعضی از انواع آن مواد خواندنی را با هر نوع "قلم" و به هر اندازه از حروف که مطلوب باشد حروفچینی کرد. در حال حاضر ماشینهای لاینوتایپ برای بیش از ۸۵۰ زبان و لهجه ساخته میشود. ماشین لاینوتایپ فارسی اول‌بار در ۱۳۳۶ هش در ایران مورد استفاده قرار گرفت، و هم‌اکنون در چاپخانه‌ی چند روزنامه‌ی بزرگ و در بعضی از چاپخانه‌های دیگر از آن استفاده میشود.

لایوس[1] (lāyos)، پدر اودیپ.

لباب الاحیاء: ← غزالی، احمد؛ احیاء علوم‌الدین.

لباب الالباب (lobābo 'l-'albāb)، تذکره‌ی قدیمی فارسی، در بیان احوال و نقل اشعار شاعران فارسی‌زبان و ملوک و وزرا و امرائی که به فارسی شعر گفته‌اند، از قدیمترین ازمنه تا اواخر قرن ۶م هق. مؤلف کتاب، نورالدین محمد عوفی، آن را در ح ۶۱۸ هق تحریر و تألیف کرده است. لباب الالباب قدیمترین تذکره‌ی فارسی موجودی است که نسخه‌ی آن امروز مشهور و در دست است، و اگر تذکره‌ای پیش از آن‌چنانکه از بعضی مآخذ بر میآید تألیف شده است، امروز اثری از آن باقی نیست. اطلاعات تاریخی درست و زیادی ازین کتاب در باره‌ی شاعران قدیم به دست نمیآید، زیرا مؤلف، به سبک و اسلوب ثعالبی در یتیمة الدهر، در بیان احوال شاعران غالباً به عبارتپردازی و آوردن مناسبات لفظی اهتمام، و

(1) Laius

لبان جاوی: ← بنزوان.

لبپهن، عدسی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت II.

لبدف[1]**، پیوتر نیکولایویچ** (piotr nikolāyevic lebedef)، ۱۸۶۶–۱۹۱۲، فیزیکدان روسی، متـ مسکو. در ۱۸۸۷ برای تحصیل فیزیک نـزد آ. کونت‌به ستراسبورگ رفت. در ۱۸۹۲ استاد فیزیک در دانشگاه مسکو شد. در ۱۹۰۱ اثـر مشهورش به نـام تحقیق تجربی در فشار نور انتشار یافت. وی بـه طریق تجربی وجود فشار فوق العاده کوچکی را که نور بر اجسام وارد میکند ثابت، و این فشار رالـه ج. ک. مکسول وجـود آن را بـه طریـق نظـری ثابت کرده بودـاندازه‌گیری کرد (۱۹۱۰). ← فشار نور؛ فشار تشعشع.

لبده، شهر، لیبی، ← لپتیس ماگنا.

لبدیان: ← نعنالیان یا نعناعیان.

لبک (labak) یا **دهانه،** قسمتی از سازهای بادی که محل دمیدن ساز را در بر میگیرد. در لبک سازـ هائی مانند سرنا و دوزلـه (dozale؛ ساز محلی در مناطق کردنشین) قمیش نصب میشود که ارتعاش آن هنگام دمیدن صدا را بـه وجود میآورد. ولـی در لبک سازهائی چون نی و سوتک فقط سوراخی برای دمیدن وجود دارد.

لبکویر (lab.kavir)، دهستان (جم ح ۱۱٬۷۹۳ ن)، بخش بجستان، شهرستان گناباد، استان نهم، دارای ۱۷(؟) آبادی؛ در حاشیه‌ی شرقی کویر نمک. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به این صورت نیامده است.

لبگ[2]**، هانـری لئون** (hānri leon lebeg)، ۱۸۷۵–۱۹۴۱، ریاضیدان فرانسوی، کاشف تعمیمی از مفهوم انتگرال کـه به نام وی به انتگرال لبگ معروف است، و در آنالیز ریاضی این قرن اهمیت بسیـار اساسی دارد. در ۱۹۲۰–۲۱ استـاد دانشگاه پـاریس و از ۱۹۲۱ استاد کولژ دو فرانس بود. در ۱۹۲۲ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. علاوه بر ح ۵۰ مقاله، دو کتاب معروف دروسی در انتگرالگیری و جستجوی توابع اولیه (۱۹۰۴، ۱۹۲۸) و دروسی در سلسله‌های مثلثاتی (۱۹۰۶) ازوست. نیز ← ریاضیات شهودی، ص ۱۱۴۷، ستون ۲.

لبلاب، گیاه، ← پیچک.

لبلاب الفقاع، گیاه، ← رازک.

لبلاب کبیر، گیاه، ← پیچک شیرین.

لب لباب: ← شرح مثنوی.

لبلیچ، دومینگو باذیا ای: ← علی بی.

لبنازک، عدسی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت II.

لبنان[3] (lobnān)، فته **لیبان** (libāN)، جمهوری (ح ۱۰٬۴۰۰ کمه؛ جه، بجز مهاجرین فلسطینی که تعداد آنها در ژوئن ۱۹۶۸ بالغ بر ۱۶۶٬۲۶۴ بوده است، ۲٬۶۴۵٬۰۰۰ در ۱۹۶۹)، چغ آسیا، بر ساحل شرقی دریای مدیترانه؛ پایتخت آن بیروت. از ل و ش به سوریه، از ج به اسرائیل، و از غ به مدیترانه محدود است. نیمی از ساکنین آن مسیحی و نیمی مسلمانند. در میان مسیحیان مارونیه اکثریت دارند؛ در میان مسلمانان، سنیها اکثریت دارند، و پس از آن شیعه‌ها و دروزیه‌اند. شهرهای مهم آن پس از بیروت عبارتند از طرابلس، صیدا، زحله (zahla)، و صور که جملگی، جز زحله، دریابندرند.

قریب نصف خاک لبنان کوهستانی است. توده‌ی کوهستانی معروف به ← جبل لبنان مشتمل بـر دو رشته‌کوه موازی است، که از سوریه در ل تا فلسطین در ج امتـداد دارد، و بین آنهـا دره‌ی عظیم بقـاع واقع است که رود نهر العاصی (اورونتس) در ل و رود لیطانی (لئونتس) در ج آن را آبیاری میکنند. رشته‌ی اصلی جبال لبنان (لبنان غربی، ← لبنان، جبل) تقریباً به موازات ساحل مدیترانه ممتد است، و فرازایش به ۳٬۰۸۳ متر میرسد. بلندترین نقطه‌ی جبـال لبنان شرقی (یـا جبل الشرقی) جبـل الشیخ است، کـه همان ← جبل حرمـون مذکور در کتاب مقدس است.

اقلیم لبنان سیمای عمومی اقلیم مدیترانه‌ای را دارد، ولی به سبب کوهستانی بـودن کشور از اقلیم نواحی مجاور ممتاز است، بدین معنی که در زمستان باران بیشتر و در تابستان گرمای کمتر دارد. آب و هـوای دامنه‌هـا و مرتفعات کوههـا چنان مطبوع است که لبنان را سویس خاور میانه خوانده‌اند.

ح ۲۳٪ اراضی لبنان مزروع است. در ج لبنان لیتییت و در ل آهـن تا حـدی استخـراج میشود. زراعت تـوتـون، پنبه، و میوه (مخصوصاً مرکبات، سیب، و موز) توسعه یافته است. روغن زیتون لبنان از قدیم الایام معروف بـوده است. طرابلس و صیدا دارای پـالایشگاههـای بـزرگ نفت هستند، اولـی منتها الیه خطوط لولـه‌ی نفتی از کرکوک (عراق) و دومی منتها الیـه خطوط لولـه‌ی نفتـی از قطیف (عـربستان سعودی) است. گذشته از پـالایش نفت، صنایع دیگر لبنان بیشتر آمودن مواد غذائی است، ولی صنایع نساجی و سیمانسازی نیز اهمیت یافته.

لبنان از لحاظ درصد باسوادی از سایر کشورهای عربی مشرق‌زمین جلوتر است. از مؤسسات تعلیمات عالیـه‌ی آن دانشگاه امـریکائی بیـروت (تـأسیس ۱۸۶۶)، دانشگاه فـرانسوی سن ژوزف (بیـروت، تأسیس ۱۸۷۵)، و دانشگاه لبنان (بیروت، ۱۹۵۱) میباشد.

قوه‌ی مقننه در لبنان عبارت از یک مجلس است، و آن مجلس نمایندگـان میباشد، کـه مرکب از ۹۹ عضو است، و بدیـن نسبت انتخاب میشوند: مارونیه ۳۰ نماینـده، سنیهـا ۲۰، شیعیـان ۱۹، ارتـدوکس یونانی ۱۱، کاتولیک یونانی ۶، دروزیه ۶، ارتدوکس ارمنی ۴، کاتولیک ارمنی ۱، پروتستانها ۱، سایرین ۱. قـوه‌ی مجریـه در دست رئیس جمهـور (بـرای مدت ۶ سال بـه رأی اکثریت در مجلس نمایندگان) و نخست‌وزیـر و هیئت دولت است. مرسوماً رئیس جمهور از مارونیه، نخست‌وزیـر از مسلمانان سنی، و رئیس مجلس از مسلمانان شیعه است.

تاریخ

I ـ لبنان از ایـام قدیم تـا دوره‌ی اسلامی. نخستین مردم لبنان که نقش قابل توجهی در تاریخ یافتند کنعانیان (← کنعان، در عهة) بودند، که در اواسط هزاره‌ی ۳ ق‌م وارد سوریه شدند. یونانیان کنعانیـانی را که بـا آنان داد و ستد داشتند فنیقی نامیدنـد (← فنیقیه). کشورشهرهای مهـم فنیقیان آرادوس (ارواد حالیـه)، بوبلوس (جبیل حالیه)، بیروت، صور، و صیدا بود. با توسعه‌ی دولت آشور، لبنان در منطقه‌ی نفـوذ آن دولت قـرار گرفت. از آن به بعد تاجح II لبنان در معرض حمله‌ی مهاجمین گوناگون بود. در ۵۳۸ ق‌م ایرانیان بـه جای دولت جدید بابل آقای مدیترانه‌ی شرقی شدند، و کشتیها و دریانوردان فنیقی را برای لشکرکشی بـه مصر و یونان به کار گرفتند. بعدها اسکندر مقدونی شهرهای لبنان را گرفت. در دوره‌ی سلوکیان، قسمت جنوبی لبنان مورد ادعای بطالسه بود. استیلای رومیان بر لبنان با لشکرکشی پومپیوس بدانجا در ۶۴ ق‌م آغاز شد. تحت حکومت رومیان کار لبنان رونق داشت. در قرن ۴م لبنان سرزمینی کاملا مسیحی بود.

II ـ لبنان از دوره‌ی اسلامـی تـا استیـلای ترکان عثمانی. با کشورگشائی مسلمانان در سوریه و لبنان بین سالهای ۶۳۴ و ۶۴۰ (← سوریه)، نواحی کوهستانی سوریه متـدرجاً اهمیت سیاسی یـافت. از ساکنین منطقه‌ی کوهستانی لبنان پیش از قـرن ۷م چندان اطلاعـی در دست نیست. زمـانی در دوره‌ی امپراطوری روم شرقـی گروهی بـه نام جراجمه که اصل آنهـا معلـوم نیست در قسمت شمالـی ناحیه‌ی لبنان مستقر شدند. از قرن ۷م به بعد فرقه‌ی مسیحی مارونیه بدین سرزمین روی آورد، و بـه سبب آزار سایر مسیحیان بـه کوهستانهای شمالی پناهنده شد؛ این فرقه که اصلا سریانی‌زبان بود متدرجاً زبان عربی را اتخاذ کرد. پس از فتح سوریه به دست مسلمانان در قرن ۷م، قبایل مسلمان به لبنان جنوبی آمدند. در قرن ۱۱م بسیاری از مسلمانان از دروزیه بـودند (تاریخ آتیه‌ی لبنان تاریخ روابط دو فرقه‌ی مارونیه و دروزیه است). در شهرهای ساحلی سکنه عمدتاً به مذهب سنی گرویدند. بـا مرور زمـان، عملا همه‌ی طبقات مردم زبان عربی را، که زبان دنیای اسلام و لبنان نیز جزء آن بود، اتخاذ کردند.

در پایـان قرن ۱۱م لبنان جزء قلمرو صلیبیون شد. در ایـن دوره مارونیه بـا کلیسای رم روابـط دوستانـه بـرقرار کردند، و عاقبت تفـوق پـاپ را پذیرفتند. با انقراض دولت صلیبیون، لبنان جزء مملکت ممالیک شد.

III ـ لبنان تحت حکومت عثمانی. در ۱۵۱۶–۱۷ فرمانروائی ممالیک بـر مصر و سوریه به دست سلطان سلیم I عثمانی انقراض یافت، و لبنان جزء امپراطـوری پهناور عثمانی شد، ولی به فرمانروای محلی آنجا فخرالدین I معنی (← فخرالدین معنی) و نیز سایر سرکردگان محلی امتیازاتی داده شد، و به همین جهت بود که، تحت حکومت عثمانی، لبنان نسبت به سوریه وضـع بهتری داشت. مارونیه از ل به طـرف ج و دروزیه از ج بـه جـانب ل گسترش یافتند. فخرالـدین II معنی (← فخرالدین معنی)، رئیس دروزیه، بـرای نخستین‌بار در تاریخ جدید، لبنان را در معرض نفوذ اروپائیان قرار داد. پس از خاندان معنی، نواحی کوهستانی تحت ریاست خاندان شهابیون در آمد، که بزرگتریـن آنان بشیر شهاب II بود، که در ۱۷۸۸–۱۸۴۰ فرمانروائی کرد. بعد از سقوط دولت بشیر، جنگ داخلی بین مارونیه (که فرانسویها هواخواه آنها بودند) و دروزیه (که دولت بریتانیا طرفـدار آنان بـود) در گرفت. در ۱۸۶۰ مسیحیان (مخصوصاً مارونیه) بـه دست دروزیه قتل عام شدند، و چون سلطان عثمانی این امر را سرسری گرفت، فرانسویها مستقیماً به نفع مسیحیان مداخله کردند. فرانسه و بریتانیا در ۱۸۶۱ متفقاً مقـرراتی (که در ۱۸۶۴ تغییر یافت) بر لبنان تحمیل کردند

(۱)Lebedev (۲)Lebesgue (۳)Lebanon

که به موجب آن لبنان در تحت حکومت یک حاکم مسیحی که از طرف سلطان عثمانی انتخاب شود خودمختاری یافت، و مقرر شد که این حاکم با دستیارانی از فرق مختلف مذهبی کار کند. در تحت این رژیم، لبنان تا جنگ I، که دولت عثمانی لبنان را شدیداً تحت نظارت خود قرار داد، آرام بود.

۱۷ ـ لبنان از جنگ I تا استقلال. در پایان جنگ I نیروهای متفقین لبنان را اشغال کردند، و آن را تحت اداره‌ی نظامی فرانسه قرار دادند. در ۱۹۲۰ بیروت و سایر شهرهای ساحلی و ناحیه‌ی بقاع و بعضی نواحی دیگر به "سرزمین خودمختار لبنان" که در ۱۸۶۱ تعریف شده بود منضم شد، و "لبنان بزرگ" (که بعداً جمهوری لبنان خوانده شد) تشکیل یافت. در ۱۹۲۳ جامعه‌ی ملل سوریه و لبنان را رسماً تحت قیمومیت فرانسه قرار داد. در تحت حکومت فرانسه، آرزوهای لبنانیها تحقق نیافت، و آرامش از جمهوری لبنان رخت بر بست. در آغاز جنگ II در ۱۹۳۹، فرماندار عالی فرانسوی لبنان مجلس نمایندگان را تعطیل کرد. پس از سقوط فرانسه در ۱۹۴۰، لبنان تحت حکومت مأمورین سه حکومت ویشی قرار گرفت، ولی در ۱۹۴۱ نیروهای بریتانیائی و فرانسه‌ی آزاد آن را اشغال کردند. نماینده‌ی فرانسه‌ی آزاد، ژنرال ژرژ کاترو[1] (jorj kātru؛ ۱۸۷۷–۱۹۶۹)، استقلال سوریه و لبنان را اعلام کرد، ولی فرانسه‌ی آزاد مایل نبود که از نظارت خود بر این ممالک دست بر دارد. عاقبت در ۱۹۴۳ فرانسویها با برگزاری انتخابات موافقت کردند، ملیون در انتخابات پیروزی یافتند و رهبر آنان، بشارة الخوری (bešārato 'l.xuri؛ ۱۸۹۰–۱۹۶۴)، به ریاست جمهوری انتخاب شد. دولت جدید قانون اساسی گنرانید که آثار نفوذ فرانسه را بکلی از میان برد. در نوامبر ۱۹۴۳ فرانسویها رئیس جمهور و تقریباً همه‌ی اعضای دولت او را توقیف کردند. شورشی که متعاقب این امر برپا شد با مداخله‌ی سیاسی بریتانیا پایان یافت؛ فرانسویها دولت سابق را برقرار، و همه‌ی اختیارات را بدان واگذار کردند. پس از بحران دیگری در ۱۹۴۵، توافق شد که نیروهای فرانسه و بریتانیا لبنان را تخلیه کنند. این امر در ۱۹۴۶ انجام یافت، و لبنان کاملا مستقل شد. در ۱۹۴۵ لبنان عضو اتحادیه‌ی عرب شد و به جامعه‌ی ملل پیوست.

۱۸ ـ لبنان مستقل. از ۱۹۴۵ به بعد لبنان، با وجود مداخله‌اش در جنگ ۱۹۴۸–۴۹ میان اعراب و اسرائیل، وضعی مرفه داشت. از جنبه‌ی سیاسی، حکومت پارلمانی از عهده‌ی جلوگیری از سوء استفاده از قدرت بر نیامد. خوری در ۱۹۴۸ نیز به ریاست جمهوری انتخاب شد، اما به سبب سستی وی و فساد حکومت در ۱۹۵۲ ناچار استعفا کرد. مجلس نمایندگان کامیل شمعون (kāmil šam'un؛ ۱۸۹۹–؛ تحصیل‌کرده در فرانسه) را، که رهبر جبهه‌ی مخالف بود، به ریاست جمهوری انتخاب کرد، و او تا ۱۹۵۸ در این مقام بود. سیاست دوری از ملل عرب و گرایش به غرب کامیل شمعون مخالفت مسلمانان را بر انگیخت، و در سراسر کشور شورش در گرفت. شمعون از کشمة کومک طلبید، و نیروهای امریکا در لبنان پیاده شدند. عاقبت شمعون کناره‌گیری کرد، و فؤاد شهاب (fu'ād šehāb؛ ۱۹۰۳–۱۹۷۳) به ریاست جمهوری رسید. وی با تشکیل دادن یک دولت ائتلافی توازن سیاسی برقرار کرد، و در اصلاحات اجتماعی و اقتصادی کوشید، و سیاست بیطرفانه‌اش مورد قبول مسیحیان و مسلمانان بود. فؤاد شهاب از قبول کردن مجدد ریاست جمهوری امتناع کرد، و شارل حلو (šārl helu؛ ۱۹۱۲–) به ریاست جمهوری رسید (۱۹۶۴). وی وعده داد که سیاستهای مقبول فؤاد را تعقیب کند، و به همکاری با اتحادیه‌ی عرب نظر مساعد داشت. در سال ۱۹۶۸ رژیم صهیونیستی فرودگاه بیروت را بمباران کرد. در سال ۱۹۶۹ لبنان گرفتار مشکلاتی بود؛ لبنان از طرف رژیم صهیونیستی بمباران شد؛ دولت لبنان کوشید تا از اینکه پارتیزانهای عرب خاک لبنان را از پایگاههای خود برای حمله به اسرائیل قرار دهند جلوگیری کند، و این امر احساسات مردم را بر ضد دولت در سراسر کشور بر انگیخت، و موجب بروز کشمکشهائی با سوریه نیز شد. به سبب کوشش جمال عبدالناصر در رفع اختلاف دولت لبنان با پارتیزانها، روابط لبنان با اتحادیه‌ی عرب پیش از پیش دوستانه شد. در سال ۱۹۷۰، سه سلیمان فرنجیه به ریاست جمهوری رسید. وی سیاست شدیدی بر ضد پارتیزانها پیش گرفت، و طرفداری خود را از طرح کشمة برای صلح در خاور میانه اعلام داشت.

لبنان[2]، جبل (jabale lobnān) [= کوه لبنان]، لت **لیبانوس[3]** (libānus)، رشته‌کوهی در لبنان که به طول ح ۱۷۰ کم به موازات ساحل مدیترانه ممتد است. ارتفاعش در قرنة السوداء (qornato 's.sā-dā') به ۳۰۸۳ متر میرسد. کوههای این رشته عمدةً آهکی هستند. سابقاً جنگلهای انبوه سرو داشت، و سروهای آن از قدیم الایام مشهور بود. رشته‌ی منکسر رشته‌ی جبال لبنان غربی (جبل الغربی) است. به موازات و در ش آن رشته‌ی جبال لبنان شرقی[4] یا جبل الشرقی قرار دارد، و بین دو رشته دره‌ی حاصلخیز بقاع واقع است (← لبنان).

لبنزراوم یا فضای حیاتی: ← زئوبولیتیک.

لبنه، در اسطرلاب، ← عضاده.

لبنیات (labaniyyāt)، فراورده‌های شیری از قبیل پنیر، ماست، کره، و غیره. نیز ← لبنیاتسازی؛ فراورده‌های شیر.

لبنیاتسازی[5] (labaniyyāt.sāzi)، صناعت تولید و آمودن و توزیع شیر و فراورده‌های آن (← فراورده‌های شیر). ۹۰٪ شیر جهان از گاو تهیه میشود، باقیمانده‌ی آن از بز، بوفالو، گوسفند، و دیگر نشخوارکنندگان است. لبنیاتسازی جدید از ۱۸۵۰ همراه با ازدیاد جمعیت شهرها آغاز شد. از عوامل مهم در توسعه‌ی لبنیاتسازی اینها را میتوان نام برد، اختراع ماشینهای خاص، که مهمترین آنها ماشین کره‌گیری است؛ پیشرفت شیمی و فیزیک و باکتریشناسی؛ اکتشاف طریقه‌ی پاستوریزه کردن شیر؛ پیشرفت وسایل سرد کردن و حمل و نقل؛ افزایش بازده دامهای شیرده در نتیجه‌ی تحقیق علمی در دامپروری و تغذیه‌ی دامها؛ افزایش مصرف مواد شیری در نتیجه‌ی آگاهی بیشتر نسبت به ارزش غذائی آنها؛ و پیدایش موارد استعمال تازه برای محصولات فرعی کارخانه‌های لبنیاتسازی.

لبو (labu)، چغندر پخته.

لبیبی (labibi)، شاعر پارسی‌گوی اواخر قرن ۴م و اوایل قرن ۵م هق؛ معاصر فرخی سیستانی و ظاهراً از اهل خراسان. مسعود سعد سلمان او را استاد و سیدالشعراء خوانده است. از مجموعه‌ی کوچکی که از شعرهای وی باقی مانده است توانائی او را در شیوه‌ی خراسانی بخوبی میتوان احساس کرد.

لبیده شاعر، ← لبید ابن ربیعه.

لبید ابن ربیعه [ابوعقیل لبید ابن ربیعه‌ی عامری (abu.'aqil labide 'bne rabi'aye āmeri)]، فت ۴۱ یا ۴۰ هق، شاعر عصر جاهلی عرب، که دوره‌ی اسلامی را نیز در یافته و اسلام آورده، و در شمار صحابه‌ی محمد ص قرار دارد. وی از قبیله‌ی بنو جعفر از شاخه‌ی کلاب است، که به بنو عامر پیوسته میشوند. لبید در جوانی با جمعی از افراد قبیله‌ی خویش به دربار ابوقابوس نعمان، پادشاه (ح ۵۸۰–۶۰۲) حیره، رفت، و در سال ۹ هق قبیله‌ی وی هیئتی به نزد پیغمبر فرستادند که لبید نیز در میان آنان بود؛ گویند وی در همین زمان اسلام آورده است. لبید عمری دراز یافت (بنا بر بعضی روایات ۱۴۵ سال)، و در آخر عمر، در خلافت عمر ابن خطاب، به کوفه مهاجرت کرد، و در آنجا در گذشت. اگرچه در دیوان وی شعرهائی هست که نشان میدهد در دوره‌ی مسلمانی وی گفته شده است، بعضی نوشته‌اند که وی در سراسر دوره‌ی اسلامش شعر و شاعری را رها کرد، و فقط یک بیت اخلاقی و حکیمانه در سراسر این مدت از وی نقل کرده‌اند.

لبید مردی بخشنده و کریم و، چه در جاهلیت و چه در اسلام، در شمار شاعران بزرگ عرب و مورد تحسین اهل ادب و شعر بوده است. به روایت صاحب اغانی، وی خود را از نظر اهمیت مقام شعری پس از امرؤالقیس و طرفه قرار میداده است. نوع برجسته‌ی آثار او مراثی، هجاها، و قصاید اوست. شعرش در قیاس با دیگر شاعران عصر جاهلی از صیغه‌ی دینی بیشتری برخوردار است. مجموعه‌ی کوچکی از اشعار او به عنوان دیوان لبید چاپ شده (وین، ۱۸۸۰؛ کویت، ۱۹۶۲)، و به آلمانی نیز ترجمه شده است.

لبیک: ← تلبیه.

لپ[6] (lap)، در کالبدشناسی، پاره‌ای از یکی از اندامهای بدن که با شیاری بر سطح آن اندام مشخص میشود، همچون لپهای مغز و شش و جگر. نیز ← لپک.

لپانتو[7]، نبرد (lepānto) [به نام شهر لپانتو یا ناوپاکتوس، غ یونان مرکزی]، نبرد دریائی ۷ اکتبر ۱۵۷۱ در کنار لپانتو بین ناوگان متحد مسیحیان و ناوگان ترکان عثمانی. فرماندهی ناوگان متحدین را خوان اتریشی و فرماندهی ناوگان عثمانی را اولوج علی پاشا (uluj) داشت. ناوگان متحدین (که بیشتر کشتیهای اسپانیائی، ونیزی، و کشتیهای پاپ بودند) عملا ناوگان ترک را از میان بردند، ح 15'000 ترک را اسیر کردند یا کشتند، و ح 10'000 برده‌ی مسیحی را که در کشتیها پارو میزدند آزاد کردند. متحدین بیش از 7'000 تن افراد خود را از دست دادند. مروانس از جمله‌ی زخمیهای متحدین بود. پیروزی متحدین وحشت تسلط دریائی ترکها را بر مدیترانه از بین برد.

---

(۱)Catroux (۲)Lebanon (۳)Libanus (۴)Anti-Lebanon (۵)dairying (۶)lobe (۷)Lepanto

لپتیس پاروا: ← لپتیس ماگنا.

لپتیس ماگنا[1] (leptis māgna) [لپتیس بزرگ]، شهر قدیمی کارتاژی و رومی و جایگاه ظریفترین آثار رومی در ل افریقا، لغ لیبی، ح 100کیلومتری چغ طرابلس؛ نام جدید آن لبده (labda). ح 600 ق‌م توسط ماندگاران فنیقی اشغال شد؛ بندرگاه طبیعی متوسطی داشت، ولی از دسترس داشتن به ناحیه‌ی جبل لیبی با امکانات کشاورزی فراوان بهره‌مند بود. نیز راه کاروانی به فزان از نزدیک آن میگذشت. لپتیس (درستتر آن، لپسیس) در قرن ۲م ق‌م جزئی از کشور نومیدیا شد. بیشتر آبادی آن به کشت زیتون و بازرگانی ماوراء صحرائی بود، که در قرن اول افزایش یافت. شهر قدیمی کارتاژی در زیر بناهای عظیم رومی، که مشتمل بر بازارگاه و آمفی‌تئاتر و معبد آوگوستوس بود، پنهان شد. امپراطور ترایانوس به آن لقب مهاجرنشین رومی داد، هر چند اکثریت ساکنان آن کارتاژی و لیبیائی بودند. حمامهائی که به فرمان هادریانوس در آن ساخته شد، در امپراطوری روم بزرگترین بناهای از نوع خود بود. آبادی آن در امپراطوری سپتیمیوس سوروس، که در همین جا به دنیا آمده بود، افزایش یافت، و این امپراطور بازارگاه و خیابان ستوندار بزرگ و یک طاق نصرت با حجاریهای عالی در آن ساخت. در آن زمان، لپتیس با 80'000 سکنه بزرگترین شهر افریقا پس از اسکندریه و کارتاژ بود. در قرن سوم رو به انحطاط گذاشت، هر چند در امپراطوری دیوکلسین پایتخت ایالت تریپولیتانیا شد (ح 300). در ۳۶۵ صحرانشینان شهر را غارت و ویران کردند، و این ویرانی با پیروزی واندالها در ۴۵۵ به نهایت رسید. در ۵۳۳ بیزانسیان آن را تقریباً به صورت مدفون‌شده در شن یافتند و باروهای جدید و چند کلیسا در آن ساختند. ولی پس از تسخیر آن به دست اعراب در ۶۴۳ بار دیگر از شن پوشیده شد. کاوشهای آن از ۱۹۲۰ آغاز شده و بسیاری از بناهای قدیمی از زیر شن بیرون آمده و تا حدی نوسازی شده است.

لپتیس دیگری نیز در متصرفات رومیان در شمال افریقا بوده است به نام لپتیس کوچک یا لپتیس پاروا[2] (pārvā)، اکنون لمته (lamta)، بخش هادرومنتوم (← سوس یا سوسه) که پس از دومین جنگ کارتاژی به تصرف روم در آمد. ویرانه‌های اسکله و آمفی‌تئاتر و قلعه‌ی بیزانسی در آن موجود میباشد.

لپک[3] (lapak)، در کالبدشناسی، لپ فرعی که جزئی از لپ اصلی باشد، و مخصوصاً توده‌های کوچک بافتی که بعضی از اندامهای بدن (مثلا جگر) از آنها ساخته شده است. نیز ← لپ.

لپولی (lapu'i)، ده (جم ۱'۷۸۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم، ۶کیلومتری غ زرقان. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر، و میوه است. قالیبافی دارد.

لپه (lappe)، نخود سیاهی که پوست آن را گرفته باشند.

لپه، فنر کوتیلدن[4] (kotiledon)، برگی که جزئی از جنین دانه‌ها را تشکیل میدهد، و ساختمان آن از برگهای گیاه که بعداً میروید بسیار ساده‌تر است و معمولا کلوروفیل (سبزینه) ندارد. گیاهان تک‌لپه در هر دانه یک لپه و گیاهان دولپه در هر دانه دو لپه دارند. لپه در نخستین مراحل بر آمدن دانه نقش مهمی دارد. در بعضی از دانه‌ها، مثلا نخود و لوبیا، لپه‌ها کار مخزنی را میکنند که غذای دانه‌ی در حال جوانه زدن از آن تأمین میشود؛ در بعضی دیگر، مثلا گندمیان، غذای ذخیره‌شده در قسمت دیگری از دانه به توسط لپه‌ها جذب میشود و به مصرف رشد جوانه میرسد. لپه‌های بسیاری از گیاهان بعداً از زمین بالا میآیند، و سبزینه پیدا میکنند، و از طریق فوتوسنتز برای گیاه ماده‌ی غذائی میسازند.

لپه، آبه دو: ← آبه، آبه دو ل/.

لپیدودندرون[5] (lepidodendron، لت) یا **درخت پولکی** (pulaki)، درخت قدیمی از نوع لپیدودندرون که اکنون سنگواره‌ی آن باقی مانده، و در دوره‌ی کربونیفر بسیار فراوان بوده. بلندی درختان پولکی تا ۳۰٫۵ متر و قطرشان به ح ۲ متر میرسیده.

لپیدوس[6] (lepidus)، خاندانی در روم قدیم.

مارکوس آیمیلیوس لپیدوس (markus aymilius)، ف ح ۷۷ ق‌م، لشکری برای مبارزه با کاتولوس، رهبر سناتورها، گرد آورد ولی شکست خورد.

مارکوس آیمیلیوس لپیدوس، ف ح ۱۳ ق‌م، پسر اولی، و در ۴۶ ق‌م با یولیوس قیصر کنسول بود. با آنتونیوس و اوکتاویانوس (آوگوستوس) تریوم‌ویراتوس دوم را تشکیل داد. پس از پیروزی در فیلیپی، در افریقا حکومت یافت و سیسیل را گرفت، ولی بعداً آوگوستوس او را از مشاغلش عزل کرد.

لت: ← صحافی.

لت، مردم، ← لتونی.

لتچه[7] (letce)، شهر (جم ۷۴'۱۲۳)، ج آپولیا، ج ایتالیا از دوره‌ی یونانیان سابقه دارد. در ۱۰۵۳–۱۴۶۳ کنت‌نشینی نیمه‌مستقل بود. کلیساها و کاخ‌های زیبای متعدد دارد.

لتحر (latehor)، ده (جم ۲'۰۶۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان کاشان، استان مرکزی. رود قمصر (← کاشان، شهرستان) مشروبش میکند. محصولاتش غلات، تنباکو، پنبه، و میوه است. قالیبافی دارد. خرابه‌های قلعه‌ی قدیمی جلالی بین آن و شهر کاشان قرار دارد.

لتر دو کاشه[8] (letr dē kāše)، در قانون فرانسه در آئین رژیم، سند محرمانه و ممهوری که به عنوان دستور شاه صادر میشد. لتر دو کاشه ممکن بود دستور حبس یا تبعید فرد یا افرادی باشد. در قرن ۱۷م رواج یافت. اگرچه عملا استفاده از آن شرایط و قیودی داشت، لتر دو کاشه‌های صادر به مأمورین محلی، که در آنها جای اسم را خالی میگذاشتند، اسباب وحشت بسیار بود. توسل به لتر دو کاشه در مورد رهبران افکار (از جمله ولتر) مظهر استبداد و ستمگری مقام سلطنت بود. مجمع مؤسس در انقلاب فرانسه آن را ملغی کرد.

لتروب[9]، **بنجمین هنری** (benjamin henri latrōb)، ۱۷۶۴–۱۸۲۰، معمار و مهندس امریکائی؛ ت انگلستان. اولین معمار حرفه‌ای کشت به شمار میرود. در رشته‌ی معماری و مهندسی در انگلستان و آلمان تحصیل کرد. بعد از مرگ همسر اولش، در ۱۷۹۶ به کشت رفت. در ۱۸۰۳ رئیس جمهور جفرسن او را ناظر ساختمانهای عمومی کرد. لتروب علاوه بر ساختن بناهای مسکونی در واشینگتن، فیلادلفیا، و سایر شهرها، کارهای تزیینی بسیاری نیز انجام داد و طرحهای یونان را که از نظر احیاء آثار باستانی اهمیت فوق العاده‌ای دارد، عرضه کرد. بانک پنسیلوانیا در فیلادلفیا را بر اساس یک معبد یونانی یونان طراحی کرد (۱۷۹۹). این بنا، و نیز کلیسای جامع کاتولیکی رومی او در بالتیمور (۱۸۰۵–۱۸)، نخستین کلیسای جامع کشت، از بهترین آثار معماری تزیینی زمان او میباشد. سایر آثارش عبارتند از کلیسای یوحنای حواری در واشینگتن (۱۸۱۶) و بنای زندان تأدیبی در ریچمند، ویرجینیا (۱۷۹۷–۱۸۰۰)، طرح او برای "سجلی" (sejli، ۱۸۰۰)، ناحیه‌ی مسکونی نزدیک فیلادلفیا، اولین نمونه‌ی معتبر احیاء سبک گوتیک در کشور است. بعد از سوختن عمارت کنگره، از ۱۸۱۵ تا ۱۸۱۷ عهده‌دار تجدید بنای آن بود.

لتگاء (latgā)، ده (جم ۱'۳۹۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۲۲کیلومتری ل همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. قالیبافی دارد.

لتگذاری: ← صحافی.

لتلاند: ← لتونی.

لتو[10] (leto)، در اساطیر یونان، از الاهگان؛ مادر آپولون و آرتمیس از زئوس. پدر و مادرش از تیتانها بودند. هنگام وضع حمل هیچ زمینی از ترس هرا او را جای نمیداد. سرانجام زئوس جزیره‌ی



مواج دلوس را به کف دریا زنجیر کرد، و در آنجا لتو دو طفل را بزاد. در روم لتو را لاتونا[11] (lātonā) میخواندند. نیز ← نیوبه.

لتونی (letoni، فنس) یا **لاتویا**[12] (lātviā)، جمهوری (۶۳'۷۰۰ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۲'۳۶۵'۰۰۰) سازای تجنس، ل‌ش اروپا. از ل به استونی، از ج به لیتوانی، از غ به دریای بالتیک، و از ش به جمشسر محدود است. پایتختش ریگا و از شهرهای مهم دیگرش لیپایا، تسیس، و ینگاوا است. لتونی به چهار ناحیه‌ی تاریخی تقسیم میشود؛ در ل دوینای غربی نواحی ویدزمه (vidzeme) و لاتگاله (lātgāle) قرار دارند، که جزء لیوونیا بودند؛ در ج دوینا نواحی کورزمه (kurzeme) و زمگاله (zemgāle) واقعند، که به دوکنشین سابق کورلاند تعلق داشتند. لتونی عمدهٔ زمین پست حاصلخیزی است، و رودهای

---

(۱)Leptis Magna (۲)Leptis Parva (۳)lobule (۴)cotyledon (۵)lepidodendron (۶)Lepidus (۷)Lecce
(۸)lettre de cachet (فنس) (۹)Latrobe (۱۰)Leto (۱۱)Latona (۱۲)Latvia

دوینای غربی و ونتا (ventā) آن را زهکشی میکنند. دریاچه‌های متعدد دارد. تهیه‌ی لبنیات و دامداری بسیار متداول است. منابع الوار آن پرارزش است. از محصولات صنعتی عمده ماشین، فلزات، وسایل برقی، و منسوجات است.

گذشته از اقلیتی روسی، ساکنین کشور عبارتند از لتها[1] (-let) و لاتگاله‌ایها که به لتها نزدیکند. مذهب غالب آیین لوتر است مگر در لاتگاله که مذهب کاتولیک رومی غلبه دارد.

لتها، که کشور را به نام آنان لتلاند[2] (letland) هم میخوانند، در قرن ۱۳م به وسیله‌ی شهواران لیوونیائی مغلوب شدند و به مسیحیت گرویدند. سرزمین آنها تا ۱۵۶۱ قسمت جنوبی لیوونیا را تشکیل میداد، و سپس لیوونیا به لهستان منتقل شد. در ۱۶۲۹ سوئدیها لیوونیا را (جز لاتگاله) گرفتند، و در ۱۷۲۱ روسها آن را از آنها ستاندند. با اولین و سومین تقسیم لهستان، لاتگاله و کورلاند نیز به روسیه منتقل شد (۱۷۷۲ و ۱۷۹۵). لیوونیا از زمان شهسواران لیوونیائی تحت استیلای بازرگانان آلمانی و ملاکین اشرافی آلمانی بود، و لتها به بندگی زندگی میکردند. در دوره‌ی استیلای روسیه قدرت این آلمانها برقرار ماند، و زبان آلمانی تا ۱۸۸۵ (که زبان روسی جای آن را گرفت) زبان رسمی بود. در ۱۸۱۷–۱۹ سرفها آزاد شدند، و در اواسط قرن ۱۹م احساسات ملی زنده شد. در اواخر قرن ۱۹م کشاورزی و صنعت رونق بسیار داشت.

در جنگ I لتونی ویران شد. در انقلاب ۱۹۱۷ سربازان لتونی بولشویکها را یاری کردند، و در ۱۹۱۸ استقلال لتونی اعلام شد. در قانون اساسی ۱۹۲۰ حکومت جمهوری مقرر شد. اما کشور ثبات سیاسی نداشت، و در ۱۹۳۶ حکومت دیکتاتوری در آنجا برقرار شد. در ۱۹۳۹ لتونی چند پایگاه دریائی و نظامی به روسیه وا گذاشت. در ۱۹۴۰ سربازان شوروی لتونی را اشغال کردند، و انتخاباتی که بعداً به عمل آمد منجر به این شد که لتونی از جمهوریهای سازای تجشم شود. لتونی در ۱۹۴۱–۴۴ تحت اشغال آلمانها بود، و سپس دولت شوروی آن را باز گرفت. در سالهای بعد از جنگ II منابع و صنایع لتونی ملی، و برنامه‌ای برای صنعتیسازی کشور به موقع اجرا گذاشته شد.

لته[3] (lete) [یونانی = فراموشی]، در اساطیر یونان، رود فراموشی در هادس. مردگانی که وارد هادس میشدند، و نیز ارواحی که از آنجا به صورت آدمی به عالم زندگان باز میگشتند، از آب آن مینوشیدند.

لتها، مردم، ← لتونی.

لتیه، علامت اختصاری "لاتینی" در کتاب حاضر.

لتیان، سد (sadde latiān)، سدی بر جاجرود، در لتیان، ۳۵کیلومتری ل‌ش تهران. این سد به منظور تأمین قسمتی از آب مشروب تهران و آبیاری بیش از ۳۰٬۰۰۰ هکتار از اراضی زراعتی دشت ورامین ساخته شده است. ساختمان آن در تیر ماه ۱۳۳۹ هش شروع، و در اردیبهشت ماه ۱۳۴۶ هش رسماً افتتاح شد. دارای مشخصات زیر است: نوع سد مخزنی؛ طول تاج ۴۵۰ متر؛ ارتفاع از کف پی ۱۰۷ متر؛ ظرفیت کل مخزن ۹۵ میلیون مکب؛ دارای دو مولد، هر یک در مرحله‌ی نهائی، به قدرت ۲۲٬۵۰۰ کیلووات. نام فعلی آن **سد فرحناز** پهلوی است.

لتیمر[4]، **هیو** (hiu latimər)، ۱۴۸۵؟–۱۵۵۵، اسقف انگلیسی و از شهدای پروتستان. تحت تأثیر اصلاح دینی قرار گرفت، و در سال ۱۵۲۴ به آیین پروتستان گروید، و چند بار محبوس شد، اما وولزی و هنری VIII ازو حمایت کردند. در ۱۵۳۵ به اسقفی ووستر منصوب شد، ولی در ۱۵۳۹ استعفا کرد. در دوره‌ی ادوارد VI موعظه‌های وی، که پرده از مظالم اجتماعی بر داشت، نفوذ بسیار یافت. در ۱۵۵۳ به عنوان بدعت در دین توقیف شد، و در آکسفرد او را سوزانیدند.

لتیمور[5]، **اوون** (owən latimōr)، ۱۹۰۰– ، نویسنده و فرهنگی امریکائی. تألیفاتی در باره‌ی شرق اقصی دارد. در ۱۹۳۸–۵۳ مدیر مدرسه‌ی امور بین‌المللی جانز هایکینز بود. در ۱۹۴۱–۴۲ مشاور چیانگ کای‌شک بود. در ۱۹۵۰ سناتور مکارثی او را متهم کرد که از سران جاسوسی روسیه در کشمکش است، ولی پس از تحقیق تبرئه شد. شرح تحقیقاتی را که در سال ۱۹۵۰ به عمل آورد در کتاب اوردالی به وسیله‌ی افترا (۱۹۵۰. ← اوردالی) آورده است.

لثغه: ← عیبهای تکلم.

لجلاج، ابوالفرج محمد ابن عبیدالله (abo'l.faraj mohammade 'bne obeydol.lāhe lajlāj)، معروف به **لیلاج** (leylāj)، ف ح ۳۶۰ هق، شطرنجباز معروف. در شیراز نزد عضدالدوله‌ی دیلمی بود. کتاب منصوبات الشطرنج را تألیف کرد.

لچکی (lacaki)، نیمه‌ی هر پشت بغل.

لحج (lahej)، شهر (جمع ح ۱۲٬۰۰۰)، جمهوری خلق یمن جنوبی، در ح ۲۴کیلومتری ل شهر عدن. لحج مرکز سلطنت عبدلی (abdali) لحج بود که جزء تحت الحمایه‌ی بریتانیائی عدن غربی بود. عبدلی اسم جمع ساکنین لحج است، و این عنوان از زمانی رایج شد که شیخ فضل ابن علی عبدلی لحج را از امامهای زیدی مستقل کرد (۱۱۴۵ هق). نیز ← عدن.

لحی[6] (lahi)، محلی در چغ فلسطین که شمشون هزار مرد از فلسطینیان را با آرواره‌ی خری کشت (داوران ۱۵.۹–۲۰).

لحیان (lehyān)، قبیله‌ی عرب، از شاخه‌های قبیله‌ی هذیل. جد قبیله لحیان ابن هذیل ابن مدرکة ابن الیاس (lehyān 'bne hozayle 'bne mod-rekate 'bne elyās) بوده است. این شاخه، مانند دیگر شاخه‌های هذیل، در لش مکه سکونت داشته‌اند. از خود شاخه‌ی لحیان آثار مهمی مشهود نبوده است، و ذکر آن در تاریخ جاهلیت و اسلام خیلی به میان نمیآید؛ از جمله، تابط شرا، شاعر معروف عرب، در یکی از اشعار حماسی خود از این قبیله نامی برده است. شعرای این شاخه نیز جزو شعرای هذیل ذکر شده‌اند. غزوه یا سریه‌ی رجیع (raji') به غزوه‌ی لحیان نیز معروف است، زیرا در این حادثه عده‌ای از لحیان غدر کردند، و جمعی از یاران پیغمبر را کشتند یا به اسارت بردند. در زمانهای قدیمتر، سدنه‌ی (جمع سادن، کاهنان یا متصدیان؛ ← بت) بت معروف سواع از لحیان بوده‌اند.

لحیان نام دولت مستقلی نیز در عربستان بوده است. قلمرو این دولت در ج مملکت نبطیها، و از شهرهای معروف آن ددان (العلا) بوده است. وجود این دولت و نام پادشاهان آن و خط و زبان آن از کتیبه‌های فراوانی که در ناحیه‌ی العلا و الخَریبَه به وسیله‌ی اروپائیان پیدا شده و خوانده شده معلوم گشته است. خط این کتیبه‌ها به خط کتیبه‌های معینی و زبان آن به زبان کتیبه‌های ثمودی و صفائی (← صفائی، کتیبه‌های) شبیه است. از این کتیبه‌ها برمیآید که مرکز این دولت العلا یا ددان بوده است، و نام بعضی از پادشاهان آن از قبیل تلمی I (talmay-)، و تلمی II، بتحمی (btahmi)، لوذان (lādān)، هنو آش (hanā'āš)، و کریب ایل (karib il) به دست آمده است. حدسیات محققان در تنظیم تاریخ این حکومت از روی کتیبه‌ها و روابط آنها با معینیان و مملکت نبط مختلف است، و هنوز به جائی نرسیده است که حکم قطعی در باره‌ی آن بتوان داد. از اسامی خدایان ایشان ذوغابَه، أبا ایلاف سلمان، و هانیء کاتب (hāne') از روی کتیبه‌ها به دست آمده است.

لحیان، دولت، ← لحیان، قبیله.

لحیعة ابن ینوف: ← ذونواس.

لحیف، از اسبان محمد ص. ← محمد، قسمت ۵۱.

لحیم[7] (lahim)، آلیاژی فلزی برای جوش دادن (← جوشکاری) سطوح فلزی به یکدیگر. برای ترمیم اشیاء فلزی نیز به کار میرود. برای آنکه لحیم کارآمد باشد، باید آسانتر از فلزات جوش‌دادنی ذوب شود (یعنی نقطه‌ی ذوبش از نقطه‌ی ذوب آنها پایینتر باشد). لحیم بر دو نوع است، سخت و نرم. لحیم سخت تنها در دماهای عالی ذوب میشود. مزیت لحیمهای سخت آن است که محکمترند، و میتوان آنها را به اشکال مختلف تحت فشار قرار داد یا با چکش کوبید بی‌آنکه بشکنند. بعضی از لحیمهای سخت را به صورت رشته‌ی باریک و بعضی دیگر را به صورت ورقه‌های فشرده میسازند. معمولترین لحیم سخت لحیم نقره (آلیاژی از نقره، مس، و روی) است. برنج و بسیاری دیگر از آلیاژهای مس نیز به عنوان لحیم سخت به کار میروند. لحیمهای نرم در دماهای پایین ذوب میشوند، ولی شکننده‌اند، و تاب چکش ندارند. رایجترین لحیمهای نرم آلیاژهای قلع و سرب است. در این آلیاژها فلزات دیگر از قبیل آنتیموان، کادمیوم، بیسموت، و نقره نیز وارد میکنند.

لحیه (lohayya)، بندر کنار بحر احمر، ل‌غ یمن، ل‌غ صنعاء. از آن قهوه و گندم با کشتیهای بادی به جده و حدیده و عدن صادر میشود.

لحیة التیس، گیاه، ← ریش بز؛ شنگ.

لخ، رود، ← لش.

لختی، در فیزیک و مکانیک، ← جبر یا لختی.

لخفلد، دشت، ← لش.

لخم، آل: ← لخمی، ملوک.

لخمی، ملوک (moluke laxmi) یا **آل لخم** (āle laxm)، پادشاهانی که از اواخر قرن ۳م بر حیره و اراضی مجاور آن سلطنت میکردند و تابع و دست‌نشانده‌ی پادشاهان ایران، خصوصاً ساسانیان، بوده‌اند، و با زوال دولت ساسانی و چیره شدن مسلمانان بر عراق، حکومت ایشان نیز بر افتاده است. ملوک لخمی در تاریخ به ملوک حیره،

---

(۱)Letts (۲)Lettland (۳)Lethe (۴)Latimer (۵)Lattimore (۶)Lehi (۷)solder

آل نصر، آل مُحَرِّق، نعامنه (= نعمان‌ها)، و مَنازِرَه (= منذرها) نیز معروفند.

در نام و لقب و مدت و ترتیب سلطنت پادشاهان حیره میان مورخان اسلامی اختلاف زیادی هست، و روایات ابوجعفر طبری و مسعودی و حمزه‌ی اصفهانی با یکدیگر مختلف است. طبری و عزالدین ابن اثیر و ابوحنیفه‌ی دینوری تاریخ ملوک لخمی را در ضمن تاریخ پادشاهان ساسانی آورده‌اند، و حال آنکه یعقوبی و حمزه‌ی اصفهانی و مسعودی تاریخ ایشان را به طور مستقل در فصل جداگانه یاد کرده‌اند.

مردم حیره و اطراف آن را سه گروه تشکیل میدادند، تَنوخ، عِباد، و اَخلاف. هر سه گروه عرب، عده‌ای از قبایل قحطان و عده‌ای دیگر از قبایل عدنان، بوده‌اند. تنوخ چادرنشین بوده، و در بیرون حیره در مغرب فرات، میان حیره و انبار، زندگی میکرده‌اند. عباد شهرنشین بوده، و به گفته‌ی مورخان دین مسیح داشته (به همین جهت به عباد [= پرستندگان خدا] معروف شده‌اند)، و اطاعت اردشیر را گردن نهاده بوده‌اند. احلاف از قبایلی بوده‌اند که با مردم حیره همپیمان شده بودند. در میان مردم حیره نبطیها و ایرانیها و یهود نیز زندگی میکرده‌اند. پادشاهان حیره، علاوه بر حیره و حوالی آن، بر قسمتی از قبایل عرب در داخل عربستان نیز حکومت داشتند، که دامنه‌ی وسعت آن بستگی به قدرت و ضعف پادشاه وقت داشت.

نخستین پادشاه از ملوک لخمی مالک ابن فهم بوده است، که مدت ۲۰ سال سلطنت کرده، و معاصر اشکانیان بوده است. پس از او پسرش جذیمة الابرش به حکومت رسید به روایتی، پس از مالک ابن فهم، برادرش عمرو ابن فهم به سلطنت رسیده است. پس از آنکه جذیمه در جنگ با زباء کشته شد، خواهرزاده‌ی او، عمرو ابن عدی، به سلطنت رسید، و او را مؤسس حقیقی ملوک لخمی شمرده‌اند. پس از وی پسرش امرؤ القیس، معروف به امرؤ القیس البدر یا امرؤ القیس I سلطنت یافت، و او نخستین پادشاه این سلسله است که اطلاع درستی از شخصیت وی در دست است. امرؤ القیس با عده‌ای از پادشاهان ساسانی معاصر بوده، و از طرف اینان بر قسمتی از قبایل بادیه حکومت میکرده است. در لوحی که در نماره، از بلاد شام، به دست آمده، او پادشاهی جنگجو و بافتوت معرفی شده است. این لوح، که ظاهراً بر سر گور او بوده است، وفات وی را در ح ۳۲۸ ب‌م ذکر کرده.

از پادشاهان مشهور حیره نعمان I [نعمان ابن امرؤ القیس]، معروف به نعمان سائح و نعمان اَعوَر و فارِس حلیمه و صاحب خورنق، است که ظاهراً به فرمان یزدگرد I، پادشاه ساسانی، به سلطنت حیره رسیده است. این نعمان به دلیری و قدرت و قساوت معروف بوده است. ظاهراً همین نعمان است که تربیت بهرام گور به او محول شده بوده است. نعمان I در آخر عمر از سلطنت کناره گرفت، و به سیاحت پرداخت، و به همین جهت به نعمان سائح معروف شد. بعضی از مورخان نام پادشاهی را که بهرام به او سپرده شده بود نعمان ابن منذر گفته‌اند (نه نعمان ابن امرؤ القیس)، و بعضی نیز گفته‌اند که همین نعمان در رسیدن بهرام گور به سلطنت ایران عامل مؤثری بوده است، و برخی منذر I ابن نعمان را عامل رسیدن بهرام به سلطنت دانسته‌اند. همین منذر I در جنگهای بهرام با روم به بهرام مساعدت کرده است.

از پادشاهان معروف آل لخم منذر III [منذر ابن امرؤ القیس]، معروف به منذر ابن ماءالسماء (mā-ʾos.samāʾ)، بود که در نیمه‌ی اول قرن ۶م ب‌م بر حیره حکومت میکرد، و با قباد I ساسانی معاصر بود. دوران حکومت وی شکوفانترین دوره‌ی سلطنت ملوک لخمی بوده است. وی در ۵۱۹ به تحریک قباد به بلاد بیزانس تاخت و دو تن از سرداران روم را اسیر گرفت، نیز در سالهای ۵۲۸ و ۵۲۹، به اشاره‌ی دولت ایران، در شهرهای شام به تاخت و تاز پرداخت و بسیاری از آن شهرها را غارت کرد؛ دولت بیزانس نیز حارث ابن جبله را برضد منذر تحریک کرد. جنگهای حارث ابن جبله و منذر پادشاه حیره با وجود عقد صلح میان دولت ساسانی و دولت بیزانس دوام یافت و سرانجام، با کشته شدن منذر در واقعه‌ی عین اباغ، پایان یافت. در کتب مورخان عرب و اسلام در کیفیت جنگها و چگونگی قتل منذر و نامهای اشخاص و محل حوادث اختلاف زیادی موجود است.

پس از منذر ابن ماءالسماء پسرش عمرو ابن منذر معروف به عمرو ابن هند به سلطنت حیره رسید. هند، مادر عمرو، ظاهراً مسیحی بود، و یکی از دیرهای معروف حیره به نام دیر هند به نام همین زن بوده است. عمرو ابن هندرا پادشاهی ستمکار گفته‌اند. عده‌ای از شعرای معروف دوره‌ی جاهلی در زمان او میزیسته‌اند و با دربار او رفت و آمد داشته‌اند. کشته شدن طرفة ابن العبد، شاعر معروف جاهلی، را به اشاره‌ی او دانسته‌اند، زیرا این شاعر او را هجو کرده بود. عمرو ابن هند به دست عمرو ابن کلثوم تغلبی شاعر معروف عرب جاهلی به قتل رسید. سلطنت او را میان سالهای ۵۵۴ و ۵۶۸ یا ۵۷۰ گفته‌اند.

پس از عمرو ابن هند قابوس ابن منذر به سلطنت رسید و او با پادشاهان غسانی در جنگ و جدال بود و در ۵۷۰ از منذر ابن حارث غسانی شکست خورد. بعضی واقعه‌ی عین اباغ را همین واقعه میدانند.

در سال ۵۸۰ یا ۵۸۱ نعمان ابن منذر، معروف به ابوقابوس و نعمان III، به سلطنت رسید و سلطنت او تا ۶۰۲ دوام یافت. این نعمان، عدی ابن زید را، با آنکه در رسیدن به سلطنت به او یاری کرده بود، در زندان به قتل رسانید. نعمان III، مانند عمرو ابن هند، از دوستداران شعر بود و شعرای بزرگی مانند نابغه‌ی ذبیانی او را مدح گفته‌اند. او در ح سال ۵۹۳ به دین مسیح گروید، و از طرفداران جدی مذهب نسطوری شد. کشته شدن او منجر به جنگ ذو قار، میان سپاهیان مرزی ایران و قبیله‌ی بکر ابن وائل، و شکست سپاهیان ایران شد. پس از نعمان پادشاهی حیره به دست شخصی به نام ایاس ابن قبیصه‌ی طائی (eyāse ʾbne qabisa-) سپرده شد، که از ۶۰۲ تا ۶۱۱ حکومت کرد. پس از ایاس یکی از ایرانیان به نام آزادبِه از طرف پادشاه ساسانی به حکومت حیره منصوب شد. آخرین پادشاه حیره را شخصی به نام منذر ابن نعمان ابن منذر معروف به غرور یا مغرور گفته‌اند که در بحرین کشته شد.

لد[1] (lodd)، شهر (جم ح ۱۰۰°۲۰)، اسرائیل مرکزی، ۱۵ش تل اویو. در ل آن بزرگترین فرودگاه بین‌المللی اسرائیل واقع است. ذکرش در کتاب مقدس آمده است. در ۱۰۹۹ به تصرف صلیبیون در آمد، در ۱۱۹۱ صلاح‌الدین ایوبی آن را ویران کرد، ولی ریچارد شیردل آن را از نو ساخت. گویند عیسی ضد مسیح را در اینجا میکشد.

لدا[2] (ledā)، در اساطیر یونان، زن توندارئوس. به روایتی، زئوس به صورت قوئی به سراغ وی آمد، و لدا ازو دو تخم گذاشت که از یکی **کاستور و پولوکس** و از دیگری هلنه (و به روایتی کلوتایمنسترا) به وجود آمدند.

لداخ[3] (ladāx)، ناحیه‌ای (۱۱۸°۵۲۲ کمم، جم ۱۹۵°۴۳۱) ش کشمیر، در مرز تبت. شهر مهم آن له (leh، جم ۳°۰۹۳) است. گرچه از لحاظ نژادی و جغرافیائی به تبت وابسته است، قسمت عمده‌ی سکنه‌ی آن مسلمان است. اسماً از توابع تبت بود، ولی از ۱۵۳۱ به بعد به تناوب مورد تهاجم مسلمانان کشمیر قرار گرفت. در اواسط قرن ۱۹م ضمیمه‌ی کشمیر شد. از آن پس مورد ادعای چین کمونیست قرار گرفت، که در ۱۹۶۲ قسمتی از آن را، علی رغم مخالفت هندیها، اشغال کرد، در ۱۹۶۳ مرز میان چین و پاکستان در این ناحیه به موجب موافقتنامه‌ای مشخص شد. نیز سه مرز شمال شرقی، سازمان؛ کشمیر.

لدرو-رولن[4] (یا **لودرو-رولن**) (lēdrü rolan)، شهرت **آلکساندر اوگوست لدرو** (یا **لودرو**) (āleksāndr ogüst)، ۱۸۰۷–۱۸۷۴، سیاستمدار فرانسوی. از مخالفین سلطنت ژوییه و از مشوقین فعال انقلاب فوریه (۱۸۴۸) بود. در حکومت لافایت وزیر کشور بود، و حق رأی عمومی را در انتخابات وارد کرد. پس از روزهای ژوئن، به مخالفین دولت پیوست، و حزب سوسیال دموکرات را تأسیس کرد، ولی کمی بعد ناچار به انگلستان گریخت (۱۸۴۹). بعد از سقوط امپراطوری، به فرانسه باز گشت (۱۸۷۱)، و در ۱۸۷۴ به عضویت مجلس نمایندگان انتخاب شد.

لدو[5]، **جاده‌ی:** ← برمه، جاده‌ی.

لدویل[6] (ledvil)، شهر (جم ۴°۰۰۰)، قسمت مرکزی ایالت کولورادو، کشمت، ۳۰ غ دنور. در ح ۱۸۶۰ به سبب هجوم جویندگان طلا بدانجا رونق بسیار یافت. کشف سرب محتوی مقدار زیادی نقره باعث هجوم مجدد بدانجا شد (۱۸۷۷). در ۱۸۸۰ ح ۴۰°۰۰۰ جمعیت داشت. در اواخر دهه‌ی آخر قرن ۱۹م به سبب کشف طلا در نزدیک آن دگربار تجدید حیات کرد.

لذت، اصالت: ← اصالت لذت، مذهب.

لذة النساء: ← ضیاء نخشبی.

لر (lor)، عنوان عمومی شعبه‌ای از طوایف ایرانی که غالباً در بلاد و مناطق کوهستانی واقع در جنوب ایران سکونت دارند. محل سکونت این طوایف لرستان است، و از قراین چنین بر میآید که مسکن اصلی این طوایف شهر لر یا اللور (allur) نام داشته است، و قول حمدالله مستوفی و شرف‌الدین بدلیسی که پنداشته‌اند نام این طوایف منسوب به محلی به همین نام در ولایت ماثرود است ظاهراً باید از

(۱)Lydda (۲)Leda (۳)Ladakh (۴)Ledru-Rollin (۵)Ledo (۶)Leadville

خاطره‌ی همین شهر لر، که جغرافیانویسان قدیم عرب ذکر کرده‌اند، ناشی شده باشد. بر حسب روایت مسعودی و یاقوت، طوایف لر یا لریه (lo-riyye) از عشایر کرد بوده‌اند، ولی در باب محل اصلی این طوایف و معنی و اشتقاق لفظ لر جای بحث و گفتگو هست. در هر حال، ظاهراً طوایف فعلی از اختلاط طوایف مختلف مهاجر به وجود آمده، و از عناصر عرب و ترک نیز خالی نمانده است؛ نیز عنوان لر بر طوایف ممسنی، کهگیلویه، و بختیاری اطلاق شده است.

از میان طوایف مختلف لر میتوان از چهار گروه اصلی بالاگریوه، دلفان، سلسله، و طرهان نام برد. قبایل گروه بالاگریوه لرهای واقعی هستند، و به طوایف مهمی از قبیل دیرَکوَند، سگوند، و غیره تقسیم میشوند. احتمال میرود که طایفه‌ی دیرکوند هسته‌ی واقعی نژاد لر باشد. سران این طایفه را امیر میخواندند.

طوایف لر لهجه‌هائی دارند که، با وجود شباهت با لهجه‌های کردی، مستقل و مجزا هستند، و ظاهراً دارای اصلی جداگانه‌اند، و به این لهجه‌ها ترانه‌ها و غزلهائی نیز باقی است که در خور مطالعه و تحقیق است.

تاریخ

ناحیه‌ی لرستان در دوره‌ای از تاریخ ایران به دو قسمت مجزا، به نام لر بزرگ و لر کوچک، تقسیم میشد که هر یک فرمانروایان خاصی داشت. خلفای عباسی رسماً در امور سرزمین لرستان، مخصوصاً در امور لر کوچک، مداخله میکردند. در ۳۲۳ هق سپاهیان آل بویه از لرستان عبور کردند، و سکه‌های مربوط به آل بویه در ایذج به دست آمده است. بنی حسنویه تسلط خود را تا دره‌ی کرخه توسعه دادند، و در ۴۰۰ هق شاپورخواست جزء قلمرو آنان محسوب میشد. گرشاسب (از خاندان بنی کاکویه) در محاصره‌ی شاپورخواست به وسیله‌ی سلاجقه پایداری کرد (۴۳۴ هق). در هر حال تلاشهای بیگانگان برای تجزیه‌ی لرستان و مقهور ساختن فرمانروایان آن ناحیه اثر زیادی در نظام قبیله‌ای نداشت، و سرانجام، با روی کار آمدن اتابکان لر، این نظام به اوج قدرت رسید.

تاریخ هر دو خاندان اتابکان سرشار از عداوت‌های خانوادگی، جنایات، و کشتارها است، ولی از لحاظ امور داخلی وضع این ناحیه تا حدودی بهتر بود، اتابکان لر در ایجاد پلها و مدارس تلاش کردند، و زندگی آرامی برای ساکنین آن فراهم ساختند. در فواصل بین حکومت مغولها و بر خاستن امیر تیمور، هر دو سلسله‌ی اتابکان مطیع خاندان آل مظفر بودند. در ۷۸۸ هق و ۷۹۵ هق امیر تیمور لر کوچک را غارت کرد، و در مقابل با لر بزرگ رفتاری ملایمت‌آمیز معمول داشت. در ۷۹۷ هق امیر تیمور از میان کهگیلویه و شولستان عبور کرد، تیموریان بر لرستان کاملا مسلط شدند، و آخرین فرمانروای لر بزرگ غیاث‌الدین کیکاوس به دست ابراهیم سلطان تیموری مغلوب شد. از سوء قصد (۸۲۹ هق) احمد لر نسبت به امیر شاهرخ تیموری، میتوان انتشار تعالیم حروفیه را در بین بعضی از آن طوایف استنباط کرد. تا زمان صفویه اتابکان لر کوچک موقعیت خود را حفظ کرده حتی نفوذ خود را تا غرب کوههای پشتکوه توسعه دادند، ولی آخرین اتابک لر کوچک، شاهوردی، به دست شاه عباس I صفوی مقتول، و بدین ترتیب سلسله‌ی اتابکان لر کوچک منقرض شد.

لر یا اللور، شهر، ← لر، طایفه.

لر بزرگ (lore bozorg) یا بنی **فضلویه** (bani fazluye) یا **هزاراسپیان** (hezāraspiān) یا **هزاراسپیان**، سلسله‌ای از اتابکان و فرمانروایان لرستان، که در سالهای بین ۵۵۰ تا ۸۲۷ هق در قسمت شرقی و جنوبی لرستان (در حدود کهگیلویه و بختیاری) حکومت میکرده‌اند، و پایتخت آنها ایذج (مال امیر کنونی) بوده است. پادشاهان این سلسله اصلا از کردان شام بوده‌اند، که از طریق میافارقین و آذربایجان به ایران آمده‌اند، و در اوایل قرن ۶م هق در لرستان به سکونت پرداخته‌اند. مؤسس این سلسله ابوطاهر فضلویه بوده، که نخست در دار الخلافه به سر میبرد، و از خلفای عباسی تبعیت میکرد. پس از بازگشت به لرستان، در خدمت اتابکان فارس داخل شد. امرای این سلسله، جمعاً ۱۷ تن، در مدتی بالغ بر ۲۷۷ سال در ناحیه‌ی معروف به لر بزرگ (← لرستان) فرمانروائی کرده، و غالباً با خلفای بغداد، اتابکان فارس، و امرای آل مظفر، روابط و مناسبات داشته‌اند. آخرین فرمانروای این سلسله غیاث‌الدین کیکاوس نام داشت که به دست ابراهیم سلطان تیموری شکست خورد، و سلسله‌ی هزاراسپیان منقرض شد. برای اطلاع بیشتر به ارجاعاتی که در جدول زیر آمده رجوع شود،

اتابکان لر بزرگ*

(۱) ابوطاهر فضلویه	(؟۵۵۰–؟۶۰۰)
(۲) هزاراسپ ابن ابوطاهر	(؟۶۰۰–۶۲۶)
(۳) عمادالدین پهلوان	(۶۲۶–۶۴۶)
(۴) نصرت‌الدین کلجه	(۶۴۶–۶۴۹)
(۵) نکلة ابن هزاراسپ	(۶۴۹–۶۵۶)
(۶) الب ارغو	(۶۵۶–۶۷۲)
(۷) یوسف شاه I لر	(۶۷۲–۶۸۸)
(۸) افراسیاب I لر	(۶۸۸–۶۹۵)
(۹) نصرت‌الدین احمد لر	(۶۹۵–۷۳۵)
(۱۰) یوسف شاه II لر	(۷۳۵–۷۴۵)
(۱۱) افراسیاب II لر	(۷۴۵–۷۴۶)
(۱۲) نور الورد	(۷۴۶–۷۵۶)
(۱۳) پشنگ لر	(۷۵۶–۷۹۲)
(۱۴) پیر احمد لر	(۷۹۲–۸۱۱)
(۱۵) ابوسعید لر	(۸۱۱–۸۲۵)
(۱۶) شاه حسین لر	(۸۲۵–۸۲۷)
(۱۷) غیاث‌الدین کیکاوس	(۸۲۷–؟)

* تواریخ همه هجری قمری و مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است. با در نظر گرفتن اختلاف مآخذ در مورد انساب، از تهیه‌ی تجزیه‌ی نسب خودداری شد. برای نمونه، در بعضی از مآخذ نصرت‌الدین احمد لر (۹مین اتابک) برادر افراسیاب I لر (۸مین اتابک) ذکر شده، و در پاره‌ای دیگر برادر یوسف شاه I لر. این اختلاف در مورد ۲مین و ۱۰مین اتابک نیز صادق است.

لرجان، شهر قدیمی، ← اردگان یا لوردگان.

لرد (lerd)، ده (جه ۱°۳۷۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش شاهرود، شهرستان خلخال، استان سوم، ۲۳٫۵کیلومتری ش هشجین. کوهستانی است. محصولاتش غلات و سردرختی است. از صنایع دستی جاجیمبافی و گلیمبافی مرسوم است.

لرد[1] (lord)، لقب انگلیسی اشرافی یا حاکی از بلندی مقام، که به معانی گوناگون استعمال میشود. لرد به معنای مصطلح در دوره‌ی فئودالیته در این کتاب خاوند ترجمه شده است (نیز ← فئودالیته، روستای خاوندی). لرد به عنوان لقب به طور غیر رسمی به جای عنوان کامل مارکوئسها، ارلها، و وایکاونتها به کار میرود (مانند "لرد کرزن" به جای "مارکوئس کرزن")، و به همین گونه در مورد بارونها و نیز به صورت عنوان ادب و تعارف بیش از اسم پسران جوانتر دیوکها و مارکوئسها استعمال میشود. لرد موارد استعمال خاص دیگر نیز دارد.

لرد اشلی: ← شافتسبری، ارل آو.

لرد پراکتور، در تاریخ انگلستان، عنوان آ. کرامول و ر. کرامول.

لرد چانسلر[2] (lord cānsələr)، عالیترین مقام قضائی در دولت بریتانیا. عنوان رسمی وی "لرد های چانسلر[3] بریتانیای کبیر" است. مقامش بلافاصله بعد از مقام دیوکهای خاندان سلطنت و اسقف اعظم کنتربری است. رئیس مجلس لردها و معمولا از اعضای مهم هیئت دولت است (با سقوط دولت منصب خود را از دست میدهد)، و نیز حافظ مهر بزرگ و مشاور مخصوص مقام سلطنت است.

لرد چانسلر اصلا منشی شاه و حافظ مهر بزرگ بود. تا قرن ۱۴م همیشه از روحانیون و پیشنماز سلطنتی نیز بود. در زمان ادوارد III رئیس دادگاه عالی قضائی شد، که به عرایض واصل به مقام سلطنت رسیدگی میکرد.

لرد کرزن: ← کرزن، لرد.

لردگان (lordegān) یا **لوردگان** (-k-)، بخش (جه ۴۸°۹۴۲ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بروجن، فرمانداری کل بختیاری و چهار محال؛ مشتمل بر ۳ دهستان جانکی، خانمیرزا، و فلارد. مرکزش، **لردگان** (جه ۱°۶۸۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۸۱کیلومتری ج شهر کرد قرار دارد. محصولاتش غلات، حبوبات، و برنج است. قالیچه‌بافی و گلیمبافی دارد. مرکز عشایر هفت‌لنگ بختیاری است. احتمالا مطابق با شهر قدیمی لرجان (lorjān) است که جغرافیانویسان قدیم (مقدسی، ابن حوقل، اصطخری، یاقوت حموی، ابن بطوطه، حمدالله مستوفی، و غیره) از آن نام برده‌اند.

لردها، مجلس یا مجلس اعیان: ← پارلمنت.

لرزانها: ← انجمن دوستان.

لرزه‌ای، امواج[4] (amvāje larze'i)، نام عمومی امواج کشسان (اولیه، ثانوی، و سطحی) در زمین، که ممکن است به علل طبیعی (زلزله، اختلالات شدید در فشار جو، طوفانهای دریائی، و غیره) یا به علل مصنوعی (انفجار بر سطح زمین یا در زیر آن، رفت و آمد قطارهای راه آهن، و غیره) باشد. امواج اولیه و ثانوی در داخل زمین منتشر میشوند، و به همین جهت، آنها را امواج درونی[5] نامند.

موج اولیه موجی است طولی، یعنی ذرات سنگهائی را که از آنها میگذرد بر خط مستقیمی در امتداد انتشار موج پس و پیش میبرد؛ بدین

(۱) lord (۲) Lord Chancellor (۳) Lord High Chancellor (۴) seismic waves (۵) body waves

گونه، وقتی که موج از نقطه‌ای میگذرد سنگ متناوباً متراکم و کشیده میشود. سرعت موجهای اولیه‌ی ناشی از زلزله در مجاورت سطح زمین حـ ۶

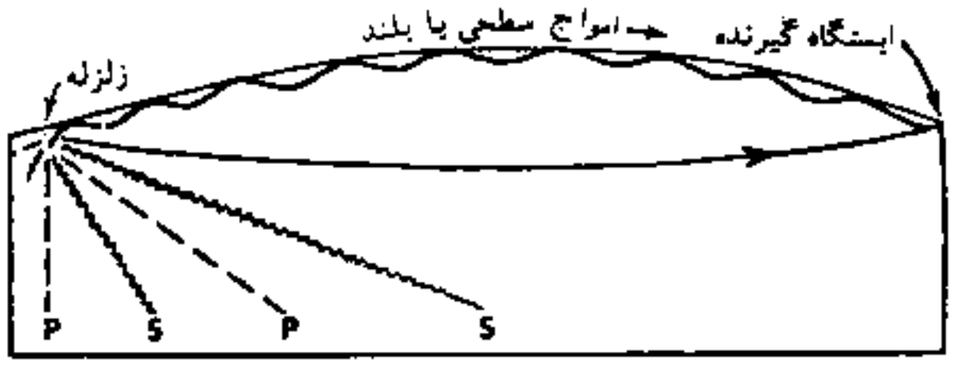

امواج لرزه‌ای. P علامت موج اولیه و S علامت موج ثانوی است. امواج اولیه و ثانوی از محل وقوع زلزله در همه‌ی جهات به راه می‌افتند. آنهائی که به سطح زمین میرسند امواج سطحی میشوند. آثار تخریبی زلزله ناشی از همین امواج سطحی است.

کم در ثانیه و در نزدیک مرز هسته‌ی مرکزی (حـ ۲۸۹۰ کم زیر سطح زمین) حـ 10 کم در ثانیه است.

موج ثانوی موجی است عرضی، یعنی حرکت ذرات در این موج در صفحه‌ای عمود بر امتداد انتشار موج است. در ضمن عبور این موج، شکل قطعات سنگ ابتدا در یک جهت و سپس در جهت مقابل تغییر میکند. در عبور موج اولیه، حجم تغییر میکند ولی شکل ثابت میماند، اما در عبور موج ثانوی، حجم ثابت میماند ولی شکل تغییر میپذیرد. به همین جهت، امواج ثانوی را امواج برشی (← کشانی) هم میخوانند. سرعت امواج ثانوی نزدیک سطح زمین حـ ۳ کم در ثانیه و نزدیک مرز هسته‌ی مرکزی حـ ۷ کم در ثانیه است. امواج ثانوی در مایعات منتشر نمیشوند.

امواج درونی از محل منشأ خود در همه‌ی جهات منتشر میشوند. منشأ انتشار امواج را در زلزله کانون زلزله میخوانند (← زلزله)، و آن یک نقطه نیست، بلکه پهنه‌ای محدود در زیر زمین است. در نتیجه‌ی حرکت سریع امواج اولیه به طرف خارج، این امواج نخستین‌بار در نقطه‌ای از سطح زمین که در امتداد قائم کانون بر سطح زمین است به سطح زمین میرسند؛ این نقطه را مرکز زلزله (← زلزله) میخوانند.

از مرکز زلزله امواج نوع سوم، یعنی امواج سطحی، به راه می‌افتند. این امواج را امواج بلند هم میخوانند زیرا طول موج (و دامنه‌ی) آنها بیش از امواج اولیه و ثانوی است، آثار تخریبی زلزله ناشی از بزرگی دامنه‌ی این امواج سطحی است. به علاوه، سرعت امواج سطحی از سرعت امواج دو نوع دیگر کمتر است.

وقتی که شکستی در قشر جامد زمین روی میدهد، امواج اولیه و ثانوی در آن واحد از محل شکست در جمیع جهات، ولی با سرعت متفاوت، به راه می‌افتند. به همین جهت، اگر موضعی نسبةً دور از محل عزیمت امواج را در نظر آوریم، ابتدا امواج اولیه و سپس امواج ثانوی بدان میرسند (وجه تسمیه‌ی این امواج همین است). این اختلاف سرعتها برای زلزله‌شناسان بسیار مفید است.

امواج لرزه‌ای را به وسیله‌ی لرزه‌نگار ثبت میکنند، و بدین واسطه در لرزه‌شناسی از آنها استفاده میشود.

لرزه‌شناسی[1] (larze.šenāsi)، علمی که در آن از وقوع، محل، و خواص زلزله، و تولید و انتشار و آثار ← امواج لرزه‌ای، و طرح و ساختمان و طرز کار لرزه‌نگار بحث میشود. مشاهدات زمین‌شناختی نشان داده است که کره‌ی زمین لااقل مدت چند صد میلیون سال است که در معرض زلزله قرار دارد. اشاره‌ی به زلزله‌ها و علل آنها در اساطیر یونانیان قدیم و در عهد و در نوشته‌های مصر باستانی دیده میشود. فلاسفه‌ی یونانی، خاصه ارسطو و لوکرتیوس، نظریه‌هائی در باره‌ی منشأ زلزله‌ها داشته‌اند. چینیان در ۱۳۲ اسبابی برای نشان دادن امتداد نخستین حرکت زمینلرزه اختراع کردند. در نیمه‌ی قرن ۱۸م امکان رصدهای سودمند زلزله‌ای فراهم آمده بود، در اوایل قرن ۱۹م فهرست زلزله‌ها بر مبنای منظمی انتشار یافت. در ۱۸۴۰ نخستین فهرست جامع زلزله‌ها منتشر شد، و در 1900 شبکه‌ای از ایستگاه‌های تحقیق در زلزله در سراسر جهان گسترش داشت. در قرن ۱۹م اساس تحلیل ریاضی انتشار امواج کشسان ریخته شد. خواص انواع ← امواج لرزه‌ای از طریق نظری پیشگوئی شد، و باز شناختن بعضی از امواج بر روی زلزله‌نگاشت امکان یافت. در قرن ۲۰م پیشرفتهای بزرگی در ساختن لرزه‌نگار و در تحلیل ریاضی انتشار امواج کشسان صورت گرفته است. اطلاعات لرزه‌شناختی برای تعیین خواص فیزیکی اندرون زمین، و از جمله سیالیت و عمق هسته‌ی مرکزی و خواص قشر جامد آن، هم در زیر قاره‌ها و هم در زیر اقیانوسها، مورد استفاده قرار گرفته است.

لرزه‌گران[2] (larze.garān)، انگلـ **شیکرز** (šeykerz)، فرقه‌ای مذهبی که خود را "انجمن متحد معتقدین به رجعت دوم عیسی" میخوانند. لرزه‌گران اصلا در قرن ۱۸م در انگلستان پیدایش یافتند، و چون هنگام عبادت میلرزیدند به "کوبکره‌های لرزه‌گر" معروف شدند (نیز ← انجمن دوستان). در ۱۷۷۴ آ. لی با ۸ تن از پیروانش به ایالت نیو یورک رفتند، و جوامعی در آنجا تاسیس کردند. بعد از ۱۸۶۰ لرزه‌گران رو به انحطاط گذاشتند، و در ۱۹۶۴ عده‌ی آنها انگشت‌شمار بود.

لرزه‌نگار[3] (larze-negār)، اسبابی برای پیداگری و ثبت ← امواج لرزه‌ای، خصوصاً امواج زلزله. اساس همه‌ی لرزه‌نگارها جرم سنگینی فلزی است که چنان آویخته شده است که، هنگام لرزیدن سنگبستر زیر آن به سبب امواج لرزه‌ای، نسبةً ساکن میماند. برای ثبت کامل لرزه‌های مهم باید در ایستگاه ثبت لرزه سه لرزه‌نگار موجود باشد تا سه نوع لرزه‌ی زمین (بالا ـ پایین، ل ـ ج، و ش ـ غ) را بتوان تعیین کرد.

در لرزه‌نگار افقی (شکل ۱)، جرم سنگین

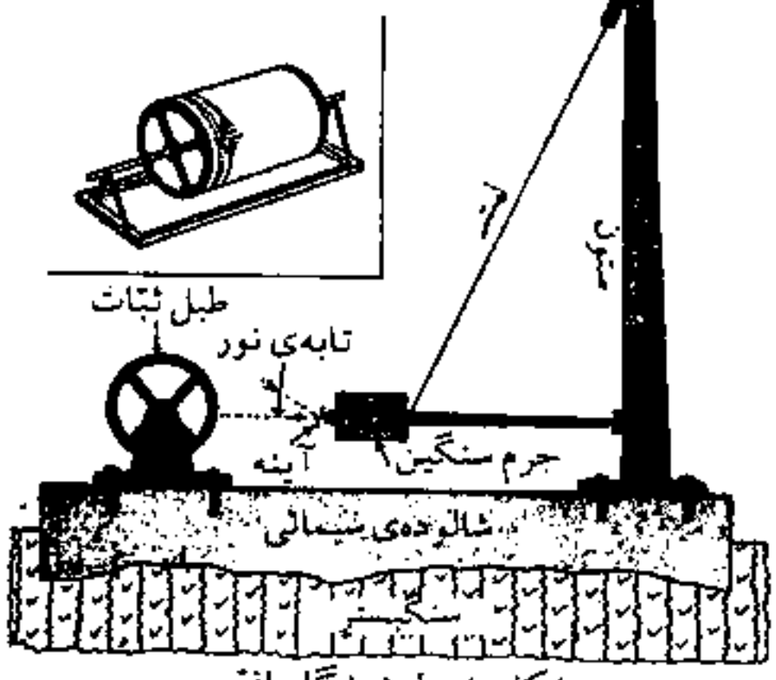

شکل ۱. لرزه‌نگار افقی

معمولا بر میله‌ای افقی سوار است که با سیمی قابل انعطاف به ستونی متصل میباشد؛ این ستون در شالوده‌ای سیمانی، و شالوده‌ی سیمانی در سنگبستر نصب شده است. دستگاه یک طبل ثبات دارد، و آن استوانه‌ای است پوشیده از کاغذ که در قابی، که محکم در شالوده نصب شده، واقع است. استوانه به وسیله‌ی یک دستگاه دقیق ساعتی دوران میکند، و فواصل زمانی به طور مکانیکی بر کاغذ ثبت میشود. در دستگاههای قدیمی، جرم سنگین حامل بازوئی بود که به سر قلم ظریفی منتهی میشد، و نوک قلم بر طبل تکیه داشت، و در ضمن حرکت طبل، خط پیوسته‌ای بر آن رسم میکرد. ولی بهتر آن است که، به جای قلم، تابه‌ی متصلی از نور که به وسیله‌ی آینه‌ای منعکس میشود، و به جای کاغذ معمولی، کاغذ عکاسی به کار رود؛ پس از ظاهر کردن کاغذ، خط مرسوم بر آن پدید میآید. وقتی که امواج زلزله سنگبستر و طبل متصل به آن را میلرزانند، تابه‌ی نور خط مضرسی بر کاغذ رسم

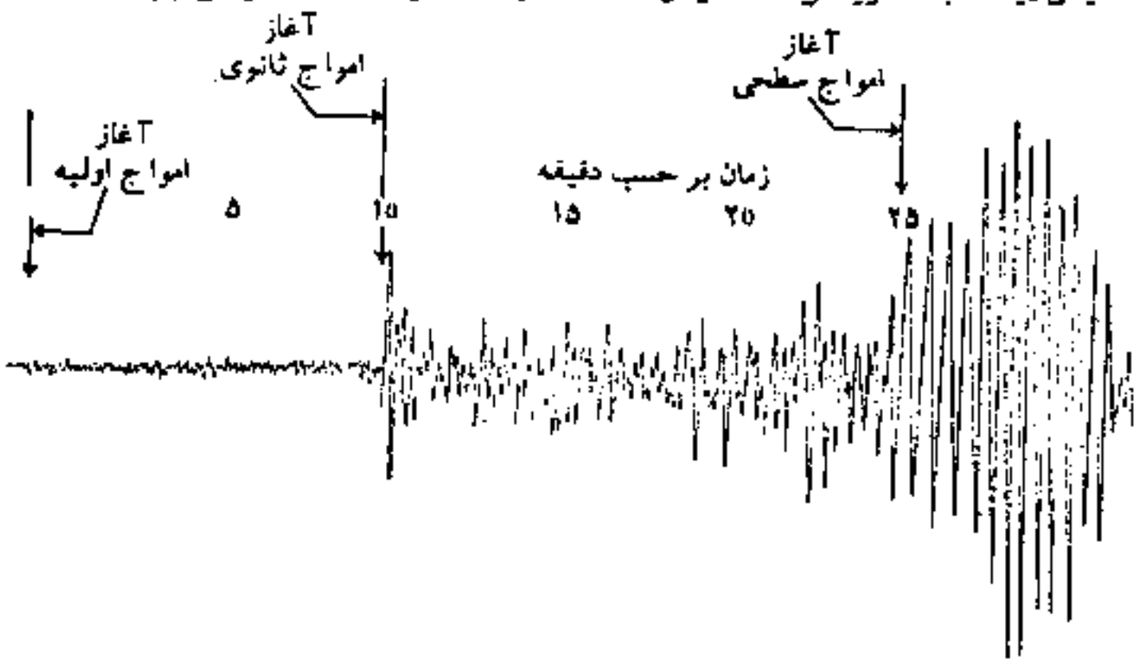

شکل ۲. لرزه‌نگاشت زلزله‌ی ۲۶ دسامبر ۱۹۳۹، که مرکز آن در ارزنجان (ترکیه) بود. فاصله‌ی زمانی بین آغاز امواج اولیه و ثانوی ۱۰ دقیقه و ۴۵ ثانیه است، که فاصله‌ی بین مرکز زلزله و لرزه‌نگار را معادل ۹٬۸۲۰ کم بدست میدهد.

میکند که ثبت زلزله است، و آن را **لرزه‌نگاشت**[4] (larze.negāšt) میخوانند (شکل ۲). از روی لرزه‌نگاشت، شدت لرزه و اطلاعات دیگر در باب آن به دست میآید.

(۱)seismology (۲)Shakers (۳)seismograph (۴)seismogram

در لرزه‌نگار قائم (شکل ۳)، جرم سنگین به وسیله‌ی فنری مارپیچی معلق است، که حرکت ستون

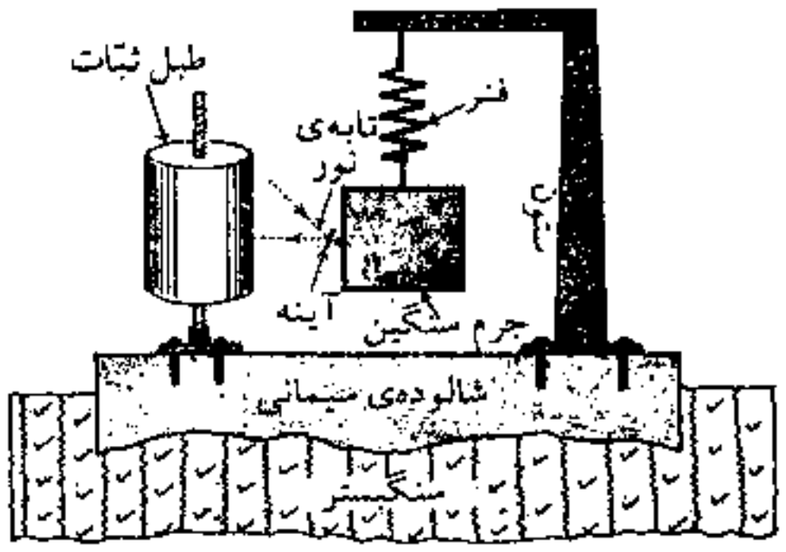

شکل ۳ . لرزه‌نگار قائم

حامل را جذب میکند، و جرم و آینه‌ی متصل به آن را عملا بیحرکت نگاه میدارد.

از فواید تجارتی مهم لرزه‌نگار استفاده از آن در کشف منابع نفت است. نخستین میدان نفتی که از این طریق کشف شد در تکزاس بود (۱۹۲۴). لرزه‌نگاری دستی در پهنه‌ی مورد پویش نصب میکنند، و دینامیت یا ماده‌ی منفجره‌ی نیرومند دیگری را در سوراخی که نزدیک محل لرزه‌نگار تعبیه شده منفجر میسازند. امواج لرزه‌ای ناشی از انفجار پس لرزه‌نگار ثبت میشود، و از روی آن ساختمان زمینشناختی محل و مواضع سنگهای وابسته به نفت را نتیجه میگیرند. همچنین، از لرزه‌نگار در تعیین محل آبهای زیرزمینی استفاده میشود. با توسعه‌ی وسایل آزمایشهای هسته‌ای زیرزمینی، ایستگاههای لرزه‌نگاری برای اکتشاف آنها در سراسر جهان تأسیس شده است.

لرستان (lorestān) یا سرزمین لرها، ناحیه‌ای در غ ایران. در دوره‌ی مغول دو اصطلاح لر بزرگ و لر کوچک تقریباً بر همه‌ی سرزمینهائی اطلاق میشد که طوایف لر در آن میزیستند. تا دوره‌ی صفویه سرزمینهای لر بزرگ را به نامهای کهگیلویه و بختیاری مینامیدند. از قرن ۱۶م به بعد لر کوچک به نام لرستان خاص شناخته شد. در قرن ۱۹م لرستان به دو ناحیه تقسیم میشد، پشتکوه و پیشکوه. در زمان حاضر اصطلاح لرستان معمولا به پیشکوه اطلاق میشود، و پشتکوه کمابیش مطابق شهرستان ایلام است. در آغاز قرن ۱۸م (۱۲م هق) طوایف ممسنی شولستان قدیم را اشغال کردند، و بدین ترتیب ناحیه‌ی لرنشین سومی میان کهگیلویه و شیراز تشکیل شد.

سرزمینهای ممسنی و کهگیلویه جزئی از ایالت فارس محسوب میشود. قبایل کهگیلویه از چ تا خلیج فارس پیش میروند. سرزمینهای بختیاری از چهار محال تا شوشتر ممتد است؛ در چ تا کهگیلویه، و در ل تا کوههای شمالی لرستان (اشتران کوه و غیره) امتداد دارد. مرز میان بختیاری و لرستان خاص شاخه‌ی غربی ← رود دز است.

لرستان (پیشکوه) محدود است از ش و غ به رواندهای دز و کرخه؛ از ل به کوه چهل نابالغان، گرو یا گری (garru, -i)، و غیره که لرستان را از نهاوند و سیلاخور جدا میکنند. در غ کرخه پشتکوه آغاز میشود. در شمال غربی، مرز لرستان متصل به قسمتهای جنوب غربی نواحی هلیلان و هرسین است.

سیمای طبیعی ـ ناحیه‌ای که به نام لرستان مشهور است سرزمینی است پهناور، کوهستانی، و جنگلی، و مرکب از رشته‌کوههای متعدد موازی‌ـ که ظاهراً از یک چینخوردگی بزرگ به وجود آمده‌اندـو دره‌های متعدد عمیق و سبز و خرمی که توسط رودهای صیمره و کشکان‌رود مشروب میشوند. اغلب کوههای لرستان مربوط به دوران سوم زمینشناسی است، ارتفاع متوسط آنها از ۱۶۰۰ متر تجاوز میکند، و در بعضی نقاط نزدیک به ۵٬۰۰۰ متر میرسد؛ بدین ترتیب اقلیم آن هم در نقاط مختلف کاملا متفاوت است. در میان کوههای لرستان کبیرکوه عظمت خاصی دارد. از کوههای دیگر آن میتوان رشته‌کوه کیالان (keyālān) یا کیالو (keyālo) را نام برد که از کرانه‌های کشکان‌رود شروع شده تا آب زال ادامه مییابد؛ رود کرخه از دامنه‌ی جنوبی آن میگذرد. از رشته‌های موازی کبیرکوه میتوان رشته‌کوه دالیچ (dalic) را ذکر کرد که ارتفاع آن در بعضی نقاط به ۳٬۰۰۰ متر میرسد. در ناحیه‌ی شمالی لرستان مهمترین کوه رشته‌کوه گرو یا گری است که بیش از ۳٬۰۰۰ متر ارتفاع دارد، و تقریباً از چ نهاوند تا نزدیک بروجرد ممتد است. در کنار آن کوه چهل نابالغان قرار گرفته که تقریباً دارای همان ارتفاع است.

از مهمترین کوههای مرکزی لرستان سفیدکوه به ارتفاع ۲٬۸۹۷ متر است که از خرم‌آباد شروع شده تا شمال غربی لرستان ادامه مییابد. بالاخره از میان سایر کوههای لرستان میتوان اینها را نام برد، اشتران کوه؛ هشتاد پهلو به ارتفاع ۲٬۹۷۹ متر، در چ خرم‌آباد؛ کوه میل (mapel)، در لغ چگنی به ارتفاع ۲٬۵۲۸ متر؛ کوه یافته در نزدیک خرم‌آباد، و غیره.

مهمترین رودهای لرستان عبارتند از ← رود دز؛ آب زال، از ریزابه‌های کرخه، صیمره؛ و کشکان‌رود.

از میان دره‌های متعدد لرستان میتوان از خاوه، خرم‌آباد، الشتر، ازنا، و غیره نام برد. دشت معروف به صحرای لر که سابقاً بخوبی مشروب میشد درل دزفول واقع، و چشمه‌های نفت آن از قدیم الایام شناخته بوده است. احتمالا داریوش مهاجرنشینی از یونانیان در اینجا تأسیس کرده بود.

اوضاع اقتصادی ـ به طور کلی در لرستان، به علت وضع خاص جغرافیائی، اقتصاد رونقی نداشته است، با این حال این سرزمین دارای منابع معدنی مهم است، که در صورت استخراج، میتواند قسمتی از نیازمندیهای کشور را از نظر مواد خام تأمین کند. تنها محصول اراضی لرستان که محل سکونت ایلات صحراگرد یا نیمه‌صحراگرد است ـ بجز نواحی بختیاری (نزدیک اصفهان)، که دهات آبادی دارد ـ فراورده‌های دامی است؛ ولی آینده‌ی این مناطق کوهستانی، که دشت خوزستان را از چند سو فرا گرفته، بسیار امیدبخش است. اراضی لرستان مخصوصاً از لحاظ نفت بسیار غنی است. چاههای معروف مسجد سلیمان (میدان نفتون) در وسط اراضی بختیاری (میان شوشتر و مال امیر) واقع است.

سرزمینهائی که اکنون در اشغال لرهاست، چون بر سر راه مراکز بزرگ امپراطوری ایران قرار داشتند، در زمانهای قدیم دارای نقش مهمی بوده‌اند. در حال حاضر نیز اهمیت این سرزمین آشکار است زیرا راه آهنی که خلیج فارس را با تهران و بحر خزر مربوط میسازد از آن میگذرد.

تاریخ

سرزمینهائی که اکنون طوایف لر در آن زندگی میکنند، از دوره‌ی پیش از ورود ایرانیان به این سرزمین مسکون بوده است. این ناحیه، که فاصله‌ی قابل ملاحظه‌ای با آشور داشته، اساساً تحت نفوذ عیلام بوده است؛ شوش، که در آنجا آثاری از تمدن از هزاره‌ی سوم ق‌م به دست آمده، درست در مدخل کوهستانهای لر کوچک قرار گرفته است. اصیل‌ـ ترین آثار فرهنگ محلی بیشتر در قسمتهای جنوب شرقی یافت میشود. همان طور که اتابکان لر بزرگ همواره ایذج را به عنوان پایتخت خود محفوظ میداشتند، فرمانروایان لرستان نیز، در ازمنه‌ی قدیم، صرف نظر از هر نوع ارتباطی که با سلاطین شوش داشتند، تسلط خود را لااقل در دره‌ی کارون حفظ میکردند. آثار مال امیر، و نوشته‌ها و نقش‌ـ های برجسته‌ی اصیل بومی (عیلامی، غیر سامی) آن اهمیت بسیار دارد. اکتشاف جدید یک نقش برجسته و آجرهائی با حروف عیلامی (مربوط به ۱۵۰۰ تا 1000 ق‌م)، در ناحیه‌ی ممسنی، توسط هرتسفلد از آن جهت قابل توجه است که نفوذ عیلام را در کوههای لرستان نشان میدهد. ناحیه‌ی کهگیلویه که بین شوش و فارس قرار گرفته ممکن است همان ناحیه‌ی انزان یا انشان (← عیلام) باشد که نیاکان کوروش کبیر از آن برخاسته‌اند.

قدمت تاریخ دره‌ی کارون علیا (شوش، لردگان، تپه‌های سلم، تور، و ایرج) به اندازه‌ی کافی شناخته نشده است. ساکنان اولیه‌ی لرستان کاسیها یا کاشوها (نامی که احتمالا ریشه‌ی آن در کشکان‌رود بر جای مانده است) بودند که بین سالهای ۱۷۶۰ و ۱۶۵۰ ق‌م بر بابل مسلط شدند. هخامنشیان، به خاطر عبور از راه بابل به اکباتان، به آنان حق عبور میدادند. این کوهنشینان موقتاً مقهور اسکندر کبیر شدند. همچنین محتمل است که لرستان شمالی کمابیش وابسته به سرزمین الیپی (ellipi) بوده باشد که آشوریان غالباً بدان اشاره کرده‌اند. در دره‌ی کرخه چند شهر ساسانی وجود داشته است. بسیاری از بناـ های ساسانی را بومیان آن ناحیه به اتابکان لرستان نسبت میدهند، حال آنکه اینان جز تعمیر این آثار کار دیگری نکرده‌اند. مجموعه‌ی پلهای این ناحیه بسیار جالب است، همچنین است کیفیت جاده‌هائی که هنوز میتوان آثار آنها را در مسیر علیای رودهای شوش مشاهده کرد. بقایای جاده‌های سنگفرش‌شده و راههائی که در دل صخره‌ها ساخته شده هنوز در سه تنگ سولک، و در ش و غ مال امیر (جاده‌ی اتابکان)، و در چ خاوه (جاده‌ی خسرو) به چشم میخورد.

جغرافیانویسان عربی‌زبان، گرچه راههای میان خوزستان و فارس (ارجان‌ـشیراز و ارجان‌ـسمیرم) و میان خوزستان و اصفهان (راهی که از ایذج شروع میشود)، و میان خوزستان و جبال را وصف کرده‌اند، اطلاعاتشان در باره‌ی سرزمین لرستان بسیار اندک است. از میان محلهائی که بعدها در لرستان مسکون بوده میتوان اینها را نام برد؛ شهر اللور (لر)، ۲فرسخی ل دزفول، که محل آن احتمالا باید در دشت صحرای لر، نزدیک صالح‌آباد باشد؛ شهر لاشتر (الشتر) که اکنون از بین رفته است و مسلماً در دشت الشتر قرار داشت؛ و شهر شاپورخواست، که راولینسن آن را همان خرم‌آباد فعلی میداند. از

تلفیق نوشته‌های اصطخری و حمدالله مستوفی، و مخصوصاً مقدسی، ادعای راولینسن (بر خلاف لسترینج که شاپورخواست و خرم‌آباد را دو محل مجزا میداند) ظاهراً تأیید میشود. حمدالله مستوفی، در قرن ۸م هق از بروجرد، شاپورخواست، و خرم‌آباد به عنوان شهرهای لر کوچک نام میبرد. خرم‌آباد، از زمان امیر تیمور، یکی از مهمترین مراکز لر کوچک بود، ولی در قرون وسطی هیچ کدام از جغرافیانویسان عرب از آن نامی نبرده‌اند، و اغلب چنین تصور شده که خرم‌آباد همان شاپور-خواست است. اکنون نیز خرم‌آباد مرکز فرمانداری کل لرستان است. در غ لر کوچک دو ولایت ماسبذان و مهرجان قذق واقع بودند که سیروان و صیمره از مهمترین شهرهای آنها محسوب میشدند. بنا بر نوشته‌ی لسترینج شهر ایذج نیز از شهرهای عمده‌ی لر بزرگ محسوب میشد.

از بلوکات مهم آن پایی، چگنی، دلفان، سلسله، و طرهان را میتوان نام برد. نیز ← استان ششم.

لرک (lark)، (*Pterocarya fraxinifolia*)، نوعی گردو که در جنگلهای شمال ایران فراوان است. آن را اسکمبر (eskambar) نیز میگویند.

لر کوچک (lore kucek) یا **خورشیدیان** (-xor šidiān) یا **عباسیان** (abbāsiān)، سلسله‌ای از اتابکان و فرمانروایان لرستان، که در فاصله‌ی سال-های بین ۵۸۰ تا ۱۰۰۶ هق در قسمتهای شمالی و غربی لرستان حکومت میکرده‌اند، و پایتخت آنها خرم‌آباد بوده است. امرای این سلسله از اعقاب شجاع‌الدین خورشید لر، مؤسس سلطنت لر کوچک، بوده‌اند و ظاهراً چون خراجگزار خلفای عباسی بوده‌اند و خراج قلمرو آنها تعلق به دار الخلافه داشته، عباسی نامیده شده‌اند. اما بعدها، مخصوصاً مقارن ظهور صفویه، خود را از اولاد عباس ابن علی ابن ابی طالب شمرده‌اند. آخرین فرمانروای لر کوچک شاهوردی نام داشته که در زمان شاه عباس I صفوی مقتول شده است (۱۰۰۶ هق)؛ و هر چند بعد از او، باز شاه عباس I صفوی بعضی از امرای این سلسله را در این حدود امارت داده است، حکومت آنها دیگر استقلال واقعی نداشته است. روی هم رفته، در طی مدت ۴۲۶ سال، در منطقه‌ی لر کوچک ۲۴ تن فرمانروایان مستقل و نیمه‌مستقل حکومت کرده‌اند که غالب آنها، لااقل اسماً، خراجگزار خلیفه‌ی عباسی و سپس ایلخانیان و متعاقباً والی بغداد و عاقبت خراجگزار صفویه شده‌اند. به طور کلی، امرا و ملوک لر کوچک اهمیت و اعتبار امرای لر بزرگ را نداشته‌اند. برای اطلاع بیشتر به ارجاعات مذکور در جدول زیر رجوع شود.

اتابکان لر کوچک*

(۱) شجاع‌الدین خورشید لر	(ح ۵۸۵–۶۲۱)
(۲) رستم لر	(۶۲۱–؟)
(۳) ابوبکر لر	(؟–؟)
(۴) گرشاسف لر	(؟–؟)
(۵) حسام‌الدین خلیل لر	(؟–۶۴۵)
(۶) بدرالدین مسعود لر	(۶۴۵–۶۵۸)
(۷) تاج‌الدین شاه لر	(۶۵۸–۶۷۷)
(۸) عزالدین حسین لر	(۶۷۷–۶۹۲)
(۸) فلک‌الدین حسن لر	(۶۷۷–۶۹۲)
(۹) خضر لر	(۶۹۲–۶۹۳)
(۱۰) حسام‌الدین عمر لر	(۶۹۳–۶۹۵)
(۱۱) صمصام‌الدین محمود لر	(۶۹۳–۶۹۵)
(۱۲) عزالدین محمود لر	(۶۹۵–۷۱۶)
(۱۳) دولت خاتون	(۷۱۶–؟)
(۱۴) عزالدین حسین II لر	(۷۱۶–۷۳۵)
(۱۵) شجاع‌الدین محمود لر	(۷۳۵–۷۵۵)
(۱۶) عزالدین لر	(۷۵۵–۸۵۶)
(۱۷) سیدی احمد	(۸۵۷–۸۱۵)
(۱۸) شاه حسین عباسی	(۸۱۵–۸۷۳)
(۱۹) شاه رستم عباسی	(۸۷۳–؟)
(۲۵) اغور شاه	(؟–؟)
(۲۱) جهانگیر ابن رستم	(؟–۹۴۹)
(۲۲) رستم شاه لر	(۹۴۹–؟)
(۲۳) محمدی بک	(؟–؟)
(۲۴) شاهوردی	(؟–۱۰۵۶)

* تواریخ همه هجری قمری و مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است. با در نظر گرفتن اختلاف مآخذ در مورد انساب، از تهیه‌ی شجره‌ی نسب خودداری شد. برای نمونه، در بعضی مآخذ بدرالدین مسعود لر (ومین اتابک) پسر حسام‌الدین خلیل لر ذکر شده و در پاره‌ای دیگر برادر وی.

لرما[1]**، دوکه د** (duke de lerma*) لقب **فرانثیسکو گومث د ساندووال ای روخاس** (frānţisko gomeţ de sāndovāl i roxās)، ۱۵۵۲؟–ح ۱۶۲۵، وزیر بزرگ (۱۵۹۵–۱۶۱۸) فیلیپ III اسپانیا. هنگام اخراج (۱۶۰۹) موریسکو-ها از اسپانیا با ضبط اموال آنان ثروت عظیمی اندوخت. فساد وی سبب سقوطش شد. بعدها ناچار شد قسمتی از ثروتی را که اندوخته بود رها کند.

لرمانتوف[2]**، میخائیل یوریویچ** (mixāil yurye-vic lermāntof)، ۱۸۱۴–۴۱، شاعر و رماننویس روسی. در کودکی مادرش وفات یافت، و پدرش که افسر ارتش بود تربیت وی را به مادربزرگ اشرافی و ثروتمند وی محول کرد. در نوجوانی اشعاری بدبینانه و عیبجویانه و به تقلید از رمانتیسم انگلیسی لرد بایرن (که در آن هنگام نفوذ فراوان در شعرای جوان روسیه داشت) سرود. اما نخستین‌بار در ۱۸۳۷ با منظومه‌ی آتشین "در مرگ یک شاعر"، که به عنوان اعتراض به قتل پوشکین در دوئل سرود، شهرت یافت. در نتیجه در همان سال در هنگی در قفقاز مأمور خدمت شد، و این عملا در حکم تبعید وی بود. در نتیجه‌ی مساعی مادربزرگش بزودی به شهر سن پطرزبورگ (لنینگراد حالیه) فرا خوانده شد، و به عنوان شاعر نوین بزرگ روسی از وی استقبال به عمل آمد. نخستین اثر بزرگش پس از مراجعت تراژه‌ای در باب تزار ایوان واسیلیویچ (۱۸۳۷) است، که روح جدیدی به ادبیات روسی بخشید، و اثری از رمانتیسم بدبینانه‌ی بایرن در آن دیده نمیشود، و بر منظومه‌ی حماسی زیبای ابلیس (۱۸۲۹–۳۹) او برتری دارد. در ۱۸۴۰ یک رشته داستانهائی نوشت که بعداً تحت عنوان یک قهرمان عصر ما (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان قهرمان دوران، تهران ۱۳۳۱ هش، و تحت عنوان قهرمان عصر ما، تهران ۱۳۳۶ هش) گرد آورده شد. قهرمان اصلی این کتاب، پچورین، نمونه‌ی نوعی یک فرد روسی دستخوش مفاسد آن عصر است. به استناد شرحی که لرمانتوف در نامه‌های خصوصی خود از احوال خویش آورده است، گفته‌اند که وی در این کتاب مانند بایرن صورتی از خود نقش کرده است. وی عاقبت در یک دوئل کشته شد.

لرمی[3] (laremi)، شهر (جه ۱۷°۵۲۰)، ج‌ش ایالت وایومینگ، کشمة، بر رود لرمی؛ مقر دانشگاه وایومینگ.

لرویک[4] (lërwik) یا **لریک** (lerik)، شهر (جه ۵°۹۰۶)، جزیره‌ی مینلند، مرکز جزایر شتلند، اسکاتلند؛ شمالیترین شهر جزایر بریتانیا.

لریدو[5] (lɔreydō)، شهر (جه ۶۰°۶۷۸)، ج‌غ ایالت تکزاس، کشمة، بر رود ریو گرانده، کنار مرز کشمة و مکزیک. اسپانیائیها آن را در دهه‌ی ۱۷۵۰–۶۰ بنا کردند.

لریدا[6] (leriđā)، در مآخذ اسلامی **لارده** (lāreda)، شهر (جه ۶۸°۰۷۴)، کرسی ایالت لریدا، ل‌ش اسپانیا، در کاتالونیا، بر رود سگره[7] (segre). مرکز ناحیه‌ی حاصلخیز اطراف است. در اینجا در ۴۹ ق‌م پولیوس قیصر بر سرداران پومپیوس پیروز شد. در ۷۱۴–۱۱۴۹ در تصرف مورها بود. دانشگاهی که در ح ۱۳۰۰ در آنجا تأسیس شد در ۱۷۱۷ برچیده شد. در جنگ داخلی ۱۹۳۶–۳۹ از مواضع بسیار حساس در دفاع از بارسلون بود، و در ۱۹۳۸ به دست شورشیان افتاد. کاخی از قرون وسطی و کلیسای جامعی به سبک رمانسک دارد.

لریک، شهر، ← لرویک.

لریه، طایفه، ← لر، طایفه.

لزاز، از اسبان محمد ص، ← محمد، قسمت ۵۱.

لزگیها (lezgi-)، مردمی (← ۲۲۳°۰۰۰ در دهه‌ی ۱۹۶۰–۷۰) ساکن ناحیه‌ی کوهستانی ش قفقاز شمالی در تجشد. لزگیها در دره‌های ج‌ش داغستان و قسمتهای مجاور آن از آذربایجان شوروی شمالی زندگی میکنند، و مسلمان سنی‌مذهب‌اند. اقتصاد آنها بر دامداری و تا حدی کشاورزی مبتنی است، و کارهای دستی عمده‌ی آنها فلزکاری و قالیبافی است. اصطلاح لزگی را به همه‌ی مردم کوهستانهای داغستان و حتی به همه‌ی بومیان قفقاز شمالی نیز اطلاق کرده‌اند.

لز ماژسته[8] (lez mājeste، فنس)، توهین به شئون رئیس یک مملکت یا به دولت. این جرم اولین‌بار در روم شناخته شد، و شباهت تام با جرم بر ضد مردم در قانون یونان داشت. علی الظاهر اصلا تخلف از قوانین بنیادی کشور روم و جرمی بر ضد رومیان به شمار میآمد. وقتی که امپراطوری روم جایگزین حکومت جمهوری شد لز ماژسته جرمی نسبت به شخص امپراطور گردید، ولی معنائی وسیع داشت، و مثلا هر عمل یا گفته‌ای که موهن به کشور یا برای آن خطرناک بود جرمی نسبت به شخص امپراطور به شمار میآمد. اما بعدها این "شخص‌پرستی" عنصر اصلی لز ماژسته شد، و این اصطلاح مخصوصاً به حمله‌ی بدنی یا زبانی به فرمانروا اطلاق گردید. از زمان انحطاط سلطنتهای مطلقه، این جرم در بیشتر کشورها تخفیف یافته یا از میان رفته است. اما در بعضی از ممالک جدید حمله‌ی زبانی به شکل حکومت، به رئیس کشور، یا به مأمورین رسمی،

(۱)Lerma (۲)Lermontov (۳)Laramie (۴)Lerwick (۵)Laredo (۶)Lérida (۷)Segre (۸)lese majesty; leze majesty; lèse majesté (فنس)

جرمهائی مانند لز مازسته به شمار میآید. در بعضی کشورهای دموکراسی، چنین حملهای در صورتی که توأم با تهدید و ارعاب نباشد، بر طبق اصل آزادی بیان، جرم شمرده نمیشود.

مواد ۸۰ و ۸۱ قانون مجازات عمومی ایران در مورد سوء قصد و توهین به رئیس مملکت است.

لزن[1] (lezan)، آبادی، ایالت (کانتون) وو، ج غ سویس. دارای مرکز بهداشتی با آسایشگاهها برای مسلولین است.

لزوجت[2] (lozujat)، خاصیتی از جسم سیال که سبب مقاومت آن در برابر جاری شدن است. سیالهای با لزوجت زیاد (مانند عسل) کندتر از سیالهای با لزوجت کم (مانند آب) جاری میشوند. همهی سیالها، خواه مایع خواه گاز، تا حدی لزوجت دارند. مقاومت سیال در برابر جاری شدن نتیجهی نیروهای اصطکاکیی است که در داخل آن عمل میکنند. در ضمن جریان سیال، مولکولهای آن باید در مقابل این نیروهای داخلی کار کنند. دما از عواملی است که در لزوجت تأثیر دارد. مایعات داغ لزوجتی کمتر از مایعات سرد دارند، ولی گازهای داغ لزوجتشان از گازهای سرد بیشتر است.

در صنعت برای رفع نیازمندیهای خاص روغنهای لیزانهای با درجات لزوجت مختلف میسازند. لزوجت هوا در آئرودینامیک مهم است.

لزور، ده، دماوند، ← قزقانچای، دهستان.

لزوم ما لا یلزم: ← اعنات.

لزینا، جزیره، یوگوسلاوی، ← خوار.

لژ یا لاج: ← فراماسون.

لژاندر[3]، **آدرین ماری** (ādrian māri lējāndr)، ۱۷۵۲–۱۸۳۳، ریاضیدان فرانسوی. در ۱۷۷۵–۸۰ معلم ریاضیات در مدرسهی نظام پاریس بود. در ۱۷۸۳ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد، و در ۱۷۸۷ عضو کمیسیونی شد که از طرف دولت فرانسه مأموریت یافت تا، با همکاری کمیسیون بریتانیائی نظیر آن، محل دقیق رصدخانههای پاریس و گرینیچ را تعیین کند. در ۱۷۹۵ به استادی دار المعلمین عالی پاریس منصوب شد، و در ۱۸۰۸ رایزن دانشگاه پاریس شد.

سهم لژاندر در بسط ریاضیات عالی، و بالاخص در نظریهی اعداد، بسیار مهم است. آثارش مشتمل است بر مقالهای در نظریهی اعداد (۱۷۹۸)، نظریهی اعداد (۱۸۳۰)؛ طریقهی کمترین مربعات (۱۸۰۵–۶)، که نخستین اثری است که در این موضوع نوشته شده؛ کتاب توابع بیضوی و انتگرالهای اویلر (۱۸۲۵–۳۲).

لژه[4]، **آلکسی سن-لژه** (āleksi san-leje leje)، ۱۸۸۷–۱۹۷۵، شاعر و سیاستمدار فرانسوی، و برندهی جایزهی ادبی ۱۹۶۰ نوبل؛ با گوادلوپ، نخستین دیوانش، به نام مدایح (۱۹۱۱)، از جزایر هند غربی رنگ گرفته است و سخت تحت نفوذ سمبولیسم اواخر قرن ۱۹م میباشد. در ۱۹۱۴ وارد وزارت امور خارجه شد، و در ۱۹۳۳–۴۰ دبیر کل آن وزارت بود. سپس به کشمکش مهاجرت کرد، و نام مستعار سنت-جان پرس[5] (sənt jān pers) [معادل فرانسوی آن سن-ژان پرس (san jān)] را اختیار کرد. آثار دیگرش مشتمل است بر آناباز (۱۹۲۴)، تبعید (۱۹۴۲)، در باب دریا (۱۹۵۷)، و وقایع (۱۹۶۰). اشعار لژه قدرت شعر را در نمایان ساختن واقعیت آدمی و اتحاد وی با جهان نمایان میسازد. مثلا، منظومهی حماسی در باب دریا در باب خود دریا نیست، بلکه در بارهی انسان است که خود را در اختیار دریا قرار میدهد و با آن نوعی اتحاد منعقد میکند.

لژه[6]، **فرنان** (fernān leje)، ۱۸۸۱–۱۹۵۵، نقاش فرانسوی، مت نورماندی. در سه مدرسهی بوزار تحصیل کرد. ابتدا در ۱۹۱۰ به خاطر نقاشیهای سبک کوبیسم خود، که برهنهها در جنگل نمونهای از آن است، شهرت زیادی یافت. در ۱۹۱۹ بزرگترین شاهکارهایش را، از جمله صفحات مدور و شهر، نقاشی کرد. وی با شیوهای پرتحرک و با استفاده از رنگهای ساده و خالص مانند سیاه، خاکستری، و سفید "ماشین" را در آثارش عرضه میکند؛ در این تابلوها تمایل وی به ماشینی کردن انسان بخوبی دیده میشود. سالهای ۱۹۴۱–۴۶ را به تعلیم نقاشی در پاریس و نیو یورک پرداخت. آثارش در موزهی هنر نو نیو یورک و اغلب گالریهای نقاشان معاصر وجود دارد.

لژیون[7] (lejion؛ از فنس)، اصطلاحی نظامی که از زمانهای قدیم در مورد سازمانهای گوناگون به کار رفته است.

در دولت روم، لژیون واحدی در ارتش بود، عدهی نفرات آن در ادوار مختلف از ۳٬۰۰۰ تا ۶٬۰۰۰ بود، و اغلب یک دستهی سوارهنظام نیز با آن توأم بود. لژیونها در فتوحات روم تأثیر بسیار داشتند. پس از آغاز هجوم قبایل ژرمن، ژرمنها متزایداً در ارتش روم استخدام شدند، و لژیونها که از عهدهی سواران قبایل وحشی ژرمنی بر نمیآمدند متدرجاً از میان رفتند.

در ادوار اخیر، اصطلاح لژیون در مورد سازمانهائی که جنبهای خاص یا استثنائی دارند (مانند واحدهائی از سربازان خارجی یا مزدور) به کار رفته است، که مشهورترین آنها در قرن ۲۰م **لژیون خارجی** ارتش فرانسه است.

لژیون امریکائی[8]، نام انجمن جنگدیدگان کشمکش در جنگ I و جنگ II. این لژیون ابتدا در ۱۹۱۹ در پاریس تأسیس شد، و در زندگی ملت امریکا تأثیر فراوان دارد، و خدمات شایانی در تأمین رفاه اجتماعی کرده است.

لژیون بریتانیائی[9]، سازمانی برای تأمین رفاه زنان و مردان جنگدیدهی بریتانیائی و وابستگان آنها، که در ۱۹۲۱ تشکیل شد. این لژیون جنبهی سیاسی و دینی ندارد، و عضویت آن برای عموم افراد انگلیسی که در ارتش خدمت کردهاند آزاد است (← لژیون امریکائی).

لژیون خارجی[10] (lejione xāreji)، واحدی از نیروهای مسلح فرانسه که از داوطلبان خارجی مایل به خدمت تشکیل مییابد (نیز ← لژیون). اگرچه خدمت خارجیها در ارتش فرانسه سابقهای قدیمتر دارد، این لژیون مخصوص را لوئی فیلیپ در ۱۸۳۱ تأسیس کرد. هدف اولیه از تأسیس لژیون خارجی آرام ساختن وضع الجزایر بود، ولی این لژیون در آرام ساختن وضع مراکش و در توسعهی استعماری فرانسه نیز نقش مؤثری داشت، و در بعضی از جنگهای اروپائی فرانسه (از جمله جنگ I و جنگ II) هم شرکت کرد. مقر لژیون تا ۱۹۶۲ در الجزایر بود، و سپس به ج فرانسه انتقال یافت.

چون "سابقهی" داوطلبان به خدمت در لژیون خارجی مورد اعتنا نیست و تحقیقی در آن باب به عمل نمیآید، راه ورود جنایتکاران و حادثهجویان به لژیون خارجی باز است، و این امر جنبهای مرموز به این سازمان داده است، و داستانهائی در بارهی آن و اعمالش نقل شده است.

لژیون د/اونور[11] [ضبط فارسی عادی لژیون دونور] (lejion donër)، نشانی نظامی و غیر نظامی در فرانسه، که ناپلئون آن را تأسیس کرد (۱۸۰۲). ریاست دارندگان این نشان را "آقای بزرگ" (رئیس جمهور فرانسه) دارد. مراتب آن به ترتیب صعودی عبارتند از شهسوار، صاحبمنصب، فرمانده، صاحب-منصب بزرگ، و صلیب بزرگ.

در ۱۹۶۳، به سبب کثرت دارندگان مراتب پایینتر تصمیم گرفته شد که نشان لژیون د/اونور در ازاء خدمات "عالی" و "ممتاز" اعطا شود، و به کسانی که خدمات "شرافتمندانه" یا "افتخارآمیز" انجام میدهند نشان (جدید التأسیس) لیاقت اعطا شود.

لژیون دونور: ← لژیون د/اونور.

لژیون عرب[12] (lejione arab)، سپاهیان مخصوصی که امیر عبدالله، با کومک مالی انگلیسها، در اردن تشکیل داد و نخست (۱۹۲۱–۳۹) فرماندهی آن با پیک[13] (pik، ۱۸۸۶–) و سپس با گلاب پاشا (← گلاب، سر جان بگت) بود. لژیون عرب در جنگهای اعراب و یهودیان که با آتشبس ۳ آوریل ۱۹۴۹ خاتمه پذیرفت، به نیروهای مصری و سوری و لبنانی و عراقی پیوست و در نتیجهی همین جنگ قسمت غربی رود اردن از فلسطین به تصرف مملکت اردن هاشمی در آمد.

لساز: ← لوساز.

لسان الحیه (lesāno 'l.hayya) یا **مارزبان** (mār.zabān)، سرخسی از نوع افیوگلوسوم (*Ophioglossum*) که دارای یک برگ پهن و یک ساقهی هاگدار به شکل زبانه است.

لسان الذئب (lesāno 'z.ze'b) یا **گرگزبان** (gorg.zabān)، گیاهی از تیرهی گاوزبانیان و از نوع آنکوسا (*Anchusa*)، شبیه به گاوزبان.

لسان الثعلب (lesāno 't.tin)، گیاه دائمی از نوع آرمریا (*Armeria*) با خوشهگلهای کروی، یا از نوع لیمونیوم (*Limonium*) با گلهای زیبا. گیاهان هر دو نوع را اغلب ستاتیس[14] (statis، فنس) مینامند.

لسان العرب (lesāno 'l.'arab)، از کتب بسیار مهم و معتبر در لغت عربی به عربی، تألیف ابن منظور، مؤلف در این کتاب مطالب کتب لغت معتبر پیش از خود را از قبیل **صحاح اللغه**؛ تهذیب، از ابومنصور محمد ازهری (azhari؛ ف ۳۷۰ هق)؛ النهایه فی غریب الحدیث، از مجدالدین ابن اثیر؛ المحکم؛ الجمهره، از ابن درید؛ و آمالی، از ابن بری (ebne barri)ـنقل کرده است. تاریخ اتمام تألیف آن ۲۲ ذیحجهی ۶۸۹ هق است. لسان العرب از منابع لغت

(۱)Leysin (۲)viscosity (۳)Legendre (۴)Léger (۵)Perse (۶)Léger (۷)Legion (۸)American Legion (۹)British Legion (10)Foreign Legion; Légion étrangère (فنس) (۱۱)Legion of Honor; Légion d' honneur (فنس) (۱۲)Arab Legion (۱۳)Peake (۱۴)statice

عربی محسوب شد، و مؤلف تاج العروس آن را مأخذ مهم کتاب خود قرار داد. لسان العرب در ۲۰ جزء از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۸ هق در بولاق مصر به طبع رسیده است.

لسان الکلب (lesāno 'l.kalb) یا **سگزبان** (sag.zabān)، گیاهی از تیره‌ی گاوزبانیان و از نوع کینوگلوسا (*Cynoglossa*) که شبیه به گاوزبان ولی ساقه‌های آن بزرگتر و برگهایش خشنتر است.

لسان‌الملک: ← سپهر.

لسانی شیرازی (lesānie širāzi)، ف ۹۴۲ هق، شاعر غزلسرای ایرانی. بیشتر دوران زندگی خود را در بغداد و تبریز گذراند. خط خوشی داشت، و به سبک هندی شعر میگفت.

لسبوس[1] (lesbos) یا **موتیلنه**[2] (mutilene) یا **میتیلنه**[2]، جزیره (۱٬۶۳۷ کمه؛ جه ۱۴۰٬۲۵۱)، یونان، در دریای اژه، غ آسیای صغیر. شهر عمده‌اش موتیلنه است. در قرن ۷م قم از مراکز تمدن بود. به اتحادیه‌ی دلوسی پیوست، و بر علیه آتن قیام کرد (سال ۴۲۸ قم)، ولی توفیقی نیافت. ارسطو و اپیکوروس در آنجا زیسته‌اند.

لسپدزا (lespedezā، لتی)، گیاهی از نوع لسپدزا (*Lespedeza*). لسپدزای معمولی یا شبدر ژاپنی (*L. striata*) گیاهی است یکساله و در بعضی جاها به عنوان علوفه و به منظور غنی کردن خاک و جلوگیری از فرسایش آن کاشته میشود.

لسپس[3]، ویکنت **فردینان ماری دو** (vikont* ferdināN māri dë leseps)، ۱۸۰۵–۹۴، سیاستمدار و مهندس فرانسوی. در ۱۸۴۸–۴۹ وزیر مختار فرانسه در اسپانیا بود. بعداً که در مصر مشغول خدمت بود به فکر ایجاد کانال سوئز افتاد، و در ۱۸۵۴ امتیازی برای گشودن معبری از طریق این کانال از سعید پاشا گرفت. بر عملیات ساختمانی نظارت کرد (۱۸۵۹–۶۹)، و پس از اتمام کانال شهرت جهانی یافت. در ۱۸۷۸ ریاست یک شرکت فرانسوی را برای ساختن ← کانال پاناما به عهده گرفت، و عملیات در ۱۸۸۱ آغاز، اما به سبب مشکلات مالی متوقف شد. لسپس متهم به سوء استفاده شد، و دولت فرانسه او را به حبس محکوم کرد. اما حکم اجرا نشد، و اغلب اشخاص واقعبین در آن زمان و پس از آن تقصیر لسپس را فقط سهل‌انگاری شمرده‌اند.

لسپیناس[4]، **ژولی دو** (jüli dë lespinās)، ۱۷۳۲ –۷۶، ادیبه‌ی فرانسوی. فرزند نامشروع یکی از بانوان اشرافی بود. بانو دو دفان، که تقریباً کور شده بود، او را نزد خود برد، و وی در ۱۷۵۴–۶۴ نزد دو دفان زیست، و سپس دو دفان او را طرد کرد. دوستان لسپیناس، مخصوصاً د'آلامبر، وی را یاری کردند تا خود سالونی دایر کرد، که از مراکز نویسندگان اصحاب دایرةالمعارف (← دایرةالمعارف، به عنوان اسم خاص) شد. دوستان لسپیناس مفتون تیزهوشی او بودند. نامه‌های وی به معشوقش کنت دو گیبر[5] (kont dë giber*، ۱۷۴۴–۹۰)، سردار و نویسنده‌ی نظامی فرانسوی، بسیار تأثرانگیز است. ازدواج گیبر مرگ لسپیناس را تسریع کرد.

لستر، انگلستان، ← لسترشر.

لستر، ارل آو: ← دادلی، رابرت.

لستر آو هولکم، ارل آو: ← کوک، تامس ویلیام.

لستر سکوئر[6] (lestər skuer) [میدان لستر]، میدانی در محله‌ی معروف به وِستْ اِنْد در لندن، انگلستان. نامش از نام رابرت سیدنی[7] (rābərt sidni؛ ۱۵۹۵–۱۶۷۷)، ملقب به ارل آو لستر، مأخوذ است، که در ۱۶۳۱ اجازه‌ای برای ساختن خانه‌ی مسکونی در اینجا کسب کرد. نام کنونی میدان از ۱۶۷۸ است. این میدان به سبب دوئلهائی که در آن واقع میشد مشهور بود. اکنون مجسمه‌ای از شکسپیر در وسط آن قرار دارد. از بزرگانی که در اینجا زیسته‌اند میتوان نیوتن را نام برد. میدان لستر یکی از مهمترین بخشهای تئاتری لندن است.

لسترشر[8] (lestəršər) یا **لستر**[9]، ولایت (۲٬۱۵۵ کمه؛ جه ۶۸۲٬۱۹۶)، انگلستان مرکزی، سرزمینی زراعتی و شبانی است. مراکز معروف شکار روباه دارد. نبردگاه بازورث در آنجا است. مرکزش، شهر **لستر** (جه ۲۷۳٬۲۹۸)، از شهرهای قدیمی، و دارای آثار دوره‌ی رومیها و نورمانها است. ریچارد III در اینجا مدفون شد. ویرانه‌های دیری که وولزی در آن در گذشت در اینجاست. از مدتها پیش از این شهری صنعتی بوده است. از مصنوعاتش کفش و کشباف است. دانشگاه دارد.

لسترینج[10]، **گای** (gāy lestreynj)، ۱۸۵۴–۱۹۳۳، مستشرق بریتانیائی. مدتی در فرانسه و ایتالیا گذرانید. تحصیل زبان فارسی را در پاریس آغاز کرد، و مدت سه سال در ایران اقامت گزید (۱۸۷۷ –۸۰). کار عمده‌ی او در جغرافیای تاریخی سرزمینهای اسلامی شرق وسطی است. اگرچه در ۱۹۱۲ تقریباً بکلی کور بود، به مطالعه‌ی زبان اسپانیائی پرداخت، و تحقیقاتی در این زمینه انجام داد. آثارش مشتمل است بر فلسطین تحت حکومت مسلمانان (۱۸۹۰)، بغداد در عهد خلفای عباسی (1900)، سرزمینهای خلافت شرقی (۱۹۰۵)، "قصاید" اسپانیائی (۱۹۲۰)، و داستان دون زوان ایرانی (ترجمه، ۱۹۲۶. ← اروج بیگ).

لسر سلیو[11]، **دریاچه‌ی سلیو کوچکتر**، دریاچه‌ای به طول ۹۶ کم و به عرض ۵–۱۶ کم، قسمت مرکزی ایالت آلبرتا، کانادا.

لسکو[12]، **پیر** (pier lesko)، ۱۵۱۵–۷۸، معمار فرانسوی آغاز رنسانس. آغاز کارش در ۱۵۴۶ بنای قدیمترین قسمت کاخی است که بعدها کاخ لوور شد، و یکی از کاملترین نمونه‌های معماری رنسانس در فرانسه است. تمام آثار معروفش با کارهای مجسمه‌سازی ژ. گوژون تزیین یافته است.

لسکو[12]، **روژه** (roje lesko)، ۱۹۱۴–۷۵، مستشرق معاصر فرانسوی. آثارش مشتمل است بر تحقیق در باب یزیدیهای سوریه و کوه سنجار (۱۹۳۸)، اصلاح لغت در ایران (۱۹۳۹)، و متون کردی (۲ جلد، ۱۹۴۰–۴۲). کتاب بوف کور صادق هدایت را به زبان فرانسوی ترجمه کرده است.

لسکوکلایه (lasku.kalāye)، ده (جه ۲٬۶۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان دهشال، بخش آستانه، شهرستان لاهیجان، استان یکم، ۱۹کیلومتری لش آستانه. از سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش برنج، ابریشم، کنف، و توتون است.

لسکی[13]، **هرلد جوزف** (harəld jōzəf laski)، ۱۸۹۳–۱۹۵۰، عالم انگلیسی سیاست و اقتصاد، استاد (از ۱۹۲۶) دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه لندن، رئیس (۱۹۴۵–۴۶) حزب کارگر بریتانیا. در ۱۹۲۲–۳۶ عضو کمیته‌ی اجرائی انجمن فابین بود، و در ۱۹۳۶ عضو کمیته‌ی اجرائی حزب کارگر شد. در کشمکش و مسکو تدریس، و کنفرانسها ایراد کرد. آثارش مشتمل است بر بررسیهائی در مسئله‌ی حاکمیت (۱۹۱۷)، کارل مارکس (۱۹۲۱)، کمونیسم (۱۹۲۷)، آزادی در مملکت جدید (۱۹۳۰)، دموکراسی در بحران (۱۹۳۳)، ریاست جمهور در امریکا (۱۹۴۰)، و ایمان، عقل، و تمدن (۱۹۴۴).

لسوتو[14] (lesoto)، سابقاً باسوتولند، مملکت مستقل ۳۰٬۳۴۴ کمه؛ جه ۱٬۲۱۴٬۰۰۰ سش مقدسانی ۱۹۷۶)، بکلی محصور در جمهوری افریقای جنوبی؛ پایتخت آن مزرو. در ۱۹۶۵ استقلال داخلی و در ۱۹۶۶ استقلال یافت. حکومت آن مشروطه‌ی سلطنتی و پادشاهش موشوئشوئه‌ی II[15] (mošoešoe-) است.

لسه فر، نظریه‌ی اقتصادی، ← آزادی عمل.

لسیتین: ← مارگارین.

لسینگ[16]، **گوتهولد افرائیم** (gothold efrāim lesing)، ۱۷۲۹–۸۱، ادیب و نقاد و نمایشنامه‌نویس آلمانی، و یکی از پیشگامان بزرگ ادبیات آلمان در قرن ۱۸م. پسر کشیشی پروتستان بود. وی در مایسن و دانشگاه لایپزیگ تحصیل کرد، و در ۱۷۴۹ در برلین سکنی گزید. در ۱۷۵۱ مجموعه‌ای از اشعار خود را به نام خرده‌ریزها منتشر کرد. در ۱۷۵۴ رساله‌ی وینکوم را منتشر ساخت، که در آن ترجمه‌ی آلمانی زاموئل گوتهولد لانگه[17] (zāmuel gothold lānge، ۱۷۱۱–۸۱) را از هوراس سخت به باد انتقاد گرفته بود، و این رساله مایه‌ی شهرت او شد. در ۱۷۵۵ نمایشنامه‌ی موقعیت‌آمیز خانم سارا سَمپسون را منتشر کرد، که طلیعه‌ی آزادی هنر نمایشنامه‌نویسی آلمانی از نفوذ ادب فرانسوی بود، و در آن زندگی طبقه‌ی متوسط آلمانی را شرح میداد. پس از مدتی اقامت در لایپزیگ، در ۱۷۵۸ به برلین باز گشت، و در آنجا با کریستوف فریدریش نیکولای و م. مندلسون مجله‌ی ادبی نامه‌هائی در باره‌ی تازه‌ترین آثار ادبی را بنیاد نهاد (۱۷۵۹). به وسیله‌ی این مجله بود که برای نخستین‌بار توجه آلمانها به مطالعه‌ی آثار شکسپیر معطوف شد. در ۱۷۶۰–۶۵ منشی فرماندار برسلاو بود، و مطالعه‌ی ایام فراغت این دوره منتهی به تهیه‌ی اثر انتقادی بزرگ او به نام لائوکون، یا مرز میان نقاشی و شعر (۱۷۶۶) شد. در این کتاب وجه تمایز روشنی میان شعر و هنرهای تجسمی بیان شده است. به عقیده‌ی او، هنرهای تجسمی آفرینش اشیاء در مکان، و هنر شعر آفرینش حرکات و اعمال در زمان است. گوته از تعلیمات لسینگ استفاده‌ی فراوان برد. در ۱۷۶۷ لسینگ به هامبورگ رفت تا به عنوان مشاور هنری در بنای یک تئاتر ملی همکاری کند. در هامبورگ کمدی مینا فون بارنهلم (۱۷۶۳) را نوشت، که از آثار مهم ادبیات ملی

---

(1)Lesbos (2)Mytilene (3)Lesseps (4)Lespinasse (5)Guibert (6)Leicester Square (7)Sidney (8)Leicestershire (9)Leicester (10)Le Strange (11)Lesser Slave (12)Lescot (13)Laski (14)Lesotho (15)Moshoeshoe (16)Lessing (17)Lange

آلمان محسوب است، و در آن خصومت میان شهرها سخت مورد نکوهش قرار گرفته است. در شهر هامبورگ، یک سلسله انتقادهای ادبی به نام نمایشنامه‌نویسی هامبورگی (۱۷۶۷–۶۹) نوشت که راه را برای نمایشنامه‌نویسی ملی آلمان باز کرد. از ۱۷۷۰ تا هنگام مرگش کتابدار امیر برونسویک بود. در ۱۷۷۶ ازدواج کرد، ولی ۲ سال بعد این ازدواج با مرگ زوجه‌اش به ناکامی انجامید. از نمایشنامه‌های بسیار مشهور او ناتان خردمند (۱۷۷۹) است، که دعوتی است برای تساهل دینی و نژادی. لسینگ مخالف ادعا و تظاهر و سختگیری، و سخت طالب حقیقت بود.

ل‌ش، علامت اختصاری "شمال شرقی" در کتاب حاضر.

لش[1] (leš)، رودی به طول ح ۲۸۰ کم، اتریش و باواریا. در فورارلبرگ (اتریش) سرچشمه گرفته در جهت ل‌ش از باواریا میگذرد، و پس از عبور از آوگسبورگ به دانوب میریزد. در ۱۶۳۲ گوستاو II سوئد سپاهیان امپراطوری مقدس روم را نزدیک محل تلاقی لش با دانوب شکست داد. در لشفلد[2] (leŝfeld) که دشتی است در باواریا نزدیک آوگسبورگ، و رود لش آن را زهکشی میکند، در ۹۵۵ اوتوی I مجارها را مغلوب، و از گسترش آنها در اروپای مرکزی جلوگیری کرد.

لشبونه، پایتخت پرتغال، ← لیسبون.

لشت نشاء (lašte nešā')، بخش (جم ۲۹٬۰۶۳ نسم ۱۳۴۵ هش)، شهرستان رشت، استان یکم؛ مشتمل و منطبق با دهستان **لشت نشاء**. از ل به دریای خزر و از ش به سفیدرود محدود است. از انشعابات سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش چای، برنج، ابریشم، و کنف است. توسط راه شوسه‌ای به کوچصفهان مربوط است. سابقاً مرکزش جورشر بود. در اسفند ماه ۱۳۲۴ هش دهستان لشت نشاء از بخش کوچصفهان منتزع و تبدیل به بخش، و مرکزش **لشت نشاء** (جم ۱٬۴۸۶ نسم ۱۳۴۵ هش؛ ۲۷کیلومتری ل‌ش رشت) تعیین شد. نامش به صورت **لشته نشا** نیز آمده است. لشت نشاء نیز مانند سایر نواحی گیلان به دست خاندانهای محلی اداره میشد. در نتیجه‌ی شورشی که در زمان شاه عباس I صفوی در آنجا به وقوع پیوست، به فرمان شاه صفوی، مردم آن را قتل عام و غارت کردند، و بدین طریق استقلال محلی آنجا از بین رفت.

لشته نشا، بخش رشت، ← لشت نشاء.

لشتیتسکی[3]، **تئودور** (teodor lešetitski)، ۱۸۳۰–۱۹۱۵، پیانونواز، معلم موسیقی، و آهنگساز لهستانی. از ۱۵سالگی به تعلیم پرداخت. در ۱۸۵۲ به روسیه رفت و در آنجا به تدریس مشغول شد. در سال ۱۸۶۲ که آ. گ. روبینشتین کنسرواتوار سن پطرزبورگ را تأسیس کرد، لشتیتسکی رهبر گروه پیانوی آن شد. سپس به عنوان پیانونواز و رهبر ارکستر، در روسیه، لهستان، و آلمان برنامه‌هائی اجرا کرد. در ۱۸۷۸ به وین رفت و در آنجا اقامت گزید. وی قطعات متعددی برای پیانو، و همچنین دو اپرا نوشت. شهرتش عمدةً به خاطر شیوه‌ی تدریس پیانو است. ی. پادرفسکی از شاگردان او بود.

لشفلد، دشت، ← لش.

لشکر، خوزستان، ← عسکر مکرم.

لشکر (laškar)، شهر (جم ۳۰۰٬۵۱۳)، ایالت مدهیا پرادش، هند مرکزی. از مراکز تجارتی و حمل و نقل است. از ابنیه‌ی جالب آن کاخ مهاراجه‌ی گوالیار است.

لشکرنویس (laškar.nevis)، مستوفی دفتر لشکر در عهد قاجاریه، که در آن اداره تحت نظارت وزیر لشکر یا لشکرنویس‌باشی به امر جمع و خرج قشون، ثبت و ضبط احکام و فرمانها، و جرح و تعدیل برات مواجب و مخارج اشتغال داشته است. در عهد ناصری، قریب ۳۰ نفر لشکرنویس در تهران در دستگاه وزیر لشکر بوده است، و غیر از آن، در ولایات بزرگ نیز عده‌ای دارای این عنوان بوده‌اند. در عهد صفویه، لشکرنویس ارقام مناصب تمام اعضای دیوان را از امرا گرفته تا کارگران کارخانه‌ها مینوشته است، و در دستگاه ایشیک آقاسی کار میکرده است. لشکرنویس را در دوره‌ی قبل از صفویه عارض (ārez) و عارض لشکر، و دفتر لشکر را دیوان عرض میخوانده‌اند.

لطائف الطوائف: ← لطایف الطوایف.

لطایف الاعلام: ← عبدالرزاق کاشانی.

لطایف الطوایف (latāyefo 't.tavāyef) یا **لطائف الطوائف**، کتابی به فارسی، در ذکر لطایف و نوادر حکایات طبقات مختلف، تألیف فخرالدین صفی. مؤلف در تألیف این کتاب اغلب کتب لطایف را که پیش از او تألیف شده در اختیار داشته، و کتاب خود را به نثری شیرین و ساده نوشته است. کتاب دارای ۱۴ باب و هر باب دارای چند فصل است. از نظر مطالعات تاریخی و اجتماعی نیز قابل ملاحظه است. در تهران چاپ شده است (۱۳۳۶ هش).

لطایف‌نامه: ← فخری هراتی.

لطف، در اصطلاح کلام: ← شیعه، بند ۱ از قسمت ۷ و بند ۱ از قسمت III؛ عدل.

لطف‌آباد (lotfābād)، بخش (جم ۶٬۸۲۲ نسم ۱۳۴۵ هش)، شهرستان درگز، استان نهم. از ل به خاک شوروی محدود است، و از این رو اهمیت نظامی دارد. محصولاتش غلات، پنبه، و انگور است. قالیچه‌بافی دارد. ساکنین آن ترک‌زبانند. مرکزش، **لطف‌آباد** (جم ۲٬۰۷۲ نسم ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری ل‌ش محمدآباد است. بخش لطف‌آباد کمابیش منطبق بر دهستان **لطف‌آباد** است.

لطف‌الله، شیخ: ← شیخ لطف‌الله، مسجد.

لطف‌الله سربداری (lotfollāhe sarbedāri). امیر (۷۶۱–۷۶۲ هق) سلسله‌ی سربداران؛ پسر امیر مسعود سربداری. بعد از کشته شدن حیدر سربداری، به اهتمام اتابک خود، پهلوان حسن دامغانی، به امارت نشست، و بعد از یک سال و ۳ ماه معزول و مقتول شد، و امارت به پهلوان حسن رسید. گویند لطف‌الله را سربداران میرزا خطاب میکرده‌اند.

لطف‌الله عاملی، شیخ: ← شیخ لطف‌الله، مسجد.

لطف‌الله نیشابوری، فت 810 یا 816 هق، شاعر پارسی‌گوی. معاصر امیر تیمور و شاهرخ، و از مریدان شاه نعمة‌الله ولی بود. در مدح میرانشاه ابن تیمور اشعاری سرود. در پایان عمر عزلت گزید، و سرانجام در حجره‌ای دربسته در حال سجده در گذشت. غالب اشعارش در مدح ائمه‌ی اطهار است.

لطفعلی بیگ آذر: ← آذر بیگدلی.

لطفعلی خان داغستانی (lotf'ali xāne dāqestā-ni)، برادرزن فتحعلی خان داغستانی، و سپهسالار لشکر شاه (۱۱۰۵–۳۵ هق) سلطان حسین. وی در اوایل کار در مسقط از امام عمان شکست خورد. مقارن حمله‌ی محمود افغان، او را در کرمان شکست سخت داد (۱۱۳۳ هق)، و تا قندهار تعاقب کرد. اما چندی بعد، هنگامی که مشغول تجهیز سپاه قوی جهت اطفاء نایره‌ی طغیان افغانها بود، با عزل و خفت فتحعلی خان داغستانی، وی نیز از کار معزول شد (۱۱۳۳ هق).

لطفعلی خان زند (lotf'ali xāne zand)، ح ۱۱۸۱–۱۲۰۹ هق، آخرین پادشاه (۱۲۰۳–۹ هق) از سلسله‌ی زندیه، پسر جعفر خان زند. وی، بعد از پدر، صید مراد خان زند را که در شیراز دعوی سلطنت داشت برکنار کرد، و خود با کومک حاجی ابراهیم شیرازی، کلانتر شیراز، به سلطنت نشست، و در مدت ۶ سال سلطنت، گرفتار کشمکش و ستیز دائم با آقا محمد خان قاجار و سایر دشمنان خویش بود، و رشادت بی‌نظیر و قابلیت نظامی فوق العاده از خود نشان داد. از آغاز عهد او، مانند دوره‌ی جعفر خان پدرش، آقا محمد خان مکرر به تسخیر فارس آمد، اما لطفعلی خان حمله‌های او را دفع کرد. عاقبت به سبب کدورتی که بین او و حاجی ابراهیم شیرازی روی داد، حاجی به آقا محمد خان قاجار متمایل شد، و در غیبت لطفعلی خان، شیراز را به دست گرفت، و لطفعلی خان را بدان راه نداد (۱۲۰۵ هق). لطفعلی خان به بندر ریگ رفت، و از آنجا بوشهر و کازرون را گرفت، اما بر شیراز دست نیافت، و آن شهر را حاجی ابراهیم به آقا محمد خان قاجار داد. لطفعلی خان به طبس رفت، و از آنجا، پس از چندی جنگ و گریز در یزد و ابرقو و دارابگرد، به تسخیر کرمان کمر بست، و آن شهر را گرفت، و چندی در آن به دفاع ایستاد. آخر، به سبب خیانت اطرافیان، کرمان نیز به دست آقا محمد خان افتاد، و لطفعلی خان ناچار آن را ترک کرد و به جانب بم رفت. در ۵ ربیع الثانی ۱۲۰۹ هق، در پای قلعه‌ی بم گرفتار و نزد آقا محمد خان گسیل شد. خان قاجار، ظاهراً به اشارت حاجی ابراهیم، او را شکنجه و خفت بسیار داد، و گویند او را به دست خود کور کرد، و سپس دستور داد تا حاکم تهران او را به زاری کشت، و با مرگ او دولت زند بس افتاد. لطفعلی خان دلاور و زیبا و چالاک و جوان بود، اما غرور و استبداد رأی وی و فساد و خیانت اطرافیانش سلطنت و زندگی او را بر باد داد. مدفن وی در ← امامزاده زید تهران است.

لطیفه (latife) [از لطافت (= نازکی)]، سخنی (نظم یا نثر) که متضمن نکته‌ای لطیف باشد. در اصطلاح صوفیه و عرفا، لطیفه به معنی نکته‌ای است لطیف و دقیق که در ذهن بیاید، و باآنکه فهم آن مشکل نیست، غالباً تعبیر از آن دشوار باشد. بدین معنی، لطیفه امری است که معرفت بدان از طریق ذوق حاصل میشود نه از طریق بحث و نظر. قلب، روح، و نفس ناطقه را صوفیه به عنوان "لطیفه" و "لطیفه‌ی انسانی" یاد میکنند. سه قلب، در نزد صوفیه.

لطیفة العرفان: ← الهی‌نامه، از سنائی.

لطیفی (latifi)، ده (جم ۱٬۴۸۲ نسم ۱۳۴۵ هش)،

(۱)Lech (۲)Lechfeld (۳)Leschetizky

دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان لار، استان هفتم، ۳کیلومتری ش لار. کنار جاده‌ی شوسه‌ی لار-بندر عباس. محصولاتش غلات و خرما است.

لعاب[1] (la'āb)، ماده‌ای ژلاتینی که در بعضی از گیاهان یافت میشود، و از جمله‌ی اعمال آن این است که مانع از میان رفتن آب میشود یا مواد غذائی اندوخته میکند. همچنین، ماده‌ی غلیظ چسبناکی را که معمولا از حل کردن صمغها در آب یا در مایعی دیگر به دست میآید لعاب مینامند. این لعاب برای چسباندن به کار میرود. موادی که برای ساختن لعاب به کار میرود بستگی دارد به جنس اشیائی که میخواهند آنها را به هم بچسبانند. اگر صمغ عربی را در آب داغ حل کنیم لعاب صمغ عربی به دست میآید؛ اگر به آن سولفات آلومینیوم اضافه شود چسبی برای چسباندن کاغذ بر شیشه حاصل میشود. لعاب حاصل از حل کردن دکسترین در آب سرد در پشت تمبرهای پست به کار میرود. لعاب حاصل از حل کردن بعضی از صمغها در آب در داروسازی (به منظور اینکه دارو را قوام یا شکل خاصی بدهند) و طب (به سبب خواص ملیّن آن) به کار میرود.

لعازر: ← الیعازر.

لعان (le'ān)، در فقه، نفرینی با الفاظ معین مخصوص، که زن و شوهر نزد حاکم شرع به یکدیگر میکنند برای آنکه حد قذف از شوهر بر داشته شود یا فرزند بودن کودکی برای شوهری نفی شود. پس لعان دو علت یا سبب دارد: (۱) تهمت زنا زدن مرد به زن خود؛ (۲) انکار کردن مرد فرزندی را که زنش در فراش و بستر او به دنیا آورده است.

(۱) در متهم ساختن مرد زنِ خود را به زنا که موجب لعان شود شرایط ذیل لازم است: ا) زن او محصنه (mohsane) باشد، یعنی معروف به زنا نباشد؛ ب) مرد با زنش هم‌بستر شده باشد (به اصطلاح شرعی، زن "مدخول بها" باشد)؛ پ) مرد ادعای مشاهده‌ی عمل زنا را کرده باشد؛ ت) بعضی هم شرط کرده‌اند که مرد برای ادعای خود بینه یعنی دلیل شرعی نداشته باشد؛ ث) زن کر و لال نباشد، زیرا در آن صورت نمیتواند کلمات لعان را جاری کند. با اجتماع شرایط فوق، اگر مرد بخواهد حد قذف را از خود دور کند باید در حضور حاکم شرع عمل لعان را انجام دهد.

(۲) در انکار مرد فرزندی را که در بستر او زاییده شده است شرط شده است که این فرزند با شرایط معتبر در الحاق فرزند به پدر زاییده شده باشد. یعنی مثلا اگر فرزندی در مدت کمتر از ۶ ماه پس از ازدواج به وجود آمده باشد آن فرزند شرعاً از آن پدر نیست، و انکار او موجب لعان نمیشود.

لعان باید در حضور حاکم شرع، که امام یا شخص منصوب از طرف او یا عالم مجتهد است، انجام گیرد.

پس از لعان، حد قذف از مرد و حد زنا از زن ساقط میشود، و رابطه‌ی زناشوئی ایشان از میان میرود، و فرزند از مرد نفی میشود، و آن مرد و زن به همدیگر ابداً حرام میشوند. برای جزئیات باید به کتب فقه مراجعه شود.

لعل‌بار، رود، ← خونسار؛ گلپایگان، شهرستان.

لعل قلعه: ← دهلی.

---

(1) mucilage

لغ، علامت اختصاری "شمال غربی" در کتاب حاضر.

لغات الترک، دیوان: ← کتاب دیوان لغات الترک.

لغت فرس (loqate fors) یا **فرهنگ اسدی** (farhange asadi)، قدیمترین فرهنگ موجود زبان فارسی، که اسدی طوسی آن را برای اردشیر ابن دیلمسپار نجمی شاعر تألیف کرده است. لغات در این فرهنگ بر حسب حروف آخر مرتب شده تا خواننده بتواند آنها را در قافیه‌ی شعر به کار برد. مؤلف، پس از دادن معنی هر لغت، از شعرهای استادان گذشته شاهدی آورده، و بدین ترتیب، نام و شعر آنان را حفظ کرده است، و بسیارند شاعرانی که جز در این فرهنگ از آنها نام و اثری نمیتوان یافت. فرهنگ اسدی بارها چاپ شده است، از جمله در آلمان (۱۸۹۷) به اهتمام پاول هورن و در تهران (۱۳۱۹ هش) به اهتمام عباس اقبال.

لغتنامه (loqat.nāme)، کتاب لغت یا فرهنگ.

لغتنامه‌نویسی در اسلام و ایران اسلامی سابقه‌ای دیرینه دارد که در اینجا در ۲ بخش لغتنامه‌نویسی فارسی و عربی از آن یاد میکنیم:

I ـ لغتنامه‌نویسی در زبان عرب. سابقه‌ی لغتنامه‌نویسی در زبان عرب بسیار کهنسال است. از همان سالهای نخستین اسلام، در میان تابعین و صحابه کسانی بوده‌اند که به امر لغت توجه داشته‌اند و اگر بعضی روایات را بپذیریم باید قبول کنیم که ابن عباس یکی از نخستین مؤلفان لغت عرب است که کتابی به نام غریب القرآن بدو منسوب است، و پس‌از او کتاب دیگری به همین نام از ابان ابن تغلب (taqleb؛ فت ۱۴۱ هق) نام برده‌اند، اما آن کس که به طور مسلم بنیادگذار لغتنامه‌نویسی در ادب عرب شناخته شده خلیل ابن احمد فراهیدی مؤلف کتاب العین است، و پس از وی ابوعمرو شیبانی غریب الحدیث و کتاب الجیم، و نزدیک به همان زمان ابوعبید قاسم ابن سلام (فت ۲۲۳ هق) کتاب غریب الحدیث و الغریب المصنف را نوشته و با تألیف الجمهره (← ابن درید) یکی از معتبرترین لغتنامه‌های زبان عرب به ظهور رسیده است. ازهری (۲۸۲–۳۷۰ هق)، با نوشتن تهذیب اللغه، لغتنامه‌ی برجسته‌ی دیگری به زبان عرب بخشید که، به خصوص از نظر توجه به اسامی امکنه، دارای اهمیت بسیار است، و در همین سالها صاحب ابن عباد المحیط خود را در لغت عرب تألیف کرد و ابن فارس با مقاییس اللغه مسئله‌ی اشتقاقها را بیشتر مورد نظر قرار داد؛ همچنین در همین قرن ۴م هق ← ابوعلی اسماعیل قالی کتاب البارع خود را تألیف کرد و جوهری صحاح اللغه‌ی خود را که یکی از مهمترین لغتنامه‌های زبان عرب است و شارحان و مفسران بسیار یافته. در قرن ۵م هق ابن سیده‌ی اندلسی المحکم خود را که نوعی فرهنگ موضوعی است نوشت. در آغاز قرن ۶م هق زمخشری با تألیف اساس البلاغه، سیر لغات را، از معنی حقیقی به مجازی و دگرگونی مجازها، مورد نظر قرار داد. در قرن ۷م هق صغانی العباب را نوشت که ناتمام ماند و در قرن ۸م هق ابن منظور لسان العرب را بر اساس مهمترین لغتنامه‌های مؤلفان قبل از خود تألیف کرد که بزرگترین لغتنامه‌ی زبان عرب به شمار میرود، و سرشار از اطلاعات لغوی و فقهی و صرفی و نحوی و روائی و تفسیری و شواهد مورد اطمینان است. در قرن ۹م هق فیروزآبادی قاموس را نوشت که از نظر ضبط دقیق لغات دارای اهمیت بسیار است، و در قرن ۱۱م هق سید مرتضی زبیدی کتاب او را به عنوان تاج العروس شرح مبسوطی کرد که در کنار لسان العرب، ۲ لغتنامه‌ی بزرگ زبان عرب به شمار میروند. در قرون اخیر فرهنگ‌نویسی در اغلب کشورهای عربی رواج داشته، به خصوص در مصر و لبنان. در قرن ۱۹م بطرس البستانی (← بستانی) محیط المحیط را، و پس از او سعید ابن عبدالله شرتونی کتاب اقرب الموارد را فراهم آورد و آخرین لغتنامه‌ی معروف زبان عرب کتاب المنجد است که شیوع و انتشار بسیار دارد، و نخستین چاپ آن در ۱۹۰۸ منتشر شده است.

در میان لغتنامه‌نویسان عرب بر روی هم چهار شیوه در قدیم رواج داشته که هر یک را به نام فرد شاخص آن شیوه میتوان نامید: ۱ـ مکتب خلیل ابن احمد که واژه‌ها را از رهگذر مخارج حروف هجا تقسیم‌بندی کرده (← کتاب العین). ۲ـ مکتب ابوعبید که بر حسب موضوع کلمات را تقسیم‌بندی کرده و معروفترین نمونه‌ی این گونه لغتنامه‌ها المخصص ابن سیده است. ۳ـ مکتب جوهری که در آن کلمات به ترتیب حرف آخر کلمه تقسیم شده است و هر کلمه دارای دو بخش است به عنوان باب و فصل؛ حرف آخر را باب مینامند و حرف اول را فصل، مثلا "بسط" را در باب "طا" و فصل "با" قرار میدهند. در این مکتب لغتنامه‌های بسیاری به وجود آمده که از آن میان مجمع البحرین و قاموس و لسان العرب را میتوان نام برد. ۴ـ مکتب دیگری نیز از قدیم وجود داشته که در عصر جدید رواج بیشتر یافته و آن رعایت حرف اول و دوم و سوم و... است. نخستین کسی که بدین شیوه لغتنامه تهیه کرده ابوعمرو شیبانی است، اما او فقط حرف اول را در نظر گرفته، ولی پس از او محمد ابن تمیم برمکی صحاح را به ترتیب حرف اول و دوم و سوم و... منظم کرده و زمخشری هم در اساس البلاغه از او تقلید کرده است.

شیوه‌ی بسیار تازه‌ای در تألیف لغتنامه‌های عربی در سالهای اخیر مورد نظر مؤلفان قرار گرفته که تقریباً بیسابقه است، و آن چشمپوشی از ریشه و اشتقاق و صرف کلمه است و به اسلوب فرهنگهای اروپائی لغات را، آنچنان که تلفظ میشوند، دسته‌بندی میکنند، مثلا مکتب را در حرف م و کتاب را در حرف ک و استکتاب را در حرف الف. رایجترین لغتنامه از نوع اخیر المنجد الابجدی است که اول‌بار در ۱۹۶۷ منتشر شده است.

II ـ لغتنامه‌نویسی در زبان فارسی. نیاز به فراهم آوردن فرهنگ زبان فارسی دری و توضیح لغات زبان دری نخستین‌بار در قرن ۵م هق، و نیز هنگامی احساس شد که حوزه‌ی زبان دری از خراسان به دیگر نواحی ایران گسترش یافت و ایرانیان متکلم به لهجه‌های دیگر ایرانی، با پذیرفتن زبان دری به عنوان زبان ادب، خواستند از چند و چون لغات زبان دری آگاه شوند و در شعر و نثر خویش آن را به کار ببرند. در همین قرن است که قطران شاعر آذربایجانی کتاب تفاسیر فی لغة الفرس را نوشته که البته امروز در دست نیست، و مقارن همین سالها اسدی طوسی لغتنامه‌ی خود را ـ که به عنوان لغت فرس امروز در دست است ـ فراهم آورده. البته غیر از این دو، از کتابی به عنوان "رساله‌ی ابوحفص سغدی در لغت فارسی" یاد کرده‌اند که از زمان و مکان مؤلف آن اطلاع درستی در دست نیست و شاید مقدم بر قطران و اسدی باشد. آنچه در این مورد قابل

توجه است این است که فراهم‌آورندگان این کتاب لغت، حتی تا دوره‌های بعد، یعنی قرون ۸م و ۹م هق، دسته‌بندی لغات را به شیوه‌ای مورد نظر قرار داده‌اند که نشان میدهد مقصود از تألیف این لغتنامه‌ها بیشتر راهنمائی شاعران بوده است تا اگر در قافیه‌ی شعر محتاج کلمه‌ای شدند و معنی آن را ندانستند بیابند و به کار برند. مثلا در فرهنگهائی چون لغت فرس و صحاح الفرس (و بسیاری فرهنگهای دیگر که به شیوه‌ی این کتابها تنظیم شده) مؤلفان حرف آخر کلمه را ملاک اصلی قرار داده‌اند. مثلا الوند و کمند و پرند به اعتبار حرف آخر (د) در یک باب و نزدیک هم قرار گرفته‌اند. از قرن ۹م هق به بعد، به خصوص هنگامی که زبان فارسی و شعر دری در هند شروع به گسترش کرد، کار فرهنگ‌نویسی رواج دیگری یافت و اسلوب تألیف فرهنگها نیز دگرگون شد و به شیوه‌ای که امروز رایج است سوق یافت، یعنی به ترتیب حروف الفبائی از نخستین حرف کلمه به بعد.

در زبان فارسی چندین نوع فرهنگ یا کتاب لغت وجود دارد که به طور کلی میتوان آنها را در دو نوع اختصاصی و عام تقسیم‌بندی کرد. فرهنگهای عام لغتنامه‌هائی هستند که همه‌ی انواع لغات فارسی را شامل‌اند و نمونه‌ی آن در قرن ۵م هق لغت فرس است و در قرن ۸م هق صحاح الفرس و در قرون بعد فرهنگهای سروری و جهانگیری و غیاث اللغات و رشیدی و انجمن آرای ناصری و غیره. مهمترین این دسته فرهنگها به اعتبار فراوانی مواد و تا حدودی دقت در ضبط و ثبت کلمات برهان قاطع است و از نظر اشتمال بر شواهد شعری و نثری و کلمات عربی مستعمل در فارسی ← فرهنگ آنندراج که جامع چندین فرهنگ پیش از زمان مؤلف است.

دسته‌ی دیگر فرهنگهای اختصاصی هستند که به نوعی خاص از لغات توجه دارند، مثلا مصطلحات الشعراء که بیشتر به تعبیرات و ترکیباتی که شاعران در اشعار خویش به کار برده‌اند پرداخته، و از همین نوع است چراغ هدایت و تا حدی فرهنگ مترادفات صاحب آنندراج و نیز کتاب ترجمان قوافی حبیش تفلیسی که ویژه‌ی لغاتی است که در قافیه‌ی اشعار مورد استفاده‌ی شاعران قرار میگرفته. نوع دیگر این فرهنگها لغتنامه‌های عربی به فارسی است که بعضی فقط مصادر عربی و برابر فارسی آن را شامل است از قبیل مصادر زوزنی و تاج المصادر بیهقی و بعضی فرهنگهای عربی به فارسی که فقط اسماء را شامل است، از قبیل البلغه فی اصول اللغه و السامی فی الاسامی میدانی و مهذب الاسماء و مرقات و بعضی دیگر که تمام انواع کلمات عربی را (از اسم و فعل و حرف) با معادل فارسی آن شامل است، از قبیل مقدمة الادب زمخشری. بعضی از این لغتنامه‌های عربی به فارسی خاص قرآن کریم است که مهمترین آنها عبارت است از ترجمان قرآن زوزنی و ترجمان القرآن میر سید شریف جرجانی و تراجم الاعاجم و لسان التنزیل که اغلب به ترتیب سوره‌های قرآن کریم است. نوع دیگر از این فرهنگها لغتنامه‌های منظوم است که بر طبق اسناد موجود، قدیمترین نمونه‌ی آن نصاب الصبیان ابونصر فراهی است، و پس از او بسیاری از اهل ادب به تهیه‌ی لغتنامه‌های منظوم پرداخته‌اند از قبیل زهرة الادب و نسیب الفتیان و تا عصر اخیر این گونه لغتنامه‌سازی در زبان فارسی رواج داشته و یکی از راههای آموزش لغت به کودکان و نوآموزان به شمار میرفته است.

در قرن اخیر کار لغتنامه‌نویسی در ایران رواج بیشتری یافته و قدمهائی برای تهیه‌ی لغتنامه‌های نسبةً جامع و صحیح زبان فارسی برداشته شده که هنوز در مراحل آغازی است. مهمترین این لغتنامه‌ها کتاب **لغتنامه** تألیف ← علی اکبر دهخدا است که با همکاری گروهی از اهل ادب فراهم آمده، و دیگری فرهنگ فارسی دکتر محمد معین و فرنودسار ناظم الاطباء. با تحقیقات زبانشناسی قرن اخیر، که اشتقاق و ریشه‌ی بسیاری از کلمات فارسی را روشن میکند، و نیز با گسترش و انتشاری که چاپهای انتقادی متون زبان دری در سالهای اخیر داشته، امکان فراهم آوردن لغتنامه‌ای به شیوه‌ی علمی تا حدودی حاصل شده است.

لغتنامه (loqat.nāme)، کتاب لغتی دایرةالمعارف‌گونه، به فارسی، که مرحوم دهخدا مواد آن را با مراجعه‌ی به متون بسیار متعدد و معتبر نظم و نثر ادبی و علمی فارسی و عربی فراهم آورده و قریب ۳ میلیون "فیش" برای آن تهیه کرده بود. در ۲۵ دی ماه ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی با تصویب قانون خاصی هزینه‌ی چاپ آن را در بودجه‌ی خود قرار داد و وزارت فرهنگ (اکنون آموزش و پرورش) را مکلف ساخت که کارمندان لازم برای تدوین و تکمیل لغتنامه در اختیار دهخدا قرار دهد. نخستین جلد این لغتنامه، در پانصد صفحه، در اسفند ماه سال ۱۳۲۵ هش منتشر شد، و از آن پس انتشار آن به صورت جزوه‌های صد صفحه‌ای در آمد که تا کنون (بهمن ماه ۱۳۵۶ هش) تعداد جزوه‌های منتشر شده به ۱۹۹ رسیده است. همه‌ی حروف این لغتنامه، جز جرف م که فقط چهار جزوه از آن منتشر شده، به صورت کامل انتشار یافته است، بقیه‌ی حرف م نیز در شرف انتشار است.

در نوشتن این اثر بزرگ، علاوه بر مرحوم دهخدا، بسیاری از فضلا شرکت داشته‌اند و مقادیر معتنابهی از منتخبات نظم و نثر متون فارسی در این کتاب به عنوان شاهد آورده شده است، و پس از وفات مرحوم دهخدا اتمام کار آن، بنا بر وصیت خود آن مرحوم، بر عهده‌ی دستیار پرکار وی در این کار، یعنی دکتر محمد معین گذاشته شد که ریاست سازمانی به نام "سازمان لغتنامه" را داشت؛ بعد از وفات (۱۳۵۰ هش) دکتر معین سازمان مزبور اتمام این کار بزرگ را بر عهده دارد.

لغز (loqaz) [عربی، = سخن پوشیده] یا **چیستان** (cistān) [از آنکه در پارسی بیشتر با عبارت چیست آن آغاز میشود]، نشانیها و صفات چیزی را بر شمردن و نام آن چیز را پرسیدن؛ مانند این شعر در معنی کوزه‌ی آب:

لعبتی چیست نغز و خاک مزاج
که به آبی است از جهان خرسند
دست بر سر نهاد پنداری
بسر خویش میخورد سوگند.

لغزه[1] (laqze)، در اسبابهای ریاضی و جز آن، قطعه‌ای که بر قطعه‌ی دیگر پس و پیش میرود. برای مثال و تصویر ← خط‌کش محاسبه.

لغوس، جزیره، ← خالدات، جزایر.

لفاح: ← بالدن یا بالادون.

لفاف[2] (laffāf, lafāf)، منحنی یا سطحی که پیوسته بر یک خانواده از منحنیها یا سطوح مماس باقی بماند. لفاف منحنیهائی که معادله‌ی پارامتری آنها $f(x,y,t)=0$ از دستگاه معادلات زیر به دست میآید، که در آن پارامتر t را میتوان حذف کرد،

$$f(x,y,t)=0$$

$$\frac{\delta f}{\delta t}=f_t(x,y,t)=0$$

$f_t(x,y,t)$ مشتق جزئی f نسبت به t است.

یک منحنی را میتوان لفاف مماسهای آن منحنی شمرد. لفاف شعاعهای خارج از یک نقطه (اشعه‌ی منعکس به وسیله‌ی یک سطح یا منکسر در یک محیط) را سوزان میخوانند.

لفلر[3]، **چارلز مارتین** (cārlz mārtin lefler)، ۱۸۶۱–۱۹۳۵، آهنگساز و ویولن‌نواز امریکائی، متآلزاس. در کیف، برلین، و پاریس تحصیل کرد. در ۱۸۸۱ به کشمة رفت و در ← ارکستر سمفونی بستن تکنواز ویولن شد. آثارش مشتمل است بر شعر بتپرستانه (۱۹۰۶) برای ارکستر، که متأثر از امپرسیونیسم فرانسه است؛ احضار (۱۹۳۱) برای همسرائی زنان و ارکستر، که تأثیر آوازهای گرجی در آن نمایان است؛ سرود خورشید (۱۹۲۵) برای ارکستر؛ موسیقی مجلسی؛ و غیره.

لفمجان (lafmajān)، دهستان (جم ۲۵٬۷۴۴ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم؛ دارای ۴۳ آبادی. محصولاتش برنج، چای، حبوبات، و ابریشم است. مرکزش، **لفمجان** (جم ۶۲۳ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری غ شهر لاهیجان است. روزهای شنبه و سه‌شنبه بازار عمومی دارد.

لفنیو[4]، **جوزف شریدن** (jōzef šeridən lefən-yu)، نویسنده و روزنامه‌نگار ایرلندی، که به جهت داستانهای اسرارآمیز و وحشت‌انگیزش معروف است. از آن جمله است خانه‌ی کنار گورستان (۱۸۶۳) و عمو سائیلس (۱۸۶۴).

لفور (lafur)، دهستان (جم ۷٬۸۳۵ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم؛ دارای ۱۷ آبادی. کوهستانی و جنگلی است. محصول عمده‌ی آن برنج و لبنیات است.

لفور[5]، **ژول ژوزف** (jul jozef lēfevr)، ۱۸۳۶–۱۹۱۲، نقاش صورتساز فرانسوی، متسن‌لامارن. در طول زندگی هنری خود افتخارات زیادی به دست آورد، از جمله تابلو مرگ پریام که گران پری دو رم را نصیبش کرد (۱۸۶۱). در ۱۸۹۱ به عضویت آکادمی هنرهای زیبا انتخاب شد. صورتها و نقاشی‌های تاریخی فراوانی ساخته است. علی رغم سبک خشک و بیروحش، مهارت و استفاده‌ی استادانه‌ی او از رنگ قابل تحسین است. از دیگر آثارش میتوان حقیقت (۱۸۷۰)؛ پائولورا (۱۸۷۷)؛ دختر حوا (۱۸۹۲)؛ و لیدی گوداوا (۱۹۰۵) را نام برد.

لف و نشر (laffo našr) [پیچیدن و پراکندن]، در علم بدیع، نخست چند چیز یاد کردن (لف)، آنگاه چند چیز دیگر هر یک مربوط به چیزی از دسته‌ی نخست آوردن (نشر). لف و نشر چند گونه است. **لف و نشر مرتب**، که هر چیز از نشر به ترتیب

(1)cursor (2)envelope (3)Loeffler (4)Le Fanu (5)Lefebvre

به چیزی از لف مربوط باشد، مانند (فردوسی)

به روز نبرد آن یل ارجمند
به شمشیر و خنجر به گرز و کمند
برهد و درید و شکست و ببست
یلان را سر و سینه و پا و دست

لف و نشر مشوش (mošavvaš)، که چیزهای نشر، به خلاف لف، آشفته و در هم یاد شود، مانند (عنصری)،

یا ببندد یا گشاید یا ستاند یا دهد
تا جهان باشد همی مر شاه را این یادگار
آنچه بستاند ولایت آنچه بدهد خواسته
آنچه بندد دست دشمن آنچه بگشاید حصار.

لف و نشر معکوس، که چیزهای نشر به عکس ترتیب لف یاد شوند، مانند (ضیاء نیشابوری)،

گر دهدت روزگار دست و زبان، زینهار
هر چه بدانی مکوی هر چه توانی مکن.

لف و نشر مرتب، در علم بدیع، ← لف و نشر.
لف و نشر مشوش، در علم بدیع، ← لف و نشر.
لف و نشر معکوس، در علم بدیع، ← لف و نشر.
لقاح، در زیستشناسی، ← گشنگیری.
لقاح چلیپالی: ← گشنگیری.
لقب: ← القاب؛ القاب و عناوین اشرافی اروپائی.
لقطه (loqate)، در فقه، مالی که کسی در اماکن عمومی از قبیل معابر و مساجد و بیابان پیدا کند. بر فرد مسلمان واجب است که، از راه اطلاع دادن به مردم، صاحب مال را بیابد، و آن را به وی باز دهد، و اگر سالی گذشت و مالک پیدا نشد، یابنده میتواند آن را تملک کند، یا صدقه بدهد، یا به طور امانت نگاهداری کند.

لقمان (loqmān) یا **لقمان حکیم** (-e hakim)، شخصیتی افسانه‌ای در دوره‌ی جاهلیت عرب، که در قرآن از او یاد شده، و سوره‌ای از قرآن نیز به نام اوست. لقمان دارای شخصیتهای گوناگون و مختلف است. گاه به عنوان یکی از معمّرین از او یاد شده، و زمانی به عنوان گوینده‌ی نصایح و امثال، و، در دوره‌های پس از ظهور اسلام، به عنوان موجد داستانها و فابلها.

لقمان به عنوان یکی از معمرین کسی است که، به روزگار جاهلیت، از خداوند عمر طولانی خواست، و خداوند او را به اندازه‌ی عمر هفت کرکس طول حیات بخشید. هر کرکس ۸۰ سال میزیست، و هفتمین کرکس از کرکسان او لبد (lobad) نام داشت، و با مرگ لبد، لقمان نیز در گذشت. لقمان با این چهره و خصوصیت، که در افسانه‌های عرب جاهلی نقل شده، از قبیله‌ی عاد است، که همگی هلاک شدند. لقب او را الرائش الاکبر (ar.rā'eš.o l.'akbar) نوشته‌اند. در بعضی کتب اسلامی او را پس از خضر قرار داده، و دومین تن از معمرین شمرده‌اند. در روایات دوره‌ی جاهلی، لقمان نخستین‌کسی است که زناکار را سنگسار کرد، و دست دزدها را برید.

در قرآن، از لقمان به عنوان گوینده‌ی حِکَم و نکته‌های اخلاقی یاد شده است؛ میان پندهای او و ازوپ وجوه تشابهی دیده میشود. بسیاری از امثال و حکم در زبان عربی و فارسی بدو منسوب است. در کتب اسلامی، لقمان گاهی به عنوان پیامبر ولی بیشتر به عنوان حکیم معرفی شده است، و مفسرین و نویسندگان کتب مذهبی نوشته‌اند که خداوند او را میان نبوت و حکمت مختار کرد، و او حکمت را بر گزید، و وزیر داود شد، و تا روزگار یونس حیات داشت.

در ادبیات کهن عرب، از قصه‌ها و فابلهای لقمان نشانی نیست. چند قرن پس از ظهور اسلام، لقمان به عنوان نویسنده و موجد داستانها و فابلها معرفی شده است، و شاید علت این امر وجود امثالی باشد که بدو منسوب است، و هر کدام یادآور داستانی است. از این نظر لقمان را باید مشابه ازوپ در میان ملل مغرب به شمار آورد، همچنان که از نظر سرنوشت و سابقه‌ی زندگی مشابه یکدیگر بوده‌اند، و در باره‌ی هر دو تن گفته‌اند که از بردگان بوده‌اند. داستانهائی از دوره‌ی بردگی لقمان، با خواجه‌ی خویش نقل شده که در کتب اخلاق مشهور است، از قبیل داستان آوردن "زبان و دل" به عنوان بهترین غذاها، و باز، آوردن همانها به عنوان بدترین غذاها، با اشاره به اینکه زبان و قلب خوب بهترین چیزهاست، و زبان و قلب بد بدترین چیزها. این داستان عیناً در سرگذشت ازوپ، فقط به صورت آوردن زبان، نقل شده است. بعضی احتمال داده‌اند که پیدایش این فابلها به نام لقمان نتیجه‌ی ترجمه شدن فابلهای ازوپ به زبان عربی بوده است. به هر حال، از حدود قرن ۶م حق است که کتابهائی در باره‌ی فابلهای لقمان موجود است.

گذشته از جهات مشترک پندهای لقمان و ازوپ، او را با "بلعم باعور" (bal'ame bā'ur، بلعام کتاب مقدس) نیز مقایسه کرده‌اند، و در افسانه‌های قدیم عرب نسب او را به صورت لقمان ابن باعور ابن ناحور ابن تارخ نقل کرده‌اند.

لقمان، سوره‌ی (loqmān)، سوره‌ی ۳۱م قرآن، مکی، ۳۴ آیه. پس از ذکر متقیان و صفت آنان و اینکه بهشت جاودانی برای ایشان است، از مشرکان میپرسد که، در مقابل آسمانهائی که خدا بی‌ستون نگاه داشته، شریکان خدای شما چه چیز آفریده‌اند. آنگاه نصایح لقمان را به فرزندش چنین آورده است، سپاسگزاری از خدا، شرک نورزیدن به وی، برپا داشتن نماز، امر به معروف، نهی از منکر، صبر بر سختی، گردن‌افرازی نکردن در برابر مردم، و اعتدال در رفتار و گفتار.

لقمان حکیم: ← لقمان.
لقنت، اسپانیا، ← آلیکانته.
لقیط ابن مالک: ← رده.

لک (lak)، دهستان (جه ۲٬۷۳۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قروه، استان کردستان، دارای ۱۳ آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است.

لک[1] (lek)، رود قابل کشتیرانی، به طول ۶۴ کم، در هلند مرکزی. از راین سفلی به سوی غ جاری میشود و به رود موز نو (← موز، رود) میریزد. کانال مرده (← موز، رود) از آن میگذرد.

لک (lak)، جنوبیترین گروه از قبایل کرد در ایران. بنا به گفته‌ی مؤلف بستان السیاحه "چون در شماره‌ی اول صد هزار خانه بودند لهذا ایشان را لک نام نمودند زیرا که لک صد هزار را گویند." این طایفه از آن جهت اهمیت دارد که خاندان زند (← زندیه) از میان آن بر خاسته‌اند. لکها را که در ل لرستان زندگی میکنند نباید با لرها اشتباه کرد. زبان لکی به زبان کردی بیشتر شبیه است تا به لهجه‌ی لری. شاه عباس I صفوی لکها را به لرستان منتقل کرد، و در آنجا سکونت داد. بعضی از طوایف آن برای بیرون آوردن قدرت از دست قاجارها به محمد خان زند کومک زیادی کردند. در زمان قاجاریه چندین طایفه‌ی لک مضمحل شدند. طوایف سلسله، دلفان، باجلان (bājlān)، زند، و مافی از لک محسوب میشوند. بعضی از محققین علاوه بر اینها طوایف متعددی از قبیل طوایف کلیائی، کلهر، بهرامْوَند، دالْوَند، و غیره را نیز از لک میدانند. طایفه‌ی سلسله (۹٬۰۰۰ خانوار) قبلا در ماهیدشت ساکن بود. طایفه‌ی دلفان (۷٬۴۷۰ خانوار) در قرن ۳م هق تیولی (← کیول) در ل لرستان داشت. طایفه‌ی باجلان از موصل آمده است. اراضی مسکونی لکها که شامل ل و لغ لرستان است، گاهی لکستان خوانده شده است.

لک، واحد شمار، ← کرور.
لکام (lokām, lokkām)، نام عربی رشته‌کوهی میان حلب (در سوریه)، و ادنه (در ترکیه)، که به ترکی خنزیرداغ نامیده میشود، و امتداد آن در ج به کوه لبنان (← لبنان، جبل) معروف است. نیز ← جراجمه.
لکان (lakān)، ده (جه ۱٬۳۷۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان جاپلق، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان، ۳۶کیلومتری ل الیگودرز. معدن سرب دارد. محصولاتش غلات، پنبه، و چغندر است.
لکتیو، در فلسفه‌ی مدرسی، ← مدرسی، فلسفه‌ی، قسمت I.
لکستان (lakestān)، دهستان (جه ۱۰٬۰۲۳ نسـ ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شاهپور، استان چهارم، در کنار قسمت شمال غربی دریاچه‌ی رضائیه؛ دارای ۱۵ آبادی. زولا چای مشرویش میکند. محصولاتش غلات، حبوبات، و فراورده‌های دامی است. مرکزش، صدقیان (sadaqiān؛ جه ۱٬۰۱۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، در ۵٫۵کیلومتری ل‌ش شاهپور است. از آبادیهای مهم دیگرش حبشی (habašī؛ جه ۱٬۱۱۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، ۱۱٫۵کیلومتری ش شاهپور، و سلطان‌احمد (soltān.ahmad؛ جه ۱٬۳۳۷ نسـ ۱۳۴۵ هش)، ۶٫۵کیلومتری ش شاهپور، هستند.
لکستان: ← لک، گروه قبایل کرد.
لکسینگتن[2] (leksingtən)، نام چند شهر در کشمت. از آن جمله، **۱-** شهر (جه ۶۲٬۸۱۰)، ل قسمت مرکزی ایالت کنتوکی، مقر دانشگاه کنتوکی. **۲-** شهر (جه ۲۷٬۶۹۱)، ش ماساچوست، لغ بستن. نام این شهر در جنگهای انقلاب امریکا، تحت عنوان **نبردهای لکسینگتن و کانکرد** (← کانکرد) می‌آید، و آن نخستین برخورد مسلح سپاهیان امریکا و بریتانیا بود، که در ۱۹ آوریل ۱۷۷۵ روی داد، و در طی آن ستون پیاده‌نظام بریتانیا که برای اشغال مخازن نظامی کانکرد اعزام شده بودند، پس از برخورد به مقاومت مسلح در لکسینگتن و در کانکرد، به بستن عقب نشست.
لکسینگتن و کانکرد، نبردهای: ← لکسینگتن.
لکشمی[3] (lakšmi)، در اساطیر حماسی هندی، زنی که با لباس سفید از اقیانوس شیر بیرون آمد، و برای همسری او خدایان و شیاطین به جدال با یکدیگر بر خاستند؛ همسر ویشنو و الاهه‌ی آبادی و خوشبختی. در هند جدید لکشمی هر سال چهار یا پنج بار مورد پرستش واقع میشود.
لکلر (laklar)، ده (جه ۱٬۶۵۲ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه،

---

(۱)Lek (۲)Lexington (۳)Lakshmi

استان سوم؛ ۳۶کیلومتری جنوب مراغه.

لکلر (lēkler)، ضبطی از نام فرانسوی Leclerc. این نام در کتاب حاضر به صورت **لوکلر** ضبط شده.

لکلک (laklak)، پرنده‌ای بزرگ از تیره‌ی لکلکها (Ciconiidae)، با پاهای دراز و بالهای نیرومند. غذای خود را در باتلاقها و مانداب‌ها میجوید، ولی غالباً بر روی بامها و بادگیرها لانه میسازد. شناخته‌ترین نوع آن لکلک سفید است، که از نوع کیکونیا (*Ciconia*) است، و بلندیش از ح ۹۰ تا ۱۲۰ سم است. تابستانها در قسمتهائی از آسیای مرکزی و اروپا و زمستانها در هندوستان شمالی و افریقا زندگی میکند. منقارش سرخ و پاهایش صورتی سرخفام است. جفتی از لکلک سالهای متوالی پس از بازگشت از مهاجرت به همان لانه‌ی سابق باز میگردند. لکلک ماده از ۳ تا ۵ تخم میگذارد. خوراک این پرنده ماهی، قورباغه، خزندگان، پرندگان جوان، و پستانداران کوچک است. اقسام دیگر لکلک عبارت است از لکلک ژاپنی، لکلک سیاه، و لکلک گردن‌سفید.



در بسیاری از نقاط لکلک پرنده‌ای محبوب است. آلمانیها و هلندیها از آن جهت این پرنده را دوست دارند که حشرات و خزندگان را از میان میبرد. و نیز معتقدند که پرنده‌ی میمونی است. وفاداری نر و ماده‌ی لکلک نسبت به یکدیگر نمونه‌ای از سعادت زناشوئی شمرده میشود. افسانه‌ی رایج میان بعضی ملل، که نوزادان را لکلک به خانه‌ها میآورد، از اینجا برخاسته است که لکلک برای حفظ جوجه‌های خود اهتمام فراوان دارد.

لکلوز، هلند، ← سلویس.

لکناو، شهر، هند، ← لکهنو.

لکناهو، شهر، هند، ← لکهنو.

لکنو، شهر، هند، ← لکهنو.

لکنهو، شهر، هند، ← لکهنو.

لکهنو[1] (lakhnă)، شهر (در ۱۹۶۹ جه ۶۷۳°۶۵۵)، کرسی ایالت اوتار پرادش، ل هند. نامش به صورت‌های لکناو (laknă)، لکناهو (laknāhu)، لکنو (loknă)، و لکنهو (laknahu) نیز ضبط شده است.

از تاریخ شهر پیش از هجوم مسلمانان اطلاعی در دست نیست. در زمان سلسله‌ی سوری دهلی (← شیر شاه سوری) لکهنو اهمیت یافت. در سال ۱۵۲۶ همایون و در ۱۵۲۸ بابر آن را گرفتند. پس از انحطاط امپراطوری مغول، سیّدی از مردم ایران به نام سعادت خان آن را تصرف کرد (۱۷۲۴)، و سلسله‌ی نواب اوده را تأسیس کرد، که ابتدا حکامی مستقل بودند، و سپس تا ۱۸۵۶ به عنوان سلاطین اوده فرمانروائی کردند. در سلطنت (۱۷۷۵–۱۷۹۷) آصف‌الدوله، لکهنو به اوج شکوه خود رسید، و وی آنجا را پایتخت مملکت اوده قرار داد. از ابنیه‌ای که وی بنا نهاد رومی‌دروازه، إمامباره، و یک مسجد است. لکهنو در ۱۷۷۵–۱۸۵۶ پایتخت مملکت اوده بود. در ۱۸۵۶، در زمان فرمانداری دالهوزی، مملکت اوده به قلمرو بریتانیا منضم شد، و این امر یکی از اسباب بزرگ انگیختن شورش سپاهیان بود.

لکهنو از مواضع تلاقی خطوط آهن و از مراکز فرهنگی و داد و ستد است. مصنوعاتش مشتمل بر کاغذ، مواد شیمیائی و داروئی، کفش، و فرش است. کارهای دستی آن از مدتها پیش شهرت داشته است. دانشگاه لکهنو در ۱۹۲۱ تأسیس شد. لکهنو مرکز عمده‌ی شیعه در هند است. ابنیه‌ی جالب آن همه از دوره‌ی اسلامی است.

لکه‌ی زرد: ← چشم.

لکی[2]**، ویلیام ادوارد هارتپول** (wilyăm edwărd hărtpŏl leki)، ۱۸۳۸–۱۹۰۳، مورخ بریتانیائی. شاهکارش تاریخ انگلستان در قرن هجدهم (۸ مجلد، ۱۸۷۸–۹۰) است.

لگ[3]**، جیمز** (jeymz leg)، ۱۸۱۵–۹۷، مبلغ مذهبی و چینشناس اسکاتلندی. در ۱۸۳۹ انجمن تبلیغی لندن او را به خاور دور فرستاد. از ۱۸۴۳ تا ۱۸۷۳، جز دو سفر کوتاه به انگلستان، در هونگ کونگ میزیست. در اقامت طولانی خود در چین، به بررسی کامل فرهنگ چینی پرداخت، و در ۱۸۴۱ ترجمه‌ی آثار کلاسیک چینی را آغاز کرد، که در ۲۸ جلد انتشار یافت (۱۸۶۱–۸۶). در ۱۸۷۵ کرسی زبان و ادبیات چینی برای وی در دانشگاه آکسفرد تأسیس شد، و وی از ۱۸۷۶ تا آخر عمر در آنجا تدریس کرد. از آثار دیگرش زندگی و تعلیم کنفوسیوس (۱۸۶۷)، زندگی و تعلیم منکیوس (۱۸۷۵)، و دین چین (۱۸۸۰) است.

لگاریتم[4] (logăritm) [از یو، = عدد نسبت]. به ازاء هر دو عدد مثبت a و u (که $a \neq 1$)، یگانه عدد حقیقی n را که در معادله‌ی $a^n = u$ صدق کند لگاریتم u در مبنای a یا $\log_a u$ خوانیم، لگاریتم به مبنای 10 را لگاریتم متعارفی مینامند، مثلا $\log_{10} 100 = 2$. چون، بنا بر تعریف، a مثبت است و قوای مختلف اعداد مثبت همیشه مثبت است، u نمیتواند منفی باشد؛ به عبارت دیگر، عدد منفی لگاریتم ندارد. لگاریتم به مبنای e لگاریتم طبیعی یا لگاریتم نپری نامیده میشود (عدد e، که تقریباً مساوی ۲٫۷۱۸ است، حد عبارت $(1+\frac{1}{m})^m$ است که در آن m به سوی بینهایت میل کند.

کلگاریتم[5] (kologăritm) یک عدد عبارت است از لگاریتم عکس آن عدد، یعنی

$$\operatorname{colg} u = \log \frac{1}{u}$$

بعضی از خواص لگاریتمها،

۱) لگاریتم حاصلضرب دو یا چند عدد برابر است با حاصل جمع لگاریتمهای آن اعداد، یعنی

$$\log_a A.B.C. = \log_a A + \log_a B + \log_a C.$$

۲) لگاریتم قوه‌ی nم عدد A مساوی است با n برابر لگاریتم A، یعنی

$$\log_a A^n = n \log_a A.$$

۳) لگاریتم خارج قسمت دو عدد برابر است با تفاضل لگاریتمهای مقسوم و مقسوم علیه، یعنی

$$\log_a \frac{A}{B} = \log_a A - \log_a B.$$

۴) لگاریتم ریشه‌ی nم یک عدد برابر است با حاصلضرب $\frac{1}{n}$ در لگاریتم آن عدد، یعنی

$$\log_a \sqrt[n]{A} = \frac{1}{n} \log_a A.$$

با استفاده از لگاریتم، محاسبات دشوار ضرب و تقسیم به محاسبات ساده‌تر جمع و تفریق لگاریتم‌های متناظر تبدیل میشود. لگاریتم حساب‌شده‌ی اعداد در جدولهائی (← جدول) به چاپ رسیده که مورد استفاده‌ی مهندسان واقع میشود.

لگاریتم طبیعی: ← لگاریتم.

لگاریتم نپری: ← لگاریتم.

لگاسپی[6] (legăspi)، بندرشهر (در ۱۹۶۰ جه ۵۹۳°۶۰)، بر جنوب لوزون، فیلیپین. به نام لوپث د لگاسپی کشورگشای اسپانیائی نامگذاری شده است (۱۹۲۵).

لگن خاصره (lagane xāsere)، مجموعه‌ای از استخوانها که قسمت پایین شکم در آن قرار دارد. اندامهای تناسلی و اندامهای دفع فضولات (مثانه و بخش زیرین روده‌ها) را احاطه کرده است. لگن زن وسیعتر و حفره‌ی مرکزی آن گشادتر از لگن مرد است. این حفره‌ی مرکزی قسمتی از مجرای ولادت در زن است، و نوزاد از همین جا بیرون میآید.

ستون فقرات از رأس لگن به طرف بالا معتد است. سر کروی استخوان ران در حفره‌ی کروی قسمت پایین لگن قرار دارد، و به همین جهت حرکت پا به هر طرف میسر میشود. هنگامی که شخص ایستاده است، وزن تمام تنه از راه بندهای دو استخوان ران به پاها منتقل میشود. توده‌های حجیم ماهیچه‌ای لگن را به استخوان ران متصل میکنند.

لگن خاصره (شکل) از دو نیم‌لگن متقارن

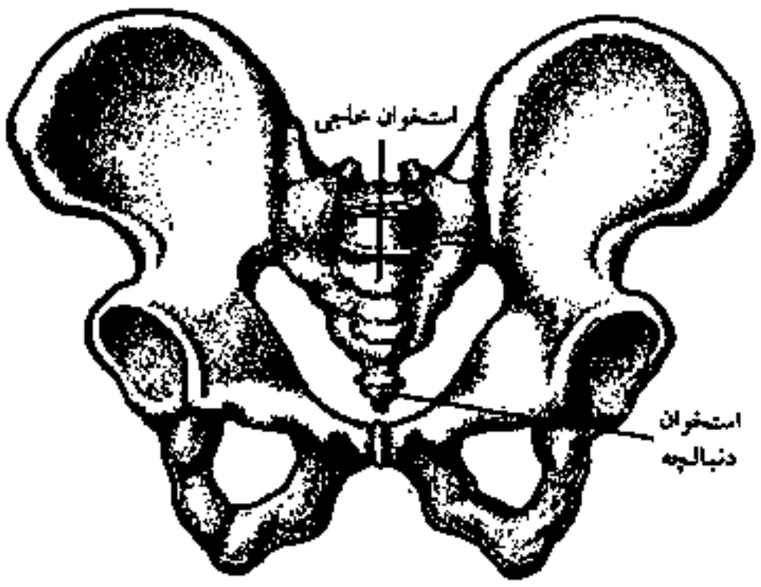

تشکیل شده است. دو نیم‌لگن در جلو محکم به یکدیگر جوش خورده است، و از پشت نیز سخت با استخوان خاجی (← ستون فقرات) پیوستگی دارد. در شخص بالغ، هر نیم‌لگن استخوانی یکپارچه مینماید، ولی در واقع سه قطعه استخوان است که با بلوغ بدن رفته رفته به یکدیگر جوش خورده است. نیز ← استخوان‌بندی، شکل.

لگنیتسا، لهستان، ← لیگنیتس.

لگواردیا، فرودگاه، ← کوینز، بخش نیو یورک.

لگهورن[7] (leghorn)، ایتالیائی **لیوورنو**[8] (livorno)، فنس **لیوورن**[9] (livurn)، شهر (جه ۱۶۵°۷۵۹)، کرسی ایالت لیوورنو، در توسکان،

---

(۱)Lucknow; Lakhnau (۲)Lecky (۳)Legge (۴)logarithm (۵)cologarithm (۶)Legaspi (۷)Leghorn (۸)Livorno (۹)Livourne

ایتالیای مرکزی، بر دریای لیگوریا. یکی از مهمترین بنادر ایتالیا است، و شراب، روغن زیتون، منسوجات، پوره، و مرمر صادر میکند. محل آکادمی دریائی ایتالیا است، و صنایع ماشینسازی و تهیه‌ی مواد شیمیائی، و پالایش نفت دارد. در قرن ۱۶م به وسیله‌ی خاندان مدیچی رونق یافت. در ۱۵۹۰ فردیناند I، مهیندوک توسکان، آن را یک بندر آزاد ساخت، و به روی پناهندگان سیاسی و مذهبی گشود. کلیسای جامع آن در جنگ II ویران شد.

لگیا[1]، آوگوستو برناردینو (ägusto bernārdi-no legiā)، ۱۸۶۳–۱۹۳۲، رئیس جمهور (۱۹۰۸–۱۲، ۱۹۱۹–۳۰) پرو. سازشی که برای رفع اختلاف با شیلی به عمل آورد، بحران اقتصادی، و اعمال مالی و سیاست دیکتاتوری خشن وی سبب سقوطش شد، و به سوء استفاده از اموال دولت متهم شد و به زندان افتاد.

ل.ل.ش، علامت اختصاری "شمال شمال شرقی" (← جهات اصلی) در کتاب حاضر.

ل.ل.غ، علامت اختصاری "شمال شمال غربی" (← جهات اصلی) در کتاب حاضر.

لاله‌گاه (lale.gāh)، ده (جم ۱٬۱۳۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم؛ ۶کیلومتری ج‌غ خمام. سفیدرود مشروبش میکند. محصولاتش برنج، کنف، و ابریشم است.

لم[2]، چارلز (cārlz lam)، ۱۷۷۵–۱۸۳۴، نویسنده‌ی انگلیسی؛ معاصر کولریج. در ۱۷۹۲ به استخدام اداره‌ی امور هند در آمد. در ۱۷۹۶ با کولریج اشعاری منتشر کرد، ولی در همان سال خواهرش مری[3] (meri؛ ۱۷۶۴–۱۸۴۷)، به سبب حمله‌ی جنون، مادرشان را به قتل رسانید، و از آن به بعد لم زندگی خود را صرف پرستاری از خواهر کرد. در ۱۸۰۷ با مری در تهیه‌ی داستانهائی از شکسپیر همکاری کرد (این اثر معروفیت تمام دارد). در ۱۸۰۸ کتاب نمونه‌هائی از شعرای نمایشنامه‌نویس انگلیسی را منتشر ساخت، که در تجدید توجه به نمایشنامه‌نویسان عصر الیزابت مؤثر بود. از ۱۸۲۰ به نوشتن یک سلسله مقالات معروف در موضوعات گوناگون تحت نام مستعار "ایلیا"[4] شروع کرد، که مقام او را به عنوان استاد نثر انگلیسی مسلم ساخت.

لم[5]، لیدی کرولاین (leydi karolāyn lam*)، ۱۷۸۵–۱۸۲۸، بانوی رمان‌نویس انگلیسی در ۱۸۰۵ با ← و. لم ازدواج کرد، و در ۱۸۲۵ از وی جدا شد. عاشق لرد بایرن شد، و بایرن در ۱۸۱۳ وی را رها کرد. تصادفاً با دسته‌ای که جسد بایرن را حمل میکرد برخورد کرد، و در همان جا ضعف کرد، و دیگر مشاعر خود را باز نیافت. داستانهائی که نوشته است اهمیتی ندارد، و شهرتش به سبب ماجرای عشق او با بایرن است.

لم[5]، ویلیام (wilyām lam)، ملقب به (دومین) **وایکاونت ملبورن** (vāykānt melborn*)، ۱۷۷۹–۱۸۴۸، رجل انگلیسی از حزب ویگ. در ۱۸۳۴ و ۱۸۳۵–۴۱ نخست‌وزیر بود، و مملکتداری را به ملکه ویکتوریای جوان آموخت. لیدی ک. لم زوجه‌ی او بود.

لم[5]، ویلیس یوجین (wilis yujin lam)، ۱۹۱۳–، فیزیکدان امریکائی. به جهت اندازه‌گیری دقیق خاصیت برقاطیسی الکترون، جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۵ در فیزیک بین او و پ. کوش تقسیم شد. کار لم نظریه‌ای را که قبلا دیرک عرضه کرده بود تکمیل کرد.

لمار[6]، میربو بونپارت (mirəbō bonəpārt lə-mār)، ۱۷۹۸–۱۸۵۹، سیاستمدار تکزاسی. در ۱۸۳۸–۴۱ رئیس جمهور تکزاس بود، و استقلال تکزاس را مورد شناسائی دول اروپائی قرار داد؛ شالوده‌های نظام آموزشی کنونی تکزاس را بنا نهاد؛ پایتخت تکزاس را در اوستین تأسیس کرد.

لمان، دریاچه‌ی: ← ژنو، دریاچه‌ی.

لمان[7]، لوته (lote leman)، ۱۸۸۸–۱۹۷۶، بانوی خواننده‌ی آلمانی‌امریکائی سوپرانو، مت پراندنـ پورگ. در کنسرواتوار ایالتی برلین تحصیل کرد. در ۱۹۰۹ در هامبورگ اولین نقشش را ایفا کرد. در طی سالهای ۱۹۱۴–۳۸ عضو اپرای ایالتی وین بود. پس از اجرای نقش در شیکاگو (۱۹۳۵)، مدت ۱۱ سال (۱۹۳۴–۴۵) با اپرای متروپلیتن نیو یورک همکاری کرد. در ۱۹۴۵ به تابعیت کشمت در آمد. وی تألیفاتی دارد مشتمل بر داستان پرواز جاودانی؛ زندگینامه‌ی بر بالهای آواز؛ و کتاب بیشتر ار آواز خواندن در تکنیک آواز و غیره.

لمان[7]، لیلی (lili leman)، ۱۸۴۸–۱۹۲۹، بانوی خواننده‌ی آلمانی سوپرانو، مت وورتسبورگ. نزد مادرش خوانندگی آموخت. در ۱۸۶۵ اولین نقشش را در پراگ اجرا کرد، و در ۱۸۷۰ به اپرای سلطنتی برلین پیوست. در طی سالهای ۱۸۸۵–۹۰ عضو گروه اپرای متروپلیتن بود و به عنوان یکی از بزرگترین خوانندگان زمان خود در لندن و نیو یورک شهرت داشت. به ۱۷۰ نقش مختلف تسلط داشت، و علاوه بر خوانندگی تدریس نیز میکرد. کتاب چطور آواز بخوانیم اثر اوست که، به عنوان یکی از بهترین کتابهای موسیقی در این زمینه، موفقیت زیادی کسب کرد.

لمب[8] (lamb). برای اعلام انگلیسی که به این صورت میشناسید به ضبط صحیح آن لم رجوع کنید.

لمبث[9] (lambet)، کوی لندن بزرگتر، انگلستان، مقابل وستمینستر بر ساحل جنوبی تمز. در ۱۹۶۷ جمعیتش ۳۳۸٬۱۳۰ تن بوده است. از ۱۱۹۷ مقر اصلی اسقف اعظم کنتربری در اینجا بوده است.

لمبرگ، شهر، اوکرائین، ← لووف.

لمبروک[10]، ویلهلم (vilhelm lembruk)، ۱۸۸۱–۱۹۱۹، مجسمه‌ساز آلمانی. در دوسلدورف تحصیل کرد، و در سال 1910 به پاریس رفت و ۴ سال در آنجا بماند. ابتدا تحت تأثیر ک. برانکوش و آ. مایول بود، ولی بعد به شیوه‌ای نیرومند و خاص خود دست یافت. وی که در ۳۸سالگی خودکشی کرد، شاید بزرگترین مجسمه‌ساز آلمانی قرن خود باشد. مجسمه‌هایش اغلب برنزی و بتونی هستند، از جمله زن ایستاده (۱۹۱۰)، زن زانوزده (۱۹۱۱)، سقوط (۱۹۱۶)، و جوان نشسته (۱۹۱۸). از وی آثار صورتسازی، نقاشی، و قلمزنی نیز به جا مانده است.

لمبسر، قلعه‌ی قدیمی، ← لمسر یا لمبسر.

لمبور، ایالت، بلژیک، ← لیمبورگ.

لمتر یا لومتر[11]، ژرژ ادوار (jorj eduār lëmetr)، ۱۸۹۴–۱۹۶۶، فیزیکدان و منجم بلژیکی. از ۱۹۲۷ تا آخر عمر استاد دانشگاه لوون بوده است. مهمترین تحقیقاتش در باب نظریه‌های نسبیت، و خصوصاً در باب یکی از کاربردهای اساسی این نظریه‌ها، یعنی انبساط جهان است. فرضیه‌ی او بر این اساس است که پیدایش جهان بر اثر انفجار فقط یک اتم ابتدائی عظیم روی داده است. از آثارش نظریه‌ی تحول جهان انبساطی است.

لمتن، جان جورج: ← دارم، نخستین ارل آو.

لمته: ← لپتیس ماگنا.

لمراسک (lemrāsk)، ده (جم ۱٬۸۴۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلباد، شهرستان بهشهر، استان دوم؛ ۱۸٫۵کیلومتری ش شهر بهشهر. ایستگاه راه آهن تیرتاش در اراضی این آبادی است.

لمزان (lemazān)، دهستان (جم ۲٬۱۰۷ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ دارای ۱۱ آبادی. رود مهران از وسط آن میگذرد. محصولش غلات، خرما، تنباکو، و لبنیات است. مرکزش، **لمزان** (جم ۳۵۶ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۷۲کیلومتری جش بستک قرار دارد.

لمسر (lammsar) یا **لمبسر** (lambsar) [ح قله و بلندی صاف و هموار]، قلعه‌ی قدیمی واقع در دهستان رودبار، نزدیک ده منصورباغ (mansur-bāq؛ جم ۷۷ سش ۱۳۴۵ هش؛ ۳۵کیلومتری غ معلم‌کلایه). تاریخ بنای آن روشن نیست، و ظاهراً قبل از دوران اسلامی آباد بوده است. در ۲۰ ذو القعده‌ی ۴۹۵ هق کیا بزرگ امید آن را به امر حسن صباح فتح و تجدید بنا کرد. وی بر آن قلعه بود، و تا حسن او را نخواند از قلعه فرود نیامد. رودبار قلاع متعددی داشت، و قلعه‌ی لمسر یکی از ۳ قلعه‌ی معروف و استوار آن بود که محمد ابن ملکشاه برای تسخیر آن بارها اقدام کرد، ولی کاری از پیش نبرد. سرانجام قلاع رودبار به دست هولاکو خان فتح شد. فتح قلعه‌ی لمسر یک سال بعد از فتح میمون دز و الموت صورت گرفت، و بدین ترتیب رکن‌الدین خورشاه آخرین باقیمانده‌ی خداوندان الموت تسلیم خان مغول شد.

قلعه‌ی لمسر بر بالای کوه منفرد لمسر بنا شده که از ش، ج، و ل به پرتگاههای سختی منتهی میشود. در قسمتی از طرف ش که شیب ملایمی دارد دیوار قطور و عظیمی به طول ح ۲۰ و به ارتفاع ح 10 متر بنا کرده‌اند، که هنوز هم قسمتی از آن پا بر جاست. در قسمت ل کوه لمسر، که شاید تنها نقطه‌ی ضعف قلعه است، دروازه‌ای بنا شده بود و نگهبانان در برجهای دو طرف دروازه دائماً مراقب دشمنان بودند. ساختمانهای مهم قلعه در پایین دروازه‌ی شمالی قرار داشت، و فضائی به طول ۳۵ متر و عرض ۲۵ متر را اشغال میکرد. در قسمت جش این فضا ساختمانها سالمتر مانده‌اند، و در این قسمت ۱۲ اطاق به طول ح ۶ متر و عرض ح ۲ متر وجود دارند که از سنگهای بزرگ تراشیده ساخته شده‌اند. از قسمتهای جالب آن مجرای آب قلعه است که از طرف ل وارد قلعه شده و به آب‌انبارهائی به شکل مکعب مستطیل، به طول ح ۶ متر و عرض ح ۲ متر، منتهی میشود؛ این آب‌انبارها در سنگ

---

(۱)Leguia (۲)Lamb (۳)Mary (۴)Elia (۵)Lamb (۶)Lamar (۷)Lehmann (۸)Lamb (۹)Lambeth (۱۰)Lehmbruck (۱۱)Lemaître

تراشیده شده‌اند. قلعه‌ی لمسر و گردکوه، به خاطر موقعیت خود، توانستند سالها در مقابل دشمن پایداری کنند. در بعضی مآخذ به صورت **لنبسر** (lanbsar)، **لمسر** (lommasar)، و به تصحیف به صورت لمیشه (← رودبار، دهستان) هم ضبط شده است. نیز ← **گردکوه**.

لمعات (lamaʿāt)، رساله‌ی عرفانی، به فارسی، از ← فخرالدین عراقی، که مخلوطی از نظم و نثر است، و تحت تأثیر دروس صدرالدین قونیوی و به شیوه‌ی **سوانح العشاق** احمد غزالی نوشته شده، و یکی از مآخذ مفید مطالعه در تصوف است. شروح بسیاری بر آن نوشته‌اند، که معروفترین آنها **اشعة اللمعات** عبدالرحمان جامی است. لمعات به ضمیمه‌ی کلیات عراقی در تهران نیز به چاپ رسیده است (۱۳۳۵ هش).

لمعه‌ی دمشقیه (lomʿeye damašqiyye) [اللمعة الدمشقیه]، کتابی عربی در فقه امامیه، تألیف شهید اول. مؤلف کتاب را در دمشق تحریر کرده است، و در هنگام تألیف آن، در حبس بوده و کتابی هم بجز مختصر نافع در دست نداشته است. تهذیب و تدوین آن را در ۷۸۲ هق به پایان رسانیده است. کتاب به التماس شمس‌الدین محمد آوی، از رجال عصر، تألیف شده است، و با وجود اختصار، مشتمل است بر یک دوره‌ی کامل فقه امامیه از طهارت تا دیات. لمعه‌ی دمشقیه از کتب مهم فقه امامیه به شمار است، و از طرف فقهای شیعه تعلیقات متعدد بر آن نوشته شده است، و در ضمن شرح لمعه مکرر به طبع رسیده است.

لمک: ← لامک یا لمک.

لمنوس[1] (lemnos)، جزیره (۴۸۰ کم؛ جم ۲۲٬۸۷۳)، یونان در لش دریای اژه. کرسی آن کاسترون[2] (kāstron)، و بندر عمده‌اش موذروس[3] (mudros) است. ماهیگیری، دامپروری، و کشاورزی دارد. در یونان قدیم بر هفایستوس مقدس بود. در حـ ۵۰۰ ق‌م مستعمره‌ی آتن شد. بعد از سقوط (۱۲۰۴) قسطنطنیه در طی چهارمین جنگ صلیبی، صلیبیون لمنوس را امیرنشین ساختند. در ۱۴۶۴–۷۹ در تصرف ونیز و در ۱۴۷۹–۱۹۱۲ در تصرف دولت عثمانی بود.

لمور[4] (lemur؛ از لتی)، جانور آدم‌نمای (← آدم‌نمایان) دارزی بس قدیم، با پوزه‌ای شبیه به روباه و چشمان درشت. دم آن، در صورت وجود، اغلب دراز و پشمالو است. لمورها معمولا تشکیل گله میدهند، و بیشتر آنها شبگردند. خوراکشان



حشرات، میوه‌ها، پرندگان کوچک، تخم جانوران، و سوسمار است. لمور واقعی (*Lemur*) مخصوص ماداگاسکار و جزایر نزدیک آن است.

لموریا، در دین رومیان، ← لارواها.

لموک (lamuk)، ده (جم ۱٬۰۰۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان نوکندکا، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم، ۵کیلومتری ل شاهی. سیاه‌رود مشروبش میکند. محصولاتش برنج، پنبه، کنف، غلات، و کنجد است.

لمیشه، قزوین، ← رودبار.

لنا[5] (lenā)، رودی به طول ۴٬۲۷۰ کم در جمشسر، که شرقیترین و طویلترین رودهای سیبریه است. نزدیک دریاچه‌ی بایکال سرچشمه میگیرد، و به جانب لش و سپس لغ جاری شده با دلتائی به عرض ۲۴۰ کم به دریای لاپتف میریزد. حـ ۲٬۴۴۰ کم آن قابل کشتیرانی است. در کنار مسیر آن معادن زغال سنگ، نفت، و طلا یافت میشود.

لنارد[6]، **فیلیپ ادوارد آنتون** (filip eduārd ān-ton lenārd)، ۱۸۶۲–۱۹۴۷، فیزیکدان آلمانی. به جهت تحقیقاتش در اشعه‌ی کاتودی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۵ در فیزیک به او اعطا شد.

لنارک، اسکاتلند، ← لنارکشر.

لنارکشر[7] (lanārkšar) یا **لنارک**[8]، ولایت (۲٬۳۱۰ کمم؛ جم ۱٬۶۲۶٬۳۱۷)، ج قسمت مرکزی اسکاتلند. در دره‌ی رود کلاید واقع، و قسمت شمالی آن دشتی هموار، و جنوبش کوهستانی است. در گلاسگو و اطرافش مصنوعات مختلف تهیه میشود، و منابع سرشار معدنی وجود دارد. قسمت مرکزی فلاحتی است، و در آن پرورش گاو و گوسفند و لبنیاتسازی رواج دارد. مرکزش، شهر **لنارک** (جم ۸٬۴۳۶)، بر رود کلاید واقع است. لنارک نو، در ج آن، محل تجربیات ر. اوون بود.

لناو[9]، **نیکولاوس** (nikolās lenā)، نام مستعار **نیکولاوس نیمبش فون شترلناو** (nimbš fon štrelenā)، ۱۸۰۲–۵۰، شاعر اتریشی آلمانی الاصل، و یکی از بزرگترین شعرای رمانتیک آلمانی در قرن ۱۹م. نزدیک طمشوار متولد شد. مردی بیقرار بود، و زندگی ناخوشی داشت. در ۱۸۳۲ به بالتیمور (کشمة) رفت، ولی از زندگی مادی آنجا متنفر شد، و پس از کمتر از یک سال به اروپا باز گشت. در ویولن‌نوازی دست داشت. به سبب اشعارش مشهور شد، و اگر عشق خانمانسوز وی نسبت به زوجه‌ی یکی از دوستانش نبود، شاید زندگی خوشتری میگذرانید. عاقبت دیوانه شد، و در تیمارستانی نزدیک وین در گذشت.

اشعار غنائی لناو آمیخته با بدبینی و حزن و اندوه است. شهرت وی عمدةً به سبب منظومه‌های غنائی کوتاهترش میباشد، که کاملترین آنها شیلفلیدر (۱۸۳۲) و والذلیدر (۱۸۴۴) است. از آثار حماسی وی فاوست (۱۸۳۶)، دی آلبیگنزر (۱۸۴۲)، و دون ژوان (ناتمام) است.

لنباخ[10]، **فرانتس فون** (frānts fon lenbāx)، ۱۸۳۶–۱۹۰۴، نقاش صورتساز آلمانی، مت باواریا. در رم و مونیخ تحصیل کرد. در طی سالهای ۱۸۶۳–۶۸ در ایتالیا و اسپانیا از روی آثار اساتید بزرگ تابلوهائی کشید. ابتدا دورنما نقاشی میکرد، و بعد با شیوه‌ای متأثر از تیسین و رامبران به صورتسازی روی آورد. وی راه نهضت واقعپردازی را در آلمان هموار ساخت. ۸۰ تصویر از بیسمارک کشیده که فوق العاده معروفند. سایر آثارش مشتمل است بر صورتهائی از امپراطور ویلهلم I، فیلد مارشال فون مولتکه، پاپ لئوی XIII، واگنر، ف. لیست، شتراوس، و تابلو بانوئی جوان (موزه‌ی متروپلیتن) و غیره.

لنبان، مسجد (lonbān)، یکی از مساجد تاریخی اصفهان واقع در محله‌ی قدیمی لنبان که به سال ۱۰۸۰ هق در زمان شاه سلیمان صفوی، بر روی ویرانه‌های مسجدی قدیمتر ساخته شده، و منبر نفیس چوبی آن از آثار هنری ظریف دوره‌ی صفویه است.

لنبسر، قلعه‌ی قدیمی، ← لمسر یا لمبسر.

لنت، نزد مسیحیان، ← روزه‌ی بزرگ.

لنتس[11]، **ولفگانگ** (volfgāng lents)، ۱۹۰۰–، مستشرق آلمانی. از ۱۹۵۰ استاد السنه‌ی ایرانی و شرقی در دانشگاه هامبورگ بوده است. در ۱۹۵۷–۵۸ استاد مدعو در دانشگاه کولومبیا (نیو یورک) بود. آثارش مشتمل است بر لهجه‌های پامیر (۱۹۳۳)، هیئت اعزامی به آلای‌پامیر در ۱۹۲۸ و هیئت اعزامی آلمانی به هندوکش در ۱۹۳۵، گاهشماری در نورستان و پامیر (۱۹۳۹)، و یادداشتهای کوته در باب دیوان شرقی غرب (۱۹۵۹).

لنتس[11]، **یاکوب** (yākob lents)، ۱۷۵۱–۹۲، شاعر و نمایشنامه‌نویس آلمانی. در ۲۰سالگی به ستراسبورگ رفت، و به گوته و سایر شعرای جوان پیوست، و جزء نهضت شتورم اوند درانگ در ادبیات آلمانی شد. در این دوره عاشق زن جوانی شد به نام بریون (brion)، که داستان عشق کوتاه گوته به وی مشهور است. به سبب ناپایداری عواطفش، سالهای آخر عمر را در تنهائی به مسافرت در اروپای شرقی گذرانید، و گویند در هنگام مرگ (در مسکو) دیوانه بود. نمایشنامه‌هایش عموماً مقامی عالی دارد. از آن جمله است لله‌باشی (۱۷۷۴) و سربازان (۱۷۷۶).

لنج (lenj)، ده (جم ۱٬۶۱۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۲۵کیلومتری ج فلاورجان. از زاینده‌رود مشروب میشود. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است.

لنجان (lenjān)، بخش (جم ۱۶۰٬۶۰۹ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ مرکزش فلاورجان. مشتمل است بر ۴ دهستان اشترجان، اشیان، آیدغمش، و گرکن. آبادیهای لنجان در دو طرف زاینده‌رود قرار گرفته‌اند، و از این رو هوایش معتدل و سالم است. در این بخش سه رشته‌کوه در جهت جش به لغ به موازات یکدیگر ممتدند. محصولاتش غلات، برنج، و حبوبات است. معدن سرب دارد. پلهای معروف زمان خان، فلاورجان (ورگان)، و باغ محمود در این بخش قرار دارند. بخش لنجان بر طبق فتکا ۱۳۱۶ هش به اسم فلاورجان در جزء شهرستان اصفهان تشکیل، و بعدها نام آن به لنجان تبدیل شد.

لنجرود (lanjarud)، ده (جم ۲٬۱۱۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی، ۴۲کیلومتری لغ آستانه. میانرود مشروبش میکند: محصولاتش غلات، چغندر قند، و میوه است. قالیچه‌بافی دارد.

لند[12]، **ادوین هربرت** (edwin hërbərt land)، ۱۹۰۹– ، مخترع امریکائی، مؤسس شرکت لند.

(1)Lemnos (2)Kastron (3)Moudros (4)lemur (5)Lena (6)Lenard (7)Lanarkshire (8)Lanark (9)Lenau (10)Lenbach (11)Lenz (12)Land

هنگامی که در دانشگاه هاروارد در دوره‌ی لیسانس مشغول تحصیل بود نخستین قطبنده‌ی دیکروئیک مصنوعی با ابعاد وسیع را اختراع کرد (← قطبش). دوربین عکاسی پولاروئید[1] لند (polāroid-)، که در چند ثانیه عکس بر میدارد و آن را چاپ و آماده میکند، از اختراعات اوست. بیش از ۱۵۰ اختراع در پلاستیکها و وسایل عکاسی و بصری به نام او ثبت شده است. در ۱۹۳۷ شرکت لند را تأسیس کرد، و خود رئیس آن شد.

لندز اند[2] (landz end)، سنگپوزی در ولایت کورنوال، انگلستان، که غربیترین نقطه‌ی انگلستان است. از گرانیت است، و تندانهائی به ارتفاع ۳۰ متر دارد.

لندسیر[3]، سر **ادوین هنری** (sər edwin henri landsir)*، ۱۸۰۲–۷۳، نقاش انگلیسی، مت لندن. سومین فرزند جان لندسیر (۱۷۶۱–۱۸۵۲)، نویسنده و حکاک، بود. در ۱۸۱۶ در آکادمی شاهی هنر شروع به تحصیل کرد. وی از مشهورترین و پرکارترین هنرمندان عصر خویش بود که، به خاطر نقاشیهایش از حیوانات، محبوبیت زیادی کسب کرد. در ۱۳سالگی مورت یک قاطر را کشید و بعد با تابلو پنجه‌ی گربه معروفیت یافت. حالت برانگیزنده و زنده‌ی آثار اولیه‌اش بتدریج در کارهای بعدی جای خود را به توعی حساسیت مأیوسانه میدهد؛ زندگی عالی، زندگی پست (هر دو ۱۸۲۹)، و بزرگی و بیشرمی (گالری تیت لندن) نمونه‌هائی از این دوره‌اند. وی در ۱۸۳۱ عضو آکادمی سلطنتی، و در ۱۸۵۰ به لقب "سر" مفتخر شد.

لندسیر، جان: ← لندسیر، سر ادوین هنری.

لندگریو، عنوان و لقب، ← لاندگراف.

لندن[4] (landan)، انگلا **لاندن** (ləndən)، پایتخت مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند و مرکز ملل مشترک المنافع بریتانیا، واقع بر دو طرف رود تمز نزدیک کشندان آن در دریای شمال. از لحاظ جمعیت، لندن، توکیو، و نیو یورک بزرگترین شهرهای عالم هستند. لندن بزرگترین بندر مملکت و مرکز عمده‌ی مالی، تجارتی، و فرهنگی آن است. هسته‌ی قدیمی آن، سیتی آو لاندن، مرکز تجارتی و مالی مملکت متحد است؛ بانک انگلستان، بورس، لویدز، و اداره‌ی مرکزی بانکهای عمده و شرکتهای بیمه در آن قرار دارند. بر طبق "قانون حکومت لندن" (۱۹۶۳)، از اول آوریل ۱۹۶۵ ناحیه‌ی اداری **لندن بزرگتر**[5] (۱٬۶۱۰ کمم؛ جم ۷٬۸۸۰٬۷۶۰) تشکیل شد، که مشتمل است بر ولایت سابق لندن و تقریباً همه‌ی میدل سکس و قسمتهائی از ولایات ساری، کنت، اسکس، و هارتفردشر. لندن بزرگتر مشتمل بر سیتی و ۳۲ کوی است، که از آن جمله ۱۲ کوی را کویهای درونی لندن و سایرین را کویهای بیرونی لندن مینامند. لندن حکومت محلی خاصی دارد، و به وسیله‌ی انجمنهائی‌ـانجمن لندن بزرگتر، ۳۲ انجمن کویها، و شرکت سیتی آو لاندن‌ـاداره میشود. **بندر لندن**، که اکنون به طول ۴۰ کم در کنار تمز ممتد است، از زمان ساکسونها اهمیت داشته است، و اداره‌ی آن در دست سازمان بندر لندن است، که به موجب قانون بندر لندن (۱۹۰۸) تأسیس شد.

تاریخ

تاریخ مضبوط لندن در ۴۳ ب‌م با ورود رومیان آغاز میشود. آبادی رومی لوندینیوم[6] (londini-um؛ در مقاله‌ی **سیتی آو لندن** به صورت لوندونیوم آمده است که باید بدین صورت اصلاح شود) [کمابیش مطابق سیتی] در ۶۱ به دست بوئدیسیا تاراج شد. باروی شهر در اواخر قرن ۲م ساخته شد. لندن در قرن ۳م رونق خود را حفظ کرد، و بر اهمیتش افزوده شد. بیش از ۳۱۴ اسقف‌نشین بود. پس از عزیمت لژیونهای رومی در اوایل قرن ۵م، تا ۱۵۰ الی ۲۰۰ سال اطلاعی از شهر نداریم. ناحیه‌ی لندن محل تاخت و تاز سلتها، ساکسونها، و دینها بود، تا آنکه در ۸۸۶ **الفرد کبیر** لندن را اشغال کرد، و آن را در مقابل دینها مستحکم ساخت. در قرن ۱۱م لندن بزرگترین شهر انگلستان بود. در زمان کنوت (۹۹۵؟–۱۰۳۵) و ادوارد خستوان (سلطنتش در ۱۰۴۲–۶۶) وستمینستر رشد یافت، و بدین گونه، نقشه‌ی توسعه‌ی آتیه‌ی لندن و نقش دوگانه‌ی آن به عنوان مرکز تجارت (سیتی) و مقر حکومت (وستمینستر) مشخص شد. ولی در قرن ۱۱م هنوز لندن پایتخت ملی نبود، زیرا دربار و مرکز حکومت متحرک بود. ویلیام فاتح (سلطنتش ۱۰۶۶–۸۷) لندن را گرفت، و در مقابل مزایائی که بر طبق فرمانی به مردم آنجا اعطا کرد مردم موافقت کردند که در وستمینستر ابی تاجگذاری کند (روز کریسمس سال ۱۰۶۶). در دوره‌ی وی "برج سفید" بنا شد، که هسته‌ی تاور آو لاندن شد. در دوره‌ی نورمانها و سلسله‌ی پلانتاژنه اهمیت تجارتی و سیاسی لندن افزایش یافت، و در سلطنت (۱۱۸۹–۹۹) ریچارد I رژیم اداره‌ی شهر به وسیله‌ی شهردار و انجمن شهر برقرار شد، که هنوز هم باقی است. اصناف قرون وسطی (← صنف) بر امور مدنی استیلا یافتند، این اصناف به صورت شرکتهای دارای لباس ویژه هنوز باقی هستند. بنیان ← کلیسای جامع سنت پول در لندن قرون وسطی گذاشته شد.

از وقایع مهم قرن ۱۶م انحلال دیرهای متعدد لندن یا استفاده از آنها برای مقاصد دیگر بود، که به وسیله‌ی هنری VIII صورت گرفت. در عهد الیزابت I لندن به اوج ثروت، قدرت، و نفوذ رسید، و مرکز فرهنگ رنسانس انگلستان شد. لندن در کشمکش بر ضد خاندان استوارت نقش مهمی داشت. در طاعون بزرگ سال ۱۶۶۵ حـ ۷۵٬۰۰۰ تن از مردم لندن از میان رفتند. در سپتامبر ۱۶۶۶ حریق بزرگ لندن روی داد، که ۵ روز طول کشید، و از بمباران لندن در جنگ II به وسیله‌ی آلمانها مخربتر بود، و عملا شهر را نابود ساخت. تجدید بنای شهر به سر ک. رن و ر. هوک واگذار شد. تا ۱۷۵۰، که پل وستمینستر ساخته شد، ← پل لندن یگانه پل بر روی تمز در لندن بود. پس از آن پلهای دیگر ساخته شد، که از آن جمله پل واترلو است، که ساختمانش در ۱۹۴۴ اتمام پذیرفت. در قرن ۱۷م اشراف سیتی را به عنوان منطقه‌ی مسکونی رها کردند، و به لینکنز این[7] (linkənz in) و **کاونت گاردن** روی آوردند. در قرن ۱۹م سیتی جنبه‌ی مسکونی بودن خود را بکلی از دست داد، و حمل و نقل با راه آهن سبب آبادی حومه شد. در قرن ۲۰م، میفر و سایر مناطق مرکزی نیز عمدةً جنبه‌ی مسکونی بودن را از دست دادند، و ادارات و مؤسسات در آنها جای گرفتند. بعد از جنگ II اقدامات گوناگون برای حل مشکل مسکن به عمل آمده است.

در جنگ I لندن مختصراً از بمباران هوائی آسیب دید. در حملات هوائی جنگ II، ۲۹٬۸۹۰ تن کشته و ۵۰٬۴۹۷ تن زخمی شدند و بسیاری از ابنیه‌ی مشهور آسیب دید.

از خیابانهای معروف لندن **باند استریت، پل مل، پیکادلی، داونینگ استریت، استرند، فلیت استریت، وایتهال**، و از محلات معروف آن **سوهو** و **بلومزبری** (محل ← دانشگاه لندن) است. از موزه‌ها و گالریهای آن موزه‌ی **بریتانیائی، گالری تیت، گالری ملی**، و موزه‌ی **ویکتوریا و البرت** است. از بناهای جالب لندن **میتوان تاور آو لاندن، وستمینستر ابی، لمبث**، ← کاخ **سنت جیمز**، ← کلیسای جامع **سنت پول، سامرست هاوس**، ← کاخ **بوکینگهام**، و عمارات پارلمنت را نام برد. از آثار معروف دیگر لندن **بیگه بن** است.

لندن تفرجگاهها و وسایل متعدد تفریحی دارد، دارای حـ ۴۰ تماشاخانه است. از پارکهای معروف آن **هاید پارک** است، که "گوشه‌ی سخنگویان" آن شهرت جهانی دارد. باغ نباتات لندن (← **کیو گاردنز**) معروف است. نیز مقالات آتیه در ردیف لندن دیده شود.

لندن[8] (landan)، انگلا **لاندن** (ləndən)، شهر (جم ۱۶۹٬۵۶۹)، ج ایالت اونتاریو، کانادا، بر رود تمز در ج‌غ تورونتو. دانشگاه اونتاریوی غربی در اینجاست.

لندن[8]، **اعلامیه‌ی**، اعلامیه‌ای مشتمل بر اصولی که هدف آنها تدوین یک قانون‌نامه‌ی بین‌المللی دریائی، مخصوصاً در زمان جنگ، بود، و در ۲۶ فوریه‌ی ۱۹۰۹ به عنوان گزارش کمیته‌ای بین‌المللی از دول مقتدر دریائی که در شهر لندن، انگلستان، منعقد شده بود به امضا رسید. عمدةً ناشی از مساعی دومین ← کنفرانس لاهه برای برقرار کردن یک دادگاه بین‌المللی غنائم دریائی بود. به دعوت بریتانیای کبیر، قدرتهای دریائی مهم اروپائی و کشمت و ژاپن در ۱۹۰۸ در لندن گرد آمدند. پس از امضای اعلامیه، سنای کشمت آن را تصویب کرد، ولی تصویب عمومی نیافت، و به مرحله‌ی اجرا در نیامد.

لندن، برج: ← تاور آو لاندن.

لندن، بندر: ← لندن، پایتخت.

لندن[8]، **پل** (pole landan)، پل پنج‌قوسی گرانیتی بر رود تمز در لندن، انگلستان. طولش حـ ۲۸۲ متر است. پل کنونی در ۱۸۲۴–۳۱ ساخته شد، ولی سابقه‌ی پل لندن از سال ۹۶۳ است. تا ساختن (۱۷۳۹–۵۰) پل وستمینستر یگانه پل بر رود تمز در لندن بود.

لندن[8]، **جک** (jak landan)، شهرت **جان گریفیث لاندن** (jān grifiţ ləndən)، ۱۸۷۶–۱۹۱۶، رماننویس و داستان کوتاه‌نویس امریکائی. ملاح، از جویندگان طلا در کلاندایکه، و خبرنگار بود.

---

(۱)polaroid (۲)Lands End (۳)Landseer (۴)London (۵)Greater London (۶)Londinium (۷)Lincoln's inn (۸)London

داستانهای رمانتیک حادثه‌آمیز نوشت که از لحاظ واقعبینی خام است؛ از قبیل ندای جنگل (۱۹۰۳، ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان آوای وحش، تهران، ۱۳۳۴ هش)، گرگ دریا (۱۹۰۴)، و پوش سفید (۱۹۰۵، ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان سپیددندان، تهران، ۱۳۳۲ هش). در رساله‌ها و رمانهای متأخرش (از قبیل پاشنه‌ی آهنین، ۱۹۰۷) سخت به هواخواهی از سوسیالیسم پرداخت. خودکشی کرد.

لندن[1]، دانشگاه (landan)، بزرگترین دانشگاه بریتانیا، در شهر لندن، انگلستان. در ۱۸۳۶ بر طبق فرمان سلطنتی تأسیس شد، و در آغاز وظیفه‌ی تدریس نداشت، بلکه دستگاهی بود برای امتحان کردن و اعطای درجات به کسانی که از عهده‌ی امتحانات مقرر بر میآمدند. وظیفه‌ی تدریس در ۱۸۹۸ برقرار شد. دانشگاه لندن اکنون کالجها، مؤسسات، و مدارس گوناگون (مدرسه‌ی اقتصاد و علوم سیاسی لندن، کالج سلطنتی علم و تکنولوژی، و غیره) دارد و محلش در بلومزبری است. کتابخانه‌ی آن ≈ ۸۰۰٬۰۰۰ جلد کتاب دارد. در ۱۹۶۰ ـ۶۹ عده‌ی محصلین تمام‌وقت آن ۲۳٬۰۰۰، عده‌ی محصلین غیر تمام‌وقت ۲۷٬۰۰۰، و عده‌ی محصلین "خارج" آن (محصلینی که در خارج خود را برای امتحانات دانشگاهی آماده میکنند) ≈ ۲۵٬۰۰۰ بود.

لندن، سیتی آو: ← لندن، پایتخت.

لندن[1]، شرکت، عنوان شرکتی برای مستعمره‌جوئی در امریکا، که در ۱۶۰۶ از جیمز I انگلستان امتیاز گرفت. در ۱۶۰۷ جیمزتاون را تاسیس کرد. شرکت مدتی با استبداد بر مستعمرات حکومت کرد تا آنکه در ۱۶۲۴ جیمز امتیاز آن را لغو و اختیارات و منافع آن را به مقام سلطنت منتقل کرد.

لندن[1]، کنفرانس (konferānse landan)، نام چند کنفرانس بین‌المللی که در شهر لندن، انگلستان، منعقد شد. بعضی از اهم آنها ذیلا میآید. در **کنفرانس ۱۸۳۰ـ۳۱ لندن** دولتهای مقتدر اروپائی برای بحث در باره‌ی وضع یونان گرد آمدند. تصمیم گرفته شد که یونان امیرنشینی کاملا مستقل (پروتوکل ۱۸۲۹ لندن یونان را خودمختار قرار داده بود) و مرزهایش بر طبق آن که پروتوکل ۱۸۲۹ مقرر کرده بود باشد. کنفرانس شورش بلژیکیها را بر ضد ویلیام I هلند نیز مورد رسیدگی قرار داد. میانجیگری سودی نبخشید، ولی در اواخر سال ۱۸۳۱ مداخله‌ی مشترک فرانسه و بریتانیا ویلیام را وادار به تخلیه‌ی بلژیک ساخت. **کنفرانس ۱۸۳۸ـ۳۹ لندن** پس از آنکه ویلیام در صدد تصرف لوکزامبورگ و لیمبورگ بر آمد تشکیل شد. این کنفرانس پیمان نهائی جدا شدن هلند و بلژیک را از یکدیگر فراهم ساخت، و لوکزامبورگ و لیمبورگ را بین آنان تقسیم کرد، بیطرفی بلژیک تضمین شد. برای **کنفرانس ۱۸۵۲ لندن** ← شلویگ‌ـهولشتاین. برای **کنفرانس ۱۹۵۸ لندن** ← کنفرانسهای دریائی. **کنفرانس ۱۹۳۳ لندن** (یا کنفرانس پولی و اقتصادی جهانی) کوشید تا بحران اقتصادی جهانی را خاتمه دهد، ولی توفیق نیافت.

لندن، کنفرانس دریائی: ← کنفرانسهای دریائی.

لندن بزرگتر: ← لندن، پایتخت.

لنده (lende)، بخش (جه ۳۲°۹۴۲ سش ۱۳۴۵ هش)، ل فرمانداری کل کهکیلویه. کوه سیاه و رشته‌کوه سفید در آن ممتد است. رودهای فازیق، ریش، و مارون از آن میگذرند. دامداری آن قابل ملاحظه است، و از آنجا به کویت دام صادر میشود. قالیچه‌بافی و گلیمبافی دارد. بر طبق تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۳۸ هش بخش لنده از دهستانهای طیبی گرمسیر، طیبی سرحدی، و دشمن‌زیاری تشکیل شد. مرکز دهستان طیبی گرمسیر و بخش ده **لنده** (جه ۸۵۲ سش ۱۳۴۵ هش) در ۳۵کیلومتری لغ دهدشت است. محصولش غلات است.

لنز[2]، قانون (lenz) [به نام ه. ف. ا. لنز]، قانونی در برقاطیس که جهت جریان القائی (← القاء، قسمت ۲) ناشی از تغییر مکان را به دست میدهد، جا به جا شدن یک مدار برق نسبت به یک میدان مغناطیسی، در این مدار، جریانی القائی تولید میکند که جهتش چنان است که میدان مغناطیسی ناشی از آن گرایش به مخالفت با جا به جائی اولیه دارد.

لنز[2]، هاینریش فریدریش امیل (häynriš fridriš emil lenz)، ۱۸۰۴–۶۵، فیزیکدان آلمانی‌ـروسی. در آغاز الاهیات تحصیل کرد، و سپس به فیزیک روی آورد، و استاد دانشگاه سن پطرزبورگ و رئیس آکادمی آن شد. شهرت او به سبب کشف (۱۸۳۳) قانون معروف به ← قانون لنز است.

لنزبری[3]، جورج (jorj lanzberi)، ۱۸۵۹–۱۹۴۰، از رهبران حزب کارگر بریتانیا. روزنامه‌ی دیلی هِرالد را که سخنگوی طبقه‌ی کارگر بریتانیا بود تاسیس کرد (۱۹۱۲) و خود سردبیر آن بود. مردی صلح‌دوست و اصلاح‌طلب بود، و در ۱۹۳۱–۳۵ ریاست حزب کارگر را در پارلمنت داشت.

لنزداون، (اولین) مارکوئس آو: ← شلبرن، دومین ارل آو.

لنزداون[4]، (پنجمین) مارکوئس آو (märkues āv lanzdān)*، لقب **هنری چارلز کیث پتی‌ـفیتسموریس** (henri cārlz kiţ peti-fitsmoris)، ۱۸۴۵–۱۹۲۷، رجل بریتانیائی. در ۱۸۸۳–۸۸ فرماندار کل کانادا، در ۱۸۸۸–۹۳ نایب‌السلطنه‌ی هند، در ۱۸۹۵–۱۹۰۰ وزیر جنگ، و در ۱۹۰۰–۶ وزیر امور خارجه بود. در مقام اخیر، سیاست انزواجوئی بریتانیا را کنار گذاشت، و اتحادهائی با فرانسه و ژاپن منعقد کرد.

لنستر[5] (lenstər)، ایالت (۱٬۳۲۹٬۶۲۵ ≈۱۹٬۶۳۰ کمه؛ جه کیلدر، کیلکنی، لیش، لانگفرد، لاوث، میث، آفلی، وستمیث، وکسفرد، و ویکلو. پرجمعیتترین و حاصلخیزترین ایالات ایرلند است.

لنستر[5]، کتاب، نسخه‌ی خطی ایرلندی، از قرن ۱۲م، مشتمل بر داستانهائی از اساطیر گیلی، مخصوصاً هنرنمائیهای کوکولین.

لنستن[6]، تالبرت (tālbərt lanstən)، ۱۸۴۴–۱۹۱۳، مخترع امریکائی ماشین چاپ مونوتایپ.

لنسینگ[7] (lansing)، شهر (جه ۱۰۷٬۸۷۰)، ج ایالت میشیگان و کرسی آن ایالت، کشمت، بر محل تلاقی رودهای گرند (grand) و سیدر (sidər). صنعت اتومبیلسازی دارد.

لنسینگ[7]، رابرت (rābərt lansing)، ۱۸۶۴–۱۹۲۸، رجل امریکائی که در حقوق بین‌الملل معتبر بود. در ۱۹۱۵–۲۰ وزیر امور خارجه‌ی کشمت، و طرفدار الحاق کشمت به متفقین در جه I بود.

لنف: ← لنفی، جهاز.

لنفرنگ: ← لانفرانک.

لنفوسیت، در خون، ← گویچه.

لنفی[8]، جهاز (lanfi)، دستگاه مجاری و عقده‌هائی که لنف در بدن انسان در آنها جریان دارد. لنف[9] مایعی است که قسمت عمده‌ی آن از پلاسمای خون است، و از جدار مویرگها به خارج میتراود و واسطه‌ی انتقال مواد بین خون و یاخته‌های وجود ما است. مجاری لنفی ریز منتهی میشوند به دو قنات مهم لنفی، که به وریدهای بزرگ باز میشوند. میکروبهائی که به درون عضوی رخنه میکنند در عقده‌های لنفی گیر میکنند، و از رسیدن آنها به خون جلوگیری میشود.

لنکا یا لنکه: ← سیلان.

لنکران (lankarān)، شهر و بندر (جه تخمیناً ۳۰٬۸۰۰)، جشه آذربایجان شوروی، تجشه، کنار دریای خزر، ۳۵کیلومتری ل مرز ایران و ۱۹۳کیلومتری ججغ باکو. مرکز ناحیه‌ی ساحلی پست بین کوههای طالش و دریای خزر است، که از لحاظ اقلیم از ملایمترین نواحی تجشه میباشد. از محصولاتش چای، مرکبات، و انجیر است.

ذکر لنکران نخستین‌بار در قرن ۱۷م میآید. در قرن ۱۸م کرسی خانات طالش بود، که به ایران تعلق داشت. ناحیه‌ی لنکران را پطر کبیر بر طبق پیمان سال ۱۷۲۳ با شاه طهماسب II صفوی و پیمان سال ۱۷۲۹ با اشرف افغان به روسیه منضم کرد، ولی بر طبق پیمان سال ۱۷۳۲ به ایران باز گشت. در اول ژانویه‌ی ۱۸۱۳ (۹ محرم ۱۲۲۸ هق) روسها به شهر هجوم آوردند، و علی رغم مقاومت دلیرانه‌ی ایرانیها، آن را گرفتند. به موجب سه معاهده‌ی گلستان، دولت ایران قسمتی از طالش را به انضمام ناحیه‌ی لنکران به روسیه واگذار کرد.

لنکس، انگلستان، ← لنکشر.

لنکس[10]، (چهارمین) ارل آو (ërl āv lenəks)*، لقب **مشیو استوارت** (maţiu estuārt)، ۱۵۱۶–۷۱، از اشراف اسکاتلند. در ۱۵۴۳ به طرفداران انگلستان پیوست، و بعداً رهبر هجوم به اسکاتلند شد، و ۲۰ سال در انگلستان زیست. رهبر اشراف کاتولیک شد، و پسرش ← لرد دارنلی را به ازدواج ماری استوارت در آورد. بعد از محبوس شدن ماری، با مداخله‌ی ملکه الیزابت I نایب‌السلطنه‌ی اسکاتلند شد (۱۵۷۰)، ولی طرفداران ماری بر ضد او به جنگ قیام کردند، و لنکس در نبرد کشته شد.

لنکستر، انگلستان، ← لنکشر.

لنکستر[11] (lankəstər)، شهر (جه ۶۱٬۰۵۵)، ج‌ش پنسیلوانیا، کشمت. در ح ۱۷۲۱ مسکون شد. مرکز ناحیه‌ی هلندی‌نشین پنسیلوانیا است، و در یکی از بارآورترین نواحی کشاورزی کشمت قرار دارد.

لنکستر، ادمند، ملقب به **ارل آو لنکستر:** ← لنکستر، خاندان.

لنکستر، ارل آو: ← لنکستر، خاندان.

---

(۱)London (۲)Lenz (۳)Lansbury (۴)Lansdowne (۵)Leinster (۶)Lanston (۷)Lansing (۸)lymphatic (۹)lymph (۱۰)Lennox (۱۱)Lancaster

لنکستر، تامس، ملقب به **ارل آو لنکستر:** ← لنکستر، خاندان.
لنکستر، جان آو: ← جان آو لنکستر.
لنکستر[۱]، جوزف (jözef lankəstər)، ۱۷۷۸–۱۸۳۸، مربی انگلیسی. در ۱۸۰۱ یک مدرسه‌ی ابتدائی مجانی به روش خلیفه‌ای و با استفاده از روش اندرو بل تاسیس کرد. به سبب اختلافات مذهبی به کشمة رفت، و در آنجا و در کانادا و ونزوئلا به تبلیغ روش خود پرداخت.
لنکستر[۱]، خاندان (lankəstər)، از خاندانهای سلطنتی انگلستان. اعضای آن لقب ارل آو لنکستر (*ërl āv) یا دیوک آو لنکستر (*diuk āv) دارند. سرسلسله‌ی خاندان **ادمند** (édmənd)، ملقب به **ارل آو لنکستر، ۱۲۴۵–۹۶** است. که پسر هنری III بود، و هنری در ۱۲۶۷ این لقب را به وی اعطا کرد. به مناسبت صلیبی که در سفر ۱۲۷۱ به فلسطین برای شرکت در جنگهای صلیبی با خود داشت به ادمند کراوچیک (krăcbak) [ادمند خمیده‌پشت] معروف شد. پسرش، **تامس** (tāməs)، ملقب به **ارل آو لنکستر، ؟۱۲۷۷–۱۳۲۲**، در زمان ادوارد II با پ. گوستن و دسپنسرها، که مورد توجه شاه بودند، به مخالفت بر خاست، و رهبر بارونهائی شد که خواستار راندن دسپنسرها از انگلستان بودند. پس از پیروزی دسپنسرها، تامس را به جرم خیانت گردن زدند. برادرش، **هنری** (henri)، ملقب به **ارل آو لنکستر، ؟۱۲۸۱–۱۳۵۵**، هنگامی که ادوارد III قدرت را از مادر خود گرفت رایزن عمده‌ی او بود. پسرش، **هنری،** ملقب به **دیوک آو لنکستر، ؟۱۲۹۹–۱۳۶۱**، ارل آو لنکستر لقب داشت، و به مناسبت خدمات درخشانش در فرماندهی در اوایل جنگهای صدساله عنوان دیوک یافت. وی بدون وارث ذکور در گذشت، و دخترش بلانچ (blānc) با جان آو گانت، چهارمین پسر ادوارد III، ازدواج کرد. بدین مناسبت، اراضی لنکستر به جان رسید، و وی در ۱۳۶۲ دوک لنکستر شد. پسرش هنری به عنوان **هنری IV** به سلطنت انگلستان رسید. پادشاهان دیگر انگلستان از این خاندان **هنری V** و **هنری VI** بودند. کشمکش این خاندان با ← خاندان یورک منجر به جنگ گلها شد.
لنکستر، دیوک آو: ← لنکستر، خاندان؛ جان آو گانت.
لنکستر، هنری، ملقب به **ارل آو لنکستر:** ← لنکستر، خاندان.
لنکستر، هنری، ملقب به **دیوک آو لنکستر:** ← لنکستر، خاندان.
لنکشر[۲] (lankəšər) یا **لنکستر[۳]** (lankəstər) یا **لنکس[۴]** (lanks)، ولایت (۴٬۸۶۰ کمه؛ در سال ۱۹۶۷ جه ۵٬۱۹۸٬۰۶۰)، ل‌غ انگلستان، بر کرانه‌ی دریای ایرلند. قسمتهای شرقی و شمالی آن در لیک دیستریکت است؛ قسمتهای غربی و جنوبیش اراضی پست و دارای منابع سرشار زغال سنگ و آهن میباشد. خلیج مورکم[۵] (morkəm) ناحیه‌ی فرنس را از باقی ولایت جدا میکند. پرجمعیتترین ولایات انگلستان، و شامل یکی از بزرگترین نواحی صنعتی جهان است، که اطراف منچستر و لیورپول هسته‌ی مرکزی آن میباشد. دارای کارخانه‌های نساجی (مخصوصاً پنبه‌ای)، صنایع بسیار دیگر، و کارگاه‌های بزرگ کشتیسازی است. ولایت دوکنشین نیز هست، و پادشاه وقت دوک آن میباشد. مرکزش، شهر **لنکستر** (جه ۴۸٬۸۸۷)، دارای کارخانه‌های نساجی، آسیابهای آرد، و غیره است.
لنکه یا لنکا: ← سیلان.
لنگ[۶]، اندرو (andru lang)، ۱۸۴۴–۱۹۱۲، شاعر، ادیب، و فاضل اسکاتلندی. از نخستین کسانی بود که کشفیات مردمشناختی را در بررسی اساطیر و فولکلور به کار بست؛ از آثارش در این زمینه اسطوره، مراسم پرستش، و دین (۱۸۸۷) و ساختمان دین (۱۸۹۸) است، که سبب مشاجره‌ی او و فریزر شد. از آثار تاریخیش تاریخ اسکاتلند (۱۹۰۰–۷) و دوشیزه‌ی فرانسه (۱۹۰۸؛ جوابی به کتاب آناتول فرانس در زندگی ژاندارک) است. با همکاری دیگران اودیسه و ایلیاد، و به اتفاق زوجه‌اش داستانهائی برای اطفال ترجمه کرد.
لنگ[۶]، کازمو گوردن (kāzmŏ gordən lang)، ۱۸۶۴–۱۹۴۵، نخست‌کشیش انگلیکان، مة ابردین‌شر، اسکاتلند. اسقف اعظم (۱۹۰۸–۲۸) یورک، و اسقف اعظم (۱۹۲۸–۴۲) کنتربری بود. در استعفای ادوارد VIII از سلطنت انگلستان مؤثر بود، و در ۱۹۳۷ جورج VI را تاجگذاری کرد. بارون شد (۱۹۴۲).
لنگا (langā)، دهستان (جه ح ۱۴٬۷۰۰)، شهرستان شهسوار، استان دوم، دارای ۴۲(؟) آبادی. از ل به دریای خزر محدود است. آبادی کلارآباد (-kalārā bād، جه ۷۷۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۸کیلومتری خ‌ش شهسوار است. کارخانه‌ی چای‌خشک‌کنی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نامده است.
لنگتری[۷]، لیلی (lili langtri)، ۱۸۵۲–۱۹۲۹، بانوی هنرپیشه‌ی انگلیسی. به سبب زیبائی و ارتباطش با ادوارد VII مشهور بود. اوسکار وایلد نمایشنامه‌ی بادبزن خانم ویندرمیر را به خاطر او نوشت. آبادی لنگتری در تکزاس (کشمة) به نام وی نامگذاری شده است.
لنگتن، ستیون: ← ماگنا کارتا.
لنگر (langar)، ده (جه ۱٬۶۱۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش ماهان، شهرستان کرمان، استان هشتم، ۳۰ کیلومتری غ ماهان. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. قالیبافی دارد.
لنگر یا زاویه: ← جوانمردان.
لنگر، عزالدین: ← اتابکان یزد.
لنگرود (langarud)، شهرستان (جه ۶۷٬۸۷۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، استان یکم، در ناحیه‌ی رانکوه. از ش به دریای خزر محدود است. رودهای شلمان‌رود و لنگرود مشروبش میکنند. محصولاتش برنج، چای، ابریشم، و کنف است. راه آسفالته‌ی کناره از آن میگذرد. چمخاله جزء آن است. بر طبق قنکه ۱۳۱۶ هش یکی از بخشهای شهرستان رشت بود. در فروردین ماه ۱۳۲۵ هش از شهرستان رشت منتزع و تابع شهرستان شهسوار شد، پس از آن دوباره تابع شهرستان رشت شد. در خرداد ماه ۱۳۲۴ هش از شهرستان رشت مجزا و تابع شهرستان لاهیجان شد. در شهریور ماه ۱۳۳۸ هش تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، شهر **لنگرود** (جه ۲۵٬۶۶۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری ش لاهیجان واقع است. رود لنگرود آن را به دریا متصل میکند. کارخانه‌ی برنج‌پاک‌کنی و چای‌خشک‌کنی دارد. شنبه و چهارشنبه بازار عمومی دارد. مسجد جامع و بقعه‌ای به نام سید حسن کیا دارد.
لنگلند[۸]، ویلیام (wilyām langlənd)، ح ۱۳۳۲ –ح ۱۴۰۰، شاعر بریتانیائی. از زندگی وی چندان اطلاعی در دست نیست. در اواخر عمر در لندن سکنی گزید. شهرت وی به سبب منظومه‌ی رؤیائی در باب پیرز شخمزن است، که یک رشته رؤیاهای رمزی است که در طی آنها پیرز، که روستائی بینوائی است، تکامل یافته نشانه‌ای از عیسی مسیح میشود، و مفاسد اجتماعی و اخلاقی انگلستان قرن ۱۴م را محکوم میکند.
لنگلی[۹]، ادمند د (edmənd də langli)، ملقب به (اولین) **دیوک آو یورک** (*diuk āv york)، ۱۳۴۱–۱۴۰۲، پنجمین پسر ادوارد III انگلستان. در لشکرکشیهای مختلف به یز اروپا شرکت کرد. چند بار در غیاب ریچارد II نایب‌السلطنه بود. در ۱۳۹۹ که هنری، از خاندان لنکستر، به ادعای تاج و تخت در انگلستان پیاده شد، لنگلی با دودلی با وی مخالفت کرد، و عاقبت جانب هنری را گرفت. لنگلی در ۱۳۸۵ دوک یورک (دیوک آو یورک). و بدین گونه ← خاندان یورک تأسیس شد.
لنگلی[۹]، سمیوئل پیرپانت (samyuəl pirpānt langli)، ۱۸۳۴–۱۹۰۶، دانشمند امریکائی، از پیشقدمان در مطالعه‌ی مکانیک پرواز، و در آزمایشهای پرواز وسائل سنگینتر از هوا. هواپیماهای نمونه‌ای با موفقیت پرواز داد (۱۸۹۶)، اما هواپیمای واقعی او موفق به پرواز نشد (۱۹۰۳)؛ پس از تجدید ساختمان، در ۱۹۱۴ پرواز کرد. تابشنج را برای ثبت تغییرات تشعشعات حرارتی اختراع کرد، از پیشقدمان تحقیق در اشعه‌ی زیر قرمز بود.
لنگمیور[۱۰]، اروینگ (ërving langmiur)، ۱۸۸۱ –۱۹۵۷، شیمیدان امریکائی. در کشمة و آلمان تحصیل کرد. در تکمیل لامپهای رادیو سهیم بود. لحیم کردن به وسیله‌ی ئیدروژن اتمی را اختراع کرد. به سبب تحقیقاتش در شیمی سطحی (شیمی دوبعدی) و در ساختمان اتمی، جایزه‌ی ۱۹۳۲ نوبل در شیمی به وی اعطا شد. طرقی برای ایجاد باران یا برف مصنوعی اندیشید.
لنیانو[۱۱] (lenyāno)، شهر (جه تخمیناً ۳۹٬۴۶۴)، ل ایتالیا، ل‌غ میلان؛ صحنه‌ی شکست (۱۱۷۶) امپراطور فردریک I از اتحادیه‌ی لومبارد.
لنیر[۱۲]، سیدنی (sidni lənir)، ۱۸۴۲–۸۱، شاعر امریکائی. موسیقیدان نیز بود، و به ارتباط شعر و موسیقی–که موضوع کتاب علم شعر انگلیسی (۱۸۸۰) است–توجه خاص داشت.
لنین[۱۳] [ولادیمیر ایلییچ لنین (vlādimir ilyic lenin)]، ۱۸۷۰–۱۹۲۴، رجل انقلابی روسی، بنیانگذار حزب کمونیست بولشویک، عامل اصلی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، بنیانگذار دولت اتحاد جماهیر شوروی، صاحبنظر و نویسنده و

(۱)Lancaster (۲)Lancashire (۳)Lancaster (۴)Lancs (۵)Morecambe (۶)Lang (۷)Langtry (۸)Langland (۹)Langley (۱۰)Langmuir (۱۱)Legnano (۱۲)Lanier (۱۳)Lenin

متفکر در فلسفه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک، و یکی از سیاستمداران بزرگ جهان در نیمه‌ی اول قرن ۲۰م؛ مت سیمبیرسک (حالیه اولیانوفسک). نام خانوادگی اصلی او اولیانوف (ulyānof) بود، و لنین نام مستعاری بود که از سال ۱۹۰۱ به بعد برای خود بر گزید، و تحت این نام مستعار چنان شهرتی یافت که نام نخستینش فراموش شد. پدرش، ایلیا اولیانوف، در شهر خود مدیر مدرسه بود، و چون به خدمت دولتی گماشته شد درجه‌ی اشرافیت گرفت. مادرش، ماریا اولیانووا، دختر یک طبیب بود. برادر بزرگ او، آلکساندر اولیانوف، به جرم توطئه برای قتل آلکساندر III روسیه اعدام شد (۱۸۸۷). لنین دبیرستان شهر سیمبیرسک را با موفقیت به پایان رسانید، و مدال بهترین دانش‌آموز را گرفت. مدیر دبیرستان فیودور کرنسکی پدر آلکساندر کرنسکی معروف بود. لنین در ۱۸۸۷ به دانشگاه قازان رفت، و پس از چندی، به علت شرکت در تظاهرات دانشجویان، از دانشگاه مذکور اخراج شد. به کومک مادرش به عنوان "محصل خارج" (دانشجوئی که در سر کلاس حاضر نمیشود و در دانشگاه منزل ندارد) امتحان حقوق دانشگاه سن پطرزبورگ را گذرانید (۱۸۹۱). لنین با کتب مارکسیستی آشنائی یافت، و در ۱۸۹۳ در پطرزبورگ (لنینگراد امروز) وارد فعالیتهای مارکسیستی شد. در ۱۸۹۵ به سویس رفت، و در آنجا با پلخانوف، پدر مارکسیسم روسیه، آشنا شد. در پاییز ۱۸۹۵ به روسیه باز گشت، و در فعالیتهای انقلابی شرکت جست، و با یولیا مارتوف[1] (yuliā mārtof؛ ۱۸۷۳–۱۹۲۳)، که بعدها رهبر فرقه‌ی منشویک شد، همکاری کرد. در دسامبر همان سال مارتوف و لنین دستگیر شدند، و به زندان رفتند. لنین پس از مدتی به سیبریه‌ی شرقی تبعید شد، و در آنجا نخستین کتاب مهم خود را به نام پیشرفت سرمایه‌داری در روسیه تألیف کرد. وی در این کتاب زندگی اقتصادی روسیه را به شیوه‌ی مارکسیسم تجزیه و تحلیل کرده و نتیجه گرفت که، به جهت توسعه‌ی سرمایه‌داری، انقلاب طبقه‌ی بورژوا در پیش است تا راه را برای دیکتاتوری طبقه‌ی رنجبر و سوسیالیسم در روسیه هموار سازد. در ۱۸۹۸ با نادیژدا کروپسکایا (nādyeǰdā krupskāyā)، که از مدتها پیش باهم آشنا بودند، ازدواج کرد.

در سال ۱۹۰۰، لنین از تبعید رهائی یافت، و به خارج از روسیه رفت تا با مهاجران مارکسیست همکاری کند. به کومک این مهاجران، روزنامه‌ی ایسکرا (iskrā) [= جرقه] را دز مونیخ منتشر کرد. این روزنامه به طور نهانی در روسیه میان طبقه‌ی کارگر و اعضای حزب سوسیال دموکرات پخش میشد. لنین مخالف تلاش برای بهبودهای موقتی وضع کارگران در داخل سیستم اقتصادی روسیه‌ی تزاری بود، و معتقد بود که حزب باید به وسیله‌ی انقلابیون حرفه‌ای اداره شود تا در مبارزه‌ی سیاسی پیروزی یابد. در ۱۹۰۳، دومین کنگره‌ی حزب سوسیال دموکرات روسیه در بروکسل و لندن تشکیل شد. نتیجه‌ی این کنگره انشعاب اعضای حزب سوسیال دموکرات به دو فرقه‌ی بولشویک (اکثریت) به رهبری لنین و فرقه‌ی منشویک (اقلیت) شد (← بولشویسم و منشویسم). لنین و پیروانش معتقد بودند که، در انقلاب آینده‌ی بورژوازی، طبقه‌ی رنجبر باید رهبری را به دست گیرد، و کمیته‌ی مرکزی حزب نیز رهبری طبقه‌ی رنجبر را داشته باشد. اما منشویکها به صفت بورژوازی انقلاب تکیه میکردند، و حتی معتقد بودند که، در صورت لزوم، رهبری انقلاب را باید طبقه‌ی بورژوا به دست گیرد. در این انشعاب، مدیریت روزنامه‌ی ایسکرا به دست منشویکها افتاد. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نفوذ منشویکها بیشتر نمایان بود. لنین معتقد بود که این انقلاب نباید به حکومت آزادیخواه بورژوا منتهی شود، بلکه باید به دیکتاتوری دموکراتیک طبقه‌ی رنجبر و کشاورز منجر گردد. پس از آشتیها و مخالفتهای متعدد با منشویکها، سرانجام در ۱۹۱۲ لنین در پراگ اعلام کرد که حزب بولشویک حزب مستقل جداگانه است. در ۱۹۱۶، لنین کتاب استعمار، بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری را منتشر کرد، و در آن استدلال کرد که دولتهای سرمایه‌داری خود را موقتاً با صدور تولید اضافی خود نجات داده‌اند، ولی گرفتار رقابت با یکدیگر شده‌اند، که نتیجه‌اش همان جنگ I است، و نتیجه‌ی این جنگ پیروزی سوسیالیسم بین‌المللی است.

در ۱۶ آوریل ۱۹۱۷، یعنی یک ماه پس از سقوط حکومت تزاری روسیه، لنین در قطار سربسته‌ای که آلمانها در اختیارش گذاشته بودند وارد روسیه شد. کومک آلمانها برای آن بود که امیدوار بودند ورود لنین به روسیه انقلاب کارگری را تسریع خواهد کرد و، در نتیجه، مقاومت روسیه در جنگ به پایان خواهد رسید. لنین پس از ورود اعلام کرد که حکومت موقتی بورژوا باید سرنگون شود، و حکومت شوراها (که در آن وقت زیر نفوذ منشویکها و سوسیال دموکراتها بود) جایگزین آن شود، و جنگ جهانی استعماری به جنگ ملل برای به دست آوردن سوسیالیسم بدل شود. بولشویکها از لنین اطاعت کردند، و تمام همّ خود را صرف بر انداختن حکومت موقتی کردند. در سپتامبر آن سال، لنین در شوراهای کارگران اکثریت لازم را به دست آورد، و در نوامبر کنگره‌ی شوراها را تشکیل داده سرانجام در انقلاب اکتبر (۷ نوامبر ۱۹۱۷ بنا به تاریخگذاری جاری) حکومت موقتی را بر انداخت. دومین کنگره‌ی شوراها همان روز تشکیل، و جمهوری شوروی روسیه به ریاست لنین اعلام شد، و نیز لنین به ریاست شورای کمیساریاهای مردم برگزیده شد. لنین این سمت را داشت تا آنکه در ۱۹۲۲ تشکیل دولت اتحاد جماهیر شوروی اعلام شد. لنین در سوم مارس ۱۹۱۸ ← پیمان برست‌لیتوفسک را با آلمانها منعقد کرد، و به جنگ با آنان پایان داد. به کومک ارتش سرخ به ریاست تروتسکی، و چکا (سازمان پلیس مخفی) حاکمیت حزب بولشویک را در سراسر روسیه تأمین کرد. لنین ابتدا "کمونیسم جنگ" را مستقر کرد، به این معنی که پول را از میان بر داشت، و مراکز خرید و فروش را از میان برد، ولی در ۱۹۲۱، در نتیجه‌ی مشکلات فراوان، از "کمونیسم جنگ" دست بر داشت، و به دهقانان اجازه داد که مازاد محصول خود را در میدانها بفروشند، و سیستم پولی را از نو دایر کرد.

لنین بر اثر بیماری مزمن و بر اثر گلوله‌ای که در ۳۰ اوت ۱۹۱۸ خورده بود سلامت خود را از دست داد، و در ۲۱ ژانویه‌ی ۱۹۲۴ در گورکی، واقع در نزدیکی مسکو، در گذشت. به دستور پولیتبورو، جسد او را مومیائی کردند، و در مقبره‌ای که برای او در میدان سرخ مسکو بنا کردند، برای همیشه در معرض دیدار عموم گذاشتند. چاپ ۴م کلیات آثارش شامل ۳۵ جلد است.

لنین[2]، قله‌ی (lenin)، سابقاً قله‌ی **کاوفمان[3]** (kāfmān)، قله‌ای به ارتفاع ۷٬۱۳۴ متر، بر مرز جشمهای تاجیکستان و قرقیزستان. بلندترین نقطه‌ی جبال ماوراء آلای، و در میان کوههای تجشم، فقط ارتفاع کوه کمونیسم (سابقاً ← قله‌ی ستالین) و قله‌ی پوبدا (در تین شان) از آن بیشتر است.

لنین‌آباد، تاجیکستان شوروی؛ ← خجند.

لنیناکان[4] (leninākān)، شهر (جمع تخمیناً ۱۲۷٬۰۰۰)، لغ جشم ارمنستان. از مراکز خطوط آهن و پس از ایروان مهمترین مرکز صنعتی ارمنستان است. در ۱۸۳۷ به نام آلکساندروپول (āleksāndropol) تأسیس، و در ۱۹۲۴ نامش به لنیناکان تبدیل شد.

لنینگراد[5] (leningrād)، تا ۱۹۱۴ **سن پطرزبورگ[6]**، در ۱۹۱۴–۲۴ **پتروگراد[7]** (petrogrād)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳٬۹۵۰٬۰۰۰)، کرسی بخش لنینگراد، لغ جمشسر اروپائی، بر انتهای جنوبی ← برزخ کارلیائی و بر دو ساحل رود نوا، پایتخت سابق (۱۷۱۲–۱۹۱۸) روسیه، و دومین شهر بزرگ تجشم. پطر کبیر که میخواست پایتخت جدیدش "پنجره‌ای به روی اروپا" باشد در ۱۷۰۳ امر به ساختن آن بر دلتائی که نوا از آن به خلیج فنلاند میریزد، و تازه آن را فتح کرده بود، کرد. معماران ایتالیائی و فرانسوی شهر وسیع زیبائی طرح ریختند که از مراکز بین‌المللی درخشان فرهنگی و اجتماعی شد. در سال ۱۷۱۲ پطر مسکو را رها کرد، و پایتخت جدید را مقر خود قرار داد. بعداً سن پطرزبورگ مهمترین مرکز صنعتی روسیه و دارای کارخانه‌های مهم اسلحه‌سازی شد. سن پطرزبورگ مرکز همه‌ی نهضتهای انقلابی مهم روسیه‌از انقلاب دکابریستها در ۱۸۲۵ تا انقلاب ۱۹۰۵ و سپس انقلاب ۱۹۱۷–در ۱۹۱۸ مسکو به جای پتروگراد پایتخت شد. در جنگ II، لنینگراد، که به وسیله‌ی کرونشتات حمایت میشد، دو سال در مقابل محاصره‌ی آلمانها مقاومت کرد (۱۹۴۱–۴۳).

لنینگراد به سبب خیابانهای عریضش معروف است. بیشتر ابنیه‌ی زیبای قرون ۱۸م و ۱۹م آن (سبک باروک و کلاسیک) از آسیب محاصره محفوظ مانده. لنینگراد دانشگاه دارد (تأسیس ۱۸۱۹) و مقر مطران کلیسای ارتدوکس است. از موزه‌های آن کاخ زمستانی (تأسیس ۱۷۶۲)، موزه‌ی ارمیتاژ، و موزه‌ی روسی است. دیگر از آثار جالب آن کلیسای جامع سن ایزاآک (بنای ۱۸۵۸) و مجسمه‌ی سوار بر اسب پطر کبیر (شاهکار فالکونه) است. قدیمترین بناهای لنینگراد قلعه‌ی قدیس پطرس و قدیس پولس است (بنای ۱۷۰۳)، که بر جزیره‌ای در رود نوا قرار دارد، و در دوره‌ی تزاری از زندانهای سیاسی مخوف بود. به وسیله‌ی کانالی که در ۱۸۷۵–۹۳ ساخته شد لنینگراد با دریای بالتیک مرتبط و دریابندر شد، و اکنون بندری مهم

(۱)Martov (۲)Lenin (۳)Kaufmann (۴)Leninakan (۵)Leningrad (۶)St. Petersburg (۷)Petrograd

و از مهمترین مراکز ساختن ماشین‌آلات و کالاهای برقی تجشه است. متروی آن در ۱۹۵۵ شروع به کار کرد. اینک حومه‌ی لنینگراد مشتمل است بر پوشکین، پترهوف، و گاتچینا.

لو[1]**، سر دیوید** (sər deyvid lō*)، ۱۸۹۱–۱۹۶۳، کاریکاتورساز و کارتونساز معاصر بریتانیائی؛ متولد زلند جدید. وقتی که ۱۱ سال داشت برای یک روزنامه‌ی محلی نقاشی کارتون تهیه میکرد. در ۱۹۱۹ به انگلستان رفت، و مدت ۸ سال در روزنامه‌ی ستار کار کرد. در ۱۹۲۷ جزو هیئت تحریریه‌ی ایوننگ استاندارد شد، و کاریکاتورها و کارتونهای تند و برنده و صریح از مسائل ملی و بین‌المللی در همین روزنامه به چاپ رسانید. در این آثار مفاهیم مؤثر با سادگی ملودرامی و روانی فوق العاده در هم میآمیزند. در ۱۹۵۳ به روزنامه‌ی گاردین رفت. در ۱۹۵۶ یک اوتوبیوگرافی (← زندگینامه) نوشت، و در ۱۹۶۲ به لقب "سر" مفتخر شد. از جمله کارتونهایش میتوان مجموعه‌ی تاریخ کارتونهای زمان ما (۱۹۳۹)، لو در جنگ (۱۹۴۱)، سالهای خشم (۱۹۴۶)، و سالهای وحشتناک ۵۵–۵۹ (۱۹۶۰) را نام برد.

لواء (levā')، در اصطلاح اداری حکومت عثمانی، بخشی از ولایت، که سنجاق یا سنجق نیز خوانده میشده است. حاکم لواء را متصرف میخوانده‌اند. نیز ← عراق، قسمت ۱.

لواء، در تاریخ عرب و اسلام، عَلَم و بیرق کوچکی که مخصوصاً برای جنگ آن را بیرون میآورده‌اند، و زیر آن جمع میشده‌اند. به موجب روایات، در دوره‌ی جاهلیت و در هنگام جنگ، لواء قریش، که آن را از دست قصی دریافت میداشته‌اند، پارچه‌ی سفیدی بوده است که وی آن را بر سر نیزه‌ای میبسته است. در بین مناصب قریش، منصب لواء (بیرقداری) اهمیت خاصی داشته است. در عهد حیات پیغمبر نیز لواء پارچه‌ای سفید بوده است، هر چند بیرق دیگری هم که سیاه بوده است، و آن را علم یا رایة (صورت فارسی رایت، rāyat) میخوانده‌اند در آن زمان وجود داشته است. در بعضی موارد، لواء و رایت هر دو به یک معنی به کار میرفته است. عمر ابن خطاب نیز، بنا بر مشهور، هر وقت کسی را از امرای خویش به حرب میفرستاد، برای او لوائی میبست، و همراه با این کار، که "عقد لواء" (aqde) [= بستن لواء] خوانده میشد، وی را دعا میکرد، و به صبر و پایداری اندرز میداد. خلفای دیگر نیز در کار عقد لواء و ایراد دعا و وصیت در حق امیر صاحب لواء اهتمام میکردند، و حتی برای عُمّال نیز در موقعی که آنها را به مأموریت میفرستادند لواء میبستند. مأمون خلیفه برای فضل ابن سهل ذوالریاستین لوائی بر یک نیزه‌ی دوشاخه بست. غالباً برای بستن لواء ساعت و وقت مناسب و فرخنده‌ای، از روی حساب نجومی، اختیار میکردند، و صاحب لواء با تشریفات و طبل و علم مفصل از سرای خلیفه به قصد محل مأموریت خویش بیرون میآمد. در بعضی موارد، پارچه‌ی لواء را خلیفه نزد امیر میفرستاد، و او در محل مأموریت خویش آن را بر نیزه میبست، چنانکه ابومسلم لوائی را که ابراهیم امام برایش فرستاده بود در خراسان بر نیزه‌ای به طول ۱۴ ذراع بست. نیز ← پرچم.

لوار[2] (lavār)، دیواره‌ی طبیعی یک رودخانه که به هنگام طغیان به وسیله‌ی نهشت قُرش و ماسه و غیره تشکیل میشود. لوار مصنوعی در کنار رودخانه برای ثابت نگاه داشتن مسیر آب ساخته میشود.

لوار[3] (luār)، رودی به طول ۳۱۱ کم، لغ مرکزی فرانسه. در ولایت اور‌ـلوار سرچشمه میگیرد، و در ۸کیلومتری ل آنژه به رود سارت (← سارت، ولایت) میپیوندد.

لوار[4]، طویلترین رود فرانسه، به طول ۱۰۰۱۲ کم. در ج‌ش لو پوئی در کوههای سون سرچشمه میگیرد، و با قوس عظیمی عموماً به جانب لغ تا اورلئان جاری میشود، و سپس به جانب چغ میگردد، و در سن‌نازر به قطا میریزد. سایر شهرهای واقع بر مسیر یا نزدیک مسیر آن عبارتند از نوور، بلوا، تور، آنژه، و نانت. ریزابه‌های مهم آن آلیه، شر، اندر، وین، و من است.

اوار قلب و مهد ناحیه‌ی تاریخی گل بوده است. در حوضه‌ی آن مزارع، باغها، و تاکستانهای سرشار اورلئان، تورن، و آنژو قرار دارند. دره‌ی زیبای لوار منشأ سنن و تمدنی بوده است که میراث همه‌ی فرانسه است. رونسار، رابله، دکارت، و بالزاک اصلا از اینجا بر خاسته‌اند. کاخهای ناحیه‌ی لوار‌ـبلوا، آمبواز، شامبور، شینون، و غیره‌ساز تاریخ و فرهنگ فرانسه جدائی‌ناپذیرند.

لوار[4]**، ولایت** (۴۸۰۰ کم؛ جم ۷۲۲٬۳۸۳)، ش فرانسه‌ی مرکزی؛ کرسی آن سنت‌اتین. مسیر علیای رود لوار از آن میگذرد. صناعت عمده‌ی آن فلزگری و منسوجات است.

لوار‌ـآتلانتیک[5] (luār ātlāntik) یا **لوار‌ـماریتیم**[6] (māritim)، سابقاً **لوار‌ـانفریور**[7] (anferiër) [= لوار سفلی]، ولایت (۶٬۹۷۵ کم؛ جم ۸۶۱٬۴۶۲)، لغ فرانسه، در برتانی جنوبی، کنار قطا؛ کرسی آن نانت. رود لوار از آن می‌گذرد. کناره‌ی آن تفرجگاه تابستانی است.

لوار‌ـاشر[8] (luār-e-šer)، ولایت (۶٬۴۲۰ کم؛ جم ۲۶۷٬۸۹۷)، ل فرانسه‌ی مرکزی؛ کرسی آن بلوا. رودهای لوار و شر آن را زهکشی میکنند. از لحاظ کشاورزی غنی است. کاخهای مجلل آن جالب سیاحان است.

لوار‌ـانفریور: ← لوار‌ـآتلانتیک.

لوار سفلی، ولایت، ← لوار‌ـآتلانتیک.

لوار علیا، ولایت فرانسه: ← اوت‌ـلوار.

لوار‌ـماریتیم: ← لوار‌ـآتلانتیک.

لواره[9] (luāre)، ولایت (۶٬۸۱۲ کم؛ جم ۴۳۰٬۶۲۹)، ل فرانسه‌ی مرکزی؛ کرسی آن اورلئان. رود لوار (طویلترین رود فرانسه) و ریزابه‌ی آن لواره از آن میگذرند.

لوازم آرایش[10] یا **آرایه‌ها**[10]، موادی با استعمال خارجی که برای زیبا ساختن پوست و مو و چشمها به کار میرود. رنگ کردن پوست بدن به منظور تزیینی یا دینی از دوران ماقبل تاریخ سابقه دارد. روغنها و بلسانها و پودرها و رنگهای مو نیز به کار میرفته است. منشأ بسیاری از آرایه‌ها از مشرق‌زمین است، ولی اجزاء و طرز استعمال آنها در نوشته‌های مصر باستانی آمده است. مصریان قدیم از سرمه برای آرایش چشم استفاده میکردند. حنا نیز برای رنگ کردن پوست صورت و سر انگشتان به کار میرفت. زنان یونانی از مداد زغالی و سرخی حاصل از گیاه شنگار[11] (šangār) و پودرهائی برای آرایش خود استفاده میکردند که غالباً محتوی ترکیبات خطرناک سرب بود. توجه به آرایه در امپراطوری روم به اوج خود رسید، در جنگهای صلیبی روغنها و عطرهای آرایشی تازه‌ای از مشرق‌زمین به اروپا برده شد. از قرن ۱۷م نسخه‌ها و کتابهای فراوان در شرح ساختن لوازم آرایش رواج یافت. بتدریج آرایه‌گران حرفه‌ای روی کار آمدند و در دستورهای تجملی آرایش غالباً استحمام در شراب و شیر سفارش میشد. با انقلاب فرانسه، استعمال آرایه‌ها که به اوج خود رسیده بود، یکباره متوقف شد. در ۱۹۰۰ آرایه‌ها دوباره روی کار آمدند و کارخانه‌های سازنده‌ی آنها با استفاده از پیشرفتهای علمی در فرانسه به کار پرداختند. از آن زمان به بعد صناعت آرایه‌سازی به منظورهای مختلف در حال پیشرفت بوده است، و روز به روز رواج آرایه‌های گوناگون بیشتر میشود.

لوازی[12]**، آلفرد فیرمن** (ālfred firmaN luāzi)، ۱۸۵۷–۱۹۴۰، محقق فرانسوی در کتاب مقدس. در ۱۸۷۹ به کشیشی کلیسای کاتولیک رومی ارتسام یافت، و در ۱۸۸۱–۹۳ استاد مؤسسه‌ی کاتولیک پاریس و در ۱۹۰۹–۲۶ استاد کولژ دو فرانس بود. در آغاز قرن ۲۰م رهبر اصلی نهضت مدرنیسم کاتولیک شد. کتابهایش را پاپ محکوم کرد، و خود وی در ۱۹۰۸ تکفیر شد. پس از آن متزایداً با تعالیم کلیسا مخالفت ورزید. آثارش مشتمل است بر انجیل و کلیسا (۱۹۰۲) و چهارمین انجیل (۱۹۰۳).

لواسانات (lavāsānāt)، بخش (جم ۱۶٬۴۰۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی، کنار جاجرود. مشتمل است بر ۲ دهستان **لواسان بزرگ** و **لواسان کوچک**. از جاجرود و چشمه مشروب میشود. محصولش غلات و میوه است.

لواسان بزرگ (lavāsāne bozorg)، دهستان (جم ۳٬۲۶۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش لواسانات، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی، دارای ۶ آبادی. کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. از ییلاقات ساکنین تهران است، و از مراتع آن برای گله‌داری استفاده میشود. مرکزش، **لواسان بزرگ** (جم ۱٬۱۸۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری ش گلندوک قرار دارد.

لواسان کوچک (lavāsāne kucek)، دهستان (جم ۷٬۵۸۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش لواسانات، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی، دارای ۲۶ آبادی. کوهستانی، و از ییلاقات ساکنین تهران است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. مرکزش ده افجه. در جلد اول این دایرةالمعارف اشتباهاً ده افجه جزء دهستان لواسان بزرگ آمده است.

لواشک (lavāšak)، لواشی از رب ستبرشده‌ی گوجه و آلو و آلوچه. این میوه‌ها را خوب میپزند و پوست و هسته‌ی آنها را میگیرند و به قوام میآورند، و سپس در ظرفهای پهنی همچون سینی و مجموعه میریزند و در آفتاب (یا در سایه) میخشکانند. بنا

---

(۱)Low (۲)levee (۳)Loir (۴)Loire (۵)Loire-Atlantique (۶)Loire-Maritime (۷)Loire-Inférieure (۸)Loir-et-Cher (۹)Loiret (۱۰)cosmetics (۱۱)alkanet (۱۲)Loisy

بر ظرافتی که در انتخاب نوع میوه و طرز پختن و خشکاندن به کار برده باشند، رنگ لواشک از قهوه‌ای روشن تا قهوه‌ای مایل به سیاه و ضخامت آن از یکی دو میلیمتر تا حدود نیم سانتیمتر تغییر میکند. بیشترها که همیشه لیموترش و آبلیمو و گوجه فرنگی و رب آن و اقسام دیگر چاشنیهای غذائی در دسترس نبود، و رساندن میوه‌های تری چون اقسام گوجه و آلو از نقاط دوردست به شهرها میسر نمیشد، پختن و مصرف کردن لواشک رواج فراوان داشت.

لوالابا، رود افریقا، ← کنگو، رود.

لوئلین I، امیر ویلز، ← لوئلین آپ گروفید.

لوئلین II، امیر ویلز، ← لوئلین آپ گروفید.

لوئلین آپ گروفید[1] (luelin ap grufiḏ) یا **لوئلین II**، فت ۱۲۸۲، امیر ویلز. نوه‌ی لوئلین I (فت ۱۲۴۰) بود، که در ۱۱۹۴ به سلطنت ویلز شمالی رسید، و قلمرو خود را در سراسر ویلز، جز قسمتی که در دست نورمانها بود، بسط داد. لوئلین II در ۱۲۴۶ جانشین او شد، ولی در ۱۲۷۷ ناچار تفوق ادوارد I را شناخت، و ویلز جنوبی را تسلیم کرد. در ۱۲۸۲ شورید، ولی کاری از پیش نبرد، و با مرگ وی استقلال ویلز پایان یافت.

لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق: ← اخلاق جلالی.

لوان (فنس)، ← شرق طالع.

لواندا[2] (luānḏā)، شهر و بندر (جم ۲۳۰٬۰۰۰)، کرسی آنگولا، کنار قطا. در ۱۵۷۵ بنا شد. در قرون ۱۷م–۱۹م مرکز حمل برده به برزیل بود. صادرات عمده‌ی آن قهوه، شکر، و پنبه است. بالایشگاه نفت دارد.

لوانگ پرابانگ، شهر، ← لائوس.

لوانگرین[3] (loengrin)، در داستانهای آلمانی قرون وسطی، از شهسواران جام مقدس، پسر پارسیفال. داستان کامل وی در یک منظومه‌ی حماسی آلمانی که در ح ۱۲۸۵–۱۲۹۰ فراهم شده و به ولفرام فون اشنباخ منسوب است آمده. لیبرتوی واگنر برای اپرای لوئنگرین (۱۸۵۰) مبنی بر این مأخذ است.

لو آور، فرانسه، ← لو هاور.

لوئی[4] (lui)، اسم فرانسوی برای مرد. صورتهای هم‌اصل آن در بعضی دیگر از السنه‌ی اروپائی از این قرار است،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Luis لویس	(luis)
آلمانی	Ludwig لودویک	(ludvig)
انگلیسی	Louis لویس	(luis)
ایتالیائی	Lodovico لودوویکو	(lodoviko)
پرتغالی	Luiz لویس	(luis)
»	» لویش	(luiš)
لاتینی	Ludovicus لودوویکوس	(ludovikus)

برای صورت مؤنث ← لوئیز.

لوئی، گیاه دائمی باطلاقی از نوع توفا (*Typha*)، با برگهای باریک و دراز و سنبله‌ی استوانه‌ای از گلهای به‌هم‌فشرده. میوه‌های آن استوانه‌ای خرمائی‌رنگ میسازند، که چون خشک شود متلاشی میگردد و رشته‌های سفید پنبه‌مانند بسیار نازک آن متفرق و دانه‌هایش به وسیله‌ی باد پراکنده میشود.

لوئی، ملقب به دوک د/آنگولم، ← آنگولم، دوک د/.

لوئی[4] (شاهان فرانکی و شاهان فرانسه). در سلسله‌ی شاهان فرانکی و شاهان فرانسه، ۱۸ تن بدین نام آمده‌اند،

سلسله‌ی کارولنژیان: لوئی I-V.
سلسله‌ی کاپسینها: لوئی X-VI.
سلسله‌ی والوا: لوئی XI و XII.
سلسله‌ی بوربون: لوئی XVIII-XIII.

برای زندگینامه‌ی آنها مقالات آتیه دیده شود.

لوئی (آلمان)، ← لوئی کودک.

لوئی I (آلمان) همان امپراطور لوئی I است.

لوئی[4] **I** (امپراطور) (-lui)، معروف به **لوئی لو پیو**[5] (lui lë pië) [لوئی پرهیزکار] و **لوئی لو دبونر**[6] (deboner) [لوئی بی‌آزار]، ۷۷۸–۸۴۰، امپراطور (۸۱۴–۴۰) امپراطوری مقدس روم؛ پسر و جانشین شارلمانی، در ۷۸۱ پادشاه آکیتن و در ۸۱۳ با پدرش در امپراطوری شریک شد. در ۸۱۷ پسرش لوتار I را در امپراطوری شریک خود ساخت، و آکیتن و باواریا را به پسران خود پپن I و لوئی ژرمنی داد. میخواست مملکتی برای پسر دیگرش شارل (بعداً امپراطور شارل II)، که از ازدواج دیگری به دنیا آمده بود، ایجاد کند، ولی پسران دیگر شوریدند (مخصوصاً در ۸۲۹–۳۰ و ۸۳۳)؛ سربازانش او را ترک گفتند، و وی نزدیک کولمار شکست خورد (۸۳۳). ولی بین پسرانش اختلاف افتاد، و لوئی دگربار قدرت یافت. سرانجام، در حالی که در صدد تقسیم مملکت بین لوتار و شارل بود وفات یافت. در دوره‌ی امپراطوری ضعیف او، حملات نورمانها شدت یافت.

لوئی[7] **II** (امپراطور)، ۸۲۵–۸۷۵، امپراطور (۸۵۵–۸۷۵) امپراطوری مقدس روم، شاه (۸۴۴–۷۵) ایتالیا، پسر امپراطور لوتار I. پدرش او را سلطنت ایتالیا داد، و بعد از پدر به امپراطوری رسید. دوکهای مستقل لومباردی و حملات مسلمانان قدرت او را در ایتالیا بکلی متزلزل کردند. پس از مرگ برادرش، لوتار (شاه لوتارینگیا)، مدعی لوتارینگیا شد، ولی ← پیمان مرسن (۸۷۰)، این سرزمین را بین شارل کچل (بعداً امپراطور شارل II) و لوئی ژرمنی تقسیم کرد.

لوئی[7] **III** (امپراطور)، معروف به **لوئی کور**، ح ۸۸۰–۹۲۸، امپراطور (۹۰۱–۹۰۵) امپراطوری مقدس روم، پدرش شاه پرووانس بود. لوئی در ۸۹۰ سلطنت پرووانس یافت. چون مادرش دختر امپراطور لوئی II بود، مدعی امپراطوری شد، و در ۹۰۱ به عنوان امپراطور تاجگذاری کرد، و خود را شاه ایتالیا نیز خواند. برنگار I او را از امپراطوری و از شاهی ایتالیا خلع (۹۰۵)، و کورش کرده به پرووانس روانه ساخت.

لوئی[7] **IV** (امپراطور) یا **لوئی باواریائی**، ۱۲۸۷؟–۱۳۴۷، امپراطور (۱۳۲۸–۴۷) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۳۱۴–۴۷) آلمان، دوک باواریای علیا. در ۱۳۱۴ به جانشینی امپراطور هانری VII به سلطنت آلمان انتخاب شد. اقلیتی از امرا فردریک خوبرو را انتخاب کردند، ولی لوئی او را در مولدورف[8] (müldorf) مغلوب و دستگیر کرد (۱۳۲۲). لوئی از ۱۳۲۴ تا هنگام مرگ با دستگاه پاپی کشمکش داشت. بر اساس این نظریه که فرمانروائی فرمانروایان ناشی از اراده‌ی مردم است (نظریه‌ی مارسیلیوس پادوائی)، لوئی که در ایتالیا بود به وسیله‌ی "نمایندگان مردم روم" تاجگذاری کرد (۱۳۲۸)، و در ۱۳۳۸ ادعا کرد که برگزینندگان میتوانند عنوان امپراطوری را بدون تأیید پاپ اعطا کنند. در تمام دوران سلطنتش کوشید که مستملکات خاندانش (خاندان ویتلسباخ) را توسعه دهد. در ۱۳۴۶ پاپ کلمنس VI او را مخلوع از امپراطوری اعلام کرد، و انتخاب شارل IV را به سلطنت آلمان ترتیب داد. لوئی با موفقیت در مقابل رقیب خود مقاومت کرد، اما در یک حادثه‌ی شکار کشته شد.

لوئی (ایتالیا)، ← لوئی II، امپراطور.

لوئی[9] **I** (باواریا) (-lui)، ۱۷۸۶–۱۸۶۸، شاه (۱۸۲۵–۴۸) باواریا. پسر و جانشین ماکسیمیلیان I. مونیخ را به یکی از زیباترین شهرهای اروپا تبدیل و آن را از مراکز هنر ساخت (← گلوپتوتک). در اوایل کار آزادیخواه بود، ولی به ارتجاع گرایید، و رابطه‌اش با ل. مانتز عدم رضایت مردم را تشدید کرد. در انقلاب ۱۸۴۸ (← انقلابهای ۱۸۴۸) ناچار به نفع پسرش ماکسمیلیان II استعفا کرد.

لوئی[9] **II** (باواریا)، ۱۸۴۵–۸۶، شاه (۱۸۶۴–۸۶) باواریا؛ پسر و جانشین ماکسیمیلیان II. شاهزاده‌ای زیبا و آراسته و آزادمنش بود، و به همین جهت وقتی به سلطنت نشست مردم از وی امیدها داشتند، اما اسراف و اعمال و حالات غیر طبیعی و جنون‌آسایش بزودی او را منفور ساخت. حامی و دوست ریچارد واگنر و مدتی سخت تحت نفوذ وی بود. در جنگ آتریش و پروس (۱۸۶۶) جانب آتریش را گرفت، ولی در جنگ پروس با فرانسه (۱۸۷۰) به طرفداری پروس برخاست، و در ۱۸۷۱ به امپراطوری جدید التأسیس آلمان ملحق شد. در ۱۸۸۶ اختلال مشاعرش به جائی رسید که او را در کاخ حیرت‌انگیزش در شتارنبرگ[10] (Starnberg) محبوس کردند، و سرانجام خود را غرق کرد و طبیبش را هم با خود به مرگ کشانید. برادرش اوتوی I به جایش نشست.

لوئی[11] **III** (باواریا)، ۱۸۴۵–۱۹۲۱، آخرین شاه (۱۹۱۳–۱۸) باواریا. پس از مرگ پدرش لوئیپولد، نایب‌السلطنه‌ی اوتوی I شد (۱۹۱۲)، و در ۱۹۱۳ خود را به سلطنت اعلام کرد. در ۱۹۱۸ ناچار استعفا کرد.

لوئی[11] **I** (پرتغال)، ۱۸۳۸–۸۹، شاه (۱۸۶۱–۸۹) پرتغال. در عهد وی برده‌فروشی در مستعمرات پرتغال ملغی شد، و حمل و نقل، تجارت، و صنعت بسیار ترقی کرد. پسرش شارل I جانشین او شد.

لوئی I (فرانسه) همان امپراطور لوئی I است.

لوئی[11] **II** (فرانسه) یا **لوئی لو بگ**[12] (lui lë beg) [لوئی الکن (alkan)]، ۸۴۶–۷۹، شاه (۸۷۷–۷۹) فرانسه از سلسله‌ی کارولنژیان؛ پسر و جانشین امپراطور شارل II. پس از مرگ وی مملکتش بین دو پسرش کارلومان و لوئی III تقسیم شد.

لوئی[13] **III** (فرانسه)، ح ۸۶۳–۸۸۲، شاه (۸۷۹–۸۲) فرانسه از سلسله‌ی کارولنژیان؛ پسر لوئی II فرانسه. بعد از مرگ پدر، علی رغم کوشش **لوئی کهین** برای

---

(۱)Llewelyn ap Gruffydd (۲)Luanda (۳)Lohengrin (۴)Louis (۵)Louis le Pieux (۶)Louis le Débonnaire (۷)Louis (۸)Mühldorf (۹)Louis (10)Starnberg (۱۱)Louis (۱۲)Louis (le Bègue) (۱۳)Louis

نیل به سلطنت، با برادر خود کارلومان در سلطنت شریک شد. دو برادر با تجزیه‌طلبان بورگونی و پروانس جنگیدند، و در مقابل نورمانها مقاومت کردند، و لوئی III آنان را در سوکور[1](sokur) شکست داد (۸۸۱). بعد از مرگ وی، کارلومان بتنهائی سلطنت کرد.

لوئی[2] IV (فرانسه) (-lui) یا **لوئی د/اوترمر**[2] (lui dutrmer) [لوئی ماوراء بحار]، ح ۹۲۱–۵۴، شاه (۹۳۶–۵۴) فرانسه از سلسله‌ی کارولنژیان، پسر شارل III فرانسه (شارل ابله). جوانی را در تبعید در انگلستان گذرانید. بعد از مرگ رالول، اشراف (به سرکردگی اوگ بزرگ) او را به سلطنت دعوت کردند. فعالیت و استقلال لوئی اوگ را خوش نیامد، و تا ۹۴۲ به اتفاق اوتوی I (شاه آلمان) با او جنگید. در ۹۴۵ نورمانها لوئی را دستگیر و تسلیم اوگ کردند، و سرانجام در ازاء واگذاری (۹۴۶) لان آزاد شد. سپس با اوتو متحد شد، و با اوگ جنگید، و او را به اطاعت آورد (۹۵۰). پسرش لوتر جانشینش شد.

لوئی[3] V (فرانسه) یا **لوئی لو فنئان**[3] (lui lë fene-ăn) [لوئی بیکاره]، ح ۹۶۷–۹۸۷، آخرین شاه (۹۸۶–۸۷) فرانسه از سلسله‌ی کارولنژیان. پسر و جانشین لوتر بود، و اوگ کاپه به جایش نشست.

لوئی[4] VI (فرانسه) یا **لوئی لو گرو**[4] (lui lë gro) [لوئی فربه]، ۱۰۸۱–۱۱۳۷، شاه (۱۱۰۸–۳۷) فرانسه، از سلسله‌ی کاپسینها. در حیات پدرش، فیلیپ I، در حکومت شریک او بود، و پس از وی به جایش نشست. قدرت خود را در داخل مملکت مستقر کرد، قلاع اشراف راهزن را ویران ساخت، و از بدکاران با سرعت و شدت انتقام گرفت. سیاست پدر را در مخالفت با انگلیسها در نوزماندی تعقیب کرد، و تقریباً لاینقطع با هنری I انگلستان در جنگ بود (۱۱۰۹–۱۳، ۱۱۱۶–۲۰، ۱۱۲۳–۳۵)، و اگرچه اغلب مواجه با شکست میشد، مقاومتش ادامه‌ی پیشروی انگلیسها را در فرانسه متوقف کرد. در ۱۱۲۴ اشراف به طور غیر منتظره‌ای متحداً به حمایت از وی در مقابل هجوم امپراطور هانری V بر خاستند. برای تحکیم قدرت سلطنت، با کلیسا مساعدت کرد، و بعضی از کشیشان از جمله سوژر را به وزارت بر گزید، مع ذلک، برای تأیید قدرت خود، در امور دینی مداخله میکرد. در اواخر عمر، ازدواج پسرش لوئی را با الئونور د/آکیتن ترتیب داد، و بدین طریق، راه دست‌اندازی به این ناحیه را باز کرد. لوئی VI نظم و عدالت را برقرار کرد، و به این جهت نزد طبقه‌ی متوسط و روستائیان و روحانیون سخت محبوب بود.

لوئی[5] VII (فرانسه) یا **لوئی لو ژون**[5] (lui lë jën) [لوئی جوان]، ح ۱۱۲۰–۱۱۸۰، پادشاه (۱۱۳۷–۸۰) فرانسه از سلسله‌ی کاپسینها، پسر و جانشین لوئی VI. پیش از رسیدن به سلطنت با الئونور د/آکیتن وصلت کرده بود. در نتیجه‌ی کشمکشهائی (۱۱۴۱) در مسائل مذهبی با پاپ اینوکنتیوس II، پاپ فرمانی بر ضد او صادر کرد. سرانجام، به وساطت قدیس برنار کلرووئی، لوئی تسلیم پاپ کلستینوس II شد (۱۱۴۴). در ۱۱۴۷ لوئی عازم دومین جنگ از جنگهای صلیبی شد، و مملکت را به سوژر سپرد. در ۱۱۴۹ به فرانسه باز گشت. در ۱۱۵۲ الئونور را طلاق داد. الئونور با هنری پلانتاژنه (بعداً هنری II انگلستان) وصلت کرد، و این امر سبب ادعای هنری بر آکیتن و جنگهای مکرر بین او و لوئی شد. در دوره‌ی تبعید تامس ا بکت، لوئی از وی طرفداری کرد، و در شورش (۱۱۷۳–۷۴) پسران هنری آنان را یاری کرد، ولی سودی نبرد. برنامه‌ی پدرش را در مطیع کردن اشراف فئودال به انجام رسانید. فیلیپ II جانشینش شد.

لوئی[6] VIII (فرانسه) یا **لوئی لو لیون**[7] (lui lë lioN) [لوئی شیر] یا **لوئی کور دو لیون**[8] (lui kër dë lioN) [لوئی شیردل]، ۱۱۸۷–۱۲۲۶، شاه (۱۲۲۳–۲۶) فرانسه از سلسله‌ی کاپسینها. در زمان پدرش، فیلیپ II، به یاری بارونهائی که بر ضد جان، شاه انگلستان، شوریده بودند به انگلستان لشکر کشید. در ۱۲۱۶ در انگلستان پیاده شد، ولی کاری صورت نداد، زیرا هنری III، پسر و جانشین جان، بارونهای شورشی را به خود جلب کرد. پس از نیل به سلطنت، انگلیسها را از بیشتر ایالات فرانسه که در تصرف خاندان پلانتاژنه بود بیرون راند. جهاد بر ضد آلبیگائیان را به جنگ نظامی بر علیه حامی آنها رمون VI مبدل ساخت (۱۲۲۶). در مراجعت از محاصره‌ی آوینیون در گذشت.

لوئی[9] IX (فرانسه) یا **سن لوئی**[10] (saN lui) [لوئی قدیس]، ۱۲۱۴–۷۰، شاه (۱۲۲۶–۷۰) فرانسه از سلسله‌ی کاپسینها، پسر و جانشین لوئی VIII. هنگام صغر سن، مادرش، بلانش دو کاستی، به نیابت او سلطنت راند. در آغاز، شورشهای تیولداران بزرگ، به پشتیبانی هنری III انگلستان، سلطنتش را آشفته ساخت. اما، در ۱۲۴۱–۴۳ ناحیه‌ی پواتو را منقاد ساخت، حمله‌ی انگلیسها را دفع کرد، و رمون VII، رهبر آلبیگائیان، را شکستی فاحش داد. در ۱۲۴۸ برای شرکت در هفتمین جنگ صلیبی به مصر رفت، و مادر و برادرش آلفونس را نیابت سلطنت داد. در منصوره شکست خورد و اسیر شد (۱۲۵۰)؛ در مقابل خونبهای هنگفتی آزاد شد، ولی ۴ سال در سوریه ماند، و به مستحکم کردن شهرهائی که در دست مسیحیان بود پرداخت. در ۱۲۵۴ به فرانسه باز گشت. سپس به توسعه و تحکیم قلمرو خود پرداخت، و بدین منظور بر طبق پیمان پاریس (که در ۱۲۵۹ تصویب شد) لیموژ، کائور، و پریگو را به هنری III انگلستان وا گذاشت، و در مقابل، هنری از نورماندی، آنژو، من، تورن، و پواتو چشم پوشید، و نیز از ادعای فرانسه بر روسیون و بارسلون صرف نظر کرد، و در عوض، شاه آراگون از ادعای خود بر پروانس و لانگدوک منصرف شد (۱۲۵۸). در منازعات بر سر جانشینی در فلاندر، انو، و ناوار حکمیت کرد؛ برای فیصله دادن به نزاع میان هنری III انگلستان و بارونها کوشید. لوئی همواره مترصد اقدام به جنگ صلیبی دیگری بود، و اگرچه مشاورینش علناً نقشه‌ی او را دیوانه‌وار خواندند، در ۱۲۷۰ عازم تونس شد که آنجا را پایگاه حمله بر مصر قرار دهد، ولی در تونس به بیماری طاعون در گذشت. پسرش فیلیپ III جانشینش شد.

در دوران سلطنت لوئی، فرانسه رونق و آرامشی بیسابقه یافت. وی اصلاحات پدر بزرگش فیلیپ II را ادامه داد؛ جنگهای ملوک‌الطوایفی را بس انداخت؛ اداره‌ی امور را تسهیل کرد؛ توزیع مالیاتها را اصلاح نمود؛ و استفاده از حقوق رومی را تشویق کرد. بحریه‌ی فرانسه را بنیان گذاشت، و تأسیس سوربون در عهد او آغاز شد. مردی متقی و رشید و مهربان و نمونه‌ی کامل یک فرمانروای مسیحی قرون وسطی بود. به سبب خیراندیشی و انصافش در عالم مسیحی و هم در عالم اسلام مورد احترام بود. در ۱۲۹۷ در شمار قدیسین قرار داده شد. ذکرانش ۲۵ اوت است.

لوئی[11] X (فرانسه) (-lui) یا **لوئی لو اوتن**[11] (lui lë ütaN) [لوئی ستیزه‌جو]، ۱۲۸۹–۱۳۱۶، شاه (۱۳۱۴–۱۶) فرانسه از سلسله‌ی کاپسینها، پسر و جانشین فیلیپ IV. از بستگان شارل دو والوا و تحت نفوذ او بود. پسر و جانشینش، ژان I، که پس از مرگ او متولد شد، اندکی پس از تولد در گذشت، و فیلیپ V به سلطنت رسید.

لوئی[12] XI (فرانسه)، ۱۴۲۳–۸۳، شاه (۱۴۶۱–۸۳) فرانسه از سلسله‌ی والوا، پسر و جانشین شارل VII. از جوانی طالب قدرت بود، و در دوران ولیعهدی مکرر بر ضد پدر توطئه کرد. به شورش پراگری (۱۴۴۰) پیوست، ولی بخشیده شد. پس از توطئه (۱۴۴۶) بر علیه آ. سورل، به دوفینه تبعید شد. به سبب تحریکاتش، مدتی را در تبعید (۱۴۵۶–۶۱) در دربار فیلیپ نیکو گذرانید.

پس از اینکه لوئی به سلطنت رسید هم خود را صرف ایجاد یک کشور ملی جدید بر اساس قدرت مقام سلطنت کرد. علی رغم تفوق نظامی دشمنانش، یعنی اشراف متنفذ، به وسیله‌ی سرسختی، سیاست ماهرانه و بی‌بند و بار، و ارتشاء به مقصود خود رسید. در ۱۴۶۵ اتحادیه‌ی رفاه عمومی به سرکردگی شارل دلیر و فرانسوای II برتانی بر ضد او تشکیل یافت، و لوئی مجبور به دادن امتیازاتی شد، ولی بعداً آنها را نقض کرد. در ۱۴۶۷ ائتلافیه‌ی دیگری به وسیله‌ی شارل دلیر، که دوک بورگونی شده بود، بر ضد وی تشکیل یافت، و ادوارد IV انگلستان پشتیبان آن بود. لوئی فرانسوای II را وادار به امضای یک پیمان صلح کرد (۱۴۶۸)؛ اما شارل لوئی را فریب داده به عنوان مذاکره به پرون کشانید، و محبوس کرد (۱۴۶۸) و به امضای پیمانی وا داشت که امتیازات مهمی به شارل میداد و در ضمن او را مجبور میکرد که در سرکوبی شورش لیژ (که قبلا لوئی پشتیبان آن بود) مساعدت کند. پس از آزادی، لوئی در جنگ گلها جانب خاندان یورک را گرفت. در ۱۴۷۵ که ادوارد IV انگلستان به فرانسه لشکر کشید لوئی با او پیمان صلحی منعقد کرد. سپس به متحد کردن دشمنان شارل پرداخت. بعد از پیروزیهای سویسیها بر شارل و مرگ وی (۱۴۷۷) در نانسی، لوئی بورگونی، پیکاردی، بولونی، آرتوا، و فرانش‌کنته را از دختر شارل، ماری دو بورگونی، گرفت.

لوئی به حکومت استبدادی گرایش داشت، و مشاورین خود را از افراد گمنام انتخاب میکرد، و حتی اشخاص فاسد و فرومایه‌ای مانند تریستان ل/ارمیت را رایزن خود قرار داد. اگرچه پراگماتیک

(۱)Saucourt (۲)Louis (d'Outremer) (۳)Louis (le Fainéant) (۴)Louis (le Gros) (۵)Louis (le Jeune) (۶)Louis (۷)Louis le Lion (۸)Louis Coeur de Lion (۹)Louis (۱۰)Saint Louis (۱۱)Louis (le Hutin) (۱۲)Louis

سانکسیون بورژ را لغو کرد و تا سرحد خرافات و جنون متزهد بود، به میل خود در امور کلیسا مداخله میکرد. در سالهای آخر عمر، به سبب ترس از اینکه او را به قتل رسانند، عملا خود را در قلعه‌ی پلسی‌له‌تور (plesi le tur) محبوس کرد. پسرش شارل VII جانشین او شد.

لوئی[1] (فرانسه) (-lui) ملقب به **پر دو پوپل**[2] (per dü pëpl) [پدر مردم]، ۱۴۶۲–۱۵۱۵، شاه (۱۴۹۸–۱۵۱۵) فرانسه، از سلسله‌ی والوا. پسر شارل د/اورلئان و جانشین شارل VIII بود. اگرچه در سلطنت خود اصلاحات مورد نیاز را در دستگاههای اداری و مالی وارد کرد، هم او عمدةً مصروف توسعه‌ی قلمروش بود. در ۱۴۶۵ دوک اورلئان بود، و به سبب تحریک بر ضد شارل VIII، که با وی خویشی دوری داشت، محبوس شد (۱۴۸۸–۹۱). برای مستحکم کردن ادعای فرانسه بر برتانی، پس از نیل به سلطنت، زوجه‌ی خود را طلاق داد (۱۴۹۹)، و با آن دو برتانی ازدواج کرد. در همان سال کوشش شارل VIII را برای توسعه‌طلبی در ایتالیا تجدید کرد (← ایتالیا، جنگهای)، و میلان را گرفت. ولی در ۱۵۰۴ از ایتالیا رانده شد. در ۱۵۰۸ به عنوان عضو ← اتحادیه‌ی کامبره بر ضد ونیز جنگ در ایتالیا را تجدید کرد، ولی اتحادیه‌ی مقدس که از متحدین سابق وی و دولت ونیز تشکیل یافته بود او را از ایتالیا بیرون راند (۱۵۱۳). از هنری VIII انگلستان و امپراطور ماکسیمیلیان، که به اتحادیه پیوسته بودند، شکست خورد (۱۵۱۳) و مجبور به صلح شد. فرانسوای I جانشینش شد.

لوئی[3] **XIII** (فرانسه)، ۱۶۰۱–۴۳، شاه (۱۶۱۰–۴۳) فرانسه از سلسله‌ی بوربون، پسر و جانشین هانری IV. مادرش ماری دو مدیسی، نیابت او را داشت. با آن دتریش ازدواج کرد (۱۶۱۵). مادرش دست او را از امور کوتاه میداشت، و وی قتل کونچینی، وزیر مادرش، را ترتیب داد، و ماری در ۱۶۱۷ ناچار کناره‌گیری کرد. در ۱۶۲۲ آشتی کردند، و وی کاردینال ریشلیو را، که دست‌پرورده‌ی مادرش بود، بر سر کار آورد (۱۶۲۴). ماری در ۱۶۳۰ عزل ریشلیو را ازو خواست، ولی وی مادر را تبعید کرد. لوئی طبیعةً مردی مغموم و گوشه‌گیر بود، و پس از آن زمام امور را به دست ریشلیو و سپس جانشین او مازارن سپرد. ریشلیو قدرت سلطنت را مستحکم ساخت. آکادمی فرانسه در عهد لوئی تأسیس شد. از مردان بزرگ عصر وی دکارت و کورنی را میتوان نام برد. نیز شجره‌ی خاندان بوربون‌ـ اورلئان در ص ۲۹۷ دیده شود.

لوئی[4] **XIV** (فرانسه) یا **لوئی لو گران**[4] (lui lë graN) [لوئی بزرگ]، ملقب به **پادشاه آفتاب**، ۱۶۳۸–۱۷۱۵، شاه (۱۶۴۳–۱۷۱۵) فرانسه از سلسله‌ی بوربون، پسر و جانشین لوئی XIII. عهد سلطنت او را به سه دوره میتوان تقسیم کرد.

دوره‌ی اول دوره‌ی نیابت سلطنت مادرش آن دتریش تا مرگ (۱۶۶۱) مازارن بود. از وقایع مهم این دوره پیروزی فرانسه در جنگ سی‌ساله، فروند، و معاهده‌ی صلح پیرنه با اسپانیا (در نتیجه‌ی این صلح، لوئی با ماری ترز دتریش ازدواج کرد) بود.

دوره‌ی دوم (۱۶۶۱–۸۳) دوره‌ی اصلاحات مالی و اداری بود، و در آن کولبر نقش رهبری داشت. در این دوره سلطنت مطلقه، بر طبق اصل حق الاهی، در فرانسه برقرار شد؛ قدرت سلطنت را میتوان از این گفته‌ی منسوب به لوئی استنباط کرد که "مملکت یعنی من". اداره‌ی امور مملکت از دست اشراف بیرون آمد، و به مأمورین صدیق دولت سپرده شد. تجارت، صنعت، نیروی دریائی، و مستعمرات بر طبق اصول مرکانتیلیسم توسعه یافت. اقدامات لوئی برای کسب تفوق در اروپا، با جنگ انتقال (۱۶۶۷–۶۸) و سومین جنگ هلند (۱۶۷۲–۷۸؛ ← هلند، جنگهای) آغاز شد، و در نتیجه، فرانش‌کنته و قسمتی از فلاندر به چنگ فرانسه افتاد. اما خزانه‌ی مملکت تهی شد. در ۱۰ سال آخر این دوره، لوئی به بهانه‌های گوناگون چندین شهر مرزی را ضمیمه‌ی مملکت خود کرد (از جمله استراسبورگ را در ۱۶۸۱). پس از مرگ (۱۶۸۳) کولبر، نفوذ لووا افزایش یافت، اما از ۱۶۹۱ به بعد لوئی کمتر به رأی وزیرانش اعتنا میکرد.

دوره‌ی سوم (۱۶۸۳–۱۷۱۵) دوره‌ی جنگهای پردامنه‌ی خارجی است، که علت آنها عمدةً ترس دولتهای اروپا از جاه‌طلبی لوئی بود (← اتحاد بزرگ، جنگ؛ اسپانیا، جنگ جانشینی). این جنگها برای فرانسه سودی نبخشید، اما خزانه‌ی آن را تهی کرد. لوئی برای وحدت بخشیدن به اتباع خود هوگنوها را تحت تعقیب قرار داد، و ← فرمان نانت را لغو کرد (۱۶۸۵)، و در نتیجه، انحطاط اقتصادی شدت یافت. حمایت لوئی از گالیکانیسم به کشمکش شدید (۱۶۷۳–۹۳) با پاپ منجر شد؛ عاقبت لوئی از اصرار خود دست بر داشت. پیروان ← آیین یانسن را با شدت تمام سرکوبی کرد.

اوایل سلطنت لوئی دوران شکوه و جلال بیحساب بود. از وقایع برجسته‌ی این دوره بنای کاخ ورسای و دلدادگی لوئی به معشوقه‌های متعدد (از جمله لا والیر و مونتسپان) است؛ اما وی عاقبت تحت نفوذ خانم منتنون قرار گرفت، و پس از مرگ ملکه با وی ازدواج کرد (۱۶۸۴). خانم منتنون در لوئی نفوذ بسیار داشت، و اهتمام لوئی در امور مذهبی و آرامش خانوادگی اواخر عمرش تا حد زیادی ناشی از همین نفوذ وی بود. عصر لوئی نه‌فقط اوج افکار سلطنت‌طلبی در سیاست بود، بلکه عصر طلائی هنر و عصر کلاسیک فرهنگ فرانسه است. وی بیدریغ از هنر و ادب حمایت میکرد. از نقاشان و حجاران بزرگ عصر وی کلود لورن، ن. پوسن، و برادران آنگیه بودند. از شخصیتهای ادبی بزرگ این عصر میتوان کورنی، مولیر، راسین، لا فونتن، بوسوئه، فنلون، و لا روشفوکو را نام برد. پاسکال از بزرگان این زمان بود. مانسار سبک جدیدی در معماری و آ. لونوتر سبک تازه‌ای در منظره‌سازی ایجاد کردند. ژ.ب.لولی و ف.کوپرن از بزرگترین آهنگسازان عصر لوئی بودند. لوئی را به سبب شکوه و جلال دربارش "پادشاه آفتاب" لقب داده‌اند. پس از وی لوئی XV به سلطنت نشست.

لوئی[5] **XV** (فرانسه) (-lui) یا **لوئی لو بین‌امه**[5] (lui lë bianeme) [لوئی محبوب]، ۱۷۱۰–۷۴، شاه (۱۷۱۵–۷۴) فرانسه از سلسله‌ی بوربون. وی نواده‌ی لوئی XIV بود، و فیلیپ II د/اورلئان نیابت سلطنت او را داشت. پس از وفات (۱۷۲۳) فیلیپ، کاردینال فلوری رایزن او شد، و وی در ۱۷۲۶–۴۳ وزیر اعظم بود. لوئی XIV مقتدرترین پادشاه اروپا بود، ولی جنگهای متمادی عصر وی فرانسه را ضعیف کرده بود. به علاوه، تفوق فرانسه در اروپا در مقابل قدرت انگلستان در شرف فرو ریختن بود. به همین جهت، فیلیپ II و فلوری سیاستی صلحجویانه پیش گرفتند، و به تشویق صنعت و تجارت پرداختند. مع ذلک، با وجود مخالفت فلوری، فرانسه وارد جنگ جانشینی اتریش شد. پس از مرگ (۱۷۴۳) فلوری بار مملکت بر دوش لوئی افتاد و، اگرچه وی همت رسیدگی به کارها را نداشت، جانشینی برای فلوری انتخاب نکرد، و در سیاست و انتخاب متصدیان امور تحت نفوذ معشوقه‌های خود (خاصه مه مارکیز دو پومپادور و مه کنتس دو باری) بود، که اغلب به ضرر مملکت اعمال نفوذ میکردند. وضع مالی فرانسه خوب نبود، و مخصوصاً پس از جنگ مخرب هفتساله (← جنگ هفتساله)، که فرانسه کانادا و بیشتر مستملکات خود را در هند از دست داد، مضیقه‌ی مالی شدت یافت. مع ذلک، لوئی برای دربار خود بیدریغ اسراف و به معشوقه‌هایش بذل و بخشش میکرد. گویند میگفت "دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب". صحت این انتساب محل تردید است، ولی عدم توجه به مشکلات مالی مستقیماً به انقلاب فرانسه منجر شد. در اواخر سلطنت خود، لوئی کوششی برای متوقف ساختن ضعف مملکت فرانسه به عمل آورد، و صدر اعظم خود موپو را در سرکوبی پارلمان پاریس که مقر ارتجاع بود یاری کرد. اما مرگ مجالش نداد که اقدامات خود را تعقیب کند.

فرمانروائی لوئی در عصر روشنفکری بود. جمعی از فلاسفه، اقتصادیون، و علمای فرانسه نظام موجود را تخطئه، و برنامه‌های اصلاحی پیشنهاد کردند. از مشهورترین متفکران این عصر میتوان مونتسکیو، فونتنل، دیدرو، د/آلامبر، ولتر، الوسیوس، روسو، و کنه را نام برد. از جنبه‌ی فکری، دوره‌ی تکوین افکار نو بود. از جنبه‌ی هنری و اجتماعی دوران آراستگی و تجمل بود، که سبک روکوکو نمونه‌ای از آن است. شعر رونقی نداشت، ولی نمایشنامه‌نویسی و رمانتویسی رایج بود (← ماریوو، لو ساژ، پرور د/اگزیل). سالونها محل تبادل افکار بود، از آن جمله سالونهای دو دفان، لسپیناس، و د/اپینه را میتوان نام برد.

لوئی[6] **XVI** (فرانسه) (-lui)، ۱۷۵۴–۹۳، شاه (۱۷۷۴–۹۲) فرانسه از سلسله‌ی بوربون، نوه و جانشین لوئی XV. مساعی اولیه‌ی وی برای اصلاحات و نصب وزیران کاردان و درستکار مقبولیت عام یافت، اما نیرو، ذکاوت، و انرژی لازم برای اینکه دولت فرانسه را از ورشکستگی و سقوط سیاسی قریب الوقوع آن نجات دهد نداشت، و به سبب دودلی و سستی، تحت نفوذ نزدیکان سبکسر خود قرار گرفت. اصلاحاتی که به وسیله‌ی دو وزیر لایق او تورگو و مالزرب آغاز شد با مخالفت درباریان مواجه شد، و ملکه‌ی وی ماری آنتوانت از جمله‌ی کسانی بود که ورشکستی دولت و فقر طبقات پایین را به هیچ میشمرد. مانع دیگر در راه اقدامات تورگو مخالفت پارلمان بود، که پس از عزل موپو سر بر آورده بود. تورگو در مه‌ی ۱۷۷۶ معزول شد، و

(۱)Louis (۲)Père du Peuple (۳)Louis (۴)Louis (le Grand) (۵)Louis (le Bien-Aimé) (۶)Louis

لوئی ژ. نکر را به ریاست خزانه‌داری گماشت (اکتبر ۱۷۷۶). شاه از اقدامات اصلاحی نکر جانبداری کرد، اما مخارج هنگفت مداخله‌ی فرانسه در انقلاب امریکا صرفه‌جوئیهای نکر را خنثی ساخت. به سبب حسادت مورپا شاه با اکراه نکر را عزل کرد (مه‌ی ۱۷۸۱). این امر خشم مردم را بر انگیخت. کالون و لومنی دو بیرن که پس از نکر روی کار آمدند نتوانستند دولت را از ورشکستگی برهانند. پس از آنکه قروض فرانسه به مبلغی بسیار هنگفت بالغ شد، شاه "انجمن بزرگان" را فرا خواند (۱۷۸۷)، و از انجمن خواست که به وضع مالیات بر طبقات ممتازه رضایت دهد. بزرگان اصلاحاتی جزئی به عمل آوردند، ولی از وضع مالیات امتناع و آن را به اتا ژنرو محول کردند. لوئی عاقبت الا ژنروی سال ۱۷۸۹ را منعقد ساخت. نکر که در ۱۷۸۸ دگربار بر سر کار آمده بود شاه را متقاعد کرد که عده‌ی نمایندگان طبقه‌ی سوم را دو برابر کند. در ۱۷۸۹ انقلاب فرانسه وارد اولین مرحله‌ی خود شد. لوئی که از یک طرف از خونریزی و شدت عمل احتراز داشت، و از طرف دیگر گرفتار توصیه‌های عجولانه‌ی ملکه و درباریانش بود امور را به جریان عادی خود وا گذاشت. در ژوئن ۱۷۹۱ خود و خانواده‌اش در صدد بر آمدند که با لباس مبدل به خارجه بگریزند، ولی در وارن دستگیر و به پاریس باز گردانده شدند. لوئی خالصانه کوشید که وظایف محدودی را که قانون اساسی سال ۱۷۹۱ به او محول کرده بود انجام دهد، ولی وی و ملکه در مظان خیانت بودند، و پس از شکستهای اولیه‌ی فرانسه در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه، این سوء ظن طبعاً شدت یافت. در ماه اوت ۱۷۹۲ خاندان سلطنتی محبوس شدند، و بساط سلطنت برچیده شد. شاه از طرف کنوانسیون به جرم خیانت محاکمه و محکوم به اعدام شد، و وی با کمال شهامت به زیر گیوتین رفت (۲۱ ژانویه‌ی ۱۷۹۳).

تاریخ عهد لوئی از ۱۷۸۹ همان تاریخ انقلاب فرانسه است. برای تفصیل سه انقلاب فرانسه و ارجاعات مذکور در آن مقاله.

لوئی[1] XVII (فرانسه) (-lui)، معروف به **لوئی شارل دو فرانس[1]** (lui šarl dë frāns)، ۱۷۸۵–۱۷۹۵، شاه اسمی (۱۷۹۳–۹۵) فرانسه از سلسله‌ی بوربون. پسر دوم لوئی XVI و ماری آنتوانت. پس از مرگ (۱۷۸۹) برادر بزرگترش، ولیعهد (دوفن) شد. در ۱۷۹۲ انقلابیون او را با سایر اعضای خاندان سلطنتی زندانی کردند. پس از اعدام (۱۷۹۳) لوئی XVI، کنت پروانس (بعداً لوئی XVIII) او را شاه فرانسه اعلام کرد، اما وی تا هنگام مرگ در زندان بود. گویند رفتار ظالمانه‌ی زندانبانش مرگ او را تسریع کرد. در باب مرگ او اختلاف است؛ به روایتی، بارتلو او را از زندان رهائی داد، و پسر دیگری را به جای او گذاشت. اما به احتمال قوی وی در ۱۷۹۵ در زندان مرده است. شایعه‌ی فرار وی از زندان سبب پیدایش افسانه‌ی "دوفن مفقود" و ظهور چند دوفن دروغین شد.

لوئی[2] XVIII (فرانسه)، ۱۷۵۵–۱۸۲۴، شاه (۱۸۱۴–۱۵، ۱۸۱۵–۲۴) فرانسه از سلسله‌ی بوربون، برادر لوئی XVI. در دوران سلطنت برادر، کنت پروانس بود. در هنگام انقلاب فرانسه به کوبلنتس گریخت (۱۷۹۱)، و امیگره پس از مرگ (۱۷۹۵) لوئی XVII او را شاه اعلام کردند. دوران غربت را در برّ اروپا و انگلستان گذرانید. ناپلئون I در سراسر اروپا در تعقیب او بود، اما در ۱۸۱۴، به یاری تالران، متفقین پس از ورود به پاریس او را به سلطنت نشاندند. با انقلابیون پیشین سیاست سازش در پیش گرفت، و فرمان سلطنت مشروطه صادر کرد. هنگام بازگشت ناپلئون مجبور به فرار شد، اما پس از شکست (۱۸۱۵) ناپلئون در واترلو و پایان حکومت صد روز متفقین او را باز گردانیدند (۱۸۱۵). لوئی در مقابل تقاضای سلطنت‌طلبان افراطی، که برادرش (بعداً شارل x) رهبری آن را داشت، برای باز گرداندن اوضاع سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی به صورت پیش از انقلاب مقاومت کرد. اما سلطنت‌طلبان افراطی پس از کشتن (۱۸۲۰) ــ دوک دو بری (پسر شارل)، بر سیاست معتدل لوئی و وزیرش دکار پیروز شدند. در دوره‌ی وزارت ارتجاعی افراطی ویلل، در قانون انتخابات تجدید نظر شد، و به نفع طبقات توانگر اصلاح گردید، و این جلو همه‌ی آزادیهای اجتماعی گرفته شد، و این وضع در زمان شارل X شدت یافت. در دوران لوئی XVIII، نهضت رمانتیک در ادبیات فرانسه آغاز شد، که نمایندگان بزرگ آن مادام دو ستال و ف. ر. شاتوبریان بودند.

لوئی[2] I (مجارستان) (-lui) یا **لوئی بزرگ**، ۱۳۲۶–۸۲، شاه (۱۳۴۲–۸۲) مجارستان و شاه (۱۳۷۰–۸۲) لهستان. جانشین پدرش شارل I در مجارستان و خویش دیگرش کازیمیر III در لهستان شد. دالماسی را از ونیز گرفت، امرای صربستان، والاکیا، مولداوی، و بلغارستان تفوق او را شناختند، در سال ۱۳۷۷ با موفقیت بر ضد دولت عثمانی جنگید، و مجارستان را به اوج رفعت و شکوه آن رسانید. برای خونخواهی از قتل برادرش آندره در دربار خوانای I ناپل دو بار به ناپل لشکرکشی کرد، و عاقبت با خوانا صلح کرد (۱۳۵۲).

لوئی مشوق فضل و هنر بود، و در عهد وی بسیاری از هنرمندان ایتالیائی از مجارستان دیدن کردند. چون وارث ذکور نداشت، برای ترتیب دادن به امر جانشینی خود، دختر بزرگترش ماری را به ازدواج سیگیسموند لوکزامبورگ (بعداً امپراطور سیگیسموند) و نیز دختر کوچکترش یادویگا را به عقد ازدواج لادیسلاوس یاگیلو (بعداً لادیسلاوس II لهستان) در آورد.

لوئی[2] II (مجارستان)، ۱۵۰۶–۲۶، شاه (۱۵۱۶–۲۶) مجارستان و بوهم، پسر و جانشین اولادیسلاوس II. در هر دو مملکت آخرین پادشاه سلسله‌ی یاگیلو بود. در مقابل حملات شدید سلطان سلیمان I عثمانی، معجلا در صدد بر آمد (۱۵۲۶) که مجارستان را با ممالک مسیحی متحد سازد، ولی فقط پاپ او را یاری کرد. در جنگ با عثمانیان در موهاچ سپاهیان مجارستان نابود شدند، و لوئی به قتل رسید. متعاقباً سلطنت مجارستان و بوهم به شوهر خواهر وی (بعداً امپراطور فردیناند I) منتقل شد، اما مجارستان زیر حکومت عثمانی در آمد.

لوئی[2] I (ناپل) یا **لوئی د/آنژو[3]** (lui dānju)، ۱۳۳۹–۸۴، شاه اسمی (۱۳۸۲–۸۴) ناپل، دوک آنژو، کنت پروانس؛ پسر دوم ژان II فرانسه و از نوادگان شارل II ناپل. وی مؤسس دومین سلسله‌ی سلاطین آنژوی در ناپل است در ۱۳۸۰ خوانای I که قبلا شارل دوراتسو را وارث خود قرار داده بود لوئی را وارث خود ساخت. شارل به یاری پاپ اوربانوس VI، که از خویشانش بود، ناپل را گرفت (۱۳۸۱) و به عنوان شارل III ناپل تاجگذاری کرد. لوئی I با پشتیبانی ناپاپ کلمنس VII به ناپل لشکر کشید. اما سربازانش بزودی وی را رها کردند، و او کمی بعد در گذشت. ادعای وی به پسرش لوئی II ناپل منتقل شد.

لوئی[2] II (ناپل)، ۱۳۷۷–۱۴۱۷، شاه (۱۳۸۴–۱۴۱۷) ناپل، دوک آنژو، کنت پروانس؛ پسر و جانشین لوئی I ناپل. وی مدعی سلطنت شارل III ناپل، لانسلو، و خوانای II بود. در ۱۳۸۹ ناپاپ کلمنس VII او را شاه خواند (لانسلو در ۱۳۸۶ رانده شده بود). لوئی ناپل را گرفت (۱۳۹۰). ولی لانسلو در ۱۳۹۹ او را از آنجا براند. در ۱۴۰۹ لوئی رم را از تصرف لانسلو خارج کرد، و در ۱۴۱۰، به عنوان متحد ناپاپ یوآنس XXIII به لانسلو حمله کرد. در آغاز پیروز شد (۱۴۱۱)، ولی سرانجام ناپل پشتیبانی خود را از وی قطع کرد، و لوئی مجبور به کناره‌گیری شد. ادعای او بر ناپل به پسرش لوئی III منتقل شد.

لوئی[2] III (ناپل)، ۱۴۰۳–۳۴، شاه (۱۴۱۷–۳۴) ناپل، دوک آنژو، کنت پروانس؛ پسر و جانشین لوئی II ناپل. مدعی سلطنت خوانای II بود. در ۱۴۲۰ به ناپل لشکر کشید. خوانا از آلفونسوی V آراگون و سیسیل استمداد کرد، و او را وارث خود ساخت (۱۴۲۱)، ولی به سبب روش تحکم‌آمیز آلفونسو، در ۱۴۲۳ لوئی را وارث خود کرد. بعد از مرگ لوئی III خوانا رنه د/آنژو، برادر لوئی، را وارث خود کرد.

لوئی[5]، پیر (pier lui)، ۱۸۷۰–۱۹۲۵، رمان‌نویس و شاعر فرانسوی. در ۱۸۹۱ مجله‌ی لا کونک (la konk) را تأسیس کرد، که ادبائی مانند آ. ژید، ه. دو رنیه، و پ. والری در آن مقاله مینوشتند. رمان آفرودیت (۱۸۹۶) سبب شهرت او شد. کتاب اشعار منثور ترانه‌های بیلیتیس (۱۸۹۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) به عنوان ترجمه از ساپفو عرضه شده است. اشعار لوئی به زیبائی موصوفند، و وی شعر و خاصه نثر روان و درخشان خود را به شرح لذات و زیبائیهای جسمانی تخصیص داده است. صورت اصلی نام وی Louis (لوئی) بوده است، ولی به Louÿs (لوئی) معروف شده است، که در فارسی به غلط آن را اوئیس خوانده‌اند.

لوئی[6]، پیر شارل آلکساندر (pier šarl aleksāndr lui)، ۱۷۸۷–۱۸۷۲، طبیب فرانسوی. به سبب استعمال روشهای آماری در بررسی بیماریها معروف است. در سل و حصبه تحقیق کرد، و با همکاری شاگردش ویلیام وود گرهارد[7] (wiliām wud gerhārd، ۱۸۰۹–۷۲)، بین حصبه و تیفوس تمیز گذاشت.

لوئی[8]، سبکهای دوره‌ی (lui)، شیوه‌هائی در تزیینات داخلی و معماری در فرانسه در ۱۶۱۰–۱۷۹۳، که در هنرهای تزیینی تأثیر بسیار یافت. در دوره‌ی سلطنت (۱۶۱۰–۴۳) لوئی XIII، تحول از سبک باروک به سبک متین کلاسیک دوره‌ی

---

(۱)Louis (Charles de France) (۲)Louis (۳)Louis (d'Anjou) (۴)Louis (۵)Louÿs (۶)Louis (۷)Gerhard (۸)Louis

سلطنت (۶۴۳ ۱۷۱) لوئی XIV صورت گرفت. از مشخصات بارز این دوره استعمال فراوان فرشینه‌های رنگارنگ، نقاشیهای دیواری، و آینه‌های بزرگ بود. مبلها را از چوب آبنوس میساختند یا آنها را با ورقه‌های نقره‌ای یا مطلا یا لاکر میپوشاندند. ← سبک رژانس مرحله‌ی تحول ازین دوره به سبک دوره‌ی لوئی XV بود. سبک دوره‌ی لوئی با استعمال خطوط منحنی در تزیینات داخلی و زیورهای سبک روکوکو ممتاز بود. اطاقها کوچکتر و رنگها لطیفتر بود. احیاء شیوه‌ی کلاسیک در سلطنت (۱۷۷۴–۹۳) لوئی XVI باعث رواج مجدد خطوط مستقیم و قرینه‌سازی و حفظ تناسبات در نقشبندی دیوارها و مبلها شد.

لوئی الکن: ← لوئی II، فرانسه.

لوئی باواریائی: ← لوئی IV، امپراطور.

لوئی بزرگ: ← لوئی XIV، فرانسه؛ لوئی I مجارستان.

لوئی بی‌آزار: ← لوئی I، امپراطور.

لوئی بیکاره: ← لوئی V، فرانسه.

لوئی پرهیزکار: ← لوئی I، امپراطور.

لوئی جوان: ← لوئی VII، فرانسه.

لوایح (lavāyeh)، رساله‌ی مختصری به فارسی، از نورالدین عبدالرحمان جامی، شاعر و عارف بزرگ قرن ۹م هق، در بیان معانی عرفانی، که به اشعار دلکش نیز آراسته شده، و برای فهم مقاصد صوفیان بسیار مفید است. جامی این کتاب را به "شاه همدان" (گویا منظور جهانشاه قراقوینلو است) تقدیم کرده است. در تهران چاپ شده است (۱۳۱۲ هش).

لوایح، رساله‌ی عرفانی، به فارسی، منسوب به عین‌القضاة همدانی. مؤلف درین رساله به شرح مسائل عرفانی با بیان شاعرانه پرداخته، و نوشته‌ی خود را با شعرهای مناسب آراسته است. بعضی در نسبت این کتاب به عین‌القضاة تردید کرده‌اند، و دلایل ایشان تاحدی پذیرفتنی است. در تهران چاپ شده است (۱۳۳۷ هش).

لوایح یا قوانین نوزده‌گانه: ← لوایح شش‌گانه.

لوایح اصلاحی[1] (lavāyehe eslāhi) یا **قوانین اصلاحی،** در تاریخ انگلستان، عنوان ۵ لایحه‌ی قانونی که انتخابات را اصلاح کرد. پس از زمان ولیزابت، با وجود انتقالهائی در جمعیت و بر خاستن طبقات اجتماعی تازه در انقلاب صنعتی، روش انتخابات تغییر نکرده بود. فساد و فروش نمایندگی رونق داشت. **لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲،** که دولت ارل گری (از حزب ویگ) گذرانید، عده‌ی نمایندگان را به نفع جامعه‌های پرجمعیتتر توزیع کرد، و حق رای به مردان طبقه‌ی متوسط داد. **لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۶۷،** که ب. دیزریلی گذرانید، حق رای به کارگران در شهرها داد، و عده‌ی رای‌دهندگان را بیش از دو برابر ساخت. **لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۸۴،** که و. گلادستون گذرانید، از شرایط صلاحیت رای‌دهندگان روستائی کاست، و ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ تن به عده‌ی رای‌دهندگان افزود. دو لایحه‌ی اصلاحی ۱۹۱۸ و ۱۹۲۸ معمولا به نام ← قوانین نمایندگی مردم خوانده میشوند.

لوایح ششگانه، لوایحی که به ابتکار اعلیحضرت محمد رضا پهلوی آریامهر شاهنشاه در ۶ بهمن ۱۳۴۱ به رفراندوم گذاشته و به اکثریت آرا تصویب شد. در این رفراندوم برای نخستین‌بار به بانوان حق رأی داده شد. این لوایح عبارتند از: ۱ـ لایحه‌ی اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دیماه ۱۳۴۰ و ملحقات آن؛ ۲ـ لایحه‌ی قانونی ملی کردن جنگلها؛ ۳ـ لایحه‌ی قانونی فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه‌ی اصلاحات ارضی؛ ۴ـ لایحه‌ی قانونی سهیم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی؛ ۵ـ لایحه‌ی ایجاد سپاه دانش؛ ۶ـ لایحه‌ی اصلاحی قانون انتخابات که با تصویب ملی قطعیت یافته است.

تصویب و اجرای این لوایح انقلابی در وضع زندگی و اداره‌ی امور کشور فراهم آورد که به "انقلاب سفید" یا "انقلاب شاه و مردم" خوانده شده. بعدها به ترتیب مواد دیگری، به موجب فرمان شاهنشاهی، به این لوایح اضافه شد، و اکنون به صورت لوایح یا قوانین ۱۹گانه یا ۱۹ اصل انقلاب سفید ایران در آمده است؛ ۱۳ اصل دیگر عبارتند از: ۱ـ ایجاد سپاه بهداشت (۱۳۴۲ هش)؛ ۲ـ ایجاد سپاه ترویج و آبادانی (۱۳۴۳ هش)؛ ۳ـ تشکیل خانه‌های انصاف و شورای داوری (۱۳۴۴ هش)؛ ۴ـ ملی شدن آبهای کشور (۱۳۴۶ هش)؛ ۵ـ نوسازی کشور (۱۳۴۶ هش)؛ ۶ـ انقلاب اداری و آموزشی (۱۳۴۶ هش)؛ ۷ـ گسترش مالکیتهای صنعتی و تولیدی و عرضه کردن سهام کارخانه‌ها به مردم (۱۳۵۴ هش)؛ ۸ـ تعیین و تثبیت مداوم قیمتها و توزیع صحیح کالاها بر اساس سود عادلانه (۱۳۵۴ هش)؛ ۹ـ تحصیل رایگان به شرط تعهد خدمت (۱۳۵۴ هش)؛ ۱۰ـ تغذیه‌ی رایگان کودکان از لحظه‌ی تولد تا ۲سالگی (۱۳۵۶ هش)؛ ۱۱ـ اصل بیمه‌ی همگانی و تأمین دوره‌ی بازنشستگی برای همه‌ی افراد ملت بخصوص روستائیان کشور (۱۳۵۶ هش)؛ ۱۲ـ تثبیت نسبی بهای زمین (۱۳۵۶ هش)؛ و ۱۳ـ تعیین دارائی کارمندان دولت در مدت معین (۱۳۵۶ هش).

لوئی د/آنژو: ← لوئی I، ناپل.

لوئی د/اوترمر: ← لوئی IV، فرانسه.

لوئی I دو بوربون: ← کنده، لوئی I دو.

لوئی II دو بوربون: ← کنده، لوئی II دو.

لوئی دو فرانس[2] (lui dē frāns)، ۱۶۸۲–۱۷۱۲، دوک (۱۶۸۲–۱۷۱۱) بورگونی، دوفن (۱۷۱۱–۱۲)، پسر ارشد دوفن بزرگ (پسر ارشد لوئی XIV). پس از مرگ (۱۷۱۱) پدر وارث تاج و تخت شد. فنلون مربی او بود، و کتاب تلماک را برای وی نوشت. به سبب ابتلا به یک بیماری عفونی در گذشت، و گفته شد که او را مسموم کردند. نیز ← بوربون، جدول.

لوئی I دو کنده: ← کنده، لوئی I دو.

لوئی II دو کنده: ← کنده، لوئی II دو.

لوئی دو نورمان: ← لا پاتری، روزنامه.

لوئیز، اسم زن، ← لویز، اسم.

لوئی ژرمنی[3] (luie jermani)، ح ۸۰۴–۷۶، شاه (۸۱۷–۷۶) فرانکهای شرقی، پسر امپراطور لوئی I. در ۸۱۷ پدرش باواریا و سرزمینهای مجاور را به وی داد. در منازعاتی که میان برادرش لوتار I و پدرش روی داد، لوئی ژرمنی گاه طرف پدر و گاه طرف برادر را میگرفت. پس از مرگ (۸۴۰) پدرش، بر ضد لوتار با برادر ناتنی خود شارل (بعداً امپراطور شارل II) همدست شد، و متفقاً لوتار را در فونتنوا شکست دادند (۸۴۱)، و ناچارش کردند که پیمان وردن را بپذیرد (۸۴۳)؛ بر طبق این پیمان، آلمان و فرانسه دو مملکت جداگانه شدند. لوئی بعداً با شارل جنگید (۸۵۸–۵۹، ۸۷۵)، ولی بر طبق پیمان مرسن، با تقسیم لوتارینگیا توافق کردند (۸۷۰). مملکت لوئی پس از مرگش میان پسرانش لوئی کهین، شارل فربه، و کارلومان تقسیم شد.

لوئی ژوزف دو بوربون: ← کنده، لوئی ژوزف دو.

لوئی ژوزف دو کنده: ← کنده، لوئی ژوزف دو.

لوئی هانری ژوزف دو بوربون: ← کنده، لوئی هانری ژوزف دو.

لوئی هانری ژوزف دو کنده: ← کنده، لوئی هانری ژوزف دو.

لوئیس، اسم مرد. برای اعلامی که ممکن است به این صورت بشناسید به ردیفهای "لوئی" و "لویس" رجوع کنید.

لوئیس، پیر: ← لوئی، پیر.

لوئی ستیزه‌جو: ← لوئی X، فرانسه.

لوئی شارل دو فرانس: ← لوئی XVII، فرانسه.

لوئی شیر: ← لوئی VIII، فرانسه.

لوئی شیردل: ← لوئی VIII، فرانسه.

لوئی فربه: ← لوئی VI، فرانسه.

لوئی فیلیپ[4] (lui filip)، ۱۷۷۳–۱۸۵۰، شاه (۱۸۳۰–۴۸) فرانسه؛ پسر فیلیپ اگالیته (← اورلئان، لوئی فیلیپ ژوزف د/). مانند پدرش، در آغاز به انقلاب فرانسه پیوست، و در ۱۷۹۲–۹۳ در ارتش انقلابیون خدمت کرد. سپس بگریخت، و ۲۰سالی را در غربت گذرانید. در سویس به تدریس جغرافیا و ریاضیات پرداخت (۱۷۹۳). پس از اعدام پدرش، دوک اورلئان شد، و در اسکاندیناوی و آلمان سفر کرد، و در ۱۷۹۶–۱۸۰۰ در کشمت و در ۱۸۰۰–۱۸۰۸ در انگلستان زندگی کرد. پس از بازگشت خاندان بوربون به فرانسه باز آمد، و به آزادیخواهان مخالف لوئی XVIII و شارل X فرانسه پیوست. بعد از بر افتادن شارل (← انقلاب ژوییه)، با کومک لافایت، به سلطنت انتخاب شد، و عنوان "شاه فرانسویان" بر خود نهاد. دوره‌ی سلطنت وی به "سلطنت ژوییه" معروف است.

از مشخصات دوره‌ی سلطنت ژوییه بسط تجارت و صنعت، توسعه‌ی مستعمرات، و تأثیرات انقلاب صنعتی است. گرچه فرمان مشروطیت ۱۸۱۴ مورد تجدید نظر قرار گرفت (۱۸۳۰)، طبقه‌ی بی‌ملک از حق رأی محروم ماند. در نتیجه‌ی انقلاب صنعتی طبقه‌ی پرولتاریای صنعتی از حیث عده فزونی یافت، و شرایط غیر انسانی زندگی کارگران منشأ افکار تازه برای اصلاحات شد. شاه طبعاً به ارتجاع گرایید، و طغیان ناراضیان این گرایش را شدت داد. شاه و وزرایش در مقابل مخالفان به اقدامات ارتجاعی متوسل شدند. از ۱۸۴۰ به بعد گیزو شاخص شد؛ مبارزه‌ی منظم برای اصلاحات انتخاباتی منجر به انقلاب فوریه شد. لوئی فیلیپ استعفا کرد و به انگلستان رفت. طرفداران و اعقابش به "اورلئانیان" معروف شدند.

در سلطنت ژوییه، در هنر و ادب، نهضت رمانتیسم ـکه دلاکروا، برلیوز، ویکتور هوگو، و موسه از جمله‌ی نمایندگان آنند ـبر ضد ماتریالیسم عصر

(1)Reform Bills (2)Louis de France (3)Louis the German (4)Louis Philippe

قیام کرد.
لوئی قدیس: ← لوئی IX، فرانسه.
لوئی کودک[1] (luie kudak)، ۸۹۳–۹۱۱، شاه (۹۰۰–۹۱۱) آلمان، پسر و جانشین امپراطور آرنولف و آخرین پادشاه آلمان از سلسلهی کارولنژیان. کونراد I جانشین او شد.
لوئی کور: ← لوئی III، امپراط .
لوئی کور دو لیون: ← لوئی- رانسه.
لوئی کهین[2] (luie kehin)، ح ۸۳۰–۸۸۲، شاه (۸۷۶–۸۲) ساکس، فرانکونیا، و تورینگن؛ پسر و جانشین لوئی ژرمنی. متفقاً با برادرانش کارلومان (ف ۸۸۰) و شارل فربه (بعداً امپراطور شارل III) فرمانروائی کرد.
لوئی لو اوتن: ← لوئی X، فرانسه.
لوئی لو بگ: ← لوئی II، فرانسه.
لوئی لو بین-امه: ← لوئی XV، فرانسه.
لوئی لو پیو: ← لوئی I، امپراطور.
لوئی لو دبونر: ← لوئی I، امپراطور.
لوئی لو ژون: ← لوئی VII، فرانسه.
لوئی لو فنئان: ← لوئی V، فرانسه.
لوئی لو گران: ← لوئی XIV، فرانسه.
لوئی لو گرو: ← لوئی VI، فرانسه.
لوئی لو لیون: ← لوئی VIII، فرانسه.
لوئی ماوراء بحار: ← لوئی IV، فرانسه.
لوئی محبوب: ← لوئی XV، فرانسه.
لوئی ناپلئون: ← ناپلئون III.
لوایوته[3]**، جزایر** (luayote)، انگلا **لویالتی**[4] (loyālti)، دستهای از جزایر مرجانی (ح ۲°100 کمه؛ جه ۱۳°۸۸۱)، فکب جنوبی، در ح 100کیلومتری ل‌ش کالدونی جدید و تابع آن. مشتمل است بر سه جزیرهی اووئا[5] (uvea)، لیفو[6] (lifu)، و ماره[7] (mare). در سال ۱۷۹۲ به وسیلهی آ. ب. د/آنترکاستو کشف شد.
لوب[8]**، جاک** (jāk lēb)، ۱۸۵۹–۱۹۲۴، عالم آلمانی فیزیولوژی، تبعهی امریکا. در ۱۸۹۱ به کشمة رفت. به واسطهی نظریهاش در تروپیسم و تجربههایش در پارتنوژنز نوزائی (← گشنگیری) بر اثر تحریک شیمیائی معروف است. نیز ← فلسفهی ماشینی.
لوباچفسکی[9]**، نیکولای ایوانوویچ** (nikolāy ivā-novic lobācefski)، ۱۷۹۳–۱۸۵۶، ریاضیدان روسی، که به جهت کارهای پیشاهنگش در هندسهی نااقلیدسی معروف است. در دانشگاه قازان تحصیل کرد. در ۱۸۲۳–۴۶ استاد ریاضیات آن دانشگاه، و در ۱۹ سال اخیر این دوره رئیس دانشگاه نیز بود، و اصلاحات مفیدی در امور آن به عمل آورد. مع ذلک، در ۱۸۴۶ دولت او را از استادی و ریاست برکنار کرد.

وی یکی از نخستین ریاضیدانهائی است که به تحقیق انتقادی در مبانی هندسهی اقلیدسی پرداختهاند. نخستین‌بار در ۱۸۲۶ در خطابهای در دانشگاه قازان در باب هندسهی نااقلیدسی بحث کرد، و سپس چند کتاب در این باب نوشت. کتابی نیز در جبر تألیف کرد (۱۸۳۴). در ۱۸۵۵ کتاب پانزئومتری (pānjeometri) را تألیف کرد، که مشتمل بر نتایج تحقیقات طولانی وی در هندسه است. اثر دیگرش کتاب تحقیق هندسی در نظریهی خطوط موازی (۱۸۳۵–۳۸) است. در قازان در گذشت.
لوبرن[10]**، آلبر** (ālber lēbraN)، ۱۸۷۱–۱۹۵۰، آخرین رئیس جمهور جمهوری سوم فرانسه. در ۱۹۳۲، بعد از پ دومر، رئیس جمهور شد، و در ۱۹۳۹ مجدداً انتخاب گردید. در حج II، با استقرار (ژوئیهی ۱۹۴۰) حکومت ویشی به ریاست مارشال پتن، از همهی اختیاراتش محروم شد. در ۱۹۴۴ دوگل را به عنوان رئیس جمهور موقت فرانسه شناخت.
لوبرن، الیزابت ویژه: ← ویژه-لوبرن.
لو برن[11]**، شارل** (šārl lē hraN)، ۱۶۱۹–۹۰، نقاش، زینتگر، و معمار فرانسوی، متولد پاریس. نزد س. ووئه، و در رم تحصیل کرد. در ۱۶۴۶، در حالی که بشدت تحت تأثیر ن. پوسن بود، به پاریس باز گشت، و تزیین چند هتل، که با همکاری ل. لو وو انجام داد، او را به شهرت رسانید. در ۱۶۶۱، از طرف لوئی XIV مأمور نقاشی کردن یک رشته تابلو از تاریخ اسکندر، از جمله خانوادهی داریوش در حضور اسکندر شد. در ۱۶۶۲، با پشتیبانی ژ. ب. کولبر نقاش دربار شد. وی بیش از ۲۰ سال بر فعالیتهای هنری فرانسه کنترول داشت. در ۱۶۶۳ به ریاست ← کارخانهی ملی گوبلن منصوب، و مسئولیت طرح اثاثیه و لوازم سلطنتی به وی واگذار شد. گروه کثیری نقاش، مجسمهساز، حکاک، بافنده، و سایر زینتگران زیر نظر او کار میکردند. مدیر آکادمی سلطنتی نقاشی و مجسمهسازی نیز بود. در مقالهی روش یادگیری نقاشی حالات (۱۶۸۹) نظریاتش را در بارهی بیان هنرمندانه منعکس میکند. تزیین کاخ ورسای از کارهای متعدد و بزرگش محسوب میشود، که در آن با همکاری ژ. ا. مانسار اطاقهای متعددی، از جمله تالار آینه، را تزیین کرد. لو برن گرچه هنرمندی بزرگ محسوب نمیشود، مدیری لایق بود که توانست محیطی فنی و باشکوه، هماهنگ با دورهی لوئی XIV، ایجاد کند.
لوبک[12] (lübek)، شهر و دریابندر (در ۱۹۶۶ جه ۲۴۲°000)، آلمان غربی، در شلزویگ-هولشتاین، ل آلمان، کنار دریای بالتیک بر مصب رود تراوه (trāve)، سابقاً از کشورهای جزء امپراطوری آلمان. مهمترین بندر آلمان غربی در کنار بالتیک است. از مصنوعاتش ماشین‌آلات و منسوجات میباشد، و کارخانههای کشتیسازی بزرگ دارد.

لوبک احتمالا در قرن ۱۱م معمور شد. هانری شیر آن را گرفت، و در ۱۱۵۸ فرمان شهریت بدان اعطا کرد، و این فرمان سرمشق فرمانهای شهریت بسیاری از شهرهای آلمان شمالی شد. امپراطور فردریک II آن را از شهرهای آزاد امپراطوری قرار داد (۱۲۲۶). لوبک تحت حکومت اشراف سوداگر بود، و بزودی رونق تجارتی بسیار یافت، و رهبر ← اتحادیهی هانسائی شد، و مجلس شور (دیت) اتحادیه تا ۱۶۳۰ در آن تشکیل میبافت. از قرن ۱۵م، به سبب انحراف داد و ستد از بالتیک به دریای شمال و قطا، انحطاط لوبک آغاز شد، و در اواسط قرن ۱۶م مقام خود را به عنوان یک دولت مقتدر از دست داد. از جنبهی سیاسی، مقام خود را به عنوان یک شهر آزاد حفظ کرد، و بعد از دورهی کوتاهی (۱۸۱۱–۱۳) که جزء قلمرو ناپلئون بود، از کشورهای عضو اتحادیهی آلمانی، و در ۱۸۶۶ از کشورهای عضو اتحادیهی آلمان شمالی، و بالاخره در ۱۸۷۱ از کشورهای عضو امپراطوری جدید آلمان شد. در ۱۹۳۷، بر طبق فرمانی که دولت هیتلر صادر کرد، استقلال خود را از دست داد، و ضمیمهی ایالت شلزویگ-هولشتاین شد.

قسمت داخلی شهر، اگرچه در جنگ II به سبب حملات هوائی در ۱۹۴۲ تا حدی ویران شد، هنوز سیمای قرون وسطائی خود را حفظ کرده است. از جنبهی معماری، ۵ کلیسای جالب (قرون ۱۳م–۱۴م) دارد، و بیمارستان روح القدس (اواخر قرن ۱۳م) آن قابل توجه است. از آثار دیگر آن تالار شهرداری (قرون ۱۳م–۱۶م) و بعضی از دروازههای قرون وسطائی شهر است که تاکنون محفوظ مانده. ت. مان در کتاب بودنبروکس خود لوبک اواسط قرن ۱۹م را عالی توصیف کرده است.

شهر لوبک را نباید با **اسقفنشین** (سابق) **لوبک** خلط کرد. مقر فرمانروایان این اسقفنشین از ح ۱۳۰۰ شهر اویتین (oytin) بود که در ح ۳۲کیلومتری ل لوبک واقع است. اسقفان آن از امرای امپراطوری مقدس روم بودند، و در قرن ۱۶م اصلاح دینی را پذیرفتند. امارت شهر به شاخهای از خاندان دانمارکی هولشتاین-گوتورپ (gotorp) منتقل شد، که در ۱۷۷۳ دوکنشین اولدنبورگ را نیز به چنگ آوردند. در ۱۸۰۳ جنبهی دینی امارت اسقفنشین لوبک (که شهر لوبک جزء قلمرو آن نبود) از میان رفت، و ناحیه بخشی از اولدنبورگ گردید، و در ۱۹۳۷ جزء شلزویگ-هولشتاین قرار داده شد.
لو بل[13]**، ژوزف آشیل** (jozef āšil lē bel)، ۱۸۴۷–۱۹۳۰، شیمیدان فرانسوی. در دارالفنون پاریس تحصیل و در دانشگاه ستراسبورگ خدمت کرد. آزمایشگاهی شخصی دایر کرد، و در آنجا در ۱۸۷۴، مستقل از وانت هوف نظریهی خود را در باب اتم کربون اعلام داشت (نیز ← شیمی فضائی). در ۱۸۹۲ رئیس انجمن شیمیائی فرانسه بود، و در ۱۹۲۹ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد.
لوبلان[14]**، طریقهی** (lēblāN)، طریقهای که ن. لوبلان برای تهیهی تجارتی سود از نمک طعام کشف کرد. نمک معمولی را با جوهر گوگرد ترکیب میکنند تا سولفات سودیوم به دست آید؛ این سولفات را به وسیلهی کربون احیا میکنند تا سولفور سودیوم حاصل شود؛ سود (کربونات سودیوم) از فعل و انفعال بین این سولفور و سنگ آهک تشکیل میشود. بعداً طریقهی سلوی (← سلوی، ارنست) تا حد وسیعی جایگزین طریقهی لوبلان شد.
لوبلان[14]**، نیکولا** (nikolā lēblāN)، ۱۷۴۲–۱۸۰۶، شیمیدان فرانسوی. پس از اینکه دولت فرانسه جایزهای جهت یافتن طریقهای برای تهیهی تجارتی سود معین کرد، وی طریقهای را که به ← طریقهی لوبلان معروف است کشف کرد. اختراع او را در انقلاب فرانسه مصادره کردند، و وی در تنگدستی خودکشی کرد.
لوبلیا (lobeliā، فن)، گیاه یکساله یا دائمی از

(۱)Louis the Child (۲)Louis the Younger (۳)Loyauté (۴)Loyalty (۵)Ouvea (۶)Lifou (۷)Maré (۸)Loeb (۹)Lobachevski (۱۰)Lebrun (۱۱)Le Brun (۱۲)Lübeck (۱۳)Le Bel (۱۴)Leblanc

نوع لوبلیا (*Lobelia*)، با گلهای لوله‌ای. در گلدان یا در حاشیه‌ها کاشته میشود، و دارای گلهای کبود یا سفید است. جنس لوبلیا اریتوس (*L. erinus*) از افریقای جنوبی و یکساله است، و جنس لوبلیا کاردینالیس (*L. cardinalis*) گلهای سرخ دارد.

لوبلین[1] (lublin)، شهر (جم ۲۱۱٬۰۰۰)، ج‌ش لهستان. از مراکز تجارتی و صنعتی است. یکی از قدیمترین شهرهای لهستان است. مجلس شوری (دیت) که لهستان و لیتوانی را با هم یکی کرد (۱۵۶۹) در اینجا تشکیل یافت. در سال ۱۷۹۵ به اتریش و در ۱۸۱۵ به روسیه منتقل شد. در ۱۹۱۸ محل تشکیل دولت موقت سوسیالیست لهستان بود. در ۱۹۴۴ مقر یک دولت موقت لهستان شد، که رقیب دولت لهستان مستقر در لندن بود. در کنفرانس یالتا (فوریه‌ی ۱۹۴۵) توافق شد که اعضای دولت مستقر در لندن عضو دولت مستقر در لوبلین شوند، و این دولت در کنفرانس پوتسدام (اوت ۱۹۴۵) یگانه دولت لهستان شناخته شد. دانشگاه کاتولیک لوبلین در ۱۹۱۸ تأسیس شد.

لوبنگولا: ← ماکابله.

لوب نور[2] (lob nor) یا **لوپ نور**[3]، حوضه‌ی شور باطلاقی، چین، در قسمت شرقی ایالت سینکیانگ، بر کناره‌ی شرقی حوضه‌ی رود تاریم. بر طبق مآخذ چینی قدیم دریاچه‌ی شور بزرگی بود، ولی امروزه عبارت است از دریاچه‌های ادواری، با وسعت و موقعیت متغیر، که به وسیله‌ی آبهای تاریم تشکیل میابند. پرژوالسکی آن را پویید. در ۱۹۲۸ نیز س. آ. هدین با یک هیئت چینی و سوئدی آن را پویید، در این زمان منتهای طولش ۹۶ کم و عرضش از ۲۴ کم تا ۴۰ کم بود.

لو بورژه[4] (lĕ burje)، شهر (جم ۱۰٬۰۷۷)، فرانسه، در ولایت سن به فاصله‌ی ۱۱کیلومتری ل‌ل‌ش از مرکز پاریس. شهرت آن به سبب فرودگاه آن است، اگرچه برای پروازهای بین‌المللی به پاریس فرودگاه اورلی[5] (orli) و فرودگاه جدید شارل دوگل تا حدی جایگزین آن شده است.

لوبومباشی[6] (lubumbāsi)، تا ۱۹۶۶ الیزابتویل، شهر (جم ۱۹۰٬۰۰۰)، ج جمهوری کنگو (کنگوی الیزابتویل)، کرسی سابق ایالت کاتانگا. در سال ۱۹۶۲ صحنه‌ی نبرد نیروهای کاتانگا و سازمان ملل متحد بود.

لو بون[7]، **گوستاو** (güstāv lĕ bon)، ۱۸۴۱–۱۹۳۱، طبیب و جامعه‌شناس فرانسوی. آثارش مشتمل است بر انسان و جوامع، منشا و تاریخ آنها (۱۸۸۱)، تمدن اعراب (۱۸۸۴)، تمدنهای هند (سال ۱۸۸۷)، تمدنهای اولیه (۱۸۸۸–۸۹، ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان تمدنات قدیمه، تبریز، ۱۳۲۰ هق)، قوانین روانشناختی تحول ملل (۱۸۹۴)، روانشناسی تودمها (۱۸۹۵)، روح ازمنه‌ی جدیده (۱۹۲۵)، تحول کنونی دنیا (۱۹۲۷)، و غیره. کتابی به عنوان تمدن اسلام و عرب (تهران، ۱۳۱۳ هش) و بعضی دیگر از آثارش به فارسی ترجمه شده است.

لوبه[8]، **امیل** (emil lube)، ۱۸۳۸–۱۹۲۹، رئیس جمهور (۱۸۹۹–۱۹۰۶) فرانسه. در ۱۸۹۲ رئیس جمهور کارنو که دوست وی بود او را به نخست‌وزیری انتخاب کرد، ولی دولتش ظاهراً به سبب اهمال در رسیدگی به مسئله‌ی کانال پاناما در مدتی کمتر از یک سال بر افتاد. در ← قضیه‌ی دریفوس، دریفوس را عفو کرد (۱۸۹۹). همچنین، در دوران ریاست جمهوری وی سیاست و مذهب از هم جدا شدند، و "اتفاق دوستانه" (← اتفاق مثلث) با انگلستان صورت پذیرفت. لوبه در جدا کردن تعلیم و تربیت از مذهب اهتمام وافی مبذول کرد.

لوبیا (lubiā)، گیاهی از تیره‌ی پروانه‌واران و از نوع فاسئولوس (*Phaseolus*)، که نیامهای آن دراز و دانه‌های آن، به رنگهای سفید، قرمز، یا ابلق، عموماً خوراکی است. اقسام سمی هم دارد. لوبیای سیاه نیز از نوع فاسئولوس است، و دانه‌های آن در آمریکای جنوبی و مکزیک مصرف میشود.

لوبیای تونکا[9] (tonkā، از فر.)، دانه‌های غلاف گیاه پروانه‌وار آمریکای جنوبی گرمسیری از جنس دیپتریکس اودوراتا (*Dipteryx odorata*). به جای وانیل و در عطرسازی به کار میرود.

لوبیتو[10] (lobito)، شهر و بندر (جم ۴۸٬۰۰۰)، غ قسمت مرکزی آنگولا، کنار قطا.

لوپاتکا، دماغه، ← کامچاتکا.

لو پتی شوز: ← دوده، آلفونس.

لوپث د لگاسپی[11]، **میگل** (migel lopeţ de legāspi)، ف ۱۵۷۲، دریانورد اسپانیائی. رهبر هیئت اعزامی بود که فیلیپین را فتح کرد (۱۵۶۳–۷۰). فتح او عمدةً بی‌زد و خورد انجام گرفت. مانیل را تأسیس کرد (۱۵۷۱).

لوپس[12]، **فرانسیسکو سولانو** (frānsisko solāno lopes)، ۱۸۲۶؟–۷۰، رئیس جمهور (۱۸۶۲–۷۰) پاراگه. پدرش کارلوس آنتونیو لوپس (kārlos āntonio)، ۱۷۹۰؟–۱۸۶۲، در ۱۸۴۴–۶۲ رئیس جمهور بود. فرانسیسکو مردی جاه‌طلب و متفرعن بود، و مسبب جنگ پاراگه با آرژانتین و اوروگه و برزیل شد (← اتحاد سه‌گانه، جنگ)، و خود در آن جنگ کشته شد. بعضی از مردم امریکای جنوبی او را قهرمان حقوق ملل کوچک در مقابل همسایگان نیرومند متجاوز میشمارند.

لوپس ای فوئنتس[13]، **گرگوریو** (gregorio lopes i fuentes)، ۱۸۹۵–۱۹۶۶، رمانتویس مکزیکی. شهرت وی به سبب رمانهای کامپامنتو (۱۹۳۱) و ال اینديو (۱۹۳۵) است، که در آنها انقلاب مکزیک را که در ۱۹۱۰ آغاز شد و مظالم نسبت به هندیشمردگان را شرح میدهد.

لوپس ماتئوس، آدولفو: ← مکزیک.

لوپ نور، چین: ← لوب نور.

لو پوئی[14] (lĕ pūi)، شهر (جم ۲۳٬۵۰۰)، کرسی ولایت اوت‌لوار، ج فرانسه مرکزی. صنعت توریافی آن از قدیم معروف است. از قرن ۶م اسقف‌نشین بود. در قرون وسطی پایتخت ناحیه‌ی وله[15] (velc، تقریباً مطابق ولایت اوت‌لوار) شد. مقبره‌ای که به یادبود مریم در آنجا بنا شد از قرن 10م از زیارتگاههای عمده‌ی مسیحیان بوده است. سنگ آتشفشانی کورنی (korney)، به ارتفاع ح ۶۴ متر بر شهر مشرف است، و در بالای آن مجسمه‌ی مفرغی مریم به ارتفاع ۱۶ متر قرار دارد. در پایین سنگ کلیسای جامع (سبک رمانسک، از قرن ۱۲م) واقع است.

لوپولین: ← رارکه.

لوپه د رولدا[16] (lope de rueda)، ۱۵۱۰؟–۱۵۶۵، هنرپیشه و نمایشنامه‌نویس اسپانیائی؛ مت سویل. او را نخستین نویسنده‌ی نمایشنامه‌های مردم‌پسند اسپانیائی میدانند، و بدین گونه، وی رهبر نهضتی است که کمی بعد از زمان او منجر به پیدایش لوپه د وگا، کالدرون، و سایر نمایشنامه‌نویسان بزرگ عصر طلائی درام اسپانیائی شد. لوپه د وگا و سروانتس او را ستوده‌اند، و پدر درام ملی اسپانیائی شمرده‌اند. نقش او در ایجاد درام ملی این بود که اشخاص، موضوعها، و صحنه‌ها را از زندگی عادی اطراف خود میگرفت، و بدین گونه، با حفظ جنبه‌ی طبیعی و خودمانی، توجه تماشاگران را جلب میکرد. تمایش دادن زندگی را به صورتی کمابیش واقعبینانه سنتی ساخت که نمایشنامه‌نویسان ملی بزرگ ازو پیروی و تا حدی از وی تقلید کردند.

لوپه د وگا (کارپیو)[17]، **فلیکس** (feliks lope de vegā kārpio)، ۱۵۶۲–۱۶۳۵، شاعر و نمایشنامه‌نویس اسپانیائی و از شخصیتهای برجسته‌ی عصر طلائی ادبیات اسپانیائی، مت مادرید. به خدمت ارتش پیوست، و در ۱۵۸۸ همراه جهازات شکست‌ناپذیر رفت. در ح ۱۶۱۲ کشیش شد، و بعداً پاپ اوربانوس VIII او را شهسوار مالت (← شهسواران مهمان‌نواز) و مجتهد کلیسا کرد. بیش از ۱٬۵۰۰ نمایشنامه نوشت، که ح ۵۰۰ از آنها باقی است. در دوران حیات شهرتی عظیم داشت، و مردم اورا میپرستیدند، و حتی مورد تجلیل شاه اسپانیا و پاپ اوربانوس بود.

لوپه د وگا منظومه‌های حماسی و رمانهائی نیز نوشته است، ولی شهرت وی به سبب نمایشنامه‌هایش میباشد. وی را مؤسس واقعی درام رمانتیک اسپانیائی شمرده‌اند. همه‌ی موضوعهای عصر برای وی منبع الهام بود. در نمایشنامه‌نویسی و تکنیک نمایش نیز صاحبنظر بود. در کتاب فن جدید کمدیسازی (۱۶۰۹)، کمدی سه‌پرده‌ای را (به جای کمدی پنج‌پرده‌ای معمول) میستاید. وحدت زمان و مکان اهمیتی ندارد، و وحدت عمل یگانه چیزی است که برای عامه اهمیت دارد. انتخاب موضوع نیز باید بر طبق سلیقه‌ی عامه باشد. برای عامه‌ی اسپانیائی عصر، شرافت‌خواه شرافت ملی یا شرافت در وفاداری به شاه یا کلیسا یا خانواده‌و عشق دو موضوع بسیار مهم بود، و لوپه د وگا با مهارت کامل آنها را به کار گرفته است.

از کمدیهای او میتوان شب تولدو، دختر ابله، بادوی جوان هوباز، ستاره‌ی سویل، سگ باغبان، و گلهای دون ژوان را نام برد.

لوپیتال[18]، **گیوم دو** [گیوم دو ل/اوپیتال] (giyom dĕ lopitāl)، ۱۶۶۱–۱۷۰۴، افسر سواره‌نظام و ریاضیدان فرانسوی. به وسیله‌ی یوهان برنویی با حساب دیفرانسیل و انتگرال آشنا شد. در کتاب خود به نام تحلیل مقادیر بینهایت کوچک برای فهم خطوط منحنی (۱۶۹۶) قاعده‌ی معروف به "قاعده‌ی لوپیتال" (در کتابهای فارسی قاعده‌ی "اوپیتال" یا "هوپیتال" و صورتهای متشتت دیگر)

---

(۱)Lublin (۲)Lob Nor (۳)Lop Nor (۴)Le Bourget (۵)Orly (۶)Lubumbashi (۷)Le Bon (۸)Loubet (۹)tonka bean (۱۰)Lobito (۱۱)Lopéz de Legaspi (۱۲)Lopéz (۱۳)Lopéz y Fuentes (۱۴)Le Puy (۱۵)Velay (۱۶)Lope de Rueda (۱۷)Lope de Vega (Carpio) (۱۸)L' Hospital

را برای رفع ابهام بعضی از صور مبهمه به وسیله‌ی مشتق آورده است. در۱۶۹۳ عضو آکادمی علوم شد.

لوپیتال[۱]، میشل دو [میشل دو ل/اوپیتال] (mišel dē lopital)، ح ۱۵۵۵–۱۵۷۳، صدر اعظم فرانسه در زمان کاترین دو مدیسی. طرفدار تساهل دینی بود. در اولین جنگ مذهبی (۱۵۶۲–۶۳، ← جنگهای مذهبی) از دربار کناره‌گیری کرد، ولی بعداً به قدرت بازگشت، و در ۱۵۶۶ اصلاحات قضائی مهمی به عمل آورد. بعد از آغاز (۱۵۶۷) دومین جنگ مذهبی در نتیجه‌ی فشار شارل دو گیز و هانری دو گیز (← گیز، [سومین] دوک دو) از کار برکنار شد.

لوت[۲] (lot)، رودی به طول ح ۴۸۰ کم، ج فرانسه. در کوههای سون سرچشمه میگیرد، و به جانب غ جاری شده در کرسی از کائور میگذرد، و در لغ شهر آژن به رود گارون ملحق میشود.

لوت، ساز؛ ← عود، ساز.

لوت[۳]، ولایت (۵٬۲۲۶ کمم؛ جه ۱۴۹٬۹۲۹)، جغ فرانسه، در کرسی؛ مرکزش کائور. رودهای لوت و دوردونی آن را زهکشی میکنند.

لوتا، چین؛ ← پورت آرتور؛ دایرن.

لوتار[۳] (lotār)، فنـ **لوتر[۴]** (loter)، فة ۸۶۹، شاه (۸۵۵–۶۹) لوتارینگیا؛ دومین پسر امپراطور **لوتار I**. ناحیه‌ی محدود به کوههای آلپ، رود راین، رود سکلت، و دریای شمال را به ارث برد. بر طبق پیمان مرسن (۸۷۰)، قلمرو او بین شارل کچل (بعداً امپراطور شارل II) و لوئی ژرمنی تقسیم شد.

لوتار[۵] I (lotār-)، فنـ **لوتر[۶]** (loter)، ۷۹۵–۸۵۵، امپراطور (۸۴۰–۵۵) امپراطوری مقدس روم؛ پسر ارشد و جانشین امپراطور **لوئی I**. از ۸۱۷ شریک پدرش در امپراطوری بود. پس از مرگ لوئی، بین او و برادرانش، لوئی ژرمنی و شارل کچل (بعداً امپراطور شارل II)، بر سر تقسیم امپراطوری جنگ در گرفت، و لوتار در فونتنوا مغلوب شد (۸۴۱)، و به پیمان وردن (۸۴۳) تن در داد. به موجب این پیمان، عنوان امپراطور و سرزمین بین کوههای آلپ، راین، موز، سون، و رون به او تعلق گرفت. پس از مرگ او مملکتش بین پسرانش تقسیم، و سهم عمده نصیب امپراطور لوئی II و لوتار (پادشاه لوتارینگیا) شد.

لوتار[۷] II، یا **لوتار ساکسون** (sākson)، فنـ **لوتر[۸]** (loter)، ۱۰۷۵–۱۱۳۷، امپراطور (۱۱۳۳–۳۷) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۱۲۵–۳۷) آلمان؛ جانشین امپراطور هانری V. از ۱۱۰۶ دوک ساکس بود، و در ۱۱۲۵ به جانشینی پدرش به پادشاهی آلمان انتخاب شد. به کومک دامادش، هانری مغرور، رقیبان خود را مغلوب، و در رم به عنوان امپراطور تاجگذاری کرد. در گروانیدن لژ آلمان به مسیحیت کوشید.

لوتار ساکسون: ← لوتار II.

لوتارینگیا[۹] (lotāringiā)، نام قسمت شمالی اراضی که در اولین تقسیم امپراطوری کارولنژیان (← وردن، پیمان) به امپراطور **لوتار I** داده شد (۸۴۳). این ناحیه تقریباً مشتمل بود بر سرزمین‌های کنونی هلند، بلژیک، لوکزامبورگ، لورن، آلزاس، و لغ آلمان، و شهرهای آخن و کولونی جزء آن بود. ایتالیا و بورگونی نیز نصیب لوتار شد. پسرش لوتار این ناحیه را، که از وی نام گرفته است، به ارث برد (۸۵۵). وی در ۸۶۹ در گذشت، و در ۸۷۰ قلمرو او بر طبق پیمان مرسن بین ممالک فرانکهای شرقی و فرانکهای غربی (یعنی آلمان و فرانسه) تقریباً به تساوی تقسیم شد. امپراطور هانری I همه‌ی لوتارینگیا را تحت تسلط خود آورد (۹۲۵)، و پس ازو، امپراطور اوتوی I آن را به برادر خود قدیس برونو (bruno)، که اسقف اعظم کولونی بود، وا گذاشت (۹۵۳). برونو گرفتار کشمکش با اشراف لوتارینگیا شد، و بدین سبب این ناحیه را به دو دوکنشین لورن سفلی (در ل) و لورن علیا (در ش) تقسیم کرد (۹۵۹). در لورن علیا عنوان دوکی تا ۱۷۶۶ در ناحیه‌ی نسبةً کوچکی که به دوکنشین لورن موسوم شد ادامه یافت. در لورن سفلی عنوان دوکی دیری نپایید، و این ناحیه به دوکنشینهائی تجزیه شد که اهم آنها برابان، بویون، لیمبورگ، یولیش، کلیوز، کنتنشین انو، برگ، و اسقف‌نشین لیژ بود.

لو تاژ، رود؛ ← تاگوس.

لوت-ا-گارون[۱۰] (lot e gāron)، ولایت (۵٬۳۸۵ کمم؛ جه ۲۷۵٬۰۲۸)، جغ فرانسه، کرسی آن آژن. رودهای لوت و گارون از آن میگذرند، و در درمهای بزرگ آنها گندم، توتون، میوه‌جات، و سبزیجات به عمل میآید.

لوتساتو[۱۱]، موسی حییم (musā hayim lut-tsātto)، ۱۷۰۷–۴۷، شاعر و نمایشنامه‌نویس یهودی، و یکی از رهبران نهضت ادبیات عبری. در ۱۷سالگی درام منظوم سامسون و دلیله را نوشت. بهترین اثرش افتخار بر نیکوکاران (۱۷۴۳) است.

لوتتیا: ← لوتس؛ پاریس، پایتخت فرانسه.

لوتر، امپراطوران و شاهان؛ ← لوتار.

لوتر[۱۲] (loter)، ۹۴۱–۹۸۶، شاه (۹۵۴–۹۸۶) فرانسه، پسر و جانشین لوئی IV فرانسه. برای گرفتن لورن از امپراطور اوتوی II کوششی بیحاصل کرد. پس از وی لوئی V به سلطنت رسید.

لوتر[۱۳]، مارتین (mārtin luter)، ۱۴۸۳–۱۵۴۶، مصلح دینی آلمانی که ← نهضت پروتستان را آغاز کرد و، بدین گونه، طلسم تعصب مذهبی و سد استیلا و استبداد مذهب کاتولیک را در هم شکست.

۱– لوتر تا قیام بر ضد کلیسای کاتولیک رومی. لوتر در آیسلبن به دنیا آمد، و پدر و مادرش از آنجا به مانسفلد[۱۴] (mānsfeld)، در ح ۶۰کیلومتری ج ماگدبورگ، رفتند. مانسفلد از مراکز استخراج مس بود، و پدر لوتر کارگر معدن شد، و لوتر–چنانکه معمول آن زمان بود–زیر مراقبت سخت پدر و مادر در زهد و تقوا رشد یافت. در مانسفلد و ماگدبورگ و سپس از ۱۵سالگی در آیزناخ تحصیل کرد، و بعداً وارد دانشگاه ارفورت شد، و در ۱۵۰۵ تحصیلات "فوق لیسانس" خود را که در آن زمان عده‌ی قلیلی از محصلین به اتمام آن نایل میشدند–به پایان رسانید. پدرش مایل نبود که وی وارد زندگی روحانی شود، بلکه میخواست شغل وکالت را پیشه سازد، ولی با کمال تأسف در یافت که وی، بدون مشورت با پدر و مادر، تصمیم به خدمات مذهبی گرفته و در صدد پیوستن به دیر راهبان آوگوستینوسی (منسوب به قدیس آوگوستینوس) در ارفورت بر آمده است. سبب این تصمیم معلوم نیست؛ گویند در ۲ ژوییه‌ی ۱۵۰۵، هنگامی که در راه بود، رعد و برقی در گرفت، و لوتر سخت هراسان شد، و نذر کرد که اگر جان سالم به در برد راهب شود. خلاصه، کتابهای خود را فروخت، و در ژوییه‌ی ۱۵۰۵ به دیر مذکور در ارفورت پیوست، و در آوریل ۱۵۰۷ به درجه‌ی کشیشی ارتسام یافت. در آنجا برای تحصیلات عالی در الاهیات انتخاب شد، و در ۱۵۰۸ به دانشگاه ویتنبرگ (تأسیس ۱۵۰۲) رفت. استاد الاهیات کتاب مقدس یوهان فون شتاوپیتس[۱۵] (yohān fon štāpits)، خلیفه‌ی کل آوگوستینیان در آلمان، بود که، بعداً به عنوان معلم، دوست، و حامی لوتر در آتیه‌ی وی نقش بسیار مهمی داشت. به سبب اختلاف نظر بعضی از آوگوستینیان با شتاوپیتس، دو راهب تعیین شدند که عرض‌حالی تقدیم پاپ کنند. یکی از آن دو لوتر بود، که در اواخر سال ۱۵۱۰ به رم رفت. در رم، بی‌بندوباری روحانیون و دنیاپرستی مقامات عالی روحانی او را سخت متأثر ساخت، و در باب عرض حال هم کاری صورت نگرفت، و لوتر باز گشت و از طرفداران وفادار شتاوپیتس شد. شتاوپیتس وی را به تحصیل درجه‌ی دکتری تشویق کرد، و لوتر در ۱۲ اکتبر ۱۵۱۲ به اخذ این درجه نایل شد. این درجه، با مسئولیتهای عمومیی که لازمه‌ی آن بود، برای لوتر بسیار اهمیت داشت. کمی بعد در کرسی الاهیات کتاب مقدس جانشین شتاوپیتس شد.

در ضمن، لوتر از جنبه‌ی دینی پخته شد. وی چندین سال مشغول تلاش در راه نجات بود. نه رعایت دقیق آداب و دستورات دیر قادر بود که وی را از احساس گناهکاری رهائی بخشد و نه توسل به آیینهای مقدس کلیسا (مخصوصاً توبه). پریشانیی که مرکزش در وجدان او بود وی را دستخوش نگرانی و نومیدی ساخت. مسائل الاهیات مشکلات روحی درونی او را تشدید کرد. در مطالعه‌ی آثار پولس حواری، مفهوم "عدالت خدا" مشکلی طاقت‌فرسا برای او پیش آورد، و این فکر را در او ایجاد کرد که عدالت خدا در درجه‌ی اول ناظر به شدت در مجازات گناهکاران است. در قطعه‌ی معروفی که در ۱۵۴۵ نوشته است تنفر خود را از چنین خدای عذاب‌دهنده ابراز میدارد. مع ذلک، مطالعه‌ی رسائل پولس را ادامه میدهد، و عاقبت به آنچه معنی واقعی انجیل مسیحی میداند میرسد، و میگوید، قانون شریعت آدمی را به بی‌ارزشی در محضر خدا محکوم میکند، و بدین گونه، او را حقیر میسازد، و سبب میشود که وی پیش خدا خود را خطاکار بشمارد، و حال آنکه انجیل، به نام عیسی، عشق بخشاینده‌ی خدا را عطا میکند، و بدین گونه او را بالا میبرد. این ایمان جدید در همه‌ی دروس لوتر رسوخ کرد، و سبب انتقاد شدید او از الاهیات مدرسی (← مدرسی، فلسفه‌ی) شد، زیرا آن را متمرکز در کتاب مقدس نمیدانست. اما این اعتقادات هنوز وفاداری او را به کلیسای کاتولیک و فرقه‌ی رهبانیی که در آن عضویت داشت سست نکرد، و

---

(۱)L' Hospital (۲)Lot (۳)Lothair (۴)Lothaire (فنـ) (۵)Lothair (۶)Lothaire (فنـ) (۷)Lothair (۸)Lothaire (فنـ)
(۹)Lotharingia (۱۰)Lot-et-Garonne (۱۱)Luzzatto (۱۲)Lothair; Lothaire (فنـ) (۱۳)Luther (۱۴)Mansfeld (۱۵)Staupitz

اطمینان داشت که ایمان واقعی کلیسا همین است که او بدان رسیده است، برائت به وسیله‌ی ایمان نه به وسیله‌ی اعمال؛ به عبارت دیگر، کمال اخلاقی مذهبی نتیجه‌ی اعتماد توبه‌آمیز به رحمت خدا است نه پاداش کوشش اخلاقی برای رفتار بر طبق موازینی که موازین پاکی الاهی محسوب است.

لوتر در مقامات روحانی ترقی کرد. منبر او در کلیسای بخش مرکز بادوامی شد که در آنجا لوتر در موعظه‌های خود کتاب مقدس را با فصاحت و بلاغت تمام برای مردم عادی توضیح میداد، و بستگی آن را با زندگی روزمره‌ی آنان آشکار میساخت. در برنامه‌ی جدید دانشگاه ویتنبرگ نقش رهبری را در دست گرفت، بدین منظور که الاهیات کتاب مقدس را جایگزین الاهیات ارسطو و فلسفه‌ی مدرسی سازد. در طرح این برنامه از همکاری دوست جوانش ملانشتون برخوردار بود. اگرچه در اجرای برنامه‌ی خود در ویتنبرگ توفیق یافت، کوشش وی برای اینکه آن را وارد دانشگاههای دیگر سازد بی‌ثمر ماند.

II ـ قیام بر ضد کلیسای کاتولیک. آغاز قیام لوتر بر ضد کلیسای کاتولیک و استبداد روحانی بر سر مسئله‌ی آمرزش گناهان از طرف کشیشان و پاپ بود. رؤسای روحانی به دلخواه اشخاص را از کلیسا اخراج یا، به اصطلاح، تکفیر میکردند، و بعد برای آمرزش گناهان و ورود مجدد به کلیسا این اشخاص ممکن بود گناهان خود را با پول بخرند. پاپ سیکستوس IV دامنه‌ی آمرزش را به ارواحی هم که در برزخ بودند توسعه داد. شکوه و جلال همراه آمرزش‌فروشی و گفتارهای اغلب شرم‌آور بعضی از آمرزش‌فروشان سبب شکایت بود. لوتر خود اغلب بر ضد این اعمال موعظه کرده بود. اما آنچه او را به قیام بر ضد این اوضاع بر انگیخت اقدامی. تتسل به فروش رسمی آمرزشنامه بود (۱۵۱۷). لوتر ۹۵ مسئله "به منظور استخراج حقیقت" طرح ریخت، و در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ آنها را بر در یکی از کلیساهای ویتنبرگ موسوم به کلیسای "همه قدیسین" نصب کرد. این مسائل ۹۵‌گانه بزودی چاپ شد و انتشار یافت. اسقف اعظم ماینتس متوحش شد، و آن را به رم فرستاد (دسامبر ۱۵۱۷). در رم اقدام بر ضد وی به عنوان بدعتگذار در دین متدرجاً جریان یافت. لوتر، در یکی از موعظه‌های معروف خود در باب اختیار خارج از دین شمردن، آشکار ساخت که به تصمیم پاپ بر اساس اختیارات تام نامشخصی که برای خود قائل است تن در نخواهد داد. مباحثه‌ی (اکتبر ۱۵۱۸) او با کاردینال کایتانوس در آوگسبورگ سودی نبخشید. مباحثه‌ی دیگری (ژوییه‌ی ۱۵۱۹) بین او و یوهان اک[1] (yohān ek)، که از مخالفین سرسخت لوتر بود، در دانشگاه لایپزیگ در ملأ عام هم فایده‌ای نداشت، و لوتر بیش از پیش معتقد شد که یگانه چیزی که در مسیحیت معتبر است کتاب مقدس است، و تفوق پاپ راه را بر تفوق مسیح در دل مسیحیان میبندد، و لهذا، پاپ ضد مسیح است. از این به بعد کینه‌ی عمیقی نسبت به دستگاه پاپی به دل گرفت، و آن را تأسیس شیطان شمرد، و حتی در سال پیش از مرگش (۱۵۴۵) کتابی شدید اللحن تحت عنوان دستگاه پاپی در رم، که به وسیله‌ی شیطان تأسیس شده است منتشر کرد.

پس از مباحثه‌ی لایپزیگ، لوتر علناً برای اصلاح کلیسا قیام کرد. در ۱۵۲۰ با سرعت یک رشته کتابهائی در توضیح اصولی که بدانها معتقد بود منتشر ساخت. در کتاب نامه‌ی سرگشاده به اشراف مسیحی ملت آلمان از امرای مسیحی دعوت کرد که به عنوان "اسقفان غیر عادی" در سرزمینهای خود اقدام به اصلاح کلیسا کنند. زیرا اسقفان از این کار امتناع داشتند. در رساله‌ی در اسارت بابلی کلیسا به آیینهای مقدس کلیسا تاخت، و فقط دو آیین تعمید و عشای ربانی را شناخت، و عقیده به قلب ماهیت را بر خلاف کتاب مقدس شمرد. در کتاب در آزادی مسیحی با فصاحت تمام بیان کرد که زندگی مسیحی بر گرد دو محور ایمان و عشق دور میزند، به وسیله‌ی ایمان، "مسیحی ارباب آزاد هر چیزی است، و تابع هیچ کس نیست"، و در عشق "خادم هر کس و تابع هر کس" است. به سبب این کتابها و کتابهای دیگر، لوتر رهبر نهضتی شد که بسرعت مقبولیت آن افزایش یافت، و طرفدارانی بین علمای الاهیات، روحانیون، اومانیستها، و بسیاری از مردم عادی پیدا کرد.

در ضمن، در ۱۵ ژوئن ۱۵۲۰ پاپ توقیعی صادر کرد که لوتر را تهدید میکرد که اگر از عقاید خود منصرف نشود مرتد شناخته خواهد شد. در ۱۰ دسامبر ۱۵۲۰ نسخه‌ی توقیع پاپ را در ملأ عام سوزانید، و این نه‌فقط جواب وی به پاپ بود، بلکه جواب او به خلیفه‌ی پاپ، آلئاندرو[2] (āleāndro)، نیز بود که به دربار امپراطور شارل V منتسب بود، و کتابهای لوتر را در سراسر هلند و آلمان در ملأ عام سوزانیده بود.

III ـ تکفیر و اختفا. در ۳ ژانویه‌ی ۱۵۲۱ پاپ توقیع رسمی تکفیر لوتر را صادر کرد. رایزنان فردریک خردمند چاره‌ای برای تأخیر کار و، در صورت امکان، حمایت از لوتر اندیشیدند. و طرفداران برجسته‌ای برای نظر خود یافتند، و تقاضا کردند که، پیش از محکوم کردن لوتر، دادرسی منصفانه و بیطرفانه‌ای در باره‌ی وی به عمل آید. بسیاری از امرای آلمان، به سبب ترس از ایجاد ناراحتی و طغیان مردم، از این نظر پشتیبانی کردند، و شارل V ناچار قبول کرد که لوتر در اولین مجلس شور دوره‌ی امپراطوری وی، در ورمس، محاکمه شود. لوتر با تأمین‌نامه در آنجا در حضور امپراطور حاضر شد (آوریل ۱۵۲۱) و از پس گرفتن عقاید خود امتناع کرد، و گفت اختیارات پاپ و شوراهای دینی را، به سبب لغزش آشکار آنها، نمیتواند بپذیرد. در ۲۵ مه‌ی ۱۵۲۱ فرمان ورمس صادر شد، که لوتر و افکارش را محکوم کرد، و بدین گونه، اصلاح دینی غیر قانونی شناخته شد. مع ذلک، به‌سبب وضع سیاسی اروپا و اختلافاتی که اغلب بین امپراطوران و پاپها روی میداد، جلوگیری از پیشرفت اصلاح دینی ممکن نشد، و فرمان ورمس هیچگاه به موقع عمل در نیامد. لوتر قریب یک سال تا مارس ۱۵۲۲ در کاخ حامیش فردریک خردمند (کاخ وارتبورگ، نزدیک آیزناخ) در اختفا زیست، و در ظاهر چنین وانمود کردند که ربوده شده است. در آنجا به نوشتن مشغول بود، و از جمله ترجمه‌ی عهد را از اصل یونانی به آلمانی آغاز کرد. چون صلاح ندانست که این کار به فکر یک نفر واگذار شود، بزودی از همکاران خود، مخصوصاً ملانشتون، کومک طلبید. ولی نبوغ لوتر رهبر کار بود. کتاب عهد که بدین گونه پدید آمد (۱۵۲۲)، و کتاب عهد، که از عبری ترجمه شده و در ۱۵۳۴ انتشار یافت، آثار عظیمی است که تأثیری عمیق و جاوید در زبان، زندگی، و مذهب مردم آلمان داشته است.

IV ـ بازگشت به ویتنبرگ. در این ضمن، اقدامات بعضی از راهبان طرفدار لوتر (از جمله کارلشتات) و بعضی از همکاران دانشگاهی وی سبب بروز فتنه‌هائی در ویتنبرگ شد. لوتر که نهضت خود را در خطر میدید، بی‌اعتنا به ایمنی خود، به ویتنبرگ باز گشت (مارس ۱۵۲۲). از آن به بعد بیشتر بقیه‌ی عمر خود را در آنجا گذرانید، و به موعظه و تألیف و تدریس پرداخت.

در این دوره دو واقعه روی داد، که از وجهه‌ی او کاست. یکی اینکه در جنگ دهقانان (۱۵۲۴-۲۶) جانب فرمانروایان را گرفت. وی نه‌فقط انقلاب سیاسی و اجتماعی را انقلابی بر ضد خدا میدانست، بلکه بالاخص در این جنگ خود را مواجه با دو شرستمگری و هرج و مرج میدید، و چون با هرج و مرج مخالف بود، جانب ستمگران را گرفت، زیرا معتقد بود که خدا در موقع مقتضی آنان را از میان میبرد. واقعه‌ی دوم بریدن او از اومانیستها بود، که به سبب کتاب اراسموس به نام آزادی اراده (۱۵۲۴) روی داد. مع ذلک، به وسیله‌ی نوشته‌ها و موعظه‌های نافذش اصول عقاید او در بسیاری از شهرها انتشار یافت، و مورد حمایت بسیاری از اشراف آلمان قرار گرفت.

لوتر در ۱۵۲۵ با کاترینا فون بورا[3] (kātārinā fon borā) که قبلا راهبه بود ازدواج کرد، و ازو صاحب ۶ فرزند شد. نزدیکترین دوستان و همکارانش ملانشتون بود. پس از وفات فردریک خردمند از حمایت یوهان فریدریش I برخوردار شد.

لوتر در اصول عقاید انعطاف‌ناپذیر بود، و این امر وحدت اصلاح دینی را، که مورد علاقه‌ی او بود، از میان برد. اختلاف او با تسوینگلی و بعداً با کالون بر سر مسئله‌ی عشای ربانی سبب تقسیم پروتستانها به کلیسای لوتری (← لوتری، مذهب) و کلیساهای اصلاح‌شده گردید. عاقبت لوتریها مواد ایمان خود را در اعتقادنامه‌ی آوگسبورگ تنظیم کردند، که اصول عقاید در آن از لوتر و روح و انشاء صلحجویانه‌ی آن از ملانشتون است. این اعتقادنامه در مجلس شور آوگسبورگ به تصویب رسید (۱۵۳۰؛ لوتر از شرکت در این مجلس شور ممنوع بود).

لوتر در سالهای آخر عمر گرفتار شدت بیماری و بلایای ناشی از اختلافات سیاسی و مذهبی بود. وی در آیسلبن در گذشت، و در ویتنبرگ مدفون شد، و افکاری بر جا گذاشت که در سراسر دنیای غرب انتشار پیدا کرد، و باعث اولین شکست در کلیسای کاتولیک رومی شد. در آلمان، افکار سیاسی و مذهبی او پایه‌ی جدیدی برای جامعه‌ی آلمانی گشت.

حجم آثار لوتر زیاد است. علاوه بر آنچه قبلا ذکر شد میتوان نامه‌ها، شروح و حواشی او بر کتاب مقدس، و موعظه‌هایش را نام برد. دو کاتشیسم وی رواج فراوان دارد. آثار وی، که مکرر و به چندین زبان انتشار یافته است، به سبب تسلط وی بر زبان آلمانی، در تثبیت موازین آلمانی جدید تأثیر بسیار داشته است.

---

(۱) Eck (۲) Aleandro (۳) Bora

لوتر[1]، هانس (hāns luter)، ۱۸۷۹-۱۹۶۲، رجل آلمانی. در ۱۹۲۳-۲۴ که وزیر دارائی بود یالمار شاخت را در تنظیم وضع پول یاری کرد. در ۱۹۲۵-۲۶ صدر اعظم آلمان و در ۱۹۳۰-۳۳ رئیس بانک دولتی آلمان بود. خاطراتش در ۱۹۶۰ چاپ شده.

لوتر آم بارنبرگه[2] (luter ām bārenberge)، شهر (جه ۲°۱۸۲)، آلمان غربی، در ساکس سفلی. در اینجا در ۱۶۲۶ تیی کریستیان IV دانمارک را در جنگ سی‌ساله شکست داد.

لوتر ک، هانری دو تولوز: ← تولوز-لوترک.

لوتری، مذهب[3] (luteri)، شعبه‌ای از مذهب پروتستان (← پروتستان، نهضت) که پیرو اصول مذهبی م. لوتر است. کلیساهای لوتری اغلب خود را انجیلی میخوانند و متمایز از سایر کلیساهای اصلاح‌شده میشمارند. اصطلاح "لوتری" علی رغم اعتراض لوتر وضع شد، و بزودی در مورد اصولی که وی مدافع اصلی آنها بود معمول شد. لوتر خود مدعی اینکه مذهبی تازه آورده است نبود، و قصد این را نداشت که در کلیسا جدائی بیفکند، بلکه میخواست سوء استفاده‌هائی را که قرنها از مسیحیت میشد از میان بر دارد، و کلیسا را به حالت اولیه‌اش باز گرداند. تعالیم لوتر در مقایسه با نظریات جوامع اصلاح‌شده (کالونی) محافظه‌کارانه است. نظریات لوتر در کتاب معروف به کتاب مطابقه (۱۵۸۰) آمده است. اصول اساسی عقاید مذهب لوتری در اعتقادنامه‌ی آوگسبورگ (← لوتر، مارتین؛ قسمت IV) آمده است.

مذهب لوتری بر دو اصل متکی است، یکی اینکه یگانه سند و مدرک معتبر کتاب مقدس است، و دیگری "برائت به وسیله‌ی ایمان"[4]. لوتر معتقد بود که یگانه سند معتبر در کلیسا کتاب مقدس است، و یگانه مدرک معتبری که آدمی برای رسیدن به حقیقت و هدایت معنوی و روحانی بدان نیازمند است همانا کتاب مقدس میباشد. در باب برائت، کلیسای کاتولیک رومی معتقد بود که برائت به وسیله‌ی ایمان و اعمال خیر است، ولی لوتریها معتقدند که صِرف ایمان به عیسی موجب برائت است. انسان به خودی خود نمیتواند کاری کند که مورد رضایت خدا قرار گیرد، حتی نمیتواند خود را برای دریافت فیض آماده سازد، بلکه ابتکار کار بکلی در دست خدا است. روح القدس، هر جا و هر زمان که مطلوب خدا باشد، ایمان را در قلوب کسانی که بشارت انجیل را میشنوند القا میکند. این تأکید ابتکار خدا و بیحاصل بودن همکاری انسان تعالیم لوتری را از کلیساهای اصلاح‌شده‌ای که به نوعی همکاری بین فیض الاهی و مجاهدت آدمی قائلند جدا میسازد، و منشأ بعضی از نهضتهای تسلیم و ترک نفس بوده است، و در مقابل آن نهضت تورع در کلیسای لوتری برانگیخته شد. افکار فوق تأثیر بسیار مهمی در مفهوم کلیسا در نظر لوتر داشت. کلیسا دیگر سلسله مراتبی دارای قدرت فوق طبیعی برای بخشیدن برکات خدا نیست. از آیینهای مقدس، فقط دو آیین تعمید و عشای ربانی، که بر کتاب مقدس استوارند، معتبرند. وظیفه‌ی روحانیون تعلیم و راهنمائی و رهبری در عبادت است. از جهتی، هر فرد مسیحی کشیش است، تا همسایه‌اش را در فهم فیض مسیح و عشق عیسی به او یاری کند. در مقابل اینکه پیشتر مردان و زنان برای اینکه از وسوسه‌ها رهائی یابند و زندگی روحانی داشته باشند از دیرها استمداد میکردند، در مذهب لوتری از آنان دعوت میشود که ایمان خود را در زندگی روزمره و در کسب و کاری که از آن طریق خود و خانواده‌شان امرار معاش میکنند آشکار سازند. در کلیسای لوتری، وحدت کلیسا وحدت در اصول عقاید است نه یکسان بودن سازمان. مذهب لوتری مرکز جهانی ندارد، ولی اکثریت وسیع لوتریهای جهان با فدراسیون جهانی لوتری، که اداره‌اش در ژنو (سویس) است، همکاری دارند.

مذهب لوتری صورت عمده‌ی مذاهب پروتستان در آلمان و مذهب ملی دانمارک، نروژ، سوئد، فنلاند، و ایسلند است. در ناحیه‌ی معروف به میدوست [غرب وسطی] در کشمت نیز نفوذ فراوان دارد، و اصلا به وسیله‌ی مهاجرین آلمانی و اسکاندیناویائی بدانجا وارد شده است. پیروان مذهب لوتری بزرگترین گروه پروتستانها هستند. عده‌ی آنها ح ۸۰ میلیون است، که ۴۰ میلیون در آلمان، ۱۹ میلیون در اسکاندیناوی، ۸٫۵ میلیون در کشمت و کانادا، و بیشتر سایرین در اروپای مرکزی هستند.

لوترینگن: ← لورن.

لوت زنگی احمد یا کویر زنگی احمد ل‌ش شهرستان بم، ← کویر لوت.

لوتس[5] (lūtes)، لتی **لوتتیا[6]** (lutetiā)، شهر قدیم گل، بر جزیره‌ای در رود سن، مطابق محله‌ای از شهر کنونی پاریس، فرانسه، که در ایل دو لا سیته (← پاریس) واقع است. در اواخر قرن ۴م بود که نام "پاریس" جایگزین لوتس شد.

لوتسرن، سویس: ← لوسرن.

لوتسک[7] (lutsk)، شهر (جه تخمیناً ۷۵٬۰۰۰)، غ اوکرائین، بر رود ستیر (stir). از مصنوعاتش ماشین‌آلات و مصالح ساختمانی است. در قرون وسطی مقر امرای والینی بود. در ۱۷۹۵ به روسیه منتقل شد. در ۱۹۲۱ به لهستان باز گشت. در ۱۹۳۹ به جشه اوکرائین واگذار شد.

لوتسلبرگر[8]، هانس (hāns lütselberger) یا **فرانک[9]، هانس** (frānk)، فت ۱۵۲۶، حکاک آلمانی. گرچه به عنوان یکی از بزرگترین حکاکان تاریخ این هنر معروفیت دارد، راجع به زندگیش اطلاعات کمی در دست است. وی بیشتر به خاطر حکاکیهائی که از روی طرحهای هولباین هانس کهین، از جمله رقص مرگ و تصاویر کتاب مقدس، انجام داده است، شهرت دارد. همچنین نامش زیر یک حکاکی بزرگ و عجیب روی چوب به نام جنگ دهقانان با مردان برهنه حک شده است. کارهایش به خاطر تکنیک نیرومند، دقت، و ظرافت قابل ملاحظه است.

لوتسلبورگ: ← لوکزامبورگ، مهیندوکشین.

لوتسن[10] (lütsen)، شهر (جه تخمیناً ۵٬۸۰۰)، آلمان شرقی، در کشور سابق ساکس-آنهالت، نزدیک لایپزیگ. در جنگ سی‌ساله، گوستاو II سوئد والنشتاین را در اینجا مغلوب کرد (۱۶۳۲)، ولی خود در جنگ کشته شد. در ۱۸۱۳ ناپلئون I نیروهای روسیه و پروس را در گروسگورشن[11] (gros-gër̆sen)، نزدیک لوتسن، شکست داد.

لوتسه[12]، رودولف هرمان (rudolf herman lotze)، ۱۸۱۷-۸۱، فیلسوف آلمانی. تحصیلات عالیه را در لایپزیگ به پایان رسانید، و در فلسفه و طب به درجه‌ی دکتری رسید. لوتسه از همان آغاز هم به علم (ریاضیات و طبیعیات) و هم به فلسفه و هنر و زیبائیشناسی علاقه داشت، و میخواست علم را با هنر و ادبیات و دین سازش دهد. او با تحلیل مفهوم سازوکار (مکانیسم) طبیعت میخواست ثابت کند که در عالم هستی اصلی معنوی وجود دارد. لوتسه در ۱۸۴۴ استاد فلسفه در گوتینگن شد، و تا ۱۸۸۱ در این مقام باقی ماند. مقالات او در لغتنامه‌ی فیزیولوژی مورد توجه واقع شد، زیرا لوتسه در این مقالات با نظریات اصالت حیات یا ویتالیسم به مخالفت بر خاسته بود. در ۱۸۴۲ کتاب بیماریشناسی عمومی و درمانشناسی همچون علوم طبیعی مکانیکی و در ۱۸۵۱ کتاب فیزیولوژی عمومی حیات جسمانی را منتشر کرد. حملات او به فلسفه‌ی اصالت حیات او را به عنوان فیلسوف مادی معرفی کرد، ولی او خود را مادی نمیدانست و، برای رد این اعتقاد، کتاب مناقشات را منتشر کرد (۱۸۵۷). کتاب مهم او به نام عالم صغیر در ۳ جلد از سال ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۴ منتشر شد.

لوتسه اگرچه با طرز کار فلاسفه‌ی بزرگ معاصر آلمان، از قبیل فیشته، شلینگ، و هگل مخالف بود، نتایج کار او با طریقه‌ی اصالت تصور مباینتی نداشت. او معتقد بود که طبیعت و ماهیت آنچه بر ما ظاهر است مانند طبیعت و ماهیت حیات ذهنی ماست، و واقعیت عالم موجودی لایتناهی و الاهی است، که موجودات متناهی در آن زندگی میکنند. او با این نظر مخالف بود که قوانین مکانیکی فقط در موجودات غیر آلی حاکم است، و موجودات زنده با علل غائی و "قوای حیاتی" رهبری میشوند. او معتقد بود که قوانین حاکم بر اجزاء مادی در موجودات آلی و غیر آلی، و به عبارت دیگر در حیوانات و جمادات، یکسان است، ولی در عین حال معتقد بود که تفسیر و توضیح حوادث از روی علل مؤثر با توضیح این حوادث از روی علل غائی منافات ندارد. بیان اینکه موجود زنده فلان عمل را به چه منظوری انجام میدهد با بیان علت مکانیکی آن یکی است. این مفهوم ارتباط مکانیسم با علت غائی بعداً مورد حمایت مطالعات زیستشناسی در باب "رفتار ارشادی" و کسانی که در سیبرنتیک کار میکردند قرار گرفت، که میگویند ماشینها و مکانیسمها مانند موجودات زنده‌ای که به سوی هدفی متوجه هستند کار میکنند. لوتسه معتقد است که خداوند در آفرینش و حفظ و اداره‌ی عالم بر طبق قواعد و قوانین مکانیکی عمل میکند. لوتسه و پیروان او در پیشبرد روانشناسی به عنوان علم مستقل بسیار مؤثر بوده‌اند.

لوتسیوم[13] (lutesiom)، عنصر فلزی از گروه خاکهای کمیاب (علامت شیمیائی Lu، نیز ← عنصر، جدول). در ۱۹۰۷، ژرژ اوربن[14] (jorʃ ürban)، شیمیدان فرانسوی، آن را از ایتربیوم، که در طبیعت همواره همراه آن است، جدا کرد. بسیار کمیاب است، و چندان استفاده‌ی عملی ندارد. نامش از لوتتیا (نام قدیمی شهر پاریس؛ ← لوتس) گرفته

(۱)Luther (۲)Lutter am Barenberge (۳)Lutheranism (۴)justification by faith (۵)Lutèce (۶)Lutetia (۷)Lutsk (۸)Lützelberger (۹)Franck (۱۰)Lützen (۱۱)Grossgörschen (۱۲)Lotze (۱۳)lutetium (۱۴)Urbain

شده است. گاهی کاسیوپیوم[1] (kāssiopeyom) نامیده میشود.

لو تلیه، فرانسوا میشل: ← لووا، مارکی دو.

لو تلیه[2]، میشل (mišel lë telie)، ۱۶۰۳–۸۵، رجل فرانسوی. در عهد لوئی XIV صدر اعظم شد. ← مارکی دو لووا پسر او بود.

لوتن[3] (lutən)، شهر (جم ۱۳۱٬۵۰۵)، ولایت بدفردشر، انگلستان. شهری صنعتی است؛ از مصنوعاتش کلاه، موتوسیکلت، و مواد شیمیائی است. فرودگاه دارد.

لوتو[4]، لورنتسو (lorentso lotto)، ح ۱۴۸۰–۱۵۵۶، نقاش ایتالیائی، مت ونیز. علی رغم تأثیر بسیاری از معاصران بزرگش، از جمله بلینی و تیسین، در آثارش سبک و رویه‌ی خاصی محسوس است. از کارهای اولیه‌اش میتوان قدیس هیرونوموس (موزه‌ی لوور)، عهد بشارت (کلیسای سان دومنیکو، ایتالیا)، و مریم عذرا و قدیسین را نام برد. وی در کارهای بعدیش رنگهای خشک و بیروح را رها کرد و با شیوه‌ای روان، رنگهای زنده و شادیبخش را به کار گرفت؛ عروس و داماد، مسیح و زن زناکار (موزه‌ی لوور)، جوانی در مقابل پرده‌ی سبز، مرد جوان در حال مطالعه (آکادمی ونیز) نمونه‌هائی از این دوره‌اند. در ۱۵۵۴، تمامی مایملک خود را به صومعه‌ی لورتو بخشید و سپس شروع به نقاشی بزرگترین شاهکارش پیشکشی در صومعه (صومعه‌ی لورتو) کرد، که با مرگش نیمه‌تمام ماند. دیگر آثارش در کلکسیونهای کشمة، موزه‌ی فیلادلفیا، موزه‌ی متروپلیتن، وگالری ملی هنر موجود است.

لوتوفاگی: ← لوطس‌خوران.

لوتی[5]، پیر (pier loti)، نام مستعار **لوئی ماری ژولین ویو[6]** (lui māri julian vio)، ۱۸۵۰–۱۹۲۳، افسر دریائی و نویسنده‌ی فرانسوی. در ۱۸۶۷ وارد خدمت نیروی دریائی شد، و مسافرتهایش به اقیانوسیه، خاور میانه، و خاور دور وی را با صحنه‌های زندگی شرقی آشنا ساخت، و مایه‌های رمانهای بعدی او را فراهم کرد. در ۱۹۱۰ بازنشسته شد. با نوشتن رمانهای موفقیت‌آمیزی چون ماهیگیر ایسلند (۱۸۸۶) و مادام کریزانتم (۱۸۸۷)، که مورد تحسین منتقدانی چون آناتول فرانس، پول بورژه، و ژول لومتر قرار گرفت، راه ورود به آکادمی فرانسه برایش باز شد (۱۸۹۱). از جمله‌ی آثار معروفش آخرین روزهای پکن (۱۹۰۱)، به سوی اصفهان (۱۹۰۴، ترجمه‌ی فارسی)، ترکیه در حال احتضار (۱۹۱۳؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان ترکی در حال احتضار، تهران، ۱۳۳۲) را میتوان نام برد.

صحنه‌ی یکی از رمانهای او، تحت عنوان راراهو (۱۸۸۰)، تاهیتی است، که در آنجا دختری وی را لوتی نام مینهد، و او همین نام را به عنوان نام مستعار خود اختیار میکند.

لوئان[7]، ایگنائیو د (ignãtio de luţān)، ۱۷۰۲–۵۴، شاعر و منتقد اسپانیائی. در ایتالیا ادبیات و السنه‌ی قدیم و جدید را آموخت، و در اسپانیا از رهبران طرفداران نظریه‌های ادبی فرانسه و ایتالیا شد، که مخصوصاً در کتاب شعر (۱۷۳۷) او آمده.

لوچبرگ، تونل: ← لوچبرگ، راه آهن.

لوچبرگ[8]، راه آهن (lëcberg)، راه آهن برقی از تون[9] (tun؛ ایالت برن) به بریگ[10] (brig؛ ایالت والـه)، ج سویس، که از آلپهای برنی میگذرد. در قسمت مرکزی این کوهها، از **تونل لوچبرگ**، که زیر گردنه‌ی لوچن[11] (lëcen) ساخته شده، عبور میکند. طول تونل ۱۴٬۶۱۱ متر، فرازای متوسط آن ۱٬۲۴۳ متر، و ضخامت قشر خاک در بالای سقف تونل ۲٬۵۰۰ متر است. تونل بین ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ حفر و در ۱۹۱۳ برای عبور و مرور گشوده شد.

لوچن، گردنه‌ی: ← لوچبرگ، راه آهن.

لوچونی[12]، لوییجی (luiji lucioni)، ۱۹۰۰– ، نقاش امریکائی، مت ایتالیا. در ۱۹۱۵ به کشمت رفت، و مدت ۸ سال در آکادمی ملی طراحی تحصیل کرد. به عنوان نقاش طبیعت بیجان، دورنماساز، و صورتساز شهرت دارد. آثارش که از طرحهای نیرومند و روشن، پرداخت دقیق، و رنگهای پاک برخوردارند، در بسیاری از کلکسیونهای خصوصی و عمومی کشمت موجودند. تابلو گلابیها و ظرف (موزه‌ی متروپلیتن) نمونه‌ای از کارهای او است.

لوچیا[13]، قدیسه (qeddise lucia)، دوشیزه‌ی شهید مسیحی در سیراکوز، شاید در دوره‌ی قتل عام مسیحیان به وسیله‌ی دیوکلسین. افسانه‌ی مربوط به قدیسه لوچیا، که فاقد ارزش تاریخی است، چگونگی شهادت وی را به جهت خودداری از ازدواج حکایت میکند. نام لوچیا در قداس کلیسای کاتولیک رومی آمده است، و ذکر آنش ۱۳ ماه دسامبر است. نیز ← کمدی الاهی.

لوچیانی، سباستیانو: ← سباستیانو دل پیومبو.

لوح، سنگ: ← سنگ لوح.

لوح قرن، کتاب، ← شوقی افندی.

لوح محفوظ (lõhe mahfuz) [= لوح نگهداشته شده]، به گفته‌ی مفسرین اسلامی قرآن، لوحی که آنچه بوده و خواهد بود در آن نوشته شده است. میگویند لوح محفوظ از مروارید سفیدی است که طول آن از زمین تا آسمان و عرض آن فاصله‌ی میان مشرق و مغرب است، و معتقدند که این لوح در آسمان هفتم قرار دارد، و جز فرشتگان کسی را از آن آگاهی نیست، و از آن روی "محفوظ" خوانده میشود که از دستبرد شیاطین و افزایش و کاهش محفوظ است. خداوند با قلم سرنوشت همه چیز را در آن نوشته است. قرآن مجید در این لوح نگاشته شده، و این لوح به نام ام الکتاب نیز خوانده میشود.

در اصطلاح حکما، لوح محفوظ عقل فعّال است، و در نظر بعضی از ایشان عقل اول است. متأخرین فلاسفه‌ی اسلامی آن را نفس کلی فلک اعظم دانسته‌اند، که همه‌ی کائنات در آن نقش است. در نظر صوفیه، لوح محفوظ نوری است الاهی که تمام موجودات در آن نقش است.

لوح محو و اثبات: ← ام الکتاب.

لوحه‌ی آبیدوس: ← آبیدوس.

لوخنر[14]، شتفان (štefān loxner)، ح ۱۴۰۰–۱۴۵۱، نقاش مذهبی آلمانی. پیرو مکتب کولونی بود، و آن را به حد اعلای پیشرفت خود رسانید. در نقاشی محراب واپسین داوری، که از کارهای اولیه‌ی اوست، تأثر ه. آیک به چشم میخورد. وی در آثار بعدیش، ایدآلیسم نقاشان قدیمی مکتب کولونی را رها کرد، و در طرح و ترکیب طبیعت‌پردازی فوق العاده‌ای را به کار گرفت. در ۱۴۴۰، مصلوب شدن با قدیسین (موزه‌ی نورمبرگ) و مریم عذرا با بنفشه‌ها (موزه‌ی کولونی) را نقاشی کرد. مشهورترین اثرش نقاشی محراب کلیسای جامع کولونی، شامل عید بشارت، قدیس اژرسولا، و در قسمت مرکزی ستایش مجوسان است. مریم عذرا در باغ بهشت با قدیسین و مریم عذرا زیر سایبان گل سرخ (موزه‌ی کولونی) از دیگر آثار او است. وی به خاطر به کار گرفتن رنگهای درخشان و احساسات لطیف در آثارش، یکی از محبوبترین استادان نقاشی قرن ۱۵م محسوب میشود.

لوداب (ludāb)، بخش، شهرستان کهکیلویه، فرمانداری کل کهکیلویه. بر طبق تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۳۸، از ۹۲ آبادی در شهرستان کهکیلویه تشکیل، و بعداً دستخوش تغییراتی شد، و اکنون اطلاعی در باره‌ی آن در دست نیست.

لودانوم[15] (lodānom، از فن)، نامی که پیشتر به شیره‌ی تصفیه‌شده‌ی خشخاش و بعضی از داروهای مسکن غیر افیونی میدادند، و اکنون تنها به تنتور زعفرانی تریاک اطلاق میشود. آن را از خیساندن گرد تریاک در الکل ۳۰ درجه تهیه و با زعفران رنگ میکنند، و با اسانس میخک و دارچین معطر میسازند. ۱٪ مرفین دارد. آن را به عنوان مسکن درد، خواه به صورت خالص و خواه مخلوط با مسکن‌های دیگر (کلوروفورم، روغن کافوری، و غیره)، بر روی پوست میمالند. در استعمال داخلی، از ۰٫۵ تا ۱ گرم آن برای اشخاص بالغ به عنوان مسکن و ضد اسهال خونی تجویز میشود.

لودرو-رولن: ← لدرو-رولن.

لودز[16] (lodz)، شهر (جم در پایان ۱۹۶۸ تخمیناً ۷۴۸٬۴۰۰)، لهستان مرکزی. از شهرهای صنعتی مهم لهستان و مرکز صنعت نساجی (تأسیس ح ۱۸۳۰) آن کشور است. دانشگاه آن در ۱۹۴۵ تأسیس شد. لودز در ۱۴۲۳ فرمان شهریت یافت. در ۱۷۹۳ به پروس و در ۱۸۱۵ به روسیه منتقل شد، و در ۱۹۱۹ به لهستان تعلق یافت.

لودندورف[17]، اریش (eriš ludendorf)، ۱۸۶۵–۱۹۳۷، ژنرال آلمانی. در جنگ I رئیس ستاد هیندنبورگ بود، و پیروزیهائی که به هیندنبورگ نسبت داده شده است بیشتر به دست او حاصل شده. لودندورف بعدها در نهضتهای ناسیونالیستی افراطی، به خصوص در "شورش سالون آبجو" هیتلر، در مونیخ شرکت کرد (۱۹۲۳). با همسر دومش دکتر ماتیلده لودندورف (متخصص در امراض روانی) یک کیش "آریائی" بنیاد گذاشت، و با هم به نوشتن رسالاتی پرداختند، و در آنها مدعی شدند که پاپ، یسوعیان، یهودیان، و فراماسونها در توطئه‌ی مشترکی بر ضد انسان آریائی شرکت دارند، و به حدی در این راه افراط کردند که حتی هیتلر چندی از آنان تبری کرد.

لودومریا: ← ولادیمیروالینسکی، تجشم.

لودونیر[18]، رنه گولن دو (rëne gulen dë lodonier)، ثة ۱۵۶۲–۸۲، استعمارگر فرانسوی در

---

(۱)cassiopeium (۲)Le Tellier (۳)Luton (۴)Lotto (۵)Loti (۶)Viaud (۷)Luzan (۸)Lötschberg (۹)Thun (10)Brig (11)Lötschen (12)Lucioni (13)Lucy, Saint (14)Lochner (15)laudanum (16)Lodz (17)Ludendorff (18)Laudonnière

فلوریدا (کشمت).
لودوویزی، آلساندرو: ← گرگوریوس xv.
لودوویکا، اسم زن، ← لویز، اسم.
لودوویکو، اسم مرد، ← لوئی، اسم.
لودوویکوس، اسم مرد، ← لوئی، اسم.
لودویگ، اسم مرد، ← لوئی، اسم.
لودویگ[1]، امیل (emil ludvig)، ۱۸۸۱–۱۹۴۸، زندگینامه‌نویس آلمانی. زندگینامه‌های زنده ولی گاه غیر قابل اعتماد از بعضی از مردان بزرگ و نیز کتابهای تاریخی نوشته است. آثارش مشتمل است بر ناپلئون (۱۹۲۶)، بیسمارک (۱۹۲۷)، گوته (۱۹۲۸)، ۱۲ژوییه (۱۹۲۹)، لینکلن (۱۹۳۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش)، روزولت (۱۹۳۸)، ستالین (۱۹۴۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۲۸ هش)، مدیترانه (۱۹۴۲)، بتهوون (۱۹۴۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، دکتر فروید (۱۹۴۷)، و رمان اتللو (۱۹۴۷؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش).
لودویگ[1]، کارل (karl ludvig)، ۱۸۱۶–۹۵، عالم آلمانی فیزیولوژی. در مقام استادی (از ۱۸۶۵) و ریاست مؤسسه‌ی فیزیولوژی دانشگاه لایپزیگ شهرت جهانی یافت. از پیشقدمان تحقیق در دانش فیزیولوژی از لحاظ ارتباط آن با علوم طبیعی بود، و روشها و اسبابهای آزمایشگاهی اصلاح‌شده‌ای وارد کار کرد.
لودویگسهافن[2] (ludvigshafen)، شهر (جه تخمیناً ۱۵۸٬۲۰۰)، آلمان غربی، در راینلاند-پفالتس، بر رود راین. نقطه‌ی مهم جا به جا کردن بار از کشتیها به یکدیگر است، و صنایع عظیم شیمیائی، ماشینسازی، و اتومبیلسازی دارد. در جه II سخت آسیب دید.
لودی[3] (lodi)، شهر (جه تخمیناً ۳۶٬۸۸۱)، ل ایتالیا، در لومباردی بر رود آدا (ādda). در اینجا بوناپارت اتریشیها را در 10 مه‌ی ۱۷۹۶ شکست داد.
لودی، نام قبیله‌ای از افغانان غلجائی، و سلسله‌ای (سلسله‌ی لودی) از مردم این قبیله که جمعاً ۳ تن از آنان در مملکت دهلی فرمانروائی کردند (۸۵۵–۹۳۲ هق). شاخه‌ای از طایفه‌ی لودی پیش از حمله‌ی محمود غزنوی به هند در ملتان مستقر شده بود، ولی اهمیت این طایفه در هند از زمان فیروز شاه تغلق شروع میشود که بعضی از افراد لودی برای تجارت به هند آمدند، و کمی بعد وارد سیاست شدند.

مؤسس سلسله‌ی لودی بهلول لودی است، که در ۸۵۵–۸۹۴ هق (۱۴۵۱–۸۹ ب‌م) سلطنت کرد. وی نوه‌ی ملک بهرام بود، که در زمان فیروز شاه به ملتان مهاجرت کرده بود. در زمان خضر خان (← سادات دهلی)، سرهند به سلطان شاه پسر بهرام واگذار شد، و او با برادران خود در آنجا مستقر شدند، و به گردآوری سوارانی بیشتر از قبیله‌ی لودی پرداختند. بعد از سلطان شاه، حکومت سرهند به بهلول که برادرزاده‌ی وی بود رسید. در ۸۴۵ (یا ۸۴۶) هق که دهلی در معرض حمله‌ی محمود شاه خلجی، فرمانروای مالوا، قرار گرفت، محمد شاه، شاه دهلی، از بهلول استمداد کرد، و وی با لشکریان خود به یاری او شتافت، و اگرچه در جنگ با نیروهای مالوا نتیجه‌ی قطعی حاصل نشد، بهلول شهرت بسیار، لقب خان خانان، و حکومت پنجاب یافت. بعد از وفات (۸۴۷ هق) محمد شاه، بهلول دهلی را گرفت، و در ۸۵۵ هق به سلطنت جلوس کرد. قلمرو خود را بسط داد. و از جمله جونپور را اشغال کرد. بعد از وی، سومین پسرش، نظام خان، که رؤسای افغان بدو مایل بودند، به عنوان **سکندر خان لودی** (sekandar، فت ۹۲۳ هق) سلطنت کرد (۸۹۴–۹۲۳ هق، ۱۴۸۹–۱۵۱۷ ب‌م). وی فتح جونپور را به انجام رسانید، و در ناحیه‌ی بهار جنگید، و در ۹۱۰ هق (۱۵۰۴) آگره را بنا نهاد. بعد ازو پسرش **ابراهیم لودی** (فت ۹۳۲ هق) سلطنت کرد (۹۲۳–۹۳۲ هق، ۱۵۱۷–۲۶ ب‌م). وی مواجه با شورشهائی در جونپور و بهار شد، و عاقبت بابر، در لشکرکشی به دهلی، او را در پانیپت مغلوب و مقتول کرد، و سلسله‌ی لودی بر افتاد، و افغانها متفرق شدند. بعداً شیر شاه سوری سلطنت افغانان را موقتاً در دهلی تجدید کرد، ولی سلسله‌ی سوری که وی تأسیس کرد دیری نپایید.
لودی، سلسله‌ی: ← لودی، قبیله.
لودی، مسجد (lodi)، مسجد زیبائی در شهر دهلی، ل هند، از دوران پادشاهی مغول هند، واقع در محوطه‌ی وسیعی مشتمل بر مقابر مختلف از آن دوران. بنای مسجد، به شکل مستطیل، مشتمل است بر سه چشمه طاق مزین به گچبریها و تزیینات جالب سبک مخلوط ایران و هند و اندلس.
لودیا، کشور قدیم، آسیای صغیر، ← لیدیا.
لوذینز[4] (lōdiənz) [← لوذین‌ها]، بخشی از اسکاتلند شامل ولایات لوذین شرقی، لوذین غربی، و لوذین وسطی. این ناحیه از ۵۴۷ جزء مملکت نورثامبریا بود، و در ۱۰۱۸ اسکاتلندیها آن را به قلمرو خود ملحق کردند.
لوذین شرقی، اسکاتلند، ← ایست لوذین.
لوذین غربی، اسکاتلند، ← وست لوذین.
لوذین وسطی: ← میدلوذین.
لور (levar)، درخت، ← ممرز.
لورا: ← شلیاق.
لورانتیده[5] (lorāntid، فنـ)، رشته‌کوه، ج ایالت کبک، کانادا، ل رودهای سنت لارنس و اوتاوا.
لورانسن[6]، ماری (māri lorānsan)، ۱۸۸۵–۱۹۵۶، بانوی نقاش و چاپگر فرانسوی. نزد ر. کاریرا تحصیل کرد. تحت تأثیر نهضتهای فویسم و کوبیسم، و از دوستان ژ. براک و پ. پیکاسو بود. در ۱۹۱۸ به شیوه‌ای نیرومند و خاص خود دست یافت، که بزودی محبوبیت زیادی کسب کرد. ساده کردن فوق العاده‌ی فرم، ظاهر تزیینی بسیط و مسحورکننده، و به کار گرفتن رنگهای مدادی زرد و آبی، از ویژگیهای آثار او است. دختران جوان موضوع مورد علاقه‌اش بودند. کارهای چاپ سنگیش شباهت زیادی به نقاشیهایش دارد. آثارش، از جمله مادر و کودک (۱۹۲۸؛ انستیتوی هنری دترویت)، در بسیاری از گالریها و موزه‌های هنر معاصر موجودند.
لورا و شهرستانک (lorā, šahrestānak) یا **لوراء و شهرستانک،** دهستان، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است. آبادیهای آن بین دو دره‌ی لورا و شهرستانک قرار دارند. در رود شهرستانک ماهی قزل آلا فراوان است. از آبادیهای معروف آن یکی شهرستانک (جه ۱٬۳۹۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶۳کیلومتری ل‌ش کرج قرار دارد که به وسیله‌ی گردنه‌های صعب العبور با سایر نقاط مرتبط است، و از آبادیهای قدیمی است که شکارگاه و ییلاق ناصرالدین شاه قاجار بوده است؛ و دیگری گچسر، در لورا خرابه‌های یک قلعه‌ی قدیمی به نام قلعه‌ی لورا به چشم میخورد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، در بخش حومه‌ی شهرستان کرج دهستانی به نام **شهرستانک** (جه ۹٬۳۱۷، دارای ۳۳ آبادی)، آمده است که ظاهراً منطبق با دهستان لورا و شهرستانک است.
لورت، تل (talle lurt)، ویرانه‌های عهد ساسانی در دره‌ی رود سیمره، لرستان.
لورتو[7] (loreto)، شهر کوچک، در مارکه، ایتالیای مرکزی، بر تپه‌ای مشرف به دریای آدریاتیک. مقبره‌ای دارد که زیارتگاه است؛ بر طبق روایات "خانه‌ی مقدس" (خانه‌ای که مریم در آن میزیست) را، که در ناصره بود، فرشتگان در اواخر قرن ۱۳م از راه هوا به اینجا آوردند. کلیسائی که در اطراف "خانه‌ی مقدس" ساخته شده سرشار از آثار هنری است.
لورد[8] (lurd)، شهر (جه ۱۵٬۸۲۹)، ولایت اوت-پیرنه، جنوب فرانسه، در دامنه‌ی کوههای پیرنه. یکی از بزرگترین زیارتگاههائی است که در ایام اخیر تأسیس شده. نزدیک آن غاری است که گویند در آنجا مریم بر ← قدیسه برنادت ظاهر شد (۱۸۵۸)؛ همه‌ساله تا ح 1٬000٬000 تن برای طلب شفا به زیارت آن میروند.
لوردگان، بخش بروجن، ← لردگان یا لوردگان.
لورسا[9]، ژان (jān lürsā)، ۱۸۹۲–۱۹۶۶، نقاش فرانسوی و طراح فرشینه. نخست تحت تأثیر پ. سزان قرار گرفت، و به نقاشی سوررئالیست پرداخت. از ۱۹۱۷ به طراحی نقشه‌های فرشینه علاقه‌مند شد. در ۱۹۳۶ اولین طرح او به وسیله‌ی ← کارخانه‌ی ملی گوبلن بافته شد. طرحهای گوناگونی از او به جا مانده است (خورشید نیمه‌شب، زندگی حشرات، آب و آتش، و غیره) که همگی در موزه‌ی ملی هنر نو و اغلب کلکسیونهای عمومی موجود است. در ۱۹۶۴ به عضویت آکادمی هنرهای زیبا انتخاب شد.
لورلای[10] (lorelāy)، تندانی به ارتفاع ۱۳۲ متر، بر ساحل راست رود راین، غ آلمان، تقریباً در نیمه‌راه کوبلنتس و بینگن. دره‌ی راین در اینجا تنگ و خطرناک است. در افسانه‌های آلمانی، پریی-مانند سیرنهای اساطیر یونانی-بر سنگی در اینجا منزل دارد، و با آواز دلفریب خود ملاحان را به سوی هلاک میکشد. منظومه‌ی دی لورلای ه. هاینه شهرت جهانی دارد. بر طبق بعضی افسانه‌ها، نیبلونگها (← نیبلونگن) در اینجا در زیر راین پنهانند.
لورن[11] (loren)، آلمانی **لوترینگن[12]** (lotringen)، ناحیه و ایالت سابق، ل‌ش فرانسه؛ پایتخت تاریخیش نانسی. از ل به بلژیک، لوکزامبورگ، و سار، از ش به آلزاس، از ج به فرانش-کنته، و از غ به شامپانی محدود است. اکنون به ۴ ولایت موزل،

(۱)Ludwig (۲)Ludwigshafen (۳)Lodi (۴)Lothians (۵)Laurentian Mountains; Laurentides (فنـ) (۶)Laurencin
(۷)Loreto (۸)Lourdes (۹)Lurcat (۱۰)Lorelei (۱۱)Lorraine (۱۲)Lothringen

مورت‌ـه‌موزل، موز، و وژ منقسم است. در ولایت موزل (کرسی آن مس) زبان آلمانی، در کنار زبان فرانسوی، رایج است؛ زبان بقیه‌ی لورن فرانسوی است. جز کوههای وژ (در جنوب) و رشته‌های موازی رودهای موز و موزل، لورن فلاتی است نسبةً پست و بلند، و دارای مراتع و بعضی بخشهای زراعتی. ثروت اصلیش نهشتهای آهن آن است که غنیترین منابع آهن اروپا در خارج سوئد و تجشـ است، ولی استفاده از آنها متکی به منابع زغال سنگ ناحیه‌ی رور میباشد.

لورن در قرن ۹م جزء مملکت لوتارینگیا بود، و بعداً به دوکنشینی تابع امپراطوری مقدس روم تبدیل شد. در ۱۰۴۸ به دوک آلزاس انتقال یافت، و در ۱۴۷۳ به دوکهای لورن باز گشت، و تا ۱۷۳۸ تحت حکومت آنان بود. ضمناً در قرون ۱۲م–۱۳م قسمتهائی از آن از تحت فرمان دوکها خارج شدند، که از اهم آنها یکی ناحیه‌ی بار بود، که بعداً به دوکنشین بار (← بار-لودوک) تبدیل شد، و دیگر سه اسقف‌نشین مس، تول، و وردن. وقتی که لورن از طریق ازدواج به رنه د/آنژو (دوک بار) منتقل شد، بار و لورن دگربار وحدت یافتند. سه اسقف‌نشین را در ۱۵۵۲ فرانسه به قلمرو خود ملحق کرد. شارل دلیر بیشتر دوکنشین لورن را گرفت، ولی رنه‌ی II لورن به مخالفت با وی بر خاست، و او در نانسی به قتل رسید (۱۴۷۷). در قرن ۱۶م خاندان گیز که شعبه‌ای از خاندان لورن بود در فرانسه نفوذی عظیم یافت. در جنگ سی‌ساله، فرانسه لورن را اشغال کرد؛ عاقبت بر طبق پیمان ریسویک (۱۶۹۷)، لورن جزء قلمرو امپراطور لئوپولد I شناخته شد. وارث او، فرانسیس III، با ماری‌ـترز ازدواج کرد، و به عنوان فرانسیس I به امپراطوری نشست، و سلسله‌ی هاپسبورگ‌ـلورن را تأسیس کرد. بر طبق ترتیبی که با لوئی XV فرانسه داد (۱۷۳۵)، لورن و بار را با توسکان تعویض کرد. لورن و بار به ستانیسلاس I، پدر زن لوئی و شاه سابق لهستان، واگذار شد، و پس از وی به فرانسه انتقال یافت.

لورن در تحت حکومت فرانسه نیز از مزایائی برخوردار بود. در ۱۸۷۱، در نتیجه‌ی جنگ فرانسه و پروس، ولایت کنونی موزل و ولایت سابق مورت به آلمان واگذار شد، و به انضمام آلزاس، به آلزاس‌ـلورن مبدل گردید. موزل در ۱۹۱۸ به فرانسه باز گشت، و دگربار در ۱۹۴۰–۴۴ به آلمان ملحق بود. لورن در هر دو جنگ جهانی آسیب بسیار دید.

لورن، کلود، نقاش فرانسوی، ← کلوه لورن.

لورنتس[1]**، هندریک آنتون** (hendrik āntōn lorents)، ۱۸۵۳–۱۹۲۸، فیزیکدان هلندی، و از پیشقدمان تقریر روابط بین برق، مغناطیس، و نور. یکی از اولین کسانی بود که قائل به وجود الکترون بودند؛ بر این اساس، ← اثر زیمان را توجیه کرد، و در جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۰۲ در فیزیک با پ. زیمان سهیم شد. فرضیه‌ی فیتزجرالد (← لورنتس و فیتزجرالد، انقباض) را دایر بر انقباض طول اشیاء متحرک در نتیجه‌ی ازدیاد سرعت آنها بسط داد، و **تبدیلات لورنتس** را، که مختصات زمانی و مکانی دو دستگاه متحرک را مرتبط میسازد، تقریر کرد. این تبدیلات در نظریه‌ی نسبیت خاص اینشتین مورد استفاده قرار گرفت. لورنتس اکتشافات دیگر هم دارد. نیز ← جاگاه.

لورنتستی[2] (lorentsetti)، نام دو برادر نقاش ایتالیائی، از مکتب سینائی (← سینا)، در نیمه‌ی اول قرن ۱۴م. شیوه‌ی نقاشی آنها آمیخته‌ای است متأثر از رنگهای هماهنگ و طرحهای رسا و باحالت دوتچیو، واقع‌پردازی شگفت‌آور جوتو، و طبیعت‌گرایی دراماتیک ج. پیزانو. آثارشان در ربع سوم قرن ۱۴م در سینا مورد تقلید فراوان قرار گرفت و بسیاری از کارهای پیروان نزدیک آنان هنوز به آنها نسبت داده میشود. **پیترو لورنتستی** (pietro)، ح ۱۲۸۰–ح ۱۳۴۸. در اولین کارش، که یک نقاشی محراب در آرتتسو میباشد، تأثیر شیوه‌ی جوتو در احساس ژرف و سادگی پرشکوه فورم دیده میشود. وی به کومک برادرش تابلوهای متعددی در سینا نقاشی کرد که از بین رفته‌اند. نقاشی (۱۳۲۹) محراب کلیسای فرقه‌ی کرملیان از جمله‌ی آثار او است. آخرین کارهایش شامل نقاشی باعظمت تولد مریم عذرا (۱۳۴۳، در سینا)، و یک نقاشی محراب برای کلیسای سنت فرانسیس در پیستویا (گالری اوفیتسی) میباشد. همچنین تعدادی فرسکوی باشکوه در کلیسای لوور در آسیزی‌ـاز جمله مریم عذرا و کودک با قدیس فرانسیس و صحنه‌هائی از نمایش‌های آلام‌ـبه وی منسوب است. **آمبروجو لورنتستی** (ambrojo)، ح ۱۲۹۰–۱۳۴۸ مبتکرتر از برادرش بود. علی رغم تأثیر جوتو و پیزانو جووانی، شیوه‌ای ساده انتخاب کرد، و در ایجاد عمق در فضای نقاشی‌هایش توانایی قابل ملاحظه‌ای نشان داد. ظاهراً وی مدتی در فلورانس بوده و در آنجا یک نقاشی محراب برای کلیسائی ساخته که در آن صحنه‌هائی از زندگی قدیس نیکولاوس نشان داده شده است. بزرگترین اثرش یک ردیف فرسکو است که در سالهای ۱۳۳۷–۳۹ در پارک عمومی سینا ساخت. این اثر شامل حکایات تمثیلی از جریانات خوب و بد حکومت آن زمان، و در حقیقت توصیف روشنی از زندگی قرن ۱۴م ایتالیا است، ولی جنبه‌ی هنری این اثر با مقایسه با جنبه‌ی تاریخی آن فاقد ارزش است. از دیگر آثارش میتوان پیشکشی در سومعه (گالری اوفیتسی) و عهد بشارت (سینا) را نام برد. گفته میشود که هر دو برادر به بیماری طاعون در گذشته‌اند.

لورنتستی، آمبروجو: ← لورنتستی.

لورنتستی، پیترو: ← لورنتستی.

لورنتسو دی پیترو[3] (lorentso di pietro)، ح ۱۴۱۲–۸۰، نقاش، مجسمه‌ساز و زرگر سینائی، معروف به **ایل وکیتا**[4] (il vekkietta). تعدادی فرسکو در سینا کشید. آثارش مشتمل است بر صعود مریم عذرا؛ تصویر سه‌قسمتی مریم عذرا با قدیسین (گالری اوفیتسی)؛ قدیسه کاترین؛ مریم عذرای بخشنده؛ تعداد زیادی مجسمه (از جمله صعود مسیح)؛ و یک کنده‌کاری (به نام رستاخیز). وی یکی از مهمترین نقاشان مکتب سینائی است، که شیوه‌ی نیرومندش از دوناتلو متأثر بود.

لورنتسو دی کردی[5] (lorentso di kredi)، ۱۴۵۹–۱۵۳۷، نقاش فلورانسی. ابتدا در کارگاه وروکیو به کار پرداخت، و در نقاشی محراب کلیسای جامع پیستویا دستیار او بود. بشدت تحت تأثیر شاگردش لئوناردو دا وینچی قرار گرفت، و از روی کارهای او نقاشیهائی کرد که البته خصوصیات آثار اصلی را ندارند. وی در حالی که تکنیکی نیرومند دارد، فاقد قوه‌ی تخیل کافی است. از جمله‌ی آثارش میتوان مریم عذرا (موزه‌ی تورن)؛ عهد بشارت (گالری اوفیتسی)؛ مریم عذرا در حال ستایش کودک (موزه‌ی متروپلیتن)؛ و سر کودک (موزه‌ی هنرهای زیبای بستن) را نام برد.

لورنتس و فیتزجرالد، انقباض[6] (lorents va fitzjerāld)، انقباضی در طول یک جسم متحرک، در جهت حرکت، که توسط شخص ناظر در حال سکون اندازه گرفته شود. دو فیزیکدان، جورج فرانسیس فیتزجرالد ایرلندی (۱۸۵۱–۱۹۰۱) و ه. آ. لورنتس در ۱۸۹۲ این پدیده را فرض کردند تا علت منفی در آمدن جواب تجربه‌ی مایکلسن و مورلی را بدهند. آلبرت اینشتین نخستین کسی بود که خوب به اهمیت این انقباض توجه پیدا کرد و با طرح نظریه‌ی نسبیت خاص خود گفت که هر جسم در حال حرکت با ضریب $\sqrt{1-v^2/c^2}$، که در آن v سرعت جسم و c سرعت نور است، انقباض پیدا میکند.

لورنتسو موناکو[7] (lorentso monāko)، ح ۱۳۷۰–۱۴۲۵؟، نقاش ایتالیائی، مت سینا، یکی از بزرگترین هنرمندان فلورانسی اوایل قرن ۱۵م. نام اصلیش **پیرو دی جووانی**[8] (piero di jovānni) بود. در ح ۱۳۹۱ به فلورانس رفت و راهب شد. خطوط و بافت کارهای اولیه‌اش از مکتب سینائی (← سینا) متأثر است. طرح و پرداخت تزیینی غنی او در ستایش مجوسان (گالری اوفیتسی) تأثیر شیوه‌ی گوتیک را نشان میدهد. آثارش مشتمل است بر تاجگذاری مریم عذرا (۱۴۱۴، گالری اوفیتسی)؛ فرسکوهائی از زندگی مریم عذرا (فلورانس)؛ تاجگذاری مریم عذرا با ابعاد کوچکتر (گالری ملی لندن)؛ مریم عذرا و کودک (موزه‌ی متروپلیتن)؛ و یک نمونه‌ی دیگر با همین عنوان در گالری ملی هنر واشینگتن.

لورنتسینی، کارلو، نویسنده، ← کولودی، کارلو.

لورنسو مارکس[9] (lōrenso mārkes)، پرتغالی **لورنسو مرکش** (lorensu markeš)، شهر (در ۱۹۶۰ ج ۱۷۸٬۵۴۶)، کرسی موزامبیک. بندری است بر خلیج دلاگوآ (delāgoā، شاخابه‌ی قهنه در ساحل جنوبی موزامبیک). به نام لورنسو مارکس، سوداگر پرتغالی که این ناحیه را در ۱۵۴۴ پوئید، نامیده شد. در ژوئن ۱۹۷۵ که موزامبیک استقلال یافت، نامش به **کان‌فومو**[10] (kān fumo) تغییر یافت.

لورنسو مرکش، موزامبیک، ← لورنسو مارکس.

لو روا، پیر: ← کرونومتر.

لوری: ← کولی، مردمی چادرنشین.

لوریا[11]**، اسحاق ابن سلیمان** (luriā)، ۱۵۳۴–۷۲، عارف یهودی، مت اورشلیم. از پیروان قباله بود، و مکتب قباله‌ی نو را در فلسطین ترویج کرد. لوریا در مصر نشو و نما یافت، و در جوانی انزوا گزید، و به مطالعه پرداخت. در ح ۱۵۷۰ به صفد رفت، و گروهی از طلاب بر او گرد آمدند. در صفد در گذشت.

---

(۱) Lorentz (۲) Lorenzetti (۳) Lorenzo di Pietro (۴) Il Vecchietta (۵) Lorenzo di Credi (۶) Lorentz-Fitzgerald contraction (۷) Lorenzo Monaco (۸) Piero di Giovanni (۹) Lourenço Marques (۱۰) Can Phumo (۱۱) Luria

لوریان[1] (lorIān)، شهر (جه ۶۶°۵۶۶)، ولایت موربیهان، ل‌غ فرانسه، کنار قطا. بندر و ایستگاه دریائی است. در ۱۶۶۴ به عنوان بندر کشتیسازی تأسیس شد؛ ناپلئون آن را پایگاه دریائی قرار داد و توسعه بخشید. در جج II از پایگاههای زیردریائی‌های آلمان بود.

لوریس، گیوم دو: ← گیوم دو لوریس.

لوریس‌ملیکوف[2]**، میخائیل تاریلوویچ** (mixāil tārielovic loris melikof)، ۱۸۲۵–۸۸، سردار و رجل روسی ارمنی الاصل. به جهت خدماتش در جنگ ۱۸۷۷–۷۸ روس و عثمانی عنوان کنت یافت. در ۱۸۸۰–۸۴ وزیر کشور بود، و دست به اصلاحات آزادیخواهانه زد، که پس از کشته شدن آلکساندر II ملغی شد.

لورین[3] (loreyn)، شهر (جه ۶۸°۹۳۲)، غ ایالت اوهایو، کشمت، بر دریاچه‌ی ایری. بندر حمل سنگ معدن و دارای صنعت کشتیسازی است.

لوزاس[4] (lūzās، فنس)، آلمانی **لاوزیتس**[5] (lū-zits)، ناحیه‌ای در آلمان شرقی و (از ۱۹۴۵) چ‌غ لهستان. از کوههای لوزاس بر مرز چکوسلوواکی به جانب ل، و از رود اودر به جانب غ ممتد است. از شهرهای عمده‌اش باوتسن، گورلیتس، و زاگان میباشد. لوزاس مشتمل است بر لوزاس علیا، سابقاً در لش ساکس، و لوزاس سفلی، سابقاً در سیلزی سفلی و چ براندنبورگ. رود لاوزیتر نایسه آلمان شرقی را از چ‌غ لهستان جدا میکند. لوزاس سرزمینی کشاورزی و بسیار جنگلی، و فراورنده‌ی منسوجات و لیگنیت است. لوزاسیها از اعقاب وندهای اسلاو هستند، و بعضی از آنها (مثلا در جنگل شپره) هنوز به زبان وندی تکلم میکنند.

ناحیه‌ی لوزاس را آلمانها در قرن ۱۰م استعمار کردند، و مکرر به دست فاتحین مختلف افتاد. از ۱۶۳۵ تا ۱۸۱۵ جزء ساکس بود، و سپس قسمت اعظم آن به پروس انتقال یافت.

لوز المعده[6] (lōzo 'l.me'de)، غده‌ی مستطیلی که در اغلب مهره‌داران موجود است، و در شکم و زیر معده قرار دارد. آنزیم ترشح میکند. در انسان، مجرای لوز المعده به مجرای صفرا پیوسته با آن به اثنی عشر باز میشود (برای شکل به لوله‌ی هاضمه مراجعه شود). در این غده، دسته‌های یاخته‌های خاصی، به اسم جزایر لانگرهانس[7] (länger-hāns)، یافت میشود که هورمون انسولین را میسازند [به نام پاول لانگرهانس، ۱۸۴۷–۸۸، عالم آلمانی فیزیولوژی].

لوزان[8] (lozān)، شهر (جه به انضمام اوشی[9] ۶°۱۶۶ ۶۵۵)، ایالت (کانتون) وو، چ‌غ سویس، بالای ساحل شمالی دریاچه‌ی ژنو. در بندر آن اوشی (uši)، که کنار دریاچه‌ی ژنو واقع است، زمانی شلی و بایرن میزیستند. لوزان محل تلاقی خطوط آهن است. در ناحیه‌ای که از لحاظ زراعت غنی است قرار دارد، و مرکز تجارتی این ناحیه است. از تفرجگاههای معروف میباشد، و صحنه‌ی بسیاری از کنفرانسهای بین‌المللی بوده است. دیوان تمیز دولت فدرال سویس در آنجاست.

لوزان اصلا از آبادیهای سلتها بود، و در دوره‌ی رومیان اردوگاه نظامی شد. از اواخر قرن ۶م اسقف‌نشین، و امارت آن در دست اسقفها بود، تا آنکه در ۱۵۳۶ به دست دولت برن افتاد، و اصلاح دینی را پذیرفت. مدرسه‌ی الاهیات آن، که در ۱۵۳۷ تأسیس شد، از مراکز بزرگ آیین کالون بود، و در ۱۸۹۰ به دانشگاه مبدل شد. حکومت برن بر لوزان در ۱۷۹۸ پایان یافت، و لوزان کرسی ایالت جدید التأسیس وو شد (۱۸۰۳).

لوزان[10]**، کنفرانس** (konferānse lozān)، کنفرانسی که در ۱۹۲۲–۲۳، به منظور انعقاد پیمان صلح جدیدی با ترکیه، در شهر لوزان تشکیل یافت. پیمان صلحی که پس از جج I متفقین بر مملکت عثمانی تحمیل کردند (← سور، پیمان) عملا این مملکت را از میان برد. حکومت ناسیونالیستی کمال پاشا (← آتاتورک) این پیمان را نشناخت. پس از پیروزی ترکان عثمانی بر یونانیها و بر افتادن بساط سلطنت در خاک عثمانی، دولت کمال پاشا تقاضای پیمان صلح جدیدی کرد. امضاکنندگان پیمان سور و نمایندگان تجشم در لوزان گرد آمدند، و پس از مذاکرات طولانی، پیمان صلحی در ۱۹۲۳ به امضا رسید. بر طبق این پیمان، تراکیای شرقی، چندین جزیره در دریای اژه، باریکه‌ای در کنار مرز سوریه، بخش ازمیر، و منطقه‌ی بغازهای داردانل و بوسفور به ترکیه باز گشت، ترکیه بر قلمرو خود حق حاکمیت کامل یافت، مناطق نفوذ خارجی و کاپیتولاسیونها ملغی، (← عثمانی، امپراطوری، قسمتهای V، VII، VIII) و ترکیه از پرداخت خسارت جنگ معاف شد. در مقابل، ترکیه متعهد شد که از هر ادعائی بر اراضی سابق دولت عثمانی در خارج مرزهای جدید دست بر دارد، و حقوق اقلیتها را تضمین کند.

لوزتین[11] (lōzateyn) [= دو لوزه]، توده‌ای از بافت لنفی، واقع در دو طرف حلق و شراع الحنک. در قسمت بالاتر و خلفی حلق، توده‌های کوچکتری نظیر لوزتین هست که به دستگاه لنفی حلق معروف است. برای تصویر ← حلق.

لوزر[12] (lozer)، ولایت (۵°۱۸۵ کمه؛ جه ۸۱° ۸۶۸)، چ فرانسه، در لانگدوک، کرسی آن ماند[13] (mānd).

لوزن[14]**، دوک دو** (dūk dĕ lozan*)، لقب **آنتونن نومپار دو کومون** (ānTonan nomPār dĕ komon)، ۱۶۳۳–۱۷۲۳، مارشال فرانسه. علی رغم مخالفت لوئی XIV، بنا بر مشهور، محرمانه با دوشیزه مونپانسیه ازدواج کرد، ولی در ۱۶۸۴ از هم جدا شدند. پس از انقلاب ۱۶۸۸ در انگلستان، خاندان جیمز II را به سلامت به فرانسه آورد.

لوزوجه[15] (lōzvajh)، کثیر الوجوهی شش‌وجهی که وجوه آن لوزیهای متساوی هستند. نیز ← بلور، جدول.

لوزون[16] (luzon)، جزیره (۱۰۴°۶۹۰ کمه؛ جه ۱۲°۵۲۶°۴۵۹)، بزرگترین و عمده‌ترین جزایر فیلیپین. شهر مانیل بر ساحل چ‌غ آن واقع است. سواحلش نامنظم است. رشته‌کوه سیرا مادره به موازات قسمتی از ساحل شرقی جزیره امتداد دارد، از آتشفشانهای زنده‌ی آن مایون[17] (māyon) و تاتال (← تاتال، دریاچه‌ی) است. محصولات عمده‌اش برنج، نیشکر، پنبه، کنف، توتون، و قهوه است. منگنز، کرومیت، طلا، مس، و آهن استخراج میشود. بیشتر سکنه‌اش از ایلوکانوها (ilokāno-) و تاگالوگها هستند. در دسامبر ۱۹۴۱ ژاپنیها به لوزون هجوم بردند، و مقاومت نیروهای کشمة را در باتاآن و کورگیدور در هم شکستند. در اوایل ۱۹۴۵ دگربار به دست متفقین افتاد.

لوزه: ← لوزتین.

لوزی[18] (lōzi)، در هندسه، چهارضلعی محدبی که اضلاعش با هم متساویند (شکل). لوزی متوازی الاضلاع خاصی است، اضلاع مقابل آن با هم متوازیند. قطرهای لوزی بر یکدیگر عمودند، و هر قطر زاویه‌ی رأسی را که از آن میگذرد نصف میکند. مساحت سطح لوزی مساوی نصف حاصلضرب اقطار آن است.

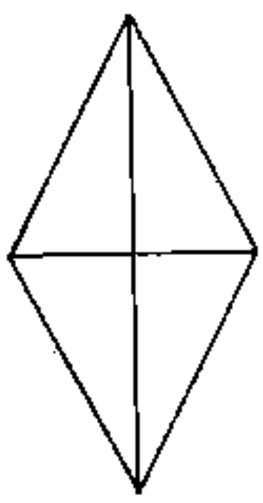

لوزیاد[19] (luziād) یا **لوسیاد**، منظومه‌ای حماسی، از کامونس، که از مشهورترین آثار ادبیات پرتغالی است. منظومه در تجلیل کشف راه دریائی به هند به وسیله‌ی واسکو دو گاما (دریانورد پرتغالی) است، و در آن کارهای مهمی را که ملت پرتغال در گذشته انجام داده است میستاید. نخستین‌بار در ۱۵۷۲ انتشار یافت. تقریباً به همه‌ی زبانهای اروپائی ترجمه شده است.

لوزیتانیا[20] (luzitānia)، کشتیی که در ۱۹۰۶ ساخته شده، و در بریتانیا به ثبت رسیده بود، و در ۷ مه‌ی ۱۹۱۵، در سواحل ایرلند، به وسیله‌ی یک زیردریائی آلمانی غرق شد. در این واقعه ۱۱۹۵ تن (از جمله ۱۲۸ امریکائی) جان سپردند. این واقعه راه را برای ورود امریکا به جج I هموار ساخت.

لوزین[21]**، نیکولای نیکولایویچ** (nikolāy niko-lāyevic luzin)، ۱۸۸۳–۱۹۵۰، ریاضیدان روسی، از ۱۹۱۷ استاد دانشگاه مسکو بود. وی نماینده‌ی ممتاز مکتب نوین ریاضی مسکو بود که به اتفاق دمیتری فیودوروویچ یگوروف[22] (dmitri fiodo-rovic yegorof، ۱۸۶۹–۱۹۳۱) تأسیس کرده بود. لوزین تألیفات و تحقیقات مهم در نظریه‌ی توابع متغیرهای حقیقی، نظریه‌ی مجموعه‌ها، نظریه‌ی توابع، هندسه‌ی دیفرانسیل، منطق ریاضی، و معادلات دیفرانسیل دارد. تحقیقات یگوروف در هندسه‌ی دیفرانسیل، نظریه توابع متغیرهای حقیقی، و حساب تغییرات است. نیز ← ریاضیات شهودی.

لوزینیان[23] (lūzinyān)، خاندان اشرافی فرانسوی. نام آن به مناسبت کاخ لوزینیا[24] در پواتو است، که بر طبق افسانه‌ها به دست ملوزین ساخته شد. این خانواده در قرون وسطی مقتدر بود. شاخه‌ای از آن در تاریخ جنگهای صلیبی مشهور است. گی دو لوزینیان در ۱۱۸۶ به سلطنت اورشلیم رسید، ولی در ۱۱۹۲ ناچار از این عنوان منصرف شد، و ریچارد I انگلستان جزیره‌ی قبرس را به او واگذار کرد. برادرش آمالریک II در ۱۱۹۴ جانشین وی در قبرس

---

(۱) Lorient (۲) Loris-Melikov (۳) Lorain (۴) Lusatia (۵) Lausitz (۶) pancreas (۷) Langerhans (۸) Lausanne (۹) Ouchy (۱۰) Lausanne (۱۱) tonsils (۱۲) Lozère (۱۳) Mende (۱۴) Lauzun (۱۵) rhomboèdre (فنس) (۱۶) Luzon (۱۷) Mayon (۱۸) rhombus (۱۹) Lusiad (۲۰) Lusitania (۲۱) Luzin (۲۲) Yegorov (۲۳) Lusignan (۲۴) Lusinia

شد و پادشاه اورشلیم نیز بود. اعقاب وی همواره مدعی سلطنت اورشلیم بودند. در ۱۳۴۲ شاخه‌ای از خاندان خود را بر تخت سلطنت ارمنستان صغیر (کیلیکیا) نشاندند، در ۱۳۷۵ آخرین شاه کیلیکیا از این خاندان به وسیله‌ی ممالیک مصر بر افتاد، و خاندان لوزینیان قبرس ادعای سلطنت ارمنستان صغیر را بر ادعای سلطنت اورشلیم افزودند. قبرس تا ح ۱۳۷۰ در تحت سلطنت خاندان لوزینیان رونق داشت، و سپس رو به انحطاط نهاد، عاقبت تابع ونیز، و قهراً خراجگزار مصر شد. در ۱۴۸۹ قبرس بکلی تحت فرمان ونیز قرار گرفت.

لو ساژ[1] (یا **لساژ**[2])، **آلن رنه** (ālan rëne lë sāj)، ۱۶۶۸–۱۷۴۷، رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی. در پاریس حقوق و فلسفه تحصیل کرد، و به وکالت دعاوی پرداخت، ولی بزودی همه‌ی همّ خود را صرف ادبیات کرد. زندگی وی از طریق نوشتن نمایشنامه‌های سبک برای تئاترهای پاریس میگذشت؛ معروفترین نمایشنامه‌ی وی کمدی تورکاره (۱۷۰۹) است، که در آن متصدیان امور مالی آن عصر را هجو میکند، و بسیار موفقیت یافت.

بزرگترین اثر لو ساژ رمان پیکارسک زیل بلاس[3] (jil blās، ۱۷۱۵–۳۵) است، که تأثیر بسیار در پیدایش رمانهای واقعبینانه داشته است. کتاب به نام قهرمان آن، زیل بلاس، است که سرگذشت زندگی خود را بیان میکند. کتاب مشحون از لطایف طبع نویسنده است، و شکفتیها و حوادث زندگی انسانی را با چنان سرعت و تغییری شرح میدهد که توجه را جلب و خواننده را خیره میکند. زیل بلاس به وسیله‌ی دکتر محمد خان کرمانشاهی معروف به کفری به فارسی ترجمه شده است (تهران، ۱۳۲۳ هق)؛ چنانکه وی در مقدمه‌ی کتاب مینویسد، کتاب قبلا به وسیله‌ی حاج محسن خان مشیرالدوله و محمد طاهر میرزا و دیگران به فارسی ترجمه شده بوده است. ترجمه‌ی دیگری از زیل بلاس تحت عنوان زیل بلاس بزرگ در تهران چاپ شده است (۱۳۲۲ هش).

از آثار مشهور دیگر لو ساژ رمان شیطان لنگ (۱۷۰۷)، مقتبس از یک رمان اسپانیائی، است.

لوساکا[4] (lusāka)، شهر (در ۱۹۷۶ جم تخمیناً ۴۸۳٬۰۰۰)، پایتخت جمهوری ⇐ زامبیا. از مراکز تجارتی، اداری، و صنعتی است. در ۱۹۳۵ به جای لیوینگستن پایتخت رودزیای شمالی شد.

لوس آلاموس[5] (los ālāmos)، انگلا **لاس الموس** (lās aləmōs)، شهر (جم ۱۲٬۵۸۴)، ل قسمت مرکزی ایالت نیو مکسیکو، کشمة، ۴۰کیلومتری لغ سانتا فه. در ۱۹۴۳ دولت کشمة برای تکمیل نخستین بمب اتمی آن را به دست گرفت، و در ۱۹۴۷ به کمیسیون انرژی اتمی کشمة واگذار شد. آزمایشگاه علمی لوس آلاموس جزء دانشگاه کالفرنیا و در اینجا است.

لوس آنجلس[6] (los ānjeles) یا **لوس انجلس**[6] (anjeles)، انگلا **لاس انجلس** (lās anjələs)، شهر (جم ۲٬۸۱۶٬۰۶۱)، چ ایالت کالیفرنیا، کشمة، کنار قکب. از لحاظ وسعت بزرگترین و از حیث جمعیت سومین شهر کشمة است. آب و هوای آن مطبوع است، و خود و هالیوود (در ۱۳کیلومتری لغ آن) جالب سیاحانند. بندر تجارتی مهم و پایگاه دریائی است. از صنایع آن آمودن مواد غذائی و ساختن هواپیما، پرانه، و وسایل الکترونیکی است.

لوس آنجلس در ۱۷۸۱ تأسیس شد، و در آن زمان در مکزیک بود. در ۱۸۴۶ نیروی دریائی کشمة آن را گرفت، و در ۱۸۵۰ به کشمة منضم شد. به سبب خطوط آهن (۱۸۷۶، ۱۸۸۵)، کشف نفت (دهه‌ی آخر قرن ۱۹م)، صنعت سینما (اوایل قرن ۲۰م)، و رشد صنعت توسعه یافت. چند دانشگاه، باغ گیاهان، موزه‌های هنری و تاریخی، و پلانتاریوم دارد.

لوساندروس[7] (lusāndros)، ف ۳۹۵ قم، فرمانده دریائی و رجل اسپارتی. در ۴۰۵ قم بر ناوگان آتن پیروز شد، و در ۴۰۴ آتن را مطیع ساخت، و ← جنگ پلوپونزی را پایان داد. در آتن جباران سی‌گانه را مستقر ساخت. عاقبت در جنگ کشته شد.

لوستافت[8] (lōstāft)، شهر (جم ۴۵٬۶۸۷) و دریابندر، سافک شرقی، انگلستان، ۱۹۰کیلومتری ل‌ش لندن بر دریای شمال. شرقیترین شهر کشور انگلستان، تفرجگاه، و از مراکز مهم ماهیگیری و قایقسازی است.

لوسرن[9] (lüsern)، آلمانی **لوتسرن**[10] (lutsern)، ایالت (کانتون) (۱٬۴۹۰ کمم؛ جم تخمیناً ۲۵۳٬۴۴۶)، سویس مرکزی. ناحیه‌ای زراعتی و دارای مراتع و جنگلها است. ساکنین عمدةً آلمانی‌زبان و کاتولیک‌مذهب هستند. یکی از چهار کانتون جنگلی است، و تاریخش همان تاریخ مرکزش **لوسرن** (جم ۷۲٬۶۰۰) است، که بر انتهای لغ ← دریاچه‌ی لوسرن قرار دارد، و در اطراف صومعه‌ای از قرن ۸م به وجود آمد. در ۱۲۹۱ از مستملکات خاندان هابسبورگ شد، ولی در ۱۳۳۲ به اتحادیه‌ی سویس پیوست، و در ۱۳۸۶ آزادی کامل یافت. در ۱۸۴۵–۴۷ یکی از شهرهای عمده‌ی زوندربوند بود. مجسمه‌ی شیر لوسرن، که طرح آن از توروالدسن است، به یاد گارد سویسی ساخته شده است. لوسرن دارای پلهای سرپوشیده از قرون ۱۴م و ۱۵م و کلیسائی از قرن ۸م است. صنایع ماشینسازی و چاپ دارد. از تفرجگاههای تابستانی است.

لوسرن[11]، **دریاچه‌ی**، آلمانی **فیروالدشتترزه**[12] (firvāldšteterze) [= دریاچه‌ی چهار کانتون جنگلی]، دریاچه‌ای (۱۱۴ کمم) در سویس مرکزی، بین ایالات شویتس، اوری، اونتروالدن، و لوسرن. به سبب مناظر زیبایش مشهور است.

لوسمی یا **سرطان خون**: ← لوکمی.

لو سوئور[13]، **اوستاش** (ëstāš lë süër)، ۱۶۱۶–۵۵، نقاش فرانسوی، مت پاریس؛ شاگرد و پیرو س. ووله. عضو، یکی از بنیانگذاران، و استاد آکادمی نقاشی و مجسمه‌سازی بود. در طول زندگی کوتاهش، کارهای تزیینی زیادی در لوور و بسیاری از کلیساها و صومعه‌ها انجام داد. وی اساساً به عنوان یک نقاش مذهبی، و به خاطر بیان صادقانه‌اش قابل توجه است. از مهمترین آثارش میتوان قدیس بولس در حال وعظ در افسوس و یک رشته نقاشی از حوادث زندگی قدیس برونو را نام برد.

لوسیاد، حماسه، ← لوزیاد.

لوسیاس[14] (lusiās)، ح ۴۵۹–ح ۳۸۰ قم، خطیب یونانی. یکی از بهترین نثرنویسان یونانی است. فقط ۳۴ خطابه ازو باقی مانده است.

لوسیپوس[15] (lusippos)، قرن ۴م قم، مجسمه‌ساز یونانی. در زمان فیلیپ و اسکندر مقدونی، رهبر مکتب سیکیون بود. مجسمه‌سازی یونانی بیشتر بر اساس شیوه‌ای که وی بنیاد نهاد قرار داشت. در پرداخت ترکیب انسان، قانون **پولوکلیتوس** را در مورد تناسب اعضا اصلاح کرد، و مجسمه‌ها را با سر کوچکتر، تنه‌ی باریکتر، و عضلات کشیده‌شده ساخت. در مجسمه‌هایش حالت حرکت ناشی از یک تغییر وضعیت آنی، در تنه، سر، و دست و پا در جهات مختلف به چشم میخورد. از مجسمه‌های برنزی که پلینی و سایر نویسندگان قدیمی به عنوان آثار وی ذکر کرده‌اند، هیچ یک باقی نیست، و مجسمه‌های مرمری که از روی آثار برنزیش ساخته شده، دقیقاً از طرحریزی و قالبسازیش پیروی نمیکنند (آگیاس در دلفی از مشهورترین نمونه‌های آن است).

پس از ۳۴۰ قم، مجسمه‌های متعددی از اسکندر کبیر ساخت. بنا بر روایات تعداد آثارش به ۱٬۵۰۰ میرسد، که موضوع آنها خدایان، نیمه‌خدایان، و اطلس بودند، از جمله مجسمه‌های پوسیدون، هلیوس، زئوس، و هرکول. اندازه‌ی کارهایش از مجسمه‌های کوچک برنزی تا مجسمه‌ی زئوس به ارتفاع ۱۸٫۳۰ متر متغیر بوده است.

لوسیت: ← عدسی مجاورتی.

لوسیتانیا[16] (lusitāniā)، ایالت رومی در ← شبه جزیره‌ی ایبری، شامل پرتغال کنونی و قسمت زیادی از غ اسپانیا. مسکن قبایل لوسیتانی بود که، بعد از مرگ رهبرشان، ویریاتوس، به انقیاد روم در آمدند (۱۳۹ قم). سابقاً پرتغالیها را از اعقاب قبایل لوسیتانی میدانستند، ولی امروز این نظر مقبولیتی ندارد.

لوسیفر: ← لوکیفر.

لوسیفرین: ← ریستنایی.

لوسیماخوس[17] (lusimāxos)، ح ۳۵۵–۲۸۱ قم، از سرداران اسکندر مقدونی. پس از وفات (۳۲۳ قم) اسکندر، حکومت تراکیا را به دست گرفت، و با شدت در جنگهای دیادوخوی جنگید، و آنتیگونوس I را مغلوب کرده قسمت غربی آسیای صغیر را گرفت. عاقبت در جنگ با سلوکوس I مغلوب و مقتول شد.

لوسین، نویسنده‌ی چینی، ← لوشون.

لوشان (lōšān)، ده (جم ۱٬۴۶۱ سشـ ۱۳۴۵ هش)، بخش عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم، در بلوک فاراب؛ ۳۰کیلومتری جش رودبار. شاهروه از آن میگذرد. محصولش غلات و برنج است.

لوشان[18] (lošān)، سابقاً **کیاتینگ**[19] (kiāting)، شهر (جم ح ۱۰۰٬۰۰۰)، قسمت مرکزی ایالت سچوان، چین، چ چنگتو، بر رود مین (min). مجسمه‌ی سنگی عظیمی از بودا و قله‌ی مقدس اومی نزدیک آن است.

لوشکان (lōškān)، ده (جم ۱٬۱۲۶ سشـ ۱۳۴۵ هش)،

---

(1)Le Sage (2)Lesage (3)Gil Blas (4)Lusaka (5)Los Alamos (6)Los Angeles (7)Lysander (8)Lowestoft (9)Lucerne (10)Luzern (11)Lucerne (12)Vierwaldstättersee (13)Le Sueur (14)Lysias (15)Lysippus (16)Lusitania (17)Lysimachus (18)Loshan (19)Kiating

دهستان رامند، بخش بوئین، شهرستان قزوین، استان مرکزی، ۲۷کیلومتری غ بوئین. خر رود مشروبش میکند. محصولاتش غلات و میوه است.

لوشون، نام چینی پورت آرتور.

لوشون[1] (lu-šün) یا **لو هشون**[2] (hšün) یا **لوسین**[3] (lusin)، نام مستعار **چو شوجن**[4] (cō šu-jen)، ۱۸۸۱–۱۹۳۶، نویسنده‌ی فاضل چینی. ابتدا در مدرسه‌ی راه آهن و معادن تحصیل کرد، و سپس در ژاپن به تحصیل طب، فلسفه، و ادبیات پرداخت، و با احساسات انقلابی ضد منچو و توجه به امور فرهنگی به چین باز گشت، بدین امید که چین را از جدائی‌طلبی دور و از غفلت در امور فرهنگی بیدار سازد، و ارزش علم و فلسفه‌ی غرب را به مردم چین بیاموزد. به اصرار دوستانش به نهضت احیاء حیات ادبی در چین پیوست، و داستان کوتاه روزنامه‌ی یک دیوانه (۱۹۱۸) را نوشت، که در آن جامعه‌ای را که افکار و سنن کنفوسیوسی بر آن حکمفرما است شدیداً هجو کرده است. نماینده‌ی آثار وی کتاب داستان واقعی آ ذ کو (۱۹۲۱) است، که در آن نظام اجتماعی سابق چین را طرد میکند. آثار لوشون در دوره‌ی احیاء حیات ادبی در چین مقبولیت ملی داشت. آثار متعددی (عمدةً از روسی) نیز ترجمه کرده است. لوشون مردی مستقل، مخالف مذهب مادی، و ضد استبداد، و عمیقاً به عدالت اخلاقی پابند بود. نهضت کمونیسم در چین نخست او را به عنوان یک نویسنده‌ی بورژوا مورد حمله قرار داد، ولی بعداً به عنوان "گورکی چین" شناخت.

لوط[5] (lut)، پسر هاران و برادرزاده‌ی ابراهیم (← ابراهیم یا ابرام). شرح احوالش در بابهای ۱۱–۱۴ سفر پیدایش عهة آمده است. در اور متولد شد، و با ابراهیم به کنعان رفت. به سبب نزاعی که در میان شبانان آنان روی داد، دوستانه از هم جدا شدند، ابراهیم در سرزمین کنعان ماند، و لوط دره‌ی اردن را اختیار کرد، که نزدیک شهرهای بدنام سدوم و عموره بود. لوط در سدوم سکنی گزید. کدر لعومر و متحدینش لوط را اسیر کردند، ولی ابراهیم وی را رهائی بخشید. در باب ۱۹ سفر پیدایش آمده است که خداوند به سبب گناهکاری مردم سدوم ("قوم لوط") در صدد ویران کردن آن شهر بر آمد ولی قبلا لوط را اجازه داد که با زوجه و دو دخترش از شهر خارج شوند، و وی به صوغر رفت. آنگاه خداوند بر سدوم و عموره از آسمان گوگرد و آتش بارانید. چون زوجه‌ی لوط به عقب بر گشته بر این شهر نگریست به ستونی از نمک مبدل شد. لوط از ماندن در صوغر ترسید، و با دو دختر خود به کوه رفت، و در مغاره‌ای ساکن شد. دختر بزرگتر به دیگری گفت که بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم، و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. چنین کردند، و هر دو از پدر حامله شدند. دختر بزرگ پسری زایید و او را موآب نام نهاد، و وی نیای موآبیان است، و دختر کوچک نیز پسری زایید و او را بن عمی (ban ammi) نام نهاد، و وی نیای بنو عمون است.

در قرآن، لوط از پیغمبرانی است که قومشان عذاب دیده‌اند، و در کنار هود، صالح، نوح، و شعیب قرار دارد. قوم لوط، که در قرآن به عنوان "اخوان لوط" نیز از ایشان یاد میشود، در ردیف ثمود و مدین، از اقوام گناهکاری هستند که به عذاب الاهی گرفتار شده‌اند. هنگامی که ابراهیم قوم خویش را از گناهکاری و بتپرستی باز میدارد، لوط به او ایمان میآورد. قوم لوط–که به انحراف جنسی گرفتارند–از مهمانان وی کام میطلبند؛ وی ایشان را از این گناه باز میدارد، اما آنان نمیپذیرند، و عذاب الاهی مانند صیحه‌ای از آسمان بر ایشان فرود میآید، و باران سجّیل (سنگ گل) نازل میشود. لوط و خانواده‌اش نجات مییابند، مگر همسر اوط که در عذاب گرفتار میشود، زیرا به پشت سر مینگرد.

در کتب قصص الانبیاء (از قبیل ثعلبی و کسائی) و در تاریخ طبری اطلاعات زیادی در باب قوم لوط نقل شده که متخذ از تورات است. نویسندگان قصص انبیا اغلب نوشته‌اند که قوم لوط در آغاز مردمی پرهیزکار بودند، و ابلیس به صورت مرد غریبی بر ایشان ظاهر شد، و از راههای مختلف آنان را به همجنس‌طلبی وادار کرد، تا این کار عادت ایشان شد، و در این باب داستانها و افسانه‌ها پرداخته‌اند.

لوط، بحر: ← بحر المیت.

لوط ابن یحیی: ← ابومخنف الازدی.

لوطس: ← گل آب.

لوطس‌خوران[6] (lutos.xorān)، یا **لوتوفاگی**[7] (lotofāgi)، مردمی افسانه‌ای که در سواحل افریقای شمالی میزیستند، و از میوه‌ی لوطس (← گل آب) تغذیه میکردند، و آن در ایشان فراموشی و تن‌آسائی لذت‌بخشی ایجاد میکرد. ذکرشان در اودیسه آمده است. وقتی که اودوسئوس در سرزمین آنان پیاده شد، بعضی از همراهانش از غذای لوطس‌خوران خوردند، و در نتیجه، دوستان و خانه‌ی خود را فراموش کردند، و ناچار آنان را قهراً به کشتی باز گرداندند.

لوطی (luti) یا **مشدی** (mašdi) یا **داش**، طبقه‌ای از جوانان عوام الناس در دوره‌ی قاجار، که اساس کارشان بر حق‌طلبی و فداکاری و بی‌پروائی بوده، و برای خود در بین جوانان دیگر امتیازاتی قائل بودند، و سایر طبقات غیر لوطی را پُنْطی میخواندند. در نزد این طبقه آداب خاصی وجود داشته، و از جمله ۷ وصله از لوازم لوطی‌گری، مشدی‌گری به شمار میآمده که عبارت بوده است از زنجیر یزدی، جام برنجی کرمانی، دستمال ابریشم کاشی، چاقوی اصفهانی، چپق چوب عناب، شال لام الف لا، و گیوه‌ی تخت نازک. همچنین، ورزش چاله‌حوض‌بازی و زورخانه‌روی از لوازم آنها بود. جوانهای لوطی غالباً مشاغلی از قبیل طبق‌کشی، دوغ‌فروشی، توت‌فروشی، فرنی‌فروشی، میوه‌فروشی، و آجیل‌فروشی داشتند، و هرگز به مشاغلی چون حمالی، حلاجی، دلاکی، و امثال آنها تن در نمیدادند. در تهران تعبیرات و لهجه‌ی خاصی داشتند. در تعبیه‌ی عزاداریها و تزیین طاقنماها اهتمام و حرارت می‌ورزیدند. اول شبها در قهوه‌خانه‌ها جمع میشدند. کبوتربازی و تربیت قوچ و خروس و جنگ انداختن آنها از تفریحات ایشان محسوب میشد. نوآموزان و تازه‌کاران را در تهران چغاله‌مشدی میخواندند، و آنها غالباً بعد از اثبات لیاقت و مهارت خود در بین سایر اقران عنوان داش و لوطی پیدا میکردند. علم‌کشی و مرشدی زورخانه و نوحه‌خوانی نیز غالباً از مختصات آنها بود. نیز ← جوانمردان.

لوطی صالح (luti sāleh)، مسخره و بذله‌گوی دربار کریم خان زند (فت ۱۱۹۳ هق) و آقا محمد خان قاجار (فت ۱۲۱۱ هق)؛ از اهل شیراز. به سبب مسخرگیها و صحبتهائی که در مجلس کریم خان و دیگر مجالس اجزای زندیه میکرد، مکنت و سرمایه‌ای اندوخت، و چون در آن مجالس گاه برای آقا محمد خان قاجار جاسوسی مینمود، در تهران به دربار او راه یافت. گویند مسخرگی او در یک شب مستی سبب خشم آقا محمد خان نسبت به برادر خود جعفر قلی خان قاجار و موجب قتل او شد. بعد از قتل جعفر قلی خان، پادشاه قاجار اموال لوطی صالح را گرفته دماغ او را نیز برید، اما باز با او بر سر مهر آمده اموالش را بدو باز داد، و او را به کاظمین فرستاد تا در آنجا بمرد. گذر لوطی صالح در تهران ظاهراً منسوب بدوست.

لوعمی: ← عمی.

لوفتوس[8] (loftus)، ضبط فارسی نام **ویلیام کنت لافتس** (wilyām kenat lāftos)، ح ۱۸۲۰–۱۸۵۸، باستانشناس انگلیسی. در دانشگاه کیمبریج تحصیل کرد. حوزه‌ی دجله و فرات را پوید. نخستین بررسی و توصیف دقیق ویرانه‌های ورقاء (varqā؛ از عمده‌ترین ویرانه‌های بابل جنوبی) ازوست، که سه بار در ۱۸۵۰ و ۱۸۵۴ بدانجا سفر کرد. حفریات انگلیسها در شوش در ۱۸۵۱–۵۲ تحت نظر او صورت گرفت. حجاریهای باستانی بسیار به موزه‌ی بریتانیائی آورد. عاقبت در دریا بین انگلستان و هند در گذشت. کتاب سفرها و تحقیقات در کلده و شوش (لندن، ۱۸۵۷) ازوست.

لوفلر[9]، **فریدریش** (fridriš lëfler)، ۱۸۵۲–۱۹۱۵، میکروبشناس آلمانی، به اتفاق ادوین کلبس[10] (klebs، ۱۸۳۴–۱۹۱۳) میکروب مولد دیفتری را کشف کرد، و آن به نام وی به باسیل لوفلر معروف است. بیشتر تحقیقاتش در بیماریهای جانوران بود.

لوفوتن[11] (lofoten) و **وسترولن**[12] (vesterolen)، دو مجمع الجزایر مجاور (ح ۱۸۰°۵ کمه؛ جمعاً ح ۳۷°۰۰۰)، نزدیک ساحل غ نروژ، در دریای نروژ، به فاصله‌ی ۱٫۵ تا ۸۰کیلومتری زمینلاد نروژ. همه‌ی این جزایر در ل مدار شمالگان قرار دارند، و در طول ح ۲۴۰ کم در جهت ل‌ش–ج‌غ ممتدند. هوای آنها به سبب جریان قطلا شمالی معتدل است. تنگه‌ی باریک مالستروم در ناحیه‌ی جزایر لوفوتن قرار دارند، و از جمله‌ی آنها جزیره‌ی هینوئو[13] (hinëu) میباشد که بزرگترین جزایر نروژ است. لوفوتن و وسترولن از لحاظ صید ماهی روغن و شاه‌ماهی از بزرگترین مراکز جهانی است.

لوقا[14]، **انجیل** (enjile luqā)، یکی از کتابهای عهد، منسوب به ← قدیس لوقا، مشتمل بر یگانه شرح تولد عیسی است، و از رسالت وی سخن می‌گوید، و با شرح مصائب وی و بر خاستنش از مرگ ختم میشود. نیز ← انجیل.

لوقا[14]، **قدیس** (qeddis luqā)، از قدیسین مسیحی، طبیب و از رفقای قدیس بولس و قدیس مرقس بود.

---

(۱)Lu-Hsün (۲)Lu Hsün (۳)Lusin (۴)Chou Shu-jen (۵)Lot (۶)lotus-eaters (۷)Lotophagi (۸)Loftus (۹)Löffler; Loeffler (۱۰)Klebs (۱۱)Lofoten (۱۲)Vesteralen (۱۳)Hinnöy (۱۴)Luke

از قرن ۲م به بعد او را نویسنده‌ی انجیل معروف به سه انجیل لوقا و کتاب اعمال رسولان میدانند. بر طبق روایات، نقاش بود و عاقبت شهید شد (اعمال رسولان ۲۰: ۲۱؛ کولسیان ۴.۱۴؛ دوم تیموثاوس ۴.۱۱). ذکرانش ۱۸ اکتبر است.

لوکا[1] (lukkā)، شهر (جم ۹۴۵'۸۵)، ناحیه‌ی توسکان، ایتالیای مرکزی، نزدیک دریای تیرنه. از مراکز تجارت روغن زیتون و شراب است، و کارخانه‌های دخانیات دارد. از شهرهای رومی بود، و در قرن ۶م کرسی دوکنشین لومباردی، و بعداً جمهوری پررونقی شد. در قرون وسطی از مراکز مهم صرافی بود، و مخمل و حریرش شهرت داشت. مملکت لوکا جز در دوره‌ی کوتاهی که تحت حکومت استبدادی (خاصه در عهد کاستراکانی) یا استیلای خارجی بود جمهوری مستقلی باقی ماند، تا آنکه ناپلئون I در ۱۸۰۵ آن را تحت امارت یکی از بستگان خود قرار داد. در سال ۱۸۱۷ جزء دوکنشین پارما، و در سال ۱۸۴۷ ضمیمه‌ی مهیندوکنشین توسکان شد. در ۱۸۶۰ ساردنی آن را تصرف کرد. از جنبه‌ی هنری، لوکا در قرون ۱۲م–۱۵م در اوج عظمت خود بود؛ کلیسای جامع آن و کلیساهای سان فردیانو (sān frediāno) و سان میکله (mikele) از این دوره است.

لوکا[2]**، ادوار** (eduār lūkā)، ۱۸۴۲–۹۱، ریاضی‌دان فرانسوی، که در نظریه‌ی اعداد تحقیقات فراوان به عمل آورد. آثارش مشتمل است بر تحقیقات در معادلات سیاله و حساب دیوفانت (۱۸۷۳) و نظریه‌ی اعداد (۱۸۹۱).

لو کاپ، شهر، ← کیپ لاون.

لو کاتو، شهر، فرانسه، ← کاتو.

لوکاتیو (lokātiv)، ← حالات اسم.

لوکارنو[3] (lokārno)، شهر (جم ۱۵۵'۱۰)، ایالت تیچینو، ج سویس، کنار دریاچه‌ی مادجوره. ناحیه‌ی لوکارنو تفرجگاه بسیار زیبائی است، و سیاحان متعدد بدانجا میروند. فستیوال سالیانه‌ی فیلم دارد. در ۱۵۱۲ ایالات سویس آن را از میلان گرفتند، و در ۱۸۰۳ جزء ایالت تیچینو شد. کلیساهای زیبای متعدد دارد. ← پیمان لوکارنو در ۱۹۲۵ در اینجا به امضا رسید.

لوکارنو، پیمان[4]، پیمانی مشتمل بر یک رشته عهدنامه‌های تضمین متقابل و داوری که، در ۱۹۲۵ در شهر لوکارنو، بین نمایندگان انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا، بلژیک، چکوسلوواکی، و لهستان منعقد شد. عهدنامه‌ی عمده آن بود که مرزهای غربی آلمان را، همان‌گونه که در عهدنامه‌ی ۱۹۱۹ ورسای تعیین شده بود، تضمین میکرد. آلمان نیز تعهد کرد که قسمتی از راینلاند را غیر نظامی کند، و دیگران ورود آلمان را به جامعه‌ی ملل تضمین کردند. یکی از نقایص بزرگ این پیمان، که به عنوان شالوده‌ی امنیت اروپا تلقی شد، این بود که تضمین مرزهای شرقی آلمان در آنها پیشبینی نشده بود. طراحان اصلی پیمان لوکارنو بریان، شترزمان، و سر ج. ا. چیمبرلین بودند. با اشغال (۷ مارس ۱۹۳۶) منطقه‌ی غیر نظامی راینلاند، هیتلر این پیمان را نقض کرد.

لوکاریس، کوریلوس: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت VII.

لوکاس وان لایدن[5] (lūkās vān lāyden)، ۱۴۹۴–۱۵۳۳، حکاک و نقاش تاریخی هلندی، مت لیدن. نزد پدرش، که هنرمندی اهل لیدن بود، تحصیل کرد، و بزودی به عنوان یک حکاک بسیار قابل و یک نقاش باقدرت و مبتکر مشهور شد. در آثار بعد از ۱۵۱۰ وی، تأثیر آ. دورر به چشم میخورد. برداشت واقع‌پردازانه، قدرت دراماتیک و ساخت دقیق آثارش قابل ملاحظه‌اند. وی هنرمندی بااستعداد و پرکار بود. بیش از ۱۷۰ صفحه‌ی مسی قلمزده، ۳۰ منبتکاری و ۲۰ نقاشی به وی منسوب است که از جمله میتوان قلمزنیهای محمد و راهب (۱۵۰۸)؛ رانه هومو (۱۵۱۰؛ ← عیسی، قسمت VII)، آدم و حوا (۱۵۱۹)، و نقاشیهای شطرنجبازان و جلوس مریم عذرا (موزه‌ی برلین)، لوط و دخترانش (موزه‌ی لوور)، مرگ یوحنای معمدان (موزه‌ی هنری فیلادلفیا)، واپسین داوری (تالار شهر لیدن) را نام برد.

لوکانوس[6] (lukānus)، ۳۹–۶۵، شاعر رومی. به سبب توطئه بر علیه نرون او را وادار به خودکشی کردند. ده مقاله از منظومه‌ی حماسی وی به نام بلوم کیویله (bellum kivile)، در جنگ داخلی بین قیصر و پومپیوس، باقی است.

لوکانیا[7] (lukāniā)، ناحیه‌ی قدیم ج ایتالیا، بین خلیج تارانت و دریای تیرنه، که فعلا در کامپانیا و بازیلیکاتا است. رومیان در قرن ۳م قم قبایل ایتالیائی و مهاجرنشینهای یونانی آن را به اطاعت خود در آوردند. از شهرهای عمده‌اش هراکلیا بود.

لوکئوم: ← لوکیون.

لوکر (lākar)، آبادی قدیم، لغ پنجده و نزدیک بدان، ش رود مرغاب، س راه مرو به هرات. در ۶۱۶ هق که یاقوت محل آن را دیده است، چنانکه در معجم البلدان میگوید، جز یک منار مسجد چیزی در آن وجود نداشته است.

لوکرتیا[8] (lukretiā) یا **لوکرس**[9] (lukres)، در افسانه‌های رومی، بانوئی که به سبب تقوایش مشهور بود. چون سکستوس، پسر تارکوینیوس سوپربوس، به او دست درازی کرد، از شوهر خود، **تارکوینیوس کولاتینوس**، خواست که انتقام وی را بستاند، و خودکشی کرد. شورشی که به دنبال این واقعه روی داد سبب اخراج خاندان تارکوینیوس از رم شد.

لوکرتیوس[10] [تیتوس لوکرتیوس کاروس (titus lukretius kārus)]، ۹۹–۵۵؟ ق‌م، شاعر و فیلسوف رومی، مت رم. از زندگانی او اطلاع بسیار کمی در دست است و حتی تواریخ مذکور برای سال تولد و مرگ او، اگرچه عصر زندگی او را میرساند، نمیتواند مورد قبول علمی واقع شود. این تواریخ از دوناتوس و قدیس هیرونوموس، مؤلفین قرن ۴م بم است. دوناتوس گفته است که ویرژیل در ۱۷مین سالروز تولد خود "جامه‌ی مردی" پوشید، و در همان روز لوکرتیوس وفات یافت. هیرونوموس گفته است که لوکرتیوس در ۴۴سالگی خود را کشت، و نیز به گفته‌ی او، لوکرتیوس در سال ۹۵ ق‌م تولد یافته است، و بعدها در نتیجه‌ی خوردن داروئی عشق‌آور اختلال دماغی یا جنون ادواری پیدا کرده است، و کتابهای خود را در فواصل این جنون و اختلال که به هوش میآمده است نوشته است، و این آثار را سیسرون، خطیب معروف رومی، تصحیح کرده است. تمام این اطلاعات، چنانکه اشاره شد، باید با احتیاط تلقی شود.

اثر بزرگ و جاودانی لوکرتیوس، که نام او را در ردیف شعرای بزرگ زبان لاتینی و حکمای بزرگ دنیای قدیم در آورده است، منظومه‌ای است به نام د رروم ناتورا[11] (de rerum nāturā) یا در باره‌ی طبیعت اشیاء، که در حقیقت شرح و بیان فلسفه‌ی طبیعی و اخلاقی اپیکوروس، فیلسوف معروف یونانی، است. نظر اصلی لوکرتیوس از نظم این فلسفه این بوده است که بشر را از ترسهای ناشی از معتقدات دینی نجات بخشد، و ثابت کند که روح امری مادی است، و با تولد انسان به وجود میآید و با مرگ او از میان میرود، و اگرچه خدایان وجود دارند، کاری به کارهای انسان ندارند. لوکرتیوس در این منظومه بیان میکند که هیچ چیز از عدم به وجود نمیآید، و هیچ موجودی معدوم نمیشود. جهان نامتناهی است، و مرکب است از فضا یا خلأ نامتناهی و اجزاء لایتجزای (یا اتمهای) نامتناهی (← جزء لایتجزی)؛ تعداد اتمها نامتناهی است ولی انواع آن متناهی است، و اختلاف اتمها در شکل و اندازه و وزن آنها است. اتم حد نهائی انقسام طبیعی است، و موجودی است سخت و نامتغیر و پایدار. اتمها پیوسته در حرکتند، و سرعت حرکت آنها از سرعت نور بیشتر است. حرکت اتمها عمودی است، و به محض انحراف از جهت عمودی، با یکدیگر تصادم میکنند و مجموعه‌ی تازه‌ای از اتمها تشکیل میدهند؛ و همه‌ی اجسام از ماده و خلأ تشکیل یافته‌اند. روح نیز مادی است، و از اتمهای بسیار کوچک و ظریف تشکیل یافته است. معرفت انسان از راه حواس و استدلال او از راه عقل است. رهبر اخلاق و رفتار انسان احساس لذت و الم است، و هدف انسان در زندگی باید این باشد که چنان رفتار کند که لذت بیشتر و رنج کمتر نصیب او شود.

لوکرتیوس در منظومه‌ی خود نظریات هراکلیتوس، امپدوکلس، و آناکساگوراس، و عقاید رواقیون را رد میکند. این منظومه شامل ۶ کتاب، و زبان آن لاتینی است، و لوکرتیوس با مهارت زیاد موفق شده است که اصطلاحات علمی و فلسفی یونانی را به لاتینی ترجمه کند، و این زبان را از لحاظ علمی غنی سازد.

لوکرس، در افسانه‌ها، ← لوکرتیا.

لوکرس بورژیا: ← بورژیا، لوکرس.

لو کروزو[12] (lë krëzo)، شهر (جم ۷۰۰'۲۸)، ولایت سون‌ولوار، ش فرانسه‌ی مرکزی، در ناحیه‌ای زغال سنگ‌خیز. محل کارخانه‌های عظیم آهن و فولاد و اسلحه‌سازی معروف شنایدر است.

لوکری، ابوالحسن علی (lākari)، شاعر پارسی‌گوی نیمه‌ی دوم قرن ۴م هق، اهل لوکر.

لوکری، ابوالعباس، منجم، معاصر عمر خیام. ← تقویم جلالی.

لوکریس[13] (lokris)، ناحیه‌ای در یونان مرکزی، که از کشورهای یونان باستان بود. لوکریسیها در میان ممالک نیرومندتر محصور بودند، و به همین جهت، نقش مهمی در تاریخ یونان نداشتند، ولی

---

(۱)Lucca (۲)Lucas (۳)Locarno (۴)Locarno Pact (۵)Lucas van Leyden (۶)Lucan (۷)Lucania (۸)Lucretia (۹)Lucrece (۱۰)Lucretius (۱۱)De rerum natura (۱۲)Le Creusot (۱۳)Locris

یکی از قدیمترین مهاجرنشینهای یونانی ج ایتالیا را تأسیس کردند (ح ۷۰۰ ق‌م).

لوکزامبورگ[۱] (lukzămburg)، ایالت (۴°۴۲۰ کمه؛ جه تخمیناً ۲۱۸°۵۷۵)، ج‌ش بلژیک، در ناحیه‌ی آردن. دامپروری و (در ج) فولادسازی دارد. سکنه اغلب فرانسوی‌زبانند، ولی اقلیت بزرگی از آلمانها دارد. این ایالت در ۱۸۳۹ از مهیندوکنشین لوکزامبورگ منتزع شد.

لوکزامبورگ[۲]، شهر (جه تخمیناً ۷۵°۱۶۶)، پایتخت مهیندوکنشین لوکزامبورگ، بر رود آلزت (ālzet). خانه‌های نظرگیر و کاخی از قرن ۱۵م دارد، که تا ۱۸۶۷ قلعه‌ای مستحکم بود. در ۱۹۵۲ مقر ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا شد.

لوکزامبورگ[۳]، مهیندوکنشین، (۲°۵۹۰ کمه؛ جه در ۱۹۶۹ تخمیناً ۳۳۸°۵۰۰)، غ اروپا، بین بلژیک، آلمان، و فرانسه؛ پایتختش شهر **لوکزامبورگ**. مشتمل بر کوههای آردن جنوبی و قسمتی از حوزه‌ی معادن آهن لوکزامبورگ‌ـلورن است. اقتصاد آن عمدةً مبتنی بر تولید فولاد، استخراج آهن، و کشاورزی است. در ۱۹۲۲ با بلژیک اتحادیه‌ی گمرکی بست، و در ۱۹۴۷ به‌گروه بنلوکس پیوست. سلطنت مشروطه و پارلمان دومجلسی دارد. مذهب اکثریت اهالی کاتولیک است. زبان رسمی فرانسوی و زبان ادبی آلمانی است، ولی نوعی لهجه‌ی آلمانی سفلی بین مردم متداول است.

کنت‌نشین لوکزامبورگ‌ـکه اصلا لوتسلبورگ[۴] (lützelburg) نام داشت‌ـدر قرن ۱۰م پدید آمد. این کنت‌نشین بین رودهای موز و موزل ممتد، و مشتمل بر ایالت کنونی لوکزامبورگ بلژیک، و یکی از بزرگترین توابع امپراطوری مقدس روم بود، و مخصوصاً پس از آنکه فرمانروای آن به عنوان هانری VII امپراطور امپراطوری مقدس روم شد (۱۳۰۸) مقامی شامخ یافت. پسرش، به نام یوهان **لوکزامبورگی**، شاه بوهم، پدر امپراطور **شارل IV** بود، که لوکزامبورگ را دوکنشین ساخت (۱۳۵۴). لوکزامبورگ تحت حکومت شاخه‌ای از این خاندان باقی ماند (خاندان اشرافی فرانسوی لوکزامبورگ از اعقاب یکی از کنتهای لوکزامبورگ بود). در ۱۴۴۳ فیلیپ نیکو، فرمانروای بورگونی، دوکنشین را گرفت، و آن در ۱۴۸۲ به خاندان هاپسبورگ منتقل، و جزء هلند اسپانیا و سپس (بعد از ۱۷۱۴) هلند اتریش شد (← هلند اتریش و اسپانیا). کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) آن را مهیندوکنشین اتحادیه‌ی آلمانی قرار داد، اما با هلند تحت فرمان یک فرمانروا بود. لوکزامبورگ در انقلاب ۱۸۳۰ بلژیک سهیم بود. پس از کشمکشهای فراوان، در ۱۸۳۹ قسمت اعظم مهیندوکنشین (یعنی ایالت کنونی **لوکزامبورگ** بلژیک) به بلژیک رسید. بقیه‌ی لوکزامبورگ تا ۱۸۶۶ عضو اتحادیه‌ی آلمانی و تا ۱۸۹۰ تحت فرمان پادشاهان هلند باقی ماند. در آن سال ویلهلمینا در هلند به سلطنت رسید، و آدولف، دوک ناسو، مهیندوک لوکزامبورگ شد، و مهیندوکی تا کنون در خاندان وی باقی مانده است. در ۱۹۶۴ مهیندوک ژان به تخت فرمانروائی لوکزامبورگ جلوس کرد.

لوکزامبورگ در هر دو جنگ جهانی بیطرف بود، ولی در جه I در ۱۹۱۴–۱۸ و در جه II در ۱۹۴۰–۴۴ آلمانها آن را تحت اشغال داشتند. لوکزامبورگ در ۱۹۴۹ به ناتو (← آتلانتیک شمالی، پیمان)، در ۱۹۵۲ به ← جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد اروپا، در ۱۹۵۵ به ← اتحادیه‌ی اروپای غربی، در ۱۹۵۷ به ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا، و به ← جامعه‌ی انرژی اتمی اروپا پیوست.

لوکزامبورگ[۴]، **دوک دو** (dük dë lukzām-burg)، فنـ **لوکسامبور** (lüksămbur)، لقب **فرانسوا هانری دو مونمورانسی‌ـبوتویل** (fran-suă hănri dë monmorănsi-butvil)، ۱۶۲۸–۹۵، مارشال فرانسه. از بستگان کنده‌ی بزرگ بود، و در فرونده، در فتح (۱۶۶۸) فرانش‌ـکنته، و در جنگ هلند خدمت کرد. در ۱۶۷۵ به مقام مارشالی رسید. در جنگ اتحاد بزرگ فرماندهی داشت، و سه پیروزی نصیبش شد (← اتحاد بزرگ، جنگ)، که عمدةً بدان سبب معروف است.

لوکزامبورگ، روزا: ← لوکسمبورگ.

لوکزامبورگ[۴]، **کاخ** (lukzămburg؛ از فنـ)، کاخ بزرگی به سبک رنسانس در شهر پاریس، فرانسه، بر ساحل چپ رود سن، نزدیک سوربون. در ۱۶۱۵–۲۰ به وسیله‌ی س. دو بروس برای ماری دو مدیسی ساخته شد. بعداً آن را توسعه دادند و بر تزییناتش افزودند. مقر شورای جمهوری (سابقاً سنای) فرانسه است. در کنفرانس ۱۹۴۶ صلح پاریس از آن استفاده شد. نقاشیهای گرانبها (خاصه از دلاکروا) دارد. باغهای لوکزامبورگ مشهور است.

لوکس[۵] (luks)، در نورسنجی، واحد بین‌المللی نورتاب، که نورتاب سطحی است به فاصله‌ی یک متر از یک نقطه‌ی نورانی دارای شدت نورانیت یک **شمع**، که نور به طور یکنواخت عمودا بر آن میتابد. **لوکسامبور** (lüksămbur)، ضبط مأخوذ از تلفظ فرانسوی نام Luxembourg. این نام در کتاب حاضر به صورت فارسی متداول آن **لوکزامبورگ** ضبط شده است.

لوکسمبورگ[۶] (یا **لوکزامبورگ**)، **روزا** (roză (luksemburg, lukzămburg)، ۱۸۷۰؟–۱۹۱۹، بانوی انقلابگر آلمانی. در لهستان روسیه متولد شد. نویسنده و خطیب زبردستی بود، و در حزب سوسیال دموکرات مقامی شامخ یافت، و در جه I، با کارل لیبکنشت حزب **سپارتاکوس** را تأسیس کرد. پس از جنگ کوشید تا طرفداران سپارتاکوس را به حزب کمونیست آلمان مبدل سازد. به سبب سهم وی و لیبکنشت در شورش طرفداران سپارتاکوس، هر دو توقیف شدند (ژانویه‌ی ۱۹۱۹). وقتی که آنان را به زندان میبردند به دست سربازان مقتول شدند.

لوکسور، شهر، مصر؛ ← الاقصر.

لوکسوی[۷] (lüksëy)، دیر سابق، در شهر لوکسوی یا لوکسوی‌ـل‌ـبن[۸] (le ban)، ولایت اوت‌ـسون، ش فرانسه. شهر از پیش از دوره‌ی رومیان سابقه دارد، در ۴۵۱ آتیلا آن را ویران کرد. دیر در ح ۵۹۰ به وسیله‌ی ← قدیس **کولومبانوس** تأسیس شد. در ح ۷۳۲ ساراسنها ویرانش کردند، شارلمانی از نو آن را دایر کرد، و آن بزودی از مراکز اولیه‌ی فضل و دانش در قرون وسطی شد. سرراهبان آن از امرای امپراطوری مقدس روم گشتند. در انقلاب فرانسه جنبه‌ی مذهبی آن سلب شد.

لوکلر[۹]، **شارل ویکتور امانوئل** (šărl vik-tor emănüel lëkler)، ۱۷۷۲–۱۸۰۲، ژنرال فرانسوی؛ شوهر اول ← پولین بوناپارت. در ۱۸۰۱ از طرف ناپلئون بوناپارت به فرماندهی لشکرکشی بر ضد **توسن لوورتور** منصوب، و در فوریه‌ی ۱۸۰۲ با نیروهای خود در هائیتی پیاده شد. توسن را به خدعه توقیف کرد، و در نتیجه، بومیان به سرکردگی دسالین شورش کردند و فرانسویها را بیرون راندند. لوکلر در تورتوگا به تب زرد درگذشت.

لوکلر[۹]، **فیلیپ ماری** (filip mări lëkler)، نام اصلیش **فیلیپ ماری دو اوتکلوک**[۱۰] (dë ot-klok)، ۱۹۰۲–۴۷، ژنرال فرانسوی. در جه II که فرماندهی نیروهای فرانسه‌ی آزاد را در افریقای استوائی فرانسه به دست گرفت، نام لوکلر را اختیار کرد. در دسامبر ۱۹۴۲–ژانویه‌ی ۱۹۴۳ نیروهای فرانسه را پیاده از دریاچه‌ی چاد به طرابلس‌ـدر مسیری به طول ح ۲°۴۰۰ کم، در میان صحراها و کوهستانها و اراضی متصرفی دشمن‌ـرهبری کرد، و نام خود را در تاریخ نظامی ثبت کرد. در نبرد تونس (۱۹۴۳) و در آزاد کردن پاریس (۱۹۴۴) شرکت داشت. در ۱۹۴۵ به فرماندهی عالی نیروهای فرانسه در هندوچین منصوب شد. در یک سانحه‌ی هوائی جان خود را از دست داد. پس از مرگ به مقام مارشالی فرانسه ارتقاء یافت (۱۹۵۲).

لوکلر[۱۱]، **لوسین** (lüsian lëkler)، ۱۸۱۶–۹۳، طبیب فرانسوی و محقق در تاریخ طب اسلامی. اثر معروفش تاریخ طب عربی (۲ جلد، پاریس، ۱۸۷۸) است. مفردات ابن البیطار و بعضی دیگر از کتب طبی را از عربی به فرانسوی ترجمه کرد.

لوکمی[۱۲] (lukemi؛ از انگل) یا **لوسمی**[۱۳] (lëse-mi؛ فنـ) یا **سرطان خون**، نابسامانی سرطانی بافت‌های مولد خون (مغز استخوان، غدد لنفاوی، جگر، و طحال) که در نتیجه‌ی آن تعداد گلبولهای سفید خون از تعداد متعارفی آن (ح ۷°۵۰۰ در ملم خون) بسیار بالاتر میرود (از ۱۰۰°۰۰۰ تا ۱°۰۰۰°۰۰۰). در این بیماری عقده‌های لنفی و جگر و طحال بزرگ میشود و کمخونی (به علت کم شدن نسبت گلبولهای سفید و سرخ) با آن همراه است. این بیماری در هر سنی ممکن است بروز کند. علت قطعی آن شناخته نشده، ولی به وجود ارتباطی میان آن و در معرض اشعه ایکس و ذرات رادیوآکتیو فراوان (← بمب ئیدروژنی)، و نیز در معرض مواد شیمیائی سمی قرارگرفتن، پی برده‌اند. این بیماری به دو صورت حاد و مزمن بروز میکند؛ شکل حاد آن بسرعت سبب مرگ میشود، ولی اگر مزمن باشد، با مداوا امکان چند سال زندگی هست. هنوز درمانی برای آن پیدا نشده است. معالجه‌ی با اشعه‌ی ایکس و فوسفور رادیوآکتیو در شکل مزمن آن مفید است. خون دادن نیز در مداوا به کار میرود، ولی سرانجام گلبولهای سفید تولیدشده‌ی بیش از اندازه به بافتها نفوذ میکنند و سبب مرگ بیمار میشود.

لوکن[۱۴] (lëkan)، ۱۷۲۸–۷۸، هنرپیشه‌ی فرانسوی. نام اصلیش **هانری لوئی کن**[۱۵] (hănri lui kan)

---

(۱)Luxembourg (۲)Luxemb(o)urg (۳)Lützelburg (۴)Luxembourg (۵)lux (۶)Luxemburg (۷)Luxeuil (۸)Luxeuil-les-Bains (۹)Leclerc (۱۰)Hauteclocke (۱۱)Leclerc (۱۲)leukemia (۱۳)leucémie (فنـ) (۱۴)Lekain (۱۵)Cain

بود. تحت حمایت ولتر، و یکی از هنرپیشه‌های بزرگ تراژدی عصر خود بود. کوشید که لباسهای هنرپیشگان از جنبه‌ی تاریخی درست و بازی آنان ساده و مطابق واقع باشد.

لوکنت دو لیل[1]**، شارل** (šārl lëkoNT dë lil)، ۱۸۱۸–۹۴، شاعر فرانسوی، متجزیره‌ی رئونیون. در جوانی به فرانسه رفت، و حقوق تحصیل کرد (۱۸۳۷–۴۳). پس از مسافرت در آسیا، در ۱۸۴۶ در پاریس سکنی گزید، و در آنجا بتدریج رهبر گروه پارناسیان شد. نخستین اثر مهمش منظومه‌های کهن (۱۸۵۲) است. پس از آن منظومه‌های وحشی (۱۸۶۲) و منظومه‌های غم‌انگیز (۱۸۸۴)، و پس از وفاتش، آخرین منظومه‌ها (۱۸۹۵) انتشار یافت. این چهار دیوان مشتمل بر آثار شعری مهم اوست، ولی وی دو نمایشنامه نیز نوشته است، و ترجمه‌های زیبائی از ایلیاد، اودیسه، و غیره فراهم ساخته است.

لوکنت دو لیل ضد مسیحیت و مردی بدبین بود، و مرگ را یگانه واقعیت موجود میدانست، و از عصر باستانی الهام میگرفت. شعر او، و به طور کلی شعر مکتب پارناسیان، در تلفیق هنر با اصول علمی میکوشد، و میخواهد گذشته‌ی اساطیری را با رؤیای آرمانی آینده در آمیزد. از آرمانهای کلاسیک الهام میگیرد، و اغلب آن را به زیبائی سرد مجسمه‌های یونانی تشبیه کرده‌اند.

لوکنر[2]**، گراف فلیکس فون** (gräf feliks fon* lukner)، ۱۸۸۱–۱۹۶۶، قهرمان دریائی آلمانی در جنگ I. در مقام فرماندهی کشتی عقاب دریا، که برای اسیر کردن کشتیهای تجارتی مجهز بود، در منطقه‌ی محاصره‌ی دریائی بریتانیا نفوذ کرد و پیش از دستگیر شدنش (۱۹۱۸) در نزدیکی جزایر فیجی- متجاوز از ۲۵ میلیون دلار به کشتیهای تجارتی متفقین و محمولات آنها خسارت وارد کرد. به سبب این اعمال متهورانه، به "شیطان دریا" معروف شد.

لوکوپولیس، شهر، مصر، ← اسیوط.

لو کوربوزیه[3] (lë korbüzie)، نام مستعار **شارل ادوار ژانره**[4] (šārl eduār jānre)، ۱۸۸۷–۱۹۶۵، معمار معاصر فرانسوی سویسی الاصل، متخصص سویس. ساختمانها و نوشته‌هایش تأثیری انقلابی بر توسعه‌ی جهانی معماری جدید داشت. زیر نظر پ. برنس در برلین به کار و تحصیل پرداخت. در ۱۹۱۵ با یک رشته طرحهای معماری، راه جدید و اساسی خویش را به سوی مسائل تکنیکی و زیبائیشناسی ساختمان روشن ساخت. در سالهای بعد طرحهائی برای خانه، آپارتمان، و شهر تهیه کرد، که در اغلب آنها از فورمهای صنعتی، مانند ساختمان کشتی بخار، الهام گرفته بود. در ۱۹۲۱، در طرح خانه‌های مسکونی، فورم جدیدی در معماری ابداع کرد که مبین شیوه‌های نوین ساختمانی بود. در ۱۹۲۳ اولین ساختمان (در نزدیکی پاریس) بر اساس قوانین ساختمانی وی بنا شد. از مشهورترین ساختمانهایش میتوان پروژه‌ی مسکن کارگران را در نزدیک شهر بوردو، و عمارت کلاه‌فرنگی دانشجویان سویسی و برزیلی در پاریس را نام برد. در ۱۹۴۶ به عضویت گروه بین‌المللی معماران، که مسئولیت طراحی ادارات مرکزی سازمان ملل در نیو یورک را به عهده داشت، دعوت شد. پس از جه II (۱۹۴۶–۵۲)، طرح یک شهر عمودی را ارائه کرد، که قسمتهائی از آن مورد تأیید اتحادیه‌ی مسکن در پاریس قرار گرفت. باشکوهترین اثرش طرح عمارات مرکزی شهر چندیگره کرسی جدید پنجاب است که در ۱۹۵۱ آغاز شد. از دیگر آثار مشهورش میتوان مرکز هنرهای بصری در دانشگاه هاروارد (۱۹۶۱–۶۲) را نام برد.

لو کوربوزیه بیشک یکی از چهار استاد بزرگ معماری جدید است، که شخصیت و طرز کار مخصوصش تجربه‌های او را با تجربه‌های استادان سه معماری و هنر رنانس مشابه میسازد. وی مانند میکلانژ-که معرف عصر خود بود-توانسته است زندگی امروز، امیدها و نگرانیها، و همچنین محدودیتهای زندگی کنونی یعنی کمبودها، عدم امکانات، و نارسائیها را در تحقق بخشیدن به آرمانها، نشان دهد.

لوکورگوس[5] (lukurgos)، فنس **لیکورگ**[6] (li-kürg)، مقنن اسپارتی که، به نقل روایات، در قرون ۹م یا ۷م ق‌م میزیست، ولی وجود تاریخی او قطعی نیست. دستگاه حکومت و نظام اجتماعی اسپارت را اصلاح کرد. نویسندگان کلاسیک متأخر تفصیلاتی از زندگی او پرداختند، تا جائی که **پلوتارک** زندگینامه‌ای از وی نوشت.

لوکوس، نام باستانی زاب کبیر.

لوکوستلیه: ← کابوشیان.

لوکوسیت (lokosit)، در خون، ← گویچه.

لوکوک دو بوابودران[7]**، پول امیل** (pol emil lëkok dë buābodrāN)، ۱۸۳۸–۱۹۱۲، شیمیدان فرانسوی. در دارالفنون پاریس تحصیل کرد، و در آزمایشگاه وورتس به کار پرداخت، و بعد خود نیز آزمایشگاهی دایر کرد، و به تحقیقات فیزیکی و شیمیائی پرداخت. **گالیوم (۱۸۷۵)** و **دیسپروزیوم (۱۸۸۶)** را کشف کرد. تحقیقاتی در طیف نور و فواید آن در شیمی معدنی نیز دارد.

لوکولوس[8] (lukullus)، ح ۱۱۰–۵۶ ق‌م، سردار رومی. در جنگ اجتماعی از پیروان صمیم سولا بود، به فرماندهی جنگ علیه مهرداد VI پونتوس به آسیای صغیر اعزام شد. مهرداد را سخت شکست داد، و چون او به تیگرانس I ارمنستان پناه برد، تسلیمش را خواست. به سبب مقاومت تیگرانس، به ارمنستان حمله، و تیگرانس I را مغلوب کرد (۶۹). چون کارهایش در آسیای صغیر موجب عدم رضایت شده بود، احضار و پومپیوس به جایش منصوب شد. زندگی مجلل تظاهرآمیز او در ایام برکناریش معروف بود.

لوکومدس[9] (lukomedes)، در افسانه‌های یونان، پادشاه سکوروس. اخیلس را مادرش با لباس مبدل زنانه به دربار وی فرستاد. تسئوس را که به دربارش پناهیده بود به خدعه به قتل رسانید.

لوکوموتیو[10] (lokomotiv)، دستگاه محرک قطار راه آهن. پیشتازان در ساختن لوکوموتیو عبارتند از ر. ترویثیک، ج. ستیونسن و جان ستیونز. اساس لوکوموتیوهای دوطرفی جدید یک ماشین بخار است و یک دیگ بخار؛ بخار تحت فشار از دیگ بخار وارد استوانه‌ها میشود و فشار آن پیستونها را به پیش میراند و این حرکت با میله‌هائی به چرخ-های لوکوموتیو منتقل میشود و آنها را به گردش در میآورد. لوکوموتیو برقی که ح ۱۸۹۵ به جریان افتاد، برق مورد نیاز خود را از سیم برقی که از بالای آن میگذرد میگیرد و بیشتر در شیبهای تند و تونلها به کار میرود. در لوکوموتیوهای برقی دیزلی که ح ۱۹۲۴ در کشمة به کار افتاد، موتور دیزلی مولد برق را به راه می‌اندازد و با این برق موتورهای برقی سبب حرکت چرخها میشوند و قطار به حرکت در میآید. بتدریج لوکوموتیوهای دیزلی برقی در بسیاری از راههای آهن جای ماشین بخار را گرفته است. سیر تکاملی لوکوموتیو در شکل صفحه‌ی ۲۵۲۶ آمده است.

لوکووروز[11]**، آدرین** (ādrien lëkuvrër)، ۱۶۹۲–۱۷۳۰، بانوی هنرپیشه‌ی فرانسوی. پس از ده‌سالی بازی در تئاترهای لیل، نانسی، و ستراسبورگ، در پاریس در کمدی فرانسز بر صحنه پدید آمد. سبک ساده و طبیعی وی در بازی سخت مقبول افتاد، و در نقش قهرمانان تراژدیهای کورنی و راسین و کمدی-های مولیر چنان توفیقی حاصل کرد که اغلب محافل اشرافی شهر او را با گرمی در میان خود پذیرفتند، و بیشتر مردان و زنان متفکر عصر با وی ارتباط یافتند. ولتر و ← کنت موریس **دو ساکس** از دلدادگان او بودند، و وی در سال ۱۷۲۱ معشوقه‌ی موریس شد. گویند بر اثر زهری که یکی از رقبای حسودش به وی داد در گذشت.

لوکی: ← رساله‌ی محیطیه.

لوکی[12] (loki)، در اساطیر نورس، خدای نزاع و مظهر شر. با خدایان آسگارد دشمنی داشت، و همواره در صدد بر انداختن آنها بود. بالدر را به حیله به قتل رسانید.

لوکیا[13] (lukiā)، کشور باستانی، جنوب غرب آسیای صغیر، کنار مدیترانه، که از غ به کاریا، از ش به پامفولیا، و از ل به پیسیدیا محدود بود. در زمانی بسیار قدیم یونانیان آن را استعمار کردند. در ادوار تاریخی، چندی در دست ایرانیان، مدتی در تصرف سلوکیان، و از ۱۸۹ ق‌م در دست رومیان بود. در ویرانه‌های آن مجسمه‌های یونانی مربوط به قرن ۵م ق‌م به دست آمده است.

لو کیانگ، رود، چین آسیا، ← سالوین.

لوکیانوس[14] (lukiānus) یا **لوسین** (lusian)، ح ۱۲۰–بعد از ۱۸۰، هجانویس یونانی، متولد سمیساط (سوریه). در انطاکیه (سوریه) وکیل دعاوی بود، و سپس در یونان، ایتالیا، گل (فرانسه)، و اسپانیا علم بلاغت تدریس کرد، و عاقبت از مأموران دولت روم در مصر شد، و در همان جا در گذشت.

لوکیانوس از درخشنده‌ترین نویسندگان عصر احیاء ادبیات یونانی در امپراطوری روم است. حد اقل ۸۰ اثر از وی باقی است، و آثار دیگری هم بدو منسوب میباشد که صحت انتساب آنها محل تردید است. بیشتر آثار وی به صورت مکالمه یا دیالوگ است؛ از آن جمله است دیالوگهای خدایان، دیالوگهای مردگان، و دیالوگهای درباریان. آثارش مملو از لطایف، نکته‌سنجیها، هزلیات، سخنان نیشدار و طعنه‌آمیز، و ملاحظات فلسفی است، و تصویر خوبی از زندگی در نواحی اطراف مدیترانه در قرن ۲م به دست میدهد. نیز ← رسالة الغفران.

---

(۱)Leconte de Lisle (۲)Luckner (۳)Le Corbusier (۴)Jeanneret (۵)Lycurgus (۶)Lycurgue (۷)Lecoq de Boisbaudran (۸)Lucullus (۹)Lycomedes (۱۰)locomotive (۱۱)Lecouvreur (۱۲)Loki (۱۳)Lycia (۱۴)Lucian

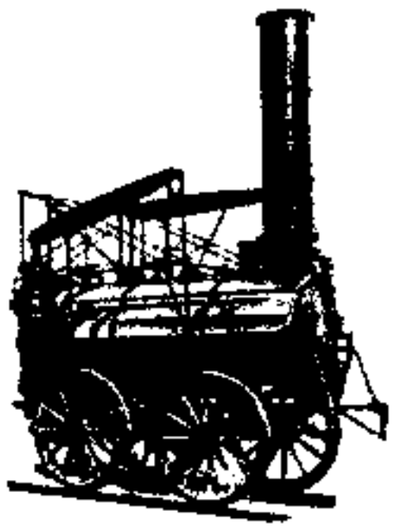
شیر ستاوربریج، ۱۸۲۹

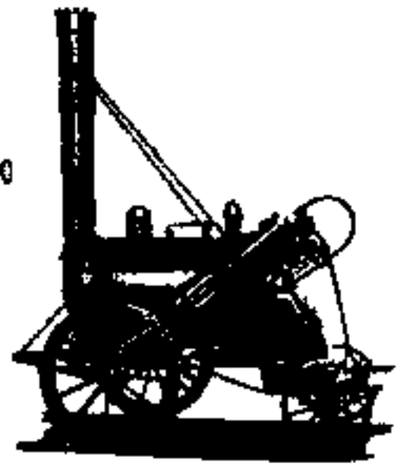
راکت جورج سیتونسن، ۱۸۲۹

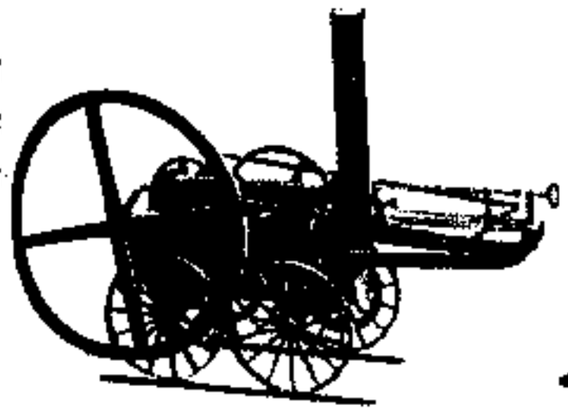
لوکوموتیو ریچارد ترویثیک، ۱۹۰۴

سیر تحولی و تکاملی لوکوموتیو


بهترین دوست، ۱۸۳۵

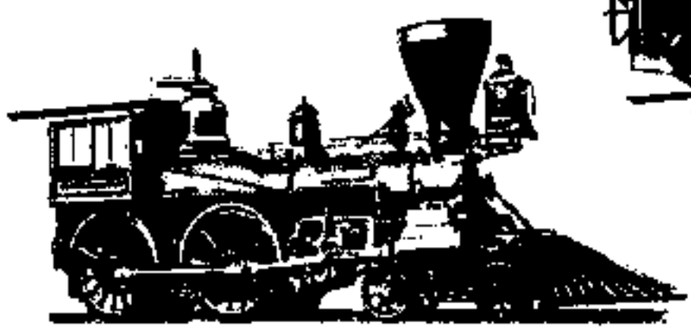
جنرال، ۱۸۵۵

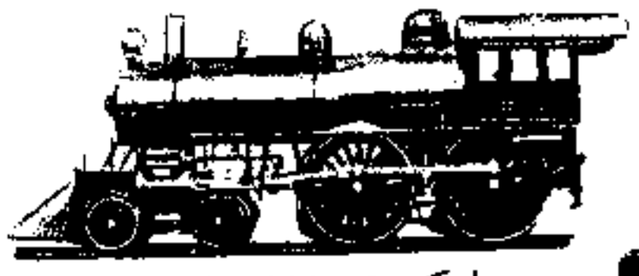
لوکوموتیو ۹۹۹، ۱۸۹۳

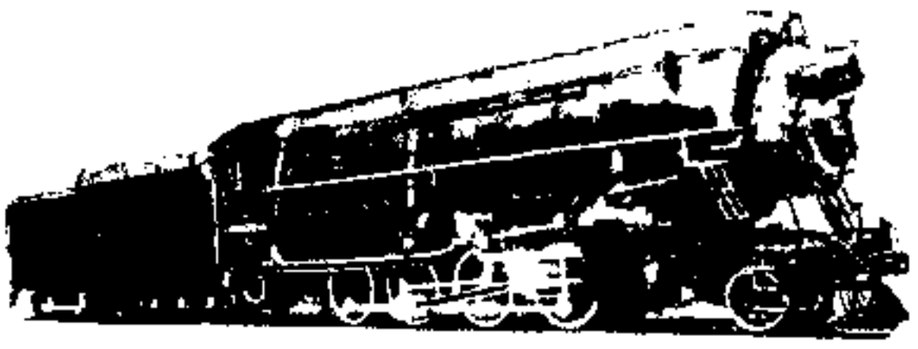
جان ب. جرویس، ۱۹۲۷


لوکوموتیو برقی

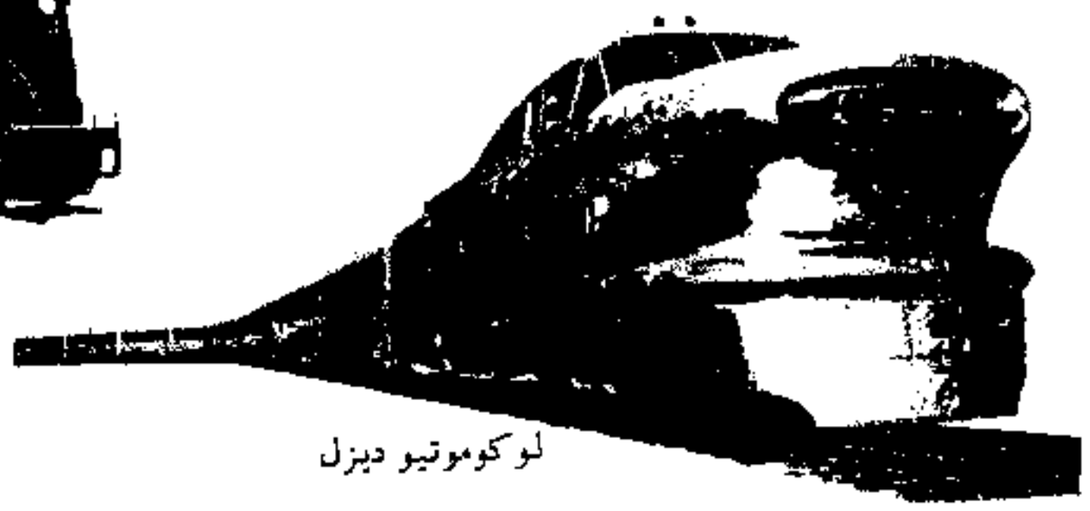
لوکوموتیو دیزل

لوکیفر[1] (lukifer) [لتی، = نورآور]، نام لاتینی زهره به عنوان ستاره‌ی صبح. در فارسی به صورت (مأخوذ از فرانسوی) لوسیفر[1] هم آمده است. در اساطیر یونان، ستاره‌ی صبح را **فوسفوروس** می‌خواندند. بعدها لوکیفر یا لوسیفر در زبانهای اروپائی معنی شیطان یافت.

لوکیلیوس[2]، **گایوس** (gāyus lukilius)، ح ۱۸۰ –۱۰۲ ق‌م، شاعر هجاگوی رومی، که مؤسس شعر هجائی لاتینی محسوب است؛ متـ کامپانیا (ایتالیا). هجاگویانی مانند هوراس و یوونالیس ازو متأثرند.

لوکیوس سکستیوس: ← لیکینیوس کالووس ستولو.

لوکیون (lukeyon، یند) یا **لوکئوم**[3] (lukeum، لتی) یا **لیسه**[4] (lise، فنـ)، محوطه‌ی مقدسی در آتن (یونان)، با گردشگاههای سرپوشیده، که ارسطو در آنجا تدریس میکرد. بدین مناسبت، صورتهای مختلف این لفظ در زبانهای جدید مغربزمین به انواع مختلف مؤسسات آموزشی اطلاق شده است. در فرانسه، لیسه به معنی دبیرستان دولتی است.

لوگانسک[5] (lugānsk)، شهر (جم ۳۳۹٬۰۰۰ در ۱۹۶۷)، جش اوکرائین، در حوضه‌ی دونتس. از مصنوعاتش لوکوموتیو، لوله‌های فولادی، و ماشین‌آلات است. در جنـ II در ۱۹۴۱–۱۹۴۳ در دست آلمانها بود. در ۱۹۳۵–۵۸ به وروشیلوفگراد (vorošilofgrād) موسوم بود.

لوگانو[6] (lugāno)، شهر (جم ۱۹٬۷۵۸)، ایالت (کانتون) تیچینو، ج سویس. تفرجگاه تابستانی خوش‌منظره‌ای کنار **دریاچه‌ی لوگانو** (ح ۵۰ کمم) است. قسمتی از دریاچه در سویس و قسمتی در ایتالیا است.

لوگانو، دریاچه‌ی: ← لوگانو، شهر.

لوگدونوم: ← لیون، فرانسه.

لوگرو[7]، **آلفونس** (alfons lëgro)، ۱۸۳۷–۱۹۱۱، قلمزن، نقاش، و مجسمه‌ساز فرانسوی، متـ دیژون. در ۱۸۶۳ به انگلستان رفت، و در مدرسه‌ی هنرهای زیبای لندن استاد شد. در آثارش موضوعات مذهبی، صحنه‌های روستائی، و مناظر و مرایا را به کار میگرفت. مجموعه‌ی کارهایش، شامل مجسمه‌های برنزی، قلمزنی و نقاشی، در کلکسیونهای پاریس و لندن و موزه‌های بستن، ماساچوست، و واشینگتن موجودند. از جمله‌ی نقاشیهایش میتوان پوزشخواهی و مسیح مرده (پاریس)، طعام بیچارگان و بندرز (لندن) را نام برد.

لوگن[8]، **کوه** (lôgən)، کوهی به ارتفاع ۶٬۰۵۵ متر، انتهای جغ یوکون، کانادا. در ش آلاسکا واقع، و بلندترین قلل کانادا و از حیث ارتفاع دومین قله‌ی امریکای شمالی است.

لوگو[9] (lugo)، شهر (جم ۵۸٬۲۶۴)، کرسی ایالت لوگو، لغ اسپانیا، در گالیثیا، بر رود مینیو. از مراکز زراعتی است. باروهائی از دوره‌ی رومیان و کلیسای جامعی از قرن ۱۲م دارد.

لوگوس: ← کلمه یا لوگوس.

لول[10]، **رامون** (rāmon lul)، ح ۱۲۳۴–۱۳۱۶، فیلسوف، مبلغ مسیحی، و نویسنده‌ی کاتالونیائی، بنیانگذار استشراق در مغربزمین، و از قهرمانان مبارزه با فلسفه‌ی ابن رشد. وی صاحب قریب ۲۹۲ اثر به زبانهای کاتالونیائی، عربی، و لاتینی بوده است، که بیشتر آنها باقی است، ولی از آثارش به عربی تا کنون چیزی به دست نیامده است. وی موجد زبان ادبی کاتالونیائی است که آن را، نه‌فقط در اشعار و داستانها و نوشته‌های عرفانی خود، بلکه در موضوعهای کلامی، فلسفی، و علمی نیز به کار گرفته است.

لول در پالما در خاندانی ثروتمند متولد شد. مدتی فارغ البال میزیست، و اشعار غنائی میسرود، تا آنکه به سبب رؤیاهائی به مذهب روی آورد (ح ۱۲۶۳). (بر طبق روایتی متأخر، به فرانسیسیان پیوست.) لول با جدیت و حرارت تمام کوشید تا مسلمانان را به مسیحیت بگرواند. هم خود را صرف تحصیل زبان و ادبیات عرب کرد، و در فرهنگ اسلامی معتبر شد. از سلاطین و پاپهای متوالی استدعا کرد که مدارسی برای آموختن السنه‌ی شرقی به مبلغین تأسیس کنند. فقط شاه مایورکا بدین کار اقدام کرد (۱۲۷۶)، اما شورای وین (۱۳۱۱–۱۲) از پیشنهاد لول پشتیبانی کرد، و پس از وفات وی چندین مدرسه‌ی السنه‌ی شرقی تأسیس شد. مدتی از عمر خود را صرف مسافرتهای تبلیغاتی کرد؛ از جمله، در ۱۲۹۲ به تونس، در ۱۳۰۷ به بجایه، و در ۱۳۱۵ دگربار به تونس رفت، و عاقبت در ۱۳۱۶ در بجایه سنگسار و مقتول شد.

از آثار متعدد وی یکی کتاب عرفانی کتاب عاشق و معشوق است، که سخت از تصوف اسلامی متأثر میباشد، و دیگر کتاب جانوران، که تقلیدی از کلیله و دمنه است. اما مهمترین اثر لول کتاب آرس ماگنا[11] (ārs māgnā) یا فن بزرگ است، که در دفاع از

(۱)Lucifer (۲)Lucilius (۳)Lyceum (۴)Lycée (فنـ) (۵)Lugansk (۶)Lugano (۷)Legros (۸)Logan (۹)Lugo
(۱۰)Lull; Llull (۱۱)Ars Magna

مسیحیت در مقابل فلسفه‌ی ابن رشد نوشته شده است. وی در این کتاب علامات و نمودارهائی برای بیان مطالب به کار برده که او را در ردیف پیشقدمان در مبحث منطق علامتی قرار میدهد. لول معتقد بود که فلسفه و علم از الاهیات جدا نیست، و هر یک از اصول ایمان را میتوان کاملا با دلایل منطقی ثابت کرد. لول از کیمیادانان بزرگ اروپا در قرون وسطی بود.

لولان[1] (lolān)، جزیره (۱٬۲۴۵ کم؛ جم ۸۳٬۱۷۰)، دانمارک، در دریای بالتیک، ج زیلند. محصول عمده‌اش چغندر قند است.

لولئو[2] (luleo)، شهر (جم ۳۱٬۵۸۸)، مرکز ولایت نوربوتن، ل سوئد، بر مصب رود لوله در کنار خلیج بوتنی. بندری است که در زمستان یخبسته است. صادراتش کانه‌ی آهن لاپلاند، الوار، و پوست دباغی‌نشده است. کارخانه‌ی ذوب آهن دارد.

لولمان (lulamān)، نام بازاری در اراضی آبادیهای رودبارکی و پیربست، بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم؛ ۵کیلومتری ش کوچصفهان. روزهای یکشنبه و چهارشنبه بازار عمومی است.

لؤلؤ: ← حمدانیان.

لؤلؤ (lo'lo')، نام عربی مروارید.

لولوابورگ، شهر؛ ← کاسالی، ایالت سابق.

لولوبی (lullubi)، نام قبایلی که ظاهراً بخش وسیعی از کوهها و کوهپایه‌های قسمت علیای دیاله تا دریاچه‌ی ارومیه (رضائیه) را اشغال کرده بودند. از پادشاهان آنان آنوبانی‌نی (ānubānini) است که سنگنبشته‌ای ازو بر صخره‌ی سر پل زهاب در دست است (مربوط به قرن ۲۲م قم). از نوشته‌ی مزبور چنین بر میآید که این قبایل در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی سوم قم دارای دولتی بوده و جامعه‌ی طبقاتی داشته‌اند.

ریشه‌ی اکدی و عیلامی کلمه‌ی لولوبی (در زبان اورارتویی، لولو = دشمن و بیگانه) نشان میدهد که این قبایل ظاهراً با عیلامیان قرابت داشته‌اند.

لؤلؤ خادم: ← الب ارسلان اخرس؛ سلطانشاه ابن رضوان.

لوله[3] (lule)، رودی که در سوئد شمالی سرچشمه میگیرد، و از کوههای لاپلاند ۴۴۰ کم جریان یافته در لولئو به دریای بالتیک میریزد. قدرتش بالقوه متجاوز از ۳٬۰۰۰٬۰۰۰ اسب بخار است، و قسمتی از آن در پوریوس مصرف میشود.

لوله[4]، وسیله‌ای توخالی، معمولا استوانه‌شکل، که برای انتقال دادن مایعات و گازها و مواد جامد معلق در مایع، و نیز برای جا دادن سیمهای برق در آن به کار میرود. نخستین لوله‌ها محتملا آنهائی بوده است که مردم چین با نی خیزران میساخته و حدود 5000 قم از آنها برای آبرسانی استفاده میکرده‌اند. مصریان نخستین لوله‌های مسی را حدود 3000 قم ساختند. تا پیش از آنکه در قرن ۱۸م چدن ارزان شود، بیشتر لوله‌ها را از سنگ سوراخ‌کرده یا چوب یا سفال یا سرب و احیاناً از مس و مفرغ میساختند. مواد جدیدی که برای ساختن لوله به کار میرود عبارت است از چدن، آهن ورزیده، فولاد، مس، برنج، سرب، سیمان، چوب، شیشه، و پلاستیک. برای ساختن لوله‌های فولادی، نوارهای فولاد را به شکل لوله خم میکنند و دو کنار درز طولی را با گرم کردن و فشردن بر یکدیگر یا با لحیم کردن برقی به یکدیگر متصل میکنند. لوله‌ی بی‌درز را از سوراخ کردن میله‌ی فولادی با مته فراهم میآورند. لوله‌های فولادی، مخصوصاً برای انتقال دادن مواد دارای فشار و دمای زیاد، مورد استعمال فراوان دارد. بیشتر لوله‌های آهنی درزدار و لحیم‌شده است. لوله‌های چدنی در مقابل خورده شدن بیش از لوله‌های فولادی مقاومت دارند و به همین جهت برای به کار رفتن در زیر خاک بیشتر از آنها استفاده میشود. لوله‌های سفالی و سیمانی عموماً در فاضلابها به کار میرود، و لوله‌های سیمانی در آبیاری با فشار کم مصرف فراوان دارند، برای آنکه تحمل فشار لوله‌های سیمانی بیشتر شود، آنها را با مفتولهای فولادی مسلح میکنند، یا بر مصالح آنها پنبه‌ی کوهی می‌افزایند. از لوله‌های بی‌درز مسی و برنجی در لوله‌کشی و انتقال بخار آب داغ در ماشینهای بخار استفاده میشود. لوله‌های سربی، به علت نرم و قابل انعطاف بودن و مقاومت سرب در مقابل مواد خورنده، در لوله‌کشیهایی که مخصوص آب غیر آشامیدنی است، مصرف فراوان دارد. در صناعتهای شیمیائی و غذائی، از لوله‌های شیشه‌ای استفاده میشود. در جج II ساختن لوله‌های پلاستیکی رواج فراوان یافت و جای لوله‌های فلزی را که کمیاب شده بود گرفت. اکنون نیز لوله‌ی پلاستیکی برای انتقال آب و بعضی از مایعات خورنده به کار میرود.

نیز ← خط لوله.

لوله‌سانان: ← نماتودا.

لوله‌گلیها (Tu-lipa buliflora)، دسته‌ای از گیاهان مرکب که گلچه‌های آنها همه به شکل لوله است.

لوله‌های صوتی[5]، لوله‌هائی چوبی یا فلزی، که چون هوای داخل آنها به ارتعاش در آید یک دستگاه ← امواج ماندار در لوله تولید میکند که بسامد آن در ردیف بسامد اصوات قابل شنیدن است. این ارتعاش به وسیله‌ی قسمت دهانه‌ی[6] لوله (← لبک) که در آن میدمند حاصل میشود. دهانه یا فلوتی[7] است یا قمیشی (← قمیش). در دهانه‌ی فلوتی، هوای دمیده‌شده از شکاف باریکی (روزنه) وارد لوله میشود و به لبه‌ی پخ تراشیده‌ای در دیواره‌ی لوله میخورد و

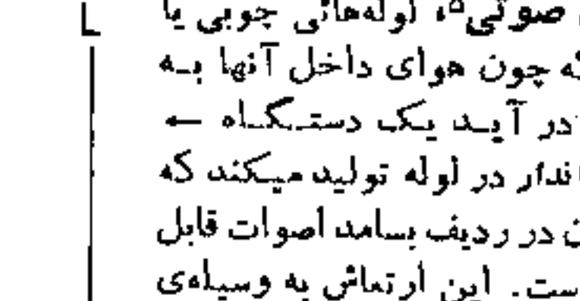

شکل ۱

آن را مرتعش میکند، و همین ارتعاش سبب نوسان هوای داخل لوله و تولید امواج ماندار میشود. ارگ و فلوت ارکستر به همین صورت است، ولی در نی، نوازنده با دهان خود هوا را به لبه‌ی نی میراند و آن را مرتعش میکند (← سازهای بادی). در دهانه‌ی قمیشی (شکل ۱)، ناوه‌ای به صورت غیر کامل با زبانه‌ای منحنی بسته شده است؛ هنگامی که هوا را با فشار به داخل لوله میرانند، نخست زبانه ناوه را میبندد و سپس در نتیجه‌ی خاصیت کشسانی خود به کنار میرود و هوا از ناوه وارد لوله میشود، و همین حرکت رفت و آمدی زبانه هوای داخل لوله را به ارتعاش در میآورد (← سازهای زبانه‌دار).

لوله‌های صوتی را بر حسب آنکه انتهای آنها باز یا بسته باشد، به دو نوع باز و بسته تقسیم میکنند. در انتهای لوله‌ی مجاور دهانه همیشه شکم موج (جائی که موج ماندار دارای دامنه‌ی ماکزیموم است) و در انتهای دیگر آن، در لوله‌ی باز همیشه شکم و در لوله‌ی بسته همیشه گره موج (جائی که موج ماندار دارای دامنه‌ی صفر است) خواهد بود. بنا بر این صوت اصلی یک لوله‌ی بسته صوتی است که طول موج آن چهار برابر طول لوله است، و در لوله‌ی باز طول موج صوت اصلی دو برابر طول لوله است؛ به عبارت دیگر، ارتفاع صوت اصلی یک لوله‌ی باز دو برابر لوله‌ی بسته‌ای به همان طول است. چنانکه در شکل (۲) دیده میشود، ممکن

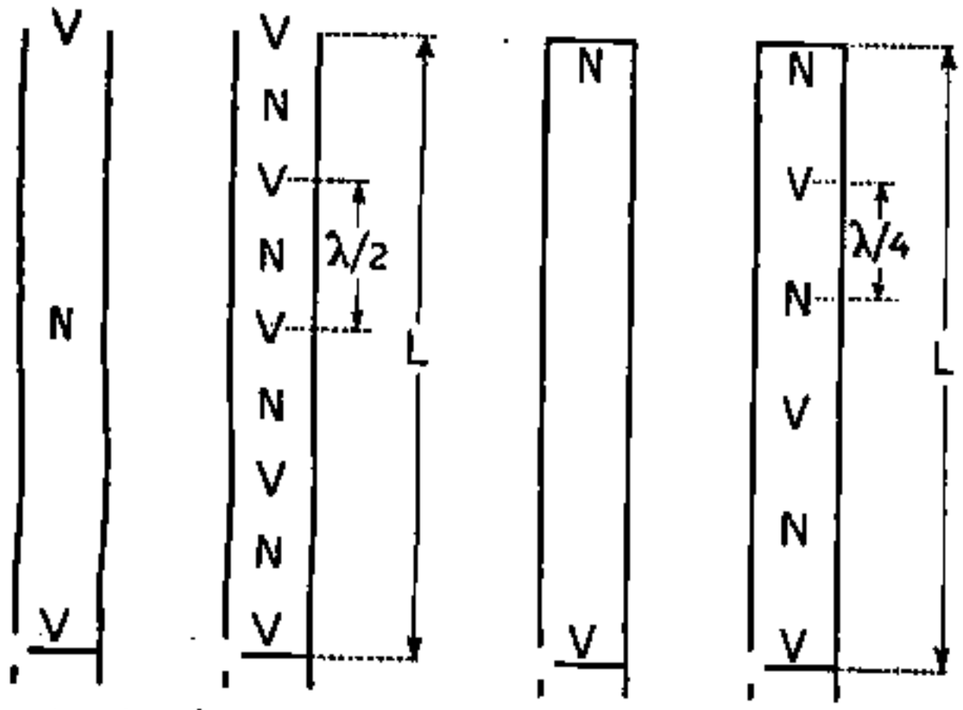

شکل ۲

است امواج مانداری با گره‌ها و شکمهای بیشتر از صوت اصلی در داخل لوله تشکیل شود که اصوات حاصل از آنها آرمونیکهائی از صوت اصلی هستند.

۱ـ قوانین لوله‌های باز. اگر L طول لوله (حساب‌شده از دهانه) باشد، این طول مضرب صحیحی (K) از طول لوله یعنی λ/۲ است، و بنا بر آن

$$L = K\frac{\lambda}{2}$$

اگر N بسامد صوت تولیدشده و V سرعت صوت در گازی باشد که لوله را پر کرده است، $\lambda = V/N$، و بنا بر آن

$$N = K\frac{V}{2L}$$

$K = 1$ مطابق با صوت اصلی لوله است و $K = 2, 3, 4, \ldots$ اصوات فرعی آن را نمایش می‌

(۱)Laaland; Lolland (۲)Lulea (۳)Lule (۴)pipe (۵)speaking pipe (۶)mouthpiece (۷)flute-pipe (۸)lip

دهد. این فورمول نشان میدهد که لوله‌های باز همه‌ی آرمونیکهای صوت را میتوانند تولید کنند. قوانین لوله‌های باز چنین بیان میشود،

۱ـ بسامد صوت یک لوله‌ی باز (به ازاء مقدار معین K)، به شکل و اندازه و سطح مقطع و جنس جدار بستگی ندارد.

۲ـ بسامد صوت اصلی با طول لوله نسبت معکوس و با سرعت صوت در داخل آن نسبت مستقیم دارد.

۳ـ اصوات فرعی لوله‌ی باز همه‌ی آرمونیکهای زوج و فرد صوت اصلی را تشکیل میدهند.

II ـ قوانین لوله‌های بسته. در این حالت

$$N = (2K+1)\frac{V}{4L}$$

و قوانین آن چنین بیان میشود،

۱ـ بسامد صوت یک لوله‌ی باز (به ازاء مقدار معین K)، به شکل و اندازه و سطح مقطع و جنس جدار بستگی ندارد.

۲ـ بسامد صوت اصلی با طول لوله نسبت معکوس و با سرعت صوت در داخل آن نسبت مستقیم دارد.

۳ـ اصوات فرعی آرمونیکهای فرد صوت اصلی را تشکیل میدهند.

لوله‌ی الکترولی: ← لوله‌ی خلأ.

لوله‌ی اوستاشی[1] (ostāši، از فنس)، مجرائی به طول ۳۵–۴۵ میلیمتر (در انسان) که **گوش** میانی را به عقب حفره‌های بینی مربوط میکند، و تعادل فشار هوا را در دو طرف پرده‌ی صماخ نگاه میدارد. امراض عفونی گلو از راه این مجرا به گوش میانی منتقل شده باعث بروز امراض عفونی گوش و احیاناً کری میشوند. این لوله به نام ب. **اوستاکی** نامیده شده است.

لوله‌ی توریچلی: ← توریچلی؛ بارومتر.

لوله‌ی خلأ[2] یا **لوله‌ی الکترونی**[3]، اسبابی برای تولید و فزونسازی یا کنترول پیامهای برقی که در مدارهای گوناگون الکترونی به کار میرود، و در آن جریان الکترون در میان دو یا چند الکترود در خلأ یا در گاز موجود در یک محفظه‌ی شیشه‌ای یا فلزی صورت میگیرد. در رادیو معمولا آن را لامپ رادیو مینامند. در لوله‌های خلأ مقدار بسیار کمی هوا یا گاز دیگر، با درجه‌ی خلأ بسیار زیاد، وجود دارد. هر لوله‌ی خلأ کاتودی (افروزه‌ای) دارد که چون گرم شود از خود الکترون صادر میکند (← الکترونها باز است) و بر شدت جریان بین صفحه و افروزه (تعداد الکترونهائی که از افروزه به صفحه میروند) می‌افزاید، زیرا قسمت عمده‌ی الکترونها از میان سیمهای توری عبور میکنند. هنگامی که توری دارای بار برقی منفی است (شکل ۱، ب)، الکترونها را دفع میکند (در واقع در مقابل عبور الکترونها بسته میشود)، و الکترونها نمیتوانند به صفحه برسند. بنا بر این، اگر بار برقی توری G به تناوب مثبت و منفی شود (با اتصال قطب درداده‌ی تریود به یک مولد جریان متناوب) یا تعداد الکترونهائی که از F به P جریان مییابند با همان تناوب افزایش و کاهش پیدا میکنند، و در نتیجه جریان متناوب را به یک جریان مستقیم در مدار صفحه مبدل میسازند (← راستگر).

مثبت دارد (آنود یا صفحه) جذب میشوند. تا این اواخر، لوله‌های خلأ عملا در رادیو، تلویزیون، رادار، مدارهای تلفن و تلگراف، و بسیاری از دستگاههای کنترل‌کننده‌ی صنعتی و سلاحهای جنگی به کار میرفت، ولی اکنون ترانزیستور در اغلب موارد جانشین آنها شده است. با این همه، هنوز هم به علت صرفه‌داری و قابلیت تنظیم و قابلیت تغییر، در بسیاری از اسبابها از لوله‌های خلأ استفاده میشود، خصوصاً در مواردی چون تولید نوسانهای برقی، پیداگری (← پیداگر)، تحمیل، فزونساری، راستگری (← راستگر)، تنظیم ولتاژ، قطع و وصل جریان، شمارگری، و کنترول خودکار بسامد. انواع اساسی لوله‌ی خلأ عبارت است از دیود، تریود[4] (triod)، تترود[5] (tetrod)، پنتود[6] (pantod)، و مانیترون. تا حدود I چهار نوع اول رواج عام داشت، ولی تکمیل رادار و گشوده شدن نواحی کهموج و موج میلیمتری طیف برقاطیسی، سبب پیدایش لوله‌هائی از نوع اخیر شد.

I ـ دیود. ← دیود.

II ـ تریود. با افزودن یک الکترود اضافی به نام توری[7] (turi)، بین افروزه و صفحه، به دیود، یک تریود به دست میآید (شکل ۱) که در موارد

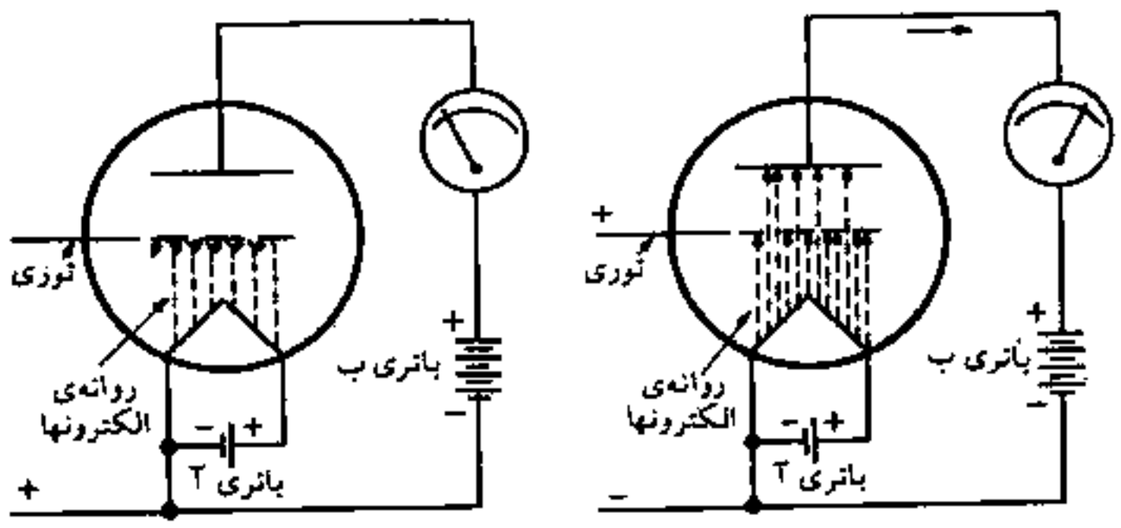

۱. تریود با بار مثبت بر توری ب. نمایش اثر توری با بار منفی

شکل ۱ . تریود

خاصی، مثلا در تلفن و به عنوان لامپ رادیو، به کار میرود. عمل توری، که در مسیر الکترونها قرار دارد، همانند عمل بستاوری (← عکاسی، ص ۱۷۵۰، ستون ۲، سطر آخر) است که عبور الکترونها را از افروزه به صفحه کنترول میکند. این کنترول به وسیله‌ی تغییر دادن پتانسیل توری انجام میگیرد.

III ـ تترود. از همان اجزاء یک تریود تشکیل یافته جز آنکه یک توری اضافی (SG)، به نام "توری‌صافی"[8]، میان توری کنترول (CG) و آنود آن قرار داده شده است (شکل ۲). پتانسیل توری‌صافی یک پتانسیل مثبت ثابت، کوچکتر یا مساوی پتانسیل متوسط آنود، میباشد. عمل این توریِ دارای پتانسیل مثبتِ ثابتْ خنثی کردن اثر بار برقی فضائی و، در نتیجه، تسریع حرکت الکترونها به سوی صفحه است.

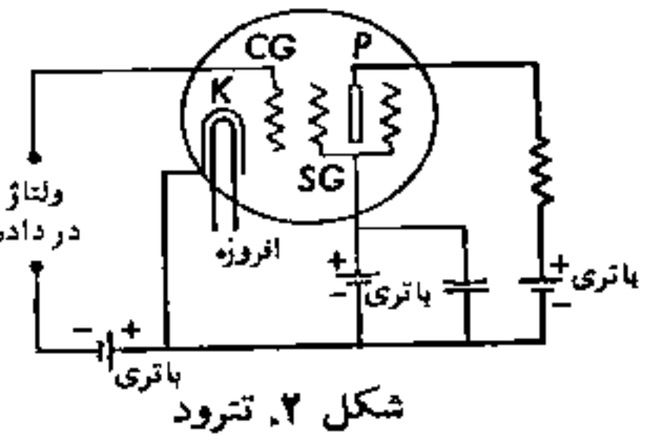

شکل ۲. تترود

IV ـ پنتود. برای جلوگیری از صدور ثانوی الکترونها در تترود، که در نتیجه‌ی سرعت شدید برخورد الکترونها به صفحه صورت میگیرد و الکترونها به سوی توری‌صافی جذب میشوند، یک توری سومی میان توری‌صافی و صفحه قرار میدهند که "توری مانع"[9] نام دارد (شکل ۳). الکترونهای آزادشده در صدور ثانوی، به وسیله‌ی این توری مانع دفع شده و به صفحه باز میگردند، و بدین ترتیب به جریان برق صفحه افزوده میشوند.

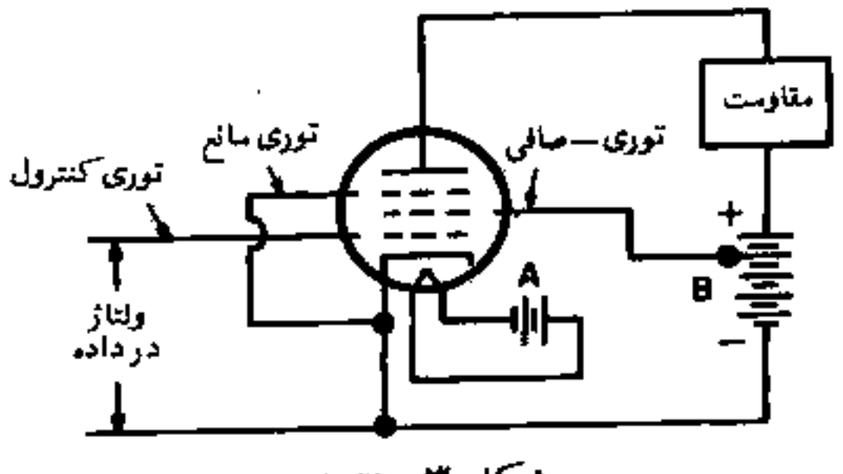

شکل ۳. پنتود

لوله‌ی شعاع کاتودی[10] (kātodi)، اسبابی برای تولید تابه‌ای الکترونی، و تنظیم کردن مسیر آن در یک لوله‌ی خلأ به وسیله‌ی میدانهای برقی و مغناطیسی به نحوی که اثری مرئی بر پرده‌ای پوشیده از یک ماده فلوئورسان بر سطح داخلی لوله پدید آید. در شکل، اساس یک لوله‌ی شعاع کاتودی، که در آن تنظیم مسیر تابه به وسیله‌ی میدان برقی صورت میگیرد، نمایش داده شده است. در طرف چپ اسباب یک طپانچه‌ی الکترونی دیده میشود (برای توضیح حروف در این قسمت ← طپانچه‌ی الکترونی)؛ V و H دو زوج صفحه‌ی منحرف‌کننده‌ی تابه است (در بعضی از موارد استعمال لوله‌ی شعاع کاتودی، مثلا در تلویزیون، منحرف کردن تابه به وسیله‌ی پیچه‌هائی صورت میگیرد). وقتی که صفحات بار برقی نداشته باشند شعاع کاتودیِ (تابه‌ی الکترونها) وقتی که توری بار برقی مثبت دارد (شکل ۱، ۱)، الکترونها را جذب میکند (در واقع در مقابل عبور الکترونهای آزادشده که ابری در اطراف کاتود تولید میکنند، به طرف الکترودی که بار

---

(۱)Eustachian tube (۲)vacuum tube (۳)electron tube (۴)triode (۵)tetrode (۶)pentode (۷)grid (۸)screen grid (۹)suppressor grid (۱۰)cathode-ray tube

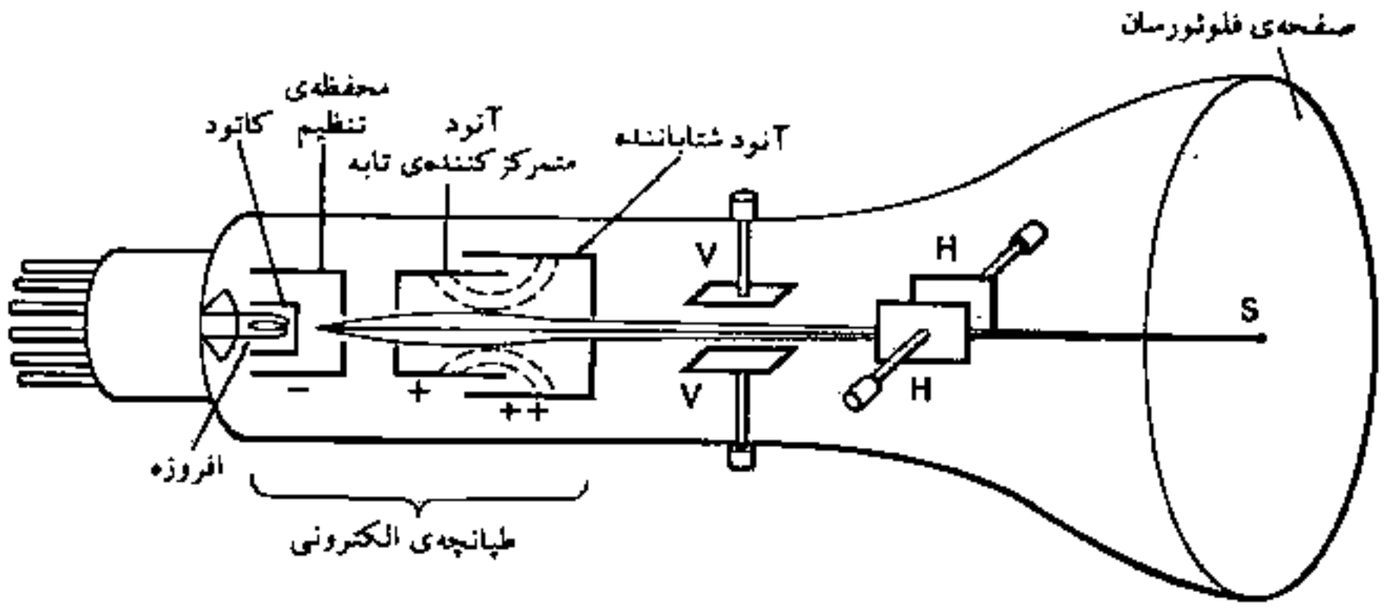

صادر از طپانچه به خط مستقیم حرکت کرده لکه‌ای نورانی بر موضعی از صفحه‌ی S تولید میکند. اگر بین صفحاتِ یک یا هر دو زوجِ اختلاف سطح برقی تولید شود، میدان برقی ناشی از این اختلاف تابه را منحرف میسازد، و در نتیجه، لکه بر صفحه‌ی S حرکت میکند؛ به وسیله‌ی حرکت لکه میتوان در این اختلاف سطح تحقیق کرد. لوله‌ی شعاع کاتودی را میتوان برای نشان دادن شکل موجی برقرانی جریان متناوب برق به کار برد. در این صورت، آن را نوسان‌نما[1] (نوسان‌نمای شعاع کاتودی) میخوانند.

لوله‌ی فالوپیوسی: ← فالوپیوس.

لوله‌ی نیرو[2]، در فیزیک، مفهومی نظری که بیان آن چنین است: لوله‌ای تشکیل‌یافته از خطوط نیروئی (← میدان یا حوزه) که از جمیع نقاط منحنی مسدودی واقع بر سطح یک هادی باردار برقی میگذرد.

لوله‌ی هاضمه[3] (luleye hāzeme)، لوله‌ی درازی که از طریق آن غذا وارد بدن و هضم میشود. در انسان طول این لوله حـ10 متر است. در جانوران گوشتخوار معمولاً طول این لوله کمتر از طول آن در جانوران گیاهخوار است. لوله‌ی هاضمه از دهان شروع میشود، و مشتمل است بر حلق، مری، معده، و روده‌های بزرگ و کوچک.

هنگامی که شخص غذا را میبلعد، ماهیچه‌های حلق آن را به داخل مری میرانند. ماهیچه‌های مری، در ضمن عبور غذا از آن، منظماً منقبض، و سبب رانده شدن غذا به درون معده میشود. در معده، مایعاتی که از آن ترشح میکنند سبب لیز شدن غذا و تا حدی هضم آن میشوند. این غذا را که کمی هضم شده است کیموس[4] (kimus) مینامند. به سبب انقباض معده، کیموس به طرف روده‌ی کوچک به حرکت در میآید. در آنجا، شیره‌های لوز المعده و کبد و جدار روده عمل هضم را ادامه میدهند. روده کیموس را به پس و پیش میفشارد و آن را خوب مخلوط میکند. گاهگاه انقباضهای موجی‌شکل جدار روده، به نام حرکت دودی (← کرمی)، سبب پیش رانده شدن کیموس در روده میشود.

قسمت عمده‌ی عناصر غذائی در غذای هضم‌شده از طریق روده‌ی کوچک جذب میشود. روده را غشائی مخاطی پوشانده است که برجستگیهای کوچکی به نام پرز[5] (porz) دارد. به علت وجود پرزها، سطح داخلی روده که عمل جذب شیره‌ی هضم‌شده از آنجا صورت میگیرد زیادتر میشود. قسمتهای قابل حل کیموس، که کیلوس[6] (kilus) نام دارد، از جدار روده به مجاری لنفاوی میریزد،

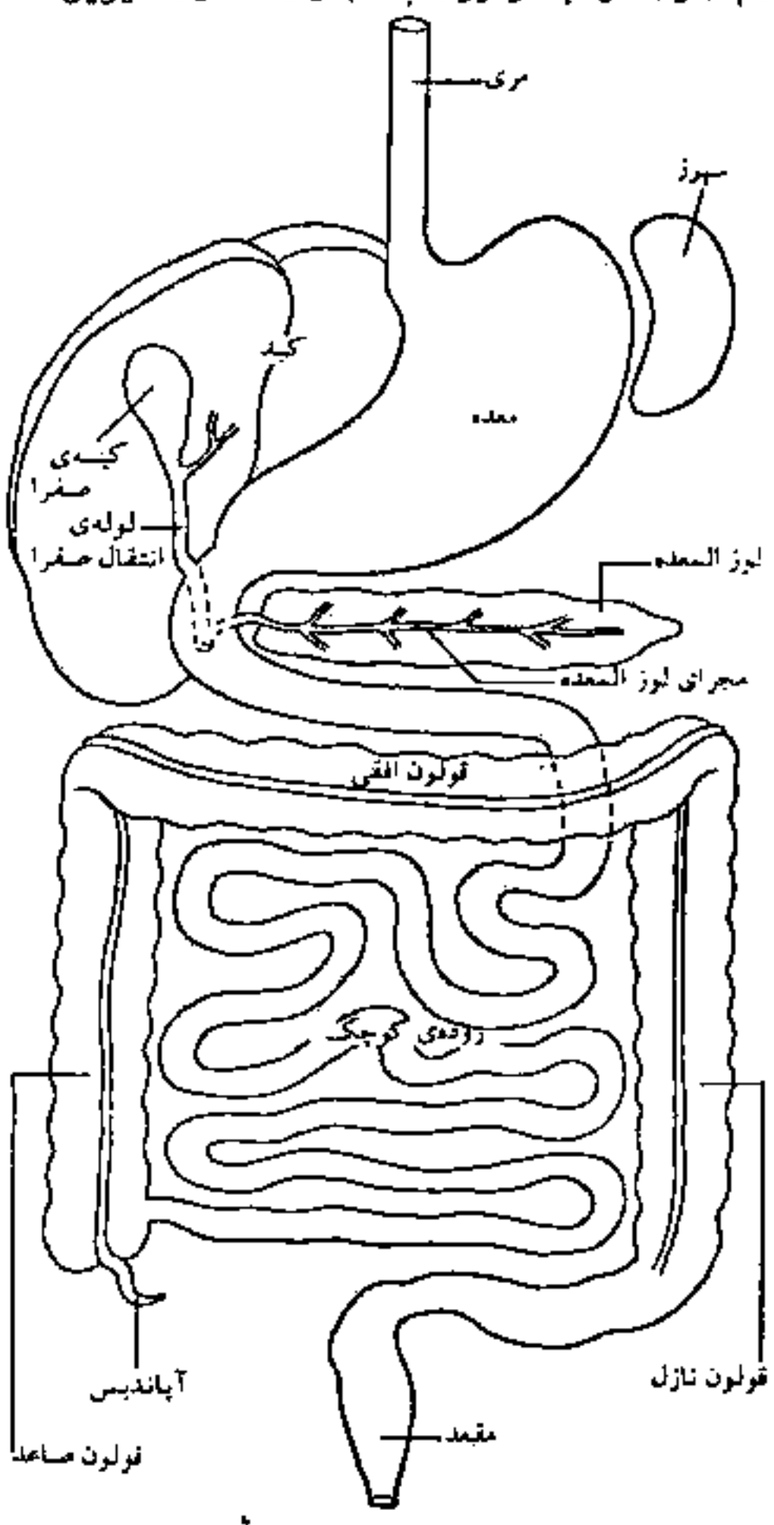

و بالاخره وارد دستگاه گردش خون (سیاهرگ زیر ترقوه‌ی چپ) میشود، و از آنجا به سایر نقاط بدن میرسد. آب و املاحی که در مواد هضم‌نشده باقی مانده است در روده‌ی بزرگ جذب میشود. بازمانده‌های جامد از طریق مقعد به خارج دفع میگردد.

لولی: ← کولی، مردمی چادرنشین.

لولی، جووانی باتیستا: ← لولی ژان باتیست.

لولی[7]**، ژان باتیست** (jān bātist lüli)، ۱۶۳۲–۸۷، آهنگساز فرانسوی؛ مت فلورانس، ایتالیا. نام اصلیش **جووانی باتیستا لولی**[8] (jovānni bāttis-tā) بود. در ۱۶۴۶ به فرانسه رفت و به تحصیل موسیقی پرداخت. در ۱۶۵۲ به خدمت لوئی XIV در آمد. در این هنگام آهنگهای مجلسی میساخت و رهبری یکی از ارکسترهای شاهی را به عهده داشت. وی باله‌های متعددی تصنیف کرد که بسیاری از آنها برای نمایشنامه‌های مولیر بود. در ۱۶۷۲ آکادمی سلطنتی موسیقی را تأسیس، و از آن پس شروع به نوشتن اپرا کرد. لولی بنیانگذار اپرای فرانسه، و مدت ۱۵ سال رهبر اپرای پاریس بود. آثارش مشتمل است بر اپراهای کادموس و ایرمیون (۱۶۷۳)، آلیشت (۱۶۷۴)، آمادیس (۱۶۸۴)، آرمید (۱۶۸۶)، و غیره. سبکی که وی ایجاد کرد تا زمان گلوک در صحنه‌های اپرائی فرانسه متداول بود.

لو ماس د/آزیل[9] (lë mās dāzi)، آبادی، ل ولایت آریژ، حـ ۶۴کیلومتری جنوب غ تولوز. در ۱۸۸۷ در غار مجاور آن بقایائی از انسان ماقبل تاریخ کشف شد، که نماینده‌ی فرهنگی است که امروز به فرهنگ آزیلی معروف است (← عصر حجر متوسط).

لو مان[10] (lë mān)، شهر (جه ۱۸۱°۱۳۲)، کرسی ولایت سارت، غ فرانسه، بر رود سارت؛ کرسی تاریخی من. از مراکز مهم صنایع، تجارت، فرهنگ، و ارتباطات است. شهر از پیش از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. کلیسای جامع آن (قرون ۱۱م–۱۳م) قسمتی به سبک رومانسک و قسمتی به سبک گوتیک است؛ مقبره‌ی برنگاریا[11] (berengāria)، زوجه‌ی ریشار شیردل (ریچارد I انگلستان) در آن است. لو مان مولد هنری II انگلستان و ژان II فرانسه است. امروزه به سبب مسابقه‌ی اتوموبیلرانی جهانی سالیانه‌اش مشهور است.

لومبارد[12]**، اتحادیه‌ی** (lombārd)، اتحادیه‌ی ۱۱۶۷ شهرهای لومباردی بر ضد امپراطور فردریک I. در اوایل قرن ۱۲م شهرهای لومباردی عموماً به دو دسته‌ی رقیب تقسیم میشد؛ یکی شهرهای تحت رهبری پاویا، که به امپراطور مایل بودند، و دیگر شهرهای تحت رهبری میلان، که به پاپ گرایش داشتند. در مجلس شوری (← دیت) که در ۱۱۵۸ در دهکده‌ی رونکالیا[13] (ronkālia، ل ایتالیا) انعقاد یافت، امپراطور فردریک I مدعی فرمانروائی بر همه‌ی شهرهای لومباردی شد. بدین سبب همه‌ی این شهرها، حتی آنهائی که مایل به امپراطور بودند، متحداً سر به شورش بر داشتند، و در ۱۱۶۷ اتحادیه‌ی واحدی تشکیل دادند، که پاپ آلکساندر III پشتیبان آن بود. اتحادیه فردریک را در لنیانو شکست داد (۱۱۷۶)، و بر طبق پیمان صلح کنستانس (۱۱۸۳) همه‌ی شهرها آزادی یافتند. اتحادیه در ۱۲۲۶ بر ضد امپراطور فردریک II تجدید حیات کرد، ولی در کورتنوئووا[14] (kortenuovā، در لومباردی، بین برگامو و برشا) مغلوب شد (۱۲۳۷). پس از مرگ (۱۲۵۰) فردریک اتحادیه منحل شد.

لومبارد[15] (lombārdo)، خاندانی از مجسمه‌سازان و معماران ایتالیائی، که در حـ ۱۴۷۰ از لومباردی به ونیز مهاجرت کردند، و از رهبران رنسانس معماری در ونیز محسوب میشوند. **پیترو لومباردو** (pietro)، حـ ۱۴۳۵–۱۵۱۵، یکی از بزرگترین مجسمه‌سازان و معماران عصر خویش بود. معماری کلیساها و قصرهای متعددی را انجام داد، به عنوان یک مجسمه‌ساز نیز به خاطر ساختن مقبره‌هائی (از جمله آرامگاه دانته در راونا) شهرت زیادی کسب

---

(۱)oscillograph (۲)tube of force (۳)alimentary canal (۴)chyme (۵)villi (۶)chyle (۷)Lully (۸)Lulli (۹)Le Mas d'Azille (۱۰)Le Mans (۱۱)Berengaria (۱۲)Lombard (۱۳)Roncaglia (۱۴)Cortenuova (۱۵)Lombardo

کرد. پسرش **آنتونیو لومباردو** (āntonio)، ح ۱۴۵۸–۱۵۱۶؛ در ۱۵۰۱ متصدی ساختن مجسمه‌هائی برای نمازخانه‌ی کلیسای قدیس آنتونیوس پادوائی شد. پسر دیگرش، **تولیو لومباردو** (tullio)، ح ۱۴۵۵–۱۵۳۲، نیز مجسمه‌ساز و معمار بود، و با پدر و برادر خود همکاری داشت.

لومباردو، آنتونیو: ← لومباردو، خاندان.

لومباردو، پیترو: ← لومباردو، خاندان.

لومباردو، تولیو: ← لومباردو، خاندان.

لومباردوس، پتروس: ← پتروس لومباردوس.

لومباردها[1] (lombārd-)، لت‌ **لانگوباردی** (längobārdi)، قوم ژرمنی قدیم. تاسیت از آنها نام برده است. در قرن اول ب‌م در مسیر سفلای رود الب مقر داشتند. در ۵۴۷ امپراطور یوستی‌نیانوس I به آنان اجازه داد که در ناحیه‌ای مطابق نواحی کنونی اتریش شرقی و مجارستان سکنی گزینند. در ۵۶۸ به سرکردگی آلبوئین به ایتالیای شمالی هجوم بردند، و مملکتی تشکیل دادند که پایتخت آن پاویا بود. بزودی در ایتالیای مرکزی و جنوبی نفوذ کردند، ولی راونا، پنتاپولیس، و قسمت عمده‌ای از نواحی ساحلی در دست دولت بیزانس (روم شرقی)، و رم و "موقوفه‌ی پطرس حواری" (← ایالات پاپی) در دست پاپ باقی ماند. بزودی مملکت لومباردها به دوکنشینهائی تجزیه شد، که از اهم آنها سپولتو و بنونتو بود، اما در ۵۸۴ اشراف لومبارد متحداً نوه‌ی آلبوئین را، نامش آئوتهاری (āuthāri)، به سلطنت شناختند تا بتوانند در مقابل دشمنی فرانکها، دولت روم شرقی، و پاپها مقاومت کنند. مملکت لومباردها در قرون ۷م و ۸م، مخصوصاً در پادشاهی لیوتپراند به اوج خود رسید. بتپرستی و آریانیسم که در آغاز مذهب غالب در میان لومباردها بود بزودی جای خود را به مذهب کاتولیک داد، و لومباردها فرهنگ رومی را اتخاذ کردند. به سبب حملات لومباردها به رم، فرانکها به ایتالیا تاختند؛ بعد از هجوم (۷۵۱) پپن کوتاه، دزیدریوس حمله به رم را تجدید کرد (۷۷۲)، ولی شارلمانی او را شکست داد، و تاج آهنین شاهان لومبارد را بر سر نهاد (این تاج که در مراسم تاجگذاری امپراطوران بعد هم به کار میرفت اکنون در مونتا محفوظ است). فقط دوکنشین بنونتو، آن هم تا فتوحات نورمانها در قرن ۱۱م، باقی ماند. ناحیه‌ی لومباردی در ایتالیا از لومباردها نام گرفته است.

لومباردی[2] (lombārdi)، ایتالیائی **لومبارديا**، ناحیه‌ای (ح ۲۳٬۸۰۰ کمم؛ جم ۷٬۳۹۰٬۴۹۲) در ایتالیای شمالی، بین کوههای آلپ و رود پو. از ل به سویس، از ش به ترنتینو-آلتو آدیجه و ونسی، از ج به امیلیا-رومانیا، و از غ به پیمون محدود است. از شهرهای عمده‌اش برشا، برگامو، پاویا، کرمونا، کومو، مانتوا، و میلان (کرسی ناحیه) است. دره‌ی رود پو از لحاظ تولید غلات غنی است. پرورش درخت توت برای تولید ابریشم رواج فراوان دارد. لومباردی مهمترین ناحیه‌ی صنعتی ایتالیا است.

رومیان در قرن ۳م قم ناحیه‌ی لومباردی را، که ساکنینش از گلها بودند، گرفتند و جزء ایالت رومی گل سیزالپین قرار دادند. در ۵۶۹ پ‌م مرکز مملکت لومباردها شد و از آنها نام گرفت. در ۷۷۴ به امپراطوری شارلمانی منضم شد. در قرن ۱۱م قدرت متدرجاً از دست خاوندان فئودال خارج شد، و به شهرهای خودمختار انتقال یافت. این شهرها سه اتحادیه‌ی لومبارد (۱۱۶۷) را در مقابل ادعاهای امپراطوران امپراطوری مقدس روم تشکیل دادند، ولی در قرن ۱۳م از هم جدا شدند. تجار و صرافان لومبارد دامنه‌ی کار خود را در سراسر اروپا گسترش دادند (کوچه‌ی لومبارد در شهر لندن انگلستان از صرافان لومبارد که در قرن ۱۲م در آن مستقر شدند نام گرفته است)، و بدین گونه، سهم مهمی در تجدید حیات اقتصادی اروپا یافتند. در نتیجه‌ی رقابت شهرها، دو خاندان در لومباردی بر آمدند که این ناحیه بین آنها منقسم شد؛ یکی خاندان ویسکونتی که دوکهای میلان بودند (خاندان سفورتسا جایگزین آنان شد)، و دیگری خاندان گونزاگا در مانتوا. اما قسمتهائی از لومباردی (مانند برگامو در ۱۴۲۸) به ونیز و قسمتهائی (از جمله تیچینو) به سویس انتقال یافت. بعد از ← جنگهای ایتالیا در قرن ۱۶م، لومباردی به دست اسپانیا (۱۵۳۵–۱۷۱۳)، اتریش (۱۷۱۳–۹۶)، و فرانسه (۱۷۹۶–۱۸۱۴) افتاد. در ۱۸۱۵ مملکت لومباردی-ونسی تحت فرمانروائی اتریش تشکیل یافت، که در ۱۸۵۹ از میان رفت، و در این تاریخ لومباردی ضمیمه‌ی مملکت ساردنی شد.

لومبارديا: ← لومباردی.

لومبروسو[3]**، چزاره** (cezāre lombroso)، ۱۸۳۵–۱۹۰۹، جرمشناس و طبیب ایتالیائی، بنیانگذار علم جرمشناسی. وی معتقد بود که درصد انحرافات جسمی و ذهنی در مجرمین بیش از درصد این انحرافات در اشخاص غیر مجرم، و این انحرافات بیشتر ناشی از تبهگنی و بازگشت به مراحل ابتدائی تکامل است. همچنین، میگفت که مجرمین را میتوان به وسیله‌ی بعضی از مشخصات جسمی آنان باز شناخت. اگرچه بیشتر نظریات لومبروسو از اعتبار افتاد کارهای وی محرک و عامل مهمی در تحقیق علمی در جرم و مجرم بود. وی طرفدار رفتار انسانی با مجرمین و محدود کردن مجازات اعدام بود. اثر مشهورش انسان مجرم (۳ جلد، ۱۸۹۶–۹۷) است. در مقاله‌ی دروغیاب نامش به صورت لومبروزو آمده است که باید بدین صورت اصلاح شود.

لومبوک[4] (lombok)، جزیره (۴٬۷۲۵ کمم؛ جم ۱٬۳۰۰٬۲۳۴)، اندونزی. یکی از سوندهای کوچکتر (← سوندا، جزایر)، و مرکزش ماتارام است. از محصولاتش برنج، شکر، و نیل میباشد.

بعضی از علمای طبیعی آن را جزء خط فاصل بین زیای آسیا و زیای استرالیا شمرده‌اند.

لومرسیه[5]**، ژاک** (jāk lëmersie)، ح ۱۵۸۵–۱۶۵۴، معمار فرانسوی در دوره‌ی رنسانس. ح ۱۶۰۷ به ایتالیا رفت، در ۱۶۱۴ به فرانسه باز گشت، و تحت حمایت و تشویق کاردینال ریشلیو قرار گرفت. وی بشدت تحت تأثیر معماری روم بود. در ۱۶۲۴ از طرف لوئی XIII مأمور توسعه‌ی لوور شد، و آن را به بیش از دو برابر وسعتی که پ. لسکو طراحی کرده و ساخته بود، گسترش داد. کاخ ریشلیو را در پاریس ساخت (← پاله رویال). شاهکارش بنای (۱۶۳۵–۵۳) نمازخانه‌ی گنبددار سوربون، اولین کلیسای سبک باروک در فرانسه، است.

مل[6]**، هرمان** (hermān lomel)، ۱۸۸۵–؟، زبانشناس آلمانی. از ۱۹۲۰ استاد زبانشناسی هندو-ژرمنی در دانشگاه فرانکفورت بود. آثارش مشتمل است بر تحقیق در ساختن مؤنث در زبانهای هندوژرمنی (۱۹۱۲)، یشتهای اوستا (ترجمه، ۱۹۲۷)، دین زردشت بر طبق اوستا (۱۹۳۰)، آریائیهای قدیم (۱۹۳۵)، و خدای جنگ آریائی (۱۹۳۹).

لومن[7] (lumen)، واحد شار نوری (← شار، در فیزیک)، و آن مقدار نوری است که در یک ثانیه در واحد زاویه‌ی صلب از یک منبع نور نقطه‌ای یکنواخت به شدت یک کاندلا (← شدت نورانیت) صادر میشود؛ به عبارت دیگر، مقدار نوری که در ثانیه بر واحد سطحی از یک کره، به شعاع واحد طول و به مرکز منبع نور، فرو میریزد. نیز ← لوکس.

لومند[8]**، دریاچه‌ی** (lōmənd)، انگلا **لاخ لومند** (← لاخ)، دریاچه (به طول ۳۷ کم و به عرض ۸ تا ح ۱٫۵ کم)، بین دامبارتن‌شر و سترلینگ‌شر، اسکاتلند. بزرگترین و یکی از زیباترین دریاچه‌های اسکاتلند است.

لومنی دو برین[9]**، الین شارل** (etien šārl lomeni dë brien)، ۱۷۲۷–۹۴، رجل فرانسوی، کاردینال (۱۷۸۸–۹۱) کلیسای کاتولیک رومی. اسقف اعظم تولوز (در ۱۷۶۳–۸۸) و سانس (در ۱۷۸۸–۹۱) و عضو آکادمی فرانسه بود. در ۱۷۸۷ جایگزین ش. آ. دو کالون در ممیزی کل مالیات شد؛ پارلمان را که با اصلاحات مالی پیشنهادی وی مخالفت میورزید از پاریس به تروا تبعید کرد. چون در اصلاح وضع مالی فرانسه توفیقی نیافت کناره‌گیری کرد (۱۷۸۸). در دوره‌ی انقلاب فرانسه توقیف شد (۱۷۹۳)، و در زندان در گذشت.

لو موستیه، از اماکن ماقبل تاریخی، ← عصر حجر قدیم، قسمت II.

لومومبا[10]**، پاتریس امرژی** (pātris emerji lu-mumbā)، ۱۹۲۵–۱۹۶۱، نخست‌وزیر (۱۹۶۰) جمهوری کنگو (کنگوی لئوپولدویل). ۱۲ سال کارمند اداری پست بود و به علت اختلاس زندانی شد. به عضویت کمیته‌ی دائمی "کنفرانس مردم سراسر افریقا" (تأسیس ۱۹۵۸) و ریاست "نهضت ملی کنگو" انتخاب شد، که حزب سیاسی بانفوذی بود. در ۱۹۵۹ کنترول روزنامه‌ی استقلال را، که سلاح نیرومندی برای پیشرفت سیاسی او شد، به دست گرفت. در اواخر ۱۹۵۹، بلژیکیها به بهانه‌ی اینکه مردم را تحریک به شورش میکند، او را زندانی کردند، ولی وی بزودی آزاد شد (۱۹۶۰) و در کنفرانس کنگو در بروکسل شرکت کرد. پس از تأسیس جمهوری (دموکراتیک) کنگو (ژوئن ۱۹۶۰)، لومومبا به نخست‌وزیری و وزارت دفاع منصوب شد. اندکی پس از استقلال، نظامیان کنگو شورش کردند و دولت بلژیک برای حفظ جان اتباع خود قشون به کنگو فرستاد، و ایالت کاتانگا خود را مستقل اعلام کرد. به درخواست لومومبا، سازمان ملل متحد نیروهائی برای استقرار نظم به کنگو

---

(۱)Lombards (۲)Lombardy (۳)Lombroso (۴)Lombok (۵)Lemercier (۶)Lommel (۷)lumen (۸)Lomond (۹)Loménie de Brienne (۱۰)Lumumba

فرستاد. در سپتامبر همین سال کاساووبو، رئیس جمهور و بزرگترین رقیب لومومبا، او را از نخست‌وزیری خلع کرد، و او نیز به نوبه‌ی خود کاساووبو را از ریاست جمهوری خلع کرد. لومومبا که در خانه‌اش به دستور ژوزف موبوتو تحت نظر بود، گریخت و سپس دستگیر شد. در ژانویه‌ی ۱۹۶۱ به کاتانگا فرار کرد و در فوریه خبر کشته شدن او منتشر شد. در بسیاری از نقاط جهان، مردم به قتل او اعتراض کردند و او را شهید خواندند. کتاب کنگو، سرزمین من (۱۹۶۲) نوشته‌ی او است.

لومونیه[1]، پیر شارل (pier šārl lëmonie)، ۱۷۱۵–۹۹، منجم فرانسوی. چندین سال در کولژ دو فرانس استاد فیزیک بود. بیش از ۵۰ سال از عمر خود را صرف رصد ماه کرد. تأثیر زحل را در حرکت مشتری مورد بررسی قرار داد. وضع بسیاری از ثوابت را مشخص کرد. تحقیقات فراوان در مغناطوری زمین و برق (الکتریسیته) جو به عمل آورد. پیش از اینکه هرشل اورانوس را به عنوان سیاره بشناسد، لومونیه به کرات آن را دیده و در نگاره‌های خود ثبت کرده بود.

لومیر[2]، برادران (lümier)، دو برادر شیمیدان و مخترع فرانسوی، **لوئی ژان لومیر** (lui jān)، ۱۸۶۴–۱۹۴۸، و **اوگوست ماری لوئی نیکولا لومیر** (ogüst māri lui nikolā)، ۱۸۶۲–۱۹۵۴. دستگاه سینماتوگراف[3] (sinemātograf) را، که نخستین دستگاه نمایش دادن تصاویر متحرک بر یک پرده برای تعدادی متقابه تماشاگر بود، اختراع کردند، و در ۱۸۹۵ به معرض تماشا گذاشتند. این دستگاه بر کینتوسکوپ ادیسن مزیت بسیار داشت. ← سینما، قسمت II.

لونا[4]، آلوارو د (alvāro de lunā)، ؟۱۳۸۸–۱۴۵۳، شهریار کاستیل. مورد توجه خوان II (اسپانیا) و عملا فرمانروای کاستیل بود. بر مورها و اشراف گردنکش پیروزی یافت، و قدرتش به جائی رسید که اشراف و زوجه‌ی دوم خوان به دشمنی با وی بر خاستند، و توطئه‌های آنان منجر به محاکمه و اعدام او شد.

لونا[4]، پدرو د (pedro de lunā)، ؟۱۳۲۸–۱۴۲۳؟، کشیشی از مردم آراگون که در ۱۳۹۴–۱۴۱۷ به عنوان بندیکتوس[5] XIII (benediktus-) بر مسند پاپی نشست، و از ناپاپها محسوب است (← شقاق کبیر). از طرفداران روبر ژنوی بود، و به جانشینی وی انتخاب شد. شورای کنستانس (۱۴۱۷) او را خلع کرد، ولی وی انتخاب مارتینوس V را نپذیرفت، و تا آخر عمر خود را پاپ واقعی میدانست.

لوناچارسکی[6]، آناتولی واسیلیویچ (ānātoli vāsilyevic lunācārski)، ۱۸۷۵–۱۹۳۳، نمایشنامه‌نویس و منتقد انقلابی روسی. در بر انداختن حکومت کرنسکی از دستیاران لنین بود. در ۱۹۱۷–۲۹ کمیسر تعلیم و تربیت بود. در پیشرفت تئاتر در روسیه‌ی شوروی تأثیر فراوان داشت.

لونبورگ[7] (lüneburg)، شهر (جم ۵۶°۸۴۵)، آلمان غربی، در ساکس سفلی بر رود ایلمناو (ilmenā). کارخانه‌های شیمیائی، و حوضچه‌های بزرگ تهیه‌ی نمک دارد. پایتخت دوکهای برونسویک-لونبورگ (← هانوور) بود. از اعضای مهم اتحادیه‌ی هانسائی بود. از ابنیه‌ی جالب آن چند کلیسا، و تالار شهرداری (قرون ۱۲م–۱۸م) است. چشمه‌های شور و حمامهای لجن آن از قدیم مورد استفاده بوده است. **لونبورگر هایده[8]** (lünebur-ger hāyde) خلنجزار وسیعی است در جنوب شهر لونبورگ، بین رودهای الب و آلر، و محل پرورش گوسفند است.

لونبورگر هایده، خلنجزار، ← لونبورگ.

لوند[9] (lund)، شهر (جم ۵۵°۹۸۵)، ولایت مالموهوس[10] (mālmēhus)، جنوب سوئد، ح ۱۳۰ کیلومتری اورسوند. در ۳۹کیلومتری ش کپنهاگ (دانمارک) واقع است. در درجه‌ی اول شهری است دانشگاهی، ولی از مراکز چاپ نیز هست، و بعضی صنایع دیگر نیز دارد. شهری بسیار قدیمی است، ذکر آن در ح ۹۲۰ در ساگاها آمده است. کلیسای جامع آن (آغاز بنایش ۱۰۸۰) از زیباترین کلیساهای سوئد محسوب است. دانشگاه آن در ۱۶۶۸ به وسیله‌ی کارل XI تأسیس شد. لوند در ۱۱۰۳ مقر اسقف اعظم اسکاندیناوی، و در ۱۵۳۶ اسقف‌نشین لوتری شد. در قرون وسطی پایتخت شاهان دانمارک بود. در جنگهای متوالی سوئد و دانمارکیها مکرر آسیب دید. در ۱۶۵۸ به سوئد منتقل شد.

لوندا: ← کاتانگا.

لوندمارک[11]، کنوت امیل (knut emil lund-mārk)، ۱۸۸۹– ، منجم سوئدی، که به سبب کارهایش در تعیین قدر مطلق ستارگان و فواصل کهکشانه‌ها معروف است.

لوندینیوم، آبادی رومی، ← لندن، پایتخت.

لونروت[12]، الیاس (eliās lënrut)، ۱۸۰۲–۸۴، عالم فنلاندی فقه اللغه، گردآورنده‌ی کالوالا (← فنلاند). از ۱۸۲۸ در فنلاند، لاپلاند، و لغ روسیه سفر کرد، و قطعات این حماسه را گرد آورد.

لونسادات (lön.sādāt)، ده (جم ۱°۱۵۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بیلوار کامیاران، بخش کامیاران، شهرستان سنندج، استان کردستان، ۲۵کیلومتری لغ کامیاران. محصولاتش غلات، لبنیات، و حبوبات است.

لونشان[13] (lonšān)، اسپریس مشهور پاریس، فرانسه، در بوا دو بولونی. محل دیری بود که در ۱۲۵۶ تأسیس شده بود، و در انقلاب فرانسه آن را بر چیدند.

لونشان[13]، ویلیام آو (wilyām āv lonšān)، فقیه و سیاستمدار انگلیسی، از مردم نورمان، صدر اعظم ریچارد I (۱۱۸۹–۹۱) و نایب‌السلطنه‌ی انگلستان در غیاب او. در ۱۱۹۰ به انگلستان آمد، و اسقف ایلی و لرد چانسلر شد. در ۱۱۸۹ بر ضد هنری II به ریچارد I پیوست. پس از جلوس (۱۱۸۹) ریچارد به سلطنت، بسرعت ترقی کرد، و کفیل کلیسا و دولت شد. حکومت مقتدر وی سبب شورش جان لکلند (برادر شاه) و اشراف گردید، و لونشان در ۱۱۹۱ از انگلستان رانده شد.

لونکئوس[14] (lunkeos)، در اساطیر یونان، شوهر هوپرمنسترا (یگانه دختری از ۵۰ دختر دانائوس که، بر خلاف فرمان پدر، شوهر خود را نکشت).

لونکئوس از قهرمانان آرگونوتها و چنان تیزبین بود که میتوانست از وراء دیوارهای سنگی ببیند یا زمین را بنگرد و محل گنجهای نهفته را مشاهده کند.

لونگ‌من، چین، ← اویانگ.

اونگویل[15]، دوشس دو (düšes dë lonGvil)، لقب **آن ژنویو[16]** (ān jenviev)، ۱۶۱۹–۷۹، بانوی فرانسوی، دختر هانری II دو کنده و خواهر کنده‌ی بزرگ، زوجه‌ی دوک دو لونگویل، به زیبائی مشهور بود. از رهبران فروند بود. در ۱۶۵۳ با دربار صلح کرد، و بقیه‌ی عمر خود را در دیرها گذرانید.

لونگی[17]، آلساندرو (alessāndro longi)، ۱۷۳۳–۱۸۱۳، نقاش صورتساز، قلمزن، و زندگینامه‌نویس ونیزی، پسر پ. لونگی، از بزرگترین صورتسازان عصر خویش بود. در سال ۱۵۷۹ عضو آکادمی ونیز شد. در سال ۱۷۶۲ کتابی راجع به شرح زندگی نقاشان قرن ۱۸م ونیز منتشر ساخت، که از مهمترین منابع تاریخ هنری ونیز در این قرن محسوب میشود. وی از روی کارهای خود و پدرش یک رشته قلمزنی انجام داده است. بیشتر آثارش در ونیز، تعداد قلیلی در انگلستان، و یک نقاشی صورت که به وی منسوب است در موزه‌ی متروپلیتن موجودند.

لونگی[17]، پیترو (pietro longi)، شهرت **پیترو فالکا[18]** (fālkā)، ۱۷۰۲–۸۵، نقاش ونیزی. فرزند نقره‌سازی بود، و در کارگاه پدرش کار خود را شروع کرد. بیشتر به خاطر تصاویر کوچک و طنز آلودی که با باریک‌بینی و دقت خاص از زندگی طبقه‌ی مرفه ونیزی زمان خود ساخت، معروفیت یافت. آثارش تا حدودی به شیوه‌ی ن. لانکره است ولی طنزی گزاینده‌تر دارد. وی پیشک تحت تأثیر نقاشی هلند نیز بود. غیر از تعدادی فرسکو که با شیوه‌ای نیرومند و باحالت ساخت، تقریباً تمام زندگی هنریش را وقف ساختن تصاویر کوچک کرد. به خصوص پس از شکستی که در ساختن یک اثر تاریخی بر روی سقف به نام سقوط غولها متحمل شد، هرگز به نقاشی با ابعاد بزرگ روی نیاورد. در ۱۷۵۶، به هنگام تأسیس آکادمی ونیز، به عضویت آن انتخاب شد. از جمله‌ی آثارش میتوان ملاقات (موزه‌ی متروپلیتن)، نمایش یک کرگدن (گالری ملی لندن)، را نام برد. آ. لونگی پسرش بود.

لونگینوس[19] (longinus؛ لتی)، نه قرن اول؟، نویسنده‌ی یونانی کتاب مشهور در بلندپایگی، که از کتابهای بزرگ در نقد ادبی است. از زندگی او اطلاعی در دست نیست، و کتاب وی مدتها به ک. لونگینوس منسوب بود.

لونگینوس[19]، کاسیوس (kāssius longinus؛ لتی)، ح ۲۱۳–۲۷۳، فیلسوف نوافلاطونی یونانی و عالم بلاغت؛ مت آتن. در اسکندریه تحصیل کرد، و به آتن باز گشت، و به تدریس فلسفه، بلاغت، و نقد ادبی پرداخت. در ح ۲۶۸ به تدمر رفت و به زباء ادبیات یونانی آموخت، و پس از مرگ شوهر وی، مشاور عمده‌ی او در امور سیاسی شد. شیفته‌ی آزادی بود، و زباء را بر انگیخت تا خود را از دولت روم مستقل سازد. پس از آنکه امپراطور

---

(۱)Lemonnier (۲)Lumière (۳)cinematograph (۴)Luna (۵)Benedict (۶)Lunacharsky (۷)Lüneburg (۸)Lüneburger Heide (۹)Lund (۱۰)Malmöhus (۱۱)Lundmark (۱۲)Lönnrot (۱۳)Longchamp (۱۴)Lynceus (۱۵)Longueville (۱۶)Geneviève (۱۷)Longhi (۱۸)Falca (۱۹)Longinus

آورلیانوس شورش تدمر را فرو نشاند. زباء او و سایر مشاورین خود را تسلیم رومیان کرد، و لونگینوس در سوریه اعدام شد. آثار متعدد فلسفی، انتقادی، و بلاغتی داشته است، که فقط قطعات معدودی از آنها به جا مانده.

لونگینوس، گایوس کاسیوس: ← کاسیوس، خاندان.

لو نن[1] (lë nan)، خاندانی از نقاشان فرانسوی، شامل سه برادر. **آنتوان لو نن** (ãntuãn)، ۱۵۸۸؟–۱۶۴۸، به خاطر مینیاتورهایش شهرت دارد. **لوئی لو نن** (lui) ۱۵۹۳؟–۱۶۴۸، از لحاظ کشیدن صحنه‌های زندگی روستائی معروف است. **ماتیو لو نن** (mãtië)، ۱۶۰۷–۷۷، در ۱۶۳۳ نقاش پاریس شد و از نظامیان محلی نقاشیهای زیادی کشید.

سه برادر در ۱۶۲۹ از لان به پاریس رفتند، و در ۱۶۴۸ به هنگام تأسیس آکادمی پادشاهی نقاشی و مجسمه‌سازی به عضویت آن پذیرفته شدند. از زندگی آنها اطلاع کمی در دست است، و به نظر میرسد که بیشتر آثارشان را به کومک یکدیگر ساخته باشند. در زمانی که ترکیبات تمثیلی و کنائی در فرانسه متداول بود، آنها با به کار گرفتن موضوعاتی از زندگی مردم عادی، برداشتی واقعپردازانه و توأم با همدردی، و پرداختی تقریباً کلاسیک، آثاری بینظیر خلق کردند، که از آن جمله میتوان کوره‌ی آهنگری، غذای دهقانان، پسربچه‌ها در حال قماربازی (موزه‌ی لوور) را نام برد.

لو نن، آنتوان، نقاش فرانسوی، ← لو نن، خاندان.
لو نن، لوئی، نقاش فرانسوی، ← لو نن، خاندان.
لو نن، ماتیو، نقاش فرانسوی، ← لو نن، خاندان.
لون نول: ← کامبوج.
لونوار، اتین: ← مولور با احتراق داخلی.

لونوتر[2]، **آندره** (ãndrë lënotr)، ۱۶۱۳–۱۷۰۰، طراح فرانسوی منظره (باغ، پارک، و غیره)، متولد پاریس. اولین طرحش نظر لوئی XIV را جلب کرد، و بعد از آن تقریباً مسئولیت طرحریزی تمام پارکها و باغات سلطنتی به او واگذار شد. وی شیوه‌ی تزیین رسمی و تشریفاتی باغ را با مناظر یکدست و گسترده، که به طور دقیقی اشرافیت و شکوه آن زمان را بیان میکرد، به اوج خود رسانید. در ۱۶۶۴ باغهای کاخ تویلری را تغییر شکل داد. وی همچنین برای سن‌کلو، شانتیی، فونتنبلو، و سن‌ژرمن‌آن‌له پارکهائی طرحریزی کرد. طراحی باغهای کاخ ورسای از باشکوه‌ترین کارهایش محسوب میشود. اصول وی در طراحی باغها تا ظهور مکتب انگلیسی طبیعی باغبانی در سراسر اروپا حکمفرما بود.

لونورث[3] (levənwërţ)، شهر (جه ۲۲٬۰۵۲)، لش ایالت کانزاس، کشمة، بر رود میسوری. قدیمترین شهر کانزاس است (در ۱۸۵۴ مسکون شد).

لونوی[4] (lonvi)، شهر (جه ۱۶٬۵۷۸)، ولایت مورت‌اموزل، لش فرانسه، نزدیک مرز بلژیک و لوکزامبورگ. از مراکز صنعت آهن و فولاد لورن است.

لونویل[5] (lünevil)، شهر (جه ۲۲٬۶۹۰)، ولایت مورت‌اموزل، لش فرانسه، بر رود مورت. صنعت بدلچینی‌سازی دارد. پیمانی که در ۱۸۰۱ در اینجا بین فرانسه و اتریش منعقد شد مواد پیمان کامپو فورمیو را تأیید و تکمیل کرد. کاخ آن (از قرن ۱۸م) مقر ستانیسلاس I بود، و در جنگ II آسیب دید.

لونیک[6] (lunik)، نام دسته‌ای از پرانه‌های خودکار کیهانی شوروی که برای انجام دادن تحقیقاتی در باره‌ی ماه پرتاب شده‌اند. نخستین آنها، **لونیک I**، در ۲ ژانویه‌ی ۱۹۵۹ پرتاب شد، و در ۴ ژانویه از حـ ۶٬۰۰۰کیلومتری ماه گذشت، و در فاصله‌ی ۷ و ۸ ژانویه اولین سیاره‌ی مصنوعی خورشید شد. لونیک I استوانه‌شکل و وزنش ۳۶۱٫۳ کگ (یا ۱٬۴۷۲ کگ، اگر وزن طبقه‌ی آخر موشک حامل را، که آن نیز به صورت قمری بر مداری به گرد خورشید قرار گرفت، به حساب آوریم) بود. آلات گوناگونی برای مطالعه‌ی فضای حول زمین و حول ماه در آن جای داشت. فرستنده‌های آن تا فاصله‌ی ۵۹۷٬۰۰۰کیلومتری زمین کار میکرد. همان گونه که سپوتنیک I نخستین جسم "قمرشده" بود، لونیک I نیز نخستین پرانه‌ای است که سرعت لازم برای خروج از نفوذ زمین را پیدا کرد و از حوزه‌ی تسلط زمین خارج شد. این پرانه را روسها به نام میچتا (miectā) [= رؤیا] نامیده‌اند.

لونیک II در ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۹ پرتاب شد. در ۱۴ سپتامبر، ۲ دقیقه و ۳۴ ثانیه بعد از نیمه‌شب (به وقت مسکو) در نقطه‌ای به طول 0 درجه و عرض ۳۰ درجه‌ی شمالی، به فاصله‌ی ۸۰۰کیلومتری از مرکز قرص ماه، کنار دریای بارانها و نزدیک دهانه‌ی آتشفشانی ارشمیدس، بر سطح ماه فرود آمد. سرعت برخورد ۳٫۳۳ کم در ثانیه بود. حساب کرده‌اند که مسیر لونیک I، نسبت به هدف نهائی آن، که فرود آمدن بر ماه بوده است، در نتیجه‌ی ۰٫۱٪ اشتباه محاسبه در سرعت نهائی تغییر پیدا کرده بوده است. روسها با استفاده از اطلاعات به‌دست‌آمده از "لونیک I" و دنبال کردن روشی که از آغاز آزمایشهای فضائی خویش در پیش گرفته بودند، توانستند لونیک II را بر مسیر مشابهی با همان سرعت قرار دهند. سپس متناوباً در وضع پرانه بررسی میکردند و در تمام مسیر با ضربه‌هائی که به وسیله‌ی موشکهای یدکی بر آن وارد می‌آوردند، اشتباهات حاصل‌شده در مسیر را اصلاح میکردند. بدین ترتیب خطای ۰٫۱٪ به ۰٫۰۱٪ تقلیل یافت و پرانه پس از ۳۴ ساعت حرکت، سه دقیقه زودتر از وقت حساب‌شده به سطح ماه رسید، و این نتیجه، با در نظر گرفتن اینکه اصلاح مسیر تنها در قسمت اول آن میسر بوده است، بسیار شگفت‌انگیز است.

با این دو پرتاب یک روش جدید پرتاب دو-مرحله‌ای آغاز شد که خود عامل دیگری برای تعیین امتداد و سرعت صحیح است. بدین معنی که پرانه نخست در مداری بر گرد زمین قرار میگیرد و حکم قمری پیدا میکند، سپس لحظه‌ی معینی را انتخاب میکنند که جهت و سرعت پرانه مطابق با داده‌های نظری پرواز باشد و موتورها را به کار می‌اندازند تا متمم سرعت لازم را به آن بدهد.

لونیک III، که درست ۲ سال پس از پرتاب سپوتنیک I، یعنی در ۴ اکتبر ۱۹۵۹ پرتاب شد، مأموریت دیگری داشت و میبایستی از سطح نامرئی ماه عکسبرداری کند. بنا بر این لازم بود حالت ماهی مصنوعی داشته باشد با مداری چندان ممتد (دورترین فاصله‌ی آن تا زمین، ۴۷۹٬۶۰۰ کم) که ماه و زمین هر دو را فرا گیرد و دوره‌ی گردش آن ۱۵٫۸۱ روز باشد. در ۶ اکتبر لونیک III از ۶٬۲۰۰-کیلومتری ماه گذشت. پس از آنکه در مدار تثبیت شد و دوربینهای آن درست رو به ماه قرار گرفت، که در آن هنگام از فرازای ۶۰٬۰۰۰کیلومتری آن میگذشت، عکسهائی از قسمتی از نیمکره‌ی نامرئی ماه گرفت که به صورت خودکار ظاهر و ثابت شد. پرانه باز هم از زمین دورتر شد و بار دیگر به طرف ماه باز گشت. در ۲۷ اکتبر، هنگامی که زمین را دور میزد، تصویرهائی را که گرفته بود به زمین مخابره کرد. به علت حرکات ماه و زمین و جاذبه-های نابرابری که این دو در هر نقطه از مسیر بر روی پرانه اعمال میکردند، مسیر آن شکل پیچیده‌ی خاص داشت.

لونیک IV، که در ۲ آوریل ۱۹۶۳ در امتداد مسیر کندی پرتاب شد، ۳٫۵ روز پس از آن به ۸٬۵۰۰کیلومتری ماه رسید. پرانه‌ای بود به وزن ۱٬۴۲۲ کگ که ظاهراً به منظور تحقیق در مقدمات یک مأموریت بعدی (قرار دادن قمری بر مدار ماه یا فرستادن یک ایستگاه علمی بر سطح آن) پرتاب شده بود.

لون یو، در ادبیات چینی: ← شی شو.
لووالوایی، فرهنگ، ← عصر حجر قدیم، قسمت ۱.
لو-وانگ: ← کنفوسیوس، قسمت ۷.
لوور (levur)، ← مخمر.

لوور[7] (luvr)، موزه‌ی هنری معروفی در پاریس که در اصل یک قصر سلطنتی بوده است. ساختمان این موزه عبارت است از مجتمع عظیم و تو در توی عمارات باشکوهی که طی ۶ قرن توسط شاهان فرانسه بنا شده. این مجتمع در شمال رود سن (یا به اصطلاح فرانسویان در "ساحل راست") واقع است. در اواخر قرن ۱۲م به دستور فیلیپ II فرانسه بنا شد. این قلعه‌ی مربع‌شکل ابتدا قسمت غربی پاریس را مانند سنگری در پناه خود میگرفت و از برج وسیع مرکزی به عنوان زندان، قورخانه، و خزانه‌داری استفاده میشد (شکل ۱). در قرن ۱۴م شارل V این ساختمان معظم را برای سکونت خود برگزید و، بعد از تغییرات مختصری، در آنجا سکنی کرد. پس از او فرانسوای I و هانری II قلعه و سنگر این ساختمان را فرو ریختند و پیر لسکو، به امر این دو پادشاه قسمت چ‌غ را از نو بنا کرد و قسمت اعظم قصر با گچبریهای غنی اثر ژ. گوژون به سبک رنسانس تزیین یافت. در اواخر قرن ۱۶م و اوایل قرن ۱۷م گالریهای بزرگ و کوچک در امتداد و در کنار رود سن بنا شد و قسمت اصلی قصر لوور را به کاخ تویلری متصل کرد. لوئی XIII و لوئی XIV قسمت چ‌غ کاخ را به وضع امروز آن در آوردند. البته بنای این قسمت بعدها به امر ناپلئون I تکمیل و تزیین شد. ناپلئون III نیز با کومک معماران زمان خود ساختمان قسمت غربی قصر را به اتمام رساند ولی ساختمان تویلری در ۱۸۷۱ در آتش سوخت و فرو ریخت و به این ترتیب از شکوه قصر به میزان زیاد کاسته شد.

در ۱۷۵۰–۸۵ یک نمایشگاه عمومی از زیباترین تابلوهای سلطنتی در کاخ لوکزامبورگ تشکیل شد، و این نمایشگاه با چنان موفقیتی رو به رو

(۱)Le Nain (۲)Lenôtre; Le Nôtre (۳)Leavenworth (۴)Longwy (۵)Lunéville (۶)Lunik (۷)Louvre

در شکل ۱. لوور به صورت یک قلعه‌ی فئودال نشان‌داده شده، که شارل ۷ آن را کاملاً برای اقامتگاه سلطنتی تغییر شکل داد. برجهای اولیه را هریک به ارتفاع ۳۵ متر، فیلیپ اوگوست بر کنار ساحل راست رودسن، در مرکز حیاطی مربع شکل برپا کرد که برجهائی آن را احاطه کرده بود. محل این لوور در محوطه‌ای که کورکاره (kur kāre ؛ یعنی حیاط مربع‌شکل) نام دارد، قرار دارد (در محلی که در شکل ۲ با نقطه‌چین نشان‌داده شده). در ۱۵۲۷ فرانسوای I آن بنا را درهم کوبید، و به جای آن لوور فعلی را بنیان گذاشت؛ و این بنا تا زمان لوئی XIII باقی بود و یکی از شاهکارهای معماری رنسانس شد (شکل ۲). لوئی XIV قسمتهائی به سبک کلاسیک بر آن افزود (شکل ۳). ناپلئون I نیز در آن تغییراتی داد، و بالاخره ناپلئون III این بنای پاشکوه را به تویلری مرتبط ساخت.

علامات و پردازهائی که در کنار شکل ۲ است تغییرات لوور را در زمانهای مختلف نشان میدهد.

۱

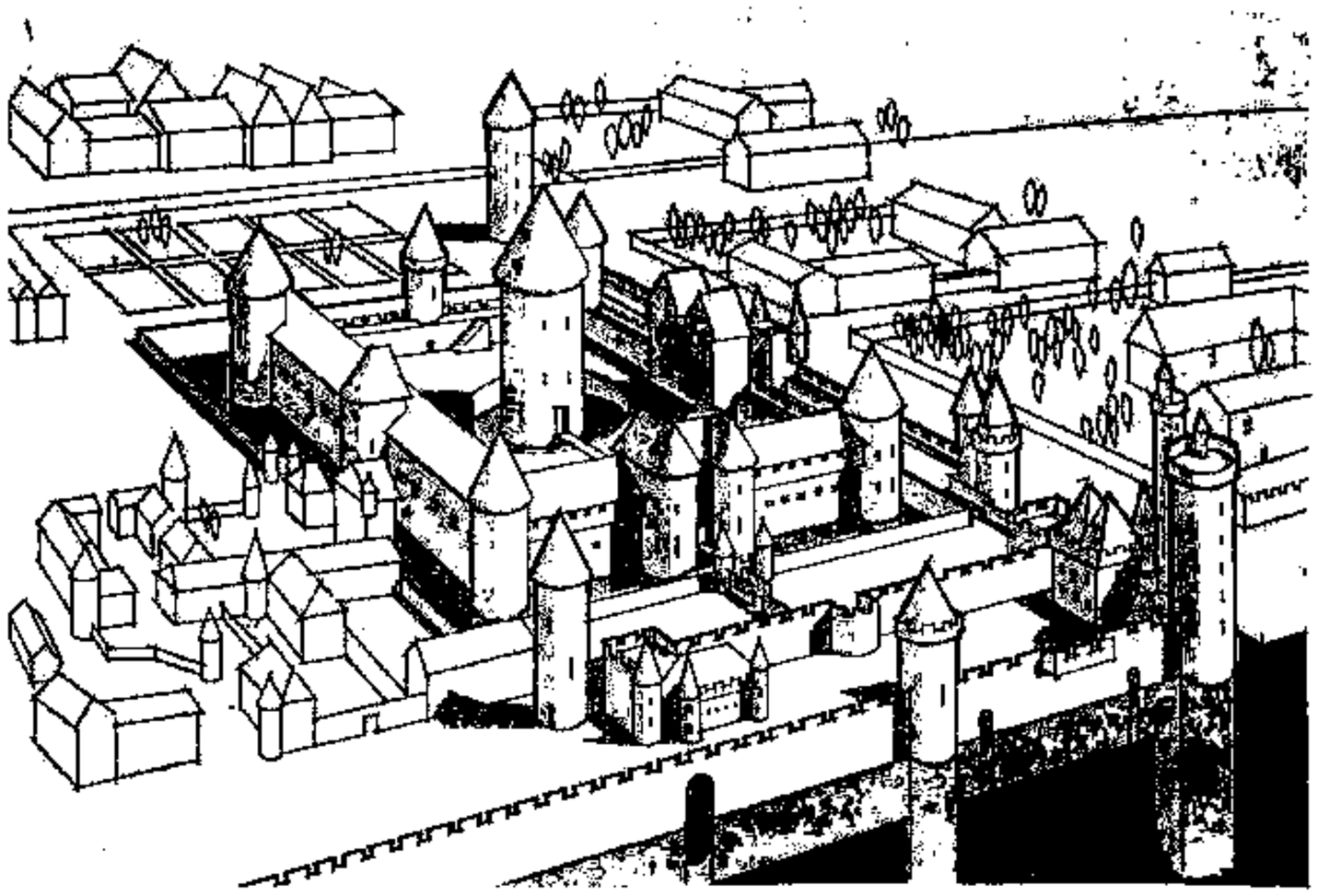

۲

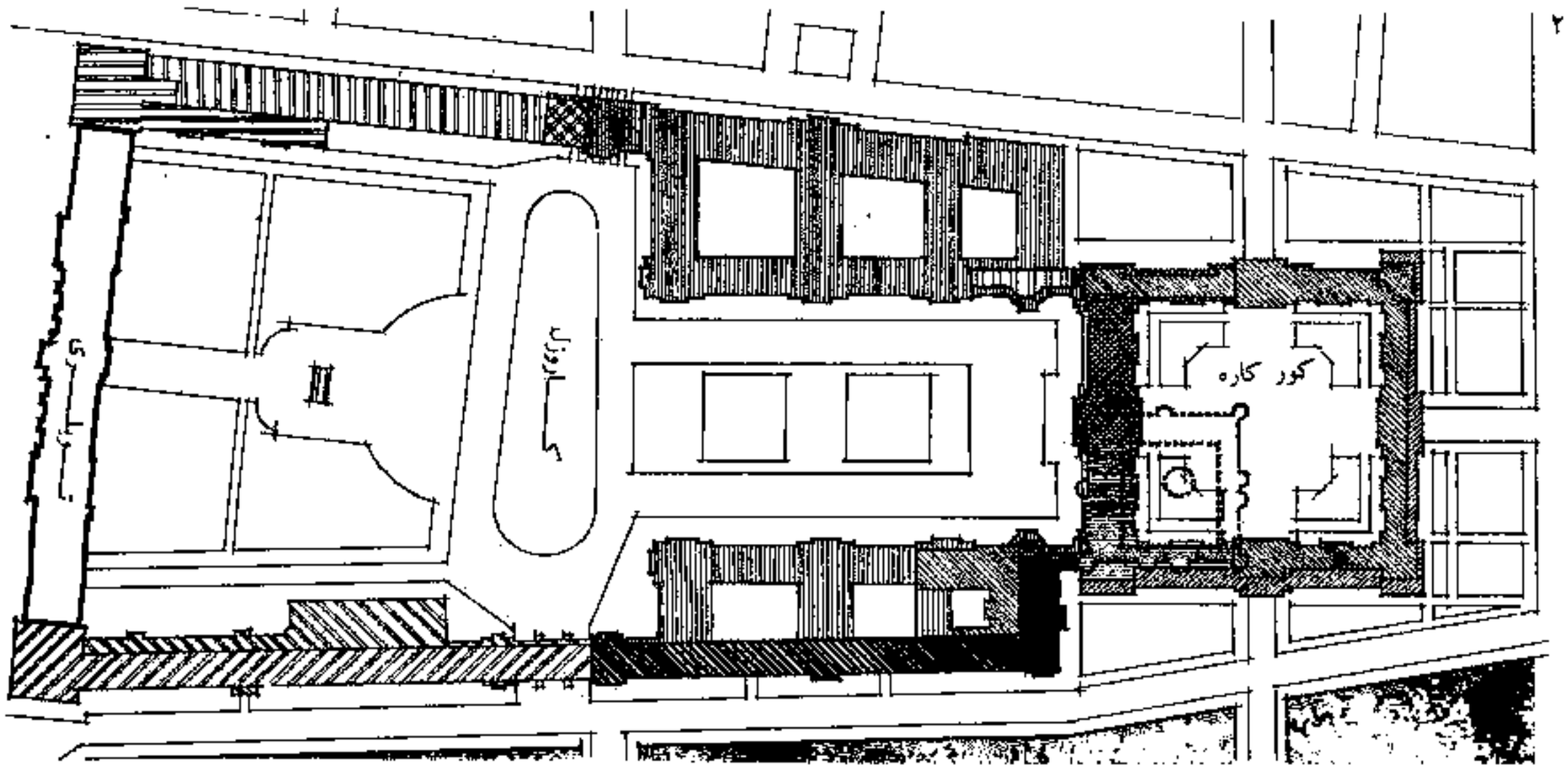

- فیلیپ اوگوست
- فرانسوای I تا شارل IX (۷۴ – ۱۵۴۶)
- کاترین دو مدیسی (۱۵۶۶)
- هانری IV (۱۵۹۵ – ۱۶۱۵)
- هانری IV (تجدید بنا در زمان ناپلئون III) (۱۵۹۵ – ۱۶۱۵)
- لوئی XIII (۱۶۲۴ – ۵۴)
- لوئی XIV (۱۶۵۳ – ۵۵)
- لوئی XIV (۱۶۵۹ – ۶۴)
- لوئی XIV (۱۶۶۷ – ۷۵)
- ناپلئون I (۱۸۰۶ – ۱۱)
- لوئی XVIII (۱۸۱۶ – ۲۴)
- ناپلئون III (۱۸۵۲ – ۵۷)
- ناپلئون III (۱۸۶۱ – ۷۵)
- جمهوری سوم (۱۸۷۴ – ۸۵)
- در دوره‌ی کمون سوزانده و خراب شد

۳

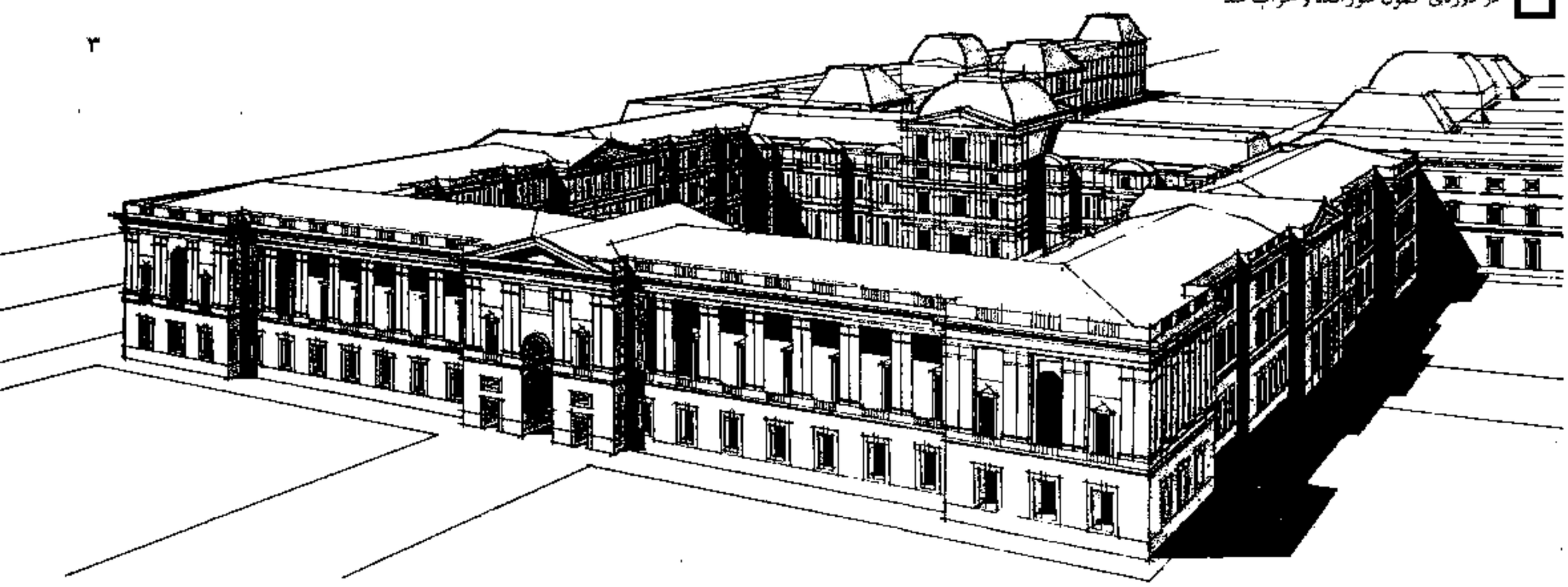

شد که، در زمان لوئی XV، مارکی دو مارینیی[1] (märki dë märinyi*)، مدیر کاخ لوور، طرحی برای ایجاد یک موزه‌ی دائمی در لوور ریخت، و این طرح تحقق نیافت تا زمان انقلاب فرانسه که کمیسیونی مأمور اجرای آن شد (۱۷۹۲). در ۱۰ اوت ۱۷۹۳ افتتاح موزه در گالری بزرگ صورت گرفت، در ۸ نوامبر ۱۷۹۳، به موجب قانون ملی شدن مجموعه‌های هنری سلطنتی، موزه به صورت ملی در آمد. از ۱۷۹۴ تا ۱۸۱۵، لوور که به "موزه‌ی ناپلئون" معروف شد، شاهکارهای فراوان از سراسر اروپا گرد آورد. در زمان لوئی XVIII ونوس میلو به موزه آورده شد. در زمان شارل X مجسمه‌سازی مدرن و بسیاری از آثار باستانی یونان و روم؛ در زمان لوئی فیلیپ آثار باستانی آشوری؛ و در دوره‌ی امپراطوری دوم مجموعه‌ی هنری اهدائی دکتر لاکاز[2] به موزه آورده شدند.

در دوره‌ی جمهوری سوم، لوور وابسته به موزه‌های ملی شد، و در جمهوری چهارم به موزه‌های فرانسه پیوست؛ و در حالی که پیوسته با خرید اشیاء هنری غنی و غنیتر میشد هدایای مهمی نیز به آن داده میشد.

موزه‌ی لوور که از ۱۹۳۲ به بعد، برای جوابگوئی به نیازمندیهای علم جدید موزه‌شناسی، دستکاریهای فراوانی در آن صورت گرفته، مشتمل بر ۵ شعبه یا دپارتمان است.

ا) دپارتمان آثار باستانی شرقی که در آغاز با دپارتمان آثار باستانی مصری یکی بود، نخستین‌بار در ۱۸۴۷ با آثار آشوری یافته‌شده در کاوشهای خرساباد تشکیل شد. نتایج کاوشهای شوش و ماری و تلو (telo، ج عراق) و مرسی (marsä، تونس) در این شعبه نگاهداری میشود. آثار بیش از سه هزاره را از تمدنهای سومر، اکد، آشور، ایران، تدمر، سوریه، فنیقیه، فلسطین، قبرس، و کارتاژ در بر دارد. شاخه‌ای از هنر اسلامی در ۱۹۴۵ به آن ضمیمه شده است.

ب) دپارتمان آثار باستانی مصر از دوران ماقبل تاریخ تا دوره‌ی رومیان که هسته‌ی اصلی آن مجموعه‌ی هنری سالت[3] (henri sält، ح ۱۷۸۰–۱۸۲۷) کنسول انگلیس در مصر است که در ۱۸۲۶ توسط شامپولیون خریداری شد، و سپس 6'000 شیء به‌دست‌آمده از سراپیوم (← سقاره) بر آن افزوده شد؛ نتایج کاوشهای انستیتوی فرانسوی قاهره، و نیز اشیاء انتقالی از موزه‌ی گیمه (gime، پاریس) در ۱۹۴۸ و اشیائی که بتدریج خریداری شده آن را کاملتر کرده است.

پ) دپارتمان آثار باستانی یونانی و رومی که در ۱۹۵۴ قسمت آثار باستانی مسیحی، که عبارت از گروهی از مجسمه‌های مرمری و مفرغی و جواهرات و سرامیکها است، بر آن افزوده شده و نماینده‌ی آثار فرهنگی از هزاره‌ی ماقبل یونانی، یونان باستانی، یونان کلاسیک، دوره‌ی هلنیستی تا تمدن اتروسکی، و سپس رومی است.

ت) دپارتمان نقاشیها (همه‌ی مکاتب اروپائی، از قرون وسطی تا زمان معاصر) ضمایمی در باغ توبلری، تالارهای زو دو پوم (که به نام "موزه‌ی امپرسیونیسم" نیز خوانده میشود)، تالارهای اورانژری (orāNjëri، فنس، ح نارنجستان)، و غیره دارد. در خود لوور نیز مخزن مخصوص تصاویر (بیش از 80'000 قطعه) و گراوورها و مجموعه‌ی (30'000 گراوور از آغاز پیدایش گراوور تا پایان قرن ۱۸م، و 3'000 تصویر) ادمون روتشیلد (در مقاله‌ی روتشیلد تحت نام ادوار روتشیلد آمده است که باید به صورت ادمون روتشیلد اصلاح شود) و نیز مرکز تحقیقات و اسناد وجود دارد.

ث) دپارتمان حجاریها که منشأ آن موزه‌ی آثار باستانی فرانسه (اشیاء مصادره‌شده در زمان انقلاب فرانسه) و ملحقات گوناگون (مخصوصاً از سن‌دنی) است و از لحاظ آثار حجاری دوره‌ی رومی تا قرن ۱۹م در فرانسه و ایتالیا ثروتمند است.

دپارتمان اشیاء هنری که در آن، از آغاز تشکیل موزه‌ی لوور، جواهرات سلطنتی و نیز کارهای گرانبهای همه‌ی رشته‌های هنرهای تزیینی از قرون وسطی به بعد نگاهداری میشود.

لوور کتابخانه‌ای مربوط به مسائل باستانشناسی و هنر (ح 80'000 جلد) و بایگانیهای متعدد دارد. آزمایشگاه آن (تأسیس ۱۹۳۱) به تحقیق و مطالعه‌ی علمی در آثار نقاشی و حجاری و همه‌ی اشیاء موجود در شعبه‌های مختلف موزه میپردازد. نیز دستگاههایی برای راهنمایی دیدارکنندگان و اداره کردن دیدارهای همراه با سخنرانی در لوور موجود است. اداره‌ی خاصی مأمور آن است که در حالت بروز جنگ اشیاء هنری را از دسترس حوادث دور نگاه دارد. کارگاههای تعمیر اشیاء نیز از ملحقات لوور است.

تعداد آثار گردآوری‌شده در موزه بالغ بر 280'000 تخمین شده است، که از این تعداد 5'600 اثر را نقاشی و شاهکارهای هنرمندان معروف جهان تشکیل میدهند. اهمیت موزه‌ی لوور نه‌تنها به وسعت و تعدد شاهکارهای نگهداری‌شده در آن است، بلکه کیفیت آثار هنری موجود در موزه (مونا لیزا، اثر لئوناردو دا وینچی؛ ونوس، اثر میلو، مجسمه‌ی بالدار پیروزی ساموتراس، و غیره)، وسعت تالارها و ارزش مجموعه‌های هنری موجود در موزه (گرانبهاترین آثار هنری جهان در لوور است) این بنا را پراهمیتترین مرکز نگهداری آثار هنری ساخته است. روزانه ح 7'000 نفر از این موزه بازدید میکنند.

در سال ۱۹۴۵ آثار هنر نو به لوور راه یافت، و آثار هنرمندانی چون براک، ماتیس، و بعدها پیکاسو در آن به معرض نمایش گذاشته شد. لوور فعالیت هنری خود را به خارج از محیط موزه نیز بسط داده است، چنانکه در ۱۹۵۵ اولین نمایشگاه هنری مربوط به هنر کلاسیک فرانسه را در توکیو دایر کرد، و باعث شناسائی این هنر در ژاپن شد.

لوورتور، توسن: ← توسن لوورتور.

لووریه[4]، اوربن ژان ژوزف (ürban jān jozef lëverie)، ۱۸۱۱–۷۷، منجم فرانسوی، کاشف سیاره‌ی نپتون. از تحقیق در اختلالات مدار اورانوس، وجود سیاره‌ای را که تا آن زمان ناشناخته بود در خارج مدار اورانوس پیشگوئی کرد (ج. ک. ادمز نیز همزمان با لووریه به وجود چنین سیاره‌ای پی برده بود). این سیاره در ۱۸۴۶ به فاصله‌ی یک درجه از جائی که لووریه پیشگوئی کرده بود کشف شد. لووریه در ۱۸۴۶ به عضویت آکادمی علوم انتخاب، و کمی بعد در دانشگاه پاریس کرسی علم نجوم برای او تاسیس شد. در ۱۸۵۴ مدیر رصدخانه‌ی پاریس شد.

لووف[5] (lvof)، آلمانی **لمبرگ[6]** (lemberg)، شهر (جه تخمیناً 496'000)، غ اوکرائین، در دامنه‌های شمالی جبال کارپات. از مراکز صنعتی (ماشینسازی، نساجی، تهیه‌ی مواد شیمیائی، پالایش نفت) و حمل و نقل است. دانشگاه آن در ۱۶۵۸ تأسیس شد. شهر در ح ۱۲۵۰ به وسیله‌ی یکی از امرای گالیسی بنا شد، و چون بر راه وین–کیف واقع بود، بزودی اهمیت بازرگانی یافت، و از قلاع نظامی عمده‌ی لهستان در برابر حملات از ش شد. بعد از نخستین تقسیم (۱۷۷۲) لهستان، کرسی گالیسی اتریش شد. در جه I اتریش آن را از دست داد و باز گرفت. در ۱۹۱۹ به تصرف لهستان در آمد، و معاهده‌ی (۱۹۲۱) ریگا مالکیت لهستان را تأیید کرد. در ۱۹۳۹ ضمیمه‌ی تجشد شد، و در ۱۹۴۵ لهستان آن را رسماً به تجشد وا گذاشت. در جه II در ۱۹۴۱–۴۴ تحت اشغال آلمان بود، و بیشتر سکنه‌ی یهودی آن (حدود 100'000 نفر) نابود شدند. از ابنیه‌ی تاریخی آن کاخی از قرن ۱۶م و سه کلیسای جامع (دو عدد از آنها از قرن ۱۴م) است.

لووف[7]، پرنس گئورگی یوگنیویچ (prans ge-orgi yevgenyevic lvof)*، ۱۸۶۱–۱۹۲۵، رجل آزادیخواه روسی. پس از استعفای (فوریه‌ی ۱۹۱۷) نیکولای II، رئیس دولت موقت شد. در ژوییه‌ی ۱۹۱۷ استعفا کرد، کرنسکی جانشین او شد. لووف از ترس بولشویکها گریخت، و در پاریس سکنی گزید.

لوول[8] (lowəl)، شهر (جه 94'239)، ل‌ش ایالت ماساچوست، کشمت، بر ملتقای رودهای مریمک و کانکرد. در ۱۶۵۳ مسکون شد. در سابق یکی از عمده‌ترین مراکز صنعتی منسوجات پشمی بوده است. شهر از نام ف. ک. لوول نام گرفته است.

لوول[8]، ایمی (eymi lowəl)، ۱۸۷۴–۱۹۲۵، شاعره‌ی امریکائی. چندی به سبک عادی شعر گفت، و سپس به ایماژیستها پیوست، و جلب توجه کرد. پ. لوول برادر وی بود.

لوول[8]، پرسیول (përsivəl lowəl)، ۱۸۵۵–۱۹۱۶، منجم امریکائی. در کره و ژاپن مأموریت سیاسی یافت. سپس به نجوم پرداخت، و در ۱۸۹۳ رصدخانه‌ی لوول را در شهر فلگستاف[9] (flagstäf، ل اریزونا) تأسیس کرد و به رصد پرداخت. معتقد بود که مریخ مسکون است، و سیاره‌ای در ماوراء نپتون وجود دارد (کشف پلوتون این نظر را تأیید کرد). ا. لوول خواهر او بود.

لوول[10]، جیمز راسل (jeymz rāsəl lowəl)، ۱۸۱۹–۹۱، شاعر و نویسنده‌ی امریکائی. پس از تحصیل حقوق، آن را رها کرد و به ادبیات پرداخت. شهرتش به عنوان شاعر و منتقد با نشر (۱۸۴۸) فایلی برای منتقدین، رؤیای سر لانفل، و نیز به عنوان طنزنویس سیاسی و اجتماعی با نشر (۱۸۴۸) اولین

---

(۱)Marigny (۲)Lacaze (۳)Salt (۴)Leverrier (۵)Lvov (۶)Lemberg (۷)Lvov (۸)Lowell (۹)Flagstaff (۱۰)Lowell

دوره‌ی مقالات بیکلو تثبیت شد. در ۱۸۵۵ جایگزین لانگفلو در کرسی السنه‌ی جدید دانشگاه هاروارد شد، و تا سال ۱۸۷۶ بدین کار مشغول بود. سفیر کشمکش در اسپانیا (۱۸۷۷–۸۰) و انگلستان (۱۸۸۰–۸۵) بود.

لوول[1]، فرانسیس کبت (frānsis kabət lowəl)، ۱۷۷۵–۱۸۱۷، از پیشقدمان صنعت بافندگی در امریکا. در ۱۸۱۰ به انگلستان سفر کرد، و در ماشینهای جدیدی که در صنعت نساجی در لنکشر به کار میرفت دقیقاً مطالعه کرد. پس از بازگشت به کشمکش، نخستین دستگاه بافندگی موتوری را در امریکا تأسیس کرد. شهر لوول، واقع در ایالت ماساچوست، به نام اوست.

لوولوز: ← فروکتوز.

لووِن[2] (luvan)، شهر (جم تخمیناً ۳۲٬۴۴۱)، ایالت برابان، بلژیک مرکزی، بر رود دیل[3] (dil). از مراکز آب جوسازی است. شهرت آن به سبب دانشگاه کاتولیک آن است، که در ۱۴۲۶ به وسیله‌ی دوک برابان تأسیس شد، و یکی از مهمترین مراکز معارف کاتولیک در جهان است. در ۱۹۱۴ آلمانها شهر را آتش زدند، و کتابخانه‌ی گرانبهای دانشگاه لوون سوخت. کتابخانه‌ی جدید در ۱۹۲۸ گشایش یافت، ولی در ۱۹۴۰ دگربار به وسیله‌ی آلمانها ویران شد. لوون در قرون وسطی از مراکز پارچه‌بافی بود، ولی از ۱۳۴۰، به سبب کشمکشهای سیاسی، صنعتگران آن به انگلستان مهاجرت کردند. از ابنیه‌ی جالب آن تالار شهرداری عالی به سبک گوتیک (قرن ۱۵م) و تالار پارچه (قرن ۱۴م) است.

لوونهوک: ← لیونهوک.

لو وو[4]، لوئی (lui lë vo)، ۱۶۱۲–۷۰، معمار فرانسوی که در بیشتر طرحهای ساختمانی عصر لوئی XIV سهیم بود. در ۱۶۵۵ جایگزین لومرسیه در معماری لوور شد، و در این کار با ک. پرو همکاری داشت. کاخ ورسای را طرحریزی کرد. از کارهای دیگرش طرح "کالج چهار ملت" در پاریس است، که اکنون محل مؤسسه‌ی فرهنگی مشهور انستیتو دو فرانس میباشد.

لووا، رود، افریقا، ← کنگو، رود.

لووا[5]، مارکی دو (märki dë luvuā*) لقب **فرانسوا میشل لو تلیه[6]** (frānsuā mišel lë te-lie)، ۱۶۳۹–۹۱، وزیر جنگ فرانسه در دوران پادشاهی لوئی XIV. سازمان نظامی فرانسه را بکلی نوسازی کرد، و ارتش فرانسه را نیرومندترین ارتش اروپا ساخت، چنانکه مدتها در سراسر جهان سرمشق ارتش جدید محسوب بود. پس از مرگ (۱۶۸۳) کولبر، نفوذ فراوان یافت، و سهمی عظیم در فسخ (۱۶۸۵) ← فرمان نانت و در ویران کردن (۱۶۸۹) پالاتینا داشت. پسر م. لو تلیه است.

لووی[7]، اوتو (oto lëvi) ۱۸۷۳–۱۹۶۱، عالم فیزیولوژی و داروشناس آلمانی. در ۱۹۰۹–۳۸ استاد داروشناسی در دانشگاه گراتس (اتریش) بود، و پس از آنکه نازیها به تصفیه‌ی استادان اقدام کردند، به کشمکش رفت (۱۹۴۰). به سبب تحقیقاتش در انتقال شیمیائی تکانه‌های عصبی، در جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۶ در فیزیولوژی و طب با سر ه. ه. دیل سهیم شد.

لووی[7]، رابرت هاینریش (rābert hāynriš lovi)، ۱۸۸۳–۱۹۵۷، مردمشناس اتریشی تبعه‌ی امریکا، مقیم وین. تحقیقاتش در هندیشمردگان امریکای شمالی سبب شهرت جهانی او شد. نام امریکائی او رابرت هری لووی (rābərt hari lowi) است.

لو هاور[8] (lë hāvr)، فنس **لو آور،** شهر (جم ۱۸۳٬۷۷۶) و دریابندر، ولایت سن‌ماریتیم، ل فرانسه، بر مصب رود سن در دریای مانش. مهم‌ترین بندر ترااطلسی فرانسه است. در ۱۵۱۷ به وسیله‌ی فرانسوای I بنا شد، و در قرن ۱۸م اهمیتش بیش از نانت، روان، و بوردو شد. در جنگ II سخت آسیب دید.

لو هشون: ← لوشون.

لوی، شهر، کانادا، ← لویس.

لوی[9]، روبن (ruban levi)، ۱۸۹۱–۱۹۶۶، مستشرق انگلیسی. در دانشگاه آکسفرد تحصیل کرد، و در ۱۹۱۶–۲۰ مأمور خدمت در عراق بود. در ۱۹۲۳–۲۶ در دانشگاه آکسفرد و در ۱۹۲۶–۳۹ و ۱۹۵۰–۵۸ در دانشگاه کیمبریج به تدریس فارسی اشتغال داشت. آثارش، علاوه بر تصحیح و طبع متون عربی و فارسی، مشتمل است بر ادبیات فارسی (۱۹۲۳)، شرحی از وقایع بغداد (۱۹۲۹)، جامعه‌شناسی اسلام (۲ جلد، ۱۹۳۱–۳۳، طبع دوم به عنوان ساختمان اجتماعی اسلام، ۱۹۵۷)، و زبان فارسی (۱۹۵۱).

لوی[10]، کارلو (karlo levi)، ۱۹۰۲–۷۵، نویسنده و نقاش ایتالیائی و از رهبران ضد فاشیسم. به سبب فعالیتهای سیاسیش، در ۱۹۳۵–۳۶ در لوکانیا در تبعید به سر برد؛ کتاب مسیح در ایولی متوقف شد (۱۹۴۵) مبنی بر سرگذشت او در آن ایام است. از آثار دیگرش ترس و آزادی (۱۹۴۶) است.

لویاتان[11] (leviātān)، در کتاب مقدس، جانوری آبی، احتمالا تمساح، بال، یا اژدها. از مظاهر شر است، و سرانجام مغلوب قدرت خدا میشود (ایوب ۴۱، مزامیر ۷۴.۱۴، ۱۰۴.۲۶، اشعیا ۲۷.۱).

لویالتی، جزایر: ← لویالته، جزایر.

لویانگ[12] (loyāng)، سابقاً **هونانفو[13]** (honān-fu)، شهر (جم ۱۵۰٬۰۰۰)، ایالت هونان، چین، از مراکز فرهنگی مهم چین است، و اغلب پایتخت سلسله‌های قدیم شاهان چین بود (در ۷۷۰–۲۵۶ ق‌م پایتخت مملکت چو شرقی و در ۶۱۸–۹۰۶ پایتخت سلسله‌ی تانگ بود). در دوره‌ی چو چندین مدرسه‌ی فلسفه در آن دایر بود. مغاره‌های لونگ‌من[14] (lung men) نزدیک آن و دارای کنده‌کاریهای عظیم (قرن ۶م) از بودا است.

لوی ئیل: ← سالهای خطا و ایقور.

لوی-برول[15]، لوسین (lüsiaN levi-brül)، ۱۸۵۷–۱۹۳۹، فیلسوف، روانشناس، و نژادشناس فرانسوی. از ۱۸۹۹ استاد سوربون، و سردبیر مجله‌ی فلسفی فرانسه و خارجه بود. تحقیقاتش در صورتهای بدوی زندگی ذهنی انسان شهرت دارد. آثارش مشتمل است بر اخلاق و علم سجایا (۱۹۰۳) و روحیه‌ی بدوی (۱۹۲۲).

لوی بن قارشون: ← قارشون، لوی بن.

لوی-پروونسال[16]، اواریست (evārist levi-provānsal)، ۱۸۹۴–۱۹۵۶، مستشرق فرانسوی. در دانشگاه الجزایر تحصیل کرد، و چندی مأمور خدمت در مراکش بود. در ۱۹۲۷ استاد دانشگاه الجزایر و سپس در سوربون استاد شد. در ۱۹۴۵ مدیر مرکز تحقیقات شرقی معاصر و در ۱۹۵۰ مدیر مؤسسه‌ی تحقیقات اسلامی دانشگاه پاریس شد. تحقیقات مهم در تاریخ و تمدن اسپانیا در دوره‌ی حکومت اسلامی دارد. آثارش مشتمل است بر فهرست نسخ خطی عربی رباط (۱۹۲۱)، متون عربی وَزفه (۱۹۲۲)، کتیبه‌های عربی اسپانیا (۱۹۳۱)، اسپانیای مسلمان در قرن ۱۰م (۱۹۳۲، با تجدید نظر، ۱۹۵۰)، تمدن عرب در اسپانیا (۱۹۳۸)، سویل مسلمان در آغاز قرن ۱۲م (۱۹۴۷)، اسلام مغرب‌زمین (۱۹۴۸)، و تاریخ اسپانیای مسلمان (۳ جلد، ۱۹۵۰–۵۳). وی از نویسندگان برجسته‌ی دایرةالمعارف اسلام بود.

لویتپولد[17] (luitpold)، ۱۸۲۱–۱۹۱۲، نایب‌السلطنه‌ی (۱۸۸۶–۱۹۱۲) باواریا، سومین پسر لوئی I باواریا. به جای برادرزاده‌های خود، لوئی II و اوتوی I، که مشاعرشان مختل بود، فرمانروائی کرد. پسرش در نیابت سلطنت جانشین او شد، و در ۱۹۱۳ به عنوان لوئی III به سلطنت نشست.

لویتن[18] (loyten)، دهکده، چغ لهستان (از ۱۹۴۵)، سابقاً در سیلزی سفلی. در اینجا در جنگ هفتساله فردریک II پیروزی درخشانی بر اتریشیها یافت (۱۷۵۷).

لوی-چیویتا[19]، تولیو (tullio levi-civitā)، ۱۸۷۳–۱۹۴۲، ریاضیدان ایتالیائی. در دانشگاههای پادوا (۱۸۹۸–۱۹۱۹) و رم (۱۸۱۹–۳۸) تدریس کرد. تحقیقات مهم در نظریه‌ی اعداد، آنالیز ریاضی، مکانیک تحلیلی، و ئیدرودینامیک دارد، اما شهرتش عمدةً به سبب حساب دیفرانسیل مطلق است، که او و گ. ریچی ایجاد کردند، و اینشتین از آن استفاده‌ی بسیار برد.

لوید جورج[20]، دیوید (deyvid loyd jorj)، ملقب به (اولین) **ارل لوید جورج آو دویفور[21]** (ërl av duifor*)، ۱۸۶۳–۱۹۴۵، رجل بریتانیائی از حزب لیبرال، مقیم منچستر. در ۱۸۹۰ از ویلز به نمایندگی پارلمنت انتخاب شد، و ۵۴ سال از نمایندگان ویلز بود. در پارلمنت به عنوان خواستار پرجوش و خروش اصلاحات اساسی، ضد امپریالیسم، و ناسیونالیست ویلز شهرت یافت. با جنگ افریقای جنوبی مخالفت کرد. در دولت لیبرال ۱۹۰۵ وزیر تجارت شد، و در ۱۹۰۸ در دولت ه. ه. اسکویث وزیر دارائی شد. در بودجه‌ی ۱۹۰۹–10 پیشنهادی وی نوعی بیمه‌ی اجتماعی پیشبینی شده بود. مجلس لردها آن را رد کرد، ولی سرانجام ناچار تسلیم شد، و بدین گونه قدرت وتوی خود را عملا از دست داد.

در جنگ I وزیر تدارکات (۱۹۱۵–۱۶) بود، و در ژوئن ۱۹۱۶ به جای کیچنر به وزارت جنگ رسید. چون اسکویث را قادر به رهبری در زمان جنگ نمیدید ازو ببرید، در دسامبر ۱۹۱۶ یک دولت ائتلافی به نخست‌وزیری لوید جورج بر سر کار آمد. هدفش تأمین فرماندهی واحد برای نیروهای متفقین بود، و در مه‌ی ۱۹۱۸ بدین منظور نایل آمد (مارشال فوش فرمانده نیروهای متفقین شد)،

---

(۱)Lowell (۲)Louvain (۳)Dyle (۴)Le Vau (۵)Louvois (۶)Le Tellier (۷)Loewi (۸)Havre (Le) (۹)Levy (۱۰)Levi (۱۱)leviathan (۱۲)Loyang (۱۳)Honanfu (۱۴)Lung-men (۱۵)Lévy-Bruhl (۱۶)Lévi-provençal (۱۷)Luitpold (۱۸)Leuthen (۱۹)Levi-Civita (۲۰)Lloyd George (۲۱)Dwyfor

و بدین وسیله متفقین به مقاومت در مقابل آخرین حمله‌ی آلمانها و رسیدن به پیروزی نهائی نایل شدند. در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) یکی از "چهار مرد بزرگ" بود (۳ تن دیگر کلمانسو، اورلاندو، و وودرو ویلسن بودند).

در انتخابات ۱۹۱۸ دولت ائتلافی اکثریت عظیمی در مقابل حزب کارگر و حزب لیبرال اسکویث به دست آورد، ولی بزودی از اعتبار افتاد. ازدیاد بیکاری، سیاست مداخله در روسیه، سیاست دولت در بحران ایرلند، و شکست سیاست لوید جورج در طرفداری از یونانیان در شرق نزدیک، جملگی سبب سلب اعتماد از وی شد، و در سال ۱۹۲۲ محافظه‌کاران از دولت کناره‌گیری کردند، و دولت سقوط کرد. پس از آن لوید جورج به فعالیت خود در پارلمنت ادامه داد، ولی دیگر شخصیت مهمی نبود. با سیاست مسالمت با آلمان و ایتالیا در وقایع پیش از جنگ II سخت مخالفت کرد، و در بر افتادن (۱۹۴۰) دولت چیمبرلین مؤثر بود. کمی پیش از مرگ عنوان ارل یافت (۱۹۴۵)، و نام دویفور را به مناسبت نهری که از مزرعه‌اش در ویلز میگذشت اختیار کرد.

لوید جورج از برجسته‌ترین شخصیتهای تاریخ بریتانیا در قرن اخیر است. به طوفان انتقاداتی که بر ضد او میشد بی‌اعتنا بود؛ قهرمان طرفداری از ضعفا و فقرا بود، و بیش از هر کس دیگر در راه تامین و رفاه اجتماعی هموطنان خود خدمت کرد.

لویدز[1] (loydz)، شرکت بیمه‌ی انگلیسی و مرکز اخبار دریانوردی در جهان، در شهر لندن، که قریب ۳۰۰ سندیکای بیمه در آن شرکت دارند. این مؤسسه در اواخر قرن ۱۷م به وسیله‌ی گروهی از بازرگانان، کشتیداران، و دلالان بیمه در قهوه‌خانه‌ی ادوارد لوید (edward loyd) تشکیل یافت. امروز دامنه‌ی فعالیت آن شرکت در سراسر جهان گسترده است، و عملیات آن جنبه‌ی بین‌المللی یافته است. قسمت عمده‌ی کار شرکت مربوط به بیمه‌ی دریائی است، ولی در سایر رشته‌های بیمه (جز بیمه‌ی عمر) نیز فعالیت دارد.

لویز[2] (luiz)، اسم فرانسوی برای زن، که در فارسی به صورت لوئیز هم دیده شده است. بعضی از صورت‌های مختلف آن در سایر السنه‌ی اروپائی از این قرار است:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Luisa	لویسا (luisā)
آلمانی	Luise	لویزه (luize)
»	Ludovica	لودوویکا (ludovikā)
انگلیسی	Louisa	لویزا (luizā)
»	Louise	لویز (luiz)
ایتالیائی	Luisa	لویزا (luizā)
پرتغالی	Luiza	لویزا (luizā)

لویز[2]، ۱۷۷۶–۱۸۱۰، ملکه‌ی پروس، همسر فردریک ویلهلم III. از شاهزاده‌خانمهای خاندان مکلنبورگ‌شتیرلیتس بود. شجاعت و وطنپرستی وی در جنگهای ناپلئون او را بسیار محبوب ساخت. در ۱۸۰۷ در تیلزیت به خواری تن در داد و از ناپلئون استدعای تخفیف در شرایط صلح با پروس را کرد، ولی فایده‌ای نبرد.

لویزا، اسم زن، ← لویز، اسم.

لویزان (lavizān)، ده (جه ۹۱۰′۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شمیرانات، استان مرکزی، ۶کیلومتری چ‌ش تجریش. محصولش غلات و صیفی است. بنائی از دوران قاجاریه دارد.

لویز دو ساووا[3] (luiz dē sāvuā)، ۱۴۷۶–۱۵۳۱، نایب‌السلطنه‌ی فرانسه، مادر فرانسوای I. هنگام غیبت فرانسوا به سبب شرکت در جنگهای ایتالیا، نایب‌السلطنه‌ی او بود. در دوره‌ی اسارت (۱۵۲۵–۲۶) فرانسوا در اسپانیا، با هنری VIII انگلستان اتحادی منعقد کرد. صلح بانوان (← کامبره، پیمان) را ترتیب داد (۱۵۲۹).

لویزه، اسم زن، ← لویز، اسم.

لویزیاد[4]، **مجمع الجزایر** (luiziād)، مجموعه‌ی ح 10 جزیره‌ی آتشفشانی و آبسنگهای مرجانی، چ‌غ قکب، که جزء سرزمین پاپوا است. نبرد دریای مرجان (۱۹۴۲) در جه II نزدیک آن روی داد.

لویزیانا[5] (luiziānā)، ۱۸مین ایالت (۱۲۵′۶۷۰ کمه؛ در سال ۱۹۷۰ جنه ۳′۵۶۴′۳۱۰)، چ کشمة مرکزی، کرسی آن بتن روژ و بزرگترین شهرش نیو اورلئان. از شهرهای دیگرش شریوپورت است. از چ به خلیج مکزیک و از ش به میسی‌سیپی محدود است. بیشتر آن را دلتای میسی‌سیپی اشغال کرده است. پانچرترین بزرگترین دریاچه‌ی آن است. محصولات معدنی آن مشتمل بر نفت، گوگرد، گاز طبیعی، و نمک، و از صنایع آن پالایش نفت، آمودن مواد غذائی، تهیه‌ی الوار، و کاغذسازی است. از محصولات کشاورزی آن برنج، پنبه، شکر، و زرت میباشد.

اسپانیائیها در ۱۵۴۱–۴۲ از این ناحیه دیدن کردند. در ۱۶۸۲ لا سال مدعی مالکیت فرانسه بر همه‌ی حوضه‌ی رود میسی‌سیپی شد، و آن را به نام لوئی XIV فرانسه لویزیانا نامید. پس از جنگ فرانسه و هندیشمردگان، قسمتی از این ناحیه که در غ رود میسی‌سیپی بود به اسپانیا واگذار شد (۱۷۶۲)، و در ۱۷۶۳ قسمت واقع در ش میسی‌سیپی به دست بریتانیا افتاد. قسمت اخیر در ۱۷۸۳ جزء کشمة شد، ولی قسمت واقع در غ میسی‌سیپی را اسپانیا در ۱۸۰۰ به فرانسه باز گردانید، و در ۱۸۰۳ ناپلئون آن را به کشمة فروخت (← لویزیانا، خرید). ناحیه‌ی لویزیانا به دو قسمت تقسیم شد، که یکی از آنها در ۱۸۱۲ به عنوان ایالت (برده‌دار) لویزیانا جزء ایالات متحده گردید. در جنگ داخلی از اتحادیه جدا شد (۱۸۶۱). در ۱۸۶۸ دگربار جزء اتحادیه پذیرفته شد. رفع تبعیض نژادی در مدارس این ایالت بر طبق رأی ۱۹۵۴ دیوان کشور مواجه با مخالفتهای بسیار شدید شد.

لویزیانا[5]، **خرید**، در تاریخ کشمة، خریداری (۱۸۰۳) کشمة از فرانسه سرزمینی را که بین رود میسی‌سیپی و کوههای روشوز از یک طرف و بین خلیج مکزیک و ⇐ امریکای بریتانیا از طرف دیگر ممتد بود. این معامله در زمان ریاست جمهوری ت. جفرسن و کنسولی ناپلئون در فرانسه به مبلغ ۱۵′۰۰۰′۰۰۰ دلار انجام گرفت، و وسعت کشمة را دو برابر ساخت. ایالات لویزیانا، آرکانساس، میسوری، آیووا، مینسوتا، داکوتای شمالی، داکوتای جنوبی، نبراسکا، و اوکلاهوما، و بیشتر کانزاس، کولورادو، وایومینگ، و مونتانا در داخل ناحیه‌ی موضوع خرید لویزیانا واقعند.

لویس، اسم مرد، ← لوئی، اسم.

لویس[6] (luis)، رودی به طول ح ۴۸۵ کم، چ قسمت مرکزی یوکون، کانادا. در ل کولومبیای بریتانیا و سرزمین یوکون سرچشمه میگیرد، به رود پلی[7] (peli) پیوسته رود یوکون را تشکیل میدهد. امروز معمولا مسیر علیای رود یوکون محسوب میشود.

لویس[8]، شهر (جه ۱۳′۶۳۷)، کرسی ولایت ساسکس و مرکز اداری ساسکس شرقی، چ انگلستان. صحنه‌ی پیروزی (۱۲۶۴) سیمون دو مونفور بر هنری III بود. موزه‌ی باستانشناسی دارد.

لویس، هبریدیز، اسکاتلند، ← لویس با هریس.

لویس[9]، **پرسی ویندم** (pērsi windam luis)، ۱۸۸۴–۱۹۵۷، مؤلف و نقاش انگلیسی، متکشمة. با ازرا (لومیس) پاوند (فة ۱۹۷۲) مجله‌ی بلاست (۱۹۱۴–۱۵) را، که ناشر مکتب ورتیسیسم بود، منتشر کرد. وی از نقاشان پیشتاز این مکتب بود. آثار نقاشی لویس در چند موزه، شامل گالری تیت لندن، و موزه‌ی هنرهای مدرن نیو یورک موجود است. به خاطر رمانها و مقالات هجائی شهرت دارد. از میان آثار متعددش رمانهای انتقام به خاطر عشق (۱۹۳۷) و سرزنش خود (۱۹۵۴) را میتوان نام برد.

لویس[9]، **جان لوئلین** (jān luelin luis)، ۱۸۸۰–۱۹۶۹، از رهبران اتحادیه‌ی کارگری امریکا. در ۱۹۲۰–۶۰ رئیس اتحادیه‌ی کارگران معادن امریکا بود. برای سر و سامان دادن به این اتحادیه کوشش بسیار کرد، و خود او هم قدرت فراوان یافت. اتحادیه‌ی کارگران معادن را از کارگران همپیمان امریکا جدا ساخت، و در تأسیس کنگره‌ی سازمانهای صنعتی امریکا مؤثر، و در ۱۹۳۵–۴۰ رئیس این کنگره بود، ولی در ۱۹۴۲ کنگره را ترک کرد. اغلب به سبب شدت عملش در هدایت اعتصابها مورد مؤاخذه‌ی دادگاهها و دولت قرار میگرفت، با این حال روش او برای اتحادیه‌ی کارگران فوق العاده سودمند بود. در ژانویه‌ی ۱۹۶۰ از ریاست اتحادیه کناره‌گیری کرد.

لویس[10]، **جو** (jō luis)، شهرت **جوزف لویس برو** (jōzəf luis barō)، ۱۹۱۴– ، بوکسباز سیاه‌پوست امریکائی. در ۱۹۳۷–۴۹ قهرمان سنگین‌وزن جهان بود. به سبب قدرت ضربه‌هایش به "بمب‌افکن قهوه‌ای" معروف شد. در ۱۹۴۹ کناره‌گیری کرد، ولی در ۱۹۵۰ کوشید که مقام قهرمانی را به دست آورد اما شکست خورد، و در ۱۹۵۱ راکی مارسیانو[11] (rāki mārsiāno) او را ناک اوت کرد.

لویس[12]، **جورج هنری** (jorj henri luis)، ۱۸۱۷–۷۸، فیلسوف و منتقد انگلیسی. از هنرپیشگی به ادبیات و فلسفه پرداخت. آثارش مشتمل است بر تاریخ زندگینامه‌ای فلسفه (۱۸۴۵–۴۶)، فلسفه‌ی علوم به رأی اوگوست کنت (۱۸۵۳)، ارسطو (۱۸۶۴)، مسائل زندگی و ذهن (۱۸۷۴–۷۹)، و کتاب مشهور زندگی و آثار گوته (۱۸۵۵). در ۱۸۴۰ ازدواج کرد، ولی پس از ملاقات (۱۸۵۱) مری ان اونز (← الیت، جورج) زوجه‌ی خود را رها کرد (۱۸۵۴)، و بقیه‌ی عمر را

---

(۱)Lloyd's (۲)Louise (۳)Louise of Savoy (۴)Louisiade (۵)Louisiana (۶)Lewes (۷)Pelly (۸)Lewes (۹)Lewis (۱۰)Louis (۱۱)Marciano (۱۲)Lewes

با مری به شادکامی به سر برد. ضبط دیگر نام او لیوئس (liues) است.

لویس[1]**، سینکلر** (sinkler luis)، ۱۸۸۵–۱۹۵۱، رماننویس امریکائی. برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۳۰ نوبل در ادبیات. چندی در جامعه‌ی سوسیالیستی آ. سینکلر اقامت کرد، و سپس به روزنامه‌نگاری پرداخت. با کتاب مین شتریت [= خیابان اصلی] (۱۹۲۰)ـکه در آن زندگی مادی شهرهای کوچک امریکا را هجو میکندـشهرت یافت. رمان بَبیت (۱۹۲۲) در هجو اربابان کسب و کار در امریکا است؛ بر اثر این کتاب، کلمه‌ی "ببیت"، به عنوان اصطلاحی تحقیرآمیز برای ارباب کسب و کاری که موفقیت مادی را میستاید و برای هیچ چیز دیگر ارزشی قائل نیست، وارد زبان امریکائی شد. لویس نخستین برنده‌ی امریکائی جایزه‌ی ادبی نوبل است. از آثار متأخرش جوینده‌ی خدا (۱۹۴۹) است.

لویس[2]**، کلایو ستیپلز** (klāyv steypəlz luis)، ۱۸۹۸–۱۹۶۳، استاد و نویسنده‌ی فاضل بریتانیائی. در ۱۹۵۴–۶۳ استاد زبان انگلیسی ادوار قرون وسطی و رنسانس در دانشگاه کیمبریج بود. کتاب تمثیل عشق (۱۹۳۶) او از لحاظ روح قرون وسطائی بسیار جالب است. کتاب بیرون از یک سیاره‌ی ساکت (۱۹۳۸) افسانه‌ای علمی است. کتاب متمهر از شمف (۱۹۵۵) مبتنی بر زندگینامه‌ی خود اوست.

لویس[2]**، مریوذر** (meriweđər luis)، ۱۷۴۴–۱۸۰۹، پوینده‌ی امریکائی، منشی ویژه‌ی جفرسن، رئیس جمهور کشمت. از طرف جفرسن به ریاست ← هیئت لویس و کلارک منصوب شد (۱۸۰۳).

لویس، وینفرد لی، شیمیدان، ← لویسیت.

لویسا، اسم زن، ← لویز، اسم.

لویس با هریس[3] (luis, haris)، جزیره (۲۱۳۵ کمه، جه ۱۹۰۹۸۵)، لغ اسکاتلند، شمالیترین جزایر هبریدیز خارجی. قسمت شمالی آن، موسوم به لویش، جزء ولایت راس و کرامرتی، و قسمت جنوبی (هریس) جزء اینورنس‌شر است. ماهیگیری و دامپروری دارد. پارچه‌ی معروف هریس توید در اینجا بافته میشود.

لویسبرگ[4] (luisbĕrg)، شهر (جه ۱۴۱۷)، ش جزیره‌ی کیپ برتن، ایالت نووا سکوتیا، کانادا، کنار قطل. در ۱۷۱۳ فرانسویها آن را بنا کردند، و در ۱۷۲۰–۴۰، جهت نگهبانی مدخل خلیج سنت لارنس، آن را مستحکم ساختند. مهاجرین امریکائی در ۱۷۴۵ آن را گرفتند، ولی بر طبق پیمان اکس‌لاشاپل به فرانسه باز گشت (۱۷۴۸). در ۱۷۵۸ انگلیسها آن را گرفتند، و استحکاماتش را ویران ساختند.

لویستن[5] (luistən)، نام چند شهر در کشمت. ۱ـ شهر (جه ۱۲۶۹۱)، لغ ایالت آیداهو. از مراکز صنعتی و تجارتی است. در ۱۸۰۵ ← هیئت لویس و کلارک در اینجا چادر زدند. ۲ـ شهر صنعتی (جه ۴۰۸۰۴)، ج‌غ ایالت مین.

لویس کرل: ← کرل، لویس.

لویس[6] **و کلارک**[7]**، هیئت** (luis, klārk)، عنوان هیئتی نظامی که در ۱۸۰۳–۶ در زمان ریاست جمهوری جفرسن برای پویش قاره‌ی امریکای شمالی و یافتن راهی به فکب اعزام شد. به نام رئیس هیئت (م. لویس) و یکی از همراهانش (کلارک) شهرت یافته است. هیئت اطلاعات مفیدی کسب کرد.

نیز ← لویستن، قسمت ۱.

لویسیت[8] (luisit؛ از انگل)، مایعی روغنی، مانند گاز خردل، که به عنوان گاز سمی به کار میرود، و ترکیبی از کربون، ئیدروژن، کلور، و ارسنیک میباشد. سخت تاولزا و سوزنده، و ارسنیک آن ممکن است موجب مرگ شود. مواد اکسنده (مانند آهک) آن را از بین میبرند. تسمیه‌ی آن به نام وینفرد لی لویس[9] (winfərd li luis؛ ۱۸۷۸–۱۹۴۳)، شیمیدان امریکائی، است.

لویش، اسم مرد، ← لوئی، اسم.

لویک، ایالت و شهر، بلژیک، ← لیژ.

لوین[10]**، دوک دو** (dūk dĕ lüin*). لقب **شارل د/آلبر** (šārl dālber)، ۱۵۷۸–۱۶۲۱، شهربان فرانسه. مورد توجه لوئی XIII بود، و با همکاری شاه، وسیله‌ی قتل (۱۶۱۷) کونچینی را فراهم ساخت. عملا حکومت را به دست گرفت، و ماری دو مدیسی را تبعید کرد. در ۱۶۲۱ شهربان فرانسه شد، و کمی بعد در حین جنگ با پروتستانهای بئارن در گذشت. لقب او به نام شهر لوین در ولایت اندرـلوار در غ تور است.

لوینا[11] (loynā)، شهر (جه تخمیناً ۱۲۱۴۳)، آلمان شرقی، در کشور سابق ساکس‌ـآنهالت. از مراکز صنایع شیمیائی است.

لوینی[12]**، برناردینو** (bernārdino luini)، ح ۱۴۸۰–۱۵۳۲، نقاش ایتالیائی. کارهای اولیه‌اش (قبل از ۱۵۱۰) را به شیوه‌ی مکتب لومباردی نقاشی میکرد، بزودی تحت تأثیر لئوناردو دا وینچی قرار گرفت، و شیوه‌ی او را تا آخر عمر در آثارش تقلید کرد. بدین جهت در اغلب نقاشیهایش، به خصوص تصاویر مریم عذرا، نوعی آرامش و سنگینی خاص کارهای استادش وجود دارد. در شهرهای نزدیک میلان آثار بزرگ و متعددی ساخت، که از جمله میتوان نقاشی محراب کلیسای شهر لنیانو، تعدادی فرسکو، و مصلوب شدن عیسی را نام برد. در نقاشیهایش کیفیتهای ابداعی به چشم میخورد، در حالی که زمینه‌ی آنها با دورنماهای فریبنده و زیبا از موضوعات مسرت‌بخش ساخته شده است. دیگر آثارش مشتمل است بر تواضع و گستاخی (سان دیکو)، یک صورت و تعدادی نقاشی اساطیری (گالری ملی هنر واشینگتن)، و غیره.

لوئیویل[13] (luivil)، شهر (جه ۳۸۹۰۴۴) و رودبندر، ل ایالت کنتوکی، کشمت، بر رودخانه‌ی اوهایو. بزرگترین شهر ایالت، مقر دانشگاه لوئیویل، و از مهمترین شهرهای صنعتی و مالی ج کشمت است.

له، قوم، ← لهستان.

لهار[14]**، فرانتس** (frānts lehār)، ۱۸۷۰–۱۹۴۸، آهنگساز مجارستانی. از ۱۸۸۹ به بعد در وین سکنی داشت. اپرتهای متعدد تصنیف کرد، که معروفترین آنها، بیوه‌ی شادمان، سبب شهرت جهانی وی شد. این اپرت نخستین‌بار در ۱۹۰۵ در وین بر صحنه آمد، و بیش از 1000 بار در برز اروپا بازی شد، و بزودی در سراسر جهان معروفیت یافت. از اپرتهای مشهور دیگرش کنت لوکزامبورگ (۱۹۰۹) و مملکت تبسم (۱۹۲۹) است.

لهاسا[15] (lhāsā) یا **لاسا** (lāsā؛ انگل)، پایتخت قدیم تبت (جه 170000)، واقع در ارتفاع 3600 متر، در قسمت جنوبی تبت، نزدیک رود براهماپوترا. زمانی "شهر ممنوع" نام داشت، و پیش از قرن ۲۰م معدودی از سیاحان اروپائی از آن دیدن کرده بودند. پس از تسخیر (۱۹۵۱) آن توسط چین کمونیست، تغییرات فراوان یافت و اکنون به عنوان شهری از تبت شناخته میشود. مرکز شهر که لهاسای خاص بود، حدود ۲٫۵ کمه وسعت داشت و پیرامون جوکانگ (معبد) گسترده بود. اهمیت و احترام این معبد به مجسمه‌ای از بودا بود که در سال ۶۴۲ توسط شاهزاده‌خانمی که سبب در آمدن مذهب بودائی به تبت بود به این شهر آورده شده بود. در برابر مجسمه‌ی جواهرنشان بودا چند ردیف چراغهای روغنی بزرگ از طلای یکپارچه قرار داشت، نمازخانه‌های متعددی در اطاقهای طبقات سه‌گانه‌ی جوکانگ با آثار قدیمی متبرکی در آنها فراهم شده بود. در آن سوی خیابان پهن گرداگرد جوکانگ خانه‌های سنگی سه‌طبقه‌ی بزرگ سفید رنگ با پنجره‌های سیاه موجود است که بیشتر به ثروتمندان تعلق داشت. لهاسا در ۱۶۴۲ توسط پنجمین دالائی لاما، که رئیس فرقه‌ی کلاه‌زردان بود و به سلطنت رسید، پایتخت تبت شد. به فرمان او کاخ عظیم پوتالا (potālā) در ۱٫۵کیلومتری شهر خاص ساخته شد. این کاخ سنگی با آمیخته‌ای از سنگهای سفید و صورتی بر بالای تپه‌ای سنگی ساخته شد که نزدیک ۱۳۰ متر از دره‌ی کنار آن ارتفاع دارد. ایوانها و ردیفهای پنجره و پلکانهای کج و معوج و قبه‌های زرین کوچکی که هر یک سقف گور یک دالائی لاما را میپوشاند، به این کاخ فریبندگی خاص بخشیده است.

پیش از تسلط چین کمونیست، جمعیت لهاسا از 25000 تجاوز نمیکرد، و چون 15000 نفر از این جمعیت راهبانی ساکن صومعه‌ها بودند، بیشتر قدرت به دست ایشان بود. در ماه بهمن یا اسفند هر سال، برای اجرای مراسم آغاز سال قمری راهبان و زائران فراوان به این شهر میآمدند و اجرای مراسم جشن اول سال دو هفته طول میکشید. در آن زمان لهاسا هیچ رنگ یک شهر متمدن جدید را نداشت. برق و آب لوله و وسایل حمل و نقل چرخدار و نیروی پلیس در آن دیده نمیشد و از رفتگری در آن خبری نبود. با کاروان قاطری، از چین به آن چای و ابریشم، و از هند پارچه و فلز و کالاهای گوناگون و از سیکیم و بوتان برنج وارد میشد، و صادرات آن پشم و پوست و خاک طلا بود. پس از تسلط چین تغییرات عظیم در لهاسا پیدا شد. به جای دیوارهای چینه‌ای و سقفهای شیروانی اکنون بناهای سنگی فراوان دارد. راهها ساخته شد و بر رودخانه در کنار شهر پلی زده‌اند. مدارس متعدد و بیمارستان و کارخانه‌ی برق پیدا کرده است. در ۱۹۵۹ دالائی لاما بر ضد نیروهای بیگانه قیام کرد، ولی شکست خورد و به هند گریخت. پس از آن دولت چین حکومت و دین تبتی را بر انداخت و حکومت نظامی برقرار کرد. املاک دینی ضبط و بیشتر آنها به امور دنیائی اختصاص داده شد. از ۱۹۶۲ دیگر به بیگانگان اجازه‌ی ورود به

---

(۱)Lewes (۲)Lewis (۳)Lewis with Harris (۴)Louisburg (۵)Lewiston (۶)Lewis (۷)Clark (۸)lewisite
(۹)Lewis (10)Luynes (11)Leuna (12)Luini (13)Louisville (14)Lehar (15)Lhasa

این شهر نمیدهند و به همین جهت اطلاع چندان از اوضاع آن در دست نیست. با این همه، میدانیم که در انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶–۶۷)، چین سرخ، معبد مورد بی‌احترامی قرار گرفت و آثار آشکار بودائی ویران شد. اکنون بیشتر سکنه‌ی این شهر چینی هستند.

لهاک، افسر شورشی ایرانی، ← مراوه تپه، بخش.

لهاک (lahbak)، در شاهنامه، پهلوان تورانی و برادر پیران ویسه. در جنگ دوم ایران و توران، که شکست بر ایرانیان افتاد، پیران او را به جاسوسی به لشکرگاه ایران فرستاد، و او پس از بازگشت خبر داد که ایرانیان به کوه هماون کشیده‌اند. پس از کشته شدن پیران به دست گودرز، با برادرش فرشیدورد و ده سوار تورانی به توران گریختند. در راه هفت سوار ایرانی را کشتند و با شتاب از جیحون گذشتند و به توران در آمدند و به بیشه‌ای پر از آب و درخت و شکار رسیدند، و پس از افکندن شکار و خوردن، آهنگ آرامش و خواب کردند. نخست لهاک خوابید و فرشیدورد بیدار ماند و به پاسبانی پرداخت. اما چون خبر گریز آنان را به گودرز بردند، از ایرانیان خواست که کسی به دستگیری آنان بشتابد. گستهم (پسر گژدهم) داوطلب شد و از پس آنان شتافت. چون به بیشه رسید، اسب فرشیدورد که بوی اسب بیگانه شنید خروش بر آورد، و از خروش او اسب لهاک نیز شیهه‌ای کشید، و فرشیدورد دانست که به تعقیب آنان آمده‌اند. پس لهاک را از خواب بر انگیخت، و چون دانست که گستهم بتنهائی به دنبال آنان آمده است، هر دو بر اسبان سوار شده به نبرد او شتافتند. اما گستهم هر دو را به زخم شمشیر از پای در آورد.

له بو[1] (le bo)، شهر قرون وسطائی ویرانه، ولایت بوش‌دورون، بخش فرانسه در پروانس، نزدیک آرل. مقر خاندان فئودال نیرومندی بود. خرابه‌های جالب دارد. بوکسیت نخستین‌بار در این شهر کشف شد، و از آن نام گرفت.

لهجه[2] (lahje) و به اصطلاح جدید **گویش** (guyeš)، گونه‌ای از یک زبان. در اصطلاح علمی قرن ۲۰م، لهجه عبارت است از زبان یک شخص یا گروه که از لحاظ تفاوتی که با زبان اعضای دیگر همان جامعه‌ی زبانی دارد در نظر گرفته شود. جامعه‌ی زبانی گروهی را گویند که زبان بومی آن برای دیگر اعضای (و نه لزوماً برای همه‌ی اعضای) گروه مفهوم باشد. مثلا چون یک سلسله اشخاص A و B و C و ... Z را در نظر بگیریم که در آن هر کس بتواند با کسی که کنار او است به زبان خود تکلم کند، ولی A و Z نتوانند سخن یکدیگر را بفهمند، میگویند که A ... Z به یک جامعه‌ی زبانی تعلق دارند و A و Z به لهجه‌های مختلف سخن میگویند. دلیل پیش آمدن چنین وضعی جدا ماندن اعضای یک جامعه‌ی زبانی از یکدیگر است. نمونه‌ی آن جامعه‌ی زبانی هلندی-آلمانی است که از فلاندر تا شلسویگ و ستیریا گسترده است و هر کس زبان همسایه‌ی خود را میفهمد، ولی لهجه‌های فلاندری و ستیریائی برای یکدیگر نامفهوم است. در این ناحیه دو زبان استانده (هلندی و آلمانی رسمی) وجود دارد که همه‌ی درسخواندهای صاحب لهجه آن را به‌کار میبرند، اما این دو زبان برای یکدیگر قابل فهم نیستند، زیرا از تکامل لهجه‌های نامفهوم برای یکدیگر پیدا شده است.

لهجه‌های اطراف دریای خزر، لهجه‌های پیوسته‌ی ایرانی، از گروه هندواروپائی، که در اطراف دریای خزر رایج است، شامل مازندرانی، گیلکی، و طالشی. قرار دادن این لهجه‌ها در دسته‌ی واحدی امروز چندان معمول نیست. ← زبان (جدول).

لهجه‌های فلات پامیر، دسته‌ای از لهجه‌های ایرانی شرقی (← ایرانی، زبانهای)، از ریشه‌ی هندو-اروپائی، که در افغانستان رایج، و شامل لهجه‌های ذیل است:

اروشری یا ارشری (orošori)
اشکاشمی (eškāšmi)
اورموری (urmuri)
برتنگی (bartangi)
پراچی (parāci)
روشنانی (rušnāni)
سنگلیچی (sanglici)
شغنانی (šaqnāni) یا شغنی (šoqni)
مونجانی (monjāni)
وخی (vaxi) یا وخانی (vaxāni)
یدغه (yedqa) یا ایدغه (idqa)
یزغلامی (yazqolāmi)

لهجه‌های مرکزی ایران، دسته‌ای از لهجه‌های ایرانی غربی (← ایرانی، زبانهای) که عموماً در مرکز ایران رایجند. ازین جمله است نطنزی، فریزندی (farizandi، در فریزند، پنج‌فرسخی نطنز)، یارندی (yārandi، در یارند، از توابع نطنز)، میمه‌ای (در میمه، از توابع کاشان)، جوشقانی (در جوشقان، حومه‌ی کاشان)، ونیشونی (vonišuni) یا وانیشانی (در ونیشون یا وانیشان، میان گلپایگان و خونسار)، قهرودی (qohrudi، در جنوب کاشان)، سوئی (su'i، در سو، میان اصفهان و کاشان)، کشه‌ای (kaše'i، در شمال اصفهان)، زفره‌ای (zafre'i، در شرق اصفهان)، سدهی (در سده، از توابع اصفهان)، گزی (در گز، از توابع اصفهان)، قمشه‌ای (در قمشه، از توابع اصفهان)، خرزوقی (xorzuqi، در خرزوق، از توابع اصفهان)، اردستانی، وفسی (vafsi، در وفس، ۱۱فرسنگی ساوه) و آشتیانی که وابسته به آن است، خونساری، محلاتی، سیوندی (sivandi، در سیوند، فارس)، نائینی، انارکی (در انارک، نزدیک نائین)، لهجه‌ی زردشتیان یزد و کرمان یا لهجه‌ی بهدینان. میتوان لهجه‌های سمنانی، سنگسری (sangsari، در سنگسر، شمال سمنان)، شهمرزادی (šahmerzādi، در شهمیرزاد، شمال سنگسر)، لاسگردی (las-gerdi، در لاسگرد، نزدیک سمنان)، تالی، سرخه‌ای (sorxe'i، در سرخه، نزدیک سمنان)، و خوری (xuri، در خور، نزدیک بیابانک) را نیز متعلق به این دسته یا نزدیک به آن شمرد. ← زبان، جدول.

لهراسب: ← لهراسب.

لهراسب یا لهراسب (lohrāsp; -h) یا **کی لهراسب** (-ke)، در شاهنامه، سومین پادشاه کیانی، از نوادگان کی‌پشین از تخمه‌ی کیقباد. در عهد کیخسرو به فرمان او به سرکردگی سپاهی به جنگ الانان (آلان‌ها) رفته بود. چون کیخسرو آهنگ رفتن به جهان دیگر کرد، پهلوانان را فرا خواند، و جانشینهای آنها را ستود و به هر یک فراخور حال هدیه‌ای یا منشور فرمانروایی سرزمینی داد، و در پایان لهراسپ را با نهادن تاج بر سر او پس از خود به شاهی برگزید. پهلوانان که لهراسپ را مردی گمنام میدانستند، از این کار کیخسرو در شگفت شدند و زال کیخسرو را سرزنش کرد که چرا از شاهزادگان یکی را به شاهی بر نگزیده است، و پهلوانان دیگر نیز به همداستانی با زال گفتند که از لهراسپ فرمان نخواهند برد و دیگر به جنگ نخواهند رفت. اما چون کیخسرو نژاد او را آشکار کرد و خداوند را بر این گواه گرفت، زال پوزش خواست و همه‌ی پهلوانان لهراسپ را به شاهی آفرین گفتند. لهراسپ آتشکده‌ای به نام برزین (آذر برزین) بنیاد نهاد، و پس از چندی پادشاهی را به پسر خویش گشتاسپ بخشید، و خود برای پرستش خداوند به نوبهار بلخ رفت، و سرانجام در جنگهای گشتاسپ با تورانیان به دست ارجاسپ تورانی کشته شد. ۱۲۰ سال پادشاهی کرد.

له روگون-ماکار[3] (le rugon-mākār)، مجموعه‌ی ۲۰ داستان از ا. زولا، که در آنها "تاریخ طبیعی و اجتماعی یک خانواده در امپراطوری دوم" را حکایت کرده است. این مجموعه از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۳ انتشار یافت؛ عنوان و تاریخ انتشار بعضی از آنها از این قرار است: ثروتمندی خاندان روگون (۱۸۷۱)، گناه کشیش موره (۱۸۷۵)، عالیجناب اوژن روگون (۱۸۷۶)، صفحه‌ای از عشق (۱۸۷۸)، نانا (۱۸۸۰)، کامروائی زنان (۱۸۸۳)، شادی زیستن (۱۸۸۴)، زمین (۱۸۸۷)، رؤیا (۱۸۸۸)، دمنشی (۱۸۹۰)، پول (۱۸۹۱)، و دکتر پاسکال (۱۸۹۳). منظور اصلی از این سلسله‌داستان، که برجسته‌ترین اثر مکتب ناتورالیست است، این است که از طریق وراثت نشان دهد که "چگونه از یک خانواده و یک گروه ده بیست فرد به وجود میآیند که در ظاهر به هم شباهتی ندارند، ولی تحلیل دقیق معلوم میکند که آنان سخت به یکدیگر پیوسته‌اند". بنا بر این سرگذشت طبیعی در نظر زولا عبارت است از تطبیق روشهای تجربی علم بر توصیف زندگی فردی و اجتماعی. ولی تخیل نویسنده‌ی داستان و ایمان وی به پیشرفت اجتماعی غالباً به "داستان تجربی" وی نیروئی شگرف بخشیده است.

لهستان[4] (lehestān)، لهستانی **پولسکا** (polskā)، جمهوری (۳۱۲٬۶۳۸ کمه، شامل قسمتی از اراضی سابق آلمان که در ۱۹۴۵ به تصرف لهستان در آمد؛ در ۱۹۷۶ جمعاً تخمیناً ۳۴٬۳۶۲٬۰۰۰)، ش اروپای مرکزی؛ پایتخت آن ورشو. از غ به آلمان شرقی، از چ به چکوسلواکی، از ش به تجشس، و از ل به دریای بالتیک محدود است. قسمت عمده‌ی آن پستبوم است، ولی ارتفاع آن در مرتفعات تاترا به ۲٬۵۰۰ متر میرسد. رودهای عمده‌ی آن که قابل کشتیرانی هستند عبارتند از ویستول، اودر، وارتا، و بوگ غربی. شهرهای عمده، که بیش از ۳۰۰٬۰۰۰ تن جمعیت دارند (در پایان سال ۱۹۶۸)، عبارتند از ورشو (۱٬۳۰۰٬۰۰۰)، لودز (۷۴۸٬۰۰۰)، کراکو (۵۶۰٬۰۰۰)، برسلاو (۵۰۸٬۰۰۰)، پوزنان (۴۵۶٬۰۰۰)، دانتسیگ (۳۶۴٬۰۰۰)، و شچتسین[5] (Szczecin؛ ۳۳۲٬۰۰۰). لهستان که بیشتر سرزمینی است

(1)Baux (Les) (2)dialect (3)Rougon-Macquart (Les) (4)Poland (5)Szczecin

کشاورزی و جنگلی، کانهای زغال و کانه‌های مهم دیگر نیز دارد (مخصوصاً در ایالت کاتوویتسه)، نهشتهای عظیم نمک و مقداری نفت وجود دارد. صنایع مهم فلزکاری و نساجی است. با داشتن دو بندر دانتزیگ و گدینیا در بالتیک، لهستان صناعت کشتیسازی مهمی پیدا کرده است. مذهب اکثریت مردم (۹۵٪) کاتولیک رومی است. زبان لهستانی یکی از زبانهای اسلاوی غربی (← زبان، جدول)، با الفبای لاتینی است.

تاریخ

در اواسط قرن ۱۰م بم فرمانروایان سلسله‌ی پیاست قبایل لهستانی حوضه‌های ویستول و اودر را-که نزد ما به لهای (-leh) اسلاوی معروفند و نام لهستان در زبان فارسی ظاهراً از آنها نام گرفته است-متحد ساختند. در ۹۶۶، میشکوی I (← پیاست)، از اعضای این سلسله، به دین مسیح گرایید، و بدین ترتیب لهستان یک ملت مسیحی شد. پسر ارشد و جانشین میشکو، بولسلاف I (سلطنتش ۹۹۲–۱۰۲۵)، توانست لهستان را به عنوان یک مملکت پادشاهی به اوتوی III، امپراطور امپراطوری مقدس روم، بشناساند. در سه قرن بعد، لهستان پیوسته با آلمانها از طرف غرب و با اسلاوهای شرقی و مهاجمان مغول از طرف شرق درگیر بود، و در عین حال روابط خود را با تمدنهای غرب توسعه میداد. نفوذ خارجی و مشکلات داخلی موجب شد که لهستان میان اعضای سلسله‌ی پیاست انقسام یابد (۱۱۳۸). در سلطنت (۱۳۳۳–۷۰) کازیمیر III، لهستان وحدت و عظمت خود را باز یافت، و در ۱۳۶۴ یک دانشگاه در کراکو تأسیس شد. در ۱۳۸۶، با ظهور سلسله‌ی یاگیلو، یک اتحادیه‌ی فدرال لهستانی-لیتوانیائی به وجود آمد، و آن از دریای بالتیک تا دریای سیاه ممتد بود، و بر دیگر سرزمینهای واقع در ش اروپای مرکزی کنترول داشت. در ۱۴۱۰ نیروهای متفق اتحادیه بزرگترین رقبای خود، سه شهسواران توتونی را مغلوب کردند، که آنها در ۱۴۶۶ به فرمانبرداری از لهستان گردن نهادند. سیگیسموند II (سلطنتش ۱۵۴۸–۷۲) مملکت یگانه‌ی لهستان و لیتوانی را به وجود آورد. پس از بر افتادن سلسله‌ی یاگیلو، سلطنت لهستان انتخابی شد، و لهستان به صورت "جمهوری سلطنتی" در آمد، و قدرت واقعی به دیت انتقال یافت. همه‌ی اشراف در انتخاب شاه شرکت میکردند. جنگهای متعدد و مداخلات خارجی، توأم با اغتشاشات داخلی، لهستان را ضعیف کرد، گرچه با شکست (۱۶۸۳) ترکهای عثمانی در وین به وسیله‌ی یان سوبیسکی (سلطنتش ۱۶۷۴–۹۶) موفقیت تاریخی برجسته‌ای نصیب لهستان شد. با رسیدن برگزینندگان ساکس به سلطنت (۱۶۹۷)، استقلال ملی لهستان عملا از میان رفت (← آوگوستوس II، آوگوستوس III، جنگ شمالی، لهستان، جنگ جانشینی). ستانیسلاس II که در ۱۷۶۴ انتخاب شد، تنها به کومک روسها توانست خود را حفظ کند، و در ۱۷۷۲ ناچار شد قسمتهائی از اراضی لهستان را به روسیه و اتریش و پروس وا گذارد (نخستین تقسیم لهستان). وی کوشید تا قانون اساسی را اصلاح کند (۱۷۹۱)، ولی دومین تقسیم لهستان (۱۷۹۳، میان روسیه و پروس) و، پس از شورش ناکام کوشچوشکو، سومین تقسیم لهستان (۱۷۹۵، میان روسیه و پروس و اتریش)، لهستان را از نقشه‌ی جغرافیائی اروپا بر انداخت. ناپلئون I دوکنشین ورشو را به عنوان کشور میانگیر و در تصرف شاه ساکس تأسیس کرد (۱۸۰۷–۱۳). کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) ایالات پروس غربی و پوزنان را به پروس و گالیسی را به اتریش داد، کراکو را به صورت جمهوری جداگانه‌ای در آورد (در ۱۸۴۶ به اتریش ملحق شد)، و یک مملکت سلطنتی لهستان ("لهستان کنگره") ایجاد کرد (پایتخت، ورشو) که با روسیه متحد بود، ولی قانون اساسی مخصوص به خود داشت. شکست شورش عمومی در "لهستان کنگره" (۱۸۳۰–۳۱) به تعلیق قانون اساسی آن انجامید؛ شورش دیگری (۱۸۶۳) سبب روسی کردن شدید آن شد، و به موازات آن بیسمارک در لهستان آلمان برنامه‌ی آلمانی کردن را به جریان انداخت. لهستان اتریش خودمختاری قابل توجهی برای خود محفوظ داشت.

رؤیاهای تجدید حیات ملی لهستان در جج I تحقق یافت. با شکست قدرتهای حاکم بر لهستان (روسیه، پروس، و اتریش)، و پیروزی متفقین، لهستان استقلال خود را باز یافت. پیلسودسکی در ۱۹۱۸ تأسیس جمهوری لهستان را اعلام کرد. مرزهای غ و ج همان مرزهای ۱۷۷۲ معین شد (← دالان لهستان؛ سیلزی). اصرار لهستان به اینکه در ش نیز به مرزهای ۱۷۷۲ برسد، به جنگ آن با روسیه انجامید (۱۹۲۰–۲۱). با ← پیمان ریگا، لهستان بر قسمت عمده‌ی ادعاهای خود دست یافت؛ علاوه بر آن ویلنا نیز از لیتوانی به لهستان انتقال یافت. در ۱۹۲۶ پیلسودسکی عملا یک حکومت دیکتاتوری در لهستان برقرار کرد که تا پس از مرگش (۱۹۳۵) توسط "دسته‌ی سرهنگان" ادامه یافت.

با روی کار آمدن حکومت نازی در آلمان، لهستان دگربار دستخوش تجاوزات قدرتهای خارجی شد. در اول سپتامبر ۱۹۳۹، چون لهستان به تقاضای آلمان برای واگذاری دانتزیگ پاسخ منفی داده بود، به وسیله‌ی نیروهای آلمان اشغال، و به دنبال آن جج II آغاز شد (← جنگ جهانی II). در ۱۷ سپتامبر همان سال شورویها از ش به لهستان حمله کردند، و باآنکه لهستانیها سخت مقاومت ورزیدند، بزودی از پا در آمدند؛ لهستان غربی ضمیمه‌ی آلمان و قسمت شرقی آن ضمیمه‌ی روسیه شد؛ و قسمت مرکزی به اشغال آلمان در آمد. هنگامی که آلمان به اتحاد حمله برد (۱۹۴۱)، همه‌ی خاک لهستان را اشغال کرد. گرچه همه‌ی لهستانیها آزار میدیدند، یهودیان بیشتر مورد شکنجه قرار گرفتند، و حد ۳ میلیون نفر از ایشان کشته شدند. نیروهای لهستانی در زیر فرمان دولت لهستان آزاد، که ابتدا در فرانسه و چندی بعد در لندن تشکیل شده بود، دوش به دوش متفقین میجنگیدند. در خود لهستان نیز یک ارتش زیرزمینی تشکیل شد. اتهامات مربوط به کشتار دسته‌جمعی کاتین، تقاضای تجدید برای جدا کردن لهستان شرقی، و تأسیس حکومتی موقتی در زیر نظر شورویها در لوبلین، اوضاع وخیمی پیش آورد. در اوایل ۱۹۴۵ همه‌ی لهستان در تصرف شورویها بود، و کنفرانس یالتا راه را برای آنکه متفقین حکومت توسعه‌یافته‌تری از لوبلین را به رسمیت بشناسند فراهم آورد. مرزهای لهستان-شوروی به مقدار زیادی به طرف غ جا به جا شد، و کنفرانس پوتسدام قسمتی از اراضی ش آلمان را، تا هنگام بسته شدن پیمان صلح در تصرف لهستان قرار داد. بیشتر آلمانیهای لهستان از آن اخراج شدند. لهستان در ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد پیوست.

تا ۱۹۴۷ لهستان به وسیله‌ی حزب کمونیست کارگران متحد، که مشی سیاسی حزب کمونیست شوروی را دنبال میکرد، اداره میشد. از ۱۹۴۷ کمونیستها و سوسیالیستهای جناح چپ کنترول کامل حکومت را در اختیار گرفتند. لهستان به صورت "جمهوری خلق" در داخل مدار شوروی در آمد، و در ۱۹۵۲ سازمانی بر گرده‌ی سازمان تجشس پیدا کرد. در ۱۹۵۵ به ← معاهده‌ی ورشو پیوست. شورش کارگران در پوزنان (۱۹۵۶) بازگشت گومولکا و استقلال بیشتر لهستان را تسریع کرد. در ۱۹۶۶ لهستان جشن هزاره‌ی خود را به عنوان یک ملت مسیحی برگزار کرد.

در ۲۰ اوت سال ۱۹۶۸ ارتش لهستان در اشغال چکوسلواکی به وسیله‌ی شوروی شرکت کرد؛ نیز در همین سال شورشهای دانشجویان و تصفیه‌ی لهستان از یهودیان روی داد، و تنها دخالت گومولکا بود که به این تصفیه و مبارزه‌ی "ضد صهیونی" پایان داد.

سال ۱۹۷۰ با یک تجدید نظر اقتصادی آغاز شد که در آن پرورش انگیزه‌های کارگران در همه‌ی سطوح مورد نظر بود. در ۷ دسامبر ۱۹۷۰ لهستان معاهده‌ای با آلمان غربی منعقد کرد که به موجب آن وجود مرز غربی لهستان در رودهای اودر و نایسه‌ی غربی دگربار تأیید شد، و نیز پیمان عدم تعرضی میان دو دولت بسته شد.

در ۱۶ دسامبر ۱۹۷۰، در نتیجه‌ی افزایش قیمت مواد غذائی و مواد مورد مصرف عامه، شورشهائی در اغلب شهرها برپا شد. در ۲۰ دسامبر گومولکا از مقام دبیرکلی حزب کمونیست برکنار شد، و در واقع شورشی نظیر همان شورش که در ۱۹۵۶ او را روی کار آورده بود موجب برکناری وی شد؛ ادوارد گیرک[1] (edvard girek؛ ۱۹۱۳–)، به جای گومولکا، به دبیرکلی حزب منصوب شد.

لهستان، جنگ جانشینی[2] (۱۷۳۳–۳۵). پس از مرگ (۱۷۳۳) آوگوستوس II لهستان، ستانیسلاس I بار دیگر به فکر تصاحب تاج و تخت لهستان افتاد. دامادش لوئی XV فرانسه نیز در این اندیشه او را تقویت میکرد. رقیب وی در نامزدی سلطنت پسر آوگوستوس II، برگزیننده‌ی (← برگزینندگان) ساکس بود که امپراطور شارل VI و آنا ایوانوونا ملکه‌ی روسیه از او پشتیبانی میکردند. اکثریت اشراف لهستان ستانیسلاس را برگزیدند، ولی اقلیتی در دیت (مجلس شور) لهستان برگزیننده‌ی ساکس را با عنوان آوگوستوس III به شاهی لهستان انتخاب کردند. ستانیسلاس که سپاهی نداشت، نتوانست در مقابل نیروهای روسی که به یاری رقیبش آمده بودند مقاومت کند، و پس از سقوط (۱۷۳۴) دانتزیگ، وی به فرانسه گریخت. با پیوستن اسپانیا و ساردنی به فرانسه بر ضد امپراطور،

(۱) Gierek (۲) Polish Succession (War of the)

جنگ در امتداد رود راین و در ایتالیا ادامه یافت. اسپانیا در صدد آن بود که ناپل و سیسیل را، که با پیمان ← صلح اوترشت به اتریش واگذار کرده بود، پس بگیرد، و ساردنی میخواست اتریشیان را از لومباردی بیرون راند. متفقین در ایتالیا پیروز شدند و سپاهیان اسپانیا سیسیل و ناپل را گرفتند. سرزمینهای دوک لورن (داماد شارل VI، بعدها امپراطور فرانسیس I) در این میان به تصرف فرانسه در آمد. در ۱۷۳۵، با پیمان مقدماتی وین، صلح از طریق تغییراتی در سلسله‌ی سلطنتی برقرار شد. ستانیسلاس I از لهستان چشم پوشید، ولی عنوان سلطنتی خود را نگاه داشت، و در عوض دوکنشینهای لورن و بار به او داده شد، که پس از مرگش به فرانسه رسید. به دوک لورن (بعداً امپراطور فرانسیس I) که سرزمین خود را از دست داده بود، وعده‌ی جانشینی مهیندوکنشین توسکان، پس از مرگ آخرین فرمانروای مدیچی آن (که در ۱۷۳۷ اتفاق افتاد)، داده شد. ناپل و سیسیل به اسپانیا داده شد، و اسپانیا در مقابل از ادعای خود نسبت به دوکنشین پارما به نفع اتریش دست کشید. اتریش لومباردی را در تصرف خود نگاه داشت؛ علاوه بر این، امپراطور برای بقای خاندان هاپسبورگ تضمینی از فرانسه به دست آورد (← پراگماتیک سانکسیون). ساردنی نه چیزی از کف داد و نه چیزی به غنیمت برد. پس از مذاکرات مفصل، عاقبت پیمان صلحی در ۱۷۳۸ منعقد شد.

لهستان، دالان: ← دالان لهستان.

لهستان اتریش: ← لهستان.

لهستان پروس: ← لهستان.

لهستان روسیه: ← لهستان.

لهستان کنگره: ← لهستان.

له فالت[1]**، رابرت مرین** (rābərt mariən lə fā-let)، ۱۸۵۵–۱۹۲۵، رجل امریکائی، سناتور (۱۹۰۶–۲۵)، و مؤسس ← حزب پیشرو.

لی، نهضتی در آیین کنفوسیوس، ← کنفوسیوس، قسمت ۷.

لی[2]**، ان** (an li)، ۱۷۳۶–۸۴، بانوی مذهبی انگلیسی؛ اهل منچستر. از گروه معروف به انجمن دوستان بود. در حد ۱۷۷۰ مدعی شد که در رؤیائی به او مکشوف شده است که بازگشت مجدد عیسی در وجود وی تحقق یافته. تحت تعقیب قرار گرفت، و در ۱۷۷۴ با ۸ تن دیگر به امریکا رفت، و ۲ سال بعد نخستین دسته‌ی لرزه‌گران را در ایالت نیو یورک علم کرد.

لی، تروگوه هالودان: ← تریگوه لی.

لی[2]**، تسونگ‌دائو** (tsung-dāo li)، ۱۹۲۶– ، فیزیکدان چینی امریکائی؛ اهل شانگهای. در جح II دولت چین او را برای تکمیل تحصیلاتش به کشمهٔ فرستاد و وی در دانشگاه شیکاگو مشغول تحصیل شد. در ۱۹۶۸ آشنائی او با ← چن نینگ یانگ، که در چین یکدیگر را میشناختند، تجدید شد، و نخستین مقاله‌ی علمی خود را متفقاً نوشتند. لی در ۱۹۵۰ درجه‌ی دکتری در علم فیزیک گرفت، و در دانشگاه شیکاگو ماند، و به تحقیقات نجومی پرداخت. در ۱۹۵۰–۵۱ در دانشگاه کالیفرنیا تدریس کرد، و سپس عضو بنیاد مطالعات عالیه در پرینستن شد. دوست او یانگ نیز عضو این مؤسسه بود، و آن دو با یکدیگر در فیزیک نظری مشغول کار شدند، و این همکاری پس از اینکه لی به دانشگاه کلمبیا رفت (۱۹۵۳؛ استادی در ۱۹۵۶) ادامه یافت. در ۱۹۵۶ در مجله‌ی فیزیک فرضیه‌ای منتشر کردند که راه را برای نظریه‌ای که اسرار اتم را بیان کند باز کرد. به فاصله‌ی ۴ ماه نظریه‌ی آنان به وسیله‌ی تجربه تأیید شد. جایزه‌ی نوبل فیزیک در ۱۹۵۷ به آنان اعطا شد.

لی[2]**، چارلز** (cārlz li)، ۱۷۳۱–۸۲، ژنرال انقلابی امریکائی؛ اهل انگلستان. در ۱۷۷۶ بریتانیائیها دستگیرش کردند، و او خائنانه آنان را یاری کرد.

لی[2]**، رابرت ادوارد** (rābərt edwārd li)، ۱۸۰۷–۷۰، بزرگترین ژنرالهای ائتلافیه در جنگ داخلی امریکا. اگرچه به ایالات متحده علاقه‌ی زیاد داشت، پس از جدا شدن ایالت ویرجینیا از جامعه‌ی ایالات متحده، به آن ایالت وفادار ماند. مشاور نظامی جفرسن دیویس بود، و از ژوئن ۱۸۶۲ فرمانده سپاهیان ویرجینیای شمالی شد. در دومین نبرد بول ران بر سپاهیان اتحادیه پیروز شد. در فردریکسبرگ و چانسلرزویل نیروهای اتحادیه را شکست داد، و ی. س. گرانت را در پیکار ویلدرنس[3] (wildərnes) مغلوب کرد. در فوریه‌ی ۱۸۶۵ به فرماندهی کل سپاهیان ائتلافیه منصوب شد. عاقبت در آوریل ۱۸۶۵ تسلیم گرانت شد. لی از قهرمانان کشمهٔ و از فرماندهان بزرگ است. وی مردی بزرگوار بود، و مردم ایالات جنوب به حد ستایش بزرگش میشمردند.

لی[3]**، سر سیدنی** (sər sidni li*)، ۱۸۵۹–۱۹۲۶، ادیب انگلیسی. از همکاران سر ل. ستیون در تألیف فرهنگ رجال ملی بود.

لی[5]**، ماریوس سوفوس** (mārius sofus li)، ۱۸۴۲–۹۹، ریاضیدان نروژی، از ریاضیدانهای بزرگ قرن ۱۹م. چندی با ف. کلاین همکاری داشت، و هر دو از این امر بهره‌ور شدند. در ۱۸۷۲ متصدی کرسی خاصی شد که در دانشگاه کریستیانیا برای او تأسیس شده بود، و در ۱۸۸۶ جانشین کلاین در کرسی هندسه در دانشگاه لایپزیگ شد، و تا کمی پیش از مرگ در آنجا ماند. تحقیقات وی در گروههای تبدیلات و معادلات دیفرانسیل در اثر معروفش به نام نظریه‌ی گروههای تبدیلات (۳ جلد، ۱۸۸۸–۹۳) آمده است.

لی[5]**، یوناس لاوریتس ایدمیل** (yonās lărits idemil li)، ۱۸۳۳–۱۹۰۸، نویسنده‌ی نروژی. بیشتر دوره‌ی کودکی خود را در نروژ شمالی در ترومسو گذرانید. نخستین رمان وی، به نام رؤیائی (۱۸۷۰) مقبول افتاد. در این داستان، مانند بیشتر آثار دیگرش، لی از تأثرات کودکی خود در یک بندر دریای شمالگان برای ایجاد حالت مورد نظر استفاده کرده است. اغلب کتابهای مهم وی در مجسم کردن زندگی خانوادگی در طبقه‌ی متوسط نروژ است، که محبوب وی بود و آن را بسیار زیبا توصیف کرده است. از آثار دیگرش میتوان خلبان و همسرش (۱۸۷۴) را نام برد.

لیائو[6] (liāo)، رودی به طول حد ۱۴۵۰ کم، در چین، که رود عمده‌ی منچوری جنوبی است. عمدهٔ در ایالات لیائونینگ و جهول جریان دارد. در ج جهول سرچشمه گرفته به جانب ل‌ش و سپس جغ جاری میشود، و به خلیج لیائوتونگ میریزد.

لیائو، سلسله‌ای از سلاطین چین، ← قراختای.

لیائوتونگ[7]**، شبه جزیره‌ی** (liāotung)، شبه جزیره‌ای در قسمت جنوبی ایالت لیائونینگ، ج منچوری، که در دریای زرد پیش رفته است. **خلیج لیائوتونگ** قسمت شمالی خلیج پوهای یا چیلی، غ شبه جزیره‌ی لیائوتونگ، میباشد.

لیائونینگ[8] (liāoning)، ایالت (ح ۱۲۹٬۵۰۰ کمه؛ جه تخمیناً ۲۴٬۰۹۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین؛ کرسی آن موکدن. یکی از سه ایالت ل‌ش چین است که منچوری را تشکیل میدهند. از ج‌ش به کره‌ی شمالی و از ج به خلیج کره و خلیج لیائوتونگ محدود میباشد. رود عمده‌ی آن لیائو است، که دشت حاصلخیز لیائو را مشروب میکند. محصول عمده‌اش سویا است. ناحیه‌ای صنعتی و از مناطق مهم تولید زغال سنگ است، و بیش از نیمی از منابع آهن چین را در بر دارد. شبکه‌ی خطوط آهن آن عالی است. سد سوپونگ[9] (supung)، بر رود یالو، برای لیائونینگ و کره‌ی شمالی نیرو تولید میکند. در ۱۸۹۸ روسها انتهای شبه جزیره را، به نام سرزمین کوانتونگ[10] (kuāntung) (شامل دایرن و پورت آرتور)، از چین برای مدت ۲۵ سال اجاره کردند. پس از جنگ روسیه و ژاپن، اجاره به ژاپن منتقل شد (۱۹۰۵). بعد از جح II، تقریباً همین ناحیه به عنوان بخش پایگاه دریائی پورت آرتور تحت نظارت مشترک چین و تجشس قرار گرفت (۱۹۴۵). از ۱۹۵۵ تحت حکومت چین است. در ۱۹۵۶ قسمت شرقی جهول جزء لیائونینگ شد.

لیاپونوف[11]**، آلکساندر میخایلوویچ** (āleksāndr mixāylovic liāpunof)، ۱۸۵۷–۱۹۱۸، دانشمند و ریاضیدان روسی، اهل یاروسلاول. نخست در باب قضایای کلی ترمودینامیک تحقیق کرد؛ شهرتش بیشتر به جهت مطالعات در پایداری یک جرم سیال گردان است، که از مسائل مهم در کیهانشناخت به شمار میرود.

لیاتریس (liātris؛ لتی)، گیاه زینتی دائمی امریکائی از تیره‌ی مرکبان و از نوع لیاتریس، که گرزن گلهای آن ارغوانی یا سفید و ابریشمین است.

لیاخوف (liāxof)، فت ۱۹۲۰؟، سرهنگ روسی و فرمانده بریگاد قزاق در تهران. در قضیه‌ی استبداد صغیر و تخریب مجلس وی از جانب محمد علی شاه حکومت نظامی تهران داشت، و در تعقیب و آزار آزادیخواهان به نفع محمد علی شاه فعالیت تمام کرد. مع هذا، بعد از فتح تهران به دست مجاهدین و عزل محمد علی شاه، وی همچنان یک‌چند فرمانده بریگاد قزاق بود، و عاقبت در ۱۳۲۸ ه‍ق به روسیه باز گشت. لیاخوف افسری جدی و مقتدر و باهوش بود. بعد از بازگشت از ایران، در انقلاب روسیه در شهر باطوم قفقاز به قتل رسید.

لیارد[12] (liārd)، رودی به طول حد ۹۶۰ کم، کانادای غربی. در ج‌ش یوکون سرچشمه گرفته در جهت ش‌ج‌ش وارد کولومبیای بریتانیا میشود، و سپس به طرف ل جاری شده به رود مکنزی میریزد.

لیاس (liās)، قسمتی از سه دوره‌ی ژوراسیک.

(۱)La Follette (۲)Lee (۳)Wilderness campaign (۴)Lee (۵)Lie (۶)Liao (۷)Liaotung (۸)Liaoning (۹)Supung (۱۰)Kuantung (۱۱)Liapunov (۱۲)Liard

لیاقت علی خان (liāqat ali xān)، ۱۸۹۵–۱۹۵۱، رهبر سیاسی مسلمان در هند و اولین نخست‌وزیر پاکستان. در دانشگاههای علیگره و آکسفرد تحصیل کرد، و در ۱۹۲۲ حق وکالت دعاوی یافت. برای اشتغال به وکالت به هند باز گشت، ولی به سیاست علاقه‌مند شد، و در ۱۹۲۳ به اتحاد اسلامی (مسلم لیگ) پیوست. در آنجا با محمد علی جناح برای تأمین حقوق مسلمانان در هند همکاری نزدیک داشت. در ۱۹۲۶ به عضویت شورای مقننه‌ی ایالات متحده انتخاب شد. در مشاغل سیاسی ترقی کرد، و در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ که کشور پاکستان ایجاد شد نخست‌وزیر آن گردید، و وزارت دفاع را نیز بر عهده داشت. علی رغم مشکلات مهاجرتهای عظیم مسلمانان از هند به پاکستان و تصادمات نظامی با هند بر سر کشمیر و جمو، توازن بودجه‌ی کشور و روابط دوستانه‌ی پاکستان با بریتانیا و کشمد را حفظ کرد. در ۱۹۵۱ به دست یکی از مسلمانان مجاهد جبهه‌ی مخالف، هنگامی که در راولپیندی مشغول ایراد خطابه بود، به قتل رسید. پس از قتل وی غلام محمد فرماندار کل پاکستان شد.

لیالستان (liālestān)، ده (جم ۲٬۰۳۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم؛ ۴کیلومتری ش لاهیجان. راه آسفالته‌ی لاهیجان‌لنگرود از کنار آن میگذرد. محصولاتش برنج، چای، و ابریشم است. تفرجگاه ساکنین لاهیجان است. کارخانه‌ی چای‌خشک‌کنی دارد.

لیان (liān)، شهر باستانی عیلام، که محل آن را مطابق با تپه‌ای شمرده‌اند که اکنون در یک‌کیلو- متری ش آبادی سبز آباد (sabzābād، دهستان حومه‌ی شهرستان بوشهر، ۱۱کیلومتری ج بوشهر و ۲کیلومتری خلیج فارس، نزدیک شهر قدیم ریشهر) واقع است. در ۱۹۱۳، به توسط یک هیئت فرانسوی تحت ریاست موریس پزار[1] (moris pezār) حفاریهائی در قله و جناح غربی تپه به عمل آمد. پاره‌ای از کتیبه‌ای که از معبدی در لیان به دست آمده است قدیمترین سند شناخته‌شده به زبان عیلامی است (← عیلام، قسمت III).

لیانگ: ← سلسله‌های پنجگانه.

لیئه، در مهد: ← لیه.

لیبان، نام فرانسوی لبنان.

لیبانوس، کوه: ← لبنان، جبل.

لیباو، لاتویا: ← لیپایا.

لیبر[2] (liber)، در دین روم، خدای بارآوری و شراب؛ مطابق باکوس اساطیر یونانی. زوجه‌اش **لیبرا**[3] (libera) را مطابق پرسفونه یا آریادنه میدانستند. جشن آنان **لیبرالیا**[4] (liberālia) نام داشت.

لیبرا، در دین روم: ← لیبر.

لیبرال[5] (liberāl)، لفظ فرانسوی که خود و صورت- های معادل آن در زبانهای اروپائی به معنی آزاد و آزادیخواه است. بالاخص این کلمه در جزء نام بعضی از احزاب سیاسی میآید (مقالات آتیه دیده شود)، و لیبرال به معنی عضو حزب لیبرال هم هست. نیز ← لیبرالیسم. **لیبرالیست**[6] (liberālist) به معنی طرفدار یا پیرو لیبرالیسم است.

لیبرال[7]، **حزب** [← لیبرال]، در تاریخ بریتانیای کبیر، حزبی که در قرن ۱۹م، مخصوصاً پس از لایحه‌ی اصلاحی سال ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی)، از ← حزب ویگ ناشی و جایگزین آن شد. عنوان حزب لیبرال به طور غیر رسمی از ح ۱۸۱۵ و رسماً از ح ۱۸۴۵ معمول شد؛ تسمیه‌ی حزب منسوب به اولین ارل جان راسل (← راسل، خاندان) است. تشکیل حزب نشانه‌ی انتقال تسلط اشراف بر امور به عناصر صنعت‌طلب خواستار اصلاحات اساسی بود. مرام حزب تجارت آزاد، آزادی مذهب، الغاء برده‌داری، و توسعه‌ی حق رأی بود. در دوره‌ی رهبری گلدستون (۱۸۶۸–۹۴)، حزب خواستار صلح و اصلاحات بود؛ گلدستون از طرفداری از منافع امپریالیستی اجتناب کرد، و حتی هند را در راه طی مراحل اولیه برای حکومت بر خود انداخت. طرفداری وی از نهضت فرمانروائی میهنی در ایرلند سبب مخالفت اشراف ویگ شد. وی همچنین حق رأی را توسعه داد، تعلیمات ابتدائی را اصلاح کرد، و اتحادیه‌های صنفی را قانونی ساخت. مع ذلک، جناح چپ حزب لیبرال به این حد قانع نبود؛ علاقه به سوسیالیسم موجب به وجود آمدن حزب کارگر شد، که آن سبب کاهش نیروی حزب لیبرال شد. به علاوه، جناح طرفداران صنعت در حزب لیبرال به رهبری ج. چیمبرلین حزب وحدت‌طلبان لیبرال را تشکیل داد، که سرانجام در حزب محافظه‌کار مستهلک شد.

جز در دوره‌ی ۱۸۹۲–۹۵، لیبرالها تا سال ۱۹۰۶ نتوانستند حکومت را به دست گیرند، اما در ۱۹۰۶ با اکثریتی عظیم بر سر کار آمدند، و اصلاحات مهمی به عمل آوردند (حقوق ایام کهولت، بیمه‌ی ملی، محدود کردن اختیارات مجلس لردها، و لایحه‌ی فرمانروائی میهنی ایرلند). از ۱۹۱۴ حزب لیبرال رو به انحطاط نهاد، به سبب ائتلاف لوید جورج با محافظه‌کاران در ۱۹۱۶–۲۲، اعضای حزب لیبرال بعضی همراه او شدند و برخی به اسکویث پیوستند. اگرچه در ۱۹۲۳ دگربار متحد شدند، از عده‌ی نمایندگان آنان در پارلمنت کاسته شد، و مبارزین بر سر به دست گرفتن حکومت متزایداً منحصر به احزاب کارگر و محافظه‌کار شد. جوزف گریمند[8] (jōzef grimənd؛ ۱۹۱۳–)، که در ۱۹۵۶–۶۷ رهبر حزب بود، در "احیاء حزب" کوشید، و آراء لیبرالها در انتخابات تا حدی افزایش یافت.

لیبرال[9]، **حزب** (liberāl) [← لیبرال]، در تاریخ کشمد، حزبی سیاسی که در ۱۹۴۴ در شهر نیو یورک از اعضائی از حزب کارگر امریکا تشکیل یافت، که از استیلای جناح چپ حزب بر آن ناراضی بودند. حزب طرفدار سیاست معامله‌ی جدید بود. اغلب با حزب دموکرات همکاری دارد، و خواستار قوانین مترقی و مخالف کمونیسم است.

لیبرالیا، در دین روم: ← لیبر.

لیبرالیست: ← لیبرال.

لیبرالیسم (liberālism)، اعتقاد به آزادی و فلسفه‌ی آزادی و نهضت آزادی، خواه این آزادی به عنوان روش و سیاست حکومت در نظر گرفته شود خواه به عنوان اصل نهادهای جامعه یا به عنوان راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی. اصطلاح لیبرالیسم در قرن ۱۹م در زبانهای اروپائی و مخصوصاً در زبان انگلیسی پیدا شده است، اما به عنوان عقیده و فلسفه سابقه‌ای بسیار کهن دارد.

آزادی هسته‌ی اصلی لیبرالیسم است که عامل مهم و نیرومندی در تاریخ قرون جدید و مخصوصاً در تاریخ اروپا است، و میدان وسیعی از آزادی فردی و فکری و دینی تا آزادی اقتصادی و بازرگانی را در بر میگیرد، و پرچمدار اصلی آن طبقه‌ی متوسط یعنی طبقه‌ی اصناف و تاجر و سرمایه‌دار است. احزاب لیبرال اروپای امروز تأکید در آزادی اقتصادی و کاهش نظارت دولت در امر بازرگانی را دارند، ولی نهضت لیبرالیسم که از قرن ۱۸م آغاز شده است و به انقلابهای بزرگ در امریکا، فرانسه، و جاهای دیگر منتهی شده، شامل آزادی در همه‌ی پهنه‌های فعالیت انسانی، از آزادی فردی تا تساوی کامل میان افراد و طبقات و نژادهای مختلف انسانی، و تضمین حقوق بشری در همه‌ی جهان است. آزادی به معنی جامع و وسیع آن دسترسی فرد به همه‌ی امکانات لازم برای به ظهور رساندن استعدادهای خود و فعلیت و تحقق کامل بخشیدن به شخص خود است. ندای این آزادی در اروپای بعد از قرون وسطی از حلقوم اصلاح دینی پروتستانها (← پروتستان، نهضت) شنیده شد و رنسانس و پیشرفت علوم در قرون ۱۶م و ۱۷م افراد را متوجه ارزشهای خود ساخت، و آنها را وادار کرد که از بند تشکیلات گران و سنگین دینی و اجتماعی و دولتی خود را رهائی بخشند. دکارت و اسپینوزا منادیان اصالت عقل بودند که آزادی فکر و آزادی اظهار عقیده را به دنبال داشت، و میلتن دستگاه تفتیش افکار را مورد حمله قرار داد و آن را مانع راه ترقی انسان شمرد. همه‌ی این عوامل منجر به ظهور نهضت بزرگ فکری قرن ۱۸م در اروپا و امریکا شد، که عاملان بزرگ آن ولتر، روسو، دیدرو، منتسکیو، و کوندورسه در فرانسه، کانت، گوته، و لسینگ در آلمان، هیوم و لاک و ادم سمیث در انگلستان، و جفرسن و فرانکلین در امریکا بودند. این متفکران و فیلسوفان بر ضد فئودالیسم و استبداد قدرت نجبا و کلیسا و روحانیان قیام کردند. این نهضت روشنفکری با قدرت روزافزون طبقه‌ی متوسط در جامعه‌های اروپای غربی متحد شد و انقلابهای سیاسی در انگلستان و امریکا و فرانسه را به وجود آورد. اتحاد نهضت روشنفکری و طبقه‌ی متوسط، اصول و افکار اساسی لیبرالیسم را تحقق بخشید.

چنانکه گفتیم هسته‌ی اصلی لیبرالیسم آزادی است و اساس معنی آزادی آزادی فرد است نه به طور مطلق، بلکه آزادی فرد است در تفکر، اعتقاد، حق انتخاب شغل، اعتبار در داد و ستد، شرکت در حکومت از راه انتخاب حاکم، و طرز حکومت. این حقوق فردی ناشی از طبیعت است. لاک و روسو مخصوصاً در این قسمت تأکید داشتند که همه‌ی حقوق ناشی از طبیعت است و دولتها باید حامی و پشتیبان این حقوق باشند. همچنانکه نظام عالم طبیعت بر پایه‌ی قوانین طبیعت است، نظام اجتماع و حقوق افراد نیز بر پایه‌ی قوانین طبیعت باید باشد. چون قوانین طبیعت در شرایط مساوی یکسان است، حقوق ناشی از آن برای افراد نیز همه جا یکسان است. معنی این نفی اشرافیت و امتیازات طبقات و تساوی همه‌ی افراد مردم در برابر خدا و طبیعت و

(۱)Pézard (۲)Liber (۳)Libera (۴)Liberalia (۵)Liberal (۶)liberalist (۷)Liberal (۸)Grimond (۹)Liberal

در نتیجه رفع امتیازات و اختلافات دینی است. به همین جهت میزان صحت نهادها و مؤسسات اجتماعی انطباق آنها با اصول و فروع ادیان نیست، بلکه میزان اصلی هر مؤسسه‌ای سعادت و راحتی افراد و جامعه است. سنتها و عادات و رسوم کهن به این ترتیب جای خود را به کوشش برای رفاه انسان و به اصطلاح دیگر پیشرفت و ترقی اجتماع میدهد. مخالفت با سنتها و مؤسسات کهن نتیجه‌ی طبیعی اعتقاد به حقوق ناشی از قوانین طبیعت است. زیرا طبیعت نیک است و همه سرشتشان نیکی است. مؤسسات غیر طبیعی اجتماعی بتدریج طبیعت را از راه خود منحرف میکنند و شر را در اجتماع به وجود میآورند. به همین جهت نظام طبقاتی و امتیازات اشرافی که همه زاده‌ی سنن رسوم کهن هستند شرند و سد راه پیشرفت و سعادت انسان، بنا بر این باید دست مگر بار "گذشته" را از اجتماع دور ساخت. پس اگر طبیعت را به حال خود بگذارند همه چیز رو به بهبود خواهد گذاشت. این فکر موافق منافع طبقه‌ی متوسط و بازرگان افتاد که همواره در پی آزادی تجارت و کسب هستند. طبقه‌ی متوسط نه‌تنها خواهان بر انداختن نفوذ اشراف و آزادی تجارت بود، بلکه خواهان حکومت عامه و تعمیم آموزش و پرورش نیز بود، زیرا بر انداختن تأسیسات استبدادی و دیکتاتوری مستلزم آزادی عمل عقل است و عقل برای آزادی عمل نیازمند اسباب و ابزار است و این ابزار همان تربیت و تعلیم است. لیبرالیسم خوشبین و معتقد است که سرشت انسان به نیکی است. اما در همین انسان آز و شهوت و قدرت‌طلبی نیز هست، و باید کاری کرد که اکثریت جاه‌طلبی و آز و شهوت خود را بر اقلیت تحمیل نکند. از این رو باید قوه‌ی قانونگذاری از قوه‌ی اجرائی جدا باشد و دستگاه قضائی از هر دو مستقل، و بدین ترتیب تعادل و موازنه‌ی قوا صورت گیرد. پس لیبرالیسم تأکید در اولویت منافع فرد و اولویت عقل و اولویت کوشش انسان برای تحقق بخشیدن به شخصیت خود دارد. لیبرالیسم نیروی محرکی بود که قوا و ارزشهای انسانی را از حالت خمود و رکود بیرون آورد و امکانات وسیعی برای همه‌ی افراد بشر به وجود آورد. اما لیبرالیسم خالی از معایب هم نبود و آن خوشبینی افراطی و خیالپرستی و اعتقاد ساده‌لوحانه به طبیعت و فطرت و پیشرفت بود، و همین معایب بود که سد راه لیبرالیسم در قرن ۲۰م شد.

میدان اصلی مبارزه‌ی لیبرالیسم اروپای غربی و امریکای شمالی است. لیبرالیسم مراحل مختلف خود را بیشتر از هر جا در انگلستان طی کرده است. ابتدا آمادگی ذهنی و عقلی برای تحقق بخشیدن به حق طبیعی برای انقلاب بود. پس از آن قانون اساسی و حکومت طبقه‌ی متوسط از راه مجلس نمایندگان به وجود آمد، و سپس لیبرالیسم کلاسیک به وجود آمد، که طرفدار آزادی هر چه بیشتر فرد و محدودیت هر چه بیشتر دولت و طالب آزادی تجارت بود. مرحله‌ی بعدی لیبرالیسم دموکراتیک بود که با ظهور اتحادیه‌های کارگری ظاهر شد و دوران آزادی عمل فردی به حکومت قویتری که برای تأمین آسایش افراد و اجتماع کار کند بدل شد. این مرحله نیز به مرحله‌ی دولت اصلاحات اجتماعی منجر شد که آن را شاید سوسیال لیبرالیسم بتوان نامید، که به دولت مجال دخالت بیشتری در تأمین راه و امنیت و آسایش اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی میدهد.

لیبرالیسم در فرانسه با مبارزه‌های خونین انقلاب کبیر ر تحت عنوان برادری و برابری و آزادی مستقر شد و به سقوط نفوذ اشراف و کلیسا انجامید. در ایتالیا نهضت لیبرالیسم با نهضت استقلال‌طلبی و وحدت‌طلبی (وحدت ایتالیا) همراه بود و پیشوایان آن کاوور، گاریبالدی، و مانتینی بودند. در آلمان، پس از تأمین وحدت آلمان به دست بیسمارک، طبقه‌ی متوسط طرفدار قدرت حاکمه‌ی فردی شد، و دولت بیسمارک به منظور جلوگیری از روی کار آمدن سوسیالیستها دست به اصلاحات اجتماعی زد. پس از جه I جمهوری وایمار که میان جنگ اول و روی کار آمدن نازیها حکومت کرد، طرفدار لیبرالیسم با حکومت قانون اساسی بود ولی، چون طبقه‌ی متوسط به طور دربست از آن حمایت نکرد و دوچار ضعف رهبری بود، در برابر نهضت نازیها دوام نیاورد. پس از جه II لیبرالیسم دموکراتیک و دولت اصلاحات اجتماعی در آلمان غربی مستقر شد. در امریکا که اساس آن بر روی طبقه‌ی متوسط قرار دارد، لیبرالیسم از همان آغاز مستقر بود و مراحل خود را از لیبرالیسم دموکراتیک تامس جفرسن تا لیبرالیسم دولت اصلاحات اجتماعی فرانکلین روزولت و ج. ف. کندی پیموده است.

لیبرتس[1] (liberets)، آلمانی **رایشنبرگ**[2] (-rayšen berg)، شهر (جه تخمیناً ۶۹٬۰۰۰)، ل بوهم، چکوسلواکی، بر رود لاوزیتسر نایسه. از مراکز نساجی، و سازنده‌ی ماشینهای نساجی، وسایل برقی، و اتومبیل است.

لیبرتو[3] (libretto) [ایتالیائی، ← کتاب کوچک]، متن یک اپرا یا یک اوراتوریو. از لیبرتونویسان معروف پ. متاستازیو، ف. کینو، ل. دا پونته، سر و. ش. گیلبرت، و ه. فون هوفمانستال بودند. واگنر، برای ایجاد وحدت کامل بین متن و موسیقی، لیبرتوهای خود را خود مینوشت.

لیبرمان[4]، **کارل** (kārl liberman)، ۱۸۴۲–۱۹۱۴، شیمیدان آلمانی. با ک. گربه، ← آلیزارین را به طریقه‌ی ترکیبی ساخت (۱۸۶۸)، و بدین گونه صنعت رنگسازی آلمان را ایجاد کرد. در ۱۸۷۳–۱۹۱۳ در دانشگاه شارلوتنبورگ و در ۱۹۱۴ در مؤسسه‌ی قیصر ویلهلم تدریس میکرد.

لیبرمان[5]، **ماکس** (māks liberman)، ۱۸۴۷–۱۹۳۵، نقاش آلمانی و سیاه‌قلمکار صحنه‌های عادی زندگی، مت برلین. ۱۸۷۳–۷۸ را در پاریس گذراند، و از نقاشان مکتب باربیزون متأثر شد. با تکامل سبکش، به امپرسیونیسم گرایش پیدا کرد. سبک امپرسیونیسم فرانسه را به آلمان برد، گرچه هنرمندان نسل جوان در حال گرایش به شیوه‌ی اکسپرسیونیسم بودند. ابتدا زندگی طبقات کارگر و روستائیان را در نقاشیهای خود منعکس میکرد. سپس (حه ۱۹۰۰) به کشیدن دورنما و بررسیهای جمعی طبیعت پرداخت. در آخرین سالهای زندگیش نازیها او را از فعالیتهای هنرمندانه منع کردند. در بین آثارش در کشمکش کارخانه‌ی طنابریسی (موزه‌ی متروپلیتن) است.

لیبرویل[6] (libervil)، شهر (در ۱۹۷۵ حه ـ ۶۹٬۲۰۰) و بندر، پایتخت جمهوری گابون، کنار کشندان رود گابون. در ۱۸۴۸ بردگان آزاد شده آن را به عنوان مأمن تأسیس کردند. صادراتش الوار است. فرودگاه دارد.

لیبریا، کشور افریقائی، ← لیبریه.

لیبریوس[7]، **قدیس** (liberius)، پاپ (۳۵۲–۶۶). امپراطور کنستانتیوس II را به منعقد ساختن شورای آرل (۳۵۳) تحریص کرد، ولی در آنجا نمایندگان پاپ تحت نفوذ امپراطور، که مایل به آریانیسم بود، قرار گرفتند، و بر ضد قدیس آناستاسیوس رأی دادند. چون لیبریوس تمکین نکرد، امپراطور او را به تراکیا تبعید کرد، و فلیکس نامی را به پاپی نشاند. در ۳۵۸ اجازه‌ی بازگشت به رم یافت، و پس از مرگ امپراطور، علناً اعتقاد خود را و تفوق پاپ را در امور مربوط به ایمان اعلام کرد. ذکرانش ۲۳ سپتامبر است. نیز ← پاپ، جدول.

لیبریه[8] (liberiyye) یا **لیبریا**[8] (liberia)، جمهوری (۱۱۱٬۴۰۰ کمه، در ۱۹۷۶ جه تخمیناً ۱٬۷۵۰٬۰۰۰) بر ساحل غربی افریقا. پایتخت و بزرگترین شهر آن مونروویا. از لغ به سیرالئون، از ل و ش و چ ش به گینه‌ی فرانسه و ساحل عاج، و از چ غ به قطا محدود است. قسمت ساحلی آن دشتی پست است، که به فلات پست و بلند داخلی متصل میشود. بیشتر داخله‌ی آن را جنگلهای استوائی بارانی تشکیل میدهند. رودهای قابل کشتیرانی آن به سنت پول[9] (sənt pol) و کاوالا[10] (kāvalla) منحصر است، که اولی به طول حه ۴۵۰ کم است و نزدیک مونروویا به قطا میریزد. آبادیهای عمده‌اش در ساحل قرار دارند، و در این ناحیه قهوه، نیل، کاکائو، زرت، نیشکر، سورگو، و برنج به عمل میآید. ولی محصول عمده‌اش کائوچو است که از کشتزارهائی که عمدةً متعلق به امریکائیها است حاصل میشود. صادرات عمده‌اش سنگ معدن آهن است؛ طلا و الماس نیز استخراج میشود.

از سکنه‌ی لیبریه، ۹۹٪ سیاهپوستان بومی، ۰٫۸٪ سیاهپوستان امریکائی، و ۰٫۱٪ سفیدپوست میباشند. مذهب رسمی مسیحیت پروتستان است، ولی بعضی از سکنه مسلمان، برخی کاتولیک، و جمعی پیرو مذاهب بتپرستی قبیله‌ای هستند. زبان رسمی انگلیسی، ولی زبانهای بومی نیز متداول است.

حکومت لیبریه جمهوری است و شباهت فراوان به حکومت کشمکش دارد. رئیس جمهور و معاون او به رأی مردم نخستین‌بار برای مدت ۸ سال و در ادوار بعد برای ۴ سال انتخاب میشوند. دوره‌ی مجلس نمایندگان ۴ سال و دوره‌ی مجلس سنا ۶ سال است. یگانه حزب سیاسی "حزب ویگ واقعی" است که رئیس جمهور کنونی رهبر آن است.

تاریخ

لیبریه در ۱۸۲۲ در نتیجه‌ی مساعی انجمن امریکائی کوچنشینی جهت سکنی دادن بردگان آزاد‌شده‌ی امریکائی در افریقای غربی تشکیل یافت.

(۱)Liberec (۲)Reichenberg (۳)libretto (۴)Liebermann (۵)Liberman (۶)Libreville (۷)Liberius (۸)Liberia (۹)Saint Paul (۱۰)Cavalla

در ۱۸۴۷ مبدل به کشوری مستقل با مردم آزاد به نام جمهوری لیبریه شد، و حکومت آن بر اساس حکومت کشمهٔ طرحریزی شد. جوزف جنکینز رابرتس[1] (jōzəf jenkinz rābərts؛ ۱۸۰۹–۷۶) نخستین رئیس جمهور آن بود. وی سیاهپوستی از مردم ویرجینیا بود. در ۱۸۲۹ به لیبریه رفت، و در سال ۱۸۴۲ به حکومت آنجا رسید، و در ۱۸۴۷ لیبریه را به کشوری جمهوری مبدل ساخت. او و جانشینانش بیش از یک قرن کوشیدند که بومیان اصلی سرزمین لیبریه را به پایه‌ی مهاجرین برسانند، ولی توفیق کامل نیافتند، و امروز اعقاب انگلیسی‌-زبان مهاجرین امریکائی که به "لیبریه‌ای امریکائی" معروفند طبقه‌ی روشنفکر و حاکمه را تشکیل می‌دهند، و عده‌ی آنها ۰٫۸٪ سکنه‌ی کشور است. در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م کشمهٔ کشور لیبریه را از دست‌اندازی بریتانیا و فرانسه حفظ کرد، و در ۱۹۰۶ اداره‌ی امور مالی کشور برای مدتی به کشمهٔ واگذار شد. در ۱۹۲۵ شرکت امریکائی فایرستون پهنه‌ای به وسعت بیش از ۴۰۰٬۰۰۰ هکتار از اراضی لیبریه را برای ایجاد کشتزارهای کائوچو اجاره کرد. در ماه مه‌ی ۱۹۶۷، ویلیام شیدرک تابمن[2] (wilyām shaydrak tābmən؛ ۱۸۹۵–۱۹۷۱) برای ۶مین بار به ریاست جمهور انتخاب شد. وی از ۱۹۴۳ تا سال مرگش (۱۹۷۱) رئیس جمهور لیبریه بوده است. با سیاست استفاده از سرمایه‌گذاری خارجی اقتصادیات کشور را ترقی، و حق رأی را توسعه داد، و در وحدت بخشیدن به قبایل کوشید. پس از وی معاونش ویلیام تالبرت[3] (wilyām tālbart) به ریاست جمهوری رسید.

لیبکنشت[4]، کارل (kārl libknesht)، ۱۸۷۱–۱۹۱۹، از رهبران سوسیالیست آلمان، پسر و. لیبکنشت. از ۱۹۱۲ عضو رایشستاگ و متعلق به جناح چپ حزب سوسیال دموکرات بود. از پشتیبانی از دولت برای شروع جنگ I خودداری کرد. حزب سپارتاکوس را تأسیس کرد. پس از شکست انقلاب طرفداران این حزب در ۱۹۱۹، وی و ر. لوکسبورگ توقیف شدند، و هنگامی که آنان را به زندان میبردند به قتل رسیدند.

لیبکنشت[4]، ویلهلم (vilhelm libknesht)، ۱۸۲۶–۱۹۰۰، از رهبران سوسیالیست آلمان. بر اثر تعلیمات کارل مارکس، با کومک شاگرد خود آ. ببل، حزب سوسیال دموکرات آلمان را تأسیس کرد (۱۸۶۹). به موجب قانون ضد سوسیالیسم بیزمارک، محکوم به ۲ سال زندان شد. در ۱۸۷۴–۱۹۰۰ عضو رایشستاگ بود. پدر ک. لیبکنشت بود.

لیبون[5] (libon)، معمار یونانی در قرن ۵م ق‌م. معبدی به سبک دوریک برای زئوس در اولمپیا ساخت.

لیبی[6] (libi)، نام رسمی آن **الجمهوریة العربیة اللیبیة**، سابقاً **المملکة اللیبیة المتحده**، جمهوری (۱٬۷۶۰٬۰۰۰ کمم؛ جه ۲٬۲۵۷٬۰۳۷ سث ۱۹۷۳)، ل افریقا. پایتختهای آن **طرابلس غرب** و بنغازی است؛ شهر جدید البنای بیضا (bayzā؛ در ۱۹۶۸ جه تخمیناً ۱۵٬۰۰۰)، که ساختنش در ۱۹۶۱ آغاز شد، اکنون مرکز اداری دولت فدرال است.

I ـ حدود و تقسیمات. لیبی از ش به مصر، از ج‌ش به سودان، از ج به جمهوریهای چاد و نیجر، و از غ و لغ به الجزایر و تونس محدود است. تا ۱۹۶۳ مشتمل بر سه ایالت سیرنائیک یا برقه، فزان (مشتمل بر غات و غدامس)، و طرابلس غرب بود، و سپس به ۱۰ محافظه منقسم شد، که هر یک تحت حکومت یک محافظ (← محافظه) است. از شهرها و آبادیهای آن، علاوه بر بنادر طرابلس غرب و بنغازی و طبرق، برقه یا مَرج زاویه، درنه، حمص (homs)، و مراطه را میتوان نام برد. لیبی امکنه‌ی باستانشناختی عالی دارد، مثلا ← لپتیس ماگنا.

II ـ جغرافیای لیبی. طول خط ساحلی لیبی ح ۱٬۹۰۰ کم است، و خلیج بزرگ سدرا در آن بسیار پیش میرود؛ لیبی فقط دو بندر خوب دارد (طرابلس غرب و بنغازی) که، با طبرق، بر ساحل لیبی قرار دارند. ولی کشور واحه‌های متعدد ساحلی دارد، که در آنها خرما، زیتون، و مرکبات فراوان به عمل میآید. در داخله، به فاصله‌ی کمی از ساحل، زمین‌های فلاتی هست که در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰–۴۰ تحت کشت در آمده است، و در آنها انگور و غلات به عمل میآید. قسمت اعظم کشور جزء صحرای افریقا است، که در جاهائی تا ساحل امتداد دارد (صحرای لیبی). سکنه‌ی چادرنشین این ناحیه‌ی کماب از دامداری امرار معاش میکنند. لیبی رود مهمی ندارد. کشف نفت در ۱۹۵۹ سبب افزایش بیسابقه‌ی درآمد کشور شده است؛ صنایع قدیمی آن صید اسفنج و ماهی است.

اقلیم نواحی طرابلس غرب و سیرنائیک دستخوش تغییرات شدید فصلی و سخت تحت تأثیر صحرای افریقا و دریای مدیترانه است. دما در هر دو ناحیه معمولا زیاد است، ولی در قسمتهای ساحلی به سبب نسیمهای دریائی، و در ناحیه‌ی کوهستانی جبل (jabal) در طرف قسمت مرکزی کشور به سبب ارتفاع، نسبةً معتدل میباشد. قسمت شمالی طرابلس غرب در معرض بادهای شدید داغ از جانب صحرا است، که نه‌فقط دما را در دشت ساحلی بالا میبرد، بلکه به سبب شنهائی که به شهرها میآورد باعث خسارت است. ناحیه‌ی فزان تقریباً بکلی صحرائی است، و واحه‌های متفرق دارد؛ اقلیمش در سراسر سال داغ و خشک است.

III ـ مردم و حکومت. تقریباً همه‌ی سکنه‌ی لیبی در دشت ساحلی طرابلس غرب، ناحیه‌ی جبل، و پهنه‌های فلاتی سیرنائیک زندگی میکنند. بر طبق آمار تخمینی سال ۱۹۶۹، ۹۳٪ سکنه از نژاد بربر آمیخته با عرب (← بربرها)، ۵٪ ایتالیائی، و ۲٪ یهودیند. از لحاظ مذهب، ۹۳٪ مسلمان، ۵٪ مسیحی، و ۲٪ یهودی میباشند. زبان متداول ایتالیائی و عربی است.

پس از آنکه لیبی استقلال یافت، حکومت مشروطه تحت سلطنت (آغاز آن ۱۹۵۱) ادریس I برقرار شد. در کودتای اول سپتامبر ۱۹۶۹، ادریس خلع و حکومت جمهوری اعلام شد. از آن زمان به بعد کشور در دست یک "شورای انقلابی" است، که پارلمان دومجلسی را منحل ساخت. رئیس شورا سرهنگ ⇐ معمر قذافی است، که پس از بر انداختن سلطنت قدرت را به دست گرفت، و در ژانویه‌ی ۱۹۷۰ نخست‌وزیر نیز شد. در لیبی حزب سیاسی وجود ندارد.

لیبی

تاریخ

IV ـ از ایام قدیم تا استیلای ایتالیا. یونانیان قدیم نام لیبی را عموماً بر همه‌ی افریقای شمالی جز مصر اطلاق میکردند. این نام مأخوذ از نام قبیله‌ی واحدی است که در اوایل هزاره‌ی دوم ق‌م در قسمت شرقی سیرنائیک مستقر گردید. ناحیه‌ی سیرنائیکِ لیبی کنونی در ح ۶۳۰ ق‌م مهاجرنشین یونانی شد. یونانیان شهر کورنه را بنا کردند، که پایتخت مملکت سیرنائیک تحت سلطنت یونان شد. بعد از مرگ (۳۲۳ ق‌م) اسکندر مقدونی، مملکت تحت فرمان بطالسه‌ی مصر قرار گرفت، و به مناسبت ۵ شهر عمده‌اش، به پنتاپولیس موسوم شد. در ۹۶ ق‌م این مملکت به رومیان انتقال یافت، و آنان در ۶۷ ق‌م از آن به انضمام کرت ایالت رومی سیرنائیک را تشکیل دادند. بعدها سیرنائیک از کرت جدا شد، و لیبی علیا (olyā) نام یافت، و مارماریکا را که در ش آن بود لیبی سفلی خواندند.

ناحیه‌ی ساحلی دیگر لیبی، یعنی طرابلس غرب، از سال 1000 ق‌م محل رفت و آمد ملاحان فنیقی صور و صیدا بود. در قرون ۷م و ۶م ق‌م پاسگاههای تجارتی فنیقیان در این ناحیه به شهرها مبدل شد، و ناحیه را، به مناسبت ۳ شهر عمده‌اش، تریپولیس[7] (tripolis)[= سه شهر] خواندند، که نام طرابلس از آن مأخوذ است. تریپولیس در عهد سلطنت (۱۹۳–۲۱۱ ب‌م) امپراطور سپتیموس سوروس به ایالت رومی تریپولیتانیا[8] (tripolitānia؛ طرابلس غرب) مبدل شد. واندالها در قرن ۵م آن را گرفتند، ولی بلیزاریوس آن را به امپراطوری روم شرقی باز گردانید (۵۳۴).

سیرنائیک و طرابلس غرب در قرن ۷م به تصرف اعراب مسلمان در آمدند، و در اواسط قرن ۱۶م جزء امپراطوری عثمانی بودند. در اوایل قرن ۱۸م طرابلس عملا استقلال یافت، و در جزء ← ممالک بربر سخت مشغول به دریازنی شد. در ۱۸۳۵ مجدداً تحت حکومت مستقیم دولت عثمانی قرار گرفت.

V ـ لیبی جدید. جنگ (۱۹۱۱–۱۲) بین ایتالیا و عثمانی منشأ کشور جدید لیبی شد. پس از خاتمه یافتن جنگ، سلطان عثمانی به مردم لیبی "خود-مختاری تام" داد، ولی، به عنوان خلیفه‌ی اسلام، حق منصوب کردن "نایب" (حاکم) را برای خود محفوظ داشت. با وجود مقاومت مردم لیبی، در بهار سال ۱۹۱۴ همه‌ی کشور (به انضمام فزان) تحت اشغال ایتالیا بود. بعد از جه I، دولتهای آزادمنش ایتالیا موافقت کردند که در طرابلس غرب و سیرنائیک زیر نظر دولت ایتالیا، پارلمان محلی برقرار شود. مردم لیبی، که قبلا یک جمهوری اعلام کرده بودند، ادریس السنوسی (← ادریس I)، از بزرگان سنوسیه، را به سلطنت بر داشتند. در اوایل ژانویه‌ی ۱۹۳۴، ایتالیائیها طرابلس غرب، سیرنائیک، و فزان را به یک مستعمره تبدیل کردند، و لیبی نام رسمی این مستعمره شد. در ۹ ژانویه‌ی ۱۹۳۹ این مستعمره را جزء خاک ایتالیا قرار دادند.

در جه II، لیبی در ۱۹۴۲–۴۳ تحت اشغال سربازان بریتانیائی بود (نیز ← افریقای شمالی، پیکارهای). از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۹ موقتاً فرانسه و

(۱)Roberts (۲)Tubman (۳)Tolbert (۴)Liebknecht (۵)Libon (۶)Libya (۷)Tripolis (۸)Tripolitania

بریتانیا بر آن فرمان راندند. در ۱۹۵۰ طرح استقلال لیبی به وسیله‌ی سازمان ملل متحد ریخته شد، و در ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ ادریس I رسماً استقلال کشور را اعلام کرد. لیبی در ۱۹۵۳ به اتحادیه‌ی عرب پیوست، در ۱۹۵۵ به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. در ۱۹۵۱–۶۳ لیبی کشوری فدرال از سه ایالت طرابلس غرب، سیرنائیک، و فزان بود، که نیمه‌خودمختاری و فرمانروایان مقتدر داشتند. برای تأمین وحدت کشور، در آوریل ۱۹۶۳ تغییراتی در قانون اساسی به عمل آمد، و به موجب آن به این نظام فدرال دست‌پیوند پایان داده شد، و کشور به 10 محافظه انقسام یافت (قسمت I).

لیبی در آغاز کار برای متوازن ساختن بودجه‌ی خود خواستار کومکهای اقتصادی از کشمت و بریتانیای کبیر شد و، در مقابل، آنها حق تأسیس پایگاههای نظامی و هوائی یافتند (پیمان ۱۹۵۳ با بریتانیا، و موافقتنامه‌ی ۱۹۵۴ با کشمت). در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰–۶۰ و اوایل دهه‌ی بعد میدانهای عظیم نفتی در لیبی کشف شد که تحولی در وضع اقتصادی کشور پدید آورد. در اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰–۷۰ بیش از ۶۰۰ چاه دایر بود، که در روز بیش از ۹۰۰٬۰۰۰ چلیک (سالیانه قریب ۴۰ میلیون تن) نفت تولید میکرد. در ۱۹۶۴ دولت لیبی اعلام کرد که پیمان ۱۹۵۳ با بریتانیا و موافقتنامه‌ی ۱۹۵۴ با کشمت را لغو میکند. در ۱۹۷۰ کشور از نیروهای خارجی بکلی پاک شد.

در اول سپتامبر ۱۹۶۹ گروهی از افسران جوان به رهبری سرهنگ معمر قذافی (قسمت III) کودتائی بدون خونریزی صورت دادند، و ادریس I را که ۷۹ساله و در ترکیه مشغول معالجه بود خلع و پارلمان را منحل کردند، و جمعی را به زندان انداختند. شورای انقلاب، که قذافی رئیس و رهبر آن بود، کشور را جمهوری سوسیالیستی اعلام کرد. شورا محمود سلیمان مغربی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. در داخله، عربیسازی زندگی عادی و سیاسی آغاز شد، و تدریس زبانهای خارجی در مدارس موقوف، و بانکهای خارجی ملی شد. بر خلاف روش ملایم ادریس در ضدیت با اسرائیل، قذافی اعلام کرد که همه‌ی منابع کشور را در خدمت مبارزین راه آزادی فلسطین میگذارد. در ۱۹۷۰ پایگاههای بریتانیا و کشمت برچیده، و کشور از نیروهای خارجی پاک شد. در ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۷۰ قذافی نخست‌وزیری و وزارت دفاع را عهده‌دار شد. در ماه ژوییه دولت شرکتهای صادرکننده و توزیع‌کننده‌ی نفت را ملی ساخت. در همان ماه اموال ایتالیائیها و یهودیان در لیبی مصادره شد. در دسامبر کلیسای کاتولیک رومی طرابلس غرب به مسجد مبدل شد. در ۱۹۷۰ مذاکره با مصر و سوریه و سودان به منظور تشکیل دادن یک ائتلافیه به عنوان اولین قدم در راه اتحاد ممالک عربی صورت گرفت. در همین سال، دولت لیبی 110 هواپیمای جت به فرانسه سفارش داد، و نخستین محمولات اسلحه را (مشتمل بر 100 تانک) از دولت شوروی دریافت کرد.

لیبی، مستعمره‌ی: ← لیبی، قسمت ۷.

لیبیدو[1] (libido)، در پسیکانالیز، میل جنسی، و به طور کلی، نیروی حیاتی.

لیبی سفلی: ← لیبی، قسمت IV.

لیبی علیا: ← لیبی، قسمت IV.

لیبیگ[2]، بارون **یوستوس فون** (bāron yustus fon libig)، ۱۸۰۳–۷۳، شیمیدان آلمانی، که بعضی او را مؤسس شیمی آلی جدید و عموماً وی را پدر شیمی فلاحتی میشمارند. علوم طبیعی تحصیل کرد، و در ۱۸۲۲ از دانشگاه ارلانگن درجه‌ی دکتری گرفت. سپس برای تحصیل شیمی به پاریس رفت. آ. فون هومبولت که استعداد درخشان لیبیگ سخت توجهش را جلب کرده بود او را به گیلوساک معرفی کرد، و گیلوساک او را در آزمایشگاه شخصی خود آزادی عمل داد، و با او تجربیات فراوان در باره‌ی فولمیناتها به عمل آورد. در ۱۸۲۴، به توصیه‌ی هومبولت، لیبیگ به استادی شیمی در دانشگاه گیسن منصوب شد. آزمایشگاهی که در ۱۸۲۶ در آنجا برای محصلین ترتیب داد در اروپا بیرقیب بود، و محصلین از همه‌ی ممالک بدانجا روی میآوردند. در ۱۸۵۲ استاد شیمی در دانشگاه مونیخ شد، و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانید.

لیبیگ بسیاری از اسیدهای آلی را تجزیه کرد؛ وی کاشف کلوروفورم و کلورال است. با ف. ولر در باب بررسی روغن بادام تلخ و اسید اوریک همکاری کرد. در شیمی فلاحتی، عناصری را که گیاهان از خاک و هوا میگیرند دقیقاً معرفی کرد، و از این راه شیمی فلاحتی را به پایه‌ی یک علم دقیق رسانید.

لیپاری[3]، **جزایر** (lipāri) یا **جزایر آیولیائی**[4] (āyoliāi)، گروهی از جزایر آتشفشانی (ح ۱۱۵ کمه؛ جه تخمیناً ۱۰٬۹۸۸)، ایتالیا، در قسمت چپ دریای تیرنه، ح ۴۵کیلومتری ساحل شمالی سیسیل، جزء ایالت مسینا. در اساطیر یونانی مقر آیولوس، خدای باد، بود. جزایر عمده‌ی گروه عبارتند از لیپاری، وولکانو[5] (vulkāno) و سترومبولی[6] (stromboli). لیپاری بزرگترین جزایر گروه و پرجمعیتترین آنهاست. وولکانو آتشفشانی دارد که بخارات گوگردی از آن متصاعد میشود؛ در اساطیر، محل کارگاه خدای آتش بود. سترومبولی آتشفشان زنده‌ای به ارتفاع ۹۲۶ متر دارد.

جزایر لیپاری از مدتها قبل از تبعیدگاههای سیاسی بوده است. صادرات عمده‌اش سنگ پا و شراب است.

لیپاز[7] (lipāz؛ فنس)، نام هر یک از آنزیمهائی (← آنزیم) که لیپرولیز چربیها را تسریع میکنند. لیپازها در عصیر معده، عصیر لوز المعده، خون، و غیره یافت میشود. نیز ← روغنشکن.

لیپایا[8] (liepāyā)، آلمانی **لیباو**[9] (libă) شهر (جه تخمیناً ۸۲٬۰۰۰) و دریابندر، چغ لاتویا، کنار دریای بالتیک. در سراسر سال آزاد از یخ است. علاوه بر کشتیسازی، دارای صنایع فولادسازی، ماشینسازی، تهیه‌ی مواد شیمیائی، و غیره است. در ۱۲۶۳ به وسیله‌ی شهسواران توتونی تأسیس شد. تحت حکومت لیتوانی (در ۱۴۱۸)، پروس (در ۱۵۶۰)، و سوئد (در ۱۷۰۱) در آمد، و در ۱۷۹۵ روسها آن را با کورلاند گرفتند. در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م مرکز تجارتی مهمی بود.

لیپتن[10]، سر **تامس جانستن** (sər tāməs jānstən liptən)، ۱۸۵۰–۱۹۳۱، تاجر و پاتدار بریتانیائی (یاٹ نوعی کشتی تفرجی است)، متگلاسگو. پس از ۱۸۶۷ یک دکان آذوقه‌فروشی دایر کرد، و در این کار توفیق فراوان یافت، و در ۱۸۹۸ شرکت محدود لیپتن را تأسیس کرد که یکی از بزرگترین مؤسسات تجارتی بریتانیا شد. سرمایه‌ی شرکت معادل ۲۰۰ میلیون دلار است، و در هند و سیلان مزارع کشت چای، قهوه، و کاکائو، و در بعضی جاهای دیگر نیز اموال و تأسیساتی دارد. لیپتن به جهت کوشش بیفایده‌اش در بردن جام امریکا در مسابقه‌ی یاترانی جهانی در سالهای ۱۸۹۹، ۱۹۰۱، ۱۹۰۳، ۱۹۲۰، و ۱۹۳۰ شهرت دارد.

لیپرت[11]، **یولیوس** (yulius lipert)، ۱۸۶۶–۱۹۱۱، مستشرق آلمانی. از کارهای او چاپ تاریخ الحکماء از ابن القفطی (با مقدمه‌ای به آلمانی)، که آوگوست مولر آن را آماده کرده بود (لایپزیک، ۱۹۰۳)، و چشمپزشکان عرب (متن و ترجمه‌ی آلمانی) به اشتراک ا. میتووخ (۲ جلد، لایپزیک، ۱۹۰۴–۵) میباشد؛ در چاپ کتاب الطبقات الکبیر نیز شرکت داشت.

لیپرشای، هانس: ← تلسکوپ.

لیپسیوس[12]، **یوستوس** (yustus lipsius)، ۱۵۴۷–۱۶۰۶، عالم فلاندری در ادبیات، تاریخ، و آثار باستانی روم. آثار متعدد از ادبای لاتینی را تحریر کرد، که از آن جمله تحریر تاسیت شهرت خاص دارد.

لیپشیتس[13]، **رودولف اوتو زیگیسموند** (rudolf oto zigismund lipŝits)، ۱۸۳۲–۱۹۰۳، ریاضیدان آلمانی. در نظریه‌ی اعداد، توابع بسل، نظریه‌ی پتانسیل، سلسله‌های فوریه، و مکانیک تحلیلی تحقیق کرد. کتاب مهم کتاب تعلیمی آنالیز (۲ جلد، ۱۸۷۷–۸۰) ازوست.

لیپشیتس[14]، **ژاک** (jāk lipŝits)، ۱۸۹۱–۱۹۷۳، مجسمه‌ساز معاصر فرانسوی لهستانی الاصل، متولد لیتوانی. در ۱۹۰۹ به پاریس رفت، و در آنجا به تحصیل پرداخت. پس از چندی با مجسمه‌سازان پیرو مکتب کوبیسم همکاری کرد. در ۱۹۲۴، شیوه‌ی موم مذاب را به کار برد. در ۱۹۴۰ به کشمت رفت، و پس از جنگ II به فرانسه باز گشت. بسیاری از آثارش در جریان آتشسوزی کارگاهش در نیو یورک از بین رفت (۱۹۵۲). وی دیدی نو و انقلابی را در این هنر گسترش داد، و آثاری خلق کرد که در مجسمه‌سازی نوین بینظیرند. مفاهیم در هنر نیرومندش از هیجان و تاریخ عقلی انسان مایه میگیرند. از جمله‌ی آثارش میتوان مردی با گیتار (۱۹۱۵)، پسر ولخرج (۱۹۳۱)، پرومتئوس، و روح تهور (موزه‌ی هنر نو نیو یورک) را نام برد.

لیپمان[15]، **گابریل** (gābriel lipmān)، ۱۸۴۵–۱۹۲۱، فیزیکدان فرانسوی. در پاریس تحصیل کرد، برای کارآموزی در عملیات آزمایشگاهی به آلمان رفت، و در آنجا مقاله‌ی مشهور خود را در موئینه‌ی برقی تحت عنوان رابطه‌ی بین پدیده‌های برقی و موئینه‌ای (۱۸۷۵) نوشت. در ۱۸۸۳–۸۶ استاد فیزیک نظری در دانشکده‌ی علوم دانشگاه پاریس و از ۱۸۸۶ تا آخر عمر استاد فیزیک تجربی و مدیر آزمایشگاه-

---

(1)*libido* (2)*Liebig* (3)Lipari (4)Aeolian (5)Vulcano (6)Stromboli (7)lipase (8)Liepaja (9)Libau (10)Lipton (11)Lippert (12)Lipsius (13)Lipschitz (14)Lipchitz (15)Lippmann

های تحقیقاتی در سوربون بود، در ۱۸۸۶ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. وی تحقیقات عمده در نور و ترمودینامیک نیز دارد. به جهت کشف طریقه‌ای در عکاسی رنگی، جایزه‌ی ۱۹۰۸ نوبل در فیزیک به وی اعطا شد.

لیپمن[1]، فریتس آلبرت (frits albert lipmən)، ۱۸۹۹–۱۹۷۳، زیستشیمیدان آلمانی تبعه‌ی امریکا. در دانشگاه برلین تحصیل کرد. در ۱۹۳۹ به کشمة رفت، و در ۱۹۴۳ تبعه‌ی امریکا شد. در ۱۹۴۹ استاد زیستشیمی در مدرسه‌ی طب دانشگاه هاروارد شد. به سبب کشف کوآنزیم[2] (ماده‌ای که برای فعالیت یک آنزیم لازم است) خاصی، در جایزه‌ی ۱۹۵۳ نوبل در فیزیولوژی و طب با کربس سهیم شد.

لیپمن[3]، والتر (wältər lipmən)، ۱۸۸۹–۱۹۷۴، نویسنده‌ی امریکائی، که او را فیلسوف سیاسی میشمارند. در ۱۹۲۹ سردبیر روزنامه‌ی جهان نیو یورک شد، سرمقاله‌های او به سبب عمق و روشنی بیان شهرت یافت. در ۱۹۳۱ که جهان تعطیل شد، به دعوت هرالد تریبون نیو یورک، به نوشتن مقالات سیاسی تحت عنوان امروز و فردا آغاز کرد، که شهرت و نفوذ بسیار یافت. قدرت او را در تحلیل اخبار ستوده‌اند. از آثار دیگرش هدفهای جنگی کشورهای متحد امریکا (۱۹۴۴)، جنگ سرد (۱۹۴۷)، جدائی و اتحاد (۱۹۵۲)، فلسفه‌ی اجتماع (۱۹۵۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۷ هش)، دنیای کمونیست و دنیای ما (۱۹۵۹)، و وحدت غرب و بازار مشترک (۱۹۶۲) است.

لی پو[4] (li pŏ) **یا لی تای پو[5]** (-tāy -)، ح ۷۰۰–۷۶۲، شاعر چینی عهد سلسله‌ی تانگ، که به عقیده‌ی بسیاری عالیترین مقام را در شعر دارد؛ مة ایالت سچوان کنونی. بیشتر محققین بر آنند که از پیروان مذهب تائو بود، و بی‌اعتنائی وی به مقامات دنیوی و عشق او به انزوا و دربدری مبین پیروی از این مذهب و از رمانتیسم لطیف شعرای چینی است. وی در آغاز مورد توجه دربار بود ولی سپس مطرود شد. اگرچه مردی فقیر و بیخانمان بود، مانند گذشته عمر را به خوشدلی و میگساری گذرانید. در باره‌ی مرگ او روایت کرده‌اند که در هنگام مستی خواست عکس خود را که در پرتو مهتاب در رودخانه افتاده بود ببوسد، و در آب افتاد و خفه شد.

لی پو شاعری فوق العاده بارآور و اشعارش روان بود. کوششی در گرد آوردن اشعار خود نداشت، و بیشتر آنها از میان رفته است. قریب ۲٬۰۰۰ منظومه‌ی وی که در چاپ سال ۱۰۸۰ آمده است ظاهراً فقط یک‌دهم اشعار اوست. موضوع اشعار وی غم جدائی عشاق در راه انجام وظیفه، زیبائی مناظر کوهها و رودها، و رهائی از اندوه در پناه شراب است.

لیپه[6] (lipe)، کشور سابق، لغ آلمان، میان جنگل تویتوبورگر (← تویتوبورگر والد) و رود وزر، شهر عمده و پایتخت آن دتمولد. در ۱۹۴۶ جزء نورد راین‌وستفالن شد. ناحیه‌ی لیپه عمدةً فلاحتی است.

لیپه اصلا جزء دوکنشین ساکس بود، در قرن ۱۲م مملکت مجزائی شد، و در قرن ۱۶م کنت‌نشین شد. در تقسیمات این کنت‌نشین پس از ۱۶۱۳، دو کنت‌نشین پیدایش یافت یکی لیپه یا لیپه‌دتمولد و دیگری شاومبورگ‌لیپه. لیپه در سال ۱۷۲۵ از امیرنشینهای امپراطوری مقدس روم شد، و در ۱۸۱۵ به اتحادیه‌ی آلمانی پیوست. در جنگ ۱۸۶۶ اتریش و پروس جانب پروس را گرفت، و در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست. در ۱۹۱۸ به جمهوری وایمار ملحق شد.

لیپی[7]، فرا فیلیپو (fra filippo lippi)، ح ۱۴۰۶–۶۹، نقاش ایتالیائی، مة فلورانس، مشهور به **لیپو لیپی** (lippo). وی یکی از بزرگترین نقاشان فلورانسی اوایل دوره‌ی رنسانس است. در کودکی پدرش را از دست داد. به دیر کرملیان سپرده شد، و تقریباً تمام جوانیش را در آنجا گذرانید، ولی چون طبیعةً رغبتی به راهب شدن نداشت، در ح ۱۴۳۱ دیر را ترک کرد. احتمالا نزد مازالچو، که تأثیر او بر آثار اولیه‌اش مشهود است، به تحصیل نقاشی پرداخت. چندی بعد برای کلیسای جامع پادوا یک نقاشی محراب ساخت که بر نقاشان شمال ایتالیا تأثیر فراوانی گذاشت. وی یکی از مشهورترین هنرمندان فلورانسی است که از تشویق و حمایت دائمی خاندان مدیچی برخوردار بود. در دهه‌ی ۱۴۵۰–۶۰، جایگاه همسرایان کلیسای جامعی را در توسکان تزیین کرد. این فرسکوهای عظیم، که صحنه‌هائی از زندگی یوحنای معمدان و قدیس ستفان را نشان میدهند، از مهمترین کارهایش محسوب میشوند. در ۱۴۶۷ یک رشته فرسکو از زندگی مریم عذرا برای کلیسای جامع سپولتو، که خود در آنجا مدفون است، ساخت. از میان آثار متعدد و معروفش میتوان تاجگذاری مریم عذرا (۱۴۴۱)، مریم عذرا در حال ستایش مسیح در کودکی (گالری اوفیتسی)؛ مریم با قدیسین (موزه‌ی لوور)، عید بشارت، رؤیای قدیس برنار (گالری ملی لندن)، چهار قدیس، مریم و کودک با فرشتگان (موزه‌ی هنری متروپلیتن) را نام برد. بوتیچلی از شاگردانش بود.

لیپی[7]، فیلیپینو (filippino lippi)، ح ۱۴۵۷–۱۵۰۴، نقاش ایتالیائی، پسر ← فرا فیلیپو لیپی. نزد بوتیچلی نقاشی آموخت و بشدت تحت تأثیر او قرار گرفت. بزودی هنرمند قابلی شد که در رنگ و طرح استادی پدر را داشت. در ۱۴۸۰ فرسکوهای مازالچو، از جمله دوباره زنده شدن جوان مرده را تکمیل کرد، و در همان شیوه پطرس و بولس در حضور نرون، گفتگوی بولس با پطرس در زندان، رهایی قدیس پطرس، و مصلوب شدن قدیس پطرس را نقاشی کرد. کارهای اولیه‌اش شامل نقاشیهای محراب بسیار زیبا و مسحورکننده است که از جمله میتوان رؤیای قدیس برنار (فلورانس)، جلوس مریم عذرا (گالری اوفیتسی) را نام برد. در ۱۴۸۸ به رم رفت و در کلیسای سانتا ماریا سوپرا مینروا فرسکوهای بسیار زیبا و باشکوه نقاشی کرد. پس از آن به فلورانس بازگشت و آثار متعددی، از جمله فرسکوی ستایش مجوسان (گالری اوفیتسی) را نقاشی کرد. در اواخر عمر یک رشته فرسکو از زندگی قدیس یوحنا و قدیس فیلیپ در سانتا ماریا نوولا (فلورانس) ساخت.

لیپی، لیپو: ← لیپی، فرا فیلیپو.

لی تای پو، شاعر چینی: ← لی پو.

لیتر[8] (litr، فنـ)، از مقیاسهای حجم و ظرفیت در سلسله‌ی متری، که حجم یک کیلوگرم آب خالص در منتهای چگالی آن (۴°) و در فشار عادی جو (۷۶ سم جیوه) است. یک لیتر معادل ۱٫۰۰۰۰۲۸ دسیمتر مکعب است، ولی عملا آن را معادل یک دسیمتر مکعب محسوب میدارند.

لیتر از دوره‌ی انقلاب فرانسه سابقه دارد، و یگانه مقیاسی است در سلسله‌ی متری که نامش از نام مقیاسی مربوط به دوره‌ی پیش از انقلاب فرانسه گرفته شده [لیترون[9] (litron) از آحاد حجم در دوره‌ی سلطنتی بود].

برای اجزا و اضعاف لیتر جدول I سلسله‌ی آحاد در ستون راست ص ۱۳۱۸، و برای دستگی لیتر با مقیاسهای بریتانیائی و کشمة جدول III در ص ۱۳۱۹ دیده شود.

لیترون، واحد حجم: ← لیتر.

لیتره[10]، ماکسیمیلین امیل (māksimilian emil litre)، ۱۸۰۱–۸۱، فیلسوف، لغـوی، پزشک، و رجل سیاسی فرانسوی، مة پاریس. نخست علم طب تحصیل کرد، و سپس به ترجمه‌ی آثار بقراط پرداخت. در ۱۸۳۸ به عضویت آکادمی کتیبه‌ها، و در ۱۸۷۱ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

به عنوان یک فلسوف، لیتره از پیروان مکتب فلسفه‌ی تحققی ا. کنت بود، اما از جنبه‌ی سیاسی و عرفانی از او پیروی نمیکرد. لیتره در ۱۸۶۷ مجله‌ی فلسفه‌ی تحققی را تأسیس کرد. شهرت لیتره در تدوین لغتنامه‌ی زبان فرانسه (۱۸۶۷–۷۳) و تاریخ زبان فرانسه (۱۸۶۲) است.

لیتریم[11] (litrim)، ولایت (۱°۵۳۰ کمـ؛ جهـ ۳۳°۴۶۸)، لغ ایرلند، در کانات، مرکزش شهر کریک‌آن‌شنن[12] (karik-ən-ʃanən). قسمت شمالی آن کوهستانی است. شغل عمده کشاورزی و گله‌چرانی است، ولی خاک و آب و هوای ولایت نامساعد است.

لیتکوه (litkuh)، نام محلی ۲ دهستان بالاخیابان و پایین‌خیابان، بخش حومه‌ی شهرستان آمل.

لیتل امریکا: ← امریکای صغیر.

لیتل راک[13] (litəl rak)، شهر (جه ۱۲۸°۹۲۹)، کرسی ایالت آرکانساس، کشمة، کنار رود آرکانساس. مرکز تجارتی و صنایع ایالت است. برای رفع تبعیض نژادی در مدارس، که دیوان کشور کشمة در ۱۹۵۴ بدان حکم داده بود، دولت مرکزی ناچار در ۱۹۵۷ سربازانی بدینجا اعزام کرد. مقامات محلی برای جلوگیری از رفع تبعیض قانونی گذرانیدند که بر طبق آن مدارس تعطیل شد (۱۹۵۸)، ولی دادگاه دولت مرکزی کشمة این قانون را لغو کرد (۱۹۵۹)، و رفع تبعیض عملی شد. دانشگاه لیتل راک و بعضی از شعب دانشگاه آرکانساس در این شهر است.

لیتل سو[14] (litəl su)، رودی به طول ح ۳۵۰ کم در کشمة. در جغ ایالت مینسوتا نزدیک مرز آن با آیووا سرچشمه میگیرد، و در امتداد جغ از آیووا میگذرد، و در ج سو سیتی به رود میسوری میریزد.

لیتن، ارل آو: ← بولور-لیتن.

لیتن، بارون: ← بولور-لیتن.

لیتن[15]، فردریک (fredrik leytən)، ملقب به **بارون لیتن آو سترتن** (bāron āv stretən*)، ۱۸۳۰–۹۶، نقاش و مجسمه‌ساز انگلیسی. جوانیش

---

(۱) Lippmann (۲) coenzyme (۳) Lippmann (۴) Li Po (۵) Li Tai Po (۶) Lippe (۷) Lippi (۸) litre (۹) litron (۱۰) Littré (۱۱) Leitrim (۱۲) Carrick-on-Shannon (۱۳) Little Rock (۱۴) Little Sioux (۱۵) Leighton

در خارج انگلستان گذشت. اولین اثری که از او در آکادمی سلطنتی به نمایش در آمد (۱۸۵۵) مادونای چیمابوئه بود که ملکه ویکتوریا آن را خرید. در ۱۸۶۰ در انگلستان سکونت گزید و از کلیه‌ی امتیازات رسمی برخوردار شد. از ۱۸۷۸ تا پایان عمر رئیس آکادمی سلطنتی بود. تابلوهای مشهور او، که با استادی بسیار ساخته شده است، اکثراً دارای موضوعات باستانی است. بسیاری از تابلوهای او در گالری تیت لندن است.

لیتوانی[1] (lituāni) نام رسمی آن **جمهوری شوروی سوسیالیستی لیتوانی**، به زبان لیتوانیایی **لیتووا** (lietuvā)، جمهوری (۶۵٬۲۰۰ کمه؛ در ژانویه‌ی ۱۹۷۰ جه ۳٬۱۲۹٬۰۰۰)، لش اروپا، از ۱۹۴۰ یکی از جمهوریهای سازای تجشه؛ کرسی آن ویلنا. لیتوانی از غ به دریای بالتیک، از ل به لتونی. از ش به روسیه‌ی سفید، از چ به لهستان، و از چغ به بخش اداری کالینینگراد (پروس شرقی سابق) محدود است. سرزمین هموارى است که رود نیمان آن را زهکشی میکند. در اقتصاد آن تهیه‌ی لبنیات و دامپروری سهم عمده دارد. پیش از ۱۹۴۵ بیشتر اهمیت کشاورزی داشت، ولی از این سال به بعد صنایع مهمی در آن تأسیس شده که از آن جمله است آمودن مواد غذائی، کشتیسازی، پارچه‌بافی، ماشینسازی و فراورده‌های فلزی. علاوه بر ویلنا، شهرهای عمده‌ی آن عبارت است از کاوناس، ممل، شاولی، تاوراگه و پانوزیس[2] (pānevējis) مردم لیتوانی به زبان بالتی (← زبان، جدول صـ ۱۱۶۷) تکلم میکنند، و مذهب کاتولیک رومی مذهب اکثریت است. نام لیتوانیهای بتپرست در تاریخ از قرن ۲م آمده است. در قرن ۱۳م ← شهسواران لیوونیایی و ← شهسواران توتونی ناحیه‌ای را به تصرف در آوردند که اکنون استونی و لتونی و قسمتی از لیتوانی را تشکیل میدهد. مردم لیتوانی، برای حفظ خود در مقابل شهسوارانی که از ل و چ به ایشان فشار میآوردند، مملکت متحد نیرومندی تأسیس کردند (قرن ۱۳م). دو مهیندوک، گدیمی‌ناس[3] (gediminās، ۱۳۱۶–۴۱) و آلگیرداس[4] (algirdās، ۱۳۴۵–۱۳۷۷)، سرزمینهای خود را، با تسخیر متصرفات روسهای همسایه، که در نتیجه‌ی حمله‌ی مغولان ضعیف شده بودند، وسعت دادند. لیتوانی یکی از بزرگترین کشورهای اروپای قرون وسطی شد که همه‌ی روسیه‌ی سفید و قسمت بزرگی از اوکرائین و بخشهایی از روسیه‌ی کبیر را شامل میشد. زبان روسی روسیه‌ی سفید زبان اصلی مهینـ دوکنشین بود. پسر آلگیرداس، یاگیلو، در نتیجه‌ی ازدواج با یادویگا، دختر لوئی I لهستان و مجارستان، در ۱۳۸۶ با عنوان لادیسلاوس II به پادشاهی لهستان رسید. اتحاد میان لیتوانی و لهستان در آغاز عنوان اتحاد میان دو ملت مستقل داشت. ویتوفت بر لیتوانی به استقلال فرمان میراند (۱۳۹۲–۱۴۳۰) و این کشور را به اوج قدرت و وسعت رساند. در ۱۴۱۰ نیروهای لیتوانی و لهستان، ← شهسواران توتونی را در تانبرگ سخت شکست دادند. ولی با مرگ ویتوفت انحطاط لیتوانی آغاز شد. مردم روسیه‌ی سفید، که مذهب ارتدوکس یونانی خود را محفوظ داشته بودند، به جانب مهیندوکنشین نوخاسته‌ی مسکو متمایل شدند. در ۱۵۶۹، در نتیجه‌ی فشار شدید روسهای زیر فرمان ایوان مخوف، لیتوانی و لهستان با پیمان اتحاد لوبلین سخت به یکدیگر پیوستند. اشراف و دژنشینان کاملا رنگ لهستانی پیدا کردند، ولی روستائیان در جهل و بردگی باقی ماندند. با سه تجزیه‌ی متوالی لهستان (۱۷۷۲، ۱۷۹۳، ۱۷۹۵)، لیتوانی به تصرف روسیه در آمد. کوششهای روسیه برای فرونشاندن تجدید حیات حس ملت شدید مردم لیتوانی بیحاصل ماند. در فوریه‌ی ۱۹۱۸، لیتوانی به عنوان دولت مستقل زیر حمایت آلمان در آمد و در نوامبر همین سال جمهوری مستقل شد. در مقابل حملات سپاهیان بولشویکها و دسته‌های ماجراجوی آلمانی مقاومت ورزید، ولی در ۱۹۲۰ پایتخت آن ویلنا به تصرف لهستان در آمد، و عملا تا سال ۱۹۲۷ با لهستان در جنگ بود. لیتوانی در ۱۹۲۳ ناحیه‌ی ممل را متصرف شد، ولی سیاست داخلی آن ناپایدار بود. پس از دوران دیکتاتوری (۱۹۲۶–۲۹) آوگوستیناس ولدمساراس[5] (ägustinās voldemārās) دوره‌ی دیکتاتوری (۱۹۲۹–۳۹) آنتاناس سمتونا[6] (-ântā nās smetonā) رسید. لهستان برای جدا کردن رسمی ویلنا از لیتوانی سخت فشار میآورد (۱۹۳۸)، ولی پس از تجزیه‌ی لهستان در ۱۹۳۹، بار دیگر این شهر به تصرف لیتوانی در آمد. با اولتیماتوم آلمان (۱۹۳۹)، لیتوانی ناچار ممل را به آلمان باز پس داد. در ۱۹۴۰، تجشکه پایگاههای نظامی در لیتوانی به دست آورده بود، این سرزمین را اشغال کرد. پس از انتخابات تازه، لیتوانی به صورت یکی از جمهوریهای سازای تجشه در آمد. کشمهٔ این الحاق را به رسمیت نشناخت. در جه II، در اثنای اشغال لیتوانی توسط آلمان (۱۹۴۱–۱۹۴۴)، قسمت عمده‌ی یهودیان این کشور اعدام شدند. در ۱۹۴۴ حکومت کمونیستی بر سر کار آمد. ممل به لیتوانی باز گشت. در ۱۹۶۳ هنوز کشمهٔ لیتوانی را به عنوان یک کشور مستقل میشناخت.

لیتوانی، زبان (lituāni)، از زبانهای هندواروپائی (بالتی) سواحل دریای بالتیک. نیز جدول زبانها در ستون راست صـ ۱۱۶۷ دیده شود.

لیتوپون[7] (litopon؛ فنس)، رنگیزه‌ی سفید درخشانی که مخلوط سولفور روی (ح ۳۰٪) و سولفات باریوم (ح ۷۰٪) است. نسبةً ارزان و، بر خلاف سفیداب شیخ، غیر سمی است، و عمدةً برای نقاشی داخلی به کار میرود. در معرض گازهای صنعتی تیره نمیشود.

لیتورژی[8] (liturĝi؛ از فنس)، صورتی از عبادت دسته‌جمعی در کلیساهای مسیحی؛ و معمولا به معنی ← آیین قربانی مقدس، که در کلیسای ارتدوکس شرقی به نام لیتورژی مقدس و در کلیسای کاتولیک رومی به نام قداس خوانده میشود. نام لیتورژی از دین مسیحی قدیمتر است، و ماخوذ از کلمه‌ای یونانی به معنی عبادت همگانی میباشد. معروفترین لیتورژیها عبارتند از لیتورژی لاتینی، که نمونه‌ی آن قداس کلیسای کاتولیک رومی است، و لیتورژی به زبان بومی، که در کلیسای انگلستان و کلیسای اسقفی پروتستان صورت میگیرد. دومین شورای دینی واتیکان، که در ۱۹۶۲ آغاز شد، در لیتورژی کاتولیک رومی تغییراتی داد، و از جمله استعمال زبان بومی را در قسمتهائی از قداس مجاز دانست. لیتورژی ارتدوکس شرقی بیزانسی به زبانهای گوناگون انجام میشود.

لیتوسفر[9] (litosfer؛ فنس)، سنگکره یا قشر جامد زمین.

لیتوگرافی[10] (litogrāfi) یا **چاپ سنگی**، نوعی از چاپ مسطح که هم به عنوان فرایندی هنری و هم به عنوان فرایند چاپ تجارتی به کار میرود. در کارهای هنری از سنگ چاپ استفاده میشود، ولی در چاپ تجارتی صفحه‌ی فلزی به کار میبرند. تصویر را معمولا به صورت معکوس با مداد یا مرکب لیتوگرافی، که محتوی صابون یا چربی است، بر روی سنگ یا صفحه‌ی فلزی رسم میکنند (شکل، ۱). اسید چرب این مرکب صابونی نامحلول بر روی صفحه میسازد که مرکب چاپ را به خود میگیرد و آب را رد میکند. سپس طرح رسم‌شده بر صفحه را به وسیله‌ی صمغ عربی و محلول جوهر شوره تثبیت میکنند (شکل، ب)، که جوهر شوره اطراف نقشها را اندکی میخورد و نقش به صورت برجسته باقی میماند. سپس تصویر را با تربانتین و آب میشویند، و صفحه‌ی فلزی یا سنگ آماده‌ی آن است که با نورد مرکب چاپ بر آن بمالند و چاپ بر صفحات کاغذ را شروع کنند (شکلهای، پ و ت). این روش چاپ در ح ۱۷۹۶ توسط آ. زنفلدر در آلمان اختراع شد. اما در قرن ۱۹م بود که هنرمندان

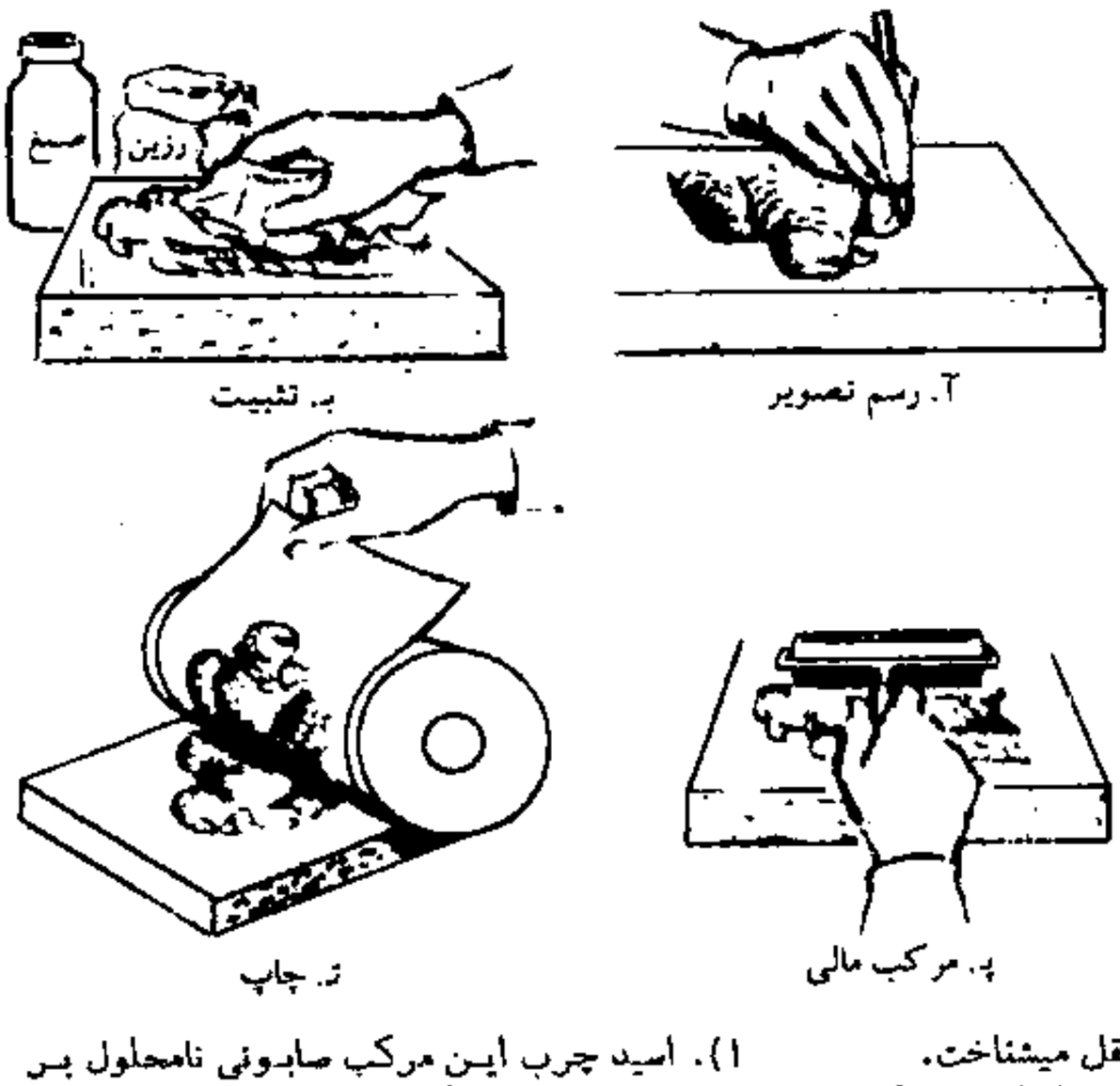

آ. رسم تصویر

ب. تثبیت

پ. مرکب مالی

ت. چاپ

(۱)Lithuania (۲)Paneveshis (۳)Gedimin (۴)Olgerd (۵)Voldemaras (۶)Smetona (۷)lithopone (۸)liturgy (۹)lithosphere (۱۰)lithography

لیتوگرافی را مورد استفاده قرار دادند. ا. دومیه و تولوز-لوترک برای تهیه‌ی تصاویر در روزنامه‌ها و تهیه‌ی آگهیها از آن استفاده کردند.

تا اواخر دوره‌ی قاجاریه تقریباً هر چه در ایران چاپ میشد با چاپ سنگی بود. نوشته را با مرکب چرب بر روی کاغذهای آهارزده با نشاسته مینوشتند و بر سنگ بر میگرداندند و با فشار بر آن منتقل میکردند. باقی کارها به همان صورت که در بالا گفته شد انجام میگرفت. نیز ← چاپ و چاپخانه در ایران.

لیتووا، کشور، اروپا، ← لیتوانی.

لیتوینوف[1]، **ماکسیم ماکسیموویچ** (māksim māksimovic litvinof)، ۱۸۷۶–۱۹۵۱، انقلابگر و رجل روسی. نام اصلی او والاخ[2] بود، و پس از پیوستن (۱۸۹۸) به حزب سوسیال دموکرات آن را تغییر داد. از اولین بولشویکها بود، و در انقلاب ۱۹۰۵ شرکت داشت، و سپس چندسالی را در تبعید در لندن و سویس گذرانید. در ۱۹۳۰–۳۹ کمیسر امور خارجه بود. طرفدار همکاری با دولتهای غربی و ثبات قدم در مقابل دولتهای محور بود. کمی پیش از عقد پیمان آلمان و شوروی مولوتوف جایگزین او شد. در ۱۹۴۱–۴۳ سفیر تجشد در کشمة و در ۱۹۴۳–۴۶ نایب کمیسر امور خارجه بود.

لیته[3] (leyte)، جزیره (۷٬۲۱۰ کم۲، جم ـ ۱٬۲۱۰٬۴۲۰)، فیلیپین، بین جزایر لوزون و میندانائو. از جزایر ویسایان؛ محصولاتش نیشکر، کنف، و برنج میباشد. منگنز و گوگرد استخراج میشود. در جنگ II، در ۱۹۴۴ نیروهای کشمة ژاپونیها را در نبرد خلیج لیته شکست دادند.

لیتیوم[4] (litiom)، از فلز، عنصر فلزی نقره‌فام (علامت شیمیائی، Li. نیز ← عنصر، جدول). در ۱۸۱۷ به وسیله‌ی یکی از علمای سوئدی به نام یوهان آوگوست آرفودسون[5] (yuhān āgust ārfvedson، ۱۷۹۲–۱۸۴۱) کشف شد. از فلزات قلیائی بسیار نرم، و سبکترین فلزات است (جرم مخصوص آن تقریباً نصف جرم مخصوص آب است). در طبیعت به حالت آزاد یافت نمیشود، اما ترکیبات آن به مقدار کم تقریباً در همه‌ی سنگهای آذرین و در آب بسیاری از چشمه‌های آب معدنی وجود دارد. لیتیوم رنگ قرمز زیبائی به شعله‌ها میدهد، ولی خود فلز با نور سفید خیره‌کننده‌ای میسوزد (به همین جهت، خود و ترکیباتش در نیرنخشائی به کار میرود). از جنگ II به بعد تولید لیتیوم و ترکیبات آن، به سبب استعمال متعدد آنها، افزایش یافته است. چون حرارت مخصوص لیتیوم از هر عنصر جامد شناخته‌شده‌ای بیشتر است، در انتقال حرارت به کار میرود. آلیاژهای گوناگون دارد، و در ساختن ترکیبات آلی و در بمب ئیدروژنی مورد استعمال دارد. در ساختن بعضی شیشه‌های مخصوص، و در سفالگری، دستگاههای تهویه‌ی مطبوع، و دستگاههای خشک‌سازی صنعتی به کار میرود. بعضی از ترکیباتش در پیلهای خشک و در باطریها استعمال میشود.

لیث[6] (lit)، شهر سابق (از ۱۹۲۰ جزء ادینبورگ)، میدلوذین، اسکاتلند، بر ساحل جنوبی خلیج فورث. بندرگاه ادینبورگ است، و ماهیگیری و صنایع گوناگون دارد.

لیث، عمرو: ← عمرو لیث.

لیث، یعقوب: ← یعقوب لیث.

لیث ابن علی (leyse 'bne ali) یا **لیث صفاری**، فت ۲۹۸ هق، چهارمین امیر (۲۹۶–۲۹۸ هق) از سلسله‌ی صفاریان؛ برادرزاده‌ی یعقوب لیث و عمرو لیث. پس از طاهر ابن محمد صفاری در سیستان به امارت نشست، و به قصد تنبیه سبکری لشکر به فارس برد. سبکری شکست خورد، و لیث ابن علی فارس را گرفت و به قلمرو خویش افزود، و سپس آهنگ ارجان کرد. سبکری از خلیفه یاری خواست، و مقتدر خلیفه مونس خادم را به دفع لیث فرستاد. لیث اسیر شد، و او را، با برادرش محمد، به بغداد بردند، بر فیل بنشاندند، و به خواری گرد شهر بگرداندند (محرم ۲۹۸ هق). لیث ظاهراً در بغداد به قتل رسید.

لیث صفار (leyse saffar)، رویگر و عیار سیستانی، و پدر یعقوب لیث و عمرو لیث صفاری. گویند در آغاز رویگری پیشه داشت، و سپس به عیاری افتاد. از قصه‌هایی که راجع به عیاری او آورده‌اند داستان در آمدنش به خزانه‌ی درهم ابن نصر است که چون در آن خزانه پاره‌ای نمک نیشابوری را، به گمان آنکه گوهری است، بر زبان سود، به پاس رعایت نمک، در آن خزانه هیچ تصرف نکرد؛ پس از آن هم لیث به خدمت درهم در آمد (این حکایت در بعضی مآخذ به یعقوب نیز منسوب است).

لیث صفاری: ← لیث ابن علی.

لیج، ده، شهرستان مهاباد، ← شهر ویران، دهستان.

لیج یاسو، امپراتور حبشه، ← هیلاسلاسی.

لیچا (lica)، ده (جم ۱٬۰۳۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش لشت نشاء شهرستان رشت، استان یکم؛ ۳کیلومتری ل‌ش لشت نشاء. از سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش برنج، ابریشم، و کنف است. بقعه‌ای قدیمی به نام سید محمود دارد.

لیچفیلد[7] (licfild)، شهر (جم ۱۴٬۰۷۷)، ولایت ستفردشر، انگلستان. کلیسای جامع آن (از قرون ۱۳م–۱۴م) به سبب سه منار مخروطی باریکش معروف است. زادگاه س. جانسن، و بستگی شهر با زندگی وی از موجبات دیگر شهرت شهر است.

لیچمن: ← عربستان، قسمت ۱۹.

لیچی[8] (lici، انگلا)، (*Litchi chinensis*)، درخت کوچک چینی، با جوزهای کوچک پوست‌نازک. چینیها میوه‌ی آن را تازه یا خشک، یا به صورت مربا، میخورند. در تجارت فقط خشک آن فروخته میشود.

لیخنس (lixnes)، (*Lychnis floscuculi*)، گیاه دائمی، دارای خوشه‌های گل قرمز یا سبزرنگ با گلبرگهای به هم‌پیوسته که کره‌ای میسازند. اصلش از آسیا و اروپا است، ولی در امریکا نیز منتشر شده است.

لیخنوفسکی[9] (یا **لیشنوفسکی**)، فورست **کارل ماکس** (fürst kārl māks lixnofski*)، ۱۸۶۰ ۱۹۲۸، سیاستمدار آلمانی. در ۱۹۱۲–۱۴ سفیر کبیر آلمان در لندن بود. در رساله‌ای که به طور خصوصی منتشر کرد (۱۹۱۶)، دولت آلمان را به عدم پشتیبانی از مساعی او برای جلوگیری از در گرفتن جنگ I متهم ساخت. این رساله را متفقین در ژانویه‌ی ۱۹۱۸، بی‌اجازه‌ی او، چاپ و به تعداد فراوان منتشر کردند.

لید[10] (lid) [آلمانی، ← ترانه، آهنگ؛ جمع آن **لیدر** (er–)]، یکی از فرمهای موسیقی، و آن قطعه آوازی است برای صدای تنها، به همراهی پیانو، که بر روی یک شعر کوتاه ساخته میشود. اساساً ریشه‌ی آلمانی دارد و متعلق به مکتب و سنتهای موسیقی آلمان است. لید معمولاً با ملودی مورد مقایسه قرار میگیرد؛ ولی، به طور کلی، قطعاتی را میتوان لید به شمار آورد که میان موسیقی و کلام آن رابطه‌ی نزدیک برقرار باشد و اصولاً جنبه‌ی فلسفی و ادبی را بپروراند. فرم لید اساساً از ترانه‌های کهنسال عامیانه مشتق میشود، و بین لید عامیانه[11] و لید هنری[12] تفاوتهائی وجود دارد. پیدایش نوع عامیانه‌ی آن به قرون وسطی میرسد، و شامل تسلسل‌بند[13] و ترجیع‌بند[14] است. بر اثر توجهی که آهنگسازان آلمانی قرن ۱۸م به این فرم عامیانه نشان دادند، بتدریج لید جنبه‌ی هنری یافت و به صورت یکی از فرمهای موسیقی در آمد. موتسارت، گلوک، و به خصوص بتهوون، از جمله‌ی آهنگسازانی هستند که در زمینه‌ی این فرم آثاری ساخته‌اند. فرم لید در آثار شوبرت به اوج وسعت خود میرسد، تا جائی که وی را آفریننده‌ی لید جدید مینامند. پس از او شومان به این فرم حیات تازه‌ای بخشید. شوبرت و شومان هر دو لیدهای خود را بر روی اشعار شعرای بزرگ زمان خویش ساز جمله گوته، شیلر و هاینه ساختند. در لیدهای این دو آهنگساز، موسیقی و کلام به آن حد وحدت و یگانگی میرسند که در تاریخ موسیقی نادر است. از میان ۶۰۰ لید شوبرت آوه ماریا (۱۸۲۴) و ترانه‌ی قو (۱۸۲۸)، و از لیدهای شومان عشقهای شاعر (۱۸۴۰) از نمونه‌های جامع و مشهور این فرم به شمار میروند.

آهنگسازان مهم آلمانی که از نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م در زمینه‌ی لید آثار برجسته‌ای تصنیف کرده‌اند برامس و هوگو ولف هستند. لیدنویسی در آثار آهنگسازان ملیتهای مختلف شایع شد، اگرچه ممکن است تحت عنوان لید نوشته نشده باشند. مثلا آوازهائی که چایکوفسکی در روسیه یا دبوسی در فرانسه نوشته است تحت تأثیر لید بوده است. فرم لید تا به امروز در بین آثار آهنگسازان مختلف دنبال شده است.

لید، بطری: ← بطری لید.

لیدر، در اصطلاح موسیقی، ← لید.

لیدز[15] (lidz)، شهر (جم ۵۱۰٬۵۹۷)، رایدینگ غربی (ولایت یورکشر)، ل انگلستان، بر رود ایر[16] (er)، مقر اصلی صنعت پشم و از مراکز تلاقی خطوط آهن. به وسیله‌ی کانالهائی با لیوریول و گول[17] (gul) مرتبط است. صنعت پشم در لیدز از قرن ۱۴م سابقه دارد. پس از انقلاب صنعتی، مهندسی در لیدز اهمیت اساسی یافت، ولی هنوز هم پارچه‌بافی و ساختن ملبوس صنایع درجه‌ی اول لیدز است، از صنایع دیگر آن لوکوموتیوسازی، ماشینسازی،

---

(۱)Litvinov (۲)Wallach (۳)Leyte (۴)lithium (۵)Arfvedson (۶)Leith (۷)Lichfield (۸)litchi; leechee (۹)Lichnowsky (۱۰)lied (۱۱)volkslied (آلمانی) (۱۲)lied artistique (فنی) (۱۳)refrain (۱۴)couplet (۱۵)Leeds (۱۶)Aire (۱۷)Goole

ساختن اجزای هواپیما، تهیه‌ی مواد شیمیائی، سفالگری، و شیشه‌سازی است. کالج یورکشر، که در ۱۸۷۴ در اینجا تأسیس شد، در ۱۹۰۴ به دانشگاه لیدز مبدل گشت. هر سه سال یک بار فستیوال موسیقی در لیدز برپا میشود. دیر کرکستال[1] (kĕrkstăl)، که در ۱۱۵۲ تأسیس شد، نزدیک شهر است.

لیدزبارسکی: ← صبه.

لیدگیت[2]، جان (jan lidgeyt)، ح ۱۳۷۰–ح ۱۴۵۰، شاعر و راهب انگلیسی. از دوستان چاسر بود. آثار پیش‌یاافتاده‌ی فراوان دارد، که اغلب ترجمه یا اقتباس است.

لیدن[3] (leyden)، شهر (جه ۹۹°۳۶۰)، ایالت هولاند جنوبی، غ هلند، بر رود راین کهنه، ل‌ش لاهه. صنایع نساجی و ماشینسازی آن اهمیت دارد، ولی شهرت آن عمدةً به جهت دانشگاه آن است، که در ۱۵۷۵ تأسیس شد، و قدیمترین دانشگاههای هلند میباشد، و امروز مخصوصاً به جهت دانشکده‌ی تحقیقات شرقیش معروف است. این دانشگاه در قرون ۱۷م و ۱۸م از مراکز علوم و طب و الاهیات پروتستان بود (بطری لید، که نزد ما به نام مأخوذ از نام فرانسوی شهر لیدن خوانده میشود، در اینجا اختراع شد). در نتیجه‌ی فعالیتهای خاندان الزویر (⇐ الزویر، لولی)، از ۱۵۸۰ به بعد لیدن از مراکز چاپ شد.

شهر لیدن از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. در اواخر قرون وسطی به سبب صنعت نساجیش اهمیت داشت. در شورش هلند بر ضد فرمانروائی اسپانیا دارای نقش مهمی بود. در ۱۵۷۴ محاصره و دوچار قحطی شد، ولی به فرمان ویلیام خاموش بندهای آن را ویران کردند تا سرزمین اطراف را آب فرا گرفت، و شهر از تسلیم شدن رهائی یافت، و در این ضمن ناوگان گو به یاری آن آمدند. پیش از اینکه آوارگان به امریکا رهسپار شوند، چندین سال در لیدن مسکن داشتند. رامبران و یان ستن در لیدن به دنیا آمدند. از ابنیه‌ی جالب آن دژی از قرن ۱۵م، دو کلیسای قدیمی (از قرون ۱۴م و ۱۵م)، چندین موزه، و خانه‌های بسیار از قرن ۱۷م است.

لیدو دی ونتسیا[4] (lido di venetsiă)، جزیره‌ای دراز و باریک و شنزار در ونسی، ایتالیا، که مرداب ونیز را از دریای آدریاتیک جدا میکند. طولش ح ۵ کم است، دریاکناری بسیار زیبا دارد، و یکی از مشهورترین تفرجگاههای اروپا برای شنا است.

لیدی[5] (leydi)، در القاب و عناوین انگلیسی. ۱. عنوانی که پیش از نام بعضی از بانوان اشرافی، مثلا یک مارشنس، کاونتس، ویکاونتس، یا بارونس آورده میشود. ۲. عنوانی که قبل از پیشنام دختر یکی از اشراف، که دون ارل نباشد، ؟ شته میشود. ۳. زوجه‌ی یک برنت یا یک ـ ـوار؛ بنا بر این زوجه‌ی سر جان E لیدی E خوانده میشود. ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

لیدی، مملکت قدیم، ← لیدیا.

لیدیا[6] (lidiă) یا **لیدی** یا **لودیا** (lidi, ludiă)، سرزمینی قدیمی، غ آسیای صغیر، ل کاریا، ج موسیا (اکنون ل‌غ ترکیه)، و ش فریگیا. در زمان سلطنت **گوگس**، که سلسله‌ی مرمناد[7] (mermnăd) را تشکیل داد، لیدیا به اوج قدرت و شکوه خود رسید. و به صورت یک سلطنت بزرگ در آمد. لیدیا از لحاظ ثروتمندی ضرب المثل و ساردیس پایتخت آن بسیار آبادان بود. ضرب نخستین سکه‌ها را در جهان برای معامله در قرن ۷م ق‌م از این سرزمین میدانند. لیدیا با شهرهای آسیائی یونان، که زمانی جزء مملکت لیدیا بودند، پیوستگیهای محکم داشت. آخرین پادشاه آن، کرزوس، از کوروش کبیر شکست خورد (ح ۵۴۶ ق‌م) و پس از آن لیدیا ضمیمه‌ی شاهنشاهی ایران شد.

لیدیت: ← اسید پیکریک.

لیدیتسه[8] (liditse)، دهکده (جه تخمیناً ۷۰۰)، بوهم مرکزی، چکوسلواکی، نزدیک کلادنو. در ۱۹۴۲، آلمانهای نازی، به قصاص قتل ر. هایدریش از طرف میهنپرستان چک، لیدیتسه را با خاک یکسان کردند، همه‌ی مردان را کشتند، و زنان و اطفال را نفی بلد کردند. پس از جه II دهکده‌ی جدیدی نزدیک لیدیتسه‌ی سابق (که اکنون پارک و یادبود ملی است) بنا شد.

لیدیسمیث[9] (leydismiţ) [انگل. = خانم سمیث]، شهر (جه ح ۲۸°۰۰۰)، غ ناتال، جمهوری افریقای جنوبی. به نام زوجه‌ی سر هریّ سمیث (sər hari* smiţ)، حاکم مستعمره‌ی کاپ، نامیده شده است. در سه جنگ بوئرها، نیروهای بریتانیا در اینجا در ۱۸۹۹–۱۹۰۰ در محاصره بودند.

لیر[10] (lir)، شاه افسانه‌ای انگلستان، که بر طبق روایات از نسل انه، شاهزاده‌ی تروائی، بوده است. داستان لیر و سه دخترش احتمالا از اساطیر اولیه‌ی سلتی ناشی شده است. جفری آو مانمث مدعی بوده است که آن را از مآخذ کهن بریتانیائی ترجمه کرده، و مورخین و نویسندگان بعد داستان را باقی نگاه داشته‌اند. مشهورترین اثر در این باب تراژدی معروف کینگ لیر است، که در ۱۶۰۶ نمایش داده شد، و در ۱۶۰۸ انتشار یافت.

لیر[11]، نام عمومی سازهای زهی دارای یک جعبه‌ی تقویت صوت که دو بازوی خمیده به آن متصل است و میله‌ای دو سر دیگر این بازوها را به هم میپیوندد. تارهای مولد صوت را که میان این میله و جعبه کشیده شده، با نوک انگشت یا مضراب به ارتعاش در میآورند. در سومر، بابل، فلسطین، و مصر قدیم گونه‌های مختلفی از لیر وجود داشته است. یونانیان قدیم دو گونه لیر داشتند، یکی کیطاره[12] (kităra) که بزرگتر و مخصوص نوازندگان حرفه‌ای بود، و دیگری لیر که مخصوص نوازندگان تفننی

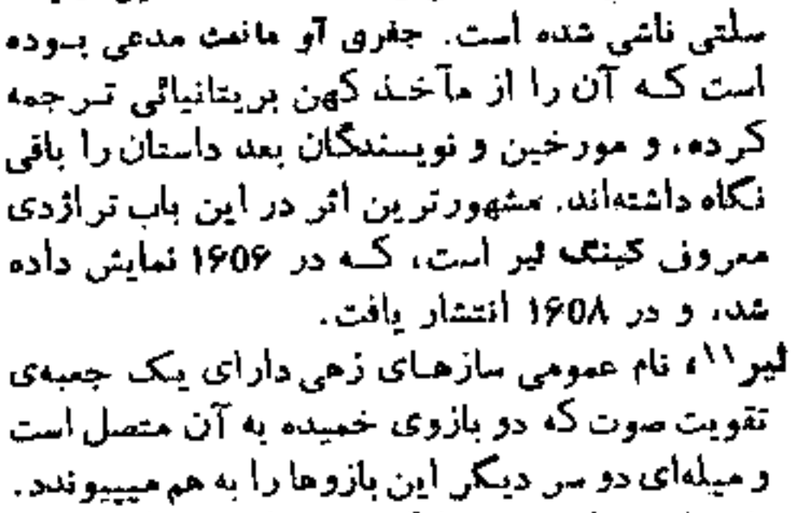

بود. هر یک از آنها از ۳ تا ۱۲ تار از جنس کنف داشت. پس از قرن ۱۵م، لیرهای مورد استعمال در کشورهای شمال اروپا را به جای انگشت با آرشه مینواختند. در زمانی بر لیر دسته‌ی جای پنجه افزودند و آن را به صورت یکی از افراد خانواده‌ی ویولن در آوردند.

لیر[13]، ادوارد (edwărd lir)، ۱۸۱۲–۸۸، هنرمند و طنزنویس انگلیسی. نقاشیهای وی از پرندگان توجه ارل آو داربی را جلب کرد، و لیر بعدها از حمایت او برخوردار شد. شهرت لیر به سبب چرندیات منظوم مصور اوست، مانندکتاب چرندیات (سال ۱۸۴۶)، ترانه‌های چرند (۱۸۷۱)، و اشعار غمانی خنده‌آور (۱۸۷۷).

لیراوی (lirăvi)، دهستان. این دهستان هم منطبق با بخش دیلم، و هم کمابیش مطابق ناحیه‌ی **لیراوی** یا **لیراوی دشت** است. محدود است از ش به ماهور و میلاتی از ل به زیدون، و از غ به خلیج فارس. طولش از آبادی شیرینک (širinak، جه ۵۲ سش ۱۳۴۵ هش، ۳۶کیلومتری چ‌ش بندر دیلم) تا آبادی کنارکوه (kenăr.kuh، جه ۲۸۴ سش ۱۳۴۵ هش، ۱۲کیلومتری ل‌ش بندر دیلم) ۸ فرسنگ، و عرضش از آبادی گربه‌ای (gorbe'i، جه ۲۸۷ سش ۱۳۴۵ هش، ۳۴کیلومتری چ‌ش بندر دیلم) تا آبادی بویرات (bovirăt، جه ۲۷۶ سش ۱۳۴۵ هش، ۱۲–کیلومتری چ بندر دیلم) ۵ فرسنگ است. در زمان کریم خان زند آبادی احمد حسین (جه ۷۷ سش ۱۳۳۵ هش، ۴۶کیلومتری چ‌ش بندر دیلم) را مرکز ناحیه‌ی لیراوی دشت قرار دادند، و زمانی هم مرکز آن بندر دیلم بوده است. خرابه‌های شهرهای سینیر، دارکان، و مهروبان در این ناحیه است. از آبادیهای آن شاه عبدالله و شهر ویران را میتوان نام برد.

لیراوی، طایفه‌ای از ایل جاکی، از ← ایلات کهگیلویه. به قول فارسنامه‌ی ناصری، لیراوی از دو قسمت تشکیل شده است، یکی **لیراوی کوه** مشتمل بر تیره‌های بهمئی، شیرعلی، طیبی، و یوسفی، که در کوهستان زندگی میکنند؛ دیگری **لیراوی دشت**، که در ناحیه‌ی لیراوی یا لیراوی دشت زندگی میکنند.

لیراوی دشت: ← لیراوی، طایفه.

لیراوی کوه: ← لیراوی، طایفه.

لیرد[14]، سر اوستن هنری (sər ostən henri leyərd)*، ۱۸۱۷–۹۴. باستانشناس و دیپلمات انگلیسی. در سالهای میان ۱۸۴۲ و ۱۸۵۱ در آسیای صغیر، خصوصاً در نینوا، به پویش و کاوش پرداخت. در ۱۸۶۹–۷۷ وزیر مختار در اسپانیا، و در ۱۸۷۷–۸۰ سفیر کبیر در قسطنطنیه بود. کلکسیون اشیاء ظریف او در موزه‌ی بریتانیائی مخزون است. از آثارش کشفیات در ویرانه‌های نینوا و بابل (۱۸۵۳) است نیز ← رسام، هرمزد.

لیر شاه: ← لیر، شاه، کینگ لیر.

لیری[15] (liri)، باستانی **لیریس[16]** (liris)، رود ج قسمت مرکزی ایتالیا، که از کوههای آپنن سرچشمه گرفته نزدیک گائتا به دریای تیرنه میریزد. در پایین محل تلاقیش با رود راپیدو به گاریلیانو معروف است؛ مجموع طول لیری و گاریلیانو ح ۱۶۰ کم است. کارخانه‌های نیروی برقابی در طول مسیر آن ساخته شده است. در جه II صحنه‌ی جنگهای شدید بین متفقین و آلمانها بود.

لیریا[17] (leyriă)، شهر (جه ۸°۵۸۷)، کرسی بخش

---

(۱)Kirkstall (۲)Lydgate (۳)Leiden; Leyden (۴)Lido di Venezia (۵)lady (۶)Lydia (۷)Mermnadae (۸)Lidice (۹)Ladysmith (۱۰)Lear (۱۱)lyre (۱۲)kithara (۱۳)Lear (۱۴)Layard (۱۵)Liri (۱۶)Liris (۱۷)Leiria

لیریا، چ‌غ پرتغال، در استرمادورا. در تاریخ قرون وسطای پرتغال نقش مهمی داشت. آلفونسوی I در ۱۱۳۵ ساختن دژی را بر تندانی مشرف بر شهر کنونی آغاز کرد؛ دژ در جنگهای با مورها چند بار دست به دست شد.

لیریائی (lireyā'i)، دهستان (جم ح ۵۵۰۰) ل بخش پاپی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۷(؟) آبادی. کوهستانی است. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به این صورت نیامده است.

لیریس، رود ایتالیا؛ ← لیری.

لیز[1]، **ویلیام نساو** (wilyām nasā liz)، ۱۸۲۵–۸۹، سرباز و مستشرق ایرلندی. در مآخذ عربی نامش را لیس ضبط کرده‌اند. به خدمت دولت بریتانیا در آمد، و به عنوان سپاهی به هند اعزام شد (۱۸۴۶)، و ترقی کرد. ضمناً به اخذ درجه‌ی دکتری در حقوق (از دوبلین) و فلسفه (از برلین) نایل شد. سپس به ریاست مدرسه‌ی کلکته و مترجمی دولت بریتانیا در هند منصوب، و متصدی مطبعه‌ی کلکته شد، و به طبع کشاف (زمخشری)، تاریخ الخلفاء (سیوطی)، کشاف اصطلاحات الفنون (تهانوی)، و غیره پرداخت، و در این کارها گروهی از فضلای هند با او همکاری داشته‌اند. وی به عربی، فارسی، و هندوستانی مینوشت. منتخباتی از نوشته‌های ایرانیان را در ۲ جلد منتشر کرد، و نخستین طبع ویس و رامین به توسط او و احمد علی در کلکته انجام یافت (۱۸۶۵)، و نفحات الانس جامی نیز با مقدمه و مراقبت او در کلکته چاپ شد.

لیزان، آذربایجان شوروی؛ ← شروانشاهان، قسمت I.

لیزاندن[2] (lizāndan)، وارد کردن لیزانه بین سطوح تماس قطعات متحرک ماشینها به منظور کاستن از اصطکاک و از بین بردن حرارت.

لیزانه[3] (lizāne)، ماده‌ای که برای کم کردن اصطکاک میان قسمتهای متحرک یک ماشین یا اسبابی دیگر به کار میرود. بدون لیزانه، اصطکاک سبب ساییده شدن یک قسمت میشود، یا دو قسمت متحرک را چنان گرم میکند که به یکدیگر می‌چسبند؛ و ماشین از کار باز می‌ایستد. در اغلب ماشینها، لایه‌ی نازکی از روغن یا گریس، که میان قسمتهای متحرک قرار میگیرد، از زیانهای اصطکاک جلوگیری میکند. اجزاء ماشین که بر روی این لایه‌ی لیز و روغنی میلغزند با مقاومت کمتر مواجه میشوند. سه نوع عمده‌ی لیزانه عبارت است از (۱) مایع، (۲) نیمه‌مایع، (۳) جامد.

رایجترین نوع لیزانه‌های مایع از نفت خام به دست میآید. انواع آن از لحاظ وزن و غلظت و نقطه‌ی جوش با یکدیگر اختلاف فراوان دارند. روغن ماشین خانگی لیزانه‌ی مایع است؛ روغن اتومبیل نیز از همین قبیل است. کارآمدی لیزانه‌ها در دماهای مورد نظر بستگی به وزن مخصوص آنها دارد. مثلا، هوای سرد روغنهای سنگین را سفت میکند، و لیزانه در مقابل حرکت مقاومت نشان میدهد؛ به همین جهت، صاحبان اتومبیل در هوای سرد یا روغن رقیقتر به کار میبرند یا روغن خاصی که در همه نوع هوا خوب کار میکند. از ح ۱۹۵۵ بسیاری از شرکتها روغنهائی ساخته‌اند که، با تغییرات شدید دما و شرایط عمل، خصوصیت لیزانگی خود را حفظ میکنند. موتورهای جت، به علت گرمای شدیدی که در آنها تولید میشود، به لیزانه‌های خاص نیاز دارند. ترکیبات آلی موسوم به استرها و سیلیکونها به عنوان لیزانه به کار میروند.

لیزانه‌های نیمه‌مایع گریسها هستند، که از نفت یا روغنهای دیگر ساخته میشوند. گریس معمولا محتوی صابونهای مقاوم در مقابل آب است، که از بازهای آلومینیوم، باریوم، کلسیوم، لیتیوم، و سودیوم ساخته میشوند. گریسهای غیر صابونی هم وجود دارد. گریس در جاهائی به کار میرود که لیزانه‌های مایع جاری میشوند (مثلا در محور چرخ).

لیزانه‌های جامد را از کانیهائی مانند گرافیت و مولیبدن تهیه میکنند. مورد استعمال بیشتر اینها در اسبابهای چوبی یا فلزات رب است. این لیزانه‌ها سطح لغزنده‌ای ایجاد میکنند که، بدان وسیله، قسمتهای متحرک میتوانند در زیر فشار بارهای سنگین بآسانی بر روی یکدیگر بلغزند. میکا از انواع دیگر لیزانه‌ی جامد است.

لیزر؛ ← لازر.

لیزرد[4] (lizərd)، شبه جزیره، چ کورنوال، چ‌غ انگلستان. انتهای جنوبی آن جنوبیترین نقطه‌ی بریتانیای کبیر است. در این محل دو فانوس دریائی برای هدایت کشتیها مستقر است.

لیزمور[5] (lizmor)، جزیره‌ای به طول ح ۲۰ کم و عرض ۲٫۴ کم، ولایت آرگایل‌شر، غ اسکاتلند، در مدخل خلیج لینی[6] (lini). چند قلعه‌ی کهن دارد.

لیزوزومها؛ ← یاخته یا سلول.

لیزیو[7] (lizië)، باستانی **نوویوماگوس** (novio-māgus)، شهر (جم ۱۶٬۰۳۲)، ولایت کالوادوس، چ‌غ فرانسه، ۴۳کیلومتری ش کان، از قدیمترین شهرهای نورماندی. نساجی و کلیساهائی از قرون ۱۲م و ۱۵م دارد. مقبره‌ی ترز دو لیزیو دراینجا از زیارتگاههای معروف است.

لیژ[8] (liej) فلاندری **لویک**[9] (loyk)، ایالت (۳٬۰ ۹۵۰ کمه؛ جم تخمیناً ۱٬۰۱۲٬۸۲۶)، ش بلژیک، در دره‌ی صنعتی رود موز و فلات زراعتی آردن. کرسی آن شهر لیژ و شهرهای عمده‌ی دیگرش ورویه و سرن[10] (seraN) است. استخراج زغال سنگ، فلزگری، و صنعت پشم دارد. سکنه‌ی آن عمدةً فرانسوی‌زبانند (← والونها)، ولی سکنه‌ی بخشهای اوپن و مالمدی آلمانی‌زبان میباشند. قسمت اعظم این ایالت جزء امیرـاسقف‌نشین لیژ (اسقفان آن از امرای امپراطوری مقدس روم بودند) بود، و تاریخش همان تاریخ این امیرـاسقف‌نشین است (← لیژ، شهر).

لیژ[11]، فلاندری **لویک**[12]، شهر (در ۱۹۶۸ جم با حومه ۶۲۲٬۲۳۹). کرسی ایالت لیژ، ش بلژیک، بر رود موز و در رأس ← کانال آلبر. از مراکز تجارتی، صنعتی، و حمل و نقل، و مرکز فرهنگی قسمت فرانسوی‌زبان بلژیک است. از صنایع سنگین آن ماشینسازی و اسلحه‌سازی (در هرستال) است. اسقف‌نشین است. دانشگاه آن در ۱۸۱۷ تأسیس شد. از بناهای قدیمی آن کلیسای جامع (بنای ۹۷۱)، کلیسای صلیب مقدس (قرن ۱۰م)، و کاخ دادگستری (مقر سابق امیرـاسقفها؛ از قرن ۱۶م) است.

بر طبق افسانه‌ها، شهر لیژ در ۵۵۰ بنا شد. در قرن ۱۰م از مراکز داد و ستد بود. شهر پایتخت امیرـاسقف‌نشین (← لیژ، ایالت) وسیعی شد که شامل قسمت اعظم ایالت کنونی لیژ و قسمتهائی از ایالات لیمبورگ و نامور بود. امیرـاسقفهای لیژ اغلب خارجی بودند، و لیژیها به قیمت گزاف به کسب حقوق خود نایل آمدند. در اواخر قرون وسطی، لیژ گرفتار کشمکشهای اجتماعی سخت شد. در قرن ۱۴م اصناف امتیازات پردامنه از اشراف و تجار توانگر گرفتند، و در حکومت شهر سهیم شدند، و کارمندان امور دینی در ۱۳۷۳ تحت نظارت محکمه‌ای دارای ۲۲ عضو قرار داده شدند که ۱۴ تن از آنان از مردم شهر بودند؛ این "پیمان صلح ۲۲ تن" تا ۱۷۹۲، جز در چند دوره‌ی فترت، پایه‌ی آزادی لیژ بود. در ۱۴۶۵ لیژ تحت الحمایه‌ی بورگونی شد، و در ۱۴۶۷، شارل دلیر، دوک بورگونی، برای تنبیه شارمندان شورشی لیژ، آزادیهای آنها را ملغی ساخت. شارمندان، به تشویق لوئی XI فرانسه، بر ضد شارل قیام کردند، اما شارل لوئی را وادار کرد که او را در سرکوبی انقلابیون یاری کند، و در ۱۴۶۸ لیژ را تاراج کرد. پس از انتقال سلطنت فروبومان به خاندان هابسبورگ (← هلند الریش و اسپانیا)، امیرـاسقف‌نشین لیژ اسماً از اعضای دارای حق حاکمیت در امپراطوری مقدس روم بود، اما در واقع امیرـاسقفها تابع شاهان اسپانیا، و از ۱۷۱۴ به بعد تابع امپراطورها بودند. لیژ در قرن ۱۶م رونق یافت، و از مراکز اسلحه‌سازی شد. با وجود استحکامات محکمش، در ۱۹۱۴ و ۱۹۴۰ به تصرف آلمانها در آمد. در ۱۹۴۴ سربازان امریکائی آن را آزاد کردند.

لیس[13] (lis)، رودی به طول ۲۲۰ کم، لش فرانسه و بلژیک. در جهت لش جاری است، و از آرمانتیر وکورتره گذشته در گان به سکلت میریزد.

لیس، ویلیام ساو؛ ← لیز، ویلیام ساو.

لیسار (lisār)، ده (جم ۱٬۴۲۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لیسار و هره‌دشت، بخش حومه‌ی شهرستان طوالش، استان یکم، ۱۸کیلومتری ل هشت‌پر. از رود هره‌دشت مشروب میشود. محصولاتش غلات، برنج، و مرکبات است. شیلات در آن تأسیساتی دارد. جاده‌ی شوسه‌ـآسفالته‌ی رشت‌ـآستارا از آن میگذرد.

لیسار و هره‌دشت (lisāro hare.dašt)، دهستان (جم ح ۱۴٬۰۰۰)، بخش حومه‌ی شهرستان طوالش، استان یکم. دارای ۷ (؟) آبادی. از ش به دریای خزر محدود است. رود هره‌دشت مشروبش میکند. نام این دهستان در این صورت در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده است.

لیساژو[14]، **ژول** (jül lisāju)، ۱۸۲۲–۸۰، فیزیکدان فرانسوی. در ارتعاشات عرضی تیغه‌های کشسان و نیز در ترکیب چند حرکت ارتعاشی به طریقه‌ای نوری تحقیق کرد (← صوتشناخت). بعضی از منحنیاتی که در تحقیق در ترکیب حرکات ارتعاشی میآیند به نام وی موسوم شده‌اند. تلگراف نوری اختراعی او در ۱۸۷۰ در محاصره‌ی پاریس مورد

---

(۱)Lees (۲)lubrication (۳)lubricant (۴)Lizard (۵)Lismore (۶)Linnhe (۷)Lisieux (۸)Liège (۹)Luik (۱۰)Seraing (۱۱)Liège (۱۲)Luik (۱۳)Lys (۱۴)Lissajous

استفاده قرار گرفت.

لیسانس[1] (lisāns، از فنس)، درجه‌ی دانشگاهی، که از طرف دانشکده‌ها اعطا میشود. کسانی به دریافت این درجه نایل میشوند که تحصیلات دوره‌ی کامل متوسطه را به پایان رسانده باشند، و یک دوره‌ی ۳ یا ۴ساله را در شعب مختلف با موفقیت در دانشگاه طی کنند. دارندگان درجه‌ی لیسانس را لیسانسیه (lisānsie، از فنس) میخوانند.

لیسبون[2] (lisbon، از فنس)، اسپانیائی **لیزبوآ**[3] (lizboā)، پرتغالی **لیژبوئه**[3] (lijboa)، در مآخذ اسلامی **لشبونه** (lešbuna) [یا اللشبونه] و **اشبونه** (ošbuna) [یا الاشبونه]، شهر (جم ۷۵۷٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۳)، پایتخت و دریابندر عمده‌ی پرتغال، در آبیات استرمادورا و بخش لیسبون، بر ساحل راست رود تاگوس نزدیک مصب آن در قطل. به صورت صفه‌ها بر ۷ تپه ساخته شده است، که از رأس آنها رودخانه و اراضی اطراف منظره‌ای بسیار عالی دارد. لیسبون بندری پررونق و از مراکز مهم حمل‌ونقل هوائی بر فراز اقیانوس است. دانشگاه آن در ۱۲۹۰ تأسیس شد، در ۱۵۳۷ به کویمبرا انتقال یافت، و در ۱۹۱۱ دگربار در اینجا برقرار شد.

نام باستانی شهر اولیسیپو[4] (olisipo) بود. شهر متوالیاً تحت استیلای فنیقیها، کارتاژیها، و رومیان در آمد. آلاریک I در ۴۰۷ آن را گرفت، و تا ۷۱۱ در دست ویزیگوتها (گوتهای غربی) بود، و در این سال به تصرف مسلمانان در آمد، و در عهد خلفای اموی قرطبه جزء بخش موسوم به بلاطه (balāta) بود. در همین عهد از جانب مهاجمین نورمان آسیب فراوان دید. پس از سقوط خلافت امویان اسپانیا، جزء مملکتی شد که بنی افطس (bani aftas، سلسله‌ی کوچکی از مسلمانان اسپانیا که در قرن ۵م هق بر سرزمینی در غ شبه جزیره‌ی ایبری سلطنت کردند) تأسیس کردند و پایتختش باداخوث بود. در دوره‌ی مرابطون ظاهراً مدت کوتاهی در دست مسیحیان بود. ولی در ۱۱۱۰ (اواخر ۵۰۴ هق) باز گرفته شد. در ۱۱۴۷ (۵۴۲ هق) آلفونسوی I پرتغال آن را به طور قطعی فتح کرد.

در زلزله‌ی مهیب سال ۱۷۵۵ قسمت اعظم شهر ویران شد، و بین ۲۰٬۰۰۰ و ۳۰٬۰۰۰ از سکنه تلف شدند، و تخمیناً معادل ۱۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ دلار به شهر خسارت وارد آمد. اگرچه پس از آن بنای شهر تجدید شد، چندین بنای قرون وسطائی مخصوصاً در محله‌ی کهنه‌ی آلفاما[5] در اطراف کلیسای جامع (اصلا مسجد بود) وجود دارد. دیر سائو ویسنته[6] (são visente) حاوی قبور شاهان سلسله‌ی برآگانزا است. در بلم[7] (belem)، بر ساحل شمالی تاگوس نزدیک دریا، بنای عالی یادبود کشف راه هند به وسیله‌ی واسکو دو گاما قرار دارد که به وسیله‌ی مانوئل I ساخته شد. کاموئش در لیسبون به دنیا آمد.

لیست[8]، **فرانتس** (frants list)، ۱۸۱۱–۸۶، پیانو-نواز و آهنگساز مجارستانی. کار خود را در ۹سالگی آغاز کرد، سپس به وین رفت و به تحصیل موسیقی پرداخت. در ۱۲سالگی، در حالی که تحت تأثیر برلیوز، شوپن، و پاگانینی بود، به اغلب گوشه‌های موسیقی تسلط داشت. سالهای ۱۸۱۳–۴۴ را با ← کنتس د/آگو زندگی کرد. دختر شان، کوزیما (kozimo) ابتدا زن ه. ف. بولو و بعداً زن واگنر شد. لیست پیانونوازی بود بسیار خوش‌سیما و در عین حال عجیب، با قدرتی خیره‌کننده، گوئی از یک نیروی خارق العاده برخوردار بود. در هنگام نواختن گاهی دوچار غش میشد و زمانی به حال جذبه‌ی مذهبی فرو میرفت. وی در سرتاسر اروپا به عنوان بزرگترین پیانونواز زمان خود شهرت یافت. در ۱۸۴۸ سرپرست موسیقی دوک وایمار شد. در ۱۸۵۹ از کار کناره گرفت، و دو سال بعد به رم رفت و بعداً کشیش شد (۱۸۶۵). در سالهای ۱۸۸۰–۸۵ در رم، وایمار، و بوداپست شاگردانی تربیت کرد که بعدها مشهورترین پیانونوازان از میان آنها برخاستند. در ۱۸۵۴ پولم سمفونیک را ابداع کرد. وی از تجزیه و ابداع ترکیبهای نو خسته نمیشد و کشفیاتش در این زمینه واگنر و شتراوس را بشدت تحت تأثیر قرار داد. مهمترین آثارش مشتمل‌اند بر رابسودیهای مجار (← رابسودی) شامل قطعاتی روشن، مؤثر و هیجان‌انگیز که روی حالات متضاد دراماتیک، رنگامیزی متنوع، و وزنهای مختلف ساخته شده است. پسوئم سمفونیک پرلودها از روی منظومه‌ی اندیشه‌های شاعرانه، اثر لامارتین؛ ماریا، اورفه؛ سمفونی فاوست، سمفونی دانته؛ سونات پیانو در سی مینور؛ سالهای زیارت؛ و نیز آثاری برای پیانو که خود تنظیم کرده یا از آهنگسازان دیگر گرفته است که شب‌نشینیهای وین اثر شوبرت از آن جمله است.

لیست[9]، **فریدریش** (fridris list)، ۱۷۸۹–۱۸۴۶، اقتصاددان آلمانی. وارد خدمات دولتی شد، و به مقام معاونت وزارتخانه رسید (۱۸۱۶)، و در ۱۸۱۷ –۱۹ استاد دانشگاه توبینگن بود. نماینده‌ی دیت (مجلس شور) وورتمبرگ شد، و هواخواه اصلاحات اداری بود. در ۱۸۲۲ به سبب حملاتش به دولت، از نمایندگی مجلس منعزل و محکوم به ۱۰ ماه حبس شد. پس از فرار، ناچار به کشمت مهاجرت کرد (۱۸۲۵)، و در مزرعه‌ای در پنسیلوانیا سکنی گزید، و به زراعت و روزنامه‌نگاری پرداخت و ثروتی اندوخت. در ۱۸۳۳ به سمت قنسول کشمت در لایپزیگ منصوب شد. او یکی از مخالفین جدی تجارت آزاد بود، و از اقتصاد ملی دفاع میکرد. مهمترین عقیده‌ای که اظهار کرد این بود که ثروت حقیقی یک ملت عبارت از مقدار کالای قابل مبادله‌ی آن که تولید میکند نیست، بلکه توسعه و ترقی نیروهای تولیدی آن، که شامل کلیه‌ی امور اقتصادی باشد، حائز اهمیت است. در عهد وی اتحاد ایالات آلمان صورت نگرفته بود، و او معتقد بود که ایالات آلمان باید تشکیل اتحادیه‌ی بازرگانی داده با یکدیگر همکاری کنند. بعضی از عقاید و نظریات او مورد قبول عامه واقع شد، و جامه‌ی عمل پوشید. در اواخر عمر دوچار زیانهای مالی بسیار شد، و ثروت خود را در کشمت از دست داد. در ۱۸۴۶ کوشید که یک پیمان تجارتی بین انگلستان و آلمان منعقد سازد، ولی چون توفیق نیافت خودکشی کرد. تألیفاتی چند دارد.

لیستال[10] (listāl)، شهر (جم ۱۰٬۲۶۲)، کرسی نیم-کانتون (← سویس) بازل‌لاند[11] (بال یا بازل)، لغ سویس. صنعت نساجی دارد.

لیستر[12]، **جوزف** (jōzəf listər)، ملقب به (اولین) **بارون لیستر** (bāron*)، ۱۸۲۷–۱۹۱۲، جراح انگلیسی، واضع اصول ضد عفونی در جراحی و مؤسس جراحی مدرن، متولد اسکس. در ۱۸۶۰–۶۹ در گلاسگو، در ۱۸۶۹–۷۷ در ادینبورگ، و در ۱۸۷۷–۹۲ در کالج شاهی لندن استاد جراحی بود. در ۱۸۹۵–۱۹۰۰ رئیس انجمن سلطنتی بود، و در ۱۸۹۷ لقب بارون یافت.

لیستر اهمیت استعمال اسید فنیک را به عنوان ضد عفونی و حرارت (در دمای غلیان آب) را برای ضد عفونی کردن اسبابهای جراحی و کاستن عفونت-های پس از عمل جراحی مدلل کرد (۱۸۶۵). بستهای قابل جذب و زهکشی چرک با لوله‌های مجوف و تکنیکهای دیگر جراحی را معمول ساخت.

لیسنکو[13]، **تروفیم دنیسوویچ** (trofim deniso-vie lisenko)، ۱۸۹۸–۱۹۷۶، دانشمند روسی کشاورزی. در مقام ریاست "آکادمی علوم کشاورزی سراسر اتحاد جماهیر شوروی لنین"، رهبر علمی و اداری کشاورزی شوروی شد. در ۱۹۳۷ به عضویت سودیت عالی و ریاست مؤسسه‌ی ژنتیک اودسا رسید. آغاز شهرتش چنین بود که، با مرطوب کردن و سردسازی دانه‌های گندم بهاره، بنا بر مشهور، به آنها خصوصیات گندم زمستانی میداد. وی پیشوای مکتب ژنتیک شوروی شد که با نظریه‌های مورد قبول اغلب علمای ژنتیک جهان در باره‌ی وراثت مخالف بود، و در ترویج این عقیده میکوشید که خصوصیات مکتسب از طریق تأثیر محیط قابل توارث است. لیسنکو نظریه‌ی مندلیسم جدید را طرد میکند، و از پیروان ا. و. میچورین است. نظریه‌های لیسنکو مقبول پیروان مارکس بود، و در ۱۹۴۸ مورد تأیید کمیته‌ی مرکزی شوروی قرار گرفت، ولی پس از مرگ (۱۹۵۳) ستالین سخت در معرض انتقاد واقع شد، و در ۱۹۵۶ به استعفای او از ریاست آکادمی علوم کشاورزی انجامید. وی نظریات خود را در وراثت و تغییرپذیری آن (۱۹۴۳) و علم زیستشناسی امروز (۱۹۴۸) بیان کرده است.

لیسه: ← لوکیون.

لیسه‌ی میوه (liseye mive)، نام عامیانه‌ای که باغداران به نوزاد پروانه‌ی کوچک سفیدرنگی (*Hyponomeuta padella*) میدهند. این نوزادها، که شبیه کرمهای کوچکی هستند، از آفات مهم برگ درختان میوه، به خصوص سیب و گوجه و زردآلو، میباشند. لیسه‌ی میوه با تارهای ابریشمی خود، که شبیه تار عنکبوت است، برگهای درختان را به هم وصل کرده لانه‌ای ایجاد میکند، و در داخل آن به زندگی ادامه میدهد. برای مبارزه، در آغاز بهار درختان مورد حمله را با حشره‌کشهای مناسب مانند ددت باید سمپاشی کرد.

لیش[14] (liš، ایرلندی) یا **لییش**[15] (leyiš) یا **لیکس** (leyks)، ولایت (۱٬۷۲۰ کمم، جم ۴۴٬۵۹۵)، جمهوری ایرلند، در ایالت لنستر، مرکزش پورتلیشه[16] (portleyiše). سابقاً ولایت کوین

(۱)licence (۲)Lisbon (۳)Lisboa (۴)Olisipo (۵)Alfama (۶)São Vicente (۷)Belém (۸)Liszt (۹)List (۱۰)Liestal (۱۱)Basel-Land (۱۲)Lister (۱۳)Lysenko (۱۴)Laoighis; Leix (۱۵)Laois (۱۶)Portlaoighise

(kuin) [← ملکه]، انگلا کوینز کاونتی[1] (kuinz kānti)، نام داشت. بیشترش هموار است. شغل عمده زراعت و تهیه‌ی لبنیات میباشد.

لیشتنشتاین[2](liștenștāyn)، امیرنشین مستقل (160 کمه، جه در ۱۹۷۴ تخمیناً ۲۳٬۶۰۰، در کوههای آلپ در اروپای مرکزی؛ پایتختش وادوتس. از ش و ل به اتریش، و از غ و ج به سویس محدود است. رود راین مرز غربی آن را با ایالت سن‌گال سویس تشکیل میدهد. درآمد نیمی از سکنه ناشی از فعالیتهای صنعتی است. صنایع آن کوچک و مشتمل بر ساختن اسبابهای دقیق، اجزای ماشین، دندان مصنوعی، منسوجات، و سفالگری است. سیاحان نیز از منابع عایدات هستند.

امیر فرمانروای لیشتنشتاین فرانتس یوزف[3] II (frānts yozef-، ۱۹۰۶–) است، که در ۱۹۳۸ به تخت امارت جلوس کرد. پارلمان یکمجلسی آن، به نام لاندتاگ[4] (landtāg)، ۱۵ عضو دارد، که برای مدت ۴ سال انتخاب میشوند. ارتش ندارد، و در ۱۹۶۰ نیروی پلیس آن ۱۴ عضو داشت. سکنه‌ی آن آلمانی‌زبان و ۹۳٪ کاتولیک رومی هستند.

امیرنشین در ۱۷۱۹ از وحدت یافتن کنتنشین وادوتس و بارونتشین شلنبرگ[5] (šelenberg)، که به دست خاندان اتریشی قدیم لیشتنشتاین افتاده بود، تشکیل یافت، و تا ۱۸۰۶ از کشورهای امپراطوری مقدس روم بود، و از ۱۸۱۵ عضو الحادیه‌ی آلمانی شد، و در جنگ اتریش و پروس در ۱۸۶۶ به اتریش پیوست. پس از آن تحت نفوذ اتریش قرار گرفت، و این وضع تا انهدام امپراطوری اتریش در ۱۹۱۸ دوام یافت. در ۱۹۱۹، شورای فدرال سویس، به درخواست حکومت لیشتنشتاین نمایندگی سیاسی امیرنشین را در حفظ منافع آن به عهده گرفت، یگانه سفارت لیشتنشتاین در برن است. در ۱۹۲۱ امیرنشین پول رایج سویس را اختیار کرد، و ۳ سال بعد یک اتحادیه‌ی گمرکی با سویس منعقد ساخت، و دستگاه پست و تلگراف امیرنشین را نیز سویس اداره میکند.

لیشمن، سر ویلیام بوگ: ← سالکه، بیماری.

لیشنوفسکی: ← لیخنوفسکی.

لیط: ← محمد، قسمت ۴۱.

لیطانی (litāni)، عربی **نهر اللیطانی**، رودی به طول ح ۱۴۵ کم، ج لبنان. در انتهای شمالی بقاع نزدیک بعلبک سرچشمه میگیرد، و به طرف ج از میان رشته‌کوههای لبنان و جبل الشرقی گذشته به جانب جغ میپیچد، و در ح 10کیلومتری ل صور به مدیترانه میریزد. مسیر سفلای آن به نهر قاسمیه معروف است.

لیف[6] (lif)، رود کبک شمالی، کانادا، به طول ح ۴۸۰ کم. در جهت لش به ← خلیج آنگاوا میریزد.

لیف: ← لیبر یا لیف.

لیف اریکسن[7] (lif erikson)، نة 1000، مردی احتمالا از مردم ایسلند، که امریکا را کشف کرد. پسر اریک سرخ بود. بر طبق یکی از ساگاهای نروژی که بیشتر مقبول است، وی تصادفاً امریکا را کشف کرد، اما در ساگای دیگری آمده است که وی قصداً از گروئنلند به جانب غ سفر کرد، و سپس زمستان را در وینلند گذرانید.

لیفشاگرد (lif.šāgerd)، ده (جه ۱٬۴۲۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش تولم، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم. محصولاتش برنج، توتون، و چای است.

لیفو، جزیره، ← لوایوته، جزایر.

لیقوان (liqvān)، ده (جه ۲٬۴۶۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سهندآباد، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم؛ ۳۴کیلومتری غ بستان‌آباد. پنیر آن معروف است.

لیقه: ← للمدان.

لیک، جیمز: ← لیک، رصدخانه‌ی.

لیک[8]**، رصدخانه‌ی** (lik)، یکی از بزرگترین رصدخانه‌های جهان، بر قله‌ی همیلتن[9] (hamiltən)، غ ایالت کالیفرنیا، کشمة ج سان فرانسیسکو. قله‌ی (یا کوه) همیلتن در کوههای معروف به رشته‌های ساحلی یا کوست رینجز و فرازایش ۱٬۳۳۰ متر است. هزینه‌ی کار را جیمز لیک (jeymz lik؛ ۱۷۹۶–۱۸۷۶)، سرمایه‌داری از مردم سان فرانسیسکو، تامین کرد، در ۱۸۷۴ مبلغ ۳ میلیون دلار به امورعمومی و خیریه تخصیص داد، که ۷۰۰٬۰۰۰ دلار آن جهت تاسیس یک رصدخانه بود. رصدخانه در ۱۸۸۸ افتتاح شد. دومین تلسکوپ انکساری در جهان، که قطر نقشگیر آن ۳۶ اینچ (ح ۹۱ سم) است، و دومین تلسکوپ انعکاسی، با قطر ۱۲۰ اینچ (ح ۳ متر) در آن است.

لیک[10]**، سایمن** (sāyman leyk)، ۱۸۶۶–۱۹۴۵، طراح امریکائی زیردریائی. اولین طرحش مورد اعتنای نیروی دریائی کشمة واقع نشد، ولی در جنگ I آلمانها و بعداً متفقین آن را اتخاذ کردند.

لیکاتا[11] (likātā)، باستانی **فینتیاس**[12] (fintiās)، شهر (جه تخمیناً ۴۵٬۷۱۴) و دریابندر، ج سیسیل، ایتالیا. محل حمل گوگرد، آسفالت، و پنیر است. در قرن ۳م قم بنا شد. دماغه‌ی آکنوموس[13] (ekno-mus) در نزدیکی آن است، و در آنجا در جنگ‌های کارتاژی پیروزی مؤثری نصیب رومیان شد (۲۵۶ قم).

لیکانتروپی، بیماری روانی، ← گرگانگی.

لیکتور[14] (liktor)، در روم قدیم، هر یک از ملازمین و یساولان قضات و صاحبمنصبان عالیرتبه، که با فاسکس پیشاپیش آنان حرکت میکردند تا راه را برای ایشان باز، و مردم را به ادای احترامات لازم به آنان وادار کنند. دستگیر کردن مجرمین و مجازات آنان نیز از وظایف آنها بود. عموماً از خاندانهای پست بودند. جامه‌ی عادی آنان توگا بود، ولی در دسته‌هائی که به مناسبت پیروزیها به راه می‌افتاد نیمتنه‌ی سرخ و در مراسم تشییع جنازه سیاه میپوشیدند.

لیک دیستریکت[15] (leyk distrikt) [انگلا، ← بخش دریاچه‌ای]، ناحیه‌ای کوهستانی به وسعت ۱٬۸۰۰ کمه، لغ انگلستان، در ولایات کامبرلند، وستمرلند، و ل لنکشر، که دریاچه‌های عمده‌ی انگلستان در آن قرار دارند. دریاچه‌ها به وسیله‌ی مرتفعاتی مشتمل بر قلل متعدد از هم جدا میشوند، که سکافل (۹۷۸ متر) از آن جمله است. دریاچه‌ی وینندرمیر (بزرگترین دریاچه‌های انگلستان) در این ناحیه قرار دارد.

این ناحیه‌ی زیبا تفرجگاه محبوب هنرمندان و نویسندگان بوده است. وردزورث (← گراسمیر)، کولریج، و ر. ساوذی به "شعرای دریاچه‌ای"[16] معروفند، و ت. گری، ج. راسکین، ج. کیتس، پ. شلی، ا. تنیسن، و بسیاری دیگر در اینجا زیسته‌اند.

لیکس، ولایت، ایرلند، ← لیش.

لیک ساکسس[17] (leyk sākses)، ده (جه ۳٬۱۷۶)، ج‌ش ایالت نیو یورک، بر لغ لانگ آیلند. در ۱۹۴۶–۵۰ مقر موقت سازمان ملل متحد بود.

لیکسوس، مراکش، ← العرائش.

لیکوپن، رنگیزه، ← کاروتن.

لیکور[18] (likor، از فنس)، نوشابه‌ی الکلی قوی که با بعضی گیاهها یا میوه‌ها یا مواد دیگر معطر شده و معمولا شیرین‌مزه است. لیکورها از ح ۲۷٪ تا ۸۵٪ الکل دارند. بسیاری از لیکورهای مشهور (مخصوصاً بندیکتین و شارتروز) را راهبان ابداع کرده‌اند. از لیکورهای معروف دیگر کرم دو مالت، کوراسائو، کیرش، و کومل است.

لیکورگ، مقنن اسپارتی، ← لوکورگوس.

لیکینگ[19] (liking)، رودی به طول ح ۵۲۰ کم، کشمة، که در کنتوکی شرقی سرچشمه میگیرد، و به رود اوهایو میریزد.

لیکینیوس[20] (likinius)، ۲۵۰–۳۲۵، امپراطور روم. ابتدا شریک گالریوس در امپراطوری بود، و فرمانروائی ایلوریکوم (← البانیا) به وی واگذار شده بود (۳۰۸). پس از وفات گالریوس، یونان و تراکیا را به قلمرو خود ملحق کرد. با قسطنطین I متحد شده ماکسیمینوس را شکست داد (۳۱۳)، و مالک الرقاب امپراطوری شرقی شد. بعداً بین او و قسطنطین نفاق افتاد، و سرانجام به امر قسطنطین مقتول شد.

لیکینیوس کالووس ستولو[21]**، گایوس** (gāyus likinius kālvus stolo)، نة قرن ۴م قم، رجل رومی. بر طبق روایات رومی، از ۳۷۶ تا ۳۶۷ قم به اتفاق لوکیوس سکستیوس[22] (lukius sekstius) به نمایندگی طبقه‌ی عامه یا منصب تریبونی (← تریبون) انتخاب شد، و متعاقباً قانون معروف به لیکینیوسی‌سکستیوسی را فراهم کردند، که به مبارزه‌ی بین پلبینها و پاتریسینها خاتمه داد. قانون مزبور مقدار زمینی را که هر فرد میتوانست مالک باشد تعیین میکرد، رابطه‌ی بین طلبکار و بدهکار را تنظیم مینمود، و مقرر میداشت که یکی از کنسولها باید از پلبینها باشد. لیکینیوس خود دو بار به مقام کنسولی رسید (۳۶۴ و ۳۶۱ قم). چند سال بعد متهم شد به اینکه خود بیش از مقدار مقرر در قانون مذکور زمین مالک شده است، و محکوم به پرداخت جریمه‌ی هنگفتی شد.

لیگنیت[23] (lignit، از انگلا) یا **لینیت**[24] (linyit، فنس) یا **زغال قهوه‌ای**[24]، ماده‌ی زغالی سوختی از انواع زغال سنگ. خرمائی یا زردرنگ و ساختمان

(1)Queen's County (2)Liechtenstein (3)Franz Joseph (4)Landtag (5)Schellenberg (6)Leaf (7)Leif Ericsson (8)Lick (9)Hamilton (10)Lake (11)Licata (12)Phintias (13)Ecnomus (14)lictor (15)Lake District (16)Lake poets (17)Lake Success (18)liqueur (19)Licking (20)Licinius (21)Licinius Calvus Stolo (22)Lucius Sextius (23)lignite (24)brown coal

آن شبیه به چوب میباشد. شعله‌های آن پردود و نیروی حرارتی آن کم است. مقدار زیادی از زغال سنگهای آلمان از این نوع است.

لیگنیتس[1] (lignits) یا **لگنیتسا**[2] (legnitsa)، شهر (حه تخمیناً ۷۱٬۰۰۰)، ج‌غ لهستان (از ۱۹۴۵)، سابقاً در سیلزی سفلی. ناحیه‌ای زراعتی است، ولی صنعت نساجی نیز دارد. تا ۱۶۷۵ پایتخت امیرنشینی بود که شاخه‌ای از سلسله‌ی پیاست بر آن فرمانروائی داشت، و سپس به اتریش انتقال یافت، و در ۱۷۴۲ به پروس واگذار شد. نزدیک آن، در والشتات[3] (vālstāt)، مغولها آلمانها و لهستانیها را شکست دادند (۱۲۴۱)؛ و پروسیها تحت فرماندهی بلوشر فرانسویان را مغلوب کردند (۱۸۱۳).

لیگنین[4] (lignin، از انگلا)، ترکیب درهم‌پیچیده‌ی معطری که ساختمان شیمیائی آن کاملا معلوم نیست، و در آوندهای کسیلم (و جز آن) مینشیند و آن را سخت و محکم میسازد. حه ۲۵–۳۰ درصد چوب درختان را تشکیل میدهد.

لیگورها: ← لیگوریا.

لیگوریا[5] (liguriā)، ناحیه (۵٬۴۳۰ کمه؛ جه ۱٬۷۱۷٬۶۳۵)، ل‌غ ایتالیا، کرسی آن جنووا. از ل به پیمون و امیلیا-رومانیا، از ش به توسکان، از ج به دریای لیگوریائی، و از غ به فرانسه محدود است. باریکه‌ی ساحلی آن ناحیه‌ی مشهور ریویرای ایتالیا (← ریویرا) است. آلپهای لیگوریائی در غ و آپنن لیگوریائی در ش سر بر افراشته‌اند. لیگوریا یکی از مهمترین نواحی گلپرور کشور ایتالیا است، و از محصولات عمده‌اش انگور، زیتون، هلو، و سبزیجات است. صنایع عمده‌ی آن آهن، فولاد، کشتی، و مواد شیمیائی است.

لیگوریا در ایام باستانی مسکن لیگورها بود. رومیان در قرن ۲م قم بر آن استیلا یافتند. در اواخر قرون وسطی جنووا متدرجاً بر بیشتر آن تسلط یافت، و این وضع تا ۱۸۱۵، که لیگوریا به مملکت ساردنی ضمیمه شد، ادامه داشت. در ۱۷۹۷ فرانسویها جمهوری جنووا را تأسیس کردند، که جمهوری لیگوریا هم خوانده میشود. ناحیه در ۱۸۶۱ جزء مملکت ایتالیا شد.

لیگوریائی[6]، **دریای** (liguriā'i)، قسمتی از دریای مدیترانه، بین ساحل لیگوریا (ریویرای ایتالیا) و جزایر کرس و الب. مشتمل بر خلیج جنووا است، و بنادر راپالو، لاسپتسیا، و لگهورن بر ساحل شمالی آن قرار دارد.

لیل (leyl)، ده (حه ۱٬۶۰۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لاهیجان. استان یکم؛ ۲۴کیلومتری ج لاهیجان. محصولاتش برنج، عسل، و لبنیات است. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش بدین صورت نیامده است.

لیل[7] (lil)، شهر (حه ۱۹۳٬۰۹۶)، کرسی ایالت نور، ل فرانسه، نزدیک مرز بلژیک و در ۲۲۳کیلومتری ل‌ل‌ش پاریس. از مراکز تجارتی و فرهنگی است، و صنعت نساجی آن از مدتها پیش از این معروف بوده است. از مصنوعات دیگرش وسایل راه آهن، قطعات اتومبیل، مواد شیمیائی، ماشین، و صابون است. به سبب موقعیت سوق الجیشی آن و اهمیتش در دفاع از خاک فرانسه، در جنگهای متعدد آسیب دیده است، و به همین جهت ابنیه‌ی جالب توجه آن معدود میباشد؛ از آن جمله است قلعه‌ی عظیم آن، که از زیباترین کارهای وبان است؛ چندین کلیسای زیبا، مشتمل بر نقاشیهای استادان مکتب فلاندری؛ و کلیسای جامع ناتمام آن (آغاز بنایش ۱۸۵۴). دانشگاهی بزرگ دارد، و یکی از مهمترین موزه‌های هنری اروپا در آنجاست.

لیل در ح ۱۰۴۰ به وسیله‌ی کنت فلاندر تأسیس شد. فیلیپ II فرانسه آن را منهدم کرد (۱۲۱۳). ژوآنا[8] (jnānā)، کنتس فلاندر، آن را از نو بساخت و منشوری بدان اعطا کرد (۱۲۳۵). در قرون وسطی پایتخت فلاندر بود، در ۱۳۱۲ به فرانسه واگذار شد، سپس به بورگونی، اتریش، و اسپانیا انتقال یافت، و در ۱۶۶۷ لوئی XIV آن را باز گرفت. در سال ۱۷۰۸ اوژن دو ساووا و دیوک آو مارلبره، پس از محاصره‌ای که برای آنها گران تمام شد، شهر را گرفتند، ولی در صلح اوترشت (۱۷۱۳) به فرانسه باز گشت. در جه I در اکتبر ۱۹۱۴–اکتبر ۱۹۱۸ و در جه II در ژوئن ۱۹۴۰–سپتامبر ۱۹۴۴ تحت اشغال آلمانها بود.

لیل، روزه دو: ← روزه دو لیل.

لیل، سوره‌ی (layl) [= شب]، سوره‌ی ۹۲م قرآن، مکی، ۲۱ آیه، مشتمل بر مژده به نکوکاران و بیم به بدکاران.

لیلاج: ← لجلاج، ابوالفرج محمد ابن عبیدالله.

لیلان (leylān)، ده (حه ۲٬۷۹۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم؛ ۴۴کیلومتری ج مراغه. رود لیلان یا لیلان چای مشروبش میکند. محصولاتش غلات، چغندر، و توتون است. در غ لیلان قلعه‌خرابه‌ای به نام بختاک یا باخته وجود دارد، که بنای آن را به دوره‌ی ساسانیان نسبت میدهند.

لیلان یا **لیلان چای** (-cāy)، رود آذربایجان شرقی، ل‌غ ایران، که از کوههای سهند سرچشمه میگیرد، و پس از مشروب کردن دهستان گاودول به چغتو میریزد.

لیلان چای، رود آذربایجان شرقی، ← لیلان یا لیلان چای.

لیلاوتی (līlāvati)، نام کتابی در علم حساب و مساحات، که مشهورترین اثر بهاسکر است. کتاب در ۱۵۸۷ به وسیله‌ی فیضی دکنی، به امر اکبر شاه، به فارسی ترجمه شده است. فیضی در مقدمه‌ی ترجمه‌ی خود شرحی در باب سبب تألیف کتاب آورده است، که خلاصه‌ی آن این است:

باعث بر تألیف کتاب لیلاوتی چنین شنیده شد که لیلاوتی نام دختر او [بهاسکر] بود. از احکام طالع ولادت او چنان ظاهر میشد که بی‌فرزند بماند، و بی‌شوهر عمر بگذراند. پدرش، بعد از تأمل، ساعتی خاص برای انعقاد ازدواج او اختیار کرد. گویند چون آن ساعت نزدیک رسید دختر را با پسر نزدیک آورده طاس ساعت را بر ظرف پرآب گذاشت، و منجم ساعت‌شناس را حاضر داشت، و قرار یافت که چون طاس در آب نشیند عقد این دو ماه‌پیکر بندند. چون تقدیر موافق تدبیر نبود، قضا را آن دختر از تعجبی که در مزاج طفلان میباشد در آن طاس نگاه میکرد، و در آمدن آب از سوراخ تماشائی داشت. ناگهان دردانه‌ای چون قطره‌ی آب از مقنمه‌ی آن عروس پرده‌نشین جدا شده در طاس افتاد، و مانع آمدن آب شد، و منجم همچنان انتظار ساعت معهود میبرد، و پدر جای دیگر نشسته منتظر بود. چون کار طاس از تخمین و قیاس گذشت و وقت دیر شد، پدر را حیرتی دست داد، که یارب در پرده چه نقش بسته است که هنوز طاس در آب ننشسته. چون حقیقت کار باز جستند دیدند که دردانه‌ای سنگ راه آب گشته است و ساعتی که میجستند گذشته. پدر دست حسرت به دندان گرفت، و آخر کار، پدر نامراد به دختر بداختر گفت که به نام تو کتابی نویسم که به روزگار دراز بماند که نام نیکو حیات ثانی است و سرمایه‌ی عمر جاودانی.

لیلبرن[9]، **جان** (jān lilburn)، ح ۱۶۱۴–۱۶۵۷، رجل سیاسی و رساله‌نویس انگلیسی. به سبب انتشار دادن رسالاتی در پیرایشگری، در ۱۶۳۸–۱۶۴۰ محبوس بود. همراه نیروهای پارلمنت جنگید، و به سبب طرفداری از جمهوریت به رهبری ساواتیان رسید. سالهای ۱۶۵۳–۵۵ را نیز در زندان گذرانید.

لیلک، درخت، ← لالکی.

لیلکی، درخت، ← لالکی.

لیلو[10]، **جورج** (jorj lilō)، ۱۶۹۳–۱۷۳۹، نمایشنامه‌نویس انگلیسی. اثر معروفش تراژدی تاجر لندنی است که در سراسر قرن ۱۸م در انگلستان مقبولیت داشت، ولی تأثیر آن در برّ اروپا (خاصه در بعضی از نمایشنامه‌های دیدرو و لسینگ) بیشتر بود.

لیلوبایون[11] (lilubāyon)، شهر قدیم سیسیل (مارسالای حالیه)، که در ۳۹۶ قم کارتاژیها آن را بنا نهادند. در مقابل محاصره‌ی طولانی (۲۵۰–۲۴۲ قم) رومیها مقاومت کرد.

لیلة البرات: ← شعبان، ماه.

لیلة الصک: ← لیلة القدر.

لیلة القادسیه: ← قادسیه.

لیلة القدر (laylato 'l.qadr) یا **شب قدر،** از شب‌های مبارک و مقدس و محترم سال اسلامی قمری، که محل آن در میان شبهای سال مردد و محتملا در دهه‌ی سوم ماه رمضان است، و ذکر آن در قرآن و احادیث آمده است (یکی از سوره‌های قرآن به نام ← سوره‌ی قدر است). در وجه نامگذاری آن به شب قدر گفته شده است که تقدیر و تعیین سرنوشت امور انسان در سال در آن شب است، و به همین جهت، شب قدر، یعنی شب تعیین و تقدیر و اندازه‌گیری، خوانده شده است، و دلیل این قول آن است که در ← سوره‌ی دخان در باره‌ی آن شب گفته شده است "فیها یُفْرَقُ کُلُّ امرٍ حکیم" [یعنی، هر امری از روی حکمت خداوندی در آن شب به تفصیل و جداگانه تعیین میشود]. نام شب قدر در سوره‌ی دخان لیلة المبارکه (laylato 'l.mobāraka) آمده است، اما بعضی از مفسرین گفته‌اند که مقصود از لیلة المبارکه در سوره‌ی دخان شب نیمه‌ی شعبان است، که آن را شب برائت، شب برات، و لیلة الصک (laylato 's.sakk)، و شب تجک نیز گفته‌اند. ولی ظاهر این است که مقصود از لیلة المبارکه در سوره‌ی دخان همان لیلة القدر مذکور در سوره‌ی قدر است، زیرا در هر دو سوره تصریح شده است که نزول قرآن در آن شب صورت گرفته

(۱)Liegnitz (۲)Legnica (۳)Wahlstatt (۴)lignin (۵)Liguria (۶)Ligurian (۷)Lille (۸)Joanna (۹)Lilburne (۱۰)Lillo (۱۱)Lilybaeum

است، و همچنانکه در سوره‌ی دخان تفصیل امور انسان در سال به آن شب منسوب شده است، در سوره‌ی قدر نیز گفته شده است که در آن شب ملائکه و روح (یعنی جبرئیل) به اذن خدا فرود میآیند تا هر امری (از امور انسان) را "تعیین" کنند. علاوه بر این، شب برات یا شب برائت یا شب چک، به عقیده‌ی اکثر، شب نیمه‌ی شعبان است، و علت تسمیه‌ی آن به شب چک یا شب برات این است که گویا روزیها و طول زندگانی انسانها در آن شب برات و حواله میشود، اما شب قدر که شب نزول قرآن و تقدیر و تعیین همه‌ی امور است شب نامعینی است، اگرچه به اقرب احتمالات در ماه رمضان است، و بنا بر بیشتر روایات در دهه‌ی سوم آن ماه و در روزهای فرد آن دهه است، و حتی میان شبهای ۲۱م، ۲۳م، و ۲۷م بیشتر محتمل است. علت مردد داشتن آن در میان شبهای سال یا ماه رمضان به علت فضیلت و ثواب عبادت و احیاء (شب‌زنده‌داری) در آن است، زیرا، اگر به تحقیق معین میشد، مردم فقط یک شب را به زنده‌داری و عبادت میگذراندند، و مردد داشتن آن در میان شبهای متعدد برای این است که مردم به عبادت در شبهای بیشتر ترغیب و تشویق شوند.

معلوم است که قرآن بتدریج و به مناسبت حوادث و وقایع بر حضرت رسول نازل شده است، و اینکه در سوره‌ی دخان و سوره‌ی قدر نزول آن در شب قدر اعلام شده است مورد بحث و اختلاف واقع شده است. ظاهراً علت این امر آن است که "قرآن" هم به تمام آیات قرآنی و هم به قسمتی یا آیه‌ای از آن نیز اطلاق میشود، و مقصود از نزول قرآن در شب قدر یا ماه رمضان ابتدای نزول آن و آغاز نزول نخستین آیات قرآنی است. در این باره عقاید دیگری نیز ذکر شده است. اینکه در سوره‌ی قدر شب قدر بهتر از "هزار ماه" گفته شده است نیز مورد بحث و اختلاف است، و مرجحترین اقوال آن است که "عبادت" در آن شب معادل یا بهتر از عبادت هزارماهه است؛ البته هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد.

لیلة المبارکه: ← لیلة القدر.

لیلة الهریر: ← صفین، واقعه‌ی؛ قادسیه.

لیلهامر[1] (lilehāmer)، شهر (جم ۱۵۳'۶)، کرسی ولایت اوپلان[2] (oplān)، جش نروژ، ل اوسلو و بر انتهای شمالی دریاچه‌ی میوسا؛ تأسیس سال ۱۸۲۷. از مراکز بازرگانی و سیاحی است. در موزه‌ی مردمشناسی آن نمونه‌های ابنیه‌ی کهن ناحیه‌ی اطراف در معرض تماشا است.

لیلی (leylī)، معشوقه‌ی معروف مجنون، که در ادب فارسی مظهر کلی عشق و نماینده‌ی نام معشوق شاعران شده است. او دختر مهدی ابن سعد یا مهدی ابن ربیعه است و مجنون (قیس ابن ملوح) عاشق اوست. از داستان این دو شاید بیش از هر داستان عشقی دیگری در ادب پارسی سخن گفته شده است. در باب مجنون و شخصیت تاریخی او اختلاف بسیار است. ← لیلی و مجنون.

لیلی[3]، **سر پیتر** (sər pitər lili*)، ۱۶۱۸–۸۰، نقاش صورتساز هلندی، مقیم انگلستان، نام واقعیش پیتر وان در فاس[4]. در هارلم تحصیل کرد. در ۱۶۴۱ به انگلستان رفت، و پس از مرگ ون دایک از رقبایش پیشی گرفت و نقاش دربار شد (۱۶۶۱). وی با ظرافت و ذوق خاصی از درباریان چارلز I، کرامول، و بازگشت خاندان استوارت نقاشی کرد. در ۱۶۷۹ به لقب "سر" مفتخر شد. نمونه‌های زیبای آثارش در گالری ملی لندن، کاخ همتن کورت و موزه‌ی متروپلیتن موجود است.

لیلی[5]، **جان** (jān lili)، ۱۵۵۴؟–۱۶۰۶، نمایشنامه‌نویس و نثرنویس انگلیسی. درباری و در ۱۵۸۹–۱۶۰۱ نماینده‌ی پارلمنت بود. اثر معروفش رمان یوفیوئیز[6] (yufiuiz) [به نام قهرمان آن] است که در دو قسمت انتشار یافت: تشریح لطیفه‌گوئی (۱۵۷۸) و یوفیوئیز و انگلستان او (۱۵۸۰). این کتاب در زمان خود از متنفذترین آثار و سخت مورد تحسین بود، و نویسنده در آن کوشیده است که سبک آرمانی کاملی در نثر برقرار کند. کلمه‌ی انگلیسی یوفیوئیزم[7] (yufiuizm) از نام کتاب او اخذ شده است، و آن بالاخص به سبک تصنعی در مکالمه و نویسندگی که در عصر الیزابت رایج بود، و کتاب لیلی نمونه‌ی نوعی آن است، و به هر سبک دیگر از این قبیل اطلاق میشود.

لیلی ابن نعمان (levlie 'bne no'mān)، فت ۳۰۹ هق، سردار معروف داعی صغیر از علویان طبرستان. داعی صغیر وی را به قصد تسخیر خراسان به آن حدود روانه کرد (۳۰۸ هق)، و لیلی نیشابور را گرفت، و از آنجا به طوس تاخت. اما در آنجا به دست حمویه‌ی کوسه کشته شد.

لیلی الاخیلیه (layla 'l.'axyaliyya)، فت ح ۸۰ هق، شاعره‌ی عرب که به خاطر داستان عشقش با توبة ابن حمیر (tābate 'bne homavyer) شهرت بسیار یافته است. گویند توبه از لیلی خواستگاری کرد، اما پدر لیلی او را به همسری دیگری در آورد. پس از مرگ توبه، لیلی در سوگ او قصیده‌ای شیوا سروده است که از بهترین شعرهای اوست. لیلی مورد توجه خلفا و امرای عصر خویش (از قبیل عبدالملک ابن مروان و حجاج ابن یوسف) بود، و مکالماتی از وی با ایشان در کتب ادب نقل شده است. بر طبق بعضی روایات، لیلی هنگامی که عازم خراسان بوده در ساوه درگذشته و گور او نیز آنجاست. بعضی نیز گور او را در سایه (محلی میان مکه و مدینه) دانسته‌اند.

لیلیت[8] (lilit) [بنا بر اشتقاق رایج عبری، به معنی "دیو شب"]، دیوی ماده، که اصلا از بابل است. در کتاب اشعیا (۱۴.۳۴) ذکر او آمده است. به روایت تلمود، چهره‌ی انسان، گیسوان بلند، و دو بال دارد، ولی لفظ لیلیت به معنی مطلق دیو ماده هم استعمال شده است. در ادبیات رازورانه، لیلیت ملکه‌ی دیوها و همسر شیطان معرفی میشود. بنا بر افسانه‌ای، لیلیت نخستین همسر آدم ابوالبشر بود، و حوا پس از آنکه لیلیت آدم را ترک گفت و نزد او باز نگشت، آفریده شد. وی میکوشد تا همه‌ی نوزادان را بکشد، و در میان یهودیان مرسوم است که با آویختن طلسمی به نوزاد، او را از شر لیلیت در امان نگاه دارند. بنا بر روایت دیگری، لیلیت آدم را پس از هبوط مجبور کرد که با وی همخوابه شود، و شیاطین و ارواح خبیثه از همین همخوابگی پدید آمدند. در ادبیات قبائه‌ای، لیلیت نماد شهوت جسمی و وسوسه‌های جنسی است.

لیلینتال[9]، **اوتو** (oto lilientāl)، ۱۸۴۸–۹۶، مهندس آلمانی هواپیمائی و از پیشقدمان آزمایشهای پرواز وسایل سنگینتر از هوا. گلایدر (هواپیمای بی‌موتور) را به مرحله‌ی عمل در آورد. برادرش، **گوستاو لیلینتال** (gustāv؛ ۱۸۴۹–۱۹۳۳) دست‌یار او بود.

لیلینتال[9]، **دیوید ایلای** (deyvid ilāv lilienṭāl)، ۱۸۹۹– ، کارمند عالیرتبه‌ی امریکائی. در ۱۹۳۳ یکی از مدیران سه سازمان دره‌ی تنسی شد؛ در ۱۹۴۱–۴۶ رئیس آن بود. در ۱۹۴۶–۵۰ رئیس کمیسیون انرژی اتمی کشمة بود.

لیلیوئوکالانی[10] (liliuokālani)، ۱۸۳۸–۱۹۱۷، آخرین ملکه‌ی فرمانروای (۱۸۹۱–۹۳) جزایر هاوائی. در ۱۸۹۳ خلع شد؛ در ۱۸۹۵ رسماً از ادعای سلطنت دست کشید. پس از آن اغلب در کشمة میزیست. ترانه‌های متعدد تصنیف کرد.

لیلی و مجنون (leylio majnun) یا (گاه) **مجنون و لیلی**، عنوان عده‌ای از داستانهای منظوم ادبیات غنائی فارسی و ترکی که در آنها شاعران مختلف حوادث زندگی و عشق و شیدائی مجنون را با لیلی به انواع مختلف تصویر کرده‌اند. سرآغاز این داستانها از لیلی و مجنون نظامی گنجوی است، که پس از وی گویندگان دیگر همان طرح و شکل را، حتی در همان وزن خاصی که نظامی داستان خود را در آن منظوم کرده (بحر هزج مسدس)، اغلب پیروی کرده‌اند، و بیشتر هنرنمائی و ابتکاری که در بعضی از آنها دیده میشود در تغییرات کوچکی است که در بعضی صحنه‌ها و وصفِ بعضی از لحظه‌ها یا جوانب طبیعت داده‌اند. وگرنه هیچ تغییر اصلی و بنیادی در داستانهای لیلی و مجنون ادب فارسی نسبت به آنچه نظامی سروده دیده نمیشود. نخستین کسی که پس از نظامی به سرودن لیلی و مجنون پرداخته امیر خسرو دهلوی است (به عنوان مجنون و لیلی)، و از روزگار او به بعد که کار سرودن خمسه یا سبعه (مثنویات پنجگانه یا هفتگانه در اوزان مختلف و زمینه‌های گوناگون) در ادبیات فارسی (و به تبع آن، ترکی) رواج میگیرد موضوع یکی از مثنوی‌های خمسه یا سبعه‌ی شاعران اغلب گزارش همین داستان عشق لیلی و مجنون است، و چه بسیارند شاعرانی که مقداری از عمر خویش را در راه سرودن داستان لیلی و مجنون به هدر داده‌اند، و اغلب نتوانسته‌اند حتی به سرمشق اصلی، یعنی نظامی، نزدیک شوند. موفقترین مقلد نظامی از جهاتی امیر خسرو است، و از نظر وصف بعضی حالات مکتبی شیرازی. نام یک یک شاعرانی که در این زمینه طبع‌آزمائی کرده‌اند به دشواری قابل فهرست کردن است، زیرا مجموعه‌ی آثار شعری گویندگان پس از نظامی، به خصوص از قرن ۱۰م هق به بعد، چندان فراوان است که دسترسی به یک یک آنها عملا از محالات مینماید؛ کافی است که تذکره‌های شعرا را ورق بزنیم و ببینیم که از میان هر چند شاعر یکی به کار خمسه‌سرائی (و طبعاً لیلی و مجنون‌سرائی) پرداخته است. نام عده‌ای دیگر از سرایندگان داستان لیلی و مجنون از این قرار است،

(۱)Lillehammer (۲)Opland (۳)Lely (۴)Faes (۵)Lyly (۶)Euphues (۷)euphuism (۸)Lilith (۹)Lilienthal (۱۰)Liliuokalani

لنالی مشهدی: نورالدین عبدالرحمان جامی؛ **صبای کاشانی؛ ضمیری؛ مکتبی شیرازی؛ فوق‌الدین یزدی؛ قاسم گنابادی؛** و **هاتفی جامی.** اغلب این مثنویات هنوز به چاپ نرسیده است. از سرایندگان لیلی و مجنون به زبان ترکی امیر علیشیر نوائی و فضولی بغدادی را میتوان نام برد.

لیم، آبدره‌ی: ← لیم فیورد.

لیما، در موسیقی، ← فاصله، در صوتشناخت.

لیما[1] (lima)، شهر (جم در ۱۹۷۰ ح ۲٬۷۰۰٬۰۰۰)، غ پرو، پایتخت و بزرگترین شهر کشور، بر رود ریماک[2] (rimak)، به فاصله‌ی ح ۱۳کیلومتری کنایائو. در ۱۵۳۵ ف. پیشاور آن را بنا نهاد. در دوران استعمار اسپانیا فقط شهرهای بوگوتا و مکزیکو از جنبه‌ی فرهنگی و سیاسی با آن رقابت میکردند. دانشگاه سان‌مارکوس (sān mārkos)، که در ۱۵۵۱ در اینجا بنا شد، یکی از معروفترین دانشگاههای امریکای جنوبی است. زلزله‌ی ۱۷۴۶ شهر را ویران ساخت. در ← جنگ پاسیفیک تحت اشغال نیروهای شیلی بود (۱۸۸۱–۸۳).

لیماسول[3] (limāsol)، شهر (جم تخمیناً ۴۷٬۰۰۰) و بندر، ج قبرس، کنار مدیترانه. تجارت وسیع شراب دارد.

لیمان فون زاندرس[4]، **اوتو** (oto limān fon zānders)، ۱۸۵۵–۱۹۲۹، ژنرال آلمانی. به ارتش عثمانی سازمان تازه‌ای داد (۱۹۱۳)، در ← پیکار گالیپولی (۱۹۱۵–۱۶) فرماندهی ارتش عثمانی را به عهده داشت.

لیمبورگ[5] (limburg)، ایالت (۲٬۱۹۰ کم؛ جم ۹۵۳٬۸۱۵)، ج‌ش هلند، بر مرز بلژیک و آلمان، مرکزش ماستریشت. قسمت اعظم معادن زغال هلند آنجاست. اغلب سکنه پیرو مذهب کاتولیک رومی هستند. دوکنشین سابق لیمبورگ مشتمل بود بر قسمت جنوبی ایالت کنونی لیمبورگ هلند و قسمت شرقی ایالت کنونی لیژ (بلژیک) شهر کوچک لیمبورگ (ش لیژ) کرسی این دوکنشین بود. دوکنشین در ۱۶۴۸ بین ایالات متحد هلند و هلند اسپانیا تقسیم شد؛ در ۱۸۱۵ (با تغییراتی در سرحداتش) جزء مملکت هلند گردید. بر طبق عهدنامه‌ی ۱۸۳۹ هلند و بلژیک، به دو ایالت لیمبورگ هلند و بلژیک تقسیم شد.

لیمبورگ[6]، فند **لمبور**[6] (lambur)، ایالت (۲٬۴۱۰ کم؛ جم تخمیناً ۶۱۴٬۶۲۷)، ل‌ش بلژیک، کنار هلند؛ مرکزش هاسلت. رود موز و ← کانال آلبر از آن میگذرد. کشاورزی و استخراج زغال سنگ دارد. اغلب سکنه‌اش فلاندری هستند. قسمت اعظم ایالت تا ۱۷۹۲ جزء امیرنشین لیژ، و در ۱۸۱۵–۳۹ جزء ایالت لیمبورگ هلند بود.

لیمپوپو[7] (limpopo)، رودی به طول ح ۱٬۶۰۰ کم، ج‌ش افریقا. نزدیک ژوهانسبورگ، در ایالت ترانسوال، جمهوری افریقای جنوبی سرچشمه میگیرد. در امتداد مرز بین رودزیا و افریقای جنوبی جاری میشود، از موزامبیک میگذرد، و به قهٔ میریزد. رود تِمساح[8] نیز خوانده میشود.

لیمریک[9] (limərik)، ولایت (۲٬۶۸۵ کم؛ در ۱۹۶۶ جم ۱۳۷٬۳۵۷)، جمهوری ایرلند، در ایالت مانستر، دشتی زراعتی و مشاغل عمده تهیه‌ی لبنیات و صید ماهی قزل‌آلا است. کارخانه‌ی نیروی برقابی بر رود شنن دارد. مرکزش، شهر **لیمریک** (در ۱۹۶۶ جم ۵۸٬۰۸۲)، دریابندری بر رأس کشندان رود شنن، و تنها شهر عمده‌ی ولایت است. در دوره‌ی برابن برو پایتخت مانستر بود. آخرین سنگر جیمز II بود، سنگی که بر آن عهدنامه‌ای به منظور اعطای حقوقی به ایرلندیها و کاتولیکها به امضا رسید (۱۶۹۱) در آنجا است. کلیساهای جامع و قلعه‌ای از دوره‌ی نورمانها دارد.

لیم فیورد[10] (lim fiord) یا **آبدره‌ی لیم** [← آبدره]، تنگه‌ای به طول ح ۱۸۰ کم، که ژوتلند شمالی (دانمارک) را قطع و دریای شمال را با کاتگات مرتبط میکند. در ۱۸۲۵ به دریای شمال راه باز کرد. بندر عمده‌ی کنار آن آلبورگ است.

لیمو (limu)، (*Citrus limonia*)، درختی از تیره‌ی مرکبات، و میوه‌ی آن. شاید اصلش از هند باشد. یونانیها و رومیها آن را نمیشناختند. در قرون ۱۲م و ۱۳م مسلمانان آن را به اسپانیا بردند، و از آنجا به سواحل مدیترانه انتقال یافت، و در نواحی گرمسیری منتشر شد. در ایران در استانهای جنوبی و کنارههای دریای خزر انواع مختلف آن کاشته میشود؛ آنچه در هوای مرطوب باشد درشتتر و آنچه در هوای خشک باشد کوچکتر ولی معطرتر است. مغز لیمو اسید سیتریک، و پوستش اسانس لیمو دارد. نیز ← لیمو ترش.

لیمو ترش (limu torš)، (*Citrus aurantifolia*)، درخت کوچکی از تیره‌ی مرکبات، و میوه‌های سبز آن. در نواحی گرمسیر آسیا میروید؛ در سرما مقاومت ندارد. میوه‌ها در نواحی خشک کوچکتر و در نواحی مرطوب درشتتر است. ویتامین و اسید سیتریک آن زیاد است. خشک آن را در ایران لیمو عمانی (omāni) میگویند.

لیموزن[11] (limuzan)، ناحیه و ایالت سابق، ج فرانسه‌ی مرکزی، غ کوههای اوورنی، در ولایات کورز و اوت‌وین کنونی؛ پایتخت تاریخی آن لیموژ. ناحیه‌ای پرتپه و دارای زمینهای زراعتی پست حاصلخیز است. ناحیه‌ی لیموزن، که مشتمل بر چند ویکنتنشین بود، در ضمن آکیتن جزء جهیزیه‌ی الئونور د/آکیتن در ازدواج (۱۱۵۲) با هنری II انگلستان شد. در ۱۲۰۴ فیلیپ II فرانسه آن را گرفت؛ در ۱۲۵۹ لوئی IX فرانسه آن را به انگلستان باز گردانید؛ در جنگهای صدساله، ادوارد امیر سیاه آن را ویران کرد؛ دو گکلن آن را برای فرانسه گرفت. ویکنتنشین لیموژ از ۱۴۷۰ تا ۱۵۸۹ متعلق به خاندان آلبره بود، و پس از جلوس (۱۵۸۹) هانری IV به سلطنت فرانسه، با سایر مستملکات آن خاندان، به شاه فرانسه انتقال یافت، و لیموزن تا انقلاب فرانسه از ایالات فرانسه بود.

لیموزن[12]، **لئونار** (leonār limuzan, –mo–)، ح ۱۵۰۵–ح ۱۵۷۷، نقاش میناکار فرانسوی، مشهورترین عضو یک خانواده‌ی هنرمند میناساز. در کارهای اولیه‌اش (۱۵۳۲) تأثیر هنر ایتالیائی و آلمانی به چشم میخورد. بعد از ۱۵۴۸ به عنوان نقاش میناکار و پیشخدمت مخصوص دربار فرانسه در زمان سلطنت فرانسوای I و هانری II خدمت کرد. تعداد زیادی بشقاب، گلدان، جام پایه‌دار، مدال و صورتهای بسیار زیبا ساخته است. میناکاریهایش به خاطر ظرافت، تکنیک صریح و روشن، و غنای رنگها قابل ملاحظه‌اند. آثارش که مشتمل بر ح ۲٬۰۰۰ میناکاری است در موزه‌های لوور، لیموژ، کلونی، و متروپلیتن موجودند.

لیموژ[13] (limoj)، شهر (جم ۱۱۷٬۸۲۷)، کرسی ولایت اوت‌وین، ج فرانسه‌ی مرکزی، بر رود وین، در ۳۷۵کیلومتری پاریس؛ پایتخت تاریخی لیموزن. ادوارد امیر سیاه آن را سوزاند و سکنه‌اش را قتل عام کرد (۱۳۷۰)، و در جنگهای مذهبی (قرن ۱۶م) بار دیگر ویران شد. صنعت معروف لعابکاری لیموژ، که در قرن ۱۳م رشد یافته بود، به وسیله‌ی ل. لیموزن به اوج ترقی رسید. تورگو، که در ۱۷۶۱–۷۴ مباشر امور لیموژ بود صنعت چینیسازی آن را بنیان گذاشت. لیموژ دارای یک کلسای جامع (قرون ۱۳م–۱۶م)، موزه‌ی معتبری از اشیاء سفالین، و یک نمایشگاه نقاشی است. رنوار در آنجا متولد شد.

لیمو عمانی: ← لیمو ترش.

لیمونیت[14] (limonit؛ فند) یا **هماتیت قهوه‌ای**[15] (hemātit–)، کانیی بیشکل، به رنگ قهوه‌ای زردفام یا تیره، که از جنبه‌ی شیمیائی اکسید آبیده‌ی آهن است. زنگ آهن (← زنگ زدن) و آهن مرداب از اقسام لیمونیت است. لیمونیت در تهیه‌ی مواد ملون به عنوان رنگیزه به کار میرود (← اخرا)، و به عنوان کانه‌ی آهن هم مصرف دارد. در طبیعت در سراسر زمین یافت میشود.

لیمیا (limiā)، ← علوم خمه‌ی محتجبه.

لین[16]، **ادوارد ویلیام** (edwārd wilyām leyn)، ۱۸۰۱–۷۶، مستشرق انگلیسی، که لغتنامه‌ی عربی–انگلیسی او مشهور است. در انگلستان زبان عربی آموخت، و در ۱۸۲۵ به مصر سفر کرد؛ به لباس مصری ملبس شد، و مانند مصریان زندگی کرد. در قاهره منصور افندی خوانده میشد. در همین شهر، به دستیاری شیخ ← ابراهیم ابن عبدالغفار دسوقی، با مراجعه به قاموسهای معتبر عربی که اغلب آنها هنوز در آن زمان چاپ نشده بود، پس از ۳۰ سال زحمت، فرهنگ بزرگ عربی به انگلیسی خود را، به نام تمّة القاموس (۱۸۶۳–۷۴) تألیف کرد؛ پنج جلد از آن در حیات خود وی به چاپ رسید، و ۳ جلد دیگر را یکی از خویشانش، لین‌پول، از ۱۸۷۷ تا ۱۸۹۲ منتشر کرد. به گفته‌ی آربری لغتنامه‌ی لین بزرگترین خدمت اروپائیان به زبان عربی بوده. از آثار دیگرش شرح آداب و عادات مصریان جدید (۱۸۳۶) و ترجمه‌ی مشهور او از کتاب عربی الف لیلة و لیله (هزار و یک شب) (۱۸۳۸–۴۰) است.

لین[16]، سر **رالف** (sər ralf leyn*)، ح ۱۵۳۰–۱۶۰۳، مأمور مستعمراتی و نخستین حاکم انگلیسی در امریکا (در ← جزیره‌ی رولنوک).

لینا، لا، اسپانیا، ← لا لینا.

لینارس[17] (linares)، شهر (جم ۶۰٬۰۶۸)، ایالت جائن، ج اسپانیا، در اندلس. نزدیک آن معادن نقره و سرب موجود است.

---

(۱)Lima (۲)Rimac (۳)Limassol (۴)Liman von Sanders (۵)Limburg (۶)Limbourg (۷)Limpopo (۸)Crocodile (۹)Limerick (۱۰)Lim Fjord (۱۱)Limousin (۱۲)Limousin; Limosin (۱۳)Limoges (۱۴)limonite (۱۵)brown hematite (۱۶)Lane (۱۷)Linares

لیناک: ← شابکر.
لینان، شهر، چین، ← هانگجو.
لینایوس، کارولوس: ← لینه، کارل فون.
لین‌پول[1]، **ستنلی ادوارد** (stanli edwārd leyn pul)، ۱۸۵۴–۱۹۳۱، مورخ و باستانشناس انگلیسی، از اعقاب ا. و. لین. در ۱۸۷۷ تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفرد به اتمام رسانید، و تا ۱۸۹۲ در قسمت سکه‌شناسی موزه‌ی بریتانیائی کار کرد. در ۱۸۹۵–۹۷ در خدمت دولت مصر در قاهره تحقیقات باستانشناسی انجام داد، و در ۱۸۹۸–۱۹۰۴ استاد عربی در کالج ترینیتی شهر دوبلن بود. وی در فرهنگ و تاریخ اوایل امپراطوری اسلامی خبیر بود، و پس از وفات (۱۸۷۶) ا. و. لین به اتمام لغتنامه‌ی عربی‌ـانگلیسی او پرداخت. آثارش مشتمل است بر فهرست سکه‌های شرقی و هندی در موزه‌ی بریتانیائی (۱۴ جلد، ۱۸۷۵–۹۲)؛ مورها در اسپانیا (۱۸۸۷)؛ مملکت عثمانی (۱۸۸۸)؛ تاریخ امپراطوری مغول در هندوستان (۱۸۹۲)؛ تاریخ مصر در قرون وسطائی (۱۹۰۱)؛ هند قرون وسطائی (۱۹۰۲)؛ و داستان قاهره (۱۹۰۲). کتاب دیگری از وی به عنوان طبقات سلاطین اسلام (تهران، ۱۳۱۲ هش) به فارسی ترجمه شده است.
لین پیائو[2] (lin piāo)، ۱۹۰۸–۱۹۷۱، ژنرال کمونیست چینی. دست‌پرورده‌ی چیانگ کای‌شک بود، و در ارتش کوئومینتانگ به درجه‌ی سرهنگی رسید، ولی در ۱۹۲۷ از کوئومینتانگ ببرید، و به کمونیستها پیوست، و یکی از دستیاران عمده‌ی چو ته شد. پس از سفر دراز به ریاست آکادمی سرخ در ینان منصوب شد. پس از چو ته، وزیر دفاع جمهوری خلق چین شد (۱۹۵۹). پس از "انقلاب فرهنگی" (۱۹۶۶)، وی به جای لیو شائوچی، جانشین احتمالی مائو تسه‌تونگ معرفی شد. در یک سانحه‌ی هوائی کشته شد.
لینتس[3] (lints)، شهر (جم ۲۰۰٬۴۱۵)، کرسی اتریش علیا، بر رود دانوب. رودبندر و از مراکز صنعتی (کارهای آهنی و فولادی، ماشینسازی، نساجی، و تهیه‌ی مواد شیمیائی) است. از دوره‌ی رومیان سابقه دارد. اسقف‌نشین است.
لینچ[4] (linc) یا **لینچ کردن**، مجازات و خاصه اعدام غیر قانونی به وسیله‌ی دسته‌ای از افراد. اصل کلمه‌ی "لینچ" معلوم نیست؛ بعضی آن را مشتق از نام چارلز لینچ (cārlz؛ ۱۷۳۶–۹۶)، سرباز انقلابی امریکائی، میدانند که دادگاهی غیر قانونی تشکیل داده بود که طرفداران وفاداری به بریتانیا را لینچ میکرد. در تاریخ کشمة، در اوایل مهاجرت به امریکا، که هنوز قانونی برقرار نشده بود، مهاجرین سارقین اسب و مرتکبین اعمال منافی عفت را لینچ میکردند. در ج کشمة، در دوره‌ی ترمیم، لینچ کردن (مخصوصاً به وسیله‌ی کو کلوکس کلان) رواج تام داشت، و قربانیان آن سیاهپوستان بودند، که آنان را به جرایم عمده بر ضد سفیدپوستان متهم میکردند. در واقع، از جنگ داخلی امریکا به بعد، لینچ کردن برای سرکوبی سیاهپوستان به کار رفته است، و هنوز هم ایالات جنوبی کشمة از تصویب لوایح ضد لینچ کردن امتناع دارند. عده‌ی کسانی که در ۱۹۰۰–۶۱ در کشمة لینچ شده‌اند ۱٬۹۹۲ (۱٬۷۹۶ سیاهپوست و ۱۹۶ سفیدپوست) بوده است، و در سالهای اخیر، به طور متوسط، سالیانه یک تن لینچ میشود.
لینچ، چارلز: ← لینچ.
لینچبرگ[5] (lincbĕrg)، شهر (جم ۵۳٬۷۹۰)، ایالت ویرجینیا، کشمة، غجغ ریچموند، بر رود جیمز. در ۱۷۵۷ مسکون شد.
لینچ کردن: ← لینچ.
لیند[6]، **جنی** (jeni lind)، معروف به **بلبل سوئد**، ۱۸۲۰–۸۷، بانوی خواننده‌ی سوئدی، متاستکهلم. در ۱۸۳۸ اولین نقش خود را با موفقیت ایفا کرد. در ۱۸۴۱ به پاریس رفت و در آنجا به تحصیل موسیقی پرداخت. سپس در آلمان، انگلستان، و سوئد برنامه‌هائی اجرا کرد. در سالهای ۱۸۵۰–۵۲ مقیم کشمة بود، و در آنجا موفقیت زیادی کسب کرد. در ۱۸۵۲ به لندن رفت و در کالج سلطنتی موسیقی به تدریس پرداخت. وی از بزرگترین خوانندگان سوپرانوی زمان خود بود.
لیند[7]، **رابرت ستاتن** (rābərt stătən lind)، ۱۸۹۲–۱۹۷۰، جامعه‌شناس امریکائی. در ۱۹۳۱ از دانشگاه کلمبیا به درجه‌ی دکتری فلسفه رسید و مدت ۳۰ سال (۱۹۳۱–۶۱) در همان جا تدریس کرد. با همسرش بررسی جامعه‌شناختی معروفی در باره‌ی مانی انجام داد که در ۱۹۲۹ در کتابی تحت عنوان میدلتاون، مطالعه‌ی فرهنگ معاصر امریکا چاپ شد. میدلتاون در تحول (۱۹۳۷) و دانش برای چه؟ (۱۹۳۹) نیز از آثار او است.
لینداو[8] (lindă) یا **لینداو ایم بودنزه** (im bō-denze)، شهر (جم ۲۱٬۷۶۳)، باواریا، آلمان غربی، بر جزیره‌ای در دریاچه‌ی کنستانس. در ۱۹۵۱ جزو بادن‌ـوورتمبرگ شد. به سبب موقعیت زیبایش، تفرجگاه تابستانی است. مرکز تجارت فراورده‌های کشاورزی است.
لینداو ایم بودنزه: ← لینداو.
لیندبرگ[9]، **چارلز اوگاستس** (cārlz ogāstəs lindbĕrg)، ۱۹۰۲–۷۴، هوانورد امریکائی. پرواز تنها و یکسره‌ی وی از نیو یورک به پاریس بر فراز قطا در ۱۹۲۷ سبب شهرت ناگهانی وی شد. در ۱۹۳۲ پسرش دزدیده و کشته شد؛ بدین جهت به انگلستان مهاجرت کرد (۱۹۳۵). با الکسیس کرل یک "قلب مکانیکی" اختراع کرد (۱۹۳۶). در جم II به عنوان مشاور غیر نظامی امریکا در اروپا و قکم خدمت کرد. همسرش **ان مارو لیندبرگ** (an mārō)، ۱۹۰۶– ، نویسنده است و در پروازهای طولانی شوهر همراه و کومک وی بود.
لیندزی، سر دیوید: ← لینزی، سر دیوید.
لیندزی، قسمتهای، انگلستان، ← لینکن‌شر.
لیندسنس[10] (lindesnes) انگلا نیز[11] (neyz)، دماغه، انتهای جنوبی نروژ، بر دریای شمال در مدخل سکاژراک. بیکن آن (از ۱۶۶۵) نخستین بیکن در نروژ است.
لیندمان[12]، **فردیناند فون** (ferdinānd fon lindemān)، ۱۸۵۲–۱۹۳۹، ریاضیدان آلمانی که مخصوصاً به جهت اثبات متعالی بودن عدد پی معروف است (← عدد، قسمتهای VII و XII). در آلمان، فرانسه، و انگلستان تحصیل کرد. به استادی دانشگاههای فرایبورگ و مونیخ رسید. اثبات متعالی بودن عدد پی امتناع تربیع دایره را با پرگار و ستاره محقق ساخت.
لیندیسفارن[13] (lindisfărn) یا **جزیره‌ی مقدس**[14]، جزیره‌ی کوچکی نزدیک ساحل نورثامبرلند، انگلستان. کلیسا و دیری که در ۶۳۵ در اینجا تأسیس شد نخستین بنای سلتهای مسیحی در انگلستان است (در ۷۹۳ مهاجمین نورس ویرانش کردند). کالبرت مشهورترین اسقف آن بود. انجیل‌های معروف به "اناجیل لیندیسفارن" بیش از ۷۰۰ نوشته شده، و اکنون در موزه‌ی بریتانیائی است.
لینزی[15]، **سر دیوید** (sor deyvid linzi*)، ح ۱۴۹۰–ح ۱۵۵۵، شاعر پروتستان اسکاتلندی. هجویات متعدد بر ضد کلیسای کاتولیک رومی، و نمایشنامه‌هائی متضمن انتقادات مذهبی و سیاسی نوشت. ضبط دیگر نامش لیندزی (lindzi) است.
لینزی، قسمتهای، انگلستان، ← لینکن‌شر.
لینزی[16]، **ویچل** (veycəl linzi)، ۱۸۷۹–۱۹۳۱، شاعر امریکائی. در زندگی آوارگی را اختیار کرد، و از طریق تدریس و فروختن و خواندن اشعارش امرار معاش میکرد. کتاب کنگو و اشعار دیگر (۱۹۱۴) سبب شهرت وی شد. از آثار دیگرش راهنمای دستی برای درهوزگان (۱۹۱۶) است، که مبتنی بر زندگی خود اوست.
لینکر[17]، **تامس** (tāməs linəkər)، ح ۱۴۶۰–۱۵۲۴، طبیب فاضل انگلیسی، از مروجین معارف رنسانس در انگلستان. در آکسفرد تحصیل کرد، و به ایتالیا رفت، و از دانشگاه پادوا درجه‌ی دکتری در طب گرفت. بعد از ۱۴۹۱ به آکسفرد باز گشت و تا ح ۱۵۰۰ـکه مربی شاهزاده آرثر، پسر هنری VII، شد ـدر آنجا به تدریس طب و رشته‌های دیگر اشتغال داشت. از جمله‌ی شاگردانش در آکسفرد د. اراسموس و سر ت. مور بودند. بعد از ۱۵۰۰ از اطبای معروف لندن بود. کالج سلطنتی اطبا را در لندن تأسیس کرد (۱۵۱۸)، و اولین رئیس آن بود. دروس طب را در دانشگاههای آکسفرد و کیمبریج تأسیس کرد. در ۱۵۲۰ کشیش شد، و از طبابت دست کشید و به تحقیق و تألیف پرداخت. کتابی در دستور زبان لاتینی نوشت (ح ۱۵۲۳). چندین اثر جالینوس را از یونانی به لاتینی ترجمه کرد.
لینکلن (linkoln)، ضبط فارسی نام انگلیسی Lincoln [لینکن (linkən)]. این اعلام، جز در مورد آبراهام لینکلن، رئیس جمهور کشمة، در ردیف لینکن آمده است.
لینکلن[18]، **آبراهام** (ābrāhām linkoln)، صورت فارسی نام **ابرهم لینکن** (eybrəham linkən)، ۱۸۰۹–۶۵، ۱۶مین رئیس جمهور کشمة. در کلبه‌ای چوبی در ایالت کنتوکی متولد شد، و تا حدودی نزد خود و بدون معلم تحصیل کرد. برای داستان عشق وی به ا. راتلج امروز اعتباری قائل نیستند. در ۱۸۳۷ به شهر سپرینگفیلد ایالت ایلینوا رفت، و به وکالت دعاوی پرداخت. در ۱۸۴۷–۴۹ عضو مجلس نمایندگان کشمة بود، و بر ضد جنگ مکزیک

(۱)Lane-Poole (۲)Lin Piao (۳)Linz (۴)lynching (۵)Lynchburg (۶)Lind (۷)Lynd (۸)Lindau (۹)Lindbergh (10)Lindesnes (۱۱)(the) Naze (۱۲)Lindemann (۱۳)Lindisfarne (۱۴)Holy Island (۱۵)Lindsay; Lyndsay (۱۶)Lindsay (۱۷)Linacre; Lynaker (۱۸)Lincoln

رأی داد. از طرفداران نظریه‌ی فری‌سویل بود. در ۱۸۵۶ به حزب جمهوریخواه پیوست، و از طرف آن حزب نامزد نمایندگی سنا شد (۱۸۵۸). در مبارزه با س. آ. داگلس بر سر برده‌داری شکست یافت، ولی یک شخصیت ملی شد. جمهوریخواهان او را نامزد ریاست جمهوری کردند. لینکلن از الغاگران نبود، ولی گویند برده‌داری را ستمگری میشمرد، و با توسعه‌ی آن مخالف بود.

در ۱۸۶۰ لینکلن به ریاست جمهوری انتخاب شد، و در اولین تطق افتتاحیه‌ی خود اعلام کرد که "هدف درجه‌ی اول من نجات دادن ایالات متحده است نه حفظ یا بر انداختن برده‌داری". پس از شروع جنگ داخلی امریکا (۱۸۶۱–۶۵)، حکومت وی عملا دیکتاتوری بود. هیئت دولت کانونی از حسادت و عناد بود، الغاگران افراطی او را به اعتدال متهم میکردند، و محافظه‌کاران از جریان جنگ ناراضی بودند. وی همواره با ژنرالهای خود اختلاف داشت. در اول ژانویه‌ی ۱۸۶۳ اعلامیه‌ی معروف به اعلامیه‌ی آزادی بردگان را صادر کرد. در نطقی که در گتیزبرگ ایراد کرد (۱۸۶۳)، هدف جنگ را "حفظ ملتی مؤمن به این اصل که تمام افراد بشر مساوی خلق شده‌اند" و حصول اطمینان از اینکه "حکومت مردم به واسطه‌ی مردم و برای مردم از صفحه‌ی زمین نباید معدوم شود" اعلام کرد. در ۱۸۶۴ دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شد. لینکلن قصد سختگیری نسبت به ایالات جداشده و مجازات آنها را نداشت، و چون پیروزی نزدیک شد، سیاستی آشتی‌آمیز پیش گرفت (عبارت "بدون بدخواهی نسبت به کسی و با شفقت نسبت به هم" از نطق او نزد امریکائیان معروف است). پنج روز پس از تسلیم ائتلافیه، به دست ج. و. بوث مقتول شد، و ایالات جنوبی گرفتار دوره‌ی ترمیم شدند.

لینکلن در ۱۸۴۲ با **مری تاد لینکلن** (meri tād؛ ۱۸۱۸–۸۲)، از مردم کنتوکی، ازدواج کرد. زندگی زناشوئی آنان مشوش بود. مری از لینکلن ۴ پسر آورد که فقط یکی از آنان به سن بلوغ رسید، و او **رابرت تاد لینکلن** (rābərt؛ ۱۸۴۳–۱۹۲۶) است. وی وکیل دعاوی و در ۱۸۸۱–۸۵ وزیر جنگ کشمت بود. آثار پدرش را در اختیار کتابخانه‌ی کنگره گذاشت، و آنها در ۱۹۵۳ در جزء مجموعه‌ی آثار آبراهام لینکلن (۹ جلد) انتشار یافت.

لینکلن، رابرت تاد: ← لینکلن، آبراهام.

لینکلن، مری تاد: ← لینکلن، آبراهام.

لینکن (linkan)، انگلستان، ← لینکن‌شر.

لینکن[1]، شهر (جه ۱۲۸°۵۲۱)، ج‌ش ایالت نبراسکا، کشمت، غ رود میسوری، کرسی ایالت. در ۱۸۶۴ بنا شد. از مراکز فرهنگی و صنعتی و مقر دانشگاه نبراسکا است.

لینکن، ارل آو: ← پول، خاندان.

لینکن، ابیرهم، رئیس جمهور کشمت، ← لینکلن، آبراهام.

لینکنز این: ← لندن، پایتخت.

لینکن‌شر[2] (linkənšər) یا **لینکن**[3]، ولایت (۶°۹۰۰ کمه، جه ۳۸۳°۷۴۳)، ش انگلستان. به طول ح ۱۸۰ که کنار ساحل شرقی انگلستان ممتد است. دارای سه قسمت اداری است، "قسمتهای هالند"[4] (hāland) [انگل، پارتس آو هالند (pārts āv)] در ج‌ش، "قسمتهای کستیون"[5] (kestivən) [انگل، پارتس آو کستیون] در ج‌غ، و "قسمتهای لیندزی"[6] (linzi) یا لیندزی (lindzi) [انگل، پارتس آو لیندزی (لیندزی)]. ناحیه‌ای پست، هموار، و باطلاقی، و دارای بندها و کانالهای بسیار است. مشاغل عمده کشاورزی و ماهیگیری است. کشتیسازی و مصنوعات دیگر نیز دارد. چند کلیسا و بقایائی از قرون وسطی در آن موجود است. مرکزش، شهر **لینکن** (جه ۷۷°۰۶۵)، در قسمتهای لیندزی واقع و از مراکز حمل و نقل است. در قدیم قلعه‌ای بود، در دوره‌ی رومیها و نورسها اهمیت داشت. کلیسای جامع آن (بنای ۱۰۷۵–۱۵۰۱) ناقوس معروفی به وزن ۵٫۵ تن دارد که در برجی به ارتفاع ح ۸۳ متر آویخته است. از مصنوعات آن ماشینها و ابزار کشاورزی است.

لینکوپینگ[7] (linkoping)، شهر صنعتی (جه ۶۶°۰۱۶)، ج‌ش سوئد، بر کانال گوتا. کارگاههای ساختن وسایل راه آهن، کارخانه‌های آهنگری، تصفیه‌خانه‌های قند، و نساجی دارد. از ۱۱۲۰ اسقف‌نشین بوده است. ساختمان کلیسای جامع آن در ۱۲۳۰ آغاز شد.

لینگوا فرانکا[8] (lingua frānkā، لتـ)، لفظاً به معنی "زبان فرانکها"، و اصطلاحاً به معنی زبانی که برای محاوره‌ی کسانی که زبان مشترک ندارند به عنوان وسیله‌ی ارتباط به کار میرود. این گونه زبانها مانند زبان سواحلی و زبان انگلیسی که میان سیاهپوستان افریقا معمول است غالباً مخلوط است، ولی گاه زبانهای کامل و رسمی را نیز به مناسبت رواج و شیوع آنها لینگوا فرانکا مینامند، چنانکه بعضی زبان انگلیسی را در تجارت و زبان فرانسوی را در سیاست چنین میخوانند، یا سه زبان آرامی را در شاهنشاهی هخامنشی، یونانی را در متصرفات یونانی پس از اسکندر، سغدی را در حدود قرون اوایل اسلامی در آسیای مرکزی، و عربی را در عالم اسلامی عهد خلفا لینگوا فرانکا میخوانند. نیز ← زبان عمومی.

لینلیثگو[9] (linlitgō)، شهر (جه ۴°۳۲۷)، کرسی وست لوذین، اسکاتلند. کاخ لینلیثگو، مقر سابق شاهان اسکاتلند، زادگاه جیمز V و ماری استوارت بود.

لینلیثگوشر، اسکاتلند، ← وست لوذین.

لینوئلئوم[10] (linoleom)، [ماخوذ از لتـ لینوم = کتان، + اولئوم = روغن]، نام نوعی پوشش کف یا دیوار، که عمدةً از مخلوط چوب‌پنبه‌ی گردشده و روغن بزرک که بر روی زمینه‌ای از پارچه‌ی کنفی میگسترند ساخته میشود. روغن بزرک در برابر هوا به ورقه‌ای شبیه لاستیک تبدیل میشود. این ورقه را با چوب پنبه و صمغ کاج از نوع کوری (kori) و رزین و گاه رنگیزه مخلوط میکنند. نوع ضخیم (به ضخامت ۶ ملم) آن را، بدان جهت که نخستین‌بار در عرشه‌ی کشتیهای جنگی به کار میرفته، فرنگیها لینولئوم ناوی مینامند. لینولئوم خانگی نصف این (۳ مم) ضخامت دارد. نازکترین لینولئومها را برای پوشاندن میز، پیشخوان، دیوار، و جاهای دیگری که به پوشش ضد رطوبت احتیاج دارند مصرف میکنند. در لینولئوم ساده، رنگیزه را با سایر مواد مخلوط میکنند و بر زمینه‌ی کنفی میفشارند. در لینولئوم نقشدار، مواد را با رنگیزه‌های مختلف مخلوط میکنند و مطابق طرحی (شطرنجی و غیره) جدا جدا آنها را بر زمینه‌ی کنفی میفشارند. لینولئوم چاپی آن است که رنگ نقشهای آن عمقی نیست و تنها سطح آن را به رنگهای مختلف نقش چاپی میزنند. فرش چوب‌پنبه‌ای نوعی از لینولئوم است که دانه‌های چوب‌پنبه‌ی آن زبر است، و چون صدا را خفه میکند، بیشتر در کلیساها و کتابخانه‌ها مصرف دارد. پس از جج II محصولی به نام لینولئوم وینیلی به بازار آمد، که لینولئوم واقعی نیست و از پلاستیک وینیلی ساخته میشود.

لینه[11]، **کارل فون** (kārl fon line)، نام لاتینی وی **کارولوس لینایوس**[12] (kārolus linnāyus)، ۱۷۰۷–۷۸، عالم طبیعیات و طبیب سوئدی، واضع طریقه‌ی نامگذاری دوتائی گیاهان و جانوران، و یکی از بانیان رده‌بندی علمی جدید گیاهی؛ متولد سمالاند. در لوند و اوپسالا تحصیل کرد، و در اوپسالا مدرس گیاهشناسی شد (۱۷۳۰). در ۱۷۳۲ سفری به لاپلاند رفت، و در ۱۷۳۵–۳۸ در هلند مشغول تحصیل طب و گیاهشناسی بود. در ۱۷۴۱ استاد طب در اوپسالا و بعداً در آنجا استاد گیاهشناسی شد.

لینه بیش از ۱۸۰ کتاب، رساله، و مقاله منتشر کرد، و با تکمیل و توسیع روش نامگذاری علمی خود، موضوعی بسیار پریشان و آشفته را نظم و ترتیب بخشید. اگرچه رده‌بندی وی خالی از خطاهائی نیست، اصول وی، که آنها را در جانورشناسی، گیاهشناسی، و کانیشناسی به کار بست، در روشن ساختن روابط موجودات در عالم طبیعت منتهای اهمیت را دارد. روش نامگذاری وی به وسیله‌ی نوع و جنس (← رده‌بندی) در زمانی در کار آمد که گیاهان و جانوران متعدد در اروپا شناخته میشد، و اگر طبقه‌بندی علمی او نبود معرفت آدمی بر آنها از توده‌ی وسیعی از اطلاعات متفرق تجاوز نمیکرد. در عین حال، لینه ابتکارات فراوان در اصطلاحات به عمل آورد، و عملا زبان لاتینی گیاهشناسی را به عنوان زبان فنی و متمایز از لاتینی کلاسیک و لاتینی قرون وسطائی ایجاد نمود، و بدین گونه، روشهائی در نامگذاری و توصیف ایجاد کرد که هنوز پایه‌ی رده‌شناسی (← رده‌بندی) است. منشأ نامگذاری کنونی گیاهان چاپ اول کتاب وی به نام جنسهای گیاهان (۱۷۵۳) و در جانوران چاپ 10م کتاب دستگاه طبیعت (۱۷۵۸) او میباشد.

کار لینه چنان پیشقدمانه و مرتبط با رشته‌های گوناگون بود که ناچار قسمت زیادی از آن بر طبق استانده‌های بعد سطحی بود. او محبوب شاگردانش بود، ولی بسیاری از معاصرینش با وی مخالفت میورزیدند، و به قبول رده‌بندی و نامگذاری او راغب نبودند. بعد از وفات وی، زوجه‌اش مجموعه‌ها و کتب او را در ۱۷۸۴ به جیمز ادوارد سمیث[13] (jeymz edwārd smit؛ ۱۷۵۹–۱۸۲۸)، اهل ناریچ، فروخت، انجمن لینه در لندن نمونه‌های جانوران و گیاهان و کتابخانه را از زوجه‌ی بیوه‌ی سمیث خرید (۱۸۲۹) و از آن نگاهداری میکند.

---

(۱)Lincoln (۲)Lincolnshire (۳)Lincoln (۴)Holland (۵)Kesteven (۶)Lindsey (۷)Linkoping (۸)lingua franca
(۹)Linlithgow (۱۰)Linoleum (۱۱)Linné (۱۲)Linnaeus (۱۳)Smith

لینی، خلیج، اسکاتلند: ← لیزمور.
لینی[1]، پرنس **شارل ژوزف دو** (prans šarl* jozef dë liny)، ۱۷۳۵–۱۸۱۴، درباری و فیلد مارشال اتریشی، از خانواده‌ی قدیمی اِنو. گفته‌ی وی در باره‌ی کنگره‌ی وین، بدین مضمون که "کنگره میرقصد ولی قدم بر نمیدارد" مشهور مانده است. در یادداشتها و نامه‌های او، روح شاد و ذوق سرشار و وسعت نظرش منعکس است.
لینیو، چین: ← شانهایکوان.
لین یوتانگ[2] (lin yutäng)، **۱۸۹۵–۱۹۷۶**، نویسنده‌ی چینی‌امریکائی. در ح ۱۹۲۸ به کشمة رفت. آثارش بیشتر به زبان‌انگلیسی است؛ از آن جمله است مبهن من و مردم من (۱۹۳۵) و اهمیت زیستن (۱۹۳۷).
لینیه[3]، **ژاک دو** (jäk dë linie)، ۱۷۵۳–۱۸۱۰، افسر فرانسوی در خدمت اسپانیا، نایب‌السلطنه‌ی ریو د لا پلاتا. دو بار بوئنوس آیرس را از مهاجمین بریتانیائی گرفت (۱۸۰۶، ۱۸۰۷).
لینیی[4] (linvi)، دهکده، ایالت نامور، بلژیک مرکزی، ل‌ش شارلروا و نزدیک فلوروس. در اینجا در اوایل ← جنگ واترلو (۱۸۱۵) ناپلئون پروسیها را مغلوب کرد.
لینییت (linyit)، ← لیگنیت.
لینیین: ← کاغذ، قسمت II.
لیوادیا[5] (livädiä)، شهر (در ۱۹۵۹ حه ۴٬۰۰۰)، سراوکرائین، در کریمه‌ی جنوبی. از مراکز بهداشتی کنار دریای سیاه است. کاخ سلطنتی سابق آن (بنای ۱۹۱۰–۱۱)، که فعلا آسایشگاه است، در طی کنفرانس یالتا (۱۹۴۵) اقامتگاه روزولت بود.
لیوار (livär)، ده (حه ۱٬۷۱۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان یامچی، شهرستان مرند، استان سوم؛ ۱۵–کیلومتری لغ مرند، ۴کیلومتری راه آهن تبریز به جلفا.
لیوارجان (livär.jän)، ده (حه ۱٬۲۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان علمدار گرگر، بخش جلفا، شهرستان مرند، استان سوم؛ ۴۳کیلومتری ل مرند، 10کیلومتری ایستگاه راه آهن گرگر.
لیوارد، جزایر، هند غربی: ← جزایر بادپناه.
لیواردن[6] (leyvärden)، شهر (حه ۸۶٬۲۴۶)، مرکز ایالت فریسلاند (فریزلاند)، ل هلند. در ۱۴۳۵ فرمان شهریت یافت. از مراکز زراعت و لبنیات و از بازارهای مهم احشام است. کارخانه‌های لباسدوزی و ابریشم مصنوعی دارد. در قرون ۱۶م–۱۸م از مراکز طلاکاری و نقره‌کاری بود.
لیوئس، جورج هنری: ← لویس، جورج هنری.
لیوان (livän)، ده، دهستان انزان، بخش بندر گز، شهرستان گرگان، استان دوم؛ ۹کیلومتری جغ بندر گز. از ۲ آبادی نزدیک به هم **لیوان شرقی** (حه ۱٬۸۸۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، و **لیوان غربی** (حه ۱٬۲۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش)–تشکیل شده است. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، و کنجد است.
لیوان شرقی، ده، بندر گز: ← لیوان.
لیوان غربی، ده، بندر گز: ← لیوان.
لیوبلیانا[7] (liubliänä)، آلمانی **لایباخ**[8] (läybäx)، شهر (حه ۲۸۹٬۲۰۶)، کرسی سلوونیا، لغ یوگوسلاوی، بر رود ساوا. از اسقف اعظم‌نشینهای کاتولیکها، و از مراکز دادوستد، و دارای مصنوعات متنوع است. دانشگاهش در ۱۹۱۹ تأسیس شد. تا ۱۹۱۸ مرکز کارنیولا (قسمتی از اتریش) بود. در ۱۹۱۹ جزء یوگوسلاوی، و در ۱۹۴۶ کرسی سلوونیا شد. کنگره‌ی لایباخ (۱۸۲۱) اینجا تشکیل یافت.
لیو پانگ: ← هان، سلسله‌ی پادشاهی چین.
لیوتپراند[9] (liutpränd)، فت ۷۴۴، شاه (۷۱۲–۴۴) ایتالیا، از لومبارد‌ها. طرفدار قوانین روم بود. قدرت دوکها و اسقفها را در هم شکست، و دولت مرکزی مقتدری تشکیل داد. قلمرو خود را در ل در باواریا بسط داد. در جنگ با حاکم دولت بیزانس (روم شرقی) در راونا کشته شد.
لیوته[10]، **لوئی اوبر گونزالو** (lui über gon-zälv liote)، **۱۸۵۴–۱۹۳۴، مارشال فرانسه**. در هندوچین، ماداگاسکار، و الجزایر خدمت کرد، و در ۱۹۱۲ به عنوان "ژنرال مقیم" به مراکش فرستاده شد. جز دوران کوتاهی در ۱۹۱۶–۱۷، که وزیر جنگ فرانسه بود، مدت ۱۳ سال در اداره‌ی امور تحت‌الحمایه‌ی مراکش کوشید. پس از حج I، جنگ با عبدالکریم ریفی را با پیروزی پایان داد. مورخین فرنگی او را یکی از لایقترین مأمورین مستعمراتی در تاریخ میدانند.
لیور[11]، **چارلز جیمز** (cärlz jeymz livər)، ۱۸۰۶–۷۲، رماننویس ایرلندی. رمانهایش در باب زندگی در ایرلند و در ارتش–مانند تام برک خودمان (۱۸۴۴)–رواج بسیار یافت.
لیورپول[12] (livərpul)، شهر (از ۱۸۸۰) و دریابندر (حه ۷۴۷٬۴۹۰)، ولایت لنکشر، انگلستان، بر ساحل راست‌رود مرزی، به فاصله‌ی ح ۵کیلومتری دریای ایرلند. بزرگترین بندر بریتانیای غربی و یکی از مهمترین مراکز دادوستد در جهان است، طول بارانداز‌های آن متجاوز از ۱۱ کم میباشد. مهمترین بازار پنبه‌ی اروپا است، ولی از حج II به بعد اهمیتش کاهش یافته. به وسیله‌ی تونلی با برکنهد مرتبط است.
احتمالا به وسیله‌ی نورمانها تأسیس، و در ۱۲۰۷ شهر شد، ولی در زمان چارلز II بود که، با ازدیاد دادوستد با مهاجرنشینهای امریکا و هند غربی، اهمیت یافت. نخستین بارانداز آن در ۱۷۱۵ گشایش یافت. در قرن ۱۸م مرکز عمده‌ی تجارت برده شد. در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م مرکز صدور منسوجات لنکشر و یورکشر بود. کلیسای جامع انگلیکان آن، که در ۱۹۰۴ ساختمانش آغاز شد، اکنون بزرگترین کلیسای جامع انگلستان است. کلیسای جامع کاتولیکی آن در ۱۹۶۷ اتمام پذیرفت. دانشگاهش از ۱۸۸۱ است.
لیوری[13]، **سر جان** (sər jän leyvəri*)، **۱۸۵۶–۱۹۴۱**، نقاش صورتساز و دورنماساز بریتانیائی؛ مت بلفاست. در گلاسگو، لندن، و پاریس تحصیل کرد. در ۱۸۸۶ اولین نمایشگاهش را در آکادمی شاهی هنر دایر کرد، و در ۱۹۲۱ عضو این آکادمی شد. در ۱۹۱۸ لقب "سر" گرفت. در سالهای ۱۹۳۲–۴۱ ریاست انجمن سلطنتی نقاشان صورتساز را داشت. خطوط آزاد و نیرومند، روانی و صراحت، و استادی فوق العاده در هماهنگی و کاربرد رنگها، از ویژگیهای آثار او است، که از آن جمله میتوان خانواده‌ی سلطنتی در کاخ بوکینگهام (گالری ملی لندن)؛ خانمی در لباس سیاه (گالری ملی برلین)؛ بهار (لوکزامبورگ)؛ و بازی تنیس (مونیخ) را نام برد.
لیو شائو–چی[14] (liu šäo-ci)، **۱۸۹۸؟–۱۹۷۲**، از رهبران چین کمونیست. در ۱۹۲۵ به یکی از سازمان‌های کمینترن در شانگهای پیوست، و به تحصیل زبان روسی پرداخت. در ۱۹۲۱ در مسکو بود، و به عضویت حزب کمونیست چین در آمد. پس از مراجعت به چین، شهرتش به عنوان سازمان دهنده‌ی کارگران روزافزون شد، و بسرعت در مقامات حزبی بر آمد، و در ۱۹۳۴ به عضویت پولیتبورو ارتقا یافت. افکار وی در فلسفه‌ی سیاسی از طریق نوشته‌هایش، که بیشتر آنها اصلا خطابه‌ها و نطقهای او بوده، نافذ بوده است. از ۱۹۵۰ در همه‌ی جنبه‌های حیات اجتماعی در چین نقش عمده‌ای داشته است. در ۱۹۵۲–۵۳ و دگربار در ۱۹۶۰ نماینده‌ی چین کمونیست در کنفرانسهای بحرانی مسکو بود. در ۱۹۵۹ به جانشینی مائو تسه‌تونگ در مقام ریاست جمهوری خلق چین انتخاب شد. عموماً او را جانشین آتیه‌ی مائو در ریاست حزب کمونیست چین میدانستند.
لیوفوب یا حلالگریز: ← کولوئید یا کلوئید.
لیوفیل یا حلالدوست: ← کولوئید یا کلوئید.
لیولاند، ناحیه، اروپا: ← لیوونیا.
لیولیاپاکو، آتشفشان: ← شیلی.
لیون[15] (lion)، شهر (حه ۵۳۵٬۵۳۵) و بندر، کرسی ولایت رون، ش فرانسه‌ی مرکزی، بر ملتقای رودهای رون و سون، به فاصله‌ی ۴۷۶کیلومتری پاریس. یکی از مراکز درجه‌ی اول ابریشم طبیعی و مصنوعی اروپا است، و نیز صنایع شیمیائی، برقی، و فلزگری دارد. بورس آن در ۱۵۰۶ تأسیس شد، و قدیمیترین بورس در فرانسه است. دانشگاهش در ۱۸۰۸ تأسیس شد.
لیون در ۴۳ ق‌م به عنوان یک مهاجرنشین رومی به نام لوگدونوم[16] (lugdunum) بنا، و بعداً شهر عمده‌ی گل و مهد مسیحیت شد. اسقفهای اعظم آن تا ح ۱۳۰۷ بر شهر فرمانروائی داشتند، تا آنکه فیلیپ IV ناحیه‌ی لیون و کرسی آن شهر لیون را جزء قلمرو سلطنتی ساخت. در قرن ۱۲م، فرقه‌ی والدوسیان در آنجا طلوع کرد. لیون در ۱۷۹۳، به تلافی شورش ضد انقلابی آن، به دست انقلابیون با خاک یکسان شد. اختراع دستگاه ریسندگی ژاکار تا اندازه‌ای رونق آن را باز گردانید. بیشتر لیون جدید است، ولی محله‌ی قدیمی آن در اطراف کلیسای جامع سن ژان (قرون ۱۲م–۱۴) حفظ شده. امپراطور کلادیوس، کاراکالا، قدیس آمبروسیوس، و آمپر در لیون متولد شدند.
لیون، مملکت سابق، اسپانیا: ← لئون.
لیون[17]، **خلیج**، خلیج دریای مدیترانه، ج فرانسه، که از مرز اسپانیا تا تولون ممتد است.
لیون[18]، **دریاچه‌ی** (livən) یا **لاخ لیون** (läx-)، نام دو دریاچه در اسکاتلند. ۱. میان ولایات اینورنس–شر و آرگایل‌شر. ۲. در ولایت کینراس–

(۱)Ligne (۲)Lin Yutang (۳)Liniers (۴)Ligny (۵)Livadiya (۶)Leeuwarden (۷)Ljubljana (۸)Laibach (۹)Liutprand (۱۰)Lyautey (۱۱)Lever (۱۲)Liverpool (۱۳)Lavery (۱۴)Liu Shao-ch'i (۱۵)Lyon (فنس) (۱۶)Lugdunum (۱۷)Lion (۱۸)Leven

دایرةالمعارف فارسی

جلد دوم

بخش دوم

م ـ ی

۱۳۸۱

مصاحب، غلامحسین، ۱۲۸۹ ـ ۱۳۵۸.
دایرةالمعارف فارسی / به سرپرستی غلامحسین مصاحب . ــ تهران : امیرکبیر، کتابهای جیبی، ۱۳۸۰.
۲ ج . (در ۳ مجلد): مصور.
ISBN 964-303-044-X (دوره ۳ جلدی) .
ISBN 964-303-013-X (ج. ۲. ق. ۲) .ISBN 964-303-046-6 (ج. ۲) .ISBN 964-303-045-8 (ج. ۱)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ قبلی: فرانکلین: امیرکبیر، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۵.
مرجع اصلی کتاب حاضر «دایرةالمعارف کلمبیا» می‌باشد.
مندرجات : ج. ۱. ا ـ س. ــ ج. ۲. ق. ۱. ش ـ ل. ــ ج. ۲. ق. ۲. م ـ ی.
ج. ۲ ق ۲، چاپ دوم: ۱۳۸۱
۱. دایرةالمعارفها و واژه‌نامه‌ها. ۲. فارسی ـ واژه‌نامه‌ها. الف. عنوان.
۲ د / ۶م /AE ۳۶ ۰۳۹
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران ۸۰م ـ ۲۶۸۳۳

This Encyclopedia is based, in part, on authorized use of
THE COLUMBIA VIKING DESK ENCYCLOPEDIA,
compiled and edited by the Staff of the Columbia Encyclopedia.
William Bridgwater, Editor-in-Chief.

Copyright © 1953, 1960, 1968 by Columbia University Press.
Published by the Viking Press, New York.

کلیهٔ حقوق طبع و نشر دایرةالمعارف فارسی مخصوص و متعلق به
شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر)
است. نقل و ترجمه‌ی مطالب این کتاب، بعضاً و کلاً و به هر شکل و عنوان، بدون ذکر
مأخذ ممنوع است.

شابک X-۰۴۴-۳۰۳-۹۶۴ (دوره ۳جلدی)
ISBN: 964 - 303 - 044 - X (3vol.set)
شابک X-۰۱۳-۳۰۳-۹۶۴ (جلدسوم)
ISBN: 964 - 303 - 013- X (vol.3)

بخش دوم از جلد دوم دایرةالمعارف فارسی در هزاروپانصد نسخه روی کاغذ چهل گرمی
مخصوص در چاپخانه سپهر وابسته به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر به‌طبع رسید
چاپ اول : ۱۳۷۴
چاپ دوم : ۱۳۸۱

بسمه تعالی

یادداشت ناشر

جای شکر است که پس‌از سالها انتظار، اینک بخش دوم از جلد دوم دائرةالمعارف فارسی به‌دست علاقمندان می‌رسد و کار این کتاب از حرف الف تا پایان حرف ی، به انضمام تمایهٔ تمام مجلّدات آن در پایان همین بخش، سامان و پایان می‌یابد. جلد اول این مجموعه (از حرف الف تا پایان حرف س) در سال ۱۳۴۵ شمسی و جلد دوم، بخش اول (از حرف ش تا پایان حرف ل) در سال ۱۳۵۶ شمسی انتشار یافته است.

این یادداشت مختصر، جای بحث در علل و عوامل تأخیر طولانی در فواصل انتشار این سه مجلّد نیست. به‌یاری خداوند در مجلّد چهارم (که تکلمهٔ مقالات و مدخلهای جلد اول و دو بخش جلد دوّم است و در واقع کتابی مستقل از حرف الف تا ی) سرگذشت این مجموعهٔ بزرگ و نفیس و مراحل چاپ و نشر آن، که خود فصلی از تاریخ فرهنگ ایران معاصر است، خواهد آمد. اما دراینجا از یادآوری چند نکته نمی‌توان چشم پوشید:

نخست آنکه تألیف تمام مقالات از الف تا ی، بجز مواردی محدود، در روزگار سرپرستی شادروان دکتر غلامحسین مصاحب (۱۲۸۹ ـ ۱۳۵۸ ـ هـ ـ ش) انجام یافته بود و هم بر دست و با نظارت او بخش زیادی از آن مقالات ویرایش و تا حرف ع حروفچینی و آماده چاپ هم شده بود که برخی حوادث ناخجسته موجب شد تا آن مرحوم از سرپرستی دائرةالمعارف دست بکشد وادامه کار و سامان دادن چاپ و انتشار جلد دوم (بخش اول و دوم) از دی‌ماه ۱۳۵۰ شمسی به مرحوم رضا اقصی واگذار شود.

پس‌از پیروزی انقلاب اسلامی، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، با سازمان فعلی، پیگیری این اقدام عظیم فرهنگی را وجههٔ همت قرار داد و پس‌از تحمل تأخیری ناخواسته و نامیمون و دور از انتظار، سرانجام توفیق یافت مقالات بخش دوم جلد دوم را دراختیار گیرد. (دلایل و مدارک این قضیه در بایگانی مؤسسهٔ امیرکبیر موجود است که ذکر آنها در این یادداشت وجاهت ندارد و به‌موقع ازطریق مطبوعات به‌اطلاع علاقمندان خواهد رسید) آنگاه، و بلافاصله، شرایط بازبینی، آماده سازی و تنظیم مجلّد حاضر فراهم آمد و جای شکر و سپاس است که پس‌از سالها، اینک بخش دوم جلد دوم این کتاب گرانقدر انتشار می‌یابد و با زبان ملی و مشترک اقوام ایرانی برای نخستین بار یک دایرةالمعارف جامع به‌معنای دقیق کلمه به زبان فارسی منتشر می‌شود، دائرةالمعارفی که بی‌گمان هسته وجودی تمام دائرةالمعارفهای آینده فارسی و زبان جدید علم خواهد بود. در اثنای بازبینی و آماده‌سازی مجلّد حاضر، اشکالاتی مشاهده شد که ضروری می‌نمود چاره‌ای برای آنها اندیشیده شود. ازجمله:

۱ـ تغییر اساسی و مشخصات جغرافیائی کشورها، شهرها و ... خصوصاً باتوجه به اینکه اکثر مقالات جغرافیایی مطابق با اطلاعات سالهای آغاز دهه پنجاه بوده است. که البته این اشکال حتی در جلد دوم نیز وجود دارد و دلیل آن‌هم آماده سازی کلیه مقالات جغرافیایی دایرةالمعارف تا آخر حرف ی در همان دوره بوده است و نتیجه آن شده است که اطلاعات موجود در جلد دوم نیز با اسامی و مشخصات زمان انتشار یعنی سال ۱۳۵۶

مطابقت نداشت.

۲ـ محسوس بودن نقش فشار فرهنگی رژیم طاغوت منجر به حذف و یا تحریف در مقالات تاریخی شده بنحوی که بسیاری از وقایع تاریخی اصلا موردتوجه قرار نگرفته است و در مورد برخی مداخل هم تنظیم مطالب با واقعیت انطباق ندارد، همچنین القاء روحیه ناسیونالیستی و تحریف دلایل گرویدن مردم ایران به دین اسلام، کم‌توجهی به فرهنگ غنی شیعه و خودداری از ذکر نظرات شیعه در بسیاری از مسائل، تجلیل از فرهنگ و تمدن غربی و عدم توجه به نقش استکباری آمریکا در جهان و ...، عدم ذکر وقایع مهم تاریخ ایران ازجمله نهضت پانزدهم خرداد ۱۳۴۳ مبارزات مردم بر علیه رژیم پهلوی و ... که حاکی از فشار شدید رژیم پلیسی پهلوی بوده است. چنین مسائلی باعث شده تا اشکالات زیادی در مقالات راه یابد بعنوان نمونه:

ـ عدم اشاره به واقعه غدیر خم و همچنین انتساب جریان سقیفه‌بنی‌ساعده، به عموم مسلمانان در مقاله محمد(ص)

ـ عدم اشاره به وقایع مهم دوران محمدرضا پهلوی در مقاله، محمدرضا شاه پهلوی

ـ نسبت دادن انحطاط مداین به مسلمانان در مقاله مداین

ـ بیان ناسیونالیستی در رابطه با مسلمانان و عدم تمایز میان اعراب و مسلمین از طرفی و ایرانیان و ساسانیان ازطرف دیگر در بسیاری از مقالات ازجمله مقاله مداین، جنگ مداین و ...

ـ عدم اشاره به افکار و اقدامات اصولی سیدحسن مدرّس، و دیگر شخصیتهای مبارز.

ـ القاء لزوم انطباق عقاید دینی با نتایج علمی در بعضی مقالات

ـ جانبداری از نهضت فمینسیم و نامیدن دنبال‌کنندگان این جریان بعنوان مصلح اجتماعی در برخی مقالات،

ـ معرفی کمونیسم بعنوان علمدار مبارزه‌ی بر ضد امپریالیسم و استعمار و کسب موفقیتهای بسیار مهم در این مسیر در مقاله مارکسیسم

ـ معرفی کتاب شهریار بعنوان نخستین تجزیه و تحلیل علمی و بیطرفانه از روشهایی که موجب کسب نیروی سیاسی و حفظ آن می‌شود در مقاله ماکیاولی، و ...

ـ تعبیر به تسلط عرب بر ایران در مورد اسلام آوردن مردم ایران در مقاله مالیات، و ذکر این مطلب که مالیاتها در این دوران بصورت زکوة و صدقات درآمد در همان مقاله.

ـ مبرّی داشتن مأمون از به‌شهادت رساندن حضرت علی‌بن موسی‌الرضا (ع) با این تعبیر که امام (ع) وفات یافت و شایع شد که مأمون برای تشکیل خاندان عباسی او را مسموم ساخته است در مقاله مأمون

ـ ذکر خبر اغراق‌آمیز کشته شدن ۱/۵۰۰/۰۰۰ یهودی در اطاقهای گاز مایدانک بدست نیروهای آلمان در مقاله، مایدانک

ـ عدم اشاره به وقایع سال ۱۳۴۲ و تأکید بر اینکه از این سال زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برای مجلس را پیدا کردند در مقاله مجلس سنا

ـ ذکر انتخاب چند تن از بانوان به نمایندگی مجلس بعنوان خصوصیت برجسته‌ی مجلس بیست‌ویکم (۱۳۴۲) در مقاله مجلس شورای ملی

ـ ذکر مطالبی ضعیف برای رویا دانستن معراج حضرت رسول اکرم (ص) در مقاله محمد (ص)

ـ عدم اشاره به نقش آیةالله کاشانی در بازگشت مصدق به نخست‌وزیری

ـ معرفی امثال ناصرالملک بعنوان فردی روشنفکر و فرهنگی و خادم ملت

ـ معرفی هشام‌بن‌الحکم در زمره کسانی که قائل به تشبیه بوده‌اند درحالیکه به تحقیق محققین چنین نسبتی

صحت ندارد.

ـ معرفی جوامع غربی خصوصاً امریکا بعنوان مهد دمکراسی و تمدن در جهان

ـ اختصاص مقالاتی به مداخل مربوط به هنرپیشه‌ها و رقاصه‌ها که در مجلّدات قبلی این دائرةالمعارف نیز سابقه نداشته است

ـ اکتفا به‌اختصار در مقالاتی همچون حضرت مهدی (عج) و از طرفی تفصیل در برخی مقالات کم اهمیت

ـ معرفی حکومت رضاخانی بعنوان عامل ثبات و امنیت در ایران

ـ معرفی شخصیتهای غربی بعنوان مبلّغان دمکراسی و حیثیت انسان در جهان

ـ و ...

۳ـ سلیقه جدیدی که از بخش اول جلد دوم و پس‌ازکناره‌گیری مرحوم مصاحب به مقالات راه یافته است و در مجلّد حاضر بروشنی دیده می‌شود بنحوی که تعیین مداخل و نحوه تنظیم مقالات با روش معمول در جلد اول هماهنگی ندارد.

ـ و ...

برای حل این اشکالات سه راه پیدا بود: یا به چاپ و انتشار کتاب به همان صورت موجود اقدام می‌شد، یا تمام تغییرات کامل و لازم در کتاب صورت می‌گرفت و یا با تغییرات محدود به چند مورد و در حد ضروری قطعی، اقدام به نشر آن می‌گردید. پس‌از مشورت فراوان با صاحبنظران و متخصصان علمی و استادان و محققان کشور، راه حل سوم انتخاب شد و اصلاحاتی به شرح زیر انجام گرفت و تصمیم بر این گرفته شد که:

الف ـ اطلاعات جغرافیایی و تاریخی، مطابق با زمان تهیه مقالات در دههٔ پنجاه باقی بماند و تغییری پیدا نکند.

ب ـ مقالاتی که اطلاعات تا سال ۱۳۵۷ را دربر دارند به همان صورت منتشر شوند.

ج ـ در مقالاتی که از اسرائیل نامی به میان آمده بود، باتوجه به عدم مشروعیت آن رژیم از دیدگاه مسلمین، نام آن رژیم تغییر داده شود.

د ـ در مدخلی که موضوعات و اطلاعات تحریف شده وجود داشت، در حد ضرورت و با تکیه به مسانید و مصادر علمی، اصلاحاتی انجام پذیرد. به این جهت در حدود ۲۰ مدخل که تحریفهایی از تاریخ اسلام در آنها ملاحظه شد با اضافه و حذف عبارات اندکی آمده شد و چند مدخل نیز، که برخلاف جلد اول، به هنرپیشه‌ها و رقاصه‌های خارجی پرداخته بود و حذف آنها صدمه‌ای بر مطالب و محتوای کار وارد نمی‌ساخت کنار گذاشته شود.

هـ ـ برای حفظ نظام و سیاق قبلی کار، از افزودن مقالات و مداخل جدید اعم از مدخل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و مداخل مربوط به اسلام، ایران، جهان و انقلاب اسلامی خودداری شود و این امر به آینده موکول گردد. درواقع مقرر شد مداخل مذکور در آیندهٔ نه‌چندان دور در قالب مجلّد چهارم و به صورت متمم دائرةالمعارف آماده و منتشر شود.

و ـ نام چند تن از اشخاص زندهٔ ایرانی که هنگام ویرایش وارد مقالات شده بود، طبق شیوهٔ مرحوم مصاحب، از مقاله حذف شود.

با اندک تأمل و توجه در موارد ذکر شده ملاحظه می‌شود که با این تغییرات و اصلاحات اندک، تغییرات اساسی یا بنیادی در کار انجام نشده و مجلّد حاضر با تفاصیلی که گفته شد و در همان قطع و اندازه و با همان حروف و کاغذ مجلّدات گذشته چاپ شده و انتشار می‌یابد.

دیگر آن‌که شیوهٔ نگارش و ویرایش و رسم‌الخط و علائم سجاوندی جلد اول، به همان صورت، در مجلّد حاضر رعایت شد تا یکدست‌بودن سیاق موردنظر مبتکر و پایه‌گذار این کتاب، مرحوم غلامحسین مصاحب، در تمام کتاب مراعات شود، شیوه و سیاقی که اکنون دیگر بعضاً مطلوب و معمول نیست.

نکتهٔ آخر این‌که مجلّد حاضر مبرای از خطاها وکاستی‌هایی نیست. اما صمیمانه و متواضعانه از محققان و استادان و ارباب دانش و اصحاب قلم و اذهان نکته‌سنج استدعا می‌شود نظرهای انتقادی و سازندهٔ خود را به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر اطلاع دهند تا در چاپهای بعدی موردتوجه قرار گیرد.

جای بسی تأسف است که هنگام انتشار این مجلّد، پایه‌گذار دانشمند و فرهنگ پرور آن ــ مرحوم دکتر غلامحسین مصاحب، حالیا چندی است که روی در نقاب خاک کشیده و به سرای باقی رفته است. از درگاه الهی برای روح آن دانشی مرد معاصر طلب آمرزش و آرامش می‌کنیم و امیدواریم گام ارجمند نخستینی که او برداشت راه را برای تألیف دائرةالمعارفهای دیگر و کاملتری در حوزهٔ زبان کهن پارسی باز کند.

در پایان، جا دارد از همکاریها و تلاش‌های همهٔ نویسندگان و محققانی که در تدوین این دائرةالمعارف از آغاز تا کنون کوشیده‌اند تقدیر بعمل آید. همچنین از همهٔ عوامل حروفچینی، صفحه‌بندی، آتلیه، امور فنی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی این مجموعهٔ ارزشمند قدردانی می‌گردد.

و من‌الله‌التوفیق

تهران، بهمن‌ماه ۱۳۷۴ هـ ـ ش

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر



مائده (mā'eda) [عربی، = خوان، خوراک]، یکی از معجزات حضرت عیسی که داستان آن در سوره‌ی ۵م قرآن، آیات ۱۱۲–۱۱۵ آمده است، و این سوره به همین مناسبت نام سورة المائده دارد. گروهی از یاران عیسی از وی خواستند که، برای محکمتر شدن ایمانشان، از خدا بخواهد تا برای ایشان خوراکی از آسمان فرو فرستد و از آن بخورند. عیسی دعا کرد و خوراکی از آسمان ــ به قول مفسران ماهی بریان و پنج گرده‌ی نان و سبزی و مخلفات دیگر ــ فرو فرستاده شد و آن روز را عیسی ویپروانش عید گرفتند که شاید روز یکشنبه‌ای بوده است. این داستان قرآن تا حدی شبیه است به آنچه در کتاب مقدس (انجیل مرقس ۳۸.۶) آمده است که عیسی با پنج نان و دو ماهی چند هزار کس را که در نقطه‌ی دورافتاده‌ای برای شنیدن مواعظ وی گرد آمده بودند خوراک داد و هنوز آن نان و ماهی برجای خود باقی بود.

مائده، سوره‌ی (mā'eda) [عربی، = خوان، خوراک]، سوره‌ی ۵م قرآن، مدنی، ۱۲۰ آیه، که آیات آن تربیت وجدانی و تربیت اجتماعی را در کنار یکدیگر شامل است. در این سوره احکام صید در حالت احرام، خوردنیهای حلال و حرام، آداب طهارت و وضو ساختن، قصاص (به مناسبت ذکر داستان دو پسر آدم)، و بریدن دست دزد آمده است. فرمان صریح در آن است که پیغمبر اسلام به اهل کتاب بگوید که کتاب خدا را منحرف کرده‌اند، و از ایشان پیروا نکند. در پایان سوره، از صحنه‌ی مجسمی از قیامت یاد میکند، که خدا از عیسی میپرسد که آیا تو به مردم فرمان داده بودی که تو و مادرت را به عنوان خدا بپرستند، و او انکار میکند، و میگوید جز توحید به آنان نگفته‌ام.

مئاندر، رود ترکیه، ← مندرس.

مائو[1]، **رنه** (re:ne māe:)، ۱۹۰۵–۷۵، رجل بین‌المللی فرانسوی. از دانشسرای عالی پاریس فارغ‌التحصیل شد، و به تدریس فلسفه در شهرهای مختلف ــ کوتانس، کولونی، لندن، و فاس ــ پرداخت. در ۱۹۴۶ به عضویت دبیرخانه‌ی یونسکو در آمد، و در ۱۹۵۶–۵۸ نماینده‌ی یونسکو در سازمان ملل متحد بود. در ۱۹۶۲–۷۴ دبیرکل یونسکو بود. در کتاب تمدن جهانی (۱۹۶۶) فکر نهائی خدمت و صلح بنیاد فرهنگی یونسکو را بیان میکند. در شهریور ماه ۱۳۴۴ ه‍ش، برای شرکت در کنگره‌ی جهانی مبارزه با بیسوادی، که در تهران تشکیل میشد، به ایران آمد، و در اولین جلسه‌ی کنگره، به عنوان دبیر کل یونسکو، سخنرانی کرد. در فروردین ۱۳۵۴ سفر دیگری به ایران کرد.

مائو تسه‌تونگ[2] (māo tse-tung)، ۱۸۹۳–۱۹۷۶، فیلسوف سیاسی و رهبر کمونیستهای چین. در یکی از خانواده‌های روستائی ایالت هونان به دنیا آمد. ادب و فرهنگ چینی را آموخت، و سپس به تحصیلات جدید پرداخت. در جوانی بسیار مسافرت کرد، و مخصوصاً در چین مرکزی شاهد اوضاع اجتماعی رقت‌انگیز مردم بود. یکی از مؤسسین حزب کمونیست چین بود، و در دهه‌ی ۱۹۲۰ اتحادیه‌های روستائی و کارگری را، که خواسته‌ی کولومینتانگ بود، سازمان داد. در ۱۹۲۴–۲۶ مدیر قسمت روستائی حزب بود. در ۱۹۲۷، که جناح راست کوئومینتانگ به رهبری چیانگ کای‌شک از کمونیستها جدا شد، مائو شورش معروف به "شورش محصول پاییز" را در ایالت هونان رهبری کرد، و کاری از پیش نبرد، و از کمیته‌ی مرکزی حزب اخراج شد. از آن به بعد تا ۱۹۳۱، با همکاری چو ته و دیگران، در پسکرانه‌های چین فعالیت داشت، و به تأسیس سویتهای روستائی (← سویت) و ایجاد ارتش سرخ پرداخت. در ۱۹۳۱ به ریاست جمهوری شوروی چین انتخاب شد. با حملات نظامی متعدد چیانگ کای‌شک مقاومت کرد، و در ۱۹۳۴–۳۵ سفر ← ۹'۷۰۰ کیلومتری ارتش سرخ را، از کیانگسی تا ینان (در ایالت شنسی) رهبری کرد (← سفر دراز). مائو جنگ داخلی با چیانگ کای‌شک و با کوئومینتانگ را ــ حتی در طی جنگ با ژاپنیها در دومین جنگ چین و ژاپن ــ ادامه داد. در ۱۹۴۹ رئیس شورای دولت مرکزی جمهوری جدیدالتأسیس خلق چین شد، و در ۱۹۵۴ نیز دگربار به این مقام ــ که مقتدرترین مقامات در چین کمونیست است ــ انتخاب شد. پس از مرگ (۱۹۵۳) ستالین، مائو از شخصیتهای برجسته‌ی جهان کمونیست و از شاخصترین علمای نظری کمونیسم شد؛ افکار و نظریات وی، خاصه در موضوع "مبارزه و جنگهای پارتیزانی فعال انقلابی" تأثیر بسیار داشت، و مخالفت وی با "همزیستی مسالمت‌آمیز" با غرب سبب کشمکشهائی بین او و رهبران دولت شوروی شد. در ۱۹۵۸ از ریاست جمهوری خلق چین استعفا کرد، و در ۱۹۵۹ لیو شائو-چی جایگزین وی شد، اما ریاست حزب کمونیست همچنان با مائو، و بدین جهت، وی طراح اصلی سیاست دولت بود.

از ۱۹۶۲ دست به مبارزه‌ی شدیدی برای "آموزش و پرورش سوسیالیست" میزند که با مخالفتهائی، چه در میان توده‌ی مردم و چه در محیطهای حزبی، مواجه میشود، از آن پس تا ۱۹۶۶ کمیته‌ی مرکزی حزب، لااقل در ظاهر، دیگر تشکیل نمیشود. اختلاف میان مائو و دسته‌های مخالف به مرحله‌ای حاد میرسد، و در اجلاسیه‌ی سپتامبر ۱۹۶۵ کمیته‌ی مرکزی (که مدتها پنهان نگاه داشته شده بود) میان مائو و آنان گسستگی پدید میآید. مائو از پکن ناپدید میشود، و به احتمال قوی با قسمتی از کمیته‌ی مرکزی در شانگهای استقرار مییابد، و از آنجا طرح "انقلاب بزرگ فرهنگی" خود را به راه می‌اندازد (۸ اوت ۱۹۶۶)، که پشتیبانی توده‌ی چینی را از وی برمی‌انگیزد. این طرح انقلاب فرهنگی، که شامل ۱۶ ماده است مورد تصویب کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست چین قرار میگیرد (۸ اوت ۱۹۶۶). در ۱۸ اوت همان سال، مائو دستگاه مدیره‌ای کاملاً تغییریافته به ملت عرضه میکند، و دست به تصفیه‌ی پردامنه‌ای در تمام مدارج سیاسی و نظامی میزند. در سیاست خارجی مائو راه ارتباط با کشورهای دیگر غیر کمونیست را باز کرد، در ۱۹۷۱ چین عضو سازمان ملل متحد شد، و در ۱۹۷۲ نیکسن رئیس جمهور کشمة از چین دیدار کرد، تجشد دشمن اصلی چین شناخته شد. در کنگره‌ی دهم حزب کمونیست چین (اوت ۱۹۷۳) نبردی بر ضد سنت‌پرستی و کونفوسیوس آغاز شد.

ماثوری[3] (māori)، بومیان اصلی زلند جدید. بر طبق روایات، ح ۱۳۵۰ از ش پولینزی به این سرزمین آمدند. مردمی بلندقامت و درشت‌هیکل و دارای بینی پهن و پوست خرمائی و موی سیاه هستند. در زمان ورود اروپائیان عده‌ی

(۱) Maheu (۲) Mao Tse-tung (۳) Maori

آنها ح 100'000 بود. تمدن آنان همان تمدن عصر حجر جدید بود ولی در کنده‌کاری بر چوب و سنگ و بافتن پارچه‌های منقوش مهارت زیاد داشتند. کارهای کشاورزی عمده به عهده‌ی زنان بود، و مردها بیشتر مشغول امور جنگی بودند. مائوریها به نوعی خدای قادر معتقد بودند، ولی رام کردن و تسکین ارواحی که نقض تابو را کیفر میدادند در دین آنان نقش عمده‌ای داشت. رئیس قبیله دارای مقامی مقدس بود.

مائوریها جملگی از حقوق کامل شارمندی زلند جدید بهره‌مند هستند، و مسئله‌ی تبعیض بر حسب رنگ چندان در کار نیست. عده‌ی آنان در ۱۹۷۴ ح 225'000 بوده است. زبان مائوری شاخه‌ای از زبانهای مالزیائی-پولینزیائی است (← زبان، جدول).

مائو مائو[1] (mão mão) یا **ماو ماو**[1] (mä-mä)، عنوان انجمنی سرّی که به وسیله‌ی قبیله‌ی کیکویو از قبایل سیاهپوست کنیا بر ضد استعمار گران اروپائی و همدستان بومی آنها ایجاد شد (۱۹۴۸). انجمن در طی سالهای ۱۹۵۲–۵۶ در ناحیه‌ی نایروبی سخت فعالیت داشت، و دستبردهای آنها به مهاجرنشینهای بریتانیا و سوزاندن آنها و کشتن مردمشان، و نیز انتقام جوئی بریتانیا از آنها معروف است. مؤسس انجمن ⇐ جومو کنیاتا بود، که در ۱۹۶۰ به ریاست اتحادیه‌ی ملی افریقائی کنیا منصوب شد. نیز← ت. ج. مبویا.

مائه یا ماهه، جزیره، قهـ← هند فرانسه

مائی[2] (mā'i) [از ماء؛ عربی، = آب]، صفتی که معمولاً در مورد محلولها به کار میرود، و می‌رساند که ماده‌ی حلال آب است (مانند محلول مائی). استعمال لفظ آبی به جای آن اشتباه‌آور است، زیرا بسیار ممکن است تصور رود که مراد از آبی رنگ محلول است.

ما بعد الطبیعه[3] (mā ba'da 't.tabi'a) یا **متافیزیک** (metāfizik؛ فنـ)، همان فلسفه‌ی اولیٰ یا حکمت الاهی یا علم کلی یا الاهیات به معنای اعم و اخص است. وجه نامگذاری آن به مابعد الطبیعه برای اینست که آندرونیکوس رودسی (āndronikuse rodesi؛ نه قرن اول قم)، هنگام ترتیب و نشر آثار ارسطو، مباحث این علم را بعد از مباحث علم طبیعت قرار داد. در قرون وسطی نام یونانی آن، که "تامتاتا فوزیکا" بود، به یك کلمه‌ی "متافیزیک" مبدل شد، و بنا براین در فلسفه‌ی غرب پیش از قرون وسطی کلمه‌ی مفرد "متافیزیک" دیده نمیشود اما کلمه‌ی ما بعد الطبیعه در فلسفه‌ی اسلامی در ترجمه‌ی "تامتاتا فوزیکا" از زمانهای قدیم مورد استعمال داشته است، گرچه فلسفه‌ی اولیٰ یا علم الاهی و نظایر آن بیشتر استعمال شده است. گاهی گفته‌اند که مقصود از ما بعد الطبیعه یا متافیزیک آن چیزی است که در پشت و ماوراء طبیعت قرار دارد، و به همین دلیل گاهی از آن به علم ماوراء الطبیعه تعبیر کرده‌اند. گرچه مباحث ما بعد الطبیعه در حقیقت مربوط به امور ماوراء طبیعت است، کلمه‌ی ما بعد الطبیعه برای ترجمه‌ی اصل یونانی آن مناسبتر است و "متا" در یونانی به معنای، بعد است نه "آن ور" یا "ماوراء". به هرحال علم ما بعد الطبیعه مهم‌ترین قسمت فلسفه به معنای اخص کلمه است و، گرچه لفظ حکیم و فیلسوف به دانشمند به معنای وسیعتر اطلاق میشده، فیلسوف به معنای خاص آن در حقیقت کسی بوده است که در حکمت نظری و مخصوصاً در فلسفه‌ی اولیٰ یا الاهیات صاحبنظر باشد. اطلاق فلسفه یا حکمت اولی به فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه از آن جهت است که در آن از اصل اول اشیاء، که وجود است، بحث میشود. به قول ارسطو همه‌ی اشیاء و موجودات در یک معنای عام وسیع مشترکند و آن "وجود" است. پس وجود مبدأ نخستین و اصل اولای هر چیز است و بحث از آن فلسفه‌ی نخستین یا فلسفه‌ی اولی نامیده میشود. همچنین در ما بعد الطبیعه از مبادی اشیاء و موضوعات علوم به طور کلی بحث میشود؛ زیرا موضوع هر علمی عبارت از آن چیزی است که در آن علم از صفات و عوارض آن علم بحث میکند ولی از ماهیت خود موضوع در آن علم بحث نمیشود. مثلاً در علم حساب از صفات و خواص عدد بحث میشود، اما حقیقت و ماهیت خود عدد موضوع بحث علم حساب نیست؛ یا در علم فیزیک یا شیمی از حقیقت جسم یا ماده بحثی نمیشود. لذا علمی دیگر لازم است که از ماهیت نهائی موضوعات علوم در آن بحث شود و آن ما بعد الطبیعه است. به همین دلیل، در فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه، از وجود و ماهیت و ماده و جوهر و عرض و علت و وجوب و امکان بحث میشود، و در علوم دیگر محلی برای بحث از این گونه مطالب نیست. پس وجه اطلاق فلسفه‌ی اولیٰ و علم ما بعد الطبیعه بدین ترتیب روشن میشود. اما اطلاق الاهیات به معنی اعم به این علم برای آن است که موضوعات مسائل این علم بیشتر امور غیر مادی و نامحسوس (به معنی بالاتر از محسوس) است و این گونه امور در قلمرو ملکوت الاهی قرار دارد (از قبیل روح و عقل اول و علم خدا و غیر آن). اثبات وجود خدا و تجرد نفس مربوط به قسمت خاصی از ما بعد الطبیعه است که آن را الاهیات به معنی اخص میخوانند و در زبانهای اروپائی تئولوژی (teoloji؛ فنـ) خوانده می‌شود، اگرچه گاهی تئولوژی به معنای خاص شناخت مباحث یک دین است. از قبیل تئولوژی مسیحی، و به این معنی به علم کلام نزدیکتر است. فرق علم کلام با الاهیات و فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه در این است که فلسفه در باره‌ی خدا و امور مجرد غیر مادی به استقلال بحث میکند در صورتی که علم کلام از این امور به اقتضای دین اسلام بحث میکند، و تئولوژی مسیحی به اقتضای دین مسیحیت به طوری که با مبادی دین مسیح موافقت داشته باشد، از آن سخن میراند. اما چنین نبوده است که در اسلام و مسیحیت قرون وسطی فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه توانسته باشد همیشه استقلال خود را از دین حفظ کند، بلکه چنانکه بیشتر علمای مسیحیت گفته‌اند فلسفه باید خادم و تابع تئولوژی مسیحی باشد. در اسلام نیز کمابیش چنین بوده است. دکارت با شک طریقی یا دستوری خود مباحث ما بعد الطبیعه را به صورتی مستقل از دین عنوان کرد و در آن از اثبات خدا و تجرد نفس سخن گفت. نظامهای فلسفی بزرگ قرن ۱۷م، مانند نظام فلسفی لایبنیتز یا اسپینوزا یا مالبرانش همه بر پایه‌ی متافیزیک و علم ما بعد الطبیعه بود. در قرن ۱۸م بیشتر متفکران بزرگ از ما بعد الطبیعه دوری جستند و مباحث آن را قابل اثبات ندانستند و بیشتر به فلسفه‌ی طبیعی روی آوردند. د. هیوم اساس ما بعد الطبیعه را با نفی و انکار علیت متزلزل کرد. کانت فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه را منحصر به نقد عقل محض کرد و گفت ما بعد الطبیعه تدوین فهرست منظمی است از آنچه از راه عقل محض به دست میآید، و بنا به این نظر، فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه فقط باید در مسئله‌ی معرفت و علم به اشیاء و ارزش آن بحث کند. هگل، با آنکه کلمه‌ی متافیزیک را کمتر به کار برده است، پایه‌ی فلسفه‌اش ما بعد طبیعی است و هرچه را عقلانی است واقعی و هرچه را واقعی است عقلانی میخواند و مدعی علم مطلق است. در نظر برگسون علم عبارت از مطالعه‌ی عقل در باره‌ی ماده، و ما بعد الطبیعه عبارت است از معرفت شهودی ذهن؛ وجود در صیرورت ضمیر و وجدان کشف میشود، و بنابراین، علم ما بعد الطبیعه از علائم و نشانه‌ها که خاص علوم مثبت است فراتر میرود و در آن نفس با ماده و ذهن باشیء خارج یکی میشود. اوگوست کنت، علمدار ← مذهب تحققی، فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه را نفی و طرد کرد و تنها علوم مثبته‌ی طبیعی و ریاضی را علوم واقعی خواند. در نظر او دوران متافیزیک و ما بعد الطبیعه سپری شده و عصر علم و شناختن قوانین طبیعی و خواص توصیفی اشیاء فرا رسیده است. مارکس نیز، نظر به فلسفه‌ی مادی و ماتریالیسم دیالکتیک خود منکر فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه بود. اما، با همه‌ی اینها، فلسفه‌ی متافیزیک یا ما بعد الطبیعه هنوز به صورتهای مختلف زنده است و در قرن ۲۰م نظامهای فلسفی متفکران بزرگی مانند اوکتاو آملن[4] (oktāv āmlan؛ ۱۸۵۶–۱۹۰۷، فیلسوف فرانسوی) و ا. هوسرل و م. هایدگر همه مبتنی بر فلسفه‌ی ما بعد طبیعی است.

در نظر فلاسفه‌ی اسلامی، مبحثهای ما بعد الطبیعه متعلق به امور غیر مادی است، یعنی اموری که، در ذهن و خارج، از قیامْ به ماده بی‌نیاز است، و از این امور است ذات خداوند و عقل فعال و مفاهیم وجوب و امکان و وحدت و کثرت و علت و معلول و کلی و جزئی و غیره و موضوع آن موجود مطلق است از آن جهت که موجود است (نه از آن جهت که مثلاً جسم یا عرض یا چیز دیگری است) و علت اطلاق فلسفه‌ی اولی به آن به جهت تقدم آن است بر علوم دیگر. مسئله‌ی تجرد نفس را حکمای اسلام در فن الاهیات و ما بعد الطبیعه مطرح نمیکردند، بلکه آن را در مباحث خاص نفس مطرح میساختند. فلاسفه‌ی اروپائی گاهی از ما بعد الطبیعه به علم وجود و گاهی به علم به اشیاء بیواسطه‌ی تجربه و حس تعبیر میکنند و مباحث اصلی آن معرفت-

(۱)Mau-Mau (۲)aqueous (۳)metaphysics (۴)Hamelin

شناسی و مباحث وجود و خداشناسی است.
مابوز[1]، **یان د** (yān de mābu:z)، ح ۱۴۷۸–ح ۱۵۳۳، نقاش فلاندری، نام اصلیش **یان گوسارت**[2] (gossārt). راجع به تحصیلات و کارهای اولیه‌اش اطلاعی در دست نیست. در ۱۵۰۸ با حامیش فیلیپ جسور، دوک بورگونی، برای مدت یک سال به ایتالیا رفت، و در آنجا بشدت تحت تأثیر هنر ایتالیائی و مجسمه‌سازی باستانی قرار گرفت. وی از اولین هنرمندان فلاندری بود که تن برهنه و اساطیر کلاسیک را به شیوه‌ای متأثر از هنر ایتالیائی به نمایش در آورد. فرمها در آثارش سنگین و دارای انسجام هستند، و رویه‌ی تابلوها با دقتی یکنواخت و بی‌تکلف پرداخت شده است. وی همچنین صورت‌های هیجان‌انگیزی نقاشی کرد. حالت تکبر‌آمیزی که در موضوعات آثارش وجود دارد، در عصر وی بسیار مقبول بوده است. آثارش مشتمل است بر یک بخشنده و زنش (موزه‌ی بروکسل)، پنتون و آمفیتریته (موزه‌ی برلین)، دانائه (موزه‌ی مونیخ)، قدیس لوقا در حال نقاشی کردن صورت مریم عذرا (موزه‌ی وین و گالری ملی پراگ)، آدم و حوا (برهنه، موزه‌ی برلین)، و غیره.
مابه ابن بوذخشان: ← محمد، قسمت ۴۹.
مابیون[3]، **ژان** (jān mābiyyon)، ۱۶۳۲–۱۷۰۷، محقق فرانسوی و از راهبان بندیکتی. عضو آکادمی کتیبه‌ها شد (۱۷۰۱). اثر عمده‌اش کتاب در باب دیپلوماتیک (۱۶۸۱) است، که بدان وسیله علم دیپلوماتیک (diplomātik) را بنیان نهاد. دیپلوماتیک علم تحقیق انتقادی مآخذ تاریخی (اسناد قدیم، فرامین، عهدنامه‌ها، و غیره)، خاصه مآخذ تاریخی قرون وسطائی، است.
مات، در شطرنج: ← شطرنج.
مات[4] (māt؛ فنس)، در فلزگری، مخلوطی از سولفورهای آهن و مس که در گداز سولفورهای معدنی بعضی فلزات، خاصه مس و سرب و نیکل، تشکیل میشود.
مات[5]، **جان رالی** (jān rāli māt)، ۱۸۶۵–۱۹۵۵. مددکار اجتماعی و نویسنده‌ی امریکائی. عضو انجمن جوانان ذکور مسیحی بود، و در ۱۹۱۵ دبیر کل کمیته‌ی بین‌المللی این انجمن شد. به خاطر خدماتی که در طول عمر خود برای ایجاد تفاهم بین‌المللی کرد، برنده‌ی سهمی (با مشارکت ← ا. گ. بالچ) از جایزه‌ی نوبل صلح ۱۹۴۶ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
مات[5]، **لوکریشا کافین** (lukrisā kāfin māt)، ۱۷۹۳–۱۸۸۰، بانوی مصلح اجتماعی امریکائی و پیرو نهضت فمینیسم. در راه الغای بردگی کوشید، و خانه‌اش یکی از ایستگاههای راه‌آهن زیرزمینی بود. نخستین "مجمع حقوق زن" را در کشمة با همکاری ا. ک. ستانتن سازمان داد (۱۸۴۸).
مات[5]، **نویل فرانسیس** (nevil frānsis māt)، ۱۹۰۵– ، دانشمند معتبر انگلیسی در فیزیک حالت جامد و نظریه‌ی الکترونها در فلزات و جا به جا شدن و عیبهای دیگر موجود در ساخت بلورها. در دانشگاههای منچستر و کیمبریج و بریستول تدریس میکرد. در ۱۹۵۴–۷۱ استاد کرسی کوندیش فیزیک تجربی در کیمبریج شد. در ۱۹۳۶ به عضویت انجمن سلطنتی رسید، و در ۱۹۵۳ نشان سلطنتی گرفت و به افتخارات دیگر نیز دست یافت. از آثار او است خلاصه‌ای از مکانیک موجی (۱۹۳۵)، اصول مکانیک موجی (۱۹۵۲)، ساختمان اتمی و استحکام فلزات (۱۹۵۶).
ماتابللند، افریقا: ← ماتابله.
ماتابله[6] (mātābele)، قبیله‌ای از سیاهپوستان بانتوزبان که در ناحیه‌ی ماتابللند[7] (mātā-beleland)، غ رودزیای جنوبی، سکنی دارند. قبیله در ۱۸۲۳ بدین گونه تشکیل یافت که مزیلیکازی[8] (mzilikāzi)، که از سرداران شاکا بود، در آن سال با عده‌ای از جنگجویان به ترانسوال کنونی فرار کرد، سپس سایر زولوهای فراری از خدمات جنگی بدو پیوستند، و ماتابله قدرت یافت، و به طرف ج تا رود اورانژ پیشروی کرد، و اغلب قبایل مجاور را نابود یا در خود مستهلک کرد. تحت فشار بوئرها و زولوها، مزیلیکازی به جانب ل رانده شد (۱۸۳۷)، و با قبیله‌ی خود در ماتابللند سکنی گزید. جانشینش، لوبنگولا[9] (lobengulā؛ ف ۱۸۹۴)، همان کس است که عمال س. ج. رودز امتیاز همه‌ی معادن ماتابللند را از وی گرفتند. شورش ماتابله در ۱۸۹۶ برضد بریتانیا سرکوب شد، و از آن پس مردم این قبیله جنگجوئی را رها کردند، و به گله‌داری و زراعت پرداختند. تعداد نفوس این قبیله اکنون ح ۳۰۰٬۰۰۰ نفر است.
ماتاپان[10]، **دماغه‌ی** (mātāpān)، یا باستانی **تاینارون**[11] (tāynāron)، لات **تاینارووم**[12] (-rum)، منتهاالیه جنوبی زمینلاد یونان و پلوپونز، که در دریای یونیائی پیش رفته است. در اینجا، در ج II، بریتانیائیها در یک نبرد مهم دریائی بر ایتالیائیها پیروز شدند (۱۹۴۱).
ماتادی[13] (mātādi)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۱۰٬۰۰۰)، ناحیه‌ی زئیر سفلی، غ زئیر (جمهوری کنگو)، کنار رود کنگو. بندر عمده‌ی ناحیه، و در ۱۳۰ کیلومتری مصب کنگو، در دورترین نقطه‌ی قابل کشتیرانی برای کشتیهای اقیانوس پیما، واقع است. به وسیله‌ی راه‌آهن به کینشاسا مرتبط است. صادرات عمده‌اش فراورده‌های نخلی، قهوه، پنبه، کائوچو، و موز است.
ماتامورس[14] (mātāmoros)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۸۲٬۸۸۱)، ایالت تاماولیپاس، شمال شرق مکزیک. به وسیله‌ی خط آهن و بزرگراه به کشمة مرتبط است، و به همین جهت مرکز تجارتی بین‌المللی است. ماهیگیری صنعت مهم آن است؛ زرت و پنبه کشت میشود. در ۱۷۰۰ به نام سان خوان د لوس استروس[15] (de los esteros) تأسیس شد، و در ۱۸۵۱ به نام رهبر مکزیکی برای استقلال مکزیک، ماریانو ماتاموروس (māriāno؛ ف ۱۸۱۴)، ماتاموروس نامیده شد. در جنگ مکزیک (۱۸۴۶) به دست نیروهای کشمة افتاد.
ماتاموروس، ماریانو: ← ماتاموروس.
ماتانساس[16] (mātānsās)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۵٬۳۷۶) کرسی ایالت ماتانساس (در ۱۹۷۰ جم ۵۵۱٬۲۷۳)، غ کوبا. بندر، و بندرگاهش عمیق میباشد. صادراتش شکر، میوه‌جات، و کتان سیال است. کارخانه‌های تصفیه‌ی شکر، دباغی، و تهیه‌ی کود شیمیائی دارد. زمانی مأمن دریازنان بود.
ماتئوتی[17]، **جاکومو** (jākomo mātteotti)، ۱۸۸۵–۱۹۲۴، رهبر سوسیالیست ایتالیائی، و از مخالفین برجسته‌ی اوایل رژیم فاشیستی. قتل وی به دست فاشیستها آغاز دیکتاتوری بلامنازع موسولینی بود.
ماتاهاری[18] (mātā hāri)، نام اصلی وی **مارگارتا خیرتروییدا زله**[19] (mārgāretā xeyrtroydā zele)، رقاصه‌ی هلندی و جاسوسه‌ی معروف به نفع آلمان. در پاریس به رقاصگی اشتغال داشت، و در ۱۹۰۷ به خدمت دستگاه جاسوسی آلمان در آمد. در ج ج I اسرار نظامی مهمی را، که بعضی از افسران متفقین که با وی سر و سرّ داشتند با او در میان میگذاشتند، در اختیار آلمانها گذاشت. در ۱۹۱۷ توقیف و محکوم شد، و فرانسویان اعدامش کردند.
ماتسینی[20]، **جوزپه** (juzeppe māttsini)، ۱۸۰۵–۷۲، میهنپرست و انقلابگر ایتالیائی، از اشخاص برجسته‌ی نهضت ریسورجیمنتو. بعد از ۱۸۳۱ بیشتر عمر خود را در تبعید (عمدتاً در لندن) به سر برد. طرفدار تأمین وحدت ایتالیا بود، و وسیله‌ی این کار را اقدام مستقیم ملت میدانست؛ نظریات انقلابی خود را در کتابها و مجلات منتشر کرد. نوشته‌هایش سخت ایدآلیستی و از جهت سبک نویسندگی نیز ممتاز است. ماتسینی در انقلاب ۱۸۴۸ میلان و در وقایع دیگر شرکت داشت. افکارش سبب کشمکشهائی بین او و کاوور شد که عاقبت به پیروزی کاوور انجامید.
ماترلینک: ← مترلینک، موریس.
ماترهورن[21] (māterhorn؛ آلمانی)، فنسمون **سرون**[22] (mon servan) [=کوه سرون]، ایتالیائی **مونته چروینو**[23] (monte cervino)، قله‌ای به ارتفاع ۴٬۴۷۸ متر، بر مرز سویس و ایتالیا، ج غ تسرمات[24] (tsermāt؛ تفرجگاهی در سویس). اول‌بار در ۱۸۶۵ ا. ویمپر بر آن صعود کرد. نزدیک آن گردنه‌ی **ماتریوخ**[25] (māteryox) یا **تئودول**[26] (teodu:l) واقع است که از معابر بین ایتالیا و سویس میباشد.
ماتریالیسم: ← اصالت ماده، مذهب.
ماتریالیسم دیالکتیک: ← مادی احتجاجی، مذهب.
ماتریدی (mātoridi)، شهرت و نسبت **ابو-منصور ابن محمد ابن محمود**، ف ۳۳۳ ه‍ ق، از علما و متکلمین معروف اسلامی در ماوراء النهر؛ منسوب به ماترید، از توابع سمرقند. در فروع مذهب حنفی داشته است. ماتریدی از متکلمین

(۱)Mabuse (۲)Gossaert; Gossart (۳)Mabillon (۴)matte (۵)Mott (۶)Matabele (۷)Matabeleland (۸)Mzilikazi (۹)Lobengula (۱۰)Matapan (۱۱)Tainaron (۱۲)Taenarum (۱۳)Matadi (۱۴)Matamoros (۱۵)los Esteros (۱۶)Matanzas (۱۷)Matteotti (۱۸)Mata Hari (۱۹)Zelle (۲۰)Mazzini (۲۱)Matterhorn (۲۲)(Mont) Cervin (۲۳)(Monte) Cervino (۲۴)Zermatt (۲۵)Matterjoch (۲۶)Théodule

بزرگ عصر خویش بوده است، و او را امام المتکلمین میخوانده‌اند. طریقه‌ی او در کلام مخالف طریقه‌ی معتزله بوده است، و ازین حیث شباهت به اشاعره دارد. با ابوالحسن اشعری معاصر بوده است، و مشابهت آراء او با عقاید اشعری جالب توجه، و حاکی است از عکس العمل واحدی که در بین اهل سنت همه جا بر ضد معتزله پدید آمده بوده است. تألیفات وی غالباً در رد معتزله یا در رد قرامطه، و بعضی هم در بیان طریقه‌ی اهل سنت است. کتابهای ذیل بدو منسوب است: بیان وهم المعتزله؛ کتاب رد اوائل الادله للکعبی؛ کتاب تأویلات؛ کتاب المقالات؛ کتاب التوحید؛ مأخذ الشرایع؛ و رد کتاب الامامه لبعض الروافض. طریقه‌ی ماتریدی در کلام در ردیف طریقه‌ی اشاعره و هم مثل آن مشتمل بر کلام و عقاید اهل سنت است، و مخصوصاً در ماوراء النهر عقاید کلامی او مبنای عقاید اهل سنت و جماعت به شمار است. ← ماتریدیه.

ماتریدیه (mātoridiyye)، عنوان پیروان ابو-منصور ماتریدی در کلام که، مثل اشاعره، مخالف معتزله و مخصوصاً در ماوراء النهر مدافع مبادی اهل سنت و جماعت بوده‌اند. ماتریدی مؤسس این طریقه مذهب حنفی داشته است، و رواج عقاید او هم در بین حنفیه بوده است، چنانکه پیروان مذهب ابوحنیفه غالباً در عقاید مذهب و طریقه‌ی ماتریدیه دارند. با وجود شباهت زیادی که مبانی ماتریدیه با مبانی اشاعره دارد، بین دو طریقه اختلافاتی نیز هست. گویند در ۱۳ مورد بین آنها اختلاف هست، که هفت مورد آنها اختلاف لفظی است، و ۶ مورد معنوی. از جمله موارد اختلاف معنوی این است که، در امکان عقوبت نیکوکار، هردو میگویند که به حکم وحی محال است، اما اشاعره میگویند عقلاً جایز است، در صورتی که ماتریدیه عقیده دارند که عقلاً هم محال است. همچنین، درین باب که آیا خداوند ممکن است انسان را مکلف کند به تکلیفی که خارج از قدرت بنده است، اشاعره می‌گویند بلی، و ماتریدیه میگویند خیر. باری، طریقه‌ی ماتریدیه بیش از طریقه‌ی اشاعره سلطه‌ی عقل را پذیرفته است، و به این ترتیب، به آراء معتزله نزدیکتر است. با این حال، اختلاف ماتریدیه و اشاعره را بعضی از محققان اندک میشمارند، و محمد عبده در تعلیقاتی که بر عقاید عضدیه نوشته است میگوید که اختلاف بین ماتریدیه و اشاعره از 10 مسئله تجاوز نمیکند، و در آنها هم اختلاف لفظی است.

ماتریس: ← سترلوتایپ.

ماتریس[1] (mātris؛ از فن)، در ریاضیات، جدولی به شکل مستطیل از اشیاء ریاضی (اعداد، حاملها، و غیره) که معمولا آن را در میان علامت "[ ]" یا "( )" قرار میدهند. مثلاً هریک از جداول ذیل یک ماتریس است:

(ا) [۳]، (ب) [۲ ۵ ۷]، (ج) $\begin{bmatrix} 1 \\ 15 \\ 0,5 \end{bmatrix}$،

(د) $\begin{bmatrix} ۵ & ۲۵ & ۱۶ & ۷ \\ ۷ & ۱۸ & ۱۲ & ۹ \\ ۶ & ۲۵ & ۸ & ۵ \end{bmatrix}$،

(ه) $\begin{bmatrix} ۴ & ۳ \\ -۱ & ۰,۵ \end{bmatrix}$، (و) $\begin{bmatrix} 0 & 0 \\ 0 & 0 \\ 0 & 0 \end{bmatrix}$،

اصطلاح ماتریس را جیمز جوزف سیلوستر[2] (jeymz jozəf silvestər؛ ۱۸۱۴–۹۷) در ۱۸۵۰ وارد ریاضیات کرد. هیلتن جبر ماتریسها را در ۱۸۵۳ مورد استفاده قرار داد، و در ۱۸۵۸ آ. کیلی به بحث منظم در خواص آنها پرداخت، و پس از آن حساب ماتریسها بسط یافت. در ۱۹۲۵ هایزنبرگ آنها را به عنوان ابزار ضروری در بسط افکار انقلابی خود در مکانیک کوانتوم به کار برد. امروز ماتریسها تقریباً در همه‌ی رشته‌های علمی و مهندسی مورد استفاده‌اند. بسیاری از اعمالی که با حسابگرهای الکترونی عظیم صورت میگیرد در واقع محاسبه با ماتریسها است؛ مسائل فراوانی از علوم آمار و اقتصاد برحسب ماتریسها بیان میشوند؛ و بالاخره، ماتریسها در فیزیک اتمی کمال اهمیت دارند، و بی‌مبالغه میتوان گفت که جبر ماتریسها زبان فیزیک اتمی است. در دنباله‌ی این مقاله سعی کرده‌ایم که خواننده را با بعضی اصول ابتدائی حساب ماتریسها آشنا سازیم، و برای تسهیل، به ماتریسهای عددی اکتفا کرده‌ایم. نیز ← معرف، در ریاضیات.

I ـ کلیات راجع به ماتریسها. هریک از اشیائی را که یک ماتریس از آنها تشکیل یافته است یک جمله‌ی آن میخوانند. جمله‌های واقع بر یک خط افقی یک سطر و جمله‌های واقع بر یک خط قائم یک ستون از ماتریس را تشکیل میدهد؛ شماره‌ی ترتیب سطرها از بالا به پایین و شماره‌ی ترتیب ستونها از چپ به راست حساب میشود. ماتریسی مانند (ب) را، که فقط یک سطر دارد، ماتریس سطری یا حامل سطری، و آن را که، مانند (ج)، فقط یک ستون دارد، ماتریس (یا حامل) ستونی میخوانند. ماتریسی مانند (ه) را، که عده‌ی سطرهای آن با عده‌ی ستونهایش مساوی است، ماتریس مربع نامند. مرتبه‌ی یک ماتریس با عده‌ی سطرها و ستون-هایش مشخص میشود، و همواره عده‌ی سطرها را مقدم میآورند. مثلاً (د) یک ماتریس "۳ در ۴" یا ۳×۴ است؛ (ا) یک ماتریس ۱×۱، (ب) یک ماتریس ۳×۱، (ج) یک ماتریس ۱-۳×۱، (ه) یک ماتریس ۲×۲ است. دو ماتریس را همنوع خوانند هرگاه عده‌ی سطرهایشان با هم و عده‌ی ستونهایشان با هم مساوی باشد. برای مشخص کردن جمله‌ای از یک ماتریس، سطر و ستونی را که این جمله در آنها قرار دارد (همیشه با مقدم داشتن شماره‌ی سطر) مشخص میکنند؛ اگر مثلاً حرف a را برای نمایش دادن جمله-های یک ماتریس به کار بریم، $a_{۲۴}$ جمله‌ی واقع در سطر دوم و ستون چهارم است، که در مورد ماتریس (د) عبارت است از ۹؛ همچنین، در مورد ماتریسهای (ا) و (ب) و (ج) به ترتیب $a_{۱۱}=۳$ و $a_{۱۲}=۵$ و $a_{۲۱}=۱۵$. بدین گونه، مثلاً یک ماتریس ۳×۳ را میتوان به صورت کلی ذیل نمایش داد،

$$\begin{bmatrix} a_{۱۱} & a_{۱۲} & a_{۱۳} \\ a_{۲۱} & a_{۲۲} & a_{۲۳} \\ a_{۳۱} & a_{۳۲} & a_{۳۳} \end{bmatrix}$$

دو ماتریس را مساوی خوانند هرگاه اولاً همنوع باشند، و ثانیاً هر جمله‌ی یکی با جمله‌ی نظیرش (یعنی جمله‌ای که از حیث شماره‌ی سطر و ستون با آن یکسان است) در دیگری مساوی باشد. پس دو ماتریس [0] و [00] نامتساویند، زیرا اولی ۱×۱ و دومی ۲×۱ است.

به وسیله‌ی ماتریسها میتوان اطلاعاتی را به صورت فشرده جمع آورد. مثلاً اگر پدری ۲ مداد، ۵ کتابچه، و ۷ خیار برای طفلش خریده باشد، اشیاء خریداری‌شده را میتوان با ماتریس (ب) نمایش داد؛ و اگر قیمت هر مداد ۱ ریال، قیمت هر کتابچه ۱۵ ریال، و قیمت هر خیار ۰,۵ ریال باشد، ماتریس (ج) ماتریس قیمتها خواهد بود. همچنین، فرض کنیم که مقاطعه‌کاری برای ساختن یک منزل شهری، یک منزل ییلاقی، و یک کارگاه، مصالح مورد لزوم را برحسب واحد-های مناسب به شرح ذیل برآورد کرده باشد:

	رنگ	شیشه	چوب	فولاد
شهری	۷	۱۶	۲۰	۵
ییلاقی	۹	۱۲	۱۸	۷
کارگاه	۵	۸	۲۵	۶

این برآوردها را میتوان با ماتریس (د) نمایش داد.

با ماتریسها بر طبق قواعد معین محاسبه می-کنند، و مجموعه‌ی این قواعد حساب ماتریسی یا جبر ماتریسی را تشکیل میدهد. قواعد حساب ماتریسها به نظر مبتدی ممکن است ساختگی بیاید، ولی از تطبیق این قواعد با مثالهای محسوس معلوم میشود که جنبه‌ی "طبیعی" این قواعد غلبه دارد.

II ـ جمع و تفریق ماتریسها. فرض کنید پدری برای یکی از فرزندانش ۲ مداد، ۵ کتابچه، و ۷ خیار، و برای دیگری ۳ مداد، ۴ کتابچه، و ۳ خیار خریده باشد. ماتریسهای اشیاء خریداری‌شده عبارت است از [۷ ۵ ۲] و [۳ ۴ ۳]. اینک میتوان ماتریسی نوشت که جمله-هایش کلیه‌ی اشیاء خریداری‌شده از هر نوع را نمایش دهد، و آن عبارت است از ماتریس

$$[۲+۳ \quad ۵+۴ \quad ۷+۳]$$

یا [10 9 5]. طبیعی است که این ماتریس اخیر را میتوان حاصلجمع دو ماتریس اشیاء خریداری‌شده شمرد. این مثال مبنای تعریف حاصلجمع دو ماتریس همنوع تواند بود، حاصلجمع دو ماتریس همنوع ماتریسی است که هر جمله‌ی آن حاصلجمع جمله‌های همسطر و همستون آن است در آن دو ماتریس. مثلاً

$$\begin{bmatrix} ۲ & ۵ \\ ۴ & -۱ \\ ۳ & ۲ \end{bmatrix} + \begin{bmatrix} -۳ & ۱ \\ -۴ & ۱ \\ ۲ & ۶ \end{bmatrix} =$$

$$\begin{bmatrix} ۲-۳ & ۵+۱ \\ ۴-۴ & -۱+۱ \\ ۳+۲ & ۲+۶ \end{bmatrix} = \begin{bmatrix} -۱ & ۶ \\ 0 & 0 \\ ۵ & ۸ \end{bmatrix}$$

$$\begin{bmatrix} ۲ & ۵ \\ ۴ & -۱ \\ ۳ & ۲ \end{bmatrix} + \begin{bmatrix} 0 & 0 \\ 0 & 0 \\ 0 & 0 \end{bmatrix} = \begin{bmatrix} ۲ & ۵ \\ ۴ & -۱ \\ ۳ & ۲ \end{bmatrix}$$

از مثال اخیر معلوم میشود که در میان ماتریس-

(۱) matrix (۲) Sylvester

های ۲×۳ آن ماتریسی که همه‌ی جمله‌هایش 0 است نقش صفر را در جمع اعداد دارد؛ به عبارت دیگر، از افزودن چنین ماتریسی به یک ماتریس ۲×۳ تغییری عارض این ماتریس نمیشود. البته این مفهوم "صفر ماتریسی" را میتوان برای ماتریسهای مراتب دیگر تعمیم داد. ضمناً با اندک تأملی معلوم میشود که جمع ماتریسها از ترتیب عوامل مستقل، و تعویضپذیر است (← عمل، در ریاضیات). چون عمل تفریق براساس عمل جمع تعریف میشود، میتوان تفاضل دو ماتریس را تعریف کرد، و عمل تفریق دو ماتریس را انجام داد. مثلاً

$$\begin{bmatrix}3 & 5\\ 2 & 1\end{bmatrix}-\begin{bmatrix}2 & 8\\ 1 & 1\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}1 & -3\\ 1 & 0\end{bmatrix}$$

$$\begin{bmatrix}3 & 5\\ 2 & 1\end{bmatrix}-\begin{bmatrix}3 & 5\\ 2 & 1\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}0 & 0\\ 0 & 0\end{bmatrix}$$

III ـ ضرب ماتریسها. ضرب یک عدد در یک ماتریس (یا بر عکس) آسان است. اگر پدر مذکور در قسمت I دو بار خریدهائی را که در آن قسمت گفته شد به عمل آورد، جمعاً ۲×۲ مداد، ۲×۵ کتابچه، و ۲×۷ خیار خریداری کرده است. پس میتوان استنباط کرد که

$$2\times[2 \quad 5 \quad 7]=[4 \quad 10 \quad 14]$$

و به طور کلی، برای ضرب یک عدد در یک ماتریس (یا بالعکس) آن عدد را در یک یک جمله‌های آن ماتریس ضرب میکنیم.

ضرب ماتریسها در یکدیگر پیچیده‌تر است. در مثال مذکور در قسمت I، که قیمتها با ماتریس (ج) نمایش داده شده است، میتوان ماتریسی ساخت که هر جمله‌اش مبلغ پرداختی برای یکی از سه کالا را نشان دهد، و آن ماتریس

$$[2\times1 \quad 5\times15 \quad 7\times0{,}5]$$

یا $[3{,}5 \quad 75 \quad 2]$ است، که آن را حاصلضرب ماتریس (ب) در ماتریس (ج) تعریف میکنیم. حاصل عمل مثل این است که ماتریس (ج) را 90° به طرف چپ بگردانیم و زیر (ب) بخوابانیم، و جمله‌هائی را که محاذی یکدیگرند در هم ضرب کنیم. توجه کنید که این عمل ضرب وقتی ممکن است که عده‌ی ستونهای ماتریس اول مساوی عده‌ی سطرهای ماتریس دوم باشد. بدین طریق، میتوان عمل ضرب هر ماتریس سطری را در هر ماتریس ستونی، به شرط برقراری شرط مذکور، انجام داد.

برای تسهیل فهم ضرب دو ماتریس به طور کلی، به مقاطعه‌کار مذکور در قسمت I باز می‌گردیم، و فرض میکنیم ماتریس ذیل هزینه‌ی واحد مصالح و حمل و نقل آن به پای کار باشد بر حسب واحد پولی معینی،

(ز)
$$\begin{array}{c}\\ \text{فولاد}\\ \text{چوب}\\ \text{شیشه}\\ \text{رنگ}\end{array}\begin{array}{c}\begin{array}{cc}\text{حمل} & \text{خرید}\end{array}\\ \begin{bmatrix}4{,}5 & 15\\ 2 & 8\\ 3 & 5\\ 0{,}5 & 1\end{bmatrix}\end{array}$$

حال میخواهیم ماتریسی بنویسیم که جمله‌های آن هزینه‌ی هر یک از مصالح مربوط به هر خانه را با تفکیک هزینه‌ی خرید از هزینه‌ی حمل و نقل نشان دهد. هزینه‌ی خرید مصالح برای خانه‌ی شهری عبارت است از

$$5\times15+20\times8+16\times5+7\times1 \quad (=322)$$

و هزینه‌ی حمل و نقل مربوط به آن عبارت است از

$$5\times4{,}5+20\times2+16\times3+7\times0{,}5 \quad (=114).$$

اولی عبارت است از مجموع جمله‌های حاصلضرب ماتریس سطری حاصل از سطر اول (د) در ماتریس ستونی حاصل از ستون اول (ز)، و دومی عبارت است از مجموع جمله‌های حاصلضرب ماتریس سطری حاصل از سطر اول (د) در ماتریس ستونی حاصل از ستون دوم (ز). چون در مورد خانه‌ی ییلاقی و کارگاه نیز به همین نحو استدلال کنیم، ماتریس مطلوب به صورت ذیل به دست میآید،

$$\begin{bmatrix}322 & 114\\ 318 & 108\\ 335 & 103{,}5\end{bmatrix}$$

این ماتریس ۲×۳ حاصلضرب ماتریس ۳×۴ (د) است در ماتریس ۲×۴ (ز). با این مثال این قاعده برای ضرب یک ماتریس در ماتریس دیگر که عده‌ی سطرهایش مساوی عده‌ی ستونهای دومی است به دست میآید، برای یافتن هر جمله‌ی حاصلضرب، سطر همشماره‌ی آن را از ماتریس اول و ستون همشماره‌ی آن را از ماتریس دوم میگیریم، و آنها را به قاعده‌ی ضرب ماتریس سطری در ماتریس ستونی در هم ضرب و جمله‌های حاصل را با هم جمع میکنیم. مثلاً برای ضرب ماتریس (د) در ماتریس (ز) جمله‌های حاصلضرب را به طریق زیر به دست بیاوریم،

ستون اول ماتریس حاصلضرب

$$5\times15+20\times8+16\times5+7\times1=322$$
$$7\times15+18\times8+12\times5+9\times1=318$$
$$6\times15+25\times8+8\times5+5\times1=335$$

ستون دوم ماتریس حاصلضرب

$$5\times4{,}5+20\times2+16\times3+7\times0{,}5=114$$
$$7\times4{,}5+18\times2+12\times3+9\times0{,}5=108$$
$$6\times4{,}5+25\times2+8\times3+5\times0{,}5=103{,}5$$

بنابراین حاصلضرب دو ماتریس (د) و (ز) چنین است،

$$\begin{bmatrix}5 & 20 & 16 & 7\\ 7 & 18 & 12 & 9\\ 6 & 25 & 8 & 5\end{bmatrix}\times\begin{bmatrix}15 & 4{,}5\\ 8 & 2\\ 5 & 3\\ 1 & 0{,}5\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}322 & 114\\ 318 & 108\\ 335 & 103{,}5\end{bmatrix}.$$

مثالهای دیگر،

(ح)
$$\begin{bmatrix}2\\ 4\\ 1\end{bmatrix}\times[1 \quad 7 \quad 3]=$$

$$\begin{bmatrix}2\times1 & 2\times7 & 2\times3\\ 4\times1 & 4\times7 & 4\times3\\ 1\times1 & 1\times7 & 1\times3\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}2 & 14 & 6\\ 4 & 28 & 12\\ 1 & 7 & 3\end{bmatrix}$$

(ط)
$$\begin{bmatrix}2\\ 4\\ 1\end{bmatrix}\times[3 \quad 7 \quad 1]=$$

$$[1\times2 \quad 7\times4 \quad 3\times1]=[2 \quad 28 \quad 3]$$

(ی)
$$\begin{bmatrix}3 & 1\\ 6 & 2\end{bmatrix}\times\begin{bmatrix}-1 & 3\\ 3 & -9\end{bmatrix}=$$

$$\begin{bmatrix}3\times(-1)+1\times3 & 3\times3+1\times(-9)\\ 6\times(-1)+2\times3 & 6\times3+2\times(-9)\end{bmatrix}$$

$$=\begin{bmatrix}0 & 0\\ 0 & 0\end{bmatrix}$$

(ک)
$$\begin{bmatrix}1 & 0\\ 0 & 1\end{bmatrix}\times\begin{bmatrix}2 & 3\\ \frac{1}{2} & 5\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}2 & 3\\ \frac{1}{2} & 5\end{bmatrix}$$

(ل)
$$\begin{bmatrix}2 & 3\\ \frac{1}{2} & 5\end{bmatrix}\times\begin{bmatrix}1 & 0\\ 0 & 1\end{bmatrix}=\begin{bmatrix}2 & 3\\ \frac{1}{2} & 5\end{bmatrix}$$

از بررسی مثالهای (ح) و (ط) ملاحظه میشود که عموماً عمل ضرب ماتریسها از ترتیب عوامل مستقل نیست (← ضرب)، و لهذا در ضرب ماتریسها باید ترتیب عوامل را به دقت رعایت کرد. از مثال (ک) (و هم ل) دیده میشود که در میان ماتریسهای ۲×۲، ماتریس $\begin{bmatrix}1 & 0\\ 0 & 1\end{bmatrix}$ حکم عدد ۱ را در ضرب اعداد دارد. (به طور کلی، "ماتریس واحد" ماتریسی است مربع که جمله‌های واقع بر قطر اصلی آن از گوشه‌ی فوقانی چپ به گوشه‌ی تحتانی راست جملگی ۱، و سایر جمله‌هایش صفر باشند). به علاوه، میتوان ثابت کرد که عمل ضرب ماتریسها، مانند ضرب اعداد، شرکتپذیر، و نسبت به جمع توزیعی است.

IV ـ جبر ماتریسی به عنوان یک دستگاه ریاضی. اینک با اشیاء ریاضی جدیدی، یعنی ماتریسها، و با اعمالی که به نام جمع و تفریق و ضرب ماتریسها تعریف شد، تا حدی آشنائی یافته‌ایم. جمع و تفریق ماتریسها، چنانکه در قسمت II اشاره شد، تابع همان خواص اساسی جمع و تفریق اعداد جبری است، و لهذا، در حدود جمع و تفریق دستگاه ریاضی ماتریسها کاملاً مانند جبر معمولی است، منتهی اشیاء مورد عمل در جبر معمولی اعداد جبری است، و در جبر ماتریسی ماتریسها. این خود نمونه‌ای است از دستگاههای مختلف ریاضی که تابع یک نوع قوانین میباشند (نیز ← جبر، رشته‌ای از ریاضیات).

وقتی که به ضرب میرسیم، تشابه بین جبر معمولی و جبر ماتریسی در هم میشکند. در جبر معمولی، عمل ضرب از ترتیب عوامل مستقل است، و حال آنکه در ضرب ماتریسها چنین نیست (قسمت III را ملاحظه کنید). به علاوه، در جبر معمولی قانون مهمی هست بدین مضمون که حاصلضرب دو عامل فقط و فقط وقتی مساوی صفر تواند شد که لااقل یکی از آن دو عامل صفر باشد؛ و این قانون مستلزم نتایج بسیار مهمی است. در جبر ماتریسی، چنانکه از مثال (ی) قسمت III معلوم میشود، ممکن است حاصلضرب دو ماتریس صفر باشد (البته مقصود "صفر

ماتریسی" است، یعنی ماتریسی که همه‌ی اعضای آن صفر باشند) بدون اینکه هیچ یک از عوامل ضرب صفر باشد. پس قانون مذکور در جبر ماتریسی برقرار نیست، و البته نتایج آن هم در این جبر برقرار نمیباشند.

چنانکه ملاحظه میشود، حساب ماتریسها چشم ما را بر اشیاء و اعمال ریاضی جدیدی، یعنی به دنیای ریاضی جدیدی، میگشاید که با چیزهائی که با آنها مأنوس هستیم تفاوت فاحش دارند. نیز ← معرف، در ریاضیات.

ماتریس ستونی: ← ماتریس، در ریاضیات.

ماتریس سطری: ← ماتریس، در ریاضیات.

ماتریس مربع: ← ماتریس، در ریاضیات.

ماتریوخ، گردنه؛ ← ماترهورن.

ماتسانگ، رود تبت؛ ← براهماپوترا.

ماتسو[1] (mātsu)، جزیره، در دریای چین شرقی، به فاصله‌ی ح ۱۶۰ کیلومتری فرمز. پس از تصرف (۱۹۴۹) زمینلاد چین توسط جمهوری خلق چین، ماتسو همچون پاسگاهی در تصرف چین ملی باقی ماند. این جزیره که سخت از آن دفاع میشد، از زمینلاد چین در معرض بمبارانهای فراوان قرار گرفت.

ماتسوئوکا[2]**، یوسوکه** (yosuke mātsuokā)، ۱۸۸۰–۱۹۴۶، از رجال و سیاستمداران ژاپن. در کشمت علم حقوق تحصیل کرد. در ۱۹۳۲ هیئت نمایندگی ژاپن به رهبری وی از جامعه‌ی ملل خارج شد. در ۱۹۴۰–۴۱ در دولت کونوی وزیر امور خارجه بود؛ روابط ژاپن را با دولتهای عضو محور مستحکم ساخت، و در ۱۹۴۱ یک پیمان صلح پنجساله با تجشد امضا کرد. پس از حمله‌ی (ژوئن ۱۹۴۱) آلمان به روسیه، از وزارت کناره گرفت. پس از جج II، متهم به جنایتکاری در جنگ شد، ولی پیش از محاکمه در گذشت.

ماتسیس، کونتین: ← ماسیس، کونتین.

ماتک (mātak)، ده (جه ۱'۱۷۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش تولم، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ش صومعه‌سرا. محصولاتش برنج، توتون، و چای است. بر طبق تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۳۸ هش دهستان تولم به بخش تبدیل، و مرکز آن آبادی ماتک تعیین شد.

ماتلی[3]**، جان لوئرپ** (jān lōṯrəp mātli)، ۱۸۱۴–۷۷، مورخ و دیپلومات امریکائی. در ۱۸۳۱ از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شد، و قبل از ازدواجش (۱۸۳۷)، یک سفر گسترده‌ی مطالعاتی در اروپا کرد. مؤلف دو داستان در باره‌ی تامس مورتن[4] (tāməs mortən؛ فت ۱۶۴۷، ماجراجوی انگلیسی در امریکا)ـ امیدواری مورتن (۱۸۳۹) و مری ماونت (۱۸۴۹)ـ و نیز مقالاتی برای مجله‌ی امریکای شمالی است. مطالعات تاریخی خود را در هلند آغاز کرد (ح ۱۸۴۷)، و نتیجه‌ی مطالعات او کتاب برآمدن جمهوری هلند (۳ جلد، ۱۸۵۶) و تاریخ هلند متحد (۴ جلد، ۱۸۶۰–۶۷) بوده است. ماتلی مدتی به کارهای دیپلوماتیک گماشته شد، از جمله وزارت مختار اتریش (۱۸۶۱–۶۷) و وزارت مختار بریتانیای کبیر (۱۸۶۹–۷۰).

ماتوته[5]**، آنا ماریا** (ānā māriā mātute)، ۱۹۲۶– ، بانوی رمانتویس و داستاننویس اسپانیائی. نوشته‌هایش، ساده و ظریف، از عزلت و رنج و غصه سخن میگوید. رمانهایش بیشتر معطوف به کودکان، نوجوانان، و فروتنان است. آثارش مشتمل است بر کودکان گمشده (۱۹۵۸) و تاریخ آرتامیلیا (۱۹۶۱).

ماتو گروسو[6] (mātu grosu)، ایالت (۱'۲۳-۱'۵۴۸ کمم؛ در ۱۹۷۰ جه ۱'۶۰۰'۴۹۴)، برزیل؛ کرسیش کویابا. بولیوی در غ و پاراگه در جغ و ج آن است. ریزابه‌های آمازون و رودهای پاراگه و پارانا آن را زهکشی میکنند. شغل عمده پرورش دام است. ابتدا جویندگان طلا آن را پوییدند؛ قسمت عمده‌ی منابع معدنی آن دست‌نخورده است. جنگلهای فراوان دارد که از آنها کائوچو و الوار به دست میآید؛ علاوه بر طلا، الماس و سرب و کانیهای دیگر نیز در آن یافت میشود.

ماته[7] (māte؛ اسپانیائی امریکائی) یا **یربا ماته** (yerbā)، یا **چای پاراگه** (cāye pārāge)، درخت پیوسته‌سبز امریکائی از نوع ایلکس *(Ilex)* که هندیشمردگان امریکای جنوبی از ایام قدیم از برگ آن مشروبی شبیه به چای تهیه می‌کنند. چای ماته دارای کافئین فراوان است.

ماتهورا[8] (māthurā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۳۱'۸۱۳)، غ اوتار پرادش، هند، کنار رود جمنا. زادگاه روایتی کریشنا و زیارتگاه هندوان است. آثار باستانی فراوان دارد.

ماتهورائی، هنر: ← هندی، هنر و معماری، قسمت II.

ماتیاس[9] (mātiās) (امپراطوری مقدس روم)، ۱۵۵۷–۱۶۱۹، امپراطور (۱۶۱۲–۱۹) امپراطوری مقدس روم؛ مت وین. پس از آنکه با بوچکای پیمان وین (۱۶۰۶) را برقرار ساخت، نظر به بیکفایتی برادرش امپراطور رودولف II، او خود را رئیس خاندان هاپسبورگ اعلام کرد و رودولف را ناچار ساخت که فرمانروائی مجارستان، اتریش، و موراوی را در ۱۶۰۸ و بوهم را در ۱۶۱۱ به او تسلیم کند، و سرانجام در ۱۶۱۲ به عنوان امپراطور جانشین او شد. ماتیاس، تحت تأثیر کاردینال کلسل[10] (klesl؛ ۱۵۵۲–۱۶۳۰)، صدر اعظمش، واقع شده بود و میکوشید که میان کاتولیکها و پروتستانها مصالحه‌ای برقرار سازد. وی پسر عم خود، فردیناند II را، در ۱۶۱۷ به عنوان پادشاه بوهم و در ۱۶۱۸ به عنوان شاه مجارستان، تاجگذاری کرد. بی‌ارادگی و سست‌عزمی او در مقابل شورش بوهم سبب این شد که آلمان در ۱۶۱۸ به جنگ سی‌ساله کشیده شود.

ماتیاس کوروینوس[11] (mātiās korvinus)، مجارستانی **ماتیاش هولوش**[12] (mātyāš holloš)، ۱۴۴۳؟–۹۰، شاه مجارستان (۱۴۵۸–۹۰) و بوهم (۱۴۷۸–۹۰)؛ پسر ی. هونیادی و جانشین لادیسلاوس V. پیروزمندانه با ترکها جنگید، و با تجویز و تبرک پاپ، برضد پدر زن خود ژرژ پودبرادی،، به جنگ پرداخت؛ موراوی، سیلزی، و لوزاس را تصرف کرد. و در ۱۴۶۹ عنوان شاه بوهم گرفت، ولی دیت سلطنت او را بر بوهم به رسمیت نشناخت. جنگ پس از رسیدن اولادیسلاوس II به سلطنت تا ۱۴۷۸ ادامه داشت، و در آن سال لادیسلاوس II بوهم (بعدها اولادیسلاوس II شاه مجارستان) مصالحه‌ای کرد و به ماتیاس اجازه داد که عنوان و متصرفات خود را تا زمانی که زنده است نگاه دارد. در ۱۴۸۲ ماتیاس با امپراطور فردریک III به جنگ پرداخت و بیشتر اتریش، از جمله وین (۱۴۸۵)، را از دست او در آورد. ولی، پس از مرگش، همه‌ی فتوحات او به فرمانروایان پیشین آنها بازگشت. ماتیاس یکی از پادشاهان واقعاً مستبد دوره‌ی رنسانس، و مردی جنگجو، خشن و حریص بود، ولی از هنر و دانش بیدریغ حمایت میکرد و کتابخانه‌ی مشهور کوروینا (korvinā) را در "بودا" بنیاد گذاشت.

ماتیاش هولوش، شاه مجارستان؛ ← ماتیاس کوروینوس.

ماتیس[13]**، هانری** (hānri mātis)، ۱۸۶۹–۱۹۵۴، نقاش فرانسوی، پیکرتراش، و چاپگر سنگی. هنگامی که نزد گ. مورو تحصیل میکرد، با ژ. رونو و آلبر مارکه[14] (ālber mārke؛ ۱۸۷۵–۱۹۴۷)، که بعدها، با خود او، از برجسته‌ترین چهره‌های نهضت فویسم شدند، آشنا شد. ماتیس نخستین‌بار در ۱۸۹۶ آثار خود را به معرض نمایش گذاشت. جستجو در آثار نقاشان امپرسیونیست و ⇐ پ. سینیاک سبک ماتیس را رو به تکامل برد. فویسم در ۱۹۰۵ ناگهان بر صحنه‌ی هنر ظاهر شد؛ ماتیس رهبر این گروه بود که، با به کار گرفتن رنگهای خام و قوام‌نیافته، با حرکات تند قلممو نقاشی میکرد. این گرایشها، در ۱۹۱۰ راه را برای رنگهای محدودتر و طرح‌های ساده و اشکال بی‌قالب و بدون تناسب و به کار بردن طرحهای بسیار تیره هموار کرد. در سالهای جج I خاصه‌های سبک ماتیس سادگی ترکیب، خط، و رنگ بود. در ۱۹۱۷–۲۵ کارهایش سست‌تر شد و بیشتر جنبه‌ی تزیینی به خود گرفت. موضوعهای مورد علاقه‌ی او زندگی داخل منزل و تزیینات داخلی بود. در سالهای ۱۹۲۵–۲۹ تجربیات زیادی با استفاده از رنگهای تندتر و طرحهای پیچیده‌تر کرد. در دهه‌ی ۱۹۳۰ آثار او یکنواخت، قراردادی، و دارای ترکیب‌های ساده بود. در دهه‌ی ۱۹۴۰ شروع به کار با پاره‌های کاغذ، با طرحهای درهم پیچیده و بی‌پروا کرد. کارهای پیکرتراشی و گرافیکش پیرو تحولات نقاشی او بوده است. ماتیس چندین کتاب، از جمله اشعار شتفان مالارمه (۱۹۳۲) و جاز (۱۹۴۷)، را مصور کرده است. بزرگترین مجموعه‌های کارهای ماتیس در موزه‌ی هنری بالتیمور، مؤسسه‌ی هنری شیکاگو، و موزه‌ی هنرهای مدرن نیو یورک موجود است.

ماتیکان گجستک ابالیش (matikāne gojastak

---

(۱) Ma-tsu (۲) Matsuoka (۳) Motley (۴) Morton (۵) Matute (۶) Mato Grosso (۷) (yerba) maté (۸) Mathura; Muttra (۹) Matthias (۱۰) Klesl (۱۱) Matthias Corvinus (۱۲) Hollós (۱۳) Matisse (۱۴) Marquet

abālīš)، رساله‌ای به زبان پهلوی، دارای ح ۱٬۲۰۰ کلمه، در خصوص مناظره‌ی آذر فرنبغ (یا آتور فرنبغ) پسر فرخ زات با گجستک ابالیش [= ابالیش ملعون] در حضور مأمون عباسی در ح ۲۱۰ هق (۸۲۵ بم). این کتاب در ۱۸۸۷ در پاریس به وسیله‌ی آ. بارتلمی[1] (bārtelemi) با ترجمه و شرح فرانسوی و لغتنامه چاپ شده است. صادق هدایت ترجمه‌ی فارسی آن را زیر عنوان گجسته ابالیش چاپ کرده است (۱۳۱۸ هش).

ماتیکان یوشت فریان: ← یوشت فریان.

ماتیلدا[2] (mātildā)، معروف به کنتس بزرگ (kontes-)، ۱۰۴۶–۱۱۱۵، کنتس توسکان. این زن بر توسکان و قسمتهائی از امیلیا-رومانیا و اومبریا فرمانروائی داشت، و مقتدرترین فرمانروایان ایتالیای مرکزی بود. در کشمکشهای پاپها با امپراطوری مقدس روم جانب پاپها را گرفت. در قلعه‌ی وی در کانوسا بود که امپراطور هانری IV با کمال فروتنی در محضر پاپ گرگوریوس VII توبه کرد (۱۰۷۷). کمی بعد، ماتیلدا وصیت کرد (در ۱۱۰۲ آن را تجدید کرد) که اراضی تحت حکومت مستقیم او پس از مرگش به پاپ واگذار شود. دلایلی هست حاکی از اینکه در ۱۱۱۱ وصیت خود را به نفع امپراطور هانری V تغییر داد. و در هر حال، پس از مرگ ماتیلدا، هانری V اراضی او را تصرف کرد (۱۱۱۶). اختلاف بر سر مالکیت اراضی ماتیلدا نقش عمده‌ای در کشمکشهای پاپها و امپراطورها داشت. در نتیجه‌ی این کشمکشها، شهرهای توسکان استقلال یافتند. و بقیه‌ی املاک ماتیلدا سرانجام تحت حکومت پاپ درآمد.

ماتیلدا، قدیسه، ملکه، ← هانری I (آلمان).

ماتیو دو کلیو: ← قهوه.

ماتیولا (mātiolā؛ لت)، گیاه زینتی یرّ قدیم از نوع ماتیولا *(Matthiola)* که گلهایش به رنگ‌های گوناگون و شبیه شب‌بو است.

ماتیه[3]**، آلبر** (ālber mātie)، ۱۸۷۴–۱۹۳۲، مورخ فرانسوی و صاحبنظر در انقلاب فرانسه. گرچه عضو حزب سوسیالیست نبود، از پیروان ژ. ژورس بود. اثر مهمش، انقلاب فرانسه (۳ جلد، ۱۹۲۲–۲۷)، اساساً یک تفسیر سوسیالیستی بود؛ وی انقلاب فرانسه را همچون نتیجه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و ضرورت اقتصادی در نظر گرفته بود؛ روبسپیر را ستوده، دانتون را محکوم کرده، و واکنش ترمیدوریها (← ترمیدور) را پس از سقوط (۱۷۹۴) روبسپیر پیروزی بورژوازی بر طبقه‌ی کارگر شمرده است. از دیگر آثار ماتیه اطرافیان روبسپیر (۱۹۲۵) و سقوط روبسپیر (۱۹۲۷) است.

مآثر الامراء، کتاب، ← صمصام‌الدوله.

مآثر الملوک (ma'āsero 'l-moluk). کتابی تاریخی، به فارسی، از خواندمیر. موضوع آن بناها، مؤسسات، و اوقاف، و سخنان حکمت‌آمیز پادشاهان و حکما است؛ و به ترتیب تاریخی تنظیم شده است. نسخ خطی آن در موزه‌ی بریتانیائی و کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی ایران موجود است.

مآثر رحیمی (m'āsere rahimi)، کتابی به فارسی، در شرح حال میرزا عبدالرحیم خان با تاریخ هندوستان از زمان غزنویان تا عصر جهانگیر، تألیف (۱۰۲۵ هق) ملا عبدالباقی نهاوندی. مشتمل بر یک مقدمه، چهار فصل، و خاتمه است؛ مقدمه، در شرح حال اجداد عبدالرحیم خان؛ فصل اول، در شرح حال پدر وی و دوره‌ی جوانی او، با تاریخ هندوستان؛ فصل دوم، در شرح اعمال و جنگهای او، با تاریخ پادشاهان گجرات و سند و دکن و خاندیش؛ فصل سوم، در مساجد و مدارس و حمامها و سایر بناهائی که ساخته است؛ فصل چهارم، شرح حال فرزندان او؛ و خاتمه، در شرح حال بزرگان معاصر او. این کتاب از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۱ در کلکته در سه جلد چاپ شده است.

مآثر سلطانیه (ma'āsere soltāniyye)، کتابی به فارسی، در تاریخ سلطنت فتحعلی شاه قاجار تا سال ۱۲۴۱ هق، با اشاره به تاریخ دودمان قاجار پیش از سلطنت او، از عبدالرزاق مفتون دنبلی. این کتاب در سال ۱۲۴۱ هق در تبریز چاپ شده است، و آن یکی از قدیمترین کتابهای چاپی فارسی است. قریب دو ثلث این کتاب توسط سر ه. ج. بریجز[4] (brijez) به انگلیسی ترجمه شده، و در ۱۸۳۳ در لندن به طبع رسیده است.

مائو[5]**، خوان باوتیستا مارتینث دل** (xuān bā-tistā mārtinet del māto)، ح ۱۶۱۲–۶۷، نقاش صورتساز و دورنماساز اسپانیائی. شاگرد و داماد ولاسکوئز بود، و با او زندگی و همکاری میکرد. در ۱۶۶۱، به سمت برجسته‌ترین نقاش دربار فیلیپ IV، جانشین ولاسکوئز شد. گرچه مآخذ بسیاری از آثار او در دست است، تابلوهای کمی از کارهایش باقی مانده است که به اعتقاد استادان فن بیشک اثر مائو است؛ از جمله منظره‌ی ساراگوسا (۱۶۴۷، موزه‌ی پرادو)، پورتره‌ی ملکه ماریانا (۱۶۶۶، گالری ملی، لندن)، و خانواده‌ی مائو (وین). گرچه مائو خصیصه‌های ظاهری سبک ولاسکوئز را اقتباس کرده است، تابلوهایش فاقد اصالت است.

مائیا ای لوسا[6]**، فرانثیسکو** (frāntisko mā-ti ā i lusā)، ۱۸۵۹–۱۹۳۳، رهبر کاتالونیائی. به نهضت انشعابی در کاتالونیا پیوست و در ۱۹۰۷ به عضویت کورتس انتخاب شد. در ۱۹۱۷ جمعیتی از جمهوریخواهان و انشعابیون (کسانی که طرفدار خودمختاری کاتالونیا بودند) تشکیل داد. در ۱۹۲۴ تبعید شد، و از پاریس نهضت ناسیونالیستی را برای استقرار یک جمهوری کاتالونیائی هدایت کرد. پس از سقوط سلطنت به بارسلون بازگشت (۱۹۳۱) و نخستین رئیس جمهور کاتالونیا شد. با حکومت مرکزی توافق کرد که کاتالونیا یک ناحیه‌ی خودمختار شناخته شود. نیز ← کاتالونیا.

مائیپ[7]**، ویشنته خوان** (vitente xuān mā-tip) یا **ماسیپ**[8] (māsip)، معروف به **خوان د خوانس**[9] (xuān de xuānes)، ح ۱۵۲۳–۷۹، نقاش اسپانیائی پیرو مکتب والانسی. در آثارش تأثیر نقاشان ایتالیائی به چشم میخورد، و به خصوص در طرح از رافائل متأثر است. از مهمترین آثارش میتوان خاندان مقدس (آکادمی مادرید)، آخرین شام (کلیسای قدیس نیکولاوس، والانس)، و صحنه‌هائی از زندگی قدیس استفانوس (پرادو) را نام برد.

ماجرای زهر[10] (mājerāye zahr)، افتضاحاتی که دامنگیر چند تن از اشخاص برجسته‌ی دربار لوئی XIV شد. آغاز آن محاکمه و قتل (۱۶۷۶) مارکیز دو برنویلیه بود که اعتراف کرد پدر و برادر خود را زهر داده است. محاکمه‌ی او توجه را به مرگهای "اسرارآمیز" دیگر جلب کرد. محافل پاریس سرگرم تفریحاتی از قبیل احضار روح، کفبینی و فالگیری بودند و در مجالس باده‌ی عشق مینوشیدند. وقتی شیادانی که این کارها را پیشه کرده بودند (برخی از آنها نیز شاید زهر میفروختند) بازداشت شدند، نام مشتریان عالیمقام خود را فاش کردند. یکی از بازداشت شدگان، لا ووازن[11] (lā vuāzan)، ماما و فالگیر بود، که مارکیز دو مونتسپان، دوتن از بستگان کاردینال مازارن، مارشال لوکزامبورگ، و راسین از جمله‌ی مشتریان او بودند. هیچ گونه اتهامی رسماً وارد نبود و نیز برگه‌ای بر ضد هیچ یک از آنان یافت نشد، ولی لا ووازن پس از یک محاکمه‌ی هیجان‌آمیز، به عنوان جادوگر سوزانده شد (۱۶۸۰)، یک دادگاه ویژه (دادگاه سوزان) برای داوری در امر مربوط به زهر دادن و جادوگری تشکیل شد و بازار زهرفروشی در فرانسه از رونق افتاد. ماجرای زهر نمونه‌ی محاکماتی بود که در این هنگام در سراسر اروپا و نیو انگلند برای محاکمه‌ی جادوگران تشکیل میشد، و ماجرای زهر، گرچه تا آن حد دستخوش اضطرابات و هیجانات روحی و بیقاعدگیهای قضائی نشده بود، نمونه‌ای از آن به شمار میرفت.

ماج رود: ← زنجان رود.

ماجنتا[12] (mājentā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۳٬۶۹۰)، لومباردی، ل ایتالیا، ۱۸کیلومتری میلان. در اینجا بود که فرانسویها قوای اتریش را شکست دادند (۱۸۵۹)، و ماکماهون، فرمانده قوای فرانسه، به علت این پیروزی به دوک ماجنتا ملقب شد. ناحیه‌ای است برنجخیز، دارای یک کارخانه‌ی ابریشم‌سازی و فلزگری.

ماجوبا[13] (mājubā)، تپه، ل‌غ ناتال، افریقای جنوبی، در ارتفاعات رشته کوه دراکنزبرگ. در اینجا قوای انگلستان در برابر سربازان بوئری، تحت فرماندهی پتروس یاکوبوس ژوبر[14] (pet-rus yākobus jūber ۱۸۳۱–۱۹۰۰، منهزم شدند (۱۸۸۱).

مأجوج یا **ماجوج** (ma'juj, mājuj)، در کتمة، پسر دوم یافث (اول تواریخ ۵.۱) و نام ملتی که از نسل او پیدا شد یا سرزمینی که در آن ساکن شدند. در قرون وسطی مردم سوریه سرزمین تاتار را مأجوج مینامیدند، ولی اعراب ناحیه‌ی واقع میان دریای سیاه و بحر خزر را به این

(۱) Barthélemy (۲) Matilda (۳) Mathiez (۴) Brydges (۵) Mazo (۶) Maciá y Llusa (۷) Macip (۸) Masip (۹) Juan de Juanes (۱۰) Poison Affair (۱۱) La Voisin (۱۲) Magenta (۱۳) Majuba (۱۴) Joubert

اسم میشناختند. گمان بیشتر آن است که مأجوج همان سکاها بودند که در قرن ۷م ق، هنگام نبوّت حزقیال، تا مصر پیش رفتند، و تا یک قرن در آسیای غربی باقی ماندند (حزقیال ۲.۳۸، ۶.۳۹). در کتاب حزقیال جوج به عنوان رئیس طایفه‌ی مأجوج آمده، و در مکاشفه‌ی یوحنا (۸.۲۰) جوج و مأجوج دشمنان مسیحیت در آخر الزمانند. در قرآن آمده است که چون اسکندر ذوالقرنین به محل طلوع آفتاب (مشرق؟) رسید، مردمی را میان دو کوه دید که از او خواستند برای جلوگیری از ضرر **یأجوج و مأجوج** کاری کند، و او با کومک ایشان سدی از آهن ساخت که یأجوج و مأجوج نمیتوانند آن را سوراخ کنند (کهف ۸۹–۹۶؛ انبیاء ۹۶). مطابق آنچه در بعضی تفاسیر آمده، در آخر الزمان یأجوج و مأجوج این سد را میشکافند و مردم بسیاری را میکشند و خداوند ایشان را هلاک میکند. در قصص عامیانه است که هر روز صبح تا شام یأجوج و مأجوج دیوار را میلیسند که به نازکی کاغذی میرسد و آنگاه به خواب میروند و صبح که برمیخیزند دیوار به همان ضخامت اول است، و کار را از سر میگیرند.

ماچاذو[1]**، آنتونیو** (āntonio mācāḍo)، ۱۸۷۵–۱۹۳۹، شاعر غزلسرای اسپانیائی. اثر معروفش، انزواها (۱۹۰۳)، مشتمل بر منظومه‌های خاطره‌انگیز و تفکرآمیز در توصیف طبیعت و انسان است. با همکاری برادرش **مانوئل ماچاذو** (۱۸۷۴–۱۹۴۷)، نمایشنامه‌هائی هم نوشته است.

ماچاذو[1]**، خرارذو** (xerārḍo mācāḍo)، ۱۸۷۱–۱۹۳۹، رئیس جمهور (۱۹۲۵–۳۳) کوبا. در آغاز حکومت نسبت به اصلاحات اجتماعی و مادی علاقه میورزید، سپس به دیکتاتوری گرایید، و دستگاه پلیس مخفی خون‌آشامی تأسیس کرد. در ۱۹۳۱ انقلابی بر ضد او برپا شد که کارگران و محصلین دانشگاه در آن پیشقدم بودند. وی انقلاب را فرو نشاند، و سپس با کمال قساوت به انتقامجوئی پرداخت، و امریکائیها میگویند به همین سبب مجبور به مداخله شدند. ماچاذو که با شورش ارتش مواجه شد به کشمکش گریخت، و در میامی بیع در گذشت.

ماچاذو، مانوئل: ← ماچاذو، آنتونیو.

ماچک‌پشت (mācak.pošt)، ده (جمع ۱٬۳۲۶ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اسفیورد شوراب، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، 10کیلومتری غ ساری. رودهای ماچک و تجن مشروبش میکنند. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، کنف، و کنجد است.

ماچین یا **مهاچین** (mahācin)، در نوشته‌های قدیمی، چین جنوبی است، در مقابل چین تنها که به معنی چین شمالی است. از لفظ سانسکریت مهچینه (mahacina) گرفته شده است.

ماحوزه: ← مداین.

ماخ[2]**، ارنست** (ernst māx)، ۱۸۳۸–۱۹۱۶، فیزیکدان و روانشناس و فیلسوف اتریشی. در ۱۸۶۰ از دانشگاه وین درجه‌ی دکتری فیزیک گرفت، و در ۱۸۶۴ استاد ریاضیات دانشگاه گراتس شد. سه سال بعد به استادی فیزیک در پراگ منصوب شد و در همین جا کتاب بسیار صاحب‌نفوذ خود، بیان انتقادی و تاریخی تکامل علم مکانیک (۱۸۸۳) را منتشر کرد. در کتاب دیگرش، تحلیل حواس (۱۸۸۶)، ماخ ماهیت دریافتهای حسی را به عنوان نقطه‌ی عزیمت علم فیزیک مورد ملاحظه قرار داده است. در ۱۸۹۶ کرسی فلسفه‌ی علوم استنتاجی دانشگاه وین به او واگذار شد، و کتاب اصول علم حرارت و مجموعه‌ی سخنرانیهای علمی عمومی (۱۸۹۸) را در همین سمت منتشر کرد. در ۱۸۹۸ دچار فلج شد، ولی به نشر مهمترین کتاب فلسفی خود، معرفت و خطا (۱۹۰۵)، توفیق یافت. آخرین کتاب مهم او، اصول نوشناخت فیزیکی پس از مرگ وی انتشار یافت (۱۹۲۱). ← عدد ماخ به افتخار او به عنوان یک فیزیکدان عملی ساخته شده است، ولی خود وی بیشتر به عنوان فیلسوف علم شناخته میشود. از گفته‌های او است که هر نظریه‌ی علمی که اشاره به اشیائی باشد که نتوان آنها را به تجربه‌های حسی باز گرداند، مردود است، و بنا براین علم باید از مفاهیمی همچون مکان مطلق و زمان مطلق چشم بپوشد. این جنبه از آراء ماخ در اینشتین تأثیر فراوان داشته است، و از طریق فلسفه‌ی او در مکتب اصالت عمل امریکائی و مکتب تحققی منطقی اروپائی که با درسهای قدیم وی در وین آغاز شده بود، بسیار مؤثر افتاده است.

ماخ، اصل: ← نسبیت.

ماخ، عدد[3] (adade māx) [به نام ارنست ماخ]، نسبت سرعت یک جسم در یک محیط به سرعت صوت در همین محیط به فرض عدم آشفتگی آن؛ و خاصه نسبت مذکور در صورتی که حرکت در هوا صورت گیرد. پس، سرعت ۱,۰ ماخ یعنی سرعتی مساوی سرعت صوت، و ۵,۰ ماخ یعنی سرعتی ۵ برابر سرعت صوت. در آئرودینامیک، در مورد سرعتهای سوپرسونیک و ترانسونیک، عدد ماخ بیش از سرعت حرکت اهمیت دارد، زیرا آنچه در این موارد اهمیت دارد نسبت سرعت هواپیما است به سرعت صوت. باید دانست که عدد ماخ را نمیتوان واحدی برای اندازه‌گیری سرعت دانست، زیرا سرعت صوت با دما تغییر میکند.

ماخا[4]**، کارل هینک** (kārel hinek māxā)، ۱۸۱۰–۳۶، شاعر چک. پس از تحصیل علم حقوق در دانشگاه پراگ، به خدمت اداری وارد شد. اشعاری منتشر کرد، و تصاویری از زندگی من را نوشت که طرحهای اوتوبیوگرافیائی مبتنی بر خویشتن‌نگری میباشد. سپس داستان کولیها (۱۸۳۵–۳۶) را نوشت. منظومه‌ی مِی (۱۹۳۶) او شاید ظریفترین اثر منظوم در زبان چک باشد. اشعار مالیخولیائی و غم‌انگیز او یادآور پاسخ سخت وی به طبیعت، طرز تفکر قرون وسطائی، تمدن چک، و نیز فلسفه‌ی مبتنی بر جبر و تقدیر او است. ماخا یکی از قهرمانان فرهنگ ملی چک است.

ماخاچ قلعه: ← مخاچ قلعه.

ماخار[5]**، یوزف سواتوپلوک** (yozef svātop luk māxār)، ۱۸۵۴–۱۹۴۲، شاعر و مقاله‌نویس چک. از رهبران نهضت رئالیسم در شعر چک بود. در محافل سیاسی چک در وین نیز فعالیت داشت. بسیاری از اشعارش طنزهائی از اوضاع سیاسی و اجتماعی است. عمده‌ترین و بزرگترین اثرش خودآگاهی اعصار (۱۹۰۱–۲۱) است که گولگوتا جلد اول آن میباشد؛ در این کتاب تضاد تمدن باستان و تمدن مسیحی را در برابر یکدیگر قرار میدهد، و تمدن باستان را میستاید.

ماخوان (māxovān)، ده بزرگی بوده است با مسجد جامع در نزدیکی مرو که بعضی زادگاه ابومسلم خراسانی را آنجا دانسته‌اند.

ماد: ← متیلدا، ملکه‌ی انگلستان.

ماد یا مادها، فـ **مد** (med؛ جمعش **مدیها**)، قومی آریائی، ساکن ایران، که نخستین سلسله‌ی پادشاهی ایرانیان (۷۰۸ یا ۷۰۱–۵۵۰ ق‌م) را ایجاد کردند. سرزمین آنها نیز ماد نام داشت، و به زبان یونانی مدیا (mediā) خوانده میشد، و سابقاً در کتب فارسی به صورت فرانسوی آن مدی (medi) نامیده میشد. سرزمین ماد شامل ماد بزرگ (عراق عجم) و ماد کوچک (آذربایجان) بود. مؤسس سلسله‌ی ماد دیااکو بود. به روایت دیگر، مؤسس سلسله آرباکس (ārbākes؛ قرن ۹م ق‌م) بود. پس از دیااکو، پسرش فرورتیش به سلطنت رسید. در زمان هووخ شتره دولت ماد به منتهای وسعت رسیده از غ به رود هالیس و از ج‌غ به کشور بابل محدود میشد. در عهد جانشین او، ایشتوویگو، دولت ماد به دست کوروش کبیر منقرض شد (۵۵۰ ق‌م)، و کوششهای بعدی مادها برای کسب قدرت به جائی نرسید. بزرگ شدن دولت ماد در تاریخ مشرق قدیم دارای اهمیت است، چه این قوم برای نخستین‌بار شالوده‌ی برتری آریائیهای ایرانی را در مشرق قدیم ریختند، و دولت هخامنشی، که پس از آنها روی کار آمد، کاری را که ماد شروع کرده بود ادامه داد. مورخین یونانی تا ح 100 سال بعد از انقراض دولت ماد، دولت ایران را دولت مدی میخواندند، و جنگهای ایران و یونان را جنگهای مدی نامیده‌اند. اطلاعاتی که از تاریخ و تمدن ماد در دست است بسیار مجمل میباشد.

ماداچ[6]**، ایمره** (imre mādāc)، ۱۸۲۳–۶۴، شاعر مجار. شهرتش به خاطر حماسه‌ی تراژدی انسان (۱۸۶۱) است که از اعتلا و انحطاط آدمی بحث میکند.

ماداکتو (mādāktu)، شهر قدیم در اراضی صیمره، ولایت سابق مهرجان قذق؛ بر ساحل رود صیمره. از جمله اماکن مستحکمی بود که عیلامیان در دوره‌ی فرمانروائی خود بر این ناحیه تأسیس کردند. دمرگان آن را دومین پایتخت عیلام دانسته است. در تاریخ جغرافیائی خوزستان نیز از آن به عنوان پایتخت عیلامیان نام رفته است.

ماداگاسکار[7] (mādāgāskār) یا **جمهوری مالگاش**[8] (mālgāš، فـ) یا **جمهوری**

(۱)Machado (۲)Mach (۳)Mach number (۴)Mácha (۵)Machar (۶)Madách (۷)Madagascar (۸)Malgache

مالاگاسی[1] (mālāgāsi؛ از انگل)، جزیره (ح ۵۹۰٬۰۰۰ کمه؛ جه در ۱۹۷۵ تخمیناً ۸٬۰۲۰٬۰۰۰)، در قهـ، که از لحاظ وسعت چهارمین جـزیره‌ی جهان است. دریای موزامبیک آن را از افریقای شرقی جـدا میسازد؛ عضو ← جامعه‌ی فرانسه. کالای صادراتی مهم آن قهوه است که در زمینهای مرتفع بین جلگه‌ی حاصلخیز ساحلی و کوههای پوشیده از جنگـل مـرکزی تـولید میشود. از بنادر آن ⇐ تاماتاو است که به وسیله‌ی راه‌آهن به تاناناریو پایتخت آن متصل میشود، تـولئار[2] (tuleār)، و مجانگا کـه ساکنین آن از ریشه‌ی بومیان ماله‌اند (← ماله‌ها). در ۱۵۰۰ به وسیله‌ی مکتشفین پرتغالـی کشف شد. در ۱۸۸۵—۱۹۰۵ تحت تسلط فرانسه قـرار داشت. در جه II تـا ۱۹۴۲، که سربـازان انـگلیسی آن را اشغـال کردند، به وسیله‌ی حکـومت ویشی اداره میشد. سابقاً مستعمره‌ی فرانسه بود ولی در ۱۹۴۶ جزء ولایات ماوراء بحار فرانسه شد، و در ۱۹۵۸ جمهوری خودمختار عضو← جامعه‌ی فرانسه شد. در ۱۹۶۰ استقلال کامل یافت، و به عضویت سازمان ملل در آمد. جمهوری مالگاش عضو ← جامعه‌ی اقتصادی اروپا است. زبان رسمی آن فرانسوی، و پول رایج آن فـرانک فـرانسه است. فیلیبر تسیرانانا[3] (filiber tsirānānā؛ ۱۹۱۲—۱۹۷۸) در ۱۹۵۸ به عنوان اولین رئیس جمهور آن برگزیده شد و تا ۱۹۷۲ در این سمت بـاقی ماند؛ در همین سال، به علت مخالفت با برنامه‌ی پنجساله‌ای که به تصویب آراء عمومی رسیده بود، از ریاست جمهـوری استعفا داد. دولت قـدرت اجرائی را بـه دست گرفت، و ژنرال گابـریـل رامانانتسوآ[4] (gābriel rāmānāntsoā؛ ۱۹۰۶—۱۹۷۸) با اختیارات تام، برای مـدت ۵ سال، در رأس دولت قـرار گرفت. در ژانـویه‌ی ۱۹۷۵ رامانـانتسوآ دولت را منحل کرد، و اختیارات را بـه سرهنگ ریشار راتسیماندراوا[5] (rātsi-māndrāvā)، که وزیر کشور بود، وا گذاشت، ولـی وی چند روز بعـد به قتل رسیـد، و یک کمیته‌ی نظامـی اختیارات را در دست گرفت. در ۱۵ ژوئن ۱۹۷۵ کمیتـه‌ی نظامـی ⇐ دیـدیه راتسیراکا را در رأس دولت قـرار داد، و انـحلال خـود را اعـلام کرد. در همه‌پـرسی ۲۱ دسامبر ۱۹۷۵ ریاست جمهوری راتسیراکا و قانون اساسی جدید به تصویب رسید.

مادام: ← هنریتا ان.

مادام بواری: ← مادام بوواری.

مادام بوواری یا **مادام بـواری** (هـر دو -mā dām bovāri)، اثـری رئالیستی و شاهکار از گوستاو فلوبر، که نخست در ۱۸۵۰—۵۷ در مجله‌ی پاریس، و سپس در ۱۸۵۷ جداگانه به چاپ رسید؛ کتابـی مشهور که در نـویسندگان پس از فلوبر تأثیر کرد و مسیر داستانویسی را در فرانسه به واقعپردازی تـغییـر داد. داستـان ایـن کتاب از زندگی واقعی آن روز فرانسه گرفته شده و همه‌ی اشخـاص داستـان اشخاص واقعـی هستند. مادام بوواری داستان زنی جوان و هوسباز و خیالپرست است که از زندگی آرام و یکنواخت با شوهـر ساده و کم‌استعداد خود، که پزشک قـریه است، خسته و بیـزار شده، و همـواره در آرزوی آن است که رؤیاهایش در رسیدن به زندگی مجلل و پرعشرت جامه‌ی عمل بپوشد. بـا دعوتی که ازو در کاخ یکـی از اشراف قـریـه میشود، و سپس آشنائی با جوانی گستاخ به نام رودولف، از راه به در میرود، و انـدک انـدک کارش به رسوائی میکشد، و سرانجام با خـوردن زهـر به زندگی خود پایان میدهد.

مادام بوواری طنز و استهزائی برضد زندگی بورژوازی آن روز فـرانسه است، و نشان داده است که بدبختی مادام بـوواری همـه از تضادی است که در رؤیاها و خیالپرستیهای او با واقعیت‌های زندگی وجود دارد. کتاب مادام بوواری، اگرچـه پس از انتشار سبب جنجالـی بـزرگ شد و عامه‌ی مردم آن را خلاف عفت عمومی و اخلاق مذهبی و سنن اجتماعی شمـردند، و سرانجـام فلوبر را به دادگاه کشاندند، مـوفقیتی عظیم بـه دست آورد. چنانکه بـلافاصله پس از تبرئـه‌ی فلوبر به او پیشنهـاد شد که رمـانش را بـه روی صحنه‌ی تئاتر بیاورند، و با وجود مخالفت فلوبر، در واریته‌ها و در تئـاتر پاله‌روایال پـاریس به روی صحنه آمد.

مادام رکامیه: ← رکامیه، ژولیت.

مادام رولان: ← رولان دو لا پلاتیر.

ماد بزرگ، عراق عجم، ← ماد، قوم آریائی.

مادجوره[6]**، دریاچه‌ی** (mādjore)، یا **وربانو**[7] (verbāno)، ایتالیائـی لاگو مادجوره (lāgo)، دریـاچـه (۲۱۲ کمه)، بـه طـول ح ۶۵ کمه، در کوهپایه‌هـای آلپ، ل ایتالیـا و ج سویس. رود تیچینـو آن را به وجـود آورده است. سـتـرزا و لوکارنو از تفـرجگاههـای آن است. نیـز ← بورومئه، جزایر.

مادرا[8] (māderā)، پرتغـالی **مادئیرا** (-mādeirā)، رود، غ برزیل، امـریکای جنوبـی، که از التحاق رودهای بنی[9] (beni) و ماموره بر مرز بولیوی و برزیل تشکیل میشود. بـا مـامـوره طولش ۳٬۳۸۰ کمه، و مهمترین ریزابه‌های آمازون میباشد.

مادرا[10]**، جزایر** (māderā) یـا **جزایر مادئیرا** (mādeirā) یـا **جزایر مادیـرا** (mādirā)، مجمع‌الجزایـری (ح ۷۹۸ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمه ۲۶۸٬۷۰۰) در قطـ شرقـی، در جـانـب ساحـل مراکش، ل جزایر کناری و ج‌ش جـزایر آسور، که بخش فونشال از پـرتغال را تشکیل میدهد، و کرسی آن نیز فونشال نام دارد. مشتمل است بر دو جزیره‌ی مسکـون مادرا و پورتـو سانتـو[11] (porto sānto) و دو دسته جزیره‌ی لم‌یزرع و نامسکون. این جزایر در قـرن ۱۴م شناخته شده بود، ولـی بـر طبق روایـات، اکتشاف آنها در ۱۴۱۸—۲۰، و به دست پویندگانی که در خـدمت هانری دریانورد بودند، انجام گرفته است. بزرگـترین جزایر مادرا جزیره‌ی **مادرا** است که شهر فونشال در آن قرار دارد، و کوهها و دره‌هـای زیبا، اقلیم ملایم، شراب (شراب مادرا)، و صنعت گلدوزی آن معروف است.

مادراتو[12] (mādrāto)، خاندان نقاشان اسپانیـائـی. **خوسه د مادراتو ای آگودو** (xose de, i āgudo)، ۱۷۸۱—۱۸۵۹، صورتساز و قلمزن، و نقاش دربار **کارلوس IV** بود، و پس از استعفای (۱۸۰۸) کارلوس همراه وی به پاریس رفت، و در آنجـا شاگـرد ژ. ل. داویـد شد. پسر ارشدش، **فدریکو د مادراتو ای کونت** (federiko, i kunt)، ۱۸۱۵—۹۴، صورتساز و نقاش دربار شد. مجلات متعدد هنری تأسیس کرد. پسر دیگرش، **لویس د مادراتو** (luis)، ۱۸۲۵—۹۷، نقـاش موضوعات تاریخی بود. پسر فدریکو، موسوم به **رایموندو د مادراتو ای گارتا** (rāymundo, i gārretā)، ۱۸۴۱—۱۹۲۰، نیـز صورتساز و نقاش دورنماساز بود.

مادراتو خـوسه د ای آگودو: ← مـادراتـو، خاندان.

مادراتو، رایموندو د ای گارتا: ← مـادراتـو، خاندان.

مادراتو، فـدریکو د ای کونت: ← مـادراتـو، خاندان.

مادراتو، لویس د: ← مادراتو، خاندان.

مادرچاه (mādar.cāh)، آخرین چـاه مجرای یک قنات که در آبده واقع است.

مادرخدائی[13] (mādar.xodā'i)، در جامعه‌شناسی، نوعی رابطه‌ی دودمانی که در آن مادر سرپرستی طایفه یا ایل را عهده‌دار است. در بسیاری از این نـوع جامعه‌ها، اصل و نسب را از مـادر میگیرند، و مادر است که نسبت به محل سکونت و سایر مقررات مربوط به اداره‌ی ایل و دودمان تصمیم میگیرد، و سایر افـراد خانواده مجبور به اطاعت او هستند. در ایـن گونه جامعه‌ها، اغلب برادرِ مادرِ خانواده قدرت و اختیاراتی بیش از پدر خانواده دارد. نیز ← پدرخدائی.

مادرشاه، مدرسه‌ی، اصفهـان، ← چـهـارباغ، مدرسه‌ی.

مادر کوه، کوه، بلوچستان، ← تفتان.

مادره د دیوس[14] (mādre de dios)، اسپانیائی مادره ذ ذیوس (mādre ḍe ḍios)، رودی به طول ۱٬۱۳۰ کمه در پرو و بولیوی که در ل بولیوی به رود بنی میریزد.

مادر هلاکو، مقبره‌ی، مراغه، ← گنبد کبود.

مادرید[15] (mādrid)، اسپانیائی **ماذرید** (-māḍrid)، عربی **مجریط** (majrit)، شهر (در ۱۹۷۶ جه تخمیناً ۳٬۷۵۰٬۰۰۰)، پایتخت و بـزرگترین شهر اسپانیا، در کاستیل جدید، بر رود مانثانارس. مرکز عمده‌ی ارتباطات اسپانیـا است. از لحاظ اهمیت بازرگانی و صنعتی تنها بارسلون بـا آن رقابت میکند. مقر اسقف، در ۱۸۳۶ دانشگاه از الکالا د انارس به ایـن شهر منتقل شد. مـادرید که در ابتدا قلعه‌ی مستحکم مورها بود، در ۱۰۸۳ بـه دست کاستیل افتاد، و فقط در ۱۵۶۱ بـود که پایتخت اسپانیا شد. در قـرن ۱۸م، در حکومت بوربونها، ترقی کرد و در همان زمان بود که کاخ

---

(۱) Malagasy (۲) Tuléar (۳) Tsiranana (۴) Ramanantsoa (۵) Ratsimandrava (۶) Maggiore (۷) Verbano (۸) Madeira (۹) Beni (۱۰) Madeira (۱۱) Porto Santo (۱۲) Madrazo (۱۳) matriarchy (۱۴) Madre de Dios (۱۵) Madrid

سلطنتی (موزه‌ی معروف فعلی پرادو) و سایر ابنیه‌ی زیبای آن ساخته شد. در مه‌ی ۱۸۰۸ قیام مردم آن علیه اشغالگران فرانسوی، پس از خونریزی شدید، سرکوب شد. در جنگ داخلی (۱۹۳۶–۳۹) مدت ۲۹ ماه تحت فرماندهی ژنرال خوسه میاخا[1] (xose miāxa؛ ۱۸۷۸–۱۹۵۸) در برابر محاصره‌ی شورشیان مقاومت کرد، ولی سرانجام در مارس ۱۹۳۹ تسلیم شد. بیشتر این شهر نوساز است. حومه‌ی غربی، مخصوصاً حومه‌ی تازه‌ساز سیوداد طی محاصره‌ای شدیداً آسیب دید.

مادرید، پیمان: ← ایتالیا، جنگهای؛ فرانسوای I.

مادریگال[2] (mādrigāl؛ فنس)، ایتالیائی مادریگاله (mādrigāle) به معنای شعر در زبان مادری، دو نوع مختلف موسیقی آوازی، یکی از قرن ۱۴م و دیگری از قرن ۱۶م. برای نخستین بار در آثار آهنگسازان قرن ۱۴م ایتالیا، چون یاکوپو دا بولونیا[3] (yācopo dā bolonyā؛ ح ۱۳۰۰– ح ۶۵) و فرانچسکو لاندینو[4] (یا لاندینی) (frāncesko lāndino؛ ۱۳۲۵–۹۷)، عنوان مادریگال برای آثار آوازی دو یا سه‌صدائی به کار رفته است. فورم ساختمانی مادریگال چنین است که هر دو یا سه بیت از اشعار آن با تکرار یک جمله‌ی معین از آهنگ خوانده میشود، ولی در پایان یک ریتورنلو [ایتالیائی، = برگشت]، که شامل دو بیت است، به آهنگ نوی خوانده میشود.

از قرن ۱۶م مفهوم مادریگال تا حدودی عوض شد و فورم آزادتری پیدا کرد. در آثار آهنگسازان نیمه‌ی اول این قرن، همچون فیلیپ وردلو[5] (filip verdlo؛ فت ۱۵۴۰)، کوستانتسو فستا[6] (kostāntso festā؛ ۱۴۹۰–۱۵۴۵)، و آدریان ویلارت[7] (ādriān vilārt؛ ۱۴۸۰–۱۵۶۲)، امکانات بیانی مادریگال وسیعتر شد و توجه خاصی به منعکس ساختن مفاهیم کلمات در ساختمان موسیقی مبذول شد. در نیمه‌ی ۲م قرن ۱۶م تکامل بیشتری در تکنیک مادریگال‌نویسی در آثار پالسترینا، ← اورلاندو دی لاسوس، آندرئا گابریلی[8] (āndreā gābrieli؛ ۱۵۱۰–۸۶)، و فیلیپوس د مونته[9] (fillipus de monte؛ ۱۵۲۱–۱۶۰۳) مشاهده میشود. اغلب مادریگال‌های این آهنگسازان پنج‌صدائی بوده و با روش تقلیدی[10] ساخته شده و در آنها جنبه‌ی توصیف کلمات در موسیقی به مقدار قابل توجهی منظور شده است. دوران نهائی مادریگال ایتالیائی را در کارهای لوکا مارنتسیو[11] (lukā mārentsio؛ ۱۵۵۳–۹۹)، کارلو جزوالدو[12] (kārlo je‌zuāldo؛ ۱۵۶۰–۱۶۱۳)، و مونتوردی میبابیم که در آنها تجسم کلمات در موسیقی و روشهای نوینی در فن آهنگسازی جلب توجه میکند.

در اواخر قرن ۱۶م و اوایل قرن ۱۷م مادریگال، که از ایتالیا به انگلستان وارد شده بود، جلب توجه آهنگسازان انگلیسی را کرد و در ۱۵۸۸ بود که کتاب موزیکا ترانسالپینا، شامل مادریگالهای ایتالیائی که به انگلیسی ترجمه شده بود، در انگلستان منتشر شد. بین سالهای ۱۵۸۹ و ۱۶۲۷ در ح ۴۰ مجموعه مادریگال از سی آهنگساز مختلف انگلیسی انتشار یافت. در این مجموعه‌ها از آهنگسازانی چون ت. مورلی، جان ویلبی[13] (jān wilbi؛ ۱۵۷۴؟–۱۶۳۸)، تامس ویلکس[14] (tāmas wilks؛ ۱۵۷۵؟–۱۶۲۳)، تامس بیتسن[15] (tāmas beytsan؛ ح ۱۵۷۰–۱۶۳۰)، اورلندو گیبنز، و بسیاری دیگر آثاری به چاپ رسید. سبک مادریگالهای انگلیسی معرّف توازن و زیبائی خاصی است و در آنها روش پولیفونیائی مادریگالهای ایتالیائی با شیوه‌ی هوموفونیائی (← پولیفونی) با اعتدال و ظرافت در هم آمیخته است.

مادک[16] (mādak) یا **مادگ آب اوون گولینذ**[17] (mādag āb owen guineđ)، ۱۱۵۰–۸۰؟، امیر نیمه‌افسانه‌ای ویلزی. در افسانه‌های ویلزی چنین آمده است که با ۱۰ کشتی عازم کشف امریکا شد (۳۰۰ سال قبل از کریستوف کلمب). موضوع منظومه‌ای از ر. ساوذی بوده است.

ماد کوچک، آذربایجان: ← ماد، قوم آریائی.

مادگ آب اوون گولینذ: ← مادک.

مادگی[18] (mādegi)، در گیاهشناسی، یکی از چهار قسمت اساسی گل که در مرکز آن قرار گرفته و پرچمها و گلبرگها و کاسبرگها آن را احاطه کرده‌اند. مادگی عضو ماده‌ی تولید مثل گیاه گلدار است که در پایه‌ی خود کیسه‌ای به نام تخمدان[19] دارد و در آن تخمکها[20] جای دارند که پس از گشنگیری به دانه تبدیل میشوند. مادگی تشکیل شده است از یک یا چند برگ بسیار تغییر شکل‌یافته (برچه‌ها[21]) که هر یک مشتمل بر یک تخمک است. گیاه ممکن است یک یا چند مادگی ساده داشته باشد که هر یک عضو جداگانه‌ای است، یا در گیاهان تکامل‌یافته‌تر ممکن است از جوش خوردن برچه‌های ساده به یکدیگر یک مادگی مرکب فراهم آمده باشد. در همه‌ی حالات، بالای تخمدان میله‌ای (خامه[22]) است که رأس آن به یک برجستگی (کلاله[23]، kolāle) ختم میشود؛ گرده بر کلاله مینشیند و جوانه میزند و در خامه پایین میرود تا به تخمدان برسد (← گرده‌افشانی). خامه معمولاً دراز و باریک است و کلاله چسبناک یا پُرزدار تا کار گرده‌افشانی بهتر تأمین شود. درجه‌ی تکامل گیاه نیز با محل قرار گرفتن تخمدان نسبت به قسمتهای دیگر معلوم میشود.

مادلن، لا، از اماکن ماقبل تاریخی: ← عصر حجر قدیم، قسمت III

مادورا[24] (mādurā)، جزیره (۴'۵۶۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ حه ۲'۴۴۷'۰۰۰)، اندونزی، نزدیک جاوه و، از جنبه‌ی اداری، جزئی از آن. محصولات عمده‌اش نمک، ماهیوک، برنج، کوپرا، قهوه، کاپوک، و تک است. از قرن ۱۱م تا قرن ۱۸م فرمانروایان جاوه بر آن تسلط داشتند.

مادول، دهستان، نیشابور: ← مازول، دهستان.

مادونا[25] (mādonā) [ایتالیائی، = بانوی من؛ ← مریم]، در هنر مسیحی، تصویر مریم باکره. از آغاز مسیحیت. در هنر بیزانسی، رمانسک، گوتیک، رنسانس، باروک و کلیه‌ی دوره‌های بعد از آن مشهود است. از تمام مراحل مهم زندگی مریم بر روی زمین و در بهشت تصاویری رسم شده است که میتوان گفت در مجسمه‌سازی گوتیک و نقاشی و مجسمه‌سازی رنسانس، که مریم منشأ دائمی الهام به شمار میرفته است، با شکوه هرچه بیشتر نمایان میباشد. از میان هنرمندان بیشمار رافائل، جووانی بلینی، بوتیچلی، کوردجو، تیسین، روبنس، و موریلیو به خاطر مادوناهایشان شهرت دارند. نیز ← عیسی، VII.

ماده[26] (mādde)، در فیزیک، هرچیزی که دارای جرم باشد و فضا اشغال کند. هسته‌ی اصلی ساختمانی ماده‌ی معمولی را الکترونها، پروتونها، و نوترونها تشکیل میدهند، گرچه بسیاری از "ذرات ابتدائی" دیگر (مثلاً پوزیترون) نیز در طبیعت وجود دارند که ممکن است آنها را از سازاهای ماده دانست. عموماً میتوان یک شیء مادی را متعلق به یکی از چهار حالت ماده ــ جامد، مایع، گاز، و ⇐ پلاسما ــ شمرد.

منظمترین حالت ماده در جامدات متبلور یافت میشود، که مولکولهای آنها در یک آرایش سه‌بعدی منظم قرار گرفته‌اند (← بلور). این گونه جامدات ممکن است هادیهای حرارتی و برقی بسیار عالی (مثلاً فلزات)، عایق (مثلاً گوگرد)، یا نیمهادی (مثلاً ژرمانیوم) باشند. اغلب عناصر، در دماهای پست، به حالت متبلور وجود دارند. با ازدیاد دما، در دمائی موسوم به نقطه‌ی ذوب (← ذوبان)، جامد تبدیل به مایع میشود. در این حالت، مولکولها دیگر مواضع متقارن یا حتی ثابت نسبت به مولکولهای مجاور ندارند، گرچه در مجاورت هم باقی میمانند؛ بنابراین، یک عنصر مایع تقریباً دارای همان وزن مخصوص و تراکمپذیری حالت جامد آن است. با ازدیاد دما تا نقطه‌ی جوش (← غلیان)، مایع به حالت گاز در میآید. مولکولهای گاز به طور کلی از لحاظ فیزیکی، جز در زمانهای کوتاهی که با یکدیگر برخورد میکنند، در مجاورت هم نیستند، و به همین جهت است که گازها بآسانی تراکم‌پذیرند. باز هم با بالا رفتن بیشتر دما، مولکولهای برانگیخته‌ی گاز یونیده میشوند (← یونش)، و حالت ⇐ پلاسما به وجود میآید. یک توده‌ی پلاسمائی دارای حالت خنثای برقی است، گرچه ذرات سازای آن منفرداً دارای بار برقی هستند. بر خلاف گازها، پلاسماها بآسانی برق را هدایت میکنند، و میتوانند بشدت تحت تأثیر میدانهای برقاطیسی قرار گیرند. اصولاً میتوان حالتی بعد از حالت پلاسما برای ماده تصور کرد که در آن دما به اندازه‌ای بالا است که هسته‌های اتم خود به ذرات ابتدائی تجزیه میشوند. شاید چنین حالت در مرکز بعضی ستارگان داغ وجود

---

(۱)Miaja (۲)madrigal (۳)Bologna (۴)Landino (۵)Verdelot (۶)Festa (۷)Willaert
(۸)Gabrieli (۹)Monte (۱۰)imitative (۱۱)Marenzio (۱۲)Gesualdo (۱۳)Wilbye (۱۴)Weelkes
(۱۵)Bateson (۱۶)Madoc (۱۷) Madog ap Owain Gwynedd (۱۸)pistil (۱۹)ovary (۲۰)ovules
(۲۱)carpels (۲۲)style (۲۳)stigma (۲۴)Madura; Madoera (۲۵)Madonna (۲۶)matter

داشته باشد.
ماده، اصالت: ← اصالت ماده، مذهب.
ماده، ضد: ← ضد ذره.
ماده، مذهب اصالت: ← اصالت ماده، مذهب.
مادها: ← ماد، قوم.
ماده تاریخ، در علم بدیع، سخنی که در تاریخ پیشامدی ـ چون مرگ کسی یا ساختن بنائی و جز اینها ـ در مصراعی یا بیتی چنان پردازند که چون مجموع حروف آن را به حساب جمل شماره کنند سال آن پیشامد پدیدار گردد؛ مانند (احمد گلچین معانی)؛

وحید گنج ادب بود و شد نهان در خاک
(۱۳۶۱ هق)

لسان شعر و ادب بی وحید گویا نیست
(۱۳۲۱ هش)،

که در رثاء وحید دستگردی سروده شده است.
مادهیا پرادش: ← مدهیا پرادش.
ماده‌ی بین ستارگان[1] یا **گاز فلکی** یا **غبار فلکی** یا **غبار کیهانی،** گاز و غبار بسیار رقیق موجود در فضای میان ستارگان، مخصوصاً در کهکشانه‌های مارپیچ و کهکشانه‌های نامنظم. سحابیهای صدوری زیبا، یعنی سحابیهائی که از خود تشعشع صادر میکنند، مانند سحابی جبار، ابرهای روشنی هستند که بر وجود گاز در فضای وسیع میان ستارگان دلالت دارند. مقادیر کوچکی از ذرات غبار رقیق کیهانی سحابیهای تاریک را میسازند، و آنها ابرهای گسترده‌ای هستند که به صورت لکه‌های تاریکی در قسمتهای درخشان کهکشان ما دیده میشوند. بنا بر بهترین تخمینهائی که در دسترس است، ترکیب جرمی گاز بین ستاره‌ای ۶۵٪ ئیدروژن و نزدیک ۳۵٪ هلیوم است، و مقدار همه‌ی عناصر دیگر از ۰٫۱٪ تجاوز نمی‌کند. در فهرست این عناصر کربون و نیتروژن و اکسیژن مقدم است، و پس از آنها کلسیوم و سودیوم و پوتاسیوم و تیتان، و سپس شاید همه‌ی عناصر دیگر، مثلاً آهن. میآید. در کهکشان ما، قسمت گازی بیش از ۲٪ جرم آن را تشکیل نمیدهد، ولی در نواحی نزدیک خورشید ممکن است جرم گاز بین ستاره‌ای به یک پنجم جرم کلی ماده‌ی بین ستاره‌ای برسد. غبار کیهانی محتملاً از ترکیبات مولکولی ساده‌ی ئیدروژن با کربون و نیتروژن و اکسیژن و اندکی از آمیخته‌های فلزی ساخته شده است. قطر ذرات ۱/۴۰٬۰۰۰ سم است، و احتمالاً اندکی کشیده‌اند. جرم غبار کیهانی از ۱٪ جرم گاز بین ستارگان تجاوز نمیکند.

گاز بین ستاره‌ای ممکن است از راههای گوناگون مورد پژوهش واقع شود. اگر در میان ابرهائی از این گاز، یا در مجاورت آنها، ستارگان بسیار داغی قرار گرفته باشد، این ابرها درخشنده میشوند و به صورت سحابیهای صدوری میدرخشند. تشعشع فوق بنفش ستاره به وسیله‌ی اتمهای گاز سحابی جذب میشود؛ در نتیجه این اتمها الکترونهای خارجی خود را از دست می‌دهند (یونیده میشوند)؛ بازمانده‌های اتمی دارای بار مثبت الکترونهای آزاد را جذب میکنند و تجدید ترکیبهای اتفاقی صورت میگیرد؛ نور مرئی سحابی محصول فرعی همین فرایند تجدید ترکیب است.

اگر ابر گازی تاریکی در خط دید میان زمین و یک ستاره‌ی دور حایل شود، آن ابر خطوط جذبی اضافی معینی در طیف ستاره ایجاد میکند. این خطوط جذبی بسا وضوحی که دارند از خطوط جذبیی که منبع آنها خود ستاره است تشخیص داده میشوند؛ و نیز به علت آنکه سرعت شعاعی (نزدیک شدن یا دور شدن) ابرها با سرعت شعاعی ستاره تفاوت دارد، این خطوط نسبت به سایر خطوط طیف ستاره جابه جا شده‌اند. در بعضی از حالات خطوط جذبی بین ستاره‌ای متعدد دیده میشود، و این علامت آن است که چند ابر بین ستاره‌ای بر خط دید قرار گرفته است.

ئیدروژن اتمی خنثی، در طیف رادیوئی. خطی در طول موج ۲۱ سم ایجاد میکند. مقدار کلی تشعشع ۲۱سانتیمتری که به زمین میرسد بسیار کم است، ولی وسایل جدید کشف اشعه اجازه‌ی آن را میدهد که این تشعشع به صورت کامل مورد مطالعه واقع شود. نه‌تنها با تلسکوپ رادیوئی میتوانند جهتی را که تشعشع ۲۱سانتی‌متری از آن میرسد پیدا کنند، بلکه، با اندازه‌گیری دقیق جا به جا شدن نسبت به سایر بسامدها، تعداد اتمهای ئیدروژن خنثی را در هر خط دید تخمین میزنند، و فاصله‌ی احتمالی ابرها را بر مبنای سرعتهای مشاهده‌شده‌ی نزدیک شدن یا دور شدن آنها نسبت به زمین معین میکنند. از همین راه است که شکل توزیع ابرهای گازی در کهکشان ما آشکار شده است

یکی از فواید مطالعات نجومی رادیوئی گاز بین ستاره‌ای آن است که بدین وسیله به قسمتهائی از دستگاه کهکشان خودمان دسترس پیدا میکنیم که از لحاظ بصری همیشه برای ما پنهان بوده است. امواج رادیوئی که در این کهکشان یا ماوراء آن تولید شود، از میان ابرهای غباری فضای بین ستارگان میگذرد، بی‌آنکه شدت آن کاهش محسوسی پیدا کند. چنان مینماید که دستگاه کهکشانی ما در بستری از هاله‌ی گازی بسیار رقیق و با دمای بسیار زیاد قرار گرفته است. میدانهای مغناطیسی این هاله الکترونهای آزاد موجود را میشتابانند، و به این ترتیب تشعشعات رادیوئی، مخصوصاً با طول موج‌های متری، تولید میشود. اتمهای گازیِ شتابانیده‌شده به وسیله‌ی میدان مغناطیسی عظیم کهکشان ما، محتملاً مهمترین منبع اشعه‌ی کیهانی است.

غبار کیهانی جزء کوچکی از ماده‌ی بین ستارگان را تشکیل میدهد، ولی بسهولت در سحابیهای تاریک قابل ملاحظه است. سحابی تاریک "کیسه‌ی زغال"، نزدیک صورت فلکی صلیب جنوبی، بهترین نمونه است، ولی تنها در عرضهای جنوبی میتوان آن را مشاهده کرد. نمونه‌های نیمکره‌ی شمالی آن عبارت است از سحابی "سر اسب" در صورت فلکی جبار، و سحابی "شکاف بزرگ" که همچون کمربند تاریکی از صورت فلکی دجاجه تا صورتهای عقرب و قوس ممتد است. ذرات غبار کیهانی به نور ستاره‌هائی که از میان آنها دیده شود رنگ قرمز مشخصی میدهد. گاه سحابی تاریک با منعکس کردن نور ستاره‌های نزدیک آن حالت سحابی انعکاسی پیدا میکند و مرئی میشود، مانند سحابی ثریا. بسیار اتفاق می‌افتد که نور ستارگان رمیدشده در پشت یک سحابی تاریک به صورت خفیف میقطبد (← قطبش)، و این خود میرساند که ذرات ابر تا حدی حالت کشیده دارند و در امتداد میدانهای نیروی مغناطیسی کهکشانی قرار گرفته‌اند.

سحابیهای روشن و تاریک در مطالعه‌ی سیر تکاملی ستارگان اهمیت خاص دارند، از آن جهت که کوچکترها و متراکمترهای آنها احتمالاً از هر جسم فلکی قابل رؤیت دیگر به مرحله‌ی پیش از ستاره‌ای نزدیکترند. غالباً سحابیهای بسیار کوچک و متراکم، به نام گویچه‌ها، همچون نشانه‌های تاریک مدوری مشاهده شده است.
ماده‌ی جدلی، اصالت: ← مادی احتجاجی، مذهب.
ماده‌ی معدنی: ← کانی.
مادی، زبان، از ← زبانهای ایرانی که در سرزمین ماد رواج داشته. اثر مستقلی ازین زبان هنوز به دست نیفتاده، ولی برخی از لغات آن در کتیبه‌های شاهان هخامنشی به جای مانده است.
مادی احتجاجی، مذهب (māddie ehtejāji) یا **ماتریالیسم دیالکتیک**[2] (māteriālism diālektik) یا **اصالت ماده‌ی جدلی** (esālate māddeye jadali)، فلسفه و جهان‌بینی کمونیسم، مبنی بر نظریات فلسفی و اجتماعی و اقتصادی کارل مارکس و انگلس، که در برابر ایدآلیسم یا ← مذهب اصالت تصور قرار دارد. این مکتب، برخلاف ایدآلیسم، معتقد است که همه‌ی فعالیتهای ذهنی و معنوی انسان پایه‌ی مادی دارد، و مفاهیم و معانی وابسته به ماده و برانگیخته از آنند نه ماده از مفاهیم و معانی، و بدین ترتیب، وجود هر امر فوق طبیعی و روحانی مجرد و معنوی محض و جوهر مفارق را نفی میکند. اما ماتریالیسم دیالکتیک به این اکتفا نمیکند، و معتقد است که تحولات ماده و، به تبع آن، تحولات اقتصادی و اجتماعی و تاریخی انسان تابع قوانین عمومی و کلی دیالکتیک ـ یعنی جدال اضداد و ترکیب آن در صورتی نو، و جدال این صورت نو با ضد خود، و ترکیب با آن در صورت نو دیگر ـ است، که در نتیجه‌ی آن کمیات به کیفیات تبدیل میشود. بدین گونه، اصالت ماده‌ی جدلی با اصالت ماده‌ی مکانیکی فرق بارز دارد، زیرا اصالت ماده‌ی مکانیکی، از قبیل ماتریالیسم یونانیان قدیم، فقط به اثر‌پذیری مکانیکی ذهن و فعالیتهای معنوی از ماده معتقد است، و آن تحول خلاّقی را که در نتیجه‌ی جمع و نفی و ترکیب اضداد پیدا میشود، و نیز حصول صور عالیتر و برتر را، از این تحول، نمیشناسد. اصطلاح دیالکتیک در این فلسفه مأخوذ از منطق دیالکتیک هگل است، که دیالکتیک به معنی جدال و ترکیب اضداد را در جهان مفاهیم و معنویات میدانست، و مارکس به قول خودش آن را تصفیه کرد، و جنبه‌های نامفهوم

(۱) interstellar matter (۲) dialectical materialism

آن را از جنبه‌های معقول آن جدا ساخت، و قوانین دیالکتیک را بر عالم ماده و تحولات آن منطبق کرد.

ماتریالیسم دیالکتیک اشیاء را به صورت مجرد و انتزاعی و نیز ساخته و پرداخته نمینگرد، بلکه آنها را در حرکات و تغییرات و در روابطشان با یکدیگر و تأثیر و تأثر آنها از یکدیگر مشاهده میکند. زنجیره‌ی اشیاء به هم پیوسته است، و دانه‌های آن تحول و صیرورت یا هست شدن و نیست شدن است. در این زنجیره، چیزی ثابت و بر جای نیست، و آنچه دانه‌های آن را به هم میپیوندد حرکت و تغییر مداوم است. نیروئی که این حرکت و تغییر دائم از آن بر میخیزد جدال جنبه‌های متضاد و متناقض خود اشیاء است. افزایش و کاهش کمّی اشیاء در یک مرحله‌ی معین، یعنی در مرحله‌ای که کششهای درونی به نقطه‌ی اوج برسد، موجب تغییرات کیفی میشود. توسعه و افزایش کمّی فئودالیته، توأم با کششها و جدالهای درونی جامعه، به تغییر کیفی جامعه به بورژوازی منجر میشود، و افزایش و توسعه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری، همراه با تضادها و کششهای درونی آن جامعه، به تغییر کیفی جامعه به سوسیالیسم منتهی میشود، همچنانکه تغییرات کمی در دانه‌ی گیاه آن را از صورت دانه خارج میسازد و به صورت خود گیاه در می‌آورد.

ماتریالیسم مکانیکی علم انسان را فقط از راه حواس میداند، در صورتی که ماتریالیسم دیالکتیک حواس تنها را برای دریافت حقیقت کافی نمیداند. علم در نتیجه‌ی روابط متقابل انسانها در جامعه حاصل میشود، و معیار حقیقت عمل اجتماعی است. اگر فردی در جنگلی یا بالای کوهی بتنهائی بزرگ شود، دریافت حواس او، چون با محک اجتماع و روابط متقابل افراد آزمایش نشده است، علم محسوب نمیشود، زیرا امکان اشتباه و خطا در آن فراوان است، ولی این اجتماع است که چون فلفل را تند و شکر را شیرین گفت دیگر در آن تردیدی راه نمیابد. در مراحل بالاتر علم نیز همین طور است. تحقیقات دانشمندی در آزمایشگاه خود ضامن واقعیت و حقیقت آن نیست؛ این تأیید و تأکید علمای دیگر است که صفت حقیقت به آن می‌بخشد. در اموری که به اصطلاح غیر مادی است، و معنوی و روحانی است، جوامع با هم اتفاق نظر ندارند، و بنا بر این، آن معیار اجتماعی برای حقیقت حاصل نیست، و به همین جهت، ماتریالیسم دیالکتیک آن را نفی میکند. تنها در پدیده‌های مادی است که همه‌ی افراد بشر به یکسان حکم میکنند.

ماتریالیسم دیالکتیک تاریخ بشر را محصول وضع اقتصادی انسان ــ یعنی روابط مادی و اقتصادی طبقات تولید کننده و بهره‌گیرنده ــ میداند. جدال این اضداد، یعنی طبقه‌ی سودآور و سودگیر، یا طبقه‌ی محکوم و طبقه‌ی حاکم، مسیر تاریخ را تعیین میکند. زندگی معنوی و ذهنی انسان، و عقاید و آراء و مقاصد او منعکس کننده‌ی وضع مادی و طرز زندگی او است. رشد وضع مادی و اقتصادی او رشد وضع انسانی او را در پی دارد. مناسبات تولیدی و ملکی افراد جامعه ساختمان جامعه را از حیث طبقات تعیین میکند. سازمانهای اجتماعی و عقاید و اصولی که بر جامعه حکمفرما است روبنای پایه‌ی اقتصادی آن است، ولی بهبود و توسعه‌ی وسایل تولید همیشه با تغییرات سریع در روبنای اجتماع همراه نیست، زیرا روابط موجود و قدیم جلو این تغییرات را میگیرد. نتیجه‌ی آن پیشرفت و این مقاومت ظهور علامات انقلاب اجتماعی است، که در نتیجه‌ی آن، روابط موجود در تولید و مصرف و سودآوری و سودگیری بتدریج یا بشدت تغییر میکند، و سازمانهای تازه و عقاید و افکار تازه جای سازمانهای کهن را میگیرد. نظام فئودالیته در نتیجه‌ی همین جدال اضداد و جدال طبقات جای خود را به نظام سرمایه‌داری داد، و نظام سرمایه‌داری در نتیجه‌ی جدال اضداد داخلی آن جای خود را به نظام اجتماعی اشتراکی خواهد داد. تاریخ داستان این جدالها است. و هر تاریخی که به شرح این جدالها نپردازد قصه و افسانه است.

مارکس در کتاب کاپیتال و انگلس در تألیفات متعدد خود فلسفه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک را پیریزی کردند، و لنین به دفاع از آن برخاست و، به تأکید و ابرام، آن را فلسفه‌ی اساسی احزاب کمونیسم جهان قرار داد. به عقیده‌ی او، درک فلسفه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک از طرف احزاب کمونیسم مانع نفوذ عقاید و افکار مخرب و فاسد دیگر میشود، و صراحت و روشنی و قدرت منطقی و استحکام و وحدت حزب را نگاه میدارد.

مادیرا، جزایر: ← مادرا، جزایر.

مادریاگا[1]، سالوادور د (sālvādor de mādāriāgā)، ۱۸۸۶–۱۹۷۸، نویسنده و سیاستمدار اسپانیائی. متصدی مشاغل سیاسی بود؛ در جامعه‌ی ملل هم سمتهائی داشت، ولی شهرتش به واسطه‌ی رساله‌های تاریخی (در باره‌ی بولیوار، کریستوف کلمب، و ارناندو کورتس) و مطالعاتی تاریخی است که در آن به تجزیه و تحلیلهای روانی ملل پرداخته است. از آثارش نبوغ اسپانیا (۱۹۲۳)، انگلیسها، فرانسویان، و اسپانیائیها (۱۹۲۸)، و تصویر اروپا (۱۹۵۲) است که در باره‌ی آثار میلیتاریسم اروپائی است.

مادر لود[2] (mādər lōd) [انگل. = رگه‌ی معدنی مادر]، پهنه‌ای کمربندی از کوارتز طلادار، قسمت مرکزی ایالت کالیفرنیا، کشیده، ش رودهای ساکرامنتو و سن اواکین و غ جبال سیرا نوادا. معمولا پهنه را به نواری به طول 110 کیلومتر و عرض ۱،۶–۱۰،۵ کیلومتر محدود می‌کنند.

مادرو[3]، فرانثیسکو ایندالسیو (frānţisko indālesio mādero)، ۱۸۷۳–۱۹۱۳، سیاستمدار مکزیکی، رئیس جمهور (۱۹۱۱–۱۳) مکزیک، از قهرمانان دموکراسی و اصلاحات اجتماعی، رهبر انقلاب بزرگ ۱۹۱۰ بر ضد پ. دیاس بود، ولی وقتی به حکومت رسید از عهده‌ی عوامل انقلابی که بیدار شده بودند بر نیامد. سرانجام ⇐ و. اوئرتا دولت او را سرنگون کرد، و ماذرو توقیف و به عنوان اینکه قصد فرار داشته تیرباران شد.

ماذرید، پایتخت اسپانیا؛ ← مادرید.

مئذنه: ← مناره.

مار، خزنده‌ای از راسته‌ی اوفیدیا (Ophidia) دارای تنه‌ی باریک و دراز پوشیده از پولک (فلس)، بی‌دست و پا یا تنها دارای اثر کوچکی از پا، با زبان دوشاخ کشدار و دندانهای خمیده به طرف داخل. چشمهای مار پوشیده از پولکهای شفاف (به جای پلکهای متحرک) است؛ گوش ندارد و تنها یک ریه‌اش رشد کرده است. پوست آن معمولاً در هر سال چند بار می‌افتد. حرکت مار به توسط عضلات تنه و به کومک پولکهای دراز شکم و انتهای دنده‌ها است. از ح ۳٬۰۰۰ جنس مار ح ۸۰٪ آنها زهر ندارند. زهر مار که به وسیله‌ی غدد بزاقی تولید میشود از راه دندان مجوف وارد بدن حیوانات دیگر میشود. همه‌ی مارها گوشتخوارند.

مار، کلمه‌ی سریانی به معنی آقا که بیشتر در مورد قدیسان و به جای عنوان قدیس به کار میرفته است، مثلا، مار مارون.

مار، ارل آو (ërl av mär*)، لقب اعضای خاندان اسکاتلندی ارسکین (e:rskin)، که از نام ناحیه‌ی قدیم مار، ش اسکاتلند مرکزی، در ابردین‌شر حالیه، آمده است. نیز ← مار، جان ارسکین، اولین، دومین، و ششمین ارل آو مار.

مار[4]، جان ارسکین (jān e:rskin mär)، ملقب به(اولین) **ارل آو مار**، ف ۱۵۷۲، نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۷۱–۷۲) اسکاتلند و سرپرست شاه جوان جیمز VI (جیمز I انگلستان).

مار[4]، جان ارسکین، ملقب به (دومین) **ارل آو مار**، ۱۵۵۸–۱۶۳۴، سیاستمدار و از اشراف اسکاتلند، پسر جان ارسکین، ملقب به اولین ارل آو مار. در ۱۵۷۸ سرپرستی جیمز VI (جیمز I انگلستان) را به عهده گرفت. بعدها مسئله‌ی جانشینی جیمز را به تاج و تخت انگلستان ترتیب داد.

مار[4]، جان ارسکین، ملقب به (ششمین) **ارل آو مار**، ۱۶۷۵–۱۷۳۲، رهبر برجسته‌ی اسکاتلندی جکوبایتها. در وحدت اسکاتلند با انگلستان نقش برجسته‌ای به عهده داشت. شورش (۱۷۱۵) او به طرفداری از مدعی پیر (← استوارت، جیمز فرانسیس ادوارد) عقیم ماند، و او به فرانسه گریخت.

مار[5]، یوری نیکولایویچ (yuri nikolāyevic mär)، ۱۸۹۳–۱۹۳۵ مستشرق روسی. در زبان‌های ایرانی و ادبیات فارسی تخصص داشت، و به مرض سل در گذشت. وی دو بار به ایران آمد، بار اول در ۱۹۲۵ و بار دوم هنگام هزاره‌ی فردوسی (۱۳۱۳ هش). عمده‌ی آثار مهم او به صورت تحقیقی در مجله‌ها و مجموعه‌ها طبع شده است. کتابهای اوپسانیه (opisāniye) در شرح نسخه‌ای از انجیل فارسی به خط گرجی، و فقه‌اللغه‌ی فارسی از اوست.

مارا[6]، ژان پول (jān pol mārā)، ۱۷۴۳–۹۳، انقلابگر فرانسوی؛ مت نوشاتل، سویس.

(۱)Madariaga (۲)Mother Lode (۳)Madero (۴)Mar (۵)Marr (۶)Marat

پزشک و دانشمند بود و در ۱۷۸۹ به سیاست روی آورد، و روزنامه‌ی دوست مردم را بنیاد گذاشت که در آن به هر کس که صاحب قدرت بود بسختی و کینه‌توزانه حمله میکرد. پس از آنکه از انتشار روزنامه‌اش جلوگیری شد، وی پنهانی به انتشار آن پرداخت. مقاله‌های او در بر انداختن (سپتامبر ۱۷۹۲) سلطنت مؤثر بود. ح یک ماه به زندان افتاد (۱۷۸۹)؛ به نمایندگی کنوانسیون انتخاب شد، و در مجلس یکی از رهبران کوردلیه‌های افراطی بود، و به جنگ سختی بر ضد ژیروندیان پرداخت. بیماری پوستی او را ناچار کرده بود که بیشتر اوقات خود را در حمام گرم به سر برد، و در حمام بود که ش. کوردە او را با کارد کشت.

مارابو[1] (mārābu)، نام سودانی آن **ابوسعن** (abuso'n) [عربی، = دارنده‌ی مَشک، به مناسبت چیزی شبیه مشک که زیر گلویش آویخته است]، پرنده‌ی افریقائی تنومندی از تیره‌ی لک‌لک. پاهای بلند و منقار درازی دارد، و بلندی قامتش به ۱٫۵ متر و فاصله‌ی دو نوک بالهای گسترده‌اش به ح ۳ متر میرسد. گونه‌ای نزدیک به آن نیز در هندوستان زندگی میکند. پرهای بلند دم آن زمانی برای تزیین لباسهای زنان بسیار به کار میرفت.


مارابو

مار آبی[2]، در نجوم، صورت فلکی کوچکی نزدیک قطب جنوب آسمان؛ نیز ← نقشه‌ی آسمان در صص ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲.

مارانچی، مترجم قرآن؛ ← قرآن، قسمت X.

ماراتون[3] (mārāton)، دهکده و دشتی در یونان قدیم، ل‌ش آتن، که در آنجا در ← جنگهای مدی در زمان داریوش بزرگ آتنیها ایرانیان را شکست دادند (۴۹۰ ق‌م). یکی از یونانیان به جانب آتن دوید تا خبر این پیروزی را به مردم آتن بدهد. **مسابقه‌ی دو ماراتون** از همین موضوع نام گرفته است. این مسابقه، که در ۱۹۰۸ به ۴۲٫۱۹۵ متر تثبیت شد، از همان آغاز (۱۸۹۶) در شمار بازیهای اولمپیک قرار گرفت (← اولمپی، مسابقات).

ماراتون، مسابقه‌ی دو: ← ماراتون، دهکده در یونان قدیم.

مارانی[4] یا **ماراتا، کارلو** (kārlo mārātti, -tta)، ۱۷۱۳–۱۶۲۵، نقاش باروک و حکاک ایتالیائی، از مکتب رومی. فرسکوهای رافائل در واتیکان را ترمیم کرد، و خازن تابلوهای نقاشی واتیکان شد. تعدادی تصاویر تمثیلی خلق کرد که یک نمونه‌ی آن فرسکوی سقف کاخ آلتیری در رم است.

مارازو[5] (mārājo)، جزیره (۳۶٬۲۶۰ کم، طول ح ۲۴۰ کم و عرض ح ۱۶۰ کم)، ل‌ش بزریل، بر دلتای رود آمازون، که این رود را به آمازون (به معنی اخص) و رود پارا منقسم میکند. تپه‌های ماقبل تاریخی آن، که از کاوش آنها سفالینه‌های زیبا به دست آمده است، شهرت دارد.

ماراسپند، در آیین زردشتی؛ ← مهراسپند.

ماراسفند، در آیین زردشتی؛ ← مهراسپند.

ماراکاندا، نام قدیم یونانی سمرقند.

ماراکای[6] (mārakāy)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۹۳٬۰۰۰)، کرسی ایالت آراگوا، ل ونزوئلا، بر انتهای شرقی دریاچه‌ی والنسیا. یک شهر تجارتی، کشاورزی، و صنعتی است، و قسمت عمده‌ی گوشت، لبنیات، و مواد خام را برای کاراکاس فراهم میسازد. ماراکای را در آغاز قرن ۲۰ م خ. و. گومس، به صورت یک شهر مدرن درآورد.

ماراکایبو[7] (mārākāybo)، بندر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۶۶۰٬۰۰۰)، ل‌غ ونزوئلا، دومین شهر بزرگ ونزوئلا، بر دریاچه‌ی ماراکایبو. از صادرات نفت، قهوه، کاکائو، و شکر است. **دریاچه‌ی ماراکایبو** (ح ۱۳٬۲۱۰ کم) در ۱۴۹۹ به توسط آ. وسپوچی کشف شد، و از ۱۹۱۸ استخراج نفت در اطراف آن اهمیت بسیار یافته، و فراورده‌های نفتی از راه دریاچه و کانالی که آن را به خلیج ونزوئلا مرتبط میکند حمل میشود.

ماراکایبو، دریاچه‌ی: ← ماراکایبو، بندر.

مارامو، مبلغ مانویت؛ ← مانی، قسمت II.

مارامورش، رومانی؛ ← کریشانامارامورش.

ماران، قلعه‌ی:← قلعه‌ی ماران.

مارانکوه، قلعه‌ی، ← کجور.

مارانیائو[8] (mārānyão)، ایالت (۳۲۸٬۶۶۳ کم، در ۱۹۷۰ جم ۲٬۹۴۷٬۵۷۶)، ل‌ش برزیل؛ کرسیش سالو لویس. از ل به قطا محدود است، و اغلب سکنه‌ی آن در دشتهای پست و داغ ساحلی زندگی میکنند. در ج آن دره‌های بارآوری واقع است که در آنها پنبه، نیشکر، برنج، و توتون به عمل میآید. در ۱۶۱۲ فرانسویها درین ناحیه سکنی گزیدند، ولی در ۱۶۱۵ پرتغالیها جانشین آنان شدند.

مارانیون[9] (mārānyon)، رود امریکای جنوبی، به طول ۱٬۶۰۰ کم، و از سرچشمه‌های آمازون، که اغلب جزء آمازون شمرده میشود. در غ قسمت مرکزی پرو سرچشمه میگیرد.

مأرب (ma'reb) یا **مارب** (māreb)، شهری در ج‌غ شبه جزیره‌ی عربستان، که در دورانهای قدیم پایتخت دولت سبا بوده است. خرابه‌های شهر قدیمی مأرب را سیاحان اروپائی[آرنو[10](ārno)، در ۱۸۴۳، ژ. آلوی، در ۱۸۶۹ ؛ و گلازر، در ۱۸۸۸] در قرن ۱۹ م بازدید کرده‌اند، و به گفته‌ی ایشان، در دشتی به نام سبا قرار دارد که ارتفاعش از سطح دریا ۱٬۱۶۰ متر است، و تا ش کوه بلق (balaq) ممتد است، و وادی اذنه (azana) آن را مشروب میکند. قصبه‌ی مأرب امروزی در آن ناحیه بر پشته‌ای در ل‌ش صنعا، در یمن، در عا ۱۵°۲۶′ و طش ۴۳°۱۶′ قرار دارد، و فاصله‌ی آن از بحر احمر و خلیج عدن هر دو تقریباً ۱۰ روز راه است. مأرب مرکز دولت پادشاهی سبا بوده و بر سر راه کاروانی مهمی قرار داشته است که سرزمینهای مولد بخور را به مدیترانه وصل میکرده است.

وادی اذنه، به مرور زمان، راهی از میان ارتفاعات بلق باز کرده و آن را به دو قسمت بلق القبلی (balaqo 'l.qebli) و بلق الاوسط (balaqo 'l.'āsat) تقسیم کرده بوده است. دولتهای سبا در میان این شکاف سدی ساخته بودند که طول آن به ۷۷۰ قدم میرسیده است، و آب وادی پشت آن جمع میشده است. گلازر محل این سد را دیده و آن را به دقت وصف کرده است. آن قسمت از سد که در برابر آب قرار داشته است از سنگهای ناتراشیده ساخته شده و ملاط آن چنان محکم است که جدا کردن سنگها از هم امکانپذیر نیست. این سد به مقدار یک ساعت و نیم راه از مأرب دور است. و در طرفین آن دو آب‌بند تعبیه شده است، که یکی از آن دو به مربط الدم (marbato 'd.demm) معروف است. در آنجا، تخته‌سنگ بزرگی است که ح ۷ تا ۸ متر از سطح بستر وادی ارتفاع دارد، و بر آن دو کتیبه موجود است، که معروف به "گلازر شماره‌ی ۵۱۳" و "گلازر شماره‌ی ۵۲۳" میباشد. برای وصف دقیق آب‌بندها و ترعه‌ها و دستگاههای پخش آب باید به کتب مفصل و مخصوصاً توصیفهای گلازر مراجعه کرد. ظاهراً این سد بزرگ توانائی تحمل فشار آب جمع‌شده میان کوههای بلق را نداشته است، و به همین جهت، در ل‌ش آن، سد دیگری به نام مبنی الحشرج (mabna 'l.hašraj) ساخته بودند، که در غ مأرب قرار داشت، و برای تنظیم آبهای وادی السائله (vāde 's.sā'ela) بوده که به وادی اذنه میریخته است. ساختمانهای مختلف سد، چنانکه از کتیبه‌های گوناگون بر میآید، از زمانهای مختلف بوده است. مثلاً، آب‌بندهای جنوبی از زمان مُکَرِّبها بوده است. به موجب کتیبه‌ی گلازر شماره‌ی ۵۵۴، پادشاه شرحبیل یعفور (šarahbil ya'fur) در ۴۴۹ ب‌م تعمیرات مهمی در این سد به عمل آورده بوده است، ولی این تعمیر بیش از یک سال دوام نیاورده و در سال ۴۵۰ آب در ساختمانهای سد شکاف وارد ساخته است، و باز تعمیرات اساسی در آن به عمل آمده است. از کتیبه‌ی گلازر شماره‌ی ۶۱۸ بر میآید که، در زمان تسلط (۵۴۲ ب‌م) ابرهه‌ی حبشی بر یمن، شکاف دیگری در سد پیدا آمده، و عملیات مهم دیگری ضرورت پیدا کرده است. ولی این عملیات سودی نبخشیده، و فاجعه‌ی نهائی روی داده، و سد در هم شکسته، و دشت حاصلخیز سبا به بیابان خشک بدل شده است.

سیل ناشی از شکستن سد مأرب که به سیل عرم (selye arem) [سیل العرم (saylo 'l.-arem')] معروف شده است، در قرآن مجید نیز ذکرش آمده است، و به موجب آن، علت آن ناسپاسی مردم سبا بوده است. در تفاسیر، عرم را به معنی موشهائی که سد را سوراخ کرده‌اند ذکر نموده‌اند. به موجب تفاسیر، این سد را بلقیس، ملکه‌ی سبا، در میان دو کوه، از سنگ و قیر ساخته بود، و در آن شکافهائی تعبیه کرده بود که آب به مقدار احتیاج مردم از آن بیرون می‌

---

(۱)marabou (۲)Hydrus (۳)Marathon (۴)Maratti; Maratta (۵)Marajó (۶)Maracay
(۷)Maracaibo (۸)Maranhao (۹)Marañón (۱۰)Arnaud

ریخت. از این رو، بلاد سبا از حاصلخیزترین و باصفاترین بلاد عربستان شد. ولی، چون مردم ناسپاسی کردند، و سخنان پیامبران خود را نشنودند، خداوند موشهائی بفرستاد که آن سد را سوراخ کردند، و در نتیجه، سد در هم ریخت، و سیل همه‌ی باغها و زراعتها را از میان برد، و مردم سبا، در نتیجه‌ی خشکی، به جاهای دیگر مهاجرت کردند، و غسانیان به شام رفتند، و قبیله‌ی انمار به یثرب، قبیله‌ی جذام به تهامه، و قبیله‌ی ازد به عمان منتقل شدند. جمله‌های ذهبوا ایدی سبا (zahabu aydia sabā) و تفرقوا ایادی سبا (tafarraqu ayādia sabā) [= پراکنده شدند مانند پراکنده شدن مردم سبا] مثل شده است.

مأرب، سد: ← مارب، شهر قدیم جزیرة العرب.

ماربل آرچ[1] (mārbəl ārc)، طاقی از مرمر، در لندن، انگلستان. طرح این طاق را ج. نش در ۱۸۲۸، به عنوان در ورودی کاخ سلطنتی باکینگم ریخت. بعداً که قسمتی از ملحقات کاخ سلطنتی جزو خیابانهای شهر لندن شد، این طاق در وضع فعلی خود، در خیابان آکسفرد، واقع شد. نیز ← طاق نصرت.

مار بلوری[2]، سوسمار بی‌دست و پای سوراخ‌نشین از نوع اوفیاوردوس (*Ophisaurus*)، در جنوب و مرکز امریکای شمالی، به طول ح ۶۰ سم با بدنی خاکستری یا خرمائی شفاف، و گاهی مخطط. پهلوهای آن تیره‌تر و دارای خطوط روشنتر، و شکمش سفیدفام است. دم درازش بآسانی میشکند و دم جدیدی کوتاهتر و بدون استخوان جانشین آن میشود. مار بلوری دارای پلک و سوراخ گوش و زبان پهن، و خوراکش حشرات و کرمها و مارهای کوچک است.

ماربورگ، یوگوسلاوی: ← ماریبور.

ماربورگ یا ماربورگ آن در لان[3] (mār-burg ān der lān)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۶٬۹۶۸)، هسن، آلمان غربی. بر رود لان. قلعه‌ی قرون وسطائی، که بر این شهر زیبا مسلط است، سابقاً مقر فرمانروایان هسن (قرون ۱۳–۱۷م) بود. فیلیپ شکوهمند دانشگاه معروف پروتستان را در ۱۵۲۷ تأسیس کرد؛ در ۱۵۲۹ لوتر و تسوینگلی در حضور وی در این قلعه به مناظره پرداختند ولی توافق نیافتند. قدیسه الیزابت مجارستان در کلیسای زیبائی که به نام او بنا شده مدفون است؛ در ۱۹۴۶ اجساد هیندنبورگ، فردریک ویلهلم I، و فردریک کبیر بدانجا منتقل شد.

ماربورگ آن در لان، شهر آلمان غربی، ← ماربورگ یا ماربورگ آن در لان.

ماربین (mārbin)، بخش (جم ۹۲٬۲۶۶ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان اصفهان، استان دهم. از ج به زاینده‌رود و بخش لنجان محدود است. زاینده‌رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، تنباکو، پنبه، و میوه است. بعضی از میوه‌های آن از لحاظ مرغوبیت معروف است. بخش ماربین از خوش آب و هواترین و باصفا‌ترین مناطق اصفهان است. قسمت اعظم آن را باغهای میوه در بر گرفته است. قالیبافی دارد. کوه منفرد آتشگاه در ج آن است. بخش ماربین طبق تصویبنامه‌ی بهمن ماه سال ۱۳۲۶ هش از دهستان ماربین در جزء شهرستان اصفهان تشکیل شد و منطبق بر دهستان **ماربین** است. سابقاً به نام سده هم خوانده میشد. مرکز آن شهر سده است.

ماربیچی، کهکشانه‌ی: ← کهکشانه.

ماربیچیهای میله‌ای: ← کهکشانه.

مارتابان، خلیج: ← مولمین، شهر.

مارتن، قدیس[4] (qeddis mārtan)، ح ۳۱۶–۳۹۷، اسقف تور. در پانونیا، مجارستان، از پدر و مادر بتپرستی به دنیا آمد. شنل سربازی خود را به یک فقیر بخشید و به دین مسیح در آمد و از جنگیدن با مسیحیان خودداری کرد. سپس نزد قدیس ایلر[5] (iler؛ ح ۳۱۵– ح ۳۶۷؛)، اسقف پواتیه و از مخالفان سرسخت مذهب آریانیسم رفت و صومعه‌ای برای خود بنا کرد. در ۳۷۱، علی‌رغم خودش، به اسقفی برگزیده شد. به زندگی رهبانی خود در دیر مارموتیه (mārmu-tie) نزدیک شهر تور ادامه میداد و همین جا بود که مرکز تعلیمات برای مبلغان سلتی شد. کاتولیک ثابت‌قدمی بود، ولی در عین حال با کشتار بدعتگذاران در دین، که دیگر اسقفان با آن موافق بودند، مخالفت میکرد. قدیس مارتن محبوب همگان بود و شنل و ردای او نماینده‌ی احسان قهرمانانه است. زیارتگاه اصلی او در تور بود. ذکرانش ۱۱ نوامبر است.

مارتن دو گار[6]**، روژه** (roje mārtan du: gār)، ۱۸۸۱–۱۹۵۸، رماننویس فرانسوی. اثر معروفش خاندان تیبو (۸ جلد، ۱۹۲۲–۴۰) است که در آن اختلافات موجود در جامعه‌ی بورژوازی فرانسه را تشریح و موشکافی کرده است. برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۳۷ نوبل در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارتنس[7]**، فردریك** (frederik mārtens)، نام روسی وی **فیودور فیودوروویچ مارتنس** (fiodor fiodorovic)، ۱۸۴۵–۱۹۰۹، قانون‌شناس روسی و متخصص در حقوق بین‌الملل. در ۱۸۷۱–۱۹۰۵ استاد دانشگاه سن پطرزبورگ بود. در سیاست روسیه صاحب‌نفوذ بود، و شالوده‌ی تشکیل کنفرانسهای لاهه را ریخت. امیدوار به تشکیل جامعه‌ی مشترکی در جهان بود که اساس آن مبتنی بر تمدن مشترک باشد. مؤلف حقوق بین‌الملل ملتهای متمدن است.

مارتنس[7]**، گئورگ فریدریش فون** (georg fridriš fon mārtens)، ۱۷۵۶–۱۸۲۱، روزنامه‌نگار و دیپلومات آلمانی، و محقق در حقوق بین‌الملل. استاد (۱۷۸۴–۸۹) دانشگاه گوتینگن، مستشار (۱۸۰۸–۱۳) دولت وستفالی، و نماینده‌ی (۱۸۱۶–۲۱) هانوور در مجلس ملی فرانکفورت بود. وی کتاب جامعی در باره‌ی تطبیق قوانین عصر خود تألیف، و گردآوری و تنظیم مجموعه‌ای از معاهدات بین کشورها را آغاز کرد.

مارتوروپولیس: ← میافارقین.

مارتوف، یولیا: ← لنین.

مارتی[8]**، خوسه** (xose mārti)، ۱۸۵۳–۹۵، نویسنده‌ی کوبائی و رهبر جنبش استقلال کوبا؛ شاعر برجسته و یکی از بزرگترین نویسندگان نثر در امریکای اسپانیائی. به علت فعالیتهای انقلابی، در ۱۶ سالگی تبعید شد، ولی کوشش خود را برای استقلال کوبا در اسپانیا، مکزیک، گواتمالا، ونزوئلا، و نیو یورک ادامه داد. برای روزنامه‌های سان نیو یورک و ناسیون بوئنوس آیرس مقاله مینوشت. در ۱۸۹۵ به کوبا باز گشت، و در نبرد دوس ریوس[9] (dos rios) کشته شد.

مارتیالیس[10] [مارکوس والریوس مارتیالیس (mārkus vālerius mārtiālis)]، ح ۴۰–ح ۱۰۴، شاعر لطیفه‌سرای رومی، اهل بیلبیلیس (bilbilis)، اسپانیا. بعد از ۶۴، سالها در رم بود و به خاطر بذله‌گوئی و مهارت در سرودن شعر، شهرت و محبوبیت کسب کرد، و در ← ادبیات لاتینی مقامی یافت. از حمایت دومیتیانوس، تیتوس، و پلینی کهین، و از دوستی یوونالیس و کوینتیلیانوس برخوردار بود. سالهای آخر عمر خود را در بیلبیلیس گذراند. خصوصیت هجویات او، که وزن و ترکیبی بدیع دارند، این است که در پایان با طنزی غیر منتظر پایان مییابند. اشعار زیرکانه، روان، و بی‌تکلف او، که عاری از هر گونه قید و بند است، نمونه و سرمشق هجونویسی مدرن شده است.

مارتیانوس کاپلا[11] (mārtiānus kāpellā)، نه قرن ۴۵؛، نویسنده‌ی رومی؛ اهل کارتاژ. تنها کتاب مشهور او به نام ازدواج عطارد و فیلولوژی، که به نامهای ساتیریکون (خدایان زمینی) و دیسیپلیناته (تعلیمات) نیز خوانده میشود، داستان رمزی درازی است در باره‌ی تحصیلات آزادگان. فیلولوژی در اینجا به معنی دوست داشتن علم و ادب است، و در آن کتاب از هفت شاخه‌ی فضل و ادب قرون وسطائی (در آن کتاب به نام رمزی هفت ساقه‌دوش عروس) سخن رفته است. این کتاب در مدارس قرون وسطی رواج عام داشت. مؤلف آن به نام فلیکس (feliks) کاپلا نیز معرفی شده و ممکن است زمان حیات او قرن ۴م بوده باشد.

مارتین[12]**، آرچر جان پورتر** (ār-cər jān por-tər mārtin)، ۱۹۱۰– ، دانشمند انگلیسی در زیستشیمی. پژوهشهایی در انجمن صنایع پشم لیدز به عمل آورد. در ۱۹۴۸ به انستیتوی پژوهشهای طبی لندن پیوست. برای کشف روش تجزیه از طریق کروماتوگرافی، که طریقه‌ی جدیدی برای جدا ساختن ترکیبات در تجزیه‌ی شیمیائی است، سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ در شیمی نصیب او شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارتینث د کامپوس[13]**، آرسنیو** (ār-senio mār-tinet de kāmpos)، ۱۸۳۱–۱۹۰۰، سردار اسپانیائی. جنگهای کارلوسیان و جنگ دهساله‌ی کوبا را به انجام رسانید. در سال ۱۸۷۹ نخست-

(۱)Marble Arch (۲)glass snake (۳)Marburg an der Lahn (۴)Martin, Saint (۵)Hilaire
(۶)Martin du Gard (۷)Martens (۸)Martí (۹)Dos Rios (۱۰)Martial (۱۱)Martianus Capella
(۱۲)Martin (۱۳)Martínez de Campos

وزیر شد.

مارتینث د لا روسا[1]، فرانثیسکو (frānṭisko mārtineṭ de lā rosā)، ۱۷۸۷–۱۸۶۲، رجل سیاسی و نویسنده‌ی اسپانیائی. در ۱۸۲۲–۲۳ نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه بود. سالهای ۱۸۲۳–۳۴ را در خارجه، خصوصاً پاریس، در تبعید گذرانید. به اسپانیا باز گشت و در۱۸۳۴–۳۵ نخست‌وزیر بود. رئیس کورتس شد (۱۸۵۲). خطیب زبردستی بود. چند کمدی و درام نوشته است.

مارتینث رویث[2]، خوسه (xose mārtineṭ ruiṭ)، نام مستعارش **آثورین[3]** (āṭorin)، ۱۸۷۴–۱۹۶۷، نویسنده‌ی اسپانیائی و نماینده‌ی گروه نویسندگان "نسل ۱۸۹۸"، که به خاطر مقالات توصیفی و روانی و نقدهای ادبی مؤثرش مشهور است.

مارتینث سیرا[4]، گرگوریو (gregorio mārtineṭ sierrā)، ۱۸۸۱–۱۹۴۷، نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس و شاعر اسپانیائی. از نمایشنامه‌های معروفش بهارهای پاییزی است.

مارتینسون[5]، موآ (moā mārtinson)، ۱۸۹۰ –۱۹۶۴، رمان‌نویس و شاعره‌ی سوئدی. هنوز ۲۵ سال نداشت که دارای ۵ فرزند شده بود، و نویسندگی را دیر آغاز کرد؛ اولین رمانش زنان و درختان سیب (۱۹۳۳) است. معروفترین اثرش، مادر ازدواج میکند (۱۹۳۶)، بدبختیهای طبقه‌ی زنان کارگر را بیان میکند. مارتینسون در ردیف مشاهیر نویسندگان رئالیست سوئد شمرده میشود.

مارتینسون[5]، هاری (hāri mārtinson)، ۱۹۰۴–۱۹۷۸، نویسنده‌ی سوئدی. زود یتیم شد و خودساخته بار آمد. در آثار او احترام نسبت به طبیعت و بی‌اعتمادی نسبت به جامعه‌ی متکی به تکنولوژی نوین نمودار است. بیشتر به منظومه‌ی داستانی طویل خود، آنیارا (۱۹۵۶)، شهرت دارد که در باره‌ی سفر یک سفینه‌ی فضائی سروده است. از جمله‌ی آثار او، که سبک تعبیری خاص دارد، اینها است، دماغه‌ی فاڑول (۱۹۳۳) مبتنی بر سفرهایش؛ دغدغان گلدار (۱۹۳۶)؛ و جاده (۱۹۴۸) که در آن با غمخواری رانده‌شدگان از اجتماع را توصیف کرده است. مارتینسون نخستین نویسنده از طبقه‌ی کارگر بود که به آکادمی سوئد پذیرفته شد. برنده‌ی سهمی (با مشارکت، ا. یونسون) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۴ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارتینلی[6]، جووانی (jovānni mārtinelli)، ۱۸۸۵–۱۹۶۹، خواننده‌ی (تنور) اپرائی ایتالیائی. در ۱۹۱۰ در اپرای ارنانی (اثر وردی) در میلان خوانندگی آغاز کرد. در ۱۹۱۳ به شرکت اپرای متروپلیتن نیو یورک پیوست، و در آنجا مدت ۳۵ سال نقش رهبری تنور دراماتیک را اجرا کرد.

مارتینو[7]، بوهوسلاف (bohuslāf mārtinu)، ۱۸۹۰–۱۹۵۹، آهنگساز چک. در کنسرواتوار پراگ تحصیل کرد. در ارکستر فیلارمونیک چکوسلواکی ویولن مینواخت (۱۹۱۳–۲۳). در ۱۹۲۳–۴۱ در پاریس زیست و سپس به کشمت رفت؛ در ۱۹۵۲ شارمند کشمت شد. کارهای ممتاز او شامل اپراهای معجزه‌ی مریم مقدس (پراگ، ۱۹۳۴)، و ژولیت (پراگ، ۱۹۳۸)، یک کنسرتو گروسو (۱۹۳۸)، سمفونی شماره‌ی ۶ (۱۹۵۵)، و بادبود لیدیسه (۱۹۴۳) برای ارکستر است.

مارتینو، سیمونه دی: ← مارتینی، سیمونه.

مارتینو[8]، هریت (hariat mārtino)، ۱۸۰۲–۷۶، بانوی نویسنده‌ی انگلیسی. از جمله‌ی زنان اصلاح‌طلب بود. از اونیتاریانیسم، الغاء بردگی، مسمریسم، و ← مذهب تحققی طرفداری میکرد. از جمله‌ی آثار متعددش تصویرهای اقتصاد سیاسی (در ۹ جلد، ۱۸۳۲–۳۴)، و جامعه در امریکا (۱۸۳۷) میباشد.

مارتینوس[9] I، قدیس (ـ mārtinus)، ف ۶۵۵، پاپ (۶۴۹–۵۵؟). ذکرانش ۱۲ نوامبر است. نیز ← پاپ، جدول.

مارتینوس[9] IV، ۱۲۱۰؟–۸۵، پاپ (۱۲۸۱–۸۵). فرانسوی، و نامش **سیمون دو بریون[10]** (simon de: brion) بود. در دوره‌ی پاپی خود هیچگاه در رم اقامت نکرد. نیز ← پاپ، جدول.

مارتینوس[11] V (ـmārtinus)، ۱۳۶۸–۱۴۳۱، پاپ (۱۴۱۷–۳۱). ایتالیائی، و نام اصلیش **اودونه کولونا[12]** (oddone kolonnā) بود. مجمع کاردینالها در شورای کنستانس، برای پایان دادن به شقاق کبیر، او را به پاپی برگزید. وی اعتبار رم و قدرت پاپی و وحدت کلیسا را تجدید کرد. نظریه‌ی شورای کنستانس را که شوراها بر پاپ برتری دارند رد کرد، ولی خواسته‌ی آن شوری را برای انعقاد شورای جدیدی در پاویا پذیرفت (۱۴۲۳)، ولی از این شوری نتیجه‌ای عاید نشد، و مارتینوس شورای دیگری در بال فراهم آورد (۱۴۳۱). ناپاپ بندیکتوس XIII و ناپاپ کلمنس VIII با وی معارضه کردند، و او پیروز شد. نیز ← پاپ، جدول.

مارتینی، ژرار دو: ← شهواران مهمان‌نواز.

مارتینی[13]، سیمونه (simone mārtini) یا **سیمونه دی مارتینو** (di mārtino)، ح ۱۲۸۳–۱۳۴۴، نقاش برجسته‌ی مکتب سینائی. پیرو دوتچو دی بوئونینسنیا بود (نام این شخص در جلد اول کتاب حاضر دوتچیو... آمده که باید به دوتچو اصلاح شود). اولین اثر مشهور او (۱۳۱۵) فرسکوئی است از ماستا (مریم علدا و کودک که با قدیسین و فرشتگان بر تخت نشسته‌اند) در قصر عمومی سینا. در ۱۳۱۷ شاه روبرت/آنژو، مارتینی را به ناپل دعوت کرد تا تابلوی سن لوئی بر مسند شاهی (موزه‌ی ناپل) را بکشد. او نقاشی‌های محرابی زیبائی برای دومینیکیان پیز و اورویتو خلق کرد. در ۱۳۲۸ یکی از اولین صورتهای یادبودی را با زمینه‌ای که تماماً از دورنما ساخته است، خلق کرد (قصر عمومی، سینا). تابلوی عید بشارت (۱۳۳۳، گالری اوفیتسی) او به خاطر لطافت و ظرافت فوق العاده باشکوهی که در طرح آن به کار برده است، معروفیت دارد. در ۱۳۳۹ به دعوت پاپ بندیکتوس XII به آویون رفت و سردر نوتردام دِ دون را (که تقریباً از میان رفته است) تزیین کرد. با پترارک دوست شد، و صفحه‌ی عنوان نسخه‌ی خطی یکی از آثار ویرژیل (کتابخانه‌ی آمبروزیان، میلان) را برای او طراحی کرد. از آثار مارتینی که تاریخ پرداختن آنها روشن نیست، فرسکوهای او در شهر آسیزی است که شامل صحنه‌های زنده و بالحالت زندگی قدیس مارتن میباشد. سایر آثار مارتینی در سینا، برلین، لیورپول، و در موزه‌ی لوور است. هنر او به خاطر آمیختن معنویت هنر گوتیک در آن با لرزندگی و زیبائی و لطافت فوق العاده‌ی خطوط همیشه مورد تحسین بوده است.

مارتینیاک[14]، ویکنت ژان باتیست گه دو (ـvi* kont jān bātist ge de: mārtinyāk)، ۱۷۷۸–۱۸۳۲، سیاستمدار فرانسوی در زمان شارل X. در زمان تصدی وزارت کشور او (۱۸۲۸–۲۹) اصلاحات آزادیخواهانه‌ای پیشنهاد شد ولی سلطنت‌طلبان افراطی شارل را وادار به برکنار ساختن او کردند، و پولینیاک جانشین او شد.

مارتینیک[15] (mārtinik)، ولایت (۱۰۵'۱ کمم؛ در ۱۹۷۳ جم تخمیناً 100'۳۴۳) ماوراء بحار جمهوری فرانسه، در جزایر بادگیر، هند غربی؛ کرسیش فوردوفرانس. کریستوف کلمب آن را کشف کرد (۱۵۰۲). در ۱۶۳۵ تحت استعمار فرانسه قرار گرفت. محصول عمده‌اش نیشکر است، که در ۱۶۵۴ از برزیل به آنجا وارد شد. صادرات عمده‌اش مشروب معروف به رم است. جزیره دستخوش امواج کشندی و زلزله و آتشفشانی است. مدتها عرصه‌ی رقابتهای مستعمراتی فرانسه و انگلستان بود، ولی پس از جنگهای ناپلئون به فرانسه تعلق گرفت.

مارچ، ایالت مرزی، ← مارک.

مارچ، ارل آو: ← مورتیمر، خاندان.

مارچ[16]، فردریك (fredrik mārc)، ۱۸۹۷–۱۹۷۵، هنرپیشه‌ی امریکائی، نام اصلیش فردریک مکینتایر بیکل[17] (fredrik makintāyr bi-kəl). در تئاتر و سینما هر دو موفقیت یافت، و جوایز آکادمیائی برای دکتر جکیل و مستر هاید (۱۹۳۲) و بهترین سالهای زندگی ما (۱۹۴۷) به دست آورد. از فیلمهای سینمائی معروفش اینها است، آنا کارنینا، بینوایان، ستاره‌ای تولد یافت، ماجراهای مارک توین، لیمه‌ی شب، هفت روز در ماه مه، و تیک، تیک، تیک.

مارچوبه (mārcube)، (ـ*Asparagus offici-nalis*)، گیاه بستانی دائمی، از تیره‌ی سوسنیها، که هلیون (heliun) نیز خوانده میشود، و ریشه‌هایش غده‌های سفیدرنگ دارد. ساقه‌های بهاره‌ی نرم آن خوراکی است. اقسامش را، به سبب زیبائی برگهای ظریف و گسترده، به نام گردی و شودی (ševedi) در گلدان نگاه می‌دارند. ماده‌ای به نام آسپارازین[18] (āspārā jin؛ فس) دارد، که از لحاظ شیمیائی مونوآمید

---

(۱)Martínez de la Rosa (۲)Martínez Ruiz (۳)Azorín (۴)Martínez Sierra (۵)Martinson
(۶)Martinelli (۷)Martinů (۸)Martineau (۹)Martin (۱۰)Brion (۱۱)Martin (۱۲)Colonna
(۱۳)Martini; Martino (۱۴)Martignac (۱۵)Martinique (۱۶)March (۱۷)Bickel (۱۸)asparagine

اسید آسپارتیک[1] (āspārtik؛ فنـ)، به فورمول $HOCO-CH(NH_2)-CH_2-CO_2H$، است.

مارخور[2] (mārxor)، نوعی بز وحشی بزرگ هیمالایا (*Copra falconeri*) که شاخ مارپیچ و موهای دراز خاکستری رنگ زمستانی از مشخصات آن است. محل زندگی این جانور از کوههای کشمیر تا افغانستان امتداد دارد و عموماً زیر دادمرز زندگی میکند. شکل پیچیدگی شاخ از محلی به محل دیگر متغیر است. بلندی قامت بزرگترین نوع آن، از سر شانه تا روی زمین، به یک متر و وزن آن به ۹۰ کگ میرسد. بدین گمان که این حیوان مار میخورد، نام فارسی مارخور بر آن نهاده شده که به همین جهت به زبانهای خارجی وارد شده است.



مارخور

ماردونیوس[3] (mārdonius)، فت ۴۷۹ قم، سردار ایرانی، برادرزاده و داماد داریوش بزرگ. داریوش او را برای انتقامجوئی از ارتریا و آتن، که در ← جنگهای مدی به یونانیان کومک کرده بودند، به یونان گسیل داشت (۴۹۲ قم)، ولی ناوگان وی به سبب طوفان در نزدیکی کوه آتوس از دست رفت، و قسمت عمده‌ی سپاهیان وی به دست قبیله‌ای تراکیائی نابود شد و خود او زخم برداشت؛ اما در پایان همین سال مقدونیه را مطیع کرد و توانست به ایران باز گردد. در جنگ دیگر ایرانیان که به شکست ماراتون انجامید (۴۹۰ قم) شرکت نداشت، ولی هنگامی که خشیارشای I بر جای پدرش داریوش به تخت نشست، ماردونیوس شاه را به کشورگشائی تشویق کرد، و در نتیجه‌ی آن، حمله‌ی خشیارشا به یونان و تسخیر آتن صورت گرفت. پس از شکست ایرانیان در سالامین، خشیارشا به ایران بازگشت و ماردونیوس را با سپاه در یونان گذاشت. در ۴۷۹ قم یونانیان سر به شورش برداشتند و جنگ پلاته اتفاق افتاد و پاوسانیاس نیروهای ایران را شکست داد و ماردونیوس کشته شد.

ماردِه (māreda)، نام عربی شهر مریدا، اسپانیا.

ماردین[4] (mārdin)، ولایت (۱۱٬۸۳۱ کمـ؛ در ۱۹۷۰ جه ۴۵۷٬۶۹۳)، ج‍ش ترکیه‌ی آسیا. مرکز آن، شهر **ماردین** (در ۱۹۶۵ جه ۳۰٬۹۷۴)، بر کنار شاخه‌ای از راه آهن، نزدیک مرز سوریه، ۸۵کیلومتری ج‍ش دیاربکر؛ بیشتر کردنشین است. مرکز تجارت غلات، و مرکز ترانزیت میان ترکیه و عراق است. نیز سه حمدانیان؛ دیار ربیعه.

ماردینی، عبدالله ابن خلیل (abdollāhe 'bne xalile märdini)، فت ۸۰۹ هق. ریاضیدان مسلمان. مؤذن مسجد امـوی دمشق بود. تألیفاتی در استعمال بعضی از آلات نجومی دارد، و صاحب جداول مثلثاتی و نجومی است. دو ریاضیدان دیگر نیز با نسبت ماردینی معروفند؛ یکی اسماعیل ابن ابراهیم ماردینی؛ و دیگری محمد ابن محمد، نواده‌ی دختری عبدالله ابن خلیل، که در قاهره رونق داشت، و به سبط ماردینی (sebt-) مشهور است، و بعضی از آثار عبدالله را به او نسبت داده‌اند.

مار دل پلاتا[5] (mār del plātā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۱۷٬۴۴۴)، ایالت بوئنوس آیرس، آرژانتین. تفرجگاه ساحلی، معروف به "برایتن آرژانتین" است. دارای ماهیگیری است، و سنگ معدن در آن استخراج میشود.

مارز (märz)، دهستان (جه ۱٬۸۲۰ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۱ آبادی. قسمت شمالی آن، که در دشت واقع شده، شنزار و گرمسیر و قسمت جنوبی آن کوهستانی است. محصول عمده‌اش خرما است. مرکزش، راین قلعه (rā-yen qal'e؛ جه ۱۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵۰-کیلومتری ج کهنوج قرار دارد.

مارزبان، گیاه؛ ← لسان الحیه.

مار زنگی[6]، مار سمی امریکای شمالی از تیره‌ی افعی، از نوع کروتالوس(*Crotalus*). قسمت تحتانی سر آن پهن است. آنچه زنگ نامیده میشود و بر کنار دم است، قطعاتی مجوف و خشک‌شده است که چون به یکدیگر برمیخورند صدائی از آنها برمیخیزد. هنگامی که مار جوان است، هر سال ۳ یا ۴ بار پوست میاندازد، و هر بار که پوست میاندازد یک قطعه بر قطعات سابق افزوده میشود. پس از بلوغ، افزایش قطعات کمتر است. گاهی قطعه‌ای میشکند، و چنان نیست که همیشه پس از پوست انداختن قطعه‌ی تازه‌ای به جای آن بروید. بزرگترین (۱,۵ تا ۲,۵ متر طول) و کشنده‌ترین نوع مار زنگی که به نام پشت‌الماسی معروف است، در ج و ج‍ش کشمة زندگی میکند.



مار زنگی

مارس[7] (mārs)، در اساطیر رومی، خدای جنگ. پدر رومولوس و، پس از یوپیتر، برترین خدایان رومی بود. احتمالاً در اوایل خدای حاصلخیزی بوده است. در رم معابد بسیار داشت. جشنهایش در ماه مارس (موسوم به اسم او) منعقد میشد. مطابق آدرس یونانیان است.



مارس

مارس[7]، در فضاپیمائی، نام کلی وارس‌هائی که تجسس برای تحقیق در بارهٔ سیارهٔ مریخ به فضا پرتاب کرده است. نخستین آنها مارس I، در اول نوامبر ۱۹۶۲ پرتاب شد. اطلاعاتی که اسبابهای داخل آن کسب میکرد، نخست ثبت و سپس با رادیو به زمین مخابره میشد (اول هر دو روز و سپس هر پنج روز یک بار). روز ۲۱ مارس ۱۹۶۳ آخرین روزی بود که خبر رادیوئی از مارس I به زمین رسید، و در آن هنگام فاصله‌ی این وارس تا مریخ ۱۰'۰۰۰'۰۰۰ کم بود. اطلاعاتی که به دست آمد تنها در باره‌ی فضای بین سیارات بود و از خود مریخ به وسیله‌ی این دستگاه چیزی معلوم نشد. مارس اکنون به صورت سیاره‌ای مصنوعی در منظومه‌ی شمسی در آمده است که نزدیکترین فاصله‌ی آن تا خورشید ۱۵۰ میلیون کم و دورترین فاصله‌اش ۲۵۰ میلیون کم و دوره‌ی گردش آن حدود ۱۸ ماه است (وزن آن ۸۹۳,۵ کیلوگرم، طول آن ۳٫۳۰ متر، و قطر آن ۱٫۱۰ متر). مارس II به وزن ۴,۶۴۹ کیلوگرم) در ۱۹ مه‌ی ۱۹۷۱ پرتاب شد و در مدار مریخ قرار گرفت (۲۷ نوامبر) و کپسولی از خود رها کرد که، برای نخستین‌بار، علائمی از سطح مریخ مخابره کرد. مارس III (به وزن ۴,۶۴۹ کیلوگرم) در ۲۸ مه‌ی ۱۹۷۱ پرتاب شد و در مدار مریخ قرار گرفت (۲ دسامبر) و سپس با فرود آرام بر سطح مریخ نشست و پیش از آنکه از کار بیفتد اطلاعاتی مخابره کرد. نیز ← سیارات علوی.

مارس[8] (mārs؛ فنـ) یا **مارچ**[8] (mārc؛ انگ)، ماه سوم سال شمسی مسیحی، ۳۱ روز، ح ۱۰ اسفند-ح ۱۱ فروردین. ← ماه، زمان؛ تقویم گرگوری؛ تقویم یولیانی.

مارسالا[9] (mārsālā)، دریابندر (در ۱۹۷۱ جه ۷۹٬۵۶۸)، سیسیل، ایتالیا، بر دماغه‌ی بوئئو[10] (boeo)، غربیترین نقطه‌ی جزیره؛ در قدیم لیلوبایون خوانده میشد. شراب شیرینش معروف است. گاریبالدی در ۱۸۶۰ فتح سیسیلهای دوگانه را از اینجا آغاز کرد.

مارستان (mārestān؛ مشتق از بیمارستان)، نام شفاخانه‌هائی که دولتهای اسلامی یا نیکوکاران کنار مدارس میساختند، و آنان که در مدارس تحصیل طب میکردند در این شفاخانه‌ها به مداوای مردم میپرداختند.

مارستن، جان[11] (jān mārstən)، ۱۵۷۶—۱۶۳۴، نمایشنامه‌نویس و هزلگوی انگلیسی. تراژدیهای آنتونیو و ملیدا و انتقام آنتونیو (هردو ۱۶۰۲)، ماراضی (۱۶۰۴، با همکاری ج. ویستر)، و به سوی مشرق (۱۶۰۵؛ به همراهی بن جانسن و ج. چپمن) از آثار اوست.

مارستن مور[12] (mārstən mur)، بخش غربی یورکشر، انگلستان، لغ یورک. در اینجا، در بزرگترین نبرد جنگ داخلی، طرفداران پارلمنت بر طرفداران شاه پیروز شدند (۱۶۴۴).

مارسدن[13]، سر **ارنست** (sər ërnəst märs-dən)، ۱۸۸۹—۱۹۷۰، فیزیکدان انگلیسی، استاد دانشگاه لندن، و دانشگاه ویکتوریا در زلند جدید. تجربه‌ای که با همکاری ت. یارات و

(۱)aspartique (۲)markhor (۳)Mardonius (۴)Mardin (۵)Mar del Plata (۶)rattlesnake
(۷)Mars (۸) Mars (فنـ); March (۹)Marsala (۱۰)Boeo (۱۱)Marston (۱۲)Marston Moor
(۱۳)Marsden

به راهنمائی راذرفرد انجام داد (۱۹۱۱)، سبب شد که راذرفرد بتواند در باره‌ی ذرات آلفا و تجزیه‌ی اورانیوم نظر قطعی ابراز کند. مقالاتی در فیزیک اتمی و ژیستفیزیک نوشته است.

مارسل[1]، **اتین** (etien märsel)، ح ۱۳۱۶–۱۳۵۸، رجل سیاسی و رهبر فرانسوی. در ۱۳۵۵ عضو اتا ژنرو شد؛ از دوفن (بعدها شارل V) امتیازهای بزرگی برای اتا ژنرو به دست آورد؛ ولی شارل بزودی امتیازاتی را که داده بود باز گرفت. هنگامی که مارسل، با همدستی شارل II ناوار، پاریس را برای ایستادگی در مقابل دوفن آماده میکرد، به قتل رسید.

مارسل[1]، **گابریل** (gābriel mārsel)، ۱۸۸۹–۱۹۷۳، فیلسوف و نویسنده‌ی فرانسوی؛ مت پاریس. پدرش، هانری مارسل (۱۸۵۴–۱۹۲۶)، نویسنده در مسائل هنری و مدیر بعضی از مؤسسات مهم فرهنگی و هنری، و مدتی نیز وزیر مختار فرانسه در استکهلم بود. مارسل از فیلسوفان پیرو ← اصالت وجود انان است و، گر چه در ۱۹۲۹ به مذهب کاتولیک گروید و مذهب کاتولیک، با اصول عقاید جزمی خود، با مذهب وجود مخالف است– در اصول عقاید فلسفی خود همچنان به مذهب وجود تعلق داشت، منتهی مذهب وجود او در ردیف فلسفه‌ی کیرکگارد و یاسپرس است نه فلسفه‌ی الحادی سارتر و هایدگر. نمایشنامه‌ها و کتب و مقالات و خاطرات مارسل همه به دور مذهب وجود میگردد. مارسل معتقد است که انسان از منبع وجود خود بیگانه شده، و باید بر این بیگانگی پیروز شود. او به طرز زندگی جدید که بیشتر سطحی و کمتر عمقی است معترض است. انسان امروز گرفتار زرق و برق مشغله‌ی اجتماعی و تفکر در باره‌ی مسائل است، و به همین جهت کمتر به سرّ وجود میپردازد؛ و به همین جهت آشفتگی به جای تعادل و ناخرسندی به جای طلب سعادت حقیقی نشسته است. تفکر امروزی بشر میان ذهن و خارج شکاف انداخته و وحدت زندگی، که حاصل وحدت وجود انسان با اندیشه‌ی اوست، متزلزل شده است. تفکر امروزی و علم امروزی همچون شمعی است که کسی در تاریکی مطلق به دست گرفته باشد؛ شعله‌ی این شمع تنها پیش پای او را روشن میکند، ولی دور و بر او همچنان تاریک است. این امر از آنجا ناشی است که انسان هر چیزی را به عنوان مسئله‌ای طرح می‌کند و در فکر حل آن می‌افتد. این نحو تفکر ارضای حس تملک انسان است و با احتیاجات عمق هستی وی بیگانه است. برای انسان واقعی تفکر وسیله و ابزار نیست. بلکه گذرگاه به هستی و وجود است. مارسل معتقد به آزادی اراده و اختیار است. آزادی اراده یا اختیار در نظر او عبارت است از اینکه انسان آنچه بالقوه دارد به فعلیت بیاورد. هرکسی نمیتواند ناپلئون یا نیوتن شود، ولی هر کسی میتواند استعدادهای خاص خود را ظاهر کند و به آنها فعلیت بخشد، و معنی مختار بودن انسان همین است. این اختیار و آزادی بلی است میان "من" و "دیگران" یا "تو"؛ و این پل میان "من" و "تو" عشق و محبت است. "تو" اگر مطلق باشد خدا است، پس آزادی "من" را از راه عشق به "خدا" پیوند میدهد. مارسل در تدوین و بیان عقاید خود از اصول مرتب و منظم پیروی نکرده است، بلکه بیشتر عقاید خود را در نمایشنامه‌ها و مقالات خویش بیان کرده است. از مقالات فلسفی او وجود و عینیت (۱۹۱۴)، هستی و تملک (۱۹۱۸–۳۳)، و از رد تا دعا (۱۹۴۰) را میتوان نام برد. از نمایشنامه‌های معروفش قلب دیگران (۱۹۲۱)، تمثال شکن (۱۹۲۳)، یک مرد خدا (۱۹۲۵)، تشنگی (۱۹۳۸)، و دلهای حریص (۱۹۵۳) است. در ۱۹۵۲ به عضویت آکادمی علوم اخلاقی برگزیده شد.

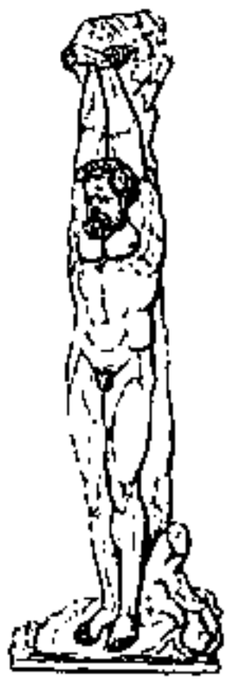
مارسواس

مارسواس[2] (mārsuās)، در اساطیر یونان، یکی از ساتیرهای فریگیا، که آپولون را به مسابقه در نواختن چنگ دعوت کرد، و قرار بر این شد که برنده هر طور که بخواهد با بازنده رفتار کند. موزها آپولون را برنده شناختند، و آپولون پوست مارسواس را زنده کند. رود مارسواس در فریگیا، به روایتی، از خون او و به روایتی، از اشکهای کسانی که بر او گریستند به راه افتاد.

مارسی[3] (mārsey)، در مآخذ عربی **مرسیلیا** (marsilia)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۸۹۳٬۷۷۱)، مرکز ولایت بوش‌دورون، چ‌ش فرانسه؛ دومین شهر بزرگ و بندر عمده‌ی فرانسه در مدیترانه. تونل زیرزمینی رود (rov)، به طول ح ۷ کم، بندرگاه آن را به رود رون متصل میکند (افتتاح ۱۹۲۷). مرکز صابونسازی، تهیه‌ی مواد شیمیائی و ماشین‌آلات است؛ کشتیسازی دارد. یونانیها در ح ۶۰۰ قم در آن (به نام ماسیلیا) ساکن شدند. ماسیلیا (mässiliā) بعداً با رم متحد، و در ۴۹ قم ضمیمه‌ی آن و جزئی از ایالات رومی پروانس شد، که در ۱۴۸۶ به تاج و تخت فرانسه رسید. در قرن ۱۹م تجارت آن رونق فراوان یافت. این شهر که از دریا به صورت نیمدایره‌ی سفید و درخشانی جلوه‌گری میکند به زیبائی معروف است. محله‌های کثیف و پرجمعیت اطراف بندرگاه آن، که مدتهای دراز مرکز فساد و جنایت و امتزاج نژادهای خارجی بود، طی جنگ II توسط آلمانها با خاک یکسان شد. متفقین در اوت ۱۹۴۴، هنگام پیاده کردن قوا، با توپهای خود قسمت اعظم ساختمانهای ساحلی را ویران کردند. اکنون قسمتی از دانشگاه اکس‌-آن‌-پروانس در این شهر واقع است.

مارسیانو، راکی، ← لویس، جو.

مارسیز[4] (märseyyez)، نام سرود ملی فرانسه. شعر و آهنگ این سرود را ک. ژ. روژه دو لیل در ۱۷۹۲ (که در آن سال سروان در پادگان استراسبورگ بود) ساخت، و نخست نام آن را سرود جنگ برای ارتش رن (← راین) گذاشت. این سرود میهنی اول بار به وسیله یک گردان شهر مارسی، که به هنگام شورش ۱۰ اوت ۱۷۹۲ به پاریس فرا خوانده شده بود، پذیرفته شده و به کار رفت، و از آن پس ملت فرانسه آن را مارسیز (منسوب به مارسی) نامید. در ۲۶ مسیدور سال ۳ (← تقویم انقلابی فرانسه) مطابق ۱۴ ژوییه‌ی ۱۷۹۵، و در ۱۴ فوریه‌ی ۱۸۷۹ رسماً سرود ملی فرانسه شناخته شد.

مارسیلیوس[5] **پادوائی** (-märsiliuse pāduā)، ح ۱۲۷۵– ح ۱۳۴۲، عالم نظری ایتالیائی در امور سیاست. وی از طرفداران امپراطور لوئی IV بود. و کتاب دِفِنسور پاکیس [= مدافع صلح] را نیز به نام این امپراطور تألیف کرد. مارسیلیوس در این کتاب مدعی بود که قدرت دولت و قدرت کلیسا، هر دو، ناشی از مردم است. او میگفت که کلیسا باید منحصراً به امور دینی بپردازد، و قدرت حکمرانی اداره‌ای که پاپ دارد غصبی است، و باید از او منتزع شود. این عقاید در آن زمان موجب گفتگو و جنجال فراوان شد.

مارش، ایالت مرزی، ← مارک.

مارش، رود، چکسلواکی، ← موراوا.

مارش[6] (mārš)، ناحیه و ولایت سابق، فرانسه، در لغ گرانکوه مرکزی. قسمت عمده‌ی آن جزء لیموزن است. بخش شرقی آن، مارش علیا یک منطقه‌ی دامپروری است؛ بخش غربی آن، مارش سفلی، از دشتهای پستی با خاک حاصلخیز (برای گندم و علوفه) تشکیل یافته است.

ولایت مارش نخست مارکینشینی بود که به خاندان لوزینیان تعلق داشت (قرن ۱۳م)، سپس به دوکهای بوربون رسید. این ناحیه مدتهای مدید (۱۴۵۴–۱۶۶۵) گرفتار آشفتگیهای اشرافی خود بوده است.

مارش، جیمز: ← مارش، محک.

مارش[7]، **رجینلد** (reginald märš)، ۱۸۹۸–۱۹۵۴، نقاش امریکائی؛ مت پاریس. آثارش اغلب نمایانگر زندگی کوچه‌ها و خیابانهای مانهاتن است. دو تابلوی دیواری یادبود در اداره‌ی پست واشینگتن نقاشی کرده است.

مارش، محک[8] (mahake märš)، روشی برای پی بردن به وجود ارسنیک، که چندان حساس است که با آن میتوان وجود مقادیر بسیار کوچک ارسنیک را، مثلاً در محتویات معده، معلوم کرد. نمونه‌ی مورد آزمایش را با روی خالص و جوهر گوگرد در ظرفی قرار میدهند. گاز ارسنیور ئیدروژن (و نیز ئیدروژن) حاصل شده، پس از عبور از لوله‌های خشک‌کننده، وارد لوله‌هائی شیشه‌ای میشود که آنها را بشدت گرم میکنند. ارسنیک بر جدار این شیشه مینشیند و آن را به صورت "آینه" در میآورد. آنتیموان نیز چنین رسوبی میدهد، ولی رسوب آن، بر خلاف ارسنیک، در هیپوکلوریت سودیوم حل نمیشود. این روش را اول بار جیمز مارش (jeymz märš، ۱۷۹۴–۱۸۴۶)، شیمیدان انگلیسی، کشف کرد.

(۱) Marcel (۲) Marsyas (۳) Marseilles; Marseille (فـ) (۴) Marseillaise (۵) Marsilius
(۶) Marche (۷) Marsh (۸) Marsh test

مارش[1]، لیدی نایو (leydi nāyo mārš*)، ۱۸۹۹– ، بانوی نویسنده‌ی داستانهای پلیسی؛ متزلند جدید. پیش از داستاننویسی هنرپیشه بود. اغلب داستانهایش بازتاب دانش وی از استودیو و تئاتر است، از جمله هنرمندان در جنایت (۱۹۳۸). در ۱۹۶۶ لیدی بریتانیای کبیر لقب یافت.

مارشال[2]، **الفرد** (alfrad māršāl)، ۱۸۴۲–۱۹۲۴. اقتصاددان انگلیسی، که با گردآوری و تنظیم عقاید و نظریات علمای مکتب کلاسیک، اساس مکتب جدیدی را در اقتصاد، به نام مکتب نئوکلاسیک یا کلاسیک جدید، بنا نهاد. مارشال کوشید تا سه نظریه‌ی مربوط به ارزش را با هم آشتی دهد، نظریه‌ی عرضه و تقاضا، نظریه‌ی فایده‌ی نهائی، و نظریه‌ی مخارج تولید. کتاب اصول علم اقتصاد (۱۸۹۰) مارشال مهمترین مرجع پیروان مکتب کلاسیک جدید است.

مارشال، برنامه‌ی: ← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد.

مارشال[2]، **جان** (jān māršāl)، ۱۷۵۵–۱۸۳۵، قاضی معروف امریکائی، و چهارمین رئیس دیوان عالی کشمت. از ۱۸۰۱ تا آخر عمر رئیس دیوان عالی بود. با وجود اختلاف و کشمکش شدید با جفرسن و رؤسای جمهور بعد از وی، حیثیت و اختیارات دیوان عالی را افزایش داد، و حق دیوان را در نظارت بر قوانین ایالات و دولت فدرال و قضاوت نهائی در باره‌ی تطابق آنها با قانون اساسی تحکیم کرد. مارشال، در ضمن یک رشته آراء مهم، تفسیراتی از قانون اساسی کشمت آورده است که از زمان او به بعد مقبولیت عمومی دارد. با نظریه‌ی حقوق ایالات به طور کلی مخالف بود، و به همین جهت در معرض انتقادات فراوان قرار گرفت.

مارشال[2]، **جزایر** (māršāl)، مجمع‌الجزایر (۱۸۱ کمم؛ در۱۹۷۰ جم ۲۲٬۸۸۸)، فکب مرکزی. شامل ۳۴ آتول و جزیره‌ی مرجانی که اهم آنها کواجالین است. سکنه‌اش میکرونزیائی هستند. از صادرات عمده‌اش کوپرا است.

در ۱۵۲۶ به توسط اسپانیائیها کشف شد. در ۱۸۸۵–۱۹۱۴ تحت الحمایه‌ی آلمان بود. در ۱۹۱۴ ژاپن اشغالش کرد؛ در ۱۹۲۲ تحت قیمومت ژاپن قرار گرفت، و آن دولت در ۱۹۳۵ مدعی مالکیت تمام جزایر شد. در ۱۹۴۴ قوای کشمت آنها را گرفتند. در ۱۹۴۷ جزء ← سرزمین قیمومی جزایر اقیانوس کبیر قرار داده شد. انیوتاک و بیکینی جزو آنهاست.

مارشال[2]، **جورج کتلت** (jorj katlət māršāl)، ۱۸۸۰–۱۹۵۹، سیاستمدار و افسر امریکائی. در جنگ I به عنوان افسر ستاد شایستگی از خود نشان داد. در ۱۹۳۹–۴۵ رئیس ستاد ارتش کشمت بود، و سهم عمده‌ای در رهبری سوق الجیشی قوای متفقین در جنگ II داشته است. در ۱۹۴۴ ژنرال ۵ ستاره شد. در ۱۹۴۵–۴۷ سفیرکبیر در چین، و در ۱۹۴۷–۴۹ وزیر امور خارجه بود. برای مقابله با سیاست خارجی تجشم، طرح برنامه‌ی مارشال (← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد) را ریخت، که به خاطر آن جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۵۳ نصیبش شد. در ۱۹۵۰–۵۱ وزیر دفاع کشمت بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارشال، ویلیام: ← پمبروک، (اولین) ارل آو.

مارشان[3]، **ژان باتیست** (jān bātist māršān)، ۱۸۶۳–۱۹۳۴. پوینده و ژنرال فرانسوی. در ۱۸۹۷ که مأمور استقرار تسلط فرانسه بر سرچشمه‌های نیل ابیض شده بود، با قدم نهادن به سرزمینهای ناشناخته قهرمانی فراوان نشان داد. در ۱۸۹۸ پایگاهی در فاشودا (اکنون کدق) تأسیس کرد و در مقابل حملات درویش (← محمد احمد ابن عبدالله) مقاومت نشان داد. هنگامی که لرد کیچنر انگلیسی با نیروی عظیم خود به آنجا رسید، فرانسه و انگلستان بر لبه‌ی پرتگاه جنگ قرار گرفتند. ← حادثه‌ی فاشودا؛ با عقب‌نشینی مارشان به پایان رسید. مارشان در شورش بوکسرها در چین (1900) و نیز در جنگ I شرکت داشت.

مارشفلد[4] (māršfeld)، جلگه‌ی سوق الجیشی، اتریش سفلی، لش وین، میان دانوب و رود موراوا. در اینجا اوتوکار (در مقاله‌ی اوتوکار II به صورت مارخفلد آمده، که باید بدین صورت اصلاح شود) شاه بوهم در ۱۲۶۰ بر بلای IV پادشاه مجارستان، رودولف I در ۱۲۷۸ بر اوتوکار II، و آرشیدوک کارل اتریش در ۱۸۰۹ بر ناپلئون I (نبرد آسپرن) پیروز شدند.

مارشک (mārešk)، ده (جغ ۱٬۴۹۵ سنه ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان ← چولائی خانه، بخش چناران، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۶۳ کیلومتری ل مشهد. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و نخود است.

مارشنس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مار عینکی: ← کبرا.

مارک[5] (märk؛ آلمانی)، انگلا مارچ[6]، فتح مارش[6]. ایتالیائی مارکه (مق)، ایالت مرزی. در زمانهای قدیم سرزمینهائی را که کشورگشایان فتح میکردند تحت حکومت نظامی قرار میدادند تا آنها را از مهاجمین محفوظ دارند. حکام مارکها اختیارات و نیروی نظامی بیشتر از سایر حکام داشتند. اگرچه عنوان مارک منسوخ شده است، عنوان این حکام (← مارگگراف) باقی مانده است. شارلمانی از سرزمینهائی که در اسپانیا از اعراب گرفت "مارک اسپانیا" را در لش اسپانیا تأسیس کرد. اتریش نیز اصلاً "مارک شرقی" [آلمانی اوستمارک (ostmärk)] بود، که به توسط شارلمانی تأسیس شد. در قرون وسطی اراضی مرزی ویلز که متنازع‌فیه بین اشراف انگلیسی و خاندان ویلزی بود "مارچهای ویلز" خوانده میشد. این لفظ در بعضی نواحی به عنوان اسم خاص باقی مانده است، مانند مارکه در ایتالیا و مارش در فرانسه.

مارک[7]، **فرانتس** (frānts märk)، ۱۸۸۰–۱۹۱۶، نقاش آلمانی؛ مت مونیخ. پس یک نقاش بود. سمبولیسمی (← سمبولیسم) غنی و پاشکوه را رواج داد. برداشت تصویری و انتزاعی وی از طبیعت باعث به وجود آمدن طرحهای شفاف با رنگهای دلپذیر در آثارش شد. دنیای حیوانات، به خصوص اسب، از موضوعهای مورد علاقه‌اش بود. به همراه کاندینسکی و کله گروه هنرمندان ⇐ بلاوئه رایتر را به وجود آوردند. در جریان جنگ اکشته شد. تابلوهای غزال (موزه‌ی هنری مدرسه‌ی طراحی رود آیلند، پراویدنس)، و سوارکار کبود (مرکز هنری واکر، مینیاپولیس) نمونه‌های درخشانی از آثار اوست.

مارکانتیا: ← علف جگر.

مارک اورل، نام فرانسوی مارکوس آورلیوس.

مارک پیر، ملقب به **کنت دِ/ آرژانسون:** ← آرژانسون.

مارکت[8]، **ژاک** (jāk märket)، ۱۶۳۷–۷۵، مبلّغ و پوینده‌ی فرانسوی در امریکای شمالی. در ۱۶۶۶ به برّ جدید رفت، و از ۱۶۶۸ تا ۱۶۷۳ را در بین بومیان اوتاوا گذرانید. در مسافرت ۱۶۷۳ ل. ژولیه در طول رودهای ویسکانسین و میسی‌سیپی و ایلینوا همراه وی بود. سرانجام به دست بومیان به قتل رسید.

مارک توواین: ← توواین، مارک.

مارکزا، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکزا دی پسکارا: ← کولونا، خاندان.

مارکزه، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکس، برادران[9] (märks)، گروه کمدیگران امریکائی سینما، شامل: جولیس (julias، ۱۸۹۰–۱۹۷۷)، معروف به گروچو (gruco)؛ آرثر ārter، ۱۸۸۸–۱۹۶۴)، معروف به هارپو (härpo)؛ و لئرد (lenard، ۱۸۸۷–۱۹۶۱)، معروف به چیکو (ciko)، که هرسه در نیو یورک متولد شدند، و دو برادر دیگر که در ۱۹۳۵ از گروه خارج شدند. پس از اینکه مدتی در نمایش‌های مختلف شرکت کردند، به فعالیتهای سینمائی رو آوردند (۱۹۲۹) و در این رشته به برادران مارکس شهرت یافتند. فیلمهای برجسته‌ی آنها شامل خردس قندی، کچلک‌بازی، جرند، سوپ اردک، شبی در اپرا، و روزی در مسابقات است. لوده‌بازی و خوشمزگیهای بی‌بند وبار آنها با ضربه وارد کردن، شکستن، و سر و صدای بسیار توأم بود.

مارکس[10]، **کارل هاینریش** (kärl häynriš märks)، ۱۸۱۸–۸۳، فیلسوف، متفکر، مورخ، اقتصاددان، و جامعه‌شناس بزرگ آلمانی در قرن ۱۹م و بنیانگذار حزب کمونیست؛ مت تریر. پدرش ابتدا وکیل دادگستری و بعد مشاور قضائی بود و شوق وافری به فلسفه داشت، و در ۱۸۲۴ با همه‌ی اعضای خانواده‌ی خود از دین یهود به مذهب پروتستان در آمد. مارکس در دانشگاههای بن و برلین به تحصیل فلسفه پرداخت، و سخت تحت تأثیر فلسفه‌ی هگل واقع شد تا آنجا که قسمت مهمی از اصول فلسفه‌ی هگل از مبادی فلسفه‌ی او قرار گرفت.

در سال ۱۸۴۱ از دانشگاه ینا درجه‌ی دکتری در فلسفه گرفت. عنوان رساله‌ی او "فرق میان فلسفه‌ی طبیعی ذیمقراطیس و اپیکوروس" بود و از نظرگاه فلسفی هگل نوشته شده بود. افکار سیاسی آزادیخواهانه‌ی مارکس او را به

---

(۱)Marsh (۲)Marshall (۳)Marchand (۴)Marchfeld (۵)Mark (۶)March (۷)Marc
(۸)Marquette (۹)Marx Brothers (10)Marx

روزنامه‌نگاری کشانید؛ و درسال ۱۸۴۲ روزنامه‌ی راینیشه تسایتونگ [= به پیش] را در شهر کولونی منتشر ساخت. در ۱۸۴۳ با دوست دوران نوجوانی خود، که دختر یکی از کارمندان عالی‌رتبه‌ی دولت بود، ازدواج کرد. این ازدواج، که بر پایه‌ی محبتی عمیق استوار بود، در برابر همه‌ی فراز و نشیبهای زندگی مارکس استوار و برقرار ماند. کمی پس از این ازدواج، روزنامه‌ی راینیشه تسایتونگ توقیف، و مارکس با زنش رهسپار پاریس شد. در آنجا با نویسندگان سوسیالیست فرانسه آشنا شد و با ف. انگلس طرح دوستی ریخت، که با صفا و صداقت تا پایان زندگی او برقرار ماند. در ۱۸۴۴ مقالاتی برای سالنامه‌های فرانسوی-آلمانی نوشت، و در ۱۸۴۵ کتاب نظری در باره‌ی فویرباخ را تألیف کرد، و با همکاری انگلس کتاب خانواده‌ی مقدس را انتشار داد. در همین سال مارکس، بنا به درخواست دولت پروس، برای آنکه مقالاتی در روزنامه‌ی به پیش بر ضد دولت پروس منتشر ساخته بود، از فرانسه تبعید شد. مارکس به بروکسل رفت و در آنجا کتاب معروف فقر فلسفه را به زبان فرانسوی منتشر کرد، که پاسخی بود به کتاب فلسفه‌ی فقر و بیچارگی پ. ژ. پرودون. در ژانویه‌ی ۱۸۴۸ با انگلس ← بیانیه‌ی کمونیست را نشر داد، که به عنوان برنامه‌ی اتحاد کمونیستی تدوین شده بود. در انقلاب فوریه‌ی ۱۸۴۸ مارکس از بلژیک اخراج شد و محیط انقلابی آلمان در همان سال به او اجازه داد که به آلمان باز گردد و روزنامه‌ی سابق خود را تحت عنوان نویه راینیشه تسایتونگ (ne:ye) منتشر سازد. ولی مارکس باز در ۱۸۴۹ ناگزیر به ترک آلمان شد. بار دیگر به لندن رفت و بقیه‌ی عمر خود را، که در فقر و تنگدستی سپری شد، در آنجا بود. مقالاتی که برای روزنامه‌ی نیویورک تریبیون مینوشت تا اندازه‌ای از بار مخارج او میکاست، ولی آنچه بیشتر به معیشت او کومک میکرد یاریهای سخاوتمندانه‌ی دوستش انگلس بود که در شعبه‌ی کارخانه‌ی نساجی پدرش در منچستر کار میکرد. مارکس در ۱۴ مارس ۱۸۸۳، پانزده ماه پس از مرگ زنش، در لندن در گذشت، و در گورستان هایگیت به خاک سپرده شد. چند تن از فرزندان مارکس، و از جمله تنها پسرش، در زمان حیات خودش مردند و پس از او سه دختر از او باقی ماندند.

مارکس در زمینه‌های فلسفه و تاریخ و اقتصاد تألیفات بسیار مهم دارد. برای تطبیق فلسفه‌ی تاریخ خود با انقلاب فرانسه در ۱۸۴۸، که در حقیقت جنگ میان کارگران و طبقه‌ی متوسط بود، رساله‌ی نبرد طبقاتی در فرانسه از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ را نوشت و پس از آن رساله‌ی هیجدهم برومر لوئی بوناپارت را تألیف کرد که هر دو شاهکار تاریخنگاری است. از کتابهای مهم او در اقتصاد نقد اقتصاد سیاسی است، ولی مهمترین کتاب او، که در حقیقت شرح عقاید اقتصادی و سیاسی و اجتماعی او است، کتاب معروف کاپیتال است.

مارکس در ۱۸۶۴ در اجتماع بین‌المللی کارگران (بین‌الملل اول) فعالانه شرکت جست و با مهارت و بردباری در حل اختلافات نمایندگان کارگران دخالت کرد. وی دولت تزاری روس را بزرگترین دشمن آزادی در اروپا میدانست، و آرزو میکرد که دولت انگلیس بتواند با قدرت خود تعادلی در برابر آن ایجاد کند. ناپلئون III را سخت دشمن میداشت و با تسلط پروس بر آلمان زیر نفوذ بیسمارک مخالف بود، و در جنگهای داخلی امریکا از شمالیها طرفداری می‌کرد. مارکس نخستین کسی است که سوسیالیسم را بر پایه‌های علمی استوار کرد. در کتاب کاپیتال از توسعه‌ی سرمایه‌داری و پیشرفت طبقه‌ی کارگر، که سرانجام به پیروزی طبقه‌ی کارگر منجر خواهد شد، سخن میگوید. عامل مهم در پیشرفت اجتماع را اصلاح روش تولید و مبادله در آن میداند و با دقت و مهارت به تحلیل نظریه‌ی ارزش می‌پردازد، و ارزش یک کالا را عبارت از مجموع کار اجتماعی که در تولید آن مصرف شده میداند و میگوید که سرمایه‌داران آنچه را که کارگران بیش از مزد دریافتی خود تولید میکنند از دست ایشان میگیرند و به خود اختصاص میدهند (مسئله‌ی ارزش اضافی). برای توضیح بیشتر عقاید مارکس ← مارکسیسم.

مارکس، لیلین الیشا: ← مارکووا، الیشا.

مارکس[1]، ویلهلم (vilhelm märks)، ۱۸۶۳–۱۹۴۶، صدراعظم (۱۹۲۳–۲۴، ۱۹۲۶–۲۸) آلمان، رئیس حزب مرکزی کاتولیک. در ۱۹۲۴ ← نقشه‌ی داز را پذیرفت. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۲۵، از هیندنبورگ شکست خورد.

مارکسا، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکساس، جزایر، در قکب: ← مارکیز، جزایر.

مارکسیسم[2] (märksism)، اصول فلسفی و اجتماعی و اقتصادیی که کارل مارکس و انگلس برای سوسیالیسم و کمونیسم وضع کرده‌اند، و پس از ایشان به وسیله‌ی پیشوایان دیگر کمونیسم، مخصوصاً لنین، تکمیل شده است. مارکسیسم مبنای نظری کمونیسم و پایه‌ی فکری مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر برای وصول و تحقق بخشیدن به اجتماعی است که در آن از اختلافات طبقاتی اثری نباشد و محصولات اجتماعی مطابق نیازمندیها تقسیم شود وکارگران حاکم مطلق بر سرنوشت خویش باشند.

مارکسیسم در اواسط قرن ۱۹م، هنگامی پدید آمد که سرمایه‌داری رو به توسعه مینهاد، و عده‌ای از متفکران و جامعه شناسان در پی یافتن راهی برای رهائی طبقه‌ی کارگر از فشارهای حاصل از رشد سرمایه‌داری بودند. مبانی فلسفی آن را میتوان در فلسفه‌ی مادی روشنفکران قرن ۱۸م فرانسه و اصول فلسفه‌ی مادی ل. فویرباخ و افکار فلاسفه‌ی قرن ۱۹م آلمان یافت. عقاید اقتصاد سیاسی و اقتصادی علمای اقتصاد مانند ا. سمیث و د. ریکاردو و افکار جامعه‌شناسانی مانند کنت دو سن سیمون و ش. فوریه و عقاید بعضی از مورخان قرن ۱۹م در باره‌ی تأثیر مبارزات طبقاتی در تاریخ مانند گیزو، تیری، و فرانسوا اوگوست ماری مینیه[3] (frānsuā ogu:st mări minye؛ ۱۷۹۶–۱۸۸۴، مورخ فرانسوی) در اصول مارکسیسم اثر زیادی داشته است.

مارکسیسم معتقد به ضرورت قطعی و منطقی در تاریخ است، و معتقد است که انسان میتواند قوانین ضروری و مطلقی را که بر تاریخ حکمفرماست کشف و آینده را پیشبینی کند؛ این آینده عبارت است از پیروزی طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی طبقاتی. چون جریانات تاریخ پیرو اصول ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، مبارزات طبقاتی و کوشش طبقه‌ی کارگر برای در دست گرفتن سرنوشت خویش نیز جزئی از این اصول ضروری و حتمی است، و، بنا بر این، نمیتوان گفت که چون پیروزی طبقه‌ی کارگر امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، کوششها و مبارزات آن برای وصول به این پیروزی بیفایده است، زیرا خود این کوشش نیز اجتناب‌ناپذیر است.

از اصول مارکسیسم یکی هم تعبیر اقتصادی تاریخ یا مادیت تاریخی است. مادیت تاریخی در پی یافتن قوانین هدایت‌کننده‌ی تاریخ و پیش‌بینی تاریخ است. مهمترین قانونی که مسیر حوادث تاریخ را تعیین میکند، به طور کلی، این است که گسترش اقتصادی مبنای تحولات اجتماعی در تمام زمینه‌های اجتماعی میباشد. سیاست و قانون و عقاید و مؤسسات اجتماعی و دین و هنر همه روبناهای اجتماعی هستند، و با تغییر تدریجی اساس اقتصادی به طور ناگزیر در تغییرند. با این قانون میتوان آینده‌ی اجتماع را پیشبینی کرد، زیرا گسترش فن و صنعت به افزایش تولید منجر میشود و توده‌های بیشتری از کارگران را به خود میکشاند و سرمایه‌گذاری بیشتر و قدرت کار بیشتری را طلب میکند، تا آنجا که تنها اجتماع با همه‌ی توابع و لواحقش میتواند اساس تشکیلاتی تولید را فراهم آورد، و این همان حکومت سوسیالیستی یا کمونیستی است. سرمایه‌داری مجبور است که هرروز ماشین‌های بزرگتر به راه اندازد، و در نتیجه سود حاصل او کمتر میشود و این امر سرانجام به سقوط سرمایه‌داری منجر میشود و تولید کلی به دست حکومت سوسیالیستی می‌افتد.

مارکسیسم مدعی نیست که افکار و عقاید هیچ گونه تأثیری در جریان تاریخ ندارد، ولی مدعی است که افکار و عقاید عامل مستقل و اساسی نیستند، بلکه میتوانند اثرات گسترش اقتصادی را به ظهور حوادث و وقایع پیوند دهند. همچنین مارکسیسم مدعی نیست که محرک انسان منافع آنی مادی و شخصی است بلکه معتقد است که نوعدوستی و فداکاری دینی و وطن‌دوستی و دیگر احساسات معنوی همه محصول اوضاع اقتصادی و نتایج مستقیم یا غیر مستقیم آن بر ذهن و روح انسان است.

مسئله‌ای که در اینجا مطرح میشود معنای "اوضاع اقتصادی" است. اگر مقصود از اوضاع اقتصادی فقط تولید و تقسیم و مصرف باشد می‌توان گفت که گاهی چنین وضعی معلول است نه علت و ممکن است افکار و عقاید و قوانین و مؤسسات و ذوق مردم در آن اثر داشته باشد، و در این صورت گاهی تمییز علت از معلول امری مشکل است. اما بعضی از مارکسیستها مقصود از اوضاع اقتصادی را همه‌ی عوامل طبیعی و مادی

(۱)Marx (۲)Marxism (۳)Mignet

و صنعتی میدانند، و در این صورت باید گفت که گسترش عوامل طبیعی و صنعتی سبب تحکم و فرمانروائی بیشتر انسان بر طبیعت میشود، و نتایج اجتماعی حاصل از آن را میتوان پیشبینی کرد. پلخانوف و بوخارین معتقد به این نظریه بودند، ولی عده‌ای مانند سیدنی هوک[1] (sidni huk) همان طرز تولید و تقسیم و مصرف را مؤثر اصلی میدانند.

مارکس معتقد بود که در اجتماع منافع طبقات مختلف با هم تضاد و تباین کلی دارند و نفع مشترکی ندارند. مبارزه‌ی طبقاتی نیروی عظیم محرک تاریخ است و محدودیتی ندارد. این تضاد منافع با فلسفه‌ی دیالکتیکی (← مادی احتجاجی، مذهب) مارکس مربوط است. در طی تاریخ، هرطرز حکومتی نماینده‌ی یکی از طبقات حاکمه است: فئودالیسم نماینده‌ی اشراف، سرمایه‌داری نماینده‌ی سرمایه‌داران، و سوسیالیسم یا کمونیسم نماینده‌ی کارگران. مبارزه‌ی طبقاتی مبارزه‌ی کلی و اساسیی است که فقط با از میان رفتن و نابودی یک طبقه ممکن است پایان پذیرد. در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بر ضد سرمایه‌داری نظام سرمایه‌داری باید بکلی نابود شود و طبقه‌ی کارگر حاکم مطلق بر سرنوشت خود باشد.

مارکس مانند اقتصاددانان قدیم، و مخصوصاً ریکاردو، معتقد بود که ارزش یک کالا بسته به مقدار زمان کاری است که برای تولید آن لازم است. مارکس نیروی کار یک کارگر را نیز مانند کالائی میداند که در معرض خرید و فروش است و ارزش آن بسته به مقدار زمانی است که برای تولید وسایل معیشت و تربیت او لازم است. اما نیروی کار کارگر تنها کالائی است که میتواند ارزشی بالاتر و برتر از خود آن تولید کند، زیرا یک کارگر خیلی بیشتر از آنچه برای زندگانی او لازم است کار میکند. محصول این کار اضافی "ارزش اضافی" نام دارد، و همان است که منبع سود و نفع کارفرماست، زیرا کارفرما به کارگر از روی حساب زمان کار او مزد میدهد نه به اندازه‌ی محصول کار و ارزش کار او، که خیلی بیشتر از ارزش مدت زمان کار اوست. این همان است که در اصطلاح مارکس "استثمار طبقه‌ی کارگر" نامیده میشود.

اما ماشین به اندازه‌ی ارزش زمان کار تولید میکند و نمیتواند مورد استثمار قرار گیرد. سرمایه‌دار خصوصی در رقابت با سرمایه‌داران دیگر ناگزیر است که ماشین را بیشتر دخالت دهد و ماشینهای تازه‌تر و کاملتری وارد کار کند. بدین ترتیب از مقدار نفع و سود او دائماً کاسته میشود. پس سرمایه‌دار ناگزیر است که برای دریافت سود بیشتر از کارگران بیشتر کار بکشد، و این امر به جائی میرسد که نفع حاصل کفاف زندگانی کارگران را نمیدهد و سرمایه‌دار نمیتواند در نظام برده‌داری خود زندگی برده‌های خویش را تأمین کند. نتیجه آن است که این نظام سقوط خواهد کرد و طبقه‌ی کارگر قدرت را به دست خواهد گرفت.

مارکس در تحلیل وضع سرمایه‌داری بیشتر سرمایه‌داران زمان خود را در نظر داشت، که در عین رقابتهای سخت با یکدیگر، با دخالت دولتها و حکومتها در رقابتهای ایشان مخالف بودند. پس از آنکه دولتها در امر سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری دخالت کردند و بانکهای بزرگ به حمایت سرمایه‌داران بر خاستند و خود سرمایه‌داران برای حمایت از انحصارها دخالت دولتها را طالب شدند و از حکومت طلب گشایش بازارهای خارجی را کردند و سرمایه‌گذاری در خارج را خواستار شدند، عده‌ای از مارکسیستها به دنبال دلایل تازه‌تری برای اثبات نظریه‌ی مارکس بر آمدند، و بیشتر از همه خانم ر. لوکسمبورگ و لنین در تحلیل وضع تازه پیشگام شدند. لنین در کتاب استعمار، بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری (← لنین) این مسئله را پیش کشید که دولتهای سرمایه‌داری، برای یافتن کارگر ارزان‌قیمت، به مستعمره‌ها و ممالک عقب مانده دست اندازی میکنند تا نقص سود را در ممالک خود جبران کنند. پس برای شکست سرمایه‌داری لازم است دست سرمایه‌داران را از مستعمرات و متصرفات آنها کوتاه کرد. به همین جهت کمونیسم علمدار مبارزه‌ی بر ضد امپریالیسم و استعمار شد و در این راه موفقیتهای بسیار مهم کسب کرد. نیز ← مارکس؛ لنین؛ مادی احتجاجی، مذهب.

مارکگراف[2] (märkgrāf) [آلمانی، = کُنتِ مرز] یا **مارگراو** (märgrāv؛ از آلمانی) یا **مرزدار**، اصلاً عنوان کنت یا فرمانده مرزی در امپراطوری قدیم ژرمن، که حفظ و حراست یک مارک به او سپرده میشد. مارک و مارکگراف در زمان شارلمانی وجود داشته، و مقام مارکگرافها بلافاصله بعداز مقام شاهان و امپراطوران امپراطوری ژرمن بوده است. در قرن ۱۲م مارکگرافنشینها (یعنی مرزداریها) موروثی شد، و سرانجام عنوان مارکگراف در سلسله‌ی مراتب اشرافی بین عناوین کنت و دوک جای گرفت. نیز ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکگراف[3]، **آندرئاس زیگیسموند** (ändreäs zigismund märkgräf)، ۱۷۰۹—۸۲، شیمیدان آلمانی، و پیشگام در شیمی تحلیلی. در ۱۷۳۸ عضو آکادمی علوم برلین و در ۱۷۶۰ مدیر آزمایشگاه شیمی آن شد. اول کسی است که قند چغندر را به حالت جامد به دست آورد (۱۷۴۷). اکتشافات دیگری نیز بدو منسوب است، از جمله کشف (۱۷۴۹) اسید فورمیک و (۱۷۵۴) آلومین. امکان به دست آوردن روی را از اکسید آن نشان داد.

مارکگرفین، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکلوس[4]، **مارکوس کلاودیوس** (märkus klädius märkellus)، ح ۲۶۸—۲۰۸ ق‌م، کنسول رومی. در جنگ دوم کارتاژی سیراکوز را محاصره و تصرف کرد (۲۱۲ ق‌م). پلوتارک شرح احوالش را نوشته است.

مارکلینوس، آمیانوس: ⇐ آمیانوس مارکلینوس.

مارکم[5]، سر **کلمنتس رابرت** (*sər klemənts rābərt märkəm)، ۱۸۳۰—۱۹۱۶، جغرافیادان و نویسنده‌ی انگلیسی. در تمدن قوم اینکا صاحبنظر بوده، و کتبی در باره‌ی سفرهای خود نوشته است.

مارکوارت[6]، **یوزف** (yozef märkvärt)، ۱۸۶۴—۱۹۳۰، ایرانشناس آلمانی. از ۱۹۱۰ تا هنگام مرگ استاد فقه اللغه‌ی ایرانی و ارمنی در دانشگاه برلین بود، و پیش از آن در دانشگاه‌های توبینگن و لیدن تدریس میکرد. آثاری که منتشر کرد مشتمل است بر گاهشماری کتیبه‌های ترکی قدیم (۱۸۹۸)، ایرانشهر (۱۹۰۱)، تحقیقات در تاریخ اران (۲ جلد، ۱۸۹۶—۱۹۰۵)، و وهرود و آرانگ: تحقیق در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی که پس از مرگش منتشر شد (۱۹۳۸). نیز ← شهرستانهای ایران.

مارکوئس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکواند[7]، **جان فیلیپس** (jän filips märkuänd)، ۱۸۹۳—۱۹۶۰، رمانتویس امریکائی. اغلب رمانهای طنزآمیز وی بررسی زندگی ثروتمندان و سرشناسان نیو انگلند است. در داستانهایش کارآگاه ژاپونی "آقای موتو" را خلق کرده است. از رمانهای معروفش اینهاست: مرحوم جورج اپلی (۱۹۳۷، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) و نقطه‌ی بدون بازگشت.

مارکو پولو[8] (märko polo)، ۱۲۵۴؟—۱۳۲۴؟، جهانگرد ونیزی، که به چین سفر کرد. پدرش نیکولو (nikolo) پولو و عمویش مافئو (mäfeo) پولو به سفری بازرگانی (۱۲۵۳—۶۰) به قسطنطنیه رفتند. بروز جنگی مانع بازگشت آنان شد، و به مشرق سفر کردند و در ۱۲۶۶ به کایفنگ، پایتخت شرقی قوبلای قاآن، رسیدند. در ۱۲۶۹ به ونیز بازگشتند و در ۱۲۷۱، همراه با مارکو پولو و دو مبلغ کاتولیک، دگربار عازم دربار قوبلای شدند. مبلغان بزودی این گروه را ترک کردند، و پولوها در ۱۲۷۵ به خانبالق رسیدند. مارکو پولو از نزدیکان خان مغول شد و از طرف وی به مأموریتهائی در مرکز و در ل چین و کشورهای تحت آسیا، و از جمله هندوستان، رفت. ظاهراً مدت ۳ سال فرمانروای شهر چینی یانگچو بود. مسافران پس از ۱۷ سال کشور قوبلای را ترک گفتند، و در موکب عروسی که از دربار قوبلای برای ارغون خان فرستاده میشد به راه افتادند، و در ۱۲۹۵ به ونیز رسیدند. مارکو پولو بلافاصله پس از آن به صف سپاهیان ونیزی، که با جنووا میجنگیدند، پیوست و اسیر شد (۱۲۹۶). قریب دو سال در زندان به سر برد، و در این مدت داستان سفرهای خود را برای کسی باز گفت و وی آن را به صورت کتابی در آورد. مقدمه‌ی این کتاب شرح حال خود پولو است، و باقی آن شرح جاهائی که دیده یا شنیده و آداب و رسوم مردمان آن سرزمینهاست. در این کتاب پولو به نام بسیاری از نواحی آسیا، و از جمله سرزمینهای اعراب و ایران و ژاپن و سوماترا و جزایر اندامان، و نیز مشرق افریقا تا زنگبار اشاره

(۱)Hook (۲)margrave (۳)Marggraf (۴)Marcellus (۵)Markham (۶)Markwart
(۷)Marquand (۸)Polo

کرده است. از پول کاغذی و پنبه‌ی نسوز و زغال و چیزهای دیگری که بر اروپائیان ناشناخته بود، در کتاب خود سخن گفته است. پولو از دیدن شکوه و جلال مشرق‌زمین دوچار شگفتی شده بود، و گاه از روی ساده‌لوحی در گزارشهای خود گزافه گوئی کرده است، و با این همه، کتاب او بیشتر مشتمل بر واقعیات است، و بسیار مورد استفاده‌ی مورخان قرار گرفته است. در دوره‌ی رنسانس، این کتاب منبع اصلی ــ و شاید منحصر به فرد ــ اطلاعات در باره‌ی مشرق‌زمین بود، و تا اواخر قرن ۱۹م در خصوص بسیاری از قسمت‌های آسیای مرکزی غیر از این کتاب اطلاع دیگری در دست نبود.

مارکوس[۱]، **جزیره‌ی** (märkus)، ژاپنی مینامی توری شیما، جزیره‌ی آتشفشانی (ح ۲٫۶ کمم)، فکب غربی، به فاصله‌ی ۱٬۱۳۰ کیلومتری ش ← جزایر بونین. ژاپنیها آن را در ۱۸۹۶ کشف و در ۱۸۹۹ به قلمرو خود منضم کردند. پس از جنگ II به کشمت واگذار شد.

مارکوس[۲]، **فردیناند ادرالین** (ferdinänd edrälin märkos)، ۱۹۱۷— ، وکیل دعاوی وسیاستمدار فیلیپینو. در جنگ II، به هنگام اشغال فیلیپین به وسیله‌ی ژاپنیها، به عنوان افسر اطلاعات و رهبر چریکها از خود لیاقت نشان داد. پس از جنگ II معاون مخصوص م. روخاس شد. در ۱۹۴۹—۵۹ رهبر اقلیت در مجلس نمایندگان، و در ۱۹۵۹—۶۵ سناتور بود، و در ۱۹۶۳ رئیس سنا شد. در ۱۹۶۵ به ریاست جمهوری برگزیده شد، و در ۱۹۶۹ دگربار به این سمت انتخاب شد. در ۱۹۷۳ که دوره‌ی دوم ریاست جمهوری وی به پایان رسید، فرمانروائی مستقیم فیلیپین را در دست گرفت، و در ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۷۳ قانون اساسی را تغییر داد. حکومت نظامیی که در اواخر دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خود بر قرار کرده بود باقی ماند. در ۲۷ و ۲۸ ژوئیه‌ی ۱۹۷۳ مراجعه به آراء عمومی مارکوس را در ریاست جمهوری ابقا کرد. ۱۹۷۵ روابط سیاسی با ویتنام شمالی، کره‌ی شمالی، و کوبا برقرار کرد.

مارکوس آنتونیوس: ← آنتونیوس.

مارکوس آورلیوس[۳] (märkus ärelius)، فد مارک اورل (märk orel)، ۱۲۱—۱۸۰، امپراطور (۱۶۱—۱۸۰) روم و فیلسوف رواقی؛ پسرخوانده‌ی آنتونینوس پیوس، و شوهر فاوستینا دختر او. پس از مرگ آنتونینوس امپراطور شد ولی پسرخوانده‌ی دیگر آنتونینوس، لوکیوس آورلیوس وروس، را در امپراطوری با خود شریک کرد، و پس از مرگ (۱۶۹) وروس تنها امپراطور شد. با موفقیت از امپراطوری دفاع کرد. اثر فلسفی او، اندیشه‌ها، معروف است. پسرش کومودوس به جایش نشست.

مارکوس د نیسا[۴] (märkos de nisä)، ح ۱۴۹۵—۱۵۵۸، مبلغ فرانسیسی و پوینده در امریکای شمالی اسپانیا. کاشف نیو مکسیکو؛ متولد نیس (فرانسه). گوینده در پرو و در نیکاراگا و مکزیک خدمت کرد. در ۱۵۳۹ وارد سرزمین ایالات کنونی نیو مکسیکو و اریزونا، و سپس وارد ناحیه‌ی معروف به سیبولا شد. گزارشهای رسمی او مطابق واقع است، ولی آ. دمندوثا، نایب‌السلطنه‌ی اسپانیا، برای ترغیب مردم به جستجوی ذخائر سیبولا، او را وادار به نشر گزارشهای مبالغه‌آمیز کرد، و این امر منجر به مسافرت بیحاصل کورونادو، و به قیمت حسن شهرت مارکوس د نیسا، تمام شد.

مارکوف، آندری آندریویچ، ریاضیدان روسی، ← مارکوف، زنجیر.

مارکوف[۵]، **زنجیر** [به نام آندری آندریویچ مارکوف (ändreyevic märkof)؛ ۱۸۵۶—۱۹۲۲)، ریاضیدان روسی]، رشته‌ای (← رشته، در ریاضیات) از مقادیر متغیر وابسته به یکدیگر ($x_1, x_2, ..., x_n$) که هرگونه پیشبینی در باره‌ی $x_n + 1$، با معلوم بودن مقادیر $x_1, x_2, ..., x_n$، فقط براساس مقدار x_n باشد. مثلاً اگر فرض کنیم که در فاصله‌ی زمان $(0, \theta)$ ذره‌ای، به طوری اتفاقی، در دستگاهی جا به جا میشود، اگر وضع این ذره را در لحظه‌ی t بشناسیم (x_n در زنجیر مارکوف)، اطلاعات متمم در باره‌ی پدیده‌های مشاهده‌شده قبل از لحظه‌ی t (مخصوصاً اطلاعات مربوط به مشخصات حرکت قبل از لحظه‌ی t) هیچ تأثیری بر پیشبینیهای مربوط به حرکت بعد از لحظه‌ی t ($x_n + 1$) ندارد، و این پیشبینیها را میتوان فقط بر اساس مشخصات حرکت در لحظه‌ی t انجام داد.

مارکومانها[۶] (märkomän-)، قومی ژرمنی، وابسته به سوئبها، که در قرون اول و ۲م در ل دانوب میزیستند. چون وجود آنها خطری برای مرزهای امپراطوری روم شمرده میشد، مارکوس آورلیوس به جنگ آنان رفت، و در جنگ مارکومانی (۱۶۶—۱۸۰) آنها را مغلوب کرد. پس از این شکست دیگر نامی از آنها به میان نیامده است.

مارکونی[۷][مارکزه گولیلمو مارکونی(märkeze gulielmo märkoni)]، ۱۸۷۴—۱۹۳۷، فیزیکدان و مخترع ایتالیائی. از همان دوران تحصیل در دانشگاه بولونیا، به مسائل مربوط به تلگراف بیسیم علاقه نشان داد. در ۱۸۹۶ موفق به اختراع فرستنده‌ای شد که امواج بیسیم را تا چند صد متر منتشر میکرد. برای ادامه‌ی آزمایشهای خود به انگلستان رفت، و در آنجا موفق شد یک ارتباط بیسیم میان لورناک[۸] و کانال بریستول (به فاصله‌ی ح ۱۵ کم) برقرار سازد (۱۸۹۷). آزمایشهای مداوم وی عاقبت به تکامل فن تلگراف بیسیم، و ارتباط میان اروپا و امریکا منجر شد. همین اکتشافات سهمی از جایزه‌ی فیزیک نوبل ۱۹۰۹ را نصیب او کرد. در ۱۹۳۰ رئیس آکادمی سلطنتی ایتالیا شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مارکووا[۹]، **الیشا** (əlišä märkovä)، شهرت **لیلین الیشا مارکس** (liliən märks)، ۱۹۱۰ — ، رقاصه‌ی انگلیسی در باله. وی را موجد باله‌ی انگلیسی میشمرند. در گروه باله‌ی دیاگیلف به کار آغاز کرد (۱۹۲۵)؛ پس از مرگ دیاگلیف در شهرهای مختلف انگلستان و کشمت به کار پرداخت؛ هنرنمائی وی بیشتر در باله‌های نیزل، و زیبای خفته بوده است. در ۱۹۵۸ ملقب به دیم (deym)، و بانوی اول باله‌ی انگلیسی خوانده شد. نیزل و من (۱۹۶۰) را نگاشته است.

مارکه، ایالت مرزی، ← مارک.

مارکه[۱۰] (märke)، ناحیه (۹٬۶۹۲ کمم؛ در ۱۹۷۱ حج ۱٬۳۵۹٬۰۶۳)، ایتالیای مرکزی، میان کوه‌های آپنن و دریای آدریاتیک؛ مرکزش آنکونا، مشتمل بر **مارکه‌ی علیا** و **مارکه‌ی سفلی**، و بعضی بخشهای دیگر. ناحیه‌ای زراعتی، که دارای تاکستانهای فراوان است. این ناحیه جزء هدایای پپن کوتاه به پاپها بود، ولی بعد از قرن ۱۰م امپراطوران قسمتهائی از آن را به عنوان تیول به اشخاص بخشیدند و در عین حال چندین شهر (مانند اوربینو و پزارو) تحت حکومت سلسله‌های محلی بود. پاپها در قرون ۱۶م و ۱۷م مجدداً آن را تصرف کردند. مارکه‌ها تا ۱۸۶۰ که ضمیمه‌ی ساردنی شدند قسمتی از ایالات پاپی بودند.

مارکه، آلبر، نقاش فرانسوی؛ مانیس، هانری.

مارکه‌ی سفلی، ناحیه، ایتالیا، ← مارکه.

مارکه‌ی علیا، ناحیه، ایتالیا، ← مارکه.

مارکی، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکیانوس[۱۱] (märkiänus)، ح ۳۹۶—۴۵۷، امپراطور (۴۵۰—۵۷) روم شرقی. ← شورای خالکدون را فراخواند (۴۵۱)، که ← مذهب وحدت طبیعت را محکوم کرد و کوشید تا بدعت‌گذاری در دین را از میان بر دارد. از خراج دادن به آتیلا امتناع کرد.

مارکیز، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مارکیز، جزایر[۱۲] (märkiz؛ فنـ) یا **جزایر مارکساس** (märkesäs)، دسته‌ای از جزایر آتشفشانی مشتمل بر ۱۰ جزیره (ح ۱٬۲۴۰ کمم؛ در ۱۹۶۶ جم تخمیناً ۵٬۰۰۰)، فکب جنوبی، ح ۱٬۲۰۰ کیلومتری ش تاهیتی، جزء پولینزی فرانسه. جزایر عمده‌اش نوکو هیوا (nuku hivä) و هیوا اوآ (hivä oä) است. زمین جزایر حاصلخیز و کوهستانی است. از صادراتش کوپرا، توتون، و وانیل میباشد. بعضی از این جزایر (دسته‌ی جنوبی) را اسپانیائیها در ۱۵۹۵ و بعضی دیگر (دسته‌ی شمالی) را امریکائیان در ۱۷۹۱ کشف کردند. در ۱۸۴۲ به فرانسه واگذار شد. پ. گوگن در هیوا اوآ مدفون است.

مارکیویتس[۱۳]، کاونتس (käntəs märkie-vits)، ۱۸۶۸—۱۹۲۷. بانوی میهنپرست ایرلندی، که با کنت مارکیویتس لهستانی ازدواج کرد (۱۹۰۰)؛ از چهره‌های برجسته‌ی نهضت ملی ایرلند. به علت شرکت در شورش ۱۹۱۶ محکوم به مرگ، اما بعداً آزاد شد (۱۹۱۷). به عنوان نماینده‌ی شین فین به عضویت پارلمنت در وستمینستر انتخاب شد (۱۹۱۸)، و اولین زن بریتانیائی در پارلمنت بود؛ همچنین در دایل

(۱)Marcus (۲)Marcos (۳)Marcus Aurelius (۴)Marcos de Niza (۵)Markov (۶)Marcomanni
(۷)Marconi (۸)Lavernock (۹)Markova (۱۰)Marches (the); Marche (ایتالیائی) (۱۱)Marcian
(۱۲)Marquesas Islands (۱۳) Markiewicz

ایرن خدمت کرد (۱۹۲۳–۲۷).

مارگاریتا[1] (märgäritä)، جزیره (۱٬۱۶۵ کمه، جه در ۱۹۶۱ تخمیناً ۷۵٬۰۰۰)، ل‌ش‌کرانه‌ی ونزوئلا، در دریای کارائیب. در ۱۴۹۸ به وسیله‌ی کریستوف کلمب کشف، و از مراکز عمده‌ی مستعمراتی صید مروارید شد، و به همین جهت مارگاریتا [= مروارید] نام یافت. در این جزیره نهشتهای عظیمی از منیزیوم وجود دارد. در ۱۹۰۱، پس از استقلال از اسپانیا، ایالتی شد به نام نوئوا اسپارتا از کشور ونزوئلا؛ مرکزش لا آسونسیون[2] (lä äsunsion) است.

مارگارین[3] (märgärin، فنس) [از کلمه‌ی یونانی مارگارون (märgäron)، به معنی سفید صدفی]، در شیمی، گلیسریدی متشکل از پالمیتین و ستارین، که اولین‌بار در ح ۱۸۲۳ به توسط شورول، از فشردن پیه گاو استخراج شد. امروز کلمه‌ی مارگارین اصطلاحی شده است برای گره‌ی مصنوعی، که آن را از اختلاط روغن سخت‌شده‌ی (← نیدروژندهی) نباتی (مانند روغنهای بادام زمینی، سویا، تخم آفتابگردان، و تخم پنبه) با چربیهای حیوانی غیر از چربی شیر (مانند پیه گاو و روغن سفت‌شده‌ی نهنگ) میسازند.

برای تهیه‌ی مارگارین مخلوطی از روغن‌های مذاب مذکور را با افزودن ح ۲۰٪ وزنی شیر یا آب و مقدار کافی مواد معطر و مواد رنگی و لسیتین (چربی زرده‌ی تخم مرغ) مدت 10 دقیقه در دمای °۲۵۰ صدبخشی. به کومک یک بهمزن خودکار، خوب بهم میزنند تا نامیز متجانسی (← کولوئید) از آب در چربی به دست آید. سپس آن را در دستگاه مخصوص دفعةً سرد میکنند، و مدت ۲—۴ ساعت در دمای °۸—°۱۰ صدبخشی نگاه میدارند، و بالاخره به صورت قالب یا شمشهائی میبرند، و پس از بسته‌بندی، به نام کره‌ی مصنوعی به بازار عرضه میدارند.

روش تهیه‌ی کره‌ی مصنوعی ح سالهای ۱۸۶۶—۶۹ به توسط ایپولیت مژموریس شیمیدان فرانسوی، ابداع شد. در این زمان کره‌ی شیر در اروپای مرکزی و غربی کمیاب و بسیار گران بود، و فکر ساختن ماده‌ی چرب غذائی که بتواند جانشین کره شود در فرانسه قوت گرفت، تا آنجا که ناپلئون III برای تهیه‌ی چنین ماده‌ای که بتواند مصرف ارتش فرانسه را تأمین کند جایزه‌ای معین کرد. بدین گونه، مژموریس اقدام به تهیه‌ی کره‌ی مصنوعی کرد. او منشأ چربی شیر گاو را چربی ذخیره‌ی بدن حیوان میدانست، و براساس این نظریه، پیه گاو را مدتی در دمای °۳۵ صدبخشی قرار داد تا کاملاً نرم شود. سپس، تحت فشار، جزء مذاب آن را جدا کرد، و از اختلاط جزء مذاب با شیر، ماده‌ای شبیه کره به دست آورد، و آن را مارگارین نامید. روش مژموریس برای تهیه‌ی کره‌ی مصنوعی ارزان‌قیمت بسرعت در تمام اروپای غربی متداول شد. از ۱۹۰۰، که روش ئیدروژندهی روغنهای نباتی و تهیه‌ی روغنهای سفت ابداع شد، استعمال روغن نباتی سفت نیز در تهیه‌ی مارگارین متداول شد. امروز با اصلاحاتی که در روش مژموریس به عمل آمده است مارگارین به مقیاس وسیعی ساخته میشود، و یکی از مهمترین صادرات بعضی از ممالک مانند هلند و دانمارک است.

مارگراء، بندر: ← ونیز.

مارگراو، در اروپای قرون وسطی: ← مارگراف.

مارگریت، گیاه: ← مینا.

مارگریت[4] (märgərit)، ۱۹۳۰— ، شاهدخت انگلیسی، دختر جورج VI انگلستان و تنها خواهر الیزابت II. در ۱۹۶۰ با انتونی آرمسترانگ‌جونز ازدواج کرد.

مارگریت[4] I (-märgerit)، ۱۳۵۳—۱۴۱۲، ملکه‌ی دانمارک و نروژ و سوئد؛ دختر والدمار VI، شاه دانمارک. در ۱۳۶۳ زوجه‌ی هاکون VI شاه نروژ شد، و به نیابت سلطنت پسرش اولاف، فرمانروائی کرد (در دانمارک از ۱۳۷۵؛ در نروژ پس از مرگ هاکون، ۱۳۸۰). پس از مرگ (۱۳۸۷) اولاف، آلبرت مکلنبورگ شاه سوئد را شکست داد (۱۳۸۹)، و مجالس دانمارک، نروژ، و سوئد را مجبور کرد که نوه‌ی برادرش، اریک VII پومرانیائی (-erike pomerāni؛ ۱۳۸۲—۱۴۵۹) را به‌عنوان شاه بپذیرند. اریک در کالمار تاجگذاری کرد، و اتحادیه‌ی کالمار میان این سه پادشاهی تنظیم شد (۱۳۹۷). اریک در واقع آلت دست بود، و فرمانروائی حقیقی در دست مارگریت ماند، که مستبدانه حکومت میکرد و میکوشید تا امپراطوری وسیع خود را مستحکم و متمرکز کند.

مارگریت[4] II، ۱۹۴۰— ، ملکه‌ی (۱۹۷۲—) دانمارک، دختر فردریک IX، مه کپنهاگ. با کنت هانری دو لابورد دو مونپزا[5] (*kont hānri dē lābord dē monpezā؛ از اشراف فرانسوی) ازدواج کرد. به جانشینی پدرش به سلطنت رسید (۱۹۷۲).

مارگریت[6]، **قدیسه** (märgərit)، ۱۰۴۵؟—۱۰۹۳، ملکه‌ی اسکاتلند؛ زن ملکم III. اصلاحات کلیسائی را پیش برد و دیرهای تازه بنیاد گذاشت، و تمایلی به طرفداری از انگلستان در اسکاتلند پدید آورد. ذکرانش 10 ژوئن (در اسکاتلند، ۱۶ نوامبر) است.

مارگریتا، کوه، افریقا: ← رووزوری.

مارگریت اتریش[7] (-märgerit)، ۱۴۸۰—۱۵۳۰، دختر امپراطور ماکسیمیلیان I و ماری دو بورگونی. در ۱۵۰۷—۱۵ نایب‌السلطنه‌ی هلند و سرپرست برادرزاده‌اش بود، که بعدها امپراطور شارل V شد. پس از ۱۵۱۸ بار دیگر از طرف شارل فرمانروای هلند شد و یکی از رایزنان بانفوذ شارل بود. مارگریت با خردمندی و اعتدال فرمانروائی میکرد. در ۱۵۲۹ ← پیمان کامبره را ترتیب داد.

مارگریت آو انجو[8] (märgərit āv anju)، فنس **مارگریت د/ آنژو** (märgerit dänju)، ۱۴۳۰؟—۸۲، ملکه‌ی همسر هنری VI انگلستان. به مناسبت فرمانروائی مستبدانه‌اش به وسیله‌ی این پادشاه سست، بسیار منفور بود. کشمکش میان پیروان ریچارد، دیوک آو یورک، و پشتیبانان شاه تبدیل به جنگ گلها شد (۱۴۵۵). سرانجام مارگریت اسیر شد (۱۴۷۱) و به فرانسه باز گشت، و در تنگدستی در گذشت.

مارگریت پارما[9] (märgerite pārmä)، ۱۵۲۲—۸۶، دختر نامشروع امپراطور شارل V. از راه ازدواج (۱۵۳۸) با اوتاویو فارنزه (← فارنزه، خاندان)، دوشس پارما شد و از طرف برادر ناتنی خود، فیلیپ II پادشاه اسپانیا، از ۱۵۵۹ تا ۶۷ برهلند فرمانروائی کرد. چون سیاست او حفظ صلح و آرامش بود موجب شد که کاردینال گرانول نامحبوب احضار شود (۱۵۶۴)، ولی در برابر حزب ملی فلاندر و رهبرانش، کنت اگمون و ویلیام خاموش، سخت استوار ماند. در ۱۵۶۷ ← دوکه د آلوا وارد بروکسل شد که با زور مخالفین را سرکوب کند. مارگریت که با سیاست خشن آلوا مخالف بود، کناره‌گیری کرد.

مارگریت تودور[10] (märgerit tudor)، انگلیا **مارگریت تیودر** (märgərit tiudər)، ۱۴۸۹—۱۵۴۱، ملکه‌ی جیمز IV اسکاتلند، دختر هنری VII و خواهر هنری VIII انگلستان. پس از مرگ جیمز، او با آرچیبالد داگلس، (ششمین) ارل آو انگس، ازدواج کرد. در سیاست اسکاتلند نقش بزرگی داشت و روابط او بسته به منافع شخصیش تغییر میکرد.

مارگریت تیودر: ← مارگریت تودور.

مارگریت د/ آنژو: ← مارگریت آو انجو.

مارگریت د/ آنگولم: ← مارگریت دو ناوار.

مارگریت دوشیزه‌ی نروژ[11] (märgerit)، ۱۲۸۳—۹۰، ملکه‌ی (۱۲۸۶—۹۰) اسکاتلند، دختر اریک II نروژ و نوه‌ی دختری الگزاندر III اسکاتلند. مرگ او منجر به جنگ بزرگ داخلی اسکاتلند بر سر جانشینی شد.

مارگریت دو ناوار[12] (märgerit de: nävär) یا **مارگریت د/ آنگولم** (dängulem)، ۱۴۹۲—۱۵۴۹، ملکه‌ی ناوار؛ خواهر فرانسوای I فرانسه. شوهر دومش، هانری د/ آلبره (← آلبره) اسماً شاه ناوار بود. وی از مارو و رابله حمایت میکرد، و کتاب هپتامرون (۷۲ داستان به شیوه‌ی بوکاچیو)، که از ادبیات کلاسیک دوره‌ی رنسانس فرانسه است، به قلم اوست.

مارگریت دو والوا[13] (märgerit de: välua)، ۱۵۵۳—۱۶۱۵، ملکه‌ی فرانسه و ناوار، دختر هانری II و کاترین دو مدیسی؛ مشهور به رن مارگو (ren märgo [= ملکه مارگو]). در ۱۵۷۲ به عقد هانری دو ناوار (بعدها هانری VI) در آمد؛ این زناشوئی پیش‌درآمد ← کشتار سن‌بارتلمی بود. تحریکها و زشتکاریهای او سبب شد که از پاریس تبعید شود (۱۵۸۳)، و پس از آنکه چندی برای شورش مسلحانه کوشش کرد، در کاخ اوسون (u:son) زندانی شد (۱۵۸۷—۱۶۰۵). زناشوئی او در ۱۵۹۹ باطل شد، و بعدها اجازه یافت که به

(۱)Margarita (۲)La Asunción (۳)margarine (۴)Margaret (۵) Laborde de Monpezat (۶)Margaret (۷)Margaret of Austria (۸)Margaret of Anjou (۹)Margaret of Parma (۱۰)Margaret Tudor (۱۱)Margaret Maid of Norway (۱۲)Margaret of Navarre (۱۳)Margaret of Valois

پاریس باز گردد. در اوسون محفل ادبی برجسته‌ای فراهم کرد. یادداشتها، نامه‌ها، و نوشته‌های او استعداد و قریحه‌ی قابل توجه وی را نشان میدهد.

مارگریت‌ماری[1]، قدیه (qeddise mārge-rit-māri)، ۱۶۴۷–۹۰، راهبه‌ی دیر پاره‌لوموتال[2]، در ولایت سون‌ا‌لوار، فرانسه. نام خانوادگی وی آلاکوک[3] (ālākok) بود. مدعی شد که حضرت مسیح در یک رؤیای بیداری بر وی ظاهر شده و به او فرمان داده که آیین عبادت "قلب مقدس" او را رواج دهد. این آیین به صورت یکی از عبادات اصلی کلیسای کاتولیک رومی در آمد. مراسم تقدیس او در ۱۹۲۰ صورت گرفت؛ ذکرانش ۱۷ اکتبر است.

مارگریت ماولتاش[4] (mārgerit māltāš)، ۱۳۱۸–۶۹، کنتس تیرول (۱۳۳۵–۶۳). پس از یک دوره فرمانروائی پرآشوب، که در آن از یک شوهر طلاق گرفت و دیگری را به خاک سپرد، کناره گرفت و تیرول را به دست هاپسبورگها رها کرد. در افسانه‌های عامیانه به نام "دوشس زشت" معروف است، و قدرت تبهکاری عظیمی در او وجود داشت. ج. کنیل، در تصاویری که برای کتاب آلیس در سرزمین عجایب کشیده، چهره‌ی او را سرمشق تصویر "دوشس" در آن کتاب قرار داده است.

مارگزیدگی[5]، حال ناشی از ورود زهر مار به بدن انسان بر اثر گزیدن. ممکن است در اعصاب و عروق دَمَوی و گویچه‌های خون ضایعاتی ایجاد کند، یا سبب خونروزی شود. علاج معمولاً عبارت است از بستن بالای جای گزیده‌شده (بین قلب و جای گزش)، تزریق سروم ضد زهر، برش در جای زخم برای جاری ساختن خون و دفع زهر، و گذاشتن یخ روی آن.

مارگلیوث[6]، دیوید سمیوئل (deyvid sam-yuəl mārgəlyut) در اصل **مارگولیث**(mār-gōliət) در بعضی مآخذ فارسی **مارگولیوث و** در برخی دیگر **مرگلیوث**، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، مستشرق مشهور انگلیسی که در ادبیات و زبان عرب کم‌نظیر بود، و ارشاد الاریب الی معرفة الادیب یاقوت و انباه الرواة علی انباه النحاة را در جزء انتشارات ← اوقاف گیب انتشار داد. از دیگر کارهای او است: فرهنگ سریانی (۱۸۹۶–۱۹۰۳)، انتشار متن و ترجمه‌ی رسائل مصری (۱۸۹۸)، محمد و نهضة الاسلام (نیو یورک، ۱۹۰۵)، چاپ متن و ترجمه‌ی تجارب الامم ابن مسکویه (آکسفرد، ۱۹۲۰–۲۱)، چاپ متن و ترجمه‌ی نشوار المحاضره‌ی تنوخی (لندن، ۱۹۲۱) و بسیاری کتابهای دیگر. مدتی رئیس انجمن پادشاهی آسیائی بوده است (۱۹۳۴–۳۷).

مارگولیث، ضبط دیگری از نام مارگلیوث.

مارگیانا: ← مرو، شهر ترکمنستان.

مارگیت[7] (mārgeyt)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۵۰٬۱۰۰)، کنت، یکی ازشهرهای ساحلی سینک پورتس، انگلستان. در فاصله‌ی ح ۱۰۰ کیلومتری لندن، و از تفرجگاههای معروف است.

مارگیر، بونه: ← خیارشنگ.

مارلبره[8] (mārlbərə)، شهر (در ۱۹۷۲ جمعیت ۶٬۲۰۰)، ولایت ویلتشر، انگلستان، به فاصله‌ی ۱۲۰کیلومتری غ لندن.

مارلبره[8]، (اولین) دیوک آو (diuk āv* mārlbərə)، لقب **جان چرچیل** (jān cërcil)، ۱۶۵۰–۱۷۲۲، ژنرال و سیاستمدار انگلیسی، یکی از بزرگترین فرماندهان نظامی در تاریخ. در زمان جیمز II شورش دیوک آو مانمث را فرو نشاند. برضد جیمز II از ویلیام III پشتیبانی کرد؛ بعدها پنهانی به جکوبایتها یاری داد. در ← جنگ جانشینی اسپانیا پیروزیهای بیشمار به دست آورد. زنش دوست با نفوذ ملکه آن استوارت بود (که در زمان او قدرت مارلبره از همیشه بیشتر بود). با گودالفین به ویگها گرویید، که طرفدار جنگ بودند. ویگها در ۱۷۱۱ بر افتادند، و مارلبره و زنش برکنار شدند. پس از به تخت نشستن جورج I در ۱۷۱۴ او دگربار فرمانده ارتش شد.

مارلبره هاوس[9] (mārlbərə hās)، کاخی در خیابان پل مل، لندن، که به توسط سر ک. رن برای داچس آو مارلبره ساخته شد (۱۷۱۰). تا ۱۹۵۹ مقر ولیعهد یا ملکه‌ی مادر بود، و از آن پس کنفرانسهای کشورهای مشترک المنافع در آن تشکیل میشود.

مارلن دیتریش: ← دیتریش، مارلن.

مارلو[10]، کریستوفر(kristofər mārlō)، ۱۵۶۴–۹۳، نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی. رهبر گروهی رادیکال بود، و او را به کفر و الحاد متهم کردند. در قتل او نیز، که به دست یکی از دوستان هم‌پیاله‌اش اتفاق افتاد، محتملاً توطئه‌ای در کار بوده. مارلو، از لحاظ قدرت صحنه‌پردازی و کمال بخشیدن به شعر سفید، پس از شکسپیر بزرگترین شاعر درامنویس عهد الیزابت است. تیمور لنگ (ح ۱۵۸۷)، تراژدی دکتر فاوستوس (ح ۱۵۸۸) و یهودی مالت (۱۵۸۹) از نمایشنامه‌های منظوم و پرقدرت اوست.

مارلیک، تپه‌ی (tappeye mārlik) یا **چراغعلی تپه**، تپه‌ای در دره‌ی گوهررود از دره‌های سلسله کوه البرز، در اراضی دهستان رحمت‌آباد، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان). در این دره تپه‌های باستانی متعددی وجود دارد که یکی از آنها تپه‌ی مارلیک است به طول ۱۴۰ متر و عرض ۹۰ متر (به استثنای دامنه‌ی آن، که پوشیده از درختان زیتون است). در ۱۳۴۰–۴۱ هش هیئتی از کارشناسان حفاری علمی اداره‌ی کل باستانشناسی در این تپه اقدام به حفاری کردند، و در ضمن حفاریها و کاوشهای خود به کشف مقابر، آثار باستانی، اشیاء زرین و سیمین، ظروف سفالین، لوازم زینتی، و غیره نائل آمدند که اکنون قسمتی از این اشیاء در موزه‌ی ایران باستان نگهداری میشود. این آثار متعلق به اوائل هزاره‌ی اول ق‌م است.

مارلی‌لو-روا: ← ورسای.

مارمارا، دریای: ← مرمره، دریای.

مارماریکا: ← لیبی، قسمت IV.

مارمالاد[11]، قند و میوه‌ی پخته‌ای شبیه مربا، که غلیظ و ماندنی است. نام قدیم آن به فارسی انگشت‌پیچ است.

مارماهی[12]، ماهی خوراکی از تیره‌ی آنگیلیدای (Anguillidae)، از راسته‌ی بی‌پایان، که در آبهای قطبی، در امریکای شمالی، اروپا، و مدیترانه دیده میشود. پولکهای آن بسیار ریز و بدنش شبیه به مار و بالهٔ‌های پشتی و انتهائی آن یکسره تا دم کشیده میشود. طول بدن در ماده تا ۱۲۰ و در نر تا ۶۰ سم میرسد. جنسهای امریکائی و اروپائی در قطبی، در ج و چ‌ش جزایر برمودا، تخمریزی میکنند. نوزادها، نازک و پهن و شفاف، از تخم بیرون آمده و به سواحل پناهگاه خود باز میگردند. ماده‌ها به رودخانه‌ها میروند و نرها در دهانه‌های رودها میمانند. ماهیهای بالغ به زادگاه خود مهاجرت کرده پس از تولید مثل میمیرند.



مارماهی

مار مرجانی[13] (māre marjāni)، مار سمی نیمکره‌ی غربی، از تیره‌ی الاپیدای (Elapidae)، خویشاوند مار کبرا، به طول ح ۸۰ سم، که بیشتر در مکزیک و امریکای مرکزی و امریکای جنوبی دیده میشود.

مارموزت[14] (mārmozet)، (*Callithrix*)، میمون کوچک درختی امریکای مرکزی وجنوبی. به اندازه‌ی سنجاب است. دم بلند پشمالو و پنجه‌های گیرنده دارد.



مارموزت

مارموزه‌ها[15] (mārmuze-) [فر، = آدمک، پوزینه]، وزیران شارل V، شاه فرانسه، که چون از خانواده‌های طبقه‌ی پایین بودند، شاهزادگان دربار، خصوصاً دوکهای بورگونی و دوکهای بری، آنها را به این نام میخواندند. معروف‌ترین آنها کلیون بود. مارموزه‌ها بار دیگر در زمان شارل VI به قدرت رسیدند (۱۳۸۸–۹۲).

مارمولاد، قله‌ی: ← دولومیتی.

مارمون[16]، اوگوست فردریک لوئی ویس دو (ogu:st frederik lui vies de: mārmon)،

(۱)Margaret-Mary (۲)Paray-le-Monial (۳)Alacoque (۴)Margaret Maultasch (۵)snake bite
(۶)Margoliouth (۷)Margate (۸)Marlborough (۹)Marlborough House (۱۰)Marlowe
(۱۱) marmalade (۱۲)eel (۱۳)coral snake (۱۴)marmoset (۱۵)Marmousets (۱۶)Marmont

۱۷۷۴–۱۸۵۲، مارشال فرانسه. چون در دفاع از سرزمین راگوزا (← دوبرووونیک) شرکت و دخالت داشت (۱۸۰۶–۰۷)، ناپلئون او را دوک راگوزا، و پس از نبرد واگرام، فرماندار ایلیریا کرد. در جنگ شبه جزیره جانشین ماسنا شد، و در سالامانکا شکست خورد (۱۸۱۲). در ۱۸۱۴ که فرماندهی دفاع پاریس را به عهده داشت، ناچار به تسلیم شد، و با متحدین قرارداری گذارد که، بر اثر آن، اوضاع نظامی ناپلئون رو به وخامت نهاد. وی از تجدید سلطنت بوربونها طرفداری میکرد. در تبعید شارل X همراه وی بود، و دیگر به فرانسه باز نگشت.

مارن[1] (märn)، رودی به طول ۵۲۰ کم که در فلات لانگر سرچشمه میگیرد و در جهت غ از شالون-سورمارن، اپرنه، و شاتوتیری گذشته نزدیک پاریس به سن میپیوندد. رود مارن در قسمتی از مسیر خود قابل کشتیرانی است.

مارن[2]، سنگ آهکی بسیار نرم که برای اصلاح خاک بعضی از زمینهای زراعتی به آنها اضافه میشود. مارن سنگی است که محل شکستگی آن تیره و بافت آن دانه‌دار است. در حالت خشک آب دهان را جمع میکند، در لمس چرب مینماید، و در هوا با جذب رطوبت از هم میپاشد. با اسیدها میجوشد. از سفید تا سیاه به همه‌ی رنگهای ممکن دیده میشود. اقسام مختلف دارد، مارنهای آهکی، رسی، سیلیسی، گچی و غیره. مارنها عوامل بارورکننده‌ی زمین (آهک و پوتاس) با خود دارند، ولی بیشتر از لحاظ اصلاح زمینهائی که مواد آهکی آنها کم است به کار میروند؛ ارزش مارن بسته به مقدار آهک آن است، که از ۲۰٪ تا ۸۰٪ متغیر است. وقت مارن دادن به زمین اواخر تابستان است که آن را بر زمین میافشانند و، پس از آنکه خوب شکفته شد، زیر خاک میکنند.

مارن[3]، ولایت (۸٬۲۰۵ کم؛ در ۱۹۶۸ جمع ۴۸۵٬۳۸۸)، ل‌ش فرانسه، در شامپانی، کرسی آن شالون-سورمارن. شهر عمده‌اش رنس است. نام این ولایت از نام رود مارن گرفته شده است. ← نبردهای مارن، در جج I، در این ولایت، بر ساحل رود مارن، صورت گرفت.

مارن[3]، **نبردهای**، دو نبرد مهم در جج I که نام آنها از رود مارن گرفته شده است. در نبرد اول (۶ تا ۹ سپتامبر ۱۹۱۴) پیشروی آلمانها به سوی پاریس مسلم به نظر میرسید، ولی به عللی که هنوز مبهم مانده است امپراطور ویلهلم II از آن جلوگیری کرد. یکی از وقایع جالب این نبرد اعزام ارتش "تاکسی‌سوار" فرانسوی توسط ژنرال گالینی بود. در نبرد دوم (۱۸ ژوییه تا ۶ اوت ۱۹۱۸) آخرین تعرض بزرگ آلمانها با شکست قطعی مواجه شد. ارتش امریکا در این نبرد نقش عمده‌ای بازی کرد.

مارنتسیو، لوکا، ← مادریگال.

مارن علیا، ولایت فرانسه، ← اوتمارن.

مارنگو[4] (märengo)، دهکده‌ای در پیمون، ل‌غ ایتالیا، نزدیک آلساندریا. صحنه‌ی نبرد معروفی است میان قوای ناپلئون I با قوای اتریش در ۱۴ ژوئن ۱۸۰۰، که در آن قوای اتریش کاملاً شکست خوردند و به سوی مینچو عقبنشینی کردند.

مارنیکس[5]، **فیلیپ وان** (filip vän märniks)، ۱۵۴۰–۹۸، میهنپرست فلاندری. از پیروان کیش کالون بود و در مبارزه‌ای که برای کسب استقلال از اسپانیا در گرفته بود، رهبری داشت، و از ویلیام خاموش پشتیبانی میکرد. ویلهلموس وان ناساو، سرود ملی هلند، از او است.

مارو[6]، **کلمان** (klemän märo)، ۱۴۹۶–۱۵۴۴، شاعر درباری فرانسوی. اشعار دو-قافیه‌ای، قصائد، و هجاهای پرلطفی سروده است. کتاب مزامیر داود نبی را به نظم فرانسوی ترجمه کرد.

مارووار، هند، ← جودهپور، کشور نواب‌نشین.

ماروت: ← هاروت و ماروت.

ماروسك (märusk)، دهستان (جم ۹٬۵۲۷ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش سرولایت، شهرستان نیشابور استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۳ آبادی. از ش به رشته‌کوه بینالود محدود است. آبادیهای آن در دامنه‌ی کوه مذکور واقع شده‌اند. هوای آن سردسیری است. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و میوه است. مرکزش، **ماروسك** (جم ۲۴۳ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷ کیلومتری چکنه‌ی علیا واقع است.

ماروش، رود، رومانی، ← مورش.

ماروش-واشارهي، رومانی، ← ترگول-مورش.

مارون (märun)، رودی در خوزستان که در ل شهرستان کهکیلویه سرچشمه گرفته پس از عبور از ل بهبهان و ارجان دهستان جایزان را مشروب میسازد. در ج رامهرمز به رود جیبور پیوسته و جراحی را تشکیل میدهد. در گذشته به نام طاب خوانده میشد.

مارون[7]، **مار** (mär märun) [عبری، = **قدیس مارون**]، ف ح ۴۱۰، راهبی که در قورشیه qurŝiyye، ل سوریه، غ حلب) میزیست، و دیر او زیارتگاه بود. فرقه‌ی مارونیه به او منسوب است. ذکرانش ۹ فوریه است.

مارونی، احمد فارس شدیاق: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

مارونیان: ← مارونیه.

مارونیه یا **مارونیان** (märuniyye, -niän)، عربی الموارنه (al. mavärena)، جامعه‌ی مسیحی عربی‌زبان وابسته به کلیسای رومی در لبنان، منسوب به ← مار مارون. آداب نماز آن به زبان سریانی و از نوع انطاکی با الحاقات تازه‌ای از زبان لاتینی است. رئیس آن بطرک انطاکیه نامیده میشود. کاهنان آن حق ازدواج دارند. در قرن ۱۹م کشتار مارونیان توسط دروزیه دستاویزی به فرانسه داد که با مداخله‌ی در این امر سلطه‌ی خود را بر سوریه بسط دهد. اکنون تعداد آنان به ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ میرسد، که نیمی از آنها در امریکا و افریقا به سر میبرند.

ماره، جزیره، ← لوایوته، جزایر.

ماره[8] (märe)، یکی از محله‌های قدیمی پاریس، کنار ساحل راست رود سن. تا قرن ۱۸م شیک-ترین محلات پاریس بود. هتل تورنل، اقامتگاه شاهان فرانسه (هانری در اینجا کشته شد)، در ماره قرار داشت.

ماره، اتین ژول: ← سینما، قسمت II.

ماره اروترایوم: ← عربستان، دریای.

ماره گرمانیکوم: ← دریای شمال.

ماری[9] (märi)، رود عمده‌ی استرالیا به طول ۲٬۵۷۵ کم، در ج‌ش ایالت ویلز جدید جنوبی در آلپهای استرالیائی سرچشمه میگیرد، و به جانب غ روان شده در استرالیای جنوبی به قهد میریزد. ح ۱۹۳۰ کم از مرز بین ویکتوریا و ویلز جدید جنوبی را تشکیل میدهد. طولش به انضمام رود دارلینگ (ریزابه‌ی عمده‌ی رود ماری) ۴٬۶۸۵ کم است. از جهت آبیاری اهمیت زیاد دارد.

ماری، شهر، جشه ترکمنستان، ← مرو.

ماری[10] (märi)، ۱۸۷۵–۱۹۳۸، ملکه‌ی رومانی، همسر فردیناند I، دختر الفرد، دیوک ادینبره و ساکس-کوبورگ-گوتا (پسر ویکتوریا، ملکه‌ی انگلستان). در وارد کردن رومانی به طرفداری متفقین در جج I سهیم بود، و خودش به عنوان پرستار صلیب سرخ در جنگ خدمت کرد. ماری بسیار سفر میکرد، از جمله در ۱۹۲۶ از کشمه دیدن کرد. رمانتویس بود، و سرگذشت خود را به انگلیسی نوشته است.

ماری[11]، (اولین) **ارل آو** (e:rl äv märi*)، لقب **جیمز استوارت** (jeymz estuärt)، ۱۵۳۱؟–۱۵۷۰، نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۶۷–۷۰) اسکاتلند؛ پسر نامشروع جیمز V و نابرادری ماری استوارت. رهبر مخالفین مری آو گیز (نایب‌السلطنه) بود. پس از بازگشت (۱۵۶۱) ماری استوارت رایزن او شد، و همواره حسن روابط با انگلستان و اصلاحات مذهبی را توصیه میکرد، و لرد دارنلی را دشمن هر دو میدانست. در قتل ریتسیو دست داشت. در ۱۵۶۷ که ماری استوارت در محلی بر ← دریاچه‌ی لیون زندانی شد، ارل آو ماری نایب‌السلطنه گردید، و منتهای کوشش را به عمل آورد که ماری استوارت در زندان بماند، و همواره منافع جیمز VI و انگلستان و مذهب پروتستان را رعایت میکرد. جان همیلتن (اولین مارکوئس آو همیلتن) در قتل او دست داشت. ارل آو ماری سهم عمده‌ای در اصلاح مذهبی در اسکاتلند داشت.

ماری[11]، سر **جان** (sər jän märi*)، ۱۸۴۱–۱۹۱۴، اقیانوسشناس انگلیسی و عالم علوم طبیعی دریائی. به مشاهداتی که در عمق دریا کرده شهرت یافته است. در ← هیئت اعزامی چلنجر (۱۸۷۲–۷۶) شرکت داشت؛ از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۵ گزارشهای این هیئت، و در ۱۸۹۱ گزارشی درباره‌ی بهشتهای عمق دریا را منتشر کرد. در سنجش عمق آبهای اسکاتلند و حوالی آن سهم مهم داشت. در ۱۹۱۰ در هیئتی اعزامی شرکت داشت که مأمور تحقیق در جغرافیای فیزیکی قطا شمالی و زندگی دریائی آن بود، و مشاهدات خود را در کتابهای ژرفنای اقیانوس (با همکاری یوهان یورت، ۱۹۱۲) و اقیانوس (۱۹۱۳) منتشر کرد.

---

(۱) Marne (۲) marne (۳) Marne (۴) Marengo (۵) Marnix (۶) Marot (۷) Maron; Maroun
(۸) Marais (۹) Murray (۱۰) Marie (۱۱) Murray; Moray

ماری[1]، **جان میدلتن** (jān midəltən māri)، ۱۸۸۹–۱۹۵۷، نویسنده و نقاد انگلیسی. آثارش عبارتند از فیودور داستایفسکی (۱۹۱۶)، کینس و شکسپیر (۱۹۲۵)، و ویلیام بلیک (۱۹۳۳). زندگینامه‌ی جالبی از زنش ← کتترین منسفیلد، نوشت (۱۹۳۳) و آثار او را به چاپ رسانید. همچنین زندگینامه‌ی دوست خود، د. ه. لارنس را در ۱۹۳۱، و کتاب جانشن سویفت؛ یک زندگینامه‌ی انتقادی را در ۱۹۵۴ نگاشت.

ماری[2]، **جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی**، جمهوری خودمختار (100'۲۳ کمه؛ در ۱۹۷۵ جه 000'۶۸۵)، ش قسمت مرکزی جمشر اروپائی، در دره‌ی ولگای وسطی؛ کرسی آن یوشقار ـ اولا (yošqār-olā). ناحیه‌ای است کشاورزی و جنگلی، و سکنه‌ی آن روسها، تاتارها، و ماریها هستند. ماریها (بیش از نصف سکنه)، که سابقاً چرمیس (ceremis) نامیده میشدند، شاخه‌ای از نژاد فنلاندی میباشند. در قرون ۹م–۱۲م بلغارهای شرقی و بعداً اردوی زرین بر آن حکومت داشتند. در ۱۵۵۲ ایوان مخوف آنجا را فتح کرد؛ جمهوری خودمختار در ۱۹۳۶ تأسیس شد.

ماری[3]، **جیمز** (jeymz māri)، ۱۷۲۲–۹۴، ژنرال بریتانیائی، اولین حاکم (۱۷۶۴–۶۸) غیر نظامی کانادا؛ مه اسکاتلند. در حمایت کانادائیان فرانسوی کوشید، و زمینه‌ی قانون کبک (۱۷۷۴) را، که به فرانسویان آزادی دینی و حقوق دیگر اعطا کرد، فراهم ساخت، و به همین جهت بسیاری از انگلیسها با او دشمن شدند.

ماری[3]، **سرجیمز اوگاستس هنری** (sər jeymz ogāstəs henri māri)، ۱۸۳۷–۱۹۱۵، لغوی انگلیسی. در ۱۸۷۹ ریاست هیئت تحریریه‌ی لغتنامه‌ی جدید انگلیسی (لغتنامه‌ی انگلیسی آکسفرد) را به عهده گرفت، که کار سراسر عمر او شد. در این کار بزرگ ماری عنوان نیروی محرک داشت، و اتمام آن پیروزی تحقیق و تتبع جدید به شمار میرود، و نقشه‌ی اساسی و بسیاری از جزئیات کار از خود او بود.

ماری، خلیج[4] (māri)، انگلا **ماری فرث** (← فرث)، شاخابه‌ی دریای شمال، ل‌ش اسکاتلند.

ماری[5]، **فیلیپ** (filip māri)، ۱۸۸۶–۱۹۵۲، رهبر کارگران امریکائی؛ مه اسکاتلند. در ۱۹۰۲ به کشمه رفت و در کانهای زغال پنسیلوانیا مشغول کار شد. در نزاعی که بر سر توزین زغال با سرکارگر پیدا کرد، او را اخراج کردند و همین امر سبب اعتصاب چند صد نفر ازکارگران شد، که او را به ریاست محلی اتحادیه‌ی "کارگران متحد معادن" انتخاب کردند (۱۹۰۴). در این سمت، به علت مهارتش، پیش رفت تا در ۱۹۲۰ نایب رئیس این اتحادیه شد. اطلاعات فراوان او در باره‌ی صناعت زغال، و خوش‌خلقی و ادب او، وی را یکی از دستیاران مبارز رئیس این اتحادیه، ج. ل. لویس، قرار داد که در چند مبارزه با او شرکت داشت. در ۱۹۳۵ در تأسیس "کمیته‌ی سازمان صنعتی" نقش مهمی داشت. در ۱۹۳۶ رئیس کمیته‌ی سازمانی کارگران فولاد‌سازی شد، و در ۱۹۴۰ که لویس از کار کناره گرفت، به ریاست "کنگره‌ی سازمان صنعتی" رسید، ولی بعداً میان این دو نفر، به علت تأیید ماری از سیاست خارجی رئیس جمهور روزولت اختلاف پیدا شد، و لویس وی را از نیابت ریاست اتحادیه‌ی کارگران متحد معادن برکنار کرد (۱۹۴۲)، ولی تا زمان مرگش ریاست کمیته‌ی سازمان صنعتی و اتحادیه‌ی کارگران فولاد با او بود. وی در بیرون راندن اتحادیه‌های متمایل به کمونیسم از کمیته‌ی سازمان صنعتی (۱۹۴۵–۵۰) سهم عمده داشت.

ماری، مثیو فانتین: ← هواشناسی.

ماریاتگی[6]، **خوسه کارلوس** (xose kārlos māriātegi)، ۱۸۹۵–۱۹۳۰، نویسنده‌ی پروئی و رهبر سیاسی. از خانواده‌ای تنگدست بود، و از کودکی به بیماری سل دوچار شد، ولی به عنوان یک روزنامه‌نگار خودآموخته به اوج شهرت رسید. در اروپا تحصیل کرد، و یک مارکسیست مؤمن شد. در بازگشت به پرو به دیگر رادیکالها پیوست، و در حوادث دهه‌ی ۱۹۲۰ پرو شرکت جست. هفت سال در تفسیر واقعیت پروئی (۱۹۲۸) او شاهکاری در تجزیه و تحلیل جامعه است.

ماریا دا گلوریا: ← ماریای II، پرتغال.

ماریا د مدیچی: ← ماری دو مدیسی.

ماریاس[7]، **خولیان** (xulián mārias)، ۱۹۱۴–، فیلسوف و نویسنده‌ی اسپانیائی. از پیروان اورتگا ای گاست بود. معروفترین آثارش تاریخ فلسفه (۱۹۴۱)، میگل د اونامونو (۱۹۴۳)، تنها یک روش تاریخی (۱۹۴۹)، و مقدمه بر فلسفه (۱۹۵۶) است.

ماری استوارت[8] (māri estuārt)، انگلا **مری ستیوئرت** (meri stiuərt)، ۱۵۴۲–۸۷، تنها فرزند جیمز V اسکاتلند و مری آو گیز، که از طریق مادر بزرگش مارگریت تودور، بعد از فرزندان هنری VIII، وارث سلطنت انگلستان بود. ۶ روز قبل از مرگ پدرش به دنیا آمد و تقریباً بلافاصله ملکه‌ی اسکاتلند شد. طرح ازدواج او با پسر هنری VIII (بعداً ادوارد VI) با شکست مواجه شد. سپس مری آو گیز دخترش را به نامزدی فرانسوا، دوفن فرانسه (بعداً فرانسوای II)، در آورد، و در ۱۵۴۸ او را به فرانسه فرستاد تا به عنوان پرنس خاندان باقدرت گیز پرورش یابد.

در ۱۵۵۸ ماری استوارت و فرانسوای II، طبق قراردادی که، در صورت تولد یافتن اولاد ذکوری از آنها، تاج و تخت اسکاتلند و فرانسه را متحد میساخت، ازدواج کردند. در همان زمان، ماری مخفیانه پیمانی امضا کرد مبنی بر اینکه اگر بدون به دنیا آوردن اولادی بمیرد، اسکاتلند به فرانسه واگذار شود. در ۱۵۵۹، فرانسوا و ماری به عنوان شاه و ملکه‌ی فرانسه تاجگذاری کردند، ولی فرانسوای II سال بعد مرد و ماری در ۱۸ سالگی وارث سلطنت فرانسه شد. به سلطنت رسیدن شارل IX، که تحت تسلط مادرش کاترین دو مدیسی به قدرت رسیده بود، سبب از قدرت افتادن دائیهای ماری، دوک دو گیز و کاردینال دو لورن شد. قرار گرفتن در این موقعیت، علاوه بر مرگ مادرش، ماری را بر آن داشت که در ۱۵۶۱ به عنوان ملکه به اسکاتلند باز گردد. در اسکاتلند، به عنوان یک زن فرانسوی کاتولیک، با موجی از افکار خصومت‌آمیز مواجه شد. ولی فریبندگی ذاتی او بزودی بسیاری از لردها و مردمی را که نسبت به تربیت خارجی او بدگمان بودند، تحت تأثیر قرار داد. او ناپرادری خود، لرد جیمز (بعداً ← ارل آو ماری)، و و. میتلند را، که هردو دوستان انگلستان بودند، به عنوان رایزنهای اصلی خود انتخاب کرد، و به این ترتیب ترس از دخالت مجدد فرانسه در امور اسکاتلند را منتفی ساخت. ماری تحت فشار ج. ناکس و متحدین او، فوراً با برقراری نظام پرسبیتری به منظور ایجاد قوانینی بر ضد کشیشان کاتولیک، موافقت کرد؛ گرچه خود حاضر به ترک کیش کاتولیک یا تصویب قانونی برای شرکت اجباری در مراسم دینی پروتستان‌ها نشد.

هدف سیاسی ماری به دست آوردن موافقت ملکه الیزابت I انگلستان به جانشینی او بود. ولی پاسخهای الیزابت مبنی بر عدم قبول او به عنوان جانشین خود بر سلطنت انگلستان، ماری را بر آن داشت که برای تحکیم موقعیت خود، با پسر عموی انگلیسی کاتولیک خود، هنری استوارت (← لرد دارنلی) ازدواج کند (۱۵۶۵). دارنلی که از خانواده‌ی مارگریت تودور بود، تقریباً به اندازه‌ی ماری مدعی سلطنت انگلستان بود. بیشتر لردهای کاتولیک و برخی از پروتستانها این ازدواج را پذیرفتند، ولی ارل آو ماری و سایر اشراف پروتستان کوشیدند تا شورشی برپا کنند. شورش با شکست مواجه شد و شورشیان به انگلستان گریختند. دارنلی بزودی نشان داد که شاه و همسری نالایق است. او که از عدم کفایت خود و حسادتش نسبت به د. ریتسیو دلتنگ شده بود، بآسانی به توطئه‌ی لردهای متمرد پروتستان و گروهی از اطرافیان ملکه پیوست. در مارس ۱۵۶۶، گروهی به سرکردگی دارنلی و ← ارل آو مورتن ریتسیو را به قتل رساندند، شاید به این امید که قتل ریتسیو ضربه‌ای برملکه، که در آن زمان حامله بود، وارد سازد. ماری با شهامت بسیار دارنلی را متقاعد ساخت و او را نسبت به خود وفادار کرد، و به دانبار گریخت تا به ← ارل آو باثول و سایر اشراف بپیوندد، و به این ترتیب کودتا را شکست داد. در ژوئن ۱۵۶۶ ماری پسری به دنیا آورد که بعداً جیمز VI اسکاتلند و جیمز I انگلستان شد. پس از قتل دارنلی، باثول و ماری در ادنبورگ ازدواج کردند (۱۵۶۷). این ازدواج با مردی که مردم او را در قتل شوهر ماری سهیم میدانستند موجب شد که ماری حمایت مردم و لردها را از دست بدهد، و اسکاتلندیهای خشمگین دست به اسلحه

(۱)Murry (۲)Mari (۳)Murray (۴)Moray Firth (۵)Murray (۶)Mariátegui (۷)Marias
(۸)Mary Queen of Scots (Mary Stuart)

ببرند. عاقبت ماری در کاربری هیل[1] (kārberi hil)، مجبور به تسلیم شد؛ باتول گریخت، ولی سرانجام به حالت جنون در یک زندان دانمارک مرد. ماری زندانی شد، و با کناره‌گیری خود سلطنت را به پسرش انتقال داد، و ارل آو ماری را نامزد نیابت سلطنت کرد. ماری در ماه مه‌ی ۱۵۶۸ از زندان گریخت و توانست نیروی نسبةً بزرگی از لردها و مردانی که سوگند یاد کرده بودند گرد آورد تا سلطنت از دست‌داده را باز یابد؛ اما از ارل آو ماری شکست خورده، و به انگلستان گریخت. در انگلستان الیزابت او را با گرمی پذیرفت و در کارلایل سکنی داد و از تسلیم وی به دولت اسکاتلند خودداری کرد. ولی چون اسکاتلندیهای پروتستان خواستار بماز گرداندن ماری به اسکاتلند بودند، الیزابت زیرکانه هر دو دسته (کاتولیکها و پروتستانها) را بر آن داشت که دعوی خود را در یک دادگاه انگلیسی مطرح کنند. رأی دادگاه این شد که کناره‌گیری ماری و نیابت سلطنت ارل آو ماری قانونی است، ولی شرکت ماری در قتل دارنلی ثابت نشد. ماری زندانی دولت انگلیس شد. در سالهای بعد، ماری پیوسته نقشه‌هائی برای باز یافتن آزادی خود میکشید، و در چند توطئه به منظور به دست آوردن سلطنت انگلستان، با کومک شورش کاتولیکها و تهاجم اسپانیائیها و دیگران، شرکت داشت. عاقبت با برملا شدن توطئه‌ای برای قتل الیزابت، که ماری در آن دست داشت، ماری محاکمه شد. وی در محاکمه با فصاحت و قدرت بسیار از خود دفاع کرد. گرچه هیئت منصفه رأی به گناهکار بودن ماری داد، شرکت ماری در توطئه مورد بحث و تردید باقی ماند. الیزابت در امضای حکم اعدام تردید نشان می‌داد، ولی تحت فشار شدید مشاورین خود، بالاخره با بی‌میلی رضایت داد. ماری را در هشتم فوریه‌ی ۱۵۸۷ گردن زدند. ماری در وستمینستر ابی دفن شد. زیبائی و فریبندگی ماری، شهامت غیر قابل انکار و دلبستگی او به امور مذهبی در سالهای آخر عمرش، و سالهای بسیاری که در زندان به سر برد، وی را شخصیتی رمانتیک در تاریخ ساخت. ماری استوارت موضوع کتاب شعرا و نویسندگان بیشماری مانند فریدریش فون شیلر، و. آلفیری، ا. چ. سوینبورن، مکسول اندرسن، و دیگران بوده است.

ماریا کارولینا[2] (māriā kārolinā)، ۱۷۵۲–۱۸۱۴، ملکه‌ی ناپل، همسر فردیناند IV ناپل، دختر ماری ترز. وی با دوستان نزدیکش، سر ج. اکتن و اِما، مشهور به ← لیدی همیلتن، مرکز توطئه و تحریک بر ضد فرانسه بود. در ۱۸۰۶، تحت حمایت انگلیسها، به سیسیل پناهید، و در ۱۸۱۲ تحت فشار آنها مجبور شد جزیره‌ی سیسیل را ترک کند. در وین در گذشت.

ماریا کریستینا[3] (māriā kristinā)، ۱۸۰۶–۷۸، ملکه‌ی اسپانیا، همسر چهارم فردیناند VII اسپانیا. در دورانی که برای دختر خویش، ایزابل II، نایب‌السلطنه بود (۱۸۳۳–۴۰)، کارلوسیان پی در پی شورش میکردند، و عاقبت فرمانروائی او به دست اسپارترو برانداخته شد، ولی بعدها دوباره در دربار دخترش نفوذ و قدرتی یافت.

ماریا کریستینا[3] (māriā kristinā)، ۱۸۵۸–۱۹۲۹، ملکه‌ی اسپانیا، همسر آلفونسوی XII اسپانیا. در دورانی که برای پسرش، آلفونسوی XIII، نایب‌السلطنه بود (۱۸۸۶–۱۹۰۲) اسپانیا در جنگ با امریکا شکست خورد.

ماریا لویسا[4] (māriā luisā)، ۱۷۵۱–۱۸۱۹، ملکه‌ی اسپانیا. همسر کارلوس IV. زشتکار و مقتدر بود، و با معشوق خود گودوی اختیار حکومت را در دست داشت، و بدین طریق به سقوط اسپانیا به دست ناپلئون I کومک کرد. در زندانی ساختن شوهر خود (۱۸۰۸–۱۴) دست داشت؛ و خود او هم با شوهرش در کومپینی زندانی شد، و تا آخر عمر به اسپانیا باز نگشت.

ماریامنه[5] (māriāmne). ۱– فد ۲۹ ق‌م، دومین زن از 10 زن هرودس کبیر. از نسل مکابیان بود. هرودس او را بسیار دوست میداشت، ولی بر اثر اتهام نادرستی که سالومه، خواهرش، بر او وارد ساخت، به فرمان هرودس کشته شد. ۲– زن دیگری از هرودس که به زیبائی شهره بود. چون در توطئه‌ای بر ضد هرودس شرکت کرده بود، هرودس او را طلاق داد.

ماریان، جزایر: ← ماریاناس، جزایر.

ماریانا[6]**، خوان د** (xuān de māriānā)، ۱۵۳۶؟–۱۶۲۳؟، مورخ و فیلسوف یسوعی اسپانیائی. در رم، پالرمو، و پاریس به تدریس علوم الاهی پرداخت. شهرتش به خاطر این دو کتاب است: تاریخ اسپانیا (۱۵۹۲)، و در باره‌ی شاه و سلطنت (۱۵۹۹) که در آن کشتن حاکم ستمگر را روا میداند.

ماریانائو[7] (mariānāo)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۳۶۸٬۷۴۷)، ایالت هاوانا، غ کوبا. تفرجگاه تابستانی است. مرکز تولید مواد شیمیائی، آب جو، و منسوجات است.

ماریاناس[8]**، جزایر** (māriānās) یا **جزایر ماریان** (māriān)، دسته‌جزیره (۹۵۸ کمه؛ در ۱۹۷۰ حه، به استثنای گوام، ۹٬۶۴۰)، قکه غربی به فاصله‌ی ۲٬۴۰۰ کیلومتری ش جزایر فیلیپین، که در رشته‌ای به طول ۸۰۰ کم از ل به ج ممتد است. جزایر عمده‌ی آن گوام، سایپان[9] (sāy-pān)، و تینیان[10] (tiniān) میباشد. محصولات جزایر نیشکر، قهوه، و نارگیل است. سکنه‌اش را ژاپنیها، چاموروها، و میکرونزیائیها تشکیل میدهند.

در ۱۵۲۱ به توسط ماژلان کشف شد. در ۱۶۶۸–۱۸۹۸ در تصرف اسپانیا بود. در ۱۸۹۹، به استثنای گوام که به دست کشمة افتاد، به آلمان فروخته شد. جزایر متعلق به آلمان را ژاپن در ۱۹۱۴ اشغال کرد و در ۱۹۲۲ تحت قیمومت آن دولت قرار گرفت، که در ۱۹۳۵ مدعی مالکیت آنها شد. این جزایر در ۱۹۴۴ به دست قوای کشمة افتاد. در ۱۹۴۷، به استثنای گوام، جزء سه سرزمین قیمومی جزایر اقیانوس کبیر شد.

ماریاناس، گودال[11] (māriānās)، گودالی در عمق قکه غربی، ج‌ش گوام، که عمیقترین (۱۰٬۹۱۱ متر) گودالهای شناخته‌شده بر قشر زمین است.

ماری آنتوانت[12] (māri ānTuānet)، ۱۷۵۵–۹۳، ملکه‌ی فرانسه، همسر لوئی XVI؛ دختر امپراطور فرانسیس I و ماری ترز. ماری آنتوانت، چون در اصل اتریشی بود، مورد اعتماد واقع نمیشد و، از طرف دیگر، لوئی را مردی بیکفایت میدید و او را شایسته‌ی شوهری خود نمیدانست؛ ازین روی، در عین جوانی و زیبائی، و بدون پروا، خود را در دامان یک زندگی آمیخته با عیاشی و خوشگذرانی افکند. شاید وی در ← قضیه‌ی گردن‌بند الماس شرکتی نداشت، ولی این قضیه و رسوائیهای دیگر، و همچنین آزمندی کسانی که طرف توجه او بودند، روز به روز بر عدم محبوبیت او می‌افزود. وی در برکناری تورگو (۱۷۷۶) دخالت داشت، با اقدامات اقتصادی ژ. نکر مخالف بود، و تفاهم و توجهی نسبت به مشکلات زمان خود نشان نمیداد. ولی اینکه مشهور است که وی در هنگام قحطی نان راه حلی پیشنهاد کرده و گفته است "مردم نان شیرینی بخورند" نسبت ناروا و غیرمنصفانه‌ای است. پس از آنکه نخستین پسر را زائید آرامشی یافت و مسئولیت بیشتری در خود احساس میکرد. شاید در دو سال اول انقلاب فرانسه، وی در سیاست پادشاه نفوذ و تأثیری نداشت. پس از ۱۷۹۱، که شاه و ملکه برای فرار کوشیده ولی موفق نشده بودند، بیحالی و سستی شاه ملکه را ناچار کرد که با کنت دو میرابو و بارناو وارد مذاکره شود. در همان حال ملکه پنهانی اصرار میورزید که اتریش در آن جریان مداخله کند، و عقیده‌ی عمومی بر آن است که وی خیانت کرده و نقشه‌های لشکرکشی (۱۷۹۲) فرانسه را به دشمن خبر داده است. ملکه ابتدا در تامپل (یکی از کوبهای پاریس) و، پس از قتل لوئی، در کنسیرژری (konsierje:ri؛ قسمت قدیمی ساختمان کاخ دادگستری پاریس) زندانی، و در ۱۶ اکتبر به جرم خیانت، به وسیله‌ی گیوتین کشته شد. ظلم وحشیانه‌ای که در ماههای آخر نسبت به او میشد (مخصوصاً اینکه زندانبانهای او بدرفتاریها و بیدادگریهائی را که نسبت به فرزند خردسالش، لوئی XVII، اعمال میشد، به وی خبر میدادند و از این راه به نحوی ظالمانه و غیر انسانی لذت میبردند)، و همچنین محاکمه‌ی غیر عادلانه‌ای که وی را محکوم به مرگ ساخت، گناهان او را ناچیز مینماید. ماری آنتوانت با استقامت و ثباتی قهرمانانه، کشته شدن با گیوتین را پذیرفت.

ماریانسکه لازنیه، چکوسلواکی: ← مارینباد.

---

(۱)Carberry Hill (۲)Marie Caroline (۳)Maria Christina (۴) María Luisa (۵)Mariamne
(۶)Mariana (۷)Marianao (۸)Marianas (۹)Saipan (۱۰)Tinian (۱۱)Marianas trench
(۱۲)Marie Antoinette

ماریای I[1] (māriā-)، ۱۷۳۴–۱۸۱۶، ملکه‌ی پرتغال (۱۷۷۷–۱۸۱۶) دختر ژوزه. با عمویش پدروی III ازدواج کرد، و او تا هنگام مرگش (۱۷۸۶) با ماری در سلطنت شرکت داشت. با آنکه علاقه‌ای به امور مملکتی نشان نمیدادند پومبال را از کار برکنار کردند و حکومت را به دست گرفتند. بسیاری از روشنفکران و دشمنان پومبال که در زندان یا تبعید بودند آزاد شدند، و جنبش روشنفکری پرتغال دوباره کمی نیرو گرفت. آکادمی علوم لیسبون را تأسیس کرد (۱۷۷۹). مرگ شوهر، مرگ (۱۷۸۸) پسرش ژوزه، و چنانکه مشهور است، ترس او از انقلاب فرانسه، وی را به دیوانگی کشانید. پسرش (بعداً ژان VI) نیابت سلطنت را به دست گرفت (۱۷۹۲)، و او بود که پرتغال را در دوره‌ی جنگهای انقلاب فرانسه و دوره‌ی مصیبت‌بار ناپلئونی، رهبری کرد.

ماریای II[1] یا **ماریا دا گلوریا** (māriā dā gloriā)، ۱۸۱۹–۵۳، ملکه‌ی پرتغال، دختر پدروی I، امپراطور برزیل؛ مه ریو د ژانیرو. پدروی I، پس از مرگ (۱۸۲۶) پدرش ژان VI، در حالی که امپراطور برزیل بود، وارث تاج و تخت پرتغال نیز شد، ولی بزودی به نفع دخترش ماریا از سلطنت پرتغال استعفا کرد، مشروط بر آنکه ماریا با عموی خود میگل ازدواج کند. ولی میگل از این وصلت سر باز زد، و خودش شاه پرتغال اعلام شد (۱۸۲۸). ماریا را به انگلستان بردند، ولی در ۱۸۳۴ پس از پیروزی نیروهای آزادیخواه به رهبری پدرش و پشتیبانی انگلستان، تاج و تخت خود را باز یافت. بقیه‌ی دوران فرمانروائی او پیوسته با انقلاب رو به رو بود. شوهر دومش، فردیناند ساکس‌کوبورگ، پس از ۱۸۳۷ به عنوان فردیناند II مشترکاً با او حکومت میکرد.

ماری‌اینسک[2]، **راه آبی** (māriinsk) یا **آب‌راهه‌ی ولگا–بالتیک** (volgā-bāltik)، راه کشتیرانی (ح 1'100 کم) در لغ جمشر اروپائی، که به وسیله‌ی چند رودخانه و ترعه، رود نوا را در ریبینسک با ولگا مرتبط میسازد. این راه کشتیرانی از دریای بالتیک تا دریای خزر را ممکن میسازد، و ضمناً با دوینای شمالی و، بالنتیجه، با دریای سفید مرتبط است.

ماریبور[3] (māribor)، آلمانی **ماربورگ**[4] (mārburg)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۷۲٬۱۵۵)، سلوونیا، ل یوگوسلاوی، بر رود دراوا؛ مرکز تولید اتومبیل، منسوجات، چرم، مواد شیمیائی. تا ۱۹۱۹ متعلق به ستیریا (اتریش) بود. کلیسای جامع آن به سبک گوتیک و عمارت شهرداریش به سبک معماری دوره‌ی رنسانس است.

ماریت[5]**،اوگوست ادوار** (ogu:st eduār mā-riet)، ۱۸۲۱–۸۱، مصرشناس فرانسوی؛ مدیر حفاریهائی که در اطراف اهرام به عمل آمد. در ۱۸۷۸ به عضویت آکادمی کتیبه‌ها انتخاب شد.

ماری ترز[6] (māri terez)، آلمانی ماریا ترزیا (tereziā) ۱۷۱۷–۸۰، امپراطریس به عنوان همسر فرانسیس I (که از ۱۷۴۵–۶۵ پادشاهی کرد)، و ملکه‌ی بوهم و مجارستان (۱۷۴۰–۸۰)؛ دختر امپراطور شارل VI. بنا بر پراگماتیک سانکسیون، سرزمینهای هابسبورگ به ماری ترز تعلق میگرفت، ولی او ناچار شد که در جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) و در جنگ هفتساله (۱۷۵۶–۶۳) از این حق خود دفاع کند. پروس قسمت اعظم سیلزی را از دست او بیرون آورد، ولی در تقسیم لهستان (۱۷۷۲)، که ماری آن را با اکراه تمام امضا کرد، سهم بزرگی برای خود بر داشت و لهستان جنوبی را به دست آورد. به یاری صدر اعظمش کاونیتس، با توانائی و هوشیاری تمام حکومت کرد؛ دوره‌ی او دوره‌ی سعادت و رفاه و فراوانی بود. اگرچه محافظه‌کار و کاتولیک مؤمنی بود، در اصلاحات روستائی و اصلاحات دیگر با پسرش یوزف II همکاری می‌کرد. پس از آنکه یوزف II در ۱۷۶۵ امپراطور شد، ماری ترز در قدرت و اختیارات با او شریک بود. ماری ترز، همسر و مادری نمونه بود، شانزده فرزند داشت، و به غایت مهربان و مورد محبت عموم بود. در زمان او وجود کسانی چون گلوک و موتسارت وین را مرکز موسیقی اروپا کرده بود.

ماری ترز دتریش[7] **(د/اتریش)** (māri terez dotriš)، ۱۶۳۸–۸۳، ملکه‌ی فرانسه، همسر لوئی XIV؛ دختر فیلیپ IV پادشاه اسپانیا. ازدواج او با لوئی (۱۶۶۰) بر حسب شرایط "صلح پیرنه" صورت گرفته بود، ولی لوئی به او اعتنائی نداشت و با معشوقه‌های متعدد خود سرگرم بود. پس لوئی XIV از او دوفن بزرگ بود (← دوفن).

ماریتسا[8](māritsā)، رودی به طول ح ۴۸۰ کم، که در غ بلغارستان سرچشمه گرفته، در جهت جش و ج (قسمتی از آن در امتداد مرز ترکیه و یونان) جاری شده به دریای اژه میریزد. دیزابه‌ی عمده‌ی آن تونجا[9] (tunjā) میباشد. شهرهای پلوودیف و ادرنه در مسیر آن قرار دارد.

ماریتن[10]**، ژاک**(jāk māritan)، ۱۸۸۲–۱۹۷۳، فیلسوف فرانسوی، از پیروان تومیسم (← توماس آکویناس) جدید. در ۱۹۰۶ به مذهب کاتولیک در آمد؛ تعالیم قدیس توماس آکویناس را توسعه بخشید و آنها را با شئون مختلفه‌ی زندگی جدید در آثارش، مانند مقدمه بر فلسفه (۱۹۲۳–۳۰)، هنر و فلسفه‌ی مدرسی (۱۹۳۰)، مذهب اومانیسم واقعی (۱۹۳۸)، و مسیحیت و دموکراسی (۱۹۴۴)، وفق داد. در ۱۹۶۱ به دریافت جایزه‌ی بزرگ ادبیات آکادمی فرانسه نایل آمد.

ماری[11] **تودور** (māri tudor) یا **ماری خونین** یا **مری I** (meri-)، ۱۵۱۶–۵۸، ملکه‌ی (۱۵۵۳–۵۸) انگلستان، دختر هنری VIII و کاترین آراگونی؛ مه گرینیچ. هنگامی که هنوز کودک بود، چند پیشنهاد ازدواج برای او مطرح شد–برای پسر بزرگ فرانسوای I فرانسه (۱۵۱۸)، برای امپراطور شارل V (۱۵۲۲)، برای خود فرانسوای I (۱۵۲۷)، و چند نفر دیگر. وی در دست پدرش همچون مهره‌ی شطرنجی در دسایس سیاسی او به کار میرفت. در ۱۵۲۵، به عنوان شاهزاده‌خانم ویلز، دستگاه زندگی جداگانه‌ای برای او ترتیب دادند؛ در ۱۵۲۷ که هنری مذاکرات برای طلاق از همسرش را آغاز کرد، ماری نسبت به مادرش و کلیسای روم وفادار ماند، و نه سال پس از آن را در بدبختی گذراند. او را از مادرش جدا کردند و به بهانه‌ی اینکه بچه‌ی حرامزاده است از حضور در دربار ممنوعش ساختند و در سلک خدمتگزاران ناخواهریش الیزابت در آوردند. نقشه‌ی فرار وی به اروپا بی‌نتیجه ماند، و در ۱۵۳۶ عاقبت ناگزیر شد به حرامزادگی خود اعتراف کند و از مذهب کاتولیک رومی دست بکشد، ولی پاپ بعدها این عمل وی را مورد بخشش قرار داد. هنگام گسترش مذهب پروتستان در سلطنت ناپدریش ادوارد VI، ماری سخت به مذهب کاتولیک خود پایبند بود، و علی رغم فرمان سلطنتی به نمازخانه‌ی خاص خود میرفت، و از امپراطور شارل V تقاضای حمایت کرد. فعالیت‌های جان دادلی، ← دیوک آو نورثامبرلند، سبب شد که پس از مرگ ادوارد مدت کوتاهی تخت و تاج انگلستان غصباً به تصرف لیدی جین گری در آید؛ ولی ماری، که گروه کثیری از مردم طرفدارش بودند، سرانجام به سلطنت رسید. در اوایل کار نسبت به مخالفان سیاسی خود کمال گذشت را نشان میداد، ولی وی و مشاورانش با دو سیاست رو به رو بودند که یکی ازدواج او با فیلیپ (بعدها فیلیپ II اسپانیا) و اتحاد با اسپانیا بود و دیگری اعاده‌ی تفوق پاپ در انگلستان. مسئله‌ی اول با مخالفت شدید مردم مواجه شد، که به شورش بیحاصل سر تامس وایت انجامید، ولی هم ازدواج و هم اتحاد با اسپانیا در ۱۵۵۴ صورت گرفت، و در اواخر همین سال دوباره اقتدار پاپ در انگلستان به رسمیت شناخته شد. در اوایل ۱۵۵۵ پارلمنت قوانین ضد پاپی هنری VIII را لغو کرد و محاکم کلیسائی و قوانین ضد بیدینی دوباره به جریان افتاد، ولی املاک کلیسا که ضبط شده بود همچنان در تصرف دولت باقی ماند. آزارها و کشتارهای مذهبی آغاز شد که در سراسر سلطنت ماری ادامه یافت؛ تعداد کشته‌شدگان به ۳۰۰ رسید که از آن جمله بودند ریدلی، جان راجرز (۱۵۰۰–۵۵)، هیو لتیمر، و تامس کرنمر. لقب "ماری خونین" که به وی داده شده، در مقایسه‌ی با کشتارهای عظیمی که از پروتستانها در قاره‌ی اروپا صورت گرفت، چندان مناسب نمینماید، ولی در انگلستان چنان کشتاری سابقه نداشت. در ۱۵۵۵ که پارلمنت انگلستان تلاش فیلیپ را برای رسیدن به تاج و تخت بیحاصل کرد، فیلیپ زن غمگین خود را ترک گفت و به املاک خود در هلند رفت. در ۱۵۵۷ انگلستان به اکراه به جنگ میان اسپانیا و فرانسه کشانده شد و نتیجه‌ی آن از دست رفتن کاله و افزوده شدن خصومت مردم انگلستان نسبت به ملکه‌ی در حال مرگشان بود.

ماریجوانا[12] (mārijuānā) یا **ماریژوانا**

---

(۱)Maria (۲)Mariinsk (۳)Maribor (۴)Marburg (۵)Mariette (۶)Maria Theresa
(۷)Marie Thérèse of Austria (۸)Maritsa (۹) Tundzha (۱۰)Maritain (۱۱)Mary (۱۲)marijuana

(-juānā؛ از فنس)، داروئی که از گل و ساقه و برگ گیاه شاهدانه (کانابیس ساتیوا، ← شاهدانه) گرفته میشود. از زمانهای قدیم برای تولید کیف و نشاط به کار میرفته است؛ در یک رساله‌ی پزشکی چینی، که تاریخ آن را ۲۷۳۷ ق‌م ادعا کرده‌اند، ذکر آن آمده است. استعمال آن از چین به هند و سپس به ل افریقا کشیده شد و ح ۵۰۰ ب‌م به اروپا رسید. در دوران مستعمره بودن امریکای شمالی گیاه ماریجوانا برای به دست آوردن الیاف آن فراوان کشت میشد. در جج II که راه رسیدن به منابع این الیاف در آسیا بریده شد، کشت آن در امریکا وسعت یافت. از اوایل قرن ۲۰م کشاورزان مکزیکی و دریانوردان امریکای جنوبی استعمال ماریجوانا را به عنوان ماده‌ی مخدر در کشمت رایج کردند. در کشمت معمولاً به صورت سیگار استعمال میشود. گیاه ماریجوانا در بسیار جاهای جهان میروید، و خاصیت داروی تهیه‌شده‌ی از آن بر حسب آب و هوا و طرز کشت و روش تهیه تغییر میکند. رزینی که بر خوشه‌ی گلها و جوانه‌های گل ماده یافت میشود، منبع نوع قوی‌تر این دارو است و برای تهیه‌ی حشیش به کار میرود که ماریجوانای درجه‌ی اول است. ماده‌ی عامل مهم آن تترائیدرو کانابینول است، ولی مشتقات دیگر کانابینول موجود در آن را نیز مخدر تصور میکنند. با وجود آنکه حساسیت شخص را نسبت به رنگ و شکل و موسیقی و انگیزه‌های دیگر افزایش میدهد، این خاصیت در آن به اندازه‌ی دیگر مواد هوشربا و خیال‌انگیز نیست.

ماری خونین، ملکه‌ی انگلستان، ← ماری تودور.

ماری دو بورگونی[1] (māri de: burgony)، ۱۴۵۷–۸۲، دختر شارل دلیر. وی پس از مرگ (۱۴۷۷) پدر، وارث بزرگترین ثروتها در اروپا شد. لوئی XI، پادشاه فرانسه، بیدرنگ به املاک موروثی او تاخت و بورگونی و پیکاردی را تصرف کرد، و هلند و بلژیک و فرانش‌کنته را مورد تهدید قرار داد. ماری، به منظور آنکه از پشتیبانی اتباع خود برخوردار شود، در گان "امتیاز بزرگ" را، که آزادیهای پیشین فلاندر، برابان، انو، و هولاند را از نو برقرار میکرد، صادر کرد. در همان سال (۱۴۷۷) او با متحد خود ماکسیمیلیان د/اتریش (که بعدها امپراطور ماکسمیلیان I شد) زناشوئی کرد، و او فرانسویان را در گینگات شکست داد (۱۴۷۹). مرگ نابهنگام ماری، بر اثر تصادفی در حین سوارکاری، موجب شد که پسرش فیلیپ (بعدها فیلیپ I پادشاه کاستیل) وارث سرزمینهای او شود؛ و به این ترتیب فروبومان در اختیار هاپسبورگها در آمد. آشوبهای هلند، ماکسیمیلیان را ناچار کرد که ← پیمان آراس را تصویب کند (۱۴۸۳)، که طبق آن فرانش‌کنته و آرتوا به فرانسه واگذار شد (در ۱۴۹۳ فرانسه آنها را پس داد).

ماری دو فرانس[2] (māri de: frāns)، نق ۱۱۵۵–۹۰، شاعره‌ی فرانسوی مقیم انگلستان. از زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست. شهرتش به واسطه‌ی دوازده قطعه قصیده، مبتنی بر افسانه‌های سلتی، است. موضوع اصلی این قطعات غنائی، که به همراه نوای چنگ خوانده میشد، عشق و شوریدگی است.

ماری دو فرانس[3] (māri de: frans)، ۱۴۹۶–۱۵۳۳، ملکه‌ی همسر لوئی XII فرانسه؛ مت انگلستان. وی دختر هنری VII انگلستان بود؛ پدر و بعداً برادرش هنری VIII مذاکرات ناموفقی برای ازدواج او با نوه‌ی امپراطور ماکسیمیلیان (بعداً امپراطور شارل V) صورت دادند. ماری در اکتبر ۱۵۱۴ به عقد ازدواج لوئی XII فرانسه، که در آن هنگام ۵۲ساله و ناتندرست بود، در آمد. سه ماه پس از این ازدواج لوئی XII در گذشت؛ ماری پنهانی با مرد دلخواه خود، ج. برندن، ملقب به دیوک آو سافک، ازدواج کرد. وی مادربزرگ ج. گری بود. نیز ← تودور، خاندان.

ماری دو لورن: ← مری آو گیز.

ماری دو مدیسی[4] (māri de: medisi)، فنس

ماری دو مدیسیس (medisis)، ایتالیائی

ماریا د مدیچی (māriā de medici)، ۱۵۷۳–۱۶۴۲، ملکه‌ی فرانسه، دختر فرانچسکو د مدیچی، مهیندوک توسکان. در ۱۶۰۰ زن دوم هانری IV، و پس از قتل (۱۶۱۰) هانری نایب السلطنه‌ی پسرش لوئی XIII شد. با کونچینی، که طرف توجهش بود، خزانه را به باد داد و سیاست طرفداری هاپسبورگ را در پیش گرفت. پس از قتل (۱۶۱۷) کونچینی به دستور پسرش لوئی XIII تبعید شد؛ در ۱۶۲۲، با وساطت ریشلیو، با پسرش آشتی کرد. در ۱۶۳۰ کاردینال ریشلیو، که قبلاً طرف توجه ماری بود، او را از دربار تبعید کرد؛ در ۱۶۳۱ ماری به هلند گریخت و دیگر باز نگشت. هنریتا مریا، ملکه‌ی انگلستان، دختر او بود.

ماری دو مدیسیس: ← ماری دو مدیسی.

ماریژوانا: ← ماریجوانا یا ماریژوانا.

ماریس[5] (māris)، ۳ نقاش هلندی، که برادر بودند. **یاکوب ماریس** (yākob، ۱۸۳۷–۹۹)، معروفترین آنها، صحنه‌های عادی درونی خانه را تصویر میکرد، ولی بیشتر به خاطر دورنماهای رنگ و روغن و آبرنگ پرقدرت خود شهرت دارد. این نقاشیها، که از لحاظ رنگ پرمایه، و از لحاظ ترکیب و سبک بزرگ و ساده است، از زیباترین تابلوهای مکتب لاهه به شمار میرود. در این آثار اغلب ییلاقات سرسبز در زیر آسمان خاکستری‌رنگ مجسم شده است. در موزه‌ی رایکس مجموعه‌ی قابل ملاحظه‌ای از آثار او، از جمله ورود قایقها موجود است. سایر آثار او شامل پل (مجموعه‌ی فْریک، نیو یورک) و کانال در هولاند (موزه‌ی مترپلیتن) میباشد.

ماتایس ماریس (mātāys، ۱۸۳۹–۱۹۱۷)، نقاش ژانر و دورنما، و حکاک بود. با برادرش یاکوب کار کرد و در ۱۸۷۷ در لندن سکنی گزید. کارهای بعدی او حالتی رازورانه دارند؛ این آثار شامل خیال واهی (موزه‌ی مترپلیتن) و باد آمستردام (موزه رایکس) است. **ویلم ماریس** (vilem، ۱۸۴۴–۱۹۱۰)، به خاطر دورنماهای درخشان خود، که اغلب گله‌ی گاوی نیز در آن ترسیم شده است، شهرت زودرسی کسب کرد. موزه‌ی رایکس ۶ اثر از او، از جمله گاوها کنار یک نهر، را نگهداری میکند.

ماریس[6]، **رابرت** (rābert māris)، ۱۷۳۴–۱۸۰۶، بانکدار امریکائی، کارشناس امور مالی، و امضاکننده‌ی اعلامیه‌ی استقلال؛ مت انگلستان. در ۱۷۴۷ همراه پدرش به امریکا رفت و در فیلادلفی در تجارتخانه‌ای به کار گمارده شد. ماریس با محدودیتهائی که انگلستان قبل از انقلاب امریکا اعمال میکرد، مخالفت میورزید و به عنوان یکی از اعضای کنگره‌ی مهاجرین خدمت کرد (۱۷۷۵–۷۸). در ژوئیه‌ی ۱۷۷۶ بر ضد موج استقلال‌طلبی امریکائیها رأی داد و هنوز استقلال را زود میدانست، ولی در اوت همان سال اعلامیه‌ی استقلال را امضا کرد. او در نتیجه‌ی قدرت و قاطعیت خود، موقعیت برجسته‌ای در کنگره کسب کرد. بعد از ترک کنگره، فعالیتهای تجارتی خود را توسعه داد، و در ۱۷۸۱ تقریباً بزرگترین بازرگان امریکا شمرده میشد. آشفتگی مسائل مالی سبب شد که از طرف کنگره به سمت سرپرستی مالیه (۱۷۸۱–۸۴) منصوب شود. ماریس تشکیل یک بانک ملی را رهبری کرد، هزینه را کاهش داد، گامهائی به سوی تأسیس ضرابخانه‌ی ملی بر داشت، و کوشید تا به اتکای اعتبار خود بودجه‌ی دولت را افزایش بدهد. ماریس عضو مجلس مبعوثان فدرال ۱۷۸۷ بود، اما پیشنهاد واشینگتن را برای پست وزارت خزانه‌داری در نخستین دولت او رد کرد و به عنوان سناتور کشمت از پنسیلوانیا خدمت کرد (۱۷۸۹–۹۵). در امور تجارتی خود با مشکلاتی مواجه شد که عاقبت به ورشکستی او انجامید. ماریس از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۱ در زندان وامداران به سر برد، و هرگز ثروت سابق خود را باز نیافت.

ماریس، ماتایس، نقاش هلندی، ← ماریس، نقاشان هلندی.

ماریس، ویلم، نقاش هلندی، ← ماریس، نقاشان هلندی.

ماریس[6]، **ویلیام** (wilyām māris)، ۱۸۳۴–۹۶، هنرمند، چاپگر، نویسنده، و سوسیالیست انگلیسی. نزد د. گ. روستی نقاشی آموخت، و از راسکین و برن‌جونز پیروی میکرد. در ۱۸۶۱ مؤسسه‌ی ماریس و شرکا را تأسیس کرد (← وب، فیلیپ سپیکمن). آثاری که در این مؤسسه تهیه شده، در تلطیف ذوق هنری عصر ویکتوریا تأثیر بسیار داشته است. ماریس، با استفاده از اصول فنی و صنعتی قرون وسطی در کارگاه خود، جنبش هنری و صنعتی را غیر مستقیم رهبری میکرد. تأثیر شیوه‌های هنری قرون وسطی در داستانهای منظوم وی، همچون بهشت زمینی (در ۳ جلد، ۱۸۶۸–۷۰) و منظومه‌ی حماسی زیگفرید وُلسونگ (۱۸۷۶)، نمودار است. ماریس، در بیست سال آخر عمر، به سوسیالیسم

(۱)Mary of Burgundy (۲)Marie de France (۳)Mary of England; Marie de France (فنس) (۴)Marie de' Medici
(۵)Maris (۶)Morris

پرداخت و آثاری در این زمینه به وجود آورد، از جمله، رؤیائی از جان بال (۱۸۸۸)، اخباری از هیچ جا (۱۸۹۱)، و پیشرفت و نتایج سوسیالیسم (۱۸۹۳). آخرین فعالیتهای هنری او اصلاحاتی بود که در کار چاپ به وجود آورد.

ماریس، یاکوب، نقاش هلندی، ← ماریس، نقاشان هلندی.

ماریستاون[1] (māristān)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷٬۶۶۲)، ل نیو جرزی، غ‌ل‌غ نیوئرک، کشمت. در ح ۱۷۱۵ ماندگاه شد. در ۱۷۷۷ و ۱۷۷۹–۸۰ واشینگتن آنجا را در زمان انقلاب مقر ستاد زمستانی خود کرد. الفرد ویل[2] (alfrəd veyl؛ ۱۸۰۷–۵۹) و س. ف. ب. مورس آزمایشهای خود را در باره‌ی تلگراف در این شهر انجام دادند.

ماریس جسپ، دماغه‌ی: ← پیری، ارض.

ماریسن[3]، **ستنلی** (stanli mārisən)، ۱۸۸۹–۱۹۶۷، چاپگر و روزنامه‌نگار انگلیسی. پس از ۱۹۲۳ مشاور کارهای چاپی نشریات دانشگاه کیمبریج بود. در ۱۹۲۹–۴۴ مشاور روزنامه‌ی تایمز لندن بود و قطع تازه و حروف چاپ تازه‌ای به نام حروف رومی تایمز، برای آن طرح و انتخاب کرد. از آثار او چهار قرن چاپ طریف (۱۹۲۴) و نخستین اصول چاپ (۱۹۳۶) است.

ماریسن[4]، **سموئل الیت** (samyuəl eliət mārisən)، ۱۸۸۷–۱۹۷۶، تاریخنویس امریکائی. این کتابها از آثار اوست: امیر البحر دریای اقیانوس (۱۹۴۲، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر ۱۹۴۳)، که شرح زندگی کریستوف کلمب است؛ تاریخ سیصدساله‌ی کالج و دانشگاه هاروارد (سه مجلد ۱۹۳۰–۳۶)؛ و تاریخ عملیات نیروی دریائی کشورهای متحد امریکا در جنگ جهانی دوم (۱۵ مجلد، ۱۹۴۷–۶۲)، که دولت امریکا او را مأمور نوشتن آن کرد. یکی از آخرین کتابهایش جان پول جانس (۱۹۵۹) است که برای بار دوم جایزه‌ی پولیتسر را نصیب او کرد.

ماریسن[4]، **هربرت ستنلی** (he:rbərt stanli mārisən)، ۱۸۸۸–۱۹۶۵، سیاستمدار انگلیسی. در خانواده‌ای فقیر در لندن متولد شد، و در ۱۴ سالگی به کار آغاز کرد. در ۱۹۱۵ دبیر حزب کارگر در لندن شد، و تا ۱۹۴۷ در این سمت باقی بود. وزیر کشور و وزیر امنیت کشور (۱۹۴۰–۴۵) بود. در حکومت کارگری رئیس شورای رایزنی و رهبر مجلس عوام (۱۹۴۵–۵۱) و وزیر امور خارجه (۱۹۵۱) بود.

ماریسویل[5] (mārisvil)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۱٬۳۰۹)، پنسیلوانیا، کشمت، برکنار رود دلاور. مؤسسات صنعتی آن مواد شیمیائی، پلاستیک، و فراورده‌های کائوچوئی تولید میکنند. نام شهر مأخوذ از نام رابرت **ماریس** است. در ۸–۱۴ دسامبر سال ۱۷۷۶ مقر ستاد واشینگتن در جنگ انقلاب بود.

ماریشر[6] (mārišər) یا **الگینشر**[7] (elginšər)، ولایت [= کونتی] ساحلی (۱٬۲۳۵ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۵۱٬۴۸۵)، ل‌ش اسکاتلند؛ مرکزش شهر الگین. تپه‌های داخلی آن اختصاص به چرا دارد؛ جلگه‌ی ساحلی کاملاً زیر کشت است. صنایع مهم آن تهیه‌ی ویسکی و پشم است. در اوائل دوره‌ی پیکتها زد و خورد زیادی در اینجا حکمفرما بود. در ۱۹۷۵ ولایت میان نواحی هایلندز و گرمپینز تقسیم شد.

ماری فرث: ← ماری، خلیج.

ماری فیودوروونا[8] (māri fiodorovnā)، ۱۸۴۷–۱۹۲۸، ملکه‌ی همسر الکساندر III و مادر نیکولای II. وی دختر کریستیان IX دانمارک بود. تمام وقت خود را صرف فعالیتهای نیکوکاری و تربیتی، خصوصاً صلیب سرخ کرد. در ۱۹۱۷ بولشویکها او را در کریمه زندانی کردند، به دست نیروهای کریمه آزاد شد و به انگلستان مهاجرت کرد، و از آنجا به دانمارک رفت و تا آخر عمر در آنجا به سر برد. نامه‌های او به نیکولای II تحت عنوان نامه‌های محرمانه‌ی آخرین تزار منتشر شد.

ماری لشچینسکا[9] (māri leščinskā)، ۱۷۰۳–۶۸، ملکه‌ی فرانسه، دختر ستانیسلاس I، پادشاه لهستان. در ۱۷۲۵ با لوئی XV ازدواج کرد و ده فرزند از او آورد، که تنها یکی از آنها زنده ماند، و دوفن لوئی XV بود.

ماریلند، ایالت، کشمت ← مریلند.

ماری لویز[10] (māri luiz)، آلمانی **ماریا لویزا**، ۱۷۹۱–۱۸۴۷، امپراطریس فرانسه؛ دختر فرانسیس I امپراطور اتریش. در ۱۸۱۰ همسر ناپلئون I شد، و پسری از او آورد (← ناپلئون II)، و در ۱۸۱۴ ناپلئون را ترک کرد. کنگره‌ی وین او را دوشس پارما و پیاچنتسا و گواستالا کرد، و او در عین بیکفایتی، از ۱۸۱۶ تا پایان عمر در این سرزمینها فرمانروائی کرد. در ۱۸۲۱ با معشوق خود کنت نایپرگ (nāyperg)، که دلداده‌ی او بود، ازدواج کرد بدین شرط که فرزندانش القاب و مقام او را به ارث نبرند. پس از مرگ نایپرگ، ماری با کنت اتریشی دیگری به نام بومبل (bombel)، ازدواج کرد.

ماریمبا، ساز، ← کسیلوفون.

مارینباد[11] (mārienbād)، چک **ماریانسکه لازنیه**[12] (māriānske lāznye)، تفرجگاه (در ۱۹۷۰ جم ۱۳٬۴۵۲)، ل‌غ بوهم، چکوسلواکی. چشمه‌ها و حمامهای معروف معدنی دارد.

مارینبورگ[13] (mārienburg)، لهستانی **مالبورک**[14] (mālbork)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۰٬۹۰۰)، پروس شرقی سابق، که در ۱۹۴۵ به لهستان واگذار شد. در ۱۲۷۴ توسط ← شهسواران توتونی ایجاد شد؛ در ۱۳۰۹ مقر فرمانده آنان بود؛ در ۱۴۵۷ به لهستان فروخته شد؛ در ۱۷۷۲ جزو پروس شد. قلعه‌ی به سبک گوتیک (قرن ۱۴م، تجدید بنا در قرن ۱۹م) آن نمونه‌ی درخشانی از ابنیه‌ی غیر مذهبی قرون وسطائی آلمانی است.

مارینتی[15]، **فیلیپو تومازو** (filippo tommāzo mārinetti)، ۱۸۷۶–۱۹۴۴، شاعر و نویسنده‌ی ایتالیائی. وی را مؤسس (۱۹۰۹) فوتوریسم می‌شمرند. از هواخواهان فاشیسم و یکی از نخستین اعضای آن بود. به زبانهای فرانسوی و ایتالیائی چیز مینوشت.

مارینر II، وارس فضائی امریکائی، ← فضاپویی.

مارینگا[16] (māringā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۲۱٬۴۶۱)، ایالت پارانا، جنوب برزیل. مرکز کشاورزی است، و فراورده‌های عمده‌اش قهوه، زرت، لوبیا، برنج، گندم، و نیشکر است. صنعت عمده‌اش آسودن قهوه است.

مارینو[17]، **جامباتیستا** (jāmbāttistā mārino)، ۱۵۶۹–۱۶۲۵، شاعر ایتالیائی، از پیشقدمان سبک ادبی مارینیسمو که در ادبیات چند کشور مؤثر بوده است. نامش گاهی به صورت مارینی[18] (mārini) نیز آمده است.

مارینوس[19] (mārinos) **صوری** (suri)، معروف به مارینوس صور، که تنها از طریق بطلمیوس او را میشناسیم، و بیشتر اطلاعات جغرافیائی بطلمیوس اقتباس از کتاب او بوده است. محتملاً زمان حیات او چندان پیش از ← کلاودیوس بطلمیوس (جغرافیادان قرن دوم) نبوده است. کتاب او تا قرن ۱۰م موجود بوده است، چه مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف به دیدن آن کتاب اشاره کرده است. هدف مارینوس اصلاح نقشه‌ی زمین، هم از لحاظ محتوی و هم از لحاظ ساختمان ریاضی آن بود. روش وی مبتنی بر آن بود که مدار ۳۶° (جبل طارق–رودس) را مبنا میگرفت و درجات طول را بر همین مبنا، بنا بر فاصله‌های نسبی نقاط، معین میکرد؛ ولی برای سایر مدارات طول چنین نمیکرد و به همین جهت در نقشه‌ی او مدارات و نصف النهارات به صورت شبکه‌ای از خطوط عمود بر یکدیگر نمایش داده میشد. بطلمیوس نیز برای نمایش نقشه‌ی یک ناحیه از همین شبکه استفاده کرده است.

مارینوس صوری: ← مارینوس.

مارینی، جامباتیستا: ← مارینو، جامباتیستا.

مارینی[20]، **مارینو** (mārino mārini)، ۱۹۰۱–، مجسمه‌ساز ایتالیائی. شهرتش در ساختن مجسمه‌هائی از اسبها و سوارکاران است، گرچه مجسمه‌های نیمتنه‌ای نیز از مشاهیر ساخته است.

مارینیاک[21]، **ژان شارل گالیسار دو** (jān šārl gālisār de: mārinyāk)، ۱۸۱۷–۹۴، شیمیدان سویسی. اول‌بار در ۱۸۷۸ به وجود ایتربیوم پی برد و آن را به نام دهکده‌ای که در آنجا کشف شده بود ایتربی[22] (iterbi) نام گذاشت، تا آنکه در ۱۹۰۷–۰۸ ژرژ اوربن[23] (jorj u:rbaN؛ شیمیدان فرانسوی، ۱۸۷۲–۱۹۳۸) و بارون‌فون آ. ولباخ، مستقلاً از یکدیگر، نشان دادند که آنچه مارینیاک کشف کرده بوده از دو اکسید تشکیل شده است، که فلز این دو اکسید را به ترتیب ایتربیوم و لوتسیوم نام‌گذاشتند.

---

(۱)Morristown (۲)Vail (۳)Morison (۴)Morrison (۵)Morrisville (۶)Morayshire
(۷)Elginshire (۸)Marie Feodorovna (۹)Marie Leszczynska (۱۰)Marie Louise (۱۱)Marienbad
(۱۲)Mariánské Lázně (۱۳)Marienburg (۱۴)Malbork (۱۵)Marinetti (۱۶)Maringá (۱۷)Marino
(۱۸)Marini (۱۹)Marinos (۲۰)Marini (۲۱)Marignac (۲۲)Ytterby (۲۳)Urbain

ماریناک در ۱۸۸۵ نیز خاک کمیاب گادولینیا را که اکسید گادولینیوم بود جدا کرد، که در ۱۸۸۶ لوکوک دو بوابودران نمونه‌ی خالصی از فلز این اکسید به دست آورد و با موافقت ماریناک آن را گادولینیوم نام‌گذاشت. انتخاب اکسیژن به عنوان مبنا در دستگاه ⇐ اعداد متناسب از ماریناک است.

مارینیانو[1]، **نبرد** (mārinyāno)، در جنگهای ایتالیا، ۱۵۱۵، نبردی که در آن فرانسوای I، پادشاه فرانسه، و متحدین ونیزی او بر سویسیها پیروز شدند. یکی از خونینترین نبردهائی است که در جنگهای ایتالیا، در نزدیکی شهر مارینیانو [اکنون ملنیانو (melenyāno)] واقع در جنوب میلان، روی داد. در این نبرد، میلان از دست ماسیمیلیانو سفورتسا بیرون شد و به تصرف فرانسویها در آمد، و سویسیها دیگر به اقدامات نظامی دست نزدند.

ماریوپول، شهر، اوکرائین: ← ژدانوف.

ماریوت، ادم: ← ماریوت، قانون.

ماریوت، قانون یا قانون بویل-ماریوت (boyl-māriot)، قانونی برای بیان رابطه‌ی میان حجم و فشار یک گاز که دمای آن ثابت باشد. این قانون که به وسیله‌ی **ادم ماریوت**[2] (edm māriot؛ فیزیکدان و شیمی‌دان فرانسوی، ح ۱۶۲۰–۸۴) و ر. بویل، همزمان و مستقل از یکدیگر، کشف شد چنین بیان میشود: اگر مقدار گازی در معرض آن قرار گرفته باشد که، بدون تغییر دما، فشار (P) آن زیاد یا کم شود، حجم (V) آن گاز چنان کم یا زیاد خواهد شد که حاصلضرب فشار در حجم تقریباً ثابت (K) بماند، یعنی $PV=K$. اگر دما زیاد و فشار کم باشد، همه‌ی گازها تقریباً از این قانون تبعیت میکنند.

ماریوس[3]، **گایوس** (gāyus mārius)، ح ۱۵۷ –۸۶ ق‌م، سردار رومی. از پلبینها بود، و هفت بار کنسول شد؛ در جنگهای علیه یوگورتاس و زرمنها شهرت یافت. رقیب سولا و طرفدار مردم بود. وقتی سولا فرماندهی علیه مهرداد VI را به دست گرفت، ماریوس از رم گریخت، ولی بعد باز گشت و با کومک کینا رم را گرفته مخالفین خود را کشت. در نتیجه جنگ داخلی خونینی روی داد که در آن سولا پیروز شد، و خون بسیار ریخت. ماریوس شوهر عمه‌ی یولیوس قیصر بود و در او نفوذ زیاد داشت.

ماریونت: ← خیمه‌شب‌بازی.

ماریوو[4]، **پیر کارله دو شامبلن دو** (pier kārle de: šāmblan de: mārivo)، ۱۶۸۸–۱۷۶۳، نمایشنامه‌نویس فرانسوی. کمدیهای عشقی چندی نوشته، که از آن جمله است غافلگیری عشق (۱۷۲۲)، بازی عشق و تصادف (۱۷۳۰)، پیروزی عشق (۱۷۳۲)، و مکتب مادرها (۱۷۳۲)؛ کلیه‌ی آثارش از نظر تحلیل و موشکافیهای روانشناختی مورد توجه است. سبک ادبیش به حدی ساده و بی‌آلایش است که به نظر تصنعی میآید. در ۱۷۴۳ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

ماریه‌ی قبطیه (mārieye qebtiyye)، ف ۱۶ هق، از زنان پیغمبر اسلام گویند پدرش شمعون نام داشت، و ماریه و خواهرش سیرین (sirin) را مقوقس، حاکم مصر، با هدایای دیگر جهت پیغمبر فرستاد (۷ هق). پیغمبر او را به زوجیت اختیار کرد، و سیرین را به حسان ابن ثابت داد. ماریه مادر ابراهیم ابن محمد، پسر پیغمبر، بود که در خردی وفات یافت. بعد از وفات پیغمبر، در خلافت ابوبکر و عمر، ماریه با حرمت تمام بزیست، و در خلافت عمر در گذشت.

مازاتچو[5] (māzātco)، نام اصلیش **تومازو گویدی** (tommāzo guidi)، ۱۴۰۱–۲۸؟، نقاش ایتالیائی، پیشتاز رنسانس ایتالیا و یکی از سازندگان عصر تازه‌ای در هنر فلورانسی. بسیاری از آثار مازاتچو از بین رفته است. یکی از قدیمترین آثاری که از وی به جا مانده مریم با قدیسه حنا (کاخ اوفیتسی) است. علم منظر-شناخت در فرسکوی تثلیث او به طرز باشکوهی جلوه‌گر است. برجسته‌ترین آثار مازاتچو در کلیسای سانتا ماریا دِل کارْمینِه (فلورانس) است. در اینجا به ساختن مجموعه‌ی فرسکوهای ناتمام مازولینو دا پانیکاله پرداخت، که سالها بعد ف. لیپی آنها را تکمیل کرد. فرسکوهای مستقل او شامل رانده شدن از بهشت، پطرس و یوحنای حواری در حال توزیع صدقات، و پول پیشکش است که در آنها نبوغ هنرمند به شکوفاترین حد خود رسیده است. این فرسکوها عصر تازه‌ای در نقاشی فلورانسی به وجود آورد و قرنها سرمشق و مایه‌ی الهام نقاشانی چون میکلانژ و رافائل بود. مازاتچو در آثار خود به تصویر انسان مفهوم تازه‌ای از کمال و عظمت و، با به کار گرفتن نور، به تصاویر عمق بخشید. مازاتچو در نابلوهای خود آدمهائی با شخصیتهای متفاوت خلق میکرد، و بر حالات عاطفی تأکید داشت. قهرمانان بی‌پروای کارهای او از لحاظ فرم و حالت دارای هماهنگی هستند. لئوناردو دا وینچی فرسکوهای او را "کامل" خوانده است. مازاتچو در سالهای آخر عمر به رم رفت و در همان جا در گذشت.

مازارن[6]، **ژول** (ju:l māzāran)، ۱۶۰۲–۶۱، سیاستمدار فرانسوی، کاردینال کلیسای رومی؛ متولد ایتالیا. صدراعظم لوئی XIII و لوئی XIV، پادشاهان فرانسه، و نام اصلی او جولیو ماتساریني[7] (julio mātsārini) بود. در سپاه پاپ خدمت میکرد؛ در ۱۶۳۴–۳۶ فرستاده‌ی پاپ در دربار فرانسه بود؛ تحت حمایت کاردینال ریشلیو، به خدمت فرانسه در آمد، و در ۱۶۴۲ جانشین وی شد. گرچه هرگز ارکام نیافته بود، در ۱۶۴۱ به توصیه‌ی لوئی XIII او را کاردینال کردند. مازارن بر آن دربار تسلط کامل داشت، و شاید پنهانی با او زناشوئی کرده بود. اگرچه او در ← صلح وستفالی (۱۶۴۸) امتیازات فراوانی برای فرانسه به دست آورد، سوء استفاده‌های مالی او، و سیاست تمرکزدهنده و دیکتاتورمآبانه‌ی وی، شورش فروند را بر انگیخت. پیروزی او بر فروند (۱۶۵۳) و صلح پیرنه با اسپانیا (۱۶۵۹)، نماینده‌ی پیروزی سیاست او بود.

مازارن، کتاب مقدس[8] (māzāran)، کتابی که آن را نخستین کتاب چاپی کار گوتنبرگ و قدیمیترین کتاب چاپشده با حروف قابل انتقال میدانند. این کتاب که در ماینتس چاپ شد و چاپ آن چند سال طول کشید، دیرتر از ۱۴۵۶ انتشار نیافته است. متن آن لاتینی و نوع حروف آن گوتیک و شبیه بهترین دستنویسهای آن زمان است. سرفصلها و جاهای مختلف آن با دست تذهیب و نقاشی شده است. قطع کتاب بزرگ و دوستونی و هر ستون، با استثنای مختصری، ۴۲ سطر است. از نسخه‌های روی کاغذ و روی پوست هر دو موجود است. از لحاظ تصویر و کارهای دستی یکی از ظریفترین آثار چاپی به شمار میرود. از آن جهت به عنوان مازارن معرفی شده است که نخستین نسخه‌ی آن، که پدها مورد توجه قرار گرفت، نسخه‌ی کتابخانه‌ی کاردینال مازارن در پاریس بود. آن را کتاب مقدس گوتنبرگ و کتاب مقدس ۴۲سطری نیز مینامند.

مازاریک[9] (māzārik؛ فنـ)، شهرت فارسی **توماش گاریگ ماساریک** (tomāš gārig māsārik)، ۱۸۵۰–۱۹۳۷، سیاستمدار چک، نخستین رئیس جمهور و بنیانگذار کشور چکوسلواکی. در وین تحصیل فلسفه کرد و استادیار فلسفه شد. در ۱۸۸۲–۱۹۱۱، استاد دانشگاه پراگ بود. به نمایندگی پارلمان وین انتخاب شد، ولی بزودی از این سمت استعفا کرد و پرداختن به تعلیم و تربیت سیاسی ملت خود را بر آن ترجیح داد. در ۱۹۰۷ به عنوان رهبر حزب خود بار دیگر به پارلمان رفت و سخت برای استقلال سرزمین خود و جدا کردن آن از اتریش تلاش کرد. پس از اشتعال آتش جنگ I همراه با ادوارد بنش به پاریس گریخت و شورای ملی چکوسلواکی را تشکیل داد، که در ۱۹۱۸ متفقین آن را عملاً به عنوان دولت چکوسلواکی شناختند. در زمان جنگ مسافرت‌های فراوان کرد و در امریکا مبالغی اعانه به سود کشورش از مردم گرفت، و در روسیه لژیون چک را تشکیل داد که بعدها در جنگهای داخلی پس از انقلاب روسیه (۱۹۱۷) نقش مهمی داشت. شورای ملی، که مازاریک رئیس آن بود، با رهبران ملی چک و سلوواک در داخل چکوسلواکی ارتباط داشت. پس از انقراض سلطنت اتریش-هنگری، مازاریک به ریاست جمهوری تازه‌تأسیس‌شده‌ی چکوسلواکی برگزیده شد (۱۹۱۸). این انتخاب در سالهای ۱۹۲۰، ۱۹۲۷، و ۱۹۳۴ تجدید شد. یکی از کارهای بزرگش اصلاحات ارضی بود. وضع اقلیت‌ها (مخصوصاً سلوواکها و آلمانیها) و روابط میان کلیسا و دولت از دشواریهای داخلی دوره‌ی زمامداری او بود؛ ملایمت وی در برابر این مسائل مخالفت اقلیتی از ناسیونالیستهای افراطی و قسمت عمده‌ای از ارباب کلیسا را بر انگیخت. پس از مبارزات سختی که در ضمن آن کلیسای کوتاه‌عمر ملی چکوسلواکی به

---

(۱)Marignano (۲)Mariotte (۳)Marius (۴)Marivaux (۵)Masaccio (۶)Mazarin (۷)Mazarini (۸)Mazarin Bible (۹)Masaryk

وجود آمد، در ۱۹۲۷ با بسته شدن قراردادی با واتیکان وضع بهبود یافت. مازاریک در ۱۹۳۵ به علت پیری از ریاست جمهوری استعفا کرد و بنش جانشین او شد. مازاریک مورد احترام اکثریت مردم چکوسلواکی بود و در محافل بین‌المللی به عنوان رهبر دموکرات بزرگی شناخته میشد. از آثار فلسفی و سیاسی و اجتماعی وی نظریه‌ی تاریخ بنا بر عقیده‌ی هنری تامس باکل (۱۸۸۴) و تاسیس یک کشور (۱۹۲۵) است.

مازاریک[1]، یان (yān māzārik)، شهرت فارسی **یان ماساریک**، ۱۸۸۶–۱۹۴۸، سیاستمدار چک، پسر ت. گ. مازاریک. سفیر چکوسلواکی در لندن بود (۱۹۲۵–۳۸)، و در ۱۹۴۰ در حکومت تبعیدی چکوسلواکی، که در لندن به ریاست ادوارد بنش تشکیل شد، وزارت خارجه با او بود. در جنگ II از سیاست همکاری با تجشس و نیز با قدرتهای باختری پیروی می‌کرد. پس از بازگشت دولت به پراگ (۱۹۴۵) در مقام وزارت خارجه باقی ماند، و در کودتای کمونیستی فوریه‌ی ۱۹۴۸ نیز سمت خود را حفظ کرد. چند روز پس از آن رسماً اعلام شد که وی با پرتاب کردن خود از پنجره خودکشی کرده است، ولی دلیلی بر اینکه سقوط وی به اراده‌ی خود او یا به اراده‌ی دیگری بوده باشد، به دست نیامد. مرگ نابهنگام وی موجب حیرت جهانی شد.

مازاکا: ← قیصریه یا قیصاریه، ترکیه.

مازاگان، مراکش؛ ← جدیده.

مازانیلو[2] (māzāniello)، ۱۶۲۰؟–۴۷، انقلابگر ناپلی که نام اصلی او **تومازو آنیلو[3]** (tommāzo āniello)، و شغلش ماهیگیری بود. در شورشی که بر ضد افزایش مالیات روی داد (۱۶۴۷)، سمت رهبری داشت، ولی چون با نایب‌السلطنه که، با وعده‌ی اصلاحات، او را مقام فرماندهی داده بود از در دوستی در آمد، طرفدارانش او را به قتل رسانیدند.

مازپا[4]، ایوان ستپانوویچ (ivān stepānovic māzepā)، ۱۶۴۴–۱۷۰۹، سرفرمانده قزاقهای اوکرائین (۱۶۸۷–۱۷۰۹)، به نفع دولت لهستان، و علیه روسیه، کار میکرد. بعد با کارل XII، پادشاه سوئد، علیه روسیه متحد شد (۱۷۰۸). بعد از شکست پولتاوا (۱۷۰۹) با کارل XII به بندر و بعد به ترکیه گریخت و در همان جا مرد. شعر بایرن به نام مازپا در باره‌ی چگونگی قتل او توسط شوهر معشوقه‌ی جوان لهستانیش می‌باشد که او را برهنه به اسبی بست و اسب را در بیابان رها کرد. پوشکین نیز در منظومه‌ی پولتاوا از او به عنوان یک قهرمان یاد کرده است.

مازر[5] (māzer؛ فنـ) یا **میزر** (meyzer؛ از انگل)، اسابی برای "فزونسازی کهموج با صدور انگیخته‌ی تشعشع"[6] که نام آن ترکیبی از حروف اول عبارت انگلیسی به همین معنی است. مازر در ۱۹۵۴ توسط فیزیکدان امریکائی، چارلز تاونز[7] (cārlz tānz؛ ۱۹۱۵–)، و همکارانش ساخته شد و در ساعت اتمی (← ساعت، قسمت V؛ در این مقاله، و نیز در مقاله‌ی زمان، قسمت X، به صورت ماسر آمده است که باید به صورت مازر اصلاح شود) به کار میرود. با اسابهائی مانند مازر (که ممکن است بلوری یا گازی باشد)، امکان آن فراهم شد که پیامهای رادیوئی را به فواصل بسیار دور و حتی فواصل نجومی بفرستند. برای به کار افتادن مازر لازم است که تراز انرژی اتمها یا الکترونها با عاملی خارجی همچون میدان برقی یا تابه‌ای از نور بالا رود. سپس این اتمها یا الکترونهای انگیخته (← لازر) را، با تاباندن تشعشعی که بسامد آن مساوی تفاوت انرژی میان حالت انگیخته و حالت انرژی پست تقسیم بر ثابت پلانک است، وادار میکنند تا به حالت انرژی پست باز گردند. چون در این سقوط انرژی، تشعشعی با همان بسامد صادر میشود، این فرایند به افزایش انرژی یا فزونسازی تشعشع اصلی که سبب آن شده است می‌انجامد. هنگامی که این اصل برای فزونسازی نور به کار رود، اسباب را لازر مینامند.

مازندران (māzandarān)، ولایت سابق و ناحیه، ل ایران، بین دریای خزر و جبال البرز. از ش به ولایت سابق استراباد و از غ به گیلان محدود بود؛ کرسی آن ساری. ولایت مازندران، مقارن تجدید تقسیمات کشور، از ش به غ به طول ۴۸۱ کم، و از ل به ج به عرض از ۷۶ تا ۱۱۰ کم امتداد داشت. مازندران به دو ناحیه‌ی طبیعی کاملاً متمایز منقسم است، یکی منطقه‌ی پست شمالی؛ و دیگری دامنه‌ها و شاخه‌های شمالی البرز، که تقریباً همه‌جا مستور از جنگلهای انبوه است. منطقه‌ی شمالی از طرف ل مجاور دریای خزر است، و عرض آن از ح ۱۵ تا ح ۵۰ کم تغییر میکند؛ بخشی از آن را جنگل فرا گرفته، و بخشی مزروعی است؛ سواحل این منطقه عاری از بندرگاههای طبیعی مناسب است. جز این منطقه، مازندران سرزمینی سخت کوهستانی است.

ستیغهای اصلی جبال البرز سدی به موازات کرانه‌ی جنوبی دریای خزر تشکیل می‌دهند، و شاخه‌هائی از این سلسله به جانب دریا منشعب میشوند و دره‌های بیشمار در مازندران ایجاد میکنند. عمده‌ترین این شاخه‌ها مزار چوب (mazār cub) است که تنکابن را از ش محدود میکند. در ش مزار چوب، جبال البرز گرهی تشکیل میدهد که از آن رشته‌کوههای نور به طرف ش و رشته‌ی دیگری به طرف جش منشعب میشود، و این رشته‌ی اخیر خط آب‌پخشان رودهای وارد به دریای خزر و واردات فلات مرکزی ایران را تشکیل میدهد. بین این دو رشته، آتشفشان خاموش دماوند قرار دارد. در ش دماوند، رشته‌ی ج به امتداد رشته‌کوههای نور متصل میشود، و رشته‌ی جدیدی پدید میآید که مشتمل بر کوههای پندیی، سواد کوه، شهمیرزاد، شاه کوه، هزارجریب، و غیره است.

رودهای مازندران همه نسبةً کوتاهند. مهمترین آنها هراز است، که نزدیک دماوند سرچشمه میگیرد، و به دریای خزر میریزد. از رودهای دیگرش از غ به ش رودهای سردابرود، چالوس، بابل، تالار، تجن، و نکا است. ماهیهای قزل آلا، آزاد، کپور، سفید، سیم، سوف، کفال، و سگ‌ماهی در آنها فراوان است.

محصولات اراضی پست مازنداران برنج، کتان، پنبه، نیشکر، چای، توتون، ابریشم، و مرکبات است. در هزار جریب گندم و جو به عمل میآید. در ناحیه‌ی کوهستانی فیروزکوه مراتع وسیع وجود دارد. جنگلهای مازندران دارای درختان زبان گنجشک، شمشاد، بلوط، گردو، افرا، چنار، و غیره است. معادن زغال سنگ، و آبهای معدنی دارد.

مناطق معروف مازندران عبارتند از نور، کلارستاق، تنکابن (← شهسوار)، لاریجان، کلاردشت، سوادکوه، و فیروزکوه. از شهرها و آبادیهای آن (بعضی کنار دریای خزر) میتوان بابل، بهشهر، ساری، شاهی، شهسوار، چالوس، سوادکوه، و نوشهر را نام برد. نیز ← ایران.

جغرافیای تاریخی مازندران. وجه تسمیه‌ی مازندران درست دانسته نیست. از ساکنین باستانی آن یکی طپورها بوده‌اند، که در کوههای ل سمنان میزیسته‌اند، و دیگر آماردها که، به قول بعضی از محققین، شهر آمل از آنها نام گرفته است. هر دو قوم را اسکندر مقدونی مغلوب کرد. فرهاد I اشکانی در ح ۱۷۶ ق‌م آماردها را به ناحیه‌ی خوار (ش ورامین) منتقل کرد، و طپورها جای آنان را گرفتند، و بعدها همه‌ی مازندران، به نام آنها، طبرستان خوانده شد، و به هرحال، مورخین مسلمان همه‌ی مازندران را به این نام میشناختند، ولی بعضی از مورخین (مانند حمدالله مستوفی) بین مازندران و طبرستان تمیز گذاشته‌اند. در هرحال، نام مازندران ظاهراً در زمان سلاجقه دگربار مسمول شد.

جغرافیای تاریخی مازندران هنوز مشکلات فراوان دارد، و مخصوصاً اطلاق بعضی از نامها بر نواحی گوناگون که در طی تاریخ این ناحیه صورت گرفته است بر مشکلات کار می‌افزاید. مرز شرقی مازندران (طبرستان)، به معنی اخص، با استراباد ظاهراً همیشه از نزدیک کلباد بر رود کرند میگذشته است، و در اینجا باروئی برپا بوده است که چون سدی در دشت باریک بین خلیج استراباد (گرگان) و کوههای غ آن بوده است. از طرف مغرب، زمانی شهر چالوس بر مرز مازندران و دیلم واقع بوده، ولی ظاهراً بعدها کلاردشت به طبرستان منضم شده است؛ و ناحیه‌ی ساحلی تنکابن گاه جزء مازندران و گاه جزء گیلان به شمار میآمده. از نواحی کوهستانی معروف طبرستان ذکر رویینج، قارن، و پادوسبان در کتب تاریخی و جغرافیائی اسلامی بسیار آمده است. رویینج را با رویان منطبق شمرده‌اند (نیز ← رستمدار). ناحیه‌ی قارن نزدیک ساری، و به فاصله‌ی یک روز راه از آن واقع بوده است. ناحیه‌ی پادوسبان [یا پادوسپان یا فادوسبان] به

---

(۱) Masaryk (۲) Masaniello (۳) Aniello (۴) Mazep(p)a (۵) maser (۶) Microwave Amplification by Stimulated Emission of Radiation (۷) Townes

فاصله‌ی یک روز راه از ساری واقع بوده، و فاقد مسجد جمعه بوده است؛ و امیر محلی آن در آبادیی به نام ارم (oram)، احتمالاً بر مسیر وسطای رودهای بارفروش و علی‌آباد در ل لفور و نزدیک شیرگاه، مقر داشته است.

تاریخ مازندران. سلسله‌های محلی ماـ زندران را میتوان به سه دسته تقسیم کرد: (ا) خاندانهای محلی که اصلاً از دوره‌ی پیش از اسلام بوده‌اند؛ (ب) سادات علوی؛ و (پ) خاندانـ های محلی فرعی.

(ا) در بر آمدن سلسله‌ی ساسانیان، طبرستان و پتشخوارگر تحت سلطنت مردی به نام گشنسپ (gošnasp) بود، که نیاکانش از عهد اسکندر مقدونی در آنجا فرمانروائی داشتند. در ح ۵۲۹–۵۳۶ هق، طبرستان تحت حکومت کاوس یا کیوس (kayus)، شاهزاده‌ی ساسانی و پسر قباد، بود. خسروانوشروان زرمهر (zarmehr) را، که نسبت خود را به کاوه‌ی آهنگر میرساند، به جانشینی کیوس منصوب کرد. خاندان زرمهر تا ۶۴۵ هق، که گیل گاؤـ بارِه، از نسل جاماسب پسر پیروز ساسانی، طبرستان را ضمیمه‌ی گیلان کرد، دوام یافت. اعقاب این خاندانها در دوره‌ی اسلامی باقی بودند، و از آن جمله‌اند خاندانهای آل باوند؛ قارن؛ و پادوسبانان.

(ب) علاوه بر امرای محلی مذکور، خاندانهای علویان طبرستان، سادات مرعشی، و سادات هزار جریب در این ناحیه امارت داشتند.

(پ) خاندانهای بانفوذ محلی نسبةً متعدد، و عبارت بوده‌اند از افراسیابیان مازندران؛ گیاهای جلالی ساری؛ خاندان روز افزون سوادـ کوه؛ خاندان دیوها، در عهد شاه طهماسب I صفوی، در قسمتی از مازندران؛ و سرکردگان مختلف تَمیشَه، میاندورود، لاریجان، مامطیر، لفور، و غیره.

علاوه بر این سلسله‌های محلی و معارضات آنها با یکدیگر، فاتحین غیر محلی نیز به نوبت بر مازندران استیلا یافتند از جمله طاهریان، صفاریان، سامانیان، زیاریان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغول، سربداران، امیر تیمور، و صفویه. در عهد صفویه، شاه اسماعیل I صفوی در ۹۲۳ هق به مازندران لشکر فرستاد، ولی تصرف قطعی این ناحیه در سلطنت شاه عباس I صفوی صورت گرفت (1005 هق)، به امر وی کاخ سلطنتی در آنجا ساخته شد (1020 یا 1021 هق)؛ بنای بهشهر نیز به وی منسوب است. نیز ← طبرستان.

مازندران، دریای: ← خزر، دریای.

مازندرانی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های اطراف دریای خزر؛ زبان، جدول.

مازندرانی، ملا عبدالله، فـ ۱۳۳۰ هق، از مجـ تهدان آزادیخواه معروف که با حاجی میرزا حسین،حاجی میرزا خلیل و آخوند ملا کاظم خراسانی سه رکن مشروطیت در عتبات عالیات بودند. در نجف در گذشت.

مازنی (māzeni)، شهرت **ابوعثمان بکر ابن محمد،** فـ ۲۴۹ هق، نحوی و لغوی عرب و از پیشوایان نحو بصره و استاد مبرد. آثار مهم او عبارتند از الالف و اللام، التصریف، و القوافی. تاریخ وفات وی را ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۷، یا ۲۴۸ هق نیز گفته‌اند.

مازنی، ابراهیم عبدالقادر (māzeni)، 1890–۱۹۴۹، ادیب و روزنامه‌نگار مصری؛ مت قاهره. به معلمی اشتغال داشت، و در آغاز زندگی شعر میسرود، و در شعر به نوآوری گرایش داشت. سپس از شعر و معلمی دست کشید و به روزنامه‌ـ نگاری پرداخت، و از مقالات و چهره‌پردازیهای مقاله‌ای خود چندین مجموعه منتشر کرد، خیمه‌شب‌بازی (۱۹۲۹)، نارهای عنکبوت (۱۹۳۵)؛ به نوشتن داستانهای کوتاه نیز پرداخت و موفق شد، ابراهیم الکاتب (۱۹۳۱)، در راه (۱۹۳۶) و غیره، بر خلاف دوران شاعری که اشعارش با غم و اندوه همراه بود، در دوران جدید نویسندگی به همه چیز حتی به خود میخندید و غم اصلی خود را در پرده‌ای از خنده میپوشانید.

مازنی اندلسی، ابوحامد محمد ابن عبدالرحیم (māzenie andalos-)، جهانگرد و جغرافیاـ دان عرب؛ مت (1080) غرناطه. به مصر و ساردنی و سیسیل و بغداد و ایران و تاتارستان و بلغارستان سفر کرد. در کتاب تحفة الالباب و نخبة الاعجاب او اطلاعات مفید جغرافیائی وجود دارد؛ دو کتاب دیگر او، نخبة الاذهان فی عجائب البلدان و عجائب المخلوقات، هنوز به چاپ نرسیده است.

مازو[1] (māzu)، رویش غیر طبیعی بافتهای گیاهی بر اثر تأثیر عوامل خارجی (شیمیائی یا مکانیکی). علتِ شیمیائیِ معمولیِ پیدایشِ مازو در گیاهان گزش حشراتی مانند پشه، سوسک، کفشدوزک، و سن است. حشرات موجد مازو در درون بافت گیاه تخمریزی میکنند و این تخمها، پس از تبدیل شدن به نوزاد، بافت مزبور را تحریک کرده باعث آماس کردن گیاه در آن ناحیه میشوند. این برجستگیها را، که هر نوع حشره شکل خاصی از آن را ایجاد میکند، مازودانه نامند که دارای مقدار زیادی مازو یا تانن (← مازو یا اسید تانیک) است که در صنعت و مرکب‌سازی از آن استفاده میشود. از عوامل مکانیکی در پیدایش مازو میتوان اصطکاک دو شاخه‌ی گیاه را به یکدیگر نام برد.

مازو[2] یا **اسید تانیک**[3] (asid tānik) یا **تانن** (tānan؛ از فنـ)، ترکیبات متنوع بیشکل، قابض، و حلپذیر در آب، که به طور مجتمع در اغلب گیاهان یافت میشود (← مازو، رویش غیر طبیعی). تانن بعضی پروتئینهای بافتهای حیوانی را که نامحلولند به ترکیباتی تبدیل میکند که در مقابل تجزیه‌پذیری مقاومت دارند؛ بدین جهت برای تبدیل پوست حیوانات به چرم به کار میرود (← دباغی). تانن در مرکب‌سازی و رنگرزی به عنوان ثابت کننده، و در محلولهای ناصاف به عنوان صاف‌کننده نیز به کار میرود. سنتان[4] (santān؛ از فنـ) مازوی مصنوعی است که از مشتقات سولفونه‌ی ترکیبات معطر به دست میآورند.

مازودانه: ← مازو، رویش غیر طبیعی.

مازورکا[5] (māzurkā)، رقص ملی لهستانی که در ضرب سه‌تائی است. سرعت آن متعادل و اغلب تأکید ضربی روی ضرب سوم و گاهی به روی ضرب دوم است. در اواسط قرن ۱۸م مازورکا، نخست به عنوان رقص و سپس به عنوان یک منبع برای موسیقی هنری، به فرانسه برده شد و در اوایل قرن ۱۹م به انگلستان نیز رخنه کرد. شوپن اولین آهنگسازی است که در فورم این رقص آثاری در حد موسیقی هنری و کلاسیک تصنیف کرده است. آهنگسازانی که بعد از او در فورم مازورکا آثاری نوشته‌اند عبارتند از چایکوفسکی، گلینکا، و موسورگسکی.

مازورن[6] (māzuren؛ آلمانی) یا **مازوریا**[7] یا **ماسوریا،** لهستانی مازوری، ناحیه‌ای در پش لهستان (از ۱۹۴۵) که سابقاً جزو پروس شرقی بود. شهر عمده‌اش لیک[8](lik) است. دارای چند دریاچه‌ی بزرگ و جنگل است. شغل عمده ماهیـ گیری، جنگلداری، و کشاورزی است. ساکنین اولیه‌ی این ناحیه به وسیله‌ی شهسواران توتونی بیرون رانده شدند؛ و ماندگاران لهستانی جای آنان را گرفتند (قرن ۱۴م). **دریاچه‌های مازورـ فی**[9] محل نبردهای سخت در جنگ I بود. پس از شکست روسها در تانبرگ، آلمانها روسها را به نواحی دریاچه‌ها عقب راندند، و تلفات عمده بر آنها وارد کردند. پیشروی دوم روسها در پروس شرقی نیز در فوریه‌ی ۱۹۱۵ در مازورن دفع شد.

مازورنی، دریاچه‌های: ← مازورن.

مازوریا یا **ماسوریا،** ناحیه، لهستان، ← مازورن.

مازوریوم: ← تکنتیوم.

مازوفشه، ناحیه‌ی تاریخی، لهستان؛ ماسوریا.

مازول (māzul)، دهستان (جمـ ۹°۵۳۰ سشـ ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۸ آبادی. آبادیـ های آن در دامنه‌ی جنوبی رشته‌کوه بینالود واقع شده‌اند، و به واسطه‌ی هوای خوب بیشتر این آبادیها محل تفرجگاه ساکنین شهر نیشابور است. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. مازول در گذشته نیز از بلوکات مشهور نیشابور محسوب میشد، و مقدسی از آن نام برده است. در بعضی مآخذ به صورت مادول (mādul) نیز آمده است.

مازولینو دا پانیکاله[10] (māzolino dā pāni-kāle)، ۱۳۸۳– ح ۱۴۴۷، نام اصلیش **تومازو دی کریستوفورو فینی**[11] (tommāzo di kristoforo fini)، نقاش فلورانسی اوایل رنسانس. فرسکوهای نمازخانه‌ی برانکاچی در فلورانس را نقاشی کرد، که بعد، هنگام سفر (۱۴۲۷) به مجارستان، شاگردش مازاتچو کارهای او را دنبال کرد. این فرسکوها توسط فیلیپینو لیپی تکمیل شد، و تشخیص اینکه هرقسمت توسط کدام یک از این سه هنرمند نقاشی شده است دشوار میباشد. هنگامی که به فلورانس باز گشت، هنرمندان را درگیر مسائل مربوط به

(۱)gall (۲)tannin (۳)tannic acid (۴)syntan (۵)mazurka (۶)Masuren (۷)Masuria
(۸)Lyck (۹) Masurian Lakes (۱۰)Masolino da Panicale (۱۱)Cristoforo Fini

مناظر و مرایا، سایه‌روشن، و معماری و دکوراسیون کلاسیک یافت. مازولینو قالبهای تازه را به کار گرفت، در عین اینکه ضوابط کهن سبک جوتو را نیز شدیداً حفظ کرد. به رم رفت و فرسکوهائی برای کاردینال برانداِ کاستیلیونه در کلیسای سان کِلِمِنْتِه ساخت. کلیسای کاستیلیونه دی اولونا را نیز در ایالت کومو برای او تزیین کرد. مازولینو در آنجا صحنه‌هائی از زندگی مریم عذرا و یوحنای معمدان را نقاشی کرد. از کارهائی که به او نسبت میدهند تصویری از مریم عذرا و مسیح در حال نیایش (ناپل)، دو تابلوی عید بشارت (گالری ملی هنر، واشینگتن)، و قدیسین (موزه‌ی فیلادلفی) است.

مازیار (māziār)، ف ۲۲۴ هق، آخرین امیر از امرای قارن وندان طبرستان. وندادهرمز، جد مازیار، اتحادیه‌ای از ملوک طبرستان تشکیل داد و سردار مهدی خلیفه‌ی عباسی را که سالم فرغانی نام داشت شکست داد. وندادهرمز در زمان هادی به بغداد رفت و طاعت خلیفه را گردن نهاد و به کوهستان خود باز گشت. در ۱۸۹ هق که هارون به ری رفت، به شاهان طبرستان نامه نوشت و از ایشان دلجوئی کرد و وندادهرمز نزد هارون رفت و قبول طاعت و ادای خراج کرد. در ۲۰۱ هق فرستاده‌ی خلیفه بر کوههای مازندران و طبرستان دست یافت و شهریار پسر شروین (← آل باوند) از کوه خود به زیر آمد و مازیار پسر قارن و نوه‌ی وندادهرمز پیش مأمون فرستاده شد. در ۲۰۸ هق مأمون موسی‌ابن حَفْص را به ولایت طبرستان فرستاد، و ظاهراً مازیار را نیز با او فرستاد که بر سر املاک موروثی خود در کوههای قارن برود. شهریار ابن شروین ظاهراً دست مازیار را از املاک پدرش کوتاه کرد، و مازیار به وندادامید، پسر وندادِ اسفان، پناه برد و او مازیار را گرفته پیش شهریار فرستاد. مازیار خود را از دست مأموران نجات داد و به بغداد نزد مأمون رفت و اسلام آورد و مأمون او را محمد نام نهاد. در ۲۱۰ هق شهریار ابن شروین وفات یافت و پسرش شاپور به جای او نشست. مازیار که از خاندان باوند دل خوشی نداشت، با شاپور به نزاع برخاست و او را گرفت و کشت و بر همه‌ی جبال طبرستان مسلط شد. بنا به گفته‌ی ابن اسفندیار، خاندان مازیار که همان قارن وندان و فرزندان سوخرا باشند گُرْشاه، یعنی شاه کوهستان، خوانده میشدند. اگر سال ۲۱۰ هق سال تسلط بالاستقلال مازیار بر سراسر کوهستانهای طبرستان محسوب شود، باید گفت که مازیار قریب ۱۵ سال (تا ۲۲۴ که سال قتل وی است) با استقلال بر کوههای طبرستان حکمروائی کرده است. پس از موسی‌ابن حفص، که به طور رسمی از طرف خلیفه حاکم قسمتهای جلگه‌ی مازندران بود، پسر او محمد ابن موسی از جانب خلیفه به این سمت گماشته شد، ولی مازیار به او اعتنائی نکرد. محمد ابن موسی و خاندان باوند شکایت به خلیفه بردند، ولی مازیار توانست شکایات آنان را از اثر بیندازد. مأمون در نامه‌های خود به مازیار او را جیل جیلان، اصفهبذ اصفهبدان، پتشخوارگرشاه، محمد ابن قارن، و مولی امیرالمؤمنین خطاب میکرد، و بدین ترتیب او رسماً شاه کوههای طبرستان از طرف خلیفه شناخته شده بود.

آغاز عصیان. مازیار از سرگرمی مأمون در جنگ با بیزانس استفاده کرد و محمدابن موسی را گرفت و به زندان انداخت، و شهر آمل را به تصرف در آورد. پس از مرگ مأمون و خلافت معتصم، مازیار با آل طاهر، که از طرف خلیفه بر طبرستان نیز حکومت داشتند، در افتاد و به جای آنکه خراج مقرری را به نزد عبدالله ابن طاهر بفرستد، مستقیماً پیش معتصم میفرستاد و معتصم نیز کسی را در همدان مأمور کرده بود که خراج را در آنجا از مأموران مازیار بگیرد و نزد عبدالله ابن طاهر بفرستد. عبدالله ابن طاهر مازیار را نزد معتصم به بدرفتاری متهم کرد، و معتصم فرستاده‌ای نزد مازیار فرستاد ولی مازیار به او اعتنائی نکرد، و در عوض شروع به تخریب مساجد و آشکار ساختن دین زرتشتی کرد. در این میان افشین نیز به آتش فتنه دامن زد و مازیار را در نهان به جنگ با عبدالله ابن طاهر تحریک کرد تا خلیفه افشین را به جنگ مازیار بفرستد و او بتواند با غلبه بر مازیار به ولایت خراسان دست یابد و دست طاهریان را از آن کوتاه کند. مازیار، با عصیان بر خلیفه و ادعای استقلال، بر مردم آمل و ساری و تَمیشَه سخت گرفت، و این ظاهراً به جهت آن بود که مردم شهرنشین از دیرباز اسلام آورده بودند و اطاعت از خلیفه را لازم میدانستند. به همین جهت او خراج سالانه را که سابقاً در سه قسط گرفته میشد در ۲ ماه از مردم گرفت و مردم ساری را به آمل کوچ داد. مازیار یکی از فرماندهان خود به نام سُرْخاشتان را مأمور کرد که باروی شهر آمل را با خاک یکسان کند و نیز باروی شهر ساری را ویران کرد و برادرش کوهیار را فرستاد تا باروی تمیشه را خراب کند. تمام این کارها برای آن بود که او از مردم شهرنشین میترسید و بیم آن داشت که روزی در باروهای خود متحصن شوند و بر او بشورند. برای جلوگیری از حمله از جانب گرگان، دستور داد که دیواری از تمیشه تا دریا بنا کنند تا مانعی در برابر حمله از طرف دشت گرگان باشد.

چون خبر قیام مازیار به عبدالله ابن طاهر و خلیفه رسید، هر دو از جانب خود سپاهیانی برای دفع مازیار فرستادند. سپاهیان طاهر از دشت گرگان و از راه کوههای دامغان و جبال شروین، و سپاه خلیفه از راه طبرستان غربی یعنی رویان و از راه ری و شلنبه، مازیار را در محاصره گرفتند. در این میان اطرافیان مازیار نیز به او خیانت کردند، و مازیار ناچار شد که تسلیم حسن ابن حسین طاهری عموی عبدالله ابن طاهر شود. او را به بغداد فرستادند، و در راه نامه‌هائی را که افشین به او نوشته بود از او گرفتند و پیش خلیفه بردند. خلیفه او را با افشین رو به رو کرد، و پس از آن دستور داد تا او را تازیانه بزنند. مازیار در زیر ضربه‌های تازیانه جان سپرد، و جسد او را در کنار دار با یک بر دار کردند (۲۲۴ هق). طرفداران مازیار در مازندران فرقه‌ای بودند به نام مازیاریه که با خرمیه (خرم‌دینان) و محمره (سرخ‌جامگان) ارتباط داشتند، و ظاهراً خود مازیار نیز دین زرتشتی نداشت و اسلامش نیز ظاهری بود و در باطن به خرم‌دینان و محمره نزدیکتر بود.

مازیاریه، پیروان مازیار: ← سرخ‌علمان.

ماژلان[1]، **تنگه‌ی** (māǰellān؛ از فنس)، تنگه‌ای به طول ح ۵۳۰ کم و به عرض ۴–۲۴ کم، بین منتهای جنوبی امریکای جنوبی، بین این قاره و مجمع‌الجزایر تیرا دل فوئگو، که ج قطلا را به ج قکب میپیوندد. مدخل و مخرج آن هر دو در °۵۲ ′۳۰ عج قرار دارند. در ۱۵۲۰ به توسط ف. ماژلان کشف شد. قبل از افتتاح کانال پاناما اهمیت داشت، ولی هنوز هم کشتیهائی که امریکای جنوبی را دور می‌زنند از آن استفاده میکنند.

ماژلان[1]، **فردینان** (ferdinān māǰellān)، ح ۱۴۸۰–۱۵۲۱، دریانورد پرتغالی. برای عملی شدن طرح وی جهت رسیدن به جزایر ادویه از راه غ، دولت اسپانیا به او کومک کرد. وی در سال ۱۵۱۹ با پنج کشتی بادی به راه افتاد؛ از تنگه‌ای که به نام خودش موسوم شد (← ماژلان، تنگه‌ی) از قطلا به قکب داخل شد. به دست بومیان فیلی‌پین کشته شد، از ۵ کشتی او تنها یک کشتی مسافرت دور دنیا را انجام داد (۱۵۲۲)، و بدین ترتیب کرویت زمین ثابت شد، اطلاعات آن زمان در باره‌ی نسبت میان خشکی و دریا به هم خورد، و امریکا دنیای جدیدی متمایز از آسیا شناخته شد.

ماژلانی، ابرهای: ← کهکشانه.

ماژنتا: ← عکاسی رنگی، قسمت I؛ فوکسین.

ماژندی[2]، **فرانسوا** (frānsuā māǰendi)، ۱۷۸۳–۱۸۵۵، پزشک فرانسوی، از پیشقدمان فیزیولوژی تجربی. در ۱۸۳۰ استاد کولژ دو فرانس شد. در ۱۸۱۹ به عضویت آکادمی پزشکی، و در ۱۸۲۱ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. مجله‌ی فیزیولوژی تجربی را منتشر کرد (۱۸۲۱–۳۱).

ماژینو[3]، **آندره** (ānDre māǰino)، ۱۸۷۷–۱۹۳۲، رجل سیاسی فرانسوی، از پاریس. در ۱۹۱۰ نماینده‌ی مجلس شد. پس از جنگ I، که در طی آن زخمی شد، چند بار به وزارت رسید. در تصدی وزارت دفاع، طرح قانون ساختمان استحکامات نظامی مرز جنوب شرقی فرانسه (← ماژینو، خط) را به تصویب رسانید (۴ ژانویه‌ی ۱۹۳۰).

ماژینو، خط[4] (xatte māǰino)، خط دفاعی و استحکامات مرز شرقی فرانسه از سویس تا بلژیک. طرح آن را آ. ماژینو، وزیر جنگ فرانسه، در ۱۹۲۹–۳۰ ریخت. آلمانها آن را در ۱۹۴۰ دور زده در هم شکستند، و، بدین ترتیب، بیفایده بودنش ثابت شد. نیز ← خط زیگفرید؛ جنگ جهانی II.

ماس[5]، **نیکولاس** (nikolās mās)، ۱۶۳۲–۹۳، نقاش ژانر و صورتساز هلندی. ژانرهای اولیه‌ی

(۱) Magellan (۲) Magendie (۳) Maginot (۴) Maginot Line (۵) Maes; Maas

او در صحنه‌های عادی زندگی، از لحاظ سبک و رنگامیزی به آثار استادش رامبران شباهت دارد. در دوردرخت (۱۶۵۳–۷۳) بیشتر ژانر-های عادی زندگی خانوادگی را در اندازه‌های کوچکتر ترسیم میکرد. آثار بعدی او، که بیشتر صورتسازی بود، از لحاظ ظرافت از هنر فلاندری تأثیر پذیرفته است. آثارش شامل پیر-زن در حال دعا (موزه‌ی رایکس)، و تصویر یک لیثه (گالری ملی هنر، واشینگتن) است.

ماسا[1] (māssā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۶۲٬۷۹۷)، توسکان، ایتالیای مرکزی، نزدیک دریای تیرنه. شغل عمده استخراج مرمر است. از قرن ۱۵م تا قرن ۱۹م کرسی امیرنشین مستقل (بعداً دوکنشین) ماسا و کارارا بود. در ۱۸۲۹ این دوکنشین، از راه ازدواج، به خاندان اتریش-استه (دوکهای مودنا؛ ← استه) رسید؛ در ۱۸۵۹ با ساردنی متحد شد. قلعه و کلیسای جامعی از قرن ۱۵م دارد.

ماساتلان[2] (māsātlān)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۷۱٬۸۳۵)، مکزیک، و بزرگترین دریابندر در ایالت سینالوا، بر کرانه‌ی قطا. از زمان استعمار اسپانیا یک مرکز ماهیگیری بوده است. فلزات قیمتی از معادن نزدیک آن استخراج میشود؛ پوست، توتون، و فراورده‌های کشاورزی صادرات عمده‌ی آن است. در ۱۹۵۱ بندرگاه آن برای توقف کشتیها تا ح ۸ متر عمق داشت. خطوط هوائی و راههای آهن آن را به دیگر نقاط کشور و به کشمة مرتبط می-سازد.

ماساچوست[3] (māsācuset)، انگلسوجوستس (masəcusəts)، ششمین ایالت (۲۱٬۳۸۵ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۵٬۶۸۹٬۱۷۰)، نیو انگلند، ل‌ش کشمة؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن بستن، و شهرهای مهم دیگرش ووستر، سپرینگفیلد، فال ریور، کیمبریج، نیو بدفرد، سامرویل، و لوول است. از ش و ج به قطا محدود است. مصنوعاتش لوازم برقی، منسوجات، کفش، کشتی، اشیاء لاستیکی و فلزی؛ محصولات کشاورزی آن زرت، سیب زمینی، و لبنیات است. ماهیگیری آن واجد اهمیت است. اولین ماندگاران سفیدپوست ناحیه‌ی ماساچوست آوارگان بودند، که با کشتی میفلاور به پلیموت وارد شدند (۱۶۲۰). بعداً ← مهاجرنشین پلیموت تأسیس، و سپس شرکت خلیج ماساچوست دایر شد، و پس از ورود جمع زیادی از پیرایشگران (← پیرایشگری)، شهر بستن بنا شد (۱۶۳۰). اختلافاتی که با انگلستان بروز کرد سرانجام مقدمات انقلاب امریکا را فراهم ساخت. در جنگ داخلی امریکا پشتیبان ایالات شمالی کشمة بود. دو جنگ جهانی باعث توسعه‌ی صنایع آن شد.

ماساچوست، خلیج[4] (māsācuset)، شاخابه‌ی قطا، ش ماساچوست، کشمة. خلیج بستن و خلیج کیپ کاد شاخه‌های آن هستند. در جنگ سال ۱۸۱۲، پیکار بین کشتیهای جنگی جسپیک و شنن در همین خلیج در بندرگاه بستن روی داد.

ماساچوست، شرکت خلیج: ← خلیج ماساچوست، شرکت.

ماساچوست، مؤسسه‌ی تکنولوژی[5]، اختصاراً معروف به **ام.آی.تی.**[6] (em.ay.ti)، مؤسسه‌ی آموزشی عالی و تحقیقاتی، در کیمبریج، ماسا-چوست، کشمة. این مؤسسه‌ی بلندپایه در ۱۸۶۵ در شهر بستن گشایش یافت، و در ۱۹۱۶ به محل فعلی، در کیمبریج، منتقل شد. علاوه بر رشته‌های گوناگون علمی و فنی، دارای بیش از ۷۰ آزمایشگاه خاص میباشد که در آنها انواع تحقیقات و پژوهشهای علمی صورت میگیرد.

ماساریک، توماش گاریگ: ← مازاریك.

ماساریک، یان: ← مازاریك، یان.

ماساگتها[7] (māsāget-)، قومی از ریشه‌ی ایرانی که در دوران ماقبل تاریخ در میان دریای خزر و دریای آرال ساکن شده بودند و از شبانی و صید ماهی زندگی میکردند؛ شهرت نیرومندی و سفاکی آنان در نزد یونانیان قدیم بسیار زیاد بود. کوروش و داریوش کوشیدند تا این قوم را زیر فرمان آورند، و اسکندر بر آنان پیروز شد. نیز ← توران، در داستانهای ملی.

ماسال (māsāl)، دهستان (جه ۱۴٬۴۰۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش ماسال، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۴۵ آبادی. کوهستانی و جنگلی است. کوههای طالش در غ آن ممتد است. رود ماسال مشروبش میکند. محصولاتش برنج و ابریشم است. از جمله آثار تاریخی آن بقعه‌ی آقا سید رضا علی و آقا سید مهر علی، فرزندان امام موسی الکاظم در آبادی شالما (šālmā؛ جه ۲۵۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، ۵کیلومتری جغ بازار ماسال، و بقعه‌ی سید صفی‌الدین ابن سید اسماعیل ابن شیخ صفی‌الدین اردبیلی در آبادی میرمحله (mir.mahalle؛ جه ۴۴۶ سشه ۱۳۴۵ هش)، جغ رضوانده است. مرکزش بازار ماسال (جه ۳۴۰ سشه ۱۳۴۵ هش) همان مرکز بخش ماسال است. شنبه بازار دارد.

ماسال (māsāl) یا **ماسال شاندرمن**، بخش (جه ۲۶٬۰۳۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، ج شهرستان طوالش، استان یکم؛ مشتمل بر ۲ دهستان شاندرمن، و ماسال. کوهستانی و جنگلی است. رود ماسال مشروبش میکند. محصولش برنج و ابریشم است. مرکزش بازار ماسال است.

ماسالار: ← ماسوله، دهستان.

ماسال شاندرمن، بخش طوالش، ← ماسال، بخش.

ماسامبا-دبا[8]، آلفونس (-ālfons māssāmbā-debā)، ۱۹۲۱–۷۷، رئیس جمهور (۱۹۶۳–۶۸) جمهوری کنگو (اکنون جمهوری خلق کنگو). سیاست ضد غربی و چپگرای وی حوادثی در داخل کشور پیش آورد که دولت وی را آشفته ساخت؛ در ۱۹۶۸ از کار کنار رفت. به اتهام توطئه‌ای که منجر به قتل م. نکوابی (← کنگو، جمهوری [کنگوی برازاویل]) شد، اعدام گردید.

ماساناسس، پادشاه نومیدیا؛ ← ماسی‌نیسا.

ماسباته[9] (māsbāte)، جزیره (۳٬۲۶۹ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۴۹۲٬۸۶۸)، فیلیپین، یکی از جزایر ویسایان. قرنها است که طلا در آن استخراج میشود؛ استخراج مس نیز در آن معمول است. تهیه‌ی الوار حایز اهمیت است. در دشتهای ساحلی پرجمعیت آن فراوان کشت میشود.

ماسبذان (māsabazān)، ولایت سابق، غ ایران، در ناحیه‌ی فرستان. سردار قشون اسلام، ابوموسی اشعری، آنجا را فتح کرد؛ به گفته‌ی یعقوبی خراج آن به دو میلیون و پانصد هزار درهم می-رسید. سیروان از شهرهای مهم آن محسوب می-شد.

ماسپرو[10]، **گاستون** (gāston māspero)، ۱۸۴۶–۱۹۱۶، مصرشناس فرانسوی. در ۱۸۷۳ استاد کولژ دو فرانس شد؛ در ۱۸۸۰ به مصر اعزام شد؛ مدرسه‌ی فرانسوی باستانشناسی شرقی را در قاهره تأسیس، و در الاقصر و کرنک کارهای جالبی کرد؛ در ۱۸۸۳ به عضویت آکادمی کتیبه-ها انتخاب شد. از آثار مهمش کتاب تاریخ قدیم ملل شرق (۱۸۹۴–۹۹) است.

ماست (māst)، از اهم فراورده‌های تخمیری شیر، که ساختن آن از زمانهای قدیم در کشور-های گرمسیری متداول بوده، و از اوایل قرن حاضر، پس از انتشار مطالعات مچنیکوف در باره‌ی اثر مصرف فراورده‌های تخمیری شیر در جلوگیری از پیری زودرس، تهیه و مصرف آن در اروپا و ممالک غربی نیز متداول شده است. ماست خوب شامل ۱۲٪–۱۴٪ مواد جامد بدون چربی (پروتئین، قند شیر، املاح، ویتامینها)، ۱٪–۱٫۳٪ اسید لاکتیک، ۳٪–۳٫۶٪ چربی، و ۸۱٪–۸۴٪ آب است.

برای تهیه‌ی ماست، یا شیر را میجوشانند تا، در ضمن اینکه قسمتی از آب آن تخمیر می-شود، باکتریهای موجود در آن نیز از بین برود، یا آنکه آن را تا ح °900 صدبخشی حرارت میدهند، و برای تغلیظ، به آن شیر خشک می-افزایند. در هر دو حال، مجدداً شیر را تا °400 صدبخشی سرد میکنند، و در این حالت، به آن مایه‌ی ماست می‌افزایند. پس از آنکه به شیر مایه زده شد، آن را خوب به هم میزنند، و در ظرفهای مخصوص بسته‌بندی میکنند. سپس، ظرفهای محتوی شیر مایه‌زده را مدت ۲ تا ۳ ساعت در گرمخانه‌ای که دمای آن ح °400–500° صدبخشی است قرار میدهند تا عمل تخمیر انجام گیرد، و ترشی ماست به حد مطلوب برسد. پس از آنکه شیر قوام گرفت، و ترشی آن به حد مطلوب رسید، باید آن را بلافاصله در دمای کمتر از °100 صدبخشی سرد کرد. اگر عمل سرد کردن زودتر از موقع انجام شود طعم ماست نامطبوع و قوام آن کم است، و آب آن زود جدا میشود ("آب می‌اندازد")، و بالعکس، اگر این عمل دیر انجام شود ماست طعم ترش و تلخ میگیرد. ماست کم‌چربی را از شیر پس‌چرخ (شیری که از ماشین کره‌گیری بیرون میاید) می-سازند، و برای آنکه ماست حاصل طعم مطبوع داشته باشد به شیر پس‌چرخ شیر خشک اضافه میکنند.

برای تهیه‌ی **ماست پاستوریزه** (-pāsto-rize)، شیر را پیش از مایه زدن پاستوریزه می-

---

(۱)Massa (۲)Mazatlán (۳)Massachusetts (۴)Massachusetts Bay (۵)Massachusetts Institute of Technology (۶)M.I.T. (۷) Massagètes (۸)Massamba-Debat (۹)Masbate (۱۰)Maspéro

کنند (← پاستوریزه کردن). پاستوریزه کردن شیر از دو جهت در کیفیت ماست مؤثر است: از یک طرف با از بین رفتن تعدادی از میکروب‌های شیر، محیط مساعدی برای رشد و نمو و فعالیت میکروبهای موجود در مایه‌ی ماست فراهم میشود؛ و از طرف دیگر، قوام ماست افزایش مییابد.

در سالهای اخیر، به خصوص در ممالک غربی، **ماستهای معطر** و میوه‌ای (مانند ماست لیموترش، توت فرنگی، کارامل، آناناس، و غیره) تهیه و به عنوان دسر مصرف میکنند.

در ایران ماست مهمترین فراورده‌ی تخمیری شیر است، و به اشکال مختلف به مصرف میرسد. به علاوه، از آن آشامیدنیهائی مانند دوغ میسازند.

ماستروپانی[1]، **مارچلو** (marcello mastro-yanni)، ۱۹۲۳— ، هنرپیشه‌ی ایتالیائی سینما. مدتی در تئاتر بازی کرد و سپس در ۱۹۵۱ به سینما روی آورد، و شهرت جهانی یافت. از فیلمهای معروفی که در آنها بازی کرده است اینهاست: پدر و پسر (۱۹۵۶)، شب (۱۹۶۰)، طلاق به سبک ایتالیائی (۱۹۶۱)، دفترچه‌ی خاطرات (۱۹۶۲)، هفت و نیم (۱۹۶۲)، رفقا (۱۹۶۳)، دیروز، امروز، و فردا (۱۹۶۳)، دهمین قربانی (۱۹۶۵)، بیگانه (۱۹۶۷)، و ملامپو (۱۹۷۲).

ماستریخت، شهر، هلند، ← ماستریشت.

ماستریشت[2] (māstrišt)، هلندی **ماستریخت**، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۱۱۲٬۴۶۵)، مرکز ایالت لیمبورگ، جش هلند، بر رود موز و کانال آلبر. مرکز حمل و نقل؛ مرکز نساجی، سفالینه‌سازی، شیشه‌سازی، و تهیه‌ی مواد شیمیائی است. از دوره‌ی رومیها وجود داشته؛ ابتدا در قلمرو سلاطین فرانک، و بعداً در تصرف دوکهای لیمبورگ بود. اسپانیائیها به فرماندهی آ. فارنزه آن را در ۱۵۷۹ از تصرف شورشیان هلندی در آورده بسیاری از سکنه‌اش را قتل عام کردند، ولی هلندیها آن را در ۱۶۳۲ باز گرفتند و در ۱۶۴۸ مالکیت ایشان تأیید شد؛ با این حال، چند بار در جنگهای قرون ۱۷م و ۱۸م به دست فرانسویان افتاد. کلیسای جامعی از قرن ۶م دارد که قدیمیترین کلیسای هلند است.

ماستوئید[3] (māstoid؛ فنـ)، قسمت مخروط‌شکل استخوان شقیقه، که در پشت گوش واقع است. التهاب حجرات ماستوئید به مناسبت مجاورت با مخ، گوش میانی، و سیاهرگهای بزرگ پی گردن ممکن است در کودکان خطرناک بشود. در چنین مواقعی باید با عمل جراحی، یا با استفاده از سولفامیدها یا آنتی‌بیوتیکها از بروز خطر جلوگیری‌کرد. نیز ← سر.

ماستودونت[4] (māstodont؛ از فنـ)، پستاندار منقرضی که شاید فیل از آن به وجود آمده باشد. اولین نمونه‌های آن، که در طبقات دوره‌ی اولیگوسن افریقا یافت شده، به بلندی ح ۱٫۴ متر بوده است. اختلاف ماستودونتها در دوره‌ی میوسن، به اندازه‌ی فیلهای نسبةً بزرگ، در اروپا، آسیا، و امریکای شمالی پراکنده شده، و تا دوران پلئیستوسن باقی مانده بوده‌اند.

ماس د/آزیل: ← توماس د/آزیل.

ماسرل[5]، **فرانس** (frāns māserel)، ۱۸۸۹—۱۹۷۲، نقاش و مصوّر بلژیکی. او هنرمندی خودساخته بود. تجربیاتی که در جچ I به دست آورد، و نیز دوستی او با ر. رولان، سبب شد که حس بشردوستی عمیق و احساس شیفتگی نسبت به اجتماع در هنر او گسترش یابد. ماسرل به خاطر مجموعه‌های منبتکاریهایش که در آنها ویژگی‌های اکسپرسیونیسم کاملاً مشهود است، شهرت دارد. تابلوهای او اغلب دارای مفاهیم هجائی، و تصویر کننده‌ی فساد و وضع غم‌انگیز بشراست. تصاویر کتابهای بیشماری، از قبیل کتاب ژان‌کریستوف رولان، ازوست.

ماسفیلد[6]، **جان** (jān māsfild)، ۱۸۷۸—۱۹۶۷، شاعر انگلیسی. در جوانی مدتی در دریا گذراند، و بعد چند سال در کشمت به سر برد. در ۱۸۹۷ به انگلستان بازگشت. نخستین مجلدات شعرش، بالادهای آب شور (۱۹۰۲)، وی را به "شاعر دریا" ملقب کرد. ولی بیشتر شهرتش به خاطر منظومه‌های رئالیستی درازش میباشد. نمایشنامه و رمان نیز نوشته است. از نمایشنامه‌هایش آمدن مسیح (۱۹۲۸) را میتوان ذکر کرد. دیگر آثارش مشتمل است بر داستانهای ماجرائی برای کودکان، از جمله گالیپولی (۱۹۱۶) و عجایب نه روز (۱۹۴۱). از ۱۹۳۰ تا هنگام مرگش ملک‌الشعرا بود، و در ۱۹۳۵ به دریافت نشان لیاقت مفتخر شد.

ماسک[7] (māsk)، نوعی مراسم نمایشی که در قرن ۱۷م در دربارهای اروپا، خصوصاً در انگلستان، رواج داشت. این نوع نمایش حاصلی بود از مراسم "لال‌بازی یا نقاب" در قرن ۱۶م که در آنها افرادی با ماسک و لباس مبدل، در حالی که هدیه‌ای همراه خود میآوردند، وارد جشنها شده در مراسم و رقص آن شرکت میکردند. دو عنصر اصلی نمایشهای ماسک، یعنی وجود ماسک بر چهره و آمیختن تماشاگر و بازیگر، از مراسم مذکور به جا مانده بود. اوائل قرن ۱۷م دوره‌ی اوج این نمایشها بود که به صورتی باشکوه و مجلل در فضای باز و بر صحنه‌ی چوبی وسیعی اجرا میشدند. در این نمایشها، که موسیقی و رقص و لباسها و صحنه‌های رنگارنگ سهم عمده‌ای در آنها داشت، بازیگران نقشهای روستائی یا اساطیری را بازی میکردند و موضوع نمایشها اغلب به تعریف و ستایش دربار گرایش داشت. بن جانسن از نویسندگان برجسته‌ی این سبک است.

ماسک[8] (māsk) یا **سیماچه** (simāce)، پوشش مصنوعی چهره یا سر، که برای تغییر قیافه یا حفاظت به کار میرود. ماسکهای سنگی، چوبی، و غیره توسط مردم ابتدائی برای مقاصد طبی، حفاظی، دینی و نمایشی به کار میرفته است. هنرپیشه‌گان، اسکیموها، بومیان استرالیا، و مردم جزایر دریای جنوب و بعضی قبایل افریقائی و بسیاری از مردم مشرق‌زمین آن را به کار میبرند. ماسکهای نمایشی جزء لاینفک درام ژاپن است. در غرب به کار بردن ماسک از تآتر یونان به روم رفت، و تا قرون وسطی مورد استفاده قرار میگرفت. سپس گروهی از نمایشنامه‌نویسان مدرن غرب از ماسکها استفاده کرده‌اند، از آن جمله‌اند اکسپرسیونیستهای آلمان و ی. او'نیل. ماسکهائی که امروزه برای مقاصد زیبائی، حفاظی، و طبی به کار میرود محصول دانش عصر ما است. تصویر در صص ۲۵۹۴ و ۲۵۹۵ ملاحظه شود.

ماسکارا، شهر، الجزایر، ← معسکر.

ماسکاراتا: ← ماسکاراد.

ماسکاراد[9] (māskārād؛ فنس)، ایتالیائی **ماسکاراتا**، در اصطلاح امروزی، نام مجالس رقص یا کارناوالی که در آن حاضران همه نقاب (← ماسک یا سیماچه) به چهره میزنند و لباسهای عجیب و غریبی به تن میکنند تا از یکدیگر بازشناخته نشوند. در آخر مجلس رقص (یا کارناوال) همگی نقاب از چهره برمیدارند. این نمایشها در اصل در ضمن جشنهای مذهبی باکانالیا و ساتورنالیا (← ساتورنوس) در روم برگزار میشد. ماسکاراد در قرن ۱۶م از فرانسه به انگلستان راه یافت. نیز ← ماسک، نوعی مراسم نمایشی.

ماسکارین[10]، **جزایر** (māskārin)، دسته‌جزایری در قهنـ، ش ماداگاسکار. مشتمل است بر جزایر موریس، رئونیون، و رودریگس. ظاهراً اعراب این جزایر را میشناختند. ولی پرتغالیها در آغاز قرن ۱۶م آنها را دوباره کشف کردند.

ماسکانیی[11]، **پیترو** (pietro māskānyi)، ۱۸۶۳—۱۹۴۵، آهنگساز ایتالیائی. از آهنگ‌های اپرائی معروفش کاوالریا روستیکانا (رم، ۱۸۹۰) است.

ماسکوا[12] (māskvā)، رودی به طول ح ۵۰۰ کم، بخش مرکزی جمشر اروپائی. در تپه‌های غ مسکو سرچشمه گرفته به جانب ش جاری شده از مسکو میگذرد و به رود آکا میریزد. کانال مسکو (به طول ۱۲۹ کم) آن را با رود ولگا مرتبط میسازد.

ماسکوا، نام روسی شهر مسکو.

ماسکووی، ← مسکو، مهیندوکنشین.

ماسل شولز[13] (māsəl šölz)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۶٬۹۰۷)، لغ ایالت آلاباما، کشمت، کنار رود تنسی. از مراکز عملیات و آزمایشهای ← سازمان دره‌ی تنسی است.

ماسن[14]، سر **داگلس** (sər dāgləs māsən*)، ۱۸۸۲—۱۹۵۸، زمینشناس و پوینده‌ی استرالیائی نواحی جنوبگان، مت انگلستان. در ۱۹۰۳ به عنوان زمینشناس عضو هیئت جغرافیائی اعزامی به هبرید بود. عضو هیئت پویشی س ا. ه. شکلتن بود (۱۹۰۷—۰۹)، و در صعود به کوه اربوس و سفر به قطب جنوب مغناطیسی شرکت جست. در ۱۹۱۱—۱۴ فرماندهی هیئت پویشی استرالیائی به جنوبگان را عهده‌دار بود؛ دو زمستان را در

(۱)Mastroianni (۲)Maastricht (۳)mastoid (۴)mastodon (۵)Masereel (۶) Masefield
(۷)masque (۸)mask (۹)masquerade (۱۰)Mascarene (۱۱)Mascagni (۱۲)Moskva
(۱۳)Muscle Shoals (۱۴)Mawson



۱



۲



۳

(۱) ماسک هجوآمیزی که یک کمدیگر فرانسوی برای هجو یک قاضی ساخته.

(۲) ماسکی که کاترین هپبرن، هنرپیشه‌ی امریکائی، در یکی از فیلمهایش به کار برده است.

(۳) ماسکهائی که در یک کمدی درامی خدا (در بالا) و شیطان (در پایین) را نمایش میدهند.

(۴) ماسک تراشیده بر چوب در جمهوری گابون.

(۵) ماسک هندیشمردگان جزیره‌ی وانکوور.

(۶) ماسک منقوش بر پوست درخت که بر یک قاب چوبی نصب شده (گینه‌ی جدید).



۴



۵



۶

ارض آدلی (اکنون ــ ساحل آدلی) گذرانید و ارض جورج V (اکنون ساحل جورج V) را کشف کرد، و در ضمن، دسته‌ای از همراهانش ارض کوین مری (اکنون ساحل کوین مری) را کشف کرد و پویید. در این سفر، ماسن ۲ تن از همراهان خود را از دست داد. در کتاب خانه‌ی دمه (۱۹۱۵) این پویشها را شرح داده است. در ۱۹۲۰ استاد زمینشناسی و کانیشناسی دانشگاه آدلائید شد. در ۱۹۲۹—۳۰ فرماندهی هیئت پویشی بریتانیائی، استرالیائی، و زلند جدیدی را در جنوبگان به عهده داشت، و ساحل مکرابرتسن[1] (makrābərtsən) را کشف کرد. در طی این سفر بیش از ۱٬۶۰۰ کم از ساحل ناشناخته‌ی جنوبگان و ح ۲٬۴۰۰ کم از سواحل نیمه‌شناخته را نقشه‌برداری کرد. در ۳ سفری که بین سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۳۱ به جنوبگان کرد، ماسن مدعی مالکیت استرالیا بر بیش از ۵٬۷۶۰٬۰۰۰ کم اراضی جنوبگان شد.

ماسنا[2]، آندره (ānDre māsenā)، ملقب به

(۱) MacRobertson (۲) Masséna

(۷) ماسک منقوش چوبی به وسیله‌ی بومیان جزایر ادمیر لتی (گینه‌ی جدید).
(۸) ماسک هنرمندانه‌ی ظریفی کار بومیان کولومبیای بریتانیا.
(۹) ماسک مضحکی که هندیشمردگان نیومکسیکو به کار میبرند.



۸



۹





۱۰



۱۴

(۱۵) ماسکی در قبایل افریقای مرکزی شبیه کارتون.
(۱۱) ماسکی در میان اسکیموهای آلاسکا.
(۱۲) ماسک چوبی که بر سر میگذراند، کار بومیان کنگو.
(۱۳) ماسکی به شکل پرنده در آلاسکا.
(۱۴) یک ماسک شیطانی برای رقص در تبت.

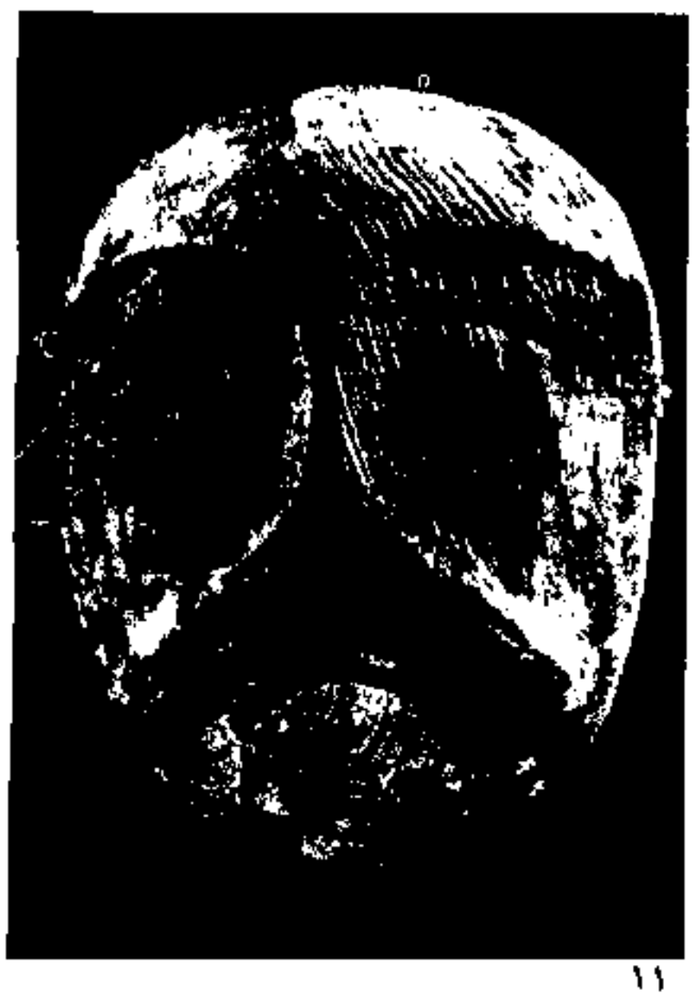

۱۱



۱۲



۱۳

دوک دو ریوولی (du:k de: rivoli*)، ۱۷۵۸ –۱۸۱۷، مارشال فرانسه. از طرف ناپلئون I دوک دو ریوولی (۱۸۰۸) و پرنس د/اسلینگ (desling؛ ۱۸۱۰) شد. پیروزی در نبرد ریوولی (۱۷۹۷) به کومک او انجام گرفت، و در نبردهای ۱۸۰۰ و ۱۸۰۹ ناپلئون علیه اتریش شرکت داشت و قابلیت خود را نشان داد. شکست او در جنگ شبه جزیره به عدم همکاری همقطارانش نسبت داده شده است. در ۱۸۱۴ از لوئی XVIII پشتیبانی کرد؛ در دوره‌ی صد روز بیطرف ماند.

ماسنه[1]، **ژول** (ʃu:l māsne)، ۱۸۴۲–۱۹۱۲، آهنگساز فرانسوی. در ۱۸۶۳ برنده‌ی جایزه‌ی بزرگ رم شد. آهنگهائی برای ارکستر تصنیف کرد، ولی شهرتش خصوصاً به جهت اپراهای مانون (۱۸۸۴)، ورتر (۱۸۹۲)، تائیس (۱۸۹۴)، و دون کیشوت (1910) است. در ۱۸۷۸ به عضویت آکادمی هنرهای زیبا انتخاب شد.

ماسور، ده، خرم‌آباد؛ ← ویسیان، بخش.

ماسوره؛ ← پیشاب.

(۱)Massenet

ماسوریا یا **مازوریا**، ← مازورن.

ماسوله (māsule)، دهستان (جه ۸٬۸۸۸ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۳۵ آبادی. کوهستانی است. رود ماسوله مشروبش میکند. محصول عمده‌اش برنج است. معدن آهن دارد. سابقاً خورتاب خانی (xortāb xāni)، بیشةالبقر (bišato'l.baqar)، و ماسالار (māsālār) خوانده میشد. مرکزش **ماسوله** (جه ۱٬۶۲۶ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری غ فومن قرار دارد. از جمله آثار تاریخی آن بقعه‌ی عون ابن محمد حنفیة ابن علی (öne)، جنب مسجد جامع، است که سنگهای مرمر حجاری شده در داخل آن قرار دارد و تاریخ بنایش به ح ۱۲۰۰ سال قبل میرسد، و نیز در آن ح ۷۰۰ سال قدمت دارد؛ دیگر مسجد صاحب‌الزمان، در محله‌ی خانه‌بر (xāne .bar)، که قدمتش به ح ۴۰۰ سال میرسد؛ و بقعه‌های اشکلت (eškelet)، در ۱٫۵کیلومتری راه ماسوله‌ـفومن.

ماسوله، رود، ← گیلان، قسمت I.

ماسولیپاتام[1] (māsulipātām) یا **بندر**[2]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۱۲٬۶۳۶)، ایالت مدرس، هند، بندری بر خلیج بنگال. در قرن ۱۷م مرکز بازرگانی فرانسه و انگلستان و هلند بود. صناعت پنبه دارد.

ماسون[3]، **آندره** (ändre mäson)، ۱۸۹۶– ، نقاش فرانسوی و هنرمند گرافیکنگار. تا ۱۹۲۸ عضو گروه سوررئالیست بود، و "نویسندگی خودکار"ـ آهنگهای خطی خلق‌الساعه که علائم رمزی و صورتهای شگرف طرح میکنندـ را به وجود آورد. در جه II در امریکا و سپس (۱۹۴۷) در اکس‌ـآن‌پروانس، به سر برد. تابلوهای نقاشی وی شوق جدیدی در تشریح و توصیف دنیای مرئی آشکار میکند. تفکر در یک برگ بلوط و آثار دیگرش در موزه‌ی هنر نو، نیو یورک، است.

ماسوویا[4] (māsoviä)، لهستانی **مازوفشه**[5] (māzofše)، ناحیه‌ی تاریخی، لهستان، در ش ویستول. پس از مرگ (۱۱۳۸) بولسلاف III، ماسوویا یک دوکنشین مستقل تحت فرمانروائی سلسله‌ی پیاست شد. در ۱۳۵۱ از متصرفات لهستان بزرگ بود، و عاقبت، در ۱۵۲۶، به لهستان پیوست. شهر عمده‌ی آن تا قرن ۱۵م پلوک[6] (plok) بود، که بعداً ورشو جای آن را گرفت.

ماسویه‌ی ماردینی (māsavayhe mārdini)، ف ۴۰۶ هق، پزشک مسیحی، اهل ماردین. قرابادین او قرنها در اروپا کتاب رسمی داروسازی بوده.

ماسه[7] (māse)، ماده‌ی معدنی، مرکب از دانه‌های ناپیوسته‌ی ریزی که از خرد شدن سنگهای دیگر ساخته شده، و عموماً قسمت عمده‌ی آن کوارتز است. نهشتهای وسیع ماسه را بیشتر در بیابانهای خشک و در کناره‌های دریا میتوان مشاهده کرد. در ساختن سیمان و آجرهای سیمانی، شیشه و بطری، و در صیقل‌کاری و پالایش آب به کار میرود. بنر طبق قراردادی که مقبول اکثر زمینشناسان است، وقتی قطر دانه‌ها بیش از ۱/۱۶ ملم و کمتر از ۲ ملم باشد ماده را ماسه گویند. تقسیمات جزء آن بر حسب قطر دانه‌ها چنین است (تقسیم‌بندیهای دیگر نیز معمول است):

نام	قطر
خیلی نرم	۱/۱۶–۱/۸ ملم
نرم	۱/۸–۱/۴ "
متوسط	۱/۴–۱/۲ "
درشت	۱/۲– ۱ "
خیلی درشت	۱– ۲ "

نیز ← شن.

ماسه[8]، **هانری** (hänri mäse)، ۱۸۸۶–۱۹۶۹، مستشرق معاصر فرانسوی که در ادبیات و زبان فارسی صاحب تألیفات است. متصدی کرسی تدریس زبان فارسی در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه، و مدتی مدیر آن مدرسه بود (تا ۱۹۵۸). از تألیفات او کتابهائی را که در باره‌ی فردوسی و سعدی و آداب و اخلاق ایرانیان نوشته باید نام برد؛ همچنین منتخباتی از آثار ادبی فارسی را به فرانسه ترجمه کرده است. ترجمه‌ی گرشاسبنامه و دانشنامه‌ی علائی (با مشارکت محمد آشنا) و بهارستان جامی نیز از جمله‌ی کارهای اوست. در ۱۹۴۱ به عضویت آکادمی کتیبه‌ها برگزیده شد.

ماسه‌باد[9] (māse.bād)، طوفانی که در آن باد تندی ماسه‌های بالنسبه درشت را به اطراف می‌پراکند. ذرات ماسه بندرت به ارتفاع بیش از ۱۵ تا ۳۰ متر بلند کرده میشوند، و از موضع اولیه‌ی خود چندان دور نمیشوند.

ماسه‌سنگ[10] (māse.sang)، سنگی تهنشستی که از به هم چسبیدن دانه‌های ماسه به یکدیگر به وسیله‌ی اکسیدهای آهن یا کربونات کلسیوم یا اکسید سیلیسیوم (کوارتز) ساخته شده است. به رنگهای مختلف، و مصرف آن در ساختمان است. یک ماسه‌سنگ متعارفی به طور متوسط شامل ح ۶۵٪ کوارتز و فلدسپات، و ۳۵٪ مواد معدنی دیگر است که آنها را به هم چسبانیده است.

ماسه‌سنگ سرخ کهن[11] (kohan)، رشته‌هائی از ماسه‌سنگها و سنگهای رستی سرخ و قهوه‌ای که در بعضی قسمتهای ویلز، اسکاتلند، و انگلستان در ← دوره‌ی دوونین رسوب کرده‌اند. اکثر تهنشست آب شیرین، و دارای فسیلهائی است که خوب محفوظ مانده است

ماسه‌ی ناپای[12] (māseye nā.pāy)، ماسه‌ای که به علت دارا بودن آب، یا بر اثر تماس با آب، حالت روانی پیدا کرده است.

ماسیپ، نقاش اسپانیائی، ← مائیپ، ویشنه خوان.

ماسیس، نام ارمنی کوه آرارات.

ماسیس، کورنلیس، نقاش فلاندری، ← ماسیس، کونتین.

ماسیس[13]، **کونتین** (keventin māsis)، ح ۱۴۶۶–۱۵۳۰، نقاش فلاندری. نامش به صورتهای ماتسیس[14]، مسیس[15] و مِتسیس[16] نیز آمده است. در لوون تحصیل کرد، و سپس در ۱۴۹۱ به آنورس رفت و تمام عمر در آن شهر ماند. تأثیر هنر ایتالیائی، خصوصاً آثار لئوناردو دا وینچی، در کارهای او به چشم میخورد. ماسیس از کارهای هنرمندان فلاندری قبل از خود، خصوصاً یان وان آیک (← آیک، هوبرخت وان)، نیز الهام گرفته است. تأثیر توأم هنر ایتالیائی و فلاندری، ماسیس را در عرضه کردن سبکی متین و موزون، که در عین استحکام و انسجام از بافت نرمی برخوردار است، یاری داد. او سبک خاصی از صورتسازی را توسعه داد که در آن مدل در برابر منظره یا دورنمای مناسبی قرار میگیرد؛ از این جمله است تصویر قدیس اراسموس (گالری ملی، رم). از آثار ماسیس تابلوهائی با موضوعها و صورتهای مذهبی در موزه‌های مونیخ، بروکسل، آنورس، شیکاگو، و فیلادلفی موجود است. یک پسرش، **یان ماسیس** (yän؛ ح ۱۵۰۹–۷۵)، ابتدا تصاویر هجائی، و سپس، تحت تأثیر هنر فرانسوی، تابلوهای ظریف و زیبا نقاشی میکرد. تابلوی جودیت (موزه‌ی هنرهای زیبا، بستن) نماینده‌ای از آثار او است. پسر دیگرش، **کورنلیس ماسیس** (kornelis؛ ف بعد از ۱۵۶۰)، نقاش دورنما و حکاک بود. تابلوی ورود به بیت لحم او در موزه‌ی مترپلیتن است.

ماسیس، یان، نقاش فلاندری، ← ماسیس، کونتین.

ماسیف سانترال، فرانسه، ← گرانکوه مرکزی.

ماسیلیا، شهر باستانی، در گل، ← مارسی.

ماسین[17]، **لئونید** (leonid mäsin)، ۱۸۹۶– ، رقاص امریکائی و طراح رقص باله؛ ت روسیه. در ۱۹۱۴–۲۰ رقاص و طراح رقص در گروه باله‌ی دیاگیلف، و در ۱۹۳۲–۴۲ در باله‌ی روسی مونت کارلو بود. در ۱۹۴۴ به شارمندی کشت در آمد.

ماسی‌نیسا[18] (māsinissä)، ← ماساناس (ـmässā nässes)، ح ۲۳۸–۱۴۹ ق‌م، پادشاه نومیدیا. در جنگ دوم کارتاژی به رومیان پیوست (۲۰۶ ق‌م)، و سواره‌نظام را در پیروزی زاما رهبری کرد. پس از تجدید حیات کارتاژ به آن سرزمین حمله برده جنگ سوم کارتاژی را آغاز کرد.

ماسینیون[19]، **لوئی** (lui mäsinyon)، ۱۸۸۳–۱۹۶۲، مستشرق فرانسوی و استاد کولژ دو فرانس، از بزرگان مستشرقین و عالم کم‌نظیر در تصوف اسلامی. وی چهار بار به ایران آمده، و از تألیفات مهمش اخبار حلاج و رساله‌ی سلمان پاک را باید نام برد. کتاب الطواسین یا طاسین الازل حلاج را نیز نشر کرده است. عمده‌ی آثار او در باب تصوف اسلامی، و غالباً از کتابهای اصیل به شمار میروند.

ماسیو[20] (māseyo)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۶۳٬۵۸۳)، کرسی ایالت ⇐ آلاگوآس، لش برزیل، کنار قطل. کارخانه‌های بافندگی و تصفیه‌ی قند دارد. شهر در دهه‌ی ۱۶۳۰ توسط هلندیها تأسیس شد، و در ۱۶۵۴ به تصرف پرتغالیها در آمد.

ماسی‌یان، هوانس خان (hovänes,masiyän)، ملقب به مساعدالسلطنه، ۱۸۶۵ یا ۶۴–۱۹۳۴، از رجال ارامنه‌ی ایران؛ ت تهران. تحصیلات عالیه را در لندن انجام داد، و تمام شاهکارهای ادبی شکسپیر و قسمتی از شاهنامه را به ارمنی

(۱)Masulipatam (۲)Bandar (۳)Masson (۴)Masovia (۵) Mazowsze (۶)Plock (۷)sand
(۸)Massé (۹)sandstorm (۱۰)sandstone (۱۱)Old Red Sandstone (۱۲)quicksand (۱۳)Massys
(۱۴)Matsys (۱۵)Messys (۱۶)Metsys (۱۷)Massine (۱۸)Masinissa (۱۹)Massignon (۲۰)Maceió

ترجمه کرد. پس از مراجعت به ایران وارد خدمت وزارت خارجه شد. مدتی (۱۹۱۱ تا ۱۹۱۲) سفیر ایران در برلین، و بعد از جنگ I وزیر مختار ایران در لندن بوده است. در ۱۹۳۴ که وزیر مختار ایران در توکیو بود در همان جا درگذشت، و جنازه‌اش از طرف دولت به ایران حمل و در ونک در کلیسای ارامنه مدفون شد.

ماش، گیاه پروانه‌وار یکساله با ساقه‌ی نازک از نوع ویکیا (*Vicia*) که دانه‌های آن سبز خاکستری و تقریباً مکعبی است. ماش معمولی (*V. sativa*)، دارای گلهای قرمزرنگ، برای استفاده از دانه در اغلب نقاط کاشته، و برگ آن هم به صورت علوفه مصرف میشود. ماش وحشی (*V. villosa*) در مزارع موجب خرابی دانه‌های بنشن دیگر میشود.

ماشاءالله خان (کاشی): ← نایب حسین کاشی.

ماشاءالله میشی: ← ماشاءالله یهودی.

ماشاءالله یهودی یا **ماشاءالله میشی** (mišā)، فد ح ۲۰۰ یا ۲۰۵ هق، نام اصلیش منسه (manassa؛ به عربی میشی)، عالم یهودی در نجوم و احکام. از کتابهای فراوان او تنها کتاب الاسمار در باره‌ی ارزش کالاها به زبان عربی باقی مانده که در نوع خود قدیمترین است، ولی از آثار دیگر او ترجمه‌های لاتینی در دست است؛ نام او در نوشته‌های مترجمان لاتینی به صورت مساهالا (messāhālā) و اشکال نزدیک به آن آمده است. در مقدمات طرحریزی شهر بغداد با نوبخت شرکت داشت. شاگردش یحیی ابن غالب، معروف به ابوعلی خیاط (فد ح ۲۲۰ هق)، تألیفاتی در احکام نجوم داشته است.

ماشک (māšak)، ده، دهستان و بخش کوچصفهان، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۷ـ کیلومتری ل‌ش کوچصفهان. از سفیدرود مشروب میشود. محصولش برنج است. از ۲ قسمت تشکیل شده است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ آبادی مجزا ذکن شده است، **ماشک تهرانچی** (tehrānci؛ جه ۱'۱۳۷) و **ماشک سپهداری** (sepahdāri؛ جه ۵۰۸).

ماشک، قبیله، ← گرجستان، قسمت VI.

ماشک تهرانچی، رشت، ← ماشک.

ماشک سپهداری، رشت، ← ماشک.

ماشکید، بلوچستان، ← ماشکیل.

ماشکیل (māškil) یا **ماشکید**، رودی در بلوچستان ایران، که از بخش سیب و سوران سرچشمه میگیرد و از غ به ش جریان یافته پس از مشروب کردن دره‌ی سراوان، از ج آبادی کوهک (← **کوهک**، دهستان) گذشته وارد خاک پاکستان میشود. سپس، به جانب لغ منحرف شده از ش وارد هامون ماشکیل میشود. ماشکیل از رودهائی است که در تمام فصول پرآب است (در گذشته بمراتب عظیمتر و پرآبتر بوده). امروزه پاکستانیها از آن استفاده‌ی بیشتری میبرند. از ریزابه‌های مهم آن رود رخشان (**raxšān**) است که از کلات (در پاکستان) سرچشمه میگیرد.

ماشکیل یا **ماشکید**، هامونی (← هامون) به فرازای ۵۰۲ متر در بلوچستان، که قسمتی از آن در ایران و قسمتی در پاکستان است. رودهائی که از ایران وارد آن میشوند یکی ماشکیل است، و دیگری رود تالاب یا تلخاب، که از کوههای تفتان سرچشمه میگیرد، و از ل به طرف جنوب جاری شده وارد هامون میشود.

ماشو[1]، گیوم دو (giyyom de: māšo)، ح ۱۳۰۰—۷۷، شاعر و آهنگساز فرانسوی. علوم الاهی تحصیل کرد. در خدمت شاه بوهم در آمد، و در اروپا سفر کرد. بعداً، هنگامی که در خدمت شارل، شاه ناوار، بود قصه‌های منظوم آسایش درست و داوری شاه ناوار را نوشت. امتیازاتی از طرف دستگاه پاپی به دست آورد، و از ۱۳۴۰ تا آخر عمر حاکم شرع در رنس بود. آهنگهائی که ساخته مشتمل است بر موته‌ها، بالادها، و یک ماس. ماشو مشهورترین آهنگساز قرن ۱۴م است و آثار او در نشان دادن تحولات اولیه‌ی موسیقی پولیفونیائی بسیار مهم است.

ماشه: ← طپانچه.

ماشین[2] (māšin؛ فنس). این لفظ عرفاً اطلاق میشود به مجموعه‌ی مفصلی از قطعات که در تولید کار همکاری میکنند. در اصطلاح علمی و فنی، ماشین هر آلتی را گویند که شدت نیرو را زیاد کند، یا امتداد آن را تغییر دهد، یا انرژی یا حرکتی را به انرژی یا حرکت دیگر تبدیل کند. ماشینهای ساده عبارتند از **اهرم، چرخ و محور، قرقره، سطح مورب، پیچ، و گاوه.** ماشینهای مرکب و مختلط از ترکیب عده‌ای از ماشینهای ساده تشکیل میابند. معمولاً ماشین نیروئی تولید میکند که بیش از نیروی وارد بر آن است، ولی، به موجب قانون بقای انرژی، هیچ ماشینی بیش از انرژیی که صرف آن میشود کار نمیدهد. بهره‌ی ماشین، که آن را راندمان[3] (rāndemān؛ از فنس) یا بازده (bāz.deh) آن گویند، نسبت انرژی بازداده‌ی ماشین (یعنی انرژیی که ماشین میدهد) است به انرژی درداده‌ی آن (یعنی انرژیی که به آن داده میشود). در هر ماشین، مقداری انرژی به علت **اصطکاک** بین قطعات ماشین تلف میشود، و بالنتیجه، انرژی بازداده‌ی ماشین کمتر از انرژی درداده‌ی آن است، و لهذا بازده ماشین همواره کمتر از ۱ است. بازده مولدهای بزرگ برق ممکن است به ۹۸٪ برسد، ولی در ماشینی مثل جک اتومبیل، به علت اصطکاک زیاد، بازده از ۵۰٪ کمتر است. مزیت مکانیکی[4] (maziyyat-) ماشین نسبت نیروئی است که ماشین به باری وارد میکند به نیروئی که عامل به ماشین وارد میآورد. مثلاً اگر مزیت مکانیکی ماشین بالابری ۲۰ باشد، و نیروی ۵۰ کیلوگرمی بر آن وارد شود، ماشین میتواند ۱'۰۰۰ کگ (یعنی یک تن) بار را بلند کند. مزیت مکانیکی نظری مزیت ماشین است به فرض نبودن مالش. هرگاه مالش نیز به حساب آید، مزیت مکانیکی را مزیت مکانیکی واقعی گویند. گاه به غلط مزیت مکانیکی را بهره‌ی مکانیکی نیز گفته‌اند.

ماشین آبی[5]، ماشینی (← ماشین) که به وسیله‌ی فشار یا حرکت یک مایع (یا به طور کلی یک سیال) به کار می‌افتد. بعضی از نمونه‌های ساده‌ی ماشین آبی از زمانهای باستان شناخته شده بوده است. پیچ ارشمیدس (شکل ۱) شاید مدتها قبل از زمان ارشمیدس به وسیله‌ی مصریان برای بالا کشیدن آب جهت آبیاری به کار میرفته است. در منکنه‌ی آبی (شکل ۲) فشاری که به وسیله‌ی نیروی F بر سطح مایع داخل شاخه‌ی کوچک

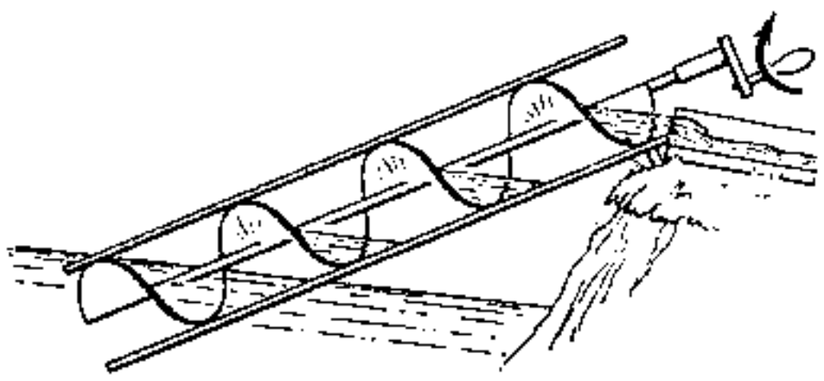

شکل ۱

منکنه وارد میشود، بنابر ← قانون پاسکال، به شاخه‌ی بزرگ منکنه انتقال مییابد. اگر سطح

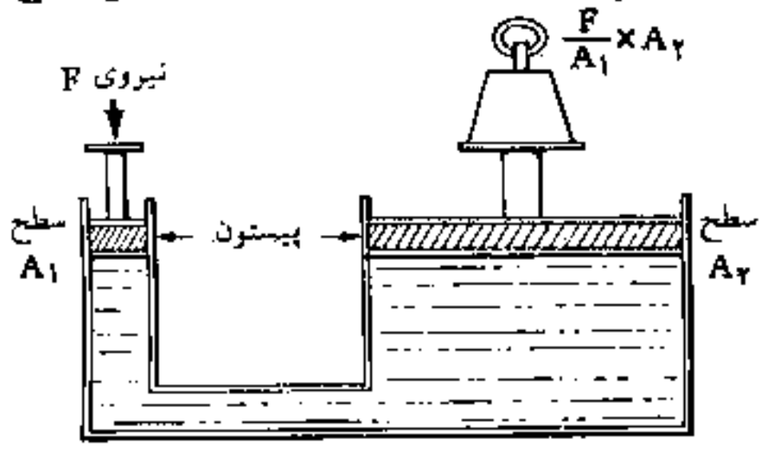

شکل ۲

شاخه‌ی کوچک A_1 و سطح شاخه‌ی بزرگ A_2 باشد، فشار وارد بر شاخه‌ی اول $\frac{F}{A_1}$ است که عیناً بر هر سمه سطح شاخه‌ی دوم منتقل میشود؛ بنا بر این نیروئی که برسطح مایع این شاخه، از پایین به بالا، وارد میشود برابر است با $\frac{F}{A_1} \times A_2$.

بدین ترتیب مشاهده میشود که هر چه نسبت $\frac{A_2}{A_1}$ بزرگتر باشد (یعنی سطح A_2 نسبت به سطح A_1 بزرگتر باشد) با نیروی کمتری میتوان نیروی بیشتری را جا به جا کرد.

ماشینهای آبی جدید شامل انواع توربین‌ها (← توربین)، و تلمبه‌های مرکز گریز[6] هستند. در تلمبه‌ی مرکز گریز (شکل ۳) فشار

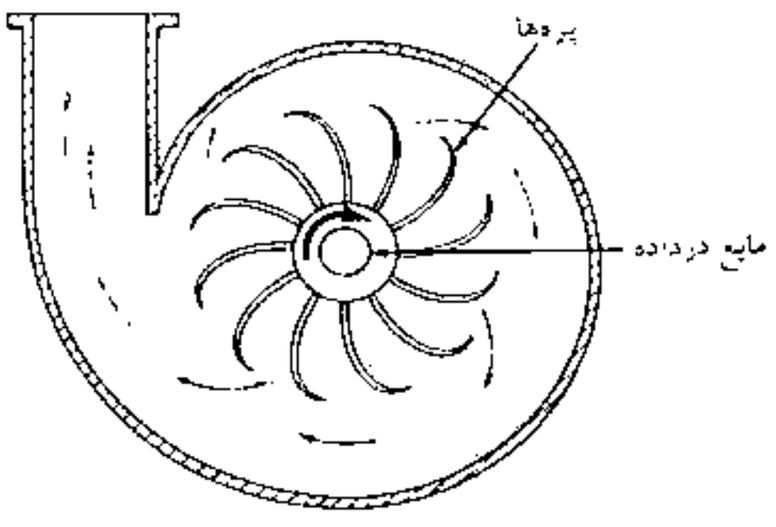

شکل ۳

مایع درداده به وسیله‌ی پره‌های یک دررو-رانه‌ی[7] چرخان (که یک توربین بخار یا یک موتور برقی آن را به کار می‌اندازد) زیاد

(۱)Machaut, Machault (۲)machine (۳)rendement (فنس), efficiency (۴)mechanical advantage
(۵)hydraulic machine (۶)centrifugal pump (۷)impeller

میشود. این گونه تلمبه‌ها در مواردی به کار می‌روند که فشار متزایدی مورد نیاز است، مثلاً در خطوط لوله (← خط لوله).

ماشین بخار[1]، ماشینی (← ماشین) که در آن انبساط بخار موجب تبدیل انرژی حرارتی به انرژی مکانیکی میشود. انرژی حرارتی از دیگ بخار، که در خارج ماشین نصب شده است، به دست میآید. آب درون دیگ بخار، بر اثر گرم شدن، به بخار تبدیل میشود، و این بخار به وسیله‌ی لوله‌ای به قسمتهای مولد کار در ماشین میرسد. در مقایسه با موتور با احتراق داخلی (موتور درونسوز)، ماشین بخار ماشین با احتراق خارجی (ماشین برونسوز) محسوب می‌شود، زیرا سوخت در خارج ماشین میسوزد نه در داخل آن (← موتور با احتراق داخلی).

یک ماشین بخار ساده شامل استوانه‌ای است که پیستونی درون آن میتواند به پیش و به پس حرکت کند، و دریچه‌هائی بخار را، از دیگ بخار، وارد استوانه و سپس از آن خارج می‌کنند. بخار پرفشار از دیگ بخار از یک طرف وارد استوانه میشود، و بر یک طرف پیستون فشار وارد میآورد؛ سپس بخار منبسط میشود و پیستون را به انتهای دیگر استوانه میرانند. وقتی که پیستون به انتهای استوانه رسید گویند ضربه‌ی پیستون انجام گرفته است. در پایان این ضربه بخار پرفشار از دهانه‌ی دیگر وارد استوانه شده پیستون را به پس باز میگردانند، و بخار منبسط‌شده در ضربه‌ی اول از استوانه خارج میشود. وقتی که پیستون به انتهای مسیر خود رسید، یعنی ضربه‌ی دوم انجام گرفت، همین دوره‌ی عمل تکرار میشود. این حرکت مستقیم پیستون در هر ضربه، به وسیله‌ی بیل و مانیول (← پیستون، شکل) به حرکت مستدیر تبدیل میشود.

نخستین ماشین‌های بخار. کوشش برای بهره گرفتن از بخار آب برای تولید انرژی مکانیکی از زمانهای دور آغاز شد. هرون اسکندرانی در ۱۲۰ ق‌م توربینی بخاری ساخت، ولی کارایی آن بسیار اندک بود. نخستین ماشین بخار عملی که طرح آن را تامس سیوری[2] (tāməs seyvəri مهندس انگلیسی، ۱۶۵۰؟–۱۷۱۵) در ۱۶۹۸ ریخته بود برای آبکشی از چاه به کار میرفت. در ماشین سیوری دو ظرف بسته متناوباً برای انبساط بخار به کار می‌افتاد. بخار از دیگ بخار داخل نخستین ظرف میشد و انبساط پیدا میکرد و آب را، از طریق دریچه‌ای که میتوانست باز و بسته شود، به مخزنی در سطح بلندتر میفرستاد. سپس بر اطراف این ظرف آب سرد میریخت؛ در داخل ظرف بخار آب تراکم پیدا میکرد و در قسمتی از درون ظرف خلأ ایجاد میشد. در نتیجه‌ی وجود این خلأ آب چاه با فشار هوا به داخل ظرف بالا میآمد. هنگامی که نخستین ظرف از آب پر میشد، ظرف دوم به دیگ بخار اتصال پیدا میکرد و بار دیگر دوره‌ی عمل تکرار میشد. ماشین بخارِ دایِ استوانه و پیستون، که دنی پاپن در ۱۶۹۰ اختراع کرده بود، دیگ بخار جداگانه نداشت؛ آب در استوانه به بخار تبدیل میشد. بخار در حال انبساط پیستون را تا بالای استوانه بالا میبرد و در ضمن سرد میشد و یک خلأ جزئی حاصل میآمد و فشار هوا پیستون را به استوانه باز میگردانه و بخار مصرف‌شده به خارج رانده میشد. سپس پاپن در ماشین خود تغییراتی داد، ولی مدل بهتری در ۱۷۰۵ توسط تامس نیوکامن و جان کالی[3] (jān kāli) طرحریزی شد. پیستون به دسته‌ای مفصل شده بود، و این دسته به میله‌ی تلمبه‌ای متصل بود. دیگ بخار جداگانه ناراحتی‌های حاصل از بخار کردن آب در استوانه را از میان میبرد. بخار آب داخل استوانه با افشانده شدن آب بر آن سرد و متراکم میشد و خلأ نسبةً پیشرفته‌ای در آن فراهم میآمد و فشار هوا پیستون را به ته استوانه باز میگرداند.

ماشین بخار نیوکامن به نام "جوّی" خوانده می‌شد، بدان سبب که فشار جوّ، در آن هنگام که خلأ در زیر پیستون فراهم میآمد، سبب پیش و پس رفتن پیستون میشد. با کار نیرومند پیستون میتوانستند آب را از اعماق زیاد، مثلاً برای زهکشی معادن، بالا بکشند. بدین ترتیب ماشین نیوکامن نخستین ماشین بخاری است که برای به راه انداختن دستگاههای مکانیکی مورد استفاده واقع شده است. در ماشین نیوکامن دو عیب عمده وجود داشت: (۱) سرد شدن بیش از اندازه‌ی استوانه در ضمن عمل چگالش بخار آب، که سبب میشد بخار آب تازه‌ای که از دیگ به استوانه میآید سرد شود و مقداری از نیروی کار خود را از دست بدهد، و (۲) فرسودگی شدید فلز استوانه در نتیجه‌ی گرم شدن (با بخار آب تازه) و سرد شدن (با چگالش بخار) متوالی.

برای از میان بردن این نقایص، جیمز وات در ماشین نیوکامن تغییراتی داد (۱۷۶۳). استوانه با روپوشی که در آن بخار آب جریان داشت پیوسته گرم باقی میماند. بخار آب کار کرده، پس از انبساط کامل، برای چگال شدن (تراکم) به اطاق خاصی (چگالنده) میرفت. برای آنکه تخلیه‌ی داخل استوانه کامل باشد، تلمبه‌ی تخلیه‌ای در کار بود. به دیگ بخار دریچه‌ی اطمینانی نصب شد. سرعت بالا رفتن و پایین آمدن پیستون با دستگاه تنظیم کننده‌ای که بر اساس نیروی مرکزگریز کار میکرد تنظیم شد، و بدین ترتیب سرعت حرکتْ یکنواختی بیشتری پیدا کرد. بعدها وات اختراع دیگری



(۱)steam engine (۲)Savery (۳) Cawley

به نام ماشین بخار دوطرفه[1] را بـه ثبت رسانید که در آن، به جای فشار هـوا، فشار بخـار آب پیستون را به جـای اول خـود بـاز میگردانید. ابداع اساسی وات ایـن بـود که میلـه‌ی پیستون را به صورتی به میله‌ای دیگر متصل کرد که چرخ لنگری را به گردش در میآورد، و به ایـن ترتیب برای ماشین بخار امکان آن فراهم شد که ماشین‌های کارخانه‌ها را با کارایـی زیاد بـه گردش در آورد.

مـاشینهای بـخـار دوطـرفـه پس از ۱۸۰۰، ر. ترویثیک، و آلیـور اونـز[2] (āliver evənz؛ مخترع امریکائی، ۱۷۵۵–۱۸۱۹) نخستین کسانی بودند (۱۸۰۰) که از دیگ بخار بـا فشار زیـاد برای تولید بخار آب استفاده کردند؛ و کوشش‌هائی به عمل آمد تا از این ماشین بـرای حمل و نقل مسافران زیاد بهـره‌بـرداری شود. ماشین بخار مرکب پیشرفت دیگری بود که در ماشین‌های دوطـرفـه صورت گرفت. در ایـن ماشین که اختراع آن نخستین‌بار توسط جانثن هورنبلوئر[3] (jānəṯən hornblŏər؛ مهـنـدس انگلیسی، ۱۷۱۷–۸۰) به ثبت رسید (۱۷۸۱)، و بعدها در ۱۸۴۵ تکمیل شد؛ به جای آنکه بخـار در یک استوانه با فشار زیـاد انبساط پیدا کند، در چند استوانه انبساط پیدا میکرد، و هـرچه بیشتر از انرژی آن بهره‌بـرداری میشد؛ بخـار از یک استوانه به استوانـه‌ی دیگر میـرفت و در نتیجه انبساط تـازه‌ای پیـدا میکرد و از آن پس بـه استوانه‌ی بعدی. ماشینهای بخار مـرکب جدیـد سه و حتی چهار استوانه دارند. مـزایـای ایـن ماشین از ایـن قـرار است: (۱) عمـل مشترک همه‌ی پیستونها بـر چرخ لنگر سبب پیـدا شدن دوران سریعتر و یکنواختتر است؛ (۲) در مصرف سوخت صرفه‌جوئی فراوان میشود، چه از انبساط بخار با کارایی بیشتر بهـره‌برداری میشود؛ (۳) فرسودگی دیواره‌های فلزی، به علت نزول تدریجی دمـا، کمتر است؛ و (۴) تلف شدن بخار آب کارنکـرده (چگالش جـزئی) که از فشار زیاد و سقوط دما حاصل میشود، عملاً از میـان میرود. ماشینهای بخار دواستوانه‌ای امروز در لوکوموتیوها به‌کار میرود؛ نوع سه‌استوانه‌ای در کشتیهای بخار رایج است. ولی دو مانع اساسی کارایی این مـاشینها را محـدود میکرد. نخست اینکه روش خـارج کردن بـخـار مصرف‌شده نـادرست بـود. البته بـرای ورود و خـروج بخار، دریـچه‌هـای جداگانه در استوانه وجود داشت، ولی جای این دریچه‌ها در انتهای استوانـه و جـائـی بـود که دمائی نزدیک دمای دیگ بخار داشت. در نتیجه بخـار سردِ کارکرده در ضمن رفتن بـه چگـالنده گرم، و بخار گرمی که از دیگ میآمد، بـر اثر مجاورت با بخارِ کار کرده سرد میشد و چگالش جزئی پیدا میکرد. دوم آنکه، در یک مـاشین بخار تک‌استـوانه‌ای بـا غلاف بخـاری، فشار و دمای بخار تازه‌ای که از دیگ میآید، نمیتواند چندان زیاد باشد که جواب نیازمندیهای جـدید را بدهد. ماشین یکراهه[4] (دوطرفه‌ای) که توسط ی. شتومپف (ŝtumpf) اختـراع شد (۱۹۰۸)، این هر دو عیب را از میان برد. در این ماشین تنها دریچه‌ی ورود بخار در انتهای استوانه است، در صورتی که دریچه‌ی خروج در وسط دیـواره‌ی استوانه جای دارد. و نیز، تنها دو طرف انتهائی استوانه با غلاف بخاری گرم میماند، در صورتی که بدنه‌ی استوانه به اندازه‌ی کافی سرد میماند تا از گرم شدن مجدد بخاری که باید خارج شود جلوگیری به عمل آید. در عین حال، بخار تازه از بخار مصرف‌شده جدا است و چگالشی در آن صورت نمیگیرد. سیمای تازه‌ای در ایـن ماشین تحت کنترول قرار گرفتن دریچه‌های خروج بـه وسیله‌ی پیستون است. در حرکت بـه طرف بالا، پیستون این دریچه‌ها را در وسط استوانه میبندد، و چون پیستون از قسمت وسط آن دورتـر رود، این دریچه‌ها باز میشونـد. در حـرکت به طـرف پـایین نیز بـار دیگر پیستون ایـن دریچه‌ها را میبندد. ولی در این فاصله‌ی کوتـاه، تنهـا کسر کوچکی از بخارِ کار کرده تخلیـه میشود. قسمت عمده‌ی آن هنوز در استوانه باقی است که توسط پیستون متراکم میشود و تقریباً به فشار نخستین بخار تازه میرسد. دما بـا تـراکم بـالا میرود و تقریباً به دمای دیگ بخـار میرسد. بنابـرایـن قسمت عمـده‌ای از بخار میتواند پی در پی مورد استفاده واقـع شود که کار دیگ را کمتر میکند و سبب صرفـه‌جوئی در آب و سوخـت، هـر دو، میشود. و نیز، حرارت تراکم از سرد شدن بیش از انـدازه‌ی قسمت وسط استوانـه، در نتیجـه‌ی خروج بخار، جلوگیری میکند؛ و این امر عمر دیواره‌های فلزی را بیشتر میکند و از سرد شدن بخار تازه‌ی در حال انبساط میکاهد. بدین ترتیب، با رسیدن اتلاف بخار و حـرارت بـه حـد اقل، ماشین بخار یکراهه قابل مقایسه با مدلهای چند‌استوانـه و تـوربینهای بـخـار (← توربین) شده است. در شکل ص ۲۵۹۸ قسمتهـای مختـلف یک ماشین بخـار دوطرفه (یکراهه) و طرز کار آنها دیده میشود.

ماشین پنبه‌پاک‌کنی[5]، ماشینی برای جـدا کردن الیاف پنبه‌دانه. چرخـه (carxa) که از دوران قدیم در هندوستان برای این منظور به کار می‌رفت، عبارت از دو نورد چوبی بود که میچرخید و الیاف پنبه از میان آنها میگذشت و دانـه‌هـا در طرف دیگر بـر جـای میمانـد. در ج کشمة، ابتدا ماشینهائی به همین صورت برای جداکردن الیاف بلند نوع خاصی از پنبه به کار میرفت. در ماشینهای نوردی جدیـد، الیاف پنبـه از میـان نوردهائی که با چـرم زبـر پـوشیده شده بیرون میرود، و به وسیله‌ی کارد ثابتی که بـر نوردهـا فشار میآورد بریده میشود. بازده این نوع ماشین روزانه فقط دو عـدل پنبه است، ولـی در عـوض الیاف را در هم نمیکند و سبب پـاره شدن آنها نمیشود. مـاشیـن اره‌ای که در ۱۷۹۳ تـوسط ا. ویتنی اختراع شد، عبارت بود از یک استوانه‌ی خاردار که درون محفظـه‌ی مشبکی میچرخید، و در این محفظه پنبه‌دانه را میریختند. خـارهای استوانه الیـاف را از پنبه‌دانـه جـدا میکرد و بـروس گردانـی آنها را از ایـن استوانـه بـر میگرفت. این دستگاه که مخصوصاً برای الیاف کوتاه و متوسط مناسب بـود، پس از آن مکانیزه شد و رواج فراوان یافت.

ماشین تازنی: ← صحافی.

ماشین تحریر[6]، وسیله‌ای که با دست کار میکند و متن مورد نظر را با حروفی شبیه حروف چـاپ بر صفحه‌ی کاغذ نقش میکند. هر یک از حروف الفبا، که کلیدی خاص به خود دارد، بـر نـوک اهرمی فلزی حکاکی شده، و چون کلید مـربوط به آن حرف را با انگشت فشار دهند، نوک آن اهرم بالا میآید و به نواری آلوده به مرکب می‌خورد و نقش آن حرف بـر روی صفحه‌ی کاغـذ، که زیـرنوار و بر روی نوردی قرار گرفته است، گذاشته میشود؛ سپس کاغذ و نورد بـه انـدازه‌ی یک حرف جا به جا شده آماده برای پذیرفتن حرفی دیگر میشود. نخستین اختـراع ثبت‌شده‌ی ماشین تحریر در انگلستـان از ۱۷۱۴ است کـه هنـری مـیـل[7] (henri mil) آن را بـه ثبت رسانـیـد. مـاشینی که ویـلیـام اوستین بـرت[8] (wilyām ostin bërt) در ۱۸۲۹ در کشمة به ثبت رسانید، نخستین ماشین تحریر عملی بـود. ماشین کاملتری در ۱۸۳۳ در فرانسه به ثبت رسید. اولین ماشینهای تحریر بیشتر بـرای نابینایان بود، و نقش حـروف چاپ‌شده بـرجستگی داشت. یک ماشین تحریر عملی تجارتی، که در ۱۸۶۷ در کشمة تـوسط کریستـوفر لیثم شولز[9] (kris-tofər leyṯəm ŝŏlz؛ ۱۸۱۹–۹۰) و همکارانش اختراع شد، به وسیله‌ی ف. رمینگتن ساخته و در ۱۸۷۴ به بازار عرضه شد. ماشین تحریر بـرقی که برای کار کردن به فشار انگشت کمتر احتیاج دارد، ح ۱۹۳۵ اختـراع شد. در ۱۸۶۷ مـاشینی اختراع شد که، در دستگاه گیرنده‌ی تـلگراف، تلگرامها را بر نوار کاغذ چاپ میکرد. مـاشین تحریر دورنویس در ۱۹۰۴ اختراع شد که مانند تلفون و تلگراف بـا مـدار برقی کار مـیکرد و آنچه را در یک طرف سیم ماشین میکردند بـر ماشین تحریر طرف دیگر سیم بر کاغذ مینوشت.

ماشین جمع: ← ماشین حساب.

ماشین حساب[10]، اسبابی بـرای انجام دادن محاسبات عـددی؛ ممکن است مکانیکی، الکترومکانیکی، یا الکترونیکی باشد. حسابگرهای الکترونی نیز ماشینهای حساب هستند ولی اعمال دیگری را نیز انجام میـدهند. از نخستین اسبابهائی که برای کومک بـه محاسبه بـه کار رفتند چتکه را میتـوان ذکر کرد. خط‌کش محاسبه، که در ۱۶۲۰ بـه وسیلـه‌ی ا. گانتر ابـداع شد، در ۱۶۲۲ بـه وسیلـه‌ی ویـلیـام اوترد[11] (wilyām otred؛ ۱۵۷۵–۱۶۶۰، ریاضیدان انگلیسی) تکمیل شد و هنـوز هـم بـرای بـه دست آوردن محاسبـات تقریبی بـه کار میرود. در ۱۶۴۲ پـاسکال اولین ماشین جمع را اختراع کرد که در آن از چرخ‌های دندانه‌دار استفـاده میشد. در ۱۶۷۱ گ. و. لایبنیتز سازوکاری بـرای انجام دادن عمل ضرب به وسیله‌ی فرایند جمعهـای مکرر ابداع کرد. ماشینی که سازوکار ابـداعی لایبنیتز را بـه کار گرفت اول ماشینی بـود که بـه مقدار تجـارتـی

(۱)reciprocating (۲)Evans (۳)Hornblower (۴)uniflow (۵)cotton gin (۶)typewriter (۷)Mill
(۸)Burt (۹)Sholes (۱۰)calculating machine (۱۱) Oughtred

تولید شد و به کار افتاد؛ در ۱۸۲۰ همین ماشین چنان تعبیه شد که میتوانست برای اعمال جمع، تفریق، ضرب، یا تقسیم به کار رود. در ۱۹۰۲ فرنک ستیون بالدوین[1] (frank stivən bâldwin؛ ۱۸۳۸–۱۹۲۵، مخترع امریکائی) ماشینی اختراع کرد که سازوکار ماشین لایبنیتز به صورتی فشرده‌تر در آن وارد شده بود. بعداً خود بالدوین و یک مخترع دیگر امریکائی به نام، جی منرو[2] (ji mənrō) همین ماشین را به صورت کاملتری در آوردند. مقارن همین زمان، در روسیه ماشینی مشابه با ماشین بالدوین ساخته شد. چارلز بابیج[3] (cārlz babij، ۱۷۹۲–۱۸۷۱، ریاضیدان انگلیسی) و ویلیام بوروز[4] wilyām be:rōz؛ ۱۸۵۷–۹۸؛ مخترع امریکائی) نیز سهم عمده‌ای در تکامل ماشین حساب داشته‌اند. در فاصله‌ی میان این سالها و جج II ماشینهای حساب گوناگون اختراع شد، ولی جز یک یا دو استثنا، واحد اساسی جملگی آنها چرخ جمعکن (jam'kon) بود. چرخ جمعکن معمولی 10 موضع بر محیط خود دارد که مطابق ارقام 0 تا 9 است. در هر یک از این مواضع میتوان چرخ را در موقعی که نمیچرخد، به وسیله‌ی کلیدهائی در محل خود نگاه داشت؛ چرخ را میتوان هر چند موضع که مطلوب باشد چرخانید، ولی در وضع نهائی خود برجا میماند. حال اگر مثلاً بخواهیم ۲ را با ۳ جمع کنیم، چرخ را در موضع صفر قرار داده به قدر دو موضع و سپس ۳ موضع دیگر میچرخانیم، و در آخر کار، نتیجه یعنی ۵ بر محیط چرخ خوانده میشود. برای جمع کردن اعداد ۲رقمی یا بیشتر، تعداد بیشتری از این چرخها به کار می‌رود، و آنها را گروه شمارگر نامند. پس از اینکه نخستین چرخ طرف راست از ۹ به 0 بگذرد، باید یک واحد ("ده بر یک") به چرخی که در طرف چپ آن است افزود. این عمل را "نقل به پس" میتوان خواند. از زمان پاسکال به بعد مساعی فراوان برای اصلاح و تکمیل طریق کلید کردن چرخها، چرخانیدن آنها به تعداد

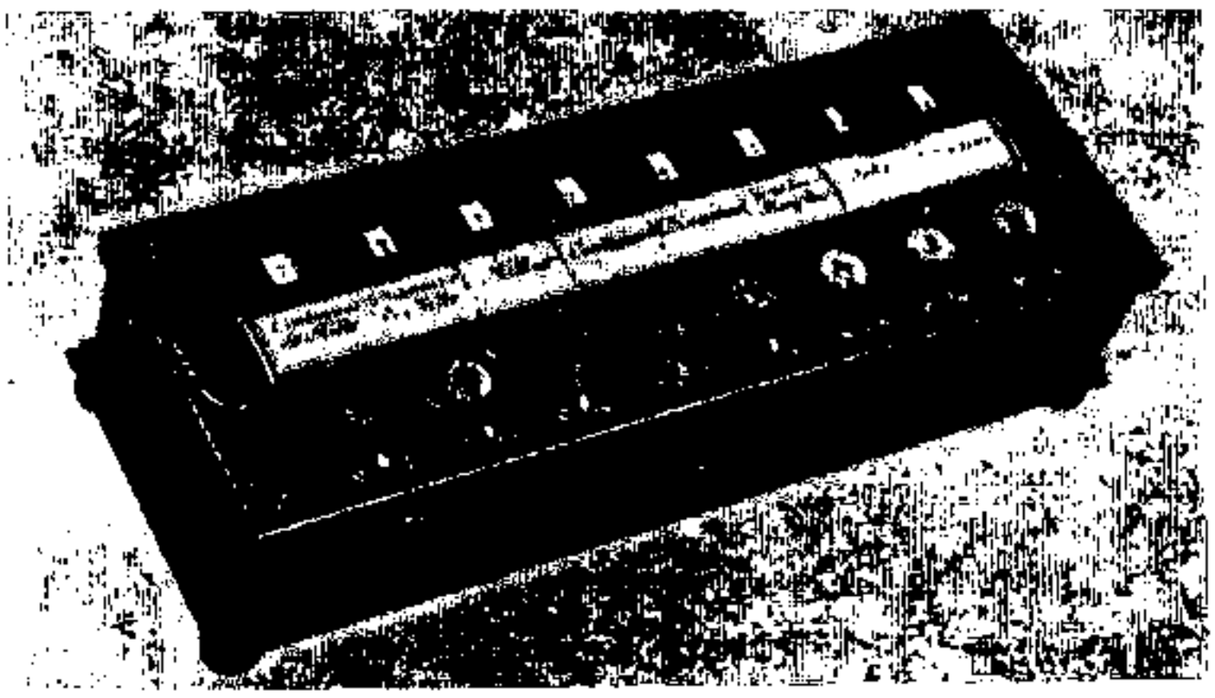

شکل ۱

مواضع مورد نیاز، نقل به پس، خواندن نتیجه، و بازگردانیدن چرخها به موضع صفر به عمل آمده است. برای عمل تفریق چرخها را در جهات مخالف میچرخانند، ضرب نیز به عمل جمع باز میگردد، بدین ترتیب که 100 × ۳ همان 100 به علاوه‌ی 100 به علاوه‌ی 100 است، و تقسیم نیز، چنانکه میدانیم، قابل تبدیل به عمل تفریق است. اغلب ماشینها دارای یک موتور برقی هستند. در بعضی ماشینهای حساب نتیجه‌ی محاسبات بر روی نواری ثبت میشود (مانند ماشین تحریر)؛ در بعضی دیگر نتیجه بر صفحه‌ای که به وسیله‌ی اشعه‌ی کاتودیک روشن میشود نمایان میگردد، و در ضمن این ماشینها میتوانند نتیجه‌ی اعمال را در ماشین ذخیره کرده بعداً، به هنگام لزوم، باز پس دهند (شکل ۲). ماشینهای حساب الکترونیکی، به علت سرعت عمل و کوچکی، بر ماشینهای مکانیکی رجحان دارند.

ماشین خامه‌گیری[5]، ماشینی که خامه را از شیر جدا میکند. ماشین خامه‌گیری مبتنی بر نیروی مرکزگریز است. قسمتهای مهم ماشین خامه‌گیری عبارتند از یک مخزن، یک کاسه، دو مجرا (یکی برای خروج خامه و یکی برای خروج شیر)، و موتور برقی. شیر را در مخزن ماشین میریزند، که از این اندک اندک در کاسه، که زیر مخزن قرار دارد، میچکد. کاسه به وسیله‌ی موتور برقی بسرعت میچرخد؛ خامه‌ی شیر، که سبکتر است، به جهت نیروی مرکز-گریز، در مرکز کاسه جمع میشود، و ذرات شیر که سنگینترند به طرف دیواره‌ی کاسه رانده می‌شوند. ذرات خامه و شیر اندک اندک از مجرای مخصوص خود در ظرفهای جداگانه وارد میشوند (شکل). نخستین‌بار در ۱۸۷۷ کارل گوستاو دو لاوال[6] (kārl gustāv de: lāvāl؛ مهندس و مخترع سوئدی، ۱۸۴۵–۱۹۱۳) دستگاهی برای خامه‌گیری اختراع کرد. ماشینهای امروزی نیز، که به اندازه‌های مختلف هستند، همه بر اساس دستگاه دو لاوال کار میکنند. ماشین خامه‌گیری بر مقدار چربی شیر نظارت میکند و از خطر فساد به وسیله‌ی میکروبها میکاهد. قبل از اختراع ماشین خامه‌گیری شیر را در ظرفهای کم‌عمق میریختند، و پس از چند ساعت ذرات



ماشین خامه گیری

سبک خامه به سطح شیر بالا میآمد، و بعد با قاشقهای چوبی خامه را از روی شیر میگرفتند (← قیماق). این طریقه، علاوه بر خطر فساد شیر، مقرون به صرفه هم نبود زیرا ۳۰ تا ۴۰ درصد از خامه در شیر باقی میماند.

ماشین خرمنکوبی: ← خرمنکوب.

ماشینواری، نظریه‌ی: ← فلسفه‌ی ماشینی.

ماشینهای خورشیدی: ← خورشید، قسمت VI.

ماشینی، فلسفه‌ی: ← فلسفه‌ی ماشینی.

ماعون، سوره‌ی (mā'un؛ = زکات)، سوره‌ی ۱۰۷م قرآن، مکی، ۷ آیه، در

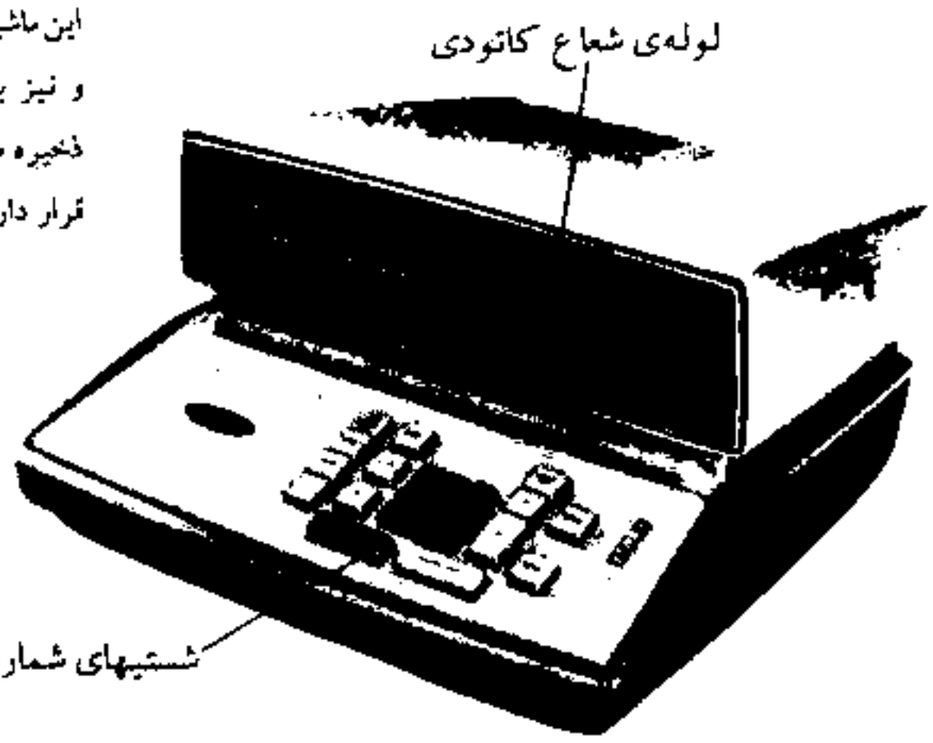

این ماشین حساب الکترونی اعمال جمع، تفریق، ضرب، و تقسیم را انجام میدهد، و نیز به طور خودکار جوابهای ضمن اعمال فوق را، برای محاسبات بعدی، ذخیره میکند. جوابها بر یک لوله‌ی شعاع کاتودی که در بالای صفحه‌ی شستی قرار دارد، نشان داده میشود.

شکل ۲

(۱)Baldwin (۲)Monroe (۳)Babbage (۴)Burroughs (۵)separator,cream (۶)Laval

تهدید تکذیب‌کنندگان دین و کسانی که یتیمان را میآزارند، و کسانی که نماز میخوانند ولی به ریا، و از زکات (ماعون) جلو میگیرند.

مافروخی (māfarruxi) [ابوالفضل ابن سعد ابن حسین]، از علمای قرن ۵م هق، معاصر الب ارسلان و پسرش ملکشاه، صاحب کتابی ادبی و تاریخی به نام محاسن اصفهان، در اوصاف اصفهان، که میان سالهای ۴۶۵ و ۴۸۵ هق تألیف شده است.

مافی، طایفه‌ای از ایلات لر که از عهد صفویه در فارس سکونت داشتند، و در عهد کریم خان زند با زندیه همدست شدند. آقا محمد خان قاجار آنها را از فارس کوچ داد؛ قسمتی را به حدود کرمانشاه و قسمتی را به حدود قزوین و تهران و تویسرکان و ملایر فرستاد.

مافیا[1] (māfiā)، نام دسته‌های متشکل راهزنان سیسیلی در قرون ۱۹م و ۲۰م. در بین دسته‌های مافیا، بر خلاف کامورا، سلسله‌ی مراتب برقرار نبود، و هر دسته‌ای به استقلال عمل میکرد. مافیا سازمانی بود که از دوره‌ی فئودال باقی مانده بود. در آن روزگار، خاوندان[2] راهزنان را اجیر میکردند تا املاک آنها را نگاهبانی کنند، و در عوض از آنها در مقابل قدرت شاهان حمایت میکردند. فساد سیاسی به مافیا نفوذ بسیار داده بود، تا اینکه موسولینی آن را از میان بر داشت. این تشکیلات با مهاجرین ایتالیائی به کشمت (به خصوص به لویزیانا) راه یافت، و در آنجا مافیا دست به عملیات غیر قانونی—تجارت مواد مخدر، قمار، اعمال خلاف عفت، و غیره—زد. در ۱۹۵۷ بیش از ۶۰ تن از رهبران سازمان در کشمت دستگیر، و ح ۲۰ تن آنها محکوم شدند (۱۹۵۹)؛ اما دیوان کشور محکومیتهای آنان را نقض کرد (۱۹۶۰).

ماک، پیشوند اسامی اسکاتلندی و ایرلندی- الاصل؛ ← مک.

ماک[2] (māk) یا **آغوز** (āqoz)، نخستین ترشح پستان دامهای شیری تا چند روز پس از زایمان. بنا بر این، ترشح ماک بلافاصله پیش از ترشح شیر است، و از لحاظ ترکیب ابتدا با شیر تفاوت کامل دارد، اما رفته رفته تفاوت آن از میان میرود. مایعی است زردتر و غلیظتر از شیر، که بر اثر حرارت منعقد میشود. ماک در آغاز سرشار از آلبومین و مواد معدنی است، ولی چربی آن بالنسبه اندک است، و تقریباً بدون کازئین میباشد. ویتامینهای ب۱، ب۲، د، و آ در آن چند برابر همین ویتامینها در شیر معمولی است. در ماک پادتنهائی وجود دارد که نوزاد دام را از بیماریهای عفونی محافظت میکنند. در بعضی از نقاط ماک به مصرف تغذیه‌ی انسان نیز میرسد.

ماکائو، طوطی بزرگ دم دراز؛ ← طوطی.

ماکائو[3] (mākāo)، پرتقالی **ماکاو** (mākā)، مستعمره‌ی پرتغال (۱۵ کمم؛ در ۱۹۷۰ حج تخمیناً ۳۰۰٬۰۰۰)، ج‌ش چین، بر کشندان رود کانتون، ح ۶۵ کیلومتری غ هونگ‌کونگ. اقامت پرتغالی‌ها در این ناحیه از ۱۵۵۷ آغاز شد. ابتدا پرتغالیها برای استفاده از آن خراج سالانه‌ای به چین میپرداختند، اما در ۱۸۴۹ آن را بندری آزاد اعلام کردند و این موضوع در ۱۸۸۷ مورد تأیید چین قرار گرفت. مستعمره‌ی ماکائو مرکب است از شهر **ماکائو**، واقع بر جزیره‌ی ماکائو، و سه جزیره‌ی کوچک کنار ساحل. پیش از اهمیت یافتن هونگ‌کونگ در قرن ۱۹ م، ماکائو از بنادر عمده‌ی تجارت خارجی چین بود. اکنون عایدات سرشاری از طریق قاچاق و قمارخانه‌هایش دارد. ماکائو بندر ترانزیتی مهمی است برای ماهی، چای، برنج، توتون، مرکبات، شراب، تریاک، و غیره. صنعت مهم آن ماهیگیری است. پلی (آغاز ساختمان ۱۹۷۴) ماکائو را به تایپه مرتبط میکند.

ماکاپاگال[5]، **دیوسدادو** (diosdādo mākāpā-gal)، ۱۹۱۱— ، سیاستمدار فیلیپینو، ۵مین رئیس جمهور (۱۹۶۱—۶۵) فیلیپین. خطیبی توانا بود، و به عنوان وکیل دعاوی و خدمات سیاسی در دولت فیلیپین خدمت کرد. در ۱۹۴۹—۵۶ عضو مجلس نمایندگان بود، و در ۱۹۶۱ رئیس جمهور شد، ولی در انتخابات ۱۹۶۵ شکست خورد و ف. ا. مارکوس به جایش انتخاب شد.

ماکادام[6] (mākādām؛ از فنس)، نوعی از پوشش جاده که در ح ۱۸۱۵ توسط جان لاودن مکدم[7] (jān lādən məkadəm؛ ۱۷۵۶—۱۸۳۶)، مخترع اسکاتلندی، ساخته شد، و در اروپا و کشمت رواج یافت و راههای خاکی با آن مفروش شد. جاده‌ی ماکادامی از لایه‌هائی از سنگ خردشده ساخته میشود که به وسیله‌ی گرد سنگ و آب به یکدیگر جوش میخورند (ماکادام آبی) و سطح سختی را فراهم میآورند. به علت ناراحتیهائی که از غبار برخاسته از جاده حاصل میشد، و نیز سائیده‌شدن آن، اکنون سطح جاده‌های ماکادامی را با یک ورقه‌ی آسفالت میپوشانند که قبلاً زیر آن را قیر پاشیده‌اند. بدین ترتیب خاصیت چسبانندگی گرد سنگ بیشتر میشود و وسایل نقلیه‌ی سنگین کمتر جاده را فرسوده میکنند. ماکادام آسفالتی را گاه ماکادام نفوذی مینامند، چه آسفالت در نتیجه‌ی غلطک خوردن تا ح ۵ سم در قشرهای سنگ نفوذ میکند. جاده‌های ماکادامی مقاومت فراوانی در برابر فرسودگی دارند، و تا ح ۱۰ سال پس از ساختن نیازی به تجدید پیدا نمیکنند.

ماکارت[8]، **هانس** (häns mākārt)، ۱۸۴۰—۸۴، نقاش اتریشی در موضوعهای تاریخی. امپراطور اتریش یک استودیو در اختیار وی گذاشت، و زندگی کوتاه او سرشار از افتخارات و پیروزیها بود. در تابلوهای عظیم تاریخیش کوشیده است تا، با استفاده از رنگ شاد، با تیسین و ورونزه رقابت کند. اثر معروفش ورود شارل V به آنورس (۱۸۷۸، هامبورگ) است.

ماکارونی[9] (mākāroni) یا **رشته فرنگی**، اقسام رشته‌هائی که با خمیر، و معمولاً خمیر گندم، به شکل لوله‌های باریک یا رشته‌های نازکی تهیه میکنند، و به اشکال مختلف در میآورند. ماکارونی ممکن است ح قرن ۱۳م از آسیا به اروپا برده شده باشد. از انواع معروف آن اسپاگتی (espāgeti) است، که از رشته‌های باریک تشکیل یافته؛ نوع دیگر آن به صورت روبانهای پهنی است که معمولاً تخم مرغ دارد. ماکارونی قابل نگاه داشتن است، و قبل از خوردن باید در آب جوشانده شود. از غذاهای مطبوع ایتالیائیهاست.

ماکاریوس[10] III (mākārios-) [میخائیل خریستودولوس موسکوس (mixāil xristodu-los muskos)]، ۱۹۱۳—۷۷، اسقف اعظم کلیسای ارتدوکس یونانی و سیاستمدار قبرسی، نخستین رئیس جمهور (۱۹۶۰—۷۷) قبرس. از خاندانی روستائی بر خاست و تحصیلات خود را در یونان (۱۹۳۸—۴۶) و کشمت (۱۹۴۶—۴۸) انجام داد. در ۱۹۴۸ به عنوان اسقف شهر کیتیوم (kitium)[11] به قبرس باز گشت. دو سال بعد، در ۳۷سالگی، به اسقف اعظمی قبرس برگزیده شد (۱۹۵۰). در مدت حکومت بریتانیا بر قبرس، برای وحدت قبرس و یونان سخت کوشید، و سفرهائی به ممالک بریتانیا، کشمت، و خاور میانه کرد تا پشتیبانانی برای این هدف خود به دست آورد. در ۱۹۵۶ انگلیسها او را، به تهمت تشویق مردم به تروریسم، به سیشلز تبعید کردند. در ۱۹۵۷ آزادی خود را باز یافت، و پس از اعلام استقلال قبرس در کنفرانس زوریخ (فوریه‌ی ۱۹۵۹)، که در آوریل ۱۹۶۰ رسماً به مورد اجرا در آمد، به ریاست جمهوری این کشور انتخاب شد. در ۱۹۶۸ نیز با اکثریت قاطعی به ریاست جمهوری برگزیده شد. در ۱۵ ژوییه‌ی ۱۹۷۴ در یک کودتای نظامی برکنار شد، و به انگلستان رفت. در ۷ دسامبر ۱۹۷۴ به قبرس باز گشت و دوباره زمام امور را به دست گرفت.

ماکاسار[12]، شهر و دریابندر (در ۱۹۶۹ حج ۴۵۵٬۰۰۰)، ش اندونزی، بر تنگ جزیره‌ی سلب و بزرگترین شهر این جزیره و یکی از مهمترین دریابندرهای اندونزی. از صادراتش قهوه، چوب تک، ادویه، و کوپرا است.

ماکاساریها در اواسط قرن ۱۴م تحت تسلط دولت هندی ماجاپاهیت در جاوه بودند. اگرچه دین اسلام از اوایل قرن ۱۶م در ماکاسار پیروانی داشت، از اوایل قرن ۱۷م بود که دین غالب شد. پرتغالیها در ۱۵۱۲ از ماکاسار دیدن کردند، و دژی در آنجا ساختند. در ۱۶۰۷ هلندیها به تأسیس مهاجرنشین پرداختند. در نیمه‌ی اول قرن ۱۷م ماکاسار مرکز دولت محلی مقتدری بود که بتدریج به دست استعمارگران هلند منقرض شد. در ۱۸۴۸ ماکاسار یک بندر آزاد شد.

ماکان کاکی (mākāne kāki) یا **ماکان کاکوی** (kākuy)، فت ۳۲۹ هق، از امرای معروف دیالمه. وی از سرداران داعی صغیر بود، و چندی از جانب داعی صغیر والی ری شد؛ بعد به مردا- ویج پیوست، و سپس به سامانیان پناه برد، و کرمان را ضمیمه‌ی مملکت سامانیان کرد. در ۳۲۹ هق، ماکان از سامانیان روی گردانید، و

---

(۱) Mafia (۲) colostrum (۳) Macao (۴) Macau (۵) Macapagal (۶) macadam (۷) Macadam
(۸) Makart (۹) macaroni (۱۰) Makarios (۱۱) Citium (۱۲) Makassar; Macassar

لشکر جهت تسخیر خراسان بسرد. امیر نصر II سامانی ابوعلی چغانی را به دفع او فرستاد، و او ماکان را در جنگ نزدیک ری بکشت. عبارت عربی چهار مقاله (مقاله‌ی اول) "اما ماکان فصار کاسمه و السلام" [= ماکان چون نامش (ماکان، به عربی = نبود) شد. و السلام] را ابوعلی در گزارش فرجام ماکان به امیر نصر نوشت.

ماکدونال[1]، **آلکساندر** (-āleksāndr māk-donāl)، ۱۷۶۵–۱۸۴۰، مارشال فرانسه؛ اسکاتلندی‌الاصل. در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه جنگید؛ به سبب لیاقتی که در واگرام از خود نشان داد (۱۸۰۹)، لقب دوک دو تارانت (dūk dē tārānt*) یافت.

ماکدونیا، ناحیه: ← مقدونیه.

ماکر، پیر ژوزف: ← نامگذاری شیمیائی.

ماکرل[2] (mākrel؛ از انگلا) ماهی خوراکی مطبوع، وابسته به ماهی تون، که بالهای آن خار دارد. دوکی‌شکل، و دوشاخی دم آن بسیار محسوس است، و میان بالهای پشتی و شکمی و دم آن در پشت و زیر شکم یک رشته بالهای کوچک خاری وجود دارد. ماکرل معمولی (*Scomber scombrus*)، به طول ح ۳۰ سم، به صورت دسته‌جمعی حرکت میکند. در آبهای عمقی تخم میگذارد، در بهار به سواحل میآید، و در پاییز به اعماق میرود؛ فصل صید آن تابستان است. نام عربی آن اسقمری (esqomri) از نام یونانی آن گرفته شده است. نیز ← شاه‌ماهی.

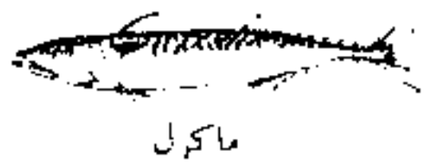
ماکرل

ماکروبیوس[3] (mākrobius)، ف ح ۴۰۰، نویسنده و فیلسوف لاتینی. در کتاب ساتورنالیا (در ۷ فصل)، مشتمل بر محاوره‌هائی بیشتر با ویرژیل، نقلهای فراوان از آثار دیگر نویسندگان آمده است. شرحی که بر کتاب رؤیای سکیپیو تألیف کیکرو (← سیرون) نوشته بود، در قرون وسطی رواج عام داشت، و چاسر از آن تأثیر پذیرفته است.

ماکرینوس[4]، **مارکوس اوپلیوس** (mārkus opelius mākrinus)، ۱۶۴–۲۱۸، امپراطور (۲۱۷–۱۸) روم. پس از اینکه کاراکالا به توطئه‌ی او کشته شد، به امپراطوری رسید. با حذف قسمتی از مالیاتها توجه مردم را جلب کرد. در جنگ با اشکانیان (در زمان اردوان V) شکست فاحشی خورده به سوریه گریخت. در آنجا سربازانش طغیان کرده هلیوگابالوس را امپراطور کردند، و ماکرینوس را به قتل رساندند.

ماکزیموم: ← بیشینه.

ماکس بادنی: ← ماکسیمیلیان، صدراعظم آلمان.

ماکس مولر، فریدریش، مستشرق آلمانی: ← مولر، فریدریش ماکس.

ماکسن[5] (māksen)، دهکده‌ای در ساکس، آلمان، ج درسدن. در این دهکده، طی جنگ هفتساله، یک لشکر پروسی، مشتمل بر ۱۲٬۰۰۰–۱۳٬۰۰۰ نفر تسلیم لئوپولد فون داون[6]، فیلد مارشال اتریشی، شد (10 نوامبر ۱۷۵۹).

ماکسنتیوس[7]، **مارکوس آورلیوس والریوس** (-mārkus ārelius vālerius māksentius)، ۲۸۰؟–۳۱۲، امپراطور (۳۰۶–۳۱۲) روم در ایتالیا و افریقا؛ پسر ماکسیمیانوس. پس از مرگ (۳۰۶) کنستانتیوس I، به کومک پدر و علی رغم ف. سوروس، گالریوس، و قسطنطین I، امپراطوری را به جنگ آورد. سرانجام از قسطنطین I شکست قطعی خورد (۳۱۲).

ماکسیم[8] (māksim)، انگلا **مکسیم** (maksim)، خاندانی از مخترعان و مهانسازان. سر **هایرم ستیونز مکسیم** (sər hāyrəm stivənz*)، ۱۸۴۰–۱۹۱۶، سرمهندس شرکت برق در کشمة. در ۱۸۸۱ به انگلستان رفت، به تابعیت انگلستان در آمد، و شرکت اسلحه‌سازی ماکسیم را سازمان داد، که با شرکت نوردنفلت (← زاخاروف) یکی شد و شرکت ماکسیم-نوردنفلت تشکیل یافت. از طرف ملکه ویکتوریا لقب گرفت (۱۹۰۱). از معروفترین اختراعاتش توپ ماکسیم است. برادرش **هادسن مکسیم** (hādsən؛ ۱۸۵۳–۱۹۲۷)، شیمیدان و کارشناس مواد منفجره بود. در امریکا ماند. از اختراعاتش مواد منفجره‌ی بسیار قوی و روشی برای ساختن کربور کلسیوم است. **هایرم پرسی مکسیم** (pe:rsi؛ ۱۸۶۹–۱۹۳۶)، مخترع امریکائی، پسر هایرم ستیونز. اسبابهای برقی متعدد اختراع کرد، و اصلاحاتی در موتور اتومبیل صورت داد، اما بیشتر معروفیتش به جهت سلاح‌های آتشی بیصدا است.

ماکسیم نوردنفلت، شرکت: ← ماکسیم، خاندان؛ زاخاروف.

ماکسیموس، قدیس: ← وحدت مشیت، مذهب.

ماکسیموس[9]، **ماگنوس کلمنس** (māgnus klemens māksimus)، ف ۳۸۸، امپراطور (۳۸۳–۸۸) روم غربی، که اصلش اسپانیائی بود، و پس از قتل **گراتیانوس** به امپراطوری رسید. والنتینیانوس II را در ایتالیا مغلوب کرد (۳۸۷)، ولی به دست تئودوسیوس I مغلوب و مقتول شد.

ماکسیموس پلانودس: ⇐ پلانودس ماکسیموس.

ماکسیمیانوس[10]، **آورلیوس والریوس** (-āre-lius vālerius māksimiānus)، ف ۳۱۰، امپراطور (۲۸۶–۳۰۵؛۳۰۶–۳۰۸) روم. دیوکلسین امپراطوری غربی را به وی وا گذاشت. در ۳۰۵ هر دو به نفع کنستانتیوس I و گالریوس استعفا دادند. مرگ (۳۰۶) کنستانتیوس مبارزاتی برای جلب قدرت بر انگیخت. ماکسیمیانوس ابتدا پسرش، ماکسنتیوس، را در مقهور کردن سوروس در ایتالیا و جلب حمایت قسطنطین I (که فاوستا، دختر ماکسیمیانوس، را به زنی گرفت) کومک کرد؛ بعداً دوباره امپراطور شد (۳۰۶) در ۳۰۸ ماکسنتیوس او را برکنار کرد، و وی به گل گریخت. وقتی که توطئه‌اش بر علیه قسطنطین I کشف شد، خودکشی کرد.

ماکسیمیلیان[11] [**ماکسیمیلیان آلکساندر فریدریش ویلهلم**] (māksimiliān āleksāndr fridriš vilhelm)، ملقب به **ماکس بادنی** (mākse bādeni)، ۱۸۶۷–۱۹۲۹، صدر اعظم (اکتبر–نوامبر ۱۹۱۸) آلمان در جنگ I. به توصیه‌ی فرماندهی عالی ارتش آلمان مذاکره‌ی صلح موقت را با متفقین آغاز کرد. پس از آنکه استعفای امپراطور ویلهلم II را اعلام داشت، حکومت را به فریدریش ابرت تسلیم کرد.

ماکسیمیلیان[11] I (امپراطوری مقدس روم) (-māksimiliān)، ۱۴۵۹–۱۵۱۹، امپراطور (۱۴۹۳–۱۵۱۹) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۴۸۶–۱۵۱۹) آلمان، پسر امپراطور **فردریک III**. پدرش، در ۱۴۸۶، موجبات انتخاب او را به سلطنت فراهم ساخت و بیشتر اختیارات خود را به او سپرد. پس از مرگ (۱۴۹۳) فردریک، او فرمانروای مطلق بود، ولی پاپ او را هرگز به عنوان امپراطور تاجگذاری نکرد، تا اینکه در ۱۵۰۸ عنوان امپراطور برگزیده (← برگزینندگان) به خود گرفت، و این عنوان را جانشینان او نیز برای خود حفظ کردند (← امپراطوری مقدس روم). ازدواج او (۱۴۷۷) با **ماری دو بورگونی**، هلند و بلژیک (فروبومان) و فرانش کنته را، به عنوان سهم الارث زوجه‌اش، به سرزمینهای خاندان اتریش افزود، ولی او را به جنگ با فرانسه کشانید، چنانکه ازدواج بعدیش (۱۴۹۰) با آن دو برتانی نیز همین نتیجه را داد. پیمان سانلیس (۱۴۹۳)، آرتوا و فرانش‌کنته را، که طبق ← پیمان آراس (۱۴۸۲) به فرانسه واگذار شده بود، بار دیگر به املاک خانوادگی او باز گرداند. در ۱۴۹۳ وی برادرزاده‌ی لودوویکو سفورتسا (← سفورتا، خاندان) را به زنی گرفت. سفورتسا جهیزیه‌ی هنگفتی به برادرزاده‌ی خود داد، و ماکسیمیلیان او را دوک میلان کرد. این زناشوئی سوم، و مشکلاتی که در مورد ونیز برایش پیش آمده بود، او را گرفتار ← جنگ‌های ایتالیا، و مالیه‌اش را تضعیف کرد، و ناچار شد که به وام گرفتن از خانواده‌ی فوگر اتکا کند. یکی از هدفهای مورد علاقه‌ی او جنگ صلیبی بر علیه ترکها بود، که در آن موفقیت نیافت. اصلاحات قانون اساسی امپراطوری مقدس روم، ترقی شهرها (به خصوص ← اتحادیه‌ی سوابیائی که طرف توجه او بود)، رشد طبقه‌ی بازرگان، اعتلاء هنر و ادب آلمان، و نهضت اصلاح دینی دوره‌ی پادشاهی او را مشخص و برجسته ساخته بود. سیاست خاندانی او یکی از وسیعترین امپراطوریهای تاریخ را شامل فروبومان، امپراطوری اسپانیا و اتریش و بوهم و مجارستان–برای نوه‌هایش شارل V و فردیناند I به ارث گذارد. ماکسیمیلیان به سبب طبع و رفتار قهرمانانه و اندکی آمیخته با خیالپردازی، آخرین شهسواران خوانده شده است.

ماکسیمیلیان[11] II (امپراطوری مقدس روم)، ۱۵۲۷–۷۶، امپراطور (۱۵۶۴–۷۶) امپراطوری مقدس روم، پسر فردیناند I. در سال ۱۵۶۲ به عنوان پادشاه آلمان و بوهم، و در سال ۱۵۶۳ به عنوان پادشاه مجارستان تاجگذاری کرد؛ در ۱۵۶۴ به عنوان "امپراطور برگزیده" (← برگزینندگان) جانشین پدرش شد. قبل از رسیدن به سلطنت،

---

(1)Macdonald (2)mackerel (3)Macrobius (4)Macrinus (5)Maxen (6)Daun (7)Maxentius (8)Maxim (9)Maximus (10)Maximian (11)Maximilian

به آیین لوتری تمایل نشان میداد، و همین امر نزدیک بود دست وی را از سلطنت کوتاه کند. وقتی که به مقام امپراطوری رسید، کوشید تا یک صلح مذهبی میان پروتستانها و کاتولیکها برقرار کند، اما در این راه توفیق نیافت. با دولت عثمانی پیمان صلح ۸ساله بست، که به موجب آن موافقت کرد که به سلطان، برای سهمی که در مجارستان داشت، باج بپردازد. ماکسیمیلیان در حالی که برای لشکرکشی به لهستان آماده میشد در گذشت. پسرش رودولف II جانشینش شد.

ماکسیمیلیان[1] I (بزرگ) (māksimiliān)، ۱۵۷۳–۱۶۵۱، دوک (۱۵۹۷ – ۱۶۵۱) و برگزیندهی (۱۶۲۳–۵۱) باواریا، و یکی از چهرههای برجستهی جنگ سیساله؛ متولد مونیخ. در ۱۶۰۹ اتحادیهی کاتولیک[2] را بنیاد گذاشت، در ازاء کومکی که بر ضد فردریک پادشاه زمستانی کرد، امپراطور فردیناند II وی را عنوان برگزیننده (← برگزینندگان) داد و پالاتینای علیا را به او سپرد (۱۶۲۳). در ۱۶۲۸ پالاتینای راین، به جای اتریش علیا که در تصرف داشت، به او داده شد. در ۱۶۳۰ اسباب برکناری والنشتاین را فراهم ساخت. با صلح وستفالی (۱۶۴۸)، برگزینندگی باواریا و پالاتینای علیا برای وی باقی ماند.

ماکسیمیلیانو[3] (māksimiliāno)، ۱۸۳۲–۶۷، امپراطور (۱۸۶۴–۶۷) مکزیک؛ برادر فرانسوا ژوزف، امپراطور اتریش؛ متولد وین. در زمان ناپلئون III که قسمتی از مکزیک به تصرف فرانسه در آمد، شورائی تحت نفوذ فرانسه که اعضایش تقریباً همه از مخالفین ب. خوارس، رئیس جمهور مکزیک، بودند تشکیل شد که حکومت سلطنتی برای مکزیک برگزید، و سلطنت را به ماکسیمیلیانو اعطا کرد. وی در ۱۸۶۴ با زوجهی خود کارلوتا به مکزیک رفت، و خوارس را از آنجا بیرون راند. کشمت این دولت را باز نشناخت، و پس از فراغ از جنگ داخلی، به فرانسه فشار آورد که نیروهای خود را از مکزیک خارج کند. در ۱۸۶۶–۶۷ که سپاهیان فرانسه مکزیک را ترک گفتند، ماکسیمیلیانو، که متکی به نیروهای فرانسوی بود، شخصاً فرماندهی نیروهای خویش را به دست گرفت، و کارلوتا برای جلب کومک به اروپا رفت. ماکسیمیلیانو اسیر و تیرباران، و کارلوتا دیوانه شد، ولی ۶۰ سال پس از شوهرش زنده ماند.

ماکسیمیلیان[4] I یوزف (māksimiliān yozef)، ۱۷۵۶–۱۸۲۵، شاه (۱۸۰۶–۲۵) و برگزینندهی (۱۷۹۹–۱۸۰۶) باواریا؛ متولد مانهایم. اتحاد وی با ناپلئون موجب شد که در پیمان پرسبورگ عنوان شاهی و سرزمینهائی به دست آورد، و رهبری هم‌پیمانان راین را به عهده گیرد. اندکی قبل از نبرد لایپزیگ (۱۸۱۳) به متحدین پیوست. در کنگره وین (۱۸۱۴–۱۵) قسمتی از سرزمینهای خود را از دست داد. با کومک وزیرش، ماکسیمیلیان یوزف فون مونژلا[5] (māksimiliān yozef fon monjlā؛ ۱۷۵۹–۱۸۳۸)، به اصلاحات اجتماعی دست زد و قانون اساسی آزادیخواهانهای به وجود آورد (۱۸۱۸). پسرش لوئی I جانشینش شد.

ماکسیمیلیان[6] II یوزف (māksimiliān yozef)، ۱۸۱۱–۶۴، شاه (۱۸۴۸–۶۴) باوار یا، پسر و جانشین لوئی I باویر؛ متولد مونیخ. تمایلات آزادیخواهانهی شدیدی داشت، و حامی هنر و دانش بود. در مقابل ازدیاد قدرت پروس، با اتریش همراه شد، اما امیدش در ایجاد اتحادیهای از ایالات کوچک آلمانی تحت رهبری باواریا با شکست مواجه شد. پسرش، لوئی II، جانشینش شد.

ماکسیمینوس[7] (māksiminus)، نام دو امپراطور روم. **۱- کایوس یولیوس وروس ماکسیمینوس** (kāyus yulius verus)، ف ۲۳۸، حکمرانیش ۲۳۵–۳۸. سربازی درشتخو و زورمند، و اهل تراکیا بود. شورشیان در ماینتس او را علیه آلکساندر سوروس به امپراطوری برگزیدند. بر ژرمنها پیروز شد ولی گوردیانوس I او را برانداخت. **۲- گالریوس والریوس ماکسیمینوس** (gālerius vālerius) ف ۳۱۳، در مخالفت با امپراطور لیکینیوس، خود را در ۳۰۸ امپراطور اعلام کرد، و پس از مرگ (۳۱۰) امپراطور گالریوس اقتدار یافت. به قتل و آزار مسیحیان پرداخت و در باز گرداندن بت‌پرستی کوشید. سپس با ماکسنتیوس بر ضد لیکینیوس و قسطنطین I متحد شد، ولی از لیکینیوس شکست خورد، و قسطنطین I به جایش نشست.

ماکسیمینوس، کایوس یولیوس وروس: ← ماکسیمینوس، امپراطور روم.

ماکسیمینوس، گالریوس والریوس: ← ماکسیمینوس، امپراطور روم.

ماکلورن[8] (mākloran)، شهرت فارسی (مقتبس از فر) **کولین مکلورین** (kölin maklorin)، ۱۶۹۸–۱۷۴۶، ریاضیدان، فیزیکدان، و فیلسوف اسکاتلندی. تحقیقات مهمی در حساب دیفرانسیل، شکل زمین، جزر و مد و دوران سیالات کرده، و آنها را در مسائل مربوط به کشندها به کار بسته است. آثاری در ریاضیات و فلسفه نوشته است.

ماکماهون[9]، ماری ادمه پاتریس دو (mārī edme pātris de: mākmāon)، ۱۸۰۸–۹۳، مارشال فرانسه، ایرلندیالاصل؛ رئیس جمهور (۱۸۷۳–۷۹) فرانسه. در جنگ الجزایر، در جنگ کریمه، و در جنگ ایتالیا (۱۸۵۹) جنگید؛ به علت شکستی که بر اتریشیها در ماجنتا وارد کرد (۱۸۵۹)، از طرف ناپلئون III دوک ماجنتا شد. وی در جنگ فرانسه و پروس فرماندهی داشت؛ در سرکوبی کمون پاریس کومک کرد (۱۸۷۱). اکثریت شاهطلب مجلس ملی وی را به ریاست جمهوری فرانسه برگزید (۱۸۷۳). او میکوشید که بوربونها را دوباره به سلطنت برساند، ولی موفق نشد. در ۱۸۷۵، در فرانسه قانون اساسی جمهوری پذیرفته شد. با وجود آنکه جمهوریخواهان در پارلمان اکثریت داشتند، ماکماهون همیشه اصرار داشت که وزرای کابینه را از شاهطلبان انتخاب کند، و همین موجب بروز بحران، و عاقبت منجر به کناره‌گیری (ژانویهی ۱۸۷۹) او شد. ژول گروی جانشین وی گردید.

ماکنزن[10]، آوگوست فون (āgust fon mākenzen)، ۱۸۴۹–۱۹۴۵، فیلد مارشال آلمانی. در جنگ I روسها را در نبرد دریاچههای مازورنی، شکست داد (۱۹۱۵)؛ رومانی را اشغال کرد (۱۹۱۷). در ۱۹۲۰ بازنشسته، و یکی از رهبران شتالهلم (stālhelm؛ یک سازمان سلطنتطلب) شد، اما بعداً از هیتلر پشتیبانی کرد، گرچه اعتراضات علیه قتل (۱۹۳۴) ک. فون شلایشر را رهبری میکرد.

ماکنزی، برای اعلامی که به این صورت میشناسید به مکنزی رجوع کنید.

ماکو (māku)، شهر (جم ۷٬۰۰۰ نسمه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی)، بر دامنهی آرارات کوچک؛ ۲۷۵ کیلومتری لغ رضائیه. وضع شهر ماکو در درهی رود زنگمار بسیار جالب است. در ساحل راست تندانها به صورت قائم سر بر افراشتهاند، و در ساحل چپ ارتفاع آنها از سطح زنگمار تا ح ۱۸۰ متر میرسد؛ در اینجا کوه حالت دیوار قائمی را به خود میگیرد، و در ارتفاع ۵۴ تا ۶۰ متری به جانب شهر خم میشود، و تودهی سنگی عظیمی مانند چتر بر بالای آن قرار میگیرد، و شهر بر صفهی مدرجی در دامنه و داخل آن واقع شده است. اخیراً، در نتیجهی حرکت کوهزائی و متلاشی شدن سنگها، شهر در معرض خطر قرار گرفته است. در بالای شهر غاری است که ظاهراً به عنوان زندان از آن استفاده میشده است؛ در همان محل آثار قلعههای قدیم به چشم میخورد. به وسیلهی جادههای آسفالته با خوی، مرند، و بازرگان مرتبط است.

تاریخ. قدیمترین اثر تاریخی ماکو از دورهی خلدی (وان) است، و آن اطاقی است که در صخرهای نزدیک آبادی سنگر (sangar؛ جم ۳۵۸ نسمه ۱۳۴۵ هش، ۸٫۵ کیلومتری لغ ماکو، بر راه آسفالتهی ماکو–بازرگان–بایزید)، کنده شده است؛ و شبیه به بناهائی است که در بایزید و ناحیهی غرب ارومیه دیده میشود. یک کتیبهی خلدی، که به کتیبهی ماکو معروف است، ظاهراً از آبادی بسطام (bastām؛ جم ۴۱۰ نسمه ۱۳۴۵ هش، ۶ کیلومتری قره ضیاءالدین، کنار آقچای) به دست آمده است؛ این کتیبه تسلط شاهان وان را تا خوی نشان میدهد. بعدها ماکو قسمتی از ارمنستان را تشکیل میداد.

مورخین و جغرافیانویسان عرب، با همهی قسمتی که ماکو دارد، از آن اطلاعی نداشتند. در دورهی اسلامی حمدالله مستوفی نخستین نویسندهای است (۷۴۰ هق) که در تومان نخجوان از آن نام میبرد؛ "ماکویه قلعهای است بر شکاف سنگی، دیهی در پای آن قلعه، چنانکه آن کوه تا نیمروز سایهبان آن دیه شده است و

(۱)Maximilian (۲) Catholic League (۳)Maximilian(o) (۴)Maximilian (۵)Montgelas (۶)Maximilian (۷)Maximin (۸)Maclaurin (۹)MacMahon (10)Mackensen

مرجانیشا (marjānisā) که بزرگ کشیشان او است آنجا ساکن میباشد". امیر تیمور نتوانست شهر را تسخیر کند. بعد از مرگ (۸۰۷ هق) وی ماکو به تصرف قرایوسف در آمد (۸۰۹ هق). ترکان عثمانی و ایرانیان برای موقعیت ماکو اهمیت زیادی قائل بودند؛ سلطان مراد IV در لشکرکشی خود به اهمیت آن و قطور پی برد. و از این رو در ۱۰۴۸ هق به قرهمصطفی پاشا دستور داد که آن ۲ قلعه را ویران کند. ولی با مرگ سلطان مراد IV این دستور عملی نشد. به فرمان شاه عباس II قلعه‌ی ماکو را، به علت آنکه پناهگاه مفسدان شده بود، ویران ساختند (۱۰۵۲ هق).

خاندانی که از ۱۷۴۷ تا ۱۹۲۳ بر ماکو فرمانروائی میکرد از قبیله‌ی بیات است که در اطراف کوه سکار (← ماکو، شهرستان)، سکونت داشتند. در عج I روسها راه‌آهن کوچکی از شاه تختی (در ساحل ارس) به بایزید کشیدند که ماکو یکی از ایستگاههای آن بود. خاندان بیات تا بر آمدن رضا شاه پهلوی با قدرت بر ماکو فرمانروائی میکرد. در ۲۵ مهرماه ۱۳۰۲ هش خان وقت ماکو، موسوم به مرتضی قلی‌خان، توقیف و در تبریز زندانی شد، و هم در آنجا به مرگ ناگهانی در گذشت.

ماکسو (māku)، شهرستان (جه ۱۰۰°۸۵۴ سش ۱۳۴۵ هش)، استان چهارم، در گوشه‌ی ل‌غ ایران؛ مرکزش شهر ماکو. محدود است از ل به رود قره‌سو (ریزابه‌ی زنگمار، به موازات رود ارس) و ترکیه؛ از ج به شهرستان خوی، از ش به رود ارس و تجشه؛ و از غ به ترکیه. فعلاً مشتمل است بر بخشهای حومه، پلدشت، و سیه‌چشمه. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، پنبه، توتون، بزرک، و کنجد است. چشمه‌های آب معدنی دارد. برطبق قتک ۱۳۱۶ هش ماکو یکی از بخشهای شهرستان خوی را تشکیل میداد. به موجب تصویبنامه‌ی آذرماه ۱۳۲۰ هش از خوی منتزع و تبدیل به شهرستان شد. چون با ترکیه و تجشه هم‌مرز است از قدیم دارای اهمیت نظامی و سیاسی خاصی بوده است.

شهرستان ماکو از لحاظ طبیعی از یک رشته مرتفعات و دره‌های حاصلخیز تشکیل شده است. در مرکز آن، میان دره‌های زنگمار و آق‌چای (که شهرستان را بخوبی مشروب میکنند)، کوه منفرد سکار (sokār) به ارتفاع ۲°۷۴۸ متر، بر آمده است. در دامنه‌ی آرارات کوچک، در امتداد خط مرزی، و نیز در دامنه‌های سکار مراتع سرسبزی وجود دارد.

ساکنین شهرستان را ترکزبانها و کردها تشکیل میدهند. ترکزبانها که اکثریت دارند، در آبادیهای کنار رودها زندگی میکنند، و از اعقاب قبایل ترکمن (از جمله بیات) هستند. کردهای ماکو زندگی نیمه‌چادرنشینی دارند، از آن جمله جلالیها در دامنه‌های آرارات زندگی میکنند، و در تابستان به دنبال چراگاه در امتداد مرز ایران و ترکیه پیش میروند؛ میلانیها (milāni-) میان رود ارس و کوه سکار به سر میبرند.

از آثار تاریخی آن قره‌کلیسا است که حتی در نزد مسلمانان نیز مورد احترام است.

ماکو، کتیبه‌ی: ← ماکو، شهر.

ماکوچای: ← زنگمار.

ماکون[1] (mākon)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۳۵°۲-۶۴)، مرکز ولایت سون-اِ-لوار، در ۴۰۲کیلومتری پاریس، بر رود سون. مرکز تجارتی و صنعتی است؛ زادگاه لامارتین است.

ماکویه: ← ماکو، شهر.

ماکه[2]**، آوگوست** (āgust māke)، ۱۸۸۷–۱۹۱۴، نقاش آلمانی، عضو گروه ⇐ بلاونه رایتر. در عج II کشته شد.

ماکی[3] (māki؛ فر.)، زمینهای بوته‌زار جزیره‌ی کرس؛ و مجازاً نام راهزنانی که در میان بوته‌های آنجا پنهان میشدند. و نیز در عج II نام سازمان مقاومت مخفی فرانسویهائی است برای مبارزه با اشغال آلمان؛ این ماکیها، با سلاح‌هائی که متفقین با هواپیما و پاراشوت برایشان میفرستادند، سازمان نیروهای داخلی فرانسه را تشکیل داده در ۱۹۴۴ به نجات فرانسه کومک کردند.

ماکیاولی[4]**، نیکولو** (nikkolo mākiāvelli)، ۱۴۶۹–۱۵۲۷، نویسنده و سیاستمدار ایتالیائی، یکی از اشخاص برجسته‌ی عصر رنسانس؛ مه فلورانس. از دوران نوجوانی وی تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست، جز آنکه در یک خانواده‌ی اشرافی، ولی تنگدست فلورانس زندگی میکرده است. در دوره‌ی جمهوری فلورانس (۱۴۹۲–۱۵۱۲) سهم برجسته‌ای به عهده داشت، و به مأموریتهای سیاسی به فرانسه و نزد پاپ و امپراطور فرستاده شد. از ۱۵۰۶ که دبیر شورای جمهوری بود، سپاه کارامدی از سپاهیان مزدور سازمان داد. هنگامی که خاندان مدیچی مجدداً قدرت یافت (۱۵۱۲)، وی ناچار به گوشه‌گیری شد. در همین دوره بود که وی کتابهای عمده‌اش را نوشت. کتاب پرنس (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان شهریار؛ تهران، ۱۳۱۸ هش)، که مشهورترین اثر اوست، نام او را مظهر بیرحمی و پایبند نبودن به اصول سیاسی کرده است. در واقع این کتاب نه اخلاقی است و نه ضد اخلاق، بلکه نخستین تجزیه و تحلیل علمی و بیطرفانه از روشهائی است که موجب کسب نیروی سیاسی و حفظ آن میشود. جنبه‌ی بیطرفی کامل کتاب به آن رنگ بدبینی میدهد ولی به تابناکی آن می‌افزاید. تأثیر این کتاب، حتی تا روزگار اخیر، بی‌اندازه است. چنین به نظر میآید که ماکیاولی شخصاً طرز حکومت جمهوری را ترجیح میداده. وی، علاوه بر این، مدافع اتحاد ایتالیا نیز بوده است. وی در گفتارهائی در باره‌ی نخستین ده کتاب لیویوس (۱۵۱۳–۱۹) نخستین نظریه‌ی عمومی جدید را در باره‌ی سیاست شرح داده است. در اواخر عمرش در صدد نزدیک شدن به خاندان مدیچی بر آمد، و از طرف یکی از آنها (بعداً پاپ کلمنس VII) مأمور تهیه‌ی یک تاریخ فلورانس (۱۵۲۱–۲۵) شد. این کتاب، با تجزیه و تحلیلهائی علمی که در آن به کار رفته است، دوره‌ی نوین تاریخ‌نویسی را آغاز کرد. او شعر و نمایشنامه نیز نوشته است، از آن جمله کمدی گستاخانه‌ی ماندراگولا.

ماکیفکا[5] (mākeyefkā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۹۲°۰۰۰)، ج‌ش جشه اوکرائین، در حوضه‌ی دونتس. از مراکز عمده‌ی فلزگری و استخراج زغال سنگ است. ماکیفکا در ۱۸۹۹ به عنوان یک مرکز فلزگری تأسیس شد، و در آن زمان نامش دمیتریفسک (dmitriefsk) بود.

ماگا[6]**، اوبر** (über māgā)، ۱۹۱۶– ، رهبر سیاسی در داهومی. معلم بود و در سیاست وارد شد، و نماینده‌ی داهومی در مجمع ملی فرانسه بود (۱۹۵۱–۵۸). وقتی که داهومی از فرانسه استقلال یافت (۱۹۶۰)، اولین رئیس جمهور آن شد. اقتصاد نابسامان کشور منجر به سقوط و بعداً تبعید وی شد.

ماگادها[7] (māgādhā) یا **ماگدهه** (māgadha)، مملکت قدیم هندوستان (ح ۶۵۰–۳۲۵ قم)، در ایالت بهار حالیه‌ی هند. یکی از آخرین کرسیهایش پاتلیپوتره (پاتنای حالیه)، و بیمبیسارا (bimbisāra، ح ۵۵۰–۴۹۰ قم) بزرگترین شاهش بود. آیین بودا و آیین جین نخست در ماگادها توسعه یافت، و بودا زبان سانسکریت ماگادهائی به کار میبرد. این مملکت ح ۳۲۵ قم به دست ساندراکوتوس افتاد؛ ولی در قرن ۴ م بم گوپتاها دوباره آن را به قدرت رسانیدند.

ماگایانس: ← پونتا آرناس، شهر، شیلی.

ماگدالنا[8] (māgdālenā)، اسپانیائی **ماگدالنا**، رودی به طول ح ۱°۶۰۰ کم. که در ج‌غ کولومبیا سرچشمه گرفته، در امتداد ل جاری شده، و نزدیک بارانکیا به دریای کارائیب میریزد. به توسط ر. د. باستیداس کشف شد (۱۵۰۱)، و خیمنث د کمادا آن را پویید (۱۵۳۶). به علت تندابها و بندابها کشتیرانی بر آن دشوار است.

ماگدالنی، فرهنگ، ← عصر حجر قدیم، قسمت III.

ماگدبورگ[9] (māgdeburg)، شهر (در ۱۹۷۲ جه ۲۷۳°۲۷۰)، آلمان شرقی، بر رود الب، به فاصله‌ی ۱۴۱کیلومتری ج‌غ برلین. رودبندر؛ مرکز تولید ماشین‌آلات، کاغذ، منسوجات، و قند است. در ۹۶۸ مقر اسقف اعظم شد. اسقفهای اعظم ماگدبورگ، که به عنوان امرای امپراطوری مقدس روم بر نواحی وسیعی حکومت میکردند، در ۱۱۸۸ فرمان شهریت ماگدبورگ را صادر، و آن را خودمختار و از هرگونه مالیات، بجز مال‌الاجاره، معاف کردند؛ این فرمان مورد تقلید صدها شهر قرون وسطائی آلمان، بوهم، اتریش، و لهستان قرار گرفت. ماگدبورگ رفته رفته توسعه و ترقی یافت و یکی از اعضای عمده‌ی ← اتحادیه‌ی هانسائی شد. ماگدبورگ در ۱۵۲۴ اصلاح دینی را پذیرفته یکی از مراکز مذهب لوتری شد. اسقفهای

(۱)Mâcon (۲)Macke (۳)maquis (۴)Machiavelli (۵)Makeyevka (۶)Maga (۷)Magadha
(۸)Magdalena (۹)Magdeburg

اعظم ماگدبورگ، که از خاندان براندنبورگ بودند، به مذهب پروتستان گرویدند، و در نتیجه اعضای این خاندان همچنان به حکومت (غیر قانونی) خود بر ناحیه‌ی اسقفی ادامه دادند. در جنگ سی‌ساله، نیروهای امپراطوری، پس از یک محاصره‌ی طولانی (۱۶۳۰–۳۱)، ماگدبورگ را فتح، و شهر را غارت کردند، و در نتیجه‌ی آتشسوزی قسمت عمده‌ی ۴۰٬۰۰۰ جمعیت شهر از میان رفتند. پس از صلح وستفالی (۱۶۴۸) مرکز اسقف اعظم به براندنبورگ انتقال یافت، و ماگدبورگ مدتها قلعه‌ی مهم پروس، و (در ۱۸۱۶) پایتخت ایالت سابق ساکس پروس شد. در جنگ II بیش از نصف شهر ویران شد. ماگدبورگ زادگاه گریکه بوده است.

ماگدهه: ← ماگادها، مملکت قدیم هندوستان.

ماگروی[1] (mägere:y)، جزیره‌ای (۲۸۷ کمم) در قسم نزدیک ساحل منتهای شمالی نروژ. انتهای شمالی آن دماغه‌ی شمال یا نورکاپ است.

ماگریت[2]**، رنه** (re:ne mägrit)، ۱۸۹۸–۱۹۶۷، نقاش سوررئالیست بلژیکی. با تأثر شدید از سبک ج. د کیریکو، سبکی در نقاشی ابداع کرد که در آن نوعی رئالیسم غلط‌انداز با طعن مسخره‌آمیز در آمیخته است. در نقاشیهایش یک حالت آرامش شدید غالب است. اثر معروفش مدل سرخ (۱۹۳۵، موزه‌ی مدرن، استکهلم) است.

ماگسایسای[3]**، رامون** (rämon mägsäysäy) ۱۹۰۷–۵۷، ۳مین رئیس جمهور (۱۹۵۳–۵۷) فیلیپین. از خانواده‌ای تنگدست بود، و با تحمل سختی در دانشگاه فیلیپین تحصیل کرد. در جنگ II افسر چریکها بود، و به فنون رزمی آشنا شد. در ۱۹۴۶–۵۰ در کنگره‌ی فیلیپین خدمت کرد، و سپس به وزارت دفاع منصوب شد. در ۱۹۵۳ استعفا داد. بعداً از حزب لیبرال کنار گرفت و نامزدی خود را برای ریاست جمهوری اعلام کرد؛ رقیب خود ا. کیرینو را در انتخابات با اکثریت شکست داد و به جای او به ریاست جمهوری برگزیده شد. با کشتهٔ روابط دوستانه‌ی نزدیک داشت. در یک سانحه‌ی هوائی کشته شد.

ماگما[4] (mägmä؛ فنس)، مواد گداخته‌ی سیال آکنده از گاز و بخار در قسمتهای درونی قشر زمین، که چون چگالی آن کمتر از سنگهای سازای آن است، به طرف سطح زمین به حرکت در میآید. ممکن است در داخل قشر زمین سرد و متبلور شود، و به صورت سنگهای آذرین در آید، یا از شکافهای قشر زمین به صورت گدازه به خارج فوران کند. ماگماها را میتوان مخلوطی از سیلیکاتهای گداخته‌ی محلول در یکدیگر در نظر گرفت که گازها و مواد فرّاری–بخار آب، امونیاک، اکسید کربن، انیدرید کربونیک، انیدرید سولفورو، اسید سولفیدریک، گاز کلوریدریک، و نیتروژن–کمابیش در آنها حل شده است. نیز ← لاکولیت.

ماگنا کارتا[5] (mägnä kärtä) [لت.، ← فرمان بزرگ]، مهمترین سند تاریخ مشروطیت انگلستان که شاه جان لکلند، در زیر فشار بارونها، به سال ۱۲۱۵، در رانیمید آن را صادر کرد. جان و اسلاف وی، با غصب اموال مردم و تجاوز به حقوق فئودالها، نه تنها بارونها، بلکه اعیان درجه‌ی دوم و مردم شهرنشین را نیز بر ضد خود برانگیخته بودند. علاوه بر این، گروهی از ارباب کلیسا، به سرپرستی ستیون لنگتن[6] (stivən langtən؛ ف ۱۲۲۸)، حتی پس از آنکه شاه با پاپ آشتی کرده بود، به مخالفت با او بر خاستند. با آنکه طبقات پایین–سرفها (← سرف) و افزارمندان–به صورت فعال نشوریدند، و با آنکه این نهضت در زیر فرمان بارونها بود، طغیان ۱۲۱۳–۱۵ از لحاظی یک واکنش ملی به شمار میرفت. شاه که با قدرتی بیش از قدرت خود روبه‌رو شده بود، در رانیمید با بارونها به گفتگو نشست. پس از چند بار طفره رفتن، عاقبت در ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵ بر مسوده‌ی در خواستهای بارونها صحه گذاشت، و پس از چند روز بحث، عاقبت میان طرفین سازش حاصل شد (۱۹ ژوئن). سند نهائی به صورت فرمانی که به اراده‌ی شاه صادر شده باشد عرضه شد، هر چند بارونها به زور آن را به امضای وی رسانده بودند. فرمان اصلی که به زبان لاتینی نوشته شد، نسبةً کوتاه و در بعضی از جاها مبهم است و از ۷۰ ماده ترکیب شده است که بسیاری از آنها اهمیتی زود گذر داشته است. از بعضی جهات، ماگنا کارتا یک سند ارتجاعی به شمار میرود؛ هدف آن تأمین حقوق و منافع بارونها و جلوگیری از تعدی شاه به مزایای ایشان بود. به حقوق خاندان سلطنتی ویلز در این فرمان اعتراف شده است. تعداد مواد مربوط به حمایت از رعایا و اجاره داران بسیار اندک است. ولی بارونها خواستار آن بودند که بعضی از حقوق و مزایائی را که اسلاف جان به ایشان بخشیده بود محفوظ دارند. پیشبینیهائی برای تضمین آزادی کلیسا و آزادی شهرها در وضع گمرک و عوارض شده بود، و مخصوصاً شهر لندن امتیازات خاص پیدا کرده بود. ماگنا کارتا به صورت قطعی مستلزم این امر بود که شاه قوانین حمایت از حقوق رعایا و اجتماعات را محترم شمارد، و اگر چنین نکند به قوه‌ی قهریه او را به این کار وادار خواهند کرد. آنچه از لحاظ تاریخی در این فرمان مهمترین قسمت است، جمله‌های مبهمی است که از آنها جلوگیری از تعدی شاه به رعایا استنباط میشود، و بعدها همین جمله‌ها را چنان تفسیر کردند که محکمه باید به حکم توقیف اشخاص رسیدگی کند و محاکمه با حضور هیئت منصفه صورت بگیرد. اما این تفسیرها کار محققان زمانهای بعد است، و چنین چیزی در ماگنا کارتا به صراحت بیان نشده است. ولی در اهمیت ماگنا کارتا در تکامل قانون اساسی انگلستان، با وجود آنکه بعضی از تفسیرهای قدیمی مواد پیشبینی‌شده در آن مبتنی بر تحقیق تاریخی نادرست یا استدلال غلط بوده است، نقصان و فسادی پیش نیامده است. این فرمان، به عنوان افزار عملی حکومت، در آغاز چندان با موفقیت همراه نبود. جان، به بهانه‌ی آنکه صحه‌ی فرمان را به زور از او گرفته‌اند، آن را نادیده میگرفت، و پاپ هم به او اجازه داد که از مراعات آن خود داری کند. دستگاه نامناسبی که برای وادار کردن شاه به اطاعت از فرمان فراهم آمده بود، هرگز فرصتی برای عمل پیدا نکرد، و در همان سال آتش جنگ داخلی شعله‌ور شد. پس از مرگ (۱۲۱۶) جان، بار دیگر فرمان به نام پسرش هنری III صادر شد، ولی بعضی از مواد مهمی را که ضامن آزادیهای ملی و محدودیت وضع مالیاتها بود از آن حذف کردند. در تجدید فرمان در سال پس از آن، مواد مربوط به جنگلها را از آن بیرون آوردند و در فرمان جداگانه‌ای به نام فرمان جنگل جای دادند؛ مواد عمده‌ی باقیمانده، که صورت قطعی پیدا کرد، به نام فرمان بزرگ یا فرمان آزادیها شناخته شد. در قرنهای بعد، این فرمان نماد تفوق قانون اساسی بر شاه شد، و مخالفان قدرت استبدادی شاه تفسیرهای متعددی مبتنی بر دموکراسی از آن کردند. و این کار در انقلاب پیرایشگر قرن ۱۷ م در کارهای مدافعان حکومت پارلمانی همچون سر ادوارد کوک به اوج خود رسید. از جمله‌ی تفسیرها آن بود که فرمان وضع مالیات را بدون وجود نمایندگان مردم و محاکمه در غیاب هیئت منصفه را ممنوع ساخته و حتی به مجلس عوام (که در ۱۲۱۵ وجود نداشت) قدرت فراوان بخشیده است. این افکار تا قرن ۱۹م باقی بود، ولی در این قرن بعضی از محققان اظهار عقیده کردند که ماگنا کارتا سندی کاملاً ارتجاعی و غیر مترقی است، و تنها از حقوق فئودالها دفاع کرده است. اکنون اعتقاد عمومی آن است که ماگنا کارتا به صورت قطعی این اصل را مسلم داشته است که شاه نباید قدرت مطلقه داشته باشد. اهمیت واقعی ماگنا کارتا در تفسیرهائی است که نسلهای متوالی از این اصل کرده‌اند. این منشور بالامکان ضامن آزادیهائی بود که پس از ۱۲۱۵ مردم انگلستان به دست آوردند. چهار نسخه از فرمان اصلی اکنون موجود است.

ماگنا گرایکیا: ← یونان بزرگ.

ماگنالیوم (mägnäliom) آلیاژ: ← منیزیوم.

ماگنسیا[7] (mägnesiä)، در شهر قدیم لیدیا، فعلاً در غ ترکیه. **ماگنسیای واقع بر مئاندر** (یش ازمیر) بعدها مهاجرنشین یونانی شد و خشیارشای I آن را به تمیستوکلس واگذاشت. **ماگنسیای واقع بر سیپولوم** یا **مغنیسه** (maqnisa) یا **منسه** (manessa)، از شهرهای لیدیا، بر کنار رود هرموس و بر دامنه‌ی کوه سیپولوم، ل‌ش ازمیر، بود. شکست آنتیوخوس III از رومیان در آنجا واقع شد (۱۹۰ ق‌م). در ۷۹۲ هق به دست بایزید I افتاد. در زمان مراد II و مراد III رونق گرفت.

ماگنوس[8] **I** (-mägnus)، ملقب به **نیکو**، ۱۰۲۴ –۴۷، پادشاه نروژ (۱۰۳۵–۴۷) و دانمارک (۱۰۴۲–۴۷)، پسر **اولاف II**. وی توانست وحدت دانمارک–نروژ را، پس از مرگ (۱۰۴۲) هارثکنوت تحقق بخشد؛ ولی مرگ زودرس او

(۱)Mageroy (۲)Magritte (۳)Magsaysay (۴)magma (۵)Magna Carta; Magna Charta (۶)Langton
(۷)Magnesia (۸)Magnus

این وحدت را به مخاطره انداخت. ماگنوس سیاست صلح‌جویانه‌ی پدرش را تعقیب کرد، و ندعا را شکست داد (۱۰۴۳). پس از ۱۰۴۶ نا‌جار شد عمو و جانشین خود، هارولد III را در سلطنت شرکت دهد.

ماگنوس[1] VI (-māgnus)، ملقب به **قانونگذار**، ۱۲۳۸–۸۰، پادشاه (۱۲۶۳–۸۰) نروژ، پسر هاکون IV. مردی صلح‌طلب بود، و با واگذاری هبریدین و جزیره‌ی من به جنگ با اسکاتلند پایان داد (۱۲۶۶). در قوانین تجدید نظر کلی کرد (۱۲۷۴)، سلطنت را موروثی کرد، اختیار قانونگذاری را به شاه انتقال داد؛ تجارت را رونق داد، و شهرهای آزاد به وجود آورد (۱۲۷۶). در ۱۲۷۷ با کلیسا کنکوردائی منعقد کرد.

ماگنوس، اثر: ← ماگنوس، هاینریش گوستاو.

ماگنوس[1]، هاینریش گوستاو (hāynriš gustāv māgnus)، ۱۸۰۲–۷۰، شیمیدان، فیزیکدان، و مربی آلمانی؛ متولد برلین. در ۱۸۳۴ استاد فیزیک و علوم الاهی دانشگاه برلین شد. ماگنوس که معلم بسیار برجسته و محبوبی بود در دانش زمان خودش تأثیر فراوان داشت. دامنه‌ی تحقیقات علمی او بسیار گسترده بود؛ وی نخستین کسی است که یک ترکیب پلاتینوـامونیوم (نمک سبز ماگنوس) و چند اسید و نمکهای آنها را تهیه کرد. از مطالعاتش در پرتابه‌ها نظریه‌ی "اثر ماگنوس" پدید آمد، که به نیروی جانبی وارد بر استوانه‌های دوار در جریان هوا مربوط است. تحقیقات و بررسی‌های دیگرش شامل مطالعات در گرمابرق، الکترولیز، و فشار بخار است.

ماگنوس VII اریکسن[2] (māgnus- erikson)، ۱۳۱۶–۷۴، پادشاه نروژ (۱۳۱۹–۴۳) و سوئد (۱۳۱۹–۶۵)، نوه‌ی هاکون V نروژ. به جانشینی پدر بزرگ خود، شاه نروژ شد، و در همان حال از طرف اشراف سوئد به جانشینی عموی تبعیدشده‌ی خود، شاه بیریر[3] II (-biryer؛ ۱۲۸۰–۱۳۲۱)، به سلطنت سوئد برگزیده شد. چون در سوئد تعلیم و تربیت یافته بود، از امور نروژ غفلت ورزید، و بزودی محبوبیت خود را در نروژ از دست داد. مخالفان وی در نروژ وی را وا داشتند که از پادشاهی نروژ به نفع پسرش هاکون VI کناره‌گیری کند، ولی تا ۱۳۵۵ که پسرش به سن بلوغ رسید، اسماً نایب‌السلطنه‌ی نروژ بود. در ۱۳۴۳ والدمار IV دانمارک او را مجبور کرد که ایالاتی را که از دانمارک تصاحب کرده بود به دانمارک باز گرداند. در ۱۳۵۶، پسر دیگر ماگنوس، اریک، بر پدر شورید، و قسمت عمده‌ی سوئد را به دست آورد، اما ماگنوس پس از مرگ (۱۳۵۹) اریک دگر بار کنترول را در دست گرفت. در ۱۳۶۳ ماگنوس و هاکون اتحادی با والدمار IV دانمارک، برضد ← اتحادیه‌ی هانسائی تشکیل دادند؛ هاکون با مارگریتا، دختر والدمار، ازدواج کرد. سوئدیها از این اتحاد خشنود نبودند، و در ۱۳۶۳ ماگنوس و هاکون را برکنار کردند، و آلبرت مکلنبورگ را به سلطنت برگزیدند. ماگنوس سالهای ۱۳۶۵–۷۱ را در زندان گذراند، و سالهای آخر عمر را در نروژ به سر برد.

ماگنوس قانونگذار: ← ماگنوس VI.

ماگنولیا[4] (māgnoliā؛ لتی)، درخت یا درختچه‌ی زیبای پیوسته‌سبز یا برگریز، از نوع ماگنولیا (*Magnolia*)، که اصلش از امریکای شمالی و مرکزی و آسیا است. ماگنولیای جنوبی (*M. grandiflora*) دارای گلهای بسیار بزرگ سفید است. ماگنولیای سوسنی (*M. purpurea* یا *M. liliflora*) گلهای قرمز دارد و در بهار گل میدهد. درخت خیار (*M. acuminata*) از اقسام دیگر آن است.

ماگنیتاگورسک[5] (māgnitāgorsk)، شهر (در ۱۹۷۳ حه ۳۷۹٬۰۰۰)، جمشر، بر رود اورال. توسعه‌ی آن در ۱۹۲۹ آغاز، و بسرعت به مرکز عمده‌ی فلزگری تجشد تبدیل شد. صنایع آن بر اساس استفاده‌ی از مانیتیت سرشار کوه ماگنیتایا (که شهر بر آن بنا شده)، معادن آهن اورال، و زغال سنگ قراگاندا و حوضه‌ی کوزنتسک توسعه یافته است.

ماگوس: ← مجوس.

ماگونتیاکوم، نام باستانی ماینتس، آلمان.

ماگیستر اکویتوم: ← دیکتاتور.

ماگیلیوف[6] (māgiliof)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۲۰۲٬۰۰۰)، ش روسیه‌ی سفید، بندری برکرانه‌ی رود دنیپر، و از مراکز صنعتی و حمل و نقل است. در سابق قسمتی از مهیندوکنشین لیتوانی بود (در ۱۵۹۶ با لهستان یکی شد) و در اولین تجزیه‌ی لهستان (۱۷۷۲) به روسیه انتقال یافت.

مال (māl)، لفظی که ریاضیون اسلامی قدیم به قوه‌ی دوم مجهول مسائل جبری اطلاق میکردند. مثلاً معادله‌ای را که امروز به صورت $x^2+bx=n$ مینویسیم، به عبارت "اموال و جذور تعدل عددا" (خوارزمی؛ مالهائی و جذرها معادل عددی است) یا "مال و جذر یعدل عددا" (خیام؛ مال و جذر معادل عددی است) بیان میشد. البته استعمال «ضلع» و شیء هم به جای جذر معمول بوده است. قوه‌ی سوم مجهول (x^3) کعب، قوه‌ی چهارم (x^4) مال مال، قوه‌ی پنجم (x^5) مال کعب، و قوه‌ی ششم (x^6) کعب کعب خوانده میشد.

مال[7]، امیل (emil māl)، ۱۸۶۲–۱۹۵۴، مورخ هنری فرانسوی. در ۱۹۱۲ استاد کرسی تاریخ هنر در سوربون شد. از ۱۹۲۵ مدیریت آکادمی فرانسه در رم را به عهده داشت، و در ردیف اول مورخین هنر قرون وسطائی فرانسوی قرار گرفت. در ۱۹۱۸ عضو آکادمی کتیبه‌ها، و در ۱۹۲۷ عضو آکادمی فرانسه شد. از آثارش می‌توان هنر مذهبی قرن ۱۳م در فرانسه (۱۹۱۳)، و هنر مذهبی قرون ۱۲م تا ۱۸م (۱۹۴۵) را نام برد.

مالابار[8]، ساحل (mālābār)، نام پهنه‌ی ساحلی ایالات میسور و کرالا، هند، واقع میان دریای عربستان و گاتهای غربی. این ناحیه دارای خاکی حاصلخیز و بارانهای سنگین (سالانه ح ۲۰۰–۳۰۰ سم)، و محصولات آن دانه‌های غذائی، نارگیل، کائوچو، و ادویه است. از جنگلهای کوهستانی آن آبنوس و چوبهای دیگر به دست میآید.

مالاپارته[9] (mālāpārte)، نام مستعار **کورتسیو سوکرت[10]** (kurtsio sukert)، ۱۸۹۸–۱۹۵۷، روزنامه‌نگار و داستاننویس ایتالیائی. پس از خدمت در جبهه I و دو سال در خدمات دیپلوماتیک، به نویسندگی پرداخت. نخست از فاشیسم دفاع میکرد، ولی بعداً آن را مورد انتقاد قرار داد. ۵ سال در تبعید گذراند. آثارش–نامنظم، گلچین، و اغلب هرزه‌گوئی–شامل دو مجموعه از داستانهای کوتاه زن شبیه من (۱۹۴۰) و کابوت (۱۹۴۴)، و نمایشنامه‌ی کاپیتال (اجرا، ۱۹۴۹) میباشد.

مالاتستا[11] (mālātestā)، خاندان ایتالیائی که مدت حه ۳ قرن بر ریمینی و شهرهای مجاور آن فرمانروائی کردند. **مالاتستا دا وروکیو** (dā-verukkio؛ ۱۲۱۲–۱۳۱۲)، از رهبران مقتدر گوئلفها بود، و در ۱۲۳۹ پودستای (شهردار) ریمینی شد. نوه‌ی قوزی او با **فرانچسکا دا ریمینی** وصلت کرد. پس از ۱۲۹۵ فرمانروائی خاندان مالاتستا بر ریمینی کاملاً مستحکم شد، اما منصب پاپی حه 100 سال بعد (۱۳۹۲) به آنان واگذار شد. شاخه‌های خاندان به فرمانروائی **پزارو، چزنا[12]، و فانو[13]** (fāno) رسیدند. در قرون ۱۴م و ۱۵م چند تن از اعضای خاندان از کوندوتیره‌های مشهور در خدمت ایالتهای مختلف ایتالیا بودند. معروفترین اینها **سیجیزموندو پاندولفو مالاتستا** (sijizmondo pāndolfo؛ ۱۴۱۷–۶۸)، حامی هنر و ادب و جنگجوی کاملعیاری بود؛ بر ضد پاپ جنگید، تکفیر شد (۱۴۶۰)، و تمام املاک و متصرفات خود، جز ریمینی، را از دست داد. برادر سیجیزموندو، **نوولو** (novello)، خاوند چزنا، کتابخانه‌ی زیبای مالاتستا را در آنجا ساخت. پس از انقراض سزار بورژیا، خاندان مالاتستا دوباره رونقی یافت، اما در ۱۵۰۳ ریمینی را به ونیز فروخت.

مالاتستا، سیجیزموندو پاندولفو: ← مالاتستا، خاندان.

مالاتستا دا وروکیو: ← مالاتستا، خاندان.

مالاتستا، نوولو: ← مالاتستا، خاندان.

مالاخوف[14] (mālāxof)، تپه‌ای در ش سواستوپول، اوکرائین، ج کریمه. در جنگ کریمه از مراکز عمده‌ی دفاعی بود و فرانسویها، پس از محاصره‌ی طولانی، آن را اشغال کردند (۱۸۵۵). در جبه II به تصرف آلمانها در آمد (زویه‌ی ۱۹۴۲).

مالادتا[15]، کوههای (mālādetā)، اسپانیائی **مونتس مالدیتوس[16]** (montes mālditos)، گرانکوه کوههای مرکزی پیرنه، لش اسپانیا، نزدیک مرز فرانسه. بلندترین قله‌ی پیرنه، به

(۱)Magnus (۲)Magnus VII Ericsson (۳)Birger (۴)magnolia (۵)Magnitogorsk (۶)Mogilev
(۷)Mâle (۸)Malabar (۹)Malaparte (۱۰)Suckert (۱۱)Malatesta (۱۲)Cesena (۱۳)Fano
(۱۴)Malakhov (۱۵)Maladetta (۱۶)Montes Malditos

نام ← پیکو د آنتو، در آن است.

مالارمه[1]، **ستفان** (stefān mālārme)، ۱۸۴۲–۹۸، شاعر فرانسوی؛ مت پاریس. وی عقیده داشت که مضمون شعر باید بیان‌کننده‌ی یک جهان متعالی، و بیشتر با موسیقی، خصوصاً موسیقی واگنری، پیوستگی داشته باشد. مالارمه به عروض و قافیه توجهی نداشت، و بیشتر به صورت معما و لغز شعر میسرود. گرچه سبک او قبول عامه نیافت (و حتی زندگی ساده‌اش از راه تدریس انگلیسی میگذشت)، شهرت وی بیشتر به جهت رهبری مکتب نوینی برای سمبولیست‌های جوان اواسط دهه‌ی ۱۸۸۰ است که هفته‌ای یک بار به گرد او جمع میشدند. تأثیر او در کلیه‌ی آثار نویسندگان جدید فرانسه محسوس است.

مالاریا[2] (mālāriā؛ فنس)، بیماری عفونی تبدار ناشی از ورود بعضی اقسام آغازیان انگلی از نوع پلاسمودیوم (plāsmodium) در بدن و خون، که توسط پشه‌های آنوفل منتقل میشود. انواع انسانی مالاریا عبارت است از سه‌یک (seyek) یا غب (qebb) و ربع (reb'). غب شامل دو نوع غب ردی (radi) و غب جید (jayyed) است، و نوبه‌های آن هر ۴۸ ساعت یک بار تکرار میشود. نوبه‌های ربع هر ۷۲ ساعت یک بار تکرار میشود. هر نوبه، که با لرز شروع میشود، مصادف است با منفجر شدن گویچه‌های سرخ پرانگل و پراکنده شدن انگل‌های درون آن در خون. وسیله‌ی درمان مالاریا کینین و آنتبرین است. برای بر انداختن مالاریا باید باطلاقها را خشکانید. پشه‌ها را با سمپاشی از بین برد، و مبتلایان را زود و به طور کامل درمان کرد.

مالاسپینا، آتشفشان: ← کانلائون.

مالاسپینا[3] (mālāspinā)، یخچالی در ج ش آلاسکا، بر خلیج آلاسکا. این یخچال پهنه‌ای به وسعت ح ۳٬۸۸۰ کمه را میپوشاند. در ۱۷۹۱ یک دریانورد ایتالیائی آن را کشف کرد، و سپس به نام او خوانده شد.

مال‌اسد (māl.asad)، دهستان (جه ۳٬۷۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)، ج بخش چقلوندی، شهرستان خرم‌آباد. کوهستانی است. هوای آن در نقاط کوهستانی سردسیر و در دیگر نقاط معتدل است.

مالاکا، شهر، ← مالاکا، مملکت.

مالاکا[4] (mālākā)، مملکت (۱٬۶۵۷ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۵۳٬۷۲۲)، عضو فدراسیون مالایا. مالاکا در ۱۹۵۷ عضو فدراسیون شد، و توسط فرمانداری که با نظر دولت فدرال تعیین میشود اداره میگردد. مرکز اداری آن شهر **مالاکا** (در ۱۹۷۱ جه ۸۶٬۳۵۷) است. سابقاً مستعمره‌ی انگلستان بود که در ۱۸۲۴ آن را از طریق معاوضه‌ی با بعضی از متصرفات خود در سوماترای غربی از هلندیها خریده بود. ح ۴۹٪ از مردم آن بومی، ۴۱٫۵٪ چینی، و ح ۸٪ هندی هستند. محصول کشاورزی عمده‌ی آن بادی (برنج) است، و تولید کائوچوی آن نیز اهمیت دارد که بیشتر آن به دست چینیان است. در شهرهای آن مساجد و در روستاها معابد چینی وجود دارد.

مالاکا[5]، **تنگه‌ی** (mālākā)، تنگه‌ای بین ج شبه جزیره‌ی مالی و جزیره‌ی سوماترا، که قهه را با دریای چین جنوبی مرتبط میسازد. طولش ح ۸۰۰ کم و عرضش که در ج ۵۵ کم است در ل به ح ۵۰۰ کم میرسد. در ممرض کشندهای قهه است و گل فراوان در آن مینشیند که مخصوصاً در کرانه‌های شرقی سوماترا جنگلهای باتلاقی وسیع از آن فراهم آمده است. صحنه‌ی آمد و شدهای تاریخی از نخستین استعمارگران هندی و بازرگانان عرب و مسلمان تا استعمارگران و بازرگانان پرتغالی و هلندی و انگلیسی بوده است. در قرن ۲۰م این تنگه گذرگاه چینیانسی بوده است که برای تجارت و سکونت به کرانه‌های سوماترا و مالایسیا سفر کرده‌اند. هنوز هم یکی از بزرگترین گذرگاههای کشتیها و تقریباً یک "کانال سوئز" طبیعی است.

مالاکیت[6] (mālākit؛ فنس)، به عربی **دهنج** (dahnaj) و به فارسی **دهنه** (dahna) یا **دهانه** (dahāna) یا **مرمر سبز**، کانی سبزرنگ مس که از کربونات مس $Cu_2(CO_3)(OH)_2$ تشکیل یافته است. مالاکیت به صورت متبلور یا بیشکل یافت میشود؛ یکی از کانیهای مهم مس است، به عنوان سنگ قیمتی بدلی در تزیین به کار میرود، و اساس رنگیزه‌های سبز است. کیفاشی طرز استخراج مرغوبترین مس را از مالاکیت توضیح میدهد. در قدیم بهترین معادن مالاکیت در مصر، کرمان، و خراسان یافت میشد. معادن مهم آن امروزه در کشمت، کوبا، شیلی، روسیه، رودزیا، و استرالیا است. اغلب با دیگر کانه‌ها، خصوصاً آزوریت، همراه است.

مالاگا[7] (mālāgā)، در مآخذ اسلامی **مالقه** (mālaqa)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۳۷۴٬۴۵۲)، مرکز ایالت مالاگا، ج اسپانیا، در اندلس؛ بندر مدیترانه و تفرجگاه زمستانی. صادراتش شراب شیرین مالاگا، میوه، ماهی، و روغن زیتون است. فنیقیها آن را تأسیس کردند (قرن ۱۲م ق‌م). به دست کارتازیها، رومیها، ویزیگوتها، و سپس در ۷۱۱ به دست اعراب افتاد که آن را بندر عمده‌ی مملکت اسلامی غرناطه کردند. در ۱۴۹۲ به دست فردیناند V (کاستیل) و ایزابل I (کاستیل) افتاد. کلیسای جامع آن از قرن ۱۶م است. خرابه‌های قصر عربی، و قلعه‌ی باشکوه آن چشمگیر است. زادگاه پ. پیکاسو است.

مالاگاسی، جمهوری: ← ماداگاسکار.

مالالاس، یوآنس: ← مزدك، قسمت I.

مال امیر (māle. māl amir)، ولایت و شهر باستانی در ناحیه‌ی لرستان (فعلاً در فرمانداری کل بختیاری و چهارمحال)، بر ساحل چپ مسیر علیای رود کارون. یکی از نواحی آباد و مراکز تمدن روزگار باستان به شمار میرفته است. نوشته‌های مورخینی (مانند بلاذری) که نام شهر ایذج را بارها در فتوحات اسلامی آورده‌اند، حاکی از این است که این شهر در دوره‌ی ساسانیان وجود داشته و در قرون نخستین اسلام نیز شهری آباد و بزرگ بوده است. در دوره‌ی خلفای عباسی ایذج (ایذه) خوانده میشد. ظاهراً نام مال امیر، به جای ایذج، اول‌بار در دوره‌ی مغول به کار رفته است، و نخستین‌بار ابن بطوطه، در نیمه‌ی اول قرن ۸م هق، آن را به صورت مال امیر در کتاب خود آورده است. شهر ایذج در دوره‌ی عباسیان کرسی ولایت بود، و ایذج الاهواز خوانده میشد تا با محلی دیگر به همین نام یا اسمی مشابه در نزدیکی سمرقند مشتبه نشود.

در حمله‌ی (۱۷ هق) اعراب به خوزستان، فاتحان با امیر ایذج از در دوستی در آمدند و او را به امیری ناحیه باقی گذاشتند؛ ولی در ۲۹ هق حاکم بصره، عبدالله ابن عامر، بر اثر طغیانی که در خوزستان رخ داد، به آنجا لشکر کشید و به ایذه در آمد. در زمان اتابکان لر بزرگ ایذج به منتهای رونق خود رسید و پایتخت این سلسله شد. به گفته‌ی ابن بطوطه، در زمان اتابکان ۴۴ مدرسه در آن دایر بوده است. سلاطین آل بویه و اتابکان در ایذج سکه ضرب کرده‌اند. مقدسی در قرن ۴م هق آن را بهترین شهر خوزستان دانسته است. از دوره‌ی متأخر ایذج اطلاعی در دست نیست، و ظاهراً پس از سقوط اتابکان لر بزرگ شهر رو به ویرانی نهاده است. خرابه‌های آن اکنون به صورت تلی به ارتفاع ح ۱۵ متر، و با شکل نامنظم وجود دارد که تلهای کوچکتری به آن متصل است.

جغرافیانویسان عرب از یک پل سنگی مشهور در ایذج نام برده و آن را از عجایب جهان شمرده‌اند. وزیر رکن‌الدوله‌ی دیلمی در قرن ۴م هق پس از ۲ سال تلاش آن را تعمیر کرد. آثار جاده‌های سنگفرش‌شده در ایذه به چشم می‌خورد که آنها را به اتابکان لر بزرگ نسبت می‌دهند، ولی ظاهراً این راهها به زمانهای قدیمتری مربوط است. شهر کنونی ایذه، در محل ویرانه‌های مال امیر، تا چندی پیش دهکده‌ای بیش نبود که از چند خانه‌ی گلی و کپرهای پوشالی تشکیل یافته، و مرکز قشلاق خوانین بختیاری محسوب میشد. نیز ← مال امیر، آثار تاریخی.

مال امیر، آثار تاریخی، ویرانه‌های شهر باستانی ایذج (مال امیر) که آثار متعددی در بر دارد بدین قرار: (۱) ویرانه‌های شهر ایذه یا ایذج از دورانهای ساسانی و اسلامی؛ (۲) نقوش برجسته و کتیبه‌های متعددی در کوهستان لش و غار سلمان، یا به روایتی سلیمان، واقع در کوههای چغ و بر تخته‌سنگی نزدیک امامزاده شهسوار، که کلاً از دوره‌ی عیلامیها و مربوط به قرون ۱۲م و ۱۱م ق‌م است؛ (۳) در جانب لش، نزدیک قلعه‌ی کژدم، حجاریی از دوره‌ی ساسانی؛ (۴) گورستان عهد اشکانی در محل موسوم به شمی (šami)، که مجسمه‌های مفرغی عهد اشکانی، در ۱۳۱۴هش، ضمن اقدامات عمرانی آنجا کشف شد. در این محل کاوشهای دیگری نیز به وسیله‌ی باستانشناسان به عمل آمده است.

مالان، رشته کوه: ← مکران.

---

(۱)Mallarmé (۲)malaria (۳)Malaspina (۴)Malacca (۵)Malacca (Strait of) (۶)malachite (۷)Málaga

مالان[۱]، **دانیل فرانسوا** (dāniel frānsuā mā lān)، انکلملن (malan)، ۱۸۷۴–۱۹۵۹، نخست‌وزیر (۱۹۴۸–۵۴) و رهبر حزب ملیون اتحادیه‌ی جمهوری افریقای جنوبی. از طرفداران سرسخت سیاست آپارتهید و تفوق سفیدپوستان بود. اساس قوانین تبعیض نژادی که بعداً در دولتهای ی. گ. سترایدوم و ه. ف. فروورد به تصویب رسید در دوره‌ی او پایه‌گذاری شد.

مالاوی[۲] (mālāvi)، کشور جمهوری (۱۱۸٬۴۸۴ کمه؛ در ۱۹۷۵ جه تخمیناً ۵٬۰۴۴٬۰۰۰)، ج‌ش افریقا، سابقاً نیاسالند، که اکنون عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا است. قسمت عمده‌ی مالاوی نوار باریکی است از خشکی، به پهنای ۸۰ تا ۱۶۰ کم، در کنار دریاچه‌ی نیاسا. این قسمت از غ به زامبیا و از ل به تانزانیا محدود است. بقیه‌ی خاک مالاوی، که در جنوب دریاچه‌ی نیاسا واقع است، از سه طرف به موزامبیک محدود است. پایتخت آن (از ۱۹۶۶) ⇐ لیلونگوه، و شهر عمده‌ی آن ⇐ بلنتایر است.

سکنه‌ی مالاوی تقریباً همگی از نژاد بانتو هستند، و فقط ح ۲۵٬۰۰۰ نفر آسیائی و اروپائی و غیره در میان آنها هستند. همیشه یک ثلث جمعیت مالاوی در خارج کشور، در رودزیا و افریقای جنوبی کار میکنند.

قبل از ورود اروپائیان در نیمه‌ی آخر قرن ۱۹م، مالاوی (نیاسالند) پایگاه مهمی برای تجار برده‌فروش عرب بود. یکی از هدفهای دخالت بریتانیا در این سرزمین از میان بردن تجارت برده بود. اولین اروپائیی که پویش پردامنه‌ای در این سرزمین صورت داد د. لیوینگستن بود که گزارشهایش در دو دهه‌ی ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ در استقرار پایگاهی برای یک دسته از مبلغان مسیحی در دهه‌ی ۱۸۷۰ بسیار مؤثر واقع شد.

در بین جج I و جج II چند کمیسیون بریتانیائی این امکان را در نظر گرفتند که بتوان به رودزیای شمالی، رودزیای جنوبی، و نیاسالند رسید. این امکان وقتی تحقق یافت که فدراسیون رودزیا و نیاسالند به وجود آمد (۱۹۵۳).

اغلب افریقائیها در نیاسالند با تشکیل فدراسیون مخالف بودند. اینان میل نداشتند که با سفیدپوستان غالب در رودزیا در آمیزند، و در پی آن بودند که استقلال کامل بیابند.

وقتی که ⇐ ه. ک. باندا، پس از ۴۰ سال غیبت، به نیاسالند بازگشت مقدمات این استقلال فراهم شد. دکتر باندا که تحصیلات پزشکی خود را در کشمت به پایان رسانیده بود، و در لندن کار میکرد، پیوسته با موطن خود در تماس بود. وی رهبری مبارزه‌ای را به عهده گرفت که منجر به جدائی نیاسالند از فدراسیون شد (۳۱ دسامبر ۱۹۶۳)؛ تحت رهبری او نیاسالند، که مالاوی نام یافت، استقلال کامل به دست آورد (۶ ژوییه‌ی ۱۹۶۴)، در اول دسامبر ۱۹۶۴ به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد، و در ۱۹۶۶ یک کشور جمهوری، و دکتر باندا رئیس جمهور آن شد. در مارس ۱۹۶۷ مالاوی با افریقای جنوبی روابط سیاسی برقرار کرد. در ۱۹۷۰ دکتر باندا رئیس جمهور دائمی اعلام شد.

اقتصاد مالاوی اساساً بر کشاورزی متکی است، و درآمد عمده‌ی آن از صادرات زرت، توتون، چای، و بادام زمینی به دست میآید.

مالاوی، دریاچه‌ی: ← نیاسا، دریاچه‌ی.

مالایا[۳] (mālāyā)، فدراسیون سابق (۱۳۱٬۲۸۶ کمه)، اکنون یکی از اعضای فدراسیون مالایسیا؛ در قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی مالی؛ مرکزش کوالا لومپور. از ل به تایلند، از ش به دریای چین جنوبی، از ج به سنگاپور، و از غ به تنگه‌ی مالاکا محدود است. در رأس مناطق فراورنده‌ی کائوچو و قلع در جهان قرار دارد. ح نیمی از ساکنین آن را مالهها، و بیش از ثلث آن را چینیها تشکیل میدهند. مذهب رسمی اسلام است. مالایا مشتمل بر ماندگاه‌های سابق پنانگ و مالاکا، و ۹ تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیا است. در ۱۸۶۷ پنانگ، سنگاپور، مالاکا، که به وسیله‌ی شرکت هند شرقی بریتانیا در ماندگاههای تنگه‌ها تشکیل شده بود، یک مستعمره‌ی فرمانگزار شد. در ۱۸۹۵ پراک، سلنگور، نگری سمبیلان، و پهانگ فدراسیون مالایا را تشکیل دادند. در ۱۹۰۹ کدا، کلانتان، پرلیس، و ترنگانو را سیام به بریتانیا واگذار کرد. جوهور به این ممالک پیوست تا ممالک مالایای خارج از فدراسیون را تشکیل دهند. در ۱۹۴۶ بریتانیا اتحادیه‌ای از مالایا تشکیل داد که شامل همه‌ی ممالک عضو مالایا، جز سنگاپور، بود. در ۱۹۴۸ جنگی میان چریکهای مالایائی و سپاهیان بریتانیا در گرفت. اتحادیه دگربار به صورت فدراسیون مالایا تشکیل شد، که در ۱۹۵۷ به عنوان یک کشور مستقل در جرگه‌ی ممالک مشترک المنافع بریتانیا در آمد، و به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد. در ۱۹۶۳ فدراسیون مالایا واحد سیاسی اصلی فدراسیون مالایسیا شد.

مالایا، شبه جزیره‌ی، آسیا: ← مالی، شبه جزیره‌ی.

مالایالم (mālāyālam)، از ← زبانهای دراویدی ج هندوستان. ← زبان، جدول.

ما لا یستحیل بالانعکاس: ← قلب منوی.

مالایسیا[۴] (mālāysiā) یا **فدراسیون مالایسیا** (۳۳۲٬۶۳۳ کمه؛ در ۱۹۷۷ جه تخمیناً ۱۲٬۶۰۰٬۰۰۰)، فدراسیون مستقلی در ج‌ش آسیا، عضو ممالک مشترک المنافع بریتانیا. از دو بخش، به فاصله‌ی ح ۶۴۰ کم از یکدیگر، تشکیل یافته است که دریای چین جنوبی آنها را از هم جدا میکند: (۱) **مالایسیای غربی** (۱۳۱٬۳۱۳ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۸٬۷۹۱٬۶۹۰)، در ← شبه جزیره‌ی مالی، که شامل گروه ممالکی است که از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳ فدراسیون مالایا را تشکیل میدادند (پراک، پرلیس، پهانگ، ترنگانو، جوهور، سلنگور، کدا، کلانتان، نگری سمبیلان و دو ماندگاه مستعمراتی بریتانیائی پنانگ و مالاکا)؛ (۲) **مالایسیای شرقی** (۲۰۱٬۳۲۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۱٬۶۳۲٬۶۳۵) مشتمل بر سراواک و بورنئوی شمالی (اکنون ساباه[۵]) بر ساحل شمالی جزیره‌ی بورنئو است. کرسی مالایسیا کوالا لومپور است.

زبان مالزیائی زبان ملی است که در ۱۹۶۷ زبان رسمی شده است، و تا قبل از آن زبان انگلیسی نیز زبان رسمی بود. زبانهای چینی، عربی، هندوستانی، و بسیاری از زبانها و لهجه‌های دیگر نیز متداول است. دین رسمی اسلام است، و بیش از نیمی از مردم مالایسیای غربی مسلمانند؛ ولی قانون اساسی مملکت دین و هر گونه تبلیغات دینی را آزاد گذاشته است. پول رسمی دلار مالایسیائی (در اوت ۱۹۷۷ تقریباً معادل ۳۰ ریال) است. بومیان مالایسیای شرقی هنوز عمدتاً پیرو آنیمیسم هستند، گرچه بسیاری از آنها مسیحی شده‌اند.

I — جغرافیای طبیعی. ۴/۵ مالایسیای غربی پوشیده از جنگل و مرداب است. نواحی شمالی آن کوهستانی است و با شیب تندی به دشتهای ساحلی منتهی میشود. مرتفعترین قلل آن، گونونگ تاهان[۶] (۲٬۱۹۰ متر) وگونونگ کوربو[۷] (۲٬۱۸۳ متر) در ل پهنه‌ی مرکزی واقعند. دشت ساحلی غربی، که پوشیده از درختان پیوسته‌سبز مانگرو است، قسمت عمده‌ی سکنه و دریابندرهای اصلی را شامل است. دشت ساحلی شرقی دارای شیب ملایمی است ولی عمدتاً جنگلی و کم‌سکنه است.

سراواک شامل یک دشت ساحلی آبرفتی و مردابی است که به وسیله‌ی رشته‌کوههائی قطع شده، و درونبوم آن کوهستانی است. جنگلهای بارانزا قسمت عمده‌ی این ناحیه را پوشانیده، و بسیاری رودهای قابل کشتیرانی در آن جاری است.

سابا به وسیله‌ی یک رشته‌کوه، که از ساحل غربی، در امتداد ل–ج ممتد است، به دو قسمت میشود. مرتفعترین قله در این ناحیه کینابالو (۴٬۱۰۰ متر) است. قسمت عمده‌ی درونی این ناحیه از جنگلهای استوائی پوشیده، در حالی که پهنه‌ی ساحلی غربی شامل دشتهای آبرفتی و تولیدکننده‌ی کائوچو و برنج است. رودهای فراوان در بخش شرقی این ناحیه جاری است که اغلب تنها وسایل ارتباط هستند.

اقلیم مالایسیای غربی استوائی، با دمای زیاد ولی یکنواخت (°۲۳ تا °۳۰,۵ صدبخشی در سراسر سال)، رطوبت بسیار زیاد، و ریزش باران فراوان (۲۵۰ سم در سال) مشخص است. اقلیم مالایسیای شرقی، برای پهنه‌ای که مجاور استوا است، بالنسبه سرد است.

II — گیا و زیا. درختهای کافور، تک، و انواع نخل به حد وافر میروید. زیای آن شامل فیل، کرگدن، تاپیر، سلادانگ (بیزون مالایائی)، گوزن، خوکهای وحشی، ببر، پلنگ، گربه‌های جنگلی، میمون، مار، سوسمار، و غیره است. سلادانگ آن بزرگترین نره گاو وحشی در جهان به شمار میرود. انواع بیشمار حشرات، خاصه پروانه‌ها، و ح ۵۷۵ نوع پرنده در این سرزمین یافت میشود.

III — گروههای نژادی. سکنه‌ی مالایسیای غربی از ۳ گروه نژادی اصلی–مالهها، چینی،

(۱)Malan (۲)Malawi (۳)Malaya (۴)Malaysia (۵)Sabah (۶)Gunong Tahan (۷)Gunong Korbu

و هندی ـ تشکیل یافته است. قبایل بومی ح نیمی از سکنه‌ی سراواک را تشکیل میدهند.

IV ـ تاریخ. اجداد مالهها ح ۲۰۰۰ ق‌م از چین جنوبی به شبه جزیره‌ی مالی آمده در آنجا ماندگار شدند. امپراطوری مقتدر سری ویجایه ح ۶۰۰ ب‌م به وجود آمد که مرکز آن پالمبانگ در سوماترای جنوبی بود، و تدریجاً بر هر دو ساحل تنگه‌ی مالاکا تسلط یافت. ولی در قرن ۱۱م سری ویجایه در مقابل حملات یک امپراطوری جدید در جاوه سقوط کرد. ح ۱۴۰۰ یک فرمانروای فراری از توماسیک (اکنون سنگاپور) امیرنشینی در مالاکا، که بندری بر تنگه‌ی مالاکا به فاصله‌ی ۱۶۰کیلومتری ل سنگاپور بود، تأسیس کرد. از همین امیرنشین مبلغین مسلمان هندی و عرب دین اسلام را تا شبه جزیره‌ی مالی و مجمع‌الجزایر اندونزی گسترش دادند.

اولین پایگاه غرب در شبه جزیره‌ی مالی همین امیرنشین مالاکا بود، که در اوج افتخار و قدرتش به دست پرتغالیها افتاد (۱۵۱۱). در ۱۶۴۱ پرتغالیها به نوبه‌ی خود به وسیله‌ی هلندیها از آن سرزمین بیرون رانده شدند.

در ۱۷۸۶ ← شرکت هند شرقی بریتانیا، برای استقرار تسلط دولت بریتانیا بر مالایا، جزیره‌ای در غ ساحل مالایا را از سلطان کدا و پنانگ اجاره کرد. ۱۴ سال بعد نیز همین شرکت پهنه‌ی کوچکی در زمینلاد مالایا، مقابل پنانگ، به دست آورد، که نام آن را پراوینس ولزلی (← پنانگ) گذاشت. در ۱۸۱۹ سر ت. س. ب. رفلز اجازه‌ی تأسیس یک ماندگاه در آنجا گرفت؛ و در ۱۸۲۴، جزیره به شرکت هند شرقی بریتانیا واگذار شد. در ۱۸۲۵ ماندگاه هلندی در مالاکا به بریتانیای کبیر واگذار شد. در ۱۸۲۹ پنانگ، سنگاپور، و مالاکا متفقاً **ماندگاههای تنگه‌ها** را تشکیل دادند، که تا ۱۸۶۷ از هندوستان و از آن پس از اداره‌ی مستعمرات در لندن اداره میشد.

مدت پنجاه سال پس از به دست آوردن سنگاپور، بریتانیا علی رغم جنگ داخلی، هرج و مرج، راهزنی، و بردگی، هیچ گونه دخالتی در امور ممالک مالی نکرد. در ۱۸۷۴ ممالک پراک و سلنگور پیمانهائی برای حمایت خود با بریتانیا منعقد کردند. نظیر همین پیمانها با سلاطین نگری سمبیلان (۱۸۷۴–۸۹) و پهانگ (۱۸۸۸) بسته شد. در ۱۸۹۵، این ۴ مملکت فدراسیونی، به نام ممالک متحد مالی، با یک نظام حکومت مرکزی تشکیل دادند. در ۱۹۰۹، به موجب پیمان بانکوک، سیام چهار مملکت کلانتان، ترنگانو، پرلیس، و کدا را به بریتانیای کبیر واگذار کرد، و در سال ۱۹۱۴ جوهور تحت الحمایه‌ی بریتانیا قرار گرفت، ولی اینها به عضویت فدراسیون در نیامدند.

استقرار نظام و قانون، توسعه‌ی صنعت کائوچو، و رشد استخراج قلع موجب ترقی و پیشرفت مالایا شد، و تعداد زیادی چینی و هندی را به خود جلب کرد.

در دسامبر ۱۹۴۱ نیروهای ژاپن به مالایا حمله کردند، و در تمام مدت جج II آن را تحت اشغال خود داشتند. بریتانیائیها، یک سال پس از بازگشت به مالایا در سپتامبر ۱۹۴۵، اتحادیه‌ی مالایا را تشکیل دادند. در فوریه‌ی ۱۹۴۸ این اتحادیه تبدیل به **فدراسیون مالایا** شد. علی رغم یک شورش کمونیست در ۱۹۴۸ که فدراسیون را رو به انحطاط میکشید، در ۸ سال بعد پیشرفت سریعی به سوی یک حکومت مسئول و مستقل صورت گرفت. موافقتنامه‌ی تشکیل فدراسیون مالایا در ۵ اوت ۱۹۵۷ به امضا رسید؛ در ۳۱ اوت مالایا یک مملکت مستقل عضو ممالک مشترک المنافع بریتانیا شد و در ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۷ به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در اوت ۱۹۶۲، بریتانیا و مالایا اصولاً با تشکیل مملکت جدید مالایسیا ـ اختلاط سیاسی سنگاپور و سرزمینهای بورنئوی بریتانیا (سراواک، برونی، بورنئوی شمالی) با فدراسیون ـ توافق کردند. در ۱ سپتامبر ۱۹۶۳ سنگاپور نیز به مالایسیا پیوست. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۶۳ فدراسیون مالایا، مملکت سنگاپور، و مستعمرات جدیدالاستقلال سراواک و بورنئوی شمالی (اکنون سابا) روی هم رفته فدراسیون مالایسیا را تشکیل دادند (برونی به الحاق به فدراسیون رأی نداد). به موجب برنامه‌ی مالایسیا، امنیت داخلی و امور دفاعی و امور خارجی به عهده‌ی حکومت مرکزی مالایسیا قرار گرفت؛ خودمختاری در امور داخلی و اقتصادی برای اعضای فدراسیون محفوظ ماند. در ۷ اوت ۱۹۶۵ سنگاپور از فدراسیون مالایسیا جدا شد، و یک جمهوری مستقل تشکیل داد.

فدراسیون جدید مالایسیا بلافاصله مورد مخالفت سوکارنو، رئیس جمهور اندونزی، قرار گرفت، که دست به یک حمله‌ی نظامی چریکی و مبارزه‌ی تبلیغاتی برای از هم پاشیدن فدراسیون زد، اما در ۱۱ اوت ۱۹۶۶ موافقتنامه‌ای میان دو دولت در جاکارتا به امضا رسید. به موجب این موافقتنامه قرار شد انتخابات جدیدی در سراواک و سابا صورت گیرد تا مواضع آنها در فدراسیون دوباره تأیید شود. در ۵ اوت ۱۹۶۶ سراواک و سابا به نام **مالایسیای شرقی** نامیده شد، در حالی که ممالک شبه جزیره‌ی مالایا **مالایسیای غربی** نام یافت.

اکنون فدراسیون مالایسیا از ۱۳ کشور تشکیل یافته که ۹ تای آنها سابقاً امیرنشین تحت حمایت بریتانیا و ۴ تای دیگر (مالاکا، پنانگ، سراواک، و سابا) قبلاً ماندگاههائی بریتانیائی بودند که فرماندار آنها را بریتانیا منصوب میکرد.

برای صناعت، کشاورزی، و دیگر قسمتها به مقالات اختصاصی هر یک از ۱۳ کشور رجوع کنید.

مالایسیای شرقی: ← مالایسیا.

مالایسیای غربی: ← مالایسیا.

مالبرانش[1]، نیکولا دو (nikolā de: māl-brāNŝ)، ۱۶۳۸–۱۷۱۵، فیلسوف بزرگ فرانسوی قرن ۱۷م، از پیروان فلسفه‌ی دکارت و تکمیل کننده‌ی آن به نحوی که با عقاید مسیحیت کاتولیک و قدیس **آوگوستینوس** موافق باشد؛ مت پاریس. تحصیلات خود را در پاریس به پایان رسانید. در ۱۶۶۰ عضو "اتحادیه‌ی نمازخانه"ی فرانسه شد، که در آن نفوذ آوگوستینوس و دکارت نمایان بود، و مالبرانش در همان‌جا با اثر دکارت به نام رساله در انسان‌آشنا، و با خواندن دیگر آثار دکارت از پیروان او شد، و در تکمیل فلسفه‌ی دکارت کوشید، و خود صاحب نظریه‌ای در این فلسفه شد، و به همین جهت با بعضی از علمای دینی و فلسفی معاصر در افتاد. آثار مالبرانش از نظر روشنی و شیوائی از آثار مهم ادبی قرن ۱۷م فرانسه است. وی در ۱۶۹۹ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. از آثار معروف او در جستجوی حقیقت (۱۶۷۴)، گفتگوهائی در باره‌ی ما بعد الطبیعه و دین، (۱۶۸۸)، کتاب تفکرات مسیحی(۱۶۸۳)، گفتگوی فیلسوف مسیحی با فیلسوف چینی درباره‌ی وجود خدا (۱۷۰۸) است.

فلسفه‌ی مالبرانش در داخل فلسفه‌ی دکارت به فلسفه‌ی اصالت اتفاق یا مقارنه معروف است، و مقصود از آن، به طور کلی، این است که ذهن و جسم در یکدیگر تأثیری ندارند، و حتی خود اجسام در یکدیگر و خود اذهان نیز در یکدیگر تأثیری ندارند، و علت اصلی خداست، و آنچه در دنیا به ظاهر علت و معلول مینماید در حقیقت مقارنه و تصادف است، یعنی اتفاق چنین افتاده است که فلان امر که مخلوق بلاواسطه و مستقیم خداست به دنبال فلان چیز، که آن هم مخلوق بیواسطه‌ی خداست، بیاید. هر تغییری که در اجسام از حرکت و تبدل میبینیم، و هر تغییری که در امور ذهنی و معنوی مشاهده میشود، مستقیماً از خدا است؛ زیرا هر جسمی که در حال سکون است نمیتواند خود محرک خود باشد و نیز نمیتواند محرک جسم دیگر باشد، زیرا جسم بُعْد است و شکل، و بعد و شکل نمیتوانند جهت حرکت و سرعت آن را تعیین کنند. علاوه بر این، هر جسمی وقتی موجود میشود که در مکان معین و در فاصله‌ی معین از اجسام دیگر باشد. بنابراین، حرکت و سکون این جسم باید از خدا باشد، و چون وجود آن از خداست، ادامه‌ی وجود آن نیز باید از خدا باشد، زیرا هر لحظه که خدا اراده‌ی وجود آن جسم را نکند آن جسم معدوم خواهد شد. اگر خدا اراده کند که آن جسم در همان محل اولی باقی بماند جسم در حال سکون خواهد بود، و اگر اراده‌ی خدا تعلق بگیرد که در لحظه‌ای بعد جسم در محل دیگری باشد آن جسم در حال حرکت خواهد بود. پس، آنچه به ظاهر علت چیز دیگر مینماید جز همان ظاهر نیست، و علت اصلی خداست، و همه‌ی نظم و ترتیبی که در دستگاه خلقت دیده میشود، و همه‌ی قوانین علمی و طبیعی، بیان نظم اراده‌ی الاهی است.

مالبورک: ← مارینبورگ.

مالپلاکه[2] (mālplāke)، دهکده، ولایت نور، ل فرانسه. در اینجا، به سال ۱۷۰۹، مارلبره و

(1)Malebranche (2)Malplaquet

اوژن دو ساووا فرانسویها را شکست دادند.

مالپیگی[1]**، مارچلو** (märcello mälpigi)، ۱۶۲۸–۹۴، کالبدشناس ایتالیائی. وی در به کار بردن میکروسکوپ پیشقدم بود، و حرکت خون را در مویرگها مشاهده کرد، و با این دلیل عملی اثبات نظریه‌ی گردش خون را تکمیل کرد. مطالعات مهمی نیز در ساختمان غده‌ها، مغز، کبد و کلیه‌ها انجام داد. در ۱۶۶۶–۹۱ استاد دانشگاه بولونیا بود.

مالت[2] (mält؛ فنـ)، دانه‌های نیمه‌جوانه‌زده‌ی غلات (معمولاً جو)، که آنها را خشک کرده و ساییده باشند. مالت دارای ئیدراتهای کربون و پروتئین است و، به همین جهت، ارزش غذائی آن زیاد است. در ساختن نوشابه‌های مختلف (از جمله آب جو) به کار میرود.

مالت[3] (mält؛ فنـ) یا **مالتا**[3] (mältā؛ از انگل)، به عربی **مالطه** (mälta)، کشور جمهوری (۳۱۵ کمـ؛ در ۱۹۷۶ جـ تخمیناً ۳۰۰–۳۰۰ ۹۰۰) مرکب از چند جزیره در دریای مدیترانه، ج سیسیل، عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، که تا ۱۹۶۴ مستعمره‌ی انگلستان بود. این جزایر عبارتند از ۳ جزیره‌ی مسکون: مالت، گوزو[4] (gozo)، و کومینو[5] (komino)؛ و دو جزیره‌ی نامسکون: کومینوتو[6] (kominotto) و فیلفلا[7] (filflā). مرکزش **والتا** است. زبانهای رسمی زبان مالتی (از زبانهای سامی) و زبان انگلیسی است؛ مذهب رسمی مذهب کاتولیک است، ولی آزادی مذهب برقرار است، و نفوذ مذهبی شدیدی در سیاست، زندگی اجتماعی، و فرهنگ وجود دارد. پول رسمی آن پاوند مالتی (تقریباً متعادل ۲۵ ریال) است.

تاریخچه. اهمیت سوق الجیشی جزیره‌ی مالت از زمان فنیقیها شناخته شده بود، که آن را تصرف کردند. پس از آن جزیره به ترتیب به تصرف یونانیها، کارتاژیها، و رومیها در آمد. کشتی بولس حواری در این جزیره شکست (۵۸ بم). با تجزیه‌ی امپراطوری روم (۳۹۵)، مالت به امپراطوری بیزانس تعلق یافت؛ در ۸۴۰ تحت تسلط ساراسنها قرار گرفت. در ۱۰۹۰ روژه‌ی I آن را تصرف کرد، و از آن پس تحت نظارت فرمانروایان سیسیل قرار گرفت. در ۱۵۳۰ امپراطور شارل V آنجا را به شهسواران مهمان‌نواز واگذار کرد. در ۱۵۶۵ مالت در مقابل محاصره‌ی ترکها مقاومت پیروزمندانه‌ای کرد؛ در ۱۷۹۸ شهسواران مهمان‌نواز آن را به ناپلئون I، که در راه سفر به مصر بود، تسلیم کردند. در ۱۸۰۰ انگلیسها، به کومک شورش مردم مالت، قوای فرانسه را بیرون راندند، و جزیره را تصرف کردند. در ۱۸۱۴ ← معاهده‌ی پاریس مالکیت انگلیسها را بر جزیره تأیید کرد.

در طی تقریباً تمام قرن ۱۹م، یک فرماندار نظامی بر مالت حکومت میکرد. پس از جنگ I، نارضائیها و مشکلاتی در مالت پیش آمد. قانون اساسی ۱۹۲۱ خودمختاری قابل توجهی به مالت اعطا کرد، اما نتوانست وضع سیاسی آن را حل کند، و این قانون در ۱۹۳۳ ملغی شد. قانون اساسی ۱۹۳۶ و بعداً قانون اساسی ۱۹۳۹ مالت را دوباره مستعمره‌ی فرماندار نشین بریتانیا شناخت.

در ۱۹۴۷ یک حکومت خودمختار، شامل مجمع قانونگذاری مالت مرکب از ۴۰ نماینده که به وسیله‌ی آراء عمومی انتخاب میشدند، به مالت داده شد. با این حال، مردم مالت مذاکرات خود را با بریتانیا، برای به دست آوردن خودمختاری مطلق (جز در مورد امور دفاعی و امور خارجه) و برای داشتن نماینده در پارلمنت بریتانیا، ادامه دادند. در ۱۹۵۶ به پیشنهاد دولت برای الحاق مالت به بریتانیا، رفراندومی صورت گرفت که دولت بریتانیا در اساس با آن موافقت کرد. مذاکرات ناموفق دولت مالت با بریتانیا موجب استعفای دولت شد (آوریل ۱۹۵۸)، و مجمع قانونگذاری معلق گشت. قانون اساسی جدید، که در ۳ مارس ۱۹۶۲ به مرحله‌ی اجرا در آمد، یک مجمع قانونگذاری ملی با ۵۰ عضو، و یک حکومت خودمختار داخلی به وجود آورد. در نتیجه‌ی رفراندوم ماه مه‌ی ۱۹۶۴، مالت یک ملت مستقل و عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا شد (۲۱ سپتامبر ۱۹۶۴). در ۱۹۶۵ به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۷۹ پیوند نظامی خود را با بریتانیای کبیر قطع کرد.

مالت، تب: ← تب مالت.

مالت، شهسواران: ← شهسواران مهمان‌نواز.

مالتا، کشور مستقل؛ ← مالت.

مالتوز[8] یا **قند مالت** (mältoz؛ فنـ)، ئیدرات کربون با فورمول $C_{12}H_{22}O_{11}.H_2O$، از دو قندها. جسمی است سفیدرنگ، متبلور، با قابلیت انحلال شدید در آب، که از تأثیر آنزیم خاص بزر نشاسته به وجود میآید، بر اثر ئیدرولیز به دو مولکول گلوکوز تجزیه میشود.

مالتوس[9]**، تامس رابرت** (täməs rābərt mältus)، انگلـ **ملثس** (malţəs))، ۱۷۶۶–۱۸۳۴، اقتصاددان و جامعه‌شناس انگلیسی، و مبتکر مطالعات مربوط به ازدیاد جمعیت. وی در کتاب خود، شرحی در باره‌ی اصول جمعیت (۱۷۹۸)، مدعی شد که چون جمعیت به تصاعد هندسی افزایش میابد، و وسایل معیشت آنها به نسبت کمتری اضافه میشود، فقر اجتناب‌ناپذیر است. به عقیده‌ی مالتوس، قحطی، جنگ، امراض، و جلوگیری از تولید مثل (← نظارت بر ولادت) تنها وسایل جلوگیری از تکثیر سریع جمعیت هستند. امروز تجربه نشان داده است که بسیاری از عقاید مالتوس در باره‌ی ازدیاد جمعیت سست و بی‌اعتبار است. از آثار دیگرش اصول اقتصاد سیاسی (۱۸۲۰) است. نیز ← دارونیسم؛ جمعیت.

مالدن[10] (mäldən)، شهر (در ۱۹۷۱ جـ ۱۳٬۸۴۰)، اسکس، ش انگلستان. در ۹۹۱ نبردی در نزدیکی آن با مهاجمان دانمارکی روی داد، که در یکی از حماسه‌های آنگلوساکسون از آن یاد شده است.

مالدیو، جزایر: ← مالدیو، جمهوری.

مالدیو[11]**، جمهوری** (mäldiv) نام سابقش **جزایر مالدیو**، مجمع‌الجزایر (حـ ۳۰۰ کمـ؛ در ۱۹۷۴ جـ ۱۲۸٬۷۰۰)، قهن، ج غ سیلان، مرکب از حـ ۲٬۰۰۰ جزیره‌ی مرجانی در ۱۹ گروه آتول، که کشوری مستقل و عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، و پایتختش ماله[12] (mäle؛ در ۱۹۷۴ جـ ۱۶٬۵۰۰) است. در این مجمع‌الجزایر فقط ۱۹۵ جزیره مسکون است؛ شمالیترین آتول آن در حـ ۶۴۰کیلومتری ج غ سیلان واقع است. اقلیم این جزایر استوائی، مرطوب، با دمای متوسط ۲۷° صدبخشی است. جزایر شمالی و جنوبی حاصلخیزتر از جزایر غربی هستند. درختهای میوه، انبه، و انجیر بنگالی به حد وفور در این جزایر میرویند. شغل عمده ماهیگیری است؛ در ۱۹۷۶ حـ ۹۰٪ صادرات آن را ماهی تشکیل میداده است. زبان مردم مالدیو به دهیوهی (dhivehi) معروف است، که به زبان سینهالی (← سینهاله) شباهت دارد. مدارکی موجود است که مذهب قدیم مردم مالدیو بودائی بوده، و از ۱۱۵۳ به دین اسلام در آمده و عمدتاً اهل سنت شده‌اند. پول رسمی آن روپیه است.

تاریخچه. جزایر مالدیو به وسیله‌ی کلاودیوس بطلمیوس برای مردم مغرب‌زمین شناخته شده بود (حـ ۱۶۰ بم). ممکن است در زمانهای قدیم چینیها بر این جزایر حکمفرمائی کرده باشند. بعداً جزایر مالدیو خراجگزار امیرنشینهای غ هندوستان بوده است. در ۱۱۵۳ دین اسلام در آنجا نفوذ یافت؛ در ۱۳۴۳ ابن بطوطه از این جزایر بازدید کرد. یک قرن، یا بیشتر، پس از کشف (۱۵۰۷) مالدیو به وسیله‌ی یک جهانگرد پرتغالی، پادگانهای نظامی پرتغالی در این جزایر مستقر شدند. در قرن ۱۷م، هلندیها که بر سیلان نظارت داشتند پیمانی با سلطان این جزایر بستند، و از آن پس سلاطین مالدیو به فرمانروایان سیلان خراج میدادند، و در عوض تحت حمایت سیلان قرار گرفتند.

با مبادله‌ی نامه‌هائی میان سلطان مالدیو و فرماندار سیلان، در ۱۸۸۷ تحت الحمایگی دولت بریتانیا بر جزایر رسماً برقرار شد. وقتی که سیلان یک کشور مستقل شد (۱۹۴۸)، موافقتنامه‌ی جدیدی به امضای دولت بریتانیا رسید که به موجب آن جزایر کمافی‌السابق تحت حمایت بریتانیا قرار میگرفت، امور خارجی جزایر تحت نظر دولت بریتانیا بود، دولت بریتانیا در امور داخلی جزایر دخالتی نمیکرد، و سلطان مالدیو هرگونه تسهیلات لازم را برای نیروهای بریتانیا از لحاظ دفاع جزایر با ملل مشترک المنافع فراهم میآورد؛ هیچ گونه خراجی از طرف سلطان دیگر پرداخته نمیشد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۳ موافقتنامه‌ی جدیدی در تأیید موافقتنامه‌ی فوق‌الذکر به امضا رسید.

در ۱۹۵۳ سلطان‌نشین مالدیو برچیده شد و جزایر مالدیو به یک جمهوری تبدیل شد. در

(۱)Malpighi (۲)malt (۳)Malta, Malte (فنـ) (۴)Gozo (۵)Comino (۶)Cominotto (۷) Filfla
(۸)maltose (۹)Malthus (۱۰)Maldon (۱۱)Maldives (۱۲)Male

مارس ۱۹۵۴ جزایر مالدیو، پس از ۱۴ ماه جمهوریت، دگربار سلطان‌نشین شد. از ۱۹۵۶ شورشهائی علیه استقرار پایگاههای نظامی بریتانیا برپا شد که بیم تجزیه‌ی جزایر میرفت، اما در ۱۹۶۰ موافقتنامه‌ای با سلطان به این شورشها پایان داد.

در ۲۶ ژوییه‌ی ۱۹۶۵ سلطان‌نشین مالدیو استقلال یافت، و در همین سال به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در مارس ۱۹۶۸ مراجعه به آراء عمومی سلطان‌نشین را ملغی، و آن را به جمهوری مالدیو تبدیل کرد (با ۸۱٪ آراء موافق). قانون اساسی جدید در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۸ به مرحله‌ی اجرا در آمد. در ۱۹۷۲ به جامعه‌ی اقتصادی افریقای غربی، که در باماکو پایتخت مالی تشکیل شد، پیوست، و در ۱۹۷۳ روابط سیاسی خود را با اسرائیل قطع کرد.

مالر[1]**، گوستاو** (gustāv māler)، ۱۸۶۰–۱۹۱۱. آهنگساز اتریشی و رهبر ارکستر. در دانشگاه و در کنسرواتوار وین تحصیل کرد. در ۱۸۸۸–۹۰ رهبر ارکستر در اپرای سلطنتی بوداپست، در ۱۸۹۱–۹۷ رهبر ارکستر تئاتر شهری هامبورگ، در ۱۸۹۷–۱۹۰۷ رهبر اپرای سلطنتی وین، و در ۱۹۰۹–۱۱ رهبر فیلارمونیک نیو یورک بود. در اجرای نقش رهبری ارکستر مقام والائی، خصوصاً در وین، به دست آورد که جنبه‌ی افسانه‌ای یافت. ۹ سمفونی (و یک سمفونی ناتمام به هنگام مرگش) و تعدادی آواز، عمدتاً همراه با موسیقی ارکستر، تصنیف کرد، از جمله آوازهائی در مرگ کودکان (۱۹۰۱–۰۴) و آواز زمین (۱۹۰۷–۱۰) که مهمترین آنها است. متن ظریف و پردامنه‌ی ملودیها، و نیز هیجان‌انگیزی شدید آثار اخیرش، تأثیر عمیقی بر نسل بعدی آهنگسازان اتریشی، خصوصاً شونبرگ و آ. برگ گذاشته است.

مالر[2]**، هرمن جوزف** (he:rmən jözəf mā1ər)، ۱۸۹۰–۱۹۶۷، عالم علم ژنتیک و مربی امریکائی. در ۱۹۲۵ استاد دانشگاه تکزاس، و در ۱۹۳۸–۴۰ عضو مؤسسه‌ی ژنتیک ادنبورگ بود. به جهت کشفیاتش در موتاسیون، و خصوصاً به جهت تولید موتاسیونهای مصنوعی به وسیله‌ی اشعه‌ی ایکس، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ در فیزیولوژی و پزشکی شد. از آثارش ژنتیک، علم طب، و انسان (۱۹۴۷) است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول؛ ریتفیزیک.

مالرب[3]**، فرانسوا دو** (frānsuā de: mālerb)، ۱۵۵۵–۱۶۲۸، شاعر و نقاد فرانسوی؛ متولد کان. شاعر دربار هانری IV و لوئی XIII بود، و بیشتر اشعارش را در مدح پادشاهان و درباریان میسرود؛ از این‌رو اشعار وی بیروح و خشک است، ولی سبک ادبی او از نظر واقع‌بینی، روشنی و شیوائی در تحقق ایدآل مکتب کلاسیک مؤثر بوده است.

مالرو[4]**، آندره** (ānDre mālro)، ۱۹۰۱–۷۶، نویسنده و رجل سیاسی فرانسوی؛ متولد پاریس. پس از پایان تحصیلاتش در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقیه، عهده‌دار یک مأموریت باستانشناسی در کامبوج شد. به علت تمایلات کمونیستی، در انقلاب چین، و در جنگهای داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹) نقش اساسی داشت، و نظر خود را در شرایط انسانی (برنده‌ی جایزه‌ی گنکور، (۱۹۳۳) و امید (۱۹۳۷) نگاشت. از آثار دیگرش روانشناسی هنر است در ۳ جلد، که پس از تجدید نظر تحت عنوان ندای سکوت (۱۹۵۱) منتشر شد. در ۱۹۵۹–۶۹ وزیر مشاور و سرپرست امور فرهنگی در دولت ژنرال دوگل بود.

مالزرب[5]**، کرتین گیوم دو لاموانیون دو** (kretian giyyom dë lāmuānyon de: mālzerb)، ۱۷۲۱–۹۴، قاضی و سیاستمدار فرانسوی؛ متولد پاریس. دو بار در زمان لوئی XVI وزیر بود (۱۷۷۴–۷۶ و ۱۷۸۷–۸۸). در ۱۷۷۴ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. در دادرسی لوئی XVI (۱۷۹۲) دفاع از شاه را، در برابر کنوانسیون، به عهده گرفت. به عنوان یک سلطنت‌طلب دستگیر و اعدام شد.

مالزی[6] (mālezi؛ فنس) یا **مجمع‌الجزایر مالی**[7] (māley)، فنس **انسولند**[8] (ansu:land)، بزرگترین مجمع‌الجزایر زمین، در آسیا، در فهرست و فکب، مشتمل بر جزایر اندونزی و فیلیپین.

مالزیائی، زبان، یکی از زبانهای عمده‌ی گروه مالزیائی–پولینزیائی. ← زبان، جدول ص ۱۱۶۴.

مالزیائی و پولینزیائی، زبانهای یا **زبانهای پولینزیائی،** گروهی از زبانهای آسیا، ← زبان، جدول.

مالستروم[9] (mālstrom) یا **میلستروم** (meylstrom)، تنگه‌ی باریک میان جزایر لوفوتن، لغ نروژ، ج جزیره‌ی موسکنس[10] (mos-kenes). جریانهای شدید کشندی آن گردابهای خطرناکی به وجود میآورد، و به همین جهت اسم آن برای نامیدن گردابهای مهلک به کار میرود. نام دیگر آن **موسکنستراومن**[11] (moskenstrāmen) است.

مالشتابی[12] (māleštābi)، صدور نور از بعضی از بلورها (همچون قند نیشکر) در نتیجه‌ی خرد شدن تحت فشار و مالش.

مالطه، نام عربی جزیره‌ی مالت.

مالفجان (mālfajān)، ده (جه ۱۱۰۹ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لفمجان، بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)؛ ۱۲کیلومتری غ لاهیجان، محصولاتش برنج، ابریشم، و چای است.

مالقه، شهر اسپانیا، ← مالاگا.

مالک[13]**، شارل حبیب** (šārl habib mālek)، ۱۹۰۶– ، رجل سیاسی و مربی لبنانی؛ دکتر از دانشگاه هاروارد. پس از مدتی تدریس فلسفه در دانشگاه امریکائی بیروت (۱۹۳۷–۴۵)، مدتی (۱۹۴۵–۵۳) وزیر مختار و سپس (۱۹۵۶–۵۸) سفیر لبنان در کشمة بود؛ از تصمیم ایزنهاور به اعزام نیرو به لبنان پشتیبانی کرد (۱۹۵۸). امضاکننده‌ی منشور سازمان ملل بود (۱۹۴۵) و نمایندگی لبنان را در سازمان ملل به عهده داشت (۱۹۴۵–۵۵، ۱۹۵۷–۵۹). به ریاست مجمع عمومی سازمان ملل انتخاب شد (۱۹۵۸). در ۱۹۶۲ به دانشگاه بیروت باز گشت و به تدریس فلسفه پرداخت. از آثارش که منتشر شده اینهاست: مسئله‌ی آسیا (۱۹۵۱)، انسان و مبارزه برای صلح (۱۹۶۳).

مالک‌آباد (mālekābād)، ده (جه ۱۱۰۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشک‌آباد، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۴۸ کیلومتری خش فرمهین. محصولاتش غلات و چغندر قند است. قالیبافی دارد. ایستگاه راه آهن در اراضی آن است. در بعضی مآخذ به صورت ملک‌آباد هم آمده است

مالک ابن انس (māleke 'bne anas)، ۹۳–۱۷۹ هق، فقیه و محدث بزرگ مدینه در قرن ۲ هق و پیشوای مذهب فقهی مالکی (← مالکیه) از مذاهب چهارگانه‌ی فقهی اهل سنت.

I– نسب و تولد مالک. نسب مالک را چنین نوشته‌اند: مالک ابن انس مالک ابن ابی عامر الأَصْبَحی، و چون قبیله‌ی ذو اصبح یمنی و مادر مالک نیز از قبیله‌ی ازد (از قبایل یمن) بوده، مالک ابن انس عرب یمنی خالص بوده است. بعضیها اجداد او را از موالی (آزاد شدگان غیر عرب) گفته‌اند، که ظاهراً صحیح نیست. مالک در مدینه متولد شد، و تاریخ تولدش را میان سالهای ۹۰ و ۹۸ هق گفته‌اند، اما بنابر مشهورترین روایات[9] تولد او در ۹۳ هق است. از فتاوای مالک یکی این بود که مدت حمل مادر ممکن است سه سال طول بکشد و این امر سبب شده است که مناقب‌نویسان مالک، برای اثبات نوعی منقبت برای او، مدت حمل او را در شکم مادر سه سال گفته‌اند که البته صحیح نتواند بود. جد مالک، به نام مالک ابن ابی عامر، از تابعین بود و از عمر، عثمان، طلحه، و عایشه روایت میکرد.

II – اساتید و محیط علمی و زندگانی مالک. مالک در مدینه بزرگ شد، و مدینه در زمان او یکی از مراکز فقه و حدیث بود و طلاب علم فقه و حدیث برای طلب و اخذ آن از دانشمندان این شهر، که زمانی مسکن حضرت رسول و پایتخت عالم اسلام و مسکن اصحاب و تابعین بود، بدان روی میآوردند. مالک در این شهر، از همان ایام جوانی، از مجالس بزرگان مشهور فقه و حدیث، از قبیل زهری و ربیعة ابن عبدالرحمان معروف به ربیعة‌الرأی (فت ۱۳۶ هق) استفاده کرد و، چون حافظه‌ی قوی و هوش سرشار داشت، بزودی خود در این دو علم از مراجع شد، و در مسجد نبوی در مدینه برای تدریس و فتوی نشست. پس از مدتی، به علت بیماریی که داشت و نمیتوانست مدتی طولانی در مسجد بنشیند، محل تدریس و فتوی را در خانه‌ی خود قرار داد و تا آخر عمر چنین کرد. شهرت مالک در سرتاسر عالم اسلام پیچید و طالبان فقه و حدیث از هر طرف به او روی آوردند و در مسائل مختلف از او فتوی خواستند. یکی از فتویها برای او دردسری ایجاد کرد که در باره‌ی آن اقوال مختلف است،

(۱)Mahler (۲)Muller (۳)Malherbe (۴)Malraux (۵)Malesherbes (۶)Malaisie (۷)Malay Archipelago (۸)Insulinde (۹)Maelstrom (۱۰)Moskenes (۱۱)Moskenstraumen (۱۲)triboluminescence (۱۳)Malik

و آنچه مشهورتر است این است که او در زمان خروج محمد ابن عبدالله ابن حسن، معروف به نفس زکیه، فتوی داده بود که طلاق شخص مجبور جایز نیست، و این بدین معنی بود که چون بیعت مردم به منصور از روی کره و اجبار بوده است میتوانند خود را از عهده‌ی آن آزاد شناسند و، مثلاً، به نفس زکیه بیعت کنند. این فتوی سبب شد که پس از کشته شدن نفس زکیه جعفر ابن سلیمان والی مدینه امر کرد که مالک را بزنند، ولی هنگامی که منصور در موسم حج به حجاز رفت، مالک را به حضور طلبید و از او معذرت خواست. زندگانی مالک در ابتدا بسختی میگذشت، ولی بعد زندگی مرفهی پیدا کرد، خوب میخورد و خوب میپوشید و صلات و جوائز خلفا را قبول میکرد. قیافه‌ی جذاب و مهیب داشت. در فتوی و علم جانب احتیاط را از دست نمیداد و گفتن "لاادری" (نمیدانم) برای او خیلی آسان بود.

III ـ آثار مالک. آثار متعددی به مالک ابن انس نسبت داده‌اند که در صحت انتساب بعضی از آنها به مالک شک است، ولی اثر مشهور او که در انتساب آن به وی تردیدی نیست کتاب موطا است. این کتاب، که برپایه‌ی حدیث و اجماع اهل مدینه و آراء خود مالک است، یکی از قدیمترین کتب فقهی است. در زمان مالک و بیش از آن احتیاج به کتابی در فقه که محل مراجعه‌ی عموم باشد بیشتر میشد، و مخصوصاً این احتیاج در زمانی حس میشد که اختلاف نظر و رأی در مسائل شرعی در سرتاسر قلمرو اسلامی اوج گرفته بود، و بعضی از خلفا در صدد بودند که کتابی که مرجع عموم و مخصوصاً قضاة بلاد اسلامی باشد تهیه شود. ظاهراً منصور، خلیفه‌ی دوم عباسی، مالک را برای تدوین چنین کتابی تشویق کرد. مالک این پیشنهاد را پذیرفت، و در طی 10 سال این کتاب را تدوین کرد و گویا خود منصور آن را ندید؛ اما ظاهراً خود مالک، در نتیجه‌ی احتیاطی که داشته، مایل نبوده است که این کتاب به دستور و فرمان مرجع و مأخذ عامه‌ی مسلمانان قرار گیرد، و خود او تا آخر عمر بارها آن را مورد تجدید نظر قرار داد، چنانکه تعدادی روایات (بین ۱۲ تا ۱۵) از این کتاب وجود داشته است که غافقی، یکی از راویان موطا، 10 یا ۱۲ روایت از آن را در دست داشته است، و اکنون ۲ روایت از آن موجود است: (۱) روایت یحیی ابن یحیی لیثی اندلسی (۱۵۲–۲۳۴ هق)؛ این شخص که از شاگردان مالک بود، از فقهای بزرگ اندلس و وسیله‌ی انتشار فقه مالکی در اندلس شد. این روایت بارها به چاپ رسیده است. (۲) روایت امام ابو عبدالله محمد شیبانی از شاگردان مشهور ابو حنیفه. روایت شیبانی، که گاهی شامل آراء خود او نیز هست، بارها طبع شده است. آن قسمت از کتاب اختلاف الفقهاء ابوجعفر طبری که در دست است شامل قطعاتی از روایت دیگر موطا میباشد.

IV ـ فقه مالک. برای فقه مالک ← مالکیه.

مالک ابن دینار: ← مالک دینار.

مالک ابن عوف: ← محمد، قسمت ۴۳.

مالک ابن فهم: ← لخمی، ملوک.

مالک ابن نویره (māleke 'bne novayra)، فت ۱۲ هق، جنگجوی شجاع و شاعر در جاهلیت و اسلام. چون اسلام آورد، پیغمبر او را میان قبیله‌ی تمیم فرستاد تا صدقات (← صدقه) آنها را جمع کند.

درین بین پیغمبر رحلت کرد و مالک که آن مالها را ستانده بود به خلیفه‌ی اول نداد. به‌دنبال آن خالد ابن ولید با خدعه و نیرنگ او را بگرفت و دستور داد تا وی را به قتل رسانیدند. متمم ابن نویره برادرش بود.

مالک اشتر (māleke aštar) [مالک ابن حارث ابن عبد یغوث نخعی]، معروف به اشتر، فت ۳۷ هق، از دلاوران صحابه. از بزرگان قوم خویش بود. در غزوه‌ی یرموک چشمش آسیب دید، و به همین جهت لقب اشتر [عربی، = کسی که پلک چشمش برگشته باشد] یافت. در جنگ جمل و جنگ صفین با علی ابن ابی طالب ع همراه بود. علی او را به ولایت مصر فرستاد، اما وی در بین راه وفات یافت و ظاهراً مرگ او بر اثر زهر خوراندن به وی بود، و معاویه در آن دست داشت. مالک اشتر از دلاوران و نامداران و سخنوران عصر خود شمرده میشد. نیز ← تابعین.

مالک دینار (mālek) [مالک ابن دینار]، از معاریف تابعین و از زهاد اهل بصره. در زهد و پارسائی بدو مثل زنند، و حکایات غریب از او نقل کرده‌اند. وفاتش را میان سالهای ۱۲۶ و ۱۳۱ هق ضبط کرده‌اند.

مال کعب: ← مال، در ریاضیات.

مالکی (māleki)، دهستان (جمعاً ۱۴۷۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس، کنار خلیج فارس؛ دارای ۷ آبادی. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو است. ساکنین آن به زراعت و صید ماهی و مروارید اشتغال دارند. جاده‌ی شوسه‌ی بوشهر–بندر لنگه از آن میگذرد.

مالکی، مذهب: ← مالکیه.

مالکیت[1]، مفهومی با چنان معنای گسترده که نمیتوان آن را به صورتی تعریف کرد که همه‌ی حالات آن را شامل شود. اساساً همه‌ی حقوق بهره‌برداری از چیزهای دارای ارزش اقتصادی را در بر میگیرد، خواه این بهره‌برداری منحصر به شخص واحد بوده باشد یا دیگران نیز در آن سهیم باشند، و خواه مربوط به زمان حال باشد یا به آینده. مالکیت لزوماً با حقوق دیگری تأیید میشود که دیگران را از تصرف در حقوق مالک شیء یا مال باز میدارد. حمایت از حقوق مالکیت مبتنی بر عرف یا قانون است. آنچه را که شخص در آن حق مالکیت دارد مال و ملک او میدانند؛ بنابراین خانه‌ای که متعلق به کسی است، هرچند در گرو شخص دیگر باشد، باز ملک او محسوب میشود. نوع قانون مالکیت در هر اجتماع، نشانه‌ای از نظام اجتماعی و اقتصادی آن کشور است. مثلاً، در یک قبیله‌ی شبانی ابتدائی که باید اتحاد کامل در آن برقرار باشد تا بتواند در مقابل دشمنان خود مقاومت کند، مالکیت چراگاهها عمومی است یا میان افراد به صورت دوری دست به دست میگردد، تا بدین ترتیب از نزاعهائی که از تقسیم زمین برمیخیزد جلوگیری شود. بر خلاف، در اجتماعاتی که مازاد اقتصادی و تأمین نسبی اجتماعی دارند، مالکیت خصوصی بسیار وسعت پیدا میکند و مبارزه‌های رقابتی پیدا میشود. از طرف دیگر، نظام مالکیت خصوصی ممکن است در بعضی از اجتماعات کلاً برچیده شود، و این یکی از هدفهای اعلان‌شده‌ی مارکسیسم است. قانون مالکیت جدید انگلیسی–امریکائی لااقل به صورت بالقوه تقریباً مالکیت بر هر چیز را که ممکن است ارزشی داشته باشد تأمین میکند. احتیاج به مراوده و معاشرت بدون مانع میان ملتها سبب آن شده است که هیچ ملتی نتواند مدعی مالکیت وسط دریاها شود؛ و برای آبهای مجاور اراضی کشورها قوانین بین‌المللی خاص وضع شده است. آن قسمت از جو و زمین را که بالاتر از محل پرواز هواپیماها است، غالباً خارج از حدود مالکیت اختصاصی ملتها در نظر میگیرند. از لحاظی، همه‌ی اراضی یک کشور به صورت فعلی یا به صورت نهائی متعلق به دولت است؛ چه آن قسمت که فعلاً در تصرف مقامات صلاحیتدار عمومی نیست، ممکن است با استناد به نظریه‌ای که مبنای مالکیت عمومی است، به دولت انتقال داده شود. در عمل، بیشتر اراضی در دست مالکان خصوصی است، ولی مالکیت منافع و دفینه‌های زیرزمینی به عموم یعنی به دولت تعلق دارد. در کشورهای اسلامی، اساس مالکیت تعلیمات فقهی است که از قرآن و اوامر الاهی سرچشمه می‌گیرد. در کشورهای غربی، اصطلاحات و مضمون قانون مالکیت جدید از فئودالیته و رسوم آن بر خاسته است. ملک در کشورهای غربی، به صورت اساسی به دو قسمت تقسیم میشود، یکی مستغل و دیگری ملک و مال شخصی. گاه نیز ملک را به صورت جامعتر ولی غیر دقیق به این قسمتها تقسیم میکنند: اراضی، متصرفات (واگذار–شده توسط شخص دیگر)، و میراثی (که به ارث به اخلاف منتقل میشود). مال شخصی عموماً منقول است. مالک آن میتواند با وصیت یا فروش آن را به دیگری واگذار کند، در صورتی که برای ملک میراثی چنین نیست. تمایز میان مستغل و ملک شخصی از نیاز جامعه‌های فئودالی ابتدائی بر خاسته است. زمین که مبنای قسمت عمده‌ی ثروت و سنگ شالوده‌ی ساختمان اجتماع به شمار میرفت، برای حمایت از حقوق اجتماع، از راههای گوناگون تحت کنترول بود، در صورتی که برای مالکیت اموال منقول شخصی، که اهمیت کمتر داشت، چندان قید و مانعی وجود نداشت. بتدریج که در دوره‌ی رنسانس نظام اقتصادی تغییر پیدا کرد، و بازرگانی گسترش یافت، دارائی شخصی اهمیت بیشتر پیدا کرد و مایه‌ی توکل و اعتماد طبقه‌ی وسیعی از اجتماع شد. اموال منقول را میتوانستند با آزادی نسبی بیشتر از اراضی خرید و فروش کنند. وکلای دعاوی تلاش کردند تا موانع دست

(1) property

و پاگیر در مورد فروش زمین و مستغل را نیز از میان بر دارند؛ و بدین ترتیب رفته رفته قانون ملک مستغل از بسیاری جهات مهم به قانون اموال منقول نزدیک شد، و زمین را نیز توانستند بآسانی چیزهای دیگر خرید و فروش کنند. ولی هنوز میان این دو نوع قانون اختلاف ذاتی وجود دارد، و انتقال زمین با ملاحظه‌ی تشریفات خاص صورت میگیرد. نیز ← مالکیت عمومی. در قانون مدنی ایران، به موجب ماده ۳۰، هر مالکی نسبت به مایملک خود حق هر گونه تصرف و انتفاع دارد. طبق ماده‌ی ۳۱ قانون مدنی "هیچ مالی را از تصرف صاحب آن نمیتوان بیرون کرد مگر به حکم قانون". قانون اساسی نیز همین حکم را کرده میگوید "هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملک نمیتوان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تأدیه‌ی قیمت عادله است." "ضبط املاک و اموال مردم به عنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر به حکم قانون"، "سلب تسلط مالکین و متصرفین از املاک و اموال متصرفه‌ی ایشان به هر عنوان که باشد ممنوع است مگر به حکم قانون". نیز ← حق.

مالکیت عمومی[1]، مالکیت دولت نسبت به اراضی و راهها و بناهای عمومی و چیزهای مربوط به مصالح عامه. این نظریه که همه‌ی اراضی و منابع آنها در آخر کار به عموم و بنابراین به شاه یا دولت تعلق دارد، نظریه‌ای بسیار قدیمی است، و از همین نظریه این اعتقاد بر جای مانده است که دولت حق کنترول عالی نسبت به اراضی و ساختمانهای داخل مرزهای خود را دارد. پیش از آنکه اصل آزادی عمل در قرن ۱۸م مایه‌ی تشویق فعالیتهای سرمایه‌داری شود، مالکیت عمومی مورد تردید نبود. در زمانهای قدیم دولتها مالک و گرداننده‌ی بسیاری از چیزها، همچون شبکه‌های آب و تماشاخانه‌ها و حمامها بودند. در بسیاری از کشورها مالکیت و اداره‌ی خدمات پستی، آموزشگاههای عمومی، جاده‌ها و پلها، سدهای آبیاری، تولید برق، و چیزهای فراوان دیگر در اختیار دولت است. کانال پاناما یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های مالکیت عمومی در کشمار میرود. در اروپا که مالکیت عمومی وسیعتر از کشمار است و سابقه‌ی طولانیتر دارد، راه آهن و تلفن و تلگراف و رادیو و تلویزیون و استخراج منابع زغال و بانکداری در اختیار دولت است. از جنگ II به بعد، بعضی از کشورهای امریکای لاتین و استرالیا و کانادا، با تأسیس شرکتهای دولتی به گستردن مالکیت عمومی پرداخته‌اند. مالکیت عمومی بیش از هر جا در تجسم عملی شده است که دولت تقریباً مالک همه‌ی زمینها و همه‌ی منابع طبیعی است، و تقریباً همه‌ی صنایع به وسیله‌ی شرکتهای دولتی اداره میشود. مالکیت عمومی را نباید با کنترول دولت در کارهای مؤسسات صنعتی یا کشاورزی خصوصی اشتباه کرد. در ایران، در سالهای اخیر، بسیاری از اراضی عمومی که به تردستی از تصرف عموم خارج شده بود، بار دیگر به تصرف عمومی و دولت در آمده است، و ملی کردن نفت و آبها و جنگلها و بانکها و صنایع بزرگ نمونه‌ی دیگری از تقویت مالکیت عمومی در همین سالها است.

مالکیت ما فی‌الذمه (mālekiyyate mā fe'z.zemme)، از وسائل سقوط تعهدات و برائت ذمه‌ی مدیون، و آن حالت مدیونی است که مالک دین یا آنچه مورد تعهد وی بوده است میشود. مثلاً حالت شخصی که به مورث خود مدیون بوده و پس از فوت مورث دین او به نسبت سهم الارث ساقط میشود.

مالکیه (mālekiyye)، پیروان فقه مالک ابن انس. اساس آراء مالک در فقه همان کتاب موطا است، ولی کتابی که در میان فقهای مالکی برای مراجعه به آراء مالک شهرت و مرجعیت بیشتر دارد کتاب اَلْمُدَوَّنَةُ الکُبریٰ تألیف عبدالسلام ابن سعید، معروف به سحنون، است که، اگرچه معاصر مالک بود، مستقیماً از او نقل نکرده است و چکیده‌ی آراء مالک را از شاگردان او و مخصوصاً از کتاب اَسَدیه، تألیف اسد ابنُ الفُرات، گرفته است. کتاب المدونة الکبری مهمترین کتاب فقهی مالکی است، و بر آن شرح و حواشی و تعلیقات فراوان نوشته شده است. مبنای فقه مالک در درجه‌ی اول قرآن و حدیث و پس از آن اجماع علما و پس از آن اجماع و عمل اهل مدینه است. مالک، که خود در مدینه بزرگ شده بود، به عمل اهل مدینه اهمیت بسیار میداد و آن را در مواردی که نصی از کتاب و حدیث بر آن نبود حجت میدانست. مالک به قیاس و استحسان نیز عمل میکرد. از اینکه مالک قیاس و استحسان را نیز جزو اصول استنباط خود دانسته است میتوان گفت که او در فقه به "رأی" نیز معتقد بوده است. البته عمل او به رأی خیلی محدودتر از عمل به رأی در نزد ابوحنیفه بوده است. مالک بیشتر در امور واقعی فتوی میداده است و، مانند ابوحنیفه، به فروع و فرضیات توجهی نداشته است. در جائی که نصی از قرآن و حدیث نبوده عرف و عادت را بر قیاس ترجیح میداده است. فقه مالکی ابتدا در حجاز شایع شد و از آنجا به مصر رفت و از مصر به افریقای شمالی و اندلس راه یافت. بیشتر پیروان مالک در افریقای شمالی هستند؛ اما در مصر مذهب شافعی انتشار مذهب مالکی را متوقف ساخت. نیز ← فقه، قسمت ۳.

مالکیه، ده (جم ۱۶۳'۳ نسف ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)؛ ۳ کیلومتری جنوب غرب گرد. رود کرخه مشروبش میسازد؛ محصولاتش غلات و برنج است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت دو آبادی **مالکیه‌ی علیا** (جم ۹۳۵) و **مالکیه‌ی غربی** (جم ۵۴۳) آمده است.

مالکیه‌ی علیا، دشت میشان، ← مالکیه، ده

مالکیه‌ی غربی، دشت میشان، ← مالکیه، ده.

مالگاش، جمهوری، ← ماداگاسکار.

مال مال، ← مال، در ریاضیات.

مالمبری[2]، **آینو** (āynō mālmbery)، ۱۸۶۶–۱۹۳۳، بانوی میهنپرست فنلاندی، و مدافع حقوق زنان. در ۱۸۸۷، جزو اولین دسته‌ی دانشجویان زن، از دانشگاه هلسینکی فارغ‌التحصیل شد. در نهضت ملی که هدف آن استقلال فنلاند از روسیه بود فعالیت داشت، و نیز در اعتصاب عمومی ۱۹۰۰، که منجر به انتخابات عمومی شد، شرکت جست. در ۱۹۱۰ روسها وی را تبعید کردند، که به انگلستان رفت. خانه‌اش در لندن مدتها کانونی برای تبعیدشدگان از فنلاند بود. در جنگ I یکی از صلح‌طلبان بود. پس از استقلال فنلاند در ۱۹۱۷، به آنجا بازگشت، و سالهای آخر عمر را برای بهبود ساختن وضع روستائیان صرف کرد.

مالمدی[3] (mālmedi)، شهر (در ۱۹۷۲ جم ۶'۵۰۰)، ایالت لیژ، نی بلژیک، نزدیک مرز آلمان. کارخانه‌ی کاغذسازی و دباغی دارد. دارای چشمه‌های آب معدنی است. در ۱۸۱۴ به پروس واگذار شد. طبق ← معاهده‌ی ورسای از پروس منتزع و به بلژیک واگذار شد. در حمله‌ی تعرضی آلمانها (۱۹۴۴) به آردن آسیب دید. نیز ← اوپن.

مالمزون[4] (mālmezon)، کاخی در روئی‌مالمزون[5](ru:ey)، یکی از حومه‌های غ پاریس، فرانسه. کاخ در ۱۶۲۲ بنا شد، در ۱۷۹۹ به ژوزفین، زوجه‌ی ناپلئون I واگذار شد، و وی پس از طلاق از ناپلئون تا پایان عمر در آنجا اقامت داشت. در ۱۸۰۰–۱۸۰۴ نیز مقر مورد علاقه‌ی ناپلئون، که در این زمان کنسول بود، قرار داشت. کاخ مالمزون اکنون موزه‌ای (گشایش ۱۹۰۶) است که به یادگارهای ناپلئون اختصاص دارد.

مالمو[6] (mālme:)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جم ۲۶۲'۲۶۰)، مرکز ولایت مالموهوس[7] (mā.l-me:hus)، چش سوئد، کنار تنگه‌ی اورسوند، مقابل کپنهاگ. سومین شهر بزرگ سوئد، و دریابندری است مستحکم، دارای کارگاههای کشتیسازی، و صنایع تصفیه‌ی قند، نساجی، شیمیائی، لاستیکسازی، و دخانیات. در قرن ۱۲م تأسیس شد؛ در دوره‌ی رونق ← اتحادیه‌ی هانائی از بنادر عمده‌ی صید شاه‌ماهی بود. در ۱۶۵۸، با سکانیا، به سوئد ملحق شد (قبلاً در دست دانمارک بود). قلعه‌ی آن (آغاز ساختمان ۱۴۳۴) اکنون موزه است.

مالموهوس، ولایت، سوئد، ← لوند؛ مالمو.

مالمیر (mālmir)، ده (جم ۱'۳۲۲ نسف ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۶ کیلومتری جنوب غرب آستانه. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. قالیبافی و قالیچه‌بافی دارد، و قالیچه‌های آن معروف است.

مالنکوف[8]، **گئورگی ماکسیمیلیانوویچ** (georgi māksimiliānovic mālenkof)، ۱۹۰۲–، رجل سیاسی و رهبر کمونیست روسی؛ مت

---

(۱)public ownership (۲)Malmberg (۳)Malmédy (۴)Malmaison (۵)Rueil-Malmaison
(۶)Malmö (۷)Malmöhus (۸)Malenkov

اورنبورگ (چکالوف سابق). در ۱۹۱۹ داوطلبانه وارد ارتش سرخ شد، و تا ۱۹۲۱ در جبهه‌ی شرق و ترکستان خدمت میکرد. در ۱۹۲۱–۲۵ در آموزشگاه عالی صنعتی مسکو به تحصیل پرداخت. تا ۱۹۴۱ در کادرهای مختلف رهبری حزبی خدمت میکرد. در سالهای جنگ II عضو کمیته‌ی دفاع و مسئول محصولات جنگی بود (۱۹۴۱–۴۵)، و به دریافت لقب "قهرمان کار سوسیالیستی" مفتخر شد. در مارس ۱۹۴۶ عضو پولیتبورو شد، و در عین حال دبیر حزب کمونیست و معاون نخست‌وزیر بود. در نوزدهمین جلسه‌ی حزبی به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست تجشد انتخاب شد. از مارس ۱۹۵۳ (بعد از مرگ ستالین) تا فوریه‌ی ۱۹۵۵ صدر هیئت وزیران تجشد بود. در فوریه‌ی ۱۹۵۵ وزیر برق و معاون نخست‌وزیر تجشد شد. در ۱۹۶۱ از حزب کمونیست اخراج گردید.

مالو[1]، **اکتور هانری** (ektor hānri mālo)، ۱۸۳۰–۱۹۰۷، نویسنده و نقاد ادبی فرانسوی. مجموعه‌ی رمانهائی که تحت عنوان قربانیان عشق (۱۸۵۹–۶۶) و ماجراهای رومن کالبری (۱۸۶۹) نگاشت وی را در شمار رمانتویسان رئالیست قرار داد. رمان بی‌خانمان (۱۸۷۸) وی به نسل جوان اختصاص دارد. مالو تاریخی از شرح زندگی خود نیز تحت عنوان رمان رمانهای من (۱۸۹۶) نوشته است.

مالوا[2] (mālvā)، بخش قدیمی مرکز هندوستان، و دولتی که کرسی آن اجین بوده و اکنون جزو مدهیا پرادش است. شهرهای دهار و ماندو نیز زمانی کرسی آن بوده‌اند. از نواحی بسیار قدیمیی است که ابتدا توسط ساندراکوتوس تسخیر شد، و بعدها مورد توجه راجپوتها و امپراطوران مغول و فرمانروایان مسلمان هند قرار گرفت. مردم آن به دانائی و ذوق هنری شهرت دارند. نیز ← دلاور خان.

مالوجه (māluje)، ده (جمع ۱٬۶۷۷ نفر در سنه ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان اسفندآباد، شهرستان قروه، استان کردستان؛ ۲۶ کیلومتری ل‌ش قروه. محصولاتش غلات، حبوبات، انگور، و میوه است. قالیچه‌بافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد.

مالوس[3]، **اتین لوئی** (etien lui mālu:s)، ۱۷۷۵–۱۸۱۲، افسر مهندس و فیزیکدان فرانسوی؛ متولد پاریس. مطالعات وی در نور شناخت، و شهرتش به جهت کشف (۱۸۰۸) قطبش نور است. در ۱۸۱۰ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد

مالوگا، دیزابه‌ی ولگا، ← ریبینسک.

مالولوس[4] (mālolos)، شهر (در ۱۹۶۹ جمع تخمیناً ۶۷٬۱۰۰)، ج‌غ لوزون، فیلیپین، در ل‌غ مانیل. مدت کوتاهی پایتخت دولت انقلابی آگینالدو بود. در مارس ۱۸۹۹ نیروهای کشتهٔ شهر را متصرف شدند. مرکز داد و ستد و بازرگانی اطراف است.

مالویا[5] (māloyā)، گردنه‌ای به ارتفاع ۱٬۸۱۷ متر، ایالت گریزون، سویس، میان دره‌ی انگادین و ایتالیا. پایگاه تفرجهای زمستانی است.

مالویچ[6]، **کاسیمیر** (kāsimir mālevic)، ۱۸۷۸–۱۹۳۵، نقاش روس. نخست به سبک مکتب فویسم کار کرد، سپس سبک کوبیسم را پیش گرفت تا عاقبت، در ۱۹۱۳، مکتب ⇐ سوپرماتیسم را تأسیس کرد. نقاشیهای غیر عینی را خلق کرد که از اشکال هندسی ساده‌ـاغلب فقط یک مربع نقاشی‌شده بر یک سطح مستوی‌ـ تشکیل میشد. تابلوی معروف سفید بر سفید (موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) نمایشگر سبک خاص او است. کتاب دنیای غیر عینی (۱۹۳۶) را در آلمان نوشت. آثارش در تکامل هنر انتزاعی تأثیر داشته است.

مالویکاگنیمیتره: ← کالیداس.

مالویودیتسه، دهکده، لهستان، ← مولویتس.

ماله (māla,mālc)، از وسایل کشاورزی، و آن تخته‌ای است که بعد از شخم یا بذرکاری روی زمین میکشند تا زمین صاف و هموار شود.

ماله، شهر، ← مالدیو، جمهوری.

مالهالند[7]، **جان** (jān mālhālənd)، ۱۸۹۸–۱۹۷۰، شعبده‌باز امریکائی. از جوانی در تردستیها و حیله‌های شعبده‌بازی مهارت پیدا کرد، و در نمایشهای پس روی صحنه شهرت فراوان یافت. از تألیفات او است: سریعتر از چشم (۱۹۳۲)، سرگذشت جادوگری (۱۹۳۵)، هنر چشمبندی (۱۹۴۴)، و کتاب جادو (۱۹۶۳).

مالهها[8] (māle-) ساکنین ج‌ش آسیا و جزایر مجاور. کلمه‌ی اندونزیائی، که مترادف ماله است، گاهی به ساکنین نواحی مرکزی ج‌ش آسیا نیز اطلاق میشود. السنه و لهجه‌های متعدد این قوم‌گروه زبان مالزیائی و پولینزیائی را به وجود میآورد، که بیش از ۸۰٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر به آن تکلم میکنند.

مالی[9] (māli) [جمهوری مالی]، سابقاً یکی از دو جمهوری (**جمهوری سودانی**) اتحادیه‌ی مالی، که جمهوری دیگر آن جمهوری سنگال بود. جمهوری مالی کشوری (۱٬۲۴۰٬۰۰۰ کمه؛ جمع در ۱۹۷۶ تخمیناً ۵٬۸۴۲٬۰۰۰) است مستقل، عضو ← جامعه‌ی فرانسه، که در ۱۹۶۰ استقلال یافت و نامش از جمهوری سودانی به جمهوری مالی تبدیل شد، پایتخت آن ⇐ باماکو. محدود است از ل و ل‌ش به الجزایر، از ش و ج‌ش به نیجر، از ج به ولتای علیا و ساحل عاج، از ج‌غ به گینه، و از غ به سنگال و موریتانی. مالی از لحاظ طبیعی به سه منطقه تقسیم شده است؛ منطقه‌ی سودانی که منطقه‌ای است کشاورزی در ج و در دلتای نیجر، منطقه‌ای معروف به منطقه‌ی ساحلی[10]، و منطقه‌ی صحرائی. رودهای نیجر و سنگال آن را مشروب میکنند؛ در ج‌غ آن کوههای فوتا جالون واقع است. منابع زیرزمینی آن علاوه بر آهن و طلا، نمک است که فراوان استخراج، و به وسیله‌ی کاروانهای شتر به تمبوکتو حمل میشود.

سکنه‌ی مالی از گروههای نژادی گوناگون تشکیل یافته‌اند که یکی از آنها فولانی است. زبان آنها فرانسوی است، اما به تعداد گروههای نژادی زبانهای محلی وجود دارد. دین ۹۰٪ مردم اسلام است. ۱٪ مسیحی و بقیه پیرو آنیمیسم هستند. پول آن فرانک است.

در ۱۹۶۰ مالی به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

تاریخ

تاریخ ثبت‌شده‌ی این کشور در ح قرن ۴م آغاز میشود. در فاصله‌ی قرون ۴م و ۱۹م "امپراطوریها" (در واقع اتحادیه‌هائی) در این سرزمین به وجود آمد و از میان رفت. شاید مقتدرترین این "امپراطوریها" امپراطوری مالی باشد که در اواسط قرن ۱۱م به وجود آمد، و در اوایل قرن ۱۳م به اوج قدرت رسید. در قرن ۱۹م چند دولت مقتدر سرزمین مالی را میان خود تقسیم کردند. در ۱۸۸۰–۹۵ فرانسویها نفوذ خود را تا نیجر گسترش دادند؛ سودان فرانسه جزو افریقای غربی فرانسه شد. در ۱۹۱۱ ناحیه‌ی نیجر–چاد از سودان فرانسه مجزی شد، و سرزمین نظامی نیجر را تشکیل داد؛ در ۱۹۱۹ قسمت جنوبی نیجر، به عنوان مستعمره‌ی فرانسه، ولتای علیا شد. در ۱۹۵۷ سرزمین سودان فرانسه یک حکومت خودمختار به دست آورد، و در ۱۹۵۸ مجمع ملی جمهوری سودان را، در جزو جامعه‌ی فرانسه، اعلام داشت. در ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۵۹ جمهوری سودان با جمهوری سنگال اتحادیه‌ی مالی را تشکیل داد. این اتحادیه در ۱۹۶۰ منحل شد، و جمهوری سودان به نام جمهوری مالی استقلال یافت. در ۲۲ سپتامبر ۱۹۶۰ قانون اساسی جمهوری مالی به تصویب رسید، و ⇐ مودیبو کتا رئیس جمهور مالی شد. در ۱۹ نوامبر ۱۹۶۸ موسی ⇐ ترائوره، با یک کودتای نظامی بدون خونریزی، کتا را برکنار کرد؛ قانون اساسی ۱۹۶۰ ملغی، و مجمع ملی منحل شد، و یک کمیته‌ی نظامی ۱۴ نفری حکومت را در دست گرفت. اکنون (در ۱۹۷۷) موسی ترائوره رئیس جمهور و نخست‌وزیر است. تنها حزب رسمی مالی، "اتحادیه‌ی حزب دموکراتیک خلق مالی"، در سپتامبر ۱۹۷۶ تأسیس شد.

مالی، اتحادیه‌ی: ← مالی.

مالی[11]، **شبه جزیره‌ی** (māley) یا **شبه جزیره‌ی مالایا** (mālāyā)، نام باستانی لاتینی **کرسونسوس آورئا** (kersonesus āreā) [= کرسونسوس زرین]، دنباله‌ی ج‌ش آسیا (ح ۱۸۱° ۳۰۰ کمه)، بین قهد و تنگه‌ی مالاکا از غ و دریای چین جنوبی از ش. باریکترین قسمت آن برزخ کرا است، و از آنجا به جانب ج تا سنگاپور به طول ح ۶۵۰ کم ممتد است. قسمت شمالی آن جزء تایلند و قسمت جنوبی آن جزء اتحادیه‌ی مالایا (اکنون در مالایسیا) است. قسمت عمده‌ی آن جنگل است. یکی از عمده‌ترین تولیدکنندگان قلع و کائوچو در جهان است.

مالی، مجمع‌الجزایر: ← مالزی.

مالیابکی[12]، **آنتونیو** (āntonio māliābeki)،

(۱)Malot (۲)Malwa (۳)Malus (۴)Malolos (۵)Maloja (۶)Malevich (۷) Mulholland
(۸)Malayan; Malay (۹)Mali (۱۰)Sahelian (۱۱)Malay (۱۲)Magliabechi

۱۶۳۳–۱۷۱۴، عالم مدرسی و کتابدار ایتالیائی، مقیم فلورانس. در حالی که شغل زرگری داشت، چهل سال از زندگانی خود را صرف آموختن مطالب مختلف، از جمله زبانهای یونانی، لاتینی، و عبری کرد. به خاطر حافظه‌ی شگفت‌انگیزی که داشت، در سراسر اروپا مشهور بود. در ۱۶۷۳ کوزیموی II مدیچی، مهیندوک (۱۶۰۹–۲۱) توسکان او را کتابدار دربار کرد. مالیا یکی از نسخ خطی شرقی فهرستی تهیه کرد. وی به هنگام مرگ کتابخانه‌ی ۳۰'۰۰۰ جلدی خود را به مهیندوک بخشید، که او نیز آن را به شهر فلورانس داد، و اکنون بخشی از کتابخانه‌ی ملی فلورانس است. همچنین مقرر داشت تا کلیه‌ی ثروت و مایملکش بین افراد مستمند تقسیم شود.

مالیات، هرگونه پولی که افراد کشور برای تأمین هزینه‌های دولت میپردازند. در ابتدای تاریخ که دولت و حکومتی در کار نبود، و مردم زندگی اشتراکی داشتند، مالیات و عوارضی هم معمول نبود. بتدریج که جوامع و طوایف اولیه پیدا شد، هر جامعه یک نفر را، یا به علت نیروی بدنی یا پیشوائی دینی یا رهبری اخلاقی او، به ریاست خود بر میگزید. اداره کردن جوامع اولیه هزینه‌ای در بر نداشت، و رئیس جامعه از غارتی که در جنگها به دست میآمد سهم زیادتری گرفته گندان میکرد. همینکه پیشرفتی در کار جامعه حاصل شد احتیاجات فزونی یافت، و لازم آمد که قلعه و پل و جاده و غیره ساخته شود، و هزینه‌ی جاری رئیس جامعه نیز تأمین گردد، این گونه مخارج را یا به طریق سرشکن تأمین میکردند، یا افراد جامعه داوطلبانه هدایائی میدادند و هزینه‌ها را میپرداختند. اندکی بعد ملاحظه میشود که هزینه‌های اداری و همچنین هزینه‌های شخصی رئیس جامعه فزونی مییابد، و افراد قادر به تأمین تمام آنها نیستند. لهذا در صدد تجاوز به جوامع دیگر بر میآیند، و از غارت اموال یا تصرف سرزمین آنها درآمدی به دست میآورند. بتدریج که جوامع پیشرفت میکنند هزینه‌های جدیدی به میان میآید، و اموری از قبیل ایجاد امنیت، دفاع در مقابل دشمن، بازرگانی، حفظ اموال، اداره‌ی امور داخلی و غیره باید تأمین شود. لهذا پرداخت مالیات هم با تحول جامعه تکمیل میشود. به طور خلاصه میتوان گفت که مالیات مراحل مختلفی را طی کرده است که هر مرحله نموداری از میزان پیشرفت جوامع بوده. در مرحله‌ی اول هزینه‌ی رئیس یا پادشاه یا سرکرده‌ی جامعه با هدایائی که افراد داوطلبانه میپرداختند تأمین میشد. در مرحله‌ی دوم رئیس جامعه، با درخواست و تمنا وجوهی از افراد گرد میآورد و خرج میکرد. در مرحله‌ی سوم کومک به دولت برحسب توانائی افراد وظیفه‌ی اخلاقی به شمار میرفت. در مرحله‌ی چهارم افراد جامعه احساس میکردند که، علاوه بر وظیفه‌ی اخلاقی، باید فداکاریهائی کنند تا اداره‌ی امور جامعه دوچار وقفه نشود. در مرحله‌ی پنجم افراد کم‌کم خود را ملزم به پرداخت هزینه‌های دولت میدانستند، و مقدمات وضع مالیات ظاهر میشود. در مرحله‌ی ششم ــ در زمان سلوکیان اخذ مالیات بسختی اجرا، و اجبار پرداخت مالیات به میان میآید، و مرحله‌ی هفتم هنگامی است که دولت خود را مختار میداند که مالیات وضع کرده و وصول کند. مراحل مختلف تاریخ بشر را میتوان بآسانی با مراحل هفتگانه‌ی مالیات مذکور منطبق کرد. چگونگی وضع مالیات هم در ادوار مختلف متنوع بوده است. در ابتدا یک نوع تساوی و یکسانی بین افراد حکمفرما بوده و مالیات سرانه اولین نوع مالیاتی بوده است که وصول میکردند. هنگامی که کشاورزی اساس اقتصاد جامعه، و مایملک اشخاص عبارت از زمین و حیوانات مانند گاو و گوسفند و اسب و الاغ بوده مالیات ارضی معمول شده است. وقتی که بازرگانی و مبادله‌ی کالا بین جوامع شروع شده مالیات و عوارض گمرکی به میان آمده، و هنگامی که صنعت ایجاد شده و جوامع به مرحله‌ی تکامل امروزی رسیده‌اند مالیات بر درآمد و بر ارث و غیره معمول شده است. در یونان و روم قدیم درآمد دولت عبارت بوده است از مالیات معادن، خراج از کشورهای تابعه، مالیاتهای غیر مستقیم که از کالاهای مصرفی وصول میشده، و عوارض گمرکی. در قرون وسطی قسمت عمده‌ی درآمد دولت از مالیات ارضی تأمین میشده است. بین قرون ۱۴م و ۱۹م مالیاتهای غیر مستقیم رواج داشته، و از قرن ۱۹م به بعد سعی شده است که تحمیل مالیات به طبقات متمکن فزونی یابد، و از مالیاتهای مستقیم قسمت عمده‌ی مخارج تأمین شود. مبارزه‌ی بین طبقات در مورد پرداخت مالیات هم تاریخ مفصلی دارد، و هر وقت حکومتهای مستبد و خودکام مستقر شده‌اند، مالیاتهای غیر مستقیم افزایش یافته و تحمیل بر طبقات ناتوان بیشتر شده است، و هنگامی که آزادی و عدالت حکمفرما بوده مالیاتهای مستقیم و اصل پرداخت مالیات از روی توانائی و درآمد افراد معمول شده است. تا آنجا که از کاوشهای تاریخی معلوم شده، طوایف آریائی که قریب هزار سال ق‌م به ایران مهاجرت کردند تمدن محلی را جذب کرده و مالیات معمول در عهد آنها عبارت بوده است از مالیات شکار و ماهیگیری و عوارضی که به گله و رمه وضع میشد. سرکرده‌ی یک طایفه‌ی آریائی زمینهائی داشته که بردگان آنها را کشت کرده و قسمتی از درآمد کشت خود را به سرکرده میپرداختند. هرگاه درآمد سرکرده کافی برای پرداخت هزینه‌های جاری نبود جنگ و حمله‌ی به طوایف دیگر آغاز میشد و در صورت توفیق کسر درآمد از راه غنائم جنگی تأمین میگشت. در زمان هخامنشیان، هر یک از استانها بایستی طبق منابع و توانائی خود هر سال مبلغ معینی نقد و قسمتی هم جنس، مانند اسب و گله و مواد غذائی و محصولات مختلف، به خزانه‌ی دولت بدهد. در هر استانی هم مالیات از مزارع، باغها، احشام، معادن، عوارض بندری، عوارض بازرگانی داخلی، و عوارض خرید و فروش کالاها که یک دهم بهای آن بود وصول میشد، قسمتی به مصرف هزینه‌های استان میرسید و قسمت دیگر به خزانه‌ی مرکزی ارسال میشد. مالیاتهای گزافی از مردم وصول میشد. علاوه بر این، دولت انحصارهای متعددی برقرار کرده بود که تقریباً همه‌ی منابع، چه از مواد خام و چه کالاهای تمام‌شده، در دست دولت تمرکز یافته بود. بعضی از مورخین نوشته‌اند که "اقتصاد هدایت‌شده"ی این عصر تا قبل از قرن ۲۰م سابقه‌ای در تاریخ بشر نداشته است. مالیاتهای سرانه، ارضی، خانه، باغها، احشام، و حتی مالیات عروسی و مرگ و تولد هم در این عصر معمول بوده است. در عهد اشکانیان (پارتها) مالیاتهای گذشته کمابیش وصول میشد، ولی قسمت مهم درآمد دولت از شهرهائی که به کار‌های بازرگانی اشتغال داشتند به دست میآمد، زیرا در این عصر تجارت بین شرق و غرب از راه ایران رونق بسزائی داشت و عوارض زیادی به عنوان حق ترانزیت و مالیات گمرکی گرفته میشد. در زمان ساسانیان مالیات عمده بر دو قسم بود: یکی مالیات ارضی و دیگر مالیات سرانه. مالیات ارضی به نسبت کشت هر ده از یک ششم تا یک سوم محصول بود، و مالیات سرانه به کلیه‌ی کسانی که صاحب خانه و مستغلی بودند تعلق میگرفت. علاوه بر این عوارض گمرکی نیز وصول میشد، و برای ساختن جاده‌ها و پلها از کسانی که از آنها استفاده میکردند عوارضی دریافت میشد. پس از تسلط مسلمین بر ایران، تا مدتی مالیات به همان شیوه‌ی پیش از اسلام وصول میشد. علاوه بر این، مالیاتهای گمرکی و سرانه، و جزیه نیز معمول بود. این گونه مالیاتها در ادوار بعد تغییراتی پیدا کرد، و به طور خلاصه مالیاتهای عمده‌ای که قبل از مشروطیت وصول میشد عبارت بود از مالیات احشام و اغنام، مالیات اصناف، مالیات ایلات، مالیات ایلخی و شتر‌گلانی، مالیات بیوت النحل، مالیات جنگل، مالیات سرانه، مالیات طواحین، مالیات مراتع، مالیات مستغلات، مالیات معادن، و مالیاتهائی از انحصارات، تنباکو، عسل، حق الشرب، حق العبور، خانواری، گمرک، مخارج دیوان، و مالیاتهائی دیگر از قبیل هدایا و پیشکش و غیره. پس از مشروطیت علی الاصول وضع مالیات با تصویب مجلس بود، که اصول آن در قوانین مربوط ذکر شده است.

مالیات احشام و اغنام یا **مالیات مراتع و مواشی**، که گله‌داری و سرگله هم خوانده میشود، مالیاتی است که از قدیم معمول بوده و به طور سرانه از گوسفند و گاو و شتر و الاغ و قاطر دریافت میداشته‌اند. نرخ آن در نقاط مختلف کشور متفاوت بوده است.

مالیات ارضی، مالیاتی که از قدیم معمول بوده و از زمینهای مزروعی، به نسبت برداشت محصول، از یک ششم تا یک سوم محصول گرفته میشد. نیز ← مالیات.

مالیات اصناف، مالیاتی که در دوره‌ی صفویه و سلسله‌های بعدی از کسبه و پیشه‌وران گرفته میشد. در دوره‌ی قاجاریه مالیات اصناف، گذشته از شهرها و قصبات، در بعضی از دهات هم معمول بوده ولی مانند مالیات املاک مزروعی از تعدیل خارج شده بود. به واسطه‌ی رواج تجارت با اروپا در قرنهای اخیر و تغییر در زندگی مردم، در حرفه‌ها هم تغییراتی پدید آمده و کسبهای قدیمی از میان رفته و حرفه‌های

جدیدی به وجود آمده بود. مثلاً شعربافی در یزد و رنگرزی در تهران در سنوات اخیر از میان رفته و حرفه‌های دیگر مانند داروسازی و سمساری و خرازی جای آنها را گرفته بود. هر صنفی میبایست مبلغی مالیات بپردازد. و مبلغ مذکور توسط رؤسای صنف بین افراد آن صنف سرشکن و وصول میشد. در اواخر دوره‌ی استبداد مأمورین وصول مالیات طبق جزو جمعهای قدیم از کسانی که حرفه‌ی آنها از بین رفته بود مطالبه‌ی مالیات میکردند و غالباً جمعی را تحت فشار و مضیقه میگذاشتند.

مالیات ایلات، مالیاتی که در حقیقت همان مالیات احشام و اغنام و مالیات سرانه است که به ملاحظه‌ی وضع زندگی ایلات با یکدیگر توأم شده به این نام خوانده میشده است. چون ایلات عموماً گله‌دار و در یک جا اقامت نداشته‌اند، مالیاتی به اسم مالیات ایل وصول میشده که مأمور وصول آن هم ایلخانی بوده است.

مالیات ایلخی و شترگلائی (šotor. gallā'i). از زمان فتحعلی شاه معمول بوده است که دولت برای رفع حوائج ارتشی و حمل و نقل دربار سلطنتی عده‌ای ایلخی و شترگلائی در تهران و آذربایجان نگاهداری میکرده است. ایلخی اطراف تهران هنگام تابستان در مراتع لار و لاریجان و سوادکوه بود و زمستان را به مراتع ورامین و مسیله‌ی قم برای چرا میرفت. ایلخی آذربایجان هم در مراغه و اردبیل اقامت داشت و همه‌ساله نتایج مادیانهای دولتی و افزایش شترها بر حسب احتیاجات روز بین ادارات دولتی مربوطه تقسیم میشد و بقیه هم به فروش میرسید. درآمدی که ازین راه عاید میشد مالیات ایلخی و شترگلائی نامیده میشد.

مالیات بر درآمد، مالیاتی که بر درآمد اشخاص تعلق میگیرد. مالیات بر درآمد اغلب به صورت تصاعدی اخذ میشود. این مالیات نخستین بار در ایتالیا به معرض آزمایش گذاشته شد. در انگلستان مالیات بر درآمد از قرن ۱۹م جسته و گریخته متداول شد، ولی قانون مالیات بر درآمد به طور ثابت در ۱۸۷۴ به تصویب رسید. در کشمکش قانون مالیات بر درآمد به طور موقت در سالهای ۱۸۶۲–۷۲ به موقع اجرا گذاشته شد، ولی در ۱۸۹۴ دیوان کشور این مالیات را بر خلاف قانون اساسی اعلام کرد. در ۱۹۱۳، به موجب متمم ۱۶م قانون اساسی مالیات بر درآمد قانونی شناخته شد.

امروز مالیات بر درآمد بزرگترین رقم بودجه‌ی سالیانه‌ی کشورهای مترقی را تشکیل میدهد و، علاوه بر اینکه منبع بزرگ درآمد دولتها میباشد، کاملترین وسیله‌ی اجرای عدالت در اجتماعات بشری به شمار میرود، تا جائی که میتوان با مراجعه به بودجه‌ی کشورها و مقایسه‌ی ارقام مالیاتهای غیر مستقیم با مالیات بر درآمد، که مالیات مستقیمی است، تا اندازه‌ای، از لحاظ تقسیم عادلانه‌ی ثروت، به نحوه‌ی اجرای عدالت در کشورها پی‌برد. اولین قانون مالیات بر درآمد، موسوم به **قانون مالیات بر شرکتها و تجارت**، که نوعی مالیات بر درآمد بود، در سال ۱۳۰۹ هش در ایران وضع شد، و سپس در سال ۱۳۱۲ هش قانون مالیات بر درآمد کاملتری وضع شد. از آن به بعد اصلاحات زیادی در قوانین مالیات بر درآمد شده، ولی چون طرز وصول آن ثمربخش نبوده است، توفیق زیادی در این راه حاصل نشده، و جمع وصولی مالیات مزبور هم اکنون قریب به ده درصد از کل مالیاتها است.

مالیات بر رأی‌دهندگان[1]، در تاریخ کشمکش، مالیاتی که از رأی دهندگان گرفته میشد، و مقدار آن معمولاً از ۱ تا ۵ دلار بود. این مالیات بسیاری از اشخاص واجد شرایط برای رأی دادن را، مخصوصاً در ایالات جنوبی، از حق رأی محروم میساخت. در ۱۹۶۴ دولت مرکزی کشمکش این مالیات را لغو کرد.

مالیات بر شرکتها و تجارت، قانون: ← مالیات بر درآمد.

مالیات بیوت النحل (boyuto' n.nahl)، مالیاتی قدیمی که از مالکین کندوی عسل در یافت میداشتند. در نواحی کوهستانی و ییلاقی کندوهای بسیاری بوده که صاحبان آنها برای هر کندوئی ده شاهی (نیم ریال) به دولت میپرداخته‌اند، و اکنون این مالیات منسوخ شده است.

مالیات جنگل، مالیاتی که از زمان قدیم دولت از کسانی که از جنگل برای درست کردن زغال چوب استفاده میکردند بابت اجاره میگرفت. در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قطع اشجار جنگلهای شمال به طور امتیاز به بعضی از اتباع خارجه داده شد، که آنها مبلغی بابت امتیازات مزبور به دولت میپرداختند. پس از مشروطیت، کوشش شده است که از قطع اشجار مزبور برای مصرف تهیه‌ی زغال جلوگیری شود.

مالیات سرانه (sarāne)، مالیاتی که از هر سر (فرد) گرفته میشده و نرخ آن در نقاط مختلف تفاوت داشته است. این مالیات در غالب دهات و قصبات معمول بوده، ولی در شهرها وصول نمی‌شده است.

مالیات طواحین (tavāhin)، مالیاتی که قبل از مشروطیت از آسیابها به عنوان بهای آبی که نیروی محرکه‌ی آسیاب بوده اخذ میشده است. این مالیات جزئی از مالیات مزروعی به شمار میآمده است، که بعضی اوقات جزو مالیات دهستان محسوب میشده و بعضی اوقات، که آسیاب جدید الاحداث بوده، علاوه بر مالیات دهستان مزبور دریافت میشده است. مالیات مزبور در بعضی نقاط نقدی و در سایر جاها جنسی بوده است.

مالیات مراتع (marāte'). بعضی مراتع را که مالک آن دولت بوده است در اختیار گله‌داران میگذاشته‌اند که در فصول بهار و تابستان گله‌های خود را در آنها بچرانند؛ آنچه گله داران از بابت مالیات سرگله بایستی به دولت بدهند، به نام مالیات مراتع، در چراگاه میپرداخته‌اند.

مالیات مراع و مواشی: ← مالیات احشام و اغنام.

مالیات مستغلات. در دوره‌ی اسلامی، از دکاکین و خانه‌هائی که در زمینهای دولتی ساخته میشد مبلغی به عنوان مالیات دریافت میشد. در زمان صفویه از کلیه‌ی ساختمانهای شهری، از قبیل خانه و دکان و کاروانسرا، مبلغی به عنوان مالیات دریافت میشد. دولت هم خود مستغلات زیادی داشته که کرایه‌ی آنها را هر ماه وصول میکرد. قبل از مشروطیت مالیات مستغلات مجدد به مبلغی شده بود که از میدانهای عمومی و بعضی دکانها میگرفتند. بعد از مشروطیت قانونی برای وصول مالیات مستغلات (ساختمان‌های اجاره‌ای متعلق به اشخاص) وضع شد که بارها اصلاحاتی در آن به عمل آمده و اکنون وصول میشود.

مالیات معادن. استخراج معادن و فلزات قیمتی، و همچنین صید مروارید متعلق به پادشاه بوده است. در زمان صفویه ۱/۳ محصول بابت هزینه محسوب و بقیه به پادشاه داده میشد. اما بعدها دولت عوارضی بابت حق استخراج از معادن میگرفت.

مالیات واحد[2]، مالیاتی که فقط از بهره‌ی زمین دریافت شود. مالیات واحد بر این اصل مبتنی بوده که زمین و منابع طبیعی منبع هرگونه ثروتی میباشد. فیزیوکراتها مبتکر این عقیده بودند، و بعداً ه. جورج کتابی در این باب منتشر کرد، و علمدار مالیات واحد شد. امروز این عقیده چندان پیروانی ندارد. نیز ← ه. جورج.

مالیپیرو[3]**، جان فرانچسکو** (jān frāncesko mālipiero)، ۱۸۸۲–۱۹۷۳، آهنگساز ایتالیائی، ادیتور آثار مونتوردی، و محقق موسیقی قدیم ایتالیائی. برای آواز، همسرائی، ارکستر، و اپرا آهنگ ساخته است.

مالیتا، جزیره‌ی: ← سلیمان، جزایر.

مالیخولیا[4]، تحریف شده‌ی **مالنخولیا** (malān-xuliā) [از یو. = خلط سیاه، سودا]، حالت مرض افسردگی جسمی و روحی. یکی از بیماریهای روانی نسبةً فراوانی است که تقریباً ۱٪ مردم به آن گرفتارند. آغاز متعارفی آن، در مردان میان ۵۰ و ۶۵سالگی و در زنان میان ۴۰ و ۴۵سالگی است (میزان ابتلای زنان سه برابر مردان است)، و نقش وراثت در آن تردیدناپذیر است. مرضی است که پس از مداوا عود میکند، ولی فاصله‌ی میان دو بیماری ممکن است چند سال طول بکشد. در میانه‌ی عمر، مرد و زن ممکن است احساس کنند که زندگی به صورتی در آمده که بیشتر مایه‌ی پریشانی است، و مقاومت در مقابل فشارها برای دست یافتن به ضرورتهای زندگی کمتر شده، و سرسختی در برابر موانع که از خصوصیات جوانی است از میان رفته، و اصلاح کردن اشتباهات دشوارتر شده است. با این اوضاع و احوال، اضطراب و بیم از آینده و بی‌تصمیمی ممکن است به فرو ریختن تعادل فکری و روانی بینجامد، و شخص مبتلا در اندیشه‌ی گریختن از آنچه مقاومت در برابر آن ناممکن است بیفتد. فکر درباره‌ی احتمال شکست در زندگی و نابسامانیهای مالی و سرخوردگیها و غصه‌های خانوادگی، و افزایش تدریجی عده‌ی خویشان و دوستانی که از دنیا رفته‌اند، در

(۱)poll tax (۲)single tax (۳)Malipiero (۴)melancholia

پیدایش حالت مالیخولیائی سخت،مؤثر است. بیمار خود را بیعرضه و مقصر و مستحق مجازات تصور میکند. این اندیشه‌های درونی در سیمای بیمار نیز اثر میگذارد و او را خسته و غمگین نشان میدهد؛ از بیخوابی و دردهای احشائی شکایت میکند. در معاینه معلوم میشود که ملکات روانی او (دقت، حافظه، تخیل و غیره) کاهش یافته است.

خوشبختانه با درمانهای روانی جدید بسیاری از مبتلایان بسرعت سلامت خود را باز مییابند. غذای بیمار باید کافی باشد و خواب او، با روشهائی که پزشک معین میکند، تأمین شود. داروهای غددی و هورمونی در معالجه بسیار مؤثر می‌افتد. و نیز با وادار کردن بیمار به فعالیتها و سرگرمیهای خاص، که احساس بیهودگی را از او دور کند، به مداوای بیماری مالیخولیا کومک میشود. نیز ← جنون یأس و سودا.

مالیکن[1]، **رابرت ساندرسن** (rābərt sāndər- sən mālikən)، ۱۸۹۶– ، فیزیکدان و شیمیدان امریکائی. در ۱۹۲۸ مدیر آزمایشگاه ساختمان و طیفهای مولکولی در شیکاگو شد. در ۱۹۴۲–۴۵ در "طرح پلوتونیوم" در شیکاگو شرکت جست. پس از مدتی کار در جداسازی همجاها، به تحقیق در ساختمان الکترونی مولکولهای دواتمی و چنداتمی پرداخت، و مطالعه‌ی حرکات الکترونهای اتم او را به تعریف اوربیتالهای اتمی (⇐ اوربیتال اتمی) کشانید. به خاطر این تحقیقات برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۶ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز. جدول.

مالی مگوایرز[2] (māli məguāyrz)، سازمانی مخفی در نواحی معدنی پنسیلوانیا، کشمکش، که در دهه‌ی (ح ۱۸۶۵–۷۵) بعد از جنگ داخلی امریکا، شهرت یافت. این سازمان که از کارگران ایرلندی تشکیل یافته بود مرتکب جنایاتی علیه مالکین، افسران، و صاحبان معادن میشد، تا عاقبت، بر اثر اقدامات سازمان کارآگاهی پینکرتن، که در این سازمان مخفی رخنه کرد، عده‌ای از رهبران سازمان دستگیر و اعدام شدند، و سازمان از هم پاشیده شد (۱۸۷۷).

مالین، شهر قدیمی: ← باخرز، ناحیه‌ی تاریخی.

مالین[3] (mālin؛ فنس)، فلاندری **مخلن**[4] (me-xelen)، شهر (در ۱۹۷۰ حج ۶۵٬۴۶۶)، ایالت آنورس، ل بلژیک، بر رود دایل[5]. شهرتش به علت تورهای اعلائی است که سابقاً در آنجا بافته میشده است. اکنون کارخانه‌های نساجی دارد. از ۱۵۵۹ مرکز مذهبی بوده، و اکنون مقر اسقف اعظم بلژیک است. در کلیسای جامع سن رومبو (قرن ۱۳م)ی آن ناقوس معروف و نیز تابلوی مصلوب کردن مسیح، کار ون دایک، موجود است. کاخ اسقف اعظم و عمارت شهرداری (قرن ۱۴م) از بناهای دیدنی آن است. زادگاه فرانس هالس است.

مالیندی[6] (mālindi)، شهر (در ۱۹۶۲ حج ۵٬۸۱۸)، بخش کنیا، کنار قهر. تفرجگاه تابستانی و مرکز تجارتی است. احتمالاً در قرن 10م به وسیله‌ی سوداگران عرب تأسیس، و یک کشور-شهر و بندر مهم شد. واسکو دو گاما در آنجا پیاده شد (۱۴۹۸) و بنای یادبودی برپا کرد که هنوز باقی است.

مالینگار، شهر، ایرلند مرکزی: ← وستمیث.

مالینوفسکی[7]، **برانیسلاف** (brānislāf mālinofski)، ۱۸۸۴–۱۹۴۲، مردمشناس انگلیسی؛ متولهستان. در ۱۹۰۸ از دانشگاه کراکو فارغ‌التحصیل شد. در مردمشناسی فرهنگی تحقیق میکرد، و با تحقیقاتش در باره‌ی مردم بدوی ← جزایر تروبریاند شهرت یافت. در ۱۹۲۷ به مقام استادی رسید. برای تحقیقات علمی سفرهائی به افریقا و امریکای لاتین و کشمکش کرد. با روش کاری که در پژوهشهای خود انتخاب کرده بود، وی را مؤسس مکتب "اصالت وظیفه" در مردمشناسی اجتماعی دانسته‌اند. از آثار او است: جنایت و عادات در جامعه‌های وحشی (۱۹۲۶) و زندگی جنسی در میان مردم وحشی شمال غربی ملانزی (۱۹۲۹)؛ این آثار نیز پس از مرگش انتشار یافته است: دینامیک تغییر فرهنگ (۱۹۴۵)، جادو، علم، و دین (۱۹۴۸).

مالینوفسکی[8]، **رودیون یاکوولویچ** (rodion yākovlevic mālinofski)، ۱۸۹۸–۱۹۶۷، مارشال شوروی؛ متولد اوکرائین. در ۱۹۲۶ به حزب کمونیست پیوست. در جنگ II فرماندهی یک ارتش در حمله‌ی تعرضی ستالینگراد و سپس در اوکرائین با وی بود. در ۱۹۵۶ عضو کمیته‌ی مرکزی و فرمانده کل نیروهای زمینی شوروی شد. در ۱۹۵۷، پس از برکناری گ. ک. ژوکوف، به وزارت دفاع منصوب شد، و تا هنگام مرگ عهده‌دار این پست بود.

مالیورکا، جزیره، اسپانیا: ← مایورکا.

مام، ویلیام سامرست: ← موآم، سامرست.

مامائی[9] (māmā'i)، شعبه‌ای از پزشکی که موضوع آن وضع حمل، مقدمات، و نتایج وضع حمل است. بنابر این، مسائل آبستنی، زایمان، و دوره‌ی نقاهت مادر، اعم از اینکه اوضاع و احوال حاکم بر این مسائل عادی یا غیر عادی باشد، در حیطه‌ی مامائی قرار میگیرد.

مامائی توسعاً مربوط میشود به تولید مثل اجتماع. انواع مراقبتهای پزشکی که برای صیانت از مادر ترتیب داده شده همگی به این قصد است که سلامت جسمی و روحی و بهزیستی جوانان را تأمین کند، و گرایش آنان را نسبت به مسائل جنسی، زندگی خانوادگی، و موقعیت خانواده در اجتماع، به صورتی صحیح و سالم، پرورش دهد. همه‌ی عناصر اجتماعی که در کمیت و کیفیت تولید مثل انسان تأثیر میگذارند از موضوعات مامائی هستند. مسائل رشد جمعیت نیز میراث طبیعی مامائی به شمار میرود. استعمال مامائی دز این معنای وسیع در زمانهای نسبةً اخیر پیدا شده است. دخالت اطبا در قرن ۱۶م در اروپا شروع شد. در قرن ۱۷م اسباب گیره‌مانندی، موسوم به فورسپس (forseps؛ فنس) معمول شد. بعدها سر ج. ی. سیمپسن زایمان با بیهوشی را معمول کرد.

هدفهای عمده‌ی علم مامائی عبارتند از اینکه دوره‌ی آبستنی به نحو صحیح طی شود، و پس از وضع حمل مادر و بچه، هر دو، سالم بمانند؛ تعداد مرگ و میر مادر و نوزاد که از جریان تولید مثل ناشی میشود، و نیز تعداد مادرانی که در جریان آبستنی و وضع حمل آسیب میبینند کاهش یابد؛ ناراحتیها و خطرات آبستنی و زایمان و دوره‌ی نقاهت مادر به حد اقل برسد، به نحوی که مادر و نوزاد هر دو از سلامت کامل جسم و روح برخوردار شوند؛ فواصل فرزندزائی منظم شود تا بهزیستی عاطفی و جسمی مادر و فرزند تأمین گردد؛ کلیه‌ی عناصر اجتماعی که با کفایت تولید مثل ارتباط دارند تجزیه و تحلیل شوند و تحت نظارت قرار گیرند. نیز ← زایمان.

مامازان، ده، ورامین: ← مامازند.

مامازن، ده، ورامین: ← مامازند.

مامازند (māmāzand) یا **مامازن** (māmā-zan)، ده (جه ۱٬۱۷۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بهنام پازکی، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۰ کیلومتری ل ورامین. جاجرود مشروبش میکند. محصولاتش غلات و صیفی است. در فرهنگ آبادیهای کشور نامش به صورت **مامازن** ضبط شده است. نیز ← پلشت.

ماماهان (māmāhān)، ده (جسه ۲٬۳۲۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۳۰ کیلومتری ج رزن. محصولاتش غلات، حبوبات و صیفی است. جاجیمبافی دارد.

مامبورائو: ← میندورو، فیلی‌پین.

مامش (māmaš)، از ایلات اطراف ساوجبلاغ مکری، ح ۹۵۰ خانوار، که اکثر در اشنویه به سر میبرند. در تابستان تا مرز عراق پیش می‌روند. به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند. مرکز آنها سابقاً قلعه پسوه، مرکز کهنه‌لاهیجان، بود.

مامطیر، مازندران: ← بابل، شهر.

مامفرد[10]، **لویس** (luis māmfərd)، ۱۸۹۵– ، نویسنده و نقاد امریکائی. نظریات مهم خود را در مجموعه‌ی کتابهای "نوسازی زندگی" آورده است: تکنیک و تمدن (۱۹۳۴)، فرهنگ شهرها (۱۹۳۸)، موقعیت بشر (۱۹۴۴)، و طریق زندگی (۱۹۵۱). بعضی از کارهای دیگرش روز طلائی (۱۹۲۶)، هرمن ملویل (۱۹۲۹)، هنر و تکنیک (۱۹۵۲) میباشد.

ماموت[11] (māmut؛ فنس)، فیلی که در قسمتهائی بیرون از آب اروپا-سیا و امریکای شمالی دردوران پلئیستوسن میزیسته و زوال یافته است. بلندی شانه‌ها در ماموت امپریال ح ۴ متر، و در نوع پشمدار آن ح ۳ متر بوده. نمونه‌های کامل آن را در یخهای

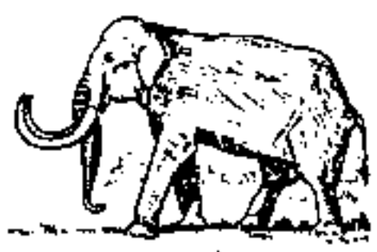

ماموت

(۱)Mulliken (۲)Molly Maguires (۳)Malines (۴)Mechelen, Mechlin (۵)Dijle (۶)Malindi
(۷)Malinowski (۸)Malinovsky (۹)obstetrics (۱۰)Mumford (۱۱)mammoth

سیبریه یافته‌اند.

مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان، اداره‌ی[1]، از ادارات سازمان ملل متحد، که در ژانویه‌ی ۱۹۵۱ به وسیله‌ی مجمع عمومی سازمان تأسیس شد، و مرکزش در ژنو است. این اداره جایگزین سازمان بین‌المللی آوارگان شد. هدف آن یافتن راه حل دائمی برای مسئله‌ی آوارگان و پناهندگان، اعطای حمایت بین‌المللی به آوارگان تحت قیمومت آن، متوافق ساختن فعالیتهای مؤسسات مختلف در این مسئله، و دست‌گیری از گروههای آواره‌ی نیازمند کومک است. در دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ قسمت عمده‌ی کومک اقتصادی این اداره در قاره‌ی افریقا و در شیلی به کار رفته است. جایزه‌ی ۱۹۵۴ صلح نوبل به این اداره اعطا شد.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مامورهٔ[2] (māmore)، رودی به طول ح ۹۶۵ کم، بولیوی، که در کوههای آند و دشتهای مرکزی بولیوی تشکیل میابد. قسمتی از مرز لش بولیوی و برزیل را تشکیل میدهد. به رود بنی[3] (beni) پیوسته رود مادرا را تولید میکند. مسیر علیای آن ریو گراندهٔ (río grände) نام دارد.

مامون، ده، الیگودرز، ← چاپلق، دهستان.

مأمون (ma'mun)، شهرت **ابوالعباس عبدالله**، ملقب به **مأمون بالله**، ۱۷۰–۲۱۸ هق، ۷مین خلیفه‌ی (۱۹۸–۲۱۸ هق) عباسی، پسر هارون‌الرشید. بعد از قتل (۱۹۸هق) برادرش امین در بغداد، رسماً در سرتاسر قلمرو و سرزمینهای خلافت عباسی به عنوان خلیفه شناخته شد، اگرچه پیش از آن در شعبان ۱۹۵ هق، پس از کشته شدن علی ابن عیسی ابن ماهان، طرفداران او وی را خلیفه خطاب کرده بودند. مادر مأمون ایرانی و از اهل بادغیس بود، که نام او را مَراجل گفته‌اند و میگویند دختر استاد سیس بوده است. هارون در زمان حیات خود پسر دیگرش امین را ولیعهد خود کرده بود، به شرط آنکه پس از امین مأمون خلیفه‌ی مسلمانان بشود و مأمون نیز قاسم پسر دیگر هارون را ولیعهد خود کند، و حکومت بلاد مشرق را از همدان تا آخرین متصرفات خلافت در مشرق به مأمون واگذار کرد و حکومت عراق و شام را به امین داد و بلاد مغرب را به قاسم سپرد و او را به مؤتمن ملقب ساخت. هنگامی که هارون در سال ۱۹۲ هق برای جنگ با رافع ابن لیث، که در ماوراء النهر قیام کرده بود، عازم خراسان شد، مأمون را همراه خود برد و او را به مرو فرستاد، و چنانکه در تاریخ زندگی هارون مذکور است، در همان روز وفات (جمادی الاول سال ۱۹۳ هق) او در ده سناباد طوس، در لشکرگاه هارون با امین بیعت کردند و انگشتری و لباس خلافت را برای او به بغداد فرستادند. مأمون نیز ابتدا به امین بیعت کرد و به عهدی که هارون میان او و امین بسته بود، و در کعبه نهاده بود، وفادار ماند. ولی از همان آغاز معلوم بود که این آرامش ظاهری است و دیری نخواهد پایید، خاصه که مشاوران ایشان اختلاف میان دو برادر را دامن زدند. هارون در لشکرگاه خود همه‌ی اموال و سپاه موجود در لشکرگاه را به مأمون بخشیده بود ولی، پس از مرگ هارون، اطرافیان او برای آنکه خدمت خوشی به امین که رسماً خلیفه شده بود نشان دهند همه‌ی اموال سپاه را بر داشته نزد امین شتافتند؛ در رأس این عده فضل ابن ربیع ابن یونس، حاجب بزرگ او قرار داشت، و مایه‌ی نفاق میان دو برادر از همین جا شروع شد. فضل ابن ربیع، پس از آنکه به بغداد رسید، چون میدانست که اگر مأمون روزی به خلافت برسد آن عمل وی را نخواهد بخشود، امین را به نقض عهد و خلع مأمون از ولایت عهد و نصب پسر امین را به جای او به ولایت عهد تشویق کرد. در خراسان فرماندهان و بزرگانی که در مرو در خدمت مأمون بودند، و در رأس آنها فضل ابن سهل، که بعدها لقب ذوالریاستین گرفت، قرار داشت، مأمون را به ماندن در خراسان و تحکیم موقعیت خود تشویق کردند، و چون امین مأمون را به بغداد خواست، حرکت او را صلاح ندانستند. فضل ابن ربیع سرانجام موفق شد که امین را به خلع مأمون از ولیعهدی وا دارد، و بدین ترتیب، در صفر سال ۱۹۵ هق، امین نام مأمون و قاسم را از خطبه بینداخت و پسر خود موسی را ولیعهد کرد و او را به الناطق بالحق ملقب ساخت. مأمون نیز رابطه‌ی خود را با امین قطع کرد و خود را امام الهُدیٰ خواند (۱۹۵ هق) و نام امین را از سکه و خطبه حذف کرد. در ۱۹۵ هق امین علی ابن عیسی‌ابن ماهان را به حکومت تمام بلاد جبل از همدان و نهاوند و ری و قم و اصفهان و غیره منصوب کرد، و او را با 50'000 سپاهی مجهز و باشکوه به جنگ مأمون فرستاد، و زنجیری از نقره برای در بند کردن مأمون به او سپرد. مأمون نیز، به صوابدید فضل ابن سهل، طاهر ابن حسین ابن مُصْعَب را، که بعد به طاهر ذوالیمینین ملقب شد، به ری فرستاد تا آن حدود را مستحکم سازد. در دهم شعبان ۱۹۵ هق در بیرون شهرری جنگی میان سپاه طاهر و علی ابن عیسی روی داد که به کشته شدن علی ابن عیسی و شکست سپاه او منجر شده، و از این تاریخ در لشکرگاه مأمون او را خلیفه خواندند. در همان سال امین سپاه دیگری را به فرماندهی عبدالرحمان ابن جَبَلَهٔ به مقابله‌ی طاهر فرستاد، ولی این سپاه نیز شکست خورد و همدان به دست طاهر افتاد، و طاهر بتدریج با تصرف ولایات امین به بغداد نزدیک شد. در سال ۱۹۶ هق مأمون مقام فضل ابن سهل را بالا برد و امور مالی و اداری مشرق خلافت اسلامی را به او سپرد و به او لقب ذوالریاستین (صاحب دو ریاست جنگ و امور اداری) داد. طاهر در سال ۱۹۷ هق بغداد را در محاصره گرفت. مردم بغداد بشدت دفاع کردند، ولی سرانجام امین در شب یکشنبه ۶ روز به آخر محرم مانده از سال ۱۹۸ هق کشته شد و مأمون رسماً خلیفه‌ی مسلمانان شناخته شد. پس از کشته شدن امین مأمون اداره‌ی نواحی جبال و فارس و خوزستان و کوفه و بصره را به حسن ابن سهل، برادر فضل ابن سهل، داد و حکومت شام و موصل و شمال عراق و مغرب را به طاهر سپرد، و خود در خراسان اقامت کرد. اقامت او در خراسان موجب شد که عراق از فتنه و آشوب خالی نماند. در ۱۹۹ هق، محمد ابن ابراهیم علوی، معروف به ابن طباطبا، در کوفه قیام کرد و با یکی از سرداران عاصی پس خلیفه، به نام ابوالسرایا، متحد شد و عامل حسن ابن سهل را شکست داد، اما خود به دست ابوالسرایا مسموم شد. ابوالسرایا نیز، پس از چندین زد و خورد با سپاهیان خلیفه، در سال ۲۰۰ هق شکست خورد و کشته شد. در همین سال علویان دیگری در جاهای دیگر شوریدند، ولی شورش ایشان خوابانده شد. مأمون ظاهراً برای ارضای علویان و طرفداران ایشان علی ابن موسی معروف به رضا ع (امام هشتم شیعه‌ی امامیه) را به خراسان خواند و او را ولیعهد خود ساخت (۲ رمضان ۲۰۱ هق). یکی از علل این کار را میتوان ناراضی بودن مأمون از عباسیان دانست، که در همه حال طرف امین را گرفته بودند. این امر در میان عباسیان تولید خشم و انزجار کرد و مردم بغداد که از این امر، و نیز از حکومت حسن ابن سهل، ناراضی بودند، مأمون را از خلافت خلع، و به ابراهیم ابن مهدی بیعت کردند (محرم سال ۲۰۲ هق) و به او لقب المبارک دادند. این امر و اختلال امور عراق مأمون را ناچار ساخت که آهنگ عراق کند. در سر راه او به سرخس فضل ابن سهل در حمام کشته شد، و شایع شد که این قتل به تحریک خود مأمون بوده است. هنگامی که مأمون به طوس رسید، برای تسکین خاندان عباسی، علی‌ابن موسی‌الرضا(ع) را مسموم ساخت و به شهادت رسانید. مردم بغداد با شنیدن خبر شهادت علی ابن موسی‌الرضا و قتل فضل ابن سهل و حرکت مأمون به سوی بغداد، بر ابراهیم ابن مهدی بشوریدند، و او سرانجام در ذی حجه‌ی سال ۲۰۳ هق مخفی شد، و بدین ترتیب مدت خلافت او در بغداد یک سال و یازده ماه و چند روز طول کشید.

مأمون در ماه صفر ۲۰۴ هق با شعار سبز که شعار علویان بود وارد بغداد شد، ولی پس از چند روز، به درخواست بزرگان بنی عباس و طاهر ابن الحسین، آن را دوباره به شعار عباسیان که سیاه بود تبدیل کرد. در سال ۲۰۵ هق مأمون حکومت شرق خلافت اسلامی را به طاهر داد و او را روانه‌ی خراسان کرد. طاهر در ۲۰۷ هق وفات یافت و مأمون پسر او طلحة ابن طاهر را به جای وی منصوب کرد و برادر دیگر طلحه، عبدالله ابن طاهر، در سالهای ۲۰۹ و ۲۱۰ هق شورشهای شام و مصر را خوابانید و اسکندریه را که به دست اندلسیها افتاده بود فتح کرد. طلحه نیز در زمان حکومت خود بلاد اشروسنه را در آسیای مرکزی فتح کرد. پس از مرگ طلحه، مأمون برادرش عبدالله ابن طاهر را مأمور خراسان کرد. تاخت و تاز به آسیای صغیر و بیزانس از سال ۲۱۵ تا ۲۱۸ هق ادامه داشت. در بعضی از این تاخت و تازها خود مأمون شر-

(۱)United Nations High Commissioner for Refugees (۲)Mamoré (۳)Beni

کت داشت؛ استحکامات قُرّة و هِرَقْلَه و لؤلؤه (lo'lo'a) از طرف مسلمانان فتح شد، ولی رویهمرفته از این جنگها نتیجه‌ی مهمی عاید نشد. شورش بابک خرم‌دین در زمان مأمون شدت یافت و بابک سپاه خلیفه را، که به سرداری محمد ابن حمید طوسی به آذربایجان فرستاده شده بود، شکست داد، و محمد ابن حمید کشته شد. در ۲۱۸ هق هنگامی که مأمون در مرزهای بیزانس عازم جنگ بود، در بذندون، در ۴۹سالگی وفات یافت (رجب ۲۱۸ هق) و در شهر طرسوس مدفون شد. مأمون از خلفای بزرگ عباسی است، و از آنجا که مادرش ایرانی بود، و به کومک ایرانیان به خلافت رسید، از آنان طرفداری و حمایت کرد. خود دانشمند و دوستدار دانش بود و به علوم عقلی توجه بیشتری داشت. ترجمه از کتب یونانی و سریانی را تشویق کرد. در عقاید دینی به مکتب عقلی گرایش داشت و از معتزله در برابر اهل سنت و حدیث حمایت کرد و اعتقاد به مخلوق بودن قرآن را عقیده‌ی رسمی اعلام کرد (← محنه).

مأمون ابن مأمون، ابوالعباس (abo'l.'abbās ma'mune'bne) یا **مأمون ابن مأمون خوارزمشاه**، فت ۴۰۷ هق، حکمران ولایت گرگانج خوارزم از خاندان مامونیان؛ برادر و جانشین ابوالحسن علی ابن مامون خوارزمشاه. شوهر خواهر و دست‌نشانده‌ی محمود غزنوی بود. در آخر محمود نسبت بدو بدگمان شد و کس نزد او فرستاد و از او خواست تا خطبه به نام وی کند. ابوالعباس برای رفع سوء ظن محمود پذیرفت و چنان کرد، اما امرای او ازین کار بر آشفتند، و مأمون را به سن ۳۲سالگی کشتند. سلطان محمود به خونخواهی او لشکر به خوارزم کشید و آنجا را ضمیمه‌ی ممالک خویش (صفر ۴۰۷ هق)، و آلتونتاش را خوارزمشاه کرد.

مأمون ابن مأمون خوارزمشاه: ← مامون ابن مامون، ابوالعباس.

مأمون ابن محمد یا **مأمون ابن محمد خوارزمشاه** (ma'mune'bne mohammade xā-razmšāh)، فت ۳۸۷ هق، از امرای خاندان مامونیان. هنگامی که نوح II، پادشاه سامانی، مقهور بغراخان شده و از بخارا گریخته بود، مأمون به یاری او برخاست. در ۳۸۵ هق مأمون برای سرکوبی ابوعبدالله خوارزمشاه، که ابو علی سیمجور را به حیله اسیر کرده بود، به خوارزم حمله برد و ابوعبدالله را در برابر ابوعلی کشت و خوارزم را ضمیمه‌ی امارت خود ساخت؛ سپس از ابوعلی در نزد نوح سامانی وساطت کرد و او را به بخارا فرستاد. پس از مأمون امارت خوارزم و جرجانیه به فرزندش ابوالحسن علی ابن مأمون رسید.

مأمون بالله: ← مامون، خلیفه‌ی عباسی.

مأمون خوارزمشاه: ← مامون ابن محمد.

مامونیان (ma'muniān) یا **مأمونیه** (ma'mu-niyye)، خاندان حکام ولایت گرگانج (= جرجانیه) خوارزم، واقع در مغرب جیحون. امرای این خاندان ابتدا دست‌نشانده و مطیع سامانیان بودند، و پس از انقراض سامانیان، یک‌چند استقلالی یافتند. مأمون ابن محمد، که اولین امیر مشهور این خاندان است، در ۳۸۵ هق ابوعبدالله خوارزمشاه، حاکم کات، را اسیر و مقتول کرد، و ولایت کات را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش ساخت. در ۴۰۸ هق، یک سال پس از قتل ← ابوالعباس مامون ابن مامون که به دست امرای خود او صورت گرفت، سلطان محمود غزنوی لشکر به خوارزم برد، و آنجا را ضمیمه‌ی قلمرو خویش و آلتونتاش را خوارزمشاه کرد، و خانواده‌ی مأمونیان بر افتاد. خاندان مأمونیان در حمایت و تشویق اهل فضل و علما اهتمام داشته‌اند، و کسانی مانند ابوریحان بیرونی و ابن سینا و ابونصر عراق در دستگاه آنها بوده‌اند. نیز ← آل عراق.

مأمونیه: ← مامونیان.

مامونیه، ده شهرستان ساوه، مرکز دهستان زرند.

مامیثا (māmisā)، (*Glaucium cornicolatum*)، گیاهی یکساله از تیره‌ی کوکناریان که شبیه به خشخاش است، و در نقاط مرطوب میروید. ساقه‌ی آن مورد استعمال داروئی دارد.

مامیران کبیر[1] (māmirāne kabir) یا **عروق‌الصفر** (oruqo's.sofr)، (*Chelidonium majus*)، گیاه دوساله‌ی برّ قدیم از تیره‌ی کوکناریان، که به برّ جدید نیز برده شده. خوشه‌گلهای کوچک آن زردرنگ، و برگهای مرکب آن دارای برگچه‌های گِرد یا کنگره‌ای است. در تمام قسمتهای آن شیرابه‌ای زرد یا نارنجی دارای آلکالوئیدهای بسیار وجود دارد.

مامیسون[2] (māmison)، گردنه‌ای به بلندی ۲٬۹۱۰ متر، تجشد، در کوههای قفقاز بزرگتر و بر مرز بین آستیای شمالی و آستیای جنوبی. معبر موسوم به جاده‌ی نظامی آستیا (بنای ۱۸۸۹) از آن میگذرد.

مان[3]، **اوسکار** (oskār mān)، ۱۸۶۷–۱۹۱۷، پوینده و مستشرق آلمانی، که به هنگام مرگ سرکتابدار کتابخانه‌ی دولتی پروسی در برلین بود. در لهجه‌های ایرانی و ترکی آسیائی، مخصوصاً کردی، تخصص داشت و بر چند هیئت اعزامی تحقیقی در این سرزمینها سرپرستی می‌کرد (۱۹۰۱–۴ و ۱۹۰۶–۷). از آثار او است: تحقیق در منابع تاریخ احمد شاه درانی (۱۸۹۸)، لهجه‌ی کردهای مکری (۱۹۰۵–۹)، تحقیقات کردی-ایرانی (۴ جلد، ۱۹۰۶–۱۰)، لهجه‌های تاجیکی ایالت فارس (۱۹۰۹)، و لهجه‌ی قبایل لر در جنوب غربی ایران (۱۹۱۰).

مان[3]، **توماس** (tomās mān)، ۱۸۷۵–۱۹۵۵، داستاننویس و مقاله‌نویس آلمانی، یکی از بزرگترین شخصیتهای ادبی قرن ۲۰م آلمان، برادر ه. مان؛ مت لوبک. با اولین رمانش، بودنبروک (۱۹۰۰)، مشهور شد. آثار کوتاهش در مجموعه‌ای به نام داستانهای سه دهه (۱۹۳۶) چاپ شد. این آثار نشان‌دهنده‌ی اشتغال فکری او در باره‌ی ارتباط میان هنر و مسائل روانشناختی و اشتیاق هنرمند به مرگ، پیوستگی نبوغ و بیماری، و مسئله‌ی موقعیت هنرمند در جامعه‌ی بورژوازی است-موضوعاتی که در داستان کوه جادو (۱۹۲۴)، که شاید شاهکار او باشد، نیز آمده است. داستان چهاربخشی یوسف و برادرانش (۱۹۳۳–۴۳)، اثری است که بر اساس داستان یوسف در کتمة نوشته شده. در این اثر آشفتگی یأس‌آور نخستین کارهای مان جای خود را به مطالعه‌ی عمیق و تا اندازه‌ای شاعرانه‌ی اساطیر و روانشناسی داده است. در ۱۹۴۷ دکتر فاوستوس، در ۱۹۵۱ گناهکار مقدس، و در ۱۹۵۴ اعترافات فِلیکْس کْرول شیّاد را نوشت. مقالات سیاسی مان، بر علیه فاشیسم، در دستور روز (۱۹۴۲)، و مقالات ادبیش در مجموعه‌ای به نام مقالات سه دهه (۱۹۴۷) چاپ شد. در ۱۹۳۳ آلمان را ترک کرد، در ۱۹۳۶ به کشمت رفت، و در ۱۹۵۲ به اروپا باز گشت. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۹ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مان[3]، **کلاوس** (klās mān)، ۱۹۰۶–۱۹۴۹، داستاننویس، مقاله‌نویس، و نمایشنامه‌نویس آلمانی، پسر ت. مان. آثارش مشتمل است بر اسکندر؛ داستانی از یوتوپیا (۱۹۲۹)؛ سمفونی رقت‌انگیز (۱۹۳۶)؛ و آندره ژید و بحران در اندیشه‌ی نو (۱۹۴۳).

مان، لو، شهر، فرانسه؛ ← لو مان.

مان[3]، **هاینریش** (hāynriš mān)، ۱۸۷۱–۱۹۵۰، نویسنده‌ی آلمانی، برادر ت. مان؛ مت لوبک. استاد اونرات (۱۹۰۵)، شهر کوچک (۱۹۰۹)، اثر سه‌بخشی امپراطوری (۱۹۱۷–۲۵)، و زندگینامه‌ی هانری IV فرانسه (۱۹۳۵–۳۸) از جمله‌ی آثار اوست. در ۱۹۳۳ تبعید شد، و بقیه‌ی عمرش را در فرانسه و امریکا گذرانید. آثارش با شوری رمانتیک و طنزی نیشدار نوشته شده است. در لوس آنجلس در گذشت.

مانا[4] (mānā) اصطلاح محلی دینی در میان قبایل و اقوام اقیانوسیه و مخصوصاً اقوام ملانزی، که بعداً در علم ادیان تطبیقی وارد شده و معنی علمی پیدا کرده است. یکی از متخصصان ادیان معنی محلی مانا را چنین مینویسد: "قدرت یا تأثیری که طبیعی نیست بلکه فوق طبیعی است ولی در قدرت طبیعی و نیروهای شگرفی که یک مخلوق میتواند دارا باشد ظاهر میشود. مانا جای ثابتی ندارد و به هر چیزی قابل انتقال است. ارواح آن را دارند و میتوانند به سایرین برسانند. گرچه اصل آن در اشخاص است، میتواند از راه آب و سنگ و استخوان تأثیر کند. مانا هم در راه نیک و هم در راه بد به کار میرود، و تملک آن و استیلای بر آن امتیاز بزرگی است". پس مانا امری است ما فوق طبیعت و خود از جمله‌ی اشیاء است اما در اصل و اساس متعلق به اشخاص است، گرچه حامل آن اشیاء نیز میتواند باشد. مانا در میان قبایل و طوایف گوناگون اقیانوسیه با معانی کمابیش متفاوت استعمال میشود، اما معنائی علمی که در علم الادیان از آن استنباط شده است عبارت است از قدرت و نیروی منتسب به اشخاص و اشیاء مقدس. نیز ← دین.

مانا[5] (mānnā) یا **مانائی** (mānnā'i)، سرزمینی باستانی در لغ ایران، مشتمل بر اراضی

(1) celandine (2) Mamison: Mamisson (3) Mann (4) mana (5) Mana, Mannai

ج دریاچه‌ی ارومیه (رضائیه) و کردستان. کشور مانا در زمان تشکیل آن در هزاره‌ی اول ق‌م میان سه کشور نیرومند محصور بود: آشور در غ، اورارتو در ل. و ماد در ج‌ش. نام مانائیان نخستین‌بار در سالنامه‌های شلمنصر III (سلطنتش ۸۵۹–۸۲۴ ق‌م) در دوره‌ی توسعه‌ی مملکت آشور از ش آمده است. پس از انحطاط آشور در پایان این قرن، ذکر مانا در سنگنوشته‌ای از شاه اورارتو، منوا (menuā؛ سلطنتش ۸۱۰–۷۸۱ ق‌م)، دیده میشود که در طاش‌تپه نزدیک میاندوآب به دست آمده است و در آن از پیروزی خود بر مانائیان و تسخیر شهر ایشان، مئیستا (me'istā) یاد کرده است. آخرین بار از مانائیان در سالنامه‌های اورارتو مربوط به روسای II (rusā؛ سلطنتش ۶۸۵–۶۴۵ ق‌م) و سالنامه‌های آشوری مربوط به اسرحدون یاد شده است. اشارات مختصری در ادبیات دوره‌ی جدید بابلی آمده، ولی بیشتر با نفوذ و تسلط سکاها و مادها همراه است؛ در قرن ۷ ق‌م مانا جزئی از ماد شد. اشارات پراکنده‌ای به مردم این سرزمین به صورت منّی (menni) (ارمیاء نبی، ۲۷.۵۱)، ماتینی (mātieni) (هرودوت و پولوبیوس)، یا مانتیانه (māntiāne) (بطلمیوس)، و مان نیز آمده است. کاوشهای باستان‌شناسی در تپه‌ی حسنلو، نزدیک نقده، و گنجینه‌ی زیویه نزدیک سقز، از فرهنگی سرشار و غنی از کارهای فلزی حکایت دارد که در ابتدا از فرهنگهای مجاور متمایز بوده و بتدریج کاملاً تحت نفوذ فرهنگ آشوری و سکائی قرار گرفته بوده است. معماری و سفالگری آمیزش عناصر مربوط به ما قبل تاریخ ایران را با عناصر شمال بین‌النهرین و مشرق آناطولی آشکار میسازد. تصاویری که بر جام زرین حسنلو دیده میشود، نماینده‌ی ارتباط شدید مانائیان با مردم هوریائی‌زبان (← هوریائیان) است. نیز ← زیویه

مانائوس[1] (mānāus) یا **مانائوس** (mānās)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعه ۱۶۰٬۳۱۲)، کرسی ایالت ⇐ آمازوناس، لغ برزیل؛ بر رود نگرو. مرکز بازرگانی و فرهنگی عمده‌ی ناحیه‌ی آمازون علیا، و رودبندر مهمی است. شهر در ۱۶۶۹ تأسیس شد، و تا اواخر قرن ۱۹م یکندی توسعه پیدا کرد، تا وقتی که بازار کائوچو در آنجا رونق یافت و به شهر شکوه و جلال بخشید. اکنون مانائوس مقر سازمانهای متعددی است که با مسائل آمازون سر و کار دارد، یک بندر آزاد است، و دارای یک فرودگاه بین‌المللی و صنایعی چند (از جمله پالایش نفت) میباشد. صادراتش بادام، کائوچو، سختچوب، و پوست حیوانات است. یک کلیسای جامع و باغهای جانورشناسی و گیاهشناسی دارد.

مانائی، سرزمین باستانی: ← مانا.

ماناگوا[2] (mānāguā). شهر (در ۱۹۷۱ جمعه ۳۹۸٬۵۱۴)، لغ نیکاراگا، پایتخت و بزرگترین شهر کشور، بر ساحل جنوبی دریاچه‌ی ماناگوا. در ۱۹۳۱ زلزله‌ای آن را ویران کرد، اما دوباره ساخته شد. در ۱۹۷۲ زلزله‌ی دیگری تقریباً بکلی آن را ویران کرد و بیش از 10'000 تلفات داد. نقشه‌هائی برای ساختن یک شهر جدید در محل ویرانه‌های آن طرح شده است.

ماناگوا[2]، **دریاچه‌ی**، دریاچه‌ای در نیکاراگا، در ایالتهای لئون و ماناگوا. طولش ۶۱ کیلومتر، عرضش ۲۵٫۶ کیلومتر، و فرازایش از سطح دریا ۳۸٫۷ متر است. از لحاظ عمق دومین دریاچه‌ی نیکاراگا بشمار است. از آن ماهی و آلیگاتور صید میشود که صادرات پوست آن منبع درآمد عمده‌ای برای ساکنان ساحل آنست. نوعی ماهی کوسه در آن وجود دارد. شهر ماناگوا، بر ساحل جنوب غربی آن، یگانه بندر دریاچه است.

ماناوس: ← مانائوس. شهر. برزیل.

مان‌بذ (mānbaḏ)، در عهد ساسانی، رئیس خانه را میگفتند.

مانتروز[3] (māntrōz)، خاندانی از اشراف اسکاتلندی. عضو معتبر خاندان **جیمز گراهام** (jeymz grāhām)، ملقب به پنجمین **ارل آو مانتروز** (ërl āv *)، ۱۶۱۲–۵۰، مرد جنگی و رهبر در ← جنگ استقها بود، ولی سپس، از ترس اینکه حکومت به دست پرسبیتریان بیفتد، از چارلز I پشتیبانی کرد. با سپاهیان کوهستانی اسکاتلند شش بار (۱۶۴۴–۴۵) سپاهیان پرسبیتری را شکست داد. پس از شکست شاه در نیزبی، او نتوانست شاه‌طلبان اسکاتلند را متحد کند، و سرانجام دستگیر و به دار آویخته شد.

مانتروز، شهر، اسکاتلند: ← وینرت، جورج.

مانتری[4] (māntərey)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعه ۲۶٬۳۰۲)، غ کالیفرنیا، کشمت، بر خلیج مانتری. تفرجگاه تابستانی و زمستانی، و مرکز ماهیگیری است. بار اول در ۱۵۴۲ به وسیله‌ی خ. ر. کابریلیو، و بار دوم در ۱۶۰۲ به وسیله‌ی س. ویسکائینو کشف شد. در ۱۷۷۰ هیئت مبلغین فرانسیسی آن را ماندگاه کردند؛ مرکز اجتماعی، نظامی، و سیاسی کالیفرنیای اسپانیائی شد. در ۱۷۷۴–۱۸۲۵ کرسی ایالت کالیفرنیای اسپانیائی و در ۱۸۲۵–۴۶ کرسی ایالت مکزیک بود؛ در ۱۸۴۶ به تصرف کشمت در آمد، و در ۱۸۵۰ جزو کشمت شد.

مانتفرت[7]، **سایمن د** (sāymən də māntfərt)، فئ **سیمون دو مونفور** (simon dë mon-for)، ملقب به **ارل آو لستر**[8] (*e:rl āv les-tar)، ۱۲۰۸؟–۱۲۶۵، رهبر شورش بارونها علیه هنری III انگلستان؛ مت فرانسه، پسر ← سیمون دو مونفور، رهبر جهاد آلبیگائی. بعد از مرگ پدرش، عنوان ارل آو لستر را، که از مادر بزرگش به ارث برده بود، کسب کرد. در ۱۲۲۹ به انگلستان رفت، و دو سال بعد هنری III قلمرو او را به رسمیت شناخت. یکی از مشاورین شاه شد، و در سال ۱۲۳۸ با الئونور، خواهر هنری ازدواج کرد. در ۱۲۴۰ در جنگ صلیبی فلسطین شهرتی کسب کرد. در بازگشت به فرانسه در ۱۲۴۲. در لشکرکشیهای (۱۲۴۲–۴۳) هنری III به گاسکونی، به او پیوست. سایمن در تدارک عزیمت به یک جنگ صلیبی تازه‌ای بود که در ۱۲۴۸ هنری او را با قدرت نامحدود به گاسکونی فرستاد تا اغتشاشات ناشی از جنگهای ملوک‌الطوایفی و شورشهائی را که علیه مقامات انگلیسی صورت میگرفت، فرو نشاند. وی در امر به کار گرفتن نیروی نظامی برای سرکوبی بارونهای سرکش گاسکونی ماهر و بیرحم بود. او موفق شد تسلط انگلستان را در آنجا مستقر سازد و نظام و ترتیبی موقتی برقرار کند. ولی اعتراضات مردم گاسکونی سبب شد که هنری در ۱۲۵۲ سایمن را برای بازجوئی و تحقیق به انگلستان فرا خواند. بعد از بحث و جدلی سخت با شاه، اختلاف موقتاً فرو نشست. سایمن به گاسکونی باز گشت، اما بزودی به امر شاه لشکرکشی را رهبری کرد و به انگلستان باز گشت تا شاهزاده ادوارد جوان (بعداً ادوارد I) تصدی امور گاسکونی را به عهده بگیرد. سایمن در حالی که از این اهانتها آزرده شده بود، در ۱۲۵۸ عضو فعال حزب بارونهائی بود که هدفشان مجبور کردن شاه به سلب قدرت از دولت و تفویض آن به هیئتی متشکل از ۱۵ نفر (که خودش یکی از آنها بود) بود که تحت ← شروط آکسفرد فعالیت میکرد. وقتی هنری III اجرای شروط را ردکرد، سایمن بارونهای مخالف را رهبری میکرد، تا اینکه در ۱۲۶۱ اکثر آنها به صلح نامساعدی با شاه تن در دادند، و سایمن انگلستان را ترک کرد. او در ۱۲۶۳ به انگلستان باز گشت تا رهبری جنگ بارونها را به عهده بگیرد. سایمن در ۱۲۶۴ در لویس پیروزی بزرگی به دست آورد و مالک انگلستان شد، و اداره‌ی آن را تحت رهبری دولتی آزادیخواه و میانه‌رو، که با ← شروط آکسفرد مطابقت میکرد، قرار داد. سایمن، پسرهایش، و گیلبرت دکلر، ملقب به ۸میمن ارل آو گلاستر، برجسته‌ترین چهره‌های سیاسی روز انگلستان بودند. پارلمنتی که او در اوایل ۱۲۶۵ فراخواند در تاریخ پارلمانی از مهمترین وقایع محسوب میشود، از این لحاظ که نه فقط شهسواران از هر ایالت، که نماینده‌ی اشراف روستانشین بودند، در آن شرکت داشتند، بلکه برای اولین‌بار نمایندگانی نیز از ولایات و شهرها فرا خوانده شده بودند. ولی گلاستر بعداً با شاهزاده ادوارد به نجای ولش مارچز پیوست تا مجدداً جنگ را با سایمن آغاز کند؛ در این جنگ سایمن شکست خورد و کشته شد.

مانتگامری[9] (māntgāməri)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعه ۱۳۳٬۳۸۶)، پتش قسمت مرکزی ایالت آلاباما، کشمت، کنار رود آلاباما؛ کرسی ایالت. از مراکز راه آهن، و بازار پنبه و مواشی و لبنیات است. نخستین پایتخت ائتلافیه‌ی ایالات امریکا بود.

مانتگامری، ولایت، ویلز: ← مانتگامری شر.

مانتگامری[9]، **برنارد لا** (be:rnārd lā mānt-gāməri)، ملقب به (اولین) **وایکاونت مانتگامری آو علمین** (vāykānt āv aləmeyn*)، ۱۸۸۷–۱۹۷۶، فیلد مارشال انگلیسی؛ مت لندن. پس از پیروزی در العلمین در جمعه II، در میان

(۱)Manaus (۲)Managua (۳)Montrose (۴)Monterey (۵)Montez (۶)Gilbert (۷)Montfort (۸)Leicester (۹)Montgomery

عامه‌ی مردم انگلستان محبوبیت یافت (۱۹۴۲). فرمانده کل نیروهای زمینی در حمله‌ی به نورماندی بود. فیلد مارشال شد (۱۹۴۴). در ۱۹۴۵–۴۶ فرمانده نظامی منطقه‌ی اشغالی بریتانیا در آلمان، سپس رئیس ستاد کل امپراطوری (۱۹۴۶–۴۹) بود. در ۱۹۵۱–۵۸ معاون فرمانده کل سازمان پیمان آتلانتیک شمالی بود. از آثار اوست به پیش به پیروزی (۱۹۴۶)، به پیش از پیروزی (۱۹۴۸)، و شاهراه رهبری (۱۹۶۱).

مانتگامری‌شر[1] (māntgāmərišər) یا **مانتگامری**[2]، ولایت مرزی (۳٬۰۶۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۲٬۷۶۱)، ویلز؛ مرکزش مانتگامری. منطقه‌ای است کوهستانی که عمدتاً به کشت و چرا اختصاص دارد. در قرون وسطی ناحیه‌ی مستحکم مرزی و از این لحاظ حائز اهمیت بود. در ۱۹۷۴ مانتگامری‌شر قسمتی از ولایت جدید ⇐ پاویس شد.

مانتگیو[3]، **ادوارد** (edwārd māntəgiu)، ملقب به (اولین) **ارل آو سندویچ** (-e:rl āv sandwic*) ۱۶۲۵–۷۲، سیاستمدار و دریاسالار انگلیسی. در شورای دولتی ا. کرامول عضویت داشت (۱۶۵۳–۵۶). در بازگشت چارلز II به سلطنت مؤثر بود. در جنگهای هلند از فرماندهان عالی دریائی بود. در نبرد خلیج ساوثولد کشته شد. در وستمینستر ابی مدفون است.

مانتگیو[3]، **جان** (jān māntəgiu)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو سندویچ** (-e:rl āv sandwic*)، ۱۷۱۸–۹۲، سیاستمدار انگلیسی. دو بار وزیر دریاداری بود، و نیروی دریائی را برای هدفهای سیاسی به کار برد، و باعث انحطاط آن شد. شکست انگلستان در جنگ انقلاب امریکا بیشتر نتیجه‌ی سوء اداره‌ی وی بود. جزایر سندویچ (از جزایر هاوائی)، و ظاهراً ساندویچ خوراکی، ازو نام گرفته است.

مانتگیو[3]، **چارلز** (cārlz māntəgiu)، ملقب به (اولین) **ارل آو هالیفاکس** (-e:rl āv hāli fāks*)، ۱۶۶۱–۱۷۱۵، سیاستمدار انگلیسی. با م. پرایر کتاب موش شهر و موش ده (۱۶۸۷) را نوشت. پارلمنت را تشویق به تصویب اخذ قرضه‌ی ملی کرد (۱۶۹۲). طرح تأسیس بانک انگلستان را ریخت، و در ۱۶۹۴ وزیر دارائی شد. در ۱۶۹۷–۹۹ نخست‌وزیر بود.

مانتگیو[3]، لیدی **مری ورتلی** (leydi məri we:rtli māntəgiu*)، ۱۶۸۹–۱۷۶۲، شاعره و نویسنده‌ی انگلیسی، که به خاطر نامه‌هایش شهرت دارد. در ۱۷۱۲ با ادوارد ورتلی مانتگیو ازدواج کرد، و در ۱۷۱۶ که شوهرش سفیر کبیر انگلستان در دربار عثمانی شد با وی بدانجا رفت، و در آنجا نامه‌هائی از شرق را نوشت. با ا. پوپ دوست بود، ولی بعداً مورد هجو پوپ قرار گرفت.

مانتنیا[4]، **آندرئا** (āndreā māntenyā)، ۱۴۳۱–۱۵۰۶، نقاش ایتالیائی مکتب پادوائی. در ۱۴۵۴ با دختر یاکوپو بلینی (← بلینی) ازدواج کرد. از ۱۴۶۰ تا پایان عمر در خدمت خاندان گونتساگا در مانتوا بود. علاقه‌اش به آثار باستانی در تمام کارهایش مشهود است، و از اولین هنرمندانی است که مجموعه‌ی جامعی از آثار یونانی و رومی گرد آورد. طراح دقیق و استاد تر سیم دورنما بود، با وجود این، به اشکال مجسمه‌وار خود حالات زنده‌ای میبخشید. معروفترین آثار اولیه‌ی او عبارتند از فرسکوهایش از زندگی یعقوب حواری و قدیس کریستوفر (کلیسای اِرمیتانی، پادوا؛ در جنگ II منهدم شد)؛ محراب نقش قدیس لوقا (میلان)، و محراب نقش قدیس زنون (ورونا؛ قسمتهائی در موزه‌های لوور و تور). در کاخ گونتساگا، در مانتوا، فرسکوهائی دارد که نمایشگر تصویر عده‌ی زیادی از افراد خانواده‌ی گونتساگا است (در ۱۴۷۴ تکمیل شد). تصویری خیالی از آسمان بر سقفی نقاشی کرد که سبک تزیینی آن در دوره‌ی باروک بسیار رواج یافت. همچنین ۹ طرح متوالی از پیروزی قیصر (کاخ همتن کورت) و یک پیتا (pietā؛ میلان) ترسیم کرد [پیتا تصویر یا مجسمه‌ی مریم مقدس است که جسد مسیح را در آغوش دارد]. ح ۱۴۹۷ پیروزی تقوی و پارناسوس (لوور) خود را برای ایزابلا د/استه ساخت. سایر آثار مشهور او در گالریهای اروپا و کشمة میباشد. شکرگزاری جوپانان او در موزه‌ی متروپلیتن است. مانتنیا به خاطر حکاکی روی مس نیز شهرت دارد. در اوایل زندگی هنری خود، دو کتاب خطی برای رنه د/ آنژو، آراست. با تذهیب کتاب جغرافیای استرابون، هنر نقوش رومی را دوباره زنده کرد. کارهایش بر روی حروف الفبا اثر فراوانی در توسعه‌ی چاپ داشت. برجسته‌ترین اثر کنده‌کاری و قلمزنی او عبارتند از مریم و کودک، جنگ خدایان دریا، و تدفین.

مانتو[5] (maneto؛ لتی)، یـ **مانتوس** (tos-) نة ۲۸۰ ق‌م، کاهن مصری هلیوپولیس در زمان بطلمیوس I و بطلمیوس II. کتاب تاریخ مصری به نام یونانی آیگوپتیاکا (āyguptiākā) [= مصرنامه] از دوره‌های اساطیری تا سال ۳۲۳ ق‌م را تألیف، و آن را به بطلمیوس II اهدا کرد. ادعای وی بر اینکه به فهرست شاهان مراجعه کرده بوده، مستلزم آن است که روایت وی مستندتر از روایت هکاتایوس[6] آبدرائی (hekā-tāyose ābderā'i؛ مورخ یونانی قرن ۴ ق‌م) بوده باشد. تقسیم ۳۱ سلسله‌ی شاهان مصر به سه قسمت، مطابق است با تقسیم معروف به دوره‌های سلطنتی قدیم و میانه و نو. این کتاب، برای تثبیت گاهشماری کتاب مقدس، مکرر مورد استناد نویسندگان یهودی و مسیحی قرار گرفته است.

مانتوا[7] (māntuā)، ایتالیائی **مانتووا** (-mantovā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۶۵٬۹۲۶)، لومباردی، ل ایتالیا، بر رود مینچو. ابتدا یک شهر اتروسک، و بعداً شهر رومی بود، و در قرن ۱۲ م کمون آزاد شد. خاندان گونتساگا که در ۱۳۲۸ به قدرت رسید، آنجا را به صورت مرکز شکوفان فرهنگ رنسانس در آورد. در ۱۵۳۰ دوک‌نشین شد؛ در ۱۷۰۸ به تصرف اتریش در آمد؛ در ۱۷۹۷ ناپلئون آن را گرفت، و در ۱۸۱۵ دوباره به اتریش باز گشت، اما در ۱۸۶۶ مجدداً به تصرف ایتالیا در آمد. از جمله‌ی ذخایر هنر معماری آن کاخ گونتساگا (قرون ۱۳ م–۱۸ م)، کاخ کلیسای سانتاندرئا (قرون ۱۵ م–۱۸ م)، و عمارت شهرداری (آغاز بنا ۱۲۵۰) میباشد. زادگاه ویرژیل در نزدیکی این شهر است.

مانتوس: ← مانتو، کاهن مصری.

مانتون[8] (mānton)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۲۵٬۲۷۱)، ولایت آلپ‌ماریتم، ج ش فرانسه، نزدیک مرز ایتالیا؛ تفرجگاهی بر ریویرا. در ۱۸۶۱، با مراجعه به آراء عمومی، از ساردنی به فرانسه منتقل شد. کلیسائی به سبک باروک از قرن ۱۷ م دارد.

مانتووا، شهر، ایتالیا: ← مانتوا.

مانتیث[9]، **ویلیام** (wilyām māntiṯ)، ۱۷۹۰–۱۸۶۴، ژنرال و سیاستمدار انگلیسی. وارد ارتش شد، و در هند خدمت کرد. همراه ملکم به ایران آمد، و در جنگ ۱۸۱۰–۱۳ با روسیه و در مذاکرات (۱۸۱۴) صلح در تهران شرکت، و در عملیات نظامی ۱۸۲۰–۶ ایران بر ضد روسها همکاری داشت. در سال ۱۸۲۹ ایران را ترک گفت، در ۱۸۳۲ به هند باز گشت. در ۱۸۴۱ بازنشسته شد. از آثارش علاوه بر مقالات جغرافیائی متعدد (مانند دفتر روزانه‌ی سیاحتی در آذربایجان و سواحل دریای خزر، ۱۸۳۳)، کتاب فارس و ارزروم یا نبرد پرس پاسکویچ (۱۸۵۶) است.

مانتی نیا[10] (māntineyā)، شهر آرکادیای قدیم، یونان. در آنجا تبیها اسپارت را شکست دادند، و اپامینونداس کشته شد (۳۶۲ ق‌م).

مانثانارس[11] (mānṯānāres)، رودی به طول ح ۹۰ کم، در اسپانیای مرکزی. از مادرید به طرف ج جریان دارد و به خاراما[12]، که شاخه‌ای از رود تاگوس است، میپیوندد.

مانچا، لا، اسپانیا: ← لا مانچا.

مانچینی[13] (māncini)، خاندانی ایتالیائی، که اعضای آن در نتیجه‌ی ازدواج **میکله لورنتسو مانچینی** (mikele lorentso؛ فت ۱۶۵۶) با جیرولاما ماتسارینی (jirolāmā mātsārini)، خواهر کاردینال مازارن، به دربار فرانسه راه یافتند. مشهورترین اعضای خاندان که در دربار فرانسه شهرت یافتند عبارتند از پنج خواهر (خواهرزاده‌های مازارن)، **لور** (lor؛ ۱۶۳۶–۵۷)، زوجه‌ی لوئی دو واندوم، و مادر لوئی، ملقب به دوک دو واندوم که در ارتشهای لوئی XIV مشمشانه خدمت کرد. **اولمپ** (olamp؛ ۱۶۳۹–۱۷۰۸)، ملقب به کنتس دو سواسون (de: suāsoN)، معشوقه‌ی لوئی XIV شد، اما با کنت دو سواسون ازدواج کرد؛ چون در ماجرای زهر دست داشت، از دربار طرد شد. بیوه شد (۱۶۷۳)، و در خارج فرانسه به سر برد. **ماری** (۱۶۴۰–۱۷۱۵)، ملقب به پرنسس کولونا (kolonā)، که چون لوئی XIV سخت دلباخته‌ی وی شده بود، کاردینال مازارن او را به پرنس دو کولونا به زنی داد. لوئی XIV وی را در دیری در شامپانی زندانی ساخت (۱۶۷۲)، اما او بگریخت ولی در آنورس، به امر شوهرش،

(۱) Montgomeryshire (۲) Montgomery (۳) Montagu (۴) Mantegna (۵) Manetho (۶) Hecataeus
(۷) Mantua (۸) Menton (۹) Monteith (۱۰) Mantinea (۱۱) Manzanares (۱۲) Jarama (۱۳) Mancini

دستگیر شد. پس از مرگ (۱۶۸۹) شوهرش زندگی سرگردان خود را ادامه داد. **اورتانس** (ortāNs؛ ۱۶۴۶—۹۹)، ملقب به **دوشس دو ماتساریني**، که طرف توجه خاص مازارن، و زیباترین خواهرها بود، زوجه‌ی آرمان شارل دو لا پورت (ārmāN šārl de: lā port) شد، که لقب دوک دو مازارن گرفت. اورتانس او را ترک کرد (۱۶۶۶)، و در دربار انگلستان بسیار طرف توجه واقع شد. **ماری آن** (۱۶۴۶—۱۷۱۴)، ملقب به دوشس دو بویون (de: buyyoN)، شمع یک محفل ادبی و حامی لافونتن بود. به علت دست داشتن در ماجرای زهر از دربار طرد شد (۱۶۸۰).

مانچینی، میکله لورنتسو: ← مانچینی، خاندان.

ماند، رود، ج ایران: ← مند یا موند.

ماند[1] (mānd)، نام باستانی آن **میمانتوم** (mimāntum)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت ۱۱٬۴۷۲)، کرسی ولایت لوزر، ج فرانسه، کنار رود لوت. از مراکز جهانگردی است. از شهرهای گل رومیائی بود. بعداً اسقفنشین شد (قرن ۴۵). در جنگهای مذهبی (۱۵۶۲—۹۸) اغلب تاراج میشد. پلی از قرن ۱۴م بر رود لوت، و یک کلیسای جامع گوتیک دارد.

ماند[2]، **الفرد موریتس** (alfred morits mānd)، ملقب به (اولین) **بارون ملچیت**[3] (bāron melcit*)، ۱۸۶۳—۱۹۳۰، صنعتدار و سیاستمدار انگلیسی. با در آمیختن شرکت داروسازی خود با سه شرکت دیگر، سبب تمرکز صناعت شیمیائی انگلستان شد، و شرکت صنایع شیمیائی سلطنتی را در ۱۹۲۶ به وجود آورد.

ماندا (معرفت): ← صبه.

ماندائی: ← صبه.

ماندائیان: ← صبه.

ماندآب[4] (māndāb)، پهنه‌ی زمینی نرم و تر، که معمولاً پست است و جزئاً یا تماماً آن را آب فرا گرفته. رطوبت زیاد آن به سبب نفوذناپذیری زمین و زهکشی ضعیف است. نیز ← باتلاق.

ماندا د حیا: ← صبه.

ماندار، امواج[5] (amvāje māndār)، امواجی که از تداخل امواج با بسامد و دامنه‌ی مساوی ولی در جهتهای مخالف در یک محیط حاصل میشود. در نتیجه‌ی این تداخل، بر روی دستگاه یا قطار موج، نقاط یا خطوط یا سطوحی فراهم میشود که در آنها بعضی از خصوصیات میدان موجی، مثلاً جا به جا شدن یا فشار، دامنه‌ای مساوی صفر دارند؛ این گونه نقاط را **گره**[6]**های** موج، و نقاطی را که در آنها دامنه ماکزیموم است **شکم**[7]**های** موج مینامند.

در شکل ۱ دو موج نشان داده شده است که بر امتداد یک تار (← زه، در صوتشناخت) حرکت میکنند، موج B از چپ به راست، و موج C از راست به چپ. در قسمت I شکل، موج R منتجه‌ی دو موج است با دامنه‌ای دو برابر دامنه‌ی هر یک از دو موج اصلی. در قسمت II که هر

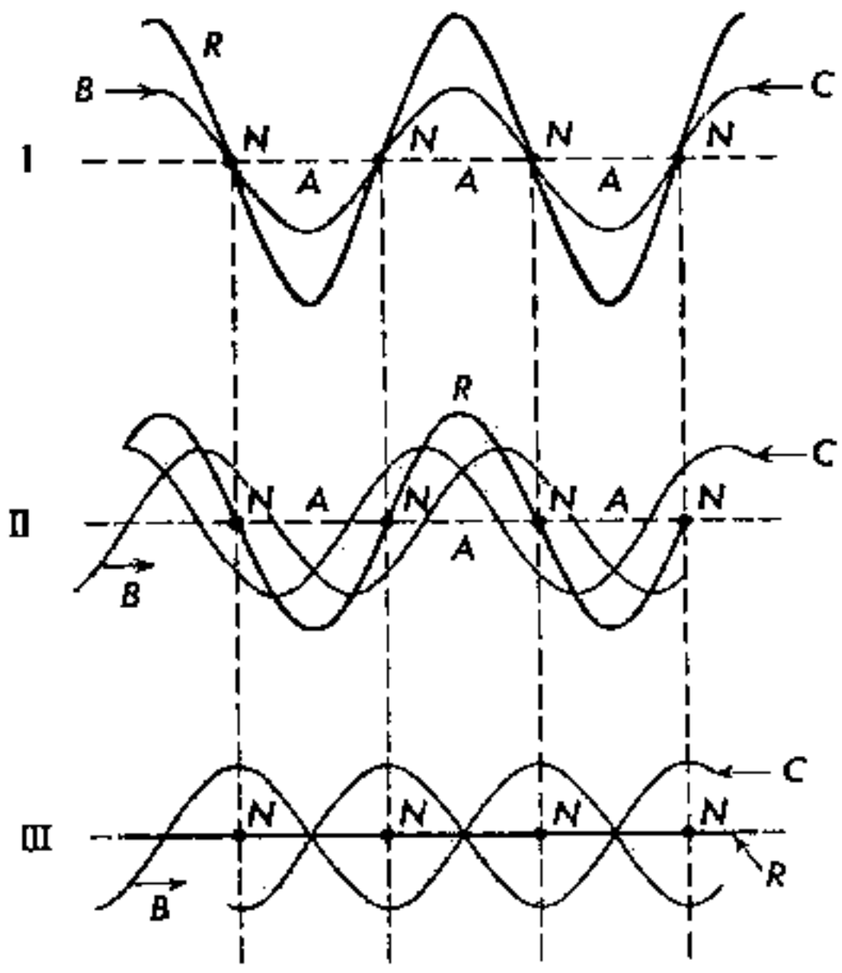

شکل ۱

یک از دو موج اصلی به اندازه‌ی ۱/۸ طول موج در جهتهای خود پیش رفته‌اند، دامنه‌ی منتجه‌ی R کمتر شده است، ولی از محور (تار) در همان نقاط قبلی عبور میکند. در قسمت III که باز هم پیش رفتن دو موج برابر است ولی تقابل فاز (← فاز، در فیزیک) پیدا کرده‌اند، منتجه‌ی R خط مستقیمی در امتداد محور است. بنا بر این، در ضمن پیشرفت موج، گرههای N منتجه در فواصل ۱/۲ طول موج ثابت میماند، و

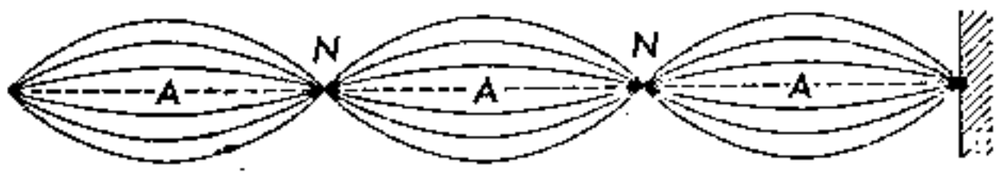

شکل ۲

ماکزیمم تغییر جا به جا شدن در شکمهای A، که در وسط گرهها قرار گرفته است، حاصل می‌شود.

اگر تاری را از یک سر به دیواری محکم کنیم، و به سر دیگر آن حرکت نوسانی با بسامد مناسب بدهیم، در نتیجه‌ی ترکیب امواج صادر از سر آزاد تار با امواج منعکس‌شده از انتهای ثابت آن بر روی تار، موج ماندار بدان صورت که در شکل۲ میبینیم، فراهم میشود.

ماندارن[8] (māndāran)، کارمند عالیرتبه‌ی دولت چین در دوره‌ی امپراطوری. این لفظ در قرن ۱۶م از لفظ پرتغالی مَنْدَرَ [= حکومت کردن] گرفته شد، که خود مأخوذ از لفظ سانسکریت مانْتْرین [= مشاور] است. انتخاب مانداورنها از قرن ۷م به وسیله‌ی امتحان به عمل میآمد، و آنان ۹ رتبه داشتند که با رنگ دگمه‌ای که بر کلاه داشتند متمایز میشدند. زبان چینی ماندارن زبانی است که در تمام چین، جز چین غربی و قسمتهائی از چین جنوبی، به آن تکلم میکنند. لهجه‌ی ماندارن پکن زبان رسمی ملی چین است.

ماندان (māndān) یا **ماندانه** (māndāna)، دختر ایشتوویگو آخرین پادشاه ماد، و مادر **کوروش کبیر** هخامنشی. بر اثر خواب وحشتناکی که ایشتوویگو دید، و تعبیری که منان از آن خواب در بر افتادن پادشاهی او کردند، از دادن دختر خود ماندان به بزرگان ماد خودداری کرد تا مبادا بر او بشورند؛ و وی را به همسری کبوجیه، پادشاه پارس و انشان، که از فرمانروایان زیر دستش بود، در آورد، و بدین تدبیر او را از کشور دور کرد. فرزند این ازدواج کورش (بعداً **کورش کبیر**) بود که چون بزرگ شد، به ماد لشکر کشید و همدان را مسخر کرد و ایشتوویگو را مغلوب ساخت.

ماندانه، مادر کوروش کبیر: ← ماندان.

ماندر[9]، **کارل وان** (kārel vān māNder)، ۱۵۴۸—۱۶۰۶، نقاش و اومانیست فلاندری. نماینشنامه‌هائی اقتباس از متون کتمة نوشت، و از کتب کلاسیک ترجمه‌هائی کرد. زندگینامه‌ای از نقاشان نوشت (۱۶۰۴) که، با تمام بیدقتیهای آن، شاید بهترین مأخذ قدیمی درباره‌ی نقاشان شمالی باشد.

ماندزونی[10]، **آلساندرو** (ālessāndro māNd-zoni) ۱۷۸۵—۱۸۷۳، نویسنده و شاعر ایتالیائی، و رهبر مکتب رومانتیک ایتالیائی (← رمانتیسم). مشهورترین اثرش نامزدها (۱۸۲۵—۲۶) است که او را در ردیف بزرگترین شخصیتهای ادبی ایتالیا قرار داد. یک رشته اشعار غنائی، و نیز قصیده‌ای در مرگ ناپلئون، تحت عنوان پنجم ماه مه (۱۸۲۲)، سروده است. چند نمایشنامه هم تصنیف کرده است.

ماندگار[11] (māndgār)، کسی که از زادگاه خود به محل تازه‌ای انتقال پیدا میکند و در آن مقیم میشود. این عنوان مخصوصاً در مورد مهاجرانی استعمال میشود که در آغاز کشف امریکا (یا نقاط تازه اکتشاف‌شده‌ی دیگر جهان) از اروپا به این نقاط مهاجرت کردند و در آنجا به صورت دائمی ساکن شدند. محلهائی را که ماندگاران در آنها اقامت میکردند و به آبادی آنها میپرداختند، **ماندگاه**[12] مینامند که گاه آن را مستعمره یا مهاجرنشین نیز میگویند.

ماندگاه: ← ماندگار.

ماندگاههای تنگه‌ها، انگلستریتس ستلمنتس[13] (streyts setəlmənts)، مستعمره‌ی فرمانگزار سابق بریتانیا. کنار تنگه‌ی مالاکا، ج‌ش آسیا، مشتمل بر ماندگاههای پنانگ، سنگاپور، و مالاکا، و جزایر مجاور. سه ماندگاه در ۱۸۲۶—۵۸ به عنوان یک واحد تحت نظارت ← شرکت هند شرقی بریتانیا بود، و مدت کوتاهی نیز اداره‌ی آنها به اداره‌ی امور هند بریتانیا واگذار شد. مستعمره در ۱۸۶۷ تأسیس، و در ۱۹۴۶ منحل شد؛ سنگاپور به صورت مستعمره‌ی مستقلی در آمد، و مالاکا و پنانگ جزء اتحادیه‌ی مالایا (← مالایسیا) شد.

ماندو[14] (māndu)، شهر ویرانه‌ای در دهار، مدهیا پرادش، هند؛ کرسی سابق مالوا. ماندو در قرن ۱۵م در زمان فرمانروائی خلجیان مالوا،

---

(۱)Mende (۲)Mond (۳)Melchett (۴)marsh (۵)stationary waves (۶)node (۷)antinode
(۸)mandarin (۹)Mander (۱۰)Manzoni (۱۱)settler (۱۲)settlement (۱۳)Straits Settlements (۱۴)Mandu

به اوج جلال رسید. قدیمترین مسجد آن مبورخ ۸۰۸ هق است.

ماندورا یا **ماندولا:** ← گیتار.

ماندولا یا **ماندورا:** ← گیتار.

ماندولین[1] (mändolin؛ فنـ)، جدیدترین ساز زهی مضرابی از خانواده‌ی عود، که دارای ۴ (یا ۵) سیم مضاعف است (هر سیم مضاعف بر یک نت میزان می‌شود). ماندولین امروزه بیشتر در جنوب ایتالیا رایج است. ماندولین ناپلی (شکل) دارای ۴ سیم مضاعف فولادی است که با مضرابی از لاکِ لاک‌پشت نواخته میشود. بعضی از آهنگسازان معروف گاهی آهنگهائی برای ماندولین ساخته‌اند، از جمله بتهوون که ۵ سولو با همراهی پیانو برای ماندولین تصنیف کرده است.

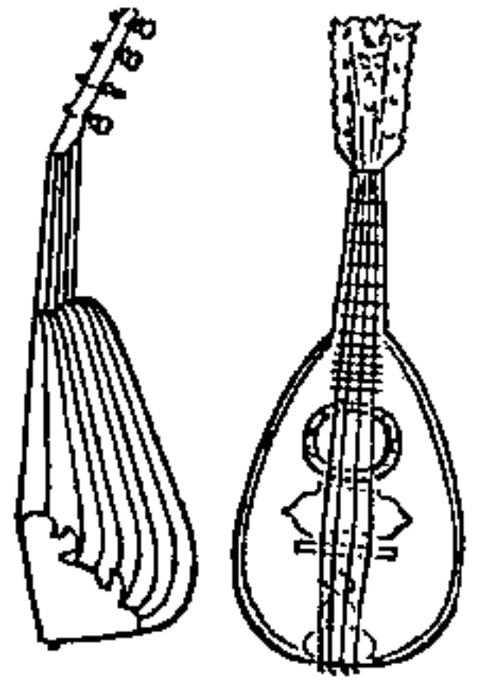

ماندولین

ماندی: ← صبه.

ماندیل[2]، **والتر فردریک** (wältər fredrik mändeyl)، ۱۹۲۸— ، رجل سیاسی و معاون (۱۹۷۷—۸۰) رئیس جمهور گشمت. وکیل دعاوی بود، و در ۱۹۶۴ به عضویت مجلس سنا انتخاب شد. در ۱۹۷۷ به معاونت ریاست جمهوری ⇐ ج. کارتر انتخاب شد، و دیری نگذشت که یکی از بانفوذترین مشاوران کارتر گردید.

مانرسا[3] (mänresā)، شهر (در ۱۹۷۰ حج ۵۷٬۸ـ۴۶)، ایالت بارسلون، لش اسپانیا، در کاتالونیا. تولید کننده‌ی پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی. غاری که قدیس ایگناتیوس لویولائی، هنگام اقامتش (۱۵۲۲—۲۳) در مانرسا، در آن عبادت میکرد اکنون زیارتگاه است.

مانرو، اصل[4] (mänrŏ)، نام اصلی در سیاست خارجی گشمت، که در زمان ریاست جمهوری ج. مانرو اتخاذ شد. در سال ۱۸۲۳، مانرو پیامی به کنگره‌ی امریکا فرستاد، و در آن سیاست خارجی امریکا را تشریح کرد. کنگره، با موافقت با بیانات رئیس جمهور، اصلی را که معروف به اصل مانرو شد پذیرفت. اصل مانرو شامل دو قسمت بود. یکی اینکه دیگر اجازه داده نخواهد شد که هیچ مستعمره‌ی جدیدی در قاره‌های امریکا تشکیل شود؛ دوم اینکه هیچ دولت اروپائی حق دخالت در امور کشورهای امریکائی را نخواهد داشت. اتخاذ این سیاست به واسطه‌ی دو مسئله‌ی سیاسی بود که برای گشمت پیش آمده بود. یکی اینکه در آن زمان برخوردهای کوچکی بین امریکا و روسیه در قسمت سواحل لغ امریکای شمالی روی داده بود؛ دوم اینکه دولت امریکا نگران بود که مبادا دولتهای اروپائی که به نام اتحاد مقدس دور هم جمع شده بودند به خیال دست‌اندازی به کشورهای امریکای لاتین، که بتازگی برعلیه دولت اسپانیا طغیان کرده بودند، بیفتند. وزیر خارجه‌ی انگلستان، ج. کنینگ، میخواست یادداشت مشترکی از طرف امریکا و انگلستان برای کشورهای عضو اتحاد مقدس فرستاده شود، ولی ج. ک. ادمز، وزیر امور خارجه‌ی گشمت، اصرار داشت که امریکا مستقلاً این کار را انجام دهد، و در نتیجه، پیام مانرو به کنگره تهیه شد. گرچه این اصل هیچ وقت در قوانین بین‌المللی به رسمیت شناخته نشد، در چند مورد امریکا از آن با موفقیت استفاده کرده است. پس از آنکه به مرور ایام تمایلات امپریالیستی از طرف گشته مشاهده شد، کشورهای امریکای لاتین نسبت به این سیاست گشمت ظنین شدند، و مخصوصاً هنگامی که ث. روزولت، رئیس جمهور گشمت، اعلام کرد که ترس از دخالت و تسلط دولتهای اروپائی بر کشورهای امریکای لاتین دخالت گشمت را موجه میسازد، این سوء ظن به منتها درجه رسید. در دهه‌ی ۱۹۲۰، گشمت سیاست معتدلتری نسبت به کشورهای امریکای جنوبی اتخاذ کرد، و این سوء ظن تخفیف پیدا کرد، و سیاست "حسن همجواری" فرانکلین روزولت موجب شد که کشورهای امریکای لاتین اطمینان بیشتری به گشمت پیدا کنند.

مانرو[5]، **جیمز** (jeymz mänrŏ) یا **جیمز منرو** (mənrŏ)، ۱۷۵۸—۱۸۳۱، ۵مین رئیس جمهور (۱۸۱۷—۲۵) گشمت؛ مت ویرجینیا. مشی سیاسی او از آمیزش و دوستی وی با ت. جفرسن سرچشمه گرفته است. سناتور (۱۷۹۰—۹۴)، وزیر امور خارجه (۱۸۱۱—۱۷)، و وزیر جنگ (۱۸۱۴—۱۵) بود. دو دوره‌ی ریاست جمهوری او به دوره‌ی صلح و صفا معروف است. ← اصل مانرو از او نام گرفته است.

مانرو، مریلین: ← مونرو، مریلین.

مانرو[6]، **هرلد** (harəld mänrŏ)، ۱۸۷۹—۱۹۳۲، شاعر انگلیسی؛ مت بلژیک. در ۱۹۱۱ مجله‌ی شعر را تأسیس کرد، و سال بعد کتابفروشی مخصوص شعر را، که به صورت پناهگاه و کانون فکری شاعران در آمد، ایجاد کرد. انتشار شعر و درام (۱۹۱۳)، جانشین مجله‌ی شعر، در طول ج I متوقف شد، ولی مانرو مجدداً آن را تحت عنوان جزوه منتشر کرد (۱۹۱۹—۲۵). نشریاتش تأثیر فراوانی بر آثار شعری زمان او داشت. از آثار خود او، که اول‌بار در ۱۹۰۶ چاپ شد، کودکان عشق (۱۹۱۴) و درختان (۱۹۱۶) را میتوان نام برد.

مانرو[7]، **هکتر هیو** (hektər hiu mänrŏ)، نام مستعارش **ساکی**[8] (sāki)، ۱۸۷۰—۱۹۱۶، نویسنده‌ی انگلیسی؛ مت برمه، از پدر و مادری اسکاتلندی. با داستانهای کوتاهی که برای روزنامه‌ها مینوشت شهرت یافت. آثارش دارای سبکی عالی، طنزی نیشدار، و تخیلی غنی است. در جج I کشته شد.

مانروویا: ← مونرویا.

مانرهیم، خط: ← مانرهیم، بارون کارل گوستاو امیل.

مانرهیم[9]، بارون **کارل گوستاو امیل** (bāron kārl gustāv emil mänerheym)، ۱۸۶۷—۱۹۵۱، فیلد مارشال فنلاندی. در ارتش تزاری به درجه‌ی ژنرالی رسید. قهرمان آزادی و کفیل جمهوری جدید (۱۹۱۹) بود. مانرهیم، در جنگ‌های روس و فنلاند (۱۹۳۹—۴۰ و ۱۹۴۱—۴۴)، فرمانده نیروهای فنلاند بود. در ۱۹۴۴—۴۶ رئیس جمهور فنلاند بود. **خط مانرهیم**، یعنی خط مستحکم دفاعی در سراسر ← برزخ کارلیائی را او طرح کرده بود. این خط را روسها در ۱۹۴۰ گرفتند، و در هم کوبیدند.

مانزو[10]، **جاکومو** (jākomo mänzu)، ۱۹۰۸— ، مجسمه‌ساز ایتالیائی. متأثر از مجسمه‌های باستانی و از دوناتلو، رودن، و مایول، مجسمه‌های وی، از قبیل کاردینال، به خاطر وقارشان متمایز است. آثار مهم وی مشتمل است بر یک در برای کلیسای قدیس پطروس، رم، و یک در هم برای کلیسای جامع سالزبورگ.

مانژن[11]، **شارل ماری امانوئل** (šārl märi emānüel mänjan)، ۱۸۶۶—۱۹۲۵، ژنرال فرانسوی. در سودان و افریقای شمالی خدمت کرد؛ در جج I در دفاع از وردن سهم عمده داشت. در ۱۹۲۱ عضو شورای عالی جنگ و بازرس کل سپاهیان مستعمراتی شد.

مانس[12] (mānes)، در دین رومی، ارواح مردگان. مردگان را، برای ذکر خیر ایشان، دی مانس نیز مینامیدند که به معنای خدایان خوب است. رومیان با تقدیم نذوراتی بر گور مردگان، به تصور خود خرسندی مانس را فراهم می‌آوردند. بعدها که دفن کردن در آرامگاههای خانوادگی رواج یافت، دی مانس عنوان دی پارنتس (di pārentes) یا خدایان نیاکانی پیدا کرد که آنها را همراه با خدایان خانوادگی نگاهبان خیر و رفاه خانواده میپنداشتند.

مانس (mānes)، نام یونانی مانی.

مانسار[13]، **ژول آردوئن-** (žu:l ārduan-mān-sār)، ۱۶۴۶—۱۷۰۸، معمار فرانسوی در دوره‌ی کلاسیک رنسانس؛ مت پاریس. زنش نوه‌ی برادر ف. مانسار بود، و او نام مانسار را به نام خود، که ژول آردوئن بود، بیفزود. نزد مانسار معماری آموخت. تحت توجه لوئی XIV به مراتب عالی رسید، و در ۱۶۹۹ سرمعمار ساختمانهای سلطنتی شد. وی در کاخ ورسای طرحهای تالار آینه (که به وسیله‌ی ش. لو برن تزیین شد)، گران تریانون (← تریانون)، نمازخانه‌ی کاخ، و نارنجستان وسیع آن را به انجام رسانید. به عنوان یک شهرساز، میدان پیروزی (۱۶۸۴—۸۶) و میدان واندوم (۱۶۹۹) را در پاریس طراحی کرد. باشکوهترین اثر وی در پاریس گنبد هتل دز/انوالید است. اغلب آثارش به شیوه‌ی باروک رومی است، ولی بعضی از طرحهایش در ورسای به سبک روکوکو گرایش دارد.

مانسار[13]، **فرانسوا** (frānsuā mānsār)، ۱۵۹۸—۱۶۶۶، یکی از بزرگترین معماران فرانسوی

(۱)mandolin (۲)Mondale (۳)Manresa (۴)Monroe Doctrine (۵)Monroe (۶)Monro (۷)Munro
(۸)Saki (۹)Mannerheim (۱۰)Manzù (۱۱)Mangin (۱۲)manes (۱۳) Mansard

دوره‌ی رنسانس؛ مه پاریس. کارهایش به خاطر ارائه‌ی طرحهای کلاسیک فرانسه اهمیت فراوان دارد. در ۱۶۳۵ از طرف دوکِ اورلئان مأمور تکمیل کاخ بلوا شد. وی ساختن کلیسای والْ دو گْراس (پاریس) را نیز به عهده داشت، و قبل از آنکه این طرح به لومرسیه واگذار شود قسمتی از آن را به پایان رسانید. ظاهراً سر ک. رن در ساختن ← کلیسای جامع سنت پول تحت تأثیر سبک وی قرار گرفته است. از بهترین کارهایش اصلاحاتی است که در هتل کارناوالِه[1] (kārnāvāle؛ اکنون موزه) انجام داده است.

مان‌سارار، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

مانسا موسی[2] (mānsā musā)، ف ۱۳۳۷، فرمانروای (۱۳۱۲–۳۷) امپراطوری مالی. مسلمان بود، و مالی را به اوج عظمت رسانید. در دوره‌ی فرمانروائیش تمبوکتو مرکز فرهنگ اسلامی شد. زیارت او به مکه در ۱۳۲۴–۲۵ شهرت مالی را جهانی ساخت؛ امپراطور با همراهان فراوانش سفر میکرد. هدایائی از طلا که در مصر بخشید چندان زیاد بود که نرخ طلا را در مصر پایین آورد.

مانسانیو[3] (mānsāniyo)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۶٬۹۸۲) ایالت کولیما، ج‌غ مکزیک. بندر مهم مکزیک کنار قطلا است، و بندرگاه زیبائی دارد. به وسیله‌ی راه‌آهن و بزرگراه به مکزیکو مرتبط است. کانی، قهوه، و الوار از این بندر صادر میشود. دریاکنارهای بسیار زیبا، اقلیمی استوائی، و منابعی برای شکار و ماهیگیری دارد.

مانستر[4] (mānstər)، ایالت (۲۴٬۱۲۸ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۸۸۰٬۰۱۸)، ج‌غ ایرلند، بزرگترین ایالت از چهار ایالت ایرلند. شامل ولایات کلر، کورک، کری، لیمریک، تیپرری، و واترفرد است. در قدیم مملکت پادشاهی بود.

مانسفلد[5]، گراف **ارنست فون** (gräf ernst fon mānsfeld)، ۱۵۸۰؟–۱۶۲۶، از اشراف آلمانی، فرمانده نیروهای مزدور در جنگ سی‌ساله. به طرفداری از پروتستانها، در خدمت فردریک پادشاه زمستانی جنگ کرد، و چند بار پیروزی به دست آورد. بعداً به خدمت مزدوری هلندیها و انگلیسها در آمد. والنشتاین او را در دساو شکست سختی داد (۱۶۲۶).

مانسی[6] (mānsi)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۹٬۰۸۲)، دلاور، ش مرکزی ایندیانا، بر کنار وایٹ ریور. ناحیه‌ای است کشاورزی و بیش از 9/10 آن زیر کشت است. از جمله‌ی فراورده‌های صنعتی آن قطعات یدکی اتومبیل، دیگ بخار، شیشه، سیمهای آهنی و فولادی است. در ۱۸۲۷ ماندگاه شد، و در ۱۸۶۵ عنوان شهریت یافت. نیز ← ر. س. لیند.

مانسی[7]، **فرنک اندرو** (frank andru mānsi)، ۱۸۵۴–۱۹۲۵، ناشر و مؤلف امریکائی؛ متمین. در ۱۸۸۲ فعالیت خود را به عنوان ناشر در نیو یورک شروع کرد. چندین مجله برای کودکان و بزرگسالان منتشر کرد. در ۱۸۹۱ به انتشار روزنامه و خرید و فروش و ادغام آنها در یکدیگر پرداخت. تایمز واشینگتن و ایوننگ نیوز پالتیمور از روزنامه‌های موفق او بودند.

مان سینگه[8] (mān singh)، سردار معروف اکبر شاه. راجه‌ی شهر امبر (amber) و از مردم قبیله‌ی راجپوت (← راجپوتها) کچوهه (kac vaha) بود که از گوالیار بیرون رانده شده و شهر امبر نزدیک جیپور را پایتخت خود ساخته بودند. در نتیجه‌ی ازدواج خواهرش، با خاندان سلطنتی اکبر نسبت پیدا کرد. جنگجوئی خشن و فرماندهی شجاع و دوراندیش بود. بعدها پایتخت از امبر به جیپور انتقال یافت.

مانش[9] (mānš)، ولایت (۶٬۴۱۲ کمم؛ در ۱۹۶۸ جم ۴۵۱٬۹۳۹)، ل‌غ فرانسه، در نورماندی؛ کرسی آن سن‌لو. شامل شبه جزیره‌ی کوتانتن، و شهرهای شربور و مونسن‌میشل است.

مانش[9]، **دریای** (mānš؛ از فنس)، فنس **لا مانش**[10] (lā mānš)، انگل **اینگلیش چنل**[11] (inglish canal)، شاخه‌ی قطلا، به طول ۵۶۳ کم و به عرض ۳۴–۲۴۱ کم، بین انگلستان و فرانسه، که در انتهای شرقی به دریای شمال متصل است. جزایر عمده‌اش ← جزیره‌ی وایت و ← جزایر چنل است. احداث تونلی زیر مانش از زمانی که یک فرانسوی به نام ماتیو (mātie) طرحی بدین منظور تقدیم ناپلئون کرد (۱۸۰۲) تاکنون مورد بحث بوده است. اولین عبور از دریای مانش با بالن در ۱۷۸۵ و با هواپیما در ۱۹۰۹ به عمل آمد. مثیو وب[12] (matiu web؛ ۱۸۴۸–۸۳) اول کسی بود که به وسیله‌ی شنا آن را از دوور تا کاله طی کرد (۱۸۷۵). ماهیگیری دریای مانش حائز اهمیت است. از بنادرش پلیموت، ساوثمتن، پورتسمث، فوکستن، و دوور (انگلستان)، و بولونی‌سورمر، شربور، کاله، لو هاور (فرانسه) است.

از ۱۹۵۷ طرح ایجاد تونل مانش دوباره احیا شد، و بین انگلستان و فرانسه مذاکراتی به عمل آمد. در ۱۹۶۴–۶۵ بررسیهائی موضعی، به وسیله‌ی یک کمیسیون انگلیسی‌فرانسوی، در پاسدوکاله صورت گرفت. در ۱۹۶۶، پس از تسلیم یک گزارش اولیه از این بررسیها، دولت های فرانسه و انگلستان ادامه‌ی تهیه‌ی مقدمات اداری کار را برای ساختن و به کار انداختن یک تونل لازم شمردند؛ و به جهاتی ساختن یک تونل راه آهن بر یک جاده‌ی تونلی ترجیح داده شد. در ۱۹۷۱ دو دولت ذی‌نفع این طرح را به عنوان مبنای کار آغاز ساختمان تونل امکانپذیر دانستند؛ با این حال، طرح ایجاد تونل یک بار دیگر در ژانویه‌ی ۱۹۷۵، به تصمیم دولت کارگری انگلستان، کنار گذاشته شد.

مانشتاین[13]، **فریتس اریش فون** (frits eriš fon mānštāyn)، ۱۸۸۷–۱۹۷۳، فیلد مارشال آلمانی، یکی از برجسته‌ترین جنگجویان جج II. در لشکرکشی لهستان (۱۹۳۹)، به عنوان رئیس ستاد گ. فون روندشتت، نقش قاطعی ایفا کرد. در فرماندهی سپاه ۱۱م، در زوینه‌ی ۱۹۴۲ سواستوپول، و در فوریه‌ی ۱۹۴۳ خارکوف را برای بار دوم تصرف کرد؛ در مارس ۱۹۴۴ هیتلر او را از فرماندهی برکنار کرد، و در مه‌ی ۱۹۴۵ وی خود را تسلیم نیروهای بریتانیا کرد. در اوت ۱۹۴۹ در دادگاه نورمبرگ محاکمه، و از بسیاری از اتهامات منسوب به خودش تبرئه شد، و با این حال به ۱۸ سال زندان محکومیت یافت. در ۱۹۵۳ آزاد شد، و بعداً مشاور دولت آلمان در سازماندهی به ارتش آلمان غربی شد.

مانع ابن ربیعه، نیای آل سعود؛ ← عربستان، قسمت ۱۳.

مانفرد[14] (mānfred)، ح ۱۲۳۲–۶۶، آخرین شاه سیسیل از خاندان هوهنشتاوفن؛ پسر نامشروع امپراطور فردریک II. پس از ۱۲۵۰ از طرف برادرش **کونراد IV** و سپس برادرزاده‌اش کونرادین، در سیسیل نایب‌السلطنه بود. در ۱۲۵۴ ناچار شد که سیسیل را به دستگاه پاپ باز گرداند و فقط تارانتو را به عنوان یک فیف از طرف پاپ نگاه دارد. ولی بزودی شورید، ایتالیای جنوبی و سیسیل را تصرف کرد و رهبری گیبلینها (← گولفها و گیبلینها) را به دست گرفت، و در ۱۲۵۸ در پالرمو تاجگذاری کرد. پاپ اوربانوس IV، در مقابل، سیسیل را به شارل د/آنژو، به عنوان شارل I، سپرد، و در ۱۲۶۶ کلمنس IV شارل را تاجگذاری کرد (← سیسیل). مانفرد در بنوونتو از شارل شکست خورد و در نبرد کشته شد.

مانک[15]، **جورج** (jorj mānk)، ملقب به (اولین) **دیوک آو البمارل** (diuk āv albəmārl*)، ۱۶۰۸–۷۰، مرد جنگی و سیاستمدار انگلیسی. در زمان کرامول ژنرال بود، و در ۱۶۵۱ اسکاتها را مطیع کرد. در ۱۶۶۰ از خاندان استوارت پشتیبانی کرد، سپاهی گرد آورد، و پارلمنت را واداشت که خود را منحل سازد. به توصیه‌ی او چارلز II ← اعلامیه‌ی بردا را صادر کرد، و حکومت سلطنتی مجدداً برقرار شد (← بازگشت خاندان استوارت).

مانکو کاپاک[16] (mānko kāpāk). **۱–** مؤسس داستانی سلسله‌ی اینکای پرو. **۲– ۱۵۰۰؟–۱۵۴۵**، پسر اواینا کاپاک، که بدون تعیین جانشینی برای خویش درگذشت (۱۵۲۵). پسر ارشد اواینا، نامش هواسکار، به سلطنت رسید، اما برادر دیگرش آتائوالپا بر وی شورید و او را به قتل رسانید، تا آنکه خود او نیز به دست ف. **پیثارو** کشته شد (۱۵۳۳). اندکی بعد مانکو کاپاک مدعی سلطنت شد و از پیثارو کومک طلبید، و پیثارو پس از تصرف کوسکو وی را به تخت نشانید. وقتی که به مانکو دیگر اجازه‌ی فرمانروائی داده نشد، وی از جنگ اسپانیائیها گریخت، و ملت اینکا را علیه مهاجمان شوراند. عاقبت شکست خورد و به آند گریخت. در واقع فرمانروائی واقعی سلسله‌ی اینکا پس از قتل آتائوالپا منقرض شد.

مانگاروا، جزایر، قکب؛ ← گامبیه، جزایر.

---

(۱) Carnavalet (۲) Mansa Musa (۳) Manzanillo (۴) Munster (۵) Mansfeld (۶) Muncie
(۷) Munsey (۸) Man Singh (۹) Manche (۱۰) La Manche (۱۱) English Channel (۱۲) Webb
(۱۳) Manstein (۱۴) Manfred (۱۵) Monck; Monk (۱۶) Manco Capac

مانگایا، در قکب، ← کوک، جزایر.

مانگرو[1] (māngrov)، درخت همیشه‌سبز بزرگ استوائی که بر صفه‌های کشندی گِلی و در امتداد خطوط کرانه‌ها میروید. در نواحی استوائی آسیا و افریقا و جزایر قکب از همه‌جا فراوانتر است. مانگرو امریکائی یا سرخ (*Rhizophora mangle*) در کرانه‌های ماندابی و خطوط ساحلی امریکای استوائی میروید. از تنه‌ی این درخت ریشه‌های هوائی میروید، که در زمین فرو میروند و شبکه‌ی در هم پیچیده‌ای فراهم میآورند که هم عنوان پایه‌هائی برای نگاهداری درخت دارد و هم برای هواگیری ریشه سودمند است. این ریشه‌ها در عین حال گل و لای و سایر چیزهائی را که همراه کشند میآید نگاه میدارند، و به این ترتیب زمینه‌ی لازم برای روییدن ریشه‌ها و درختهای تازه را فراهم میآورند. میوه‌ی مانگرو ستهی مخروطی و سرخ‌رنگ است، و دانه‌ی منحصر به فرد آن، در همان هنگام که در داخل میوه بر روی درخت است، جوانه میزند و ریشه‌ی بزرگی میدهد، و هنگامی که میوه رسید و افتاد آن را در زمین زیر درخت ثابت میکنند. پوست مانگرو به عنوان ماده‌ی مازوئی و رنگ مورد استعمال کمی دارد، و از چوب آن در ساختن اسکله‌ها استفاده میشود. در جد I مقداری از این درخت به نام چندل (candal) (*Rhizopkora muero-nata*) در کرانه‌های خلیج فارس کاشته شد، که قسمت عمده‌ی آن مورد تجاوز قرار گرفته و قطع شد، ولی اکنون در نگاهداری این جنگلها مراقبت صحیح میشود و احتمال بیشتری برای پیدایش جنگلهای بزرگ از آن هست. درخت دیگری که از لحاظ رویش به چندل شباهت دارد، خرّا (*Avicenna officinalis*) است که جنگل‌های مهم آن از بندر لنگه تا چاه‌بهار ممتد است.

مانگن[2] (mānəgən)، ولایت (۱٬۲۹۰ کمه، در ۱۹۷۱ جه ۴۶٬۲۳۱)، ایرلند، ایالت آلستر؛ مرکزش شهر **مانگن** (در ۱۹۷۱ جه ۵٬۲۵۵). ناحیه‌ای است کشاورزی؛ پرورش احشام در آن رواج بسیار دارد.

مانگو، قدیس: ← گلاسگو.

مانلیوس ایمپریوسوس تورکواتوس[3] (mān lius imperiosus torkuātus) [= مانلیوس توانای طوقدار]، قرن ۴م قم، کنسول روم. با مهاجمین گل جنگید (۳۶۱ قم) و یکی از سران آنان را کشته طوقش را گرفت. دو بار دیکتاتور (۳۵۳ و ۳۴۹) و سه بار کنسول (۳۴۷، ۳۴۴، و ۳۴۰) شد. لاتینها را مطیع کرد (۳۴۰ قم). پسر خود را، که بر خلاف امر او رفتار کرده بود، کشت.

مانلیوس کاپیتولینوس[4] (mānlius kāpitolinus)، فد ۳۸۴؟ قم، کنسول روم (۳۹۲ قم). در ح ۳۸۹ قم که مهاجمین گل رم را گرفتند، کاپیتول را از دست آنان نجات داد. بعداً به اتهام خیانت محکوم، و کشته شد.

مانمث (mānməṯ)، شهر، ← مانمشر.

مانمث[5]، **دیوک آو** (diuk āv mānməṯ*)، لقب **جیمز سکات**[6] (jeymz skāt)، ۱۶۴۹–۸۵، مدعی تاج و تخت انگلستان، پسر نامشروع چارلز II. پس از آشوب "توطئه‌ی پاپی" (← اوتس، تایتس)، پشتیبانان جانشینی پروتستانی هواخواه جانشینی او شدند. پس از به تخت نشستن (۱۶۸۵) جیمز II، در خاک انگلستان پیاده شد و نیروی کوچکی برای به دست آوردن تاج و تخت گرد آورد؛ اما شکست خورده اسیر شد، و سرش را بریدند.

مانمشر[7] (mānməṯšər) یا **مانمث**، ولایت مرزی (۱٬۴۰۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۶۱٬۴۵۹)، غ انگلستان. زمینش در دره‌ی رود وای پست و حاصلخیز و در ل و لغ مرتفع و کوهستانی است. دارای چراگاه، کشتزار، و باغات میوه، ولی اهمیت آن به علت ذخایر بزرگ زغال و آهن است. گاهی جزء ویلز شمرده میشود. مرکزش شهر **مانمث** (در ۱۹۷۱ جه ۶٬۵۴۵)، زادگاه هنری V است. در ۱۹۷۴ قسمت عمده‌ی مانمشر جزو ولایت ⇐ گوئنت شد؛ پهنه‌های کوچکی در غ آن بخشی از ولایات جدید ⇐ گلمورگن وسطی و ⇐ گلمورگن جنوبی شد.

مانن، آمده: ← خطکش محاسبه (در این مقاله به صورت مانایم آمده که باید بدین صورت اصلاح شود).

مانو[8] (mānu)، در اساطیر دینی هندو، نام صاحب شریعتی که از جهان بالا الهام یافته است. قوانین مانو، که محتملاً میان ۲۰۰ قم و ۲۰۰ بم از روی منابع گوناگون قدیمی تألیف شده، بر زندگی روزانه و شعائر برهمنی حکومت دارد. نیز ← طبقه.

مانوا[9] (mānuā)، ناحیه‌ای (در ۱۹۷۰ جه ۲۱٬۰۱۲) مشتمل بر چند جزیره، ساموآی امریکا. در ۱۸۹۹ ضمیمه‌ی گشت شد. طبق روایات ساموآئی مهد نژاد ساموآئیها است.

مانوئل I، امپراطوری بیزانس، ← مانوئل کومننوس.

مانوئل II، امپراطور بیزانس، ← مانوئل پالایولوگوس.

مانوئل I[10] (پرتغال) (mānuel)، ۱۴۶۹–۱۵۲۱، شاه (۱۴۹۵–۱۵۲۱) پرتغال. در دوره‌ی سلطنت او پرتغال به اوج نیروی مستعمراتی و بازرگانی خود رسید، و عظمت خود را مدیون کاشفانی چون واسکو دو گاما و پ. آ. کابرال، و فرمانده‌انی چون ف. د. آلمیدا و آ. آلبوکرک بود. اما همین توسعه‌ی مستعمراتی موجب شد که از توجه به امور کشاورزی و صنعتی کاسته شود. مانوئل با اکراه برای مسیحی کردن اجباری یهودیان اقدام کرد (۱۴۹۶–۹۷)، و سبب شد که بسیاری از آنان، که در گسترش دانش و علم سهم عمده داشتند، مهاجرت کنند؛ وی نتوانست از کشتار دسته‌جمعی (۱۵۰۶) عده‌ای از یهودیان در لیسبون جلوگیری کند. مانوئل در قوانین تجدید نظر کرد، و قدرت سلطنت را در مسیر استبداد سوق داد. پسرش، ژان III، جانشینش شد.

مانوئل II[10] (پرتغال) (mānuel)، ۱۸۸۹–۱۹۳۲، شاه (۱۹۰۸–10) پرتغال، پس از قتل (۱۹۰۸) پدر و برادرش به سلطنت رسید. در ۱۹۱۰ انقلابی او را از سلطنت برکنار کرد، و جمهوری برقرار شد. خاندان سلطنتی از پرتغال فرار کرد، و مانوئل قسمت عمده‌ی بقیه‌ی عمر خود را در انگلستان گذراند.

مانوئل[10] **پالایولوگوس** (mānuel pālāyologus) یا **مانوئل II**، ۱۳۴۸؟–۱۴۲۵، امپراطور بیزانس، پسر و جانشین یوحنای V. در زمان پدرش به دست ترکها اسیر شد؛ در دوره‌ی سلطنتش ترکها امپراطوری بیزانس را به قسطنطنیه و توابع آن محدود کردند. از ۱۳۹۹ برادرزاده‌اش، یوحنای VII، با وی در امپراطوری شریک شد، و در همان سال در محاصره‌ی قسطنطنیه به وسیله‌ی بایزید I از آن شهر دفاع کرد؛ پیروزی امیر تیمور بر بایزید I موقتاً قسطنطنیه را نجات داد. پسرش، یوحنای VIII، جانشینش شد.

مانوئل[10] **کومننوس** (mānuel komnenus) یا **مانوئل I**، ح ۱۱۲۰–۸۰، امپراطور (۱۱۴۳–۸۰) بیزانس، پسر و جانشین یوحنای II. سلطنت خود را با جنگی بر علیه ترکهای سلجوقی و اتحادی با امپراطور کونراد III بر علیه روژه‌ی II سیسیل آغاز کرد؛ ولی پس از آنکه جنگ صلیبی دوم (۱۱۴۷–۴۹) سرزمینهای او را ویران کرد، سیاست خود را تغییر داد، و با ترک‌های سلجوقی موقتاً صلح کرد، و به این ترتیب آنها را آزاد گذاشت تا جنگجویان صلیبی را شکست بدهند. سیاست بعدی او پشتیبانی از پاپ آلکساندر III بر ضد امپراطور فردریک I بود، و میخواست که بدین وسیله دو امپراطوری و دو کلیسای شرقی و غربی را به صورت واحد در آورد. شکست (۱۱۷۶) سخت او به دست ترکها به جاه‌طلبیهای او پایان داد. مانوئل بیگانگان را در دربار خود مورد لطف و توجه قرار میداد و اقامت مهاجرین جنووائی و پیزی و ونیزی را در قسطنطنیه تشویق میکرد.

مانوتیوس[11]، **آلدوس** (āldus mānutius)، ۱۴۵۰–۱۵۱۵، چاپگر ونیزی. در ادبیات و علوم قدیم یونانی تبحر داشت، و مربی فرزندان چند خانواده‌ی بزرگ بود. یکی از آنها، خاندان پیو (pio)، پولی در اختیار او گذاشت که با آن چاپخانه‌ای در ونیز تأسیس کرد. در این زمان مانوتیوس ۴۵ساله بود. اوقات خود را وقف منتشر کردن آثار قدیمی یونانی و رومی کرد و چاپهای او به دقت و صحت شهرت یافت؛ مجموعه‌ی پنج‌جلدی آثار ارسطوی او، که در ۱۴۹۸ انتشار یافت، مشهورترین کار چاپی او است. مخصوصاً در بند آن بود که کتابهائی به قطع کوچک و بهای ارزان فراهم کند و در دسترس فضلا قرار دهد. بدین منظور نخستین مجموعه‌ی کامل حروف یونانی را طرح ریخت و ساخت، و در آن مجموعه حروف مرکب خاصی متشکل از دو تا پنج حرف به هم پیوسته، که به صورت یک حرف و بر اسلوب نگارش نویسندگان زمان ساخته شده بود، وارد کرد.

---

(۱) mangrove (۲) Monaghan (۳) Manlius Imperiosus Torquatus (۴) Manlius Capitolinus (۵) Monmouth
(۶) Scott (۷) Monmouthshire (۸) Manu (۹) Manu'a (۱۰) Manuel (۱۱) Manutius

برای آنکه حروف لاتینی جای کمتری بگیرد، حروف شکسته‌ی کجی نیز ساخت که میگویند آن را از روی خط تحریری پترارک طرح ریخته بود. این نوع حروف نخستین حروف ایتالیک [=ایتالیائی] است (۱۵۰۱). کتابهائی که او به چاپ رسانیده است به نام آلدین شهرت دارد و با علامت تجارتی دلفین و لنگر مشخص است. آلدوس در چاپخانه‌ی خود برای پرداختن کتاب و حروفچینی و غلطگیری از فضلا استفاده میکرد. چاپخانه‌ی آلدین بعدها توسط افراد دیگر خاندان او اداره میشد.

مانور، واحد اقتصادی و اجتماعی؛ ← قرون وسطی، قسمت II.

مانومتر: ← فشارسنج.

مانون‌لسکو[1] (mānon lesko؛ از فس) کتاب معروفی از پرود/اگزیل، نام اصلی آن سرگذشت شوالیه دگریو و مانون لسکو. کتاب گزارشی است از عشق جوانی دوست‌داشتنی ولی سست‌عنصر، به نام دگریو (de grie:) نسبت به زنی به نام مانون لسکو که سبکسریهای او دگریو را به جنایت و خودش را به تبعید به امریکا و مردن در آن سرزمین میکشاند. روشنی سبک بیان و بینشهای روانشناختی این کتاب در جهان داستانویسی مقام ممتازی به آن داده است. نشر کتاب مانون لسکو از ۱۷۲۸ در "مجله‌ی آمستردام" آغاز شد و سرانجام در ۱۷۵۳ به صورت نهائی به چاپ رسید. از این داستان اپرائی در چهار پرده به وسیله‌ی ج. پوتچینی تهیه شد و اول‌بار در ۱۸۹۳ در تورن، ایتالیا، به نمایش در آمد.

مانوی، منسوب به مانی.

مانویان، پیروان مانی و مانویت.

مانویت[2] (mānaviyyat)، دین مانی که در کتب دینی و کلامی گاهی به نام ثنویت و گاهی به نام زندقه (نه به معنی عام آن، که مقصود کفر و الحاد مطلق باشد؛ ← زنادقه)، و در زبانهای فرنگی مانیکئیسم[2] (mānikeism) خوانده شده است، و پیروان آن را مانویه (mānaviy-ye)، و گاهی ثنویه و زنادقه (باز نه به معنی اعم آن)، منانیه (mannāniyye)، و مانویان (mānaviān) نامیده‌اند.

I ـ اساس دین مانی. دین مانوی، به عقیده‌ی علمای ادیان، از ادیان گنوستیک (عرفانی. ← گنوستیسیسم) است، یعنی از ادیانی است که نجات و رستگاری انسان را در معرفت عالم روحانی و در سعی به وصول به آن عالم از راه دوری و نجات از عالم ماده میداند. اساس دین مانی بر جدائی مطلق عالم نور و عالم ظلمت (تاریکی) یا خیر و شر یا روح و ماده است، و نیز بر این اصل است که این دو عالم متضاد زمانی بکلی از هم جدا بوده‌اند، و بعد با هم در آمیخته‌اند، و بعد باز از هم جدا خواهند شد، و این سه مرحله در سه زمان یا سه دوره‌ی گذشته، حال، و آینده صورت میگیرد.

II ـ جدائی دو اصل؛ زمان گذشته. در زمان گذشته، این دو اصل (یا دو بن) از هم جدا و مستقل بوده‌اند، و هر کدام را مقری جداگانه بوده است. مقر نور در شمال و عالم بالا و مشرق و مغرب بود، و مقر تاریکی در جنوب و پایین. پادشاه عالم نور پدر عظمت [معادل زروان زردشتیان؛ ← زروانیه. که گاهی هم سروشاو (sorušāv) خوانده شده] است، و در جهان تاریکی، امیر ظلمت (معادل اهریمن) حکمفرما بود. در قلمرو نور پنج ناحیه وجود داشته است که عبارت بودند از هوش، خرد، اندیشه، تأمل، و اراده [و به گفته‌ی الفهرست، حلم، علم، عقل، غیب، و فطنت]؛ و در قلمرو ظلمت پنج پرتگاه وجود داشته است، که عبارت بودند از دود، آتش بلعنده، بادهای ویرانگر، آبهای لجن، و ظلمات [و به گفته‌ی الفهرست، ضباب (= مه غلیظ)، حریق، سَموم، سَمّ، و ظلمت]. این پنج قلمرو را پنج آرخونت (ārxont) یا پنج رئیس اداره میکردند، که شکل دیو، شیر، عقاب، ماهی، و اژدها داشتند، و همه در پادشاه ظلمت جمع بودند، به این معنی که این پادشاه ظلمت یا شیطان یا اهریمن، سرش به شکل شیر، بدنش به شکل اژدها، بالهایش به شکل عقاب، و دمش مانند دم ماهی بود. در قلمرو ظلمت، پیوسته نزاع و شر و کثافت و زشتیها در جریان بود. در یکی از این کشمکشها و اضطرابها، پادشاه ظلمت یا ابلیس ازلی به حد نهائی خود از سوی بالا، یعنی به مجاورت عالم نور، رسید، و شکوه و درخشندگی قلمرو نور را دید، و خیره بماند و مفتون آن شد، و طمع در آن بست، و خواست که با همه‌ی دیوان خود به آن عالم فروزان و درخشان حمله کند، و آن را مسخر سازد.

III ـ جنگ دو اصل و امتزاج آنها: زمان حال. چون پدر عظمت از قصد شاه ظلمت یا اهریمن به قلمرو خود آگاه شد، خواست که به نفس خود با او بجنگد و، برای این منظور، مادر زندگانی را بیافریند، و او از خود موجودی به نام انسان ازلی یا انسان قدیم صادر کرد [این انسان ازلی مانوی در متون پارتی و پهلوی اورمزد (urmezd) خوانده شده است]. این انسان ازلی پنج پسر داشت که عبارت بودند از هوا، باد، روشنی، آب، و آتش. این پنج پسر ۵ سلاح او بودند، و او نخست هوا را بر خود بپوشید، و نور را بر آن بپوشانید، و آب را بر روی آن نهاد، و با باد روی به پادشاه ظلمت نهاد، و آتش را به جای نیزه و سپر به دست گرفت، و فرشته‌ای به نام نحشبط (nahašbat) با تاج پیروزی در پیشاپیش او حرکت کرد. اما، در جنگی که در گرفت، نیروهای تاریکی و اهریمنی بر انسان ازلی پیروز شدند، و سلاح‌های او را گرفتند.

پس از این پیروزی، قلمروهای پنجگانه‌ی ظلمت با قلمروهای پنجگانه‌ی روشنی یا پدر عظمت در هم آمیختند، و از اینجا زمان یا دوره‌ی دوم مانوی، که همان زمان حال است، شروع میشود. در این امتزاج است که ضباب با هوا در میآمیزد، و طوفان زمینی را به وجود میآورد، که آنچه راحتی و لذت نسیم است از قلمرو نور است، و آنچه باد و گردبادهای ویرانگر است از قلمرو ظلمت. حریق ظلمت با آتش نور در هم میآمیزد، و آتش این جهانی را به وجود میآورد؛ به همین جهت، آنچه آتش سودبخش است از قلمرو نور است، و آنچه آتش سوزنده و نابود کننده است از قلمرو ظلمت، و به همین ترتیب اجزای دیگر.

IV ـ خلقت عالم و رسول سوم. این شکست انسان ازلی در حقیقت تدبیری بود از جانب پدر عظمت، تا به وسیله‌ی قربانی کردن جزئی از خود، مقدمات پیروزی قطعی و نجات حتمی را فراهم آورد. انسان ازلی که، پس از شکست، در قعر جهنم بیهوش افتاده بود رفته رفته هوش و آگاهی خود را به دست میآورد و هفت بار زاری میکند. پدر عظمت موجود دیگری به نام "دوست انوار" صادر میکند [دوست انوار در پهلوی نریسف (narisaf) و در سغدی نریشنج نام دارد و گاهی هم روشنان فریانگ (rōšanān feryānag) خوانده میشود]. دوست انوار معمار بزرگ را میآفریند و او هم روح زنده را ایجاد میکند. روح زنده دارای پنج پسر است، که مهرسپند خوانده میشوند. او با این پنج پسر به قعر ظلمات میرود، و خروشی بر میآورد. این خروش دعوت از انسان ازلی است برای نجات از ظلمات، و جواب انسان ازلی به منزله‌ی قبول این دعوت است. این دعوت و جواب، به نام خروشتگ (xeruštag) و پدواختگ (padvāxtag)، به منزله‌ی دو مظهر الاهی برای نجات انسان هستند. روح زنده و مادر زندگی به قعر ظلمات میروند، و روح زنده دست خود را دراز میکند، و انسان ازلی را از ظلمات بیرون میکشد. از اینجاست که دراز کردن دست به عنوان رمز در میان مانویان معمول شده بود. اما انسان ازلی، در حین بازگشت به عالم نور، ۵ سلاح خود را در جهان ظلمت باقی میگذارد، و به همین جهت، پدر عظمت، برای نجات این پنج سلاح یا پنج جوهر نورانی، این جهان را میآفریند، و برای این کار، روح زنده یا مهریزد (mehryazd) یا غریو زیوندگ (qariv ǰivandag) را مأمور میکند. مهریزد با روح زنده دیوان را میکشد، و از پوست آنها آسمانها و از گوشتشان زمین و از استخوانشان کوهها را میآفریند. عدد آسمانها ۱۰ و عدد زمینها ۸ است. در این هنگام، پدر عظمت رسول سوم و ماه و آفتاب را میآفریند، و اجزای نورانی زمین از راه "ستون نور" [منوهمید بزرگ (manuhmide bozorg)] به زورق هلال میریزد، و هلال بدین ترتیب در ظرف ۱۵ روز پر شده به صورت بدر در میآید. در نیمه‌ی دوم ماه، اجزاء نورانی از ماه به آفتاب منتقل میشود، و از آنجا به عالم اصلی نور میرود.

V ـ خلقت انسان. انسان نخستین یا آدم و حوا از تناسل دیوان و آرخونتها به وجود آمده‌اند؛ در آدم و حوا قسمتهائی از نور محبوس بودند، و برای نجات این نور، نجات دهنده‌ای به نام "دوسپ" یا "پسر خدا" یا "عیسای متعالی" یا "عیسای درخشان" فرستاده میشود. این نجات‌دهنده است که گنوس یا معرفت باطنی و روحانی را به انسان نخستین تلقین میکند، و انسان خود را میشناسد، و برای نجات قسمت نورانی خود، یعنی روح، از دست قسمت ظلمانی، یعنی بدن، آماده میشود. ولی آدم و فرزندان او همیشه نمیتوانند نصایح و دستورهای نجات‌

(۱) Manon Lescaut (۲) Manichaeism

دهنده را به کار برند، و با ارتکاب شهوات و زناشوئی و گناهان، سبب بقای اجزاء نورانی در عالم ظلمانی میشوند. با این همه، با آمدن پیغمبران و راهنمایان، فرزندان آدم گاهی خود را از گناهان، دور نگاه میدارند، و به همین جهت نورانی و روحانی میشوند، و این ارواح نورانی پس از مرگشان از راه همان ستون نورانی به زورق هلال میروند، و از آنجا، از راه آفتاب، به وطن نورانی خود باز میگردند. پیغمبران گذشته هر کدام برای سرزمینی بوده است، و تنها مانی است که برای نجات تمام بشریت آمده است، و دین او تا ابد بر جای خواهد ماند.

VI ـ جنگ بزرگ و زمان آینده، پس از آنکه همه‌ی مردم دین مانی را پذیرفتند، "جنگ بزرگ" پیش میآید، و پس از آن روز بازپسین میرسد، و حریق عظیمی که ۱۴۶۸ سال دوام خواهد داشت در میگیرد. در این دوره‌ی حریق، دنیای آمیزش ظلمت و مساده از میان میرود، و انوار بتدریج تصفیه شده به جای خود میروند، و ظلمات هم به مقر خود باز میگردند، و آن وقت است که زمان سوم یا دوره‌ی سوم، یعنی دوره‌ی آینده و استقبال، شروع میشود، و انفکاک قطعی نور از ظلمت صورت میگیرد.

VII ـ طبقات دینی، مؤمنین به دین مانوی بر پنج طبقه بودند: طبقه‌ی اول، که طبقه‌ی پایینتر بود، سماعون (sammā'un) یا نئوشاگان (nequšāgān) بودند؛ طبقه‌ی بالاتر برگزیدگان یا صدیقان (seddiqān) یا مجتبین (mojtabin) بودند [به فارسی خروهخوان (xoruhxān) یا یزدامذ (yazdāmaz)]؛ طبقه‌ی سوم طبقه‌ی قسیسان (qessisān) یا مان سارار (mānsārār) یا مهستگ (mahestag)، که عده‌ی آنان منحصر در ۳۶۰ نفر بود؛ طبقه‌ی چهارم اسقفان یا مشمسان (mošammesān) یا ایسپسگ (ispasg)، که عده‌شان منحصر در ۷۲ نفر بود؛ و طبقه‌ی بالاتر معلم یا رسول [به فارسی همموزاک (hamuzāk) یا موزک (mu-jak)]، که عده‌شان منحصر در ۱۲ نفر بود. ظاهراً طبقه‌ی بالاتری هم داشته‌اند که از ایشان فقط ۵ نفر میتوانسته‌اند در دنیا وجود داشته باشند. امام و پیشوای دین مانی دین‌سارار نامیده میشد.

VIII ـ تکالیف دینی مانوی. نخستین چیزی که بر انسان لازم است گنوس یا معرفت باطنی و روحانی است. با این معرفت، انسان در مییابد که در وجود او اجزاء نورانی نهفته است، و باید کوشش کند که این اجزاء نورانیِ روحانی را از ظلمات ماده‌ی بدن نجات بخشد. برای این منظور، انسان باید در این دنیا اعمالی انجام دهد که از راه آن بتواند خود را نجات دهد. این اعمال یا تکالیف بر دو قسم بوده‌اند؛ قسمی برای عامه‌ی مؤمنین یا سماعون و قسم دیگر برای برگزیدگان یا صدیقان و مجتبین.

بر سماعون یا نئوشاگان ده تکلیف منفی فرض بود، که عبارت بود از نپرستیدن بت، دروغ نگفتن، بخل نکردن، قتل نکردن، زنا نکردن، دزدی نکردن، یاد ندادن حیله و نیرنگ و سحر، شک نکردن در دین و سستی نکردن در اعمال دینی. نئوشاگان هر روز چهار نماز داشتند، که نماز نخستین در ظهر، نماز دوم در عصر، و نماز سوم بعد از غروب آفتاب، و نماز چهارم نماز عتمه (otama) یا نماز عشا سه ساعت پس از نماز مغرب بود. ابتدا بایستی با آب جاری یا آب دیگر بدن خود را مسح کنند، و پس از آن، روی به آفتاب یا محل فرو رفتن خورشید بایستند، و دوازده بار سجده کنند. اوراد این سجده‌ها در الفهرست ابن الندیم آمده است، و ما برای مثال ورد سجده‌ی نخستین را ذکر میکنیم: "خجسته است راهنمای ما فارقلیط، فرستاده‌ی روشنی: خجسته‌اند فرشتگان پاسبان او: پاکا سپاهیان روشنی بخش او!" صدیقان یا برگزیدگان ۷ نماز در شبانروز داشتند. عامه‌ی مانویان روز یکشنبه را مقدس میداشتند و صدیقان روز دوشنبه را نیز مقدس میدانستند.

عامه‌ی مانویان هفت روز در ماه روزه داشتند، و روزه‌ی روزهای یکشنبه مهم بود. علاوه بر آن، چهار روزه‌ی مهمتر داشتند که یکی در برج قوس بود، و در آن دو روز پشت سر هم روزه میگرفتند. روزه‌ی دیگر در برج جَدْی بود، و روزه‌ی سوم هم کمی پس از آن (روزه‌ی دوم در اول کانون ثانی و روزه‌ی سوم در نیمه‌ی همان ماه). تمام این روزه‌ها دو روز پشت سر هم بود، که صوم الوصال (sōmo 'l.vesāl) نامیده میشد. روزه‌ی چهارم روزه‌ی سی‌روزه بود، و از هشتم شباط تا هشتم ادار (آذار) ادامه داشت، و آخر آن عید فطر مانویان بود که عید بما (bemā) [در فارسی گاه و نیشم (nišaym) و در ترکی جایدان] خوانده میشد، و شب آن را احیاء میداشتند، و در اطراف تخت پنج‌پله‌ی مانی، که روی آن تصویر مانی قرار داشت، حلقه میزدند، و به گناهان خود اعتراف میکردند.

از تکالیف صدیقان، و به قول بعضی نئوشاگان، هم سه مهر (mohr) بود، که مهر اول بر دهان، و مهر دوم بر دست، و مهر سوم بر بدن بود (به معنی امساک از خوردن حیوانی، قتل، و معاشرت با زنان). اما سماعون یا نئوشاگان میتوانستند مالک شوند، و زراعت و صنعت یا تجارت پیشه گیرند، و زن داشته باشند، ولی برگزیدگان از مالکیت و ثروت و مشاغل دنیوی **محروم بودند، در سال فقط میتوانستند یک دست لباس بپوشند، و در شبانروز فقط یک بار غذا بخورند، موسیقی و صدقه نیز جزو آداب و تکالیف دینی بود.**

IX ـ خلاصه‌ی مشخصات مهم دینی مانوی. اینک به طور خلاصه مشخصات مهم دین مانوی را ذکر میکنیم:

(۱) مانویت دین دوگانگی مطلق مبنی بر دو اصل نور و ظلمت یا خیر و شر بود.

(۲) قسمت اعظم مبارزه برای نجات نور از دست ظلمت پیش از آفرینش آدم صورت گرفته است.

(۳) آفریننده‌ی جهان پدر عظمت یا خدای بزرگ نیست بلکه روح زنده است.

(۴) آدم و حوا آفریده‌ی آرخونتها و نیروهای اهریمنی هستند.

(۵) جهان انسان جهانی است برای رهایش اجزای نور از ظلمت.

(۶) آیین مانویت مبنی بر ریاضت و گریز از این جهان است.

(۷) بدن و ماده ارزشی ندارند و آنچه ارزش دارد همان روح است.

X ـ تاریخ مانویت. مانی پیش از مرگ خود شخصی به نام سیس (sis) [یا سیسینیوس (sisinnios)] را برای جانشینی خود تعیین کرد. سیس پس از ده سال اقامت کشته شد، و پس از او شخصی به نام اینایوس (innāyos) جانشین او شد، چون اینایوس بهرام پادشاه ساسانی (ظاهراً بهرام III) را شفا داد، بهرام نسبت به مانویان مهربان شد. اینایوس در سال سوم سلطنت بهرام به جندیشاپور رفت، و در آنجا وفات یافت.

دین مانوی بسرعت در امپراطوری روم انتشار یافت، و در سوریه، مصر، افریقای شمالی، و اسپانیا پیروانی پیدا کرد. در سال ۲۸۷ یا ۲۹۶، امپراطور روم، دیوکلسین، فرمانی بر ضد مانویان و برای سوزاندن کتب ایشان صادر کرد. در اواخر قرن ۴م، قدیس آوگوستینوس، متکلم مشهور مسیحیت، ابتدا مانوی بود، و بعد از آن برگشت، و ح ۱۳ کتاب در رد بر مانویان نوشت. در قرن ۵م، پاپ قدیس لئوی I حکم به سوزاندن کتب مانوی داد. در سال ۵۲۰، یوستی‌نیانوس حکم به اعدام مانویان داد. در داخله‌ی حکومت ساسانی، پادشاهان ایران، به تحریک روحانیان زرتشتی، گاه و بیگاه حکم به تعقیب و آزار مانویان میدادند. با این همه، شهر بابل همیشه مرکز مانویت، و امامت و جانشینی مانی در آنجا مستقر بود.

یکی از بزرگان دین مانوی به نام شاد-اورمزد (šād-urmezd) در آسیای مرکزی دست به تبلیغات مهمی زد. از سال ۷۶۳ دین مانوی دین رسمی اویغورها شد، و از آنجا به چین رفت. هیوئن تسانگ، سیاح چینی در ربع دوم قرن ۷م، مانویت را دین ایرانیان (ایرانیان ساکن طخارستان) میداند. در سال ۷۳۲ در چین به مانویان حق اقامت داده شد. یک عالم مانوی در ۷۱۹ به چین فرستاده شد، و بر اثر فعالیت او، دوره‌ی زمانیِ موسوم به هفته در چین معمول شد، و اسامی روزهای هفته در چین از سغدی اقتباس گردید. پس از چندی، میان مانویان آسیای مرکزی و مانویان بابلی اختلاف پیدا شد، و مانویان آسیای مرکزی به دیناوران و مانویان پیرو خلافت بابلی به نام دینداران معروف شدند.

در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک، انشعاب دیگری در مانویت پیدا شد، و دسته‌ای به نام مهریه (mehriyye؛ از نام رئیس بزرگ آنان در بابل) و دسته‌ای دیگر به نام مقلاصیه (meqlāsiyye) یا مقالصه (maqālese) خوانده شدند. از جمله‌ی مخالفتهای مقلاصیه با مهریه در صوم الوصال (قسمت VIII) بود، تا آنکه رئیس مانویان افریقیه، به نام ابوهلال دیجوری، از مقالصه خواست که از بدعت در صوم الوصال دست بر دارند. در اوایل خلافت عباسی، نام عده‌ای از بزرگان و ادبا و شعرا از قبیل ابن مقفع، صالح ابن عبدالقدوس، ابن ابی العوجاء،

بشار ابن برد، و محمد ابن عبدالله (کاتب مهدی خلیفه)ـرا جزو زنادقه (یعنی پیروان مانی) ذکر کرده‌اند. در ۱۶۷ هق، مهدی، خلیفه‌ی عباسی، شخصی به نام عمر کلوازی (omare kalvāzi) را مأمور تعقیب و قتل زنادقه کرد. در ۱۶۹ هق، هادی، خلیفه‌ی عباسی، دست به تعقیب و قتل مانویان زد، و عده‌ی زیادی از ایشان کشته شدند. بر اثر این تعقیبها و آزارها، مانویان از عراق به اطراف عالم پراکنده شدند، و بیشتر به خراسان و ماوراء النهر رفتند. در زمان معزالدوله‌ی دیلمی، ح ۳۰۰ تن از ایشان در بغداد بودند، ولی، پس از آن، بتدریج کمتر شدند، چنانکه ابن الندیم میگوید که در عهد او در بغداد بیش از ۵ نفر از ایشان باقی نمانده‌اند.

مانویت در بعضی از فرق و ادیان دیگر نفوذ کرده است، چنانکه کلیسای کاتولیک؟ بوگومیلها (در بلغارستان)، آلبیگالیان (در جنوب فرانسه در پرووانس) و کاتارها را به مانویت متهم کرده.

مانویه، پیروان آیین مانی؛ ← مانویت.

مانه (māne)، بخش (جه ۳۶'۹۴۳ سنه ۱۳۴۵ هق)، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان). فعلاً مشتمل است بر دهستانهای **سملقان** و **مانه**. کوهستانی و سردسیر است. رود اترک از آن می‌گذرد و قسمتی از آبادیهایش را مشروب میکند. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، بنشن، و فراورده‌های دامی است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد. ساکنین آن از کردهای شادلو و ترکمنها هستند که در اسب‌سواری و تربیت اسب مهارت دارند. بخش مانه بر طبق فتکا ۱۳۱۶ هش در جزء شهرستان بجنورد تشکیل شد، بعداً به موجب تصویبنامه‌ی شهریور ماه ۱۳۳۸ هش دهستان جرگلان از آن منتزع و با ۲ دهستان دیگر تبدیل به بخش جرگلان تابع شهرستان بجنورد شد.

مانه (māne)، دهستان (جه ۱۸'۶۵۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش مانه، شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۶۷ آبادی. قسمت عمده‌ی آن کوهستانی و سردسیر است. رود اترک، چشمه، و قنات مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، میوه، و فراورده‌های دامی است. مرکزش **پیش‌قلعه** است.

مانه[1]، **ادوار** (eduār māne)، ۱۸۳۲–۸۳، نقاش فرانسوی؛ متـ پاریس. از ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۶ نزد ⇐ توما کوتور به تحصیل هنر پرداخت. مانه تحت تأثیر ولاسکوئز و گویا قرار گرفت. در ۱۸۶۱ تابلوی آوازخوان اسپانیائی او در نمایشگاه سالانه پذیرفته شد، ولی دو سال بعد که ناهار روی چمن (۱۸۶۲؛ لوور) او به نمایش در آمد، بشدت مورد حمله و انتقاد قرار گرفت. اولمپیا (۱۸۶۳؛ لوور)، که در ۱۸۶۵ به نمایش در آمد، نیز با مخالفت مشابهی مواجه شد. خصومت بیش از حد نقادان در طول زندگی مانه ادامه داشت؛ با وجود این، در میان نقاشان پیروان سرسختی داشت و از حمایت زولا، که به خاطر دفاع از او کار خود را در روزنامه‌ای از دست داد، برخوردار بود. گرچه مانه هرگز رسماً به نقاشان امپرسیونیست نپیوست و آثار خود را با آثار سایرین به معرض نمایش در میآورد، و به استثنای مدت کوتاهی، از رنگهای شکسته یا طرحهای تند قلم‌مو استفاده نمیکرد، بر نقاشان امپرسیونیست و به طور کلی بر مسیر نقاشی فرانسه تأثیر انکارناپذیری داشت. مانه اولین نقاشی بود که مایه و صبغه و اختلاف ظریف تیرگی و روشنی را در رنگها به طور دقیق مورد توجه قرار داد. در اواخر قرن تابلوهای مانه که زمانی مطرود به شمار میرفت، مقام رفیعی در لوور به دست آورد.

مانهاتن[2] (mānhātan)، انگلیسی **منهتن** (manhatən)، بخش (سطح ارضی ۵۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱'۵۲۴'۵۴۱)، شهر نیو یورک، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمه. قسمت عمده‌ی آن را جزیره‌ی مانهاتن (طول ح ۱۹ کم، منتهای عرض ح ۳ کم) تشکیل میدهد. از غ به رود هودسن و از ش و ل به رود هارلم محدود است، پلها و تونلها و معابر بسیاری آن را به سایر بخشهای شهر نیو یورک و به نیو جرزی مرتبط میسازند. اول‌بار شرکت هند غربی هلند آن را با زیورآلاتی به ارزش ۲۴ دلار از هندیشمردگان قبیله‌ی مانهاتن خرید (۱۶۲۶)، و آن را آمستردام جدید نامید. انگلیسها نام نیو یورک بر آن نهادند (۱۶۶۴). مرکز تجارتی و فرهنگی و مالی شهر نیو یورک و دارای صنایع گوناگون، تسهیلات عمده برای توزیع کالا، مؤسسات بانکی و مالی میباشد، و داد و ستد کلی و جزئی آن عظیم است. بعضی ابنیه و مؤسسات عمده‌ی آن عبارتند از موزه‌ی هنری متروپلیتن، موزه‌ی امریکائی تاریخ طبیعی، موزه‌ی هنر نوین، مرکز کتابخانه‌ی ملی نیو یورک، تئاترهای بسیار، ← دانشگاه کولومبیا، آسمانخراش امپایر ستیت بیلدینگ، و راکفلر سنتر. بعضی نواحی معروف آن عبارتند از گرینیچ ویلج، برودوی، خیابان پنجم، وال ستریت، و هارلم.

مانهاتن، جزیره‌ی، کشمه؛ ← مانهاتن، بخش.

مانهایم[3] (mānhāym)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۳۲'۱۶۳)، بادن‌ـوورتمبرگ، آلمان غربی، بر رود راین، مقابل لودویگسهافن و بر دهانه‌ی رود نکار. رودبندر، و مرکز صنعتی (ماشین‌سازی، آلات و ابزار دقیق، و مواد شیمیائی) است. در ۱۶۰۶ شهریت یافت؛ در ۱۷۲۰ مقر برگزیدگان پالاتن (← کاخنشین) بود. ارکستر معروف مانهایم در قرن ۱۸م از ارکسترهای درجه‌ی اول اروپا بود و نفوذ فراوانی در سمفونی‌سازان (مخصوصاً موتسارت) داشت. شیلر ابتدا در تئاتر مانهایم شروع به کار کرد (۱۷۸۲–۸۳). مانهایم در ۱۸۰۳ به تصرف بادن در آمد. بیشتر آن در جج II ویران شد. پس از جنگ، کاخ و بناهای باروک قسمت داخلی شهر ترمیم شد.

مانهایم[3]، **کارل** (kārl mānhāym)، ۱۸۹۳–۱۹۴۷، جامعه‌شناس و مورخ اتریشی‌ـمجارستانی؛ متولد و تربیت‌شده در مجارستان. در هایدلبرگ و فرانکفورت، و از ۱۹۳۳ تا زمان مرگش در دانشگاه لندن تدریس میکرد. در نوشته‌های تاریخی خود برای نقش ارزشهای اجتماعی اهمیت خاص قائل بود. از مارکس، در عین آنکه نسبت به نوشته‌های او به چشم انتقاد مینگریست، متأثر شده و نظر او را در کتابش، ایدئولوژی و یوتوپیا (۱۹۲۹)، پذیرفته بوده است.

مانی[4] (māni)، یا **مانس** (mānes)، ۲۱۶ یا ۲۱۷–۲۷۶ یا ۲۷۷، بنیادگذار دین مانوی (← مانویت). بنا بر محاسبه‌ای که شده، در ۱۴ آوریل ۲۱۶ بم متولد شد (بنا بر نقل ابوریحان بیرونی، تولد او در سال ۴م سلطنت اردوان ۷، آخرین شاه اشکانی، مطابق با سال ۵۲۷ بابلی [سلوکی] اتفاق افتاده است). محل تولد او در **ج بابل، در دهی به نام مَرْدینو، واقع در کوثای علیا** (kusāye olyā) بوده است. در کتاب الفهرست، محل تولد او جوخی آمده است.

I– اصل و نسب مانی. نام پدر مانی فتق (fateq) (پتک) یا فاتق (fāteq) (پاتک) بوده است. پدرش از مردم ماد و از شهر همدان بوده است، و بعد به سرزمین بابل مهاجرت کرده و ابتدا در مدایین (تیسفون) سکونت گزیده است. فتق در تیسفون به زیارت معبدی میرفته است. روزی از آنجا ندائی میشنود که از گوشت و شراب و نزدیکی با زنان بپرهیزد، و این ندا در سه روز تکرار میشود. فتق، پس از شنیدن این ندا، به دستمیسان میرود، و در آنجا به فرقه‌ی معروف به مغتسله [= خودشویندگان. ظاهراً همان صبیهای امروز. ← صبه] میپیوندد. در همین ایام، مانی متولد میشود. در الفهرست، پدر مانی از حسکانیه (haskāniyye) شمرده شده است، که معلوم نیست نام طایفه و خانواده‌ای است یا نام فرقه‌ای دینی. نام مادر مانی را میس و اوتاخیم و مَرْمَریم نوشته‌اند، و بعضی هم نوشیت یا یوسیت گفته‌اند. این زن، به گفته‌ی الفهرست، از اشکانیان و ظاهراً از خاندان کمسرکان (kamsarakān) بوده است.

II– رسالت و زندگی مانی. مانی به دین پدر تربیت مییابد و بزرگ میشود، و در خرد سالی سخنانی حکیمانه میگوید، تا آنکه در ۱۲ سالگی فرشته‌ای به نام توم (tām) بر او ظاهر میشود، و به او میگوید که از دین پدر دوری جوید و تقوی و ترک شهوات را پیشه گیرد. کلمه‌ی توم، که نام آن فرشته بوده است، کلمه‌ی نبطی است، و معنی آن قرین و همزاد (توأم) است. توم به مانی میگوید که هنوز به علت خردسالی او هنگام ظهورش نرسیده است. اما همینکه مانی به ۲۴سالگی میرسد توم دوباره بر او ظاهر میشود، و میگوید که هنگام ظهور و نشر دعوت رسیده است. تاریخ وحی نخستین سال ۵۳۹ سلوکی و در سال دوم سلطنت اردشیر بابکان، نخستین پادشاه ساسانی، بوده است. تاریخ وحی دوم سال ۵۵۱ سلوکی (۲۳۹ یا ۲۴۰ بم) و در عهد سلطنت گوردیانوس III، امپراطور (۲۳۸–۲۴۴) روم بوده است. وحی دوم توم به مانی از این قرار بوده است: "ای مانی! از من و از خدائی که مرا به تو فرستاده و تو را برگزیده است بر تو درود بادا خداوند فرموده است که تو مردم را به راه راست خود بخوانی، و از سوی او راستی و درستی را بشارت دهی، و تمام سعی خود را در این راه به کار بری".

مانی، پس از شنیدن این وحی، به دعوت

(۱)Manet (۲)Manhattan (۳)Mannheim (۴)Manes

پرداخت، و جمعی به او گرویدند، و حتی فیروز پسر اردشیر (که فرمانروای مشرق ایران شد و به مقام کوشان‌شاهی رسید) و مِهْرشاه پسر دیگر اردشیر (که فرمانروای دست‌میسان بود) به او متمایل شدند. مانی ظاهراً در سال آخر سلطنت اردشیر به مشرق ایران سفر کرد، و در سایه‌ی تمایل فیروز (حاکم خراسان و کوشان) به او، در نواحی شرقی ایران به تبلیغ و دعوت پرداخت، و بعد به قندهار و سند رفت، و با تعالیم بودائیان آشنائی پیدا کرد.

پس از شنیدن خبر مرگ اردشیر، مانی به ایران باز گشت، و از راه میسان و خوزستان، نزد شاپور I رفت، و روز تاجگذاری رسمی او که روز یکشنبه‌ی اول نیسان و آفتاب در برج حمل بود (بنا به محاسبه‌ای که شده است مطابق میشود با یکشنبه‌ی ۹ آوریل ۲۴۳، و ۱۹ حمل، و مطابق با ۱۵ مهرماه قدیم)، به همراهی پسر خود فتق و دو تن از پیروانش به نام شمعون و زکوا (zakvā)، پیش او رفت و رسالت خود را اظهار کرد. شاپور چند بار به او اجازه داد که به حضور او برسد، و جزء موکب او باشد. به همین جهت، مانی سالها در موکب شاپور و در سفرهای جنگی او همراه او بوده است، و در این مدت، دست به فعالیتهای زیادی زده و از تبلیغ و نشر دین خود کوتاهی نکرده است. مبلغینی به سراسر مملکت ایران و خارج ایران فرستاده است. از جمله‌ی مبلغین او مارامّو (برای خراسان و آسیای مرکزی) و ادا (addā؛ برای مصر)، و زکوا، شمعون، اردوان، و پاپیس را نام برده‌اند.

پس از مرگ شاپور I، جانشین او هرمز نیز با مانی بخوبی رفتار کرد، تا آنکه بهرام I به تخت نشست. در این موقع، روحانیون زرتشتی، و در رأس آنان کرتیر، که از تبلیغات و رواج دین مانوی بیمناک شده بودند، و آن را برای دین زرتشتی خطری بزرگ میدانستند، شاه تازه را با خود همراه کردند، و در موقعی که مانی عازم سفر خراسان و کوشان بود او را گرفتند. بهرام، پس از ملاقات با مانی، دستور حبس او را داد. مانی ۲۶ روز در حبس ماند. در این مدت، دست و پای او را به زنجیر گرفتند، و بتدریج زنجیرها را تنگتر کردند تا آنکه جان سپرد. سر مانی را پس از مرگ بریدند، و پوست او را پر از کاه کرده از دروازه‌ی جندیشاپور آویختند. این دروازه به همین جهت به دروازه‌ی مانی معروف شد. وفات مانی بنا بر محاسبه‌ای در ۱۴ فوریه‌ی ۲۷۶ و بنا بر محاسبه‌ی دیگر در ۲۶ فوریه‌ی ۲۷۷ روی داده است.

III ـ آثار مانی. مانی شش یا هفت کتاب نوشته است که همه، بجز یکی، به زبان سریانی بوده است. کتاب سفرالاسرار (sefro'l.asrār) در باره‌ی عقاید دیصانیه و رد آن عقاید و در باره‌ی عیسی و مطالب دیگر بوده است. کتاب دیگر او به نام سفرالجبابره (sefro'l.jabābera) است، که در زبان فارسی کوان (kavvān) [جمع کو (kav)، = جبار، پادشاه بزرگ مستبد، پهلوان] خوانده میشد، و به فرانسوی آن را لو لیور د ژان (le: livr de jān) ترجمه کرده‌اند. از این کتاب یک ترجمه‌ی کامل به زبان حبشی باقی مانده است. کتاب دیگر او فرقماطیا (feraqmātiā) است که گویا در پهلوی بنگاهیک (bongāhik) و در لاتینی اپیستولا فوندامنتا (epistulā fundāmentā) خوانده شده است. دیگر کتابی است به نام انجیل مانی، که قطعاتی از آن در تورفان به دست آمده، و با مجموعه‌ای از تصاویر همراه بوده، و در پهلوی پارتی اردهنگ (ardhang)، در پهلوی ساسانی ارتنگ، و در یونانی ایکون [= تصویر] خوانده میشده، و همان است که در فارسی ارژنگ خوانده میشود، و به خاطر تصاویر آن، مانی را نقاش خوانده‌اند، و ارژنگ را شاهکار هنر نقاشی دانسته‌اند. دیگر کتاب شاپورگان (šāporqān) [معربش شابرقان (šāborqān)] است، که تنها کتابی از مانی است که به زبان پهلوی ساسانی نوشته شده. این کتاب مطالبی در باره‌ی انحلال (اصطلاح مانوی برای مرگ) سماعون و صدیقان یا مجتبین (برای هر دو ← مانویت، قسمت VII) داشته‌است، وظاهراً در باب معاد بوده. نیز ← انجیل البعین.

مانی خط تازه‌ای که در آن حروف صدادار هم شکلی داشته‌اند اختراع کرده است، و کتب مانویان به زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و به زبان سغدی به آن خط نوشته میشده است.

مانیالیوم[1] (mānyāliom؛ از فنـ)، آلیاژی از آلومینیوم و ح ۵٪ منیزیوم. با آنکه منیزیوم، در حالت عنصری، سست و نرم است، آلیاژهای آن با آلومینیوم و منگنز و روی و قلع و زیرکونیوم و سریوم در صنعت بسیار سودمند است. سختی و استحکام آلومینیوم، هنگامی که با موادی چون منیزیوم و منگنز و نیکل و کروم و روی و آهن و مس و سیلیسیوم آلیاژ شود، افزایش پیدا میکند. مانیالیوم که سبکتر از آلومینیوم و کار کردن با آن آسانتر است، برای ساختن آینه‌های فلزی و اسبابهای علمی به کار میرود.

مانیپور[2] (mānipur)، ایالت (۲۲٬۳۴۶ کمـ؛ در ۱۹۷۱ جـ ۱٬۰۶۹٬۵۵۵)، لش هندـ. از غ به آسام، و از ش به برمه محدود است؛ مرکز آن ⇐ ایمپهل. قسمت عمده‌ی آن جنگل است، و اکثریت مردم آن هندو هستند، ولی بسیاری از افراد قبایل ناگا و کوکی نیز در آن زندگی میکنند. راجه‌ی مانیپور در ۱۷۶۲ یک پیمان تحت‌الحمایگی با انگلستان امضا کرد، و انگلستان در مقابل نیروهائی برای جلوگیری از هجوم مردم برمه در اختیار او گذاشت. در جنگ II مورد هجوم ژاپونیها قرار گرفت، و صحنه‌ی نبردهای شدیدی بود. اداره‌ی این ایالت تا ۱۹۴۷ با آسام بود، و در این سال تحت نظارت مستقیم حکومت مرکزی هند در آمد.

مانیترون[3] (mānyetron؛ از فنـ)، نوسانگری از نوع لوله‌ی خلأ که پیامهای برقاطیسی پرقدرتی در ردیف بسامد کهموجی تولید میکند. کار کردن آن مبتنی است بر عمل توأم یک میدان مغناطیسی خارجی و میدان برقی موجود میان الکترودها. مانیترون دیوده‌ی است که یک مغناطیس خارجی آن را احاطه کرده است. بدون

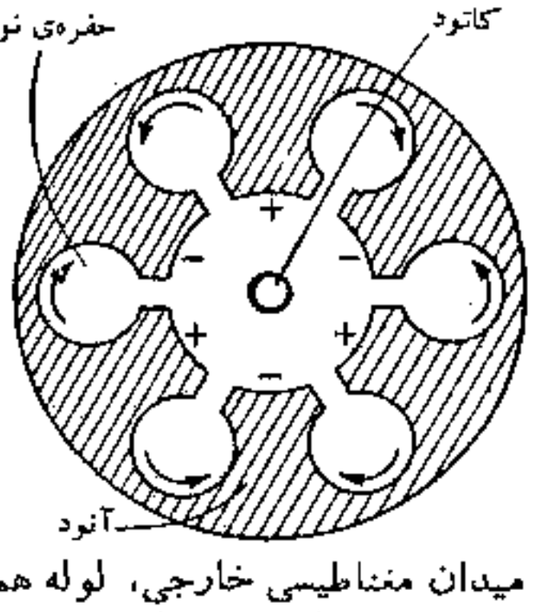

این میدان مغناطیسی خارجی، لوله همانند یک دیود ساده عمل میکند، و الکترونها مستقیماً از کاتود به آنود جاری میشوند. ولی در مانیترون، میدان مغناطیسیِ الکترونهای صادرشده از کاتود را مجبور میکند که مسیری منحنی داشته باشند، و بدین ترتیب یک ابر الکترونی دوار بر گرد محور لوله تولید میشود. مانیترون، از آن جهت که میتواند قدرت درداده‌ی برقی را به قدرت بازداده‌ی کهموجی تبدیل کند، بسیار کارامد است. مورد استعمال آن در فرستنده‌های رادار است، و با قدرتهائی از چند کیلووات تا چند مگاوات ساخته میشود. اختراع مانیترون به موریس پونت[4] (moris pont، ۱۹۰۲— ؛ مهندس فرانسوی) منسوب است.

مانیتو[5] (mānyeto؛ فنـ)، مولد برق کوچکی، مجهز به یک قرقره‌ی القا، که برای محترق ساختن بنزین در موتور با احتراق داخلی به کار میرود.

مانیتوئیدرودینامیک: ← مکانیک سیالات.

مانیتوبا[6] (mānitobā)، انگلـ manitōbā)، ایالت (سطح خشکی ۵۶۹٬۰۷۸ کمـ، سطح کل ۶۵۰٬۰۸۶ کمـ؛ در ۱۹۷۱ جـ ۹۸۸٬۲۴۷)، غ قسمت مرکزی کانادا، کرسی آن وینیپگ. شرقیترین ایالات چمنی، که قسمت شمالی آن پهنه‌ی وسیع غیر مسکون ⇐ تندرا، قسمت مرکزی آن جنگلی و دریاچه‌ای (دریاچه‌های عمده‌اش وینیپگ، مانیتوبا، و وینیپگوسیس)، و قسمت جنوبی آن دارای اراضی زراعتی وسیع است. رودهای عمده‌اش رود سرخ، آسینیبویین، چرچیل، و نلسن میباشد. شغل عمده‌ی اهالی کشاورزی است (زراعت گندم و غلات و سیب زمینی). استخراج معادن (مس، طلا، روی، نقره، کادمیوم) و پرورش دام و طیور نیز معمول است. سرزمین مانیتوبا در ۱۶۷۰ به عنوان جزئی از ← ارض روپرت به ← شرکت خلیج هودسن واگذار شد؛ در ۱۸۶۹ دومینیون کانادا اراضی بین اونتاریو و کولومبیای بریتانیا را از آن شرکت خریداری کرد. ایالت در ۱۸۷۰ احداث شد.

مانیتوستریکسیون[7] (mānyetostriksion؛ از فنـ)، تغییری در طول یک ماده‌ی آهنطیس (← فرومانیتیسم) در نتیجه‌ی قرار گرفتن آن در میدان مغناطیسی. عمل متقابل میدان مغناطیسی و گشتاور مغناطیسی اتمها موجب تغییر شکل، و در نتیجه تغییر ابعاد اتمها میشود. اگر میدان به

(۱)magnalium (۲)Manipur (۳)magnetron (۴)Ponte (۵)magneto (۶)Manitoba (۷)magnetostriction

صورت متناوب تغییر کند، طول نیز به صورت متناوب تغییر خواهد کرد. علت عمده‌ی سر و صدائی که در مبدل‌ها شنیده میشود همین ما‌ـ یتوستریکسیون است. برای تولید و پیداگری صوت، خاصه در موارد استعمال زیر آبی (← سونار)، به کار میرود. همچنین در دستگاه جدیـ دی که کارش خفر کردن سوراخهای دارای مقطع نامدوّر، مخصوصاً در مواد سخت است، مورد استعمال دارد.

مانیتیت[1] (mānyetit؛ فنس)، اکسید طبیعی آهن؛ فورمول آن Fe_3O_4. سیاه و براق، و یکی از کانه‌های مهم آهن است. به حالت متبلور و بیـ شکل در دانه‌های شن یافت میشود. یکی از اقـ سام معروف آن مغناطیسی است.

مانیچ[2] (mānic) یا **دره‌ی مانیچ**، اراضی پستی در ج‌ش جمشیر اروپائی، بین دون سفلی و دریای خزر. رودهای مانیچ شرقی و مانیچ غربی از آن میگذرند. کانال مانیچ، که رود دون (و در نتیجه دریای آزوف) را به دریای خزر مرتبط میسازد، در این دره حفر شده است. **مانیچ شرقی** ح ۱۶۰ کم به جانب ش جریان یافته وارد یک رشته دریاچه‌ی شور و باطلاقهائی واقع در ح ۱۲۰ کیلوـ متری غ دریای خزر میشود. **مانیچ غربی**، به طول ح ۳۲۰ کم، از ریزابه‌های رود دون سفلی است.

مانیچ، دره‌ی: ← مانیچ.

مانیچ شرقی، رود: ← مانیچ

مانیچ غربی، رود: ← مانیچ.

مانیزان (mānizān)، ده (جه ۱٬۱۲۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرای علیا، بخش وفس، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۶۷ کیلومتری ج کمیجان. محصولاتش غلات، پنبه، و چغندر قند است.

مانیزان (mānizān)، ده (جه ۱٬۶۹۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ملایر، فرمانداری کل همدان؛ ۲۳ کیلومتری ج‌ش ملایر. محصولش غلات و صیفی است. قالیبافی دارد.

مانیسالس[3] (mānisāles)، شهر (در ۱۹۷۳ جه ۳۲۰٬۰۰۰)، کولومبیا، به فاصله‌ی ح ۱۸۰ کیلوـ متری بوگوتا، در ارتفاع ۲٬۱۵۲ متر بر یک رشته‌ی مرکزی از کوره‌یلرا. یکی از مراکز مهم تهیه‌ی قهوه است، و در نزدیکی آن معادن طلا، نقره، و جیوه یافت میشود. آب و هوای آن مطبوع است، گرچه بارانهای سنگین دارد.

مانیسالس در ۱۸۴۷ به وسیله‌ی طلاجویان تأسیس شد. صحنه‌ی مخاصمات دوره‌ی جنگهای داخلی نیمه‌ی قرن ۱۹م بود، و زلزله‌ی ۱۸۷۸ و نیز آتشسوزی ۱۹۲۵ آن را ویران ساخت. سپس قسمت عمده‌ی شهر با بتون ساخته شد.

مانیشتوسو[4] (māništusu)، سومین شاه اکد (هزاره‌ی ۳ قم). به اطراف خلیج فارس لشکر کشید و شهرها و کانهای نقره و معادن استخراج سنگ را متصرف شد. در موزه‌ی لوور پاریس چند مجسمه از این شاه و یک مسله از جنس دیوریت (← شوتروک ناخونته) وجود دارد که بر روی آن عبارت املاک خالصه‌ی شاه حک شده است.

مانیکئیسم: ← مانویت.

مانیل[5] (mānil)، شهر (در ۱۹۷۷ جمه تخمیناً ۱٬۴۵۹٬۰۰۰)، پایتخت و بندر عمده‌ی فیلی‌پین، ج‌غ لوزون، کنار خلیج مانیل. رود قابل کشتیـ رانی پاسیگ[6] (pāsig؛ طول ح ۲۰ کم) آن را به دو قسمت تقسیم میکند. از ابنیه و مؤسسات آن کاخ مالاکانان (مقر رئیس جمهور)، دانشگاه سانتو توماس، دانشگاه فیلی‌پین، دانشگاه ملی، و دانشگاه زنانه‌ی فیلی‌پین است.

در ۱۵۷۱ لوپث د لگاسپی مهاجرنشینی در اینجا تأسیس کرد. تحت حکومت اسپانیا مدتی اهمیت تجارتی یافت. در ۱۷۶۲—۶۳ بریتانیائیها آن را اشغال کردند. در ← جنگ اسپانیا و امریکا به تصرف کشمة در آمد (۱۸۹۸). در جج II ژاپنیها آن را گرفتند (۱۹۴۲)؛ نیروهای کشمة آن را باز ستاندند (۱۹۴۵). در ۱۹۴۸ کزون سیتی به جای آن پایتخت شد. در مه‌ی ۱۹۷۶ مانیل دوباره، به جای کزون سیتی، پایـ تخت فیلی‌پین اعلام شد.

مانیل، خلیج[7]، شاخابه‌ی دریای چین جنوبی، در ج‌غ لوزون، فیلی‌پین. جزیره‌ی کورگیدور در مدخل آن است. در ← جنگ اسپانیا و امریکا ناوگان اسپانیا در اینجا نابود شد.

مانین[8]، **دانیله** (dāniele mānin)، ۱۸۰۴—۵۷، میهنپرست و سیاستمدار ایتالیائی. وقتی که ونیز بر ضد فرمانروائی اتریش شورش کرد (۱۸۴۸)، او رئیس جمهور ونیز شد، و برای مقاومت در برابر محاصره‌ی طولانی اتریشیها، تشکیلاتی ترتیب داد. پس از تسلیم (اوت ۱۸۴۹) ونیز به پاریس تبعید شد. از رهبری ساردنی در نهضت برای وحدت ایتالیا پشتیبانی کرد.

مانیو[9]، **یولیو** (yuliu māniu)، ۱۸۷۳—۱۹۵۱؟، سیاستمدار رومانیائی، رهبر حزب روستائیان. در ۱۹۲۸—۳۰ نخست‌وزیر بود، و دست به اصلاحات لیبرال زد. دگربار مدتی کوتاه (۱۹۳۲—۳۳) نخست‌وزیر بود. با دیکتاـ توری ی. آنتونسکو مخالفت ورزید. در ۱۹۴۷ حکومت کمونیستی او را به اتهام خیانت محاکمه و به زندان ابد محکوم کرد.

مانیوک[10] (māniok؛ فنس)، (*Manihot esculenta*)، گیاه گرمسیری امریکائی. ریشه‌ی آن دارای مواد غذائی و نشاسته‌ی فراوان، و یکی از غذاهای عمده‌ی مردم امریکای جنوبی است (به صورت تاپیوکا مصرف میشود).

مانیهیکی، در فکه: ← کوک، جزایر.

ماوئی[11] (māi)، جزیره (۱٬۸۸۵ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۳۸٬۶۹۱، مشتمل بر جمعیت جزایر لانای، کاهوئولاوه[12] [kāhoolāve]، و قسمتی از مولوـ کای)، جزایر هاوائی (و از حیث وسعت دومین آنها). عبارت است از دو توده‌ی کوهستانی که به وسیله‌ی پرزخی به یکدیگر مرتبط هستند. بلندترین قلل آن هالئاکالا است. مزارع نیشکر و آناناس دارد.

ماوراء اردن: ← اردن هاشمی، مملکت.

ماوراء النهر (māvarā'o 'n.nahr)، نامی که مسلمانان پس از تسخیر سرزمینهای آن طرف رود جیحون به این ناحیه دادند که معنی آن "آن سوی رود [جیحون]" است. این سرزمینها مشتمل بر پنج ایالت بود: مهمترین آنها، سغد، دو کرسی داشت، یکی بخارا و دیگری سمرقند؛ در غ سغد ایالت خوارزم بود که بعدها خیوه نام گرفت و دلتای رود جیحون را شامل میشد؛ در ج‌ش ایالت چغانیان بود که ختل و ولایات دیگر جیحون علیا از آن به شمار میرفت، و بدخشان نیز، با آنکه در ساحل چپ یعنی ساحل ج جیـ حون واقع بود، چون تقریباً خمیدگی بزرگ جیحون در آن سوی طخارستان آن را در بر گرفته بود، جزء این ایالت محسوب میشد؛ فرغانه بر کرانه‌ی قسمت علیای رود سیحون، و چاچ (بعدها تاشکند) در کرانه‌ی شرقیتر همین رود، دو ایالت دیگر ماوراء النهر بوده است.

ماوراء خزر، ناحیه‌ی قدیم تجشس در آسیا، ش دریای خزر، ل ایران و افغانستان، و غ بخارا و خیوه، تقریباً مطابق ترکمنستان و قسمت ج‌غ قزاقستان حالیه.

ماوراء خزر[13]، **راه آهن یا راه آهن آسیای مرکزی**، راه آهن ارتباطی عمده‌ی آسیای مرـ کزی شوروی. در ۱۸۸۰—۱۹۰۵ ساخته شد. از کراسنووودسک بر دریای خزر شروع شده، پس از عبور از بخارا، سمرقند، تاشکند، و چکالوف به کوی‌بیشف منتهی میشود. در ل تاشکند به راه آهن ترکستان‌ـسیبریه مرتبط میگردد.

ماوراء سیبریه[14]، **راه آهن**، راه آهنی به طول ۷٬۰۰۰ کم، که روسیه‌ی اروپائی را با ساحل فکـ مرتبط میکند. انتهای آن در ولادی‌وستوک است. یکی از شاخه‌های جنوبی آن، موسوم به راه آهن چین شرقی، از منچوری میگذرد. ساختمان (۱۸۹۲—۱۹۰۵) آن راه استعمار و استثمار اقتصادی سیبریه را باز کرد.

ماوراء قفقاز[15]، ناحیه‌ای قدیم از قفقاز در ج کومـ های قفقاز، شامل نواحی باکو، ایروان، کوتائیـ سی، تفلیس، ولایات با طوم و داغستان، بخش سوخومی، و غیره. از ۱۹۱۷ به بعد به پهنه‌ای اطلاق می‌شودکه شامل چشمهای گرجستان، آذرـ بایجان شوروی، و ارمنستان بود، و در سپتامبر ۱۹۱۷ اتحادیه‌ای به اسم **اتحادیه‌ی ماوراء قفقاز** (کرسی آن تفلیس) تشکیل دادند. اندکی بعد، اتحادیه به سه جمهوری جداگانه (گرجستان، آذربایجان، و ارمنستان) تجزیه شد. در ۱۹۱۹—۲۱ میدان نبردهائی بین بلشویکها و ترکها بود. در ۱۹۲۲ از نو تشکیل یافت و در ۱۹۲۳ به تجشـ پیوست. در ۱۹۳۶، که در تجشـ قانون اساسی جدیدی معمول شد، دگربار به سه جمهوری خودمختار تجزیه شد. نیز ← قفقاز، قسمت VIII، ص ۲۰۷۰، ستون ۲.

ماوراء قفقاز، اتحادیه‌ی: ← ماوراء قفقاز، ناحیه‌ی قدیم.

ماوردی (māvardi)، شهرت **ابوالحسنْ علی**

---

(۱) magnetite (۲) Manych (۳) Manizales (۴) Manishtousou (۵) Manila (۶) Pasig (۷) Manila Bay (۸) Manin (۹) Maniu (۱۰) cassava; manioc (۱۱) Maui (۱۲) Kahoolawe (۱۳) Trans-Caspian (۱۴) Trans-Siberian (۱۵) Transcaucasia

ابن محمد ابن حبیب بَصْری، ۳۶۴–۴۵۰ هق، فقیه شافعی، که در اصول (عقاید) معتزلی و در فروع (فقه) شافعی بود. استاد خطیب بغدادی و شاگرد ابوحامد اسفراینی (ف ۴۰۶ هق) بوده است. از آثار او، که پس از مرگ وی به وسیله‌ی یکی از شاگردانش گردآوری شد، اینها است: الحاوی الکبیر فی الفروع (alhāve'l.ka- bir) در ۲۰ باب، نصیحة الملوک، تفسیر القرآن یا کتاب النکت و العیون، تسهیل النظر و تعجیل الظفر در سیاست و فن حکومت، قوانین الوزارة، اعلام النبوة، ادب القاضی، و الامثال و الحکم.

ماورر[1]، **یون گئورگه** (yon georg mārer)، ۱۹۰۲– . رجل سیاسی رومانیائی. وکیل دعاوی، و مدافع کمونیستهای رومانی در دهه‌ی ۱۹۳۰ بود، و بعداً عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شد. در دهه‌های بعد از جنگ II وزیر امور اقتصادی (۱۹۴۶–۴۷)، وزیر صناعت و بازرگانی (۱۹۴۷–۴۸)، وزیر خارجه (۱۹۵۷–۵۸)، و رئیس (۱۹۵۸–۶۱) پرزیدیوم مجمع ملی بود. در ۱۹۶۱ صدر شورای وزیران (نخست‌وزیر) شد. از نزدیکان ⇐ ن. چاوشکو بود، و از سیاست ملی و مستقل رومانی پشتیبانی می‌کرد. یک حادثه‌ی اتومبیل (۱۹۷۰) موجب شد که از فعالیت سیاسی خود بکاهد، و در ۱۹۷۴ از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد.

ماوروکوردَاتوس[2]، **آلکساندر** (āleksāndr māvrokordātos)، ۱۷۹۱–۱۸۶۵، سیاستمدار یونانی. طرح اعلامیه‌ی استقلال یونان را او نوشت (۱۸۲۱). بعدها، به عنوان رئیس مجلس ملی، با سیاست دولت، که مبنی برطرفداری از روسیه بود، مخالفت کرد. در ۱۸۳۳، ۱۸۴۱، ۱۸۴۴، و ۱۸۵۴–۵۵ نخست‌وزیر بود. قانون اساسی یونان را تدوین کرد (۱۸۴۴)، و بیطرفی یونان را در جنگ کریمه محفوظ نگاه داشت.

ماوری: ← مور، قوم بربر ل افریقا.

ماوریا[3] (māriā)، سلسله‌ی سلاطین قدیم هندوستان، ح ۳۲۵– ح ۱۸۳ قم، که مؤسس آن ساندراکوتوس (چاندرا گوپتا ماوریا) بوده است. وی مملکت ماگادها را مسخر کرد و پاتلیپوتره (← پاتنا) را پایتخت آن قرار داد. پس از شکست دادن (ح ۳۰۵ قم) سلوکوس I، کشور خود را از غ در افغانستان توسعه داد؛ این کشور در ش به خلیج بنگال و در ج به رود نربدا محدود بود. پسرش، بیندوساره[4] (bindusāra؛ ف ح ۲۷۳ قم)، محتملاً دکن را فتح کرد، و نواده‌اش، آشوکا، بزرگترین فرمانروای قدیم هندوستان. نخستین بار در تاریخ تقریباً تمام هندوستان را با افغانستان به تصرف خود در آورد. فرهنگ امپراطوری ماوریا، هرچند از نفوذ معنوی ایران و یونان متأثر بود، نخستین مظهر شکوفای تمدن بومی هندوستان به شمار میرود، و تا زمان سلسله‌ی گوپتا هیچ فرهنگ دیگری در آن سرزمین به پای آن نرسید.

ماوریکیوس[5] (mārikius)، ح ۵۳۹–۶۰۲، امپراطور (۵۸۲–۶۰۲) بیزانس. خسرو پرویز که سلطنتش را بهرام چوبین غصب کرده بود، به یاری ماوریکیوس بهرام را مغلوب کرد و دوباره به تخت نشست (۵۹۱) به دست فوکاس، کسی که سلطنت او را غصب کرد، به قتل رسید.

ماوسن[6]، سر **داگلس** (sər dāgləs māsən*)، ۱۸۸۲–۱۹۵۸، پوینده و زمینشناس استرالیائی؛ متولد انگلستان. در پویشهائی (۱۹۰۷–۰۹، ۱۹۱۱–۱۴، ۱۹۲۹–۳۰) که انجام داد، ۲ زمستان را در جنوبگان گذرانید، از ← ارض اندربی دوباره دیدار کرد (که از زمان کشف آن تا آن زمان کسی از آنجا دیدن نکرده بود)، ح ۱٬۶۰۰ کمم از کرانه‌ی ناشناخته را نقشه‌برداری کرد، و مدعی مالکیت ح ۵٬۷۶۰٬۰۰۰ کمم از سرزمین جنوبگان برای استرالیا شد.

ماوسولوس[7] (māsolos)، ف ۳۵۳ قم، ساتراپ ایرانی فرمانروای (۳۷۷–۳۵۳ قم) کاریا. در ۳۶۲ قم در عصیان ساتراپها بر ضد اردشیر II هخامنشی شرکت جست و قدرت خود را بر لیدیا و یونیا و جزایر مجاور آن گسترش داد. محرک جنگ بیزانس و رودس بر ضد آتن بود، و در نتیجه‌ی آن چند جزیره به دست آورد. اسماً تابع شاه ایران بود، ولی در واقع بر کشور مستقلی فرمانروائی داشت. هالیکارناس را پایتخت خود قرار داد، و آن را به صورت یکی از شهرهای بزرگ و زیبای یونان در آورد. خواهر و همسرش آرتمیس II (ārtemis-) جانشین او شد و آرامگاه باشکوهی، به نام موسولئوم، برای او بنا کرد. هم اکنون آرامگاههای نامداران را در زبانهای اروپائی به همین نام میخوانند [انگل. ماسولیم[8] (māsoliəm)؛ فنس. موزوله[9] (mozole)].

ماو ماو، انجمن سری، ← ماو ماو.

مئون: ← قرآن: قسمت IV.

ماونا کئا[10] (mānā keā) [= کوه سفید]، کوه آتشفشان خاموش، به بلندی ۴٬۲۰۵ متر، جزیره‌ی هاوائی، بلندترین کوه جهان که در جزیره‌ای قرار دارد. اگر بلندی آن از قاعده‌اش، که در عمق ۵٬۴۸۶متری فکِ قرار دارد، حساب شود، ۹٬۶۹۱ متر ارتفاع دارد، که بلندترین کوههای کره‌ی زمین به شمار میرود. بر دامنه‌های آن قهوه کشت میشود.

ماونا لوآ[11] (mānā loā)، کوه آتشفشان، به بلندی ۴٬۱۷۰ متر، جزیره‌ی هاوائی. از جمله‌ی دهانه‌های آتشفشانی آن کیلاوئا و موکوئاوئووئو است. ماونا لوآ، پس از شدیدترین دوره‌ی فعالیت خود در ۱۸۸۱، دو بار دیگر (۱۹۴۲، ۱۹۴۹) فعالیت آتشفشانی داشته است.

ماونتبتن[12] (māntbatən)، خاندانی از اشراف انگلستان که از اعقاب خاندان باتنبرگ هستند. بر آمدن این خاندان به این نحو بود که لوئی آلکساندر، از خاندان اخیر، در ۱۸۶۸ به تابعیت بریتانیا در آمد، و با یکی از نوادگان ملکه ویکتوریا ازدواج کرد، و، در جه I، نام خود را از باتنبرگ به ماونتبتن (که از ترجمه‌ی تحت‌اللفظی باتنبرگ ساخته شده) تبدیل کرد. لوئی آلکساندر باتنبرگ پدر لوئی ماونتبتن و جد دیوک آو ادینبره است.

ماونتبتن، فیلیپ: ← ادینبره، دیوک آو.

ماونتبتن[12]، **لوئی** [لوئی فرانسیس البرت ویکتور نیکولس ماونتبتن (lui frānsis albərt vik-tor nikoləs māntbatən)] ملقب به (اولین) **ارل ماونتبتن آو برمه** (ërl āv bërmə)، ۱۹۰۰–۷۹، دریاسالار انگلیسی. پسر لوئی آلکساندر باتنبرگ (← باتنبرگ، خاندان)، نبیره‌ی ملکه ویکتوریا، و دائی ملکه الیزابت؛ ستوینزر. در جه II عملیات کوماندوئی را علیه نروژ و فرانسه، و عملیات متفقین را بر ضد ژاپنیها در برمه در ۱۹۴۳، اداره کرد؛ فرماندهی عالی نیروهای متفقین در جنوب شرقی آسیا را در جه II بر عهده داشت. آخرین نایب‌السلطنه و بعداً فرماندار کل بریتانیا در هند بود (۱۹۴۷–۴۸). در ۱۹۵۲ فرمانده دریائی سازمان آتلانتیک شمالی در مدیترانه شد. در ۱۹۵۵–۵۹ نخستین لرد دریاداری بود. در ۱۹۶۵ فرماندار جزیره‌ی وایت شد. در اوت ۱۹۷۹، هنگامی که در کشتی تفریحی خود به قصد صید ماهی ساحل ایرلند را ترک میکرد، بر اثر انفجاری که در کشتی روی داد–عاملین آن را افراطیون ایرلندی میدانند–خود و نوه‌ی ۱۵-ساله‌اش جان سپردند.

ماونت دزرت[13] (mānt dezərt) جزیره‌ای (۲۶۰ کمم) نزدیک ساحل جنوبی ایالت مین، کشمت، ج‌ش بنگور. شامپلن در ۱۶۰۴ در اینجا پیاده شد. در آتشسوزی جنگلی سال ۱۹۴۷ آسیب دید. تفرجگاه تابستانی است.

ماونتن مدوز، کشمت: ← مودمونها.

ماونت ورنن[14] (mānt vërnən)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۷۲٬۷۸۸)، ج‌ش ایالت نیو یورک، کشمت. از مراکز پخش نفت و تهیه کننده‌ی ماشین‌آلات، لوازم برقی، و مواد شیمیائی است.

ماونت ویلسن[15] (mānt wilsən)، قله‌ای به ارتفاع ۱٬۷۴۰ متر از سطح دریا، در کوههای سان‌گیبریل[16] (sān geybriəl)، لوس آنجلس. شهرتش به جهت رصدخانه‌ی معروفی به همین نام است که در ۱۹۰۴ در آنجا تأسیس شد. نیز ← تلسکوپ.

ماونزی، قله، افریقا، ← کیلیمانجارو.

ماووه، آنتون: ← منظرشناخت.

ماه (اشکال ظاهری). اشکال ظاهری ماه یا اهله‌ی ماه ناشی از این است که، با تغییر وضع ماه (قمر) نسبت به خورشید و زمین، سطح مرئی ماه تغییر میکند (شکل). در موقع مقارنه، که نیمه‌ی تاریک ماه به جانب زمین است، محاق واقع میشود، در این موقع خورشید و ماه با هم از نصف النهار محل میگذرند. شب پس از آن، هلال واقع میشود که حُدْبه‌اش به جانب مغرب است. چون فواصل زاویه‌ای ماه و خورشید 90° شود (قریب ۷ شبانروز و ۹ ساعت پس از محاق) تربیع اول واقع میشود، که ماه به صورت نیم‌دایره، دیده میشود. سپس باز قسمت مرئی اف-

(۱)Maurer (۲)Mavrocordatos; Maurocordatos (۳)Maurya (۴)Bindusara (۵)Maurice (۶)Mawson (۷)Mausolus (۸)Mausoleum (۹)Mausolée (۱۰)Mauna Kea (۱۱)Mauna Loa (۱۲)Mountbatten (۱۳)Mount Desert (۱۴)Mount Vernon (۱۵) Mount Wilson (۱۶)San Gabriel

زایش میپیابد، و در موقع مقابله (قریب هفت شبانروز و ۹ ساعت بعد از تربیع اول) ماه به صورت دایره‌ی تمام دیده میشود، و این حالت را بدر گویند. از آن پس همان کیفیات در جهت عکس ظاهر میشود.

ماه (زمان)، اصلاً مدت زمانی که در آن ماه (قمر) در آسمان صورتهای گوناگون پیدا میکند تا به صورت اولیه‌ی خود باز گردد. **ماه قمری**، که اعمال و اعیاد دینی مسلمانان (روزه، حج، عید قربان، و غیره) با آن تنظیم میشود، از رؤیت هلال شروع میشود، و مدتش، بر حسب آنکه هلال بعد در روز ۲۹م یا ۳۰م پس از هلال اول دیده شود، ۲۹ یا ۳۰ شبانروز است. روز اول ماه را غُرّه و روز آخر را سلخ گویند. دوازده ماه قمری را یک سال قمری گویند. سال قمری اسلامی از اول محرم شروع میشود؛ برای اسامی ماهها ← تقویم هجری قمری. به علت عدم تطابق گردش ماه (قمر) و خورشید، محل ایام در فصول سال تغییر میکند. استعمال ماه قمری در اغلب ممالک منسوخ شده ولی، چون "ماه" برای گاهشماری مدت زمان مناسبی است، سال شمسی را به ۱۲ ماه.قراردادی موسوم به ماه شمسی تقسیم میکنند.

ماه[1] (قمر)، تنها قمر زمین؛ قطرش ح ۳۴۸۰ کم (تقریباً ربع قطر زمین). اگرچه حجم و جرمش به ترتیب 1/50 و 1/80 حجم و جرم زمین است، اثرات قابل توجهی در زمین دارد (مثلاً جزر و مد). حرکت ماه بسیار مختلط است. علاوه بر اینکه در حرکت زمین به دور خورشید شرکت دارد، بر مداری بیضوی، که زمین در یکی از کانونهای آن است، از مغرب به مشرق به دور زمین میگردد؛ فاصله‌ی متوسط مراکز ماه و زمین ح ۳۸۴٬۴۳۰ کم است؛ صفحه‌ی مدار، که خیلی به دایرة البروج نزدیک است (زاویه‌ی آنها ۵° ۸′ ۴۳″)، این دایره را در دو نقطه موسوم به عقدتین (عقده‌ی رأس و عقده‌ی ذنب) قطع میکند. ماه دارای حرکتی وضعی، از مغرب به مشرق، به دور محور خود میباشد که دوره‌اش مساوی دوره‌ی حرکت انتقالی ماه است به دور زمین. در نتیجه‌ی تساوی این دو دوره، همواره یک طرف ماه مواجه با زمین است و بس، و

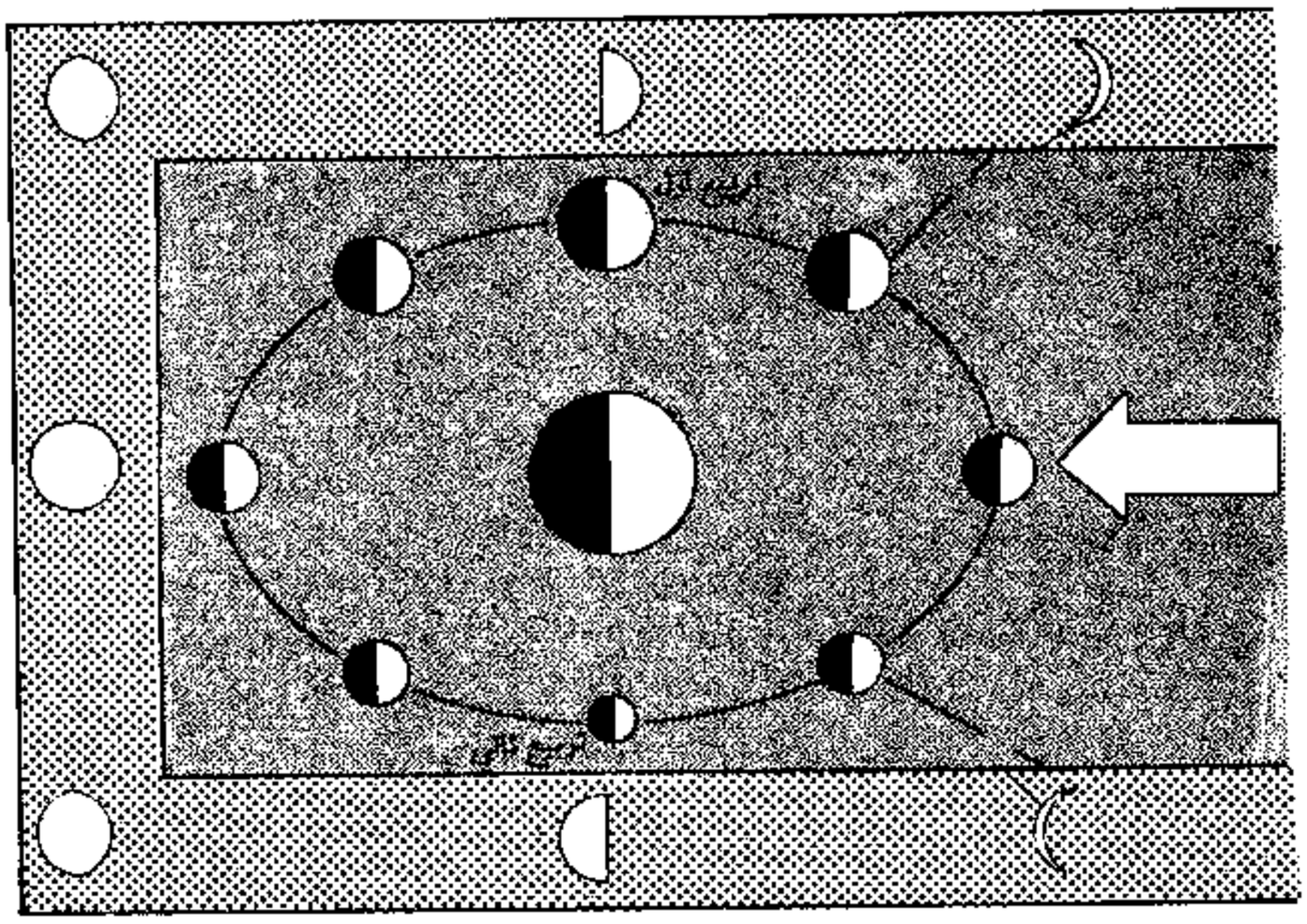

اگر سرعتهای دو حرکت مساوی و محور ماه بر صفحه‌ی مدار آن عمود بود، همواره یک نیمه‌ی معین از ماه به جانب زمین میبود. اما ماه دارای حرکتی اهتزازی است مرکب از دو حرکت اهتزازی طولی (مانند کسی که سرش را به چپ و راست حرکت دهد) و حرکت اهتزازی عرضی (مانند کسی که سرش را به بالا و پایین حرکت دهد) که در نتیجه‌ی آنها علاوه بر "صورت" قسمتهائی از "گونه‌ها" و "پیشانی" و "زنخ" ماه نیز با زمین مواجه میشود؛ خلاصه، در طی یک دور گردش ماه به دور زمین، ۵۹٪ سطح آن مرئی میشود. **اهلّه‌ی ماه** معروف است. دوره‌ی گردش ماه به نجومی، تناوبی، و هلالی منقسم میشود. دوره‌ی نجومی مدتی است که ماه یک دور مدار خود را طی میکند، و آن ۲۷٫۳۲۱۶۶ شبانروز شمسی متوسط است. دوره‌ی تناوبی فاصله‌ی زمانی دو عبور ماه از اعتدال ربیعی است، و آن به علت تقدیم اعتدالین ح ۶٫۷ ثانیه از دوره‌ی نجومی کوتاهتر است. دوره‌ی هلالی مدت زمانی است که در آن ماه نسبت به خورشید از وضعی به وضع مشابه آن باز میگردد (مثلاً از یک هلال تا هلال دیگر)، و مدتش ۲۹٫۵۳۰۵۹ شبانروز شمسی متوسط است. علت فزونی این بر آن دو این است که در آن ضمن که ماه به توالی پیش میرود، زمین نیز در همان جهت قدری پیش رفته است، و ماه باید مقداری اضافی طی کند تا وضع مشابه پیش آید. چون ماه در دوره‌ی نجومی خود ۳۶۰° حرکت میکند، قوسی که به طور متوسط در یک روز طی میکند ″۳۴٫۸۹ ′۱۰ °۱۳ است که، از قرار ۱۵° در یک ساعت، ۵۲ دقیقه و ۴۲٫۳۳ ثانیه در روز میشود، و این تأخیر متوسط ماه است نسبت به کواکب، و باعث میشود که ماه هر شب به طور متوسط ح ۵۲ دقیقه دیرتر از شب گذشته طلوع کند. فاصله‌ی دو طلوع متوالی (۲۴ ساعت و ۵۲ دقیقه و ۴۲٫۳۳ ثانیه‌ی شمسی متوسط) شبانروز قمری متوسط است. بر سطح ماه کلفهائی دیده میشود که در واقع کوهها و دره‌ها و آتشفشانهائی است. آب و هوای محسوس ندارد.

اطلاعات تازه در باره‌ی ماه. سطح ماه اکنون به وسیله‌ی سفینه‌های فضائی از نزدیک مورد مطالعه قرار گرفته است. عصر جدید پویش مستقیم جهان با مطالعات در ماه که نزدیکترین کره‌ی نزدیک به زمین و تقریباً تغییرناپذیر است آغاز شده. اکنون میدانیم که سطح پنهان ماه دریاهای بزرگ ندارد و شدت میدان مغناطیسی آن چندان زیاد نیست. با عکسهائی که در ۱۹۶۴ توسط سفینه‌ی فضائی رینجر II، پیش از برخورد آن به سطح ماه، به زمین مخابره شد، منجمان توانستند از نزدیک در باره‌ی سیماهائی از ماه که مدتهای دراز مورد اختلاف کلمه بود، یعنی دریاها و کوهها و دهانه‌های آتشفشانی و دره‌ها و تندانها، اطلاعات تازه به دست آورند. هزاران عکس، که در ۱۹۶۶ توسط سفینه‌هائی که در مدار ماه قرار گرفتند برداشته شد، این مطلب را ثابت کرد که بر سطح ماه دهانه‌های آتشفشانی به وسعت چند سمه و پاره‌هائی ازسنگ به بزرگی ریگ میتوان تشخیص داد. این عکسها و نیز سفینه‌هائی که بر سطح ماه نشست، ثابت کرد که سطح ماه، بر خلاف آنچه بعضی تصور میکردند، پوشیده از قشر ضخیمی از غبار نیست، بلکه چندان استقامت دارد که لااقل نقاله‌های کوچک میتوانند بر آن بنشینند. نخستین عکسهای واضح از آن سوی ناپیدای ماه در ۱۹۶۶ توسط اوربیتر I برداشته شد، و از روی این عکسها معلوم شد که در آنجا دهانه‌های آتشفشانی بیشتر، و دریاها کمتر از سطح پیدای ماه است.

برای توجیه دهانه‌های آتشفشان، ← شهابسنگ.

ترکیب شیمیائی خاک ماه در ۶ مکان مختلف آن (برحسب درصد اتم)

محل نمونه‌برداری	سفینه‌ی نمونه‌بردار	O	Na	Mg	Al	Si	Ca	Ti	Fe
دریای آرامش	سورویر ۵ (کشمت)	۶۱٫۱	۰٫۵	۲٫۸	۶٫۴	۱۷٫۱	۵٫۵	۲٫۰	۳٫۸
سینوس مدیی (دریا)	سورویر ۶ (کشمت)	۵۹٫۳	۰٫۶	۳٫۷	۶٫۵	۱۸٫۵	۵٫۲	۱٫۰	۳٫۹
دریای آرامش	آپولو ۱۱ (کشمت)	۵۹٫۹	۰٫۳۳	۴٫۶	۶٫۳	۱۶٫۳	۴٫۹	۲٫۲	۵٫۱
دریای طوفانها	آپولو ۱۲ (کشمت)	۵۹٫۹	۰٫۳۰	۶٫۸	۶٫۳	۱۶٫۰	۴٫۱	۰٫۹	۵٫۴
دریای باروری	لونا ۱۶ (تجشم)	۶۰٫۲	۰٫۳۷	۵٫۰	۷٫۰	۱۶٫۰	۵٫۰	۱٫۰	۵٫۴
نزدیک دهانه‌ی آتشفشانی تیکو	سورویر ۷ (کشمت)	۶۱٫۸	۰٫۵	۳٫۶	۹٫۲	۱۶٫۳	۶٫۹	۰٫۴	۱۶

با نمونه‌برداریهائی که توسط ماهنوردان امریکائی در نقاط مختلف ماه به عمل آمد،

(۱) moon

و این نمونه‌ها در آزمایشگاههای زمین مورد تجزیه قرار گرفت، ترکیب کانی و شیمیائی خاکهای سطح ماه در این نقاط به دست آمد، که در جدول صفحه‌ی قبل ذکر شده است. چنانکه جدول نشان میدهد، عناصر اکسیژن، سودیوم، منیزیوم، آلومینیوم، سیلیسیوم، کلسیوم، تیتان، و آهن حدود ۹۹٪ مواد سازای سطح ماه را تشکیل میدهند.

نمونه‌هائی که تاکنون از سطح ماه مورد بررسی قرار گرفته تنها مربوط به بخش ناچیزی از سطح ماه است. با این حال، همین بررسیها انواع گوناگون اطلاعات را در باره‌ی فرایند تشکیل سطح ماه در اختیار ما گذاشته است، ولی هنوز مسئله‌ی منشأ ماه حل نشده است. سه نظریه‌ای که در حال حاضر ممکن است فرض شود عبارتند از (۱) زمین ماه را قبضه کرده است؛ (۲) ماه از زمین جدا شده است؛ و (۳) ماه و زمین، همچون سیاره‌ای دوقلو، همزمان با هم تشکیل یافته‌اند. هیچ یک از این سه نظریه نمیتواند با نتایجی که تا کنون به دست آمده تأیید شود. ولی، در هر حال، آنچه تا کنون مسلم شده این است که، چگالی ماه بالنسبه به چگالی زمین ضعیف است؛ هسته‌ی آهن-نیکلی مانند آنچه در هسته‌ی زمین است در ماه وجود ندارد، که همین نشانه‌ی میدان مغناطیسی بسیار ضعیف در ماه است؛ اختلاف در ترکیب شیمیائی سنگهای آذرین زمین و ماه؛ عدم تساوی عزم جبر در زمین و در ماه؛ ناهنجاریهای گرانشی؛ و نیز توزیع نامتقارن برآمدگیها بر سطح نامرئی و سطح مرئی ماه؛ وجود ذوبانی در مواد زیر قشر ماه که موجب تشکیل دریاهای ماه شده است. نیز ← ماه (زمان)؛ گرفت؛ روشنی خاکستری. برای اشکال نیمه‌های مرئی و نامرئی ماه به صص ۲۶۳۴ و ۲۶۳۵ مراجعه کنید.

ماه، در اصطلاح جغرافیانویسان عرب، به معنی قصبه یا کرسی یا ناحیه بوده است، و در کتابهای جغرافیائی عربی نامهای ماه فارس و ماه بسطام و ماه شهریاران و نظایر اینها آمده است. ۲ نام جغرافیائی که بیشتر با این کلمه‌ی ماه معرفی میشود، ماه الکوفه و ماه بصره است، و ظاهراً این کلمه‌ی ماه تغییر شکل یافته‌ی کلمه‌ی ماد پارسی است، و از سرزمین ماد (جبال) آن قسمت که خراج آن به بصره میرفته ماه بصره و آن قسمت که خراج آن به کوفه میرفته ماه کوفه نام گرفته است، و این دو ناحیه را روی هم رفته ماهان یا ماهین (māhayn) مینامیده‌اند. نیز ← دینور.

ماه، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)، موکل به روز دوازدهم (موسوم به ماه) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

ماه، کوه، افریقا، ← روونزوری.

ماه آزاده‌خوی (māhe-)، در شاهنامه، نام زن تور، دختر سرو.

ماه‌آفرید، در داستانهای ملی ایران، زن ایرج که در هنگام مرگ او بار داشت، و دختری آورد که چون بزرگ شد، فریدون او را به برادرزاده‌ی خود پشنگ داد، و منوچهر از ایشان به وجود آمد. به روایت دیگر مادر منوچهر بود.

ماه الکوفه (māho 'l.kufe) یا **ماه کوفه**، در اصطلاح جغرافیانویسان عرب به آن قسمت از سرزمین ماد (← ماه، در اصطلاح جغرافیانویسان) گفته میشد که مالیات آن را، به آن جهت که به دست مردم کوفه فتح شده بود، به کوفه می‌فرستادند. ماه کوفه از غ به سرزمینهای حلوان و از ج به ماسبذان و از ش به نواحی همدان و از ل به آذربایجان محدود، و قصبه‌ی قسمتهای بلند آن دینور و قصبه‌ی قسمتهای دشتی آن قرمیسین (کرمانشاهان) بود.

ماهان (māhān)، بخش (جم ۲۱٬۲۱۶ نف ۱۳۴۵ هش)، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان). مشتمل است بر دو دهستان حومه و جوپار. در دامنه‌ی کوههای جوپار واقع، و سرد سیر است. ارتفاعات آن از ۲ رشته تشکیل یافته است: (۱) رشته‌کوه جوپار که در ج بخش ممتد است، و آن را از بخش راین جدا میسازد. (۲) رشته ارتفاعات شمالی که آن را از بخش شهداد جدا می‌سازد. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و میوه است. جاده‌ی آسفالته‌شوسه‌ی کرمان-بم از مرکز آن (← ماهان، شهر) میگذرد. بخش ماهان بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش در جزء شهرستان کرمان تشکیل شد.

ماهان (māhān)، شهر (جم ۷٬۵۱۱ نف ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش ماهان، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ ۳۶ کیلومتری ج‌ش کرمان. سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. قالیبافی دارد. جاده‌ی آسفالته‌شوسه‌ی کرمان-بم از آن میگذرد. ← آستانه‌ی شاه نعمت‌الله ولی در آن قرار دارد، و به همین سبب مشهور است. در قرن ۴م هق مقدسی از ماهان به عنوان شهر نام برده است، و مسجد، قلعه، خندق، و پیرامون آن را وصف کرده.

ماهان یا **ماهین**، ناحیه‌ی قدیم، ← ماه، در اصطلاح جغرافیانویسان عرب.

ماهانی، ابوعبدالله محمد، فت ح ۲۶۱ تا ۲۷۱ هق، ریاضیدان و منجم ایرانی بغداد؛ اهل ماهان (کرمان)، صاحب ارصاد و تألیفات قابل توجه. حل یکی از مسائل ارشمیدس را به معادله‌ی درجه‌ی سومی (به صورت $x^3+a=cx^2$، معروف به معادله‌ی ماهانی) بر گردانید.

ماه بصره (mahe basre)، در اصطلاح جغرافیانویسان عرب، به آن قسمت از سرزمین ماد (← ماه، در اصطلاح جغرافیانویسان) گفته میشد که مالیات آن را، بدان جهت که به دست مردم بصره فتح شده بود، به بصره میفرستادند، مانند نهاوند و قم و همدان.

ماهداذ: ← مزدک، قسمت II.

ماه فرخان، دهستان، فارس، ← خیر.

ماهك: ← عدسی، در فیزیک، قسمت II.

ماه کوفه: ← ماه الکوفه.

ماه ملك خاتون، دختر سلطان سنجر، که سنجر او را به سلطان محمود ابن محمد سلجوقی تزویج کرد (۵۱۲ هق)، و چندی بعد، ماه ملک در سن ۱۷ سالگی در گذشت. عمق بخارائی در مرثیه‌ی او ظاهراً اشاری گفته که دولتشاه سمرقندی دو بیت معروف آن را ضبط کرده است. نام ماه‌ملک را به صورت **مهملک** هم ضبط کرده‌اند. سنجر، بعد از مرگ ماه ملک، دختر دیگر خود ستی خاتون را به سلطان محمود داد، و این ستی خاتون مادر گوهر نسب است.

ماه نخشب: ← مقنع.

ماه نسف یا ماه نخشب: ← مقنع.

ماه‌نشان (māh.nešān)، بخش (جم ۵۶٬۱۹۱ نف ۱۳۴۵ هش)، غ شهرستان زنجان، استان یکم، در امتداد رود قزل‌اوزن. مشتمل است بر ۴ دهستان انگوران، اوریاد، غنی‌بیگلو، و قزل‌گچیلو. محصولاتش غلات، برنج، و میوه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، گلیمبافی، و جاجیمبافی دارد. سابقاً مرکز بخش ده **ماه‌نشان** (جم ۱٬۲۳۸ نف ۱۳۴۵ هش)، کنار رود قزل‌اوزن، بود و بعداً، طبق تصویبنامه‌ی مهرماه ۱۳۲۷ هش، مرکز آن ده قلعه‌جوق (qal'e.juq؛ جم ۸۲۲ نف ۱۳۴۵ هش)؛ ۳۰ کیلومتری ل‌غ ماه‌نشان، تعیین شد، و بار دیگر، بر طبق تصویبنامه‌ی خردادماه ۱۳۳۶ هش، مرکز بخش به ده مراش (marāš؛ جم ۳۶۹ نف ۱۳۴۵ هش)، ۳۶ کیلومتری ج‌غ ماه‌نشان، منتقل شد. حالیه بر طبق مآخذ رسمی مرکز آن مجدداً ده ماه‌نشان است.

ماهواره‌ی مخابراتی[1]، قمری مصنوعی (← قمر مصنوعی) که همچون قسمتی از یک شبکه‌ی مخابراتی بین‌المللی کار میکند. اکو، نخستین ماهواره‌ی مخابراتی، در اوت ۱۹۶۵ پرتاب شد. این ماهواره کره‌ی اشتمالپذیری بود که در آن هیچ اسبابی نصب نشده بود و پیامهای رادیوئی را به زمین منعکس میکرد. ماهواره‌های بعدی به اسبابهای الکترونیکی مجهز بودند که پیامها را دریافت و، پس از فزونسازی، آنها را به زمین میفرستادند. رله، که بوسیله‌ی ناسا پرتاب شد، مبنای ⇐ تلستار بود. ناسا از مدارهای همزمان با مدار زمین در اولین ماهواره‌ی مخابراتی بازرگانی جهانی خود استفاده کرد. این گونه ماهواره‌ها با دوره‌ی تناوب ۲۴ ساعت بر مدار قرار میگیرند، به طوری که پیوسته در یک مکان بر سطح زمین قرار دارند.

ماهوتی، گیاه: ← گل ماهور.

ماهور، یکی از هفت دستگاه موسیقی سنتی ایرانی. درآمد این دستگاه بر مبنای مقام زیر ساخته میشود:

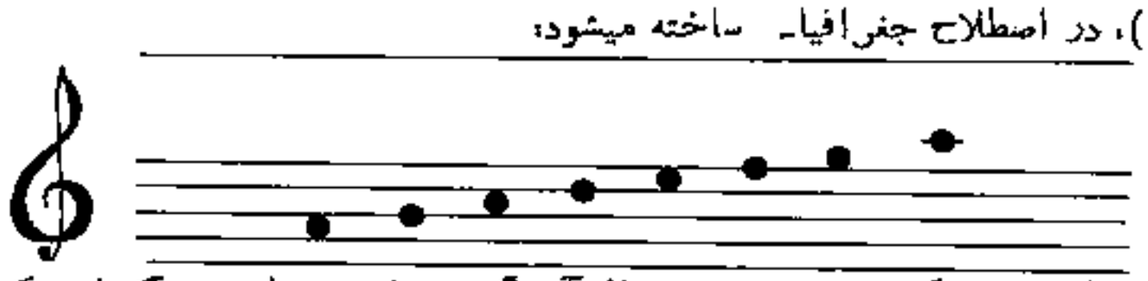

و پس از آن گوشه‌های مختلف دستگاه، یکی پس از دیگری، عرضه میگردد. گوشه‌های اصلی عبارتند از داد، خسروانی، طوسی، آذربایجانی، فیلی، دلکش، نیریز، شکسته، لهیب، عراق، آشور، و راک. هر یک از این گوشه‌ها دارای مقام مشخص و ممیزاتی است که از جهاتی با مقام درآمد فرق دارد. در مجموع، دستگاه ماهور تنوع مقامی و وسعت زیادی را شامل میشود.

ماهور، دهستان، فارس، ← ماهور و میلانی.

ماهور و میلانی (māhuro milāti)، بخش (جم ۹٬۱۰۱ نف ۱۳۴۵ هش)، شهرستان ممسنی، استان هفتم (فارس). کوهستانی و دارای دره‌های

(1) communications satellite

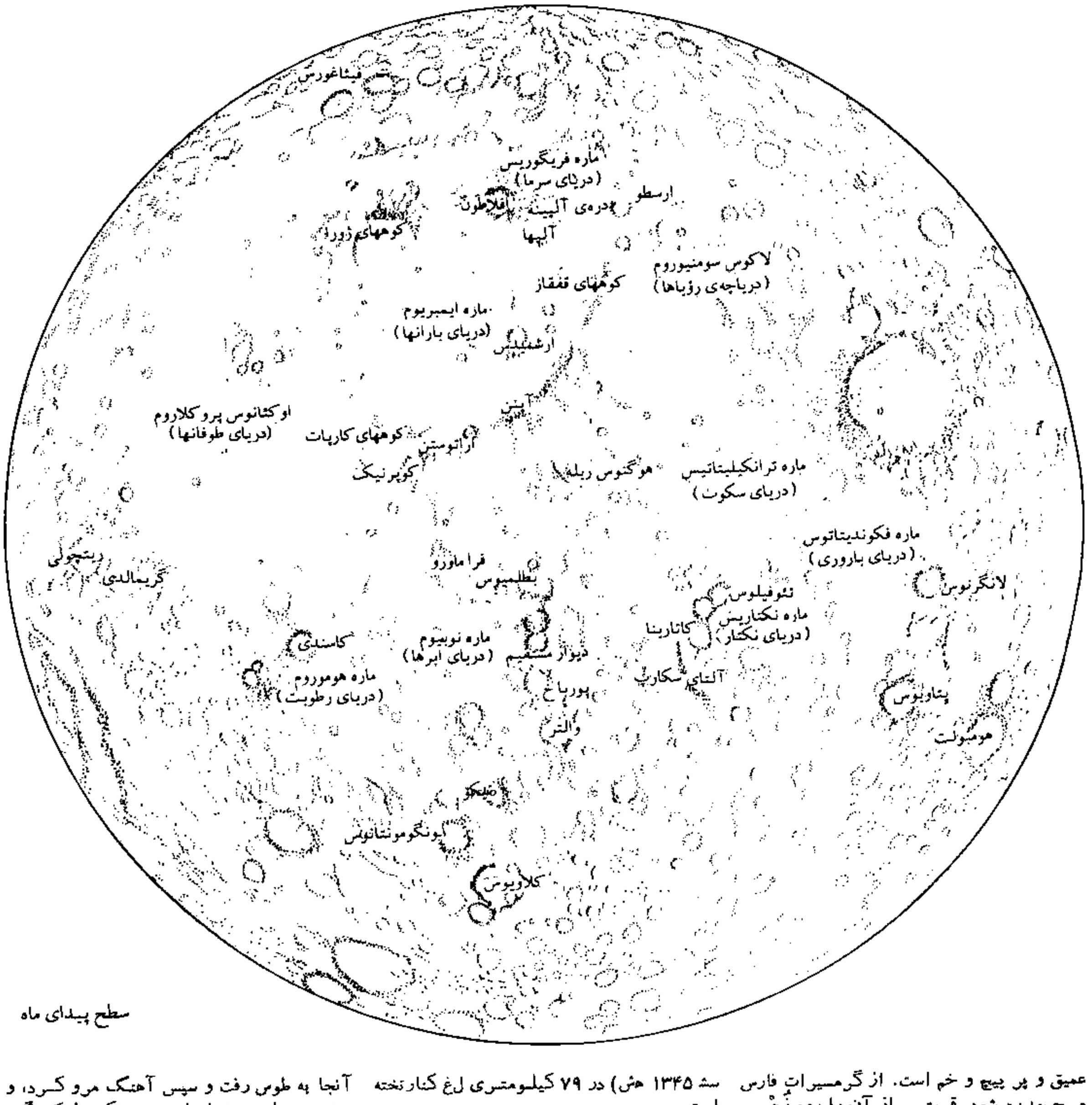

سطح پیدای ماه

عمیق و پر پیچ و خم است. از گرمسیرات فارس محسوب میشود. قسمتی از آن را رود زهره مشروب میسازد. محصولاتش غلات و تنباکو است. قالیبافی دارد. قشلاق ایلات قشقائی است. بنا بر نوشته‌ی فارسنامه‌ی ناصری شهر توج در آن بود. از آبادیهای معروف آن بی‌بی حکیمه (bibi. hakime جه ۷۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، ۱۴۲ کیلومتری ل کنارتخته است که از مناطق نفتخیز محسوب میشود. بخش ماهور و میلاتی مشتمل است بر دهستان **ماهور**، که قبلا یکی از دهستانهای بخش خشت و کمارج محسوب میشد و مرکزش، میلاتون (milātun؛ جه ۲۲ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری لغ کنارتخته بود. اکنون، بر طبق مأخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، یکی از بخشهای شهرستان ممنی را تشکیل میدهد که مرکز آن بابامنیر bābā.monir؛ جه ۶۳۲ سشه ۱۳۴۵ هش) در ۷۹ کیلومتری لغ کنارتخته است.

ماهوگانی[1] (māhogāni؛ از فنس)، چوب سخت قیمتی که بیشتر از درخت ماهوگانی امریکائی (*Swietenia mahogani*) به دست میآید. رنگش از زرد تا خرمائی و قهوه‌ای تغییر میکند. رگه‌های چوب بسیار ریز و جنسش محکم است؛ برای ساختن مبل به کار میرود. ماهوگانی افریقائی را از درخت *Khaya ivorensis* به دست میآورند که چوب عاج نامیده میشود.

ماهوی (māhuy) یا **ماهوی سوری** (māhuye suri)، در شاهنامه، مرزبان مرو در عهد یزدگرد سوم ساسانی. یزدگرد پس از شکست پیروزان، سردار سپاه ایران، در نهاوند و کشته شدن او، به خراسان گریخت تا از خاقان ترک در جنگ با تازیان یاری بخواهد. نخست به نشابور و از آنجا به طوس رفت و سپس آهنگ مرو کرد، و پیشتر به ماهوی نامه‌ای نوشت که لشکر گرد آورد. اما ماهوی که سرخیانت داشت، پنهانی با نیزک طرخان (nizake tarxān) (در شاهنامه، بیژن طرخان)، از اتباع "یبغوی"، امیر کوشانی طخارستان، متحد شد و او را به جنگ با یزدگرد بر انگیخت. نیزک ده هزار سوار به سرکردگی برسام (barsām) به جنگ یزدگرد فرستاد. یزدگرد از پیش این سپاه بگریخت و شبانگاه درمانده و کوفته به آسیابی پناه برد. آسیابان، هنگامی که یزدگرد به خواب رفت، او را به طمع جامه‌های گرانبهایش به قتل رسانید، و به روایتی سواران ماهوی، که در جستجوی یزدگرد بودند، او را در آسیاب خفته یافتند و

(۱) mahogany; mahogani (فنس)

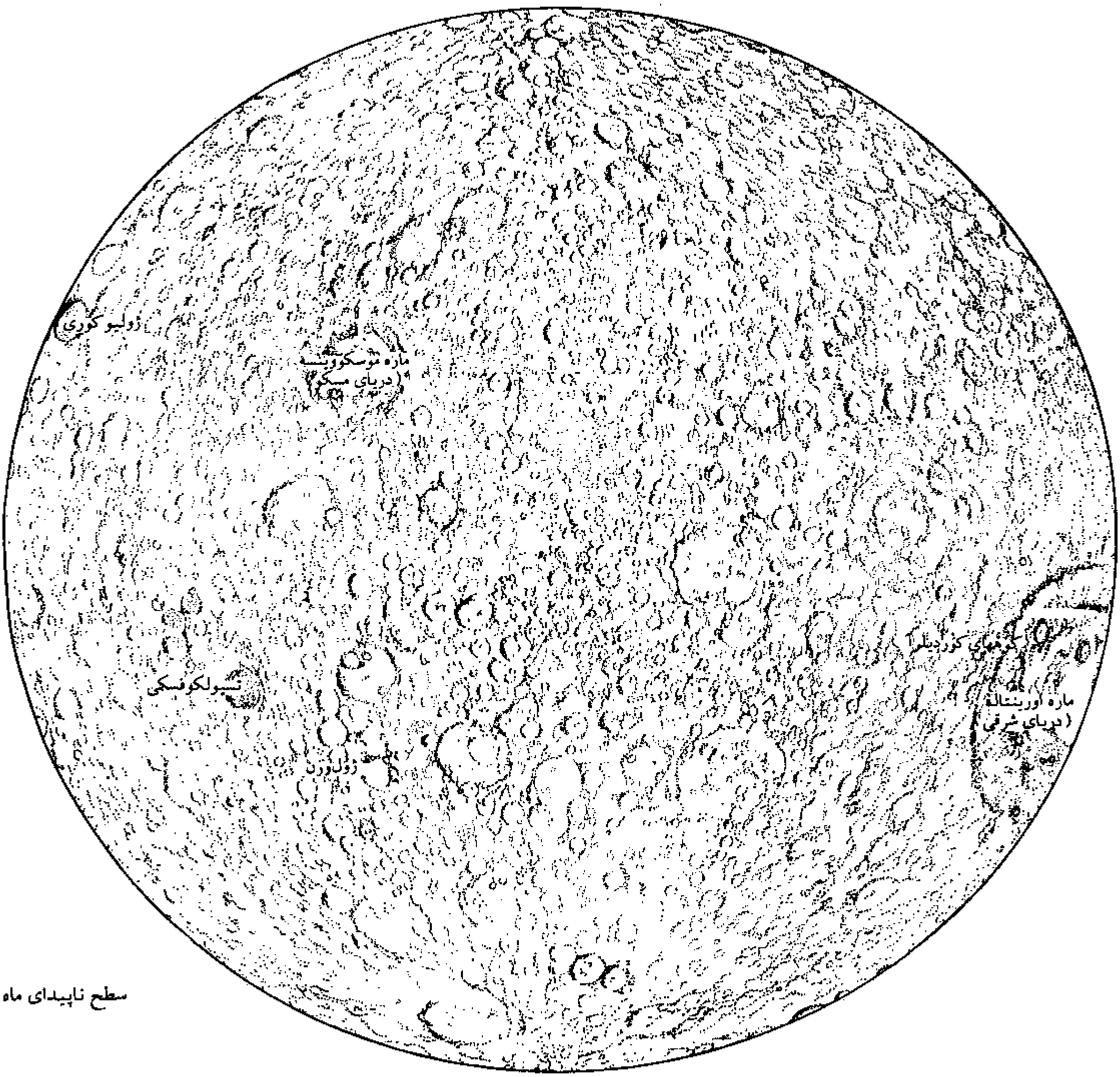

سطح ناپیدای ماه

هلاکش کردند و جسدش را به رود مرو افکندند. **ماهوی سوری:** ← ماهوی.

اسقف ترسایان، جسد را، که به شاخه‌ی درختی پیچیده بود، شناخت، و آن را به مشک آلود و به خاک سپرد. به گفته‌ی فردوسی، ماهوی سوری اسقف و همه‌ی کسانی را که جسد شاه را دفن کرده بودند بکشت، و تاج و مهر شاه را ربود، و بر آن شد که تاج بر سرگذارد و به پادشاهی نشیند. اما چون نام یزدگرد بر مهر بود ترسید که مردم بر او بشورند. کسانش گفتند که با مردم مهربانی کند و به آنان بگوید که شاه خود تاج و مهر خویش را بدو داده است. ماهوی پس از کشته شدن یزدگرد قصد جنگ با نیزک کرد، و کرسیون را به جنگ او فرستاد. اما برسام بر ماهوی دست یافت و او را بکشت.

ماهه یا مائه، جزیره، قهنه ← هند فرانسه؛ سیشلز.

ماههای رومی، ← گاهشماری، قسمت XI.

ماهی، جانور مهره‌دار آبزی دارای آبشش (← برانشی) و **بالهها و پوستی با غده‌های مخاطی و معمولاً پوشیده از فلسها یا از صفحات.** ماهیها احتمالاً قدیمترین مهره‌داران روی زمین بوده‌اند. بازمانده‌های جدید اشکال قدیمی ماهی زالوماهی[1] و مته‌ماهی[2] (شکل) است که موجودات ابتدائی درازاندامی بدون باله‌ی جفتی هستند که خود را به ماهیان بزرگ میچسپانند و از آنها تغذیه میکنند. نوع عالیتر ماهی ماهیان غضروفی است که کوسه و رایا از شمار آن است. نوع بالاتر آنها ماهیان استخوانی است که در اسکلت خود استخوان حقیقی دارند. در میان این گروه ماهی ششدار[3] ابتدائیترین نوع است؛ نیزه‌ماهی[4] و پارو‌ماهی[5] و **سگ ماهی اسکلت** غضروفی را حفظ کرده‌اند، ولی فلسهای سخت برّاقی نیز بر روی بدن دارند. ۲۰'۰۰۰ نوع دیگر ماهی، یعنی اکثریت ماهیان آب شیرین و آب دریا، ماهیان استخوانداراند که از شاه ماهی‌های ابتدائی و وابسته‌های آنها تا اقسام ماهی‌های عالیتر و کاملتر گسترده‌اند. بزرگی ماهیان از یک سم در ماهی گوبی[6] (gobi) فیلی‌پین تا ۱۵ متر در بعضی انواع کوسه متغیر است. حرکت ماهیان در آب با تموج دادن به ماهیچه‌های بدنشان و بیرون راندن آب از زیر روپوش آبشش صورت میگیرد، و با حرکت دادن بالهای

(۱)lamprey (۲)hagfish, borer (۳)lungfish (۴)garfish (۵)paddlefish (۶)goby

تنه و دم جهت حرکت خود را در آب تغییر می‌دهند. سطح بدن همه‌ی ماهیان با ترشح غده‌ای لزجی پوشیده شده است که از اصطکاک بدنشان با آب میکاهد و به ضمیمه‌ی فلس غلافی ضد آب میسازد که مانع حل شدن مایعات بدنی آن‌ها در آب میشود. اغلب ماهیان خط جانبی حساسی (شکل) در هر طرف از بدن دارند که در مقابل تغییر فشار در آب واکنش نشان میدهد. در بدن اکثر ماهیان استخوانی بادکنک وجود دارد که، مانند روغن و ذخیره‌های پیه، سبب کاهش وزن مخصوص حیوان میشود؛ حجم بعضی از این بادکنکها، متناسب با عمق آب، تغییرپذیر است. در گروهی از ماهیان، بادکنک عنوان دستگاه تنفسی یدکی دارد، و در بعضی دیگر وسیله‌ی شنیدن است یا همچون نوسانگر و نواگری تولید صوت میکند. بعضی از ماهیان، مخصوصاً آنها که در اعماق زندگی میکنند، اندامهای فوسفورسان دارند. بسیاری از ماهیان از موجودات دروازی تغذیه میکنند، ولی بیشتر آنها گوشتخوارند و جانوران کوچکتر را میخورند. بعضی از ماهیان (مثلاً ماهی روغن) میلیونها تخم در آب باز میریزند و به همین جهت نرخ مرگ و میر نوزادهای آنها بسیار بالا است؛ ماهیانی (مثلاً کوسه) که تخم در داخل بدن ماده‌ی آنها بارور و پرورده میشود، هر بار فقط هفت یا هشت تخم میگذارند. اسب دریائی و ماهی آبنوس[1] از ماهیانی هستند که تا زمان شکافته شدن تخم و بیرون آمدن نوزاد از آن محافظت میکنند؛ اغلب ماهیان آب شیرین لانه‌های ساده‌ای میسازند که برای تخمهای در حال نمو عنوان پناهگاه دارد؛ اکثر ماهیان، برای تغذیه و تخمریزی، مهاجرت میکنند؛ مارماهی و ماهی آزاد به مهاجرت سالانه شهرت دارند.

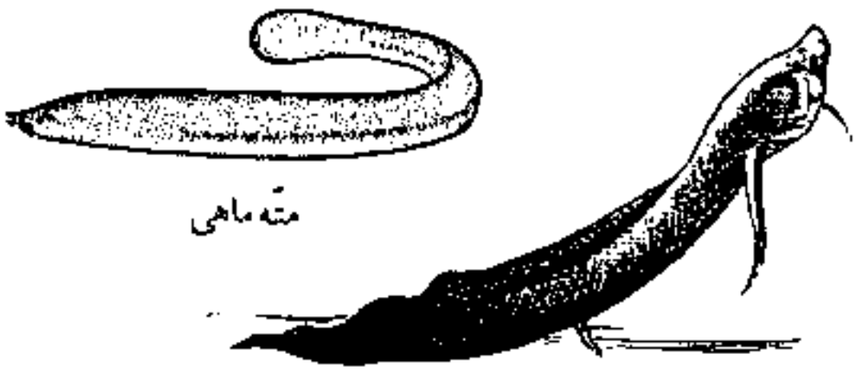
ماهی ششدار

متّه‌ماهی

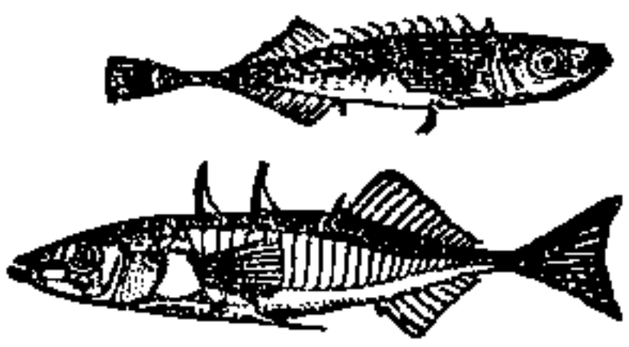
ماهی آبنوس

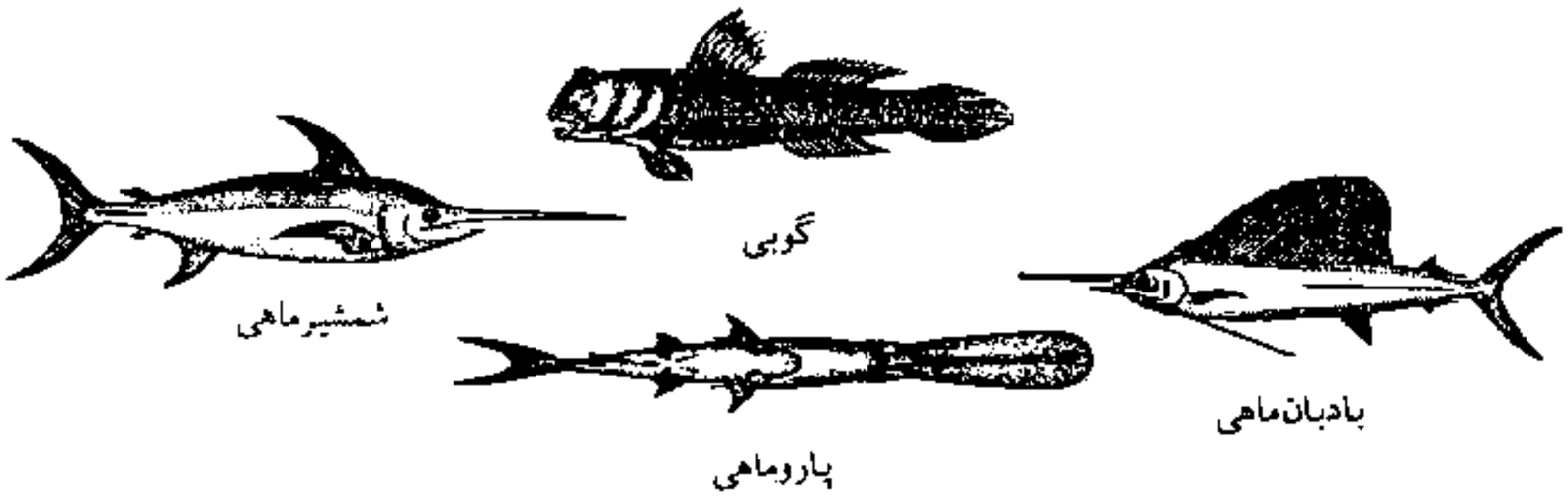
گوبی

شمشیرماهی

بادبان‌ماهی

پاروماهی

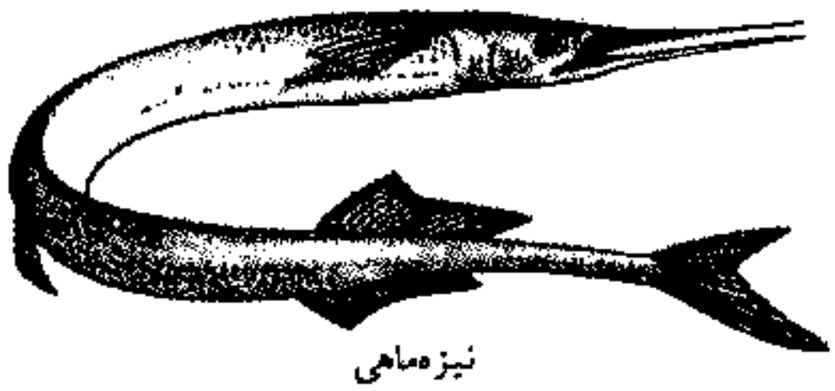
نیزه‌ماهی


زالوماهی

ماهیهای صیدشده را به صورت تازه، یخزده، قوطی‌شده، خشک‌شده، و آموده‌ی به راههای گوناگون (مثلاً ادویه‌زده یا دودداده) به بازار‌ها میرسانند. ماهی آزاد و ماهیهای سفید و سیم و سوف از انواع رایج خوراکی ماهیان دریای خزر است که از قدیم مصرف غذائی داشته است، و این اواخر بتدریج اقسام فراوان ماهیهای خلیج فارس با قوطی کردن (ساردین و تون) و یخزده کردن به همه جای ایران میرسد، که از آن جمله است ماهیهای قباد، راشکو، شوریده، سنگس، حلوا، و غیره. محتوای پروتئین ماهی زیاد است، و بعضی از ماهیان (مثلاً ماهی آزاد و ماکرل) چربی فراوان دارند. از فراورده‌های ماهی روغن است، از روغن خام گرفته تا روغن جگر ماهی روغن که مصرف طبی دارد، و خوراکهائی که از ماهی برای تغذیه‌ی دام و مرغ تهیه میشود، وکود، و سریشم ماهی. نیز ← اره ماهی؛ کبودماهی؛ کپور؛ ماهی برقی؛ ماهی پرنده؛ ماهی قرمز؛ ماهیهای پهن.

ماهی آبنوس: ← ماهی.

ماهی آزاد[2] (māhie āzād)، ماهی دریائی از تیره‌ی سالمونیدای (Salmonidae) که در آب‌های شیرین تخم میریزد و فراوان صید میشود. ماهیهای آزاد فکبه پس از تخمریزی و گشنگی‌ری، که بعد از مهاجرت و پیمودن فواصل زیاد در مقابل جریانهای شدید و آبشارها و موانع دیگر انجام یافته، غالباً میمیرند ولی ماهیهای آزاد قطاً دوباره به دریا باز میگردند. ماهیهای کوچک پس از خارج شدن از تخم، مدتی در آب شیرین میمانند و سپس داخل آب شور میشوند. در ایران، ماهی آزاد در دریای خزر صید میشود.

ماهی برقی[3] (māhie barqi)، نام چند گونه ماهی دارای اعضائی (معمولاً از بافتهای عضلانی تغییر شکل‌یافته) که، برای کشتن یا بیحس کردن شکار یا دشمن، تولید برق میکنند. مارماهی برقی (*Electrophorus*)، که در آبهای شیرین زندگی میکند، نزدیک به کپور است، و عضو مولد برق آن ۴۵۰ تا ۶۰۰ ولت برق تولید میکند. از دیگر گونه‌های آن گربه‌ماهی برقی (*Malapterus*) آب شیرین است.

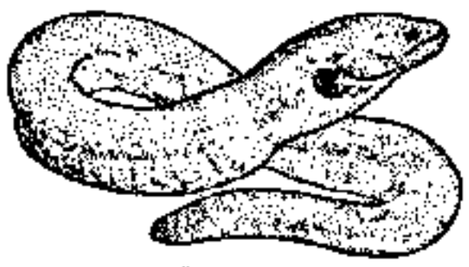
ماهی برقی

ماهی پرنده[4]، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی جنوبی. نیز ← نقشه‌ی آسمان در صص ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲.

ماهی پرنده[5] (māhie parande)، نام چند قسم ماهی که گله‌وار در آبهای گرم حرکت میکنند. در بعضی از آنها فقط باله‌های صدری یا باله‌های جفت جلو پهن شده به شکل بال در آمده است، مانند اکسوکوتوس (*Exocoetus*) قطا شمالی که طول آن از ۳۰ سم تجاوز نمیکند. در بعضی دیگر باله‌های عقبی پهن و بزرگ میشود. پس از شنای سریعی در آب، ماهی یکباره با دم خود فشاری بر آب وارد آورده در هوا میجهد، و


ماهی پرنده

گاهی تا ۸ متر میپرد.

ماهیچه: ← عضله.

ماهی حلوا: ← ماهی.

ماهیخوار: ← غاق.

ماهی درهم (māhi dar.ham)، از طرحهای قدیمی و متداول قالیبافی که در آن شکل ماهیها را به صورت نزدیکی به هندسی در آورده در جهات مختلف رسم میکنند. شکل حاصل شبیه ماهیهائی میشود که درهم هستند، و رو به جوانب مختلف قرار دارند.

ماهیدشت، ده، اراک، ← نورآباد.

ماهیدشت (māhi.dašt)، دهستان (جمعاً ۲۱۰۱۱۹ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ دارای ۱۰۷ آبادی. این دهستان از ۲ قسمت تشکیل یافته است: از آبادی قیماس (qeymās؛ جمعاً ۵۳۸ نفر سنه ۱۳۴۵ هش؛ ۲۰ کیلومتری جنوب غربی کرمانشاه) به بالا **ماهیدشت بالا**، و از آن به پایین **ماهیدشت پایین** نامیده میشود. از لحاظ طبیعی دشتی است به عرض تقریبی ۶ تا ۱۲ کیلومتر، و طول ۸۰ کیلومتر که در میان ۲ رشته‌کوه قرار گرفته، و از حاصلخیزترین نقاط شهرستان کرمانشاه محسوب میشود. کوه سفید در ل آن قرار

(۱)stickleback (۲)salmon (۳)electric fish (۴)Volans (Flying Fish) (۵)flying fish

دارد، و حد طبیعی آن با دهستان دروفرامان و حومه‌ی شهر محسوب میشود. کوه دیگری موازی کوه سفید در ج آن ممتد است. رود مرک (marek)، چشمه، و قنات مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر قند، و توتون است. مرکزش، رباط (robāt؛ جـ۲۶۳ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷ کیلومتری غ کرمانشاه، کنار رود مرک واقع است. کاروانسرائی قدیمی دارد که تاریخ بنای آن روشن نیست، ولی بنا بر کتیبه‌ای در ۱۲۷۵ هق تعمیر شده است.

ماهیدشت بالا، کرمانشاه: ← ماهیدشت، دهستان.

ماهیدشت پایین، کرمانشاه: ← ماهیدشت، دهستان.

ماهی راشگو: ← ماهی.

ماهی روبان، شهر و بندر قدیمی: ← مهروبان.

ماهی روغن، انگلا کاد[1]، ماهی خوراکی (*Gadus morrhua*) که در شمال قطا و قکم فراوان است. در میان اقیانوس تخم میگذارد، و وزنش ۵–۱۶ کیلوگرم (بندرت ۳۴ کیلو) است. طولش ممکن است از ۱٫۵ تا ۲ متر برسد.



ماهی روغن

صید آن در نروز و نیوفندلند صورت میگیرد. از جگر آن روغن ماهی استخراج میکنند، که برای تقویت استعمال طبی دارد، و حاوی ویتامین فراوان است.

ماهی زرین[2] (māhie zarrin)، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره جنوبی. قسمتی از ابر ماژلانی بزرگ (← کهکشانه) در آن واقع است. ستاره‌ی S این صورت در ابر ماژلانی یکی از قویترین ستاره‌های شناخته‌شده است که تابندگی آن بیش از یک میلیون است. نیز ← نقشه‌ی آسمان در صص ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲.

ماهی زهره (māhi.zahre) یا **سم السمک** (sammo's.samak)، میوه‌ی فندقی شکل گیاهی به نام سندیل (sendil) (*Anamirta panicnlata*)، که دانه‌ی آن محتوی ماده‌ای سمی به نام پیکروتوکسین (pikrotoksin) است که اندکی از آن اعصاب ماهی را تخدیر میکند و برای از بین بردن حشرات، مخصوصاً شپش، سودمند است. از این میوه در طب برای مداوای کرم و انگلهای روده استفاده میشود. سندیل گیاهی است بالا رونده و دارای گلهای سفید-رنگ خوشه‌ای و بومی مناطق گرم، خاصه هند و مالزی.

ماهی سنگسر: ← ماهی.

ماهی شوریده: ← ماهی.

ماهی عنبر: ← کاشالوت.

ماهی قباد: ← ماهی.

ماهی قرمز[3] (māhi.-)، ماهی آب شیرین، از تیره‌ی کپور، که در حوضها و استخرها زندگی میکند. از قرنها قبل آن را در چین اهلی کرده‌اند. این ماهیها چون آزاد شوند به صورت اصلی خود، با رنگ خاکستری تیره و خالهای طلائی، باز میگردند. از نسل ماهیهای قرمز اقسام جالبی به وجود آمده است.

ماهی قزل آلا: ← قزل آلا.

ماهی کبود: ← کبود ماهی.

ماهی کوسه: ← کوسه.

ماهی گوبی: ← ماهی.

ماهیگیری یا **صید ماهی**، از زمانهای بسیار قدیم و تقریباً در تمام دنیا صید ماهی دارای اهمیت صنعتی و اقتصادی و تجارتی بوده است. ماهیگیری در دریای سیاه مقام مهمی در درآمد فنیقیها و یونانیها داشته است، و آبهای اسپانیا و سیسیل برای امپراطوری روم از این لحاظ حائز اهمیت بوده، و اقتصاد ← اتحادیه‌ی هانسالی تا درجه‌ی زیادی به صید ماهی در دریای شمال متکی بوده است. صید ماهی روغن صنعت مهمی در انگلستان جدید به شمار میرفته است. امروزه نیز تأسیسات ماهیگیری ژاپن در تکیه برای آن کشور دارای اهمیت حیاتی است. از نظر صید ماهی در جهان کشور ژاپن دارای مقام اول است و چین و پرو و تجشد و کشمت به ترتیب در درجات بعد قرار دارند. اغلب تأسیسات ماهیگیری امروز به کشتیهای بخار مجهز هستند، و روشهای عمده که بیشتر در صید مورد استفاده‌اند، صرف نظر از شیوه‌های گوناگونی که در هریک از این روشها معمول شده، عبارتند از صید با قلاب، تور، و دام (برای خرچنگ و خرچنگ دراز). خشک کردن، یخ‌زده کردن، نمک زدن و کنسرو ساختن ماهی، و نیز تهیه‌ی فراورده‌های فرعی مانند سریشم و کود صنعت وسیعی را به وجود آورده است. در ایران مهم-ترین مرکز صید ماهی که جنبه‌ی تجارتی دارد دریای خزر است (ماهی سفید، ازون برون، سگ ماهی). در سالهای اخیر در بندر عباس کارخانه‌ی کنسرو و شرکت شیلات جنوب با وسایل جدید تجهیز شده و رو به توسعه است. نظر به اهمیتی که صید ماهی از نظر اقتصادی دارد، ماهیگیری در دریاهای آزاد تابع مقررات بین‌المللی است. در گذشته حقوق مربوط به صید ماهی موجب بروز خصومتهای متعددی میان کشورها شده است، ولی امروز این اختلافات از طریق حکمیت یا عقد موافقتنامه رفع میشود. در سالهای اخیر تقاضای کشورهائی که مایلند بر وسعت آبهای ساحلی خود بیفزایند و نیز ضایعاتی که بر اثر انفجارهای اتمی و عواقب ناشی از آن در منابع دریائی به وجود میآید، مسائل جدیدی را در روابط بین‌المللی پیش آورده است. سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل از طریق مبادله‌ی معلومات و اطلاعات لازم در مورد شیوه‌های صید ماهی، خدمات ارزنده‌ای نسبت به کشورهای در حال توسعه انجام داده است. ← شیلات؛ شیلات جنوب، شرکت سهامی.

ماهی مرکب: ← سش.

ماهین (māhin)، ده (جـ ۱٬۰۰۷ سـش ۱۳۴۵ هش)، دهستان طارم سفلی، بخش طارم سفلی، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ در ناحیه‌ی طارم. کوهستانی است. محصولاتش غلات و سیب زمینی است.

ماهین، ناحیه: ← ماه، در اصطلاح جغرافیا-نویسان عرب.

ماهیهای پهن[4] (pahn)، اقسام گوناگون ماهی-های آب شور، از راسته‌ی (*Heierosomata*)، با تنه‌ی پهن، که در بالغ آنها دو چشم در یک طرف سر قرار گرفته است. نوزاد آنها در آغاز تقارن کامل دارد، ولی پس از رشد یک چشم (در بعضی از جنسها چشم راست و در بعضی دیگر چشم چپ) آن به طرف دیگر میرود، و بدین ترتیب هر دو چشم در یک طرف قرار میگیرند؛

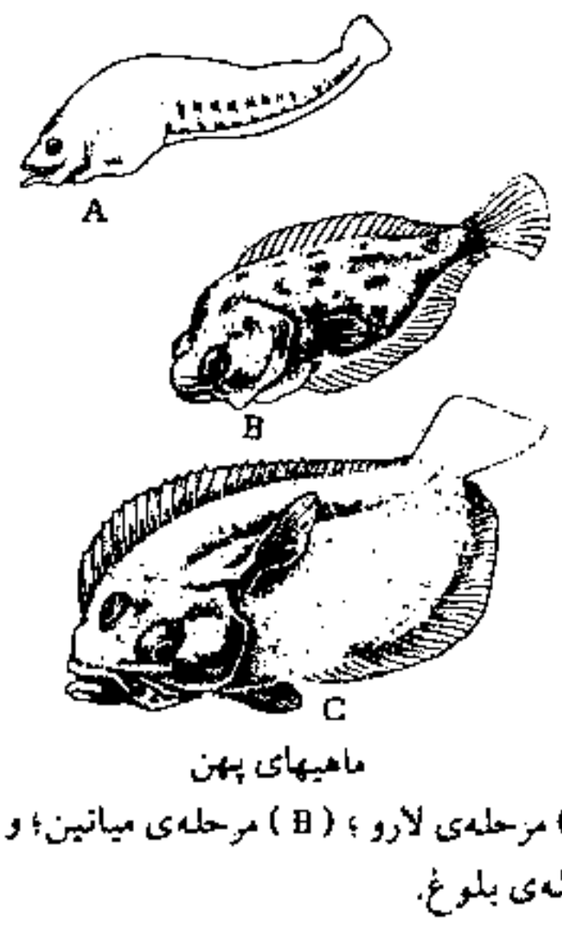

ماهیهای پهن

(A) مرحله‌ی لارو؛ (B) مرحله‌ی میانین؛ و (C) مرحله‌ی بلوغ.

در ضمن تغییراتی نیز در اسکلت و احشاء صورت میگیرد. نیز ← سفره ماهی.

مای، در شاهنامه: ← طلحند.

مایا[5] (māyā؛ اسپانیائی)، دسته‌ای از هندو-شمرگان امریکائی که از لحاظ نژاد و زبان به یکدیگر بستگی دارند و در ناحیه‌ای به وسعت حـ ۳۲۴٬۰۰۰ کمم در سرزمینهائی زندگی میکنند که مشتمل است بر شبه جزیره‌ی یوکاتان، هلال بلندیوم ش چیاپاس، قسمت عمده‌ی گواتمالا، و غربیترین قسمت هوندوراس. در این ناحیه زبان مایائی (← زبان، جدول) تکلم میشود، در ویرانه‌های باستانی مایائی کتیبه‌های فراوانی با نگارش هیروگلیفی به دست آمده و سخت مورد مطالعه‌ی دانشمندان جدید قرار گرفته است. در ۱۹۶۲ چنان شایع شد که روسها دو نسخه‌ی خطی قدیمی قوم مایا را با حسابگرهای الکترونی توانسته‌اند بخوانند، و به این ترتیب راه برای حل رموز سنگنوشته‌ها هموار شده است. تحقیق در اسناد و نوشته‌های مایائی، که از زبان اسپانیائی و زبان مایای جدید تأثیر پذیرفته بوده است، مدتهای دراز روش مرسوم برای کشف رمز سنگنوشته‌ها بود. باستانشناسان مدارک بسیاری درباره‌ی مایا گرد آورده‌اند، ولی تاریخ قدیم این قوم هنوز روشن نیست. یک نظریه آن است که فرهنگ مایا جوانه‌ای از فرهنگ قدیمتر اولمک[6] (olmek؛ مخصوص

(1)cod (2)Dorado (3)goldfish (4)flatfish (5)Maya (6)Olmec

هندیشمردگان اراضی پست استوائی وراکروز و تاباسکو، ح 500 ق‌م–1950 ب‌م) است؛ نظریه‌ی دیگر آن است که این تمدن ح 1000 ق‌م در میان قبایل بیابانگرد ل مرکزی پتن به وجود آمده است. اغلب دانشمندان در باره‌ی سه دوره تاریخ مایا با یکدیگر اتفاق کلمه دارند، پیش‌کلاسیک (1500؛ ق‌م–300 ب‌م)، کلاسیک (300–900)، و پس‌کلاسیک (900–1697). پیش از این، برای جدا کردن دو دوره‌ی اخیر از یکدیگر، اصطلاحات امپراطوری قدیم و امپراطوری جدید را به کار میبردند. دوره‌ی پیش‌کلاسیک به سه قسمت I و II و III تقسیم میشود. آثار بازمانده از ادوار I و II نادر است، ولی در همین دو دوره روش کشت زرت را دریافته بودند. در دوره‌ی پیش‌کلاسیک III، گاهشماری پیشرفت کرد و تقویم و نوشته‌های هیروگلیفی اختراع شد، و نخستین بناهای بزرگ سنگی از همین دوره است. به همین ترتیب، دوره‌های کلاسیک و پس‌کلاسیک را به تقسیماتی چند منقسم کرده‌اند. در کلاسیک I (300–600) روش نوشتن قدیمی منسوخ شد، و فرهنگ مایا در تمام آن ناحیه گسترش یافت. دوره‌ی کلاسیک II زمان استحکام تسلط ارضی و فرهنگی بود، و به آشکار شدن نبوغ مایا در کلاسیک III (731–900) در کوپان[1] (kopān؛ هوندوراس)، کیریگوا[2] (kiriguā؛ گواتمالا)، پالنکه[3] (pālenke؛ مکزیک)، و پیدراس نگراس[4] (piedrās neg-rās؛ چغ پتن) انجامید. پیش از آنکه انحطاط در این دوره آغاز شود، تمدن و فرهنگ مایا به اوج خود رسیده بود. همه‌ی این مراکز فرهنگی در ظرف مدت یک قرن متروک ماند. یک توضیح برای این انحطاط، که اکنون دیگر به آن توجه نمیشود، تمام شدن حاصلخیزی زمین بوده است؛ بیماری، زلزله، و انحطاط اجتماعی را نیز علت آن دانسته‌اند؛ ولی، در هر حال، چنان به نظر میرسد که این تغییر ناگهانی و شدید صورت نگرفته است. دوره‌ی پس‌کلاسیک مشتمل بر دو دوره است–پس‌کلاسیک I (900–1200) و پس‌کلاسیک II (1200–1697). در مهاجرت یا حمله‌ای که از طرف مکزیکیها و به سرپرستی کوکولکان[5] (kukulkān) صورت گرفت، فرهنگ مایا با ورود عناصری از فرهنگ تولتک، سخت از این فرهنگ متأثر شد. کوکولکان، شهر چیچن ایتسا را گرفت، و سپس شهر مایاپان[6] را بنا کرد، که در دوره‌ی خاندان کوکوم[7] (kokom) پایتخت شد. در سال 987 شهر اوشمال تأسیس شد. محتملا برای حفظ تسلط فرمانروایان جدید، اتحادیه‌ای نیمبند میان این سه شهر برقرار شد، و نتیجه‌ی آن دوره‌ی ثباتی طولانی بود. بالاخره آتش جنگ داخلی افروخته شد و چیچن ایتسا توسط فرمانروای مایاپان ویران شد (1194). اتحادیه از هم پاشید و سکنه‌ی یوکاتان و پتن ناگزیر شهرهای خود را ترک گفتند. کوکوم که پیروزمند شده بود، مایاپان و آخرین اثر قدرت مرکزی را از میان برد. شهرها از سکنه تهی شد. در دوره‌ی پس کلاسیک II جنگهای داخلی به راه افتاد، و یک رشته بلاهای عمومی پیش آمد و اسپانیائیها به فرماندهی فرانثیسکو د مونتخوی[8] (frāntisko de montexo-) مهین و کهین سرزمینهای مایاها را متصرف شدند. سالزمان حکومتی و احتمالاً دینی مایا به ریاست رئیسی موروثی بود که وی رؤسای جزء را برای دهکده‌های مستقل انتخاب میکرد. از مقامات رسمی حکومتی و دینی بر روی هم طبقه‌ی اشراف تشکیل میشد، که مناصب در میان آنها موروثی بود. کاهن بزرگ پس از رئیس مقام دوم را داشت. وی و سلسله‌اش نه‌تنها مدیران کاردانی بودند، بلکه دانشمندان و منجمان و ریاضیدانان قابلی نیز بودند. پس از آنان اکثریت مردم (کشاورزان و پیشه‌وران) و سپس بردگان (اسیران جنگی و جنایتکاران) قرار داشتند. مراسم دینی در دوره‌ی کلاسیک جنبه‌ی دولتی و سازمان منظم داشت، و ظاهراً قربانی انسان بندرت در آن صورت میگرفت، و عبادت بتهای گوناگون رواج داشت. مهمترین خدایان هوناب کو[9] (hunāb ku) و پسرش ایتسامنا[10] بودند. چون دین مایا ثنوی بود، یک خدای شرّ نیز به نام آه پوچ[11] داشتند که خدای مرگ و فرمانروای دوزخ به شمار میرفت. خدایان مهم دیگر خدایان غله و باران بودند. بعدها مجموعه‌ی خدایان بسیار گسترش یافت. اسپانیائیها همه‌ی پرستشها را، جز پرستش خدایان کوچک طبیعت و حاصلخیزی، برانداختند؛ شمائر این بتهای کوچک را عوام الناس تا حد زیادی وارد شمائر مسیحیت کردند. قوم مایا، که نه‌تنها اعمال افتخارآمیز بشری، بلکه گاهشماری و نجوم و امور دینی را ثبت میکردند، تنها مردمی در قاره‌ی جدید بودند که دستگاه خطنویسی (مفهومنگاری) داشتند و محتملاً هندیشمردگان مکزیکی دیگر نیز این خط را از آنان فرا گرفته بودند. مهمترین سند اسپانیائی که اطلاعاتی در باره‌ی زبان مایا میدهد، کتاب گزارشی درباره یوکاتان (1566) تألیف اسقف دیگو د لاندا[12] (diego de lān-dā) است. وی همه‌ی اسناد، جز سه نسخه‌ی خطی، را از میان برد؛ نسخه‌ی درسدن، نسخه‌ی تروکورتسیانوس (tro kortesiānus)، و نسخه‌ی پرسیانوس. ماده‌ی کاغذمانند این نسخه‌ها از نوارهائی از پوست درخت انجیر وحشی فراهم شده است که آنها را با صمغ به یکدیگر چسبانده بوده‌اند. اندکی پس از استیلای اسپانیائیها، بعضی از بومیان آموختند که زبان خود را به خط اسپانیائی بنویسند، و به این ترتیب قسمت عمده‌ای از تاریخ و زندگی این قوم در کتابهای چیلام بالام (ترجمه‌ی انگلیسی، 1945) و پوپول وو (popol vu؛ ترجمه‌ی انگلیسی، 1950) ثبت شد. قوم مایا دو گاهشماری داشت، یکی سال 365روزه با دوره‌ی گردش 52ساله، و دیگری سال مقدس شمائری 260روزه‌ی دارای 13 ماه 20روزه. سال گاهشماری اصلاح‌شده، با 18 ماه 20روزه و یک ماه 5روزه، به سال نجومی نزدیکتر از سال تقویم گرگوری است. ریاضیات مایا که برای محاسبه‌ی دقیق زمان پیدا شده بود، یکی از محصولات مجرد عقلی عالیی است که، بیش از آنکه بر پایه‌ی اعشاری استوار باشد، بر مبنای 20 قرار داشت ولی کس در آن به کار نمیرفت. برای نشان دادن اعداد از خط و نقطه استفاده میکردند (خط برای پنج و نقطه برای یک)، و برای نوشتن اسامی نگاره‌های گوناگون به کار میبردند. معماری مایا منحصر به ساختمانهای تشریفاتی و دینی بود که گرداگرد یک میدان بنا میکردند. اکثریت مردم، که عده‌ی آنان را در قرن 18 حدود 14 میلیون، یعنی هفت برابر کسانی که اکنون به زبان قوم مایا تکلم میکنند، دانسته‌اند، در نواحی کشاورزی و در چپر یا در خانه‌های خشتی با سقف کاهگلی به سر میبردند. معابد خود را، که در هر چهار طرف طره‌ای داشت و دیوار طرف مدخل آن با نمای سنگی برآمده‌ای از روی بام به ارتفاع خود معبد تزیین شده بود، بر سکوئی به شکل هرم بنا میکردند. وسط این هرم را با سنگ ناتراشیده پر میکردند و سطوح جانبی آن را با سنگ آهکی تراشیده پله پله میساختند. در داخل معبد که عموماً بدون پنجره بود، اطاقهای کوچکی قرار داشت که سقف آنها را با تیر چوبی یا تخته‌سنگ میپوشاندند (قوم مایا از طاق زدن آگاهی نداشتند). دیوارها را با آهک می‌اندودند و، با گچبری بر روی آنها و تزیینات حجاری بر روی صفحات دیواری و مجرهای پلکانها و قاب درها، اطاقها را میآراستند. از خصوصیات معماری دوره‌ی پس‌کلاسیک که در آنها نفوذ تولتک نمایان است، تزیینات قالبی، مار بالدار، و ایوانهای بزرگ ستوندار است. به طور کلی، بنای پس‌کلاسیک از حیث حجم کوچکتر و از حیث آرایش زیباتر است. حجاری، به عنوان یک هنر مستقل، در دوره‌ی کلاسیک به اوج خود رسید که در آن ستونهای بزرگ سنگی کنده‌کاری شده را، که نماینده‌ی دوره‌های گاهشماری بود، بر می‌افراشتند. حجاری که میان 731 و 889 به منتها درجه‌ی کمال خود رسیده بود، در دوره‌ی پس‌کلاسیک، به عنوان یک هنر مستقل، رو به انحطاط رفت، ولی از لحاظ هنری پیوسته به معماری چنان رونقی پیدا کرد که هیچ جای دیگر در میان بومیان امریکا به آن درجه نرسیده بود. تمدن مایا، در مقایسه‌ی با تمدنهای بومی دیگر امریکا، نمونه‌ی بی‌بدیل معرفت مجرد خطنویسی و نجوم و حساب و پیشرفتهای گاهشماری و تاریخنویسی به شمار میرود. معماری مایا، هر چند از جهت عظمت به پای معماری اینکا و تولتک یا آزتک نمیرسد، و از حیث تکامل فنی با معماری اینکا برابری نمیکند، در هماهنگی خطوط و موضوعهای تزیینی برجستگی دارد؛ مایا در حجاری برجسته و مجسمه‌سازی درخشندگی داشته است. نقاشیهای این قوم، چه در نقشهای دیواری و چه در نسخه‌های خطی، عالی است. سفالسازی ایشان با طرحهای چندرنگ جالب توجه است. در کارهای فلزی و هنرهای کوچک-

(۱)Copán (۲) Quiriguá (۳) Palenque (۴) Piedras Negras (۵)Kukulcán (۶)Mayapán (۷)Cocom
(۸)Montejo (۹)Hunab Ku (۱۰)Itzamna (۱۱)Ah Puch (۱۲)Diego de Landa

تر، قوم مایا به پای تمدنهای بزرگ دیگر پیش از کشف امریکا نمیرسد. در کشورداری و سازمان اجتماعی، نه کاملاً با آزتکها برابری میکند و نه به درجه‌ی قوم اینکا میرسد.

مایا[1] (māyā). ۱- در دین یونان، یکی از پلیادها، دختر اطلس و پلیونه و مادر هرمس از زئوس. ۲- در دین روم، الاهه‌ی بهار و حاصلخیزی (ماه مه به نام او است).

مایار[2]**، روبر** (rober māyār)، ۱۸۷۲ – ۱۹۴۰، مهندس سویسی که در ساختمان پلهای بتونی مستحکم شهرت دارد. اصول اساسی ساختمانی مایار در ۱۹۰۱ در ساختمان پلی در ایالت گریزون، سویس، به کار بسته شد. بعداً این اصول به صورت ظریفتری در ساختمان پلها به کار رفت. یک پل منحنی، معروف به پل شواندباخ (šuāndbāx)، که تا آن زمان سابقه نداشت، ساخت (۱۹۳۳) تا عبور و مرور وسایط نقلیه را در گردنه‌ی یک کوه آسان سازد. مایار مبتکر طرحهای دیگری بوده که در ساختمان کارخانه‌ها و بناهای چندین‌طبقه به کار گرفته شده است.

مایاکوفسکی[3]**، ولادیمیر** (vlādimir māyākofski)، ۱۸۹۳–۱۹۳۰، شاعر و درامنویس فوتوریست روسی. از ۱۴ سالگی عضو حزب بولشویک بود، و اشعاری انقلابی سرود. خودکشی کرد. نیز ← روسی، ادبیات.

مایاگوئس[4] (māyāgues)، بندرشهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۸٬۸۷۲)، غ پورتو ریکو. دانشکده‌های کشاورزی و هنرهای مکانیکی دانشگاه پورتو ریکو در آن واقع است.

مایان (māyān)، نام دو آبادی از دهستان سردرود، بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۰کیلومتری ل اسکو. یکی **مایان علیا** (olyā؛ جم ۶۹۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، و دیگری **مایان سفلی** (soflā؛ ۱٬۷۸۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، که در ۲کیلومتری آن واقع است. هر دو آبادی از آجی‌چای مشروب می‌شوند.

مایان، رود، ← طرقبه یا ترقبه.

مایاندروس، رود ترکیه، ← مندرس.

مایانس، شهر، آلمان، ← ماینتس.

مایان سفلی، تبریز، ← مایان.

مایان علیا، تبریز، ← مایان.

مایانو[5]**، بندتو دا** (benedetto dā māyāno)، ۱۴۴۲–۹۷، مجسمه‌ساز و معمار ایتالیائی، پیرو مکتب فلورانسی. از وی نقاشیهای محراب، منبرهای وعظ، و سایر تزیینات کلیسائی زیبائی به جا مانده است. نمونه‌های آثارش در کلیسای سانتا کروچه (فلورانس) و سان دومینیکو (سینا) موجود است. مقبره‌ی ناتمامی را، که به وسیله‌ی آنتونیو روسلینو در نایل شروع شده بود، به اتمام رساند.

مایبریج، ادوارد، ← سینما، قسمت II.

مایپو[6] (māypu)، نبردگاهی در شیلی مرکزی، چند کیلومتری ج سانتیاگو. در اینجا، در ۵ آوریل ۱۸۱۸، خ. د سان مارتین سپاهیان اسپانیائی را منهزم کرد، و استقلال شیلی را به دست آورد.

مایتنر[7]**، لیزه** (lize māytner)، ۱۸۷۸–۱۹۶۸، بانوی فیزیکدان و ریاضیدان اتریشی-سوئدی، و سهیم در کشف پروتاکتینیوم. در ۱۹۳۸ از آلمان به سوئد مهاجرت کرد. در باب فراورده‌های تلاشی رادیوم، توریوم، و آکتینیوم، و نیز طرز رفتار اشعه‌ی بتا تحقیق کرده است. تحقیقاتش در بمباران هسته‌ی اورانیوم در پیدایش بمب اتمی مؤثر بود. در ۱۹۴۹ شارمند سوئد شد. در ۱۹۶۰ به انگلستان رفت، و در کیمبریج درگذشت.

مایدانک[8] (māydānek)، دهکده، ش لهستان، ج‌ش لوبلین. در جنگ II آلمانها در آنجا یک اردوی کار اجباری تأسیس کردند.

مایدوگری[9] (māydugari)، شهر (در ۱۹۶۹ جم ۱۶۲٬۰۰۰)، ل‌ش نیجریه. فراورده‌ی عمده آن کالاهای چرمی است که از پوست نهنگهای صید شده از دریاچه‌ی چاد میسازند. پوست، چرم، بادام زمینی، و پنبه محصولات صادراتی آن است. مرکز خط آهن و حمل و نقل هوائی میان ل‌ش نیجریه و بخشهای نیجر و چاد میباشد. در ۱۹۰۷ به عنوان یک پایگاه نظامی به وسیله‌ی انگلیسی‌ها تأسیس شد.

مئیدیوئی‌مانگهه: ← مئیدیومانهه.

مئیدیومانگهه: ← مئیدیومانهه.

مئیدیومانهه یا مئیدیومانگهه (ma'iqyo-māngha) یا **مئیدیوئی مانگهه** (ma'izyu'i)، پسر آراشتی که برادر پوروشَشپ پدر زرتشت بود. این نام را اکنون زرتشتیان مدیوماه گویند. این شخص از یاران مهم زرتشت بود و از او در فروردین یشت (← یشتها) به عنوان نخستین کسی که به گفتار و تعلیم زرتشت گوش فرا داد یاد شده است (فروردین یشت، آیه‌ی ۹۰). در آیه‌ی ۱۲۷ فروردین یشت از "مدیوماه" دیگری نام برده شده است که پسر کاته (kāta) بوده.

مایر[10]**، ادالف** (adālf māyer)، ۱۸۶۶–۱۹۵۰، متخصص امریکائی بیماریهای روانی، اهل سویس. عنوان بهداشت روانی را وی به کار برد، و در نهضت بهداشت روانی در امریکا بسیار فعال بود. روشی در درمان بیماریهای روانی عرضه داشت که مشکل بیمار را جزئی از چگونگی شخصیت وی میشمرد، و به زیستشناسی روانی[11] (← روان‌پزشکی) معروف است.

مایر[12]**، توبیاس** (tobiās māyer)، ۱۷۲۳–۶۲، منجم و ریاضیدان آلمانی. شهرت وی از جهت تهیه‌ی جداول ماه (۱۷۵۲) و فهرست ستارگان منطقة البروج است.

مایر[13]**، فریدریش ماکس** (fridriš māks māyer)، ۱۹۱۲– ، مستشرق آلمانی، استاد فقه اللغه‌ی شرقی دانشگاه بال. دو متن فارسی را تنقیح و کتاب درباره‌ی ماهیت تصوف اسلامی را تألیف کرده است (۱۹۴۳).

مایر[14]**، کونراد فردیناند** (konrād ferdināndmāyer)، ۱۸۲۵–۹۸، شاعر و داستانویس سویسی. ابتدا به مطالعه‌ی تاریخ وهنر پرداخت، و سپس به ادبیات رو آورد. شهرت مایر بیشتر به خاطر داستانهای کوتاه تاریخی او است، که مشخص آنها تمایل به روح ادبی اعصار پیشین، بینش مفرط روانشناختی، و علاقه‌ی عمیق به مسائل اخلاقی میباشد. از میان این داستانها میتوان طلسم (۱۸۷۳)، یاسرسا (۱۸۸۰)، و ازدواج راهب (۱۸۸۴) را نام برد. اشعار مایر، مانند نثرش، بیشتر به موضوعات رنسانس مربوط است، ولی سمبولیسم ضمنی آن، این اشعار را حلقه‌ی پیوند میان اشعار کلاسیک و امپرسیونیست قرار داده است.

مایر[15]**، گولدا** (goldā māyer)، ۱۸۹۸–۱۹۷۸، بانوی سیاستمدار یهودی و نخست وزیر (۱۹۶۹–۷۴) رژیم اشغالگر قدس، متکیف. در ۱۹۰۶ از روسیه به کشمت به مهاجرت برده شد. در ۱۹۲۱ در فلسطین ساکن، و از رهبران حزب کارگر شد. سفیر رژیم اشغالگر قدس در روسیه (۱۹۴۸–۴۹)، وزیرکار (۱۹۴۹–۵۶)، و وزیرامور خارجه (۱۹۵۶–۶۶) بود. در ۱۹۶۹ به نخست‌وزیری منصوب شد، و در ۱۹۷۴ از این مقام استعفا کرد، ⇐ اسحاق رابین به جای وی منصوب شد، که او نیز در ماه مه‌ی ۱۹۷۷ از کار برکنار شد.

مایر[16] **ماریا گوپرت** (māriā gēpert māyer)، ۱۹۰۶–۷۲، فیزیکدان امریکائی، متـ آلمان. تحقیقات وسیعی در فیزیک حالت جامد و مکانیک آماری به عمل آورد. به خاطر تحقیقاتی که مستقلاً در هسته‌های اتمی انجام داد برنده‌ی سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۳ در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مایر[17]**، یولیوس روبرت فون** (yulius robert fon māyer)، ۱۸۱۴–۷۸، فیزیکدان آلمانی. در توبینگن پزشکی تحصیل کرد، و تحصیلات دانشگاهی خود را در مونیخ و پاریس به پایان رسانید. در ۱۸۴۰ به عنوان جراح کشتی به جاوه رفت، هنگامی که در آنجا بود، به مطالعه‌ی خون پرداخت. در ۱۸۴۲ سالنامه‌ی شیمی و داروسازی را منتشر کرد، که بیانی مقدماتی بود بر نظریه‌ی انقلابی او در باره‌ی حرارت. نظریه‌ی مکانیکی حرارت او همزمان با نظریه‌ی حرارتی ژول، و مستقل از او، بیان شد و همین امر مشاجره‌ای در باره‌ی حق تقدم آنان در بیان نظریه برپا کرد. نیز ← زیستفیزیک.

مایر[18]**، یولیوس لوتار** (yulius lotār māyer)، ۱۸۳۰–۹۵، شیمیدان آلمانی. در شهر زوریخ و وورتسبورگ پزشکی تحصیل کرد. از ۱۸۷۶ به ترتیب در برسلاو، کارلسروئه، و توبینگن تدریس کرد. شهرتش به خاطر تکمیل قانون تناوب است، که به سبب آن، به اتفاق مندلیف، برنده‌ی مدال دیوی شد (۱۸۸۲). منحنی حجم مولکولی (نسبت بین اوزان اتمی و حجمهای اتمی عناصر) را تکمیل کرد (۱۸۶۹).

مایربر[19]**، جاکومو** (jākomo māyerber)، نام اصلیش **یاکوب لیبمان بر**[19] (yākob libmān ber)، ۱۷۹۱–۱۸۶۴، آهنگساز آلمانی. به سبکهای مختلف (روسینی، سبک فرانسوی، و

---

(۱)Maia (۲)Maillart (۳)Mayakovsky (۴)Mayagüez (۵)Majano (۶)Maipú (۷)Meitner (۸)Majdanek (۹)Maiduguri (۱۰)Meyer (۱۱)psychobiology (۱۲)Mayer (۱۳)Meier (۱۴)Meyer (۱۵)Meir (۱۶)Mayer (۱۷)Meyer (۱۸)Meyerbeer (۱۹)Beer

غیره) آهنگهای مختلف اپرا ساخته است. از اپراهای معروفش روبر شیطان (۱۸۳۱)؛ هوگنوها (۱۸۳۶) و ستاره‌ی شمال (۱۸۵۴) است.

مایرز[1]، فرد ریک ویلیام هنری (fredrik wilyām henri māyərz)، ۱۸۴۳–۱۹۰۱، شاعر و نویسنده‌ی انگلیسی. از ح ۱۸۷۰ به مطالعه‌ی مسمریسم پرداخت، و در شمار مؤسسان روحشناسی قرار گرفت (۱۸۸۲). اصطلاح تلپاتی را او وضع کرد.

مایرلینگ[2] (māyerling)، دهکده، اتریش سفلی، ۳۰ غ وین. مرگ اسرارآمیز آرشیدوک رودولف و معشوقه‌اش در اینجا، در کلبه‌ی شکار (اکنون یک صومعه است)، روی داد (۱۸۸۹).

مایرهوف[3]، اوتو (oto māyerhof)، ۱۸۸۴–۱۹۵۱، دانشمند امریکائی الاصل در فیزیولوژی؛ مت هانوور. در ۱۹۰۹ فارغ‌التحصیل رشته‌ی طب از دانشگاه هایدلبرگ شد. استاد دانشگاه کیل (۱۹۱۲–۲۴) و دانشگاه برلین و رئیس مؤسسه‌ی پژوهش پزشکی کایزر ویلهلم (۱۹۲۹–۳۸) بود. ناگزیر آلمان را ترک کرد و در کشمة به استادی زیستشیمی دانشگاه پنسیلوانیا منصوب شد (۱۹۴۰). پیش از آن در اکسایش یاخته‌ای و تبدیل انرژی در عضلات به تحقیق پرداخته و تغییر شکل اسید لاکتیک را در ماهیچه‌ها کشف کرده بود. به همین جهت در بردن جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۲ در پزشکی و فیزیولوژی با ا. و. هیل سهیم شد. کتاب دینامیک شیمیائی پدیده‌های زندگی (۱۹۲۴) از جمله‌ی آثار او است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مایرهوف[3]، ماکس (māx māyerhof)، ۱۸۴۷–۱۹۴۵، چشمپزشک و مستشرق آلمانی. از ۱۹۰۳ تا پایان عمر در قاهره به سر میبرد، و در همان جا به کار تحقیق در زبانهای شرقی پرداخت. از آثار اوست: جهان اسلام (۱۹۲۶)، ده رساله‌ی مربوط به چشم (پردازنده و مترجم، ۱۹۲۸)، کتاب جالینوس در باره‌ی نامهای طبی، عربی و آلمانی (پردازنده و مترجم، ۱۹۳۱)، ابن النفیس و نظریه‌ی او در باره‌ی جریان خون در ریه (۱۹۳۳)، عمل آب مروارید عمار موصلی (۱۹۳۷)، و مفردات طبی موسی ابن میمون (۱۹۴۰)؛ مقدمه‌ی صیدنه را با ترجمه‌ی آلمانی آن به طبع رسانیده است.

مایرهوفر[4]، مانفرد (mānfred māyrhofer)، ۱۹۲۶– ، مستشرق اتریشی؛ مت لینتس. معلم زبان هندی کهن در دانشگاه گراتس، اتریش (۱۹۴۸–۵۱)، دانشیار رشته‌ی زبانشناسی هندواروپائی و هند و ایرانی همان دانشگاه (۱۹۵۱–۵۳)، دانشیار مدعو دانشگاه وورتسبورگ، آلمان غربی (۱۹۵۳–۵۸)، استاد رسمی دانشگاه سار، آلمان غربی (۱۹۶۲)، استاد رسمی دانشگاه وین (از ۱۹۶۶). از آثار او است: فرهنگ اشتقاقی سانسکریت (۳ جلد، هایدلبرگ، ۱۹۵۶–۷۳)، رساله در زبان پالی (۲ جلد، هایدلبرگ، ۱۹۵۱)، دستور زبان سانسکریت (چاپ دوم، ۱۹۵۶)، هندوآریائیها در آسیای مقدم باستانی (ویسبادن، ۱۹۶۶)، فرهنگ زبان فارسی باستان (با همکاری ویلهلم ژرانْدنشتاینْر، ویسبادن، ۱۹۶۴)، از دنیای نامهای قدیمی ایرانی (اینسبروک، ۱۹۷۱)، نامهای قدیمی ایرانی از لوحه‌های تخت جمشید (وین، ۱۹۷۳). در کنگره‌ی باستانشناسی ایران منعقد در شیراز (۱۳۴۷ هش) شرکت داشته است. پایه‌گذار و رئیس کمیسیون ایرانی در فرهنگستان علوم اتریش است که از جمله کارهای آن تهیه‌ی مقدمات انتشار یک دایرةالمعارف در باره‌ی کلیه‌ی نامهای ایرانی است.

مایرهولد[5]، فسوالود (fsevālod māyerhold)، ۱۸۷۴–۱۹۴۲، مدیر تئاتر و تولیدکننده‌ی روس. مخالفت بر ضد ناتورالیسم در تئاتر روسی را رهبری کرد. در ۱۸۹۸–۱۹۰۲ با تئاتر هنر مسکو کار کرد و تا آغاز انقلاب با افکار خودش در تئاتر مدیریت کرد. در ۱۹۱۸ عضو حزب بولشویک شد، و به عنوان رئیس فعالیتهای تئاتری برای دولت، مدیریت اولین تئاتر را برای تخصص در نمایشنامه‌های شوروی در مسکو (تئاتر انقلاب) به عهده داشت. آثارش مورد تنقید شدید مقامات دولتی قرار گرفت، و موجب پاشیده شدن گروه هنری او (۱۹۳۹)، و سرانجام منجر به اعدامش گردید. پس از مرگ ستالین اعاده‌ی حیثیت از او شد.

مایسترزینگر[6] (māysterzinger)، [آلمانی، = استاد خواننده]، عضو تشکیلات صنفی موسیقیدانان و شاعران، که در قرنهای ۱۵م و ۱۶م در شهرهای آلمان رواج داشت. بیشتر اعضای این صنفها یا مکتبها افزارمندانی بودند که نسب هنری خود را به مینسینگرها میرساندند. هر داوطلب عضویت میبایستی مطابق قواعد و دستورالعملهای ثابتی آهنگ بسازد و آواز بخواند. داوطلبان دریافت درجه‌ی مایستری (استادی) در یک مسابقه‌ی عمومی شرکت میکردند. بعضی از متنهای ه. زاکس و دیگران شهرت یافت، ولی اپرای مایسترزینگر نورمبرگ (۱۸۶۲–۶۷)، اثر واگنر، بیشتر این نهضت را به همگان شناساند.

مایسن[7] (māysen)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۵٬۵۷۱)، آلمان شرقی، بر رود الب. ظروف چینی آن، اغلب معروف به چینی "درسدن"، از ۱۷۱۰ معروف است. در ۹۶۵ مرکز مارکگرافنشین مایسن شد. سلسله‌ی وتین از اینجا برخاسته است.

مایع[8]، یکی از حالات سه‌گانه‌ی ماده که در آن جسم حجم معین دارد ولی شکل معین ندارد (بر خلاف جامدات، شکل ظرف خود را میگیرد). مایعات و گازها را تحت عنوان سیالات طبقه‌بندی میکنند. بر طبق نظریه‌ی حرکتی، مولکولهای جسمی که به حالت مایع است، بالنسبه به حالت گازی، به هم نزدیکترند (نیروی همچسبی بین آنها شدیدتر است) و حرکت آنها کندتر است؛ و بالعکس بالنسبه به حالت جامد. هر مایع در نقطه‌ی جوش (← غلیان) خود به حالت گازی، و در نقطه‌ی انجماد به حالت جامد در میآید. به وسیله‌ی تقطیر تدریجی میتوان مایعات مخلوط را از هم جدا کرد، چه هر یک در نقطه‌ی جوش مختص به خود تبخیر میشود. تبخیر سطحی ناشی از آن است که نیروی همچسبی بین مولکولهای مایعات کافی نیست که از پرش مولکولهای سطحی به خارج جلوگیری کند. بین دو مایع پخش مولکولی واقع میشود. عموماً مایعات بر اثر سرد شدن منقبض و بر اثر گرم شدن منبسط میشوند؛ ولی آب از این قاعده کاملاً پیروی نمیکند. مایعات بر جدار ظرف خود و بر هر جسمی که در آنها غوطه‌ور باشد فشار وارد میکنند، و فشار، بدون کاهش، در همه جهت منتقل میشود (← پاسکال، قانون؛ ارشمیدس، قانون). عموم عناصر شیمیائی، جز معدودی از آنها، به حالت مایع به دست میآیند. جیوه تنها عنصری است که در دمای متعارف به حالت مایع است.

مایکروویو: ⇐ کهموج.

مایکلسن[9]، البرت ایبرهم (albərt eybrəham māykəlsən)، ۱۸۵۲–۱۹۳۱، فیزیکدان امریکائی؛ مت لهستان. برنده‌ی جایزه‌ی فیزیک نوبل ۱۹۰۷. شهرتش مخصوصاً به جهت تعیین سرعت نور و تحقیقات تجربی برای اثبات عدم وجود اتر جهانی (← اتر، در فیزیک) است که در بسط نظریه‌ی نسبیت مؤثر بوده است (← مایکلسن و مورلی، تجربه‌ی). نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مایکلسن و مورلی، تجربه‌ی[10] (māykəlsən va morli)، تجربه‌ای برای تعیین تجربی سرعت زمین نسبت به اتر (← اتر، در فیزیک). اگر اتر واقعاً وجود میداشت، ناگزیر باید زمین نسبت به آن سرعتی داشته باشد و، بنا بر آن، سرعت نور، در صورتیکه در جهت حرکت زمین حرکت کند زیادتر و در جهت دیگر کمتر شود. تجربه‌ی مایکلسن و مورلی برای این صورت گرفت که معلوم شود چنین تفاوت سرعتی وجود دارد یا نه.

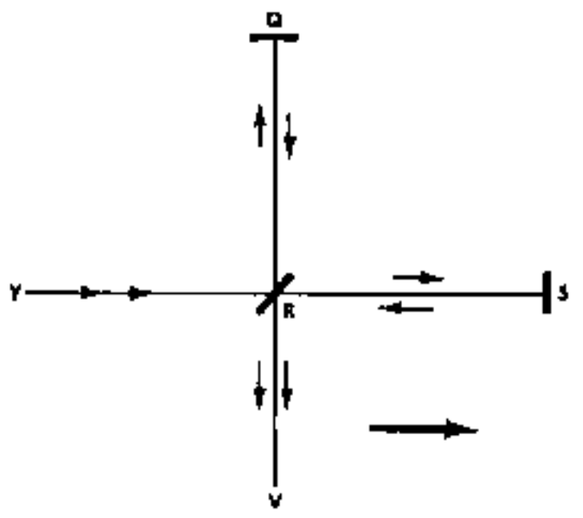

در آغاز دهه‌ی نهم قرن گذشته (۱۸۸۱)، دو فیزیکدان امریکائی، مایکلسن و ادوارد ویلیامز مورلی (edwārd wilyāmz morli؛ ۱۸۳۸–۱۹۲۳)، با استفاده از یک تداخلسنج (← تداخل) تجربه‌ای را طرح ریختند (شکل، علامت سهم سیاه جهت حرکت زمین را نشان میدهد) که در آن واحد سرعت نور را در جهت حرکت زمین (YS) و در جهت عمود بر آن (VQ) اندازه بگیرند. تابه‌ی نوری از Y به S حرکت میکند و در R (آینه‌ای که نیمی از آن نقره‌اندود است) به دو قسمت تقسیم میشود، قسمتی از آن در امتداد سابق خود به S میرود، و قسمت دیگر که انعکاس پیدا کرده است در امتدادی عمود بر امتداد تابه‌ی نور به Q میرود. دو قسمت نور در

(۱)Meyers (۲)Mayerling (۳)Meyerhof (۴)Mayrhofer (۵)Meyerhold (۶)meistersinger
(۷)Meissen (۸)liquid (۹)Michelson (۱۰)Michelson-Morley experiment (۱۱)Morley

Q و S منعکس میشود و به R باز میگردد و از آنجا به چشم شخص ناظر در V میرسد. مسیرهای RS و RQ بایکدیگر برابر است، ولی‌اگر زمین و تداخلسنج در جهت RS در حرکت باشند، نوری که از S منعکس میشود باید زودتر از نوری که از Q منعکس شده است به V برسد. در تجربه‌ی مایکلسن و مورلی، اگر امواج نورانی منعکس شده از S و Q در زمانهای متفاوت به V میرسید، نوارهای تداخل (← تداخل) ایجاد میشد. ولی در این تجربه، با هر تغییر جهتی که به دستگاه داده شد، هیچگونه نوار تداخل مشاهده نشد. این تجربه را چندین بار در نقاط مختلف تکرار کردند و همیشه به یک نتیجه رسیدند. و چون از مشاهدات دیگر، مخصوصاً کجنمالی نور ستارگان، معلوم شد که زمین محیط فرضی اتر را با خود همراه نمیبرد، نتیجه‌ای که از تجربه‌ی مایکلسن و مورلی به دست آمد با فیزیک نیوتنی متناقض مینمود. برای توجیه این تناقض، ج. ف. فیتزجرالد فرضیه‌ای را طرح ریخت و ه. ا. لورنتس آن را تکمیل کرد که به نام ← انقباض لورنتس و فیتزجرالد خوانده شد. در ۱۹۰۵ اینشتین نظریه‌ی نسبیت خاص را پیشنهاد کرد که، بنا بر آن، سرعت نور در فضای خالی ثابت است و به سرعت شخص ناظر و منبع نور بستگی ندارد. با این نظریه دیگر فرض وجود اتر به عنوان محیطی برای انتشار نور ضرورت خود را از دست داد.

مایکناس[1] (māykenās)، فد ۸ ق‌م، سیاستمدار رومی و حامی ادب در زمان آوگوستوس. مشاور مورد اعتماد آوگوستوس، و نماینده‌ی اختصاصی وی در مأموریتهای سیاسی بود. از سیاست کناره گرفت، و منحصراً به کار مجمع ادبی خود پرداخت که هوراس و ویرژیل اعضای آن بودند. اسمش نماد حامیان ثروتمند و سخاوتمند هنر است. سال تولدش را بین ۷۴ ق‌م و ۶۴ ق‌م ذکر کرده‌اند.

مایکوپ[2] (māykop)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۱۰'۰۰۰)، سرزمین کراسنودار، جمشس، در دامنه‌ی شمالی کوههای قفقاز بزرگتر، مرکز ← ناحیه‌ی خود مختار آدیگه. معادن آن، که در ۱۹۰۰–۰۱ کشف شد، در ۳۶غ واقع است، و به وسیله‌ی لوله به پالایشگاه کراسنودار و بندر توآپسه[3] (tuāpse، بر دریای سیاه) مرتبط است. در جم II تحت اشغال آلمانها بود (۱۹۴۲–۴۳).

مایل[4] (māyl)، واحد مسافتی که در کشورهای مشترک المنافع و کشمت به کار میرود. مایل رسمی[5] (۱'۷۶۰ یارد) در کشورهای مشترک المنافع ۱'۶۰۹,۳۴۲۶ و در کشمت ۱'۶۰۹,۳۴۷۲ متر است. مایل دریائی[6] کشمت اکنون همان مایل دریائی بین‌المللی و برابر با ۱'۸۵۲ متر است، ولی مایل دریائی کشورهای مشترک المنافع ۱'۸۵۳,۱۸۲۴ متر است.

مایل الاوتاد، در احکام نجوم، ← بیوت.

مایلز، ← عربستان، قسمت ۱۸.

مایلز[7]، **جورج کارپنتر** (jorj kārpəntər māylz)، ۱۹۰۴– ، مستشرق امریکائی، از ۱۹۵۲ سر موزه‌دار موزه‌ی انجمن سکه‌شناسی امریکا. در ۱۹۳۴–۳۷ با هیئت اعزامی امریکا در ری کاوش میکرد؛ در ۱۹۳۹–۴۱ معلم زبان‌های فارسی و ترکی دانشگاه پرینستن بود. در ۱۹۵۳ دانشیار مدعو در دانشگاه اسلامی باستان‌شناسی اسکندریه، مصر، بود. از آثار او است: سکه‌های امویان اسپانیا، سکه‌های ویزیگوتهای اسپانیا، و وزنه‌ها و مهرهای شیشه‌ای عربی.

مای‌مرز: ← سرو کوهی.

ماین[8] (māyn)، رودی به طول ح ۴۹۴ کم، مرکز و غ آلمان. در باواریا از دو شاخه‌ی ماین سرخ و سفید تشکیل شده، در جهت غ از بامبرگ، شواینفورت، وورتسبورگ، و فرانکفورت میگذرد و رو به روی ماینتس به راین میپیوندد. از بامبرگ به بعد قابل کشتیرانی است؛ کانالی آن را به رود دانوب متصل میکند.

ماین[9] (māyen)، ولایت (۵'۲۱۲ کم‌م؛ در ۱۹۶۸ جم ۲۵۲'۷۶۲)، لغ فرانسه، در ناحیه‌ی من و آنژو؛ کرسی آن لاوال. ناحیه‌ای است کشاورزی.

ماین[9]، **دوک دو** (dūk də māyen)، لقب **شارل دو لورن**[10] (šārl də loren)، ۱۵۵۴–۱۶۱۱، ژنرال کاتولیک فرانسوی. به عنوان رئیس اتحادیه‌ی مقدس جانشین برادرش هانری، ← سومین دوک دو گیز شد (۱۵۸۹) در ۱۵۹۶ از متحدین اسپانیائی خود جدا شد؛ با شاه هانری IV صلح کرد.

ماینت[11]، **جورج ریچاردز** (jorj ricārdz māynət)، ۱۸۸۵–۱۹۵۰، پزشک امریکائی و متخصص دردشناسی؛ مته بستن. در ۱۹۲۸–۴۸ استاد پزشکی در هاروارد بود. در بیماریهای خون تخصص یافت، و به جهت تحقیقاتی که در درمان کمخونی انجام داد، برنده‌ی سهمی (با مشارکت و.پ. مرفی و ج. ه. وایپل) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۴ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ماینتس[12] (māynts)، فنـ **مایانس**[13] (māyāns)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷۲'۱۹۵)، مرکز راینلاند-پفالتس، آلمان غربی، بر رود راین، مقابل مصب رود ماین. رودبندر، مرکز بازرگانی (شراب راین)، و مرکز صنعتی تولید مواد شیمیائی و ماشین‌آلات و غیره است. دانشگاه آن در ۱۴۷۷ تأسیس، و در ۱۸۱۶ منحل شد؛ دگربار در ۱۹۴۶، به نام دانشگاه یوهانس گوتنبرگ، تأسیس شد. در دوره‌ی رومیان ماگونتیاکوم (māguntiākum) نام داشت؛ در زمان قدیس بونیفاکیوس به صورت اولین اسقف اعظم‌نشین در آمد (۷۴۵). اسقفهای اعظمش بعداً با تصرف نواحی حول و حوش ماینتس و فرانکونیا، در دو طرف راین و ماین، به عنوان امیرهای امپراطوری مقدس روم فرمانروائی میکردند؛ و بر دیگر برگزیندگان مقدم بودند، و پادشاهان آلمان را تاجگذاری میکردند، و در ضمن از مشاورین اعظم امپراطوری مقدس روم بودند. ماینتس، تحت حکومت اینان، از لحاظ تجارت و فرهنگ رونق یافت. گوتنبرگ آن را اولین مرکز چاپ جهان کرد. فرانسویها در ۱۷۹۲ آن را اشغال کردند، و در ۱۷۹۷ به فرانسه واگذار شد (← کامپو فورمیو، پیمان). در ۱۸۰۳ حکومت اسقفی آن از میان رفت و به صورت یک ناحیه‌ی معمولی مذهبی در آمد. کنگره‌ی وین در ۱۸۱۵ ماینتس را، با هسن راین به مهیندوکتشین هسن-دارمشتات (← هسن) داد. در جم II بیش از نیمی از آن ویران شد؛ کلیسای جامع رمانسک (تأسیس ۱۰۰۹)، کاخ برگزینندگان، و سایر ابنیه‌ی تاریخی آن شدیداً آسیب دید. در ۱۹۴۵ حومه‌های ساحل راست رود راین به هسن انتقال یافت.

ماینکه[14]، **فریدریش** (fridriš māyneke)، ۱۸۶۲–۱۹۵۴، مورخ بزرگ آلمانی. ماینکه در دانشگاههای ستراسبورگ و فرایبورگ و برلین استاد تاریخ بود. در ۱۹۳۵ از کار برکنار شد و، پس از شکست آلمان، در ۱۹۴۷ رئیس دانشگاه آزاد (فرایه اونیورزیتت) در برلین غربی شد. ماینکه در روش تاریخی شاگرد دروین مورخ معروف آلمانی، و در آغاز از پیروان دیلتای فیلسوف آلمانی بود. ماینکه از منتقدان سیاست بیسمارک بود که مصالح دولتی را بالاتر از آمال معنوی و غایات انسانی میدانست. در تاریخ، جستجوی علل و اسباب را از درک و شرح ارزشها جدا نمیدانست و معتقد بود که در جستجوی علل تاریخی، علل مکانیکی و حیاتی و معنوی و اخلاقی را باید با هم در نظر داشت. از کتابهای مهم او مقدمه‌ی معالم دولتی در تاریخ جدید (۱۹۲۴) پیدایش اصالت تاریخ (دو جلد، ۱۹۳۶) و فاجعه‌ی آلمان (۱۹۴۶) است.

ماینونگ[15]، **آلکسیوس** (āleksius māynong)، ۱۸۵۳–۱۹۲۰، فیلسوف و روانشناس اتریشی، شاگرد ف. برنتانو. وی مؤسس اولین آزمایشگاه روانشناسی در اتریش (گراتس) بود.

ماینینگن[16] (māyningen)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵'۳۵۷)، کشور سابق تورینگن، آلمان شرقی، بر رود وِرا. مرکز دوکنشین ساکس‌ماینینگن (۱۶۸۰–۱۹۱۸). تئاتر و ارکستر آن در اواخر قرن ۱۹م معروفیت جهانی داشت.

مایوان (māyvān)، دهستان (جم ۹'۶۱۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۱ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصول عمده‌ی آن غلات و انگور است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و گلیمبافی دارد. ساکنین آن از طوایف زعفرانلو هستند. مرکزش، **مایوان** (جم ۱'۹۹۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۱ کیلومتری لغ قوچان قرار دارد.

مایورکا[17] یا **مالیورکا**[17] (mā[l]yorkā)، به عربی **میورقه** (mayuraqa)، جزیره (۳'۶۴۰ کم‌م؛ در ۱۹۷۰ جم ۴۶۰'۰۳۰) در مدیترانه، متعلق به اسپانیا، بزرگترین جزیره‌ی جزایر بالئار؛ مرکزش پالما. مناظر زیبا و هوای معتدلش آن

(۱)Maecenas (۲)Maikop (۳)Tuapse (۴)mile (۵)statute mile (۶)nautical mile (۷)Miles
(۸)Main (۹)Mayenne (۱۰)Lorraine (۱۱)Minot (۱۲)Mainz (۱۳)Mayence (۱۴)Meinecke
(۱۵)Meinong (۱۶)Meiningen (۱۷) Majorca; Mallorca

را به صورت تفرجگاه مطلوبی در آورده است. کشاورزی، پرورش گوسفند و خوک، باغداری، و استخراج معادن (سرب، مرمر، مس) دارد، مایورکا در ۱۲۷۶، تحت سلطنت شاخه‌ای از خاندان آراگون، به صورت کشوری در آمد مشتمل بر جزایر بالئار، دوسیون، و چند تیول در ج فرانسه؛ پایتختش پرپینیان بود. در ۱۳۴۳ پادشاه آراگون از نو آن را با کشور خویش متحد ساخت. در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶—۳۹)، از همان اوایل، به دست شورشیان افتاد.

مایوریانوس[1] [یولیوس مایوریانوس] (yulius māyorianus)، ف ۴۶۱، امپراطور (۴۵۷—۶۱) روم غربی. ریکیمر وی را به حکومت رسانید. مایوریانوس در جنگ (۴۶۰) با **گنریک** کاری از پیش نبرد. قوانینی برای حمایت مردم از مالیاتهای گزاف به موقع اجرا گذاشت. ریکیمر که او را توانا و استقلال‌طلب دید، در نبردی وی را کشت.

مایول[2]**، آریستید** (āristid māyol)، ۱۸۶۱—۱۹۴۴، مجسمه‌ساز، چوبتراش، و نقاش فرانسوی. ابتدا نقاشی میکرد، و در ← مدرسه‌ی بوزار پاریس به تحصیل پرداخت، و به گروه نابیها پیوست؛ پس از ۴۰سالگی به مجسمه‌سازی روی آورد، و بسرعت شیوه‌ی خاص خود را گسترش داد، از زنان طرحهای ساده و سنگین ساخت. وابستگیش به مجسمه‌سازی باستانی با سفری (۱۹۰۸) به یونان قویتر شد. گرچه وی به کمال رساندن طرح انسان را در کارهایش دنبال کرد، مانند زنوار حالت نیرومند و کامل جسم را نیز به فرمهایش داد. از وی آثار چوبی نیز به جا مانده است (دافنیس و خلوئه). از آثار متنوع و متعددش میتوان رودخانه (۱۹۴۳؛ موزه‌ی هنر نو، نیو یورک)، بنای یاد بود پ. سزان (باغهای تویلری، پاریس)، و مجسمه‌ی ایستاده‌ی فلورا (۱۹۱۱) را نام برد.

مایونز[3] (māyonez؛ فنس)، از سسهای مطبوع که برای ماهی و مرغ و تخم مرغ و سالاد و غیره مصرف میشود. سس مایونز مخلوطی است از زرده‌ی تخم مرغ و روغن زیتون، که قدری نمک و فلفل سفید و چند قطره سرکه بدان می‌افزایند. گاهی نیز قدری نشاسته به سس مایونز اضافه میکنند و بدین ترتیب مایونز نشاسته‌ای به دست میآید. به عمل آوردن مایونز نسبتاً مشکل است و باید با دقت تهیه شود.

مایه: ← مخمر؛ تخمیر.

مایه: ← واکسن.

مایه‌کوبی[4]، وسیله‌ی فراهم آوردن ایمنی در مقابل آبله. با مالیدن پوست آبله‌ی گاوی به پوست بدن، که سبب وارد شدن ویروس ضعیف آبله در بدن میشود، صورت میگرفت. همین خراش کوچک کافی است برای آنکه پادتنهائی (← پادتن) در بدن تولید شود که هنگام هجوم ویروسهای شدیدتر آبله بدن بتواند در برابر آنها ایستادگی کند. ایمنی مدت ۵ تا ۷ سال و گاه بیشتر دوام میکند. مایه‌کوبی از قدیم در کشورهای شرقی رایج بود. و نخستین‌بار توسط ا. جنر به مغرب‌زمین راه یافت. بعدها استعمال این کلمه وسعت پیدا کرد و اکنون به روشهای تولید ایمنی در برابر انواع دیگر بیماری اطلاق میشود. مایه‌های بیماری یا واکسنها را از سازه‌واره‌های خرد بیماریزا یا کشته شدن آنها، یا از سمومی که ترشح میکنند، میسازند. اکنون واکسنها را برای تولید ایمنی در برابر بیماری‌های گوناگون، از جمله دیفتری و حصبه و فلج اطفال و غیره به کار میبرند. نیز ← تلقیح؛ واکسن.

مایه‌ی پنیر: ← پنیرمایه.

مبابان[5] (mbābān)، شهر (در ۱۹۷۳ جم تخمیناً ۲۰٬۸۰۰)، پایتخت و بزرگترین شهر سوازیلند، لغ سوازیلند. در نزدیکی آن قلع و آهن استخراج میشود. به وسیله‌ی راه آهن به کان فومو (سابقاً لورنسو مارکس)، پایتخت موزامبیک مربط است.

مباح: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

مباحات (mobāhāt)، در قانون مدنی ایران (ماده‌ی ۲۷)، اموالی که ملک اشخاص نیست، و افراد مردم میتوانند بر طبق مقرراتی آنها را تملک کرده یا از آنها استفاده کنند (مانند اراضی موات، یعنی زمینهائی که معطل افتاده و آبادی و کشت و زرع در آنها نباشد). نیز ← حیازت.

مباحث مشرقیه (mabāhese maŝreqiyye) یا **المباحث المشرقیه**، کتاب بزرگی در علم الاهی و علم طبیعی از امام فخر رازی، که در آن آراء حکمای پیش از خود را آورده و آنها را مورد انتقاد قرار داده است. مشتمل است بر سه کتاب: کتاب اول در امور عامه و اقسام موجودات؛ کتاب دوم در احکام مربوط به اقسام ممکنات؛ و کتاب سوم در واجب‌الوجود و نبوت و عقول عشره و نفوس.

مبادله[6]، در اقتصاد، انتقال متقابل کالا یا پول یا خدمات. مبادله‌ی کالا با کالا، که در قدیم معمول بود، ساده‌ترین نوع مبادله شمرده میشد؛ امروز یک نوع داد و ستد، به نام پایاپای یا تهاتر (tahātor)، بین بعضی از کشورها انجام میشود که کمابیش صورت ساده‌ی مبادله‌ی جنس در مقابل جنس را دارد. از زمانی که بشر با پول آشنائی پیدا کرد، معاملات از صورت ساده‌ی مبادله‌ی کالا با کالا خارج شد، و کم‌کم اقتصاد پولی امروز به وجود آمد. در نظام اقتصاد پولی، قیمت نقش مؤثری دارد. قیمت کالاهای مورد معامله معمولاً با عرضه و تقاضا، که دو رکن اساسی قیمت است، تعیین میشود.

مبادی (mabādi)، در اصطلاح منطق قدیم. مبادی یک علم استدلالی احکامی است که در این علم، بدون برهان، پذیرفته میشوند، و در اثبات احکام دیگر این علم، مستقیماً یا غیر مستقیم، به عنوان مقدمه به کار میروند. مبادی را به علوم متعارفه و اصول موضوعه (← اصل موضوع) تقسیم میکنند.

مبادی العربیه، کتاب، ← شرتونی.

مبادی علم الاهی، کتاب، ← فلسفه، قسمت XIV.

مبادی موجودات نفسانی، رساله‌ی فارسی از بابا افضل، در باره‌ی معلومات کلی و جزئی، اقسام کلی، و مقولات عشر و اقسام و مراتب آن و آنچه ازین مقولات نیز عامتر است.

مبادی یقینی برهان (mabādie yaqinie bor-hān) یا **مقدمات یقینی برهان** یا **بدیهیات سته** (badihiyyāte sette) یا **ضروریات سته**، در منطق قدیم، عبارت است از اولیات (avvaliy-yāt)، فطریات (fetriyyāt)، تجربیات، مشاهدات، متواترات (motavāterāt)، و حدسیات.

توضیح این مطلب آنکه، در منطق قدیم، هر قیاس یا دلیلی که از آن قطع و یقین به مدلول به دست آید برهان خوانده میشود (در مقابل قیاسات خطابی، شعری، و جدلی؛ و سفسطه [← سوفسطائیان] که موجب یقین نمیشوند). هر برهان هم باید منتهی به امور بدیهی و ضروری گردد، و الا باید برای مواد مقدمات هر برهانی برهانی دیگر آورده شود، و برای مقدمات همین برهان برهانی دیگر، و این امر تا بینهایت ادامه یابد، و در نتیجه، هیچ امری یقینی به دست نیاید. در منطق گفته شده است که مقدمات بدیهی و ضروری برهان به شش نوع قضیه (← قضیه، قسمت ۲) بر میگردد: (۱) اولیات یا قضایای اولیه؛ (۲) فطریات؛ (۳) مشاهدات یا محسوسات (اعم از ظاهری و باطنی)؛ (۴) تجربیات؛ (۵) متواترات؛ (۶) حدسیات. در وجه انقسام بدیهیات به امور شبکانه‌ی فوق چنین گفته‌اند:

(۱) اگر در قضیه‌ای صِرْفِ تصور موضوع و محمول و نسبت حکمیه برای حمل محمول بر موضوع یا حکم کافی باشد، و احتیاج به دلیل دیگری پیدا نشود، آن قضیه را اوّلی و آن نوع قضایا را اولیات خوانند، مانند آنکه، پس از تصور کل (موضوع) و جزء (محمول) و بزرگی (نسبت حکمیه)، بلافاصله حکم میکنیم که کل بزرگتر از جزء است.

(۲) اگر این حکم، پس از تصور موضوع و محمول و نسبت حکمیه، به واسطه‌ی یک قیاس خفی (xafi؛ عربی xafiyy)، که حد وسط آن همواره با تصور موضوع و محمول همراه است، صورت گیرد آن را قضیه‌ی فطریه و آن نوع را قضایای فطریه یا "قضایا قیاساتها معها" (qazāyā qiāsātohā ma'ahā) خوانند، مانند این حکم که عدد چهار زوج است؛ این حکم، پس از تصور عدد چهار (موضوع) و زوج (محمول)، به واسطه‌ی یک قیاس خفی صورت میگیرد و آن اینکه "چهار قابل تقسیم به دو قسمت مساوی است، و هر چه به دو قسمت مساوی قابل تقسیم باشد زوج است؛ پس عدد چهار زوج است". در قیاس خفی فوق، قابلیت تقسیم به دو قسمت مساوی همواره همراه تصور "چهار" و "زوج" میباشد.

(۳) اگر صِرْفِ تصور ذهنی موضوع و محمول و نسبت حکمیه کافی نباشد، بلکه احتیاج به مشاهده (یا به حس ظاهری یا به وجدان و حس باطنی) افتد، و پس از مشاهده‌ی موضوع و محمول، حکم ضروری و یقینی حاصل شود، آن نوع را مشاهدات خوانند، مانند "آتش روشن است" (محسوسات) یا "انسان گرسنه میشود"

---

(۱)Majorian (۲)Maillol (۳)mayonnaise (۴)vaccination (۵)Mbabane (۶)exchange

(وجدانیات و محسوسات باطنی).
(۴) اگر صِرْفِ مشاهده‌ی حسی کفایت نکند، بلکه آزمایشی هم لازم شود، آن نوع را تجربیات یا مجرّبات خوانند (مانند این قضیه که مس هادی حرارت است). یقینی بودن تجربیات به دو امر بستگی دارد: یکی تکرار مشاهده و آزمایش، و دیگری قیاسی خفی، به این گونه که در مثال فوق گوئیم اگر هادی حرارت بودن مس امری اتفاقی بود همیشه اتفاق نمی‌افتاد.
(۵) اگر یقینی بودن حکمی در نتیجه‌ی اخبار عده‌ای باشد که توطئه و همکاری آنان به دروغ گفتن محال باشد آن نوع را متواترات خوانند، مانند "پاریس شهری است در فرانسه". این خبر را ما آن اندازه از مردمان شنیده‌ایم که محال است همگی در جعل و اختراع چنین خبری با هم همکاری کرده باشند. البته مضمون متواترات باید اخبار حسی باشد نه ظنّی و علمی، مثل مثال مذکور، و گرنه، در ۷۰۰ سال پیش، همه‌ی مردم دنیا، از روی ظنّ شبیه به علم، معتقد بودند که خورشید به دور زمین میگردد، و با این همه، افاده‌ی یقین قطعی نمیکرد.
(۶) اگر حصول حکم ضروری بسرعت و بیواسطه‌ی تفکر و استدلال حاصل شود آن نوع را حدسیات خوانند، مانند آنکه از تقارن جزر و مد دریا با حالات مختلفه‌ی ماه (قمر) حکم شود که مد دریا بر اثر جاذبه‌ی ماه است. در اینکه حدسیات از مقدمات و مبادی برهانی باشند شک است.

مبارزالدین محمد یا **محمد مظفر**، ح ۷۰۰–۷۶۵ هق، شاه (۷۱۳–۷۵۹ هق) سلسله‌ی آل مظفر، پسر و جانشین مظفر I. او را، بنا بر مشهور، اولین امیر از سلسله‌ی پادشاهان آل مظفر می‌شمارند. وی در ۷۱۳ هق، بعد از وفات پدر، نزد ایلخان ابوسعید بهادرخان رفته عنوان حکومت میبد یافت، و در ۷۱۷ هق به میبد آمد، و اندک اندک به توسعه‌ی قلمرو خویش پرداخت. در ۷۴۱ هق کرمان را گرفت، و در ۷۵۴ هق شیراز را از شاه ابواسحاق اینجو انتزاع کرد و، به واسطه‌ی سختگیری و شدت عمل و زهد خشکی که داشت، سال بعد اهل شیراز بر او شوریدند، و او آن فتنه را فرو نشاند، و به نام خلیفه‌ی عباسی مصر، معتضد I، خطبه خواند. در ۷۵۸ هق اصفهان را گرفت، و شاه ابواسحاق را اسیر کرد، و در شیراز او را به قتل رسانید. سپس به تسخیر تبریز رفت، و آنجا را گرفت. اما در آنجا، به سبب آنکه با پسران خویش شاه شجاع و شاه محمود آل مظفر رفتاری اهانت‌آمیز پیش گرفت و آنها را رنجیده و نگران داشت، آن دو پسر با یکدیگر همدست شده پدر را گرفتند، و میل در چشم جهانبینش کشیدند، و او را حبس کردند (۷۵۹ هق)، و او با آنکه یک بار از حبس بجست و با پسران نیز صلح کرد، بار دیگر به حبس افتاد و عاقبت در قلعه‌ی بم کرمان، در حبس وفات یافت.
مبارز خان: ← شیر شاه سوری.
مبارک، سید، فد ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ هق، از امرا و خوانین مشعشعیان در خوزستان؛ پسر مولا مطلب مشعشعی. وی در ۹۹۸ هق در حویزه به امارت نشست. دو بار (۱۰۰۳ و ۱۰۰۵ هق) بر شاه عباس I صفوی طغیان کرد، و شاه عباس، ظاهراً به ملاحظه‌ی آنکه وی با عثمانیها نسازد، از مجازات او در گذشت. سید مبارک عقاید مشعشعیان را، که سید محمد مشعشع آورده بود، متروک و منسوخ داشت، و به ترویج آیین شیعه پرداخت. گویند وی نخستین‌کس از مشعشعیان بود که عنوان خان اختیار کرد.
مبارک، علی پاشا، ۱۸۲۳–۱۸۹۳، مورخ و سیاستمدار مصری. جزو محصلین اعزامی مصر به فرانسه رفت و. پس از بازگشت، به کار تدریس و خدمات دیگر پرداخت، و به وزارت کار و وزارت معارف منصوب شد. در زیبا ساختن قاهره و گسترش تعلیمات عمومی کوشید و کتابخانه‌ی خدیوی (دارالکتب) را تأسیس کرد. برای تربیت معلم مدرسه‌ی خاصی به نام دارالعلوم بنیان نهاد. ایجاد چاپخانه‌ی عربی و راه آهن از یادگارهای او است، و یکی از ارکان نهضت علمی و عمرانی مصر به شمار میرود. کتاب الخطط التوفیقیه، که در واقع ذیلی است بر خطط مقریزی، از تألیفات اوست.
مبارک‌آباد (mobārakābād)، ده (جمع ۱۰۶۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۷کیلومتری شمال رشت. سفیدرود قسمتی از اراضی آن را مشروب میکنند. محصولاتش برنج و کنف است.
مبارک‌آباد (mobārakābād)، ده (جمع ۱۳۷۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی) ۳۰,۵ کیلومتری جغ مراغه. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است.
مبارک‌آباد (mobārakābād)، ده (جمع ۱۱۷۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش قیر و کارزین، شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس)؛ ۲۵ کیلومتری جش قیر. محصولاتش غلات و پنبه است.
مبارک‌آباد، قلعه‌ی: ← قلعه‌ی مبارک‌آباد.
مبارک‌آباد بهشتی (mobārakābāde behes-ti)، ده (جمع ۱۵۷۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، بر راه شوسه‌ی تهران–قم؛ ۳کیلومتری جغ شهر ری. محصولاتش غلات، صیفی، و چغندر قند است.
مبارکشاه: ← قطب‌الدین مبارکشاه.
مبارک شاه: ← سادات دهلی.
مبارک شاه زرین‌قلم: ← خط فارسی.
مبارکشاه سلجوقی (mobārak-šāhe saljuqi)، قرن ۶م هق، شاهزاده‌ی سلجوقی، از سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر ایرانشاه سلجوقی و از بنی اعمام محمد شاه سلجوقی. کوتوال قلعه‌ی بم، که از محمد شاه سلجوقی رنجیدگی و وحشت داشت، دختر خود را به مبارکشاه، که در واقع کودکی نوبالغ بود، داده او را به سلطنت اعلام کرد (ح ۵۸۱ هق)، و مخالفان محمد شاه او را یاری دادند. محمد شاه که تاب مقاومت کوتوال بم، و همچنین قدرت مقابله‌ی با ملک دینار را، که مقارن همان اوقات لشکر به کرمان آورده بود، نداشت، به طغرل ابن ارسلان، آخرین پادشاه سلجوقی عراق، پناه برد، ولی عاقبت غلبه‌ی ملک دینار بر کرمان و تمایل کوتوال بم به همدستی با او، مبارکشاه را نسبت به پدر زن خود بدگمان کرد، و با وجود کوششی که از طرف کوتوال بم برای تأمین خاطر او شد، عاقبت مبارکشاه کرمان را گذاشته از راه سیستان به غور گریخت، و در همان جا ماند تا وفات یافت.
مبارک مشعشعی، سید، همان ← سید مبارک است.
مبارکه (mobārake)، شهر (جمع ۶٬۹۶۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم؛ ۲۰کیلومتری ج فلاورجان. زاینده‌رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، برنج، صیفی، و پنبه است. قالیبافی دارد.
مبارکیه: ← قزوین، شهر.
مبالغه (mobāleqe)، در علم بدیع، افراط در وصف چیزی بدان گونه که از اندازه در گذرد اما، به حسب عقل و عادت، ممکن باشد (← اغراق؛ غلو)، مانند (سعدی):

میان ماه من تا ماه گردون
تفاوت از زمین تا آسمان است.

مبانداکا[1] (mbāndāka)، نام سابق **کوکیاتویل**[2] (kokyātvil)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۰۷٬۹۱۰)، کرسی ناحیه‌ی اکواتور، غ زئیر (کنگوی لئوپولدویل). بندری است بر کنار رود کنگو. مرکز تجارتی و حمل و نقل است، و صنایع دباغی و ماهیگیری دارد. مرکز ناحیه‌ی کشت قهوه و کاکائو است. شهر در ۱۸۸۳ به توسط ه. م. ستنلی تأسیس شد، که آن را اکواتور [= استوا] نام گذاشت.
مبانی اللغه، لغتنامه‌ی ترکی به فارسی؛ ← سنگلاخ.
مباهله (mobāhala) [عربی، = یکدیگر را نفرین کردن]، حادثه‌ای میان حضرت رسول و مسیحیان نجران که ذکر آن در قرآن (آل عمران ۵۴) آمده است. آن مسیحیانْ بی پدر به دنیا آمدن عیسی را، بدان صورت که در قرآن آمده است، روا نمیداشتند و به این گفته‌ی قرآن که آفرینش عیسی همچون آفرینش آدم ابوالبشر است گردن نمینهادند و آن را ناسزائی در حق عیسی تصور میکردند. به فرمان خدا، حضرت رسول ص به آن مسیحیانْ پیشنهاد کرد که با زنان و فرزندان خود در جائی جمع شوند و پیغمبر نیز چنین کند، و هر دو دسته یکدیگر را نفرین کنند تا لعنت خدا بر هر دسته که دروغگو باشد فرود آید. حضرت رسول دست حسنین را گرفت و با حضرت علی ع و همسرش فاطمه به وعده‌گاه حاضر آمدند، ولی مسیحیان بیمناک شدند و از مباهله باز ایستادند و طلب صلح کردند و به دادن جزیه گردن نهادند. نیز ← حارث ابن کعب.
مبدأ و معاد، رساله، ← آغاز و انجام.
مبدل[3] (mobaddel) یا **ترانسفورماتور**[4]

(۱)Mbandaka (۲)Coquilhatville (۳)transformer (۴)transformateur

(transformator، از فس)، اسبابی برای انتقال (معمولاً همراه با تغییر ولتاژ) انرژی برق از مداری به مدار دیگر به وسیله‌ی القا. اساساً مرکب است از دو پیچه (اوّلی و ثانوی)، که با یکدیگر اتصال برقی ندارند، و به دور یک مغزی آهنی پیچیده شده‌اند. هرگاه جریان متناوبی (ولتاژ e_1، شدت i_1) از پیچه‌ی اولی بگذرد، جریان متناوبی (ولتاژ e_2، شدت i_2) به پیچه‌ی ثانوی القا میشود. برحسب آنکه تعداد

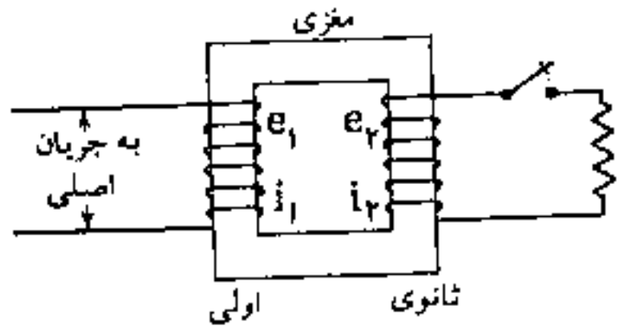

حلقه‌های پیچه‌ی ثانوی (n_2) بیشتر یا کمتر از آنِ پیچه‌ی اولی (n_1) باشد، ولتاژ جریان القائی به همان نسبت بیشتر یا کمتر است، و شدت آن به همان نسبت کمتر یا بیشتر. چون انتقال جریان متناوب با ولتاژ قوی به فواصل دور با صرفه‌تر از انتقال ولتاژ ضعیف است، برای انتقال انرژی برق، ولتاژ را به وسیله‌ی مبدل بالا میبرند. در محل مصرف، که ولتاژِ کمتر و شدت زیادتر لازم است، به وسیله‌ی مبدل دیگری ولتاژ را پایین میآورند. ساده‌ترین مورد مصرف مبدل در زنگ اخبار است، که در آن مبدل برای پایین آوردن ولتاژ (از ۲۲۰ ولت یا 110 ولت، که ولتاژهای مصرفی منازل است، به ۴ یا ۶ ولت) به کار میرود. نیز ← قرقره‌ی القا.

مبرد، ابوالعباس محمد ابن یزید (mobarrad)، ۲۱۰–۲۸۵ هق، ادیب و نحوی ولغوی عرب؛ استاد زجاج، در بصره تولد و پرورش یافت، و سپس به بغداد رفت و نزد ابوعثمان مازنی و دیگران به تکمیل علوم ادبی پرداخت. بیشتر شهرت او به کتاب الکامل (الکامل فی‌اللغه) است. از آثار دیگر او است: کتاب المذکر والمؤنث، کتاب نسب عدنان و قریش، و کتاب المقتضب.

مبشر[1] (انجیلی) (mobašŝer)، عنوانی که ابتدا به متی، مرقس، لوقا، و یوحنا داده شد، ولی امروز هر مبلغ مسیحی پروتستان به این اسم خوانده میشود.

مبلوع، نوعی عنبر؛ ← عنبر.

مبنی الحشرج، سد؛ ← مأرب.

مبوجی‌مایی[2] (mbuji-māyi)، نام سابقش **باکوانگا**[3] (bākuāngā)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعاً تخمیناً ۳۰۵٬۸۱۸)، ج ژئیر مرکزی (کشکوی لئوبولدویل)، بر رود سانکورو[4] (sānkuru). مرکز تجارتی است، و قسمت عمده‌ی الماسهای صنعتی تولیدشده در ژئیر در این شهر معامله میشود. پس از استقلال ژئیر (۱۹۶۰)، جمعیت این شهر با مهاجرت مردم اطراف بسرعت رو به فزونی گذاشت.

مبویا[5]، **تامس جوزف** (tāmas jōzəf mboyā)، ۱۹۳۰–۶۹، رهبر سیاسی کنیائی، پس از مدتی تحصیل در هند و انگلستان، در ۱۹۵۶ به کنیا بازگشت. در انتخابات شورای قانونگذاری کنیا به عضویت آن شورای انتخاب شد (۱۹۵۷). رئیس هیئت نمایندگی کنیا در کنفرانس مردم افریقا در آکرا بود، و به ریاست کنفرانس انتخاب شد. از هواخواهان ⇐ ج. کنیاتا بود. نهضت استقلال کنیا را رهبری کرد. و پس از استقلال کنیا به وزارت رسید.

مبیضه: ← سپیدجامگان؛ فخ.

مبین، در علم اصول؛ ← مجمل و مبین.

مبینوگین[6] (mabinogiən)، مجموعه‌ی داستان‌های قرون وسطائی ویلزی که به وسیله‌ی لیدی شارلت گست[7] (leydi šārlət gest؛ ۱۸۱۲–۹۵) ترجمه و پرداخته شد (۱۸۳۸–۴۹). وی این مجموعه را از روی نسخ خطی کتاب سفید ریدرک (ح 1300–۲۵) و کتاب سرخ هرگست ترجمه کرد. چندین داستان از این مجموعه نقل بخش‌هائی از ← افسانه‌ی آرتر است.

مة، علامت اختصاری "تاریخ تولد" در این کتاب.

متابولیسم: ← سوخت و ساز.

متابولیسم اساسی: ← سوخت و ساز.

متابولیسم بازال: ← سوخت و ساز.

متائیا (mattāsiā)، پدر مکابیان.

متاستازیو[8]، **پیترو** (pietro metāstāzio)، نام مستعار **پیترو بوناونتورا ترایاسی**[9] (bo-nāventurā trāpāssi)، ۱۶۹۸–۱۷۸۲، شاعر و درامنویس ایتالیائی. ملودرامهای چندی نوشته که در اپراهای معروف روسینی، گلوک، موتسارت، و هندل مورد استفاده قرار گرفته است. متاستازیو مدتها ملک‌الشعرای دربار اتریش بود، آثارش به طور کلی در فن اپرا در قرن ۱۸م فوق‌العاده مؤثر بوده است.

متافیزیک: ← ما بعد الطبیعه.

متاکساس[10]، **یوآنیس** (yoānis metāksās)، ۱۸۷۱–۱۹۴۱، ژنرال یونانی و سیاستمدار سلطنت‌طلب. در جنگ I رئیس ستاد ارتش بود (۱۹۱۵–۱۷)، اما وقتی که یونان به متفقین پیوست، تبعید شد. در ۱۹۲۰ به یونان بازگشت و در هیئت دولت اتحاد ملی، که طرفدار سلطنت بود، عضویت داشت (۱۹۲۶–۲۸). از ۱۹۳۶ تا آخر عمر نخست‌وزیر بود، و با دیکتاتوری حکومت میکرد؛ در حمله‌ی (اکتبر ۱۹۴۰) ایتالیا به یونان، مقاومت یونان را با موفقیت رهبری کرد.

متالورژی: ← فلزگری.

متامورفیسم، در زمینشناسی، ← دگرگونی.

متان[11] (metān؛ فس)، گازی بیرنگ و بیبو، که معمولاً **گاز مرداب** نامیده میشود. گازی است سبکتر از هوا، که در ۱۶۱٫۴° — صدبخشی می‌جوشد و در ۱۸۴° — صدبخشی منجمد میشود. مخلوط آن با هوا قابل انفجار است. متان از تجزیه‌ی مواد آلی در مردابها تولید میشود؛ از سازاهای اصلی گاز طبیعی است؛ به عنوان سوخت و در روشنائی، و نیز در کارکردن با فولاد به کار میرود. مولکول متان مرکب از یک اتم کربون و چهار اتم ئیدروژن است:

$$\left(\begin{array}{c} H \\ | \\ H-C-H \\ | \\ H \end{array} \text{ یا } CH_4\right).$$

سردسته‌ی **رشته‌ی متان** در ئیدروکربورها است، که فورمول عمومی آنها C_nH_{2n+2} است. بعضی از اعضای رشته‌ی متان به حالت گاز، و بعضی دیگر به حالت مایع یا جامد هستند؛ در مخلوطهائی چون بنزین و کروزن (به حالت مایع) و پارافین (به حالت جامد) یافت میشوند، و همگی از تقطیر تدریجی نفت به دست میآیند. مشتقات این رشته عبارتند از اسید استیک، الکل اتیلیک، الکل متیلیک، فورمالدئید، و کلوروفورم.

متانال: ← فورمالدئید.

متانول: ← الکل متیلیک.

متاورو: ← رود، ایتالیا، ← متاوروس.

متاوروس[12] (metārus)، نام باستانی **متاورو**[13] (metāro)، رودی (ح 110 کم) در ایتالیای مرکزی، که به دریای آدریاتیک میریزد. بر سواحلش کارتاژیها، به فرماندهی هاسدروبال، از رومیان شکست خوردند (۲۰۷ قم).

متاوله (matāvela) [عربی، = شکسته از ماده‌ی ولایت]، لقب شیعیان اثنی عشری در لبنان.

متباعد، عدسی: ← عدسی، در فیزیک، آغاز مقاله و قسمت II.

متباین، در حساب، دو عدد که میان آنها نسبت تباین (← نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد) وجود دارد.

متبوع (matbu')، در اصطلاح ریاضیات؛ ← تابع.

متث، سلسله‌ی: ← سلسله‌ی متث.

متجانس، در شیمی؛ ← شیمی، قسمت I.

متحابه، اعداد: ← اعداد متحابه.

متحد العلامه، در اعداد؛ ← علامات جبری.

متحد المرکز[14]، در ریاضیات، دو یا چند شکل (مثلاً کره یا دایره) که دارای مرکز واحد باشند.

متحدین، نام دیگر دول مرکزی در جنگ I.

متداخل، در حساب، دو عدد که میان آنها نسبت تداخل (← نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد) وجود دارد.

متدارک (motadārek) [عربی، = دریابنده]، در علم قافیه، قافیه‌ای که از یک روی ساکن و دو متحرک پیش از آن تشکیل شده باشد، مانند رود (ravad).

متدارک، بحر (motadārek؛ عربی، = دریابنده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار ۶ یا ۸ فاعلن پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند (مشتاق)؛

ای صبا سبحدم چون رسی سوی او
حال من عرضه ده با سگ کوی او
(U_/U_/U_/U_/U_/U_).

---

(۱) evangelist (۲) Mbuji-Mayi (۳) Bakwanga (۴) Sankuru (۵) Mboya (۶) Mabinogion
(۷) Guest (۸) Metastasio (۹) Trapassi (۱۰) Metaxas (۱۱) methane (۱۲) Metaurus
(۱۳) Metauro (۱۴) concentric

متر[1] (metr)، واحد اصلی طول در سلسله‌ی متری که اساس مقیاسهای این سلسله میباشد. نظر واضعین اولیه‌ی سلسله‌ی متری این بود که متر 1/40'000'000 طول نصف‌النهار زمین باشد (متر امروزی خیلی به این مقدار نزدیک است). سپس متر را از روی الگوی بین‌المللی متر (میله‌ای از آلیاژ طلای سفید و ایریدیوم که در دفتر بین‌المللی اوزان و مقیاسها، پاریس، محفوظ است) تعریف کردند، که فاصله‌ی بین دو خط معین مرسوم بر الگوی بین‌المللی متر است در دمای 0° صدبخشی. در اغلب کشورهای جهان نمونه‌هائی از الگوی بین‌المللی متر موجود است. مقدار متر بر حسب طول موجهای امواج نور با دقت زیاد به دست آمده است. امروزه در محاسبات علمی متر را برابر با 1'553'164,13 طول موج نور مربوط به خط قرمز طیف کادمیوم میشمرند. برای اجزاء و اضعاف: ← **سلسله‌ی آحاد**، جدول I، ص ۱۳۱۸.

متر آب، در بیان فشار، ← فشار.

مترادف (motarādef) [عربی، = پشت سر یکدیگر سوار شده؛ پیاپی]، در دستور زبان، دو یا چند لفظ که دارای یک معنی باشند؛ مانند: خوب، نیک، به.

مترادف (motarādef)، در علم قافیه، قافیه‌ای مرکب از دو حرف ساکن در پی یکدیگر؛ به عبارت دیگر، قافیه‌ای که میان روی ساکن و حرکت پیش از آن، ساکنی دیگر فاصله شود. مانند: مشت (mošt) و رخت (raxt).

متراکب (motarākeb) [عربی، = بر هم نشسته]، در علم قافیه، قافیه‌ای که از یک روی ساکن و سه متحرک پیش از آن تشکیل شده باشد؛ مانند: بردم (beravam).

مترپالیتن یارو، هر یک از کوههای لندن، از کلستان؛ ← یارو.

مترپالیتن، موزه‌ی هنری: ← مترپلیتن، موزه‌ی هنری.

مترپلیتن، موزه‌ی هنری[2] یا **موزه‌ی هنری متروپولیتن** (هر دو metropolitan)، انگلیسی مترپالیتن (metrəpālitən)، بزرگترین موزه‌ی کشور، در نیویورک، که در ۱۸۷۰ تأسیس شد. مجموعه‌های هنری آن مشتمل بر آثاری است که نمایشگر فرهنگهای بزرگ جهان است، و این موزه میکوشد که مجموعه‌ی هنری خود را مشتمل بر آثار یک دوره‌ی 7'000 ساله (از ح 5000 ق‌م) کند. ساختمان فعلی آن در پارک مرکزی، مقابل خیابان پنجم و کوچه‌ی ۸۲م است. تالارهای اصلی در ۱۸۸۰ گشایش یافت، ولی بعداً شاخه‌های گوناگون به آنها افزوده شد. تعداد اشیاء هنری موجود در این موزه بالغ بر 765'000 فقره است که ۸۰٪ آنها را کلکسیونرها و هنردوستان و سرمایه‌داران امریکائی به موزه اهدا کرده‌اند، و بقیه‌ی آنها خریداری شده است. موزه دارای کتابخانه‌ای است که در ۱۹۶۵ افتتاح شده است.

مجموعه‌های اختصاصی موزه شامل آثار هنری اهدائی اشخاص است: بنجمین آلتمن[3] (benjamin āltmən؛ ۱۸۴۰–۱۹۱۳)، معروف به خاطر تابلوهای استادان هلندی، هنرهای تزیینی دوره‌ی رنسانس، کاشیکاری و فرشهای شرقی؛ مجموعه‌ی آثار هنری اهدائی ثیودور دیویس[4] (tiodor deyvis)، معروف به خاطر تابلوهای استادان ایتالیائی، عتیقه‌های مصری، و هنرهای تزیینی اروپائی و شرقی؛ مجموعه‌ی هنری مایکل فریدسام[5] (māykəl fridsām)، معروف به خاطر تابلوهای نقاشی کلاسیک فرانسه و هلند و هنرهای تزیینی اروپائی و شرقی؛ مجموعه‌ی هنری آذبودن هومایر[6] (henri āzbərn havmāyər؛ ۱۸۷۴–۱۹۰۷)، معروف به خاطر تابلوهای فرانسوی قرن ۱۹م، تابلوها و هنرهای تزیینی و چاپهای شرقی؛ مجموعه‌ی جورج بلومنتال[7] (jorj blumentāl)، معروف به جهت تابلوها و هنرهای تزیینی قرون وسطی و رنسانس؛ و مجموعه‌ی جول بیچ[8]، شامل شاهکارهای جمیع مکتبهای نقاشی اروپائی.

آثار هنری موزه در ده قسمت به نمایش گذاشته شده است:

۱- هنر باستان. آثاری از مصر دوران ماقبل تاریخ؛ هنر یونان و روم؛ اتروریا؛ بین النهرین و ایران باستان مشتمل بر سفالینه، جواهر، مجسمه، و نقاشی. آثار مصری روشنگر تمدن والای مصریان و ساکنین حوالی رود نیل در 6 000 سال قبل است. مجموعه‌ی آثار باستانی بین النهرین، ایران، فلسطین، و سوریه بتدریج در ۱۹۴۷ خریداری شد. مهمترین اثر این مجموعه نره‌گاو عظیم بالدار و شیر بالدار آسور است که ج. د. راکفلر II و جان پیرمانت مورگن به موزه اهدا کردند.

۲- هنر قرون وسطی. این مجموعه، که قسمتی از آن در ساختمانی مجزا به نام صومعه قرار دارد، بر روی هم مهمترین مجموعه‌ی هنری قرون وسطی در امریکا است. ح آغاز قرن ۲۰م به وسیله‌ی ج. پ. مورگن و پس از او پسرش گرد آمد؛ معروفترین آثار هنری دوره‌ی بیزانسی، رومانسک، و گوتیک برای این مجموعه خریداری شد.

۳- هنر خاور دور. این مجموعه به خاطر وجود مجسمه‌های گرانبهای چینی، که از 1050 ق‌م تا ۱۶۴۴ قدمت دارند، جالب است. دیگر اشیاء برجسته‌ی این مجموعه سفالینه‌های چینی، اشیاء مفرغی و نقاشیهای متعدد از عهد باستان چین است. چوبکاریهای چینی و ژاپنی و هندی نیز جزء این مجموعه است.

۴- هنر خاور نزدیک. آثار هنری این قسمت از مصر، ترکیه، سوریه، عراق، ایران، و هند با قالیهای شرقی و سفالینه‌های اسلامی و کارهای فلزی طلا و نقره‌کاری جلوه‌ی زیادی یافته است. تعدادی چراغهای مسجد و قطعات شیشه‌های میناکاری قرون ۱۳م و ۱۴م از سوریه جزء نادرترین و گرانبهاترین آثار این مجموعه است.

۵- هنر اروپا در دوره‌ی رنسانس. در این قسمت هنر اروپا از سال 1200 تاکنون به نمایش گذاشته شده است. باارزشترین اشیاء این قسمت هنرهای تزیینی فرانسه در قرون ۱۷م و ۱۸م و هنرهای تزیینی انگلستان از دوره‌ی الیزابت تا قرن ۱۸م است.

۶- هنر امریکا. تالار امریکا به هنرهای تزیینی قرن ۱۷م تا اوایل قرن ۱۹م تخصیص داده شده است.

۷- بخش آلات موسیقی. در این بخش ح 4'400 قلم آلات موسیقی از تمام ملل دنیا هست؛ شامل سازهای ماقبل تاریخ و سازهای ملل اروپائی، آسیائی، افریقائی، اقیانوسیه‌ای، و امریکائی است.

۸- بخش سلاحها و ادوات جنگی. این بخش شامل سلاحها و پوششهای جنگی معمول در شرق و غرب در ۱۴۰۰–۱۸۰۰ میباشد. تعداد اشیاء این بخش بالغ بر 15'000 است.

۹- بخش البسه. مجموعه‌ای از 10'000 گونه پوشاک و تزیینات مختلف از قرن ۱۷م تا کنون در این بخش موجود است.

۱۰- موزه‌ی خردسالان. در این قسمت تالار کنفرانس مخصوص، کتابخانه و اشیاء هنری مخصوص کودکان به نمایش گذاشته شده است.

بعضی از شاهکارهای هنری موجود در مترپلیتن: مرگ سقراط اثر ژاک لوئی داوید؛ بهترین تابلوهای زنان تاهیتی، اثر گوگن؛ منظره‌ی تولدو، اثر ← ال گرکو؛ آثار داوینچی، رنوار، لوترک، پیکاسو، و عده‌ی بیشماری از دیگر هنرمندان. از شاهکارهای برجسته‌ی هنری ایران اینهاست: قالی هرات قرن ۱۶م؛ نیمتنه‌ی فلزی یک پادشاه ساسانی قرن ۴م؛ فرش تبریز قرن ۱۶م؛ ابریق سیمین دوره‌ی ساسانیان؛ گاو وحشی مفرغی قرن ۶م ق‌م. سر بز کوهی دوره‌ی هخامنشی از مفرغ؛ محراب مسجد مدرسه‌ی امامی اصفهان قرن ۱۴م؛ گاو سیمین از 3000 ق‌م؛ ساغر زرین هخامنشی از قرن ۵م ق‌م؛ صفحات نقاشی مینیاتور مکتب هرات و مغول؛ و کاسه‌ی زرین از 1000 ق‌م.

مترجمین قرآن: ← قرآن، قسمت X.

مترلسکی، کوه: ← گرجستان، قسمت I.

مترلنک: ← مترلینک، موریس.

مترلینک[9]، **موریس** (moris meterlink)، فلاندری ماترلینک (māterlink)، فب **مترلنک** (meterlank)، ۱۸۶۲–۱۹۴۹، شاعر و نویسنده‌ی بلژیکی فلاندری‌الاصل. در پاریس اقامت گزید (از ۱۸۹۶)، و در آنجا از سمبولیستهای (← سمبولیت) فرانسوی متأثر شد. در کتابهایش از قبیل زنبور عسل (۱۹۰۱؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۹ هش، تهران)، موریانه (۱۹۲۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، و درامهای مشهور پلئاس و میزانْد (۱۸۹۲)، و مونا وانا (۱۹۰۲؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۸ هش، تهران)، و پرنده‌ی آبی (۱۹۰۸؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۵ هش، تهران)، روح عرفان و حکمت الاهی کاملاً جلوه‌گر است. اثر دیگرش دنیای دیگر (۱۹۴۲؛ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۲۸ هش، تهران) است که آخرین کتاب فلسفی او به شمار میرود. برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۱۱ شد. نیز ← نوبل،

(۱) mètre (۲) Metropolitan Museum of Art (۳) Altman (۴) Davis (۵) Friedsam (۶) Havemeyer (۷) Blumenthal (۸) Bache (۹) Maeterlinck

جوایز، جدول.

مترنیخ[1] [کلمنس ونتسل لوتار، فورست فون مترنیخ-وینبورگ (klemens ventsel lotär, *fu:rst fon meternix-vineburg)] یا **مترنیش** (meternis)، ۱۷۷۳–۱۸۵۹، سیاستمدار اتریشی؛ متکوبلنتس، آلمان. در ۱۸۰۹–۴۸ وزیر امور خارجه بود؛ در این دوران اسباب ازدواج ماری لویز را با ناپلئون I فراهم ساخت (۱۸۱۰)، و اتحاد با فرانسه را ترتیب داد (۱۸۱۲)؛ ولی در ۱۸۱۳ پس از آنکه مدتی کوشید تا بین ناپلئون I و متحدین میانجی شود، عاقبت به متحدین پیوست. در کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) کوشید که بین نیروها یک موازنه‌ی عمومی برقرار سازد؛ با دست‌اندازی روس و پروس به لهستان و ساکس مخالفت کرد، و اتریش را بر اتحادیه‌ی آلمانی مسلط ساخت. مترنیخ در اتحاد مقدس دارای نفوذ بسیار بود، و محافظه‌کاری مفرط وی بر اساس این عقیده بود که با حفظ وضع موجود میتوان نظم و آرامش برقرار ساخت. جاسوسی، سانسور، و سرکوبی مسلحانه‌ی جنبشهای آزادیخواهی، از مشخصات اصلی سیاست او بود، و دوره‌ی ۱۸۱۵–۴۸ به نام عصر مترنیخ خوانده شده است. انقلاب ۱۸۴۸ او را از وین بیرون راند، ولی در ۱۸۵۱ وی به وین بازگشت. در ۱۸۱۸ لقب پرنس گرفت.

مترنیش: ← مترنیخ.

مترو[2] (metro)، شبکه‌ی راه آهن برقی (در ابتدا بخاری) زیرزمینی که برای حمل و نقل عده‌ی زیادی از مسافران در شهرهای بزرگ و حومه‌های آنها به کار میرود. این کلمه مخفف متروپولیتن (metropolitan؛ از فر) به معنای پایتخت و منسوب به پایتخت است که آن خود نیز جزء دوم ترکیب "راه آهن مترو-پولیتن" بوده است. متروها معمولاً در زیر خیابانهای شهر ساخته میشود و گاه از زیر رودخانه‌ها و تونلها میگذرد و، برحسب ضرورت، در پاره‌ای از موارد مسیر آن به روی زمین میآید، و در نقاط مختلف ایستگاههای سطحی برای پیاده و سوار شدن مسافران دارد. نخستین مترو به سال ۱۸۶۳ در انگلستان به راه افتاد و نیروی محرک آن از ماشین بخار بود. اولین مترو در برّ اروپا به سال ۱۸۹۶ در بوداپست ساخته شد. ساختن متروی پاریس در ۱۸۹۸ آغاز شد و نخستین ده کیلومتر آن در ۱۹۰۰ به کار افتاد. تاریخ شروع به کار بعضی از متروهای دیگر از این قرار است: بستن (۱۸۹۸)، برلین (۱۹۰۲)، نیو یورک (۱۹۰۴)، مادرید (۱۹۱۹)، توکیو (۱۹۲۷)، مسکو (۱۹۳۵)، و شیکاگو (۱۹۴۳). بعضی از متروها تنها یک رشته خط دارند، ولی بعضی دیگر، همچون متروهای پاریس و نیو یورک به شکل شبکه ساخته شده‌اند. در ۱۹۶۰ مسافت مجموع خطوط شبکه‌ی راه آهن زیرزمینی لندن ۴۰۹ کیلومتر و تعداد مسافران آن در سال ۶۷۱٬۰۰۰٬۰۰۰ بوده است؛ متروی پاریس با ۱۹۳ کیلومتر طول خطوط در همین سال و ۱٬۰۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ مسافر سالانه از لحاظ تعداد مسافر رتبه‌ی دوم را داشت؛ رتبه‌ی اول مخصوص نیو یورک با ۳۹۴ کیلومتر طول خطوط و ۱٬۴۰۰٬۰۰۰٬۰۰۰ مسافر سالانه است. مسکو جدیدترین و کاملترین متروها را دارد با تونلهائی به ارتفاع ۴،۵ تا ۶ متر (به جای ارتفاع معمولی ۳ متر در متروهای قدیمی شهرهای دیگر)؛ در ساختن ایستگاههای آن سنگ مرمر به کار رفته و معروفترین هنرمندان روسی آنها را آراسته‌اند. معمولاً مترو سریعترین و کارامدترین وسیله‌ی حمل و نقل عمومی در شهرهای بزرگ است. از دیگر شهرهائی که اکنون دارای مترو هستند اینها را می‌توان نام برد: لنینگراد، کیف، میلان، لیسبون، تورونتو، استکهلم، ناگویا، روم، حیفا، استانبول، روتردام، ورشو، اوسلو، بوداپست، و مونترآل.

متروک، حدیث (matruk)، حدیثی که راوی آن به دروغگوئی متهم باشد و آن حدیث جز به وسیله‌ی او نقل نشده و مخالف با قواعد مسلمه باشد. نیز ← حدیث.

مترونوم[3] (metronom؛ فنس)، در موسیقی، آلتی که به وسیله‌ی آن ضرب در موسیقی به طور منظم با صدای تیک‌تاک نگه داشته میشود، و میتوان با کومک آن سرعت وزن یک آهنگ را به طور دقیق مشخص ساخت (← تمپو). مترونوم در ۱۸۱۶ توسط یوهان ملتسل (yohān meltsel؛ ۱۷۷۲–۱۸۳۸) اختراع شد (شکل) و از زمان بتهوون تاکنون آهنگسازان سرعت ضرب را در آثار خود با این آلت تعیین میکنند. مثلاً، چون در سرآغاز قطعه‌ای نوشته شود ♩ = ۶۰، یعنی زمان یک نت سیاه مساوی ۱/۶۰ دقیقه است و سرعت نسبةً سنگینی را میرساند، و اگر، مثلاً، نوشته شود ♩ = ۱۱۲، یعنی زمان نت سیاه مساوی با ۱/۱۱۲ دقیقه است، یا به عبارت دیگر ۱۱۲ نت سیاه در زمان ۱ دقیقه اجرا خواهد شد که سرعت نسبةً زیادی است. در ۱۹۴۰ یک مؤسسه‌ی سویسی مترونومی به بازار عرضه کرد که به شکل و اندازه‌ی یک ساعت جیبی بود. مترونومهائی نیز ساخته‌اند که به وسیله‌ی برق کار میکند.

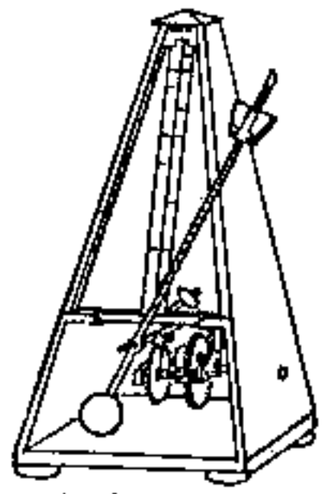
مترونوم ملتسل

متزهد: ← زهد.

متس، شهر، فرانسه: ← مس.

متسخت[4] (mtsxet)، شهر (جم ۷٬۱۰۰)، جشن گرجستان، لغ تفلیس، بر رود کورا و بر جاده‌ی نظامی گرجستان. کارخانجات چوببری و کبریت-سازی دارد. تا قرن ۴م پایتخت ایبریا بود. کلیسای جامعی از قرن ۱۱م دارد که به وسیله‌ی امیر تیمور ویران، و در قرن ۱۵م دوباره ساخته شد؛ فرمانروایان گرجستان در آن مدفونند.

متسنژه[5]، **ژان** (jān metsanje)، ۱۸۸۳–۱۹۵۶، نقاش و نویسنده‌ی فرانسوی؛ متولد نانت. یکی از نخستین نقاشان کوبیست بود، و کتاب درباره‌ی کوبیسم (۱۹۱۲، با مشارکت آ. گلز) را نوشت. ابتدا پیرو نئو امپرسیونیسم و بعد فویسم بود تا عاقبت به کوبیسم گرایید (۱۹۰۸).

متسو[6]، **گابریل** (gābriel metsu؛)، ۱۶۳۰؟–۶۷، نقاش هلندی در صحنه‌های عادی زندگی؛ متولد لیدن. در ۱۶۴۸ در صنف نقاشان لیدن پذیرفته شد. در ۱۶۵۷ به آمستردام رفت، ازدواج کرد، و تا پایان عمر در آنجا ماند. در جوانی چندین صحنه‌ی کتاب مقدس را نقاشی کرد، از جمله زن زناکار (لوور)، که تأثیرات سبک رامبران را نشان میدهد، ولی بزودی متوجه شد که استعداد واقعیش در خلق صحنه‌های عادی زندگی است. شهرت متسو بیشتر به خاطر آثار ملایم و دلپذیری است که از زندگی خانگی ساخته است. خاصه‌های آثار او زیبائی طرح و به کار گرفتن استادانه و باشکوه بافت و نور است. از آثار مشهور او درس موسیقی (لاهه) و مادر با بچه‌ی مریض (آمستردام) است.

متسیس، کونتین، نقاش فلاندری، ← ماسیس، کونتین.

متشابه (motašābeh) [عربی، = همانند]، در دستور زبان، دو کلمه که در تلفظ همانند، و در نوشتن مختلف باشند؛ مانند خوار و خار، خواستن و خاستن، نصر و نثر و نسر (در تلفظ فارسی-زبانان).

متشابهات: ← قرآن، قسمت VIII.

متشابه القرآن: ← مقاتل ابن سلیمان مروزی.

متشرعه یا بالاسری: ← شیخیه.

متصل، حدیث، حدیثی که سند آن بدون قطع از شخص راوی تا معصوم ع اتصال دارد، و به آن مسند یا موصول نیز میگویند. نیز ← حدیث.

متصل الحروف، در علم بدیع: ← موصل.

متصل بودن، در حدیث: ← صحیح.

متصله[7] (mottasele)، اصطلاحی ریاضی که هم به معنای هندسی و هم به معنای عددی به کار میرود. خط مستقیم یک متصله‌ی هندسی است. آن را چنان تصور میکنیم که هیچ شکاف و سوراخی، حتی به اندازه‌ی یک نقطه، در آن نباشد و تمام اجزاء آن به هم متصل و پیوسته باشند. خطی منحنی که هیچ گسستگی در آن دیده نشود نیز یک متصله‌ی هندسی است. تصور متصله‌ی عددی کمی دشوار است. چه برای بیان آن از حس دیدن نمیتوان مدد گرفت، ولی بعضی از مفاهیم فیزیکی به تجسم آن کومک میکنند. مسیر جسم متحرک یک متصله‌ی فیزیکی است، و فاصله‌ی زمانی که در آن حرکت صورت میگیرد نیز چنین است. چه تخیل طفره و شکافی در مسیر یا در زمان غیر ممکن است. چون فاصله‌ی میان دو نقطه از مسیر، و نیز مدت زمان لازم برای طی شدن این فاصله، با اعداد حقیقی بیان میشود، باید گفت عددی که برای این منظورها به کار میرود نیز یک متصله است. اعداد صحیح نمیتوانند انواع فاصله را معرفی کنند. حتی اعداد کسری نیز برای این منظور کافی نیست زیرا، مثلاً، هیچ کسری نمیتواند

(۱) Metternich (۲) underground railroad (۳) metronome (۴) Mtskhet (۵) Metzinger
(۶) Metsu; Metzu (۷) continuum

معرف قطر مربعی باشد که ضلع آن یک است. با وجود این، از مجموعه‌ی اعداد حقیقی ــ صحیح، کسری، و اصم ــ میتوان عددی برای هر فاصله یافت، و بنا بر این دستگاه اعداد حقیقی یک متصله است. نیز ← جاگاه.

متصوفه: ← تصوف (آغاز مقاله).

متضاد (motazādd) [عربی، = ضد یکدیگر]، در دستور زبان، دو کلمه که در معنی ضد یکدیگر باشند؛ مانند دوست و دشمن، بستن و گشودن، جنگ و آشتی.

متضاد، در علم بدیع، ← تضاد.

متطور: ← موتاسیون.

متعالی، عدد (adade mota'āli): ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای VII، XI، و XII.

متعامد: ← عمود.

متعب ابن عبدالله: ← طلال ابن عبدالله.

متعدی (mote'addi)، در دستور زبان، فعلی که عمل آن تنها به فاعل تمام نشود، و برای تحقق یافتن در خارج به کسی یا چیزی نیازمند باشد تا عمل فعل از فاعل بگذرد و بر آن واقع شود، مانند کودک شیر خورد، باد شاخه را شکست. کلمه‌ای را که عمل فعل بر آن واقع میشود، مفعول میخوانند، و بدون آن اسناد تمام نیست، یعنی نمیتوان تنها گفت کودک خورد و باد شکست.

متعدی، در نظریه‌ی مجموعه‌ها، ← مجموعه، در ریاضیات قسمت III، بند ۴. III،

متعلق‌محله‌ی نوبیجار، ده، ل ایران، ← لاهیجان، شهرستان.

متعه (mot'e)، یا **نکاح منقطع**، عقد زناشویی برای مدت معینی (مثلاً از یک ساعت تا ۹۹ سال). در فارسی بیشتر با کلمه‌ی صیغه بیان می‌شود. در مقابل آن عقد ازدواج دائم است که مدت ندارد. متعه را عمر خطاب تحریم کرد، و به همین جهت، از مسائلی است که میان فقهای شیعه و سنی بر سر آن گفتگو بسیار است.

متغیر[1] (motaqayyer)، کمیّتی، خصوصاً کمیت عددی، که بتواند مقادیر مختلفی اختیار کند. متغیر را عموماً با حروف آخر الفبای لاتینی (x، y، z، و غیره) نمایش میدهند. متغیر مطلق متغیری است که میتوان به طور دلخواه مقادیر آن را انتخاب کرد. متغیر مقیّد مترادف است با تابع (← تابع؛ حساب دیفرانسیل و انتگرال). متغیر تصادفی متغیری است که مقدار آن به تصادف و شانس بستگی دارد؛ مثلاً با ریختن دو طاس نرد، مقادیر متغیر تصادفی بازه‌ی بسته‌ی (۲–۱۲) است (← بازه). متغیر تصادفی در حساب احتمالات (← احتمال) و آمارگیری (← آمار) موارد استفاده‌ی فراوان دارد.

متغیر تصادفی ← متغیر.

متغیر مقید: ← متغیر.

متغیرهای خوشه‌ای، گروهی از ستارگان، ← قیفاووسیان.

متغیرهای درازدوره: ← ستارگان متغیر.

متفقین[2] (mottafeqin)، مجموع ملتهائی که در جنگ I برضد آلمان، اتریش–هنگری، بلغارستان، و عثمانی میجنگیدند؛ و نیز در جنگ II، همه‌ی ملتهائی که بر ضد دولتهای محور به جنگ برخاستند. نیز ← جنگ جهانی I؛ جنگ جهانی II.

متقابل یک عدد (motaqābel)، در جبر، یعنی عددی که از تغییر دادن علامت آن عدد حاصل شود. مثلا ۳– متقابل ۳ (یا ۳+) است، و بالعکس. نیز ← عدد، در ریاضیات، قسمت VI.

متقارب، بحر (motaqāreb؛ عربی، = نزدیک به هم)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار ۶ یا ۸ فعولن پدید آید (← پایه؛ دایره)، مانند (قاآنی):

الا ای خمیده سر زلف دلبر
که همرنگ مشکی و همسنگ عنبر
(U_ _/U_ _/U_ _/U_ _).

متقارب، عدسی: ← عدسی، در فیزیک، آغاز مقاله و قسمت II.

متقارن، در نظریه‌ی مجموعه‌ها، ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت III، بند ۴. III.

متقاطر[3] (motaqāter)، دو نقطه از یک کره که بر دو طرف یک قطر باشند. دو نقطه از کره‌ی زمین فقط و فقط وقتی متقاطرند که اختلاف طولهای جغرافیائی آنها (← طول و عرض جغرافیائی) °۱۸۰ باشد و عرضهای جغرافیائی آنها مساوی، ولی یکی شمالی و دیگری جنوبی باشد. در دو نقطه‌ی متقاطر فصول و شب و روز متقابل‌اند؛ مثلاً تابستان یکی همزمان زمستان دیگری و ظهر یکی مقارن نصف شب دیگری است.

متقی (mottaqi)، شهرت **ابواسحاق ابراهیم**، ملقب به **المتقی لله**، ۲۹۷–۳۵۷ هق، ۲۱مین خلیفه‌ی (۳۲۹–۳۳۳ هق) عباسی؛ پسر مقتدر و جانشین برادر خود راضی. هنگام مرگ راضی، بجکم که سمت امیرالامرائی داشت، و اداره‌ی کارها به دست او بود، در واسط اقامت داشت، و او پس از شنیدن مرگ خلیفه دبیر خود ابوعبدالله کوفی را برای تعیین خلیفه‌ی جدید به بغداد فرستاد، و او وزیر راضی، سلیمان ابن حسن، و وزرای سابق و رؤسای دیوانها و قضاة و اشراف را جمع کرد و در باره‌ی تعیین خلیفه‌ی تازه از ایشان مشورت خواست، و قرار شد که ابراهیم پسر مقتدر را به خلافت بر دارند. روز بعد ابراهیم را خواستند و با او بیعت کردند (۲۰ ربیع‌الاول ۳۲۹ هق)، و او لقب المتقی لله را از میان القابی که به او پیشنهاد کردند بر گزید و بجکم را در سمت امیرالامرائی نگاه داشت. در این زمان از خلافت برای خلفا فقط اسمی مانده بود. مشرق ایران عرصه‌ی تاخت و تاز امرای طاغی و سرکش بود. آل بویه بر مرکز و جنوب و مغرب ایران مسلط شده بودند. حمدانیان در شمال عراق فرمانروائی میکردند و برادران بریدی که پسران یک مأمور پیک (پست) بودند در اهواز و بصره مستقر بودند و در بسیاری از توطئه‌ها و آشوبها شرکت داشتند، و محمد ابن طغج اخشید (← اخشیدیه) در مصر فرمان میراند. خلیفه در بغداد قدرتی نداشت و آلت دست امیرالامرا بود که، چنانکه ذکر شد، در زمان جلوس متقی به خلافت بجکم این سمت را داشت. بجکم یکی از امرای خود به نام توزون را به جنگ ابوعبدالله بریدی که در بصره بود فرستاد و بریدی شکست خورد، ولی در این میان بجکم به دست کردها کشته شد و بریدی نفسی به راحت کشید؛ متقی نیز فرصت غنیمت شمرد و اموال بجکم را که قریب ۱٬۲۰۰٬۰۰۰ دینار بود تصرف کرد. در همین سال ۳۲۹ هق ابوعبدالله بریدی، که از دست بجکم راحت شده بود، قصد بغداد کرد و در رمضان سال مذکور وارد بغداد شد و در ح ۵۰۰٬۰۰۰ دینار از خلیفه گرفت، ولی سپاهیان که پول را در دست بریدی دیدند به مطالبه پرداختند و بر او شوریدند، و او ناگزیر شد که به واسط بگریزد. متقی پس از بجکم منصب امیرالامرائی را به کورتکین دیلمی داد، ولی پس از آنکه ابن رائق، یکی دیگر از امرای جاه‌طلب، از شام به بغداد رفت، کورتکین گرفتار شد، و منصب امیرالامرائی به ابن رائق سپرده شد. در ۳۳۰ هق ابوعبدالله بریدی برادر خود ابوالحسین بریدی را با لشکری به بغداد فرستاد و او بر بغداد مستولی شد و متقی و ابن رائق به موصل، نزد حمدانیان، پناه بردند. ابن رائق به دست ناصرالدوله‌ی حمدانی (← حمدانیان) کشته شد. ابوالحسین بریدی در بغداد با مردم بدرفتاری، و شروع به غصب اموال آنان کرد، و سرانجام متقی با ناصرالدوله‌ی حمدانی به سوی بغداد حرکت کردند و ابوالحسین بریدی به واسط گریخت. در ۳۳۱ هق توزون به مقام امیرالامرائی رسید، و چون میان او و متقی به هم خورد، متقی ناچار با خانواده و اطرافیان خود دوباره به موصل نزد حمدانیان رفت؛ ولی نتوانست نزد آنان بماند، و از محمد ابن طغج اخشید امیر مصر یاری خواست. امیر مصر به رقه آمد و از متقی خواست که یا با او به مصر برود، یا در رقه بماند و به بغداد باز نگردد. ولی متقی که در این میان با توزون مکاتبه برقرار کرده بود و می‌خواست به بغداد باز گردد نصیحت اخشید را نپذیرفت و به بغداد باز گشت. توزون در سندیّه به ملاقات متقی رفت و نخست ادای احترام و اظهار اخلاص و طاعت کرد، ولی بعد او را گرفت و چشمهایش را میل کشید و از خلافت معزولش کرد (صفر ۳۳۳ هق). متقی پس از عزل و کور شدن ۲۴ سال زندگی کرد.

متقی لله [المتقی لله]، ← متقی، خلیفه‌ی عباسی.

متکاف[4]**، چارلز ثیافیلس** (cārlz ţiāfilas metkāf)، ملقب به (اولین) **بارون متکاف** (*bāron)، ۱۷۸۵–۱۸۴۶، مدیر مستعمراتی انگلیسی؛ مقیم هند. پس از یک دوره‌ی طولانی خدمت در هند، از ۱۸۴۳ تا ۴۵ فرماندار کل کانادا بود.

متکاوس (motakāves) [عربی، = انبوه]، در علم قافیه، قافیه‌ای که از یک روی ساکن و چهار حرف متحرک پیش از آن تشکیل شده باشد؛ مانند شکنمش. این گونه قافیه، به سبب حرکات بسیار، ناخوشایند و در فارسی بسیار کم است.

متکلم: ← کلام، در علوم اسلامی.

متلاشی شدن، در فیزیک اتمی، ← تلاشی.

(۱)variable (۲)Allies (۳)antipodes (۴)Metcalfe

متلوس پیوس[1]، **کوینتوس کایکیلیوس** (-kuintus käykilius metellus pius)، ف ۶۳ ق‌م، مرد جنگی و رجل سیاسی رومی؛ پسر متلوس نومیدیکوس. در ۹۷ ق‌م کوایستور، و در ۹۲ ق‌م تریبون بود. در جنگ اجتماعی ابراز لیاقت کرد. در جنگ داخلی در مقابل ماریوس و کینا از رم دفاع کرد. در ۸۳ ق‌م به سولا ملحق شد؛ طرفداران ماریوس را شکست داد، و کنسول شد (۸۰ ق‌م). در اسپانیا با سرتوریوس جنگید.

متلوس پیوس سکیپیو، کوینتوس کایکیلیوس: ← سکیپیو.

متلوس ماکدونیکوس[2]، **کوینتوس کایکیلیوس** (-kuintus käykilius metellus mäkdonikus)، ف ۱۱۵ ق‌م، مرد جنگی و رجل سیاسی رومی، در ۱۴۸ ق‌م پرایتور بود، و مقدونیه را فتح کرد، و در یونان آرامش برقرار ساخت. در ۱۴۳ ق‌م کنسول بود. هنگامی که سنسور بود، برای اردیاد نفوس، ازدواج اجباری را پیشنهاد کرد.

متلوس نومیدیکوس[3]، **کوینتوس کایکیلیوس** (-kuintus käykilius metellus numidikus)، ف ۱۹۱ ق‌م. مرد جنگی و رجل سیاسی رومی، برادرزاده‌ی متلوس ماکدونیکوس. در ۱۰۹ ق‌م کنسول بود، و جنگ نومیدیا را علیه یوگورتاس رهبری کرد. در انتخابات کنسولی، در مقابل ماریوس، شکست خورد (۱۰۱ ق‌م)، و از سنا اخراج و تبعید شد.

متمائل (motamāsel)، در حساب، دو عدد که میان آنها نسبت تماثل (← نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد) وجود دارد.

متمم (motammem)، در حساب، عددی که باید به عدد صحیحی افزود تا نزدیکترین قوه‌ی 10 به این عدد صحیح به دست آید؛ بنا بر این ۷ متمم ۳ و ۸۴۱ متمم ۱۵۹ است. نیز ← حسابگر، قسمت ۱۰۵.

متمم، در منطق: ← منطق، قسمت II.

متمم، در نظریه‌ی مجموعه‌ها، ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت II، بند ۴. II.

متمم، زوایای: ← زاویه، قسمت ۱.

متمم ابن نویره (-motammeme'bne novayra)، ف ح ۳۰ ه‍ق، از مشاهیر شعرا و از صحابه‌ی پیغمبر. رئیس یکی از طوایف قبیله‌ی تمیم، و برادر مالک ابن نویره بود، و اشعاری معروف در مرثیه‌ی او گفته است.

متمم قانون اساسی: ← قانون اساسی ایران.

متنافر، خطوط[4] (motanāfer)، دو یا چند خط که نه متوازی باشند و نه متقاطع؛ به عبارت دیگر، خطوطی که در یک سطح قرار نگرفته باشند. اگر از نقطه‌ای واقع بر روی یکی از دو خط متنافر خطی موازی با خط دیگر رسم کنیم، زاویه‌ای که حاصل میشود **زاویه‌ی تنافر** آن دو خط نام دارد.

متناوب (motanāveb)، کمیتی متغیر (یا پدیده‌ای) که در فواصل زمانی مساوی مدت معینی (موسوم به دوره‌ی تناوب) بعینه تکرار شود. از انواع ساده و مهم آن این است که کمیت مورد بحث در یک دوره‌ی تناوب از مقدار اولیه‌ای آغاز کرده متدرجاً زیاد میشود تا به منتهای مقدار خود میرسد، و سپس به مقدار اولیه باز میگردد، و آنگاه در جهت مخالف جهت اولیه به همان ترتیب تغییر کرده به مقدار اولیه باز میگردد. نمونه‌ی این نوع کمیت متناوب یکی در حرکت آونگ ساده و دیگر در جریان متناوب برق است. نیز ← ارتعاش.

متناهی، عدد (adade motanāhi)، ← عدد، در ریاضیات، قسمت XI.

متنبی (motanabbi) [احمد ابن الحسین]، ۳۰۳—۳۵۴ ه‍ق، شاعر عرب. در کوفه تولد یافت، سپس برای فراگرفتن ادب و تاریخ عربی میان قبایل بادیه به گردش پرداخت. در ۳۲۳ ه‍ق ادعای پیغمبری کرد و کسان فراوان پیرو او شدند، ولی پیش از آنکه کارش بالا گیرد، به دست لؤلؤ، امیر حمص و نایب اخشید، گرفتار و زندانی شد؛ از ادعای پیغمبری توبه کرد، و از زندان بیرون آمد. در ۳۳۷ ه‍ق به دربار سیف‌الدوله‌ی حمدانی رفت و از او مدح کرد و نزد او منزلت یافت. سپس به مصر نزد کافور اخشیدی رفت و از وی خواستار حکومت یک ناحیه شد، و چون به مراد خود نرسید از وی روی گرداند و به هجو او پرداخت. آنگاه به ایران آمد و از ابوالفضل ابن عمید مدح کرد و در شیراز به مداحی عضدالدوله‌ی دیلمی پرداخت. در بازگشت به عراق در نزدیکی بغداد به دست جماعتی گرفتار و کشته شد. متنبی توجه زیادی به معنی داشت و اشعار او به صورت ضرب‌المثل در عربی به کار رفته، و سعدی از او متأثر بوده است.

متن حدیث (-matn). الفاظ حدیث که معانی به آن تقوّم دارد متن حدیث است، که از لحاظ دلالت بر معنی و مراد به نص و مجمل و ظاهر و مؤوّل تقسیم شده. نیز ← حدیث، قسمت II.

متنق (matnaq)، ده (جمع ۱٬۲۱۷ نفر سنه ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان سهندآباد، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۴کیلومتری غ بستان‌آباد. محصولاتش غلات و سیب زمینی است.

متن مجاز[5] (matne mojāz) یا **کتاب مقدس شاه جیمز**[6] (šāh jeymz)، کتاب مقدس انگلیسی با تجدید نظر کامل، که مبتنی بر کتاب مقدس اسقفان است، و به پیشنهاد (۱۶۰۴) جیمز I، شاه انگلستان، صورت گرفت. سرپرست کار لانسلت اندروز[7] (lānsələt andruz؛ ۱۵۵۵—۱۶۲۶) بود، که اسقف و در فضیلت و تقوی از مشاهیر عصر خود بود. بر روی هم، قریب ۵۰ تن در وستمینستر، آکسفرد، و کیمبریج در فراهم‌کردن متن مجاز شرکت داشتند، و آن در ۱۶۱۱ منتشر شد. متن مجاز بهترین ترجمه‌ی انگلیسی کتاب مقدس است، و از جنبه‌ی ادبی برابر آثار شکسپیر شمرده میشود.

متن و حاشیه، اصطلاحی است در صحافی برای مرمت کردن کتابهای فرسوده که حاشیه‌ی آنها از میان رفته است. روش کار این است که متن کتاب را از کاغذی شبیه کاغذ متن وصالی، و معمولاً دور تا دور را حاشیه میگرفته‌اند. بعضی از کتب به اندازه‌ای دقیق و ظریف متن و حاشیه شده است که به اشکال بریدگی و چسبیدگی کاغذ مشهود میشود.

متو: ← سازمان پیمان مرکزی.

متواتر (motavāter) [عربی، = پیاپی (با فاصله‌ای در میان)]، در علم قافیه، قافیه‌ی مرکب از یک روی ساکن و یک متحرک پیش از آن، مانند رفتم.

متواتر، حدیث (motavāter)، حدیثی که رواة آن در هر طبقه به حدی زیاد است که تبانی آنها بر دروغ عادةً ممتنع به نظر میرسد. نیز ← حدیث.

متواترات، در منطق قدیم: ← مبادی یقینی برهان.

متوازی الاضلاع[8]، کثیر الاضلاع چهارضلعی که اضلاع مقابلش دو به دو مساوی و موازی باشند؛ زوایای مقابل مساوی، و زوایای مجاور مکمل یکدیگرند. دو قطر متوازی الاضلاع در مرکز آن یکدیگر را قطع میکنند، که آن مرکز تقارن متوازی الاضلاع است. ارتفاع متوازی الاضلاع فاصله‌ی دو ضلع موازیی است که قاعده‌ی متوازی الاضلاع اختیار میشود. مساحت متوازی الاضلاع حاصلضرب طول قاعده در طول ارتفاع آن است. مستطیل، لوزی، و مربع حالات خاصی از متوازی الاضلاع هستند.

متوازی الاضلاع نیروها: ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها؛ کثیر الاضلاع نیروها.

متوازی السطوح[9]، کثیر الوجوه محدود به شش وجه متوازی الاضلاع، که وجوه مقابل آن دو به دو موازی و مساویند.

متواطی: ← کلی، مفهوم.

متوافق (motavāfeq)، در حساب، دو عدد که میان آنها نسبت توافق (← نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد) وجود دارد.

متودیست (metodist)، پیرو مذهب متودیسم.

متودیست کالونی، فرقه‌ی[10] (metodiste kālvani) یا **کلیسای متودیست کالونی،** فرقه‌ای از مذهب پروتستان. آغاز آن (۱۷۳۵—۳۶) در ویلز بود، که به عنوان نهضتی در آنجا نیرومند شد. در ۱۸۱۱ از کلیسای رسمی انگلستان جدا شد؛ در ۱۸۲۳ اصول عقاید خاص آن به تصویب رسید. در کشمة با کلیسای پرسبیتری در ۱۹۲۰ متحد شد.

متودیست کالونی، کلیسای: ← متودیست کالونی، فرقه‌ی.

متودیسم[11] (metodism)، یکی از مذاهب یا شاخه‌های مسیحیت که در قرن ۱۸م، در نتیجه‌ی تجارب شخصی و مواعظ و سرودهای مذهبی و تشکیلات خاص دو کشیش انگلیسی از کلیسای انگلیکان به نام ج. وسلی و برادرش چارلز وسلی (۱۷۰۷—۸۸) به وجود آمد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ پیروان این مذهب در کشمة و انگلستان

---

(۱) Metellus Pius (۲) Metellus Macedonicus (۳) Metellus Numidicus (۴) skew lines
(۵) Authorized Version (۶) King James Bible (۷) Andrewes (۸) parallelogram (۹) parallelepiped
(۱۰) Calvinistic Methodist Church (۱۱) Methodism

ح ۱۳'۶۵۰'۰۰۱ بودند، که ح ۱۳'۰۰۰'۰۰۰ آنها در کشمة بودند، و به فرقه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند که جامع میان آنها "شورای جهانی متودیست" است و مجالس عمومی آن در لندن (۱۸۸۱)، واشینگتن (۱۸۹۱)، لندن (۱۹۰۱)، تورونتو (۱۹۱۱)، لندن (۱۹۲۱)، آتلانتا (۱۹۳۱)، و سپرینگفیلد (۱۹۴۷) تشکیل شده است.

نهضت متودیسم در نوامبر ۱۷۲۹، هنگامی آغاز شد که جان وسلی از خدمتی دینی به ریاست پدرش سمیوئل وسلی به دانشگاه آکسفرد باز میگشت، و جان وسلی با برادرش چارلز وسلی به گروهی از دانشجویان کالج کرایست چرچ (krāyst cerc) آکسفرد، که هفته‌ای یک بار دور هم جمع میشدند، پیوست. این گروه اعمال دینی انجام میدادند و متن یونانی عهد را میخواندند و به دعا و تزکیه‌ی نفس و عیادت بیماران و فقرا و زندانیان و تعلیم کودکان بی‌سرپرست میپرداختند. متودیسم در آغاز از راه طعن و نیشخند (چون متودیست به شخص سختگیر در دین میگویند) به این نهضت گفته شد ولی بعداً طرفداران آن این نام را عنوان رسمی خود قرار دادند. وسلی سفری به ایالت جورجیا در کشمة برای تبلیغ دین مسیح به سرخپوستان کرد و توفیقی نیافت. نیز با پیروان ← کلیسای موراوی آشنا شد و از تعالیم آنها بهره گرفت و ۳۳ سرود دینی را از آلمانی به انگلیسی ترجمه کرد، و همه‌ی اینها در روح او اثر گذاشت. مصاحبت با پتر بولر[1] (peter böhler)، که از پیروان کلیسای موراوی بود، او را متقاعد ساخت که ایمان تنها اعتقاد ذهنی به عده‌ای از معتقدات با انجام دادن پاره‌ای اعمال و مراسم دینی و وظایف اجتماعی نیست، بلکه فیض روح القدس باید مدد کند که ایمان معنوی انسان را به صراط مستقیم هدایت فرماید، و این همان است که "برائت به وسیله‌ی ایمان" خوانده میشود. جان وسلی خود نوشته است: "از راه پتر بولر در برابر خدای بزرگ یقین حاصل کردم که ایمانی لازم است تا ما را از ضلالت نجات دهد". جمله‌ی "اگر کسی در مسیح باشد مخلوق تازه‌ای خواهد بود" بیان منظور وسلی از تولد نو است. جان وسلی در ۲۴ مه‌ی ۱۷۳۸، هنگامی که لباس کشیشان انگلیکان را به تن داشت و در گوشه‌ای سر به جیب تفکر فرو برده بود سخن مردی را شنید که دیباچه‌ای بر رسائل به رومیان، اثر لوتر، را میخواند. لوتر در آن شرح داده بود که چگونه خداوند انسان را از راه ایمان به مسیح تغییر میدهد. این سخن او را سخت دلگرم ساخت و یقین کرد که تنها مسیح است که او را نجات خواهد داد، و گناهان او آمرزیده خواهد شد. "گرم شدن دل" از آن پس در متودیسم به عنوان تجربه‌ی دینی تکان‌دهنده شناخته شد. روز ۲۴ مه‌ی ۱۷۳۸ ساعت یک ربع به ۹ که این حادثه‌ی روحی برای وسلی اتفاق افتاد زمانی تاریخی برای متودیسم است. پس از آن وسلی ۵۳ سال تمام به تبلیغ دینی پرداخت و ح ۴۰'۰۰۰ وعظ کرد و ح ۴۰۰'۰۰۰ کیلومتر، که غالباً بر پشت اسب بود، برای تبلیغ رسالت دینی خود سفر کرد.

وسلی "تولدی نو" تبلیغ میکرد که از راه آن مردمان "مخلوق نوی" میشدند. این تولد نو در نتیجه‌ی اجرای مناسک دینی و معتقدات و امتیازات روحانی و عنایت تقدس‌بخش نیست، بلکه موهبت خاص و بدون چشمداشت لطف ربانی است در حق مردم نادم. فعالیت متودیسم دو صفت خاص داشت، یکی وعظ بر بالای منبر و بر اشخاص و دیگری نفوذ شخصی در محافل تعلیم. فعالیت ج. وسلی و برادرش چارلز راهی برای تشکیل و به وجود آمدن یک کلیسای جدید یا شاخه‌ی مذهبی جدید بود. کلیساها در خود را به روی پیروان وسلی بستند و کشیشان بر آیین ایشان حمله کردند، و وسلی ناگزیر شد که در ۱۷۳۹ در فضای باز به وعظ و تبلیغ پردازد. ابتدا برادران وسلی اجتماعات مذهبی تشکیل دادند. پس از آن، چون کشیشان مذهب رسمی برادران وسلی و پیروان ایشان را به مراسم دینی خود راه ندادند، برادران وسلی تصمیم گرفتند که خود در مجامع خویش این مراسم را به کومک کشیشان رسمی انجام دهند. در ۱۷۴۳ برادران وسلی اصول و قواعد اجتماعات متحده‌ی خود را منتشر ساختند، و این اصول و قواعد به عنوان اصول متودیسم وسلی شناخته شد. در ۱۷۴۴ نخستین کنفرانس مبلغان را، که خود انتخاب کرده بودند، ترتیب دادند و بدین ترتیب قدم به قدم به سوی استقلال مذهبی و تاسیس کلیسای خاص متودیسم پیش رفتند. پس از استقلال امریکا، کلیسای متودیسم در امریکا به صورت مستقل شروع به کار کرد. به هنگام مرگ (۱۷۹۱) جان وسلی عده‌ی متودیستها در بریتانیا ۵۷'۵۶۲ نفر و در ایرلند ۱۴'۰۰۰ نفر و در امریکای شمالی ۴۳'۲۶۵ نفر بودند. پس از استقلال متودیستهای امریکای شمالی بتدریج انشعابی در میان ایشان پیدا شد و کلیسائی به نام کلیسای پروتستان متودیسم در ۱۸۳۰ به وجود آمد. کلیسای پروتستان متودیست معتقد بود که هر فردی در هر اجتماع دینی حق رأی دارد و کلیسا میتواند بدون کشیش و اسقف وجود داشته باشد، همچنانکه در دولت جمهوری شاهی وجود ندارد. کلیسای اول به نام کلیسای اسقفی متودیست معروف شد. در ۱۸۴۴ میان متودیست‌های اصلی یعنی کلیسای اسقفی متودیست انشعاب پیدا شد و کلیسای ایالات جنوبی که طرفدار بردگی بود از کلیسای ایالات شمالی جدا شد. در ۱۸۷۶ مقدمات آشتی و اتحاد میان این دو کلیسای اخیر به وجود آمد. این دو کلیسا با کلیسای پروتستان متودیست در ۱۹۳۹ در کانزاس سیتی دوباره تحت عنوان کلیسای متودیست متحد شدند. البته انشعابات کوچک دیگری وجود دارد و سیاهان متودیست کلیساهای خاص خود دارند. در انگلستان نیز انشعاباتی در کلیسای متودیست روی داد که برای شرح آن باید به کتب مفصلتر مراجعه کرد. آیین متودیسم بر پایه‌ی آیین آرمینیوس (← آرمینیوس، یاکوبوس) بنا شده است. وسلی عقاید خود را در ۵۳ موعظه که در ۴ جلد منتشر شده است بیان کرده. کتاب دیگری که شامل اصول معتقدات اوست به نام تعلیقات توضیحی بر عهد جدید (۱۷۵۵) است. در عصری که مردم انگلستان عقاید جبری کالوینیسم را پذیرفته بودند، وسلی گفت که هرکه بخواهد گناهانش آمرزیده شود با ایمان به مسیح به لطف و عنایت الاهی دست مییابد. قدرت بی‌پایان الاهی با آزادی و اختیار انسان سازگار است و عنایت الاهی که موهبت خاص اوست به حفظ و تکمیل انسان کومک میکند.

متودیوس[2]، قدیس (qeddis metodius)، ۸۲۶—۸۸۵، مبلغ دیانت مسیحی در میان خزرها و سپس در میان مردم موراوی (همراه با برادرش ← قدیس سیریل). چون این دو برادر مردم موراوی را به زبان بومی خودشان تبلیغ میکردند، و این کار بر خلاف میل فرماندار و کشیشان آلمانی آن سر زمین بود، سخت مورد انتقاد قرار گرفتند و دو برادر، به فرمان پاپ، به رم احضار شدند. در آنجا درستی مذهب ایشان ثابت شد و پاپ اجازه داد که در مراسم عبادت زبان اسلاوی به کار برده شود. سیریل در رم مرد و متودیوس به وسیله‌ی پاپ ارتسام یافت و به موراوی باز گشت و مقام اسقف اعظم سیرمیوم (sirmium؛ در پانونیا) پیدا کرد. با وجود این آلمانها او را زندانی کردند، و دو سال بعد که از زندان آزاد شد دیگر نفوذی نداشت و به کار ترجمه‌ی کتاب مقدس به زبان اسلاوی پرداخت. پس از مرگ تأثیر او در موراوی از میان رفت، و به بلغارستان و صربستان و روسیه انتقال یافت که در آنها تا زمان حاضر زبان اسلاوی جنوبی سیریل و متودیوس زبان عبادتی متدینان به دیانتهای ارتدوکس و کاتولیک هر دو است. ذکرانش ۷ ژوئیه است.

متوسط، در آمار. متوسطِ عددیِ گروهی از اعداد (n عدد) عبارت است از خارج قسمت مجموع آن اعداد بر تعداد آنها؛ متوسط هندسی عبارت است از ریشه‌ی nم حاصلضرب آن اعداد. مثلاً در گروه اعداد ۲، ۴، و ۲۷، متوسط عددی $\frac{۲+۴+۲۷}{۳}=۱۱$، و متوسط هندسی این گروه $\sqrt[۳]{۲\times۴\times۲۷}=۶$ است.

متوسطات (motevassetāt) یا **کتب متوسطات**، آن دسته از کتب ریاضی که، از لحاظ تعلیم و تدریس، میان اصول اقلیدس و مجسطی بطلمیوس قرار دارد. نام کامل آنها المتوسطات بین‌الهیئه و الهندسه است. کتب متوسطات متن با شرح و تحریر کتبی است که خواجه نصیرالدین طوسی از کتب ریاضیدانان یونان در باره‌ی مثلثات و کره جمع کرده است. این ریاضیدانان عبارتند از اوطولوقس، ارسطرخس، اقلیدس، ابلونیوس، ارشمیدس، هوپسیکلس، تئودوسیوس، منلائوس، و بطلمیوس. کتب ثابت ابن قره و بنوموسی نیز به این مجموعه اضافه شده است. متوسطات معادل آن چیزی است که در یونانی نجوم صغیر خوانده میشد و در برابر تألیف کبیر یا مگاله سونتاکسیس (مجسطی) قرار داشت. از کتب متوسطات میتوان کتاب الکرة المتحرکه تألیف اوطولوقس، کتاب المطالع هوپسیکلس، کتاب المخروطات ابلونیوس، و کتاب اکر منلائوس، و کتاب الاکر تئودوسیوس را نام برد.

(۱) Böhler (۲) Methodius

متوشالح[1] (matušālah)، در کتمة، پس خنوخ و جد اعلای نوح که، به گفته‌ی کتمة، ۹۶۹ سال عمر کرد (پیدایش ۲۷.۵، لوقا ۳۷.۳).

متوکل (motavakkel)، شهرت **ابوالفضل جعفر**، ملقب به **المتوکل علی‌الله**، ۲۰۶–۲۴۷ هق، ۱۰مین خلیفه‌ی (۲۳۲–۲۴۷ هق) عباسی؛ پسر معتصم عباسی. پس از مرگ برادرش واثق به خلافت نشست (۲۳۲ هق). رؤسای سپاه و بزرگان دربار خلافت پس از مرگ واثق می‌خواستند پسر او محمد را که هنوز کودک بود به خلافت بر دارند، ولی چون لباس خلافت بر او بسیار بلند و گشاد آمد در یافتند که هنوز شایسته‌ی خلافت نیست و به سراغ جعفر برادر واثق رفتند و او را، که بنا به روایتی ۲۶ سال داشت، به خلافت برداشتند و ابتدا لقب خلافت او را منتصر بالله کردند، ولی یکی از بزرگان دربار پیشنهاد کرد متوکل علی‌الله خوانده شود، و او خود این لقب را پسندید و اختیار کرد. متوکل در زمان حیات برادرش مغضوب و تحت نظر بود، و چون از ابن الزیات وزیر واثق درخواست شفاعت نزد برادرش کرد، وزیر به او اعتنائی نکرد بلکه او را مورد اهانت قرار داد و رنجانید. چون متوکل به خلافت رسید، پس از مدت کوتاهی (صفر ۲۳۳ هق) دستور داد که ابن الزیات را گرفتند و او را در تنور چوبین میخ‌داری که خود وی برای شکنجه دادن عمال دیوان درست کرده بود، انداختند، و پس از آنکه تمام اموالش را گرفتند زیر شکنجه جان داد. در ۲۳۴ هق محمد ابن البعیث که از حکام آذربایجان و والی مرند بود و بعد به زندان انداخته شده بود از ناخوشی متوکل استفاده کرد و دوباره به آذربایجان و مقر حکومت خود مرند رفت و آنجا را استوار ساخت. فرماندهان خلیفه که پی در پی برای دستگیری او فرستاده میشدند نتوانستند کاری انجام دهند، تا آنکه یکی از فرماندهان بزرگ ترک به نام بُغای شرابی او را دستگیر کرد و به سامرا فرستاد، و او در ۲۳۵ هق در سامرا مرد. یکی از فرماندهان بزرگ به نام ایتاخ که در زمان معتصم کارهای بزرگی انجام داده بود و در گرفتاری بابک و در فتح عموریه خدمات کرده بود، مورد غضب متوکل واقع، و گرفتار و کشته شد. در ۲۳۷ هق بزرگان ارمنستان عاصی شدند و محمد ابن یوسف والی ارمنستان را کشتند و متوکل بغای شرابی را برای خواباندن شورش ارمنستان فرستاد، و او شهرهای ارمنستان را آرام کرد و به گرجستان تاخت و شهر تفلیس را گرفت. در سالهای ۲۴۰ ۲۴۱ هق شورش مردم حمص فرو نشانده شد. در ۲۴۱ هق مردم بیاباننشین بُجَه یا بَجَه که در بیابان میان نیل و دریای سرخ منزل داشتند، و معادن طلا زیر نظر ایشان بود، از دادن مالیات امتناع کردند. متوکل محمد ابن عبدالله قمی را با تجهیزات کامل بر سر ایشان فرستاد و او توانست قبایل بجه را مطیع کند و رئیس ایشان را با خود به سامرا ببرد. جنگ با بیزانس در زمان متوکل نیز گاهگاهی در می‌گرفت، و یک بار میخائیل III، امپراطور بیزانس، در شهر سمیساط از مسلمین شکست خورد. متوکل سیاست تفتیش عقاید را که مأمون و معتصم و واثق در پیش گرفته بودند کنار گذاشت و مردم را از بحث درباره‌ی مخلوق بودن قرآن منع کرد و دستور داد تا یهودیان و مسیحیان لباسهای مخصوصی برای تمییز ایشان از مسلمین بپوشند و معابد تازه‌ساز ایشان خراب شود. مردم را از زیارت قبر امام حسین (ع) منع کرد و دستور داد تا محل قبر را شخم زنند. متوکل برای رعایت کشاورزان و مالیات‌دهندگان دستور داد تا در سال مالیاتی اصلاحاتی به عمل آورند و روز نوروز را به محل نخستین خود باز گردانند. در ذیحجه‌ی ۲۳۵ هق متوکل سه پسر خود محمد و زبیر و ابراهیم را به ترتیب ولیعهد خود ساخت و نخستین را لقب منتصر، دومی را لقب معتز، و سومی را لقب مؤید داد، و مقرر ساخت که بعد از او منتصر و بعد از منتصر معتز و پس از معتز مؤید زمام خلافت را به دست گیرند. اما در اواخر عمر رأیش از منتصر برگشت و او را تحقیر میکرد و گویا تصمیم گرفته بود که منتصر و فرماندهان ترک را به قتل برساند، ولی رؤسای ترک پیشدستی کردند و شبی فرصت را غنیمت شمردند و او را با وزیرش فتح ابن خاقان کشتند (شوال ۲۴۷ هق).

متوکل I، خلیفه‌ی عباسی مصر، ← عباسیان مصر، جدول صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

متوکل II، خلیفه‌ی عباسی مصر، ← عباسیان مصر، جدول صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

متوکل III، خلیفه‌ی عباسی مصر، ← عباسیان مصر، جدول صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

متول[2] (metol)، پ‌متیلامینوفنول، به فورمول ($CH_3NH.C_6H_4OH$)، ترکیب سفیدرنگ متبلور با نقطه‌ی ذوب °۸۷ صدبخشی، که در عکاسی برای ظهور به کار میرود. سولفات این ترکیب را نیز به همین نام میخوانند.

متولی: ← ولی، نزد صوفیه.

متولی وقف، کسی که با نصّ واقف یا تعیین حاکم شرع در اجرای مواد وقفنامه در حفظ و تدبیر عین موقوفه دخالت میکند. ← وقف.

متون[3] (meton)، نق ح ۴۳۲ ق‌م، منجم یونانی که دوره‌ی زمانی معروف به دوره‌ی متونی (← تقویم، ص ۶۵۶، ستون ۲) را کشف کرد، و ظاهراً در همان زمان آتنیها آن را در تقویم خود پذیرفتند، اما این امر کاملاً مسلم نیست.

متونی، دوره‌ی: ← متون؛ تقویم.

متەماهی: ← ماهی.

متی[4] (mattā) یا **سن ماتیو** (san mātiu)، یکی از رسولان مسیح که تحصیلدار مالیاتی (باجگیر) در شهر کفرناحوم بود. ظاهراً نام لاوی نیز داشته است (متی ۹.۹–۱۳، ۳.۱۰، مرقس ۱۴.۲، لوقا ۲۹،۲۷.۵). از قرن ۴م ← انجیل متی به او نسبت داده شده است. گفته‌اند که وی شهید از دنیا رفت. علامت رمزی او به صورت مرد جوان بالدار یا فرشته است. ذکرانش ۲۱ سپتامبر است.

متی[4]**، انجیل** (enjile mattā)، نخستین کتاب عهد جدید که تألیف آن را، بنا بر روایات از متی میدانند. گزارش منحصر به فرد ولادت عیسی در آن است و از رسالت وی سخن میگوید، و به ذکر داستان مصلوب کردن مسیح و قیام پس از مرگ وی پایان میپذیرد.

متی ابن یونس، ابوبشر (abu.beŝr mat.ta'bne) یا **ابوبشر متی** (mattā)، فت ح ۳۲۹ هق، فیلسوف شامی مسیحی یونانی‌الاصل، و مترجم یونانی به سریانی و عربی؛ معلم فارابی.

متیاس[5] **حواری** (matiāse havāri) [یه مأخوذ از عبری متیثیه (matisia)، = خداداد]، یکی از شاگردان حضرت عیسی که پس از صعود وی، به حکم قرعه، انتخاب شد تا در جمع رسولان مسیح جانشین یهودای اسخریوطی خیانتکار شود (اعمال رسولان ۲۱.۱–۲۶). ذکرانش روز ۲۴ فوریه است.

متیل[6] (metil)، در شیمی، رادیکال آلی کربون و ئیدروژن، دارای فورمول شیمیائی CH_3–، که در بسیاری از ترکیبات کربون موجود است. رادیکال متیل را، که نامش از متان مشتق است، میتوان یک مولکول متان (CH_4) منهای یک اتم ئیدروژن دانست. از ترکیبات معمولی که دارای رادیکال متیل است میتوان استات متیل (استر اسید استیک و الکل متیلیک)، کلورور متیل (CH_3Cl)، و الکل متیلیک را نام برد.

متیل بنزین[7] (metil.banzen)، نام شیمیائی تولوئن.

متیلدا[8] (mətildā) یا **ماد**[9] (mād)، معروف به **خاتون انگلستان**، ۱۱۰۲–۶۷، ملکه‌ی انگلستان، دختر هنری I. نخست زن امپراطور هانری V شد، و در آلمان محبوبیت تمام یافت؛ اما پس از مرگ (۱۱۲۵) هانری، به انگلستان باز گشت و با ژوفروا پلانتاژنه ازدواج کرد (۱۱۲۸). پس از مرگ (۱۱۳۵) هنری I، پسر عموی متیلدا، ستیون، که قبلاً سوگند وفاداری به متیلدا یاد کرده بود، پادشاه اعلام شد. در ۱۱۳۹ متیلدا و برادر ناتنیش رابرت، ملقب به ارل آو گلاستر، برای باز گرفتن سلطنت، ستیون را به مبارزه خواندند. متیلدا طرفداران فراوان یافت، و در ۱۱۴۱ "خاتون انگلستان" شد؛ اما بزودی، همان کسانی که او را به سلطنت برداشته بودند وی را از تخت سلطنت برکنار کردند، و ستیون را شاه اعلام داشتند. در ۱۱۴۸ به نفع پسرش هنری II کنار کشید، و به نورماندی رفت. در ۱۱۵۳ هنری II ولیعهد شناخته شد.

متیلفنول: ← کرزول.

متیلیک، الکل: ← الکل متیلیک.

متین دفتری، احمد، ۱۲۷۷؟–۱۳۵۰ هش، رجل سیاسی معاصر و نخست‌وزیر (۱۳۱۸–۱۹ هش) ایران؛ دکتر در حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه لوزان. در ۱۳۱۵ هش به وزارت دادگستری، و در ۱۳۱۸ هش به نخست‌وزیری منصوب شد. در حوادث شهریور ۱۳۲۰ هش (← جنگ جهانی II، قسمت ۹) مدتی در زندان متفقین بود. در دوره‌ی پانزدهم به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب، و

(۱)Methuselah (۲)metol (۳)Meton (۴)Matthew (۵)Matthias (۶)methyl
(۷)methylbenzene (۸)Matilda (۹)Maud

در ۱۳۲۸ هش سناتور انتخابی تهران و در دومین دوره (۱۳۳۲–۱۳۳۸ هش) سناتور انتصابی شد، و تا آخر عمر همین سمت را داشت.

متیونین[1] (metionin؛ فنـ)، یکی از چند آمینو-اسیدها که در تغذیه‌ی انسان اساسی است و به‌آن نیاز دارد. ساختمان شیمیائی آن در ۱۹۲۲ به‌این صورت به‌دست آمد،

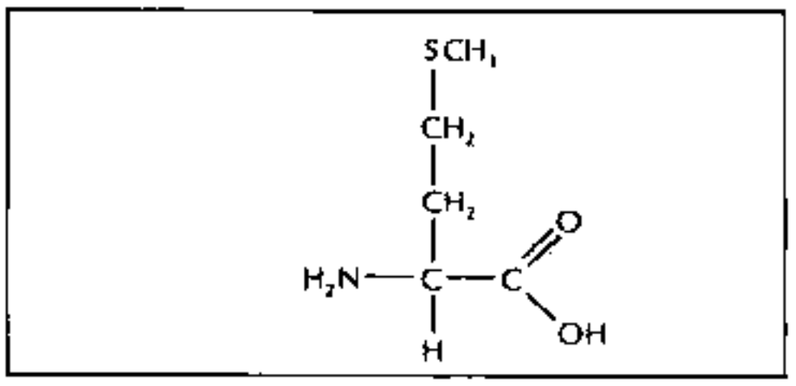

مثال، در فلسفه: ← مثل یا مثل افلاطونی.

مثال، عالم: ← عالم؛ مثل.

مثال و خیال، عالم: ← عالم.

مثانه[2] (masāne) یا **آبدان** (ābdān) یا **بادکنک** (bād.konak)، عضو مجوفی دارای جدار عضلانی و مخاطی که در لگن قرار دارد.

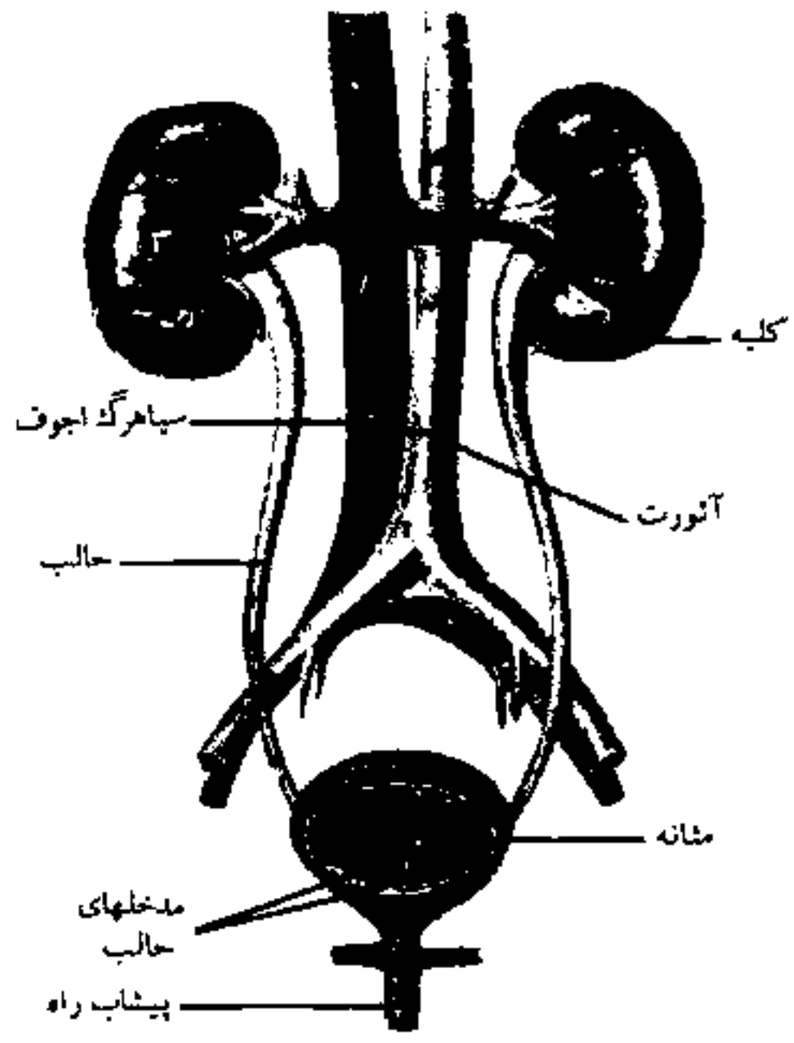

ادراری که از کلیه‌ها ترشح میشود، به توسط مجاری موسوم به حالب (hāleb) یا میزنای، به درون مثانه میریزد، و پس از پر شدن آن، به توسط مجرای دیگری (پیشابراه) به خارج دفع میشود.

مثانی: ← قرآن، قسمت IV.

مثبت، اشعه‌ی : ← کانال، اشعه‌ی.

مثبت، عدد: ← عدد مثبت.

مثبتبار[3] (mosbat.bār)، در شیمی، عنصری یا رادیکالی که اتمهای آن گرایش به از دست دادن الکترونها دارند. اتمهای این گونه عناصر، در نتیجه‌ی از دست دادن الکترون، تبدیل به یون مثبت میشوند (← ظرفیت، در شیمی، قسمت II). عناصر فلزی عموماً مثبتبارند. قشر خارجی اتم آنها کمتر از ۴ الکترون دارد. ← منفیبار.

مثقال، در وزنه‌های قدیم، همان وزن دینار است که اصل آن از روم گرفته شده بود و، در تغییری که عبدالملک ابن مروان به وزن دینار رومی داد، وزن آن ۶۵,۵ حبه (۴,۲۵ گرم) تعیین شد. وزن درهم نقره مساوی ۷/۱۰ وزن مثقال، و قیراط ۱/۲۴ (و زمانی ۱/۲۰) مثقال بوده است. تا پیش از آنکه آحاد وزن سلسله‌ی متری در این اواخر رسمیت پیدا کند، آحاد وزن متداول تهران چنین بود:

خروار = 100 من

من تبریز = چهار چارک و تقریباً مساوی ۳ کیلوگرم

من شاه = دو من تبریز

من ری = چهار من تبریز

چارک = 10 سیر

سیر = ۱۶ مثقال

مثقال = ۲۴ نخود

نخود = ۴ گندم.

به این ترتیب وزن مثقال متداول در تهران تقریباً ۴,۶۸ گرم بوده است، و هم اکنون سنگ ۷۵ گرم را به جای یک سیر به کار میبرند. در شیراز منی مساوی ۴۵ سیر متداول بود.

مثل (mosol) [مفردش مثال[4] (mesāl)] یا **مثل افلاطونی** (e aflātuni)، در فلسفه‌ی افلاطون، صورتها و الگوهای ابدی و تغییرناپذیر موجودات عالم ماده.

۱- مثل در نزد افلاطون. به عقیده‌ی افلاطون، در برابر جهان متغیر و تباهی‌پذیرِ مادیات و جسمانیات، جهان معنوی نامتغیر و ثابت و ابدی و لایزالی موجود است که وجود جهان فانی و تباهی‌پذیر ما به منزله‌ی سایه و نقش و عکسی از آن عالم است. زیرا، از یک سو میبینیم که هر چه در این جهان است از آسیبِ تغییر و فساد در امان نیست، و هیچ چیزی در نوع خود به صورت کمال و دلخواه وجود ندارد؛ و از سوی دیگر، ما معلوماتی داریم که هم صفت کمال دارد، و هم محدود به دایره‌ی زمان و مکان نیست، و فساد و زوال در آن راه نمییابد. مثلاً، ما میدانیم که دایره خط منحنی مسدودی است که جمیع نقاطش از نقطه‌ای موسوم به مرکز به یک فاصله است. این دایره که متعلق علم ماست کامل است، و قوانین و قضایای مربوط به آن محدود به زمان یا مکان معینی نیست، و ارزش آن دائمی و لایزال است؛ و حتی اگر فرض کنیم که این عالم روزی از میان برود، و جسم و سطحی در کار نباشد، قوانین و قضایای مربوط به این دایره به همان اعتبار و ارزش و استحکام خود باقی خواهد ماند. اما اگر شما دایره‌ای به اصطلاح دقیق بر روی سطحی مستوی ترسیم کنید، هر دقت و زحمتی در رسم آن متحمل شوید، باز آن دایره کامل و دلخواه نخواهد بود، و آن خطی که شما آن را محیط دایره میخوانید در حقیقت سطح خواهد بود، و قضیه‌ی تماس خط با محیط دایره در یک نقطه عملی نخواهد شد. آن دایره‌ی اولْ که متعلق علم شما است مربوط به عالم مثل و معنویات است، و این دایره که رسم کرده‌اید از عالم ماده و جهان تباهی پذیر است. دایره‌ی اول مثال دایره است، که ثابت و استوار و دائمی است، و دایره‌های دیگر همه عکس و تصویری از آنند، و درجه‌ی کمال آنها بستگی به نزدیکی بیشتر آنها با دایره‌ی مثال دارد، گرچه این نزدیکی و انطباق در این عالم هرگز ممکن نخواهد شد.

بر قیاس دایره، هر یک از امور این عالم ماده سایه و نقشی است از مثال مربوط به خود، که در عالم مثل و معنویات قرار دارد، و موجود حقیقی همان است، و آنچه در این عالم است فقط بهره‌ای از وجود او دارد، و او مانند خورشید، که منبع انوار این عالم است منبع وجود موجودات سایه و عکس خویش است. اذ- سانِ کاملِ فنا ناپذیر یا گلِ سرخِ کاملِ فنا ناپذیر در این جهان نیست، و هر انسان یا گل سرخی که میبینید عکس و نقشی است از مثال انسان یا گل سرخ، که در عالم مثل قرار دارد؛ و اگر چنین نبود حقایق ثابته و علوم واقعی و قوانین طبیعی و ریاضی وجود نداشت، زیرا مثلاً انسان- ها یا گل سرخهائی که در این جهان هستند همه با یکدیگر فرق دارند، و زوال‌پذیرند، و به همین جهت، متعلق علم واقعی نخواهند بود. نه- تنها موجودات ریاضی و مادی، بلکه امور منطقی و اخلاقی نیز از این قبیل میباشند. مساوات و اختلاف مطلق یا عدالت مطلق یا زیبائی و خیر مطلق در این جهان نمیتواند وجود داشته باشد، و آنچه منبع زیبائی یا مساوات یا عدالت است مثال آنها است در عالم مُثُل.

پس عالم مُثُل در حقیقت هم منبع و سر- چشمه‌ی وجود موجودات این عالم است، و هم متعلق و مورد علم انسانی است، یعنی، هم منبع هستی است، و هم منبع علم و واقعیت است. بدین ترتیب، افلاطون میان عقیده‌ی هراکلیتوس، مبنی بر جنبش دائمی و عدم ثبات این عالم، و عقیده‌ی پارمنیدس، مبنی بر سکون و عدم تحرک این عالم، جمع کرده است.

مثل افلاطونی با کلیات و انواع و اجناس منطقی هم قابل تطبیق است (← کلیات خمس)، یعنی هر مثال، در حقیقت، نوع یا جنس افراد واقع در تحت آن است و همین طور که هر نوعی تحت جنس دیگری قرار دارد تا برسد به جنس الاجناس، که بالاتر از آن چیزی نیست. مثالها هم در عالم مثال تحت مثال کلیتر و عالیتر هستند تا برسد به مثل اعلی و مثالِ مثالها، که خیر محض است، و منبع وجود و خیرات و علت‌العلل اشیاء میباشد.

۲- غار افلاطون. افلاطون عالم مادی و حسی ما را سایه‌ی عالم مثل و معنویات میداند، و واقعیت و حقیقت را از آن عالم مثل میخواند، و در این باب تشبیهی دارد که به تشبیه غار افلاطون معروف است. او مردم این عالم را که حقیقتی جز محسوسات نمیشناسند به غارنشینانی تشبیه‌کرده است که پشتشان به مدخل غار و رویشان به دیواره‌ی درون غار است، و تمام مدت عمر در آنجا به سر برده‌اند، و نتوانسته‌اند روی بر گردانده مدخل غار را ببینند. در پشت سر ایشان، دیواری است که انواع مردم و چارپایان با اسباب و لوازم

(۱) methionine (۲) urinary bladder (۳) electropositive (۴) idea; idée (فنـ)

زندگی از روی آن دیوار میگذرند. میان این دیوار و مدخل غار آتشی افروخته است که پرتو آن به دیواره‌ی غار، یعنی آنجا که روی غار نشینان به سوی آن است، می‌افتد، و به همین جهت، سایه‌ی مردم و حیواناتی که از روی دیوار پشت سر ایشان میگذرند به این دیواره‌ی غار می‌افتد. غارنشینان، چون هرگز نه آتش را دیده‌اند و نه مردم و جانوران پشت سر خود را مشاهده کرده‌اند، فقط سایه‌های ایشان را که به دیواره‌ی غار افتاده است میبینند، و به همین جهت، آن را حقیقت میپندارند، و از صاحبان سایه غافلند. حال اگر کسی از بیرون غار بیاید و آن حالت را مشاهده کند، و به غارنشینان بگوید که آنچه میبینند سایه و نقشی بیش نیست، و حقیقت در پشت سر ایشان است، باور نخواهند کرد، مگر آنکه عقل خود را به کار اندازند، و سایه را از صاحب سایه و ظل را از ذی ظل تشخیص دهند. عالم مثل در حکم همان عالم پشت سر غارنشینان است، و جهان محسوس ما در حکم همان سایه‌های افتاده به دیواره‌ی غار.

۳- ارسطو و مثل. ارسطو شاید نخستین کسی بود که به عقیده‌ی استاد خود افلاطون در باره‌ی عالم مُثُل تاخت، و آن را بمعنی دانست. به عقیده‌ی ارسطو، آنچه متعلق عالم ما است کلیات است، و این کلیات ساخته و پرداخته‌ی ذهن ما است، و وجود خارجی ندارد. این کلیات را مثل خواندن و به آن وجود حقیقی دادن، در حقیقت، مضاعف کردن عالم و اشیاء است (یعنی عالم حسی و عالم معنوی مثل)، و این مضاعف ساختن عالم بی ثمر است، و سودی ندارد. علاوه بر این، به عقیده‌ی ارسطو، اگر برای اشیاء شبیهِ هم مثالی قائل شویم باید برای خود مثال و آن اشیاء یک مثال دیگر قائل شویم، که مثال هر دو (یعنی اشیاء حسّی و مثال اول آنها) باشد، و آنگاه، برای این مثال دوم با مثال اول و اشیاء حسّی مثال دیگری قائل شویم، و بدین ترتیب دوچار محظور تسلسل گردیم.

پس از افلاطون و ارسطو، نزاع در باب حقیقت مثل بتدریج به نزاع در باره‌ی واقعیت داشتن کلیات یا ذهنی بودن آنها یا اسم ساده بودن آنها (نومینالیسم یا اصالت تسمیه) تبدیل شد و این نزاع در سرتاسر قرون وسطی ادامه یافت (برای اطلاع بیشتر ← کلی).

۴- مثل در فلسفه‌ی اسلامی. نظریه‌ی مثل در فلسفه‌ی اسلامی نیز وارد شد، و حکمای اسلام به تحقیق و تفسیر در باره‌ی آن پرداختند. در عالم اسلام نیز، مانند یونان و اروپا، طرفداران ارسطو به رد و نقض آن مشغول شدند، و پیروان افلاطون در اثبات آن کوشیدند، و بعضی از حکمای بزرگ که معتقد به عدم اختلاف میان افلاطون و ارسطو بودند به تأویل و تفسیر آن پرداختند.

فارابی در کتاب الجمع بین رأیی افلاطون و ارسطو [جمع میان عقاید افلاطون و ارسطو] گفته است که مثل عبارت است از علم خدا به اشیاء؛ یعنی، چون علم به هر چیز عبارت از صورت ذهنی و عقلی آن چیز است، و خداوند به همه‌ی اشیاء علم دارد، و این علم خدائی تغییرپذیر نیست و ابدی است، پس مقصود از مثل همان صُوَرِ اشیاء در علم ازلی خداوندی است.

میر داماد قضای الاهی- یعنی آن مشیت و اراده‌ی خداوندی را که در باره‌ی اشیاء و حوادث عالم پیش از وجود مادی آن وجود دارد- را بر دو قسم میداند، یکی قضای علمی (که همان تعیین مقدرات اشیاء در علم خداوندی است)، و دیگری قضای عینی (یعنی حصول مقدرات الاهی در عالم غیب). اشیاء و مواد این عالم زمانی است، یعنی یکی پس از دیگری است، و حصول آن تدریجی میباشد؛ اما، همین اشیاء و مواد این عالم، یکپارچه و یکجا و در عرض هم، در قضای عینی موجود است، و آنچه برای ما حصول آن در زمان ممکن است در عالم قضای عینی بدون زمان و تقدم و تأخر وجود دارد، و این عالم قضای عینی، که همه‌ی اشیاء و انواع در آن موجودند، همان عالم مثل است.

شیخ اشراق (← سهروردی، شیخ شهاب‌الدین) به دو عالم مثال قائل است. یکی عالمی که "مُثُل انواع" در آن است، و آن عالم ارباب انواع و مثل نوریه است؛ یعنی هر نوعی، مانند نوع انسان یا اسب یا شیر یا گل سرخ مثلاً، مثالی در عالم مثل دارد که تربیت‌کننده و حافظ این نوع است، و از این جهت است که هر انسانی فقط انسان تولید میکند، و از اسب فقط اسب میزاید، و از گل سرخ تنها گل سرخ به دست میآید و چین دیگر حاصل نمیشود، و به قول سعدی، "درخت مُقل نه خرما دهد نه شفتالو". این حفظ نوع و خصوصیات آن در افراد به عهده‌ی رب‌النوع یا مثال آن نوع است، و آن ذات روحانی مجرد از ماده است. اما، بجز مثال انواع، مثال اشخاص هم وجود دارد؛ یعنی هر انسانی، مانند زید و عمرو و بکر، مثالی برای خود دارد، و این عالم مثل معلقه (mosole mo'allaqe) یا عالم اشباح مجرده یا عالم برزخ است.

ملا صدرا (صدرالدین شیرازی) مثال را فرد کامل نوع خود میداند؛ یعنی، هر نوع افرادی دارد که در درجات کمال و قدرت با هم فرق دارند. آن فردی که کاملتر و قویتر از همه است، و بناچار مجرد از ماده است، مثال آن نوع است. برای تفصیل این اقوال باید به کتب مفصل از قبیل شفاء و اسفار رجوع کرد.

مثل افلاطونی: ← مثل یا مثل افلاطونی.

مثلث. در اصطلاح شعری، ← مسمط.

مثلث[1] (mosallas)، در ریاضیات، شکلی مسطح محدود به سه خط مستقیم، به نام اضلاع مثلث، که دو به دو در سه رأس یکدیگر را قطع میکنند. هر یک از اضلاع را میتوان قاعده‌ی مثلث تصور کرد. فاصله‌ی عمودی هر قاعده را از رأس مقابل آن ارتفاع مثلث مینامند. منصف الزاویه‌ی هر زاویه در مثلث ضلع مقابل آن را بر نسبت دو ضلع مجاور آن تقسیم میکند. مساحت مثلث برابر است با نصف حاصلضرب قاعده در ارتفاع متناظر با آن. خطی که وسط هر ضلع را به رأس مقابل آن وصل کند، میانه‌ی آن ضلع نام دارد. هر سه ارتفاع مثلث در یک نقطه یکدیگر را قطع میکنند، و برای سه میانه نیز چنین است، و نقطه‌ی تقاطع آنها مرکز ثقل مثلث است. محل تقاطع سه منصف الزاویه مرکز دایره‌ی محاطی مثلث است، و محل تقاطع سه عمود منصف سه ضلع، مرکز دایره‌ی محیطی آن. مجموع زوایای مثلث دو قائمه (°۱۸۰) است. اگر سه ضلع مثلث با یکدیگر برابر باشد، آن مثلث را متساوی الاضلاع گویند؛ در این صورت زوایای مثلث با هم برابرند (°۶۰). مثلث متساوی الساقین مثلثی است که دو ضلع برابر داشته باشد. در غیر این دو صورت مثلث را مختلف الاضلاع گویند. مثلث ساده‌ترین کثیر الاضلاع است، و چون هر کثیر الاضلاع را میتوان به مثلثها تجزیه کرد، مساحت مثلث مبنای اندازه‌گیری مساحت کثیر الاضلاع (و نیز دایره که خود نوعی کثیر الاضلاع است) میشود.

مثلث[2]، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی شمالی. کهکشانه‌ی مارپیچی معروف مسیه ۳۳ (mesie) در آن واقع است. برای تصویر، صص ۱۵۹۱ و ۱۵۹۳.

مثلث[3] (mosallas)، سازی کوبی که از میله‌ای فولادی به شکل یک مثلث متساوی الساقین باز تشکیل یافته است (شکل). هنگام نواختن این ساز، آن را به فنری میآویزند و به وسیله‌ی میله‌ای فولادی مینوازند. مثلث فقط از اواخر قرن ۱۸م از سازهای ارکستری شد، گرچه پیدایش آن در اروپا خیلی پیش از آن بوده، و شاید در قرن ۱۵م از ترکیه به اروپا رفته باشد.


مثلث

مثلثات[4] (mosallasāt)، علم محاسبه‌ی اجزای مثلث. اگر عمودی بر یکی از اضلاع زاویه‌ی حاده‌ای بکشیم، از مثلث حاصل شش نسبت به دست میآید (ضلع مقابل زاویه‌ی مفروض به وتر، و غیره)، که هر یک از وضع عمودْ مستقلْ و فقط تابع آن زاویه است. به این طریق شش تابع (توابع مثلثاتی) به دست میآید موسوم به **جیب، جیب تمام، ظل، ظل تمام، قطر ظل، و قطر ظل تمام.** مقادیر اینها را حساب و در جداولی ضبط کرده‌اند. عموماً اگر سه جزء مستقل از مثلثی در دست باشد میتوان کلیه‌ی اجزایش را (اضلاع، زوایا، ارتفاعها، مساحت، و غیره)، به کومک این جداول، حساب کرد. تعریف توابع مثلثاتی را میتوان در مورد هر زاویه تعمیم داده توابعی متناوب (اگر متغیر مطلق مقدار معینی افزایش یابد تابع مقدار اولیه را میگیرد) به دست آورد. این توابع در ریاضیات و موارد استعمالش در نجوم، فیزیک، مکانیک، مثلث‌بندی، و آثار ارتعاشی ضروری است. یونانیها به جای جیب مضاعفش را به کار میبردند که نامساعد است. اختراع جیب از هندیها است. ظل را حبش حاسب، و قطر ظل و قطر ظل تمام را ابوالوفای بوزجانی وارد کرده‌اند. اولین کتاب مستقل در مثلثات شکل القطاع خواجه نصیرالدین طوسی است. نیز ← مثلثات کروی.

(۱)triangle (۲)Triangulum (Triangle) (۳)triangle (۴)trigonometry

مثلثات قطرب: ← ارجوزهٔ قطرب.

مثلثات کروی[1] (mosallasāte koravi)، علم محاسبه‌ی اجزای مثلث کروی. در این حالت، در عین آنکه مثلث کروی را در نظر میگیرند، آن زاویه‌ی سه‌وجهی را که رأسش در مرکز کره است و محل تقاطع وجوه آن با سطح کره مثلث کروی را تشکیل میدهد، نیز در محاسبات داخل میکنند. بدین ترتیب اضلاع و زوایای مثلث کروی از روی اجزاء متناظر با آنها در سه‌

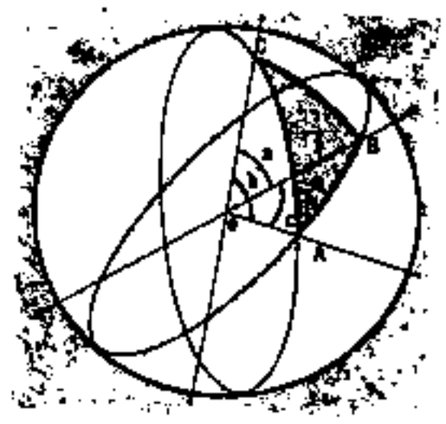

وجهی محاسبه می‌شوند، زوایای مثلث با زاویه‌های دوسطحی (← زاویه‌ی دوسطحی) سه وجهی، و اضلاع مثلث با وجوه سه‌وجهی، یعنی با زوایای متناظر با آنها در مرکز کره (شکل). مجموع زوایای یک مثلث کروی مساوی با دو قائمه نیست، بلکه میان ۲ قائمه و ۶ قائمه متغیر است که حالت خاص آن مثلث کروی سه‌قائمه است. در اینجا قضیه‌ی جیب به صورت

$$\frac{\sin a}{\sin A} = \frac{\sin b}{\sin B} = \frac{\sin c}{\sin C}$$

و قضیه‌ی جیب تمام به صورت

$$\cos a = \cos b.\cos c + \sin b.\sin c.\cos A$$

نوشته میشود.

مثلث‌بندی[2]، (mosallas.bandi)، دقیقترین و باصرفه‌ترین روش برای تعیین طولها و عرضهای جغرافیائی، که اساس ترسیم نقشه‌ها و تعیین مرزها و کشف حرکات سطح زمین (از قبیل حرکات ناشی از زمینلرزه) و بسیاری از هدفهای دیگر است. اساس آن متکی است بر محاسبه‌ی دو ضلع یک مثلث پس از اندازه گرفتن دو زاویه‌ی مثلث و ضلع بین آن دو زاویه. برای بررسی صحت عملیات، زاویه‌ی سوم مثلث نیز اندازه‌گیری میشود.

در آغاز کار یک شبکه‌ی مثلث‌بندی، نخستین گام اندازه گرفتن فاصله‌ی میان دو نقطه‌ی اصلی است، که این فاصله خطپایه[3] (xat.pāye) یا مبنا نام دارد؛ گام پس از آن تعیین طول و عرض جغرافیائی از راه نجومی در یکی از این دو نقطه است، که ایستگاههای پایه نام دارند؛ سپس باید سمت یا جهت صحیح خطی که این دو ایستگاه را به یکدیگر متصل میکند، رصد شود. وضع دقیق ایستگاه سوم را، که در فاصله‌ی دوری واقع است، با اندازه‌گیری سمت دید آن از هر یک از دو ایستگاه ابتدائی توسط یک تئودولیت، معلوم میکنند. از دو زاویه‌ای که بدین ترتیب به دست میآید، با خطپایه‌ای که قبلاً به دقت اندازه‌گیری شده بود، دو ضلع دیگر مثلث، و بنابر آن فواصل ایستگاه اولی، به دست میآید. فاصله‌ی هر دو ایستگاه شناخته‌شده خطپایه‌ای برای یک ایستگاه جدید میشود، و بدین ترتیب شبکه‌ی مثلث بندی فراهم میآید.

به صورت نظری، میتوان شبکه را، هر اندازه که بخواهند، ادامه دهند و مثلثهای پیاپی را حل کنند. ولی در عمل، نادرستیهای وابسته به اسبابهای اندازه گیری و عمل رصد کردن، که با تأثیر اوضاع و احوال هواشناسی ترکیب، و سبب انکسار جانبی یا خمیدگی خطوط دید میشود، خطاهائی پدید میآورد که بر هم افزوده میشوند، و در نتیجه لازم است که برای دقت عمل خطپایه‌های اضافی و سمتهای جدیدی اندازه‌گیری شود و از این راه اشتباهات از میان برود.

اگر طرح مثلث‌بندی پهنه‌ی وسیعی را در بر گیرد، لازم است فاصله به فاصله طول و عرض‌های جغرافیائی متعدد دیگر برای امتحان صحت عمل اندازه گیری شود. سپس همه‌ی داده‌های وضعی نجومی را با یکدیگر ترکیب میکنند تا از روی آنها وضع میانگینی برای نقطه‌ی پایه‌ی اصلی به دست آید که تمام طرح را با سطح گویوار مورد عمل آن طرح کاملاً همساز کند. وضعهای نجومی را که جدا جدا اندازه‌گیری شده، نمی‌توان مستقیماً برای کنترل اندازه‌گیریهای مثلث‌بندی به کار برد، چه این اندازه‌ها از بینظمیهای محلی زمینوار تأثیر میپذیرند. آثار این بینظمیها بسیار بزرگتر از خطاهای رصدیی است که در اندازه‌گیریهای مثلث‌بندی پیش میآید.

در صورت امکان، ایستگاههای مثلث‌بندی را بر نقطه‌های بلند و تپه‌ها و کوهها انتخاب میکنند تا مانع دیدی میان دو ایستگاه پیدا نشود، و مواضع نقاط میان آنها را بتوانند برای منظورهای مهندسی مشخص کنند، هر جا که درخت یا مانع دیگری در میان باشد، و همچنین در اندازه‌گیری فواصل دراز بر زمین هموار که باید مانع انحنای زمین را از میان بر دارند، با استفاده‌ی از برجهای متحرک این ایستگاهها را فراهم میآورند؛ و اگر راه برای حمل و نقل ایستگاهها مساعد نباشد، با چوب و الوار این ایستگاهها را میسازند.

با پیشرفتهای حاصل در الکترونیک، وسعت عمل و انعطافپذیری مثلث‌بندی در مساحی افزایش یافته است. با اسبابهائی که در جنگ II تکمیل شد، اکنون میتوان مسافتهای بزرگتر از ۴۸۰ کم را با خطای حد ۳ تا ۶ متر اندازه گرفت. این اسبابها برای مساحی بین قاره‌ای اروپا و افریقا از طریق مدیترانه و تکمیل شبکه‌ی مساحی میان اروپا و امریکای شمالی با استفاده از ایستگاههای فرعی گروئنلند، ایسلند، جزایر فارو و جزایر شتلند نیز به کار رفته است.

اندازه‌گیریهای مستقیم در فواصل ۱۵ تا ۳۰ کم با دقت ۵ تا ۷.۵ سم اکنون به وسیله‌ی اسبابهای مساحی نوری برقی میسر است. این اسبابها در تکمیل مساحیهای مثلث‌بندی سنتی بسیار مفید است، چه به وسیله‌ی آنها میتوان بر زمینهائی که اندازه‌گیری معمولی فاصله‌ی زیاد با نوارهای فلزی در آنها اسباب زحمت است، بآسانی فاصله‌ها را اندازه گرفت.

مثلث پاسکال[4] (mosallase pāskāl)، مثلثی به صورت زیر، که **پاسکال** آن را برای محاسبه‌ی ضریبهای گسترش قوه‌ی m دو جمله‌ای $x+a$ یعنی $(x+a)^m$ طرح کرد. در این جدول هر عدد از جمع کردن عدد قبل از آن در همان ردیف افقی با عددی که بالای آن است به دست میآید. برای پیدا کردن ضریبها، m مورد نظر را در سطر دوم افقی میابیم؛ ارقامی که در ستون شامل این m آمده است به ترتیب ضریبهای مورد نظر است. مثلاً گسترده‌ی $(x+a)^9$ چنین است،

$$x^9+9x^8a+36x^7a^2+84x^6a^3+126x^5a^4+126x^4a^5+84x^3a^6+36x^2a^7+9xa^8+a^9.$$

1									1
1	1							1	1
1	2	1					1	2	1
1	3	3	1			1	3	3	1
1	4	6	4	1		1	4	6	4
1	5	10	10	5	1	1	5	10	10
1	6	15	20	15	6	1	6	15	20
1	7	21	35	35	21	7	1	21	35
1	8	28	56	70	56	28	8	1	56
1	9	36	84	126	126	84	36	9	1
1	10	45	120	210	252	210	120	45	10
1	10	45	120	210	252	210	120	45	10

مثلث جنوبی[5]، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی جنوبی. نیز ← صورت فلکی، جدول I و شکل ص ۱۵۹۰.

مثلث کروی[6] (mosallase koravi)، در ریاضیات، شکلی بر سطح کره، محدود به سه قوس از ۳ دایره‌ی عظیمه‌ی آن کره. اصطلاحات متساوی الساقین، متساوی الاضلاع، میانه، و غیره، در همان مفهومی که در مثلثهای مستوی به کار میرود، در مثلثهای کروی نیز معمول است. مثلثهای کروی، در بعضی از خواص، با مثلثهای مستوی متفاوتند. مثلاً، یک مثلث مستوی فقط یک زاویه‌ی قائمه میتواند داشته باشد، و حال آنکه یک مثلث کروی ممکن است شامل ۲ یا ۳ زاویه‌ی قائمه باشد. نیز ← مثلثات کروی؛ شکل ظلی؛ قضیه‌ی جیوب.

مثلثه (mosallase)، در احکام نجوم، هر سه برج که اول هر یک با اول ما بعد ۱۲۰° فاصله داشته باشد. احکامیان معتقد بودند که هر مثلثه به طبیعتی از طبایع چهارگانه است. مثلثه‌ها عبارتند از مثلثه‌ی ناری (حمل و اسد و قوس؛ گرم و خشک)، مثلثه‌ی ارضی (ثور، سنبله، جدی؛ سرد و خشک)، مثلثه‌ی هوائی (جوزا، میزان، دلو؛ گرم و تر)، و مثلثه‌ی مائی (سرطان، عقرب، حوت؛ سرد و تر).

مثلثی، عدد: ← عدد کثیرالاضلاعی.

مثل سایر: ← استعاره‌ی تمثیلیه.

مثل معلقه: ← مثل یا مثل افلاطونی، قسمت ۴.

مثله کردن (mosle kardan)، بریدن گوش، بینی یا دیگر اعضای بدن انسان یا حیوان زنده. در اسلام از این عمل نهی، و از خوردن گوشت حیوانی که مثله شده باشد منع شده است.

---

(۱) spherical trigonometry (۲) triangulation (۳) baseline (۴) Pascal triangle (۵) Triangulum Australe (۶) spherical triangle

کردن، در مورد انسان، بر کشته و مرده نیز اطلاق میشود، یعنی بریدن اعضای بدن مرده یا کشته نیز مثله کردن خوانده میشود. در مفهوم شکنجه دادن و عقوبت کردن نیز به کار میرود.

مثمن، در اصطلاح شعری، ← مسمط.

مثمن یا **هشت‌ضلعی**: ← کثیر الاضلاع.

مثنوی (masnavi، به طور مطلق) یا **مثنوی مولوی** یا **مثنوی ملای روم**، عنوان و شهرت خاص منظومه‌ای به فارسی در بحر رمل مسدس، و شامل ۶ دفتر، در بیان مطالب و تعالیم عرفانی، اثر مولانا جلال‌الدین رومی، که آن را در حدود سال ۶۵۷ هق شروع کرده و تا اواخر عمر به نظم و تکمیل آن اشتغال داشته است. مثنوی، چنانکه گفته شد، فقط دارای ۶ مجلد یا ۶ دفتر است، و آخرین دفتر، که در آن حکایت شاهزادگان ناتمام میماند، در واقع پایان کلام سراینده‌ی مثنوی است که، با وجود تصمیم به اتمام کلام در مجلد ششم، فرصت اتمام آن را نیافته است. مع‌هذا، مجلدی هم به نام دفتر هفتم مثنوی به آن افزوده‌اند، که نه مطالب آن با دفتر ششم ارتباط دارد، و نه سبک بیان و طرز تفکر گوینده‌ی آن با فکر و کلام مولوی شبیه است، و به هرحال، در صحت انتساب آن به مولانا شک بسیار است.

سبب و محرک نظم مثنوی، چنانکه از خود کتاب و روایات متعدد و مختلف بر میآید، حسام‌الدین چلبی بوده است، که وقتی از مولانا درخواست تا کتابی به طرز الاهی نامه‌ی سنائی (← حدیقه الحقیقه) یا منطق الطیر عطار نظم کند، و مولانا ـ که خود نیز اندکی قبل از استدعای حسام‌الدین به این فکر افتاده، و حتی ۱۸ بیت آغاز دفتر اول را به همین قصد سروده بود ـ به جذبه و کشش حسام‌الدین، دست به این کار زد، و طی چندین سال به نظم مثنوی پرداخت، و مجلد اول که به پایان رسید مواجه شد با وفات زوجه‌ی حسام‌الدین، و دوسالی شروع مجلد دوم به تأخیر افتاد. سرانجام در ۶۶۲ هق کار دفتر دوم آغاز شد، و از آن پس مرتب ادامه یافت تا اواخر عمر مولانا، که وی حوصله و شوری برای اتمام آن نیافت، و در روزهای آخر عمر، و به قولی در ۶ سال آخر عمر، با وجود ناتمام ماندن حکایت، رغبتی به اتمام کتاب نیافت، و دفتر ششم ناتمام ماند. در آغاز مجلدات مثنوی، بمناسبت، نام حسام الدین چلبی با شوق وارادتی تمام مذکور میشود، و مولانا همه‌جا او را محرک واقعی خود معرفی میکند.

مثنوی، که به اعتقاد برخی از محققان جدید، نظر به مقالات شمس دارد، مشتمل است بر بیان حقایق تصوف و شرح رموز آیات قرآنی و اخبار نبوی، و مولانا، در بیان مطالب، اسلوب کتب قصص قدیم را، که عبارت از آوردن حکایت در ضمن حکایت است، به کار برده، و در طی حکایات و قصص، راجع به انبیا و اولیا مخصوصاً نظر داشته است، تا سر یاران خویش و مخصوصاً احوال خود را ضمن حدیث دیگران بیان کند، و آن در بیان مطالب گاه گاه به کنایات دقیق بیشتر پرداخته است، فهم مطالب آن در بعضی موارد مشکل و محتاج شرح شده است. ازین رو شروح بسیار به فارسی و عربی و ترکی به نظم و نثر بر تمام یا قسمتی از آن نوشته شده است، که بعضی از آنها در واقع تأویل مثنوی است بر مشرب شارحین. از جمله‌ی این شروح میتوان کتاب جواهر الاسرار، و اسرار مثنوی حاج ملا هادی سبزواری را نام برد.

تعداد ابیات دفترهای ششگانه بر حسب روایات و نیز بر حسب نسخه‌های خطی و چاپی موجود مختلف است. صاحب کشف الظنون آن را مجموعاً شامل ۲۶٬۶۶۰ بیت، و دولتشاه سمرقندی شامل ۴۸٬۰۰۰ بیت گفته است. بر حسب نسخه‌ی چاپ ر. ا. نیکلسن، تعداد مجموعه‌ی ابیات مثنوی ۲۵٬۶۳۲ بیت است و تعداد ابیات دفترهای ششگانه‌ی آن به این ترتیب است، دفتر اول، ۴٬۰۰۳ بیت؛ دفتر دوم، ۳٬۸۱۰ بیت؛ دفتر سوم، ۴٬۸۱۰ بیت؛ دفتر چهارم، ۳٬۸۵۵ بیت؛ دفتر پنجم، ۴٬۲۳۸ بیت؛ و دفتر ششم، ۴٬۹۱۶ بیت. مثنوی مستقلاً و هم با شروح و حواشی و گاه با کشف الابیات مکرر در ایران (مثلاً چاپ علاء الدوله، تهران، ۱۲۹۹ هق؛ چاپ مجدالادباء، ۱۳۰۷ هق) و هند (مثلاً، چاپ وقار، بمبئی، ۱۲۷۳ هق؛ با شرح عبدالعزیز بحرالعلوم، ۱۲۷۰ هق)، و اروپا (مثلاً به اهتمام ر. ا. نیکلسن، در جزء انتشارات اوقاف گیب، ۱۹۲۵ـ۳۳؛ طبع مونیخ، ۱۹۳۲) منتشر شده. از آن میان، فقط طبع نیکلسن یک طبع انتقادی محسوب است.

مثنوی (masnavi) یا **مزدوج** (mozdavaj)، در ادبیات فارسی، عنوان کلی اشعاری که هر دو مصراع آنها یک قافیه داشته باشد، و مجموع آنها از جهت وزن متحد باشد و از جهت روی مختلف. این نوع اشعار را منظومه هم میخوانند. مثنوی در ادب فارسی سابقه‌ی طولانی ـ از عهد رودکی و ابوشکور بلخی ـ دارد، و مخصوصاً برای نظم حکایات رزمی و بزمی و تعلیمات اخلاقی و عرفانی از قدیم شاعران فارسی‌زبان ـ و بعدها به تقلید آنها شعرای ترک نیز ـ ازین قالب شعر استفاده کرده‌اند، و به این معنی، هم شاهنامه‌ی فردوسی و بوستان سعدی مثنوی است، هم حدیقه‌ی سنائی و خمسه‌ی نظامی.

مثنویات (masnaviyyāt)، مجموع مثنویهائی (← مثنوی یا مزدوج) که شاعری سروده است؛ مانند مثنویات عطار.

مثنوی اسیری: ← اسرار الشهود.

مثنوی پیر و جوان: ← بهاریه، مثنوی ادبی و اخلاقی.

مثنوی حسن و عشق: ← غالب دده.

مثنوی ملای روم: ← مثنوی یا مثنوی مولوی.

مثنوی مولوی: ← مثنوی یا مثنوی مولوی.

مثنوی ولدی: ← ولدنامه.

مثنی ابن حارثه (mosanna 'bne hāresa)، فت ۱۴ هق، از رجال و سرداران صحابه. به سال ۹ هق اسلام آورد، و در زمان خلافت ابوبکر در حدود سواد عراق رونقی یافت، و در زمان خلافت عمر خطاب در یکی از زد و خوردهائی که در مجاورت سرحد ایران کرد مجروح شد، و چندی بعد درگذشت. نیز ← قادسیه.

مثیو[1]، **ثیوبالد** (...bald maṯiu) **فاذر مثیو** (fāḏər)، ۱۷۹۰ـ۱۸۵۶، اجتماعی ایرلندی، ملقب به "رسول ... از شرابخواری"، کشیشی از فرقه‌ی کاپوسنها. فاذر مثیو مدت چندین سال به کارهای مربوط به رفاه و تعلیم و تربیت مردم فقیر اشتغال داشت. در ۱۸۳۸ با خود عهد کرد که از شرب خمر بکلی پرهیز کند، و از آن پس همه‌ی وقت خود را مصروف مسئله‌ی جلوگیری از شرابخوری کرد و در ایرلند و انگلستان و امریکای شمالی به مبارزه با استعمال نوشابه‌های الکلی پرداخت.

مثیو، فاذر: ← مثیو، ثیوبالد.

مثیوئن، پیمان: ← کاترین براگانزائی.

مثیو پریس[2] (maṯiu paris) یا **مثیوی پاریسی** (maṯiuye pārisi)، ۱۲۰۰؟ـ۵۹، مورخ انگلیسی؛ راهب صومعه‌ی سنت آلبنز. اثر معروفش تاریخ اکبر، در تاریخ عالم است، که از مآخذ گرانبها محسوب میشود. خلاصه‌ای نیز از وقایع طولانی، تحت عنوان تاریخ اصغر (وقایع مربوط به سالهای ۱۰۶۷ـ۱۲۵۳) نگاشت.

مثیوسن[3]، **کریستوفر** (kristofer maṯiusən)، معروف به **کریستی مثیوسن** (kristi)، ۱۸۸۰ـ۱۹۲۵، قهرمان امریکائی بیسبال، که در ۳۷۳ مسابقه‌ی رسمی پیروزی یافت.

مثیوی پاریسی: ← مثیو پریس.

مج: ← راوی یا راویه.

مجابات (mojābāt) [مفردش مجاب، عربی، = پاسخ گفته‌شده] یا (به اصطلاح گویندگان متأخر) **تتبع** (tatabbo') [عربی، = در پی چیزی رفتن، پیروی کردن]، جواب شعری را به شعر دادن، و نیز آن شعر، که به قصد همسری و مفاخره یا از روی امتحان، در جواب شعری دیگر، و با همان وزن و قافیه و ردیف و مضمون، سروده شده باشد. در پایان این گونه اشعار، غالباً یک مصراع از مطلع شعر اصلی یا تمام آن مطلع را، یا مصراعی مشهور یا به دلخواه غیر از مطلع را، به طور تضمین میآورند، و تصریح میکنند که (۱) این "مجابات" یا "جواب" فلان شاعر است در فلان قصیده یا قطعه یا غزل (در مجابات به معنی اخص و به قصد مفاخره، که گاه حتی ترتیب و توالی قافیه‌های شعر اصلی را نیز در آن رعایت کرده‌اند)؛ یا (۲) "هم بر آن گونه"، "هم بدان گونه"، یا "بدان طریق" گفته شده است که فلان شاعر گفت (که بیشتر متضمن مفهوم تواضع و فروتنی، و مجاباتی است به معنای اعم). در این مورد اخیر گاه عبارت "مجابات" یا "جواب" را نیز، نه به قصد مفاخره، میآورند. مثال:

(الف) عمعق در مدح خواجه حسن اسعدی،

چون گشادند بر جهان در تیغ
ملک را دستیار شد سر تیغ

که اسعدی او را در قصیده‌ی

ای گشاده زبان تو در تیغ
کند گشته ز خاطرت سر تیغ

جواب گفته و در پایان قصیده چنین آورده است،

این مجابات شعر خویش بخوان
"چون گشادند بر جهان در تیغ"؛

(1) Mathew (۲) Matthew of Paris (۳) Mathewson

(ب) انوری در پایان قصیده‌ای که در فتنه‌ی غز و آشوب خراسان در تتبع از قصیده‌ی عمعق گفته چنین آورده است:

هم بر آن گونه که استاد سخن عمعق گفت
"خاک خون‌آلود ای باد به اصفاهان بر".

و مسعود سعد در استقبال از قصیده‌ی حکیم راشدی تمام مطلع قصیده‌ی او را آورده و گفته است:

بدان طریق بنا کردم این که گوید
حکیم راشدی آن فاضل سخنور
"رونده شخصی قلعه گشای وسفدر
پناه عسکر و آرایش مسکر".

(پ) مثالی از ذکر کلمه‌ی مجابات، نه به عنوان مفاخره، این غزل مولوی است (در جواب مجیرالدین بیلقانی):

در دلم چون غمت ای سرو روان بر خیزد
همچو سرو این تن من بی‌دل و جان برخیزد.

که در پایان آن گوید:

این مجابات مجیر است در آن قطعه که گفت
"بر سر کوی تو عقل از سر جان برخیزد".

(ت) مثالی از ذکر کلمه‌ی جواب این غزل صائب است:

هر دو عالم یک قدم باشد به پای بیخودی
ای هزاران خضر فرخ‌پی فدای بیخودی

در تتبع غزل زیر از مولوی:

مرغ دل پرّان مبا جز در هوای بیخودی
شمع جان تابان مبا جز در سرای بیخودی

که در پایان آن، دومین مصراع هشتمین بیت غزل مولانا را آورده و گفته است:

این جواب آن غزل صائب، که ملا گفته است
"ای سری و سروریها خاک پای بیخودی".

گاه گاه شاعران در شعری که به اقتفای شعری دیگر ساخته‌اند، ۱) هیچ گونه ذکری از شعر اصلی نکرده‌اند (← استقبال)، و گاه ۲) به تفنن اندک تغییری در ردیف آن نیز داده‌اند، مانند I) این غزل حافظ:

گل در بر و می در کف و معشوقه به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است

در اقتفا و استقبال از این غزل سعدی:

برمن که صبوحی زده‌ام خرقه حرام است
ای مجلسیان راه خرابات کدام است.

II) و این غزل دیگر حافظ، که با اندک تغییر در ردیف، به اقتفای غزل مولوی و مجیر (مذکور در بالا) ساخته شده است:

مژده‌ی وصل تو کو کز سر جان بر خیزم
طایر قدسم و از هر در جهان بر خیزم.

اما اگر شعر جواب با شعر اصلی هموزن و همقافیه نباشد، از نوع مکاتبات و مناظرات و جواب منظوم شمرده میشود نه مجابات، مانند قصیده‌ی خاقانی به مطلع:

نکهت خوراست یا هوای صفاهان
جبهت جوزاست یا لقای صفاهان

در جواب قصیده‌ی جمال‌الدین عبدالرزاق به مطلع:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد.

و این قطعه‌ی قاضی حمیدالدین بلخی:

به من انوری آن چو دریا توانگر
همی از سخن زاده‌ی کان فرستد
. . . . . .

در جواب انوری که گفت:

به حمد و ثنا چون کنم رای نظمی
نه دشوار گویم که آسان فرستم
ولیکن به عالی جناب حمیدی
اگر وحی باشد هراسان فرستم.

مجادله، سوره‌ی (mojādela)، سوره‌ی ۵۸ قرآن، مدنی، ۲۲ آیه. مشتمل است بر احکام در خصوص ⇐ ظهار و کفاره‌ی آن، دستور برای دوری جستن از کفار و اینکه چنان دوستی سودی برای مؤمنان ندارد، و ادب مجالست در اسلام.

مجار، زبان: ← مجارستانی، زبان.

مجارستان یا **هنگری**[1] (hongri؛ از فنس)، کشور جمهوری [جمهوری خلق مجارستان] (۹۳٬۰۳۰ کمم؛ در ۱۹۷۷ جم تخمیناً 10٬۷۰۰٬۰۰۰)، اروپای مرکزی؛ پایتخت آن بوداپست. از ل به چکوسلواکی، از لش به تجشس، از ش به رومانی، از ج به یوگوسلاوی، و از غ به اتریش محدود است. رود دانوب مرز چکوسلواکی-مجارستان را از نزدیکی براتیسلاوا تا نزدیکی استرگوم تشکیل میدهد، و سپس بسرعت به سوی ج پیچیده مجارستان را به دو دشت (بزرگتر) شرقی و (کوچکتر) غربی تقسیم میکند. رودهای دراوا و تایس از آبراهه‌های مهم آنند. دریاچه‌ی بالاتون، بزرگترین دریاچه‌ی اروپای مرکزی، در غرب دانوب واقع است. مجارستان دارای تابستانهای گرم و زمستانهای سرد است؛ فصول بهار و پاییز کوتاه است. مجارستان مدتها یک کشور کشاورزی بود، ولی از جج II به بعد کشوری صنعتی شده است. تقریباً تمام اراضی قابل کشت در روستاهای اشتراکی و دولتی قرار دارند. دانه‌بار (خصوصاً زرت و گندم)، سیب زمینی، شلغم، انگور، و دیگر میوه‌ها تولید میشود، مرغداری نیز رایج است. چغندر قند، بزرگ، شاهدانه، و توتون فراورده‌های صنعتی مهم را تشکیل می‌دهند. منابع کانی محدود، و مهمترین آنها بوکسیت است؛ دیگر نهشتهای کانی عبارتند از زغال (لیگنیت) و مقادیر کمی منگنز، نفت و گاز طبیعی. قسمت عمده‌ی صناعت مجارستان در بوداپست یا در نزدیکی آن است. دیگر مراکز صنعتی عبارتند از گیور، میشکولتس، پچ، دبرتسن، و سگد. در مجارستان صنایع ملی است؛ فراورده‌های آن مشتمل است بر ماشین‌آلات، منسوجات، ابزارهای فلزی، وسایط موتوری، و مواد داروئی. صادرات آن تجهیزات ترابری، ماشین‌آلات، شراب، بوکسیت، و منسوجات؛ وارداتش نفت، کانی آهن، زغال، فلزات (جز آهن)، الوار، و پنبه است. معاملات بازرگانی مجارستان عمدتاً با تجشس، آلمان شرقی، و چکوسلواکی است. به علت واقع بودن در نزدیکی مرکز جغرافیائی اروپا، مجارستان محل برخوردها و نبردگاههای بسیاری از ملل بوده، و جمعیت نامتجانس آن تا پیش از ۱۹۱۹ مسئله‌ی اصلی به شمار میرفته است. مع ذلک، در نتیجه‌ی جدا شدن سرزمین‌های غیر مجار پس از جج I، کشتار یهودیان در جج II، و مبادله‌ی اقلیتهای اسلاو و رومانیائی با مجارها، ملت مجارستان اکنون اساساً متجانس شده است. مجارها ح ۹۶٪ سکنه را تشکیل می‌دهند. زبان رسمی ← زبان مجارستانی است؛ پول آن فورینت (forint؛ در ۱۹۷۷ معادل تقریباً ۸ ریال) است. ح ۲/۳ مردم کاتولیک رومی هستند، ولی اقلیت قابل توجهی از کالونیها وجود دارد.

تاریخ

رشد یک کشور. ایالات رومی پانونیا و داکیا، که در زمان تیبریوس و ترایانوس تسخیر شد (قرن اول بم)، شامل قسمتی از مجارستان امروزی میشد. هونها و سپس اوستروگوتها و آوارها هر یک در دوره‌های کوتاهی در آنجا ماندگار شدند. در قرن ۹م، مجارها همه یا قسمت عمده‌ی مجارستان و ترانسیلوانی را متصرف شدند. یک رهبر نیمه‌افسانه‌ای، آرپاد، نخستین سلسله‌ی آنها را تأسیس کرد. مجارها ظاهراً با ماندگاران اولیه در آمیختند، ولی در ضمن به پیشروی خود به سوی غرب ادامه دادند تا آنکه اوتوی I (امپراطور امپراطوری مقدس روم) آنهارا در لشفلد (← لش) شکست داد (۹۵۵). پس از متوقف شدن گسترش خود، مجارها به استحکام سرزمین مجارستان آغاز کردند. اولین شاه مجارستان، ← قدیس ستفان (سلطنتش 1001–38)، مسیحی کردن مجارها را تکمیل کرد و اعتبار تاج و تخت خود را که ۹۴۵ سال همچون نماد هستی ملی باقی ماند بر پایه‌ی قدرت کلیسای کاتولیک رومی بنا نهاد. در زمان بلای[2] III (فت ۱۱۹۶؛ سلطنتش ۱۱۷۲–۹۶) مجارستان با فرهنگ اروپای غربی، بالاخص فرهنگ فرانسوی، تماس نزدیک پیدا کرد. در ۱۲۲۲، اندراش II، تحت فشار اشراف، منشور زرین را صادر کرد (← اندراش II). در سلطنت بلای IV، پسر اندراش II، مملکت از جمعیت تهی شد؛ مهاجمان مغول بلا را شکست دادند (۱۲۴۱) و مدت یک سال مملکت را اشغال کردند، و اوتوکار II نیز بلا را، که بعداً از طرف پسر خودش، ستفان V (سلطنتش ۱۲۷۰–۷۲)، هم مورد تهدید قرار گرفته بود، شکست داد. در زمان لادیسلاوس IV، پسر ستفان V، مجارستان در هرج و مرج افتاد، و وقتی که با اندراش III سلسله‌ی آرپاد منقرض شد (۱۳۰۱)، متنفذین و اعیان و اشراف فرصت یافتند تا بر قدرت و نفوذ خود بیفزایند. در ۱۳۰۸، شارل I (مجارستان)، نخستین شاه سلسله‌ی آنژوین، به سلطنت مجارستان برگزیده شد. فرمانروائی مطلق شارل I قدرت اعیان و اشراف را تا اندازه‌ای محدود، و رشد شهرها را تسریع کرد. در زمان پسرش، لوئی I (لوئی بزرگ)، مجارستان، با بسط قدرت آن در دالماسی، بالکان، و لهستان، به اوج گسترش خود رسید.

تسلط بیگانه. پس از مرگ (۱۳۸۲) لوئی I، چند تن از بیگانگان به فرمانروائی مجارستان رسیدند: سیگیسموند (بعداً امپراطور امپراطوری مقدس روم)، داماد لوئی I؛ آلبرشت II اتریش، داماد سیگیسموند؛ و لادیسلاوس III (لهستان). در دوره‌ی فرمانروائی اینان، ترکهای عثمانی شروع به پیشروی در بالکان کردند، و مجارها و متفقین آنان را در کوسوو (۱۳۸۹)، نیکوپول (۱۳۹۶)، و وارنا (۱۴۴۴) شکست

(۱) Hungary (۲) Bela

دادند. ی. هونیادی، که از ۱۹۴۴ عنوان نایب‌السلطنه‌ی پسر آلبرشت II، لادیسلاوس V، را داشت، با فتحی که در بلگراد به دست آورد (۱۴۵۶)، دوران آسایشی برای مجارستان فراهم آورد. فرمانروائی پسر هونیادی، ماتیاس کوروینوس، دوره‌ی پرافتخاری در تاریخ مجارستان است. ماتیاس دربار باشکوهی در بودا (← بوداپست) برپا کرد، متنفذین و اعیان را مطیع قدرت سلطنتی ساخت، و مرکزیت اداری را اصلاح کرد. اما در زمان جانشینانش، اولادیسلاوس II و لوئی II، اعیان قدرت خود را باز یافتند. در زمان خاندان زاپولیا، ترانسیلوانی در واقع مستقل شد. روستائیان، که سر به شورش بن داشتند، به وسیله‌ی یانوش زاپولیا منکوب شدند (۱۵۱۴). لوئی II در نبرد موهاچ از سلیمان قانونی شکست خورد (۱۵۲۶) و کشته شد. این تاریخ را معمولاً آغاز تسلط عثمانی بر مجارستان میشمرند. فردیناند اتریش (بعداً امپراطور فردیناند I)، شوهر خواهر لوئی II، مدعی تاج و تخت مجارستان شد، و از طرف دسته‌ای از اشراف به سلطنت انتخاب شد، در حالی که دسته‌ای دیگر زاپولیا را، به نام یانوش I، به سلطنت برگزیدند. در جنگی طولانی که پس از آن درگرفت، مجارستان به ۳ قسمت تجزیه شد: قسمت غربی، تحت فرمانروائی فردیناند و جانشینش رودولف II، حکومتی ناپایدار و سست بود که رهبرانی مجارستانی همچون ا. بوچکای و گ. بتلن آنان را تهدید می‌کردند؛ دشتهای مرکزی که کاملاً در تصرف ترکان عثمانی بود؛ و ترانسیلوانی که تحت فرمانروائی خاندانهای اشرافی قرار داشت (← باتوری؛ راکوتسی). اصلاح دینی پروتستانی، که با پشتیبانی اشراف در ترانسیلوانی کاملاً استقرار یافته بود، تقریباً سراسر مجارستان را فراگرفت. کاردینال پازمانی از رهبران اصلاح دینی کاتولیک در مجارستان بود. در ۱۵۵۷ آزادی مذهب به وسیله‌ی دیت (مجلس شور) ترانسیلوانی اعلام شد، و اصل تسامح دینی عموماً در سراسر قرون بعد برقرار ماند. مخالفت مجارستان با تسلط اتریش چندان بود که کسانی چون توکولی در محاصره‌ی وین به وسیله‌ی ترکهای عثمانی (۱۶۸۳) به آنان کومک کردند. مع ذلک، امپراطور لئوپولد I، به وسیله‌ی سرداران لایقش، اوژن دو ساووا و شارل لئوپولد، بزودی این ترکها را شکست داد؛ بودا پست از دست ترکها خارج شد (۱۶۸۶). در ۱۶۸۷، اشراف مجارستان ادعای خاندان هاپسبورگ را نسبت به تاج و تخت مجارستان پذیرفتند. با ← پیمان کارلوویتس (۱۶۹۹)، دولت عثمانی قسمت عمده‌ی مجارستان اصلی و ترانسیلوانی را به اتریش واگذار کرد. ترانسیلوانی به جنگ بر علیه خاندان هاپسبورگ ادامه داد، اما در ۱۷۱۱، با شکست فرانسیس II راکوتسی، تسلط اتریش به طور قاطع برقرار شد. در ۱۷۱۸ اتریشیها بانات را از عثمانی گرفتند.

مجارستان و اتریش. پیمان صلح بلگراد (۱۷۳۹) تسلط خاندان هاپسبورگ را بر مجارستان تأیید کرد، اما فرمانروائی این خاندان ناآرام بود. مجارستانیها به ماری ترز در جنگهایش وفادار بودند، ولی بسیاری از اصلاحات متمرکزسازی ناپسند یوزف II، که میخواست زبان آلمانی زبان رسمی واحد قرار گیرد و ولایات مجارستانی را از میان ببرد، لغو شد. در ربع دوم قرن ۱۹م نهضتی که برای تلفیق ناسیونالیسم مجارستانی با لیبرالیسم قانونی به وجود آمد، شدت یافت. از میان رهبران این نهضت لوئی کوسوت، آ. پتوفی، ف. دئاک را، که از انقلاب فرانسه (۱۸۴۸) الهام گرفته بودند، میتوان نام برد. دیت (مجلس شور) مجارستان یک سلطنت مشروطه‌ی لیبرال برای مجارستان، به پادشاهی خاندان هاپسبورگ، تصویب کرد (۱۸۴۸). اما اصلاحات با مسئله‌ی ملی اقلیتها سر و کاری نداشت. چند گروه اقلیت شوریدند، و، پس از آنکه فرانسوا ژوزف به عنوان امپراطور جانشین فردیناند VII شد، جنگ اتریش با مجارستان در گرفت (دسامبر ۱۸۴۸). در آوریل ۱۸۴۹، ل. کوسوت مجارستان را یک جمهوری مستقل اعلام کرد. سپاهیان روس به کومک امپراطور شتافتند، و جمهوری مجارستان از هم پاشید. در اوت ۱۸۴۹ مجارها تسلیم شدند، اما اتریش، پس از شکست در ← جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶)، ناچار شد با تمایلات ملی مجارها سازش کند. سازش ۱۸۶۷ (که بیشتر در نتیجه‌ی تلاش ف. دئاک بود) پادشاهی اتریش-هنگری را به وجود آورد، که در آن اتریش و مجارستان حقوق تقریباً برابر داشتند. امپراطور فرانسوا ژوزف به عنوان شاه مجارستان تاجگذاری کرد (۱۸۶۷)، که در آن زمان ترانسیلوانی، سلوواکی، روتنیا، کروآسی و سلوونیا، و بانات را نیز مشتمل بود. مسئله‌ی اقلیتها برقرار ماند، صربها، کروآتها، و رومانیائیها بالاخص از قید فرمانروائی مجارها ناراضی بودند. در طی این دوره، صنعتیسازی در مجارستان آغاز شد، در صورتی که اوضاع و احوال دهقانان و روستائیان به نفع زمینداران آسیب دید. با قانونی که در ۱۸۷۴ تصویب شد، تنها ح ۶٪ مردم حق رأی دادن داشتند. تا جنگ I که در آن، با انقلابات جمهوریخواهی و سوسیالیستی، تهدید نظمی که برقرار شده بود آغاز شد، مجارستان یکی از اشرافیترین حکومتهای اروپا بود. چون وضع نظامی اتریش-هنگری در جنگ I آشفته شد، اوضاع در مجارستان به ناپایداری روزافزون گرایید. ناسیونالیستهای مجار خواهان استقلال و خارج شدن از جنگ بودند؛ چپگرایان سیاسی از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه الهام میگرفتند؛ و اقلیتها چشم به راه وعده‌های متفقین برای خودمختاری بودند. در اکتبر ۱۹۱۸، امپراطور شارل I (شاه مجارستان به عنوان شارل IV) کنت م. کارولیی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. کارولیی طرفدار استقلال و صلح و آماده‌ی آن بود که با اقلیتها وارد مذاکره شود. در نوامبر ۱۹۱۸ امپراطور استعفا کرد، و پادشاهی دوگانه از هم پاشید.

استقلال. م. کارولیی مجارستان را یک جمهوری مستقل اعلام کرد. ولی اقلیتها با وی نساختند، و متفقین شرایط نامساعدی برای متارکه‌ی جنگ بر وی تحمیل کردند. دولت استعفا کرد، و کمونیستها، تحت رهبری ب. کون قدرت را به دست آوردند (مارس ۱۹۱۹). "ترور سرخ" که نتیجه‌ی آن بود، حمله‌ی رومانی و شکست نیروهای ب. کون (ژوییه‌ی ۱۹۱۹) را در پی داشت. پس از آنکه نیروهای رومانی از مجارستان خارج شدند، دریاسالار هورتی دولت را تشکیل داد، و چون شاهی وجود نداشت، وی در ۱۹۲۰ نایب‌السلطنه شد. مرتجعین یک رژیم "ترور سفید" برپا کردند. پیمان تریانون (← تریانون) وسعت و جمعیت مجارستان را ح ۲/۳ کاهش داد، و در واقع همه‌ی بهنه‌های غیر مجار را از مجارستان منتزع کرد و مجارستان را از منابع طبیعی ارزنده‌اش محروم ساخت. تلاشهای پیگیری در ۲۵ سال بعد به وسیله‌ی دولت مجارستان به عمل آمد تا سرزمینهای از دست‌رفته‌ی خود را بازگیرد. کوششهای اولیه با اتفاق صغیر و فرانسه بیحاصل ماند، و به دوستی با فاشیست، و سرانجام با آلمان نازی (۱۹۴۱)، منجر شد. سیاست داخلی دوتن از نخست‌وزیران مجارستان، ستفان بتلن و یولیوس گومبوش، و جانشینان ایشان قدرت طبقات بالا را محفوظ نگاه داشت، بدون آنکه توجهی به اصلاح ارضی داشته باشد، و در ضمن مشوق ضد صهیونیت بود. میان سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۴ مجارستان، به کومک آلمان و ایتالیا، سرزمینهای خود را از چکوسلواکی، یوگوسلاوی، و رومانی باز گرفت. به تجشه (در ژوئن ۱۹۴۱) و کشمة (در دسامبر ۱۹۴۱) اعلان جنگ داد. وقتی دولت مجارستان خواست از جنگ کنار بکشد و سکنه‌ی یهود خود را حمایت کند، نیروهای آلمان کشور را اشغال کردند (مارس ۱۹۴۴). نیروهای آلمانی به وسیله‌ی روسها از مجارستان بیرون رانده شدند (اکتبر ۱۹۴۴–آوریل ۱۹۴۵). انتخابات ملی (که در آن حزب کمونیست کمتر از ۱/۵ آراء را به دست آورد) انجام گرفت (۱۹۴۵)، و در ۱۹۴۶ حکومت جمهوری برقرار شد. پیمان صلح پاریس (۱۹۴۷) مرزهای پیمان تریانون را به مجارستان باز گرداند و مجارستان را به پرداخت ۳۰۰ میلیون دلار غرامت به تجشه، چکوسلواکی، و یوگوسلاوی ملزم کرد. با یک رژیم ائتلافی، اصلاحات ارضی که مدتها مورد نیاز بود برقرار شد. در ۱۹۴۸ حزب کمونیست، با تسلطی که بر وزارت کشور داشت، رهبران سیاسی را توقیف کرد، نخست‌وزیر را وادار به استعفا ساخت، و کنترول کامل بر تمامی کشور را به دست آورد. مجارستان جمهوری خلق اعلام شد (۱۹۴۹). در حزب کمونیست ملی تصفیه‌ای صورت گرفت که آن را کاملاً دست‌نشانده‌ی حزب کمونیست تجشه ساخت. صنایع ملی شد، و اشتراکی کردن اراضی مزروعی بشدت به جریان افتاد. محاکمه‌ی کاردینال میندسنتی در دنیای غرب اعتراضهائی بر پا کرد. از ۱۹۵۳، تصفیه‌های پی در پی در رهبران کمونیست، مشکلات دائمی اقتصادی، و نارضائی دهقانان از اشتراکی کردن اراضی مزروعی به بحران شدیدی در مجارستان انجامید. ماتیاس راکوشی[1] (mātiās rākosi؛ ۱۸۹۲–۱۹۶۳؟، نخست‌وزیر)، که پیرو ستالین و از ۱۹۴۹ تحت کنترول شوروی بود، از مقامش معزول شد (ژوییه‌ی ۱۹۵۳)، و ایمره نودی

(1) Rákosi

نخست‌وزیر شد. وی از سرعت اشتراکی کردن اراضی کاست و در تولید کالاهای مصرفی تأکید کرد، اما او نیز در ۱۹۵۵ از نخست‌وزیری بر- کنار شد، و شدت عمل در اشتراکی کردن اراضی مزروعی دوباره برقرار شد. در ۱۹۵۵ مجارستان به ⇐ سازمان پیمان ورشو پیوست و به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در ۲۵ اکتبر ۱۹۵۶ یک انقلاب ضد کمونیست، که مرکزش در بوداپست بود، سرکوب شد. یک دولت ائتلافی جدید، به نخست‌وزیری ایمره نودی، مجارستان را بیطرف اعلام کرد و آن را از پیمان ورشو خارج ساخت، و از سازمان ملل متحد کومک طلبید. ولی یانوش کادار، یکی از وزرای دولت نودی، دولتی در مقابل دولت نودی تشکیل داد و از تجسس تقاضای کومک نظامی کرد. نیروهای شوروی در نبردی سخت و بیرحمانه انقلاب را فرو نشاندند. نودی و بعضی از وزرایش دستگیر و بعداً اعدام شدند. ح 100'000 پناهنده از کشور گریختند. کادار نخست‌وزیر شد و در صدد جلب حمایت مردم برای ایجاد یک حکومت کمونیست و بهبود بخشیدن به روابط با یوگوسلاوی و دیگر کشورها بر آمد؛ دست به تصفیه‌ی سختی در ستالین‌گرایان سابق (از جمله ماتیاس راکوشی) زد (۱۹۶۲) و آنان را متهم به سیاست خشنی کرد که به انقلاب ۱۹۵۶ انجامیده بود. اشتراکی کردن مزارع، که از ۱۹۵۶ متوقف شده بود، از سر گرفته شد (۱۹۵۸—۵۹). حکومت کادار، با بخشیدن آزادی روزافزون به زندگی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی مجارستان، وجهه‌ای به دست آورد. روابط با کلیسای کاتولیک، در نتیجه‌ی موافقت- نامه‌ای با واتیکان (۱۹۶۴)، بهبود یافت. عزیمت (۱۹۷۱) کاردینال میندسنتی از بوداپست پس از ۱۵ سال پناهندگی در سفارت امریکا، و عزل وی از مقام نخست‌کشیشی مجارستان (۱۹۷۴)، روابط کلیسا را با دولت بهبود بخشید. در ۱۹۶۸ اصلاحات اقتصادی به منظور ایجاد عدم تمرکز در اقتصاد آغاز شد. تولید کالاهای مصرفی سریعاً بالا رفت، و مجارستان به اصلاحات عظیمی در استانده‌ی زندگی خود رسید. مجا- رستان در هجوم تجسس به چکوسلواکی کومک و همدستی داشت (۱۹۶۸). این کشور با قانون اساسی ۱۹۴۹، که در ۱۹۷۲ اصلاح شد، اداره میشود. پارلمان آن، که هر ۴ سال یک بار تجدید میشود، شورای ریاست جمهوری را انتخاب میکند، و انتخاب وزیران با این شوری است. امروز قدرت در دست حزب کمونیست است، که نام رسمی آن "حزب کارگران سوسیا- لیست مجار" است.

مجارستانی، زبان یا زبان مجار، زبان رایج در مجارستان، از زبانهای فینو-اوینوری. ← زبان، جدول، ص ۱۱۶۶.

مجارها[1]، مردم مجارستان، متعلق به گروه زبانی فینو-اوینوری (← زبان، جدول). در اصل چادر- نشین بودند و ح ۴۶۰ از کوههای اورال به ل قفقاز مهاجرت کردند و ح ۴۰۰ سال در آنجا ماندند، و در قسمتی از این مدت با خزرها متحد بودند. در این مدت از تماس با اقوام ترک کشاورزی آموختند و سازمان سیاسی و نظامی آنها را تقلید کردند. در قرن ۹م مجارها در معرض حمله‌ی پچنگها قرار گرفتند و به غ رانده شدند و به فرمانروائی آرپاد در مجارستان سکونت گزیدند (ح ۸۹۵). مجارها که قومی جنگجو و سوارکار بودند، موراوی را فتح، و مقداری در داخل آلمان رسوخ کردند تا اینکه امپراطور اوتوی I در لشفلد (← ش) جلو آنها را گرفت (۹۵۵). تاریخ مجارستان از ظهور قدیس ستفان، که مسیحیت را در این سر زمین رواج داد، آغاز می‌شود. نیز ← سکلی.

مجاری فاضلاب: ← فاضلاب.

مجاز (majāz) [عربی، = گذشتن]، در علم بیان به کار بردن لفظ در غیر معنای حقیقی آن (← حقیقت) به سبب وجود مناسبتی میان معنای دوم و معنای اصلی. این گونه معنی را نسبت به لفظ معنای مجازی یا غیر ما وضع له، و مناسبت میان معنای اصلی و مجازی را علاقه خوانند. آنچه مانع اراده‌ی معنای اصلی و گرایاندن ذهن به معنای مجازی میشود، قرینه‌ی صارفه (sārefe) نام دارد. مانند (فردوسی):

جهان دل نهاده بر این داستان
همان بخردان و همان راستان

[جهان = جهانیان (معنی مجازی)؛ دل نهادن (قرینه‌ی صارفه)؛ جایگاه بودن جهان برای جهانیان (علاقه یا مناسبت)]. مجاز دو گونه است، مجاز بالاستعاره یا استعاره (یا علاقه‌ی مشابهت) و مجاز مرسل (یا علاقه‌ای جز مشا- بهت، مانند کلیت و جزئیت، لازمیت و ملزومیت، حالّ و محل، و جز اینها).

مجازات[2] (mojāzāt)، کیفر قانونی که از طرف دادگاه برای شخص محکومی تعیین میشود. کیفر قانونی ممکن است حبس باشد یا جریمه‌ی نقدی یا هر دو. و در موارد قتل عمد اعدام است. اگر شخصی مرتکب چند گناه شود، و مجازات در هر یک تفاوت کند، کیفر حد اکثر مجازات در حق محکوم اجرا خواهد شد. حبس بر چند نوع است، حبس با اعمال شاقه، حبس مجرد، حبس تأدیبی، و حبس تکدیری. بعضی مجازاتها به صورت محرومیت از حقوق اجتماعی اعمال می- شود، مثل محرومیت از استخدام دولتی یا محرومیت از حق انتخاب کردن، یا انتخاب شدن در مجالس مقننه، یا عضویت هیئت منصفه، یا روزنامه‌نویسی؛ و این قبیل کیفرها را کیفر تبعی گویند و تعریف آن اثر ناشی از حکم است بدون قید در دادنامه. نیز ← جرم.

مجازات: ← سیاست.

مجازات نه مرگ (mojāzāte noh marg) یا **شکنجه‌ی نه مرگ**، وحشت‌انگیزترین مجازاتی که در زمان ساسانیان مرسوم، و بدین قرار بود که جلاد نخست انگشتان دستها و پاها، بعد دستها را تا مچ و پاها را تا پاشنه، سپس دستها را تا آرنج و پاها را تا زانو میبرید؛ و آنگاه گوش و بینی و سرانجام سر را قطع میکرد. این قبیل اعدامشدگان را غالباً نزد حیوانات وحشی می- افکندند.

مجاز مرسل، در علم بیان، ← مجاز.

مجاز مرکب بالاستعاره، ← استعاره‌ی تمثیلیه.

مجاسده، در نجوم، ← مقارنه.

مجالس المؤمنین، کتابی به فارسی در ترجمه‌ی رجال و دانشمندان و شاعران، از قاضی نورالله شوشتری، از دانشمندان شیعه. بنای مؤلف در این کتاب به نشر دعوت شیعه است، و ازین رو غالب دانشمندان و بزرگان را به تشیع منسوب کرده است. نثر این کتاب ساده و روان و خالی از تکلف و دشواری است.

مجالس النفائس: ← علیشیر نوائی.

مجالس سبعه (majālese sab'a)، هفت مجلس از سخنانی که مولانا جلال‌الدین رومی، به طریق وعظ و اندرز و ارشاد، بر سر منبر بیان کرده است. ابتدای هر یک از این سخنان خطبه‌ای است به عربی در ستایش پروردگار و نعت رسول و خلفای راشدین و اصحاب او. آنگاه بیان فارسی مولانا (جز در مجلس هفتم) با مناجات آغاز میشود، و سپس به موضوع در میآید. شیوه‌ی سخن مولانا در این مجالس عادی و ساده، اما مشحون به آیه و حدیث و داستان و مثل اشعار فارسی و عربی است. بلندترین آنها مجلس اول و کوتاهترین آنها مجلس ششم است. مجالس سبعه نخست در ۱۳۳۳ هق توسط محمد فریدون نافذ در استانـ بول، و پس از آن در تهران در مقدمه‌ی مثنوی چاپ خاور به طبع رسیده است (۱۳۱۹ هش).

مجامیع، کتب، در فلسفه‌ی مدرسی، ← مدرسی، فلسفه‌ی، و قسمت I آن.

مجانب[3] (mojāneb)، خط مستقیمی که بتدریج به یک منحنی نزدیک شود بدون اینکه به آن برسد. از شکلهای معروف هندسی که دارای خط مجانب هستند هذلولی (دارای دو خط مجانب) و سیسوئید (دارای یک خط مجانب) را میتوان نام برد.

مجانگا[4] (məjāngā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۵۴'۰۰۰)، ج‌غ جمهوری ماداگاسکار، بر کانال موزامبیک. با آنکه بندرگاه آن کوچک است، یکی از بنادر مهم ماداگاسکار است. شهری است صنعتی (منسوجات، سیمان، پنبه، روغنکشی، و غیره). در ۱۸۸۳—۱۸۸۵ فرانسویها آن را اشغال کردند، و در ۱۸۹۴ آن را باز پس گرفتند.

مجاور: ← زائر.

مجاورت، طریقه‌ی در شیمی، ← طریقه‌ی مجاورت.

مجاهد تمیمی بغدادی: ← قرآن، قسمت V.

مجاهد رسولی: ← رسولیان.

مجبره، در اصطلاح علم کلام، ← جبر و قدر.

مجبوب، در علم عروض، ← جب.

مجتبی، لقب امام دوم، ← امام حسن ع.

مجتبی، الـ: ← سنن نسائی.

مجتبین، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

مجتث، بحر (mojtass، عربی، = از بیخ بر- کنده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار مفاعلن فعلاتن (از اصل مستفعلن فاعلاتن به زحاف خبن) پدید آید (← پایه؛ دایره) مانند (سعدی):

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم
نبود بر سر آتش میسّرم که نجوشم

(۱)Magyars (۲)sentence (۳)asymptote (۴)Majunga

(U_U_/_UU_ _/_U_U/_UU_ _).

مجتهد (mojtahed)، کسی که قدرت بر استنباط حکم شرعی فرعی را از روی قواعد و اصول داشته باشد. **مجتهد مطلق** کسی است که این توانائی را در کلیه‌ی مسائل شرعیه دارد، و **مجتهد متجزی** کسی است که فقط بعضی مسائل را میتواند استنباط کند. نیز ← اجتهاد؛ فتوی؛ تقلید.

مجتهدالشعرا: ← سحاب اصفهانی؛ مجمر اصفهانی.

مجتهد متجزی: ← مجتهد.

مجتهد مطلق: ← مجتهد.

مجدآباد (majdābād)، ده (جمعاً ۱٬۰۰۶ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان رامجرد، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۷۷ کیلومتری جنوب‌غربی اردکان. رود کر مشرویش میسازد. محصولات غلات و چغندر است. قالیبافی دارد.

مجدالدوله ابوطالب رستم: ← مجدالدوله‌ی دیلمی.

مجدالدوله‌ی دیلمی (majdo'döleye deylami)، شهرت **مجدالدوله ابوطالب رستم**، پادشاه (۳۸۷–۴۲۰ هق) سلسله‌ی آل بویه (← دیالمه‌ی ری)؛ پسر فخرالدوله‌ی دیلمی. وی بعد از وفات (۳۸۷ هق) پدر به سلطنت نشست، و در عهد خردسالی او، مادرش سیده خاتون زمام امور را در دست داشت. چون مجدالدوله به سن بلوغ رسید، در کارها به مداخله پرداخت. سیده از او رنجید و به کردستان رفت. پدر این حسنویه سیده را یاری داد، و ری را جهت او از مجدالدوله باز گرفت، و مجدالدوله دستگیر شد. اما سیده دیگربار او را به سلطنت نشاند، و خود با قدرت و کفایت تمام سلطنت راند، و گویند، به تدبیر، **محمود غزنوی** را چندی از اندیشه و آهنگ ری منصرف کرد. پس از وفات (۴۱۹ هق) سیده، مجدالدوله نتوانست مملکت را نگاه دارد. محمود غزنوی در ۴۲۰ هق ری را گرفت، و مجدالدوله را پسرش دستگیر کرد، و به غزنین فرستاد.

مجدالدین، بقعه‌ی (boq'eye majd'od.din)، بنائی از ابنیه‌ی اوایل اسلام، در ساری، استان دوم (مازندران). بنای کنونی، بقعه‌ی محقری است مشتمل بر ایوانی که کتیبه‌ای به خط رقاع در آن گچبری شده است. طبق کتیبه‌ی دیوار داخلی آن، این بنا مقبره‌ی ملا مجدالدین مکی است.

مجدالدین بغدادی (majdo'd.dine baqdādi) [شیخ مجدالدین ابوسعید شرف ابن مؤید ابن ابوالفتح خوارزمی بغدادی]، صوفی و عارف مشهور قرن ۶م و اوایل قرن ۷م هق. اصل وی از خوارزم بود، و در جزو مریدان شیخ نجم‌الدین کبری به شمار میآمد. در ۶۰۷ هق، و به قولی ۶۱۶ هق، به حکم سلطان محمد خوارزمشاه او را در جیحون افکنده هلاک کردند. گویند شیخ نجم‌الدین کبری، به سبب سخنی طعن‌آمیز که از وی نقل کرده بودند، در حق او نفرین کرده بود.

مجدالدین رومی (majdo'd.dine rumi)، فت ۶۸۸ هق، از امرا و حکام مغول در فارس. در ۶۸۶ هق به حکومت شیراز گسیل شد. به علت تقصیر در ادای اموال دیوانی به قتل رسید. سعدی طی قصیده‌ای او را ستوده است.

مجدالدین محمد ابن ابی طالب: ← زینة المجالس.

مجدالدین همگر: ← مجد همگر.

مجدالشعراء: ← شوریده‌ی شیرازی.

مجدالملک سینکی (majdo'l.molke sinaki)، شهرت **حاج میرزا محمد خان لواسانی**، ۱۲۲۴– ذیحجه‌ی ۱۲۹۸ هق، از رجال و فضلا و منشیان و خوشنویسان و وزرای معروف عصر ناصری؛ خواهرزاده‌ی میرزا آقا خان نوری و پدر میرزا علی خان امین‌الدوله. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار پیشکاری مادر شاه را داشت و با او به حج رفت؛ سپس در خدمات دولتی ترقی کرد، و در وزارت دول خارجه متصدی مناصب شد، و لقب دبیر مهام خارجه یافت (۱۲۶۹ هق)، و چندی بعد به بغداد و دربار عثمانی مأموریت یافت (۱۲۷۵ هق). در ۱۲۷۹–۱۲۸۲ هق وزارت وظائف و اوقاف را داشت، و چند سال بعد، با لقب مجدالملک، متولی آستان قدس رضوی شد (۱۲۸۴ هق)، و سپس معزول شد. در اواخر عمر یک چند عضو دارالشورای دولتی بود، و چندی بعد دگربار وزارت وظائف یافت (۱۲۹۰ هق)، و در همین مقام در تهران در گذشت، و در بقعه‌ی حضرت عبدالعظیم مدفون شد. رساله‌ی مجدیه، که کتب الغرایب نام داشته، در انتقاد از اوضاع دربار ناصرالدین شاه و بیان مفاسد و مظالم رجال آن عصر منسوب به اوست و مکرر به چاپ رسیده است.

مجدالملک قمی (majdo'lmolke qomi)، نامش **ابوالفضل**، فت ۴۹۲ هق، از وزرا و رجال دوران سلاجقه. وزارت برکیارق داشت، و سرانجام جمعی از امرای سلاجقه بر وی بشوریدند، و او را، در سن ۵۱ سالگی، در حضور سلطان قطعه قطعه کردند.

مجدالملک یزدی (majdo'l.molke yazdi)، فت ۶۸۱ هق، از مشاهیر رجال و وزرای ایلخانیان مغول و از وابستگان و برآوردگان خاندان جوینی؛ پسر صفی الملک ابوالمکارم یزدی. وی نخست از یزد به خدمت بهاءالدین جوینی در اصفهان پیوست، و سپس ملازمت پدرش شمس‌الدین جوینی گزید. اما به سبب کدورتی که با شمس‌الدین یافت، در نزد اباقاخان در حق او و برادرش عطا ملک سعایت بسیار کرد، و موجب شد که عطا ملک در آخر عمر اباقاخان مورد تعقیب و شکنجه واقع شود، و خود نیز در وزارت شریک خواجه شمس‌الدین جوینی گشت. پس از وفات (۶۸۰ هق) اباقاخان، به حکم سلطان احمد تکودار (← تکودارخان) وی را حبس کردند، و پس از محاکمه، به کسان عطا ملک جوینی دادند، و آنها او را کشتند و پاره پاره کردند و هر عضوی از اعضای او را به شهری فرستادند.

مجدحه (majdaha)، بندر، ← واحدی، سلسله‌ای در عربستان.

مجدل[1] (majdal)، عبری **میگدال** (migdāl)، شهر قدیم، بر ساحل دریای جلیل، فلسطین (متی، ۳۹.۱۵) که مریم مجدلیه را منسوب به آن می‌دانند.

مجدلیه: ← مریم مجدلیه.

مجدو (majaddu) [عبری، = لشکرگاه]، شهر قدیمی، ل فلسطین، بر کنار ج دشت یزرعیل. آثار باستانی یافته‌شده در آن مربوط است به ح ۳۰۰۰ ق‌م. جنگهای مهمی در آنجا شده؛ در مجدو باراق، به راهنمائی دبوره، سیسرا را شکست داد و پوشع کشته شد. در کتاب زکریای نبی به نام مجدون (majaddun) آمده است. نیز ← هرمجدون.

مجدود ابن مسعود: ← مجدود غزنوی.

مجدود غزنوی (majdude qaznavi) [مجدود ابن مسعود]، فت ۴۳۲ هق، از شاهزادگان معروف سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر سلطان مسعود I غزنوی. در ذوالقعده‌ی ۴۲۷ هق، مسعود وی را به امارت لاهور فرستاد. در ۴۳۲ هق، که مسعود در راه هند کشته شد، و مودود غزنوی پس از جنگ با عم خود محمد غزنوی به سلطنت رسید، مجدود به دعوی استقلال بر خاست، مودود لشکر به دفع او فرستاد، اما در نزدیک لاهور، قبل از آنکه جنگی واقع شود، مجدود را در خیمه‌ی خویش مرده یافتند (ظاهراً با سم کشته شد.)

مجدون، شهر قدیمی، ← مجدو.

مجد همگر (majde hamgar) [خواجه مجدالدین همگر]، فت ۶۸۶ هق، شاعر قصیده‌سرای ایرانی، از بزرگزادگان یزد، و از معاصرین و اقران امامی هروی و شیخ سعدی. در خدمت اتابکان سلغری و بهاءالدین جوینی حکمران اصفهان میزیسته.

مجدی: ← زینة المجالس.

مجدی ابن عمر جهنی: ← محمد، قسمت ۲۳.

مجذوب، در اصطلاح صوفیه، ← جذبه.

مجذوب تبریزی، شهرت **میرزا محمد ابن محمد رضا**، از علما و شعرا و عرفای قرن ۱۱م هق. دیوان خویش را، که بیش از ۱۰٬۰۰۰ بیت است، خود در ۱۵۶۳ گرد آورده است. از آثار او رساله‌ای منظوم به نام تأییدات در ۳۱۴ بند شامل ۸٬۰۰۰ بیت (تألیف در ۱۰۸۸ هق)، یک مثنوی در توحید و امامت، مثنوی دیگری به نام شاهراه نجات در ۳٬۰۰۰ بیت را میتوان نام برد. غزلیات او غالباً در استقبال از غزلهای حافظ است، و قصیده نیز میسروده است. سال وفاتش معلوم نیست.

مجذوب سالک، در اصطلاح صوفیه، ← جذبه.

مجذوب علیشاه: ← مجذوب همدانی.

مجذوب همدانی [حاج محمد جعفر ابن حاج صفر خان ابن حاج عبدالله خان همدانی کبودرآهنگی بیوک آبادی]، ملقب به **مجذوب علیشاه**، از علما و عرفای قرن ۱۳م هق، از طایفه‌ی قراگوزلو. پدرانش از امرا و بزرگان طایفه بوده‌اند. مجذوب تا ۱۸ سالگی در همدان به تحصیل فنون ادب گذرانید، و سپس به کاشان رفت، و در حکمت و کلام و اصول فقه و تفسیر و حدیث متبحر شد. در ۲۲ محرم ۱۲۰۷ هق در اصفهان از نورعلیشاه اجازه‌ی ارشاد یافت و لقب مجذوب‌علیشاه گرفت. در ۲۲ ذوالقعده‌ی ۱۲۳۸ (یا ۱۲۳۹) هق (در ۶۰ یا ۶۳ سالگی) در تبریز به بیماری وبا در گذشت و در جوار بقعه‌ی سید حمزه مدفون شد. از آثار او به فارسی مراحل السالکین در ۲۴ فصل در آداب سیر و سلوک، و

(۱) Magdala

رساله‌ی مرآت الحق در ۱۵ فصل است. اشعاری نیز به وی نسبت داده‌اند.

مجذور یا مربع، در ریاضیات، کمیتی که از ضرب کردن کمیتی دیگر در خودش حاصل شود. اگر آن کمیت دیگر را x فرض کنیم، مجذور آن x^2 است، و x جذر x^2 خوانده میشود. هرگاه x نمایش یک خط باشد، مجذور آن شکل مربعی به ضلع x است، و به همین جهت مجذور را مربع نیز مینامند. در ریاضیات قدیم، به همین مناسبت، جذر را ضلع نیز مینامیده‌اند.

نیز ← جذر یا ریشه‌ی دوم؛ قوه یا توان؛ مال.

مجرای فاضلاب: ← فاضلاب.

مجربات، در منطق قدیم: ← مبادی یقینی برهان.

مجرد (mojarrad)، در علم بدیع، بیتی یا بیشتر که همه‌ی حروف آن را بی نقطه آورده باشند (نیز ← منقوط)، مانند (بدر جاجرمی)،

کلام او همه سحر حلال در هر حال
مراد او همه اعطای مال در هر دم.

مجرده[1] یا **وادی المجرده** (vāde 'lmejerda)، باستانی **باگرادا**س (bāgrādās)، رودی به طول ح ۳۷۰ کم، افریقای شمالی. در لش الجزایر سرچشمه گرفته در امتداد غ‌ش از تونس شمالی میگذرد، و به خلیج تونس میریزد. یگانه رود عمده‌ی تونس است.

مجردی (mojarradi)، در اصطلاح معماری، پایه‌ی منفرد آجری یا خشتی که اطراف آن از دیوار ساختمان جدا باشد.

مجرم: ← جرم، به معنی گناه.

مجرم مراغه‌ای: ← بحرالاسرار.

مجره (majare)، ده (جمعیت ۱۳۹۲ سنه ۱۳۴۰ هش)، دهستان خان اندبیل، بخش حومه‌ی شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳.۵کیلومتری خ‌ش هروآباد. محصولاتش غلات و حبوبات است. جاجیمبافی و گلیمبافی دارد.

مجره: ← کهکشان.

مجری (majrā) [عربی = گذرگاه]، در علم قافیه، حرکت روی چون حرف وصل بدان پیوندد. حرکت روی تغییرپذیر نیست؛ و عیناً باید در تمام قوافی تکرار شود؛ مثلاً نمیتوان "ن" را که در "بهمن" و "دشمن" روی است، در مصراعی با "ی" (در زبان عربی = کسره+ی، که ساکن محسوب میشود) متحرک ساخت و بهمنی گفت و در مصراعی دیگر با "ا" (در زبان عربی= فتحه+ا، که ساکن محسوب میشود) متحرک ساخت و دشمنا آورد.

مجریط، نام عربی مادرید، اسپانیا.

مجریطی، مسلمة ابن احمد (maslamate'bne ahmade majriti)، فتح ۳۹۸ هق، عالم ریاضی، نجوم، و علوم غریبه؛ اهل مادرید. قدیمترین عالم مسلمان اسپانیائی است که کسب اهمیتی کرده.

مجسطی[2] یا **المجسطی** (al.majesti)، نام عربی ترجمه‌ی کتابی در نجوم و هیئت از ← کلاودیوس بطلمیوس، مشتمل بر ۱۳ مقاله. ظاهراً نام اصلی یونانی آن مکاله سونتاکسیس ماتماتیکی (megāle suntāksis mātemātiki)، یعنی تصنیف بزرگ تعلیمی (← ریاضی)، بوده و اعراب از طریق نَحْت، یعنی شکستن دو کلمه‌ی مکاله و سونتاکسیس و ترکیب پاره‌های آنها با یکدیگر، لفظ مجسطی را ساخته بوده‌اند. نخستین‌بار این کتاب در قرن ۲م هق، به دستور یحیی برمکی، توسط گروهی از مترجمان، و ظاهراً از روی ترجمه‌ی سریانی آن، به عربی ترجمه شد، و نیریزی و اسحاق ابن حنین از جمله‌ی آن مترجمان بودند. بعدها چند بار دیگر ترجمه و تحریر شد. سپس، از روی ترجمه‌ی عربی، به لاتینی نیز ترجمه شد، و تا ۱۵۴۳، که سال انتشار گردش افلاک آسمانی کوپرنیک است، در نجوم و هیئت معتبر شناخته میشد. مجسطی مشتمل است بر فهرستی از ۱۰۲۶ ستاره با قدر و مختصات دایرة الـ بروجی آنها که از زیج ابرخس (منجم، ریاضیدان، و جغرافیدان یونانی قرون اول و دوم قم، که نظریه‌ی زمینمرکزی بطلمیوس تا حد زیادی مبتنی بر کارهای اوست.) گرفته شده است. نام کتاب در زبانهای اروپائی مأخوذ از صورت عربی آن است. نیز ← عبدالملک شیرازی.

مجسم‌نما یا استرئوسکوپ: ← رؤیت دوچشمی.

مجسمه (mojassema)، نام عمومی فرقه‌هائی از مسلمین که در باره‌ی خداوند قائل به تجسیم بوده‌اند، و ذات خداوند را مانند سایر ذوات میشمرده‌اند. در بین فرقه‌های شیعه و سنی هر دو، جماعتی به این عقیده منسوب شده‌اند.

مجسمه‌ی آزادی[3]، مجسمه‌ی کوه‌پیکری که در ← جزیره‌ی بدلو، مشرف به بندرگاه نیو یورک، بر صفه‌ای به ارتفاع ح ۴۶ متر قرار دارد، و ابتدا مجسمه‌ی آزادی جهان‌افروز نام داشته است. طراح آن ف. ا. بارتولدی است، و به یادبود انقلاب فرانسه و انقلاب امریکا برپا شده. به شکل زنی است که مشعلی در دست راست خود گرفته و آن را فرا داشته؛ بلندی‌خود مجسمه، صرف نظر از صفه‌ی آن، نیز ح ۴۶ متر وپایه‌ی آن به شکل ستاره‌ای یازده‌پر است. در ۱۸۸۴ فرانسویان آن را به کشمة اهدا کردند، و در ۱۹۲۴ یک بنای یادبود ملی امریکا شناخته شد.

مجعولات کتاب مقدس: ← عهدین غیر قانونی.

مجلدی: ← مخلدی گرگانی.

مجلس، در اصطلاح تعزیه. تعزیه، مانند نمایشنامه‌های کلاسیک یونان قدیم، در یک پرده (آکت) نوشته میشد، و آن را مجلس مینامیدند (مانند "مجلس قربانی کردن ابراهیم اسماعیل را" یا "مجلس قنانیا، پادشاه فرنگ"). در اوایل معرفی تئاتر در ایران، این کلمه در نمایشنامه‌ها به کار برده میشد، چنانکه در آثار آخوندف همین کلمه دیده میشود، ولی بعدها آن را به "پرده" تبدیل کردند، که هنوز هم مصطلح است.

مجلس بزرگان[4]، در تاریخ فرانسه، مجلسی که ش. آ. دو کالون، به امید حل مشکلات مالی، در ۱۷۸۷ از اعیان و معاریف مملکت تشکیل داد. این مجلس خود منشأ مخالفتهای سخت شد. نیز ← انقلاب فرانسه.

مجلس سنا (majlese senā)، در تاریخ مشروطیت ایران، یکی از دو مجلس سازای پارلمان ایران (← پارلمان، به عنوان اسم عام). به موجب اصل چهل و سوم قانون اساسی ایران، تعداد نمایندگان این مجلس ۶۰ نفر بود، و به موجب اصل چهل و پنجم همین قانون ۳۰ نفر آنها، که پانزده نفرشان از اهالی تهران و ۱۵ نفر از اهالی ولایات بودند از طرف شاه، و سی نفر دیگر نمایندگانی بودند که از طرف ملت، ۱۵ نفر به انتخاب اهالی تهران و ۱۵ نفر به انتخاب اهالی ولایات، تعیین میشدند.

مجلس سنا تا سال ۱۳۲۸ هش تشکیل نشده بود، و در این سال اولین دوره‌ی آن، همزمان با آغاز شانزدهمین دوره‌ی تقنینیه‌ی مجلس شورای ملی، در بهمن‌ماه ۱۳۲۸ هش گشایش یافت، و موجبات اجرای اصل چهل و سوم قانون اساسی ایران فراهم آمد.

مجلس سنا کلاً هفت دوره‌ی تقنینیه داشته است. تاریخ افتتاح و اختتام دوره‌های سنا به شرح زیر بوده است.

دوره‌ی اول در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۲۸ هش افتتاح و در تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۳۲ هش به موجب فرمان شاه منحل شده است.

دوره‌ی دوم در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۳۲ هش افتتاح و در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۳۸ هش پایان یافته است.

دوره‌ی سوم در تاریخ ۳ فروردین ۱۳۳۹ هش افتتاح و در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ هش به موجب فرمان شاه منحل شده است.

دوره‌ی چهارم در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۴۲ هش افتتاح و در تاریخ ۱۲ مهر ۱۳۴۶ هش به موجب فرمان شاه منحل شده است.

دوره پنجم در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۴۶ هش افتتاح و در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۵۰ هش به موجب فرمان شاه منحل شده است.

دوره ششم در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۵۰ هش افتتاح و در ۱۳۵۴ پایان یافته است.

دوره هفتم در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۵۴ هش افتتاح شد.

تا سال ۱۳۴۲ هش که قانون انتخابات تغییر یافت، نمایندگان مجلس را کلاً مردان تشکیل میدادند. ولی از این سال به بعد چند تن از بانوان نیز به مجلس راه یافتند. از این دوره اجلاسیه‌ی جدید از ۱۴ مهر آغاز شده است.

نحوه‌ی انتخابات مجلس سنا در بدو امر طبق نظامنامه‌ی مورخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۸ هش دودرجه‌ای بوده است، که بعد از اصلاح این نظامنامه در سال ۱۳۳۹ هش، انتخاب به طور یکدرجه‌ای صورت میگرفت.

مدت هر دوره‌ی تقنینیه‌ی سنا در ابتدای تشکیل ۶ سال بود، و بنابر ماده‌ی ۲۹ قانون انتخابات مجلس سنا چنین مقرر بود که در پایان هر سه سال اول نصف عده‌ی اعضا تجدید شود، به این ترتیب که ۱۵ نفر از اعضاء انتخابی و ۱۵ نفر از اعضاء انتصابی به حکم قرعه خارج شده جانشین آنها بر طبق این قانون انتخاب یا منصوب شود؛ پس از آن انتصاب یا انتخاب هر عضوی که مدت عضویت ۶ساله‌اش به پایان میرسید تجدید میشد. مقررات این ماده در موردی هم رعایت میشد که سنا پس از انحلال دوباره افتتاح میبافت.

---

(۱)Me(d)jerda (۲)Almagest (۳)Liberty, Statue of (۴)Assemblée des Notables (فـ)

با اصلاح قانون مزبور در تاریخ بیست سوم خرداد ۱۳۴۵ هش، مدت عضویت به ۴ سال تقلیل یافت.

طبق اصل چهل و ششم قانون اساسی، پس از انعقاد سنا، تمام امور باید به تصویب هر دو مجلس باشد؛ اگر آن امور در سنا یا از طرف هیئت وزرا عنوان شده باید اول در مجلس سنا تنقیح و تصحیح شده به اکثریت آرا قبول شود و بعد به تصویب مجلس شورای ملی برسد، ولی اموری که در مجلس شورای ملی عنوان میشد از این مجلس به مجلس سنا میرفت مگر امور مالی که مخصوص مجلس شورای ملی بود و قرار مجلس در امور مذکور به اطلاع مجلس سنا میرسید، تا مجلس مزبور ملاحظات خود را به مجلس شورای ملی اظهار کند، ولی مجلس شورای ملی مختار بود ملاحظات مجلس سنا را بعد از مداقه‌ی لازم قبول یا رد کند.

مجلس سنا، کتابخانه‌ی (ketāb.xāneye maj-lese senā)، کتابخانه‌ای که در ۱۳۲۹ هش در مجلس سنای ایران تشکیل شد، و در آغاز سال ۱۳۵۶ هش دارای 50'600 مجلد کتاب (49'000 جلد کتاب چاپی و 1'600 جلد خطی) بوده است. نوع کتابهای این کتابخانه عمدتاً کتابهای ایرانشناسی است، و از این لحاظ از کتابخانه‌های معتبر ایران به شمار میرود.

مجلس شورای دولتی، در تاریخ مشروطیت ایران، مجلسی که نخستین‌بار در ۱۲۷۶ هق به فرمان ناصرالدین شاه قاجار برای رسیدگی به کلیه‌ی امور کشوری تأسیس شد تا اعضای آن با مسئولیت مشترک به مسائل مملکتی رسیدگی کنند و نتیجه را به شاه گزارش دهند و پس از تصویب به مورد اجرا بگذارند. اعضای این مجلس در آن سال این اشخاص بودند: اعتضاد السلطنه وزیر علوم، نصرةالدوله حکمران دارالخلافه، سپهسالار، مستوفی‌الممالک، عباسقلیخان جوانشیر وزیر عدلیه، امین‌الدوله، میرزا سعید خان وزیر امور خارجه، سپهدار، ناصرالملک وزیر تجارت، و دبیرالملک. این مجلس بعدها به نامهای دیگر دارالشورای دولتی و مشورتخانه نامیده شد و تغییراتی در آن صورت گرفت، ولی با حکومت استبدادی آن زمان ناگزیر نمیتوانست سودی برای بهبود حال مردم داشته باشد.

مجلس شورای ملی، در تاریخ مشروطیت ایران، یکی از دو مجلس سازای پارلمان ایران (← پارلمان، به عنوان اسم عام).

تاریخچه، مجلس شورای ملی بر اثر انقلاب مشروطیت به موجب فرمان مورخ ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ مظفرالدین شاه قاجار تأسیس شد و از تاریخ ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ هش که در قصر گلستان با حضور مظفرالدین شاه گشایش یافت، ۲۴ دوره‌ی آن بشرح ذیل در تهران افتتاح و منعقد شده است:

مجلس اول، ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ هق (۱۳ مهر ۱۲۸۵ هش)؛
مجلس دوم، دوم ذوالقعده‌ی ۱۳۲۷ هق (۲۴ فروردین ۱۲۸۸ هش)؛
مجلس سوم، ۱۷ محرم ۱۳۳۳ هق (۱۴ آذر ۱۲۹۳ هق)،
مجلس چهارم، ۱۵ شوال ۱۳۳۹ هق (اول تیر ۱۳۰۰ هش)؛
مجلس پنجم، ۵ رجب ۱۳۴۲ هق (۲۲ بهمن ۱۳۰۲ هش)؛
مجلس ششم، ۱۹ تیر ماه ۱۳۰۵ هش؛
مجلس هفتم، ۱۴ مهر ۱۳۰۷ هش؛
مجلس هشتم، ۲۵ آذر ۱۳۰۹ هش؛
مجلس نهم، ۲۴ اسفند ۱۳۱۱ هش؛
مجلس دهم، ۱۵ خرداد ۱۳۱۴ هش؛
مجلس یازدهم، 10 شهریور ۱۳۱۶ هش؛
مجلس دوازدهم، ۳ آبان ۱۳۱۸ هش؛
مجلس سیزدهم، ۲۲ آبان ۱۳۲۰ هش؛
مجلس چهاردهم، ۱۶ اسفند ۱۳۲۲ هش؛
مجلس پانزدهم، ۲۵ تیر ۱۳۲۶ هش؛
مجلس شانزدهم، ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ هش؛
مجلس هفدهم، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ هش؛
مجلس هجدهم، ۲۷ اسفند ۱۳۳۲ هش؛
مجلس نوزدهم، 10 خرداد ۱۳۳۵ هش؛
مجلس بیستم، ۲ اسفند ۱۳۳۹ هش؛
مجلس بیست و یکم، ۱۴ مهر ۱۳۴۲ هش؛
مجلس بیست و دوم، ۱۴ مهر ۱۳۴۶ هش؛
مجلس بیست و سوم، ۱۴ مهر ۱۳۵۰ هش؛
مجلس بیست و چهارم، ۱۷ شهریور ۱۳۵۴ هش.

در دوره‌ی اول انتخابات صنفی بود، و هر یک از طبقات اعیان و خوانین و شاهزادگان قاجاریه و حجج اسلام و تجار و اصناف نمایندگانی داشتند، و درین دوره رسم این بود که اگر نماینده‌ی محلی مستعفی یا فوت میشد نمایندگان همان محل در مجلس برای او جانشینی تعیین میکردند، و این وکیل را نماینده‌ی مجلس میخواندند. مجلس اول در واقع یک مجلس انقلابی بود، و قوانین و نظامات عالی و مهم وضع و تدوین کرده در استقرار اصول عدالت و قطع نفوذ متنفذین و مستبدین اهتمام بسیار نمود. مجلس دوم که بعد از دوره‌ی استبداد صغیر و خلع و عزل محمد علی شاه قاجار افتتاح و تشکیل یافت، با اشکالات خارجی و بحرانهای مالی بزرگ مواجه شده در تحت فشار و تهدید اولتیماتوم خارجی خاتمه یافت، و مجلس سوم بعد از سه سال فترت افتتاح شد، و با جج I مواجه گشته بیش از یک سال دوام نیاورد و منحل شد، و بعد از آن نیز دوره‌ی فترتی طولانی پیش آمد. در بین سایر ادوار، مجلس پنجم به سبب مبارزات اقلیت آن، که به رهبری مدرس اداره میشد، و مجلس سیزدهم به سبب وجود و بروز مشکلات ناشی از وجود قوای خارجی در ایران، و مجلس چهاردهم به علت مبارزات و کشمکشهای مسلکی و قضیه‌ی نفت شمال، و مجلس شانزدهم به سبب مبارزات مصدق و مناجرات راجع به ملی کردن صنعت نفت، شهرت خاصی یافته‌اند. مجلس هفدهم به سبب استعفای اکثریت اعضای آن در مرداد ۱۳۳۲ هش تعطیل شد، و چون دگربار به جهاتی تشکیل آن ممکن نشد، در ۲۸ آذر ۱۳۳۲ هش به موجب فرمان شاه انحلال آن رسماً اعلام شد.

در مجلس نوزدهم قانونی تصویب شد که بنا بر آن تعداد نمایندگان از ۱۳۶ نفر به ۲۰۰ نفر و دوره‌ی نمایندگی از ۲ سال به ۴ سال افزایش یافت. عمر مجلس بیستم، در نتیجه‌ی ناخرسندی مردم از جریان انتخابات نزدیک دوماه و نیم بیشتر نبود و در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ هش با فرمان شاه منحل شد. پس از تغییر قانون انتخابات، از مجلس بیست‌ویکم چند تن از بانوان به عنوان نماینده به مجلس راه یافتند. از این دوره به بعد انتخابات مجلس نظم تاریخی خاص پیدا کرده و هر چهارسال یک‌بار دوره‌ی جدید از ۱۴ مهر آغاز شده است.

مجلس شورای ملی از اوایل دوره‌ی اول در عمارتی، موسوم به عمارت بهارستان، که قبلاً متعلق به حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار بود و بعد از او چندی اختصاص به پذیرائی از سفرا و نمایندگان فوق العاده‌ی خارجی یافته و عاقبت از طرف مظفرالدین شاه به مجلس شورای هدیه شده بود، تشکیل یافت، و این محل را محمد علی شاه قاجار در هنگام تصمیم و اقدام به انحلال مجلس اول به توپ بست، و قزاقها و سیلاخوریهای او آن را غارت کردند، و حتی درهای آن را کندند و سوزانیدند، و در حوض‌خانه‌ی آن اسب بستند. لیکن بعد از فتح تهران به دست مجاهدین و تشکیل مجلس دوم، به مرمت و تعمیر آن اقدام، و به مرور آن را کامل کردند. هنگام تشکیل (بهمن ۱۳۲۸ هش) مجلس سنا نیز جلسات آن در تمام دوره‌ی اول در همین عمارت بهارستان تشکیل یافت تا آنکه به محل جدید (در خیابان سپه) انتقال یافت.

مجلس شورای ملی، کتابخانه‌ی، تأسیس ۱۳۰۲ هش، تهران، در عمارت مجلس شورای ملی. این کتابخانه که در آغاز دارای ح 2'000 جلد کتاب و در ۱۳۲۰ هش دارای 24'000 (3'200 نسخه‌ی آنها خطی) جلد کتاب بود، در پایان سال ۱۳۵۶ هش دارای 120,000 جلد کتاب چاپی و 16'000 نسخه کتاب خطی بوده است. سه جلد فهرست برای نسخ خطی آن نوشته شده است (۱۳۱۱–۱۳۳۵ هش).

مجلس عالی یا **مجلس فوق العاده**، در تاریخ مشروطیت ایران، انجمنی مرکب از عده‌ای متجاوز از ۵۰۰ نفر از بقایای نمایندگان مجلس اول و وجوه علما و شاهزادگان و اعیان و تجار و رؤسای اصناف مشروطه‌خواه، که پس از فتح تهران به دست مجاهدین تشکیل شد (جمعه‌ی ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ هق). این مجلس به دعوت و تدبیر رؤسای مجاهدین، "در غیاب مجلس شورای ملی و بر حسب ضرورت فوری"، برای تعیین تکلیف محمد علی شاه قاجار و نظارت بر امور مملکت و تعیین خط مشی سیاست در بهارستان تشکیل یافت، و پس از ایراد خطابه‌ها و اعلان تصمیم مجلس در خلع و عزل محمد علی شاه و در انتخاب پسرش سلطان احمد میرزا به سلطنت، هیئتی مأمور شد تا طرحی جهت اجرای این مقصود تهیه کند. آن طرح، که عبارت از اعلان تحصن و استعفای عملی و در واقع اعلام خلع محمد علی شاه و انتصاب سلطان احمد میرزا ولیعهد به سلطنت و تفویض نیابت سلطنت به عضدالملک قاجار بود، در مجلس عالی با شور و هلهله‌ی تمام به تصویب رسید، و بلافاصله به همه‌ی ولایات و ممالک اعلام و ابلاغ شد. همچنین، در همان جلسه، به موجب تصویب مجلس

عالی، وزارت جنگ به سپهدار تنکابنی، و وزارت داخله به سردار اسعد سپرده شد. پس از آن این اقدامات به علمای عتبات اعلام شد؛ و مجلس عالی هیئتی را جهت ابلاغ اعلامیه‌ی عزل محمد علی شاه به سفارت روس فرستاد، که محمد علی شاه آن هیئت را نپذیرفت. اما آن هیئت نزد احمد شاه قاجار که نیز با پدر در سفارت روس بود رفته انتصاب او را به سلطنت اعلام کرد و تبریک گفت، و پس از ورود احمد شاه به تهران (۲ رجب ۱۳۲۷ هق)، و اجرای تشریفاتی به یاد بود شهدای باغ شاه، مجلس عالی، به علت آنکه کثرت تعداد اعضای آن تا حدی مانع اخذ تصمیمات بود، هیئت دیگری به نام کمیسیون عالی برای اداره‌ی امور و نظارت بر جریان انتخاب، و انحلال خود را اعلام کرد.

مجلس عمومی طبقاتی، در تاریخ فرانسه، مجلسی مرکب از نمایندگان هر یک از طبقات سه گانه، ← اتا ژنرو.

مجلس عوام: ← پارلمنت، وستمینستر، کاخ.

مجلس فوق العاده، در تاریخ مشروطیت ایران، ← مجلس عالی.

مجلس لردها: ← پارلمنت، وستمینستر، کاخ.

مجلس مبعوثان فدرال[1]، در تاریخ کشمت، هیئت نمایندگان ایالات مختلف که در ماههای مه-سپتامبر ۱۷۸۷ در شهر فیلادلفی تشکیل جلسه داده طرح قانون اساسی کشمت را ریختند. ریاست مجلس با ج. واشینگتن بود. درین مجلس در مواد ائتلاف تجدید نظر شد، و قانون اساسی، که محرر عمده‌ی آن ج. مدیسن بود، در ۲۱ ژوئن ۱۷۸۸ به تصویب رسید، و جای مواد ائتلاف را گرفت. قانون مذکور اصلاً شامل هفت ماده و یک مقدمه بود، و تاکنون ۲۰۶ متمم به آن افزوده شده است.

مجلس مقنن[2] (moqannen) (اول اکتبر ۱۷۹۱ -۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲)، در تاریخ فرانسه، مجلسی که به دنبال مجلس مؤسس تشکیل یافت، و بعداً جای خود را به کنوانسیون داد. نیز ← انقلاب فرانسه.

مجلس ملی[3]، در تاریخ فرانسه. ۱- در انقلاب فرانسه، اولین مجالس انقلابی، که در ۱۷۸۹-۹۱ دایر بود. این مجلس همان مجلس معروف به اتا ژنرو بود، که در ۱۷ ژوئن ۱۷۸۹ عنوان مجلس ملی (یا مجمع ملی) و در ۹ ژوییه‌ی ۱۷۸۹ عنوان مجلس (ملی) مؤسس به خود داد. اعلامیه‌ی حقوق بشر و قانون اساسی سپتامبر ۱۷۹۱ را اعلام کرد، و امتیازات فئودال را ملغی ساخت. در ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ مجلس مقنن جای آن را گرفت. ۲- مجلسی که در ۱۸۷۱-۷۵، پس از جنگ فرانسه و پروس، تشکیل یافت. جلسات آن در بوردو و سپس در ورسای منعقد میشد. این مجلس شرایط بیسمارک را پذیرفت. در ۱۸۷۵، با اکثریت یک رأی، قانون اساسی سال ۱۸۷۵ را تصویب کرد. ۳- یکی از دو مجلس پارلمانی فرانسه در قانون اساسی ۱۹۴۶، ۱۹۵۶ و ۱۹۵۸ (همان "مجلس نمایندگان" سابق).

مجلس مؤسسان[4] (majlese mo'assesān)، مجلسی که قدرت طرحریزی یا تغییر دادن قانون اساسی را دارد. منشأ این اصطلاح از انقلاب فرانسه است؛ مجلس ملی، که در ۱۷ ژوئن ۱۷۸۹ اعلام شد، در ۹ ژوییه‌ی ۱۷۸۹ عنوان مجلس ملی مؤسس یافت.

در تاریخ مشروطیت ایران، چند مجلس مؤسسان منعقد شده است. بعضی اولین مجلس شورای ملی (۱۸ شعبان ۱۳۲۴-۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ هق) را، از آن جهت که قانون اساسی ایران و متمم آن در آن دوره وضع شد، مجلس مؤسس شمرده‌اند. در ۹ آبان ۱۳۰۴ هش ماده‌ی واحده‌ای از مجلس شورای ملی گذشت که به موجب آن انقراض سلطنت قاجاریه و خلع احمد شاه از سلطنت و تشکیل مجلس مؤسسان برای اصلاح اصول مربوط به سلطنت تصویب شد. بزودی انتخابات مجلس مؤسسان در سراسر کشور آغاز شد و در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۰۴ هش این مجلس در تهران (در محل تکیه‌ی دولت) شروع به کار کرد و ۶ روز بعد با تصویب ماده‌ی واحده اصول ۴۶ و ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی تغییر یافت و مواد جدیدی به جای آن مقرر شد. نیز ← قانون اساسی ایران، و مواد مذکور در صص ۱۹۹۵-۲۰۰۳.

باآنکه تشکیل مجلس سنا در قانون اساسی پیشبینی شده بود، نمایندگان مجلس شورای ملی عموماً، برای آنکه اختیارات بیشتری داشته باشند، مانع تشکیل این مجلس میشدند و همین امر اختلافاتی را میان قوه‌ی مقننه و قوه‌ی مجریه فراهم آورده بود. در ۱۳۲۷ هش دولت وقت طرحی را از تصویب مجلس شورای ملی گذراند، و بنا بر آن فرمانی برای تشکیل یک مجلس مؤسسان، به منظور تجدید نظر در اصل ۴۸ قانون اساسی، صادر شد، در این دومین مجلس مؤسسان در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ هش ماده‌ای به نام "اصل الحاقی" به تصویب رسید (← نیز قانون اساسی ایران. اصل ۴۸ و اصل الحاقی صص ۱۹۹۸ و ۲۰۰۳).

در اردیبهشت ۱۳۳۶ هش "مجلس واحد" مرکب از اعضای دو مجلس شورای ملی و سنا (به نام کنگره) دعوت شدند و این کنگره در اصول چهارم و پنجم و ششم و هفتم قانون اساسی و اصول دیگری که در مجلس مؤسسان دوم (اردیبهشت ۱۳۲۸ هش) تصریح شده بود، تجدید نظر کرد.

در ۱۸ شهریور ۱۳۴۶ هش نیز مجلس مؤسسانی تشکیل شد که اصل ۳۸ و اصل ۴۱ متمم قانون اساسی را اصلاح کرد.

مجلس نمایندگان، یکی از دو مجلس قانونگذاری کشمت، ← کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا.

مجلسی، محمد باقر (majlesi)، معروف به **مجلسی دوم**، ۱۰۳۷-۱۱۱۰ یا ۱۱۱۱ هق، عالم الاهیات و پیشوای مذهبی و مدرس علوم دینی و نویسنده‌ی ایرانی، که تألیفات زیاد به فارسی و عربی دارد. کتاب بحار الانوار او در تشیع اهمیت فراوان دارد. وی در حلیة المتقین، که به زبان فارسی ساده است، عقاید خود را در تعلیم و تربیت که بیشتر به استناد احادیث و اقوال پیغمبر و ائمه است بیان کرده؛ شرحی نیز بر صحیفه‌ی سجادیه نوشته است.

مجلسی، محمد تقی (majlesi)، معروف به **مجلسی اول**، ف ۱۰۷۰ هق، عالم بزرگ شیعه، فقیه و محدث و مفسر، معاصر شاه عباس کبیر، پدر مجلسی دوم. مجلسی اول شاگرد شیخ بهائی و ملا عبدالله شوشتری بود. در دو زبان فارسی و عربی تألیفات دارد که از آن جمله است، احیاء الاحادیث فی شرح تهذیب الحدیث، که شرح تهذیب الاحکام شیخ طوسی است؛ شرح صحیفه‌ی سجادیه به فارسی و عربی؛ حدیقة المتقین فی معرفة احکام الدین به فارسی (که در هند چاپ شده است)؛ لوامع صاحبقرانی که شرح فارسی من لایحضره الفقیه است، و نیز رساله‌های متعدد دیگر در حج و رضاع و دیگر موضوعات.

مجلسی اول: ← مجلسی، محمد تقی.

مجلسی دوم: ← مجلسی، محمد باقر.

مجمر اصفهانی (mejmar-) شهرت سید حسین طباطبائی متخلص به مجمر، ف ۱۲۲۵ هق، شاعر قصیده‌سرای ایرانی؛ مدتی زواره‌ی اصفهان. ابتدا در اصفهان به مجامع ادبی نشاط اصفهانی پیوست، و لقب مجتهدالشعرا گرفت؛ فتحعلی شاه قاجار و پسرش، حسنعلی میرزا، را مدح میگفت. از شعرای بزرگ گذشته مخصوصاً انوری، خاقانی، و امیر معزی پیروی میکرد. یک مثنوی به سبک تحفة العراقین و قطعات منثوری به سبک گلستان دارد. غزل و قطعه و ترکیب‌بند و همچنین قطعاتی در هزل و هجو دارد.

مجمره[5] (mejmara)، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی جنوبی، بین صورتهای فلکی تلسکوپ و ۳ گونیا. نیز ← صورت‌فلکی، جدول ص ۱۵۸۹ و شکل ص ۱۵۹۰.

مجمع الابکار، یکی از مثنویهای ← جلالدین سیدی محمد عرفی.

مجمع الامثال (majma'o 'l amsāl)، کتابی از احمد ابن محمد نیشابوری، معروف به میدانی، شامل شش هزار و اندی امثال گوناگون در زبان عرب. کتاب مشتمل بر ۳۰ باب است، ۲۸ باب به امثال عربی اختصاص دارد، و هر باب بر حسب نخستین حرف ماده‌ی کلمه (مثلاً س در سال) آغاز میشود و به ترتیب حروف دوم و سوم ماده پیش میرود. پس از آن در هر باب بخشی در آنچه از ماده‌ی کلمات بر وزن افعل آمده است ذکر میشود، و در پایان آنچه جدیداً حکم مثل و سخن حکمت یافته است تحت عنوان "مولدون" میآید، و در ذیل هر مثل توضیح کافی در باب معنی و مقصود از مثل، و در موارد بسیار داستان آن گفته میشود. باب بیست و نهم به ایام عرب، و باب سی‌ام به سخنان و حکم پیغمبر اکرم و صحابه اختصاص دارد. دانشمندی به نام نجم کرمانی، برای سهولت مراجعه به کتاب، تغییری در ترتیب امثال داده است، بدین معنی که هر باب را بر حسب مفتوح یا مضموم یا مکسور یا ساکن بودن حرف اول ماده‌ی کلمه به

---

(۱)Federal Constitutional Convention (۲)Assemblée législative (فـ) (۳)Assemblée nationale (فـ)
(۴)constituent assembly (۵)Ara (Altar)

۴ فصل تقسیم کرده، و بخش "مولدون" را به عنوان فصل پنجم در پایان باب آورده است، و مجمع الامثال چاپ تهران (۱۲۹۰ هق) از روی این نسخه طبع شده است.

مجمع الانساب: ← شبانکاره‌ای.

مجمع البحرین: ← عربی، ادبیات، قسمت XV؛ کابی ترشیزی.

مجمع البحرین (majma' o'l.bahreyn) [= پیوندگاه دو دریا یا دو نهر]، در قرآن (کهف ۵۹–۶۰)، محلی که موسی، در پی یافتن یکی از بندگان نیک و دانشمند خدا (به تعبیر اخبار، خضر پیغمبر)، به او رسید. سپس مدتی با او سفر کرد و مسائلی در یافت، و دانست که طاقت همسفری با او را ندارد. بعضی از مفسران آن را باب المندب و بعضی دیگر تنگه‌ی جبل طارق دانسته‌اند.

مجمع البحرین و مطلع النیرین (matla' o'n-nayyerayn)، کتابی از تألیفات عالم شیعی، شیخ فخرالدین ابن محمد طریحی نجفی (torayhie najafi؛ مت ۱۰۸۵ هق)، که در آن معانی لغات غریب قرآن و احادیث را از روی کتابهای لغت معتبر جمع آورده است. این کتاب مکرر در ایران به چاپ رسیده است.

مجمع البیان (majma'o 'l.bayān)، کتاب تفسیر عربی تألیف ابوعلی طبرسی. این کتاب از تفسیرهای معتبر شیعه و مشتمل بر 10 جلد است. مؤلف، پس از ذکر هر آیه، به بحث در قرائت و تحقیقات لغوی در کلمات و اعراب میپردازد، و سپس شأن نزول و معنی آیه را با استناد به احادیث و اخبار بیان میکند. چندین بار به چاپ سنگی و سربی در ایران و خارج ایران رسیده است.

مجمع التواریخ (majma'ottavārix)، کتابی در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد از آن تا سال ۱۲۰۷ هق، از سلطان خلیل میرزا، نواده‌ی سلیمان II صفوی. موضوع کتاب شرح وقایعی است که از تاریخ شورش (۱۱۲۰ هق) افاغنه‌ی غلزائی قندهار تا ۱۲۰۷ هق در ایران روی داده، و به تفصیل و دقتی نوشته شده است که تواریخ دیگر به پای آن نمیرسند. در ۱۳۲۸ هش در تهران چاپ شده است.

مجمع التواریخ سلطانی: ← زبدة التواریخ.

مجمع الجزایر[1] (majma'o'l.jazāyer)، مجموعه‌ای از چندین جزیره در پهنه‌ای از آب.

مجمع الجزایر پست: ← توامونو.

مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب: ← محمد حسین خان، سید.

مجمع الخواص، تذکره، ← صادق بیگ افشار.

مجمع الصنایع: ← سبزه میدان.

مجمع العلمی العراقی: ← عربی، زبان، قسمت III.

مجمع العلمی العربی، نخستین آکادمی عرب، ← عربی، زبان، قسمت III.

مجمع الفرس (majma' o'lfors)، فرهنگ لغت فارسی به فارسی از سروری کاشانی. این فرهنگ در سال ۱۰۰۸ هق با مطالعه‌ی ۱۶ نسخه از فرهنگهای مختلف فارسی به فارسی و عربی به فارسی، و حذف واژه‌های عربی، و افزودن شواهد شعری از اشعار بزرگان شعرای فارسی به نام عباس I صفوی تألیف شده است. مؤلف در ۱۰۲۸ هق با دیدن چند فرهنگ دیگر، از جمله فرهنگ جهانگیری، تألیف خود را تکمیل و تنقیح کرده است. لغات فارسی در مجمع الفرس به ترتیب حرف اول (تحت عنوان باب) و حرف آخر هر واژه، و بدون رعایت ترتیب الفبائی در حروف میانه آمده است. مجمع الفرس در سه جلد در تهران چاپ شده است (جلد اول ۱۳۳۸ هش، جلد دوم ۱۳۴۰ هش، و جلد سوم ۱۳۴۱ هش).

مجمع الفصحا (majma' o'l.fosahā)، بزرگترین تذکره‌ی شاعران پارسیگوی، در ۲ مجلد، تألیف رضاقلی خان هدایت. نخستین مجلد آن به شرح حال شاهان و امیرانی که شعر سروده‌اند و شاعران متقدم (تا قرن ۸م هق) اختصاص یافته، و در مجلد دوم نام و اثر شاعران قرنهای متوسط و معاصر مؤلف، تا ۱۲۸۴ هق، گرد آمده است. هدایت در تألیف این کتاب از بیشتر تذکره‌های شاعران سود جسته، و پس از آوردن شرح حال شاعر، منتخبی از اشعار او را، به سلیقه‌ی خویش، آورده است. مجمع الفصحا یکی از مأخذهای بزرگ شعر فارسی است. بسیارند شاعرانی که جز در این تذکره نام و اثری از ایشان بر جای نمانده، و قسمتی از اشعار بسیاری شاعران دیگر منحصراً در این تذکره محفوظ مانده است.

مجمع اللغة العربیه: ← عربی، زبان، قسمت III.

مجمع النوادر: ← چهارمقاله، از نظامی عروضی.

مجمع پارلمانی اروپائی: ← اروپا، مجمع پارلمانی.

مجمع سری: ← انجمن سری.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد: ← سازمان ملل متحد.

مجمع ملی، در تاریخ فرانسه، ← مجلس ملی.

مجمل، در علم اصول: ← مجمل و مبین.

مجمل التواریخ و القصص (mojmalo 't.ta-vārix va 'l.qesas)، کتاب معتبری در تاریخ ایران و عرب و خلفا و پادشاهان ایران تا آغاز قرن ۶م هق. مؤلف این کتاب معلوم نیست؛ فقط میدانیم که اهل همدان یا اسدآباد بوده، و کتاب خویش را از تاریخها و منابع معتبر اقتباس و گردآوری کرده است.

مجمل الحکمه (mojmalo' l.hekma)، خلاصه‌ی بعضی از رسائل اخوان الصفا، که به نثری روان و ساده به فارسی نقل شده است، و مؤلف آن معلوم نیست.

مجمل فصیحی: ← فصیح خوافی.

مجمل و مبین (mojmal, mobayyan)، یکی از مباحث علم اصول فقه. مجمل لفظی است که دلالتش بر معنی یا بر حکم شرعی واضح نباشد و مبین آن است که دلالتش بر معنی یا حکم شرعی واضح باشد. بنا به تعریف دیگر، مجمل آن است که معنی آن در نظر شخصی که آن لفظ را می‌شنود ظاهر و روشن باشد. بنا بر این تعریف، مجمل و مبین مفاهیم نسبی هستند، یعنی ممکن است لفظی در نظر شخصی مجمل باشد و در نظر شخص دیگر مبین، و بر عکس. مثال مجمل را در احکام شرعی آیه‌ی قطع ید سارق دانسته‌اند (السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما). زیرا معنی ید (دست) واضح نیست؛ برای آنکه دست گاهی تا ساعد و گاهی تا آرنج و گاهی تا بغل و کتف گفته میشود و صرفاً از روی آیه معلوم نیست که دست دزد را از کجا باید برید و باید قرینه یا بیانی دیگر حد آن را معلوم کند.

مجموع جبری[2]، حاصل جمع چند کمیت همنوع با توجه به علامتهای مثبت و منفی آنها. مثلاً حاصل جمع جبری ۳ و ۲– و ۵– برابر با ۴– است.

مجموعه، ۱– چند رساله یا کتاب کوچک که با هم در یک جلد فراهم آمده باشد. **۲–** معادل "کلکسیون" و به کتب مختلفی اطلاق میشود که تحت یک عنوان کلی چاپ شود.

مجموعه[3] (majmu'e)، در اصطلاح ریاضی، هر گروه مشخص از اشیاء دو به دو متمایز، که هر یک از آن اشیاء را یک عضو این مجموعه نامند. مقصود از "گروه مشخص از اشیاء" این است که به ازاء هر چیز، این چیز در واقع عضو آن گروه هست یا عضو آن نیست. **نظریه‌ی مجموعه‌ها** در طی سالهای ۱۸۷۴–۹۷ به وسیله‌ی گ. کانتور وضع شد. از آغاز قرن ۲۰م این نظریه متزایداً، هم در ریاضیات و هم در منطق، اهمیت یافت، و تقریباً در همه‌ی شاخه‌های ریاضیات به کار بسته شد.

قسمت I : کلیات و تعاریف

I.۰۱. هر مجموعه با اعضای خود مشخص است و اموری از قبیل ترتیب اعضا و غیره خارج از مفهوم مجموعه است. عضو یک مجموعه می‌تواند یک حیوان، یک شیء، یک موجود ریاضی، یا خود یک مجموعه باشد.

عموماً مجموعه‌ها را با حروف بزرگ لاتینی و اعضای آنها را با حروف کوچک لاتینی نمایش میدهند. یکی از طرق مهم نامگذاری مجموعه‌ها نامگذاری به وسیله‌ی درج اسامی اعضای مجموعه در داخل ابرو است (این طریقه در موردی به کار میرود که عده‌ی اعضای مجموعه نسبةً اندک است؛ مثلاً {۲ و ۱} مجموعه‌ای است که اعضایش منحصر به دو عضو ۱ و ۲ است). اگر ابهامی روی ندهد، نامگذاری به وسیله‌ی ابرو با درج بعضی از اعضای مجموعه در داخل آن به کار میرود، مثلاً مجموعه‌ی حروف الفبای فارسی را مجموعه‌ی {ی و ... ، پ ، ب ، ا} مینامیم.

عضویت a را در مجموعه‌ی A به صورت

$$a \in A$$

مینویسیم، که چنین میخوانیم:

a عضو A است، یا a به A تعلق دارد.

برای بیان اینکه a عضوی از مجموعه A نیست، یا a به A تعلق ندارد، چنین مینویسیم:

$$a \notin A.$$

علامت $\subseteq$ برای این به کار میرود که نشان دهد هر عضو مجموعه‌ی A عضو مجموعه‌ی B است، که چنین نوشته میشود:

(۱)archipelago (۲)algebraic sum (۳)set

$A \subseteq B$.

به عبارت دیگر، به ازاء هر x، اگر $x \in A$ آن‌گاه $x \in B$. علامت $\subset$ بین دو مجموعه‌ی A و B نشان میدهد که هر عضو A عضو B است، اما B عضوی غیر متعلق به A دارد، در این صورت مجموعه‌ی A را **مجموعک**[1] مجموعه‌ی B نامند، و گویند A جزء B یا مجموعک B است، یا آنکه B حاوی A است. مثلاً اگر

$A=\{1,3,4,6,7\}$, $B=\{1,3,5\}$,
$C=\{1,3,6\}$, و $D=\{1,3,7\}$

خواهیم داشت

$C \subset A$ و $D \subset A$

در صورتی که B مجموعک A نیست.

I.۲ـ مجموعه‌ی عمومی[2]، در اصطلاح نظریه‌ی مجموعه‌ها، مجموعه‌ی عمومی یعنی مجموعه‌ی جمع اشیاء، پس هر چیز جزء مجموعه‌ی عمومی است، و هر مجموعه مجموعک مجموعه‌ی عمومی. مثلاً در جبر مقدماتی اشیاء اولیه‌ی مورد بحث اعداد حقیقی هستند؛ مجموعه‌ی اعداد حقیقی مجموعه‌ی عمومی جبر مقدماتی است و در آن از خواص و نسب اعضای این مجموعه (اعداد حقیقی) و مجموعکهای آن (مانند مجموعه‌ی اعداد طبیعی) بحث میشود.

I.۳ـ تصویر ون[3]. برای تسهیل فهم تعریفات و قوانین حساب مجموعه‌ها، نمایش هندسی ساده‌ای موسوم به **تصویر ون** به کار می‌رود. مجموعه‌های عمومی را با نقاط ناحیه‌ای از صفحه، مثلاً به شکل مستطیل، و هر عضو آن را با نقطه‌ای از این ناحیه نمایش میدهند و مجموعه‌های مورد بحث را با نواحی جزء مجموعه‌ی عمومی (A و B در شکل). نواحی نمایش مجموعه‌های مختلف را میتوان مثلاً با پردازی متفاوت مشخص کرد. شکل و اندازه‌های نواحیی

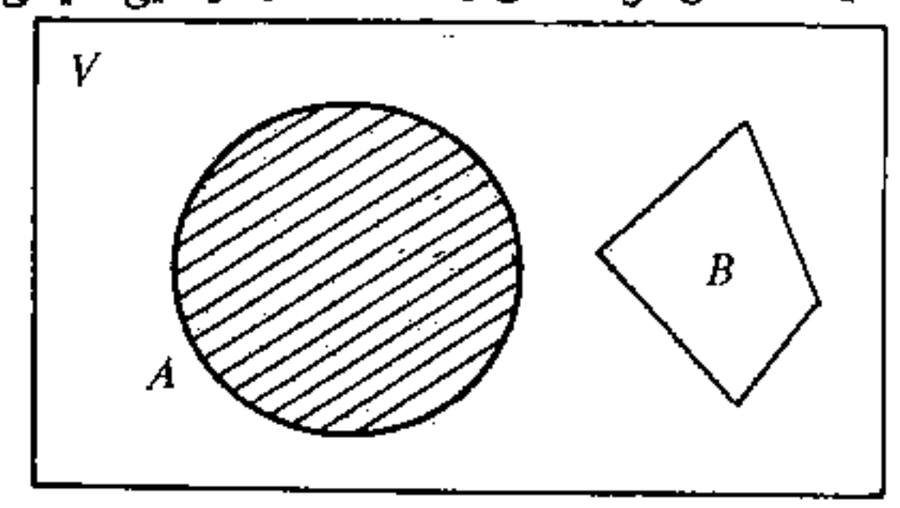

شکل ۱

که برای نمایش دادن مجموعه‌های مورد بحث به کار میرود مداخله‌ای در بحث ندارد، اما این نواحی باید با اوضاع مورد بحث مطابقت داشته باشد، مثلا اگر $A \subseteq B$، ناحیه‌ی نمایش A نباید از ناحیه‌ی نمایش B تجاوز کند (شکل ۱).

I.۴ـ مجموعه‌ی همعدد[4]. دو مجموعه‌ی A و B را همعدد گویند در صورتی که تناظری یکبیک (← تناظر) بین A و B برقرار باشد. به جای اصطلاح همعدد همقوت و متشابه نیز به کار میرود. گزاره‌نمای

$A \cong B$

یعنی A با B همعدد است.

I.۵ـ مجموعه‌های متناهی و نامتناهی. در یک تعریف عادی، مجموعه‌ی متناهی مجموعه‌ای است که بتوان اعضایش را شمرد. مثلاً مجموعه‌ی انگشتان دست راست شما یک مجموعه‌ی متناهی ولی مجموعه‌ی اعداد طبیعی و مجموعه‌ی نقاط واقع بر یک قطعه خط مستقیم نامتناهی است

I.۶ـ مجموعه‌ی شمارا[5]. مجموعه‌ی A را مجموعه‌ی شمارا خوانیم در صورتی که با N (مجموعه‌ی اعداد طبیعی) همعدد باشد. یک مجموعه‌ی نامتناهی را که شمارا نباشد ناشمارا نامیم. مثلاً مجموعه‌ی اعداد طبیعی فرد و مجموعه‌ی اعداد طبیعی زوج و نیز مجموعه‌ی اعداد صحیح منفی مجموعه‌های شمارا هستند.

I.۷ـ تعمیم مفهوم مجموعه. مجموعه‌ی عادی متضمن دارا بودن بیش از یک عضو است. از این لحاظ، عبارات "مجموعه‌ی اعداد اول زوج" و "مجموعه‌ی سلاطین فرانسه در قرن بیستم" بیمعنی است، زیرا، اولاً، جز ۲ عدد اول زوجی وجود ندارد، و ثانیا، فرانسه در قرن ۲۰م سلطان نداشته است. مع‌ذلک، برای تعمیم، مجموعه‌ی دارای یک عضو و مجموعه‌ی خالی از عضو را در جرگه‌ی مجموعه‌ها میپذیریم. مجموعه‌ای را که تنها عضوش a باشد مجموعه‌ی یکانی a یا منفرده‌ی a (monfaredeye) خوانیم و به صورت {a} نمایش میدهیم؛ مجموعه‌ی خالی را با علامت $\emptyset$ نمایش میدهیم.

I.۸ـ مجموعه‌ی مجموعکهای یک مجموعه. یک مجموعه‌ی A مجموعکی است از E هرگاه تمام اعضای A اعضای E باشد. برای یک مجموعه‌ی E که از سه عضو a و b و c تشکیل شده نوشتن تمام مجموعکهای آن سهل است. اولاً تعریف فوق در باره‌ی خود E صدق میکند، یعنی $E \subset E$، سپس مجموعکهای یک‌عضوی، $\{a\}$ ، $\{b\}$ ، $\{c\}$، و مجموعکهای دو عضوی، $\{a,b\}$ ، $\{a,c\}$ ، $\{b,c\}$ ، و بالاخره مجموعه‌ی خالی، $\emptyset$.

به این طریق مجموعه‌ی مجموعکهای E، که به $\phi(E)$ نموده میشود، دارای ۸ عضو است، و چنین نوشته میشود،

$$\phi(E)=\{[\emptyset,\{a\},\{b\},\{c\},\{a,b\},\{a,c\},\{b,c\},\{a,b,c\}\}$$

اگر $E=\{a,b\}$ یعنی E از دو عضو تشکیل شده باشد، مجموعکهای آن چهار عضو دارد،

$$\phi(E)=\{\{a,b\},\{a\},\{b\},\emptyset\}$$

در صورتی که $E=\{a\}$ یعنی E دارای یک عضو باشد، $\phi(E)=\{\{a\},\emptyset\}$ دو عضو دارد و هر گاه $E=\emptyset$ یعنی مجموعه‌ای خالی باشد $\phi(E)=\{\emptyset\}$ فقط یک عضو خواهد داشت. با فرمول ⇐ تراجع بآسانی میتوان خاصیت بالا را تعمیم داد. یعنی هرگاهٔ مجموعه‌ای دارای n عضو باشد، مجموعه‌ی مجموعکهای آن دارای 2^n (دو به توان n) عضو خواهد بود. باید توجه کرد که در مثال اول $\{a,b,c\}$ جزئی است از E یعنی $\{a,b,c\} \subset E$ در صورتی که عضوی است از $\phi(E)$ یعنی $\{a,b,c\} \in \phi(E)$ و یا $E \subset E$ و $E \in \phi(E)$ و همچنین $\emptyset \subset E$ و $\emptyset \in \phi(E)$

I.۹ـ تناقضاتی که در بسط نظریه‌ی مجموعه‌ها پیش میآید. بنا بر اصل شهودی تجرید، هر خاصیت مجموعه‌ای را مشخص میکند. اکنون خاصیت "عضو خود نبودن" را اختیار میکنیم. یک مجموعه‌ی x را که با خاصیت عضو خود نبودن مشخص میشود چنین نمایش میدهیم،

$$\{x \mid x \notin x\}$$

اگر چنین مجموعه‌ای را E بنامیم، از خود می‌پرسیم که آیا عضو خود هست یا نیست. این سؤال یکی از دو جواب زیر را دارد،

(۱) $E \in E$ (۲) $E \notin E$

اما بنا بر تعریف E، یک شیء فقط و فقط وقتی به E تعلق دارد که عضو خود نباشد، پس در (۱) لازم میآید که $E \notin E$، و این نقیض (۱) است، و در حالت دوم لازم میآید که $E \in E$، و این نقیض (۲) است. پس هر یک از حالات ممکنه منجر به تناقض میشود.

این تناقض معروف به پارادوکس راسل[6] (pārādokse rāsel) است. پارادوکسهای دیگری نیز هست (پارادوکس کانتور و پارادوکس بورلی‌ـفورتی) که بحث در آنها اطلاعات نسبةً وسیعتری لازم دارد.

قسمت II ـ جبر مجموعه‌ها

II.۱ـ مقدمه. به وسیله‌ی اعمالی چند بر مجموعه‌ها، میتوان مجموعه‌هائی از مجموعه‌های مفروض ساخت. این اعمال عبارتند از جمع منطقی ($\bigcup$)، ضرب منطقی ($\bigcap$)، تفریق ($-$)، و متفرعات آنها (مثلاً افراز مجموعه‌ها).

II.۲ جمع منطقی. $A \bigcup B$ مجموعه‌ی جمیع اشیائی است که عضو A یا عضو B باشند. علامت $\bigcup$ را ناو و $A \bigcup B$ را اتحادیه‌ی A با B یا حاصل جمع منطقی A با B خوانیم.

در این تعریف کلمه‌ی "یا" نقش مهمی دارد، و تمام خواص اتحادیه در مجموعه‌ها ترجمان خواص کلمه‌ی "یا" در منطق گزاره‌ها میباشد؛ مثلاً اتحادیه‌ی دو مجموعه‌ی $A=\{b,l,a,n,c\}$ و $B=\{b,l,e,u\}$ مجموعه‌ی جدید زیر است،

$A \bigcup B=\{b,l,a,e,n,c,u\}$

II.۳ـ ضرب منطقی. $A \bigcap B$ مجموعه‌ی جمیع اشیائی است که عضو A و عضو B هستند؛ یعنی $A \bigcap B$ مجموعه‌ی جمیع اعضای مشترک A و B است. علامت $\bigcap$ را طاق و $A \bigcap B$ را مقطع A با B یا حاصلضرب منطقی A در B نامیم (شکل ۲).

تعریف مقطع A و B بر اساس ترکیب دو خاصیت یعنی تعلق به A و تعلق به B است، و تمام خواص مقطع در مجموعه‌ها ترجمان خواص حرف ربط "واو" در منطق گزاره‌ها میباشد؛ مثلاً اتحادیه‌ی دو مجموعه‌ی

(۱)subset (۲)universal set (۳)Venn diagram (۴)equinumerous set (۵)countable set
(۶)Russel paradox

صحیح و

$$A=\{1,2,3,6,9,18\}$$
$$B=\{1,3,5,9,15,45\}$$

دو مجموعک از N باشد، مقطع A و B عبارت است از

$$A\cap B=\{1,3,9\}.$$

در صورتی که مقطع A و B یک مجموعه‌ی خالی باشد، دو مجموعه‌ی A و B را "از هم جدا" گویند.

۴. II- تفریق. $A-B$ مجموعه‌ی جمیع اعضائی از مجموعه‌ی A است که نسبت به مجموعه‌ی B خارجی هستند (یعنی به آن تعلق ندارند)، و آن را تفاضل آن با B خوانند. اگر $B\subseteq A$ آنگاه $A-B$ را **متمم** نسبت به A خوانند، و آن را با علامت $\overline{A}$ و گاه $\complement_A B$ نمایش میدهند. $\overline{A}$ مجموعه‌ی جمیع اشیاء (اعضای مجموعه‌ی عمومی V) غیر متعلق به A میباشد. به عبارت دیگر متمم یک مجموعه‌ی عمومی مجموعکهائی از آن مجموعه فرض میشود، به طوری که هر بار که جزئی از مجموعه‌ی عمومی را تعریف میکنیم خود به خود جزء دیگری از آن تعریف میشود، و آن جزئی است که اعضایش متعلق به جزء مجموعه‌ی اول نیست. مثلاً، اگر در مجموعه‌ی الفبای زبان فارسی مجموعک حروف نقطه‌دار مورد نظر باشد، خود به خود مجموعه‌ی حروف بیصدا تعریف میشود.

۵. II- افراز[1] مجموعه‌ها. افراز مجموعه‌ی A یعنی مجموعه‌ای مانند $\mathcal{M}$ از مجموعکهای غیر خالی A چنانکه هر عضو A متعلق به یک و تنها یک عضو $\mathcal{M}$ باشد. اگر $\mathcal{M}$ یک افراز A باشد گوییم $\mathcal{M}$ مجموعه‌ی A را افراز میکند. مثلاً، اگر $A=[1,0,2,4]$ هریک از ۲ مجموعه‌ی

$$\mathcal{M}_1=\{\{1\},\{0\},\{2\},\{4\}\}$$
$$\mathcal{M}_2=\{\{1,2,4\},\{0\}\}$$

یک افراز A است.

مسئله‌ی افراز با طبقه‌بندی دسته‌ای از اشیاء بستگی تام دارد. طبقه‌بندی دانشجویان یک دانشگاه بر حسب دانشکده‌ای که در آن تحصیل میکنند یک افراز دانشجویان مذکور است، و طبقه‌بندی آنها بر حسب جنس افراز دیگری از همان مجموعه میباشد.

در شکل ۲ بدقت مطالعه کنید تا آنچه را در باره‌ی تعاریف کلی مجموعه‌ها و اعمال جبری آنها گفته شد بخوبی درک کنید.

قوانین اولیه‌ی حساب مجموعه‌ها

(۱) $A\cup(B\cup C)=(A\cup B)\cup C$.
(۱′) $A\cap(B\cap C)=(A\cap B)\cap C$.
(۲) $A\cup B=B\cup A$ (۲′) $A\cap B=B\cap A$
(۳) $A\cup(B\cap C)=(A\cup B)\cap(A\cup C)$
(۳′) $A\cap(B\cup C)=(A\cap B)\cup(A\cup C)$
(۴) $A\cup B=B\cup A$. (۴′) $A\cap V=A$.
(۵) $A\cap B=B\cap A$.

بنا بر (۱)، (۱′)، (۲)، و (۲′)، اعمال $\cup$ و $\cap$ شرکتپذیر و تعویضپذیرند، و بنا بر (۳) و (۳′)، هر یک از آنها نسبت به دیگری توزیعی است. پس، این اعمال واجد خواص عمومی اعمال شرکتپذیری، تعویضپذیری، و توزیعی میباشند.

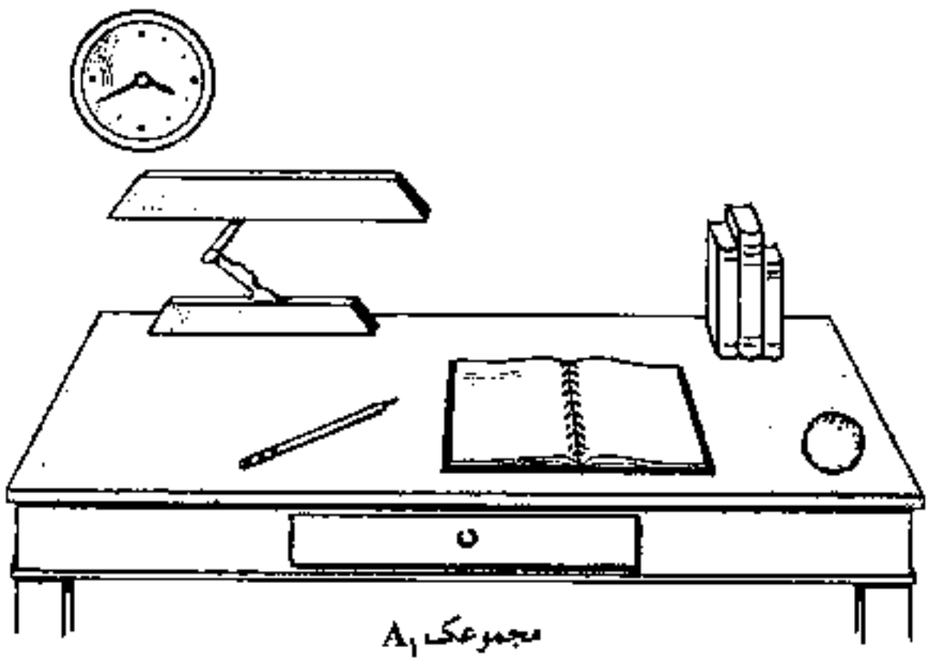

مجموعک A_1
نوشت‌افزار
عناصر (عناصر مجموعه‌ی): دفترچه، مداد. مشخصات مشترک: مورد استفاده.

مجموعک A_1
غیر نوشت‌افزار
عناصر (عناصر مجموعه‌ی): چراغ، کتابها، پرتقال.
مشخصات مشترک خارج از مجموعک A_1

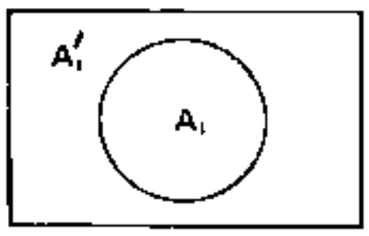

متمم اتحادیه‌ی A_1 (مجموعک A) و A'_1 (مجموعک دیگر A) مجموعه‌ی A است. A'_1 متمم A_1 است.

شکل ۲

قسمت III: روابط (نسبتها و توابع) درمجموعه‌ها

۱. III- زوج مرتب. هرگاه A و B دو مجموعه، x عضوی از A، یعنی $x\in A$، و y عضوی از B، یعنی $y\in B$، باشند، در این شرایط موجود ریاضی جدیدی به نام زوج مرتب تشکیل میدهیم که به صورت (x,y) نمایش داده میشود. x را مختص اول و y را مختص دوم زوج گویند. ازواج مرتب (x,y) و (x',y') را وقتی مساوی میشماریم که $x=x'$ و $y=y'$.

۲. III- نسبتها. در اینجا فقط از نسبتهای دوتائی صحبت میکنیم. بنا بر تعریف، هر مجموعه‌ای از ازواج مرتب را یک نسبت دوتائی خوانیم. به طور کلی، اگر f یک نسبت باشد، بنا بر تعریف فوق، f مجموعه‌ای است از اشیائی که به صورت (x,y) و هر یک از این اشیاء یک عضو آن نسبت است. معمولاً گزاره نمای $(x,y)\in f$ را به صورت $x\,f\,y$ مینویسند، و چنین میخوانند،

x نسبت f به y دارد؛

یا x و y نسبت f برقرار است.

حوزه‌ی f (علامت، $\sqsubset f$) یعنی مجموعه‌ی مختصات اول جمیع ازواج مرتب متعلق به f؛ به عبارت دیگر، مجموعه‌ی جمیع اشیائی که هر یک به چیزی نسبت f دارد.

حوزه‌ی عکس f (علامت، $f\sqsupset$) یعنی مجموعه‌ی مختصات جمیع ازواج مرتب متعلق به f، به عبارت دیگر، مجموعه‌ی جمیع اشیائی که به هر یک از آنها چیزی نسبت f دارد. این نسبت به صورت شکل ۳ نمایش داده میشود.

طریق دیگر برای نمایش نسبتها نمایش کارتزین است، که مانند نمایش دادن نقاط یک صفحه با مختصاتشان میباشد. برای احتراز از تشتت، همواره اعضای حوزه‌ی نسبت را بر خطی افقی و اعضای حوزه‌ی عکس را بر خطی قائم

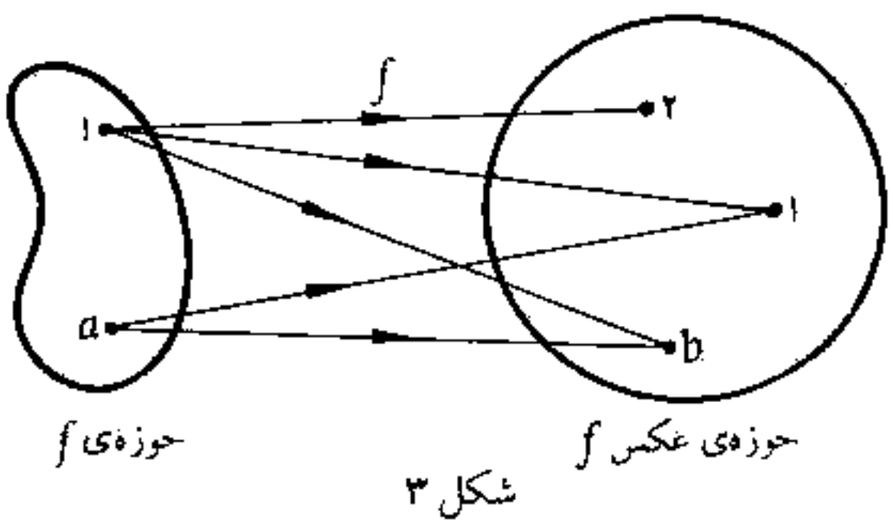

حوزه‌ی f حوزه‌ی عکس f

شکل ۳

نمایش میدهند، و هر عضو نسبت را به وسیله‌ی نقطه‌ای که مختصاتش مختصات آن عضو است مشخص میکنند. مجموعه‌ی این نقاط را **نمودار** یا **گراف** نسبت خوانند. در شکل ۴ گراف نسبت f نشان داده شده است.

۳. III- حاصلضرب مستقیم (یا کارتزین) دو مجموعه. از جمله‌ی نسبتهای مهم حاصلضرب مستقیم دو مجموعه است. مثلاً،

$A=\{1,2,3\}$ $A=\{0,1\}$

ازواج مرتبی که مختص اول هر یک عضو A و مختص دومش عضو B باشد منحصرند به

(۱) partition

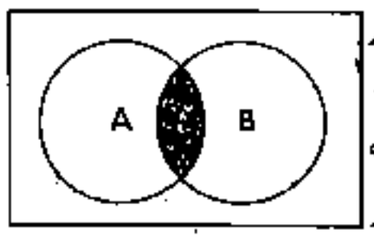

$A\cap B=\{$پرتقال$\}$
مجموعه‌ی اشیاء مشترک درهر دومجموعه: پرتقال
گرد واقع بر روی میز

اتحادیه

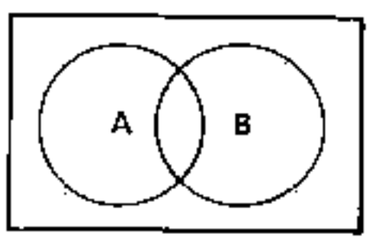

$A\cup B=\{$مداد، چراغ، ساعت، دفترچه، کتابها، پرتقال$\}$. مجموعه‌ی اشیاء در هر دو مجموعه (در اینجا فقط یک پرتقال است)

(۱,۰),(۱,۱),(۲,۰),(۲,۱),(۳,۰),(۳,۱)
مجموعه‌ی جمیع این ازواج یک نسبت است. این نسبت را A × B یا حاصلضرب کارتزین

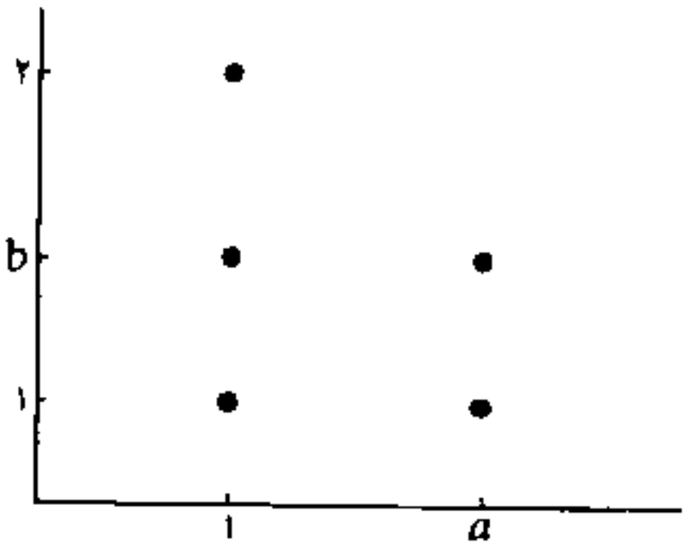

شکل ۴

(مستقیم) A در B مینامند، به عبارت دیگر

$$A\times B=\{(1,0),(1,1),(2,0),(3,0),(3,1),\}$$

این مجموعه را میتوان چنین تعریف کرد:
مجموعه‌ی ازواج مرتبی مانند
(x,y) که $x\in A$ که $y\in B$
و بنا بر این، تعریف کلی زیر به دست میآید:
اگر A و B دو مجموعه باشند، $A\times B$ یعنی نسبت

$$\{(x,y)\mid x\in A\ \&\ y\in B\}$$

$A\times B$ را حاصلضرب مستقیم (یا کارتزین) نامند.

۴. III-کلیات در باب توابع. تعریف. نسبت f را یک تابع گویند هرگاه همواره اگر xfy و xfz، آنگاه $y=z$.

اگر نسبت f تابع باشد $\breve{d}f$ را حوزه‌ی تعریف f و هر عضو آن را یک شاسه‌ی f و $\breve{r}f$ را حوزه‌ی مقادیر f و هر عضو آن را یک مقدار f خوانند. اگر فرض کنیم که f یک تابع باشد، (۱) به ازاء هر عضو حوزه‌ی تعریف f مانند x، یک و تنها یک عضو مانند y از حوزه‌ی مقادیر f هست که xfy؛ (۲) یگانه عضو منکور در قسمت (۱) را $f(x)$ مینامیم، و آن را مقدار تابع f در x یا مقدار نظیر x از تابع f میخوانیم؛ (۳) به ازاء هر x از $\breve{d}f$ $xf(f(x))$؛ و (۴) به ازاء هر x از $\breve{d}f$، اگر xfy آنگاه $y=f(x)$ و بالعکس.

اکنون بعضی از اقسام توابع را تعریف میکنیم.

ا). تابع f را تابعی بر A بتوی B خوانند اگر

$$\breve{d}f=A \qquad \breve{r}f\subseteq B$$

و این مطلب را چنین بیان میکنند:

$$f:\ A\to B$$

(بخوانید "تابع f بر A بتوی B" یا "f تابعی بر A بتوی B است").

ب). تابع f را بر A بروی B خوانند اگر

$$\breve{d}f=A \qquad \breve{r}f=B.$$

مثلاً اگر فرض کنیم

$$A=\{1,2,3,4\} \qquad B=\{1,6,7\}$$

$$f=\{(1,1),(2,1),(3,6),(4,1)\},$$

$$g=\{(1,1),(2,1),(3,6),(4,7)\}.$$

هر یک از f و g تابع است، و

$$\breve{d}f=\{1,2,3,4\}=A,$$
$$\breve{r}f=\{1,6\}\in B,$$
$$\breve{d}g=\{1,2,3,4\}=A,$$
$$\breve{r}g=\{1,6,7\}=B.$$

چنانکه میبینید هر دو تابع بر A بتوی B هستند، و به علاوه g بر A بروی B است، اما f بروی B نیست.

توابع یک یا چندشاسه. توابعی که در بالا مثال زدیم نسبتهای دوتائی هستند. این گونه توابع را توابع یکشاسه یا توابع یک متغیر (یا یک "متغیر مطلق") نامند. اگر حوزه‌ی تعریف یک تابع خود مجموعه‌ای از ازواج مرتب باشد تابع را تابع دوشاسه یا تابع دومتغیر نامند. مثلاً نسبت سه‌تائی

$$f=\{(1,0,2),(5,5,1),(3,2,1)\}$$

که در آن

$$\breve{d}f=\{(1,0),(5,5),(3,2)\},$$

$$\breve{r}f=\{\{2,1\}\},$$

دارای این خاصیت است که هیچ دو عضو آن دارای مختصات اول متساوی و مختصات دوم متمایز نیستند، و لذا، تابعی از دو شاسه است، و مقدارش در اعضای حوزه‌ی تعریف آن عبارتند از

$$f((1,0))=2,\ f((5,5))=1,\ f((3,2))=10.$$

به طور کلی، اگر f تابعی از دو شاسه باشد مقدار آن را به ازاء عضو (x,y) از حوزه‌ی تعریف آن، به جای $f((x,y))$

$$f(x,y)$$

مینامند. مثلاً در مثال بالا

$$f(1,0)=2,\quad f(5,5)=1,\quad f(3,2)=10.$$

عکس. عکس نسبت f، که $f^{\smile}$ خوانده میشود، بنابر تعریف عبارت است از نسبت

$$f^{\smile}=\{(x,y)\mid yfx\}.$$

اگر f یک نسبت باشد $(f^{\smile})^{\smile}=f$

تابع معکوس. اگر عکس تابع f نیز تابع باشد آن را تابع معکوس f یا f^{-1} نامند؛ در این صورت گویند f تابع معکوس دارد.

خواص مربوط به نسبت. بعضی از نسبتها دارای خواص مهمی هستند؛ مثلاً، نسبت کوچکتری در مجموعه‌ی اعداد صحیح دارای این خاصیت است که هیچ عدد صحیح این نسبت را به خود ندارد. بر خلاف، نسبت قابلیت قسمت در همان مجموعه دارای این خاصیت است که هر عدد صحیح این نسبت را به خود دارد، یعنی هر عدد صحیح بر خودش قابل قسمت است. بعضی از این خواص مهم را ذیلا ذکر میکنیم:

(۱) اگر A یک مجموعه و f نسبتی در A باشد $(f\subseteq A\times A)$، f را در A منعکس یا انعکاسی خوانیم در صورتی که هر عضو A این نسبت را به خود داشته باشد؛ یعنی به ازاء هر x از A، xfx. به عبارت دیگر، f فقط و فقط وقتی در A منعکس است که، به ازاء هر x از A، $(x,x)\notin f$. اگر به ازاء هر x از A، $\sim(xfx)$ [یا $(x,x)\notin f$]

آنگاه f را در A نامنعکس خوانیم. (علامت ~، موسوم به ناقض، به جای جمله‌ی "چنین نیست که" به کار میرود، که در سمت چپ گزاره گذاشته میشود، یعنی در این حالت باید بخوانیم "چنین نیست که (xfx)".

(۲) f را در A متعدی خوانیم در صورتی که، به ازاء هر x، y، و z از A، اگر xfy و yfz آنگاه xfz

(۳) f را در A متقارن خوانیم در صورتی که همواره اگر از یک طرف بین دو عضو A برقرار باشد از طرف دیگر نیز برقرار باشد؛ یعنی، به ازاء هر x و y از A، اگر xfy آنگاه yfx. به عبارت دیگر f، فقط و فقط وقتی در A متقارن است که، به ازاء هر زوج مرتب از اعضای A و مقلوب آن زوج، یا هر دو زوج عضو f باشند یا هیچ یک عضو f نباشد. در صورتی که، به ازاء هر x و y از A، اگر xfy آنگاه $(yfx)\sim$ نسبت f را در A نامتقارن خوانیم.

(۴) f را در A قناس خوانیم در صورتی که بین هیچ دو عضو متمایز A برقرار نباشد؛ یعنی به ازاء هر x و y از A، اگر $x\neq y$ آنگاه $(xfy)\sim$ یا $(yfx)\sim$ [یعنی، $(x,y)\notin f$ یا $(y,x)\notin f$]. با اندک تأملی معلوم میشود که این تعریف معادل میشود با اینکه به ازاء هر x,y از A، اگر xfy و yfx آنگاه $x=y$.

(۵) f را در A مرتبط خوانیم در صورتی که بین هر دو عضو A حداقل از یک طرف برقرار باشد، یعنی، به ازاء هر x و y از A، xfy یا yfx.

مثال. فرض کنیم a، b، و c دو به دو متمایز و

$$A=\{a,b,c\},$$

$$f=\{(a,a),(a,b),(b,b),(c,c)\}.$$

بالبداهه، f منعکس، متعدی، و قناس است، اما متقارن نیست، زیرا $(a,b)\in f$ ولی $(b,a)\notin f$، همچنین مرتبط نیست، زیرا مثلاً نه $(a,c)\in f$ و نه $(a,b)\in f$.

برای **تناظر یکبیک** ← تناظر.

مجموعه‌ها، نظریه‌ی: ← مجموعه، در ریاضیات.

مجموعه‌ی آمینو: ← آمینو، مجموعه‌ی.

مجموعه‌ی خالی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۷. I.

مجموعه‌ی زرین کلاردشت: ← کلاردشت، آثار تاریخی.

مجموعه‌ی شمارا: ← عدد، در ریاضیات، قسمت XI؛ مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۶. I.

مجموعه‌ی عمومی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۲. I.

مجموعه‌ی قوانین تئودوسیوسی: ← تئودوسیوسی، مجموعه‌ی قوانین.

مجموعه‌ی قوانین حقوق رومی: ← کورپوس یوریس کیویلیس.

مجموعه‌ی قوانین کلرندن: ← کلرندن، مجموعه‌ی قوانین.

مجموعه‌ی متناهی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۵. I.

مجموعه‌ی نامتناهی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۵. I.

مجموعه‌ی همعدد یا مجموعه‌ی همقوت: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۴. I
مجموعه‌ی همقوت یا مجموعه‌ی همعدد: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۴. I.
مجموعه‌ی یکانی یا منفرده: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۷. I.
مجن (mojen)، ده (جم ۳٬۵۴۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشت بسطام، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان؛ ۴۲کیلومتری غ قلعه‌نو. محصولاتش غلات و بنشن است.
مجنون: ← یغمای جندقی.
مجنون یا مجنون لیلی یا مجنون ابن عامر (majnune laylā یا leyli)، شهرت **قیس ابن ملوح عامری** (qayse 'bne molawwa-he āmeri)، فت ح ۸۰ هق، شاعر عرب، که در اوایل روزگار بنی امیه میزیست. به مناسبت عشقی که به لیلی داشت، و از او در اشعارش فراوان یاد میکرد و شبها گرد خانه‌ی او میگشت، داستان عشق او بر سر زبانها افتاد. کسان دختر، قیس را از دیدار او منع کردند و به خواستگاریش جواب رد دادند، و چنان شد که قیس عقل خود را از دست داد و به همین جهت مجنون لقب یافت و داستانش ضرب المثل عشق پاک شد، و در فارسی و عربی و ترکی بر پایه‌ی آن قصه‌ها و نمایشنامه‌هائی به نظم و نثر ساختند (← لیلی و مجنون). دیوان لطیف و خوش‌بیان و شورانگیز وی به چاپ رسیده است. نیز ← عربی، ادبیات، قسمت X.
مجنون ابن عامر یا مجنون لیلی: ← مجنون؛ عربی، ادبیات، قسمت X.
مجنون لیلی یا مجنون ابن عامر، شاعر عرب عصر اموی؛ ← مجنون، عربی، ادبیات، قسمت X.
مجنون‌نامه: ← غیرت کرمانشاهی.
مجنون و لیلی: ← لیلی و مجنون.
مجنه: ← عکاظ.
مجوس (majus) [فارسی باستان مکوش، فارسی جدید مغ]، عنوان زرتشتیها در قرآن و نزد مسلمین، و معرب لفظ یونانی ماگوس (magos). در نزد مسلمین، یا مجوس معامله‌ی اهل کتاب شده است. مع هذا، این معامله ظاهراً مستند به حکم قرآن (حج ۱۷)، که ذکر اهل کتاب و یهود و نصاری و مجوس و مشرکین در آن آمده است، نیست، و اکثر مفسرین، مانند طبری و زمخشری و بیضاوی و امام فخر رازی، نیز به هیچ وجه به تصریح آنها را به اهل کتاب منسوب نکرده‌اند، و غالباً پیغمبر آن قوم را، که زرتشت باشد، متنبی و مدعی نبوت شمرده‌اند؛ و مع هذا، به موجب سنت و خدیثی که عبدالرحمان ابن عوف روایت کرد، در حق آنها معامله با اهل کتاب را روا داشته‌اند. خود زردشتیان گاه تا همین اواخر زرتشت را با ابراهیم یکی وانمود میکرده‌اند، و بدین طریق کتاب خود را جزو کتب الاهی قلمداد میکرده‌اند. لفظ مجوس، غیر از پیروان زرتشت، در نزد فقهای افریقیه و اندلس بر اقوام بربر و همچنین بر مردم شمال اروپا نیز که مسلمین از آنها جزیه میگرفته‌اند اطلاق میشده است.

در کتاب ملل و نحل شهرستانی کلمه‌ی مجوس، به معنی اعم، به پیروان زرتشت اطلاق شده و مجوس عنوان کلی معتقدان به دو اصل نور و ظلمت شناخته شده است، منتها در فرق میان ایشان و مانویه یا ثنویه گفته شده است که به عقیده‌ی مجوس نور ازلی و قدیم است اما ظلمت حادث است. شهرستانی مجوس را به سه (و در واقع چهار) فرقه‌ی بزرگ تقسیم کرده است، ۱ـ کیومرثیه، ۲ـ زروانیه، و ۳ـ زرتشتیه. آنگاه از جمله‌ی مجوس زرتشتیه فرقه‌ی بهافریدیه را ذکر کرده است که در واقع باید آن را از جمله‌ی فرقه‌های اصلی مجوس شمرد نه از زرتشتیان بخصوص، و بدین ترتیب فرقه‌های اصلی مجوس چهار میشود.

مجوسان شرق[1] **یا سه شاه**، مردانی که بنابر انجیل (متی ۲) از مشرق زمین برای دیدار مسیح نوزاد به راه افتاده و به بیت لحم آمده بودند، و ستاره‌ای، به نام ستاره‌ی بیت لحم، راهنمای ایشان بود. در روایات مسیحی از آن جهت عده‌ی ایشان (به جای چند مرد که در متی آمده) سه تن ذکر شده که سه هدیه به حضرت مریم پیشکش کردند، طلا، کندر، و مُر. شاید با استناد به آنچه در کتمة (مزامیر ۱۰.۷۲ و ۱۱، اشعیا ۷.۴۹ و ۲۳) آمده، و آن را پیشگوئی از این حادثه دانسته‌اند، آنان را شاه خوانده و نامهائی برای ایشان تصور کرده‌اند، کاسپار یا گاسپار، ملخیور (melxior)، و بالتازار. گاه آنان را سه شاه کولونی خوانده‌اند، بدان جهت که ضریح بزرگی منسوب به آنان در کلیسای جامع این شهر ساخته شده است.

مجوسی، علی ابن عباس: ← اهوازی.

مجومرد (majumard)، ده (جم ۱٬۷۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان رستاق، بخش اشکذر، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۲ کیلومتری ل اشکذر. محصولش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. از آبادیهای قدیم یزد است. مسجدی از قرن ۹م هق دارد که اطراف آن را ریگ فرا گرفته، و به نام مسجد ریگ نیز خوانده میشود؛ مقابری در جنب آن است که یکی از آنها قبر حاجی کمال‌الدین بانی مسجد است. در نزدیکی مسجد آثار آبادی قدیمی به چشم میخورد که به نام شهر کهنه معروف است.

مجیب، شیخ: ← مجیب‌الرحمان.

مجیب‌الرحمان (mojibo'r.rahmān)، معروف به **شیخ مجیب**، ۱۹۲۰—۷۵، نخست‌وزیر (۱۹۷۲—۷۵) و رئیس جمهور (۲۵ ژانویه—۱۵ اوت ۱۹۷۵) ⇐ بنگلادش. شیخ مجیب در دانشگاه داکا علم حقوق تحصیل کرد. در ۱۹۴۹ حزبی را تشکیل داد که هدفش یک "بنگال متحد برای بنگالیها" بود. مجیب مدت کوتاهی در دولت جبهه‌ی متحد پاکستان عضویت داشت (۱۹۵۴)، ولی سیاست جدائی‌طلبی وی او را با دولتهای مختلف پاکستان درگیر ساخت. چند بار به زندان افتاد، که یک بار آن (۱۹۶۶) به علت توطئه‌ی علیه پاکستان بود، ولی در ۱۹۶۸، چون بیم آن میرفت که شورش حکومت محمد ایوب خان (← پاکستان، تاریخ) را بر اندازد، از زندان آزاد شد. رفته رفته برطرفداران شیخ افزوده میشد. در دسامبر ۱۹۷۰، حزب ⇐ **عوامی لیگ** در انتخابات عمومی همه‌ی کرسیهای نمایندگی پاکستان شرقی، جز دوتای آن، را به دست آورد و اکثریت مطلق در مجلس ملی نصیب آن شد. در مارس ۱۹۷۱، وقتی که یحیی خان، رئیس جمهور پاکستان، دستور حمله به مخالفان بنگالی را صادر کرد، مجیب را در پاکستان غربی زندانی ساخت. آزادی مجیب به وسیله‌ی ⇐ بوتو (۸ ژانویه‌ی ۱۹۷۲) شکست پاکستان به وسیله‌ی هند و نیروهای جدائی طلب بنگلادش را در پی داشت.

در ۱۲ ژانویه‌ی همین سال، پس از دیدارهای کوتاهی با نخست وزیر بریتانیا در لندن و نخست‌وزیر هند در دهلی نو، مجیب به بنگلادش باز گشت، و از ریاست جمهوری استعفا داد و مقام مقتدرتر نخست‌وزیری را به عهده گرفت، و در ضمن یک قانون اساسی موقت را پذیرفت. برای جلوگیری از جدال و خونریزی تازه، به چریکهای بنگالی دستور داد تا سلاحهای خود را کنار گذارند (۲۷ ژانویه). در ۱ مارس ۱۹۷۲ از تجزیه، که یکی از نخستین کشورهائی بود که بنگلادش را به رسمیت شناخت، دیدار کرد. در ۱۹ مارس با بانو گاندی، نخست وزیر هند، یک پیمان ۲۵ساله‌ی دفاعی مشترک منعقد کرد.

در ۲۵ ژانویه‌ی ۱۹۷۵ به ریاست جمهوری بنگلادش برگزیده شد، ولی در یک کودتای نظامی، که در ۱۵ اوت ۱۹۷۵ برپا شد، به قتل رسید، و مشتاق احمد که رهبر کودتا بود به جای او نخست‌وزیر شد.

مجید، از اوصاف قرآن، ← قرآن، قسمت I.
مجیدیه: ← مستعلویه.
مجیدیه (majidiyye)، ده (جم ۱٬۶۸۴ سث ۱۳۳۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۸کیلومتری چ‌ش تجریش. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر تجریش محسوب شده است.
مجیر: ← مجیرالدین بیلقانی.
مجیرالدین ابق: ← طغتکین ابن عبدالله.
مجیرالدین بیلقانی، ابوالمکارم (abo'l.makā-rem mojiro'd.dine baylaqāni)، متخلص به مجیر (mojir)، فت ۵۸۶ هق. شاعر ایرانی؛ مت بیلقان (ل آذربایجان). تفصیل زندگیش در دست نیست. قصیده‌سرائی توانا بود، و بعضی از سلجوقیان عراق و چند تن از اتابکان آذربایجان را مدح کرد. ابتدا شاگرد خاقانی شیروانی بود، ولی بعد به ضد او بر خاست، و او را هجو کرد. مجیر اشعاری در هجو مردم اصفهان دارد؛ شعرای اصفهان نیز او را هجو کرده‌اند. و به روایتی عوام اصفهان او را کشتند. دیوانش، مرکب از قصاید، غزلیات، قطعات، و رباعیات، در دست است. اشعارش شیرین است، ولی تعمق علمی و روح عرفانی ندارد، و مشحون از اغراق شاعرانه، تشبیهات، و قیاسات استادانه است. با شعرای بزرگی مانند خاقانی، نظامی، اثیر اخسیکتی، جمال‌الدین عبدالرزاق، و غیره معاصر بوده، و اغلب با آنان مناظره و معارضه داشته است. از حیث زندگی مادی فراغت نداشته و در بعضی از اشعارش از فقر و رنج زندگی و حسادت و طعنه‌ی مردمان پست سخن میراند. در تاریخ وفاتش سالهای ۵۷۷ و ۵۸۹ هق را نیز

(۱) Wise Men of the East

ذکر کرده‌اند.

مج: ← دست؛ پا.

مچریه (macriyye)، ده (جمعیت ۱۷۱۸ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش بستان، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)؛ ۲۶ بستان. رود کرخه مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، برنج، و فراورده‌های دامی است.

مچنیکوف[1] [ایلیا ایلییچ مچنیکوف (ilyā ilyic mecnikof)]، ۱۸۴۵–۱۹۱۶، زیستشناس روسی؛ متولد نزدیک خارکوف، روسیه. نظریه‌ای را، که بر حسب آن بعضی از گویچه‌های سفید (فاگوسیتها) باکتریها را هضم و نابود میکنند، وضع کرد. به جهت کارهایش در باب ایمنی، برنده‌ی سهمی (با مشارکت پ. ارلیش) از جایزه‌ی فیزیولوژی و پزشکی سال ۱۹۰۸ نوبل شد. در ۱۸۸۷ به پاریس رفت، و در انستیتو پاستور با پاستور همکاری کرد؛ در ۱۸۹۵ رئیس انستیتو پاستور شد.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

محاسن اصفهان (mahāsen-)، کتابی به زبان عربی در باره‌ی شهر اصفهان، تألیف مفضل ابن سعد ابن حسین مافروخی اصفهانی. در این کتاب از آب و هوا و کوهها و روستاها و مساجد و کتابخانه‌ها و ادیبان و ریاضیدانان و فیلسوفان اصفهان سخن رفته است. از فرمانروایان قدیم ذکری کرده و از الب ارسلان سلجوقی و پسرش ملکشاه به تفصیل بیشتر یاد کرده است، و مخصوصاً در مدح فخرالملک، پسر نظام‌الملک وزیر سلاجقه، اشعاری سروده است. متن کتاب نخستین‌بار توسط سید جلال‌الدین حسینی به چاپ رسید. این کتاب ترجمه‌ی فارسی قدیمی از مترجمی به نام سید حسین ابن محمد ابن ابی‌الرضا آوی دارد که آن نیز به اهتمام مرحوم عباس اقبال آشتیانی به چاپ رسیده است (۱۳۲۸ هش).

محاصره‌ی دریائی[2]، در حقوق بین‌الملل، حقی برای کشور در حال جنگ جهت قطع کردن ارتباط دریائی بندر یا کرانه‌ای از دشمن. با آنکه ← اعلامیه‌ی لندن (۱۹۰۹) به تصویب همه‌ی امضاکنندگان آن نرسید، آن را قانون متعارف جنگ دریائی میدانستند. بنا بر آن، لازم است که محاصره‌ی دریائی توسط نیروهای کافی صورت بگیرد تا دسترس پیدا کردن به کرانه‌های محاصره‌شده امکانپذیر نباشد، و تنها در مورد بندرها و کرانه‌هائی اجرا شود که متعلق به دشمن یا در اشغال او است، و فقط در باره‌ی کشتیهائی اعمال شود که قصد رفتن به چنین نواحیی دارند یا از آنها بیرون آمده‌اند؛ پیش از محاصره باید تاریخ شروع آن، حدود جغرافیائی ناحیه‌ی مورد محاصره، و زمان مهلت خروج کشتیها به اطلاع کشورهای بیطرف و قدرتهای محلی برسد؛ و نیز باید به کشتیهائی که گرفتاری پیدا کرده‌اند، اجازه‌ی آن داده شود که، بدون خالی کردن بار یا بارگیری، به بنادر محاصره‌شده پناهنده شوند؛ و دیگر آنکه این عمل محاصره به صورتی بیطرفانه نسبت به کشتیهای همه‌ی کشورها اجرا شود.

در معنای وسیعتر، اصطلاح محاصره‌ی دریائی معمولاً مربوط به امور ذیل است: (۱) هر تدبیری که یک دولت در حال جنگ، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، برای آن انجام میدهد که از رسیدن ذخایر و تجهیزات به کشور دشمن جلوگیری کند؛ (۲) عمل دریائی برای جلوگیری از تجارت دریائی با یک بندر خارجی در زمان صلح به عنوان انتقامجوئی (محاصره‌ی زمان صلح)؛ (۳) ممنوع کردن داخلی تجارت یا بستن بندرها (توقیف بندر)؛ و (۴) تدابیر اقتصادی بین‌المللی برای به زانو در آوردن یک مهاجم (مجازاتهای اقتصادی).

در قرن ۱۹م چندین نمونه از محاصره‌ی زمان صلح صورت گرفت، و در باره‌ی دخالت چنین محاصره‌ها در کشتیهای طرف ثالث عقاید مختلف ابراز شد. کشمت، مخصوصاً در مورد محاصره‌ی دریائی بر ضد ونزوئلا، که توسط آلمان و انگلستان و ایتالیا در ۱۹۰۲ صورت گرفته بود، بر آن بود که چنین دخالتی روا نیست. در جنگهای داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹) نظر بر آن بود که ممنوعیتهای داخلی یا بستن بندرها، تنها در مورد بندرهائی قابل اجرا باشد که عملاً در تحت کنترول دولتی است که اعلان محاصره داده و تنها از طریق اتخاذ تدابیری در داخل کشور یا آبهای ساحلی بتواند اجرا شود.

"قرنطینه"ی کشمت نسبت به کوبا در بحران موشکی ۱۹۶۲ را حقوقدانان بین‌المللی به عنوان محاصره‌ی زمان صلح تلقی میکردند ولی، علی رغم سیاست گذشته‌ی کشمت، هدف اساسی این محاصره کشتیهای کشورهای ثالث و بالخاصه تجشس بود که تصور میشد موشک به کوبا حمل میکنند. نزدیکترین محاصره‌ی دریائی به زمان ما مین‌گذاری بندر هایفونگ در ویتنام شمالی است که در ماه مه‌ی ۱۹۷۲ آغاز شد و در ۱۹۷۳، پس از بسته شدن پیمان آتش‌بس، از میان رفت.

در زمان صلح توقیفهای بندری (آمبارگو) نیز توسط کشورها برای ایجاد زحمت در مورد اختلافهای سیاسی صورت گرفته است. نمونه‌ای از آن توقیف بندری ۱۸۰۷ کشمت است که خروج کشتیها را از بنادر امریکا به کشورهای در حال جنگ در جنگهای ناپلئونی ممنوع ساخت. کشورهای بیطرف گاهی، برای اجتناب از درگیر شدن در جنگهای خارجی، معامله‌ی ذخایر و تجهیزات نظامی را ممنوع اعلام میکنند.

تاریخ محاصره‌ی دریائی. کشورهای در حال جنگی که قدرت دریائی داشته‌اند، همیشه از مزایای بریدن راه بازرگانی دریائی حریف آگاه بوده‌اند. اگر محدودیتی در این باره پیدا شده، تنها به تقاضای کشورهای بیطرف بوده است و اینکه کشورهای در حال جنگ نمیخواسته‌اند بر تعداد دشمنان خویش بیفزایند. کشورهای بیطرف، در صورتی که محاصره محدود به مصالح و تجهیزاتی جنگی میشد که اسباب تقویت دشمن بود، بزودی به آن تسلیم میشدند. کشتیهای بیطرفی که در تحت نظارت دشمن بود، یا به تجارتی اشتغال داشت که در زمان صلح به دشمن انحصار داشت، یا کالائی حمل میکرد که مورد استفاده‌ی نیروهای دشمن بود، یا برای حمل و نقل سربازان یا رساندن پیامهای مهم نظامی به کار میرفت (خدمات خارج از حدود بیطرفی)، همه از اموری محسوب میشد که مایه‌ی تقویت دشمن است؛ همین نظر در مورد کشتیهائی وجود داشت که از طرف دریا به یک بندر محاصره‌شده‌ی از خشکی مدد میرسانید. عمل دریائی برای جلوگیری از رسیدن چنین مددی، نخستین تصور از محاصره‌ی دریائی به شمار میرود. ولی ادعاها و علل محاصره بزودی از حدود یک بندر تجاوز کرد و به همه‌ی کرانه‌هائی رسید که محاصره‌کننده عملاً میتواند از ورود و خروج کشتی در آن ناحیه جلوگیری کند.

عمل کشورهای شمال اروپا در **بیطرفی مسلح** (۱۷۸۰)، که بعدها مورد تأیید فرانسه و اسپانیا و اتریش قرار گرفت، وسیله‌ای برای تغییر شکل دادن به ادعاهای کشورهای متخاصم شد. در ماده‌ی ۴ این اعلامیه چنین آمده است: "برای تعریف بندر محاصره‌شده، باید گفت که این نام بر بندری اطلاق میشود که، در نتیجه‌ی عمل قدرت مهاجم، برای کشتیهائی که به اندازه‌ی کافی نزدیک آن لنگر انداخته‌اند، وارد شدن به چنین بندری خطرناک باشد". در ۱۸۰۰، روسیه و سوئد در دومین بیطرفی مسلح بر آن توافق کردند که فرستادن یادداشتی به کشتی بیطرف توسط نیروی محاصره‌کننده، برای آنکه بتوان چنین کشتیی را در معرض مجازات قرار داد، ضرورت دارد.

شناسائی حقوق کشورهای بیطرف که در این بیطرفیهای مسلح به عمل آمده، در دوره‌ی ناپلئون ادامه نیافت. پهنه‌های بزرگی محاصره شده اعلام شد، ولی نیروهائی که به آنها فرستاده میشد چندان ناچیز بود که این قبیل محاصره‌ها به نام "محاصره‌های کاغذی" معروف شد.

ناپلئون I نیز یک محاصره‌ی دریائی (نقشه‌ی جنگ اقتصادی[3]) بر ضد انگلستان پیش گرفت. اجرای این نقشه با ← فرمان برلین (۱۸۰۶) آغاز شد و با ← فرمان میلان (۱۸۰۷) و اقدامات دیگر شدت یافت. هرگونه داد و ستد با بریتانیا، حتی برای کشورهای بیطرف، ممنوع شد. بریتانیا نیز با فرمانی (← فرمان صادر در شورای خصوصی)، و نیز با تصرف ناوگان بیطرف دانمارک و بمباران کپنهاگ، به این نقشه‌ی ناپلئون پاسخ داد. برتری نیروی دریائی انگلستان اجرای نقشه‌های ناپلئون را ناممکن ساخت. روسیه نیز از انجام دادن این نقشه سر باز زد، و در نتیجه لشکرکشی ۱۸۱۲ صورت گرفت. که برای ناپلئون بدبختی به بار آورد. برای محاصره شرایط و خصوصیات گوناگونی پیدا شد، و به همین جهت در ← اعلامیه‌ی پاریس (۱۸۵۶) چنین آمده است: "قانون دریائی، در زمان جنگ، مدتها در معرض اختلافات تأسف‌انگیزی قرار داشته است"؛ در این اعلامیه کوشش در استقرار یک "نظریه‌ی (دکترین) یکنواخت" در پاره‌ای نکات به عمل آمد. بنا بر اصل ۴ این اعلامیه، "برای آنکه محاصره‌ی

(۱) Metchnikoff (۲) blockade (۳) Continental System

دریائی الزام‌آور باشد، لازم است مؤثر و کارامد بوده باشد، یعنی با نیروی کافی، که بتواند از نفوذ به کرانه‌ی دشمن جلوگیری به عمل آورد، اجرا شود".

محاضرات الابرار: ← محیی‌الدین ابن العربی.

محاطی[1] (mohāti)، در هندسه، وصف شکلی که به صورت خاصی در داخل شکل دیگر (که محیطی آن خوانده میشود) قرار گرفته باشد. محاط کردن دایره‌ای در یک مثلث یا یک کثیر الاضلاع عبارت از رسم دایره‌ای است که با همه‌ی ضلعهای آن مثلث یا کثیر الاضلاع مماس باشد **برای شکل** ← **دایره، شکل ۳.**

محافظ، در سازمان اداری بعضی کشورهای عربی، ← محافظه.

محافظه (mohāfaza)، در مصر و بعضی دیگر از بلاد عربی، مثلاً سوریه و لبنان، هر یک از تقسیمات بزرگ اداری کشور، معادل با استان فارسی. در عراق، به جای محافظه، اصطلاح لواء متداول است. تقسیمات جزء محافظه را قضا مینامند، که معادل با فرمانداری فارسی است. محافظ (mohāfez)، فرمانروای محافظه، با استاندار فارسی مطابق است.

محافظه‌کار، حزب: ← حزب محافظه‌کار.

محافظه‌کاری یا کنسرواتیسم[2] (konservātism؛ از فر.)، در سیاست، تمایل به نگاهداری یا محافظت از نظام موجود. محافظه‌کاران به حکمت گذشته بسیار ارج مینهند، و عموماً مخالف با اصلاحات و تغییرات پردامنه هستند. محافظه‌کاری سیاسی جدید در قرن ۱۹م همچون عکس العملی در مقابل تغییرات خرد کننده‌ی سیاسی و اجتماعی برخاسته از انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی طلوع کرد. این اصطلاح، که محتملاً نخستین‌بار شاتوبریان آن را به کار برده بود، از ۱۸۵۰ به بعد برای معرفی سیاست جناح راست به کار میرفت؛ اکنون در اصطلاح سیاسی کلمه‌ی راست مترادف با محافظه‌کاری و کلمه‌ی چپ (جناح چپ) مترادف با رادیکالیسم (← رادیکال) است، و میانه یا میانه‌روی مترادف با لیبرالیسم. شعارهای اصلی محافظه‌کاری اروپائی توسط ا. برک و ژ. دو مستر و دیگران تدوین شده است. محافظه‌کاران در تقویت قدرت شاه و طبقه‌ی اشراف و حفظ نفوذ زمینداران در برابر بورژوازی صنعتی نوخاسته و محدود کردن حق رای و محکم کردن ارتباط کلیسا و دولت کوشش میکردند. در اواخر قرن ۱۹م سیاستمداران بزرگ محافظه‌کار، خاصه دیزریلی، به اصلاحات و تغییرات معتدلی دست زدند تا بنیانهای نظم موجود را حفظ کنند. این مردان در مرحله‌ای بحرانی از زمان بودند که پس از آن نظم موجود و خود محافظه‌کاری بسرعت تغییر شکل یافت. از آغاز قرن ۲۰م با پیدایش صنایع آزاد و پیدایش گروههای حرفه‌ای تازه، که وضع ممتازی در اجتماع پیدا کرده بودند، محافظه‌کاری ناگزیر در جهت تازه‌ای افتاد. محافظه‌کاری جدید جنبه‌ی طرفداری سخت خود را از زمینداران و نیمه‌فئودالها از دست داد و حق رأی عمومی را پذیرفت، و هواخواه آزادی عمل اقتصادی شد. این شکل از محافظه‌کاری به بهترین صورت در ملتهای پیشرفته از لحاظ صنعت مشهود است، که حالت انعطاف‌پذیری دارد و تغییرات معتدل را میپذیرد. سر وینستن چرچیل و دوایت د. آیزنهاور برجسته‌ترین نمایندگان سیاسی این نوع محافظه‌کاری شمرده میشوند. همان گونه که لیبرالیسم در افراطیترین صورت خود به کمونیسم یا آنارشیسم می‌انجامد، محافظه‌کاری خشک نیز گاهی به فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم منجر میشود.

محاق، در نجوم، ← ماه، اشکال ظاهری.

محاکمات (mohākamāt) [المحاکمات بین شرحی الاشارات یا المحاکمات بین الامام و النصیر]، کتابی به عربی، در محاکمه‌ی میان امام فخرالدین رازی و خواجه نصیرالدین طوسی، در باره‌ی اعتراضاتی که امام رازی در شرح خود بر کتاب مذکور به این اعتراضات داده است. این کتاب تألیف قطب‌الدین رازی است، و میگویند آن را به اشاره‌ی قطب‌الدین شیرازی تألیف کرده است، و تاریخ تألیف آن ۷۵۵ هق میباشد. کتاب محاکمات در ۱۲۹۰ هق در استانبول، و در حواشی شرح اشارات خواجه نصیر در ۱۲۸۱ هق و ۱۳۰۵ هق در تهران به طبع رسیده است.

محاکم کنسولی: ← کاپیتولاسیون.

محاکمة اللغتین (mohākamato 'l-loqatayn)، کتابی به زبان ترکی، تألیف امیر علیشیر نوائی، در کیفیت زبان ترکی و فارسی، و اثبات برتری زبان ترکی بر فارسی، که نویسنده، تحت تأثیر و تلقین سلطان حسین بایقرا، که خود در زبان ترکی تسلطی داشته، تألیف کرده است. این کتاب به وسیله‌ی کاترمر طبع شده است (پاریس، ۱۸۴۱)، و در ۱۳۱۰ هش در استانبول با ترجمه‌ی آن به لهجه‌ی ترکی عثمانی، و نیز در ۱۹۴۱، به مناسبت 500مین سال تولد امیر علیشیر، از طرف انجمن زبان ترکی در آنکارا با حروف لاتینی و حاوی متن و ترجمه و حواشی و فهارس چاپ شده است. ترجمه‌ی فارسی آن در ۱۳۲۷ هش در تهران به طبع رسیده است.

محاکمه‌ی وزرا، در حکومت مشروطه، هرگاه نخست وزیر یا وزیر (یا کفیل رسمی) وزارت‌خانه‌ای در امور مربوط به شغل و وظیفه‌ی خود متهم به ارتکاب جنحه یا جنایتی شود مورد تعقیب مجلس شورای ملی واقع خواهد شد، صرف نظر از اینکه هنگام تعقیب متصدی شغل مزبور باشد یا نباشد. موجبات تعقیب وزرا عبارت است از:

۱. اعلام جرم کتبی از طرف یکی از نمایندگان مجلس؛

۲. گزارش مأمورین کشف جرایم؛

۳. شکایات و گزارشهای افراد، که بایستی متکی به قرائن و اماراتی باشد که دلالت بر وقوع جرم داشته باشد، و به توسط نمایندگان به مجلس شورای ملی تقدیم میشود.

در هر یک از موارد فوق رئیس مجلس شورای ملی در ظرف یک هفته اسناد و مدارک موجود راجع به اتهام را به کمیسیون عرایض مجلس ارجاع میکند. کمیسیون مزبور مکلف است در ظرف ۱۵ روز تحقیقات بدوی را به عمل آورده گزارش خود را دائر به لزوم یا عدم لزوم ادامه‌ی تحقیقات به رئیس مجلس شورای ملی تقدیم کند. این گزارش در ظرف یک هفته در مجلس علنی قرائت شده پس از قرائت بدون مذاکره و مباحثه، اعم از اینکه گزارش دایر به تعقیب یا عدم تعقیب متهم باشد، به کمیسیون دادگستری مجلس ارجاع میشود. پس از آنکه کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی تحقیقات ابتدائی را به عمل آورد، در مجرمیت یا عدم مجرمیت نخست‌وزیر یا وزیری که متهم است اظهار نظر میکند و گزارش خود را ظرف یک ماه به مجلس تقدیم میدارد. در صورتی که این گزارش دایر به مجرمیت نخست‌وزیر یا وزیر باشد، گزارش در مجلس علنی قرائت و بدون مذاکره و مباحثه به وزارت دادگستری ارسال میشود؛ اگر گزارش کمیسیون دایر به عدم تعقیب باشد در جلسه‌ی علنی مجلس قرائت و مطرح میشود؛ اگر گزارش مزبور تصویب شد متهم تبرئه میشود و اگر تصویب نشد به وزارت دادگستری ارسال میشود. محاکمه‌ی نخست‌وزیر یا وزیران در دیوان کشور با حضور هیئت عمومی اعضای دیوان‌کشور به عمل میآید و رأی اکثریت مناط اعتبار خواهد بود.

محال (māhāl؛ جمع محل). واحدی جغرافیائی که در دوره‌ی قاجاریه در تقسیمات کشور ایران رایج بود. مثلاً، در ۱۳۴۱ هق که مملکت ایران به ۸ ایالت و چند ولایت منقسم بود، چند محال تشکیل یک بلوک و چند بلوک تشکیل یک ولایت را میداد (← تقسیمات کشور (ایران)). این نام، ظاهراً، به منظور یکی کردن حکومتهای نواحی نزدیک به یکدیگر و واگذار کردن آن به یک نفر پیدا شده است، مثلاً چهار محال؛ محال ثلاثه؛ محال سبعه.

محال اربعه: ← چهار محال.

محال ثلاثه (mahāle salāse)، نامی که سابقاً به ۳ ناحیه‌ی تنکابن (← شهسوار)، کجور، و کلارستاق اطلاق میشد.

محال سبعه (mahāle sab'e)، ناحیه‌ی وسیعی در گرمسیرات فارس. محدود است از ش به رودان احمدی و جیرفت؛ از ل به سیرجان و نیریز؛ از غ به لارستان و بلوک داراب؛ و از ج به لارستان. مشتمل بر ۷ بلوک ایمین و تازیان، بیونج (bayunj، که ظاهراً مطابق دهستان درز و سایه‌بان است)، خشن‌آباد (xošnābād)، طارم، فارغان، فین، و گله گاه (galle gāh). نصیرخان لاری؛ در اواخر سلطنت نادر شاه افشار، این بلوکات را تصاحب و ضمیمه‌ی لارستان کرد، و از آن پس به نام محال سبعه خوانده شد. سپس بلوک ایسین و تازیان از این محال منتزع و ضمیمه‌ی بندر عباس شد، و در مقابل بلوک فرگ به آن اضافه و مرکزش قصبه‌ی فرگ قرار داده شد.

محب‌الدین طبری: ← طبری، محب‌الدین.

محبت، در اصطلاح عرفا و متصوفه به محبت الاهی گفته میشود، و چون محبت الاهی، یعنی دوست داشتن خداوند بندگان را و دوست داشتن بندگان خداوند را، در قرآن آمده است، از دیدگاه فرقه‌های مختلف معنی محبت الاهی فرق میکند. متکلمان محبت را نوعی اراده و طلب گفته‌اند و چون اراده و طلب شیئی به منظور به دست آوردن آن است، محبت الاهی از این

(۱) inscribed (۲) conservatism

مقوله نمیتواند باشد، زیرا اگر محبت از جانب خدا باشد بندگان او در دست قدرت او هستند و نیازی به طلب و اراده‌ی او نیست و اگر محبت از جانب بندگان باشد محال است زیرا خداوند از اراده و طلب مخلوق برتر است. بنا بر این اشکالات، متکلمان گفته‌اند محبت بندگان مر خدای را محبت طاعت و خدمت و ثواب و احسان اوست و محبت خداوند مر بندگان را اراده و طلب طاعت و کار نیک از ایشان است. البته اگر محبت به معنای طلب و اراده‌ی چیزی باشد، باید این طلب و اراده نه برای خود شیء بلکه برای امر دیگری باشد که لذت است و در حقیقت آنچه محبت و مطلوب است لذت است نه خود شیء، و در این صورت محبت انسان به خدا باید به خاطر لذتی باشد که از عبادت و ثواب و عمل نیک حاصل میشود. اما گاهی لذت مقصد اصلی محبت نیست بلکه ممکن است محبت برای کمال باشد، زیرا انسان کمال را در هر شیء دوست دارد و این برای لذت و تمتع از آن نیست و اگر هم نام لذت به آن داده شود مجازی است، زیرا لذت در بدن و نفس حاصل میشود ولی دوست داشتن کمال لذتی برای بدن و نفس ندارد بلکه نوعی حظّ معنوی و روحانی است که نسبتی با حظ جسمانی و نفسانی ندارد. در این صورت محبت انسان به خدا به خاطر کمال او است، و چون مدارج کمال بی پایان است و کمال خدا نیز نامتناهی است، تصوراتی که مردم از کمال الاهی دارند نیز بی پایان است و، به همین جهت، درجات محبت الاهی نیز بی پایان است، و این همان محبتی است که در اصطلاح عرفاو اهل تصوف آمده است و البته تعبیرات اهل عرفان از محبت به جهت تنوع تعبیر و بیان صوفیان بسیار مختلف است و ذکر همه‌ی آن بیانها و تعبیرات محتاج مجال بیشتری است و باید در کتب عرفان آن را دید. محبت در نظر اهل تصوف از احوال (← مقامات. نزد صوفیه) است و نخستین مرحله‌ی فنا است، زیرا هر چه محبت به محبوب بیشتر شود انقطاع از غیر محبوب و پرداخت به آن بیشتر میشود تا برسد به بالاترین مرحله یعنی مرحله‌ای که محب بکلی از خود بیخود و فارغ شود که همان مرحله‌ی فنا است. اما محبت خداوند به انسان از نظر اهل عرفان به جهت جمال است، زیرا هر زیبائی مشاهده‌ی جمال خود را دوست دارد و چون این عالم مظهر جمال حق است و به منزله‌ی آینه‌ای است برای تجلی جمال حق، مشاهده‌ی خداوند مظاهر جمال و زیبائی خود را در این دنیا همان محبت اوست به بندگانش.

محبت، در روانشناسی، احساس تعلق به شیء یا شخص. غالباً معلول جاذبه‌ی جنسی است. از عواطف ابتدائی به شمار میرود (← عاطفه).

محبت‌نامه، مثنوی، ← عطار فقیه.

محبس: ← زندان.

محبوب‌آباد (mahbubābād)، ده (جمع ۱٬۰۳۰ نف. سنه ۱۳۴۰ هـ.). دهستان یامچی، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی) ۱۲کیلومتری تاغ مرند. محصولش غلات است.

محبوب القلوب (mahbubo'l.qolub)، کتابی در اخلاق، تألیف برخوردار ترکمان. مؤلف درین کتاب داستانها و حکایتهای اخلاقی را با نظم و ترتیبی خاص آورده است. نام کتاب نخست محفل‌آرا بوده و ۴۰۰ قصه داشته است، اما نسخه‌ی اصل به تاراج راهزنان رفته و مؤلف آنچه از قصه‌ها در خاطر داشته از نو تألیف کرده و بدین نام نامیده است. نیز ← شمه و قهقهه.

محبوبعلی شاه (māhbub.e ali.šāh)، نامش **محمد حسن آقا**، معروف به **پیر مراغه**، (۱۲۷۹ هش ـ ۱۳۲۴ هش)، پیشوای فرقه‌ای از سلسله‌ی **نعمت‌اللهیه**.

محبوس شیلون: ← شیون.

محتسب، شهرت ابوعبدالله شیعی.

محتسب (mohtaseb)، کسی که از طرف خلیفه یا وزیر او تعیین میشد تا در اجرای دستورات اسلامی در میان مردم نظارت کند. اینکه شعرا در اشعار خود خُم شکستن را به او نسبت میدادند برای همین بود که وی از همه‌ی کارهای نامشروع و از جمله شراب‌نوشی و شراب‌فروشی جلوگیری میکرد. عمل محتسب را حِسبَت (حسبه) میگفتند.

محتسب‌الممالک (mohtasebo'l.mamālek)، در عهد صفویه، عنوان محتسب کل مملکت و مسئول قیمت اجناس و نرخ آذوقه. در همه‌ی شهرها نیز نایبانی داشت که وظایف وی را در آن بلاد انجام میدادند. صاحب‌نسق از جانب او مأمور رسیدگی و تعیین نرخها بود، و پس از تعیین نرخها، هر کس جنسی را گرانتر از قیمت میفروخت، به دستور محتسب‌الممالک مجازات میشد. مقام محتسب از مناصب قدیم اسلامی است و غیر از رسیدگی به قیمتها وظایف دیگر هم داشته. نیز ← محتسب.

محتشم کاشانی (mohtašame kāšāni)، متخلص به **محتشم**، ف ۹۹۶هـق، شاعر مرثیه‌سرای ایرانی؛ معاصر شاه طهماسب I صفوی. شغل بزازی داشت، و به شیوه‌ی شاعران عصر خویش غزل میسرود، ولی بعد، به واسطه‌ی تمایلات دینی و شور تشیع دربار صفوی، به سرودن مراثی در مصائب اهل بیت پرداخت، و در این نوع شعر مشهور شد. ترکیب‌بند او در مرثیه‌ی شهدای کربلا معروف است. سبک سخن او همان شیوه‌ی هندی است، و غرلیاتش از مضامین تازه بی‌بهره نیست. دیوانش با نام جامع اللطائف به چاپ رسیده است (بمبئی، ۱۳۰۴هـق).

محتلم: ⇐ احتلام.

محتمل الضدین (mohtamelo'z.zeddayn) یا **ذو وجهین** (zu vajhayn) [عربی ـ دودویه] یا **ابهام** (ebhām) [عربی، ـ دربستن، پوشیده ساختن] یا توجیه، در علم بدیع، سخنی دوپهلو که از آن دو معنی متضاد بر آید چنانکه نتوان دانست مراد گوینده کدام بوده است؛ مانند:

خانه‌هاشان بلند و همت پست
یا رب این هر دو را برابر کن.

محجوب، در علم قافیه، ← حاجب.

محجوبی، رضا (mahjubi)، ۱۲۷۷–۱۳۳۳هش، موسیقیدان و ویولنیست ایرانی. رضا محجوبی نخست موسیقی را از راه گوش آموخت، و بعداً به کلاس مشق موسیقی حسین خان اسمعیل‌زاده رفت، و در ۱۶سالگی سازش کاملاً شنیدنی شد. از سن ۲۵سالگی تدریجاً اختلال مشاعر پیدا کرد، ولی تا آن زمان آهنگهائی میساخت و دو بار هم کنسرت داد. از آن پس نیز گاه‌گاه ویولن مینواخت و نواهای خوش‌حالت غم‌انگیز از زیر انگشتانش بیرون میآمد. ساخته‌های محجوبی به تقلید سبک درویش و رکنی است، منتها پیش‌درآمدهای آنها کوتاهتر است.

محجور[1] (mahjur؛ عربی، ← ممنوع) کسی که صغیر یا غیر رشید یا مجنون باشد. هرکسی که دارای ۱۸ سال تمام نباشد در حکم غیر رشید است. محجور از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع است، و اداره‌ی اموال او بر حسب مورد به عهده‌ی ولی یا قیم او است. هرگاه صغیر یا مجنون یا غیر رشید باعث ضرر غیر شود، ولیّ یا قیم ضامن است.

محجة البیضاء (mahajjato 'l.bayzā')، [المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء]، کتابی دینی، اخلاقی، و عرفانی، به زبان عربی، تألیف ملا محسن فیض کاشانی. این کتاب تهذیبی است از احیاء علوم الدین غزالی با افزودن روایاتی از طریق شیعه و بر مذاق امامیه. یک بار به نام المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء و بار دیگر به نام المحجة البیضاء فی إحیاء الاحیاء در چهار مجلد چاپ شده است (هر دو در تهران، ۱۳۴۵ هش).

محدث (mohaddes)، در اصطلاح علم حدیث، کسی که، گذشته از حفظ حدیث، در آن بررسی محققانه کرده باشد. نیز ← حدیث.

محذوذ یا **مقتضب** (moqtazab؛ عربی، ← بازبریده)، قصیده‌ای که از نسیب و تشبیب (← تغزل و تشبیب) خالی باشد، مانند این قصیده‌ی انوری که در آن از مطلع به مدح پرداخته است،

گر دل و دست بحر و کان باشد
دل و دست خدایگان باشد.

محذوف (mahzuf)، در علم عروض، ← حذف.

محذوفات، کتاب، نام دیگر ← کتاب تواریخ ایام؛ نیز ← عهد قدیم، جدول ۲.

محراب (mehrāb)، فرورفتگی خاص داخل دیوار طرف قبله‌ی مساجد که امام برای نماز گزاردن در آن یا مقابل آن می‌ایستد و نمازگزاران پشت سر وی قرار میگیرند. در صدر اسلام فقط علامتی بر این دیوار میگذاشتند که نماینده‌ی قبله باشد، ولی با پیشرفت اسلام و تأثیر تمدنهای ایرانی و رومی تفننهائی در ساختن مسجد و متعلقات آن، و از جمله محراب، پیدا شد. محراب گچبری دوره‌ی سلجوقی مسجد جامع اصفهان و نیز محرابهای کاشی معرق مساجد دوره‌ی صفویه از شاهکارهای هنری به شمار میرود. بعضی از محرابهای واقع در ابنیه‌ی عادی، که اهمیت مخصوص به خود دارد، در این مقاله معرفی میشود. **محراب امامزاده ابوالفضل و یحیی**، در محلات، به ارتفاع کم، مزین به خطوط قرآنی شیوا، دارای تاریخ "۷" که مبدأ آن سال مغولی بوده و مطابق ۷۰۹ هق است. **محراب مسجد کوچه‌ی میر**، در نطنز، در مسجد کوچک بی‌اهمیتی به نام مسجد میر، نمونه‌ی ظریفی است از گچبری که محققین آن را منسوب به آخر عهد سلجوقی (احتمالاً قرن ۶م

(۱) insanity; lunacy

هق) میدانند. **محراب مسجد محله‌ی ده** (deh) در قمصر کاشان، در مسجد محقر خشتی، گچبری زیبای عهد مغول، احتمالاً از قرن ۷م هق، دارد.
محراب مقبره‌ی پیرحمزه‌ی سبزپوش، در ابرقو، در بنائی کوچک و بی‌اهمیت، گچبری زیبا از قرن ۶م هق، عمل محمد ابن ابی الفرج عراقی، دارد.
محراب امامزاده ابوالفضل و یحیی: ← محراب.
محراب مسجد کوچه‌ی میر: ← محراب.
محراب مسجد محله‌ی ده: ← محراب.
محراب مقبره‌ی پیرحمزه‌ی سبزپوش: ← محراب.
محرزی (mohrazi)، ده (جم ۲٬۰۰۴ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان بهمنشیر، بخش حومه‌ی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)؛ ۳ کیلومتری ش خرمشهر. رود بهمنشیر مشروبش میسازد. محصولاتش خرما و سبزیجات است، احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر خرمشهر محسوب شده است.
محرق، در شیمی: ← سوزآور.
محرق، آل: ← لخمی، ملوک.
محرک[1] (moharrek)، در روانشناسی، هر عاملی که موجب تحریک و انگیزش در سازواره شود. این عامل ممکن است برونی باشد یا درونی—عامل درونی باید خارج از گروه یاخته‌های مورد مطالعه باشد. محرکهای برونی عادی عبارتند از امواج نور، اختلاف دما، فشار، ذراتی که به صورت بو درک میشوند، و غیره. از محرکهای درونی میتوان سمومی که از خستگی تولید میشوند، کم شدن میزان قند در خون، و جریانات عصبی را نام برد. نیز ← انگیزه.
محرم (mohrem)، ← احرام.
محرم (moharram) یا **محرم الحرام**، ماه اول سال در تقویم هجری قمری که روز اول آن آغاز این سال محسوب میشود. بنا بر قاعده‌ی رایج در دوره‌ی جاهلیت، که در شش ماه نیمه‌ی اول سال هر دو ماه متوالی اسامی مشابهی داشته‌اند (دو صفر، دو ربیع، دو جمادی)، نام این ماه نیز صفر بوده و صفر الاول (در مقابل صفر الثانی که همان صفر یا صفر الخیر یا صفر المظفر کنونی است) نامیده میشده؛ لفظ محرم (= حرام، که جنگ در آن حرام است) صفت این ماه است (که یکی از چهار ماه حرام بوده است؛ سه ماه دیگر: ذو القعده، ذو الحجه، و رجب) که اکنون نام این ماه شده است. بعضی، با توجه به اینکه ربیع در عربی به معنی بهار یا باران و جمادی به معنی سردی یا خشکی و رمضان به معنی شدت گرما است، چنان حدس زده‌اند که اعراب پیش از اسلام، برای آنکه زمان حج در فصل مناسب سال واقع شود، برای تطبیق ماههای قمری خود با سال شمسی نوعی کبیسه‌گیری داشته‌اند، و هر ۲۴ سال یک ماه اضافی به سال می‌افزودند و سالهای کبیسه سیزده‌ماهه میشد، و در این سال‌های کبیسه صفر الاول یعنی محرم را یک ماه به تأخیر می‌انداختند، و این تأخیر را نسیء مینامیدند؛ به فرمان خدا (قرآن، توبه ۳۷) از این کار نهی شد، و اکنون حساب ماههای قمری با سال قمری است نه قمری‌ـ شمسی، و به همین جهت محرم (و نیز سایر ماههای قمری و از جمله اعمال حج ذو الحجه) در فصول مختلف سال شمسی گردش میکند. محرم را در گاهشماری ۳۰ روز به حساب میآورند؛ روز نهم آن تاسوعا [از عربی تسع (tes')، = نه] و روز دهم آن عاشورا [از عربی عشر (aŝr)، = ده] نامیده میشود که پیروان تشیع برای این دو روز، به مناسبت تقارن با حوادث کربلا و شهادت حضرت امام حسین ع احترام خاص قائلند.
و نیز در بعضی روایات آمده‌است که در ۱۶م همین ماه فرمان گشتن قبله از جانب مسجد اقصی به جانب کعبه از جانب خدا به حضرت محمد ص رسید، و حمله‌ی ابرهه با فیل به مکه در ۱۷م محرم سال ولادت حضرت رسول اتفاق افتاد.
محرم الحرام: ← محرم، ماه قمری.
محروم: ← قرامطه، قسمت XI.
محرومیت از حقوق اجتماعی، در قانون مجازات عمومی ایران، محرومیت از حقوق اجتماعی مستلزم عواقب ذیل است (ماده‌ی ۱۵ قانون)،
۱ـ محرومیت از استخدام دولتی و استعمال نشانهای دولتی؛ ۲ـ محرومیت از حق انتخاب کردن و منتخب شدن خواه در مجالس مقننه و خواه در مؤسسه [بنگاه] و انجمنهای اجتماعی از قبیل انجمنهای ایالتی [استان]، ولایتی [شهرستان]، بلدی [شهرداری]، و غیره؛ و ۳ـ محرومیت از عضویت هیئت منصفه و شغل مدیریت و معلمی در مدارس و روزنامه‌نویسی و مصدقی و حَکَم یا گواه تحقیق شدن.
محسر: ← مشعرالحرام.
محسن: ← فاطمه.
محسن ابن قائد: ← حمادیان.
محسنات کلام (mohassenāt-)، آرایشهائی که در سخن به کار میرود و موضوع علم بدیع است. آرایشهائی که در لفظ سخن به کار برده میشود **صنایع لفظی**، و آرایشهائی که در معنی سخن به کار میرود **صنایع معنوی** نامیده میشود.
محسن فانی: ← دبستان المذاهب.
محسن مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.
محشر، در قیامت: ← قیامت.
محصور کردن اراضی عام[2]، در تاریخ انگلستان، پرچین کشیدن به دور زمینهائی که پیشتر به همه‌ی مردم تعلق داشته است. در قرن ۱۲م آغاز شد، و با فرو ریختن نظام خاوندی (← روستای خاوندی) همراه بود. با پیشرفت تجارت پشم فلاندری، و توجه به مزایای چراگاههای پرچین‌دار گوسفند، پس از قرن ۱۴م توسعه یافت، و در اواخر قرن ۱۷م به اوج خود رسید. این عمل باعث انتقال مردم فقیر به شهرها شد، و بر کارایی کشاورزی افزود، و مایه‌ی آبادانی زمینهای پایر شد. نیز ← ا. سیمور.
محضر (mahzar)، در قدیم نامه‌ای که در اثبات دعویی (معمولاً در صلاح یا فساد کسی یا شکر یا شکایت از کسی) نوشته میشد و به دستخط و امضای بزرگان و معتمدان محل یا شهر میرسید. محضر نوشتن را محضر بستن و محضر کردن نیز میگفتند.

محفل آرا: ← محبوب القلوب.
محقق، از اقلام شش‌گانه‌ی خط: ← خط فارسی.
محقق: ← محقق حلی.
محقق ثانی (mohaqqeqe sāni) یا **محقق کرکی** (karaki) [ابوالحسن شیخ علی ابن عبدالعالی عاملی کرکی]، ملقب به **نورالدین**، ف ۹۴۰ هق، مجتهد اصولی و از علمای عهد شاه طهماسب I صفوی. در شام و بصره تحصیل علم کرد و مدتی در عراق اقامت گزید، آنگاه به ایران آمد و مورد تکریم و حمایت شاه طهماسب واقع شد و مرتبه‌ی شیخ‌الاسلامی یافت. شاه طهماسب در فرمانی که به همه‌ی ولایات فرستاد، او را سلطان واقعی و خود را تابع او خواند، و مقرر داشت که همگان از او اطاعت کنند، و شیخ در ترویج مذهب تشیع کوشش تمام به کار برد، و امر به اخراج علمای مخالف از شهرها داد تا آنجا که مخالفان او را مخترع مذهب شیعه لقب دادند. از تألیفات اوست: جامعُ المَقاصِد فی شرح القَواعِد، در شرح قواعد علامه‌ی حلی؛ النَجمیّه در کلام؛ اثباتُ الرِجْعَة؛ الجَعْفَریّه فی الصلوة و مُقَدّماتِها؛ حاشیه بر ارشاد الاذهان حلی؛ و حاشیه بر شرایع محقق حلی. در نجف درگذشت.
محقق حلی (mohaqqeqe helli)، شهرت **شیخ نجم‌الدین جعفر ابن حسن**، ف ۶۷۶ هق، از علمای بزرگ شیعه‌ی امامیه در قرن ۷م هق، که به طور مطلق به محقق نیز معروف است. وی معاصر خواجه نصیرالدین طوسی بود، و علامه‌ی حلی خواهرزاده‌ی او بود. وفاتش در ۷۴سالگی در حله اتفاق افتاد. معروفترین اثرش کتاب مشهور شرایع است. آثار دیگرش مشتمل است بر شرح نکت النهایه، که شرح نهایه‌ی شیخ طوسی است؛ المسلک فی اصول الدین؛ معارج الاحکام؛ نهج الوصول الی علم الاصول؛ و مختصر نافع.
محقق خونساری: ← حسین خونساری.
محقق کرکی: ← محقق ثانی.
محک شعله: ← شعله.
محکمات، در آیات قرآن، ← آیه؛ قرآن، قسمت VIII.
محکمه (mohakkema)، لقب کسانی که در جنگ صفین مخالف تحکیم (داوری) بودند و میگفتند "لاحکم الا الله" [= حکمی جز خدا نیست]. خوارج از ایشان پیدا شدند. نیز ← خوارج.
محکمه‌ی عشق[3] (mahkameye eŝq)، نامی که با آن مدت درازی، در بعضی از کشورهای مغرب‌زمین، مجامع و مجالس انس طبقه‌ی بالای اجتماع را معرفی میکردند که، از قرن ۱۲م تا قرن ۱۵م به پرورش روح شهواری و آدابدانی میپرداختند. در آن زمانها این رسم میان شهسواران رایج شده بود که به دوشیزگان و به زنان شوهردار در اشعار خود اظهار عشق کنند و نهایت ادب و فروتنی را نشان دهند و در انجام دادن خواهشهای ایشان از هیچ چیز خود مضایقه نکنند. صورت مناظره‌ای اشعار و آثار ادبی این دوره سبب پیدا شدن این اعتقاد شده است که در آن زمان حقیقة محاکمی متشکل از بانوان وجود داشته است که در باره‌ی همه‌ی مسائل

(۱) stimulus (۲) inclosure, enclosure (۳) court of love; cour d'amour (فر)

مربوط به عشق‌ورزی و نکته‌پردازیهای عاشقانه رأی صادر میکرده است.

محل: ← حلول.

محل (mohell)، به کسی گویند که مراسم حج را انجام داده، و در نتیجه از حالت احرام خارج شده باشد. نیز ← حج.

محلات (mahallāt)، شهرستان (جه ۴۲'۶۱۶ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، ج استان مرکزی (تهران). فعلاً مشتمل بر بخشهای حومه و دلیجان است. کوهستانی است؛ در زمستان نسبةً سرد، و در تابستان هوای خنک و مطبوعی دارد. از لحاظ آب و زمین برای کشاورزی مستعد است. از رود اناربار (anārbār؛ نام محلی قمرود)، چشمه، و قنات مشروب میشود. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و انواع میوه است. گلابی، سیب، و خربزه‌ی آن مرغوب است. قالیبافی و کار-خانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد. چشمه‌های آب گرم آن معروف است، و همه‌ساله عده‌ی زیادی برای معالجه به آنجا میروند. تفرجگاههای متعددی دارد که معروفتر از همه سرچشمه است که ح 1'000متری ل شهر محلات قرار دارد. در اینجا ح ۴۰ سنگ آب از شکاف کوه بیرون میآید و به ۳ شعبه تقسیم میشود، در مسیر یکی از شعبات آن باغ بزرگ و زیبائی احداث شده است. از بناهای تاریخی آن آتشکده‌ی ده آتشکوه، از دوره‌ی ساسانیان است. این بنای چهارطاقی از مجموعه‌ی ستونهای سنگی (استوانه‌شکل) و آجری، طاق گنبدی، اطاقها، و ایوانی که جای-گاه بر افروختن آتش بود، تشکیل شده است.

محلات بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش یکی از بخشهای شهرستان قم بود. به موجب تصویبنامه‌ی آذر ماه ۱۳۲۵ هش از آن شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد، و نیز بر طبق همین تصویبنامه بخش خمین از شهرستان گلپایگان منتزع و تابع شهرستان محلات شد. در اسفند ماه ۱۳۳۷ هش بخش خمین از این شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، شهر **محلات** (جه ۱۲'۳۲۴ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۶۲کیلومتری جغ تهران قرار دارد. از طرین راه شوسه با قم، اصفهان، و خمین مرتبط است. باغهای زیبائی آن را در بر گرفته است. آثار باستانی و قدیمه‌ی آن عبارتند از ۱ـ محراب امامزاده ابوالفضل و یحیی، که از آثار دوره‌ی مغول محسوب میشود. در حاشیه‌ی این محراب کتیبه‌ی زیبائی به خط رقاع، و کوفی به چشم میخورد. نمای محراب با گچبری و نقش و نگار ظریفی مزین شده است؛ ۲ـ امامزاده‌های شاهزاده موسی و عبدالله، از دوره‌ی صفویه، که در کنار هم قرار دارند؛ و ۳ـ قلعه‌ی معروف آقا خان محلاتی.

محلاتی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

محلب (mahlab)، (*prunus mahaleb*)، درخت-چه‌ای از تیره‌ی گل سرخیان که میوه‌ی آن مسهل است.

محلل: ← طلاق، قسمت ۱.

محلول[1] (mahlul)، به معنی اعم، مخلوط متجانسی از دو یا چند ماده که ذرات مواد در حد اتم یا مولکول یا یون در هم نفوذ کرده باشند. مواد تشکیل‌دهنده‌ی محلول ممکن است گاز، مایع، یا جامد، و خود محلول نیز ممکن است به حالات گازی، مایع، یا جامد باشد. مثلاً، هوا نمونه‌ای از محلول گازی، مخلوط آب و الکل نمونه‌ای از محلول مایع، و آلیاژ سکه نمونه‌ای از محلول جامد است.

محلول، به معنی اخص، مایعی است که از انحلال یک ماده (گاز، مایع، یا جامد) در یک حلال مایع به وجود آید. بعضی از مواد به هر نسبتی با یکدیگر مخلوط میشوند، و به صورت محلول در میآیند، مانند آب و الکل؛ ولی بیشتر مواد به هر نسبتی در حلال حل نمیشوند، و قابلیت انحلال آنها محدود است. نسبت مقدار جسم منحل در واحد حجم حلال را غلظت محلول نامند. محلولی را که بیشترین مقدار از جسم منحل را در بر داشته باشد محلول اشباع‌شده مینامند (برای محلول فوق اشباع ← فوق اشباع). بر حسب درشتی ذرات جسم منحل در یک حلال، محلول به دوگونه‌ی حقیقی و کولوئید تقسیم میشود. محلول حقیقی محلولی است که ذرات جسم منحل در آن به کومک اولترا-میکروسکوپ قابل رؤیت نباشند، و نتوان این ذرات را به وسیله‌ی صافی یا به کومک دستگاه مرکزگریز پربسامد از حلال جدا کرد. برای محلول کولوئیدی ← کولوئید.

قابلیت انحلال مواد بستگی به دما دارد. قابلیت انحلال مواد جامد با بالا رفتن دما افزایش مییابد. نیز ← محلول نورمال؛ محلول مولار؛ محلول مولال.

محلول فلینگ یا **محلول فهلینگ:** ← فلینگ، محلول.

محلول مولار[2] (mahlule molār)، محلولی که در هر لیتر (1'000 سمک) آن یک مول (یک مولکول‌گرم) از ماده‌ی منحل موجود باشد (نیز ← غلظت). عده‌ی مولهای جسم منحل در یک لیتر محلول را مولاریته[3]ی (molārite-) محلول خوانند. مولاریته را با حرف M نمایش میدهند. مثلاً، برای ساختن محلول M ۱ (یک مولدار) سود سوزآور (NaOH)، که وزن مولکولی آن ۴۰ است، باید ۴۰ گرم سود سوزآور را در آب حل کرد، و سپس به قدر کافی آب به محلول افزود تا حجم کل محلول یک لیتر شود. همچنین، برای ساختن محلول 0,1 M اسید سولفوریک (SO_4H_2)، که وزن مولکولی آن ۹۸ است، باید ۹۸×۱۰ (یا ۹,۸) گرم SO_4H_2 را در مقدار کافی آب حل کرد تا حجم کل محلول یک لیتر شود.

محلول مولال[4] (molāl)، محلولی‌که در هر1000 گرم آن یک مول (یک مولکول‌گرم) از ماده‌ی منحل موجود باشد. عده‌ی مولهای جسم منحل در 1'000 گرم محلول را مولالیته[5]ی (molālite-؛ فس) محلول خوانند؛ مولالیته را به حرف m نمایش میدهند. مثلاً، برای ساختن محلول 1m گلوکوز ($C_6H_{12}O_6$)، که وزن مولکولی آن ۱۸۰ است، باید ۱۸۰ گرم گلوکوز را در ۸۲۰ گرم آب حل کرد. همچنین، برای ساختن محلول ۲m کلرور سودیوم (NaCl)، به وزن مولکولی ۵۸,۵، باید ۱۱۷ گرم NaCl را در ۸۸۳ گرم آب حل کرد.

محلول نورمال[6] (mahlule normāl)، محلولی که حلال آن آب و در هر لیتر آن یک هم‌ارز گرمی از ماده‌ی منحل موجود باشد. نورمالیته[7]ی (normālite-) یک ماده‌ی منحل در آب عبارت است از عده‌ی هم‌ارز گرمی این ماده در یک لیتر محلول، و آن را با حرف N نمایش میدهند. مثلاً، محلول نورمال (1N) اسید سولفوریک، که اسیدی است دوارزشی به وزن مولکولی ۹۸، محلولی است که در هر لیترش ۴۹ گرم اسید سولفوریک موجود باشد. محلول N/10 مشتمل بر 1/10 مقداری از ماده‌ی منحل است که در یک محلول نورمال یافت میشود. مثلاً، محلول N/10 نیترات نقره (NO_3Ag)، به وزن مولکولی ۱۷۰، محلولی است که در هر لیترش ۱۷ گرم (یا 170/10) نیترات نقره موجود باشد.

مفهوم محلول نورمال از اوایل عصر تجزیه‌ی حجمی، که با گیلوساک آغاز شد، سابقه دارد، اصطلاح محلول نورمال از اواخر قرن ۱۹م به بعد رایج شد.

محله باغ، ده، ← خوار.

محلی، جلال‌الدین محمد (mahalli)، ۷۹۱–۸۶۴ هق، اصولی و مفسر شافعی‌مذهب مصری. ابن عماد، فقیه و دانشمند مصری، او را به لقب تفتازانی عرب خوانده است. بسیار در باره‌ی حق سختگیر بود و در برابر حاکمان ستمگر ایستادگی میکرد و آنان را به خود راه نمیداد. چندین بار منصب قضا به او پیشنهاد شد، و وی نپذیرفت. از آثار او است: تفسیر الجلالین که ناتمام بود و جلال الدین سیوطی آن را تمام کرد و به همین جهت تفسیر جلالین (دو جلال) نامیده شد، کنزالراغبین، شرح بر کتاب منهاج الطالبین نووی (navavi) در فقه شافعی، الطب النبوی، و غیره.

محمد ص (mohammad) [محمدابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم]، مکنی به **ابوالقاسم**، و ملقب به **احمد**، **امین** (amin)، **مصطفی** (mostafā)، **رسول‌الله** (rasulo 'l.lāh)، و **خاتم النبیین** (xātamo 'n.nabiyyin)، ح ۵۷۰ بم–۱۱ هق، پیغمبر عربی هاشمی قرشی و مؤسس دین اسلام.

برای تسهیل ارجاع، مندرجات این مقاله در ۶ فصل، بر طبق فهرست ذیل، تقسیم‌بندی شده است:

فصل اول: از ولادت تا بعثت

۱. نسب و مولد
۲. طفولیت و اوایل جوانی
۳. ازدواج با خدیجه
۴. هجرت خانه‌ی کعبه

فصل دوم: از بعثت تا دعوت آشکار به اسلام

۵. بعثت
۶. مسلمانان اولیه

---

(۱)solution (۲)molar solution (۳)molarity (۴)molal solution (۵)molality (۶)normal solution (۷)normality

فصل سوم: از دعوت آشکار به اسلام تا هجرت
۷. دعوت آشکار به اسلام و دشمنی کفار
۸. هجرت به حبشه
۹. اسلام آوردن حمزه و عمر
۱۰. بازگشت از حبشه
۱۱. داستان "صحیفه" و محاصره‌ی اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم
۱۲. آزار قریش
۱۳. وفات خدیجه و ابوطالب
۱۴. شروع به دعوت قبایل عرب
۱۵. بیعت عقبه‌ی اولی یا بیعت نساء
۱۶. بیعت عقبه‌ی ثانیه
۱۷. اسراء و معراج
۱۸. توطئه‌ی قتل محمد ص
فصل چهارم: از هجرت تا فتح مکه
۱۹. هجرت از مکه به مدینه
۲۰. حضرت رسول در مدینه
۲۱. منافقین
۲۲. بعضی وقایع دیگر ایام اقامت در مدینه
۲۳. تنبیه قریش؛ غزوه‌ی بدر اولی
۲۴. سریه‌ی عبدالله ابن جحش
۲۵. غزوه‌ی بدر
۲۶. غزوه‌ی بنی قینقاع
۲۷. غزوه‌ی سویق
۲۸. غزوه‌ی احد
۲۹. سریه‌ی قطن
۳۰. غزوه‌ی بئر معونه
۳۱. غزوه‌ی بنی نضیر
۳۲. غزوه‌ی دومة الجندل
۳۳. غزوه‌ی خندق
۳۴. غزوه‌ی بنی قریظه
۳۵. غزوه‌ی بنی مصطلق
۳۶. صلح حدیبیه و بیعت رضوان
۳۷. غزوه‌ی خیبر
۳۸. عمره‌ی قضاء یا قصاص
۳۹. اسلام آوردن عمرو عاص و خالد ابن ولید
۴۰. غزوه‌ی مؤته
فصل پنجم: از فتح مکه تا وفات
۴۱. فتح مکه
۴۲. ورود محمد ص به مکه
۴۳. غزوه‌ی حنین
۴۴. محاصره‌ی طائف
۴۵. سال ۹ه‍ق و غزوه‌ی تبوک
۴۶. سال 10ه‍ ق و حجة الوداع
۴۷. سال ۱۱ه‍ ق و وفات محمد ص
فصل ششم: بعضی از خصوصیات حضرت رسول
۴۸. زوجات و اولاد
۴۹. موالی
۵۰. کاتبان
۵۱. اسبان و سلاح
۵۲. صفات ظاهری و خُلق

فصل اول: از ولادت تا بعثت

۱- نسب و مولد. محمد ص فرزند عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم، و بدین ترتیب، از خاندان بنی هاشم و از قبیله‌ی قریش است. مادرش آمنه‌ی بنت وهب [آمنه، دختر وَهَب ابن عَبدِ مَناف ابن زُهره] از خاندان بَنی زهره از قبیله‌ی قریش است. برای شجره ← قریش، ص ۲۰۴۵.

ولادت محمد ص در مکه، در روز دوشنبه‌ی ۱۲ه‍ ربیع الاول، و به قول علمای شیعه در ۱۷ه‍ ربیع الاول، و به قولی در رمضان عام الفیل اتفاق افتاده است. بنا بر حسابی که مورخین اسلامی به دست میدهند، فاصله‌ی میان بعثت و هجرت آن حضرت به مکه ح ۱۲ یا ۱۳ سال بوده است. و چون هجرت در ۶۲۲ بم اتفاق افتاده، سال بعثت 609–610 بوده است، و به عقیده‌ی اکثر مورخین اسلامی، سن آن حضرت به هنگام بعثت ح ۴۰ یا ۴۳ سال بوده است، و این امر از آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی یونس نیز تا اندازه‌ای معلوم میشود، زیرا در آیه‌ی مذکور هست که فَقَد لَبِثْتُ فیکُم عُمُرًا مِنْ قَبلِه [= من در میان شما عمری پیش از آن (پیش از بعثت، یعنی نزول قرآن) بوده‌ام]. بدین ترتیب، تولد آن حضرت باید ح ۵۷۰ بم باشد. ولی تطبیق سال ۵۷۰ با عام الفیل درست در نمیآید، زیرا، ح همان سال، ایرانیان یمن را فتح کردند، در صورتی که ابرهه، پس از عام الفیل، مدتی کوتاه سلطنت کرد، و پس از او دو پسرش، یکسوم و مسروق، مدتی سلطنت کردند، تا آنکه یمن به دست ایرانیان فتح، و بساط سلطنت حبشیان برچیده شد. بنا بر این حساب، عام الفیل و قصه‌ی لشکرکشی ابرهه به مکه بایستی مدتی پیش از سال ۵۷۰ باشد. از قول ← محمد کلبی نقل شده است که عام الفیل ۲۳ سال پیش از تولد حضرت رسول بوده است، و حتی بعضی واقعه‌ی فیل را ۴۰ سال پیش از تولد آن حضرت میدانند، که مسلماً خیلی زیاد است.

بعضی از مورخین تولد حضرت رسول را در روز جنگ معروف جبله، که در آن بسیاری از قبایل عرب شرکت داشته‌اند، میدانند، ولی تاریخ دقیق یوم جبله معلوم نیست. بعضی از مورخین این جنگ را ۱۹ یا ۱۷ سال پیش از تولد حضرت دانسته‌اند، ولی–چون گفته‌اند که نعمان ابن منذر، پادشاه حیره، در این جنگ به یکی از دو طرف متخاصم کومک کرده است– واقعه‌ی جبله بایستی خیلی متأخر باشد، زیرا آغاز سلطنت نعمان ح ۵۸۰ بم بوده است.

۲- طفولیت و اول جوانی. به گفته‌ی ابن اسحاق، عبدالله، پدر حضرت رسول، هنگامی که آمنه به آن حضرت حامله بود وفات یافت، ولی بعضی گفته‌اند عبدالله وقتی وفات کرد که آن حضرت ۲ ماه یا کمی بیشتر داشت. به گفته‌ی کلبی، هنگامی که ۲۸ ماه از سن محمد ص میگذشت، عبدالله وفات یافت، و میگویند وفات او در سفری که به مدینه کرده بود و در نزد دائیهای خود، که از بنو نجار (← خزرج) بودند، اتفاق افتاد. میگویند برای آن حضرت دایه‌ای از قبیله‌ی سعد ابن بکر، به نام حلیمه، دختر ابو ذؤیب (abu.zo'ayb)، انتخاب کردند، که او را با خود به میان قبیله‌ی خویش برد، و پس از ۲سالی که دوره‌ی شیرخوارگی او تمام شد، دوباره به مکه پیش مادرش آورد. به گفته‌ی سیره‌نویسان، مادر آن حضرت، آمنه‌ی بنت وهب، در شش‌سالگی وی، در یکی از منازل میان مکه و مدینه به نام ابواء، از دنیا رفت، پس از وفات آمنه، عبدالمطلب ابن هاشم، جد آن حضرت، کفالت او را به عهده گرفت تا آنکه او نیز پس از دو سال، یعنی هنگامی که محمد ص ۸ سال بیشتر نداشت، وفات یافت. پس از مرگ عبدالمطلب، کفالت محمد را یکی از اعمام او، ابوطالب، پدر حضرت علی ع، به عهده گرفت، و میگویند این امر بنا به وصیت عبدالمطلب ابن هاشم بود، زیرا ابوطالب و عبدالله (پدر حضرت رسول) از مادر هم یکی بودند (نیز ← بحیرا). هنگامی که آن حضرت ۱۴ یا ۱۵ساله بود، جنگ فجار اتفاق افتاد، و از خود حضرت رسول منقول است که در آن جنگ حضور داشت، و تیرهائی را که دشمنان می‌انداختند بر میگرفت و به اعمامش میداد. بعضی سن حضرت رسول را در این جنگ ۲۰ گفته‌اند.

۳- ازدواج با خدیجه. در ۲۵سالگی (یا ۲۱، ۳۰ یا ۳۷سالگی)، ازدواج محمد ص با خدیجه پیش آمد. خدیجه دختر خویلد ابن اسد و از زنان توانگر مکه بود، و اشخاصی را برای تجارت و کسب در مالش شریک میکرد، و تا آن وقت دو شوهر کرده بود، یکی به نام عتیق ابن عابد مخزومی (atiqe 'bne ābede maxzumi) و دیگری به نام ابو هاله‌ی تمیمی (abu.hāleye tamimi). هنگامی که با محمد ص ازدواج کرد ح ۴۰ یا ۴۵ سال داشت. خدیجه ابتدا محمد ص را برای تجارت در اموالش با غلامی از آنِ خود به نام میسره (maysara)، به شام فرستاد، و چون امانت و صداقت و کفایت محمد ص را دید پیشنهاد ازدواج به او داد، و حضرت این پیشنهاد را با اعمام خود در میان گذاشت، و حمزه یا ابوطالب خدیجه را از پدرش خویلد (xovayled) خواستگاری کردند. بعضی گفته‌اند خویلد در آن هنگام مرده بود، و او را از عمویش عمرو ابن اسد (amre 'bne asad) یا از برادرش عمرو ابن خویلد خواستگاری کردند. گویند حضرت ۲۵ شتر صداق داد. خدیجه نخستین زن آن حضرت بود، و وی تا او زنده بود زنی دیگر اختیار نکرد. محمد از خدیجه سه پسر به نام قاسم، طاهر، و طیب، و چهار دختر به نام زینب بنت محمد، رقیه، ام کلثوم، و فاطمه پیدا کرد. پسران در زمان حیات او و حتی پیش از بعثت مردند، ولی دختران زنده ماندند و ازدواج کردند. کنیه‌ی ابوالقاسم برای آن حضرت به جهت پسرش قاسم بود، و بعضی گویند قاسم پس از بعثت آن حضرت وفات یافت.

۴- مرمت خانه‌ی کعبه. از حوادثی که پیش از بعثت برای محمد ص پیش آمده است حادثه‌ی مرمت کعبه و گذاشتن مجدد حجر الاسود به جای خود است. ظاهراً کعبه، پیش از آن زمان، سقف نداشت. بر اثر غرق شدن کشتی یکی از بازرگانان روم، بقایای آن کشتی را دریا به جده انداخت، و قریش، برای مسقف کردن کعبه، از چوبهای آن استفاده کردند، به خصوص که، در مکه، نجاری از قبطیان مصر زندگی میکرد. بر اثر ترمیم کعبه، مجبور شدند که حجر الاسود را از جای خود بردارند، و چون خواستند مجدداً آن را سر جای خود بگذارند هر یک از طوایف قریش بر سر به دست آوردن افتخار نصب آن به نزاع برخاست، و سرانجام روزی قرار بر این گذاشتند که نخستین کسی که از در مسجد داخل شود قاضی و حَکَم شود. نخستین

کسی که وارد شد محمد ص بود، و وی فرمود تا پارچه‌ای پهن کنند، و خود سنگ را بر داشت و در میان پارچه نهاد، و سپس فرمود هر یک از طوایف قریش گوشه‌ای از آن پارچه را بگیرد و از زمین بلند کند، و چون همگی پارچه را بلند کردند و تا نزدیک مکان نصب سنگ رسیدند، خود آن حضرت آن سنگ را بر داشت و در جایش نهاد.

در دوران جوانی، محمد ص در میان قوم خود به صداقت و درستکاری و امانت معروف بود، و به همین جهت، به گفته‌ی سیره‌نویسان، به او لقب "امین" داده بودند.

فصل دوم: از بعثت تا دعوت آشکار به اسلام

۵ـ بعثت. محمد ص در ۴۰ سالگی از طرف خداوند به نبوت مبعوث شد، تا قوم خود را از گمراهی شرک باز رهاند، و به دین اسلام رهبری کند. از آیات قرآن چنین بر میآید که بعثت آن حضرت باید در ماه رمضان اتفاق افتاده باشد، زیرا چنانکه در روایت مربوط به بعثت آن حضرت خواهیم دید، آغاز بعثت با نزول نخستین آیه‌ی قرآن توأم بوده است. در نخستین آیات سوره‌ی دخان میفرماید، "اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةٍ مُبارَکَةٍ اِنّا کُنّا مُنْذِرین،فیها یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکیم،اَمْراً من عِنْدِنا اِنّا کُنّا مُرْسِلین" [ما آن را (قرآن را) در شب خجسته‌ای فرو فرستادیم (در آن شب) ما بیمدهندگان بودیم؛ در آن شب هر امری که از روی حکمت باشد بیان شد، امری که از پیش ماست و ما فرستنده‌ی آن بودیم]. از این آیات بر میآید که نخستین شب که حضرت رسول به "انذار" (بیم دادن و آگاه کردن قوم خویش) مأمور گشت نزول قرآن نیز آغاز شد، و همان شب لیلة القدر نیز خوانده شده است، "اِنّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَةِ القَدْرِ" [ما آن را (قرآن را) در شب قدر فرو فرستادیم]، و از آیه‌ی ۱۸۱ سوره‌ی بقره بر میآید که این شب خجسته و شب قدر (← لیلة القدر) در ماه رمضان بوده است، "شَهْرُ رَمَضانُ الَّذی اُنْزِلَ فیهِ القرآنُ هُدیً لِلنّاس و بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرقان" [ماه رمضان همان است که قرآن در آن فرو فرستاده شد و (آن قرآن) راهنمائی است برای مردم و نشانیهائی است از هدایت و بیان (یا جدا کردن حق از باطل)]. اما بعضی از روایات شیعی روز بعثت آن حضرت را روز ۲۷م ماه رجب دانسته‌اند. به موجب روایت، آن روز، روز دوشنبه، و هجدهم یا چهاردهم ماه رمضان بوده‌است.

به موجب حدیثی از عایشه، آغاز نبوت حضرت رسول رؤیای صادقه بوده است، و آنچه آن حضرت در رؤیا میدیده مانند سپیده‌ی صبحدم بوده است، و در همان دوره بوده که خداوند گوشه‌گیری را برای او خوشایند ساخت، و برای او چیزی بهتر از آن نبود که در تنهائی خلوت گزیند. بنا بر روایت عبید ابن عمیر لیثی (obayde 'bne omayre laysi) حضرت رسول هر سالی یک ماه در غار حراء مجاورت میکرد، و در آن مدت، هر مسکینی را که پیش او میآمد طعام میداد. این نوع مجاورت یک‌ماهه از عادات قریش بود، و به آن تحنث (tahannos) [=عبادت، اجتناب از گناه] میگفتند. سالی آن حضرت در ماه رمضان، برای مجاورت و تحنث به حراء رفتند. در شب بعثت، جبرائیل نَمَطی (پارچه‌ای دیبا) که بر آن نوشته‌ای بود به او نشان داد و گفت بخوان. از این به بعد، داستان را از قول آن حضرت نقل میکنیم. حضرت چنین میفرمایند،ـ

"در پاسخ جبرائیل گفتم چه بخوانم. جبرائیل با آن پارچه‌ی دیبا مرا چنان فشار داد که پنداشتم مرگ به سراغ من آمده است. آنگاه مرا رها کرد و گفت بخوان، و باز من گفتم چه بخوانم، و باز او مرا با آن فشار داد، و این کار مجموعاً سه بار تکرار شد تا آنکه گفت (سوره‌ی علق ۱ تا ۵) ،ـ "اِقْرَءْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ،خَلَقَ الاِنْسانَ مِن عَلَقٍ، اِقْرَءْ وَ رَبُّکَ الاَکْرَمُ،الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الاِنْسانَ مالَمْ یَعْلَم" [بخوان به نام پروردگارت که بیافریند؛ انسان را از خون بسته‌ای بیافرید؛ بخوان و خداوند بزرگوار تو کسی است که با قلم یاد داد، و آنچه را که انسان نمیدانست به او بیاموخت]. پس من آن را خواندم، و جبرائیل باز گشت.

چنان بود که گوئی بر دل من نوشته‌ای هست. پس بیرون آمدم و به میانه‌ی کوه رسیدم، و آنجا آوازی شنیدم که میگفت،ـ "ای محمد، تو فرستاده‌ی خدا هستی و من جبرائیلم". چون سر بر آسمان کردم، جبرائیل را در افق آسمان به صورت مردی که قدمهای خود را کنار هم نهاده است دیدم که میگفت،ـ "ای محمد، تو فرستاده‌ی خدا هستی و من جبرائیلم". من ایستادم و به او نگاه کردم، و به هر سوی آسمان که نگریستم او را بر همان حال دیدم، و من همچنان ایستاده بودم، نه پیش میرفتم و نه پس، تا آنکه خدیجه کسانی را به جستجوی من فرستاد، و ایشان تا مکه رفتند، و باز گشتند و من در آنجا ایستاده بودم تا آنگاه که جبرائیل باز گشت. من به خانه باز گشتم و پهلوی خدیجه نشستم. خدیجه گفت،ـ "ای ابوالقاسم، کجا بودی؟ من همه جا به دنبال تو فرستادم، و فرستادگان تا مکه به جستجوی تو رفتند و باز گشتند". من داستان خود را به خدیجه باز گفتم. خدیجه گفت،ـ "ای پسر عم من، شاد باش و دل قوی دار. سوگند به کسی که جان خدیجه به دست اوست، من امیدوارم که تو پیغمبر این قوم باشی".

پس از آن، خدیجه بر خاست، و جامه به خود پیچید، و پیش پسر عم خود ورقة ابن نوفل رفت. ورقه به دین مسیحی گرویده بود، و کتابها خوانده بود، و از پیروان تورات و انجیل سخنانی یاد گرفته بود. خدیجه آنچه از حضرت رسول شنیده بود به او باز گفت. ورقه گفت،ـ "ای خدیجه اگر راست میگوئی، آنکه پیش او رفته است ناموس اکبر (جبرائیل) است، و او همان است که پیش موسی میرفت. محمد پیغمبر این قوم است و به او بگو تا دل قوی دارد". خدیجه باز گشت و سخنان ورقه را به محمد ص باز گفت. چون حضرت دوره‌ی مجاورت یکماهه را تمام کرد، به مکه باز گشت، و بنا بر عادت خویش، شروع به طواف کعبه کرد، و ورقه او را در طواف بدید و گفت،ـ "تو پیغمبر این قوم هستی، و همان ناموس اکبر که بر موسی آمد بر تو نیز آمده است، و این مردم ترا دروغگو خواهند پنداشت، و به تو آزار خواهند رسانید، و با تو جنگ خواهند کرد، و اگر من زنده بمانم ترا یاری خواهم کرد". آنگاه بر سر او بوسه داد، و محمد ص به خانه‌ی خود باز گشت.

۶ـ مسلمانان اولیه (سابقین). پس از آنکه حضرت رسول مبعوث شد، شروع به دعوت و هدایت مردم مکه کرد. در باره‌ی ترتیب نخستین کسانی که اسلام آورده‌اند خلاف است، و دسته‌بندیها و طرفداریهای زمانهای بعد در ایجاد روایات مربوط به نخستین کسی که اسلام آورده مؤثر بوده است، اگرچه در اسلام خدیجه، زن پیغمبر، به عنوان اولین شخص ظاهراً سخنی نباشد، آنچه به نظر مسلم و طبیعی میرسد این است که اسلام سه نفر پیش از همه باید انجام گرفته باشد،

(۱) خدیجه، زن پیغمبر، چنانکه در روایت راجع به بعثت حضرت رسول نیز تأیید میشود. از روایت مربوط به آغاز واجب شدن نماز نیز بر میآید که خدیجه نخستین کسی بوده است که پیغمبر طرز وضو گرفتن و نماز خواندن را به او یاد داد.

(۲) علی ابن ابی طالب ع، که در هنگام بعثت 10 یا ۱۳ سال داشته است. علی دوران کودکی خود را پیش حضرت رسول میگذرانده است. میگویند، پیش از بعثت، در مکه سالی قحطی سختی روی نمود، و ابوطالب که فرزندان زیادی داشت در تنگی افتاد. پیغمبر و عمویش، عباس، پیش ابوطالب رفتند، و پیشنهاد کردند که هر کدام یکی از پسران او را پیش خود ببرد تا از بار عیالمندی او بکاهند. عباس جعفر (← جعفر طیار) را بر گرفت، و محمد علی را که کودکی خرد سال بود پیش خود برد، و از این رو، علی، به هنگام بعثت نزد پیغمبر بوده است. بنا بر این طبیعی است که علی نخستین مردی باشد که دعوت پیغمبر را برای قبول دین تازه بپذیرد.

(۳) زید ابن حارثة [زید ابن حارثة ابن شرحبیل کلبی (zeyde 'bne hāresate 'bne šorahbile kalbi)]، که به عنوان برده به مکه آورده شد، و مالک او پسر برادر خدیجه، حکیم ابن حزام [حکیم ابن حزام ابن خویلد (xovayled)]، بوده است، این شخص زید را به عمه‌اش خدیجه بخشید، و خدیجه نیز او را به شوهر خود حضرت رسول هدیه داد، و حضرت او را آزاد کرد، و به پسری خودش بر داشت. بنا بر این، او نیز به هنگام بعثت پیش حضرت رسول بود، و طبیعی بود که دین جدید را قبول کند. پس، روایات مربوط به اینکه اسلام‌آورندگان نخستین علی یا زید ابن حارثه بوده‌اند نباید چندان از حقیقت دور باشد.

اما روایات مربوط به اینکه ابوبکر پس ابوقحافه نخستین کسی بود که اسلام آورد نیز به تعبیری شاید خالی از حقیقتی نباشد، و آن اینکه بگوئیم ابوبکر نخستین کسی بود از خارج از خانواده‌ی محمد ص که دین اسلام را قبول کرد. ابوبکر مردی مهربان و خوش‌برخورد و تاجر بوده است، و در سالهای نخستین اسلام، از بذل مال خود در راه دعوت به دین جدید دریغ نمی‌کرده است. ابوبکر با حرارت تمام شروع به تبلیغ دین اسلام کرد، و در نتیجه‌ی دعوت او، عده‌ای که بعدها از مشهورترین مردان اسلام شدند دین پیغمبر را پذیرفتند، و از آن جمله هستند عثمان ابن عفان، از شاخه‌ی بانفوذ اموی قبیله‌ی قریش؛ زبیر ابن العوام، که مادرش صفیه‌ی قرشیه عمه‌ی حضرت رسول بود؛ و عبدالرحمان ابن عوف، سعد ابن ابی وقاص، سردار مشهور جنگ قادسیه، و طلحة ابن عبیدالله. همه‌ی این پنج تن و علی ع عضو شورای شش‌نفریی بودند که عمر برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود برگزیده بود. از کسانی که در همین اوان اسلام آوردند و بعدها مشهور شدند یکی ابوعبیده‌ی جراح است، که از سرداران بزرگ فتوحات اولیه‌ی اسلام بود؛ و دیگر عمار یاسر، که در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر کشته شد؛ و دیگر صهیب، که از اسرای بیزانس بود، و در مکه آزاد شد، و دین اسلام را قبول کرد، و از لحاظ زهد و تقوی در روایات بعدی اسلام و مخصوصاً در روایات صوفیه مقامی بلند دارد.

فصل سوم: از دعوت آشکار به اسلام تا هجرت

۷- دعوت آشکار به اسلام و دشمنی کفار. بنا به روایت ابن اسحاق، دعوت به اسلام در آغاز به طور نهانی بوده است، و مسلمانان نخستین بنا به دعوت سرّی حضرت رسول به دین اسلام گرویده بودند. این امر همچنان ادامه داشت تا آنکه عده‌ی بیشتری از زن و مرد به دین اسلام در آمدند، و امر دین تازه در مکه فاش شد، و مردمان همه‌جا از آن سخن گفتند. در این میان، از جانب خداوند امر رسید که دعوت آشکارا صورت گیرد، و این دعوت ابتدا از عشیره‌ی نزدیک آن حضرت به عمل آید، و در آن، محمد فقط خود را بیم‌دهنده و آگاه‌کننده خواند. آیاتی که این امر را میرساند چنین است: — "وَ اَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْاَقْرَبِین، وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِین" (شعراء ۲۱۴ و ۲۱۵) و "وَ قُلْ اِنّی اَنَا النَّذِیرُ الْمُبِین" (حجر ۸۹) [بیم ده و بیاگاهان عشیره‌ی نزدیک خود را، و با کسانی که از تو پیروی کرده و به تو گرویده‌اند فروتنی کن] [و بگو که من فقط بیم‌دهنده‌ی روشنگری هستم]. به گفته‌ی ابن اسحاق، دوره‌ی دعوت سرّی حدود ۳ سال بوده است، و در این دوره، مسلمانان برای نماز گزاردن به شکافهای کوه میرفتند، تا دیگران ایشان را نبینند، تا آنکه روزی گروهی از بتپرستان مکه سعد ابن ابی وقاص را، با تنی چند از یاران حضرت رسول، در حال نماز خواندن دیدند و بر ایشان خرده گرفتند و سرزنش کردند، تا آنجا که کار بالا گرفت، و سعد یکی از مشرکان را با استخوان شتری زخمی ساخت و خون‌آلود کرد؛ این نخستین خونی بود که در اسلام برای اسلام ریخته شد.

پس از آنکه دعوت آشکار شد، مشرکان مکه سخنی نمیگفتند، تا آنکه حضرت رسول ص شروع به بدگوئی از دین ایشان و خدایان آنان کرد. در اینجا تعصب دینی ایشان برانگیخته شد، و کمر به دشمنی با حضرت رسول بستند. ابوطالب، عم پیغمبر، به طرفداری از برادرزاده‌ی خود برخاست، و پیغمبر، در سایه‌ی حمایت او، به دعوت خود ادامه داد. در این هنگام، عده‌ای از اشراف و بزرگان قریش، که دشمنان سرسخت پیغمبر بودند، روی به ابوطالب آوردند، و از او خواستند که برادرزاده‌ی خود را از راهی که میرود باز دارد، و او را از طعن و لعن به خدایان ایشان منع کند. ابن اسحاق نام این دشمنان نخستین پیغمبر را که چنانکه گفتیم، همه از بزرگان و اشراف قریش بودند—چنین نقل میکند: عتبة ابن ربیعه و شیبه (šayba)، پسران ربیعة ابن عبد شمس؛ ابوسفیان، پدر معاویه و رئیس خاندان بنی امیه؛ عاص ابن هشام (āse'bne hešām)، معروف به ابوالبختری (abo'l.baxtari)، اسود ابن مطلب (asvade 'bne mottaleb)؛ عمرو ابن هشام ابن مُغیره، که در جاهلیت معروف به ابوالحکم بود، و در اسلام، به سبب عداوت و لجاجتی که با دین اسلام و حضرت رسول داشت، به ابوجهل معروف شد؛ و عاص ابن وائل سهمی (پدر عمرو عاص معروف) و جمعی دیگر. ولی این عده، با آنکه ابوطالب را تهدید کردند که اگر دست از حمایت برادرزاده‌اش بر ندارد چنین و چنان خواهند کرد، از کار خود نتیجه‌ای نگرفتند.

چون دشمنان پیغمبر از ابوطالب مأیوس شدند در صدد بر آمدند که، با حربه‌ی تبلیغات متقابل، از شیوع و رواج دین جدید جلوگیری کنند، و همچنانکه محمد ص زبان به نفی‌وانکار خدایان ایشان میگشاید، ایشان نیز به نحوی در باره‌ی پیغمبر بدگوئی کنند، و مردم عرب، مخصوصاً کسانی را که از اطراف عربستان در موسم حج به مکه میآمدند، از او برحذر دارند. برای بدگوئی از محمد ص چاره جز آن ندیدند که او را کاهن یا مجنون یا ساحر بخوانند، و بنا به مشورت ولید ابن مغیره، او را ساحر و جادوگر خواندند، و همه را از او برحذر داشتند. در این باره، این آیات از ← سوره‌ی مدثر نازل شده است: "اِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ، فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ نَظَرَ، ثُمَّ عَبَسَ، ثُمَّ اَدْبَرَ وَ اسْتَکْبَرَ، فَقالَ اِنْ هٰذا اِلاّ سِحْرٌ یُؤْثَرُ، اِنْ هٰذا اِلاّ قَوْلُ الْبَشَرِ" [او (ولید) فکر کرد و بیندیشید؛ خدا او را بکشد؛ چگونه بیندیشید؛ باز هم خدا او را بکشد، چگونه بیندیشید؛ نگاهی کرد، و روی ترش کرد و در هم کرد، و با خودبینی روی بر گرداند و گفت، این چیزی جز جادوئی که نقل میکنند نیست، و چیزی جز سخن بشر نباشد (یعنی کلام خدا نیست)].

تدبیر دیگری که اندیشیدند آن بود که هر قبیله‌ای هر یک از افراد خود را که به دین تازه میرفت آزار میکرد و شکنجه میداد؛ زیرا اگر قبیله‌ای فرد قبیله‌ی دیگر را آزار میکرد ممکن بود که، بنا به روش جامعه‌ی قبیله‌ای عرب، افراد آن به حمایت او بر خیزند، و اینکه نمیتوانستند به حضرت رسول فشار فوق العاده‌ای وارد بیاورند به جهت حمایت خاندان بنی هاشم و مخصوصاً عم او ابوطالب بود. به همین جهت بود که بر مسلمانانی که از اشراف بودند فشار زیاد نمیتوانستند وارد بیاورند، و بیشتر خشم کفار متوجه ضعفا و بندگان بود، چنانکه بلال حبشی را، که بنده بود و اسلام آورده بود، شکنجه دادند تا آنکه ابوبکر او را باز خرید و آزاد کرد.

۸- هجرت به حبشه. چون حضرت رسول یاران خود را در فشار دید به ایشان فرمود که هر که بخواهد میتواند به سرزمین حبشه مهاجرت کند. علت اینکه حضرت حبشه را برای یاران خود مناسبتر و مطمئنتر میدید شاید آن بود که مردم حبشه و پادشاه آن دین مسیحی داشتند، و فراریان و مهاجران یک دین توحیدی بهتر میتوانستند در آن زندگی کنند. عده‌ی مهاجرین به حبشه حدود ۳۸ مرد بوده است، که پیشروان آنان عثمان ابن عفان، زبیر ابن العوام، عبدالرحمان ابن عوف، عثمان ابن مظعون، جعفر طیار، و ابو عبیده‌ی جراح بودند. بزرگان مکه، برای باز گرداندن ایشان و باز خواستن ایشان از نجاشی، پادشاه حبشه، دو نفر از افراد کاردان خود عبدالله ابن ابی ربیعه (abi rabi'a) و عمرو عاص را با هدایائی نزد نجاشی فرستادند، ولی این دو تن در مأموریت خود توفیقی نیافتند.

۹- اسلام آوردن حمزه و عمر. در برابر فشارها و ناملایماتی که به حضرت رسول و یاران او وارد میشد، دو واقعه‌ی مهم اتفاق افتاد که باعث دلگرمی مسلمانان و تقویت جامعه‌ی کوچک اسلامی شد. یکی اسلام حمزة ابن عبدالمطلب (← حمزه)، عم حضرت رسول، بود، که از مردان شجاع قریش و خاندان بنی هاشم بود، و دیگر اسلام عمر خطاب که مردی باکفایت و باابهت بود، و همه از سطوت و خشونت او بیم داشتند. با این همه، دشمنان پیغمبر از دشمنی و آزار او باز نایستادند، و عمده‌ترین کسانی که او را تعقیب و آزار میکردند، بجز آنها که قبلاً مذکور شد، عبارت بودند از ابولهب (عم پیغمبر) و زن او ام جمیل (خواهر ابوسفیان)، که ← سوره‌ی تبت در قدح ایشان نازل شده است؛ نضر ابن حارث ابن علقمه (nazre 'bne hārese 'bne alqama)؛ ابن الزبعری، شاعر مشهور، که پیغمبر و یاران او را هجو گفت؛ اخنس ابن شریق (axnase 'bne šariq)؛ ابی ابن خلف (← امیة ابن خلف)؛ و غیره.

۱۰- بازگشت از حبشه. هنگامی که جمعی از یاران حضرت رسول در حبشه بودند شنیدند که مردم مکه اسلام آورده‌اند، و به همین جهت، روی به مکه نهادند، ولی چون به نزدیکی مکه رسیدند معلوم شد که خبر دروغ بوده است. از این روی، بعضی ناگزیر شدند که حق جوار [= امان دادن، پناه دادن] بعضی از بزرگان مکه را بخواهند، و با استفاده‌ی از آن حق، بتوانند آزادانه وارد مکه شوند؛ و بعضی دیگر هم به طور نهانی وارد مکه شدند. جوار از رسوم اجتماعی و قضائی عرب بود، و به موجب آن،

یکی از کسانی که دارای قدرت و احترام بود میتوانست از شخص ضعیفی حمایت کند، و به او جوار دهد تا دیگر کسی نتواند به حق او تجاوز کند. عثمان ابن مظعون با جوار ولید ابن مغیره وارد مکه شد، و ابوسلمه (← قسمت ۲۹ همین مقاله) با جوار ابوطالب (عم پیغمبر). اما عثمان ابن مظعون نتوانست تحمل کند که همکیشان مسلمان او تحت تعقیب و آزار باشند، و او آزادانه و با آسایش و امنیت راه برود. به همین جهت، ولید را از حق جوار خود آزاد کرد، و به اصطلاح، جوار او را به او پس داد، و این امر را در کنار مسجد الحرام به دیگران اعلام کرد.

ابوبکر از مهاجرین حبشه نبود، ولی در نتیجه‌ی آزارهائی که میدید از حضرت رسول اجازه‌ی مهاجرت گرفت. در راه، مردی از کنانه به نام ابن الدغنه (ebno 'd.doqonna) یا ابن الدغینه (d.doqayna-') او را دید، و زیر جوار خود گرفت، و به مکه آورد، و این مطلب را اعلام کرد. ابوبکر با استفاده از جوار این شخص، آشکارا به اجرای اعمال دینی پرداخت، و این امر مایه‌ی شکایت مردم مکه شد. ابن الدغنه از او خواست که این اعمال را در خانه اجرا کند، ولی ابوبکر نپذیرفت، و جوار او را به او پس داد، و آن شخص این مطلب را اعلام کرد، و گفت که دیگر از ابوبکر حمایت نخواهد کرد.

۱۱- داستان «صحیفه» و محاصره‌ی اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم. مردم مکه، به موجب رسوم دیرین خود، نمیتوانستند قصد جان حضرت رسول کنند، زیرا در این صورت تمام خاندان بنی هاشم به خونخواهی او بر میخواستند، مخصوصاً که ابوطالب، عم پیغمبر و بزرگ خاندان بنی هاشم، از آن حضرت حمایت میکرد، و علاوه بر این، بنی هاشم طبعاً در میان سایر خاندانها حلفائی (-holafā) [= همپیمانانی] داشتند. پس تدبیری اندیشیدند که تمام خاندان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را، به اصطلاح، تحت محاصره‌ی اقتصادی و اجتماعی در آورند، یعنی با ایشان خرید و فروش و زناشوئی نکنند. قریش به این مطلب همپیمان شدند. و آن را بر صحیفه‌ای نوشتند، و در خانه‌ی کعبه بیاویختند. چون بنی هاشم و بنی عبدالمطلب چنین دیدند در شعب ابی طالب (-še'be abi. tāleb)، که دره‌ای در قسمت شرقی مکه و خانه‌ی ابوطالب در آن واقع بود، دور هم جمع شدند، و تنها ابولهب، عم پیغمبر، که از دشمنان سرسخت او بود به آن جمع نپیوست، و با دشمنان محمد ص هم‌آواز شد. اما، پس از چندی، بیفایده بودن این محاصره‌ی اقتصادی و اجتماعی معلوم شد زیرا اولاً مسلمانان همه از خاندان بنی هاشم نبودند، و در میان ایشان مردانی توانگر مانند ابوبکر، و اشخاص بانفوذ و توانائی مانند عمر وجود داشتند، و این مسلمانان طبیعی بود که این محاصره را جایز نمیدانستند، و به هر وسیله‌ای به محاصره‌شدگان کومک میرساندند؛ ثانیاً افراد خاندان بنی هاشم در میان دیگر خاندان‌های قریش دوستان وفادار و خویشاوندانی داشتند که نهانی به محاصره‌شدگان یاری می‌کردند. پس از مدتی (در کتب سیره مدت محاصره را از ۲ تا ۳ سال گفته‌اند)، چند تن از دوستان بنی هاشم یعنی هشام ابن ربیعه (hešāme 'bne rabia')، زهیر ابن ابی امیه (zohayre 'bne abi omayya)، مطعم ابن عدی، و زمعة ابن الاسود (zama'te 'bne l.'asvad')—همدست شدند، و در کنار مسجد الحرام، در حضور بزرگان قریش، اعلام کردند که مضمون صحیفه را نقض خواهند کرد، و با وجود مخالفت ابوجهل، این کار را کردند. گویند چون صحیفه را از جای خود باز گرفتند تا پاره کنند دیدند که موریانه همه‌ی آن را خورده و فقط جمله‌ی باسمک اللهم (be'smeka allāhomma) [به نام تو، ای خدای من] سالم مانده بود.

۱۲- آزار قریش. در باره‌ی آزار قریش و مخصوصاً طعن و استهزاء ایشان به حضرت رسول اخباری در سیره‌ی آن حضرت نقل شده است، و برای اینکه چگونگی این طعن و استهزاها معلوم شود دو فقره از آن را، که در قرآن نیز تأیید شده است، نقل میکنیم. یکی آنکه عاص ابن وائل سهمی همواره پس از آنکه ذکری از حضرت رسول به میان میآمد، میگفت: "ولش کنید او مردی است آبْتَرَ (یعنی بلاعقب است و فرزند ذکور ندارد)، و اگر بمیرد نامش از یادها برود و همه آسوده شویم". در پاسخ طعن آن مرد و برای تسلیت خاطر حضرت رسول سوره‌ی معروف کوثر (سوره‌ی ۱۰۸) نازل شد، "اِنّا اَعْطَیْناکَ الْکوثَر. فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَر. اِنَّ شانِئَکَ هوالاَبْتَر" [ما ترا بیشترین و فراوانترین چیزها را دادیم (مقصود نبوت است). پس (به شکرانه‌ی این) برای خداوندت نماز بگزار و قربانی کن، آنکه ترا بد گوید ابتر اوست (زیرا کافر است و نام نیکی از او نخواهد ماند)]. دوم آنکه روزی کافران به او گفتند چرا فرشته‌ای برای تو نازل نمیشود تا در باره‌ی تو با مردم سخن گوید و همه او را ببینند. در جواب ایشان این آیات (انعام ۸ و ۹) نازل شد: "و قالوالَولا اُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ، وَلَو اَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الْاَمْرُ، ثُمَّ لایُنْظَرون؛ وَلَو جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنا عَلَیْهِم ما یَلْبِسون" [گفتند چرا فرشته‌ای بر او فرو نمیآید. اگر فرشته‌ای فرو میفرستادیم دیگر کار تمام بود، و (کفار) مهلتی نداشتند (یعنی در آن صورت همه ایمان میآوردند و کافران حقیقی شناخته نمی‌شدند). اگر فرشته‌ای میفرستادیم (ناچار) او را به صورت مردی میفرستادیم، و آنچه را بر ایشان پوشیده است پوشیده میداشتیم (یعنی فرشته در این جهان ناچار باید به صورت مردم این جهان باشد و در این صورت فرقی با مردم دیگر نداشت و فرشته بودن او معلوم نمیشد)].

۱۳- وفات خدیجه و ابوطالب. در سال سوم پیش از هجرت دو واقعه برای حضرت رسول پیش آمد که آثار سخت و ناراحت کننده‌ای در وضع او به وجود آورد، یکی وفات خدیجه، زن باوفا و مهربان پیغمبر، و دیگر وفات عمش ابوطالب، که با تمام قوا از برادرزاده‌ی خود دفاع میکرد، و کافران مکه با وجود او نمی‌توانستند آزار بیشتری بر آن حضرت وارد آورند. پس از وفات ابوطالب، کفار مکه جرأت بیشتری پیدا کردند، و آزار شدیدتر شد. در این میان، به خاطر آن حضرت رسید که به طائف در ۱۲۰ کیلومتری جنوب مکه برود، و در آنجا از قبیله‌ی ثقیف یاری جوید. ولی سه تن از بزرگان و اشراف ثقیف که با حضرت مواجه شدند جواب رد سختی به او دادند، و اوباش و بندگان شهر را به آزار و دشنام او بر انگیختند تا آنکه آن حضرت از یاری قبیله‌ی ثقیف و مردم طائف مأیوس شد، و فقط با جوار مطعم ابن عدی توانست وارد مکه شود و به خانه‌ی خود برود.

۱۴- شروع به دعوت قبایل عرب. چون حضرت رسول از اسلام مردم مکه و مردم طائف مأیوس شد، به فکر دعوت سایر قبایل عرب افتاد، و در ایام حج، که مردم عربستان از هر سوی به زیارت کعبه و برای بازار جمع میشدند، به چادرهای قبایل میرفت، و ایشان را به اسلام دعوت میفرمود. از آن جمله به چادرهای قبیله‌ی کنده، قبیله‌ی کَلْب، بنی حَنیفه، و عامر ابن صعصعه رفت، و اسلام را بر ایشان عرضه کرد، ولی هیچ کدام نپذیرفتند. در شهر مدینه، علاوه بر عده‌ای یهود، دو قبیله‌ی اوس و خزرج زندگی میکردند که با یکدیگر خصومت داشتند، و گاهی هم کارشان به جنگ میکشید. سالی، چند تن از قبیله‌ی اوس به مکه آمدند تا از مردم مکه در جنگ با خزرجیان کومک بخواهند. در میان ایشان، ایاس ابن معاذ (eyāse 'bne mo'āz)، از طایفه‌ی بنی عبد الاشهل (bani abdo 'l.'aŝhal) از قبیله‌ی اوس هم بود. حضرت رسول به آنان برخورد کرد، و به اسلام دعوتشان فرمود. ایاس به سخنان آن حضرت شیفته شد، و ظاهراً هم اسلام آورد، ولی رئیس قبیله‌ی اوس، ابوالحیسر (abo 'l.haysar)، ایشان را از گوش دادن به سخنان آن حضرت منع کرد. پس از بازگشتن اوس به مدینه، جنگ معروف بعاث (← خزرج) میان اوس و خزرج روی داد، و ایاس در آن جنگ کشته شد. پس از جنگ بعاث بود که حضرت، در موسم حج، با ۶ تن از خزرجیان در عقبه (گردنه‌ای در منی، بین راه مکه و عرفات) ملاقات کرد، و ایشان را به اسلام دعوت فرمود. ایشان آن دعوت را پذیرفتند، و اظهار امیدواری کردند که، در بازگشت به مدینه، این دین را در میان مردم نشر دهند تا بلکه از برکت آن دشمنی و جنگ از میان مردم مدینه بر خیزد. این ۶ تن به مدینه باز گشتند، و مردم مدینه را به اسلام دعوت کردند، و قصه‌ی حضرت رسول را به آنان گفتند، چنانکه، بنا به روایت، در مدینه خانه‌ای از خانه‌ی انصار نماند که در آن ذکری از حضرت رسول نباشد.

۱۵- بیعت عَقَبَه‌ی اولیٰ [= نخستین بیعت عقبه] یا **بیعت نساء.** در موسم حج سال بعد، ۱۲ تن از مردم مدینه—که از این پس به ایشان، مطابق کتاب سیره، انصار گفته خواهد شد—در همان عقبه با حضرت رسول ملاقات، و با وی بیعت کردند. شرایط این بیعت عبارت بود از اینکه بیعت‌کنندگان (۱) خدای واحد را بپرستند؛ (۲) دزدی نکنند؛ (۳) زنا نکنند؛ (۴) فرزندان خود را نکشند؛ (۵) دروغ نگویند و بهتان و

افترا نزنند، و (۶) در هر کار نیکی از حضرت رسول پیروی کنند. در مقابل، حضرت رسول متعهد شد که اگر انصار به این شرایط وفا کنند به بهشت خداوند بروند، و اگر آن را نقض کنند کارشان با خدا باشد، اگر بخواهد عذابشان کند و اگر بخواهد ببخشاید.

این بیعت بیعت نساء خوانده میشود، زیرا شرایط آن با شرایط زنان که در قرآن آمده است یکسی است، و شرط جنگ در آن نشده است. آیه‌ای که در آن مسئله‌ی بیعت زنان ذکر شده است آیه‌ی ۱۲ از سوره‌ی ممتحنه است، "یا اَیُّهاَ النَّبیُّ اِذا جاءَکَ المُؤمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلیٰ اَنْ لا یُشْرِکْنَ بِاللّهِ شَیْئاً وَ لا یَسْرِقْنَ وَ لا یَزْنینَ وَلا یَقْتُلْنَ اَوْلادَهُنَّ وَلا یَأْتینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرینَهُ بَیْنَ اَیْدیهِنَّ وَ اَرْجُلِهِنَّ وَ لا یَعْصینَکَ فی مَعْروفٍ فَبایِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیم" [ای پیغمبر، اگر زنان مؤمن پیش تو بیایند تا با تو بیعت کنند بر اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهند، و دزدی نکنند و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و بهتانی که از پیش خود بسازند نزنند، و در کارهای نیک از پیروی تو سر باز نزنند، پس با ایشان بیعت کن، و برای ایشان آمرزش بخواه، که همانا خداوند آمرزگار مهربان است].

۱۶- بیعت عَقَبه‌ی ثانیه [=دومین بیعت عقبه]. در بازگشت این ۱۲ تن به مدینه، حضرت یکی از یاران خود، مصعب ابن عمیر (mos'abe 'bne omayr)، را با آنها فرستاد تا قرآن و اصول دین اسلام را به ایشان یاد دهد. این عده در مدینه به تبلیغ دین جدید پرداختند، و بسیاری از بزرگان و رؤسای قبایل مدینه ــ از جمله سعد ابن معاذ و اسید ابن حضیر (osayde 'bne hozayr) ــ اسلام آوردند، و فقط طایفه‌ی اوس الله ('l.lāh aso) به شرک خود باقی ماندند. در موسم حج سال بعد، ۷۳ تن مرد و دو تن زن از مردم مدینه که اسلام آورده بودند، پس از پایان مراسم حج، در وسط ــ روزهای تشریق یاسی از شب گذشته، در همان عقبه با حضرت رسول قرار ملاقات گذاشتند. حضرت با عم خود عباس ابن عبدالمطلب، که هنوز اسلام نیاورده بود، در محل ملاقات حاضر شد، و پس از سخنرانی کوتاهی، پیشنهاد کرد که با او بیعت کنند بر اینکه چنانکه از زنان و فرزندان خود دفاع میکنند از ایشان نیز دفاع کنند. براء ابن معرور (barā'e 'bne ma'rur)، که از اشراف انصار بود، بر خاست، و پیشنهاد آن حضرت را پذیرفت. حضرت فرمود تا ۱۲ تن به عنوان نقیب و نماینده‌ی مردم مدینه از میان خودشان انتخاب کنند، تا هر کدام از طرف قوم خود شرط بیعت را کفالت کند. آنها ۱۲ تن از میان خود انتخاب کردند، ۹ تن از خزرج و ۳ تن از اوس، که در میان ایشان، نام بعضی از مردان مشهور اسلام، از قبیل براء ابن معرور، عبادة ابن الصامت (obādate 'bne 's.sāmet)، سعد ابن عباده، و اسید ابن حضیر، دیده میشوند. نخستین کسی که بیعت کرد براء ابن معرور بود، و پس از او دیگران بیعت کردند.

بیعت این همه مردم در منی چیزی نبود که بتوان پنهان داشت. روز بعد، جمعی از قریش پیش حجاج مدینه رفتند، و از اصل قضیه جویا شدند. چون کسانی که مورد پرسش قرار گرفته بودند، با آنکه از اهل مدینه بودند، جزو بیعت کنندگان نبودند، از قضیه اظهار بی اطلاعی کردند، و عبدالله ابن ابی، که از بزرگان مدینه بود و از داستان بیعت خبر نداشت، گفت قوم من چنین کار بزرگی را از من پنهان نمیدارند. ولی پس از آنکه مردم از منی رفتند، صحت قضیه معلوم شد، و عده‌ای از قریش در جستجوی بیعت‌کنندگان افتادند. اما جز سعد ابن عباده کسی را نیافتند، و او را گرفته به مکه آوردند، و کتک زدند و او فقط با طلب جوار دو نفر از بزرگان مکه توانست از دست ایشان خلاصی یابد.

دومین بیعت عقبه، چنانکه از مضمون بیعت معلوم است، بر خلاف نخستین بیعت، متضمن جنگ و دفاع بوده است، زیرا، چنانکه اصحاب سیره گفته‌اند، هنگام نخستین بیعت عقبه، حضرت مأذون به جنگ نبوده است، ولی در میان دو بیعت اجازه‌ی جنگ داده شد، و به همین جهت، مضمون بیعت ثانی متضمن جنگ و دفاع است. پس از بازگشت بیعت کنندگان به مدینه، حضرت به یاران خود دستور فرمود تا به مدینه مهاجرت کنند، و از شر آزار قریش در امان باشند. عده‌ای از یاران پیغمبر ــ که در میان ایشان رجال بزرگ اسلامی از قبیل عمر خطاب، زبیر ابن العوام، عثمان ابن عفان، و سالم مولی ابو-حُذَیفَة، حمزة ابن عبدالمطلب، و صهیب بودند ــ به مدینه مهاجرت کردند تا آنکه در مکه کسی جز آن حضرت و علی ابن ابی طالب و ابوبکر نماند و دیگران یا مهاجرت کردند یا به زندان، یا در محنت افتادند (یعنی مجبور شدند که از آن حضرت بر گردند).

۱۷- اسراء و معراج. واقعه‌ی اسراء و معراج در مکه اتفاق افتاده است، و آن چنین است که حضرت رسول روزی بامداد به مردم مکه خبر داد که خداوند، شب، او را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی، واقع در بیت المقدس برده، و آیات و نشانه‌هائی به او نشان داده است. ظاهراً داستان رفتن آن حضرت به معراج و آسمانها نیز در آن شب اتفاق افتاده است. خبر اسراء در آیه‌ی اول از سوره‌ی اسراء (یا بنی اسرائیل) آمده است، "سُبحانَ الَّذی اَسریٰ بِعَبدِهِ لَیلاً مِنَ المَسجِدِ الحَرامِ اِلَی المَسجِدِ الاَقصَی الَّذی بارَکْنا حَولَهُ لِنُریَهُ مِن آیاتِنا اِنَّهُ هُوَالسَّمیعُ البَصیر" [پاک و منزه است آن خداوندی که پرستنده‌ی خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد، مسجدی که دور و بر آن را متبرک گردانیده‌ایم، او را بردیم تا برخی از نشانه‌های خود را به وی بنمائیم. خداوند شنوا و بینا است]. قریش این سخن را باور نکردند، و حتی جمعی از مسلمانان نیز باور نکردند و مرتد شدند.

۱۸- توطئه‌ی قتل محمد. پس از بیعت نمایندگان شهر مدینه در عقبه (عقبه‌ی ثانیه) و مهاجرت یاران سرشناس پیغمبر به مدینه، شکاف میان مردم مکه و آن حضرت بیشتر شد، و مردم این شهر بزودی در یافتند که از این پس سر و کارشان با عده‌ی معدودی نخواهد بود، بلکه طرف خصومت ایشان شهر دیگری خواهد بود از این رو، به فکر افتادند که یا پیغمبر را حبس، یا از شهر مکه بیرون کنند، و اگر هم این کار میسر نشود او را به قتل رسانند. این مطالب در مجلس شورای شهر مکه که به نام دارالندوه معروف بود مطرح شد. مسئله‌ی حبس و باز داشتن پیغمبر مورد موافقت قرار نگرفت، زیرا ترس این بود که دوستان محمد، به هر طریقی که باشد، او را آزاد کنند. در مسئله‌ی قتل او هم خونخواهی بنی هاشم و همپیمانان محمد ص پیش میآمد. مسئله‌ی بیرون کردن او از شهر از همه خطرناکتر بود، زیرا محمد پیش همپیمانان خود در مدینه میرفت، و امری که از آن بیم داشتند روی مینمود. به پیشنهاد ابوجهل و تأیید پیرمردی ناشناس از مردم نجد، معروف به شیخ نجدی ــ که، به قول اصحاب سیره، همان ابلیس بود که به آن صورت در آمده بود ــ قرار بر آن شد که در قتل او قبایل زیادی شرکت کنند، به این معنی که از هر قبیله جوان جلدی برگزیده شود، و همه یکباره بر او حمله کنند، و به زندگیش خاتمه دهند. در این صورت، در خون او قبایل زیادی شرکت میداشتند، و بنی هاشم و مردم مدینه از مقابله‌ی با آن همه قبیله احتراز میکردند. خبر تصویبات این مجلس به وسیله‌ی جبرائیل به آن حضرت رسید، و حضرت در شب موعودی که قرار بر قتل او گذاشته بودند، در خوابگاه خود نخوابید و علی ابن ابی طالب را به جای خود گذاشت. در قرآن مجید (سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۰) ظاهراً به این توطئه اشاره شده است، "وَ اِذْ یَمْکُرُبِکَ الَّذینَ کَفَروا لِیُثْبِتوکَ اَوْ یَقْتُلُوکَ اَوْ یُخْرِجوکَ وَ یَمْکُرونَ وَ یَمْکُرُاللهُ وَاللهُ خَیْرُ الماکِرین" [هنگامی که کافران در پی چاره‌ای بودند که ترا باز دارند یا بکشند یا بیرون کنند، آنان چاره‌جوئی میکردند، و خداوند نیز چاره‌سازی میکرد و خداوند بهترین چاره‌سازان است].

فصل چهارم: از هجرت تا فتح مکه

۱۹- هجرت از مکه به مدینه. ابوبکر، که از جمله‌ی کسانی بود که در مکه مانده بود، از حضرت اجازه‌ی رفتن به مدینه خواسته بود، و حضرت فرموده بود که شتاب نکند شاید هم سفری برای او پیدا شود. ابوبکر از این سخن امیدوار شده بود که شاید با خود آن حضرت همسفر شود، و به همین منظور، دو شتر خریده بود و آماده نگاه میداشت. روزی در گرمای روز حضرت پیش ابوبکر رفت و به او خبر داد که خداوند به او اجازه‌ی هجرت به مدینه داده است، و ابوبکر از شنیدن اینکه او نیز با رسول خدا همسفر خواهد بود شادمان شد. ابوبکر

مردی از کفار به نام عبدالله ابن ارقط (arqat) را اجیر کرد که ایشان را به مدینه راهبری کند، و آن دو شتر را به وی داد، تا در روز معینی بیاید و ایشان را ببرد. محمد ص و ابوبکر از دریچه‌ای که در پشت خانه‌ی ابوبکر بود بیرون شدند، و به غاری که در کوه ثور (tōr)، که در ج مکه قرار داشت، رفتند، و در آن غار سه روز ماندند. در این مدت، عبدالله ابن ابوبکر اخبار شهر را به ایشان میرسانید، و اسماء دختر ابوبکر (← اسماء ذات النطاقین) شباهنگام برای ایشان غذا میبرد و عامر ابن فهیره (āmere bne fohayra')، مولای ابوبکر، گوسفندان او را شب به در غار میبرد تا از شیرشان بخورند، و نیز، رفت و آمد گوسفندان اثر پای عبدالله ابن ابوبکر و اسماء را از میان ببرد. روز سوم، که سرو صداها خوابید، راهنمائی که اجیر کرده بودند با شتر خود و آن دو شتر ابوبکر به در غار آمد، و هر سه نفر با عامر ابن فهیره رو به مدینه به راه افتادند. راهنما ایشان را از بیراهه به طرف ساحل برد، و بعد به راه معمولی رساند، و ظاهراً باز یکی دو بار از بیراهه به راه و از راه به بیراهه برد تا آنکه سرانجام، به قول سیره‌نویسان، در گرمای روز دوشنبه‌ی ۱۲ ربیع الاول (۲۴ سپتامبر ۶۲۲) به سرزمین قباء، که در نزدیکی مدینه و در ج آن واقع است، رسیدند. حضرت از روز دوشنبه تا پنجشنبه (یا جمعه) در قباء در منزل یکی از افراد قبیله‌ی بنی عمرو ابن عوف (amre 'bne ăf) ماند، و مسجدی در قبا بنا کرد. پس از آن روی به مدینه نهاد.

حضرت، برای آنکه اختلافات موجود میان قبایل مدینه تجدید نشود، نخواست که در محله و منزل معینی فرود آید، بلکه عنان ناقه را رها کرد و فرمود که هر جا ناقه به دلخواه خود بنشیند همان جا منزل خواهد کرد. ناقه از هر محله‌ای که میگذشت مردم آن از آن حضرت درخواست میکردند که این افتخار را به ایشان دهد، و در منزل ایشان فرود آید، ولی ناقه، همچنان به راه خود میرفت تا آنکه در محله‌ی بنی مالک ابن النجار بر در مربدی [(merbad) جای خشکانیدن خرما]، که از آنِ دو کودک یتیم به نام سهل و سهیل بود، فرود آمد. این دو کودک در زیر قیمومت مردی به نام معاذ ابن عفراء (mo'āze 'bne afrā') بودند. در این میان، ابوایوب خالد ابن زید انصاری (← ابوایوب انصاری)، از مردم همان محله، رسید و بار ایشان را به خانه‌ی خود برد. حضرت در خانه‌ی ابوایوب ماند تا هنگامی که در آن مربد مسجدی بساختند، و منازلی برای حضرت نیز در همان جا بنا کردند، و حضرت از خانه‌ی ابوایوب به آنجا منتقل شد. علی ابن ابی طالب ع نیز، پس از آنکه امانات مردم را که پیش حضرت رسول بود به صاحبانش باز گرداند، از مکه بیرون شد، و در قباء به آن حضرت پیوست. چنانکه گفتیم، وصول حضرت به قباء در ۱۲م ماه ربیع الاول بود، و مسلمانان اول محرم آن سال (۱۶ یا ۱۵ ژوئیه‌ی ۶۲۲) را مبدأ تاریخ هجری قرار دادند (← تقویم هجری قمری).

۲۰- حضرت رسول در مدینه. شهر یثرب یا مدینه هنگام مهاجرت حضرت رسول دارای وضعی متفاوت با وضع شهر مکه بود. مدینه در ناحیه‌ای نسبةً حاصلخیز قرار داشت، و مردم آن از راه کشاورزی زندگی میکردند، ولی به هیچ‌وجه از آداب و عادات وسنن قبیله‌ای دست بر نداشته بودند. در حالی که مردم مکه از نوعی اتحاد و همبستگی بر خوردار بودند، در میان مردم مدینه دشمنی و جنگ دائمی وجود داشت، تا آنجا که زندگی شهر را به نابودی تهدید میکرد. دو قبیله‌ی اوس و خزرج، از شاخه‌های قیله (qayla)، دشمن خونی یکدیگر بودند. در آغاز قرن ۷م ب‌م، این دشمنی به اوج خود رسیده بود، و در جنگهائی که میان آن دو قبیله در گرفته بود، خزرجیان غلبه یافته بودند. قبیله‌ی اوس، برای حفظ حیات خود، ناگزیر شد از قبایل مقتدر یهود که در شهر ساکن بودند کومک بگیرد، و این امر به جنگ بعاث (که در قسمت ۱۴ نیز اشاره‌ای به آن شد) منجر گردید، و اوسیها پیروز شدند. در همین اوقات بود که مردم شهر، برای پرهیز از جنگهای دیگر و خصومت بیشتر، در جستجوی راه حلی بر آمدند، و سرانجام، این راه حل را در وجود حضرت رسول و گرویدن به دین اسلام و دعوت آن حضرت به شهر خود پیدا کردند.

پس از ورود حضرت رسول به مدینه، قسمت بیشتر ساکنان مدینه از اوس و خزرج اسلام آورده بودند، و فقط طایفه‌ی اوس الله (قسمت ۱۶) در شرک خود باقی مانده بودند. قبایل یهود نیز—مهمترین آنان بنی نضیر (قسمت ۳۱)، بنی قریظه (قسمت ۳۴)، و بنی قینقاع (قسمت ۲۶) —، اسلام را نپذیرفته بودند. پس از ورود حضرت رسول ص به مدینه، عامل تازه‌ای در اجتماع مدینه پیدا شد، و آن مسلمانان مکه بودند که به مدینه آمده بودند، و به آنان مهاجرین میگفتند، در برابر مسلمانان مدینه که، چنانکه گفتیم، انصار خوانده شدند.

برای نزدیک ساختن این عناصر مختلف در مدینه و ایجاد جامعه‌ای متحد، حضرت رسول دو اقدام بسیار مهم به عمل آورد که هر دو نتایج بسیار مؤثر به بار آوردند:

(۱) سندی که به منزله‌ی قانون اساسی شهر بود تدوین شد که به موجب آن، تمام ساکنین مدینه—اعم از قریش و اوس و خزرج، و اعم از مسلم و یهود—اجتماع واحد و "امت" واحدی تشکیل میدادند که در برابر هر دشمنی و دست‌اندازی از خارج میبایست متحد شوند، هیچ کس مجاز نبود که مشرکی را از خارج پناه دهد؛ و اگر جنگی در میگرفت باید همه در آن جنگ شرکت کنند، و هیچ کس یا طایفه‌ای جدا-گانه حق انعقاد صلح نداشت. در فوق این جامعه‌ی تازه یا "امت"، خود حضرت رسول قرار داشت، و هر اختلاف و مخاصمه‌ای میبایست به او رجوع شود، و به حکم او حل و فصل گردد. در داخله‌ی این جامعه‌ی جدید، قبایل و اجتماعات مختلف استقلال داخلی خود را حفظ میکردند، و هر طایفه‌ای بایستی خونبهای مقتولی از طایفه‌ی دیگر را که به دست افراد آن طایفه کشته شده بود بپردازد، و اگر اسیری از آن طایفه در خارج از شهر داشتند بایستی خود افراد آن طایفه فدیه‌ی او را بپردازند. یهودیان در دین خود آزاد بودند، ولی اگر مسلمانان با مشرکان در جنگ بودند یهودیان ناگزیر میبایستی به مسلمانان کومک کنند.

(۲) اقدام مهم دیگر مؤاخاة (mo'āxāt) [=ایجاد برادری] میان مهاجرین و انصار بود. مهاجرین از قبایل خارج مدینه و بیشتر از قبیله‌ی قریش، و در میان قبایل مدینه غریب و بیگانه بودند. برای رفع این بیگانگی، و التیام میان دو عنصر مکی و مدنی، حضرت هر فردی از مهاجرین را با یکی از افراد انصار برادر ساخت، و تفصیل این مؤاخاة در کتب سیره مذکور است.

۲۱- منافقین. در میان مردمی از اوس و خزرج که به دین اسلام گرویده بودند کسانی پیدا شدند که اسلام ایشان ظاهری بود، و بشدت طرفدار سنن و عادات و آداب قدیمی خود بودند، و تنها از ترس اکثریت، تظاهر به اسلام میکردند. این عده به همین جهت "منافقین" (monāfeqin) خوانده شدند، و حضرت، که برای وحدت جامعه‌ی تازه سعی فوق العاده مبذول میداشت، از جانب این عده نگران بود، و آیات زیادی در طعن و توبیخ ایشان نازل شد؛ از جمله ← سوره‌ی منافقون، که بیشتر در مذمت عبدالله ابن ابی از طایفه‌ی بنی عوف (از خزرج) است، که رئیس منافقین شمرده میشد. علت عمده‌ی مخالفت این شخص ظاهراً برای آن بود که پیش از هجرت حضرت به مدینه گویا می‌خواستند او را رئیس قوم خود بکنند، ولی با آمدن حضرت رسول ص موضوع ریاست او منتفی شده بود.

۲۲- بعضی وقایع دیگر ایام اقامت در مدینه. از وقایعی که در اوایل دوره‌ی اقامت حضرت رسول در مدینه اتفاق افتاد یکی مسئله‌ی اذان است. در جامعه‌ی تازه‌ی اسلامی، ضرورت دعوت مسلمانان در هنگام نماز برای نماز خواندن حس میشد. یهود مدینه همکیشان خود را با صدای بوق به نماز میخواندند، ولی حضرت رسول آن را نپسندید، و خواست، مانند نصاری، با ناقوس این کار را انجام دهد. ناقوس نصاری در آن زمان از چوب بود، و حضرت دستور فرمود تا ناقوسی از چوب بتراشند. در این میان، در نتیجه‌ی خوابی که بعضی از مسلمانان دیده بودند، حضرت از به کار بردن ناقوس نیز صرف نظر کرد، و به بلال حبشی دستور فرمود تا با آواز اذان مؤمنین را برای نماز بخواند.

دیگر تغییر قبله است از بیت المقدس به کعبه که، به قول اکثر سیره‌نویسان، ۱۸ ماه از هجرت گذشته، در نیمه‌ی شعبان اتفاق‌افتاده است، و بعضی هم آن را در ماه ۱۶م از هجرت گفته‌اند. ظاهراً قضیه‌ی تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، با بعضی از حوادث نظیر آن، موجب شد که رفته رفته شکاف میان جامعه‌ی مؤمنین و جامعه‌ی یهود مدینه بیشتر شود، تا آنجا که یهود، با طعن در دین اسلام و استهزاء مسلمانان و سعی در ایجاد نفاق میان ایشان، خصومت خود را آشکار کردند، و این امر موجب آن شد که آیات زیادی در مذمت قوم یهود نازل شود، و یهود مدینه پیمان خود را با حضرت رسول، چنانکه

خواهیم دید، نقض کردند، و این کار به نابودی ایشان انجامید.

ح ۷ یا ۸ (یا به قولی ۱۸) ماه پس از هجرت، حضرت رسول عایشه را، که پیش از هجرت و پس از وفات خدیجه به عقد ازدواج در آورده بود، به خانه‌ی خود برد.

۲۳- تنبیه قریش؛ غزوه‌ی بدر اولی. قبلاً گفته شد که، پیش از دومین بیعت عقبه، اجازه‌ی جنگ با کفار به حضرت رسول داده شده بود، و این بیعت، بیعت به جنگ بود. پس از مهاجرت حضرت رسول و یاران او به مدینه، طبیعتاً دیگر میان آن حضرت و مردم مکه راهی برای آشتی وجود نداشت، و مخصوصاً مهاجرین، که از خانه‌های خود رانده شده بودند، در انتظار آن بودند که روزی پیروزمندانه به خانه‌های خود در مکه باز گردند. به همین جهت، پس از آنکه حضرت نظم داخلی را در مدینه برقرار ساخت، و از اتحاد میان مسلمانان مطمئن شد، به فکر تنبیه کفار قریش افتاد، و برای این کار نخست مهاجرین را برگزید، چنانکه ابتدا عبیدة ابن حارث را با ۸۰ سوار از مهاجرین به مقابله‌ی جمعی از قریش فرستاد. این واقعه به جنگ منتهی نشد، و فقط تیری به سعد ابن ابی وقاص انداخته شد. و نیز آن حضرت عم خود حمزة ابن عبدالمطلب (← حمزه) را با ۳۰ تن سوار از مهاجرین به ساحل دریا برای مقابله با گروهی از کفار قریش، که در رأس ایشان ابوجهل قرار داشت، فرستاد. این واقعه هم به جنگ نکشید، و مرذی به نام مجدی ابن عمر جهنی (majdiyye 'bne omare johani) در میان طرفین حایل شد. بار دیگر، خود حضرت رسول به قصد قریش بیرون رفت، و تا بواط (bavāt, bovāt) رسید، ولی بدون جنگ باز گشت. پس از آن، باز خود آن حضرت با گروهی برای مقابله با قریش بیرون شد، و تا محلی به نام عشیره (ošayra) رفت، و در آنجا با بنی مدلج (bani modlej) و بنی ضمره (bani zamra) پیمان بست، و بدون برخورد به مدینه باز گشت. چند روزی پس از بازگشت آن حضرت به مدینه، کرز ابن جابر فهری (korze 'bne jābere fehri) از قریش دستبردی به چارپایان مدینه زد، و حضرت در طلب او از مدینه بیرون شد تا به سفوان (safvān) از ناحیه‌ی بدر رسید، ولی نتوانست به کرز ابن جابر دست یابد، و به مدینه باز گشت. این سفر اخیر را غزوه‌ی بدر اولی (ula) خوانند.

۲۴- سریه‌ی عبدالله ابن جحش. پس از بازگشت از "غزوه‌ی بدر اولی"، حضرت رسول عبدالله ابن جحش را با ۸ تن از مهاجرین به مأموریتی بیرون فرستاد، و نامه‌ای به او داد، و فرمود پس از دو روز راه‌پیمائی نامه را باز کند. عبدالله پس از دو روز نامه را باز کرد. در نامه دستور داده شده بود که تا نخله (naxla)، میان مکه و طائف، بروند و اطلاعاتی از امر قریش به دست آورند. در نامه ذکر شده بود که عبدالله نباید کسی از یاران خود را به این کار مجبور کند. علت این امر آن بود که این مأموریت در ماه رجب که از ماههای حرام بود اتفاق می‌افتاد، و در آن ماهها عرب متعهد شده بودند که جنگی و دستبردی نکنند. عبدالله با یاران خود تا نخله رفتند، و فقط دو تن از آنان به دنبال شتر گمشده‌ی خود رفتند و در این مأموریت شرکت نجستند. پس از آنکه به نخله رسیدند، کاروانی را که متعلق به قریش بود، با بارهای مویز و چرم دیدند، و با این کاروان فقط چهار تن بودند که رئیسشان عمرو ابن حضرمی (amre 'bne hazrami) بود. این چهار تن ابتدا ترسیدند، ولی چون یکی از یاران عبدالله ابن جحش سر خود را تراشیده بود، مطمئن شدند زیرا پنداشتند که برای عمره میروند. در این میان یکی از یاران عبدالله ابن جحش عمرو ابن حضرمی را با تیر کشت، و دو تن دیگر از همراهان وی اسیر شدند، و یکی فرار کرد. عبدالله با بارهای کاروان و آن دو اسیر به مدینه باز گشت. چون به مدینه رسیدند حضرت فرمود من شما را برای جنگ نفرستاده بودم، و به همین جهت، دست به مال کاروان نزد. ولی قریش سر و صدا راه انداختند که محمد در ماه حرام به جنگ پرداخته است، و سنت عرب را زیر پا گذاشته. مردم مدینه نیز سخت دلگیر شدند، و یهودیان شروع به طعن و استهزا کردند، تا آنکه آیه‌ی قتال در ماه حرام نازل شد: "یَسْئَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِیهِ، قُلْ قِتالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ، وَ کُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ، وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللّهِ، وَ الْفِتْنَةُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ" (بقره ۲۱۴) [از تو در باره‌ی جنگ در ماه حرام میپرسند، بگو جنگ در آن گناهی بزرگ است، و مردم را از راه خدا باز داشتن است، و ناسپاسی به او و مسجد الحرام است؛ اما بیرون کردن مردم مسجد الحرام از آن در نزد خدا گناه بزرگتری است، و فتنه‌جوئی از جنگ بدتر است]. با این آیه، عبدالله ابن جحش و یاران او و مردم مدینه آرام گرفتند، و حضرت دستور فرمود تا اموال کاروان تقسیم شود.

۲۵- غزوه‌ی بدر. چند ماهی پس از واقعه‌ی نخله و تقسیم غنائم کاروان آن، خبر رسید که کاروان بزرگتر و گرانبهاتری از آن قریش از غزه به مکه در حرکت است، و امیر کاروان ابوسفیان معروف است. حضرت خبر این کاروان را به اصحاب خود داد، و امر فرمود تا برای ضبط اموال کاروان بیرون شوند. ۸۳ تن از مهاجرین و ۲۳۱ تن از مردم مدینه خود را برای اجرای این دستور آماده کردند، و از مدینه بیرون شدند. این ۳۱۴ تن فقط ۷۰ شتر با خود داشتند. حضرت با این عده در ماه رمضان (به قول ابن هشام روز دوشنبه‌ی ۸ رمضان) از مدینه به راه مکه بیرون شد تا به موضعی به نام منصرف (monsaraf) رسید. در آنجا راه مکه را رها کرد، و از دست راست این راه به سوی بدر حرکت کرد. بدر از بازارهای مردم حجاز بود، و مقداری تا ساحل بحر احمر فاصله داشت، و محل شنزاری بود که چاههای متعدد داشت. ابوسفیان با احتیاط حرکت میکرد تا آنکه، به وسیله‌ی جاسوسان خود، از خروج مردم مدینه برای ضبط اموال کاروان آگاه شد، و بیدرنگ مردی به نام ضمضم ابن عمرو غفاری (zamzame 'bne amre qefāri) را اجیر کرد تا به مکه برود، و قریش را از خطری که متوجه کاروان گرانبهایشان شده است بیاگاهاند تا خود را به کومک او برسانند. این خبر مردم مکه را بر آشفت، چنانکه بیدرنگ خود را آماده‌ی قتال کردند، و سپاهی در حدود ۹۵۰ تن با ۷۰۰ شتر و 100 اسب آماده ساختند، و به یاری کاروان شتافتند. در این میان، ابوسفیان از ورود اصحاب حضرت رسول به بدر آگاه شد، و بسرعت از جاده منحرف گردید، و از سمت راست، از نزدیکیهای ساحل، روی به مکه نهاد. پس از آنکه ابوسفیان از خطری که کاروان را تهدید میکرد دور شد، پیامی به قریش فرستاد که کاروان نجات یافت، و چون خطری نیست، مردمی که از مکه بیرون آمده‌اند به خانه‌های خود باز گردند. ولی ابوجهل، که دلی پر از کینه‌ی حضرت رسول داشت، مردم را از بازگشت به مکه منع کرد، و گفت باید به بدر که از مواسم [جمع موسم، به معنی محل اجتماع] و بازارهای عرب است، برویم و سه روز در آنجا به خوشی بگذرانیم، تا همه‌ی عرب از شجاعت و غیرت ما آگاه شوند، و از ما حساب ببرند، و بدین ترتیب، قریش نیز به سوی بدر راه افتادند. در این میان، در ناحیه‌ی بدر، بارانی آمد که زمین نرم شنی را سست کرد، و حضرت رسول و یاران او توانستند براحتی و زودتر از قریش به بدر برسند، و چاههای آن را تصرف کنند. بنا به مشورت یکی از یاران حضرت رسول، به نام حباب ابن منذر ابن جموح (hobābe 'bne monzere 'bne jamuh)، تمام چاهها را بجز یکی پر کردند و این چاه که نگاه داشتند از همه به قریش نزدیکتر بود و پس از آن، حوضی ساختند و آن را از آب آن چاه پر کردند. این را هم باید گفت که اصحاب حضرت رسول، چنانکه در پیش گذشت، برای جنگ بزرگی نیامده بودند، بلکه برای ضبط اموال کاروان بیرون شده بودند، ولی چون کاروان از دست ایشان در رفت، و در عوض با عده‌ی کثیری که از جهت سلاح و شمار بر ایشان برتری داشت رو به رو شدند، حضرت رأی ایشان را پرسید؛ همگی، از مهاجر و انصار، خود را برای جنگ با دشمن آماده نشان دادند. جنگ به گفته‌ی ابن اسحاق در بامداد روز جمعه ۱۷ رمضان، و به حساب ابن هشام در ۱۹ رمضان سال ۲ هـ ق آغاز شد، و ابتدا، به سنت دیرین عرب، مبارزه‌ی تن به تنی صورت گرفت که در آن عتبة ابن ربیعه و برادرش شیبه و پسرش ولید (valid)، از کفار، به دست حمزه و علی ع و عبیدة ابن حارث کشته شدند، و آنگاه جنگ واقعی شروع شد. برای حضرت رسول کومه‌ای از شاخه‌های نخل درست کردند، و حضرت در آن یاران خود را به جنگ و پایداری تشجیع فرمود، تا آنکه بسیاری از بزرگان قریش—از جمله ابوجهل ابن هشام، دشمن سرسخت حضرت رسول—به دست مسلمانان کشته شدند، و جمعی هم اسیر شدند، و بقیه فرار کردند. حضرت با اسیران و اموال غنیمت به مدینه مراجعت فرمود، و بجز چند تن از اسیران که کشته شدند، همه را با گرفتن فدیه آزاد ساختند. مبلغ فدیه بستگی به ثروت اسیر داشت، و از ۴٬۰۰۰ درهم تا ۱٬۰۰۰ درهم بود؛

البته، از کسانی که بیچیز بودند فدیه نگرفتند. بدین ترتیب، نخستین جنگ بزرگ میان کفار مکه و مسلمانان با پیروزی مسلمانان خاتمه یافت، و این امر در روحیه‌ی ایشان تأثیر بسیار داشت، چنانکه ایشان را برای جنگها و فتوحات بعدی آماده‌تر و مصمم‌تر ساخت.

۲۶- غزوه‌ی بنی قینقاع. ← بنی قینقاع طایفه‌ای از یهود بودند که در ناحیه‌ای از مدینه مسکن داشتند، و اهل ملک و کشاورزی نبودند، بلکه از راه زرگری زندگی میکردند. یک ماه پس از بازگشت از جنگ بدر ← به گفته‌ی واقدی شنبه‌ی ۱۵ شوال، ماه ۲۰ از هجرت ← حضرت رسول تصمیم گرفت که کار بنی قینقاع را یکسره کند، یا ایشان را به دین اسلام در آورد، یا قلع و قمع سازد. دلیل اصلی این امر آن بود که حضرت وجود ایشان را در مدینه خطری برای دین اسلام میدانست، و از خیانت ایشان بیم داشت، چنانکه گفته‌اند این آیه از سوره‌ی انفال در باره‌ی بنی قینقاع نازل شد، "وَ امّا تَخافَنَّ مِنْ قَومٍ خِیانَةً فَانْبِذْ اِلَیْهِمْ عَلیٰ سَواءٍ اِنَّ اللّٰه لا یُحِبُّ الْخائِنین" (انفال ۶۰) [اگر از خیانت قومی بیم داری عهد ایشان را به سوی ایشان بینداز، خداوند خیانتکاران را دوست ندارد]. بر حسب اتفاق، خود بنی قینقاع هم بهانه‌هائی به دست دادند، و حضرت ناگزیر به محاصره‌ی محله‌ی ایشان پرداخت، و این محاصره تا ماه ذوالقعده طول کشید. بعد از آنکه این طایفه از مقاومت مأیوس شدند، ناگزیر خود را در حکم حضرت رسول قرار دادند، و به اصطلاح امروز، بی قید و شرط تسلیم شدند. ظاهر امر چنین مینمود که همگی باید کشته شوند، ولی حضرت، به وساطت عبدالله ابن ابی، که با ایشان همپیمان بود، از قتل ایشان صرف نظر کرد، و فرمود تا از مدینه بیرون شوند، و به هر جا که خواستند بروند. آنان خانه‌ها و اموال خود را به مسلمانان باز گذاشتند، و خود به اذرعات، واقع در شرق اردن، رفتند.

۲۷- غزوه‌ی سویق (saviq) [=آرد] غزوه‌ی سویق در ذو الحجه‌ی ۲۲ ماه از هجرت گذشته اتفاق افتاد، و سبب آن بود که ابوسفیان، پس از جنگ بدر، قسم خورده بود که سر خود را نشوید، و آرایش نکند، مگر آنکه انتقام شکست بدر را بکشد. به این منظور، با ۴۰ یا ۲۰۰ سوار به اطراف مدینه تاخت، و در عریض (orayz)، یک تن از انصار را با اجیرش بکشت، و زراعتشان را آتش زد. این خبر به حضرت رسید، و حضرت روز یکشنبه‌ی ۵ ذیحجه در طلب ایشان بیرون شد، و ابوسفیان فرار کرد. در هنگام فرار، کیسه‌های آرد را که با خود داشتند برای سبک شدن به زمین ریختند، و این کیسه‌ها به دست مسلمانان افتاد، و به همین جهت این غزوه به سویق معروف شد.

۲۸- غزوه‌ی احد. پس از واقعه‌ی بنی قینقاع، حوادث کوچک دیگری میان مسلمانان و کفار قریش و یهود مدینه اتفاق افتاد، که برای تفصیل باید به کتب معتبر سیره رجوع کرد. موضوع قابل ذکر در اینجا این است که تجار قریش، برای تجارت با شام، راه معمولی را، که در امتداد ساحل بحر احمر بود، از ترس حملات مسلمانان ترک کردند، و از راه نجد کاروانهای خود را فرستادند. یکی از کاروانها، که آن نیز زیر نظر ابوسفیان ابن حرب بود، در یکی از آبهای نجد به نام قوده (qāda) فرود آمده بود. حضرت، با شنیدن این خبر، زید ابن حارثه را با عده‌ای بر سر آن کاروان فرستاد. مردان کاروان فرار کردند، و مال کاروان، که بیشتر نقره بود، به دست مسلمانان افتاد.

این حملات و دستبردهای کوچک، با حس انتقام شدیدی که دامنگیر اهل مکه شده بود، موجبات جنگ جدیدی را فراهم ساخت. چنانکه قبلاً گفته شد، در جنگ بدر، ابوسفیان توانسته بود کاروانی گرانبها را از دست محمد ص نجات داده به مکه ببرد. اموال این کاروان همچنان در دارالندوه دست نخورده مانده بود، و مکیان تصمیم گرفتند که با اموال مذکور تهیه‌ی سلاح و لشکر ببینند، و برای انتقام کشتگان بدر و باز داشتن مسلمانان از حمله به کاروانهای ایشان، به مدینه هجوم ببرند. بزودی سپاهی به عدد ۳'۰۰۰ نفر، مرکب از قریش و قبایل دوست ایشان از بنی کنانه و مردم تهامه، با ۱'۰۰۰ شتر و ۲۰۰ اسب فراهم شد. در رأس این سپاه ابوسفیان بود. قریش برای اینکه در جنگ پافشاری کنند و قصد فرار نکنند، بنا به سنت دیرین خود، جمعی از زنان خود را نیز با خود همراه کردند تا، در هنگام جنگ، با خواندن سرودهای مهیج، آتش جنگ را شدیدتر سازند. هند دختر عتبه (← هند جگرخوار) و زن ابوسفیان از جمله‌ی زنانی بود که پدر و عم و برادرش در جنگ بدر کشته شده بودند، و از این رو، سینه‌ای پر از کینه داشت. عمرو عاص هم زن خود ریطه (rayta)، مادر عبدالله ابن عمرو ابن عاص، را همراه داشت. بدین ترتیب، قریش با شکوه و غرور تمام راه مدینه را پیش گرفتند. چون این خبر در مدینه پیچید مردم بیمناک شدند، ولی تصمیم به جنگ گرفتند. رأی حضرت رسول و عبدالله ابن ابی بر آن بود که مسلمانان در خود شهر مدینه به دفاع پردازند، چون خود مردم به راهها و کوچه‌ها و بن‌بستهای آن آگاه بودند، و میدانستند که در کجاها باید جنگید، و زنان و کودکان نیز می‌توانستند از پشت بامها دشمنان را با سنگ و چوب آزار کنند. ولی رأی کسانی که معتقد به جنگ در فضای آزاد بودند غالب آمد، و تصمیم گرفتند در بیرون شهر به مقابله‌ی دشمن بروند. حضرت با ۱'۰۰۰ تن به مقابله‌ی دشمن شتافت، ولی عبدالله ابن ابی در نیمه‌راه، به بهانه‌ی اینکه رأی او مورد قبول واقع نشده است با ۳۰۰ تن از همراهان خود باز گشت، و بدین ترتیب، فقط ۷۰۰ تن با آن حضرت باقی ماندند. در این میان، قریش به حوالی مدینه رسیده بودند، و چارپایان خود را در کشتزارهای مسلمانان برای چریدن رها کرده بودند. حضرت سپاهیان خود را در دامنه‌ی کوه احد، در حالی که پشت ایشان به کوه و روی به دشمن بود، مستقر کرد، و ۵۰ تن از تیراندازان را به فرماندهی عبدالله ابن جبیر (jobayr) بر بالای تپه‌ای فرستاد تا نگران پشت سپاه باشند، و دستور اکید فرمود تا به هیچ وجه جای خود را ترک نکنند. جنگ شروع شد، و مسلمانان با شدت و حرارت تمام چنان هجوم کردند که کفار عقب نشستند. در این میان، زنان قریش با ضرب دف سرودهائی می‌خواندند، و ایشان را به جنگ تحریض می‌کردند. مسلمانان از عقبنشینی کفار جری شدند و دست به جمع غنائم زدند. تیراندازانی که بر بالای تپه مأمور حفظ پشت سپاه بودند نتوانستند خودداری کنند و بیشترشان، با وجود ممانعت عبدالله ابن جبیر، پایین رفتند، و دست به جمع غنائم زدند. خالد ابن ولید، که بعد ها یکی از بزرگترین سرداران عصر خود شد، در این زمان در طرف کفار و در رأس میمنه‌ی ایشان بود. چون خالد تپه را از بیشتر محافظان خالی یافت با افراد خود حمله برد، و بقیه را از تپه پایین انداخت، و مسلمانان را که دست به یغما گشوده بودند از پشت مورد حمله قرار داد. در این میان، کسی فریاد زد که محمد کشته شد، و این امر نیز مایه‌ی تزلزل مسلمین شد، و روی به فرار نهادند. در این بین، حمزه، عم حضرت رسول، که دلیرانه میجنگید با حربه‌ی وحشی، غلام جبیر ابن مطعم، کشته شد. ولی خود حضرت با عده‌ای که دور و برش بودند همچنان پای فشرد و چنان سخت جنگید که صورتش شکافته شد، و دو دندان از دندانهایش شکست، و بر اثر ضربه‌ای به روی افتاد، ولی بیدرنگ به یاری اصحاب، بر پای خاست، و از خود با تیراندازی دفاع کرد. در این جنگ، ۷۰ یا ۷۴ تن از اصحاب حضرت رسول کشته شدند و، چنانکه گفتیم، بسیاری از ایشان به مدینه به خانه‌های خود گریختند، و در حقیقت غلبه با ابوسفیان و سپاه کفار شد، ولی کفار از این پیروزی نتوانستند استفاده کنند، و به جای آنکه به مدینه روی آورند و کار مسلمین را یکسره کنند، آهنگ مکه کردند. مسلمانان به دفن کشته‌های خود پرداختند. زنان قریش بعضی از این کشتگان را مثله کرده بودند، و هند جگر حمزه را در آورده و دندان گرفته بود. حضرت، برای اینکه کفار را بترساند تا مبادا خیال بازگشت به مدینه بکنند، بیدرنگ مسلمانان را فرمود تا به دنبال کفار بروند، و با آنکه بیشترشان زخمی بودند، این دستور را اطاعت کردند، و تا حمراء الاسد (hamrā'o l-'asad)، واقع در ۱۳کیلومتری مدینه رفتند، و سه روز آنجا توقف کردند، و باز به مدینه باز گشتند. نیز ← احد، غزوه‌ی.

۲۹- سریه‌ی قطن (qatan) [=اسم آبی، و به قولی نام کوهی در سرزمین بنی اسد]. پس از جنگ احد و شکست مسلمانان، روحیه‌ی آنان همچنان قوی بود، و تزلزلی در اعتماد و اعتقاد آنان به حضرت رسول و دین اسلام راه نیافته بود، اما در خارج از مدینه، و مخصوصاً در میان بدویان، این شکست انعکاس مطلوبی برای مسلمانان نداشت، چنانکه طایفه‌ی بنی اسد، پس از شنیدن خبر شکست مسلمانان، به طمع افتادند که به اطراف مدینه حمله کنند، و چارپایان مردم شهر را غارت نمایند. این خبر به حضرت رسول رسید، و حضرت در محرم سال ۴ هجرت ابوسلمة ابن عبدالاسد (abu-salamate 'bne abdo l-'asad) را با ۱۵۰ تن مأمور دفع

ایشان کرد. بنی اسد از شنیدن این خبر خود را پنهان کردند، و ابوسلمه توانست تعدادی از شتران ایشان را غارت کند، و به مدینه ببرد. ابوسلمه که در جنگ احد زخمی شده بود، بر اثر این سفر، زخم او باز شد، و در ماه جمادی الاخر همان سال وفات یافت. زن او، ام سلمه، ۴ ماه و 10 روز عده نگاه داشت، پس از آن، در شوال همان سال به عقد حضرت رسول در آمد.

۳۰- غزوه‌ی بئر معونه (be're ma'una). در ماه صفر سال ۴م هجرت، مردی از بنی عامر ابن صعصعه، به نام عامر ابن مالک ابن جعفر، ملقب به ملاعب‌الاسنه (molā'ebo l.'asenna) و مکنی به ابوبراء (abu.barā') با هدیه‌ای پیش حضرت رسول آمد. حضرت فرمود که هدیه از مشرک نمیپذیرد مگر آنکه اسلام بیاورد. عامر ابن مالک میخواست با قوم خود اسلام آورد، و از حضرت خواست که جمعی را به سرزمین بنی عامر بفرستد تا ایشان را به اسلام راهنمائی کند. حضرت ۴۰ (و به قولی ۷۰) تن از یاران خود را به سوی سرزمین بنی عامر فرستاد. چون این عده به بئر معونه، که در مرز زمینهای بنی عامر و بنی سلیم ابن منصور واقع بود، رسیدند، کسی را با نامه‌ای پیش رئیس قبیله‌ی بنی عامر به نام عامر ابن طفیل فرستادند. او نامه را نخواند، و فرستاده را کشت، و از بنی عامر در خواست که بر سر فرستادگان محمد ص بروند و ایشان را بکشند. بنی عامر، چون با حضرت پیمان جوار داشتند، از این کار امتناع کردند، و عامر ابن طفیل ناچار از طوایف عصیه (osayya) و رعل (re'l)، که از قبیله‌ی سلیم بودند، کومک خواست، و ایشان بر سر مسلمانان ریختند و همه را کشتند، و فقط یک تن از ایشان به نام عمرو ابن امیه (amre bne omayya') سالم ماند، و خبر این واقعه را به حضرت رسانید. این واقعه‌ی کشته شدن قریب ۴۰ (یا ۷۰) تن از مسلمانان حضرت را بسیار متأثر کرد. عامر ابن مالک نیز از شنیدن این خبر بسیار متأثر شد، و پسر خود را با لبید ابن ربیعه (شاعر) و هدیه‌ای پیش حضرت فرستاد، و اعلام کرد که از قرابت با عامر ابن طفیل بیزار است.

۳۱- غزوه‌ی بنی نضیر (bani nazir). در ربیع الاول سال ۴م هجرت، ۳۷ ماه از هجرت گذشته، واقعه‌ی محاصره‌ی بنی نضیر و بیرون کردن ایشان از حجاز اتفاق افتاد. بنی نضیر هم مانند بنی قینقاع، از قبایل یهود عربستان بودند، و در محله‌ی مخصوصی که دارای بارو و دیوار و نخلستانها بود سکونت داشتند. این قبیله‌ی یهودی نیز، مانند دیگر همکیشان خود، به دین خود سخت پابند بودند، و نه‌تنها دین اسلام را گردن نمینهادند، بلکه دین تازه را استهزا هم میکردند. بنا بر این، وجود ایشان در مدینه، مخصوصاً پس از جنگ احد و شکست مسلمانان، خطری برای دین اسلام بود، و حضرت رسول وجود ایشان را نمیتوانست تحمل کند. اتفاقاً خود بنی نضیر بهانه‌ای به دست دادند، و روزی که حضرت، برای درخواست کومک در دیه‌ی دو تن از بنی عامر که به دست عمرو ابن امیه کشته شده بودند، به محله‌ی بنی نضیر رفته بود، توطئه‌ای برای قتل آن حضرت ترتیب داده بودند که حضرت از آن آگاه شده بود. این حادثه موجب شد که حضرت محله‌ی ایشان را محاصره کرد. بنی نضیر ابتدا میپنداشتند که با باروها و سلاح و خواربار خود میتوانند در برابر مسلمانان مقاومت کنند، و نیز، به کومک منافقین مدینه و همکیشان از بنی قریظه (قسمت ۳۴) مستظهر بودند. منافقین و بنی قریظه به آنان یاری ندادند، و آنان سرانجام، پس از ۱۵ روز محاصره، حاضر شدند که هر متاعی که بتوانند، بجز اسلحه، بر شتران خود بار کنند، و از مدینه و حجاز بیرون روند. بدین ترتیب، بنی نضیر حجاز را ترک کردند، و به سوی شام رفتند، و حضرت زمینها و نخلستانها و اسلحه‌ی ایشان را متصرف شد، و چون جنگی در نگرفته بود تمام آن اموال به خود او تعلق گرفت. حضرت مقداری از آن اموال را به مهاجرین، که در مدینه مالک چیزی نبودند، داد، و به انصار چیزی نداد مگر به دو تن از بیچیزان ایشان، به نام سهل ابن حنیف (sahle 'bne honayf) و ابودجانه (abu.dojāna)، و بقیه را برای نفقه‌ی خود و خانواده‌اش بر داشت. سوره‌ی حشر (آیه‌ی ۵۹م) درباره‌ی واقعه‌ی بنی نضیر نازل شده است.

۳۲- غزوه‌ی دومة الجندل. دومة الجندل واحه‌ی حاصلخیزی بود که در آن بازاری وجود داشت، و نبطیانی (← نبطیان) که برای مردم مدینه آرد و روغن زیتون میبردند از آنجا می‌گذشتند. در سال ۵م هجرت به حضرت رسول گزارش دادند که مردم دومة الجندل به کاروانیانی که به مدینه میآیند ظلم میکنند، و جمعی دیگر از عرب نیز به ایشان پیوسته‌اند، و قصد حمله‌ی به مدینه را دارند. حضرت در ربیع الاول سال ۵م هجرت با 1'000 تن از مسلمانان به طرف دومة الجندل حرکت کردند، ولی مردم آنجا با شنیدن این خبر گریختند، و جنگی صورت نگرفت، و حضرت با یک دسته از شترانی که مسلمانان به غارت گرفته بودند به مدینه باز گشت.

۳۳- غزوه‌ی خندق. کفار مکه، که بعد از جنگ احد خیال میکردند کار مسلمانان را ساخته‌اند، ناگهان متوجه شدند که آن پیروزی ظاهری بوده است، و حضرت رسول با مسلمانان روز به روز نیرومندتر میشوند، و حتی به خارج از مدینه هم دستبرد میزنند. ظاهراً عده‌ای از یهودیان مدینه، که از وقایع بنی قینقاع (قسمت ۲۶) و بنی نضیر (قسمت ۳۱) دلگیر بودند، و خود را در مدینه آسوده نمیدیدند، از نگرانی کفار مکه استفاده کردند، و ایشان را بر آن داشتند که اقدامات مهم تازه‌ای بر ضد مدینه به عمل آورند. برای این مقصود، کفار مکه در صدد بر آمدند که اتحادی بزرگی از بدویان و قبایل عربستان بر ضد حضرت رسول ترتیب دهند، و بدین ترتیب، کار مسلمانان را یکسره کنند. پس، با قبایل غطفان داخل مذاکره شدند، و توانستند سه قبیله از غطفان را با خود متحد سازند: قبیله‌ی فزاره به رهبری عیینة ابن حصن فزاری (oyaynate 'bne hesne fazāri)؛ قبیله‌ی مره (morra)، به رهبری حارث ابن عوف (hārese 'bne āf)؛ و قبیله‌ی اشجع (a§ja')، به رهبری مسعود ابن رخیله (mas'ude 'bne roxayla) [یا مسعر ابن رخیله (mes'are 'bne)]. قبایل سلیم به رهبری سفیان ابن عبد شمس، و قبایل بنی اسد به رهبری طلیحة ابن خویلد نیز به ایشان ملحق شدند، و بدین ترتیب، 10'000 نفر به فرماندهی ابوسفیان آماده‌ی حمله به مدینه شدند. مردم مدینه از شنیدن این خبر به هراس افتادند، و آماده‌ی مقاومت شدند. حضرت، بنا به مشورت یک نفر ایرانی به نام سلمان (← سلمان فارسی)، دستور فرمودند تا در اطراف مدینه خندقی بکنند که مانع عبور مهاجمین شود. این خندق با پشتکاری و جدیت تمام آماده شد، و چون فریشیان و متحدین ایشان به اطراف مدینه رسیدند خود را در برابر این خندق دیدند، و چون از فن محاصره خبری نداشتند، ناچار در بیرون خندق فرود آمدند. عده‌ی مسلمانان و مدافعان مدینه را 3'000 تن نوشته‌اند. چند تن از سواران دشمن، از جمله عمرو ابن عبدود، توانستند جای تنگی در خندق پیدا کنند و از آن بگذرند، و بر طبق سنت عربی، مبارز بخواهند. عمرو ابن عبدود به دست علی ابن ابی طالب کشته شد، و دیگران از همان جائی که آمده بودند باز گشتند. بنا به گفته‌ی واقدی در کتاب آلْمَغازی، نوفل ابن عبدالله مخزومی (nāfale bne maxzumi') که با عمرو ابن عبدود بود، به هنگام فرار اسبش در خندق افتاد، و مسلمانان او را به سنگ کشتند، و به قول بعضی، زبیر ابن العوام او را کشت.

چون محاصره طول کشید مردم مدینه نگران شدند. در این میان خبر رسید که یهود بنی قریظه، که ابتدا با مسلمانان بودند، عهد خود را شکسته‌اند، و با کفار قریش متحد شده‌اند. این خبر نیز بر اضطراب مسلمین افزود. حضرت رسول به تدبیر سیاسی توانست میان کفار قریش و متحدان بدوی ایشان و متحدان تازه‌ی یهودی ایشان جدائی و نفاق افکند، و این امر بیشتر در سایه‌ی زرنگی مردی از قبیله‌ی اشجع به نام نعیم ابن مسعود (no'ayme bne') ـ که تازه اسلام آورده بود و یهود و قریش و بدویان از اسلام او خبر نداشتند ـ به نتیجه رسید. چون سوء ظن و بی‌اعتمادی میان متحدین روی داد، آتش جنگجوئی و حس حمله‌ی ایشان نیز رو به خاموشی نهاد، به خصوص که، در آن میان، بادهای سختی وزیدن گرفت، و شبهای مدینه و اطراف آن را سرد کرد، و مانع از روشن کردن آتش شد. کمی خواربار نیز به این مشکلات اضافه شد، و سرانجام، ابوسفیان دست از محاصره‌ی مدینه بر داشت، و قریش و متحدان ایشان به خانه‌های خود باز گشتند. بدین ترتیب، این لشکرکشی، که با آن همه مقدمات و شکوه فراهم شده بود، بدون جنگ جدی خاتمه یافت، و تنها ۶ تن از کفار کشته شدند. جنگ خندق در شوال سال ۵م هجری اتفاق افتاد. نیز ← خندق، غزوه‌ی.

۳۴- غزوه‌ی بنی قریظه. حضرت رسول، پس از بازگشت قریش و متحدین ایشان، بیدرنگ برای انتقام گرفتن از یهود بنی قریظه

که به او خیانت کرده بودند متوجه حصون و قلاع ایشان شد، و آنان را محاصره کرد. این محاصره حدود ۲۵ روز طول کشید، تا آنکه سرانجام بنی قریظه حاضر به تسلیم بدون قید و شرط شدند. قبیله‌ی اوس در مدینه از همپیمانان سابق بنی قریظه بودند، و از حضرت رسول درخواست کردند که جان ایشان را ببخشد، و با ایشان مانند بنی قینقاع و بنی نضیر رفتار کند. حضرت سرنوشت بنی قریظه را به حکمیت یکی از افراد طایفه‌ی اوس به نام سعد ابن معاذ واگذار کرد، و او که در جنگ خندق زخمی مرگبار بر داشته بود گفت که باید مردانشان کشته شوند، و زنان و کودکانشان اسیر گرفته شوند، و اموال ایشان میان مسلمانان تقسیم گردد. بدین ترتیب، تمام مردان بنی قریظه، که به قول مورخین از ۶۰۰ تا ۹۰۰ تن بودند، کشته شدند، و زنان و فرزندان و اموالشان میان مسلمانان تقسیم شد. خود حضرت از ایشان زنی را به نام ریحانه (rayhāne)، دختر عمرو ابن خنافه (amre 'bne xonāfa)، برای خود بر گزید.

۳۵- غزوه‌ی بنی مصطلق (bani mostaleq). در تاریخ غزوه‌ی بنی مصطلق اختلاف است. ابن اسحاق آن را در شعبان سال ۶م هجرت میداند، و عروة ابن زبیر آن را در سال ۵م هجری گفته است. بنی مصطلق از شاخه‌های قبیله‌ی خزاعه بودند، و به رهبری حارث ابن ابی ضرار، قصد تاختن بر مسلمانان را داشتند. حضرت با شنیدن این خبر با جمعی از مسلمانان به سوی ایشان رفت، و در مریسیع (moraysi')، یکی از آبهای آنان، واقع در ناحیه‌ی قدید (qodayd)، به ایشان رسید. پس از آنکه جنگ در گرفت، بنی مصطلق فرار کردند، و عده‌ای از ایشان کشته شدند، و کودکان و زنان و اموالشان به دست مسلمانان افتاد. دختر زیبای حارث ابن ضرار به نام جویریه نیز در ضمن اسیران بود، و به سهم مردی به نام ثابت ابن قیس ابن شماس (sābete 'bne qayse 'bne šammās) افتاده بود. این دختر میخواست خود را به وسیله‌ی "مکاتبه" (قرارداد که به موجب آن برده و کنیز میتواند در خارج کار کند و با پول آن خود را از صاحب خود بخرد) از ثابت بخرد، و برای دریافت پول مکاتبه به حضرت رسول رجوع کرد. حضرت پول مکاتبه‌ی او را پرداخت، و با او ازدواج کرد. مسلمانان، با شنیدن این خبر، گفتند اسیران ما خویشان رسول‌الله هستند، و ما نباید ایشان را نگاه داریم، و به برکت این ازدواج، عده‌ی زیادی از اسرای بنی مصطلق آزاد شدند. داستان افک و تهمت به عایشه (زن پیغمبر) در بازگشت از این سفر اتفاق افتاد (برای تفصیل ← عایشه).

۳۶- صلح حدیبیه و بیعت رضوان. در ذیقعده‌ی سال ۶م هجرت، حضرت رسول، بر اثر خوابی که دیده بود، عازم زیارت کعبه شد، و از مدینه به قصد عمره (← حج) بیرون آمد. مسلمانان مدینه نیز با حضرت بیرون آمدند. حضرت رسول بیم آن داشت که قریش مانع عمره‌ی او شوند، و به جنگ با او بر خیزند. به همین جهت، از بدویان کومک خواست، ولی بدویان از کومک به او خودداری کردند. حضرت، برای اینکه اندیشه‌ی ملحجوئی خود را بنمایاند، ۷۰ شتر قربانی را با علامات قربانی جلو انداخت تا همه بدانند که قصد زیارت دارد نه سر جنگ. چون مسلمانان به عسفان (osfān)، در ۲منزلی مکه، رسیدند خبر رسید که قریش تصمیم گرفته‌اند از ورود مسلمانان به مکه مانع شوند، و قصد جنگ دارند. حضرت به راهنمائی مردی از قبیله‌ی اسلم (aslam) راه خود را از مسیر قریش بر گرداند، و از راهی سخت و سنگلاخ رو به مکه نهاد تا آنکه به حدیبیه رسید. در اینجا، قریش رسولانی پیش او فرستادند، و از قصد او پرسیدند. حضرت به هر رسولی که پیش او میآمد نیت خود را از این سفر، که زیارت عمره بود، اظهار میداشت. در این میان، خود حضرت رسول نیز فرستاده‌ای به مکه فرستاد تا مکیان را از قصد صلحجویانه‌ی او آگاه سازد. این فرستاده عثمان ابن عفان بود. قریش عثمان را نگاه داشتند، و به همین جهت، در اردوی مسلمانان شایع شد که عثمان کشته شده است. این خبر حضرت را بر آشفت، و وی تصمیم به جنگ گرفت. برای نشان دادن تغییر تصمیم خود، حضرت زیر درختی نشست، و از یاران خود خواست که با او برای جنگ با قریش بیعت کنند. این بیعت به نام بیعت رضوان (rezvān) معروف است، و همه‌ی مسلمانان، بجز یکی، این بیعت را پذیرفتند. قریش که از این تصمیم خبردار شدند عثمان را رها کردند، و در ضمن کسی را پیش آن حضرت فرستادند، و تقاضای آشتی کردند، به شرط آنکه حضرت قصد عمره و دخول به مکه را فسخ کند. حضرت شرایط صلح را قبول کرد، و آشتی‌نامه‌ای میان وی و سُهیل ابن عمرو (به نیابت از کفار قریش) بسته شد. نویسنده‌ی آشتی‌نامه علی ابن ابی طالب ع بود، و چون خواست نامه را با "بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز کند سهیل گفت ما این طرز بیان را نمی‌شناسیم، و باید به سنت عرب نوشته شود "بسمک اللهم". حضرت آن را پذیرفت، و چون علی، پس از نام محمد، "رسول الله" نوشت سهیل گفت اگر ما او را رسول الله میدانستیم با او به منازعه بر نمیخاستیم. حضرت آن را نیز پذیرفت، و به نوشتن نام "محمد" فقط اکتفا کرد. مواد صلح از این قرار بود: (۱) میان مسلمانان و قریش ۱۰ ساله متارکه‌ی جنگ باشد؛ (۲) هر که از قریش بدون اجازه‌ی ولی خود پیش محمد ص برود او را باز گردانند، و به ولیش تسلیم کنند؛ (۳) هر که از مسلمانان نزد قریش برود قریش حق داشته باشند که او را باز نگردانند؛ (۴) دزدی و خیانت از طرفین ممنوع باشد؛ (۵) هر کسی یا قبیله‌ای بخواهد بتواند با یکی از طرفین پیمان و معاهده ببندد.

پس از انعقاد پیمان صلح، قبیله‌ی خزاعه خود را همپیمان محمد اعلام کردند، و قبیله‌ی بَکْرِ ابْنِ عَبْدِ مَناة خود را همعهد قریش ساختند. آنگاه، حضرت و مسلمانان شترانی را که برای قربانی آماده ساخته بودند ذبح کردند، و حضرت با عده‌ای، بنا به رسم حج، سر خود را تراشیدند، و عده‌ای فقط به کوتاه ساختن موی سر اکتفا کردند. هنگام بازگشت به مدینه، سوره‌ی فتح (سوره‌ی ۴۸) نازل شد، و در آن، از بیعت‌کنندگان زیر درخت (بیعت رضوان) ستایش شد، و بدویانی که به عذر اشتغال به مال و زن و فرزند از همراهی با آن حضرت در آن سفر خود داری کرده بودند مورد سرزنش قرار گرفتند. نیز ← حدیبیه

۳۷- غزوه‌ی خیبر (xeybar؛ عربی xaybar). در محرم سال ۷م هجرت، حضرت تصمیم به فتح سرزمین خیبر گرفت. سرزمین خیبر در ۱۶۰کیلومتری ل مدینه واقع است، و در زمان حضرت رسول، در آنجا اقوامی که به دین یهود بودند زندگی میکردند. خیبر سرزمین حاصلخیز زراعتی و مشتمل بر نخلستانها و مزارع گندم و حبوبات بود، و تخته‌سنگهای عظیم آن سبب شده بود که ساکنان آن، برای حفظ جان و مال خود، از آن استفاده کرده قلعه‌ها و باروهائی مستحکم برای خود بسازند. مردم آن ثروتمند بودند، و بر خلاف بدویان و عرب، همیشه ذخایر زیادی از خواربار داشتند. قبیله‌ی یهودی بنی نضیر نیز، پس از رانده شدن از مدینه، به آنجا رفته بودند، و در تحریک کفار بر ضد مسلمین دست داشتند. به همین سبب، حضرت تصمیم گرفت تا با گرفتن قلاع خیبر به قضیه‌ی یهود در حجاز پایان دهد، و دل از جانب ایشان آسوده گرداند. قبیله‌ی غطفان با یهود خیبر همپیمان بودند، و برای یاری ایشان بیرون آمدند، ولی چون ظاهراً نگران بودند که مبادا مسلمانان بر سر زنان و فرزندان ایشان بریزند، از یاری به مردم خیبر خودداری کردند، و به خانه‌های خود باز گشتند، و چون از جانب ایشان اطمینان یافتند، دوباره به یاری مردم خیبر شتافتند، ولی وقتی رسیدند که دیر شده بود، و قلاع خیبر یکی پس از دیگری به دست مسلمانان افتاده بود. یکی از این قلعه‌ها قلعه‌ی ناعم (nā'em) بود، و فتح این قلعه به دست علی ابن ابی طالب ع بود، و مرحب معروف هم در پای همین قلعه به دست علی یا یکی دیگر از مسلمانان کشته شد. قلعه‌ی صعب ابن معاذ (sa'be 'bne mo'āz) نیز از جمله‌ی قلاع مستحکم خیبر بود که پس از جنگ سختی به دست مسلمانان افتاد. یکی از قلعه‌های سخت خیبر قلعه‌ی زبیر (zobayr) نام داشت، و مردم آن آب خود را از جویهای زیرزمینی تهیه می‌کردند، و به همین جهت، میتوانستند مدت زیادی مقاومت کنند، ولی یکی از یهودیان به نام غزال (qazzāl)، حضرت را به محل جوی‌های مذکور راهنمائی کرد، و مسلمانان آب آن را از قلعه بریدند، و در نتیجه، قلعه پس از جنگ نومیدانه‌ای فتح شد.

پس از فتح قلاع خیبر، تمام اموال ساکنان آن به دست مسلمانان افتاد. یهودیانی که مانده بودند به عنوان مستأجر در آنجا به کشت و کار پرداختند، و متعهد شدند که همه سال نصف محصول خود را به عنوان حق اجاره به مسلمانان بدهند. در این سفر، حضرت با صفیه، دختر حیی (hoyayy)، از طایفه‌ی یهودی بنی نضیر که با پدرش به خیبر رفته بودند، ازدواج کرد، بدین ترتیب که صفیه اسلام آورد و حضرت او را آزاد کرد، و آزادی را مهر او قرار داد. در این سفر

بود که زنی از یهود به نام زینب بنت حارث (zaynabe bente hāres) دست گوسفندی را سم آلود و کباب کرد، و به خدمت حضرت رسول برد. حضرت، پس از آنکه لقمه‌ای به دهان گذاشت، از سمی بودن آن آگاه شد، و لقمه را فرو نبرد، ولی یکی دیگر که لقمه‌ای از آن خورده بود به علت مسموم شدن در گذشت. چنان‌که میگویند، پس از آنکه حضرت لقمه را از دهن بیرون آورده بود، سم کار خود را کرد، ولی نه فوراً، بلکه ۴ سال بعد، که در نتیجه‌ی همان مسمومیت، از این جهان رحلت فرمود.

چنانکه گفتیم، خیبر و غنائم آن به مسلمانانی که در سفر حدیبیه شرکت کرده بودند تعلق یافت، و تفصیل چگونگی تقسیم این غنائم در کتب سیره مذکور است. قریه‌ی یهودی فدک، واقع در ل خیبر، با همان شرایط مردم خیبر، بدون جنگ و خونریزی، تسلیم شد، و به همین جهت، فدک ملک خاص حضرت رسول گردید، زیرا از راه جنگ به دست نیامده بود.

۳۸- عمره‌ی قضاء یا قصاص (omreye qazā', qesās). در صلح حدیبیه، کفار قریش گفته بودند که محمد میتواند در سال آینده برای زیارت عمره به مکه برود، و مدت ۳ روز در آنجا بماند. در ذیقعده‌ی سال ۷م هجرت، حضرت با یاران خود برای عمره رهسپار مکه شد. و چون این سفرْ قضاء یا قصاص عمره‌ی سال سابق بود عمرة القضاء (omrato'l.qazā') یا عمرة القصاص (omrato'l.qesās-) نامیده شد، و عمرة القضیه (omrato'l.qaziyye-) یا عمرة الصلح (omrato's.solh-) نیز خوانده میشود. مردم مکه، با شنیدن این خبر، از خانه‌های خود خارج شدند، و در جلو دار الندوه (مجلس شورای شهر مکه) صف بستند تا حضرت رسول و یاران او را ببینند. حضرت، پس از طواف و ادای مراسم عمره، ۳ روز در مکه ماند، و در طی این ۳ روز با میمونه بنت حارث، که خواهر زن عباس ابن عبدالمطلب (عموی پیغمبر) بود، ازدواج کرد، پس از ۳ روز حویطب ابن عبدالعزی (hovaytebe 'bne abdo'l.'ozzā) از جانب مردم مکه مأمور شد که انقضای مهلت مقرر را به پیغمبر اعلام کند، و خروج او را از مکه بخواهد. حضرت درخواست کرد که بر مدت مهلت افزوده شود تا او بتواند با زن تازه‌ی خود عروسی کند، و طعامی ترتیب دهد و مردم مکه را مهمان سازد. حویطب این درخواست را رد کرد، و خروج او و دیگر مسلمانان را خواست. حضرت ناگزیر با یاران خود از مکه بیرون شد، و در منزلی به نام سرف (saref) با میمونه عروسی کرد.

۳۹- اسلام آوردن عمرو عاص و خالد ابن ولید. پس از عمره‌ی قضاء، ۲ تن از باکفایتترین و لایقترین مردم مکه اسلام آوردند. یکی خالد ابن ولید بود، که بعدها در جنگهای یمامه و فتح عراق خدمات ارزنده‌ای برای مسلمانان انجام داد، و از جمله‌ی سرداران بسیار مشهور شد، و دیگری عمرو ابن عاص، مرد مدتبر و محیل مشهور است، که در زمان عمر، مصر را فتح کرد، و با نیرنگهای سیاسی خود موجبات خلافت معاویه و تزلزل موقعیت علی ابن ابی طالب ع را فراهم ساخت.

۴۰- غزوه‌ی مؤته. پس از آنکه موقعیت مسلمانان تا اندازه‌ای در حجاز مستحکم شد، حضرت در صدد دعوت مردم شمال عربستان، و به خصوص مردم فلسطین و شام، بر آمد. برای این منظور، رسولی نزد پادشاه بصری فرستاد. شرحبیل غسانی (šorahbile qassāni)، در مؤته، واقع در جش بحر المیت، رسول را گرفت و کشت. چون خبر کشته شدن این رسول، که حارث ابن عمیرازدی (hārese 'bne omayre azdi) نام داشت، به پیغمبر رسید، آن حضرت سخت متأثر شد، و در صدد انتقام بر آمد. مردم برای جنگ آماده شدند، و حضرت زید ابن حارثه را بر ایشان امیر کرد. چون حضرت از عواقب وخیم این سفر جنگی آگاه بود، فرمود که، در صورت کشته شدن زید، جعفر ابن ابی طالب (← جعفر طیار) بر ایشان امیر باشد، و اگر او نیز کشته شد عبدالله ابن رواحه بر ایشان امیر باشد، و اگر عبدالله ابن رواحه نیز کشته شود مسلمانان خود از میان خود امیری بر گزینند. این گروه، که عده‌ی ایشان به 3'000 نفر میرسید، رهسپار شام شدند. تاریخ حرکت این گروه در جمادی الاول سال ۸م هجرت بود. چون مسلمانان به معان، از سرزمین شام (ادوم شرقی)، رسیدند متوجه شدند که سپاه زیادی از بیزانس و عرب تابع بیزانس برای مقابله‌ی با ایشان جمع شده است. مسلمانان در نزدیکی شهر مؤته به مشورت برخاستند. عده‌ای عقیده داشتند که نامه‌ای به حضرت رسول بنویسند، و او را از کثرت سپاه کفار آگاه سازند، و کسب تکلیف کنند. ولی عبدالله ابن رواحه معتقد بود که باید بدون توجه به کثرت سپاه دشمن جنگید. این عقیده غالب آمد، و مسلمانان دلیرانه جنگیدند، و زید ابن حارثه، جعفر ابن ابی طالب (پسر عم پیغمبر)، و عبدالله ابن رواحه، همگی کشته شدند. سرانجام خالد ابن ولید فرماندهی را به عهده گرفت، و توانست بقیه‌ی مسلمانان را از نابودی نجات دهد، و ایشان را به مدینه برساند. در مدینه، برای کشته شدگان سوگواری کردند، و اگرچه عده‌ای خالد را به فرار متهم کردند، حضرت این اتهام را نپذیرفت، و او را ستود.

فصل پنجم: از فتح مکه تا وفات

۴۱- فتح مکه. میان قبیله‌ی بکر ابن عبد مناة (قسمت ۳۶)، از شاخه‌ی کنانه، و قبیله‌ی خزاعه از زمان جاهلیت دشمنی و خونریزی برقرار بود. هنگام صلح حدیبیه (قسمت ۳۶) قبیله‌ی بکر خود را همپیمان قریش اعلام کردند، و قبیله‌ی خزاعه جانب محمد را گرفتند، و با آن حضرت همپیمان شدند. صلح حدیبیه مدت 10 سال اعتبار داشت، و بنا بر این، لازم بود که بکر و خزاعه نیز در آشتی به سر برند. اما، در ماه شعبان سال ۸م هجرت، حدود ۲۲ ماه از صلح حدیبیه گذشته، بنی نفاثه (bani nofāse)، که تیره‌ای از بکر بودند، با بعضی از اشراف قریش در نهان ساختند که غفلةً بر سر خزاعه بریزند، و خون کشتگان سابق خود را بگیرند. در این توطئه، تیره‌ی بنی مدلج (modlej) از بکر شرکت نکردند، و نیز ابوسفیان از قریش از این توطئه باخبر نبود، و طرف شور قرار نگرفت. تیره‌ی بنی نفاثه با جمعی از قریش، که روی خود را پوشانده بودند، بر خزاعه شبیخون زدند، و قریب ۲۳ تن از ایشان را کشتند. پس از این حادثه، ۴۰ تن از مردم خزاعه، به ریاست عمرو ابن سالم خزاعی (amre 'bne sāleme xozā'i)، خود را به مدینه رساندند، و قصه‌ی نقض عهد بکر و یاری قریش را به آن حضرت گفتند، و درخواست کردند که آن حضرت ایشان را یاری دهد تا بتوانند انتقام کشته‌شدگان خود را بگیرند. حضرت پس از شنیدن این خبر تصمیم گرفت تا کار قریش را یکسره کند و مکه و خانه‌ی خدا را از دست مشرکان نجات دهد.

در رمضان سال ۸م هجرت سپاه اسلام آماده‌ی حرکت به سوی مکه شد. قریش در این میان از مساعدتی که به همپیمانان خود از قبیله‌ی بکر کرده بودند سخت پشیمان شدند، و خواستند که، پیش از رسیدن خبر به مدینه، ابوسفیان پیش آن حضرت برود، و معاهده را تمدید کند. ولی ظاهراً ابوسفیان دیر به مدینه رسیده بود، و کسی به او اعتنائی نکرد. حضرت تجهیزات و لشکرکشی را نیز پنهان داشته بود. چنانکه در مکه نمیدانستند که حضرت قصد کدام دشمن را دارد. سپاه اسلام از مهاجرین و انصار، و قبایل بدوی اشجع (ašja')، جهینه (johayna)، مزینه (mozayna)، غفار (qefār) و سلیم ابن منصور تشکیل شده بود، و عدد آن به 10'000 میرسید.

سپاه اسلام تا مر ظهران (marre zahrān)، که چندان از مکه دور نبود، پیش رفت و در طی این مدت، مکیان هنوز نتوانسته بودند بدانند که مقصد این لشکرکشی کجاست. چون مسلمانان در مر ظهران اردو زدند، کفار مکه در یافتند که حضرت قصد مکه را دارد، و چون خود را از پیش برای جنگ آماده نساخته بودند، در حیرت و اضطراب افتادند، و بسیاری از ایشان تصمیم به تسلیم شدن گرفتند، و تنها عده‌ای کم از بزرگان مکه از قبیل سهیل، صفوان، و عکرمة ابن ابی جهل (ekremate 'bne abi jahl) طرفدار جنگ بودند. عباس ابن عبد المطلب، عموی پیغمبر، که بنا به بعضی روایات از مدتها پیش اسلام آورده بود، اسلام خود را آشکار ساخت و پیش پیغمبر رفت. ابوسفیان نیز، به روایتی به همراهی و ارشاد عباس و به روایتی به میل خود، پیش پیغمبر رفت، و اسلام آورد، و حضرت اسلام او را پذیرفت، و برای آنکه در حق او احترامی قائل شود فرمود که هر که به خانه‌ی ابوسفیان رود در امان است، و هر که در خانه‌ی خود را ببندد و بیرون نیاید در امان است. حضرت، برای آنکه قدرت اسلام را به ابوسفیان بنمایاند، فرمود تا او را در جائی نگاه داشتند که سپاهیان اسلام با رایات و علم‌های خود از جلو او میگذشتند، و ملاحظه‌ی شکوه و قدرت مسلمانان تأثیر عمیقی در او به جای گذاشت.

حضرت فرمود که خالد ابن ولید با سپاه خود از قسمت پایین مکه، به نام لیط (lit) وارد شوند، و زبیر ابن العوام با سپاه خود از کدی (kodā؛ نام کوهی در مکه) و سعد ابن عباده

از کداء (kodā') (کوهی دیگر در مکه) وارد شوند، و دستور داد که تا کسی به ایشان حمله نکند مبادرت به جنگ نکنند، و فقط دستور قتل چند تن (از جمله عکرمة ابن ابی جهل) را داد که بعد بعضی از ایشان را، از جمله همین عکرمه را، بخشید. مقاومت فقط در برابر خالد ابن ولید صورت گرفت، ولی پس از کشته شدن چند تن، مقاومت کفار در هم شکسته شد، و شهر مکه سرانجام، پس از هشت سال دشمنی و ستیزه، در برابر اسلام مفتوح شد.

۴۲ـ ورود محمد (ص) به مکه. پس از فتح مکه، حضرت سوار بر شتری وارد شهر شد، و دور کعبه طواف کرد، و چوبدستی خود را به حجر الاسود مالید، و عثمان ابن ابی طلحه (osmāne 'bne abi talha)، کلیددار کعبه، را بخواند. و کلید را از او بگرفت، و وارد کعبه شد، و فرمود تا همه‌ی بتهای کعبه، و از جمله هبل، را بشکستند، و پس از آن، خطبه‌ای ایراد فرمود که نظیر آن را بعدها در حجة الوداع (قسمت ۴۶) نیز ادا فرمود، و در آن خطبه، بعضی از قوانین مهم اسلام را اعلام کرد. از جمله، خونهائی را که در جاهلیت ریخته شده بود باطل اعلام کرد؛ دیه‌ی قتل خطا را 100 ناقه قرار داد؛ مکه را شهر حرام خواند، و خونریزی در آن را ممنوع ساخت؛ روزه‌ی عید فطر و عید اضحی را منع کرد؛ و قاعده‌ی معروف البَیِّنَةُ عَلَی الْمُدَّعی، وَ الْیَمین عَلیٰ مَنْ اَنکر [مدعی باید شاهد و دلیل بیاورد، و منکر باید قسم بخورد] و قاعده‌ی اَلْوَلَد لِلْفراش، و لِلْعاهر الحَجَر [فرزند مال رختخواب است (یعنی متعلق به شوهر قانونی و شرعی زن است)، و زناکار باید سنگسار شود] را اعلام فرمود. پس از آن، منصب سِدانَت (کلید داری) کعبه را به همان عثمان ابن ابی طلحه مفوض، و مقرر فرمود که در اولاد او باقی باشد، و منصب سِقایَت [تأمین آب حجگزاران] را در عهده‌ی عباس ابن عبدالمطلب باقی گذاشت، و بقیه‌ی امتیازات را لغو کرد.

۴۳ـ غزوه‌ی حنین (honayn). فتح مکه در ۱۳ رمضان سال ۸م هجرت، و به گفته‌ی بعضی روز جمعه 10 روز از رمضان سال مذکور مانده، اتفاق افتاد. به موجب این گفته‌ی اخیر، مدت اقامت آن حضرت در مکه ۱۵ روز بود، و روز ششم شوال همان سال، به قصد مقابله با قبایل هوازن و ثقیف، با 12'000 تن از مسلمانان، که 10'000 تن از مردم مدینه و 2'000 تن از مردم مکه بودند، بیرون شد.

قبایل هوازن و ثقیف، از هنگام خروج حضرت رسول از مدینه به قصد مکه، در انتظار حمله‌ی مسلمین بودند، و چون مکه فتح شد، تصمیم گرفتند پیش از آنکه حضرت رسول به آنان حمله برد ایشان حمله کنند. فرماندهی قبایل هوازن را جوانی سی‌ساله به نام مالک ابن عوف (māleke 'bne ăf) داشت، که به شجاعت و گشاده‌دستی شناخته شده بود، و او دستور داد که تمام زنان و کودکان و شتران و گوسفندان و دیگر چارپایان قبیله نیز در این سفر جنگی همراه باشند. پیرمرد کارآزموده‌ی معروفی از قبیله‌ی هوازن، به نام درید ابن الصمه (dorayde 'bne's.samma) نیز در این سفر بود، که چشمانش به علت پیری از بینائی افتاده بود. در منزلی به نام اوطاس (ătās)، چون صدای چارپایان و گریه‌ی کودکان را شنید، و دانست که تمام قبیله با تمام اموال خود به راه افتاده‌اند، از راه اندرز، مالک ابن عوف را از این کار منع کرد، و گفت زنان و کودکان و چارپایان، چه در شکست و چه در پیروزی، موجب سد راه و گرفتاری سپاه است، و بهتر است که جنگ بدون آنها صورت گیرد، ولی مالک این راهنمائی او را به بهانه‌ی اینکه پیر است و فن جنگ را از یاد برده است نپذیرفت. قبایل ثقیف، که در طائف سکنی داشتند، نیز به هوازن ملحق شدند، و جمعی را برای مرمت حصار طائف به جای گذاشتند تا، در صورت شکست، بتوانند خود را به آنجا برسانند، و در پناه باروی محکم شهر به جنگ ادامه دهند.

حضرت شب سه‌شنبه‌ی 10 شوال سال ۸م هجرت به حنین، به فاصله‌ی یک روز راه از مکه، که پر از تنگناها و شکافها بود رسید. شب را استراحت کردند، و در سپیده‌ی صبح، تازه به ترتیب سپاه پایان داده بودند که سپاه دشمن از تنگناها و شکافها بر مسلمانان تاختند. ابتدا مسلمانان، که در مقدمه‌ی ایشان قبیله‌ی سلیم ابن منصور جا داشتند، فرار کردند، و عده‌ی دیگر را نیز با خود به فرار کشاندند. جمعی از مردم مکه که در فتح مکه ایمان آورده بودند، و بعضی که هنوز ایمان نیاورده بودند ولی در سپاه مسلمین جا داشتند، از این امر خشنود شدند، و آماده‌ی انتقام بودند. ولی ناگهان ورق برگشت و حضرت، که با جمعی از مسلمانان، از جمله علی ابن ابی طالب ع و ابوبکر و عمر، ایستادگی کرده بودند، مسلمانان و فراریان را به پایداری و بازگشت تشویق کردند، و این امر مؤثر افتاد، و چندی نگذشت که شکست بر سپاه دشمن افتاد، و عده‌ی زیادی از ایشان مقتول و اسیر شدند، و زنان و اموال و چارپایانشان به دست مسلمین افتاد. شکست‌خوردگان فرار کردند و قسمت اعظم ایشان به طائف گریختند، و در آنجا متحصن شدند. حضرت غنایم و اسیران را به دره‌ی جعرانه (je'errāna) و رئه (ressa) فرستاد و بدیل ابن ورقاء خزاعی (bodāyle 'bne varqā'e xozā'i) را به این کار گماشت، و خود متوجه طائف شد.

۴۴ـ محاصره‌ی طائف. مردم هوازن و ثقیف، پس از شکست در حنین، بیشتر به شهر طائف گریختند، و در پناه حصار آن متحصن شدند، و حضرت با مسلمانان برای فتح طائف رهسپار آن شهر شد. مردم ثقیف چندی پیش باروهای طائف را مرمت کرده بودند، و دو نفر را برای ساختن منجنیق و فن انداختن آن بیرون فرستاده بودند. حضرت شهر را در حصار گرفت، ولی مردم طائف که تیراندازان ماهری بودند بارانی از تیر بر سپاه اسلام فرو ریختند، و ایشان را ناگزیر کردند که کمی از پای دیوار شهر دورتر شوند. مسلمانان دست به کار نصب منجنیق و دبابه (dabbābe) شدند (دبابه دیوار متحرکی بود، و محاصره کنندگان میتوانستند، در پناه آن، به باروی شهر نزدیک شوند، و به کندن نقب در زیر آن بپردازند). اما مردم طائف آهنهای سرخ شده در آتش به سوی دبابه‌ها انداختند، و آنها را آتش زدند. کسانی که پشت دبابه‌ها بودند ناچار آنها را ترک کرده رو به گریز نهادند. محاصره‌ی طائف ۱۸ یا ۱۹ یا ۲۰ روز طول کشید، ولی مردم شهر تسلیم نشدند. ابتدا حضرت خواست تا با قطع تاکستانهای اطراف شهر مردم را به تسلیم وادار کند، ولی بعد از این کار منصرف شد، و امر به رفع محاصره و بازگشت به مکه داد. چنانکه گفتیم، غنائم و اسرای حنین در جعرانه (قسمت ۴۳) بودند. عده‌ی اسرا را 6'000 گفته‌اند. در جزو غنائم، 24'000 شتر و حدود 40'000 رأس گوسفند بود. حضرت بعضی از زنان اسیر را به یاران خود داد، ولی بعد، بر اثر درخواست و التماس مردم هوازن، اسرای سهم خود و بنی عبدالمطلب را آزاد ساخت، و بسیاری از قبایل دیگر نیز از سهم خود گذشتند، و فقط چند قبیله از سهم خود عدول نکردند. غنائم جنگی را نیز میان مردم مکه و تازه‌مسلمانان قسمت کرد، و این تازه‌مسلمانان را مؤلفة قلوبهم [یعنی کسانی که باید دلشان به دست آورده شود] نامید. این امر بر انصار گران آمد، و شکایت کردند. حضرت با خطبه‌ی مؤثری آنان را قانع کرد، و آنان دیگر مطالبه‌ای نکردند. پس از بازگشت حضرت به مدینه، مردم طائف نمایندگانی برای صلح به مدینه فرستادند. و نمایندگان مزبور، پس از مذاکراتی چند، اسلام آوردند، و در عهده گرفتند که تمام مردم طائف را نیز به دین اسلام در بیاورند. این کار عملی شد، و سرانجام، قبایل ثقیف (ساکنان طائف) قبول اسلام کردند، و حضرت کسانی را از مسلمانان برای شکستن بت بزرگ ایشان به طائف فرستاد.

۴۵ـ سال ۹م هق و غزوه‌ی تبوک. پس از غزوه‌ی حنین و محاصره‌ی طائف، حضرت، به قول واقدی، روز جمعه‌ی سه روز به آخر ذو القعده مانده به‌مدینه بازگشت. سال ۹م هق به سال وفود (vofud) معروف است، زیرا در این سال نمایندگان قبایل مهم و دوردست عربستان، پس از شنیدن فتوحات درخشان اسلام در حجاز، از همه جانب روی به مدینه آوردند، و بسیاری از ایشان به دین اسلام در آمدند. در این سال، حضرت نیز نمایندگانی به نواحی دوردست عربستان برای جمع صدقات و دعوت به دین اسلام فرستاد.

در رجب سال ۹م هق، هنگامی که هوا بشدت گرم بود، و موقع برداشت محصول میوه‌ی عربستان فرا رسیده بود، حضرت مسلمانان را برای حرکت به مرزهای دولت بیزانس (روم شرقی) و فتح استحکامات رومی عربستان شمالی امر فرمود. مسلمانان، با تمام مشقاتی که این سفر از گرما و راه دور و قدرت بیزانس در بر داشت، آن را استقبال کردند، ولی بسیاری از منافقین (قسمت ۲۱)، که عده‌شان در مدینه زیاد بود، و حتی بعضی از مؤمنین، از همراهی در این سفر سر باز زدند. راهپیمائی سپاه به علت گرما در شب بود، و مسلمانان، پس از عبور از وادی القری و حجر، به تبوک، واقع در مرز شام

رسیدند. اقامت در تبوک 10 روز طول کشید، و پس از آن حضرت مسلمانان را امر فرمود که از همان راهی که آمده بودند باز گردند. علت این مراجعت بدون جنگ در کتب تواریخ ذکر نشده است، ولی شاید بتوان گفت که با آن همه خستگی که مسلمانان از راهپیمائی در بیابانهای گرم پیدا کرده بودند، و با وجود دسته‌ی مخالف قوی منافقین در مدینه و در میان سپاه، و با خاطره‌ی تلخی که مسلمانان از شکست مؤته داشتند، ادامه‌ی سفر جنگی خطرناک مینمود.

درحین اقامت حضرت‌درتبوک، یوحنا ابن‌روبه (yohannā ro'ba)، صاحب بندر ایله در بحر احمر، به خدمت حضرت رسول آمد، و قبول کرد که هر سال 300 دینار جزیه از طرف ساکنان مسیحی آن بندر به مسلمانان بپردازد. ساکنان شهر اذرح و شهر جرباء (jarbā'، واقع در 6-کیلومتری ل اذرح) نیز به خدمت حضرت رسیدند، و تعهد کردند که سالانه 100 دینار به‌عنوان جزیه بپردازند. یهودیان شهر مقنا (maqnā)، واقع در مشرق خلیج ایله، نیز تسلیم شدند، و قبول جزیه و مالیات کردند. همچنین، حضرت رسول خالد ابن ولید را به دومة الجندل فرستاد، و خالد پادشاه مسیحی آن، اکیدر (okayder)، را اسیر کرد، و پیش حضرت آورد. حضرت از خون او در گذشت، و او نیز قبول جزیه کرد. در بازگشت به مدینه، در محلی به نام ذی اوان (zi avān)، جمعی از منافقین مسجدی ساخته بودند که ظاهراً برای عبادت و پناه دادن مردم در روزهای بارانی و شبهای سرد بود، ولی در باطن برای رقابت و همچشمی با مسلمانان بود. حضرت که از قصد سازندگان آن آگاه بود آن را مسجد ضرار (zerār) نامید، و فرمود تا آن را آتش زدند (نیز ← توبه، سوره‌ی).

حضرت در این سال، ابوبکر را برای انجام حج مسلمانان همراه کرد. در این سال هنوز مشرکین میتوانستند به زیارت کعبه بروند و به همین جهت زائران مشرک نیز برای حج آمده بودند. حضرت معاهده‌ای با مشرکین بسته بود که هیچ کس را از حج باز ندارند، و این معاهده با قبایل مختلف دارای مدتهای معلومی بود. هنگامی که ابوبکر در راه بود ← سوره‌ی توبه نازل شد، و در آن حکم شد که باید در روز حج اعلام شود که دیگر میان مسلمانان و مشرکین معاهده‌ای نخواهد بود، و پس از آن سال دیگر هیچ مشرکی حق ندارد به زیارت کعبه برود، و برای مشرکین مدت ۴ ماه مهلت داده شده بود، که اگر در طی آن اسلام نیاوردند مورد حمله‌ی مسلمانان واقع خواهند شد. حضرت بلا فاصله فرمود تا علی ابن ابی طالب ع به راه افتد، و روز حج اکبر سوره‌ی توبه و نقض معاهده با مشرکین را اعلام دارد.

۴۶- سال ۹ق هق و حجة الوداع (hajjato 'l.vedā'). در این سال نیز از هر سو قبایل بدوی عرب نمایندگانی پیش پیغمبر خدا فرستادند، و قبول اسلام کردند. از جمله، قبیله‌ی معروف بنی حنیفه، ساکن یمامه، و قبایل عامر ابن صعصعه نمایندگانی پیش حضرت فرستادند. در میان وفود (قسمت ۴۵) یا نمایندگان بنی حنیفه مسیلمه‌ی معروف نیز دیده میشد که بعداً به مناسبت ارتداد و ادعای نبوت، به مسیلمه‌ی کذاب معروف شد.

در ذو القعده‌ی همین سال، حضرت برای زیارت حج از مدینه بیرون شد، و تمام یاران و اهل بیت خود را با خویش همراه برد. این حج، که آخرین حج آن حضرت است، به حجة الوداع معروف شد. در این حج بود که حضرت مناسک و اعمال حج را بر طبق آیین اسلام به طور قطع تعیین فرمود، آثار جاهلیت را از اعمال حج منسوخ و بیرون کرد، و در این حج بود که خطبه‌ی معروف حجة الوداع را ایراد فرمود، که مضامین آن در بعضی قسمتها با مضامین خطبه‌ای که در سال فتح مکه در مکه ایراد فرموده بود (قسمت ۴۲) یکی است. در این خطبه نیز، مال و جان مسلمانان را بر یکدیگر حرام کرد، و از گرفتن ربا نهی فرمود، و کلیه‌ی رباها را که تا آن روز بر گردن اشخاص بود ساقط کرد، و فرمود که بدهکاران فقط رأس المال را بدون ربا به طلبکاران بپردازند. در همین خطبه، امر نسیء (nasi') را نهی فرمود. نسیء [به تأخیر انداختن] عبارت از آن بود که هر سال، برای تطبیق دهم ذیحجه (که ماه قمری و موسم حج بود) با سال شمسی، آن را ۱۱ روز به تأخیر می‌انداختند (← محرم، ماه). حضرت از این عمل نهی فرمود، و ماههای قمری را به همان نحو اصلی مستقر کرد، و سه ماه متوالی ذیقعده، ذیحجه، و محرم، و نیز ماه رجب را ماههای حرام اعلام کرد، و جنگ و خونریزی در آن را نهی فرمود، و از همه بیشتر در پاسداری زنان و رعایت حرمت ایشان وصیت کرد.

در این سفر حضرت در جحفه، در چشمه سار غدیر خم امیرالمومنین علی (ع) را مطابق دستور خداوند در آیه‌ی سوم از سوره‌ی مائده به جا-نشینی خود برگزید و امام را بالای منبری که از جهاز شتران ساخته بودند، رسماً به مسلمانان معرفی کرد. با این نصب اتمام نعمت و اکمال دین شد، و رسالت پیامبر خدا (ص) پس از ۲۳ سال تلاش برای هدایت خلق خدا به پایان آمد.

۴۷- سال ۱۱م هق و وفات محمد. پس‌از بازگشت از حج، حضرت ماههای محرم و صفر را در مدینه گذرانید، و به گفته‌ی واقدی، روز دوشنبه‌ی چهار شب از صفر باقی مانده، مردم را به جنگ با دولت روم امر فرمود، زیرا خاطره‌ی شکست مؤته و شهادت زید ابن حارثه و پسر عم حضرت جعفر ابن ابی طالب هرگز از یادش نرفته بود، و به همین جهت، فرماندهی سپاهی را که میبایست به جنوب فلسطین و سرزمینهای شرق اردن حمله کنند به عهده‌ی اسامة ابن زید گذاشت. اسامه سخت جوان بود، و این امر اعتراض بعضی از بزرگسالان را بر انگیخت، و به همین جهت، حضرت در تصمیم خود پافشاری بیشتر کرد، و مردم را به خروج از مدینه در زیر لوای اسامه ترغیب کرد.

در این میان، که روزهای آخر صفر یا روز اول ربیع الاول بود، حضرت بیمار و بستری شد. اسامه در بیرون مدینه اردو زد، و مسلمانان به او میپیوستند، و حضرت با آنکه در بستر بسود، مردم را به رفتن با سپاه اسامه امر میفرمود. اسامه، عمر، و ابوعبیده‌ی جراح به مدینه بازگشتند، و آن، به‌گفته‌ی‌مورخین اهل سنت، روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول و مورخان شیعه ۲۸ صفر سال ۱۱م هق بود. در همان روز حضرت از این دنیا رحلت فرمود. روز بعد، یاران او، از جمله علی ابن ابی طالب (ع) به تجهیز و تکفین او پرداختند، و شب همان روز، آن حضرت را در خانه‌اش دفن کردند. پاره‌ای از مهاجران در همان روز وفات حضرت در سقیفه‌ی بنی ساعده (saqifaye bani sā'eda)، در مدینه، جمع شده، و ابوبکر را به خلافت برداشته بودند.

به گفته‌ی بیشتر راویان، حضرت رسول به هنگام وفات ۶۳ سال داشت.

فصل ششم: بعضی از خصوصیات حضرت رسول

۴۸- زوجات و اولاد. حضرت در طول زندگی خود با ۱۱ زن ازدواج کرد که نامهای ایشان بنا به گفته‌ی اکثر راویان از این قرار است: (۱) خدیجه؛ (۲) عایشه؛ (۳) سوده؛ (۴) زینب بنت جحش؛ (۵) ام سلمه (۶) حفصه؛ (۷) ام حبیبه؛ (۸) جویریه؛ (۹) صفیه؛ (۱۰) میمونه بنت حارث؛ (۱۱) زینب بنت خزیمه. از این ۱۱ زن، دو تن در زمان حیات حضرت وفات یافتند، یکی خدیجه و دیگری زینب بنت خزیمه. بنا بر این، آن حضرت در هنگام وفات ۹ زن عقدی در اختیار داشت، و این از اختصاصات آن حضرت بود، زیرا در قانون اسلام داشتن بیش از چهار زن عقدی در آن واحد ممنوع است. آن حضرت زنان دیگری را نیز خواستگاری کرده بود ولی، به عللی که در کتب سیره مذکور است، امر ازدواج با آنان صورت نگرفته بود. علاوه بر این، دو جاریه [دختر، زنی جوان] به عنوان کنیز نیز در حرم حضرت رسول بودند، یکی ماریه بنت شمعون قبطی (← ماریه‌ی قبطیه)، که برای حضرت پسری به نام ابراهیم آورد، ولی این پسر در زمان آن حضرت در گذشت، و دیگر ریحانه (قسمت ۳۴).

۴۹- موالی. از موالی [= آزاد کردگان] آن حضرت زید ابن حارثه و پسرش اسامة ابن زید ثوبان (sābān)، شقران حبشی (šoqrāne habaši؛ که به قول بعضی ایرانی بود) و رویفع (rovayfe') یا ابورافع (abu.rāfe')، سفینه یا رباح (rabāh؛ که بعضیها او را ایرانی دانسته‌اند)، انسه (anasa؛ که گویا از ایرانیان بوده است)، ابوکبشه سلیم (abu.kabša solaym)، ابوموبهبه (abu.movayheba)، فضاله (fazāla)، مدعم (med'am)، ابو ضمیره (abu. zomayra)، و یسار (از مردم نوبه) را نام برده‌اند، و بعضی گفته‌اند سلمان فارسی هم از آزاد کردگان آن حضرت بوده است، و از اهالی شهر شاپور فارس، و نامش ماهبه ابن بوذخشان بوده است.

۵۰- کاتبان. از جمله‌ی کاتبان محمد ص، عثمان ابن عفان، علی ابن ابی طالب، خالد ابن سعید ابن عاص، أبانِ ابن سعید، علاء ابن حضرمی، ابی ابن کعب، زید ابن ثابت، عبدالله ابن سعد، معاویه، و حنظله‌ی اسیدی (hanzalaye osay-

di) را نام برده‌اند.

۵۱ـ اسبان و سلاح. از جمله‌ی اسبان آن حضرت سکب (sakb)، مرتجز (mortajez)، لزاز (lezāz) ظرب (zareb)، لحیف (lohayf, lahif)، یعسوب (ya'sub)، و ورد (vard) را ذکر کرده‌اند. دلدل نام استر آن حضرت بوده است، که گویا اهدای مقوقس بوده. نام شتران و ناقه‌های شیرده، و گوسفندان شیرده آن حضرت را نیز ذکر کرده‌اند.

از جمله‌ی شمشیرهای آن حضرت بتار (battār)، حتف (hatf)، مخذم (mexzam)، رسوب (rasub)، عضب (azb)، و ذوالفقار را یاد کرده‌اند.

روحاء (rāhā')، بیضاء (bayzā')، و صفراء (safrā') نام کمانهای آن حضرت بوده است، و ذات الفضول (zāto 'l.fozul) و سعدیه (sa'diyya) نام زرههای وی.

۵۲ـ صفات ظاهری و خُلق. نویسندگان سیره، به نقل از اصحاب محمد ص، و مخصوصاً از علی ابن ابی طالب ع، حضرت رسول را مردی میانه‌بالا، بزرگ‌سر، و سفیدروی متمایل به سرخی، با ریشی انبوه و موئی که دارای موج مختصری بود (نه مجعد پیچیده و نه صاف)، و پاها و دستهای کلفت، و چشمان سیاه درشت توصیف کرده‌اند. بر کتف آن حضرت موهائی رسته بود که آن را خاتم نبوت (xātame nobovvat) گفته‌اند. حضرت رسول به هنگام وفات جز چند موی سپید بر سر و ریش نداشت. با این همه، بعضی از راویان گفته‌اند که آن حضرت خضاب میکرده است.

از لحاظ صفات انسانی، آنچه از سیره و شرح حال آن حضرت بر میآید، و آنچه اصحاب سیره گفته‌اند، باید گفت که پیغمبر اسلام دارای اراده‌ی بسیار قوی، و شجاعت و بردباری و خودداری بیمانند بوده است. با تمام قدرت و توانائی فوق بشری که داشت، رئوف و مهربان و باگذشت بود، و جز در مورد بنی قریظه (قسمت ۳۴)، نه‌تنها خشونتی از وی دیده نشد، بلکه رقت و میل به عفو در او بیشتر بود. در پاکیزگی بدن و سر و صورت و دندانها اهتمام فوق العاده داشت. همواره عطر به کار میبرد، و موی سر را روغن میمالید. لباسش، در عین سادگی و خشونت، نظیف و تمیز بود. قوانینی که آورد با زندگی اجتماعی بشری سازگار بود، و با مقایسه به وضع عرب و ملل متمدن دیگر، بسیار کاملتر و پیشرفته‌تر بود، و به همین جهت بود که اقوام متمدن دنیای آن روز آن را پذیرفتند، و دستورهای آن را مایه‌ی نجاح و صلاح خود دانستند.

محمد I: ← فاس، شهر.

محمد I، ملقب به الغالب بالله: ← بنو نصر.

محمد I (mohammad-)، ۷۸۱ یا ۷۹۱–۸۲۴ هق (۱۳۷۹ یا ۸۹–۱۴۲۱)، پنجمین سلطان (۸۰۵–۸۲۴ هق مطابق ۱۴۰۳–۲۱) عثمانی، جوانترین ۶ فرزند بایزید I. پیش از حمله‌ی تیمور به آناطولی، محمد I در زمان پدرش در آماسیه (āmāsia) بود. در جنگ انقره، که میان تیمور و پدرش بایزید اتفاق افتاد (۸۰۴ هق مطابق ژوییه‌ی ۱۴۰۲)، حاضر بود و از آنجا به کومک بایزید پاشا وزیر اعظم به آماسیه و توقات (tuqāt) گریخت و در برابر حاکم تیمور در نیکسار دلیرانه مقاومت کرد. پس از رسیدن خبر مرگ بایزید، یکی از پسران او به نام عیسی چلبی در بورسه به تخت سلطنت نشست. محمد I به کومک قره‌مان اوغلوها و ذوالقدریه عیسی چلبی را شکست داد و بورسه را متصرف شد. بدین ترتیب آناطولی به تصرف سلطان محمد خان در آمد، ولی قسمت روملیا از امپراطوری عثمانی در تصرف یکی دیگر از اولاد بایزید، به نام سلیمان چلبی، که در ادرنه حکومت میکرد، باقی ماند. سلیمان ابتدا محمد خان را از بورسه بیرون کرد، ولی محمد خان بعداً بورسه را متصرف شد و برادر دیگرش، به نام موسی چلبی، به روملیا رفت و با سلمان به مخالفت برخاست. سلیمان مغلوب و مقتول شد و ادرنه به دست موسی چلبی افتاد. پس از آن نزاع میان دو برادر، یعنی محمد خان و موسی، در گرفت، و سرانجام به شکست قطعی موسی و مرگ او منتهی شد (۸۱۶ هق مطابق ژوییه‌ی ۱۴۱۳). با شکست موسی، سلطان محمد خان I مالک بی‌منازع امپراطوری عثمانی شد. پس از آن همت سلطان محمد به برانداختن دشمنان قدیمی خاندان عثمانی از آناطولی مصروف شد. در جنگ جانیک (jānik؛ واقع میان طرابزون و دریای سیاه و سیواس) محمد قره‌مان اوغلو شکست یافت و پس از آن جُنَیْد بک ازمیر اوغلو از ازمیر رانده شد. نیروی دریائی عثمانی در ۸۱۸ هق در پیکار گالیپولی نیروی دریائی ونیز را شکست داد. پس از آن در والاکیا یا افلاق مداخله‌ی نظامی کرد و در ساحل راست رود دانوب قلعه‌ی یرکوکی یا جورجوو (jurjewo) را مستحکم کرد و تا بوسنی و مجارستان پیش رفت. در آسیا در ساحل جنوبی دریای سیاه قسمت مهمی از ناحیه‌ی قسطمونی و از جمله گَنْغِری و توسیه (tosia) را ضمیمه‌ی امپراطوری عثمانی کرد. شخصی به نام شیخ بدرالدین صماوِنوی مریدان زیادی دور خود جمع کرد و بنای عصیان گذاشت. از طرف سلطان پسرش مراد II و بایزید پاشا مأمور دفع او شدند. شیخ مذکور پس از جنگهای شدید گرفتار شد و در ۸۲۳ هق به فتوای علما به قتل رسید. وفات محمد I در ادرنه اتفاق افتاد، و خبر مرگ او را تا ورود مراد II پسرش که ولیعهد بود، از آماسیه به بورسه، از سپاهیان پوشیده داشتند. مراد II پس از جلوس به تخت جنازه‌ی شیخ را از ادرنه به بورسه برد، و در نزدیکی مسجدی که خود سلطان محمد بنا کرده بود به خاک سپرد. محمد I را پادشاهی ملایم و نیکوکار گفته‌اند. از بناهای او دو مسجد یکی به نام یشیل‌جامع در بورسه و دیگری به نام اولوجامع در ادرنه است.

محمد II. سلطان عثمانی، ← محمد فاتح.

محمد III (mohammad-) [سلطان محمد خان غازی] ۹۷۴–۱۰۱۲ هق (۱۵۶۷–۱۶۰۳)، ۱۳مین سلطان (۱۰۰۳–۱۰۱۲ هق مطابق ۱۵۹۵–۱۶۰۳) عثمانی، پسر سلطان مراد III. محمد پس از مراد III به تخت نشست. مطابق سنت خاندان عثمانی، به هنگام ولایت عهد حاکم ماگنسیا بود، ولی این سنت با او پایان یافت و پس از او دیگر ولیعهدها در ماگنسیا حکومت نداشتند. در زمان سلطنت او والده‌سلطان (مادر سلطان) در اداره‌ی مملکت نفوذ بسیار داشت. سلطان محمد III، به رغم مخالفت والده‌سلطان، به همراهی ابراهیم پاشا داماد وزیر اعظم و خواجه سعدالدین افندی در جنگ مجارستان شرکت کرد، و سپاه عثمانی در این سفر جنگی شهر اگر (به ترکی اِگْری) را فتح کرد، و به همین جهت محمد III در تاریخ عثمانی به فاتح اگری مشهور است. جنگ با اتریش در طول سلطنت او دوام داشت و هر سال سپاهی به مجارستان و والاکیا (به ترکی افلاق) فرستاده میشد. در زمان سلطنت او وزارت اعظم ۱۲ بار دست به دست گشت. معروفترین وزیر اعظم زمان او ابراهیم پاشا داماد است که سه بار زمام امور وزارت را به دست گرفت، و در ۱۶۰۰ مجارها را شکست سختی داد و شهر قانیجه را متصرف شد. زمان سلطنت او مصادف است با سلطنت شاه عباس بزرگ در ایران که توانست آذربایجان و نخجوان و شهرهای غربی ایران را از دست عثمانیها خارج سازد. سلطان محمد III، ۹ سال و ۲ ماه سلطنت کرد. او به هنگام جلوس ۱۹ برادر خود و دو کنیز آبستن از پدرش را به قتل رسانید، و بعدها دو تن از پسران خود را نیز کشت. با این همه او را پادشاهی متدین، که احکام شرعی را اجرا میکرد و درِ میخانه‌ها را بسته بود، میشمارند.

محمد IV (mohammad-) [سلطان محمد خان غازی]، ۱۰۵۱–۱۱۰۴ هق (۱۶۴۱–۹۲)، ۱۹مین سلطان (۱۰۵۸–۹۹ هق، مطابق ۱۶۴۸–۸۷) عثمانی، پسر سلطان ابراهیم خان. پس از خلع (۱۶۴۸ هق) پدرش سلطان ابراهیم، در ۷ سالگی به تخت نشست. قدرت در دربار در دست والده‌سلطان سابق (مادر سلطان ابراهیم) و والده‌سلطان جدید بود، و در بیرون ینی چریها و "سپاهی"ها در حال عصیان بودند. وضع چنان آشفته بود که تا ۱۰۶۶ هق (۱۶۵۶) ۱۳ وزیر اعظم پی در پی به مقام وزارت رسیدند. پس از کشته شدن والده‌سلطان سابق والده‌سلطان جدید قدرت را به دست گرفت. جنگ با ونیز بر سر تصرف جزیره‌ی کرت بشدت ادامه داشت، و در ۱۰۶۶ هق شورش قوای نظامی سلطان را ناگزیر ساخت که چند تن از درباریان خود را به قتل برسانند. در ۱۰۶۶ هق (۱۵ سپتامبر ۱۶۵۶) ← محمد پاشا کوپریلی به مقام وزارت عظمی رسید و دست به اصلاحات عمیقی زد و دست حرمسرا را از سیاست و قدرت کوتاه کرد. در آغاز وزارت او نیروی دریائی عثمانی در داردانل از ونیزیها شکست خورد، اما در سال بعد محمد پاشا به عنوان "سر عسکر" در ترانسیلوانی به پیروزی رسید و قدرت دولت عثمانی را در امیرنشینهای دانوب مستقر ساخت. محمد پاشا کوپریلی شورشهائی را که در آسیای صغیر بر ضد دولت عثمانی برپا شده بود سرکوب کرد، و قوای دریائی جمهوری ونیز و متحدین آن نتوانستند بر ضد نیروی دریائی عثمانی کاری از پیش ببرند. محمد پاشا در ۱۰۷۲ هق (۳۱ اکتبر ۱۶۶۱)، در حالی که بیش از ۸۰ سال داشت، در گذشت و پسر او فاضل احمد پاشا کوپریلی به

جای او به مقام صدارت رسید. احمد پاشا نیز لیاقت و کفایت پدر خود را داشت و کارهای بزرگ انجام داد. در زمان وزارت او جزیره‌ی کرت فتح، و با جمهوری ونیز معاهده‌ای منعقد شد. جنگ با اتریش ادامه یافت و، اگر چه سپاه عثمانی در جنگ سن گوتار شکست خورد (۱۶۶۴)، معاهده‌ی صلح به نفع دولت عثمانی بود. قزاقهای اوکرائین از سلطان عثمانی در جنگ با لهستان کومک خواستند، و در نتیجه‌ی این جنگ وضع عثمانی در قسمت شمالی محکمتر شد. فاضل احمد پاشا در ۱۰۸۷ هق (۳۰ اکتبر ۱۶۷۶) در گذشت. پس از فاضل احمد پاشا کوپریلی قره مصطفی پاشا به مقام وزارت اعظم رسید. مصطفی پاشا در جنگ با قزاقها پیروزی به دست آورد و شهر وین پایتخت اتریش را محاصره کرد (از ۱۳ ژوییه تا ۱۲ سپتامبر ۱۶۸۳)، ولی بر اثر دخالت یان سوبیسکی، شاه لهستان، قوای عثمانی شکست خورد. به همین جهت در ۱۰۹۵ هق او را به تقصیر و سوء تدبیر متهم کردند، و محکوم به اعدام شد. پس از قتل او وزرای دیگر نتوانستند کار مهمی انجام دهند. دخالت حرمسرا در کارهای دولتی از نو شروع شد و مجارستان به دست اتریش افتاد. سلطان محمد IV در ۱۰۹۹ هق (۸ نوامبر ۱۶۸۷) در نتیجه‌ی شورش قوای نظامی از سلطنت خلع شد، او تا ۱۱۰۴ هق (۱۷ دسامبر ۱۶۹۲) زنده بود. سلطان محمد IV پادشاهی مسرف و ولخرج بود و مبالغ بسیار زیادی در شکار خرج میکرد، و به همین جهت او را آوْجی (صیاد) لقب داده‌اند.

محمد V (mohammad-) [رشاد]، ۱۸۴۴–۱۹۱۸ (۱۲۶۰–۱۳۳۶ هق)، ۳۵مین سلطان (۱۹۰۹–۱۸، مطابق ۱۳۲۷–۳۶ هق) عثمانی، پسر سلطان عبدالمجید I. او در زمان سلطنت برادرش سلطان عبدالحمید II در عزلت و انزوا گذاشته شده بود و نه‌تنها کسی جرئت نداشت از او سخنی بگوید، بلکه نام کسی را که به رشاد موسوم بود نیز نمیشد در حضور سلطان بر زبان آورد. پیروزی "جوانان ترک" موجب عزل سلطان عبدالحمید II و به سلطنت رسیدن سلطان محمد V شد (۲۷ آوریل ۱۹۰۹). در زمان سلطنت او نفوذ دولت عثمانی بکلی از بوسنی و هرزگوین برچیده شد، و در ۱۹۰۹ بلغارستان اعلام استقلال کرد. در زمان وزارت سعید پاشا دولت عثمانی در نتیجه‌ی جنگ با ایتالیا به موجب معاهده‌ی اوشی (۱۵ اکتبر ۱۹۱۲) از طرابلس غرب چشم پوشید. در اکتبر ۱۹۱۲ اتحادیه‌ی دول بالکان با دولت عثمانی وارد جنگ شد و روسیه از ایشان حمایت کرد. مقدونیه و سالونیک از دست عثمانی خارج شد و شهر ادرنه، پس از محاصره‌ی طولانی، به دست بلغارها افتاد (۲۲ ژوییه‌ی ۱۹۱۳). محمود شوکت پاشا وزیر اعظم در ۲۸ ژوئن همان سال به قتل رسید، و به جای او سعید حلیم پاشا به وزارت رسید، حکومت سعید حلیم پاشا با بلغارستان و یونان و صربستان معاهده‌ی صلح منعقد کرد، کمیته‌ی اتحاد و ترقی، به رهبری طلعت بیک و انور بیک، بیش از پیش نفوذ یافت، و با آنکه دولت عثمانی در آغاز جنگ I بیطرف مانده بود، زیر فشار کمیته‌ی منکور از متفقین کناره گرفت و به دول اروپای مرکزی (آلمان و اتریش) پیوست. کوشش متفقین برای باز کردن راه دارـ دانل از طریق جنگ به شکست منتهی شد ولی دولت عثمانی مجبور شد که در مصر و عراق و سرحدات ایران و روسیه با متفقین بجنگد. محمد V پیش از پایان جنگ I، در دوم ژوییه، وفات یافت.

محمد VI (mohammad-) [وحیدالدین]، ۱۸۶۱–۱۹۲۶ (۱۲۷۷–۱۳۴۴ هق)، ۳۶مین سلطان (۱۹۱۸–۲۲، مطابق ۱۳۳۶–۴۱ هق) عثمانی، پسر سلطان عبدالمجید I. پس از مرگ برادرش محمد V به تخت سلطنت رسید. ابتدا ولایت عهد در زمان محمد V با یوسف عزالدین پسر سلطان عبدالعزیز، ۳۲مین سلطان عثمانی بود، و او در ۱۹۱۶ وفات یافت و محمد وحیدالـ دین به ولایت عهد رسید. در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸، یعنی نزدیک به ۴ ماه پس از جلوس او، دولت عثمانی با متفقین در مودروس (mudros)، واقع در جزیره‌ی لمنوس از جزایر دریای اژه، پیمان متارکه‌ی جنگ را امضا کرد. در این زمان قوای متفقین پایتخت دولت عثمانی را اشغال کرده بودند و کمیته‌ی اتحاد و ترقی قدرت خود را از دست داده بود. در ۱۹۱۹ در آناطولی بر ضد اشغال خاک عثمانی به وسیله‌ی متفقین و بر ضد سلطان مخالفتهائی ظاهر شد، و چون متفقین قسمتهائی از خاک آناطولی را به ایتالیا واگذار کردند، و به یونانیان اجازه دادند که در ازمیر پیاده شوند، این مخالفتها اوج گرفت. سلطان چاره‌ای جز همراهی با متفقین نداشت و به کومک آنها و با فتوای شیخ‌الاسلام آماده‌ی مخالفت با ملیون شد. در 10 اوت ۱۹۲۰ حکومت سلطان ← پیمان سور را با متفقین امضا کرد. این معاهده در حقیقت به معنی تقسیم عثمانی و الغای استقلال آن دولت بود. ملیون به ریاست مصطفی کمال با این معاهده مخالفت کردند. در این میان قدرت ملیون رو به فزونی میرفت. در ۲۶ اوت ۱۹۲۲ قوای ملیون تحت فرماندهی مصطفی کمال و معاونت عصمت پاشا (بعدها معروف به ← عصمت اینونو) به قوای یونانی در داخل ترکیه حمله بردند، و در ۹ سپتامبر همان سال قوای ترکیه وارد شهر ازمیر شدند. مجلس بزرگ ملی ترکیه، به پاس این خدمت، مصطفی کمال را به درجه‌ی مارشالی و لقب غازی و آتاتورک مفتخر کرد. دولت ملی، بدون مشارکت سلطان، در ۱۱ اکتبر ۱۹۲۲ با یونان و متفقین پیمان متارکه‌ی جنگ مودانیا (mudānyā) را بست. مجلس بزرگ ملی در اول نوامبر ۱۹۲۲ اعلام کرد که سلطنت عثمانی از تاریخ ۱۶ مارس ۱۹۲۰ (روز اشغال استانبول) ملغی است. در این میان مجلس بزرگ ملی با شرکت حکومت سلـ طان در ← کنفرانس لوزان مخالفت کرد، و کابینه‌ی توفیق پاشا در ۴ نوامبر استعفا داد و محمد VI به عنوان خلیفه در استانبول ماند و در 10 نوامبر ۱۹۲۲ در آخرین سلام رسمی حضور یافت. چند روز بعد مجلس بزرگ ملی تصمیم گرفت که سلطان را، به جهت خیانت، محاکمه کند، و به همین جهت سلطان با یک کشتی انگلیسی از استانبول بیرون رفت (۱۷ نوامبر ۱۹۲۲)، و روز بعد مجلس ملی او را از خلافت خلع کرد. سلطان محمد ابتدا به جزیره‌ی مالت رفت و از آنجا به دعوت ملک حسین به مکه عزیمت کرد، و از آنجا اعلامیه‌ای برای عالم اسلام منتشر کرد و جدا شدن سلطنت را از خلافت مخالف شریعت خواند. سلطان از مکه به سان رمو، ایتالیا، رفت، و در آنجا در ۱۶ مه در گذشت.

محمد V (mohammad-) [محمد ابن یوسف]، ۱۹۰۹–۱۹۶۱، سلطان (۱۹۲۷–۵۳) و سپس شاه (۱۹۵۷–۶۱) مراکش، سومین پسر و جانشین یوسف (← مراکش، کشور، قسمت IX). در آغاز فرامانروائیش با دولت فرانسه توافق کامل داشت، و در جنگ II تفوذ خود را در پشتیبانی از فرانسه به کار بست. اما چون فرصت را برای خارج ساختن مراکش از تحت قیمومیت فرانسه مناسب یافت، از ۱۹۴۴ از حزب استقلال حمایت کرد، و در صدد بر آمد که اصلاحات اداری انجام دهد، ولی توفیق نیافت. در ۱۹۵۰ خواستار تغییرات اساسی و عمیق در روابط مراکش با فرانسه شد، و در ۱۹۵۲ استقلال مراکش را خواست. در ۱۹۵۳ خلع شد و نخست به کرس (۱۹۵۴) و سپس به ماداگاسکار تبعید شد، و محمد ابن عرفه (← مراکش، کشور، قسمت IX) به جای او نشست. چون تبعید محمد V اوضاع مراکش را وخیم ساخت، فرانسه او را فرا خواند (۱۹۵۵)، و استقلال مراکش را شناخت (۲ مارس ۱۹۵۶)؛ در ۷ آوریل همین سال اسپانیا نیز این استقلال را پذیرفت، و مراکش به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. محمد V در اوت ۱۹۵۷ شاه اعلام شد، ولی روابط خود را با فرانسه محفوظ نگاه داشت. در ۱۹۵۸ به اتحادیه‌ی عرب پیوست. در ۱۹۶۰ رئیس دولت شد، و پس و جانشین خود، حسن (بعداً حسن II)، را نایب خود کرد.

محمد XI، ابوعبدالله، پادشاه غرناطه، ← ابوـ عبدالله محمد XI.

محمد[1]**، ایلیا** (ilia mohammad)، ۱۸۹۷–۱۹۷۵، رهبر ناسیونالیست سیاه امریکائی؛ نام اصلیش ایلیا پول. در ۱۶ سالگی خانواده‌اش را ترک کرد و به دیترویت رفت و در کارخانه‌ی اتومبیل‌سازی به کار مشغول شد. در ۱۹۳۱ از پیروان ولی فرد[2] (vali farad) شد که در دیترویت یک عبادتگاه اسلامی تأسیس کرده بود. هنگامی که فرد مفقود شد (۱۹۳۴)، پول نام محمد را به جای پول برگزید، و سرپرستی نهضتی را که بعدها به نام "مسلمانان سیاه" خوانده شد به خود اختصاص داد. چون در جنگ II مردم را به فرار از خدمت نظام بر می‌انـ گیخت، زندانی شد. محمد خود را "پیامبر الله" میخواند و در میان سیاهان کشمکش تبلیغ میکرد که تنها راه رستگاری آنان تأسیس دولت مستقل است. بر پیروان خود به صورتی تقریباً استبدادی فرمان میراند.

محمد، برهان‌الدین، از آل برهان، ← برهانـ الدین محمد.

محمد، خواجه غیاث‌الدین: ← غیاث‌الدین محمد.

محمد، سوره‌ی، سوره‌ی ۴۷ قرآن، مدنی، ۴۰

(۱)Muhammad (۲)Farad

آید؛ در بیان اینکه کافران پیرو باطلند و مؤمنان پیرو حق، و حق باید باطل را بر اندازد، و مسلمانان نباید در برابر کافران از خود سستی نشان دهند.
محمد، غازی: ← شامل.
محمدآباد، بخش شهرستان درگز، استان نهم.
محمدآباد (mohammadābād)، ده (جم ۱٬۲۵۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش مانه، شهرستان بجنورد، استان نهم خراسان. محصولاتش غلات و برنج است. قالیچه‌بافی دارد.
محمدآباد، ده (جم ۱٬۱۵۰ سنه ۱۳۴۷ هش)، دهستان سنگان، بخش رشخوار، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۲۵کیلومتری لغ رشخوار. محصولاتش غلات، پنبه، و بادام است. قالیچه‌بافی دارد.
محمدآباد، ده (جم ۱٬۱۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بهنام عرب، بخش ورامین، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)؛ 10کیلومتری جش ورامین. محصولاتش غلات و صیفی است. نامش به صورتهای **محمدآباد عرب** و **محمدآباد عربها** نیز ضبط شده است.
محمدآباد، ده (جم ۱٬۲۴۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیب‌آب، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛۱۲ کیلومتری ل سه‌کوهه. رود هیرمند مشروبش میسازد. محصولاتش غلات و حبوبات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت محمدآباد آقائی آمده است.
محمدآباد، ده (جم ۲٬۱۱۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جرقویه، مرکز جرقویه‌ی سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)؛ ۳۷کیلومتری ل‌ش شهرضا. در دشت واقع شده و معتدل است. محصولاتش غلات، پنبه، و فراورده‌های دامی است.
محمدآباد، ده (جم ۱٬۰۴۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کتول، بخش علی‌آباد، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۷کیلومتری جغ علی آباد. محصولاتش برنج، غلات، و توتون است.
محمدآباد، ده (جم ۳٬۰۸۹ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۱کیلومتری جش مشهد. محصولش غلات است. به صورت **محمدآباد پایین خیابان** و **محمدآباد ته خیابان** نیز آمده است. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر مشهد منظور شده است.
محمدآباد، ده (جم ۱٬۵۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم؛ ۱۲کیلومتری ج یزد. محصولاتش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. عده‌ای از ساکنینش زردشتی هستند.
محمدآباد، دهستان (جم ۱٬۳۰۰؟) بخش حومه‌ی شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۱۴(؟) آبادی. در دشت واقع شده و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات و پنبه است. مرکزش، محمدآباد (جم 410؟)، در ۸کیلومتری ل سعیدآباد است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به نام محمودآباد (جم ۴٬۶۷۸؛ دارای ۱۶ آبادی) آمده که مرکزش، محمودآباد سید (جم ۱٬۰۵۶) است، و کمابیش مطابق دهستان محمدآباد است.
محمدآباد (mohammad.ābād)، شهر (جم ۱۰٬۷۱۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)، ل گردنه‌ی معروف الله اکبر (← الله اکبر، رشته‌کوه)؛ در ۲۷۰کیلومتری لغ مشهد. رود درونگر از کنار آن گذشته آبادی‌های اطرافش را مشروب میکند. بنا بر فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد نهم، اسفند ۱۳۲۹ هش) "در حدود ۱۷۰ سال قبل بنای این شهر گذاشته شده است". نخستین بار که در تاریخ نامی از محمدآباد به میان آمده سال ۱۲۴۵ هق است. به واسطه‌ی نزدیکی با مرز ایران و شوروی دارای اهمیت سیاسی و نظامی است. شهر با اسلوب جدید شهرسازی بنا شده است، و خیابان‌ها و کوچه‌های آن عمود بر هم یا موازی با هم هستند. از بناهای تاریخی آن یکی ارگ حکمرانان درگز است که، بر اثر بی‌توجهی، خراب شده، و دیگری کوشک اللهیارخان. کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد. بعداً نام آن به درگز تبدیل شد.
محمدآباد آقائی، ده، زابل، ← محمدآباد، ده.
محمدآباد پایین خیابان، ده، مشهد، ← محمدآباد، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد.
محمدآباد ته خیابان، ده، مشهد، ← محمدآباد، دهستان تبادکان، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد.
محمدآباد عرب، ده، ورامین، ← محمدآباد، بخش ورامین، شهرستان تهران.
محمدآباد عربها، ده، ورامین، ← محمدآباد، بخش ورامین، شهرستان تهران.
محمد ابن ابراهیم: ← عادلشاهیه.
محمد ابن ابراهیم اکفانی: ← ابن الاکفانی.
محمد ابن ابراهیم علوی: ← ابن طباطبا.
محمد ابن ابراهیم فزاری: ← فزاری، ابواسحاق ابراهیم ابن حبیب.
محمد ابن ابوبکر (mohammade 'bne abu.bakr)، فت ۳۸ هق، از یاران و دوستان امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ع؛ پسر ابوبکر. مادرش اسماء بنت عمیس را حضرت علی (ع)، بعد از وفات ابوبکر، به عقد خویش در آورد، و محمد ابن ابوبکر در خانه‌ی علی بزرگ شد و از او تربیت یافت. محمد ابن ابوبکر در واقعه‌ی جمل و صفین با علی ع همراه بود، و در ۳۷ هق حضرت علی ع او را به ولایت مصر فرستاد، اما عمرو ابن عاص که از جانب معاویه به مصر رفته بود او را بگرفت و بکشت. محمد ابن ابوبکر پارسا و زاهد بود، و دشمنانش پس از کشتن جسدش را سوزانیدند.
محمد ابن ابی الخطاب قرشی: ← عربی، ادبیات، قسمت IV.
محمد ابن احمد: ← شروانشاهان، قسمت I.
محمد ابن احمد: ← محمد خرقی.
محمد ابن احمد، امام برهان‌الدین: ← برهان‌الدین محمد.
محمد ابن احمد حاکم، ابوالفضل، وزیر نوح I سامانی؛ ← حاکم جلیل.
محمد ابن احمد سمرقندی، علاءالدین: ← فاطمة الفقیهه.
محمد ابن احمد معموری (mohammade 'b_ ne ahmade ma'muri)، فت ۴۸۵ هق، از ادبای قرن ۵م هق؛ مت بیهق. به فلسفه و ریاضیات اشتغال داشت، و کتابی در مخروطات و هندسه پرداخت که مورد توجه دانشمندان واقع شد. کتابهای دیگری نیز در ادب و عربیت تألیف کرده است. از بیهق به اصفهان رفت و به خدمت **تاج‌الملک شیرازی** در آمد. روزی در زیج خود نظر میکرد، در آن پیشامدی ترسناک دید. پس به خانه رفت و در به روی خود بست. اما چون بیرون آمد جمعی ــ که به فرمان سلطان مأمور به قتل باطنیان بودند ــ به گمان اینکه او نیز باطنی است، وی را به قتل رساندند.
محمد ابن ادریس شافعی: ← شافعی.
محمد ابن اردشیر: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه‌خواریه).
محمد ابن ارسلانشاه (arslān.šāh) [منیث‌الدین ملک محمد]، معروف به **محمد شاه،** فت جمادی‌الاولی ۵۵۱ هق، ۷مین پادشاه (۵۳۷ــ۵۵۱ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر **ارسلانشاه I** و برادر **کرمانشاه II**. بعد از خلع پدر به سلطنت نشست، اما با معارضه‌ی برادرش سلجوقشاه مواجه شد، ولی او را منهزم کرد. پس از آن، چند تن از برادران و برادرزادگان خود را، برای آنکه از احتمال قیام آنها آسوده‌خاطر شود، میل کشیده بعضی را به زندان انداخت. با هیبت و قدرت تمام ح ۱۴ سال در کرمان سلطنت کرد. سلاجقه‌ی عراق را از اقدام بر ضد کرمان باز داشت، و حتی در آخر عمر اقداماتی کرد تا اصفهان را نیز ضمیمه‌ی کرمان کند، اما به نتیجه نرسید. محمد شاه در ترویج علم اهتمام بسیار کرد، و کسانی را که در فقه تبحر پیدا میکردند میتواخت و جایزه میداد. به علم نجوم هم شخصاً علاقه داشت، و با تقویم و مسائل راجع به آن آشنائی تمام داشت. در گواشیر کتابخانه‌ای ساخت، و گویند 5٬000 جلد کتاب بر آن وقف کرد. در بلاد دیگر هم مساجد و رباطها و مدارس و بیمارستانها ساخت. بعد از او پسرش طغرلشاه به جایش نشست.
محمد ابن اسماعیل، معروف به **محمد مکتوم:** ← اسماعیلیه.
محمد ابن اشرف سمرقندی: ← سمرقندی، شمس‌الدین.
محمد ابن البعیث: ← متوکل، خلیفه.
محمد ابن المنور (mohammade 'bne 'l.monavvar) [محمد ابن منور ابن ابی سعید ابن ابی طاهر ابن ابی سعید فضل‌الله ابن ابی الخیر المیهنی]، از نویسندگان نامور قرن ۶م هق، صاحب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. محمد ابن المنور اسرار التوحید را در باره‌ی احوال و اخبار و سخنان و کرامات جد خویش به نثری شیوا و روان از مجموعه‌ی اطلاعات و روایاتی که خود در این باره داشته و از معتمدان شنیده، و نیز از حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر که پسر عمش ــ جمال الدین ابوروح لطف الله ابن ابی سعد ــ پیش از او پرداخته بود، فراهم آورده و آن را به غیاث‌الدین محمد سام، سلطان ولایت غور، تقدیم کرده است.
محمد ابن الیاس، ابوعلی: ← ابوعلی ابن الیاس.
محمد ابن امیری، سلطان: ← فخری هراتی.

محمد ابن ایلدگز: ← جهان پهلوان.
محمد ابن بدر جاجرمی (badre jājarmi)، شاعر پارسیگوی؛ پسر بدر جاجرمی (فت ۶۸۶ هق). وی مؤلف مجموعه‌ی مونس الاحرار فی دقایق الاشعار است، که در ۷۴۱ هق تألیف شده است.
محمد ابن بزرگ امید (mohammade 'bne bozorg ommid)، فت ۵۵۷ هق، داعی و رئیس (۵۳۲–۵۵۷ هق) اسماعیلیه‌ی الموت؛ پسر بزرگ امید. وی در ۵۳۲ هق به جای پدر نشست. راشد خلیفه در آغاز عهد او به دست فدائیان کشته شد. پس از وی پسرش حسن ابن محمد به جای او نشست.
محمد ابن تغلق (toqloq) یا **سلطان غیاث‌الدین محمد ابن تغلق شاه**، مشهور به **جونه** (jāna) [= خورشید] و **الغ خان** و **ابوالمجاهد محمد شاه**، فت ۷۵۲ هق، ۲مین پادشاه (۷۲۵–۵۲ هق) از سلسله‌ی تغلقیه در دهلی. دوره‌ی سلطنت او بیشتر مصروف دفع فتنه‌ها و اغتشاشهای سرکشان شد. ابن بطوطه شرح مفصلی از دستگاه و دربار او در سفرنامه‌ی خویش موسوم به تحفة النظار نوشته است. محمد ابن تغلق ذوق نظامی و قریحه‌ی ادب‌پروری داشته، ولی به استبداد و تلون و بیرحمی موصوف بوده است.
محمد ابن تومرت: ← ابن تومرت.
محمد ابن ثابت، ابوبکر: ← ابوبکر خجندی.
محمد ابن جریر طبری: ← طبری، ابوجعفر محمد ابن جریر.
محمد ابن جهم برمکی: ← خدای‌نامه.
محمد ابن حسن: ← حر عاملی.
محمد ابن حسن، معروف به سبط‌الشهید؛ ← صاحب معالم.
محمد ابن حسن، ح ۵۴۲–۶۰۷ هق، داعی و رئیس (۵۶۱–۶۰۷ هق) اسماعیلیه‌ی الموت؛ پسر و جانشین حسن ابن محمد. وی قاتل پدر را کشته به نشر دعوت و قتل و تهدید مخالفان پرداخت. گویند با فلسفه و حکمت آشنا بود؛ او را زهر دادند، و بعد از وی فرمانروائی به پسرش جلال‌الدین حسن معروف به جلال‌الدین نومسلمان رسید.
محمد ابن حسن، ابوالقاسم: ← امام قائم.
محمد ابن حسن شیبانی: ← شیبانی، ابوعبدالله محمد.
محمد ابن حسن عسکری، ابوالقاسم: ← امام قائم.
محمد ابن حسین ابن محمد ابن حسین، از ریاضیدانان اسلامی. بین ۵۸۳ و ۵۸۹ هق رساله‌ای در پرگار تمام (در اصطلاح علمای اسلامی پرگاری برای رسم قطوع مخروطی) نوشته.
محمد ابن حسین دندان (یا **زیدان**): ← قرامطه، قسمت XI.
محمد ابن حسین زیدان (یا **دندان**): ← قرامطه، قسمت XI.
محمد ابن حسین نجار: ← معتزله، قسمت V.
محمد ابن حمید طوسی (homayd-)، فت ۲۱۴ هق، از سرداران و فرماندهان معروف عهد مأمون خلیفه‌ی عباسی. مأمون وی را به جنگ بابک خرم‌دین فرستاد، و او به دست یاران بابک کشته شد. وی مردی دلاور و گرانمایه و راد و بخشنده بود، و شاعران در سوک او مرثیه‌ها گفتند، و مأمون نیز از کشته شدن او سخت اندوهگین شد.
محمد ابن خالد (xāled) از حکام عرب در قرن ۳م هق. پدرش، خالد ابن یزید (← شروانشاهان، قسمت I)، ولایت آذربایجان و ارمنیه داشت، و پس از وفات وی، محمد از جانب خلیفه واثق جانشین او شد (۲۳۰ هق). چندی بعد برکنار شد، و سپس در ۲۳۷ هق متوکل او را حکومت دربند داد، و عاقبت در ۲۴۲ هق ولایت آذربایجان و ارمنیه و اران را به وی باز داد. گویند محمد گنجه را بنا نهاد (۲۴۵ هق). خلیفه این شهر را به او سپرد، و آن را در خاندان وی موروثی کرد. محمد از ارمنستان دست کشید، و به گنجه اکتفا کرد. ← شروانشاهان، قسمت I.
محمد ابن خالد ابن عبدالملک، منجم؛ ← خالد ابن عبدالملک مرورودی.
محمد ابن دبیس (dobays)، ← بنی مزید.
محمد ابن دشمنزیار، علاءالدوله ابوجعفر: ← علاءالدوله‌ی کاکویه.
محمد ابن رائق، ابوبکر: ← ابن رائق.
محمد ابن رشید(rašid) [محمد ابن عبدالله ابن رشید]، فت ۱۳۱۵ هق، امیر (۱۲۸۹–۱۳۱۵ هق) معروف جبل شمر از خاندان آل رشید؛ برادر طلال ابن عبدالله. سیاست عاقلانه‌ی برادر را ادامه داد. به کومک دولت عثمانی، خود را بکلی از آل سعود مستقل کرد، و در ۱۳۰۷ هق ریاض را گرفت. در زمان او چند تن از مسافرین اروپائی از جبل شمر دیدار کردند. عبدالعزیز ابن متعب جانشین او شد.
محمد ابن زکریای رازی: ← رازی.
محمد ابن زید حسنی، پادشاه سلسله‌ی علویان طبرستان؛ ← داعی.
محمد ابن سائب کلبی کوفی، ابوالنضر: ← کلبی.
محمد ابن سعد (sa'd) [اتابک عضدالدین محمد ابن سعد ابن ابوبکر ابن سعد ابن زنگی]، فت ۶۶۱ هق، ۸مین اتابک (۶۵۸–۶۶۱ هق) از اتابکان فارس. در ۱۲ سالگی جانشین پدرش سعد ابن ابوبکر شد، و اتابکی فارس یافت؛ اما امور کشور در واقع به دست مادرش ترکان خاتون بود. حکومت این محمد، که شیخ سعدی او را در شعر خود "اتابک محمد شه نیکبخت" خوانده است، طولی نکشید، و تقریباً پس از دو سال و هفت ماه سلطنت از بام قصر به زیر افتاد و درگذشت.
محمد ابن سعود (sa'ud)، فت ۱۱۷۹ هق، نخستین فرمانروای سلسله‌ی آل سعود. در درعیه مقام داشت. ابن عبدالوهاب به او پناه برد، و آن دو در نشر مذهب وهابی کوشیدند. ابن سعود قریب ۳۰ سال فرمانروائی کرد، و در این مدت قلمرو امارت خود را بسط داد، و بیشتر نجد (جز ریاض و احساء و قصیم) تحت فرمان او در آمد. پس از وی پیشرفت وهابیان و جنگ آنان با سلاطین عثمانی و قبایل ناموافق ادامه و بسط یافت. جانشینش عبدالعزیز ابن محمد ابن سعود بود.
محمد ابن سلیمان: ← طولونیان.
محمد ابن سلیمان، فت ۱۷۳ هق، امیر بصره در ایام مهدی و هارون خلفای عباسی. پدر وی، سلیمان ابن علی، از خویشان و نزدیکان خلفا بود. محمد ابن سلیمان در ایام مهدی امارت بصره یافت و در ایام هارون‌الرشید نیز به همین سمت باقی بود.
محمد ابن سلیمان کاشغری: ← قارا بیگ.
محمد ابن سوری، از امرای غور؛ ← آل شنب؛ محمود غزنوی، قسمت II.
محمد ابن سیرین، ابوبکر: ← ابن سیرین.
محمد ابن صدقه (sadaqa)، فت ح ۵۵۰ هق، امیر حله، از خاندان بنی مزید؛ پسر صدقة ابن دبیس. سلطان مسعود سلجوقی او را بعد از کشته شدن پدرش در ۵۳۲ هق امارت حله داد، و در ۵۴۰ هق علی ابن دبیس او را برکنار کرد.
محمد ابن طاهر: ← ابوسلیمان سجستانی.
محمد ابن طاهر طاهری (tāhere tāheri)، فت ۲۹۶ هق، آخرین امیر (۲۴۸–۲۵۹ هق) از سلسله‌ی طاهریان در خراسان. بعد از پدرش، طاهر ابن عبدالله، فرمانروائی خراسان یافت. اما به شعر و شراب علاقه داشت، و بیشتر عمر خویش را به عشرت و کاهلی میگذاشت. در زمان او، طبرستان به وسیله‌ی حسن ابن زید علوی (← داعی کبیر) از دست طاهریان به در رفت، و یعقوب لیث، که از غفلت و غرور او به طمع افتاده بود، کدورتی را بهانه کرد، و با وی به ستیز بر خاست. خویشان و نزدیکان محمد نیز او را رها کردند، و نهانی با یعقوب همداستان شدند. یعقوب به نشابور آمد، و محمد ابن طاهر را بگرفت (۲۵۹ هق) و خراسان را به دست آورد. در ۲۶۲ هق، که یعقوب در دیرالعاقول از دست موفق عباسی (سردار و برادر خلیفه معتمد عباسی) شکست خورد، محمد ابن طاهر از بند یعقوب بجست، و به خراسان باز گشت و رافع ابن هرثمه به نیابت او حاکم خراسان شد، اما محمد کاری از پیش نبرد، و دولت طاهریان را نتوانست دیگربار احیا کند. خلیفه او را از امارت خراسان معزول کرد، و او به بغداد رفت و همان جا وفات یافت.
محمد ابن طغج اخشید: ← اخشیدیه.
محمد ابن عباد: ← بنو عباد.
محمد ابن عباس غوری، از امرا و سلاطین آل شنب، در ولایت غور، پسر عباس ابن شیث. سلطان ابراهیم غزنوی (پادشاهیش ۴۵۱–۴۹۲ هق)، بعد از گرفتن امیر عباس ابن شیث، ولایت غور را به وی داد. بعد از او پسرش قطب‌الدین حسن غوری به امارت غور نشست.
محمد ابن عبدالرزاق طوسی، ابومنصور: ← ابومنصور طوسی.
محمد ابن عبدالعزیز، سیف الدین، از آل برهان، ← سیف‌الدین محمد.
محمد ابن عبدالکریم: ← عبدالکریم ریفی.
محمد ابن عبدالله: ← فاس، شهر.
محمد ابن عبدالله، پیغمبر اسلام، ← محمد ص.
محمد ابن عبدالله، از طاهریان، ← محمد طاهری.
محمد ابن عبدالله: ← نفس زکیه.
محمد ابن عبدالله حسان (hassān)، ۱۸۶۰–۱۹۲۰، مهدی معروف سومالی که انگلیسها او را "ملای دیوانه" لقب داده‌اند. خود را برای متحد ساختن قبایل مسلمان سومالی مهدی خواند و آنان را به جنگ با انگلیسها بر ا-

کیخت، ولی شکست خورد.
محمد ابن عبدالله محض: ← نفس زکیه.
محمد ابن عبدالله میانجی همدانی: ← عین‌القضاة همدانی.
محمد ابن عبدالملک ابن زهر: ← ابن زهر.
محمد ابن عبدالملک الحفید: ← ابن زهر.
محمد ابن عبدالملک زیات: ← ابن الزیات.
محمد ابن عبدالنبی: ← محمد اخباری.
محمد ابن عبدالوهاب، مؤسس مذهب وهابی: ← ابن عبدالوهاب.
محمد ابن عبیدالله، خلیفه‌ی فاطمی: ← قائم فاطمی.
محمد ابن عثمان عمری، ابوجعفر: ← ابوجعفر عمری.
محمد ابن علی، پنجمین امام شیعه، ← امام محمد باقر.
محمد ابن علی، نهمین امام شیعه، ← امام محمد تقی.
محمد ابن علی [ابوعلی محمد ابن علی ابن لیث]، ۵مین امیر (محرم ۲۹۸–ذیحجه‌ی ۲۹۸ هق) از سلسله‌ی صفاریان. پس از لیث ابن علی به امارت نشست، اما فقط بر سیستان، بست، کابل، و غزنه امارت داشت. پس از امارت یافتن او، مقتدر خلیفه در نامه‌ای به احمد سامانی دستور داد که سیستان را ضمیمه‌ی ممالک خود کند. احمد حسین ابن علی مروروذی را به فتح سیستان فرستاد. محمد ابن علی شکست یافت، و به بست گریخت. اما در آنجا احمد سامانی بر او دست یافت، و او را با خود به هرات برد، و از آنجا به بغداد فرستاد. با بر افتادن محمد ابن علی، دوره‌ی اول امارت صفاریان در واقع پایان یافت.
محمد ابن علی، سید: ← صاحب مدارک.
محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عباس: ← عباسیان؛ کیسانیه.
محمد ابن علی استرابادی: ← صاحب رجال.
محمد ابن علی اصفهانی، جمال‌الدین ابوجعفر: ← جمال‌الدین موصلی.
محمد ابن علی سمرقندی: ← سمرقندی، نجیب الدین.
محمد ابن علی سنوسی: ← سنوسیه.
محمد ابن علی شبانکاره‌ای، شاعر: ← شبانکاره‌ای.
محمد ابن علی قمی: ← ابن بابویه.
محمد ابن عمر، ابوبکر: ← عمر ابن فرخان طبری.
محمد ابن عمر ابن عبدالعزیز، امام شمس‌الدین، از آل برهان، ممدوح سوزنی، ← شمس‌الدین محمد، برهان‌الدین عبدالعزیز.
محمد ابن عمر فرخان: ← عمر ابن فرخان طبری.
محمد ابن عمرو (mohammade 'bne amr)، فت ۲۷۴ هق، از امیرزادگان خاندان صفاریان، پسر عمرو لیث. در ایام حیات پدر، در راه بین کرمان و سیستان بیمار شد و در گذشت. پسرش، طاهر ابن محمد صفاری، بعد از وفات عمرو لیث جانشین او شد.
محمد ابن فرید: ← سادات دهلی.
محمد ابن فریغون، ابوالحارث: ← آل فریغون.
محمد ابن قاسم (mohammade 'bne qā-sem)، فت ح ۹۸ هق، پسرعم ولید ابن عبدالملک و داماد حجاج ابن یوسف، حاکم بصره. در ۹۲ هق به فتح سند فرستاده شد. راجه‌ی داهر را مغلوب کرد و کشت و سند را متصرف شد (۹۳ هق)، و سرانجام به ملتان نفوذ کرد و تا دامنه‌ی هیمالایا پیش رفت. در باره‌ی مرگ او اقوال مختلف است. مشهور این است که دو دختر راجه‌ی داهر ــ که محمد آنان را به حرم سلیمان ابن عبدالملک برادر و جانشین ولید فرستاده بود ــ به دروغ او را متهم کردند که دامن عفت ایشان را آلوده ساخته است، و خلیفه از خشم فرمان داد تا او را زنده در پوست گاو دوختند. به روایت دیگر، صالح ابن عبدالرحمان، حاکم عراق، به انتقام مرگ برادرش به دست حجاج، محمد ابن قاسم و دیگر اعضای خاندان او را در زیر شکنجه به قتل رساند.
محمد ابن کثیر: ← فرغانی، منجم.
محمد ابن کرام، ابوعبدالله: ← کرامیه.
محمد ابن لیث، ابوالجود: ← ابوالجود محمد ابن لیث.
محمد ابن ماکان، از امرای دیلم، در خدمت امرای سامانی. وی به حکم ابوسعید فرغانی، سپه‌سالار سامانیان در خراسان، اصفهان را گرفت، و در آنجا بر اموال و عیال رکن‌الدوله‌ی دیلمی دست یافت (۳۴۴ هق). رکن‌الدوله وزیر خود، ابوالفتح ابن عمید، را به جانب اصفهان گسیل داشت، و او محمد ابن ماکان را گرفته به قلعه‌ی ارجان فارس فرستاد، و محمد ابن ماکان در آنجا زندانی بود تا مرد.
محمد ابن مبارکشاه بخاری: ← شمس‌الدین میرک.
محمد ابن محمد، از عرفای نقشبندیه، ← محمد پارسا، خواجه.
محمد ابن محمد ابن بقیه: ← ابن بقیه.
محمد ابن محمد زبیدی: ← سید مرتضی زبیدی.
محمد ابن محمد طوسی: ← غزالی یا امام محمد غزالی.
محمد ابن محمود، شاه سلجوقی، ← محمد II سلجوقی.
محمد ابن محمود آملی: ← آملی.
محمد ابن محمود غزنوی: ← محمد غزنوی.
محمد ابن مخلد (moxallad)، شاعر سیستانی، معاصر محمد ابن وصیف سیستانی (قرن ۴م هق). فقط ۳ بیت از اشعارش در تاریخ سیستان نقل شده.
محمد ابن مروان (marvān)، فت 101 هق، از مشاهیر امرای بنی امیه؛ برادر عبدالملک ابن مروان خلیفه‌ی اموی. وی فرمانروائی ارمنستان و آذربایجان و بعضی نواحی مجاور را داشت و با رومیها جنگها کرد.
محمد ابن مروان ابن زهر: ← ابن زهر.
محمد ابن مسافر دیلمی: ← آل مسافر.
محمد ابن مطیار اصفهانی: ← خدای‌نامه.
محمد ابن مظفر چغانی، ابوبکر: ← ابوبکر چغانی.
محمد ابن مکی عاملی: ← شهید اول.
محمد ابن ملکشاه (malek.šāh) یا **سلطان محمد I سلجوقی،** شهرت **سلطان غیاث‌الدین ابوشجاع محمد ابن ملکشاه سلجوقی،** شعبان ۴۷۴–ذیحجه‌ی ۵۱۱ هق، سلطان (۴۹۸–۵۱۱ هق) معروف از سلسله‌ی سلاجقه‌ی بزرگ، که سلسله‌ی فرعی موسوم به سلاجقه‌ی عراق به او و در واقع به پسرش محمود ابن محمد (← محمود سلجوقی) منسوبند. بعد از وفات (۴۸۵ هق) پدرش ملکشاه سلجوقی، مانند برادر دیگرش سنجر، نخست به متابعت برادر ارشد خویش برکیارق پرداخت، و از جانب او امارت گنجه و اران داشت (۴۸۶–۴۹۲ هق). پس از آن، به تحریک مؤیدالملک وزیر، به دعوی سلطنت و مخالفت با برادر بر خاست، و با برادر مادری خود سنجر، به بغداد نزد خلیفه مستظهر رفت، و خلیفه آن هر دو را اکرام کرد، و به نام آنها در بغداد خطبه خواند. محمد ابن ملکشاه در طی سالهای ۴۹۳–۴۹۶ هق ۵ بار با برکیارق جنگ کرد، و عاقبت بین آنها صلح افتاد (ربیع‌الآخر ۴۹۷ هق)، و بر آن قرار نهادند که گیلان، آذربایجان، اران، ارمنستان، جزیره، شام، و موصل از آن محمد باشد، و عراق، اصفهان، و جبل از آن برکیارق. اما، دو سال بعد از این معاهده، برکیارق وفات یافت، و محمد ابن ملکشاه متصرفات او را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرد (۴۹۸ هق)، و چون سنجر نیز، که در خراسان امارت داشت، از او اطاعت می‌کرد، وی حیثیت و اعتبار عهد پدرش ملکشاه را تجدید کرد، و به نام سلطان محمد مشهور شد. سلطان محمد فتنه‌ی ابن عطاش را، که در قلعه‌ی شاهدژ (نزدیک اصفهان) مستقر شده بود، فرو نشاند، و در دفع اسماعیلیه‌ی قلعه‌ی خان لنجان نیز اهتمام کرد. قصه‌ی علوی مدنی، که حاکی از وحشت عامه از اعمال فدائیان است، بنا بر مشهور، مربوط به دوره‌ی سلطنت اوست. پس از آن، صدقة ابن منصور، امیر حله، را مغلوب کرده بکشت (۵۰۱ هق) (دفع فتنه‌ی ابن عطاش را بعضی بعد از غلبه بر امیر حله دانسته‌اند). چندی بعد، به محاصره‌ی الموت پرداخت، و بدون نتیجه از آن دست بداشت (۵۰۳ هق). در سالهای آخر عمر، لشکر به شام برد، و با صلیبیون جنگ کرد، اما شکست خورده باز گشت (۵۰۹ هق)، و دو سال بعد، در سن ۳۷سالگی، در اصفهان وفات یافت، و در مدرسه‌ای در اصفهان مدفون شد. به موجب وصیت او، پسر ۱۴ساله‌اش محمود ابن محمد به سلطنت نشست (← محمود سلجوقی).

سلطان محمد را ابن خلکان رجل ملوک سلاجقه (rajol-) خوانده است. مطابق اقوال مورخین، وی پادشاهی شجاع و عادل و مدبر، اما مال‌دوست بود، چندانکه وزیر خود ضیاء الملک احمد را به سید ابوهاشم همدانی به 800'000 دینار فروخت، تا سید او را بگرفت، و به بعضی اقوال (مثلاً راحة‌الصدور و سلجوقنامه‌ی ظهیری) شکنجه کرد، اگرچه قولی هم هست (مثلاً تاریخ گزیده و آثار الوزراء) که سید ابوهاشم از تعذیب و آزار او خود داری کرد. همچنین، سلطان محمد در بسط امنیت و دفع باطنیه اهتمام کرد، و وزیر خود سعدالملک آبی را به اتهام همکاری با آنها کشت.
محمد ابن منور: ← محمد ابن المنور.
محمد ابن موسی: ← بنو موسی.
محمد ابن موسی: ← مازیار.
محمد ابن موسی‌الکاظم، بقعه‌ی: ← لاهیجان، شهرستان.
محمد ابن موسی خوارزمی: ← خوارزمی، ابوعبدالله محمد ابن موسی.
محمد ابن میکائیل سلجوقی: ← طغرل بیگ.
محمد ابن ناصر علوی (alavi)، شاعر پارسی‌

گوی نیمه‌ی اول قرن ۶م هق در غزنه. سنائی غزنوی در کارنامه‌ی بلخ او را ستوده است.
محمد ابن نصر، ابوجعفر: ← ابوجعفر سامانی.
محمد ابن وصیف سیستانی (vasif-)، قرن ۳م هق، شاعر پارسیگوی. دبیر رسائل یعقوب لیث صفار بود، و بنا بر اکثر روایات، اولین شاعری است که، بعد از فتح ایران به دست عرب، به تقلید از اوزان عربی شعر دری گفت. اشعاری که از وی در کتاب تاریخ سیستان نقل شده، مربوط به حوادث سال ۲۵۱ هق و سالهای ۲۹۶ـ۲۹۷ هق است، و از این طریق حدود سالهای زندگی او را میتوان حدس زد.
محمد ابن هلال، منجم، ← کره‌ی سماوی.
محمد ابن هیثم: ← شروانشاهان، قسمت I.
محمد ابن یزید: ← شروانشاهان، قسمت I.
محمد V ابن یوسف: ← محمد V، سلطان مراکش.
محمد احمد ابن عبدالله، معروف به **مهدی سودانی**، ۱۸۴۳ـ۸۵، یکی از مدعیان معروف مهدویت و پیشوای نهضتِ دینی و سیاسی بزرگ در سودان؛ متـ جزیره‌ی ضرار واقع در دنقله (donqola). پدر او، و به قولی عم او، نجار کشتیساز و قایقساز بود و او خود نیز مدتی به این کار اشتغال داشت. تحصیلات ابتدائی را به قولی در آغاز نزد پدرش فرا گرفت و، چون متمایل به تصوف و زهد بود، در ۱۲۷۷ هق به طریقت سمانیه (sammāniyye)ـ یکی از طریقتهای تصوف‌پیوست. پس از مدتی اقامت در خرطوم به جزیره‌ی آبّا واقع در نیل ابیض (نیل سفید) رفت و در آنجا برای خود جامع و خلوت (خانقاه) ساخت. پس از مدتی با شیخ و مرشد خود، که محمد شریف نام داشت، اختلاف پیدا کرد و به شیخ دیگری به نام شیخ‌القرشی روی آورد. در این میان کم‌کم معتقد شد که او همان مهدی موعود و منتظر است، و این امر را در آغاز به طور نهانی با مریدان خود در میان نهاد. سیاحتهای متعددش وی را از محرومیت مردم سودان آگاه کرد و بیعدالتیها و ستمهائی که بر طبقه‌ی محروم میرفت او را در اعتقاد خود بر اصلاح حال مردم و رفع ظلم و ستم راسختر کرد. دعوت او به مهدویت بر پایه و اساس تشیع بود، زیرا خود را امام دوازدهم و پسر امام حسن عسکری میخواند ولی در دستورها و احکام بیشتر از طریقه‌ی سلف (← سلفیه) و وهابیه نیز پیروی میکرد و با موسیقی و تزیین و صرف دخانیات سخت مخالف بود. قرآن را سخت محترم میداشت، اما با کتب سنت و حدیث مخالف بود و به جای کتب سنت سخنان خود او که مجالس نام داشت و ذکرهای او که راتِب نامیده میشد معمول بود. در تشهد میبایست نام او ذکر شود، و به طور کلی در نظر او دین دارای شش رکن بود: ۱ـ صلوة یا نماز؛ ۲ـ جهاد که به جای حج بود؛ ۳ـ اطاعت از احکام الاهی؛ ۴ـ شهادت دادن به اینکه محمد احمد مهدی خدا و خلیفه‌ی رسول‌الله است؛ ۵ـ قرائت قرآن؛ ۶ـ قرائت راتب. تصوف نیز در تعالیم او جائی داشت. در عمل دین او بر پایه‌ی یک نظام اجتماعی شبه اشتراکی بود. طرفداران او که بیشتر از طبقه‌ی محروم بودند درویش و دراویش خوانده میشدند، ولی او بعداً طرفداران خود را انصار نامید.

محمد احمد در شعبان ۱۲۹۸ هق (ژوئیه‌ی ۱۸۸۱) دعوت خود را آشکار ساخت و پیروان او آماده‌ی جهاد شدند. رؤوف پاشای مصری، حاکم سودان، او را به خرطوم دعوت کرد ولی او نپذیرفت و سپاهی را که بر سر او فرستاده شده بود شکست داد. دولت مصر سپاهی به فرماندهی جیگلر پاشا (jigler) بر سر او فرستاد، ولی مهدی با ۵۰'۰۰۰ هزار سرباز سودانی او را شکست داد. پس از آن سپاهی را که به فرماندهی هیکس پاشا (hiks) بر سر او رفته بود منهزم کرد. پس از این پیروزیها پیروان به شهر خرطوم حمله بردند و ژنرال گوردون پاشا حاکم خرطوم را کشتند، و بدین ترتیب بر پایه‌ی تخت سودان و نیز بر سر تاسر سودان مسلط شدند. بدین ترتیب محمد احمد نشان داد که، علاوه بر رهبر دینی، یک فرمانده ماهر نظامی و سیاسی نیز هست. **عبدالله ابن محمد تعائشی** یکی از مریدان و یاران او، که از طرف او به نام خلیفه‌ی اول او تعیین شده بود، نیز همین مهارت و کاردانی را داشت. فتح خرطوم در ۱۳۰۲ هق (۳۰ ژانویه‌ی ۱۸۸۵) روی داد. ولی محمد احمد پس از این فتح دیری نپائید و در نهم رمضان ۱۳۰۲ هق (۲۲ ژوئن ۱۸۸۵) در ام درمان، واقع در نزدیکی خرطوم، در گذشت (ظاهراً به مرض تیفوس، و بعضی گفته‌اند به مرض آبله). خلیفه‌ی او عبدالله ابن محمد تعائشی، که پس از او مقام صدش را دنبال کرد، قبه‌ای بر بالای مرقد او بنا کرد.
محمد اخباری (mohammade axbāri)، شهرت **ابواحمد میرزا محمد ابن عبدالنبی**، ف ۱۲۳۲ هق، عالم اسلامی و فقیه معاصر فتحعلی شاه قاجار. صاحب تألیفات بسیار است که از آن جمله است البرهان فی التکلیف و البیان، معروف به برهانیه که در بیان تکلیف و شرایط آن و اثبات مسلک اخباری (← اصول) است؛ قَبْسَةُالعَجول فِی الأخبار و الاصول؛ فَتحُ‌البابِ‌الی الحق و الصواب؛ مَصادرُ الأنْوارِ فی الاجتهاد والأخبار؛ الکتاب السُبین فی إمامَةِ الطاهرین؛ إسانُ العَیْن در رد کتابُ العَیْن میرزا قمی (که در رد قبسة العجول وی تألیف شده بود)؛ و تُحفَةُ الغاقان یا دَوالرُّالعلوم. در کاظمین مقتول شد. نیز ← کاشف الغطاء.
محمد استاجلو، از مشاهیر طایفه‌ی استاجلو، ← استاجلو.
محمد استرابادی، میرزا: ← صاحب رجال.
محمد اسفزاری، معین‌الدین: ← روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات.
محمد افشین (afšin)، شهرت **ابوعبید محمد**، ف ۲۸۸ هق، از امرای معروف خاندان ساجیان، پسر ابوالساج. وی بعد از پدر به خدمت خلیفه شتافت، و به امر او مکه را در ۲۶۶ هق و سپس جده را در ۲۶۹ هق تصرف کرد. در ۲۷۰ هق در صدد فتح شام بر آمد، اما کاری از پیش نبرد. در ۲۷۶ هق موفق، برادر معتمد خلیفه، او را به امارت آذربایجان فرستاد، و وی در ۲۸۰ هق مراغه را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد. در ۲۸۴ هق بر خلیفه معتضد شورید اما کار به صلح انجامید. چندی بعد وی ولایت قارص را از امرای ارمنستان گرفت، و عاقبت در وبای عام در برذعه در گذشت.
محمد افضل سرخوش: ← کلمات‌الشعراء.
محمد اکبر II (mohammad akbar-) یا **اکبر شاه II** (akbar šāh-II)، ۱۱۷۳ـ۱۲۵۳ هق، ۱۶-مین شاه (۱۲۲۱ـ۵۳ هق) از سلسله‌ی تیموریان هند. مانند پدرش شاه عالم (جلال‌الدین) از سلطنت جز نامی نداشت و اختیار همه‌ی امور به دست ← شرکت هند شرقی بریتانیا بود. پسرش، **بهادرشاه II**، آخرین شاه این سلسله بوده است.
محمد امین، خلیفه‌ی عباسی، ← امین.
محمد امین خان، معروف به خان خیوه، ← خان خیوه.
محمد آیتمور، امیر سربداری، ← آیتمور.
محمد ایلکانی (mohammade ilkāni) یا **محمد جلایر،** ف ۸۲۷ هق، از امرای آل جلایر، پسر شاه ولد و تندو خاتون. بعد از قتل برادرش اویس ایلکانی به امارت رسید (۸۲۴ هق). در ۸۲۶ هق شوشتر را به ابراهیم سلطان تیموری باز گذاشت، و خود به حله رفت، و سال بعد در آنجا در گذشت. بعد از او سلطان حسین ابن علاءالدوله به امارت نشست.
محمد باحلیم (bāhalim)، از رجال معروف و از عمال و امرای غزنویان. محمد باحلیم در دولت غزنویان مدتی والی سند بود. در زمان بهرامشاه غزنوی سر به شورش بر داشت. او را فرزندان و پیروان بسیار بود. بهرامشاه در ۲۷ رمضان ۵۱۲ هق وی را گرفت و در بند کرد، و سپس آزادش کرد، و باز ولایت سند بدو داد. او بار دیگر سرکشی کرد، و بهرامشاه باز به دفع او لشکر کشید. محمد باحلیم به ملتان رفت، و در آنجا جنگ روی داد؛ وی با دو پسرش در روز جنگ در زمین فرو رفتند و ناپدید شدند، و نشانی از آنها به جای نماند. از فرزندان او بعضی در هند مصدر خدمات و مناصب بوده‌اند.
محمد باقر ع، ۵مین امام شیعه، ← امام محمد باقر ع.
محمد باقر بهبهانی (mohammad bāqere behbahāni) [آقا محمد باقر ابن مولی محمد (اکمل اصفهانی)]، از بزرگان فقهای شیعه‌ی امامیه در نیمه‌ی دوم قرن ۱۲م و آغاز قرن ۱۳م هق. به جهت احیای مذهب اصولیها در برابر مذهب اخباریها (← اصول) در میان فقهای شیعه به مجدد یا مُجَرِّجِ رأسِ مِائه معروف شده است. در توضیح این اصطلاح اخیر ← کلینی. پیش از ظهور آقا محمد باقر بهبهانی دسته‌ای از فقها و علمای شیعه به نام اخباری نفوذ فراوان یافته بودند. این عده نظیر ظاهریه در میان اهل سنت با استنباط و اجتهاد احکام فقهی و، در نتیجه، با علم اصول و علمای آن مخالف، و معتقد بودند که هر چه در اخبار ائمه‌ی اثنی عشر نیامده است باید مردود شناخته شود و به همین جهت به "اخباری" معروف شدند. مثلاً اخباریها استعمال تومتون و تنباکو را به این دلیل که ذکری از آن در اخبار ائمه نیست حرام میدانستند. به هر حال، آقا محمد باقر بهبهانی که در میان فقها به "آقا" معروف است (و اخلاف او در زمان ما به آل آقا شهرت دارند) با اخباریها سخت به مبارزه پرداخت و

با بیان و استدلال قوی خود ایشان را مجبور به عقبنشینی کرد. تولد او را میان سالهای ۱۱۱۶ و ۱۱۱۸ هق در اصفهان گفته‌اند و وفات او را میان سالهای ۱۲۰۵ و ۱۲۰۸ هق در کربلا نوشته‌اند. از تألیفات او شرح مفاتیح الکلام، حواشی بر ارشاد الاذهان... علامه‌ی حلی، شرح ارشاد اردبیلی، و اصالة البراءه است.

محمد باقر خونساری، ۱۲۲۶–۱۳۱۳ هق، نویسنده و شاعر فقیه شیعه، در عهد قاجاریه، صاحب کتاب رجال معروف روضات الجنات.

محمد باقر شفتی: ← شفتی، سید محمد باقر.

محمد بخارائی، ابوعبدالله: ← بخاری.

محمد بیرم تونسی (bayrame tunesi)، ۱۸۴۰–۸۹، جهانگرد و مورخ تونسی. به اروپا سفر کرد و به نهضت اصلاح‌طلبی در زادگاه خود کومک کرد. هنگامی که فرانسویان تونس را اشغال کردند، وی به آستانه (استانبول) و سپس به مصر مهاجرت کرد و در مصر به منصب قضاوت منصوب شد و همان جا از دنیا رفت. منوة الاعتبار بمستودع‌الامصار و الاقطار، که در باره‌ی عبرت گرفتن از شهرها و کشورهای مختلف است، از مهمترین آثار او است. نیز ← عربی ادبیات، قسمت XV.

محمد بیگ، امیر سیف‌الدین، فت ۶۷۷ هق، از شحنگان مغول در فارس. وی از ح ۶۷۰ تا ۶۷۷ هق در شیراز سمت شحنگی داشت، و درین سال طی جنگی به قتل رسید. شیخ سعدی در قصاید خود از او نام برده است.

محمد پارسا، خواجه (xāje mohammade pārsā) [محمد ابن محمد ابن محمود حافظی بخاری]، ۷۴۶–۸۲۲ هق، از اصحاب خاص خواجه بهاءالدین نقشبند (← نقشبندیه) و از بزرگان عرفای این سلسله. در ۸۲۲ هق به سفر حج رفت، و در مکه بیمار شد، و چون به مدینه رسید در گذشت، و او را در جوار عباس ابن عبدالمطلب به خاک سپردند. از جمله تألیفات اوست، فصل الخطاب لوصل الاحباب به پارسی و تازی در محاضرات و سلوک و تصوف؛ رساله‌ی قدسیه در مناقب و سخنان بهاءالدین نقشبند که به دستور علاءالدین محمد بخاری معروف به عطار پیشوای معروف نقشبندیه نوشته شده؛ الفصول الستة در اصول فقه؛ انیس الطالبین و عدة السالکین نیز در مناقب بهاءالدین مذکور؛ و تفسیر قرآن. به فارسی نیز شعر میسروده است.

محمد پاشا، تریاکی (teryāki mohammad pāšā)، فت ۱۱۶۴ هق، از رجال و سیاستمداران دولت عثمانی. در سلطنت سلطان محمود I صدر اعظم شد (۱۱۵۹ هق)، و ۱۲ ماه در این مقام ماند، و گویند به سبب اعتیاد به تریاک برکنار شد. در دوره‌ی صدارت وی پیمان صلحی بین دولت عثمانی و نادر شاه به امضا رسید (۱۱۵۹ هق، مطابق ۴ سپتامبر ۱۷۴۶). نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت II.

محمد پاشا، صوقللی: ← صوقللی محمد پاشا.

محمد پاشا، لالا (lālā mohammad pāšā)، فت محرم ۱۰۱۵ هق، از رجال و سرداران دولت عثمانی در عهد سلطان احمد I. در ۱۰۱۳ هق صدر اعظم شد. در ۱۰۱۴ هق چغاله پاشا از ایرانیان شکست خورد، و محمد پاشا مأمور فرماندهی جبهه‌ی ایران شد، ولی پیش از اینکه کاری صورت دهد به مرض سکته در گذشت.

محمد پاشا، یگن (yegen mohammad pāšā)، فت ۱۱۵۸ هق، از رجال و سیاستمداران و سرداران دولت عثمانی در عهد سلطان محمود I. در ۱۱۵۰–۵۱ هق صدر اعظم بود. در جنگ بین ایران و عثمانی سردار جبهه‌ی قارص شد (اواسط سال ۱۱۵۸ هق)، و به اتکای نیروهائی که از اطراف گرد آورده بود اردوی نادر شاه را نزدیک ایروان مورد حمله قرار داد، ولی در این جنگ شکستی فاحش نصیب ترکان شد و یگن محمد به قتل رسید. نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت I.

محمد پاشا آبازه: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت VI.

محمد پاشا داماد (mohammad pāšā dā-mād)، معروف به **اوکوز محمد پاشا** (e:ku:z)، فت ۱۰۲۹ هق، از رجال و سرداران دولت عثمانی. در ۱۰۲۳ هق صدر اعظم شد. چون مذاکرات صلح با ایران به نتیجه‌ای نرسیده بود، طرح لشکرکشی به ایران را ریخت. ترکان عثمانی در ارمنستان به ایرانیان حمله کردند، ایروان پس از ۲۵ روز محاصره سقوط کرد (۱۰۲۵ هق). اما ترکان، به سبب تلفات سنگینی که داده بودند، ناچار عقبنشینی کردند. در محرم ۱۰۲۶ هق محمد پاشا خلع، و خلیل پاشا وزیر اعظم شد. پس از جلوس عثمان II، قائم مقام خلیل پاشا در جنگهای با ایران شد (۱۰۲۷ هق). خلیل پاشا منصوب و دگربار محمد پاشا صدر اعظم شد، و در این مقام بود که عهد نامه‌ی صلح با ایران منعقد شد. نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت I.

محمد تقی ع، ۹مین امام شیعه؛ ← امام محمد تقی ع.

محمد تقی ابن عبدالرحیم: ← صاحب هدایة المسترشدین.

محمد تقی برغانی: ← شهید ثالث.

محمد تقی تبریزی: ← نیر تبریزی.

محمد تقی خان بختیاری: ← محمد تقی خان چهارلنگ.

محمد تقی خان بیگلربیگی (beyglarbeygi)، معروف به **محمد خان شیرازی**، مستوفی و نایب الایاله و بیگلربیگی فارس در عهد نادرشاه؛ پسر حاجی محمد علی میراب شیرازی. پدرش در اواخر عهد صفوی نخست در شیراز میراب بود، و سپس مستوفی شد، ثروت فراوان اندوخت، و در فتنه‌ی افغان به قتل رسید. محمد تقی خان را نادر به سال ۱۱۴۶ هق نیابت ایالت فارس داد، و در ۱۱۴۸ هق به مقام بیگلربیگی فارس منصوب کرد. محمد تقی خان به فرّ دولت نادر لیاقت و کفایتی تمام از خود نشان داد، و بحرین و مسقط و عمان را به تصرف در آورد، اما به سبب اختلافی که با سردار فارس داشت یاغی شد، و در شهر شیراز تحصن جست. نادر به دفع او لشکر فرستاد، و چون بر او دست یافت، او را خصی کرد و یک چشمش را بر کند، و دو پسرش را کشت، اما خود او را نکشت، و چون او را مردی لایق میدانست، نخست جزء مستوفیان خویش قرار داد، و سپس به حکومت قسمتی از خاک هند که جزء قلمرو نادر در آمده بود مأمور کرد. مقارن واقعه‌ی قتل نادر، که احمد شاه درانی از خراسان به قندهار میرفت، محمد تقی خان که خزائن کابل را جهت نادر و به امر او به خراسان میآورد به او بر خورد، و همه‌ی آن خزائن و ذخائر را به تصرف احمد شاه داد، و خود نیز به او پیوست. پس از آن در خدمت شاه درانی دلیریها کرد، و با او در لشکرکشی به هند همراه بود. در ۱۱۸۳ هق، که احمد شاه درانی برای بار سوم به خراسان میآمد، محمد تقی خان شیرازی هنوز زنده و در خدمت وی بود.

محمد تقی خان پسیان (pesyān)، معروف به **کلنل محمد تقی خان**، ح ۱۳۰۹ – صفر ۱۳۴۳ هق، صاحبمنصب معروف ژاندارمری و از رجال و وطنپرستان ایران در اواخر عهد قاجاریه؛ مت تبریز. در ح ۲۰ سالگی وارد خدمات ژاندارمری شد. مقارن جنگ I به آلمان رفت (۱۳۳۵ هق)، و یک‌چند در آنجا به اخذ و کسب فنون نظامی و ریاضی و موسیقی پرداخت، و چندی پس از مراجعت، ریاست ژاندارمری خراسان یافت. بعد از کودتای ۱۲۹۹ هش، به موجب دستور سید ضیاءالدین طباطبائی، رئیس‌الوزرای وقت، قوام‌السلطنه، والی خراسان، را دستگیر کرده به تهران گسیل داشت. اما چون، با سقوط دولت سید ضیاءالدین، قوام‌السلطنه رئیس الوزرا شد، وی از اطاعت دولت او سر پیچید، و قوام‌السلطنه اکراد قوچان را به طغیان و سرکشی بر ضد او تحریک کرد، و کلنل محمد تقی خان در جنگ با اکراد مزبور کشته شد، و جنازه‌ی او در باغ نادری، مشهد، مدفون گشت، و گرچه بعدها نسبت به جنازه‌ی او اهانت شد، دگربار به حرمت در همان جا مدفون گشت. وی بنا بر مشهور مردی وطنپرست، شجاع و اصلاح‌طلب بود. به زبانهای فرانسوی و آلمانی آشنائی داشت. عارف قزوینی، شاعر معروف آن زمان، در اشعار خویش مکرر او را ستوده است.

محمد تقی خان چهارلنگ (mohammad taqi xāne cahār.lang)، فت ۱۲۷۰ یا به قولی ۱۲۶۷ یا ۱۲۶۸ هق، فرمانروای مقتدر و باتدبیر بختیاری از ایل چهارلنگ، و از طایفه‌ی کنورسی یا کیانرسی (که در بعضی مآخذ به صورت تحریف شده‌ی کیان ارثی یا کیومرثی نیز آمده است). محمد تقی خان قلمرو نفوذ خود را تا نواحی خلیج فارس توسعه داد، و با سران عشایر عرب و طوایف لرستان و خوانین محلی کهگیلویه روابط سیاسی برقرار کرد. س ا. ه. لیرد، که در ۱۲۵۲ هق به ایران آمده، و با اجازه‌ی محمد شاه به اصفهان رفت، به کومک محمد تقی خان سالها در بختیاری سیر و سیاحت و از مناطق نفتخیز خوزستان نقشه‌برداری کرد. چون دولت مرکزی از اقتدار محمد تقی خان متوحش شد، نخست بهرام میرزا معزالدوله، حاکم خوزستان، را مأمور سرکوبی او کرد، و محمد تقی خان با او از در اطاعت در آمد. ولی در ۱۲۵۸ هق منوچهر خان گرجی مأمور دستگیری او شد. و به شیخ ثامر، رئیس عشیره‌ی بنی کعب پناهنده شد، محمد تقی خان، اگرچه نخست از پیش او گریخت، سرانجام گرفتار و به تهران

فرستاده شد. از ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ هق در تهران تحت نظر بود. دو سال نیز در تبریز به سر برد، و دوباره او را به تهران آوردند، و در زندان وفات یافت.

محمد تقی خان کاشانی: ← سپهر.

محمد تیزینی (mohammade tizini) ۸۲۸–۹۱۱ هق، منجم، منسوب به تیزین، از قراء حلب. از تألیفاتش اینهاست: رسالة فی العمل بالجیب و جدول الکواکب الثابتة المحرکة البعد و المطالع (که شامل نام ۳۰۲ ستاره بود؛ در ۹۴۰ هق در دمشق انتشار یافت، و در ۱۶۶۵ ت. هاید از متن اصلی آن استفاده کرد).

محمد تیمور (mohammad teymur)، ۱۸۹۱–۱۹۲۱ (۱۳۰۹–۳۹ هق)، داستانویس مصری، فرزند ادیب دانشمند احمد تیمور پاشا و از بانیان هنر نمایش در مصر. برای تحصیل پزشکی به برلین رفت، ولی از این کار منصرف شد و به پاریس سفر کرد و به خواندن آثار ادبی فرانسه پرداخت. در بازگشت به قاهره یک گروه نمایشی تأسیس کرد و خود قهرمان و نویسنده‌ی نمایشنامه‌های آن بود. از آثار او است: درخشش روح، مجموعه‌ای از شعر و نثر؛ زندگی نمایشی ما؛ تماشاخانه‌ی مصری؛ و ماتراه العیون که مجموعه‌ای از داستانهاست. نیز ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

محمد ثانی: ← محمد II سلجوقی.

محمد جعفر قراجه‌داغی، میرزا (qarājedāqi)، منشی یکی از شاهزادگان قاجار، و مترجم نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده به فارسی، که آنها را در ۱۲۹۱ هق به نام تمثیلات با چاپ سنگی در تهران انتشار داد، و این ترجمه در پیشرفت فن تئاتر در ایران اهمیت فراوان داشت.

محمد جلایر، امیر ایلکانی: ← محمد ایلکانی.

محمد جوکی، پسر شاهرخ تیموری: ← شهاب ترشیزی، علی.

محمد جوینی، بهاءالدین: ← بهاءالدین جوینی.

محمد حسن، حاج ملا: ← صاحب ریاض الشهاده.

محمد حسن ابن باقر اصفهانی، شیخ: ← صاحب جواهر.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه: ← اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان.

محمد حسن خان سالار ← سالار.

محمد حسن خان قاجار، ۱۱۲۷–۱۱۷۲ هق. رئیس و سرکرده‌ی معروف ایل قاجار و از مدعیان سلطنت در دوره‌ی بعد از نادر شاه؛ پسر **فتحعلی خان قاجار.** وی پس از کشته شدن پدر، در صغر سن که ملازم رکاب نادر بود، از خوف نادر گریخت، و در دشت قپچاق و بین طایفه‌ی یموت و کوکلان به سر میبرد، و چند بار با نادر به مخاصمه پرداخت. پس از قتل نادر، هنگامی که عادلشاه افشار، بعد از جلوس، به مازندران رفت، وی خود را به خدمت او رسانید، و عادلشاه او را بنواخت. اما بعد، به تحریک محمد علی خان شامبیاتی، در صدد کشتن محمد حسن خان بر آمد، و چون او آگاه شد بگریخت، و به جانب گرگان رفت، و عادلشاه او را تعقیب کرد، و عده‌ای از لشکریانش را کشت؛ سپس محمد حسن خان به دشت قپچاق گریخت، و عادلشاه از تعاقب او منصرف شد. بعد، وی ظاهراً به مشهد رفت، و در دوره‌ی سلطنت کوتاه **سلیمان II** صفوی، منصب بیگلربیگی استراباد و ایشیک آقاسی باشی‌گری دربار را یافت. چون احمد شاه درانی به خراسان آمد و، پس از تسخیر سبزوار (۱۱۶۸ هق)، در صدد تسخیر مازندران بر آمد، محمد حسن خان با سردار او شاه‌پسند خان جنگید، و او و احمد شاه را از فکر تسخیر مازندران منصرف کرد. سپس مدعی سلطنت کریم خان زند شد و به شیراز لشکر کشید و از او شکست خورد؛ آنگاه به اصفهان آمد و ماندن در آنجا نیز برایش دشوار شد و برای گرفتن استراباد به آن سو رفت؛ در اینجا هم کاری از پیش نبرد و به مازندران گریخت. هنگام عبور از پلی اسبش در غلتید و قاجاریان مخالف سرش را بریدند و به تهران نزد کریم خان فرستادند.

محمد حسن میرزا قاجار، ۷ شوال ۱۳۱۶ هق– دیماه ۱۳۲۱ هش، ۲مین پسر **محمد علی شاه قاجار** و ولیعهد و نایب‌السلطنه‌ی برادر مهتر خود، سلطان **احمد شاه قاجار.** وی در شعبان ۱۳۲۷ هق به ولایت عهد احمد شاه قاجار انتخاب شد. در ربیع الاول ۱۳۴۲ هق که سلطان احمد شاه، بعد از انتخاب سردار سپه به ریاست وزرا، عازم اروپا شد، نیابت سلطنت را نیز بدو داد. در واقعه‌ی جمهوری (← جمهوری یا غوغای جمهوری)، با وجود تکلیف و اصرار طرفداران جمهوریت و سردار سپه، راضی به استعفا نشد. پس از اعلان خلع احمد شاه و انقراض (۹ آبان ۱۳۰۴ هش) سلطنت قاجاریه، محمد حسن میرزا نیز مانند برادر در اروپا زیست، و پس از وفات احمد شاه قاجار، وی در پاریس اعلامیه‌ای انتشار داد و خود را پادشاه قانونی ایران خواند (تیرماه ۱۳۰۹ هش). محمد حسن میرزا، بعد از وفات برادر، غالباً در یکی از قراء مجاور لندن می‌زیست، و با عایدی مختصری که به موجب وصیت برادرش بدو میرسید، و مستمری دیگری که از جانب نظام حیدرآباد به طور کومک و اعانه بدو پرداخت میشد، با عسرت معیشت میکرد، و در اواخر در صدد کسب اجازه‌ی مراجعت به ایران بر آمد، اما توفیق نیافت و در لندن در گذشت.

محمد حسین ابن عبدالرحیم: ← صاحب فصول.

محمد حسین خان، حاجی، معروف به خان مروی، ← خان مروی.

محمد حسین خان، سید، طبیب ایرانی قرن ۱۲ هق، مؤلف کتاب مجمع الجوامع و ذخائر التراکیب که آن را ح ۱۱۸۵ هق در هندوستان تألیف کرد.

محمد حسین خان صدر اصفهانی، حاجی: ← صدر اصفهانی.

محمد حسین خان قراگوزلو: ← قراگوزلو.

محمد حسین فراهانی، حاجی میرزا: ← دبیرالملک.

محمد حنفیه (mohammade hanafiyye)، ۱۶–۸۱ هق، از بزرگان و سادات بنی‌هاشم؛ پسر امیرالمؤمنین علی ع و برادر امام حسن و امام حسین؛ مت مدینه. به سبب آنکه مادرش، خوله (xāla)، از قبیله‌ی حنفیه بود، به نام او و جهت امتیاز از فرزندان فاطمه، محمد حنفیه و ابن الحنفیه (ebno 'l.hanafiyye) خوانده شد. محمد حنفیه مردی پرهیزکار و دلاور و زورمند بود. مختار ثقفی مردم را به امامت وی دعوت میکرد، و او را مهدی موعود میخواند، و مطابق اخبار شیعه، محمد ازین نسبت و از اقوال و دعاوی مختار تبری داشت. کیسانیه، از فرقه‌های اسلامی، معتقد بودند که او زنده است، و در کوه رضوی مانده است تا روزی ظاهر شود.

محمد خان، آقا، مؤسس سلطنت قاجاریه، ← آقا محمد خان.

محمد خان امیر نظام: ← محمد خان زنگنه.

محمد خان امین خاقان (amine xāqān)، معروف به **ملیجک I** (malijak-) [ملیجک = گنجشک]، ۱۲۷۵–۱۳۳۸ هق. از نزدیکان ناصرالدین شاه قاجار، پدر غلامعلی خان عزیز سلطان (معروف به ملیجک II، که ملیجک مطلق هموست)، و برادر امین اقدس، از زنان ناصرالدین شاه قاجار. پدرش، موسوم به دوستی جوپان، ظاهراً در گروس به چوپانی اشتغال داشت، ولی به سبب امین اقدس به اندرون ناصرالدین شاه راه یافت، و متدرجاً عزت یافته فراش خلوت و پیشخدمت دایم الحضور شد. در سفر دوم ناصرالدین شاه به فرنگ از همراهان وی بود (۱۲۹۵ هق). در ذو الحجه‌ی ۱۳۰۲ هق نشان حمایل سرتیپی و در صفر ۱۳۰۵ هق نشان حمایل سبز به وی اعطا شد. در سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ (شعبان ۱۳۰۶–صفر ۱۳۰۷ هق) نیز از ملتزمین رکاب بود.

محمد خان بیگلربیگی (beyglarbeygi)، فت ۱۲۶۶ هق، از رجال و امرای معروف عهد قاجاریه، بیگلربیگی تهران در زمان محمد شاه قاجار؛ پسر اللهیار خان آصف‌الدوله. وی در ۱۲۶۲ هق، چون اللهیارخان به تهران آمد، به امر حاجی میرزا آقاسی و به نیابت پدر، عازم خراسان شد. اما در فتنه‌ی سالار با برادر همدست شد، و در مدت اقامت سالار در بین ترکمانان و در ولایت سرخس، وی در حرم امام متحصن شده مردم را در نهان به یاری سالار و به مخالفت با حمزه میرزا حشمت‌الدوله دعوت میکرد. هنگام ورود شاهزاده سلطانمراد میرزا به خراسان، وی به سبزوار رفت، و چون سلطانمراد میرزا سبزوار را تسخیر کرد، وی را بگرفت و به تهران فرستاد، و او در تهران به قتل رسید.

محمد خان زند (zand)، فت ۱۱۷۲ هق، از سرداران معروف کریم خان زند و از دلاوران خاندان زندیه. وی در جنگهائی که بین کریم خان و مخالفان وی روی داد دلاوریهای بسیار از خود نشان داد، از جمله، وقتی که آزاد خان افغان قلعه‌ی پری را محاصره کرد، و محمد خان زند و شیخعلی خان زند را با مادر کریم خان و عده‌ای دیگر از مردان و زنان ایل زند به اسارت گرفت، وی با شیخعلی شجاعت بسیار از خود نشان داد، و موجب آزادی و رهائی اسیران شد (۱۱۶۵ هق). نیز پس از شکست کریم خان در سیلاخور از سردار آزاد خان افغان، محمد خان زند، از همراهی کریم خان که به فارس میرفت خودداری کرد، و به بختیاری نزد علیمردان خان بختیاری رفت، و او را در مجلس بزم با خنجر به قتل رسانید، و خود پیاده از میان

ایل بختیاری به سلامت رست، و به کرمانشاه رفت (۱۱۶۷ هق). سال بعد در جنگی که بین محمد حسن خان قاجار و لشکر کریم خان در کز از روی داد، به دست لشکریان قاجار به اسارت افتاد، و چندی در مازندران محبوس شد. اما مدتی بعد از زندان گریخت. محمد بیک حاکم مازندران کس به تعقیب او فرستاد. محمد خان زند در جنگلهای مازندران دستگیر شد، و او را به ساری بردند و به امر محمد بیک هلاک کردند.

محمد خان زند، فت ۱۲۱۳ هق، از شاهزادگان خاندان زندیه؛ پسر زکی خان زند. وی در زمان غلبه‌ی آقا محمد خان قاجار به بصره گریخت، و بعد از قتل او به بهبهان و کازرون آمد، و جمعی را با خود یار ساخت، و به خبیص (شهداد کنونی) و از آنجا به اصفهان تاخت. حاکم اصفهان را دستگیر کرده بر اصفهان مستولی شد، اما از لشکر فتحعلی شاه شکست خورده به سیلاخور گریخت و در آنجا قدرتی به هم رسانید؛ عاقبت از لشکر فتحعلی شاه شکست خورد و به جانب بصره گریخت. در حدود دزفول دستگیر شد، و والی آنجا وی را کور کرده به درگاه فتحعلی شاه فرستاد. فتحعلی شاه دستور داد تا او را هلاک کردند.

محمد خان زنگنه (zangene) یا **محمد خان امیر نظام**، فت ۱۲۵۷ هق، امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان درعهد فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار. بعد از قتل گریبایدوف، به همراهی خسرو میرزای قاجار، جهت معذرت‌خواهی و اظهار تأسف دولت ایران، به روسیه رفت. مقارن وفات فتحعلی شاه، وی در مرز عثمانی جهت تعیین مرزها مشغول مذاکره بود. چون این خبر بدو رسید، به موکب محمد شاه پیوست، و شاه او را به اقامت آذربایجان مأمور کرد. پس از آنکه حاجی میرزا آقاسی به صدارت رسید، امیر نظام را به تهران خواست، و پس از ۲ ماه به تبریز باز گردانید. در ۱۲۵۳ هق، به اتفاق ولیعهد ناصرالدین میرزا که در آن وقت ۷ساله بود، در ایروان به حضور امپراطور روسیه رفت، و مورد اکرام و توجه تزار واقع شد.

محمد خان سپهسالار، فت ۱۷ صفر ۱۲۸۴ هق، از رجال مشهور قاجار و از وزرا و امرای عهد ناصری. وی پسر امیر خان سردار از ایل دولوی قاجار، و از سرداران مشهور قاجار بود و در سال ۱۲۷۳ هق، در جنگ خوشاب، یعنی محاربه‌ی بین ایران و انگلیس در سواحل خلیج فارس، فرمانده قوای ایران بود. دو نوبت در عهد ناصری وزارت جنگ و مقام سپهسالار اعظم یافت. در ۱۲۸۱ هق نیز به صدارت رسید، اما یک سال بیش صدارت نکرد، و گویند مردی سخت عامی و از اوضاع جهان بیخبر بود. در آخر عمر به ایالت خراسان منصوب شد، و در همان جا، هنگام مسافرت ناصرالدین شاه به مشهد، در گذشت. مدرسه و مسجد سپهسالار قدیم تهران در محله‌ی حیاط شاهی از آثار اوست.

محمد خان شیرازی: ← محمد تقی خان بیگلربیگی.

محمد خان مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

محمد خان مغول، فت ۷۳۸ هق، ۱۲مین پادشاه (۷۳۶–۷۳۸ هق) از سلسله‌ی ایلخانیان، نواده‌ی منکو تیمور ابن هولاکو خان. امیر شیخ حسن ایلکانی نام سلطنت را بر وی نهاده و او موسی خان مغول و امیر علی پادشاه را شکست داد (ذیحجه‌ی ۷۳۶ هق)، و خود زمام امور مملکت را به دست گرفت. طغا تیمور خان و موسی خان و چند تن از امرای خراسان را که به دعوی ملک برخاسته بودند در نزدیک مراغه شکست داد (ذیقعده‌ی ۷۳۷ هق)، اما از امیر شیخ حسن چوپانی شکست خورد و گریخت (ذیحجه‌ی ۷۳۸ هق). محمد خان درین واقعه به دست امیر شیخ حسن چوپانی گرفتار شد و به قتل رسید.

محمد خدابنده، پادشاه صفوی: ← محمد صفوی.

محمد خدابنده، سلطان، پادشاه ایلخانی: ← الجایتو.

محمد خربنده، سلطان، پادشاه ایلخانی: ← الجایتو.

محمد خرقی (xaraqi) [ابوبکر محمد ابن احمد ابن ابی بشر مروزی]، ؟–۵۳۳ هق، فقیه و متکلم از مردم روستای خرق از روستاهای مرو. مدتی در نیشابور میزیست و در آنجا از دنیا رفت؛ کتاب التبصره در هیئت از تألیفات او است.

محمدخلج (mohammad.xalaj)، ده (جمعیت ۱٬۰۷۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بزینه‌رود، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۴۲کیلومتری ج قیدار. محصولش غلات است. قالیچه‌بافی دارد.

محمد خوارزمشاه: ← قطب‌الدین محمد خوارزمشاه.

محمد خوارزمشاه (mohammade xārazm-šāh)، ملقب به **قطب‌الدین** یا **علاءالدین**، فت ۶۱۷ هق، پادشاه (۵۹۶– ۶۱۷ هق) سلسله‌ی خوارزمشاهیان، پسر علاءالدین تکش. به جای پدر نشست، و بر مازندران (۶۰۶ هق) و کرمان (۶۰۷ هق) دست یافت، و در ۶۰۹ هق ایلک‌خانیان را منقرض کرد. ناصر، خلیفه‌ی عباسی، که سپاهیان وزیرش از علاءالدین تکش شکست خورده بودند، از بیم آنکه مبادا خوارزمشاه جدید نیز راه پدر پیش گیرد، شاهان غور (← آل شنب) را بر ضد محمد خوارزمشاه تحریک کرد. اما سلطان محمد بر آنان غالب شد، و سلطنت غوریان را بر انداخت (۶۱۲ هق). در زمستان ۶۱۲ هق که از شهر جند به قپچاق میرفت، اول‌بار با لشکریان جوجی، پسر چنگیز، برخورد کرد و با آنان جنگید، و در تابستان ۶۱۳ هق به سمرقند باز گشت. ناصر خلیفه با جلال‌الدین نومسلمان از خلفای حسن صباح، که بر الموت و رودبار و قهستان دست داشت، مواضعه کرد و امر داد تا در سفر حج علم حجاج تابع او را بر علم رعایای خوارزمشاه مقدم دارند. خوارزمشاه که به دشمنی ناصر بخوبی آگاه شده بود به قصد عراق حرکت کرد، و تا همدان پیش رفت (۶۱۴ هق)، اما به سبب زمستان سخت و تلف شدن بسیاری از لشکریانش به مرو باز گشت (۶۱۵ هق). چنگیز خان، با آنکه پس از بر افتادن قراختائیان به دست خوارزمشاه با ممالک او همسایه شده بود و میخواست با وی روابط دوستانه داشته باشد، چون خوارزمشاه، بر اثر بی‌تدبیری، فرستادگان وی را کشت، در پاییز ۶۱۶ هق با لشکریان خود به شهرهای آباد خراسان و ماوراء النهر تاخت. محمد خوارزمشاه از پیش او گریخت و به جزیره‌ی آبکون پناه برد، و در همان جا در گذشت.

محمد خوارزمشاه، گرچه شاهی دیندار و حامی علم و ادب بود، خالی از تدبیر و سیاست، و بیرحم و سختکش، و تحت نفوذ مادر خود، ترکان خاتون، بود که زنی خود خواه و خونخوار و مکار بود.

محمد خیابانی، شیخ: ← خیابانی.

محمد دانشمند، امیر سلسله‌ی دانشمندیه. در دوران وی یوحنای II کومننوس قسطمونی را از دست ترکمانان درآورد، ولی محمد باردیگر آن راگرفت.

محمد رحیم خان زند (mohammad rahim xāne zand)، ۱۱۷۳–۹۱ هق، پسر دوم کریم خان زند. ۲ سال قبل از پدر وفات یافت. در خارج صحن شاه میر علی ابن حمزه در شیراز مدفون است.

محمد رشید رضا، ۱۸۶۵–۱۹۳۵ (۱۲۸۲–۱۳۴۵ هق)، ادیب و مورخ و مفسر لبنانی، از اصل بغدادی و از سادات حسینی. در ۱۳۱۵ هق به مصر سفر کرد و به شاگردی شیخ محمد عبده مشغول شد. سپس مجله‌ی المنار را منتشر کرد، و در آن به نشر عقاید خود در اصلاح دینی و اجتماعی پرداخت (← سلفیه) و در ایجاد سازگاری میان شریعت و اوضاع عصر جدید مورد رجوع بود. هنگام انتشار قانون اساسی عثمانی (۱۳۲۶ هق) به دمشق رفت و، در ضمن ایراد خطابه بر منبر جامع اموی، یکی از دشمنان اصلاح به اعتراض بر او برخاست و فتنه‌ای برپا شد و او ناچار دمشق را ترک گفت. در ایام ملک فیصل I بار دیگر به سوریه باز گشت و رئیس کنگره‌ی سوریه شد. با در آمدن فرانسویان (۱۹۲۰) دمشق را ترک گفت و به وطن دوم خود مصر رفت. از آثار او است: مجلة المنار (۳۴ مجلد)، تفسیر قرآن (۱۲ جلد ناتمام)، تاریخ الاستاذ الامام الشیخ محمد عبده، الوحی المحمدی، الخلافة، و شبهات النصاری و حجج الاسلام.

محمد رضا شاه پهلوی، ۱۲۹۷–۱۳۵۹ هش، ۲مین شاه از سلسله‌ی پهلوی؛ مت تهران. پس از آنکه پدرش، رضا خان سردار سپه (← رضا شاه پهلوی)، به سلطنت رسید (۲۱ آذر ۱۳۰۴ هش)، در ۲۶ آذر ۱۳۰۴ هش فرمان ولیعهدی یافت. پس از پایان تحصیلات ابتدائی، برای ادامه‌ی تحصیل به سویس اعزام شد (۱۳ شهریور ۱۳۱۰ هش). در ۱۳۱۵ هش به ایران باز گشت، و پس از گذراندن دوره‌ی دانشکده‌ی افسری، بازرس نظامی ارتش شد. در ۱۳۱۸ هش با فوزیه، خواهر فاروق I ازدواج کرد، ازدواجی که در ۱۳۲۷ هش به طلاق انجامید. در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هش رضا شاه به نفع او از سلطنت استعفا کرد، آغاز پادشاهی محمد رضا مقارن بود با جنگ II و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین (← جنگ جهانی II). در ۹ بهمن ۱۳۲۱ هش (۲۹ ژانویه‌ی ۱۹۴۲) انگلستان و تجشم با ایران پیمان بستند و متعهد شدند که نیروهای خود را، حداکثر تا ۶ ماه پس از پایان جنگ، از ایران بیرون برند. انگلستان در موعد مقرر نیروهای خود را از ایران خارج کرد، اما تجشم از انجام این امر سر باز زد. سرانجام، پس از شکایت دولت ایران به سازمان ملل متحد، نیروهای شوروی از ایا-

لات شمالی ایران خارج شدند، ولی نهضت خودمختاری آذربایجان، که تجزیه‌طلبان آن بود، اوج گرفت، تا سرانجام در ۲۰ آذر ۱۳۲۵ هش ارتش ایران وارد آذربایجان شد (← آذربایجان، تاریخ).

در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ هش، در جشن دانشگاه تهران به شاه تیراندازی شد، ولی وی از خطر جست. در پی این پیشامد، حزب توده‌ی ایران غیر قانونی اعلام شد. در مجلس مؤسسان دوم، که در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ هش تشکیل شد، اختیار انحلال مجلسین به او داده شد. در ماه بهمن همین سال اولین دوره‌ی مجلس سنا را افتتاح کرد. در دی ۱۳۲۹ هش با ثریا اسفندیاری ازدواج کرد، که این ازدواج نیز در ۱۳۳۷ هش به طلاق انجامید.

قراردادهائی که از ۱۳۲۹ هش برای جلب کومکهای مالی و نظامی با کشت منعقد شد، و نیز بی‌اعتنائی شرکت نفت انگلیس و ایران در ازدیاد سهم ایران از عواید نفت، احساسات مردم را بر ضد امریکا و انگلستان برانگیخت، و فکر ملی کردن صنعت نفت رواج گرفت، که یکی از نتایج آن تشکیل جبهه‌ی ملی به رهبری ← محمد مصدق بود. چند روز پس از قتل (۱۶ اسفند ۱۳۲۹ هش) ⇐ رزم آرا، نخست وزیر وقت، قانون ملی شدن صنعت نفت از مجلس شورای ملی گذشت، و پس از دوره‌ی کوتاهی که ⇐ حسین علاء نخست وزیر بود، مصدق نخست‌وزیر شد تا برنامه‌ی ملی شدن صنعت نفت را اجرا کند. شرکت نفت و دولت انگلستان ملی شدن صنعت نفت را رسماً پذیرفتند و هیئتی برای مذاکره به تهران فرستادند. اما پیشنهادهای این هیئت از طرف دولت مصدق رد شد، و کار به شکایت به ← دیوان لاهه کشید، و چون دیوان لاهه به عدم صلاحیت خود رأی داد، قضیه به سازمان ملل متحد احاله شد، و دولت مصدق با دولت انگلستان قطع رابطه کرد، پس از افتتاح دوره ۱۷م مجلس شورای ملی، مصدق تقاضای اختیارات فوق العاده، خاصه نظارت بر وزارت دفاع را کرد، و چون شاه با این تقاضا موافقت نکرد، استعفا داد (۲۵ تیر ۱۳۳۱ هش)، و قوام‌السلطنه مأمور تشکیل دولت شد. در ۳۰ تیر همین سال مردم به طرفداری از مصدق به پا خاستند. قوام‌السلطنه استعفا کرد، و مصدق با گرفتن اختیارات فوق العاده و حق انتخاب وزیر دفاع-که در سابق در اختیار شاه بود- نخست‌وزیر شد. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هش دولت مصدق با کودتائی ساقط، و ⇐ فضل‌الله زاهدی نخست‌وزیر شد. دکتر مصدق و همکارانش به زندان افتادند (← مصدق، محمد). در همین سال کنسرسیومی از چند شرکت بزرگ نفتی با ملیت‌های مختلف تشکیل شد، و انعقاد قراردادی ۲۵ ساله (با قابلیت تمدید در ۳ دوره‌ی پنجساله) کلیه‌ی امور نفت را به دست گرفت. در ۲۸ آذر ۱۳۳۸ هش محمد رضا با فرح دیبا ازدواج کرد، و اولین فرزندشان پسر بود (متولد ۹ آبان ۱۳۳۹ هش) که رضا نام گرفت، و در همین سال به ولیعهدی برگزیده شد.

در ۶ بهمن ۱۳۴۱ هش طرح لوایح ششگانه را به همه‌پرسی گذاشت. در ۱۸ شهریور ۱۳۴۶ مجلس مؤسسان سومی تشکیل شد که اصلهای ۳۸ و ۴۱ متمم قانون اساسی را تغییر داد (← قانون اساسی ایران). در دی ۱۳۵۷ هش، در پی تظاهرات گسترده‌ای که همه‌ی کشور را فرا گرفت، و به اعتصابهای سراسری و عاقبت به انقلاب اسلامی انجامید، محمدرضا پهلوی ناچار به ترک ایران شد (۲۷ دی ۱۳۵۷ هـ ش)، و آیت‌الله العظمی خمینی(⇐امام خمینی)، که رهبری انقلاب اسلامی را داشت، از پاریس وارد تهران شد. پس از چند روز دولت شاپور بختیار، که مقارن رفتن شاه تشکیل یافته بود، سقوط کرد، و دولت موقتی به نخست وزیری مهندس مهدی بازرگان تشکیل شد.

محمد رضا شاه پهلوی، سد: ← دز، رود.

محمد رضا کلهر (kalhor) معروف به **میرزا رضا کلهر**، ۱۲۴۵–۱۳۱۰ هق، از مشاهیر خوشنویسان در خط نستعلیق (← خط فارسی). در آغاز جوانی، به مقتضای طبیعت ایلی، به سواری و تیراندازی متمایل بود، و از این رو مردی خوش‌بنیه و نیرومند بار آمده بود. بعدها میل به خط کرد، و به تهران آمد، و نزد میرزا محمد خوانساری، شاگرد محمد مهدی تهرانی، تعلیم خط گرفت، و چون از استادان خود در گذشت، به مشق از روی خطوط میر عماد پرداخت، و زمانی به اصفهان رفت تا از روی کتیبه‌ی معروف میر عماد در تکیه‌ی میر قندرسکی مشق کند. میرزا رضا چون در خط نستعلیق سرآمد شد و شهرت یافت، ناصرالدین شاه قاجار وی را احضار و نوازش کرد، و خواست که او را به کار گمارد، ولی از آنجا که میرزا مردی بلندهمت و آزادمنش بود نپذیرفت، و به کتابتی مختصر و حق‌الکتابه‌ای اندک میساخت، و فقط یک بار که ناصرالدین شاه به مشهد میرفت، به شوق زیارت آستانه‌ی حضرت رضا ع، در اردوی شاه ملازم شد. در مراجعت از خراسان در وبای عام در گذشت. میرزا رضا پایه‌ی خط نستعلیق را به جائی رساند که بعضی وی را همطراز میر عماد میدانند، و مسلماً در خط شکسته او را باید از استادان این خط دانست. میرزا مردی پاکدامن و نظربلند و هنر دوست و خوش‌محضر بود و از لذایذ جز هنر خود به چیزی علاقه نداشت. غالب مشقهای خود را، چون مناسب بلندجوئی خود نمیدید، محو میکرد، چنانکه اکنون از مشقهای وی بندرت یافت میشود، و آنچه هست غالباً رقم ندارد. خوشبختانه برای امرارمعاش به کتابت چند کتاب پرداخته است که آنها به چاپ رسیده، و از آثار خطی موجود وی مهمتر از همه یک نسخه‌ی فیض‌الدموع است که در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران موجود است. از شاگردان زبردست میرزا رضا میرزا زین‌العابدین شریفی قزوینی است.

محمد رضا مساوات (mosāvāt)، از آزادیخواهان و روزنامه‌نویس ایرانی، اهل برازجان. در شیراز تحصیل کرد، سپس به تهران آمد و نزد ← سید ابوالحسن جلوه به‌تکمیل معلومات خود پرداخت. در ۱۳۲۳ هق. در جریان انقلاب مشروطیت، همراه جمعی از علما و کسبه و تجار و طلاب به عنوان اعتراض بر مظالم عین‌الدوله و عمال او در حضرت عبدالعظیم متحصن شد.

محمد رفیع خان زند (zand) از رجال خاندان زندیه؛ پسر بوداق خان و پسر عموی کریم خان زند. در ۱۱۷۱ هق کریم خان حکومت اصفهان را بدو سپرد، و او در آنجا، بر اثر سوء تفاهم، به دست سبز علی خان زند که با لشکر خویش از آنجا میگذشت، کشته شد.

محمد روزافزون: ← روزافزون.

محمد زمان میرزای تیموری (teymuri)، از شاهزادگان تیموری؛ پسر بدیع‌الزمان میرزای تیموری. در ۹۲۱ هق بر بلخ مستولی شد.

محمد سام، غیاث‌الدین: ← غیاث‌الدین محمد سام.

محمد سام، معزالدین: ← معزالدین محمد سام.

محمد I سلجوقی: ← محمد ابن ملکشاه.

محمد II سلجوقی (mohammade saljuqi) یا **محمد ثانی** (sāni)، شهرت **غیاث‌الدین ابو-شجاع محمد ابن محمود**، ۵۲۲–۵۵۴ هق، از پادشاهان سلسله‌ی سلاجقه‌ی عراق، برادر سلطان ملکشاه ابن محمود. بعد از عزل برادرش ملکشاه، به دعوت خاص بک به سلطنت نشست (محرم ۵۴۸ هق)، اما خاص بک را فرو گرفت و کشت. چندی بعد با طغیان عم خویش **سلیمانشاه سلجوقی** مواجه شد. سلیمانشاه لشکر به همدان آورد، و امرا اکثر به او متمایل شدند، و سلطان محمد بگریخت. اما سلیمانشاه، که خود به سببی از امرا بدگمان شده بود، پنداشت که امرا قصد او دارند، و بگریخت و به مازندران و خراسان رفت، و سلطان محمد دوباره به همدان آمد، و به سلطنت نشست. اما سلیمانشاه باز فتنه کرد، و به اتفاق اتابک ایلدگز، به جنگ محمد آمد، ولی محمد آنها را شکست داد (۵۵۱ هق). سپس، محمد برای اینکه خلیفه مقتفی را به تصدیق سلطنت خود وادار کند به بغداد لشکر کشید، و آنجا را یک‌چند محاصره کرد، درین بین خبر یافت که ایلدگز با ملکشاه ابن محمود به همدان آمده‌اند، و لهذا، دست از محاصره‌ی بغداد کشید، و با تلفات و خسارات زیاد عازم همدان شد (۵۵۲ هق). درین ماجرا، به بیماری سل مبتلا شد، و در همدان ماند، و در همان جا وفات یافت. بعد ازو، عمش سلیمانشاه سلجوقی به سلطنت نشست.

محمد شاه، از سلاجقه‌ی کرمان، ← محمد ابن ارسلانشاه.

محمد شاه، ابوالمجاهد: ← محمد ابن تغلق.

محمد شاه ابن بهرامشاه: ← محمد شاه سلجوقی.

محمد شاه ابن سلغور شاه (solqor) [اتابک مظفرالدین]، نهمین اتابک (۶۶۱ هق) از اتابکان فارس، برادرزاده‌ی اتابک ابوبکر و نواده‌ی سعد زنگی. بعد از مرگ (۶۶۱ هق) محمد ابن سعد به اتابکی فارس نشست، اما به سبب اشتغال به لهو و عیش، امرا از فرمانش سر پیچیدند، و به اشارت ترکان خاتون، دختر قطب‌الدین محمود شاه، او را گرفتند و به اردوی هولاکو فرستادند، و چندی بعد در اردوی هولاکو کشته شد. مدت سلطنت او ۸ ماه بیش طول نکشید. وی داماد ترکان خاتون بود. بعد از او برادرش سلجوقشاه ابن سلغور شاه به اتابکی نشست.

محمد شاه‌بخت خان شیبانی، پادشاه ازبک، ← شیبک خان.

محمد شاه روشن اختر (mohammad šāhe rōšan axtar) یا **محمد شاه گورکانی**، ۱۱۱۴

–۶۱ هق، امپراطور (۱۱۳۱–۶۱ هق) گورکانی هند، پسر شاهزاده جهانشاه. بعد از مرگ (۱۱۳۱ هق) شاه جهان II (← تیموریان هند جدول) به سلطنت نشست. پادشاهی عیاش و خوشگذران، و اختیار او در دست سه تن از امرایش–نواب نظام‌الملک، حاکم دکن؛ صمصام‌الدوله، فرمانده کل سپاه؛ و قمرالدین خان اعتمادالدوله، صدر اعظم کشور–بود. نادر شاه، که سفرائی برای حسن رابطه با او به دربار وی فرستاده و هر بار جواب نامساعد شنیده بود، به هند لشکر کشید، و در ۱۱۵۱ هق به دهلی وارد شد. محمد شاه به استقبال او رفت و هدایای بسیار، از جمله الماس معروف کوه نور و تخت طاووس، را به نادر پیشکش کرد. یک ماه پس از جنگ پسرش در سرهند با احمد شاه درانی، در گذشت، و او را در مزار نظام‌الدین اولیاء در دهلی به خاک سپردند.

محمد شاه سلجوقی (saljuqi)، آخرین پادشاه (۵۷۹–ح ۵۸۳ هق) از سلسله‌ی سلاجقه‌ی کرمان؛ پسر بهرامشاه سلجوقی. پس از کشته شدن تورانشاه II، به وسیله‌ی یک تن از امرا (رفیع‌الدین نام، که تورانشاه را کشته و مادر محمد شاه را به زنی گرفته بود) به سلطنت نشست. چندی بعد، رفیع‌الدین را کشت، و به استقلال به سلطنت پرداخت. اما به سبب بروز قحطی و اختلافات داخلی، سلطنت او مواجه با مشکلات شد. کوتوال قلعه‌ی بم که از او ناراضی بود، به همدستی جمعی از امرا، مبارکشاه سلجوقی را در مقابل وی علم کرد. گذشته از آن، اطراف کرمان نیز در معرض تاخت و تاز طوایف غز قرار گرفت (← ملک دینار)؛ محمد شاه ناچار به فارس و عراق رفت (۵۸۲ هق)، و از طغرل ابن ارسلان، پادشاه سلجوقی عراق، مدد خواست، ولی عاقبت ملک دینار کرمان را گرفت، و غلبه‌ی او بر آن ولایت حکومت محمد شاه و دولت سلاجقه‌ی کرمان را منقرض کرد. محمد شاه، که تاب مبارزه و مقابله‌ی با ملک دینار را نداشت، به سیستان گریخت، و از آنجا نخست به خوارزم و سپس به غور رفت، و در همان جا وفات یافت.

محمد شاه غازی: ← محمد شاه قاجار.

محمد شاه قاجار، ملقب به **محمد شاه غازی**، ۶ ذوالقعده‌ی ۱۲۲۲–۶ شوال ۱۲۶۴ هق، ۳مین پادشاه (۱۲۵۰–۱۲۶۴ هق) از سلسله‌ی سلاطین قاجاریه؛ پسر عباس میرزا ولیعهد؛ مت تبریز. بعد از وفات پدر، از جانب جدش فتحعلی شاه ولیعهد شد (صفر ۱۲۵۰ هق)، و چند ماه بعد، به محض اطلاع از وفات فتحعلی شاه، در تبریز تاجگذاری کرد (۷ رجب ۱۲۵۰ هق)، و سپس به جانب تهران آمده، پس از دفع غائله‌ی علیشاه ظل‌السلطان، در عمارت نگارستان، خارج از حدود شهر تهران، مجدداً تاجگذاری کرد (۱۴ شعبان ۱۲۵۰ هق). پس از آن، وزارت را به میرزا ابوالقاسم قائم مقام تفویض کرد و اللهیار خان آصف‌الدوله را فرمانروائی خراسان داد. حسینعلی میرزا فرمانفرما را، که در فارس دعوی سلطنت داشت، به وسیله‌ی منوچهر خان گرجی دفع کرد، و شاهزادگان مخالف را، که مدعی سلطنت و مزاحم مملکت بودند، به صلاحدید و تدبیر قائم مقام، دستگیر و محبوس کرد، و چندی بعد خود قائم مقام را هم معزول و مقتول کرده صدارت خویش را به میرزا عباس ایروانی، معروف به حاجی میرزا آقاسی داد. محمد شاه در ۱۲۵۴ هق هرات را محاصره کرد، و آخر، به سبب مداخله و تهدید انگلیسها، آنجا را باز گذاشت. نیز در ۱۲۵۶ هق با قیام و عصیان آقا خان I (← آقا خان) مواجه شد، که عاقبت به فرار آقا خان از ایران انجامید (۱۲۵۷ هق). چند سال بعد، خروج باب پیش آمد (۱۲۶۰ هق) که عاقبت، در عهد ناصرالدین شاه، منتهی به حبس و قتل باب و قتل عام و شکنجه‌ی پیروان او شد. سالهای آخر عمر محمد شاه مصادف شد با فتنه‌ی سالار در خراسان، که حمزه میرزا حشمت‌الدوله، به امر شاه، به خراسان رفت و سالار را شکست داده یک‌چند به میان ترکمانان فرار کرد (۱۲۶۴ هق). محمد شاه، در قصر محمدیه‌ی تجریش، از بیماری نقرس، که بیش از ۱۰ سال او را رنج میداد، وفات یافت، و در قم مدفون شد. بعد از او ناصرالدین شاه قاجار به سلطنت نشست.

محمد شاه گورکانی: ← محمد شاه روشن اختر.

محمدشاهیه، شاخه‌ای از نزاریه، ← نزاریه.

محمد شرقی، شیخ: ← فجیره.

محمد شفیع (mohammad šafi')، ۱۸۸۳–۱۹۶۳، ادیب و ایرانشناس پاکستانی؛ مت لاهور. چندی معلم زبان هندوستانی در دانشگاه کیمبریج انگلستان بود، و سپس از ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۲ (که بازنشسته شد) در دانشگاه پنجاب به تدریس زبان عربی اشتغال داشت، و نیز استاد زبان فارسی این دانشگاه بود و (از ۱۹۳۶) ریاست کالج شرقی دانشگاه را به عهده داشت. به عضویت پیوسته‌ی هیئت تحریریه‌ی چاپ جدید دایرةالمعارف اسلام در لیدن برگزیده شد، و تا پایان عمر این سمت را داشت. در ۱۹۵۳ به عنوان رئیس نخستین هیئت فرهنگی پاکستان به ایران آمد، و نشان درجه‌ی اول علمی از طرف دولت ایران دریافت کرد. سال بعد نیز برای شرکت در جشن هزاره‌ی ابوعلی سینا به ایران آمد. آثاری که به تصحیح و تحشیه‌ی وی انتشار یافته (بجز مقالات فراوانی که به زبان اردو در مجله‌ی کالج شرقی دانشگاه پنجاب، و به زبان انگلیسی در دایرةالمعارف اسلام نشر شده) اینهاست: فهارس العقد الفرید (به انگلیسی در ۲ جلد؛ ۱۹۳۵–۳۷)، تتمة صوان الحکمة؛ (متن عربی؛ ۱۹۳۵)، درة الاخبار (ترجمه‌ی فارسی صوان الحکمه؛ ۱۹۳۵)، تذکره‌ی میخانه از ملا عبدالنبی فخرالزمانی (۱۹۲۶)، مطلع السعدین (متن فارسی، بخش دوم و سوم جلد دوم ۱۹۳۹، بخش اول جلد دوم ۱۹۴۱)، مکاتبات رشیدی سمرقندی (متن فارسی؛ ۱۹۴۷)، و مثنوی بازیافته‌ی وامق و عذرای عنصری، که پس از مرگ وی به همت پسرش، احمد ربانی، در دانشگاه لاهور چاپ و نشر شده است (۱۹۶۶).

محمد شیرین: ← مغربی.

محمد صالح خان افشار ابیوردی: ← صالح خان قرخلو.

محمد صدر، افضل‌الدین : ← صدر ترکه.

محمد صدر، سید: ← سلیمان II صفوی.

محمد صفوی (mohammade safavi) یا **محمد خدابنده** یا **شاه سلطان محمد صفوی**، ۹۳۸–۱۰۰۴ هق، چهارمین پادشاه (۹۸۵–۹۹۶ هق) از سلسله‌ی صفویه؛ پسر ارشد شاه طهماسب I صفوی. در زمان پدر چندی حکومت هرات داشت و سپس در فارس سکونت جست. ملقب شدن او به خدابنده ظاهراً از آن رو است که، پس از ابتلا به ضعف چشم و سرانجام به نابینائی، بیشتر به عبادت مشغول بوده. مقارن وفات شاه طهماسب و در مدت سلطنت کوتاه و خونآلود شاه اسماعیل II صفوی نیز همچنان در شیراز بود، و به همین سبب از کشته شدن به دست آن پادشاه سفاک نجات یافت. بعد از مرگ شاه اسماعیل II، وی در ۲۵ رمضان ۹۸۵ هق در شیراز به سلطنت نشست، و در سوم ذو الحجه‌ی همان سال به قزوین آمد. در دوره‌ی سلطنت او امرای قزلباش بر امور مملکت مستولی بودند، و او چندان ضعیف و نالایق بود که مهد علیا، زوجه‌اش، را امرای قزلباش، به سبب آنکه از او وحشت و کدورت داشتند، در پیش او در قصر سلطنتی کشتند و او هیچ مخالفت و ممانعت نتوانست کرد. شاه سلطان محمد خام و سست و بی‌تدبیر بود و، به سبب ضعف چشم و بلکه نابینائی که داشت، از عهده‌ی اداره‌ی مملکت بر نمیآمد، و میرزا سلیمان وزیرش را نیز قزلباش هلاک کردند. ولیعهد و پسر بزرگش حمزه میرزای صفوی چندی در دفع دشمنان و اصلاح امور او را کومک کرد، و حتی دو بار با ترکان عثمانی که به ایران هجوم آورده بودند درآویخت. اما قبل از آنکه آنها را از ایران براند خود کشته شد (۹۹۴ هق) و شاه خدابنده، عاجز و ضعیف، بازیچه‌ی امرای خویش باقی ماند، عاقبت مرشد قلی‌خان استاجلو، پسرش عباس میرزا را بسرعت از خراسان به قزوین برد تا هرچه زودتر زمام امور را به دست گیرد. پس از ورود به قزوین (در نیمه‌ی ذو القعده‌ی ۹۹۶ هق)، در مجلسی که مرشد قلی خان آراست، سلطان محمد خود را از سلطنت خلع کرد و تاج شاهی را بر سر عباس میرزا گذاشت و او را شاه عباس خواند.

محمد صفوی، میرسید: ← سلیمان II صفوی.

محمد طاهر، امامزاده، بقعه‌ای در ۴کیلومتری جاده‌ی بابل–شاهی. این بنا به صورت برج کثیر الاضلاعی است با گنبد هرمی‌شکل. در بقعه صندوق چوبی نفیسی بر روی مرقد سلطان محمد طاهر، فرزند امام موسی کاظم ع قرار دارد که مورخ ۸۷۵ هق است، و تاریخ دیگری نیز از ۸۹۶ هق دارد.

محمد طاهری (mohammade tāheri) [محمد ابن عبدالله ابن طاهر]، ۲۰۹–۲۵۳ هق، از امرای دولت عباسی، و از رؤسای خاندان طاهریان در بغداد؛ پسر عبدالله ابن طاهر. امیری بخشنده و فاضل و شاعر بود. متوکل، خلیفه‌ی عباسی، او را صاحب شرطگی بغداد داد، و در دوره‌ی معتز قدرت او روزافزون شد. نیز ← عبیدالله طاهری.

محمد طه، شیخ: ← صاحب اتقان المقال.

محمد ظاهر شاه (mohammad zāher šāh)، ۱۹۱۴– ، شاه (۱۹۳۳–۷۳) افغانستان، پسر محمد نادر شاه. در ۱۸ سالگی، پس از قتل (۱۹۳۳) پدرش به سلطنت رسید، و اعلام کرد که

در سلطنت خود همواره از سیاست و برنامه‌ی پدرش پیروی خواهد کرد. در جج II بیطرفی افغانستان را حفظ کرد. در سالهای بعد از استقلال (۱۹۴۷) پاکستان، میان این دو کشور اختلافاتی در مورد تأسیس مملکت مستقل پشتونستان بروز کرد. در ۱۹۵۶ یک برنامه‌ی ۵ساله برای ساختن راهها و وسایل ارتباطات، توسعه‌ی معادن و صنایع، و بهبود آموزش و پرورش و کشاورزی به مورد اجرا گذاشت؛ این برنامه با موفقیت در ۱۹۶۱ کاملاً اجرا شد. در ۱۹۶۱ یک برنامه‌ی ۵ساله‌ی دوم به مرحله‌ی اجرا در آمد. در ۱۹۶۴ یک راه اتومبیلرو با تونل از میان کوههای هندوکش، به وسیله‌ی مهندسین روسی، کابل را به اوکسوس (← آمو دریا) مرتبط ساخت. در ۱۹۶۳ روابط سیاسی میان افغانستان و پاکستان را، که در ۱۹۶۱ بر اثر اختلاف مربوط به تأسیس پشتونستان مستقل قطع شده بود، برقرار کرد. در ۱۹۶۳ یک موافقتنامه‌ی مرزی با چین کمونیست امضا کرد. در ۱۶ ژوییه‌ی ۱۹۷۳، با کودتای ⇐ محمد داود خان از سلطنت برکنار شد.

محمد ظاهر شاه خود را رهبر مذهبی افغانستان میشمرد، و مردم افغانستان او را المتوکل علی‌الله میخواندند.

محمد عادل شاه: ← شیر شاه سوری.

محمد عاملی: ← شیخ بهائی.

محمد عبدالحکیم خان، مترجم قرآن: ← قرآن قسمت (ه ــ X).

محمد عبدالکریم علوی: ← عبدالکریم منشی.

محمد عبده (mohammad abdoh)، ۱۲۶۶—۱۳۲۳ هق (۱۸۴۹—۱۹۰۵)، یکی از علمای دینی و رهبران دینی اصلاح‌طلب مصر در قرن ۱۹م که در پیدایش سلفیه مؤثر بوده است. در شَنْرا از قرای غربی مصر سفلی تولد یافت، و دوران کودکی خود را در دهکده‌ی مُحَلَّةْ نَصْر واقع در استان بُحَیْرَه گذرانید. پدر او حسن خیرالله نام داشت. پس از یاد گرفتن قرآن، در ۱۳ـ سالگی به طنطا رفت تا در جامع احمدی علوم دینی بیاموزد. پس از مدتی، برای ادامه تحصیل، طنطا را ترک گفت و عازم قاهره شد تا در جامع الازهر تحصیل کند. ابتدا رغبتی به تصوف پیدا کرد و به عزلت و ریاضت پرداخت، ولی بنا به توصیه‌ی عموی بزرگ خود از آن دست بر داشت. در ۲۳سالگی با سید جمال‌الدین افغانی، که تازه وارد مصر شده بود، ملاقات کرد و سخت تحت تأثیر او قرار گرفت. سید جمال‌الدین او را با آثار اروپائی آشنا ساخت و نظر او را به مسائل روز عالم اسلام و مصر معطوف داشت. تأثیر سید جمال‌الدین در او از رساله‌ای که محمد عبده به نام رسالة الواردات در تصوف تألیف کرده پیداست. او در این رساله سید جمال‌الدین را مرشد و پیر خود مینامد. محمد عبده تحت تأثیر سید جمال‌الدین و وقایع سیاسی مصر به روزنامه‌نگاری پرداخت. پس از آنکه دوره‌ی جامع الازهر را به پایان رسانید، ابتدا به تعلیم خصوصی پرداخت، و پس از مدتی به معلمی دارالعلوم، که مدرسه‌ای برای تعلیم علوم دینی به طرز جدید بود، مشغول شد. پس از آنکه توفیق پاشا به حکومت مصر رسید، محمد عبده از تدریس برکنار، و به مولد خود فرستاده شد و سید جمال‌الدین نیز از مصر تبعید گردید. محمد عبده پس از مدتی اجازه یافت که به قاهره باز گردد، و پس از ورود به قاهره به ریاست هیئت تحریریه‌ی روزنامه‌ی رسمی الوقائع المصریه رسید. محمد عبده و سید جمال‌الدین، گرچه در آزادی ملل مسلمان از قید استعمار و در ایجاد یک نهضت اسلامی همفکر و همعقیده بودند، روش آن دو با یکدیگر فرق داشت. محمد عبده طرفدار اصلاح تدریجی از راه تعلیم و اخلاق و دین بود ولی سید جمال‌الدین به انقلاب عقیده داشت. در واقعه‌ی عرابی‌پاشا در صف ملیون مخالف با استبداد در آمده و همین امر سبب شد که، پس از سرکوب شدن قیام عرابی پاشا، محکوم به تبعید از مصر شود (۱۸۸۲ مطابق ۱۲۹۹ هق)، محمد عبده ابتدا به بیروت، و پس از آن به پاریس رفت و در آنجا با سید جمال‌الدین ملاقات کرد و با کومک او مجله‌ی اَلعُرْوَة الوُثْقیٰ را منتشر ساخت. این مجله که در عالم اسلام تأثیر بزرگی داشت پس از ۸ ماه به اجبار تعطیل شد. محمد عبده به بیروت بازگشت و به تدریس و تألیف پرداخت. پس از آنکه اجازه‌ی بازگشت به مصر یافت، در سال ۱۳۰۶ به قاهره رفت و منصب قضا یافت، و بعد مستشار محکمه‌ی استیناف، و در ۱۳۱۷ هق مفتی دیار مصریه شد، که بالاترین منصب شرعی در مصر است. او این منصب را تا پایان حیات خود داشت. در اسکندریه وفات یافت.

محمد عبده میخواست اسلام را به سادگی دوران صدر اسلام بازگرداند و زبان عربی را اصلاح کند و حقوق مردم را در برابر حکومتها به ایشان باز گرداند. هدفش آن بود که در عین محفوظ ماندن اصول اساسی دین اسلام، تمدن غربی نیز به نحوی معقول و متناسب با سنن اسلام اخذ شود (← سلفیه). هم با استعمار غرب مخالف بود و هم با استبداد معمول در شرق. در اصلاحات و عقاید دینی بیشتر به تعلیمات غزالی و ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه نظر داشت. با سد باب اجتهاد مخالف بود، و معتقد بود که در مسائل مهم روز باید اجتهاد را از سرگرفت. از تألیفات مهم او شرح نهج‌البلاغه، شرح مقامات بدیع الزمان همدانی، تفسیر القرآن الکریم، رسالة التوحید، الاسلام و الرد علی منتقدیه، و الاسلام و النصرانیه مع العلم و المدنیه است.

محمد عراقی: ← عراقی، ابوالقاسم محمد.

محمد علی ابن عمر: ← خوقند.

محمد علی بارفروشی، حاج ملا: ← قدوس.

محمد علی پاشا (mohammad ali pāšā)، ۱۷۶۹—۱۸۴۹، خدیو (۱۸۰۵—۴۸) معروف و مقتدر مصر که بانی مصر جدید و مؤسس سلسله‌ی خدیوها و سپس سلاطین آن کشور است. وی احتمالاً آلبانی الاصل بود، و جزو سپاهیان عثمانی به مصر رفت (۱۷۹۹)، و پس از اینکه فرانسویها به طور قطع آن کشور را ترک گفتند (۱۸۰۱)، در مصر نفوذ نظامی یافت و عثمانیها، گرچه در صدد استقرار تسلط خود بر مصر بر آمدند، توفیق نیافتند و ناچار او را به رسمیت شناختند (نوامبر ۱۸۰۵)، محمد علی رسماً قدرت را به دست گرفت (آوریل ۱۸۰۶) و به اصلاحات اقتصادی و اداری پردامنه‌ای دست زد. به تقاضای دولت عثمانی بر ضد وهابیها قشون فرستاد (۱۸۱۱) و به کومک پسر خود ابراهیم پاشا آنها را منکوب کرد (۱۸۱۸)، و بر اعتبارش افزود و برای اول‌بار اروپائیها متوجه اهمیت سیاسی مصر شدند. سپس برای اول‌بار تسلط مصر را بر سودان مستقر کرد. دگربار، به درخواست دولت عثمانی، به جنگ با یونانیان که شورش کرده بودند برخاست و ابراهیم پاشا جزیره‌ی کرت را تصرف کرد (۱۸۲۳) و سپاهیان مصری نقاط دیگری را نیز متصرف شدند، ولی به علت مداخله‌ی انگلستان و روسیه و فرانسه مصریها نقاط متصرفی را، جز کرت که تا ۱۸۴۱ در دست آنها ماند، ترک گفتند. سپس چون سلطان عثمانی به وعده‌ی واگذاری حکومت شام به محمد علی وفا نکرد، بین آن دو اختلاف افتاد (۱۸۳۱) و محمد علی سپاهیانی به سرکردگی ابراهیم پاشا به شام فرستاد، و او لشکر ترک را منکوب کرد (۱۸۳۲) و عازم قسطنطنیه شد، ولی باز به علت مداخله‌ی دول اروپائی صلح برقرار، و حکومت شام به محمد علی واگذار شد (۱۸۳۳). در ۶ سال بعد قدرت محمد علی به اوج خود رسید، ولی باز میان خدیو و سلطان عثمانی اختلاف افتاد و وی قوای عثمانی را منکوب کرد، ولی به علت مداخله‌ی دول بزرگ اروپائی، به استثنای فرانسه که با محمد علی راه دوستی پیش گرفته بود، بار دیگر کار به مصالحه کشید و محمد علی شام و کرت را از دست داد و عده‌ی افراد قشون مصر محدود شد، و در مقابل حکمرانی مصر به عنوان جزئی از امپراطوری عثمانی در خاندان وی مستقر شد (۱۸۴۱). در سپتامبر ۱۸۴۸ پسرش ابراهیم پاشا فرمان پاشائی مصر یافت، اما خدیوی او طولی نکشید، و در نوامبر همان سال در گذشت، و عباس اَ. نواده‌ی محمد علی، خدیو مصر شد. سالهای آخر زندگی محمد علی بآرامی گذشت. محمد علی موجد تغییرات شگرفی در مصر بود که موجب اهمیت بین‌المللی برای آن کشور شد. وی مردی متهور بود ولی توجهی به بر افراشتن بناهای رفیع و باشکوه نداشت، بلکه همّش به کارهای عام‌المنفعه مصروف بود، و گروهی از دانشجویان مصری را برای فرا گرفتن دانشهای جدید به اروپا فرستاد. روش او در حکومت متغیر بود. ابتدا مستبد بود، ولی بتدریج که بر قدرتش افزود و کار ملک رونق گرفت ملایمتر شد و در آخر کار محبوب مردم بود. حکومتش رنگ ترکی عثمانی داشت.

محمد علی خان زند (zand)، مت ۱۱۷۴ هق، از شاهزادگان زندیه؛ پسر سوم کریم خان زند. وی بعد از وفات پدر، به شرکت برادر مهتر خود، ابوالفتح خان زند، و تحت حمایت و استیلای زکی خان زند، به سلطنت نشست. اما بعد از کشته شدن زکی خان، چون صادق خان زند ابوالفتح خان را از سلطنت معزول کرد، محمد علی خان و برادر دیگرش رحیم خان را نیز با او به زندان افکند (۱۱۹۴ هق). مقارن استیلای (۱۱۹۶ هق) علیمراد خان زند بر شیراز، محمد علی خان نیز مانند برادرش ابوالفتح خان کور شد (۱۱۸۶ هق)، و پس از آن تا سال ۱۲۰۶ هق

در حیات بود.

محمد علی‌خان شام‌بیاتی (mohammad ali xāne šāmbayāti)، از سرکردگان و صاحب‌منصبان لشکر عادلشاه افشار (ح ۱۱۳۷–۶۲ هق). وی موجب تحریک عادلشاه به سوء قصد نسبت به محمد حسن خان قاجار و فرارش از نزد عادلشاه شد.

محمد علی زنجانی، ملا، ملقب به **حجت:** ← بابیه.

محمد علی سدهی اصفهانی: ← سروش اصفهانی.

محمد علی شاه قاجار، ۱۲۸۹ ــ رمضان ۱۳۴۴ هق، ۶مین پادشاه (۱۳۲۴–۲۷ هق) سلسله‌ی سلاطین قاجار؛ پسر و ولیعهد مظفرالدین شاه قاجار، مت تبریز. وی در ذو الحجه‌ی ۱۳۲۴ هق در تهران به جای پدر به سلطنت نشست، اما با مجلس و مشروطیت بنای مخالفت نهاد، و امین‌السلطان را به همین نیت از اروپا خوانده به صدارت نشاند. پس از قتل (رجب ۱۳۲۵ هق) امین‌السلطان، و سوء قصدی که در حق خود او شد، تصمیم به قلع و قمع مجلس و مشروطیت گرفت. از تهران به باغ شاه رفت و مجلس را به توپ بسته (۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هق) عده‌ای از آزادیخواهان را مقتول کرد. اما این استبداد صغیر، که او بدین گونه احیا کرد، دوام نیافت. مجاهدین تبریز به مقاومت شدید برخاستند، و با وجود محاصره‌ی شدید از پای ننشستند، و با مجاهدین گیلان و بختیاری تهران را فتح کردند. محمد علی شاه که در سفارت روس تحصن جسته بود خلع شد (۲۷ جمادی الآخر ۱۳۲۷ هق) و به روسیه رفت، و پسرش احمد میرزا، به نام احمد شاه (← احمد شاه قاجار)، به سلطنت انتخاب شد. محمد علی میرزا در ۱۳۲۹ هق پنهانی به حدود استراباد بازگشت، و در صدد حمله به تهران بر آمد، اما کاری از پیش نبرد، و مجبور به بازگشت شد. عاقبت در بندر ساوونا در ایتالیا در گذشت، و جنازه‌اش را به عتبات بردند.

محمد علی کرمانشاهی، معروف به **صاحب مقامع** (sāhebe maqāme) ف ۱۲۱۶ هق، از علمای شیعه‌ی امامیه. وی در کرمانشاه سکنی گزید، و در همان جا وفات یافت. در امر به معروف و نهی از منکر اهتمام تمام، و با صوفیه عداوت فراوان داشت، و سبب قتل بسیاری از آنان (از جمله نورعلیشاه) شد. از آثارش مقامع الفضل، قطع المقال (در رد بر صوفیه)، مفتاح الجامع (شرح مفاتیح ملا محسن فیض) است.

محمد علی میرزا دولتشاه، ۱۲۰۳–۳۷ هق، از شاهزادگان معروف سلسله‌ی قاجاریه؛ پسر مهتر فتحعلی شاه قاجار. وی در طفولیت عنوان حکومت قزوین داشت. حکومت قلمرو وسیعی از حدود کرمانشاه تا بغداد و از بصره تا خرم‌آباد را با لقب و عنوان "صاحب اختیار عراقین" از جانب پدر یافت (۱۲۲۱ هق) و، به کومک اکراد و سواران اردلان، لشکریان والی بغداد را که در حدود شهرزور و حتی تا نزدیک کرمانشاه کر و فری داشتند، تنبیه، و سردار آنها را اسیر کرد، و تا نزدیک بغداد راند، ولی به تقاضای شیخ جعفر نجفی، از علمای شیعه، از غارت و تسخیر بغداد صرف نظر کرد. پس از آن، یک‌چند در گرجستان مأمور جنگ با روسیه بود (۱۲۲۴ هق)، و پس از آن، باز در سالهای ۱۲۲۶ و ۱۲۳۷ هق دو بار به قصد تسخیر بغداد لشکر برد، و هر دو بار به شفاعت شیخ جعفر نجفی باز گشت. پس از آن محمد علی میرزا بغداد را گذاشته به جانب کرمانشاه باز گشت، و در راه از بیماری اسهال در گذشت. دولتشاه قریحه‌ی شاعری داشت و با تخلص دولت شعر میسرود.

محمد عمر خان: ← خوقند.

محمد عوفی: ← عوفی.

محمد غزالی ← غزالی.

محمد غزنوی (mohammade qaznavi) [جلال‌الدوله ابو احمد محمد ابن محمود]، ح ۳۸۷–۴۳۲ هق، پادشاه (ربیع‌الثانی ــ شوال ۴۲۱ هق، و ربیع‌الثانی ــ شعبان ۴۳۲ هق) غزنه از سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ دومین پسر سلطان محمود غزنوی. وی با دختر ابونصر احمد ابن محمد، از امرای آل فریغون در جوزجان، ازدواج کرد، و پس از مرگ (۴۰۱ هق) ابونصر، محمود حکومت جوزجان را بدو داد.

محمود در اواخر عمر مملکت خود را بین دو پسرش محمد و مسعود تقسیم کرده ناحیه‌ی جبال را به مسعود و غزنه و خراسان و هند را به محمد واگذاشت. بعد از وفات (ربیع‌الاول ۴۲۱ هق) محمود، محمد از جوزجان به غزنه آمد، و در آنجا به سلطنت نشست (ربیع‌الثانی ۴۲۱ هق). محمد مردی شرابخواره و عشرت‌جوی، و نسبت به امور ملک بیعلاقه بود، و به همین سبب، جمعی از اکابر دولت پنهانی برادرش مسعود (← مسعود I غزنوی) را که در اصفهان بود به گرفتن مقام پدر خواندند. مسعود عازم غزنه شد، و در این هنگام امرای دولت در غزنه محمد را از سلطنت خلع کردند، و خطبه به نام مسعود خواندند (شوال ۴۲۱ هق). محمد، برای دفع مسعود، علی ابن ایل ارسلان (مشهور به علی قریب یا علی خویشاوند) و عم خود امیر یوسف غزنوی را، که سپهسالار خراسان بود، به سرداری سپاه برگزید و به جانب هرات گسیل داشت، اما اغلب لشکریان محمد به مسعود پیوستند؛ محمد دستگیر شد، و او را کور، و محبوس کردند (۱۳ شوال ۴۲۱ هق). محمد همچنان در زندان مسعود بود تا آنکه در ربیع‌الآخر ۴۳۲ هق، هنگامی که سلطان مسعود، بعد از شکست دندانقان، از غزنه به جانب هند میرفت، غلامانش بر وی شوریدند، و او را گرفته محبوس ساختند، و محمد را که در این سفر همراه بود به سلطنت برداشتند. اما این سلطنت مجدد او نیز دوامی نیاورد، و بزودی به دست مودود غزنوی (پسر مسعود I) به قتل رسید (شعبان ۴۳۲ هق).

گویند محمد در ادب و شعر عربی و فارسی ذوق و وقوف تمام داشت، و شعرشناسی و نکته‌دانی او از شعر فرخی نیز مستفاد است. در سلطنت اول او ابوسهل حمدوی وزارت داشت. بعضی تاریخ قتل او را ۴۳۴ هق نوشته‌اند.

محمد غوری، سلطان: ← معزالدین محمد سام.

محمد غوری، سیف‌الدین: ← سیف‌الدین محمد غوری.

محمد غوری، شمس‌الدین: ← شمس‌الدین محمد غوری.

محمد غوری، علاءالدین: ← علاءالدین محمد غوری.

محمد غوری، قطب‌الدین: ← قطب‌الدین، محمد غوری.

محمد فاتح یا محمد II (mohammade fātḥ)، ۸۳۲–۸۸۶ هق (۱۴۲۹–۸۱)، ۷مین سلطان (۸۵۵–۸۸۶ هق مطابق ۱۴۵۱–۸۱ بم) عثمانی، پسر سلطان مراد II. در زمان پدرش حاکم ماگنسیا بود، و چون برادرش علاءالدین که ولیعهد بود کشته شد، به جای او ولیعهد دولت عثمانی شد. در ژوئن ۱۴۴۴، که سلطان مراد برای استراحت از تاج و تخت سلطنت استعفا کرد، سلطان محمد II به سلطنت رسید؛ اما شاه مجار و متحدان مسیحی او صلحی را که با مراد II بسته بودند نقض کردند و به متصرفات دولت عثمانی روی آوردند. سلطان مراد ناچار شد که خود فرماندهی سپاه را به عهده گیرد و وظایف سلطنت را شخصاً انجام دهد. پس از آنکه در جنگ وارنا (10 نوامبر ۱۴۴۴) متحدان مسیحی شکست سختی خوردند، سلطان مراد دوباره از تاج و تخت کناره گیری کرد و آن را به سلطان محمد خان سپرد. در این میان ینی‌چریان تهدید به شورش کردند، و صدر اعظم دولت عثمانی ناچار سلطان مراد را دوباره به در دست گرفتن تاج و تخت دعوت کرد، و سلطان محمد خان بار دیگر به ولایت عهد باز گشت. در ۸۵۵ هق (۱۴۵۱) سلطان مراد II در گذشت و سلطان محمد خان به تخت سلطنت عثمانی نشست. سال بعد (۸۵۶ هق مطابق ۱۴۵۲ بم) سلطان محمد برای تصرف استانبول یا قسطنطنیه آماده شد، و قلعه‌ی محکم روم ایلی حصار را برای حمله به قسطنطنیه بنا کرد و با توپخانه‌ی مجهز و عظیم شهر را از دریا و خشکی در محاصره گرفت، و سرانجام آن را متصرف شد (۱۴۵۳ مطابق ۸۵۷ هق) و امپراطوری بیزانس بر افتاد. این فتح تاریخی بزرگ دولت عثمانی را در ردیف دول بزرگ جهان در آورد و نتایج نظامی و سیاسی و اقتصادی مهمی به دنبال آورد. در ۱۴۵۵ در صربستان و سواحل دریای اژه به جنگ و فتوحات پرداخت و جزیره‌ی لمنوس را فتح کرد. در ۱۴۵۶ شهر بلگراد را محاصره کرد. در ۱۴۵۹ شهر سمندره (semendra؛ اکنون سمدرو[1] [smederevo])، در ۴۶ کیلومتری شمال بلگراد، را فتح کرد، و بدین ترتیب صربستان ضمیمه‌ی دولت عثمانی شد، در ۱۴۶۰ قسمت مهمی از شبه جزیره‌ی پلوپونز یا مورئا را به تصرف خود درآورد؛ شهر سینوپ را از دست خاندان اسفندیار اوغلو خارج ساخت؛ پس از آن بندر طرابزون را فتح کرد، و سپس جزیره‌ی موتیلنه یا لسبوس را تصرف کرد. در ۱۴۶۱ (۸۶۴ هق) شهر اماصره[2] (amāsera) واقع در کنار دریای سیاه را تصرف کرد. در ۱۴۶۳ و ۱۴۶۴ ولایت بوسنی جزو متصرفات دولت عثمانی در آمد. در ۱۴۶۳ جنگ با ونیز آغاز شد، که ۱۷ سال طول کشید. در ۱۴۶۷، در جنگ معروف لارنده حکومت قرمان اوغلو در آسیای صغیر ضمیمه‌ی دولت عثمانی شد. در جنگ ار-

(۱) Smederevo (۲) Amastris

زنجان سپاهیان سلطان محمد II اوزون حسن، شاه ترکمانان آق قویونلو، را شکست دادند (← اوزون حسن). فاتح این جنگ شاهزاده مصطفی پسر سلطان محمد II بود. در ۱۴۷۵ سلطان محمد شهر و بندر کافا (فئودوسیا) واقع در شبه جزیره‌ی کریمه را از دست خاندان تاتارها که در آن حکومت میکردند در آورد و بدین ترتیب خانهای کریمه به طاعت سلطان در آمدند. پس از جنگهای طولانی در آلبانی، سرانجام در ۲۶ ژانویه‌ی ۱۴۷۹ صلحی میان جمهوری ونیز و دولت عثمانی منعقد شد. در ۱۴۸۱ سلطان محمد عازم لشکرکشی دیگری به آسیا بود که ناگهان در محلی واقع در لش ساحل دریای مرمره در گذشت. جسد او را به استانبول بردند و در جامع فاتح به خاک سپردند.

سلطان محمد فاتح در دلیری و کفایت و تدبیر و اداره‌ی نظامی و سیاسی از جمله‌ی بزرگترین سلاطین عثمانی است. او مشوق علم و ادب و هنر نیز بود و بناهای زیادی از او به یادگار مانده است.

محمد قاضی، ملا، از مجاهدین قفقاز، ← قاضی ملا.

محمد قبلی، ملا (mollā mohammade qo-bolli) یا **حکیم قبلی** (hakim)، شهرت **میرزا محمد ابن عبدالصبور**، از فضلا و ادبا، و از اطبای مخصوص محمد شاه قاجار و حکیمباشی ناصرالدین شاه. اصلاً اهل خوی، و بدین جهت به قبلی معروف بود که به قلیان عشق مفرطی داشت و هر جا میرفت اسباب چای و قهوه و قلیان، که در اصطلاح آذربایجانیها به قبل معروف بود، همراه داشت. از تألیفات مهم او کتابی است در باب بیماریها و درمان آنها با داروهای "جدید" به سبک اروپائی، که از اولین کتب طب جدید به زبان فارسی است.

محمد قراختائی، قطب‌الدین: ← قطب‌الدین محمد قراختائی.

محمد قراختائی، مظفرالدین، امیر سلسله‌ی قراختائیان کرمان، ← مظفرالدین محمد قراختائی.

محمد قره‌مان اوغلو: ← قره‌مان اوغلو.

محمد قلی ابن ابراهیم: ← قطب‌شاهیه؛ حیدرآباد، شهر (دکن).

محمد قلی خان کشیکچی، از امرا و رجال دستگاه نادر شاه افشار. او در آخر عهد نادر منصب کشیکچی‌باشی داشت، و در فتح‌آباد قوچان، با آن عده از امرا که بر خلاف نادر همپیمان بودند متفق بود، و در واقع در توطئه‌ی قتل نادر دست داشت. علیقلی خان، معروف به عادلشاه (← عادلشاه افشار)، در آغاز کار خود، هنگام ورود به مشهد، محمدقلی خان را گرفته به خاتونان حرم نادری سپرد، و آنها به قصاص خون نادر وی را ریز ریز کردند.

محمد کاظم ابن محمد امین، فت ۱۰۹۲ هق، منشی اورنگ‌زیب. مأمور جمع‌آوری تاریخ سلطنت اورنگ‌زیب از روی اسناد رسمی و تسلیم آنها به وی برای تصحیح شد. تاریخی که گردآورد معروف به عالمگیرنامه (چاپ کلکته، ۱۸۶۵—۶۸) و مشتمل بر دوره‌ی ۱۰۶۸—۷۸ هق از عهد اورنگ‌زیب است.

محمد کاظم تبریزی، کاتب، ← ملا کاظم.

محمد کاظم خراسانی هروی، ملا (mollā mohammad kāzeme xorāsānie haravi)، معروف به **آخوند خراسانی یا آخوند ملا کاظم خراسانی**، ۱۲۵۵—۱۳۲۹ هق، از بزرگان علمای شیعه‌ی امامیه؛ مت مشهد. در ۲۴ یا ۲۵ سالگی به تهران آمد و به تحصیل علوم عقلی پرداخت. پس از آن، برای تکمیل تحصیلات خود در فقه و اصول، به نجف مسافرت کرده در محضر درس فقه و اصول ← شیخ مرتضی انصاری حاضر شد. پس از وفات شیخ انصاری از درس میرزای شیرازی استفاده کرد، و پس از مهاجرت میرزای شیرازی به سامرا، در نجف به تدریس فقه و اصول پرداخت. به جهت شیوائی بیان، قدرت استدلال، حضور ذهن، و تسلط بر بحث، حوزه‌ی درسی او بزرگترین حوزه‌ی درسی نجف بود، و خود وی به عنوان مجتهد مسلم مرجع شیعیان شد؛ زمانی او و ← سید محمد کاظم یزدی بزرگترین و معروفترین مجتهد شیعه‌ی عصر خود بودند. آخوند ملا کاظم برخلاف همکار و معاصر خود، سید کاظم یزدی، به نفع مشروطیت و قانون اساسی فتوی داد و طرفداری او از مشروطیت یکی از مهمترین عوامل پیشرفت آزادیخواهان بود. ظاهراً به خلع محمد علی شاه نیز رأی داده است. آخوند ملا کاظم شاگردان بسیار معتبر نیز تربیت کرده که پس از او در ردیف بزرگترین فقها و مجتهدان عصر قرار گرفتند. تألیفات متعددی در فقه و اصول از او به یادگار مانده که مهمتر از همه کتاب **کفایة الاصول** است. در نجف وفات یافت.

محمد کاظم یزدی، سید، فقیه و مرجع تقلید، ← یزدی، سید محمد کاظم.

محمد کتانی، شریف: ← فاس، شهر.

محمد کرت، شمس‌الدین: ← شمس‌الدین محمد کرت.

محمد کریم خان [حاج محمد کریم خان، پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله‌ی قاجار]، ۱۲۲۵—۱۲۸۸ هق، از بزرگان شیخیه‌ی معروف به کریم‌خانی؛ مت کرمان. پس از فراغ از تحصیلات مقدماتی به کربلا رفت و مدتی نزد سید کاظم رشتی درس خواند و از تعلیمات او آگاه شد. در سفر دیگر رشتی او را مأمور ترویج عقاید شیخ احمد احسائی در ایران کرد. پس از وفات سید کاظم مروج مذهب شیخیه در ایران شد. محمد کریم خان با فرقه‌ی بابیه سخت مخالف بود، و ردیه‌ای بر ادعاهای باب نوشت. بسیار پرنویس بوده و ح ۲۲۷ کتاب و رساله نوشته است. از جمله‌ی آثار او است: ارشاد العوام در عقاید شیخیه به زبان فارسی؛ تقویم النوح در پاسخ اعتراضات به شیخیه؛ جوامع العلاج در طب؛ حدائق الاصول در فقه؛ و فصل الخطاب در حدیث. نیز ← شیخیه، قسمت (۲).

محمد کلبی، نسبشناس، ← کلبی.

محمد گروسی: ← راوی بابندری.

محمد گورکانی (mohammade gurkāni) [میرزا سلطان محمد ابن بایسنقر ابن شاهرخ تیموری]، فت ۸۵۵ هق، شاهزاده‌ی تیموری که بر عراق و فارس استیلا داشت. در ۸۵۵ هق از عراق به قصد تصرف هرات به خراسان آمد، و با ابوالقاسم ابن بابر، برادر خود، مصاف داد و کشته شد.

محمد لاهیجی، شمس‌الدین: ← اسیری لاهیجی، شمس‌الدین محمد.

محمد لر، عزالدین: ← عزالدین محمد لر.

محمد ماتریدی، ابومنصور: ← ماتریدی.

محمد مجاهد: ← صاحب مناهل.

محمد محروق، امامزاده (mahruq)، بنائی (← امامزاده) از قرن ۱۰م هق، ج شهر نیشابور، نزدیک آرامگاه خیام. این بنا در وسط باغ بزرگی قرار گرفته و دارای گنبد کاشیکاری و ایوانهای بلند است، و در زیر گنبد قبر امامزاده محمد محروق (برادرزاده‌ی امام جعفر صادق ع) قرار داد. در منبت (کار امامقلی نجار) آن مورخ ۹۷۸ هق است، و کتیبه‌هائی از زمان شاه طهماسب I صفوی، و سنگی (مورخ ۱۱۱۹ هق) از دوران شاه سلطان حسین صفوی در آن دیده میشود. کاشیهای ازاره‌ی آن از دوره‌ی نادرشاه افشار است. این بنا زیبائی و عظمت ویژه‌ای دارد، و بانی آن امیر کمال‌الدین شاهمیر حسین است. در سالهای اخیر به وسیله‌ی انجمن آثار ملی تعمیرات اساسی در آن صورت گرفته است.

محمد محسن دودهو میان: ← فرائضیه.

محمد مشعشع (mošaʿšaʿ) [سید محمد]، فت ۸۶۶ یا ۸۷۰ هق، از رؤسای غلاة شیعه و از مدعیان مهدویت در اواسط قرن ۹م هق که سلسله‌ی مشعشعیان حکام حویزه و خوزستان منسوب بدوست. وی پسر سید فلاح از اعراب واسط بود، و در جوانی در حله و کوفه به کسب معارف شیعه و عزلت و ریاضت پرداخت. ح ۸۴۰ هق به یکی از توابع واسط رفته دعوی مهدویت کرد، و عده‌ای از عشایر اعراب مجاور را گرد خود جمع آورد. چندی بعد، به کومک این عده، دوب (dub؛ محلی بین دجله و حویزه) را تسخیر، و عده‌ی بسیاری را هلاک کرد (۸۴۴ هق)، و سپس بر حویزه دست یافت (۸۴۵ هق). پس از آن نفوذ و اعتبار تمام به هم رسانید. چندی بعد از آن، پسرش مولی علی که دعاوی بزرگ داشت، و حتی بر پدر نیز مسلط بود، کشته شد (۸۶۱ هق)، و سید محمد مشعشع، بعد از کشته شدن او، همچنان با دعاوی و سخنان خویش به ادامه‌ی حکومت پرداخت. خلاصه‌ی تعالیم و دعاوی او در کتابی به نام کلام المهدی باقی مانده است.

محمد مظفر، پادشاه آل مظفر، ← مبارزالدین محمد.

محمد معظم، قطب‌الدین: ← بهادر شاه I.

محمد مکتوم: ← اسماعیلیه.

محمد منشی نسوی: ← محمد نسوی.

محمد مهدی استرابادی، میرزا: ← مهدی خان استرابادی.

محمد نادر شاه (mohammad nāder šāh) [سردار محمد نادر خان]، ۱۸۸۰—۱۹۳۳، شاه (۱۹۲۹—۳۳) افغانستان، از سلسله‌ی بارکزائی، پسر عم امان‌الله خان افغان. در ۱۹۲۴—۲۶ وزیر مختار افغانستان در پاریس بود. پس از خلع (۱۹۲۹) امان‌الله خان، بلا فاصله به کابل باز گشت، و پس از بیرون رانده شدن (اکتبر ۱۹۲۹) بچه سقا از کابل، به سلطنت انتخاب شد. نخست بچه سقا و دستیاران او را که در افغانس-

تان پراکنده بودند دستگیر، و پس از محاکمه آنها را اعدام کرد. سپس دست به اصلاحات زد؛ عده‌ای دانشجو برای تکمیل تحصیلات به خارجه اعزام داشت؛ قانون اساسی جدیدی به تصویب رسانید؛ ولی قتل (۱۹۳۳) وی اصلاحاتش را متوقف کرد. پسرش محمد ظاهر شاه جانشین وی شد.

محمد نبی خان شیرازی، فت ۱۲۲۴ هق، از مشاهیر رجال ایران در اوایل عهد قاجاریه؛ پسر آقا کوچک شیرازی، و خواهرزاده و جانشین حاجی خلیل خان قزوینی. چون وی از طریق ناخواهری (یعنی دختر مادر خویش) با خانواده‌ی داگلس، یکی از خاندانهای معروف بریتانیائی، انتساب داشت، و به علاوه در بصره و بوشهر با تجار و نمایندگان انگلیسی، مانند سر جونز دوستی و آشنائی تمام داشت، و عنوان و لقب ملک‌التجار نیز بدو تفویض شده بود، و علاوه بر اینها وصی حاجی خلیل خان قزوینی هم بود، بعد از قتل (۱۲۱۸ هق) خلیل خان به جای وی به سفارت ایران در هند انتخاب و منصوب شد، و او، پس از انتصاب، در اکتبر ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ هق) وارد بمبئی شد، و مورد نهایت اعزاز و اکرام قرار گرفت، و در باره‌ی او مستمری تعیین شد. بنا به نقل مؤلف ناسخ التواریخ، ۵ ماه در بمبئی و یک سال در بنگاله ماند، و به قولی ۸ ماه در هند ماند، و سپس به تهران باز گشت. پس از آن، یک‌چند حکومت بوشهر و لقب دریا بیگی داشت. و سپس به وزارت حسینعلی میرزا فرمانفرما، والی فارس، رسید. اما بعد از چندی مورد سخط واقع، اموالش ضبط (۱۲۲۴ هق)، و خودش در بقعه‌ی سید محمد در شیراز منزوی و متحصن شد، و با وجود وساطت قنسول انگلیس در بوشهر و دادن مبالغی رشوه کارش به نظام نیامد. چنانکه مؤلف تذکره‌ی دلکشا نقل کرده است، وی از ذوق شاعری بهره داشت، و نخست قطره تخلص میکرد، و بعد از نیل به سفارت، سفیر تخلص کرد.

محمد نسوی (mohammade nasavi) یا **محمد منشی نسوی** (monŝie)، ملقب به **شهاب‌الدین خرندزی زیدری** (xorandezie zaydari)، مورخ ایرانی؛ مة خرندز، قریه‌ای در نسای خراسان. نخست از ملازمان حکام محلی نسا بود. از ۶۲۲ هق به خدمت سلطان جلال‌الدین منکبرنی در آمد، و جلال‌الدین او را عنوان کاتب‌الانشاء داد. تا ۶۲۸ هق، که جلال‌الدین مقتول شد، در خدمت او بود، و تا ۶۳۹ هق هنوز حیات داشته است. به دو زبان فارسی و عربی تسلط داشته، و صاحب دو تألیف است؛ سیرة السلطان جلال‌الدین منکبرنی، به زبان عربی، که ترجمه‌ی آن از مترجمی مجهول در ۱۳۴۴ هش در تهران، تحت عنوان سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، به چاپ رسیده است؛ ترجمه‌ای دیگر از همین کتاب از محمد علی ناصح در ۱۳۲۴ هش به نام سیرة جلال‌الدین یا تاریخ جلالی در تهران چاپ شده‌است. نفثة المصدور به فارسی، که در ۱۳۴۳ هش به شیوه‌ی علمی و منقح در تهران به چاپ رسیده‌است.

محمد وارث ← عبدالحمید لاهوری.

محمد ولی خان تنکابنی: ← سپهدار تنکابنی.

محمدی (mohammadi)، برابر دو شاهی، واحد قدیمی پول که فعلاً وجود ندارد، ولی در شیراز هنوز سه محمدی و هفت محمدی و نه محمدی میگویند. هفت محمدی برابر ۷۵ دینار است.

محمدی، ده، بوشهر، ← **رودحله، دهستان.**

محمدی (mohammadi)، ده (جه ۲'۸۲۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان نائین، استان دهم (اصفهان)؛ ۳کیلومتری جنوب نائین. محصولش غلات است.

محمدی بک (mohammadi bak)، فرمانروای لر کوچک و ۲۳مین اتابک از سلسله‌ی اتابکان لرکوچک. وی برادر رستم شاه لر بود، و بعد از دفع او به امارت نشست. محمدی بک نخست با شاه طهماسب I صفوی و شاه اسماعیل II صفوی روابط حسنه داشت. سپس به سلطان مراد III، پادشاه (۹۸۲–۱۰۰۳ هق) عثمانی نزدیک شد، و او قسمتی از نواحی واقع در مشرق پشتکوه را نیز به وی داد. اما ارتباط او با سلطان عثمانی چندان دوام نیافت، و محمدی بک دگربار نسبت به سلاطین صفوی از در طاعت و انقیاد در آمد. بعد از او پسرش شاه‌وردی امارت یافت.

محمدی ترکمان (mohammadie torkaman)، فت ۸۷۲ هق، امیرزاده‌ی ترکمان، از طایفه‌ی قراقوینلو، فرزند جهانشاه قراقوینلو. وی در واقعه‌ی عصیان برادرش، پیر بوداق، با لشکر پدر در محاصره‌ی (۸۷۰ هق) بغداد شرکت کرد، و پس از تسلیم بغداد، از پدر در قتل برادر رضایت یافته او را بکشت (۸۷۰ هق)، در لشکرکشی اخیر پدر به قصد دیاربکر، به اتفاق برادر دیگرش یوسف، به دست اوزون حسن اسیر شد، و بعد از کشته شدن پدرش جهانشاه، اوزون حسن او را با تیر هلاک کرد.

محمد یعقوب خان (mohammad ya'qub xan)، ۱۸۴۹–۱۹۲۳، امیر (۱۸۷۹) افغانستان، پسر ارشد شیر علی خان. چون پدرش برادر کهتر او، عبدالله خان، را بر وی مقدم میشمرد، وی سر به شورش برداشت (۱۸۷۰)، و شهر هرات را تصرف کرد؛ اما تحت فشار انگلیسیها با پدر آشتی کرد، و حکومت هرات یافت. ولی در ۱۸۷۳ شیر علی خان، پس از آنکه عبدالله خان را به ولیعهدی منصوب کرد، محمد یعقوب خان را دستگیر و زندانی کرد. در مدتی که یعقوب خان زندانی بود (۱۸۷۴–۷۸) افغانستان دگربار کانون رقابتهای انگلیس و روس در آسیای مرکزی شد. نزدیکی شیر علی به روسها موجب شد که انگلیسیها اولتیماتومی به وی بدهند و، سرانجام، به یک پیشروی نظامی دست بزنند (نوامبر ۱۸۷۸). روسها از کومک به شیر علی خودداری کردند، و شیر علی ناچار به فرار شد؛ و چون ولیعهد او وفات یافته بود (۱۸۷۸)، محمد یعقوب خان به نیابت سلطنت منصوب شد.

با مرگ (۱۸۷۹) شیر علی، یعقوب خان به امارت رسید، و به جنگ با انگلیسیها ادامه داد، تا آنکه در مه‌ی ۱۸۷۹ صلح برقرار شد. طبق پیمان صلح یک هیئت انگلیسی به عنوان سفارت به کابل آمد، اما در سپتامبر همین سال اعضاء هیئت به دست سپاهیان افغان در بالاحصار قتل عام شدند. نیروهای بریتانیا دوباره به افغانستان وارد شدند و کابل را تصرف کردند. در ۱۲ اکتبر ۱۸۷۹ یعقوب خان استعفا کرد، و اندکی بعد به هند فرستاده شد، و در همان جا در گذشت.

محمدی میرزا (mohammadi mirzā)، فت ۹۰۵ هق، امیر (۹۰۳–۹۰۵ هق) سلسله‌ی آق قوینلو. در ۹۰۳ هق در یزد به سلطنت نشست. در ۹۰۴ الوند بیگ را شکست داده تبریز را بگشود، و در ۹۰۵ هق کشته شد.

محمدیه، شهر، ← ری.

محمدیه، محله‌ی، تهران، ← تهران، قسمت IV-۳.

محمره (mohammare)، نام سابق (تا تیرماه ۱۳۱۴ هش) شهر خرمشهر. این مقاله ناظر به تاریخ محمره تا سال ۱۳۰۳ هش خواهد بود، برای اطلاع بیشتر ← خرمشهر.

احتمالاً پس از حفر ترعه‌ی حفار (← کارون)، که ارتباط کارون با شط العرب برقرار شد، شهری به نام بیان (bayān) در محل محمره پدید آمد که در قرون نخستین اسلام از لحاظ تجارت نقش مهمی داشت و تا قرن ۴م هق، که مقدسی از آن نام میبرد، آباد بود؛ اما از آن تاریخ به بعد نامی از آن به چشم نمیخورد، و ظاهراً در اواخر قرن ۱۲م نام آبادی محمره جای آن را گرفته است. در این زمان گروهی از قبیله‌ی بنی کعب در آن سکنی داشته‌اند. شیوخ این قبیله در آبادی آن کوشیدند، از جمله در زمان شیخ ثامر (← عشایر عرب خوزستان) محمره به صورت بندری آزاد در آمد، و به روی کشتی‌های تجارتی گشوده شد. این امر رونق شهر را بیش از پیش افزون ساخت. باز شدن این بندر خشم علیرضا پاشا، والی ترک بغداد، را برانگیخت، زیرا تا آن زمان بصره یگانه بندر شط العرب بود و عایدی گزاف گمرکخانه‌ی آن نصیب والی بغداد میشد. هنگامی که محمد شاه قاجار سرگرم محاصره‌ی هرات بود، علیرضا پاشا از فرصت استفاده کرده با سپاهی انبوه از عثمانیان و اعراب عازم محمره شد (۱۲۵۴ هق)، و در رجب همان سال شهر را گرفت، دست به کشتار مردم و تاراج و سوزاندن خانه‌ها زد، و گروه انبوهی را به اسارت گرفت. دولت ایران ۱'۰۰۰'۰۰۰ لیره مطالبه‌ی غرامت کرد. در همین حال ترکان عثمانی مدعی مالکیت محمره و عبادان شدند. سرانجام، با مداخله‌ی دولتین بریتانیا و روسیه، و به موجب قرارداد ارزروم (۱۲۶۳ هق)، محمره و جزیره‌ی عبادان و ساحل شرقی شط العرب به ایران تعلق گرفت. در وقایع جنگ هرات نیروی بریتانیا محمره را برای مدت کوتاهی اشغال کرد (← محمره، جنگ).

لشکرکشی منوچهر خان گرجی به خوزستان به منظور دفع محمد تقی خان چهارلنگ به نافرمانیها و سرکشیها در این ناحیه پایان داد و قدرت دولت را در سراسر خوزستان استوار ساخت. اما طولی نکشید که شعبه‌ی ← آل محیسن از خاندان بنی کعب بر آمدند، و بتدریج بر خوزستان فرمانروائی یافتند. در ۱۳۱۵ هق ← شیخ خزعل خان شیخ قبیله‌ی محیسن شد، و طرف توجه مظفرالدین شاه قرار گرفت، و مناصب و القاب یافت. وی بتدریج بر تمام عشایر عرب خوزستان

استیلا یافت، وکارش چنان بالا گرفت که داعیه‌ی سلطنت خوزستان در سر میپروراند. وضع بدین منوال بود و خزعل خان حاضر به اطاعت از حکومت مرکزی نمیشد. ولی در ۱۳۰۳ هش مغلوب قوای دولتی شد، و دوران خودسری او پایان یافت و از آن تاریخ امنیت و آرامش در محمره بر- قرار شد.

محمره، فرقه، ← سرخ‌علمان.

محمره، جنگ، مرحله‌ای از جنگهای تجاوزی نیروهای بریتانیا با ایران (← ایران و انگلیس، جنگ). پس از فتح هرات به دست سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه، انگلیسیها کشتیهای جنگی خود را به خلیج فارس فرستادند، و بر بوشهر و نواحی دیگر خلیج دست یافتند (۱۲۷۳ هق)، و چون بیم حمله به بنادر خوزستان میرفت، خانلر میرزا، حکمران خوزستان، به جمع‌آوری لشکر پرداخت، و با پرش ابراهیم میرزا به محمره آمده آنجا را لشکرگاه ساخت، و سنگرها بنیاد نهاد، و سنگرهای جزیرة الخضر را به حاجی جابرخان و پسرش شیخ محمد (از مشایخ محمره) سپرد. کشتیهای بریتانیا محمره را بمباران کردند. با وجود مردانگی حاجی جابر خان و همراهانش، خانلر میرزا و پسرش که جنگ- ندیده و ترسو بودند فرار کردند، و انگلیسها با راحتی به خشکی پیاده شدند، و جنگ محمره به پایان رسید. خانلر میرزا به اهواز و سپس به شوشتر گریخت، و در صدد لشکر فرستادن به اهواز بود که خبر صلح ایران و انگلستان رسید، و انگلیسیها از اهواز و محمره بیرون رفتند.

محمل، خط نامحدودی که یک حامل بر آن قرار دارد.

محمل (mahmel)، نام کجاوه‌ی خالی از بار بر شتری، که از قرن ۷م هق از طرف شاهان و امیران مسلمان پیشاپیش کاروان حج با تشریفات خاص به مکه فرستاده میشد، و علامت استقلال کشور فرستنده بود. بتدریج منحصر به فرستادن محمل از طرف مصر شد. در ۱۹۲۶، میان وها- بیان و سربازان و دسته‌ی موزیکی که از مصر همراه محمل فرستاده میشد جنگی در گرفت و چندسالی فرستادن محمل و کسوه (پوشش کعبه) موقوف شد؛ از ۱۹۲۹ دوباره این سنت ادامه یافت.

محمود I (-mahmud) [سلطان محمود خان غازی]، ۱۱۰۸–۶۸ هق (۱۶۹۶–۱۷۵۴)، ۲۴مین سلطان (۱۱۴۳–۶۸ هق، مطابق ۱۷۳۰–۵۴) عثمانی، پسر سلطان مصطفی II. سلطان محمود خان، پس از آنکه زندگانیش در عزلت می- گذشت، به سلطنت رسید. سلف او سلطان احمد III، بر اثر شورش ینی‌چریان، از سلطنت استعفا کرد. پس از جلوس محمود خان، ینی‌چریان و رؤسای ایشان در نتیجه‌ی گرفتن امتیازات و مبالغی مهم آرام شدند. بشیر قزلر آغا، رئیس خادمان حرمسرا، توطئه‌ای چید که در نتیجه‌ی آن پاترونا خلیل، رئیس شورشیان، کشته شد (۱۵ نوامبر ۱۷۳۰). بشیر قزلر آغا در کارهای مملکتی نفوذ فراوان یافت. سلطنت محمود خان مصادف است با ظهور نادرشاه در ایران و پس گرفتن اراضی اشغال‌شده‌ی ایران به دست این پادشاه. نادر شاه، که چندی لقب طهماسب قلی خان داشت، در اواخر سلطنت سلطان احمد III آذربایجان و نواحی غربی ایران را از دست دولت عثمانی خارج ساخت. پس از آن در ۱۱۴۴ هق (۱۷۳۱) شاه طهماسب II، بدون مشاوره با نادر، با سپاه عثمانی به جنگ پرداخت و در آذربایجان و بعد در قریه‌ی کوریجان از توابع همدان از سپاهیان عثمانی شکست خورد و اراضی بازیافته دوباره به تصرف عثمانی در آمد. نادر این شکست را نتوانست تحمل کند و در ۱۱۴۶ به بین النهرین شتافت، و اگرچه ابتدا شکست خورد، بعد شکست سختی به سپاه عثمانی وارد ساخت و سر عسکر ترک، طویال عثمان پاشا، کشته شد (← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت II). جنگ با ایران موجب ظهور خصومت میان دولت عثمانی و دولت روسیه شد، زیرا خان کریمه میخواست از راه کوههای قفقاز به کومک دولت عثمانی بشتابد ولی دولت روسیه مانع شد، و در نتیجه جنگ در گرفت. دولت روسیه در مارس ۱۷۳۶ بندر آزوف را محاصره کرد و به تصرف در آورد. در ۱۱۴۸ هق جنگ دیگری میان نادر و سرعسکر عثمانی عبدالله پاشا کوپریلی (← کوپریلی، خاندان) روی داد که به شکست سپاه عثمانی و قتل سرعسکر منتهی شد، و ولایات زیادی در آن سوی ارس به تصرف دولت ایران در آمد. در ۱۷ اکتبر ۱۷۳۶ (۱۱۴۹ هق) معاهده‌ای میان دولتین ایران و عثمانی منعقد شد که، به موجب آن، سرحدات دو دولت همان سرحدات معاهده‌ی سلطان مراد IV و شاه صفی تعیین شد. در ۱۷۳۶ سپاهیان دولت روسیه به کریمه حمله بردند و آن را میدان تاخت و تاز خود قرار دادند. دولت اتریش برای آشتی دادن مداخله کرد ولی در کنگره‌ی نیمیروف (niemirof) معلوم شد که اتریشیها در باطن با روسها همدست هستند. جنگ با دو دولت روسیه و اتریش از نو آغاز شد، و اگرچه عثمانیها ابتدا شکست خوردند، بعد به فتوحاتی نایل آمدند و قوای وزیر اعظم حاجی محمد در زویه‌ی ۱۷۳۹ به بلگراد رسید. با مداخله‌ی سفیر فرانسه مذاکرات صلح آغاز شد و به صلح معروف به صلح بلگراد (۱۸ سپتامبر ۱۷۳۹) منتهی شد که به موجب آن بلگراد به تصرف عثمانیها در آمد و دولت روسیه متعهد شد که استحکامات آزوف را از میان ببرد (← روس و عثمانی، جنگهای). از ۱۱۵۶ تا ۱۱۵۹ هق (۱۷۴۲ تا ۱۷۴۶) جنگ با ایران از سر گرفته شد. نادرشاه از دولت عثمانی تقاضای شناختن مذهب جعفری را به عنوان مذهب پنجم کرده بود. ولی دربار عثمانی با این تقاضا مخالفت کرد و شیخ‌الاسلام فتوائی بر ضد مذهب شیعه صادر کرد. نادرشاه موصل را در محاصره گرفت. در ۱۱۵۸ هق دولت عثمانی ← یکن محمد پاشا صدر اعظم سابق را به سرعسکری منصوب کرد و به جنگ نادرشاه فرستاد. جنگ در مرادتپه در دو فرسخی ایران، همان جا که با عبدالله پاشا کوپریلی (← کوپریلی، خاندان) نیز جنگ در گرفته بود، روی داد و یکن محمد پاشا در جنگ کشته شد. در ۱۱۵۹ هق مذاکرات صلح میان دو دولت آغاز شد و نادرشاه از تقاضای خود در باره‌ی مذهب جعفری صرف نظر کرد. در محرم ۱۱۵۹ هق معاهده‌ای بسته شد که مرزهای دو طرف همان مرزهای صلح زمان مراد IV تعیین شد. بشیر قزلر آغا در ۱۱۵۹ هق (ژوییه‌ی ۱۷۴۶) در ۹۶سالگی وفات یافت، و شخص دیگری به نام بشیرآغای کوچک در صدد به دست اوردن نفوذ قزلر آغای سابق شد. ینی‌چریها و علما با این قزلر آغا مخالف بودند و سلطان ناچار شد که در ۱۱۶۵ هق (10 ژوییه‌ی ۱۷۵۲) او را با بعضی دیگر به قتل برساند. سلطان محمود I در ۱۳ دسامبر وفات یافت و در ینی جامع به خاک سپرده شد. ظهور طایفه‌ی وهابیه در زمان سلطان محمود I بود، که برای اول بار مزاحم دولت شدند.

محمود II (-mahmud) [سلطان محمود خان غازی]، ۱۱۹۹–۱۲۵۵ هق (۱۷۸۴–۱۸۳۹)، ۳۰مین سلطان (۱۲۲۳–۵۵ هق، مطابق ۱۸۰۸–۱۸۳۹) عثمانی، پسر سلطان عبدالحمید I. سلطان محمود II پس از برادرش سلطان مصطفی IV به تخت نشست، و مصطفی پاشا بیرقدار را به وزارت اعظم بر گزید. این وزیر در نوامبر ۱۸۰۸ بر اثر شورش به قتل رسید. در نتیجه‌ی معاهده‌ی بخارست، که در ۲۸ مه‌ی ۱۸۱۲ (۱۲۲۷ هق) منعقد شد، دولت عثمانی ناحیه‌ی بسارابی را به روسیه واگذار کرد. سلطان محمود خان در عین حال به استوار ساختن وضع داخلی دولت پرداخت و اعیان روملیائی و دَرِه بَگیهای (خانهای یاغی محلی) آناطولی را، که همیشه نوعی استقلال داخلی داشتند، بر انداخت. آل سعود که کیش وهابی را پذیرفته بودند حجاز را به تصرف در آوردند، و سلطان از محمد علی پاشای مصر برای دفع وهابیان کومک خواست. طوسون پاشا، سردار مصری، مکه و مدینه را به تصرف در آورد و ابراهیم پاشا شکست سختی به وهابیان وارد ساخت. در صربستان پس از سالها آشفتگی میلوش اوبرنوویچ به عنوان امیر صربستان شناخته شد. در زمان محمود خان شورش یونانیان برای به دست آوردن استقلال به اوج خود رسید و دول اروپائی و افکار عامه در اروپا به طرفداری از مردم یونان بر خاستند. در ۱۸۲۶ ابراهیم پاشا توانست قسمتی از شبه جزیره‌ی پلوپونز را از دست شورشیان خارج سازد. سلطان محمود در صدد بر آمد که با تشکیل سپاه تازه‌ای قدرت نظامی را بکلی از دست ینی‌چریان بگیرد (۴ ژوئن ۱۸۲۶) و چون ینی‌چریان سر به شورش بر داشتند، در ۱۶ ژوئن همان سال قوای ینی‌چری بکلی درهم کوبیده شد و ینی‌چریان از بیخ و بن برکنده شدند. این حادثه در تاریخ عثمانی به وقعه‌ی خیریه موسوم است. روسیه و دول اروپائی از طرفداری استقلال‌طلبان یونان دست بر نداشتند، و نیروی دریائی روسیه و انگلیس و فرانسه در 10 اکتبر ۱۸۲۷ در خلیج ناوارینو نیروی دریائی مصر و عثمانی را از میان بردند (← ناوارینو، نبرد). محمود II اعلام جهاد کرد و جنگ با روسیه در ۷ مه‌ی ۱۸۲۸ آغاز شد، و قوای روسیه رومانی را اشغال کردند و از دانوب گذشتند. قوای روسیه در قفقاز قارص و آخالْچیک را متصرف شدند. در ۱۸۲۹ ژنرال دیبیچ (dibic) شهر

ادرنه را متصرف شد و دولت عثمانی ناچار شد که ← پیمان آدریانوپل را با روسیه منعقد سازد. (← روس و عثمانی، جنگهای). محمد علی پاشا، به عنوان پاداش عملیات ابراهیم پاشا در یونان، سوریه را از باب عالی میخواست، ولی محمود با این تقاضا مخالفت کرد. سپاه مصری به سرداری ابراهیم پاشا عکا و دمشق و حلب را از دست قوای عثمانی خارج ساخت و به سوی آسیای صغیر راه افتاد. رشید پاشا، سردار ترک، در جنگ قونیه از ابراهیم پاشا شکست خورد و گرفتار شد (۲۱ دسامبر ۱۸۳۲). روسها به کومک دولت عثمانی شتافتند. به موجب معاهده‌ی کوتاهیه (۸ آوریل ۱۸۳۳)، سوریه به مصر واگذار، و ابراهیم پاشا والی ادنه شد. به موجب معاهده‌ی خونکار اسکله‌سی، که با روسیه بسته شد (۴ ژوییه‌ی ۱۸۳۳)، و به موجب یک ماده‌ی سرّی آن، دولت عثمانی متعهد شد که از ورود کشتیهای جنگی دشمنان روسیه در دریای سیاه جلوگیری کند. در ۱۸۳۹ حافظ پاشا حاکم کردستان برای جنگ با ابراهیم پاشا از فرات گذشت و عینتاب (← غازی عینتاب) را متصرف شد، ولی ابراهیم پاشا در نزدیکی نیزیب[1] (nizib؛ ل سوریه و ش عینتاب) قوای عثمانی را شکست سختی داد (۲۴ ژوئن ۱۸۳۹). هفته‌ای بعد سلطان محمود II وفات یافت. در زمان محمود II جنگی نیز میان سپاهیان ایران و عثمانی روی داد (۱۸۲۳). نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای، قسمت III.

سلطان محمود II، با همه‌ی ناکامیهایش در جنگ با قوای خارجی، سلطانی مقتدر و باکفایت محسوب میشود. او در داخله‌ی مملکت دست به اصلاحات وسیعی زد. قوای لشکری را نظم تازه بخشید و آکادمی نظامی تأسیس کرد و محصلین به اروپا فرستاد. حقوق مسیحیان و یهودیان و مسلمانان را برابر دانست و از ضبط اموال کارمندان متوفی چشم پوشید. دبستانهائی تأسیس، و مدرسه‌ی طب بنا کرد. سفرای مقیم به دربارهای خارجی فرستاد، و حکومت را بر روی اصل تشکیل کابینه بنا نهاد. با همه‌ی اراضی از دست‌رفته، هنگام مرگ او دولت عثمانی قویتر از هنگام جلوس وی شده بود.

محمود، شاه، شاهزاده‌ی آل مظفر، ← شاه محمود.

محمود، محمود، ۱۲۶۱–۱۳۴۴ هش، از آزادیخواهان صدر مشروطیت ایران، مة تبریز. پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ هش، نام خود را از محمود پهلوی به محمود محمود تغییر داد. از آغاز نهضت مشروطیت با دموکراتها همکاری صادقانه داشت. خدمت دولتی او در وزارت پست و تلگراف و سپس در اداره‌ی رادیو، و مدتی نیز استاندار تهران بود. به نمایندگی مجلس شورای ملی در دوره‌ی ۱۵م برگزیده شد. از تألیفات اوست، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم (۸ جلد، چاپ تهران)؛ تعلیم و تربیت در خانواده، تعلیم و تربیت در مدرسه، و تربیت ایرانی برای جامعه‌ی ایرانی (۳ جلد) که با نام مستعار "رسول نخشبی" نشر کرده است؛ از ترجمه‌های اوست، شهریار (اثر ماکیاولی) و جنگ نفت. مقالاتی نیز از او در مجله‌ی آینده، روزنامه‌ی ستاره‌ی ایران، و دیگر مجلات به چاپ رسیده است.

محمودآباد (mahmud.ābād)، ده (جه ۱٬۴۵۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۱۳ـ کیلومتری لغ اصفهان. محصولاتش غلات، پنبه، صیفی، و روناس است.

محمودآباد، ده و بندر (جه ۳٬۹۷۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستانهای اهلمرستاق و هزارپی، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر؛ ۲۱ کیلومتری لغ آمل. رود هراز مشروبش میکند. محصولاتش برنج، غلات، و کنف است. سابقاً پیش‌بندر آمل بود و اعتبار تجارتی داشت. کارخانه‌ی برنج پاک‌کنی دارد که در ۱۳۱۶ هش تأسیس شده است. حاج امین‌الضرب که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار امتیاز استخراج معادن آهن اطراف آمل را به دست آورده بود، این بندر را مرکز عملیات خود قرار داد، و ایستگاه راه آهن و بناهای دیگری در آن ایجاد کرد که اکنون آثاری از آنها باقی نیست. حالیه بناهای جدید و زیبائی در آن ایجاد شده است.

محمودآباد، ده (جه ۲٬۳۰۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم؛ ۳کیلومتری لغ یزد. محصولش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد.

محمودآباد، ده (جه ۱٬۵۰۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۵کیلومتری ج اردکان. محصولش غلات است.

محمودآباد، دهستان، سیرجان، ← محمدآباد، دهستان.

محمودآباد سفلی (mahmud.ābāde soflā)، ده (جه ۱٬۸۱۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاجام، بخش تربت جام (حومه)، شهرستان تربت جام، استان نهم خراسان؛ ۲۰ کیلومتری لغ تربت جام. محصولاتش غلات، پنبه، و بنشن است.

محمودآباد سید، ده، سیرجان، ← محمدآباد، دهستان.

محمود ابن ابراهیم غزنوی: ← سیف‌الدوله محمود غزنوی.

محمود ابن الیاس شیرازی، نجم‌الدین، ف ۷۳۱ هق، طبیب ایرانی. وی مؤلف دایرةالمعارف طبی کتاب الحاوی فی علم التداوی یا حاوی صغیر (حاوی کبیر از رازی است) میباشد. وفاتش در شیراز بوده است.

محمود ابن سبکتکین: ← محمود غزنوی.

محمود ابن غازی: ← شروانشاهان، قسمت III.

محمود ابن محمد، ۴مین و آخرین آلابکان سنجار،

محمود ابن محمد سلجوقی، از سلاجقه‌ی عراق، ← محمود سلجوقی.

محمود ابن ملکشاه (malek.šāh)، ملقب به **ناصرالدین،** شاهزاده‌ی خرد سال سلجوقی و پسر کهتر ملکشاه سلجوقی. بعد از وفات (۴۸۵ هق) ملکشاه، ترکان خاتون، که مادر محمود بود، وفات ملکشاه را پنهان داشت، و محمود را که چهار سال بیش نداشت، با جلب رضایت و موافقت خلیفه، به عنوان سلطان و جانشین ملکشاه به سلطنت برداشت، و در واقع از خلیفه نیز جهت او فرمان گرفت، و حتی در بغداد به نام او خطبه خواند. غلامان نظامیه هم برکیارق را، که ترکان خاتون حبس کرده بود، از زندان بر آورده در اصفهان به سلطنت برداشتند. این اختلاف منتهی شد به تصادمی که در حدود بروجرد بین دو دسته روی داد، اما ترکان خاتون شکست خورد، و به اصفهان گریخت. برکیارق به محاصره‌ی اصفهان شتافت. ولی درین بین ناگهان ترکان خاتون وفات یافت؛ محمود نیز با آبله در گذشت، و سلطنت بر برکیارق مسلم شد (۴۸۷ هق). چون دوره‌ی سلطنت ادعائی محمود فترتی بیش نبود، جلوس برکیارق را غالباً از سال ۴۸۶ حساب میکنند که عبارت است از سال خروج او از بند به دست غلامان نظامیه و اعلان او به سلطنت.

محمود افغان (mahmude afqān)، حک ۱۱۱۰–۱۱۳۷ هق، از رؤسای غلجائی افغان، فاتح اصفهان، و غاصب سلطنت صفوی، که در ۱۱۳۵–۱۱۳۷ هق در ایران پادشاهی کرد. وی پسر میر ویس افغان بود، و چون به جای پدر نشست، در تعقیب خیالات او به کرمان تاخت (۱۱۳۳ هق) و شکست خورد، اما چندی بعد دگربار از غفلت و وحشت و جبن و فساد دربار شاه سلطان حسین صفوی استفاده کرده کرمان را گرفت، و در گلناباد اصفهان، لشکر جنگ‌نادیده و نازپرورده و بی نظم و پریشان ایران را شکست داد (۱۱۳۴ هق؛ ← گلناباد، جنگ)، و از آنجا به فرح‌آباد وارد شد و اصفهان را در حصار گرفت. عاقبت، پس از ۷ ماه محاصره و تنگی و سختی، اصفهان تسلیم شد؛ شاه سلطان حسین به فرح‌آباد رفت (۱۲ محرم ۱۱۳۵ هق)، و تاج سلطنت را به محمود تفویض کرد، و محمود در ۱۶ محرم به شهر در آمد، و شاه سلطان حسین را محبوس کرد، و خود به تخت نشست. محمود در آغاز کار قدرت و تدبیری در اداره‌ی امور از خود نشان داد که مایه‌ی امیدواری شد. اما اندک اندک جبن و بددلی در او راه یافت، و دست به ظلم و تعدی و خونریزی زد. فارس را به کومک زرتشتیان کرمان، و با تلفات بسیار، تسخیر کرد، اما در بهبهان و کهگیلویه شکست خورد، و با تلفات زیاد، شبانه به اصفهان باز گشت. در بعضی بلاد مردم بر افغانها شوریدند، و عده‌ای از آنها را تلف کردند، و این شکستها بر ترس و بدبینی محمود بیفزود. در آخر، ترس و یأس چنان او را فرا گرفت که چون شنید یکی از پسران سلطان حسین از بند گریخته است، همه‌ی شاهزادگان صفوی را حاضر آورد و به دست خود همه‌ی آنان را، که گویند بالغ بر ۳۹ تن بوده‌اند، به قتل رسانید، و گویا جز دو طفل خرد سال کسی از این بلیه نرست. ظلم و شقاوت محمود اندک اندک افزود. عاقبت، به سبب ظلم و جنون و حرکات ناپسندی که در اواخر حال از او سر میزد، افغانها خود از او به ستوه آمدند. ازین رو، بی‌رضای او، اشرف، پسر عموی او، را از قندهار خواستند و به ولیعهدی او گزیدند. سپس با یکدیگر همدست شدند، و سر محمود را بریده نزد اشرف بردند، و او را به پادشاهی برداشتند (۱۱۳۷ هق). ← اشرف افغان.

محمود افغان، شاه: ← محمود شاه درانی.

(۱) Nizib

محمود ایلکانی یا **محمود جلایر** (mahmude ilkāni, jalāyer)، فت ۸۱۸ هق، از امرای کوچک سلسله‌ی سلاطین ایلکانی معروف به آل جلایر؛ پسر شاه ولد. بعد از وفات (۸۱۴ هق) پدر، حکومت و امارت اسمی به او تعلق یافت، و در واقع امارت با تندو خاتون بود. بعد از او برادرش سلطان اویس ایلکانی امارت یافت.

محمود بگ قرمان اوغلو: ← قرمان اوغلو.

محمود تارابی (mahmude tārābi)، شیخ مدعی جهانجوئی از اهل بخارا، منسوب به تاراب، از توابع بخارا. به ادعای ارتباط با عالم غیب و تسخیر جنیان، عده‌ای از مردم بخارا را شیفته‌ی خود ساخت، و در ۶۳۰ هق در آنجا بر حکام مغول خروج کرد، و خطبه به نام خود خواند، و چندروزی در بخارا استقلال یافت، و بسیاری از مردم بخارا در حق او اعتقاد فراوان پیدا کردند. عاقبت لشکر مغول برای دفع او به جانب بخارا آمد، و او در جنگ کشته شد. اما مریدانش چنان فرا نمودند که غیبت کرده، و برادرانش را به امارت بر داشتند، و جنگ را ادامه دادند. اما آنها نیز کشته شدند و نزدیک ۲۰'۰۰۰ تن در این فتنه تلف شدند، و عاقبت بخارا به دست مغول افتاد.

محمود تغلق: ← تغلقیه.

محمود تیمور: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

محمودجق، ده، مراغه: ← چهاردولی، دهستان.

محمود جلایر، امیر ایلکانی، ← محمود ایلکانی.

محمود خاقان یا **خاقان محمود خان** [رکن‌الدین (و به قولی کمال‌الدین) ابوالقاسم]، پادشاه ماوراء النهر از سلسله‌ی **ایلک خانیان** (یا آل افراسیاب)، پسر خاقان محمد ارسلان خان ابن سلیمان ابن بغراخان داود، که خواهرزاده‌ی سلطان سنجر بود. سنجر پس از قتل پدر وی، محمد ارسلان خان، امارت ترکستان و ماوراء النهر را به ابوالمعالی حسن تکین داد. چون حسن تکین در گذشت (۵۲۶ هق)، سنجر آن ولایات را به محمود خاقان وا گذاشت. در ۵۳۱ هق که ترکان قراختائی به ماوراء النهر هجوم آوردند، و محمود خاقان در نزدیکی خجند از آنان شکست یافت (۵۳۱ هق)، ناچار از سنجر برای دفع آنان یاری خواست. سنجر لشکر به ماوراء النهر برد، اما در نزدیکی قطوان از ترکان قراختائی یا گورخانیان شکست خورد (۵۳۶ هق)، و محمود خاقان ماوراء النهر را از دست داد، و به نشابور آمد. چند سال بعد که سنجر در فتنه‌ی غز اسیر شد، امرای سنجر نخست سلیمان شاه پسر سلطان محمود ابن سلطان محمد را ـ که سنجر به ولیعهدی برگزیده بود ـ در ۵۴۸ هق به نشابور آوردند و به سلطنت بر داشتند؛ اما چون او تاب غزان را نیاورد و به عراق باز گشت (۵۴۹ هق)، خاقان محمود را به خراسان دعوت کردند، و او از سمرقند به نشابور آمد. در همین ایام مؤید آی ابه که نشابور و طوس و نسا و ابیورد را به اطاعت خود آورده و غزان را از آن حدود بیرون کرده بود پذیرفت که با دادن خراجی سالانه به محمود در این نواحی مستقل باشد. در همین ایام سنجر از دست غز رهائی یافت، اما به علت ضعف پیری اندکی بعد در گذشت (۵۵۲ هق)، و چون پسری نداشت، به وصیت خودش محمود خاقان به جای او به سلطنت نشست. محمود خاقان نخست به دفع غزان برخاست، اما از غزان شکست خورد. ولی در در ۵۵۴ هق، به استدعای غزان، نخست پسر خویش را به خراسان فرستاد و سپس خود به میان غزان رفت. چندی بعد از غزان گریخت و به مؤید آی ابه که در قوچان بود پیوست. محمود تا رمضان ۵۵۷ هق پیش مؤید بود. مؤید چندی بعد محمود خاقان و پسرش را کور کرد و به زندان افکند، و محمود خاقان همچنان در زندان بود تا وفات یافت.

محمود خان، خاقان، پادشاه ماوراء النهر، ← محمود خاقان.

محمود خان تبریزی، میرزا: ← حکیم‌الملک.

محمود خان ملک الشعراء (maleko 'š.šo'a_ 'xā')، ۱۲۲۸–۱۳۱۱ هق، شاعر ایرانی، از مردم کاشان. پدرش محمد حسین عندلیب و جدش فتحعلی خان صبا هر دو از شعرای نامی بودند، و در دربار فتحعلی شاه لقب ملک الشعرائی داشتند. وی، گذشته از فن شعر، در حکمت، ریاضیات، علوم ادبیه، و هنرهای زیبا (مانند خط و نقاشی) دست داشت. شعرش گرایشی است به سبک شاعران خراسان در قرون ۴۵ و ۴۶ هق.

محمود I خلجی (xalji, xel_)، فت ۸۷۳ هق، مؤسس و اولین سلطان (۸۳۹–۸۷۳ هق مطابق ۱۴۳۶–۱۴۶۹ ب‌م) سلسله‌ی خلجیان مالوا (← خلجی، قسمت II)؛ پسر ملک مغیث (moqis) و خواهرزاده‌ی دلاور خان. محمود پس از مسموم ساختن عموزاده‌ی خود محمد غوری، فرمانروای مالوا، سلطان مستقل مالوا شد. محمود در سلطنت ۳۳ ساله‌ی خود با گرفتاریهای بسیار مواجه شد، اما در همه‌ی جنگهای خود، جز در دکن، به پیروزی رسید. هنگام بازگشت از یکی از سفرهای خود، در سن ۶۸ سالگی، در گذشت. محمود I بزرگترین شاه مسلمان مالوا بود، در زمان او قلمرو شاهان مالوا به بیشترین وسعت خود رسید. از کارهای او برقرار ساختن تقویم سال قمری اسلامی در دفاتر و امور دیوانی بود.

محمود II خلجی، فت ۹۳۷ هق، آخرین سلطان (۹۱۷–۹۳۷ هق مطابق ۱۵۱۱–۱۵۳۱ ب‌م) سلسله‌ی خلجیان مالوا (← خلجی، قسمت II)، پسر ناصرالدین خلجی. آغاز سلطنتش با طغیان برادران و مدعیان سلطنت گذشت. اما به کومک مدنی رای (medni rāy) و نیروی راجپوتها بر آنها غلبه کرد. سپس مدنی رای خود را وزیر خواند و هندوان را بر سر کار آورد و، به اشاره‌ی او، محمود بسیاری از اشراف مسلمان کشور را به قتل رسانید. محمود در ۱۵۱۷، که از غلبه‌ی هندوان به تنگ آمده بود، به گجرات گریخت و از مظفر II گجراتی در دفع آنان یاری خواست، و با سپاهیانی که مظفر به کومک او فرستاد به مالوا رفت و شهر ماندو را گرفت و راجپوتها را کشتار کرد. محمود در جنگی که بعداً با بقیه‌ی نیروی کومکی مظفر II گجراتی با طرفداران مدنی رای کرد، شکستی سخت خورد. چندی بعد بهادر شاه گجراتی به مالوا تاخت و در ۱۵۳۱ شهر ماندو را محاصره و تسخیر کرد. محمود و خانواده‌اش را زندانی کردند، و مالوا ضمیمه‌ی گجرات شد. در همین سال نگهبانان محمود، از ترس فرار وی، او را کشتند، و سلطنت سلسله‌ی خلجی در مالوا منقرض شد.

محمود سلجوقی (mahmude saljuqi) [مغیث‌الدین محمود ابن محمد سلجوقی]، ۴۹۸–۵۲۵ هق، پادشاه (ذو الحجه‌ی ۵۱۱–شوال ۵۲۵ هق) سلجوقی عراق، پسر سلطان محمد ابن ملکشاه. وی بعد از وفات پدر، مطابق وصیت او، به سلطنت نشست. مخالفت برادران خویش طغرل ابن محمد و مسعود سلجوقی را فرو نشاند. با سلطان سنجر بیهوده به جنگ پرداخت، اما شکست خورد، و سنجر او را پس از تنبیه، به شفاعت مادر خویش که جده‌ی محمود بود، بنواخت و ماه ملک خاتون دختر خویش را هم بدو داد، و حتی او را ولیعهد خویش کرد، و سلطنت عراق را هم بر او مقرر داشت. محمود اصفهان را مرکز سلطنت ساخت، و یک بار نیز با خلیفه مسترشد جنگید، و بغداد را گرفت. پادشاهی عشرت‌جوی و زنباره بود، و به یوز و سگ و باز و کبوتر علاقه‌ی بسیار داشت. به سبب علاقه‌ی فراوان وی به صحبت زنان، خواجگانش به دولت رسیدند. از وزرای او ابوالقاسم درگزینی و انوشروان ابن خالد را میتوان نام برد. بعد از او چندی سلطنت عراق بین پسرش داود ابن محمود سلجوقی و برادرانش طغرل ابن محمد و مسعود سلجوقی مورد تنازع شد.

محمود سیستانی (mahmude sistāni) [ملک محمود سیستانی]، از امرای سیستان، و یکی از مدعیان سلطنت در دوره‌ی مقارن فتنه‌ی افغان. وی در اواخر عهد صفویه حاکم تون بود، و نسب خود را به امرای سلسله‌ی صفاریان میرسانید. در ۱۱۳۵ هق، هنگام هرج و مرجی که مقارن فتنه‌ی افغان روی داد، بر مشهد مستولی شد، و چندی بعد نشابور را نیز فتح کرد، و به ضرب سکه و ساختن تاج پرداخت. نادر قلی افشار (بعدها نادر شاه) با او به منازعه بر خاست، و عاقبت از جانب طهماسب II صفوی مشهد را گرفت (ربیع الثانی ۱۱۳۹ هق)؛ ملک محمود از سلطنت کناره جست، و چندی بعد همراه با کسان خود به امر نادر کشته شد.

محمود شاه، قطب‌الدین: ← اتابکان یزد.

محمود شاه اینجو (šahe inju)، ملقب به **شرف‌الدین**، فت ۷۳۶ هق، امیر فارس از سلسله‌ی اینجویان. وی از جانب سلطان الجایتو برای اداره‌ی املاک خاصه‌ی سلطانی به فارس رفت. بعد از او در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان به حکومت شیراز اشتغال جست، و در ۷۲۵ هق در آنجا استقلال یافت، و قلمرو فرمانروائی خود را تقریباً در تمام فارس توسعه داد. بعد از وفات ابوسعید، ارپا خان او را، به تهمت آنکه یکی از اولاد هولاکو خان را در خانه‌ی خود پنهان کرده است و قصد خروج دارد، بکشت.

محمود شاه تغلق: ← تغلقیه.

محمود شاه درانی (mahmud šāhe dorrāni) یا **شاه محمود افغان** (šāh -de afqān)، امیر (۱۲۱۵–۱۸ هق و ۱۲۲۴–۴۵ هق) افغانستان. نخست از طرف زمان شاه درانی در پنجاب و لاهور بود، محمود با نیروی شورش و لشکر به قندهار کشید. اما شکست خورد و به هرات گریخت، و چون بزرگان هرات را با خود موافق ندید،

نامه‌ی یوزش توسط مادر خود به زمان شاه نوشت، و بخشوده شد. بار دیگر به بهانه‌ی برقراری حقوق گذشته‌ی خود طغیان کرد. این بار نیز شکست خورد، و به هرات گریخت. کوتوال هرات نخست او را زندانی و سپس آزاد ساخت. محمود برای استمداد از فتحعلی شاه قاجار به تهران آمد (۱۲۱۲ هق)، و فتحعلی شاه سپاهی با ۴ تن از سرداران ایرانی همراه او کرد. اما به سبب نامه‌ی دروغینی که والی هرات به دست جاسوسی به سرداران ایرانی نوشت و عمداً به دست محمود افتاد، از بیم غدر ایرانیان برادر و پسرش را به تهران فرستاد و خود به بخارا گریخت. مراد بیگ امیر بخارا به سبب پیمان دوستی با زمان شاه، از او خواست که بخارا را ترک گوید. محمود نیز رهسپار تهران شد. در ۱۲۱۵ هق بر زمان شاه غلبه کرد و او را کور ساخت، و خود به نام محمود شاه در بالاحصار کابل به سلطنت نشست. در ۱۲۱۸ هق به سبب فتنه‌ای که در کابل پیش آمد، شاه شجاع درانی، برادرش، بر او غلبه یافت، و او را در بالا حصار زندانی ساخت و خود به سلطنت نشست، و دوره‌ی اول سلطنت محمود به پایان آمد. محمود بعداً از زندان گریخت، و فتح خان، وزیرش، نیز به او پیوست، و بار دیگر در اواخر ۱۲۲۴ هق مالک تاج و تخت افغانستان شد. اما چون کامران، پسر محمود شاه، که والی هرات بود، به سعایت بدخواهان، فتح خان را کور کرد، دوست محمد خان، برادر فتح خان، به انتقام برادر به کابل حمله کرد و آنجا را از دست جهانگیر، پسر کامران، که نایب‌السلطنه‌ی محمود بود، بیرون کرد. محمود از قندهار به مقابله‌ی دوست محمد خان شتافت و از فتح خان که در رکاب او بود در دفع دوست محمد خان یاری خواست، و چون فتح خان جواب رد داد، به امر محمود او را پاره پاره کردند. محمود از دوست محمد خان شکست خورد و به قندهار بازگشت. لکن قندهار را نیز سرداران بارکزائی اشغال کرده بودند. پس به هرات شتافت تا آنجا را مبدأ حملات آینده سازد. اما حکومت هرات را به پسرش کامران سپرد و خود به عیاشی پرداخت. کامران نیز محمود شاه را عزل کرد. نیز ← هرات، جنگهای.

محمود شاه قراختائی (qarāxatā'i)، فت ۶۹۹ هق، از امرای سلسله‌ی قراختاییان کرمان، پسر سلطان حجاج قراختائی. وی بعد از غلبه‌ی فخرالدین عبدالله قاضی بر کرمان، از تحکم و استیلای او به جان آمده با عده‌ای از ترکمانان سلجوقی همدست شد، و به مدد آنها کرمان را گرفت، و قاضی فخرالدین را کشت. اما غازان خان لشکر به دفع او فرستاد، و او دستگیر، و به اردو اعزام شد. اما در بین راه زهر خورده در نزدیک همدان در گذشت.

محمود شبستری (šabastari)، [شیخ سعدالدین (یا نجم‌الدین) محمود ابن عبدالکریم ابن یحیی شبستری تبریزی]، فت ۷۱۸ یا ۷۱۹ یا ۷۲۰ یا ۷۲۵ هق، از عرفای بزرگ ایران و شاعر فارسی زبان، مت قصبه‌ی شبستر تبریز. در عهد سلطان محمد خدابنده و ابوسعید بهادر خان، در شهر تبریز ساکن بوده است. به گفته‌ی خودش، به مصر و شام و حجاز سفر کرده است، و به روایتی به کرمان نیز رفته، و در آنجا تأهل اختیار کرده، و صاحب فرزندان شده است، که جمعی از ایشان از ارباب قلم بوده، و به عنوان خواجگان شهرت یافته‌اند. قبر محمود در شبستر، وسط باغچه‌ای موسوم به گلشن، پهلوی قبر استادش بهاءالدین یعقوب تبریزی، در زیر گنبدی قرار دارد. حاج میرزا آقاسی آن را تجدید عمارت کرده است. در ۱۲۶۷ هق دو قطعه مرمر بزرگ بر روی آن دو قبر نصب کرده‌اند، و روی قبر محمود شبستری نوشته‌اند که او در سال ۷۲۰ هق در ۳۳ سالگی وفات یافته است. از آثارش مثنوی سعادتنامه، رساله‌ی حق‌الیقین، مرآت المحققین، رساله‌ی شاهد نامه، ترجمه‌ی فارسی منهاج العابدین غزالی، و مثنوی بسیار معروف گلشن راز است.

محمود شکری آلوسی: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

محمود غزنوی (mahmude qaznavi) [ابوالقاسم محمود ابن سبکتکین]، ملقب به **سیف‌الدوله** (sayfo'd.dōle)، **امین‌الملة** (amino'l.mel-le)، **یمین‌الدوله** (yamin'd.dōle)، و **غازی**، ح ۳۶۰–ربیع الاول ۴۲۱ هق، پادشاه (۳۸۹–۴۲۱ هق) معروف سلسله‌ی غزنویان آل ناصر و یکی از بزرگترین کشورگشایان مسلمان؛ پسر سبکتکین.

I– گرفتن سلطنت. محمود، هنگام مرگ (۳۸۷ هق) پدرش سبکتکین، با لقب سیف‌الدوله، که امیر نوح II سامانی به وی داده بود، در نیشابور به اداره‌ی امور خراسان اشتغال داشت. بعد از سبکتکین، پسر دیگرش اسماعیل غزنوی به موجب وصیت وی در غزنه به پادشاهی نشست. محمود از خراسان عازم غزنه شد، و به کومک عم خود بغراجق و برادر دیگر خود نصر ابن ناصرالدین، اسماعیل را از حکومت عزل کرد، و سپس، نخست او را در سلطنت با خود شریک ساخت، و کمی بعد وی را به زندان افکند (۳۸۸ هق)، و خود به استقلال به سلطنت نشست (۳۸۹ هق). چندی بعد قادر، خلیفه‌ی عباسی، او را فرمان و خلعت فرستاد، و لقب امین‌الملة و یمین‌الدوله اعطا کرد (ذو القعده‌ی ۳۸۹ هق). مقارن این ایام، عنوان سلطان بر خود نهاد.

II– کشورگشائی در ش و ل ایران. محمود، پس از جلوس به پادشاهی مستقل، خلف ابن احمد صفاری را مطیع ساخت (۳۹۰ هق). سپس فتوحات خود را در هند آغاز کرد، در ۳۹۲ هق جیپال (jaypāl)، حاکم پنجاب، را شکست داد، و قسمتی از قلمرو او را تصرف کرد، و با غنائم بسیار به غزنه باز گشت (برای فتوحات محمود در هند قسمت III ملاحظه شود). در ۳۹۳ هق، به دعوت مردم سیستان، که از مظالم خلف ابن احمد به جان آمده بودند، سیستان را تصرف کرد، و خلف را به جوزجان فرستاد. پس از پایان کار منتصر سامانی، محمود و ایلک خان قلمرو سامانیان را بین خود تقسیم کردند. در ۳۹۵ هق و ۳۹۶ هق، در هند مشغول جنگ بود (قسمت III ملاحظه شود)، اما، پس از فتح قسمتی از جلگه‌ی گنگ، ارسلان جاذب (حاکم طوس) به وی خبر فرستاد که سپاهیان ایلک خان قصد خراسان دارند. از این رو، محمود بسرعت باز گشت، و ارسلان جاذب را با سپاهی گران به مقابله‌ی سباشی تکین (← سباشی)، که به امر ایلک خان در حدود خراسان تاخت و تاز میکرد، فرستاد (۳۹۶ هق)؛ سباشی تکین شکست خورده هزیمت کرد، و خراسان از استیلای ایلک خانیان نجات یافت. دگربار، ایلک خان به کومک قدر خان، والی ختن، از جیحون گذشت، و به جنگ محمود شتافت، اما این بار هم در دشت کتر (katar؛ نزدیک بلخ) سپاهیان وی از لشکر محمود شکست خورده فرار اختیار کردند (ربیع الثانی ۳۹۸ هق). پس از آن، محمود به غور تاخت، و محمد ابن سوری، امیر محلی آن ناحیه را، که غالباً متعرض بلاد وی بود، مغلوب کرده (۴۰۱ هق) به زندان افکند، و حکومت غور را به ابوعلی پسر محمد ابن سوری داد. در ۴۰۴ و ۴۰۵ هق دو بار به هند تاخت (قسمت III).

در ۴۰۷ هق ← ابوالعباس مامون ابن مامون، والی جرجانیه (گرگانج) و شوهر خواهر محمود، به دست امرای خویش به قتل رسید. محمود این موضوع را بهانه قرار داد، و لشکر به خوارزم برد، و جرجانیه را گرفته خوارزم را ضمیمه‌ی قلمرو خود کرد (صفر ۴۰۷ هق)، و آلتونتاش را به خوارزمشاهی نشاند. در مراجعت به غزنه، ابوریحان بیرونی و سایر علمائی را که در جرجانیه بودند (از جمله ابونصر عراق و ابن الخمار) همراه خود به غزنه برد، و ابوریحان در بیشتر لشکرکشیهای آتیه‌ی محمود غزنوی به هند در ملازمت او بود و گنجینه‌ای سرشار از اطلاعات گرانبها اندوخت (← ابوریحان بیرونی).

نیز ← اسرائیل ابن سلجوق.

III– فتوحات محمود در هند. محمود غزنوی در طی سالهای ۳۹۲–۴۱۶ هق چندین لشکرکشی به هند کرد. اگرچه وی در این لشکرکشیها ظاهراً نشر اسلام و جنگ با کفار را بهانه مینمود، و چنین وانمود میکرد که "حمیت دین و غیرت اسلام" او را به "تخریب دیار" کفر و "تعذیب کفار" وا میدارد، غرض اصلیش غارت معابد پر ثروت هند و کسب غنائم بود. ذکر بعضی از لشکرکشیهای وی به هند ذیلاً خواهد آمد.

چنانکه در آغاز قسمت II گذشت، نخستین لشکرکشی محمود به هند در سال ۳۹۲ هق بود، که در طی آن، قسمتی از قلمرو جیپال را تصرف کرد.

در ۳۹۵ هق، بار دیگر به بلاد هند حمله کرد، و قسمتی دیگر از جلگه‌ی پنجاب را گرفت. در ۳۹۶ هق، به بهانه‌ی دفع والی مسلمان ملتان، که به مذهب اسماعیلی گرویده بود، عازم آن سامان شد، و چون انندپال (anand-pāl)، پسر و جانشین جیپال در کشمیر، به درخواست محمود برای عبور لشکریان وی از کشمیر جواب رد داد، محمود در خشم شد، و به تسخیر کشمیر پرداخت، والی ملتان که این حال بدید از ترس فرار اختیار کرد، و در نتیجه، محمود بر ملتان و قسمتی دیگر از پنجاب مستولی شد. محمود سپس متوجه جلگه‌ی گنگ شد، اما پس از فتح قسمتی از نواحی، برای دفع ایلک خان، باز گشت (قسمت II).

در ۴۰۴ و ۴۰۵ هق، دوبار دیگر به هند تاخت، و در پنجاب به کشورگشائی پرداخت. در

حمله‌ی دوم، تا ل دهلی پیش رفت، و بت بزرگ بتخانه‌ی تانیسر (tānisar) را با خود به غزنه آورد.

بعد از فیصله دادن کار خوارزم (قسمت II)، باز به هند لشکر کشید، و کنوج را گرفت (۴۰۹ هق)، و با غنائم بسیار به غزنه باز گشت.

مهمترین و بزرگترین لشکرکشی محمود به هند لشکرکشی برای فتح سومنات بود، که در ۴۱۶ هق صورت گرفت.

IV- فتح ناحیه‌ی جبال و وفات محمود. در اواخر عمر، محمود، از ضعف آل بویه استفاده کرد، و ری را از مجدالدوله دیلمی گرفت (۴۲۰ هق)، و خود او را به غزنه فرستاد، و کتابخانه‌ی گرانبهای او را، بدین بهانه که متضمن کفر و الحاد و از نوشته‌های ضلال است، بسوخت، و عده‌ای از اصحاب مجدالدوله را، که بعضاً از مشاهیر علما و حکما بودند، به بهانه‌ی بددینی بکشت، و سپس ساوه و قزوین و بعضی بلاد دیگر را مسخر کرد، و حکومت آنها را به پسر خود مسعود (← مسعود I غزنوی) داده خود به سبب بیماری به خراسان باز گشت (۴۲۰ هق)، و در بهار سال بعد به غزنه رفت، و در آنجا به مرض سل (دق) در گذشت (ربیع‌الاول ۴۲۱ هق)، و پسر دیگرش، محمد غزنوی به جای وی نشست.

V- قلمرو محمود. امپراطوریی که محمود به وجود آورد وسیعترین مملکتی بود که از زمان خلفای مقتدر اوایل دوره‌ی عباسیان به بعد پیدایش یافته بود، و سازمان نظامیی که ایجاد چنین امپراطوری پهناوری را ممکن ساخت در آن عصر بینظیر بود. هنگام مرگ محمود، قلمرو وی شامل پنجاب، قسمتهائی از سند، بلوچستان شمالی (حوالی قصدار)، افغانستان حالیه، غرجستان و غور، سیستان، خراسان، داخله‌ی ایران تا ناحیه‌ی جبال (عراق عجم)، طخارستان، و بعضی نواحی مرزی در حدود جیحون بود. برای سرنوشت این امپراطوری پهناور ← غزنویان.

VI- شخصیت محمود. سلطان محمود غزنوی به دلاوری، زردوستی، خست، و نامجوئی موصوف بود. در تاریخ اسلام، به سبب فتوحات بزرگ و شکوه و جلال دربارش، و غزواتش در هند، و اجتماع علما و شعرا در دربار وی، و کتابهائی که به نام او تألیف شده است، شهرت فراوان دارد.

سلطان محمود نسبت به خلیفه‌ی عباسی به حرمت و طاعت میزیست. در ترسن سخت متعصب بود، و به همین جهت، در مخالفت با مذاهب شیعی و اسماعیلی اهتمام بسیار میورزید، و درین کار چندان تعصب داشت که قسمت اعظم کتابخانه‌ی دربار مجدالدوله را آتش زد، و تاهرتی، فرستاده‌ی خلیفه‌ی فاطمی مصر را، که برای تبلیغ دین باطنیان آمده بود بکشت. امام الحرمین جوینی در کتاب مغیث الخلق خویش آورده است که محمود نخست مذهب حنفی داشت، و سپس، چون امام عبدالله ابن احمد قفال مروزی (qaffāle marvazi؛ فت ۴۱۷ یا ۴۲۷ هق)، فقیه شافعی، او را به قبول مذهب شافعی تشویق و ارشاد کرد، و در حضور او مطابق هر یک از دو مذهب دو رکعت نماز به جا آورد، وی مذهب شافعی را ترجیح داد و بدان گرایید، و این معنی را ابن خلکان نیز به نقل از امام الحرمین، در زندگینامه‌ی سلطان محمود ذکر کرده است. رفتار محمود با کرامیه هم مانند رفتار وی با مذهب حنفی بوده است، و احتمال دارد داستان این تغییر مذهب همان ترک مذهب کرامیه باشد.

تاریخ یمینی عمدةً در سرگذشت محمود است، و قسمتی از اجزای مفقود تاریخ بیهقی نیز در باب او بوده است، چنانکه گردیزی نیز تاریخ او را دیدار و مشهودات خویش در زین الاخبار نوشته است، مؤلف کشف الظنون کتابی به نام التَّتْریه فی الفُروع در فقه به محمود نسبت داده است، و عوفی نیز اشعار فارسی به او منسوب داشته است (هر دو نسبت محل تأمل است).

بزرگترین عالم دربار سلطان محمود ابوریحان بیرونی است. مشهور است که در دربار سلطان محمود 400 شاعر گرد آمده بودند، و او را مدح میگفتند. از مشاهیر آنان فردوسی، عنصری، فرخی سیستانی، عسجدی، منشوری، کسائی مروزی، و غضائری رازی را میتوان نام برد.

وزارت او را نخست ابوالعباس اسفراینی و سپس احمد ابن حسن میمندی داشته‌اند، و در آخر حال، حسنک را به وزارت خویش بر گزید.

محمود غوری، غیاث‌الدین: ← غیاث‌الدین محمود غوری.

محمودک: ← قازان.

محمود گاوان (mahmude gāvān)، شهرت **خواجه عمادالدین محمود**، ۱۴۰۵—۸۱، امیر و وزیر مشهور ایرانی الاصل در دستگاه امارت سلاطین بهمنی در هند (← بهمنیه). وی در گاوان، از توابع گیلان، ولادت یافت، و به تجارت عازم هند شد، و در آنجا به خدمت علاءالدین احمد II پادشاه بهمنی هند پیوست، و در نزد او منصب هزارسواران یافت. بعد از سلطان علاءالدین احمد II، پسرش همایون عنوان ملک‌التجار بدو داد، و او را به دفع یاغیان گسیل داشت، و او بعد از همایون در امور مملکت تصرف و مداخله‌ی تمام یافت، و با عنوان خواجه‌ی جهان نیابت سلطنت پیدا کرد، و در دفع اشرار و توسعه‌ی قلمرو سلاطین بهمنی اهتمام به جا آورد، و در اداره‌ی مملکت اصلاحات مهم انجام داد. عاقبت به تحریک و افساد مخالفان درباری، متهم به خیانت شد و به ناروا به قتل رسید. علاوه بر مجموعه‌ی ریاض الانشاء، کتابی نیز در فن انشا دارد به نام مناظر الانشاء.

محمود لر، شجاع‌الدین: ← شجاع‌الدین محمود لر.

محمود لر، صمصام‌الدین: ← صمصام‌الدین محمود لر.

محمود میرزای گورکانی (mahmud mirzāye gurkāni)، ۸۵۷—900 هق، دومین پسر سلطان ابوسعید گورکان. در ۸۷۳ هق در سلطنت برادرش سلطان احمد میرزای گورکانی، در ختلان و ترمذ و چغانیان و بدخشان او را به سلطنت بر داشتند. به سبب جنگی که با کفار کرد به غازی ملقب شد. در شوال ۸۹۹ هق، پس از مرگ سلطان احمد، به سمرقند رفت و جانشین او شد. در ارتکاب محرمات و فسق و فجور دلیر بود.

محمود نیشابوری، شاه، خوشنویس، ← شاه محمود نیشابوری.

محمود و ایاز (ayāz;ayyāz)، مثنوی عاشقانه در بحر هزج مسدس مقصور، از فخرالدین صفی، که شامل داستان عشق سلطان محمود غزنوی به غلامش ایاز است. ظاهراً فخرالدین نخستین‌کسی است که این داستان عاشقانه را به نظم آورده، و دیگران مانند زلالی خوناری؛ انیسی، شاعر قرن ۱۵م هق؛ صائب تبریزی؛ حاج میر ابوطالب مازندرانی، شاعر قرن ۱۱م هق؛ و طبیب اصفهانی پس از وی این داستان را به نظم در آورده‌اند.

محمود وراق هروی (varrāqe heravi)، فت ۲۲۱ هق، از شاعران پارسیگوی معاصر آل طاهر.

محمودہ، گیاه پیچنده، ← سقمونیا.

محمود یلواج (yalavāj)، فت ۶۵۲ هق، وزیر چنگیز خان، و از مقربان و خاصان و خدمتگزاران دولت مغول. چنگیز خان او را به سفارت نزد سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد، و او این وظیفه را، چنانکه منظور خان مغول بود، به انجام رسانید. بعد از آن، چنگیز خان او را به وزارت خویش بر گزید. بعد از وفات چنگیز خان نیز محمود یلواج نزد اوگتای قاآن محترم بود. اوگتای، پس از تسخیر ختا، او را به حکومت آنجا فرستاد (۶۳۱ هق)، و او در عهد گیوک خان و منکو قاآن نیز همان سمت داشت تا وفات یافت. پسرش مسعود بیگ نیز نزد مغول حرمت تمام داشت. یلواج به معنی سفیر و رسول است، و محمود یلواج اصلاً از اهل خوارزم بود، و در خانبالق در گذشت.

محمول (mahmul)، در قضیه‌ی حملیه (← موضوع، در فلسفه)، چیزی که آن را بر چیز دیگری که موضوع خوانده میشود حکم کنند، مانند "دانا" در قضیه‌ی "حسن دانا است" که در این قضیه "دانا" را بر "حسن" که موضوع است حکم کرده‌اند، و به همین جهت محمول را محکوم به نیز خوانند، در برابر موضوع که محکوم علیه خوانده میشود. در صورت سلب و نفی نیز همین حالت حکم موجود است، منتهی حکم به نفی و سلب است. مثلاً، در قضیه‌ی "حسن دانا نیست" باز دانا محمول است زیرا حکم شده است به نفی و سلب دانا از حسن. اگر در قضیه‌ی حملیه کلمه‌ی نفی یا اداة سلب جزو محمول باشد و رابطه موجب باشد قضیه را موجبه‌ی معدولة المحمول خوانند مانند "حسن نادان است". فرق این قضیه با قضیه‌ی "حسن دانا نیست" آن است که در قضیه‌ی اخیر رابطه سلبی است و به همین جهت قضیه سالبه است و اما در قضیه‌ی نخستین رابطه ایجابی است و به همین جهت قضیه موجبه است. اگر محمول کلمه‌ای باشد که در ظاهر آن نفی و سلب نباشد ولی در معنی عدمی و سلبی باشد باز قضیه موجبه‌ی معدولة المحمول است مانند "حسن کور است".

اگر محمول مطلق وجود باشد قضیه مطلق وجودی است و اگر وجود مقید باشد قضیه مقید وجودی است مانند "انسان هست" که در آن محمول وجود مطلق است و "انسان توانا است" که در آن محمول وجود مقید است نه مطلق.

محنه (mehna) [عربی، ← محنت، آزمایش]، در تاریخ اسلام، بازجوئی و آزمایشی که در عقاید

فقها و قضاة و محدثین در نیمه‌ی اول قرن ۳م هق، به تحریک معتزله و به دستور سه خلیفه‌ی عباسی، مأمون و معتصم و واثق، به عمل آمد. مسئله‌ی مهم مورد امتحان عبارت از عقیده به خلق قرآن یا قدیم بودن آن بود، و بزرگترین قهرمانان واقعه، بجز ۳ خلیفه‌ی مذکور، در جانب معتزله ابن ابی دؤاد و در جانب اهل سنت و معتقدان به قدمت یا ازلی بودن قرآن احمد ابن حنبل بودند. در ۲۱۸ هق مأمون، که تحت تأثیر معتزله معتقد به خلق قرآن بود، نامه‌ای از رقه به اسحاق ابن ابراهیم ابن مصعب، نایب خود در بغداد، نوشت و از او خواست که قضاة و فقها و محدثین را در مسئله‌ی خلق قرآن بیازماید و جمعی از بزرگان فقها و محدثین را برای امتحان نزد او بفرستد. اسحاق نامه‌ی مأمون را برای مردم خواند و جمعی از فقها و اهل حدیث، از جمله ابوعبدالله محمد ابن سعد معروف به کاتب واقدی را به رقه فرستاد. اینن جمع در حضور مأمون شهادت به خلق قرآن دادند و به بغداد باز گردانده شدند. اسحاق ابن ابراهیم مأمور بود که هرکس از فقها و محدثین و ائمه‌ی جماعت را که معتقد به خلق قرآن نباشد از شغل خود بر کنار کند، و در صورت داشتن مواجب از بیت‌المال، از دریافت آن محروم سازد. مأمون در نامه‌ی دیگری که نوشت اسحاق را مجدداً به امتحان فقها و محدثین مأمور ساخت. باز اسحاق جمعی را پیش خود خواند و عقایدشان را پرسید. بعضی از ترس قطع ارزاق و از دست دادن مشاغل اظهار عقیده به خلق قرآن کردند، و بعضی، از جمله احمد ابن حنبل جوابهائی دادند که قانع‌کننده نبود. مأمون نامه‌ی دیگر به اسحاق نوشت، و به او دستور داد که کسانی را که صریحاً معتقد به خلق قرآن نیستند پیش او بفرستد. در این موقع خلیفه برای جنگ با دولت بیزانس به طرسوس رفته بود. از میان کسانی که عقایدشان پرسیده شد فقط احمد ابن حنبل و محمد ابن نوح جندیشاپوری در عقیده‌ی خود پافشاری کردند، و از قول به خلق قرآن سر باز زدند. اسحاق هر دو را در زنجیر کرد و پیش مأمون فرستاد. چون آن دو به نزدیکی طرسوس رسیدند خبر وفات مأمون رسید (رجب ۲۱۸ هق)، و آن دو را با کشتی به بغداد فرستادند. محمد ابن نوح در راه وفات یافت، و احمد ابن حنبل در رمضان همان سال با زنجیر به بغداد رسید، و او را به زندان افکندند. در ۲۱۹ هق، مجلس محاکمه‌ای در حضور معتصم و ابن ابی دؤاد تشکیل شد، و احمد ابن حنبل را با زنجیر به آن مجلس آوردند، و پس از بحث و مناظره، چون احمد ابن حنبل در عقیده‌ی خود پافشاری کرد، به فرمان معتصم، او را تازیانه زدند (به قولی ۸۰ و به قولی ۳۰ تازیانه). بعد، به دستور معتصم، او را آزاد کردند (← احمد ابن حنبل).

قضیه‌ی محنه در زمان واثق، جانشین معتصم، نیز ادامه داشت، و ابویعقوب بویطی (bovayti) و نعیم ابن حماد خزاعی (no'ayme bne hammāde xozā'i)، که از قول به خلق قرآن سر باز زدند، در زندان جان سپردند. در زمان واثق، امتحان عقیده به خلق قرآن حتی در باره‌ی اسیران مسلمان که میبایست با پرداخت فدیه آزادشوند به عمل آمد، و اسیرانی که از قول به این عقیده سر باز زدند همچنان در اسارت نصاری ماندند. احمد ابن نصر خزاعی، از فقها و محدثین آن عصر، که توطئه‌ای بر ضد واثق ترتیب داده بود، به محاکمه کشیده شد، ولی در مجلس محاکمه، به جای پرسش از علت توطئه، عقیده‌ی او را در باره‌ی خلق قرآن پرسیدند، و چون او امتناع کرد به دست خود واثق کشته شد (۲۳۱ هق)، و سر او همچنان بر دار بود تا آنکه در شوال ۲۳۷ هق، به دستور متوکل، آن را پایین آوردند و دفن کردند. پیش از آن متوکل نامه‌هائی به اطراف نوشته، و مردم را از قول به خلق قرآن و تعلم علم کلام منع کرده بود. متوکل در حق احمد ابن حنبل احترام بسیار معمول داشت. از این تاریخ به بعد، مسئله‌ی خلق قرآن فقط در کتب کلامی دنبال شد، و عقیده‌ی اهل سنت، که ازلی بودن کلام خدا یا سکوت در این مسئله بود، پیروز شد، و بدین ترتیب مسئله‌ی محنه خاتمه یافت.

در قضیه‌ی محنه، عقیده‌ی مردم و عامه بر خلاف عقیده‌ی رسمی خلفا بود، و به همین جهت کسانی که مانند احمد ابن حنبل پافشاری کردند محبوبیت فوق العاده یافتند، و از وجاهت معتزله بسیار کاسته شد، و توان گفت که قدرت معتزله با خاتمه‌ی مسئله‌ی محنه پایان یافت.

محور[1] (mehvar)، ائتلافیه‌ای از چند کشور در سالهای ۱۹۳۶–۴۵، که آلمان و ایتالیا و ژاپن در رأس آن قرار داشتند (← جنگ جهانی II). اصطلاح "محور رم و برلین" از توافق هیتلر و موسولینی در اکتبر ۱۹۳۶ ناشی شد. پیمان اتحاد ۲۲ مه‌ی ۱۹۳۹ بین ایتالیا و آلمان محور را مستحکم ساخت. این اتحاد به موجب پیمان اتحاد نظامی معروف به پیمان برلین (۲۷ سپتامبر ۱۹۴۰) بین آلمان و ایتالیا و ژاپن توسعه یافت، و بعداً مجارستان، رومانی، بلغارستان، سلوواکی، و کروآسی به آن پیوستند. پیمان ضد کمینترن در ۱۹۳۶ بین آلمان و ژاپن منعقد شده بود، و بعداً، علاوه بر دولتهای عضو پیمان برلین، اسپانیا، دانمارک، فنلاند، و حکومتهای دست‌نشانده‌ی منچوکوئو و نانکینگ به آن ملحق شدند.

محور[2] (mehvar). ۱– خط (واقعی یا فرضی) مستقیمی که یک جسم یا یک شکل ۳بعدی حول آن دوران میکند (مثلاً محور دوران یک چرخ [واقعی] و محور دوران زمین [فرضی]). ۲– خط مستقیمی که جسم یا شکل یا مجموعه‌ی نقاطی نسبت به آن متقارن است (محور تقارن). ۳– خط مستقیمی که حول آن یک خط یا یک منحنی یا یک سطح دوران کرده سطح درجه‌ی دومی تولید میکند (مثلاً محور هذلولیوار. ← سطوح درجه‌ی دوم). ۴– یکی از خطوط (خطوط جهتدار) مقایسه در یک دستگاه مختصات (مثلاً محور طولها در مختصات دکارتی).

محور اصلی عدسی، ← عدسی، در فیزیک، قسمت I.

محور ثانوی عدسی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت IV.

محور زمین[3]، خط موهومی که یکی از اقطار زمین است، و حرکت وضعی زمین به دور آن انجام میگیرد. امتدادش با امتداد محور عالم یکی است و بر استوا عمود میباشد.

محور عالم (ālam)، خط موهومی که قطری از کره‌ی آسمان است و حرکت یومی در حول آن انجام میگیرد. از مرکز کره‌ی آسمان (مرکز زمین) میگذرد، و امتدادش همان امتداد محور زمین است. نقاط تقاطعش با کره‌ی آسمان قطبین عالم (← قطب، در نجوم) است.

محور فرعی عدسی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت IV.

محورهای مختصات: ← مختصات.

محولات (mahvelāt)، دهستان (جمع ۱۵٬۲۴۳ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش فیض‌آباد و محولات، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۴ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و چغندر است. خربزه‌ی محولات در خراسان به خوبی شهرت دارد. مرکزش، فیض‌آباد، همان مرکز بخش فیض‌آباد و محولات است. در بعضی مآخذ تحت عنوان دهستان فیض‌آباد ذکر شده است.

محو و اثبات، لوح: ← ام الکتاب، در دین اسلام.

محی‌آباد (mohyābād)، ده (جمع ۱۳۱۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان جوپار، بخش ماهان، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)؛ ۱۳ کیلومتری غ ماهان. قنات حکیم آباد مشرویش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. قالیبافی دارد.

محیسن، آل (āle mohaysen) شاخه‌ای از طایفه‌ی بنی‌کعب از عشایر عرب خوزستان که تا زمان بر افتادن (۱۳۰۳ هش) ← شیخ خزعل خان فرمانروای خوزستان جنوبی بودند. کعبیان اصلاً از بنی خفاجه هستند که در قرنهای پیش از اسلام از عربستان به عراق کوچ کردند و در میان بغداد و بصره نشیمن گرفتند. کارشان همواره دزدی و دستبرد زدن بر قافله‌ها بود. در ۱۱۵۰ هق ← شیخ سلمان و برادرش عثمان به ریاست بنی کعب رسیدند. در زمان عباس I صفوی افراسیاب پاشا، حکمران عثمانی بصره، کعبیان را میان بندر معشور و بهمنشیر اسکان داد. در ۱۱۶۰ هق که نادر شاه کشته شد، کعبیان به دورق آمدند. پیشوای کعبیان در این زمان، شیخ سلمان مذکور، مردی کاردان و هوشیار بود، و آبادی بسیار، از جمله آبادانی فلاحیه (← شادگان) به دست او انجام گرفت و حتی بندی بر کارون بست. در حکومت شیخ سلمان آرامش و امنیت در خوزستان حکمفرما بود. اما کعبیان در دریا همچنان از بزرگترین دریازنان بودند، چنانکه کشتیهای انگلیسی را در خلیج فارس تاراج میکردند. در ۱۱۷۰ هق کریم خان زند لشکر به خوزستان برد و شیخ سلمان را باجگزار ساخت. پس از مرگ (۱۱۸۲ هق) سلمان و مرگ کریم خان زند، دوباره فتنه و

(۱)Axis (۲)axis (۳)earth's axis

آشوب در خوزستان حکمفرما شد و کعبیان خود- سر میزیستند. در ۱۲۱۲ هق فتحعلی شاه خوزس- تان را دو بخش کرد. شوشتر و دزفول و حویزه (بخش شمالی) را جزو حکومت کرمانشاهان به محمد علی میرزا دولتشاه داد، و رامهرمز و فلاحیه و هندیجان (بخش جنوبی) را جزو فارس به حسینعلی میرزا فرمانفرما پسر دیگر خود سپرد.

در ۱۲۵۸ هق معتمدالدوله منوچهر خان گرجی برای دفع محمد تقی خان بختیاری، و شیخ ثامر، که این زمان رئیس کعبیان و همواره در پی فتنه‌انگیزی و آشوب بود، لشکر به جنوب برد، و شیخ ثامر را مغلوب ساخت. از این زمان شاخه‌ی دیگری از کعبیان یعنی آل محیسن، که کعبیان محمره بودند، ریاست بنی کعب را به دست آوردند. رئیس اینان حاج جابر خان پسر حاج یوسف خان بود، که از دولت ایران هوا- داری میکرد. در ۱۲۷۴ هق خانلر میرزا حشمت- الدوله، عموی ناصرالدین شاه، ریاست و اداره‌ی عشیره‌ی بابوئی را نیز به وی سپرد. این حاج جابر خان از ناصرالدین شاه لقب نصرت‌الدوله، و درجه‌ی سرتیپ اولی نیز گرفت. اما با ا- کلیسیها نیز سر و سری به هم رسانیده بود. پس از مرگ (۱۲۹۷ یا ۹۸ هق) حاج جابر خان، محمد و مزعل پسرانش بر سر فرمانروائی به کشمکش بر خاستند. اما عشیره‌ی محیسن مَزْعَل را به ریاست انتخاب کردند. شاه نیز همه‌ی القاب جابرخان را به مزعل بخشید و لقب معزالسلطنه، و درجه‌ی امیرتومانی، و فرماندهی توپخانه و فوج سرباز خوزستان را نیز بر آنها افزود. پسر کوچکتر جابر خان یعنی شیخ خزعل میانه‌ی خوبی با مزعل نداشت و هر یک از دو برادر همواره در پی بر انداختن دیگری بود، و عاقبت هم به تحریک خزعل، مزعل به تیر تفنگ یکی از همدستان خود به قتل رسید (۱۳۱۵ هق)، و همه‌ی القاب و عناوین مزعل و ثروت هنگفت او به خزعل خان انتقال یافت.

نیز ← شیخ خزعل خان.

محیطی[1]، در هندسه، وصف شکلی که به صورت خاصی شکل دیگر را احاطه کرده باشد. محیط کردن یک کثیر الاضلاع بر یک منحنی، یا یک چندوجهی بر یک سطح، ساختن کثیر الاضلاعی است که همه‌ی اضلاع آن بر آن منحنی مماس باشد، یا چندوجهیی که وجوه آن بر آن سطح مماس باشد. کثیر الاضلاعی را محیطی کثیر الاضلاعی دیگر (که محاطی آن نامیده میشود) گویند که رأسهای کثیرالاضلاع دوم بر اضلاع کثیر الاضلاع اول واقع باشد. برای شکل ← دایره، شکل ۳.

محیی‌الدین ابن العربی (mohye'd.dine 'bne l'arabi') یا **ابن العربی** (در تکمیل همین مقاله در جلد اول کتاب حاضر)، معروف به **شیخ اکبر، ابن افلاطون، و خاتم الاولیاء**، لقب و شهرت **ابوبکر محمد ابن علی**، ۲۷ رمضان ۵۶۰–۶۳۸ هق، صوفی و عارف مشهور عرب اندلسی، که قول او در وحدت وجود و تألیفات او در تصوف معروف است. وی در مورتیا (مرسیه) از بلاد چ‌ش اندلس، در خانواده‌ای متدین و توانگر، که از اعراب مهاجر و از قبیله‌ی بنی طیّ بود، به دنیا آمد. ۸ساله بود که، با استیلای موحدون بر مورتیا، خانواده‌اش از آن ولایت به سویل (اشبیلیه) رفتند، و وی در آنجا به کسب علم پرداخت، و نزد یکی از اتباع ابن حزم فقه و حدیث آموخت. در جوانی نزد ابن رشد، که در آن زمان قاضی قرطبه بود، رفت. بعد از مرگ پدر، مخصوصاً به زهد و به صحبت صوفیه رغبت یافت، و در اندلس و مغرب به سیاحت پرداخت. خوابهای متعدد، که توأم با مکاشفات صوفیانه بود، او را به ترک دیار خویش بر انگیخت. به مکه رفت و چندی در آنجا مجاورت گزید. اما در آنجا عاشق دختری اصفهانی شد، و دیوان ترجمان الاشواق را برای این دختر پرداخت، و به سبب همین کتاب ناچار شد مکه را ترک کند، و به سیاحت پرداخت. به هر حال، در طی سیاحت مشرق، محیی‌الدین چندی در قاهره، اسکندریه، قونیه، و حلب زیست، و چند بار به مکه رفت. آخر در دمشق سکونت جست، و در همان جا وفات یافت، و در صالحیه‌ی دمشق مدفون شد.

محیی‌الدین، گذشته از مقام حکمت و عرفان، در شعر و ادب نیز مقامی عالی داشت و حتی، مثل غزالی، در شریعت و طریقت هر دو صاحبنظر بود. با این همه، چون شریعت در نظر او مقدمه‌ای بود برای وصول به احوال قلبی، سخنانش از شطحیات (← شطح) و طامات و دعا- وی بسیار مشحون شد. اینکه او خود را خاتم الاولیاء دانسته و با خاتم الانبیاء مقایسه کرده از این گونه دعاوی است، چنانکه ادعای رؤیت محمد و خضر، و دعوی اطلاع بر اسم اعظم و کیمیا هم از جانب او از همین مقوله است، و گویا به سبب همین گونه سخنان بود که، در مصر، یک بار متشرعه بر وی شوریدند، و در صدد قتلش بر آمدند. همچنین، به علت شطحیات اوست که بعضی او را ملحد و زندیق دانسته‌اند، و بعضی دیگر قطب و ولیّ خوانده‌اند. از کسانی که او را ستوده‌اند شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی، فخر رازی، تقی‌الدین سبکی، و فیروزآبادی (صاحب قاموس) هستند، و از جمله‌ی اشخاصی که بر وی طعن کرده‌اند حافظ ذهبی، تفتازانی، ابن تیمیه، و ابن قیم الجوزیه بوده‌اند. حتی بعضی از صو- فیه (از جمله علاءالدوله‌ی سمنانی) نیز وی را قدح کرده‌اند.

آثار محیی‌الدین بسیار است، و وی در بسیاری مباحث، حتی ادب و تفسیر و تاریخ و علوم غریبه، کتاب دارد. بروکلمان ۲۳۹ جلد کتاب از وی بر میشمرد، در صورتی که دیگران تعداد کتابهای او را بیشتر گفته‌اند، و از جامی نقل شده است که مصنفات او ۵۰۰ کتاب و رساله است. اما از آن میان، آنچه چاپ شده است زیاد نیست؛ از آن جمله، غیر از ترجمان الاشواق و شرح آن، که خود وی کرده است و الذخائر و الاعلاق نامیده است، کتابهای ذیل را میتوان نام برد: محاضرات الابرار؛ التدبیرات الاهیه؛ دیوان ابن عربی، که الدیوان الاکبر هم میخوانندش؛ مواقع النجوم؛ فصوص الحکم؛ و فتوحات مکیه. طریقه‌ی او در وحدت وجود در فتوحات مکیه و مخصوصاً در فصوص الحکم بیان شده است. صدرالدین قونیوی، که شاگرد و دست‌پرورده‌ی او بود، و مادرش هم به زوجیت محیی‌الدین در آمده بود، به شرح کتب محیی‌الدین پرداخت، و عقاید وی را به وجهی که مطابق شریعت باشد تقریر کرد، چنان- که مفتاح الغیب، فصوص، فکوک، و نفحات الاهیه‌ی او، و همچنین لمعات شاگرد او، فخرالدین عراقی نیز در واقع در شرح عقاید و آراء محیی‌الدین است.

در باره‌ی ارزش آثار محیی‌الدین اختلاف است. شعر او را بعضی سست و ضعیف دانسته‌اند، و بعضی آکنده از معانی و خیالات عالی؛ چنان- که نثر او را نیز بعضی به دشواری و غموض وصف کرده‌اند، و برخی به کثرت و دقت معانی. هر چه هست، محیی‌الدین به وسیله‌ی همین نظم و نثر خویش عالیترین معانی صوفیه را به زبان عربی بیان کرده است، و از نکات جالب توجه که در باب طرز بیان او هست آن که رنگ و بوی شعر فارسی در سخن او بارز است، و بعضی از شعرای ایران از قرن ۴م به بعد هم‌مانند جامی، مغربی، قاسم انوار، و شاه نعمت‌الله ولی–از تأثیر افکار و خیالات او برکنار نبوده‌اند.

محیی‌الدین تصوف را به نوعی فلسفه تبدیل کرده است، و نفوذ تأثیر او سبب شده است که عرفان محیی‌الدین صوفیه را از "حال" به نوعی "قال" مشغول بدارد. عرفان او هم در واقع تلفیق عقاید اشاعره با حکمت اسکندریه و اف- لاطونیان جدید است؛ همچنین رنگ مسیحیت نیز در حکمت او مشهود است. قول او در باب وحدت وجود مبتنی است بر اعتقاد به آنکه وجود حقیقتی است واحد، دارای دو تجلی، که یک تجلی آن فیض اقدس نام دارد، و دیگری فیض مقدس، اولی اعیان را در عدم ثابت میدارد، و دومی اعیان ثابت در عدم را وارد عرصه‌ی ظهور میکند (← عین؛ فیض، در اصطلاح حکمای اسلامی). این قول به وحدت وجود را متکلمین و فقها رد کرده‌اند، و تعلیم آن را از اسباب طعن بر محیی‌الدین و حتی تکفیر او شمرده‌اند. میگل آسین پالاثیوس[2] (migel āsin pālāṭios؛ ۱۸۷۱–۱۹۴۴)، محقق اسپانیائی، در باب محیی- الدین تحقیقات بسیار کرده، و مخصوصاً تأثیر مسیحیت را در عقاید و تعالیم او بررسی و با قدری مبالغه بیان کرده است. نیز ← فتوحات مکیه؛ فصوص الحکم.

محیی‌الدین مغربی (mohye'd.dine maq- rebi)، شهرت **یحیی ابن محمد**، نه قرن ۷م هق، منجم و ریاضیدان مسلمان اسپانیائی، از راصدین ← رصدخانه‌ی مراغه. مهمترین اثرش کتاب شکل القطاع است که جزئاً مبنی بر کتابی به همین نام، از خواجه نصیرالدین طوسی، است.

محیی دولة امیرالمؤمنین، لقب، ← امیرالمؤمنین.

محیی لاری (mohyiye lāri)، فت ۹۳۳ هق، نویسنده‌ی ایرانی، مؤلف کتاب فتوح الحرمین، منظومه‌ای در توصیف دو شهر مقدس مکه و مدینه، و مناسک حج.

(۱) circumscribed (۲) Asin Palacios

مخ (mox)، مهمترین قسمت مغز یا دماغ، و گاه توسعاً، علاوه بر مخ، همه‌ی آنچه را که در کاسه‌ی سر است، از مخچه و بصل النخاع، نیز مخ نامیده‌اند، که از لحاظ علمی درست نیست.

مخا[1] (moxā)، بندر (در ۱۹۷۰ جه ۶'۰۰۰)، ج‌غ یمن، ج‌غ جزیرة العرب، کنار بحر احمر. سابقاً به سبب صدور قهوه‌اش شهرت داشت، و قهوه‌ی یمن را در زبانهای فرنگی به نام همین شهر قهوه‌ی مکا (mokā) مینامند.

مخابره[2]، فرستادن و دریافت کردن خبر یا پیغام بین دو یا چند نفر. مخابره به وسیله‌ی صدا یا به وسیله‌ی علائم صورت میگیرد. پیدایش خط، که اولین قدم مهم در راه تأمین ارتباط بین اشخاص از طریق ارسال پیام بود، یکی از تحولات عظیم اجتماعی بشر شمرده میشود. تا قبل از اختراع تلگراف، سرعت مخابره بین دو نفر محدود به سرعت مسافرت شخص پیام‌برنده بود، مگر در موارد محدودی که از کبوتر قاصد یا آینه، یا دود آتش، استفاده میشد. اختراع تلگراف مخابره را از حمل و نقل جدا کرد. پیدایش رادیو و تلفون ارتباط و مخابره را به سرعت برق رسانید، و تحول عمیقی در زندگی اجتماعی بشر پدید آورد. این تحول تمرکز صنعت و تمرکز قدرت حکومت را امکانپذیر ساخت، افق فکر و اطلاع جامعه را وسعت داد، و تبادل هنر، فرهنگ و زبان، و تکنیک را میسر کرد. امروز برای تأمین ارتباطات و مخابرات بین کشورها مراجع بین‌المللی به وجود آمده است. نیز ← رله؛ ← تلستار.

مخاچ‌قلعه[3] (maxāc-) یا **ماخاچ‌قلعه**، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۸۶'۰۰۰)، کرسی جخش داغستان، ج‌ش جمشر اروپائی؛ بندری در غ دریای خزر. پالایشگاههای نفت آن به وسیله‌ی لوله با معادن نفت گروزنی مرتبط است. سابقاً **پتروفسک** (petrofsk) نام داشت.

مخارج الحروف: ← اسباب حدوث الحروف.

مخارج الحروف و صفاتها: ← اسباب حدوث الحروف.

مخارج الصوت و الحروف: ← اسباب حدوث الحروف.

مخارج دیوان، یک نوع مالیات اضافی که به رعایا تحمیل میشد، از قبیل هزینه‌ی چراغانی، غذا، منزل، اسب، درشکه‌ی پادشاهان و سفرا و سایر مهمانان پادشاه و اطرافیان که از شهرها عبور، یا در آن شهرها اقامت میکردند. هرگاه پادشاه مسافرتی در داخل کشور میکرد تمام هزینه‌ی سفر او و همراهانش از طرف اهالی نقاطی که از آنجا عبور میکردند پرداخت میشد. بعضی اوقات شاه از فرمانداران و استانداران و وزیران پولهائی برای کسانی که میخواست به آنها کومک کند میگرفت، و برای این منظور شخص مورد نظر را برای وصول پول، با خلعت یا اسب، نزد دهنده‌ی پول میفرستاد.

مخاریق الانبیاء: ← رازی.

مخاط: ← بافت.

مخالف: ← چهارگاه، سه‌گاه، دستگاههای موسیقی.

مخالفان هفتگانه‌ی تب[4] (teb)، در اساطیر یونانی، هفت قهرمان ــ پولونیکس، آدراستوس، آمفیارالوس، هیپومدون (hipomedon)، کاپانئوس، تودئوس، و پارتنوپائوس ــ که با اتئوکلس پادشاه تب به جنگ بر خاستند. پس از کناره‌گیری اودیپ، پسرانش اتئوکلس و پولونیکس با یکدیگر توافق کردند که متناوباً سلطنت کنند. چون پس از یک سال سلطنت، اتئوکلس از واگذاشتن تاج و تخت به برادر خودداری کرد، پولونیکس به یاری آدراستوس پادشاه آرگوس لشکر به تب کشید، و این لشکرکشی به نام هفت تن بر ضد تب یا مخالفان هفتگانه‌ی تب خوانده شد. همه جز آدراستوس کشته شدند؛ و کرئون به سلطنت رسید، و چون اجازه نمیداد که کشتگان را به خاک بسپارند، تئوس به تب تاخت و آنان را به خاک سپرد. نمایشنامه‌ی مخالفان هفتگانه‌ی تب از اشیل و نمایشنامه‌ی زنان فنیقی از اوریپیدس بر مبنای همین افسانه نوشته شده است.

مخالفت قیاس، در علوم معانی و بیان، مطابقت نداشتن لفظی با قواعد دستور زبان، مانند نگاهیدن به جای نگاه کردن. مخالفت قیاس از عیوب فصاحت کلمه است.

مخالف‌خوان (moxālefxān)، در اصطلاح تعزیه، کسی که نقش یکی از اشقیا را ایفا کند. صدایش درشت، و آوازی که برای بیان مطالب او اند تخاب میشود عموماً تند و بدون حالت است. شمرخوان، یزیدخوان، و ابن سعدخوان از این طبقه‌اند. نیز ← شبیه.

مخبون: ← خبن، در علم عروض.

مختار الصحاح: ← صحاح اللغه.

مختار ثقفی (moxtāre saqafi)، شهرت **ابو-اسحاق مختار ابن ابی عبید ابن مسعود ثقفی** (abu.eshāq moxtāre 'bne abi obayde -bne mas'ud')، ۱–۶۷ هق. یکی از دلاوران و بزرگان عرب و موجد مذهب کیسانیه، که در کوفه به خونخواهی امام حسین ع قیام کرد، پسر ابوعبید ثقفی. مختار اهل طائف بود، و بعد با پدرش به مدینه رفت. پس از شهادت (۶۱ هق) امام حسین ع، از عبیدالله ابن زیاد، والی بصره، روی‌گردان شد، و ابن زیاد دستور داد او را زندانی کنند، و بعد به طائف تبعید شد. پس از مرگ (۶۴ هق) یزید ابن معاویه، که عبدالله ابن زبیر به ادعای خلافت بر خاست، مختار نزد او رفت، و با او همپیمان شد. عبدالله ابن زبیر او را به کوفه فرستاد تا مردم را به اطاعت وی فرا خواند، اما مختار، به جای این کار، مردم را به امامت محمد حنفیه دعوت کرد، و خود را نایب و خلیفه‌ی او معرفی نمود. گروه بسیاری (ح ۱۷'۰۰۰ کس) به وی گرویدند، و او به یاری آنان بر والی کوفه، عبدالله ابن مطیع، شورید و بر آنجا دست یافت، و بر موصل نیز مستولی شد.

مختار کارش بالا گرفت، و به جستجوی قاتلین امام حسین ع بر خاست و کشتاری از آنان کرد که در تاریخ اسلام شهرت بسیار دارد. از جمله شمر ابن ذی الجوشن، که مباشر قتل امام حسین بود و خولی ابن یزید، که سر آن حضرت را به کوفه برده بود، و عمر ابن سعد، که سردار سپاه دشمنان حسین بود، همگی را کشت. همچنین سپاهی به جنگ عبیدالله ابن زیاد ــ که به جنگ امام حسین لشکر فرستاده بود ــ روانه کرد، و او را کشت، و بسیاری از کسانی را که در ← واقعه‌ی کربلا شرکت داشتند به قتل رسانید.

مختار مدت ۱۶ ماه امارت کرد، و سرانجام از مصعب ابن زبیر شکست خورد، و هنگامی که در قصر کوفه محاصره شده بود، با گروه بسیاری از یارانش به قتل رسیدند.

مختار مردی باهوش و آگاه بود، و با انتساب به محمد حنفیه و قیام به خونخواهی حسین، کار خود را پیش برد، و مذهب مختاریه یا کیسانیه را به وجود آورد، که از اصول عقاید آن یکی اعتقاد به بداء بود، و رمز اعتقاد به این اصل این بود که مختار دعوی آگاهی از آینده داشت؛ اگر آنچه گفته بود واقع میشد که دلخواه او بود؛ اگر نه، به دوستانش میگفت برای خداوند بداء حاصل شده است.

مختار، به علت قیام به خونخواهی امام حسین ع، در میان بعضی از طبقات شیعه رنگ افسانه به خود گرفته است، و در باره‌ی او کتابهائی چند نوشته شده است، که از قدیمترین آنها کتاب اخبار مختار، تألیف ابواسحاق ابراهیم ابن محمد ثقفی کوفی (فت ۲۸۳) است.

مختارنامه: ← عطار.

مختاری غزنوی (moxtārie qaznavi)، شهرت **سراج‌الدین ابوعمر عثمان** (serājo'd.din abu.omar osman)، متخلص به **مختاری**، فت ۵۵۴ یا ۵۴۴ هق، شاعر پارسیگوی. معاصر با عده‌ای از پادشاهان غزنوی بود، و بعضی از شاهان سلجوقی کرمان را نیز مدح گفته است. با سنائی غزنوی معاصر بود، و سنائی قصیده‌ی غرائی در مدح او دارد، و وی را به داشتن معانی نو و بکر ستوده. علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، مثنوی شهریارنامه از او باقی است، که از منظومه‌های متوسط حماسی است. قدرت مختاری در قصیده‌سرائی بوده است. دیوانش به طبع رسیده است (تهران، ۱۳۴۱ هش).

مختاریه: ← کیسانیه.

مختصات[5] (moxtassāt). مختصات یک نقطه، نسبت به یک دستگاه مأخذ، اعدادی است که وضع آن را نسبت به دستگاه مشخص میکند. وضع نقطه‌ای از یک صفحه را میتوان با **مختصات دکارتی**[6] یا **قائم** آن مشخص کرد که فواصل آن است از دو خط صفحه که بر هم عمودند (**محورهای مختصات**). **مختصات دکارتی** در فضا فواصل نقطه است از سه صفحه‌ی دو به دو عمود بر هم. استعمال منظم مختصات در حل مسائل هندسی از دکارت است که مخترع هندسه‌ی تحلیلی است.

مختصات استوائی[7] (moxtassāte estevā'i) یا **بعد**[8] **و میل**[9] (bo'd,meyl)، دستگاهی از **مختصات کروی** برای تعیین مواضع نقاط کره‌ی آسمان، که دایره‌ی اصلی آن معدل النهار (استوای

(۱)Mocha (۲)communication (۳)Makhachkala (۴)Seven against Thebes (۵)coordinates (۶) Cartesian coordinates (۷)equatorial co ordinates (۸)right ascension (۹)declination

فلکی) است، و نقطه‌ی اعتدال ربیعی (← اعتدالین) بر این دایره مبدأ گرفته میشود (برای اصطلاحات ← مختصات کروی). در شکل ۱، Σ کره‌ی آسمان، E معدل‌النهار، γ نقطه‌ی اعتدال ربیعی، و P و P′ قطبین معدل النهار (یعنی قطبین عالم) هستند؛ دوایر ثانوی را، که بر P و P′ میگذرند، دوایر میل میخوانند، و از دایره‌ی میل هر نقطه نیمه‌ای را که محدود به قطبین و مشتمل بر آن نقطه است اعتبار میکنند.

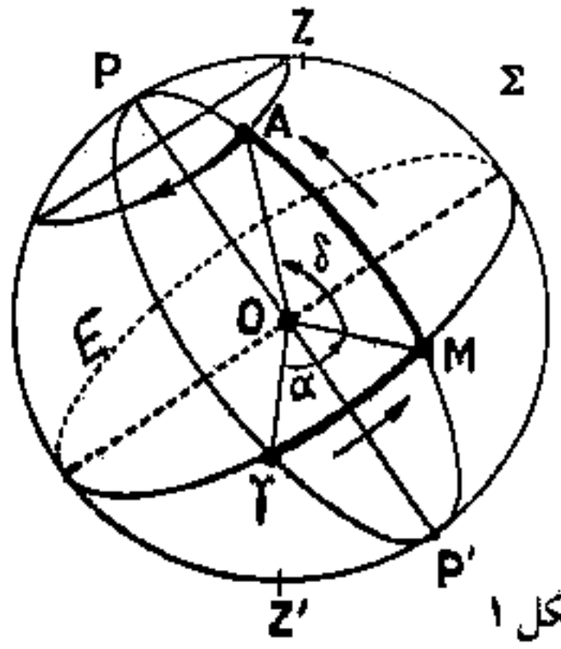

شکل ۱

به ازاء هر نقطه مانند A از کره‌ی آسمان، مختص اول، موسوم به بعد آن نقطه (علامت، α)، عبارت است از قوسی (γM) از معدل النهار، محصور بین نقطه‌ی اعتدال ربیعی و دایره‌ی میل آن نقطه، که ابتدا از اعتدال ربیعی از °0 تا °۳۶۰ در جهت مستقیم (یعنی از مغرب به مشرق) شمرده میشود؛ مختص دوم، موسوم به میل نقطه (علامت، δ)، زاویه‌ی شعاع رؤیت آن نقطه است با صفحه‌ی معدل النهار (زاویه‌ی MOA)، و به عبارت دیگر، قوسی است (قوس MA) از دایره‌ی میل آن نقطه، محصور بین معدل النهار و آن نقطه، که ابتدا از معدل النهار از °0 تا °90 شمرده و بر حسب اینکه نقطه‌ی مذکور در نیمکره‌ی شمالی یا در نیمکره‌ی جنوبی باشد مثبت یا منفی محسوب میشود. بعد و میل بستگی به محل رصد ندارند و، بعلاوه، با تغییر زمان (لااقل در فواصل کوتاه) تغییر نمیکنند (← تقدیم اعتدالین).

در دستگاه مختصات معروف به **مختصات ساعتی**[1] (شکل ۲)، دایره‌ی اصلی همان استوای

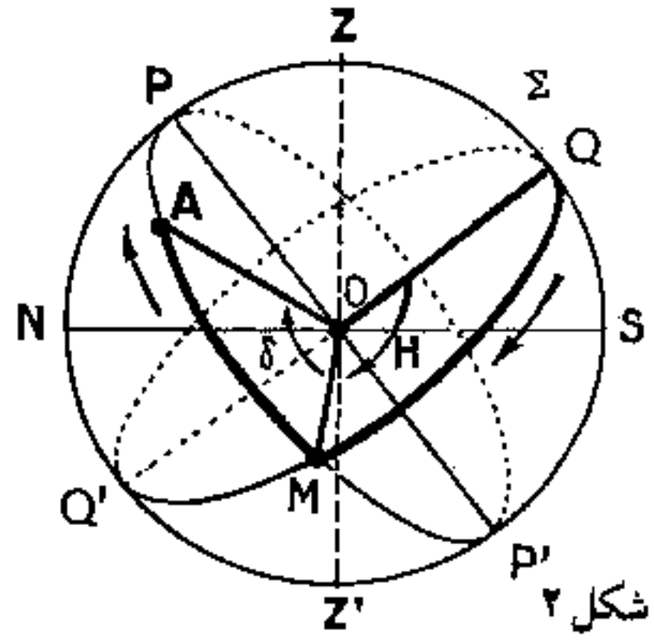

شکل ۲

فلکی است، اما مبدأی که بر این دایره می‌گیرند محل تلاقی استوا است با "نصف النهار" محل رصد (مقصود نیمه‌ی PZP′ است از این نصف النهار، که مشتمل است بر سمت الرأس محل رصد، یعنی نقطه‌ی Z، در نیمکره‌ی ما، این نیمه مشتمل بر نقطه‌ی جنوب یعنی S است)، و آن در شکل نقطه‌ی Q میباشد. دوایر ثانوی این دستگاه را، که همان دوایر میل هستند، دوایر ساعتی میخوانند. در شکل ۲، QQ′ دایره‌ی استوای فلکی یا معدل‌النهار است و دایره‌ی PAP′ را که بر دو قطب عالم و نقطه‌ای مانند ستارهٔ A گذشته و بر QQ′ عمود است، دایره‌ی میل کوکب A می‌نامند. مختص دوم هر نقطه‌ی A در این دستگاه همان میل آن است (علامت، δ)؛ و مختص اول آن نقطه، موسوم به زاویه‌ی ساعتی[2]، (علامت، H) عبارت است از قوسی (QM در مورد نقطه‌ی A) از استوای فلکی، محصور بین مبدأ و دایره‌ی ساعتی آن نقطه، و آن را ابتدا از این مبدأ از °0 تا °۳۶۰ در جهت معکوس میشمارند. چون زاویه‌ی ساعتی بستگی با نصف‌النهار محل رصد دارد، مختصات ساعتی نیز (مانند مختصات افقی) دستگاهی از مختصات محلی است.

زاویه‌ی ساعتی و بعد را با مقیاسات زمان نیز میتوان سنجید. توضیح آنکه کره‌ی آسمان در یک شبانروز نجومی (← شبانروز) یک دور (°۳۶۰) به دور خود از مشرق به مغرب میگردد، و لهذا در هر ساعت نجومی °۱۵، در هر دقیقه‌ی نجومی ′۱۵، و در هر ثانیه‌ی نجومی ″۱۵ می‌گردد. در لحظه‌ی عبور یک ستاره از نصف النهار محل، زاویه‌ی ساعتی آن صفر است، و پس از آن این زاویه ترقی میکند، و مثلاً ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه بعد از این عبور، زاویه‌ی ساعتی آن ′۱۵ × ۲۰ + °۱۵ × ۲، یا °۳۵، خواهد بود، و به جای اینکه بگوئیم در فلان لحظه زاویه‌ی ساعتی آن ستاره °۳۵ است، میتوان گفت زاویه‌ی ساعتی آن ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه است، که معنی آن این خواهد بود که عبور علیای آن ستاره از نصف النهار محل ۲ ساعت و ۲۰ دقیقه قبل از لحظه‌ی مذکور صورت گرفته است. در مورد بُعْد ملاحظاتی مشابه صادق است. بنا بر تعریف، زمان نجومی عبارت است از زاویه‌ی ساعتی نقطه‌ی اعتدال ربیعی (← زمان، قسمت IV، ص ۱۱۷۸). از اینجا بآسانی معلوم میشود که بعد یک ستاره را میتوان با زمان نجومی لحظه‌ی عبور آن از نصف النهار محل بیان کرد، مثلاً اگر ستاره‌ای در ساعت (نجومی) ۴ و ۳۷ دقیقه از نصف النهار محل بگذرد، بعدش ۴ ساعت و ۳۷ دقیقه است، که بر حسب آحاد معمول سنجش زاویه برابر ′۱۵ × ۳۷ + °۱۵ × ۴ یا ′۱۵ °۶۹ میباشد.

بعد ستاره‌ها را با ساعت نجومی (← ساعت نجومی، قسمت ۲، ص ۱۲۳۶) تعیین میکنند. برای تعیین میل یک ستاره میتوان از دوربین نصف النهاری (دوربینی که فقط در صفحه‌ی نصف النهار حرکت تواند کرد) استفاده نمود.

مختصات افقی[3] (moxtassāte ofoqi) یا **سمت**[4] **و ارتفاع**[5] (samt, ertefā)، دستگاهی از

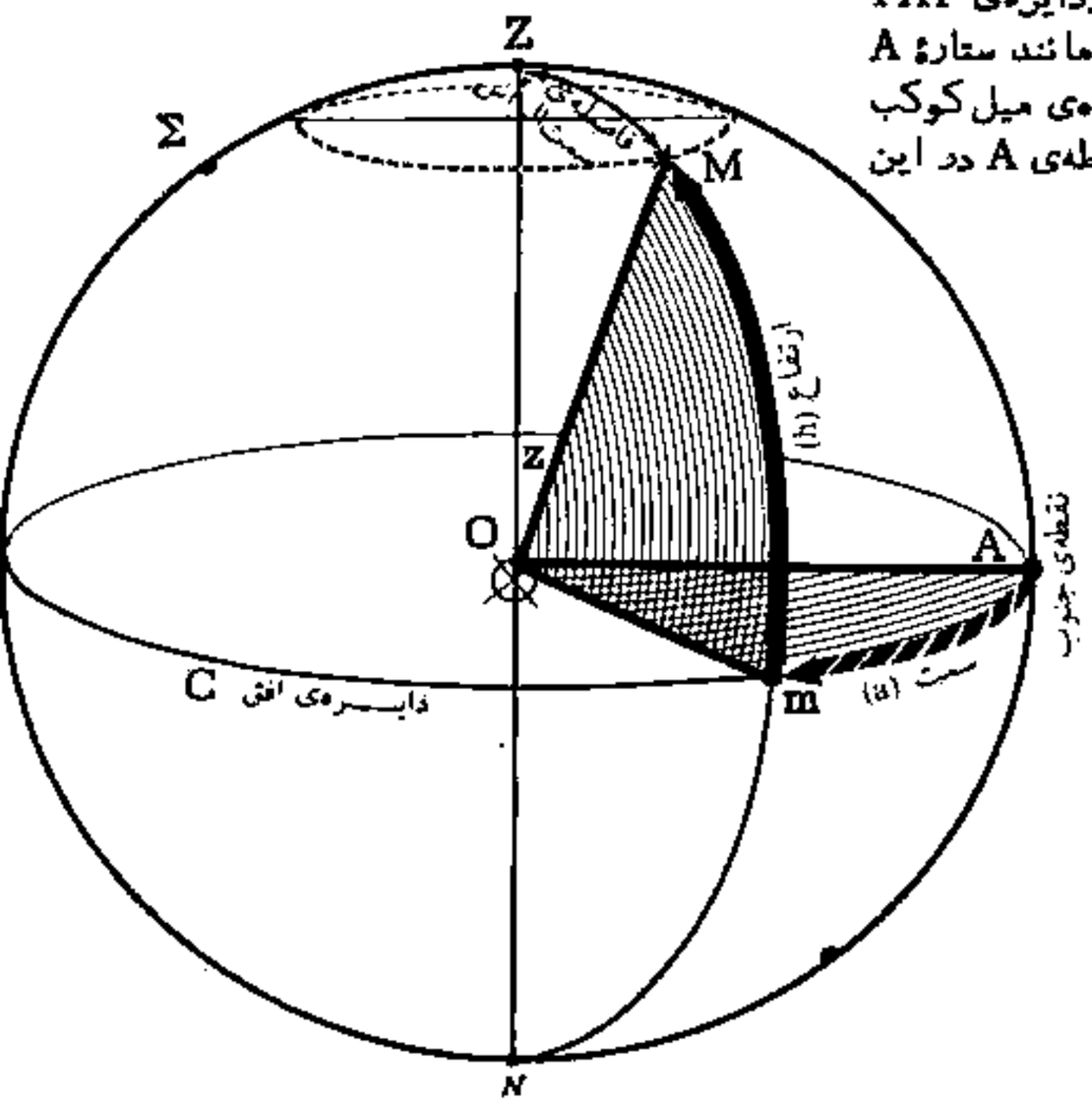

مختصات کروی برای تعیین مواضع نقاط کره‌ی آسمان، که دایره‌ی اصلی آن دایره‌ی افق محل رصد است، و نقطه‌ی جنوب (← جهات اصلی) بر این دایره مبدأ گرفته میشود (برای تصویر و اصطلاحات ← مختصات کروی). در شکل Σ کره‌ی آسمان، C دایره‌ی افق محل رصد، و A نقطه‌ی جنوب گرفته میشود. قطبین دایره‌ی افق نقاط سمت الراس و سمت القدم میباشند، و دوایر ثانوی را که بر این دو نقطه میگذرند، و لهذا صفحات آنها قائم است دوایر ارتفاع نامند؛ دایره‌ی ثانوی مبدأ عبارت است از دایره‌ی ارتفاع نقطه‌ی جنوب. به ازاء هر نقطه مانند M (مثلاً یک ستاره) از کره‌ی آسمان، مختص اول، موسوم به سمت آن نقطه (علامت، a)، قوسی است (Am) از دایره‌ی افق، محصور بین نقطه‌ی جنوب و دایره‌ی ارتفاع آن نقطه، که ابتدا از نقطه‌ی جنوب از °0 تا °۳۶۰ در جهت معکوس (یعنی از مشرق به مغرب) شمرده میشود؛ مختص دوم، موسوم به ارتفاع آن نقطه (علامت، h)، زاویه‌ی شعاع رؤیت آن نقطه است با صفحه‌ی افق (زاویه‌ی mOM)، و به عبارت دیگر، قوسی است (mM) از دایره‌ی ارتفاع آن نقطه، محصور بین دایره‌ی افق و آن نقطه، که ابتدا از دایره‌ی افق از °0 تا °90 شمرده، و بر حسب اینکه نقطه‌ی مذکور بالای افق یا زیر آن باشد مثبت یا منفی محسوب میشود. زاویه‌ی شعاع رؤیت (OM) با قائم محل رصد (OK) فاصله‌ی سمت الرأسی[6] نقطه‌ی M (علامت، z) خوانده میشود، و آن را ابتدا از سمت الرأس از °0 تا °90 محسوب میدارند. بر طبق این قراردادها، همواره مجموع ارتفاع و فاصله‌ی سمت الرأسی

(۱) hour co-ordinates (۲) hour angle (۳) horizon coordinates (۴) azimuth (۵) altitude (۶) zenith distance

یک ستاره ۹۰° است ($h+z=90°$).

سمت و ارتفاع را میتوان به وسیله‌ی تئودولیت اندازه گرفت. دریانوردان برای اندازه‌گیری ارتفاع ستارگان سکستان را به کار میبرند. باید دانست که ارتفاع قطب در فوق افق یک محل مساوی عرض جغرافیائی آن محل است؛ از این خاصیت برای تعیین عرض جغرافیائی استفاده میشود (← طول و عرض جغرافیائی).

سمت و ارتفاع یک ستاره با زمان (به سبب حرکت یومی) و مکان (به سبب بستگی افق با محل رصد) تغییر میکنند (← مختصات استوائی). نظر به بستگی مختصات افقی با محل رصد، سمت و ارتفاع از دستگاههای "مختصات محلی" محسوب میشود.

مختصات جغرافیائی: ← طول و عرض جغرافیائی.

مختصات دکارتی: ← مختصات.

مختصات ساعتی: ← مختصات استوائی.

مختصات قائم: ← مختصات.

مختصات قطبی[1] (moxtāssāte qotbi). اگر O نقطه‌ی ثابتی به نام قطب و OX محوری ثابت باشد، وضع نقطه‌ای مانند M در سطح، از

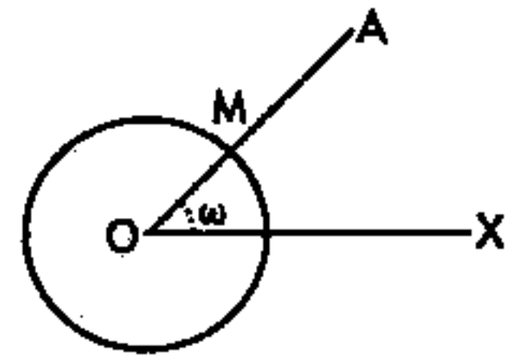

مختصات قطبی

تقاطع دایره‌ای به شعاع $OM=\rho$ با نیمخط مار بر مرکز O که با OX زاویه‌ی ω میسازد (با در نظر گرفتن جهت محاسبه‌ی زاویه‌ی ω نسبت به OX) به دست میآید. ρ و ω را مختصات قطبی نقطه‌ی M مینامند.

مختصات کروی[2] (moxtassāte koravi)، دستگاهی از مختصات برای تعیین مواضع نقاط فضا، که بالاخص برای تعیین مواضع نقاط واقع بر یک کره مناسب است، و به همین جهت همواره در نجوم و جغرافیا برای تعیین مواضع نقاط کره‌ی آسمان و کره‌ی زمین به کار میرود.

از جنبه‌ی ریاضی، هر دستگاه مختصات کروی با نقطه‌ی معینی مانند O از فضا، و یک صفحه‌ی اصلی مانند P که بر این نقطه می‌گذرد و نیمخطی مانند OA بر آن به عنوان مبدأ اختیار شده است مشخص میشود (شکل ۱). اگر M نقطه‌ی دلخواهی از فضا و M′ تصویر آن بر صفحه‌ی اصلی باشد، مختصات کروی M نسبت به

ماخذهای مذکور، بنا بر تعریف، عبارتند از

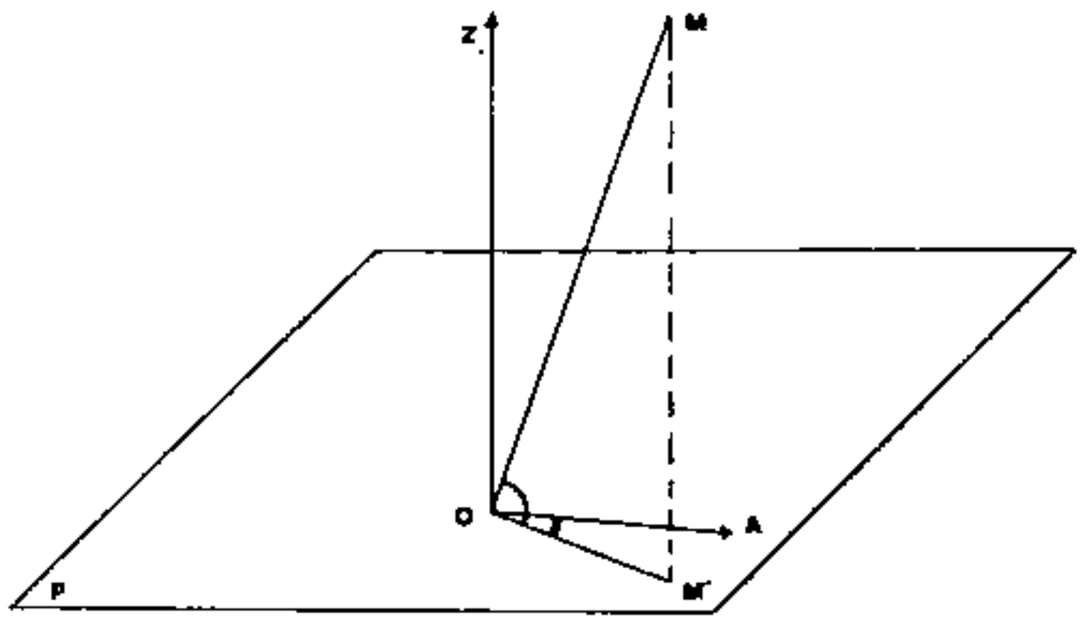

شکل ۱

(۱) طول OM، (۲) زاویه‌ی OM′ با خط OA و (۳) زاویه‌ی OM با صفحه‌ی P، که عبارت است از زاویه‌ی OM با تصویرش (OM′) بر صفحه‌ی اصلی (زاویه‌ی خط با صفحه). زوایای مذکور را در جهتهای قراردادی میسنجند. به جای زاویه‌ی OM با صفحه‌ی P میتوان زاویه‌ی OM را با خط OZ که در جهت معینی عموداً بر صفحه‌ی P رسم میشود به کار برد.

در تعیین مواضع نقاط کره‌ای مانند Σ (مثلاً کره‌ی آسمان) (شکل ۲). مرکز این کره

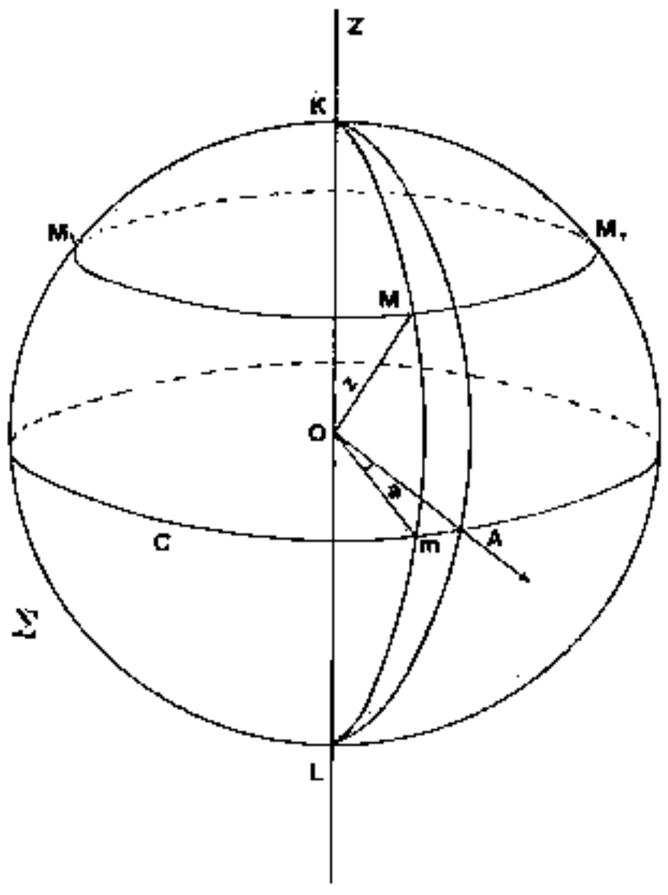

شکل ۲

را به جای نقطه‌ی O میگیرند، فصل مشترک صفحه‌ی اصلی با Σ دایره‌ی عظیمه‌ای است از این کره مانند C که آن را دایره‌ی اصلی (یا اولیه) گویند، و خط مأخذ (OA) این دایره را در نقطه‌ی A (نقطه‌ی مبدأ بر دایره‌ی اصلی) قطع میکند. نقاط تقاطع OZ با کره، یعنی نقاط K و L، دو قطب دایره‌ی اصلی هستند. دوایر عظیمه‌ای از کره‌ی Σ که بر نقاط K و L بگذرند به دوایر ثانوی موسومند؛ این دوایر بر دایره‌ی اصلی عمود میباشند. اگر M نقطه‌ی دلخواهی از کره‌ی Σ باشد، بر این نقطه یک دایره‌ی ثانوی میگذرد؛ معمولاً نیمی از این دایره (نیمه‌ی KML) را که محدود به قطبین دایره‌ی C و مشتمل بر نقطه‌ی M است به کار میبرند، ولی این نیمه را "دایره‌ی ثانوی نقطه‌ی M" می‌نامند. "دایره‌ی ثانوی" نقطه‌ی A را دایره‌ی ثانوی مبدأ نامند. چون فواصل نقاط کره‌ی Σ از O یکسان است، فاصله‌ی OM در تعیین اوضاع نقاط کره‌ی Σ فایده‌ای ندارد، و همان زوایائی را که قبلاً تعریف شد مختصات نقطه‌ی M نامند؛ به عبارت دیگر، اگر M نقطه‌ی دلخواهی از کره‌ی Σ باشد، مختص اول این نقطه زاویه‌ی Om با OA است، که مقیاسش قوس Am از دایره‌ی اصلی است، یعنی قوسی از این دایره که بین دایره‌ی ثانوی مبدأ و دایره‌ی ثانوی نقطه‌ی M محصور است؛ و مختص دوم نقطه‌ی M عبارت است از زاویه‌ی Om با OM، یا قوس mM از دایره‌ی ثانوی نقطه‌ی M، که بین دایره‌ی اصلی و نقطه‌ی M محصور است. اگر O محل رصد باشد، OM شعاع رؤیت نقطه M خواهد بود، و مختص دوم نقطه‌ی M را میتوان زاویه‌ی شعاع رؤیت آن با صفحه‌ی دایره‌ی اصلی تعریف کرد. چنانکه گفته شد، به جای زاویه‌ی Om با OA میتوان زاویه‌ی OM و OK را به عنوان مختص دوم به کار برد. بالاخره، واضح است که همه‌ی نقاط دایره‌ی ثانویی مانند KML در مختص اول شریکند؛ و اگر از نقطه‌ی M مدار M_1M_2 (دایره‌ای از کره‌ی Σ که صفحه‌اش موازی صفحه‌ی دایره‌ی اصلی است) را رسم کنیم، مختص دوم همه‌ی نقاط این مدار با هم متساویند.

در دستگاه مختصات کروی جغرافیائی، یعنی **طول و عرض جغرافیائی**، دایره‌ی اصلی دایره‌ی استوا است. در نجوم، برحسب اینکه دایره‌ی افق، معدل النهار (استوای فلکی)، یا دایرة البروج را دایره‌ی اصلی بگیریم دستگاه‌های **مختصات افقی، مختصات استوائی، مختصات ساعتی**، و **مختصات منطقه‌ای** یا **طول و عرض نجومی** به دست میآید، که مشخصات اساسی آنها در جدول فوق مندرج است.

نام	دایره‌ی اولیه	دوایر ثانوی	مبدأ	مختص اول	مختص دوم
مختصات افقی	افق	دوایر ارتفاع	نقطه‌ی جنوب	سمت	ارتفاع
مختصات استوائی	معدل النهار	دوایر ساعتی	اعتدال ربیعی	بعد	میل
مختصات ساعتی	"	نقطه‌ی تقاطع نصف النهار و معدل النهار		زاویه‌ی ساعتی	میل
مختصات منطقه‌ای	دایرة البروج	دوایر عرض	اعتدال ربیعی	طول نجومی	عرض نجومی

مختصر، شرحی بر تلخیص المفتاح؛ ← مختصر المعانی.

مختصر الصحاح: ← صحاح اللغه.

(۱) polar coordinates (۲) spherical coordinates

مختصر المعانی (moxtasaro 'l. ma'āni) یا به اختصار، **مختصر**، شرحی کوتاه بر تلخیص المفتاح، از سعدالدین تفتازانی، در فنون بلاغت به عربی. تفتازانی با کاست و افزونهائی در تلخیص المفتاح آن را در ۷۵۶ هق در غُجْدَوان (از توابع بخارا) به نام جانی بیگ تألیف کرده است. نیز ← مطول.

مختصر تاریخ الدول: ← تاریخ مختصر الدول.

مختصر در معرفت تقویم: ← عبدالقادر رویانی.

مختصر نافع (moxtasare nāfe') [المختصر النافع] یا **النافع فی مختصر الشرایع** (...an. nāfe' fi moxtasare 'š.šarāye') یا **اختصار کتاب الشرایع بالمختصر النافع** (extesāro ketābe 'š.šarāye' be'l. moxtasare 'n.nāfe')، کتابی به عربی، در فقه شیعی، تألیف محقق حلی، از فقهای بزرگ شیعه در قرن ۷م هق. این کتاب، چنانکه از اسمش پیداست، مختصر کتاب شرایع تألیف خود مؤلف است. بر کتاب مختصر نافع، شروح و حواشی متعددی نوشته‌اند که معروفتر از همه یکی شرح خود مؤلف است، به نام المعتبر فی شرح المختصر، یکی کنف الرموز، تألیف ابن ربیب عزالدین حسن ابن ابی طالب آبی، و دیگری ریاض المسائل، تألیف صاحب ریاض. مختصر نافع در تهران و هند و مصر به طبع رسیده است. یکی از ترجمه‌های فارسی این کتاب که نیز از قرن ۷م است در ۱۳۴۳ هش در تهران چاپ شده است.

مختصری در حال نفس، رساله‌ی فارسی مختصر از بابا افضل کاشانی، در باب نفس، که آن را نیز از گفتار ارسطو درین باره تلخیص کرده و در هفت باب بسیار کوتاه پرداخته است.

مختلط، عدد[1] (adade moxtalet)، عددی به صورت a+bi (حاصل جمع عدد حقیقی a با عدد موهومی bi). ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای IX و (برای اطلاعات تاریخی) XII.

مختلف الشیعه فی احکام الشریعه: ← علامه‌ی حلی.

مختلف العلامه، در اعداد، ← علامات جبری.

مخچه: ← مغز یا دماغ.

مخدر[2] (moxadder) یا **بیهوش‌دارو** یا **داروی بیهوشی**، ماده‌ای که مصرف آن سبب کم شدن درک و حس و گاهی نیز سبب اغما و مرگ میشود. در طب این داروها برای تسکین درد (دردبُر) یا خوابانیدن (منوّم) به کار برده میشود. سردسته‌ی آنها افیون یا تریاک (و مشتقات آن) است که از خشخاش به عمل میآید. نیز ← بیحسی.

مخدرات، مدرسه‌ی (moxaddarāt)، از مدارس اولیه‌ی ملی دخترانه‌ی تهران که در ۱۲۸۴ هش به توسط خانم درة‌المعالی تأسیس شد. بعد از فوت (۱۳۴۴ هق) مؤسس، دخترش شمس‌النهار مهدوی امتیاز آن را گرفت. در ۱۳۱۵–۱۶ هش به اردیبهشت موسوم شد.

مخدم، از شمشیرهای محمد (ص)؛ ← محمد، قسمت ۵۱.

مخرج[3] (maxraj)، در حساب، جمله‌ای از یک کسر متعارفی که معمولاً در زیر خط کسری یا (اگر خط کسری مورب کشیده شود) در طرف راست آن نوشته میشود، و عبارت است از تعداد اجزای متساویی که واحد به آن تقسیم شده است. مثلاً در کسر $\frac{5}{8}$ (یا ۵/۸) عدد ۸ مخرج است و نمایش میدهد که واحد به ۸ جزء متساوی (مخرج) تقسیم شده است.

به طور کلی، در هرمورد که علامت $\frac{A}{B}$ (یا A/B) به عنوان کسر تعریف شده باشد، B را مخرج کسر گویند. مثلاً در کسر جبری (a+b)/(a−b)، مخرج کسر عبارت است از a−b. نیز ← صورت، در حساب.

مخروط[4] (maxrut)، در گیاهشناسی، میوه‌ی بسیاری از سروها و کاجها. مخروطهای نر (پرچمی) و ماده (مادگی‌دار) بر روی یک درخت پدید میآیند، ولی آنهائی که معمولاً دیده میشوند مخروطهای سخت شده‌ی چوبی ماده هستند. بزرگی برخی از مخروطها در درختهای امریکائی به ۲۵ تا ۵۰ سم میرسد.

مخروط[4]، در هندسه، جسمی که محدود است به یک پرده‌ی سطح مخروطی هادی بسته (⇐ سطح مخروطی بسته) و صفحه‌ای قاطع مولدها. مقطع قاعده‌ی مخروط، و سطح مخروطی بین رأس و قاعده سطح جانبی است. اگر قاعده دایره باشد مخروط مستدیر، و اگر، به علاوه، رأس بر محور قاعده باشد مخروط قائم است. ← مساحت؛ حجم.

مخروط ظل: ← گرفت.

مخروطیان[5]، درختان یا درختچه‌های گروه سرو و کاج که معمولاً پیوسته‌سبزند و میوه‌ی مخروطی (← مخروط، در گیاهشناسی) دارند؛ مثلاً کاج، سرو، سکویا.

مخزن[6]، اسبابی که میتواند حالتهای خاص پیدا کند، و چون تحریک شود یا درداده‌ای (← درداده) به آن داده شود، به حالتی در میآید که تنها نماینده‌ی آن درداده و حالت قبلی آن است؛ آن را دستگاه حافظه (← حاسبگر، قسمت ۱۰۴) نیز مینامند. دستگاههای مخزن در قطع و وصل مدارهای برقی و در حسابگر رقومی مورد

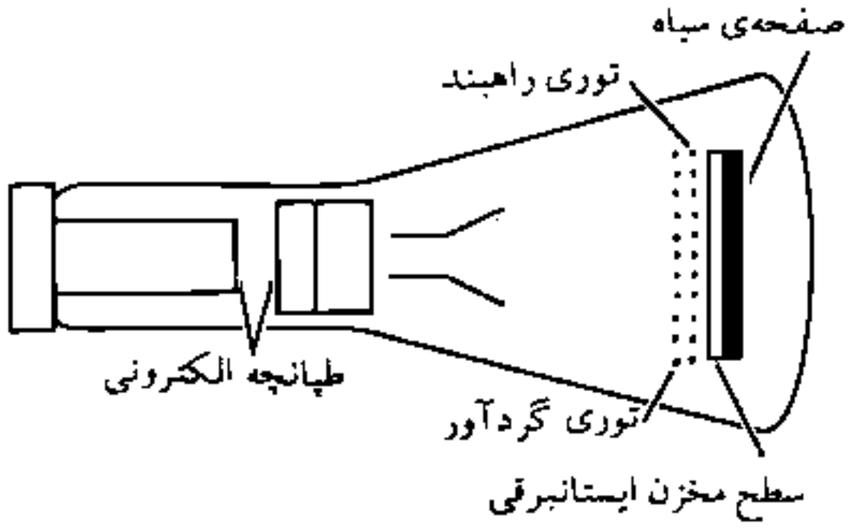

لوله‌ی مخزن ایستانبرقی

استعمال فراوان دارند. برای آنکه به اطلاعات فراوان (۱۰۰۰ کلمه یا بیشتر) سریعتر دسترس پیدا کنند، مخازنِ به صورت طبل مغناطیسی و مخزن ایستانبرقی و مخزن درنگی را به کار میبرند.

طبل مغناطیسی[7]. این مخزن استوانه‌ای گردان است که ارقام ثنائی 1 و 0 را میتوان بر روی آن به صورت لکه‌های مغناطیده (← مغناطش) نمایش داد. در ضمن دوران استوانه، این لکه‌ها از مقابل نوکهای مغناطیسی سوار شده بر میله‌هائی در گرداگرد استوانه میگذرد و ثبت ("نوشته") یا احساس ("خوانده") میشود. این لکه‌ها ممکن است مستقیماً ارقام ثنائی را نمایش دهند، یا برطبق قرارداد معینی (رمز) اعداد اعشاری را. فاصله‌ی زمانی لازم برای خواندن داده‌ای از طبل یک حسابگر به اندازه‌ی مدت زمان نیم دور استوانه، یعنی پنج هزارم ثانیه است. طبل هم برای حافظه‌ی اصلی و هم برای مخازن فرعی یا دفترها به کار میرود.

مخزن ایستانبرقی[8]. در این نوع مخزن ارقام ثنائی را میتوان به صورت لکه‌های دارای بار برقی بر سطح یک لوله‌ی اشعه‌ی کاتودی در آورد. لکه‌ها از برخورد یک تابه‌ی الکترونی بر سطح مخزن حاصل میشود، و تابه به وسیله‌ی صفحه‌های منحرف‌ساز قائم و افقی به جاهای مختلف بر میخورد. در لوله‌ای به قطر ۸–۱۰ سم، نزدیک 1'000 رقم ثنائی را میتوان ثبت کرد و دسترس پیدا کردن به هر لکه‌ی آن در مدتی مساوی 10 میلیونم ثانیه مسیر است.

مخزن درنگی[9]. این مخزن از آن جهت بدین نام خوانده شده که میان درداده و بازداده تأخیری ایجاد میکند؛ و آن معمولاً ستونی از جیوه است که در آن امواجی مکانیکی که نماینده‌ی ارقام ثنائی با بسامد یک میلیون در ثانیه یا بیشترند، عبور میکند. پیامهای برقی به بلور کوارتزی میرسد که، در نتیجه‌ی خاصیت بارابرق آن، سبب تولید ارتعاشاتی مکانیکی در ستون جیوه میشود. در انتهای دیگر ستون جیوه، بلور کوارتز دیگری امواج را به پیامهای برقی تبدیل میکند. یک مخزن درنگی میتواند چند صد اطلاع را در خود ذخیره کند.

مخزن آب[10]، محل ذخیره کردن آب، به شکل انبار یا دریاچه‌ی مصنوعی. ساختمان سد برای ذخیره کردن آب جهت آبیاری از زمان قدیم مرسوم بوده است. در موقع احداث مخزن باید تمام مسائل مربوط به آبریز مورد توجه قرار گیرد. بعضی از مخازن آب جهت تولید نیروی برقابی یا برای جلوگیری از خسارت سیل یا ثابت نگاه داشتن سطح آب برای کشتیرانی (مخصوصاً در کانالها) احداث میشود.

مخزن الاسرار، (maxzano'l.'asrār)، منظومه‌ی عارفانه در بحر سریع، از نظامی گنجوی. این کتاب نخستین منظومه‌ی خمسه‌ی نظامی است، و شاعر آن را در جوانی سروده و بنای آن را بر ۲۰ مقالت نهاده، و در هر مقالت پس از بیان مقصود حکایتی در تأیید آن آورده است. مخزن الاسرار از لحاظ سبک پیچیده‌تر و دشوارتر از دیگر منظومه‌های نظامی است. خواجوی کرمانی منظومه‌ی روضة الانوار را به تقلید از مخزن

(۱)complex number (۲)narcotic (۳)denominator (۴)cone (۵)conifer (۶)storage device (۷)magnetic drum (۸)electrostatic storage (۹)delay-line storage (۱۰)reservoir

الاسرار سروده است.
مخزن الانشاء (maxzano 'l.'ensā')، کتابی به فارسی، در پاره‌ی فنون دبیری و رموز آن، از ملا حسین واعظ کاشفی.
مخزن پلشتی: ← فاضلاب.
مخزومی، ابوجعفر: ← قرآن، قسمت V.
مخزومی، حارث ابن خالد، شاعر عرب عصر اموی، ← عربی، ادبیات، قسمت X.
مخضرم (moxazram) [کسی که با پدرش تفاوت رنگ داشته باشد]، در تاریخ اسلام، بیشتر به کسی گفته میشود که قسمتی از عمر را در جاهلیت و قسمتی را در اسلام به سر برده باشد. از مشاهیر مخضرمین میتوان حسان و عباس ابن مرداس را نام برد.
مخفی (maxfi)، تخلص زیب‌النساء بیگم (zibo'n.nesā' beygom)، ۱۰۴۸–۱۱۱۳ هق، شاعره‌ی فارسی‌گوی هند، دختر اورنگ‌زیب، امپراطور مغول هند. مادرش دختر شاهنواز خان ایرانی بود، و زیب‌النساء از آغاز حال به کسب دانش رغبت یافت. به موجب اخبار تذکره‌نویسان، در فقه و قرآن تسلط یافت، و حافظ قرآن بود. همچنین گفته‌اند که خط شکسته، نستعلیق، و نسخ را خوب مینوشت. وی همه‌ی عمر مجرد زیست، و غالباً به مصاحبت و تربیت شاعران و علما اوقات میگذاشت. دیوانش در بمبئی (۱۸۹۸) و لکهنو (۱۹۲۹) چاپ شده است.
مخلاة، کتاب، ← کشکول شیخ بهایی، مدنی شیرازی.
مخلدی گرگانی (moxalladie gorgāni)، شهرت **ابوشریف احمد،** شاعر پارسیگوی، احتمالا از شعرای اواخر قرن ۴م و اوایل قرن ۵م هق. در شهرت وی بین مخلدی و مجلدی تردید است، و از وی به نام شریف مجلدی نیز اسم برده‌اند. از اشعارش در لباب الالباب، چهار مقاله‌ی نظامی عروضی، ترجمان البلاغه، و فرهنگ لغت فرس اسدی طوسی آمده است.
مخلصه، گیاه دائمی، ← پیرتر.
مخلن، پلاریک، ← مالین.
مخلوط بوردو[1] (bordo)، از ترکیبات قارچکش، محتوی کات کبود (۱۵٪) و آهک (۸٪)، که به شکل گرد یا محلول در مبارزه با بعضی آفات قارچی دستنیها به کار میرود.
مخلوط گازها، قانون: ← دالتن، قانون.
مخلوق بودن قرآن: ← قرآن، قسمت VII.
مخلوق بودن کلام خدا: ← قرآن، قسمت VII.
مخمر[2] (moxammer) یا **مایه** (māye)، فنس **لوور**[3] (levu:r)، نام بعضی قارچهای میکروسکوپی و فراورده‌های تجارتی حاصل از سلولهای مخمر خشک‌شده یا مخمر مخلوط با ماده‌ای نشاسته‌ای. گرچه تعدادی از قارچها گاهی مخمر نامیده میشوند، مخمرهای واقعی تکیاخته‌ای هستند و بیشتر از طریق جوانه زدن تکثیر می‌شوند. در بعضی شرایط، پاره‌ای از یاخته‌های مخمری جدار ضخیمی ترشح میکنند، و سیتوپلاسم تکیاخته‌ی درون آن به ۴ یا ۸ یاخته یا هاگ تقسیم میشود، که با پاره شدن جدار از آن بیرون میآیند. در معدودی از جنسها، دو یاخته، پیش از تشکیل هاگ، در هم میآمیزند. مخمرها، خصوصاً آنهائی که از نوع ساکارومکس (*Saccharomyces*) هستند، به این جهت دارای اهمیت تجارتی بوده‌اند که در تخمیر الکلی (← تخمیر) از عوامل اصلی به شمار می‌روند؛ به همین جهت در ساختن آب جو، شراب، و الکل صنعتی نقش اساسی دارند. مخمرهای وحشی که در طبیعت یافت میشوند، و شاید حشرات آنها را از خاک به میوه‌ها انتقال میدهند، اغلب در فرایند تخمیر فعالند. در خمیر نان، مخمر بر ئیدراتهای کربون اثر کرده گاز کربونیک و الکل تشکیل میدهد، که گاز کربونیک از خمیر خارج‌شده موجب "ور آمدن" آن میشود. از زمانهای قدیم مخمر در آماده ساختن انواع خوراکیها به کار میرفته است. مخمر آب جو محتوی مقدار زیادی تیامین و دیگر ویتامینهای گروه مختلط B است (← ویتامینها). قارچ نوع تورولا (*Torula*) از قارچ‌هائی است که اغلب مخمر خوانده میشود، گرچه مخمر واقعی نیست. تورولا اوتیلیس (*T. utilis*) در تهیه‌ی غذاهای پروتئینی به کار میرود.
مخمس، در اصطلاح شعری، ← مسمط.
مخمس یا پنج‌ضلعی: ← کثیر الاضلاع.
مخمسی، عدد: ← عدد کثیر الاضلاعی.
مخملک[4] (maxmalak)، بیماری مسری ناشی از ویروس استرپتوکوک، که بیشتر در کودکان ۲ تا ۱۰ ساله بروز میکند. این بیماری، مانند یک سرماخوردگی ساده، با تب شدید شروع میشود، و بعد از ۲۴ تا ۴۸ ساعت دانه‌های سرخرنگی ابتدا بر گردن ظاهر شده سپس تمامی بدن (بجز کف دست و پا و چانه) را فرا میگیرد. دوره‌ی کمون مخملک چند ساعت تا یک هفته است؛ از روز هشتم تب پایین میآید و بتدریج پوسته‌ریزی آغاز میشود، مخاط داخل دهان نیز تعویض میشود و پار زبان جای خود را به سرخی میدهد. خطر مخملک بیشتر در عوارض آن خلاصه میشود، که مهمتر از همه ورم کلیه، ورم گوش، و روماتیسم است. انتشار و سرایت این بیماری به وسیله‌ی قطرات ریز بزاقی است که به وسیله‌ی سرفه یا عطسه در فضا منتشر میشود. بنا بر این بهترین وسیله‌ی جلوگیری از انتشار آن، مجزا کردن بیمار در دوران بیماری است. در صورتی که کودک به وسیله‌ی آنتی بیوتیک درمان شده باشد دوره‌ی ممنوعیت از ورود به مدرسه بیش از دو هفته نخواهد بود، و در غیر این صورت ۶ هفته است. مخملک معمولاً ایمنی دائمی میبخشد؛ تشخیص ایمنی به وسیله‌ی آزمون دیک (← دیک، جورج فردریک) به عمل میآید.
مخیریق: ← سابقین.
مخیکالی، شهر، مکزیک، ← مکزیکالی.
مد، مقیاس ظرفیت، ← صاع.
مد، در موسیقی، ← مقام.
مد، نام فرانسوی قوم آریائی ماد.
مد یا برکشند (barkešand)، ← کشند، قسمت III.
مدائن، ضبط عربی لفظ مداین، ← مداین.
مدائن صالح: ← حجر.

مدآباد (mad.ābād)، ده (جم ۱٬۱۲۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان جاپلق، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ ۳۶ کیلومتری ل‌غ الیگودرز. محصولاتش غلات، چغندر، پنبه، و فراورده‌های دامی است.
مداد[5] (medād)، رایجترین وسیله برای نوشتن و ترسیم. اثری که مداد بر کاغذ میگذارد، از گرافیت یا ماده‌ی دیگری است. ماده‌ی نویسنده‌ی مداد در میان غلافی از چوب یا فلز یا پلاستیک جای دارد. مداد ارزان است و اثر آن را میتوان با مداد پاک‌کن محو کرد. عده‌ی مدادهائی که هر سال به فروش میرسد، نزدیک دو برابر سایر نوشت‌افزارها است. سه گونه‌ی اصلی مداد رایج است، (۱) مداد با غلاف چوبی که مغز نویسنده‌ی آن مخلوطی از گرافیت کائولن بسیار نرم و بعضی از مواد شیمیائی و موم است. چون اثر این مداد بر روی کاغذ همچون اثر سرب است، نخستین‌بار که مداد ساخته شد، مردمان به غلط تصور میکردند که در آن سرب به کار رفته است. هرچه کائولن مداد کمتر باشد مداد نرمتر و نقش آن سیاهتر خواهد بود. برای ساختن مداد، گرافیت و کائولن را با آب خمیر میکنند و به وسیله‌ی ماشینهائی با فشار زیاد این خمیر را از سوراخهائی به قطر مغز مداد عبور میدهند و میله‌هائی را که به این شکل درست میشود به طول ح ۷٫۲۵ اینچ (۱۸٫۴ سم) میبرند و با حرارت خشک میکنند؛ سپس آن را با ماده‌ای مومی عمل میآورند که نوشتن با آن نرم باشد. چوب مداد معمولاً از نوع خاصی از سرو کوهی معطر است که آسان تراشیده میشود. چوب این درخت را به صورت قطعاتی به طول ۷٫۲۵ اینچ (۱۸٫۴ سم)، پهنای ۲٫۷۵ اینچ (۷ سم)، و ضخامت ۰٫۲۵ اینچ (۶ ملم) میبرند و با گرم کردن آنها را میخشکانند. بر روی هر قطعه ۹ شکاف ناودانی موازی طولی به اندازه‌ی نیمی از مغز را در آنها میگذارند و قطعه‌ی مشابهی را با چسب بر روی آن میچسبانند؛ پس از خشک شدن آن را میبرند و از آن ۹ مداد تهیه می‌کنند. این مدادها را با تراشیدن سطح خارجی آنها به اشکال مختلف در میآورند، و پس از چند بار رنگ زدن و نشانه‌ی کارخانه‌ی سازنده را بر آن نقش کردن به بازار میفرستند. اکنون به بیشتر مدادها مداد پاک‌کنی به ضخامت خود مداد با حلقه‌ای برنجین متصل است که برای پاک کردن نوشته‌ی مدادی از آن استفاده میشود. (۲) مدادهای رنگین نیز مانند مدادهای سیاه ساخته میشود، با این تفاوت که به جای گرافیت در آنها یک رنگیزه را با کائولن و موم مخلوط میکنند. اثر مدادهای رنگین با صابون و آب زایل میشود. (۳) مدادهای مکانیکی که به جای غلاف چوبی غلاف فلزی یا پلاستیکی دارند، و از آن جهت که مانند مدادهای چوبی به تراشیدن نیازی ندارند، به کار بردن آنها آسانتر است. برای بیرون آوردن مغز مداد از محفظه، برای نوشتن، پیچی را که در انتهای غلاف است می‌پیچانند، یا دگمه‌ای را که در آنجا است فشار میدهند، و به همین ترتیب مغز مداد را به جای

(۱)Bordeaux mixture (۲)yeast (۳)levure (۴)scarlet fever; scarlatine (فنس) (۵)pencil

خود باز میگردانند که از شکستن آن جلوگیری شود.

تاریخچه. یونانیان و رومیان قدیم، اندکی پیش از میلاد مسیح، از قطعات سرب برای نوشتن استفاده میکردند. نخستین مداد گرافیتی در اواسط قرن ۱۶م در انگلستان ساخته شد. در ۱۷۹۵، نیکولا ژاک کنته[1] (nikolā jak kon-te؛ ۱۷۵۵–۱۸۰۵)، شیمیدان فرانسوی، روشی برای ساختن مداد اختراع کرد که هنوز هم متداول است. نخستین مداد مکانیکی در قرن ۱۸م ساخته شد.

مداد الخطوط، رساله در آداب خوشنویسی، ← علی هروی، میر.

مدار[2] (madār)، در جغرافیا، دوایر موهومی بر سطح زمین به موازات خط استوا. تمام نقاط یک مدار دارای یک عرض جغرافیائی هستند که آن را عرض جغرافیائی مدار خوانند (← طول و عرض جغرافیائی). مدارات عمده عبارتند از استوا (عرض °0)، **مدار رأس السرطان**[3] (عرض ′۲۷ °۲۳ شمالی)، **مدار رأس الجدی**[4] (عرض ′۲۷ °۲۳ جنوبی)، مدار شمائگان (عرض ′۳۳ °۶۶ شمالی)، و مدار جنوبگان (عرض ′۳۳ °۶۶ جنوبی)، نیز ← مناطق زمین.

مدار[5] (madār)، در نجوم، مسیر یک جرم آسمانی در فضا، که در تحت تأثیر جاذبه‌ی گرانشی یک یا چند جرم دیگر قرار گرفته باشد. (یک قمر مصنوعی را، در آن هنگام که بر مسیری مستدیر یا بیضوی بر گرد زمین گردش میکند، میگویند که "در مدار" قرار گرفته است). مدار جسمی دارای جرم قابل اغماض که در تحت تأثیر یک جسم دیگر دارای جرم زیاد قرار گرفته است، بنا بر ← قوانین حرکت نیوتن (← حرکت، قسمت V)، به صورت یک مقطع مخروطی است که جسم دارای جرم زیاد در یکی از کانونهای آن قرار دارد. دایره و بیضی و سهمی و هذلولی مقاطع مخروطی هستند؛ دایره و بیضی منحنیهای بسته‌ای هستند که در آنها حرکت جرم کوچک تناوبی خواهد بود، ولی سهمی و هذلولی منحنیهای باز هستند و حرکت جرم کوچک بر آنها غیر تناوبی است. خط مستقیمی که از جرم بزرگ بگذرد نیز حالتی از مقطع مخروطی است. سیارات، بنا بر ← قوانین کپلر، بر گرد خورشید بر مدارهای بیضوی حرکت میکنند (در این حالت، قانون سوم کپلر، به علت آنکه جرم سیارات نسبت به خورشید بیش از آن است که بتوان آن را نادیده گرفت، تغییر صورت پیدا کرده است).

حرکت یک جرم را میتوان نسبت به زمین یا سیاره‌ی دیگر یا خورشید یا یکی از ستارگان نزدیک آن در نظر گرفت. مثلاً، مدار زمین نسبت به خورشید بیضی است. ولی خود خورشید در فضا به طرف نقطه‌ای واقع در صورت فلکی شلیاق در حرکت است، و در این مسیر زمین را نیز با خود همراه میبرد. بنا بر این "مدار مطلق" زمین در فضا اجمالاً به صورت یک مارپیچ است. همین طور، مدار ماه نسبت به زمین بیضی است که زمین در یکی از دو کانون آن قرار دارد، ولی مدار آن نسبت به خورشید منحنی بسته‌ای است که در همه جا، نسبت به خورشید، مقعر است، و مدار آن نسبت به ستارگان نزدیک تقریباً مارپیچی است.

اگر جرم جسم کوچکتر قابل اغماض نباشد، در این صورت دو جرم بر گرد مرکز مشترک جرمشان در مدارهای مشابه حرکت میکنند، و حرکت جرم بزرگتر بر مدار کوچکتر صورت میگیرد؛ این کیفیتی است که غالباً در ستارگان دوتائی اتفاق می‌افتد. در مورد ماه که بر گرد زمین حرکت میکند، جرم ماه آن اندازه زیاد هست که بتواند مدار زمین بر گرد خورشید را به صورت تناوبی اندکی از صورت بیضوی کامل خارج کند. حضور مؤلفه‌های سومی در ستارگانی که ظاهراً دوتائی به نظر میرسند، از راه بینظمی حاصل از تأثیر آنها در مدارهای بیضوی دو ستاره معلوم شده است. برای آنکه حرکت یک سیاره بر گرد خورشید به صورت دقیق مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، لازم است که جاذبه‌های سیارات دیگر نیز در نظر گرفته شود. برای تعیین مدار یک سیاره در منظومه‌ی شمسی، دانستن کمیتها یا پارامترهای ذیل ضرورت دارد: تمایل آن سیاره نسبت به دایرة البروج؛ طول نجومی عقده‌ی (← عقدتین) صعودی آن؛ زاویه‌ی میان عقده‌ی صعودی و نزدیکترین وضع سیاره نسبت به خورشید (اوج؛ ← حضیض)؛ نصف قطر اطول مدار؛ خروج از مرکز آن؛ و زمان عبور از نزدیکترین وضع نسبت به خورشید.

رصدهای دقیق نشان داده است که حرکات سیارات، حتی با در نظر گرفتن جاذبه‌های متقابل آنها، به صورت کامل با قوانین حرکت نیوتن بیان نمیشود. نظریه‌ی نسبیت علت اغلب این اختلافات را معلوم میکند. نادرستی قوانین نیوتن تنها در مورد سیاره‌ی عطارد به صورت برجسته مشهود است، و همین بهترین مؤید نظریه‌ی نسبیت است، ولی در این اواخر صحت پیشگوئیهای نسبیت در مورد مدارهای زمین و زهره نیز به اثبات رسیده است.

در مسئله‌ی دو جرم، صرف نظر از جرم هر یک از آنها، وضع و سرعت و امتداد حرکت یک جرم نسبت به دیگری، کاملاً شکل و اندازه‌ی مدار نسبی را تعیین میکند. اگر حرکت یکی از دو جرم در تحت تأثیر جرم سومی دوچار بینظمی شود، در هر زمان تعیین یک "مدار ⇐ بوسان" امکانپذیر است، و آن مداری است که اگر جرم سبب اخلال در حرکت ناگهان از میان برود، جرم مورد نظر در آن امتداد به حرکت خود ادامه خواهد داد. اگر تعداد اجرام مؤثر در یکدیگر بسیار زیاد باشد، و اجرام چندان از هم دور باشند که نزدیکی چند جرم به یکدیگر بسیار نادر باشد (همچون در کهکشان ستارگان ما)، یک جرم را میتوان در تحت تأثیر جاذبه‌ی مشترک همه‌ی اجرام دیگر در نظر گرفت. خورشید و ستارگان دیگر در مدارهائی بر گرد مرکز کهکشان حرکت میکنند و این مدارها شکل دایره یا بیضی دارند. ولی مدار فعلی بیضوی نیست؛ بتدریج که فاصله‌ی ستاره‌ای با یک مدار بیضوی بوسان از مرکز کهکشان تغییر میکند، جاذبه‌ی مؤثر همه‌ی ستارگان دیگر به همان صورت که جاذبه‌ی یک جرم مرکزی واحد متفاوت میشود تغییر پیدا نمیکند. بنا بر این، شکل و بزرگی و جهت مدار بوسان یک ستاره‌ی منفرد، بنا بر حرکت آن در داخل کهکشان، با زمان متغیر میشود، و به همین جهت مدارهای واقعی شکل پیچیده‌ای پیدا میکنند.

مدارات یومی[6] (yōmi)، در نجوم، مدار یومی هر جرم فلکی یا هر نقطه‌ی کره‌ی آسمان مسیر آن است در حرکت یومی. مدارات یومی دوایری هستند که مراکزشان بر محور عالم، و صفحه‌ی آنها بر محور عالم عمود است. بزرگترین آنها معدل النهار است. ظهور و خفای کواکب مربوط است به وضع مدارات یومی آنها نسبت به افق محل رصد. هرگاه مدار یومی ستاره‌ای دایره‌ی افق را قطع نکند، بر حسب اینکه مدار بالای افق یا در زیر افق باشد ستاره ابدی الظهور (همیشه پیدا) یا ابدی الخفاء (همیشه ناپیدا) است، و الا گاهی پیدا و گاهی ناپیدا است. ستارگان ابدی الظهور را ستارگان حول قطبی نیز می‌گویند.

مداران[7] (madārān)، دو مدار رأس السرطان و رأس الجدی (← مدار، در جغرافیا).

مدار برق[8] یا **برقراهه** (barqrāhe)، مسیری که جریان برق از آن میگذرد. به وسیله‌ی یک پیل میتوان مدار ساده‌ای بدین ترتیب برقرار کرد، دو قطب پیل را با دو سیم به دو طرف سرپیچ لامپی متصل میکنیم. اگر اتصال سیمها "درست" و سرپیچ "محکم" باشد (دربن صورت گویند مدار بسته است) لامپ روشن میشود. قسمتی از مدار که در خارج پیل است مدار خارجی است، و جریان در خارج پیل از آن میگذرد، و قسمت دیگر مدار داخلی است، و جریان در الکترولیت پیل، از یک الکترود به الکترود دیگر، از آن میگذرد. اگر سیم در نقطه‌ای از مدار قطع شود مدار باز است. عملاً باز کردن مدار به وسیله‌ی کلید برق و فیوز انجام میگیرد. مدارهای برق اغلب مرکب از مقاومتهائی هستند که آنها را زنجیری[9] (شکل ۱)، موازی[10] (شکل ۲)، یا به صورت مختلط (ترکیبی از آن دو؛ شکل ۳) به هم وصل میکنند. در اتصال زنجیری، جریان اجزای مدار را یکی بعد از دیگری و با یک شدت طی میکند؛ مقاومت مجموعه‌ی اجزاء، مساوی مجموع مقاومتهای آنها است. در اتصال موازی، دو نقطه از مدار با چند مقاومت متصل میشوند. در این حالت، جریان منشعب میشود، شدت جریان مساوی مجموع شدتهای انشعابها است، ولتاژ بین دو سر تمام مقاومتها یکسان است، و قابلیت هدایت (عکس مقاومت) مجموعه‌ی مقاومتها معادل مجموع قابلیتهای هدایت آنها است (مثلاً اگر دو مقاومت ۱/۲ اهم به طور موازی متصل شوند، قابلیت هدایت مجموعه‌ی آنها ۴ مهو، و

(۱)Conté (۲)parallel (of latitude) (۳)Tropic of Cancer (۴)Tropic of Capricorn (۵)orbit (۶)diurnal orbites (۷)tropics (۸)electric circuit (۹)series circuit (۱۰)parallel circuit

مقاومت مجموعه ۱/۴ اهم است). پیلها را نیز میتوان به یکی از سه طریق مذکور متصل کرد. در اتصال زنجیری، قطب منفی هر پیل را به قطب مثبت پیل بعدی وصل میکنند؛ برقرانی مجموعه‌ی پیلها مجموع برقرانیهای آنها است.

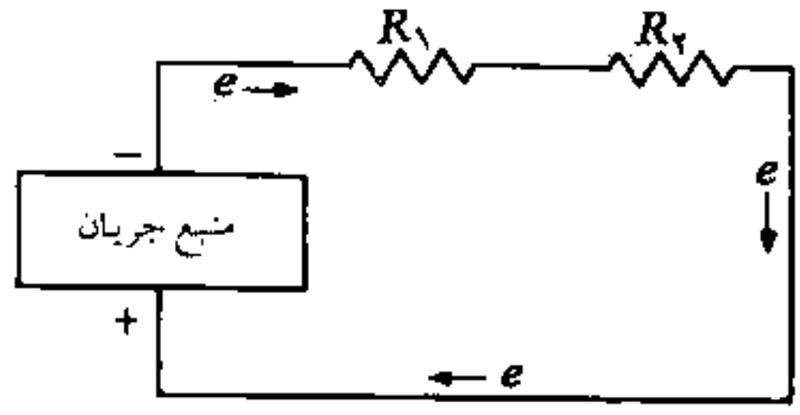

شکل ۱

در اتصال موازی، قطبهای مثبت را با هم و قطبهای منفی را با هم متصل میکنند؛ اگر پیلها دارای یک برقرانی باشند، برقرانی مجموعه‌ی آنها مساوی برقرانی هر یک میباشد. در عمل، بیشتر مدار زنجیری به کار میرود. لامپهای روشنائی کوچه‌ها به طور موازی بسته میشود. مدار زنجیری در به هم بستن مولدها و ترانسفورماتورها، به منظور تهیه‌ی ولتاژ زیاد، به کار میرود. نیز ← جریان متناوب.

مدارج السالکین: ← منازل السائرین.

مدارج الکمال (madārejo 'l.kamāl)، از رساله‌های فلسفی فارسی بابا افضل کاشانی، که در آن راه یافتن به کمال و سعادت و خیر دنیا و آخرت نموده شده است. مدارج الکمال، ضمیمه‌ی مصنفات افضل‌الدین مرقی کاشانی، در تهران چاپ شده است (۱۳۳۱ هش).

مدارج النبوه: ← عبدالحق ابن سیف‌الدین دهلوی.

مدارج انرژی: ← تراز انرژی.

مدار جنوبگان[1] یا **مدار قطب جنوب**، مدار جغرافیائی به عرض ۶۶° ۳۳′ جنوبی، که معمولاً ۶۶٫۵° اختیار میشود. در نتیجه‌ی تمایل محور زمین، در نقاط واقع بر این مدار، خورشید در روز اول تابستان نیمکره‌ی جنوبی طلوع ندارد، یعنی اول تابستان در آنجاها روز ۲۴ساعتی و شب اول زمستان شب ۲۴ساعتی است. در عرضهای بیش از این عرض عده‌ی چنین روزها و شبها متناسب با نزدیکی به قطب جنوب افزایش مییابد. نیز ← جنوبگان.

مدار رأس الجدی: ← مدار، در جغرافیا.

مدار رأس السرطان: ← مدار، در جغرافیا.

مدارس مردم[2]، آموزشگاههائی برای تعلیم اکابر که ابتدا به توسط اسقف ن. ف. س. **گرونتویگ** در اواسط قرن ۱۹م در دانمارک تأسیس شد. هدف آنها تقویت زندگی فکری جوانان بالغ نواحی روستائی دانمارک، تقویت وطنپرستی و مذهب، و کارآموزی کشاورزی و حرفه‌ای بود. اولین مدرسه در ۱۸۴۴ در شلسویک تأسیس شد. در تمام اروپا و حتی کشمت رواج یافت.

مدارس یکشنبه[3]، مؤسسه‌ی تعلیمات مذهبی و اخلاقی که معمولاً وابسته به کلیسا است. طرح مدارس یکشنبه را ر. ریکس در ۱۷۸۰ در گلاسترشر، انگلستان، ریخت. دیگران آن را بسرعت اقتباس کردند، به طوری که در ۱۷۹۵، به یاری انجمن مدارس یکشنبه، ۱'۰۰۰ مدرسه دایر بود. تأثیر این نهضت در تعمیم تعلیمات عمومی در انگلستان بیحساب است. طرح ریکس از ۱۷۸۶ به امریکا وارد شد. شورای جهانی تعلیمات مسیحی در ۱۹۴۷ در ۵۵ کشور مدارس یکشنبه داشت.

مدار شمالگان[4] یا **مدار قطب شمال**، مدار جغرافیائی به عرض ۶۶° ۳۳′ شمالی، که معمولاً ۶۶٫۵° اختیار میشود. در نتیجه‌ی تمایل محور زمین، در نقاط واقع بر این مدار، خورشید در روز اول تابستانِ نیمکره‌ی شمالی غروب و در روز اول زمستانِ نیمکره‌ی شمالی طلوع ندارد، یعنی روز اول تابستان در آنجاها روز ۲۴ساعتی و شب اول زمستان شب ۲۴ساعتی است. در عرضهای بیش از این عرض عده‌ی چنین روزها و شبها متناسب با نزدیکی به قطب شمال افزایش پیدا میکند. نیز ← شمالگان.

مدار قطب جنوب: ← مدار جنوبگان.

مدار قطب شمال: ← مدار شمالگان.

مدارك الاحکام: ← صاحب مدارک.

مدارك التنزیل و حقائق التأویل: ← نفی، ابوالبرکات.

مدارگان[5] (madārgān) در تقسیم‌بندی اقلیمی کنونی سطح زمین، ناحیه‌ای در دو طرف خط استوا که، به علت تغییرات اقلیمی، به وسیله‌ی مدارات مشخص قابل تحدید نیست، ولی از شمال و جنوب تدریجاً در نواحی عرضهای میانه مستهلک میشود. این ناحیه تقریباً با منطقه‌ی حاره منطبق است.

مدار منطقی[6] (madāre manteqi)، مدار (یا مدارهای) الکترونی در واحد حساب یک حاسبگر رقمی (← حاسبگر قسمت ۱، بند ۱۰۱) و همچنین جمیع مدارهای مختلف برای تفسیر اطلاعات. در مدارهای منطقی اطلاعاتی که انتقال داده شده است به صورت رشته‌ای از ۱ها و ۰ها رمز میشود، بدین ترتیب که ۱ها به وسیله‌ی پتانسیلی برقی که مقدار آن با پتانسیل برقی مربوط به ۰ها متفاوت است مشخص میشود. بیشتر اوقات ولتاژهای مثبت و منفی به ترتیب متناظر با ۱ها و ۰ها هستند، اما این قرارداد عمومیت ندارد. مدارها با انجام دادن "عملیات منطقی" بر روی "قطعات" گوناگون اطلاعات یا داده‌ها کار میکنند، که در آنها یک "قطعه" از اطلاعات به صورت پیام برقی واحد یا علامت دیگری است که ممکن است در هر زمان معین یا ۱ باشد یا ۰. عملیات منطقی اساسی عبارتند از "و"، "یا"، و "نه".

مدار موزون (madāre mōzun)، مداری که با بسامدی همنوا باشد. ← همنوائی، در برق.

مدارهای مزدوج[7] (madārhāye mozdavaj)، دو مدار برق که انرژی برق از یکی (مدار اولی) به دیگری (مدار ثانوی) انتقال یابد. دو مدار را میتوان با اتصال مستقیم آنها به یکدیگر، یا به وسیله‌ی القای برقاطیسی یا ایستانبرقی، مزدوج کرد. اگر قسمتی که عامل انتقال است در دو مدار مشترک و با هر دو اتصال زنجیری داشته باشد گویند دو مدار مستقیماً مزدوج‌اند. اما میتوان دو مدار را چنان مزدوج کرد که انتقال انرژی از یکی به دیگری به وسیله‌ی القای

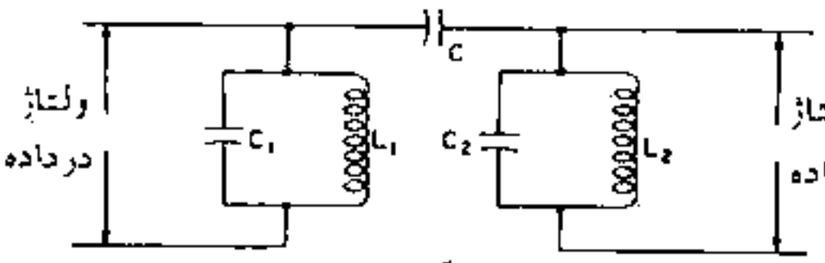

شکل ۱

برقاطیسی یا ایستانبرقی صورت گیرد بدون اینکه قسمتی که وسیله‌ی انتقال است مشترک یا دارای اتصال زنجیری با دو مدار باشد. در مورد

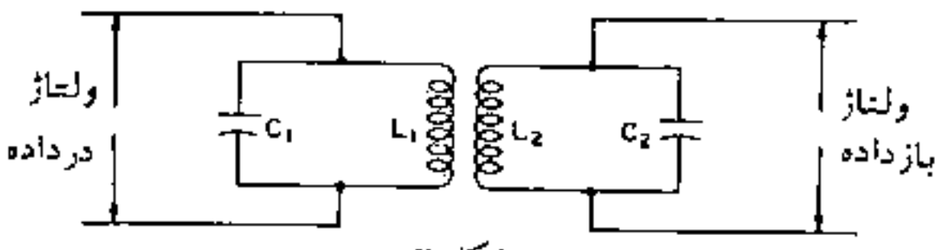

شکل ۲

انتقال به وسیله‌ی القا، جریانی که میخواهند منتقل کنند باید متناوب یا مستقیم نبضنده باشد. جریان مستقیم ثابت را نمیتوان به طور غیر مستقیم به وسیله‌ی القا منتقل کرد، بلکه برای این کار باید به وسیله‌ی یک جسم هادی (مقاومت یا پیچه) اتصال مستقیم بین دو مدار برقرار کرد. در اشکال ۱ و ۲ دو مدار مزدوج نمایش داده شده است (L_1 C_1 مدار اولی و L_2 C_2 مدار ثانوی است). شکل ۱ نمایش مدارهای مزدوج ظرفیتی است، که در آن خازن C سبب انتقال انرژی میشود (در اینجا L_1 و L_2 تأثیر القائی

(۱)Antarctic circle (۲)folk school (۳)Sunday school (۴)Arctic circle (۵)tropics (۶)logic circuit (۷) coupled circuits

ندارند). شکل ۲ نمایش مدارهای مزدوج القائی است؛ در اینجا L_1 و L_2 مبدلی (← مبدل) تشکیل میدهند، و جریانی که در مدار اولیه برقرار است جریانی القائی در مدار دوم ایجاد میکند. مدارهای القائی ظرفیتی و القائی در ارتباطات و الکترونیک اهمیت بسیار دارند؛ در مدارهای جریانهای پربسامد (مانند آنهائی که در گیرنده‌ی رادیو به کار میرود) لازم میشود که انتقال انرژی از یک مدار همنوا به مدار همنوای دیگر صورت گیرد.

مد القاموس: ← لین، ادوارد ویلیام.

مد النبی، مقیاس ظرفیت، ← صاع.

مدان[1] (medān)، شهر (در ۱۹۶۱ جـ ۴۷۹، ۵۹۸)، کرسی ایالت سوماترای شمالی، ل‌ش سوماترا، اندونزی، کنار رود دلی. بزرگترین شهر سوماترا، و مرکز داد و ستد و حمل و نقل ناحیه‌ای کشاورزی است که توتون و کائوچو تولید میکند. مرکز جهانگردی است و فرودگاه بین‌المللی دارد. دانشگاه اسلامی سوماترای شمالی (تأسیس ۱۹۵۲) و دانشگاه سوماترای شمالی (تأسیس ۱۹۵۷) در آن واقع است.

مدانیه[2] (modānia)، شهر و بندر (جه ۵'۶۰۰)، بر خلیج گملیک (شاخابه‌ای از دریای مرمره)، ولایت بورسه، ل‌غ ترکیه. صناعت نساجی و مواد غذائی دارد. قرارداد متارکه‌ی جنگ یونان-ترکیه (میان ترکیه، یونان، و متفقین) در آنجا امضا شد (۱۱ اکتبر ۱۹۲۲)، که مقدمه‌ی صلح لوزان بود.

مدایح: ← مدیح.

مداین (madāyen) یا **مدائن** (madā'en) شهر قدیم یا مجموعه‌ای از شهرها در عراق، به فاصله‌ی ح ۳۲ کیلومتری ج‌ش بغداد، بر دو ساحل دجله. لفظ مدائن صورت جمع مدینه [= شهر] است، و اطلاق نام مدائن بر این محل بدین مناسبت بوده است که دو شهر بزرگ واقع در مقابل یکدیگر—یکی سلوکیه در غ و دیگری تیسفون در ش—و عده‌ای از آبادیهای نزدیک را یک واحد به شمار میآوردند. آرامیان سامی، که در دوره‌های اشکانی و ساسانی قسمت عمده‌ی جمعیت این ناحیه را تشکیل میدادند، این دسته شهرها را ماحوزه (māhoze) یا مدینائا (medinātā) [= شهرها] میخواندند و عربها همین تسمیه را به زبان خود نقل کردند. عربها، مانند ساسانیان، مداین را مرکب از ۷ شهر میشمردند، و اسامی آنها را به صورت عربی در آوردند. بر ساحل غربی دجله شهر وه اردشیر یا به اردشیر [← بنای اردشیر] قرار داشت، که اعراب آن را به بهرسیر (behrasir) مبدل کردند. بهرسیر مشتمل بر نیمه‌ی جنوبی شهر سلوکیه بود، به فاصله‌ی یک‌فرسنگی ل آن آبادی دزنیدان (darzanidān) یا درزیدان (darzidān) واقع بود، که به صورت درزیجان معرّب شد. بر ساحل شرقی تیسفون واقع بود. کمی در ج تیسفون شهر وه آنتیوخ خسرو (veh āntioxe xosrō) [انطاکیه‌ی بنای خسرو] واقع بود، که خسرو انوشروان آن را بنا نهاده، و سکنه‌ی انطاکیه را پس از ویران کردن (۵۴۰ ب‌م) آن شهر بدینجا کوچانیده بود. این شهر به سبک رومیه (rumiyya)، پایتخت سوریه، ساخته شده بود. در باب سه شهر دیگر مداین اطلاعی در دست نیست. به مناسبت رفت و آمد فراوان بین دو ساحل دجله، در زمان اشکانیان پلی سنگی برای تسهیل رفت و آمد بر آن ساخته شده بود. در دوره‌ی ساسانی پل دیگری (احتمالاً با قایقها) ساخته شده بود، ولی در دوره‌ی اسلامی جز یک پل قایقی چیزی موجود نبود.

روایات نویسندگان مسلمان در باب بنای مداین به دست شاهان افسانه‌ای ایران، مانند جمشید جم و طهمورث، یا به دست سلاطین معروف مشرق‌زمین از قبیل نمرود یا اسکندر مقدونی بی‌اعتبار است، و از طرف دیگر مسلم است که این ناحیه، که به مناسبت نزدیکی دجله و فرات موقعیت بسیار مساعدی دارد، پیش از زمان سلوکوس هم آباد بوده است. منابع عربی حاوی اطلاعات فراوان و گرانبهائی راجع به مداین دوره‌ی ساسانی است.

مداین در سه جنگ مداین در خلافت عمر به دست مسلمانان افتاد (۱۶ هق)، و اموال وخزاین گرانبهای تیسفون به دست آنان افتاد. مداین در این موقع رو به ضعف گذاشت، و کمی بعداز تصرف آن به دست مسلمانان تحت الشعاع بصره و واسط واقع شد، و اینان، چنانکه در مشرق عربی رسم بود، دروازه‌های تیسفون را کندند، و در کوفه نصب کردند. بنای بغداد به دست منصور خلیفه ضربتی مهلک بر مداین وارد ساخت، زیرا همه‌ی مصالح لازم برای ساختمان مرکز خلافت را از مداین تأمین کردند.

در خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس مداین در خاموشی فرو رفته بود، و جز در جنگهای داخلی دو قرن اول اسلام و در جنگهای خوارج نقش عمده‌ای نداشت. ظاهراً ساکنین مسلمان مداین هواخواه شیعه بودند، و با خوارج خصومت میورزیدند. مداین در ۶۸ هق به دست ازارقه و دگربار در ۷۶ هق به دست شبیب ابن یزید، سرکرده‌ی خوارج، افتاد، ولی با فوت (۷۷ یا ۷۸ هق) شبیب قدرت خوارج رو به زوال گذاشت.

دو شهر عمده‌ی مداین، یعنی تیسفون و بهرسیر، چند قرن به حال شهرهای کوچک باقی ماند. در ۱۳۶ هق منصور خلیفه چندی در رومیه اقامت کرد، و در همین جا بود که ابومسلم خراسانی به امر وی مقتول شد. اما در اواسط قرن ۴م هق این شهر ویرانه‌ای بیش نبود. در زمان یاقوت حموی (۵۷۵—۶۲۶ هق)، همه‌ی قسمت شرقی مداین و خاصه تیسفون بکلی خالی از سکنه بود، ولی بر ساحل غربی دجله بهرسیر به صورت قصبه‌ای باقی بود. هولاکو خان مغول در ۶۵۵ هق در ایوان کسری (← طاق کسری) خیمه زد، و سال بعد از آنجا عازم فتح بغداد شد. بهرسیر، آخرین آبادی باقیمانده از مداین، ظاهراً در حمله‌ی تیمور در اوایل قرن ۹م هق ویران شد.

مداین در تاریخ نسطوریان اهمیت داشت، و نیز مدتی مرکز عمده‌ی مانویت بود، ولی اینکه بعضی مانی را از مردم تیسفون دانسته‌اند مسلم نیست.

قطع نظر از دهکده‌ی محقر سلمان پاک (آرامگاه سلمان فارسی)، تمام محوطه‌ی مداین (۱۵۰ کمم) خالی از سکنه است. از اواسط قرن ۱۸م اطلاعات تفصیلی از طریق مسافرین اروپائی از این ناحیه به دست آمد. اولین پویش منظم ویرانه‌های مداین به وسیله‌ی هرتسفلد صورت گرفت، که از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۱ پنج بار از آنجا دیدن کرد.

از آثار دوره‌ی یونانی شهرهای ساحل غربی و مخصوصاً سلوکیه چیزی جز بقایای باروی عظیم شمالی و جنوبی نمانده است، و همه‌ی جانب غربی شهر قدیم در باطلاقی (که از ۱۹۰۰ دائمی شده است) فرو رفته است. خرابه‌های ساحل شرقی (خرابه‌های تیسفون) از ح یک‌کیلومتری فرازاب دهکده‌ی سلمان پاک شروع میشود، و پس از بقایای منفرد دیوارها و کانال‌هائی که شبیه به بارو است، اولین دسته‌ی ویرانه‌های محصوری که مشاهده میشود ویرانه‌های محله‌ی بزرگی از شهر است که به طول ۱'۶۰۰ متر کنار دجله تا مقابل سلوکیه‌ی دوره‌ی یونانی ممتد است، و عرضش به طور متوسط ۳۶۰ متر میباشد، و گرد آن را دیواری چینه‌ای فراگرفته که به طویبه (tovayba) [← چینه‌ی کوچک] موسوم است. طویبه و نواحی بلا فاصله مجاور آن بلاشک جزء مدینة العتیقه یعنی محله‌ی شمالی تیسفون بوده است. دسته‌ی دیگری از ویرانه‌ها در اطراف سلمان پاک و اطراف ایوان کسری قرار دارد (علاوه بر مقبره‌ی سلمان پاک، مقبره‌ی حذیفة ابن یمان به فاصله‌ی ح ۱کیلومتری ج‌غ سلمان پاک واقع است). مرکز ویرانه‌های دسته‌ی دوم طالار عظیم طاق کسری است. بلا فاصله در مجاورت طاق کسری چهار دسته ویرانه دیده میشود، که بین آنها در طرف جنوب پشته‌ای به ارتفاع ۶ متر از پاره‌های مصالح ساختمانی است که مردم آن را حرم کسری می‌نامند. این پشته مسلماً ویرانه‌های بنای واحدی است. همه‌ی این ویرانه‌ها که طاق کسری را از اطراف احاطه کرده‌اند مسلماً جزء کاخ ایوان کسری بوده‌اند. باید در نظر داشت که در نتیجه‌ی تغییر مسیر دجله از اواخر قرون وسطی قسمت عمده‌ی سلوکیه و قسمتهائی از تیسفون از میان رفته است.

عظیمترین یادگار باستانی این ناحیه طاق کسری یا ایوان مداین است که در میان ویرانه‌های مداین سر پا ایستاده. قسمت بازمانده‌ی آن مشتمل است بر نمای عظیمی به طول ۹۴ متر که دهانه‌ی طاق یا ایوان به عرض ۲۵ متر آن را به دو قسمت نامساوی تقسیم میکند. دیوار نما، که در اصل بیش از ۳۰ متر ارتفاع داشته، سه طبقه است، و با طاقنماها و مجردیها و نیم‌ستونها و درگاهها تزیین شده است. ایوان وسیع وسطی ۴۶ متر عمق دارد و در هر یک از دو جناح آن پنج اطاق طرفی ساخته شده، و دیوار رو به روئی ایوان با درگاهی به یک حیاط باز میشود که ظاهراً مربع بوده است. به نظر هرتسفلد، ساختمان ایوان ترکیبی از اسلوبهای شرقی و یونانی است، به امر شاپور I (سلطنتش ۲۴۱—۲۷۲) ساخته شده. و محتملاً خسرو

(۱)Medan (۲)Mudania; Mudanya

انوشروان (سلطنتش ۵۳۱–۵۷۹) تعمیرات کاملی در آن کرده است. این ایوان محل پذیرائی عام سلاطین ساسانی بوده، و از روکاری داخلی آن که تزییناتی داشته هیچ چیز بر جای نمانده است. در موزه‌ی کایزر فردریک برلین قطعه‌گچی با یک گل تزیینی بر روی آن موجود است که به عقیده‌ی هرتسفلد متعلق به دیوارهای داخلی این ایوان بوده است. بنا به نوشته‌های مصنفان عرب داخل ایوان با نقش برجسته‌های مذهّب مزین بوده است. پس از تسخیر به دست عربها مدتی موقتاً عنوان مسجد پیدا کرد، و تا دو قرن پس از آن نقشها و تزیینات آن بر جای بود.

تا آغاز خلافت عباسیان ایوان سالم مانده بود. خلفای عباسی، منصور و به احتمال بیشتر هارون‌الرشید، به خرابی آن برای تهیه‌ی مصالح جهت ساختمانهای بغداد دست زدند، ولی چون این کار گران تمام میشد انصراف حاصل کردند، و آنچه باقی ماند بعدها به نام طاق کسری نامیده شد. در سال ۱۸۸۸ با طغیان دجله نمای شمالی کنار ایوان، که آجرهای آن را از پی کشیده بودند، فرو ریخت. چند سال پیش اداره‌ی باستانشناسی عراق دیوار جنوبی و کناره‌های ایوان را پی‌بندی کرد و از ویرانی آن جلوگیری شد.

قصر ابیض را، که یکی دیگر از کاخهای مداین بود، در خلافت (۲۸۹–۲۹۵ هق) مکتفی ویران کردند و مصالح آن را برای بنای قصر التاج در بغداد بردند. ویرانه‌های مداین و ایوان آن الهامبخش شاعران در نمایش بی‌اعتباری دنیا شده است، و از جمله‌ی این اشعار قصیده‌ی ابو عباده‌ی بحتری به عربی و قصیده‌ی خاقانی به فارسی شهرت فراوان دارد.

مداین، جنگ یا جنگ مدائن، جنگی میان مسلمین و ساسانیان که در آن تیسفون پایتخت ساسانیان مسخر مسلمانان شد. پس از جنگ قادسیه، که سراسر عراق در غ دجله به تصرف مسلمانان در آمد، عمر خلیفه به سعد ابن ابی وقاص، که فرماندهی سپاهیان اسلام را در عراق داشت، دستور داد که برای تسخیر پایتخت ایران اقدام کند. سعد به راه افتاد و پس از چند پیکار در کرانه‌ی دجله به مقابل بهرسیر (← مداین) رسید. این شهر مستحکم که شجاعانه از آن دفاع میشد، مدت دو ماه در محاصره‌ی عربها ماند. چون ذخایر ایرانیان به پایان رسیده بود، ناگهان شبانه، و بی آنکه معلوم شود، از آن خارج شدند و از دجله گذشتند و به کرانه‌ی چپ آن رفتند. اندکی بعد که عربها به شهر داخل شدند، ویرانه‌ای بیشتر در برابر خود نیافتند. چند روز پس از آن، با وجود آنکه سیلاب بهاری آب دجله را بسیار بالا آورده بود، اعراب به آب زدند و بی آنکه تلفاتی بدهند خود را مقابل شهرهای دیگر مداین رساندند. ایرانیان هرگز تصور آن را نمیکردند که عربها بدین صورت بتوانند خود را به مرکز عمده‌ی مداین برسانند؛ به همین جهت شاه ساسانی (یزدگرد III) و خاندان و درباریش در حلوان پناه جسته بودند، و سپاهیان ایران به جسر نهروان (ح ۳۸ کیلومتری ل تیسفون) پس نشسته بودند و تنها معدودی از سپاهیان مستحفظ در کاخهای مداین باقی مانده بودند. سعد در اواخر صفر ۱۶ هق پیروزمندانه وارد مداین شد و آن را خالی از سکنه یافت. و چون ایرانیان فرصت آن نیافته بودند که خزاین خود را از شهر خارج کنند، همه‌ی آنها به دست عربها افتاد، مجموع غنایمی را که از این فتح نصیب عربها شد، ح 900 میلیون درهم نوشته‌اند، معروف است که قالی زربفت مصوری (به نام بهارستان کسری) را از مداین در جزو غنایم به مدینه بردند و ضمن غنایم دیگر تقسیم کردند و پاره‌ای از آن بعدها به بیست هزار درهم به فروش رسید.

مدت (moddat)، جزء محدودی از زمان که در مجموع آن در نظر گرفته شود؛ مثال: مدت یک استدلال؛ مدت ۳۰ ثانیه. گاه کلمه‌ی زمان نیز به جای آن به کار میرود و، مثلاً، به جای "مدت واکنش"، "زمان واکنش" گفته میشود. برگسون نیز به صورت دیگری میان مدت یا مدت حقیقی یا استمرار (← برگسون) با زمان یا زمان فیزیکی تفاوت قائل است.

مدثر: ← قرامطه، قسمت ۷.

مدثر، سوره‌ی (moddasser: ← جامه بر سر-کشیده)، سوره‌ی ۷۴م قرآن، مکی، ۵۵ آیه. به پیامبر فرمان میرسد که مردم را پند دهد و از روزی بترساند که مال و فرزند سود ندارد؛ شرحی از حالات قیامت.

مدجنون[1] (modajjanun) [جمع مدجن، عربی، ← مقیم، ساکن]، اصطلاحی که با آن مسلمانان اسپانیا پس از فتح آن بدست مسیحیان خوانده میشدند. این اصطلاح همچنین به سبک معماری و تزیینات اسپانیایی اطلاق میشود که قویاً تحت تاثیر مورها قرار گرفته بود و در ایجاد بناهای رومانسک، گوتیک، و رونسانس، عناصر هنر اسلامی در آن نمودار است. همین کلمه‌ی عربی با تحریف وارد زبانهای اروپائی شده است.

مدحت پاشا (medhat pāšā)، ۱۸۲۲–۸۳، سیاستمدار ترک. در ۱۸۷۲ و ۱۸۷۶–۷۷ وزیر اعظم بود. رهبر جمعیت اصلاح‌طلبانی بود که عبدالعزیز را از سلطنت خلع کردند (۱۸۷۶). مدحت پاشا بنیانگذار نخستین مشروطیت ترک بود، ولی عبدالحمید II او را از کار برکنار و تبعید (۱۸۷۷) کرد. در ۱۸۷۸ فرا خوانده شد، و به حکومت سوریه منصوب شد، اما در ۱۸۸۱ عبدالحمید دستور توقیف او را صادر کرد. محاکمه و محکوم به اعدام شد، ولی با وساطت دولت بریتانیا مجازاتش به نفی بلد کاهش یافت. ۳ سال آخر عمر را در طائف گذراند، و در همان جا در گذشت، و شاید به دستور عبدالحمید او را خفه کردند.

مدح شبیه بذم (madhe šabih bezamm) یا **تأکید المدح بما یشبه الذم** (ta'kido 'l-madh bemā yošbeho 'z.zamm)، در علم بدیع، مدحی را به مدحی دیگر، که در نظر اول (به سبب یکی از الفاظ استثنا در اول آن) نکوهش نماید، استوار ساختن؛ مانند (رودکی)؛

بزلف کژ ولیکن بقد و بالا راست
بتن درست ولیکن بچشمکان بیمار.

مدح موجه: ← استتباع، در علم بدیع.

مدخل (madxal) [عربی، از دخول، ← درآمدن] یا **درآمد**، آنچه پیش از بیان مطالب اصل تألیف یا تصنیفی در توضیح و تفهیم موضوع، یا آنچه مربوط بدان است، نویسند. نیز ← مقدمه.

مدخل[2] و مخرج[3] (madxal va maxraj). ارتباط خارج با حسابگر از طریق مدخل و مخرج صورت میگیرد. برای آنکه داده‌ها (← داده‌آمالی) به حسابگر داده شود، باید آنها را به صورتی در آورند که یکی از ماشینهای آن بتواند آن را "بخواند" (← خواندن)، و برای این منظور آنها را به صورت کارت یا نوار سوراخ‌شده در میآورند. نتایجی که از مخرج حسابگر بیرون میآید، عموماً به وسیله‌ی ماشین خاصی با سرعت چاپ زیاد، به نام "چاپکن"، چاپ میشود. کارت سوراخ‌شده مقوائی به شکل مستطیل است مشتمل بر عده‌ای از ستونها که تعداد آنها تا 100 میرسد. برای نوشتن حرف یا عدد یا علامتی قراردادی در یک ستون، یک یا چند موضع آن را با ماشین مخصوص سوراخ میکنند. بنابر این، هر کارت حداکثر به تعداد ستونهایش علامت دارد. خواندن یک کارت، یعنی استخراج اطلاعاتی که این کارت بر آنها مشتمل است، و انتقال آنها به ماشینی که آنها را چاپ میکند، به وسیله‌ی دستگاهی به نام "خواننده" صورت میگیرد؛ کارت به وسیله‌ی جاروهائی مورد اکتشاف واقع میشود که هر وقت به سوراخی میرسند یک مدار برقی را متصل میکنند. میزان خواندن ح 1'000 کارت یعنی 100'000 علامت در دقیقه است. در دفاتر محاسبه‌ی برنامه‌ها، ستونهائی از کارتها آماده‌ی آن است که در حل مسائل معمولی مورد استفاده واقع شود و آنها را "کتابخانه‌ی برنامه‌ها" میخوانند. اگر علامت ثبت‌شده در بالای هر ستون کارت چاپ شده باشد، خواندن آن با چشم آسان است. ولی انتقال داده‌ها مستلزم کار دستی است، یعنی سوراخ کردن باید به وسیله‌ی یک ماشین تحریر صورت بگیرد. این کار بسیار کُند پیش میرود و لازم است همه‌ی علامتها پس از سوراخ شدن یک به یک بازرسی شود تا اشتباهی پیش نیاید. نوار سوراخ‌شده نواری از کاغذ است به عرض تقریبی ۲ سم که بر آن سوراخهائی در عرض به فاصله‌ی چند میلیمتر فراهم میشود. در عرض نوار جا برای پنج تا هشت سوراخ هست. برای علامت ثبت‌کردنی چند سوراخ به ترتیب خاص فراهم میشود. نوار از لحاظ استحکام به پای کارت نمیرسد. سرعت خواندن آن از 100 علامت در ثانیه تجاوز نمی‌کند، ولی هزینه‌ی آن از کارت کمتر است. خروج نتایج معمولاً بر روی یکی از دو پایه (کارت یا نوار) که ذکر شد ممکن است، ولی بیشتر چنان ترجیح میدهند که آنها را به صورت چاپ‌شده ببینند. برای این منظور ماشینهای بسیار پیچیده‌ای به نام چاپکنهای سریع در کار است. این ماشینها نتایج را به صورت سطر کامل با بیش از 100 حرف به میزان 10 سطر در ثانیه چاپ میکنند.

مدراش: ← میدراش.

مدرج، پلکان، ← کعبه، قسمت II.

مدرج، حدیث (hadise modraj)، حدیثی که

(۱) Mudéjar (۲) input (۳) output

راوی؛ هنگام تحدیث، بدون فاصله یا علامت دیگر، کلام خود را دنبال یا ضمن حدیث نقل میکند، و گمان برده میشود که این جمله نیز از حدیث و پیوسته به آن است. این عمل اگر از روی تعمد انجام گیرد حرام و موجب ضعف روایت و جرح راوی خواهد بود.

مدرس ← مدرسه.

مدرس[1] (madras)، نام کنونی آن **تامیل نادو**[2] (tāmil nādu)، ایالت (۱۲۹٬۹۶۵ کمه در ۱۹۷۱ جه ۱۲۵°۱۰۳'۴۱')، جنش هند، شامل ← دماغه‌ی کومورین، جنوبیترین نقطه‌ی شبه جزیره‌ی هند. از ش به ← انهرا پرادش، از غ به میسور، و از ج به کرالا محدود است. پیش از استقلال هند از بریتانیای کبیر، نواب‌نشین مدرس یکی از ایالات مهم هند بود، و تا مرزهای اریسه ادامه داشت. در ۱۹۴۷، پس از استقلال هند، نواحی شمالی ایالت اندهرا پرادش را تشکیل دادند، و ایالت مدرس منحصر شد به نواحی تامیل‌زبان (← تامیل). در تجدید سازمان ایالتی (۱۹۵۶) و سپس در ۱۹۵۹ تغییراتی در سازمان جغرافیائی این ایالت داده شد. در ۱۹۶۹ نام آن به تامیل نادو تبدیل شد. مرکز آن شهر مدرس است. سکنه‌ی مدرس را عمدتاً دراویدیان تشکیل میدهند.

پرتغالیها در قرن ۱۶م، و سپس هلندیها و فرانسویها و انگلیسها در قرن ۱۷م در آن مستعمره ایجاد کردند. از ۱۸۱۰ تفوق در این ناحیه به دست انگلستان افتاد.

مدرس[3] (madras)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۳°۴۷'۰"۲۸۸) و بندر، مرکز ایالت مدرس (اکنون تامیل نادو)، هند، بر کنار خلیج بنگال، به فاصله‌ی ح ۱۳۵۰ کیلومتری ج‌غ کلکته. در ۱۶۳۹ توسط فرانسیس دی[4] (frānsis dey)، رئیس شرکت هند شرقی بریتانیا تأسیس شد. در ۱۷۴۶ فرانسویها آن را متصرف شدند، و در ۱۷۴۸ ← پیمان اکی‌لاشاپل آن را به انگلیسها باز گرداند. اکنون مدرس سومین شهر بزرگ هند (بعد از بمبئی و کلکته)، مرکز بافندگی و صناعت، و مقر دانشگاه مدرس (تأسیس ۱۸۵۷) است. به روایتی محل شهادت (۶۸ ب‌م) توماى حواری است.

مدرس، سید حسن (seyyed hasane modarres)، ۱۲۸۷ هق–۱۳۱۶ هش، فقیه و سیاستمدار ایرانی معاصر، از مردم قمشه (شهرضا). عنوان "مدرس" به مناسبت آن است که در مدرسه‌ی جده‌ی کوچک اصفهان تدریس میکرده است. در ۱۳۲۸ هق از طرف علمای نجف به عنوان ناظر شرعی بر قوانینی که از مجلس شوری میگذشت به مجلس دوم فرستاده شد؛ در ۱۳۳۲ هق از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد، و با درایت و رشادت و حسن بیانش شهرت یافت. در جه I، در ۱۳۳۴ هق، همراه عده‌ای از رجال، مدت دو سال در مهاجرت (عراق، سوریه، ترکیه) بود و در هیئت دولتی که در همین سال در مهاجرت به ریاست رضاقلی خان مافی نظام‌السلطنه تشکیل شد، سمت وزیر دادگستری داشت. پس از بازگشت به ایران پیوسته به وکالت مجلس انتخاب میشد. در مجلس دوره‌ی پنجم (جلسه‌ی ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ هق) با پیشنهاد جمعی از نمایندگان برای بر انداختن سلسله‌ی قاجاریه سخت مخالفت کرد. در آبان ۱۳۰۵ هش به قصد کشتن به او تیراندازی کردند، ولی وی جان به در برد. چند سال بعد در نتیجه‌ی مخالفت با نظام موجود به خواف و سپس به ترشیز تبعید شد و در ۱۰ آذر ۱۳۱۶ هش در زندان کشته شد. مردی بود شجاع، وطنپرست، باهوش و در گذراندن زندگی بردبار و بی تکلف، در ثبات بر عقیده‌ای که آن را درست میدانست از هیچ چیز باک نداشت، و مانند همه‌ی اینگونه سیاستمداران از سرسختی و ثبات رأی بقدر کافی بهره‌مند بود.

مدرسه، محل درس خواندن، در ادوار مختلف در ایران بعد از اسلام وجود داشته و تا زمان حاضر وجود دارد. ریشه‌ی مدارس اولیه‌ی بعد از اسلام مساجد بود. در ابتدای امر، که بیشتر توجه به یاد گرفتن امور مذهبی بود، مساجد، در عین اینکه محل انجام دادن فرایض مذهبی بود، مدرسه و محل یاد گرفتن هم بود، و حلقه‌ها و اجتماعات علمی در مساجد تشکیل میشد. اگر در یک مسجد قسمت معینی صورت خاص علمی پیدا میکرد، مدرسه نامیده میشد، وقتی هم که مدارس کامل به وجود آمد در آنها منبر و محراب وجود داشت، و به همین جهت در ادوار اولیه‌ی اسلام در بسیاری جاها مسجد را به جای مدرسه و مدرسه را به جای مسجد استعمال میکرده‌اند. در ایران بعد از اسلام تاریخ مدرسه به اواخر قرن ۳م و اوایل قرن ۴م هق میرسد، ولی مدرسه با تشکیلات صحیح و منظم به قرن ۵م هق (← نظامیه‌ی بغداد) میرسد. در ایران در شهرهای یزد و نیشابور به مدارس مهم و متعددی قبل و بعد از نظامیه بر میخوریم. مدرسه معمولاً دارای موقوفاتی بوده و تولیت آن از طرف واقف به اشخاص یا شخص معین واگذار میشده و حقوق مدرس و نایب مدرس و معید و تعمیرات مدرسه و کومک خرج طلاب از راه موقوفات فراهم میآمده است. معلم مدرسه ــ اصطلاحاً مدرس ــ از علمای معروف و باتقوای عصر میبوده و مدرسی بزرگترین پایگاه علمی زمان بوده است. وقتی عده‌ی شاگردان زیاد میشد و صدای مدرس به همه نمیرسید، دو نفر به اسم معید (mo'id) [عربی، ← بازگوکننده] بودند که در دو طرف مدرس که بر کرسی نشسته بود می‌ایستادند و بیانات او را تکرار میکردند. شاگردان را طلاب میگفتند. در مدرسه امتحان نبود و مدرس معمولاً طلاب را خوب میشناخت و، بعد از اینکه طلبه‌ای کتابهائی را تمام میکرد و شایستگی تدریس داشت، مدرس در پشت کتاب به خط خود به او اجازه‌ی تدریس میداد. این اجازه حکم دانشنامه‌ی کنونی را داشت.

بعضی از ابنیه، به شرح ذیل، که به نام مدرسه شناخته شده و جنبه‌ی هنری دارد، برحسب جزء دوم اسم، در این کتاب آمده است: ← مدرسه‌ی امامی، بالاسر، پریزاد، جده، چهار باغ، حیدریه، خان، خرگرد، دودد، کاسه‌گران، مروی، ← مدرسه‌ی ملا عبدالله، نیماورد (← کاسه‌گران، مدرسه‌ی). نیز ← مدرسه‌ی عالی سپهسالار.

مدرسه‌ی اکابر نسوان وطنخواه: ← انجمن نسوان وطنخواه.

مدرسه‌ی تأییدیه‌ی دوشیزگان وطن، دومین مدرسه‌ی دخترانه در تهران که، پس از مدرسه‌ی ناموس، به وسیله‌ی خانم منیره‌ی ایادی تأسیس شد (۱۳۲۹ هق)، و مدت ۹ سال دایر بود. چند روز پس از تأسیس مدرسه‌ی تأییدیه، سومین مدرسه‌ی دخترانه در تهران، به نام مدرسه‌ی تربیت بنات، دایر شد.

مدرسه‌ی تجارت: ← تجارت، مدرسه‌ی.

مدرسه‌ی تربیت بنات: ← مدرسه‌ی تأییدیه‌ی دوشیزگان وطن.

مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی. در ۱۳۱۸ هق از طرف وزارت امور خارجه مدرسه‌ای به نام **مدرسه‌ی علوم سیاسی** در تهران تأسیس شد که دوره‌ی آن ابتدا ۴ سال بود، و در دوره‌ی اول فقط ۷ نفر از این مدرسه فارغ‌التحصیل شدند. در ۱۲۹۹ هش، متصدیان امور قضائی در صدد تأسیس مدرسه‌ای به نام مدرسه‌ی حقوق بر آمدند، و به مستشار فرانسوی وزارت عدلیه (دادگستری)، که جزء نمایندگان ایران در جامعه‌ی ملل به اروپا میرفت، دستور داده شد که چند نفر معلم برای تدریس حقوق استخدام کند. وی ۴ تن استاد حقوق از پاریس اعزام داشت، و بدین ترتیب مدرسه‌ی حقوق به کار آغاز کرد. در اسفند ۱۳۰۵ هش، بر حسب پیشنهاد وزارت معارف و تصویب هیئت وزیران، مدرسه‌ی علوم سیاسی از وزارت خارجه مجزی و جزء وزارت معارف شد، و در جلسه‌ی ۸۷ شورای عالی معارف تصویب شد که مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی با هم توأم شود.

در ۱۵ شهریور ۱۳۰۶ هش اساسنامه‌ی این مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی در ۸ ماده به تصویب شورای عالی معارف رسید. با تأسیس دانشگاه تهران (خرداد ۱۳۱۳ هش) این مدرسه و دیگر مدارس عالی در دانشگاه تمرکز یافتند. نیز ← دانشگاه تهران.

مدرسه‌ی خیریه‌ی ایتام، مدرسه‌ای که در ۱۲۷۶ هق توسط سردار مکرم فیروز جنگ، رئیس مدرسه‌ی نظام و قورخانه، برای اطفال بی سرپرست تأسیس شد. بعضی شاگردان شبانروزی بودند؛ برخی دیگر لوازم تحصیل و ناهارشان به عهده‌ی خیریه بود. در ۱۳۰۷ هش محلش در خیابان حاج شیخ هادی، و حاج امین‌الضرب متولی آن بود. در ۱۳۱۵ هش، به مناسبت لقب سردار مکرم (منتظم‌الدوله)، به مدرسه‌ی منتظمی موسوم شد. در یک اطاق شاگردان کلاسهای ۱–۳، و در اطاق دیگر بقیه تحصیل میکردند. تا ۱۳۱۸–۱۳۱۹ هش مسلماً دایر بوده است.

مدرسه‌ی سادات، مدرسه‌ای که در ۱۲۷۰ هش از طرف ← حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی برای اطفال بی‌بضاعت سادات افتتاح شد. بعد از فوت مؤسس، دخترش، فروغ دولت‌آبادی، بر حسب وصیت مؤسس، مدیر مدرسه شد.

(۱)Madras (۲)Tamil Nadu (۳)Madras (۴)Day

مدرسه‌ی سیار سلطانی (sayyār-)، مدرسه‌ی سیاری که الجایتو (سلطنتش ۷۰۳–۷۱۶ هق) به همراه خود در اردوها داشت. استادان بزرگ در آن تدریس میکردند؛ استادان و شاگردان شهریه و کومک خرج داشتند، و هر وقت اردو حرکت میکرد، وسایل حرکت آنان نیز در اردو آماده بود. صندوقهای فراوان کتب همراه مدرسه‌ی سیار حمل میشد.

مدرسه‌ی عالی بیطاری: ← دامپزشکی.

مدرسه‌ی عالی سپهسالار یا **مدرسه‌ی ناصری**، مدرسه‌ی بزرگ و زیبائی، از قرن ۱۳م هق، در تهران. ساختمان این بنای معظم، در دوران ناصرالدین شاه قاجار، در ۱۲۹۶ هق، به توسط میرزا حسین خان سپهسالار شروع شد، و پس از مرگ وی برادرش میرزا یحیی خان مشیرالدوله ساختمان آن را به اتمام رسانید. املاک بسیاری بر مدرسه وقف شده است و تولیت آن، به موجب وقفنامه، با پادشاه عصر است. مدرسه مشتمل بر مسجد (← سپهسالار، مسجد)، مکتب‌خانه و کتابخانه است. کتابخانه‌ی آن، به واسطه‌ی داشتن نسخ بی‌نظیر، اهمیت خاصی دارد. این بنا زمانی محل دانشکده‌ی معقول و منقول، مؤسسه‌ی وعظ و خطابه، و فرهنگستان ایران بود. در اصلی ورودی مدرسه در خیابان بهارستان واقع شده است. مجموعه‌ی این بنای باشکوه (مدرسه و مسجد)، مشتمل است بر جلوخان، سردر، دهلیز، حجره‌های دوطبقه، چهار ایوان، گنبد عظیم و شبستان (چهلستون)، ۸ گلدسته، مناره‌ی کاشیکاری و مخزن کتابخانه. در این مجموعه بنا کتیبه‌های زیادی بر روی کاشی نقش شده که یکی از آنها، بر گرداگرد صحن مدرسه، حاوی مفاد وقفنامه است. شاهکاری از معماری و کاشیکاری مشهور به هفت کاسه (طاق معلق) در آن به یادگار مانده است و گذشته از این، از لحاظ کاشیهای مصور خشتی رنگارنگ و نیز به علت حجاری ستونهای یکپارچه و سنگهای ازاره کمال اهمیت را دارد. در حال حاضر تعمیرات اساسی و تزیینی مدرسه‌ی عالی سپهسالار بر طبق برنامه‌های اصولی و منظمی، با نظارت فنی وزارت فرهنگ و هنر ادامه دارد.

مدرسه‌ی عالی طب، نام سابق دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران. در ۱۲۶۸ هق که دارالفنون گشایش یافت، یکی از طبقات یا کلاسهای متعدد آن طبقه‌ی طب بود که مادر دانشکده‌های پزشکی و داروسازی و دندانپزشکی امروز است. تا آن زمان تحصیل فن طبابت به صورت قدیمی و با خواندن کتابهای طب قدیم و کارآموزی زیر دست پزشک مجربی بود. ناصرالدین شاه قاجار به کلوکه، حکیم‌باشی مخصوص خود، دستور داد عده‌ای را نزد خود بپذیرد و طب جدید را به آنان بیاموزند، و در واقع نخستین معلم طب جدید در ایران کلوکه بوده است. نخستین معلمی که برای تدریس طب فرنگی در دارالفنون همراه با معلمان دیگر فنون استخدام شد، دکتر پولاک بود. در طبقه‌ی طب اطبای معروف ایرانی نیز طب قدیم را تدریس میکردند، پس از پولاک، شلیمر هلندی به معلمی طب برگزیده شد، و دکتر طولوزان فرانسوی طبیب ناصرالدین شاه نیز درسی در کلاس دارالفنون داشت. چون شاگردانی که به کلاس طب پذیرفته میشدند، از مقدمات علوم جدید آگاهی نداشتند و بیشتر فرزندان اعیان و اشراف و کسانی که بعدها باید مصادر خدمات دولتی شوند برای این کار انتخاب می‌شدند، شلیمر پیشنهاد کرد که مدرسه‌ی متوسطه‌ای برای آماده کردن دانشجویان تأسیس شود، ولی تنها به تأسیس طبقه‌ی دومی برای طب قناعت شد و این کار در ۱۲۹۶ هق صورت عمل به خود گرفت. نخستین کالبدشکافی در ایران به وسیله‌ی دکتر پولاک بر روی جسد یک اروپائی، که مرگش مظنون بود، صورت گرفت.

در ۱۲۸۳ هق، میرزا رضا دکتر (در آن زمان عنوان دکتر پس از نام میآمد نه مانند امروز پیش از آن) پسر میرزا مقیم مستوفی علی‌آبادی که از فارغ‌التحصیلان دوره‌ی اول طبقه‌ی طب بود و جزو هیئت ۴۲نفری در ۱۲۷۵ هق برای تکمیل تحصیلات به فرانسه اعزام شده بود، پس از بازگشت از اروپا به جای شلیمر به معلمی طب دارالفنون منصوب شد. پس از فوت میرزا رضا دکتر، میرزا علی دکتر همدانی که وی نیز از فارغ‌التحصیلان فرنگ بود، سمت طبیب شاه و معلم طب فرنگی دارالفنون پیدا کرد، و سپس لقب رئیس‌الاطبا به او اعطا شد (۱۲۹۹ هق)، وی چندین جلد کتاب در کالبدشناسی و آسیب‌شناسی و بیماریهای زنان و اعصاب و کودکان تألیف و ترجمه کرده بوده است.

در ۱۲۹۰ هق که ناصرالدین شاه از سفر فرنگ باز گشت، دستور داد بیمارستانی به سبک اروپائی در تهران بسازند، و آن مریضخانه‌ی دولتی (بیمارستان سینای کنونی) بود که توسط ناظم‌الاطباء (فارغ التحصیل ۱۲۸۹ هق شعبه‌ی طب دارالفنون) تأسیس شد و خود تا ۱۲۹۸ هق ریاست آن را بر عهده داشت؛ بعدها تا مدتی این بیمارستان تنها محل کارآموزی دانشجویان طب بود.

تا ۱۲۹۸ هق طب اروپائی یک معلم داشت، و از این سال به بعد معلمان متعدد عهده‌دار قسمتهای مختلف طب بودند؛ مثلاً در ۱۳۰۰ هق معلمان مدرسه‌ی طب اینان بوده‌اند؛ میرزا ابوالقاسم حکیمباشی معلم طب ایرانی، میرزا کاظم شیمی معلم حکمت طبیعی، میرزا علی دکتر معتمدالاطبا معلم طب فرنگی، میرزا محمد دکتر کرمانشاهی ملقب به کفری رئیس بیمارستان دولتی معلم طب فرنگی، میرزا علی خان قاجار معلم طب فرنگی، و دکتر آلبو معلم طب فرنگی. مقارن همین احوال تدریس چشمپزشکی به سبک جدید در ایران آغاز شد؛ چشمپزشکی به نام دکتر راتولد، که برای معالجه‌ی چشم یکی از اشراف به ایران دعوت شده بود، به خدمت بیمارستان دولتی در آمد و علاوه بر آن مقرر شد که چشمپزشکی را به عده‌ای از محصلین بیاموزد؛ دکتر لسان‌الحکمای شمس و دکتر حسین خان کحال و دکتر مهذب‌السلطنه‌ی بهرامی و دکتر امین‌الملک مرزبان از چشم‌پزشکان معروف اخیر تهران از فارغ‌التحصیلان او بودند. دکتر خلیل خان ثقفی سمت دانشیاری دکتر آلبو را داشت. در زمان دکتر آلبو کلاس طب رونق یافت. وی در ۱۳۰۸ هق به اروپا بازگشت و دکتر بازیل از ارامنه‌ی فارغ‌التحصیل انگلستان جانشین او شد که تا جج I به معلمی اشتغال داشت.

در سالهای قبل از مشروطیت، شعبه‌ی طب دارالفنون مانند همه‌ی امور دیگر کشور در طریق انحطاط افتاده بود؛ کلاس طب داوطلب فراوان نداشت زیرا راه آسان دیگری برای طبیب شدن با تحصیل در چهار مکتب طبی اطبای معروف تهران (میرزا زین‌العابدین مؤتمن‌الاطبا، میرزا ابوالحسن خان بهرامی، میرزا علی اکبر خان ناظم‌الاطبا، و میرزا سید حسین خان نظام‌الحکما) در دسترس بود. در ۱۳۲۳ هق، از ۳۱۶ نفر شاگردان طبقات نهگانه‌ی دارالفنون (مهندسی، توپخانه، پیاده‌نظام، طب، ریاضی، فارسی، موزیک مخصوص مدرسه، موزیک سرکاری، نقاشی) ۴۰ نفر در طبقه‌ی طب مشغول تحصیل بودند.

در ۱۳۲۳ هق از میان معلمان اروپائی که برای تدریس در دارالفنون استخدام شدند، چهار نفرشان معلم کلاس طب بودند؛ دکتر ژرژ معلم امراض داخلی، دکتر گاله (gāle) معلم جراحی، موسیو دانتان معلم تاریخ طبیعی، و موسیو المر معلم شیمی. میرزا علی اصغر خان مؤدب نفیسی (مؤدب‌الدوله) پسر ناظم‌الاطبا و دکتر نصرالله خان و دکتر محمود خان شیمی به سمت دانشیار و مترجم معلمان فرنگی انتخاب شدند. مؤدب‌الدوله بر اثر اختلاف با دکتر گاله از کار کناره گرفت و دکتر امیر اعلم که تازه از اروپا آمده بود به جای وی معلم تشریح توصیفی شد (۱۳۲۵ هق). در ۱۳۲۷ هق دکتر علی خان پرتو (حکیم اعظم) نخست برای تدریس حفظ الصحه (بهداشت) و سپس فیزیولوژی و طب قانونی به معلمی مدرسه‌ی طب منصوب شد. در ۱۳۳۱ هق این معلمان خارجی برای تدریس طب به ایران آمدند، دکتر گاشه برای امراض داخلی، دکتر دوشن برای امراض خارجی، مسیو لاتس برای فیزیک و شیمی، و دکتر کمپل برای طبیعیات، و اینان با شروع جج I ایران را ترک کردند و فارغ التحصیلان بازگشته از اروپا جانشین آنان شدند.

با تصویب قانون اساسی معارف و قانون طبابت (۱۲۹۰ هش) مدرسه‌ی طب رونق تازه‌ای یافت، چه مقرر شده بود که طبیبان موجود تا مهلت معینی امتحان بدهند و جواز طبابت بگیرند و از آن پس دیگر طبیب شدن جز از طریق ورود به کلاس طب امکانپذیر نبود.

در ۱۲۹۷ هش دکتر محمد حسین لقمان ادهم (لقمان‌الدوله) رئیس اطبای حضور همایونی از طرف احمد شاه به ریاست قسمت طب دارالفنون منصوب شد و از آن پس کلاس طب به نام مدرسه‌ی طب خوانده شد و رئیسی جز رئیس دارالفنون و محل جداگانه‌ای در حیاط نظام دارالفنون پیدا کرد، و دارای پنج کلاس شد (اولی آن به نام پ. ث. ان؛ از حروف اول کلمات فرانسوی فیزیک، شیمی، طبیعی، P.C.N)؛ سه نفر از معلمان (لقمان‌الدوله و دکتر حسین خان معتمد و لسان‌الحکما)، به عنوان معلم دروس بالینی هفته‌ای چهار روز در مریضخانه‌ی دولتی به محصلین سالهای سوم و چهارم و پنجم در امراض داخلی و جراحی و

کحالی آموزش میدادند. در ۱۲۹۷ هش معلمان مدرسه‌ی طب اینان بودند: امیر اعلم، تشریح توصیفی طب درمانی؛ حکیم اعظم، امراض داخلی و فیزیولوژی و طب قانونی؛ غلامحسین اعلم، بیماریهای اطفال و جراحی صغیر؛ عبدالله خان، پارازیتولوژی (انگلشناسی) و تاریخ طبیعی؛ لقمان‌الملک، امراض خارجی و مجاری بول؛ صحت‌الدوله، طب ایرانی؛ حسین خان معتمد، فیزیک و شیمی طبی و پزشکی عملی و بیماری‌های جلدی؛ احیاءالملک، حفظ‌الصحه؛ مهدی ملکزاده، تشریح توصیفی؛ یونس خان، قابلگی و باکتریشناسی؛ لسان‌الحکما، کحالی؛ لقمان‌الدوله، امراض عمومی؛ و ابوالقاسم خان بهرامی، حیوانشناسی. در سالهای بعد عده‌ای از معلمان اروپائی نیز به استخدام مدرسه‌ی طب در آمدند: مسیو مونت، گیاهشناسی؛ مسیو اودیژیه، فیزیک؛ دکتر یوراک، امراض داخلی؛ دکتر ویلهلم، جراحی. پس از بازگشت یوراک (۱۲۹۹ هش) دکتر اعلم‌الملک معلم امراض داخلی و سپس بیماریهای اطفال شد. در ۱۳۰۲ هش دکتر ولی‌الله نصر طب درمانی بالینی تدریس میکرد. در ۱۲۹۸ هش بودجه‌ی مدرسه‌ی طب ۹۷٬۲۰۰ ریال بود، و در ۱۳۰۴ هش به ۱۶۵٬۰۰۰ ریال رسید. در ۱۳۰۷ هش دوره‌ی مدرسه‌ی طب به تصویب شورای عالی معارف ۶ساله شد.

در ۱۳۰۱ هش مدرسه‌ی داروسازی دایر شد و جزئی از مدرسه‌ی طب به شمار میرفت، و معلمان این مدرسه عبارت بودند از: دکتر علیم‌الملک، فیزیک داروسازی؛ پاپاریان، فارماکولوژی؛ دکتر محمود شیمی، شیمی؛ و دکتر حکیم‌السلطنه، داروسازی.

در ۱۳۱۳ هش با تأسیس دانشگاه (قانون ۸ خرداد ۱۳۱۳ هش) نخستین تالار تشریح در زمینهای دانشگاه ساخته شد و در ۱۵ بهمن همین سال رسماً افتتاح شد. در ۱۳۱۶ هش مدرسه‌ی طب، که از دارالفنون به محل عمارت مسعودیه (محل وزارت آموزش و پرورش کنونی) و سپس به محلی در خیابان لاله‌زار و بعداً به محل بیمارستان معتمد در خیابان شیخ هادی انتقال یافته بود، به محل جدید خود در دانشگاه تهران انتقال یافت.

در ۱۳۱۸ هش پروفسور اوبرلین فرانسوی برای ریاست دانشکده‌ی پزشکی استخدام شد و چهار سال در ایران ماند و برای اصلاح و تکمیل دانشکده‌ی پزشکی قانون خاصی از تصویب مجلس گذراند و بنابر آن بیمارستانهای تهران ضمیمه‌ی دانشکده‌ی پزشکی شد و تحصیل پزشکی کمال و رونق تازه‌ای پیدا کرد. مدرسه‌ی عالی دندانسازی در ۱۳۰۹ هش به صورت وابسته‌ی به مدرسه‌ی عالی طب تأسیس شد که اکنون دانشکده‌ی دندانپزشکی جانشین آن است؛ نیز ← داروسازی و دندانپزشکی.

مدرسه‌ی علوم سیاسی: ← مدرسه‌ی حقوق و علوم سیاسی.

مدرسه‌ی مشیرالدوله: ← مدرسه‌ی نظام.

مدرسه‌ی ناصری: ← مدرسه‌ی عالی سپهسالار.

مدرسه‌ی نظام. در سال ۱۳۳۶ هق مطابق ۱۲۹۶ هش مشیرالدوله (حسن پیرنیا)، به پیروی از مدرسه‌ی نظام سن‌سیر (← سن‌سیر-لکول) فرانسه، اقدام به تأسیس یک مدرسه‌ی نظامی در تهران کرد. در آغاز آن را مدرسه‌ی نظام احمدی، به نام احمد شاه قاجار، خواند، که بعدها به مدرسه‌ی مشیرالدوله معروف شد. در دی‌ماه ۱۳۰۰ هش مقرر شد که همه‌ی مؤسسات آموزشی نظامی به یک واحد، به نام مدارس نظام، تبدیل شود. این مدارس از ۱۰ کلاس تشکیل یافت که ۲ کلاس آخر آن را کلاسهای عالی مینامیدند، ولی بعدها تغییراتی در سازمان مدارس نظام صورت گرفت و به ۳ مدرسه‌ی مجزا تقسیم شد که عبارت بودند از مدرسه‌ی ابتدائی نظام، مدرسه‌ی متوسطه‌ی نظام، و مدرسه‌ی عالی نظام که بعدها مدرسه‌ی صاحبمنصبی خوانده شد. در ۱۳۱۴ هش نام این مدارس به ترتیب به دبستان نظام، دبیرستان نظام، و دانشکده‌ی افسری تغییر یافت. از مدارس فوق، دبستان نظام منحل شد، و دبیرستان نظام و دانشکده‌ی افسری هنوز دایر است.

مدرسی، فلسفه‌ی (madrasi) یا **فلسفه‌ی اسکولاستیک** (eskolāstik) یا **اسکولاستیسیسم**[1] (eskolāstisism) یا **سکولاستیسیسم**(-sko)، عنوان تفکرات و نظریات و مباحث فلسفی کلامیی که مدارس قرون وسطی، از زمان شارلمانی تا آغاز رنسانس، تابع و مروج آن بودند، و ما آن را در کتب مجامیع یا سوماها[2] (-summā؛ لتی) و کتب مسائل یا کوایستیوها[3]ی (-kuāystio؛ لتی) قرون وسطی میبینیم. مدارس قرون وسطی در آغاز در کلیساها و صومعه‌های مسیحیت بود، و بعد به شکل دانشگاه در آمد. بجز مسائل و مباحث فلسفی معمول در مدارس قرون وسطی، هر فکر و نظری را که در آن دوره بر پایه‌های ما بعد طبیعی و دینی بود، گرچه بر پایه‌ی استدلالات نظری نباشد (از قبیل افکار عرفانی و غیره)، نیز جزء فلسفه‌ی مدرسی محسوب میدارند، و نیز فلسفه‌ی اسلامی و یهودی را از جهت ارتباط و تأثیر آن در فلسفه‌ی قرون وسطی فلسفه‌ی مدرسی میخوانند. نیز ← فلسفه؛ قسمت VI.

I- کلیات. تعلیم در مدارس و دانشگاههای قرون وسطی از دو راه بود: راه درس یا لکتیو[4] (lektio، لتی) و راه بحث یا دیسپوتاتیو[5] (disputātio؛ لتی). درس عبارت از آن بود که تنها مدرس سخن بگوید، و اقوال اساتید و مشایخ را تفسیر و توضیح کند. در کلام، اقوال پتروس لومباردوس اصل شمرده میشد، و در فلسفه بیشتر اقوال ارسطو و بوئتیوس. در بحث، شاگردان و استادان آزادانه به مذاکره میپرداختند، و دلایل موافق و مخالف را در یک مسئله به میان میآوردند.

کتب فلسفی و کلامی اهل مدرسه نیز تقریباً بر همان طریق تعلیم مدرسی بود. شروحی که بر آثار پتروس لومباردوس، بوئتیوس، ارسطو، و دیونوسیوس کاذب (← دیونوسیوس آریوپاگوسی) نوشته شده است نظیر "درس" اهل مدرسه بود. از کتب شروح و تعلیقات، کتب مجامیع پیدا شد، که در آنها مؤلفین بتدریج خود را از بند متون اساتید و مشایخ رها ساختند، و مسائل را به طور منظم تدوین کردند. کتب مسائل و مباحث نظیر "بحث" اهل مدرسه بود، و بر دو گونه بود: "کتب مسائل مباحث" و "کتب مسائل متفرقه". کتب مسائل مباحث حاصل مذاکراتی بود که در باره‌ی موضوع معینی در هر ۱۴ روز صورت میگرفت. کتب مسائل متفرقه حاصل مباحثاتی بود که در ایام پیش از عید میلاد مسیح و عید فصح در باره‌ی مسائل متفرق و مختلف صورت میگرفت، و بیشتر جنبه‌ی نمایشی داشت.

ایراد دلایل مخالف و موافق، رد دلایل مخالف، و حل مسئله بر طبق رأی موافق در کتب مجامیع نیز رعایت میشد، به این معنی که ابتدا آراء و دلایل مخالفین به تفصیل ذکر میشد، و پس از آن مسئله را به طریق موافق طرح می‌کردند، و بر آن ادله میآوردند، و سرانجام به استدلالات مخالفین پاسخ میدادند.

اقوالی که در کتب اهل مدرسه سندیت و حجیت داشت، و متفق علیه بود، در کلام بیشتر عبارات کتب مقدس و سخنان آباء کلیسا و آراء شوراهای بزرگ دینی بود، و در فلسفه بیشتر آراء ارسطو (که از او به "فیلسوف" یاد می‌کردند) و ابن رشد (که از و به "شارح" تعبیر میکردند). این گونه آراء معتبر را در کتب "اقوال" جمع میکردند. آنجا که عقاید "حجت"‌ها با هم به ظاهر متناقض مینمود استدلال و تعقل ظاهر میشد.

"اهل مدرسه" معتقد بودند که ذهن انسانی میتواند حقیقت مطلق را در یابد، و اصول و مبادی حقیقت در کتاب مقدس الهام شده است و آباء کلیسا آن را بسط و توضیح داده‌اند؛ و حقایق فلسفی، که ماوراء علم کلام باشد، با تعمق و تأمل در تعالیم ارسطو به دست میآید. البته اهل مدرسه خود را همیشه به اصول عقاید کلیسا مقید نمیداشتند، و گاهی به مسائل متنوع دیگر نیز میپرداختند، و گاهی هم تا حدی آزادانه فکر میکردند. همچنین، در فلسفه همیشه تابع ارسطو نبودند، بلکه عقاید نوافلاطونی از راه آباء کلیسا و مخصوصاً قدیس آوگوستینوس، یوحانس سکوتوس اریگنا، ترجمه‌های لاتینی دیونوسیوس آریوپاگوسی، و ترجمه‌های کتب فلاسفه‌ی اسلامی نیز در عقاید اهل مدرسه نفوذ داشت.

در قرون ۸م و ۹م و ۱۰م مسائل و مباحث و مناقشات دوره‌های بعدی به صورت خام و به اشکال ابتدائی دیده میشود (اریگنا مستثنی است). در قرون ۱۱م و ۱۲م نتایج منطق ما بعد طبیعی برای توضیح و تبیین عقاید کلامی بیشتر از پیش به کار میرود. در قرن ۱۳م، که اوج فلسفه‌ی مدرسی است، عقاید و آراء ارسطو نفوذ بیشتری مییابد، و کوششهای عظیمی برای ایجاد نظام وسیع و جامعی که در آن فلسفه و کلام در هم آمیخته شود به کار میرود، و در قرنهای ۱۴م و ۱۵م، در نتیجه‌ی نفوذ آراء دانز سکوتس و ویلیام آکمی، دوباره قلمرو فلسفه و کلام از هم

(۱) scholasticism (۲) summae (summa مفردش) (۳) quaestiones (quaestio مفردش) (۴) lectio (۵) disputatio

جدا میشود، و فلسفه‌ی مدرسی قوس نزولی میپیماید.

II- قرون اولیه (۸م-۱۲م). از مسائلی که در قرنهای ۸م تا 10م فکر اهل مدرسه را به خود مشغول میداشت مسئله‌ی قلب ماهیت بود، یعنی تبدیل نان و شراب به جسم و خون مسیح در سه آیین قربانی مقدس. بعضی معتقد بودند که نان و شراب خورده‌شده در عشای ربانی کاملاً به جسم و خون مسیح مبدل میشود و چیزی خلاف طبیعت در آن نیست زیرا هر چه در عالم طبیعت است مطیع و تابع اراده‌ی الاهی است. اما بعضی دیگر با این نظر مخالفت ورزیده میگفتند که قلب ماهیت در عشای ربانی را باید تأویل کرد، و آن را نه به معنی حقیقی بلکه به معنی مجازی گرفت. مسئله‌ی دیگر مسئله‌ی مشیّت ازلی و قضا و قدر بود، که مورد مباحثات بسیار قرار گرفت. مسئله‌ی تحقق کلیات و یا صرف ذهنی و اسم بودن آن نیز در این دوره دیده میشود، ولی نه به آن عمق و شدتی که در قرون بعد دیده شد، زیرا عوارض و نتایج آن در اصول اخلاق و دین هنوز معلوم نشده بود.

در قرن 10م، عده‌ای فن جدل را در علم کلام مسیحی به کار بردند. این اشخاص را جدلیون، فلاسفه، سوفسطائیه، و مثّائیّه نیز می‌گفتند. فولبر (فت 1028) و انسلم مشائی[1] (anselme massâ'i) (غیر از قدیس انسلم) طرفدار استعمال معتدل و محدود جدل در علم کلام بودند. اما عده‌ای افراطی بودند که جدل را تنها قاضی در کلام میدانستند. سردسته‌ی این عده برنگاریوس (فت 1088) بود، که قلب ماهیت را منکر شد. تعالیم او در مجامع بزرگ دینی محکوم گردید، و او سرانجام ناگزیر شد که سخنان خود را پس بگیرد. در برابر این تند-روی، عکس العمل شدیدی پیدا شد که فلسفه را بکلی خادم و مطیع دین و کلام قرار داد. بعضی از طرفداران این عقیده حتی ارزش علوم را نیز منکر شدند، و پیتر دامیانی تا آنجا رفت که ارزش اصل عدم تناقض را نیز انکار کرد.

در قرن ۱۱م، ← قدیس انسلم (فت 1109) ایمان را مقدم بر عقل قرار داده گفت: "من علم را برای وصول به اعتقاد نمیخواهم بلکه میخواهم اعتقاد داشته باشم تا بتوانم به علم دسترس پیدا کنم".

III- مسئله‌ی کلیات. در قرن ۱۱م مسئله‌ی کلیات با شدت بیشتری ظهور کرد. مسئله‌ی کلیات را ظاهراً نخستین بار فرفوریوس در ایساغوجی مطرح کرده بود که آیا اجناس و انواع فقط وجود ذهنی دارند یا وجود خارجی هم دارند، و اگر وجود خارجی دارند مادی هستند یا غیر مادی، و آیا وجودشان در اشیاء و جزئیات است یا در خارج از آن. فرفوریوس به این سؤالات پاسخ نگفته است. بوئتیوس نیز این مسئله را به این گونه طرح کرده بود که آیا کلیات اشیاء هستند یا فقط صرف کلمات، و از اینجا مسئله‌ی اصالت کلیات و لفظی بودن آن ظاهر شد. روسکلینوس[2] (roskellinus؛ فت بعد از 1120) معتقد شد که کلیات صِرف لفظ و نام برای اشیاء هستند، و هیچگونه حقیقتی غیر از آن ندارند. طرفداران واقعیت و اصالت کلیات (از جمله آبلار) بر روسکلینوس تاختند، و گفتند انکار کلیات به معنی نفی هر گونه تشابه و تجانس و تشاکل میان اشیاء است، و در این صورت، میان دو جزئی و دو شخص از یک کلی (مثلاً میان دو انسان) هیچ وجه مشترکی وجود ندارد. زیرا، در صورت اقرار به چنین وجه مشترکی، به اصالت وجود یک کلی که میان آن دو مشترک است اقرار کرده‌ایم. در صورت نفي هر گونه وجه مشترک میان اشیاء، علم ممکن نخواهد بود، و معنی وحدت و اتحاد از میان خواهد رفت، و آنچه باقی میماند فقط تضاد و اختلاف و دوگانگی است. قدیس انسلم به اصالت کلیات معتقد بود، و عقیده داشت که کلیات پیش از اشیاء در علم الاهی وجود دارند، و در حقیقت علم الاهی همان کلیات است. گیوم شامپوئی (فت 1121) از تندروان در اصالت کلیات بود، و اشخاص و جزئیات را دارای وجود حقیقی نمی-دانست، و میگفت جزئیات اعراضی بیش نیستند، ولی آبلار او را از این اعتقاد بر گرداند. آبلار معتقد بود که وجود کلیات در اشخاص است، و کلیات تنها وسیله‌ی علم انسان هستند، و بنا بر این، کلیات نمیتوانند فقط نام صِرف باشند. برای مسئله‌ی کلیات در قرون بعد قسمت V دیده شود.

IV- قرن ۱۲م. در نیمه‌ی اول قرن ۱۲م، کتب منطقی ارسطو-از قبیل قیاس و برهان (انالوطیقای اول و دوم) و جدلیات (طوبیقا) و مغالطات (سوفسطیقا)-در دسترس اهل مدرسه قرار گرفت، و پس از آن، بتدریج کتب و رسائل فلاسفه‌ی اسلام و یهود وارد اروپا شد، و این از نتایج جنگهای صلیبی بود. کتب ما بعد الطبیعه و طبیعیات و اخلاق و علم‌النفس ارسطو نیز از همین راه وارد اروپا شد.

V- عصر طلائی فلسفه‌ی مدرسی (قرن ۱۳م). در آغاز قرن ۱۳م، کتب عربی به نحو بهتری ترجمه شد، و پس از آن ترجمه‌های مستقیمی از یونانی به عمل آمد. در نتیجه، اهل مدرسه توانستند عقاید و آراء واقعی ارسطو را تشخیص دهند، زیرا در فلسفه‌ی اسلامی عقاید ارسطو با عقاید نوافلاطونیان در هم آمیخته بود، و عقایدی نظیر عقیده به قِدَم عالم در ضمن آن مستور بود. ورود عقاید ارسطو و عقاید مسلمانان به اروپا ابتدا آشفتگی و اضطراب ایجاد کرد، و عقایدی تازه پیدا شد که از طرف کلیسا به عنوان الحاد و ارتداد مردود شناخته شد. کلیسا ابتدا آثار ابن رشد و ارسطو را، بجز منطقیات آن، ممنوع کرد. اما دومینیکیان و فرانسیسیان پس از زحمات و مبارزات زیاد توانستند نظر کلیسا را نسبت به ارسطو تغییر دهند، چنانکه در سال ۱۲۵۳ در دانشگاه پاریس، زیر نظر پاپ، دو کرسی برای تعلیم فلسفه‌ی ارسطو تأسیس شد. ارسطو بتدریج مقامی نظیر مقام آوگوستینوس پیدا کرد، و او را در طبیعیات طلیعه‌ی مسیح دانستند، چنانکه یحیی معمدان را طلیعه‌ی مسیح در عنایت الاهی میدانستند. اما در همین قرن بعضی از اهل مدرسه، مانند آلکساندر هالنسیس، بودند که عقاید افلاطون را تنها فلسفه‌ی مبین آراء کلیسا میدانستند.

اوج فلسفه‌ی مدرسی با اخذ فلسفه‌ی ارسطو در قرن ۱۳م در ظهور دو فیلسوف بزرگ، که هر دو در طریقت دومینیکی بودند، نمایان میشود، که یکی ← قدیس آلبرتوس کبیر و دیگری توماس آکویناس است. آلبرتوس کبیر استاد توماس بود، و کار عمده‌ی او شرح و تعلیق بر آثار ارسطو است، و کار عمده‌ی توماس تأسیس نظام منسجمی از فلسفه‌ی مدرسی است. نقاد بزرگ عقاید توماس آکویناس یا، به اصطلاح، فلسفه‌ی توميست، معاصر او دانز سکوتس است، که از مردم بریتانیا بود. آلبرتوس کبیر معتقد بود که عقل و ایمان هماهنگند، منتها بسیاری از مسائل ایمانی هست که، با همه‌ی عدم مخالفت آن با عقل، ماوراء عقل است. توماس این گونه مسائل را مشخص کرد، و اهم آن به عقیده‌ی او مسائل تثلیث، قلب ماهیت، و حدوث عالم از عدم محض است.

آلبرتوس کبیر، توماس آکویناس، و دانز سکوتس تقریباً در باره‌ی کلیات همعقیده بوده-اند، و آن تقریباً همان عقیده‌ی آبلار است، که نوعی اعتقاد معتدل به اصالت کلیات است. این اعتقاد را ابن سینا و بسیاری از فلاسفه‌ی اسلامی نیز داشته‌اند، و میگفتند که وجود کلی طبیعی به معنی وجود جزئیات و اشخاص است، و وجود کلی در علم خدا پیش از وجود شخص و فرد است.

اما در مسئله‌ی اراده و عقل، نظر آلبر-توس و توماس آکویناس با دانز سکوتس کاملاً مخالف است. آلبرتوس و توماس معتقد بودند که اراده‌ی الاهی عین علم اوست، و این علم هم خیر مطلق و محض است. بنا بر این، اراده‌ی الاهی تابع خیر مطلق است، و این جهان، که محصول اراده‌ی اوست، نظام اتمّ و اکمل است، و بهتر از آن ممکن نیست. پس، در حقیقت، آفرینش عالم تابع یک ضرورت و لزوم است، زیرا اگر خداوند جهان را به گونه‌ی دیگری میآفرید هر چه بود ناقصتر از جهان فعلی میشد، و این ممکن نیست، زیرا اراده عین علم است و علم عین کمال و خیر مطلق، و اراده‌ی الاهی از کمال مطلق تخلف نمیکند. در انسان نیز اراده‌ی انسان پیرو عقل اوست، و عقلِ فرد نخست راه-های گوناگون عمل را در نظر میآورد، و یکی را که اصلح و اکمل است میپذیرد، و آنگاه اراده آن را انجام میدهد. دانز سکوتس این عقیده را مخالف آزادی و اختیار انسان می-دانست و میگفت، در افراد انسان، عقلها و دانشها برابر و یکسان نیستند، و عقل و دانش هر کس به مقتضای طبیعت و تربیت اوست. پس، بنا به عقیده‌ی آلبرتوس و آکویناس، اراده ناچار از طبیعت و خصوصیات هر فرد پیروی میکند، و به همین جهت، معلول و مضطر و تابع سلسله‌ی احوال و علل قبلی است، و آزادی و اختیار ندارد. اما به عقیده‌ی سکوتس، چون هم

(۱) Anselm the Peripatetic (۲) Roscelin

خداوند توانا و قادر مطلق است و هم انسان آزاد و مسئول اعمال خویش است، اراده باید مستقل از هر چیز و فاعل مختار و آزاد باشد. نتیجه‌ی این اعتقاد این است که خداوند میتواند جهان دیگری بیافریند که قواعد و قوانین آن مخالف قواعد و قوانین این جهان باشد. البته، در وضع جهان فعلی و با طبیعت فعلی اشیاء و افراد انسان، خیر و شر معیّن است، و طبایع اشیاء مستقر و معلوم است. در نظام کنونی عالم، خداوند نمیتواند به دایره خواص مثلث بدهد، و حاصل جمع دو و دو را، مثلاً، پنج کند. اما میتواند جهان دیگری با طبیعت و ماهیت کاملاً مخالف بیافریند که خیر و خوبی در آن نقیض آنچه ما درک میکنیم باشد، و طبیعت اشیاء و اجسام نیز بکلی غیر از آن باشد که ما در این جهان میبینیم.

از مسائلی که اهل مدرسه را به خود مشغول ساخته بود مسئله‌ی تشخص بود، آنچه فردی را از فرد دیگر ممتاز و مشخص میسازد چیست؟ توماس آکویناس، به پیروی ارسطو، معتقد بود که اجسام از ماده و صورت ترکیب یافته‌اند. صورتْ طبیعت مشترک میان اجسام است، و آنچه این صورت مشترک را صفت خاص و فردیت میدهد ماده‌ی جزئی و فردی است. این ماده‌ی جزئی با اعراض خاص دیگر اصل تشخص و فردیت را تشکیل میدهد. به عقیده‌ی آکویناس، دو قسم ماده وجود دارد: یکی ماده‌ی نخستین یا، به قول فلاسفه‌ی اسلامی، هیولای اولیٰ، که نامتعین و نامشخص است. دیگر ماده‌ای که دارای نوعی صورت است، و ماده‌ی دوم است. این ماده است که اصل مشخص صورتهای مشترک است. اما موجودات روحانی از ماده و صورت ترکیب نیافته‌اند، بلکه صورت محض و فعلیت محض‌اند. بنا بر این، تشخص و جدائی موجودات روحانی (از قبیل فرشتگان) تشخص عددی نمیتواند باشد، زیرا چنانکه گفته شد اصل تشخص عددی ماده است نه صورت. پس، جدائی فرشتگان از یکدیگر و وجه تمایز آنها به صورت است، و از اینجاست که گفته است امتیاز فرشتگان به نوع است نه به فرد یا شخص. دانز سکوتس با این نظریه مخالف بود زیرا، در صورت پذیرفتن آن، نمیتوان به بقای روح معتقد شد، چه اگر مشخص فرد انسان ماده‌ی خاص او باشد با زوال ماده، که زوالپذیر است، فرد انسان نیز زوال میپذیرد، و بقای روح او دیگر پایه و مستندی ندارد. سکوتس اصل مشخص را نیز نوعی صورت میدانست، و آن را هایکسئیتاس[1] (hāykseitās) [= این چیز بودن، یا اینیت[2] (iniyyat)] مینامید. همچنانکه جنس به وسیله‌ی فصلْ نوع میشود (یعنی مثلاً حیوان که جنس است بوسیله‌ی "ناطق" که فصل است انسان میشود)، برای اینکه این انسان فرد شود نیز فصلی لازم است. مثلاً، برای "سقراط بودن" فصلی لازم است، و آن خصوصیات و صفات خاص سقراط است، که همان فصل مشخص یا هایکسئیتاس است. پس، شخص انسان نیز فناناپذیر و جاویدان است، زیرا مشخص او ماده نیست بلکه صورت و فصل خاصی است.

در قرن ۱۳م، بعضی از اهل مدرسه به علوم طبیعی نیز متوجه بودند. آلبرتوس کبیر در زیستشناسی، جانورشناسی، و گیاهشناسی مطالعات و مشاهداتی داشت. در انگلستان پتروس پرگرینوس[3] (petrus peregrinus) اهمیت تجربه را در علوم طبیعی، و به خصوص در پدیده‌ی مغناطیسی، تأکید کرد. اما بالاتر از همه راجر بیکن بود، که به اهمیت فوق العاده‌ی ریاضیات در علوم طبیعی واقف بود، و معتقد بود که مرجع همه‌ی علوم باید ریاضیات باشد.

مسئله‌ی کلیات، که در قرن ۱۳م، تقریباً به پیروی از آکویناس و آلبرتوس کبیر، به صورت نوعی اصالت معتدل مقبول واقع شده بود، در قرن ۱۴م دوباره میدان مبارزه و اختلاف آراء قرار گرفت و اصحاب واقعیت و اصالت کلیات با اصحاب تسمیه درگیر شدند. اصحاب تسمیه را در این عصر اصطلاحیون (یعنی کسانی که کلیات را صِرْفِ اصطلاح میدانند) و مفهومیون (یعنی کسانی که کلیات را مفهوم صِرْفْ میدانند) نیز میگفتند، و سردسته‌ی ایشان ویلیام آکمی بود. وی با قاطعیت تمام منکر وجود کلیات، خواه پیش از اشیاء و خواه بعد از اشیاء، شد. کلیات فقط امور ذهنی هستند، و تنها در ذهن هستند نه در اشیاء. اما در ذهن نیز به مثابه‌ی علامت و معنی هستند که انسان فقط به وسیله‌ی آن اشیاء را مینامد و به آنها اشاره میکند، مانند علامات جبری برای اعداد و مقادیر. چون علامت هستند پس قراردادی و جعلی هستند، و از اشیاء انتزاع شده‌اند. حتی وسیله‌ی معرفت هم نیستند، زیرا کسی به وسیله‌ی نام به کنه شیء دست نمییابد. اصلْ اشخاص و افرادند نه کلیات. ما شخص سقراط را میشناسیم، نه انسان کلی را که سقراط فرد آن است. چون کلیات هیچ گونه وجود ندارند، علم خدا نیز کلی نیست، و او فقط به جزئیات عالم است. در نتیجه، خداوند در آفرینش نمونه و مثال و عین ثابتی در برابر نداشته است، و به معنی دیگر، خداوند علم سابق بر اشیاء ندارد؛ او به وسیله‌ی اراده‌ی خود همه چیز را آفریده است، و میتوانست این جهان را نوعی دیگر و به شکل دیگر بیافریند. ویلیام آکمی قلمرو عقل را غیر از قلمرو ایمان میداند، و به عقیده‌ی او، اثبات وجود و توحید و لایتناهی بودن خدا در حد ایمان است نه عقل.

در نظر مورخان فلسفه، دانز سکوتس و ویلیام آکمی پیشگامان زوال و انحطاط فلسفه‌ی مدرسی هستند. اوج فلسفه‌ی مدرسی در آکویناس و حجیّت و اقتدار مطلق ارسطو بود. فلسفه‌ی مدرسی در یک کلیسای متحد با عقاید ثابت و غیر قابل تغییر و زبان لاتینی بر افکار مسلط بود. در قرن ۱۵م، با ظهور چاپ، و توجه به زبان یونانی و اصول فلسفه در زبان یونانی، و تحقیق در آثار حکمای یونان بدون توجه به مفسران لاتینی و عقاید کلیسا، و عطف نظر از کلیات به مسائل واقعی و طبیعی، و جانشین ساختن تجربه و مشاهده و آزمایش در جای قیاس و برهان عقلی، بتدریج فلسفه‌ی مدرسی از اعتبار افتاد و به صومعه‌ها و دیرها منحصر شد. نیز ← فلسفه.

مدرکه (modreka)، بطنی (← انساب) از قبایل مضر، از عدنانیان که فرزندان مدرکه پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان بوده‌اند. شامل بطنهای فراوانی است از قبیل هذیل، اسد، کنانه، و قریش؛ نیز ← ربیعه، جدول ص ۱۰۷۴.

مدرنیسم[4] (modernism، فس) یا **تجددخواهی** (tajaddod.xāhi)، در اروپا و در حوزه‌ی دین مسیحی، تمایلات آزادیخواهانه، در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، برای تجدید نظر در بسیاری از عقاید رسمی و سنتی دین مسیح جهت سازگار کردن آن با نتایج پیشرفتهای علمی که مخصوصاً از قرن ۱۹م به بعد برای بشر حاصل شده است. نظیر چنین تمایلات در حوزه‌های دینی اسلامی نیز از اواخر قرن ۱۹م پیدا شد، گرچه نام تجددطلبی به خصوص بر این گونه تمایلات و نهضتها در میان مسلمانان داده نشد، و از پیروان آن در بعضی از ممالک اسلامی به سلفیه یاد شد.

ظاهراً علت اینکه نام تجدد طلبی به نهضتهای تجددخواهی در میان مسلمانان داده نشده است ابا و امتناع خود پیروان این گونه نهضتها است زیرا مسلمانان تجدد خواهی به معنای تجدید نظر در اصلی از اصول دین یا معتقدات دیگر اساسی خود را صحیح نمیدانند.

در پرتو کشفیات علمی در همه‌ی قلمروهای مورد علاقه‌ی انسان، و مخصوصاً تاریخ، باستان‌شناسی، و زبانشناسی، عده‌ای از روحانیان کاتولیک که این کشفیات را با مندرجات کتاب مقدس موافق نیافتند جسته گریخته چنین اظهار نظر کردند که بسیاری از مندرجات کتاب مقدس برای بیان حقایقْ ثابت و پایدار برای همه‌ی زمانها و اعصار نیست، بلکه برای بیان احساسات دینی مردمی است که در عصر معینی میزیسته‌اند، و به همین دلیل، حقایق دینی نیز مشمول تحول و پیشرفتهای انقلابی علمی است، و یا بپای تحولات علمی باید آن نیز تحول و تغییر یابد. تجددطلبان در تمایلات خود بیشتر پیرو نظرها و احساسات شخصی خود بودند، و بر پایه‌ی مصالح روزانه عمل میکردند، و اصول کلی و مطلق پیشنهاد نمیکردند. تجددطلبان، با ترک فلسفه‌ی مدرسی، بیشتر بر عمل و اراده‌ی انسان تکیه داشتند تا بر عقل، و به جای فلسفه‌ی مذکور، از فلسفه‌ی موریس بلوندل[5] (moris blondel؛ ۱۸۶۱–۱۹۴۹)، فیلسوف کاتولیک فرانسوی، ه. برگسون، و و. جیمز طرفداری میکردند. به عقیده‌ی پیروان مدرنیسم، وحی و الهام یک دریافت شخصی است از حقیقت الاهی نه دریافت حقیقت کلی عینی از خدا و بیان آن به مردم. از رهبران مدرنیسم در فرانسه آ. ف. لوازی، لوسین لابرتونیر[6] (lu:sian läber-tonier؛ ۱۸۶۰–۱۹۳۲)، و بلوندل، در ایتالیا رومولو موری[7] (romolo murri؛ ۱۸۷۰–

(۱) haecceitas (۲) thisness (۳) Petrus Peregrinus (۴) modernism (۵) Blondel (۶) Laberthonnière (۷) Murri

۱۹۴۴) و آنتونیو فوگاتتسارو[1] (ãntonio fo-gāttsāro ۱۸۴۲–۱۹۱۱)؛ و در بریتانیا جورج تیرل[2] (jorj tirəl؛ ۱۸۶۱–۱۹۰۹) و بارون فریدریش فون هوگل بوده‌اند.

کلیسای کاتولیک با نهضت مدرنیسم به مخالفت برخاست و آن را از قبیل اظهار عدم معرفت به خدا (لاادری‌گری. ← لاادریه)، و اعتقاد به حلول دانست، و آن را سوء تعبیر و سوء فهم کشفیات علوم جدید خواند. پاپ پیوس X در ۱۹۰۷ مدرنیسم را "حاصل ترکیب همه‌ی عقاید ارتدادی و الحادی" خواند، و پس از آن فکر مدرنیسم در داخل کلیسای کاتولیک از میان رفت. در کلیساهای پروتستان، مدرنیسم نهضت متشکلی نیست، بلکه نوعی اظهار رأی آزاد در باره‌ی مسائل دینی است، و با لیبرالیسم یا آزادیخواهی دینی مترادف است.

در حوزه‌های اسلامی از قرن ۱۹م به این طرف بعضی از صاحبنظران سعی کرده‌اند که بسیاری از آیات قرآنی و احادیث را که متضمن اظهار نظر در باره‌ی عالم و طبیعت است با نتایج پیشرفتهای علوم جدید تطبیق کنند. از این دسته‌اند سر سید احمد خان در هند، و شیخ محمد عبده و شاگرد او محمد رشید رضا در مصر، که افکار ایشان در مجله‌ی المنار در مصر منتشر میشد. سید هبةالدین شهرستانی، از علمای مذهب شیعه، با انتشار کتاب الهیئة و الاسلام سعی کرد که آیات قرآنی و احادیث را با حقایق هیئت جدید وفق دهد.

مدرنیسمو: ← هنر جدید.

مدعم: ← محمد ص، قسمت ۴۹.

مدعی العموم (modda'io 'l.'omum)، اصطلاح قدیمی در مقابل اصطلاح جاری کنونی **دادستان** (dādsetān)، و او کسی است که در دستگاه دادگستری بر اداره‌ی دادسرا ریاست دارد و وظیفه‌ی کلی او تعقیب جرم و صادر کردن دادخواست (ادعانامه) علیه مجرمان و تعقیب آنان در دادگاهها (محاکم) است. معاونان دادستان در اصطلاح دادگستری دادیار خوانده میشوند.

مدعی پیر: ← استوارت، جیمز فرانسیس ادوارد.

مدعی جوان ← استوارت، چارلز ادوارد.

مدفرد[3] (medfərd)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۶۴'۳۲۷)، ش ماساچوست، ل حومه‌ی بستن، بر رود میستیک[4] (mistik). در ۱۶۳۰ تأسیس شد، و در ۱۸۹۲ عنوان شهریت یافت. از مراکز قدیم کشتیسازی، و مقر دانشگاه است.

مدکس، ریچارد لیچ، طبیب بریتانیائی؛ ← عکاسی، قسمت XV.

مدلج، بنی: ← محمد ص، قسمتهای ۲۳ و ۴۱.

مدلین[5] (medəlin؛ انگل)، نام محلیش مذیین (medeyin)، شهر (در ۱۹۷۱ جع تخمیناً ۱'۰۳۹–۸۰۰)، غ قسمت مرکزی جمهوری کولومبیا؛ بنای ۱۶۷۵. از لحاظ جمعیت سومین شهر کولومبیا، و مرکز عمده‌ی صنعتی آن کشور است. کارگاههای نقره سازی و کارخانه‌های تصفیه‌ی قند دارد. مواد شیمیایی، انواع دارو، لوازم برقی، مواد غذایی، سفالینه، ظروف چینی، البسه، شمع، سیگار، ساعت، و کفش تهیه میکند. صادراتش، مصنوعات طلا و نقره و قهوه است.

مدنی (madani) [← منسوب به مدینه]، در قرآن، ← آیه؛ مکی؛ قرآن، قسمت IV.

مدنی دشتکی شیرازی: ← مدنی شیرازی.

مدنی رای: ← محمود II خلجی.

مدنی شیرازی یا مدنی دشتکی شیرازی (madanie daštakie širāzi)، شهرت **سید علی خان**، فت ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ هق، دانشمند شیعه؛ مت مدینه. در ۱۶ سالگی از حیدرآباد هند، که پدرش نظام الدین در آنجا در خدمت قطب شاه (عبدالله) بود، به زادگاه خود مدینه مهاجرت کرد؛ پس از فوت پدر، به دعوت قطب شاه به هند باز گشت و لقب خان و ریاست ۱'۳۰۰ سوار پیدا کرد. سپس به اصفهان و سرانجام به شیراز زادگاه نیاکان خود رفت و در آنجا مقیم شد، و در مدرسه‌ی منصوریه به تدریس پرداخت. شهرتش به خاطر سه شرح است که به کتاب صمدیه نوشته است (← صمدیه). علاوه بر این شروح، آثار فراوان دیگر داشته که بیشتر آنها به چاپ رسیده است، اغلاط القاموس، احوال الصحابة و التابعین، انوار الربیع فی انواع البدیع، ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین، و المخلاة به سبک کشکول شیخ بهائی.

مدوار[6]، **پیتر براین** (pitər brāyən medə-wār)، ۱۹۱۵– ، جانورشناس بریتانیائی؛ مت برزیل. در ۱۹۴۷–۵۱ استاد جانورشناسی دانشگاه بیرمنگام بود، و در ۱۹۵۱ به استادی جانورشناسی و کالبدشناسی تطبیقی یونیورسیتی کالج لندن منصوب شد. در طی جج II طریقه‌ای کشف کرد برای اتصال دو سر اعصاب بریده‌شده که موجب شهرت وی شد. آزمایشهائی نیز در باره‌ی کشت یک بافت زنده از بدنی به بدن دیگر انجام داد. در باره‌ی یک نظریه‌ی پیشنهادی ⇐ سر مکفارلن برنت، ثابت کرد که برای بدن این امکان هست که بر تمایل عادی خود به دفع بافت یا اعضای خارجی فایق آید. به خاطر کشفیاتی که ادراک پدیده‌ی ایمنی را در بدن افزایش داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ سر م. برنت) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۰ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مدوال[7]، **هنری** (henri medwāl)، نق ۱۴۸۶، نخستین درامنویس معروف انگلیسی. درام فولگنس و لوکرس (در ۱۴۹۷ اجرا شد) قدیمترین نمایشنامه‌ی انگلیسی است که تم اصلی آن عاشقانه است. نمایشنامه‌ی دیگرش، طبیعت، نمایشنامه‌ای اخلاقی است.

مدور، در علم بدیع؛ ← تدویر.

مدوز، نام فرانسوی مدوسا، در اساطیر.

مدوز[8] (meduz؛ از فن)، نام مرحله‌ی شناوری آزاد دسته‌ای از کیسه‌تنان (مرحله‌ی دیگر آن پولیپ نام دارد). بدن یک مدوز جامی ژلاتینی است که ۹۰٪ آن آب است و نبضش منظم آن به این جانور قابلیت شناوری میدهد. مانند همه‌ی کیسه‌تنان، مدوز بازوهای گیرنده‌ای دارد که با آنها شکار خود را به داخل مجرای گوارش می‌کشد. قطر بعضی از این جانوران به ۶۰ سم و

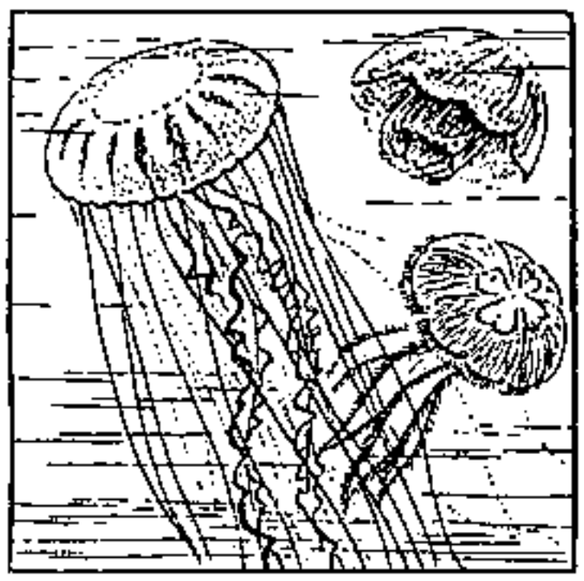

مدوز

درازای بازوی بعضی به ۱۸ متر میرسد، و یاخته‌های گزنده‌ی بازوها ممکن است بر بدن کسانی که در آب شنا میکنند زخمهای سخت تولید کند.

مدوسا[9] (medusā)، فن **مدوز** (medu:z)، در اساطیر یونانی، عمده‌ترین **گورگونها**. قبلاً زیبا بود، ولی چون آتنه از او آزرده‌خاطر شد،



مدوسا

وی را چنان نازیبا کرد که هر کس بدو می‌نگریست سنگ میشد. بر سرش بجای مو، هزاران مار دیده میشد. برسئوس او را کشته سرش را به آتنه داد. آتنه سر را بر سپر خود نصب کرد. از خون سر وی پگاسوس به وجود آمد. گویند هرکول طره‌ای از گیسوی او را که همان خاصیت سنگ کردن داشت، به دست آورد. این طره دارای این خاصیت بود که در برابر دشمنان طوفانی تولید می‌کرد، و آنان را در آب غرق میساخت.

مدوک[10] (medok). ناحیه‌ای درمنطقه‌ی تاکستانی بوردو، فرانسه، بر ساحل غ رود ژیروند. به‌صورت شبه جزیره‌ای بین خلیج بیسکی و رود ژیروند گسترده است. دارای دوقسمت است، **مدوک علیا**، و **مدوک سفلی**. در آبادیهای مدوک انواع گوناگون انگور مرغوب کشت میشود.

مدول[11] (modul). ۱- در فیزیک، ضریبی که مقاومت مکانیکی معینی را مشخص میکند، مثلاً مدول یانگ یا ضریب یانگ (← کشمانی، قسمت V). ۲- در ریاضیات، طول یک حامل و اندازه‌ی عددی آن؛ مدول برای حامل $\bar{V}$ چنین نمایش داده میشود، $\bar{V}$.

مدولاسیون، در فیزیک، ← تحمیل.

مدولاسیون[12] (modulāsion؛ از فن) یا **تغییر مقام**، در اصطلاح موسیقی، انتقال از مقامی به مقام دیگر. در موسیقی غربی که آرمونی دارد، برای اینکه تغییر مقام به گوش نامطبوع نیاید، میتوان آکورد مشترکی را بین مقامهای اولیه و

(۱)Fogazzaro (۲)Tyrrel (۳)Medford (۴)Mystic (۵)Medellín (۶)Medawar (۷)Medwall (۸)medusa
(۹)Medusa (۱۰)Médoc (۱۱)modulus (۱۲)modulation

جدید واسطه یا محور تغییر مقام قرار داد. اگر آکورد مشترکی موجود نباشد، متوسل به چند تغییر مقام میشوند تا بنرمی به مقام مطلوب برسند. در موسیقی ایرانی که وحدت صدا و آرمونی وجود ندارد، مدولاسیون به سه طریق انجام میشود: (۱) با تغییر منطقه‌ی فعالیت صوتی بدین گونه که اگر، مثلاً، در مقام قبلی نتهای دو تا سل به کار میرفته در مقام جدید نتهای می تا سی مرکز فعالیت بشود؛ (۲) با تغییر وظیفه‌ی یک یا چند نت از نتها، مثلاً، اگر در مقام قبلی نت دو نقش پایان‌دهنده‌ی آهنگ را به عهده داشته، در مقام بعد این کیفیت را از دست بدهد و نت دیگری این وظیفه را به عهده گیرد؛ و (۳) با تغییر یک یا چند نت از نتها که به مقدار مختلف میتوانند بالا یا پایین روند، مثلا اگر نت فا در مقام قبلی به نت فا دیز در مقام جدید تغییر یابد، و غیره. نیز ← آتونال.

مدوی[1] (medwey)، رودی به طول ح ۹۶ کم، چش انگلستان، که از ساسکس سرچشمه میگیرد، و به تمز میریزد.

مدهیا بهارت[2] (madhiā bhārat)، مملکت سابق (۱۲۰٬۸۳۸ کمم)، غ هند مرکزی. در ۱۹۴۸ از اتحادیه‌ی ۱۹ کشور نواب‌نشین سابق تشکیل شد، که عمده‌ترین آنها گوالیار و ایندور بود، سپس ۵ کشور کوچکتر به آن ضمیمه شد. در ۱۹۵۶ بخشی از مدهیا پرادش شد.

مدهیا پرادش[3] (madhiā prādeš) یا **مادهیا پرادش** (mādhiā)، ایالت (۴۴۳٬۴۳۰ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۴۱٬۶۵۰٬۶۸۴)، هند مرکزی، پایتخت آن بهوپال. از خ وسعت دومین ایالت هند است، و از ل به ج به صورت مرتفعاتی است که با دشتهائی از یکدیگر جدا شده است. از ل به اوتار پرادش، از ل‌ش به ایالت بهار، از ش به ایالت اریسه، و از چ‌ش به ⇐ اندهرا پرادش محدود است. باران کافی و خاک حاصلخیز آن اقتصاد شکوفانی برای این سرزمین فراهم آورده است که جنبه‌ی کشاورزی آن غالب است. غلات، بالخاصه گندم، فراورده‌ی عمده‌ی ل است. در چ‌ش برنج محصول غالب است. پنبه‌ی فراوان چ‌غ (بالخاصه در ناحیه‌ی برار) این ایالت را از لحاظ تولید پنبه دومین ایالت هند پس از بمبئی قرار داده است. ریسندگی و بافندگی صناعتهای مهم این ایالت است؛ در ⇐ بهیلاینگر کارخانه‌ی فولادسازی عظیمی است که با کومک تجشس ساخته شده است. کانیهای این سرزمین زیاد است و نهشتهای منگنز و بوکسیت و آهن و زغال آن استخراج میشود. عده‌ی بومیان اصلی آن، عمدتاً از قبایل گوند (gond)، حدود ۵ میلیون نفر است که در نواحی جنگلی زندگی میکنند. سابق بر این اسماً جزو امپراطوری مغول هند بود، و در قرنهای ۱۶م و ۱۷م گوندها، و در قرن ۱۸م مراتبها بر آن فرمانروائی داشتند. انگلیسها در ۱۸۲۰ آن را متصرف شدند. ناحیه‌ی برار، که در ابتدا متعلق به نظام حیدرآباد بود، در ۱۹۰۲ ضمیمه‌ی آن شد. این ایالت از آن زمان تا ۱۹۵۰ به نام ایالات مرکزی و برار خوانده میشد. در ۱۹۵۶، با افزوده شدن ایالتهای سابق مدهیا بهارت و وینده‌یا پرادش و بهوپال بر آن، وسعت این ایالت بسیار زیاد شد. اکثریت مردم هندو هستند و به زبان هندی تکلم میکنند، ولی اردو و زبانهای دیگر نیز رایج است. چهار دانشگاه بزرگ و کالجهای متعدد دارد.

مدی، نام فرانسوی سرزمین قوم آریائی ماد.

مدی، جنگهای ایران و یونان، عنوان جنگهائی که در ۵۰۰ قم—۴۴۹ قم بین امپراطوری ایران و ممالک یونان روی داد. در آغاز این جنگها، آسیای غربی و مصر جزء امپراطوری داریوش بزرگ هخامنشی بود. دولتشهرهای یونانی سواحل آسیای صغیر (← یونیا) ح ۵۰۰ قم بر ضد حکومت ایران شوریدند، و آتن و ارتریا آنها را یاری دادند، ولی ایرانیان شورشیها را مقهور کردند (۴۹۴ قم). داریوش به عزم گوشمالی دادن به آتن و ارتریا و ضمیمه کردن یونان به امپراطوری خود، لشکری به سرکردگی ماردونیوس به یونان فرستاد، و او تراکیا و مقدونیه را گرفت، ولی ناوگان ایران به سبب طوفان آسیب دید. دومین لشکرکشی در ۴۹۰ قم به فرماندهی ارتافرن و داتیس صورت گرفت. سپاهیان ایران ارتریا را نابود کردند، و به جانب آتن پیش رفتند، ولی در نبرد ماراتون شکست خوردند (۱۲ سپتامبر ۴۹۰ قم). چون خبر این شکست به داریوش رسید در صدد لشکرکشی سومی به یونان بر آمد، ولی در ۴۸۶ قم در گذشت، و نتوانست نقشه‌ی خود را اجرا کند.

پس از داریوش بزرگ، پسر و جانشینش خشیارشای I نقشه‌ی پدر را تعقیب کرد، و آتنیها نیز، به سرکردگی تمیستوکلس، خود را آماده کردند. در ۴۸۰ قم، خشیارشا با سپاهی عظیم و یک ناوگان نیرومند به یونان رسید. در نبرد ترموپیل، سپاهیان یونانی و اسپارتی مغلوب شدند، و لئونیداس به قتل رسید. سپس خشیارشا آتن را گرفت، و ایرانیان آرکوپولیس (ارگ) آتن را آتش زدند، و معبد آن را تاراج کردند، ولی در نبرد سالامیس ناوگان ایران نابود شد، و خشیارشا به ایران باز گشت، و ماردونیوس را با سپاه بزرگی برای ادامه‌ی جنگ در یونان گذاشت. این سپاه در ۴۷۹ قم در نبرد پلاته مغلوب شد، و در همان سال ناوگان ایرانیان در ساحل آسیای صغیر از یونانیها شکست خورد، و خطر لشکرکشی ایران به اروپا مرتفع شد (← اتحادیه‌ی دلوسی). در بقیه‌ی جنگهای ایران و یونان، تعرض از جانب یونانیها بود، که قصدشان تحکیم مواضع خود بود.

مدیا[4] (medeyā)، در اساطیر یونان، شاهزاده‌خانم کولخیسی، دختر آیتس، که به جهت جادوگری معروف بود. عاشق یاسون شد و، علی رغم پدر، وی را در به دست آوردن پشم زرین کومک کرد، و برادر خود را کشته با یاسون به یونان رفت. چند سال بعد که یاسون خواست کرئوسا را به زنی گیرد، مدیا جامه‌ی عروسی افسون‌شده‌ای برای کرئوسا فرستاد که چون آن را به بر کرد بسوخت و مرد. سپس مدیا فرزندان خود از یاسون را کشته به آتن رفت و با آیگئوس وصلت کرد.

مدیا، نام یونانی سرزمین قوم آریائی ماد.

مدیان، سرزمین: ← مدین یا مدیان.

مدیترانه، دریای[5] (mediterāne؛ فم)، نام باستانی یونانی آن **ماره اینترنوم** (māre internum)، در مآخذ اسلامی **بحر الروم** (bahro 'r.rum) [دریای روم] یا **بحر المغرب** (bahro 'l.maqreb) [دریای مغرب]، در مآخذ ترکی **آق دنیز** (āq deniz) یا **بحر ابیض** (bahre abyaz) [دریای سفید]، بزرگ‌ترین دریای (ح ۲٬۹۶۰٬۵۰۰ کمم؛ حداکثر عرضش ح ۱٬۹۵۰ کم، و حد اکثر عمقش ۴٬۴۰۰ متر) محصور بین اروپا، آسیا، و افریقا. از طریق تنگه‌ی جبل طارق با قطل؛ از طریق داردانل، ← دریای مرمره، و بوسفور با دریای سیاه؛ و از طریق کانال سوئز با بحر احمر ارتباط دارد. قسمتهای عمده‌ی آن عبارت است از دریاهای تیرنه، آدریاتیک، یونیائی، و اژه. جزایر عمده‌ی آن عبارتند از سیسیل، کرس، کرت، قبرس، مالت، رودس، دودکانز، سیکلاد، سپوراد، و جزایر بالئار و یونیائی. پایابهائی میان سیسیل و دماغه‌ی بون (bon؛ تونس) این دریا را به دو حوضه‌ی اصلی تقسیم میکند. شوری آب آن از شوری قطل بیشتر است و تغییرات جزر و مد در آن کم است. بزرگترین رودهائی که به آن میریزد عبارت است از پو، رون، ابرو، و نیل. کرانه‌های آن بیشتر کوهستانی است. زمین‌لرزه و اضطرابهای آتشفشانی فراوان دارد. ناحیه‌ی مدیترانه بادهای محلی دارد. ماهی (نزدیک ۴۰۰ جنس) و اسفنج و مرجان در آن فراوان است. چند تمدن قدیمی در اطراف مدیترانه شکوفان شده است (← اژه‌ای، تمدن)، و فنیقیان قدیم از آن به عنوان شاهراه بازرگانی استفاده میکردند. کارتاژ، یونان، سیسیل، و روم برای تسلط یافتن بر کرانه‌ها و بازرگانی آن با یکدیگر رقابت میکردند؛ در زمان تسلط رومیان عنوان دریاچه‌ای رومی داشت و ماره نوستروم (māre nostrum) یعنی "دریای ما" خوانده میشد. سپس بیزانسیان و عربها بر آن مستولی شدند. تا زمان استقرار راه دریائی از طریق دماغه‌ی امید نیک (اواخر قرن ۱۵م)، کالاهای شرقی از راههای تجارتی مدیترانه به اروپا میرسید. پس از باز شدن کانال سوئز (۱۸۶۹) اهمیت مدیترانه به عنوان حلقه‌ی اتصالی بر سر راه خاورزمین افزایش یافت. این کانال در جنگ عرب و اسرائیل (۱۹۶۷) بسته شد و در ۱۹۷۴ مشغول پاک کردن و تهیه‌ی مقدمات باز کردن آن شدند. توسعه‌ی نواحی ل افریقا و استخراج نفت در خاور نزدیک بر اهمیت بازرگانی این دریا افزود. از ج‌ج II به بعد این دریا از لحاظ سوق الجیشی، هم برای کشتهٔ و هم برای تجشس اهمیت فراوان پیدا کرده است.

مدیچی[6] (medici)، خاندانی ایتالیائی که از قرن ۱۵م تا ۱۷۳۷ سرنوشت فلورانس را در دست داشت. این خاندان از طریق بازرگانی و بانکداری از گمنامی به ثروت هنگفت دست یافت،

(۱)Medway (۲)Madhya Bharat (۳)Madhya Pradesh (۴)Medea (۵)Mediterranean Sea (۶)Medici

از طریق ازدواج به خاندانهای بزرگ اروپا راه پیدا کرد، و علاوه بر این، با کسب (۱۵۶۹) عنوان مهیندوک توسکان، سه پاپ (لئوی X و کلمنس VII، و لئوی XI که از یکی از شاخه‌های دوردست خاندان مدیچی است)، دو ملکه‌ی فرانسه (کاترین دو مدیسی و ماری دو مدیسی)، و چندین کاردینال کلیسای رومی از آن بر خاستند.

زیادی مدیون فضیلت خاندان مدیچی است. این شکوفائی فرهنگی با توسعه‌ی عظیم و ترقی روزافزون اقتصادی و نیز وسعت ارضی (← توسکان) که در قرن ۱۶م به اوج خود رسید، همراه بود. حکومت این خاندان، گرچه دشمنان آن را متهم به ظالمانه بودن میکردند، ابتدا عموماً عادلانه و توأم با آزادی دینی و فکری بود،

مدیچی[1] آلساندرو د (alessändro de medi-ci)، ۱۵۱۰؟–۳۷، دوک (۱۵۳۲–۳۷) فلورانس؛ احتمالاً فرزند نامشروع ل. د مدیچی، دوک اوربینو. بعد از مرگ (۱۵۱۹) پدرش، آلساندروی جوان با پسر عموی پدر خود ا. د مدیچی و کاردینال پاپیرینی، که تحت فرمان پاپ کلمنس VII، رئیس خاندان مدیچی، شهر را اداره

شجره‌ی خاندان مدیچی

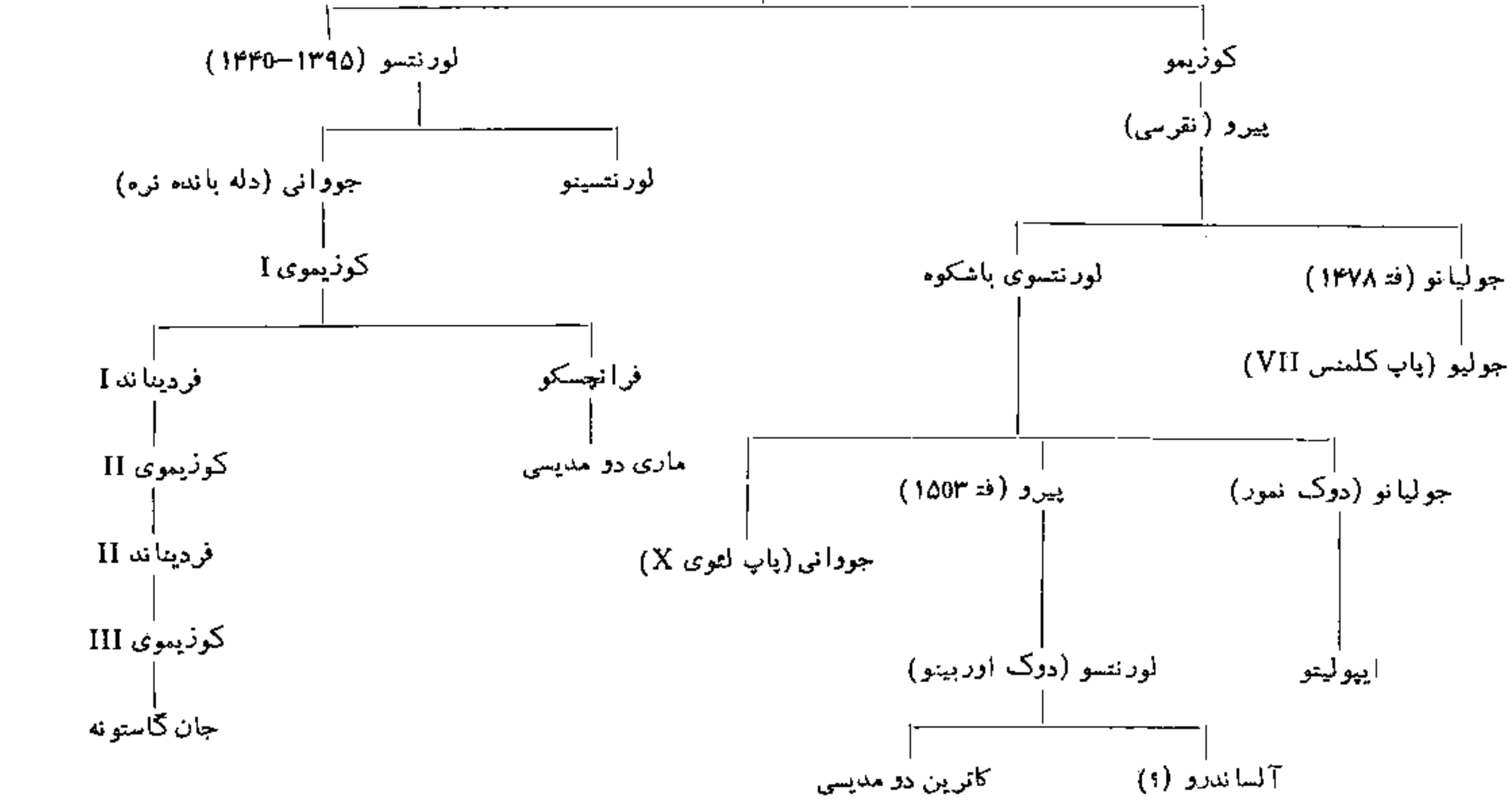

افراد خاندان همچنین مدت کوتاهی (۱۵۱۶–۲۱) بر دوکنشین اوربینو حکومت کردند. بر آمدن خاندان مدیچی در فلورانس مصادف بود با پیروزی طبقه‌ی سرمایه‌دار بر صنعتگران و بازرگانان صنفی. تا ۱۵۳۲ قانون اساسی دموکراتیک فلورانس ظاهراً حفظ میشد، ولی در حقیقت خاندان مدیچی، بدون آنکه مقام رسمی دائمی داشته باشند، اختیار حکومت را در دست داشتند. از آنها در ۱۴۳۳–۳۴، در ۱۴۹۴–۱۵۱۲، و در ۱۵۲۷–۱۵۳۰ سلب قدرت شد، و از فلورانس بیرون رانده شدند، ولی سرانجام کوشش جمهوریخواهان فلورانس (مانند ← توطئه‌ی پاتسی) برای باز یافتن آزادیهای گذشته، به علت ثروت و بستگان قدرتمند خاندان مدیچی بی‌نتیجه ماند. هنگامی که نفوذ و اعتبار آنها، در اوایل قرن ۱۵م، شروع شد فلورانس بیشتر دوران پاشکوه رنسانس را پشت سر گذاشته بود؛ با این حال آزادگی و بلندنظری بسیاری از اعضای خاندان مدیچی که مشوقان پرشور هنر، ادبیات، و علم بودند، سبب شد که فلورانس صاحب عظیمترین گنجینه‌ی فرهنگ اروپا از زمان آتن عصر پریکلس شود. فلورانس، چنانکه امروز هست، تا حدود ولی در قرون ۱۷م و ۱۸م احمقانه و متعصبانه شد. شجره‌نامه‌ی این خاندان، به علت تولد فرزندان نامشروع متعدد و تمایل عده‌ای از اعضای آن به بر انداختن یکدیگر به وسیله‌ی قتل و کشتار، بسیار پیچیده است. اولین عضو برجسته‌ی خاندان جووانی دی بیتچی د مدیچی (jovānni di bitci de؛ ۱۳۶۰–۱۴۲۹) بود. پسر مهتر او، کوزیمو د مدیچی، شاخه‌ی مهتر را بنیاد گذارد، که شامل این اعضا هستند: پیرو د مدیچی (۱۴۱۶–۶۹)؛ لورنتسو د مدیچی؛ پیرو د مدیچی (۱۴۷۱–۱۵۰۳)؛ پاپ لئوی X؛ جولیانو د مدیچی، دوک نمور؛ لورنتسو د مدیچی، دوک اوربینو؛ کاترین دو مدیسی؛ ایپولیتو د مدیچی؛ آلساندرو د مدیچی؛ و پاپ کلمنس VII. لورنتسو (فت ۱۴۴۰)، پسر کهتر جووانی دی بیتچی، شاخه‌ی کهتر را بنیاد گذارد که شامل این اعضا میباشد: لورنتسو د مدیچی؛ لورنتسینو د مدیچی؛ جووانی د مدیچی (جووانی دله بانده نره)؛ و مهیندوکهای توسکان–کوزیموی I د مدیچی؛ فرانچسکو د مدیچی (که دخترش ماری دو مدیسی بود)؛ فردیناند I د مدیچی؛ کوزیموی II د مدیچی؛ فردیناند II د مدیچی؛ کوزیموی III د مدیچی؛ و جان گاستونه د مدیچی.

میکرد، میزیست. در ۱۵۲۷ که ایتالیا مورد تهاجم سپاهیان امپراطور شارل V قرار گرفت، خاندان مدیچی از فلورانس بیرون رانده شدند. وقتی که پاپ مجدداً آنها را به قدرت رساند (۱۵۳۰)، آلساندرو را بر ایپولیتو ترجیح داد. آلساندرو رئیس جمهور شد (۱۵۳۱) و به وسیله‌ی شارل V که آلساندرو با دخترش مارگریت (بعداً مارگریت پارما) ازدواج کرد، لقب دوک گرفت (۱۵۳۲)، که از آن پس در خانواده‌ی او موروثی شد. حکومت استبدادی آلساندرو دشمنیهای فراوانی علیه او برانگیخت. اهالی فلورانس ایپولیتو را برای دادخواهی نزد شارل فرستادند (۱۵۳۵)، ولی او که ظاهراً به وسیله‌ی آلساندرو مسموم شده بود در راه در گذشت. آلساندرو نیز به نوبه‌ی خود، دو سال بعد به وسیله‌ی لورنتسینو د مدیچی کشته شد. به این ترتیب شاخه‌ی مهتر خاندان مدیچی بر افتاد، و ریاست خاندان به کوزیمو I د مدیچی رسید.

مدیچی[1]، ایپولیتو د (ippolito de medici)، ۱۵۱۱–۳۵، کاردینال کلیسای رومی؛ پسر نا-

(1) Medici

مشروع جولیانو د مدیچی، دوک نمور و نوه‌ی عموی جولیو د مدیچی (پاپ کلمنس VII). پاپ کلمنس VII، رئیس خاندان مدیچی، بعد از انتصاب (۱۵۲۳) به پاپی، به وسیله‌ی ایپولیتو و آلساندرو د مدیچی، و با سپردن اداره‌ی حقیقی امور فلورانسیها به کاردینال سیلورو پاسرینی[1] (silvero pässerini)، به حکومت خود بر فلورانس ادامه داد. کلمنس تدریجاً آلساندرو را بیشتر مورد پشتیبانی خود قرار داد، و در ۱۵۳۱ ایپولیتو را کاردینال کرد و برای مأموریتی به مجارستان فرستاد تا او را از صحنه خارج کند. در ۱۵۳۵ ایپولیتو از طرف فلورانسیها نمایندگی یافت که شکایت آنها را از آلساندرو به امپراطور شارل V برساند. ایپولیتو، احتمالاً بر اثر ابتلا به مالاریا یا شاید بر اثر مسمومیت به وسیله‌ی آ. د مدیچی، در راه درگذشت. ایپولیتو حامی ادبیات بود، و گفته‌اند که به خرج خود از ۳۰۰ شاعر نگهداری میکرد.

مدیچی[2]، پیرو د (piero de medici)، ۱۴۱۶ —۶۹، امیربازرگان ایتالیائی، از خاندان مدیچی. به جانشینی پدرش کوزیمو د مدیچی، رئیس خاندان مدیچی و فرمانروای ایالت فلورانس شد. بیماری او موجب شد که به ایل گوتوسو (il gottoso؛ ایتالیائی، = نقرسی) ملقب شود. در ۱۴۶۶ به توطئه‌ای که به وسیله‌ی اشراف و به رهبری خانواده‌ی پیتی ترتیب یافته بود، پی برد و، گرچه توطئه به قصد کشتن او بود، اجازه داد که توطئه‌کنندگان آزاد بمانند. پسرش لورنتسو د مدیچی (لورنتسوی باشکوه) به ریاست خانواده جانشینش شد.

مدیچی[2]، پیرو د (piero de medici)، ۱۴۷۱ —۱۵۰۳، امیربازرگان ایتالیائی از خاندان مدیچی. به جانشینی پدرش، لورنتسو د مدیچی (لورنتسوی باشکوه)، رئیس خاندان مدیچی و فرمانروای واقعی فلورانس شد. در ۱۴۹۴ دژ-های مستحکم اصلی توسکان را به سپاهیان مهاجم شارل VIII فرانسه تسلیم کرد. حزب دموکرات فلورانس، به رهبری ساوونارولا، از نزدیک شدن سپاهیان شارل و از ضعف پیرو برای بیرون کردن خاندان مدیچی، که نیم قرن زمام حکومت فلورانس را در اختیار داشتند، استفاده کرد. بعد از مرگ پیرو، خاندان مدیچی با کومک اتحادیه‌ی مقدس مجدداً به قدرت رسید (۱۵۱۲). جولیانو د مدیچی و پاپ لئوی X برادران پیرو بودند. پسر پیرو، لورنتسو د مدیچی، دوک اوربینو شد.

مدیچی[2]، جان گاستونه د (jān gāstone de medici)، ۱۶۷۱—۱۷۳۷، مهیندوک (۱۷۲۳—۳۷) توسکان، پسر و جانشین کوزیموی III د مدیچی. جان گاستونه آخرین عضو ذکور خانواده‌ی خود بود، و جانشینی، حتی قبل از مرگ پدرش، نیز مسئله‌ی نگران‌کننده‌ای به شمار میرفت. در ۱۷۳۵؛ همراه با مبادلات ارضی بسیاری که ← جنگ جانشینی لهستان مسبب آن بود، چنین مقرر شد که با مرگ جان گاستونه، توسکان در مقابل لورن، که به ستانیسلاس I لهستان تعلق میگرفت، به فرانسیس لورنی (بعداً امپراطور فرانسیس I)، شوهر ماری ترز، تعلق گیرد. وقتی که فرانسیس مهیندوک شد، توسکان از عظمت قبلی به زوال و فقر کشیده شده بود.

مدیچی[2]، جولیانو د (juliāno de medici)، ۱۴۷۹—۱۵۱۶، دوک (۱۵۱۵—۱۶) نمور؛ پسر کهتر لورنتسو د مدیچی (باشکوه) و برادر پاپ لئوی X، جولیانو در ۱۵۱۲، هنگامی که اتحادیه‌ی مقدس خاندان او را قدرت دوباره بخشیده بود تا بر شهر حکومت کنند، وارد فلورانس شد. در نتیجه‌ی ازدواج با شاهزاده‌ای از شاخه‌ی نمور خاندان ساووا، فرانسوای I فرانسه، که همچنین قصد داشت حکومت نایل را به او بدهد، دوکنشین نمور را به وی اعطا کرد. جولیانو حامی هنر و ادبیات بود. مجسمه‌ی او، کار میکلانژ، همراه با مجسمه‌های روز و شب، زیب مقبره‌اش در کلیسای سان لورنتسوی فلورانس است. ایپولیتو د مدیچی پسر نامشروع او بود.

مدیچی، جولیو د، نام اصلی کلمنس VII.

مدیچی، جووانی د: ← لئوی X.

مدیچی[2]، جووانی د (jovānni de medici) یا **جووانی دله باندہ نره** (delle bānde nere) [ایتالیائی، = جووانی دارای نوارهای سیاه]، ۱۴۹۸—۱۵۲۶، کوندوتیره‌ی ایتالیائی، از نوادگان لورنتسو د مدیچی (فت ۱۴۴۰، برادر کوزیمو د مدیچی، ۱۳۸۹—۱۴۶۴؛ ← مدیچی، خاندان). پسر کاترینا سفورتسا (← سفورتسا، خاندان) بود، و از کودکی برای زندگی نظامی تربیت شد و در ۱۵۱۶ خویشاوند او، پاپ لئوی X، فرماندهی یک اسواران را به او سپرد. جووانی بزودی شهرت فراوانی کسب کرد و عاقبت خودش سپاهی تشکیل داد. لقب او شاید به خاطر نوارهای سیاهی بود که پس از مرگ (۱۵۲۱) لئوی X بر پرچمهای خود نصب کرده بود. در جنگهای ایتالیا، جووانی در شمال ایتالیا برای پاپ، و به طرفداری از امپراطور شارل V، علیه فرانسوای I فرانسه جنگید (۱۵۲۱—۲۲)؛ ولی بعد تغییر جبهه داد و به طرفداری از فرانسوای I در جنگ (۱۵۲۵) پاویا شرکت جست و سخت مجروح شد. در ۱۵۲۶، مجدداً علیه شارل V، برای اتحادیه‌ی مقدس کنیاک (← کنیاک) جنگید. بر اثر زخمی که در جنگ بر داشته بود، کشته شد. جووانی دله باندہ نره دارای شهامت و تدبیر جنگی فراوانی بود. نفوذ او بر سربازانش فوق العاده بود و سپاهش مدتها بعد از مرگ او از هم نپاشید. پسرش، به نام کوزیموی I د مدیچی، مهیندوک توسکان شد.

مدیچی، جووانی دی بیتچی: ← مدیچی، خاندان.

مدیچی[2]، فرانچسکو د (frāncesko de medici)، ۱۵۴۱—۸۷، مهیندوک (۱۵۷۴—۸۷) توسکان؛ پسر و جانشین کوزیموی I د مدیچی، در دوران حکومت او زوال خانواده‌ی مدیچی آغاز شد. با وقف خود به علم کیمیا و سایر فعالیتهای غیر سیاسی، به اتریشیها و شاخه‌های اسپانیائی خاندان هاپسبورگ امکان داد که حکومت او را عملاً تحت الحمایه‌ی خود قرار دهند. ابتدا با جوآنا، دختر امپراطور فردیناند I، و بعد از مرگ جوآنا با بیانکا کاپلو ازدواج کرد. دخترش از ازدواج اول، ماری دو مدیسی، ملکه‌ی هانری IV فرانسه بود. برادرش، فردیناند I د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی[2]، فردیناند I د (ferdināND_de medici) یا **فردیناند I توسکان، ۱۵۴۹—۱۶۰۹**. مهیندوک (۱۵۸۷—۱۶۰۹) توسکان؛ برادر و جانشین فرانچسکو د مدیچی. در جوانی کاردینال شد، و ویلای مشهور مدیچی را در روم بنا کرد. هنگامی که، پس از مرگ برادرش، مهیندوک شد، از کاردینالی استعفا کرد (هرگز ارتسام نیافته بود). فردیناند اوضاع عمومی را بهبود بخشید. ناوگان دریائی را تقویت کرد و بندر لگهورن را به وجود آورد. پسرش کوزیموی II د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی[2]، فردیناند II د (ferdināND_de medici) یا **فردیناند II توسکان، ۱۶۱۰—۷۰**، مهیندوک (۱۶۲۱—۷۰) توسکان، پسر و جانشین کوزیموی II د مدیچی. از شاگردان گالیله بود، و آکادمیا دل چیمنتو را، که اولین آکادمی علوم طبیعی در اروپا بود، بنیاد گذاشت (۱۶۵۷). فردیناند، به عنوان فرمانروا، قابلیتی نداشت. خرجهای گزافش ثروت خاندان را بر باد داد. پسرش کوزیموی III د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی، کاترینا د: ← کاترین دو مدیسی.

مدیچی[2]، کوزیمو د (kozimo de medici)، ۱۳۸۹—۱۴۶۴، امیربازرگان ایتالیائی، نخستین فرد خاندان مدیچی که بر فلورانس حکومت کرد. غالباً به کوزیموی مهین شهرت دارد. بعد از مرگ پدرش، جووانی دی بیتچی د مدیچی، کوزیمو و افراد خانواده‌اش به وسیله‌ی توطئه‌ای به رهبری خانواده‌ی بانفوذ آلبیتتسی، از فلورانس رانده شدند (۱۴۳۳). کوزیمو یک سال بعد به فلورانس بازگشت و، با حمایت مردم، بزودی برجسته‌ترین شارمند جمهوری شد. کوزیمو در امور مالی خبره بود و تجارت بانکی خاندان را گسترش فراوان داد. باآنکه بیدریغ برای ملت، مؤسسات خیریه، و علم و هنر صرف مال میکرد، ثروت خود را دو برابر کرد. به نهادهای جمهوریخواهانه‌ی شهر احترام میگذاشت، همیشه طالب حمایت مردم بود و، تا آنجا که ممکن بود، از اعمال قدرت خودداری میکرد. در اداره‌ی سیاست خارجی فلورانس، طالب موازنه‌ی قدرت بین ایالات ایتالیا بود. با استفاده‌ی از اتحاد اجدادی با ونیز علیه میلان، و کومک در تسلط یافتن خاندان سفورتسا بر میلان، موفق به برقراری اتحاد با این خاندان شد. با این حال، شهرت کوزیمو به بزرگمنشی، بیشتر بر اساس بلند-نظریش نسبت به هنرمندان و دانشپژوهان است. کتابخانه‌ی معروف مدیچی و فرهنگستانی برای تحقیق و بررسی در باره‌ی تمدن یونان بنیاد گذاشت، تأسیسات عظیمی در فلورانس ایجاد کرد، و از هنرمندانی چون برونللسکی، دوناتلو، گیبرتی، و لوکا دلا روبیا حمایت کرد. پس از مرگش، شهر فلورانس لقب رسمی "پدر میهن" را برای او برگزید. پسرش ← پیرو د مدیچی (نقرسی) به ریاست خاندان برگزیده شد و جانشین پدر گردید.

---

(۱) Passerini (۲) Medici

مدیچی[1]، کوزیموی I د (kozimo_ de medi_ci)، ۱۵۱۹–۷۴، دوک (۱۵۳۷–۶۹) فلورانس و مهیندوک (۱۵۶۹–۷۴) توسکان، پسر جووانی د مدیچی (جووانی دله باندنره). در ۱۵۳۷ لورنتسینو د مدیچی، آلساندرو د مدیچی، حاکم پیشین را به قتل رساند و از فلورانس گریخت، و جانشینی را برای کوزیمو به جای گذاشت. کوزیمو، بر خلاف وعده‌هائی که داده بود، به محض انتصاب، قدرت و اختیار مطلق را به دست گرفت. عده‌ای از تبعیدشدگان که کوشیدند جمهوری را دوباره زنده کنند، شکست خوردند و به زندان افتادند یا به قتل رسیدند. در ۱۵۳۹ کوزیمو با الئونورا د تولدو (eleonorā de toledo)، نجیبزاده‌ی اسپانیائی که جهیزیه‌ی هنگفتش خزانه‌ی خالی او را پر ساخت، ازدواج کرد. در دوره‌ی فرماندهی پراقتدار ولی بیرحمانه‌ی او فلورانس به اوج نفوذ سیاسی و مالی خود رسید، و با تصرف (۱۵۵۵) جمهوری سینا، از نظر وسعت تقریباً دو برابر شد. در ۱۵۶۹ پاپ پیوس V کوزیمو را مهیندوک توسکان کرد. کوزیمو دولت خود را تمرکز بخشید. پسرش فرانچسکو د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی[1]، کوزیموی II د (kozimo- de medici)، ۱۵۹۰–۱۶۲۱، مهیندوک (۱۶۰۹–۲۱) توسکان؛ پسر و جانشین فردیناند I د مدیچی. از حامیان گالیله بود. با قطع تجارت بانکی خاندان مدیچی، منشأ اصلی قدرت و قوام خاندان خود را از دست داد. پسرش فردیناند II د مدیچی جانشینش شد.

مدیچی[1]، کوزیموی III د (kozimo_ de medici)، ۱۶۴۲–۱۷۲۳، مهیندوک (۱۶۷۰–۱۷۲۳) توسکان، پسر و جانشین فردیناند II د مدیچی. در دوران فرمانروائیش حکومت توسکان رو به انحطاط گذاشت و به یک رژیم استبدادی فاسد و متعصب تبدیل شد. پسر و جانشین او، جان گاستونه د مدیچی، آخرین فرد خاندان بود که بر توسکان حکومت کرد.

مدیچی[1]، لورنتسو د (lorentso de medici)، معروف به **لورنتسوی کهتر**، ۱۳۹۵–۱۴۴۰، پسر دوم جووانی دی بیتچی، مؤسس شاخه‌ی کهتر خاندان مدیچی. امور بانکی خاندان را سرپرستی کرد.

مدیچی[1]، لورنتسو د (lorentso de medici)، معروف به **باشکوه** (ایتالیائی، ایل ماگنیفیکو)، ۱۴۴۹–۹۲، امیربازرگان ایتالیائی، از خاندان مدیچی. در ۱۴۶۹ به جای پدرش، پیرو د مدیچی (پیروی نقرسی)، به ریاست خاندان مدیچی و عملاً فرمانروائی فلورانس رسید. سیاستمداری زیرک و سختکوش و در عین حال انعطاف‌پذیر و یکی از چهره‌های برجسته‌ی رنسانس ایتالیا بود. از زمان مایکناس به بعد، اروپا همانند او حامی شعر و ادب و دانش ندیده بود، و خود وی نیز به دانشمندی و شاعری شهرت داشت. بی آنکه سمتی رسمی قبول کند، همه‌ی کارهای مملکت فلورانس را اداره میکرد. اسراف وی در خوشگذرانی که سبب محبوبیت او نیز بود، همراه با ناکامیهایش در معاملات تجارتی، سرمایه‌اش را تمام کرد. تسلط فراوانی که در امور حکومتی داشت، پاپ سیکستوس IV را نگران کرد، و همین پاپ ← توطئه‌ی پاتسی را بر ضد او و برادرش، جولیانو د مدیچی، به راه انداخت. در ضمن مراسم قداس در کلیسا، جولیانو را با خنجر از پای در آوردند، ولی لورنتسو که زخم برداشته بود گریخت، و توطئه بیحاصل ماند. سپس سیکستوس به بهانه‌ی اینکه به کلیسا بیحرمتی شده است، بر ضد فلورانس اعلان جنگ داد، ولی در ۱۴۸۱ پیمان صلح آبرومندی بسته شد. لورنتسو در ۱۴۸۰ برای ترمیم شکستهای مالی با کودتائی اموال عمومی فلورانس را در تصرف گرفت. با این همه، شهر شکوفان شد و لورنتسو که نقش عمده‌ای در صحنه‌های بین‌المللی داشت، با سعی در برقرار کردن تعادل قوا میان دولتهای ایتالیائی از صلح عمومی نگاهبانی میکرد. در نتیجه‌ی روابطی که با پاپ اینوکنتیوس VIII داشت، برای پسرش، جووانی (بعدها پاپ لئوی X)، یک کلاه کاردینالی گرفت. علی رغم حمله‌هائی که ساوونارولا به لورنتسو میکرد، لورنتسو او را در ایراد خطابه‌ها و موعظه‌هایش آزاد گذاشت. در اشعار اوغنائی عاشقانه، منظومه‌های روستائی، غزلیات، و قصائداحساس رقیق نسبت به طبیعت مشهود است. پسرش، پیرو د مدیچی، به عنوان رئیس خاندان جانشین او شد، ولی دو سال بعد او را از فلورانس بیرون راندند.

مدیچی[1]، لورنتسو د (lorentso de medici)، ۱۴۹۲–۱۵۱۹، دوک (۱۵۱۶–۱۹) اوربینو، پسر پیرو د مدیچی (۱۴۷۱–۱۵۰۳). عمویش پاپ لئوی X، که به وسیله‌ی لورنتسو فلورانس را اداره میکرد، او را دوک اوربینو کرد؛ ولی بعد از مرگ لورنتسو، اوربینو به خاندان دلا روورِه (della rovere) بازگردانیده شد (۱۵۲۱). پشتیبان هنر و امور خیریه بود، و به وسیله‌ی میکلانژ، که مقبره‌ی او را در کلیسای سان لورنتسو (فلورانس) طراحی کرد و ساخت، نامش جاودان شد. یکی از سه مجسمه‌ای که زیب آرامگاه او است وی را در حالتی متفکرانه نشان میدهد، و دو مجسمه نمایشگر طلوع و غروب است. لورنتسو پدر کاترین دو مدیسی و احتمالاً آلساندرو د مدیچی است.

مدیچی[1]، لورنتسینو د (lorentsino de medici)، ۱۵۱۵–۴۷، عضو شاخه‌ی کهتر خاندان مدیچی. رفیق مجالس عیش آلساندرو د مدیچی بود؛ مخفیانه توطئه‌ی قتل وی را چید، و به وسیله‌ی یک قاتل حرفه‌ای، آلساندرو را با کارد به قتل رساند (۱۵۳۷) و خودش به ونیز گریخت. آلساندرو، کوزیموی I د مدیچی را به عنوان وارث دوکنشینی انتخاب کرده بود، و با مرگ آلساندرو، کوزیمو جانشین او شد. لورنتسینو نیز عاقبت به دستور کوزیمو در ونیز به قتل رسید. لورنتسینو قهرمان نمایشنامه‌ی لورنزاسیو (ایتالیائی لورنشاچو، ۱۸۳۳)، اثر آلفرد دو موسه، است.

مدیچی، ماریا د: ← ماری دو مدیسی.

مدیح (madih) [عربی؛ از مدح، ← ستایش]، جمع آن **مدایح**، شعری که در ستایش کسی سرایند (← هجو یا هجا).

مدید، بحر (madid؛ عربی؛ ← کشیده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار فاعلاتن فاعلن پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند این مصراع ذوبحرین از مولوی که یک وزن آن در بحر مدید است،

با رخ چون مشعله بر در ما کیست آن

(_ U _ _ / _ U _ / _ U _ _ / _ U _)، که وزن دیگر آن از بحر هزج است.

مدیر صحنه: ← صحنه، در تئاتر.

مدیریت صنعتی[2]، اصطلاحی که برای روشهای اداره‌ی بسیار جدید اعمال صنعتی، و بالخصوص کارخانه‌داری، به کار میرود. پیش از انقلاب صنعتی، مردم با افزارهای دستی در خانه‌های خود یا کارگاههای کوچک به ساختن کالا میپرداختند. در ربع سوم قرن ۱۸م نیروی بخار در گرداندن ماشینها به کار افتاد، و انسان و ماشین در کارخانه‌ها زیر یک سقف به کار مشغول شدند، که رسیدگی به کار آنها بآسانی میسر میشد. این آغاز مدیریت کارگاهی بود. در صد سال پس از آن، کارخانه‌ها، از لحاظ حجم و درجه‌ی ماشینی شدن و پیچیدگی طرز کار، بسرعت رشد کردند، ولی در عین آنکه از حیث استفاده‌ی بهتر از ماشینها و تقسیم کار بیشتر فایده‌ی فراوان حاصل شده بود، این پیشرفت با ضایعات بسیار و عدم کارائی همراه بود. با ازدیاد رقابت پس از جنگهای داخلی امریکا، مهندسان امریکائی در صدد بهبود بخشیدن به کارائی کارخانه‌ها بر آمدند. نخستین قدم در این راه توسط یک مهندس امریکائی به نام فردریک وینزلو تیلر[3] (fredrik winzlo teylər، ۱۸۵۶–۱۹۱۵)، بر داشته شد که در دهه‌ی ۱۸۸۰–۱۸۸۹ تحقیقاتی در باره‌ی حذف کارهای زایدی که کارگران در ضمن اعمال ماشین انجام میدادند به عمل آورد، و برای اولین‌بار روش نوین خود را در شرکت فولادسازی میدویل (midveyl) به موقع اجرا گذاشت. هر عملی که برای ساختن یک کالا یا جزئی از آن لازم بود، مورد تجزیه و تحلیل و مطالعه‌ی دقیق قرار گرفت، و حرکات زاید از آن حذف شد. از عملیات کارگران ثبت‌برداری شد و استانده‌هائی برای هر عمل تعیین گردید. این تحقیقات و مطالعات در باره‌ی زمان و حرکت لازم برای هر عمل، که با تجربه بهبود پیدا میکرد، روش ثابت اداره‌ی کارگاه شد. نخستین تحقیقات به ازدیاد سرعت پیشرفت کار انجامید، و در نتیجه‌ی آن اوقات فراغتی برای آسایش کارگران فراهم آمد. و نیز این مطلب ثابت شد که ترکیب بهترین حرکات کارگران مختلف استانده‌ی بهتری از حرکات سریعتر و کوتاهتر ماهرترین کارگران است. رسیدگی به طرز کار ماشینها نیز مورد مطالعه قرار گرفت. کارشناسانی برای نگاهداری ماشینها استخدام میشوند و قسمتهای یدکی مخصوص همیشه در دسترس است. ماشینهای خودکار را به دفعات متعدد مورد آزمایش و رسیدگی قرار میدهند تا

(۱)Medici (۲)industrial management (۳)Taylor

از پیدا شدن تغییر در کیفیت محصول آنها جلوگیری شود. جریان مواد و مصالح در کارخانه پیوسته زیر نظر است تا چنان نشود که کارگران یا ماشینها بیکار بمانند. رسیدگی و نظارت دایمی در کار است تا محصول کارخانه از استانده‌ی آن خارج نشود. برای مقایسه‌ی نتیجه‌ی کار ماشین و انسان با استانده‌ی مقرر، از جدولها و نمودارها استفاده میکنند. به هزینه‌ی تمام‌شده‌ی هر عمل پیوسته بدقت رسیدگی میشود. هر وقت که باید جنس تازه‌ای ساخته شود، طرحی برای آن تهیه میکنند که ساختن آن را با ماشین امکانپذیر سازد، و نوع ماشین و مصالحی را که ساختن آن لازم است بدقت مورد رسیدگی قرار میدهند و نقشه‌ی کار را طرح میکنند. تمایل بر آن است که کارگران را برای هر کار تعلیم دهند، و سرکارگرانی را انتخاب و تحت تعلیم قرار میدهند تا بتوانند راهنمای کارگران در انجام کارهایشان باشند و دشواریها را از پیش پای ایشان بر دارند، هر وقت راه و رسم جدیدی برای کارخانه طرحریزی شود، مجامع بحثی میان کارشناسان کارخانه و طراحان راه و رسم جدید تشکیل میدهند. اصول مدیریت علمی اکنون در همه‌ی رشته‌های کار، از کارهای دفتری و مالی و بازاریابی و نظایر آن، گسترش پیدا کرده است. با تکامل روانشناسی صنعتی (← روانشناسی)، مدیریت صنعتی تنها همه‌ی زمینه‌های روابط انسان با مواد کارخانه و ماشین نیست، بلکه روابط انسانها با دستگاه مدیریت نیز مورد توجه است، از ۱۹۱۰ به بعد، کارخانه‌های امریکائی به تأسیس نخستین شعبه‌های پرسنلی پرداختند، و بالاخره بعضی از کارخانه‌های بزرگتر کوشیدند تا در محوطه‌ی کارخانه محیط عقلی و فکری خاصی به وجود آورند که کارائی کارگران را بیشتر کند. مطالعات در زمان و حرکت لازم برای انجام دادن کار معین، برای دستگاه مدیریت این مطلب را ثابت کرد که باید حدود ظرفیت بدنی و فکری کارگران و خوبی محیط کار را از لحاظ روشنی و دما و تهویه در نظر بگیرند. وسایل ایمنی و بهداشت بهتر و تأمین غذاخوری و چایخوریهای کارخانه‌ای و فراهم آوردن تسهیلاتی برای آسایش و تفریح کارگران توسعه پیدا کرد، و این خود مایه‌ی بهتر شدن رفاه خدمتگزاران و تقویت روحیه‌ی ایشان شد. بیشتر این امور جوابگوئی به درخواستهای کارگران بوده است که از طریق اتحادیه‌های کارگری یا از راههای دیگر اظهار شده است. مهمتر از همه تلاشی است که برای راضی کردن کارگر به عنوان فردی مزدبگیر صورت گرفته است که خواهان زندگی بهتر و تأمین آتیه در دوران از کارافتادگی بوده است، و بیمه‌ی عمر و بازنشستگی در پیری نتیجه‌ی آن است. در بعضی از کارخانه‌ها، کارگران نماینده‌ای در هیئت مدیره یا دستگاههای دیگر کارخانه دارند و بسیاری از مسائل از قبیل مقدار مزد یا ساعت کار و مسائل دیگر در همین هیئتها حل و فصل میشود. در بسیاری از کارخانه‌ها تسهیلاتی برای کارگران فراهم شده است که میتوانند در ضمن کار بر معلومات خود بیفزایند. دستگاههای جدید، مخصوصاً در زمینه‌های الکترونیک و ترمودینامیک، سبب شده است که خودکاری یا نیمه‌خودکاری ماشینها در سالهای اخیر صورت تحقق پیدا کند. توسعه‌ی اتوماسیون دوره‌ی انقلاب صنعتی جدیدی را آغاز کرده، و سبب تغییر عظیمی در تجارت و صنعت شده است. اختلاف اساسی میان بفراوری و اتوماسیون در آن است که در اتوماسیون دیگر نیازی به میانجیگری انسان برای رسیدگی به کار ماشین وجود ندارد. ترس از دست دادن کار با پیشرفت اتوماسیون، پیش از این میان دستگاههای مدیریت و کارگران تصادمهائی به وجود آورد. حمایت از کار و کارگر از ۱۹۵۰ به بعد مهمترین عامل در این تصادمات و اختلافات بوده است. نیز ← سناخانوویسم.

مدیریت مشترک[۱]، هیئت مدیره‌ی شرکتی که یک یا چند نفر از اعضای آن در هیئت مدیره‌ی شرکت یا شرکتهای دیگری نیز عضویت داشته باشند. این نوع اشتراک مدیریت ممکن است هم باعث افزایش همکاری بین دو شرکت شود و هم ممکن است از طریق سازش بین دو شرکت موجب محدود ساختن رقابت و بالا رفتن قیمتها گردد. در بعضی از کشورها، مثل کشمت، مدیریت مشترک در مواردی که رقابت را محدود میسازد قانوناً منع شده است. نیز ← شرمن، قانون ضد تراست؛ کلیتن، قانون ضد تراست.

مدیسن[۲] (madisən)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۷۲٬۰۰۷)، ج ایالت ویسکانسین، کشمت؛ کرسی ایالت و دومین شهر بزرگ آن. مرکز بازرگانی و صنعتی و فرهنگی ناحیه‌ی اطراف و مقر دانشگاه ویسکانسین است.

مدیسن[۲]، **جیمز** (jeymz madisən)، ۱۷۵۱–۱۸۳۶، ۴مین رئیس جمهور (۱۸۰۹–۱۷) کشمت. عضو کنگره‌ی مهاجرین و نویسنده‌ی اصلی قانون اساسی کشمت بود، و با نوشتن مقالات برای تصویب آن مبارزه کرد. در ۱۷۸۹–۹۷ عضو کنگره و سخت طرفدار تامس جفرسن بود. در ۱۸۰۱–۹ وزیر خارجه بود. جفرسن او را به جانشینی خود انتخاب کرد. واقعه‌ی عمده‌ی دوره‌ی ریاست جمهوری او جنگ سال ۱۸۱۲ بود که او را با مشکلاتی مواجه ساخت. پس از جنگ در تقویت احساسات ملی کوشید. سهم بیمانندی در متقوم ساختن فلسفه‌ی سیاسی حکومت کشمت دارد.

مدین یا **مدیان** (madyan, medyān) [عبری، ← دشمنی]. ۱– فرزند ابراهیم از قطوره (پیدایش ۲۵:۲ و ۴). ۲– سرزمین مسکن اخلاف او، که بعضی آن را از خلیج عقبه تا موآب و طور سینا میدانند، و بعضی میگویند از شبه جزیره‌ی سینا تا فرات امتداد داشته است. حضرت موسی مدتی با مدینیها به سر برد. مدینیها دشمن بنی اسرائیل بودند و از جدعون شکست خوردند (پیدایش ۲۵:۲ و ۴؛ ۳۷:۲۸ و ۳۶؛ خروج ۲:۱۵–۲۲؛ اعداد ۳۱:۱–۹ داوران ۶–۸. قرآن: اعراف ۸۳؛ توبه ۷۱؛ هود ۸۵، ۹۸؛ طه ۴۲؛ حج ۴۳؛ قصص ۲۱ و ۲۲؛ و عنکبوت ۳۵).

مدینا، مالت، ← چیتا و کیا.

مدیناثا: ← مداین.

مدینه (madina) یا **مدینة النبی** (madinato n.nabi')، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۳۷٬۰۰۰)، دومین شهر مقدس در جهان اسلام (پس از مکه)، اقامتگاه حضرت رسول ص در سالهای پس از هجرت، پایتخت خلفای راشدین (بجز حضرت امیر ع)، محل مسجد حضرت رسول و قبر آن حضرت و مدفن بسیاری از بزرگترین رجال صدر اسلام و ائمه‌ی شیعه. شهر مدینه در حجاز، از شبه جزیره‌ی عربستان، واقع است که امروز از شهرهای مملکت عربستان سعودی است. شهر مکه ح ۴۰۰کیلومتری ج آن و بندر ینبع، در کنار بحر احمر، ح ۲۰۰کیلومتری آن است. فاصله‌ی آن از دمشق، پایتخت سوریه، ۱٬۰۴۶ کیلومتر است. در فاصله‌ی سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۶ راه آهن حجاز مدینه را به دمشق میپیوست، ولی این راه آهن در زمان جنگ I از میان رفت. در ۱۹۶۳ طرح جدید این راه آهن تهیه شد که با مشارکت سه دولت عربستان سعودی، اردن هاشمی، و سوریه بایستی به موقع اجرا گذاشته شود. در ۱۹۵۹ ساختمان جاده‌ای میان مدینه و شهرهای واقع در شمال آن، خیبر و تیماء و تبوک، آغاز شد. با جاده‌ی آسفالته به جده مرتبط است.

شهر مدینه در واحه‌ی حاصلخیزی واقع است که از مغرب به سرزمینهای آتشفشانی متصل است و از سه جانب دیگر نیمدایره‌ای از کوههای خشک آن را احاطه کرده است. ارتفاع آن از سطح دریا ۶۲۵ متر است، ارتفاع بلندترین قله‌ی این کوهها، یعنی احد، ۳۶۵ متر از سطح واحه است. کوه احد، به مناسبت غزوه‌ی معروفی (احد، غزوه‌ی) که در دامنه‌ی آن در گرفت، مکان مقدسی شمرده میشود. فرودگاه مدینه در بیرون از این مکان مقدس قرار دارد، شهر مدینه شهر کشاورزی است و محصولات آن غلات و میوه و سبزیجات است. خرمای آن معروف است و اکنون به صورت بسته‌بندی‌شده به بازارها عرضه میشود. آب زراعت از چاهها است که در گذشته با دلو و دولاب کشیده میشد و از زمان عثمانیها به این طرف با تلمبه کشیده میشود. آب آشامیدنی شهر از عین الزّرقاء است که در قبا واقع است. بارانهای زمستانی موجب پیدا شدن سیلهائی میشود که در وادیها جریان پیدا میکند. مشهورترین این وادیها وادی العقیق (← عقیق، وادی) است که از کوههای غربی میآید. نوسازی شهر بسرعت شهرهای ریاض و جده و دیگر شهرهای عربستان سعودی صورت نمیگیرد. در ۱۹۶۰ یک دانشگاه اسلامی در آن تأسیس شد. دیوار قدیمی شهر خراب شده و شهر قدیم با المناخه (محل چادرزنی زائران) در آمیخته است.

نام قدیمی مدینه، پیش از هجرت حضرت رسول ص، یثرب (yasreb) بوده است، و پس از آمدن حضرت رسول به مدینةالنبی یا مدینة الرسول معروف، و به اختصار مدینه گفته شده است. بعضی از خاورشناسان معتقدند که نام "مدینه"، که کلمه‌ی آرامی است، پس از آمدن یهودیان به مدینه، یعنی در زمانهای خیلی

(۱)interlocking directorate (۲)Madison

قدیمتر به آن شهر، به وسیله‌ی یهودیان داده شده است. در قرآن کریم هم نام مدینه و هم نام یثرب آمده است (کلمه‌ی یثرب فقط یک بار در سوره‌ی ۳۳م، آیه‌ی ۱۳م ذکر شده است). برای مدینه القاب و نامهای دیگری نیز ذکر شده است که بیشتر آنها در معجم البلدان نقل شده.

تاریخ قدیم شهر مدینه بدرستی معلوم نیست. در کتب اسلامی، و از جمله معجم البلدان، نخستین ساکنان آن را از عمالقه دانسته‌اند. شهر مدینه از زمانهای قدیم یهودی‌نشین بوده است ولی تاریخ مهاجرت یهودیان به این شهر معلوم نیست. بعضی این مهاجرت را در زمان موسی دانسته‌اند و بعضی آن را از عهد بختنصر دانسته‌اند، و بعضی هم مربوط به دوره‌ی تصرف بیت المقدس از طرف رومیان کرده‌اند. آنچه از تلمود بر میآید این است که در قرونِ نخستینِ میلادی در عربستان یهودیان ساکن بوده‌اند. اینَ یهودیان بیشتر در تیماء، حجر، خیبر، فدک، وادی القری، و مدینه سکونت داشته‌اند. یهودیان ساکن مدینه قبایل ← بنی قینقاع و ← بنی قریظه و بنی نضیر بوده‌اند. قبیله‌ی بنی قریظه در وادی مَهْزور و قبیله‌ی بنی نضیر در وادی بُطْحان ساکن شده‌اند. یعقوبی اصل یهودیان مدینه را از قبایل عرب دانسته است که بعد به دین یهود در آمده‌اند. بعضی از خاورشناسان به دلایلی، از جمله اینکه خداوند در قرآن یهودیان را بنی اسرائیل خطاب کرده است، این یهودیان را از اصل یهودی میدانند. به هر حال، مسلم است که اگر یهودیانی از فلسطین به شبه جزیره‌ی عربستان آمده‌اند بعضی از قبایل عرب نیز به دین یهود گرویده‌اند. در میان یهودیان عربستان همان خصوصیاتی که یهودیان مناطق دیگر دارند وجود داشته است، و خود یهودیان نیز از محیط عربستان و قوم عرب تأثیر پذیرفته‌اند. به هر حال، یهودیان پس از مهاجرت به مدینه به کشت و زرع پرداختند و آنجا را آباد کردند. پس از شکستن سد مارب و آمدن سیل عرم قبایل عربستان جنوبی به ناچار روی به شمال نهادند و در شمال شبه جزیره‌ی عربستان سکونت گزیدند. از جمله‌ی این قبایل دو قبیله‌ی اوس و خزرج بودند که به مدینه آمدند و اطاعت یهودیان را گردن نهادند. یهودیان حاکم و اوس و خزرج محکوم بودند تا آنکه در نتیجه‌ی پیشامدی، که اصل و صحت آن بدرستی معلوم نیست، اوس و خزرج بر یهود غالب آمدند و حاکم واقعی شهر شدند. این دو قبیله نیز مانند یهودیان برای خود قلعه‌هائی ساختند و کشاورزی و پرورش نخل را از یهود فرا گرفتند. قبیله‌ی خزرج که قویتر بودند در وسط شهر منزل گرفتند. قبیله‌ی اوس در ج و ش شهر سکنی گزیدند. یهودیان سرزمینهای مسکونی خود را نگاه داشتند و قبیله‌ی بنی قینقاع نیز امکنه‌ی خود را در جنوب غربی شهر حفظ کردند و به شغل زرگری خود ادامه دادند. قبایل اوس و خزرج و یهود مدتی در صلح و صفا با یکدیگر زیستند، ولی چندی نگذشت که دشمنی متداول میان قبایل عرب در میان این دو قبیله نیز پیدا شد و کار به جدال و زد و خورد کشید. قبیله‌ی خزرج نیرومند بود و به همین جهت در جنگها غلبه با این قبیله بود تا آنکه اوسیان برای نجات خود از یهود کومک خواستند. یهود ابتدا بیطرف ماندند، ولی چون خزرجیان چند تن از یهود را کشتند یهود به یاری اوس برخاستند. در جنگ معروف بُعاث خزرجیها شکست سختی خوردند. در نتیجه‌ی جنگ نوعی تعادل قوا در شهر حاصل شد، ولی دشمنی و کینه‌جوئی فرو ننشست و زد و خوردهای متعدد زندگی در شهر را دشوار ساخت. طرفین در جستجوی رهبری بودند که بتوانند در زیر طاعت او زندگی صلح‌آمیز خود را از سر گیرند. مردم مدینه این رهبری را در وجود محمد ابن عبدالله ص، پیغمبر اسلام، که در آن هنگام در مکه به تبلیغ رسالت در میان قوم خود مشغول بود، و هنوز موفقیتی به دست نیاورده بود، پیدا کردند و نمایندگان خود را برای بیعت به او و دعوت او به مدینه به مکه فرستادند. برای تفصیل بیعت مردم مدینه و هجرت حضرت رسول از مکه به مدینه ← محمد، پیغمبر اسلام، قسمتهای ۱۹ و ۲۰. پس از هجرت حضرت رسول ص به مدینه وظیفه‌ی مهم آن حضرت یکپارچه ساختن جمعیتها و قوای گوناگون مدینه بود که مهاجران، یعنی یاران مکی پیغمبر، نیز به آنها افزوده بود. پس از توفیق در این راه مخالفت یهود با آن حضرت آغاز شد، و این مخالفت با غزوه‌های بنی قینقاع و بنی قریظه و خیبر به شکست قطعی یهود انجامید (← خزرج). در میان ساکنان عرب مدینه نیز کسانی بودند که در کار اسلام کارشکنی میکردند، و در قرآن از ایشان به منافقون یاد شده است. این مخالفت نیز به جائی نرسید. حضرت رسول ص از مدینه جنگ را با کفار مکه و همدستان بدوی ایشان تا فتح مکه ادامه داد و، سرانجام، روزی رسید که مدینه پایتخت اسلام و شبه جزیره‌ی عربستان شد. پس از رحلت آن حضرت، ابوبکر و عمر و عثمان از مدینه فتوحات اسلامی و اداره‌ی ممالک پهناور مفتوحه را رهبری کردند. اما علی ع، پس از آنکه به خلافت رسید، مرکز خلافت را به شهر کوفه واقع در عراق منتقل ساخت، زیرا جنگ با معاویه را که در دمشق اقامت داشت نمیشد از مدینه رهبری کرد، و، علاوه بر این، مدینه برای اداره‌ی مملکت وسیع اسلامی خیلی دور بود و عراق مرکزیت بیشتری داشت.

پس از انتقال خلافت از مدینه به عراق و دمشق، شهر مدینه اهمیت سیاسی خود را از دست داد، ولی از جهات دیگر شهرت و اهمیت پیدا کرد. مدینه هنوز مسکن بسیاری از اصحاب با نفوذ پیغمبر بود و معاویه ناگزیر بود که برای استوار داشتن موقعیت پسرش یزید و ولایت عهد او بیش از هرجا متوجه مدینه شود. پس از مرگ معاویه مدینه کانون خلاف بر ضد خلافت یزید بود و حسین ابن علی ع برای به دست آوردن خلافت از مدینه بیرون آمد. پس از شهادت حسین ابن علی ع، مدینه همچنان مرکز مخالفت بود تا آنکه خلیفه مسلم ابن عقبه را به جنگ مردم مدینه فرستاد و وقعه‌ی حره‌ی واقم (← حره) اتفاق افتاد. چون شهر مدینه مسکن و مدفن حضرت رسول ص و سه تن از خلفای راشدین و مسکن بسیاری از اصحاب پیغمبر بود، در نیمه‌ی دوم قرن اول و نیمه‌ی اول قرن دوم هق مهمترین مرکزی شد که بتوان در آن در باره‌ی زندگی حضرت رسول ص و سیرت آن حضرت تحقیق کرد. مالک ابن انس و پیشوای مالکیان اساس مذهبی فقهی خود را بر پایه‌ی سنت و عمل مردم مدینه نهاد و محمد ابن اسحاق کتاب سیره‌ی معروف خود را بیشتر بر پایه‌ی روایات اهل مدینه بنا نهاد؛ علاوه بر آن، مدینه بزودی پس از مکه به عنوان شهر مقدس و زیارتگاه مسلمین مورد توجه عالم اسلام قرار گرفت.

در برابر این شهرت برای قدس و زیارت و کسب علم قرآن و حدیث و فقه، مدینه درست در جهت عکس آن نیز در نیمه‌ی دوم قرن اول و نیمه‌ی اول قرن دوم هق شهرت یافت. مدینه مهمترین مرکز عیش و نوش و تعلیم موسیقی و تربیت موسیقیدانان و آوازه‌خوانان برای تمام قلمرو خلافت شد.

با آمدن عباسیان بر روی کار و بنای بغداد، شهر مدینه اهمیت خود را، چه از لحاظ فقه و حدیث و چه از لحاظ مرکزیت برای تعلیم موسیقی و عیش و نوش، از دست داد و فقها و محدثین درجه‌ی اول و نیز موسیقیدانان همه روی به بغداد آوردند. اما مدینه به عنوان شهر مسجد پیغمبر و مدفن پیغمبر و صحابه همچنان شهر مقدس و زیارتگاه مسلمانان باقی ماند. در زمان عباسیان جز حوادث کوچک و بی‌اهمیت چیزی در مدینه اتفاق نیفتاد و مدینه شهر آرامش و صلح و صفا بود. در ۳۶۴ هق دیواری به دور مرکز شهر کشیده شد. در ۵۴۰ هق این دیوار مرمت شد. در ۵۵۷ هق به دستور نورالدین محمود زنگی دیوار دیگری، که قسمت بیشتری از شهر را میگرفت، با برجها و دروازه‌ها به دور شهر کشیده شد. باروی دیگری به ارتفاع ح ۱۱ متر در زمان سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی از سنگ خارا و مرمر سیاه به دور شهر کشیده شد و خندقی به دور آن کندند. در زمان سلطان عبدالعزیز ارتفاع این دیوار را تا ۲۴ متر بالا بردند. در ۶۵۴ هق زلزله و آتشفشانی شهر را تهدید کرد ولی مواد آتشفشانی در مشرق شهر جریان یافت و به خود شهر آسیبی نرسانید. در زمان سلاطین عثمانی شهر در آرامش و صفا گذراند، تا آنکه در ۱۸۱۳ شهر به دست وهابیان افتاد و خزائن و نفائس قبر پیغمبر به غارت رفت و مردم از زیارت قبر پیغمبر ممنوع شدند. وهابیان حتی میخواستند گنبد بالای قبر را نیز ویران کنند، ولی توفیقی نیافتند. پس از شکست وهابیان از محمد علی پاشای مصری، عبدالله ابن سعود، امیر وهابی، ناچار به تسلط دولت عثمانی بر اماکن مقدس گردن نهاد. در جج I حسین ابن علی شریف مکه و پادشاه حجاز به اطاعت خود از دولت عثمانی ادامه داد، ولی بعداً جانب انگلیسها را گرفت. در ۱۹۱۸ سپاه عثمانی حجاز را تخلیه کرد. در ۱۹۲۴ وهابیان نجد، به فرماندهی عبدالعزیز III ابن سعود، حجاز را از تصرف شریف حسین بیرون کردند.

مسجد پیغمبر در زمان حیات خود او به دستور خودش ساخته شد. تیرهای آن از چوب درخت خرما بود و سقف آن از شاخه‌های درخت

خرما پوشیده شده بود و طول مسجد صد ذراع بود. عمر بر مساحت مسجد بیفزود و طول آن را به ۱۴۰ ذراع و ارتفاع آن را به ۱۱ ذراع رسانید و پایه‌ی آن را تا به اندازه‌ی قامت یک انسان از سنگ کرد، و ۶ در بر آن گذاشت. مسجد در زمان پیغمبر سه در داشت: باب عایشه و باب عاتکه و باب ملیله. در زمان عثمان نیز تغییراتی در مدت ۱۰ ماه در مسجد به عمل آمد. تغییر مهم اساسی در مسجد در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک و حکومت عمر ابن عبدالعزیز در مدینه صورت گرفت. ولید دستور داد تا عمر ابن عبدالعزیز مسجد را از نو بسازد و او صالح ابن کَیْسان را مأمور این کار کرد. ولید برای ساختمان مسجد از امپراطور بیزانس یاری خواست، و او ۴۰ یونانی و ۴۰ قبطی (معمار و بنا) و ۴۰٬۰۰۰ مثقال طلا و پارهائی از موزائیک (فُسَیْفِساء) برای بنای مسجد فرستاد. معماران یونانی و قبطی پایه و دیوارها و ستون‌های مسجد را از سنگ کردند. محراب و مقصوره از چوب ساج ساخته شد، و طول مسجد ۲۰۰ ذراع و عرض مسجد در قسمت مقدم ۲۰۰ ذراع و در قسمت مؤخر ۱۸۰ ذراع شد. در صفر سال ۸۷ هق انهدام مسجد کهنه و بنای مسجد تازه آغاز شد و در آخر سال ۸۹ هق بنای آن به پایان رسید. مهدی خلیفه‌ی عباسی بر قسمت مؤخر مسجد 100 ذراع در جهت طول افزود، و پس از او مأمون در ۲۰۲ هق بناهائی بر مسجد افزود، و پس از آن در قرون بعد تا زمان ما تعمیرهای اساسی همیشه در آن به عمل آمده است. وصف مسجد مدینه و قبر پیغمبر ص در بسیاری از سفرنامه‌ها به تفصیل آمده است. در ۶۵۴ هق حریقی در مسجد پیغمبر روی داد که قسمتی از آن را ویران کرد. استمداد از خلافت بغداد به جائی نرسید زیرا خلافت عباسی سال‌های آخر عمر خود را میگذرانید و در ۶۵۶ هق چنانکه معلوم است به دست مغول بساط آن برچیده شد. سلاطین ممالیک مصر به تجدید بنای آن همت گماشتند و در ۶۷۸ هق الملک المنصور قلاؤون گنبدی بر بالای قبر پیغمبر بنا کرد. در زمان الملک الاشرف سیف‌الدین قایتبای تعمیرات اساسی در مسجد پیغمبر به عمل آمد و، با آنکه در ۸۸۶ هق صاعقه قسمتی از مسجد را خراب کرد و کتابخانه‌ی قیمتی مسجد را بسوخت، ملک اشرف در ۸۸۹ هق مصالح ساختمانی و کارگران زیادی برای مرمت مسجد فرستاد، در ۸۹۸ هق باز صاعقه‌ای بر مسجد فرود آمد و قسمت معروف به رئیسیه در جنوب شرقی مسجد طعمه‌ی حریق شد. مهمترین تعمیر مسجد در دولت عثمانی در زمان سلطان عبدالمجید I در ۱۲۷۰ هق به عمل آمد.

مدینة الخلفاء : ← بغداد، تاریخ.

مدینة الزهراء، کاخ، در کنار قرطبه، ← عبدالرحمان III.

مدینة السلام: ← بغداد، تاریخ.

مدینة العتیقه: ← مداین؛ تیفون.

مدینة النبی: ← مدینه.

مدینة مبارک: ← قزوین، شهر.

مدینة موسی: ← قزوین، شهر.

مدینه‌ی بداله: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی تغلب: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی جماعیه: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی خست: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی ضروریه: ← فارابی، قسمت III.

مدینه‌ی فاضله (madineye fāzele) [از عربی، = شهر برتر]، جامعه‌ای که افرادش به کمال علمی و عملی رسیده و از هوی و هوس رسته باشند. مدینه‌ی فاضله از آرزوهای بشری است که، لااقل تا کنون، تحقق نیافته. از آثار معروف در اسباب و اوصاف مدینه‌ی فاضله میتوان رساله‌ی جمهور افلاطون و آراء اهل المدینة الفاضله از فارابی را نام برد. نیز ← یوتوپیا؛ فارابی، قسمت III.

مدیوماه: ← مئیدیومانهه.

مذال، در علم عروض: ← اذالت.

مذحج: ← طی.

مذکوره (mazkure)، دهستان (جه ۴٬۶۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۶ آبادی. محصولات عمده‌اش برنج و پنبه است.

مذهب اختباری علمی: ← مذهب تحققی منطقی.

مذهب تأویل (mazhabe ta'vil)، روشی از روشهای استنباط معنی از متون مقدس که به درک مفاهیمی از باطن متن و معانی نهفته در آن بینجامد. در اسلام راه تفسیر و معنی کردن قرآن بر خلاف ظاهر آن و برخلاف آنچه عامه‌ی اهل تفسیر در شرح و توضیح آیات قرآنی گفته‌اند. کلمه‌ی تأویل در آغاز مرادف تفسیر بوده است و در خود قرآن (آل عمران ۳) نیز به همین معنی به کار رفته است، اما بعدها بتدریج میان تفسیر و تأویل فرق گذاشته شده است: تفسیر به شرح و توضیح قرآن از روی احادیث و آثار نبوی و اقوال صحابه از روی ظاهر لفت و عبارت گفته شده است و تأویل به جستجو و کوشش برای دریافت معنائی غیر از معنی ظاهری و به خود این معنی غیر ظاهری گفته شده است.

حال باید دید که چرا برای دریافت معنی دیگر غیر از معنی ظاهری و مفهوم کوشش می‌شده است. علت آن را در پیدا شدن عقاید و آراء مذاهب مختلف در عالم اسلام باید دانست. ارباب فرق و مذاهب برای اثبات اصول عقاید خود در درجه‌ی اول ناچار بودند که دست به دامن قرآن بزنند و اگر در آیات آن چیزی که به طور صریح و آشکار عقایدشان را تأیید کند وجود نداشت به تأویل میپرداختند و معانی آیات را از ظاهر آن بر میگرداندند و با معانی که عقیده‌ی ایشان را ثابت و تأیید کند تطبیق میکردند. این گونه شرح و تفسیر را بعضی از مخالفان تأویل تفسیر به رأی نیز میگویند.

معتزله که در باره‌ی خدا و صفات او عقایدی داشتند که حتی الامکان از تجسیم و تشبیه دور باشد ناچار بودند که بعضی از آیات قرآن را که ظاهراً تجسیم و تشبیه از آن مفهوم میشد تأویل کنند، مانند آیه‌ی ۴ از سوره‌ی ۲۰: "الرحمن علی العرش استوی" [خداوند بر عرش استوار شد]. در معنی این آیه اهل حدیث و اهل ظاهر همان بر ظاهر آیه اکتفا میکردند و چون ظاهر آن طوری است که از آن جسم و ماده بودن خداوند بر میآید، معتزله کوشش داشتند که کلمات "عرش" و "استوی" را طوری معنی کنند که معانی ظاهری "تخت" و "نشستن یا استوار بودن" را به معانی دیگر منتقل کنند تا در تجسیم و تشبیه نیفتند، و به همین ترتیب آیاتی را که معنی "دیدن و رؤیت خداوند" از آن مفهوم میشد به طور دیگری معنی میکردند. به طور کلی، معتزله کوشش داشتند که قرآن را طوری تأویل کنند که از لحاظ عقلی و فلسفی مورد طعن و انتقاد نباشد.

اخوان الصفا و اسماعیلیه نیز از جمله‌ی فرقی بودند که آیات قرآنی را مطابق عقاید و آراء خودشان معنی میکردند و در این معنی مخصوصاً اسماعیلیه خیلی تندتر رفتند. اخوان الصفا میگفتند که در برابر ظواهر و الفاظ مسموع قرآن تأویلات نهانی باطنی که معانی معقول آن باشد وجود دارد، و حتی احکام ظاهری از نماز و روزه و حج و زکوة نیز معانی و تأویلات باطنی معقول دارد. حتی قصه‌ها و داستانهائی که در قرآن و کتب دینی ذکر شده است باطنی دارد که مقصود اصلی از آن داستانها همان باطن است. پیروی از ظاهر آیات و احکام و امثال نفع آنی دنیوی دارد، در صورتی که پیروی از باطن و تأویل آن موجب سعادت معنوی و اخروی است. در قصیده‌ی مشهور ناصر خسرو:

حاجیان آمدند با تعظیم
شاکر از رحمت خدای کریم

به طور وضوح میتوان طرز تأویل احکام حج را از نظر یک اسماعیلی مشاهده کرد.

شیعه در تفسیر قرآن خود را محدود به بیان و تفسیر ائمه‌ی اثنی‌عشر میکنند و تفسیری را که از ناحیه‌ی امامان نباشد قبول ندارند و خوارج بسیاری از آیات را مطابق مبادی و اصول خود تأویل میکنند.

از فرقی که در تأویل آیات قرآن مطابق عقاید خود اصرار و پافشاری کرده‌اند صوفیه را باید مخصوصاً نام برد. در صورتی که بعضی از قدمای صوفیه اصراری در تأویل نداشته‌اند و تفسیر اهل حدیث و سنت را پذیرفته‌اند، بسیاری از مشایخ بزرگ متأخر صوفیه، مخصوصاً محیی الدین ابن العربی و صدرالدین قونیوی، در تأویل قرآن به مذاق اهل تصوف راه افراط پیموده‌اند. نمونه‌ی تأویل قرآن به مشرب اهل تصوف در زبان فارسی تفسیر فارسی کشف الاسرار است که اصل آن از خواجه عبدالله انصاری و تألیف آن از میبدی است. در زمانهای متأخر نیز هیچ فرقه و مذهب نوظهوری در اسلام در اثبات مبادی و اصول خود از دست زدن به تأویل قرآن ابائی نداشته است. بعضی از مفسران در قرون ۱۹م و ۲۰م که پیشرفت علوم و صنایع جدید را شاهد بوده‌اند خواسته‌اند که لا اقل در قرآن نوعی پیشبینی و پیشگوئی برای اکتشافات و اختراعات جدید پیدا کنند و گاهی چنان تند رفته‌اند که تأویلات ایشان سخیف به نظر میرسد.

باید دانست که تأویل تنها در قرآن نبوده است بلکه بعضی از مفسران تورات نیز (از قبیل فیلن اسکندرانی) راه تأویل را در پیش گرفته‌اند. تأویل برای اشعار شعرای بزرگ و

مخصوصاً شعرائی که به مشرب اهل عرفان شعر سروده‌اند نیز راه یافته است. در زبان فارسی از همه بیشتر شعر حافظ دستخوش تأویلات فراوان شده است.

مذهب تحققی منطقی[1] یا **مذهب اختباری علمی**، مکتب جدیدی در فلسفه که در آن سعی میشود تا روشناسی و دقت ریاضیات و علوم طبیعی در فلسفه نیز وارد شود. نهضتی که در اواخر قرن ۲۰م آغاز یافت، سرچشمه‌ی تمایل تازه‌ای بود به اینکه فلسفه، بیش از آنکه به عنوان تحقیقی نظری مورد ملاحظه قرار گیرد، به عنوان تحقیقی تحلیلی در نظر گرفته شود. این نهضت در میان گروهی آغاز شد که به نام "حلقه‌ی وین" (vien) خوانده میشدند، و در پیرامون موریتس شلیک[2] (morits šlik؛ ۱۸۸۲–۱۹۳۶، فیلسوف اتریشی)، که در سالهای ۱۹۲۰ استاد کرسی فلسفه‌ی دانشگاه وین بود، گرد آمده بودند. فیلسوفانی همچون ر. کارناپ و ریاضیدانانی همچون ک. گودل در این حلقه عضویت داشتند. این نهضت بزودی پیروان فراوانی در اروپا و کشمت پیدا کرد. ⇐ ا. ج. آیر و ⇐ گ. رایل از فیلسوفانی بودند که تحت تأثیر "حلقه‌ی وین" قرار گرفتند. وضع نخستین تحقیقیان منطقی آمیخته‌ای از مذهب تحققی ارنست ماخ با مفاهیم منطقی ف. ل. گ. فرگه و برتراند راسل بود، ولی از نوشته‌های ل. ی. ویتگنشتاین که مدتی در نزدیکی وین میزیست، و ج. ا. مور الهام میگرفتند. "حلقه‌ی وین" به صورت کلی پیرو این گفته‌ی ویتگنشتاین در رساله‌ی منطقی-فلسفی او بود که، موضوع فلسفه تصفیه و روشن ساختن منطقی اندیشه است؛ فلسفه در نظر ایشان نه یک نظریه بلکه یک فعالیت بود. تحققیان منطقی بر آن بودند که تحقیقات متافیزیکی بیهوده است؛ و قضایای منطقی و ریاضی لقلقه‌ی لسان است، و علم اخلاق و احکام ارزشی فقط جنبه‌ی عاطفی دارد. معنی و مفهوم یک حکم تنها از طریق آزمایشهائی که با ملاحظات اختباری همراه باشد میتواند به دست آید. با وجود این، فلسفه هنوز از لحاظ روشن ساختن و تصفیه‌ی زبان مکالمه‌ی روزانه و نیز زبان علمی وظیفه‌ی سودمندی داشت. در نظر تحققیان منطقی، فلسفه میبایستی به صورت منطق علم در آید. پس از آنکه نازیها در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ بر اتریش مسلط شدند، "حلقه‌ی وین" از هم پاشید. نفوذ این نهضت، به عنوان یک نهضت، ح ۱۹۴۰ پایان یافت. ولی مفاهیم این نهضت، بالخاصه از لحاظ تأکید آن بر وظیفه‌ی فلسفه به عنوان تحلیلی از زبان و لغت، در سراسر غرب جریان داشت. آثار کوچکی در باره‌ی اخلاق که توسط پیروان این مکتب منتشر شده، هنوز مهمترین حاصل مذهب تحققی منطقی است.

مذهب شهود: ← شهود.

مذهب کلامی (mazhabe kalāmi)، در علم بدیع، بر درستی سخن خویش یا نادرستی گفته‌ی خصم، حجت و برهانی عقلی آوردن؛ مانند (سنائی)،

چو علم آموختی از حرص، آنگه ترس کاندر شب
چو دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا.

مذهب گنوسی: ← گنوستیسیم.

مدینا سیدونیا[3]، **دوکه د** (duke de meḍinā sidonyā)، لقب **آلونسو پرث د گوثمان**[4] (ālonso pereṭ de guṭmān)، ۱۵۵۰–۱۶۱۵. دریاسالار اسپانیائی. فیلیپ II اسپانیا او را به فرماندهی جهازات شکست ناپذیر منصوب کرد (۱۵۸۸)، و او با اکراه این سمت را پذیرفت زیرا تجربه‌ای در دریانوردی نداشت. ناوگان او در دریای مانش از انگلیسها شکست سختی خورد.

مذیین، شهر، کولومبیا، ← مدلین.

مر[5] (morr)، (*Myrrhis odorata*)، گیاه دائمی علفی، دارای برگهای معطر، گلهای سفید، و ریشه‌ی شیرین. از آن صمغی به همین نام گرفته میشود. نیز ← مر مکی.

مرابحه[6] (morābehe)، سپردن سرمایه‌ای به کسی یا بانکی در مقابل چند درصدی درآمد سالانه؛ محاسبات مربوط به آن یکی از مباحث علم حساب است. آنچه برای بهره‌برداری سپرده میشود، سرمایه نامیده میشود؛ چند درصد سرمایه که به عنوان سود به صاحب سرمایه داده میشود نرخ است، و مجموع درآمد سالانه (بهره) متناسب با مدت است. بهره‌ی (I) سرمایه‌ی c با نرخ r در مدت t سال از رابطه‌ی

$$I=\frac{crt}{100}$$

به دست میآید، و چنین مرابحه‌ای **مرابحه‌ی ساده** نامیده میشود. ولی اگر در آخر هر سال سود به سرمایه اضافه شود و بهره‌ی آن نیز در محاسبه منظور شود، مرابحه را **مرابحه‌ی مرکب** مینامند، در این حالت اگر c سرمایه و r بهره‌ی واحد پول باشد، ربح مرکب C چنین سرمایه‌ای، پس از گذشت n سال، عبارت خواهد بود از،

$$C=c(1+r)^n$$

نیز ← تنزیل.

مرابحه‌ی ساده: ← مرابحه.

مرابحه‌ی مرکب: ← مرابحه.

مرابطون (morābetun) یا **مرابطین** یا **ملثمین** (molassemin)، در مآخذ اروپائی آلموراوید (almorāvid، مأخوذ از **المرابط** عربی)، دولتی اسلامی در مراکش و مغرب اقصی و اندلس که از ۴۴۷ یا ۴۴۸ هق تا ۵۴۱ هق، ح ۱ قرن، دوام داشت. مراد از مرابطون طایفه‌ی جنگجویانی است که در مرزهای اسلامی ساکن، و با کفار آن سوی مرز در جنگ بودند، و ملثمین یعنی نقابداران، زیرا این طایفه برای تمییز خود از دیگران، یا به عللی دیگر، همواره صورت خود را با لِثام [= نقاب] میپوشاندند. قبایل بزرگ صنهاجه در صحرای افریقا تا سودان اقامت داشتند و به گفته‌ی ابن خلدون در قرن ۳م هق مسلمان شدند. در ۴۴۰ هق یکی از رؤسای صنهاجه، به نام یحیی ابن ابراهیم، از قبیله‌ی جداله (jaddale) یا گداله (گاهی در کتب عربی گُنْداله) با عده‌ای از افراد قبیله عازم حج شد. ابن اثیر اسم این شخص را جوهر نوشته است. یحیی ابن ابراهیم یا جوهر در بازگشت از سفر حج در قیروان با ابوعمران فاسی، یکی از فقهای مالکی، ملاقات کرد و از او درخواست کرد که یکی از شاگردان خود را با او به میان قبیله بفرستد تا احکام شرع را از او یاد بگیرند. ابوعمران به شاگرد خود فقیه محمد وگاگ (vaggāg) نوشت، و او فقیهی را به نام عبدالله ابن یاسین جزولی (jazuli)، با یحیی ابن ابراهیم به میان قبیله فرستاد. عبدالله ابن یاسین، پس از آنکه در میان قبیله مستقر شد، به کومک چند تن از پیروان خود و از جمله دو برادر از رؤسای قبیله‌ی لمتونه (lamtuna)، به نامهای ابوبکر ابن عمر و یحیی ابن عمر رِباطی (← رباط، در تاریخ اسلام) ساخت و در آنجا ساکن شد و یاران خود را مرابطون خواند. پس از آنکه عده‌ی این جنگجویان دینی یا مرابطون به ۱٬۰۰۰ رسید، پای از ناحیه‌ی خود فراتر نهادند و قبایل اطراف را به اطاعت خود خواندند و عده‌ی زیادی از ایشان را مطیع خود ساختند و به جمع زکات و صدقات پرداختند. دراین میان فقیه محمد وگاگ ایشان را به تصرف سجلماسه و دفع شر مسعود ابن وانودِن مَغْراوی تحریک کرد. در ۴۴۷ هق شهر سجلماسه و وادی دَرْعَه به تصرف مرابطون در آمد، و مسعود مغراوی کشته شد. یحیی ابن عمر لمتونی که فرمانده نظامی مرابطین بود در ۴۴۷ یا ۴۴۸ هق وفات یافت، و برادرش ابوبکر ابن عمر فرماندهی را به دست گرفت. ابوبکر ابن عمر به فتح بلاد المغرب پرداخت و بلاد سوس الاقصی و مرکز آن تارودانت (tārudānt) را به تصرف درآورد و ناحیه‌ی اَغْمات را از لَقوط ابن یوسف مغراوی گرفت، و زن زیبا و باهوش او، زینب بنت اسحاق نَفْزاوی، را به ازدواج خود در آورد. پس از آن ابوبکر ابن عمر با عبدالله ابن یاسین به جهاد با قبیله‌ی بَرْغَواطه پرداختند و عبدالله ابن یاسین در یکی از این جنگها کشته شد (۴۵۱ هق) و ابوبکر ابن عمر به جنگ تا شکست کامل قبیله‌ی برغواطه ادامه داد (۴۵۲ هق). در ۴۵۳ هق بلکین ابن محمد (← حمادیان) به خصومت با مرابطون بر خاست، و از طرف دیگر در صحرا میان لمتونه و مسوفه، از قبایل صنهاجه، خلاف افتاد. ابوبکر برای آشتی دادن این قبایل به صحرا رفت و فرماندهی مرابطون را در المغرب به یوسف ابن تاشفین داد. ابوبکر پیش از رفتن به صحرا زن خود زینب را طلاق داد و او را به زوجیت یوسف ابن تاشفین در آورد. یوسف در بلاد المغرب به فتوحات پرداخت و ابوبکر قبایل صحرا را با یکدیگر آشتی داد و نزد یوسف باز گشت. اما یوسف، با مصلحت‌بینی زنش زینب، هدایای فراوانی به ابوبکر داد و به او فهماند که نباید انتظار باز گرفتن فرماندهی را داشته باشد. ابوبکر ناگزیر به صحرا باز گشت و در ۴۸۰ هق مرد. یوسف بدین ترتیب فرماندهی مرابطون را به دست گرفت، و چون مردی نیکوسیرت بود، و بر طبق احکام شرع عمل میکرد، مردم المغرب همه از

(۱) logical positivism (۲) Schlick (۳) Medina Sidonia (۴) Pérez de Guzmán (۵) sweet cicley (۶) profit

دست امرای خود به او پناه بردند و او شهرها و نواحی المغرب و الجزایر را یکی پس از دیگری فتح کرد، و در ۴۵۴ هق شهر مراکش را بنا نهاد. آلفونسوی VI، شاه لئون و کاستیل، از ضعف امرای اندلس و ملوک الطوایف استفاده کرده قدرت بزرگی به دست آورده بود. معتمد ابن عباد، امیر اشبیلیه، به مشورت قاضی عبدالله محمد ابن ادهم و اصرار مشایخ و رؤسای قرطبه تصمیم گرفت که از یوسف ابن تاشفین، که در آن هنگام به امیر المسلمین معروف شده بود، برای دفع شر نصارا و آلفونسوی VI مدد بخواهد. یوسف در شهر سبته امر به جمع‌آوری سپاه کرد و وارد اندلس شد. معتمد ابن عباد و سپاه فراوانی از قرطبه و داوطلبان مسلمان دور او جمع شدند و در سرزمین زلاقه از شهر باذاخوث واقع در نزدیکی قرطبه جنگ سختی میان مسلمانان و آلفونسو در گرفت، که به شکست سخت آلفونسو منتهی شد (۴۷۹ هق). یوسف ابن تاشفین پس از شکست دادن به نصارا در بلاد اندلس طمع کرد، و در ۴۸۴ هق قرطبه و اشبیلیه را متصرف شد، و معتمد ابن عباد را که از امرای بزرگ و دلیر اندلس بود اسیر گرفت و او و خانواده‌اش را به اغمات فرستاد، و سپس همه‌ی امراء و ملوک الطوایف اندلس را، بجز بنی هود، از میان برداشت. یوسف ابن تاشفین، بنا به مصلحت‌بینی فقها، نام خلیفه‌ی عباسی را در خطبه ذکر کرد و از او درخواست کرد که وی را امیر المغرب و اندلس بشناسد، و فقهای شرق و از جمله امام محمد غزالی به او نامه نوشتند و او را به عدل و داد خواندند. یوسف ابن تاشفین در ۵۰۰ هق وفات یافت و پسرش علی ابن یوسف ابن تاشفین به جای او نشست. علی ابن یوسف حکومت غرناطه را به برادرش تمیم ابن یوسف داد. تمیم در ۵۰۲ هق قلعه‌ی اقلیش (oqliš) را محاصره کرد. حاکم اقلیش از آلفونسوی VI مدد خواست. آلفونسو سپاه بزرگی برای نجات اقلیش فرستاد و جنگ مهیبی در گرفت که به شکست سپاه نصارا و قتل پسر آلفونسو انجامید. در سالهای ۵۰۳ و ۵۰۴ هق سپاه مرابطون شهرهای فراوان در اسپانیا، از جمله مجریط (مادرید) و بطلیوس (باذاخوث) و اشبونه (لیسبون) را فتح کرد. در سال ۵۱۲ هق مسیحیان اسپانیا توانستند شهر سرقسطه (ساراگوسا) را از دست مرابطون خارج سازند و قلعه‌ی ایوب را که در مشرق بلاد اندلس بود متصرف شوند. ظهور دولت موحدون در المغرب و فشار مسیحیان در اندلس سبب ضعف دولت مرابطون شد. موحدون در زمان علی ابن یوسف بر بلاد سوس‌الاقصی مستولی شدند. پس از او پسرش تاشفین به حکومت رسید و به جنگ با موحدون ادامه داد. فرمانده سپاه موحدون تاشفین را در وهران محاصره کرد و تاشفین در حال فرار از اسب افتاد و کشته شد. پس از او به پسرش ابراهیم بیعت کردند، و چون او را ناتوان یافتند به اسحاق ابن علی ابن یوسف ابن تاشفین بیعت کردند. او آخرین پادشاه اسمی این خاندان بود و به دست موحدون بر انداخته شد.

طایفه‌ای از مرابطون، از خاندان بنو غانیه‌ی صنهاجی در جزیره‌ی مایورکا و جزایر اطراف آن و در شمال افریقا به حکومت ادامه دادند. یوسف ابن تاشفین یکی از شاهزاده‌خانم‌ها به نام غانیه را به رئیس این خاندان، که علی ابن یوسف نام داشت، به زوجیت داد. پسران غانیه به نام یحیی و محمد در تاریخ به بنو غانیه معروف شدند. یحیی ابن غانیه امیر بلنسیه (والانس) و مرسیه (مورثیا) بود و در ۵۲۸ هق آلفونسوی I، شاه آراگون و ناوار، را شکست داد. یحیی ۱۳ سال از قرطبه در برابر آلفونسو دفاع کرد. او در ۵۴۳ هق در غرناطه وفات یافت. برادر یحیی، به نام محمد ابن غانیه، در ۵۲۰ هق از طرف علی ابن یوسف ابن تاشفین حاکم جزایر بالئار شد. پس از سقوط مرابطون بازماندگان خاندان ایشان به این جزایر رفتند، و محمد ابن غانیه خود را مستقل خواند. پس از او پسرش اسحاق ابن محمد به حکومت رسید (۵۶۰ هق). در زمان اسحاق جزیره‌ی مایورکا مرکز فراریان و راهزنان دریائی شد؛ وفات او در ۵۷۹ هق بود. پس بزرگش محمد ناگزیر به اطاعت از موحدون شد. پناهندگان مرابطی به جزیره‌ی مایورکا محمد را برکنار کردند و برادرش علی، معروف به علی ابن غانیه را بر سر کار آوردند. علی ابن غانیه با ۳۲ کشتی در بجایه پیاده شد و امیر موحدون را از آنجا بیرون کرد (۵۸۰ هق)، و پس از تصرف بعضی از شهرهای الجزایر، قسنطینه را محاصره کرد ولی موفق به تصرف آن نشد. علی پس از جنگ‌های زیاد با موحدون در ۵۸۴ هق مرد و برادرش یحیی حدود ۵۰ سال در ل افریقا با دولت موحدون در نبرد بود تا آنکه در ۶۳۳ هق از دنیا رفت.

فرمانروایان مرابطون

۱- یحیی ابن ابراهیم*
۲- یحیی ابن عمر* (ف ۴۴۷ یا ۴۴۸)
۳- ابوبکر ابن عمر* (ف ۴۸۰) (۴۸۰-۴۴۸)
۴- یوسف ابن تاشفین (۵۰۰-۴۸۰)
۵- علی ابن یوسف ابن تاشفین (۵۳۷-۵۰۰)
۶- تاشفین ابن علی (۵۴۰-۵۳۷)
۷- ابراهیم ابن تاشفین (۵۴۰)
۸- اسحاق ابن علی (۵۴۳-۵۴۰)

همه‌ی تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد.

* این ۳ تن از رؤسای صنهاجه بودند که به ریاست روحانی عبدالله یاسین (ف ۴۵۱) قائل بودند.

مرابطین: ← مرابطون.

مرات[1] (merāt)، شهر (در ۱۹۷۱ حد ۲۷۱٬۳۲۵)، ج‌غ اوتار پرادش، هند؛ مرکز بازرگانی. شورش سپاهیان (۱۸۵۷) از این شهر آغاز شد. دارای مساجد و معابد فراوان است، از جمله مسجد جامع (از سال 1019).

مرآت البلدان یا مرآت البلدان ناصری (mer'āto 'l.boldāne nāseri)، فرهنگ مفصل جغرافیای تاریخی ایران، به ترتیب و تقلید معجم البلدان یاقوت، تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه. کتاب مشتمل است بر ۴ جلد (۱۲۹۴–۱۲۹۶ هق)، و در آخر هر جلد ملحقاتی است سالنامه‌مانند که برای اطلاع از جزئیات احوال ایران در عهد ناصری مفید و از مآخذ مهم محسوب است. مؤلف کتاب را از روی مآخذ مختلف، مخصوصاً تألیفات جغرافیانویسان و سیاحان و مورخین ایرانی و عرب و فرنگی، تدوین کرده است، و معلومات گوناگون تاریخی و جغرافیائی و باستانشناسی را در آن به هم آمیخته است. کتاب به ترتیب الفبائی مرتب شده است اما ناتمام مانده، و تمام ۴ جلد آن فقط تا پایان حرف ج رسیده است. سبب تفصیل خارج از قاعده‌ی کتاب آن است که مؤلف، در هر محل به مناسبتی، به ذکر تواریخ پرداخته و درین باب احیاناً به اطناب گراییده است. چنانکه به مناسبت ذکر تهران تاریخ سلسله‌ی قاجاریه را ذکر، و به تفصیل وقایع سلطنت ناصرالدین شاه را سال به سال تا سال سی و دوم سلطنت او نقل میکند، و بدین گونه جلد دوم و سوم کتاب تماماً شرح وقایع سلطنت ناصری است.

مرآت البلدان، صرف نظر از فواید جغرافیائی و جغرافیای تاریخی، مأخذ عمده‌ی تاریخ قاجاریه و مخصوصاً تاریخ عهد ناصری است، و اگرچه کتاب ناتمام مانده است، قسمتی از مطالبی که بنا بوده است در دنباله‌ی حرف ج آن در ذیل حرف خ بیاید تحت عنوان مطلع الشمس آمده است، که به یک معنی تکمله و ذیل مرآت البلدان محسوب است.

مرآت الجمال: ← صائب تبریزی.

مرآت الخیال (mer'āto 'l.xiāl)، تذکره‌ی عمومی شاعران، اثر شیرخان لودی از دانشمندان قرن ۱۲م هق هندوستان. در این تذکره، مؤلف از ۱۳۱ تن از شاعران—که ۱۵ تن از ایشان زن هستند—به ترتیب تاریخ، از رودکی تا همدمی، نام برده است. مؤلف در ضمن ترجمه‌ی حال شاعران، که به اختصار آمده، ۱۵ رساله نیز در علوم و فنون مختلف نگاشته است. مرآت الخیال ۳ بار در هند چاپ شده است.

مرآت الفتوح: ← طغرای مشهدی.

مرآت الکاینات: ← غزالی مشهدی.

مرآت المحققین: ← محمود شبستری.

مراتع، مالیات: ← مالیات مراتع.

مراتها: ← مراثه.

مراثه[2] (marātha) یا **مراتها** (marāthā)، مردم غ هند مرکزی که به زبان مراتی تکلم میکنند. این هندوان جنگجو، در سرزمین اصلی خود، مهارشترا، در قرن ۱۷م به قدرت رسیدند. سبب عمده‌ی بر افتادن امپراطوری مغول هند همین مراثه‌ها بودند، و سخت با تفوق انگلیسیان در هند رقابت میکردند. به فرماندهی شیواجی، که با کامیابی در برابر اورنگ‌زیب مقاومت کرد، قدرت آنان در دکن و قسمت عمده‌ی ج هندوستان استقرار یافت. در نیمه‌ی قرن ۱۸م، مراثه‌ها که پایتخت ایشان در پونه بود، مهمترین قدرت در هند محسوب میشدند، ولی بزودی این کشور به چندین قسمت منقسم شد که با یکدیگر به جنگ میپرداختند. استعمارگران انگلیسی با آنان جنگیدند و سرانجام در ۱۸۱۸ همه‌ی آنان رامطیع خود کردند. وزیران سلاطین مراثه لقب پیشوا داشتند، و

(۱) Meerut (۲) Marathas; Mahrattas

ایالات مهم اتحادیه‌ی مراتهه عبارت بود از باروردا، گوالیار، و ایندور.

مراتی[1] (marāti)، از زبانهای هند و اروپائی هندوستان. ← زبان، جدول، ص ۱۱۶۷.

مراثی (marāti)، ← مرثیه.

مراجعه، در علم بدیع، ← سؤال و جواب.

مراجعه به آراء عمومی: ← رفراندوم.

مراد، نزد صوفیه، ← مرید.

مراد I (-morād)، معروف به **مراد غازی خونکار** (xonkār) یا **خداوندکار**، ۱۳۲۶–۱۳۸۹ (۷۲۶–۷۹۱ هق)، سومین سلطان (۱۳۵۹–۸۹، مطابق ۷۶۱–۷۹۱ هق) عثمانی، پسر اورخان. در زمان پدرش اورخان ابتدا والی سلطان اونو (e:nu) یا این اونو (واقع در لغ اسکی شهر) و بعد والی بورسه شد. برادر بزرگتر او، سلیمان پاشا، ولیعهد پدر بود ولی چون کمی پیش از پدر وفات یافت مراد به ولایت عهد رسید. اورخان در ۷۶۱ هق وفات یافت و مراد به جای او به تخت سلطنت عثمانی نشست. مراد I نخستین سلطان بزرگ عثمانی است که به خاک اروپا دست انداخته و در آنجا فتوحات کرده است. این فتوحات نتیجه‌ی ضعف و رقابتهای پادشاهان بلغارستان و صربستان و بیزانس، مبارزه‌ی دولتهای ونیز و جنووا، و حرص پاپها در باز گرداندن کلیسای یونانی به رم بوده است. در ۷۶۳ هق سلطان مراد با سران داران خود لالا شاهین و حاجی ایلبکی و اورنوس بک (evrenos bak) در بالکان شهرهای چورلو (corlu) و دیمتوقه و گومولجینا (gu:mu:ljinā) و ادرنه و پنووديف را فتح کرد، و بدین ترتیب در طی چند سال تراکیای قدیم و قسمتی از مقدونیه را در خاک اروپا به تصرف در آورد. صربها و بوسنیائیها و مجارها با هم متحد شدند و برای تصرف اراضی از دست رفته به مقابله‌ی عثمانیها شتافتند. این سپاه در ساحل رود ماریتسا از حاجی ایلبکی شکست خورد. ترکها قسمت غربی بلغارستان را تا کوه‌های بالکان تصرف کردند، و امپراطور بیزانس یوحنای V اطاعت مراد را گردن نهاد. در این میان مراد در آناطولی تا توقت (tuqat؛ ل کاپادوکیا) پیش رفت و تسلط خود را بر آنکارا مستحکم ساخت. پس از آن به روملیا (قسمت اروپائی متصرفات عثمانی) رفت و شهر دیمتوقه را پایتخت خود کرد، و پس از آن پایتخت را از آن شهر به شهر ادرنه منتقل ساخت.

در ۷۷۳ هق سپاهیان صرب در ساحل رود ماریتسا در نزدیکی چرْمَن از حاجی ایلبکی شکست سختی خوردند، و این شکست در تاریخ عثمانی به صِرْب صِنْدیقی (شکست صرب) معروف شد و محل جنگ نیز به همین نام نامیده شد. در نتیجه‌ی این شکست شهرهای مقدونی سِرز و درامه (drāma) و قوله (qavalla) به دست ترکها افتاد. مراد بدین ترتیب اهمیت و قدرت بسیار کسب کرد چنانکه توانست در امور داخلی دولت بیزانس دخالت کند. متصرفات مراد در آناطولی نیز وسعت یافت؛ شهر کوتاهیه و قسمتی از ناحیه‌ی تکه (taka) را نیز بر متصرفات خود افزود. پس از آن باز سپاه عثمانی در قسمت اروپائی به متصرفات تازه‌ای دست یافت و شهرهای مهم صوفیه و نیش را به دست آورد. داماد مراد، علاءالدین قرمان اوغلو، س به مخالفت بر داشت، ولی در جنگ قونیه شکست خورد (۷۸۸ هق). آخرین جنگ بزرگ مراد I با متحدان صرب و بوسنی در ۷۹۱ هق بود که به جنگ کوسوو (ترکی، قوصوه [qosova]) معروف است. در این جنگ امیر صرب، لازار[2] I (lazar-، ف ۱۳۸۹)، شکست خورد و کشته شد، ولی خود مراد نیز به دست میلوش اوبرنوویچ داماد لازار کشته شد. جسد او را به بروسه بردند و در آنجا دفن کردند. مراد I نخستین پادشاه عثمانی است که به لقب سلطان ملقب شد. تشکیلات تازه‌ی دولت عثمانی در زمان او به وجود آمد. وزیر اعظم او قره‌خلیل، که خود عالم و از خاندان علم بود، در پیریزی تشکیلات دولت عثمانی کوشش فراوان کرد و ۱۸ سال بر مسند وزارت قرار داشت.

مراد II (-morād)، معروف به **مراد غازی**، ۸۰۶–۸۵۵ هق (۱۴۰۳ یا ۱۴۰۴–۵۱)، ۶مین سلطان (۸۲۴–۴۸؛۸۴۸–۵۵ هق، مطابق ۱۴۲۱–۴۴؛ ۱۴۴۴–۵۱) عثمانی. مراد چند روز پس از مرگ (۸۲۴ هق) پدرش محمد I به تخت نشست. در زمان ولایت عهد در ماگنسیا مینشست، و در دفع قیام شیخ بدرالدین سماونوی (یا صماونوی) همکاری کرده بود. پس از جلوس بر تخت، با قیام دوزمه (de:zma) مصطفی، پسر بایزید I و مدعی تاج و تخت سلطنت، مواجه شد که با همکاری جنید (jonayd) ازمیر اوغلو سلطنت سلطان جوان را تهدید میکردند. امپراطور بیزانس، مانوئل II، از این دو نفر حمایت میکرد. در جنگ سازْلی دره، واقع در میان سرز (serez) و ادرنه، سردار مراد، به نام بایزید پاشا، از این دو تن شکست خورد و کشته شد. مراد ابتدا میان دوزمه مصطفی و جنید جدائی انداخت و مصطفی را در جنگ پل اولو-باد شکست داد. پس از آن گالیپولی را تصرف کرد و وارد ادرنه شد و دوزمه مصطفی را به قتل رسانید. سپس قسطنطنیه را در محاصره گرفت، ولی به جهت قیام برادرش مصطفی در ازنیق (ezniq) مجبور به ترک محاصره شد. الیاس پاشا، که حامی مصطفی بود، به او خیانت کرد و او را تسلیم مراد کرد، و مصطفی به دستور مراد به قتل رسید. پس از آن جنید ازمیر اوغلو نیز گرفتار و مقتول شد. مراد در روملیا و آناطولی متصرفات خود را وسعت داد. چند شهر از مورئا (پلوپونز) را فتح کرد و افلاق (والاکیا) مطیع شد. در آناطولی قسمتی از متصرفات اسفندیار بک فرمانروای سینوپ به تصرف مراد در آمد. تکه (taka) و منتشا جزو متصرفات عثمانی شد، و ابراهیم قرمان اوغلو مجبور به عقد پیمان صلح شد. در قسمت اروپائی، شهر سالونیک در مارس ۱۴۳۰ (۸۳۳ هق) به تصرف دولت عثمانی در آمد. در ۸۴۱ هق شهر سمندره (samandra) فتح، و بلگراد در محاصره گرفته شد. پادشاه مجارستان، یانوش هونیادی، در نزدیکی هرمانشتات (← سیبیو)، سپاهیان ترک را به سرکردگی مَزید پاشا شکست سختی داد و مزید پاشا کشته شد. پس از آن هونیادی با سپاه عظیمی مرکب از صربها و لهستانیها و آلمانیها به متصرفات عثمانی حمله برد و شهرهای نیش و صوفیه را به تصرف در آورد، و در یالووا (yālowāz)، میان صوفیه و پلوودیف، سپاه عثمانی را شکست داد، و مراد مجبور به عقد قرارداد صلح شد (۸۴۸ هق، مطابق ۱۴۴۴). میگویند مراد پس از این صلح خود را از سلطنت کنار کشید و پسرش محمد (بعداً معروف به فاتح) را به جای خود منصوب کرد و خلیل پاشا و خسرو ملا را مشاوران او قرار داد. اما صلح مذکور موقتی بود، و مجارها با سپاه عظیمی به متصرفات عثمانی دست انداختند، و مراد ناچار از عزلت خود بیرون آمد و به مقابله‌ی دشمن شتافت. در جنگ عظیم وارنا مجارها شکست سختی خوردند و لادیسلاوس III پادشاه مجارستان در این معرکه به قتل رسید. پس از این شکست، باز مراد از سلطنت کناره گرفت، اما بر اثر قیام ینی‌چریها ناچار شد که به سلطنت باز گردد. پس از آن مراد جنگهائی با مجارها و آلبانیائیها در بالکان کرد که در همه‌ی آنها فتح و ظفر با او بود، مخصوصاً در جنگی که در کوسوو (ترکی قوصوه [qosova]) در ۸۵۳ هق میان او و متحدین مجار و لهستانی و چک روی داد. مراد در ادرنه وفات یافت، و جنازه‌ی او را به بورسه منتقل کردند و در آنجا به خاک سپردند. مراد II از پادشاهان دانش‌دوست و فرهنگ‌پرور عثمانی بود و شعرا و نویسندگان و علمای دینی در دربار او محترم بودند.

مراد III (-morād)، ۹۵۳–۱۰۰۳ هق (۱۵۴۶–۹۵)، ۱۲مین سلطان (۹۸۲–۱۰۰۳ هق، مطابق ۱۵۷۴–۹۵) عثمانی. پس از وفات (۹۸۲ هق) پدرش سلیم II، از ماگنسیا به استانبول رفت و در ۲۹سالگی به تخت سلطنت عثمانی نشست. در زمان او متصرفات دولت عثمانی در اروپا و آسیا توسعه یافت و نفوذ دولت عثمانی به حدی رسید که پادشاه لهستان تابع و باجگزار دولت عثمانی شد. در شبه جزیره‌ی کریمه قدرت دولت عثمانی مستحکمتر شد، و در آسیا و قفقاز سپاهیان عثمانی گرجستان و شروان و داغستان و دربند و ایروان و قسمتی از آذربایجان را تا تبریز متصرف شدند. فتوحات عثمانیها در ایران در نتیجه‌ی مرگ شاه طهماسب I صفوی و سلطنت کوتاه اسماعیل II و سلطنت پرتلاطم و آشفتگی سلطان محمد صفوی معروف به خدابنده بود. بر اثر جنگهای داخلی در ایران میان سران قبایل ترکمان، عثمان پاشا، سردار مراد، توانست از گنجه تا تبریز را متصرف شود، چنانکه شاه عباس I پس از جلوس به تخت سلطنت صفوی ناگزیر شد از مقداری از اراضی غربی ایران موقتاً چشم بپوشد و آن را از آن دولت عثمانی بشناسد (نیز ← ایران و عثمانی، جنگهای). در داخله‌ی مملکت عثمانی شورشها و قیامها ظاهر، و سرکوب میشد. ضعف داخلی دولت عثمانی در نتیجه‌ی دخالت زنان و بانوان حرم از زمان او شروع شد. در آغاز سلطنت او صوقللی محمد پاشا، که در زمان پدرش نیز صدر اعظم بود، با قدرت تمام به اداره‌ی امور پرداخت، ولی در نتیجه‌ی

(۱) Marathi (۲) Lazar

کارشکنی مردان با نفوذ درباری قدرت او رو به ضعف نهاد تا آنکه در ۹۸۷ هق ناگهان به دست یکی از مخالفان کشته شد. خود مراد مردی ضعیف‌النفس بود و فتوحات خارجی زمان او دنباله‌ی کفایتها و کاردانیهای اسلاف او بود نه در نتیجه‌ی شخصیت او. طرفدار شعرا و متصوفه و خود صوفی‌مسلک و شاعر بود، و در شعر مرادی تخلص میکرد.

مراد[1] **IV** (morād-)، معروف به **مراد غازی**، ۱۰۲۱–۴۹ هق (۱۶۱۲–۴۰)، ۱۷مین سلطان (۱۰۳۲–۱۰۴۹ هق، مطابق ۱۶۲۳–۱۶۴۰) عثمانی. پس از آنکه عمش سلطان مصطفی I، در نتیجه‌ی قیام ینی‌چریان و سپاهیها، از سلطنت برکنار شد، او به سلطنت نشست. پس از جلوس او شورشها و قیامهای مکرر ینی‌چریان و سپاهیان ادامه داشت و او و مادرش، که در حقیقت قیّم او بود، از نشاندن آتش فتنه ناتوان ماندند، و در عرض 10 سال اول سلطنت ۷ وزیر اعظم که پی در پی به مقام وزارت رسیدند در حقیقت تابع درخواستهای شورشیان بودند. مراد در ۲۰-سالگی توانست با کشتن وزیر اعظم با نفوذ خود، رجب پاشا، شخصاً بر اوضاع مسلط شود. اوایل سلطنت مراد IV مقارن بود با اوج اقتدار و سلطنت شاه عباس I صفوی در ایران و تصرف موصل و بغداد از طرف آن پادشاه، و نیز مصادف بود با قیام آبازه محمد پاشا در ارزروم. سرانجام وزیر اعظم خسرو پاشا توانست آبازه پاشا را مطیع و منقاد سازد، ولی کوششهای حافظ احمد پاشا و خسرو پاشا برای باز ستاندن بغداد از دست دولت ایران به جائی نرسید. پس از مرگ شاه عباس I، سلطان مراد IV تمام قوای خود را برای جنگ با دولت صفوی و تسخیر مجدد بغداد مجهز کرد. ابتدا با سرسختی قیام ینی‌چریها را منکوب کرد و از قدرت ایشان کاست، و برای تقویت سپاه خود از افراد بُشْتانْجی و سَگْبان و جَبَه‌جی استفاده کرد و برای تقویت بنیه‌ی مالی خود به ضبط اموال و ثروتهای عظیم پرداخت و در این راه هر گونه مقاومت داخلی را درهم شکست. مراد در ۱۰۴۴ هق خود به جانب ایران لشکرکشی کرد و ایروان و تبریز را به تصرف در آورد و در تبریز به ویرانگری پرداخت، ولی ایرانیان در سال بعد موفق به تصرف مجدد تبریز و ایروان شدند. پس از آن، در ۱۰۴۸ هق، شخصاً به جانب بغداد روی نهاد و آن شهر را به تصرف در آورد و عده‌ی کثیری از پیروان مذهب تشیع را به قتل رسانید. سال بعد صلحی میان مراد IV و دولت ایران بسته شد، که به موجب آن ایروان به ایرانیان تعلق گرفت و بغداد در تصرف دولت عثمانی باقی ماند. در متصرفات اروپائی شورش قزاقها و خانهای کریمه و تاتارها مدتی مایه‌ی دردسر مراد IV شد، و سرانجام این شورشها نیز سرکوب شد. در زمان او صلح با دولت اتریش چند بار تجدید شد و با لهستان نیز پیمانی بسته شد. مسئله‌ی مهم در دریای مدیترانه راهزنیهای دریائی بود، و دولت و نیز با حکومتهای دست‌نشانده‌ی عثمانی یعنی تونس و الجزایر در جنگ دریائی درگیر شد و این امر سرانجام به عقد پیمانی میان دولت عثمانی و جمهوری ونیز انجامید. مراد در نهم فوریه‌ی ۱۶۴۰ در گذشت و در گورستان جامع سلطان احمد مدفون شد. او پادشاهی قوی و جنگجو و سختگیر و بیرحم بود، و در عین حال شعرا را دوست داشت. پسران او در زمان حیاتش همه مردند و او خود سه تن از برادرانش را به قتل رسانید، و به همین جهت پس از مرگش برادرش ابراهیم به تخت نشست.

مراد V (-morād)، ۱۲۵۶–۱۳۲۲ هق (۱۸۴۰–۱۹۰۴)، ۳۳مین سلطان (۱۲۹۳ هق مطابق ۱۸۷۶ بم) عثمانی، پسر سلطان عبدالمجید I. در زمان سلطنت عمش سلطان عبدالعزیز با نهضت "جوانان ترک" که یک نهضت آزادیخواه بود موافق بود. در هفتم جمادی الاولی ۱۲۹۳ هق (مطابق ۳۱ مه‌ی ۱۸۷۶) سلطان عبدالعزیز از سلطنت برکنار شد و کابینه‌ی مدحت پاشا، مراد برادرزاده‌ی او را به تخت نشانید. سلطان مخلوع ۵ روز پس از خلع، خودکشی کرد و دو تن از اعضای کابینه‌ی مدحت پاشا، به نامهای حسین عونی و رشید پاشا، در جلسه‌ی کابینه به قتل رسیدند. سلطان تازه که قبلاً نیز نشانه‌های ضعف روحی در او دیده شده بود دوچار آشفتگی و عدم تعادل دماغی شد و مدحت پاشا مجبور شد که به حکم اطبا و به فتوای شیخ‌الاسلام او را نیز از سلطنت خلع کند (اول سپتامبر ۱۸۷۶)، و بنا بر این سلطنت او فقط ح ۳ ماه طول کشید. مراد پس از عزل در چراغان تحت نظر بود تا آنکه وفات یافت.

مرادآباد (morād-ābād)، ده (جمع ۲٬۲۸۷ نفر ۱۳۴۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۹کیلومتری جنوب شبستر.

مرادآباد[2] (morād-ābād)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۲۷۲٬۳۵۵، شامل ساکنین پهنه‌ی شهر به ضمیمه‌ی ماندگاه خط آهن)، لغ اوتار پرادش، هند، ح ۱۵۰کیلومتری ش دهلی. در ۱۶۲۵ تأسیس شد، و در ۱۶۳۲ به نام مراد بخش، پسر شاه جهان، مرادآباد نامیده شد. نیمی از سکنه‌ی شهر مسلمانند. مسجد جامع زیبائی دارد که در اصل یک معبد هندی بوده است. قلعه‌ی بزرگی نیز دارد. دارای صناعت کالاهای مفرغی تزیینی و صناعت پنبه است.

مراد بیگ ترکمان (-morād beyge torkamān)، فت ۹۲۰ هق، از فرمانروایان سلسله‌ی امرای آق قوینلو؛ پسر یعقوب بیگ ترکمان. وی، بعد از کشته شدن برادر خود بایسنقر ترکمان، در نزد شروانشاهان میزیست. به دعوت امرای ترکمان، در ۹۰۳ هق به تبریز آمده به جای عموزاده‌ی خود **احمد بیگ ترکمان** به امارت نشست. اما با مخالفت الوند بیگ ترکمان، عموزاده‌ی دیگر خویش، مواجه شد، و بین آنان عاقبت مصالحه روی داد. مراد بیگ ترکمان در ۹۰۵ هق فارس و عراق را گرفت، و در ۹۰۸ هق به دست شاه اسماعیل I صفوی مغلوب شد، و به شوشتر و بغداد گریخت، و از آنجا نیز به حلب و مصر رفته عاقبت به دیاربکر نزد ← علاءالدوله‌ی ذوالقدر رفت، و آنجا، در مقابله‌ی شاه اسماعیل I کشته شد. مراد بیگ را شاه اسماعیل I صفوی، به طعنه، نامراد میخواند.

مرادتپه (morād-tappe)، ده (جمع ۲۴۸ نفر ۱۳۴۵ هق)، دهستان و بخش اشتهارد، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۸۴کیلومتری جنوب غرب کرج. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. بر اثر زلزله‌ی شهریور ماه ۱۳۴۱ هش سخت آسیب دید؛ بعداً از طرف شرکت ملی نفت ایران ۴۰ دستگاه ساختمان جدید در آن احداث شد.

مرادحاصل (morād-hāsel)، ده (جمع ۳۹۰ نفر ۱۳۳۵)، دهستان حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)؛ ۷٫۵کیلومتری ل کرمانشاه. محصولاتش غلات و حبوبات است. آثاری از دوران گذشته، محتملاً از دوره‌ی ساسانیان، در آن به چشم میخورد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش ظاهراً جزء کرمانشاه منظور شده است.

مراد سو، رود، ترکیه، ← فرات، قسمت ۱.

مرادغازی، سلطان عثمانی، ← مراد II؛ مراد IV.

مرادغازی خوتکار، سلطان عثمانی، ← مراد I.

مرادلو (morād-lu)، طایفه‌ای از ایل شاهسون، ح ۲۵۰ خانوار، که عموماً تخته‌قاپو هستند و در آبادی مرادلو (جمع ۳۴۸ نفر ۱۳۴۵ هش، ۴۵-کیلومتری ش گرمی) سکونت دارند. ییلاق آنها دامنه‌های ل‌ش سبلان است، و در زمستان به قشلاق مرادلو میروند، ح ۱۵۰ رأس اسب، ح ۱۰۰ نفر شتر، ح ۴۰۰ رأس گاو، و ح 10'000 رأس گوسفند و بز دارند.

از طریق گله‌داری و زراعت گندم، جو، و حبوبات زندگی میکنند. از صنایع دستی شالبافی، جوالبافی، و گلیمبافی دارند.

مراره یا **کیسه‌ی صفرا**: ← صفرا.

مراسم اسم‌گذاری نوزاد: ← شب شش.

مراش، ده، زنجان، ← ماه‌نشان، بخش.

مراصد الاطلاع (marāsedo 'l-ettelā')، تلخیص معجم البلدان یاقوت، توسط صفی‌الدین عبدالمؤمن ابن عبدالحق بغدادی (۶۵۸–۷۳۹ هق)؛ نام کامل این فرهنگنامه‌ی جغرافیائی عربی مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنة والبقاع است. منحصراً اطلاعات جغرافیائی معجم البلدان در این کتاب آمده و از اشتقاقات و زندگینامه‌ها و مطالب دیگر آن کتاب صرف نظر شده است. مراصد الاطلاع در لیدن (۱۸۵۰) در ۴ مجلد، و در مصر (۱۹۵۴) در ۳ مجلد چاپ شده است.

مراعات نظیر یا **تناسب**، در علم بدیع، الفاظی در معنی متناسب یکدیگر (جز نسبت تضاد) در سخن آوردن؛ مانند (حافظ)،

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته‌ی خویش آمد و هنگام درو،

و نیز (لطف الله نیشابوری)،

در مرد پریر لاله آتش انگیخت
دی نیلوفر ببلغ در آب گریخت
امروز گل از خاک نشابور دمید
فردا به هری باد سمن خواهد ریخت.

مراع و مواشی، مالیات: ← مالیات احشام واغنام.

مراغه (marāqe)، ده (جمع ۱٬۲۷۰ نفر ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوهپایه، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری ل نوبران. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. سیب آن معروف است. قالیچه‌بافی و جاجیم‌بافی

(۱) Murad (۲) Moradabad

دارد.

مراغه (marāqe)، شهر تاریخی (جه ۱۰۶ '۵۴ سش ۱۳۴۵ هش)، کرسی قدیم ایالت سابق آذربایجان و مرکز شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، در ج‌غ سهند و بر ساحل صوفی‌چای؛ ۱۳۰کیلومتری ج تبریز. راه آهن تهران ــ تبریز از آن میگذرد. به وسیله‌ی جاده‌های آسفالته با تبریز و میاندوآب مرتبط است. چند کارخانه‌ی تهیه‌ی خشکبار با اسلوب جدید در آن دایر است. کشاورزی و باغداری از قدیم در آن رایج بوده، و باغهای بزرگ میوه شهر را در برگرفته است. آثار مهم تاریخی آن عبارتند از: رصدخانه‌ی مراغه (← مراغه، رصدخانه‌ی)؛ گنبد سرخ (← گنبد)؛ گنبد کبود؛ گنبد غفاریه (← گنبد)؛ برج مدور آجری که در پشت بنای بانک ملی قرار دارد، و بر سردر آن کتیبه‌ای کوفی مورخ ۵۶۳ هق است، و از لحاظ معماری، تزیین، و به کار رفتن کاشیهای رنگین در آن، اهمیت فراوان دارد؛ مسجد ملارستم، از دوره‌ی صفویه؛ مقبره‌ی اوحدی مراغه‌ای، که در میان باغ سرسبزی قرار دارد؛ و ۲ پل سنگی بر رود صوفی‌چای، در غ شهر، از دوره‌ی مغول.

تاریخ

جغرافیانویسان قدیم شهر مراغه را بعد از اردبیل بزرگترین شهر آذربایجان دانسته‌اند. تاریخ آن در دوران قبل از اسلام روشن نیست، ولی به عقیده‌ی بعضی، شهری مثل مراغه، با آنهمه مزایای طبیعی، محتملاً از زمانهای دور وجود داشته است. بنا به گفته‌ی جغرافیانویسان اسلامی، در قدیم اقراروذ (aqrā.ruz)، افراوذ (afrā.ruz)، و افرازه‌روذ (afrāze.ruz) نام داشته، که به فارسی به معنی رود افراه است.

مراغه باید از جمله شهرهای آذربایجان باشد که مغیرة ابن شعبه آن را فتح کرد (۲۲ هق). مروان ابن محمد، هنگام بازگشت از جنگ متان و گیلان (۱۲۳ هق)، بناهائی در آن ساخت. خزیمة ابن خازم، سردار عرب، بر آن باروی محکمی بنا نهاد، و لشکرگاهی در آن تأسیس کرد. در جنگ افشین با بابک خرم دین مراغه به عنوان مقر زمستانی افشین ذکر شده است (۲۲۱ هق). در ۲۸۰ هق محمد افشین به فرمانروائی مراغه رسید. بعد از وی برادرش یوسف ابن ابوالساج به جای وی نشست. خلیفه تسلط یوسف را بر مراغه و تمام آذربایجان به رسمیت شناخت (۲۹۶ هق). سکه‌ای از آن زمان به دست آمده که توسط یوسف در مراغه ضرب شده است. بنا بر نوشته‌ی ابن حوقل، مراغه "لشکرگاه و دارالاماره بود، و خزانه‌ی دیوان‌های ناحیه در آنجا بود". ولی یوسف باروی شهر را ویران، و مرکز حکومت خود را به اردبیل منتقل کرد. آخرین امیر ساجیان، فتح ابن افشین، در ۳۱۷ هق در مراغه کشته شد. در ۳۳۲ هق آل مسافر بر مراغه دست یافتند. در این دوره سکه‌ای (مورخ ۳۳۷ هق) به نام محمد ابن عبدالرزاق، سردار رکن‌الدوله‌ی دیلمی، و سکه‌هائی (مورخ ۳۴۷ هق) به نام دو پسر مرزبان دیلمی ــ ابراهیم و جستان ــ در دست است که در مراغه ضرب شده‌اند. در ۴۲۰ هق ترکان غز به مراغه رسیدند. در ۴۴۶ هق مراغه جزء قلمرو سلاجقه محسوب میشد. در ۵۵۵ هق احمدیل ابن ابراهیم ابن وهسودان (ahmadil-) بر مراغه فرمانروائی میکرد؛ وی مؤسس سلسله‌ی محلی کوچکی بود که تا ۶۲۴ هق دوام یافت. در ۶۲۲ هق جلال‌الدین خوارزمشاه وارد مراغه شد؛

در ۶۲۸ هق مراغه به تصرف سپاهیان مغول در آمد، و در ۶۵۶ هق مرکز فرمانروائی هلاکو خان محسوب میشد. وی خواجه نصیرالدین طوسی را با همکاری تنی چند از دانشمندان دیگر مأمور تأسیس رصدخانه‌ی مراغه کرد (← مراغه، رصدخانه‌ی). در این دوره مراغه از مراکز مهم مسیحیت به شمار میرفت؛ ابن العبری در دیر آن تدریس میکرد. از جغرافیانویسان این دوره زکریای قزوینی است، که ظاهراً با مراغه آشنائی نزدیکی داشت. به گفته‌ی وی در این شهر آثاری از دوره‌های پیش از اسلام وجود داشته است. در ۷۳۷ هق شیخ حسن ایلکانی طغاتیمور را در نزدیکی آن شکست داد. در دوره‌ی تسلط (۱۷۲۵) عثمانی بر مراغه عبدالعزیز پاشا بر آن فرمانروائی میکرد. نادر شاه افشار عثمانیان را در میاندوآب، بر کنار رود جنتو شکست داد (۱۱۴۲ هق) و مراغه، دهخوارقان، و ساوجبلاغ را گرفت. در جه I مراغه منطقه‌ی عملیات روس و عثمانی بود.

مراغه (marāqe)، شهرستان (جه ۲۵۲'۰۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، ج‌غ استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر مراغه. از غ به دریاچه‌ی ارومیه محدود است. فعلاً مشتمل است بر بخشهای حومه، بناب، و عجب‌شیر. به وسیله‌ی رودهای جغتو، مردی‌رود، لیلان، صوفی‌چای (sufi.cāy) یا صافی‌رود (که از سهند سرچشمه گرفته، پس از گذشتن از مراغه به جانب غ منحرف شده، و به دریاچه‌ی ارومیه میریزد)، و غیره مشروب میشود. آب فراوان سبب حاصلخیزی و سرسبزی آن شده است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، بزرک، چغندر، پنبه، کشمش، سبزه، و میوه است. کارخانه‌های متعدد تهیه‌ی خشکبار با اسلوب جدید در آن دایر است، و از مراکز مهم تولید خشکبار و محصولات کشاورزی محسوب میشود. قسمت مهم خشکبار آن به شوروی صادر میشود. قالیبافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد. معدن زغال سنگ دارد. راه آهن تهران ــ تبریز از مراکز آن میگذرد.

شهرستان مراغه در گذشته اهمیت و وسعت بیشتری داشت. در دوره‌ی مغول تومان مراغه همه‌ی قسمتهای جنوبی آذربایجان را شامل میشد، و محدود بود از ل به تومان تبریز، از غ به تومان خوی (اورمیه)، از ج به اراضی کردستان؛ و از ش به عراق عجم (زنجان). همه‌ی اراضی ساوجبلاغ در آن زمان جزء قلمرو مراغه محسوب میشد.

بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش شهرستان مراغه در جزء استان چهارم تشکیل شد، و بعداً، به موجب تصویبنامه‌ی دی ماه ۱۳۲۰ هش، از آن استان منتزع، و ضمیمه‌ی استان سوم شد، و بخشها و دهستانهای آن دستخوش تغییراتی قرار گرفت.

برای تاریخ ← مراغه، شهر.

مراغه، رصدخانه‌ی، رصدخانه‌ای که در ۶۵۷ هق، به امر هولاکو و تصدی ← خواجه نصیرالدین طوسی، بر تپه‌ی مستحکمی در ل مراغه ساخته شد و دو قرن رونق داشت. با بهترین آلات رصد مجهز بود و به نقل روایات، کتابخانه‌اش ۴۰۰'۰۰۰ مجلد کتاب داشت که سربازان مغول از سوریه و بین النهرین و ایران گرد آورده بودند. اول سرپرست آن خواجه نصیرالدین طوسی، و از همکارانش کاتبی قزوینی و قطب‌الدین شیرازی و مؤیدالدین عرضی بودند، و به علاوه در همین ایام محیی الدین مغربی و ابن العبری در مراغه کار میکردند. نتیجه‌ی ارصاد در زیج ایلخانی (← زیج) آمده که در مشرق‌زمین مدتها شهرت کامل داشته. پس از طوسی سرپرستی به پسرش صدرالدین علی و پس از وی به برادر علی، اصیل‌الدین حسن (فت ۷۱۵ هق)، رسید. پی رصدخانه هنوز (بر پهنه‌ای به وسعت ۳۴۷ × ۱۳۷ متر) موجود است.

مرا فراموش مکن[1] یا **میانطوسی** (miāntusi)، گیاهی از نوع (*Myosotis*) و از تیره‌ی گاوزبان‌نیان، که گلهای آبی کوچک دارد در حاشیه‌های باغها کاشته میشود.

مراق[2] (marāqq)، در نجوم، ستاره‌ی β از صورت فلکی دب اکبر، با قدر ظاهری ۲٫۴۴، که یکی از دو قراول در آن صورت است و در تصویر خیالی دب اکبر بر روی شکم آن قرار گرفته است. نیز ← صورت فلکی، جدول II.

مراکش[3] (marākeš)، شهر (در ۱۹۷۳ جه تخمیناً ۳۳۰'۰۰)، کشور مراکش؛ مرکز ایالت مراکش، شهر درست در ج وادی تنسیفت (← مراکش، کشور) و در ل کوههای اطلس واقع است، و به فاصله‌ی ۲۴۰کیلومتری کازابلانکا قرار دارد.

اقلیم مراکش در زمستان و بهار خشک معتدل، ولی در تابستان بی‌اندازه گرم است. شهر به دو قسمت تقسیم میشود، (۱) مدینه یا شهر قدیم مورها؛ (۲) کوی جدید در غرب آن، که ساختمان آن از فرانسویهاست.

جنبه‌ی صنعتی شهر مراکش، صرف نظر از کارهای دستی آن، اندک است، و مانند شهر فاس مرکزی است که در توسعه‌ی شهرهای ساحلی مراکش در نیمه‌ی اول قرن ۲۰ سهیم نبوده است. ولی از مراکز جلب سیاحان و ورزشهای زمستانی است.

تاریخ. شهر مراکش در ۱۰۶۲ (۴۵۴ هق) به وسیله‌ی یوسف ابن تاشفین بنا شد، و تا زمانی که به دست موحدون افتاد (۱۱۴۷ مطابق ۵۴۱ هق) پایتخت مرابطون بود. در ۱۲۶۹ تحت کنترول مرینیان قرار گرفت. گرچه شهر مراکش در قرن ۱۶م به وسیله‌ی سلسله‌ی سعدی رونق یافته بود، فرمانروایان علوی (فلالی) بیشتر در فاس یا مکناس به سر میبردند.

مراکش[4] (marākeš؛ عربی، marrā-)، نام

(۱) forget-me-not (۲) Merak (۳) Marrakesh (۴) Morocco

رسمی آن **المملکة المغربیه** (mamlekato l.maqrebiyya')، یا اختصاراً **المغرب**، فت **ماروک**[1] (mārok)، کشور (۴۴۵٬۱۸۰ کم؛ در ۱۹۷۷ جم تخمیناً ۱۸٬۳۰۰٬۰۰۰)، لغ افریقا، شامل تحت الحمایگیهای سابق فرانسه و اسپا- نیا، منطقه‌ی بین‌المللی سابق طنجه، و (از ۱۹۵۸) تحت الحمایه‌ی جنوبی مراکش اسپانیا؛ که از ۱۹۵۶ استقلال یافته است. از ل به دریای مدیترانه، از ش و ج‌ش به الجزایر، از ج‌ش و ج به صحرای فرانسه و صحرای سابق اسپانیا، و از غ به قطلا محدود است. مرکز سیاسی آن رباط (در ۱۹۷۵ جم ۶۵۴٬۰۰۰ تخمین سازمان ملل) است، ولی فاس، مکناس، و شهر مراکش مراکز تاریخی و طنجه مرکز تابستانی آن است.

سرزمین مراکش به سه ناحیه‌ی طبیعی تقسیم شده است: (۱) دشت ساحلی و حاصلخیز شمالی در کنار مدیترانه که مشتمل است بر کوههای ریف؛ (۲) فلاتها و پستومهای واقع میان کوههای اطلس، که در ۳ رشته‌ی موازی، از ساحل قطلا در ج‌غ تا الجزایر و مدیترانه در ل‌ش ممتد است؛ و (۳) پهنه‌ی نیم‌حاصلخیز در مراکش جنوبی و شرقی، که به صحرا میپیوندد.

رودهای مراکش عموماً از سوی شمال غربی به قطلا، یا از سوی جنوب شرقی به صحرا روانند؛ فقط ملویه (moluya؛ به طول ح 500 کم) استثنا است که از اطلس در جهت ل‌ش به مدیترانه میریزد. رودهای عمده‌ای که به قطلا میریزند عبارتند از ام الربیع (omm'o'r rabi'، به طول ح 400 کم)، سبو (← سبو، وادی) و تنسیفت (tensift؛ به طول ح 200 کم).

رشته‌کوهها و قطلا گرمای استوائی مراکش را معتدل میسازند؛ دمای متوسط بین °۱۶٫۵ و °۲۳ صدبخشی در ساحل غربی، و بین °10 و °۲۷ صدبخشی در درونبوم تغییر میکند. تغییرات دما در امتداد کرانه‌ی قطلا اندک است، در حالی که درونبوم مراکش با تغییرات شدید دما مشخص میباشد. در دامنه‌های شرقی کوههای اطلس، که بادهای مرطوب قطلا به آنجا نمیرسد، اقلیم سخت صحرائی وجود دارد، ولی اقلیم دامنه‌های غربی نسبةً خنک و مرطوب است. بیشینه‌ی ریزش سالانه‌ی باران (۷۵ تا 100 سم) در لغ وجود دارد.

در ناحیه‌ی ساحلی قطلا بلوط چوب پنبه، و در دامنه‌های کوههای اطلس بلوط و سرو و جنگلهای کاج یافت میشود. درخت زیتون همه جا فراوان است، ولی پرورش درخت زیتون معروف مراکش فقط در کرانه‌ی قطلا، در جنوب شهر موگادور صورت میگیرد.

یوزپلنگ، شغال، روباه، و آهو در مراکش فراوان است. در آبهای ساحلی مراکش ماهیهای ساردین، گووا، و تونا صید میشود.

صناعت مراکش عمدةً منحصر است به آمودن فراورده‌های کشاورزی و تهیه‌ی ماهیهای کنسرو، روغن زیتون، مارگارین، فراورده‌های نفتی، و بعضی صنایع کوچک دیگر. مصنوعات دستی مشتمل است بر کالاهای چرمی، منسوجات، ظروف مفرغی و مسی، نقره‌آلات. صادرات عمده‌اش مواد خام، مواد غذائی، و توتون است.

سکنه‌ی مراکش تشکیل یافته‌اند از قبایل بربر که عمدةً در نواحی شمالی ریف و دشتهای اطلس میانه، و قبایل عرب که عمدةً در دشت ساحلی قطلا پراکنده‌اند. ح 100٬000 یهودی در مراکز شهری سکونت دارند. در ۱۹۶۸ ح ۱۹۰٬000 خارجی (قریب ۹۲٬000 آنها فرانسوی) در مراکش ساکن بوده‌اند.

زبان رسمی مراکش عربی است. زبانهای فرانسوی و اسپانیائی نیز رایج است. پول آن درهم (در ۱۹۷۷ معادل ۱۶ ریال) است.

تاریخ

گرچه بازمانده‌های باستانی فراوان نشان میدهد که مراکش از ادوار بسیار قدیم مسکون بوده، شناسائی آن در تاریخ، در قرن ۱۲م قم، به هنگامی بود که فنیقیها شهر لیکسوس (العرائش) را در آن بنا نهادند. بعداً کارتاژیها چندین مرکز بازرگانی در کرانه‌ی شمالی دایر کردند. در قرن ۵م قم، هانو، دریانورد کارتاژی، چند شهر در کرانه‌ی قطلا تأسیس کرد.

I- مراکش رومی (قرون ۱م-۵م ب‌م). پس از سقوط کارتاژ، مراکش بخشی از مملکت مورها-متحدین یا واسالهای روم-را تشکیل داد. یوباس II تمدن امپراطوری روم را در مراکش وارد کرد. پس از شورش بربرها در افریقای شمال غربی، مراکش به روم منضم شد، و ایالت جدیدی به‌نام مورتانیا تشکیل داد. سرزمین رومی مراکش محدود بود به مثلثی که از جبل طارق تا رباط و ناحیه‌ی مکناس امتداد داشت. اتحادهائی که با قبایل مجاور صورت گرفت، و نیز وجود یک نیروی نظامی سبک و یک شبکه راههای ارتباطی، موجب شد که این ایالت دوردست رومی مدت 200 سال در صلح و آرامش به سر برد. حفریاتی که در مورتانیا به عمل آمده نشان میدهد که ساکنین شهری این ایالت به هنر ارج مینهادند؛ بناهای آن، در عین فاقد بودن جلال و شکوه، دارای یک اصالت واقعی بوده است؛ خانه‌های ظریف، مجسمه‌های مفرغی، و لوازم خانگی حاکی از سبک هلنیستیک میباشد.

نشانه‌ها و مدارک فراوان به‌دست‌آمده نشانه‌ی آن است که مسیحیت، احتمالاً به طور کامل، در مورتانیا وارد شده بوده است. کتیبه‌های کشف‌شده از نیمه‌ی اول قرن ۴م آشکار میسازد که مسیحیت و تمدن لاتین، در مقابل هجوم واندالها که در قرن ۵م از مراکش شمالی عبور کردند، برقرار ماند، و تا فتح مسلمانان چنین بود.

II- فتح مسلمانان و تسلط عرب (۶۷۰-۷۴۰). در ۶۴۷-۷۰۸ نبردهای قطعی مسلمین برای فتح ل افریقا در بخش شرقی سرزمین بربرها صورت گرفت. حمله‌ی عقبة ابن نافع به مراکش با مقاومت کمی مواجه شد، اما فقط به یک تسخیر جزئی و موقتی انجامید. لشکرکشی موسی ابن نصیر در 710 مراکش را یک منطقه‌ی مسلمان و تابع خلفای اموی دمشق ساخت. در ۷۴۰ بربرها، که به مذهب خوارج پیوسته بودند، موفقانه بر علیه امویان دمشق شوریدند. و مراکش از آن پس از تصرف خلفای شرقی خارج شد.

III- تشکیل و تحول اسلام در میان بربرها. در قرن ۹م ادریس I، یکی از شریفهائی که از زجر و آزار عباسیان در عربستان گریخته بود، قبایل بربر مراکش شمالی و قسمتی از دشتهای ساحلی قطلا را مطیع خود ساخت. پسرش ادریس II جانشین وی شد، و مملکت کوچکی برای خود تشکیل داد، و برای خود شهر فاس را به عنوان پایتخت تأسیس کرد (۸۰۸)، که از آن پس مرکز سیاسی و دینی شد. ادارسه نخستین کسانی بودند که، بر خلاف نظام قبیله‌ای بربر، یک حکومت مرکزی تشکیل دادند؛ در بخشی از مراکش شمالی زبان عربی را نیز رواج دادند. ولی پس از مرگ ادریس II قدرت ادارسه بسرعت رو به زوال گذاشت (← ادارسه).

خلفای فاطمی (← فاطمیان)، هنگامی که برای تصرف مصر میکوشیدند، لشکرکشیهائی نیز به مراکش کردند؛ اما همه جا با مقاومتهای قبایل بربر، که از طرف امویان اسپانیا (قرطبه) حمایت میشدند، مواجه شدند. این قبایل مملکت کوچکی در دشتهای ساحلی قطلا تأسیس کردند، و هنگامی که با امویان قرطبه متحد شدند اسلام آوردند. بدین ترتیب، تقریباً تمامی مراکش، همزمان با رسیدن نخستین ثمرات تمدن مورهای اسپانیا به فاس، به دین اسلام در آمده بود.

IV- اوج اسلام در میان بربرها، ۱۰۵۳-۱۲۶۹. هنگامی که در نتیجه‌ی اصلاحات دینی در سلسله‌ی مرابطون و موحدون روی کار آمدند، مراکش که تا آن زمان در حوادث دینی درگیر نبود، ناگهان در جبهه‌های مقدم قرار گرفت. مرابطون چادرنشینانی از قبایل صنهاجه بودند که صحرای افریقا را تصرف کردند و اسلام را تا مرزهای افریقای سیاه رسانیدند. با نفوذ در مراکش جنوبی، که در آنجا پایتخت خود، شهر مراکش، را تأسیس کردند (۱۰۶۲)، پس از نبردهای سختی با قبایل زناته تمامی سرزمین مراکش را متصرف شدند. یوسف ابن تاشفین نخستین سلطان مرابطون بود که تمامی مراکش را تحت اختیار در آورد؛ متصرفات افریقائی خود را تا الجزایر گسترش داد، و پس از آنکه امرای مسلمان اسپانیا را در مقابل پیشروی (۱۰۸۶ = ۴۷۹ هق) آلفونسوی VI، شاه لئون و کاستیل، نجات داده بود، آنها را خلع، و قلمرو آنان را ضمیمه‌ی خاک خود کرد. این همزیستی مسلمانان اسپانیا و مراکش از لحاظ فرهنگی برای مراکش بسیار سودمند بود.

یکی از افراد قبیله‌ی موحدی، به نام محمد ابن تومرت (← ابن تومرت)، بر مرابطون شورید، و تدریجاً امپراطوری افریقائی را از دست آنان خارج کرد. عبدالمؤمن ابن علی، پیرو و جانشین ابن تومرت، تمامی قلمرو بربرها را متصرف شد و قسمت عمده‌ی اسپانیای مسلمان را تحت کنترول خود در آورد.

در مراکش، اسلام بربرها به اوج تعالی خود رسید؛ یکی از بربرها خلیفه و فرمانروای تمام مغرب اقصی بود. موحدون کار سرپرستی مرابطون را به سازمان رسانیدند و تمدن اندلسی در شهرهای امپراطوری ریشه گرفت.

V- مرینیان و انحطاط دولت اسلامی

(1) Maroc

بربر (۱۲۶۹-۱۴۶۵)، مرینیان که از قبایل زناته‌ای (← زناته) بودند که در مراکش شرقی سکونت داشتند موفق شدند که بتدریج قدرت را از دست موحدون خارج سازند، و فاس را پایتخت خود قرار دادند. پس از آنکه مسیحیت در قرن ۱۳م دگربار در اسپانیا احیا شد، مملکت کوچک غرناطه تنها متصرفه‌ی اسلام در اسپانیا بود. ولی مرینیان، تا اواسط قرن ۱۴م، جهاد خود را در اندلس رهبری میکردند، و به بنو نصر برای استحکام موقعیت آنها کومک میرساندند، اما موفق نشدند که هیچ یک از سرزمین‌های از دست رفته را از مسیحیان باز گیرند.

در مراکش تمدن چهره‌های سنتی خود را، که تا قرن ۲۰م برقرار ماند، اختیار کرد. مرینیان فقط در دشتها و استپها مواضع مستحکمی داشتند، و در طی قرن ۱۵م عربها متزایداً آشفتگیهائی را موجب میشدند، و این آشفتگی‌ها با رسیدن پرتغالیها برای اولین‌بار به ساحل مراکش به یک دوره‌ی هرج و مرج انجامید. سلسله‌ی مرینیان سقوط کرد، و مملکت به تقسیمات جزء مستقلی تقسیم شد.

VI- بنو وطاس و شریفهای سلسله‌ی سعدی (۱۶۵۹-۱۴۶۵). بنو وطاس (banu wattās)، که جانشین مرینیان در فاس شدند، نتوانستند از اشغال چند بندر در سواحل قطع و استحکام آنها به وسیله‌ی پرتغالیها جلوگیری کنند. سعدیون (sa'diyyun) یا شریفهای مراکش جنوبی، که پایتختشان در شهر مراکش بود، رفته رفته جایگزین سلسله‌ی ضعیف بنو وطاس شدند، و در رأس جهادی علیه پرتغالیها قرار گرفته اگادیر و چند محل دیگر را باز ستاندند. ولی تهدید ترکها در الجزایر شریفها را وا داشت که با اسپانیائیها، علیه دشمن مشترک خودشان، متحد شوند. با عدم توفیق پرتغالیها در باز گردانیدن یکی از شاهان مخلوع سلسله‌ی سعدی (← فاس، شهر)، ← احمد ابن محمد منصور به قدرت رسید، که توانست مدتی بر تمبوکتو و گائو تسلط یابد. پس از آن سلسله‌ی شریفها بسرعت انحطاط یافت.

VII- سلسله‌ی علویان (فلالی). در ۱۶۶۶ مولای رشید، از شریفهای سلسله‌ی فلالی، فاس را تصرف کرد. گرچه وی وحدتی در سرزمین مراکش به وجود آورد، عمرش کفاف نداد که شورش و هرج و مرج را بکلی از میان بر دارد. جانشین وی، مولای اسماعیل (۱۷۲۷-۱۶۷۲)، با سپاهی که از سیاهان تشکیل داد، اقدام به برقراری صلح و آرامش کرد، اما نتوانست نواحی کوهستانی را تحت اختیار دائمی خود در آورد. علیه بربرهای صنهاجه نیز جنگ ناموفقی کرد. مرگ وی اختلافاتی در موضوع جانشینی پدید آورد، که مدت ۳۰ سال زد و خوردهای خونینی به دنبال داشت.

از زمان مولای اسماعیل روابط با اروپا و الجزایر عثمانی به حداقل کاهش یافت. مراکش با انزواگزینی، در تمدن قرون وسطائی خود باقی ماند، در حالی که دنیای گردا گرد آن در تغییر و تحول بود. جانشینان مولای اسماعیل نتوانستند وضع خاص مراکش را، در دنیائی که خود را از آن محروم ساخته بودند و از آن غافل بودند، درک کنند. گرچه همگی به وظایف فرمانروائی خود کاملاً آگاهی داشتند، قادر نبودند که مسائل اقتصادی و اجتماعیی را که پیش میآمد حل کنند. تلاش آنان فقط معطوف به این بود که قسمت اعظم ممکن از سرزمین خود را تحت اطاعت در آورند و مردم را به پرداخت مالیات وادار کنند. مولای محمد (فرمانروائیش ۱۷۵۷-۹۲)، نوه‌ی مولای اسماعیل، تا حدی در برقراری قدرت سلطانها توفیق یافت. در فرمانروائی (۱۷۹۲-۹۴) مولای یزید هرج و مرج روی داد، و جانشین وی، مولای سلیمان (فرمانروائیش ۱۷۹۴-۱۸۲۲) نخست آرامش را باز گرداند، اما عاقبت با شورش بربرها مواجه شد.

VIII- دخالت اروپا. با روی کار آمدن (۱۸۲۲) مولای عبدالرحمان (۱۷۷۸-۱۸۵۹)، مرحله‌ی جدیدی در تاریخ مراکش پدید آمد. در ۱۸۳۰ فرانسویها برای تصرف الجزایر نیرو پیاده کردند. عبدالقادر جزایری پس از شکست خوردن (۱۸۴۳) از فرانسویان به مراکش نزد عبدالرحمان گریخت، و عبدالرحمان سپاهی به کومک وی فرستاد، که نتیجه‌اش بمباران (۱۸۴۴) شهرهای طنجه و موگادور به وسیله‌ی فرانسویان و شکست قطعی سپاهیان مراکشی بود. در سپتامبر ۱۸۴۴ پیمان صلح در طنجه به امضا رسید، و عبدالرحمان متعهد شد که عبدالقادر را اخراج کند و اگر او قصد ورود مجدد به مراکش داشته باشد وی را دستگیر سازد. در مارس ۱۸۴۵، به موجب قراردادی با فرانسویان، مرز مراکش-الجزایر مشخص شد. از آن پس، تا آخر فرمانروائی عبدالرحمان، روابط مراکش با فرانسه دوستانه بود، جز هنگام بمباران (۱۸۵۱) شهر سلا.

پس از مولای عبدالرحمان، محمد IV ابن عبدالرحمان (فت ۱۸۷۳) صاحب مراکش شد (۱۸۵۹)، و در همان سال دولت اسپانیا به مراکش اعلان جنگ داد. در فوریه‌ی ۱۸۶۰ سپاهیان اسپانیا به شهر تطاوین وارد شدند؛ در همین ضمن دولت بریتانیا اعلام داشت که اجازه نمیدهد قوای اسپانیا ساحل مراکش یا طنجه را اشغال کنند، و در آوریل ۱۸۶۰ دوباره صلح برقرار شد. به موجب مقررات این صلح، دولت مراکش با توسعه‌ی شهر اسپانیائی سبته موافقت کرد و پرداخت مبلغی به عنوان غرامت را متعهد شد، و نیز متعهد شد که به طور دائم سرزمینهائی برای استقرار "یک شیلات نظیر آنچه اسپانیائیها سابقاً در آنجا داشتند" به سانتا کروز دِمار پِکوئِنیا ضمیمه کند؛ ولی هیچ یک از دو طرف به طور دقیق جای این محل را نمیدانست، تا آنکه در ۱۹۳۴، پس از برقراری تحت الحمایگی فرانسه-اسپانیا، اسپانیا ایفنی را اشغال کرد و مدعی شد که این همان سرزمینی است که در قرارداد صلح ۱۸۶۰ بدان اشاره شده بوده است.

علاوه بر امتیازات خاصی که قدرتهای اروپائی در طنجه به دست آوردند، رفته رفته حق "حمایت" از مراکشیهائی را که در خدمت خود داشتند برای خود قائل شدند، و بدین ترتیب این عده عملاً مشمول کاپیتولاسیون شدند. در ۱۸۴۴-۸۵ بریتانیائیها حداکثر معاملات بازرگانی و نفوذ را در مراکش داشتند، چون مقرر شده بود که ساحل جنوبی جبل طارق تحت کنترول هیچ دولت اروپائی رقیب قرار نگیرد، بریتانیا از استقلال مراکش حمایت کرد و آن دولت را برای اصلاحات تحت فشار قرار داد. پس از مرگ (۱۸۷۳) محمد ابن عبدالرحمان، حسن I (حکومتش ۱۸۷۳-۹۴) به جای وی نشست. وی مردی قوی الاراده و خواهان عظمت بود. در دوره‌ی سلطنت خود، هیچ بهانه‌ای برای دخالت اروپائیها در کشور به دست آنان نداد، و وسعت منطقه‌ی تحت اطاعت حکومت مرکزی را گسترش داد.

در ۱۸۸۰ کوششهای بریتانیا به انعقاد کنفرانس بین‌المللی مادرید انجامید، که در آن سلطان مراکش امیدوار بود که اعطای "حمایت" به افراد مراکشی کاهش یابد. عملاً کنفرانس مادرید نه‌تنها نظام "حمایت" را تحت نظم در در آورد، بلکه مزایائی را که سابقاً فرانسویها (از ۱۷۶۷)، بریتانیائیها (از ۱۸۵۶)، و اسپانیائیها (از ۱۸۶۰) از آن برخوردار بودند توسعه داد. در ۱۸۹۴ حسن در گذشت، و پسرش عبدالعزیز IV، که در آن هنگام ۱۴ سال داشت، به جایش نشست ولی رئیس تشریفات پدرش نیابت سلطنت را به عهده داشت. در ۱۹۰۱ عبدالعزیز خود حکومت را به دست گرفت. وی با حسن نیت کامل علاقه‌مند به اروپائیان و مشورت با آنان، و تشنه‌ی اصلاحات بود، اما تجربه نداشت. علاوه بر این، بعضی از اطرافیان وی، چه اروپائی و چه مراکشی، او را به تهیه‌ی اسبابهای لهو و لعب پرخرج و ترویج وسایل تفریح و سرگرمی، از قبیل مسابقات دوچرخه‌سواری درباریان در باغهای سلطنتی، که در نظر مراکشیها خوشایند نبود، تشویق کردند. وقتی که وی خواست بدون آمادگی قبلی مردم و بدون مدیران کارآزموده مالیاتهای ارضی وضع کند، هرج و مرجی روی داد که نتیجه‌اش وصول جزئی مالیات شد. امنیت داخلی با ظهور یک مدعی، معروف به بوحمره (bu.hamara)، در شرق فاس، آشفته شد. بوحمره گرچه توفیق نیافت که فاس را تصرف کند، توانست دولت رقیبی در ریف شرقی تأسیس کند، که فقط در ۱۹۰۸، پس از استعفای عبدالعزیز، برچیده شد.

تناقض چشمگیر میان رژیم قرون وسطائی منحط و ضعف نظامی آن از یک طرف، و نیروهای اروپای غربی، که مصراً خواستار بازارهای جدید فروش بودند، از طرف دیگر آشکار ساخت که از میان رفتن استقلال مراکش قریب الوقوع است. در ۱۹۰۱-۰۲، سلطان مراکش، به خاطر حفظ مراکش اصلی، از حقوق خود در صحرای مرکزی صرف نظر کرد. در ۱۹۰۲ فرانسه و اسپانیا محرمانه با تقسیم مراکش میان خود توافق کردند، که در آن شهر مراکش و منضمات آن سهم فرانسه و بقیه‌ی سرزمین مراکش (و از جمله فاس) سهم اسپانیا میشد. ولی دولت اسپانیا این موافقتنامه را امضا نکرد. در همان سال دولتهای فرانسه و ایتالیا موافقت کردند که هیچ یک مانع نقشه‌های دیگری در مراکش و لیبی نشود. در ۱۹۰۴ توافقی میان فرانسه و انگلستان

دست فرانسویها را در مراکش تا جائی که مربوط به بریتانیا بود باز میگذاشت، و در عوض فرانسویها برای بریتانیا آزادی عمل در مصر قائل میشدند. در اواخر همان سال اسپانیا این نقشه‌ی فرانسه را پذیرفت مشروط بر اینکه اسپانیا نیز مجاز باشد که در منطقه‌ی شمالی همان نظام اداری را که فرانسویها ممکن است در بقیه‌ی مراکش برقرار کنند، اجرا کند.

در ۱۹۰۵ بازدید امپراطور ویلهلم II از طنجه نشان داد که توقعات آلمانها نیز باید مورد توجه قرار گیرد؛ در نتیجه **کنفرانس آلخثیراس** در ۱۹۰۶ تشکیل شد که، در حالی که استقلال و تمامیت امپراطوری مراکش را شناخت، عملاً آزادی عمل آن را با تأسیس سازمانهای بین‌المللی برای شرکت در امور آن محدود ساخت. مالیه‌ی دولت مراکش تحت نظر فرانسه قرار گرفت، و ژاندارمری مختلط فرانسوی–اسپانیائی در بنادر برقرار شد. در ۱۹۰۷ نیروهای فرانسوی وجده در مرز الجزایر را اشغال کردند، و در همان حال، در نتیجه‌ی حمله به کارگران اروپائی بندرگاه کازابلانکا، فرانسویها در آنجا پیاده شدند و نفوذ خود را به مناطق اطراف گسترش دادند. در ۱۹۰۹ نظیر همین حمله به کارگران اسپانیائی در ریف به پیاده شدن نیروهای اسپانیائی منجر شد، که در نتیجه ملیلا توسعه یافت. مقارن همین اوقات، در ۱۹۰۷، یک نارضائی ملی به خاطر ضعف حکومت و اطاعت آن از نفوذ اروپائیها به طغیان مولای عبدالحافظ، برادر و نایب سلطان در شهر مراکش منجر شد. مولای عبدالحافظ، پس از شکست دادن نیروهای عبدالعزیز، در ۱۹۰۹ در شهر مراکش به سلطنت اعلام شد (← عبدالعزیز IV). در ۱۹۱۰ نیروهای فرانسوی حوزه‌ی عملیات خود را توسعه دادند، و در همین ضمن یک مدعی دیگر ظهور کرد، که در نتیجه عبدالحافظ از فرانسویان کومک طلبید، و نیروهای فرانسوی فاس را اشغال کردند. در ۱۹۱۱ اسپانیائیها العرائش و القصر الکبیر را اشغال کردند. مخالفت و اعتراض آلمانها منجر شد به اینکه قسمتی از سرزمین فرانسویها (کنگوی فرانسه) در افریقای جنوبی به آنها واگذار شود.

IX– تحت الحمایگی فرانسه و اسپانیا. در مارس ۱۹۱۲ عبدالحافظ پیمان فاس را مبنی بر تحت الحمایگی فرانسه بر تمامی سرزمین مراکش امضا کرد، ولی فرانسه متعهد شد که منافع اسپانیا را در متصرفاتی که تا آن زمان در ساحل مراکش داشت بشناسد. در نوامبر همان سال تحت الحمایگی اسپانیا، به موجب قرارداد میان فرانسه و اسپانیا، برقرار شد. یک دهم سرزمین مراکش واقع در شمال، گرچه رسماً قسمتی از تمامی امپراطوری شریفها باقی بود، عملاً واحد مستقلی شمرده شد. سلطان مراکش تمام اختیارات خود را در این بخش به نایب‌السلطنه‌ای تفویض میکرد که از خاندان سلطنتی بود و دولت اسپانیا وی را فرمانروای آن بخش میشمرد. عبدالحافظ که برادر خود را، به خاطر جانبداری از خارجیان، از این سمت خلع کرده بود، با احساس شرمساری از عمل خود، ناچار به استعفا شد. فرانسویها به جای او برادرش مولای یوسف (فت ۱۹۲۷) را منصوب کردند، که وی سیاست ۱۵ سال فرمانروائی (۱۹۱۲–۲۷) خود را بر همکاری با فرانسویها استوار ساخت.

امضای پیمان فاس نشانه‌ی آن بود که حکومت مرکزی از نگاهداری استقلال سرزمین مراکش ناتوان است. شورشی در فاس بر خاست که بسرعت خاموش شد، اما سپس عکس العملهائی در نقاط دیگر روی داد، که نخستین آنها ظهور یکی از رؤسای موریتانیائی بود که می‌خواست، مانند مرابطون، دشت مراکش را متصرف شود. با شکستی که فرانسویها به وی دادند پایگاه خود را در جنوب مستحکم ساختند. مهمترین این شورشها شورش عبدالکریم ریفی بود، مدت ۴ سال (از ۱۹۲۱) تمامی ریف و بعضی قسمتهای دیگر به صورت خودمختار تحت اداره‌ی عبدالکریم قرار داشت. عاقبت در ۱۹۲۶، با همکاری نیروهای عظیمی از فرانسویها و اسپانیائیها به این شورش پایان داده شد (← عبدالکریم ریفی).

فرانسه و اسپانیا نظامی برقرار ساختند که مراکش در مدت تحت الحمایگی به وسیله‌ی آن اداره میشد. شکل ظاهری دولت سلطان مراکش محفوظ نگاه داشته شده بود، و قانونگذاری به نام وی، یا به نام نایب السلطنه‌ی او در شمال، صورت میگرفت. اسماً سلطان فرمانروای مطلق بود، ولی عملاً کشور تحت اداره‌ی دستگاههائی قرار داشت که مقامات فرانسوی و اسپانیائی، عمدةً متشکل از افراد خودشان، تشکیل میدادند. طنجه با نواحی اطرافش یک منطقه‌ی بین‌المللی شناخته شد (← طنجه). بدین ترتیب، مراکش در مدتی کمتر از ۵۰ سال از یک امپراطوری قرون وسطائی به یک مملکت مدرن تبدیل شد. یک شبکه‌ی عالی از جاده‌ها، بنادر، و خطوط آهن به وجود آمد، و سرویس‌های تربیتی و پزشکی مدرن دایر شد. جمعیتی اروپائی–بیش از ۴۰۰'۰۰۰ در جنوب و ۱۰۰'۰۰۰ در شمال–تشکیل شد، که قریب ۱۰۰'۰۰۰ تن از آنها در مناطق روستائی (عمدةً در منطقه‌ی فرانسوی) سکنی داشتند، و کشاورزی شکوفان جدیدی به وجود آوردند. مراکز جدیدی در رباط و تطاوین، و یک شهر صنعتی و بندر در کازابلانکا دایر شد. معادن ارزنده‌ی فوسفات در جنوب و آهن در شمال توسعه یافت.

در زمان تحت الحمایگی فرانسه نخستین ژنرال مقیم فرانسوی در مراکش مارشال ل. ا. گ. لیوته، سردار نامی و از مدیران لایق فرانسوی بود که نسبت به مراکشیهای تحت اداره‌ی خودش بسیار رؤوف بود. جانشینان وی نتوانستند از حمایت جوانان تحصیلکرده‌ی مراکشی (که از مدارسی که خود فرانسویان تأسیس کرده بودند فارغ‌التحصیل شده بودند) برخوردار شوند.

جنبش II رشد خودآگاهی سیاسی را بسیار بر انگیخت، و در ۱۹۴۴، در نتیجه‌ی محیطی که جنگ به وجود آورده بود و وجود نیروهای متفقین در افریقای شمالی و تجدید حیات دنیای عرب، سازمانی به نام حزب استقلال تشکیل یافت که خواهان بازگشت استقلال کامل مراکش بود. محمد V، که در ۱۸ سالگی جانشین پدر خود شد (۱۹۲۷)، علاقه‌ی خود را نسبت به تمایلات ناسیونالیستی علناً نشان میداد. در ۱۹۴۷، طی نطقی در طنجه، وی ارتباط مراکش را با دنیای عرب تأکید کرد و از فرانسه ذکری به میان نیاورد. پاسخ فرانسه انتصاب یک فرماندار نظامی، مارشال ⇐ آلفونس ژوئن، و در نتیجه چند اصلاح اداری جزئی بود. در دسامبر ۱۹۵۲ رهبران حزب استقلال دستگیر شدند. در ۱۹۵۳ سلطان محمد V خلع، و در ۱۹۵۴ تبعید شد. محبوبیت سلطان مخلوع بسیار افزایش یافت، و جانشین او محمد ابن عرفه ناچیز شمرده میشد. مقامات فرانسوی نیز از این فرصت مناسب استفاده نکردند که با وارد کردن اصلاحات اساسی افکار مراکشیها را ملایم سازند. تروریسم در روستا و در شهر رواج یافت، و عاقبت در ۱۹۵۵ به یک شورش مسلحانه در ریف انجامید.

در پاییز ۱۹۵۵ دولت فرانسه، که با شورشی در الجزایر مواجه بود، تصمیم گرفت که سلطان تبعیدی مراکش را از ماداگاسکار به فرانسه باز گرداند، و یک شورای نیابت سلطنت برای مولای عرفه برقرار کند. پس از مذاکرات طولانی، عاقبت در ۲ مارس ۱۹۵۶ استقلال مراکش تضمین، و محمد V سلطان مراکش شناخته شد.

X– مراکش مستقل. از زمان برقراری تحت الحمایگی، مراکش عملاً در حکومت دخالتی نداشت. دستگاه قانونگذاری توسعه و پیشرفتی نکرده بود، و کمبود متخصص فنی، پزشک، و حقوقدان و معلم وجود داشت. همینها ایجاب میکرد که ۱۰'۰۰۰ نفر فرانسوی و اسپانیائی به خدمت گرفته شوند. زندگی اقتصادی عمیقاً با زندگی فرانسوی و اسپانیائی آمیخته شده بود، و بآسانی و سرعت نمیتوانست از آن جدا شود. دو منطقه–فرانسوی و اسپانیائی–اقتصاد و نظامهای اداری و آموزشی کاملاً متفاوتی داشتند، و بایستی این دو با هم تلفیق شوند. در جنوب، مرزها هرگز محدود نشده بود، و مراکش همیشه دعاویی بر صحرا و موریتانیا داشت. تکلیف "ارتش آزادیبخش" بایستی معلوم شود؛ و آینده‌ی نیروهای فرانسوی و اسپانیائی در مراکش، و نیز مسئله‌ی پایگاههای هوائی کشمت میبایستی مورد توجه قرار گیرد. چنین مقرر شد که نیروهای فرانسوی در آغاز ۱۹۶۱ خاک مراکش را ترک کنند، جز نفرات اداری در بعضی مدارس هواپیمائی، که مقرر شد در سال ۱۹۶۳ خارج شوند. تخلیه‌ی پایگاههای هوائی کشمت در ۱۹۶۱ آغاز شد. آخرین افراد نیروهای اسپانیا در اوت ۱۹۶۱ خارج شدند. همه‌ی این عملیات بایستی در زمانی انجام گیرد که سرزمین مجاور مراکش، الجزایر، در اختلافات شدیدی با فرانسه درگیر بود، و مراکش در نهضت استقلال‌طلبی الجزایر کاملاً با الجزایریها همدردی نشان میداد.

در تشکیلات جدید، ادارات سابق فرانسوی به وزارتخانه تبدیل شد، که در رأس هر یک وزیری مراکشی قرار گرفت، و هیئت وزرا در برابر شخص سلطان مسئول بود. سلطان مراکش تمایل خود را برای تبدیل کشور به یک حکومت مشروطه‌ی سلطنتی ابراز داشت، و برای این کار

مجلس مؤسسانی تشکیل داد. بعداً عنوان خود را از سلطان به شاه تغییر داد. ارتش آزادیبخش عمدةً در نیروهای سلطنتی جدید ادغام شد. در اکتبر ۱۹۵۶ منطقه‌ی بین‌المللی طنجه به مراکش باز گشت. در همین سال مراکش به عضویت سازمان ملل در آمد. در ۱۹۵۹ پول رایج مراکش (فرانک) به درهم تبدیل شد.

در ۱۹۵۸ با اسپانیا توافق شد که تحت الحمایگی آن دولت بر مراکش جنوبی، جز ایفنی، ملغی شود. در ۱۹۵۸ مراکش به اتحادیه‌ی عرب پیوست، و در آخر همین سال جنبش مخالفی در ریف برخاست که سرکوب شد (ژانویه‌ی ۱۹۵۹).

در ۱۹۶۱ کنفرانسی در کازابلانکا، به ریاست شخص شاه، "گروه کشورهای افریقائی" را تاسیس کرد. در ۱۹۶۱ محمد V وفات یافت، و پسرش حسن II (۱۹۲۹–) به جایش نشست، که از سیاست پدر خود پیروی میکند.

در ۱۹۶۵ حسن II مجموعه طرحهائی مشتمل بر اصلاحات روستائی، ساختمان بندرگاهی در ناذور (nāḍor)، ساختمان یک سد عظیم، و خدمت نظام وظیفه‌ی عمومی اعلام کرد.

در ژانویه‌ی ۱۹۶۹ ایفنی به مراکش منضم شد.

در ۱۹۷۰ کشور به شکل تغییریافته‌ای از دموکراسی پارلمانی در آمد که در آن قانون اساسی تجدیدنظرشده بر اختیارات شاه می‌افزود. گروههای مخالف—که بعداً جبهه‌ی ملی خوانده شدند—این قانون اساسی را مردود شناختند و انتخابات مجلس ملی را که بایستی در اوت ۱۹۷۰ انجام گیرد تحریم کردند. در ۱۰ ژوییه‌ی ۱۹۷۱ کودتائی نافرجام به وسیله‌ی رهبران نظامی روی داد. حسن II قانون اساسی دیگری اعلام کرد (فوریه‌ی ۱۹۷۱) که در آن از اختیارات شاه کاسته شده بود. این قانون اساسی جدید به همه‌پرسی (رفراندوم) گذاشته شد و، علی رغم تحریم "جبهه‌ی ملی"، به تصویب رسید. در اوت ۱۹۷۲ یک توطئه‌ی دیگر برای قتل حسن II، هنگام بازگشت وی از فرانسه، صورت گرفت که شاه از آن جان سالم به در برد. در ۱۹۷۳ عدم آرامش اوضاع در مراکش ادامه داشت. تظاهرات علیه دولت از طرف نیروهای مسلح، دانشجویان، و احزاب مخالف انجام میگرفت. حسن II به سیاست انزوای خود ادامه میداد و با سیاست تصفیه، نظم نسبی را برقرار نگاه میداشت. در ۱۹۷۴ حسن II اعلام داشت که صحرای اسپانیا باید آزاد و تا قبل از پایان ۱۹۷۵ ضمیمه‌ی مراکش شود. در نیمه‌ی دوم ۱۹۷۵ اسپانیا صحرای مراکش را به مراکش و موریتانیا واگذار کرد. مراکش عضو اتحادیه کشورهای عرب و نیز عضو ← سازمان وحدت افریقا است.

مراکش اسپانیا، تحت الحمایه‌ی سابق اسپانیا، ← مراکش، کشور.

مراکش فرانسه، تحت الحمایه‌ی سابق فرانسه: ← مراکش، کشور.

مراکشی (marākeši) شهرت **ابوعلی حسن**، فقیه و منجم و ریاضیدان مراکشی قرن ۷ هق، عالم مراکشی ریاضیات و نجوم و جغرافیا. مؤلف جامع المبادی و الغایات در نجوم.

مراکند (marā.kand)، ده (جمعیت ۱٬۳۳۲ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، دهستان چای‌پاره، بخش قره‌ضیاءالدین، شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۲۲کیلومتری خ‌ش قره‌ضیاءالدین. آق‌چای مشروبش میکند. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مرام اشتراکی: ← کمونیسم.

مران، شهر، ایتالیا، ← مرانو.

مرانو[1] (merāno)، آلمانی **مران** (merān)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت تخمیناً ۳۳٬۵۹۴)، ایالت بولتسانو، ایتالیا، نزدیک مرز اتریش. از تفرجگاههای معروف و استراحتگاه بهداشتی بر دامنه‌ی جنوبی آلپهای تیرول است. شهر قدیم دارای کلیسای جامعی به سبک گوتیک (۱۳۶۷)، یک موزه، و دژی از قرن ۱۵م است که زمانی مقر کنتهای تیرول بود. شهر جدید دارای ویلاها و هتلهای زیبا است. مرانو مرکز صنعتی نیز هست، و از فراورده‌های آن مبل، ظروف سفالی، صابون، مواد حشره‌کش، آب جو، و شراب است. در قرن ۱۲م پایتخت تیرول شد و در ۱۳۰۵ حقوق شهریت به دست آورد. مدتها تحت استیلای اتریش بود، تا آنکه در ۱۹۱۹ به ایتالیا واگذار شد. آبهای رادیوآکتیو و صنایع شیمیائی دارد.

مراوه تپه (marāve tappe)، بخش (جمعیت ۱۷٬۰۴۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان دشت گرگان، استان دوم (مازندران). از ل به ترکمنستان شوروی محدود است. آبادیهای آن در طول رود اترک واقع شده‌اند. بیشتر نقاط آن کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است؛ فراورده‌های دامی دارد. از صنایع دستی قالیبافی، قالیچه‌بافی، و نمدمالی مرسوم است. مرکزش، **مراوه تپه** (جمعیت ۹۳۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴۳کیلومتری ل‌ش گنبد قابوس قرار دارد. از وقایع مهم آن قیام سروان لهاک (lahhāk) باوند (ملقب به سالار جنگ)، فرمانده پادگان مراوه تپه است. وی روز سه شنبه ۵ ذیقعده‌ی ۱۳۴۴ هق (۲ تیرماه ۱۳۰۵ هش)، موضوع نرسیدن حقون و عدم رضایت افراد را بهانه کرده علم طغیان بر افراشت، مرامنامه‌ای به اسم پاداش منتشر کرد، به رعایا وعده‌ی تقسیم املاک ثروتمندان را داد، و مسلک خود را باداشیزم نامید. بجنورد، شیروان، و قوچان را اشغال کرد، و عازم مشهد شد؛ ولی نیروهای دولتی او را مقهور کردند. وی ناچار در شب ۲۶ تیرماه ۱۳۰۵ هش به خاک شوروی گریخت. رضا شاه برای رسیدگی به این واقعه شخصاً عازم خراسان شد، و در ۱۴ مرداد ماه ۱۳۰۵ هش جان محمد خان فرمانده لشکر شرق را خلع درجه کرد.

مربا: ← مربا و ژله.

مرباع، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، قسمت ۶.

مربا و ژله[2] (jele؛ از فنس). چون بیشتر میوه‌ها حدود ۸۰٪ آب و از 10 تا ۱۵٪ ماده‌ی قندی دارند، در معرض تخمیر واقع میشوند. نگاهداری آنها با افزودن مقدار قند و کم کردن مقدار آب میسر میشود. تقریباً هر میوه‌ی تازه را می‌توان به قطعه قطعه کردن و به اندازه‌ی وزن آن شکر افزودن و آهسته آهسته آن را تا ۱۰۵° صدبخشی جوشاندن و به قوام مطلوب رساندن، به صورت مربا در آورد. فرق مربا با خوشاب یا کمپوت (kompot) در آن است که در این یکی شکل میوه به همان صورت نخستین آن باقی میماند. برای ژله، تنها از آن دسته از میوه‌ها میتوان استفاده کرد که به اندازه‌ی کافی پکتین و اسید داشته باشند، که از این قبیل میوه‌ها است: آلو، انگور، به، و ستهائی (← سته) همچون تمشک و توت جنگلی و زغال اخته و غیره. به میوه‌های دیگر، مانند توت فرنگی و هلو، مقداری پکتین یا ژلاتین اضافه میکنند، ولی نتیجه‌ای که به دست میآید به پای ژله‌های طبیعی نمیرسد. برای ساختن ژله، شیره‌ی میوه‌ی تازه‌ی سالم و خوبرسیده را میگیرند و با شکر مخلوط میکنند و میپزند. حرارت مفرط ممکن است عطر ژله را از میان ببرد و سبب تجزیه‌ی پکتین شود، کمی شکر سبب سفتی ژله، و زیادی شکر سبب چسبناکی آن است. زیادی اسید ممکن است مایع را از سطح جدا کند. ساختن ژله و مربا اکنون به صورت عمده جنبه‌ی تجارتی پیدا کرده است، و برای سنجش قدرت ژله شدن میوه و محتوای قندی و اسیدی و درجه‌ی غلظت، به جای آزمودن با دست و زبان از روشهای علمی استفاده میشود.

مربجه (marbacce)، دهستان (جمعیت ۲٬۲۸۹ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رامهرمز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۴ آبادی. محصولاتش غلات و برنج است. مرکزش، **مربجه** (جمعیت ۷۳۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری غ رامهرمز قرار دارد، و به نام میرباچه نیز خوانده میشود.

مربع، آبادی، عربستان، ← فجیره.

مربط الدم، آببند، ← مارب.

مربع، در اصطلاح شعری، ← تربیع؛ مسمط.

مربع، در ریاضیات، ← مجذور یا مربع.

مربع[3] (morab.ba[4])، در هندسه، چهارضلعی مستوی، که اضلاع آن همه با هم مساوی و زوایای آن قائمه‌اند. بنا بر این خاصیت، مساحت مربع برابر مجذور (مربع) ضلع آن است.

مربع فرس اعظم: ← فرس اعظم.

مربع مستطیل[4]، شکل چهارضلعی متوازی الاضلاع که هر چهار زاویه‌ی آن قائمه است. ضلع درازتر را قاعده و ضلع کوتاهتر را ارتفاع آن مینامند. مساحت مربع مستطیل برابر است با حاصلضرب قاعده در ارتفاع. دو قطر مربع مستطیل یکدیگر را نصف میکنند.

مربع وفقی[5] (vefqi)، مربعی که با خطوط طولی و عرضی به خانه‌هائی تقسیم شده و، با قرار دادن ارقام یا حروفی در این خانه‌ها، از مجموع ارقام سطرهای افقی و قائم و قطری عدد یا کلمه‌ی واحدی به دست میآید. در زمانهای قدیم چنان تصور میکردند که پر کردن این مربعات خاصیت سحری دارد، و شاید این خواص را به ستارگان نسبت میدادند. تازیان قدیم به

(۱)Merano (۲)jam and jelly (۳)square (۴)rectangle (۵)magic square

عنوان طلسم آن را با خود همراه داشتند و هنوز هم در میان هندیان چنین رسمی رایج است؛ **مربع بدوح** (← بدوح) نمونه‌ای از مربع وفقی است.

مربعی، عدد: ← عدد کثیر الاضلاعی.

مرتاض: ← ریاضت.

مرتب کردن: ← صحافی.

مرتجز، از اسبان محمد؛ ← محمد ص، قسمت ۵۱.

مرتد (mortadd)، کسی که از دین اسلام باز گشته باشد، و این به آن حاصل میشود که منکر اصلی از اصول دین شود. مرتد بر دو نوع است، **مرتد فطری،** و آن کسی است که یکی از ابوین او هنگام انعقاد نطفه‌ی وی مسلمان بوده و خود نیز پس از بلوغ مسلمان بوده و سپس مرتد شده است؛ **مرتد ملی،** و آن کسی است که ابوین او هنگام انعقاد نطفه هر دو کافر بوده، و خود نیز پس از بلوغ کافر بوده و بعد مسلمان شده و آنگاه به کفر عودت کرده باشد.

مرتد فطری: ← مرتد.

مرتد ملی: ← مرتد.

مرتضی، خلیفه‌ی اموی اندلس؛ ← عبدالرحمان IV.

مرتضی، سید، از بزرگان شیعه؛ ← سید مرتضی.

مرتضی‌آباد (mortazā.ābād)، ده (جمع ۱٬۲۳۷ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان درب قاضی، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ ۱کیلومتری ش نیشابور. محصولش غلات است.

مرتضی ابن معتز: ← ابن معتز.

مرتضی‌الدوله: ← حمدانیان.

مرتضی‌الشریف: ← سید مرتضی.

مرتضی بالله، خلیفه‌ی یکروزه‌ی عباسی؛ ← ابن معتز.

مرتضی زبیدی: ← سید مرتضی زبیدی.

مرتضی شاه I و II: ← نظام‌شاهیه.

مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله: ← صنیع‌الدوله، مرتضی قلی خان

مرتضی قلی خان قاجار (mortezā qoli xāne qājār)، فت ۱۲۱۲ هق، از سرکردگان قاجاریه؛ پسر محمد حسن خان قاجار و برادر آقا محمد خان قاجار. وی بعد از کشته شدن محمد حسن خان در استراباد ماند و نزد کریم خان زند نرفت. بعد از مرگ (۱۱۹۳ هق) کریم خان، وی از استراباد به بارفروش رفت و آنجا را تصرف کرد، و آقا محمد خان را، که از شیراز به استراباد آمد، بدانجا راه نداد. آقا محمد خان او را مغلوب کرد، و او چندی بعد با دو برادر دیگر خود، رضا قلی خان قاجار و مصطفی قلی خان قاجار، همدست شده با آقا محمد خان آغاز مخالفت کرد، و آقا محمد خان، هرچند گرفتار شد، عاقبت نجات یافت، و برادران را مغلوب و منکوب کرد. چندی بعد، مرتضی قلی خان به لشکر زند پیوست، و نزد علیمراد خان زند رفت (۱۱۹۸ هق). بعد از وفات علیمراد خان، وی از ترس برادر به میان ترکمانان گریخت (۱۲۰۴ هق)، و از آنجا به دربار ملکه‌ی روسیه پناه برد، و عاقبت در آنجا وفات یافت، و جسدش را به عتبات بردند و در آنجا دفن کردند.

مرتضی‌گرد (morteżā.gerd)، ده (جمع ۸۹ نسمه ۱۳۳۵ هش)، دهستان‌غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)؛ ۸کیلومتری غ شهر ری. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر ری محسوب شده است. در تپه‌ای در کنار این آبادی، معروف به **تپه‌ی مرتضی‌گرد،** آثاری باستانی وجود دارد که ا. ف. شمیت در آن کاوشهای علمی انجام داده است. در ضمن حفاریها در این تپه و نیز در تپه‌ی **چال تلخان** گچبریها، نقوش برجسته، و ستونهای عظیمی به دست آمده که با گچبری تزیین شده، و اکنون بهترین نمونه‌های آنها در موزه‌ی ایران باستان، در غرفه‌ی عهد ساسانی، نگهداری میشود. این تپه‌ها بقایای کاخهای ساسانی است.

مرتضی‌گرد، تپه‌ی: ← مرتضی‌گرد، ده.

مرتضی نظام شاه: ← عمادشاهیه.

مرتع (marta')، پهنه‌ی بزرگی از زمین که جهت تعلیف دامها مورد استفاده قرار گیرد. مراتع ایران ییلاقی و قشلاقی است، اولی در نواحی سردسیر (مثل سبلان فیروزکوه، لار نزدیک تهران، مراتع بختیاری، همدان، و سرحد چهار دانگه‌ی فارس) و دومی در نقاط گرمسیر (مثل مغان، دشت گرگان، خوزستان، گرمسیرهای لرستان، سواحل خلیج فارس، و دریای عمان).

مرتع گوادر، کرمانشاهان؛ ← گوادر، دهستان.

مرتفعات سفید (پوستان): ← کنیا.

مرتن[1] (mërtən)، کوی (در ۱۹۷۱ جمع ۱۷۶٬۵۲۴) لندن بزرگتر، ج‌ش انگلستان. در ۱۹۶۵ از الحاق شهرهای میچم[2] (micəm) و ویمبلدن، و بخشهای شهری مرتن و موردن[3] (mordən) تشکیل یافت. اکثراً مسکونی است، با بعضی صنایع از جمله دباغی و تهیه‌ی ابریشم. یک نمایشگاه سالانه، که سابقه‌ی آن به دوره‌ی الیزابتی میرسد، در میچم برپا میشود.

مرتن[4]، تامس (tāməs mə:rtən)، ۱۹۱۵–۶۸، نویسنده‌ی دینی و شاعر امریکائی؛ مت فرانسه. در فرانسه و انگلستان و کشمت تحصیل کرد؛ هنگامی که در کالج به تدریس اشتغال داشت به مذهب کاتولیک رومی در آمد، و در ۱۹۴۱ راهب فرقه‌ی ترا پیان شد. بعدها سمت کشیشی پیدا کرد (۱۹۴۹) و در محافل دینی به نام فادر لویس (fādər luis) شهرت یافت. از جمله‌ی دیوانهای شعر او اینهاست: چهره‌هائی برای یک مکاشفه (۱۹۴۷)، و اشکهای شیران کور (۱۹۴۹). از بهترین آثار نثری او اینهاست: یک اوتوبیوگرافی به نام کوه هفت آشکوبه (۱۹۴۸)، و دو جلد کتاب مربوط به زندگی ترا پیان، به نام آبهای سیلوه (۱۹۴۹) و علامت یونس (۱۹۵۳).

مرتن[4]، والتر د (wāltər də mërtən). فت ۱۲۷۷، نخست‌کشیش انگلیسی، بانی (۱۲۶۴–۷۴) کالج مرتن در آکسفرد، که اولین کالج انگلیسی است. کالج مرتن سرمشق کالجهای دیگر شد. در ۱۲۷۴ مرتن اسقف راچیستر شد.

مرثا[5] (marsā)، دوست مسیح، خواهر مریم و الیعازر (لوقا ۱۰.۳۸–۴۲؛ یوحنا ۱۱.۱–۴۶، ۱۲.۲). گفته‌اند که وی برای تبلیغ دین مسیح به غلاطیا رفت. ذکرانش ۲۹ ژوئیه است.

مرثر تیدویل[6] (mërtər tidvil)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۵۵٬۲۱۵) گلمورگن‌ش، ج ویلز. به وسیله‌ی کانال به کاردیف مرتبط است. در مرکز میدان عظیم زغال سنگ گلمورگن‌ش واقع است، و صنعت آهن و فولاد دارد. پس از جنگ II صنایع سبک منسوجات، پوشاک، کالاهای چرمی، و غیرمتقاضی آن را رونق داد. در ۱۹۷۴ بخشی از مید گلمورگن شد.

مرثیه (marsie؛ عربی)، جمع آن مراثی، شعری، خاصه قصیده یا قطعه، که در سوگ کسی و تأسف بر مرگ وی و برشمردن محاسن او سرایند. نوعی از مراثی آنها است که در حق پیغمبر و اهل بیت او سروده شده باشد، و مراثی مذهبی نام دارد، مانند مراثی محتشم کاشانی.

مرج، شهر، ← سیرنائیک.

مرج الصفر (marjo 's.soffar)، دشتی واقع در ۳۲کیلومتری ج دمشق، میان واقوصه و دمشق و نزدیک تل شقهب (šaqhab) کنونی که نهری به نام وادی عرام (arrām) از آن میگذرد. شهرت مرج الصفر در تاریخ به دو واقعه‌ی مهم است که یکی از آنها در سال ۱۳ هق، به هنگام فتوحات مسلمانان در شام اتفاق افتاده است. در این واقعه خالد ابن سعید العاصی، یکی از فرماندهان سپاه اسلام، در جنگ با سپاهیان بیزانس، کشته شد. واقعه‌ی مهم دیگر در دوم رمضان ۷۰۲ هق اتفاق افتاد، و در آن سپاهیان غازان‌خان، ایلخان مغول، به فرماندهی قتلغشاه و امیرچوپان از الملک الناصر ناصر الدین محمد، سلطان مملوک مصر، شکست سختی خوردند. بعضی از نویسندگان این ناحیه را با مرج راهط (rāhet)، که دشتی نزدیک دمشق و ل آن بوده و در آن نیز مروان حکم بر قیسیان پیروزی یافته (۶۴ هق) و سبب استحکام خلافت بنی امیه شده، اشتباه کرده‌اند.

مرجان[7] (marjān)، حیوان بیمهره‌ی کوچک دریائی، که معمولاً به حالت اجتماع زندگی میکند. هر یک از افراد مجموعه را به زبان فرانسوی **پولیپ** مینامند. پولیپها فقط در آبهای گرم زندگی میکنند، و اقسام گوناگون دارند. هر وقت در یک مجتمع پولیپهای جدید به وجود آید، قسمتهای کهنه‌تر میمیرند و طبقات جدیدی بر روی اسکلتهای مرده ساخته میشود. مواد مرجانی به توسط امواج گرد هم جمع آمده موجب پیدایش جزایر مرجانی و آبسنگهای مرجانی (← آبسنگ) میشوند. مرجانهای رنگین (مخصوصاً مرجان قرمز رنگ دریای مدیترانه) را در جواهرسازی و برای ساختن اشیاء زینتی به‌کار میبرند. نیز ← آتول.

مرجان، آب، شاهرود؛ ← میامی، بخش.

مرجان، خواجه امین الدین: ← خواجه مرجان.

مرجانه، فرزند: ← عبیدالله ابن زیاد.

ماجرنیثا، کشیش، ← ماکو، شهر.

مرجئه (morje'a)، در تاریخ فرق و مذاهب اسلامی، عنوان کلی تمام کسانی که در حکم نسبت به گنهکاران قائل به ارجاء (erjā') [= به تأخیر انداختن، امید دادن] بوده‌اند، و از

(۱)Merton (۲)Mitcham (۳)Morden (۴)Merton (۵)Martha (۶)Merthyr Tydfil (۷)coral

تکفیر آنها خود داری میکرده‌اند. این فرقه در حقیقت نقطه‌ی مقابل خوارج بوده‌اند، و بر خلاف آنها، که معتقد بودند به اینکه مرتکب گناه کبیره کافر است و از آتش دوزخ نجات ندارد، این جماعت معتقد بوده‌اند که برای همه امید هست، و حکم در باب مرتکبین کبائر را باید به تأخیر انداخت، و به خدا وا گذاشت. مرجئه در واقع قائل بوده‌اند به اینکه ارتکاب گناه، با وجود ایمان، ضرر ندارد، کما اینکه طاعت هم با وجود کفر فایده نخواهد داشت. این عقیده در واقع طرفدار وضع موجود بود، و به موجب آن، بر خلاف قول خوارج، امام و خلیفه، اگرچه خود مرتکب معاصی کبیره بشوند، این امر نمیتواند بهانه برای خروج از طاعت او باشد، و در واقع طاعت از او و نماز خواندن در پشت سر او با وجود ارتکاب گناهی که کرده است مانعی ندارد. این عقیده در واقع یک مکتب کلامی نبود، و به علاوه، بین مرجئه در مسائل کلامی دیگر اختلاف وجود داشت، چنانکه جهم ابن صفوان (با وجود جبری بودن) و غیلان دمشقی (با وجود قدری بودن) هر دو جزء مرجئه محسوب میشدند، و نقطه‌ی اشتراک آنها فقط مسئله‌ی ارجاء بود و بس. از کسانی که منسوب به عقائد مرجئه بوده‌اند ابوحنیفه و حارث ابن سریج را میتوان نام برد.

مرج دابق (marje dābeq)، دشتی در شمال سوریه که جنگ تاریخی معروفی در آبادی دابق، بر کنار نهر قویق (← قنسرین)، نزدیک آن واقع شد. سلیمان ابن عبدالملک، برای آنکه بهتر بتواند با رومیان شرقی نبرد کند، مرکز سپاه خود را از جابیه به مرج دابق منتقل کرد. در ۹۹ هق با سپاهی به فرماندهی عبیده از اینجا به طرف آسیای صغیر پیش رفت، و هنگام بازگشت در همین جا از دنیا رفت. هارون‌الرشید نیز در ۱۹۲ هق در اینجا اردو زد. در ۴۹۱ هق که صلیبیان انطاکیه را تسخیر کرده بودند، کربوغا (← ترکان خاتون، زوجه ملکشاه سلجوقی) سپاه فراوانی در مرج دابق گرد آورد و به محاصره‌ی انطاکیه پرداخت. در ۲۵ رجب ۹۲۲ هق در مرج دابق نبردی اتفاق افتاد که به پیروزی قطعی سلیم I عثمانی انجامید، و در نتیجه مدت چهار قرن پس از آن سوریه در تصرف دولت عثمانی باقی ماند.

مرج راهط: ← مرج الصفر.

مرجع تقلید (marja'e taqlid) در اصطلاح فقهای شیعه، کسی که در علم فقه به درجه‌ی اجتهاد برسد و بر مجتهدین همعصر خود در علم و تقوی فائق آید و با این شرایط در مسائل و احکام فقهی مرجع تقلید یعنی محل رجوع و استفتا (فتوی خواستن) و افتا (فتوی دادن) باشد. کلمه‌ی تقلید اشاره به بحثی از مباحث اصول است که در آن گفتگو بر سر این است که اگر کسی شخصاً نتوانست در فقه مجتهد باشد و احکام شرعی را با مراجعه به ادله‌ی آن استنباط کند باید از شخص دیگری که این صفت را دارد تقلید و پیروی کند. کلمه‌ی تقلید مأخوذ از حدیث مشهوری از امام حسن عسکری (ع) است بدین مضمون که "اگر فقیهی خویشتن‌دار و دیندار و مخالف هوای نفس و فرمانبردار امر الاهی شد عوام باید از او (در احکام شرعی) تقلید کنند". مسئله‌ی اجتهاد و تقلید از مسائل مهم مذهب شیعه است، و در حالی که فقهای اهل سنت باب اجتهاد را پس از ائمه‌ی چهارگانه تقریباً مسدود ساخته‌اند و همگی (البته با استثناهائی) از این چهار نفر تقلید میکنند، فقهای شیعه باب اجتهاد را باز گذاشته‌اند و به هرکسی که در تحصیل دانش قدمی راسخ و عزمی استوار داشته باشد حق وصول به مرتبه‌ی اجتهاد مطلق را داده‌اند. در اجتهاد شرایط زیادی قایل شده‌اند که بحث از آن در کتب مفصل آمده است، ولی ظاهراً مرجع تقلید بودن شرط دیگری دارد و آن اعلم یا داناتر از همه بودن است. هرکسی میتواند به درجه‌ی اجتهاد برسد ولی آن کسی از میان مجتهدین میتواند مرجع تقلید عامه باشد که اعلم از معاصران خود باشد. تعیین اعلمیت مشکل است و، به همین جهت، غالباً میان پیروان نامزدان اعلمیت و مرجعیت اختلاف پیدا میشود، مگر آنکه یکی از میان ایشان چنان شاخص و برازنده باشد که همگی او را قبول داشته باشند، و این بندرت اتفاق می‌افتد. از زمان صفویه به بعد، و مخصوصاً در زمان قاجاریه، مراجع تقلید در حوزه‌های علمی عراق و مخصوصاً نجف و کربلا و گاهی در سامرا (از قبیل میرزای شیرازی بزرگ) بوده‌اند و بعدها در قم و مشهد نیز بوده‌اند و مخصوصاً از ۵۰ سال پیش شهر قم یکی از مراکز مهم تدریس فقه و اصول و مراجع تقلید بوده است.

باید دانست که در میان فقهای شیعه دسته‌ای که به نام اخباری (← اصول) موسومند اجتهاد را قبول ندارند و همیشه میان ایشان و اصولیان (معتقدان به اجتهاد) اختلاف و نزاع بوده است. اصولیان به عللی که ذکر آن در اینجا نمیگنجد همیشه بر اخباریان برتری داشته‌اند. نیز ← مقلد.

مرجوک (marjovak)، اصطلاحی برای نقاشی تیرهای سقف اطاق و فواصل منقوش آنها که عقبتر است.

مرجومک، گیاه: ← عدس.

مرچیسن[1]، سر **رادریک ایمپی** (sər rādərik impi mërcisən)، ۱۷۹۲–۱۸۷۱، زمینشناس بریتانیائی. در ماسه‌سنگ سرخ کهن تحقیق کرد. سنگهای دوره‌های سیلورین و دوونین را مشخص ساخت.

مرحب یا مرحب خیبری (marhabe xeybari) [مرحب ابن حارث]، ف ۷ هق، یکی از دلیران یهود. مردی بلندبالا، درشت‌اندام، و نیرومند بود. در غزوه‌ی خیبر (← محمد، قسمت ۳۷)، در برابر لشکر اسلام مبارز میطلبید، و سپاهیان اسلام از او هراس داشتند، اما علی ابن ابی طالب ع به جنگ او شتافت، و با یک ضربت او را به خاک افکند.

نوشته‌اند که مرحب دایه‌ای داشت که زنی کاهنه بود، و به مرحب گفته بود که با همه کس جنگ کند مگر با کسی که نام وی حیدره (haydara) باشد. در جنگ خیبر، هنگامی که مرحب رجز میخواند و خویشتن را معرفی می‌کرد، علی ابن ابی طالب خود را به عنوان حیدره معرفی کرد و رجز معروف خود را بدین گونه خواند، انا الذی سمتنی امی حیدره (ana 'l-lazi samatni ommi) [= منم آنکه مادرم نام مرا حیدره نهاده است]. مرحب هراسید و گریزان شد. گویند شیطان در برابر او ظاهر شد و بدو گفت چرا میگریزی. مرحب سخن دایه‌ی خویش را بازگو کرد. شیطان بدو گفت، "حیدره در جهان بسیار است، و گیرم همین یک تن باشد، از چون توئی گریز از او سزاوار نیست". سرانجام مرحب بازگشت و به جنگ پرداخت، و با ضربتی که علی ع بر او وارد آورد فرقش شکافته شد، و به خاک افتاد، و با کشته شدن او، لشکر یهود به هزیمت رفت و مسلمانان فاتح شدند.

مرحب ابن حارث: ← مرحب یا مرحب خیبری.

مرحب خیبری: ← مرحب یا مرحب خیبری.

مرحله (marhala)، جمعش **مراحل** (marāhel)، واحد مسافت در کتابهای جغرافیائی عربی قدیم، ح ۲۴ کم. فارسی آن منزل است. چون بر حسب هموادی و ناهمواری راه، مسافت طی‌شده در یک روز (مرحله) تغییر میکند، اندازه‌ی مرحله هم تغییرپذیر است، و بعضی آن را تا ۴۸ کم نیز گفته‌اند.

مرحمت‌آباد (marhamat.ābād)، دهستان (جم ۴۷٬۱۵۴ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۸۸ آبادی. بیشتر آبادیهایش به وسیله‌ی سیمین‌رود و زرینه‌رود مشروب میشوند. محصولاتش غلات، چغندر، حبوبات، و پنبه است. جاده‌های آسفالته میاندوآب به مراغه و مهاباد از آن میگذرد. آبادیهای مهم آن عبارتند از اوچ تپه‌قلعه (uc.tappe.qal'e؛ جم ۱٬۴۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، ۱۰٫۵کیلومتری لغ میاندوآب؛ بکتاش (baktāš؛ جم ۱٬۳۲۰ سش ۱۳۴۵ هش)، ۱۵کیلومتری لغ میاندوآب؛ و تقی‌آباد (taqiābād؛ جم ۲٬۳۶۵ سش ۱۳۴۵ هش)، ۴٫۵-کیلومتری جش میاندوآب.

مرخم، مصدر: ← مصدر.

مردائیان یا مردائیها: ← جراجمه.

مردائیها: ← جراجمه.

مرداب[2] (mordāb)، پاره‌ی کم‌عمقی از آب که، جزئا یا تماماً، به واسطه‌ی باریکه‌ای از خشکی از دریا جداست.

مردآباد (mard.ābād)، ده (جم ۲٬۴۶۳ سش ۱۳۴۵ هش). دهستان حومه‌ی شهرستان کرج. استان مرکزی (تهران)؛ ۲۰کیلومتری جغ کرج. رود کرج مشروبش میکند. محصولاتش غلات، بنشن، و چغندر قند است. امامزاده‌ای دارد. چند دستگاه ساختمان جدید در آن بنا شده است.

مرداب انزلی: ← انزلی. مرداب.

مردار: ← معتزله، قسمت V.

مردارسنگ[3] (mordār.sang)، مونوکسید زرد رنگ سرب (فورمول PbO)، که به وسیله‌ی حرارت دادن سرب در مجاورت هوا حاصل می‌

(1)Murchison (2)lagoon (3)litharge

شود. در آب کمی محلول است. بر اثر حرارت اکسایش مییابد و تبدیل به سرنج میشود. برای ساختن رنگ، شیشه‌های بصری، و غیره، و نیز در تهیه‌ی لاستیک به کار میرود.

مرداریه: ← معتزله، قسمت V.

مرداس (merdās)، در شاهنامه، نام پدر ضحاک تازی. این نام در بندهشن، و در روایت طبری از قول ایرانیان، و روایت حمزه‌ی اصفهانی صاحب کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ارونداسپ (arvandasp) آمده است.

مرداس خارجی، ابوبلال: ← صفریه.

مرداک[1]، آیریس (āyris me:rdāk)، ۱۹۱۹– ، بانوی داستاننویس و فیلسوف انگلیسی؛ متـ دوبلن. در ۱۹۴۸ به استادی فلسفه در دانشگاه آکسفرد منصوب شد. نوشته‌های لطیف و طنزآمیز و پیچیده و معمائی او در معرض تفسیرهای انتقادی گوناگون قرار گرفته است. مرداک انسان را همچون آفریده‌ای معرفی میکند که به خیال خود آزاد است، ولی در واقع اسیر قیودی برخاسته از شخص خود و جامعه و عوامل طبیعی است. باآنکه در داستانهای پیچیده‌ی وی پای شخصیتهای گوناگونی به میان میآید که در معرض حوادث مختلف قرار گرفته‌اند، غالباً توجه اصلی وی معطوف به فردی است که آزاد نبودن و ناتوانی خویش را برای خودشناسی اکتشاف میکند. از جمله‌ی آثار او است: فرار از جادوگر (۱۹۵۶)، ناقوس (۱۹۵۸)، نغز و خوب (۱۹۶۸)، یک انسان عارضی (۱۹۷۲). نمایشنامه‌ای به نام خدمتگذاران و برف (۱۹۷۰) نیز نوشته است.

مردانشاه: ← قباد II.

مردانشه، پسر خسرو پرویز؛ ← شیرین.

مرداویج یا مرداویز (mardāvij;-viz) [مرداویج ابن زیار ابن مردانشاه گیلی]، فت ۳۲۳ هق، مؤسس سلسله‌ی آل زیار و اولین امیر (۳۱۶–۳۲۳ هق) آن سلسله. از طرف پدر به فرمانروایان گیلان و از طرف مادر به فرمانروایان رویان نسب میرساند. نخست در خدمت علویان طبرستان بود، و در سپاه زیر فرمان اسفار ابن شیرویه منصبی داشت. در ۳۱۶ هق داعی صغیر را کشت، و اندکی بعد بر ضد اسفار طغیان کرد و در زنجان خود را مستقل خواند و قزوین را تصرف کرد. سپس اسفار را شکست داد و در ۳۱۹ هق، که اسفار قصد رسیدن به قلعه‌ی الموت را داشت، او را کشت. مرداویج بدین ترتیب فرمانروای ری و طبرستان شد. پس از آن ماکان کاکی را شکست داد و طبرستان را ضمیمه‌ی متصرفات خود کرد. علی و حسن و احمد، فرزندان بویه، که از سپاه ماکان بودند به مرداویج پیوستند و او فرمانداری ولایت کرج را به علی سپرد. مرداویج، پس از استقرار در طبرستان و گرگان، آهنگ ناحیه‌ی جبال کرد و سراسر این ناحیه را تا حلوان متصرف شد (۳۱۹ هق). سال بعد مقتدر، خلیفه‌ی عباسی، فرمانروائی مرداویج را بر نواحی متصرفیش به رسمیت شناخت، مشروط به اینکه او اصفهان را تخلیه کند؛ مقتدر بزودی پس از آن کشته شد و مرداویج از تخلیه‌ی اصفهان خودداری کرد. در همین احوال علی ابن بویه فرماندار کرج بر مرداویج شورید و اصفهان را گرفت (۳۲۱ هق)؛ وشمگیر برادر مرداویج برای مقابله‌ی با علی به اصفهان تاخت و علی به ارجان عقب نشست (← عمادالدوله‌ی دیلمی). در ۳۲۲ هق قاهر خلیفه حکومت مرداویج را به شرط تخلیه‌ی اصفهان تأیید کرد و مرداویج به برادرش وشمگیر دستور داد تا اصفهان را به نماینده‌ی خلیفه، مظفر ابن یاقوت تسلیم کند؛ ولی در همین سال قاهر خلع شد و این دفعه نیز مرداویج از تخلیه‌ی اصفهان خودداری کرد.

مرداویج مردی بسیار جاه‌طلب بود و قصد تسخیر بغداد و تجدید سلطنت قدیم ایران را داشت، ولی پیش از آنکه به مقصود خود برسد در ۳۲۳ هق به دست غلامان ترک خود در اصفهان به قتل رسید. سپاهیانش بسیار او را دوست میداشتند و معروف است که جنازه‌ی او را بر روی دوش از اصفهان به ری آوردند و به خاک سپردند. بعد از او برادرش وشمگیر، که حاکم ری بود، به جایش نشست.

مرداویز: ← مرداویج.

مرد آهنین نقاب[2] (marde āhanin-neqāb)، زندانی دولتی فرانسوی اسرارآمیز، که تشخیص هویت او مدتها مورد بحث بوده است. تنها مطالب واقعی در باره‌ی وی آن است که پس از مدتی زندانی بودن در پینرولو[3] (pinerolo؛ ایتالیا) و جزایر لرنس[4] (lerans؛ فرانسه، آلپ ماریتیم)، در ۱۶۹۸ به باستیل منتقل شد، و دیگر اینکه در ۱۷۰۳ به نام مارکیولی[5] (mārkioli) در قبرستان سن‌پول پاریس به خاک سپرده شد، و نیز اینکه هنگام انتقال به پاریس نقابی از مخمل سیاه بر چهره داشت که شایعات آن را به نقاب آهنین تبدیل کرد. ولتر در کتاب قرن لوئی XIV خود مرد صاحب نقاب را بچه‌ی حرامزاده‌ی آن دتریش زن لوئی XIII از مازارن دانسته است. دوما (پدر) فرضیه‌ی دیگری داشته و این زندانی را برادر دوقلوی لوئی XIV معرفی کرده است؛ نیز او را فرزند نامشروع لوئی XIV از ← لویز دو لا والیر، شمرده‌اند. نظریه‌های دیگری نیز در این خصوص ابراز شده است. در باره‌ی این قضیه که بیش از جنبه‌ی تاریخی جنبه‌ی عشقی و داستانی داشته، کتابهای فراوان نوشته شده است.

مرد پیر و دریا، داستان معروف (۱۹۵۲) نوشته‌ی ارنست همینگوی. آغاز این داستان چنین است، "زمانی مرد پیری بود که تنها در قایق خود در گلف ستریم به صید ماهی میپرداخت". در این داستان، حوادثی به کهنگی جهان، با زبانی در خور همه‌ی اعصار، به همین آهنگ پیش میرود. آن مرد پیر که سانتیاگو نام دارد، سپیده‌دمی به میان دریا میرود؛ نیمروزان ماهی بزرگی به قلابش می‌افتد؛ مبارزه طولانی میشود، و ماهی به اعماق میرود و کشتی را متزلزل میکند؛ شب فرا میرسد و دو مبارز به نبرد خود ادامه میدهند؛ دشمن یکدیگر نیستند. ولی کشتن یا کشته شدن قانون دریا است؛ مرد زیر لب زمزمه میکند، "ماهی! من ترا دوست میدارم و به تو احترام میگذارم. بسیار تو را محترم میدارم. ولی ترا به چنگ خواهم آورد"؛ یک روز دیگر میگذرد بی آنکه پیرمرد به نتیجه‌ای برسد، و تلاش آن ماهی ناپیدا دستهای او را خون‌آلود میکند؛ بامداد سومین‌روز شمشیرماهی سرانجام خط و خال ارغوانی خود را نمایان میسازد و مرد پیر لبخند خود را مشاهده میکند و با خود میگوید که عاقبت شیری را که پیوسته در رؤیاهای خود شکار میکردم به چنگ آوردم. ولی این پیروزی آغاز نبرد دیگری است. خون شمشیرماهی، کوسه ماهیان را به طرف آن می‌کشاند که به کشتی نزدیک و به خوردن طعمه مشغول میشوند. تلاش سانتیاگو به جایی نمیرسد. از شکار جز "تیغه‌ی سفیدی که با موج بالا و پایین میرود" برجای نمیماند؛ ولی این هم تصویری از شکست او نیست که با خود به بندرگاه میآورد. چون توانسته بود به شکست تن در ندهد، پیر و جوان که در انتظار او بودند، اکنون میدانند چرا به او که در تنهائی نمایشگر رنجها و امیدهای ایشان بوده است احترام میگذارند. سمبولیسم و زیبائی ادبی از عوامل موفقیت این کتاب و جاودانگی آن شده است. این کتاب در تهران به چاپ رسیده است (۱۳۳۲ هش).

مردخای (mordaxāy)؛ ← استر.

مردف، در علم قافیه؛ ← ردیف.

مردم، حزب[6] (hezbe mardom)، در تاریخ کشمت، حزبی سیاسی که ابتدا برای بیان اعتراضات ارضی در اواخر قرن ۱۹م تشکیل شد. در زمان بحران هراسناک ۱۸۷۳ در کشمت، قیمتها چندان تنزل کرد که زارعینی که در زمان بالا بودن قیمتها قرارداد دریافت وام بسته بودند، متوجه شدند پولی که باید عودت دهند بیش از وامی که قبلاً دریافت کرده‌اند، ارزش دارد. قیمت محصولات کشاورزی تنزل کرد. در حالی که کشاورزان میدوست و جنوبخوانده فقیرتر میشدند، بانکداران و سرمایه‌داران شرقی ثروتمند میشدند؛ و هنگامی که کشاورزان محصولات خود را به علت هزینه‌ی سنگین سوخت و هزینه‌های گزاف حمل و نقل از بین میبردند، کار صاحبان معادن و خطوط راه آهن متزایداً رونق میگرفت. کشاورزان احساس میکردند که نظام پولی موجود غلط است. قانونی که به موجب آن اسکناسهای انتشاریافته در طول جنگ داخلی از طرف دولت جمع‌آوری میشد، به تشکیل (۱۸۷۴) حزب گرینبک انجامید، که بحران را قدری بهبود بخشید (← گرینبک). با این اعتقاد که بانکداران طلا را احتکار کرده‌اند و اینکه گردش پول بیشتر به بهبود شرایط موجود کومک خواهد کرد، در ۱۸۹۱ هیئتهائی از کشاورزان و تشکیلات کارگری ملاقات کردند و حزب مردم را به وجود آوردند، اینها از دولتی شدن خطوط راه آهن و ضرب آزاد مسکوکات نقره حمایت کردند. در ۱۸۷۳ دولت ضرب دلار نقره را متوقف کرده بود، و در این ضمن مقدار زیادی نقره جمع شده بود، و اهالی غرب معتقد بودند که با مقدار نقره‌ی موجود ضرب سکه‌هائی

(۱)Murdoch (۲)Iron Mask (Man with the) (۳)Pinerolo (۴)Lérins (۵)Marchioly (۶)Populist party

با ارزیابی ۱۶ قسمت نقره در مقابل یک قسمت طلا امکانپذیر است. ولی نقره آنقدر فراوان شده بود که پول نقره، با نسبت درصد موجود آن، دیگر پول معتبری به شمار نمیرفت. مواد مورد تقاضای حزب مردم در مرامنامه‌ی ۱۸۹۲ عبارت بود از: ضرب آزاد نقره، الغاء بانکهای ملی، ایجاد روش خزانه‌داری مستقل یا نظامی مشابه آن، افزایش تدریجی مالیات بر درآمد، انتشار بیشتر پول کاغذی، دولتی شدن خطوط راه آهن، انتخاب سناتورها به وسیله‌ی رأی مستقیم مردم، موقوف کردن مالکیت اراضی توسط خارجیان، اصلاح خدمات کشوری، محدودیت درآمد دولتی و ملی به منظور تثبیت سطح هزینه، ۸ ساعت کار روزانه، تأسیس بانکهای پستی، برقرار کردن حقوق بازنشستگی، تجدید نظر در مفاد قراردادها، و اصلاح مقررات مهاجرت. هدف اعضای حزب مردم در ۱۸۹۲ جز این نبود که از طریق متحد کردن زارعین غرب و جنوبخوانده با کارگران صنعتی شرق، دموکراتها را به صورت حزب دوم ملت در آورند. انتخابات ریاست جمهوری ۱۸۹۶، که با شکست حزب مردم رو به رو شد، نارضائیهای ارضی را تخفیف بخشید، و افزایش سریع قیمت مزارع، به زوال حزب مردم کومک کرد، و در 1900 حزب تجزیه شد.

مردمسنجی[1] (mardom.sanji)، علم و روش اندازه‌گیری بدن انسان از لحاظ ابعاد و تناسبات و نسبتها، و مخصوصاً آنچه در تعیین ضریب کاسه‌ی سر[2] به دست میآید. این ضریب را از تقسیم کردن پهنای جمجمه به طول آن و ضرب کردن این خارج قسمت در 100 به دست میآورند. تا چندی پیش برای این ضریب اهمیت فراوان قائل بودند و آن را مبنای تقسیمبندی نژادها قرار میدادند، ولی اکنون تنها به این عامل اکتفا نمیکنند و عوامل دیگر را نیز در نظر میگیرند، و بیشتر به مسائل ژنتیک و تحقیق در تأثیرات محیطی (← بومشناسی) توجه میشود. روشهای مردمسنجی در تکامل تجزیه و تحلیلهای آماری نقش مهم داشته است.

مردمشناسی یا **مردم‌شناسی**[3]، طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل انسان و اجتماع، از لحاظ توصیفی و تاریخی و طبیعی (جسمانی). سهم اختصاصی آن در تحقیق پیوندهای روابط اجتماعی انسان، مفهوم متمایز و مشخص فرهنگ است. از جهت اهمیتی که در این شاخه از علم به معلومات حاصل از مطالعه در اقوام بیسواد و اکتشافات باستانشناسی داده میشود، با دیگر علوم مربوط به انسان تفاوت پیدا میکند. مردمشناسی، که در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م عنوان علم مستقل یافت، از همان آغاز با علوم نوخاسته‌ی دیگر، خاصه زیستشناسی، زمین‌شناسی، روانشناسی، و باستانشناسی، پیوستگی داشت؛ و نیز پیدایش این علم با پژوهشهای فلسفی دوره‌ی روشنفکری در باره‌ی اجتماع بشری و منابع اسطوره‌ها مقارن بود. به عنوان علمی که به این جنبه‌های مختلف وحدتی بخشیده است، مردمشناسی ارتباط خود را با هیچ یک از آنها قطع نکرده، بلکه تمام یا جزئی از آنها را در خود جذب کرده، و غالباً از راه و رسمها و نتایج به دست آمده‌ی در آنها بهره‌برداری میکند. مردمشناسی، در نخستین تقسیم، به دو قسمت **مردمشناسی طبیعی**[4] و **مردمشناسی فرهنگی**[5] تقسیم میشود. مردمشناسی طبیعی عمدتاً با مسائل مربوط به تکامل انسان سر و کار دارد، و در آن از دیرینشناسی، نژاد، و ساخت بدن (تنشناسی[6]) بحث میشود؛ روشهای مردمسنجی، ژنتیک، فیزیولوژی، و بومشناسی در آن به کار میرود. مردمشناسی فرهنگی مشتمل است بر باستانشناسی که در آن بازمانده‌های فرهنگهای ماقبل تاریخ و فرهنگهای برافتاده در معرض بحث قرار میگیرد؛ اتنوگرافی[7] (etnografi) [فنس. ← بحث در گروههای بشری] که تحقیق توصیفی در فرهنگهای زنده است؛ نژادشناسی که در آن معلومات به دست آمده در اتنوگرافی و باستانشناسی برای تجزیه و تحلیل و مقایسه‌ی فرهنگهای مختلف بشری مورد استفاده واقع میشود؛ مردمشناسی اجتماعی؛ و زبانشناسی که علم زبان است. در مردمشناسی کاربسته[8] روش این علم در زمینه‌های دیگر، همچون اداره‌ی مسته‌مراتی و روابط صنعتی و مسائل مربوط به اقلیتهای اجتماعی، مورد استعمال واقع میشود.

مردمشناسی (یا مردم شناسی) اجتماعی، شاخه‌ای از مردمشناسی (← مردمشناسی) که در آن تعمیمهای وسیعتر مبتنی بر یافته‌های سایر علوم اجتماعی مورد استفاده قرار میگیرد.

مردمشناسی طبیعی: ← مردمشناسی.

مردمشناسی فرهنگی: ← مردمشناسی.

مردمشناسی کاربسته: ← مردمشناسی.

مردمک: ← چشم.

مردوخ، محمد (mardux)، ۱۲۹۷ هق—۱۳۵۴ هش، از فضلای کردستان، مت سنندج. آثار فراوان نوشته است که از آن جمله است تاریخ کردستان (۲ جلد)، فرهنگ مردوخ (۲ جلد) در معادلهای دری و عربی لغات کردی. شعر نیز میسروده است.

مردوک[9] (marduk)، خدای قدیم بابل. پرستش او در سلطنت حمورابی به اوج رسید، و مردوک عنوان خدای خدایان و آفریدگار نوع بشر و خدای نور و زندگی پیدا کرد. این خدا، در چهره‌های مختلف خود، جانشین زمین—خدای سومری انلیل بود. نیز ← مرودک.

مر دو گلاس[10] (mer de: glās) [فنس. ← دریای یخ]، یخچال طبیعی (به طول 5'600 متر و وسعت حد ۴ کیلومتر)، ش فرانسه، بر دامنه‌ی شمالی مون بلان، نزدیک شامونی.

مردیث، اوون: ← بولور—لیتن.

مردیث[11]، **جورج** (jorj merədit)، ۱۸۲۸—۱۹۵۹، شاعر و داستانویس انگلیسی. کار خود را به عنوان روزنامه‌نگاری آزاد، با ارسال مقاله برای روزنامه‌ها و مجلات لندن، آغاز کرد. اولین مجلد اشعارش در ۱۸۵۱ منتشر شد، و ستایش تنیسن را بر انگیخت. در ۱۸۴۹ با مری الن نیکل، دختر بیوه‌ی ت. ل. پیکاک ازدواج کرد، و در ۱۸۵۸ از او جدا شد. عشق مدرن (۱۸۶۲) که از 50 قطعه شعر پیوسته تشکیل شده است، تجربیات زناشوئی او را در باره‌ی تلاشی یک ازدواج ترسیم میکند. در ۱۸۶۴ دگربار ازدواج کرد و در ساری، محلی که الهامبخش بسیاری از اشعار بعدیش در باره‌ی طبیعت بود، سکونت گزید. گرچه مردیث زندگی خود را به عنوان شاعر شروع کرد و به پایان رسانید، بخوبی به عنوان داستانویس در خاطره‌ها جای دارد. اولین اثر برجسته‌اش اوردالی ریچارد فورل در ۱۸۵۹ به چاپ رسید. سایر آثار قابل ذکرش عبارتند از ایوان هرینگتن (۱۸۶۰)، ماجراهای هری ریچمند (۱۸۷۱)، و خودپسند (۱۸۷۹). باآنکه مردیث آثار خود را بر مبنای تفسیر جبری جهان نوشته است، نوشته‌های وی بازتاب مسرتی است که از اندیشه‌ی یکی شمردن بشر و طبیعت دست میدهد. سبک او را، گرچه به علت در بر داشتن نکات شعری نو بدیع است، اغلب دشوار تلقی کرده‌اند.

مردی‌رود (mordi.rud) یا **موردی‌چای**، رودی در آذربایجان شرقی، که از رشته‌کوه سهند سرچشمه گرفته، ابتدا در جهت ج جریان مییابد، و پس از گذشتن از ش مراغه تشکیل قوسی داده از ج وارد دریاچه‌ی ارومیه میشود.

مردینو، محل تولد مانی: ← مانی.

مرزان‌آباد، ده: ← بیرون بشم، دهستان.

مرزبان (marzbān)، عنوان بعضی از حکام در عهد ساسانیان. حکام چهار قسمت بزرگ کشور (← ساسانی، تمدن، قسمت I) مسلماً از آغاز قرن ۵م عنوان مرزبان داشتند. این مرزبانان چهارگانه همردیف شاهان تابع دولت ایران بودند و مانند آنان عنوان شاهی داشتند.

مرزبان ابن جستان: ← جستانیان.

مرزبان ابن خسرو فیروز، تاج‌الملک ابوالغنائم، وزیر سلاجقه، ← تاج‌الملک شیرازی.

مرزبان ابن رستم ابن شروین (marzbāne rostame 'bne šarvin 'bne) [مرزبان ابن رستم ابن شهریار ابن شروین پریم (šarvine parim)]، ح قرن ۴م هق، از شاهزادگان آل‌باوند. صاحب تألیفی است به نام مرزبان‌نامه. نیز دیوان شعری به زبان طبری به نام نیکی‌نامه داشته است.

مرزبان ابن محمد: ← آل مسافر.

مرزبان‌نامه (marzbān.nāme)، کتابی در پند و امثال و بیان حکایات از زبان حیوانات، به شیوه‌ی کلیله و دمنه، تألیف مرزبان ابن رستم ابن شروین. این کتاب نخست به لهجه‌ی قدیم طبرستانی در مازندران تألیف شده، و پس از دو قرن، تقریباً در یک عصر، دو نفر—سعدالدین وراوینی و محمد ابن غازی ملطیوی (malatyavi)—بی‌آنکه هیچ یک از کار دیگری مطلع باشد، این کتاب را از لهجه‌ی طبری به فارسی برگرداندند، و با شعرها و مثلهای عربی و آیه‌های قرآن بیاراستند. کتابی که امروز به نام مرزبان‌نامه معروف است ترجمه و تهذیب وراوینی است که

(۱)anthropometry (۲)cephalic index (۳)anthropology (۴)physical anthropology (۵)cultural anthropology (۶)somatology (۷)ethnography (۸)applied anthropology (۹)Marduk (۱۰)Mer de Glace (۱۱)Meredith

قبلاً توسط ملطیوی تحت عنوان روضة العقول (rōzato' l.'oqul) ترجمه شده بود (۵۹۸ هق). روضة العقول، که بر روی هم از نظر زبان نثر مصنوعتر مینماید، بیش یا کم به اصل طبری نزدیکتر است، زیرا مرزبان‌نامه در ۹ باب است، و روضة العقول در ۱۱ باب، و بسیاری از مطالب که در روضة العقول هست در مرزبان‌نامه نیست، و مترجم مرزبان‌نامه خود به حذف بعضی مطالب متن طبری تصریح میکند. انشای مرزبان‌نامه نیز اگرچه مصنوع و متکلف است، و صنعتهای لفظی و معنوی فراوان، و شعرها و مثلهای دشوار عربی زیاد دارد، در حد خود از پیرایه‌ی ذوق و زیبائی عاری نیست. مرزبان‌نامه نخست در لیدن به تصحیح محمد قزوینی چاپ شده (۱۹۰۹)، و پس از آن، از روی چاپ مذکور، مکرر در تهران به طبع رسیده است (از جمله چاپ ۱۳۱۰ هش تهران). روضة العقول نیز به توسط هانری ماسه در پاریس چاپ و منتشر شده (۱۹۳۸).

مرزبانی، ده، کرمانشاه: ← بیلوار، دهستان.

مرزبورگ[1] (merzeburg)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۵۵°۹۸۶) آلمان شرقی، در کشور سابق ساکس‌آنهالت، بر رود زاله. شهری است قدیمی که هنوز هم تا حدی قیافه‌ی قرون وسطائی خود را محفوظ نگاه داشته است؛ قصری از قرن ۱۳م، که مقر امیر اسقفها بوده، و کلیسای جامعی از قرن ۱۳م دارد. از قرن ۱۰م اسقفها بر آن حکومت داشتند. در جنگ سی‌ساله آسیب دید؛ در ۱۶۵۶–۱۷۳۸ مرکز دوکنشین ساکس‌مرزبورگ بود؛ در ۱۸۱۵ به پروس منتقل شد. به علت نزدیکی به معادن لیگنیت، امروز از مراکز مهم صنعتی (فولادسازی، کاغذسازی، و ماشین‌آلات) است. بسیاری از بناهای قدیمی آن در جنگ II از میان رفت.

مرز جدید: ← کندی، جان.

مرزجران (marz.jerān)، ده (جه ۱°۴۷۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ناحیه‌ی فراهان (فراهان سفلی)، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۶ کیلومتری تغ فرمهین. محصولاتش غلات، چغندر قند، و میوه است. قالیبافی دارد. به آن **مرزگران** نیز میگویند.

مرزدار، در اروپای قرون وسطی: ← مارکگراف.

مرزدشت (marz.dašt)، ده (جه ۱°۲۵۸ سشه ۱۳–۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۲کیلومتری تش خمام. از سفیدرود مشروب میشود. محصولاتش برنج و توتون است.

مرزرود، ده، اهر: ← میشه‌پاره، دهستان.

مرز شمال شرقی، سازمان[2] (sāzemane marz-)، سرزمینی (۸۱°۴۲۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۴۴°۷۴۴) در لش هند، بر مرز تبت. ⇐ زیرو مرکز آن است، و فرماندار آسام به نیابت رئیس جمهور هند آنجا را اداره میکند. ناحیه‌ای دورافتاده است که جزئی از هیمالایای شرقی را فرا میگیرد، و از طریق بلندیهای کوهستانی تا دشتهای آسام امتداد دارد. مرز آن با تبت که از ۱۹۵۷ با چین کمونیست مورد اختلاف است، در اوایل قرن ۲۰م، با موافقت تبت، با خط مکمائن (məkmāən) توسط انگلیسها تعیین شده بوده است؛ ادعای چین آن بود که بیش از ۹۰٪ این ناحیه در تحت فرمان تبت بوده است. در اکتبر ۱۹۶۲ نیروهای چین سرخ به این ناحیه حمله بردند و چندان پیش رفتند که کشتزارهای جای و میدانهای نفت دشت حاصلخیز آسام را مورد تهدید قرار دادند؛ ولی پس از آن به صورت یکطرفه آتش‌بس اعلام کردند و به آن سوی خط مکمائن عقب نشستند. چین، در مذاکرات بعدی با هند، از ادعای خود بر سازمان مرز شمال شرقی چشم پوشید و در عوض ناحیه‌ی لداخ را در کشمیر اشغال کرد. در ۱۹۷۲ به نام آروناچال پرادش[3] (ārunācal prādeš) یک سرزمین شناخته شد. نیز ← هند، جدول.

مرز شمال شرقی، منازعه‌ی[4] (monāze'eye marz-)، اختلافی میان کشمیر و انگلستان بر سر مرز میان ایالتهای مین و برونسویک جدید. پیمان ۱۷۸۳ مرز شمال شرقی کشمیر را خطی معین کرده بود که به طرف ل از سرچشمه‌ی رود سنت کروی[5] (sent kroy) تا بلندیهائی که قطا و ریزابه‌های رود سنت لارنس را مجزا میساخت امتداد پیدا میکرد و از آنجا در امتداد بلندیها تا شمال غربیترین سرچشمه‌ی کونکتیکت پیش میرفت. نزاع در باره‌ی حدود این خط مدت ۶۰ سال طول کشید. هویت رود سنت کروی به وسیله‌ی کمیسیونی تشخیص داده شد (۱۷۹۸). پویشها نشان داد که سلسله‌کوهی میان قطا و شبکه‌ی سنت لارنس وجود ندارد، و چون آب‌پخشان مورد قبول طرفین واقع نشد، مسئله‌ی تعیین مرز، بنا بر پیمان گان (۱۸۱۴)، به حکمیت واگذار شد. شاه هلند، به عنوان حَکَم، رود سنت جان را مرز معین کرد (۱۸۳۱) ولی کشمیر زیر بار این داوری نرفت. در ۱۸۳۹ اختلاف به جنگ میان ساکنان مین و برونسویک جدید منجر شد، که روابط کشمیر را با انگلستان تیره کرد. منازعه با ← پیمان وبستر–اشبرتن (۱۸۴۲) خاتمه یافت که عملاً خط پیشنهادی شاه هلند عنوان مرز پیدا کرد و قسمت عمده‌ای از اراضی مورد نزاع به کشمیر رسید.

مرز شمال غربی، ایالت[6] (marz-)، ایالت سابق (منحل‌شده در ۱۹۵۵) و ناحیه‌ی تاریخی هند که اکنون جزئی از بخش پیشاور پاکستان غربی، و شهر عمده‌اش پیشاور است. این ناحیه، که مشتمل بر کوههای بلند برهنه‌ای است که با دره‌های حاصلخیز از یکدیگر جدا شده‌اند، از ل به هندوکش و افغانستان، و از ج به بلوچستان و پنجاب محدود است. فراورده‌های آن گندم (محصول عمده)، جو، نیشکر، توتون، پنبه، و اقسام میوه است. طرحهای آبیاری، مخصوصاً طرح ورسک بر رود کابل، جبران کم‌بارانی این ناحیه را کرده است. آهن و مس استخراج میشود و کارخانه‌های آموزن خوراک و پنبه از صنایع آن است. در تاریخ دراز آن، به علت نزدیکی به ـه گردنه‌ی خیبر، که مهاجمان آسیای مرکزی از آن سرازیر میشدند، از این مهاجمات بسیار متأثر شده است. ح ۳۲۶ قم اسکندر مقدونی آن را تسخیر کرد، ولی پادگان وی توسط ساندراکوتوس بیرون رانده شد. در قرن ۳م قم آشوکا دین بودائی را به آن وارد کرد. در قرن ۷م قبایل مسلمان پشتوزبان پتهان در این ناحیه ساکن شدند، و از قرن ۱۰م با فتوحات افغانها اسلام دین غالب این ناحیه شد. در ۱۸۴۹ انگلیسها آن را از تصرف سیخها بیرون آوردند و در ۱۹۰۱ ایالت مرز شمال غربی به وجود آمد. پس از ۱۹۴۷ با آغاز اختلاف در باره‌ی پشتونستان این سرزمین بسیار پرآشوب شد. در شهرها و روستاهای این ناحیه آثاری وجود دارد که از اقوام تاریخی وارد–شده‌ی به آن حکایت میکند.

مرزگران، ده، اراک: ← مرزجران.

مرزم، ستاره: ← کلب اکبر.

مرز ماندگاههای سفیدپوستان[7] (marz-)، در تاریخ کشمیر، پهنه‌ی مرزی ماندگاههای نخستین مهاجران اروپائی ماندگارشده در امریکا،که در تسخیر اراضی میان قطا و فکبه نقش حیاتی داشته است. این نظریه که مرز، اگر هم تنها عامل حاکم نبوده، عاملی حاکم بر تکامل تمدن کشمیر به عنوان تمدنی متمایز از تمدنهای دیگر بوده است، در ۱۸۹۳ توسط فردریک جکسن ترنر[8] (fredrik jaksən te:rnər؛ ۱۸۶۱–۱۹۳۲)، مورخ امریکائی، عرضه شد. اساس این نظریه بر آن است که دموکراسی امریکائی، در نتیجه‌ی مرز ماندگاههای سفیدپوستان، و ستیزه‌ی ماندگاران با سرزمینهای وحشی، به خود شکل گرفته است. در این مبارزه انسان صاحب خصلت اعتماد به نفس شد؛ به برابری با دیگر انسانها ایمان پیدا کرد، و نسبت به تمایزات طبقاتی و هر کوششی که برای تحمیل فشارهای مدنی و اجتماعی اعمال شود نیروی مقاومت به دست آورد. این اعتقاد که اندیشه‌ی امریکائی ساخته‌ی اوضاع و احوال مرزی است، اکنون تقریباً مورد قبول همگان است. ولی گفته‌اند که عوامل دیگر (مثلاً صنعتی شدن) نیز در تکامل این تمدن مؤثر بوده، و شاید در باره‌ی اصالت فرد در مرز سخن به گزاف گفته شده، و مزرعه‌داری در مرز تا آن اندازه که تصور کرده‌اند خالی از تقسیم طبقاتی نبوده است.

مرزنجوش[9] (marzanjuš) یا **مرزنگوش**، (*majorana hortensis*)، گیاه معطر بر قدیم از تیره‌ی نعناییان. برگ و دانه‌ی معطر آن را به کار میبرند.

مرزن‌کلاته (marzan.kalāte)، ده (جه ۱°۴۶۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان استراباد رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۱۶کیلومتری ش گرگان. محصولاتش برنج و غلات است. از کارهای دستی بافتن پارچه‌های ابریشمی معمول است.

مرزنگو (marzangu)، ده (جه ۱°۵۱۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان دابو، شهرستان آمل، استان دوم

(۱)Merseburg (۲)North-East Frontier Agency (۳)Arunachal Pradesh (۴)Northeast Boundary Dispute
(۵) Saint_Croix (۶)North-West Frontier Province (۷)frontier (۸)Turner (۹)sweet marjoram

(مازندران)؛ ۱۵کیلومتری ل‌ش آمل. رود هراز مشروبش میکند. محصولاتش برنج و کنف است. زیارتگاهی قدیمی، به نام سید نورالدین، دارد.
مرزنگوش، گیاه، ← مرزنجوش.
مرزوق[1] (marzuq)، شهر (جه ح 7'000)، مرکز ایالت فزان، جغ لیبی. یکی از ماندگاههای مهم فزان است، که در اطراف دژی که ح 1310 بنا شده بود (اکنون ویرانه است) تأسیس شد، و توسعه یافت.
مرزوقی (marzuqi)، دهستان (جه 4'107 سث 1345 هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بخش عمان؛ دارای 10 آبادی. محصولاتش غلات و خرما است. ساکنین به صید ماهی و مروارید اشتغال دارند.
مرزون‌آباد (marzun.ābād)، ده (جه 1'200؟)، دهستان جلال ازرک، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۳کیلومتری لغ بابل. محصولاتش برنج، غلات، و پنبه است. نام این ده در مآخذ سرشماریهای سالهای 1335 و 1345 هش به این صورت نیامده، و احتمالاً جمعیت آن جزء شهر بابل منظور شده است.
مرزه (marze)، گیاه خوراکی از تیره‌ی نعناییان و از نوع ساتوریا (*Satureia*) که مزه‌ی تند دارد.
مرزی[2] (me:rzi)، رودی به طول 113 کم، لغ انگلستان. در داربی‌شر سرچشمه میگیرد، و بین لنکشر و چشر جاری است، و در لغ لیورپول به دریای ایرلند میریزد. کشندان آن پل به بندرگاه لیورپول، و قابل عبور کشتیهای اقیانوسپیما است. اهمیت تجارتی آن زیاد است.
مرزیان (marziān)، ده (جه 1'281 سث 1345 هش)، دهستان جاپلق، شهرستان الیگودرز، فرمانداری کل لرستان؛ ۳۸کیلومتری لغ الیگودرز. محصولاتش غلات، چغندر، و پنبه است.
مرزیساید[3] (me:rzisāyd)، ولایت متریالیتن (در 1972 جه تخمیناً 1'659'000) لغ انگلستان، که به موجب قانون محلی 1972 (قابل اجرا در 1974؛ ⇐ انگلستان) به وجود آمد. به 5 بخش متریالیتن تقسیم شده است. مرزیساید از شهرهای برکنهد، ⇐ بوتل، لیورپول، سنت هلنز، ⇐ ساوثپورت، والی، و قسمتهائی از ولایات سابق چشر و لنکشر تشکیل یافته است.
مرژکوفسکی[4]، **دمیتری سرگیویچ** (dmitri sergeyevic merejkofski)، ۱۸۶۵—۱۹۴۱، نقاد و داستاننویس روسی؛ متسن پطرزبورگ. مهمترین تحقیق انتقادی او کتاب تولستوی به عنوان انسان و هنرمند؛ با گفتاری در باره‌ی داستایفسکی (۱۹۰۱—۰۲) است که این نویسندگان را به ترتیب پیامبران تن و جان معرفی کرده است. داستان تناقض‌آمیز تاریخی مسیح و ضد مسیح (۱۸۹۶—۱۹۰۵) او مشتمل بر سه کتاب مرگ خدایان (۱۸۹۶)، تولد مجدد خدایان: لئوناردو دا وینچی (۱۹۰۲) و پطر و آلکسی (۱۹۰۵) معروف است. در ۱۹۱۸ به علت مخالفت با بولشویکها تبعید شد، و کتاب سلطنت ضد مسیح (۱۹۲۲) و آثار دیگری را بر ضد آنان منتشر کرد. در پاریس از دنیا رفت.
مرس (mers)، درخت، ← راش.
مرسر، جان: ← مرسریزه کردن.
مرسریزه کردن[5] (merserize) فرایندی [مأخوذ از نام **جان مرسر**[6] (jān me:rsər؛ ۱۷۹۱—۱۸۶۶)، شیمیدان انگلیسی، کاشف این فرایند] که به وسیله‌ی آن پنبه (سلولوز) در تحت تأثیر سود سوزآور قرار میگیرد، و ئیدراتی تشکیل میشود. سپس پنبه‌ای را که بدین صورت در آمده است میشویند و میخشکانند. در نتیجه‌ی این فرایند پنبه جلائی شبیه به جلای ابریشم پیدا میکند، و بر مقاومت آن در مقابل کشش نیز بسیار افزوده میشود.
مرسل، حدیث (hadise morsal)، حدیثی که در آن تمام یا بعضی از روایات حدیث ساقط شده است. نیز ← حدیث.
مرسلات، سوره‌ی (morsalāt؛ = فرستادگان)، سوره‌ی ۷۷م قرآن، مکی، 50 آیه؛ اشاره به اهوال قیامت و یادآوری آدمی به آفرینش وی تا مگر به راه راست آید.
مرسن[7]**، اعداد** (mersen)، اعدادی به صورت 2^p-1. این اعداد از آن جهت اعداد مرسن نام یافته‌اند که م. مرسن، در 1644 در گزاره‌ای بیان کرد که اگر $p \leqslant 257$، 2^p-1 فقط به ازاء $p=2,3,5,7,13,17,19,31,67,127,257$ عدد اول است. بعدها معلوم شد که به ازاء p مساوی 61,89، و 107 نیز چنین است.
در 1951 چند عدد اول بزرگتر از $2^{127}-1$ پیدا شد؛ در 1952 ماشینهای حسابگر توانستند پنج عدد اول بعدی مرسن را، به ازاء $p=521, 607, 1'279, 2'203, 2'281$، به دست دهند.
مرسن، پیمان[8] (mersen)، پیمانی که شارل II (شارل کچل)، شاه فرانکهای غربی (یعنی فرانسه) و لوئی ژرمنی در مرسن، اکنون واقع در هلند، امضا کردند (870). به موجب این پیمان لوتارینگیا میان فرانسه و آلمان تقسیم شد (تقریباً هلند و بلژیک و لوکزامبورگ و لورن به فرانسه، و آلزاس و سواحل سمت چپ راین سفلی به آلمان رسید).
مرسن[9]**، مارن** (māran mersen) [آبه مارن مرسن (ābe)]، ۱۵۸۸—۱۶۴۸، فیلسوف و دانشمند فرانسوی. با دکارت دوست بسیار صمیمی بود. در ولایت من به دنیا آمد و، پس از اتمام تحصیلات دینی، و مدتی تدریس، در 1620 به عنوان کشیش در صومعه‌ای در پاریس مقیم شد. با دانشمندان بزرگ فرانسوی و خارجی مکاتبه داشت و بزودی در مرکز فعالیتهای علمی زمان خود قرار گرفت. مشوق دکارت بود، و تجربه‌ی توریچلی را او به پاسکال شناساند. انجمنهای علمی تشکیل میداد، و بعدها اندیشه‌ی تأسیس فرهنگستان علوم برای کولبر از همین انجمنها پیدا شد. کتاب مکانیک گالیله و بسیاری از آثار قدیم علمی یونانی را ترجمه کرد. کار علمی عمده‌اش در مبحث صوتشناخت است، و قانون لوله‌های صوتی از یافته‌های او است. بسیار مطالب علمی دیگر نیز در کتاب نغمه‌ی جهانی، مشتمل بر موسیقی نظری و عملی (1636) او آمده است. نیز ← مرسن، اعداد.
مرسی، ابوالعباس: ← شاذلیه.
مرسیلیا، نام عربی بندر مارسی، فرانسه.
مرسی مطروح (mersā matruh)، نام باستانی آن **پارایتونیوم** (pārāyetonium)، شهر و بندر (در 1970 جه تخمیناً 11'800)، لغ مصر، نزدیک مرز لیبی، در 240کیلومتری غ اسکندریه. در جج II چند بار دست به دست شد (۱۹۴۲—۴۳).
مرسین[10] (mersin)، نام سابقش **ایچل**[11] (icel)، شهر و دریابندر (در 1970 جه 114'302) ترکیه، بر ساحل مدیترانه، به فاصله‌ی 65کیلومتری غ‌جغ ادنه. پایانه‌ی خط آهن است؛ پنبه، کروم، مس، و فراورده‌های کشاورزی از این بندر صادر میشود؛ پالایشگاه نفت دارد. در 1962 بندرگاه آن در دست توسعه قرار گرفت. حفریاتی که در دهه‌ی 1930 در مرسین انجام گرفت قدمت تاریخی آن را نشان داده است؛ بازمانده‌هائی از 3600 قم در حفریات به دست آمده که بسیار خوب محفوظ مانده است.
مرسیه، شهر اسپانیا، ← مورثیا.
مرسیه[12]**، دزیره ژوزف** (dezire jozef mersie)، ۱۸۵۱—۱۹۲۶، نخست‌کشیش بلژیکی، هنگامی که در دانشگاه لوون فلسفه تدریس می‌کرد، به عنوان رهبر جنبش احیای فلسفه‌ی تومیست (← مدرسی، فلسفه‌ی، قسمت V) در قرن 20م شناخته شد. در 1906 به مقام اسقف اعظمی مالین رسید؛ در 1907 کاردینال شد. در بهبود رفاه اجتماعی بسیار کوشید. در جج I در مقابل فاتحین آلمانی، سخنگوی بی‌پروای ملت بلژیک بود.
مرشا[13] (me:rsā)، مملکت پادشاهی، در انگلستان دوره‌ی آنگلوساکسونها، عموماً شامل ناحیه‌ی میدلندز. آنگلها ح 500 بم در آنجا سکنی گزیدند، و پندا و وولفهره[14] (wulfhere؛ ف ۶۷۴) سیادت آن را بر تمامی ج انگلستان بسط دادند. پس از فوت (796) آفا، تدریجاً تحت سلطه‌ی وسکس افتاد. قسمتی از آن بعداً (886) جزء کشور نورسها شد.
مرشد، نزد صوفیه، ← مرید.
مرشدآباد[15] (morŝed.ābād)، شهر (در 1961 جه 17'000)، بنگال غربی، ل‌ش هند. در 1704 توسط مرشد قلی خان به عنوان پایتخت مملکت اسلامی بنگال تأسیس شد. در قرن 18م شهر پرجمعیتی بود. مرکز ستاد عملیات سراج‌الدوله علیه انگلیسها بود (1757). کاخ زیبائی از نواب بنگال دارد.
مرشد قلی استاجلو (ostājlu)، ف ۹۹۷ هق، از امرای مشهور قزلباش، پسر شاه قلی خان یکان (yagān)، و وکیل‌السلطنه‌ی شاه عباس I صفوی. وی در زمان شاه اسماعیل II صفوی، بعد از

(۱)Marzuq (۲)Mersey (۳)Merseyside (۴)Merezhkovsky (۵)mercerizing (۶)Mercer (۷)Mersenne (۸)Mersen (Treaty of) (۹)Mersenne (۱۰)Mersin (۱۱)Içel (۱۲)Mercier (۱۳)Mercia (۱۴)Wulfhere (۱۵)Murshidabad

کشته شدن پدرش، با عنوان مرشد قلی سلطان حکومت سیستان یافت. در عهد سلطان محمد صفوی، با لقب خانی، به حکومت باخرز و خواف مأمور شد، اما در آنجا با علیقلی خان شاملو، لله‌ی عباس میرزا (← عباس I صفوی) و حاکم هرات، همدست شده بر محمد صفوی طغیان کرد، و چندی بعد علیقلی خان را مغلوب کرده عباس میرزا را به مشهد برد و به سلطنت برداشت (۹۹۴ هق). دو سال بعد شاه عباس را با عده‌ای از امرای قزلباش بر داشته راه قزوین پیش گرفت، و چون محمد صفوی در قزوین نبود، آنجا را بی زد و خورد گرفت. شاه عباس در قزوین به سلطنت نشست (۹۹۶)، و مرشد قلی خان با عنوان وکیل‌السلطنه (= نایب‌السلطنه) فرمانروای مطلق شد، و محمد صفوی را با پسرانش به قلعه‌ی الموت فرستاد. مرشد قلی خان تمام امور مملکت را در دست گرفت و مناصب و مقامات مهم را بین کسان و نزدیکان خویش تقسیم کرد. اما چون شاه از ادامه‌ی تسلط و استبداد او و از مسامحه‌ای که در دفع ازبکان و استخلاص هرات و علیقلی خان شاملو از محاصره‌ی آنها کرده بود ناراضی بود، مرشد قلی خان، از بیم برکنار شدن خود، در صدد تهیه‌ی مقدمات خلع او بر آمد. ولی شاه عباس پیشدستی کرده هنگام عزیمت به خراسان او را به دست چند تن از امرای ناراضی هلاک کرد، و خود استقلال تمام یافت.

مرصاد العباد (mersād 'l-ʿebād)، کتابی به فارسی، در عرفان، از شیخ نجم‌الدین دایه. مؤلف این کتاب را در اوان حمله‌ی مغول تألیف کرده است، و در آن به بیان اصول تصوف و شرایط سیر و سلوک پرداخته، و آن را با مثلها و شعرهای فراوان و آیه‌های قرآن آراسته است. نثر مرصاد العباد در حد اعلای لطافت و دلپذیری و زیبائی است، و به شعر بیشتر میماند. چند بار در تهران چاپ شده است.

مرصع: ترصیع‌شده، ← ترصیع، صنعت.

مرصع رقم: ← تحسین، نویسنده‌ی هندی.

مرض: ← بیماری.

مرض قند: ← دیابت.

مرظهران: ← عکاظ؛ محمد ص، قسمت ۴۱.

مرعش[1] (marʿaš)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۰۵٬۲۰۶)، ترکیه، در کوههای توروس، به فاصله‌ی ح ۱۰۰کیلومتری مرز سوریه، و در ۱۵۴کیلومتری ش ادنه؛ مرکز ولایت مرعش. یکی از ماندگاههای قدیم حتیها بوده است. به دست جنگجویان صلیبی افتاد. در قرن ۱۶م به تصرف دولت عثمانی در آمد؛ در ۱۸۳۲ مدت کوتاهی در دست مصریان بود. نیز ← ذوالقدریه.

مرعشی، ظهیرالدین: ← ظهیرالدین مرعشی.

مرغ: ← پرنده.

مرغ[2] (marq)، (*Agropyron repens*)، گیاه دائمی بزّ قدیم که ریزومهای زرد رنگ و ساقه‌های خزنده دارد. آفت زراعت است.

مرغا (marqā)، دهستان (جمعیت ۳٬۶۶۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان ایذه، استان ششم (خوزستان)، دارای ۳۴ آبادی. تعدادی از آبادیهای آن در دامنه‌ی کوه و بقیه در دشت قرار دارند. محصولات عمده‌اش غلات و برنج است.

مرغاب (morqāb)، ده (جمعیت ۹۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشهد مرغاب، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۱۷کیلومتری ل‌ش زرقان. محصولاتش غلات، چغندر، و میوه است. قالیبافی دارد. آرامگاه کوروش کبیر (← مشهد مرغاب) در نزدیکی آن است.

مرغاب، رود. فارس، ← پلوار.

مرغاب[3] (morqab). **۱-** رودی به طول ح ۷۲۵ کم، ل‌غ افغانستان و چ‌ش جشن ترکمنستان. از دامنه‌های غربی هندوکش سرچشمه گرفته به جانب غ و ل‌غ جریان یافته در شنزارهای صحرای قراقوم ناپدید میشود. **۲-** یا آق‌سو، رود جشن تاجیکستان که در پامیر به جانب غ جاری میشود. از سرچشمه‌های آمو دریا است.

مرغ انبه: ← مرغ انجیرخوار یا پریشاهرخ.

مرغ انجیرخوار یا پریشاهرخ[4] (parišāhrox)، نام گونه‌های مختلفی از مرغان درختی بزّ قدیم و بزّ جدید. گونه‌ی اروپائی آن وابسته‌ی به خانواده‌ی کلاغ است، در صورتی که گونه‌ی امریکائی آن، که برای خود لانه‌ی آویخته میسازد، وابسته به خانواده‌ی کاکلی و طرقه (torqe) است. پریشاهرخ طلائی اروپائی مرغی است به رنگ زرد نارنجی با دم و بالهای سیاه، که از انگلستان تا سیبری همه‌جا یافت میشود و زمستانها به افریقا مهاجرت میکند. مرغ انبه که به این مرغ وابستگی دارد، در هند زندگی میکند و انواع نزدیک به آن در افریقا و استرالیا دیده میشود. لانه‌ی مرغ انجیرخوار امریکائی (نماد ایالت مریلند، کشمت) به صورت کیسه‌ی بافته‌ای است که از نوک شاخه‌ی بلندی آویخته است. خوراک عمده‌ی این مرغان حشرات و میوه است.


مرغ انجیرخوار

مرغ باران[5] یا **زقزاق** (zaqzāq؛ نام عربی)، مرغ کوچک ساحلی دو بر جدید و قدیم نزدیک به نورس، از نوع کاردیوس (*Charadrius*). بدن پُر، گردن و دم کوتاه، پاهای نسبةً دراز، و بالهای نوک‌تیز بلند دارد. زقزاقهای طلائی (*Pluvialis dominica*) امریکای شرقی در پاییز از ناحیه‌ی شمالگان و نواحی زاد و ولد خود در کانادا به نووا سکوتیا و از آنجا، از فراز قطب، به امریکای جنوبی مهاجرت میکنند. زقزاقهای طلائی فکبر در آلاسکا و سیبریه زاد و ولد کرده زمستانها را در جزایر هاوائی میگذرانند. این دو

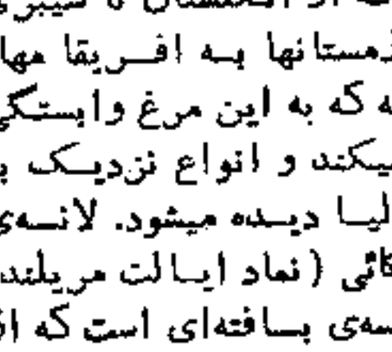
مرغ باران

گروه زقزاق پروازهای یکسره‌ای بیش از ۳٬۲۰۰ کم انجام میدهند.

مرغ بهشتی[6]، در نجوم، صورتی فلکی در نیمکره‌ی جنوبی با بعد ۱۶ ساعت (ساعت ۱۶ = α) و ۷۵° میل جنوبی (°۷۵− = δ).

مرغ جولا[7] (morqe julā)، پرنده‌ی بزّ قدیم از تیره‌ی پلوسئیدای (Ploceidae) که لانه‌ی خود را به طرز جالبی میبافد، شبیه به سیره است.

مرغ چنگی[8] (morqe cangi)، پرنده‌ی استرالیائی که دم نرهای آن در حال گستردگی شبیه به چنگ است. رشد این پرنده در ۴سالگی کامل می‌شود. رنگ نر و ماده‌ی آن هر دو قهوه‌ای است. به اشکال میپرند، و وقتی که با خطر مواجه میشوند میدوند.


مرغ چنگی

مرغداری[9]، پرورش پرندگان اهلی برای تغذیه (گوشت، تخم). مرغداری اصلی مخصوص مرغ خانگی است، که زمانی پرنده‌ای جنگلی در ج‌غ آسیا بوده و ۳٬۰۰۰ سال پیش از این اهلی شده است. بیش از 100 نوع پرنده‌ی خانگی وجود دارد که بعضی تخمی، برخی گوشتی، و بعضی گوشتی و تخمی هر دو میباشند، که معمولاً از روی محل پیدایش خود طبقه‌بندی میشوند. بعضی مرغها را برای تزیین و تفریح پرورش میدهند (مثلاً خروس جنگی).

مرغداری رشته‌ی مهمی از کشاورزی است، که سازمانهای وسیعی به آن میپردازند، و با استفاده از ماشینهای جوجه‌کشی تعداد زیادی مرغ تهیه و عرضه میشود. ← غاز، قرقاول، کبوتر، بوقلمون.

مرغز: ← موهیر.

مرغ زمزمه‌گر[10] (zemzeme.gar)، نام متعارفی تیره‌ای از مرغان کوچک و منحصراً بومی بزّ جدید که با خانواده‌ی چلچله قرابت دارند، و در کوهستانهای امریکای جنوبی زندگی میکنند. طول بدن آنها از ۶ سم در نوع کوبائی تا ۲۰ سم در نوع بزرگ‌جثه‌ی آن، که در کوههای آند زندگی میکند، متغیر است. رنگ درخشان و جواهرمانند دارند. پر این مرغ ساختمان منشوری دارد و در نور متغیر حالت قزحسانی پیدا میکند. خوراکش حشرات و شهد گلها است، و نوک دراز و غالباً خمیده‌اش متناسب با همین شهدخواری است. غالباً به صورت پال زدن درجا (هنگام نوشیدن شهد) یا


مرغ زمزمه‌گر

(۱)Maras (۲)quack grass (۳)Murghab; Murgab (۴)oriole (۵)plover (۶)Apus (۷)weaver bird (۸) lyrebird (۹)poultry (۱۰)humming bird

پرواز از این گل به آن گل (با سرعت تا 100 کم در ساعت) دیده میشود؛ ساقهای سست این مرغان نمیتوانند آنها را بر روی سطوح هموار نگاه دارد. بال زدن آنها چندان سریع است (۵۰–۷۰ بار در ثانیه) که درست محسوس نمیشود. انرژی فراوانی که در این بال زدن به مصرف میرسد، سبب آن است که مرغ پیوسته در حال خوردن باشد؛ شبهنگام به حالتی شبیه به حالت جانوران زمستانخواب فرو میرود. شکل لانه‌های این مرغان متغیر است، ولی عموماً صورت فنجانی را دارد که با گیاهان نرم بر سر یک شاخه میسازند.

مرغ شاخدار: ← مرغ گینه.

مرغک (morqak)، دهستان (جم ۳٬۰۵۵ سش ۱۳۴۵ هش)، ج‌ش بخش راین، شهرستان بم، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۲۱ آبادی. کوهستانی و سردسیر است و ییلاق ساکنین بم محسوب میشود. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است.

مرغ کبود: ← کبودمرغ.

مرغ گینه[1] (morqe gine) یا **مرغ شاخدار**، (*Numida*)، از مرغان خانگی نزدیک به قرقاول، که از جنسهای وحشی افریقائی پرورش

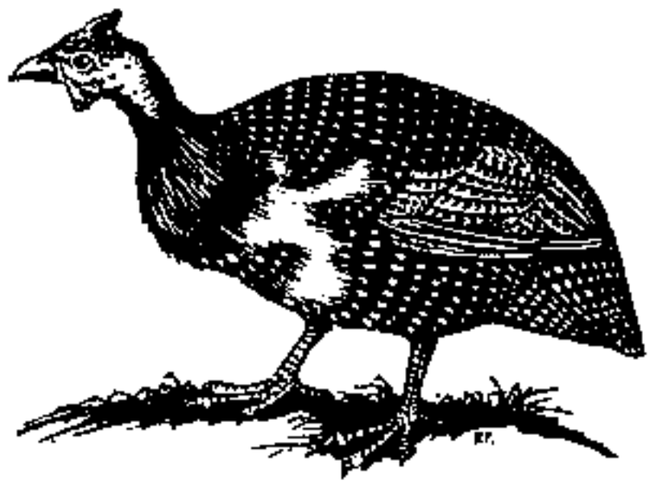

مرغ گینه

یافته است. گوشت لذیذی دارد که مزه‌ی گوشت شکار میدهد.

مرغلان[2] یا **مرغنان** یا **مرغینان** (marqelān, -nān, marqinān)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۵٬۰۰۰)، ش جشم ازبکستان، ش خوقند، در ناحیه‌ی فرغانه. شهری قدیمی، دارای مساجد و بازارها، و مرکز کشاورزی است. تجارت کالاهای ابریشمی آن اهمیت دارد. برای تمایز با مرغلان نو (← فرغانه، شهر) آن را **مرغلان کهنه** نیز مینامند.

مرغلان کهنه: ← مرغلان یا مرغنان.

مرغلان نو: ← فرغانه، شهر.

مرغ مقلد[3] (morqe moqalled)، نام عمومی برای تیره‌ای از پرندگان از نوع میموس (*Mimus*)، مخصوص امریکا، وابسته‌ی به خانواده‌ی بلدرچین، دارای بالها و دم سیاهرنگ با لکه‌های سفید هستند. این مرغها قدرت خوانندگی زیاد دارند و صدای بسیاری از مرغان را تقلید میکنند، و خواندن آنها وقت و فصل معین ندارد. نوعی از آن، به نام گربه‌مرغ[4]، نوای نالهمانندی شبیه صدای گربه دارد. بیشتر از حشرات تغذیه میکنند و به همین جهت



مرغ مقلد

پرندگان سودمندی به شمار میروند.

مرغ‌ملک (marq.malek)، ده (جم ۲٬۰۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل بختیاری و چهارمحال؛ ۳۸کیلومتری لغ شهر کرد. کوهستانی است. محصولش غلات است.

مرغ منشی[5] (morqe monŝi)، (*Serpentarius secretarius*)، مرغ شکاری افریقائی به بلندی ۱۲۰ سم با پاهای دراز و منقار خمیده و کاکلی از پرهای سیاه (شبیه قلمهای پر). خزندگان و جانوران دیگر را شکار میکند. در سودان ابوحبیب و در حبشه فرس شیطان نامیده میشود.



مرغ منشی

مرغنان یا **مرغینان**، شهر ازبکستان، ← مرغلان.

مرغیانا، نام قدیم مرو، ترکمنستان.

مرغینان یا **مرغنان**، شهر ازبکستان، ← مرغلان.

مرفق الثریا[6] (merfaqo 's-sorayyā)، در نجوم ستاره‌ی α (قدر ۱٫۹) از صورت فلکی برشاوش. نیز صورت فلکی، جدول II، ص ۱۵۸۹.

مرفل، در علم عروض، ← ترفیل.

مرفوع، حدیث (hadise marfu')، قول یا فعل یا تقریری که به پیغمبر ص یا یکی از ائمه استناد پیدا کند، خواه تمام مراتب سند متصل باشد یا ارسال و قطع در سند عارض شده باشد. نیز ← صحیح.

مرفی[7]، **جان بنجمین** (jān benjamin me:rfi)، ۱۸۵۷–۱۹۱۶، جراح امریکائی. استاد برجسته و مبتکر روشهای تازه‌ای در جراحی، بالخاصه در جراحی رگها بود؛ در جراحی روده اسباب مخصوصی برای پیوند روده‌ی بریده‌شده اختراع کرد؛ و نیز ابتکارات او در جراحی قفسه‌ی سینه و ریه‌ی مبتلای به سل معروف است.

مرفی[7]، **ویلیام پری** (wilyām pari mërfi) ۱۸۹۲– ، پزشک امریکائی. تحقیقات خاصی در بیماری قند و بیماریهای خون و بالخاصه معالجات کبدی در مرض کمخونی مهلک دارد. به مناسبت همین تحقیقات در باره‌ی کمخونی، در گرفتن جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۴ در فیزیولوژی و پزشکی با ج. ه. ویپل و ج. ر. مایِنت شریک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مرفین[8] (morfin)، آلکالوئید اصلی تریاک که ح 10٪ وزن آن را تشکیل میدهد، دارای فورمول $C_{17}H_{19}O_3N.H_2O$. مرفین در ۱۸۰۴ کشف شد، و قدیمترین آلکالوئید شناخته شده است. در حالت خلوص به شکل بلورهای سفید رنگ است. در آب حل نمیشود، و با اسیدها املاح محلول در آب میسازد. مقدار کم آن مسکن و سبب بند آمدن سرفه، و خواب‌آور است. تزریق آن معمولاً داخل وریدی است، و بسیار زود جذب میشود. استعمال مقدار زیاد آن بیهوشی یا تشنج و عواقب وخیم در پی دارد. معالجه‌ی معتادان به آن آسان نیست و، به همین جهت، در استعمال مقادیر کم آن نیز رعایت احتیاط لازم است.

مرق (maraq)، ده (جم ۱٬۴۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزوک، بخش قمص، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۶کیلومتری لغ قمص. محصولاتش غلات و میوه است. قالیبافی دارد. بابا افضل در آنجا متولد شد، و مقبره‌ی وی (← بابا افضل، مقبره‌ی) نیز در آنجاست.

مرقس[9]، **انجیل** (enjile marqos)، دومین و کوتاهترین انجیل از اناجیل چهارگانه‌ی عهد جدید. تنها انجیلی است که هرچه در آن آمده در اناجیل دیگر نیز آمده است؛ بعضی بر آنند که این کتاب نخستین انجیل تدوین شده است. در آن شرح زندگی حضرت مسیح، از زمان تعمید شدن به دست یوحنای معمدان تا قیام پس از مرگ، دیده میشود (مرقس ۱۶).

مرقس حواری[9] (marqos-)، دوست و مصاحب پطرس و پولس حواری و ← قدیس لوقا. از قرن ۲ به این طرف او را مؤلف ← انجیل مرقس میدانند. میگویند که مادرش صاحب خانه‌ای بود که حضرت عیسی با حواریان خود آخرین شام را در آن صرف کرد (اعمال رسولان ۱۲.۱۲، ۲۵؛ ۱۳.۵؛ ۱۵.۳۷–۳۹؛ رساله به کولسیان ۴.۱۰، ۱۱؛ فلیمون ۲۴؛ تیموثاوس دوم ۴.۱۱؛ اول پطرس ۵.۱۳). قدیس حامی شهر ونیز، و نماد او شیر است. ذکرانش ۲۵ آوریل است.

مرقع (moraqqa')، نوشته‌ی خوشنویسی بر روی یک ورق کاغذ نوشته، و معمولاً تذهیب و بر مقوائی چسبانیده شده است. مجموعه‌ای از آن را مرقعات (moraq.qa'at) گویند که در کنار هم میچسبانند، چنانکه یکی بر روی دیگری میخوابد و چون جمع شود شکل کتاب دارد.

مرقع (moraqqa')، یا **مرقعه** (moraqqa'e)، پارچه‌ی وصله‌خورده، و جامه‌ای که از وصله‌های مختلف به هم دوخته باشند. پوشیدن مرقع شعار صوفیه بوده است (← خرقه)، و به موجب روایات صوفیه، مرقع‌پوشی سنت پیغمبر بوده است، چنانکه روایت هست که پیغمبر وقتی هم به عایشه گفته است که جامه را ضایع مکن تا وقتی آن را وصله بزنی. بر حسب روایاتی که صوفیه و دیگران نقل کرده‌اند، بسیاری از صحابه و تابعین—مثل علی ابن ابی طالب (ع)، عمر ابن

(۱)guinea fowl (۲)Margelan (۳)mimic thrush, mocking bird (۴)catbird (۵)secretary bird (۶)Marfak (۷)Murphy (۸)morphine (۹)Mark

خطاب، سلمان فارسی، حسن بصری، و دیگران— مرقع‌پوش بوده‌اند. از همین رو، صوفیه بـرای مرقعه اهمیت بسیار قائل بوده‌اند، و دربـن باب آداب و تـرتیبات مخصوص داشته‌انـد، و حتی بعضی از مشایخ آنها چون شیخ ابومعمر اصفاهانی (abu.ma'mar–) و ابوالحسن هجویـری درین باب رساله‌های مستقل تـألیف کرده بـوده‌اند. در غالب مـوارد، چـون رقعه‌هـای به هـم دوخته‌ای که مـرقعه را از آن میساخته‌اند، یـا وصله‌های متعددی که بر جامه‌ی ژنده میزده‌اند، از یک پارچه نبوده است، مرقعه رنگارنـگ هم میشده است، و ازیـن رو است که از آن به دلق ملمع و دلق ملون و حتی ملونه (molavvana) هم تعبیر میکرده‌انـد. قدمـای صوفیه رسم داشته‌اند که لباس خود را فقط در محـل پـارگی آن وصله میکرده‌اند. بعدها، بـا انحطاط طـریقت، ایـن وصله دوختن هـم بـا تکلّف و تفنّن همـراه شده است، چنانکه مرقعه خود لباسی فـاخر و خوش‌نما و ملمع و ملون (در معنی خوب این کلمات) از کار در میآمده است. ازیـن رو، مـرقع‌پـوشی نوعی خودنمائی و خـودآرائـی بـه شمار رفته است، و گاه بعضی مشایـخ مـریدان را از ایـن تکلف در مرقع‌دوزی و مرقع‌پوشی منع میکرده‌اند. مرقع تدریجاً قیـد چندرنگ بـودن و پاره پـاره بـودن را از دست داده و بـه معنی خرقه و حتی مطلق لباس صوفیه به کار رفته است.

مرقع گلشن (moraqqa'e golšan)، مـرقعی (← مرقع، نوشته) از تصاویـر اشخاص و مجالس گوناگون که توسط نقاشان ایرانی دربار جهانگیر پادشاه مغول هند به فرمان آن پـادشاه تهیه شده و امضای بعضی از نقاشان ایـرانـی آن زمـان، همچـون آقـا رضـا (← رضائی، آقا) و پـسرش ابـوالحسن و دولت و بعضی از نقـاشان هندی همچون بشنداس (؟) را دارد. این مرقع در زمان محمد شاه قاجار به دربار سلطنتی ایران رسید و در دوره‌ی قـاجـاریه تعمیراتـی در آن صـورت گرفت و اکنون در مـوزه‌ی سلطنتی نگاهـداری میشود. نیـز ← منصور جهانگیرشاهی؛ نادره بانو.

مرقعه: ← مرقع یا مرقعه؛ خرقه.

مرقیون[1] (marqiun)، ح ۸۵—ح ۱۶۰، بنیـانگذار مکتب مرقیونیه. پیروان مکتب وی کلیساهائی در افریقای شمالـی، گل، آسیای صغیـر، و مصر دایر کردند. در ۱۴۴ در رم تکفیر شد.

مرقیونیه[2] (marqiuniyye)، پیروان مرقیون که بدعتی در دین مسیح به وجـود آورد. از زندگانی خود مرقیون چندان اطلاعـی در دست نیست و از کتاب او بـه نام تضادها نیز اثـری نیست و آنچه هست از قول مخالفان او است که یکی از ترتولیانوس در کتاب بر ضد مرقیون و دیگـری از قدیس اپیفانیـوس[3] (epifānius؛ ۳۱۵؟—۴۰۳) در کتاب پاناریون است. بعضی گفته‌انـد که پـدر مرقیون مسیحی و اسقف، و فرزند خود را تکفیر کرده بوده است، ولـی بعضـی احتمال میدهند که او در خانواده‌ای غیر مسیحی به دنیا آمده است و بعد بـه دیـن مسیحیت در آمده. مـرقیون در سینوپ صاحب کشتی بوده است و بعد ح سال ۱۴۰ به رم رفته است. او در رم در ابتدا از طرفداران سرسخت مذهب کاتولیک بود و مبلغ مهمی نیز به کلیسای کاتولیک تقدیـم کرد. امـا در این میان تحـت تأثیر یکـی از گنـوستیکها به نام کردو (kerdo) قـرار گرفت و به ثنویت و دوگانگی گرایید. فعالیت او در زمان ریاست روحانی اسقف اعظم آنیکتوس صورت گرفت (← پاپ، جدول ص ۴۹۹). از سال مرگ مـرقیون اطلاعـی در دست نیست. بدعتی که مـرقیون در دیـن مسیح آورد، چنانکه گفته شد، ظاهراً تحت تـأثیر گنوستیکها بوده است: او معتقد به دو خدا بود یکـی خدای خالـق آسمان و زمین و خـدای شریعت به آن طـریـق که در عهة وصف شده است و دیگـری خدای مسیح که خـدای محبت و نیکوکاری است و تا زمان او ناشناخته مـانده بود و از خـدای موسی و عهة برتر است. در کتاب تضادها مـوارد تضاد و اختلاف این دو خدا تشریـح شده است. در باره‌ی مسیح، فـرزند خـدا، مـرقیون معتقد است که او از مـادر نـزاد بـلکه در سال ۱۵م سلطنت تیبریـوس به شهر کفرناحوم آمـد. ایـن ظهور ناگهانی بود و سابقه‌ی تاریخی از تـولد و طفولیت و رشد نـداشت و رنجهـا و مصلوب شدن او فقط ظاهری، و وسیله‌ای بود بـرای نجات و خلاص مردم. مسیحائی که تـورات بشارت آن را داده است غیر از عیسی مسیح است و هنوز ظاهر نشده است. مـرقیون همه‌ی انـاجیـل را قبـول نداشت و فقـط آن قسمتها را که بـا عقایـد او سازگار بود میپذیـرفت، و مخصوصاً انجیل سوم یا انجیل لوقا را صحیح میپنداشت ولـی آن را به نام انجیل لوقا نمیخواند، بلکه معتقد بود که این انجیل تحت نظارت و اشراف بولس حواری نوشته شده است. مرقیون حتی همه‌ی انجیل سوم را نیز قبول نداشت. از بقیه‌ی کتب عهدجدید فقط ده رساله از رسالات بولس حـواری را قبول داشت. مرقیون به زهد و ریـاضت معتقد بـود و جسم را متعلق به خدای آفـریننده و روح را متعلق بـه خدای عشق و محبت میدانست و، به همین جهت، معاد را جسمانی نمیدانست و بلکه روحانـی می‌دانست. در برابر کلیسای سنتی کلیسائی مطابق با آیین و اعتقاد خود برپا کرد و ایـن کلیساها پس از او در شرق و غرب رو به تـوسعه نهاد. از پـیروان او بـاسیـلیکوس[4] (bāsilikus) و پوتیتوس[5] (potitus) مثل او به دو خـدا معتقد بودند ولی آپـلس[6] (āpelles) به یـک خـدا ایمان داشت امـا بعضی از پیروان او به سه خدا معتقد شدند: خدای نیکـوکار، خـدای عادل، و خدای شر. پیروان مرقیون در ایتـالیا و مصر و قبرس و شام فراوان بودند. کنستانتین امپراطور روم دین مرقیون را منع کرد و مـرقیونیان در امپراطوری روم بیشتر به مانویـان پیوستند. اما در مشرق‌زمیـن مرقیونیان به حیات خود ادامـه دادند و ازنیـق (ezniq) نـویسنده‌ی ارمنی در قرن ۵م از آیین ایشان خبر میدهد. ابن الندیم مؤلف الفهرست در قـرن ۱۰م (قـرن ۴م هق) از وجود ایشان در خراسان خبر میدهد و میگویـد در آنجا مانند مانویـان معروف هستند. اما بـه قول ابن الندیم ظاهراً در جاهای دیگـر خود را چنـدان آشکار نمیساخـتند و در زیـر عنـوان نصرانیت خود را پنهان میداشتند.

مرگ، رود، کرمانشاه: ← ماهیدشت، دهستان.

مرکاتور[7]، **گراردوس** (gerārdus merkātor)، نـام لاتینـی **گرهـارد کرمـر**[8] (gerhārd kremer)، ۱۵۱۲—۹۴، جغرافیادان و ریاضیدان و نقشه‌کش فلانـدری. یـک مؤسسه‌ی جغرافیائی در لـوون تـأسیس کرد (۱۵۳۴). نخستین نقشه‌ی تصویری (← تصویر، در هندسه) جهاننما، که بـه نـام او معـروف است، در ۱۵۶۹ انتشار یافت. همین نقشه اطلس بـزرگی شد (۱۵۸۵) که پسرش، پس از مرگ وی، آن را تکمیل کرد.

مرکانتیلیسم[9] (merkāntilism) [فـنـ، از لتی، = سوداگری]، سیـاست اقتصادی خـاصی که در اروپای باختری، مخصوصاً در هلند و فـرانسه و انگلستان، جایگزین سازمـان فئودالـی قـرون وسطائی شد. دوره‌ی ۱۵۰۰—۱۸۰۰ دوره‌ی جنگ‌های دینی و تجارتی بود و، برای تأمین هزینه‌ی لشکرکشیها و مخارج نگاهـداری کشورهـا، درآمـدهـای هنگفت ضـرورت داشت. مـلتهای مرکانتیلیست بـر آن بودنـد که فلـزات قیمتی (شمش طلا و نقره) بهتریـن وسیله برای به دست آوردن کالاهـای دیگـر است؛ و به همیـن جهت ثروت را با پول یکی میشمردند. و از آن جهت که تجارت با خـارج وسیله‌ی تحصیـل شمش بود، بازرگانی خارجی مقدم بر بـازرگانـی داخلـی شمـرده میشد، و در نتیجه، پیش از آنـکه بـه کشاورزی و صناعتهای استخراجی بپردازنـد، به تهیه‌ی کالاهای صادراتـی میپرداختند. دولت، که در چنین نظامی عامل اساسی بود، اسباب رسیدن به هدف این سیاست را فراهـم میآورد. در چنین نظامی، هـر کشور در صـدد آن بـود که هـرچه بیشتر جنس به خارج بفروشد و در مقابـل شمش فراهم کند. واردات، علاوه بر شمش، مواد خـام بود، و از حقـوق گمرکی ایـن گونـه واردات هزینه‌های مملکتی تأمین میشد. دولت بر زندگی اقتصادی نظـارت مستقیم داشت، و ایـن نظارت و کنترول انـدکی بـه صـورت مستقیم و قسمت عمده‌اش به میانجیگری شرکتهای تجارتی صورت میگرفت. تولید، با توجه به امر تهیه‌ی کالاهـای خوب و ارزانقیمت، بـدقت چنان تنظیم میشد که کشور مقام خود را در بازارهای خـارجـی حفظ کند. برای به دست آوردن امتیـازات بازرگانی، پیمانهائی با کشورهای خارجی به امضا میرسید، و در تجارت، سرزمینهای مستعمره بـه سود کشور استعمارگر مـورد بهره‌کشی قـرار میگرفت. در انگلستـان، سیاست مـرکانتیلیسم از آن جهت سودمند افتـاد که سبب پیـدا شدن صنعتگـران ماهر و ایجاد صناعت کشتیسازی گسترده‌ای شد. و بالاخره انگلستان از طریـق وضع یک دسته قوانین دریانوردی توانست تجارت عمـده‌تریـن رقیب خـود هلند را از پـای در آورد. افـکار مرکانتیلی پس از ۱۵۰۰ نیرومنـد باقی مـاند، و انحطـاط آن تنهـا بـا پیدایش انقلاب صنعتی و آزادی عمل آغاز شد. هنری VIII و الیـزابت I

(۱)Marcion (۲)Marcionites (۳)Epiphanius (۴)Basilicus (۵)Potitus (۶)Apelles (۷)Mercator
(۸)Kremer (۹)mercantilism

و آلیور کرامول سیاستهای خود را با مرکانتیلیسم هماهنگ کرده بودند. نماینده‌ی برجسته‌ی این سیاست در فرانسه ژان باتیست کولبر بود، و این سیاست در فرانسه کولبرتیسم[1] (kolbertism) نیز خوانده میشود.

مرکب[2] (morakkab)، مایعی که برای نوشتن و چاپ کردن به کار میرود. مرکب قلم خودنویس را از موادی میسازند که در آب حلپذیرند. مرکب قلم خودکار ماده‌ای است که در الکل یا گلیکول حلپذیر است. مرکبهای چاپ مخلوطی است از مواد مایع و مواد رنگین. مرکبهائی که برای نوشتن اسناد مهم به کار میرود باید چنان باشد که آب و نور رنگ آنها را کاملاً از میان نبرد؛ برای ساختن آنها، پس از حل کردن ماده‌ی رنگین در آب تصفیه‌شده، سولفات آهن و مازو به آن اضافه میکنند، که همین سبب ثابت ماندن رنگ آن میشود. اگر سولفات آهن و مازو اضافه نکنند، مرکب با شستن با آب پاک میشود، و چنین مرکبی در بیمارستانها، خانه‌ها، آموزشگاهها، و دیگر موارد معمولی عموماً به کار میرود. **مرکب ناپیدا**[3] مرکبی است که پس از نوشتن دیده نمیشود و چون صفحه‌ی نوشته را گرم کنند، یا آن را در معرض نور خاص یا تحت تأثیر مواد شیمیائی قرار دهند، خط آشکار میشود. محلول کلورور کوبالت چنین است و پس از گرم شدن به رنگ آبی در میآید. **مرکب نازدودنی**[4] که برای نشانه گذاشتن بر لباس در لباسشوئیها به کار میرود، ترکیبی شیمیائی است مشتمل بر نقره یا رنگ سیاه آنیلین. **مرکب هند**[5] مرکب سیاه پررنگی است که از مخلوط کردن دوده با چسب یا صمغ به دست میآید و همان است که خطاطان و رسامان به کار میبرند.

مرکب چاپ را از مخلوط کردن ماده‌ی رنگین به نام رنگیزه با مایعی که حامل نامیده میشود میسازند. حامل غالباً روغن بزرک و رالیانج است. ماده‌ای نیز بدان اضافه میکنند تا مرکب پس از انتقال از ماشین چاپ بر روی کاغذ فوری خشک شود، و کاغذ دیگری را که روی آن قرار میگیرد سیاه نکند. رنگیزه‌ی سیاه دوده‌ی نفت است، و رنگیزه‌ی رنگین برای هر رنگ ماده‌ی شیمیائی خاص.

محتملاً نخستین مرکب را مصریان و چینیان قدیم ساخته بوده‌اند، و ماده‌ی رنگین همان دوده یا عصاره‌ی رنگین گیاهان بوده است. چینیان نوع مخصوص مرکب هند (یا **مرکب چین**) را از ۲۶۰۰ ق‌م به کار میبرده‌اند. نویسنده و ناطق رومی، سیرون، نوشته است که نوشتن با مرکب ساخته‌شده‌ی از محتوی کیسه‌ای که از بدن سپیا بیرون آورده میشد، در زمان او (حدود ۵۰ ق‌م)، در میان رومیان رواج داشته است.

مرکب، جسم، در شیمی، ← جسم مرکب.

مرکب، عدد: ← عدد اول.

مرکبات (morakkabāt)، تیره‌ای از رستنیهای دولپه‌ی جداگلبرگ که بیشتر در نقاط گرم میروید. میوه‌های آنها خوراکی و پوست آنها دارای کیسه‌های ترشحی با اسانس معطر است. نیز ← بادرنج؛ پرتقال؛ لیمو؛ لیمو ترش؛ نارنگی.

مرکب الفرس: ← فرس اعظم.

مرکبان[6] (morakkabān)، بزرگترین تیره‌ی گیاهان آوندی که بیش از ۹۰۰ نوع و متجاوز از ۱۴٬۰۰۰ جنس دارد، و در قسمت عمده‌ی کره‌ی زمین و در هر اقلیمی پراکنده است. قسمت عمده‌ی مرکبانْ علفی و بعضی از آنها بوته‌ای هستند، و اندکی هم به صورت درختان کوچک یا گیاهان بالارونده‌اند. در یک گل نمونه‌ی مرکبان (مثلاً مینا)، آنچه یک گل مجزا به نظر میرسد در واقع نهنجی است که گلهای کوچک متعدد بر آن قرار گرفته‌اند. گلهای گلبرگ‌مانند خارجی این مجموعه (به نام گلهای شعاعی) غالباً نازا هستند. اینها برجسته‌ترین قسمتهای گل به شمار میروند، و از حیث رنگ و بزرگی چنان ساخته شده‌اند که حشرات را برای کومک به گرده‌افشانی جلب کنند و جائی برای قرار گرفتن آنها باشند. گلهای مرکزی

مقطع قائم یک گل آفتاب‌گردان (مرکبان)

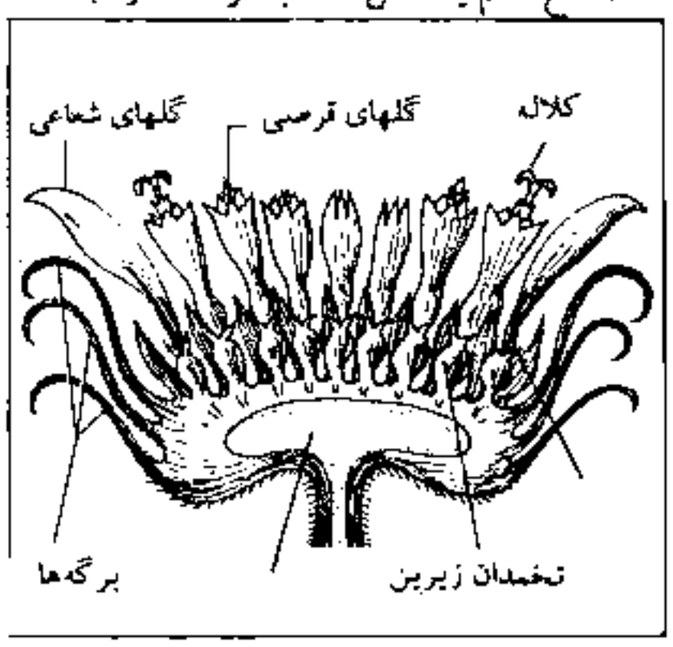

(به نام گلهای قرصی) گلهای لوله‌ای کوچکی هستند که تقریباً همیشه پرچم و مادگی هر دو را دارند. مجموعه‌ی این گلهای مرکب را یک دسته برگه‌ها (برگهای تغییر شکل‌یافته؛ ← گل) از زیر در بر میگیرد که آنها را روی هم رفته گریبان[7] مینامند. میوه‌های مرکبان از میوه‌های ناشکوفا است (← میوه). بسیاری از این میوه‌ها، به علت خاری که دارند، به وسیله‌ی حیوانات پراکنده میشوند (مثل با با آدم)، و سبب پراکنده شدن بعضی دیگر باد است (دندان شیر). با آنکه میان گلهای مرکبان تفاوتهای فردی وجود دارد، طرح کلی گل آنها چنان است که بآسانی بازشناخته میشوند و در میان گیاهان دولپه از لحاظ شکل ساختمانی گل ممتازند. با چنین ساختمانی گرده‌افشانی بخوبی تأمین میشود و، با امکان بیشتر پراکندگی میوه‌ها، چنان شده است که در همه جا غلبه با این دسته از گیاهان است. تفاوتهای مخصوص رده‌بندی در مرکبان چندان روشن نیست و گیاهشناسان غالباً آنها را به چندین تیره‌ی فرعی تقسیم میکنند (مثلاً کنگر، کاسنی، و غیره). بسیاری از علفها و گلهای وحشی، مخصوصاً آنها که در اواخر تابستان و اوایل پاییز گل میدهند، از این تیره‌اند. گرده‌ی بعضی از آنها سبب ابتلای به تبی به نام تب علوفه میشود. این تیره‌ی بزرگ گیاهی از لحاظ اقتصادی چندان اهمیت ندارد. بعضی از انواع آنها خوراکی است، مانند کاهو و کاسنی، کاسنی سالادی، و شنگ؛ کنگر فرنگی تنها نوع تجارتی آن است. برخی از آنها مصرف داروئی داشته‌اند. به عنوان گل تزیینی فراوان کشت میشوند و معروفترین انواع تزیینی آنها مینا، گل ستاره، گل داودی، گل جعفری، و آهار است.

مرکب چاپ: ← مرکب.

مرکب چین: ← مرکب.

مرکب ناپیدا: ← مرکب.

مرکب نازدودنی: ← مرکب.

مرکب هند: ← مرکب.

مرکز ادوار: ← فیضی دکنی.

مرکز انحنای عدسی: ← عدسی، در فیزیک، قسمت I.

مرکز ثقل[8] یا **مرکز جرم**[9] (jerm)، در یک جسم، نقطه‌ی ثابتی که منتجه‌ی نیروهای جاذبه وارد از طرف زمین بر ذرات آن جسم همیشه، و بدون توجه به وضع جسم در فضا، بر آن میگذرد. این نقطه را میتوان، از لحاظ تجزیه و تحلیل رفتار جسم، نقطه‌ای به شمار آورد که تمامی جرم جسم در آنجا متمرکز شده باشد؛ از این رو آن را **مرکز جرم** نیز مینامند. مرکز ثقل یک کره‌ی متجانس برمرکز کره منطبق است. مرکز ثقل یک جسم ممکن است درخارج جسم واقع باشد؛ مرکز ثقل یک حلقه یا یک استوانه‌ی توخالی در خود آنها نیست بلکه در قسمت مجوف آنها واقع است.

مرکز جرم: ← مرکز ثقل.

مرکز زلزله[10]، نقطه‌ای بر سطح زمین که خط قائم مارّ بر کانون لرزش (یعنی محلی در داخل زمین که ارتعاش از آنجا در همه‌ی جهات گسترش پیدا میکند) یک زلزله از آنجا می‌گذرد (← زلزله، شکل). ارتعاش زلزله نخست به اینجا میرسد و چنان مینماید که از آنجا به نقاط دیگر انتقال پیدا میکند. اگر زمانهای رسیدن زلزله به چند نقطه در نظر گرفته شود، عموماً محل مرکز زلزله را از روی این زمانها میتوان معلوم کرد.

مرکزگرای، نیروی: ← نیروی مرکزگریز.

مرکزگریز، نیروی: ← نیروی مرکزگریز.

مرکز نوری[11] (markaze nuri)، در یک عدسی، نقطه‌ای بر محور اصلی یک عدسی که هر شعاعی که، در عبور از عدسی، از این نقطه بگذرد قسمت تابش شعاع و قسمت صادرِ نظیر آن ــ مشروط به اینکه عدسی در یک محیط متجانس قرار گرفته باشد ــ با هم متوازی باشند. مرکز نوری یک عدسی نازک رأس آن است. ← عدسی، در فیزیک، قسمت IV، عدسی ضخیم.

مرکوری[12] (merkuri)، نامی که به اولین طرح پرتاب انسان به فضا به وسیله‌ی امریکائیها داده شد، و به مرحله‌ی اجرا در آمد. هدف این طرحْ "ماهواره‌سازیِ" یک انسان در کپسولی بود که

(۱)colbertism (۲)ink (۳)invisible ink (۴)indelible ink (۵)india ink (۶)composite (۷)involucre
(۸)center of gravity (۹)center of mass (10)epicentre, epicentrum (11)optical center (12)Mercury

میتوانست در مداری قرار داده شود، و سپس با کند کردن حرکت آن موجبات بازگشتن به جو زمین فراهم آید.

پس از آنکه ۱۴ پرتاب آزمایشی با این کپسول صورت گرفت؛ پرتاب قطعی اولین کپسول باسرنشین در ۵ مه‌ی ۱۹۶۱ (نام کپسول آزادی شماره‌ی ۷؛ سرنشین آن ا. ب. شپرد) با موفقیت انجام گرفت، و پس از ۱۵ دقیقه پرواز در ۴۶۳-کیلومتری کیپ کاناورال با چتر نجات فرود آمد. در ۲۱ ژوییه‌ی ۱۹۶۱ کپسول ناقوس آزادی شماره‌ی ۷، که سرنشین آن ورجیل گریسام[1] (vërjil grisām) بود، پرتاب شد. ولی این دو مورد فقط "خیز"ی در فضا بیش نبود؛ و "ماهواره‌سازی" واقعی فقط وقتی بود که در ۲۰ فوریه‌ی ۱۹۶۲ کپسول فرندشیپ شماره‌ی ۷ به فضا پرتاب شد، و سرنشین آن ج. گلن را اولین فضانورد امریکائی ساخت. پس از آن ۳ پرتاب دیگر به ترتیب در ۲۴ مه‌ی ۱۹۶۲، ۳ اکتبر ۱۹۶۲، و ۱۴ مه‌ی ۱۹۶۳ انجام گرفت که به اجرای این طرح آزمایشهای فضائی پایان داد.

مرکوریوس[2] (merkurius)، در دین روم، از خدایان داد و ستد، مطابق هرمس یونانیان.

مرکیه (markie)، ده (جم ۱٬۶۳۴ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، ۶کیلومتری غ صومعه‌سرا. از رود ماسوله مشروب میشود. محصولاتش برنج، توتون، و ابریشم است.

مرگ[3] (marg)، توقف همه‌ی فرایندهای (سوخت و سازی) حیات. مرگ ممکن است بر همه‌ی وجود عارض شود، یا محدود به یاخته‌ها و بافتهائی در داخل بدن باشد. مرگ فیزیولوژیائی یاخته‌ها در سراسر عمر صورت میگیرد و یاخته‌های تازه‌ای جانشین آنها میشود؛ مرگی از یاخته‌ها که، مثلاً، از نرسیدن نامتعارفی خون به آنها عارض میشود، **بافتمردگی**[4] نام دارد. از مشخصات مرگ کلی باز ایستادن قلب و دستگاه تنفس از کار است. در مدت کوتاهی پس از توقف قلب، ممکن است با تزریق داروهای محرک اعصاب قلب، همچون آدرنالین، یا با ماساژ دادن قلب، کاری کرد که قلب دوباره به کار بیفتد. پس از قطع تنفس، قلب ممکن است مدت کوتاهی ضربان داشته باشد؛ و به همین دلیل است که هر وقت کوچکترین احتمال بازگشت به زندگی باشد، به دادن تنفس مصنوعی و ماساژ قلب اقدام میشود. مرگ کلی با تغییرات بازگشت‌ناپذیری همراه است که از لحاظ پزشکی قانونی، و بالخاصه تعیین ساعت مرگ، اهمیت فراوان دارند؛ از این جمله است سفت شدن ماهیچه‌ها (سفتی مرگی)، رنگپریدگی حاصل از باز پس نشستن خون از آوندها، سرد شدن بدن، تجزیه‌ی بافتها به وسیله‌ی آنزیمهای آزادشده‌ی از آنها پس از مرگ، و تعفن که از هجوم سازواره‌های دستگاه گوارش به بدن عارض میشود. آسیبهای خارجی، بیماریهای حاد یا مزمن، و رشد بیقاعده‌ی یاخته‌ها (سرطان) از اسباب مرگ است.

مرگ سیاه[5]، نامی که بعدها به طاعونی داده شد که در سالهای میان ۱۳۴۷ و ۱۳۵۱ در اروپا قتل عام کرد. و بزرگترین فاجعه‌ای بود که تا آن زمان جهان غرب دوچار آن شده بود. منشأ این بیماری از آسیا بود که پیش از رسیدن به اروپا در چین و ترکستان کشتار فراوان کرده بود. هنگامی که جانی بیگ بندر تجارتی کافا (اکنون فئودوسیا) متعلق به بازرگانان جنووائی را در شبه جزیره‌ی کریمه در محاصره داشت، این بیماری قشون وی را از پای در آورد (۱۳۴۷) و او فرمان داد که اجساد مبتلایان به طاعون را با منجنیق به داخل شهر پرتاب کردند، و به این ترتیب طاعون در شهر همه‌گیر شد. بیماری با کشتیهای جنووائی به بنادر مدیترانه و از آنجا به سراسر اروپا و ل افریقا سرایت کرد، و مداوا و سوزاندن دسته‌جمعی یهودیان، که آنان را عامل مسموم کردن آب چاهها و مسئول این بیماری میدانستند، در جلوگیری از بیماری مؤثر نیفتاد. از گزارشهای معاصر، مخصوصاً آنچه بوکاچو در مقدمه‌ی کتاب دکامرون خود آورده، معلوم میشود که مرگ سیاه محتملاً طاعونی غده‌ای (← طاعون) بوده است. میزان مرگ و میر از جائی به جای دیگر در اروپا متغیر بود و در شهرها بیش از روستاها کشتار میکرد. بنا بر گزارشی، حدود یک سوم جمعیت جهان با این بیماری تلف شدند و نام بعضی از خانواده‌ها بکلی از صفحه‌ی روزگار بر افتاد.

از نتایج مرگ سیاه موقوف شدن موقتی جنگها و کاهش میزان مبادلات تجارتی بود و انحطاط طبقه‌ی صاحبان املاک و افزایش دستمزد، که به علت بازگشت مکرر بیماری (۱۳۶۱-۶۳، ۱۳۶۹-۷۱، ۱۳۷۴-۷۵، ۱۳۹۰ و ۱۴۰۰) مدت زیادی ادامه داشت. از لحاظ روانشناسی نیز عواقب سوئی پیش آمد و مردمان از ترس مرگ به خرافات و اندیشه‌های صوفیانه روی آوردند. بعضی از حوادث را میتوان نتیجه‌ی مستقیم مرگ سیاه دانست، که از آن جمله است انقراض اجتماعات مسیحی نسطوری آسیای میانه، و تحولی در سرنوشت ناحیه‌ی کاتالونیا که قدرت نظامی و اقتصادی آن منحصراً به افزایش عده‌ی موالید بستگی داشت؛ در سینا با مردن نقاشان بزرگ این شهر مکتب نقاشی آن خاتمه یافت. جمعیت اروپای غربی تا آغاز قرن ۱۶م به اندازه‌ی پیش از ۱۳۴۸ آن نرسید. یکی از مورخان مرگ سیاه را حد فاصل میان قرون وسطی و عصر جدید خوانده است.

مرگلیوث، ضبط دیگری از نام مارگلیوث.

مرگ موش یا **ارسنیک سفید**[6]، انیدرید ارسنیو به فورمول As_2O_3 که از مهمترین ترکیبات ارسنیک است. معمولاً به صورت گرد سفید بی‌بوئی است که در حرارت سرخ تصعید میشود، و اندکی در آب حلپذیر است. سمی است بسیار قوی، و به علت بی‌بوئی و شباهت آن به آرد در مسموم کردن اشخاص آن را به کار میبردند، و چون برای کشتن موش از آن استفاده میشود، نام مرگ موش پیدا کرده است

مرگنتالر[7]، **اوتمار** (otmār mergentāler)، ۱۸۵۴-۹۹، مخترع امریکائی لاینوتایپ؛ متولد آلمان. در ۱۸۷۲ به کشمة رفت، و به کار بررسی و تعمیر ساعتهای ساختمانهای دولتی در واشینگتن گماشته شد. از ۱۸۷۶ در بالتیمور مستقر شد، و در آنجا به تکمیل دستگاه لاینوتایپ خود پرداخت، که در ۱۸۸۴ آن را به ثبت رسانید، و در ۱۸۸۶ به مرحله‌ی عمل در آمد.

مرگو: ← مرو، شهر قدیم.

مرگور (margavar)، دهستان (جم ۹٬۹۹۸ سث ۱۳۴۵ هش)، ج بخش سلوانا، شهرستان ارومیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۴۲ آبادی. از غ به خاک ترکیه و عراق محدود است. محصولاتش غلات و توتون است. مرکزش، هاشم‌آباد (جم ۴۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸-کیلومتری جش سلوانا است.

مرگید (margid)، ده (جم ۱٬۱۶۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان یکانات، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۰کیلومتری لغ مرند. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مرلبن، کوی، لندن؛ ← سنت مریلبون.

مرلو-پونتی[8]، **موریس** (moris merlo-ponti)، ۱۹۰۸-۶۱، فیلسوف فرانسوی از پیروان فلسفه‌ی فنومنولوژی هوسرل و اگزیستانسیالیسم (← اصالت وجود انسان). وی در ۱۹۴۵-۴۹ استاد دانشگاه لیون و در ۱۹۴۹-۵۲ استاد دانشگاه سوربون و از ۱۹۵۲ به بعد استاد کولژ دو فرانس بود. در آغاز از همفکران و همکاران سارتر بود و در مجله‌ی زمانهای جدید با او همکاری داشت، اما در ۱۹۵۳ از همکاری با وی و مجله‌ی مذکور دست کشید و بیشتر به مسائل سیاسی و مسائل مارکسیسم پرداخت و از دست‌چپیهای غیر کمونیست فرانسه شد. پس از مدتی دوباره به مسائل فنومنولوژی پرداخت. از آثار مهم او، ترکیب بنای رفتار و کردار (۱۹۴۱)، فنومنولوژی ادراک (۱۹۴۵)، و ماجراهای دیالکتیک (۱۹۵۵) است. مرلو-پونتی با همان مسئله‌ای که خاطر دکارت را مشغول داشته بود مواجه بود: آیا ذهن انسانی ماشینی است که برای به‌کار انداختن آن یک عامل خارجی لازم است یا شعور و وجدان متفکری است که بر جسد انسان حمل شده است. این امر مرلو-پونتی را وادار به تحقیق در دستگاه عصبی و تحقیق در بدن انسان به عنوان "مولد معنی" کرد. نظر او در این باره نظر امر بین الامرین است، یعنی او ذهن انسانی را نه ماشین میداند و نه روح منتقل. تحقیق در عالم مدرک (عالم آنچنانکه به ادراک ما میآید) مستلزم تحقیق در جهان حیات ما است یعنی تحقیق در افعال و افکار ما و تحقیق در آنچه "ما هستیم".

مرمر[9] (marmar)، سنگ آهکی (← سنگ آهک) مرکب از کلسیت یا دولومیت متبلور، که در نتیجه‌ی دگرگونگی کامل بر اثر حرارت و فشار ساخته شده است. این لفظ گاهی به هر گونه

(۱)Grissom (۲)Mercury (۳)death (۴)necrosis (۵)Black Death (۶)white arsenic (۷)Mergenthaler (۸)Merleau-Ponty (۹)marble

کلسیت یا دولومیتی که بخوبی جلاپذیر است، و به عنوان سنگ زینتی در ساختمانها به کار میرود، نیز اطلاق میشود. مرمر گاهی به رنگ سفید برفی است، ولی به سبب مواد خارجی، به رنگهای گوناگون یافت میشود، و همین ناخالصی، موجب ازدیاد زیبائی آن پس از تراش و صیقل دادن میشود. مرمر در مجسمه‌سازی، بناهای مهم تاریخی یا یادبود، و بناهای عمومی به کار میرود. معادن آن در جزایر بریتانیا، کشمیر، فرانسه، بلژیک، آلمان، ایتالیا و یونان یافت میشود. از مرمرهای معروف ایتالیا مرمرهای توسکان است که مجسمه‌سازان رومی و ایتالیائی دوره‌ی رنسانس از آنها استفاده کرده‌اند. سنگهای مرمر ایران بیشتر در یزد، کاشان، قم، و مراغه است. نیز ← رخام.

مرمر سبز، کانی: ← مالاکیت.

مرمره، جزایر: ← مرمره، دریای.

مرمره[1]، دریای (marmara) یا **دریای مارمارا** (mārmārā)، نام باستانی پروپونتیس (propontis؛ ینه)، نام ترکی مارمارا دنیزی (denizi)، دریائی به وسعت ۱۱٬۴۷۰ کمم، ل‌غ ترکیه، میان اروپا و آسیا، که ترکیه‌ی آسیائی را از ترکیه‌ی اروپائی جدا میکند، به وسیله‌ی تنگه‌ی بوسفور با دریای سیاه و به وسیله‌ی تنگه‌ی داردانل با دریای اژه ارتباط دارد. سواحل آن جملگی متعلق به ترکیه است. دریای مرمره از پهنه‌های زلزله‌خیز است و **جزایر مرمره** در آن واقع است، و معادن مرمر سیاه آن معروف میباشد.

مرمرهای الگینی: ← الگینی، مرمرهای.

مرمریم، نام مادر مانی: ← مانی، قسمت I.

مر مکی[2] (morre makki)، نام درخت خاردار کوچکی از نوع‌کومیفورا (*Commiphora*) که در افریقا و عربستان میروید. از اقسام آن صمغهائی به نام مر به دست میآید. مر واقعی از جنس (*C. abyssinica*) ل‌ش افریقا و عربستان حاصل میشود. مر تلخ را از جنس (*C. myrrha*) عربستان جنوبی میگیرند، و در پزشکی به کار میرود.

نوع کومیفورا نوع وسیعی از درختان هته شرقی و افریقائی است، که بلسانهای مهم از آنها به دست میآید. عود بلسان چوب معطر (*C. mec-canensis*) است. نیز ← مر.

مرمناد، سلسله: ← نیدیا.

مرموک (marmuk)، ← مریم گلی.

مرمی: ← پرتابه.

مرنپتاح[3] (merneptāh)؛ یا **منفتاح** (menef-tāh) فت ح ۱۲۱۵ ق‌م، شاه سلسله‌ی XXI سلاطین مصر قدیم. در پیری جانشین (۱۲۲۴ ق‌م) پدرش رامسس II شد. فتنه‌ای را در سوریه فرو نشاند، و حمله لیبیائیان را بر قسمت غربی دلتای نیل بی‌اثر گذاشت. نخستین اشاره‌ی ثبت‌شده‌ی به نام اسرائیل در کتیبه‌ی استلی است که مرنپتاح را تجلیل میکند. پادشاهی او ظاهراً آغاز انحطاط مصر بوده است. پس از مرگش دوره‌ای از دسایس درباری پیش آمد. ستی II یکی از شاهان زودگذری بود که به جای مرنپتاح نشست.

مرند (marand)، شهر (جه ۲۳٬۸۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی) بر دامنه‌ی میشوداغی؛ ۷۲ کیلومتری ل‌غ تبریز. اطراف آن را باغهای میوه فرا گرفته است. هوای شهر چندان صاف است که گاهی آرارات کوچک از آن دیده میشود. به علت موقعیت جغرافیائی، از لحاظ نظامی و تجارتی اهمیت دارد. قالیبافی و پارچه‌بافی دارد. کارخانه‌های تهیه‌ی خشکبار در آن دایر است. راه آهن تبریز به جلفا از آن میگذرد. از طریق جاده‌های آسفالته با تبریز، جلفا، ماکو، و خوی مرتبط است. از آثار تاریخی آن مسجد جامع مرند (← مسجد جامع) است.

تاریخ

مرند از شهرهای قدیمی ایران محسوب میشود؛ تپه‌ی تاریخی بزرگی که در کنار آن قرار دارد حاکی از قدمت آن است. ظاهراً در زمان شاهان خلدی (وان) و آشوری وجود داشته است. پس از حمله‌ی مسلمین و فتح آذربایجان به دست مسلمانان افتاد. فرمانروایان عرب باروئی بر آن کشیدند و قصرهائی در آن بنا نهادند. محیط باروئی که مرند و باغهایش را در بر میگرفت ۲ فرسخ بود، و چشمه‌هائی در داخل آن جریان داشت. جنگل انبوهی که در کنار شهر قرار داشت مانع دیگری برای دست یافتن به آن بود.

جغرافیانویسان اسلامی، در قرن 10م، مرند را از شهرهای کوچک آذربایجان دانسته‌اند. مقدسی از باغها و حومه‌ی سرسبز، و مسجد جامع آن نام برده است. به گفته‌ی یاقوت، بعد از اینکه گرجیها آن را غارت کردند و اهالی را با خود بردند شهر رو به ویرانی نهاده است. حمدالله مستوفی میگوید "مرند شهر بزرگی بوده است. دور بارویش هشت هزار گام است. اکنون کمابیش نیمه‌ی او بر جاست و هوایش معتدل است و آبش از رود زنوز. حاصلش غله و پنبه و دیگر حبوبات و انگور و میوه بود و از میوه‌هایش شفتالو و زردآلو و به در غایت خوبی باشد. ولایتش شصت پاره دیه است و حاصلی نیکو و زمین مرتفع دارد". در جنگهای ایران و عثمانی بارها از مرند نام برده شده، و در این جنگها شهر آسیب زیادی دیده است. سیاحان اروپائی بارها از آن دیدار کرده‌اند. با ایجاد راه آهن تبریز به جلفا، مرند اهمیت بیشتری یافته است.

مرند (marand)، شهرستان (جه ۱۵۳٬۱۹۵ سث ۱۳۴۵ هش)، ل استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر مرند. محدود است از ل به رود ارس؛ از ج به بخش شبستر، میشوداغی، و کوه علمدار (به ارتفاع ۳٬۱۵۵ متر)؛ از ش به بخش ورزقان شهرستان اهر؛ و از غ به شهرستان خوی. فعلاً مشتمل است بر ۲ بخش حومه و جلفا. رشته‌کوههای قراداغ در ل، و میشوداغی در ج آن ممتدند. رود زنوز مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و خشکبار است. خربزه‌های آن، که در علمدار گرگر به دست میآید، در آذربایجان به خوبی معروف است. راه‌آهن تبریز به جلفا از آن میگذرد.

بر طبق قتک ۱۳۱۶ ه ش مرند یکی از بخشهای شهرستان تبریز را تشکیل میداد، و به موجب تصویبنامه‌ی شهریور ماه ۱۳۲۷ هش بخش مرند از شهرستان تبریز منتزع و تبدیل به شهرستان شد. از بناهای تاریخی آن کلیسای سنت ستپانوس، از قرن ۸ م هق است، که در ۱۶کیلومتری ج‌ش جلفا قرار دارد، و از لحاظ گنبد هرم‌شکل و نمای خارجی جالب توجه است؛ این بنا به نام کلیسای دره شام نیز خوانده میشود. دیگر از بناهای تاریخی آن کاروانسرای مرند است که در ۱۳کیلومتری ل مرند، بر راه تبریز-جلفا، قرار دارد. در محل بنای آن را به هولاکو خان نسبت میدهند، و ظاهراً تاریخ بنای آن ۷۳۱ هق است. ن. و. خانیکوف در ۱۸۵۷ آن را دیده است.

مرند، کاروانسرای: ← مرند، شهرستان.

مرند، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

مرندیز (marandiz)، ده (جه ۸۵۳ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان لبکویر، بخش بجستان، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ ۳۷کیلومتری ل‌ش بجستان. محصولاتش غلات، ارزن، و زیره است. بادهای شدیدی دارد.

مرنس، ولایت، اسکاتلند: ← کینکاردین‌شر.

مرنگ، ده، گرگان: ← مزنگ.

مرنی (marani)، ده (جه ۱٬۱۵۹ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۲کیلومتری ش اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مرو (marv)، (*Teucrium marum*)، گیاهی از تیره‌ی نعنائیان با بوی معطر.

مرو (marv)، شهر قدیم در واحه‌ی وسیعی در صحرای قراقوم، جنب ترکمنستان، بر مسیر سفلای رود مرغاب. نام ناحیه‌ی محل قرار گرفتن این شهر، که یکی از ایالات هخامنشی بوده، در اوستا به صورت مورو (muru) و در کتیبه‌های میخی به صورت مرگو (margu) آمده است، و از همین جا نام مارگیانا (mārgiānā) یا مَرْغیانا در دوره‌های سلوکیان و پارتیان و ساسانیان به این ایالت اختصاص یافته است. در دوره‌ی اسلامی، برای تمییز آن از شهر کوچک **مروالروذ**، آن را مروالشاهجان (mar-vo'ŝ.ŝāhejān) و مرو شاهجان (ظاهراً معرّب شاهگان یعنی شاهانه) میخواندند. تأسیس شهر را از دوره‌ی آنتیوخوس I (۲۸۰–۲۶۱ ق‌م) می‌دانند. در زمان اشکانیان، شهر مرو به علت قرار گرفتن بر سر راه کاروانی چین اهمیت فراوان یافت. از قدیم در حیات اقتصادی و سیاسی واحه‌ی مرو و دره‌ی مرغاب اهمیت داشت؛ در دوره‌ی ساسانیان مقر مرزبان مرو بود، و در ۶۵۱ ب‌م (۳۱ هق)، یزدگرد III، آخرین پادشاه ساسانی، در ده رزیق (raziq) در نزدیکی مرو کشته شد، و ۲ سال بعد این شهر به تصرف اعراب در آمد. در اواسط قرن ۸م ب‌م مرکز نهضت اجتماعی و سیاسی بزرگی شد که ابومسلم خراسانی در رأس آن قرار داشت؛ در دوره‌ی سلا-

(۱)Marmara (۲)myrrh (۳)Merneptah

جوقیان بر رونق آن افزود، و سلطان سنجر آن را از نو پایتخت خود ساخت؛ غزها آن را تاراج کردند (۵۴۸ هق)؛ در حمله‌ی مغول بکلی ویران شد (۶۱۸ هق)، و دره‌ی پررونق مرغاب، به علت منهدم شدن سدی که بر رود مرغاب بسته شده بود، بیابانی بی‌آب و علف شد؛ اگرچه بعداً شهر و سد مرغاب از نو به فرمان شاهرخ ساخته شد، مرو رونق خود را باز نیافت؛ در دوره‌ی صفویه جزئی از ایران ولی همواره دستخوش مهاجمات ازبکها بود. در ۱۸۸۴ روسها آن را اشغال کردند؛ نزدیک مرو کهنه، که حالیه بیرام علی (bayrām) نام دارد، شهر تازه‌ای بنا نهادند که تا ۱۹۳۷ مرو نام داشت (جه 100'۳۷)، و سپس نامش به ماری (māri) تبدیل شد.

مروارید[1] یا **در** (dorr)، عربی **لؤلؤ** (lo'lo')، ماده‌ی مترشح از پوشش بعضی از نرمتنان دوکپه‌ای که به عنوان جواهر از آن استفاده می‌شود. ماده‌ای است آلی نه معدنی، و تشکیل شده است از قشرهای متحد المرکز متناوبی از یک ماده‌ی آلی شاخی و منشورهای کلسیت یا آراگونیت (کربونات کلسیوم متبلور) که گرداگرد یک جسم تحریک‌کننده‌ی بدن حیوان، از قبیل یک انگل یا یک دانه‌ی شن، تشکیل میشود. بنابراین، جنس آن از همان جنس ماده‌ی سازای قسمت درونی صدف نرمتن است؛ تفاوت قشرهای بیرونی و درونی دانه‌ی مروارید در آن است که قشرهای بیرونی از کلسیت و قشرهای درونی از آراگونیت ساخته شده است. دانه‌ی مروارید ممکن است به شکل کره یا گلابی یا دکمه یا نامنظم باشد، که به همین ترتیب از ارزش آن هم کاسته میشود. بهترین مرواریدها معمولاً رنگ سفید دارند، ولی ممکن است رنگ صورتی و زرد و سبز و آبی و قهوه‌ای و سیاه نیز پیدا کنند. مروارید سیاه، به سبب کمیابی آن، اغلب بسیار گرانبها است. هرچه قشرها نازکتر باشد، نور انعکاسی و انکساری دانه‌ی مروارید و قزحانی آن بیشتر و ارزش آن زیادتر است. مروارید را مانند جواهرات دیگر برش و صیقل نمیدهند. بسیار نرم است و اسید و حرارت به آن آسیب میرساند، و چون ماده‌ی آلی است در معرض تباهی و پوسیدگی قرار میگیرد. از لحاظ تجارتی، مرواریدهای ارزنده از صدف خوراکی (← صدف)، خصوصاً جنس (*Margaritifera vulgaris*)، به دست میآیند. مهمترین مراکز صید صدف مروارید خلیج فارس، سواحل چین و هند و ژاپن و استرالیا و مجمع‌الجزایر سولو، بعضی از جزایر قکب، ونزوئلا و امریکای مرکزی، و رودخانه‌های اروپا و امریکای شمالی است؛ در زمانهای قدیم بحر احمر نیز یکی از مراکز مهم صید مروارید بوده است. پرورش مروارید در این اواخر رواج یافته است، و آن چنان است که در پوشش صدف مروارید سوراخی تولید میکنند و دانه‌ی مروارید بسیار خردی را در آن قرار میدهند، و دهانه‌ی آن سوراخ را میبندند تا جانور بتدریج بر گرد آن دانه‌ی کوچک قشرهای تازه ترشح کند و دانه‌ی مروارید درشتی بسازد. تشخیص مروارید طبیعی از "مروارید پرورده" به وسیله‌ی اشعه‌ی ایکس ممکن است.

مروارید، خواجه عبدالله: ← عبدالله مروارید.

مروارید، رود: ← کانتون یا پرل، رود.

مروارید، گردنه‌ی: ← سورسور، دهستان.

مرواریدتپه: ← فتح‌آباد، قوچان.

مرواریددوزی: ← گلدوزی.

مروالرود، شهر کوچک قدیم، ترکمنستان؛ ← مروالروذ.

مروالروذ (marvo'r.ruz) یا **مروالرود** [= مرورود (marv.rud)]، شهر کوچک قدیم، ترکمنستان، نزدیک مرو و مسیر علیای رود مرغاب. منسوب به آن مرورودی (marvaruzi) است.

مروالشاهجان: ← مرو، شهر ترکمنستان.

مروان I، خلیفه‌ی اموی؛ ← مروان ابن حکم.

مروان II، خلیفه‌ی اموی؛ ← مروان ابن محمد.

مروان ابن ابی حفصه، شاعر عصر عباسیان؛ ← عربی، ادبیات، قسمت XI.

مروان ابن حکم [مروان I] (marvāne 'bne-hakam)، ۲–۶۵ هق، ۴مین خلیفه‌ی (۶۴–۶۵ هق) اموی، پدر خلفای مروانی؛ متمکه یا طائف. در خلافت عثمان کاتب (منشی) او بود، و روز قتل عثمان زخم بر داشت. در واقعه‌ی جمل با حضرت علی ع جنگید. معاویه او و پسر عمویش سعد ابن عاص را متناوباً به فرمانداری مدینه منصوب کرد. سپس معاویه از ترس جاه‌طلبیهای وی او را از خدمت معاف کرد، و او مدتی در گمنامی میزیست. چون از مخالفان حضرت حسین ع بود، پس از مرگ یزید ابن معاویه از مدینه به شام گریخت. بعد از کناره‌گیری معاویة ابن یزید، مروان که از بنی امیه مأیوس شده بود قصد کرد که به جانب عبدالله ابن زبیر رو کند، ولی عبیدالله ابن زیاد او را بر انگیخت که خود مدعی خلافت شود. مروان اندرز عبیدالله را پذیرفت و نخست مردم اردن با او بیعت کردند و سپس به شام در آمد و بر تخت خلافت جلوس کرد (۶۴ هق) و حسن تدبیر از خود نشان داد. چون مردم مصر با عبدالله ابن زبیر بیعت کرده بودند به آنجا رفت و مصریان به اطاعت او گردن نهادند، و پسرش عبدالملک را به فرمانداری آنجا منصوب کرد. پس از بازگشت به دمشق به مرض طاعون از دنیا رفت. مدت خلافتش بیش از ۹ ماه و ۱۸ روز طول نکشید.

مروان ابن محمد [مروان II] (marvāne-'bne mohammad)، ۷۲–۱۳۲ هق، ۱۴مین و آخرین خلیفه (۱۲۷–۱۳۲ هق) از سلسله‌ی امویان. وی بعد از خلع و طرد ابراهیم ابن ولید به خلافت نشست. گویند او را، به سبب آنکه گلی را به نام وردالحمار دوست میداشت، مروان حمار (hemār) خوانده‌اند، و اقوال دیگر هم درین باب نقل کرده‌اند. در زمان او عبدالله ابن معاویه در کوفه خروج کرد، و خوارج در واسط و کوفه و حضرموت قیام کردند، و سلیمان ابن هشام در حمص شورید، و ابومسلم خراسانی و شیعه‌ی عباسی در خراسان خروج کردند، و عاقبت ابومسلم، پس از شکست نصر ابن سیار لیثی، لشکر به عراق روانه کرد، و آن لشکر در محرم ۱۳۲ هق کوفه را فتح کرد، و سفاح (اولین خلیفه‌ی عباسی) را به خلافت بر داشت (ربیع الاول ۱۳۲ هق). مروان حمار در کنار زاب کبیر از لشکر خراسان شکست خورد، و از آنجا به دمشق و سپس به مصر رفت، و در آنجا کشته شد (محرم یا صفر ۱۳۲ هق). با شکست زاب و فرار مروان، خلافت و دولت اموی در شام و مشرق اسلامی خاتمه یافت، و خلافت به دست عباسیان افتاد. مخالفانش او را مروان جعدی میخواندند (← جعد ابن درهم).

مروان حمار: ← مروان ابن محمد.

مروپه[2] (merope)، در اساطیر یونان. ۱- یکی از پلیادها. همسر سیسوفوس، شاه کورنت، و مادر گلاوکوس بود. بنابر یک اسطوره، وی به علت شرمساریی که از همسری با یکی از میرندگان پیدا کرده بود، به صورت "پلیاد مفقود" در آمد (← ثریا یا پروین). ۲- دختر اینوپیون[3] (oyno-pion). اوریون عاشق او شد، و چون پدرش به همسری آن دو اجازه نداد، اوریون به وی تجاوز کرد و اینوپیون به انتقام اوریون را کور کرد.

مروج الذهب [مروج الذهب و معادن الجوهر morujo 'z.zahab va ma'ādeno 'l.jā-har]، کتابی به عربی، در تاریخ عمومی و مخصوصاً تاریخ عرب و خلفای اسلام تا زمان خلافت مطیع عباسی، تألیف ابوالحسن علی ابن حسین مسعودی، که مؤلف در سال ۳۳۶ هق از تألیف آن فارغ شده است. چنانکه خود مؤلف در آغاز کتاب گفته است، این کتاب ایجاز و اختصار کتاب اخبار الزمان و کتاب الاوسط خود اوست. مروج الذهب مشتمل بر ۱۳۲ باب، و از منابع مهم تاریخ اسلام و پیش از اسلام است. یوهان گیلدمایستر[4] (yohān gildemāyster؛ ۱۸۱۲–۹۰) قسمت مربوط به هند آن را با ترجمه‌ی لاتینی در سال ۱۸۳۸ در بن چاپ کرده است. شپرنگر قسمتی از آن را به انگلیسی ترجمه کرد، و در سال ۱۸۴۱ به چاپ رسانید. باربیه دو منار و پاوه دو کورتی متن کتاب را با ترجمه‌ی فرانسوی آن در ذیل متن عربی در ۹ جلد در پاریس به طبع رسانیدند. از آن پس متن آن مکرر در مصر چاپ شده است. میرزا حیدر علی فخرالادباء در سال ۱۳۱۶ هق آن را به امر ظل‌السلطان به فارسی ترجمه کرده است (نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی [ملی سابق] است).

مرودشت (marv.dašt)، بخش (جه ۱۰۷'۵۴۹ سش ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس). از سردسیرات فارس محسوب میشود. رود سیوند (← پلوار) مشروبش میسازد. رود کر از ج آن میگذرد. محصولاتش غلات، چغندر، برنج، و فراورده‌های دامی است. کارخانه‌ی قند دارد. بر طبق تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۳۸ هش دهستان مرودشت از بخش زرقان منتزع و تبدیل به بخش شد. مرکزش، شهر **مرودشت** (جه ۲۵'۴۹۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۴۸ کیلومتری لش شیراز قرار دارد. نیز ← مرودشت، دشت تاریخی.

(۱)pearl (۲)Merope (۳)Oenopion (۴)Gildemeister

مرودشت (marv.dašt)، دشت تاریخی وسیع و مشهور فارس که از ۳۰کیلومتری ل شیراز شروع شده تا ۷۰کیلومتری آن ادامه مییابد، و از ش به غ ح ۶۰ کیلومتر ممتد است. در گوشه و کنار آن آثار معظم تخت جمشید، استخر، نقش رستم، نقش‌رجب، کتیبه‌ی حاجی آباد، و قدمگاه قرار دارند. علاوه بر این، تلها و تپه‌های متعددی در آن باقی است که حاوی آثار ما قبل تاریخ هستند، و در بسیاری از آنها کاوشهای علمی صورت گرفته است که در نتیجه مقداری ظروف سفالی ظریف منقوش، کارد سنگی، و اشیاء مسی به دست آمده است. مهمترین این تلها و تپه‌ها عبارتند از تل باکون، تل جری (jeri)، تل جمبولو (jambulu)، تل چهل‌برجی، تل روباهی، تل سیاه، تل شقا، تل گپ (gap)، تل گرگی (gorgi)، تل مشکی (meški)، و تل تاج آباد. از آثار دوره‌ی اسلامی آن میتوان بند امیر، قلعه‌ی استخر، و پل خان را نام برد.

مرودشت، رود، ← پلوار.

مرودک (marudak)، شکل کلمه‌ی **مردوک** خدای بابل در کتاب مقدس (ارمیا ۵۰:۲)

مرودکـبلدان: ← کلده.

مروده: ← مور، رود.

مرورود: ← مروالرود.

مرورودی (marvarudi)، منسوب به مروالرود. نیز ← مرورذی.

مرورودی، خالد ابن عبدالملک: ← خالد ابن عبدالملک مرورودی.

مروزی (marvazi)، منسوب به مرو. نیز ← مرورودی.

مروژک[1]، سلاومیر (slāvomir mrojek)، ۱۹۳۰— ، نمایشنامه‌نویس و داستان کوتاه‌نویس لهستانی. هنگامی که به عنوان روزنامه‌نگار در روزنامه‌ای در کراکوف کار میکرد، به نوشتن داستانهای کوتاه طنزآمیز آغاز کرد. انتشار نخستین مجموعه‌ی آنها، فیل (۱۹۵۷)، با موفقیت رو به رو شد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ روزنامه‌نگاری را ترک گفت و به نمایشنامه‌نویسی پرداخت، و پس از نخستین نمایشنامه‌اش، پلیس (۱۹۵۸)، چند نمایشنامه‌ی کوتاه دیگر نوشت. اولین نمایشنامه‌ی بلندش، تانگو، در ۱۹۶۴ بر روی صحنه رفت و در سراسر اروپا به اجرا در آمد.

مروست (marvast)، ده (جم ۲٬۳۳۷ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان هرات و مروست، بخش شهر بابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)، ۹۶کیلومتری ل‌غ شهر بابک. محصولش غلات است. قالیبافی دارد.

مرو شاهجان: ← مرو.

مروونژیان[2] (merovanjiān؛ از فنس) یا **مروونژینها** (merovanjian-؛ از فنس)، سلسله‌ای از شاهان فرانک، از اعقاب مروه[3] (merove)، سرسلسله‌ی فرانکهای سالیان (← فرانکها)، که پسرش شیلدریک I و نوه‌اش کلوویس I بودند. پس از مرگ (۵۱۱) کلوویس I، مملکت میان اعقاب وی به ممالکی جزء، چون اوستراسیا و نوستری و بورگونی، تجزیه شد. این ممالک، که مرزهایشان پیوسته در تغییر بود، اغلب برای مدت کوتاهی با هم تلفیق میشدند؛ و همه‌ی آنها در دوره‌ی فرمانروائی (۶۲۹–۶۳۹) داگوبر I تحت حکومت واحد در آمدند. فرمانروائی مروونژیان، قبل از داگوبر I، به سبب کشمکشهائی که میان اشراف و رقبائی که در پی یافتن قدرت بودند، خصوصاً میان ملکه برونهیلدا و ملکه فردگوند، دوچار هرج و مرج بود. آخرین فرمانروای مقتدر مروونژیان داگوبر I بود و اعقابش، که به شاهان بیکاره معروف بودند، کاملاً تحت نفوذ کاخبانان (← کاخبان) قرار داشتند (← کارولنژیان) که، وقتی پپن کوتاه شیلدریک III آخرین شاه مروونژیان را وادار به کناره‌گیری کرد (۷۵۱)، فرمانروایان واقعی فرانسه شدند.

مروونژینها: ← مروونژیان.

مروه، پدر شیلدریک I، ← مروونژیان.

مروه (marva)، تپه‌ای در مکه، به فاصله‌ی ح ۴۲۰ متر از صفا، که عمل سعی میان آن و صفا صورت میگیرد. پیش از این برجستگیهای صفا و مروه به کوههای اطراف اتصال داشته و اکنون خیابانهائی در اطراف حرم مکه ساخته شده و ارتباط صفا و مروه با کوهها از میان رفته است.

مروی، حاجی محمد حسین خان (marvi)، ملقب به **فخرالدوله،** ف ۱۲۳۳ هق، پسر بیرامعلی خان از سران ایل قاجار که از زمان سلاطین صفوی نگاهداری شهر مرزی مرو به ایشان سپرده شد. پس از آنکه بیگی جان، والی متعصب و زیرک بخارا، ازبکان را مطیع خود ساخت، در نبردی که میان او و بیرامعلی در گرفت بیرامعلی کشته شد و پسرش جای او را گرفت؛ وی نیز در مقابل بیگی جان نتوانست مقاومت کند و شهر مرو را تسلیم او کرد. بیگی جان سخت با مذهب شیعه بد بود، و محمد حسین خان برای حفظ جان ظاهراً به مذهب او که نوعی تصوف بود در آمد، ولی همیشه از او بیمناک بود. چون دانست که بیگی جان قصد جان او را دارد، از مرو گریخت و با تحمل سختیهای فراوان و با پوشیدن لباس درویشی از تبت و بدخشان و کابل گذشت و در این شهر یکی از خدمتگزاران سابق خود، که او را شناخته بود، وسایل سفر شایسته‌ی او را فراهم کرد، و او از راه سیستان خود را به قلعه‌ی قاین خراسان رسانید و عاقبت به تهران آمد و در دربار فتحعلی شاه تقرب پیدا کرد. بیگی جان که از پناهندگی خان مروی به ایران آگاه شد، همه‌ی کسان او را کشت. خان مروی مردی دانشمند بود و در تهران به تکمیل معلومات ادبی خود ادامه میداد. ندیم فتحعلی شاه بود و در حقیقت از وزرا و مشاوران او به شمار میرفت. ← مدرسه‌ی مروی و بازارچه‌ی مجاور آن (اکنون دیگر بازارچه‌ی مسقف نیست) از بناهای او است.

مروی، مدرسه‌ی (marvi)، از مدارس قدیمی شهر تهران که در دوره‌ی فتحعلی شاه قاجار ساخته شده و به نام بانی آن، فخرالدوله (← مروی، حاج محمد حسین خان)، مدرسه‌ی فخریه (faxriyye)، نیز نامیده میشده است. این بنا مشتمل بر جلوخان، سردر، صحن بزرگ، حجرات، دو مدرس، و ایوانهای متعددی است که با کاشیکاری تزیین یافته است. دارای کتیبه‌هائی است که در یکی از آنها در ایوان مقابل در ورودی، و در بالای مدرس آن نام فتحعلی شاه قاجار به چشم میخورد.

مره، قبیله، ← محمد ص، قسمت ۳۳.

مری[4] (mari) یا **سرخنای** (sorx.nāy)، مجرای لوله‌مانندی که قسمت تحتانی حلق را به معده متصل میکند. ح ۲۵ سم طول دارد، و در برابر ستون فقرات در قفسه‌ی سینه پایین میآید و، درست پیش از متصل شدن به معده، از دیافراگم میگذرد. دیواره‌ی آن از الیاف ماهیچه‌ای حلقوی و راست ساخته شده تا بتواند حرکت موج‌شکل داشته باشد و لقمه‌ی غذا را از حلق به معده براند. سطح داخلی مری دارای غده‌هائی است که ترشح مخاط میکند و سبب لیزی دیواره‌ی آن و آسانتر شدن حرکت لقمه میشود. نیز ← حلق، شکل.

مری: ← عضاده، در اسطرلاب.

مری[5] (meri)، ۱۸۶۷–۱۹۵۳، ملکه‌ی همسر جورج V و مادر ادوارد VIII و جورج VI پادشاهان انگلستان.

مری I، ملکه‌ی انگلستان، ← ماری تودور.

مری[5] II (-meri)، ۱۶۶۲–۹۴، ملکه‌ی (۱۶۸۹–۹۴) انگلستان، دختر جیمز II، متولد لندن. در آیین پروتستان بار آمد (گرچه پدرش کاتولیک بود)، و با امیر پروتستان اورانژ (بعداً ویلیام III) وصلت کرد (۱۶۷۷). پس از انقلاب باشکوه (۱۶۸۸–۸۹) به انگلستان رفت و در ۱۶۸۹، مشترکاً با شوهرش (← ویلیام III) شاه اعلام شد، اما در واقع فقط در غیبتهای شوهرش فرمانروائی داشت. گرچه میان هلندیها و انگلیسها محبوبیت داشت، مناقشات سیاسی شوهر، پدر، و خواهرش آن استوارت زندگی را بر وی تلخ ساخته بود.

مری[6]، جان میدلتن (jān midəltən mëri)، ۱۸۸۹–۱۹۵۷، نویسنده و نقدنویس انگلیسی. در ۱۹۱۹ سردبیر مجله‌ی آتناوم بود، و در ۱۹۲۳ مجله‌ای به نام آدلفی تأسیس کرد که تا ۱۹۴۸ به آن وابسته بود. با شخصیتهای ادبی متعدد دوستی داشت، از جمله ت. س. الیت، د. ه. لارنس، و ورجینیا وولف. از جمله‌ی کتابهای نقدی او است: مسئله‌ی سبک (۱۹۲۲)، کیتس و شکسپیر (۱۹۲۵)، پسرزن (۱۹۳۱) که زندگینامه‌ای از د. ه. لارنس است؛ ویلیام بلیک (۱۹۳۳)؛ جانتن سویفت: زندگینامه‌ای انتقادی (۱۹۵۴). با آنکه در اواخر زندگی وضع خود را نسبت به طرفداران صلح تغییر داده بود، کتابی به نام ضرورت صلح‌طلبی (۱۹۳۷) نوشت و در جنگ II روزنامه‌ای به نام اخبار صلح منتشر میکرد.

مری[7]، گیلبرت (gilbərt mëri)، ۱۸۶۶–۱۹۵۷، دانشمند انگلیسی در آثار کلاسیک، متولد استرالیا. در ۱۹۰۸ به استادی زبان یونانی در دانشگاه آکسفرد منصوب شد. بیشتر به یونانی‌

---

(۱)Mrożek (۲)Merovingians (۳)Mérovée (۴)esophagus (۵)Mary (۶)Murry (۷)Murray

دانی و ترجمه‌ی درامهای یونانی شهرت دارد. ترجمه‌های وی چنان است که آهنگ و سبک نوشته‌های اصلی را بخوبی منعکس میسازد. از جمله‌ی آثار او است، تاریخ ادبیات قدیم یونان (۱۸۹۷)؛ طلوع حماسه‌ی یونانی (۱۹۰۷)، اثوریپیدس و عصر او (۱۹۱۸)، سنت کلاسیک در شعر (۱۹۲۷)، و هلنیسم و دنیای نو (۱۹۵۳). مری برای تأمین صلح جهانی فعالیت میکرد. رئیس جامعه‌ی اتحاد ملتها (۱۹۲۹–۳۸) و اولین رئیس شورای عمومی جامعه‌ی ملل بود. چندین کتاب درباره‌ی سیاست بین‌المللی نوشته است، از جمله آزادگی و تمدن (۱۹۳۸).

مریان[1]**، ماتئوس** (māteus meriān)، مهین، ۱۵۹۳–۱۶۵۰، حکاک و طراح سویسی. در فرانکفورت‌آم‌ماین اقامت گزید (ح ۱۶۲۳)، و در آنجا به کار حکاکی، انتشارات، و چاپ پرداخت و آثار قلمزنی بیشماری با موضوعات جنگ، شکار، و دورنما خلق کرد. رقص مرگ از جمله آثار اوست. پسرش، **ماتئوس مریان**، کهین، ۱۶۲۱–۸۷، صورتساز و نقاش سویسی در صحنه‌های تاریخی. در آمستردام، انگلستان، پاریس، و فرانکفورت‌آم‌ماین کار کرد. نمونه‌های هنر او در تابلوی شهادت قدیس لارنتیوس (کلیسای جامع بامبرگ) و رستاخیز، و پورتره‌ای از خواهر خودش (در بال) مشهود است. دختر مریان مهین، **ماریا زیبیلا** (māriā zibilā؛ ۱۶۴۷–۱۷۱۷)، نیز نقاش بود. در نقاشی طبیعت، حشرات، و گلها چیره‌دست بود.

مریانش، ولایت، ویلز؛ ← مریانشر.

مریانشر[2] (meriānəṯšər) یا **مریانش**، ولایت [← کاونتی] (۱٬۷۰۹ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۳۵٬۲۷۷)، ل ویلز؛ مرکزش دالگلای[3] (dālgelāy؛ در ۱۹۷۱ جه ۲٬۵۶۴). منطقه‌ای کوهستانی، خاکش فقیر، و منابع ثروتش معادن منگنز، سنگ لوح، و سنگ آهک است. مناظر زیبایش جالب سیاحان است. یکی از آخرین نواحیی بود که تسلیم نفوذ انگلیسها شد. قسمت عمده‌ی اهالی به زبان ویلزی تکلم میکنند. در ۱۹۷۴ قسمتی از ولایت ⇐ گوینه شد.

مریانج (maryānaj) یا **مریانه** (maryāna)، شهر (جه ۱۴۸٬۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهار-بلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۶کیلومتری غ همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد.

مریانه، همدان؛ ← مریانج یا مریانه.

مری آو گیز[4] (meri āv giz)، فنه **ماری دو لورن** (māri dë loren)، ۱۵۱۵–۶۰، ملکه‌ی اسکاتلند، زن جیمز V اسکاتلند و مادر ماری استوارت. پس از مرگ (۱۵۴۲) جیمز کوشید که فرانسه و اسکاتلند را به هم بپیوندد. زمانی که نایب‌السلطنه بود (۱۵۵۴–۵۹) دخترش را به دوفن فرانسه به زنی داد (۱۵۵۸)، و سپاهیان فرانسوی را به اسکاتلند آورد تا در برابر پروتستانها و طرفداران انگلستان بایستند.

مری آو مادیناه (meri āv mādinā)، ۱۶۵۸–۱۷۱۸، ملکه‌ی جیمز II انگلستان. چون کاتولیکی دیندار بود در انگلستان منفور بود، و تولد (۱۶۸۸) پسرش (یک ولیعهد کاتولیک) موجب تشدید این تنفر شد، که عاقبت به انقلاب باشکوه و طرد جیمز II از انگلستان انجامید. مری به اتفاق پسرش به فرانسه گریخت. وی از خاندان اشرافی استه و دختر آلفونسوی IV، ملقب به دوک مودنا، بود.

مری برد، ارض[6] (məri bërd)، بخش وسیعی از ناحیه‌ی جنوبگان، ش ← سد راس و ← دریای راس. در ۱۹۲۹ ر. ا. برد آن را کشف کرد، و مدعی مالکیت امریکا بر آن شد.

مریت[7]**، فردریک** (fredrik mariət)، ۱۷۹۲–۱۸۴۸، داستانویس انگلیسی. سالهای خدمتش در نیروی دریائی زمینه‌ی خلق داستانهای پرهیجانی از ماجراهای دریائی را فراهم آورد. داستانهایش شامل فرانک میلدمی (۱۸۲۹)، و پیتر ساده (۱۸۳۴) است. در سالهای بعد وقت خود را صرف نوشتن کتابهای پرماجرا برای کودکان کرد، که کودکان نیو فارست (۱۸۴۷) برجسته‌ترین آنها به شمار میرود. سفرش (۱۸۳۷–۳۹) به امریکای شمالی سبب شد که نسبت به آداب و رسوم امریکائیها نظر نامساعدی پیدا کند؛ خاطرات این سفر را در کتاب سفرنامه‌ی امریکا (۱۸۳۹) منعکس کرده است.

مریتسبرگ، افریقای جنوبی؛ ← پیترمریتسبرگ.

مریچ‌محله (marij.mahalle)، ده (جه ۱٬۲۰۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دابو، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۸کیلومتری ل‌ش آمل. رود هراز مشروبش میکند. محصولاتش برنج و کنف است. از ۲ محله‌ی بالا و پایین تشکیل شده است.

مریخ[8] (merrix) یا **بهرام**، در نجوم، ۴مین سیاره (از لحاظ فاصله تا خورشید) در منظومه‌ی شمسی، و اولین سیارات علوی (← سیارات، جدول مشخصات). سطحش قرمز تیره یا نارنجی است؛ رنگ سبز نواحی نزدیک استوای آن را به علت وجود گیاهان میپندارند. فصولی شبیه فصول زمین دارد که، به علت تمایل محور آن نسبت به مدارش (′۵۰ °۲۴)، دو برابر فصول زمین طول میکشد. ج. و. سکیاپارلی در ۱۸۷۷ وجود شبکه‌ای از خطوط مستقیم، موسوم به کانالها، را در آن خبر داد، و بعضی منجمان آنها را کار موجودات باشعوری دانستند، ولی عکسها و داده‌هائی که از مارینر IV (قمر مصنوعی) به زمین فرستاده شد (۱۹۶۵) نشانه‌ی بیابانهای وسیع و دهانه‌های آتشفشانی است، و هیچ اثری از این "کانالها" و موجودات زنده در آنها دیده نمیشود. کمربند تشعشی محدود پویش به وسیله‌ی انسان را، علی رغم جو رقیق آن، امکانپذیر میسازد. اختلاف دمای روز و شب در مریخ، به علت جو رقیق آن زیاد است: °۲۷ صد بخشی (ظهر) و °۷۳– صد بخشی (نیمه‌شب). مریخ دو قمر دارد که به وسیله‌ی ایسف هال[9] (eysəf hāl، ۱۸۲۹–۱۹۰۷، منجم امریکائی) در ۱۸۷۷ کشف شد. قمر درونی، فوبوس (fobos)، به قطر ۱۱ کم، دوره‌ی تناوب دورانی بسیار کوتاهتر از دوره‌ی تناوب مریخ دارد؛ قمر بیرونی، دیموس (deymos)، به قطر ۶ کم، کوچکترین قمر سیارات میباشد. نیز ← سیارات سبعه.

مرید (morid) [عربی، ← خواهنده]، در نزد صوفیه، عنوان کلی هر سالک صوفی که هنوز به مقام شیخی و مرشدی نرسیده و نسبت به شیخ و پیری که مرشد (moršed) و مراد (morād) او خوانده میشود، ارادت میورزد. صوفیه در باب آداب سلوک مرید و مراد نسبت به یکدیگر تدقیقات بسیار کرده‌اند، اما زبده و خلاصه‌ی تمام اقوال مشایخ درین باب آن است که مرید باید در مقابل مراد بکلی مسلوب الاختیار باشد، چنانکه جز به اشارت و ارشاد شیخ در هیچ چیز خویش تصرف نکند، و اقوال و حکایات بسیار درین باب در کتب صوفیه نقل شده است، که صدق ارادت را شرط اصلی سلوک میشمارند، و تبعیت و اطاعت محض نسبت به شیخ را نشان صدق ارادت میدانند. آداب دیگر که در سلوک با شیخ و مرشد مراعات آنها لازم است همه ناشی ازین اصل است؛ و شرح آنها در کتب صوفیه، مثل رساله‌ی قشیریه و عوارف المعارف آمده است. نیز ← شیخ؛ صحبت؛ سالک.

مریدان (moridān)، ده (جه ۱٬۱۴۵ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)؛ ۸کیلومتری ج لنگرود. محصول لاتش برنج، چای، و ابریشم است.

مریدا[10] (meridā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۵۳٬۸۵۶)، کرسی ایالت یوکاتان، ج‌ش مکزیک؛ بنای ۱۵۴۲. کلیسای جامعی از ۱۵۹۸ و دانشگاه دارد. صنعت کتان سیال آن مهم است.

مریدا[10] (meridā)، عربی **ماریده** (māreda)، نام قدیم آن **آوگوستا امریتا** (āgustā emeri-tā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۰٬۵۵۹)، ایالت باذاخوث، ج غ اسپانیا، در فاصله‌ی ۵۳کیلومتری ش‌ش باذاخوث. صنایع نساجی و چرمسازی و صابونسازی و تهیه‌ی چوب‌پنبه و کلاه دارد؛ آثار بازمانده‌ی از دوره‌ی رومیان آن مشهور است، آمفی‌تئاتر، پل، آبراهه، سیرک، معبد، طاق نصرت ترایانوس، و تئاتر ستوندار. در ۲۳ ق‌م توسط آوگوستوس بنا شد؛ در ۷۱۲ ب‌م به تصرف مورها درآمد؛ آلفونسوی IX آن را از مسلمانان پس گرفت (۱۲۳۰).

مریسیع؛ ← محمد ص، قسمت ۳۵.

مریش اوستراو، چکوسلواکی؛ ← مورافسکا اوستراوا.

مریلند[11] (meriland) یا **ماریلند** (māri-land)، ۷مین ایالت (۲۷٬۳۹۴ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۳٬۹۲۲٬۳۹۹)، ش کشمه؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه؛ کرسی آن آناپولیس و بزرگترین شهرش بالتیمور. از غ و ج‌غ عمدتاً به رود پوتومک، و از ش جزئاً به قطا محدود است. خلیج چسپیک قسمتی از آن را، به نام ساحل شرقی، از سرزمین اصلی ایالت جدا میکند. محصولاتش تنباکو، لبنیات، مواشی، و اسب، و

(۱)Merian (۲)Merionethshire (۳)Dolgellau (۴)Mary of Guise (۵)Mary of Modena (۶) Marie Byrd Land
(۷)Marryat (۸)Mars (۹)Hall (۱۰)Mérida (۱۱)Maryland

مصنوعاتش فولاد، کشتی، وسایط نقلیه، مواد شیمیائی، منسوجات، قند، و نفت است. در جنگ داخلی امریکا جزء اتحادیه بود. در ۱۷۸۸ در جرگه‌ی کشورهای متحد امریکا در آمد.

مریم[1] (maryam)، (*Polianthes tuberosa*)، گیاهی دارای ساقه‌های نرم که برای گلهای سفید بسیار معطرش کاشته میشود. اصلش از مکزیک است.

مریم[2] (maryam)، یکی از کسانی که در پای صلیب حضرت عیسی حضور داشتند. احتمالاً مادر یعقوب حواری (یعقوب اصغر) بوده است؛ شاید هم خواهر مریم عذرا بوده باشد (متی ۵۶.۲۷، ۶۱؛ مرقس ۴۰.۱۵، ۴۷؛ ۱.۱۶، ۱۰.۲۴؛ یوحنا ۲۵.۱۹). ذکرانش ۹ آوریل است.

مریم[2]، خواهر الیعازر و مرثا. بزرگترین خوشبختی وی آن بود که "نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را میشنید" (لوقا ۳۸.۱۰–۴۲؛ یوحنا ۱.۱۱–۴۶؛ ۱.۱۲–۹). بعضی وی را با مریم مجدلیه یکی میدانند.

مریم[3]، در کتاب مقدس، نام خواهر موسی و هارون. چون مادر موسی فرزند خود را از ترس کشته شدن به دست مأموران فرعون، به الهام الاهی، در سبدی گذاشت و بر رود نیل رها کرد، خواهر موسی مراقب آن سبد بود، و هنگامی که زن (یا دختر) فرعون بچه را از آب گرفت و او را به فرزندی پذیرفت، همین مریم مادر خود را به عنوان دایه معرفی کرد، و موسی در کنار مادر بزرگ شد. هنگام خروج از مصر و گذشتن از دریای قلزم، مریم با زنان دیگر بنی اسرائیل سرودخوانان از پی موسی از دریا گذشتند (خروج ۴.۲–۸؛ ۲۰.۱۵ و ۲۱؛ اعداد ۱۲؛ قرآن بدون ذکر نام، قصص 10).

مریم یا مریم عذراء (azrā')، مادر باکره‌ی عیسی مسیح. در عهد شرح مبسوطی در باره‌ی وی و مژده‌ی فرشته به او در باره‌ی اینکه عیسی از او متولد خواهد شد آمده است. با یوسف، نجار ناصری، که از خویشان الیصابات بود، ازدواج کرد. در برخی از صحنه‌های زندگی عیسی در عهد، خصوصاً هنگام وقوع معجزه در قانا و در موقع مصلوبیت او، به مادر وی مریم نیز بر میخوریم. مریم از نخستین ادوار تاریخ مسیحیت مورد احترام بوده است؛ روایات مسیحی اخبار مشروحتری از او میدهند، بدین سان، والدین او ← قدیس ژوآشم و حنا بوده‌اند؛ به نذر به معبد اورشلیم به عنوان باکره تقدیم شده بوده است، و یوسف مقدس بعدها عفت او را محفوظ داشته؛ و پس از مرگ عیسی یوحنای حواری از او نگاهداری کرده است. مریم در کلیساهای ارتدوکس و کاتولیک رومی به عنوان مادر خدا بسیار محترم است، اما به عنوان خدا مورد پرستش نیست (← تثلیث). کلیسای کاتولیک رومی معتقد است که او مبرّا از گناه ذاتی بشر تولد یافته، تا پایان عمر باکره مانده، و تن او مستقیماً به آسمان صعود کرده است. بسیاری از کاتولیکها هر روز با خواندن سرودها و دعاهای مخصوص مهر و احترام خود را نسبت به او ابراز میدارند. هر روز شنبه و همچنین ماه مه به مریم اختصاص دارد، و او دارای اعیادی است که از آن جمله‌اند ۸ دسامبر (عید آبستنی مریم، که در کشمه بدان اهمیت داده میشود)؛ ۲ فوریه (← عید تطهیر عذرا)؛ ۲۵ مارس (عید بشارت، روزی که جبرائیل تولد عیسی را اعلام داشت)؛ ۱۵ اوت (عید صعود)؛ و ۸ سپتامبر (عید تولد). با آنکه مسیحیان پروتستان چندان در بند تقدیس مریم نیستند، برخی از گروههای آنان چون "کلیسای اعلی" (بخشی از کلیسای انگلیکان) برای او احترامی فراوان قائلند. کلیساهای غیر انجیلی (مخصوصاً در ایام عید تولد مسیح) از مریم به احترام یاد میکنند، و کلیساهای انجیلی افراطی بکلی وی را از یاد برده‌اند.

آنچه گفته شد، بنا بر معتقدات مسیحیان است. روایات اسلامی، که به صورت عمده مستند به قرآن است، در باره‌ی حضرت مریم چنین میگوید، وی مادر عیسی است و مادرش حنه (← قدیسه حنا در روایات مسیحی) همسر عمران بود، حنه سترون بود و آرزوی فرزند کرد و از خدا خواست که به او فرزندی ببخشد و نذر کرد که اگر پسری بیاورد او را از خادمان بیت‌المقدس سازد، آبستن شد و در زمان آبستنی او عمران از دنیا رفت، حنه دختری آورد و او را مریم (به معنی عابده) نامید، سپس او را به معبد برد و به سرپرستان آن سپرد، چون مریم دختر عمران از پیشوایان احبار بود، بر سر نگاهداری او با یکدیگر به رقابت افتادند و سرانجام زکریا، پدر حضرت یحیی، که شوهر خاله‌ی مریم بود تربیت او را بر عهده گرفت. چون مریم بزرگ شد، زکریا اطاقی را در معبد مخصوص او گردانید، و خدا جبرائیل را به صورت بشری بر مریم فرستاد که به فرمان خدا در او دمید و مریم به عیسی آبستن شد و فرزند خود را در بیت لحم نزدیک بیت المقدس بر زمین نهاد (به سال ۳۰۴ اسکندری). چون مریم فرزند خویش را با خود به میان مردم برد، او را به زنا متهم کردند، و میخواستند سنگسارش کنند؛ در این هنگام عیسی که در گاهواره بود به سخن در آمد و گفت که من بنده‌ی خدایم که به من کتاب و پیامبری داده و مرا در هر جا که باشم مبارک ساخته است. و چون چنین شد مردمان مریم را به حال خود گذاشتند. مریم عیسی را با خود به مصر برد، و پس عمویش یوسف ابن یعقوب ابن ماتان نجار نیز در این سفر با او همراه بود؛ و بعضی چنان گفته‌اند که این یوسف با مریم ازدواج کرده ولی به او نزدیک نشده بود، و او اولین کسی بود که نسبت به مریم بدگمان شد، و چون از حقیقت امر آگاهی یافت، بدگمانی او از میان رفت و با وی رهسپار مصر شد. مریم و عیسی و یوسف مدت ۱۲ سال در مصر ماندند و سپس به شام باز گشتند و در ناصره مقیم شدند و به همین جهت عیسی به ناصری و پیروان وی به نصاری ملقب شده‌اند. و چون عیسی سی‌ساله شد از طرف خدا به او وحی رسید و به پیامبری بر بنی اسرائیل برگزیده شد. در دین اسلام که اساس آن بر توحید محض بنا شده است، خدائی عیسی و مادرخدائی مریم و سخنانی از این قبیل مطرود است و عنوان شرک و کفر دارد.

مریم، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۹م قرآن، مکی، ۹۸ آیه. این سوره بر محور توحید میگردد و به قضیه‌ی بعث که از توحید نتیجه میشود توجه دارد. در آن داستانهای زکریا، یحیی، مریم، ولادت عیسی، هارون، موسی، اسماعیل، و ادریس نیز آمده، و غرض از آوردن آنها اثبات وحدانیت و قیامت و نفی فرزند و شریک از خدا و نشان دادن راه مؤمنان و راه گمراهان است، و به همین جهت مناظری از قیامت را نیز مجسم میسازد.

مریم‌آباد (maryam.ābād)، ده (جمع ۱٬۵۳۹ نفر در سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد (استان دهم)؛ ۲کیلومتری ل‌ش یزد. محصولش غلات، و از صنایع دستی رایج آن نساجی است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نامی از آن نیست. احتمالاً جزء شهر یزد منظور شده است.

مریمک[4] (merimak)، رودی به طول ح ۱۸۰ کم، ج نیو همپشر و ل‌ش ماساچوست. از مرز ماساچوست به سوی ج جریان یافته، ماساچوست را به سمت ل‌ش طی میکند، و به قطلا میریزد.

مریم گلی[5] (maryam goli)، علف یا بوته‌ای از نوع سالویا (*Salvia*)، از تیره‌ی نعناليان، دارای برگهای کرکدار معطر تند، و گلهائی که کاسبرگ آنها، پس از ریختن گل، بر روی ساقه باقی میمانند. انواع آن بسیار متعدد است، از جمله مریم گلی دارویی (*S. officinalis*) با برگهای سفیدرنگ، مَرْموک (*S. sclarea*) که برای عطر به کار میرود، و سلوی (salvi) یا سلبی (*S. splendens*) که برگهای سبز تیره و گلهای سرخ آتشی دارد و در باغها برای زینت کاشته میشود. بیشتر مریم گلیها گیاهان عسل‌دار هستند.

مریم مجدلیه[6] (maryame majdaliyye)، زنی که به معجزه‌ی حضرت عیسی از دیوانگی شفا یافت، یکی از کسانی که در مصلوب کردن او ناظر بود، و به اعتقاد مسیحیان نخستین کسی بود که پس از برخاستن حضرت عیسی از قبر او را دید (متی ۵۶.۲۷ و ۶۱، مرقس ۴۷.۱۵؛ ۱۶؛ لوقا ۲.۸؛ ۲۴؛ یوحنا ۲۵.۱۹؛ ۲۰). بنابر روایات او را همان زن زانیه‌ای میدانند که به راه راست باز آمد و پاهای حضرت عیسی را به عطر تدهین کرد (لوقا ۳۶.۷–۵۰)، او را مظهر پشیمانی از گناه میدانند. بعضی او را با مریم (خواهر الیعازر) یکی میدانند. نزد مسیحیان بسیار محترم، و ذکرانش ۲۲ ژانویه است.

مریم نخودی (maryam noxodi)، (*Teucrium scordonia*)، گیاهی از تیره‌ی نعناليان، با بوی تند و طعم تلخ، که در بیماریهای معده به کار میرود.

مریمه[7]، **پروسپر** (prosper merime)، ۱۸۰۳–۷۰، نویسنده‌ی فرانسوی. نخست یک مجموعه نمایشنامه به سبک درامهای اسپانیائی نوشت. مهمترین داستان تاریخیش وقایع سلطنت شارل IX

(۱)tuberose (۲)Mary (۳)Miriam (۴)Merrimach (۵)sage (۶)Mary Magdalene (۷)Mérimée

(۱۸۲۹) است. شهرتش به واسطه‌ی دو داستان کولومبا (۱۸۴۰)، و کارمن (۱۸۴۵) است که در آنها از موضوعات رمانتیک به نحوی موجز و با سبکی واضح و آمیخته با واقعبینی روانشناختی بحث کرده است. در ۱۸۴۴ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

مرین[1]**، جان** (jän marin)، ۱۸۷۰–۱۹۵۳، نقاش منظره‌ساز امریکائی. در ۱۹۰۹ آثارش در گالری سیگلیتس نیو یورک به نمایش گذاشته شد. در نقاشی آبرنگ پیشرو بود. مناظری از نیو یورک و خصوصاً مناظر دریائی ایالت مین نقاشی کرد.

مرینو[2] **یا مرینوس** (merino; -os)، نام اسپانیائی نژادی از گوسفند که اصل آن توسط موروها از افریقا به اسپانیا و از آنجا به سایر نقاط دنیا انتقال یافته است. پشم بلند ظریفی دارد و پارچه‌های بافته‌شده از آن بسیار مطلوب است. در این اواخر مرینو را به ایران آورده در تکثیر آن کوشیده‌اند. پارچه‌های پشمی آن را نیز به این نام میخوانند، و گاهی با کشمیر آن را اشتباه میکنند.

مرینوس، گوسفند؛ ← مرینو.

مرینیان یا **بنو مرین** (banu marin)، سلسله‌ی سلاطین بربر (← بربرها) که بر مراکش، و موقتاً بر سایر قسمتهای شمال افریقا، در سالهای ۱۲۶۹–۱۴۲۰ فرمانروائی داشتند. از قبیله‌ای از گروه قبایل زناته بودند که در آن هنگام که فرمانروای ایشان، ابویحیی ابن عبدالحق (سلطنتش ۶۴۲–۵۶ هق)، فاس را گرفت (۱۲۴۸) و آن را پایتخت مرینیان قرار داد، مدت یک قرن بود که در مشرق مراکش سکونت اختیار کرده بودند. با شکست آخرین امیر موحدی (← موحدون) و تسخیر شهر مراکش در ۱۲۶۹، ابویوسف یعقوب ابن عبدالحق (سلطنتش ۶۵۶–۸۵ هق)، فرمانروای مرینی، مالک سراسر مغرب (مراکش) شد. امرای این سلسله، به عنوان جهاد، غالباً با سلاطین مسیحی کاستیل در جنوب اسپانیا درگیر میشدند. البته نتوانستند متصرفات اسلامی سابق را در اسپانیا از نو به دست آورند، ولی به امیران مسلمان غرناطه مدد رساندند و تا نیمه‌ی قرن ۱۴م از پیشروی بیشتر مسیحیان به جانب تنگه‌ی جبل طارق جلوگیری کردند، در افریقا، امرای بنو مرین در صدد تسخیر همه‌ی سرزمینهائی که در تصرف سلف ایشان، یعنی موحدون، بود بر آمدند و با توجه به جانب مشرق بر اراضی خویشان خود بنو عبدالواد (banu abdo'l.vād) که تلمسان را در اختیار داشتند حمله بردند. بزرگترین سلطان مرینی، ابوالحسن، در ۱۳۳۷ تلمسان و پس از آن تونس را مسخر کرد. ولی در ۱۳۴۸ در قیروان شکست خورد و از این سرزمین بیرون رفت. جانشینش ابوعنان (abu.enān) نیز با سرنوشت مشابهی رو به رو شد، و پس از تسخیر مجدد تونس در ۱۳۵۷ ناگزیر از آنجا گریخت. این حوادث منابع قدرت و ثروت بنو-مرین را تباه کرد و آنان را از توجه به این مسئله‌ی مهم باز داشت که قبایل عرب بدوی که در شهرها ساکن شده بودند، با غارتگری و گسترش چادرنشینی اقتصاد کشور را مختل کرده بودند. در قرن ۱۵م بیشتر سرزمین مغرب را طغیان و آشوب فرا گرفته بود. از طرف دیگر، مرینیان، با وجود آنکه مدارس دینی متعدد تأسیس کرده بودند، نتوانستند حیات دینی سرزمین مراکش را تحت نظم در آورند. تصوف که در همه جا رخنه کرده بود، عاقبت به هرج و مرج انجامید، و در ۱۴۲۰ (۸۲۳ هق) سبب سقوط دولت بنو مرین شد. در شهرهای المغرب، مخصوصاً فاس و تلمسان، آثار باشکوهی از دوره‌ی مرینیان برجای مانده است که، گرچه از حیث وسعت چندان اهمیت ندارد، ظرافت و تجمل تمام در آنها دیده میشود.

مریوان، شهر، ← دژ شاهپور.

مریوان (marivān) شهرستان (جه ۸۸'۵۱۰ نسث ۱۳۴۵ هش)، جغ استان کردستان، در ولایت سابق سنندج؛ مرکزش دژ شاهپور (شهر مریوان). از ل به خاک عراق و شهرستان سنندج، و از غ به خاک عراق محدود است. بخشهای مهم آن عبارتند از بخش حومه، سرشیو، سروآباد، و کلارزان. کوهستانی و جنگلی است. هوایش در نقاط کوهستانی سرد و در بقیه‌ی نقاط معتدل است. کوههای آن در واقع ادامه‌ی رشته کوه اصلی کردستان (چهل چشمه) هستند. مرتفعترین آنها کوه هزار مرگه hezār.merge؛ به ارتفاع ۲'۷۰۷ متر) در لش شهرستان واقع است. کوه سلطان‌احمد به ارتفاع ۲'۶۵۲ متر در لغ آن ممتد است. رودهای کوچک محلی آن را مشروب میسازند که از آن جمله میتوان رود گردلان (gerdalān)، و قزلجه (qezelje) را نام برد. در ۳ کیلومتری غ قلعه‌ی مریوان دریاچه‌ی کوچک آب شیرینی (به عمق ۲۰ متر) به نام زریوار (zarivār) یا زریبار، به طول ح ۸ کم و عرض ۳ کم، قرار دارد. رودی وارد آن نمیشود، و منبع آب آن از چشمه‌های طبیعی است که از کف آن میجوشد. در بهار آب آن زیاد شده و به طرف چش جریان مییابد. محصولاتش غلات، توتون، و محصولات جنگلی است.

سابقاً به نام مهربان (mehrebān) خوانده میشد، یکی از بلوکات مهم ولایت سنندج به شمار میرفت، و ۲۶'۰۰۰ نفر جمعیت، و ۲۰۰ آبادی داشت. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش مریوان یکی از بخشهای سنندج را تشکیل میداد، سپس از آن منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

مریوان، قلعه‌ی، ← دژ شاهپور.

مریون[3]**، شارل** (šārl merion)، ۱۸۲۱–۶۸، حکاک فرانسوی؛ پسر یک پزشک انگلیسی مقیم پاریس. زندگی کوتاه او دستخوش فقر و بی‌توجهی بود، و جنون ادواری نیز گاه گاه عرصه را بر او تنگتر میکرد. بعد از ۴ سال که در نیروی دریائی فرانسه در اقیانوسیه سفر کرد، در پاریس سکونت گزید. او، که به علت ابتلا به دالتونیسم قادر به نقاشی نبود، به سیاه‌قلم روی آورد و مهارت و استادی بیمانندی از خود نشان داد. مریون رمانتیسم رایج در ادبیات و نقاشی عصر را در آثار خود منعکس کرد. جزئیات مربوط به معماری را با وضوح و دقت فوق‌العاده‌ای نشان میداد، و غالباً در طرحهای خود اشکال عجیب و غریب و مبهم به کار میبرد. شهرتش بیشتر به خاطر مجموعه‌ای شامل ۲۲ حکاکی شاعرانه است که از محلات قدیمی پاریس، تحت عنوان تصاویر پاریس (۱۸۵۰–۵۴) ساخته است. در حالت جنون در گذشت.

مزاب[4] **یا میزاب** (mzab; mi-)، مجموعه‌ای شامل ۷ واحه در صحرا در ج الجزایر؛ مرکز اصلی آن ← غردایه. فرهنگ مزابی فرهنگ خاصی است، و هیچ مسلمانی از فرقه‌های دیگر در مساجد آنان راه ندارد؛ در دهه‌ی ۱۹۶۰ تعداد ساکنین مزاب ح ۵۰'۰۰۰ تن بوده‌اند.

مزارات شیراز: ← شد الازار.

مزار چوب: ← مازندران.

مزار شریف (mazāre šarif)، شهر (در ۱۹۶۷ جه ۱۹۷'۴۳)، کرسی ایالت مزار شریف، ل افغانستان، نزدیک مرز شوروی، به فاصله‌ی ۳۰۶ کیلومتری لغ کابل؛ مهمترین شهر ترکستان افغانستان و به فاصله‌ی کمی در ش شهر قدیم بلخ. در زمان سلطان حسین بایقرا شخصی از اخلاف بایزید بسطامی به بلخ آمد (۸۸۵ هق) و کتابی همراه داشت که در زمان سلطان سنجر تصنیف شده، و در آن چنین آمده بود که مرقد حضرت علی ع در قریه‌ی خواجه خیران است، بایقرا و اعیان بلخ به این قریه که تا بلخ سه فرسنگ فاصله داشت رفتند و گنبدی با قبری در زیر آن یافتند که بر آن عبارت "هذا قبر اسدالله علی ولی الله" نقش شده بود؛ بر آن قبه‌ی مرتفعی بنا نهادند که زیارتگاه شیعیان شد و اکنون مزار شریف، نام شهر، به همان مناسبت است. پهنه‌ی حاصلخیز اطراف شهر به خاطر اسبها و گوسفندهای قراگل مشهور است؛ مرکز تجارت پوستهای گرانبهای قراگل است.

مزارعه (mozāra'a)، در فقه، آن است که مالک زمینی زمین خود را برای زراعت، برای مدت معینی، در اختیار زارع بگذارد و در مقابل سهمی از حاصل آن را بگیرد. اهم احکام مزارعه به قرار زیر است،

(۱) مزارعه عقد است، یعنی پیمانی میان دو طرف که یکی مالک (طرف ایجاب در عقد) و دیگری زارع (طرف قبول در عقد) است؛

(۲) عقد مزارعه عقد لازم است، یعنی پس از انعقاد قابل فسخ از یکی از طرفین نیست. اما تقایل (اقاله از طرفین) در آن صحیح است، یعنی طرفین به موافقت یکدیگر میتوانند آن را بر هم بزنند؛

(۳) چون عقد لازم است با مرگ یکی از طرفین باطل نمیشود؛

(۴) اگرچه سهم از نظر نسبت معین است (مثلاً نصف محصول یا ثلث محصول)، از نظر عین نباید مشخص باشد؛ بلکه محصول به نسبتی که تعیین شده است میان مالک و زارع مشاع است؛

(۵) زمینی که برای مزارعه واگذار میشود باید قابل استفاده باشد؛

(۶) اگر در مزارعه محصول معینی را ذکر

(۱)Marin (۲)merino (۳)Meryon (۴)Mzab

نکرده باشند زارع در کشت هر بذری آزاد و مختار است؛
(۷) زارع میتواند شریکی در زراعت داشته باشد یا آن را به کسی دیگر به مزارعه بدهد به شرط آنکه خلاف آن در عقد مزارعه ذکر نشده باشد. سایر احکام مزارعه را در کتب مفصل فقهی باید دید. در قانون مدنی ایران، مواد ۵۱۸–۵۲۴ ناظر بر مزارعه است.

مزارعی (mazāre'i)، دهستان (جم ۴٬۵۵۲ سث ۱۳۴۵ هش)، ل بخش سعدآباد، شهرستان دشتی و دشتستان (حالیه دشتستان)، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس؛ دارای ۱۲ آبادی. رودهای شاپور و دالکی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات و خرما است. مرکزش، **مزارعی** (جم ۲٬۳۵۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۰ کیلومتری لش برازجان قرار دارد.

مزامیر (mazāmir) [جمع مزمور. عربی، = سرود] یا **زبور** (zabur) [عربی، = کتاب]، کتابی از عهد، مشتمل بر ۱۵۰ قطعه شعر، که بهترین سرودهای دینی یهود و نصاری است. بعضی از آنها را بنا به روایت از داود میدانند. تعداد قطعات در جمیع متنها ۱۵۰ قطعه است، ولی تقسیمبندی سرودها به ۱۵۰ قسمت در متن مجاز و کتاب مقدس دوله با یکدیگر متفاوت است. مضمون بعضی توبه‌آمیز است، مانند ۶، ۳۲، ۳۸، ۵۱، ...؛ بعضی دیگر در ستایش خدا است، ۸، ۱۹، ۲۴، ۳۳، ...؛ و قس علی‌هذا. بیش از هر قسمت دیگر از عهد قدیم به زبانهای گوناگون ترجمه شده و به صورتهای مختلف به چاپ رسیده است.

مزامیر (mazāmir) [جمع مزمار (mezmār)، عربی، = نای]، نیهای خاصی که برای نواختن به کار میرفته، و از مجموعه‌ی (۷ یا ۱۲) آنها سازی به نام ارغنون تشکیل میشده است.

مزامیر سلیمان: ← عهدین غیر قانونی.

مزایجان، ده، ← حاجی‌آباد ایزدخواست

مزایجان (mazāyjān)، ده (جم ۱٬۷۷۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بوانات، بخش بوانات و سرچهان، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ ۳۵کیلومتری جش سوریان. محصولاتش غلات، میوه، و انگور است.

مزایده[1] (mozāyede) یا **حراج**، عرضه کردن مال منقول یا غیر منقول برای فروش به بالاترین قیمتی که از طرف خریداری پیشنهاد میشود. مزایده‌ی عمومی ممکن است قضائی (به حکم دادگاه) یا به رضایت صاحب مال انجام گیرد. فروش به وسیله‌ی مزایده در آتن و رم معمول بود، مثلاً در رم، زندانیان و برده‌ها را از طریق مزایده میفروختند. در قوانین جدید فروش اموال به مزایده اجازه داده شده و در بعضی موارد رعایت آن حتمی است.

مزج (mazj)، ده (جم ۱٬۰۵۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش میامی، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل سمنان؛ ۳۴کیلومتری لغ میامی. محصولاتش غلات، پنبه، و بادام است.

مزدا: ← اهورمزدا.

مزدقانچای (mazdaqān.cāy)، دهستان (جم ۲۰٬۷۰۳ سث ۱۳۴۵ هش)، جش بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۴۷ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر، و پنبه است. در ده بالقلو (bāleqlu؛ جم ۱٬۰۹۳ سث ۱۳۴۵ هش)، ۱۱کیلومتری جش نوبران، بنائی به نام مدفن امامزاده نوح، و نیز چشمه‌ای وجود دارد که بر روی آن مناره‌ای به نام چهل دختران برپا شده است.

مزدک (mazdak)، بنیادگذار یا مبلغ آیینی که مبنی بر اصل اشتراک در اموال و زنان بود. این آیین در عهد قباد I، شاهنشاه ساسانی، در ایران ظهور کرد؛ مزدک به تبلیغ آن پرداخت، و قباد را با خود همراه کرد، و سرانجام خود و همراهانش در کشتار عظیمی که مقدمات آن به دست خسرو انوشروان (پسر قباد)، که هنوز به سلطنت نرسیده بود، و بزرگان و نجبا و روحانیان فراهم شده بود، نابود شدند. پیروان این آیین را **مزدکیه** نامند.

I– بنیادگذار آیین مزدکی. اگرچه مزدک به عنوان بنیادگذار آیین مزدکی شناخته شده است، در حقیقت، چنانکه کریستنسن، محقق دانمارکی، ثابت کرده است، او داعی و مبلغ این آیین بوده است، و بنیادگذار آن کسی دیگر به نام زرادشت پسر خرکان (xorrakān)، از مردم پسا (فسا) واقع در ایالت فارس بوده است. بنا به گفته‌ی یوآنس مالالاس[2] (yoānnes mālālās؛ ۴۹۱؟–۵۷۸)، مورخ بیزانسی، در زمان دیوکلسین (۲۴۵–۳۱۳)، امپراطور روم، یکی از پیروان فرقه‌ی مانوی به نام بندوس (bondus)، که کریستنسن آن را تحریف شده‌ی بندگ (bondag) یا بندیگ (bondig) [کلمه‌ی پهلوی، به معنی محترم] میداند، در رم ظهور کرد، و بدعتهائی در دین مانوی آورد. این شخص به ایران آمد، و آیین خود را در آنجا تبلیغ کرد، و پیروان او "درست‌دینان" خوانده شدند. به گفته‌ی مالالاس، لقب قباد پادشاه ساسانی هم درست‌دین بوده است. از این اشاره، با توجه به اینکه نام بنیادگذار اصلی در کتب شرقی زرادشت ذکر شده، و با توجه به اینکه به گفته‌ی مورخ سریانی، یوشع ستوننشین، مزدکیان را زرادشتگان (zarādoštgān) نیز میخوانده‌اند، و نیز با توجه به اینکه آیین مزدک، به گفته‌ی بعضی از مورخین، دنباله و شعبه‌ای از آیین مانوی بوده است، میتوان استنباط کرد که بندوس یا بندیگ مذکور در کتاب مالالاس همان زرادشت، سلف مزدک، بوده است، زیرا بندوس یا بندیگ لقب است نه اسم، و پیروان آیین او درست‌دینان خوانده شده‌اند، و قباد را نیز به مناسبت پیرویش از مزدک درست‌دین خوانده‌اند (در کتب عربی "درست‌دین" به صورتهای دیگری تحریف شده است).

پس، آیین مزدکی در حقیقت ساخته‌ی شخصی بوده است که حدود قرن پیش از مزدک میزیسته است، و نام او زرادشت پسر خرکان و از مردم فسا بوده. این شخص نخست در رم میزیسته است، و مانوی بوده، و بعد بدعتی در دین مانوی آورده، و چون زرادشت، به اصطلاح، چندان مرد عمل نبود، آیین او به صورت تئوری باقی ماند، تا آنکه مزدک این آیین را تبلیغ کرده و رواج داد، تا آنجا که این آیین به نام مزدک معروف شده است، و حتی گاهی نام زرادشت نیز فراموش شده و او را "مزدک قدیم" خوانده‌اند.

II– تاریخچه‌ی مزدک. در باره‌ی زندگانی خود مزدک اطلاعات کافی در دست نیست. اسم پدر او را بامداد گفته‌اند. محل تولد او را موضعی نام برده‌اند که کریستنسن آن را ماذرا– یا واقع بر ساحل شرقی دجله (کوت العماره‌ی فعلی) تطبیق میکند. مزدک به تبلیغ آیین خود مبنی بر اشتراک اموال و زنان پرداخت، و وضع آشفته‌ی ایران آن روز که از جنگ با هیاطله نتیجه شده بود، و فقر و تنگدستی حاصل از این جنگها و نیز از قحطی، به انتشار آیین او کومک کرد. آنچه مسلم نیست علت تمایل قباد به این آیین و چگونگی ارتباط مزدک با او است. حدس زده میشود که قباد برای شکستن قدرت نجبا و روحانیان، و در نتیجه ترس از شورش و عصیان مردم ناراضی و قحطی‌زده، با این آیین روی موافقت نشان داده است. معلوم نیست که قباد تا چه اندازه اصول و مبادی اشتراکی مزدک را اجرا کرده است، ولی از اصلاحاتی که انوشروان پس از رسیدن به سلطنت برای بر انداختن نتایج و عوارض حاصل از اقدامات مزدک و قباد به عمل آورده است می‌توان به میزان این اعمال اشتراکی پی برد. خسرو انوشروان، پس از قتل‌عام مزدکیان که در زمان سلطنت پدرش قباد ترتیب داده بود، دستور داد تا از هر که زنی را به زور گرفته بود، مهر آن زن را از او بخواهند، تا آنکه خانواده‌ی آن زن راضی شود، و پس از آن، آن زن را مخیّر کنند که اگر بخواهد با همین مرد زندگی کند، یا شوهر دیگری برگزیند. اما، اگر پیش از آن واقعه شوهری قانونی داشته بوده است او را به شوهر اول خود بازگردانند، و اگر فرزندی در خانواده‌ای متولد شده است که پدرش نامعلوم است او را به همان خانواده ملحق کنند، و اگر مردی او را به فرزندی پذیرفت، از مال آن مرد به فرزند مذکور سهمی بدهند. و نیز فرمان داد که اگر مال کسی را به زور گرفته‌اند آن مال را به صاحب اصلیش بازگردانند، و زنان خانواده‌ی نجبا را که قیم ندارند به همپایه‌ها و همرتبه‌های خود شوهر دهند، و مهرشان را از خزانه‌ی دولت بپردازند.

چنانکه گفتیم، احتمال میرود که قباد فقط برای تحکیم موقعیت خود و سلطنت خانواده‌ی خود به مزدک نزدیک شده بوده است، ولی دلایلی هم ارائه میشود که قباد، علاوه بر مصلحت دینی، از روی اعتقاد باطنی نیز این آیین را پذیرفته بوده است؛ زیرا، چنانکه اشاره شد، آیین مزدک مبنی بر اصول مانوی، و جنبه‌های زهد و ریاضت آن قوی بوده است، و در شرح حال قباد میگویند که او حتی الامکان از قتل نفوس ابا داشته است (اگرچه جنگهای او با رومیان و کشتار او در آمد این نظریه را رد میکند).

نجبا و بزرگان و روحانیان از گرایش قباد به آیین نو در وحشت افتادند. بعضی از بزرگان هم که از کشته شدن زرمهر (zar-

(۱) enchère (فر) (۲) Malalas

mehr)، پسر سوخرا، به دست قباد ناراضی بودند به اندیشه‌ی انتقام افتادند، و سرانجام قباد را از سلطنت خلع کردند، و برادرش جاماسب را به سلطنت بر داشتند. کنارنگ نخویر گشنسبداد (kanārang naxvir gošnasb-dād) فرمانده شرق، که از دوستان زرمهر بود، میخواست که قباد کشته شود، ولی با این عمل موافقت نشد، و قباد را به زندان انداختند.

قباد پس از چندی به وسیله‌ی یکی از بزرگان، به نام سیاوش، از زندان گریخت، در این باره داستانی نیز هست که، به موجب آن، قباد بنا به حیله‌ی خواهر یا زن خود، که زندان‌بان را فریفته بود، از زندان رهائی یافت. قباد پس از گریختن از زندان به دربار خاقان هیاطله رفت، و خاقان از او به‌گرمی پذیرائی کرد، و دختر خود را به وی داد. خاقان سپاهی در اختیار قباد گذاشت تا او تخت و سلطنت از دست‌رفته‌ی خود را باز یابد، به این شرط که، در صورت موفقیت، خراجی به خاقان بپردازد. قباد در سال ۴۹۸ یا ۴۹۹ با این سپاه سلطنت خود را به دست آورد، و برادرش جاماسب را که بزرگان در غیاب او به تخت بر داشته بودند از سلطنت برکنار کرد. قباد با بزرگان و نجبا به مهربانی رفتار کرد، و گناهشان را بخشید، و فقط کنارنگ نخویر گشنسبداد را، که به کشتن قباد رأی داده بود، به قتل رسانید، و منصب کنارنگی را به آذرگند باد (azar gond bād) داد، و سیاوش، که او را از زندان فراری داده بود، منصب ارتشتاران سالاری (فرماندهی کل قوا) داد. قباد اگرچه ظاهراً قولی به عدم متابعت از مزدک نداده بود، از این به بعد، در پیروی و حمایت از او جانب حزم و احتیاط را گرفت.

در سال ۵۱۹ ب‌م مسئله‌ی جانشینی قباد پیش آمد. کاوس (کیوس)، پسر بزرگتر او، که به مذهب مانوی مزدکی بار آمده بود، از جانب پدر پذشخوارگرشاه، یعنی امیر طبرستان، بود و بدیهی است که بزرگان و موبدان زرتشتی، به علت گرایش او به آیین مزدک، نمیتوانستند با جانشینی او موافق باشند. پسر دوم قباد، به نام جم، از یک چشم نابینا بود، و این نقص، به طور کلی، مانع رسیدن به سلطنت میشد. پسر سوم قباد، خسرو (انوشروان)، دارای سجایای لازم برای سلطنت بود، و قباد هم به او متمایل بود، ولی مزدکیان بیکار ننشستند، و با تمام قوا سعی کردند که از جانشینی خسرو جلوگیری کنند، و راه را برای سلطنت کاوس آماده سازند. در این میان، قباد بتدریج از مزدکیان دور میشد، و شاید کشته شدن سیاوش، که ظاهراً از طرفداران مزدک بود، نیز به همین جهت باشد، گرچه علت ظاهری آن اتهام او به کارشکنی در مذاکرات ایران و روم بود، که به موجب آن، قباد از امپراطور روم درخواست حمایت از سلطنت آینده‌ی خسرو کرده بود. در سال ۵۲۸ یا آغاز سال ۵۲۹ حادثه‌ی قتل عام مزدکیان روی داد. قباد دستور داد که مجلسی از علمای زرتشتی برای مناظره و مباحثه با اندرزگر مزدکیان تشکیل شود. این اندرزگر، که ظاهراً به معنی استاد و معلّم است، عنوان رئیس روحانی مزدکیان بود، و احتمال قوی هست که این اندرزگر همان خود مزدک بوده است. این مجلس مناظره در باطن توطئه‌ای از طرف قباد و خسرو برای پایان دادن به کار مزدک و مزدکیان بوده است، و به همین جهت، حتی‌الامکان عده‌ی زیادی از مزدکیان را به آن دعوت کرده بودند. در مجلس مناظره، موبدانی از قبیل ماهداذ (māhdād)، نیوشاهپوهر (niv-šāhpuhr)، داذهرمزد (dādhormezd)، آذرفرخبغ (āzarfarroxbaq)، آذرباذ، آذرمهر (āzarmehr)، و بخت‌آفرید (baxt-āfrid)، شرکت داشتند. موبد موبدان گلونازس (glonāzes)، و اسقف مسیحیان ایران، بازانس (bāzānes) (باذان)، که ظاهراً طبیب شاه هم بوده است، حضور داشتند. سیاستنامه و شاهنامه هر دو گزارشی از مسائل مورد مناظره داده‌اند ولی گزارش شاهنامه به حقیقت نزدیکتر مینماید.

بنا به گفته‌ی شاهنامه‌ی فردوسی، سه سئوال از مزدک کرده‌اند که مزدک در پاسخ آنها فرو مانده است. سئوال نخستین این بوده است که، در صورت اشتراکی بودن زنان میان مردان، تکلیف کودکان و فرزندان چه خواهد بود، و چگونه فرزند پدر خود را باز خواهد شناخت؟ سئوال دوم این بوده است که، در صورت برابر بودن مردم و بر خاستن مهتری و کهتری از میان، تکلیف کارگری و مزدوری چه خواهد بود؟ و اگر کسی خود را با کس دیگر برابر ببیند چگونه حاضر خواهد شد برای او کار کند و مزدور او شود؟ یا همه‌ی مردم چگونه نام مزدوری و کارگری را بر خود هموار خواهند کرد؟ (و بقول فردوسی، "همه کدخدایند و مزدور کیست".) سئوال سوم در باره‌ی ارث بوده است، که اگر کسی بمیرد مال و مقام او به کدام شخص تعلق خواهد داشت؟ نتیجه‌ی این مناظره از پیش معلوم بود، به مزدک اصلاً مجال سخن ندادند، و از هر سوی فریاد بر آمد که مزدک از دین بیرون شده است، و دین یزدان را تباه ساخته است، و باید کشته شود. قباد مزدک و همراهانش را به خسرو، دشمن دیرین مزدک، میسپارد، و خسرو نخست بزرگان پیروان مزدک را در باغ خود نگونسار مانند درختان سر به خاک میکند، و بعد خود مزدک را به باغ میبرد و میگوید این همه درختان بار تخمی است که تو کاشته‌ای، و آنگاه دستور میدهد که او را زنده بر دار کنند و با تیرباران هلاکش سازند، و بدین ترتیب، به قول فردوسی:

بزرگان شدند ایمن از خواسته
زن و زاده و گنج آراسته.

به روایتی دیگر، چون موبد سئوالات خود را کرد و مزدکیان مجال سخن نیافتند، سربازانی که از پیش مجلس را در محاصره داشتند بر سر مزدکیان ریختند، و همه را با اندرزگر، که احتمالاً خود مزدک بوده است، به قتل رساندند. پس از آن، به دستور حکومت، مزدکیان را هر جا که یافتند بکشتند، و اموالشان را ضبط کردند و کتب و مقالاتشان را سوزاندند.

III- آیین مزدک. اشتراک در اموال و زنان جنبه‌ی اجتماعی و عملی و اخلاقی آیین مزدک بوده است. مزدک از نظر اخلاق معتقد بوده است که رشک و کین و خشم و نیازمندی و آزمندی مایه‌ی گمراهی مردم و پیچیدن ایشان از راه راست است. پس، باید علت این پنج چیز را دریافت، و آن را برطرف کرد تا "دین بهی" در جهان برقرار شود، و اختلاف از میان بر خیزد. به عقیده‌ی مزدک، آنچه مایه‌ی حسد و عداوت و غضب و طمع و احتیاج است مال و زن است، و اگر مال و زن به نحو یکسان میان مردم پخش شود آن پنج چیز مایه‌ی شر از میان بر خواهد خاست و در نتیجه، جنگ و خونریزی نیز از میان مردم رخت بر خواهد بست. این عقاید عملی و اخلاقی مزدک بوده است که قباد را، یا برای شکستن قدرت نجبا و فئودالها، یا برای فرو نشاندن خشم و احتیاج مردم قحطی‌زده، با او همراه ساخته است، و طبیعی است که عامه‌ی مردم از طبقات پایینتر نیز از آن استقبال کرده بودند. اما، علت گرایش بعضی از بزرگان و نجبا به آن دین شاید برای حفظ اموال یا موقعیت خود و شاید هم برای انتقام از رقبا و دشمنان خود بوده است، و علت گرایش کاوس (کیوس)، پسر بزرگتر قباد، شاید برای رسیدن به ولیعهدی پدر بوده است، چون اولاً پدر را به این دین متمایل دیده و ثانیاً از نفوذ و کاردانی و کفایت و توطئه‌های خسرو، پسر کوچکتر قباد، بیمناک بوده است.

از نظر اصول دینی، عقاید مزدکیان شبیه عقاید مانویان است (← مانویت)، و مزدکیان نیز به دو اصل خیر و شر معتقدند. اما مزدک نور را فاعل مختار و بااراده میداند، زیرا آن را عالِم و حساس میپندارد، و تاریکی را نادان و کور مینامد، و به همین جهت، فعل آن را از روی قصد و اختیار نمیداند، بلکه کورکورانه و اتفاقی میپندارد. و نیز، اختلاط نور و ظلمت را از روی تصادف و اتفاق میداند، و همچنین، نجات و رهائی نور را از ظلمتْ اتفاقی و تصادفی میشمارد. اصل عالم را از سه عنصر آب و آتش و خاک میداند، و میگوید که گرداننده‌ی (مدبّر) خیر و شر از آمیزش این سه عنصر به وجود آمده است، بدین معنی که، در نتیجه‌ی آمیزش، قسمتی از این سه عنصر صفا و جلا پذیرفته و قسمتی دیگر کدر و تیره مانده است؛ آنچه کدر است مدبر شر است، و آنچه صاف است مدبر خیر.

معبود مزدک در جهان بالا مانند خسرو در این جهان است، و چهار نیروی تمییز، فهم، حفظ، و سرور او را خدمت میکنند، و این چهار نیروی علوی به منزله‌ی چهار شخصی هستند که در خدمت خسرو هستند، یعنی موبدان موبد، هیربذان هیربد، سپهبد، و رامشگر. این چهار نیرو، عالم را با هفت وزیر اداره میکنند که عبارتند از سالار، پیشکار، بالون (بارور؟)، پروان (مأمور)، کاردان، دستور (dastvar)، و کوذک (kudak) (خادم). این هفت وزیر در میان دوازده عنصر روحانی هستند که عبارتند از خواننده، دهنده، ستاننده، برّنده، خورنده، درنده، خیزنده، کشنده، زنده‌کننده، آینده، شونده، و پاینده. هر انسانی که این قوای چهارگانه و هفتگانه و دوازده‌گانه را داشته باشد ربّانی است، و تکلیف از او بر خاسته

است. خسرو عالم بالا تدبیر این جهان را به وسیله‌ی حروف میکند، و مجموع این حروف اسم اعظم است، و هر که آن را بداند راز بزرگ بر او آشکار میشود، و هر که از دانستن آن محروم ماند در نادانی و فراموشی و کودنی و اندوه میماند.

به قول شهرستانی، مزدکیان در عصر او چهار فرقه بودند: کوذکیه، ابومسلمیه، ماهانیه، و اسپید جامگیه. کوذکیه در اهواز و فارس و شهرزور بودند، و فرقه‌های دیگر در سغد، سمرقند، چاچ، و ایلاق.

مزدک قدیم: ← مزدک، قسمت I.

مزدکی، آیین: ← مزدک.

مزدکیان، پیروان مزدک.

مزدکیه، پیروان مزدک، ← مزدک.

مزدلفه: ← مشعر الحرام.

مزدوج: ← مثنوی یا مزدوج.

مزدوج توافقی: ← تقسیم توافقی.

مزدوران (mozdurān)، دهستان (جه ۸٬۴۰۱ نسه ۱۳۴۵ هش)، بخش سرخس، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۱ آبادی. کوهستانی است. محصولات عمده‌ی آن غلات و میوه است. مرکزش، **مزدوران** جه (۶۱۸ نسه ۱۳۴۵ هش)، در ۹۰کیلومتری جغ سرخس واقع است. دارای چشمه‌های آب گرم است، و گردنه‌ی معروف مزدوران در بالای این چشمه‌ها قرار دارد.

مزدیسنا (mazda yasnā) یا **مزدیسنی** (mazda-yasni) [= پرستنده‌ی مزدا]، دین زردشتی، مقابل دیویسنا. پیروان آیین مزدیسنا یعنی زردشتیان را، مزدیسنان (mazda.yasnān) گویند.

مزدیسنان: ← مزدیسنا.

مزدیسنی: ← مزدیسنا.

مزرج (mezerj)، دهستان (جه ۱۱٬۹۰۴ نسه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۷ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات و انگور است. مرکزش، **مزرج** (جه ۱٬۷۶۷ نسه ۱۳۴۵ هش)، در ۸کیلومتری ل‌ش قوچان است.

مزرعه (mazra'e)، ده (جه ۲٬۳۵۰ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کتول، بخش علی‌آباد، شهرستان گرگان. استان دوم (مازندران)؛ ۶کیلومتری ل علی‌آباد. محصولاتش برنج، غلات، و توتون است.

مزرو[1] (mazeru)، شهر (جه ۲۰٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۲)، مرکز نوتو، بر رود کلدون[2] (kaledon؛ طولش ۳۷۰ کم). مرکز تجارتی، و دارای دانشگاه است (تأسیس ۱۹۶۴). یک فرودگاه بین‌المللی نزدیک آن میباشد.

مزمار: ← حنجره.

مزمل، سوره‌ی (mozzammel؛ = گلیم بر خود پیچیده)، سوره‌ی ۷۳م قرآن، مکی، ۲۰ آیه؛ خطاب به پیغمبر که کار خود کن و از منکران اندیشناک مباش که کیفر ایشان با خدا است.

مزنگ (mazang)، ده (جه ۱٬۱۶۷ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان انزان، بخش بندرگز، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۵کیلومتری جغ بندرگز. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، و کنجد است. در بعضی از مآخذ به صورت مرنگ (marang) آمده است.

مزنی، اسماعیل ابن یحیی [اسماعیل ابن یحیی المزنی] (mozani)، ۱۷۵—۲۶۴ هق، از مردم مصر و از اصحاب امام شافعی. زاهد و عالم و نیرومند در استدلال بود و او را امام شافعیان خوانده‌اند. الجامع الکبیر و الجامع الصغیر از تألیفات او است. شافعی در حق او چنین گفته بود: "اگر با شیطان مناظره کند بر او پیروز خواهد شد".

مزوپوز[3] (mezopoz؛ فس) یا **میانمرز،** در هواشناسی، سطح فرضی بالای مزوسفر که دماکره از آنجا آغاز میشود. نیز ← جو.

مزوترون (mezotron؛ از فس)، نام منسوخ مزون یا بالاخص مزون مو.

مزودرم: ← رویان، حیوان یا گیاه.

مزوزوئیک، دوران[4] (mezozoik؛ فس) یا **دوران دوم،** یکی از تقسیمات بزرگ ← از منه‌ی زمینشناسی که احتمالاً ح ۱۳۰ میلیون سال طول کشیده است. این دوران به دوره‌های **تریاسیک، ژوراسیک،** و **کرتاسه** تقسیم میشود. در ایران در اوایل این دوران دریا در نقاط مختلف پیشرفت کرده است، و در ژوراسیک توسعه‌ی زیاد یافته، ولی در کرتاسه کم‌کم تغییرات بزرگی حاصل شده و مقدمات چین‌خوردگیهای بزرگ فراهم آمده است. در دوران مزوزوئیک، خزندگان فراوان بوده‌اند. دینوزورها، که در تریاسیک فراوان بودند، در ژوراسیک و کرتاسه فراوانتر شدند، ولی در پایان این دوران، که انقلابات شدید روی داده، بعضی از اقسام آنها رو به زوال نهاده‌اند. نیز ← زمینشناسی، ازمنه‌ی، جدول، ص ۱۱۸۴.

مزوسفر[5] (mezosfer؛ فس) یا **میانکره،** در هواشناسی، طبقه‌ای از جو که میان ستراتوسفر و ترموسفر (← دماکره) ممتد است و دمای آن نخست رو به افزایش است و سپس رو به کاهش. نیز ← جو، قسمت ۳.

مزولیتیک، دوره‌ی: ← عصر حجر متوسط.

مزون[6] (mezon؛ از فس) یا **مزوترون** (mezotron)، از ذرات ناپایدار ماده (← شتابگر) که جرم آن بین جرمهای الکترون و پروتون است. اقسام زیاد دارد، از جمله مزون مو (mu؛ به نام حروف یونانی μ) که جرمش قریب ۲۱۵ برابر جرم الکترون و نصف عمرش ۲۱×۱۰^{-۶} ثانیه است، و ممکن است بار مثبت یا منفی داشته باشد، و مزون پی (pi؛ به نام حرف یونانی π) که جرمش ۲۷۶ برابر جرم الکترون است. مزونهائی سنگینتر از دو مزون فوق هست که نامهای مختلف دارند. اول بار ه. یوکاوا، قائل به وجود مزون شد (۱۹۳۵). بعداً شواهدی دال بر وجود مزونها در اشعه‌ی کیهانی به دست آمد. عمر اغلب مزونها چند میلیونم ثانیه است؛ در هنگام تلاشی انرژی میدهند. مزون مو را موئون (muon) و مزون پی را پیون (pion) نیز مینامند.

مزونوو[7]**، سیور دو** (*siër de: mezone:v)، لقب **پول دو شومده**[8] (pol de: šomde)، ح ۱۶۱۲—۱۶۷۶، مؤسس و اولین حاکم مونترآل (کانادا)؛ اه فرانسه. در رأس جماعتی از مستعمره‌جویان به کانادا رفت، و در ۱۶۴۱ به کبک رسید. در ۱۶۴۲ مونترآل را تأسیس کرد و تا ۱۶۶۵، که به فرانسه احضار شد، حاکم آنجا بود.

مزویرآباد (mazvir.ābād)، ده (جه ۲٬۲۹۵ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۲کیلومتری جغ مهریز. در دشت واقع شده و هوایش معتدل است. محصولش غلات است. نساجی و قالیبافی دارد.

مزیت مکانیکی: ← ماشین.

مزید (mazid) [عربی، = درافزوده]، در علم قافیه، حرفی که به خروج پیوندد. مانند "ش" در بستیمش (bastimaš) و خستیمش (xastimaš). رعایت یکسانی مزید در قوافی واجب است.

مزیدی، فرمانروایان ارمنستان، آذربایجان، شروان، و دربند، ← شروانشاهان.

مزیر[9] (mezier)، شهر (جه ۹٬۹۰۹)، کرسی ولایت آردن، ل‌ش فرانسه، بر رود موز، ح ۲۰۰ کیلومتری ل‌ش پاریس؛ دارای کارخانجات کالاهای فلزی. در ۱۸۱۵، ۱۸۷۱، و ۱۹۱۴ آلمانها آن را متصرف شدند؛ تسخیر آن (۱۹۱۸) توسط متفقین آخرین نبرد مهم جه I بود. در ۱۹۶۶، به چند شهر مجاور دیگر، از جمله شارلویل (šārlvil)، ملحق شد و نام **شارلویل-مزیر**[10] (در ۱۹۶۸ جه ۵۸٬۸۷۲) یافت.

مزیقیاء: ← غانیان.

مزیلیکازی: ← ماتابله.

مزین‌الدوله (mozayyano'd.dōle)، معروف به **نقاشباشی،** مؤسس واقعی تئاتر جدید در ایران، به دستور ناصرالدین شاه تالاری برای نمایش، در محل فعلی **دارالفنون،** به سبک تماشاخانه‌های اروپا بنا کرد، و نمایشنامه‌ی میزانتروپ، از آثار مولیر، را در آنجا به معرض نمایش گذاشت.

مزینان (mazinān)، دهستان (جه ۹٬۳۱۲ نسه ۱۳۴۵ هش)، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۳ آبادی. در دشت واقع شده، هوایش در ل دهستان معتدل و در سایر قسمتها گرم است. بادهای شدیدی دارد. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و زیره است. سابقاً مرکزش آبادی **مزینان** (جه ۲٬۰۲۲ نسه ۱۳۴۵ هش) بود که در 10کیلومتری ج داورزن واقع است. کاروانسرای شاه عباسی و کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی دارد، ولی به علت دور بودن از راه شوسه از مرکزیت افتاد، و اکنون مرکز آن آبادی داورزن (← داورزن، بخش) محسوب میشود.

مزینه، قبیله، ← محمد ص، قسمت ۴۱.

مژده (mojdeh)؛ ده (جه ۱٬۲۲۰ نسه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کوچصفهان، شهرستان

---

(۱)Maseru (۲)Caledon (۳)mesopause (۴)Mesozoic era (۵)mesosphere (۶)meson (۷)Maisonneuve (۸)Chomedey (۹)Mézières (۱۰)Charleville-Mézières

رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۶کیلومتری جغ کوچصفهان. از سفیدرود مشروب میشود. محصولش برنج است.

مژ-موریس[1]**، ایپولیت** (ipolit meǰ-muries)، ۱۸۱۷—۸۰، عالم فرانسوی. در بیماریهای درخت مو و در تصفیه‌ی قند و نمک کارهای فراوان کرد، و نقش دیاستازها و فوسفاتهای کلسیوم را در تغذیه به ثبوت رسانید. شهرت وی به سبب کشف مارگارین است، که وی به تشویق ناپلئون III بدان پرداخت.

مژه: ← چشم.

مس[2] (mes)، آلمانی **متس** (mets)، شهر (در ۱۹۶۸ حه ۱۱۳٬۵۸۶)، مرکز ولایت موزل، لش فرانسه، بر رود موزل؛ مرکز فرهنگی و بازرگانی ناحیه‌ی لورن. از دیرباز قلمرو اسقفی بود، و در قرن ۶م پایتخت اوستراسیا شد. پس از تجزیه‌ی امپراطوری فرانکها، قدرت اسقفهای مس فزونی یافت، و بر پهنه‌ی نسبةً وسیعی، به عنوان فیف امپراطوری مقدس روم، حکومت میکردند. شهر در قرن ۱۲م یک شهر آزاد امپراطوری شد، و یکی از ثروتمندترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای امپراطوری گشت. در ۱۵۵۲، پس از نوعی همه‌پرسی (رفراندوم)، هانری II فرانسه ۳ اسقف‌نشین لورن (مس، تول، و وردن) را به فرانسه منضم کرد، و این تصرف مورد تأیید پیمان صلح وستفالی (۱۶۴۸) قرار گرفت. در جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰)، مارشال آ. بازن، پس از یک محاصره‌ی دوماهه، با ۱۷۳٬۰۰۰ سرباز تسلیم شد. از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۸ ضمیمه‌ی آلمان ولی مرکز طرفداران فرانسه بود. در جنگ II سربازان امریکائی پس از نبردهای سخت در استحکامات خارجی (۱۹۴۴) آن را از تصرف آلمانها خارج کردند. چند بنای قرون وسطائی از جمله یک کلیسای جامع به سبک گوتیک دارد.

مس[3]، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Cu؛ نیز ← عنصر، جدول)، به رنگ سرخ نارنجی، نسبة نرم، قابل مفتول شدن و تورق، دارای قابلیت هدایت حرارتی و برقی بسیار زیاد. نرمتر از آهن و سختتر از روی است. در هوای جو، به علت تأثیر رطوبت هوا، "زنگ میزند"، یعنی سطح آن از یک ورقه‌ی نازک سبزرنگ (کربونات بازی) پوشیده میشود؛ این ورقه پوششی است که بقیه‌ی فلز را از زنگ زدن محفوظ نگاه میدارد. اسیدهای رقیق بر مس اثری ندارند، اما جوهر گوگرد و جوهر نمک، اگر غلیظ و گرم باشند، آن را در خود حل میکنند. قابلیت هدایت آن، بعد از نقره، از جمیع عناصر بیشتر است؛ با مس میتوان ورقه‌هائی به ضخامت کمتر از $\frac{1}{200}$ سم ساخت. مس برای پوشش بامها، ساختن ظروف، و ضرب سکه به کار میرود؛ مهمترین مصرف تجارتی آن در تهیه‌ی اسیمهای برقی و سیم انتقال برق است. آلیاژهای مس عبارتند از مفرغ، برنج، فلز توپ، فلز مونل و ورشو. ترکیبات مس به عنوان قارچکش فراوان استعمال میشود.

مس یکی از نخستین فلزاتی است که بشر آن را شناخته، و از ۵٬۰۰۰ سال قبل آن را به کار برده است. در طبیعت به حالت آزاد به مقدار خیلی کم یافت میشود، ولی به حالت ترکیب در نقاط مختلف جهان وجود دارد. از کانه‌های عمده‌ی مس پیریت مس یا **کالکوپیریت**، آزوریت، و مالاکیت را میتوان نام برد. تهیه‌ی مس از کانه‌های آن به وسیله‌ی کوره‌ی بلند، و تصفیه‌ی آن به وسیله‌ی الکترولیز صورت میگیرد. نیز ← مات؛ عصر مفرغ.

مس، پیریت ← کالکوپیریت.

مس، سولفات: ← کات کبود.

مس، عصر: ← عصر مفرغ.

مسائل، کتب، در فلسفه‌ی مدرسی؛ ← مدرسی، فلسفه‌ی و قسمت I آن.

مسائل درونرشته‌ای: ← فلسفه‌ی علم، قسمت I.

مسائل سه‌گانه‌ی هندسی، سه مسئله‌ی تثلیث زاویه، تضعیف مکعب، و تربیع دایره، که حل آنها به وسیله‌ی پرگار و ستاده (یعنی به وسیله‌ی دایره و خط مستقیم) از قدیم الایام مورد توجه یونانیان بود، و سپس ریاضیون دوره‌ی اسلامی و بعداً در مغرب‌زمین به آنها پرداختند. دو مسئله‌ی اول از نظر جبری به معادله‌ی درجه‌ی سوم بر میگردد، و بر اساس تحقیقات ا. **گالوا**، حل چنین مسائلی (و از جمله حل مسئله‌ی تثلیث زاویه در حالت کلی و حل مسئله‌ی تضعیف مکعب) با پرگار و ستاده ممتنع است. اثبات امتناع حل مسئله‌ی تربیع دایره متأخرتر و ناشی از متعالی بودن عدد پی است (← عدد، قسمت VII)، که به وسیله‌ی ف. فون لیندمان ثابت شد (۱۸۸۲). مع ذلک، هنوز هم، گاه‌گاه، کسانی عاجز از فهم ریاضیات مدعی کشف راه حل بعضی از این مسائل میشوند.

مسائل عمومی: ← فلسفه‌ی علم.

مسائل فوق رشته‌ای: ← فلسفه‌ی علم، قسمت III.

مسائل میانرشته‌ای: ← فلسفه‌ی علم، قسمت II.

مسابقات ایسمین: ← مسابقات برزخی.

مسابقات برزخی[4] یا **مسابقات ایسمین** (ismian) مسابقات قهرمانی که ح ۵۸۱ ق‌م در یونان تیب داده میشد. محل این مسابقات شهر کورنت واقع در ← برزخ کورنت بود، و در اولین و سومین بهار هر المپیاد و برای تکریم پالایمون و پوسیدون صورت میگرفت. به ← مسابقات اولمپی شباهت داشت، ولی به مقیاس کوچکتر انجام میشد و روزهای جشن و شادمانی عمومی بود. جایزه‌ی آن تاج گلی از کرفس صحرائی بود. پس از ویرانی به دست رومیان (۱۴۶ ق‌م) و نوسازی مجدد آن به فرمان یولیوس قیصر (۴۴ ق‌م)، چندی این مسابقات از نو به راه افتاد و جایزه‌ی آن تاجی از شاخ و برگ کاج بود.

مسابقات دهگانه[5]، مسابقه‌هائی مرکب از پرش طول، پرش ارتفاع، پرتاب دیسک، پرتاب وزنه، پرتاب نیزه، پرش با نیزه، دوهای 100 متر، 400 متر، و 1500 متر، و 110 متر با مانع. این مسابقه‌ها جزء مسابقه‌های دو و میدانی اولمپیک است، و در ایران نیز هنگام انجام دادن مسابقه‌های دو و میدانی انجام میشود.

مسابقه[6]. اولین ← مسابقات اولمپی شامل مسابقه‌های دو بود. در عصر رومیها، مسابقه‌های ارابه وسیله‌ی تفریح شد. مسابقه‌ی منظم اسبدوانی با زین از قرن ۱۲ م به بعد در انگلستان رواج یافت. از ۱۸۳۰ مسابقه‌های درشکه‌ی یک‌اسبه به وجود آمد، و سپس به مسابقه‌های درشکه‌ی چنداسبه تبدیل شد. فعلاً مسابقه‌های اتومبیل، قایق، دوچرخه و سگ در کشمت و انگلستان و بعضی کشورهای دیگر رواج دارد.

مسابی[7] (məsābi)، رشته تپه‌هائی کوتاه، لش ایالت مینسوتا، کشمت، که به سبب معادن آهنش معروف است. این معادن از ۱۸۹۳ به دست ج. د. راکفلر افتاد.

مساحت، در هندسه. مساحت یک سطح عده‌ی دوبعادی است که سطح مفروضی که واحد سطح گرفته شده (مثلاً ملمم یا آر)، یا اجزایش، در آن میگنجد. فورمولهای مساحت اشکال مستوی و اجسام ساده (h= ارتفاع؛ b= قاعده؛ a= ضلع؛ r= شعاع؛ l= مولد)،

اشکال مستوی	مساحت
مثلث	$hb/2$
متوازی الاضلاع؛ مربع مستطیل	hb
مربع	a^2
دایره	πr^2
اجسام	مساحت کل
استوانه‌ی قائم مستدیرالقاعده	$2\pi r(r+h)$
مخروط قائم مستدیرالقاعده	$\pi r(r+l)$
کره	$4\pi r^2$

مساعدالسلطنه: ← ماسی‌یان هوانس‌خان.

مسافریان: ← آل مسافر.

مساقات (mosāqāt)، در فقه، قراری که میان مالک باغ و باغبانی بسته میشود که در نتیجه‌ی زحمتی که باغبان برای باغ میکشد سهمی از میوه به او برسد. قس مزارعه.

مسالح: ← قادسیه.

مسالک (masālek)، نام خلاصه‌ی کتاب مسالک الافهام الی تنقیح (یا فی شرح) شرایع الاسلام، و آن شرحی است که شهید ثانی بر کتاب شرایع الاسلام یا شرایع محقق حلی نوشته بوده، و چند بار در ایران به چاپ رسیده است.

مسالک الابصار: ← قاآن.

مسالک الممالک: ← الممالک و الممالک، عنوان بعضی کتابهای جغرافیائی.

مسئله‌ی امامت: ← شیعه، قسمت III.

مسئله‌ی دلوسی: ← تضعیف مکعب.

مسئله‌ی سه جسم[8]، مسئله‌ی مربوط به یافتن مدارهای فضائی سه جرم که در تحت تأثیر جاذبه‌های گرانشی مشترک یکدیگر در حرکتند. اگر تنها دو جرم مورد نظر باشد، در صورتی که در یک لحظه وضع و سرعت (از لحاظ مقدار و جهت) یک جرم نسبت به جرم دیگر معلوم باشد، در هر لحظه از زمانهای آینده میتوان وضع و سرعت نسبی جرم دیگر را از روی فورمولهائی حساب کرد. در این فورمولها از توابع

(۱)Mège-Mouriès (۲)Metz (۳)copper (۴)Isthmian games (۵)decathlon (۶)racing (۷)Mesabi (۸)three-body problem

معلوم (مثلاً جیب زاویه‌ی معین) استفاده میشود. این امر معین است که اوضاع نسبی و سرعتهای سه جسم در هر لحظه کاملاً میتواند وضع رفتار منظومه‌ی سه‌جسمی را تعیین کند، ولی هنوز نتوانسته‌اند از روی توابع معلوم اوضاع و سرعتهای این سه جسم را در هر لحظه‌ی آینده حساب کنند. مسئله‌ی سه جسم یکی از مسائل مشهور ریاضی است که از زمان نیوتن به بعد بیش از ۱٬۰۰۰ مقاله‌ی تحقیقی در باره‌ی آن نوشته شده است. نیز ← فضاپیمائی.

مسئله‌ی شرق[1]، اصطلاحی برای نمایاندن مسئله‌ی سرنوشت متصرفات اروپائی ← امپراطوری عثمانی در حال انحطاط در قرنهای ۱۸م و ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م. خاندان هاپسبورگ در قرن ۱۶م از دست‌اندازی ترکان به اروپا جلوگیری کردند، ولی ترکان عثمانی هنوز بر شبه‌جزیره‌ی بالکان استیلا داشتند. با ← پیمان کارلووینس (۱۶۹۹) تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی آغاز شد، و روسیه به پیش رفتن بسه سوی دریای سیاه پرداخت. در قرن ۱۸م، فرانسه در نزاع دولت عثمانی با روسیه و اتریش، از دولت عثمانی پشتیبانی میکرد. مسئله‌ی شرق در سلطنت کاترین II با نخستین دو جنگ روس و عثمانی (۱۷۶۸—۷۴، ۱۷۸۷—۹۲) به صورت حاد در آمد. در این مرحله روسیه، که با اتریش متحد بود، نقشه‌ی تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی را طرح کرد. دو-سیه که به دریای آزاد راه نداشت، چشم به آن دوخته بود که در این تقسیم استانبول نصیبش شود. این نقشه زنگ خطر را در پروس به صدا درآورد، و بیش از آن سبب اضطراب انگلستان شد، که راه هند و حتی خود هند را در معرض خطر جاه‌طلبیهای روسیه میدید. تشکیل اتحادی سیاسی میان انگلستان و پروس و هلند، و شکستهای اتریش از عثمانیان، موفقیتهای روسیه را جبران کرد؛ ولی نخستین مرحله‌ی مبارزه، که با پیمان یاسی (۱۷۹۲) خاتمه پذیرفت، پایگاهی برای روسیه در لِ دریای سیاه تأمین کرد. در دوره‌ی ناپلئون، که توجه به جاهای دیگر جلب شده بود، روسیه در جنگ دیگری با عثمانی، موقعیت ممتازی در پیمان بخارست (۱۸۱۲) به دست آورد. پیروزی روسیه بر ایران در قفقاز با ← عهد نامه‌ی گلستان (۱۸۱۳) و ← عهد نامه‌ی ترکمن چای (۱۸۲۸) تأیید شد. این تغییرات، و نیز پیدایش احساسات ملی در میان اقوام ستمدیده‌ی بالکان، بار دیگر مسئله‌ی شرق را به صورت مسئله‌ی عمده‌ی اروپا در آورد. اتحاد برای دفاع از تمامیت ارضی دولت عثمانی تشکیل شد، ولی قدرتهای رقیب استعماری بزرگ، که هر یک از آنها چشم به غنیمت بردن از تجزیه‌ی عثمانی دوخته بود، بزودی این اصل را از عمل انداخت. در جنگ استقلال یونان (۱۸۲۱—۳۰)، انگلستان و روسیه هر دو به یاری شورشیان برخاستند، و هر کدام میکوشید تا نفوذ خود را بر دولت نوخاسته‌ی یونان بیشتر تحمیل کند. جنگ روس و عثمانی (۱۸۲۸—۲۹)، که با جنگ یونان بستگی داشت، به سود روسیه پایان یافت (← آدریانوپل، پیمان)، ولی کومک بعدی روسیه به عثمانی بر ضد محمد علی پاشا خدیو مصر، که در پی آن پیمان اتحاد روس و عثمانی (۱۸۳۳) منعقد شد، سخت مایه‌ی ناراحتی انگلستان و فرانسه شد. با این همه، پنج قدرت بزرگ (انگلستان، فرانسه، روسیه، اتریش، و پروس) در سر و سامان دادن به مسئله‌ی مصر هماهنگ شدند، و پیمانی که در لندن به امضا رسید (۱۸۴۰) متضمن تعهدی بین‌المللی برای حفظ تمامیت ارضی امپراطوری عثمانی بود. با این همه، در ۱۸۵۳، رقابت میان انگلستان و فرانسه و روسیه سبب افروخته شدن آتش ← جنگ کریمه شد. در پیمانی که با آن جنگ کریمه به پایان رسید (← پاریس، کنگره‌ی)، سعی شده بود که بهانه از دست روسیه برای دخالت در امور عثمانی و استیلای نیروی دریائی آن بر دریای سیاه گرفته شود، و امپراطوری عثمانی تحت حمایت بین‌المللی قرار گیرد. ولی عثمانی "مرد بیمار" اروپا شده بود و جلوگیری از تجزیه‌ی آن امکان نداشت. حوادثی که در بوسنی و هرزگووین پیش آمد، بار دیگر سبب افروخته شدن آتش جنگ میان روسیه و عثمانی شد (۱۸۷۷—۷۸)؛ پیمان سان ستفانو چندان به نفع روسیه تمام شد که نزدیک بود برای الزام به تجدید نظر در آن انگلستان به جنگ بر خیزد. کنگره‌ای (← برلین، کنگره‌ی) که در پیمان سان ستفانو تجدید نظر کرد، مانعی برای ازدیاد نفوذ روسیه فراهم آورد، ولی با آن مسائل تازه‌ای نیز پیش آمد. دولتهای نوخاسته‌ی بالکان که به مرزهای خود راضی نبودند، هر یک جدا جدا به قدرتهای بزرگ متوسل شد تا از پشتیبانی آنها نسبت به ادعاهای خود برخوردار شود. اتریش که در اواخر قرن ۱۸م با روسیه متحد شده بود، از نفوذ روسیه در کشورهای بالکان بیم داشت؛ پس از شکست خوردن از پروس در ۱۸۶۶، با امپراطوری آلمان متحد شد (← اتحاد مثلث؛ اتفاق مثلث). آلمان که در کنگره‌ی برلین عنوان "دلال درستکار" پیدا کرده بود، بی‌اندازه علاقه‌مند به افزودن نفوذ خود در امپراطوری عثمانی شد. سیاست "گسترش از طرف شرق" آلمان و اتریش، در تجدید سازمان ارتش عثمانی به دست افسران آلمانی و کشیده شدن ← راه آهن بغداد و پیدا شدن بحران در مراکش و الحاق (۱۹۰۸) بوسنی و هرزگووین به اتریش آشکار شد. ترویج اتحاد اسلاوی به توسط روسیه در بالکان و از میان رفتن تقریباً کامل ترکیه‌ی اروپائی در ← جنگهای بالکان سبب آن شد که دولت عثمانی متوجه کومک آلمان و اتریش شود و پس از اشتعال آتش جنگ I به قوای دول مرکزی بپیوندد. این جنگ امپراطوری عثمانی را از پای در آورد و مسئله‌ی قدیمی شرق را به پایان رسانید، ولی مسئله‌ی نگاهداری ثبات و استقرار در سرزمینهائی که زمانی تحت استیلای امپراطوری عثمانی بود، هنوز باقی بود.

مسالینا[2] (messālinā)، ف ۴۸ ب‌م، زن فاسد امپراطور کلاودیوس I که، چون رسوائی وخیمی به بار آورد، به امر شوهر کشته شد.

مسانا: ← مسینا، شهر.

مساوات (mosāvāt) [عربی، = برابری]، در علم معانی، الفاظ را به اندازه‌ی معنی آوردن (← ایجاز؛ اطناب).

مساواتیان[3] (mosāvātiān)، فرقه‌ی افراطی پیرایشگر انگلیسی که در انقلاب پیرایشگر فعالیت داشتند. این نام ظاهراً در ۱۶۴۷ به آنان داده شد تا مبیّن اعتقاد آنها به برقراری مساوات اجتماعی باشد. رهبر و مبلغ نهضت ج. لیلبرن بود؛ هدف غائی فرقه، که نسبت به زمان آنان بسیار پیشرفته بود، تساوی کامل دینی و سیاسی بود. در ۱۶۴۹ نهضت به دست آ. کرامول سرکوب شد. نیز ← دیگرها.

مسبع یا هفت‌ضلعی: ← کثیر الاضلاع.

مسبغ، در علم عروض: ← تسبیغ.

مستحب: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

مستدرک الوسائل (mostadrako 'l.vasāel) [مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل]، کتابی به عربی، در احادیث شیعه‌ی امامیه، تألیف حاج میرزا حسین نوری مازندرانی، معروف به صاحب مستدرک، از فقها و محدثین اواخر قرن ۱۳م و اوایل قرن ۱۴م هق. این کتاب، چنانکه از اسمش پیداست، مستدرکی است بر کتاب وسائل الشیعه، تألیف حر عاملی؛ یعنی احادیثی را که مؤلف وسائل، به جهتی از جهات، از ذکر آنها غفلت کرده است صاحب مستدرک در کتاب خود آورده است. مستدرک شامل تمام ابواب فقه است، و تعداد ابواب آن ۱٬۳۶۳ و تعداد احادیث آن ۴٬۸۳۰ میباشد. مؤلف در آخر کتاب ۱۲ فایده مشتمل بر مطالب مختلف ذکر کرده است، که سه فایده‌ی نخستین آن خیلی مهم است: (۱) مآخذ مستدرک الوسائل؛ (۲) شرح مآخذ مذکور و مؤلفین آنها؛ و (۳) مشایخ مؤلف و شرح حال ایشان. مستدرک اول بار در سه جلد در ۱۳۲۱ هق در تهران به طبع رسیده است.

مستر[4]، **ژوزف دو** (jozef dë mestr)، ۱۷۵۴؟—۱۸۲۱، نویسنده و رجل سیاسی فرانسوی در خدمت ← مملکت ساردنی؛ مت شامبری. از ۱۸۰۳ تا ۱۸۱۷ سفیر ساردنی در سن پطرزبورغ بود. با فلسفه‌ی قرن ۱۸م سخت مخالف، و از هواداران سلطنت و قدرت پاپ بود، روشی بسیار منطقی و معلومات عمومی فراوان داشت. این خصوصیات که در وی با مهارت و ظرافتی در نثرنویسی فرانسه ترکیب شده بود، او را به صورت قدرتمندترین دشمن ادبی مذهب اصالت عقل در آورده بود، و به این دل خوش داشت که سستی منطقی و سطحی بودن این مذهب را برملا ساند. آثار عمده‌ی او عبارت است از در-باره‌ی پاپ (۱۸۱۹) و شبنشینیهای سن پطرزبورغ (۱۸۲۱). در این کتابها از این فکر جانبداری شده است که جهان باید زیر فرمان پاپ باشد که به عنوان فرمانروای روحی مطلق بر آن حکومت کند، و هیچ فرمانروای غیر دینی نباید مستقلاً صاحب قدرت باشد.

مستر، گزاویه دو (gzāvie dë mestr)، ۱۷۶۳—۱۸۵۲، نویسنده‌ی فرانسوی، برادر ژوزف دو مستر؛ مت شامبری. در ارتش روسیه خدمت

(۱)Eastern Question (۲)Messalina (۳)Levelers (۴)Maistre

میکرد و بیشتر عمر وی در سن پطرزبورغ سپری شد. آثار وی به داشتن لطایف و نکته‌پردازیهای ادیبانه شهرت دارد. کتابی که وی تحت عنوان سفر برگرد اطاقم (۱۷۹۴) هنگام زندانی بودن به خاطر دوئلی تألیف کرده، گزارش سفر و گذشتن از یک شیء در اطاق به شیء دیگر و یادآوری خاطرات مربوط به آن شیء است. کتاب دیگرش، جذامی شهر آئوستا (۱۸۱۱)، مکالمه‌ای است میان یک سرباز و یک جذامی که در آن تسلیم و توکل یک فرد مسیحی بخوبی تجسم یافته است. دختر جوان سیبریائی شرح شکوائیه‌ی دختر جوان روسی است که برای آزادی پدرش از زندان سیبریه به تزار روسیه نوشته است.

مسترشد (mostaršed)، شهرت **ابومنصور فضل**، ملقب به **المسترشد بالله** (mostaršedo be 'l.lāh)؛ ۴۸۶–۵۲۹ هق، ۲۹مین خلیفه‌ی (۵۱۲–۵۲۹ هق) عباسی، که پس از مرگ (۵۱۲ هق) پدرش مستظهر به خلافت رسید. هنگامی که مردم به بیعت به مسترشد سرگرم بودند، برادر او، ابوالحسن ابن المستظهر بالله، سوار کشتی شد و به حلله نزد دبیس ابن صدقه رفت و در ۱۲ صفر ۵۱۳ هق به واسط رفت و سپاهی به دور خود جمع کرد. خلیفه دبیس را مأمور گرفتن او کرد، و سپاه او از دور و برش فرار کردند و سرانجام دبیس او را گرفته پیش مسترشد فرستاد و مسترشد او را عفو کرد. در زمان او نیز امرای حقیقی پادشاهان سلجوقی بودند و از جانب خود برای اداره‌ی بغداد شحنه‌ای میفرستادند. در زمان مسترشد ابتدا برسقی (borsaqi) شحنه‌ی بغداد بود و بعد منکوبرس شحنه شد، و او چون ظلم بسیار کرد مردم بغداد از او متنفر شدند و ناچار از بغداد بیرون رفت. در ۵۱۳ هق مجاهدالدین بهروز از جانب سلطان سنجر شحنه‌ی بغداد شد و در فاصله‌ی خروج منکوبرس از بغداد و آمدن بهروز دبیس ابن صدقه امیر حلله از جانب خود به بغداد نایب فرستاده بود. مدتی حکومت واقعی بغداد میان سلجوقیان و دبیس مورد تنازع بود. دبیس مردی متهور و بیباک و فتنه‌گر بود و تهدید کرده بود که سرانجام بغداد را گرفته غارت خواهد کرد. در ۵۱۷ هق مسترشد ناچار به جنگ دبیس از بغداد بیرون شد و در جنگی که میان او و دبیس روی داد سپاه دبیس شکست خورد و خود او فرار کرد. دبیس مدتی سرگردان بود، ابتدا روی به بصره نهاد و آنجا را غارت کرد، و بعد پیش صلیبیها رفت و ایشان را به گرفتن حلب تحریک کرد، و سپس پیش سلطان طغرل پسر سلطان محمد ابن ملکشاه رفت و او را برای گرفتن عراق و بغداد تشویق کرد. در ۵۱۸ هق مسترشد از سلطان محمود ابن محمد ابن ملکشاه درخواست کرد که برسقی را از شحنگی بغداد معزول کند. سلطان محمود برسقی را معزول کرد و او را به موصل فرستاد و به جای او یرنقش (yaranqoš) را شحنه‌ی بغداد کرد و یرنقش نایبی از خود به بغداد فرستاد. در ۵۱۹ هق سلطان طغرل ابن محمد ابن ملکشاه با دبیس ابن صدقه عازم عراق و بغداد شدند. مسترشد با ۱۲'۰۰۰ سوار و عده‌ی زیادی پیاده از بغداد بیرون شد. طغرل دوچار تب شد و باران شدیدی سپاه او را از حرکت باز داشت، و خلیفه به سپاه دبیس که در کنار رود نهروان فرود آمده بود حمله برد و دبیس فرار کرد. مسترشد پس از ۲۵ روز به بغداد باز گشت و دبیس و طغرل پیش سلطان سنجر رفتند. در ۵۲۰ هق یرنقش شحنه‌ی بغداد از خلیفه ترسید و از بغداد گریخت و نزد سلطان محمود ابن محمد ابن ملکشاه رفت، و او را به گرفتن بغداد تحریک کرد. سلطان محمود عازم بغداد شد و با عماد‌الدین زنگی بغداد را در محاصره گرفت و چون یکی از سرداران خلیفه به نام ابوالهیجاء کردی (abo'l.heyjā'e kordi) به خلیفه خیانت کرد جانب خلیفه سست شد و سلطان محمود وارد بغداد شد و با خلیفه صلح کرد. سلطان محمود تا چهارم ربیع‌الثانی ۵۲۱ هق در بغداد ماند، و چون بیمار شد از بغداد بیرون رفت و عازم همدان شد و عمادالدین زنگی را شحنه‌ی بغداد کرد، و چون عمادالدین زنگی به حکومت موصل منصوب شد شحنگی بغداد به مجاهدالدین بهروز محول گردید. در ۵۲۷ هق مسترشد برای تنبیه عمادالدین زنگی عازم موصل شد و آنجا را در حصار گرفت ولی کاری نتوانست انجام دهد و به ناچار بی نیل به مقصود به بغداد باز گشت. در ۵۲۸ هق میان طغرل ابن محمد ابن ملکشاه و برادرش مسعود خلاف افتاد، و چون نیروی طغرل بیشتر بود مسعود نتوانست با او مقاومت کند و به بغداد رفت. در ۵۲۹ هق طغرل وفات یافت و مسعود بیدرنگ عازم همدان شد تا متصرفات برادرش را به دست بگیرد. اما بزودی میان خلیفه و مسعود مخالفت افتاد و خلیفه با سپاهی عازم همدان و جنگ با مسعود شد. در دایمرج (dāymarj) واقع در نزدیکی همدان دو سپاه به هم رسیدند ولی جنگ مهمی واقع نشد زیرا سپاه خلیفه او را ترک کرد و خلیفه به دست سلطان مسعود افتاد. با خلیفه در حال اسارت با احترام رفتار میکردند، و مسعود او را با خود به آذربایجان برد. روز پنجشنبه ۱۷ ذیقعده‌ی ۵۲۹ هق در در مراغه عده‌ای از فدائیان اسماعیلی غیبت موکلان خلیفه را غنیمت شمرده به او حمله کردند و بیش از ۲۰ زخم به او زدند و او را کشتند و گوش و بینیش را بریدند و جسد او را برهنه کردند. مردم مراغه جسد خلیفه را دفن کردند. عمر او ۴۳ سال و ۳ ماه بود و خلافتش ۱۷ سال و ۶ ماه و ۲۰ روز طول کشید. مسترشد مردی شجاع و بااراده بود و نمیخواست از سلاطین سلجوقی اطاعت کند، و در مواقع فرصت استقلال خود را ظاهر میساخت. از بیان خوش و خط خوش او تعریف کرده‌اند.

مسترشد بالله [المسترشد بالله]؛ ← مسترشد.

مستزاد (mostazād، عربی، = در افزوده)، شعری (غزل یا قصیده یا رباعی) که یک یا چند کلمه به وزن پاره‌ای از پایه‌های عروضی (← پایه) بحر آن شعر، در پایان هر مصراع بیفزایند. مستزاد دو گونه است: (۱) گاه کلمات چنان در معنی به هر یک از مصراعها باز بسته است که اگر حذف شود، در معنی مصراعها خلل پدید آید؛ مانند (حسن وثوق)،

گر گندری هست و نه در کوی تست
برخطاست
ور نظری هست و نه بر روی نست
تا بجاست
. . . . . .

(۲) و گاه چنان است که شعر بی آن کلمات نیز خود در معنی تمام است؛ مانند (مولوی)،

هر لحظه بشکلی بت عیار بر آمد
دل برد و نهان شد
هر دم بلباس دگر آن یار بر آمد
گه پیر و جوان شد.
. . . . . .

مست سفلی (maste soflā)، ده (جمعاً ۱'۵۴۶ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرای علیا، بخش وفس، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۵۸ کیلومتری ج کمیجان. محصولاتش غلات، چغندر قند، و پنبه است.

مستشرق (mostašreq) یا **خاورشناس**، دانشمندی که برای شناختن مشرق‌زمین و زبان و ادبیات و علوم و هنرها و سایر مسائل مربوط به آن بحث و تحقیق میکند. بر حسب آنکه موضوع خاص تحقیق یک مستشرق کدام کشور باشد، به لقب خاص دیگری نیز معرفی میشود، ایرانشناس، مصرشناس، آشورشناس، و غیره.

مستضعفین؛ ← عمار یاسر.

مستضیء (mostazi')، شهرت **ابومحمد حسن**، ملقب به **المستضیء بامرالله**، ۵۳۶–۵۷۵ هق، ۳۳مین خلیفه‌ی (۵۶۶–۵۷۵ هق) عباسی، پسر مستنجد. پس از مرگ (۵۶۶ هق) پدر به خلافت نشست. در مرگ پدر او عضدالدین ابوالفرج استاذالدار (رئیس دربار) و قطب‌الدین قایماز امیر بزرگ دست داشتند و به شرطی با مستضیء بیعت کردند که عضدالدین به وزارت برسد و پسرش کمال‌الدین استاذالدار شود و قطب‌الدین قایماز رئیس سپاه باشد. عضدالدین و قطب‌الدین از وزیر مستنجد، ابوالفرج بلدی، دل خوشی نداشتند و در همان روزی که با مستضیء بیعت کردند او را به حیله کشتند. در ۵۶۷ هق برای خلافت عباسی واقعه‌ی بسیار مهمی روی داد، و آن اینکه صلاح‌الدین ایوبی در دومین جمعه‌ی محرم ۵۶۷ هق دستور داد که در مصر نام عاضد خلیفه‌ی فاطمی را از خطبه انداختند و دوباره خطبه به نام خلیفه‌ی عباسی یعنی مستضیء، کردند. عاضد بیمار بود و صلاح‌الدین ایوبی وزیر او بود. نورالدین محمود ابن زنگی امیر موصل و شام، که سمت بزرگی بر صلاح‌الدین داشت پیوسته به او دستور میداد که نام عاضد را از خطبه بیندازد و خطبه به نام خلفای عباسی کنند. صلاح‌الدین که مرد تمام‌عیاری بود، چون از عاضد نیکی بسیار دیده بود، به این کار تن در نمیداد تا آنکه عاضد بیمار شد و معلوم شد که او از این بیماری جان بدر نخواهد برد. به همین جهت یکی دو روز پیش از وفات عاضد خطبه دوباره به نام خلفای عباسی کرد، و عاضد که در عاشورای همان سال وفات یافت از این معنی خبردار نشد. بدین ترتیب سلسله‌ی فاطمیان مصر که با ظهور عبیدالله مهدی در سلمیه در ۲۹۷ هق آغاز شده بود در محرم ۵۶۷ هـ ق پایان یافت. چون خبر به بغداد رسید شهر را چند روز زینت بستند و از طرف

خلیفه برای نورالدین محمود و صلاح‌الدین خلعتها فرستاده شد. در ۵۶۷ هق میان عضدالدین وزیر خلیفه و قطب‌الدین قایماز امیر سپاه کدورت افتاد، و خلیفه ناگزیر عضدالدین را از وزارت معزول ساخت. در ۵۶۸ هق نورالدین محمود این زنگی از خلیفه درخواست که رسماً او را به عنوان حاکم مصر و شام و جزیره و موصل و دیاربکر و قسمتی از آسیای صغیر بشناسد تا او در جنگ با کفار صلیبی استوارتر باشد، و خلیفه خواهش او را پذیرفت. در ۵۷۰ هق قطب‌الدین قایماز، براثر فتنه‌ای، مجبور شد که از بغداد بگریزد، و به همین جهت خلیفه وزارت را دوباره به عضدالدین داد. عضدالدین در ۵۷۳ هق به دست فدائیان اسماعیلی کشته شد و ظهیرالدین ابوبکر معروف به ابن العطار جای او را گرفت. مستضیء در دوم ذیقعده‌ی ۵۷۵ هق درگذشت. مورخان او را به عدل و کرم و نیکسیرتی ستوده‌اند. جنگهای صلیبی در زمان او بشدت ادامه داشت.

مستضیء بامرالله [المستضیء بامرالله]، ← مستضیء.

مستطیل[1] (mostatil)، کثیر الاضلاعی چهارضلعی که اضلاع آن، دو به دو، مساوی و موازیند و زوایای آن قائمه است. دو قطر مستطیل در مرکز آن (مرکز دایره‌ی محیط یا محاط بر آن) یکدیگر را قطع میکنند. یکی از دو ضلع اطول قاعده و یکی از دو ضلع اقصر ارتفاع مستطیل است. مساحت مستطیل حاصلضرب قاعده در ارتفاع است.

مستظهر (mostazher)، شهرت **ابوالعباس احمد**، ملقب **المستظهر بالله**، ۴۷۱–۵۱۲ هق، ۲۸مین خلیفه‌ی (۴۸۷–۵۱۲ هق) عباسی، پسر مقتدی عباسی. پس از فوت (۱۵ محرم ۴۸۷ هق) پدرش مقتدی به خلافت رسید. هنگام فوت مقتدی بر کیارق پسر ملکشاه در بغداد بود و از مقتدی خواسته بود که خطبه‌ی سلطنت به نام او باشد، و مقتدی نیز پذیرفته بود. مقتدی ناگهان سکته کرد، و بعضی میگویند مسموم شد. وزیر مقتدی، عمیدالدولة ابن جهیر (johayr)، بی‌درنگ برکیارق را خبر کرد و از او برای خلافت المستظهر بیعت گرفت، و چون از این بابت اطمینان یافت، پس از سه روز خبر مرگ مقتدی را اعلام کرد، و در مجلس بزرگی که در آن عزالملک پسر نظام‌الملک وزیر برکیارق و اشراف و علمای بغداد، از جمله غزالی، حضور داشتند برای مقتدی سوگواری کردند و به مستظهر بیعت کردند. سن مستظهر در این موقع ۱۶ سال و ۲ ماه بود. تا سال ۴۹۲ هق در بغداد پس از خلیفه به نام برکیارق خطبه میخواندند، و در این سال سعدالدوله‌ی گوهرآیین، که از برکیارق رنجیده و طرف سلطان محمد پسر دیگر ملکشاه را گرفته بود، از خلیفه خواست که خطبه‌ی سلطنت به نام سلطان محمد باشد، و او نیز ناچار پذیرفت. اما در ۴۹۳ هق که برکیارق وارد بغداد شد دوباره خطبه به نام او شد و سعدالدوله‌ی گوهرآیین باز از برکیارق اطاعت کرد؛ ولی در جنگی که در همین سال در کنار سفیدرود میان سلطان محمد و برکیارق روی داد سپاه برکیارق شکست سختی خورد و سعدالدوله‌ی گوهرآیین که مدتها از طرف پادشاهان سلجوقی شحنه‌ی بغداد بود در جنگ کشته شد و دوباره در بغداد خطبه به نام سلطان محمد شد. در ۴۹۴ هق از نو جنگی میان برکیارق و سلطان محمد در گرفت که در آن شکست با سلطان محمد بود و برکیارق وارد بغداد، و ناگزیر خطبه به نام او شد. ولی امر برکیارق در بغداد در سستی بود و او با مردم بدرفتاری میکرد، و در این میان سلطان محمد و سنجر هر دو وارد بغداد شدند و خلیفه از ورود سلطان محمد اظهار خشنودی کرد. پس از آن باز جنگهائی میان دو برادر سلجوقی روی داد و شحنگی بغداد به دست ایلغازی مأمور سلطان محمد افتاد. در ۴۹۶ هق برکیارق کمشتکین (komoštakin) قیصری را برای شحنگی بغداد فرستاد، ولی او نتوانست کاری انجام دهد و باز بغداد در حقیقت در تصرف مأموران سلطان محمد بود. در این مدت قتل و غارت و فساد در بغداد و اطراف بغداد از طرف مأموران سلاجقه شدت یافته بود. در ۴۹۷ هق، که میان سلطان محمد و برکیارق آشتی شد، سفرای برکیارق وارد بغداد شدند، و در ۱۹ جمادی الاولی خطبه‌ی سلطنت در بغداد به نام برکیارق خوانده شد و ایلغازی از جانب او شحنه‌ی بغداد شد. در ۴۹۸ هق برکیارق در حالی که عازم بغداد بود، وفات یافت و در مساجد بغداد خطبه به نام پسرش ملکشاه خواندند و ایلغازی در شحنگی بغداد باقی ماند. سلطان محمد عازم بغداد شد و چون به بغداد رسید در جانب غربی بغداد خطبه به نام او، در جانب شرقی خطبه به نام ملکشاه ابن برکیارق، و در جامع منصور بغداد خطبه به نام "سلطان عالم" خواندند، و سرانجام کار بر سلطان محمد قرار گرفت. سلطان محمد در ۴۹۸ هق سنقر برسقی (borsaqi) را شحنه‌ی بغداد کرد. از امرای بزرگ که در زمان مستظهر در عراق قدرت و شوکت فراوان یافت صدقة ابن منصور است که مردی شجاع و دانا و کریم و دارای فضایل فراوان بود و هموست که حلّه را در عراق بنا کرد. صدقة ابن منصور سرانجام با سلطان محمد مخالفت کرد و با آنکه مستظهر برای صلح میان آن دو کوشش فراوان به کار برد، سودی نبخشید و سیف‌الدوله در ۵۰۱ هق در جنگ با سلطان محمد کشته شد. در ۵۱۱ هق سلطان محمد وفات یافت و پسرش سلطان محمود به جای او نشست، و خطبه در بغداد به نام سلطان محمود خواندند. شحنگی بغداد پس از مجاهدالدین بهروز به منکوبرس (mankubars) واگذار شد، و او یکی از افراد خود را به نیابت خویش به بغداد فرستاد. سن مستظهر به هنگام وفاتش ۴۱ سال و ۶ ماه و ۶ روز بود و ۲۴ سال و ۳ ماه و ۱۱ روز خلافت کرده بود. او را مردی نیکوسیرت و ملایم و دانشمند معرفی کرده‌اند؛ و در حقیقت خلافت معنوی داشت، و حکومت واقعی، چنانکه گفته شد، در دست امرای سلجوقی بود. در زمان او باطنیان در ایران و جاهای دیگر قدرت فراوان یافتند و عده‌ای از بزرگان را به قتل رسانیدند. حمله‌ی صلیبیون به بلاد اسلام و تصرف بیت المقدس به دست ایشان در زمان او اتفاق افتاد. معاصر المستنصر بالله و المستعلی بالله خلفای فاطمی بود.

مستظهر بالله [المستظهر بالله]، ← مستظهر، خلیفه‌ی عباسی.

مستعار له، در علم بیان، ← استعاره.

مستعار منه، در علم بیان، ← استعاره.

مستعربون[2] (mosta'rebun)، نامی که مسیحیان عربی‌زبان اسپانیا، در زمان تسلط مسلمانان بر اسپانیا، به این نام خوانده میشدند. این مسیحیان ادبیات خاصی به زبان عربی داشتند، و مدتها پس از فتح مجدد اسپانیا به دست مسیحیان بر عادات خاص خود باقی ماندند. در معماری و زرگری و سایر رشته‌های هنر نیز مستعربون شیوه‌ی خاصی برای خود داشتند که روی هم رفته به نام هنرهای مستعربی خوانده میشود.

مستعربه، عرب: ← عرب مستعربه.

مستعصم (mosta'sem) شهرت **ابو احمد عبدالله**، ملقب به **المستعصم بالله**، ۶۰۹–۶۵۶ هق، ۳۷مین خلیفه‌ی (۶۴۰–۶۵۶ هق) عباسی، آخرین خلیفه از خلفای عباسی که در بغداد بودند. در دهم جمادی الثانی، پس از مرگ مستنصر، به خلافت رسید. برادری داشت که، به گفته‌ی مورخان، دلیر و شجاع بود و قصد داشت که به جنگ مغول برود، اما دواتدار و شرابی، که از امرای بزرگ بودند، از استقلال و قدرت او بیم داشتند و میخواستند مرد ضعیف و سست‌اراده‌ای را به خلافت بنشانند، و به همین جهت با پسر دیگر مستنصر، ابواحمد عبدالله، بیعت کردند. همه‌ی مورخان او را به نادانی و ضعف اراده منسوب داشته‌اند. در ضعف و نادانی او این نکته کافی است که پدر او حدود 100'000 سپاه برای مقابله با مغول آماده کرده بود و او قسمت عمده‌ی این سپاه عظیم را مرخص کرد و آن را به بیست هزار تقلیل داد تا مبلغ حاصل از این صرفه‌جوئی را برای مغول بفرستند بلکه از این راه ایشان را از حمله به بغداد منصرف کند. مصیبت دیگر او وزارت مؤیدالدین معروف به ابن علقمی بود. این وزیر شیعه بود و در زمان وزارت او فتنه‌ای میان محله‌ی شیعه‌نشین کرخ و محلات سنی‌نشین بغداد بر پا شد و خلیفه فرزند خود ابوبکر را به کومک سنیان فرستاد و او محله‌ی کرخ را غارت کرد و با مردم آن بشدت و سختی بیمانندی رفتار کرد و کارهای بسیار زشت مرتکب شد. ابن علقمی، که در این واقعه نمیتوانست کاری بکند، برای تسکین آتش انتقام خود با مغول پنهانی مکاتبه کرد و ایشان را به گرفتن بغداد تشویق کرد. هولاکو خان در تصرف قلاع اسماعیلیه از خلیفه یاری خواسته بود ولی خلیفه جوابی به این درخواست نداده بود. هولاکو از همدان فرستاده‌ای نزد خلیفه فرستاد و خواست که یکی از سه امیر دربار خلافت، دواتدار صغیر یا شرابی یا سلیمانشاه، برای مذاکره پیش او فرستاده شود، ولی خلیفه به جای یکی از این سه نفر ابوالفرج ابن الجوزی II را فرستاد. این باعث خشم هولاکو شد و او را در عزم خود بر تصرف بغداد راسختر کرد، و سوغونجاق و تایجو را از پیش برای محاصره‌ی بغداد فرستاد و خود در پی ایشان روان شد.

---

(۱) rectangle (۲) Mozarabs

سپاه خلیفه شکست خورد و خود خلیفه با اعیان دولت ناگزیر پیش هولاکو رفتند. هولاکو امر به قتل عام مردم بغداد داد، و به دستور او مستعصم نیز کشته شد (محرم ۶۵۶ هق). در کیفیت قتل او اختلاف است. بعضی گفته‌اند که او را در پارچه‌ای پیچیدند و با لگد مالیدند تا خفه شد و بعضی گفته‌اند که او را به دجله انداختند. مدت خلافتش ۱۷ سال بود. با مرگ او خلافت عباسی منقرض شد، و اگر چه تنی چند از عباسیان در مصر طی دو قرن در زیر سلطه‌ی مماليک به خلافت منصوب شدند، آنها بازیچه و آلت دستی بیش نبودند، و مستعصم را باید آخرین خلیفه‌ی عباسی محسوب داشت.

مستعصم بالله [المستعصم بالله]، ← مستعصم، خلیفه‌ی عباسی.

مستعلویه (mostā'lāviyye) یا **مستعلیه** (mosta'liyye)، شاخه‌ی بزرگی از اسماعیلیه که، پس از فوت (۴۸۷ هق) مستنصر خلیفه‌ی فاطمی، پسر او مستعلی را امام خود شناختند در برابر دسته‌ی بزرگ دیگری که امامت مستعلی را قبول نکردند و پسر بزرگتر مستنصر یعنی ابومنصور نزار را امام بحق دانستند (← نزاریه). مستنصر خود نزار را ولیعهد خویش کرده بود و به هنگام مرض موت میخواست از بزرگان مملکت برای نزار بیعت بگیرد، ولی ابوالقاسم افضل شاهنشاه که پس از مرگ پدرش امیر الجیوش بدرالجمالی اداره‌ی امور مستنصر را به دست گرفته بود، به جهت نفرتی که از نزار داشت، مانع از این کار شد و پس از مرگ مستنصر امرا و خواص را با خود همراه ساخت که برادر کوچکتر نزار، یعنی ابوالقاسم احمد، را که بعد ملقب به **المستعلی بالله** شد به خلافت بر دارند. مستعلی در ذوالحجه‌ی ۴۸۷ هق به خلافت رسید و نزار به اسکندریه فرار کرد. از این تاریخ به بعد اسماعیلیان به دو شاخه‌ی بزرگ تقسیم شدند، طرفداران نزار که به نزاریه و طرفداران مستعلی که به مستعلویه یا مستعلیه معروف شدند. نزاریه بیشتر در ایران و بعضی نواحی سوریه به پیروی از دعوت اسماعیلی ادامه دادند، و اسماعیلیان مصر و قسمت مهمی از سوریه و نیز اسماعیلیان یمن و قسمت مهمی از هند در پیروی از مستعلی و جانشینان او پا برجای ماندند. نخستین انشعابی که در میان مستعلویه افتاد پس از مرگ (۵۲۴ هق) آمر روی داد. آمر پسری به نام طیب داشت که نامزد ولایت عهد بود. پس از مرگ آمر پسر عم او عبدالمجید با توطئه و مقدمه‌چینی به خلافت رسید، و در ۵۲۶ هق خود را الحافظ لدین الله خواند. از سرنوشت طیب کسی آگاهی نیافت اما عده‌ای از اسماعیلیان او را امام بحق دانستند و این دسته به نام آمریه یا طیّبیّه معروف شدند و معتقدان به خلافت و امامت حافظ حافظیه یا مجیدیه نام یافتند. در یمن ملکه‌ی خاندان صلیحی (solayhi) به نام سیده از طیبیه جانبداری کرد و برای این دسته خود رهبری انتخاب کردند که "داعی مطلق" خوانده میشد. نخستین داعی مطلق به نام ذؤیب ابن موسی (zo'aybe 'bne) بود. حافظیه نیز در یمن و عدن پیروانی پیدا کردند و از حمایت بنو حمدان در صنعا برخوردار شدند، ولی از دعوت حافظیه در هند اطلاعی در دست نیست و اسماعیلیان هند با شاخه‌ی طیبی در ارتباط بودند. حافظیه یا مجیدیه به طور پراکنده در مصر و سوریه به دعوت ادامه میدادند، ولی بتدریج ضعیف شدند. داعی مطلق طیبیه پس از ذؤیب ابن موسی، ابراهیم حامدی شد (۵۴۶ هق)، و پس از او تا مدتی مقام داعی مطلق در خاندان او موروثی بود. در ۶۰۵ هق شخصی به نام علی ابن محمد از خاندان بنو ولید الانف (valide l'anf) داعی مطلق شد و این مقام (جز در قرن ۷م هق که دو بار از این خاندان بیرون رفت) تا ۹۴۶ هق در خاندان او باقی ماند. روابط طیبیه با خاندانهای حاکم صلیحی و رسولی در یمن خوب بود ولی ائمه‌ی زیدی با ایشان به خصومت برخاستند. طیبیان هند از داعی مطلق یمن پیروی میکردند و در قرن ۹م هق از طرف سلاطین گجرات مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. در ۹۴۶ هق یکی از هندیان به مقام داعی مطلق رسید. در ۹۹۹ (یا ۹۹۶) هق داود ابن عجب شاه که ۲۶مین داعی مطلق بود در هند وفات یافت و بر سر جانشینی او اختلاف افتاد. برهان‌الدین داود ابن قطب شاه در هند خود را داعی مطلق خواند ولی نماینده‌ی داود ابن عجب شاه در یمن به نام سلیمان ابن حسن هند مدعی مقام داعی مطلق شد. از این به بعد طیبیه به دو دسته تقسیم شدند: داودی یا بهره (یا بحره)ها (bohrah) و سلیمانیه. سلیمانیه بیشتر در یمن هستند و در هند طرفداران کمی دارند. در 1050 هق مقام داعی مطلق در میان سلیمانیه به ابراهیم ابن محمد ابن فهد (fahd) از خاندان مکرمی (makrami) رسید و از این به بعد تقریباً این مقام در میان این خاندان باقی ماند. خاندان مکرمی منطقه‌ی حراز را در یمن به دست آوردند و آنجا را مرکز قدرت و حکومت خود ساختند. در ۱۲۸۹ هق سردار عثمانی به نام احمد مختار پاشا داعی مطلق سلیمانیه را به نام حسن ابن اسماعیل آل شِبام مکرمی از روی غدر کشت و قلعه‌ی او را به نام عتاره (attara) تصرف کرد. سلیمانیه‌ی هند در بمبئی و بارودا و حیدرآباد دکن ساکن هستند. داودیها بیشتر در هند ساکن هستند. از سال ۱۲۰۰ هق به بعد مرکز داعیان داودی به سورت منتقل شد. داودی هند بیشتر در گجرات و بمبئی و مرکز هند مستقر هستند. اغلب بهره‌های هند اسماعیلی و از شاخه‌ی داودی هستند (بعضی از بهره‌های اسماعیلی سلیمانی هستند و بعضی نیز مذهب اهل سنت دارند).

مستعلی (mosta'li)، شهرت **ابوالقاسم احمد**، ملقب به **المستعلی بالله**، ۴۶۷–۴۹۵، خلیفه‌ی (۴۸۷–۴۹۵) فاطمی مصر، پسر مستنصر. مدت خلافتش ۷ سال و ۲ ماه بود. از وقایع دوره‌ی خلافت او جنگ صلیبی بود، که در آن لشکریانش در عسقلان و دیگر بلاد شام مدتی با صلیبیون جنگیدند، نیز ← مستعلویه.

مستعلی بالله [المستعلی بالله] ← مستعلی، خلیفه‌ی فاطمی مصر.

مستعلی بیگلو (masta'li beyglu)، طایفه‌ای شیعی‌مذهب از ایل شاهسون، ح ۲۰۰ خانوار، تحت نفوذ قوجه بیگلو. قسمت اعظم آنها تخته قاپو، و بعضی نیز چادرنشین هستند. ییلاق آنها در سبلان و قشلاقشان در خروسلو است. ح 16'000 رأس گوسفند و گاو و بز، و ح ۳۰۰ رأس اسب دارند. از طریق گله‌داری و زراعت (گندم، جو، نخود، و زرت) زندگی میکنند. از صنایع دستی گلیمبافی و شالبافی در میان آنان مرسوم است.

مستعلی شاه: ← شروانی، زین‌العابدین.

مستعلیه: ← مستعلویه.

مستعمره[1] (mosta'mara) [عربی، ← آباد شده] یا **مهاجرنشین** (mohājer.nešin). اصطلاح مستعمره قسمتی از مفهوم کلمه‌ی خارجی کولونی (koloni) [از لتی، ← آبادی، ماندگاه] را نشان میدهد که قسمت دیگر مفهوم آن به فارسی به صورتهای **مهاجرنشین** یا **کوچنشین** در آمده است و، به همین جهت، آنچه در این مقاله میآید تعریف تمام مفهوم کولونی است. اصطلاح کولونی دو معنای متمایز از یکدیگر دارد. گاه برای آن به کار میرود که نماینده‌ی ماندگاه گروهی از افراد یک کشور در سرزمین کشوری دیگر باشد که نسبت به سرزمین اصلی خود مطیع و وفادار مانده‌اند. از این قبیل است کولونیهای آلمانی در برزیل یا کولونیهای چینی در اندونزی. از این نوع کولونی در زبان فارسی بیشتر با اصطلاح مهاجرنشین تعبیر میشود. ولی در اصطلاح غالبتر، مقصود از کولونی سرزمینی است که از خود آن کسی بر آن حکومت نمیکند و زیر فرمان کشور دیگری است که آن را به صورتی متصرف شده است؛ و در همین معنای کولونی است که اصطلاح مستعمره به کار میرود. تعریف کولونی متناسب با عقاید سیاسی گوناگون تغییر پیدا میکند. قدرتهای استعماری جدید ـ انگلستان، فرانسه، هلند، بلژیک، پرتغال، استرالیا، و کشمکش ـ تعریفی را مرجح میدانند که از قوانین ملی آنها برخاسته باشد. یک کولونی را، که همچون کشور تابع و بدون داشتن حکومت کامل مردم خود آن کشور توصیف شده باشد، قدرتهای استعماری مسلط بر آن همچون سرزمینی میدانند که از لحاظ اداری فرمانبردار کشور مادر (کشور حاکم بر مستعمره) است، و معتقدند که نارسائیهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مانع آن است که چنین سرزمینی بتواند مستقلاً حاکم بر مقدرات خود باشد. قوانین چنین سرزمینی توسط کشور مادر وضع میشود، و اجرای آن به دست صاحبمنصبانی است که از آنجا فرستاده میشوند، ولو اینکه سرزمین مستعمره نمایندگانی هم در مجلس قانونگذاری کشور مادر داشته باشد (که در فرانسه و پرتغال چنین است). ولی نقادان استعمار جدید، و بالخاصه مردمان آسیا و افریقا و امریکای لاتین، تعریف جامعتری را ترجیح میدهند. اینان کولونی (= مستعمره) را سرزمینی میدانند که تحت نفوذ سخت سیاسی و اقتصادی سرزمین دیگر باشد. مثلاً چین را در میان سالهای 1900 و ۱۹۳۰، به علت تسلط اقتصادی بعضی از کشورهای اروپائی و امریکائی

(۱) colony

بر آن، و ضعف حکومت مرکزی چین، مستعمره‌ی غرب میدانستند، هر چند قانونگذاری در این کشور به دست همان حکومت ضعیف مرکزی بود. گروه دیگری تعریف سومی برای مستعمره پذیرفته‌اند، و آن را سرزمینی میدانند که شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زندگی در آن به وسیله‌ی اقلیتی معین میشود که از لحاظ فرهنگ و تاریخ و معتقدات و نژاد با اکثریت مردم آن سرزمین اختلاف دارد. این تعریف مجموعه‌ی سرزمینهائی را که قانوناً مستعمره محسوب میشوند فرا میگیرد، ولی بعضی از ادعاهای کلی ضد استعماریان از آن بیرون میماند. روابطی که میان تجسم و آسیای مرکزی یا کرانه‌های بالتیک پیدا شده، یا ارتباط آلمان نازی در جنگ II با قسمت عمده‌ی اروپا، یا میان ژاپن و شرق آسیا میان ۱۹۳۱ و ۱۹۴۵، مشمول این تعریف میشود.

تاریخچه. فتوحات مصریان و ایرانیان و هندیان و یونانیان و رومیان قدیم همراه با برقراری روابط استعماری با سرزمینهای تسخیر شده بوده است، و البته شکل و شدت استعمار در آنها با وضع کنونی تفاوت کلی داشته است. بعدها نفوذ و گسترش عربها و مغولان و چینیان در کشورهای همسایه نتایج مشابهی به بار آورد. دوره‌ی استعمار باختری با رنسانس اروپائی و پیشرفت علم جدید و مسافرتهای پویشی و وجود رقابت‌آمیز سربازان و اشراف و مبلغان دینی و بازرگانان مشتاق کار و فعالیت اسپانیائی و پرتغالی و انگلیسی و فرانسوی در سرزمینهای نویافته و مهاجرنشینها آغاز شد. ابتدای آن حدود سال ۱۴۵۰ بود و در حوالی ۱۹۰۰، هنگامی که آخرین سرزمینهای مستقل غیر باختری قطعه قطعه شد، به اوج خود رسید. پس از جنگ I کیفیت معکوسی اتفاق افتاد، و عدم رضایت روزافزون و آرزوی استقلال سبب پیدا شدن حس میهنپرستی در افریقا و آسیا شد، و در نتیجه قدرت و تسلط دولتهای استعماری رو به کاهش نهاد.

ولی پیش از آنکه استعمار به اوج خود برسد، در روابط استعماری تغییرات چندی پیدا شد. قدرتهای اروپائی، برای به دست آوردن انحصارهای بازرگانی و محکم کردن ادعاهای خود در مستعمرات و مهاجرنشینها، به جنگهائی با یکدیگر برخاستند. پس از پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا بعد از ۱۸۰۰، پیشرفتهای فنی و صنعتی کشور گشائی و تسلط استعماری را در آسیا و افریقا آسانتر کرد، و آرزوهای دست یافتن به تجارت و منابع مواد خام و سرمایه‌گذاری در سرزمینهای تازه را بر انگیزه‌های قدیمی افزود. میان سالهای ۱۷۷۰ و ۱۸۲۰ بعضی از مستعمرات که قسمت عمده‌ای از ساکنان آنها را مهاجران اروپائی تشکیل میدادند، از فرمانبرداری از کشور مادر ناراحت بودند و به انقلابهای موفقیت‌آمیز دست زدند؛ در نتیجه‌ی همین انقلابها بود که کشمکش و سرزمینهای امریکای جنوبی به استقلال رسیدند، و دولت استعماری اسپانیا عملاً به پایان خود رسید، و قسمت عمده‌ی نیمکره‌ی غربی از زیر تسلط اروپا بیرون آمد. سیاستمداران انگلیسی در قرن ۱۹م از این حوادث درس عبرت گرفتند و هرچه زودتر به مستعمره‌هائی که مهاجرنشین اروپائی داشت حکومت محلی و استقلال دادند، و این امر منجر به تشکیل **ملل مشترک المنافع بریتانیا** شد.

دولت فرانسه مدتها به دادن استقلال به مستعمرات خود رضا نمیداد، ولی در نتیجه‌ی شورشهای آزادیخواهانه در مستعمرات عاقبت تسلیم شد و بسیاری از مستعمره‌های سابق فرانسه یا کاملاً استقلال خود را باز یافته‌اند یا با داشتن حکومت محلی به نحوی با کشور فرانسه ارتباط و اتحاد دارند. پرتغال تا همین اواخر بر آن بود که مستعمرات جزئی از آن کشور است و به هیچ وجه راضی به دادن استقلال به مستعمره‌ها نمیشد و در بهبود وضع زندگی مردم آنها کوشش نمیکرد؛ ولی در ۱۹۷۴ سیاست مستعمراتی خود را تغییر داد و به مستقل ساختن مستعمرات تدریجاً تن در داد (← گینه‌ی پرتغال، موزامبیک) بلژیک و هلند نیز ناگزیر به استقلال مستعمرات خود گردن نهادند.

با تأسیس سازمان ملل متحد، سیاست استعمار مورد توجه سراسر جهان قرار گرفت و در گفتگوهای رسمی اصطلاح سرزمینهای غیر خودمختار جانشین لفظ مستعمره شد. در باره‌ی استقلال مستعمرات افریقائی ایتالیا، یعنی لیبی و سومالی و اتحادیه‌ی اریتره و حبشه، سازمان ملل متحد مستقیماً تصمیم گرفت. بنابر مقررات این سازمان، کشورهای صاحب مستعمره باید در پیش بردن اوضاع و احوال اقتصادی و صنعتی و فرهنگی مستعمره‌های خود بجد اقدام کنند و نتایج کارهای خود را سالانه به مجمع عمومی گزارش دهند، و غرض آن است که به موقع مناسب اسباب استقلال مستعمرات فراهم شود. و نیز این سازمان بعضی از مستعمرات را در تحت قیمومت کشورهای صاحب صلاحیت قرار میدهد تا مردم آن سرزمینها را برای رسیدن به استقلال آماده کنند.

مستعمره‌ی فرمانگزار[1]، نوعی مستعمره در امپراطوری بریتانیا که از لحاظ قانونگذاری تحت نظارت مستقیم تاج و تخت انگلستان است و فاقد حکومتی است که نماینده‌ی مردم باشد (← سنت هلن).

مستعیر: ← عاریه.

مستعین (mosta'in) شهرت **ابوالعباس احمد**، ملقب به **المستعین بالله**، ۲۱۹–۲۵۲ هق، ۱۲مین خلیفه‌ی (۲۴۸–۲۵۲ هق) عباسی. پس از مرگ منتصر، فرماندهان و سران ترک برای انتخاب خلیفه در کاخ هارونی، در نزدیکی سامرا، گرد آمدند. بیشتر این فرماندهان در قتل متوکل دست داشتند و نمیخواستند پسران متوکل، معتز یا مؤید، را که خود او در زمان حیاتش به ترتیب پس از منتصر ولیعهد کرده بود، به خلافت بر دارند، زیرا بیم آن داشتند که انتقام متوکل را از ایشان بگیرند. پس بر آن شدند که یکی از احفاد معتصم به نام ابوالعباس احمد را، که ۲۸ سال (و به قول بعضی بیشتر) داشت، به خلافت بر گزینند، و بنا بر این، در ششم ربیع الآخر ۲۴۸ هق با او بیعت کردند. در روز بیعت عده‌ای از مردم شوریدند و با آواز بلند خلافت معتز را خواستند، ولی غلامان ترک به دستور سران خود این شورش را خواباندند. مستعین پس از رسیدن به خلافت دستور داد که املاک معتز و مؤید را به زور از ایشان خریدند، و هر دو را توقیف کردند. در سال ۲۴۹ هق جنگی میان مسلمانان و دولت بیزانس روی داد که در آن مسلمانان شکست خوردند و دو تن از سرداران بزرگ مسلمانان کشته شدند. این امر در میان مردم بغداد و سامرا ایجاد نارضائی کرد و مردم سر به شورش و اعتراض بر داشتند، ولی این شورش به دست سرداران ترک خواباندنه شد. در ۲۵۰ هق یحیی ابن عمر طالبی در کوفه قیام کرد ولی شکست خورد و کشته شد. نیز در ۲۵۰ هق داعی کبیر در طبرستان و دیلم خروج کرد و موفقیتهائی به دست آورد. در ۲۵۱ هق یکی از فرماندهان ترک به نام باغَر در نتیجه‌ی توطئه‌ای به قتل رسید، و این امر موجب عصیان غلامان ترک شد و مستعین ناگزیر شد که به بغداد برود. خروج مستعین از سامرا به ضرر او تمام شد، و عده‌ای از فرماندهان ترک که از او ناراضی بودند در سامرا معتز را از زندان بیرون آوردند و با او بیعت کردند. بغداد از طرف طرفداران معتز در محاصره گرفته شد و مستعین محمد طاهری را که از طاهریان بود به فرماندهی بغداد و دفاع از آن منصوب کرد. محمد ابن عبدالله مردم بغداد را برای جنگ با ترکان و طرفداران معتز تجهیز کرد و در نتیجه جنگی در گرفت که قریب یک سال طول کشید. سرانجام مستعین ناگزیر شد که از خلافت چشم بپوشد و معتز را به خلافت بشناسد، مستعین گرفتار شد و، باآنکه شرط کرده بودند که در صورت چشمپوشی از خلافت او را به مکه یا مدینه ببرند، او را به واسط بردند و پس از چندی در شوال ۲۵۲ هق او را در قاطول (qātul)، نزدیک سامرا، به قتل رسانیدند.

مستعین، ابوالفضل: ← عباسیان مصر، جدول صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستعین بالله [المستعین بالله]، ← مستعین.

مستغانم[2] (mostaqānem)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۷۵٬۵۰۰) و دریابندر، الجزایر، ل‌ش وهران. در دوره‌ی مرابطون تأسیس شد (قرن ۱۱م). در ۱۵۱۶ به تصرف عروج باربارروسا در آمد، و پس از او به دست خیرالدین باربارروسا افتاد و بازرگانی آن به اوج ترقی رسید. دارای کارخانجات تقطیر و ذوب فلز، توتون، سیمان، و غیره است. به وسیله‌ی لوله با میدانهای گازی ارتباط دارد. شراب، دانه‌بار، گوشت، و پشم صادر میکند.

مستغلات، مالیات: ← مالیات مستغلات.

مستفتی: ← فتوی.

مستقیم: ← خط؛ جهت؛ تغییر.

مستقیم الخط[3] (mostaqimo 'l.xatt). ۱– در فیزیک، صفت پدیده‌ای که به خط مستقیم منتشر میشود، مثلاً حرکت مستقیم الخط (← حرکت،

(۱) crown colony (۲)Mostaganem (۳)rectilinear; rectiligne (فر)

در فیزیک). ۲- در هندسه، شکلی محدود به خطوط مستقیم.

مستکفی (mostakfi)، شهرت **ابوالقاسم عبدالله، ملقب به المستکفی بالله، ۲۹۲–۳۳۸ هق**، ۲۲مین خلیفه‌ی (۳۳۳–۳۳۴ هق) عباسی، که پس از گرفتاری و خلع و کور شدن متقی به خلافت رسید؛ پسر مکتفی. عامل اصلی در عزل متقی و خلافت او توزون سردار ترک بود، و بیعت به او در نزدیکی قریه‌ی سندیه (sendiy-ya) در کنار نهر عیسی صورت گرفت. پس از آنکه مستکفی به بغداد رسید، اشراف و قضاة بغداد نیز با او بیعت کردند. او نیز، مانند سلف خود، آلت دست امرای مقتدر و وزرای طماع توطئه‌گر بود و از خلافت جز اسمی بر او نبود. توزون و کاتبش، محمد ابن شیرزاد، کارها را به میل خود اداره میکردند، آل بویه بر ج و غ و مرکز ایران مسلط بودند، سامانیان در ماوراء النهر و خراسان حکومت داشتند، حمدانیان بر ل عراق فرمانروائی میکردند، و محمد ابن طغج اخشید (← اخشیدیه) فرمانروای مصر بود. در محرم ۳۳۴ هق توزون که امیرالامراء بود مرد، و ابن شیرزاد برای مدت کمی به امارت رسید. در آن زمان قلمرو واقعی خلافت در حقیقت جز بغداد و واسط و تکریت نبود. بر واسط شخصی به نام یَنالکوشه و بر تکریت شخصی به نام فتح لشکری را حاکم کردند. فتح لشکری نزد حمدانیان رفت و ینال کوشه به احمد ابن بویه‌ی دیلمی که بعد لقب معزالدوله گرفت، و در آن زمان در اهواز بود، نامه نوشت و او را به گرفتن بغداد ترغیب کرد. معزالدوله در جمادی الاولی ۳۳۴ هق وارد بغداد شد و مستکفی نخست پنهان شد و بعد بیرون آمد و معزالدوله با او بیعت کرد. خلیفه در همان روز به او لقب معزالدوله داد و برادرش علی را به عمادالدوله و برادر دیگرش حسن را به رکن‌الدوله ملقب ساخت، و دستور داد که لقب و کنیه‌ی ایشان را بر درهم و دینار نوشتند. اما بزودی معزالدوله به مستکفی بدگمان شد و در جمادی الآخر همان سال، هنگامی که معزالدوله در حضور خلیفه بود و فرستاده‌ی امیر خراسان نیز حضور داشت، دو تن از امرای دیلمی با فریاد دست مستکفی را گرفتند و او را از تخت به زیر کشیدند و عمامه‌اش را به گردنش پیچیدند و بیرون بردند. او را نیز مانند متقی و قاهر کور کردند، و در زندان بود تا وفات یافت.

مستکفی I، ۳مین خلیفه‌ی عباسیان مصر، جدول صه ۱۶۶۲–۱۶۶۳.

مستکفی II، ۱۲مین خلیفه‌ی عباسیان مصر، جدول صه ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستکفی بالله [المستکفی بالله]، ← مستکفی.

مستمری: ← مواجب.

مستمسک، ۱۶مین خلیفه‌ی عباسیان مصر، جدول صه ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستنجد (mostanjed)، شهرت **ابوالمظفر یوسف**، ملقب به **المستنجد بالله**، اول ربیع الآخر ۵۱۰–نهم ربیع الآخر ۵۶۶ هق، ۳۲مین خلیفه‌ی (۵۵۵–۵۶۶ هق) عباسی، پسر مقتفی خلیفه‌ی عباسی. مستنجد در جمادی الاول ۵۴۳ هق، در زمان حیات پدرش مقتفی به ولایت عهد تعیین شد. مستنجد پسر ارشد مقتفی نبود و دو برادر بزرگتر از خود داشت. مادر یکی از آن دو، پس از مرگ مقتفی، توطئه‌ای ترتیب داد تا مستنجد را بکشند و پسر او را به خلافت بنشانند. این توطئه به جائی نرسید و مستنجد از طرف وزیر و قاضی القضاة و اعیان دولت به خلافت شناخته شد. از کارهای مهم او بر انداختن قبیله‌ی بنی‌اسد از شهر حله بوده است. گفته‌اند که او در بر انداختن فساد کوشا بوده است. مرگ او در نتیجه‌ی توطئه‌ی استادالدار (رئیس دربار) و قطب الدین قایماز یکی از امرای بزرگ او بوده است؛ زیرا این دو تن از او بیمناک بودند و چون خبر بیماری او را شنیدند او را به زور و با همدستی طبیبش به حمام فرستادند، و او در نتیجه‌ی ضعف جان سپرد. در زمان او قائن و عاضد، خلفای فاطمی، در مصر بودند و دمشق در دست نورالدین محمود زنگی بود و صلاح‌الدین ایوبی در مصر در دربار خلفای فاطمی و سرگرم جنگ با فرنگیها (صلیبیها) بود. نیز در زمان او سلطنت غزنویان رو به ضعف نهاد، و سرانجام پس از خرو ملک غزنوی پایان یافت.

مستنجد، ابوالمحاسن، ۱۴مین خلیفه‌ی عباسیان مصر، صه ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستنجد بالله [المستنجد بالله]، ← مستنجد.

مستنصر (mostanser)، شهرت **ابوجعفر منصور** ملقب به **المستنصر بالله**، ۵۸۸–۶۴۰ هق، ۳۶مین خلیفه‌ی (۶۲۳–۶۴۰ هق) عباسی، پسر ظاهر عباسی. خلافت او مصادف بود با هجوم مغول به بلاد ایران و تاخت و تاز جلال‌الدین خوارزم‌شاه در شهرهای ایران و به خصوص آذربایجان، و اشتغال شاهان و امرای مصر و شام به جنگ با صلیبیان. در ۶۲۵ هق صلیبیان از نو بیت المقدس را تصرف کردند. از کارهای مهم او بنای مدرسه‌ی مستنصریه است که در قسمت شرقی دجله بنا نهاد. مستنصر را مردی عادل و خردمند وصف کرده‌اند، و میگویند ح 100'000 سپاه برای مقابله با مغول آماده کرده بود. در زمان او در اندلس و قسمتی از مغرب به نام او خطبه خواندند.

مستنصر (mostanser)، ملقب به **المستنصر بالله** [ابو تمیم معد ابن علی الظاهر (abu-tamim ma'add)، ۴۲۰–۴۸۷ هق، ۸مین خلیفه‌ی فاطمی (۴۲۷–۴۸۷ هق)] مصر. پس از مرگ (۴۲۷ هق) پدرش در کودکی با او به خلافت بیعت شد، و وزیر پدرش، ابوالقاسم علی ابن احمد جرجرائی (jarjarā'i) متصدی امور بود، ولی پس از آن مادرش بر کارهای دولت مسلط شد و به عزل و نصب وزرا پرداخت و از هر کس بیم داشت به قتلش فرمان میداد. در زمان او چیزهائی پیش آمد که در زمان هیچ یک از اسلاف وی پیش نیامده بود: بساسیری مدت یک سال در بغداد خطبه به نام او کرد، و نیز در یمن خطبه به نام او کردند، و نام او را به سال ۴۴۹ هق در مکه و مدینه از خطبه انداختند و به جای او نام مقتدی عباسی را قرار دادند، قحط و غلای سختی در مصر روی داد که مدت ۷ سال طول کشید و بهای یک گرده‌ی نان به 50 دینار رسید. در وزارت بدرالجمالی و پسرش شاهنشاه ابن بدر همچون محجور بود تا از دنیا رفت.

مستنصر، ابوعبدالله: ← حفصیون.

مستنصر ابن ظاهر: ← عباسیان مصر؛ نیز جدول صه ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

مستنصر بالله [المستنصر بالله]، ← مستنصر، خلیفه‌ی عباسی، و خلیفه‌ی فاطمی؛ حکم II، خلیفه‌ی اموی قرطبه.

مستنصریه (mostanseriyya)، از مدارس بغداد. مستنصر، خلیفه‌ی عباسی، آن را به سال ۶۳۱ هق در همان محله‌ی نظامیه‌ی بغداد بنا کرد (← نظامیه). بر خلاف نظامیه‌ی بغداد، که خاص شافعیه بود، این مدرسه اختصاص به فرقه‌ی خاصی نداشت، و هر چهار مذهب در آن تدریس میشد. بعد از بنای مستنصریه، که در واقع مورد عنایت و علاقه‌ی خاص خلفای وقت بود، مدرسه‌ی نظامیه اندک اندک از رونق افتاد. مستنصریه کتابخانه‌ای معتبر نیز داشت، و ح 250 تن طالب علم از مذاهب چهارگانه در آن با رفاه خاطر و شوق و رغبت به تحصیل اشتغال داشتند. مستنصر کتابخانه‌ی بسیار نفیسی بر این مدرسه وقف، و چنانکه نوشته‌اند، ح یک میلیون دینار املاک نیز بر آن وقف کرد.

مستوفی، حمدالله: ← حمدالله مستوفی.

مستوفی‌الممالک (mostŏfio 'l-mamālek)، لقب **آقا میرزا حسن**، ۱۲۹۲–ربیع الثانی ۱۳۵۱ هق (شهریور ۱۳۱۱ هش)، از رجال اواخر عصر ناصری و عهد مشروطیت، پسر ← میرزا یوسف آشتیانی، مت تهران. بعد از پدر، با وجود جوانی، در بین رجال عهد ناصری احترام و نفوذ تمام داشت و او را "آقا" خطاب میکردند. در سالهای اول سلطنت مظفرالدین شاه به اروپا رفت و سالها آنجا ماند. در آغاز دوره‌ی مشروطیت، به اصرار اتابک (امین‌السلطان) به ایران باز گشت، و مکرر به وزارت جنگ و یک بار به وزارت مالیه رسید. در ۱۳۲۸ هق صدر اعظم شد، و بعد از آن نیز بیش از ده بار رئیس الوزراء و مکرر وزیر داخله یا وزیر جنگ یا وزیر بی شغل (مشاور) بود. چندی نیز وزیر دربار احمد شاه و چند دوره هم نماینده‌ی مجلس بود. در ۱۳۰۵ هق نیز در دوره‌ی سلطنت رضا شاه یک چند رئیس الوزراء شد. مستوفی‌الممالک مردی موقر و متین و باگذشت بود. به شکار و آسایش علاقه داشت.

مستوفی‌الممالک، یوسف: ← یوسف آشتیانی، میرزا.

مستیزو: ← متیسو.

مستیسو[1] (mestiso) [اسپانیائی، ← مختلط]، انگلا **مستیزو** (mestizo)، شخصی که از اختلاط نژادهای مختلف به عمل آمده باشد. بالاخص در ممالک امریکای لاتین به اعقاب اسپانیائیها یا پرتغالیها با هندیشمردگان اطلاق میشود.

مسجد، نام عمومی عبادتگاه مسلمانان. بعضی مساجد، به شرح ذیل، که جنبه‌ی هنری یا تاریخی دارد، بر حسب جزء دوم اسم (جز مسجد کبود)، درین کتاب آمده است (نیز ← مدرسه؛

(1) mestizo

مسجد جامع؛ مسجد جمعه؛ مسجد شاه)، (مسجد) اشترجان، آقا، ایچ، ایلچی، بابا عبدالله، پا- منار، جارچی، حاج رجبعلی، حاج محمد جعفر- آبادهای، حکیم (جورجیر)، خان، دارالاحسان، درب جوباره (پیر پینه‌دوز)، ساروتقی، سپهسا- لار قدیم، سرخی، سرکوچه، سید عزیزالله، سین، شعبا، شیخ عبدالحسین (مسجد و مدرسه)، شیخ لطف‌الله، ظلمات (مقصود بیک)، علی، علیقلی‌آغا، کبود، گز (مسجد و مناره)، گنبد، لنبان، مصری، مولانا، میسدان، میر چقماق، نصیرالملک، نو، وزیر، وکیل، و یزد خواست.

مسجد اقصی: ← مسجد الاقصی.

مسجد الاقصی (māsjede 'aqsā) یامسجد اقصی (māsjedo'l-'aqsā)، در بیت المقدس، دومین مسجد که پس از مسجد الحرام ساخته شده است، چندین بار تجدید بنا شد. و یکی از کسانی که به‌نوسازی آن پرداخت عبدالملک ابن مروان بود. مسلمانان در صدر اسلام نخست رو به آن نماز میگذاشتند و سپس خانه‌ی کعبه به‌فرمان خدا قبله‌ی مسلمانان شد. اسراء حضرت رسول از مسجدالحرام به اینجا صورت گرفت. در ج قبة الصخره واقع است. در ۲۱ اوت ۱۹۶۹ (۳۰ مرداد ۱۳۴۸ ه‍.ش) به دست صهیونیستها- آتشسوزی عظیمی در مسجد الاقصی روی داد که خسارات عمده‌ای به بار آورد.

مسجد الحرام (masjedo 'l-harām) [عربی، = نمازگاه محترم]، محوطه‌ی اطراف خانه‌ی کعبه. در زمان حضرت رسول دیوار نداشت؛ در خلافت عمر بر وسعت آن افزودند و گرداگرد آن دیوار کشیدند. پس از آن چندین بار نو- سازی شد و توسعه پیدا کرد، مخصوصاً در زمان سلطان سلیم II عثمانی. دولت عربستان سعودی در این اواخر آن را توسعه‌ی بیشتر داده و بنای چند طبقه‌ای با سنگ مرمر و شبستانهای وسیع در اطراف آن فراهم آورده است، ولی هنوز قسمت مهمی از ایوانها و شبستانهای ساخته شده‌ی در زمان عثمانیان در میان محوطه‌ی سعو- دی وجود دارد. چندین در بزرگ و ۷ مناره دارد.

نام آن مکرر در قرآن آمده است، از جمله در سورهٔ اسراء یا بنی اسرائیل: سبحان‌الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی التی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر.

مسجدالشجره، زیارتگاهی بزرگ در ← حضرت- عبدالعظیم، آستانه‌ی، مدفن عبدالعظیم حسنی از اعقاب امام حسن مجتبی و معاصر با امام محمد تقی و امام علی‌النقی ؛ ← عبدالعظیم حسنی.

مسجد بالا، همدان؛ ← مسجدین.

مسجد بردی (masjede bardi) یا **قصر ال- دشت**، قصبه (جه ۱۵'۲۹۳)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۶کیلومتری لغ شیراز. به وسیله‌ی جاده‌ی آسفالته با شیراز مرتبط است. تفرجگاه ساکنین شیراز محسوب میشود. مسجد جامعی دارد که در دیوار جنوبی آن کتیبه‌ای مورخ ۸۷۵ هق نصب شده است. در کنار خیابان آن، که به راه اردکان متصل میشود، بقعه‌ای به نام رئیس احمدی وجود دارد که ظاهراً مرقد سازند- ه‌ی مسجد مذکور است. احتمالاً در مآخذ سر- شماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر شیراز منظور شده است.

مسجد پایین، همدان؛ ← مسجدین.

مسجد جامع، بعضی مساجد جمعه‌ی (← مسجد جمعه) ایران به نام مسجد جامع معروفند، و اهم آنها، از لحاظ هنری و به ترتیب الفبائی محل آنها، درین مقاله ذکر میشود: **مسجد جامع اردستان**، از ممتازترین ابنیه‌ی عهد سلجوقی، با نوشته‌های کوفی آجری و تزیینات شیوای گچبری. بنای گنبد از قرن ۵م هق از دوران ملکشاه سلجوقی، تاریخ ایوان و چهار گنبد کوچک جنوبی و صحن و تزیینات داخلی از ۵۵۳ تا ۵۵۵ هق. **مسجد جامع ارومیه**، دارای صحن، غرفه‌ها، گنبد عظیم ست‌بنیاد، و محراب گچبری بزرگ عالی (مورخ ۶۷۶ هق) عمل عبدالمؤمن پسر شرفشاه نقاش تبریزی. **مسجد جامع افوشته**، در نطنز، دارای درهای منبت عتیقه حاوی اشعار فارسی و نوشته‌های تاریخی. بر یکی از درهای آن تاریخ ۸۳۱ هق مرقوم است. **مسجد جامع خرگرد**، در خرگرد، بخش خواف (تربت حیدریه)، خراسان. ویرانه‌ی یکی از قدیمترین مساجدی است که به وسیله‌ی خواجه نظام‌الملک طوسی ح ۴۵۰ هق ساخته شده. بقایای کتیبه‌ی کوفی آجری بسیار ممتاز آن در موزه‌ی ایران باستان است. **مسجد جامع دزفول**، بنیاد شبستان شرقی قدیمترین قسمت آن است، و در آن تأثیر معماری عهد ساسانی (**ایوان کرخه**) مشهود میباشد. شبستان جنوبی احتمالاً از قرن ۶م هق، ایوان شرقی (به نام بدرالدین عطا) مورخ ۱۱۱۰ هق، تاریخ تعمیر س در ۱۱۵۷ هق و مناره‌ها و نمای صحن از قرن ۱۳م هق است. **مسجد جامع زواره**، بنای زیبای عهد سلجوقی، دارای کتیبه‌های کوفی و تزیینات عالی آجری و گچبری مورخ ۵۳۰ هق. قدیم- ترین مسجد چهار ایوانی است که تاریخ دارد. **مسجد جامع سوریان**، بر طبق کتیبه‌ی طاق، در ۷۷۱ هق ساخته شده است. منبر بزرگ منبت آن (مورخ ۷۷۱ هق) در موزه‌ی ایران باستان محفوظ است. **مسجد جامع شوشتر**، از کهنترین مساجد بزرگ ایران، دارای دیوار خشتی با کتیبه‌ی کوفی سوره‌ی یس از عهد عباسیان، و لوحه‌ی چوبی مورخ ۴۴۵ هق (به نام ابوالحارث ارسلان شوشتری) بر دیوار. طبق کتیبه، در ۱۰۸۹ هق ستونها و سقف تجدید شده است. فرمانی (مورخ ۹۶۳ هق) از شاه طهماسب بر سنگ به دیوار نصب است، مناره با پایه‌ی سنگی در زمان سلطان اویس جلایر پسر شیخ حسن احداث شده است. **مسجد جامع قائن**، دارای ایوان بلند مورخ ۷۷۰ هق. **مسجد جامع قز- وین**، از مهمترین ابنیه‌ی عهد سلجوقی. گنبد اصلی، به نام محمد ابن ملکشاه، از ۵۰۰ تا ۵۰۸ هق، به توسط امیر خمارتاش عمادی، با کتیبه‌های کوفی گچبری عالی احداث شده است. قسمتهای مختلف در ادوار مغول، صفویه، و قاجاریه تعمیر و الحاق شده است. تاریخ ایوان جلو گنبد ۱۰۶۹ هق است. در گوشه‌ی چش، بنای کوچک منسوب به عهد هارون‌الرشید، به نام زکریا، قاضی وقت قزوین، موجود است. **مسجد جامع کاج**، در کاج، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، بنای عهد مغول. **مسجد جامع کاشان**، بنیادش احتمالاً از قرن ۵م هق بوده است. بنای کنونی، جز بقایای محراب گچبری عالی مغول، اثر تاریخی مهمی ندارد. **مسجد جامع کرمان**، دارای کاشیکاری بدیع دوران آل مظفر و تیموری در داخل ایوان اصلی، و سردر مورخ ۷۵۰ هق به نام محمد مظفر. **مسجد جامع گلپایگان**، گنبد اصلی، به نام محمد ابن ملکشاه (پادشاهیش ۴۹۸–۵۱۱ هق)، از آثار شیوای عهد سلجوقی است، قسمتهای دیگر در زمان فتحعلی شاه جای- گزین آثار قدیمتر شده است. **مسجد جامع گنا- باد**، مورخ ۶۰۹ هق. **مسجد جامع مرند**، بنای بسیار زیبای جالب توجه. محراب گچبری شبه- وای آن حاکی از تعمیر مسجد در ۷۳۰ هق به توسط سلطان ابوسعید و به عمل نظام بندگیر تبریزی، و بالای مدخل شبستان حاکی از تعمیر دیگری در ۷۳۰ هق به نام خواجه حسین سیف- الدین محمد ابن تاج خواجه است. **مسجد جامع نایین**، بنای قرن ۴م هق، تنها نمونه‌ی آباد مسجد سبک مختلط ساسانی و آغاز اسلام، و دارای کتیبه‌های کوفی و گچبریهای شیوا است. مناره‌ی هشت‌ضلعی آجری متصل بدان است. **مسجد جامع نطنز**، مورخ ۷۰۴ هق، متصل به خانقاه شیخ عبدالصمد، و دارای مناره‌ی قرن ۸م هق. قطعاتی از کتیبه‌های شیوای گچبری در آن موجود است. ویرانی و تعمیر فراوان در آن دیده میشود. **مسجد جامع همدان**، بنای بارونق مورخ ۱۲۵۳ هق، خالی از اهمیت هنری و تا- ریخی. **مسجد جامع یزد**، موسوم به **مسجد جامع کبیر یزد**، بنائی شیوا، مورخ ۷۷۷ تا ۸۹۱ هق، دارای کتیبه‌های کاشیکاری بدیع آل مظفر و تی- موری. نام فاطمه (همسر امیر چقماق)، شاهرخ، سلطان جهانشاه، و بانیان و استادان مختلف در آن مذکور است. سر در و مناره‌های آن بالنسبه به نظایر آنها بلندتر است.

مسجد جامع اردستان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع ارومیه: ← مسجد جامع.
مسجد جامع افوشته: ← مسجد جامع.
مسجد جامع خرگرد: ← مسجد جامع.
مسجد جامع دزفول: ← مسجد جامع.
مسجد جامع زواره: ← مسجد جامع.
مسجد جامع سوریان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع شوشتر: ← مسجد جامع.
مسجد جامع فتحپور: ← فتحپور سیکری.
مسجد جامع قائن: ← مسجد جامع.
مسجد جامع قزوین: ← مسجد جامع.
مسجد جامع کاج: ← مسجد جامع.
مسجد جامع کاشان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع کرمان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع گلپایگان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع گناباد: ← مسجد جامع.
مسجد جامع مرند: ← مسجد جامع.
مسجد جامع نایین: ← مسجد جامع.
مسجد جامع نطنز: ← مسجد جامع.
مسجد جامع همدان: ← مسجد جامع.
مسجد جامع (کبیر) یزد: ← مسجد جامع.

مسجد جمعه، مسجد قدیمتر یا بزرگتر هر محل که نماز جمعه در آن برپا میشود، و جمعیت بیشتری از مردم در آنجا گرد میآیند. در بعضی شهر-

های بزرگ مساجد جمعه (یا جامع) متعدد وجود دارد. بعضی مساجد جمعه‌ی ایران که جنبه‌ی تاریخی یا هنری دارد، به ترتیب الفبائی محل آنها، درین مقاله ذکر میشود (نیز ← مسجد جامع)، **مسجد جمعه‌ی ابرقو**، بنای ویرانی از ادوار سلجوقی و مغول و صفویه. محراب گچبری مورخ ۷۳۵ هق و تزیینات گچبری دیگر دارد. محرابهای مرمر آن به موزه‌ی ایران باستان منتقل شده است. **مسجد جمعه‌ی اردبیل**، بقایای گنبد ویران عهد مغول. بر دیوار شبستان کنونی لوحی مورخ ۸۷۸ هق دارد. **مسجد جمعه‌ی استرآباد** (گرگان کنونی). برطبق کتیبه (مورخ ۱۰۱۸ هق) بنای مسجد در دوره‌ی سلطنت ابوالقاسم بابر شروع شده، و در آغاز دوران شاه عباس I، پایان یافته است. کتیبه‌ی دیگر (مورخ ۱۱۵۷ هق) حاکی از تعمیر آن در زمان نادرشاه است. به علت زلزله‌های مکرر خرابی بسیار دیده. منار آن از عهد سلجوقی است. **مسجد جمعه‌ی اصفهان**، بنای معظم تاریخی که حقاً موزه‌ی معماری اسلامی به شمار میرود. آثاری از قرن ۲م هق در آن باقی است، ولی قسمت عمده‌ی آن از زمان ملکشاه (قرن ۵م هق) است. تزیینات و تعمیرات مختلف از قرن ۷م هق تا دوران قاجاریه در آن به عمل آمده است. **مسجد جمعه‌ی برسیان** (barsiān)، در برسیان، حومه‌ی شهر اصفهان. دارای محراب مورخ ۵۲۸ هق و مناره‌ی مورخ ۴۹۱ هق؛ تعمیراتی از عهد شاه طهماسب دارد. **مسجد جمعه‌ی بروجرد**. گنبد اصلی آن از دوران سلجوقی است. از ماده تاریخ در ورودی آن تاریخ 1090 هق استخراج میشود. بر طبق کتیبه، مناره‌ها و ایوان آن در ۱۲۰۹ هق به وسیله‌ی تقی خان نامی ایجاد شده. فرمانی مورخ ۱۰۲۲ هق از شاه عباس بالای در مسجد بر سنگ مرقوم است. **مسجد جمعه‌ی بسطام**، مسجد عهد سلجوقی و مغول، دارای کتیبه‌های متعدد قرآنی و گچبری مورخ ۷۰۶ هق. بانی آن ابویزید پسر محمد پسر مسعود بایزیدی بوده است. **مسجد جمعه‌ی تبریز**. تاریخ بنای اصلی نامعلوم (احتمالاً از عهد سلجوقی) است. بنای کنونی از قرن 10م هق به بعد و شامل شبستانهای متعدد است. فرمانی مورخ ۹۷۲ هق از شاه طهماسب در شبستان مرکزی بر مرمر موجود است. **مسجد جمعه‌ی تهران**. تاریخ اصلی بنا نامعلوم و به احتمال قوی از اوایل عهد صفوی جدیدتر نبوده است. در بنای فعلی، ایوان غربی (به نام حاج میرزا مسیح) مورخ ۱۲۴۰ هق و ایوان کوتاهتر جنوبی مورخ ۱۲۵۲ هق است؛ سایر قسمتها بعداً احداث شده است. **مسجد جمعه‌ی دماوند**. بنیاد آن احتمالاً از عهد سلجوقی است. بنای فعلی، مشتمل بر ستونها و رومیهای آجر و سنگ با پوشش تیر، از جنبه‌ی معماری شایان توجه است. تاریخهای ۸۱۲ هق و ۹۲۷ هق و نام شاه اسماعیل صفوی و بانیان و کاتبان بر چوبهای بالای ستونها منکور است. منار آن از عهد مغول است. **مسجد جمعه‌ی ساوه**. بنیاد آن از عهد سلجوقی است (در ایوان غربی آثار آن عهد موجود است). در ادوار مغول و صفویه ترمیم و تجدید شده است. دارای گنبدی کاشی از شاه اسماعیل I است. فرمانی از شاه طهماسب بر مرمر بالای ایوان مرقوم است. **مسجد جمعه‌ی سمنان**. ایوان بزرگ، طبق کتیبه‌ی کاشی به نام شاهرخ، مورخ ۸۸۰ هق و بقیه‌ی بنا قدیمتر است. در دوران قاجاریه تغییراتی یافته. **مسجد جمعه‌ی شیراز**. بنیاد آن منسوب به عمرو لیث صفاری است. در شبستان جنوب شرقی آثار قدیمی موجود است. جالبترین قسمت آن بنائی موسوم به خدا خانه در وسط صحن، به نام شیخ ابو اسحاق آل اینجو و مورخ ۷۵۲ هق است، که سالهای اخیر دقیقاً تعمیر شده است. کتیبه‌ی سردر شمالی، مورخ 1031 هق، حاکی از تعمیر در زمان شاه عباس به توسط امامقلی خان است. به علت هوای مرطوب شیراز آسیب بسیار دیده و تعمیرات مکرر یافته است. **مسجد جمعه‌ی قم**. گنبد اصلی، از آثار سلجوقی به وضع نیکو باقی است. کلیه‌ی مسجد در ۱۲۴۶ هق کاملاً تعمیر شده است. **مسجد جمعه‌ی گرگان**: ← مسجد جمعه‌ی استراباد در همین مقاله. **مسجد جمعه‌ی نیریز**، ایوان منحصر به فرد از قرن ۴م هق است. محراب اولیه در ۳۶۳ هق ساخته شده است. **مسجد جمعه‌ی نیشابور**، بنای نسبةً ساده و متناسب، مورخ ۸۹۹ هق، بانی آن پهلوان علی کرخی بوده است. **مسجد جمعه‌ی ورامین**. مربوط به زمان چند پادشاه، الجایتو و ابوسعید و شاهرخ تیموری، دارای کتیبه‌هائی با تواریخ متعدد از ۷۰۳ تا ۸۱۵ هق و گچبریها و کاشیکاری عالی است.

مسجد جمعه‌ی ابرقو: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی اردبیل: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی استراباد: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی اصفهان: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی برسیان: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی بروجرد: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی بسطام: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی تبریز: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی تهران: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی دماوند: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی ساوه: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی سمنان: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی شیراز: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی قم: ← مسجد جمعه
مسجد جمعه‌ی گرگان: ← مسجد جمعه (قسمت مسجد جمعه‌ی استراباد).
مسجد جمعه‌ی نیریز: ← مسجد جمعه.
مسجد جمعه‌ی نیشابور: ← مسجد جمعه.
مسجد جمعه‌ی ورامین: ← مسجد جمعه.
مسجد ریگ، یزد، ← مجومرد.
مسجد سپهسالار: ← سپهسالار، مسجد.
مسجد سرآور: ← سرآور.

مسجد سلیمان (masjede soleymān)، شهر (جه ۶۴°۴۸۸ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)؛ ۱۴۹ کیلومتری ل‌ش اهواز. از صفه‌ای به همین اسم نام گرفته است. شهر مسجد سلیمان قبل از کشف معادن نفت چندان آبادی و اهمیتی نداشت، و تنها پس از کشف نفت بود که در واقع به صورت شهر در آمد و اهمیت، آبادی، و جمعیت آن روزافزون شد. قدیمترین منطقه‌ی نفتخیز ایران محسوب میشود. اولین چاه نفت در خرداد ماه ۱۲۸۷ هش در آن حفر شد. مرکز اداری مناطق نفتخیز محسوب میشود. نیز ← مسجد سلیمان، ویرانه‌های صفه‌ی سنگی؛ برد نشانده.

مسجد سلیمان (masjede soleymān)، شهرستان (جه ۱۴۱°۱۰۲ سث ۱۳۴۵ هش)، استان ششم (خوزستان)، مرکزش شهر مسجد سلیمان. مشتمل بر ۲ بخش حومه و هفتکل بود، ولی، بنابر تقسیمات کشور ایران (آبان ماه سال ۱۳۵۱)، بخش اندیکا از شهرستان ایذه منتزع و ضمیمه‌ی آن شده است.

شهرستان مسجد سلیمان کوهستانی و کوههای آن خشک و گچی و کم‌ارتفاع هستند، به علت فقدان آب و جنگل، و بادهای سوزان، تابستانهای آن بینهایت گرم و سوزان است. رود کارون در آن جریان دارد. از مراکز نفتخیز ایران محسوب میشود. مناطق نفتخیزی مانند هفتکل و لالی در آن قرار دارند. بس طبق فتکه ۱۳۱۶ هش بخش مسجد سلیمان در جزء شهرستان اهواز تشکیل شد، و بعدها از آن منتزع و تبدیل به شهرستان شد. برای آثار باستانی آن ← مسجد سلیمان، ویرانه‌های صفه‌ی سنگی؛ برد نشانده.

مسجد سلیمان، ویرانه‌های صفه‌ی سنگی در خوزستان، نزدیک شهر کنونی مسجد سلیمان، که محل آتشکده‌ی بزرگی از عهد اشکانی و ساسانی بوده، و قسمتهائی از پلکانها و طاقچه‌ها و دیواره‌های سنگی آن هنوز موجود است، و یک گوشه‌ی بالای آن اکنون نیز زیارتگاه میباشد. به زعم ر. گیرشمن، صفه‌ی مزبور از نخستین آثار هخامنشی محسوب میشود. شهر کنونی مسجد سلیمان از آن نام گرفته است.

مسجد سنگی: ← سنگی، مسجد.

مسجد شاه، نام چند بنای (← مسجد) تاریخی و هنری در ایران، از جمله، بناهای متشابهی که، به این نام، در زمان فتحعلی شاه قاجار در چند شهر ایران ساخته شد. **مسجد شاه اصفهان**، بنای عظیم و باشکوه از آثار شاه عباس کبیر، دارای کاشیکاریهای بدیع فراوان با ایوانها، شبستانها، گنبد عظیم، مناره‌ها، و سردر عالی. سردر آن در ۱۰۲۵ هق، مقارن احداث میدان نقش جهان و پیش از آغاز بنای مسجد احداث شد. ساختمان مسجد تا پایان سلطنت شاه عباس (۱۰۳۸ هق) تقریباً تمام شد. در زمان شاه صفی، شاه عباسII، و شاه سلیمان صفوی کارهای غیر اساسی باقیمانده انجام یافت. معمار اصلی استاد علی اکبر اصفهانی؛ مباشر محب علی بیکالله (beykālale)؛ کتیبه‌ی قدیمی سردر به خط علیرضا عباسی؛ نویسنده‌ی اغلب کتیبه‌های دیگر محمد رضا امامی. بر اثر حدوث زلزله در زمان محمد شاه قاجار، و به علت سستی شالوده‌ها، شکستهائی در آن پدید آمد که در ۱۲۶۱ هق تعمیر شد. مجدداً در ۱۳۱۰ هش آثار شکست هویدا شد؛ از آن به بعد تعمیرات مرتب به وسیله‌ی اداره‌ی کل باستانشناسی انجام میگیرد. **مسجد شاه بروجرد**، بنای مورخ ۱۲۰۹ هق، دارای صحن وسیع با ایوانها و شبستان بزرگ. از مساجد متشابهی است که در زمان فتحعلی شاه ساخته شده. قسمتهائی از آن در زمان ناصرالدین شاه انجام یافته است. در ۱۳۱۶ هش و

سالهای اخیر به وسیله‌ی اداره‌ی اوقاف تعمیر شده. **مسجد شاه تهران** (از ۱۳۵۸ هش موسوم به مسجد امام خمینی)، مسجد بزرگ زمان فتحعلی شاه، دارای صحن وسیع با ایوانها و شبستان بزرگ. تاریخ ایوان جنوبی ۱۲۴۰ هق؛ تاریخ اصلی سردر ۱۲۴۱ هق. در زمان ناصرالدین شاه تعمیر شد (۱۳۰۷ هق). سردر شرقی در سلطنت مظفرالدین شاه ساخته شد. در سالهای اخیر تعمیراتی با تغییرات فاحش خلاف سبک اصلی در آن به عمل آمده است. **مسجد شاه زنجان**، مسجدی دارای صحن مصفا، گنبد کاشی، و طرحهای کاشیکاری ابتکاری که به وسیله‌ی عبدالله میرزا دارا (پسر ۱۲م فتحعلی شاه) احداث شد. ایوان اصلی مورخ ۱۲۴۵ هق، و نام میر بهاءالدین، که به مناسبت وی مسجد را مسجد سید نیز میخوانند، در سردر مذکور است. در زمان ناصرالدین شاه تعمیر شد. **مسجد شاه سمنان**، از مساجد متشابه زمان فتحعلی شاه، دارای صحن وسیع با ایوانها و شبستان بزرگ. تاریخ محراب ۱۲۴۲ هق؛ تاریخ گنبد ۱۲۴۳ هق است. **مسجد شاه قزوین**، بزرگترین مساجد شاه دوره‌ی فتحعلی شاه که به سبک سایر مساجد منسوب به وی ساخته شده است (۱۲۲۲ هق). مخصوصاً طاق درونی گنبد نمونه‌ی مشخص معماری و تزیینات آن عهد است. به طوری که مذکور است، به جای مسجد قدیمتری ساخته شده است. تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه نامش **مسجد سلطانی** بود، و مسجد جمعه‌ی قزوین به نام مسجد شاه خوانده میشد. **مسجد شاه مشهد**، بنای زیبای مورخ ۸۵۵ هق، به نام شاهرخ. ظاهراً برای مقبره آغاز و سپس تبدیل به مسجد شده است. دارای دو مناره، گنبد، و کتیبه‌های ثلث مترق فارسی است. ازاره‌ی داخل گنبد از ممتازترین کاشیهای سبز تیره‌ی دوره‌ی تیموری است. استاد سازنده و کاشیکار محمد تبریزی، و تاریخ کتیبه‌ی داخل گنبد 1019 هق است.

مسجد شاه اصفهان: ← مسجد شاه.
مسجد شاه بروجرد: ← مسجد شاه.
مسجد شاه تهران: ← مسجد شاه.
مسجد شاه زنجان: ← مسجد شاه.
مسجد شاه سمنان: ← مسجد شاه.
مسجد شاه قزوین: ← مسجد شاه.
مسجد شاه مشهد: ← مسجد شاه.
مسجد شاهی یا **مسجد شاهیها:** ← نورالله، حاج آقا.
مسجد شاهیها یا **مسجد شاهی:** ← نورالله، حاج آقا.
مسجد ضرار: ← محمد ص، قسمت ۴۵.
مسجد قرویین: ← فاس، شهر.
مسجد کبود (masjede kabud)، بنای (← مسجد) بسیار زیبای معظم در تبریز، استان سوم، متعلق به نیمه‌ی دوم قرن ۹م هق، که در زمان فرمانروائی جهانشاه قراقوینلو به امر دختر وی، صالحه خانم، ساخته شده است. مسجد بعدها بر اثر زلزله و عوامل دیگر خراب شد و جز سردر، چند جرز، پایه‌های شبستان، سنگهای مرمر، و قطعاتی از کاشی معرق از آن چیزی نمانده است؛ ولی همین باقیمانده نشاندهنده‌ی عظمت و شکوه دیرین این بنا است. سردر اصلی آن نمونه‌ی جالب توجهی از تزیین کاشیکاری معرّق است، و در آن کتیبه‌ای به خط رقاع، در متن لاجوردی، مورخ ۸۷۰ هق قرار دارد که مظهر کمال معرقکاری در دوره‌ی اسلامی است. به مناسبت رنگ لاجوردی کاشیکاریهای معرّق، آن را فیروزه‌ی اسلام میخواندند. برای جلوگیری از انهدام کامل مسجد، در سالهای اخیر سفتکاری آن بر طبق وضع اصلی به توسط اداره‌ی کل باستانشناسی تجدید شده است.

مسجد گوهر شاد (gōhar šād)، مسجدی از قرن ۹م هق در شهر مشهد، استان نهم. مسجد به سبک چهارایوانی ساخته شده است و در طرفین ایوان اصلی آن ۲ مناره‌ی کاشیکاری قرار دارد. کتیبه‌ی بزرگی در این ایوان به چشم میخورد که مورخ ۸۲۱ هق است. قسمتی از این کتیبه به خط بایسنقر است؛ قسمتهای دیگر آن متعلق به دوره‌ی صفوی است. در کتیبه‌ی بایسنقر نام معمار این بنای مشهور "قوام‌الدین شیرازی" آمده است. کتیبه‌های دیگری نیز در این بنا هست که حاکی از تعمیر، تزیین، و الحاقاتی است که در قرون ۱۱م، ۱۲م، و ۱۳م هق صورت گرفته. این مسجد که از مجموعه‌ی بناهای ← آستانه‌ی مشهد محسوب میشود، با ۲ مناره‌ی بدیع، ایوان بلند، وگنبد پیازی‌شکلی، که با کاشیکاری تزیین شده، جزء زیباترین شاهکارهای معماری، و کاشیکاری است، که به دستور گوهر شاد، زوجه‌ی شاهرخ تیموری، بنا نهاده شده است.

مسجد لر، ده، همدان، ← مسجدین.
مسجد وکیل، شیراز، ← وکیل، مسجد.
مسجدین (masjedeyn) یا **مسجدلر** (masjedlar)، ده (جه ۱'۱۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مهربان، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۶۵کیلومتری لغ کبودرآهنگ. رود شیخ جراح (šeyx.jarāh) مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، انگور، و میوه است. آبادی از دو محل به فاصله‌ی ۱ کیلومتر، به نام مسجد بالا و مسجد پایین، تشکیل شده است. بین مسجد بالا و آبادی شیخ جراح (جه ۶۳۶ سنه ۱۳۴۵ هش؛ ۶۰کیلومتری لغ کبودرآهنگ) زیارتگاهی به نام قوشه گنبد (qošegonbad) وجود دارد که از آثار قدیمی محسوب میشود.

مسجوستس: ← ماساچوست.
مسح (mash) [عربی، = دست کشیدن]، از اعمال وضو، و آن کشیدن دست تر است بر سر و بر روی پاها پس از شستن صورت و دست به ترتیبی که در کتب فقهی در باب طهارت مذکور است. پس از آنکه در وضو رو و دستها را به ترتیب معین شستند، با سر انگشتان دست راست که هنوز از آب وضو تر است نخست قسمت مقدم سر را مسح میکنند و بعد روی پای راست را از سر انگشتان تا برجستگی روی پا و بعد پای چپ را به همین نحو با دست چپ مسح میکنند.
مسخ: ← تناسخ.
مسخیه (masxiyye)، پیروان عقیده‌ی به مسخ یا در آمدن روح انسان به قالب حیوان. به این معنی، مسخ جزئی از اعتقاد به تناسخ یا انتقال روح از بدنی به بدن دیگر است و آن را، به طور کلی، باید در مبحث تناسخ مطالعه کرد. در اینجا همین کافی است گفته شود که عقیده‌ی به مسخ در میان اقوام مختلف، و از جمله در میان هندوان و مصریان قدیم، پیروانی داشته است. در یونان قدیم نیز اعتقاد به مسخ پیروانی داشته است که از آن جمله فیثاغورس و امپدوکلس را نام میبرند. در اشعار کنوفانس آمده است که روزی فیثاغورس، در حالی که میدید سگی را میزنند، گفت "او را مزنید زیرا روح دوست من در او است و من او را از صدایش شناختم". عقیده‌ی به مسخ در میان یهود نیز بوده است چنانکه در دانیال (۳۳.۴) آمده است که بختنصر به صورت حیوانات در آمد. در میان فرق اسلامی نیز طرفداران اعتقاد به تناسخ و مسخ دیده میشود که از آن جمله‌اند حائطیه پیروان احمد ابن حائط معتزلی. نصیریه، از غلاة شیعه، معتقدند که هر کس در این جهان علی ع را منکر شود پس از مرگ به صورت حیواناتی از قبیل شتر و قاطر و الاغ و سگ و غیره در خواهد آمد. کردهای یزیدی نیز اعتقاد به مسخ دارند. در میان بعضی از عوام مسلمانان اعتقادی هست بر اینکه میمون و سگ و خوک از جمله‌ی مُسوخ هستند، یعنی در اصل انسان بوده‌اند و بعد به صورت حیوان در آمده‌اند.

مسداگ[1]، **هندریک ویلم** (hendrik vilem mesdāg)، ۱۸۳۱–۱۹۱۵، نقاش هلندی. در ۳۵سالگی از بانکداری دست کشید و به نقاشی پرداخت. بعداً در لاهه سکونت گزید، و نقاش و حامی ثروتمند هنر شناخته شد. تابلوهایش اکثر از مناظر دریای شمال است. او مجموعه‌ی آثار خود را با خانه‌ای (موزه‌ی مسداگ) به ملت هلند اهدا کرد. در آثار ساده و رئالیستی او اکثر از دریا الهام گرفته شده است، و در بسیاری از گالریهای هلند موجود میباشد، از جمله بازگشت قایقهای ماهیگیری (لاهه)، که نمونه‌ی برجسته‌ای از آثار او است.

مسدس، در اصطلاح شعری، ← مسمط.
مسدس یا **شش‌ضلعی:** ← کثیر الاضلاع.
مسراطه[2] (mesorāta)، ۱- ایالت سابق (در زمان استیلای ایتالیائیان)، لغ لیبی، ل افریقا، ش ایالت طرابلس غرب و غ ایالت بنغازی؛ ۹۸'۹۱۰ کمه. ۲- شهر ساحلی (در ۱۹۶۴ جه ۳۷'۰۰۰)، مرکز ایالت سابق، ۲۰۰کیلومتری ش طرابلس غرب. از قرون وسطی یک مرکز تجارتی بوده، و فرشهای پشمی دستباف، غلات، و خرما صادر میکرده است.

مسرشمیت[3]، **ویلی** (vili meserŝmit)، ۱۸۹۸ ۱۹۷۸، طراح و سازنده‌ی آلمانی هواپیما. ۱۸ساله بود که اولین هواپیمای خود را ساخت، و در ۱۹۲۳ کارخانه‌ی هواپیماسازی خود را تأسیس کرد. هواپیماهای او، که به علامت MEs مشخص بودند، در جه I برای متفقین بلائی بود. پس از جه II در دادگاه نورمبرگ متخلفات

(۱) Mesdag (۲) Misratah; Misurata (۳) Messerschmitt

کوچکی به او نسبت داده شد. در دهه‌ی ۱۹۵۰ با شرکت هـواپیمائی لوفت‌هانزا و نیز در صنعت اتومبیل شریک شد.

مسرقان: ← گرگر یا آب گرگر.

مسروپ[1]**، قـدیس** (mesrop)، ح ۳۵۰–۴۴۱، خلیفه‌ی ارامنه که اختراع الفبای ارمنی بـه وی منسوب است؛ مت ارمنستان. منشی والی ایرانی ارمنستان بود، سپس راهب شد، و ۶ ماه پیش از مرگش مقام خلیفه‌ی ارامنه یافت. الفبای ارمنی را، مشتمل بر ۳۶ حـرف، اختراع کرد، و کتاب

مسروپ تاغیادیان: ← تاغیادیان، مسروپ.

مقدس را به زبان ارمنی ترجمه نمود.

مسرور خراسانی: ← مسرور طالقانی.

مسرور طالقانی، ابـوالفضل (masrure tāle-qāni)، شاعر ایرانی معاصر سلطان محمود غزنوی. از آثار کمی که از او باقـی مـانده معلوم است که شاعـری تـوانـا بـوده. در مجمع الفصحا مسرور خراسانی ذکر شده است.

مسروق ابن ابرهه، حاکم یمن؛ ← ابرهه.

مسری یـا واگیردار، بیماریهـای: ← بیماریهای واگیردار.

مسویت[2] (masəsoyt)، ح ۱۵۸۰–۱۶۶۱، سرکرده‌ی قبیله‌ای از هندیشمردگان امـریکا که در اوایل تأسیس پلیموت به دست آوارگان بـا آنان پیمان مـودت بست (۱۶۲۱)، و آن را بـا کمال درستی رعایت کرد. مجسمه‌اش در پـلیموت است. کینگ فیلیپ پسر وی بود.

مسعر ابن رخیله: ← محمد ص، قسمت ۳۳.

مسعر ابن مهلهل: ← ابودلف ینبوعی.

مسعود آباد (mas'ud.ābād)، ده (جـمـ ۱٬۳۷۲ سـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان جایلق، شهرستـان الیـگودرز، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، ۳۶کیلومتری غ الیگودرز. محصولش غلات است. جاجیمبافی و قالیچه‌بافی دارد.

مسعود ابن ابراهیم، پـادشاه غـزنوی؛ ← مسعود III غزنوی.

مسعود ابن رخیله: ←محمد ص، قسمت ۳۳.

مسعود ابن عزالدیـن کیکاوس: ← مسعود II سلجوقی.

مسعود ابـن محمد (ابـن ملکشاه)، شاه سلجـوقی عراق، ← مسعود سلجوقی.

مسعود ابن محمود، پادشاه غـزنوی؛ ← مسعود I غزنوی.

مسعود باشتینی: ← مسعود سرداری.

مسعود بیگ (mas'ud beyg)، صاحـب اختیار و وزیر ولایت مـاوراء النهر در دوره‌ی امـارت اوگتای قـاآن و منکو قـاآن مغـول؛ پسر محمود یلواج. وی در ماوراء النهر نزد فرزندان جغتای محترم و مورد توجه بـود، و یک بار براق خان مغول، پادشاه ماوراء النهر، او را به رسالت نزد اباقا خان فرستاد (۶۶۶ هق)، و او پس از ادای رسالت باز گشت، و باآنکه اباقا خان در حق او بدگمان شده در صـدد گرفتنش بـر آمد، بـر او دست نیافت. گویند دریـن سفر، وی بـا خـواجه شمس‌الدین جوینی بسردی برخورد کرد، و او را از روی تکبر بیازرد. چنـدی بعد، مسعود بیک از براق خان رنجید و به قیدو خان پیوست.

مسعود دامغـانـی (mas'ud-) [خـواجه مسعود دامغانی]، از مستوفیان و وزرای اواخر دوره‌ی ایلخانیان مغول. ملک اشرف چوپانی بعد از عزل ← خواجه عبدالحی او را بـه وزارت بـر گزید؛ امـا انـدکی بعد او را گرفته در قـلعه‌ای محبوس کرد (محرم ۷۵۱ هق).

مسعود رازی: ← مسعودی غزنوی.

مسعود سربـداری (mas'ude sarbedāri) [وجیه‌الـدیـن مسعود بـاشْتینی]، فت ۷۴۵ هق، دومین امیر (۷۳۸–۷۴۵ هق) سربداری، و مشـهورترین آنـان (← سربداران). پس از کشتن بـرادر خـود، عبدالرزاق سربداری، بـه جـای او نشست. به حسن اخلاق و کرم و جـوانمردی ممـتاز بـود. در ۷۳۹ هق، بـه دستیاری شیخ حسن جوری‌ـکه مردم را به قیام بـر اهل تسنن مـی‌خـوانـد‌ـنیشابـور را گرفت، و طغاتیمور خان، پادشاه خراسان و جرجان، و معزالدین کرت، امیر جبال و هرات را، که هر دو سنّی بودند، به وحشت انداخت. در ۷۴۱ هق بر لشکریان طغاتیمور خان، که به جنگ او آمـده بودنـد، پیروز شد. اما از سپـاهیان ملک معزالدیـن کرت، در دوفرسنگی زاوه شکست خورد (۷۴۳ هق). در اواخر همین سال به مازندران لشکر کشید و، اگرچه نخست آمل را گرفت، سرانجام بر اثر مقاومت مردم و سختی راهها، فرار اختیار کرد. اما به دست مازنـدرانیان افتاد، و بـه قتل رسید، و پس از وی، سرکردگی سربداران به دست گماشتگان و چاکران او افتاد.

مسعود سعد سلمان (mas'ud sa'de salmān)، (غـالباً) متخلـص بـه **مسعود سعد**، فت ۵۱۵ هق، شاعر پارسیگوی. تولدش در لاهور (هندوستان) در فواصل سالهای ۴۳۸ تا ۴۴۰ هق اتفاق افتاد. پدرش سعد و جـدش سلمـان از بـزرگان زمـان محسوب میشده‌انـد. پـدرش ۶۰ سال در خـدمت سلاطیـن غـزنـوی بـود. مسعود سعد از ابتدای جوانی به دربار سلاطین غزنوی راه یافت. ابتدا به خدمت سلطان ابـراهیم غزنوی (سلطنتش در ۴۵۱–۴۹۲ هق) پیـوست، سپس از مـلازمـان و مقربان سیف‌الدوله محمود پسر سلطان ابـراهیم، که از طرف پدر به حکـومت هندوستان منصوب شده بود، گردید، و در هند شهرت و دولت یافت، و قسمتی از عمر را در نهایـت خـوشی و عـزت گذراند. بعد از اینکه سیف‌الدوله مورد سوء ظن پدر قرار گرفت، سیف‌الدوله و عـده‌ای از مقربـانش، از جمله مسعود سعد، گرفتار و زنـدانی شدنـد. مسعود سعد ۷ سال در قلعه‌هـای دهک و سو، و ۳ سال در قلعه‌ی نـای محبوس و در غل و زنجیر بود. از اشعاری که در زندان سروده است بر میآید که در زندان سو بـا بهرامـی نامـی دوستـی یافته است، و ازو ستاره‌شناسی آموخته. بـالاخـره، بـه شفاعت عمیدالملک ابـوالقاسم خاص، از رجال دربار سلطان ابـراهیم، از حبس آزاد شد، و به لاهور باز گشت. در زمان سلطنت مسعود پسر ابـراهیم، بونصر پارسی، که از دوستان مسعود سعـد و پیشکار امیر عضدالدوله پسر مسعود و حاکم هند بـود، کوشید تا شاعر را بـه حکومت چـالندر (از نـواحی لاهـور) رساند. طولـی نکشید که بـونصر مغضوب و گرفتار گردید، و در نتیجه، شاعر هم مجدداً گرفتار و زندانی شد، و در قلعه‌ی مرنج (maranj) محبوس گردید، و ح ۸ سال در حبس ماند تـا، به شفاعت ثقةالملک طاهر ابن علی ابن مشکان، از رجال دربار مسعـود، آزاد و به کتابـداری کتابخانه‌ی سلطنتی گماشته شد، و تا پایان عمر در این کار بود. مسعود سعد ۱۸ سال از بهترین سالهای عمر را در زنـدان سپری کرد، و بعـد از حبس دوم فرسوده و شکسته شد.

مسعود سعد یکـی از بـزرگترین قصیده‌سرایان ایران میباشد. اشعارش بیشتر بـه سبک شعرای خراسان است. هنر خـاص او در قصایـد شکوائی است. در ایـن قصاید، از شداید زندان، محنت غـربت، آلام و مصائـب شبهـای تیره‌ی زندان، فـراق پدر و مادر و فـرزند و زادگاه، بیگناهی خود، و تهمت و اغـراض دشمنان سخن گفته است، و چون در بیان ایـن حالات و احساسات آنچه را میدیده و بـر او میگذشته به نظم در آورده، سخنش فوق العاده مؤثر و حزن‌انگیز است، و از این حیث قصایدش در ادبیات فارسی بینظیر میباشد. نظامی عروضی در چهار مقاله گوید،ـ"وقت باشد که مـن از اشعار او همیخوانم موی بر اندام من بر پـای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود". مسعود سعد دارای علو طبع و متانت فوق العاده بود. در مدایح او، حتی در قصایدی که از زندان به عنوان پادشاه سروده و تقاضای استخلاص کرده، مبـالغه در مـدح کمتر دیده میشود. بجز عده‌ای از سلاطیـن غـزنـوی، ثقةالملک طاهر، بونصر پـارسی، و ابـوالقاسم خاص را مدح گفته. در مدایحش درس زنـدگی و اخلاق، و همچنین اشاره بـه بعضی وقایع تاریخی دیده میشود. وی مورد احترام عده‌ای از شاعران بـزرگ عصر خـود از جمله سنائـی و سید حسن غزنوی بود. دیـوان مسعود سعد بـارهـا به طبع رسیده است (از جمله در تهران، ۱۳۱۸ هش).

مسعود سلجوقـی (mas'ude saljuqi)، شهرت **غیاث‌الدین ابوالفتح مسعود ابن محمد،** ذوالقعده‌ی ۵۰۲–جمادی الآخـر (و به قولـی رجب) ۵۴۷ هق، پـادشاه (۵۲۹–۵۴۷ هق) سلجوقـی در عراق و آذربـایجان، و از معروفتـرین سلاجقه‌ی عراق؛ پسر سلطان محمد ابن ملکشاه و برادر محمود سلجوقی. نزد اتابکان موصل تربیت یافت. بعد از وفات (۵۱۱ هق) سلطـان محمد، محمود بـه سلطنت عراق نشست، و مسعود هم به داعیه‌ی فرمانروائی برخاست. در ۵۲۴ هق بـا محمود در نزدیکی همدان جنگ کرد، ولی شکست خـورد، و در همین واقعه بود که ابواسماعیل طغرائی شاعر مقتـول شد. پس از وفـات (۵۲۵ هق) محمـود، وزیرش ابوالقاسم درگزینی پسر او داود ابن محمود سلجوقی را به سلطنت عراق بر داشت. اما مسعود به تبریز شتافت، و آنجا را تصرف کرد؛ داود به جنگ او آمد، و تبریز را محاصره کرد (محرم ۵۲۶ هق)، ولی عاقبت دو برادر صلح کردند. در همـان سال، سلطـان سنجر طغرل ابن محمد را به سلطنت عـراق انتخاب کرد؛ مسعود اقـدام بـه جنگ با سنجر کرد، ولی در نزدیکی دینور ازو شکست خورد (رجب ۵۲۶ هق)، و به آذربایجان گریخت، اما سنجر او را بـه خدمت خواست، و عفو کرد، و بـه امیری گنجه و اران فـرستاد، و طغرل را رسماً به سلطنت عـراق نشانید. بعد از

(۱) Mesrop (Mesrob) (۲) Massasoit

شکست خوردن (رمضان ۵۲۶ هق) داود از طغرل در نزدیکی همدان و فرار وی به بغداد، مسعود نیز به بغداد رفت، و با وی ملاقات کرد، و خلیفه مسترشد را وا داشت تا او را به سلطنت، و داود را ولیعهد او بشناسد (۵۲۷ هق). سپس طغرل را در همدان شکست داد، ولی در رمضان ۵۲۸ هق، نزدیک قزوین، طغرل بر مسعود غلبه یافت، و همدان را ازو گرفت. مسعود به بغداد گریخت، و از خلیفه یاری طلبید، ولی در همین احوال طغرل در گذشت (محرم ۵۲۹ هق)، و مسعود به همدان آمد، و به سلطنت عراق نشست (۵۲۹ هق).

بعد از مستقر شدن در سلطنت، مسعود با خلیفه مسترشد اختلاف یافت، و خلیفه به عزم جنگ با وی از بغداد حرکت کرد، ولی نزدیک بیستون اسیر شد، و سپاهیانش پراکنده شدند، و مسعود او را به آذربایجان برد، ولی در آنجا صلح کردند، اما خلیفه، قبل از عزیمت به بغداد، به دست گروهی از اسماعیلیه به قتل رسید (۵۲۹ هق). جانشینش، راشد، نیز با مسعود در افتاد، و داود هم از آذربایجان به یاری آنان آمد(صفر ۵۳۰ هق)، و در بغداد خطبه به نام داود کردند. مسعود به بغداد آمد، و مقتفی را به جای راشد به خلافت نشاند، و داود هم به آذربایجان باز گشت (ذیقعده‌ی ۵۳۰ هق). دگربار داود، باز هم به عنوان حمایت راشد، به جنگ مسعود بر خاست (۵۳۲ هق)، ولی مسعود آن دو را در نزدیک دینور شکست داد، و هر دو متواری شدند. پس از آن مسعود امرای یاغی را مغلوب یا مقتول کرد، و در عراق و آذربایجان به استقلال سلطنت راند، و با سنجر به حرمت می‌زیست. عاقبت در همدان وفات یافت، و در همان جا مدفون شد.

مسعود، با وجود دلاوری، عشرت‌جوی و نرم‌خوی بود. وی آخرین پادشاه بزرگ از سلسله‌ی سلاجقه‌ی عراق است.

مسعود I سلجوقی (mas'ud-saljuqi)، فت ۵۵۱ هق، پادشاه (۵۱۰–۵۵۱ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر قلج ارسلان I. بعد از پدر به داعیه‌ی سلطنت بر خاست. و مدتی گرفتار منازعه با برادر خود ملکشاه I بود، و یک‌چند قلمرو پدر را با هم تقسیم کردند. بعد از وفات ملکشاه، وی استقلال یافت، و در قونیه به فرمانروائی پرداخت. اما با لشکرکشیهای امپراطور بیزانس مواجه شد. امپراطور قونیه را گرفت، و مسعود با او جنگ کرد، و پس از غارتها و کشتارهای سخت، مسعود چند ولایت و قلعه از امپراطور باز گرفت. مسعود ولایت ملطیه را که تعلق به قلمرو دانشمندیه داشت، ضمیمه‌ی حوزه‌ی امارت خویش کرد (۵۳۷ هق)، و با آل زنگی رابطه‌ی خویشاوندی داشت.

مسعود II سلجوقی (mas'ud-saljuqi) [غیاث‌الدین مسعود ابن عزالدین کیکاوس]، پادشاه (۶۸۱–۶۸۳؛ ۶۸۳–۶۹۲؛ ۶۹۳–۷۰۰؛ ۷۰۲–۷۰۴ هق) سلجوقی آسیای صغیر از سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر کیکاوس II. قبل از سلطنت، از جانب اباقا خان حکومت سیواس و ارزنجان و ارزروم داشت. بعدها ارغون خان او را سلطنت روم داد. اما به سبب اختلال و فتوری که در کارها بود، مکرر فرمانروائی روم بین او و برادرزاده‌اش کیقباد III مورد تنازع و تناوب گشت، و این دو پادشاه، که آخرین فرمانروایان سلاجقه‌ی روم در آسیای صغیر شمرده میشوند، هر دو، مثل عده‌ای از متأخرین اسلاف خویش، در واقع دست‌نشاندگان ایلخانیان بودند، و فرمانروائی آنها غالباً جز اسمی بیش نبود.

مسعود شاه اینجو (mas'ud šāhe inju)، ملقب به **جلال‌الدین**، فت ۷۴۳ هق، امیر فارس از سلسله‌ی خاندان اینجویان، پسر امیر محمود شاه اینجو. بعد از پدر یک‌چند در فارس حکومت کرد (۷۳۶–۷۳۹ هق). پس از آن از شیراز گریخته به بغداد پیش امیر حسن ایلکانی رفت. در بازگشت (۷۴۰ هق) نیز دگربار چند سال حکومت کرد و عاقبت یاغی باستی (yāqi bāsti) از امرای چوپانی؛ او را بکشت. وی سلطان بخت دختر دمشق خواجه را در حبالهٔ نکاح داشت.

مسعود I غزنوی (mas'ud-qaznavi) [شهاب‌الدوله ابوسعید مسعود ابن محمود]، فت جمادی الاول ۴۳۲ هق، پادشاه (۴۲۱–۴۳۲ هق) غزنه از سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر ارشد سلطان محمود غزنوی. در حیات پدر یک‌چند حکومت هرات داشت، اما مغضوب، و به ملتان اعزام و در آنجا زندانی شد. کمی بعد، محمود از تقصیرش در گذشت، و دوباره به حکومت هرات برقرار شد. سلطان محمود، پس از فتح (۴۲۰ هق) ری، حکومت آنجا را به وی داد و به خراسان باز گشت، و پس از بازگشت پدر، به اصفهان لشکر کشید، و آن شهر را از علاءالدوله کاکویه گرفت. سپس به همدان حمله کرد (اوایل ۴۲۱ هق)، و آنجا را نیز به تصرف خود در آورد، و در تدارک فتوحات دیگر بود که خبر درگذشت پدرش و به سلطنت نشستن برادرش سلطان محمد غزنوی به وی رسید. از این رو، برای تصرف تخت و تاج، معجلاً رو به غزنه نهاد، و در این هنگام، امرای دولت در غزنه محمد را از سلطنت خلع کردند، و خطبه به نام مسعود خواندند (شوال ۴۲۱ هق). لشکریان محمد نیز با وی از در غدر در آمده به مسعود پیوستند، و محمد را گرفته کور کردند، و در قلعه‌ای به حبس انداختند.

مسعود، در آغاز سلطنت، وزارت خویش به احمد ابن حسن میمندی داد، و حسنک، وزیر پدرش، را که طرفدار برادرش محمد بود، از خصومت، و به‌ظن غالب به تحریک ابوسهل زوزنی، به اتهام قرمطی بودن به دار آویخت. در ۴۲۲ هق به مکران لشکر کشید، و تا حدود سند را تحت حمایت خود در آورد، و سپس به سرکوبی سلاجقه پرداخت. چندی بعد، پس از وفات (۴۲۴ هق) احمد ابن حسن میمندی، وزارت خویش به احمد ابن عبدالصمد داد. در همان سال، برای اصلاح امور ری و جبال، عازم آن سامان شد، اما چون به نیشابور رسید به وی خبر دادند که عامل غزنویان در بلاد مفتوحه‌ی هند سر به عصیان برداشته است. مسعود ابوسهل حمدوی را به سمت عمید عراق (جبال) منصوب کرده به ری فرستاد، و خود به هند تاخت، و عامل عاصی را شکست داد. در ۴۲۵ هق، که خبر دست‌اندازی ترکمانان سلجوقی به خراسان به وی رسید، از هند باز گشت. در ۴۲۶ هق، برای تنبیه باکالیجار کوهی، به گرگان عزیمت کرد، و در طبرستان به جنگ با اتباع وی پرداخت. در همین زمان، پسران میکائیل ابن سلجوق–طغرل بیگ، چغری بیگ، و یبغو–توسط سوری ابن معتز نامه‌ای به احمد ابن عبدالصمد (وزیر مسعود) فرستادند، و از وی خواستند که شفیع سلاجقه شود، و از مسعود بخواهد که به آنان اجازه‌ی اقامت در خراسان داده شود. مسعود به این درخواست وقعی ننهاد، و لشکری از جنگیان ترک و هند و عرب و کرد، به سرداری بکتغدی، به جنگ سلاجقه فرستاد؛ اما بکتغدی شکستی سخت خورد و فرار کرد (شعبان ۴۲۶ هق). چندی بعد، ترکمانان سلجوقی، از ترس انتقام مسعود، از در عذرخواهی در آمدند، و مسعود که خود از ایشان در ترس بود، سه ولایت (از جمله دهستان [در هرات] و نسا) را به آنها وا گذاشت، و بدین ترتیب فتنه‌ی سلاجقه برای مدتی خاموش شد.

در ۴۲۸ هق و اوایل ۴۲۹ هق، مسعود، به تقلید پدر، در هند به غزو پرداخت، و چند قلعه و بتخانه را گرفته خراب کرد، و از جمله به قلعه‌ی هانْسی، در جش پنجاب، دست یافت (ربیع الاول ۴۲۹ هق)، و با غنائم بسیار به غزنه باز گشت. اما ایام فتوحات هند آخرین دوره‌ی شوکت و اقتدار مسعود بود، پس از بازگشت از هند، بار دیگر با فتنه‌ی سلاجقه رو به رو شد، و سردار بزرگ او، حاجب سباشی (← سباشی)، که مأمور جنگ با طغرل بیگ و چغری بیگ شد(شعبان ۴۲۹ هق)، از پیش سلاجقه گریخت، و در نتیجه، سلاجقه بسهولت بر قسمت اعظم خراسان دست یافتند، و نیشابور را بدون جنگ گرفتند، و طغرل بیگ در آن شهر بر تخت نشست (شوال ۴۲۹ هق)، و خود را سلطان خواند. این شکست سبب تجری سلاجقه شد، و مسعود ناچار برای بار دیگر به دفع آنان شتافت، اما در محل **دندانقان** (نزدیک مرو) از آنان شکستی سخت خورد (۸ رمضان ۴۳۱ هق)، و پس از آن به تجهیل قصد عزیمت به هند کرد، و در راه، به غزنه رفته خزائن و اموال خویش بر گرفت، و پسر خود مودود را با لشکری گران به طرف خراسان فرستاد تا سلاجقه را براند، و برادر نابینای خود محمد را همراه برد. اما در بین راه، جمعی از لشکریانش، به طمع اموال وی، بر او شوریدند، و او را فرو گرفته برادرش محمد (← محمد غزنوی) را به سلطنت بر داشتند. مسعود به امر برادر در ربیع الآخر ۴۳۲ هق محبوس شد، و کمی بعد در زندان به قتل رسید.

شکست مسعود در دندانقان و بر افتادن وی به منزله‌ی ختم سلطنت غزنویان در ماوراء النهر و ایران بود، و بعد از وی، با اقتدار تدریجی سلاجقه، قلمرو دولت غزنوی رفته رفته محدود شد. مسعود به خودرأیی و شرابخوارگی و زورمندی موصوف بود. عنصری، فرخی، و مخصوصاً منوچهری او را ستوده‌اند، و سرگذشت او در تاریخ بیهقی به تفصیل تمام آمده است. کتاب قانون مسعودی ابوریحان بیرونی به نام اوست.

مسعود II غزنوی [مسعود ابن مودود غزنوی]، ← مودود غزنوی؛ علی ابن مسعود غزنوی.
مسعود III غزنوی (mas'ud-qaznavi) [عماد الدوله (یا علاءالدوله) مسعود ابن ابراهیم]، ۴۵۳–۵۰۸ یا ۵۰۹ هق، پادشاه (۴۹۲–۵۰۸ یا ۵۰۹ هق) سلسله‌ی غزنویان آل ناصر؛ پسر و جانشین سلطان ابراهیم غزنوی. مهد عراق، دختر ملکشاه سلجوقی و خواهر سلطان سنجر، را در نکاح داشت. گویند پادشاهی نیک‌سیرت بود، و مالیات و خراج رعایا را تعدیل یا لغو کرد. در هند جنگهائی کرد، و پسر خود شیرزاد (← شیرزاد غزنوی) را به حکومت آنجا فرستاد.
مسعود غوری، علاءالدین: ← علاءالدین مسعود غوری.
مسعود غوری، فخرالدین: ← فخرالدین مسعود غوری
مسعود لر، بدرالدین: ← بدرالدین مسعود لر.
مسعود میرزای قاجار، سلطان: ← ظل‌السلطان.
مسعودی: ← مسعودی غزنوی؛ مسعودی مروزی.
مسعودی، ابوالحسن علی ابن حسین، فت ۳۴۵ یا ۳۴۶ هق، مورخ و جغرافیادان عرب؛ مت بغداد. در ایران و هند و سیلان و چین و ماداگاسکار، و مصر گردش کرد، و کتابهای فراوان از دیده‌ها و شنیده‌های خود نوشت، که چون در آنچه می‌شنیده تحقیق نمیکرده مورد انتقاد قرار گرفته است. مروج الذهب از او است. در مصر در گذشت.
مسعودی، محمد ابن مسعود (mohammade bne mas'ude mas'udi') فت ۴۲۰ هق، منجم ایرانی. مؤلف جهان دانش در هیئت.
مسعودیان، از شعب کردان شبانکاره.
مسعودی رازی: ← مسعودی غزنوی.
مسعودی غزنوی (mas'udie qaznavi)، شاعر پارسیگوی عهد غزنویان. نامش را مسعودی رازی و مسعود رازی نیز نوشته‌اند. از شعرش جز ابیاتی پراکنده چیزی باقی نمانده است. به علت اینکه سلطان مسعود I غزنوی (سلطنتش در ۴۲۱–۴۳۲ هق) را در ضمن مدیحه‌ای نصیحت کرده بود مورد خشم قرار گرفت، و به هندوستان تبعید شد. به قرائنی، وی محمود غزنوی را نیز مدح گفته است.
مسعودی مروزی (mas'udie marvazi)، شاعر ایرانی اواخر قرن ۳م و اوایل قرن ۴م هق، و نخستین‌کسی که روایات تاریخی و حماسی ایران را به نظم در آورده است. از این اثر منظوم یا شاهنامه‌ی او دو بار در کتاب البدء و التاریخ مقدسی–که در اواسط قرن ۴م هق تألیف شده–و دو بار هم در غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی نام برده شده است، و از اینجا معلوم میشود که شاهنامه‌ی او در نیمه‌ی قرن ۴م و نیز در اوایل قرن ۵م شهرت و اهمیت داشته، و طرف توجه مردم بوده است.
مسعودیه، کاخ (mas'udiyye)، از بناهای دوره‌ی قاجاریه در تهران. در ۱۳۰۴ هش، رضا شاه (در آن زمان سردار سپه) کاخ را خریداری و به وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه (اکنون وزارت آموزش و پرورش) اهدا کرد،

و تاکنون وزارت مذکور در آن جای دارد.
مسقط، جزیره‌ی: ← خالدات، جزایر.
مسقط (masqat) شهر (در ۱۹۷۵ جم ۱۵'۰۰۰)، پایتخت و بندر عمده‌ی سلطان‌نشین عمان، کنار دریای عمان، به فاصله‌ی ۱۷۷کیلومتری لغ رأس الحد (ra'so'l.hadd) [دماغه‌ی حد. از–تهای شرقی عمان، در دریای عربستان]. ساکنین آن بیشتر هندی، بلوچ، و سیاهپوست هستند، و تعداد بومیان عرب نسبةً کم است. به سبب خوبی بندرگاه طبیعی آن و مشرف بودنش بر مدخل خلیج فارس، مرکز اصلی صادرات و واردات کشور است. مسقط شهری است بارودار، بامهای خانه‌ها و کلبه‌های آن، جز چند بنای مرتفع، مسطح است. کاخ سلطان، که یادگار ایام استیلای پرتغالیها است، در وسط شهر قرار دارد.

تاریخ

بنا بر روایات محلی، مسقط را مهاجرین حمیری ساخته‌اند. تاریخ مسقط تا اوایل قرن ۱۶م، که این شهر نظر دولتهای مقتدر اروپائی را جلب کرد، همان تاریخ عمان است. در ۱۵۰۸، آلبوکرک شهر را خراب کرد و به آتش کشید. سپس پرتغالیها آن را مستحکم کردند. معذلک استعمارگران پرتغالی در آنجا وضع مرفهی نداشتند، بلکه غالباً مورد حمله‌ی قبایل بودند. در ۱۵۵۰، ناوگانی از عثمانیها، به دریاسالاری پیر بی (pir bey)، شهر را پس از ۱۸ روز بمباران گرفت، اما سه سال بعد پرتغالیها ناوگان عثمانی را نابود کردند، و دگربار بر خلیج فارس استیلا یافتند. پس از اینکه هرمز از دست پرتغالیها خارج شد (۱۶۲۲)، آنان مسقط را پایگاه مستحکم دریائی خود ساختند. از ۱۶۳۱ به بعد، اعتبار پرتغالیها رو به زوال نهاد؛ در دوره‌ی امام سلطان ابن سیف، مسقط از دست آنان رفت (۱۶۵۰، مطابق ۱۰۶۰ هق). در اواخر قرن ۱۷م پایگاه دریازنان، و بسیار بدنام شد. در ۱۷۳۷ (۱۱۵۰ هق) به تصرف ایران در آمد، اما چند سال بعد، احمد ابن سعید دست ایرانیان را کوتاه کرد. در ۱۷۹۳، مسقط پایتخت عمان شد. از ۱۷۹۷ نفوذ فرانسویان در مسقط آغاز شد. ناپلئون، برای تسلط بر هند، میخواست مسقط را پایگاه حمله قرار دهد. در نتیجه، انگلستان شهر را بیش از پیش مورد توجه قرار داد. در ۱۸۰۰، حکومت بریتانیائی هند پیمانی با سلطان عمان و مسقط منعقد کرد، و نماینده‌ای از شرکت هند شرقی بریتانیا در مسقط مستقر شد. در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸، فرانسویان نیز پیمانی با سلطان بستند و کنسولی به مسقط فرستادند. شهر در زمان سلطان سعید ابن سلطان شکوفان و مرکز تجارت در خلیج فارس شد. در ۱۸۰۹ شهر مسقط، با کومک انگلیسها، حمله‌ی وهابیان را دفع کرد، ولی در ۱۸۳۳ تابع وهابیه شد. در ۱۸۴۴ دولت فرانسه قراردادی با سلطان بست که بنا بر آن فرانسویان از مزایای دول کاملة الوداد برخوردار شدند، و آزادانه حق تجارت در مسقط پیدا کردند. ولی استقلال مسقط، با آنکه در اعلامیه‌ی مشترک انگلستان و فرانسه (۱۸۶۲) تأیید شده بود، اسمی بیش نبود، چه انگلیسها، که چندین بار به کومک سلطان شتافته بودند، توسط عوامل سیاسی خویش نفوذ فراوانی در وی داشتند. در ۱۸۵۴، سلطان عمان و مسقط جزایر خوریان موریان را، که فرانسویان خیال تصرف آن را داشتند، به انگلستان واگذار کرد (← عمان، قسمت III). در ۱۸۵۶ سلطنت زنگبار از سلطنت عمان و مسقط جدا شد. اختلافات فرانسه و انگلستان به سود انگلستان تمام شد. برای سلاطین مسقط، ← عمان (جدول ص ۱۷۷۰).
مسکالین[1] (meskālin؛ فنس)، آلکالوئیدی که از پیوت به دست میآید، و استعمال آن خاصیت ایجاد توهمات بصری شدید و غالباً بسیار دقیق دارد. این توهمات مدت چند ساعت دوام میکنند، ولی سبب ایجاد اغتشاشات روانی وخیم نمیشود.
مسکلاین[2]، **نویل** (nevil maskəlāyn)، ۱۷۳۲–۱۸۱۱، منجم انگلیسی، واضع سالنامه‌ی دریانوردی (۱۷۶۶)؛ مت لندن. از ۱۷۶۵ مدیر رصدخانه‌ی سلطنتی بود. برای تعیین جرم زمین آزمایشهائی با شاقول انجام داد.
مسکن (masken)، شهر سابق، عراق، ظاهراً ۵۰–۵۵کیلومتری ل بغداد، که خرابه‌های آن، معروف به خرائب مسکن (xarā'eb)، بر ساحل غربی دجیل واقع است. **دیرالجالیق** نزدیک آن بود.
مسکنه[3] (maskana)، روستائی در سوریه که در کنار آن مجرای فرات از جهت لج منحرف میشود و رو به ش امتداد پیدا میکند. در آنجا ایستگاهی است که در آن آب فرات را بالا میکشند و به حلب میفرستند. خرابه‌های شهر قدیمی بالِس در نزدیکی آن است. و نیز مسکنه روستای دیگری است از سوریه در نزدیکی حمص.
مسکو[4] (moskŏ, maskŏ)، روسی **ماسکوا** (māskvā)، شهر (۳۴۹ کم؛ در ۱۹۷۶ جم تخمیناً ۷'۷۳۴'۰۰۰)، پایتخت تجشس و جمشس، و ناحیه‌ی اداری (اوبلاست) مسکو (۴۷'۰۰۰ کم؛ جم ۱۲'۰۴۹'۰۰۰)، مرکز جمشس اروپائی، کنار رود ماسکوا و نزدیک ملتقای آن با کانال مسکو. این شهر، که بزرگترین شهر تجشس است، مهمترین مرکز سیاسی و صنعتی و فرهنگی آن نیز هست. مرکز عمده‌ی شبکه‌ی راه آهن تجشس است و سه رودبندر و سه فرودگاه دارد. پالایشگاههای نفت و کارخانه‌های ساختن فولاد و ماشین و اتومبیل و هواپیما و آلات دقیق و مواد شیمیائی و فراورده‌های چوب و کاغذ و پارچه و لباس و مصنوعات دیگر دارد. مسکو در ۱۲۷۱ مقر امیران امیرنشین **ولادیمیر–سوزدال** (← ولادیمیر) بود که بعدها لقب مهیندوک مسکو بر خود نهادند (← مسکو، مهیندوکنشین). بدین ترتیب مسکو پایتخت دولت روسیه شد. در اوایل قرن ۱۴م مقر متروپولیتها (بعدها پطرکها)ی کلیسای ارتدوکس روسیه بوده است. از قرون وسطی مرکز مهم بازرگانی و نیز مرکز حرفه‌های فراوان بود. تاتارها در ۱۳۸۱، و بار دیگر در ۱۵۷۲، آن را آتش زدند. در دو–

(۱)mescaline (۲)Maskelyne (۳)Meskene (۴)Moscow

ران آشوب (← دمیتری) به دست لهستان افتاد، ولی پس از آن به همت سپاهی ملی تحت فرماندهی پرنس دمیتری پوژارسکی[1] (dmitri poǰārski؛ ۱۵۷۸–۱۶۴۲) و بازرگانی به نام مینین آزاد شد (۱۶۱۲). در ۱۷۱۲ پطر کبیر مقر دولت را به سن پطرزبورغ (اکنون لنینگراد) منتقل کرد. تا قرن ۱۹م ساختمانهای مسکو بیشتر از چوب بود و به همین جهت دوچار آتشسوزیهای متعدد میشد. مشهورترین آتشسوزی آن در ۱۸۱۲ پس از افتادن این شهر به دست ناپلئون I اتفاق افتاد. تقریباً همهٔ بناهای شهر، جز بعضی بناهای سنگی کلیساهای بزرگ و کاخها، در این حادثه از میان رفت. علت اصلی آتشسوزی درست معلوم نشده است؛ فیودور واسیلیویچ راستاپچین[2] (fiodor vāsilievic rāstāpcin؛ ۱۷۶۳–۱۸۲۶)، ژنرال روسی، که صدور فرمان آتش زدن شهر را به منظور بیرون کردن فرانسویان به او نسبت میدهند، خود منکر دادن چنین فرمانی بود. احتمال دارد که آتشسوزی بر حسب تصادف ضمن چپاول فرانسویان آغاز شده، و مشتی از روسهای میهنپرست متعصب که در مسکو باقی مانده بودند به آن دامن زده باشند. مسکو، که از نو ساخته شد، از سالهای ۱۸۳۰ به صورت یکی از مراکز مهم صنعتی (در ابتدا پارچه‌بافی و صنایع فلزی) در آمد. با وجود انتقال دولت به سن‌پطرزبورغ، مسکو پیوسته مرکز دینی روسیه بود. در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، مسکو مرکز نهضتهای تعاونی اسلاوخواه و زمستوو بود. در ۱۹۱۸ با استقرار نظام شوروی مسکو بار دیگر پایتخت شد، در دوره‌ی حکومت شوروی، این شهر رشد فوق العاده پیدا کرد، و میان سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۳۹ جمعیت آن دو برابر شد. در جنگ II مسکو در اواخر ۱۹۴۱ در معرض حمله‌ی گازانبری نیروهای آلمانی قرار گرفت. چون از ح ۳۵ تا ۴۵ کیلومتری مرکز شهر از پیشرفت نیروهای نازی جلوگیری به عمل آمد، این شهر عملاً آسیبی ندید. مسکو از لحاظ اداری مستقیماً به وسیله‌ی حکومت جمهوری اداره میشود و امور آن به دست انجمن شهر است، و به ۲۵ ناحیه تقسیم شده است. از مراکز مهم فرهنگی و علمی آن است: دانشگاه مسکو (تأسیس ۱۷۵۵)، فرهنگستان علوم تجشد (تأسیس ۱۷۲۵ در سن پطرزبورغ که در ۱۹۳۴ به مسکو انتقال یافت)، کنسرواتوار (تأسیس ۱۸۶۶)، گالری هنری ترتیاکوف (tretiākof؛ افتتاح آن در دهه‌ی ۱۸۸۰)، موزه‌ی فرهنگ شرقی، موزه‌ی دولتی تاریخ، موزه‌ی لنین، نمایشگاه کشاورزی، و کتابخانه‌ی لنین. این شهر مرکز مطبوعات شوروی است. از معروفترین تماشاخانه‌های متعدد اینها هستند: ← تئاتر هنری مسکو، تئاتر مالی (دردام)، و تئاتر بولشوی (اوپرا و باله). مسکو همچنین مقر بطرک کلیسای ارتدوکس شرقی در روسیه، و مرکز ستاد حزب کمونیست در تجشد است. در قلب مسکو کرملین جای دارد که خود شهری بارودار است. باروهای آن حدود شهر را در اواخر قرن ۱۵م نشان میدهد. چسبیده به کرملین و در ش آن میدان وسیع معروف به میدان سرخ واقع است که در ابتدا میدان بازار و محل تجمع اجتماعات ملی بوده است؛ هم اکنون نیز به عنوان میدان سان و رژه و تظاهرات از آن استفاده میشود. در طرف غ میدان سرخ، در امتداد دیوار کرملین، آرامگاه لنین و مردان سرشناس دیگر شوروی است؛ در طرف ل موزه‌ی تاریخ (قرن ۱۹م) جای دارد؛ و در انتهای جنوبی کلیسای جامع عظیم باسیلیوس متبرک افراشته است. این کلیسای جامع، که یکی از باشکوه‌ترین نمونه‌های معماری روسی است، در قرن ۱۶م ساخته شده است؛ هر یک از قبه‌های متعدد آن که گرداگرد گنبد مرکزی قرار گرفته، رنگ خاصی دارد. بنای مینین و پوژارسکی روبه روی کلیسای جامع واقع است. در ش میدان سرخ محله‌ی قدیمی کیتایگورود (kitāygorod) (شهر چینیان) ممتد است که زمانی کوی بازرگانان و سپس مرکز صرافان بوده و اکنون جایگاه وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی است. خیابان گورکی یکی از خیابانهای وسیع شهر است که از کرملین به ل امتداد دارد؛ در دو طرف آن ساختمانهای بزرگ جدید، و از جمله مرکز اجتماع وزیران، ساخته شده و دنباله‌ی آن شاهراه لنینگراد است که از میدان ورزش عظیم دینامو و فرودگاه مرکزی عبور میکند. نزدیک ابتدای خیابان گورکی میدان سوردلوف (sverdlof) و تئاترهای بولشوی و مالی واقع است. مسکو، به استثنای هسته‌ی مرکزی تاریخی آن، در دوره‌ی نظام شوروی به صورت یک شهر بزرگ جدید در آمده است. از بناهای معتبر جدید آن مهمانخانه‌ی ماسکوا نزدیک میدان سوردلوف، و کاخ فرهنگ است. پس از جنگ II یک ساختمان ۳۲طبقه در حومه‌ی ج‌غ شهر (تپه‌های لنین) ساخته شد و بیشتر شعبه‌های دانشگاه دولتی مسکو به آنجا انتقال پیدا کرد. دانشگاه قدیم (از اواخر قرن ۱۸م) اکنون مرکز شعبه‌ی علوم انسانی است. در ۱۹۶۰ دانشگاه دوستی ملل برای دانشجویان خارجی افتتاح شد. شبکه‌ی راه آهن زیر زمینی (← مترو) مسکو در ۱۹۳۵ گشایش یافت. مسکو پارکهای متعدد بزرگ و مراکز تفریحی فراوان دارد که از آن جمله است: پارک مرکزی گورکی در ج‌غ، پارکهای ایزمایلووو (izmāylovo) و سوکولنیکی (sokolniki) در حومه‌های ش و ل‌ش، و پارک اوستانکینو (ostānkino) با باغهای بزرگ گیاهشناسی در ل. **پیمان مسکو**، میان کشمت و تجشد، برای محدودیت سلاحهای هسته‌ای، در این شهر به امضا رسید (۲۶ مه‌ی ۱۹۷۲)

مسکو، پیمان: ← مسکو، شهر.

مسکو، تئاتر هنری[3]، مؤسسه‌ی هنری شوروی که بر فن تئاتر تأثیری عالمگیر داشته است. کار این مؤسسه به عنوان یک گروه بازیگر، به فعالیتهای تئاتری مفاهیم تازه‌ای بخشید و سرآغاز تئاتر مدرن شد. ک. ستانیسلافسکی، از بنیانگذاران (۱۸۹۸) و مدیر تئاتر، در طلب جلوه دادن تصوری از واقعیت نه‌تنها در بازیگری بلکه به طور کلی از لحاظ آرایش صحنه بود. نمایشنامه‌ها به خاطر ارزش ادبی آنها انتخاب میشد. نمایشنامه‌های آ. پ. چخوف، به ویژه مناسب فعالیت پر دامنه‌ی گروه بود؛ آثاری که این بازیگران بر روی صحنه آوردند، برای چخوف و نیز برای تئاتر هنری مسکو شهرت به ارمغان آورد. سایر آثار برجسته‌ی گروه، نمایشنامه‌های تزار فیودور ایوانوویچ تولستوی، برادران کارامازوف داستایفسکی، و طبقات پست اجتماع (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان در اعماق اجتماع، تهران، ۱۳۳۰ هش) گورکی بود.

مسکو، کنفرانسهای[4]، چهار کنفرانس (۱۹۴۱–۴۷) که در جریان جنگ II در مسکو تشکیل شد. در کنفرانس اول (سپتامبر ۴۱) بریتانیا و کشمت برای کومک به روسیه، از طریق قانون وام و اجاره، طرحی تهیه کردند. همین دولتها به اتفاق تجشد، افتتاح جبهه‌ی دوم جنگ را در کنفرانس دوم (اوت ۴۲)، و تشکیل سازمان ملل را در کنفرانس سوم (اکتبر ۴۳) مورد گفتگو قرار دادند. در کنفرانس چهارم (اکتبر ۴۴)، چرچیل و ستالین در باره‌ی مسائل مربوط به لهستان، بلغارستان، و یوگوسلاوی، مذاکره کردند؛ نیز ← شورای وزیران خارجه.

مسکو، مهیندوکنشین[5] (mehindukneŝine maskŏ). در میان امیرنشینهای روسیه‌ی مرکزی در قرون ۱۲م و ۱۳م، امیرنشین ولادیمیر–سوزدال (← ولادیمیر)، که در آن، شهر مسکو فعلی تنها یک دهکده‌ی مستحکم بود، اهمّ امیرنشینها بود. فرمانروایان ولادیمیر تنها امیران روسی بودند که عنوان مهیندوک داشتند، و سوزرن امیرهای دیگر شمرده میشدند. امیرنشین مسکو یا ماسکووی[6] (māskovi) به دست دانیل، پسر مهیندوک آلکساندر نفکی بنیاد گذاشته شد (ح ۱۲۷۱). در زمان ایوان I (ایوان کالیتا)، مهیندوک (۱۳۲۸–۴۰) ولادیمیر، شهر مسکو مرکز امیرنشین عمده شد، و فرمانروای آن مهیندوک مسکو خوانده شد. پهنه‌های مجاور یا مطیع مسکو شدند یا به تصرف آن در آمدند، و اهمیت مهیندوکنشین رو به افزایش گذاشت. ایوان کبیر (۱۴۶۲–۱۵۰۵)، با تصرف کردن تور (← کالینین)، نووگورود، راستوف، و ویاتکا روسیه‌ی بزرگ را بنیاد گذارد و از اطاعت تاتارها خود را آزاد ساخت (← ایوان کبیر). در زمان فرمانروائی پسرش واسیلی III، مهیندوک مسکو و تمام روسیه، وحدت سرزمینهای روسیه‌ی بزرگ کامل شد و تاریخ مهیندوکنشین همان تاریخ روسیه شد.

مسکوتان (maskutān)، دهستان (جم ۲٬۳۷۴ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۸ آبادی. در دشت واقع شده و گرمسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات، خرما، زرت، و فراورده‌های دامی است. ساکنین به زبان بلوچی تکلم میکنند و سنی هستند. مرکزش، **مسکوتان** (جم

(۱)Pojarski (فس) (۲)Rostopchin (۳)Moscow Art Theatre (۴)Moscow Conferences (۵)Moscow, grand duchy of (۶)Muscovy

۱'۵۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۷۰کیلومتری جغ بمپور واقع است. قلعه خرابه‌ای قدیمی دارد.

مسکون (maskun)، دهستان (جمعیت ۸'۱۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش جبال بارز، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴۹ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. رود سقدر (saqdar) و چشمه مشروبش میسازند. سقدر از کوههای جبال بارز، و فاش‌کوه، در ارتفاع دهستان سرچشمه می‌گیرد و پس از مشروب ساختن قسمتی از آبادی‌های آن در قسمت جغ دهستان وارد دشت جیرفت شده به رود شور میپیوندد. کوههای آن پوشیده از درختان بنه، بادام کوهی، و غیره است که در گذشته بیشتر به مصرف تهیه‌ی زغال میرسید. محصولاتش غلات و میوه است. قالیبافی دارد. مرکزش، **مسکون** همان مرکز بخش جبال بارز است.

مسکووی، شرکت[1] (maskovi) یا **شرکت روسی**، اولین شرکت بزرگ سهامی بازرگانی انگلیسی. در سال ۱۵۵۵ اساسنامه‌ی آن به تصویب پادشاه انگلستان رسید. این شرکت هیئت‌های بازرگانی و تحقیقاتی به روسیه و آسیا، از جمله ایران (رشت)، فرستاد و چند سفر پویشی برای یافتن یک **گذرگاه شمال شرق** به چین و هند ترتیب داد. در ۱۶۱۵ شرکت منحل شد. نیز ← شرکتهای با حقوق ویژه؛ سر ا. جنکینسن.

مسکویه: ← ابوعلی مسکویه.

مسکین، تخلص اولیه‌ی فروغی بسطامی.

مسکین (meskin)، گل نرگسی (← نرگس) که کاسه‌ی میان آن سفید است.

مسکین دارمی، شاعر عرب دوره‌ی اموی؛ ← عربی، ادبیات، قسمت X.

مسلسل[2] (mosalsal)، سلاحی خودکار که بر روی قنداقی (← قنداق) نصب میشود تا بتوان یک تیراندازی سریع و دقیق و پیاپی با گلوله‌های کالیبر کم (کمتر از ۲۰ میلیمتر) انجام داد. فشنگهای مسلسل به صورت نواری بتدریج در مقابل دهانه‌ی لوله قرار میگیرند (شکل).

تاریخ. پس از پیدایش (۱۸۶۰) یوکه‌ی فلزی (← فشنگ)، ریچارد جوردن گتلینگ[3] (richard jordan gatling؛ ۱۸۱۸–۱۹۰۳)، مخترع امریکائی، به توپهای با گلوله در کشمکش تحقق بخشید. این توپها از چند لوله‌ی موازی متحرک برگرد یک کولاس ثابت تشکیل شده بود. در ۱۸۷۰ توپخانه‌ی فرانسه مجهز به دستگاه مشابهی بود به نام توپ مسلسل رفی متشکل از ۲۵ توپ ۱۳میلیمتری که ۱۵۰ گلوله در دقیقه به فاصله‌ی ۱'۸۰۰متری پرتاب میکرد. سنگینی زیاد (۸۰۰ کگ) این دستگاه موجب شد که از کار کنار گذاشته شود. اولین مسلسل خودکار با لوله‌ی واحد در انگلستان به وسیله‌ی ماکسیم(← ماکسیم، خاندان) ساخته شد (۱۸۸۳)، و در سویس (۱۸۹۸) و آلمان (۱۹۰۲) به کار گرفته شد. نتیجه‌ای که از این سلاحها در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۵) به دست آمد قاطع بود؛ از آن پس انواع مسلسلها در فرانسه، انگلستان، و اتریش پیدا شد، که در ۱۹۱۴ در جبهه I به کار برده شد بدون آنکه هنوز استفاده از آنها صورت قطعی داشته باشد. ولی مزایای این نوع مسلسلها، چه از لحاظ گستردگی مسیر و چه از لحاظ دقت تیراندازی، بسرعت این سلاحها را در شمار یک سلاح تدافعی عالی قرار داد. در ۱۹۱۴ تنها ۶ مسلسل در هنگهای پیاده‌نظام فرانسه و آلمان به کار میرفت. رفته رفته اهمیت روز افزون آنها موجب شد که در هر تیپ پیاده‌نظام یک گردان مسلسل تشکیل شود، و در ۱۹۱۶ سلاح سبکتری شبیه به مسلسل، به نام "تفنگ مسلسل" در فرانسه و "مسلسل سبک" در آلمان به کار گرفته شد. در دوره‌ی میان جبهه I و جبهه II چند نوع مسلسل دیگر به کار افتاد. در ۱۹۳۹ (آغاز جبهه II)، تیپهائی از مسلسلهای موتوریزه تشکیل یافت که قدرت آتش آنها بسیار زیاد بود. ارتش آلمان به مسلسلهای ۷٫۹–میلیمتری ماکسیم مجهز بود. تیپهای فرانسوی، از ۱۹۴۲، به مدلهای امریکائی ۷٫۶۲میلیمتری (به وزن ۵۰ کگ) مجهز بود. در سالهای پس از جبهه II ساختمان مسلسلها باز هم رو به تکامل رفت.

بر روی هواپیماهای جنگی، مسلسلها ممکن است ثابت یا متحرک باشند. اینها مسلسل‌های سبکی هستند، ولی کالیبر آنها از ۷٫۷ میلیمتر (در ۱۹۱۸) به ۱۲٫۷ میلیمتر یا ۱۳٫۷ میلیمتر رسیده است. اما اکنون مسلسل جای خود را به توپها، موشکها و موشکهای خاص "هوا به هوا" داده است.

مسلم (moslem) [ابوالحسین مسلم نیشابوری]، ۲۰۴–۲۶۱ هق، حافظ و محدث معروف قرن ۳م هق و صاحب کتاب صحیح مسلم؛ مت نیشابور. در حجاز و مصر و شام و عراق در طلب حدیث سفرها کرد. در تدوین کتاب صحیح مسلم معروف خود بیش از ۱۵ سال صرف عمر کرد، و ۱۲'۰۰۰ حدیث در آن جمع آورد. از تألیفات دیگر او المسند الکبیر و الجامع را میتوان نام برد.

مسلم ابن عقبه (mosleme 'bne oqba)، فت ۶۳ هق، سردار معروف عرب در دوره‌ی بنی امیه. در واقعه‌ی صفین در لشکر معاویه بود، و در عهد خلافت یزید ابن معاویه، که اهل مدینه والی اموی خود را اخراج، و بنی امیه را اهانت کردند، خلیفه مسلم ابن عقبه را جهت سرکوبی آنها فرستاد، و او با اهل مدینه جنگ کرد، و در واقعه‌ی معروف به حره آنجا را به باد قتل و غارت گرفت، و بر مردم جفا و اهانت

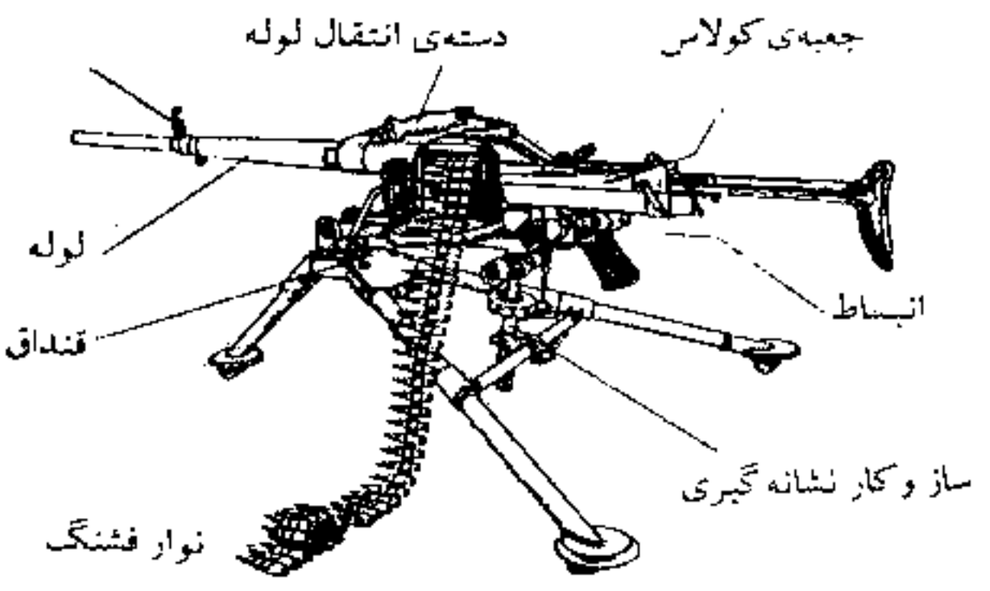

بسیار کرد، و از آنان جهت یزید بیعت گرفت. سپس آهنگ مکه کرد تا با عبدالله ابن زبیر، که او نیز از بیعت یزید امتناع داشت، جنگ کند، اما در بین راه وفات یافت. گورش را شکافتند و او را بر دار کردند.

مسلم ابن عقیل (mosleme 'bne aqil) [مسلم ابن عقیل ابن ابی طالب]، فت 60 هق، از مشاهیر تابعین و بزرگان و اشراف بنی هاشم، پسر عم امام حسین ع. وی در مکه میزیست، و امام حسین ع او را به کوفه فرستاد تا در باره‌ی کیفیت حال مردم آن شهر، که وی را دعوت به امارت و امامت خویش میکردند، تحقیق کند. مسلم به کوفه رفت و در آنجا 18'000 کس با او به نیابت امام حسین بیعت کردند، و او به امام نامه نوشت و ماجرا باز نمود و او را به کوفه خواند. عبیدالله ابن زیاد، امیر کوفه، چون از فعالیتهای مسلم آگاه شد، در صدد گرفتن او بر آمد، کار به جنگ کشید، و مردم کوفه از دور مسلم بپراکندند. مسلم تنها ماند و به خانه‌ی زنی از قبیله‌ی کنده پناه برد. اما عبیدالله مخفیگاه او را پیدا کرد، و مسلم را بگرفتند و به خواری بکشتند.

مسلم ابن عوسجه (mosleme 'bne ôsaja)، فت ۶۱ هق، از پهلوانان عرب در صدر اسلام. در فتح آذربایجان و فتوحات دیگر عرب شرکت داشت. به یاری حضرت سیدالشهدا ع با او به جانب کوفه روانه شد و در جنگ کربلا به شهادت رسید.

مسلم ابن ولید (mosleme 'bne valid)، معروف به **صریع الغوانی** (sari 'ol.qavāni)، ۱۳۰–۲۰۸ هق، شاعر عرب که در کوفه به دنیا آمد و در جرجان از دنیا رفت. خلفا و بزرگان دولت را مدح میگفت و از این راه به مناصبی رسید، ولی گوشه‌گیری را دوست میداشت و به لهو و شرابخواری میپرداخت. بیشتر به زیبائی الفاظ و پرداختن و صیقلی کردن ظاهر شعر و قالب آن توجه داشت تا به معانی آن. این روش ساختن و پرداختن شعر را او "بدیع" نام نهاد و صناعات بدیعی را از جناس و طباق و استعاره و مشاکله در بیت اشعار خود مورد توجه قرار میداد. شاعران دیگری پس از وی از روش او تقلید کردند که مشهورترین ایشان ابوتمام و دعبل خزاعی و بحتری و ابن معتز بوده‌اند.

مسلم ابن یسار، ابوعبدالله (moslem 'bne yasār)، فت ۱۰۸ هق، فقیه و زاهدی از راویان حدیث. اصلش از مکه بود و در بصره سکونت داشت و مفتی این شهر بود، و در همان جا از دنیا رفت. از زهد و خشوع او حکایات و اقوالی در کتابها آمده است.

مسلم لیگ[4] (moslem lig) یا **جامعه‌ی مسلمانان**، نام سازمانی سیاسی که در ۱۹۰۶ در هندوستان تأسیس شد. هدف اصلی آن حمایت از حقوق سیاسی مسلمانان در برابر هندوان بود. هنگامی که بسیاری از مسلمانان بیمناک از اکثریت هندوان در کنگره‌ی ملی هند از این کنگره کناره‌گیری کردند، تعداد اعضای مسلم لیگ بسرعت افزایش یافت. نخست ریاست آن

(۱)Muscovy Company (۲)mitrailleuse (فنس) (۳)Gatling (۴) Muslim League

با ← محمد اقبال بود، ولی از ۱۹۳۴ به بعد رهبری این سازمان به دست ← محمد علی جناح افتاد. در انتخابات ۱۹۳۷ معدودی از اعضای مسلم لیگ موفقیت پیدا کردند، ولی در ۱۹۴۰ جامعه چنان قدرتی یافت که، علی رغم مخالفت کنگره، خواستار تشکیل یک دولت اسلامی (پاکستان) شد. در جنگ II از انعقاد کنگره جلوگیری به عمل آمد، ولی مسلم لیگ که از جنگ طرفداری میکرد، آزاد بود و نیرومند شد. ادعاهای آن برای نمایندگی مسلمانان هندوستان، با جلب آراء انتخابی تقریباً همه‌ی مسلمانان هندوستان در انتخابات ۱۹۴۶ تأیید شد. در ۱۹۴۷، با تقسیم شبه قاره‌ی هندوستان، مسلم لیگ به صورت بزرگترین حزب سیاسی کشور نوتأسیس پاکستان در آمد. ولی از ۱۹۵۳ در نتیجه‌ی اختلافاتی که در داخل آن پیدا شد، به دو حزب سیاسی منقسم شد، که یکی از آنها با استعفای ایوب خان منحل شد، و دیگری با انتخابات ۱۹۷۰ از صحنه‌ی سیاست خارج شد.

مسلمه (maslama)، شهرت **مسلمة ابن عبدالملک ابن مروان**، ف ۱۲۰ هق، سرکرده و سردار معروف از خاندان اموی و از دلاوران عصر خویش. در دوره‌ی خلافت برادرش سلیمان ابن عبدالملک به جنگ قسطنطنیه رفت، و در عهد خلافت یزید ابن عبدالملک امارت عراق و سپس ارمنستان را یافت. در شام وفات یافت. نیز ← جراجمه؛ دربند یا باب الابواب

مسله (mesalla) [عربی، ← جوالدوز]، فنر

اوبلیسک[1] (obelisk)، اثر یادبود تاریخی به شکل باریک و بلند و چهارپهلو که رفته رفته مقطع آن کوچکتر میشود و به نوکی هرمی پایان میپذیرد، و معمولاً آن را از سنگ یکپارچه میتراشیده‌اند. در میان مصریان قدیم ساختن مسله‌ها از سنگ گرانیت سرخ آسوان رواج داشت، و آنها را به خدای خورشید تقدیم میکردند. مسله‌ها را به صورت جفت در دو طرف مدخل معابد قرار میدادند. بیشترین عده‌ی مسله‌ها در هلیوپولیس بود. در اغلب موارد، در قسمت پایین چهار وجه مسله، نام و عنوان فرعونی که به ساختن آن فرمان داده بود، با خط هیروگلیفی نقش شده است. نوک مسله را گاه با پوششی از مس یا فلزی دیگر میپوشاندند. در دوره‌ی سلسله‌های XVIII و XIX سلاطین قدیم مصر مسله‌های فراوان ساخته شد، و تاریخ بعضی از مسله‌ها به سلسله‌ی IV (ح ۲۶۸۰–۲۵۶۵ ق‌م) میرسد. مسله‌های عظیم الجثه نخست در سلسله‌ی XII افراشته شد. از مسله‌هائی که اکنون در مصر بر سر پا است، یکی در هلیوپولیس است و دو تا در کرنک، که یکی از زمان تحوطمس I است و یکی از زمان ملکه حتشپوت که ارتفاع آن را ۲۹,۷۲ متر تخمین زده‌اند. بسیاری از این میل‌های تاریخی را از مصر به جاهای دیگر برده‌اند، یکی مسله‌ای از زمان رامسس II است که از الاقصر برده شده و اکنون در پلاس دو لا کنکورد پاریس نهاده است، و دیگر مسله‌هائی که به لندن و نیو یورک برده‌اند و به نام سوزن کلئوپاترا[2] یا **مسله‌ی فرعون** معروف شده است، و مسله‌های دیگری در رم و فلورانس. در کشمت دو ساختمان مسله‌شکل جدید (ولی نه از یک پارچه سنگ)، یکی به یادبود واشینگتن و دیگری در بانکر هیل، ساخته شده است.

مسله‌ی فرعون: ← مسله.

مسمر[3]، فریدریش (یا فرانتس) آنتون (fridriš ānton mesmer)، ۱۷۳۴–۱۸۱۵، طبیب آلمانی و مبتکر طریقه‌ی معروف به مسمریسم برای درمان بیماریهای روانی. پس از طی دوره‌ی دانشکده‌ی طب وین، نخست با استفاده از خواص آهنرباهای معمولی، و سپس با کومک مغناطیس حیوانی، به درمان بیماران روانی پرداخت؛ ولی چون در این امر توفیقی نیافت، از وین اخراج شد. سپس به پاریس رفت (۱۷۷۸) و به درمان بیماران مشغول شد، و در بدو امر موفقیتهائی به دست آورد، ولی بعداً کمیته‌ای پزشکی که مأمور تحقیق و رسیدگی به کارهای وی شده بود، مسمر را شارلاتان اعلام کرد (۱۷۸۴). وی نظریات خود را در کتابهائی، از جمله خاطرات در کشف مغناطیس حیوانی (۱۷۷۹) و تاریخچه‌ی مختصر مغناطیس حیوانی (۱۷۸۳)، تشریح کرده است. نام مسمر و مسمریسم همواره با هیپنوتیسم همراه است.

مسمریسم[4] (mesmerism؛ فنس)، نام روشی که ف. آ. مسمر برای درمان بیماریهای روانی ابداع کرد. وی معتقد بود که کلیه‌ی موجودات، اعم از جاندار و بیجان، تحت تأثیر عاملی عالمگیر (سیّاله‌ی مغناطیسی) هستند، و به کومک این عامل میتوان بیماریهای روانی را درمان کرد. در این روش، پزشک با استفاده‌ی مداوم از مغناطیس حیوانی بیمار را به حالت جذبه و بیخودی در میآورد، بر اراده‌ی وی فائق میشود، و آنگاه به درمان میپردازد. نیز ← هیپنوتیسم.

مسمط (mosammat) [عربی، ← به‌رشته‌کشیده]. ۱– شعری (و در حقیقت قصیده‌ای) مرکب از چند رشته یا بند همه بر یک وزن، هر بند از سه تا ده مصراع همه بر یک قافیت جز مصراع آخرین (که قافیه‌ی آن در آخر هر بند تکرار میشود)، و هر یک به قافیتی جداگانه از بند دیگر. مانند (منوچهری)،

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
باد خنک از جانب خوارزم وزان است
آن برگ رزان بین که بر شاخ رزان است
گویی بمثل پیرهن دلگرزان است
دهقان بتعجب سر انگشت گزان است
کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلنار
طاووس بهاری را دنبال بکندند
پرش ببریدند و به کنجی بفکندند
خسته بمیان باغ بزاریش پسندند
با او ننشینند و نگویند و نخندند
وین پر نگاریتش بدو باز نبندند
تا آذر مه بگذرد و آید آزار

مسمطهای ۳، ۴، ۵، ۶، و ۸ مصراعی را به ترتیب مثلث، مربع، مخمس، مسدس، و مثمن خوانند. مشهورترین مسمطها از منوچهری دامغانی است. ۲– در علم بدیع، ← تسمیط.

مسمغان: ← مصمغان.

مسمومیت سربی: ← قولنج سربی.

مسمومیت غذائی[5]، حالت مرضی حادی که معمولاً در دستگاه گوارش، پس از خوردن غذاهای آلوده‌شده با باکتریها یا زهرابه‌های باکتریائی یا مواد شیمیائی، حاصل میشود. علائم آن، که از جهت شدت و ضعف و ترکیب متنوع است، مشتمل است بر درد شکم، قی، اسهال، سردرد، و سستی. سابقاً این بیماریها را معمولاً "مسمومیتهای پتومائین" مینامیدند، ولی بعدها معلوم شد که پتومائین، که نتیجه‌ی تجزیه‌ی مواد غذائی است، سبب تولید بیماری نیست. علائم مسمومیت غذائی باکتریائی که ۱۲ ساعت پس از صرف غذای آلوده ظاهر میشود، و یک یا دو روز ادامه پیدا میکند، معمولاً عبارت است از سردرد، احساس سرما، تب، درد ماهیچه‌ها، سستی، حالت تهوع، قی، پیچش شکم، و اسهال. در حالتهای سخت آب بدن بسیار کم میشود، و تعادل اسید باز در بدن به هم میخورد، و حالت شوک دست میدهد. مسمومیت باکتریائی بندرت کشنده میشود. مداوای آن با استراحت دادن به بیماران و تجویز مسکّن و داروهای آنتی‌بیوتیک، و هنگام ضرورت جبران کردن آب از دست رفته‌ی بدن به وسیله‌ی تزریق سروم، میسر است. بیشتر مسمومیتهای غذائی نتیجه‌ی تأثیر خود باکتری نیست، بلکه از زهرابه‌ی ترشح‌شده از آن (زهرابه‌های ستافیلوکوکوس) حاصل میشود. شیرینیهای تخم‌مرغ‌دار و خامه‌دار و شیر و غذاهای قوطی‌شده و ماهی از خوراکیهائی هستند که غالباً آلودگی پیدا میکنند. بیشتر کسانی که بیماری پوستی ستافیلوکوکوسی دارند، و در ساختن و پرداختن خوراکیها دخالت میکنند، سبب پراکنده کردن زهرابه‌های ستافیلوکوکوس میشوند. علائم چنین مسمومیتی ناگهانی در ظرف مدت ۲ تا ۴ ساعت پس از صرف خوراک آلوده بروز میکند. بیماری بندرت بیش از ۶ ساعت دوام پیدا میکند، و مرگ و میر در آن بسیار نادر است. سختترین نوع مسمومیت غذائی از زهرابه‌های باکتریائی حاصل از غذاهای قوطی‌شده‌ای فراهم میشود که نکات لازم در نگاهداری آنها مراعات نشده است. مسمومیت غذائی غیر باکتریائی ممکن است از خوردن خوراکی‌های طبیعی یا ساختگی زیانبخش حاصل شود. پس از خوردن قارچ سمی، در ظرف مدت ۲ ساعت عطش شدید و پیچش شکم و قی و اسهال و عرق کردن و دوار و سراسیمگی و سستی شدید و اغما و گاه حالت تشنج دست میدهد. همچنین مسمومیت ممکن است از خوردن سیب زمینی نارس یا سیب زمینی جوانه‌زده حاصل شود. صدفهائی که از گیاهان سمی تغذیه کرده باشند نیز سبب مسمومیت میشوند. خوردن باقلای سبز نیز برای کسانی که نسبت به آن حساسیت دارند (← فاویسم) سبب پیدایش اختلالات معدی و روده‌ای و سستی شدید و یرقان و کمخونی ناشی از تجزیه‌ی گویچه‌های سرخ خون میشود. خوردن غذاهائی که تصادفاً آلوده به مواد شیمیائی سمی همچون ارسنیک و سرب

(۱)obelisk (۲)Cleopatra's Needles (۳)Mesmer (۴)mesmerism (۵)food poisoning

شده‌اند، یا داروهای سمی ضد آفت بـه آنها پاشیده و پیش از مصرف آنها را کاملاً شست و شو نـداده‌انـد، نیز مـایه‌ی مسمومیت میشود. قوطیهای خوراکهای آماده که داخل آنها را با پوششی از کادمیوم پوشانده‌انـد، نیز سبب مسمومیت شناخته شده است. نیز ← بوتولیسم.

مسند، حدیث (hadise mosnad)، حـدیثی که سند آن از شخص راوی تـا معصوم ع متصـل و تمام رجال آن در هر مرتبه بدون هیچ قطع یا سقطی مذکور باشند، و احیاناً به این نوع روایت متصل یا موصول نیز گفته میشود. ← حدیث.

مسند، خط: ← عرب، قسمت ۲۵.

مسند احمد ابن حنبل (mosnade ahmade bne hanbal')، مجموعه‌ی حدیثی که احمد ابن حنبل مـواد آن را جمـع‌آوری و پسرش عبدالله آن را مـدوّن کرد و چیزهائی بـر آن افـزود. مانند صحیحین بـر حسب مـوضوعات مرتب نشده بلکه به ترتیب نام کسانی که سلسله‌ی روایت به آنان منتهی میشود تنظم شده است. بدین ترتیب مجموعه‌ای از احادیث مسند (← مسند، حدیث) است که در کنـار یکدیگر قـرار گرفته‌اند و از مسندهای اصحاب اصلی پیغمبر آغـاز میشود و پس از آن به ترتیب مسندهـای انصار و مکیان و مدنیان و کوفیان و بصریان و شامیان میآید.

مسند دارمی: ← سنن دارمی؛ دارمی.

مسندم، راس (ra'se mosandam) [= دمـاغه‌ی مسندم]، دماغه، لِش سواحل متصالح، جِش شبه جزیره‌ی عـربستان. از جـانب ل در تنگه‌ی هرمز ممتد است.

مسنیا[1] (messeniā)، ناحیه‌ی قدیم پلوپونز، جِغ یونان. از شهرهایش، پولوس از مـراکز اولیه‌ی ← تمدن میسنی بود. از قـرن ۸م ق‌م مسنیا بـه انقیاد اسپارت در آمد، چندین بـار شورش کرد و، پس از اینکه اسپـارت در لئـوکترا از تـب شکست خورد (۳۷۱ ق‌م)، آزاد شد.

مسوده، یاران ابومسلم خـراسانی، ← سیاه‌جامگان؛ فخ.

مسورت: ← مسوره.

مسوره[2] (masorah,mosora)، مجموعه‌ی روایات علمای قدیم یهود در باب صورت صحیح متن کتـاب عهد قدیم؛ و نیـز، در کتـاب عهد قـدیم مکتوب، حواشی مشتمل بر این روایات، و همچنین، متن کتاب بـه انضمام ایـن حواشی. بـر طبق روایات، مسوره‌ی شفاهی اصلاً از موسی یا عزرا بوده است، ولی حقیقت ایـن است که روایات مسوره‌ای متعلق به یک زمـان و مکان و از شخص واحد نیست، بلـکه متدرجـاً بـه وسیله‌ی گروهی از فضلا و کاتبان یهود، معروف بـه اصحاب مسوره یا مسورتها[3] (masoret-)، فـراهم شده، و بین قـرون ۵م و ۸م بـه صورت مکتوب در آمده است.

پیش از قرن ۲م ب‌م، نسخه‌های عهد قدیم با هم اختلاف داشت، چنانکه از مقایسه اسفار خمسه‌ی سامری (← سامریون) و ← طـومـارهـای بحر المیت مشهود میشود. بـه عـلاوه، شواهـدی از تصرفات خـودسرانه‌ی کاتبان در متـن عهد قدیم موجـود است. مسلم ایـن است که متن بـی "اعـراب" عهد قدیم و تلفظها در آن (در آغـاز مبتنی بر روایات شفاهی، که سینه به سینه نقل میشد) در قرن ۲م تثبیت شده بـود. بـرای کـومک بـه نقـل دقیق و فهـم درست متن کتاب، گروهی از فضلا و کاتبان یهود (اصحاب مسوره) قواعدی بـرای نـوشتن، جـدا کردن جمله‌ها از یکدیگر، اعرابگذاری، و غیره فراهم آوردند، و یادداشتهائی مشتمل بـر اطلاعـات گوناگون و نیز برای تسهیل کار خواننده و هم جهت کومک به کاتبان در صحت استنساخ متن کتاب فـراهم ساختند (این یادداشتها بیشتر به زبـان آرامی بود). در آغاز، این یادداشتها انـدک و ساده بود، و شفاهاً نقـل میشد. سپس کاتبان بـه درج آنها در حواشی و بین سطور کتاب مقدس پرداختند. یـادداشتهای مندرج در بین خطوط و کنار صفحات "مسوره‌ی کـوچـک"[4] و یـادداشتهای مندرج در بالا و پایین "مسوره‌ی بـزرگ"[5] را تشکیل میداد. بعدهـا یـادداشتها را در آخـر کتاب میآوردند ("مسوره‌ی انتهائی"[6]).

اصحاب مسوره به دو مکتب شرقی (بابلی) و غربی (فلسطینی) منقسم میشدند، که هـر یک طـریقه‌ی خاصـی داشت، و طـریقه‌ی بـابلی در اعرابگذاری قدیمتر و پیچیده‌تـر از طـریقه‌ی غربی بود. مکتب شرقی خود لااقـل دو شاخـه داشت که به نام دو خـاندان اهـل طبریه—یکی بن اشیر (ben aŝir) و دیگـری بـن نفتالـی (naftāli)—معروف بود. عاقبت، در نیمه‌ی اول قرن ۱۰م، ابوسعید هارون ابن موسی ابـن اشیر متن مکتـوب کتاب عهد قدیم را بـا تلفظ صحیح تثبیت کرد، و کار بن نفتالی در ایـن زمینه توفیقی نیافت. متنی که ابوسعید فراهـم کرد، پس از اظهار نظـر (قـرن ۱۲م) **موسی ابن میمون** در باره‌ی آن، به عنوان معتبرتـرین متن کتاب عهد قدیم شناختـه شد. متون عبری چـاپی کتاب عهد عتیق اساساً همان متون ابوسعید است.

مسونیه[7]**، ژان لوئـی ارنست** (jān lui ernest mesonie)، ۱۸۱۵—۹۱، نقاش فـرانسوی ژانر و صحنه‌های جنگ؛ مت لیون. در نخستین اثرش، ملاقاتی از شهردار، که در سالون به نمایش در آمد (۱۸۳۴)، تأثیر نقاشان هلند مشهود است. تابلوهای کوچک ژانر او جزئیات مبلمان و آداب و رسوم را با موشکافی فـوق العاده‌ای نشان می‌دهد. از میان نقاشیهـایش از صحنه‌هـای جنگ، خصوصاً جنگهـای نـاپلئون، میتوان از ناپلئون I با ستاد خودش (لـوور) و فریدلاند، ۱۸۰۷ (موزه‌ی متروپلیتن) نام برد. آثار ژانـر او از صحنه‌های عادی زندگی شامل مسافرین دریا (لوور) و عودزن (موزه‌ی متروپلیتن) است.

مسونیه[7]**، ژوست اورل** (jūst orel mesonie)، ۱۶۹۵—۱۷۵۰، طراح فرانسوی؛ مت تورن. ابتدا زرگر بود، و در ۱۷۲۴ بـه سمت طـراح دربـار لوئی XV منصوب شد، و ایـن مقام را تـا پایان عمر حفظ کرد. مسونیه اغلب تزیینات داخلی را طراحی میکرد. طرحهای او غالباً بدیـع، عجیب و بدون تقارن بود. تنها اثـر کامـل معماری او خانـه‌ی لئـون دو بـرتـوس (dē bretus) در پاریس (۱۷۳۳؛ اکنون اطاق بـازرگانی) بـود. مجموعـه‌هـای کنده‌کاری او در تـرویـج سبک روکوکو در سراسر اروپا اهمیت فراوان داشت.

مسیا[8] (mesiā)، دهکـده‌ی تـاریخـی (در ۱۹۷۵ جه ۱٬۷۱۳)، جِغ نیو مکسیکو، کنار ریوگرانده (تأسیس ح ۱۸۵۰). به موجب ← معامله‌ی گدزدن (۱۸۵۳)، تمامـی دره‌ی مسیا بـه کشمة منضم شد. در طول جنگهای داخلی چندین بار دست به دست شد.

مسیان[9]**، اولیـویـه** (olivie mesiān)، ۱۹۰۸—، آهنگـساز فـرانسوی که در کنسرواتـوار پاریس شاگرد دوکا و مارسل دوپره[10] (mārsel dūpre؛ ۱۸۸۶—۱۹۷۱) بـوده است؛ مـتـآویـون. در دانشسرای مـوسیقی پـاریس تـدریس میکرد و بعداً استاد کنسرواتوار پاریس شد. در ۱۹۳۶ بـا همـکاری سه آهنـگساز دیگر—ایـو بودریه[11] (iv bodrie؛ ۱۹۰۶—)، دانیل لـوزور[12] (dāniel lēzūr؛ ۱۹۰۸—)، و آندره ژولیوه[13] (āndre jolive؛ ۱۹۰۵—) ـگروهی بـه نام "فـرانسه‌ی جـوان" تشکیل دادند (۱۹۳۶) که بـا همفکـری یـکـدیگر به تصنیف آثار مـدرن پـرداختند. آثـار او شامل قطعات ارکستری، آوازی، پیانوئی، و برای ارگ است که متأثر از عوامل موسیقی هندی میباشد. از مهمتـریـن آثـارش سود (۱۹۳۳)؛ بـرای ارکستر، و ضیافت آسمانی (۱۹۳۶)، برای ارگ است. تألیفاتی نیز در موسیقی نظری دارد.

مسیب (mosayyeb)، شهـر (جه ۵٬۵۰۰)، میـان راه بغداد به کربلا؛ ایستگاه راه آهـن و محـل پلی بر فرات. نیز ← فرات، قسمت ۳.

مسیب ابـن نجبه‌ی فـزاری (mosayyebe 'bne najabaye fazāri)، فت ۶۵ هق، یکی از تابعین که ریاست قوم خـود را داشت. در جنگ قادسیه و فتح عـراق شرکت داشت و بـا حضرت علی ع در جنگهایش همراه بود. در کوفه ساکن شد و همراه با توابین این شهر بـه خونخواهـی حضرت امام حسین ع قیام کرد. مروان لشکری به فرماندهی عبیدالله ابن زیاد بر سر ایشان فرستاد و مسیب که قهرمان شجاعی بود در جنگ کشته شد.

مسیح ← عیسی.

مسیح، شاعر، ← مسیح کاشانی.

مسیح[14] یا **مسیحا** (masih; -hā)، [عبری، = روغن‌مالی‌شده]، در دیانت یهود، شخص عادلـی که از جانب خدا برای احیا و اعلای ملت اسرائیل فرستاده خواهد شد. این فکر در زمـان بدبختی قوم یهود پیدا شد، و اساس آن در کتاب اشعیای نبی (۹) دیـده میشود. بنا بـر روایات یهودی، این شخص عضوی از خـاندان داود خـواهد بود که در بیت لحم بـه دنیا آمـده باشد (میکاه نبی، ۲:۵). عیسی مسیـح خـود را مسیحی که در عهد قدیم به وی اشاره شده است میدانست و مسیحیان نیز او را به همین سمت میشناسند. عقیده و طرز تفکر مسیحیـان نسبت بـه رنـج و محنت مسیح بکلی با عقیده‌ی یهود متفاوت است، چه در زمان عیسی عقیده‌ی عموم بر این بود که مسیح بایستی

(۱)Messenia (۲) Masora; Massorah (۳)Masoretes (۴)Masora parva (۵)Masora Magna (۶)Masora finalis
(۷)Meissonier (۸)Mesilla (۹)Messiaen (۱۰)Dupré (۱۱)Baudrier (۱۲)Lesur (۱۳)Jolivet (۱۴)Messiah

با شکوه و جلال بر روی زمین سلطنت کند. اندیشه‌ی مسیحی به بازگشت مجدد حضرت عیسی به اندیشه‌ی قدیمی یهودیان شباهت دارد. در میان اقوام دیگر نیز فکر ظهور نجات‌دهنده‌ای کمابیش شبیه به مسیح یهودیان دیده میشود، چنانکه در متنهای باستانی خاور میانه از آمدن شاهان نجات‌دهنده سخن رفته، و در مذهب هندوئی نزول گاه به گاه ویشنو به زمین اشاره به همین معنی است. در مذاهب بودائی و زردشتی و کنفوسیوسی و بسیاری از مذاهب دیگر انتظار آمدن نجات‌دهنده دیده میشود. هندیشمردگان امریکا نیز منتظر آمدن چنین کسانی بوده‌اند، و در این میان معروفترین نام ووکا (vovokā) بوده است.

مسیح، شاگردان: ← شاگردان مسیح.

مسیح، عید تجلی: ← تجلی مسیح، عید.

مسیحا، در دیانت یهود: ← مسیح یا میحا.

مسیحا، شاعر: ← مسیح کاشانی.

مسیح‌الدوله: ← مؤتمن، محمد.

مسیح طهرانی (-masih) یا **حاجی میرزا مسیح طهرانی،** ۱۱۹۳–۱۲۶۳ هق، عنوان مجتهد معروف شیعی در تهران در عهد قاجاریه. وی در عهد فتحعلی شاه در تهران میزیست، و بنا بر مشهور، در تحریک عامه بر ضد گریبایدوف، که به قتل جمعی از اعضای سفارت روس به دست عامه انجامید (۱۲۴۳ هق)، دست داشت؛ و چون فتحعلی شاه در صدد پوزش و اظهار تأسف ازین واقعه بر آمد، با وجود حمایت عامه‌ی اهل تهران، حاجی میرزا مسیح را به خواهش روسیه از تهران اخراج، و به عتبات تبعید کرد.

مسیح کاشانی (masihe kāšāni)، شهرت **رکن‌الدین مسعود،** معروف به **حکیم رکنا** (hakim roknā)، متخلص به **مسیح، مسیحی، و مسیحا،** ف ۱۰۶۶ هق، شاعر ایرانی؛ اهل کاشان. در نزد شاه عباس I صفوی احترام بسیار داشت. به علت رنجشی که از شاه حاصل کرد، به هند رفت، و مورد توجه اکبر شاه قرار گرفت. در آنجا نیز نماند، و بعد از گردش در بعضی شهرهای هند، به ایران باز گشت، و در کاشان در گذشت. وی از شاعران معروف روزگار خویش بوده است و شعر بسیاری داشته. نصرآبادی 10 دیوان وی را دیده است. اشعارش را تا 100'000 بیت نوشته‌اند.

مسیحی، شاعر: ← مسیح کاشانی.

مسیحی، تلاش: ← تلاش مسیحی.

مسیحی، علم یا معرفت: ← معرفت مسیحی

مسیحیان قدیس یوحنا: ← صبه.

مسیحیت[1] (masihiyyat)، دین پیروان حضرت عیسی. در میان ادیان، مسیحیت از لحاظ تمایل آن به سازمانداری، حالت خاص دارد. گروههای مسیحی، یا کلیساها، بر دو گونه است: یکی "سنتی" که سنت پیوسته‌ای از زمانهای قدیم دارند، و دیگر "اصلاحی" که هدف آن باز گرداندن مسیحیت به صورت نخستین آن بوده است (← کلیسا و کاتولیک رومی، کلیسای). دو کلیسای بزرگ، ← کلیسای کاتولیک رومی و ← کلیسای ارتدوکس شرقی، و نیز ← کلیسای ارمنی و ← کلیسای قبطی و کلیسای یعقوبی (← یعاقبه) و ← کلیسای نسطوری از گروه سنتی است. آغاز بیشتر کلیساهای "اصلاحی" از جهان مسیحیت غربی بوده است (← پروتستان، نهضت)، یک نمونه‌ی شرقی آن مذهب دوخوبورها است. در سه قرن اول مسیحیت، تاریخ این دین بیشتر متکی بر مناظرات و نوشته‌های دینی آباء کلیسا است نه بر تاریخی مدوّن. مورخان در اینکه سابقه‌ی تصویر روشن کلیسای قرن ۴م را، مخصوصاً از لحاظ سازمان یافتن آن به دست اسقفها (هر اسقف در کلیسای شهر خود عنوان سلطان مستقلی داشت)، برگزاری لیتورژی، ← آیین قربانی مقدس، و ادعای اسقف رم به ریاست فائقه بر سایر اسقفها (← پاپ)، تا چه حد میتوان پیش برد، با یکدیگر اتفاق کلمه ندارند. شواهدی از این امور از قرن ۲م وجود دارد. نخستین مشکل مسیحیت آن بوده است که چگونه با تعبیر و تفسیر غلط اعتقادات این دین بر اساس اعتقادات شرک قدیم رو به رو شود و در مقابل آنها مقاومت کند (مثلا گنوستیسیم)، یا آنها را در یک دستگاه مندرج سازد (مثلاً مانویت). نخستین انحرافهای شقاقی شقاقهای مرقیون و مونتانوسیان بود. کلیسا در مقابل این اختلافات سخت ایستادگی میکرد، و کسانی را که سبب پراکنده شدن این گونه تعلیمات بودند از کلیسا اخراج میکردند. مدت ۲۵ سال کلیسا کلیسای شهادت بود؛ مسیحیان را قانوناً و رسماً به این عنوان که از پیروی دین دولت و امپراطور سر باز میزنند، میکشتند. قسمت عمده‌ی قربانیهای مسیحیت نخستین در دوره‌ی امپراطوران رومن، نرون، دومیتیانوس، ترایانوس، دکیوس، والریانوس، دیوکلسین، و گالریوس اتفاق افتاد. در ۳۱۳ قسطنطین I و لیکینیوس با ← فرمان میلان تسامح نسبت به مسیحیت را اعلان کردند. در مشرق، پس از دوران مسیحی‌کشی، کلیسا مستقیماً تحت نظارت امپراطور (قیصروپاپی، ← کلیسا و دولت) قرار گرفت، و این کار که به دست قسطنطین آغاز شد، با قوانین یوستی‌نیانوس استحکام یافت، و وسیله‌ی لعنتی برای کلیسای ارتدوکس شد. در غرب، به علت ضعف امپراطوران روم غربی و قدرت مستقرشده‌ی اسقف رم، استقلال کلیسا محفوظ ماند. تا اواخر قرن ۶م، کلیسای شرق، از لحاظ اعتقادات گرفتار اختلاف کلمه بود؛ آریانیسم، ← مذهب نسطوری، ← مذهب وحدت طبیعت، و غیره. سخن بر سر نوع پیوستگی عیسی با خدا و با انسان بود. تصمیمات در شوراهائی متشکل از اسقفها گرفته میشد (← شورای جامع)؛ اعتقادنامه‌ی نیقیه (← اعتقادنامه) در این شوراها تدوین شد. در این قرنها دسته‌ای از نویسندگان مسیحی بسیار با نفوذ (آباء کلیسا) پیدا شدند، اوریگنس، ← قدیس آتاناسیوس، ← قدیس باسیلیوس کبیر، ← قدیس گرگوریوس نوسالی، ← قدیس گرگوریوس نازیانزوسی، و یوحنای زرین‌دهن که آثار خود را به یونانی نوشته بوده‌اند؛ و ← قدیس آمبروسیوس، قدیس هیرونوموس، و ← قدیس آوگوستینوس که نوشته‌هایشان به لاتینی است. اوریگنس و قدیس هیرونوموس در تثبیت و محفوظ نگاه داشتن متن کتاب مقدس تأثیر عمده داشتند. از قرن ۳م به بعد، رهبانیت و صومعه‌نشینی، که تأسیس آن از قدیس باسیلیوس بود، عنوان یکی از عناصر مسیحیت یافت. در مغربزمین، صومعه‌نشینی سیمای برجسته‌ای از عمل تبشیری ← قدیس مارتن (در گل، قرن ۴م) و ← قدیس پاتریکیوس (ایرلند، قرن ۵م) بود، و شکل قطعی آن به دست ← قدیس بندیکتوس و قدیس گرگوریوس کبیر پیدا شد که از این راه فعالیتی حیاتی در کلیسای کاتولیک رومی پدید آوردند. هجوم ژرمنها سبب شد که گرایش مردم اروپای غربی به دین مسیح کند شود (مثلاً مسیحی شدن انگلستان در قرن ۶م بار دیگر شروع شد). همه‌ی نخستین مهاجمانْ مذهب آریوسی (← آریانیسم) داشتند، ولی فرانکها (با کلوویس) مذهب کاتولیک را پذیرفتند، و شاید همین امر سبب تقویت فرمانروائی آنان شد. پپن کوتاه و شارلمانی از شاهان همین فرانکها بودند، و شارلمانی با پاپ عقد اتحاد بست و خود را امپراطور نامید (800) و به یکی از آرمانهای قرون وسطی جامه‌ی عمل پوشانید. در قرون ۷م و ۸م، همه‌ی آسیا، جز آسیای صغیر، از قلمرو کلیسای شرقی خارج شد و به تصرف جهان اسلام در آمد. این جدائی کلیساهای شرق و غرب از یکدیگر، با مبارزات تلخ مربوط به تمثال‌شکنی شدیدتر شد؛ دشمنی کلیسائی میان رم و قسطنطنیه با شقاق قرن ۹م (← شقاق شرقی کبیر) به اوج خود رسید و به صورت رسمی دائمی تا 1054 باقی ماند (← لئوی IX، قدیس). دو جهان مسیحیت شرقی و غربی در قرن ۹م دو فرهنگ متفاوت داشت؛ تنها وجه مشترک آنها اعتقاد به مسیح بود، و حتی طرز عبادت و تشریفات آن بسیار با یکدیگر اختلاف داشت. معمولاً از این زمان به بعد تاریخ مسیحیت همانند دو کلیسای ارتدوکس شرقی و کاتولیک رومی به دو جریان شرقی و غربی تقسیم میشود. برای تاریخ پس از آن به مقالات مربوط به این دو کلیسا رجوع شود.

مسیری، ده، کازرون، ← رستم، دهستان.

مسیس، کونتین، نقاش فلاندری: ← ماسیس، کونتین.

مسیلمه‌ی کذاب (mosaylameye kazzāb)، ف ۱۲ هق، یکی از مدعیان نبوت در اواخر زمان حضرت رسول ص از مردم یمامه و قبیله‌ی بنو حنیفه. مردم یمامه و قبیله‌ی بنو حنیفه در سال ۶ یا ۷ یا 10 هق فرستادگان خود را برای قبول دعوت حضرت رسول و تشرف به دین اسلام به مدینه فرستادند، و در میان این فرستادگان مسیلمة ابن حبیب نامی بود که بعدها، به سبب ادعای نبوت، به مسیلمه‌ی کذاب مشهور شد. در نام او اختلاف است، و بعضی نام و نسب او را ثمامة ابن کبیر ابن حبیب (somāmate 'bne) ذکر کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که کنیه‌ی او ابو ثمامه بوده است و برخی نیز گفته‌اند که او را رحمان میخوانده‌اند. ظاهراً ملاقات او با حضرت رسول ص او را به هوس انداخته بود که میتواند در میان قوم خود ادعای نبوت کند، و از این رو، بمحض اینکه به یمامه باز گشت، شروع به گفتن سخنانی سجع‌آمیز کرد، و با این ترتیب میخواست آیاتی نظیر آیات کوتاه قرآن

(1) Christianity

بسازد. مسیلمه در میان بنو حنیفه بود تا آنکه خبر بازگشت حضرت رسول ص را از حجةالوداع شنید و شایع شد که حضرت رسول ص بیمار شده است. شایعه‌ی خستگی و بیماری حضرت عده‌ای را در بیابانهای عربستان بر آن داشت که خود دعوی نبوت کنند زیرا میپنداشتند که دعوت اسلامی با وفات حضرت رسول ص پایان میپذیرد. طلیحة ابن خویلد در بنی اسد و اسود عنسی (ansi) در یمن و سجاح در بنو تمیم و مسیلمه در بنو حنیفه همه با شنیدن خبر بیماری پیغمبر دعوت خود را آشکار کردند. مسیلمه نامه‌ای به پیغمبر نوشت و پیشنهاد کرد که دنیا را میان خود قسمت کنند و نصف زمین مال مسیلمه و بنو حنیفه و نیم دیگر از آن قریش باشد. پس از وفات حضرت رسول ص مدعیان نبوت علناً بر ضد اسلام و مدینه برخاستند و عده‌ای از قبایل نیز از فرستادن مالیات (زکوة یا صدقه) امتناع کردند. ابوبکر تصمیم گرفت که شورشهای داخلی عربستان را سرکوب کند، و برای این منظور، خالد ابن ولید را مأمور دفع طلیحه و مسیلمه کرد. در این میان سجاح که زنی از بنو تمیم و مدعی نبوت بود با مسیلمه متحد شد و با او ازدواج کرد. خالد پس از سرکوب ساختن طلیحه و بنو اسد رو به یمامه آورد. مسیلمه در محلی به نام عقرباء با خالد رو به رو شد و پس از جنگ بسیار سختی سرانجام مسیلمه کشته شد و مسلمانان غالب آمدند. اما در این جنگ عده‌ای از اصحاب معروف حضرت رسول و مهاجران و انصار کشته شدند، که از جمله‌ی ایشان زید ابن الخطاب برادر عمر ابن خطاب بود. ظاهراً مسیلمه شرب خمر را تجویز کرده، و نماز عشاء و نماز فجر (نماز صبح) را لغو کرده بود. از جمله‌ی احکامی که به او نسبت میدهند این است که اگر مردی از زنی فرزند ذکور آورد دیگر نباید با زنی نزدیکی کند مگر آنکه آن پسر بمیرد.

مسیله، کویر: ← قم، دریاچه‌ی.

مسین، شهر و تنگه، ← مسینا.

مسینا[1] (messinā)، فنـ **مسین** (mesin)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۷۵٬۶۲۳)، مرکز ایالت مسینا، لش سیسیل، ایتالیا؛ بندری بر ← تنگه‌ی مسینا. بزرگترین شهر جزیره‌ی سیسیل، و از مراکز تجارتی و صنعتی است که مرکبات، شراب، و روغن زیتون صادر میکند. در قرن ۸م قم یونانیان آن را تأسیس کردند و زانکله (zānkle) نام دادند؛ در قرن ۵م قم به دست آناکسیلاس[2] (ānāksilās؛ جبار رگیوم) افتاد و مسانا (messānā) نام یافت. در چندین جنگ، خصوصاً با سیراکوز و کارتاژ، درگیر شد، و در ۲۸۲ قم به دست سربازان مزدور افتاد. رومیها که از آنها استمداد شده بود، به جزیره وارد شدند، و همین موجب تسریع در اولین ← جنگهای کارتاژی شد. سپس مسینا، که با روم متحد شده بود، در تاریخ باقی جزیره‌ی سیسیل شریک شد. صناعت پررونق ابریشم و تجارت و فرهنگ آن پس از تسلط اسپانیا بعد از قرن ۱۶م رو به انحطاط رفت. شورشی قهرمانانه بر ضد اسپانیا در ۱۷۷۴–۷۸ صورت گرفت. گاریبالدی مسینا را متصرف شد (۱۸۶۰)، ولی پادگان ارگ شهر تا ۱۸۶۱ مقاومت کرد. از زلزله‌های فراوان آسیب دیده است. زلزله‌ی ۱۹۰۸ ح ۹۰% بناهای شهر را ویران کرد و ۶۰٬۰۰۰ نفر از مردم آن را به هلاکت رساند. نبرد سیسیل در جنگ II با افتادن (۱۹۴۳) مسینا به دست متفقین پایان یافت.

مسینا، تنگه‌ی[3] (messinā)، فنـ **مسین** (mesin)، کانالی که شبه جزیره‌ی ایتالیا را از سیسیل جدا میکند و دریاهای یونیائی و تیرنه را به یکدیگر میپیوندد. ح ۳۰ کم طول و از ۳ تا ۸ کم عرض دارد. رودجو دی کالابریا در جغ ایتالیا و مسینا در لش سیسیل از بنادر مهم آن است. صید ماهی با نیزه در آن فراوان صورت میگیرد. از جریانهای دریائی و گردابها و بادهای این تنگه افسانه‌های تاریخی فراوانی در باره‌ی خطرهای این تنگه پیدا شده است.

مسینا[4]**، جوزپه** (juzeppe messinā)، ۱۸۹۳–۱۹۵۱، مستشرق ایتالیائی. مقارن با زمان مرگش استاد زبانها و ادبیات ایرانی و تاریخ عهد در انستیتوی پاپی کتاب مقدس روم بود. از جمله آثار او است: آغاز دین مجوسی و دین زردشتی (۱۹۳۰)، فهرست کرسیهای ایالات ایرانشهر (۱۹۳۵)، آغاز زبان فارسی غنائی زاهدانه و صوفیانه (۱۹۳۸)، و کتاب مکاشفه‌ی فارسی ایاتکار جاماسپ (۱۹۳۹).

مسینجر[5]**، فیلیپ** (filip masinjər)، ۱۵۸۳–۱۶۴۰، نمایشنامه‌نویس انگلیسی؛ مت سالزبری. در آکسفرد (۱۶۰۲–۶) تحصیل کرد، ولی ظاهراً، به منظور نوشتن نمایشنامه، آکسفرد را بدون دریافت مدرک تحصیلی رها کرد و به لندن رفت. مسینجر بیش از ۴۰ نمایشنامه (اغلب با همکاری دیگران) نوشت، ولی بسیاری از آنها مفقود شده است. به خاطر کمدیهای رئالیستی که از زندگی عادی خانوادگی تصنیف کرده شهرت دارد، راه تازه‌ای برای پرداخت دیون کهنه (اجرا ۱۶۲۵) و خانم شهری (اجرا ۱۶۳۲). سایر آثارش، که اغلب بین ۱۶۲۰ و ۱۶۳۰ اجرا شد، شامل درامهای رومانتیک دوک میلان و مهیندوک فلورانس، و کمدی تراژدیها (از جمله شهید باکره [با همکاری ت. دکر] و زدخرید) است. مسینجر نویسنده‌ای دقیق و هوشیار، و معلم اخلاق سختگیری بود که اغلب از شخصیتهای "طنزآلود" برای توصیف پلیدیهای جماعت پوچ و آزمند استفاده میکرد.

مسیه ۳۳: کهکشانه، ← مثلث، صورت فلکی.

مشا، رود ← تار، رود.

مشائیان: ← مشائیها.

مشائیون: ← مشائیها.

مشائیها (maššā'i)ـ یا **مشائیان،** شاگردان مکتب ارسطو و پیروان ایشان. "مشاء" (maššā') در زبان عربی به معنی راه‌رونده است، و معادل کلمه‌ی پریپاتتیک[6] (peripātetik)ـ زبانهای اروپائی است. در لوکیون یا مدرسه‌ی ارسطو در آتن گردشگاه سرپوشیده‌ای قرار داشت که ارسطو، پس از بازگشت از مقدونیه در سال ۳۳۵ قم، در آنجا تدریس میکرد. این گردشگاه پریپاتوس (peripātos) نام داشته است، و از این رو، شاگردان ارسطو را پریپاتیکوس یا اهل گردشگاه گفته‌اند، و در زبان عربی آن را به مشاء ترجمه کرده‌اند. در پریپاتوس، ارسطو عقاید افلاطون و مخصوصاً اعتقاد به مثل را ترک گفته و فلسفه‌ای که مبانی آن بیشتر تجربی و طبیعی بوده بنا نهاده است. به همین جهت، فلسفه‌ی ارسطو به فلسفه‌ی مشاء یا فلسفه‌ی پریپاتتیک شهرت یافته است.

برای عقاید ارسطو و همچنین فلسفه‌ی او ← ارسطو. در اینجا فقط از سرنوشت مکتب مشاء در یونان قدیم مختصری بیان خواهیم کرد. نخستین کسی که پس از ارسطو ریاست مکتب را به عهده گرفت تئوفراستوس بود، وی در گیاهشناسی، علم اخلاق، تاریخ حقوق، و علم ادیان مطالعات داشت. از شاگردان ارسطو میتوان ائودموس، آریستوخنوس[7] (āristoxenos)، از مردم تارانت، دیکایارخوس[8] (dikāyārxos)، از مردم مسینا (سیسیل)، و منون[9] (menon؛ طبیب) را نام برد. ائودموس تاریخ ریاضیات و نجوم را نوشت، و آریستوخنوس در باره‌ی موسیقی و تاریخ موسیقی آثاری به جا گذاشت. بدین ترتیب، مشائیانِ نخستین بیشتر به علوم اختصاصی پرداخته‌اند تا به فلسفه‌ی کلی.

شاگرد تئوفراستوس، ستراتون[10] (strā-ton) است، که ریاست مکتب را از ۲۸۷ یا ۲۸۸ تا ۲۷۰ قم داشته است. ستراتون به عنوان عالم طبیعی یا فیزیکدان معروف است، و او کسی است که منکر محرک اول غیر متحرک شد، و در عالم زمان و مکان فقط به علت مادی قائل گردید، و بقای روح را نفی کرد. شاگرد ستراتون، آریستارخوس (ارسطرخس)، از منجمان بزرگ دنیای قدیم بود، و در نجوم و هیئت عقایدی نظیر کوپرنیک داشت.

در قرن اول قم، آندرونیکوس[11] (andronikos)ـ، از مردم رودس، 10 مین رئیس مکتب مشاء، از جهت نشر و تصحیح و شرح آثار ارسطو در تاریخ مکتب دارای اهمیت است. دیگر از شارحین ارسطو بوئتوس[12] (boetus)، اهل صیدا، است، که معلم فلسفه‌ی استرابون، جغرافیادان معروف بود، و میگفت برای فلسفه‌ی ارسطو باید از طبیعیات آغاز کرد نه از منطق. آخرین فرد بزرگ مکتب مشاء اسکندر افرودیسی است، که در زمان سپتیموس سوروس رئیس مکتب مذکور بوده است. پس از اسکندر افرودیسی، مکتب مشاء بتدریج در مکتب نوافلاطونی جذب شد. اما فلاسفه‌ای از قبیل فرفوریوس، سیمپلیکیوس (سنبلیقیوس)، و ایامبلیخوس به شرح و تفسیر آثار ارسطو پرداختند.

عقاید ارسطو آمیخته با عقاید نوافلاطونیان به عالم اسلام راه یافت، و پیروان بزرگ ارسطو از قبیل ابوعلی سینا، ابن رشد، و نصیرالدین طوسی به حکمای مشاء یا مشائیون (maššā'iy-

(۱)Messina (۲)Anaxilas (۳)Messina, Strait of (۴)Messina (۵)Massinger (۶)Peripatetics
(۷)Aristoxenos (۸)Dicaearchos (۹)Menon (۱۰)Straton (۱۱)Andronicos (۱۲)Boethus

yun)، معروف شدند. در عالم اسلام فلسفه‌ی مشاء در مقابل فلسفه‌ی اشراق قرار دارد و مشائیون در برابر اشراقیون، گفته میشود. فلسفه‌ی اشراق عقاید افلاطون و فلوطین و نوافلاطونیان است با تطبیق آن به عقاید حکمای قدیم ایران.

مشادو[1] د آسیز، ژوآکیم ماریا (ـjuākim mā ria mašādu de āsi)، ۱۸۳۹–۱۹۰۸، رمان‌نویس برزیلی؛ متریو د ژانیرو. پس یک نقاش سیاهپوست و همسر پرتقالیش بود. با مختصر تحصیلاتی که نزد کشیشی کرد توانست حروفچین، مصحح چاپخانه، و بالاخره روزنامه‌نگار شود. از اشعار و داستانهای کوتاهش استقبال شد، ولی معروفیتش به خاطر رمانهای واقع‌پردازانه‌اش میباشد؛ از او غالباً به عنوان بزرگترین نویسنده‌ی برزیلی یاد میشود. آثارش با بصیرتی روانشناختی، و آگاهی عمیق از شرایط اجتماعی محیط نوشته شده است؛ دید واقع‌بینانه‌ی مشادو کاملاً مغایر با افکار رمانتیک متداول عصر خودش بود. حس بدبینی نسبت به زندگی با طنزی آمیخته به شوخی در آثارش منعکس است.

مشارب الاذواق: ← علی همدانی.

مشارع ابواب القدس: ← علاءالدوله‌ی سمنانی.

مشاری ابن سعود (mošārie 'bne sa'ud)، ف ۱۲۳۵ هق، ۵مین فرمانروای سلسله‌ی آل سعود. پس از اسارت برادرش عبدالله ابن سعود و مراجعت ابراهیم پاشا به مصر، چندی (احتمالاً ۱۲۳۳–۳۵ هق) در درعیه حکومت کرد، و سرانجام مغلوب و اسیر مأموران محمد علی پاشا شد، و او را به جانب مصر بردند، ولی در راه در گذشت. بدین ترتیب دوره‌ی اول دولت سعودی پایان یافت. دوره‌ی دوم با ترکی ابن عبدالله آغاز میشود.

مشاطه (mašāte) یا **آرایشگر**، کسی که زنان را آرایش میکند. لوازم آرایش زنان قدیم سرخاب و سفیداب برای سرخ و سفید کردن صورت، سرمه و وسمه جهت سیاه کردن چشمان و ابروان، و رنگ و حنا برای گیسوان بود. موهای پشت سر را به صورت رشته‌های نازک می‌بافتند، دانه‌های جواهر یا سکه‌ی طلا به آنها میآویختند، قسمتی از آن را که روی گونه‌ها و گوشها قرار میدادند طره میگفتند؛ چتری هم از مو روی پیشانی قرار میدادند. خال گذاشتن هم مرسوم بود، که آن را بر کنج لب یا روی گونه یا میان ابروان میگذاشتند.

مشاع (mošā')، ملکی که بین چند نفر مالک مشترک باشد. ← مفروز.

مشاعر، کتاب: ← ملا صدرا.

مشاغل دیپلوماتی: ← دیپلوماسی.

مشاکل، بحر (mošākel؛ عربی، = همانند)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار دو بار فاعلات مفاعیل مفاعیل (از اصل فاعلاتن فاعلاتن مفاعیلن به زحاف کف و قصر) پدید آید (← پایه؛ دایره)، اما چون بنای آخرین پایه (عروض و ضرب) در مصراعهای شعر فارسی بر سکون است، غالباً مفاعیل (U_ _U) آخرین را به صورت مفاعیل (U_ _.) و گاه فعولن (U_ _) در میآورند. مانند (نقل از المعجم)

ای نگار سیه چشم سیه موی
سرو قد نکو روی نکو گوی
(_U_U/U_ _U/U_U_ _.).

مشاوره و راهنمائی روانشناسی[2]، در روانشناسی بالینی و روانشناسی تربیتی (← روانشناسی)، کومک کردن به فرد برای آنکه بتواند محیط خود و خصوصیات نفس خویش را بشناسد، و با جور آمدن با محیط به مشکلات خود فائق آید. بتدریج شعبه‌ی مستقلی از روانشناسی میشود. نیز ← راهنمائی حرفه‌ای.

مشاهدات، در منطق قدیم: ← مبادی یقینی برهان.

مشاهده، در روش علمی: ← فلسفه‌ی علم، قسمت روش علمی.

مشاهده (mošāhede)، نزد صوفیه، عبارت است از رؤیت حق در اشیاء. حصول این رؤیت یا به سبب غلبه‌ی محبت به حق است (← عشق) که منجر میشود به اینکه سالک جز محبوب [= خدا] هیچ چیز نمیبیند؛ یا به سبب غلبه‌ی یقین است، که چندان به وجود خدا یقین دارد که او را همه جا احساس میکند. بدین گونه، چنانکه بعضی از مشایخ تعبیر کرده‌اند، مشاهده عبارت میشود از حصول اتصال بین رؤیت عیان و رؤیت قلب، یعنی آنکه عارف چنان چشم فکرت را با دیده‌ی ظاهر پیوسته دارد که، همواره، آن حقیقت را که به اعتقاد او در ورای ظواهر پنهان است با چشم دل ببیند، و خلاصه، از دیدن به بینش دست بیابد. باری، عارف که اهل مشاهده است در هر چیزی خدا را میبیند، و در واقع، رؤیت اشیاء نزد او به دلالت حق است. این قول صوفیه شباهت دارد به آنچه مالبرانش قائل است، و آن را "رؤیت در خدا" میخوانند. در نزد صوفیه، محل این رؤیت نه روح است، که محل محبت است، و نه قلب، که محل معرفت است؛ بلکه چیزی است که آن را صوفیه سر میخوانند.

مشایخ (mašāyex)، ده (جمع ۱٬۰۹۶ نسف ۱۳۴۵ هش)، دهستان دشمن‌زیاری، بخش حومه‌ی شهرستان ممسنی، استان هفتم (فارس)؛ ۶۵کیلومتری جش فهلیان. کوهستانی است. محصولاتش غلات و برنج است. قالیبافی و گلیمبافی دارد.

مشبکسازی (mošabbak.sāzi)، کنده‌کاری روی چوب و عاج به طوری که این مواد را سوراخ کند.

مشبه، در علم بیان: ← تشبیه.

مشبه به، در علم بیان: ← تشبیه.

مشبهه (mošabbeha)، کسانی که صفات و افعال خداوند را مانند صفات و افعال انسان و مخلوقات میدانند. در قرآن کریم و احادیث نبوی گاهی کلماتی نظیر وجه (صورت) و ید (دست) و اصبع (انگشت) که برای خداوند ذکر شده است دیده میشود، و نیز کلماتی که حاکی از نشستن خدا بر عرش یا دیده شدن او باشد وجود دارد. عده‌ای از محدثان و اهل سنت، به استناد آیه‌ی ۷۴ از سوره‌ی آل عمران، آیات قرآنی را که در آن کلمات فوق برای خداوند ذکر شده است جزو "متشابهات" میدانستند و از شرح و تأویل آن اجتناب میجستند و، به استناد آیات و احادیثی که خداوند را از هرگونه همانندی با بشر منزه داشته است، میگفتند که ما معانی و تأویل چنین کلماتی را نمیدانیم. در برابر این عده کسانی بودند که معانی کلمات فوق را بر همان معانی ظاهری حمل میکردند، و میگفتند خداوند دارای دست و چشم و صورت و غیره است. از اهل حدیث طایفه‌ای که به حشویه موسوم بودند چنین اعتقادی داشتند و به جهت اینکه صفات و افعال خداوند را همانند صفات و افعال بشر میدانستند، و به اصطلاح خدا را به بشر "تشبیه" میکردند، آنان را اهل تشبیه و مشبهه گفته‌اند. اما اهل تشبیه یا مشبهه منحصر به حشویه نبوده‌اند، بلکه در میان فرق دیگر اسلامی نیز اشخاصی بوده‌اند که به علت عقایدی نظیر عقیده‌ی مذکور مشبهه خوانده شده‌اند، از قبیل کرامیه که خداوند را جسم و جوهر میدانستند، و میگفتند که او جسمی است که بر عرش مستقر شده است. بدین ترتیب کسانی که خداوند را جسم میدانستند و مجسمه خوانده می‌شدند نیز جزو مشبهه محسوب میشدند، زیرا خداوند را جسمی مانند اجسام دیگر میپنداشتند. کسانی هم مانند داود جواربی (javārebi) میگفتند که خداوند جسم است و دارای خون و گوشت و اعضای دیگر است ولی این جسم و گوشت و خون و اعضاء مانند گوشت و خون انسان و حیوانات نیست. مسئله‌ی تشبیه به کلام خدا نیز کشیده شد و مشبهه میگفتند که خداوند قرآن را مانند انسان گفته و شنوانده است. در میان قدمای شیعه کسانی بوده‌اند که در حق ائمه غلو کرده‌اند و ایشان را به اوصافی شبیه خداوند توصیف کرده‌اند. این عده که از غلاة بوده‌اند نیز به علت تشبیه مخلوق به خالق در کتب ملل و نحل و مقالات، جزو مشبهه محسوب شده‌اند، و کسانی که گفته‌اند خداوند در جسم بعضی از امامان، یا بطور کلی در جسم اشخاص، حلول میکند و به حلولیه معروفند نیز از زمره‌ی مشبهه شمرده شده‌اند. از قدمای شیعه که به قول به تشبیه معروف شده‌اند هشام ابن الحکم و هشام ابن سالم جوالیقی هستند. از غلو کنندگان در تجسیم (مجسمه) مقاتل ابن سلیمان و داود خوارزمی را نام برده‌اند. مسلمانان مسیحیان را به جهت اعتقاد به اتحاد لاهوت و ناسوت و اعتقاد به اینکه مسیح پسر خدا است نیز از مشبهه میدانند، و نیز یهود را به جهت عقاید خاصشان در باره‌ی خداوند از مشبهه می‌دانند. در برابر مشبهه که در اثبات صفات و افعال برای خداوند راه افراط پیموده‌اند فرقه‌های دیگری از معتزله و فلاسفه هستند که، به جهت تفریط در اثبات صفات و تندروی در نفی بسیاری از صفات، به معطله مشهور شده‌اند، یعنی کسانی که خداوند را عاری و مجرد از هر صفتی میدانند و در حقیقت او را بیکار و عاطل جلوه میدهند.

مشتاق. ← مشتاق اصفهانی.

مشتاق احمد: ← مجیب‌الرحمان.

مشتاق اصفهانی (moštāqe esfahāni)، شهرت **میر سید علی**، متخلص به **مشتاق**، ف ۱۱۷۱ هق،

(۱)Machado (۲)counseling psychology

شاعر ایرانی؛ مت اصفهان. از سادات حسینی بود. او را یکی از چند شاعری باید شمرد که در تغییر شعر فارسی از شیوه‌ی هندی به سبک متقدمین تأثیر داشته‌اند. دیوان وی به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۲۰ هش).

مشتروویتی: ← مشتروویچ، ایوان.

مشتروویچ[1]، **ایوان** (ivān meštrovic)، صرب و کرواتی **مشتروویتی** (meštrovity)، ۱۸۸۳–۱۹۶۲، مجسمه‌ساز یوگوسلاویائی. ابتدا بچه‌چوپان و بعد شاگرد یک سنگتراش بود. در ۱۷ سالگی به آکادمی وین رفت، و در نمایشگاه بین‌المللی رم در ۱۹۱۱ شهرت یافت. بشدت تحت تأثیر رودن بود، و پیکره‌ها و برجسته‌کاریهایش نیز صورت مدرنی از آثار یونان باستان و سایر سبکهای قدیمی است. بسیاری از آثار مشتروویچ، که غالباً چوبی است، از صحنه‌های کتاب مقدس است. سایر آثار او شامل مجسمه‌ی سوار بر اسب یک قهرمان صرب، یادکره‌هائی یادآور جنگ کوسوو، یاد بود جنگ در کانادا، و دو مجسمه از هندیشمردگان سوار بر اسب در شیکاگو است. در ۱۹۴۶ به کشمت رفت، و در دانشگاههای سیراکیوز و نوتردام تدریس کرد.

مشتری[2] (moštari) یا **برجیس** (berjis)، در نجوم، بزرگترین سیارات منظومه‌ی شمسی و ۵مین آنها از لحاظ فاصله تا خورشید (← سیارات، جدول مشخصات). جوّی آن را احاطه کرده است؛ دمای سطح مرئی این جو ح ۱۲۴° — صد بخشی است. ۱۲ قمر دارد؛ به وسیله‌ی گرفت یکی از این اقمار بود که، برای اولین بار، پی بردند که سیر نور آنی نیست، و سرعت سیر آن را تعیین کردند (← رومر، اولائوس). چهار قمر بزرگ این اقمار را گالیله در ۱۶۱۰ کشف کرد، و به همین جهت به "اقمار گالیله‌ای" معروفند؛ بزرگترین اینها، گانومدس (ganumedes) بزرگترین قمر در منظومه‌ی شمسی است (قطرش بیش از ۴٬۸۰۰ کم است)، و از عطارد بزرگتر میباشد. نیز ← سیارات سبعه.

مشتق[3] (moštaqq)، یکی از مهمترین مفاهیم ریاضی و از مبانی اصلی حساب دیفرانسیل و انتگرال، که موارد استعمال فوق العاده زیاد در تعریف مفاهیم فیزیک و سایر علوم دقیق دارد، و بالاجمال میتوان آن را اندازه یا نرخ دقیق تغییرات یک تابع بر حسب تغییرات متبوع یا متغیر مطلق (← تابع) تعریف کرد (نیز ← نرخ). اگر x_1 مقدار اولی متبوع و y_1 مقدار نظیر آن از تابع باشد، و x_2 مقدار ثانوی متبوع و y_2 مقدار نظیر آن از تابع باشد، تغییر یا نمو متبوع مساوی x_1-x_2 و تغییر تابع یا نمو نظیر آن از تابع y_1-y_2 است، و بنا بر تعریف، نرخ متوسط تغییر تابع، در فاصله‌ی تغییر متبوع، یعنی $(x_2 - x_1)$ / (y_2-y_1)، که اگر نمو متبوع را به h و نمو تابع را به k نمایش دهیم، میتوان آن را به صورت k/h نوشت. این نسبت نرخ تغییر تابع را در فاصله‌ای از تغییرات متبوع نشان میدهد، اما آنچه اهمیت دارد نرخ موضعی تغییر تابع است، یعنی نرخ تغییر آن مثلاً به ازاء مقدار x از متبوع. طبیعی است که هرقدر نمو متبوع (یعنی h) را کوچکتر کنیم بیشتر به این مطلوب نزدیک میشویم. بنا بر این، نرخ دقیق تغییر تابع یا نرخ موضعی تغییر آن را به ازاء مقدار x از متبوع حد نرخ متوسط تعریف میکنند وقتی که h به سمت صفر (یا مقدار ثانوی متبوع به سمت مقدار اولی آن) میل کند (← حد، در ریاضیات)، و همین حد است (البته در صورت وجود داشتن آن) که آن را مشتق تابع به ازاء مقدار x_1 از متبوع خوانند. به طور خلاصه، مشتق یک تابع عبارت است از حد نسبت نمو تابع به نمو متبوع وقتی که نمو متبوع به سمت صفر میل کند. اگر بر طبق معمول نمو متبوع را به Δx و نمو نظیر آن از تابع را به Δy نمایش دهیم (← نمو)، نرخ متوسط تغییر تابع $\Delta y/\Delta x$ و مشتق تابع حد این نسبت خواهد بود وقتی که Δx به سمت صفر میل کند. معمولاً مشتق تابع y را به علامت y' یا، اگر تابع با رابطه‌ای به صورت $y=f(x)$ مشخص شده باشد، به علامت $f'(x)$ نمایش میدهند. مشتق مشتق را مشتق دوم خوانند (علامت آن y'' یا $f''(x)$)، و هکذا در مورد مشتقات سوم و چهارم و غیره.

چنانکه دیده میشود، تعریف نرخ تغییر موضعی (یعنی مشتق) در دو مرحله انجام میگیرد: اولاً تعیین نرخ متوسط تغییر، و ثانیاً تعیین حد این نرخ متوسط. مثلاً، اگر تابعی با معادله‌ی $y=2$ مشخص شود، به ازاء هر تغییری مانند h از متبوع (x)، تغییر تابع یعنی k صفر است (زیرا y همواره مساوی ۲ است، و لهذا تغییر نمیکند، یعنی مقادیر اولی و ثانوی آن همواره مساوی ۲ میباشد)؛ پس نرخ متوسط تغییر عبارت است از $k/h=0/h=0$، و حد این مقدار، یعنی مشتق تابع مذکور صفر است. همچنین، اگر تابعی با معادله‌ی $y=3x^2$ مشخص شود، و به متبوع مقادیر x و $(x+h)$ بدهیم، مقادیر متناظر تابع مساوی $y_1=y=3x^2$ و $y_2=3(x+h)^2=3x^2+6hx+3h^2$ خواهد بود، و لهذا نمو تابع

$$y_2-y_1=6hx+3h^2$$

است. نرخ تغییر متوسط عبارت است از

$$(y_2-y_1)/h=6x+3h.$$

حال اگر h به سمت صفر میل کند، حد این نسبت مساوی $6x$ میشود که مشتق تابع مذکور است. در حساب دیفرانسیل قواعدی برای محاسبه‌ی مشتقات توابع به دست میآید.

استعمال لفظ "موضعی" در نرخ تغییر نباید موجب این اشتباه شود که نرخ تغییر موضعی تابع، یا مشتق آن به ازاء مقدار معینی از متبوع، فقط مربوط به مقدار تابع در این موضع است. در واقع نرخ تغییر موضعی بستگی به رفتار تابع در حومه‌ی نزدیک موضع مورد نظر دارد، زیرا نرخ تغییر موضعی به وسیله‌ی نسبت تغییرات تابع و متبوع در حومه‌ی نزدیک موضع مورد نظر تعریف و محاسبه میشود. از مفاهیم مهم وابسته به این موضوع مفهوم دیفرانسیل (← حساب دیفرانسیل و انتگرال) است؛ دیفرانسیل متبوع به معنی نمو دلخواهی از آن است، و دیفرانسیل تابع مساوی حاصلضرب مشتق آن در دیفرانسیل متبوع. پس اگر دیفرانسیلها را مطابق معمول به dx و dy نمایش دهیم، مشتق تابع را میتوان به صورت dy/dx نوشت. بالاخره، اگر تغییرات تابع را با منحنی C، و مقادیر اولی تابع و متبوع را با نقطه‌ی M_1 از این منحنی و مقادیر ثانوی آنها را با نقطه‌ی M_2 از آن نمایش دهیم، نرخ تغییر متوسط عبارت از شیب خط قاطع M_1M_2، و حد آن، یعنی مشتق تابع به ازاء x_1 عبارت از شیب مماس MT بر منحنی C خواهد بود (← شیب).

مفاهیم مذکور، نه فقط رکن تعریف بعضی مفاهیم مهم ریاضی (مانند شیب یک منحنی، شعاع انحنا، و غیره) است، بلکه در مسائل علمی بیشمار در کار میآید، و روش تعیین نرخ متوسط تغییر در یک فاصله و سپس نرخ موضعی در تعریفات علمی رواج فراوان دارد. در حرکت مستقیم الخط یک نقطه (← حرکت، در فیزیک)، فاصله‌ی متحرک از مبدأ o با زمان تغییر میکند؛ در اینجا، زمان (t) متبوع و فاصله (e) تابع آن است. از لحظه‌ی t_1 تا لحظه‌ی t_2 متحرک از موضع M_1 به موضع M_2 میرود، و فاصله‌اش از e_1 به e_2 تغییر میکند. نرخ متوسط تغییر بعد (فاصله)، یعنی $(t_2-t_1)/(e_2-e_1)$ سرعت متوسط حرکت است در مدت t_2-t_1، و حد این نسبت وقتی t_2 به سمت t_1 میل کند عبارت است از سرعت متحرک در لحظه‌ی t_1. این حد، بنا بر تعریف سابق الذکر، مشتق تابع e نسبت به t میباشد، و لهذا اگر سرعت حرکت را به v نمایش دهیم، v مساوی de/dt خواهد بود. همچنین، اگر v_1 و v_2 سرعتهای متحرک در لحظات t_1 و t_2 باشند، نرخ متوسط سرعت در مدت t_2-t_1 مساوی $(v_2-v_1)/(t_2-t_1)$ است، که آن را شتاب متوسط حرکت در مدت t_2-t_1 گویند، و حد این نسبت وقتی t_2 به سمت t_1 میل کند شتاب حرکت در لحظه‌ی t_1 خواهد بود، و لهذا شتاب حرکت در لحظه‌ی t_1 مساوی dv/dt (مشتق سرعت) خواهد بود، که عبارت از مشتق دوم فاصله‌ی متحرک است. بالاخره وقتی جریان برق در سیمی برقرار است، در لحظه‌ای مانند t_1 مقدار برقی مانند q_1 از مقطعی از سیم میگذرد، و در لحظه‌ی t_2 مقداری برق مانند q_2 ازآن مقطع میگذرد، نسبت $(q_2-q_1)/(t_2-t_1)$ نرخ متوسط تغییر مقدار برق است، که آن را شدت متوسط جریان گویند، و حد آن، یعنی dq/dt، شدت جریان از مقطع مذکور در لحظه‌ی t_1 است.

در مورد کمیاتی که تابع چند متبوع هستند، مشتق بر حسب هر یک از آنها به فرض ثابت ماندن سایرین تعریف میشود؛ این مشتقات را مشتقات جزئی تابع خوانند.

آنچه گفته شد در باب کمیتهای متغیر عددوار بود، اما مفهوم نرخ تغییر را میتوان در مورد کمیات متغیر حاملی (مانند سرعت، نیرو، و غیره. ← حامل، در ریاضیات) نیز تعمیم داد، منتها در این صورت نرخ باید، نه فقط تغییر

(۱) Městrović (۲) Jupiter (۳) derivative

"کمیت حامل" بلکه تغییر امتداد و جهت آن را ملحوظ دارد؛ بدین گونه، مفهوم مشتق یک حامل حاصل میشود.

مشتق جزئی: ← مشتق.

مشتقین (moštaqin)، ده (جه ۱'۰۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کورائیم، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم، ۳۲ کیلومتری جنوب غرب اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مشتمال[1] (moštmāl) یا **مشتمال دادن**، طریقه‌ی درمانی که عبارت است از با دست مالیدن قسمتهای مختلف بدن و عضلات، مخصوصاً مهره‌های پشت، به قصد حال آوردن اعصاب. این طریقه از قدیم در ایران معمول بوده، و در ۱۸۹۵ توسط ⇐ د. د. پامر در غرب معمول شده است. نیز ← اوستئوپاتی.

مشدود: ← شد.

مشدی یا داش: ← لوطی.

مشرف، در تاریخ ایران و اسلام؛ ← اشراف؛ صاحب جمع.

مشرف‌الدوله‌ی دیلمی (mošarrafo 'd.dô_leye deylami) شهرت **مشرف‌الدوله ابوعلی حسن**، فت ۴۱۶ هق، پادشاه (۴۱۲–۴۱۶ هق) سلسله‌ی آل بویه در بغداد. وی در ۴۱۱ هق بر برادر خویش سلطان‌الدوله‌ی دیلمی شورید، و پس از چند جنگ که بین آنها روی داد، عاقبت مقرر شد که بغداد و بلاد عراق از آن مشرف‌الدوله باشد، و فارس و اهواز از آن سلطان‌الدوله. مشرف‌الدوله بعد از وفات برادر در گذشت.

مشرق[2] (mašreq) [علامت اختصاری در این کتاب **ش**]، طرف دست راست ناظری که رو به شمال ایستاده باشد، و به عبارت دیگر، آن یک از جهات اصلی که مستقیماً مقابل مغرب است.

مشرق الاذکار: ← بهائیه.

مشرق الانوار، مثنوی به فارسی، ← میر داماد.

مشرقی، فیروز: ← فیروز مشرقی.

مشرک (mošrek)، کسی که برای خدای یگانه شریکی تصور کند، و مقامی را که مخصوص خدا است برای آفریدگان او نیز قائل باشد. ضد آن موحد است که جز خدای یگانه را نپرستد. ← شرک؛ کافر.

مشروطه (mašrute)، ده (جه ۱'۰۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان دشت میشان، استان ششم؛ ۱ کیلومتری ج سوسنگرد. رود کرخه مشروبش میسازد. محصولش غلات است. ساکنین از طوایف بنی‌طرف‌اند.

مشروطیت، انقلاب: ← انقلاب مشروطیت.

مشط: ← پا؛ دست.

مشعر الحرام (maš'aro 'l.harām) یا **مزدلفه** (mozdalefa)، محلی تقریباً در نیمه‌راه میان منی و عرفات که حج‌گزاران شب میان روزهای ۹م و ۱۰م ذیحجه را، پس از گزاردن نماز مغرب و عشاء، در آن میگذرانند، و پیش از طلوع آفتاب از دره‌ی محسر (mohasser) میگذرند و برای انجام دادن تکالیف روز عید قربان به منی میروند. نیز ← حج.

مشعشعی، ایوب، ← مشعشعیان.

مشعشعی، بدران؛ ← مشعشعیان.

مشعشعی، حیدر: ← مشعشعیان.

مشعشعی، راشد: ← مشعشعیان.

مشعشعی، رضا: ← مشعشعیان.

مشعشعی، زنبور: ← مشعشعیان.

مشعشعی، سجاد: ← مشعشعیان.

مشعشعی، عبدالله: ← مشعشعیان.

مشعشعی، علی: ← مشعشعیان.

مشعشعی، فرج‌الله: ← مشعشعیان.

مشعشعی، فلاح: ← مشعشعیان.

مشعشعی، مبارک: ← مشعشعیان.

مشعشعی، محسن: ← مشعشعیان.

مشعشعی، محمد: ← مشعشعیان.

مشعشعی، محمد خان: ← مشعشعیان.

مشعشعی، مطلب: ← مشعشعیان.

مشعشعی، منصور: ← مشعشعیان.

مشعشعی، ناصر: ← مشعشعیان.

مشعشعی، هیبت: ← مشعشعیان.

مشعشعیان (mošaʿšaʿiān) یا **آل مشعشع**، خانواده‌ای از فرمانروایان عرب در خوزستان، و از غلاة شیعه، که از ۸۴۵ تا ۹۱۴ هق، به استقلال در خوزستان و بصره و بهبهان و کهکیلویه و بعضی نواحی دیگر، و از آن پس به عنوان تابع و مأمور دولت صفویه تا ۱۱۵۰ هق، در حویزه و نواحی مجاور آن حکومت کرده‌اند. استقلال آنها به دست شاه اسماعیل I صفوی بر افتاد، و حکومت آنها در خوزستان به دست نادر شاه از میان رفت. مؤسس امارت و فرمانروائی مشعشعیان محمد مشعشع است، که ح ۸۴۰ هق به دعوی مهدویت بر خاست، و نام خاندان منسوب بدوست. بعد از وفات (۸۷۰ هق) محمد، پسرش سید **محسن مشعشعی** (فت ۹۰۵ هق) به امارت نشست، و بعد از مرگ او، پسرانش سید **علی مشعشعی** و **ایوب مشعشعی** روی کار آمدند، اما شاه اسماعیل I صفوی آنها را کشت و به استقلال خاندان مشعشعی در خوزستان پایان داد (۹۱۴ هق)، ولی چندی بعد، حکومت حویزه و نواحی غربی خوزستان را به سید **فلاح مشعشعی** (فت ۹۲۰ هق) پسر دیگر سید محسن، واگذار کرد، و از آن پس، فرزندان سید فلاح در این حوزه حکومت موروثی داشتند. بعد از مرگ سید فلاح، پسرش سید **بدران مشعشعی** (badrān_)، فت ۹۴۸ هق)، و بعد از او پسرش سید **سجاد مشعشعی** (فت ۹۹۲ هق) امارت یافتند. پس از سجاد فرزندش سید **زنبور مشعشعی** (مقتول در ۹۹۹ هق) به امارت نشست، اما با خروج و قیام یکی از بنی‌اعمام خویش، به نام سید مبارک، مواجه گشت و متواری شد (۹۹۸ هق)، و سید **مبارک مشعشعی** (فت ۱۰۲۵ هق) به امارت نشست. بعد از وفات مبارک، شاه عباس I صفوی پسر او سید **ناصر مشعشعی** را به امارت نشاند، اما امارت او فقط هفت روز بود، و پسر عمویش سید **راشد مشعشعی** او را به زهر هلاک کرد و به جایش نشست؛ اما او نیز در ۱۰۲۹ هق کشته شد. پس از آن، در بین مشعشعیان تفرقه و اختلاف پدید آمد. عاقبت شاه عباس سید **منصور مشعشعی**، برادر سید مبارک، را به امارت حویزه فرستاد، و بدو لقب خانی داد، ولی بعد او را معزول کرده برادرزاده‌اش سید **محمد خان مشعشعی**، پسر سید مبارک، را به امارت آنجا فرستاد (۱۰۳۳ هق). اما در ۱۰۴۴ هق، شاه صفی او را معزول کرد، و امارت حویزه را بار دیگر به عمویش سید منصور داد. سید منصور را شاه عباس II صفوی عزل کرده پسرش سید **برکه‌ی مشعشعی** (baraka_) را به امارت نشاند (۱۰۵۳ هق)؛ اما در ۱۰۶۰ هق وی را معزول کرده یکی از بنی‌اعمام او را که سید **علی مشعشعی** (فت ۱۰۸۸ هق) نام داشت به امارت نشاند. بعد از وفات او، پسرش مولا **حیدر مشعشعی** فرمانروائی یافت، و او در ۱۰۹۲ هق وفات یافت. بعد از وفات او، یک‌چند فترتی روی داد، و آخر، بعد از ۵ سال، برادرش سید **عبدالله مشعشعی** به امارت نشست (۱۰۹۷ هق)، و چون او بعد از ۷ ماه در گذشت، برادر دیگرش سید **فرج‌الله مشعشعی** امارت حویزه یافت، و او در ۱۱۰۹ هق بصره را، به امر شاه سلطان حسین صفوی فتح کرد. اما در سال ۱۱۱۱ هق معزول شد، و عموی پیرش سید **هیبت مشعشعی** به جای او نشست. اما سید فرج‌الله با او در آویخت، و عاقبت سید **علی مشعشعی**، پسر سید عبدالله، به امارت نشست (۱۱۱۲ هق)؛ لیکن امارت او ۸ ماه بیش نپائید و دگربار فرج‌الله امارت یافت (۱۱۱۲ هق). چندی بعد سید **عبدالله مشعشعی**، پسر فرج‌الله، به امارت رسید (۱۱۱۴ هق). اما در سال ۱۱۲۷ هق، مجدداً امارت به سید علی تفویض شد، و بین او و سید عبدالله خصومت و تحریکات پدید آمد. عاقبت امارت به سید **محمد مشعشعی**، پسر سید عبدالله، رسید (۱۱۳۲ هق)، و ظاهراً همین سید محمد بود که در فتنه‌ی افغان مکرر به دستگاه شاه سلطان حسین صفوی خیانت کرد. مع هذا، **محمود افغان** ولایت حویزه را ظاهراً دگربار به سید علی داد (۱۱۳۵ هق)، و نادر نیز او را بر سر کار بداشت. هنگامی که محمد خان بلوچ در فارس طغیان کرد، سید **رضا مشعشعی**، برادر سید علی را امارت حویزه داد (۱۱۴۴ هق). اما سال بعد، نادر حویزه را گرفت، و چندی بعد حکومت مشعشعیان را بر انداخت، و از جانب خود در حویزه حکام نشاند (۱۱۵۰ هق). گرچه بعد از آن باز مشعشعیان گاه گاه در حویزه نفوذی ضعیف به دست آوردند، در واقع مولا **مطلب مشعشعی** را، که در اواخر عهد نادر شاه عصیان کرد، باید آخرین والی مهم و معروف حویزه از آل مشعشع دانست، و پس از او حکام مشعشعیان قدرت سابق را در خوزستان نتوانستند اعاده کنند.

مشعل[3] (maš'al)، در نجوم، هر یک از نواحی درخشان رخشانکره‌ی خورشید که مخصوصاً نزدیک کناره‌ی قرص خورشید بآسانی دیده میشوند، و بیشتر نزدیک کلفهای (← کلف) آن واقعند.

مشعلخانه: ← مشعلدارباشی؛ فراش.

مشعلدارباشی (maš'aldār.bāši)، در عهد صفویه، رئیس مشعلداران و مشعلخانه‌ی کاخهای سلطنتی، که گرم کردن کاخها نیز از وظایف او

(۱) chiropractic (۲) east (۳) faculae

بود. هرگاه شبهنگام شاه از دولتخانه بیرون میرفت، شخصاً مشعل زرین بزرگی بر دوش می‌گرفت و پیشاپیش شاه میکشید.

مشک[1] (mošk یا mešk)، مادهای که از غدهای در شکم آهوی مشک ترشح میشود. یکی از ارزندهترین مواد برای تثبیت و نگاهداری عطر است. از خاورزمین به اروپا راه یافته، و ظاهراً اکتشاف آن توسط مردم چین بوده است. برای به دست آوردن مشک، لازم نیست که آهوی مشک را بکشند. غدهی مشک که تنها در نرهای بالغ یافت میشود، به بزرگی تخم مرغ میرسد؛ ترشح آن، چون تازه باشد، به رنگ قهوهای مایل به سرخ است، و قوام عسلی و بوی تند دارد که در طبیعت با جاذبهی جنسی همراه است. بلافاصله پس از بریده شدن از بدن حیوان سخت میشود و به رنگ قهوهای مایل به سیاه در میآید، و چون خشک‌شود شکل دانه دانه پیدا میکند. در تجارت، کیسه یا غدهی مشک نافه، و خود مشک خشک‌شده را دانه‌های مشک مینامند. حدود ۴۰ تا ۷۰ درصد نافه دانهی مشک است. هر چه سن آهوی مشک بیشتر رود، از مقدار دانهی مشک در نافهی آن کاسته میشود. مهمترین مادهای که به مشک بوی خاص آن را میدهد، موسکون (muskon) نام دارد که ترکیب شیمیائی آن توسط ل. روژیکا تعیین شد (۱۹۲۶). اکنون اشکال گوناگون از مشک مصنوعی در بازارها به فروش میرسد. از حیوانات دیگری جز آهوی مشک نیز مشک به دست میآید، که موش مشک امریکائی یکی از آنهاست. ترشح موش مشک بوی کمتری دارد، ولی چون آن را تحت تأثیر عمل اکایش قرار دهند، بوی قویتر پیدا میکند و از لحاظ تثبیت عطر به مشک آهو شبیه میشود. از دانهی بعضی از گیاهان نیز روغنی با بوی شبیه به بوی مشک به دست میآید که بامیا از آن جمله است.

مشك‌آباد (mešk.ābād)، دهستان (جم ۲۹'۱۱۶ سش ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۵۰ آبادی. راه آهن سرتاسری ایران از آن میگذرد؛ و ایستگاه مشک‌آباد در اراضی آن قرار دارد. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر است. قالیبافی دارد. مرکزش ابراهیم‌آباد، و آبادیهای مهم آن عبارتند از امان‌آباد (amānābād؛ جم ۱'۲۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، ۲۰کیلومتری جش اراک؛ شهوه (šahve؛ جم ۱'۲۳۳ سش ۱۳۴۵ هش)، کنار راه شوسهی اراک به قم، عمروآباد (amr.ābād؛ جم ۱'۱۵۳ سش ۱۳۴۵ هش)، که در تپهی مجاور آن آثاری از بناهای قدیمی به چشم میخورد؛ و انجدان (anjedān؛ جم ۱'۰۳۹ سش ۱۳۴۵ هش)، ۳۷کیلومتری جش اراک. ظاهراً بعد از سقوط قلاع میمون دژ، الموت، و لمسر عدهای از پیروان اسماعیلیه راه انجدان را در پیش گرفته مدتها در آنجا دور از دشمنان خود زندگی میکردند. هنوز هم مقابر بعضی از پیشوایان آنها در انجدان موجود است. آثار قلاع متعددی در آن باقی است. مساجد متعددی دارد که از آن جمله میتوان مسجد سرچشمه، مسجد جامع، مسجد جد سراب، و غیره را نام برد. از دیگر بناهای تاریخی آن شرفه است که به نام بانی آن، شرف نسا بیگم، زن شاه خلیل‌الله محلاتی، نامیده شده و بنای نخستین آن تاکنون محفوظ مانده است.

مشک‌آباد (mašk.ābād)، دهستان (جم ۲'۶۰۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومهی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۵ (؟) آبادی. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به این صورت نیامده است.

مشکات القول السدید فی تحقیق معنی الاجتهاد و التقلید: ← صاحب معالم.

مشکان (mošk̄ān, ma-)، ده (جم ۱'۲۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومهی بخش حومهی شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۰کیلومتری ل‌غ کاشان. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و میوه است. قالیبافی دارد.

مشکان (meškān)، ده (جم ۲'۰۰۴ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان درب قاضی، بخش حومهی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ ۳۰کیلومتری جغ چکنهی علیا. محصولاتش غلات، بنشن، و میوه است. قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد.

مشکجه: ← نسترن.

مشک زمین: ← سعد، گیاه.

مشکک: ← کلی، مفهوم.

مشکلات البلغه: ← بلغه.

مشکنه یا مانداء معبد مانداییها، ← صبه.

مشکول، در علم عروض، ← شکل.

مشکی، تل، ← مرودشت.

مشکین باختری (meškine bāxtari)، دهستان (جم ۳۱'۳۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومهی شهرستان مشکین شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۶۹ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، برنج، و پنبه است. مرکزش، قصابه (qassābe؛ جم ۱'۲۰۰ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴کیلومتری غ مشکین شهر است.

مشکین خاوری (meškine xāvari)، دهستان (جم ۲۷'۸۹۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومهی شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۵۴ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. مرکزش، ارجق (arjaq؛ جم ۱'۳۶۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۷کیلومتری لش مشکین‌شهر است.

مشکین‌شهر (meškin-šahr) یا **خیاو** (xiāv) یا **پیشکین** (pišk̄in)، شهر (جم ۸'۹۹۰ سش ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ لش تبریز، بر دامنهی سبلان. فاصلهاش تا تبریز از راه اهر ۱۶۸ کیلومتر، و از راه اردبیل ۲۹۵ کیلومتر است. ییلاق، و مرکز داد و ستد طوایف و ایلات شاهسون است. به قول حمدالله مستوفی "مشکین را در اول وراوی (varāvi) میخواندند. چون مشکین [پمشکین] گرجی حاکم آنجا شد بدو معروف گشت. هوایش معتدل است، به عفونت مایل، جهت آنکه شمالش را کوه سبلان مانع است و آبش از کوه سبلان میآید؛ و غله و میوه بسیار باشد، و اهل آنجا شافعی مذهب‌اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه. حقوق دیوانیش پنجهزار و دویست دینار است، و ولایتش به اقطاع لشکر مقرر است. کمابیش پنج تومان مقرری دارد." در مورد وراوی جای بحث و گفتگو باقی است، و محل دقیق آن روشن نیست. یاقوت محل آن را در کوههای آذربایجان، بین اردبیل و تبریز، میداند، و از آن به عنوان شهر کوچک خوش‌آب و هوا و پرنعمت، که در یک منزلی اهر واقع شده است یاد میکند، و حاکم آن را ابن پیشکین میخواند. در دورهی صفویه مشکین‌شهر اهمیتی داشت، و یکی از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی به نام سلطان حیدر حاکم آنجا بود، و مقبره‌اش هم در همان جا است (← شیخ حیدر، مقبرهی). در جنگهای ایران و روس نیز به خاطر موقعیت خود اهمیتی پیدا کرد. در دورهی قاجاریه شاهسونها آن را غارت کردند.

مشکین‌شهر (meškin.šahr) یا **خیاو** (viāv) یا **پیشکین** (pišk̄in)، شهرستان (جم ۲۱۴'۴۳۹ سش ۱۳۴۵ هش)، انتهای لش استان سوم، مرکزش شهر مشکین‌شهر. فعلاً مشتمل است بر ۳ بخش حومه، گرمی، و مغان. کوهستانی است، رشته کوه سبلان در حد جنوبی آن ممتد است، و در واقع آب‌پخشان این کوه حد مشکین‌شهر به شمار میرود؛ خرداسلوداغ (xoruslu.dāq) در قسمت شمالی آن قرار دارد. دشت مغان در آن ممتد است. بیشتر آبادیهای آن عمدتاً به وسیلهی ریزابه‌های قره‌سو مشروب میشوند، که از آن جمله میتوان از خیاوچای (xiāv.cāy) نام برد. آبهای گرم معدنی دارد که معروفترین آنها قوتورسوئی (qotur.sui؛= آب جرب)، در ۱۸کیلومتری جش مشکین‌شهر است. محصولاتش غلات، پنبه، برنج، زرت، و میوه و عسل آن معروف است. قالیبافی، گلیمبافی، و جاجیمبافی دارد. ییلاق ایلات و طوایف شاهسون است.

وجود قبرهای مجوسین و اشیائی که از آنها به دست آمده نشان‌دهندهی قدمت این ناحیه است. سکه‌هائی از دورهی اسلامی، اتابکان آذربایجان، و حتی قدیمتر در آن به دست آمده است. تمام این ناحیه و اطراف سبلان پایگاه بابک خرمدین بوده است. آثار قلعه خرابه‌هائی در آن به چشم میخورد. حمدالله مستوفی اهر و کلیبر را جزء تومان مشکین [شهر] آورده است. یاقوت و مستوفی از شهرهای کوچک دیگری در این ناحیه (تومان مشکین) نام میبرند. این ناحیه به نام خاندانی گرجی، که در قرن ۴۸ هق در آنجا حکومت میکرد، پیشکین نام گرفت. نیز ← مغان.

بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش مشکین‌شهر یکی از بخشهای شهرستان اردبیل را تشکیل میداد، و به موجب تصویبنامهی ۱۳۲۷ هش بخش مشکین‌شهر را از شهرستان اردبیل منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

به موجب تصویبنامهی مورخ اسفندماه ۱۳۲۵ هش نام آن به خیاو نام قدیمی خود، تبدیل شد، و مجدداً، طبق تصویبنامهی مردادماه ۱۳۲۹ هش نام آن به مشکین‌شهر تغییر یافت.

مشگان (mošgān)، دهستان (جم ۵'۷۶۳ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نیریز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ آبادی. محصولاتش غلات، پنبه و فراوردههای دامی است. قالیبافی دارد.

(1) musk

مرکزش، **مشگان** (جه ۲°۵۲۹ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۰کیلومتری ل‌ش نیریز قرار دارد.

مشم[1]، لیدی **ابیگیل** (leydi abigeyl ma-šam)، فت ۱۷۳۴، ندیمه و مورد اعتماد ان ملکه‌ی انگلستان. با اتکای به مقام سلطنت، خویشاوند خود ر. هارلی را با نفوذ ساخت، تا آنکه در ۱۷۱۴ میان آنان اختلاف افتاد، و نفوذ و قدرت هارلی به ه. سین جن تفویض شد. پس از مرگ ملکه، کناره‌گیری کرد.

مشمسان، در دین مانی؛ ← مانویت، قسمت VII.

مشمشه[2] (mešmeše)، مرضی بسیار مسری و قابل سرایت به انسان که مخصوصاً دامهای یک‌سمی به آن مبتلا میشوند. علائم عمده‌ی آن ریزش ترشح از بینی و وجود زخم در داخل آن و اختلالات ریوی و جراحات جلدی است. در صورت اخیر آن را سراجه (serāje) یا مشمشه‌ی جلدی گویند. هیچ درمان قطعی برای این بیماری وجود ندارد، و دام مبتلا به آن را، برای جلوگیری از اشاعه‌ی بیماری، باید معدوم کرد.

مشن[3]، **پیر فرانسوا** (pier frānsuā mešan)، ۱۷۴۴—۱۸۰۴، منجم فرانسوی؛ متولد. به کوشش ژ. لالاند، به عنوان آبنگار در خدمت بحریه وارد شد، در ۱۷۸۲ عضو آکادمی علوم شد. از ۱۷۸۴ متصدی انتشار مجله‌ی شناسائی زمان شد، و از ۱۷۸۷، برای بررسی اختلاف طول جغرافیائی رصدخانه‌های پاریس و گرینیچ، با ژ. د. کاسینی (← کاسینی، خاندان) و آدرین ماری لژاندر، ریاضیدان برجسته‌ی فرانسوی، همکاری کرد. در ۱۷۹۱ به اتفاق د/آلامبر مأمور شدند تا طول قوس نصف النهار میان دنکرک و بارسلون را دوباره اندازه‌گیری کنند. این اندازه‌گیری، با تمام مشکلات موجود، در سالهای میان ۱۷۹۲—۹۸ با دقت کامل انجام گرفت، ولی اختلافی معادل "۳ قوس در عرض جغرافیائی بارسلون موجب شد که مشن از اعلام نتیجه‌ی کار خود امتناع ورزید؛ پس از مرگ او به علت این اختلاف، که به "انحراف نسبی قائم" معروف است، پی بردند. پس از بازگشت به فرانسه در ۱۷۹۸، مشن به مدیریت اداره‌ی طولهای جغرافیائی منصوب شد، اما به امید اینکه اختلاف مذکور در فوق را که مایه‌ی آزار فکری او بود از میان بر دارد، با عجله به بارسلون باز گشت تا اندازه‌گیری قوس نصف النهار را تا بالئار ادامه دهد؛ ولی مرگ مهلتش نداد و در حین عملیات خود در گذشت. مشن کاشف ۱۱ ستاره‌ی دنباله‌دار است.

مشنا[4] (mešnā) یا **میشناه** (mišnāh) [عبری، ← شریعت ملفوظ]، جزء اول از دو جزء تلمود، مشتمل بر شریعت شفاهی یا تعلیمات روایتی قدیم یهود. پس از کتاب مقدس اساسیترین کتاب تعلیمی برای زندگی و اندیشه‌ی یهودیان است. این کتاب توسط یهودای I در قرن ۲م از روی یک نسخه‌ی قدیمتر تدوین شد؛ مشتمل است بر ۶ بخش یا سداریم (sedārim) از این قرار: (۱) زرائیم (zerā'im) ["دانه‌ها"]، احکام مربوط به زراعت؛ (۲) موئد (moed) ["فصول"]، احکام مربوط به مراعات روز سبت و اعیاد؛ (۳) نشیم (našim) ["زنان"]، احکام نذر و ازدواج و طلاق؛ (۴) نزیکیم (nezikim) ["تاوانها"]، احکام مدنی و جزائی؛ (۵) کداشیم (kodāšim) ["مقدسات"]، احکام ذبح و قربانی و اشیاء مقدس؛ و (۶) توهوروت (tohorot) ["طهارت"]، در آداب و احکام طهارت. هر بخش به چند باب و هر باب به چند فصل تقسیم شده است.

مشنق (mašnaq)، ده (جه ۱°۲۱۴ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرفخانه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۲ کیلومتری ل‌غ شبستر. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مشورتخانه: ← مجلس شورای دولتی.

مشهد: ← شهید.

مشهد (mašhad) یا **مشهد مقدس** یا **مشهد طوس** یا **مشهد رضا**، شهر (جه ۴۰۹°۶۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مشهد و استان نهم (خراسان). شهر در دشتی بین ۲ رشته‌کوه هزار مسجد و بینالود، در دره‌ی کشفرود قرار گرفته، و در ش تهران، به فاصله‌ی ۹۱۳ کم از راه شوسه و ۹۳۶ کم با راه‌آهن است.

مشهد آب و هوای نیمه‌صحرائی یا کوهپایه‌ای و فصول نامنظم دارد. طبق آمار هواشناسی، در ۱۹۶۱ (۱۳۳۹—۴۰ هش)، حد اکثر دما ۴۰,۴° صدبخشی و حد اقل آن ۱۲,۴°— صدبخشی بوده است. مقدار متوسط بارش سالیانه‌ی آن ۲۰۸ ملم است. خاک مشهد رسوبی و حاصلخیز است، و از لحاظ زراعت بسیار اهمیت دارد. انواع محصولات و میوه در آن به عمل میآید. خشکبار و میوه‌ی آن به سایر نقاط حمل میشود. آب شهر سابقاً از چند رشته قنات و نهر تأمین میشد که به علت وجود املاح چندان گوارا نبود؛ ولی اکنون شهر مشهد از آب لوله‌کشی برخوردار است.

از صنایع دستی و هنرهای تزیینی آن قالیبافی، صنایع سنگی، کاشیکاری، مقرنس‌کاری، گلدوزی، پوستین‌دوزی، تسبیح‌سازی، شمع‌ریزی، طلاکاری، و ملیله‌دوزی است. کارخانه‌های قند، پارچه‌بافی، سیمانسازی، کمپوتسازی، چوببری، چرمسازی، نوشابه‌های غیر الکلی، و غیره در آن دایر است.

راههای شوسه‌ی مهمی آن را با تهران، زاهدان، کرمان، گرگان، افغانستان، و شوروی مرتبط میسازد؛ قسمتی از این راهها آسفالت شده است. و راه آسفالت شده‌ی مشهد—گرگان آن را با شهرهای ساحلی دریای خزر مرتبط میسازد. راه‌آهن تهران—مشهد، که در اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ هش شروع به کار کرد، تأثیر زیادی در اقتصاد شهر مشهد داشته است. شهر مشهد در گذشته نیز، به علت واقع شدن در محل تقاطع راههای کاروانرو، یکی از بزرگترین بازارهای ش ایران، و مرکز تجارت با آسیای مرکزی، مخصوصاً افغانستان، محسوب میشد؛ ولی با تسلط روسیه بر ترکستان و ایجاد ← راه‌آهن ماوراء خزر، موقعیت تجاری آن رو به انحطاط گذاشت.

مشهد از نظر شیعیان جهان شهر بسیار مقدسی است و هرساله گروه کثیری از مردم برای زیارت آستانه‌ی مشهد به آنجا میروند.

تفرجگاههای متعددی دارد که از جمله وکیل‌آباد است که در ۸کیلومتری غ مشهد واقع، و دارای استخر و آبشاری به ارتفاع ۶ متر است؛ و به خاطر سرسبزی، انبوهی درختان، و مناظر کوهستانی مردم شهر را جلب میکند. کوه سنگی که در حاشیه‌ی ج‌غ مشهد قرار دارد، و دارای استخر بزرگ و هتل زیبائی است، از نزدیکترین تفرجگاههای مشهد محسوب میشود، و اخیراً مورد توجه زیاد قرار گرفته و به خاطر گلکاریها، درختان سرسبز، محیط باز، مناظر کوهستانی، وسایل سرگرمی کودکان، و تأسیس باغ وحش به صورت زیباترین تفرجگاههای شهر در آمده است. در ش استخر کوه سنگی، به فاصله‌ی ۴۵۰ متر، ایوان کوه سنگی به چشم میخورد که در دوره‌ی صفویه بنا شده است، و در میان آن قبر میرزا ابراهیم رضوی نامی قرار دارد. ← مقبره‌ی خواجه ربیع و آرامگاه فردوسی (← فردوسی)، در آن واقع است.

مؤسسات فرهنگی و سایر مؤسسات آن. مشهد مرکز مطالعات الاهیات و شرعیات اسلامی در ایران بوده است و مدارس زیادی در آن به آموزش این مباحث مشغولند. از مدارس قدیمی آن ← مدرسه‌ی دودر، ← مدرسه‌ی پریزاد، ← مدرسه‌ی بالاسر، و مدرسه‌ی میرزا جعفر (بنای ۱۰۵۹ هق) است که از لحاظ هنری عالیترین مدرسه‌ی قدیمی، و سومین بنای زیبای مشهد (پس از ← آستانه‌ی مشهد و مسجد گوهرشاد) محسوب میشود. سازمانهای فرهنگی نوین آن عبارتند از ← دانشگاه مشهد؛ انستیتو تکنولوژی مشهد (تأسیس ۱۳۴۶ هش)؛ آموزشگاه تکنیسین آزمایشگاهی مشهد (تأسیس ۱۳۴۷ هش)؛ کتابخانه و موزه‌ی آستانه‌ی مشهد. از دیگر سازمانهای آن میتوان مؤسسه‌ی واکسن و سرمسازی رازی، اداره‌ی انتشارات و رادیوی استان خراسان (افتتاح، دی ماه ۱۳۳۸ هش)، و استادیوم ورزشی سمدآباد را نام برد.

ابنیه و آثار تاریخی. از ابنیه و آثار تاریخی آن ← آستانه‌ی مشهد؛ مسجد گوهرشاد؛ مسجد شاه مشهد (← مسجد شاه)؛ مصلای پایین خیابان مشهد (← مصلی)؛ گنبد سبز مشهد (← گنبد)، و تعدادی مدارس قدیمی است که به بعضی از آنها قبلاً اشاره شد.

تاریخ

شهر مشهد قدمت چندانی ندارد، در واقع بعد از ویرانی شهر قدیم طوس بود که اهمیت آن روز به روز بیشتر شد. شهر از توسعه‌ی قریه‌ی باصفای سناباد (sanābād)، که ح ۴فرسخی شهر قدیم طوس قرار داشت به وجود آمد. در سناباد باغی بود که هارون‌الرشید، خلیفه‌ی عباسی (فت ۱۹۳ هق)، و امام رضا ع (فت ۲۰۳ هق) در آن مدفون شدند. در قرن ۴م هق گرداگرد این دو مدفن حصار بسیار مستحکمی ساخته شده بود. در حمله‌ی مغول (۶۱۷ هق) صدمات سنگینی بر طوس و اطراف آن وارد آمد و ساختمانهائی که بر دو قبر سناباد شده بود و...

(۱)Masham (۲)glanders (۳)Méchain (۴) Mishnah

ران شد، ولی این دو قبر، بر اثر توجه ثروتمندان شیعه، دوباره نوسازی شد. حمدالله مستوفی (قرن ۸م هق) از نخستین کسانی است که سناباد را "مشهد" نامیده، و از آن به بعد به همین نام مشهور شده است. مشهد از همین زمان رفته رفته به صورت شهری بزرگ در آمد. چند سال بعد که ابن بطوطه آن را دیده از آبادانی، بزرگی، بازارهای معمور، و شکوه و تزیینات قبر امام رضا ع یاد کرده است.

مسعود I غزنوی، برای حفظ بقعه‌ی امام رضا ع، باروی مستحکمی بر گرد شهر بنا کرد. ترکان غز، پس از وفات سلطان سنجر، موفق به تسخیر شهر شدند، در دوره‌ی غازان خان مغولها بار دیگر به این شهر لشکر کشیدند. شاهرخ تیمور و زوجه‌اش گوهر شاد در آبادی شهر کوشش بسیار کردند.

با ظهور صفویه فصل تازه‌ای در شکوه و آبادانی مشهد آغاز، و با رسمیت یافتن مذهب شیعه اهمیت آن روز به روز بیشتر شد. شاه طهماسب I و شاه عباس I صفوی بیش از همه در آبادانی مشهد کوشیدند. در ۹۳۲ هق شهر به تصرف عبیدالله خان ازبک در آمد، و صدمات زیادی به آن وارد شد. عبدالمؤمن خان شیبانی (← عبدالله ابن اسکندر (شیبانی)) شهر را محاصره کرد، و آن را به خون کشید و غارت کرد. شاه عباس I صفوی در ۱۰۰۷ هق ازبکان را از آنجا بیرون راند. احمد شاه درانی، پس از ۸ ماه محاصره، در ۱۱۶۷ هق مشهد را تصرف کرد؛ وی و جانشینش تیمورشاه درانی در این شهر به نام خود سکه زدند. مشهد از هجوم ترکمنها به خراسان سخت آسیب دید، و سرانجام عباس میرزا ولیعهد ترکمنها را که به خراسان هجوم برده بودند بیرون رانده مشهد را مرکز خود قرار داد.

مهمترین حادثه‌ی سیاسی مشهد فتنه‌ی حسن خان سالار بود. در دوره‌ی پهلوی نظم و آرامش در مشهد برقرار شد و شهر رو به توسعه و آبادانی نهاد، و سیمای شهر مشهد بکلی تغییر کرد. از جمله کارهای مهمی که در نیم قرن اخیر صورت گرفته میتوان اینها را ذکر کرد: تأسیس دانشگاه، دبیرستانها، کتابخانه‌ها، و مؤسسات فرهنگی دیگر؛ تأمین آب لوله‌کشی شهر؛ تأسیس بیمارستانها، درمانگاهها، پرورشگاهها، و آسایشگاه مسلولین و معلولین؛ ساختمان ایستگاه راه‌آهن؛ استقرار ایستگاه رادیو و تلویزیون مشهد؛ تأسیس فرودگاه؛ ایجاد میدانها، بولوارها، و خیابانهای جدید و آسفالت‌شده؛ ساختمانهای جدید، باشگاهها، گردشگاهها، پارکها، و ایجاد باغ و صحن رضوان وابسته به آستانه‌ی مشهد، و هتلهای متعدد (در ۱۳۵۲ هش هتل بسیار مجللی که از طرف بانک عمران ساخته شده بود افتتاح شد). نیز ← آستانه‌ی مشهد.

مشهد (maŝhad)، شهرستان (جم ۷۰۶٬۵۵۳ نسمه ۱۳۴۵ هش)، ش استان نهم (خراسان)؛ مرکزش شهر مشهد. از ل و لش محدود است به خاک شوروی. مشتمل است بر بخشهای حومه، احمدآباد، چناران، سرخس، طرقبه، و فریمان، کوهستانی است و بیشتر آبادیهایش در دامنه‌ی کوهها و دره‌ها واقع شده‌اند. رشته‌کوه معروف بینالود مرز طبیعی آن را با شهرستان نیشابور تشکیل میدهد؛ کوه هزار مسجد در آن ممتد است. به وسیله‌ی کشفرود و ریزابه‌های آن، هری رود (که قسمتی از خاک سرخش را مشروب میسازد)، و جامرود (به وسیله‌ی بند فریمان)، مشروب میشود. هوای آن متغیر و فصولش نامنظم است. هوا در تابستان گرم و در زمستان فوق‌العاده سرد است. بادهای خشک دارد. چشمه‌ی گیلاس، چشمه‌ی سبز، و چمن قهقهه (مرغزاری بدیع و چمنی نسبةً وسیع، در نزدیکی شهر قدیم طوس؛ ← قهقهه، ده) در آن قرار دارند. محصولات عمده‌ی آن غلات، حبوبات، پنبه، زیره، زعفران، چغندر قند، خشکبار، و انواع میوه است. فراورده‌های دامی و پوست قراگل دارد. در کوههای آن جنگل پسته‌ی کوهی و ورس (← سرو کوهی) روییده است. معادن سرب، زغال سنگ، و سنگ مرمر دارد. چشمه‌ی آب معدنی دارد، قالیهای آن معروف است. کارخانه‌ی قند دارد.

آثار تاریخی آن عبارتند از گنبد هارونیه، در شهر قدیم طوس، که بنای اصلی آن را به قرن ۸م هق نسبت میدهند. این بنای مربع‌شکل دارای گنبدی با پوشش آجری است. در قسمت ل آن ساختمان محراب گچبری شده دیده میشود. مقبره و مناره‌ی غزنوی سنگ بست؛ میل اخنجان (← میل)؛ میل رادکان (← میل)؛ و رباط شرف (robāte šaraf)، بنائی از قرن ۶م هق، در سرخس، که بانی آن شرف‌الدین، وزیر سلطان سنجر سلجوقی، است. کتیبه‌ی ایوان شمالی آن مورخ ۵۴۹ هق است. این بنای عظیم از جمله‌ی مهمترین بناهای تاریخی خراسان محسوب میشود. از دیگر آثار تاریخی آن میتوان ← مقبره‌ی بابا نعمان، ایوان طرق، و بازه‌ی هور را نام برد. نیز ← خراسان.

مشهد، آستانه‌ی یا **آستان قدس رضوی**، مدفن امام رضا ع، در شهر مشهد. این بنا از باشکوهترین ابنیه‌ی مقدس و تاریخی ایران محسوب میشود و زیارتگاه شیعیان جهان است. مجموعه‌ی بناهای آن را از لحاظ معماری، کاشیکاری، گچبری، تزیینات، رنگامیزی، نقاشی، حجاری، خطاطی، آینه‌کاری، فلزکاری، و سایر رشته‌های هنری گنجینه‌ای از هنرهای ظریفه دوران اسلامی میدانند.

آستانه‌ی مشهد از بناهای متعددی تشکیل شده که از آن جمله میتوان بناهای زیر را نام برد:

۱ـ حرم مطهر، محوطه‌ای است که سابقاً چهارگوش بود (شکل ۱ ص ۲۷۸۳)، ولی در ۱۳۴۲–۴۴ هش، پس از توسعه‌ی آن، به صورت شکل ۲ ص ۲۷۸۳ در آمده. سقف آن گنبدشکل است، و ارتفاع آن تا زیر گنبد به ۱۸٫۸ متر می‌رسد. در چهار سوی آن چهار صفه (ایوان) قرار گرفته است که رفت و آمد از طریق آنها صورت میگیرد. در ازاره‌ی آن کاشیهای بسیار نفیسی، مورخ ۵۱۲، ۶۱۲ و ۷۶۰ هق، به کار رفته است. صندوق چوبی و قدیمی قبر مطهر، که کتیبه‌ای به خط علیرضای عباسی بر روی آن حک شده، مورخ به سالهای ۱۰۲۲ هق، و تقدیمی شاه عباس I صفوی است. در ۱۳۱۱ هش این صندوق، به علت پوسیدگی، از داخل ضریح برداشته شد و صندوق دیگری از سنگ مرمر به جایش گذاشته شد. گنبد زرین حرم مطهر دوپوشه است، که از خارج طلاکاری شده و در دور گنبد کتیبه‌ای به خط علیرضای عباسی به چشم میخورد که حاکی از تعمیر و تزیین گنبد به فرمان شاه عباس I صفوی است که از 1010 هق شروع و در 1016 هق پایان یافته است.

۲ـ صحن عتیق، به شکل مربع مستطیل با چهار ایوان بزرگ در ل حرم قرار دارد. ایوانهای شرقی و غربی آن دارای سردر زیبا و مزین به کاشیکاری نفیس است. قسمتی از این صحن از بناهای علیشیر نوائی، وزیر سلطان حسین بایقرا، و قسمت دیگر به فرمان شاه عباس I صفوی ساخته شده است. ایوان شمالی صحن به ایوان عباسی و ایوان جنوبی آن، که از ابنیه‌ی علیشیر نوائی است، به ایوان طلا یا ایوان نادری معروف است؛ و چون طلاکاری این ایوان در ۱۱۴۵ هق به فرمان نادر شاه افشار صورت گرفته، ایوان طلای نادری خوانده میشود. این ایوان دارای تزیینات گوناگون، کتیبه‌های متعدد، و چهار در نقره است. گلدسته‌های طلا که بر روی ایوانهای عباسی و نادری قرار دارند از آثار شاه طهماسب I صفوی و نادر شاه افشار است، که به ترتیب در ۹۲۰ هق و ۱۱۴۵ هق بنا شده‌اند.

۳ـ دارالحفاظ (dāro'l-ḥoffāz) رواقی است که در ج حرم بین حرم و مسجد گوهر شاد قرار دارد و از بناهای گوهر شاد، بانی مسجد گوهر شاد است که در اوایل قرن ۹م هق بنا شده است. در این محل عده‌ای قاری (حفاظ) با تشریفات خاصی قرآن تلاوت میکنند.

۴ـ دارالسیاده (dāro's-siāda)، در ضلع غربی حرم واقع شده، و از بناهای گوهر شاد است که در اوایل قرن ۹م هق ساخته شده، و از بزرگترین رواقهای حرم محسوب میشود. کف آن از سنگ مرمر مفروش شده است. در زمان شاه سلیمان صفوی I، بر اثر زلزله، خسارتی دید که بلا فاصله تعمیر شد.

۵ـ گنبد حاتم خانی، ش حرم، که توسط حاتم بیگ اردوبادی ساخته شده (1010 هق)؛ داخل آن با سنگهای مرمر ممتاز و کاشیکاری معرق تزیین یافته است.

۶ـ گنبد الله‌وردی خان، در ل‌ش حرم قرار دارد؛ بانی آن الله‌وردی خان، و از لحاظ معماری و کاشیکاری جالب توجه است.

۷ـ دارالضیافه (dāro'z-ziāfa)، رواقی بین عمارت صحن جدید و گنبد الله‌وردی خان. کتیبه‌ای مورخ ۱۰۲۲ هق، به نام شاه عباس I صفوی دارد. چون بعضی از مجالس پذیرائی در آن تشکیل میشد آن را دارالضیافه خوانده‌اند.

۸ـ توحیدخانه، رواقی در ل حرم متصل به رواق پشت سر مبارک؛ بعضی آن را از آثار ملا محسن فیض کاشانی میدانند و برخی عقیده دارند که وی در آنجا تدریس میکرده است.

۹ـ صحن جدید، واقع در ش حرم، به طول ۸۱٫۵ و عرض ۵۱ متر، در زمان فتحعلی شاه قاجار بنا شده، و در زمان محمد شاه قاجار با کاشیکاری تزیین یافته است؛ تاریخهائی از سال‌های ۱۲۶۲ و ۱۲۷۱ هق دارد.

شکل ۱. وضع قبلی حرم مطهّر قبل از توسعه (ابعاد به متر است)

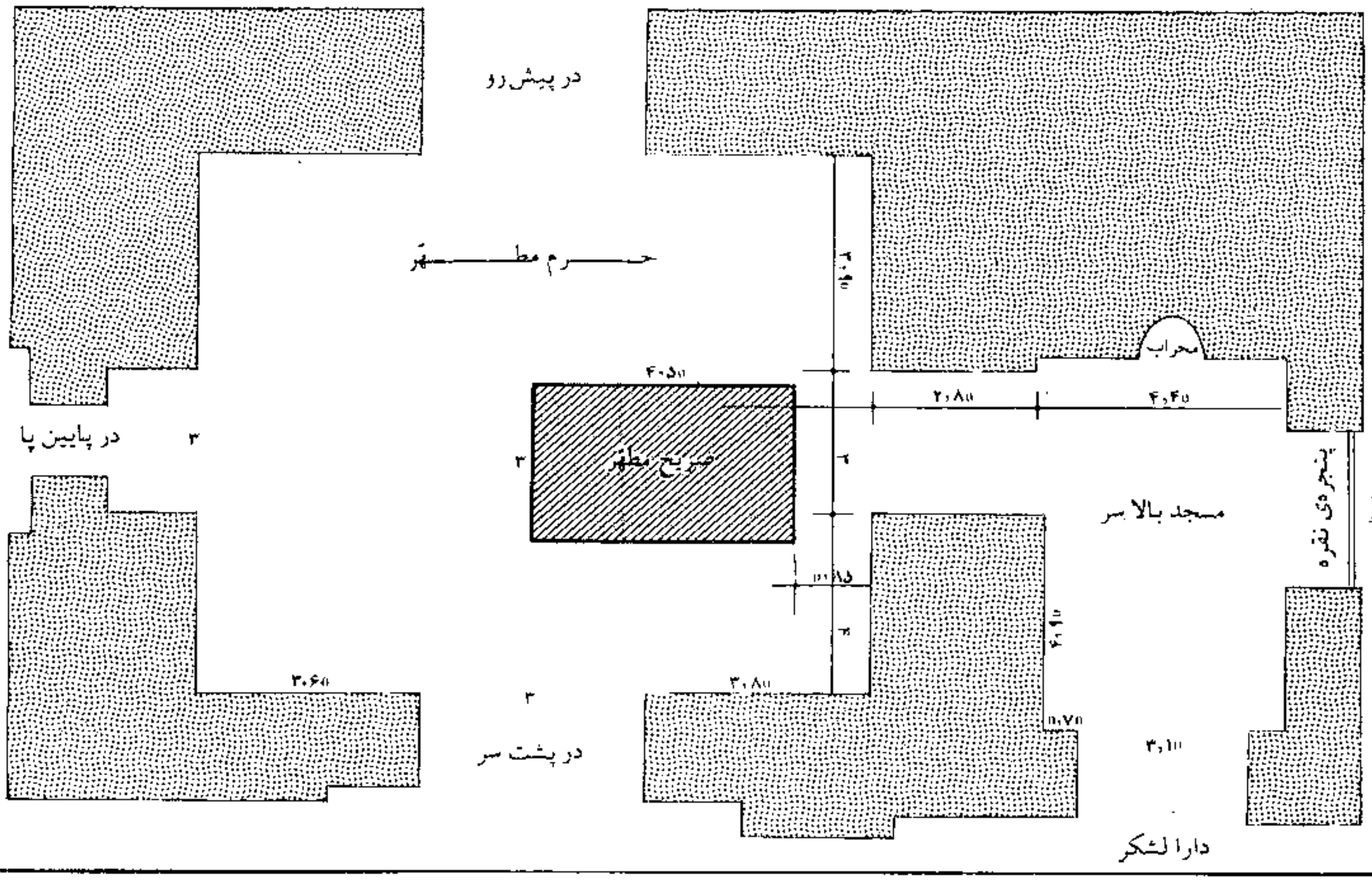

شکل ۲. وضع فعلی حرم مطهّر بعد از توسعه (ابعاد به متر است)

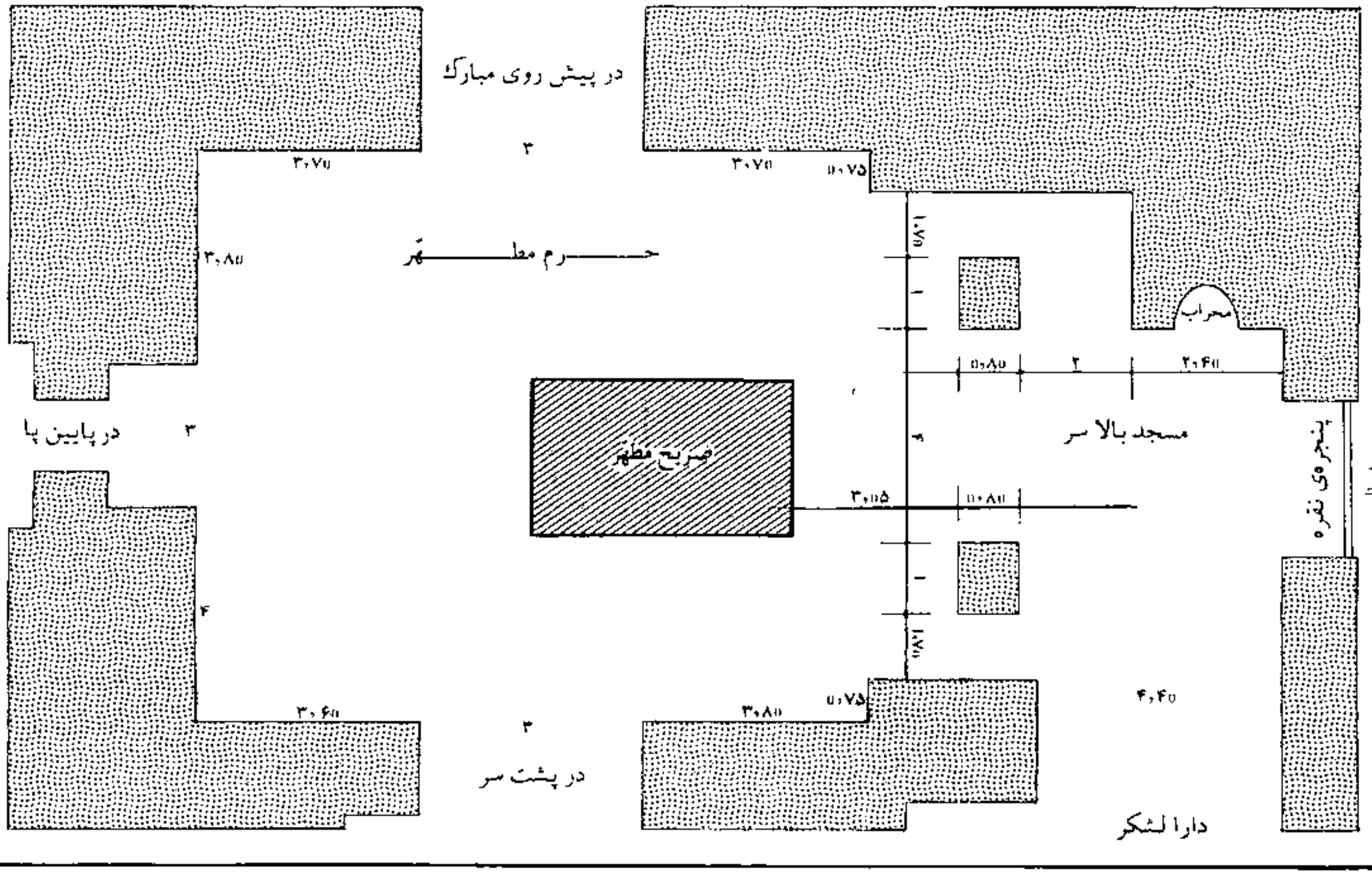

۱۰- موزه و کتابخانه، که بنـای آن در ۱۳۱۶ هش شروع و در ۱۳۲۴ هش پایان یافته است. تعـداد کتب و جزوات کتابخانـه‌اعم از خطی و چـاپی‌ـدر پایان اسفند ماه ۱۳۴۷ هش بالغ بر ۶۱٬۱۳۶ مجلد (قـرآن، ۵٬۲۸۶ جلد) بوده است. نیز ← ملک، کتابخانه‌ی ملی.

۱۱- ← مسجد گوهرشاد.

تاریخ

در باره‌ی این بنای معظـم روایـات زیـاد است، حتی بعضی بنای اولیه‌ی آن را به اسکندر مقدونی نسبت میدهند؛ ولـی آنچه مسلـم است بنای اصلی آن قبل از رحلـت (۲۰۳ هق) امـام رضا ع وجـود داشته است. از قـرن ۹م هق نیـز بزرگان و پـادشاهـان در تـزیین و تکمیل آن کوشیده، صحنهـا و ابنیه‌ی مختلـف آستانـه را ساخته، و با ایوانهای طـلا، مناره‌هـای زریـن، کاشی و آینه، درهای طـلا و نقره بـه آن زینت بخشیده‌اند. از حوادث مهم تـاریخی آن میتوان به نکات زیر اشاره کرد. سبکتکین به علت تعصبات دینی و جهـات دیگر قبـه‌ی آستانـه‌ی مشهد را ویران کرد و امر به آزار زائـرین آن حضرت داد (ح ۳۸۰ هق). سلطان محمود غـزنوی، پس از بازگشت از فتح هند، بارگاهی معظم و قبه‌ی رفیعی بر آن بر افـراخت. در حمله‌ی تولی خان به خراسان، صدماتی بـر آن وارد آمـد که بـه فرمان الجایتو مرمت شد. در ۱۰۸۴ هق بـر اثر زلزله‌ی شدیدی آسیب دید که به فـرمان سلیمان I صفوی تعمیر شد. در دهم ربیـع الثانـی ۱۳۳۰ هق روسها آن را به توپ بستند و در ایـن حادثه عده‌ی زیادی از مردم بیگناه کشته شدند.

مشهد، دانشگاه. سابقه‌ی تأسیس دانشگاه مشهد به "آموزشگاه عالی بهداری" بـاز میگردد که در ۱۳۱۸ هش تأسیس شده بود. این آمـوزشگاه در ۱۳۲۸ هش تبدیل به دانشکده‌ی پـزشکی شد که اساس دانشگـاه مشهد محسوب میشود. در ۱۳۳۴ هش، بـا تشکیل دانشکـده‌ی ادبیات، دانشگـاه مشهد تأسیس شد؛ در ۱۳۳۷ هش نیـز دانشکده‌ی علوم معقول و منقول به آن افزوده شد. بر طبق نشریه‌ی وزارت علوم و آمـوزش عالـی (۱۳۵۲ هش) دانشگاه مشهد مشتمل بوده است بر دانشـکـده‌های پـزشکی، ادبیـات و علـوم انسانـی، الاهیات، علوم، علـوم داروئی و تغـذیه، دندانـ پزشکی، دامپزشکی، و مؤسسات دیگر. در ۱۳۵۳ هش نام آن به **دانشگاه فردوسی** تبدیل شد.

مشهد، مسجد شاه: ← مسجد شاه.

مشهد اردهار، دهستان، ← مشهد اردهال.

مشهد اردهال (mašhade ardahāl) یا **مشهد اردهار** یـا **اردهال یـا اردهار،** دهستـان (جـ ۳٬۵۲۲ سش ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش قمصر، شهرسـتان کاشان، استـان مـرکزی (تهران)؛ دارای ۷ آبادی. کوهستانی، و خوش‌آب و هوا است. سابقاً جزء بخش کهک از شهرستان قم بـود. مرکـزش، **مشهد اردهـال** (جـ ۱٬۱۰۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۶۳کیلـومتـری لغ قمصر، و ۴۹کیلومتـری غ کاشان قـرار دارد. بقعـه‌ی امامـزاده سلطانعلی ابـن محمد باقـر در آن است. بنای اصلـی آن از دوره‌ی مغـول است، و در زمـان صفویه و قاجاریه تعمیرات، الحاقات، و تزییناتی در آن صورت گرفته است. ایـن بنـای باشکوه دارای ایوانـی مـرتفع، ۲ گلدسته‌ی مـزین به کاشیکاری، و گنبد کوتاهی است. یکی از مراسم جالب توجه آن قالی‌شویان (شوران) است، که هر سال در نزدیکترین جمعه به روز ۱۷ مهر با تشـریفات خـاص و شور و هیجان، بـه یـاد شهادت سلطانعلی ابـن محمد بـاقـر، صـورت میگیرد. جریان مراسم بدین ترتیب است که مردم زیادی از کاشان و آبادیهای دیگـر در آنجا جمع می‌شوند، و در روز موعود (جمعه) با شور و هیجان در این مراسم شرکت میکنند. آنگاه اهالی فین قالی آستانـه‌ی امامـزاده را سر دست گرفته به جانب آبـی که در ۸۰۰متری بقعـه جـاری است، میبرند، و جمعی دیگر از مردم چـوب بـه دست فین در اطراف حاملین قالـی حـرکت میکنند و نمیگذارند که دست دیگران به قالـی برسد. در ح 100 متر به آب مانده شروع به دویـدن کرده قالی را کنار آب قرار میدهند و آنگاه چوبهای خود را به آب زده قالی و حاملین آن را خیس میکنند. دوبـاره قالـی را سردست گرفته و بـه همان وضع به امامزاده بـاز میگـردانند. عـلت اینکه حمل قالی به اهالی فین اختصاص داشته و کسان دیگر نباید به آن دست بزنند ایـن است که اهالی فین به یاری سلطانعلی رفته و جنازه‌ی او را دفن کرده بودند. بـه خـاطر این مـراسم، مشهد اردهال به مشهد قالـی‌شویان (شوران) نیز معروف است.

مشهدالکـوبـه (mašhade'l.kube)، ده (جـه ۱٬۳۴۲ سش ۱۳۴۵ هش)، ناحیه‌ی فـراهان (فراهان سفلی) شهرستـان اراک، استـان مـرکزی (تهران)؛ چ‌ش ساروق. محصولاتش غلات و پنبش است. قالیچه‌بافی دارد.

مشهد آهنگران، ده، مشهد: ← مشهد کاوه.

مشهد رضا: ← مشهد، شهر.

مشهدریزه، ده، تربت جام: ← میان‌ولایت.

مشهدسر، شهر و بندر، مازندران: ← بابلسر.

مشهد طوس: ← مشهد، شهر.

مشهد علی: ← نجف، شهر، عراق.

مشهد قالی‌شوران، دهستان: ← مشهد اردهال.

مشهد قالی‌شویان، دهستان: ← مشهد اردهال.

مشهد کاوه (mašhade kāve) یا **مشهد آهنـگران،** ده (جـه ۱٬۲۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستـان و بخش چادگان، شهرستان فـریدن، استان دهـم (اصفهان)؛ ۳۰کیلـومتری ج داران. محصولاتش غلات، حبوبـات، و سیب زمینی است. بـه زادگاه کاوه‌ی آهنگر معروف است، و میگوینـد که قبر او و پسرش قارن در آنجا است.

مشهد گنـج‌افـروز (mašhade ganj.afruz)، دهستان (جـه ۴۱٬۴۷۷ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهـرستان بابل، استان دوم (مـازندران)؛ دارای ۷۱ آبـادی. رود بابل و رودهای کوچک محلی مشروبش میکنند. محصولاتش برنج، پنبه، کنف، نیشکر، و غلات است. آبادیهای مهـم آن عبارتند از: ابوالحسن کلا (kalā ـ؛ جه ۱٬۵۴۴ سش ۱۳۴۵ هش)، ح ۱۷کیلومتری ج بابل؛ پایین‌گتـاب (pāyin.gatāb؛ جـه ۲٬۸۲۰ سش ۱۳۴۵ هش)، ۱۴کیلومتری ج بـابل؛ پـایین‌گنج‌افـروز (جـه ۲٬۱۳۰ سش ۱۳۴۵ هش)، ۱۱کیلـومتری ج بابل؛ دونسر (dunc-sar؛ جه ۱٬۲۴۷ سش ۱۳۴۵ هش)، ۹کیلومتری ج بابل؛ روشن‌آباد (rōšan-ābād)؛ جه ۱٬۸۸۴ سش ۱۳۴۵ هش)، ۸کیلومتری ج بابل؛ سیاه‌کلامحله (siāh.kalā.mahalle)، ۴کیلومتری ج بـابـل‌ـکه در مآخـذ سرشماری ۱۳۴۵ هش بـه صـورت ۲آبـادی سیاه‌کلامحله‌ی شرقی (جه ۱۲۹۰)، و سیاه کلامحله‌ی غـربی (جه ۱۹۲)، آمده است. در همین مآخذ نـام دهستان به صورت گنج‌افروز ذکر شده است.

مشهد مـادر سلیمـان، شیـراز: ← مشهد مرغاب؛ بازارگاد؛ جمشید.

مشهد مرغاب (mašhade morqāb) یـا **مشهد مادر سلیمـان،** دهستـان (جه ۴٬۷۶۴ سش ۱۳۴۵ هش)، ل بخش زرقان، شهرستـان شیـراز، استان هفتم (فـارس)؛ دارای ۷ آبـادی. از سردسیرات فارس محسوب میشود. رود سیوند یـا مـرغاب (← پلوار) مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، چغندر قند، و میوه است. قالیبافـی دارد. جاده‌ی آسفالته‌ی اصفهان‌ـ شیراز از ش آن میگذرد. در کنار این جاده دشت معروف مـرغاب واقـع شده که ویرانه‌های شهر باستانـی پازارگاد و آرامگاه کوروش کبیر در آن قرار دارند. ایـن آرامگاه چهارگوش بر روی صفه‌ی شش‌طبقـه‌ی سنگـی، متشکل از قطعات سنگ سفیـد، ساخته شده و ح ۱۲ متـر ارتفـاع دارد. در آن دو قبـر دیـده میشود که یکی را آرامگـاه کوروش کبیر و دیـگری را قبر همسر وی میـدانند. در دوره‌ی اتابکان فارس دشت مرغاب مورد توجه قرار گرفت و تصرفاتی در آرامگاه کوروش بـه عمل آمـده تبدیل به مسجد شد. در صحن آرامگاه بر سنگ‌نبشته‌هائی تـاریخهای ۶۱۲ و ۶۲۱ هق بـه چشم میخورد.

مشهد مقدس: ← مشهد، شهر.

مشهد میر بزرگ، بنای بزرگ قـرن ۹م هق، در آمل که شاهان صفویه بـر آبـادی و عظمت آن افزودند.

مشهور، حدیث (hadise mašhur) حـدیثی که بیش از سه نفـر از روات نقـل کرده‌انـد، و در اصطلاح بعضـی از محدثین مشهور، حدیثی که در میان اهل حدیث شهر نقـل دارد، مـانند حدیث انما الاعمال بالنیات.

مشیانه: ← کیومرث.

مشیخه (mašixa). **۱-** در اصطلاح محـدثین و علمای رجـال، سلسله‌ی مشایـخ یـک محدث که بین او تا صحابی رسول یا معصوم کشیده میشود، و بدین گونه، حدیث و خبری که محدث سلسله‌ی اسناد آن را جداگانه ذکر نمیکند، میتوان سلسله‌ی اسناد آن را از طریق معرفت بر مشیخه‌ی او تعیین کرد. بـدیـن ترتیب، مشیخه‌ی محدثین کتابهائی است در بیان احوال مشایخ آنها به طور توالی تا زمان پیغمبر ص یـا معصوم، و در حقیقت نوعی است از کتب راجع به رجـال. از جمله‌ی این‌گونه مشیخات است مشیخه‌ی صدوق، و آن بخشی است از من لایحضره الفقیه، که چـون مؤلف در اصل کتاب در بیان هر خبر فقـط نام آخرین گوینده‌ی آن را ذکر میکند (بدون ذکر سلسله‌ی اسناد در هر مورد)، درین بخش نـاچار سلسله‌ی روایات خود را از هـر راوی که ذکرش در کتاب آمده است فهرست‌وار یاد میکند، و سلسله‌ها را یکجا به هم پیوند میدهد. بر مشیخه‌ی صدوق شرح‌

های متعدد نوشته‌اند، و از آن جمله است شرح‌هائی که صاحب معالم، مجلسی، و علاءالدین گلستانه بر آن نگاشته‌اند. مؤلف اخیر مشیخه‌ی صدوق را به ترتیب دوایر مرتب کرده است، به این نحو که در هر دایره نام صدوق در وسط و دور آن نام چند تن از مشایخ اوست، و دور آنها نام مشایخ هر کدام، و همین ترتیب میرود تا به امام ع برسد. غیر از صدوق، از بعضی محدثین معروف دیگر نیز مشیخه‌هائی باقی مانده است، که در فهرست شیخ طوسی و سایر فهارس و همچنین در کتاب الذریعه، نام عده‌ای از آنها آمده است. ۳- در نزد صوفیه نیز، مشیخه اصطلاح است برای سلسله‌ی مشایخ یک شیخ که بین او است تا مؤسس سلسله‌ی طریقت او (← طریقت؛ سلسله). درین مشیخه‌ها غالباً سلسله‌ی سند و نسبت خرقه و سلسله‌ی تلقین ذکر شیخ بیان میشود، چنانکه اجازه‌ی شیخ به دستگیری و ارشاد، که هر شیخ از جانب شیخ خویش دریافت داشته است، ولایت‌نامه و کرسی‌نامه نیز خوانده میشود.

مشیرالدوله (moširo'd.dōle)، لقب **میرزا نصرالله خان نائینی**، فت ح ۱۳۲۸ هق، از رجال معروف اواخر عهد ناصرالدین شاه و عهد مظفرالدین شاه قاجار. وی در طی مراتب اداری مورد توجه امین‌السلطان واقع شد و ترقی کرد. بعد از فوت محسن خان مشیرالدوله، امین السلطان لقب و مقام او را جهت وی گرفت، و میرزا نصرالله وزیر خارجه شد. پس از آن، با وجود عزل امین‌السلطان، وی همچنان بر سر کار بود، و مقارن نهضت مشروطیت، بعد از عزل عین‌الدوله، مظفرالدین شاه صدارت را به وی داد، و امضای فرمان مشروطیت در دوره‌ی صدارت وی بود. بعد از وفات مظفرالدین شاه نیز مشیرالدوله بر سر کار بود تا آنکه محمد علی شاه امین‌السلطان را دگربار صدارت داد. در امضای امتیازنامه‌ی دارسی شرکت داشته است.

مشیرالدوله، میرزا حسن خان (moširo'd.dōle)، معروف به **پیرنیا**، ۱۲۹۰ هق ۱۳۱۴ هش، از رجال مشهور اواخر عهد قاجاریه و اوایل دوره‌ی پهلوی؛ پسر ← میرزا نصرالله خان **مشیرالدوله**. وی در مکو تحصیل علم حقوق کرد، و چندی بعد، در زمان وزارت خارجه‌ی پدرش، با لقب مشیرالملک به سفارت سن پطرزبورغ رفت. در زمان سلطنت محمد علی شاه به وزارت عدلیه و وزارت خارجه رسید (۱۳۲۵ هق)، و حتی در دوره‌ی استبداد صغیر وزارت داشت. بعد از فتح تهران نیز در کابینه‌ی سپهدار تنکابنی به وزارت عدلیه رسید (۱۳۲۷ هق). در ۱۳۳۳ هق چندی رئیس‌الوزرا شد، اما بعد از ۴۰ روز استعفا داد، و بعد از آن نیز مکرر وزارت یافت، و در ۱۳۳۸ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ هق نیز به ریاست وزرا رسید. در دوره‌ی هفتم مجلس به نمایندگی تهران انتخاب شد، ولی استعفا کرد و به مجلس نرفت و در خانه نشست. میرزا حسن خان مشیرالدوله یک دوره‌ی تاریخ مفصل ایران پیش از اسلام را، تا آخر دوره‌ی اشکانیان، در سه مجلد به نام ایران باستان و یک دوره‌ی مختصر تا پایان دوره‌ی ساسانیان به نام ایران قدیم تألیف کرد، و در تدوین آنها از تحقیقات و آثار نویسندگان یونانی و رومی و مستشرقین فرنگی استفاده کرد. اثر دیگر او به نام ایران باستانی شامل قصه‌ها و اساطیر باستانی است. مشیرالدوله در دوره‌ی وزارت عدلیه قوانین جدید و جالب توجهی تهیه و وضع کرد، ولی به سبب اخراج عده‌ای از قضات بدون محاکمه و بر خلاف قانون اساسی، تا حدی نارضائی روشنفکران را فراهم کرد. مدرسه‌ی نظام از تأسیسات اوست.

مشیرالدوله، میرزا حسین خان: ← حسین خان سپهسالار، میرزا.

مشیرالدوله، میرزا سید جعفرخان: ← جعفر خان مشیرالدوله.

مشیرالدوله، یحیی خان: ← یحیی خان مشیرالدوله.

مشیرالدوله‌ی پیرنیا: ← مشیرالدوله، میرزا حسن خان.

مشیرالسلطنه (moširo's.saltane)، لقب **میرزا احمد خان**، معروف به **منشی‌باشی**، فت ۱۳۲۹ هق. از رجال دوره‌ی ناصری و از درباریان مظفرالدین شاه و محمد علی شاه قاجار. در ۱۲۹۷ هق به وزارت و پیشکاری مظفرالدین میرزا منصوب و به آذربایجان فرستاده شد؛ اما اندکی بعد به علت فتنه‌ی شیخ عبیدالله در حدود آذربایجان غربی، ← میرزا حسین خان سپهسالار به جای او به آذربایجان اعزام شد. از ۱۳۲۵ هق به بعد ۴ بار نخست‌وزیر و وزیر کشور بود، و در دوره‌ی دوم نخست وزیریش محمد علی شاه مجلس را به توپ بست. پس از خلع محمد علی شاه، مشیرالسلطنه به سفارت عثمانی پناهنده شد. در اواخر ذیحجه‌ی ۱۳۲۹ هق، هنگامی که سوار کالسکه از خیابان میگذشت هدف گلوله قرار گرفت، و اندکی بعد در گذشت.

مشیز (mašiz) یا **بردسیر** (bardasir)، بخش (جم ۳۰'۴۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ مرکزش مشیز. هش‌ـ تمل است بر ۴ دهستان مشیز یا بردسیر (جم ۱۰'۵۸۷ سث ۱۳۴۵ هش؛ دارای ۳۵ آبادی)، ده تازیان، قلعه عسکر، و نگار. این بخش میان کرمان و سیرجان بر فلات مرتفعی که کوههای بلند آن را فرا گرفته واقع شده است، از این رو زمستانهای آن سرد و تابستانهای آن معتدل است. کوههای چهار گنبد، بیدخوان، شاه، و لاله‌زار در ج و غ و کوه پنج در ل آن قرار دارند. محصولاتش غلات، حبوبات، و سیب زمینی است. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش بخش مشیز در جزء شهرستان بم تشکیل، و در تیر ماه ۱۳۲۴ هش ضمیمه‌ی شهرستان سیرجان شد.

مشیز (mašiz) یا **بردسیر** (bardasir)، ده (جم ۴'۳۲۵ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش و دهستان مشیز، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ ۱۱۴کیلومتری ل‌ش سیرجان. به نام قلعه مشیز نیز خوانده میشود. مقبره‌ی سید محمد متعلق به قرن ۷م هق در آن قرار دارد. این بقعه از لحاظ بنای عظیم، تزیینات، خطوط، نقوش، و مقرنس‌کاری بسیار جالب توجه و ارزنده است.

مشیمیه: ← چشم.

مشی و مشیانه: ← کیومرث.

مصا[1] (massā) [عبری، ← فطیر]، نانی که به خمیر آن مایه یا ترش نزده باشند، در ← عید فصح یا عید فطیر یهود به جای نان معمولی نان ور نیامده یا فطیر میخورند، و این یادبود قضیه‌ی تاریخی خروج بنی اسرائیل از مصر است، چه، پس از آنکه مصریان مبتلا به بلاهای دهگانه‌ی مذکور در تورات شدند، قوم یهود را چنان با عجله از مصر روانه کردند که خمیر آنها موقع خروج هنوز ور نیامده بود، و مجبور شدند که در بیابان فطیر بخورند.

مصابیح: ← صاحب مناهل.

مصاحب، غلامحسین (mosāheb)، ۱۲۸۹ هش ـ، دانشمند، محقق، و ریاضیدان برجسته‌ی ایرانی، استاد دانشگاه تهران. پس از پایان تحصیلات متوسطه و اخذ درجه‌ی لیسانس در ریاضیات، برای تکمیل تحصیلات به انگلستان رفت، و در ۱۳۲۷ هش به اخذ درجه‌ی دکتری در ریاضیات از دانشگاه کیمبریج نایل آمد. دکتر مصاحب، صرف‌نظر از کارهای اداری ـ از ریاست اداره تا مقام معاونت فنی وزارت آموزش و پرورش ـ بیشتر اوقات خود را صرف تحقیق، مطالعه، نویسندگی، و تدریس میکرد. نویسنده‌ای توانا و پرکار بود، و به این کار علاقه‌ی فراوان داشت. یکی از کارهای اساسی وی تأسیس مؤسسه‌ای است برای تحقیق در ریاضیات و تربیت ریاضیدان که توسط دانشگاه تربیت معلم به وجود آمد.

نخستین گام بلند و مؤثر وی انتشار جبر و مقابله‌ی خیام (تهران، ۱۳۱۷ هش) است، که ترجمه‌گونه‌ای بود از کارهای اروپائیان. اما مصاحب خود به تحقیق در موضوع این کتاب پرداخت و، پس از ۲۰ سال، کتاب دیگری به نام حکیم عمر خیام بعنوان عالم جبر مشتمل بر متون و ترجمه‌ی فارسی آثار خیام در علم جبر و تحلیل کارهای جبری وی نوشت که در ۱۳۳۹ هش منتشر شد.

مصاحب علاوه بر تهیه‌ی کتابهای درسی متعدد در رشته‌های مختلف ریاضیات، آثار ارزنده‌ای در ریاضیات از خود به جای گذاشته است که از اهم آنها است، منطق سورت (۱۳۲۷ هش)، آنالیز ریاضی (۲ جلد، چاپ اول ۱۳۴۸ هش، چاپ دوم ۱۳۵۰ هش)، تئوری مقدماتی اعداد (۲ جلد، ۱۳۵۵ هش).

یکی از کارهای اساسی مصاحب اقدام به تهیه‌ی دایرةالمعارف فارسی (کتاب حاضر)، با کومک و همکاری عده‌ی زیادی از دانشمندان در رشته‌های گوناگون است که در ۱۳۳۴ هش سرپرستی آن را عهده‌دار شد (← فرانکلین، مؤسسه‌ی انتشارات). و با کوشش فراوان مسوقق به انتشار جلد اول آن در ۱۳۴۵ هش شد. بخش اول از جلد دوم این مجموعه در ۱۳۵۶ هش منتشر گردید.

مصاحبی، محمد علی: ← عبرت.

مصاحف: ← مصحف.

مصادره بر مطلوب (mosādere) یا **مصادره بر مطلوب اول**، نوعی از مغالطه که در آن نتیجه، به صورت دیگری، عین یکی از مقدمات

(1) matzoth

قیاس باشد، مانند این قیاس: انسان بشر است و هر بشری خندان است، پس انسان خندان است. در این قیاس نتیجه یعنی "انسان خندان است" عین کبری (هر بشری خندان است) میباشد. در اینکه مصادره بر مطلوب ناشی از خطا در صورت قیاس است یا در مادهٔ آن، میان منطقیون اختلاف میباشد. بعضی گفته‌اند که این خطا ناشی از صورت قیاس است زیرا صورت قیاس باید چنان باشد که از مقدمات حکمی تازه که همان نتیجه باشد حاصل آید، و چون در مصادره بر مطلوب نتیجه عین یکی از مقدمات است، حکمی تازه حاصل نشده است، و بنابر این صورت قیاس صحیح نیست؛ و بعضی گفته‌اند خطا در این نوع قیاس از جهت ماده و معنی است زیرا ماده و معنی نتیجه عین ماده و معنی یکی از مقدمات است. تعریف دیگر مصادره بر مطلوب این است که دلیل عین مدعی یا جزئی از آن باشد، مانند آنکه در اثبات اینکه اگر در مثلثی دو زاویه با هم مساوی باشند آن مثلث متساوی الساقین است گفته شود، "زیرا در یک مثلث متساوی‌الساقین دو زاویه با یکدیگر مساوی هستند".

مصالح، مقاومت: ← مقاومت مصالح.

مصباح الارواح: ← جمالی اردستانی.

مصباح الزجاجه علی سنن ابن ماجه: ← سنن ابن ماجه.

مصباح المتهجد: ← شرح باب حادی عشر، طوسی یا شیخ طوسی.

مصباح الهدایه [مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه (mesbāho' l.hedāye va meftāho 'l.kefāye)] کتابی فارسی در تصوف، تألیف عزالدین محمود ابن علی کاشانی، که در واقع ترجمه ماننده‌ای است از عوارف المعارف شهاب‌الدین عمر سهروردی. کتاب مشتمل است بر ده باب و هر بابی ده فصل، و در طی فصول صد گانه، به سبک و شیوه‌ی عوارف المعارف، مباحثی از اصول عقاید دینی و بیان معارف و خواطر و اصطلاحات صوفیه آمده است، و همچنین، مؤلف در باب آداب و رسوم صوفیه و اعمال و اخلاق و مقامات آنها به تفصیل بحث کرده است. عبارت کتاب لطیف و فصیح است، و جای جای به اشعار و اقوال عربی و فارسی آراسته است. عماد فقیه کرمانی این کتاب را به نام طریقت‌نامه (tariqat.nāme) به نظم فارسی در آورده است، و مطالبی نیز از مآخذ دیگر به آن افزوده است. کتاب مصباح الهدایه در تهران چاپ شده است (۱۳۲۵ هش).

مصباح کفعمی (mesbāh-e kafami). نام اصلیش جنة الامان الواقیه و جنةالایمان الباقیه، کتابی اثر ابراهیم‌ابن علی کفعمی.

مصبوغه: ← صبه.

مصحف، در علم بدیع، ← تصحیف.

مصحف (moshaf) [عربی، ← مجموعه نوشته‌هائی که در یک مجلد جا داده شده باشد]، جمعش مصاحف (masāhef)، از نامهای قرآن. پس از رحلت رسول (ص)، که قرآن را در یکجا جمع کردند، آن را مصحف خواندند. ← قرآن، قسمتهای I و III.

مصدر (masdar) [عربی، ← بیرونشو، جای بیرون شدن]، در زبانشناسی و دستور زبان، صورت اسمی فعل که تنها عمل یا حالت فعل را، بدون مقید بودن به زمان و شمار و شخص (چنانکه در فعل مقرر است)، میرساند. نشانه‌ی مصدر در فارسی غالباً پسوندهای تن یا دن یا یدن است که پس از ریشه‌ی فعل میآید، مانند گفتن، خواندن، کوشیدن. اگر "ن" را از آخر مصدر بیندازند، صورت کوتاه‌شده‌ای از مصدر پدید میآید که آن را **مصدر مرخم** (morax-xam) میخوانند، مانند گفت، باخت، دریافت. مصدر مانند اسم همه‌ی حالات اسم را در جمله میپذیرد، اما برخلاف اسم، به سبب دارا بودن مفهوم عمل یا حالت فعل، میتواند، مانند فعل، مفعول صریح، مفعول با واسطه، مسند، قید، و گاه مسندالیه داشته باشد، و مانند فعلْ لازم و متعدی، و معلوم و مجهول نیز دارد.

مصدر الآثار: ← قانی.

مصدر مرخم: ← مصدر.

مصدق‌آباد ده (جمـ ۱۲۵)، دهستان حسنوند، بخش سلسله، شهرستان خرم‌آباد، ۱۶ کیلومتری غ الشتر. ساکنان از طایفه‌ی یوسفوند هستند.

مصدق، محمد (mohammade mosaddeq)، ملقب به **مصدق‌السلطنه**، ۱۲۶۱؟–۱۳۴۶ هش، رجل سیاسی ایرانی، پسر میرزا هدایت؛ متولد تهران. تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق در پاریس و نوشاتل (سویس)، تا درجه‌ی دکتری، به پایان رسانید (۱۲۹۳ هش). در ۱۲۹۳ هش به ایران بازگشت. در ۱۲۹۸ هش به سویس باز گشت. در ۱۲۹۹ هش، به دعوت مشیرالدوله، به ایران مراجعت کرد، و در کابینه‌ی مشیرالدوله به حکومت فارس منصوب شد. از شناسائی دولتی که با کودتای سوم اسفند روی کار آمد امتناع ورزید، و پس از سقوط آن، در دولت قوام‌السلطنه به وزارت دارائی منصوب شد (۱۳۰۰ هش). در ۱۳۰۱ هش به حکومت آذربایجان منصوب شد، ولی بزودی استعفا داد، ولی سال بعد به وزارت امور خارجه منصوب شد. در۱۳۰۳ هش به نمایندگی مجلس شورای ملی از تهران انتخاب شد. با تشکیل مجلس مؤسسان ۱۳۰۴ هش و تفویض سلطنت به سردار سپه مخالفت ورزید، و از آن پس، به علت مداخله‌ی دولت در انتخابات، از سیاست کنار گرفت. مع‌ذلک در تیر ماه ۱۳۱۹ هش بازداشت و در بیرجند زندانی شد. پس از سقوط (۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هش) حکومت رضا شاه، در انتخابات دوره‌ی چهاردهم (۱۳۲۲ هش) و دوره‌ی شانزدهم (۱۳۲۹ هش) مجلس شورای ملی از تهران انتخاب شد. در دوره‌ی چهاردهم، در برابر فشار دولت شوروی برای اخذ امتیاز نفت و شکست میسیون کافتارادزه، طرح قانونی را به مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد که با تصویب آن مقامات دولتی ایران از هر گونه مذاکره راجع به امتیاز نفت ممنوع، و برای متخلفین مجازاتی سنگین مقرر شد (۱۱ آذرماه ۱۳۲۳ هش). مصدق در دوره‌ی شانزدهم رهبری گروه کوچکی از نمایندگان را، که به نام جبهه‌ی ملی معروف شد، بر عهده گرفت و با مبارزه‌ی پیگیر خود در داخل و خارج مجلس نهضتی عظیم به وجود آورد که به ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس‌شرکتی که امروز به نام بریتیش پترولیوم شناخته میشود و در آن روز امتیاز بهره برداری از نفت ایران را به موجب قرار داد ۱۳۱۲ هش در انحصار خود داشت انجامید. مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ هش به نخست وزیری منصوب شد و، در اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، شرکت ملی نفت ایران را به وجود آورد. در تیر ماه ۱۳۳۱ هش، بر اثر اختلاف نظر با شاه بر سر تصدی وزارت جنگ، از نخست وزیری استعفا کرد، و شاه قوام‌السلطنه را مأمور تشکیل دولت کرد. این امر موجب شورش عامه و قیام مردم شد که خواستار عزل قوام السلطنه و اعاده‌ی دولت مصدق شدند (۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ هش)، و بدین گونه، بار دیگر مصدق به نخست‌وزیری منصوب شد؛ وزارت دفاع ملی را هم نخست‌وزیر برعهده گرفت، و پارلمان (مجلس شورای ملی و سنا) اختیارات قانونگذاری وسیعی به وی تفویض کرد. سرانجام در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ هش شاه حکم عزل دکتر مصدق و حکم انتصاب← فضل‌الله زاهدی را به نخست‌وزیری صادر کرد. مصدق حکم را مخدوش دانست و بدان تسلیم نشد. شاه (به اتفاق ملکه) ایران را ترک کرد و رهسپار رم شد. در ۲۸ مرداد همین سال زاهدی دولت دکتر مصدق را با کودتائی، که از قبل طرحریزی شده بود، ساقط کرد، و مصدق و همکارانش را به زندان انداخت. شاه و ملکه پس از کودتا به ایران بازگشتند. دکتر مصدق در دادگاه نظامی محاکمه، و به ۳ سال زندان محکوم شد، و پس از پایان این مدت به ده احمدآباد انتقال یافت و بقیه‌ی عمر را تحت نظر مراقبین در انزوا گذرانید. در ۱۴ اسفند ۱۳۴۶ درگذشت و در همان احمدآباد به خاک سپرده شد.

مصدق السلطنه: ← مصدق، محمد.

مصر[1]، نام رسمی آن **جمهوری متحد عرب** [الجمهوریة العربیة المتحده] کشور جمهوری ۱٬۰۰۲٬۰۰۰ کمم، جمـ ۳۹٬۰۰۰٬۰۰۰ سث ۱۹۷۶)، مشتمل بر گوشه‌ی ش‌ش افریقا و شبه جزیره‌ی سینا از چ‌غ آسیا، پایتخت آن قاهره. از ل به دریای مدیترانه و از ش به بحر احمر و دو باز زوی آن، خلیج سوئز و خلیج عقبه، متصل‌است. شبه جزیره‌ی سینا از ش به فلسطین اشغالی محدود میشود. باریکه‌ی غزه، در چ‌غ فلسطین، به موجب قرارداد ترک مخاصمه (۱۹۴۹) با رژیم اشغالگر قدس، به مصر واگذار شد. در افریقا، مصر از غ با لیبی و از چ با سودان همسایه است. از لحاظ جغرافیائی، مصر همچون بیابانی است که رود نیل از چ به ل در آن جریان دارد و دره و دلتای آن بسیار حاصلخیز است. رود نیل سرزمین مصر را به دو بیابان غربی و شرقی (یا بیابان عربستان) تقسیم میکند. بخش جنوبی مصر را **مصر علیا** و بخش شمالی آن را **مصر سفلی** مینامند. بیشتر سرزمین مصر فلات است و ارتفاع متوسط آن به ح ۳۰۰ متر میرسد. پهنه‌های کم‌وسعت کوهستانی محدود به شبه جزیره‌ی سینا (با کوه سینا به ارتفاع ۲٬۲۸۵ متر که بلندترین قله‌ی این سرزمین است) و کرانه‌ی بحر احمر است. نفت که مهمترین منبع کانی مصر است، به مقدار زیاد در

(1) Egypt

شبه جزیره‌ی سینا اکتشاف شده است؛ در آنجا زغال سنگ نیز استخراج میشود. از فوسفات و منگنز و نمک و طلا نیز در بیابانهای مصر بهره‌برداری میشود. ح ۹۵٪ از جمعیت مصر، و تقریباً همه‌ی سرزمینهای قابل کشت آن (۳٪ همه‌ی اراضی مصر) در دره‌ی نیل و دلتای آن است. با آنکه چگالی جمعیت در مصر فقط ۳۲ نفر در کمه است، چگالی در مناطق حاصلخیز از ۸۰۰ نفر در کمه تجاوز میکند و این مناطق یکی از بزرگترین چگالیهای جمعیت در جهان را دارد. طغیان منظم سالانه‌ی نیل و آبیاری دقیق اراضی، همراه با اقلیم گرم این سرزمین و دراز بودن فصل رشد گیاه، سبب آن است که هرساله، علی رغم فقدان تقریباً کامل بارندگی (جز در کرانه‌های مدیترانه که باران زمستانی دارد)، دو و حتی سه بار از زمین محصول برداشته شود. غلات و نیشکر و انواع سبزی و میوه کشت می‌شود، ولی محصول اصلی پردرآمد مصر پنبه است. سد بلند آسوان (۱۹۶۰–۶۴) ح ۳۰٪ بر اراضی قابل کشت مصر افزوده است، و مقادیر فراوانی انرژی برق از آن میگیرند. صناعت سنتی مصر، که منحصر به ریسندگی و بافندگی پنبه بوده است، در سالهای اخیر گسترش یافته و اکنون سیمان، کود و مواد دیگر شیمیائی، آهن و فولاد نیز در این کشور ساخته میشود. در نزدیکی قاهره مرکز مهمی برای صناعت فیلمسازی وجود دارد. مرکز مهم صنعتی قاهره است، ولی شهرهای دیگری در کرانه‌ی نیل نیز رفته رفته به صورت مراکز صنعتی در میآیند. بیشتر صادرات مصر از طریق بندر اسکندریه صورت می‌گیرد، که مرکز تجارت خارجی این کشور است. واردات بیشتر ماشینهای سنگین و کالاهای تجملی است. مقداری از فرآورده‌های جمهوری سودان نیز از راه مصر صادر میشود. کالاهای صادراتی سودان با کشتی تا نزدیک نخستین آبشار نیل در مصر حمل میشود، و از آنجا به وسیله‌ی راه آهنی که به موازات نیل تا قاهره و اسکندریه کشیده شده، برای صدور به این بندر انتقال مییابد. راه آهنهای کوتاهتری در دلتا و کرانه‌ی مدیترانه و راههای شوسه‌ی چندی در بیابانهای شرقی و غربی ساخته شده است. فرودگاه بین‌المللی قاهره مرکز رفت و آمد ح ۳۰ خط هوائی بین‌المللی است؛ پروازهای داخلی در ۹ فرودگاه داخلی انجام میگیرد. نزدیک ۹۲٪ مصریان مسلمانند (۸٪ بقیه مسیحی و بیشتر از پیروان کلیسای قبطی). پول آن پوند (در ۱۹۷۷ معادل ۱۸۰ ریال) است.

تاریخ

امپراطوری قدیم نیل. دره‌ی رود طویل نیل که از وسط بیابانها میگذرد، با طغیان سالانه و رسوبهای حاصلخیزکننده‌ای که بر اراضی مینشاند، و با آب و هوای یکنواخت این سرزمین، مرکز یکی از قدیمترین تمدنهای بشری بوده است. قدمت این تمدن بسیار شگفت‌انگیز است، و در مقابل سرزمینهای دیگر که تاریخ آنها با سده (قرن) اندازه‌گیری میشود، تاریخ مصر را باید با هزاره اندازه گرفت. در نتیجه‌ی کارهای سر و. م. ف. پیتری و باستانشناسان دیگر، حتی از دوره‌های مقدم بر دوره‌ی تاریخی مصر، اطلاعات فراوان فراهم آمده است. اسناد تاریخی به‌دست‌آمده بسیار زیاد است و، به علت خشکی آب و هوای مصر، همه‌ی آنها بخوبی محفوظ مانده. از روی کتیبه‌هائی‌همچون ← سنگ پالرمو (سلسله‌های اولیه‌از سلاطین مصر)، پس از آنکه راه خواندن خط هیروگلیفی کشف شد (بیشتر توسط شامپولیون)، اطلاعات تاریخی متأخرتر، مخصوصاً نوشته‌های مانتو و به درجه‌ی کمتری، نوشته‌های مورخان یونانی (بالخاصه هرودوتوس)، مایه‌ی روشن شدن معانی کتیبه‌ها شده است، و بالاخره از طومارهای پاپیروسی، که اغلب آنها در آب و هوای خشک مصر علیا محفوظ مانده، اطلاعات فراوان (و گاه مایه‌ی اشتباه)، مخصوصاً در باره‌ی دوره‌های متأخر تاریخ مصر قدیم، فراهم میشود. تحقیق در نوشته‌ها و اسناد مصری، در دوره‌ی جدید سبب پیدایش علم خاصی شده است که مصرشناسی نام دارد. در میان مسائلی که در این علم مورد بحث قرار میگیرد، مهمترین آنها، که بیشتر اختلاف کلمه در آن دیده میشود، مسئله‌ی تعیین تاریخ حوادث است. در تحقیقات مصری تاریخها تقریبی است، و برای سالهای مقدم بر ۳۰۰۰ ق‌م ح ۱۰۰ سال تقریب اضافی یا نقصانی در نظر میگیرند (← گاهشماری، قسمت II). مقارن با تسخیر مصر توسط ایران (۵۲۵ ق‌م)، تعیین قطعی تاریخهای حوادث امکانپذیر میشود. تقسیم تاریخ مصر از دوره‌های باستانی تا زمان اسکندر به ۳۱ سلسله، که طرح آن را مانتو ریخته و مورخان جدید در آن تجدید نظر کرده‌اند، قالب مناسبی است که توالی شاهان و ثبت وقایع به آن بستگی پیدا میکند. در جدول ص ۲۷۸۸ شماره‌ی سلسله‌ها با ارقام رومی آمده، و پس از آن تاریخ تأسیس سلسله و نام پادشاهان یا مهمترین پادشاه این سلسله، با ذکر مهمترین حوادث تاریخی آمده است؛ و چون فترتها و دوره‌هائی وجود دارد که در آنها فرمانروای معروف (یا اصلاً فرمانروای شناخته‌شده) ندارد، در این موارد تنها تاریخ تأسیس سلسله نوشته شده، یا آنها را با دوره‌های شناخته‌تر مخلوط کرده‌ایم.

فرهنگی عالی از زمانهای دور در مصر پیدا شد، و دوران مملکت یا امپراطوری قدیم به پیشرفتهای هنری و عقلی شهرت دارد (← مصری، معماری؛ مصری، هنر؛ مصری، دین). از همان آغاز اعتقاد به الوهیت یا شبه الوهیت شاه (فرعون) وجود داشت، و از آن زمان که مصر زیر فرمان یک فرمانروا وحدت پیدا کرد (ح ۳۱۰۰ ق‌م) تا زمانی که به دست رومیان افتاد ادامه یافت. بنا بر روایات، منس کسی بود که به عنوان شاه مصر علیا مملکت مصر سفلی را در دلتای نیل مسخر کرد و مملکت واحد مصر را به وجود آورد. وی پایتخت خود را از نخیب الکب (al.kab) جدید، نزدیک طیوه به ممفیس منتقل کرد. بازرگانی در مصر، به علت آنکه لازم بود مواد کانی از خارج وارد شود، شکوفان شد. سلسله‌ی III نخستین سلسله‌ای بود که در آن به مقدار زیاد بناهای سنگی و آجری ساخته شد. شاهان این سلسله و بیش از ایشان شاهان سلسله‌ی IV (که میشود گفت مملکت قدیم خاص با ایشان آغاز شد)، سازندگان اهرام بزرگ جیزه بوده‌اند. هرم بزرگ خوفو، نه‌تنها به شاه بلکه به سازمان متحدشده‌ی اجتماع قدیم مصر اختصاص داشته است. این تمرکز تا حدی در دوران سلسله‌ی V شکست پیدا کرد. کاهنان معبد خورشید هیراپولیس قدرت روزافزون یافتند؛ منصب فرمانروایان ایالتی موروثی شد، و به همین جهت نفوذ محلی ایشان همیشه قدرت مرکزی را تهدید میکرد. در قرن ۲۳ ق‌م، مملکت قدیم، پس از مدت درازی شکوفائی تجزیه شد. فرمانروایان محلی بر امور مسلط شدند، و قاعده‌ی ثبت وقایع که به دست حکومت مرکزی صورت میگرفت، تدریجاً از میان رفت و به همین جهت تاریخ این دوره تاریک مانده است. شاهان سلسله‌ی IX تا اندازه‌ای نظم را برقرار کردند، ولی تا ۲۱۳۴ ق‌م که بار دیگر تمرکز در طیوه پیدا شد، وحدت کامل برقرار نشده بود. در قسمت عمده‌ی هزاره‌ی بعد، این شهر پایتخت بود. امپراطوری میانه که توسط سلسله‌ی XI تأسیس شد، در زمان سلسله‌ی XII به اوج شکوه خود رسید. ولی در این زمان دیگر فرعون پادشاه مطلق نبود، بلکه خداوندگار زمینداری بود و فرمانروایان زیر دست او هر کدام زمین و قدرت مخصوص به خود داشت. در زمان سلسله‌ی XII مرز کشور تا آبشار دوم نیل بالا برده شد. نظم در کشور استقرار یافت، زهکشی فیوم آغاز شد (که ایالت حاصلخیز جدیدی بر ایالات مصر افزود)، روش خطنویسی یکنواختی پذیرفته شد، و تمدن مصری به شکوه تازه‌ای رسید. پس از ۲۱۴ سال این سلسله در ۱۷۸۶ ق‌م بر افتاد. در دوره‌ی کم‌شناخته‌شده‌ی پس از آن، مصر مدت یک قرن به تصرف هیکسوسها درآمد، که ظاهراً از مردم سامی نژاد ساکن سوریه بودند.

امپراطوری جدید. احمس I، مؤسس سلسله‌ی XVIII آنان را از مصر بیرون راند، و مملکت یا امپراطوری جدید تأسیس شد. فرمانروایان محلی هم با هیکسوسها و هم با سلسله‌ی جدید مخالف بودند و مقاومت میکردند. آنان که بر سر کار خود باقی ماندند در امپراطوری جدید عنوان مأمور و مدیر داشتند، و زمینهای ایشان به تاج و تخت مرکزی انتقال یافت. مصر قدیم به اوج ترقی خود رسید. مرزهای آن در آسیا پیش رفت و یک ایالت خارجی آن تا فرات گسترده بود. معماری با بناهای عظیم اطراف طیوه بسیار ترقی کرد (← الاقصر و کرنک). انقلاب دینی شگفت‌انگیزی که با آن فرعون اخناتون میخواست یکتاپرستی خورشیدی را در تل العمارنه برقرار کند، با مقاومت فراوان رو به رو شد و او را از پا در آورد. رامسس II از سلسله‌ی XIX با حیتیها در سوریه جنگید و پیمانی با ایشان بست. رامسس III از سلسله‌ی XX مهاجمان دریائی را شکست داد. این مهاجمان دیگر باز نگشتند، ولی پس از آن تمدن مصری بسرعت رو به زوال رفت. در دوره‌ی چند شاه ناتوان که پیاپی به سلطنت رسیدند، کاهنان طیوه عملاً فرمانروائی میکردند، و مدت ۴۵۰ سال نوعی از دین‌سالاری در مصر نفوذ داشت. در دلتای نیل عناصر لیبیائی رفته رفته قدرت پیدا

خوانندگان باید توجه داشته باشند که سنواتی که در تاریخ مصر ذکر شده تقریبی است؛ و حد تقریب از صد سال تا سیصد سال، و گاهی بیشتر، می‌رسد.

"سلسله‌ی 0"

شاهان پیش از سلسله‌های مصر علیا و مصر سفلی. کارهای مسین و سنگبری توسعه یافت.

سلسله‌ی I (ح ۳۱۰۰ ــ ح ۲۸۹۰ ق‌م)

دوره‌ی منس. دارای ۸ یا ۹ شاه. وحدت یافتن مصر. مقابر سلطنتی سقاره و آبیدوس. کاربرد سنگ در ساختمانها برای اولین‌بار. توسعه‌ی کتابت هیروگلیفی.

سلسله‌ی II (ح ۲۸۹۰ ــ ح ۲۶۸۶ ق‌م)

۱۵ شاه. ایجاد رقابت میان پرستش ست و هوروس.

سلسله‌ی III (ح ۲۶۸۶ ــ ح ۲۶۱۳ ق‌م)

۵ شاه.

آغاز سلطنت قدیم مصر

سلسله‌ی IV (ح ۲۶۱۳ ــ ح ۲۴۹۴ ق‌م)

۸ شاه، از جمله سنفرو، خوفو، و خفرع. دوره‌ی ساختن بناهای هرمی بزرگ، از جمله اهرام جیزه.

اعزام هیئتهای معدنکاوی به سینا؛ تجارت با بوبلوس برای خرید الوار؛ استخراج سنگ در آسوان و بیابان نوبه.

سلسله‌ی V (ح ۲۴۹۴ ــ ح ۲۳۴۵ ق‌م)

۹ شاه، از جمله ساحورع (sāhura') و نی‌اوسرع (ni'userra').

ظهور کهانت هلیوپولیسی؛ پرستش رسمی رع. ساختن اهرام با معابد خورشید در ابوسیر (یا بوصیر). تدوین سالنامه‌های سنگ پالرمو.

نبردهائی با لیبیائیها. اعزام هیئتهای بازرگانی به پونت (سومالی؟) و نوبه، آغاز عدم تمرکز قدرت. ظهور فرمانروایان محلی.

سلسله‌ی VI (ح ۲۳۴۵ ــ ح ۲۱۸۱ ق‌م)

۸ شاه، از جمله اوسرکارع، پپی I، مرنرع (merenra')، پپی II، و نیز ملکه‌ای به نام نیتوکریس (nitokris).

افزایش بازرگانی دریائی با بوبلوس و پونت. رشد قدرت فرمانروایان محلی. برپا کردن مقابر اختصاصی بزرگتر و مقابر سلطنتی کوچکتر. دوران سلطنت پپی II درازترین حکومت دوران تاریخ.

پایان سلطنت قدیم

اولین دوره‌ی سلطنت میانه

سلسله‌های X-VII (ح ۲۱۸۱–۲۰۴۰ ق‌م)

شاهان ضعیف از ممفیس حکومت میکردند. فرمانروایان محلی مصر علیا سلسله‌های محلی تأسیس کردند.

بر آمدن سلسله‌ی هراکلئوپولیس (سلسله‌ی IX). فرمانروایان طیوه پیروانی پیدا کردند، و به فرمانروایان هراکلئوپولیس حمله بردند.

آغاز سلطنت میانه

سلسله‌ی XI (ح ۲۱۳۳–۱۹۹۱ ق‌م)

۹ (؟) شاه. ۳ یا ۴ شاه مصر علیا به منتوحوتپ (mentuhotep) معروف بودند.

منتوحوتپ II به مصر وحدت بخشید [ح ۲۰۴۰ ق‌م]. آسیائیها را از دلتا بیرون راند. گشایش مجدد بازرگانی با آسیا و پونت. تسخیر نوبه آغاز شد.

سلسله‌ی XII (۱۹۹۱–۱۷۸۶ ق‌م)

۸ شاه، آمنمحت I، سنوسرت I، آمنمحت II، سنوسرت II، سنوسرت III، آمنمحت III، آمنمحت IV، ملکه سوبکنفرو (sobekneferu).

عصر طلائی هنر و کارهای دستی، رونق و ترقی به مصر باز گشت. مقابر فرمانروایان ثروتمند برپا شد.

انتقال پایتخت از طیوه به فیوم. تجارت با سوریه و فلسطین توسعه یافت. تصرف نوبه‌ی سفلی پایان یافت. کنترول طغیان نیل و اصلاح ارضی در فیوم.

پایان سلطنت میانه

سلسله‌های XIII و XIV (۱۷۸۶– ح ۱۶۵۳ ق‌م)

شاهان متعدد که نام بسیاری از آنان در پاپیروس تورن حفظ شده است.

آغاز دومین دوره‌ی سلطنت میانه

قدرت شاهان متأخر به مصر علیا محدود شد.

سلسله‌های XV و XVI (ح ۱۷۲۰–۱۵۷۰ ق‌م)

۶ "هیکسوس بزرگ" و ۸ [؟] "هیکسوس کوچک".

شاهان هیکسوس از اواریس (پایتخت آنان بر دلتا) حکومت میکردند، و یکی یا دوتای آنها احتمالاً همه‌ی مصر را تحت حکومت داشت.

سلسله‌ی XVII (ح ۱۶۴۵–۱۵۶۷ ق‌م)

۱۷ (؟) شاه شامل ۱۱ فرمانروای طیوه و ۶ شاه مصر علیا، که آخرین آنان سقنن‌رع (seqnen-ra') و کامس بودند.

کامس برای باز گردانیدن آزادی با هیکسوسها جنگید.

آغاز امپراطوری جدید

سلسله‌ی XVIII (۱۵۶۷–۱۳۲۰ ق‌م)

۱۴ فرمانروا: احمس I، آمنحوتپ I، تحوطمس I، تحوطمس II، ملکه حتشپسوت، تحوطمس III، آمنحوتپ II، تحوطمس IV، آمنحوتپ III، اخناتون، سمنخ کارع، توت‌عنخ‌آمون، آی، و حارمحب.

دفع هیکسوسها و تسخیر مجدد نوبه. تجدید سازمان مصر، گسترش معبد آمون در کرنک.

عصر توسعه‌ی مستعمراتی: تصرف فلسطین و سوریه تا فرات، و نوبه تا آبشار چهارم نیل.

مبادلات دیپلوماتیک میان قدرتهای بزرگ. عصر تل‌العمارنه.

بدعت آتون؛ پرستش آمون به امر اخناتون منسوخ شد؛ دگربار توت‌عنخ‌آمون آن را رواج داد.

سلسله‌ی XIX (۱۳۲۰–۱۲۰۰ ق‌م)

۸ شاه: رامسس I، ستی I، رامسس II، مرنپتاح، سه شاه دیگر و یک ملکه.

آغاز عصر رامسس. جنگهای ستی I در فلسطین و سوریه. رامسس II در قادش با حتیها جنگید (ــ رامسس). مرنپتاح لیبیائیها و "مردمان دریائی" را دفع کرد. سلسله در هرج و مرج پایان میگیرد.

سلسله‌ی XX (۱۲۰۰– ح ۱۰۸۵ ق‌م)

۱۰ شاه: ست‌نخت، رامسس III، رامسس IV تا رامسس XI.

ست‌نخت نظم را در مملکت برقرار کرد. رامسس III (۱۱۹۸–۱۱۶۷ ق‌م) در برابر لیبیائیها و "مردمان دریائی" مقاومت کرد.

انحطاط تدریجی مصر، چه در داخل و چه در خارج، با تجزیه‌ی حکومت به پایان رسید.

پایان امپراطوری جدید

سلسله‌ی XXI (ح ۱۰۸۵– ح ۹۴۵ ق‌م)

۷ شاه تانیسی که در شهر تانیس حکومت میکردند، و در ضمن نوادگان حریحور، کاهن عالیرتبه، بر طیوه تسلط داشتند. کوش مستقل شد.

سلسله‌های XXII و XXIII (ح ۹۴۵– ح ۷۳۰ ق‌م)

۹ شاه، و ۵ شاه دیگر یا بیشتر، از نسل مشوش (لیبیائیهای غربی) که مهمترین آنان ششنک I، اوسورکن I (osorkon)، تکلوت I (takelot)، اوسورکن II، و شاهان دیگر به همین اسامی یا نامهای لیبیائی مشابه.

پایتخت حکومت در تانیس و بوباستیس بود. طیوه عموماً تحت تسلط سلسله‌ی XXII قرار داشت، ولی سلسله‌ی مستقلی (سلسله‌ی XXIII) ح ۸۲۰ ق‌م در طیوه تأسیس شد؛ از آن پس حکومت تقسیم شد. اطلاعات ثبت شده از این دوره اندک است.

سلسله‌ی XXIV (ح ۷۳۰– ح ۷۱۵ ق‌م)

۲ شاه؛ پایتخت سائیس، در دلتا.

سلسله‌ی XXV (ح ۷۳۰–۶۵۶ ق‌م)

۵ شاه؛ سلسله‌ی ناپاتا یا حبشیان یا سلسله‌ی کوشیان.

تسخیر مصر در دوره‌ی سلطنت اولین شاه سلسله، پیعنخی (pi'anxi)؛ بازگشت رونق و اعتبار؛ تجدید آیینها و شعائر؛ نفوذ "همسر خدا" در طیوه.

مداخله در امور فلسطین به اختلافاتی با آشور انجامید؛ آشوریان مصر را تصرف کردند، و نکو را به حکومت آن نشاندند.

سلسله‌ی XXVI (ح ۶۶۴–۵۲۵ ق‌م)

۷ شاه، نکوی I، پسامتیک I، نکوی II، پسامتیک II، آپریس، احمس II، و پسامتیک III.

عصر سائیتی، یا عصر رنسانس، بیرون راندن آشوریان. سائیس پایتخت کشوری شکوفان شد. باستانگرائی در هنر. به کار گرفتن مزدوران بیگانه از جمله مردم لیبی و یونان. بنیانگذاری نئوکراتیس. کنترول بر قبرس. شورش سپاهیان علیه آپریس. سیاست یونانی‌گرائی احمس.

تسلط ایران بر مصر

سلسله‌ی XXVII (۵۲۵–۴۰۴ ق‌م)

۸ شاه هخامنشی: کمبوجیه‌ی II، داریوش کبیر و جانشینانش تا داریوش II.

کانال میان رود نیل و بحر احمر تکمیل شد.

سلسله‌ی XXVIII (۴۰۴–۳۹۹ ق‌م)

یک شاه: آمورتایوس سائیسی. آزادی مصر به کومک یونان.

سلسله‌های XXIX و XXX (۳۹۹–۳۴۳ ق‌م)

۷ شاه: ۴ شاه از مندس و ۳ شاه از سبنوتوس.

بر فهرست ۳۰سلسله‌ای مانتو میتوان سلسله‌ی XXXI را نیز، بنا بر روایت اوسبیوس، افزود.

دوره‌ی دوم تسلط ایران

سلسله‌ی XXXI (۳۴۳–۳۳۵ ق‌م)

۳ شاه: اردشیر III، ارشک، داریوش III.

اسکندر مقدونی در ۳۳۲ ق‌م بر اسکندریه تسلط یافت. بطلمیوس I در ۳۰۴ ق‌م به عنوان فرعون به سلطنت رسید.

کردند و، با انقراض سلسله‌ی ضعیف XXI که مرکز آن تانیس بود، یک سلسله‌ی لیبیائی به قدرت رسید. پس از آن نوبت سلطنت به سیاهانی رسید که از سرزمین نوبه به مصر هجوم بردند، و در تحت فرماندهی پیعنخی[1] (pi'anxi) دلتا را مسخر کردند و پس از آن در مصر مستقر شدند. قدرت روزافزون آشور، با تسخیر کشورهای کوچک سوریه و فلسطین، مملکت مصر را تهدید میکرد، و شاهان آشور، پیش از حمله‌ی قطعی اسرحدون بر سرزمین نیل و مقهور کردن نوبیان و غارت شدن ممفیس و طیوه، بارها تا مرزهای مصر پیشروی کرده بودند. در این هنگام مصر زیر یوغ یک کشور بزرگ خارجی قرار گرفت. ولی تسلط آشوریان چندان دوام نکرد، و در ۶۵۰ ق‌م که زمان سلطنت پسامتیک بود، بار دیگر مصر استقلال یافت و نظم در آن برقرار شد. بازرگانان یونانی معتبر شدند، و شهر یونانی نئوکراتیس (neokrātis) که احمس II بنا کرده بود، رونق فراوان یافت. کوششهای مصریان برای بازگرداندن قدرت مصر در آسیا، با حمله‌ی سپاهیان بختنصر، بیحاصل ماند (۶۰۵ ق‌م)، و مصر در ۵۲۵ ق‌م بآسانی مسخر سپاهیان کمبوجیه پادشاه هخامنشی شد. علی رغم شورشهائی که گاه به گاه در مصر صورت میگرفت، ایرانیان تسلط خود را بر مصر تا ۴۰۴ ق‌م حفظ کردند. پس از آن سلسله‌های جدیدی روی کار آمدند، ولی هیچ کدام از آنها شکوه و قدرت پیشین را نداشت. مصر ثروتمند و فاقد وسایل دفاع قوی، بدون مقاومتی در ۳۳۲ ق‌م به تصرف اسکندر مقدونی در آمد. پس از افول امپراطوری کوتاه‌مدت اسکندر، مصر در جنگهای جانشینی وی (← دیادوخوی) به دست سردارش بطلمیوس افتاد که به عنوان بطلمیوس I پادشاه این سرزمین شد. همه‌ی شاهان دیگر این سلسله که پس از وی بر سر کار آمدند، نام بطلمیوس داشتند. شهر بزرگ اسکندریه مرکز فرهنگی و سرچشمه‌ی معارف جهان یونانی شد. بطلمیوسها مدتی بیش از دو قرن با قدرت در مصر سلطنت کردند و در ش مدیترانه نفوذ فراوان داشتند. امور دینی در دست کاهنان بومی بود، ولی فراهم آوردن اسباب شکوه و جلال حکومت بطلمیوسی سخت بر دوش دهقانان مصری سنگینی میکرد. تعداد یهودیان مصر بسیار زیاد بود—شاید حتی یک هفتم تمام جمعیت آن کشور— و حتی یهودیان فلسطین نیز برای رهبری، چشم به یهودیان اسکندریه دوخته بودند. قدرت روزافزون روم بزودی مصر را تحت الشعاع قرار داد، و عاقبت هنگامی که بطلمیوس XI از پومپیوس برای باز پس گرفتن تاج و تخت خود کومک خواست، روم عملاً جای پائی در مصر پیدا کرد (۵۸ ق‌م). کلئوپاترا، دختر بطلمیوس XI، کوشید تا بار دیگر، مخصوصاً به وسیله‌ی یولیوس قیصر و مارکوس آنتونیوس، قدرت را به مصر باز گرداند. اوکتاویانوس (بعداً امپراطور آوگوستوس) عملاً مصر را ضمیمه‌ی امپراطوری روم کرد، و پس ادعائی قیصر و کلئوپاترا را، که لااقل اسماً آخرین بطلمیوس مصر (بطلمیوس XIV) بود، به قتل رسانید. مصر انبار غله‌ی روم شد؛ امپراطوران روم، از آوگوستوس تا هادریانوس، پس کارایی شبکه‌ی آبیاری مصر بسیار افزودند، و ترایانوس بار دیگر کانال میان رود نیل و بحر احمر را گشود. در قرن ۴م قم، زد و خوردی که میان یهودیان و یونانیان اسکندریه صورت گرفت، با کشتار فراوان همراه بود، و شورشی از سربازان زیانهای بسیار به بار آورد. برای تأمین هزینه‌های سنگین، میزان مالیاتها بالا برده شد. فاتحان مشتاقانه چشم به مصر دوخته بودند، و زنوبیا (← زباء) ملکه‌ی تدمر عملاً ایالت رومی مصر را مسخر کرد، ولی بزودی این ایالت از تصرف وی خارج شد. مصریان با آغوش باز مسیحیت را پذیرفتند، و چند تن از مشهورترین رجال این دین، و از جمله آتاناسیوس، سیریل، و اوریگنس مصری بودند. مذاهب آریوسی و نسطوری از مصر برخاست، و مدتی گنوستیسیم در این سرزمین شکوفان شد. بطرک اسکندریه محتملاً برجسته‌ترین شخصیت در مصر بود. پس از سیریل اعتقاد به وحدت طبیعت مذهب مسیحی ملی مصر شد؛ کلیسای قبطی از همین اعتقاد به وجود آمد. دشمنی مردم مصر با امپراطوران و مأموران دولتی ارتدوکس بیزانس، به احتمال قوی مؤید آن شد که خسرو پرویز در ۶۱۶ مصر را مسخر کند. هراکلیوس مصر را از ایران باز پس گرفت (ح ۶۲۸)، ولی حمله‌ی ایران پیشتاز حمله‌ی اعراب و در آمدن اسلام به مصر بود.

مصر اسلامی. فتح مصر به دست عربها (۶۳۹—۴۲) که فقط ۱۰ سال پس از ظهور اسلام صورت گرفت، این کشور را به صورت جزء لاینفک جهان اسلام در آورد. تا قرن ۱۹م، تاریخ مصر با گسترش اسلام و تحولات سیاسی آن بستگی کامل داشته است. در خلافت امویان، بسیاری از مصریان قبول جزیه کردند و بر دین مسیحی قبطی باقی ماندند. استقرار اعراب در مصر و مزایای مالی در آمدن به دین اسلام، از عده‌ی مسیحیان مصر رفته رفته کاست و آنان را به صورت اقلیت کوچکی در آورد. با تسلط عربها، زبانهای قبطی و یونانی از رواج افتاد و زبان عربی زبان رسمی تکلم شد. در خلافت عباسیان، تخست مصر تحت تسلط کامل ایشان بود، ولی گسترش متصرفات عباسیان، فرمانداران مصر را به طغیان و استقلال‌طلبی تشویق میکرد. در قرن ۴ق هق مصر به دست فاطمیان مدعی خلافت، که از غ به آن حمله کرده بودند، افتاد. فاطمیان در ۳۵۹ هق قاهره را به عنوان پایتخت خود بنا نهادند و مسجد الازهر را در آن ساختند که به صورت دانشگاه بزرگ اسلامی در آمد، و مصر یکی از مراکز بزرگ اسلام شد. محتمل است که جنگهای صلیبی باعث انقراض دولت فاطمیان بوده باشد، و همین امر سبب شد که با صلاح‌الدین ایوبی سلسله‌ی ایوبیان در مصر به قدرت برسد. وضع سوق الجیشی مصر آن را هدف اصلی صلیبیان قرار داده بود که دو بار (۶۱۵—۱۸ هق، ۶۴۷ هق) دمیاط را که در آن زمان مهمترین بندر مدیترانه بود متصرف شدند، ولی نتوانستند از آن پیشتر روند. فرمانروایان اخیر ایوبی سخت زیر نفوذ سربازان و مشاوران خود یعنی ممالیک (بردگان سابق) بودند، و اینان در ۶۴۸ هق (۱۲۵۰) بر مصر مسلط شدند. تا ۹۲۳ هق (۱۵۱۷) که سلاطین عثمانی بر مصر استیلا یافتند، فرمانروائی این سرزمین به دست ممالیک بود که پیوسته با شورشها رو به رو بودند و سلطنت اغلب ایشان مدت کوتاهی بیش نبود. با این همه، آثار معماری عظیمی از خود بر جای گذاشتند، پس از استقرار قدرت عثمانیان نیز ممالیک از این لحاظ اهمیت داشتند که پاشای (فرماندار) مصر تاگزیر بود با بی (بیگ، امیر)های مملوک، که هنوز بر ایالات مصر حکومت میکردند، مشورت کند. در زمان علی بی (۱۷۶۸—۷۳) که خود را سلطان مینامید، تسلط عثمانیان فقط اسمی بود. با این همه، عثمانیان از تلاش برای مطیع کردن بیهای نافرمان باز نمی‌ایستادند. ناپلئون بوناپارت (← ناپلئون I)، به بهانه‌ی برقرار کردن نظم و تثبیت قدرت عثمانیان، به مصر حمله و آن را اشغال کرد (۱۷۹۸—۱۸۰۱)، ولی حقیقت منظور وی آن بود که با قطع کردن راه بازرگانی انگلستان و، در نتیجه، کوتاه کردن دست انگلستان از هندوستان، به آن کشور آسیب برساند. کوشش فرانسه در آن بود که بر مصر و شام مسلط شود، ولی دولت عثمانی سرانجام برای بیرون راندن فرانسویان با انگلستان متحد شد. بیرون رفتن فرانسویان از مصر با طلوع محمد علی پاشا مقارن شد که قبلاً سرپاشای عادی بود و در ۱۸۰۵ دولت عثمانی پاشائی مصر را به او واگذار کرده بود. محمد علی در ۱۸۱۱ با قتل عام سران ممالیک قدرت آنان را بر انداخت. تنها ترس از قدرتهای اروپائی بود که وی را از بسیج سپاهیان آزموده و ناوگانش برای تسخیر سوریه و تهدید امپراطوری عثمانی باز میداشت. منصب پاشایی او موروثی‌شد، و او مؤسس آخرین خاندان سلطنتی مصر است.

سلطه‌ی اروپائیان و استقلال. پاشاهای پس از محمد علی پاشا سیاست انضمام سودان به مصر و پذیرفتن هرچه بیشتر تمدن جدید را که محمد علی در پیش گرفته بود، دنبال میکردند. همه‌ی زمینها را از زمینداران گرفتند و به سهمهای متساوی میان فلاحان تقسیم کردند. کشت پنبه در همین دوره در مصر آغاز شد، رود نیل به وسیله‌ی سدهائی کنترول شد، و حفر کانال سوئز از همین زمان است. استقلال دایم التزاید مصر و بیرون آمدن از زیر نفوذ عثمانی با صدور فرمانی (۱۸۶۷) که به اسماعیل پاشا عنوان خدیو (نایب‌السلطنه) مصر داد، بخوبی آشکار شد. ولخرجی اسماعیل عاقبت او را ناگزیر کرد که سهم خود را در کانال سوئز به دولت انگلستان بفروشد (۱۸۷۵). جانشین وی، توفیق پاشا، به نظارت مشترک فرانسه و انگلستان بر مالیه‌ی مصر گردن نهاد (۱۸۷۹). با شورشی که در مصر بر ضد دخالت بیگانگان برپا شد (۱۸۸۱—۸۲)، توفیق ناگزیر یک هیئت دولت ملی بر سر کار آورد. انگلستان و فرانسه، به پشتیبانی توفیق، کابینه‌ی ملی را مجبور به استعفا کردند، و ناوگان مشترک ایشان برای ترساندن مردم به تظاهراتی در اسکندریه پرداختند. در ژوئن ۱۸۸۲ شورشی در اسکندریه

(1) Pianekhi

بریا شد. در ژوییه‌ی همین سال، پس از آنکه انگلستان از دخالت دادن فرانسه و ایتالیا در فرو نشاندن فتنه مأیوس شد، اسکندریه را بمباران کرد. نیروهای انگلستان در این بندر پیاده شدند، و شورشیان از پا در آمدند. ناخرسندی فرانسه از این عمل سبب شد که فرانسه از شرکت کردن در حکومت بر مصر خودداری کند. در سالهای ۱۸۸۳–۱۹۰۷ که ← اولین برینگ کنسول انگلستان در مصر و فرمانروای عملی این سرزمین بود، قدرت انگلستان در مصر استحکام پیدا کرد. در این اثنا لرد کیچنر سودان را فتح کرد، که از آن پس به عنوان سودان انگلستان و مصر شناخته شد، و پس از آن (۱۹۱۱) کیچنر سرکنسول مصر شد. در جنگ I، هنگامی که عثمانی به قدرتهای مرکزی اروپا پیوست، انگلستان مصر را تحت الحمایه‌ی خود خواند، و عباس II حلمی را به بهانه‌ی اینکه طرفدار آلمانها است خلع کرد و یکی از خویشان او حسین کامل را به خدیوی مصر بر گزید. پس از جنگ، ملیون اعضای حزب وفد مصر به ریاست زغلول پاشا، مصرانه خواستار آزادی بودند. قراردادی مبتنی بر استقلال مصر در ۱۹۲۲ بسته شد، و پس از مدتی تأخیر در ۱۹۲۳ به مرحله‌ی عمل در آمد. با یک قانون اساسی، مصر صورت مملکتی مشروطه‌ی پارلمانی، به پادشاهی فؤاد I، پیدا کرد. با این همه، انگلستان قوای نظامی خود را در مصر نگاه داشت، و ادعاهای مصر را بر سودان انگلستان و مصر نادیده گرفت. تحت الحمایگی مصر نسبت به انگلستان تا زمان انعقاد پیمانی در ۱۹۳۶ ادامه یافت، که بنا بر آن مصر و انگلستان دو کشور متحد شناخته شدند و در آن وعده شده بود که نیروهای نظامی انگلستان از مصر خارج خواهند شد. پس از فؤاد پسرش فاروق I جانشین او شد. در ۱۹۳۷، در شهر مونترو، سویس، با قراردادی (که در ۱۹۴۹ به مرحله‌ی عمل در آمد) گام دیگری به طرف حاکمیت ملی مصر و پایان دادن به حقوق برونمرزی انگلستان در مصر بر داشته شد. سیاست داخلی کشور بیشتر ناشی از مبارزه برای کسب قدرتی بود که میان حزب وفد و تاج و تخت سلطنت درگیر بود. قانون اساسی در ۱۹۳۰ متوقف ماند، و پادشاه دیکتاتور مطلق شد، و تا ۱۹۳۵، که وفدیان بار دیگر شاه را به اطاعت از قانون اساسی مجبور کردند، چنین بود. در جنگ II، انگلستان برای حفظ قدرت خود، بنا بر پیمانی که در ۱۹۳۶ منعقد شده بود، دفاع از مصر را بر عهده گرفت، با آنکه خطر دول محور، با پیروزی انگلستان در العلمین (اکتبر ۱۹۴۲) از میان رفته بود، مصر تا فوریه‌ی ۱۹۴۵ به محور اعلان جنگ نداد (← افریقای شمالی، پیکارهای). پس از جنگ، مصریان خواستار تجدید نظر در پیمان ۱۹۳۶ شدند، و چون مصریان سخت خواستار ضمیمه شدن سودان به مصر بودند، مذاکرات مکرر بیحاصل ماند. از مراجعه‌ی مصر به شورای امنیت سازمان ملل متحد (۱۹۴۷) در این باره نیز نتیجه‌ای به دست نیامد. اظهار این مطلب از طرف انگلستان که همه‌ی نیروهای خود را در جاهائی غیر از منطقه‌ی کانال سوئز از مصر بیرون نخواهد برد، سبب پیدا شدن دشواریهای تازه‌ای شد. مصر که سخت با تصمیم سازمان ملل متحد برای تقسیم فلسطین در ۱۹۴۸ مخالف بود، نیروهای خود را به نیروهای اعضای دیگر اتحادیه‌ی عرب پیوست، و سپاهیانی به چ نقب فرستاد. نیروهای رژیم اشغالگر قدس از پیشروی مصریان جلوگیری‌کردند. چون هیچ‌یک‌ازاحزاب مصر نمیتوانست در پارلمان مصر اکثریت لازم پیدا کند، دولتهای چندی پیاپی بر سر کار می‌آمدند و ساقط میشدند. ولی در اوایل ۱۹۵۰ حزب وفد اکثریت پیدا کرد و هیئت دولت یک‌حزبی تشکیل داد. پس از ۱۹۵۰، تغییرات انقلابی وضع امور داخلی و خارجی مصر را دگرگون کرد. مبارزه‌ی میان فاروق و دولت وفدی در ۱۹۵۲ شدیدتر شد، و پس از آنکه فاروق کابینه را منحل کرد طغیانهای سیاسی به اوج خود رسید. در ۲۳ ژوییه‌ی ۱۹۵۲، نظامیان به سرپرستی ژنرال محمد نجیب با یک کودتا قدرت را به دست گرفتند. فاروق به نفع پسر خردسالش، احمد فؤاد II، از سلطنت کناره گرفت، ولی این نیز مایه‌ی ادامه‌ی دستگاه پادشاهی نشد، و در ۱۹۵۳ سلطنت از مصر بر افتاد، و حکومت جمهوری در این کشور برقرار شد. نجیب به ریاست جمهوری رسید، ولی در کوششی که برای برقرار کردن جمهوری پارلمانی میکرد، با مقاومت اعضای دیگر شورای فرماندهی انقلاب رو به رو شد.

مصر و عبدالناصر. ناصر، که فکر بر انداختن فاروق را از او میدانند، به عنوان رقیبی در برابر نجیب قد علم کرد، و در ۲۵ فوریه‌ی ۱۹۵۴ نجیب از ریاست جمهوری استعفا کرد. تمام قدرت در نوامبر ۱۹۵۴ به دست ناصر افتاد. با قانون اساسی جدید، ناصر برای مدت شش سال به ریاست جمهوری انتخاب شد. نزاع طولانی بر سر سودان، در ژانویه‌ی ۱۹۵۶ که سودان استقلال خود را اعلام کرد، و انگلستان و مصر هر دو آن را به رسمیت شناختند، پایان پذیرفت. نیروهای انگلستان بنا بر توافق قبلی (ژوییه‌ی ۱۹۵۴) در ژوئن ۱۹۵۶ کانال سوئز را تخلیه کردند (← کانال سوئز). اختلافات دائمی با رژیم اشغالگر قدس در باره‌ی منطقه‌ی غزه، سازمان ملل متحد را بر آن داشت که پیشنهاد سازشی بدهد، ولی وضع همچنان آشفته ماند. در ژوییه‌ی ۱۹۵۶ که کشمکش و انگلستان قول مساعدت مالی خود را برای ساختن سد بلند آسوان پس گرفتند، وضع بدتر شد، و ناصر کانال سوئز را ملی اعلام کرد، و کارمندان نفت و ماموران رسمی سفارت انگلستان را از مصر بیرون راند. در ۲۹ اکتبر، رژیم اشغالگر قدس که از طرف کانال سوئز مرزهای خود را در تهدید میدید و کانال به رویش بسته شده بود، به غزه و شبه جزیره‌ی سینا حمله برد. انگلستان و فرانسه، پس از آنکه خواستار تخلیه‌ی دو طرف کانال سوئز به عرض ۱۶ کیلومتر از نیروهای مصری و رژیم اشغالگر قدس شدند، در ۳۱ اکتبر به مصر حمله کردند. در ظرف مدت یک هفته، انگلستان و فرانسه و رژیم اشغالگر قدس، بر اثر فشار افکار عمومی جهانی، از جنگ دست کشیدند. پس از آن نیروهای سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۵۶ منطقه‌ی کانال را اشغال کردند. نیروهای رژیم اشغالگر قدس و سازمان ملل‌متحد هردو در بهار ۱۹۵۷ اراضی مصر را تخلیه کردند. در فوریه‌ی ۱۹۵۸ سوریه و مصر با یکدیگر جمهوری متحد عرب را تشکیل دادند. در مارس ۱۹۵۸ یمن به جمهوری متحد عرب پیوست و کشورهای متحد عرب تشکیل شد. در نتیجه‌ی اختلافات شخصی و سیاسی، این اتحادیه بزودی متزلزل شد، و با انقلاب سوریه (۱۹۶۱) بکلی از میان رفت. مصر برنامه‌ی صنعتی شدن در پیش گرفت، و در این کار بیشتر تجشم از لحاظ فنی و اقتصای به او مدد میرسانید. در ۱۹۶۲ صناعت و کشاورزی مصر تقریباً به صورت کامل ملی شد. در اوایل ۱۹۶۳، مصر و سوریه و عراق مذاکراتی را برای تشکیل یک دولت متحد عربی آغاز کردند. در ۱۹۶۴ قانون اساسی جدیدی به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد. در ۱۹۶۶، به درخواست دولت سوریه که تقاضای کومک برای نبردهای مرزی با رژیم اشغالگر قدس کرده بود، یک پیمان دفاعی‌مشترک میان مصر و سوریه به امضا رسید. در مه‌ی ۱۹۶۷ نیروهای صلح سازمان ملل متحد به درخواست مصر از باریکه‌ی غزه خارج شدند. ناصر خلیج عقبه را بر روی کشتیهای رژیم اشغالگر قدس بست، و این خود سبب بروز خصومت میان مصر و جهان اسلام با رژیم اشغالگر قدس شد، که در نتیجه‌ی آن با حمله‌های هوائی و زمینی رژیم اشغالگر قدس (۵ ژوئن) باریکه‌ی غزه و شبه جزیره‌ی سینا و اراضی اردن واقع در کرانه‌ی غربی رود اردن و ارتفاعات مرزی سوریه مشرف بر دریاچه‌ی طبریه به تصرف رژیم اشغالگرقدس درآمد. رژیم اشغالگر قدس به رای شورای امنیت سازمان ملل متحد (۲۲ نوامبر ۱۹۶۷) برای بیرون رفتن از اراضی اشغال شده در ۵ ژوئن گردن ننهاد. مصر با کومک شوروی در کنار کانال سوئز وسایل دفاعی ساخت، ولی در مهاجمات رژیم اشغالگر قدس در ۱۹۶۸ شهر سوئز آسیب فراوان دید. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰ ناصر درگذشت، و ⇐ انورسادات جای وی را گرفت؛ آتش بس ۹۰روزه‌ای که ناصر، به پیشنهاد کشمت، پذیرفته بود، پس از وی تمدید شد. با اخراج کارشناسان روسی ازمصر (ژانویه‌ی ۱۹۷۲) روابط این کشور با شوروی به سردی گرایید.

جنگ ۱۹۷۳ و پس از آن. در ۶ اکتبر ۱۹۷۳، که مصادف با عیدکیپور یهودیها بود، مصر آتش بس ۱۹۶۷ را نقض کرد، و نیروهای آن دولت از کانال سوئز عبور کردند، این حمله با حمله‌ای که از طرف سوریه در ارتفاعات جولان صورت گرفت هماهنگ شده بود. پس از چند نبرد با تانکهای سنگین، در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۳ یک آتش بس در جبهه‌ی نبرد سینا برقرار شد. با ملاقات ژنرالهای مصری و رژیم اشغالگر قدس در کناره‌ی غربی کانال سوئز، امکان ایجاد صلح، خصوصاً با برقراری روابط میان مصر و کشمت، افزایش یافت. مبادله‌ی زندانیان جنگی میان مصر و رژیم اشغالگر قدس آغاز شد (۱۴ نوامبر)، و در ۲۱ دسامبر مصر در کنفرانس صلح خاور میانه که در ژنو آغاز شد شرکت کرد. مذاکرات مصر و رژیم اشغالگر قدس در ژانویه‌ی ۱۹۷۴ در ژنوادامه یافت، امابرای نیل به یک‌توافق، دخالت

کشمت به وسیله‌ی ه. کیسینجر (وزیر خارجه‌ی وقت خود) لازم بود. با موافقتنامه‌ای که به امضای دو طرف (مصر و رژیم اشغالگر قدس) رسید (۱۸ ژانویه‌ی ۱۹۷۴) نیروهای مصری در باریکه‌ای به عرض ح ۱۶ کم در کناره‌ی شرقی کانال سوئز مستقر شدند، در ۴ مارس ۱۹۷۴ رژیم اشغالگر قدس از آخرین مواضع خود بیرون رانده شد. پاک کردن کانال سوئز از مینهای دریائی آغاز شد؛ کشتیهای مین جمع‌کن کشمت، بریتانیا، و فرانسه در این کار با مصریها کوـ مک کردند، اما امید اینکه کانال در ۱۹۷۴ به روی کشتیهای بین‌المللی باز شود برآورده نشد.

بزرگترین مشکل ادامه‌ی مذاکرات ژنو شرکت نمایندگان فلسطین در کنفرانس بود. رئیس جمهور مصر سعی میکرد که راه حلی میان ملک حسین، شاه اردن، و جبهه‌ی آزادیبخش فلسطین پیدا کند؛ پس از دیدار ملک حسین از مصر (۱۶–۱۸ ژوییه‌ی ۱۹۷۴)، انور سادات اعلام کرد که موافقتنامه‌ی ژنو همه‌ی فلسطینیها را، جز آنان که در اردن سکونت دارند باید شامل شود. اما جبهه‌ی آزادیبخش فلسطین با این شرط موافق نبود. با ملاقاتی که میان سران سوریه و جبهه‌ی آزادیبخش فلسطین در قاهره روی داد (سپتامبر ۱۹۷۴)، مصر ظاهراً نظر خود را تغییر داد و قبول کرد که موافقتنامه شامل همه‌ی فلسطینیها خواهد بود. در این ضمن وزیر خارجه‌ی کشمت با ملاقاتهای متوالی خود با سران مصر و رژیم اشغالگر قدس سعی میکرد تا موافقتنامه‌ی ژنو را به امضا برساند. ولی سادات حاضر به انعقاد یک قرارداد صلح جداگانه با رژیم اشغالگر قدس نبود و باز گرداندن قسمتـ های دیگر سرزمینهای اشغالی سینا را خواستار بود. رژیم اشغالگرقدس از واگذاری چاههای نفت سینا خودداری میکرد، و مصر نیز اجازه‌ی عبور از کانال سوئز را به رژیم اشغالگرقدس، تاهنگامی که نیروهای آن دولت در کرانه‌ی سوئز باشند، نمیداد. سرانجام، با مذاکرات ه. کیسینجر، قرارداد جداسازی نیروهای مصر و رژیم اشغالگر قدس در صحرای سینا ـ بدون حضور نمایندگان کشمت، و تجشس، و با حضور نماینده‌ی سازمان ملل متحددر ژنو به امضا رسید (۴ سپتامبر ۱۹۷۵). از میان کشورهای عربی فقط عربستان سعودی موافقت خود را با این قرار داد اعلام کرد، ولی دیگر کشورهای عربی، خاصه سوریه و عراق و سازمانهای فلسطینی آن را رد کردند.

در سال ۱۹۷۷ همه‌ی کوشش مصر بر این بود که سرزمین سینا را از اشغال رژیم اشغالگر قدس خارج سازد. ⇐ م. بگین، نخست وزیر رژیم اشغالگر قدس، از انور سادات دعوت کرد که برای مذاکره‌ی صلح در این باره به فلسطین اشغالی برود، و این دعوت از جانب سادات پذیرفته شد. در ۱۹ نوامبر سادات به فلسطین اشغالی رفت، ولی در پارلمان رژیم اشغالگرقدس اظهار داشت که «نیامده است که با رژیم اشغالگر قدس پیمان صلح جداگانه امضا کند»، و خواستار شناسائی حاکمیت فلسطینیها و خارج شدن رژیم اشغالگر قدس از همه‌ی سرزمینهای اشغالی اعراب، و نیز بیت‌المقدس‌است، ولی‌وجودحکومت رژیم اشغالگرقدس رابه رسمیت میشناسد. پس از پایان دیدار سادات از فلسطین اشغالی، قرار بر این شد که سران ۲ کشور در قاهره گرد هم آیند؛ دیگر کشورهای عرب، کشمت، و تجشس نیز در این گردهمائی دعوت شدند، ولی فقط کشمت این دعوت را پذیرفت. در روز عید فصح م. بگین از مصر دیدن کرد.

این اقدام سیاسی مصر، که از جانب کشمت و مصریان و اسرائیلیها بخوبی استقبال شد، با واکنشهای مختلفی از جانب جهان عرب روبه رو شد، سودان، مراکش، عمان، و سومالی از اقدام سادات پشتیبانی کردند. اردن، تونس، و عربستان سعودی با احتیاط آن را تلقی کردند. سادات روابط دیپلوماسی خود را با این ۵ کشور قطع کرد (۵ دسامبر ۱۹۷۷). شکست کنفرانس (۱۴ ـ ۲۲ دسامبر ۱۹۷۷) قاهره، و ملاقات (۲۵–۲۶ دسامبر) سادات و بگین در اسماعیلیه، کشمت را بر آن داشت که به طور جدیتری میان مصر و رژیم اشغالگر قدس میانجیگری کند. کارتر دیداری از خاور نزدیک به عمل آورد (۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ – ۵ ژانویه‌ی ۱۹۷۸)، و چند بار نمایندگانی بدانجا اعزام کرد، و نمایندگان دو کشور را پذیرفت. مواضع کشمت به مواضع قاهره نزدیک میشد، و پیشنهاد شرکت کامل در مذاکرات را کارتر قبول کرد. کنفرانسی از سران مصر و رژیم اشغالگر قدس با حضور کارتر در کمپ دیوید[1] (kamp deyvid، اقامتگاه اختصاصی کارتر، سپتامبر ۱۹۷۸) تشکیل شد، که در آن مصر و رژیم اشغالگر قدس متعهد شدند که در طی مدت ۳ ماه معاهده‌ی صلحی امضا کنند که به موجب آن شبه جزیره‌ی سینا، در طی ۲ تا ۳ سال به مصر بازگردانده شود. و نیز رژیم اشغالگر قدس متعهد میشود که یک «خودمختاری کامل اداری»، در طی مدت ۵ سال، به ساکنان غرب اردن و غزه بدهد مشروط براینکه درآنجا حضور نظامی داشته باشدولی ایجاد شهرک جدید نکند. در همان هنگام که انور سادات به قاهره بازگشت سران «جبهه‌ی پایداری» در بغداد به اتفاق آرا این توافقها را مطرود شناختند (۲ـ ۵ نوامبر ۱۹۷۸)، از ۱۲ اکتبر تا ۱۸ دسامبر مذاکرات جدیدی در واشینگتن صورت گرفت که بیشتر در مورد ساختمان شهرکهای اسرائیلی در سرزمینهای اشغالی و نیز برقراری «رابطه»‌ای میان دو موافقتنامه، و همچنین جریان زمانی عقب‌نشینی رژیم اشغالگر قدس از سینا و موضوع نفت بود. کنفرانس دیگری در سطح وزیران خارجه درکمپ‌دیوید تشکیل شد (۲۱–۲۵ فوریه‌ی ۱۹۷۹) که به نتیجه‌ی مثبتی نرسید، کارتر شخصاً به مصر و فلسطین اشغالی رفت (۸ تا ۱۳ آوریل ۱۹۷۹) و موفق شد که دو طرف را باپیشنهادهای خودش موافق سازد. پیشنهادهای اصلی پیمان صلح، که در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ در واشینگتن به امضا رسید، مربوط بود به عادی شدن روابط، طرح زمانبندی عقب‌نشینی رژیم اشغالگر قدس از سینا، و برقراری روابط سیاسی میان دو کشور. کشمت متعهد شد که نفت مورد نیاز رژیم اشغالگر قدس را تا سال ۱۹۹۰ تامین کند.

مصرآباد (mesrābād)، ده (جه ۱'۱۹۱)، دهستان خرقان شرقی، بخش آوج، شهرستان قزوین.

این معاهده عکس العمل شدیدی در جهان عرب پدید آورد دومین کنفرانس عرب از ۲۱ تا ۲۳ مارس ۱۹۷۹ در بغداد تشکیل یافت و مجازاتـ هائی را که در ماه نوامبر به تصویب رسیده بود به مورد اجرا گذاشت؛ خروج اتحادیه عرب از قاهره، احضار سفرا از قاهره؛ قطع روابط سیاـ سی؛ و تحریم اقتصادی. سلطان‌نشین عمان و سودان به این تعهدات نپیوستند.

مصر، بلاهای: ← بلاهای مصر.

مصراتـه[2] (mesrāta)، شهر (در ۱۹۶۴ جه ۳۷,۰۰۰)، لغ لیبی. بندری است بر کنار دریای مدیترانه، که خرما و دانه‌بار از آنجا صادر می‌ـ شود. قالیهای پشمی دستباف آن معروف است. رومیها آن را به نام توبارتیس (tubārtis) میشناختند. ایتالیائیها در قرن ۲۰م بندر آن را ساختند.

مصراع: ← بیت

مصر العتیقه: ← فسطاط، شهر قدیم.

مصران (mosrān)، ناحیه‌ی قدیم، لغ جزیرة العرب. مستعمره‌ی دولت معین، و ظاهراً از حدود فلسطین به جنوب ممتد بوده، و شاید یثرب و تیماء جزئش بوده است. تا اواسط دوره‌ی دولت معین، ایالت مهمی تحت تسلط این دولت بود، و بعداً تحت نفوذ آشوریها قرار گرفت. شاید قسـ متی از آنچه در تورات راجع به مصر ذکر شده مربوط به همین مصران باشد.

مصرع، در علم بدیع ← تصریع.

مصرف[3]، در علم اقتصاد، استفاده از کالا یا محصول یا هر شیء دیگر برای اشباع امیال یا رفع نیازها یا تولید متاع دیگر. تولید و مصرف، و رابطه‌ی نزدیک این دو، اساس اقتصاد سرمایه‌ـ داری امروز است. در حالت اول مصرف را تولیدی و در حالت دوم آن را غیر تولیدی مینامند؛ مثلاً مصرف نفت در صنعت پتروشیمی مصرف تولیدی و مصرف آن به عنوان سوخت غیر تولیدی است.

مصرقان (meserqān)، ده (جه ۱'۲۰۸ سـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ لغ ساوه. محصولاتش غلات، سیب زمینی، و انگور است. امامـ زاده‌ای به نام پیر یعقوب دارد. در بهار طایفه‌ی بغدادی به کوههای اطراف آن میآیند.

مصری، دین[4] شواهد مستند مربوط به دین مصر قدیم فراوان و متنوع، ولی در هم پیچیده و متناقض، و به همین جهت تعبیر آنها دشوار است. خدایان آنها همانند بودند، و در عین حال همزمان با یکدیگر وجود داشتند. مصریان در بیان خلقت عالم و آثار طبیعی معتقد به اساطیری متناقض‌آور بودند. هر شهر خدائی جداگانه داشت، و هرگاه شهری اعتبار و نفوذ مییافت بر اعتبار و نفوذ خدای آن میافزود. سرانجام پرستش بعضی از خدایان در تمام مصر عمومیت یافت، و دو دسته خدایان ـ خدایان عمومی و

(۱) Camp David (۲) Misratah; Misurata (۳) consumption (۴) Egyptian religion

خدایان محلی—مورد پرستش واقع شدند. خدایان با حیوانات مختلف بستگی داشتند، و مصریان برای بعضی از حیوانات جنبه‌ی خدائی قائل میشدند (← سفینکس). این‌گونه حیوانات مقدس علائمی داشتند که کاهنان میشناختند. در هر محل کشتن حیوانی از نوع حیوان مقدس آن ناحیه موجب اعدام میشد. از جمله‌ی خدایان و حیوانات وابسته به آنها اینها بوده‌اند: ۲ خدای بزرگ پتاح و سراپیس که گاو نر آپیس بدانها وابسته بود؛ دو مادرخدای نوت و حاتحور، که گاو ماده بدانها وابسته بود؛ مادرخدای باشت، که گربه بدان وابسته بود؛ و خدای خورشید هوروس، که عقاب بدان وابسته بود.

پرستش آفتاب در مصر اهمیت فراوان داشت. تنها اقدامی که برای برقرار کردن خدای یگانه به عمل آمد اصلاحات اخناتون بود، و هدف آن این بود که آفتاب یگانه خدا شناخته شود. آمون، رع، و هوروس از جمله‌ی خدایان آفتاب بودند. مصریان قدیم برای اموات اهمیتی به حد پرستش قائل و به بقای جسم و "نفس حیاتی" معتقد بودند؛ به همین جهت اجساد را با تشریفاتی مومیائی میکردند (← مومیائی کردن)، و بناهائی چون اهرام بر می‌افراشتند. چون مصریان سخت پابند به دین بودند، کاهنان در مصر نفوذ بسیار داشتند. ریاست کاهنان را پادشاهان داشتند که خود در نظر مصریان جانشین خدا و خود نیز مورد پرستش بودند. بسیاری از خدایان مصر، از جمله ایسیس، هوروس، و سراپیس را یونانیان و رومیان به خدایان خود ملحق کردند.

مصری، زبان، زبان متروکی که مصریان قدیم به کار میبردند و زبان عمده‌ی گروه حامی محسوب میشود. ← هیروگلیفی. نیز ← زبان، جدول.

مصری، مسجد (mesri)، مسجد کوچکی، در اصفهان، که لوح سنگ مرمری داخل آن، به خط محمد رضا امامی، میرساند که در زمان شاه عباس II به توسط حاجی میرزا خان احداث شده و در ۱۰۶۱ هق پایان یافته است. تاریخ سر در ۱۱۱۶ هق، و مقبره‌ی خواجه میر حسن (ف ۷۸۸ هق) مجاور آن است.

مصری، معماری[1]. این معماری از پیش از ۳۰۰۰ ق‌م به خود شکل گرفت. با کمی رشد درخت در سرزمین مصر، آثار معماری چوبی چندان پیشرفتی نکرد، ولی، چون به علت رسوب سالانه‌ی نیل بر اراضی اطراف آن، گل رس نرم فراوان بود، هنر سفالسازی و سرامیک از زمانهای دور آغاز شد. خشت خشک‌شده‌ی با آفتاب یا پخته‌شده در کوره بسیار به کار میرفت. ماسه‌سنگ و سنگ آهک و گرانیت برای ساختن مسلّه‌ها و حجاریها و مصارف تزیینی در دسترس بود. از به کار بردن گل رس و نی در ساختن بناهای حجیم و سنگین و مسکونی معماری خاصی پیدا شد. ظاهراً تزیینات بر سطوح گرانیتی از طریق کنده‌کاری تقلیدی از تزیینات دیوارهای گلی بوده است، و شیبی که به ساختمانها میداده‌اند نیز ادامه‌ی روشی بوده که در ساختن دیواره‌های چینه‌ای پیش از آن وجود داشته است. ستونهای با تزیینات نیین یادآور نیهائی است که در بناهای نخستین به یکدیگر میبستند و همانها کالبد ساختمان را تشکیل می‌داد. مصریان ساختن جرز و سردر مسطح را توسعه دادند، که تنها نوعی است که در ساختمان‌های بزرگ آنها به کار رفته است، ولی ساختن طاق نیز در سلطنت سنفرو (snefru) توسعه پیدا کرد. دیوارها را بسیار ضخیم میساختند. به کار بردن ستون منحصر به تالارها و حیاطهای داخلی بود. دیوارهای شیبدار بزرگ خارجی، که مشتمل بر عده‌ی کمی روزنه‌های کوچک بود، و نیز ستونها را با نوشته‌های هیروگلیفی و کنده‌کاریهای تصویری با رنگهای درخشان تزیین میکردند. بسیاری از نقشها که در تزیینات ساختمانهای مصری قدیم آمده، جنبه‌ی نمادی دارد، که از آن جمله است جعل یا سوسک مقدس، قرص خورشید، و کرکس. نقشهای هیروگلیفی هم جنبه‌ی تزیینی داشت و هم حوادث تاریخی را ثبت میکرد. حجاران مصری در تکمیل تزیینات ساختمانی و دادن شکل صحیح به بناها مهارت کامل داشتند. به تقلید از اشیاء طبیعی، همچون برگ نخل، پاپیروس، و گل و غنچه‌ی گل آب (لوطس)، نقشهای قراردادی تهیه کرده بودند. سقفها که عموماً، به علت کمی بارندگی، هموار بود، از قطعات بزرگ سنگ تشکیل می‌شد که بر دیواره‌های خارجی و ستونهای داخلی نزدیک به یکدیگر قرار میگرفت. همه‌ی خانه‌های مسکونی که با الوار یا خشت خام ساخته شده بود، از میان رفته است؛ تنها معابد و مقابری که با مصالح قابل دوام ساخته بودند، برجای مانده است. اعتقاد به حیات پس از مرگ سبب آن بود که گورها را بسیار عظیم و ماندنی بنا کنند. معماری مصری به موازات گاهشماری تاریخی پیشرفت حاصل کرد؛ سلطنت قدیم، سلطنت میانه، و امپراطوری جدید (← مصر، ص ۲۷۸۸). بازمانده‌های دوران سلطنت قدیم همه تقریباً مقبره‌ای و عمدتاً مقابر شاهان و اشراف است. مصطبه (mastaba) کهنترین آرامگاهی است که از سلطنت قدیم برجای مانده است. ساختمانی است مربع‌شکل با سقف مسطح و دیوارهای شیبدار که در داخل آن اطاقهائی بر گورها ساخته شده است. ساختن هرم (← اهرام) هر شاه با جلوس وی بر تخت سلطنت آغاز می‌شد. گروهی از اهرام بر جای مانده است؛ اهرام جیزه که هرم بزرگ خوفو در آن است از همه بهتر شناخته شده است. بعضی از مقابر دوران سلطنت میانه را با نقب زدن به تندانهای سنگی کرانه‌ی غربی نیل در آنها ساخته بودند که گروه اهرام موجود در بنی حسن (ح ۱۹۹۱—۱۷۸۶ق‌م) از آن جمله است. شکل معابد دوران جدید در نزدیکی طیبه، مثلاً معابد رامسس، از روی شکل مقابر پیش از آن مایه گرفته است. سال‌های امپراطوری جدید دوره‌ی بزرگ معبدسازی را فرا میگیرد که معابد موجود ساخته‌شده به صورت خاص یادگار آن سالها است. مقابل در بزرگ معبد دو رشته ستون میساختند و روی روی آن غالباً مسلّه‌های بزرگ و مجسمه‌های تنومند و ابوالهولها قرار میدادند. باروی بلندی مانع دخول مردم عادی به معبد میشد که تنها شاه و صاحبان مناصب و کاهنان حق ورود به آن داشتند. در آن سوی ستونهای سرباز، تالار ستوندار مسقّفی بود که به دو قسمت مرکزی و طرفینی تقسیم میشد. ستونهای طرفین کوتاهتر بود و همین سبب میشد که از بالای آنها بتوانند روزنه‌هائی برای روشن کردن صحن مرکزی باز کنند. در پشت تالار ستوندار اطاقهائی بود که تنها شاه و کاهنان حق ورود به آنها را داشتند و در عقب آن اطاقهای دیگری مخصوص عبادت کاهنان بود. معبد بزرگ آمون در کرنک حاصل عمل ساختمانهای متعدد و الحاقات در زمانهای متوالی است؛ ستونهای صحن مرکزی آن بزرگترین ستونهای شناخته‌شده است. در معابدی که اضافات و ملحقات فراوان در آنها صورت گرفته، وحدت طرح غالباً فدای عظمت شده است. معابد دوران امپراطوری جدید را نیز غالباً در سنگها کنده‌اند. معبد ابوسمبل، که در زمان ستی I بنای آن آغاز شد، چهار مجسمه‌ی سنگی بزرگ از رامسس II داشت که کار بنای آن را به پایان رسانید. معبد ادفو (edfu)، که آغاز آن توسط بطلمیوس III بود (۲۳۷ ق‌م)، بهترین معبدی است که از دوره‌ی بطالسه بر جای مانده است. حتی در دوران تسلط بیگانگان بر مصر، معماری مصری به سنن خود وفادار ماند و تقریباً هیچ عنصری از فرهنگهای خارجی را نپذیرفت.

مصری، هنر[2]. هنر دوران پیش از سلسله‌های سلطنتی مصر (ح ۴۰۰۰—۳۱۰۰ ق‌م)، که از روی هدایای مقابری شناخته‌شده، بیشتر عبارت بوده است از سفالها و پیکره‌های سفالین کوچک رنگ‌شده، کنده‌کاریهای بر روی عاج، لوحهای سنگی مخصوص ترکیب کردن مواد آرایشی، و سلاحهای ظریف ساخته‌شده از سنگ چخماق. در نقاشی، اهمیت فراوان به طرحهای خاص داده میشد، که از جمله‌ی آنها است طرحهای به رنگ سرخی که بر روی سفالینه‌های نخودی‌رنگ به دست‌آمده در هیراکونپولیس[3] (hierākonpolis)، شهر کاخی مصر علیا، پیدا شده است. در نزدیکی پایان این دوره، مجسمه‌سازان به تراشیدن پیکره‌های تکسنگ خدایان با سنگ آهکی آغاز کردند، همچون مجسمه‌ی مین در قفط. در همین دوره و در سالهای میان ۳۲۰۰ و ۲۷۸۰ ق‌م بعضی از نقشها و مایه‌های بین‌النهرینی بتدریج روی کار آمد. هنرمندی در ساختن جامها و گلدانهای سنگی این دوره مخصوصاً جالب توجه است. با آغاز دوران سلطنت قدیم (← مصر، جدول)، که مرکز آن در ممفیس بود، مقررات و قاعده‌های سبکی هنر مصری که از مشخصات این هنر در سراسر تاریخ آن بوده است، بسرعت تکامل یافت. در حجاریهای برجسته و در نقاشیها، پیکر آدمی معمولاً با سر به حالت نیمرخ، چشم و شانه‌ها از رو به رو، و پایین‌تنه و رانها و پاها به صورت نیمرخ نمایش داده میشد. چندان کوششی برای تغییر شکل پنداری یا فضائی صورت

(۱)Egyptian architecture (۲)Egyptian art (۳)Hieraconpolis

نمیگرفت. برجستگیها را بسیار کم نمایش می‌دادند، غالباً برجسته‌کاری و کنده‌کاری سر دو را بر روی یک قطعه فراهم میآوردند. رنگ را یکنواخت میزدند و هیچ کوششی برای نمایاندن مناظر و مرایای خطی به کار نمیبردند. ساختن انواع مجسمه‌های ایستاده و نشسته توسعه یافت، ولی در آنها مراعات تقارن سخت مورد توجه، و القای اندیشه‌ی حرکت به حد اقل بود. بنابر اعتقادات دینی آن دوره، زندگی سعادتمند پس از مرگ بسته به آن بود که همه‌ی مراحل زندگی قبل از مرگ در گور ادامه یابد. بنا بر این، وظیفه‌ی هنرمند آن بود که زندگی دنیائی را هر چه بهتر بر روی مواد قابل دوامی که در اختیار دارد نقش کند. آرامگاهها را با صحنه‌هائی از زندگی خانوادگی و جنگی و شکار و تشریفات میآراستند. همراه بسا شخص مرده، مجسمه‌هائی از او و از خدمتکاران و کارگزارانش، که غالباً آنان را در حال انجام دادن وظایفشان نمایش میداد، دفن میکردند. برجسته‌ترین مجسمه‌های بازمانده از دوران سلطنت قدیم، مجسمه‌ی با سنگ دیوریت خفرع بزرگ، مجسمه‌ی چوبی رنگ‌شده‌ی شیخ البلد (هر دو در قاهره)، و مجسمه‌ی با سنگ آهکی رنگ‌شده‌ی منتی نشسته (لوور) است. نقاشی، محتملاً به علت آنکه دوام چندانی نداشت، کمتر وسیله‌ی نمایش صحنه‌ها قرار میگرفت، و اصولاً عنوان وسیله‌ی کومکی فرعی برای حجاری داشت. نمادهائی از نقاشیها نقاشی غازهائی است از گوری که در مدوم (medum) به دست آمده است (قاهره). دوران سلطنت میانه (← مصر، جدول) که پایتخت در طیوه بود، دوره‌ی جدیدی از تجربه و اختراع بود. توجه روزافزون به صور هنری دوران سلطنت قدیم را نگاه داشته بودند، ولی وحدت اسلوب شکسته شده بود. پایبندی به صورت رسمی با ظرافت افراطی در اجرا در هم آمیخته بود. نقاشیهای به دست‌آمده در مقابر در کوه تراشیده‌ی بنی حسن [مثلاً مردگانی که به گاوهای وحشی خوراک میدهند و گربه‌ی در کمین شکار، آرامگاه خنموحتپ (xnemu-hetep)] نمونه‌های برجسته‌ی آزادی عمل در طراحی هستند. در حجاری، مجسمه‌های پراحساس سنوسرت III و آمنمحت III (هر دو در قاهره) در هنر مصری که در همه‌ی زمانهای دیگر نسبت به مجسم ساختن احساس درونی تمایلی نشان نمیدهد، نمونه‌های استثنائی به شمار میرود. هنر دوران امپراطوری جدید (← مصر، جدول) را میتوان همچون حد نهائی تکامل سبک رسمی مصری دوران سلطنت میانه‌ی مصر تصور کرد که در آن صور با عظمت سلطنت قدیم و کشفها و الهامات سلطنت میانه با هم ترکیب شده است. خصوصیت نقاشیهای این دوره گستاخی طرحها و جانداری کنترول‌شده‌ی نقشها است، در حجاری به حجم و صلابت و غیر شخصی بودن اهمیت داده شده است. در عصر تل العمارنه (۱۳۷۲—۱۳۵۰ ق‌م) سبک آزاد و ظریفی توسعه یافت که با توجه به طبیعت و تصور معنای جدیدی برای زندگی و حرکت همراه بود. در حجاری کار این سبک جدید به حد کاریکاتور انجامید که نمونه‌ی آن مجسمه‌ی عظیم الجثه‌ی اخناتون (قاهره) است. برجسته‌ترین شاهکار این دوره مجسمه‌ی نیمتنه‌ی ملکه نفرتیتی (موزه‌ی برلین) است. ظرافت و کمال و حد اعلای غنای این سبک در آخرین دوره‌ی آن از روی اشیائی معلوم میشود که از گور توت‌عنخ‌آمون به دست آمده است. در دوره‌ی رامسی (۱۳۱۴—۱۰۸۵ ق‌م) کوششی برای بازگشت به اشکال و صور سنتی دوران قدیمتر امپراطوری جدید صورت گرفت، ولی نیرومندی و عظمت، که از مختصات آن دوره بود، نتوانست تجدید شود. حجاریها، چه نقش برجسته و چه به صورت مجسمه، جز در صحنه‌های جنگی، یکنواخت و حتی تکبرآمیز شد. در دوران انحطاط (۱۰۸۵—۷۳۰ ق‌م) به دوباره‌سازی مکانیکی و باسمه‌ای صور قدیمی در هنرهای اصلی و نقش کردن تصاویر مسخره‌آمیز و غالباً بدبینانه بر روی اوراق پاپیروس پرداختند. در دوران سائیسی (← سائیس) تلاشی برای احیای درشتی و خشکی سبک سلطنت قدیم صورت گرفت، ولی به جای سادگی صور قدیمی خشونت نامطبوعی جایگزین شد. پس از آنکه مصر در ۶۶۳ ق‌م به تصرف آشور در آمد، همه‌ی هنرها، جز هنر فلزکاری، که در آن به استانداردهای عالی از مهارت رسیده بودند، دوچار انحطاط شد. حمله‌های آشوریان و پس از آن ایرانیان به مصر، هیچ کدام تأثیری بر هنر مصری بر جای نگذاشت. حتی در دوران بطالسه نیز مصر در برابر مفاهیم هنری یونانی مقاومت فوق العاده نشان داد. سنت معماری قدیم قدرت خود را باقی نگاه داشت، ولی نقاشی و پیکرتراشی پیوسته رو به انحطاط بود. ممکن است ناتورالیسم بومی در تخته‌های نقاشی‌شده و تصاویر بر روی مومیائی‌های قیوم تأثیر گذاشته باشد، ولی موضوعها و سبکها هیچ کدام مصری نیست. شکوفائی هنرهای کوچک ادامه یافت؛ گلدانهای رخام، سفالینه‌ها و مجسمه‌های کوچک بدل چینی، ظرفهای شیشه‌ای، کارهای بر روی عاج و فلز با همان ظرافت و سنت هنر مصری قدیم ساخته میشد.

مصطبه، آرامگاه؛ ← مصری، معماری.

مصطفوی، محمدتقی (سید محمد تقی مصطفوی کاشانی)، ۱۲۸۴ هش—، دانشمند و باستانشناس ایرانی. نخست به تدریس اشتغال داشت، و سپس، به خاطر علاقه‌ای که به‌تحقیق در کاوشهای علمی داشت، به سمت بازرس فنی عتیقات به کار مشغول شد. چند سال در کاوشهای علمی شوش و سپس در خاکبرداریهای علمی تخت جمشید با هیئتهای علمی فرانسوی و آلمانی کار کرد. در ۱۳۱۴ هش مأمور تعمیر ابنیه‌ی تاریخی اصفهان شد. در ۱۳۲۳ هش به ریاست اداره‌ی کل باستانشناسی منصوب شد.

مصطفوی در دوران خدمت خود در راه شناساندن آثار تاریخی و باستانی و مساجد و بقاع متبرکه و تکایا و احیای آرامگاههای بزرگان دین و دانش و فرهنگ کهن ایران سعی فراوان کرد؛ با نوشتن مقالات و رسالات و کتابها، و نیز با ایراد سخنرانیها در کنگره‌های باستانشناسی، چه در داخل و چه در خارج کشور، و در رادیو و تلویزیون، خدمات ارزنده‌ای انجام داد.

از تألیفات مهم وی میتوان اینها را نام برد: هکمتانه، آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم، اقلیم پارس، ترجمه‌ی الواح گلی تخت جمشید، فرشها و قالیهای عهد هخامنشی، نظری به هنر معماری گذشته‌ی ایران، و شرح اجمالی تخت جمشید.

مصطفوی در تهیه و تدوین مقالات مربوط به آثار و ابنیه‌ی تاریخی، هنری، و باستانی ایران در دایرةالمعارف فارسی (کتاب حاضر) همکاری صمیمانه داشته است.

مصطفی I، 1000 یا 1001—1047 هق (۱۵۹۱—۱۶۳۹)، ۱۵مین سلطان (۱۰۲۶—۲۷، ۱۰۳۱—۳۲ هق مطابق ۱۶۱۷—۱۸، ۱۶۲۲—۲۳) عثمانی، پسر محمد III برادر او سلطان احمد I پس از جلوس به تخت او را از کشتن معاف داشته بود. پس از مرگ سلطان احمد I مصطفی به تخت نشست (۱۰۲۶ هق). مصطفی رشد مغزی و فکری نداشت، و به همین جهت برادرش او را نکشته بود. چندی پس از جلوس او، پسر سلطان احمد، به نام عثمان II، دیوان یا دادگاه سلطنتی ترتیب داد و به کومک قیزلر آغا و مفتی و قائم مقام مصطفی را از سلطنت معزول ساخت و خود به سلطنت نشست. چند سال بعد ینی‌چریان پسر ضد عثمان II شوریدند و مصطفی را از حرم بیرون کشیده دوباره به سلطنت بر داشتند و عثمان را کشتند. پس از آن شورش ینی‌چریان و "سپاهی" ها به دنبال هم روی میداد و وزیران اعظم به دلخواه ایشان منصوب و بعد معزول یا مقتول میشدند و مصطفی، که بکلی از رشد عقلی بیبهره بود، آلت معطله‌ای بیش نبود. شورش ولایات نیز پشت سر هم روی میداد و سیف‌الدین اوغلو در طرابلس و آبازه پاشا در ارزروم قیام کردند. سرانجام وزیر اعظم به نام کمانکش (kamānkaš) علی پاشا به کومک مفتی مصطفی را از سلطنت خلع کردند و مراد (مراد IV) پسر سلطان احمد را به تخت نشاندند (۱۰۳۲ هق).

مصطفی II، ۱۰۷۴—۱۱۱۵ هق (۱۶۶۴—۱۷۰۳)، ۲۲مین سلطان (۱۱۰۶—۱۱۱۵ هق مطابق ۱۶۹۵—۱۷۰۳) عثمانی، پسر سلطان محمد IV. پس از عمش سلطان احمد II به تخت نشست، و جلوس او مصادف بود با جنگهای دولت عثمانی با دول اتریش و لهستان و روسیه و ونیز. سلطان اعلام جهاد کرد و خود عازم جنگ شد. ینی‌چریان قیام کردند و وزیر اعظم دفتردار علی پاشا را کشتند، و وزیر اعظم جدید به نام الماس محمد پاشا اداره‌ی جنگ را به دست گرفت، ابتدا نیروهای عثمانی پس اتریش و ونیز و روسیه پیروز شدند. در ۱۱۰۸ هق (۱۶۹۷) سپاه عثمانی در سنتا، واقع در نزدیکی تایس، از سپاه اتریش شکست سختی خورد و الماس محمد پاشا کشته شد و مهر سلطنتی به دست اتریشیها افتاد. سلطان مرد باکفایتی به نام عموجه زاده حسین پاشا را به وزارت اعظم برگزید. سلطان خود در ادرنه ماند و وزیر اعظم به جبهه رفت و، در عین حال، مذاکرات صلح را به طور جدی دنبال کرد. در ربیع الثانی 1110 هق مذاکرات صلح در کارلوویتس، واقع بر ساحل رود دانوب، شروع شد و در شعبان همان سال (۲۶ فوریه‌ی ۱۶۹۹) با اتریش و لهستان و ونیز پیمان صلح بسته شد (← کارلوویتس، پیمان)، و صلح با رو-

سیه در سال بعد منعقد گردید. در نتیجه‌ی پیمان صلح، مجارستان و ترانسیلوانیا ـ به استثنای طمشوار ـ از دست دولت عثمانی خارج شد و لهستان قسمتی از اراضی خود را باز یافت و رود دنیستر سرحد میان روسیه و عثمانی شناخته شد. در پرتو این صلح وزیر اعظم موفق شد که نظم و آرامش را در داخل مملکت برقرار سازد. وزیر اعظم حسین پاشا در ۱۱۱۴ هق استعفا کرد و به جای او دالی‌طبان محمد پاشا وزیر اعظم شد. این وزیر لیاقت سلف خود را نداشت، و پس از ۴ ماه وزارت معزول و اعدام شد. پس از آن رامی پاشا وزیر اعظم شد، ولی ینی‌چریان با او موافق نبودند و از اقامت سلطان در ادرنه ناراضی بودند، و به همین جهت رامی پاشا معزول شد و سلطان قول داد به استانبول مراجعت کند، اما علما فتوی به خلع او دادند، و در ادرنه نیز بر ضد او قیام شد و سلطان ناچار در جمادی الاول ۱۱۱۵ هق استعفا داد، و چند ماه بعد در همان سال وفات یافت (۳۱ دسامبر ۱۷۰۳) و در ایاصوفیه مدفون شد. او را پادشاهی عاقل و با کفایت گفته‌اند. شعر میگفت و در شعر مفتونی و اقبالی تخلص میکرد.

مصطفی III، ۱۱۲۹–۱۱۸۷ هق (۱۷۱۷–۷۴)، ۲۶مین سلطان (۱۱۷۱–۸۷ هق مطابق ۱۷۵۷–۷۴) عثمانی، پسر سلطان احمد III. پس از مرگ (۱۷۵۷) عثمان III به تخت سلطنت نشست. مصطفی پس از جلوس بر تخت راغب پاشا وزیر اعظم باکفایت زمان عثمان III را در مسند وزارت نگه داشت، و او این شغل را تا سال مرگ (۱۱۷۶هق مطابق ۱۷۶۳) خود حفظ کرد. راغب پاشا مخالفان خود را از پایتخت دور کرد و برای اصلاح وضع مالی و امور نظامی اقداماتی به عمل آورد. جنگ هفتساله در اروپا (۱۷۵۶–۶۳) جریان داشت و دولت عثمانی در ۱۷۶۱ با دولت پروس معاهده‌ی دوستی بست و، اگرچه راغب پاشا میل داشت که با دولت پروس عقد اتحاد نظامی ببندد، مخالفت خود مصطفی و علما مانع از عقد چنین پیمانی شد. پس از مرگ راغب پاشا، چند تن به دنبال هم به وزارت اعظم رسیدند. و از ۱۱۷۹ تا ۱۱۸۲ هق (۱۷۶۵ تا ۱۷۶۸) وزارت اعظم با محسن‌زاده محمد پاشا بود. در ۱۱۷۶ هق (۱۷۶۲) روسیه در امور گرجستان مداخله کرد و در آخسخه (چالدیر) و نیز در مونتنگرو (قره طاغ) روسها بر ضد دولت عثمانی شروع به تحریکات کردند. خان کریمه از تجاوز روسها شکایت میکرد و دولت لهستان از دخالت روسیه در امور داخلی آن ناراضی بود و از عثمانی مدد میخواست. سرانجام در سال۱۱۸۲هق (۱۷۶۸) سلطان مصطفی III از مفتی ولی‌الدین فتوائی برای جنگ با روسیه گرفت. وزیر اعظم محسن‌زاده معزول شد و سفیر روسیه به نام ابرسکف (obreskof) در یدی قله (yedi qola) محبوس شد. روسها در جنگ پیروزیهائی به دست آوردند، و به همین جهت وزیر اعظم محمد امین پاشا اعدام شد و به جای او مولدووانجی (moldovānji) علی پاشا وزیر اعظم شد. روسها رومانی را متصرف شدند و نیروی دریائی روسیه در مدیترانه نیروی دریائی دولت عثمانی را در دماغه‌ی چشمه به آتش کشید (ژوئیه‌ی ۱۷۷۰). سال بعد روسها شبه جزیره‌ی کریمه را متصرف شدند و این شبه جزیره به طور قطع و برای همیشه از دولت عثمانی منتزع شد. در پایتخت دولت عثمانی اقدامات سیاسی برای عقد متارکه و صلح با روسها به عمل آمد، و کنگره‌ی صلحی در فوچانی (focāni) تشکیل شد (۱۷۷۲). این مذاکرات به نتیجه نرسید ولی متارکه ادامه داشت و مذاکرات تازه‌ی صلح در بخارست آغاز شد (۱۱۸۶ هق مطابق ۱۷۷۲). این مذاکرات نیز قطع، و جنگ از نو آغاز شد و روسها به سیلیستره (silistra؛ بلغارستان) و وارنا حمله کردند و بندر بیروت را در مدیترانه به توپ بستند. سلطان که با وجود بیماری عازم جنگ بود وفات یافت، و در جامع لاله‌لی (lāleli) که خود بنا کرده بود به خاک سپرده شد.

مصطفی IV، ۱۱۹۳ – ۱۲۲۳ هق (۱۷۷۸–۱۸۰۸)، ۲۹مین سلطان (۱۲۲۲–۲۳ هق مطابق ۱۸۰۷–۰۸) عثمانی، فرزند عبدالحمید I. در ۲۹ ماه مه‌ی ۱۸۰۷ به جای پسر عم خود سلطان سلیم III به تخت نشست. سلطان سلیم III به جهت آوردن "نظام جدید"، که نوید اصلاحات کلی در امور نظامی را میداد، از طرف مرتجعان و محافظه‌کاران و قوای یمق (yamaq) و ینی‌چری معزول شد، و مصطفی IV که طرفدار "نظام جدید" نبود به سلطنت رسید و به لغو نظام جدید دستور داد. قبقجی (qabaqji) اوغلو که رهبر یمقهای ینی‌چری بود و در عزل سلیم III دست داشت به فرماندهی استحکامات بوسفور تعیین شد. در این زمان که دولت عثمانی با روسیه در جنگ بود، به سعی دولت فرانسه، میان روسیه و عثمانی متارکه‌ای صورت گرفت، ولی دولت روسیه از متارکه ناراضی بود و تدارک جنگ تازه‌ای صورت میگرفت. ینی‌چریان در عصیان خود باقی ماندند و چلبی مصطفی پاشا، وزیر اعظم، در ادرنه بود و کاری از دستش ساخته نبود. بیرقدار مصطفی پاشا، که از طرفداران جدی نظام جدید بود، در روسچق (roscoq، بلغارستان) بود و طرفداران این نظام به دور او جمع شده بودند. بیرقدار به سوی ادرنه حرکت کرد و با قوای تحت فرماندهی وزیر اعظم به سوی پایتخت راه افتادند. در ۲۸ ژوئیه‌ی ۱۸۰۸ بیرقدار مهر سلطنت را از وزیر اعظم گرفت و خود عملاً کارهای وزارت را به دست گرفت. بیرقدار به کاخ سلطنتی رفت و مصطفی که وضع خود را در خطر میدید به قتل سلیم III (پادشاه مخلوع) و محمود خان (ولیعهد) دستور داد. سلیم III به قتل رسید، ولی محمود خان گریخت و در این میان حمله کنندگان به کاخ سلطنتی، مصطفی را گرفتند و از سلطنت عزل کردند و برادرش محمود II را به سلطنت بر داشتند. مصطفی چند ماهی توقیف بود تا آنکه در نوامبر ۱۸۰۸ به دستور محمود خان به قتل رسید. جنازه‌ی او را در تربت پدرش عبدالحمید I در ینی جامع به خاک سپردند.

مصطفی، از القاب محمد ص، پیغمبر اسلام.

مصطفی امیر المؤمنین: ← امیر المؤمنین.

مصطفی پاشا (mostafā pāšā) [مصطفی پاشا لالا (lālā)] فت ۱۵۸۰ (۹۸۸ هق) سردار معروف عثمانی در قرن ۱۶م. لله‌ی شاهزاده سلیم (بعدها سلطان سلیم II) بود و به تحریک او سلیم برادر خود بایزید را به قتل رسانید (← سلیم II). مدت ۸ سال والی دمشق بود، و با آنکه صوقللی محمد پاشا وزیر اعظم به او نظر خوشی نداشت، سلیم II وی را به پایتخت فرا خواند و به او منصب وزارت داد (۱۵۶۹). سپس صوقللی او را به سرعسکری یمن منصوب کرد. برای فراهم آوردن تجهیزات نظامی در مصر با سنان پاشا والی مصر اختلاف پیدا کرد، و سرانجام سنان به جای او انتخاب شد. در ۱۵۷۰ به سرعسکری برای فتح جزیره‌ی قبرس فرستاده شد و تا ۱۵۷۱ آنجا را تسخیر کرد. در ۱۵۷۷ (۹۸۵ هق) که جنگ عثمانی با ایران در گرفت، او و سنان پاشا هر دو به سرعسکری منصوب شدند، ولی به علت مخالفت سنان، مصطفی از این سمت عزل شد. در ۹۸۶ هق مصطفی بر گرجستان حمله برد و تفلیس و چند شهر دیگر را متصرف شد، با این همه، به آرزوی خود که رسیدن به وزارت اعظم بود نرسید. اهمیت مصطفی در تاریخ عثمانی بیشتر از آن جهت است که مورخی به نام ← مصطفی عالی از اوایل خدمت سمت دبیری او را داشت و به همین جهت در آثار همین عالی خصوصیات اخلاقی و دسیسه‌های او بیش از هر سیاستمدار دیگر عثمانی معرفی شده است.

مصطفی چلبی، جلالزاده: ← جلالزاده مصطفی چلبی.

مصطفی خان بیگدلی (beygdeli)، از امرا و رجال دولت نادر شاه افشار و عم آذر بیگدلی. در اواخر عهد نادر، او به اتفاق مهدی خان استرابادی، با سه زنجیر فیل رقاص و تحفه‌ها و هدیه‌های بسیار به سفارت عازم دربار عثمانی شد. درین بین نادر کشته شد، و میرزا مهدی‌خان از بغداد باز گشت. اما مصطفی خان همان جا ماند و با علیمردان خان بختیاری همدست شد، و به اتفاق شخص مجهول النسبی را، که خود را شاهزاده حسین صفوی مینامید، از بغداد بر گرفتند و به کرمانشاه آمدند. پس از جنگی که بین آنها با کریم خان زند روی داد، علیمردان خان متواری شد، و مصطفی خان به دست لشکریان کریم خان افتاد.

مصطفی کمال: ← آتاتورک

مصطکی (mastaki)، ← پسته.

مصطلق، بنی: ← محمد ص، قسمت ۳۵.

مصعب ابن زبیر (mos'abe 'bne zobayr) [ابوعبدالله مصعب ابن زبیر ابن عوام]، فت ۷۱ هق، از سرداران و قهرمانان صدر اسلام؛ پسر زبیر ابن العوام. وی در دستگاه برادرش، عبدالله ابن زبیر، که از مدعیان خلافت بود، نشأت یافت، و همواره یار و مددکار او بود. عبدالله او را به عنوان والی به بصره فرستاد؛ مصعب در ۶۷ هق بدانجا رفت، و مختار ثقفی را مغلوب و مقتول کرد. یک سال بعد، از این مقام عزل شد، ولی دگربار به عنوان والی بصره و کوفه گماشته شد. عبدالملک ابن مروان، خلیفه‌ی اموی، لشکریان بسیاری را به جنگ او فرستاد، و سرانجام خود به جنگ او رفت، و چون به عراق رسید، مصعب را با سپاه خویش در محاصره گرفت، اما مصعب مقاومت کرد. عبدالملک برادرش محمد ابن مروان

را نـزد وی فرستاد، و او را امان داد، و نوید‌هائی، از قبیل ولایت همیشگی عراق، بدو داد تا از جنگ دست بردارد، اما مصعب حاضر نشد، و سرانجام به قتل رسید، و سرش را نزد عبدالملک بردند. بعضی از مورخین سال مرگ او را ۷۲ هق نـوشته‌اند. در سال تـولدش نیز اختلاف است، و احتمالاً در ۲۶ هق تولد یافته. سکینه، دختر امام حسین ع، همسر او بود. نیز ← قطری ابن الفجاءه.

مصعب ابن عمیر: ← محمد ص، قسمت ۱۶.

مصعبی (mos'abi)، دهستـان (جـم ۲٬۷۳۲ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش حـومه‌ی شهرستان فـردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵ آبـادی. کوهسـتانی است. هـوایش در ناحیه‌ی فـردوس معتـدل است. محصولاتش غلات، زعفران، پنبه، و ابریشم است. مرکزش، **مصعبی** (جم ۹۱۰ نسـ ۱۳۴۵ هش)، ۳۵ کیلومتری ش فردوس قرار دارد.

مصفات، عظم: ← سر.

مصفه[1] (mesfa) [عبری، ← برج دیده‌بانـی]. ۱- ← جلعید. ۲- محل اجتماع عبرانیان قـدیم هنگام پیش آمـدن کارهای مهـم (داوران ۲۰.۱؛ ۲۱.۱ و ۵ و ۸؛ اول سموئیل ۵.۷).

مصفی، تفسیر، ← صافی، تفسیر.

مصقلة ابن هبیره: ← فرخان.

مصلای پایین خیابان: ← مصلی.

مصلای طرق: ← ایوان طرق.

مصلای یزد: ← مصلی

مصلح‌الدین شیرازی: ← سعدی.

مصلوب کردن[2] (maslub)، از طـرق شکنجـه و اعدام مجرمین در قدیم، بدین طـریق که دست و پای مجـرم را بـه صلیبی (← صلیب) میخکوب میکردند یا به وسیله‌ی ریسمان میبستند. نیز ← عیسی، قسمت IV.

مصلی (mosallā)، محلی که مردم برای اقامه‌ی نماز عید یا نماز طلب باران در آنجا گرد آیند. در بعضی شهرهای ایران در چنین مکان ایوان یا بنای دیگر به نام مصلی هست که جنبه‌ی هنری و تـاریخی دارد. **مصلای پایین خیابان** در مشهد، ایوان بزرگی دارای تـزیینات کاشی مورخ ۱۰۸۷ هق است. **مصلای طرق**، مشهـد، ← ایوان طرق. **مصلای یزد** چهـارطاقـی بـزرگی است در میان صحنی دوطبقه، بانی آن امیر محمد قـاضی است (در ۷۲۵ هق). به علت سیل در ۸۶۰ هق خـرابی دید؛ در ۹۵۸ هق مجـدداً آباد شد، در ۱۰۳۵ هق به توسط اسحاق بیگ تعمیر شد.

مصمغان (masmoqān) معرب **مسمغان**، سلسله‌ای از امرای زرتشتی که، مقـارن فتوحـات عرب در ری، در ناحیه‌ی دنباونـد (دمـاونـد) در ل ری حکـومت داشتند، و حـ ۱۴۱ هق بـر افتادند؛ و نیز نام هر یک از امـرای سلسله. ظاهـراً این سلسله از سلسله‌هـای قـدیمی بـوده است. گویند عنـوان مصمغان از طـرف فریدون بـه ارمائیل که قبلاً طباخ ضحاک بـود اعطا شد، بـدین مناسبت که وی نیمی از جوانانـی را که بـرای تغذیـه‌ی مارهـای دوش ضحاک محکوم به مـرگ بـودند نجـات داد. در بـاب تسمیه‌ی مصمغان و پستگی سلسله‌ی آنان با سلسله‌های دیگر امـرای محلی اقوال مختلفی هست. یاقـوت لفظ مصمغان را بـه معنی بزرگ مجوس میداند، و به هـر حال، اظهار نظر قطعی در این مسائل ممکن نیست.

اولین اشاره‌ی تـاریخی بـه امیری از این سلسله در تاریخ طبری در وقایع فتح ری بـه دست نعیم ابن مقرن (← ری، شهر قدیم) در خـلافت عمر آمـده است. پس از شکست خـوردن پادشاه ری، سیاوخش ابن مهران ابن بهرام چوبین، از عربها، مصمغان دماونـد با قبول خـراج صلـح کرد. مرکز قدیم دماوند احتمالاً محلی بـه نام مندان (mandān) بود، که گویند ارمـائیل در آنجا قصری عالـی از ساج و آبنوس ساخته بـود که در دوره‌ی خلافت هـارون‌الرشید قطعه قطعه و به بغداد حمل شد. در دوره‌ی فتوحات اسلامی در دنباونـد دو شهـر وجـود داشته که یکـی ویمـه (vayma) و دیگـری شلمبه (šalambe) بـوده است. بنا بر نوشته‌ی یاقوت، دژ اصلی امیر مصـمغان استوناونـد (ostunāvand) یا جـرهـد (jarhod) نام داشته، و ظاهراً بایستی بالاتر از قریه‌ی رینه (reyne)، که احتمالاً جـزء قـریة الحدادین قدیم بوده، واقع بوده باشد.

در ۱۳۱ هق ابومسلم کوشید که مصمغـان را مطیع‌سازد، ولی از عهده برنیامد، اما عاقبت در حـ ۱۴۱ هق قلمرو مصمغان بـه دست مسلمانـان افتاد. مقارن این ایام در خانواده‌ی مصمغان نفاقی در گرفت. پرویز ابن مصمغان با برادر خـود به ستیزه بر خاست، و به درگاه منصـور خلیفه‌ی عباسی رفت، و خلیفه در حق وی مقرری برقرار کرد. وی در شورش راوندیه ابـراز شجاعت کرد، و در بعضی مآخذ به عنوان "مصمغان مالک ابن دینار، مالک دنباوند" از وی یاد کرده‌اند. این پرویز (یا مالک) نفـوذ فـراوان داشت، و از تخاب عمر ابن العلاء به فرماندهی لشکر اعزامی به طبرستان با صوابدید وی انجام گرفت، زیـرا وی در شورش سنباد و راوندیه بـا عمر آشنا شده بود.

در سال ۱۴۱ هق، برادر پـرویـز، که امیر دنباوند بود، با پسر زن خـود خورشید، اسپهبد طبـرستان، در جنگ بـود، ولـی وقتی شنید که قوائی بـه امـر منصور به عـزم طبرستان حرکت کرده است، با حریف خود از در صلح در آمـد. پس از شکست اسپهبد خورشید، اعراب بـر امیر مصمغان نیز دست یافتند، و خـود و دخترانش را اسیر کردند، و یکی از این دختران بـه ازدواج مهدی خلیفه در آمد.

نیز باید دانست که ابن اسفندیار و ظهیـرالدین مـرعشی از مصمغان دیگری بـه نام ولاش نام بـرده‌اند که مـرزبان میاندورود (نـزدیک ساری) بـوده، و در زمان فرخان میزیسته، و بـه شاخه‌ی ارشد ← آل قارن (از اعقاب زرمهر سوخرا) منسوب بوده است. ونـداد هرمزد (از شاخه‌ی اصغر آل قارن، از اخلاف قارن برادر زرمهر)، در شورش خود بـر ضـد خلیفه، با اسپهبد شروین (۷۷۲–۷۹۷) و ولاش (مصمغان میاندورود) متحـد شد. این شخص اخیر ظاهراً یکی از اعقاب ولاش سابق‌الذکر بوده است.

طبری در وقایع سال ۲۲۴ هق از پسر براذر مازیـار، موسوم بـه شهریـار ابـن مصمغـان اسم میبرد. این مصمغان ممکن است همان وندداد امید، عم مازیار، باشد. از طرف دیگر، در وقایع سال ۲۵۰ هق، طبری در میان متحدین حسن ابن زید علوی از شخصی به نام مصمغان ابـن وندا امید نام میبرد.

مصورالملک (mosavvero'lmolk)، از نقاشان معروف نیمه دوم قرن ۱۳م هق. آثـار او را که در روزنـامه‌هـای شرف و شرافت میبینیم بسیار استادانه است. وفاتش بـدرستی معلوم نیست، و ظاهراً تا عهد مظفرالدین شاه در قید حیات بوده است.

مصوع[3] (mosavva')، شهربنـدر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۱۸٬۴۹۰)، حبشه، در اریتره، کنار دریای سرخ با بندرگاهی عـالی. در ۱۸۸۵–۹۷ پایتخت اریتـره بـود. از صادراتش پـوست دباغی‌نشده، کره، پنبه و قهوه است. یکی از گرمترین نقـاط مسکـون دنیاست. در ۱۸۸۵–۱۹۴۱ در تصـرف ایتالیا بـود. در جنگ II از پایگاههـای متفقین بود.

مصونیت، در طب، ← ایمنی.

مصونیت پارلمانی[4] (masuniyyat-)، مصونیتی که نمایندگان پارلمان از آن بـرخـوردارند. به موجب قوانین اساسی، این نمـایندگان از تعرض مصون میبـاشند و تعقیب و دستگیری آنها باید با اجازه‌ی پارلمان باشد.

مصیبت تولد[5]، در روانشناسی، نگـرانی یا ترسی که طفل در هنگام تولد تحمل میکند. در پیکانلیز عقیده بر این است که اگر این نـاراحتی در اوان طفـولیت جبران نشود، بعـداً، بـه صورت نگرانی یا ترس، در اختلالات عصبی بروز میکند.

مصیبت‌نامه، منظـومه‌ی عـارفانه در بحـر رمـل مسدس مقصور (یا محذوف)، اثر عطار.

مصیصه[6] (masisa)، نام قدیمی آن **موپسوستیا**[7] (mopsuestiā)، شهر قـدیمی کیلیکیا، آسیای صغیر، کنـار رود پورامـوس (← جیحان)؛ اکنون دهکـده‌ای از ولایت سیحان، ج ترکیه‌ی آسیائی، است. زادگاه تئودوروس موپسوستیائی است. عبدالله ابن عبدالملک در ۸۴ هق آن را گرفت.

مضاربه (mozāraba)، در فقه اسلامـی، عقـدی میان دو طرف برای شرکت در سود تجارت مـال معینی که مال متعلق به یک طرف و کار و تجارت از طرف دیگر باشد. صاحب مال مالک و طـرف دیگر عامل خوانده میشود. احکام مهـم مضاربه بـه قرار ذیل است،

۱) مضاربه عقد جایز است، یعنی هـر یک از طرفین هر وقت بخواهـد میتواند آن را بهـم بزند؛

۲) چون فسخ عقد در هـر وقت بـه اراده‌ی یکی از طـرفین است، تعیین مـدت الـزام‌آور نخواهد بود؛

۳) در صورت تعیین مدت، پس از انقضای مدت، عامل حق تصـرف در مال ندارد مگر بـه اجازه‌ی مجدد مالک؛

۴) تصرف عامـل در مال بسته به حـدود و

(۱)Mizpah, Mizpeh (۲)crucify (۳)Massawa (۴)immunité parlementaire (فـ) (۵)birth trauma (۶)Misis (۷)Mopsuestia

شرایطی است که مالک تعیین کرده است؛
۵) اگر مالک اجازه‌ی مطلق تصرف در مال را بدهد، عامل در هر نوع تصرفی مجاز است؛
۶) مخارج سفر عامل در تجارت مال مضاربه از اصل مال خواهد بود، بدین شرط که زیاده‌روی و اسراف در خرج نکند. در صورت زیاده‌روی و اسراف مخارج زاید به عهده‌ی خود عامل خواهد بود؛
۷) عامل در تجارت باید نقداً خریداری کند و نقداً بفروشد. ثمنی که در خرید میپردازد نباید از ثمن المثل (قیمت عادی) بیشتر باشد، و ثمنی که در فروش میگیرد نباید از ثمن المثل کمتر باشد؛
۸) در صورت تجاوز عامل از شروط مالک عامل ضامن مال خواهد بود؛
۹) در اختلاف میان مالک و عامل در مقدار مال مضاربه و در مقدار ربح، قول عامل مسموع است.
مواد ۵۳۶–۵۶۰ در قانون مدنی ایران ناظر بر مضاربه‌اند.

مضارع، بحر (mozāre‘، عربی، ← همانند)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار مفاعیل فاعلات (از اصل مفاعیلن فاعلاتن به زحاف کف و قصر) پدید آید (← پایه، دایره)، مانند:

گر آن طره هست مشک بما چون نداد بوی
ور آن چهره هست ماه چرا درکشید روی.

(U_ _U_/U_ _U_/U_ _U_/U_ _U_).

مضاعف (moẓā‘af)، طرحهای سوزندوزی که از رو و پشت پارچه متصل به یکدیگر، انجام می‌گرفت و بیشتر در یزد و قفقاز عمل میکردند.

مضحکات (mozhekāt) [عربی، از ضحک (= خنده‌آور)]، در ادب فارسی، سخنانی خنده‌آور و اغلب هرزه و رکیک که به قصد انبساط خاطر گفته شود.

مضر (mozar)، از مهمترین قبایل عرب ربیعه، که خانه‌هایشان در دیار مضر بود.

مضرب[1] (mazrab)، در ریاضیات. مضرب هر عدد عددی است که از ضرب کردن آن عدد در یک عدد صحیح حاصل شود، مثلاً، ۲۷ مضربی از ۹ است، چون از ضرب‌کردن آن در ۳ حاصل شده است. عددی را که در عین حال مضرب چند عدد باشد، **مضرب مشترک**[2] آن اعداد مینامند، و از میان مضربهای مشترک چند عدد، آن که از همه کوچکتر است **کوچکترین مضرب مشترک**[3] آن اعداد است. مثلاً، ۹۰ کوچکترین مضرب مشترک اعداد ۳ و ۶ و ۹ و ۱۵ است.

مضرب مشترک، در ریاضیات، ← مضرب، در ریاضیات.

مضروب، در حساب، ← ضرب، در حساب.

مضروب فیه، در حساب، ← ضرب، در حساب.

مطابقه، در علم بدیع، ← تضاد.

مطاف: ← کعبه، قسمت II.

مطالع الانوار: ← سراج‌الدین ارموی.

مطایبات: ← مطایبه.

مطایبه (moṭāyebe) [عربی، ← شوخی]، جمع آن مطایبات، سخنی (نظم یا نثر) که به مزاح و خوش‌طبعی برای انبساط خاطر گفته شود. مطایبه را طیبت (tibat) [عربی، ← خوشی، پاکیزگی] نیز گویند.

مطبخ کسری: ← اسدآباد، ده.

مطبقه (motbeqe)، نام دیگری برای بیماری حصبه.

مطبوعات، آزادی: ← آزادی مطبوعات.

مطخ، دریاچه‌ی مردابی، ← قنرین.

مطران[4] (maṭrān)، عنوان اسقف اعظمی (← اسقف اعظم) که مقر او مادرشهر، یعنی مرکز عمده‌ی یک ایالت روحانی است. در کلیساهای ارتدوکس شرقی، مقام مطران برتر از مقام اسقف و پایینتر از مقام بطرک است. در کلیسای کاتولیک رومی ممکن است یک اسقف اعظم عنوان مطران نیز داشته باشد بدون اینکه مقر وی مادرشهر باشد. نین ← جالیق.

مطرح، بندر، ← عمان.

مطعم ابن عدی (mot‘eme ’bne adiyy)، فت ۲ هق، سردار عرب، رئیس قبیله‌ی بنی نوفل (bani nāfal) در دوره‌ی جاهلیت، و سردار آنان در جنگ فجار. هنگامی که حضرت رسول (ص) از طائف متوجه مکه شد از بعضی قرشیان پناه خواست تا به مکه وارد شود، ولی ایشان قبول نکردند. مطعم ابن عدی با خانواده‌ی خود مسلح شد، و به مسجد آمد، و کس نزد پیغمبر فرستاد که به مکه وارد شود، و حضرت به مکه در آمد، و خانه‌ی کعبه را طواف کرد، و در آنجا نماز گزارد، و سپس در امان باز گشت. مطعم ابن عدی سعد ابن عباده را نیز در برابر قریش، که بدو حمله کرده بودند، پناه داد. وی در آخر عمر کور شد، و در سن نسود و چندسالگی درگذشت. نیز ← محمد، قسمتهای ۱۱ و ۱۳.

مطففین، سوره‌ی (motaffefin، ← کم‌فروشان)، سوره‌ی ۸۳م قرآن، مکی، ۳۶ آیه، سرزنش به کم‌فروشان و اینکه بدکاران در سرای دیگر در سیاه و دوزخی و نیکوکاران روسفید و بهشتی خواهند بود.

مطفی‌الجمر، یکی از ← ایام عجور.

مطلب مشعشعی، مولا: ← مشعشعیان.

مطلع (maṭla‘) [عربی، ← جای بر آمدن]، در شعر، اولین بیت قصیده یا غزل، که حتماً باید مصرع (mosarra‘) باشد، یعنی هر دو مصراع آن دارای قافیه باشد. مطالع (maṭāle‘) [= مطلعها]، گاه به توسع، به معنی بیتهای اوایل قصیده یا غزل استعمال شده است.

مطلع الاعتقاد: ← فضولی بغدادی.

مطلع الانوار: ← امیر خسرو دهلوی.

مطلع السعدین (maṭla‘o s.sa‘dayn)، کتاب تاریخی به فارسی، در ۲ جلد، از عبدالرزاق سمرقندی. این کتاب از حوادث زمان سلطان ابوسعید بهادر خان آغاز، و به پایان پادشاهی ابوسعید گورکان ختم میشود، ساده و روان نگاشته شده و دارای اطلاعات گرانبهائی است که مورد استفاده‌ی مورخان بعدی واقع شده.

مطلع الشمس (maṭla‘o ’š.šams)، کتابی به فارسی، در ۳ جلد، شامل جغرافیای تاریخی ایالت خراسان و احوال بعضی بلاد و اماکن آن، تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه. مؤلف این کتاب را در دنباله‌ی مجلدات چهارگانه‌ی مرآت البلدان تألیف کرده است (۱۳۰۱–۰۳ هق)، و مطالبی را که در ذیل خراسان بنا بوده است در حرف "خ" مرآت البلدان ضبط و تدوین کند، به مناسبت تصادف تألیف کتاب با مسافرت ناصرالدین شاه به خراسان، یکجا جمع کرده، و با نام مطلع الشمس نشر کرده است. مطلع الشمس مشتمل است بر تاریخ مفصل خراسان و شهر مشهد، با اطلاعاتی مفید و مفصل در باب منازل و طرق آن، و همچنین، به مناسبت، احوال مزارات و بقاع و مساجد خراسان. به علاوه، شرح حال بعضی از مشاهیر رجال خراسان نیز در طی کتاب آمده است، و فهرستی هم از کتب موجود در کتابخانه‌ی آستان قدس در پایان جلد دوم آن به خط و رسم سیاق مندرج است.

مؤلف در مقدمه‌ی کتاب چنین متذکر میشود، نگارنده... ممکن بود، در ضمن این سفر، اغلب بلاد و اماکن بااستعداد و مراتع متنزه و مواقع مشهوده و حظایر و مضاجع و مدارس و مساجد و ابنیه‌ی خیریه‌ی قدیم و جدید بتخصیص آستانه‌ی مطهره‌ی رضویه را که روضه‌ای از ریاض جنت و محفوف با نوار رحمت ومشتمل بر صحنهای وسیعه و رواقهای رفیعه و حرمی عالی و تزئینات و تذهبات متلالی و عمارات مبارکات و غرفات بابرکات و هرگونه اسباب تجمل ظاهر و باطن و انواع مزایا ومبانی است برأی العین مشاهده نماید و پس از تلثیم آن خاک پاک که مطاف روشنان افلاک است معلومات سابق را بر مشهودات لاحق بیفزاید... و بهمین جهت و ملاحظه‌ی احوال ایالت شرقی آنرا مطلع الشمس نام دهد...

بنا بر این، آنچه در قوه داشت بتوفیق و یاری باری عز اسمه و جل ذکره صورت فعلیت داد و دری از گنجینه‌ی درایت بر روی اهل روایت گشاد اما بطریقی از غفلت و تهاون بر کار و سنت مرد کار که دقیقه‌ای را مهمل نگذارد و نکات عمل را خرد نشمارد و بگوید آنچه گفتنی است و بوشته کشد درهاپیرا که سفتنی است تا بابصران از این حدیقه گلهای حقایق چینند.

زینت این مجموعه و واسطه‌ی این عقد که رشته‌ایست از جواهر زواهر دانش و خراید فراید بینش چند صفحه نقشه است از صحن و حرم و رواق عرش‌نطاق حضرت رضا علیه آلاف التحیة والثنا و بعضی از ابنیه و آثار قدیم و جدید که در اماکن مختلفه دیده وبدقت هرچه تمامتر تحدید نموده. علاوه بر تواریخ متعلقه به هر ناحیه و کتیبه‌ها وسطورات و نقوش الواح ومضامین فرامین و ارقام سلاطین ماضیه انارالله برهانهم که هریک کاشف خبری و مبین مطلبی و مؤید ادعایی و حل مشکلی است و من‌حیث‌المجموع مرآت اعطار و اعصار و ازمنه‌ی سالفه و نماینده‌ی آثار گذشتگان ماست که اگر بخون دل وخوردن جگر آنجمله را بدست نمیآورد و در این مجلد ضبط و مخلد نمیکرد، عنقریب همه بر طاق نسیان گذاشته از آنها جز تأسف بر فقدان خبر و عدم وجدان اثر چیزی برای اخلاف عظام نمیماند و کسی از اسلاف

(۱) multiple (۲) common multiple (۳) least common multiple (the) (۴) metropolitan

گرام سخنی نمیراند نه از نام‌آوران نامی بود، نه از نامه‌ی ایشان کلامی. ما هم از فواید منظوره محروم بودیم و در محضر بزرگان ملوم.

مطلق (motlaq)، به عنوان اسم خاص، در فلسفه‌ی ما بعد طبیعی اروپائیان، غایت و مرجع نهائی فکر، وجود غیر مشروط و غیر مقید در برابر مشروط و مقید و در برابر نسبی و اضافی. نیکولای کوزائی خدا را "مطلق" میخواند. به عقیده‌ی کانت، مقصد عقل انسانی علم متحدِ غیر مشروطی است که معرفت مشروط و مقید انسانی وحدت کامل و نامشروط (مطلق) خود را در آن میابد. کانت همچنین از موجود ضروری و واجب مطلق سخن میراند و از مطلقی حرف میزند که ورای محسوسات است. به عقیده‌ی فیشته، "منِ مطلق" موجد همه‌ی پدیده‌ها است. به نظر شلینگ، مطلق علت اولای جهان و وحدت معنوی دربرگیرنده‌ی همه‌ی متقابلات منبع فکر و ماده است. هگل مطلق را فکر ماورای زمان و کاملترین اشیاء میداند. این افکار مظهر فلسفه‌ی ایدئالیسم مطلق یا معنویت مطلق است که در آن مطلقْ حقیقت شامله‌ی همه‌ی اشیاء و مکمل همه‌ی نقائص و در برگیرنده‌ی همه‌ی محدودات و مقیدات است. در زبانهای اروپائی، مطلق به عنوان اسم جنس به معنی واقعیت در برابر ظواهر و کامل در نوع خود و غیر مسبوق به علت و شرط و آزاد و مستقل استعمال میشود. وجود مطلق در اصطلاح فلسفه‌ی اسلامی به دو معنی است: یکی آنکه محمول در هلیت بسیطه (در پاسخ سؤال: آیا هست؟) باشد مانند آنکه انسان هست یا درخت هست (در پاسخ سئوال آیا انسان یا درخت هست و وجود دارد؟) در برابر وجود مقید مانند آنکه انسان دانا است یا دانا هست؛ دیگر به معنی وجود حقیقی. گاهی مفهوم وجود را نیز وجود مطلق خوانده‌اند.

مطلق، در اصول فقه، ← مطلق و مقید.

مطلق، عدد: ← عدد مطلق.

مطلق و مقید (motlaq,moqayyad)، یکی از مباحث علم اصول فقه. **مطلق** لفظی است که بر آنچه در جنس خود شایع است گفته شود. مثلاً، معنی حیوان در جنس حیوان شایع است، یعنی حیوان بر هر یک از افراد و انواع و اصناف جنس خود قابل انطباق است، زیرا طبیعت حیوان بدون قید و شرط و تعیین ذکر شده است و، از این جهت، بر هر فردی یا نوعی از حیوان قابل انطباق است. باید دانست که در مطلق بودنِ معنیْ حتی قیدِ "بدون قید و شرط" نیز آن را مقید میسازد و از صورت مطلق بودن خارج میکند، زیرا اگر، مثلاً، گفته شود "حیوان بدون قید و شرط"، چنین معنائی بر هیچ یک از افراد حیوان صادق نخواهد بود، زیرا هر فردی از افراد حیوان مقید به قیود و شرایطی است که آن را از افراد دیگر ممتاز میسازد. خلاصه، "مطلق" طبیعت شیء است بی‌آنکه قیدی در آن ملاحظه شود یا نشود، و به عبارت دیگر نظیر کلی طبیعی در اصطلاح منطق است. در مقابل مطلق مقید قرار دارد که طبیعت شیء است با در نظر گرفتن قید و شرط یا قیود و شروطی. کلمه‌ی "مرد" مطلق است و بر هر "مردی" منطبق است. اما "مرد کلی" یا مردی با خصوصیات و شرایط مقید است. اصولیون در زبان عربی اسم جنس (مانند حیوان و انسان) و عَلَم جنس (مانند اسامه برای شیر) و نکره (مانند رَجُلٌ) را مطلق دانسته‌اند. بحث در احکام مطلق و مقید در قسمت مباحث الفاظ علم اصول ذکر میشود.

مطوعه (mottavve'a)، مسلمینی که به میل و به خرج خود از جهت ثواب دسته‌هائی مسلح و مجهز تشکیل میدادند و در ثغور و مرزها به جهاد با کفار میپرداختند. ← مطوعه‌ی سیستان.

مطوعه‌ی سیستان (mottavve'a)، جماعتی از مطوعه‌ی اهل سیستان، که در دفع خوارج آن ولایت، از جهت ثواب، و بدون انتساب و ارتباط با خلیفه و لشکر او، جنگ میکردند. این دسته‌ها، هر چند در دفع فتنه‌ی خوارج مفید و مؤثر بودند، غالباً به سبب کسب قدرت و ارتباط با عیاران، موجب سلب نظم و آسایش شهر بودند، و ازین رو، عمال خلیفه از آنها هم به اندازه‌ی خوارج وحشت داشتند. از مشاهیر مطوعه‌ی سیستان صالح ابن نصر کنانی، از اهل بست، بود که یعقوب لیث و برادرش در ابتدای کار به او پیوسته بودند، و او به دست خوارج کشته شد، و درهم ابن نصر جای او را گرفت، و او را طاهریان گرفتند و به بغداد فرستادند، و یاران او به یعقوب پیوستند و یعقوب به کومک آنها خوارج را دفع کرد، و از دسته‌ی مطوعه، که لشکری داوطلب بود، و عیاران و جوانمردان ولایت نیز با آنها ارتباط داشتند، جهت تحکیم اساس قدرت و پیش بردن مقاصد خویش استفاده کرد.

مطوف (motavvef)[= طواف‌دهنده]، کسی که حاجیان را با خود به مسجدالحرام میبرد، و به آنان تعلیم میدهد که خانه‌ی کعبه را چگونه طواف کنند، و نیز دیگر اعمال حج را به آنان می‌آموزد.

مطوق: ← قرامطه، قسمت ۷.

مطول (motavval) [**المطول** یا **شرح تلخیص المطول**]، کتابی به عربی در معانی و بیان، تألیف تفتازانی که تاریخ اتمام آن صفر ۷۴۸ هق است.

قسمت سوم کتاب مفتاح العلوم سکاکی را که در معانی و بیان بوده است، خطیب قزوینی به نام تلخیص المفتاح خلاصه کرده، و تفتازانی دو شرح بر این تلخیص نوشته بوده است: یکی مفصل به نام شرح تلخیص المطول (مطول)، که در مدارس قدیمه‌ی تهران متن درسی معانی و بیان بوده و هنوز هم هست؛ دیگر شرح مختصرتری از همان کتاب به نام مختصر المعانی.

مطوی، در علم عروض، ← طی.

مطهر (motahhar)، ده (جم ۵۵۵)، دهستان دابو، بخش مرکزی شهرستان آمل، استان دوم (مازندران). آب و هوایش معتدل مرطوبی است. رود هراز آن را مشروب میسازد.

مطهر، امامزاده (motahhar)، بنائی (← امامزاده) هشت‌ضلعی در بومهن (← سیاه‌رود). صندوق بزرگ آن به دستور ملک کیومرث به وسیله‌ی استاد حسین نجار ساخته شده است (سال ۸۴۷ هق)، و تاریخ درِ آن سال ۹۶۳ هق است.

مطهرات (motahherāt) [عربی، = پاک‌کننده‌ها] در فقه، به چیزهائی گویند که سبب پاک کردن چیزهای نجس است، همچون آب و زمین و آفتاب و آتش و استحاله و انقلاب و انتقال و نقص و اسلام و زوال عین.

مطیع (moti')، شهرت **ابوالقاسم فضل، ملقب به المطیع لله** (al.moti'o. le'l.lāh)، فد محرم ۳۶۴ هق، ۲۳مین خلیفه‌ی (۳۳۴–۳۶۳ هق) عباسی، پس مقتدر. پس از خلع مستکفی به گفته‌ی ابن الاثیر روز پنجشنبه ۱۲ جمادی الاخر سال ۳۳۴ هق به خلافت رسید. بعضی بیعت به او را در شعبان و بعضی هم در جمادی الاولی همان سال گفته‌اند. مطیع و مستکفی، پیش از رسیدن به خلافت، همسایه‌ی یکدیگر بودند و با هم در کبوتربازی و خروسبازی و به جنگ انداختن بزها رقابت و عداوت داشتند، و هر دو داوطلب خلافت نیز بودند. چون مستکفی به خلافت رسید، میدانست که مطیع پنهانی بر ضد او اقدام خواهد کرد، و به همین دلیل کس به دنبال او فرستاد. ولی مطیع نیز به همین دلیل خود را پنهان کرد، و چون مستکفی بر او دست نیافت، دستور داد که خانه‌اش را ویران کنند، و خودش اموال او را تصاحب کرد. مطیع تا ذیقعده‌ی ۳۶۳ هق، یعنی حدود ۲۹ سال خلیفه بود، ولی در این مدت آلت دست محض بود. ابتدا در اطاعت کامل معزالدوله‌ی دیلمی و پس از او منقاد پسرش عزالدوله‌ی دیلمی و چندی نیز آلت دست غلامی ترک به نام سبکتکین (غیر از سبکتکین پدر محمود غزنوی) بود، و این امیران که مالکان حقیقی بغداد و عراق بودند او را همه‌جا با خود میبردند و در هیچ کاری او را دخالت نمیدادند، حتی خلیفه وزیر نیز نداشت و فقط کاتبی به او داده بودند که املاک و درآمد و هزینه‌اش را تنظیم کند. خود خلیفه، هنگامی که در ۳۶۱ هق در بغداد شورشی برپا شد و مردم برای جنگ با رومیان فتنه‌ای برپا کردند و بختیار (عزالدوله) از او پول خواست، در جواب او چنین گفت: "جنگ با کفار و مخارج آن و دیگر مصالح مسلمانان هنگامی بر من واجب و لازم میآمد که کارها دست من بود و اموال و ماليات به دست من میرسید. بر من که چیزی جز خطبه به نامم نیست چیزی لازم نمیآید و اگر بخواهید از آن هم صرف نظر میکنم". در ۳۵۸ هق سردار معز فاطمی، به نام جوهر، تمام مصر را برای خلیفه‌ی فاطمی فتح کرد، و در شوال آن سال در جامع عتیق مصر خطبه به نام خلیفه‌ی فاطمی خواندند. سردار دیگر معز، به نام جعفر ابن فلاح کُتامی، دمشق را فتح کرد و کار خطبه به جائی رسید که در ۳۵۹ هق در شهر مدینه خطبه به نام معز خواندند و در مکه به نام مطیع و قرامطه‌ا معزالدوله‌ی دیلمی که خود شیعه بود دستور داد که مردم سنی بغداد در روزهای مذهبی شیعه مانند شیعه عمل کنند، مثلاً در روز عید غدیر جشن بگیرند و در ایام محرم سوگواری کنند، و این امر نیز برفتنه‌ها و شورشهای بغداد افزود. اختلاف میان سپاهیان ترک و دیلم نیز شدت گرفت، و به هر حال میتوان گفت که در زمان مطیع در حقیقت قلمروی برای خلافت نبود، و تاریخ این دوره را باید در

تاریخ آل بویه و حمدانیان و اخشیدیه و فاطمیان جستجو کرد. در ذیقعده‌ی ۳۶۳ هق معلوم شد که مطیع دوچار سکته‌ی ناقص شده و زبانش بند آمده است. در آن وقت مطیع در دست سبکتکین یکی از سرداران ترک بود. به دستور سبکتکین مطیع از خلافت استعفا کرد و پسرش ابوالفضل عبدالکریم با لقب الطائع لله به خلافت رسید.

مطیع لله، [المطیع لله]، ۲۳مین خلیفه‌ی عباسی، ← مطیع.

مظاهر: ← مظهر.

مظفر I (-mozaffar) [شرف‌الدین مظفر]، فت ۷۱۳ هق، جد شاهان سلسله‌ی آل مظفر. یوسف شاه ابن طغانشاه (← اتابکان یزد) او را به حکومت میبد گماشت، و او راهها را از دزدان شیرازی پاک کرد، و هنگامی که یوسف شاه که فرستادگان ارغون خان را کشته بود از ترس به سیستان گریخت، مظفر نیز با او همراه شد ولی در راه از او جدا شد و به کرمان رفت و مورد پذیرائی سیورغتمش قرار گرفت (۶۸۵ هق). پس از چندی به یزد باز گشت و به خدمت ارغون در آمد. با جانشینان ارغون، گیخاتو و غازان نیز روابط حسنه داشت، و غازان او را "امیر هزاره" یعنی فرمانده هزار سرباز کرد. چون الجایتو اتابک یزد شد (۷۰۳ هق)، نگاه‌بانی راههای از اردستان به کرمانشاه و از هرات و مرو به ابرقو را به مظفر سپرد. بعد از وی پسرش مبارزالدین محمد به جایش نشست.

مظفر II [امیر شرف‌الدین مظفر]، ۷۲۵–۷۵۴ هق، از شاهزادگان آل مظفر، پسر امیر مبارزالدین محمد، و برادر شاه شجاع و شاه محمود و پدر شاه یحیی و شاه منصور آل مظفر. وی در جنگهای امیر مبارزالدین غالباً همراه بود، و در جنگهای کرمان و بم و یزد رشادت نشان داد، و در جنگ با امیر شیخ ابواسحاق اینجو نیز اظهار جلادت کرد. چندی در کرمان حکومت کرد، و سپس در یزد فرمانروا شد، و حمله‌ی امیر شیخ ابواسحاق را دفع کرد (۷۵۱ هق)، و در فتح شیراز نیز در رکاب پدر بود، و عاقبت در شیراز وفات یافت، و در مدرسه‌ی مظفریه‌ی میبد مدفون شد.

مظفر، رئیس: ← رئیس مظفر.

مظفر اسفزاری، ابوحاتم یا ابوالمظفر اسفزاری (esfazāri)، نه قرن ۵م هق. ریاضیدان و فیزیکدان ایرانی، و از همکاران عمر خیام در تنظیم تقویم جلالی.

مظفرالدین ابن حسنویه: ← شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

مظفرالدین ازبک، معروف به اتابک اُزْبَک، فت ۶۲۲ هق، ۵مین امیر از سلسله‌ی امرای معروف به اتابکان آذربایجان. وی پسر اتابک جهان پهلوان بود، و بعد از وفات برادر خویش اتابک نصرت‌الدین ابوبکر فرمانروائی آذربایجان یافت (۶۰۷ هق). در دوره‌ی امارت او آذربایجان دستخوش تاخت و تاز مغول شد (۶۱۷ هق)، و گرجیان نیز، به سبب ضعف و عجز او، در اران و آذربایجان دست اندازی کردند. جلال الدین منکبرنی در ۶۲۲ هق بر پایتخت او تبریز مسلط شد، و او بگریخت. جلال‌الدین زوجه‌ی او را به عقد خویش در آورد، و اتابک ازبک، چندی بعد، از این غصه هلاک شد. بعد از او پسرش اتابک خاموش امارت آذربایجان یافت.

مظفرالدین اسحاق: ← صاروخان.

مظفرالدین تکله (ابن هزاراسپ)، اتابک لر بزرگ، ← تکلة ابن هزاراسپ.

مظفرالدین سنقر (sonqor)، معروف به **وجه السبع** ('vajho's.sabo)، از مماالیک و مقربان ناصر خلیفه‌ی (۵۷۵–۶۲۲ هق) عباسی. مکرر از جانب ناصر و خلفای بعد از او متصدی مشاغل و مناصب بود. ح ۶۲۲ هق وی حکومت خوزستان را داشت، و با سلطان جلال‌الدین منکبرنی، که در مراجعت از سند به خوزستان آمده و به محاصره‌ی شوشتر پرداخته بود، درین سال چندان مقاومت کرد که جلال‌الدین ناچار دست از آن شهر بداشت و راه خود پیش گرفت.

مظفرالدین شاه قاجار، ۱۳ جمادی‌الثانیه‌ی ۱۲۶۹ –۱۳۲۴ هق، ۵مین پادشاه (۱۳۱۳–۲۴ هق) از سلسله‌ی سلاطین قاجاریه؛ پسر و ولیعهد ناصرالدین شاه قاجار. وی در ۲۷ ذی‌الحجه‌ی ۱۳۱۳ هق، در سن ۴۴سالگی، به جای پدر به سلطنت نشست، و به پسر خود محمد علی میرزا ولیعهدی داد. مدت ۳۶ سال از عمر او در تبریز به انتظار سلطنت و تحت عنوان ولیعهدی گذشت. چندی بعد از جلوس، در طی ۵ سال، سه سفر به اروپا کرد، در ۱۳۱۷ هق جهت تماشای نمایشگاه بین‌المللی پاریس، و در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۳ هق برای معالجه و گردش. در هر سفر، عده‌ای از رجال و وزرا در رکاب وی بودند، و مبالغی هنگفت خرج تفریحات خود کرد، و مکرر مقروض شد. وی پس از جلوس به سلطنت امین‌السلطان را در مقام صدارت بداشت، و او را اتابک اعظم لقب داد، و گرچه بعداً او را مستعفی شمرده علی خان امین‌الدوله را به صدارت برگزید، چندی بعد، دوباره او را به صدارت انتخاب کرد. چند سال بعد، شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله را به صدارت برگزید، و تعدی و خشونت عین‌الدوله موجب نارضائی عامه و تحصن علما و احرار در آستانه‌ی حضرت عبدالعظیم و باغ سفارت انگلیس شد. ناچار شاه به عزل او رضا داد، و میرزا نصرالله خان نائینی، ملقب به مشیرالدوله، را صدارت داد. پس از آن، مظفرالدین شاه فرمان تشکیل مجلس شورای ملی را، که به فرمان مشروطیت معروف است، امضا کرد (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هق)، و چندی بعد وفات یافت. بعد از او، محمد علی میرزا ولیعهد به نام محمد علی شاه به سلطنت نشست (← محمد علی شاه قاجار).

مظفرالدین گوکبوری (gökbëri، ترکی، = گرگ کبود)، فت ۶۳۰ هق، از سرداران معروف صلاح‌الدین ایوبی و از خاصان و مقربان وی. در غالب جنگهای صلاح‌الدین با صلیبیون وی نیز حاضر و ملازم رکاب بود، و دلاوریها از خود نشان داد، و سلطان خواهر خود را بدو داد، و چندی بعد نیز او را به حکومت اربیل و شهرزور فرستاد. بعدها، در ۶۲۲ هق که سلطان جلال‌الدین منکبرنی به حدود اربیل رسید، با وی صلح کرد.

مظفرالدین محمد قراختائی (-qarāxatā)، فت ۷۰۲ هق، از امرای سلسله‌ی قراختائیان کرمان؛ پسر سلطان حجاج قراختائی. در ذو الحجه‌ی ۶۹۴ هق، به موجب حکم غازان خان، به حکومت کرمان رسید. اما یک بار با مخالفت وزیر خود، قاضی هرات، فخرالدین عبدالله قاضی، مواجه و معزول شد (۶۹۹ هق). چندی بعد، بار دیگر به حکومت کرمان مأمور شد و، به سبب افراط در شرب خمر، وفات یافت. بعد از او عموزاده‌اش قطب‌الدین شاه جهان به امارت نشست.

مظفرپور[1] (mozaffarpur)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۲۷٬۰۴۵)، ایالت بهار، ل‌ش هند، بر رود گندک. مرکز بخش اداری یک منطقه‌ی تولید انبه، و مقر دانشگاه بهار است.

مظفر حسین میرزای گورکانی (-gurkān)، فت ۹۱۳ هق، پادشاه (۹۱۱–۹۱۲ هق) سلسله‌ی تیموریان؛ پسر سلطان حسین بایقرا. بعد از وفات پدر، به شرکت برادرش بدیع‌الزمان میرزای تیموری به سلطنت نشست، اما شیبک خان در ۹۱۲ هق آنها را شکست داد و خراسان را گرفت، و او با برادر به استرابادگریخت و در آنجا وفات یافت.

مظفر طوسی: ← طوسی، شرف‌الدین مظفر.

مظفر علی شاه: ← بحر الاسرار، مثنوی.

مظفری (mozaffari)، ده (جه ۱٬۴۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوار، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۱۳کیلومتری جنوب سروستان. رود قره‌آقاج مشروبش میکند. محصولاتش غلات، چغندر، و میوه است. قالیبافی دارد.

مظلوم‌خوان (mazlum.xān)، عنوانی که عموماً در تعزیه به امام و اولاد او میدهند. ولی اصطلاح امام‌خوان بیشتر معمول است. نیز ← شبیه.

مظهر (mazhar) [عربی، = محل پیدائی و ظهور، جمع مظاهر (mazāher)]، در نزد حکما و صوفیه، صورت شیء و امری که شیء به سبب آن محسوس یا معقول شود. صوفیه غالب ظواهر و اعیان را مظاهر حقایق میدانند، چنانکه انسان کامل را مظهر صفات ذات حق و تمام کائنات را مظاهر صفات افعال وی میدانند (← صفت). به اعتقاد صوفیه، در حقایق الاهی بین مظهر و ذات تفاوت نیست، و حال آنکه در سایر امور بین مظهر و ذات تفاوت آشکار است. صوفیه معتقدند که موجودات عالم در صلاحیت مظهریت اسماء و صفات الاهی متفاوتند. همچنین، در بیان مراتب طبقات مردم، انبیا را مظاهر حق، حکما را مظاهر عقل، سلاطین را مظاهر نفس، و عوام را مظاهر طبیعت میشمارند. در ادب صوفیه، عنوان مظهر و مظهریت برای انسان مکرر ذکر میشود، و غالباً نزد صوفیه انسان مظهر تمام اسماء و صفات حق شمرده میشود. بعضی از صوفیه نیز جمال ظاهر را مظهر جمال حق میشمارند، و عشق به صورت جمیل (← شاهد؛ عشق) را معبری برای عشق به جمال مطلق میدانند. نام "مظهر علی" و "مظهر علی شاه" در بین صوفیه تداولش از همین جا است.

مظهر، سید محمد: ← جلوه.

مظهر الآثار: ← هاشمی کرمانی.

---

(1) Muzaffarpur

مظهر العجایب (mazharo 'l-ʿajāyeb)، مث نوی ح ۹٬۰۰۰ بیت از شیخ فریدالدین ⇐ عطار تونی. مظهر العجایب را مدتها از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری میدانستند، در حالی که سخنان سست و معانی سخیف این منظومه نسبتی با سخنان و معانی بلند عطار نیشابوری ندارد. مظهر العجایب را فتح‌الله خان شیبانی در ۱۳۲۳ ق در تهران چاپ کرده است.

معاء: ← روده.

معاء دقاق: ← روده.

معاء غلاظ: ← روده.

معاء مستقیم: ← روده.

معاجین: ← معجون.

معاد (maʿād)، بازگشت مردم پس از مرگ در روز قیامت یا رستاخیز برای دریافت کیفر یا پاداش اعمال بد یا نیکی که در هنگام حیات اینجهانی از ایشان سر زده است. معاد از ضروریات دین اسلام و سومین اصل از اصول دیسن اسلام است، و منکر آن کافر و خارج از دین اسلام شناخته شده است. دلیل ضروری بودن معاد آیات متعدد قرآنی و احادیث معتبر است که از کثرت وضوح جائی برای تأویل و تفسیر نمیگذارد، ولی علمای کلام علاوه بر ادله‌ی نقلی، به ادله‌ی عقلی نیز متمسک شده‌اند، از جمله آنکه تکلیف به اوامر و نواهی از طرف خداوند باید مستلزم پاداش در برابر به جا آوردن اوامر خداوند و کیفر در برابر استنکاف از اطاعت او باشد، و چون همه‌ی این پاداش و کیفر در این جهان داده نمیشود (چنانکه بسیاری از ستمکاران و گناهکاران در این جهان زندگانی مرفهی دارند و بسیاری از مؤمنان و پرهیزگاران در این دنیا زندگی ناراحتی دارند)، عدل و انصاف حکم میکند که باید این پاداش و کیفر در دنیای دیگری داده شود، همچنانکه آیات قرآنی و احادیث به آن اشاره کرده‌اند.

عده‌ای به دلایل عقلی و طبیعی منکر بازگشت مردم در جهان دیگری شده‌اند، و مهمترین این دلایل یکی امتناع اعاده‌ی معدوم و دیگری شبهه‌ی آکل و مأکول است. امتناع اعاده‌ی معدوم به این معنی است که اگر چیزی معدوم شد و از میان رفت بازگشت آن به هیچ وجه، و حتی به ضرورت عقل، امکانپذیر نیست، و چون بدن انسان با مرگ نابود میشود و از میان می‌رود، بازگشت آن از قبیل اعاده‌ی معدوم خواهد بود. شبهه‌ی آکل و مأکول میگوید که اگر انسانی انسان دیگر را خورد قسمتی از اجزاء بدن انسان مأکول (خوردشده) جزء بدن انسان آکل (خورنده) میشود و در این صورت آن جزء در قیامت نه جزء بدن آکل میتواند محشور شود و نه جزء بدن مأکول، و اگر مأکول شخص مؤمنی باشد و بدن او جزء بدن آکل که شخصی شقی است محشور شود لازم میآید که بدن مؤمن که حقاً میبایست در روز قیامت از لذات بهره‌مند شود در بدن آکل به عذاب گرفتار آید.

در جواب از امتناع اعاده‌ی معدوم و شبهه‌ی آکل و مأکول بعضیها فقط به معاد روحانی و نفسانی معتقد شده‌اند؛ زیرا به عقیده‌ی ایشان روح و نفس امری است غیر مادی و هر چه غیر مادی باشد از نابودی و فساد مصون است، و چون فقط ارواح و نفوس پس از مرگ و در روز قیامت متنعم یا معذب خواهند بود، معدومی در کار نخواهد بود تا امتناع بازگشت آن لازم آید. در جواب شبهه‌ی آکل و مأکول گفته‌اند که بدن دو قسم اجزاء دارد، یکی اجزاء اصلی که از دم تولد تا دم مرگ در بدن موجود است، و دیگری اجزاء غیر اصلی که دائماً در تحلیل و تغییر است و آنچه روز قیامت بر فرض وقوع معاد جسمانی محشور خواهد شد اجزاء اصلی است نه غیر اصلی.

چون آیات قرآنی صریح در معاد جسمانی است، بسیاری از علمای اسلام از جمله حجةالاسلام غزالی و ملا صدرا معتقد به معاد روحانی و جسمانی هر دو شده‌اند و برای اثبات آن به دلایل عقلی و فلسفی دست زده‌اند. از جمله آنکه حقیقت انسان به نفس اوست به شرط داشتن ماده‌ی جسمانی، و این ماده‌ی جسمانی لازم نیست که جسم خاص معینی باشد، زیرا بدن دائماً در تحلیل و تغییر است و، به اصطلاح زیستشناسان امروزی، سلولها پیوسته عوض می‌شوند و جای آنها را سلولهای تازه‌تری میگیرد. پس آنچه شخصیت انسان را در طول زندگانی دراز او حفظ میکند این اجزاء، یا به اصطلاح امروز این سلولها، نیست بلکه نفس و روح او است به شرط داشتن اجزاء جسمانی و سلولهائی نه به طور معین و مشخص در تمام عمر. پس در روز قیامت حقیقت و صورت اصلی و شخصیت واقعی انسان که همان نفس مجرد غیر مادی اوست در قالب بدن و اجزاء جسمانی محشور خواهد شد و این اجزاء لازم نیست که اجزاء مشخص معینی باشد تا شبهه‌ی آکل و مأکول لازم آید.

معادلات سیاله[1] (moʿādelāte sayyāle)، معادله یا دستگاه معادلاتی که در آنها عده‌ی مجهولها بیشتر از تعداد معادلات است. در قرن ۳م بم **دیوفانتوس** در کتاب علم حساب از این نوع معادلات تام برده، و معادلاتی به صورت $Ax^2+Bx+c=y$ و دستگاه دو معادله‌ی

$$\begin{cases} x^2+x-1=y^2 \\ x^2-1=z^2 \end{cases}$$

در کتاب او دیده میشود.

راه حل کلی برای این نوع معادلات وجود ندارد. اگر تعداد مجهولها m و تعداد معادلات n باشد ($m>n$)، چون با n معادله فقط n مجهول میتوان به دست آورد، $(m-n)$ مجهول را باید به طور دلخواه اختیار کرد. به این جهت تعداد و ریشه‌های این نوع معادلات عموماً نامتناهی است.

معادل مکانیکی حرارت: ← هم‌ارزی (یا معادله‌ی) مکانیکی حرارت.

معادله[2] (moʿādele)، در ریاضیات. دو عبارت جبری یا متعالی A و B عموماً دارای مقادیر عددی برابر نیستند. مع هذا، بعضی اوقات، اگر به جای حروفی که این عبارات را تشکیل می‌دهد یک یا چند مقدار عددی قرار دهیم، مقدار عددی این دو عبارت برابر میشود، یعنی تساوی عددی دو عبارت به ازاء مقدار یا مقادیر معینی امکانپذیر است. به عبارت دیگر $A=B$ فقط به ازاء یک یا چند مقدار عددی معین میتواند صادق باشد. یک چنین تساویی را معادله و عبارات A و B را طرفین معادله مینامند. مجموعه‌ی مقدار یا مقادیر عددیی را که طرفین معادله را برابر میکند، ریشه یا مجموعه‌ی ریشه‌های معادله گویند. این مجموعه ممکن است خالی باشد (← مجموعه)، در این صورت معادله ریشه ندارد، یعنی به ازاء هیچ مقدار عددی طرفین آن با هم برابر نمیشود. منظور از حل یک معادله پیدا کردن این مجموعه است. عموماً نحوه‌ی بستگی یک تابع $f(x)$ را به متبوع خود (x) میتوان به صورت یک منحنی، که آن را نمایش تغییرات تابع مینامند، نشان داد، در این حال $y=f(x)$ را معادله‌ی منحنی گویند. **معادله‌ی دومجذوری** معادله‌ای است به صورت $ax^4+bx^2+c=0$. **معادله‌ی معکوس** معادله‌ای است که جمله‌های متساوی‌البعد از طرفین آن دارای ضرایب مساوی باشند (← ضریب)، مانند معادله‌ی

$$ax^4+bx^3+cx^2+bx+a=0.$$

معادله‌ی پارامتری (← پارامتر) معادله‌ای را گویند که در آن، علاوه بر مقادیر مجهول، یک یا چند پارامتر وجود داشته باشد.

معادله[2] (moʿādele)، در شیمی، نمایش یک فعل و انفعال شیمیائی به وسیله‌ی علائم شیمیائی (← علامت شیمیائی). در یک معادله‌ی شیمیائی کامل به جای علامت = برای ارتباط دادن طرفین معادله، یک سهم به کار میبرند که جهت آن جهت فعل و انفعال شیمیائی را نشان میدهد. در طرف چپ معادله فورمول مولکولهای (یا اتم‌های) وارد فعل و انفعال شیمیائی با تعداد آن مولکولها، و در طرف راست معادله فورمول مولکولهای حاصل در نتیجه‌ی فعل و انفعال و تعداد آنها نوشته میشود؛ مثلاً در یکی از فعل و انفعالهای ترکیب کربون با اکسیژن معادله چنین است،

$$C+O_2 \rightarrow CO_2$$

که نشان میدهد که یک اتم کربون با یک مولکول اکسیژن ترکیب میشود و یک مولکول CO_2 میدهد.

معادله‌ی پارامتری: ← معادله، در ریاضیات.

معادله‌ی حالت[3] (moʿādeleye hālat)، معادله‌ای که رابطه‌ی میان فشار (p)، حجم (v)، و دمای (t) جرم معینی از یک جسم را نشان می‌دهد. بعضی از معادلات که بیش از یک فاز (فاز، در فیزیک) از جسم را در بر میگیرند (مثلاً معادله‌ی وان در والس) تقریبی هستند؛ بعضی دیگر که فقط به فاز خاصی از جسم (مثلاً فاز گازی)، و تنها در حدود معینی از مقادیر p و v و t، تعلق میگیرند رفتار واقعی جسم را با صحت بیشتر نشان میدهند.

معادله‌ی حرکت، رابطه‌ی بعد و زمان، ← حرکت، در فیزیک، قسمت I.

معادله‌ی دومجذوری: ← معادله، در ریاضیات.

(۱) Indeterminate equations (۲)equation (۳)equation of state

معادله‌ی ماهانی: ← ماهانی، ابوعبدالله محمد.
معادله‌ی معکوس: ← معادله، در ریاضیات.
معادن، مالیات: ← مالیات معادن.
معاذ ابن جبل (mo'āze 'bne jabal)، ۲۰ قبل از هجرت –۱۸ هق، یکی از اصحاب پیغمبر (ص) و یکی از شش نفری که در زندگی آن حضرت قرآن را جمع‌آوری کردند. در جوانی مسلمان شد، و در غزوه‌های بدر و احد و خندق شرکت داشت. حضرت رسول او را به عنوان قاضی و راهنما به یمن فرستاد. پس از مرگ آن حضرت به مدینه باز گشت و در فتح شام با ابوعبیده‌ی جراح همراه بود، و چون ابوعبیده گرفتار طاعون شد او را به جای خود بر گزید. در همین سال از دنیا رفت.
معاذ ابن عفراء: ← محمد ص، قسمت ۱۹.
معارج، سوره‌ی (ma'ārej؛ پلکانها)، سوره‌ی ۷۰م قرآن، مکی، ۴۴ آیه. به کافران میگوید که خیال میکنید عذاب قیامت از شما دور است و حال آنکه نزدیک است؛ بیانی از بهشت و دوزخ و اینکه هر کدام جای چه دسته کسان است.
معارج الاحکام: ← محقق حلی.
معارف، انجمن: ← انجمن معارف.
معارف، شورای عالی: ← شورای عالی معارف.
معارف، قانون اساسی: ← قانون اساسی معارف.
معارف ابن قتیبه: ← المعارف.
معاطاة: ← عقد، قسمت ۱.
معالم (ma'ālem) [معالم الدین و ملاذ المجتهدین]، کتابی به عربی، در اصول فقه شیعه و یکی از مشهورترین کتابهای این فن، تألیف صاحب معالم. معالم در مدارس علوم قدیمه به عنوان اولین متن درسی علم اصول تدریس میشود، و شامل تمام مباحث این علم است. کتاب در دو "مقصد" تألیف شده است، مقصد اول در فضیلت علم، و مقصد دوم شامل مباحث علم اصول، و این مقصد دارای ۹ "مطلب" است، مباحث الفاظ؛ اوامر و نواهی؛ عموم و خصوص؛ مطلق و مقید، و مجمل و مبین؛ اجماع؛ بحث در انواع خبر و حجیت آن؛ نسخ و جواز آن؛ قیاس و استصحاب؛ و اجتهاد و تقلید. این کتاب در ایران متجاوز از ۳۰ بار چاپ شده است (از جمله در ۱۲۷۷ هق، به قطع‌وزیری، در ۲۶۴ صفحه، به چاپ سنگی).
معاملات و عقود، شرایط صحت: ← عقد، قسمت ۳.
معاملت (mo'āmalat) [جمش معاملات (mo'āmelāt)]، نزد صوفیه، غالباً عبارت است از مطلق تمام کارهائی که انسان به جای میآورد، از عبادت و جز آن. در این معنی است که فی‌المثل میگویند صوفی "چون خاموش باشد معاملتش معبّر حال وی باشد". معاملت در نزد صوفیه فقط ظاهر فروع دین به شمار است، در صورتی که باطن فروع دین عبارت است از تصحیح نیت. صوفیه از حسن معاملت و صدق معاملت و صحت معاملت بسیار سخن میرانند، و همه‌ی اینها در واقع عبارت است از مواظبت در صحت اعمال. همچنین، در کتب صوفیه به اهمیت معاملات و ضرورت مناسبت بین معاملات و دعاوی تأکید بسیار شده است، چنانکه جامه‌ی فقرا را لازمه‌ی معاملت فقرا شمرده‌اند، و لباس جوانمردان را لازمه‌ی معاملت جوانمردان گویند. حارث محاسبی مریدان را از عبارات و معاملاتی که موهم خطا بود منع میکرد، و درینجا، مراد از معاملات، اعمال و افعال است؛ و هم به همین معنی است که بعضی مشایخ مریدان را از تقصیر در معاملات تحذیر میکرده‌اند. همچنین، ملامتیه در نزد صوفیه کسانی بوده‌اند که، به قول هجویری، معاملتشان، گرچه نیک بود، مورد پسند خلق نبود.
به معنی مذکور، معاملت، که عبارت از اعمال و افعال است، مقابل است با اقوال و عبارات و امثال آنها، اما غیر ازینسن معنی، معاملت در نزد متصوفه عبارت بوده است از مجموع اعمال و افعالی که تعلق دارد به ارتباط و معاشرت با خلق، و به این معنی مقابل است با اسرار، که فقط عبارت است از آنچه واقع است بین انسان و خدا.
معامله، در قانون مدنی: ← عقد.
معامله‌ی جدید[1]، انگل نیو دیل (niu dil)، قوانینی که در زمان ریاست جمهوری ف. د. روزولت در جلسه‌ی فوق العاده‌ی مجلس نمایندگان کشمت (۱۹۳۳) به منظور مقابله با بحران اقتصادی و اجرای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی درازمدت به تصویب رسید. به موجب این قوانین، سازمان‌های بسیاری برای مقابله‌ی فوری با نتایج بحران تشکیل شد و طرحهای درازمدتی (چون ← سازمان دره‌ی تنسی) به موقع اجرا در آمد. چندی بعد کنگره‌ی دموکرات این قوانین را بسط داد و تعدیل کرد. چون دیوان کشور با این قوانین مخالفت کرد، رئیس جمهور، بدون اخذ نتیجه، در صدد اصلاح سازمان دیوان کشور بر آمد (۱۹۳۷). معامله‌ی جدید، با وجود پشتیبانی جدی کشاورزان، لیبرالها، و کارگران، مورد انتقاد شدید قرار گرفت، ولی اکثر موازین آن تا پس از جنگ II به قوت خود باقی ماند.
معامله‌ی دسته‌جمعی[2] یا **قرارداد دسته‌جمعی**[2]، در اصطلاح کارگری، مذاکره بین دو طرف اتحادیه‌ی کارگران از یک طرف و کارفرما یا کارفرمایان از طرف دیگر برای تعیین شرایط کار. در معامله‌ی دسته‌جمعی، افراد کارگران در مذاکرات تعیین شرایط کار یا دریافت دستمزد شرکت نمیکنند، بلکه نمایندگان اتحادیه‌ها مذاکرات را انجام میدهند. امروز قانون کار بسیاری از کشورها معامله‌ی دسته‌جمعی را مجاز شناخته است. در کشمت قانون روابط کارگر و کارفرما (۱۹۳۵) خودداری کارفرمایان از قبول مذاکره‌ی دسته‌جمعی با کارگران را غیر قانونی شناخته است. نیز ← تفت‌هارتلی، قانون.
معامله‌ی فضولی، معامله‌ی مال غیر بدون اجازه و اختیار از صاحب مال. مالک، پس از اطلاع، مختار است معامله را تنفیذ یا رد کند، و هر گاه قبل از تنفیذ یا رد فوت نماید این حق به وراث وی منتقل میشود.
معامله‌ی قسطی[3]، معامله‌ای که در آن خریدار تعهد میکند که در رأس موعدهای معین مبالغ مشخصی بابت خرید کالائی به فروشنده بپردازد. به طور کلی، کالای مورد معامله اصلا تا خاتمه‌ی تأدیه‌ی اقساط متعلق به فروشنده است. این نوع معامله در قرن ۱۹م در پاریس متداول شد، ولی امروز در اغلب کشورهای جهان انواع و اقسام معاملات قسطی مرسوم، و قوانینی نیز برای تنظیم آن وضع شده است. چون معاملات قسطی دایره‌ی داد و ستد را توسعه میدهد، در مواقع بحرانهای اقتصادی دولتها به این قبیل معاملات کومک میکنند، ولی در مواقع کمبود کالا از انجام یافتن آنها حتی‌المقدور جلوگیری به عمل میآورند (مثلاً، کشمت در جنگ II، برای جلوگیری از تورم، معاملات قسطی را سخت محدود کرد). در غالب کشورهای غرب بانکهای مخصوص تأسیس شده که کار آنها اختصاص به فراهم کردن اعتبارات برای این نوع معاملات است. فروش کالا به اقساط در کشمت از هر کشور دیگری بیشتر رواج یافته است، و چون خریدار تا خاتمه‌ی پرداخت اقساط مالک کالا نیست، و موقعی که تمام اقساط پرداخت شد غالب کالاهای مزبور فرسوده شده و از بین رفته است، گروهی مدعی شده‌اند که این گونه معاملات نیرنگی است که سرمایه‌داران برای افزایش فروش خود به کار میبرند، و خریداران هیچگاه مالک کالاهای مزبور نیستند، بلکه در واقع حق استفاده‌ی موقت از آن را در مقابل پرداخت تدریجی تمام بهای آن به دست آورده‌اند.
معامله‌ی متقابل[4]، اصطلاحی که به بعضی پیمانها و موافقتنامه‌های بین‌المللی اطلاق میشود که به موجب آنها کشورهائی که با هم داد و ستد دارند امتیازات متقابلی برای اتباع یکدیگر قائل میشوند. در پیمانهائی که کشورهای اروپائی و آسیائی منعقد میکنند، عنوان معامله‌ی متقابل شامل عبارت کاملة الوداد نیز میشود که، به موجب آن، کشورهای ثالث نیز که روابط دوستی با یکی از کشورهای طرف قرارداد دارند از این امتیازات بهره‌مند میشوند (← اصل کاملة الوداد). اما در پیمانها و موافقتنامه‌های بازرگانی معمولی کشمت عبارت کاملة الوداد ذکر نمیشود، و بنابرین، کشورهای دیگر نمیتوانند از این معامله‌ی متقابل استفاده کنند.
معان، دولت قدیم عرب: ← معین.
معان (ma'ān)، شهر، ج‌غ کشور اردن هاشمی، به فاصله‌ی ح 100کیلومتری ج‌ش بحر المیت؛ راه آهن قدیمی دمشق به مدینه فعلاً تا آنجا کار میکند، و از آنجا تا عقبه جاده شوسه است.
معانی، علم (ma'āni) [عربی، = جمع معنی]، در ادب، علمی که از احوال لفظ و چگونگی مطابقت کلام با "مقتضای مقام و حال" و قواعد آن گفتگو میکند.
معانی القرآن، کتاب، ← واصل ابن عطاء، ابوحذیفه.
معاون جرم: ← معاون مجرم.
معاون مجرم[5] یا **معاون جرم،** کسی که به نحوی، اعم از تحریک و تبانی بر ارتکاب جرم یا کومک به مباشر جرم به هر نحو، در وقوع جرمی دخیل بوده و فاعل جرم هم نبوده است. ماده‌ی ۲۸ قانون مجازات عمومی آن را تشریح کرده است.

(۱)New Deal (۲)collective bargaining (۳)installment buying and selling (۴)reciprocity (۵)accessory

معاویه [معاویة ابن ابی سفیان ابن حرب ابن امیه (moā'viate 'bne abi sofyāne 'bne harbe 'bne omayya)]، فت 60 هق، از مردان مشهور تاریخ اسلام، نخستین خلیفه‌ی اموی، که از اصحاب و کاتبان حضرت رسول ص نیز بوده است. پدر او، ابوسفیان، بزرگ خاندان بنی امیه بود، و تا سال فتح مکه (۸ هق) رهبر کفار قریش و مردم مکه در جنگها و دشمنیها با حضرت رسول ص بود. مادر او، هند، دختر عقبه ابن ربیعة ابن عبد شمس نیز از خاندان بنی امیه بود، و به جهت کشته شدن پدر و پسر و برادرش در جنگ بدر به دست علی ع و حمزه، از دشمنان خونی سرسخت اسلام و خصوصاً علی ع و حمزه بود، و در جنگ احد در تحریض و ترغیب مکیان بر ضد حضرت رسول ص کوشش فراوان به کار برد. تاریخ تولد معاویه معلوم نیست ولی، اگر به گفته‌ی واقدی در هنگام وفات (60 هق) ۷۸ سال داشته باشد، تاریخ تولد او ۱۸ سال پیش از هجرت، یعنی در سالهای دهه‌ی اول قرن ۷م مسیحی بوده است. اسلام او در سال فتح مکه، یعنی در همان سال و همان وقت که پدرش ابوسفیان اسلام آورد، اتفاق افتاد. بعضی گفته‌اند که او پیش از فتح مکه در سال عمرة القضاء (← محمد ص، قسمت ۳۸) اسلام آورده بود و آن را از ابوسفیان پنهان میداشت. حضرت رسول ص از نفوذ خاندان بنی امیه و از شخصیت ابوسفیان استفاده کرد، و از دشمنیهای گذشته یاد نکرد و در به دست آوردن دل ابوسفیان و فرزندان او کوشید، چنانکه از غنائم ← غزوه‌ی حنین به ابوسفیان و به پسرانش یزید و معاویه هرکدام 100 شتر و ۴۰ اوقیه نقره داد، و ازین روی ایشان را "المؤلفة قلوبهم" میشمارند. معاویه که خواندن و نوشتن میدانست از جمله‌ی کاتبان حضرت رسول ص نیز شد، ولی، به گفته‌ی بعضی از سیره‌نویسان، کاتب وحی نبود بلکه نامه‌های پادشاهان و رؤسای قبایل را مینوشت و امور روزانه و حساب اموال و صدقات و تقسیم آن را به عهده داشت، و در این امور شخصی به نام حنظلة ابن ربیع تمیمی با او شرکت داشت. پس از وفات حضرت رسول ص، ابوبکر نیز به ملاحظه‌ی نفوذ و شخصیت خاندان ابوسفیان پسر بزرگتر او یزید ابن ابی‌سفیان را با چند تن دیگر مأمور فتح شام و فلسطین کرد، و در این سفرهای جنگی معاویه نیز حضور داشت، که مانند برادرش لیاقت و مهارت خود را آشکار ساخت. عمر ابن خطاب حکومت شام را که منصب بسیار مهمی بود به یزید ابن ابی سفیان وا گذاشت، و چون یزید در سال ۱۷ یا ۱۸ به طاعون هلاک شد، معاویه به جای وی حاکم دمشق شد. پس از کشته شدن (۲۳ هق) عمر، عثمان که خود از بنی امیه بود، معاویه را در حکومت دمشق باقی گذاشت و نواحی دیگر شام را نیز بر آن افزود. معاویه بسیاری از نواحی شام را فتح کرد و مخصوصاً سواحل شام و سوریه را به تصرف در آورد، و در سال ۳۲ یا ۳۵ هق با نیروی دریائی بزرگی به جزیره‌ی قبرس حمله برد و آن را مسخر ساخت. معاویه با دوراندیشی و سیاستمداری موقعیت خود را در شام استوار ساخت، چنانکه پس از کشته شدن عثمان (۳۵ هق)، چون علی ع به خلافت رسید و حاکم دیگری برای شام معین کرد، معاویه توانست به استظهار موقعیت مستحکم و سپاه وفادار خود از طاعت علی ع سر باز زند، و به بهانه‌ی خونخواهی عثمان خلافت علی ع را به رسمیت نشناسد و با او از در ستیز در آید. معاویه که به سیاست و تدبیر بیش از ورع و تقوی و تمسک به دین اهمیت میداد، دستش در جلب قلوب و کسب طرفداران کارامد و کاردان بازتر از علی ــ که به اهداف و اصول اسلامی سخت پایبند بود و در این راه از رنجاندن دوستان و نزدیکان نیز ابائی نداشت ــ بود. یاران علی ع نیز مانند او بیشتر به اصول پایبند بودند، و به همین جهت میان ایشان در کیفیت اجرای این اصول اختلاف پیش میآمد، ولی در جبهه‌ی معاویه چنین پیشامدهائی اتفاق نمی‌افتاد. علی ع پس از پایان دادن به جنگ جمل در بصره، روی به جنگ با معاویه نهاد و در صفر سال ۳۷ جنگ معروف صفین اتفاق افتاد و معاویه توانست با حیله‌ی سیاسی در میان سپاه علی تفرقه بیندازد (← صفین، واقعه‌ی) و او را مجبور کند که به حکمیت تن در دهد، که به زیان علی ع تمام شد. علی ع مجبور شد که با مخالفان در سپاه خود بستیزد، در صورتی که معاویه بیش از پیش موقعیت خود را مستحکمتر کرد و دست به اغواء و فریفتن اصحاب علی ع و قتل و غارت در بلاد علی زد و او را در وضع دفاعی ضعیفی قرار داد. پس از شهادت (۴۰ هق) علی ع و بیعت یاران او به امام حسن ع، وضع معاویه بهتر از پیش شد تا آنجا که امام حسن ع ناگزیر شد پس از حدود ۶ ماه از خلافت به نفع معاویه چشم بپوشد (ربیع الاول یا ربیع الثانی یا جمادی الاولی سال ۴۱ هق). معاویه پس از آن رسماً از جانب اکثریت مسلمین خلیفه و امیر المؤمنین شناخته شد. در زمان خلافت او، که نزدیک به ۲۰ سال طول کشید، فتوحات اسلامی در ش و غ ادامه یافت و مسلمانان مکران و سیستان و بلوچستان و قسمتی از سرزمین سند را تصرف کردند و از رود جیحون گذشتند و بین راه به سمرقند رسیدند. در غ از مصر پای فراتر نهادند و به قسمتهائی از ل افریقا دست یافتند. در آسیای صغیر در زمستانها و تابستانها به بلاد بیزانس میتاختند، و یک بار تا نزدیکی قسطنطنیه پیش رفتند. سیاست داخلی معاویه همچنان به استوار ساختن حکومت خاندان بنی امیه و موروثی ساختن آن گذشت. مردان کارامد را با هر وسیله، و لو خلاف اصول اسلام، به خود جلب کرد، چنانکه زیاد ابن ابیه را ــ که از کارامدترین افراد زمان خود بود و، به جهت شناخته نشدن نسبش به زیاد ابن ابیه (پسر پدرش) اشتهار داشت ــ برادر خود خواند، و این خلاف قاعده‌ی اسلامی است. زیاد که با این عمل ــ با نداشتن اصل و نسب صحیح ــ به یکی از خاندانهای اشراف عرب منتسب و برادر خلیفه میشد، تمام سیاست خود را در استوار ساختن حکومت بنی امیه به کار انداخت و، با آنکه در زمان علی ع از جانب او والی فارس بود، در تظاهر به دشمنی با علی ع راه افراط پیمود و از قتل و زجر پیروان او دریغ نکرد، و حجر ابن عدی را به جرم طرفداری از او گرفته پیش معاویه فرستاد، که معاویه دستور قتل او را داد. معاویه پس از وفات (50 هق) امام حسن ع موقع را برای بیعت گرفتن از مردم برای پسرش یزید مناسب دید، و با آنکه یزید از جهت تمسک به اصول و فروع دین شهرت خوبی نداشت، معاویه در وادار ساختن مردم به بیعت او از هیچ چیز فروگذاری نکرد.

معاویه مردی بردبار و سیاستمدار و دوراندیش و محتاط و شکیبا و بااراده بود. در لشکرکشیها و اداره‌ی امور جزئی و کلی شایستگی خود را نشان داد. با آنکه خلفای پیش از او بیش از هرچیز سعی در پیشبرد اهداف و آمال اسلامی داشتند و مخصوصاً دشمن سرسخت او علی ع در تقوی و ایمان و علم به دین و پایبندی سخت به اجرای احکام در حد اعلی بود، معاویه با مهارت فوق العاده، بی آنکه در تقوی و دیانت از خود حرارتی نشان دهد، توانست مقاصد خود را که با غایات اسلامی سازگار نبود از پیش ببرد. اگر او را از لحاظ سیاسی مردی بزرگ و داهی و حتی فوق العاده دانسته‌اند، از لحاظ دینی او را سست و ضعیف گفته‌اند، و شیعیان به جهت خصومت او با علی ع او را دشمن میدارند. معتزله خروج او را بر امام برحق (علی ع) ناروا میدانند، و به همین جهت بسیاری از بزرگان معتزله حکم به خلود او در آتش کرده‌اند (در صورت عدم توبه). یکی از بزرگان اسلام ــ حسن بصری ــ ۴ عیب بزرگ در دین بر معاویه گرفته است، کنار گذاشتن او اصحاب رسول و بزرگان دین را و مشورت نکردن با آنان، کشتن او حجر ابن عدی را، که مردی مسلمان و متقی بود، الحاق زیاد ابن ابیه را به نسب خود، که عملی بر خلاف اسلام بود، و بیعت گرفتن او برای پسرش یزید که بی‌اعتنا به احکام دین بود.

معاویه یا معاویة ابن عامر (mo'āviate 'bne āmer)، بطنی از اعراب قبیله‌ی عامر ابن ربیعه، از قیس ابن عیلان، از عدنانیان.

معاویة ابن ابی سفیان: ← معاویه.

معاویة ابن یزید [معاویه‌ی II] (mo'āviate 'bne yazid)، ۴۱–۶۴ هق، سومین خلیفه از خلفای اموی؛ پسر یزید ابن معاویه. وی بعد از پدر به خلافت نشست (ربیع الاول ۶۴ هق). اما خلافت او طولی نکشید، و چهل روز بعد از جلوس مردم را به مسجد دعوت کرد و گفت که خود را شایسته‌ی خلافت نمیداند، و مردم را آزاد گذاشت که هرکس را لایق میدانند به خلافت برگزینند، سپس خانه‌نشین شد و اندکی بعد از دنیا رفت.

معاهده. برای معاهداتی که در این ردیف نمییابید به ردیف قرارداد نیز رجوع کنید.

معاهده‌ی ۱۸۱۲. ایران و انگلستان، ← قرارداد ۱۸۱۲.

معبد، ابوعباد [ابوعباد معبد ابن وهب (abu.abbād ma'bade 'bne vahb)]، فت ح ۱۲۵ هق، مغنی و خنیاگر معروف عرب. اصل وی از موالی و پدرش سیاهپوست بود، و به سبب آواز خوش، با بزرگان حجاز و شام ارتباط پیدا کرد، و شهرت و آوازه‌ی بسیار یافت.

معبد جهنی (ma'bade johani)، شهرت **معبد**

ابن عبدالله جهنی بَصْری، فد ۸۰ هق، تابعی معروف. وی بنا بر مشهور اولین کسی است که در اسلام اعتقاد قدریه را اظهار کرد، و چون از بصره به مدینه رفت، این اعتقاد را در مدینه نیز رواج داد. در جنگ با حجاج مجروح شد و در مکه اقامت گزید. حجاج، و به قولی عبدالملک ابن مروان، او را به قتل آورد.

معبر درونی[1] (ma'bar-) آبراهه‌ی دریائی، به طول تقریبی ۱٬۶۰۰ کم، در امتداد ساحل غربی امریکای شمالی، که از شهر سیتل، ایالت واشینگتن، تا بندر سکگوی آلاسکا ممتد است. تقریباً بتمامی از میان تنگه‌ها و آبدره‌ها می‌گذرد، و جزایر متعدد آن را از گزند طوفانهای فکبر حفظ میکند. منظره‌ای بسیار زیبا دارد. بعضی بنادر عمده‌ی واقع بر مسیر آن وانکوور، پرنس روپرت[2] (prans rupert) و سکگوی است.

معترضان[3] (mo'tarez-)، پروتستانهای هلندی پیرو ← یاکوبوس آرمینیوس، که تعلیمات وی پس از مرگش به آرمینیانیسم یا آیین آرمینیوس مشهور شد. معترضان مذهب کالونی داشتند، ولی از کالونیان رسمی آزاداندیشتر بودند، و از تعلیمات کلیسای اصلاح‌شده‌ی هلند انحراف حاصل کرده بودند. پس از مرگ آرمینیوس، و تحت رهبری ← سیمون اپیکوپیوس، معترضان اصول ایمانی خود را برای هلند و فریسلاند غربی در "اعتراضنامه" انتشار دادند. اختلاف آنان با کالونیان رسمی، چنانکه در اعتراضنامه‌ی آنان ذکر شده، به صورت عمده در این امور بوده است، تقدیر مشروط نه مطلق، کفاره‌ی گناهان، ضرورت تجدید حیات روحانی از طریق روح القدس، امکان از دست دادن توفیق الاهی، و امکان دست یافتن مجدد به توفیق الاهی. نهضتی برای سرکوب کردن معترضان به رهبری موریس ناسوئی به راه افتاد، و عاقبت در شورای دینیِ منعقد در شهر دوردرخت (۱۶۱۸–۱۹) مذهب رسمی سنتی غالب شد. معترضان از اجرای مراسم و تشریفات کلیسائی محروم شدند، و سران ایشان مورد شکنجه و تبعید قرار گرفتند. با مرگ (۱۶۲۵) شاهزاده موریس، تکفیر از ایشان برداشته شد و مورد تسامح قرار گرفتند، و در ۱۷۹۵ این مذهب به عنوان کلیسای مستقلی شناخته شد.

معترض وجدانی[4]، کسی که، یا به واسطه‌ی عضویت در فرقه‌ای که پایبند صلح است یا به علت اعتقاد شخصی، هواخواه اصول اخلاقی میباشد که با جنگ و ستیز مخالف است، یا وابسته به مذهبی است که جنگ را حرام میداند، و به طور منفی بر علیه خدمت نظام وظیفه مقاومت، و از شرکت در جنگ خودداری میکند. کشورهای دموکرات در دو جنگ جهانی با مسئله‌ی مشکلی که مربوط به این‌گونه اشخاص بود مواجه شدند، چون از یک طرف باید آزادی فردی را که شامل آزادی مذهب و عقیده هم هست محترم بشمارند، و از طرف دیگر قدرت دولت را مستقر کنند. در جنگهای جهانی، در کشمکش و بریتانیای کبیر به معترضین وجدانی فرقه‌های رسمی اجازه داده شد که به خدمات خارج از صف اشتغال ورزند و مستقیماً در جنگ شرکت نکنند، ولی کسانی را که میخواستند به این عنوان از خدمت سر باز زنند، یا در عملیات جنگی اخلال کنند، از سایرین جدا نگاه میداشتند و حتی برای مدتی به زندان می‌انداختند.

معتز (mo'taz)، شهرت **ابوعبدالله محمد**، ملقب به **المعتز بالله**، ۲۳۱–۲۵۵ هق، ۱۳مین خلیفه‌ی (۲۵۲–۲۵۵ هق) عباسی، پسر متوکل. مادر او کنیزی یونانی به نام قبیحه (qabiha) بود. هنگامی که معتز و برادرش مؤید در سامرا در حبس بودند ترکان در بغداد بر مستعین بشوریدند و از او خواستند که به سامرا باز گردد، ولی مستعین و محمد ابن عبدالله طاهری حکمران بغداد از بازگشت به سامرا خودداری کردند. سران ترک خشمگین به سامرا باز گشتند و معتز را از حبس بیرون آوردند و او را به خلافت بر داشتند. معتز برادرش ابواحمد موفق را به محاصره‌ی بغداد و دستگیری مستعین فرستاد. محاصره‌ی بغداد و جنگ ترکان با مردم بغداد و محمد ابن عبدالله فرمانده بغداد حدود یک سال طول کشید تا آنکه مستعین در اوایل محرم ۲۵۲ هق خود را از خلافت خلع کرد، و معتز خلیفه‌ی بلا منازع شد، معتز برای تحکیم موقعیت خود دو تن از سرداران بزرگ ترک، یعنی وَصیف و بُغا، را به حیله یکی پس از دیگری کشت. پس از وصیف رشته‌ی کارها به دست صالح ابن وصیف افتاد و چندی نگذشت که خزانه‌ی دولتی خالی شد و مزد سپاهیان نرسید. ابتدا صالح ابن وصیف چند تن از کلانتران بزرگ را بگرفت و خواست که با شکنجه از ایشان پول بگیرد، ولی چیزی که درخور باشد به دست نیامد. ترکان معتز را تحت فشار گذاشتند و صالح ابن وصیف موقعیت خود را در خطر دید، زیرا سپاهیان گفته بودند که اگر معتز حقوق عقب‌مانده‌ی آنها را بدهد صالح را خواهند کشت. بیشتر اموال معتز در دست مادرش قبیحه بود، و قبیحه از دادن مال به پسرش خودداری کرد، و ناچار صالح ابن وصیف و سپاهیان معتز را بگرفتند و او را با شکنجه بکشتند. مدت خلافت او از هنگام بیعت او در سامرا تا روز خلعش ۴ سال و ۶ ماه و ۲۳ روز بوده است. از وقایع مهم زمان او شکست حسن ابن زید علوی (← داعی کبیر) در طبرستان و عقبنشینی او به دیلمستان و ظهور مُساوِر خارجی (از خوارج) و کشته شدن بندار طبری، یکی از سرداران بزرگ خلیفه، به دست اوست. نیز در زمان او یعقوب ابن لیث صفار کرمان و فارس را متصرف شد، و کار احمد ابن طولون در مصر بالا گرفت و نوعی استقلال داخلی پیدا کرد. معتز مردی فصیح ولی عیاش و خونخوار بود؛ تدبیر و سیاست کافی نداشت و بیشتر کارهای او به دست مادرش قبیحه اداره میشد. نیز ← متوکل؛ مستعین.

معتز بالله [المعتز بالله]، ۱۳مین خلیفه‌ی عباسی؛ ← معتز.

معتزله (mo'tazele) یا **معتزلیه** (-zeliyye) یا **معتزلیان** (-zelian)، نام یکی از فرق بزرگ متکلمین اسلام که، با همه‌ی انشعابات و اختلافات داخلیشان، در چند اصل بسیار مهم کلامی با هم اتفاق دارند و، با اعتقاد به این چند اصل، از اهل سنت (← سنی) و حدیث و اشاعره و از خوارج و دیگر فرقه‌های اسلامی مشخص هستند، و در تاریخ علم کلام اسلام و مباحثات جدَلی و نظری دینی نقش عمده داشته‌اند.

I– نام معتزله. نام این فرقه، به عقیده‌ی بسیاری از مورخین اسلام و، به پیروی از ایشان، بسیاری از محققین اروپائی، از کلمه‌ی اعتزال (e'tezāl) به معنی انشعاب و جدا شدن است، زیرا، بنیادگذار این فرقه، واصل ابن عطاء (یا به قولی ⇐ عمرو ابن عبید)، از عقیده‌ی عمومی و معتبر اهل سنت در مسئله‌ی وضع مرتکب کَبایِر [= گناهان کبیره] جدا شد و، به اصطلاح، انشعاب کرد، و دلیل ایشان این است که حسن بصری به شاگرد خود (به روایتی واصل ابن عطاء و به روایت دیگر عمرو ابن عبید)، هنگام اظهار عقیده‌ی خاص خود در باره‌ی مسئله‌ی مذکور و جدا شدن از حسن، گفته است اِعْتَزَلَ عَنّا، یعنی از ما یا از عقیده‌ی رسمی اهل سنت جدا شد؛ یا آنکه قتادة ابن دعامه (محدث) نخستین‌بار این اسم را به جهت جدا شدن ایشان از عقیده‌ی حسن بصری و مجلس درس او بر ایشان نهاد.

این وجه تسمیه و استدلال بر آن، که متضمن تعریض و تحقیر به معتزله از طرف اهل سنت و حدیث است، مورد تردید میباشد، زیرا اگر وجه تسمیه‌ی معتزله مستلزم و متضمن تحقیرگونه‌ای به پیروان این فرقه بود آنان هرگز خود را به این نام نمیخواندند، چنانکه شیعه هرگز خود را روافض نمینامند. بر عکس، میبینیم که اصحاب این فرقه همیشه خود را به این نام کلی خوانده‌اند، و اگر هم به آن مباهات نکرده‌اند از آن بیزاری ننموده‌اند.

وجه تسمیه‌ی واقعی همان است که **نالینو**، خاورشناس ایتالیائی، با استفاده از کلام ابوالحسن مسعودی استنباط کرده است، و آن اینکه اعتزال در اینجا به معنی جدا شدن و شق عصای جمهور نیست، بلکه به معنی گرفتن حد وسط و دوری از دو طرف افراط و تفریط در یک واقعه یا مسئله است، چنانکه در باره‌ی کسانی که در خصومت میان علی ع و اصحاب جمل یا اصحاب معاویه طرف هیچ کدام را نگرفته‌اند نیز کلمه و اصطلاح اعتزال به کار برده شده است. مسعودی گفته است که واصل ابن عطاء نخستین کسی است که عقیده‌ی المنزلة بین المنزلتین (رجوع به قسمت II) را اظهار کرد، و گفت که فاسق در اسلام را نه میتوان کافر خواند و نه میتوان مؤمن گفت (یعنی او عقیده‌ی وسط را گرفت)، و به همین جهت، این فرقه معتزله خوانده شد. از اینجا معلوم میشود که اولاً وجه تسمیه‌ی معتزله به سبب گرفتن عقیده‌ی وسط میان دو عقیده‌ی افراطی است، و ثانیاً مبدأ اعتقادی این فرقه هم همین مسئله بوده است نه مسائل دیگر (از قبیل قول به اختیار).

(۱) Inside Passage (۲) Prince Rupert (۳) Remonstrants (۴) conscientious objector

II- مسئله‌ی اَلْمَنْزِلَةُ بَیْنَ الْمَنْزِلَتَیْن. این مسئله که مبدأ اعتقادی و مبدأ تسمیه‌ی معتزله شده است، و از طرف واصل ابن عطاء یا عمرو ابن عبید عنوان شده، گرفتن حد وسط است در باره‌ی مرتکب گناه کبیره میان نظر خوارج و نظر اهل سنت. خوارج مرتکب کبیره را کافر میدانستند و، بنا بر این، چنین کسی را مستحق عقوبت آخرت و عاری از حقوق مدنی اسلامی در این دنیا میشمردند. اهل سنت (← سنی) چنین شخصی را مؤمن میخواندند و، اگر چه مستحق عذاب اخروی باشد، مخلد در آتش نمیدانستند، و میگفتند او در مشیت خدا است؛ اگر خداوند خواست او را میبخشد و به بهشت میبرد، و در این دنیا میتواند از همه‌ی حقوق یک شخص مسلم بهره‌مند شود. معتزله گفتند مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه باید فاسق خوانده شود. چنین شخصی در آخرت در آتش خواهد بود، گرچه عذابش کمی سبکتر از کافر خواهد شد. اما در این دنیا، با آنکه مسلم خوانده نمیشود، با او باید مانند مسلمانان معامله کرد.

واصل ابن عطاء و عمرو ابن عبید را، نه تنها به علت بیطرفی در مسئله‌ی مرتکب کبیره اعتزالی خوانده‌اند، بلکه به سبب گرفتن چنین وضعی در مسئله‌ی علی ع و مخالفینش نیز اعتزالی خوانده شدند. خوارج گفتند علی در جنگ با طلحه و زبیر و عایشه (جمل، واقعه‌ی) و در جنگ با معاویه (صفین، واقعه‌ی) برحق بود، و این مخالفین همه به علت جنگ با علی کافر شدند؛ اما علی نیز هنگامی که رأی به حکمیت داد کافر شد. اهل سنت میگفتند در هر دو مورد علی بر حق بود، و مخالفین گمراه بودند، اما کافر نشدند، و به همین جهت، شهادت هر دو طرف مقبول است. واصل ابن عطاء در اینجا نیز حد وسط را گرفت، و گفت یکی از دو طرف مخالف، بدون اینکه معین بشود، فاسق است، و اگر در شهادتی، یکی از طرف علی و دیگری از طرف معاویه گواهی دهد، آن گواهی مورد قبول نخواهد بود، زیرا مسلماً یکی از دو شاهد فاسق است، و اگر هر دو شاهد از یک طرف باشند آن گواهی معتبر است، زیرا فسق او معلوم نیست؛ اما عمرو ابن عبید هر دو طرف را فاسق خواند، و شهادت هیچ یک از دو طرف را مورد قبول ندانست.

III- اعتقاد به اختیار. از جمله‌ی اعتقادات اولیه‌ی معتزله، که ایشان را از همان آغاز از فرقه‌های دیگر ممتاز کرد، و نام خاصی بر ایشان گذاشت، که بیشتر از طرف دشمنانشان به کار میرفت، اعتقاد به آزادی اراده و به اختیار انسان است در برابر جبریه و اهل سنت (← جبر و قدر). معتزله با آنکه بعضی از عقاید جهم ابن صفوان، مبلغ عقیده‌ی جبر، را پذیرفته بودند، در این مسئله با او و پیروانشان به مخالفت بر خاستند، و انسان را در اعمال خود مختار و آزاد دانستند، و از اینجا، دشمنانشان ایشان را به نام قدریه خواندند. مقصود از قدریه کسانی نیستند که معتقد به قدر و قضای خداوندی باشند زیرا، در این صورت، معتزله بایستی معتقد به جبر باشند، در صورتی که درست مخالف این عقیده هستند بلکه مقصود از این اسم آن است که معتزله دائماً در مسئله‌ی قدر و قضا و مشیت الاهی بحث میکردند، و آن را منکر بودند.

IV- تاریخچه‌ی معتزله. کسی که عقاید معتزله را بر پایه‌ی استدلال عقلانی و کلامی نهاد و از فلسفه‌ی یونانی برای این کار مدد گرفت ابوالهذیل است. ابوالهذیل با بسیاری از فرق همزمان خود به مبارزه بر خاست، و با مانویان، شیعیان، اهل سنت، مشبهه، و جبریه مجادله کرد. شاگرد او ابراهیم ابن سیار، معروف به نظام، از بزرگترین شخصیتهای این فرقه است، و عقاید خاص او در مسائل مختلف، از جمله مسئله‌ی اعجاز قرآن (← قرآن، قسمت VI) و مسئله‌ی جزء لایتجزی معروف است. جاحظ بزرگترین نویسنده‌ی زبان عربی از معتزله و شاگرد نظام بوده است. ابوالهذیل، نظام، و جاحظ از شاخه‌ای از معتزله‌اند که به مکتب بصره تعلق دارند، و از اختصاصات این مکتب آن است که، به طور کلی، خلفای سه‌گانه را بر علی ع ترجیح مینهد. گرچه بعضی علی را بر عثمان ترجیح نهاده‌اند، بیشتر از طرفداران عثمان در برابر علی هستند، و به همین جهت عده‌ای از ایشان عثمانیه خوانده شده‌اند، و کتاب معروف جاحظ به نام العثمانیه در بیان عقاید ایشان است. در برابر مکتب بصره، مکتب بغداد است، که به علی تمایل بیشتری دارد، و از بزرگان آن بشر ابن معتمر، ثمامة ابن اشرس، و ابن ابی دؤاد هستند. مأمون خلیفه را که طرفدار اعتزال بود میتوان جزو این مکتب دانست، زیرا جانبداری او از علی و شیعه معروف است. ابن ابی دؤاد برانگیزنده‌ی واقعه‌ی معروف محنه است، معتزله به مخلوق بودن قرآن معتقد بودند، و مأمون خود از این فرقه بود، و به تحریک ابن ابی دؤاد، دستور امتحان فقها و قضاة و محدثین را در این مسئله داد. این عمل که مخالف عقیده‌ی اصحاب حدیث و عامه‌ی مردم بود خشم و غضب مردم را بر انگیخت و همینکه خلیفه متوکل از پیروی معتزله دست کشید معتزله هم مغضوب دستگاه حاکم و هم منفور عامه شدند.

از بزرگان مکتب بصره در قرن ۴م هق که بسیار مشهورند یکی ← ابوعلی جبائی، دیگری پسرش ← ابوهاشم جبائی، و یکی دیگر قاضی عبد الجبار ابن احمد همدانی (فد ۴۱۵ هق)، مؤلف کتاب معتبر و مشهور المغنی، در عقاید معتزله است، که از بصره به ری رفت، و در آنجا در حمایت آل بویه به تدریس و تبلیغ عقاید خود پرداخت. ابوالحسن اشعری، پیشوای اشاعره، که ضربت مهلکی بر پیکر اعتزال وارد کرد، نخست خود معتزلی و شاگرد ابوعلی جبائی بود، و بعد از او جدا شد، و آراء خاص خود را تدوین و منتشر کرد.

پس از ظهور اشعری و مقبولیت آراء کلامی او در سراسر عالم اسلامی، معتزله بتدریج رو به ضعف نهادند، گرچه تا قرن ۷م هق گاهگاهی علمای بزرگ و مشهوری از میان ایشان بر میخاست، مانند زمخشری، از دانشمندان طراز اول ادبیات عرب و تفسیر، و مؤلف کتاب معروف کشاف در تفسیر، که بیشتر بر مبنای عقاید معتزله است؛ و مانند ابن ابی الحدید، شارح معروف کتاب نهج البلاغه، که شرح او بهترین شرح بر کتاب مذکور است. عقاید معتزله مخصوصاً در باب توحید و عدل مبنای عقاید اصولی شیعه‌ی امامیه و شیعه‌ی زیدیه شد، و از قرن ۷م هق به بعد تحقیق در توحید و عدل و دفاع از آن در عهده‌ی متکلمین شیعه و زیدیه بود.

V- فرق مشهور معتزله. اکنون مختصری به فرق مشهور معتزله اشاره میشود:

(۱) واصلیه (vāseliyye) اصحاب واصل ابن عطاء بودند. وی شاگرد حسن بصری و مؤسس مذهب اعتزال است، که قول به منزلة بین المنزلتین، و قول به اختیار، و قول به نفی صفات (به قسمت VI این مقاله رجوع شود) و عقیده‌ی مذکور در فوق در باره‌ی علی ع و اصحاب جمل و اصحاب صفین از او است.

(۲) هذیلیه (hozayliyye) اصحاب ابوالهذیل علاف بودند، که وی شاگرد عثمان ابن خالد الطویل و پایه‌گذار استدلالات عقلی معتزله است، و عقاید اختصاصی او در کتب ملل و نحل مذکور است.

(۳) نظامیه (nazzāmiyye) اصحاب ابراهیم ابن سیار نظام بودند، که عقاید او در باره‌ی نفی جزء لایتجزی و انقسام هر جزء به اجزاء لایتناهی بالفعل، و در باره‌ی طَفْرَه (جواز جهش از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر بی آنکه فاصله‌ی میان آن دو طی شود)، و اعجاز قرآن (← صرفه)، و اینکه حقیقت انسان همان روح است و بدن و اعضاء آلتی بیش نیستند، و ترکیب جوهر از اعراض معروف است.

(۴) حائطیه (hā'etiyye)، اصحاب احمد ابن حائط از شاگردان نظام.

(۵) بشریه (beŝriyye)، که اصحاب بشر ابن معتمر بودند. از عقاید معروف این فرقه قول به تولد است، یعنی نتیجه‌ی هر عملی از فعل فاعل آن و به او منسوب است، و از او تولد یافته است. مثلاً، اگر کسی کس دیگر را بزند، و بدن مضروب کبود شود، کبودی عمل ضارب است؛ و اگر کسی چشم کسی را به زور باز کند، و در نتیجه‌ی این عمل، شخص دوم اطراف خود را ببیند، این دیدن عمل شخص اول است؛ و اگر کسی طعامی بپزد، رنگ و بوی و طعم آن طعام عمل اوست، و غیره. بشر ابن معتمر ظاهراً با این قول میخواسته است میان اختیار انسان و قدرت خداوند وفق دهد. یعنی اعمال انسان، اگرچه به اختیار خود انسان است، چون این اختیار را خدا خلق کرده است، اعمال او در عین آنکه از او است از خدا هم هست. در جزئیات مسئله‌ی تولد میان معتزله اختلافاتی موجود است.

(۶) معمریه (mo'ammariyye) اصحاب معمر ابن عباد سلمی (mo'ammare 'bne abbāde solami) بودند، که به قول شهرستانی در کتاب ملل و نحل، در نفی صفات و قول به اختیار از همه‌ی معتزله تندتر رفته‌اند.

(۷) مردایه (mordāriyye)، که اصحاب عیسی ابن صبیح (sobayh)، ملقب به مردار، بودند. وی در عقیده‌ی به خلق قرآن مبالغه داشت، و قائلین به قدمت کلام‌الله را تکفیر

میکرد، و عقیده داشت که انسان میتواند نظیر قرآن را از حیث فصاحت و نظم و بلاغت بیاورد.

(۸) ثمامیه (somāmiyye)، اصحاب ثمامة ابن اشرس.

(۹) هشامیه (hešāmiyye)، اصحاب هشام ابن عمرو الفوطی (hešāme 'bne 'l.fovati amre).

(10) جاحظیه، اصحاب عمرو ابن بحر جاحظ.

(۱۱) خیاطیه (xayyātiyye)، اصحاب ابوالحسن خیاط از معتزله‌ی بغداد.

(۱۲) جبائیه، اصحاب ابوعلی جبائی، از معتزله‌ی بصره.

(۱۳) نجاریه (najjāriyye)، اصحاب محمد ابن حسین نجار، پیشوای معتزله‌ی ری.

VI- اصول عقاید معتزله. اصولی که جمیع فرق معتزله به آن معتقد بوده‌اند، گرچه در جزئیات و کیفیت تعبیر آن اختلاف داشته‌اند، عبارت است از:

(۱) توحید مطلق. خداوند از شبه و نظیر و زمان و مکان منزه است، و هیچ یک از خصوصیات اجسام را به او نمیتوان نسبت داد.

(۲) عدل. خداوند بر وفق اقتضای عقل و حکمت عمل میکند (نه به آن نحو که میخواهد، چنانکه مذهب اهل سنت است)، و افعال او به اقتضای مصالح بندگان است. نیز ← عدل، در اصطلاح کلام، قسمتهای ۱ و ۲.

(۳) نفی صفات زاید بر ذات. معتزله، به خلاف اهل سنت، معتقدند که خداوند عالم است به ذات خود، و قادر است به ذات خود، و حی است به ذات خود؛ یعنی، مثلاً، عالم به علمی که زاید بر ذات او باشد نیست، زیرا در این صورت لازم میآید که این علم یا قدرت یا حیات و غیره همیشه با ذات خدا همراه باشد، به دلیل آنکه نمیتوان گفت ذات خداوند وقتی خالی از علم و حیات بوده است. و اگر گفته شود که علم و قدرت و حیات همیشه با خداوند بوده‌اند، پس باید به غیر از ذات خدا به امور قدیم ازلی دیگری هم قائل شد، و به قول خود معتزله، در این صورت، تعدد قدما لازم میآید.

(۴) عدم جواز رؤیت خدا. اهل سنت به موجب آیاتی ـ از قبیل وُجوه یَومَئِذ ناضِرَة إلیٰ رَبِّها ناظِرَة [در آن روز رستاخیز چهره‌هائی تر و تازه باشند که به پروردگار خود مینگرند] ـ معتقدند که خداوند را روز قیامت میتوان دید. معتزله، نظر به اعتقاد به توحید مطلق، این امر را جایز نمیشمارند، زیرا مرئی بودن از خواص اجسام است، و خداوند، در صورت مرئی بودن، جسم یا شبیه جسم میشود.

(۵) خلق قرآن. مسئله‌ی اعتقاد به خلق قرآن به طور تفصیل در مقاله‌ی قرآن ذکر شده است (← قرآن، قسمت VII).

(۶) چون خداوند بر وفق اقتضای عقل و حکمت عمل میکند، عقل مستقل از شرع است، و از اینجاست که معتقد شده‌اند که حسن و قبح دو امر عقلی هستند، و بنا بر این، خداوند آنچه را که عقل قبیح میشمرد نمیکند، به خلاف اهل سنت و اشاعره، که معتقدند عقل تابع شرع است، و آنچه شرع بگوید و خداوند بفرماید نیکوست، و آنچه منهی (manhi-) شرع است زشت است.

(۷) وعد و وعید خداوند باید به محل خود اصابت کند، و نیکوکاران پاداش یابند، و بدکاران کیفر بینند. بنا بر این، اگر کسی گناهی کند و بی توبه بمیرد، به موجب اصل وعید، مورد عفو الاهی قرار نخواهد گرفت. این اصل از فروع مسئله‌ی المنزلة بین المنزلتین (قسمت II) است که، چنانکه گفتیم، یکی از علل پیدایش فرقه‌ی معتزله بوده است.

(۸) امر بمعروف و نهی از منکر بر جمیع مسلمانان واجب است، و اختصاص به امام و حاکم شرع ندارد.

(۹) مسئله‌ی اختیار (قسمت III ملاحظه شود.

معتزلی، منسوب به معتزله.

معتزلیان: ← معتزله.

معتزلیه: ← معتزله.

معتصم (mo'tasem)، شهرت **ابواسحاق محمد،** ملقب به **المعتصم بالله،** ۱۷۹ یا ۱۸۰–۲۲۷ هق، ۸مین خلیفه‌ی (۲۱۸–۲۲۷ هق) عباسی، پسر هارون‌الرشید و جانشین مأمون عباسی، که در طرسوس، پس از مرگ مأمون برادرش، به خلافت رسید و بیدرنگ عازم بغداد شد و در اول رمضان همان سال وارد بغداد شد. مدت خلافت او ۸ سال و ۸ ماه و ۲ روز بوده است. در روز مرگ مأمون سپاهیان میخواستند پسر او عباس جانشین پدرش شود، ولی عباس خود به معتصم بیعت کرد و سپاهیان را به آرامش دعوت نمود. از وقایع مهم زمان خلافت او شورش خرم‌دینان و زطها، و گرفتاری مازیار و افشین و جنگ با رومیان و انتقال محل خلافت از بغداد به سامرا است.

I- شورش خرم‌دینان. خرم‌دینان در سراسر نواحی مرکزی و غربی و شمال غربی ایران سر به شورش بر داشته بودند. خرم‌دینان آذربایجان تحت فرماندهی بابک خرم‌دین بودند، ولی خرم‌دینان شهرهای دیگر ظاهراً تحت فرماندهی بابک نبوده، اما با یکدیگر بی‌ارتباط نبوده‌اند و هر دو با امپراطوری بیزانس رابطه داشته‌اند. خرم‌دینان نواحی مرکزی و غربی ایران ابتدا موفقیت زیادی یافتند، ولی سرانجام، در شوال ۲۱۸ هق، از سپاهیان معتصم شکست سختی خوردند و چنانکه نوشته‌اند قریب ۷۰'۰۰۰ نفر از ایشان کشته شدند و بقیه به بیزانس گریختند. بابک خرم‌دین، که از زمان مأمون در آذربایجان قدرت یافته بود، در آغاز خلافت معتصم به اوج قدرت رسید و سپاهیان خلیفه را چندین بار شکست داد. معتصم یکی از سرداران بزرگ خود افشین را مأمور پیکار با بابک کرد، و او با تدابیر جنگی و با کومکهای فراوانی که خلیفه، به وسیله‌ی دو سردار بزرگ دیگر خود، جعفر خیاط و ایتاخ، همراه با پول فراوانی که برای تجهیزات و پاداش سپاهیان فرستاد (۳۰ میلیون درهم)، سرانجام بابک را شکست داد و بابک در حال فرار در ارمنستان به دست یکی از رؤسای ارمنی گرفتار شد و افشین او را با خود پیش خلیفه برد، و او به طرز بسیار فجیعی کشته شد (۲۲۳ هق).

II- جنگ با رومیان. جنگ با رومیان در حقیقت دنباله‌ی جنگ با بابک بود، زیرا بابک با امپراطور بیزانس رابطه داشت و او را بر ضد خلافت بغداد برانگیخت. امپراطور به شهرهای زبطره (zebatra) و ملطیه حمله برد و قتل و غارت زیادی کرد. معتصم خود با سرداران بزرگ خویش از قبیل افشین و جعفر خیاط حمله‌ی انتقامی سختی به شهرهای بیزانس کرد و شهرهای انقره و عموریه را فتح کرد ولی مجبور به بازگشت شد. یکی از علل بازگشت او توطئه‌ای بود که در میان سرداران سپاه بر ضد معتصم و به نفع عباس پسر مأمون ترتیب یافته بود. این توطئه کشف شد و عباس و همدستان او گرفتار آمدند و به انواع گوناگون کشته شدند (۲۲۳ هق).

III- شورش زطها. در آغاز خلافت معتصم زطها شورش کردند ولی شکست خوردند، و با کشتی همه‌ی آنها را به بغداد منتقل کردند و از آنجا به سرحد بیزانس فرستادند. عده‌ی ایشان را ۲۷'۰۰۰ نفر گفته‌اند.

IV- مازیار. در سال ۲۲۴ هق مازیار در طبرستان به مخالفت بر خاست و، به تفصیلی که در قسمت V ـ گرفتاری افشین ـ مذکور است، به دست سپاهیان عبدالله ابن طاهر والی خراسان گرفتار شد و به نزد معتصم فرستاده شد، و در زیر تازیانه و شکنجه جان سپرد.

V- گرفتاری افشین. افشین، پس از شکست دادن بابک، مقام مهمی پیدا کرده بود و هوای ولایت خراسان را (به جای عبدالله ابن طاهر) در سر داشت. شورش مازیار بهانه‌ای به دست او داد که مازیار را به جنگ با عبدالله ابن طاهر تحریک کند تا خلیفه او را به جای عبدالله بفرستد. عبدالله ابن طاهر که از این قصد آگاه بود نامه‌هائی را که افشین به مازیار نوشته بود به دست آورد و پیش معتصم فرستاد. این امر به عصیان یکی از خویشان افشین در آذربایجان توأم شد و افشین را، یک روز پیش از رسیدن مازیار به بغداد، گرفتند و او را با مازیار رو به رو کردند و یک جلسه‌ی محاکمه برای او تشکیل دادند و به زندانش انداختند. افشین در ۲۲۶ هق در زندان مرد.

VI- انتقال محل خلافت به سامرا. سامرا در ۱۲۰ کیلومتری ل بغداد کنار دجله واقع است. علت انتقال محل خلافت به آنجا ترس معتصم از برخوردها و کشمکشهای دائمی غلامان ترک با مردم بغداد بود و معتصم که عده‌ی زیادی از غلامان ترک را در سپاه خود داخل کرده بود نمیخواست ایشان را ناراضی سازد و به همین جهت برای فرار از برخورد به سامرا رفت و در آنجا کاخها و بناهای زیاد ساخت (۲۲۱ هق).

VII- پایان کار معتصم. معتصم روز پنجشنبه ۱۸ ربیع الاول سال ۲۲۷ هق در سامرا وفات یافت و در همان جا به خاک سپرده شد. او مردی قوی و بااراده و جنگجو بوده است و چندان به دنبال زینت و آسایش و عیش و نوش نمیگشته است. وقایع بزرگی خلافت او را تهدید کرد و او، در نتیجه‌ی موقع‌شناسی و شدت عمل، بر همه‌ی مشکلات فائق آمد. ترتیب سپاهی از

غلامان ترک و بر گزیدن سرداران و فرماندهان جنگی از میان ایشان، گرچه در آغاز به نفع خلافت عباسی تمام شد، بعد به ضعف و تزلزل ارکان خلافت انجامید.

معتصم، ابو یحیی، ۸مین خلیفه‌ی عباسیان مصر؛ ← جدول صص ۱۶۶۲–۱۶۶۳.

معتضد: ← بنو عباد.

معتضد (mo'tazed)، شهرت **ابوالعباس احمد،** ملقب به **المعتضد بالله،** ۲۴۲ یا ۲۴۹–۲۸۹ هق، ۱۶مین خلیفه‌ی (۲۷۹–۲۸۹ هق) عباسی، پسر موفق. پس از مرگ معتمد به خلافت رسید. معتضد، مانند پدرش، مردی قوی و باعزم و دارای صفات فرماندهی بود، و در زمان حیات پدرش و نیز در خلافت معتمد لشکرکشیهای بزرگ و جنگهای نام‌آور کرده بود. در ۲۷۱ هق در جنگ با ابوالجیش خمارویه پسر احمد ابن طولون (جنگ طواحین) فرمانده سپاه خلیفه بود. در ۲۶۷ هق پدرش او را به جنگ صاحب الزنج فرستاد و او در آن سال و در سالهای بعد، که جنگ با صاحب الزنج بشدت هر چه تمامتر ادامه داشت، فتوحات نمایان کرد. در ۲۷۵ هق پدرش موفق او را مأمور یکی از اطراف کرد، ولی همت بلند او جز به حکومت شام قانع نبود و از این جهت موفق بر او خشم گرفت و او را به زندان افکند. قرار بود که پس از معتمد پسر او مفوض به خلافت برسد و موفق ولیعهد مفوض شد، ولی چون موفق در ۲۷۸ هق مرد، معتمد در ۲۷۹ هق در حضور فرماندهان و قضاة و اشراف پسر خود مفوض را از ولایت عهد خلع، و معتضد را ولیعهد خود کرد. ظاهراً او این کار را به میل خود انجام نداده بوده است و معتضد که در میان سپاهیان محبوبیت فراوان داشته است معتمد را به این کار وا داشته است.

پس از رسیدن به خلافت، معتضد کارها را به دست گرفت و آن را با کفایت و درایتی که از زمان معتصم و متوکل به بعد در میان خلفای عباسی نظیرش دیده نشده بود اداره کرد. او را مردی مهیب و بااراده و سریع العمل و در عین حال عفیف معرفی کرده‌اند، ولی با وجود این صفات عالی مردی سخت‌دل و خونخوار و عاری از عواطف انسانی بوده است، و این صفات مخصوصاً از شکنجه‌هائی که به مجرمان میداده است معلوم میشود. معتضد در غالب جنگهای خود شرکت میجست، چنانکه در ۲۸۰ هق برای جنگ با بنی شیبان و خواباندن شورش آن قبیله خود به ل عراق رفت و در ۲۸۱ هق خود به سوی موصل و ماردین حرکت کرد و اعراب و اکراد شورشی را گوشمالی سخت بداد و قلعه‌های ماردین و حسنیه را تصرف کرد. در ۲۸۳ هق معتضد بار دیگر به سوی موصل حرکت کرد و یکی از سران خوارج را که قیام کرده بود اسیر کرد و به بغداد آورد و به دار آویخت. در ۲۸۴ هق عمرو لیث بر رافع ابن هرثمه پیروز شد و سر او را پیش معتضد فرستاد. در ۲۸۷ هق خود عمرو لیث را در بند و سوار بر شتر به بغداد آوردند، و در آنجا به زندان انداخته شد و در ۲۸۹ هق کشته شد. در ۲۸۶ هق معتضد برای تصرف آمِد که به دست یکی از شورشیان افتاده بود به سوی آن شهر حرکت کرد و آن را از نو به تصرف در آورد. شورش قرامطه در زمان او بتدریج بالا میگرفت و جای تعجب است که خود معتضد که برای اندک شورشی شخصاً راه می‌افتاد چرا امر قرامطه را چندان جدی نگرفت.

از کارهای مهم معتضد اصلاح تقویم و تأخیر نوروز است برای رعایت حال کشاورزان و مالیات دهندگان. این اصلاح در ۲۸۲ هق صورت گرفت و نوروز را که به جهت تأخیر در کبیسه ماهها عقب رفته بود به ۱۱ حزیران (۱۱ ژوئن) انداختند و آن را نوروز معتضدی خواندند.

معتضد I (mo'tazed-)، شهرت **ابوالفتح ابوبکر،** ملقب به **المعتضد بالله،** ف ۷۶۳ هق، ۶مین خلیفه‌ی (۷۵۳–۷۶۳ هق) عباسی مصر، پسر مستکفی I. پس از وفات برادرش حاکم II، که ولایت عهد او را داشت، به خلافت رسید.

معتضد II (mo'tāzed-)، شهرت **ابوالفضل داود،** ملقب به **المعتضد بالله،** ۷۵۵–۸۴۵ هق، ۱۱مین خلیفه‌ی (۸۱۶–۸۴۵ هق) عباسی مصر، پسر متوکل I. پس از دستگیر شدن (۸۱۶ هق) برادرش مستعین، به خلافت با او بیعت کردند. از دوستداران هنر و بخشنده‌دست و شیرین‌سخن بود، و در پی بیماریی طولانی از دنیا رفت.

معتضد بالله [المعتضد بالله]، ← معتضد، خلیفه‌ی عباسی؛ معتضد I و معتضد II، خلفای عباسی مصر.

معتمد (mo'tamed)، شهرت **ابوالعباس احمد،** ملقب به **المعتمد علی الله،** معروف به **ابن فتیان،** ۲۲۹ یا ۲۳۱–۲۷۹ هق، ۱۵مین خلیفه‌ی (۲۵۶–۲۷۹ هق) عباسی، پسر متوکل و جانشین مهتدی. در ماه رجب به خلافت رسید، و خلافت او ۲۳ سال طول کشید، و در این مدت رشته‌ی کارها به دست برادرش موفق بود و خود او از خلافت جز نام نداشت. موفق که مردی شجاع و باتدبیر و فرمانده بود، خود شخصاً در جنگهای سخت و خطرناک شرکت کرد و توانست خلافت عباسی را از خطرهائی که از هر سوی متوجه آن بود رهائی بخشد. در آغاز خلافت معتمد علویان بر کوفه و ری و طبرستان مسلط بودند و مساور (mosāver) که از خوارج بود در شمال عراق قدرتی یافته بود؛ یعقوب لیث در مشرق ایران و کرمان حکومت داشت؛ صاحب الزنج شورش سیاهان را در جنوب عراق رهبری میکرد؛ و احمد ابن طولون در مصر اقتدار به دست آورده بود، و عملاً در داخله‌ی قلمرو خود مستقل بود. یعقوب لیث در ۲۵۷ هق قصد فارس کرد ولی از طرف خلیفه ولایت بلخ و طخارستان و کرمان و سیستان به او تفویض شد و او از فارس باز گشت، اما چون قصد خراسان کرد و والی آنجا را که از طاهریان بود اسیر کرد، اعمال او مورد تصویب خلافت بغداد واقع نشد. یعقوب عازم بغداد شد و در ۲۶۲ هق در نزدیکی دیر العاقول از موفق شکست خورد.

شورش سیاهان در ج عراق بالا گرفت و سپاهیان صاحب الزنج بر بصره و واسط و اهواز دست یافتند و کشتار و غارت فراوان کردند و بارها سپاهیان خلیفه را شکست دادند. موفق و پسرش معتضد سرانجام در ۲۶۷ هق صاحب الزنج را شکست دادند و او را از هر طرف در محاصره گرفتند، و عاقبت در ۲۷۰ هق، پس از جنگهای خونینی خود صاحب الزنج با بسیاری از سرداران دلیرش کشته شدند و شورش سیاهان خوابید.

چون موفق بر کارها مسلط بود، و معتمد را جز اسمی از خلافت نبود، معتمد ناچار دلتنگ شد و خواست که پیش احمد ابن طولون که در مصر مستقل شده بود برود، ولی کاردار موصل که طرفدار موفق بود او را باز گردانید، و این امر سبب شد که احمد ابن طولون نام موفق را از خطبه بیندازد، و موفق معتمد را نالزیر کرد که ابن طولون را لعن کند. ابن طولون در ۲۷۰ هق مرد و پسرش خمارویه جای او را گرفت و در جنگی که میان او و معتضد پسر موفق روی داد، و معروف به جنگ طواحین است، سرانجام خمارویه پیروز شد. در ۲۶۱ هق معتمد پسر خود جعفر را ولیعهد خود قرار داده بود و او را به لقب المفوض الی الله ملقب ساخته و گفته بود که پس از او برادرش موفق ولیعهد شود. موفق در ۲۷۸ هق وفات یافت، و در ۲۷۹ هق معتمد پسرش المفوض الی الله را از ولایت عهد خلع، و معتضد پسر موفق را ولیعهد کرد. وفات معتمد را از افراط در نوشیدن شراب ذکر کرده‌اند، و بعضی گفته‌اند که او را سم دادند. معتمد چون در کارها عملاً دخالت نداشت زندگانی را به عیش و نوش و لهو و لعب میگذرانید.

معتمد، محمد: ← بنو عباد.

معتمدالدوله: ← نشاط اصفهانی.

معتمدالدوله، فرهاد میرزا: ← فرهاد میرزا معتمدالدوله.

معتمدالدوله منوچهر خان گرجی: ← منوچهر خان گرجی.

معتمد علی الله [المعتمد علی الله]، ۱۵مین خلیفه‌ی عباسی، ← معتمد.

معجب، در علم بدیع: ← تعجب.

معجزه (mo'jeze)، در نزد متکلمین، کاری خارق العاده مقرون به دعوی نبوت و به تحدی (tahaddi) [دعوت کردن دیگران به آوردن نظیر آن]، به طوری که عجز دیگران (از افراد امت) از کردن نظیر آن کار دلالت بر صدق دعوی نبوت و حاکی از انجام یافتن آن کار به تأیید الاهی باشد. البته این کار خارق العاده باید داعی به خیر و سعادت باشد، و مراد از آن نیز نه خودنمائی بلکه فقط نشان دادن صدق کسی باشد که مدعی رسالت و نبوت است (← رسول؛ نبی). در معجزه البته تحدی شرط است، و در واقع کسانی که صدور کرامات را نیز از اولیا جایز میشمارند، تفاوت کرامات را با معجزات در همین تحدی میدانند، که در معجزه هست و در کرامت نیست. مع هذا، بعضی از متکلمین ـ مثل غالب معتزله و قدمای زیدیه و خوارج ـ صدور امور خارق العاده را از غیر انبیا محال میدانند، و معتزله معتقدند امر خارق العاده وقتی معجزه تواند بود که جز از انبیا صادر نتواند شد. متکلمین معجزه را کار خدا میدانند که بر دست پیغمبر جاری میشود، و اکثر متکلمین قدیم و جدید معجزه‌ی پیغمبر

اسلام را عبارت از قرآن میدانند (← صرفه).
معجم (mo'jam)، کلمه‌ی عربی، به معنی کتاب لغت و قاموس. این کلمه مأخوذ از مصدر عربی اعجام (e'jām) به معنی نقطه گذاری بر حروف است که سبب تشخیص آنها از یکدیگر میشود و این کلّ حروف را از عجمه (ojma)، یعنی گنگی و ناخوانائی، بیرون میآورد (مثلاً، حروف ب و ت و ث، و نیز ن و ی در اول و وسط کلمه، چون بدون نقطه باشند قابل خواندن نیستند). حروف الفبا را نیز حروف معجم میخوانند و به همین جهت هر کتاب که به ترتیب حروف الفبائی مرتب شده باشد (خواه در لغات یا در اعلام) معجم نامیده شده است، مثلاً **معجم البلدان**، **معجم الادباء**، از یاقوت حموی، ← ارشاد الاریب الی معرفة الادیب.
معجم البلدان (mo'jamo 'l.boldān) [عربی، ← فرهنگنامه‌ی شهرها]، کتابی از یاقوت حموی که در آن نامهای جغرافیائی از شهر و دریا و جزیره و کوه و غیره به ترتیب الفبائی آمده است (چاپ بیروت، ۱۹۵۵–۵۷، در ۵ مجلد). کتابهای جغرافیائی نویسندگان دیگر و سفرهای خود او منبع اطلاعات این کتاب بوده است، در مورد هر محل، علاوه بر اطلاعات جغرافیائی، مطالب دیگری از قبیل آوردن نام اشخاص مهم مربوط به آن و نقل اشعار شاعران و ذکر حوادث تاریخی ارزش این کتاب را بیشتر کرده است. این کتاب مقدمه‌ی مفصلی دارد در وصف زمین و اقلیم هفتگانه و بیان اصطلاحات جغرافیائی که مکرر در کتاب میآید. یاقوت مدت ۱۵ سال، از ۶۱۱ هق تا سال مرگش در ۶۲۶ هق، به تألیف این کتاب اشتغال داشته است. مؤلف دیگری، عبدالمؤمن ابن عبد الحق(ف ۷۳۹ هق)، معجم البلدان را با حذف مطالب غیر جغرافیائی از آن، خلاصه کرده و کتاب مراصد الاطلاع علی اسماء الاماکن و البقاع را از آن فراهم آورده است.
معجم المطبوعات [معجم المطبوعات العربیه]، کتابی در ۲ جلد شامل اسماء کتب چاپی عربی تا سال ۱۹۱۹ تألیف ← یوسف الیان سرکیس.
معجم المطبوعات العربیه: ← معجم المطبوعات.
معجون (ma'jun) [عربی، ← سرشته]، جمعش معاجین (ma'ājin)، در اصطلاح طب قدیم، مجموعه‌ای از داروها که کوبیده شده و با رعایت نسبتهای خاص با یکدیگر ترکیب یافته است، و اغلب با عسل یا ژِل سرشته شده است. معاجین را به دو دسته‌ی صغار (seqār) و کبار (kebār) تقسیم کرده‌اند. نوعی که از ادویه‌ی قوی التر-کیب ساخته شود، و تا مدت زمان بسیاری تأثیر آن در مزاج باقی بماند، از معاجین کبار خوانده میشود، و عکس آن را معاجین صغار خوانده‌اند. از میان معاجین، آنها که باعث افزونی حرارت غریزی و شادی باشد مفرح (mofarreh) نام دارد. نوعی از این ترکیبات که برای تقویت معده و اصلاح اغذیه باشد جوارشات (jovareshāt) [منفردش جوارش، ← گوارش] خوانده میشود. در تاریخ طب، بعضی از معجونها به نام اشخاصی که شاید تصور میشده سازنده و نخستین ترکیبکننده‌ی آنها هستند شهرت یافته، از قبیل معجون سقراط، معجون ارسطو، و معجون جالینوس.
معد (ma'add)، ← معد ابن عدنان.
معد ابن عدنان (ma'adde 'bne adnān)، مشهور به **پدر عرب**، به قول نسبشناسان عرب، جد قسمت مهمی از قبایل عرب، و یکی از اجداد پیغمبر. وی از احفاد اسماعیل و پسر عدنان بود. میگویند وقتی سلسله‌ی نسب حضرت رسول به عدنان میرسید حضرت توقف میفرمود، و در مورد نیاکانی که نسبشناسان، پیش از عدنان، برای وی قائل بودند میگفت "نسبشناسان دروغ گفته‌اند". معد پدر نزار است، و از نزار، ربیعه و مضر منشعب شده‌اند، و شاخه‌های هریک قبایل بسیاری را تشکیل میدهند (شجره‌ی ← 1074 ملاحظه شود). نیز ← عام.
معدل ابن علی (mo'addale 'bne ali)، قرن ۳م هق، از امیرزادگان سلسله‌ی صفاریان، برادر لیث ابن علی و محمد ابن علی. دائماً با طاهر ابن محمد صفاری و برادران خود در نزاع و خلاف یا آشتی بود. عاقبت، پس از گرفتار شدن محمد ابن علی در بست، او نیز در سیستان تسلیم کسان سیمجور (والی سیستان از جانب احمد ابن اسماعیل سامانی) شد (۲۹۸ هق)، و او را به هرات و از آنجا به بخارا بردند.
معدل النهار[1] (mo'addelo 'n.nahār) یا **استوای فلکی**، دایره‌ی عظیمه‌ای از کره‌ی آسمان که بر محور عالم عمود است. موازی مدارات یومی و بزرگترین آنها است. عالم را به دو نیمکره‌ی شمالی و جنوبی تقسیم میکند. اعتدالین بر آن واقع است، و اساس بعد و میل است. صفحه‌ی آن کره‌ی زمین را بر امتداد استوا قطع میکند. برای شکل ← مختصات استوائی، شکل ۱.
معدن، ده، نیشابور، ← بارمعدن، دهستان.
معدن، الـ، اسپانیا، ← آلمادن.
معدن آبدشت (ma'dane ābdasht)، ده (جمعیت ۱۲۲۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان صوغان، بخش بافت (فعلاً شهرستان)، استان هشتم (کرمان).
معدن الزاووق، اسپانیا، ← آلمادن.
معده[2] (me'de)، قسمت کیسه‌ای شکل لوله‌ی هاضمه که غذا موقتاً در آن انباشته میشود. در انسان، معده به شکل گلابی، در شکم، و در زیر حجاب حاجز واقع است، دهانه‌ی فوقانی آن، موسوم به **فم المعده** (famo'L)، متصل به انتهای مری، و دهانه‌ی زیرین آن، به نام **باب المعده** (bābo 'L) مربوط به **اثنی‌عشر** یا **دوازدهه** (davāzdahe) است. ح ۳۰ سم طول و ۱۵ سم عرض دارد. غذا در درون معده، به توسط حرکات جدار عضلانی و شیره‌ی (یا عصیر) معده، یعنی شیره‌ی ترشح‌شده از غدد واقع در ضخامت جدار آن تبدیل به ماده‌ی نیمه‌مایعی به نام کیموس[3] (kimus) میشود، عصیر معده مشتمل است بر اسید کلوریدریک و پنیرمایه، که شیر را منعقد میکند، و پپسین، که در مجاورت اسیدها، پروتئینها را حل میکند. کیموس به واسطه‌ی انقباض عضلات، بتدریج از راه باب المعده به درون اثنی عشر رانده میشود. برای شکل ←

لوله‌ی هاضمه.
معدی کرب (ma'di kareb)، از مکربهای (← مکرب) حضرموت که در آغاز استیلای ایران بر مصر میزیسته و در ح ۵۲۵ قم رونق داشته است. نیز ← کنده، قبیله‌ی عرب.
معراج (me'rāj)، عروج و بالارفتن حضرت رسول به آسمانهاست که ازجمله معجزات آن حضرت میباشد. در این سیر پیامبر اکرم همراه جبرئیل سفر خود را از مسجدالحرام آغاز نمود یا به روایتی از خانه‌ی امهانی دختر ابوطالب آغاز نمود و با مرکبی فضاپیما بنام براق بسوی بیت‌المقدس روانه گردید ایشان از مدینه، طور سینا، بیت‌اللحم (زادگاه حضرت مسیح) منازل انبیاء، آثار آنان و مسجدالاقصی دیدن و در برخی منازل نماز گزارد.
آن حضرت پس‌از توقف کوتاهی دربیت‌المقدس به سوی آسمان صعود کرد. در این بخش از سفر ستارگان، نظام جهان بالا و آسمانها را ملاحظه نموده و با ارواح پیامبران و فرشتگان سخن گفت. همچنین بهشت، دوزخ و درجات بهشتیان و اشباح دوزخیان را مشاهده فرمود. پیامبر در ادامهٔ سیر خود به سدرةالمنتهی رسید و پس‌از دیدن شکوه و جلال آن از همان راهی که عروج نموده بود، بازگشت آغاز کرد و در بیت‌المقدس فرود آمد. آنگاه بسوی مکه حرکت کرد. در بین راه به کاروانی از قریش برخورد نمود و سرانجام پیش‌از طلوع فجر در مکه به مکان نخست خویش بازگردید. حضرت روز آن شب این راز را در میان قریش بیان داشت، این امر قریش را عصبانی ساخت و آنها به تکذیب پیامبر پرداختند. حضرت با بیان خصوصیات بیت‌المقدس و علامتی ازکاروان که دیده بود و صدق آن تایید شد، قریش را ناچار به تصدیق واقعهٔ معراج نمود.
علمای اسلام برای وقوع معراج از قرآن و احادیث صحیح و معتبر دلیل می‌آورند. مهمترین دلیل قرآنی آیه‌ی نخستین از سوره‌ی اسراء است. سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا [منزه است خداوندی که بنده‌ی خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را برکت داده‌ایم، سیر داد تا بعضی از نشانه‌های خود را به او بنمایاند]. آیات ۱۲ تا ۱۶ سوره‌ی نجم نیز بر وقوع معراج تصریح دارند. به این ترتیب معراج و مشاهدات حضرت رسول را می‌توان از ضروریات اعتقادی مسلمانان شمرد. البته در کیفیت آن نظرگاه مفسرین و محدثین مختلف می‌باشد و از دیدگاه آنان معراج سه‌گونه تفسیر و تعبیر گردیده است. تفسیر اول نظر مشهور عالمان و دانشمندان اسلامی است که وقوع معراج را با همین بدن و به عبارت بهتر با روح و بدن با هم دانسته‌اند و لذا معراج را جسمانی می‌دانند. ازجمله قائلین این نظر طبری، صدوق، طوسی، طبرسی، مجلسی، محی‌الدین عربی، فخر رازی، تفتازانی، لاهیجی، سبزواری، سید قطب و بسیاری دیگر می‌باشند. شیخ طبرسی در مجمع‌البیان این نظر را در شیعه اجماعی می‌داند. دلایل این تفسیر و نظر، صریح قرآن و روایات صحیح می‌باشد. تفسیر دوم نظر برخی چون ابن‌سینا می‌باشد که معراج را روحانی می‌دانند. این گروه مشرب فلسفی و یا علمی داشته و بعضی از آنها به دلایلی همچون آراء

(۱) celestial equator (۲) stomach (۳) chyme

بطلمیوس در هیئت و نجوم تمسک کرده‌اند که به فرض معراج جسمانی پاره‌شدن افلاک لازم می‌آید و طبق موازین فلسفه و نجوم قدیم مستلزم محالات است یا بعضی از آنها با تکیه بر موازین علمی معراج جسمانی را انکار کرده‌اند و آورده‌اند به دلیل آنکه صعود جسمی از کره زمین به افلاک مستلزم داشتن نیروی فوق‌العاده‌ای است که بر جاذبه‌ی زمین غالب آید، چنین امری محال است و بهمین جهت آن را به معراج روحانی تأویل کرده‌اند. تفسیر سوم نظر معتزله و برخی دیگر است که معراج را رویایی تفسیر نموده‌اند. آنان با استناد به روایتهایی مثل روایت عایشه معتقد شده‌اند که تمامی سیر و سفر پیامبر در رؤیا بوده و آنچه در معراج رخ داده در خواب دیده شده است. طرفداران این نظر به تأویل و تفسیر برخی آیات مثل آیه‌ی ۶۰ سوره اسراء نیز دست یازیده‌اند که مفسران و علما این تأویلات را مخدوش و مردود شمرده‌اند. بهرحال اصل معراج به دلایل قطعی مورد اتفاق و اجماع علما و مفسران می‌باشد ولی در زمان وقوع و مبدأ معراج، کیفیت معراج و تفاصیل آن اختلاف شده است. نیز ← اسراء؛ محمد ص، قسمت ۱۲.

معراج السعادة، کتاب، ← نراقی، احمد ابن مهدی.

معراج المحبة: ← عمان سامانی.

معرف (mo'arref) یا **دترمینان**[1] (-deter-minān از فـ)، در ریاضیات، آرایش اعداد (یا توابعی) به صورت مربع که ارزش آن از روی قاعده‌ی خاص ترکیب این کمیتها معین میشود. هر یک از آن کمیتها را یک عنصر مینامند. اگر چهار عنصر باشد، آنها را میتوان در دو سطر (یا ردیف) و دو ستون آراست، و در این صورت معرف را معرف رتبه‌ی دوم مینامند؛ معرف رتبه‌ی nم مشتمل بر n^2 عنصر است. معرفها وسیله‌ی مناسبی برای بیان عبارتهائی است که در حل دستگاههای معادلات و در نظریه‌ی ماتریس و هندسه‌ی تحلیلی و حساب دیفرانسیل و انتگرال مورد استفاده واقع میشود.

یک معرف رتبه‌ی دوم با نماد ذیل نموده میشود،

$$\begin{vmatrix} a_1 & b_1 \\ a_2 & b_2 \end{vmatrix}$$

و ارزش یا گسترش آن را با $a_1b_2-a_2b_1$ نشان میدهند. قطر از گوشه‌ی چپ بالا به گوشه‌ی راست پایین قطر اصلی نام دارد. بنا بر این، گسترش معرف رتبه‌ی دوم از کاستن حاصلضرب عناصر قطر دیگر از حاصلضرب عناصر قطر اصلی به دست میآید. برای آنکه تعریفی کلی از معرف به دست داده باشیم، اعدادی را که در زیر و سمت راست حروف نوشته شده‌اند اندیس مینامیم، و از مفهوم انعکاس در ترتیب طبیعی اعداد صحیح (اندیسها) ۱، ۲، ۳ ... مدد میگیریم. اگر در ترتیب دو عدد، که آنها را از چپ به راست در نظر میگیریم، عدد بزرگتر مقدم بر عدد کوچکتر شود، میگویند که انعکاس در ترتیب طبیعی پیدا شده است. مثلاً ترتیب ۱۳۲ مشتمل بر یک انعکاس (۲ ، ۳) و دو جفت ترتیب طبیعی (۳ ، ۱) و (۲ ، ۱) است. ترتیب ۳۲۱ مشتمل بر سه انعکاس است. حال میگوئیم که، بنا بر تعریف، ارزش یک معرف رتبه‌ی nم بدین ترتیب به دست میآید که حاصلضرب عناصر قطر اصلی را تشکیل دهیم و سپس در این حاصلضرب جای اندیسها را به همه‌ی طرق ممکن تغییر دهیم تا حاصلضربهای دیگری به دست آید (به این ترتیب عاملهای هر حاصلضرب مرکب از یک، و فقط یک، عنصر از هر ردیف و هر ستون خواهد بود)؛ و اگر در حاصلضربی تعداد انعکاسها زوج باشد به آن علامت + و اگر فرد باشد به آن علامت − بدهیم و حاصل جمع این حاصلضربها را به دست آوریم. بدین ترتیب گسترش معرف درجه‌ی سوم

$$\begin{vmatrix} a_1 & b_1 & c_1 \\ a_2 & b_2 & c_2 \\ a_3 & b_3 & c_3 \end{vmatrix}$$

عبارت خواهد بود از،

$$a_1b_2c_3-a_3b_2c_1+a_2b_3c_1$$
$$-a_1b_3c_2+a_3b_1c_2-a_2b_1c_3.$$

راه ساده‌ای برای یافتن ارزش معرفهای از رتبه‌های بالاتر استفاده‌ی از معرفهای کاهیده[2] است. معرف کاهیده‌ی هر عنصر، e، در یک معرف، معرف دیگری است که پس از حذف ستونهای افقی و قائم شامل e حاصل میشود. مثلاً تعریف کاهیده‌ی عنصر b_2 معرف ذیل

$$\begin{vmatrix} a_1 & b_1 & c_1 \\ a_2 & b_2 & c_2 \\ a_3 & b_3 & c_3 \end{vmatrix}$$

معرف زیر خواهد شد

$$\begin{vmatrix} a_1 & c_1 \\ a_2 & c_2 \end{vmatrix}$$

کاهیده‌ی علامتدار (یا هممامل[3]) عبارت از کاهیده‌ی یک عنصر است که بنا بر قاعده‌ی ذیل به آن علامت بعلاوه یا منها داده شده باشد؛ شماره‌ی سطری را که مشتمل بر آن عنصر است برشماره‌ی ستون آن می‌افزاییم؛ اگر این مجموع زوج باشد، علامت بعلاوه است؛ و اگر فرد باشد، علامت منها است. در مثال بالا، b_2 در سطر سوم و ستون دوم است؛ ۵=۲+۳ فرد است و بنا بر این علامت کاهیده‌ی عنصر "منها" است. برای گسترش یک معرف، هر سطر یا ستون انتخاب میشود؛ ارزش معرف عبارت است از مجموع حاصلضربهای هر عنصر در کاهیده‌ی علامتدار آن. مثلاً، معرف رتبه‌ی سوم ذیل را بر حسب دومین ردیف آن گسترش میدهیم،

$$\begin{vmatrix} 2 & 1 & 0 \\ 1 & 4 & 1 \\ 6 & 3 & 2 \end{vmatrix} =$$

$$-1\begin{vmatrix} 2 & 1 \\ 6 & 3 \end{vmatrix} -1\begin{vmatrix} 2 & 0 \\ 6 & 2 \end{vmatrix} +4\begin{vmatrix} 1 & 0 \\ 3 & 2 \end{vmatrix} =$$
$$-1(6-6)-1(4-0)+4(2-0)=14$$

معرف

این روش در مورد معرف از هر رتبه قابل عمل است. بدین ترتیب ارزشیابی معرف رتبه‌ی nم به ارزشیابی n معرف از رتبه‌ی $(n-1)$م منجر میشود.

تعیین مقدار معرفها با استفاده از قضایای مربوط به معرفها آسانتر میشود. بعضی از قضایای مهم از این قرار است، (۱) اگر در یک معرف جای سطرها و ستونها را با یکدیگر عوض کنیم، ارزش آن تغییر نمیکند. (۲) اگر همه‌ی عناصر یک سطر یا یک ستون را در عدد واحدی ضرب کنیم، ارزش معرف نیز در همین عدد ضرب خواهد شد. (۳) اگر همه‌ی عناصر یک سطر یا یک ستون صفر باشد، مقدار معرف صفر است. (۴) اگر بر هر عنصر ستون (یا سطر) k برابر عنصر متناظر از ستون (یا سطر) دیگر را بیفزاییم، ارزش معرف تغییر نخواهد کرد.

حل دستگاه چندمعادله‌ی خطی از طریق استفاده‌ی از معرفها امکانپذیر است. مثلاً راه حل سه معادله‌ی سه‌مجهولی سه‌حرفی

$$a_1x+b_1y+c_1z=d_1$$
$$a_2x+b_2y+c_2z=d_2$$
$$a_3x+b_3y+c_3z=d_3$$

را میتوان بدین صورت نوشت

$$x=\begin{vmatrix} d_1 & b_1 & c_1 \\ d_2 & b_2 & c_2 \\ d_3 & b_3 & c_3 \end{vmatrix} \div D,$$

$$y=\begin{vmatrix} a_1 & d_1 & c_1 \\ a_2 & d_2 & c_2 \\ a_3 & d_3 & c_3 \end{vmatrix} \div D,$$

$$z=\begin{vmatrix} a_1 & b_1 & d_1 \\ a_2 & b_2 & d_2 \\ a_3 & b_3 & d_3 \end{vmatrix} \div D,$$

که در آنها

$$D=\begin{vmatrix} a_1 & b_1 & c_1 \\ a_2 & b_2 & c_2 \\ a_3 & b_3 & c_3 \end{vmatrix}$$

معرفها در هندسه‌ی تحلیلی نیز به کار میروند، مثلاً، سطح یک مثلث با رئوسی به مختصات (x_1,y_1)، (x_2,y_2)، و (x_3,y_3) چنین میشود،

$$\text{ا/۲}\begin{vmatrix} x_1 & y_1 & 1 \\ x_2 & y_2 & 1 \\ x_3 & y_3 & 1 \end{vmatrix}$$

معرف[4] (mo'arref)، در اصطلاح شیمی، هر ماده‌ای که در اسیدها و بازها رنگهای متفاوت پیدا میکند، و بدین ترتیب پیشرفت یا پایان یک فعل و انفعال شیمیائی را، بر اثر تغییر

(۱) determinant (۲) minor (۳) cofactor (۴) indicator

رنگ، نشان میدهد. معرفهای متداول عبارتند از تورنسل و فنولفتالئین.

معرفت (ma'refat) [← شناخت، شناسائی]، در نزد حکما و صوفیه، ادراک شیء چنانکه هست. معرفت مسبوق است به جهل، بر خلاف علم، که مسبوق به جهل نیست؛ و از همین رو است که حکما خداوند را عالم میگویند و عارف نمیگویند. بدین گونه، معرفت با آنچه حکمای اشراقی اسکندریه گنوسیس میخواندهاند (← گنوسیسیم) نزدیک است، و نسبت به علم اخص به شمار میآید. نزد صوفیه، معرفتِ عارف علمی است که جهل و نسیان و غفلت را از بین میبرد، و در آن، شک هم به هیچ وجه راه ندارد؛ موضوع آن نیز ذات و صفات خدا است.

معرفت خدا عبارت است از اثبات وجود خدا و تنزیه و تقدیس او؛ این نوع معرفت البته معرفت عامه است، و کسبی است، و بنایش هم بر عقل و استدلال است. اما صوفیه نوعی معرفت دیگر هم سراغ میدهند که، در آن، خداوند ذات و صفات خویش را به عارف مینماید، و این معرفت خاصه است؛ و کسبی هم نیست، بلکه موهبتی است؛ حصول آن نیز فقط با شهود و تجلی ممکن است؛ وسیلهی آن نیز قلب است، و راه وصول بدان تصفیهی قلب. به عبارت دیگر معرفت دو نوع است: استدلالی و شهودی. نوع اول آن است که از آیات و آثار به خداوند راه برند؛ نوع دوم آنکه وجود آیات و آثار را از طریق معرفت خدا درک کنند، و نوع اخیر را معرفت صدیقان خوانند. معرفت واقعی در نزد صوفیه همین نوع اخیر است، که در آن، عارف حق را به حق میشناسد، نه به دلیل عقل. صوفیه میگویند معرفت خداوند دو درجه دارد، معرفت حق و معرفت حقیقت؛ اولی عبارت است از شناخت وحدانیت خداوند و دومی عبارت است از شناخت این نکته که ادراک واقعی حق ممکن نیست. اینجاست که بعضی از مشایخ گفتهاند که معرفت عبارت است از دوام حیرت و عجز از معرفت. به عقیدهی صوفیه اکثر مقامات عارفان از معرفت میآید جز اخلاق که از معرفت حاصل نمیشود. نزد عارف معرفت منشأ محبت است و از اینجاست که صاحب معرفت به مقام عشق الاهی میرسد. نشان معرفت در نزد صوفیه آن است که عارف خویشتن را در قبضهی تصرف و قدرت خداوند ببیند. ازین رو، بعضی از مشایخ گفتهاند که معرفت تامّ وقتی حاصل میشود که فنای تام برای سالک پیش آید. ← عارف؛ عرفان؛ فنا؛ گنوستیسیم.

معرفت، فلسفهی: ← معرفتشناسی

معرفت، مدرسهی: ← سلطانی، مدرسهی.

معرفت الحیات: ← زیستشناسی.

معرفت النفس: ← روانشناسی.

معرفت حیات: ← صبه.

معرفتشناسی[1] (ma'refat.šenāsi) یا **فلسفهی معرفت**، از شعب فلسفهی ما بعد الطبیعه، و به طور کلی، از شعب فلسفهی نظری که در آن در بارهی مبدأ و ماهیت و حدود و ارزش دانش انسان بحث میشود. مسائلی که در این قسمت از فلسفه مطرح میشود این است که ماهیت علم چیست؟ آیا انسان میتواند علم به دنیای خارج داشته باشد؟ آیا علمی که از راه حواس ظاهری از دنیای خارج حاصل میشود واقعی است؟ فرق میان علم و اعتقاد چیست؟ آیا بجز حواس ظاهری در انسان وسیلهی دیگری برای حصول علم هست؟ آیا عقل مستقل از حس میتواند مبدأ علم به کلیات و معقولات باشد؟ حافظه چیست و چگونه انسان میتواند حکم کند که اموری که اکنون درک میکند همان است که در گذشته درک کرده بوده است؟

معرفتشناسی با مسائل مذکور در فلسفهی جدید اهمیت بسیاری کسب کرده است به طوری که آن را با فلسفهی ما بعد الطبیعه دو شعبهی اصلی فلسفهی نظری دانستهاند، و کسانی که فلسفهی ما بعد الطبیعه را با فلسفهی اولی و فلسفهی نظری یکی دانستهاند معرفتشناسی و مباحث وجود را دو شاخهی اصلی فلسفهی ما بعد الطبیعه گفتهاند. کسانی مانند دکارت و لاک و کانت مباحث معرفتشناسی را بر فلسفهی ما بعد الطبیعه (یا مباحث وجود) مقدم داشتهاند و گفتهاند که تا ماهیت و حدود و ارزش علم انسانی معین نشود نباید به مباحث دیگر پرداخت. حکمائی از قبیل اسپینوزا و هگل نخست روش خود را در ما بعد الطبیعه مشخص ساختهاند و سپس به مباحث معرفتشناسی پرداختهاند. در کتب فلسفهی قدیم باب مخصوصی برای معرفتشناسی نبوده است و بعضی از مسائل آن در بحث وجود ذهنی و بعضی دیگر در مباحث نفس و منطق و علم خداوند مطرح میشده است. در روانشناسی در بارهی دانش انسان و حواس ظاهری و باطنی و قوای تخیل و تفکر و حافظه بحث میشود، اما بحث روانشناختی مسائل مذکور در بارهی چگونگی اعمال نفسانی مذکور است. مثلاً در روانشناسی در بارهی کیفیت دید و شنوائی و لمس و غیره و چگونگی عمل تفکر و تخیل از لحاظ نفس بحث میشود؛ در حالی که معرفتشناسی ارزش حواس و تعقل را از لحاظ مطابقت آن با عالم خارج و حدود و اندازهی این مطابقت را مورد بحث قرار میدهد. از زمانهای بسیار قدیم شکاکان، در فلسفه، مسئلهی واقعیت دنیای خارج را مورد شک و تردید قرار داده بودند، و بدین ترتیب واقعیت دریافتهای انسان از عالم خارج و علم انسانی را منکر شده بودند. در برابر شکاکان اهل یقین یا جَزْمیّون قرار داشتند که میگفتند انسان بی کم و کاست دنیای خارج را درک میکند و به آن علم دارد. وجود دنیای خارج یقینی است و علم ما به آن نیز یقینی است و قابل شک و تردید نیست. در میان این دو دستهی افراطی در فلسفهی جدید اشخاصی بودند که مانند کانت معتقد به این بودند که ذهن انسانی به واقعیت دنیای خارج کاملاً نمیتواند پی ببرد ولی در عین حال قسمتی از آن را که با حواس و قدرت تعقل انسان سازگار است درک میکند، و به اصطلاح انسان شیء فی نفسه را چنانکه هست درک نمیکند بلکه پدیدهها و ظواهر اشیاء را که حس به ذهن منتقل میکند در مییابد. در یونان قدیم افلاطون تنها سرچشمهی علم یقینی را عقل میدانست و حواس را قابل اعتنا نمیشمرد و این نظر مبتنی بر این اصل بود که محسوسات امور ناپایدار و غیر واقعی هستند و به همین جهت موضوع علم که امری واقعی و پایدار و نامتغیر است نمیتوانند باشند، برعکس معقولات که همان مُثُل و صُوَر کلی حقایق است که پایدار و جاویدانند، تنها از راه تعقل قابل درک هستند. در فلسفهی جدید دکارت و اسپینوزا و لایبنیتز عقل را منشأ عمدهی دانش انسان میدانستند، و ایشان را فلاسفهی طرفدار ← مذهب اصالت عقل میخوانند. فلاسفهی دیگری مانند لاک و باركلی و هیوم حواس ظاهری و باطنی را منشأ و منبع علم میدانند و ایشان را فلاسفهی طرفدار ← مذهب اصالت تجربه میخوانند. دستهی اول قیاس و برهان را راه تحصیل علم یقینی میدانند و دستهی دوم تجربه و استقراء را وسیلهی تحصیل علم و یقین میشناسند. مسئلهی ماهیت علم نیز از مسائل مهم معرفتشناسی است. بسیاری از فلاسفهی قدیم علم را از مقولهی اضافه و نسبت میدانستند و میگفتند علم حصول رابطه و نسبتی است میان شخص عالِم و شیء معلوم. عدهای میگفتند علم عبارت است از حصول صورت شیء در ذهن و بدین ترتیب علم و معلوم حقیقی همان صورت ذهنی است نه شیء خارجی. در این صورت این مسئله پیش میآید که آیا صورت ذهنی با خارج مطابقت دارد یا نه؛ اگر مطابقت دارد این تطابق چگونه است و کیفیت آن چیست؛ اگر مطابقت ندارد مسئلهی واقعیت علم ما به دنیای خارج مطرح میشود. از این مسائل و مسائل دیگر در کتب فلسفهی نظری به تفصیل بحث میشود.

معرفت عظیم: ← شی شو.

معرفت مسیحی[2] یا **علم مسیحی**، نام یکی از فرقههای مذهب مسیحی که مبتنی است بر پایهی اصول و شرایع مستخرج از گفتارها و کردارهای حضرت مسیح، بدان صورت که ← م. ب. ادی، مؤسس این مذهب، اکتشاف و تنظیم کرده، و اکنون در کلیسای مسیح یا کلیسای معرفتی بدان عمل میشود. اکتشاف خانم ادی از اینجا صورت گرفت که بلافاصله پس از خواندن فقرهای مربوط به شفابخشی مسیح در عهد از بیماری شفا یافت (۱۸۶۶). در ۱۸۷۵ رسالهی معرفت و تندرستی را نوشت که تنها کتاب رسمی معرفت مسیحی است. ادی کلیسای مسیح را تأسیس کرد، نخستین کلیسای آن در ۱۸۹۲ در بستن بر پا شد، که عنوان کلیسای مادر دارد و همهی کلیساهای معرفتی سراسر جهان شعبههای آن است. این کلیسا انتشارات متعدد دارد. کلیساهای معرفت مسیحی کشیش خاص ندارند، و مراسم عبادت به وسیلهی دو خوانندهی کتاب صورت میگیرد، که یکی مقداری از کتاب مقدس و دیگری مقداری از کتاب معرفت و تندرستی را میخواند، و در همهی کلیساها در زمان واحد یک مطلب خوانده میشود. تعلیمات مستخرج از زندگی و گفتههای مسیح است. به گفتهی خانم ادی، "نقطهی عزیمت علم

(1) epistemology (2) Christian Science

قدسی آن است که خدا (روح) همه چیز است و جز آن قدرت و جانی وجود ندارد". "روح حقیقت فناناپذیر است؛ ماده خطای فانی است... روح خدا است و انسان تصویری مشابه او. بنا بر این انسان مادی نیست، بلکه روحانی است". در نظر پیروان معرفت مسیحی، هرچه مخالف با طبیعت خدا است، غیر واقعی است. به وسیله‌ی فهم و محبت و نماز و ایمان به نیکی خدا، پیروان معرفت مسیحی میکوشند تا شرّ و بیماری و مرگ را بی اندازند و نوع بشر را نجات دهند، و از اصول معرفت مسیحی در همه‌ی مسائل مربوط به هستی بشری بهره‌برداری کنند.

معرفة حدوث الحروف: ← اسباب حدوث الحروف.

معرق (mo'arraq)، طرح هنر تزیینی (بیشتر مخصوص کاشیکاری) که در آن قطعات کاشی را از رنگهای مختلف به طرحهای غیر هندسی میتراشند و آنها را به وسیله‌ی گچ به یکدیگر متصل میکنند. نیز ← تخمیر، در اصطلاح کاشیکاری.

معروف کرخی (karxi) [ابومحفوظ معروف ابن فیروز کرخی]، فت 200 هق، یکی از مشاهیر زهاد و متصوفان. از دوستان حضرت امام رضا ع، و در محله‌ی کرخ بغداد به دنیا آمده بود. به نیکی و پاکی شهرت فراوان داشت و مردمان برای تبرک جستن به نزد او میرفتند، و امام احمد ابن حنبل نیز با او آمد و شد داشت. ابوالفرج ابن الجوزی کتابی در اخبار و آداب او تألیف کرده بوده است. نیز ← معروفیه.

معروفی، موسی: ← موسیقی ایرانی، قسمت VI.

معروفی بلخی، ابوعبدالله محمد، شاعر ایرانی نیمه‌ی اول قرن ۴م هق، معاصر سامانیان.

معروفیه (ma'rufiyye)، سلسله‌ای از متصوفه که طریقت آنها منسوب است به معروف کرخی از مشاهیر اولیاء صوفیه. سلسله‌ی معروفیه را، به سبب آنکه بسیاری از سلاسل دیگر هر کدام به نحوی بدان منسوب و منتهی میشود، ام السلاسل (ommo 's.salāsel) میخوانند؛ چنانکه، به موجب قول صاحب طرائق الحقائق، این سلسله به این شعبه‌ها تقسیم شده است: سهروردیه، مولویه، نوربخشیه، صفویه، نعمة اللهیه، کبرویه، ذهبیه‌ی اغتشاشیه، بکتاشیه، رفاعیه، نقشبندیه، جمالیه، قونیویه، قادریه، و سلسله‌ی "پیر حاجات" (انصاری)، هرچند ارتباط واقعی تمام این شعبه‌ها با سلسله‌ی معروفیه محل بحث و تأمل است. معروفیه، بنا بر مشهور، عموماً خرقه‌ی خود را از طریق معروف کرخی به امام رضا ع منسوب میدارند.

معری (ma'arri)، منسوب به معره (ma'arra)، شهری قدیمی از توابع حمص در شام؛ مثلاً **ابوالعلاء معری.**

معزآباد (mo'ezz.ābād)، ده (جم ۱'۱۷۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کربال، بخش زرقان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۷۴کیلومتری جش زرقان. رود کر مشرویش میسازد. محصولاتش غلات و برنج است. آن را گورگیر (gur.gir) هم میخوانند.

معزآباد (mo'ezz.ābād)، ده (جم ۱'۱۱۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودان، بخش رودان حومه‌ی، شهرستان میناب، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)، ۴۵کیلومتری ل میناب. محصولاتش غلات و خرماست.

معزالدوله‌ی دیلمی (mo'ezzo'd.döleye deylami)، شهرت **ابوالحسین احمد ابن بویه،** ۳۰۳–۳۵۶ هق، اولین پادشاه (۳۳۴–۳۵۶ هق) از سلسله‌ی دیالمه‌ی بغداد؛ برادر عمادالدوله‌ی دیلمی. وی به اشارت عمادالدوله نخست سیرجان و کرمان را تسخیر کرد (۳۲۴ هق)، و سپس اهواز را به تصرف در آورد (۳۲۶ هق). عاقبت بغداد را پس از چند بار جنگ در زمان خلافت مستکفی فتح کرد (۳۳۴ هق) و خلیفه لقب معزالدوله بدو داد. معزالدوله چندی بعد مستکفی را خلع کرد، و مطیع را به خلافت نشاند، و خود با قدرت به امارت پرداخت. سپس مخالفان را بر انداخت (۳۳۵ هق)، بصره را تسخیر کرد (۳۳۶ هق)، موصل را گرفت (۳۳۷ هق)، و بر درهای مساجد لعن خلفای سه‌گانه و معاویه را نوشت. وزارت او را مهلبی داشت.

معزالدین ابوالحارث احمد، ← سنجر

معزالدین ابوالحارث سلیمان: ← سلیمانشاه سلجوقی.

معزالدین کرت (mo'ezzo'd.dine kart) [ملک معزالدین حسین]، فت ۷۷۱ هق، از امرای سلسله‌ی آل کرت؛ پسر غیاث‌الدین I کرت. در ۷۳۲ هق، به جای برادرش ملک حافظ کرت به امارت نشست، و جلوس او با ظهور سلسله‌ی سربداران مقارن شد، و ملک معزالدین را با سربداران وقایعی است. ملا سعد تفتازانی در زمان این امیر میزیست، و کتاب مطول خود را به نام او تألیف کرد. ملک معزالدین پس از ۳۹ سال امارت وفات یافت، و پسرش ملک غیاث‌الدین II کرت به جای او نشست.

معزالدین محمد سام (mo'ezzo'd.din mohammade sām) یا **سلطان محمد غوری** (qurī)، ۵۵۰–۶۰۲ هق، ۴مین پادشاه (۵۹۹–۶۰۲) از سلاطین معروف سلسله‌ی آل شنب در ولایت غور و غزنین؛ برادر کهتر سلطان غیاث‌الدین محمد سام. در عهد سلطنت سلطان علاءالدین جهانسوز، با برادر خویش غیاث‌الدین محمد به حبس افتاد، و در عهد سیف‌الدین محمد غوری از حبس بر آمد. غیاث‌الدین محمد، پس از فتح غزنین، آن ولایت را بدو داد (۵۶۹ هق)، و او در ۵۷۱ هق ملتان را مسخر کرد، و چندی بعد دهلی را گرفته یکی از غلامان خود قطب‌الدین ایبک نام را بدانجا گماشت. در ۵۹۹ هق، پس از وفات برادر، تمام حوزه‌ی مملکت غور در تحت تصرف او در آمد، و او ولایت فیروزکوه و غور را به پسر عم خویش علاءالدین محمد غوری و ولایت بست و فراه و اسفزار را به غیاث‌الدین محمود غوری، پسر غیاث‌الدین محمد داد. چندی بعد با سلطان محمد خوارزمشاه جنگیده منهزم شد، و بین طرفین مصالحه شد. معزالدین محمد هنگامی که عازم تسخیر بلاد ترکستان بود به دست یکی از فدائیان اسماعیلیه کشته شد. معزالدین قبل از سلطنت لقب شهاب‌الدین غوری داشت.

معزالسلطنه، لقب شیخ خزعل خان، ← خزعل.

معز فاطمی (mo'ezz-)، شهرت **ابوتمیم معد ابن اسماعیل** (abu.tamim ma'add)، ملقب به **المعز لدین الله،** ۳۱۹–۳۶۵ هق، ۴مین خلیفه‌ی (۳۴۱–۳۶۵ هق) فاطمی مصر. وی در مهدیه (در مغرب) به دنیا آمد، و در ۳۴۱ هق در آنجا به خلافت نشست، و پس از فتح شمال افریقا، مصر را نیز به وسیله‌ی سردار خود، جوهر، تسخیر کرد (۳۵۸ هق)، و شهر قاهره را آنجا بنیاد گذاشت (۳۵۹–۳۶۱ هق). معز در ۳۶۲ هق به قاهره رفت و آنجا را مقر دولت خویش قرار داد. معز فاطمی ادیب و شاعر نیز بود، و اشعار خوب بدو منسوب است.

معز لدین الله [المعز لدین الله]، ← معز فاطمی.

معزم: ← عزالم.

معزی، شاعر معروف ایرانی، ← امیر معزی.

معسر (mo'ser)، کسی که به واسطه‌ی عدم کفایت دارائی یا دسترس نداشتن به اموال خود قادر به تأدیه‌ی هزینه‌ی دادرسی، یا محکوم به، یا سایر دیون خود نباشد. کسی که خود را معسر میداند باید برای اثبات ادعا دادخواست اِعْسار به دادگاه صلاحیتدار بدهد. از بازرگانان دادخواست اعسار پذیرفته نیست، و بازرگانی که مدعی اعسار نسبت به هزینه‌ی دادرسی باشد، و نیز کسی که مدعی اعسار نسبت به بدهی زمان بازرگانی خود باشد، باید مطابق مقررات قانون تجارت دادخواست ورشکستگی بدهد؛ کسبه‌ی جزء از این قانون مستثنی هستند. نیز ← مفلس.

معسکر (mo'askar)، فنس ماسکارا[1] (māskārā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۷'۰۰۰)، لغ الجزایر، ۸۰کیلومتری جش وهران. ح ۱۸۰۷–۸۳ مرکز ستاد عبدالقادر بود؛ در ۱۸۴۱ به اشغال فرانسویان در آمد. مرکز بازرگانی شراب سفید الجزایر بوده است.

معشر یا دهضلعی: ← کثیر الاضلاع.

معشوق لیدی چترلی: ← لارنس، د. ه. .

معصوم خان خزیمه (xozayma) [امیر معصوم خان]، از رؤسا و بزرگان عرب خراسان، برادر میر علم خان خزیمه (فت ۱۱۶۸ هق). بعد از قتل میر علم خان، وی چندی از قلعه‌ی تون و جرم برادر، در مقابل احمد شاه درانی، مدافعه کرد. عاقبت از ادامه‌ی مقاومت فرو ماند و قلعه را تسلیم کرد.

معصوم صالح، بنائی آجری در فرح‌زاد، که بر سنگ مرقد قدیمی آن تاریخ ۹۸۶ هق مذکور است. بنا بر نوشته‌ی مؤلف کتاب منتقلة الطالبیه، ظاهراً مزار یکی از سادات مهاجری است که به فرح‌زاد پناهنده شده در آنجا سکونت اختیار کرده بودند.

معصومعلیشاه دکنی (ma'sum ali.šāhe dakani) [میر عبدالحمید حسینی حیدرآبادی دکنی]، فت ۱۲۱۱ یا ۱۲۱۲ هق، از درویشان سلسله‌ی نعمة‌اللهیه، در ۱۱۹۰ هق به دستور پیر و مرشد خود، شاه علیرضا، برای ارشاد خلق به فارس رفت. کریم خان زند، به سعایت متشرعین، او را از شیراز اخراج کرد. معصومعلیشاه و مریدان همراهش، فیضعلیشاه و نورعلیشاه، به اصفهان رفتند، و در آنجا نیز گرفتار مأموران علیمرادخان زند شدند. از اصفهان به تهران و مشهد، و از آنجا به هرات و کابل و هندوستان، و پس از مدتی به عتبات رفت. در بازگشت از

(1) Mascara

عتبات، در کرمانشاه گرفتار، و در رود قره‌سو غرق شد، و به قولی در باغ عرش برین مقتول، و در همان‌جا مدفون گشت. نیز ← تصوف.

معصومعلیشاه نعمت‌اللهی: ← طرائق الحقایق.

معصومی (ma'sumi) [ابوعبدالله محمد ابن احمد المعصومی]، از شاگردان ابوعلی سینا. ابوعلی سینا کتاب رسالة العشق خود را به نام این شاگردش نوشت. از تألیفات معصومی المفارقات و اعداد العقول و الافلاک و ترتیب المبدعات است.

معصیت: ← گناه.

معطل: ← کافر.

معطله (mo'attela)، لقبی که اشاعره به تمام فرقه‌هائی (خاصه باطنیان) که از خداوند نفی اسماء و صفات میکرده‌اند داده‌اند، و مراد از اهل تعطیل نیز همین است. همچنین کسانی را از عربهای جاهلی، که منکر وجود خدا و روز رستاخیز بوده‌اند، مسلمین به نام معطله و اهل تعطیل خوانده‌اند. نیز ← مشبهه.

معطیات (mo'tayāt) [عربی، ← دادهها]، نام عربی کتابی از اقلیدس که به یونانی ددومنا (dedomenā) و به لاتینی داتا (dātā) نامیده شده است [در مقاله‌ی اقلیدس، تلفظ آن به صورت (mo'tiāt) داده شده که باید بدین صورت اصلاح شود]. غرض از نوشتن این کتاب مشتمل بر ۹۴ گزاره اثبات این امر بوده است که اگر در شکلی بعضی از چیزها دانسته باشد، چیزهای دیگر نیز دانسته یعنی قابل اندازه‌گیری است. مثلاً، اگر در متوازی الاضلاع یا زاویه‌ی معین، حاصل جمع یا تفاضل دو ضلع و مساحت آن در دست باشد، اندازه‌ی هر دو ضلع به دست خواهد آمد. این کتاب توسط اسحاق ابن حنین به عربی ترجمه شد، و گراردوس کرمونتیس آن را از روی ترجمه‌ی اسحاق، که ثابت ابن قره در آن تجدید نظر کرده بود، به لاتینی بر گرداند.

معظم [المعظم]: ← کاظمین.

معقلی (mo'aqqali)، طرح هنر تزیینی که در آن با قطعات آجر و کاشی خطوط کوفی بنائی یا تزیینات منظم جدولبندی در نماسازی درست میکنند.

معقول: ← عاقل و معقول.

معقول و منقول، دبیرستان، مدرسه‌ی متوسطه‌ای که پیش از سال ۱۳۲۰ هش چندسالی در مدرسه‌ی مروی تشکیل شد، و غرض از آن فراهم آوردن فارغ‌التحصیلانی برای ورود به‌دانشکده‌ی معقول و منقول بود.

معلقات [المعلقات] (mo'allaqāt) یا **معلقات سبع** ('sab) یا **سموط** (somut) یا **قصاید سبع طوال** (qasāyede sab'e tevāl)، عنوان قصاید هفتگانه‌ی مشهور برگزیده از اشعار عرب جاهلی. علت اطلاق کلمه‌ی سموط [مفردش سمط (semt)، ← رشته‌ی دُر و گوهر] بر این قصاید تشبیه آنها است به رشته‌هائی که گوهرهای بسیار (ابیات قصیده) دارد. ظاهراً معلقه نیز باید چنین معنیی داشته باشد، اما برای توجیه آن داستانی گفته‌اند که، به موجب آن، گویا قصاید مزبور هر کدام به هنگام گرد آمدن مردم در سوق عکاظ خوانده و برگزیده شده، و برای مفتخر شدن، بر دیوار کعبه آویخته شده است. اما نولدکه دلایلی بر جعلی بودن این داستان آورده است.

بنا بر منابع قدیم، نخستین کسی که این قصاید را برگزیده و یکجا جمع کرده حماد راویه بوده است. گویندگان این قصاید، به گفته‌ی او، عبارتند از امرؤ القیس، طرفة ابن العبد، زهیر ابن ابی سلمی، لبید ابن ربیعه، عنترة ابن شداد العبسی، حارث ابن حلزه، و عمرو ابن کلثوم؛ اما مفضل ضبی از قول ابوعبیده، به جای حارث و عنتره، نابغه‌ی ذبیانی و اعشی را گذاشته است. نولدکه میگوید علت آنکه حماد حارث ابن حلزه را جزء گویندگان قصاید معلقه آورده تعصبات قبیله‌ای است، زیرا حماد از موالی بکر ابن وائل است و عمرو ابن کلثوم از قبیله‌ی تغلب. در اوایل اسلام، میان قبیله‌ی بکر و تغلب رقابتهای سختی موجود بود، و چون قصیده‌ی عمرو ابن کلثوم در مدح قبیله‌ی خود تغلب است و حماد نمیتوانست آن را، به علت اشتهار فراوانش، نادیده بگیرد، قصیده‌ی حارث ابن حلزه (از قبیله‌ی بکر) را به عنوان تعدیلی آورده است. بعضی نابغه و اعشی را بر شعرای هفتگانه‌ی حماد افزوده و عده‌ی معلقات را ۹ گفته‌اند، و بعضی هم، برای تکمیل عدد ده، قصیده‌ی عبید ابن الابرص را بر آن افزوده‌اند. بر قصاید معلقه شروحی نوشته‌اند، شرح ابوجعفر نحّاس نحوی، شرح ابوعلی قالی، و شرح زوزنی.

معلقات سبع: ← معلقات.

معلل، یکی از ← ایام عجوز.

معلم یا رسول، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

معلم اول، در نوشته‌های اسلامی لقب ارسطو است.

معلم ثانی، در نوشته‌های اسلامی لقب فارابی است.

معلم‌کلا (mo'allem.kalā)، ده (جم ۱٬۳۱۶ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان دابو، شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)، ۱۹کیلومتری ل آمل. رود هراز مشروبش میکند، محصولاتش برنج، کنف، و نیشکر است.

معلم‌کلایه (mo'allem.kalāye) یا **رودبار الموت،** بخش (جم ۴۰٬۴۰۳ نسمه ۱۳۴۵ هش)، ل‌ش شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران). مشتمل است بر ۲ دهستان الموت و رودبار. کوهستانی است، و ارتفاعات آن دنباله‌ی سلسله‌جبال البرز به شمار میروند، که در هر محل به نامهای مختلف خوانده میشوند. رود شاهرود (از شعب سفیدرود) و رودهای محلی دیگر مشروبش میکنند. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. در دوران اسماعیلیه معروفیت این ناحیه بیشتر شد، و قلاع الموت و لمسر، که از مشهورترین قلاع اسماعیلیه به شمار میرفتند، در این ناحیه قرار داشتند. نیز ← خداوندان الموت. مرکزش، **معلم‌کلایه** (جم ۵۸۳ نسمه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۴ کیلومتری ش قزوین قرار دارد.

معلوف، الاب لویس (al'ab luis ma'luf)، ۱۸۶۷–۱۹۴۶، دانشمند عرب مسیحی لبنانی، از پیشوایان نهضت جدید عربی. مدت ۳۵ سال ناشر جریده‌ی البشیر بود، و کتاب لغت عربی او، المنجد، از کتابهای بسیار متداول است.

معلول: ← علت.

معلومات اولیه یا اولیات، در فلسفه، ← کانت، ایمانوئل، قسمت III.

معلومات بعدی یا متأخرات، در فلسفه، ← کانت، ایمانوئل.

معما (mo'ammā) [عربی، ← پوشیده، پنهان]، در علم بدیع، نامی یا معنیی که آن را به قلب و تصحیف و گاه حساب جمل پوشیده گردانند تا کسی اندیشه بر پیدا کردن آن گمارد؛ مانند:

نام بت من ز غایت لطف
سیبی است نهاده بر سر سرو،

که چون سی بیست (= ۶۹۰) را، که به حساب جمل "خ" است، بر سر سرو گذارند خسرو شود.

معماری مستعمراتی اسپانیائی: ← اسپانیائی، معماری مستعمراتی.

معماری و هنر رومانسک: ← رمانسک، معماری و هنر.

معماری و هنر رنسانس: ← رنسانس، معماری و هنر.

معماری و هنر رومی: ← رومی، معماری و هنر.

معمر ابن المثنی، ابوعبیده: ← ابوعبیده.

معمر ابن عباد سلمی: ← معتزله، قسمت V.

معمر قذافی: ⇐ قذافی، معمر.

معمریه: ← معتزله، قسمت V.

معموری، محمد ابن احمد: ← محمد ابن احمد معموری.

معمولان (ma'mulān)، ده (جم ۱٬۱۱۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاگریوه، بخش ملاوی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان لرستان)، ۲۴کیلومتری ل ملاوی. محصولش غلات و فراورده‌های دامی است.

معن (ma'n)، سلسله‌ای از امرای لبنان که در قرن ۱۶م ظهور کردند. تاریخ سیاسی آنها با فتح سوریه از جانب ترکان عثمانی آغاز میشود. بنو معن از کسانی هستند که همراه فاطمیان به لبنان آمده‌اند، اما بدرستی معلوم نیست که عربند یا کرد یا مغربی. با پذیرفتن تعالیم و مذهب دروزیه، محبت دروزیهای لبنان، و دره‌ی دروزیهای وادی التیم (vādettaym) در دامنه‌ی جبل حرمون را به خود جلب کردند، و در اینجا با شهابیون متحد شدند. ضعیف شدن تنوخیهای (← تنوخ) لبنان در نتیجه‌ی مبارزه با خویشاوندان خود، خاندان علم‌الدین و تقسیم شدن آنها به دو شعبه‌ی قیسی و یمنی، زمینه را برای رسیدن بنو معن به قدرت سیاسی آماده ساخت. پیش از جنگ دابق (۹۲۲ هق مطابق ۱۵۱۶ بم)، میان ممالیک مصر و ترکان عثمانی، جانب ترکان را گرفتند، و سلطان سلیم I چون به دمشق وارد شد، فخرالدین I (← فخرالدین معنی) را که این زمان رئیس معن بود به امارت لبنان فرستاد. پس از مرگ (ح ۹۵۱ هق) فخرالدین، پسرش قورقمز (← فخرالدین معنی) به جایش نشست. مهمترین امرای معن فخرالدین II پسر قورقمز است که برای آبادی و استقلال لبنان کوشش بسیار کرد، و او را پیشرو نهضت استقلال لبنان میشناسند (← فخرالدین معنی). پس از فخرالدین II، امارت لبنان به خاندان علم‌الدین، از خویشاوندان بنو تنوخ، سپرده شد. اما جنایت خاندان علم‌الدین در ریشه‌کن ساختن شاخه‌ی دیگر بنو تنوخ، آنان را منفور، و به قدرت رسیدن شهابیون را تسهیل کرد. پس از بیرون رانده شدن خاندان علم‌الدین لبنان،

ملحم (molhem)، برادرزاده‌ی فخرالدین II، به امارت نشست، و در ۲۰ سال حکومت خود، اصلاحات عموی خویش را دنبال کرد. پس از مرگ (۱۶۵۷) او، پسرش احمد به جایش نشست، و پس از فوت (۱۶۹۷) احمد، چون پسری نداشت، باب عالی، به نجبا و معاریف لبنان اجازه داد که با تعهد پرداخت خراج سالیانه، به تشکیل مجمعی در سمقانیه (somqāniyya) در ولایت شوف (šuf) و انتخاب امیر اقدام کنند. مجمع نیز شهابیون را برگزید.

معن ابن زائده (ma'ne 'bne zāeda)، ف ۱۵۱ هق، از سرداران شجاع و سخاوتمند عرب. از سرداران بنی امیه بود و با آل علی و طرفداران بنی عباس میجنگید، و چون عباسیان روی کار آمدند پنهان شد. برای خدمتی که به منصور عباسی کرد مورد عفو قرار گرفت، و به حکومت سیستان رسید، و در آنجا یکی از خوارج او را کشت. تاریخ مرگ او را ۱۵۲ و ۱۵۸ هق نیز نوشته‌اند.

معنعن، حدیث (hadise mo'an'an)، حدیثی که سند آن از آغاز تا انجام با جملات (فلان عن فلان) روایت شده است. نیز ← حدیث.

معنی: ← عین.

معنی مجازی: ← مجاز، در علم بیان.

معوذتین (mo'avvazatayn)، دو سوره‌ی آخر قرآن (فلق و ناس)، که با قل اعوذ آغاز میشود، و در آنها به پیغمبر فرمان رسیده که در برابر وسوسه‌ها و شیطنتهای مشرکان و منافقان به خدا پناه برد. نیز ← قرآن، قسمت IV.

معیار الادراک: ← طغرائی مشهدی.

معیار الاشعار، کتابی مختصر در عروض فارسی، ← نصیرالدین طوسی.

معیار العلم، کتابی در منطق، ← غزالی.

معیار جمالی (me'yāre jamāli) [معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی]، کتابی به فارسی، تألیف شمس فخری اصفهانی، دارای چهار بخش عروض، قافیه، بدایع الصنایع، و لغات فرس، که به نام جمال‌الدین ابواسحاق اینجو تألیف شده است (۷۴۴–۷۴۵ هق). مؤلف در این کتاب شواهد شعری را از شعرهای خود که در ستایش ابواسحاق سروده آورده است، و بندرت از شعر دیگران شواهدی در آن میتوان یافت. بخش چهارم این کتاب فرهنگی است از لغات فارسی که به چاپ رسیده است (قازان، ۱۸۸۵، به توسط زالمان، مستشرق روسی؛ تهران، ۱۳۳۷ هش، از انتشارات دانشگاه تهران).

معیان: ← چشم‌زخم.

معید: ← مدرسه.

معیر: ← عاریه.

معیر الممالک (mo'ayyero'l.mamālek)، در عهد صفویه و بعد از آن تا پایان عهد قاجاریه، عنوان متصدی و مسئول ضرابخانه. ضرب سکه‌ها و تعیین عیار آنها به اختیار و اجازه‌ی او بود، و عمله‌ی ضرابخانه، از ضرابان و حکاکان و صرافان و سفیدگران، همه تحت نظر او بودند، و عزل و نصب آنها در اختیار وی بود. معیرالممالک در نزد شاه قربت و نفوذی تمام داشت، و مقرب‌الخاقان محسوب میشد، یعنی میتوانست در مجالس خاص و عام نزد شاه برود و مطالب را بیواسطه به عرض برساند. معیرالممالک در سراسر مملکت نایبانی داشت که به کار مسکوکات رسیدگی میکردند.

معیرالممالک، دوست محمد خان: ← دوست محمد خان معیرالممالک.

معین: ← چشم‌زخم.

معین (ma'in) یا **معان** (ma'an)، نام یکی از دولتهای قدیم عربستان جنوبی، که محل آن در دشت حاصلخیز جوف یمن، میان نجران و حضرموت، و پایتختش شهر قرناو (qarnā) بوده است. نویسندگان و مورخین عرب جاهلی و اسلامی از وجود این دولت آگاهی نداشته‌اند، و از روی کتیبه‌ها و نوشته‌های مؤلفین یونانی و لاتینی به وجود آن پی برده شده است. از نویسندگان کلاسیک دنیای قدیم، دیودوروس سیسیلی، استرابون، پلینی، و بطلمیوس از دولت معین و معینیان ذکری به میان آورده‌اند. در قرن ۱۹م، که سیاحان و علمای اروپائی به داخل شبه جزیره‌ی عربستان راه یافتند، و کتیبه‌هائی از آثار اقوام و دول قدیم عربستان پیدا کردند، و به خواندن آنها و تحقیق در باره‌ی آنها مشغول شدند، از وجود قوم معین و دولت معین و پادشاهان ایشان و لهجه‌ی آنان اطلاعاتی به دست آمد، و هرچه بر دامنه‌ی کاوشها افزوده میشود اطلاعات در باره‌ی آن و دولتهای عربی قدیم دیگر بیشتر میگردد. با این همه، هنوز تاریخ عصر و پادشاهان معین، چنانکه باید و به دقت علمی، معلوم نشده است. هومل آغاز دولت معین را میان سالهای ۱۵۰۰ و ۱۲۰۰ قم و پایان آن را ح ۷۰۰ قم میداند، و فیلبی عصر دولت معین را میان سالهای ۱۱۲۰ و ۶۳۰ قم تعیین میکند. دانشمند دیگری معتقد است که آغاز دولت معین نمیتواند از سال ۵۰۰ قم تجاوز کند، و پایان آن هم، به عقیده‌ی او، بناید ح سالهای میان ۲۴ قم و ۵۰ بم باشد.

دانشمندانی که کتیبه‌های معینی را خوانده‌اند نام عده‌ای از پادشاهان معین را به دست آورده‌اند، ولی چون تاریخ آنها را نمیتوان با هیچ یک از تواریخ معمول تطبیق کرد، تعیین جدول تاریخی و فهرست تاریخی این پادشاهان مشکل است، و به همین جهت، جداولی که محققین در تاریخ قدیم عربستان تهیه کرده‌اند با یکدیگر اختلاف کلی دارند. بنا به رأی بیشتر دانشمندانی که در باره‌ی تاریخ عربستان جنوبی تحقیق کرده‌اند، دولت معین قدیمترین دولتهای عربستان جنوبی بوده، و پس از انقراض آن، دولت سبا جای آن را گرفته است.

از کتیبه‌های معینی بر میآید که حکومت معین پادشاهی بوده است، و لقب پادشاه هم "مَلِک" بوده است، اما "ملک" هم به خود پادشاه و هم به برادر و پسر شاه اطلاق میشده است. دولت معین مرکب از دولتشهرهای کوچک بوده است، و هر شهری برای خود خدایان خاصی داشته است. هر شهری انجمنی برای اداره‌ی خود داشته است، و این انجمنها که مسود (masud) خوانده میشده از اشراف شهر تشکیل میافته است. در دولت معین سه قسم مالیات بوده است: مالیاتی که به خزانه‌ی شاه عاید میشد، مالیاتی که به معابد عاید میگردید، و مالیاتی که به مشایخ و حکام داده میشد. مالیات را مشایخ و حکام و بزرگان جمع میکردند و به پادشاه میدادند، یا در مصالح عامه، از قبیل بناها و معابد و باروهای شهر و نظایر آن، مصرف میکردند. از خدایان معین یکی عثتر (aštar) است، که گویا رمز ستاره‌ی زهره بوده است، و دیگری ود (vadd) است، که رمز ماه بوده است، و دیگری نکره نکراح، که گویا رمز آفتاب بوده است. نام دولت معین در تورات به صورت معون آمده است (یوشع ۱۵.۵۵؛ اول سموئیل ۲۳.۲۴ و ۲۵).

معین، محمد (mo'in)، ۱۲۹۳–۱۳۵۰ هش، استاد دانشگاه تهران، متدرشت. پس از گرفتن درجه‌ی لیسانس در رشته‌ی ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران (۱۳۱۳ هش)، مدتی ریاست دانسرای شبانروزی اهواز و سپس ریاست اداره‌ی دانشسراها را در وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) داشت. در ۱۳۲۱ هش با نوشتن رساله‌ی مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی نخستین کسی بود که در ایران به اخذ درجه‌ی دکتری در ادبیات نایل آمد. اهل تحقیق و مطالعه و مورد احترام شاگردانش بود. با حاشیه‌نویسی عالمانه بر کتاب لغت برهان قاطع و چاپ آن در ۴ مجلد و یک ذیل، این کتاب قدیمی را به صورت کتاب مرجعی ضروری در زبان فارسی در آورد. در حیات مرحوم دهخدا معاون او در کار لغتنامه بود و پس از وی با کمال دقت در انتشار این اثر بزرگ کوشید. فرهنگ زبان فارسی کنونی وی، به نام فرهنگ فارسی معروف به **فرهنگ معین**، که با همکاری گروه کثیری از نویسندگان و مترجمان فراهم آورده، و با کمال انصاف نام همگان را در آن ذکر کرده است، بهترین لغت فارسی موجود و از دربایستهای هر کتابخانه است. قریب یک سوم مجلد آخر لغات که تألیف و چاپ آن مصادف با بیماری او شد، به همت دوست و همکارش، دکتر سید جعفر شهیدی، استاد دانشگاه تهران صورت اتمام پذیرفت، و جلد دیگر اعلام نیز چنین بوده است. از آثار دیگر او است، چند رساله‌ی تحقیقی در دستور زبان فارسی، از جمله اسم مصدر–حاصل مصدر؛ اضافه؛ اسم جنس–معرفه و نکره؛ تصحیح و چاپ انتقادی متون قدیمی، از جمله چهار مقاله‌ی نظامی عروضی، دانشنامه‌ی علائی، جامع الحکمتین ناصر خسرو، مهر الماشقین روزبهان بقلی، جوامع الحکایات و لوامع الروایات عوفی؛ چند اثر ادبی تحقیقی، از جمله حافظ شیرین سخن، تحلیل هفت پیکر نظامی، و ترجمه‌ی ایران از آغاز تا اسلام تألیف ر. گیرشمن. در نهم آذر ۱۳۴۵ هش در محل کارش در دانشگاه دوچار سکته‌ی مغزی شد و بر زمین افتاد و ح ۵ سال میان مرگ و زندگی به حال اغما زنده بود و در ۱۳ تیرماه ۱۳۵۰ هش در گذشت و در زادگاه نیاکانش، آستانه‌ی اشرفیه، گیلان، به خاک سپرده شد. معین در تهیه‌ی مقالات مربوط به تاریخ ایران قبل از اسلام، و دین زردشتی در دایرةالمعارف فارسی (کتاب حاضر) همکاری داشته است.

معین‌الدین پروانه (mo'ino'd.din-) یا **پروانه‌ی روم**، شهرت **امیر سلیمان ابن علی**، ف

۶۷۵ هق، از امراء و حکام و رجال معروف در دوره‌ی سلطنت سلاجقه‌ی روم. وی در آغاز مکتبدار بود، و اندک اندک به فرّ عقل و کفایت خویش به مقامات عالی نائل آمد، و چندین سال در ممالک روم (= آسیای صغیر) به عنوان نیابت فرمانروائی مطلق داشت، و حتی عزل و نصب سلاطین سلجوقی روم به مشورت و مصلحت او بود. وی در بسط امنیت و نشر معرفت و تشویق اهل فضل و حمایت از صوفیه و بنای مساجد و خانقاهها اهتمام تمام داشت، و در مجالس جلال‌الدین رومی غالباً حاضر میآمد. معین‌الدین پروانه در آخر عمر با بیبرس بر ضد مغول همدست شد، و ازین رو، اباقاخان، پس از شکستی که از مصریان خورد، معین‌الدین پروانه را به قتل رسانید، و گویند از بس نفرت و خصومت در حق او یافته بود، مقداری از گوشت او را خورد، و مغولان نیز از گوشت او تناول کردند.

معین‌الدین جوینی (mo'inoddine jovayni) [معین‌الدین آوه‌ای جوینی]، از عرفا و نویسندگان و شعرای قرن ۸م هق که اواخر این قرن زیسته است. شاگرد سعدالدین یوسف حمویه‌ی (-hammuya) جوینی عارف مشهور بود. تخمین کسی است که به تقلید از گلستان سعدی کتابی به نام استاد خود سعدالدین حمویه پرداخته و آن را نگارستان نامیده است. نگارستان، که اثری است منظوم و منثور، در ۷۳۵ هق به اتمام رسیده، و به هفت باب منقسم است، (۱) در صیانت و پرهیزگاری، (۲) در مکارم اخلاق، (۳) در حسن معاشرت، (۴) در عشق و محبت، (۵) در وعظ و نصیحت، (۶) در فضل و رحمت، و (۷) در فوائد متفرقه. اگرچه در انشا به پای گلستان سعدی نمیرسد، دارای فوائد تاریخی بسیار است.

معین‌الدین چشتی: ← چشتیه.

معین‌الدین سجزی: ← چشتیه

معین‌الدین یزدی (-mo'ino'd.din)، فت ۷۸۹ هق، عالم حدیث و از فضلای عهد امیر مبارزال‌دین محمد و پسرش شاه شجاع از آل مظفر. همواره در دربار این پدر و پسر محترم میزیست. مدتی معلم شاه شجاع و به همین جهت معروف به **معلم** ـ در فرا گرفتن ادب فارسی و عربی بود. مبارزالدین او را در ۷۵۵ هق به تدریس در دارالسیاده‌ی میبد تعیین کرد، و در ۷۶۰ هق واسطه‌ی صلح میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود شد. به پاس این مراحم در صدد بر آمد که تاریخی در مآثر امیر مبارزالدین بنویسد، و در ۷۵۷ هق مقدمه‌ی تاریخ خود را بر امیر مبارزالدین و شاه شجاع خواند، و امیر او را بر اتمام آن تشویق کرد. اما چون مرگ امیر مبارزالدین پیش از اتمام کتاب فرا رسید، معین‌الدین تاریخ خود را که مواهب الهیه نام دارد، به نام شاه شجاع پرداخت.

معین‌الملک اصم: ← ابوطاهر خاتونی.

معیون: ← چشم‌زخم.

مغ (moq)، به قول هرودوت، در اصل طایفه‌ای از طوایف ششگانه‌ی ماد، که شغل روحانیت به آنان تعلق داشت. پس از استیلای شریعت زرتشت بر ماد و پارس، مغان پیشوایان دین جدید شدند، و در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً طبقه‌ی روحانیان را مغان میخوانده‌اند. همین کلمه است که در زبان عربی به صورت مجوس درآمده است. گوماتا از مغان بود.

مغاره‌ی شیخ علی، غاری در جانب غربی کوهستان شمالی ویرانه‌های استخر. کتیبه‌های روشن پهلوی از شاپور I درون طاقچه‌ها منقور است. چشمه‌ی آبی هم از سقف غار میچکد. بالاتر از غار، قبر عارفی به نام شیخ علی، در تنگه‌ای بسیار باریک، کنار درختی واقع است.

مغازی: ← غزوه.

مغاکی[1] (moqāki)، لفظی که در معنی "متعلق به پایینترین اعماق اقیانوسها" به کار میرود. چنین میپندارند که عموماً عمق نواحی مغاکی از ۳٬۶۰۰ متر بیشتر است. چون نور خورشید درین اعماق نفوذ نمیکند، در نواحی مغاکی زندگی نباتی موجود نیست، اما بعضی حیوانات در آن نواحی زندگی میکنند که جنس آنها مربوط به دما، نوع غذا، و اکسیژن است. قوت غالب آنها موادی آلی است که از بالا تهنشین میشود. شرایط کف اقیانوسها درین اعماق زیاد بسیار یکنواخت است، عموماً تاریکی همیشگی، سرما، و برهنگی حکمفرما است.

مغالطه (moqālete) [عربی، ← به غلط افکندن] یا **تشبیه مغالطه،** در علم بدیع چیزی را خلاف عرف و عادت به چیزی دیگر مانند کردن سپس به نوعی آن را توجیه کردن و نادرستی از تشبیه برداشتن، مانند (کمال‌الدین اسماعیل)،

ای روی تو همچون مشک و موی تو چو خون
میگویم و میآیمش از عهده برون
مویت خوبی که آید از نافه برون
رویست مشکی ناشده در نافه درون.

مغان (moqān)، ← مغ.

مغان (moqān)، ده (جه ۱٬۲۵۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ ۴کیلومتری جغ کاشمر. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است.

مغان (moqān)، ده (جه ۱٬۲۵۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اردمه. بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۲۲کیلومتری ج طرقبه. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. مطلع الشمس از آبادی مغان نام برده گوید "در نزدیکی قریه‌ی مغان غاری است غریب که دهنه‌ی آن بسیار وسیع است. گویند تا یک میدان اسب راه غار طوری وسعت دارد که پنجاه سوار بسهولت عبور میکنند. در منتهای این مسافت از سقف غار آبی میچکد و فوراً منجمد میشود به نحوی که نیم ستون در سطح غار و نیم ستون دیگر در سقف غار پدیدار آمده و چیزی نمانده که این هر دو به‌هم وصل شود. این محل غار را آب‌چکان میگویند. راهها و شعبه‌ها در غار هست، و در هر شعبه فضاها و حوضها و چاههای عمیق؛ و در یکی از فضاها اطاقی وسیع است و دریاچه‌ی عمیق که عمق آن را نتوانسته‌اند معلوم نمایند، لکن در وسط دریاچه محلی است پاشویه‌مانند که عرض آن یک ذرع و عمق آن زیاده از یک چارک نیست. اکثر اطاقهای غار را گویا مخصوصاً حجاری و مقرنس کرده‌اند."

مغان (moqān)، دهستان (جه ۴۷٬۲۴۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، ل بخش گرمی، شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۴۳ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و چغندر، و مرکزش بیلهسوار است. بر طبق فهرست تقسیمات کشور... (مردادماه سال ۱۳۴۴ هش)، و تقسیمات کشور... (آبان‌ماه سال ۱۳۵۱ هش)، و مآخذ آمار ۱۳۴۵ هش، دهستان مغان تبدیل به بخش مغان شده است که کمابیش منطبق بر دهستان مغان است.

مغان یا موقان یا موغان (هر سه moqān)، دشتی در ج مسیر سفلای رود ارس، ل‌ش آذربایجان. قسمتی از آن به تجش، و قسمتی دیگر به ایران تعلق دارد. هوایش در زمستان معتدل و در تابستان گرم و سوزان است (آن را جروم آذربایجان خوانده‌اند)، و در بهار پوششی از سبزه آن را در بر میگیرد. این دشت زمانی کف دریا بوده و از نهشتهای آبرفتی رود کورا تشکیل شده است.

خاک مغان حاصلخیز و برای کشاورزی مستعد است. در زمانهای قدیم، حتی در دوره‌ی ساسانیان، از آبادترین نقاط کشور ایران محسوب میشد. نشانه‌هائی از شبکه‌ی آبیاری قدیم در آن به چشم میخورد. آثار قلاع و ویرانه‌های چند بنای آجری هنوز در آن باقی است. عربها مغان را ح ۲۱ هق فتح کردند، و بعد از آن سرداران عرب بارها به جنگ مردم مغان و جیلان رفتند. در تاریخ طبری از مغان به عنوان دژ بابک خرم‌دین نام برده شده است. جغرافیانویسان اسلامی با مغان آشنائی کامل داشتند، و بارها از آن نام برده‌اند. در دوره‌ی غلبه‌ی مسلمین مغان گاهی جزء آذربایجان محسوب میشد، و زمانی ناحیه‌ی مستقلی را تشکیل میداد. یاقوت آن را جزء آذربایجان دانسته، و از آبادیها و چراگاههای زیاد آن یاد کرده، و گفته است که اکنون ترکمنها اراضی آن را اشغال کرده و قسمت مهم ساکنین آن را تشکیل میدهند. در قرن ۴م هق کرسی مغان شهری به همین نام بوده است که اکنون تعیین محل آن مشکل است. بنا بر نوشته‌ی مقدسی، مغان شهری است بر ساحل ۲ رود، که اطراف آن را باغها فرا گرفته، و تقریباً به اندازه‌ی تبریز است. حمدالله مستوفی شهر باجروان را کرسی مغان دانسته، و محل آن را در چهارفرسخی ل مرکز برزند تعیین کرده است.

در دوره‌ی مغول مغان ظاهراً کلیه‌ی نواحی واقع در ل رشته‌کوه صلوات (salavāt) را تا ش قسمت سفلای قره‌سو و ج ارس شامل بوده است. در جانب ش، مغان به طرف دریای خزر کشیده میشود، و ناحیه‌ی ساحلی طالش را تشکیل میدهد. در زمان امیر تیمور ظاهراً مغان جزء ناحیه‌ی قراباغ بود، و تیمور علاقه داشت که زمستان را در آنجا بگذراند. در دوره‌ی صفویه مغان در دست طوایف شاهسون بود. نادر شاه افشار در آنجا به سلطنت برگزیده شد. بعد از ← عهد نامه‌ی گلستان دشت مغان بین روسیه و ایران تقسیم شد.

دشت مغان ایران به شکل مثلثی است که رأس آن در جانب ل، و یک ضلعش (در ش) به

(1)abyssal

طول ۴۹ کیلومتر از تازه‌کند (tāze.kand، ۴۸ کیلومتری ل‌ش مشکین‌شهر)، تا ییلاق‌سوار در امتداد مرز روسیه‌ی شوروی ممتد است؛ ضلع دیگرش (در ل‌غ) به طول ۶۷ کیلومتر، از اصلاندوز (aslānduz، جه ۸۰۴ سه ۱۳۴۵ هش، ۱۲۰کیلومتری ل‌غ ییلاق‌سوار) تا تازه‌کند کشیده شده است؛ ضلع سوم مثلث (ج) یعنی قاعده‌ی آن به طول 100 کیلومتر از میان اراضی می‌گذرد که به دامنه‌ی خروسلوداغ (xoruslu-dāq)، که در ج مغان ممتد است، متصل میشود. پس از ارس، بالهارود از رودهای مهم آن محسوب میشود. طوایف مختلف شاهسون در آن زندگی میکنند، و قشلاق آنها به شمار میرود. از مراکز مهم دامپروری است.

از سال ۱۳۳۰ هش، به منظور عمران دشت مغان، ایجاد کانالهای آبیاری در آن شروع، و در ۱۳۳۲ هش شبکه‌ی کوچک آبیاری دایر شد که میتوانست ح 4'000 هکتار زمین را آبیاری کند. متعاقباً، طرح شبکه‌ی بزرگتری که بتواند 14'380 هکتار اراضی جدید را مشروب سازد تنظیم شد، و ساختمان آن در ۱۳۳۸ هش به پایان رسید. به دنبال موافقتنامه‌ی ایران و شوروی (در مردادماه ۱۳۴۲ هش) مقرر شد که، به منظور استفاده‌ی مشترک دولتین از رود ارس، سدهای ارس و میل و مغان (milo moqān)، ساخته شود. سد ارس از سدهای مخزنی است که در ۱۲کیلومتری ج‌ش نخجوان و ۴۵کیلومتری غ جلفا، در محلی به نام قزل‌قشلاق (qezel.qešlāq)، ساخته شده است. ساختمان آن در ۱۳۴۶ هش شروع شد و در ۱۳۴۹ هش پایان یافت، و در تیرماه ۱۳۵۰ هش بهره‌برداری از آن توسط دولتین ایران و تجشه شروع شد. مشخصات آن به قرار زیر است: طول تاج ۹۴۵ متر؛ ارتفاع از کف پی ۳۸ متر؛ گنجایش کل مخزن 1'350 میلیون ممک، سطح زیر کشت 90'000 هکتار؛ قدرت هر یک از دو مولد سهم ایران 11'000 کیلووات. سد انحرافی میل و مغان در ۳کیلومتری غ اصلاندوز، در ابتدای دشت مغان ایران و دشت میل شوردی و به فاصله‌ی ۲۵۰کیلومتری سد مخزنی ارس بر این رود ساخته شد و ساختمانش در آغاز ۱۳۵۰ هش پایان یافت. مشخصات سد به شرح زیر است: نوع سد انحرافی؛ ارتفاع تاج از سطح بستر رود ۸٫۵ متر؛ عرض تاج در قسمت خاکی ۸٫۵ متر و در قسمت بتونی ۶ متر؛ طول کلی سد ۲'۹۸۰ متر؛ و طول متوسط دریاچه 4'000 متر؛ سهم آب ایران ۸۰ ممک در ثانیه. دولت ایران با استفاده‌ی از سهم آب خود میتواند شبکه‌ی آبیاری جدیدی ایجاد کند که در ح 72'000 هکتار از اراضی بایر را به زیر کشت ببرد. با توجه به عمران دشت مغان، کشت پنبه، و غیره جنبه‌ی کشاورزی آن اهمیت یافته، ولی این امر به دامپروری آن لطمه زده است.

مغانجوق (moqānjuq)، ده (جه ۲'۰۹۵ سه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان شاهپور، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۴کیلومتری ل شاهپور. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مغانلو (moqānlu)، یکی از طوایف متمول ایل شاهسون، ح ۱'۵۰۰ خانوار، شیعی‌مذهب. قسمتی تخته‌قاپو، و قسمتی چادرنشین هستند. ییلاق آنها ارتفاعات اهر و مشکین‌شهر، و قشلاقشان ساحل رود ارس است. ح ۱'۵۰۰ رأس اسب، ح ۲'000 نفر شتر، ح 4'000 رأس گاو، و ح ۱۱۰'000 رأس گوسفند و بز دارند.

مغبون: ← غبن.

مغتسله: ← صبه.

مغرب[1] (maqreb) [علامت اختصاری در این کتاب غ]، طرف دست چپ ناظری که رو به شمال ایستاده باشد، و به عبارت دیگر، آن یک از جهات اصلی که مستقیماً مقابل مشرق است.

مغرب، ناحیه، ← المغرب.

مغرب، عنقاء: ← عنقا، مرغ افسانه‌ای.

مغربی یا شمس مغربی (šamse maqrebi) [شمس‌الدین محمد ابن عزالدین ابن عادل ابن یوسف تبریزی]، معروف به **محمد شیرین**، فقیه ۸۰۸ یا ۸۰۹ یا ۸۱۹ هق، از عرفای قرن ۸ هق. در قریه‌ی امعند (ammand) (امند) از قرای بلوک رودقات تبریز متولد، و در آنجا بزرگ شده است. شهرتش به مغربی گویا از آن رو باشد که بیشتر در دیار مغرب به سر برده است. در طریقت مرید شیخ اسماعیل سیسی بوده است، و در ۶۰سالگی وفات کرده، و در قبرستان محله‌ی سرخاب تبریز مدفون است. هدایت قبر او را در اصطهبانات فارس میداند، و هم اکنون در شهر مذکور قبری به نام قبر شمس مغربی موجود است. از تألیفاتش اسرار فاتحه، نزهة الناسابیه، جام جهان‌نما، و درر الفرید فی معرفة التوحید است. دیوانی مرکب از اشعار فارسی و عربی دارد، و قسمت فارسی آن مکرر در ایران و هند به چاپ رسیده است. در نسخه‌ی دیوان او، که در مدرسه‌ی عالی سپهسالار موجود است، ح ۲'۸۰۰ بیت آمده است که ۲۳۴ بیت آن عربی است. اشعاری هم به زبان محلی (فهلویات) سروده است.

مغز[2] یا **دماغ** (demāq)، در انسان، عضوی از بدن که مرکز دستگاه عصبی است. مغز تمام فضای داخلی جمجمه را پر کرده است، و ح ۱'۳۶۰ گرم وزن دارد. ماده‌ی مغز از دو نوع یاخته‌های عصبی خاکستری و سفید تشکیل شده است. مغز را پرده‌هائی به نام منژ[3]ها (menanj-، از فن) پوشانده است که امتداد آن همان امتداد پرده‌های پوشاننده‌ی نخاع است. مغز دارای بخشها و بخشهائی فرعی است که هر یک از آنها مخصوص کنترول کردن یکی از فعالیتهای بدن است. بزرگترین بخش مغز مخ[4] (mox) است که تمام قسمت فوقانی جمجمه را پر کرده است. مخ به دو نیمکره‌ی برابر تقسیم شده است که هر یک به نوبه‌ی خود شامل ۴ لب است. مخ فعالیتهای عقلی و اعمال ارادی و عوامل حسی را کنترول میکند، و هر قسمت آن مخصوص یکی از وظایف حسی از قبیل دیدن و شنیدن و چشیدن و لمس کردن و بوئیدن است. اگر جزئی از مخ که مخصوص به یکی از حواس است آسیب ببیند، در آن حس نابسامانی فراهم میشود یا آن حس بکلی از

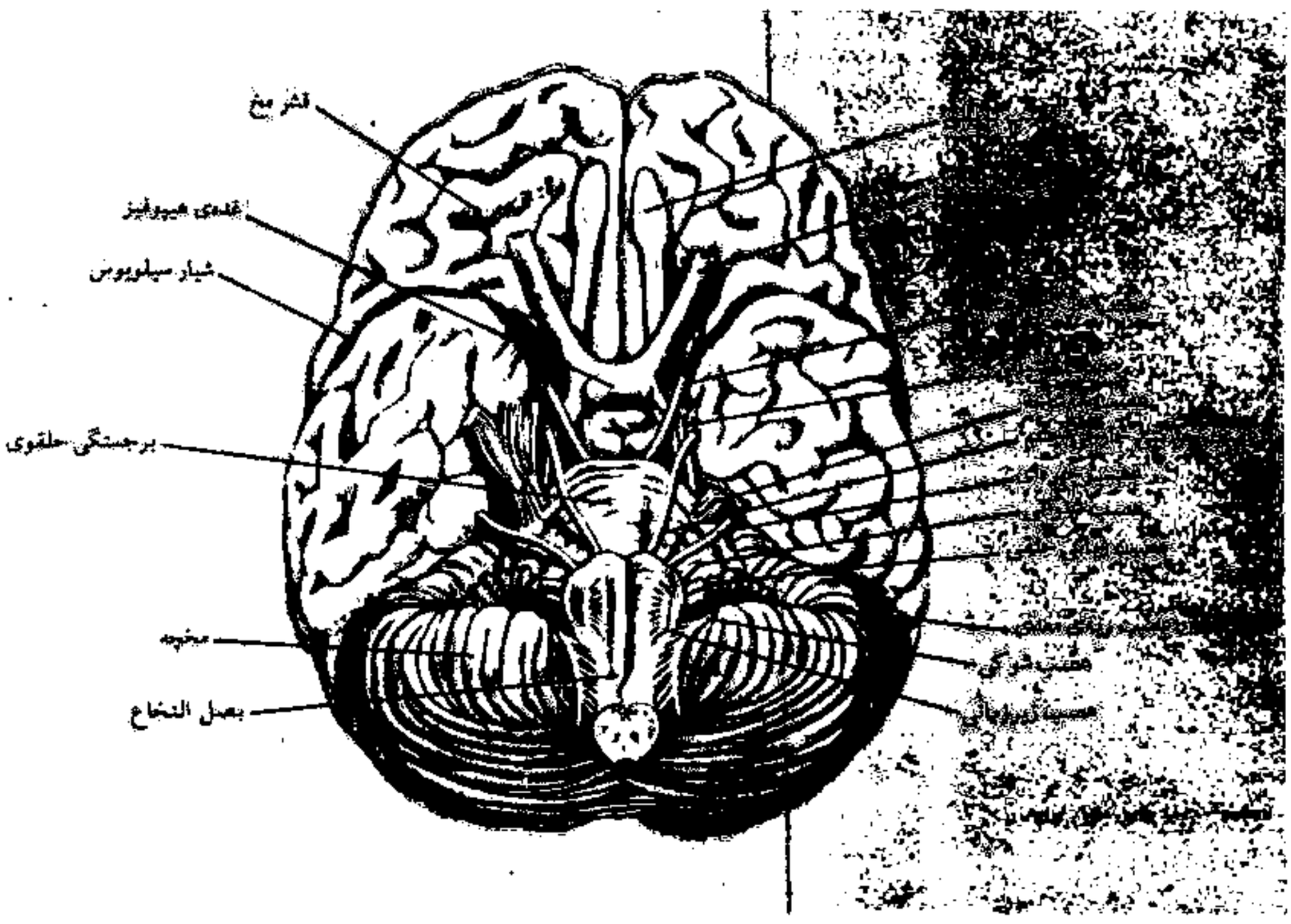

(۱)west (۲)brain (۳)meninge (۴) cerebrum

میان میرود. قسمت دیگر مغز مخچه[1] است که در عقب جمجمه و زیر مخ قرار گرفته است. مخچه دارای ۳ لب است، وظیفه‌ی عمده‌ی آن تنظیم فعالیتهای عضلانی است. برجستگی حلقویی که در قسمت زیرین میان دو نیمکره‌ی مخ واقع است، عامل ارتباط میان اعصاب قسمتهای مختلف سلسله‌ی اعصاب و تارهای عصبی مربوط به بخشهای مختلف مغز است. بصل النخاع[2] در پایه‌ی مغز واقع است و عملاً قسمتی از نخاع شوکی یا مغز حرام به شمار میرود. کار آن کنترول کردن همه‌ی فعالیتهای غیر ارادی از قبیل تنفس و گردش خون و گوارش است. تارهای عصبی که از مغز به مغز حرام میگذرند، در بصل النخاع چنان یکدیگر را قطع میکنند که کار مراکز عصبی یک نیمه‌ی مغز کنترول کردن حرکات و احساسهای نیمه‌ی مقابل آن از بدن میشود.

مغز الکترونیکی: ← حسابگر، قسمت ۱، بند ۱.۸

مغز حرام[3] یا **نخاع یا نخاع شوکی** (noxā'e šōki)، رشته‌ی سفیدرنگی واقع در مجرای فقراتی (مجرائی که در وسط ستون فقرات واقع است)، که انتهای فوقانی آن به مغز میپیوندد، و راه انتقال اثر عصبی از مغز و به مغز است؛ مراکز رفلکسهای مؤثر در ترشح غده‌ها و اعمال اعضا و عضلات و همچنین رفلکسهای حرکتی و حسی در طول آن قرار دارد. قطرش ح ۱ سم و طولش ح ۴۲–۴۵ سم است، و شامل قسمت خاکستری و سفید و مجرای وسطی و سه پرده‌ی پوشی، معروف به منژ نخاعی (menanj-) است. در طول آن، ۳۱ زوج عصب حسی و حرکتی از آن منشعب میشود.



مغزخوار بادام (maqz.xār-)، کرمهای بدون پا و سفیدرنگی که داخل میوه‌های پسته میشوند و از مغز آن تغذیه میکنند. این کرمها نوزادِ دو زنبور کوچک (*Magastigmus pistaciae*) و (*Eurytoma plotnikovi*) هستند. برای جلوگیری از این آفت، باید در زمستان کلیه‌ی پسته‌هائی را که روی درخت باقی مانده یا روی زمین ریخته است جمع‌آوری کرده قبل از فروردین‌ماه بسوزانند.

مغز ساقه[4]، در گیاهشناسی، بافت گیاهی که مخصوصاً محل ذخیره‌ی غذائی و مرکب از سلولهای نسبتاً بزرگ به هم فشرده است. در مرکز ساقه‌ی بعضی گیاهان علفی و بعضی ساقه‌های چوبی جا دارد (در درختان به سبب نمو بافتهای چوبی کم میشود). در مشرق زمین کاغذ برنج را از مغز ساقه‌ی بعضی بوته‌ها میساختند.

مغزی (maqzi)، در اصطلاح تزیینی دوزندگی، خط باریک پارچه در محل درز پارچه‌ی دیگر و به رنگی غیر از رنگ این.

مغصوب: ← غصب.

مغلوب، در اصطلاح صوفیه، ← غلبه.

مغلوب، در موسیقی، ← سه‌گاه، دستگاه.

مغناطزدا، نیروی: ← فرومانیتیسم.

مغناطزدائی: ← فرومانیتیسم.

مغناطش[5] (meqnātes) اسم مصدر مغناطیدن، و آن عمل آهنربا شدن ماده‌ای آهنطیس[6] (قابل آهنربا شدن) همچون آهن و نیکل و کوبالت است در نتیجه‌ی قرار گرفتن در یک میدان برقی یا میدان مغناطیسی. ماده‌ای را که با عمل مغناطش خاصیت آهنربائی پیدا کرده است، مغناطیده[7] مینامند.

مغناطکره: ← وان الن، کمربندهای.

مغناطوری[8] (meqnātvari)، نیروی عمل متقابل میان دو مغناطیس، یک مغناطیس و یک ماده‌ی آهنطیس (← مغناطش)، یا دو پیچه‌ی متوازی و نزدیک به یکدیگر که جریان برق از آنها میگذرد. نیروی جاذبه‌ی یک مغناطیس آشکارترین خصوصیت آن است که در نظر اول همان جلب توجه میکند. در سطحی بالاتر، مغناطوری یا خاصیت مغناطیس را نیروی حاصل از برق در حال حرکت و چرخش نامتعادل الکترونها میدانند، و مغناطوری اتمهای آهن را از این راه توجیه میکنند. یک کانی دارای خاصیت مغناطوری، به نام مانیتیت، از قرنها پیش شناخته شده بود. مانیتیت نخستین مغناطیس دائمی بود که آدمی آن را میشناخت؛ پس از مغناطیسهای مانیتیتی نوبت به مغناطیسهای دائمی مصنوعی رسید که عبارت از قطعات فولاد مغناطیده (← مغناطش) در نتیجه‌ی مالش یک قطعه فولاد به سنگ آهنربا یا مانیتیت بود. چینیان از ۲۷۰۰ سال قم از باریکه‌ای از سنگ آهنربا قطبنما ساخته بودند، و این نخستین عقربه‌ی مغناطیسیی بود که جهت شمال و جنوب را نشان میداد و کشتیرانی را ممکن میساخت. عقربه‌های فولادی قطبنما در قرن ۱۳م ساخته شد. در ۱۶۰۰ و. گیلبرت کتاب در مغناطیس خود را منتشر کرد که در آن از میل و انحراف عقربه‌ی مغناطیس سخن گفته بود. گیلبرت، به کومک یک آهنربای کروی، اثر مغناطیسی خود کره‌ی زمین را نیز توجیه کرده است (← مغناطوری زمین).

مفهوم قطبین مغناطیسی، یعنی کناره‌هائی از آهنربا که میدان مغناطیسی از آنجاها گسترش پیدا میکند، بتدریج پیدا شد. متوجه شده بودند که سنگ آهنربا ذرات آهن را در "قطبین" خود با نیروی بیشتر جذب میکند، و بر مبنای تحقیقات گیلبرت معلوم شد که یک عقربه‌ی مغناطیسی، به علت عمل متقابل میان قطبین آن و قطبین مغناطیسی زمین، در جهت معین می‌ایستد. امروز هم همین اصطلاح دو قطب را، مخصوصاً در مورد نیروی جاذبه یا دافعه‌ی میان کناره‌های دو مغناطیس، به‌کار میبریم، ولی اکنون بر ما معلوم شده است که قطب مغناطیس را نمیتوان از آن جدا کرد، یعنی خاصیت نقطه‌ای ندارد و، به طور خلاصه، دارای معنای فیزیکی واقعی نیست. همین طرز دید در مورد خطوط نیرو نیز صحت دارد که نخست رنه دکارت در آن تحقیق کرد و سپس فاراده آنها را به صورت مجسم نمایش داد. اکنون خطوط نیرو را فقط امتدادهائی میدانیم که نیروهای مغناطیسی بر آنها عمل میکنند و دیگر یک حقیقت فیزیکی برای آنها قائل نیستیم. ولی در زبان جاریِ مغناطوری هنوز اصطلاحات قطب و خط نیرو و حتی تعداد خطها در سانتیمتر مربع (یا گاوس) به کار میرود.

نخستین پژوهش نظری در باره‌ی مغناطوری و کشف قانون کمّی نیروی میان دو قطب مغناطیسی در ۱۷۸۵ توسط ش. ا. دو کولن صورت گرفت. کولن به این نتیجه رسید که دو قطب نقطه‌ای با نیروئی یکدیگر را جذب میکنند که با حاصلضرب شدتهای مغناطوری آن دو قطب نسبت مستقیم و با مجذور فاصله‌ی آنها از یکدیگر نسبت معکوس دارد. برجسته‌ترین حاصل این پژوهش پیدایش مفهوم میدان برقی، یعنی ناحیه‌ای از نیرو بود که در آن کمیت و جهتْ هر دو اهمیت داشت، و بنا بر این دارای خصوصیت حاملی (← حامل) بود.

سپس بعضی از خواص و طرز رفتارهای مغناطیس بهتر شناخته شد، باریکه‌ای از فولاد مغناطیده، چون گرم شود یا آن را بر سندان بکوبند، خاصیت مغناطیسی خود را از دست می‌دهد؛ اگر مغناطیسی را از وسط دو نیم کنند، هر نیمه برای خود یک مغناطیس جداگانه خواهد شد، و این تقسیم را میتوان ادامه داد؛ با مالیدن میله‌ای فولادی در یک جهت بر یک کنار (یا قطب) مغناطیسی نیرومند، آن میله مغناطیس میشود.

مهمترین آزمایش در مبحث مغناطوری تجربه‌ای بود که ه. ک. اورستد در ۱۸۱۹ انجام داد و از آن ارتباط میان برق و مغناطوری آشکار شد. وی متوجه شد که اگر سیمی که جریان برق از آن میگذرد به موازات عقربه‌ای مغناطیسی قرار گرفته باشد، آن عقربه در جهتی عمود بر امتداد سیم انحراف پیدا میکند (شکل). میدان برقی دایره شکل که سیم هادی برق را احاطه میکند، توسط آ. م. آمپر نیز مورد مطالعه

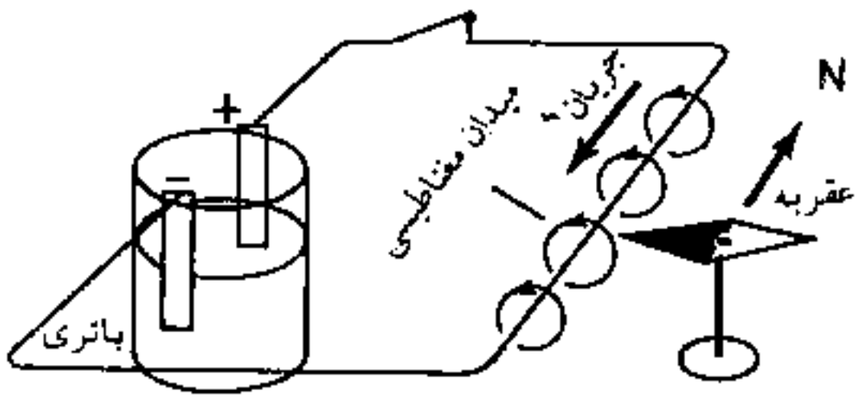

قرار گرفت، و او ثابت کرد که پیچه‌های (← پیچه) دارای جریان برق همچون مغناطیس عمل میکنند؛ و همچنین ⇐ دومینیک فرانسوا

(۱)cerebellum (۲)medulla oblongata (۳)spinal cord (۴)pith (۵)magnetization (۶)ferromagnetic
(۷)megnetized (۸)magnetism

آراگو به این نتیجه رسید که میله‌ی آهنی را میتوان به صورت موقت (و فولاد را به صورت دائم)، با قرار دادن آن در درون پیچه‌ای که جریان برق از آن میگذرد، مغناطیس کرد. با این کشفیات ساختن مغناطیسهای برقی، که مغناطوری آنها بسیار بیش از مغناطوری آهنرباهای دائمی است، میسر شد. وقتی این مطلب کشف شد که چون سیمی هادیِ برق به صورت عمود بر یک میدان مغناطیسیِ قرار گرفته باشد و جریان از آن بگذرد، نیروئی پیدا میشود که هم بر جریان و هم بر میدان، هر دو، عمود است، همین امر امکان ساختن موتورهای برقی را فراهم آورد. هسته‌ی اصلی ساختمان مولدهای برق اکتشاف فاراده در ۱۸۲۵ است که با تجربه‌ای ثابت کرد که چون شار مغناطیسی یک پیچه تغییر پیدا کند، در آن پیچه جریان برق تولید خواهد شد.

از روی این تجربه‌ها چنان گمان کردند که مغناطوری از جهتی به ساختمان ماده ارتباط دارد. و. وبر در ۱۸۵۲ نظریه‌ای عرضه کرد مبتنی بر اینکه هر اتم از ماده‌ی مغناطیسیْ خود یک مغناطیس کوچک یا یک **دوقطبه** است و خود دارای قطب شمال و قطب جنوب است. وی مغناطش را با فرض دنبال هم قرار گرفتن آهن‌رباهای اتمی در امتداد خاص توجیه میکرد. و نیز مغناطزدائی (← فرومانیتیسم) یک آهنربا را در نتیجه‌ی گرم شدن یا چکش خوردن، و نیز تشکیل آهنرباهای جداگانه را از دو نیمه کردن یک آهنربا، از همین طریق مورد توضیح قرار میداد. ولی از نظریه‌ی دوقطبه معلوم نمیشد که چرا اتمهای آهن و فولاد بیش از همه خاصیت آهنربائی پیدا میکنند.

با اکتشاف (۱۸۹۷) الکترون، توضیح منشأ مغناطوری از طریق برق میسر شد. این طرز توجیه از ۱۸۲۵ توسط آمپر پیشبینی شده بود، که جریانهای دوّار داخل اتمها را سبب مغناطش اتمها میدانست. سپس پول لانژون و دیگران این طرز استدلال را گسترش دادند و علت آهنربا شدن اتمها را وضع نامتعادل دوران الکترونها بر گرد هسته‌ی اتم معرفی کردند. نظریه‌ی مورد قبول امروز آن است که این الکترونها در قشر فرعی سوم قشر M اتمهای آهن و کوبالت و نیکل جای دارند؛ چرخش دیگر الکترونها چنان است که اثر یکدیگر را خنثی میکنند.

مغناطوری زمین[1] (-meqnātvari). در مجاورت کره‌ی زمین، یک مغناطیس متحرک بر حول مرکز ثقلش، در صورتی که از هرگونه مغناطیس دیگری دور باشد، در امتداد مشخصی قرار میگیرد (شکل ۱). بنا بر این، در اطراف زمین یک میدان مغناطیسی وجود دارد. اگر همین مغناطیس را در نقاط مختلف نزدیک به یکدیگر (مثلاً در یک اطاق) آزمایش کنیم، مشاهده میشود که عقربه‌ی ns موازی با امتداد مشخص و ثابتی قرار میگیرد؛ بنا بر این، در مجاورت یک نقطه‌ی معین، خطوط نیروی میدان مغناطیسی زمین خطوط موازی هستند، به عبارت دیگر میدان مغناطیسی زمین، در مجاورت یک نقطه، میدان یکنواخت است. در نقطه‌ی معین، سطح قائمی را که شامل خط نیروی میدان مغناطیسی ماّر بر آن نقطه است **نصف‌النهار مغناطیسی** مینامند. امتداد میدان

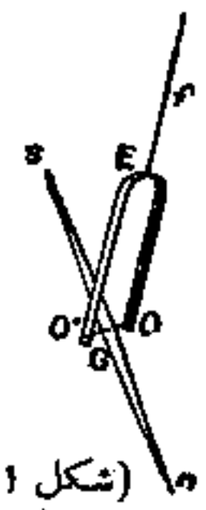

(شکل ۱)

مغناطیسی زمین، درنقطه‌ی معین، به وسیله‌ی دو زاویه مشخص میشود: ۱) زاویه‌ی سطح نصف النهار مغناطیسی با سطح نصف النهار جغرافیائی (D)، که به **زاویه‌ی انحراف**[2] موسوم است؛ ۲) زاویه امتداد خط نیرو با سطح افق (HH')، واقع در سطح نصف النهار مغناطیسی، که به **زاویه میل**[3] موسوم است (شکل ۲).

قطبین مغناطیسی شمال و جنوب زمین، که

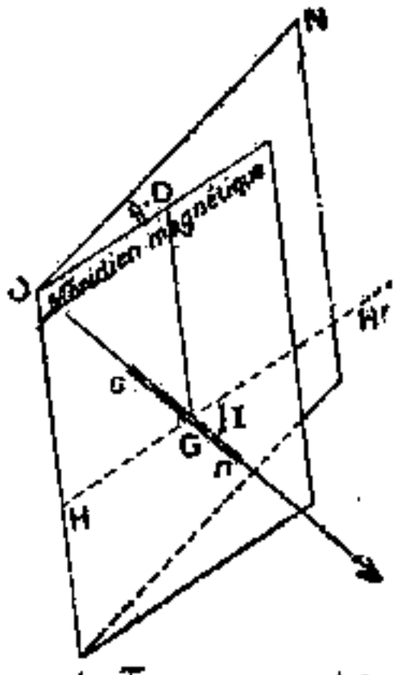

(شکل ۲)

عقربه‌های مغناطیسی رو به آنها می‌ایستد و حدود ۱۹۰۰ کم با قطبین جغرافیائی فاصله دارد، بر خلاف قطبین جغرافیائی، محلهای ثابتی ندارند، بلکه پیوسته جای آنها عوض میشود، و در نتیجه، زاویه‌ی انحراف در نقطه‌ای از سطح زمین پیوسته در حال تغییر است. در نقشه‌های خاص، نقاطی را که زاویه‌ی انحراف یکسان دارند با منحنیهائی به یکدیگر متصل میکنند که منحنیهای همزاویه یا ایزوگون[4] (izogon، از فنس) نامیده میشود. زاویه‌ی میل در قطبین مغناطیسی ۹۰° است؛ در نیمکره‌ی شمالی زاویه‌ی میل مثبت، و در نیمکره‌ی جنوبی منفی است. زاویه میل نیز مانند زاویه‌ی انحراف با تغییر زمان و مکان تغییر میکند.

اکتشاف زاویه‌ی میل را در قرن ۱۶م از یک نفر انگلیسی به نام رابرت نورمن[5] (rābərt normən)، سازنده‌ی آلات فیزیکی، میدانند. نخستین توضیح مغناطوری زمین توسط و. گیلبرت داده شد (۱۶۰۰). کشف این مطلب که زاویه‌ی انحراف، حتی در طول یک روز، تغییر میپذیرد، از قرن ۱۸م است، و آغاز اندازه‌گیریهای منظم میدان مغناطیسی زمین در نقاط مختلف آن با کارهای آلکساندر فون هومبولت و گاوس بوده است. یوهان فون لامونت[6] (yohān fon lāmont، ۱۸۰۵–۷۹، آلمانی) در قرن ۱۹م تحقیقاتی در این زمینه کرد، که در قرن ۲۰م، در سطح بین‌المللی، به وسیله‌ی لویس باوئر (luis bāer؛ ۱۸۶۵–۱۹۳۲، فیزیکدان امریکایی) ادامه یافت.

مغناطیده: ← مغناطش.

مغناطیس یا آهنربا[8]، جسمی که خاصیت جذب آهن (خاصیت مغناطیسی) دارد، و مبحثی از علم فیزیک که از این خاصیت بحث میکند. از زمانهای قدیم مانیتیت را که یک مغناطیس طبیعی است میشناختند (← مغناطوری)؛ ولی آهنرباهائی که امروز در اسبابهای مختلف به کار میروند همه مصنوعی هستند. اگر یک جریان برق نیرومند به صورت مارپیچ بر گرداگرد میله‌ای فولادی بگذرد، آن میله مغناطیس می‌شود و خاصیت خود را مدت درازی حفظ میکند؛ ولی اگر میله آهنی باشد، پس از قطع جریان برق خاصیت مغناطیسی خود را از دست میدهد؛ این آهنرباهای موقتی را آهنرباهای برقی مینامند (مثلاً در زنگ اخبار). میله‌ای که مغناطیده شده باشد (← مغناطش)، یعنی با عبور جریان از گرداگرد آن خاصیت مغناطیسی پیدا کرده باشد، دارای دو قطب شمال و جنوب است (← مغناطوری). قطبهای همنام دو آهنربا یکدیگر را دفع و قطبهای ناهمنام یکدیگر را جذب می‌کنند. هر مغناطیس در اطراف خود میدان مغناطیسی (← میدان یا حوزه) ایجاد میکند و اگر ذرات آهنی در این میدان قرار گرفته باشد، در نتیجه‌ی خاصیت القائی این میدان، هر یک به صورت یک مغناطیس دارای دو قطب در میآید و، بر اثر نیروی جاذبه یا دافعه‌ی میان این قطبها و دو قطب مغناطیس اصلی القاء کننده، طرز قرار گرفتن ذرات تابع خطوط نیروی میدان مغناطیسی میشود. اگر یک صفحه‌ی مقوائی بر روی آهنربائی بگذاریم و



طیف مغناطیسی

بر روی آن براده‌ی آهن بپاشیم، براده‌های آهن به صورتی قرار میگیرد که در شکل دیده میشود، و آن را طیف مغناطیسی مینامند.

هر قطب مغناطیسی را دارای "مقداری مغناطیس"، موسوم به **جرم مغناطیسی** آن قطب، میشمارند. نیروی مؤثر بین دو قطب مغناطیسی بر طبق ← قانون کولن مشخص میشود. مولکول‌های آهنرباها بارهای برقی متحرک دارند، و خاصیت آهنربائی آنها ناشی از همین است (← برقاطیس). نظریه‌ی دیگری هست که خاصیت آهنربائی را ناشی از حرکات الکترونها در داخل اتم میشمارد. گشتاور یک مغناطیس یا **گشتاور مغناطیسی**[9] عبارت است از گشتاور زوج نیروئی (زوج یا جفت) لازم برای آنکه یک مغناطیس را در وضعی عمود بر یک میدان مغناطیسی یکنواخت به شدت یک اورستد نگاه دارد. نیز← عزم مغناطیسی. از کسانی که تحقیقات

(۱)terrestrial magnetism (۲)declination (۳)inclination (۴)isogonic (۵)Norman (۶)Lamont (۷)Bauer (۸)magnet (۹)magnetic moment

عمده در خاصیت مغناطیسی کرده‌اند اینانند: و. گیلبرت، ش.ا. دو کولن، ک.ف. گاوس، آ.م. آمپر، اورستد، فاراده، ج.ک. مکسول، سر ج.ج. تامسن.
نیز ← مغناطوری زمین.
مغناطیس زمین: ← مغناطوری زمین.
مغناطیسی، قطب: ← قطب مغناطیسی.
مغنسیا: ← منگنز.
مغنی (moqni) [مغنی اللبیب عن کتب الاعاریب] (moqne 'l.labib an kotobe 'l.'a'ārib) کتابی در نحو از ابن هشام (۷۰۸–۷۶۱). وی نخست کتابی در باب اعراب نوشت (۷۴۹ هق، در مکه) که در راه بازگشت او به مصر مفقود شد؛ آنگاه هنگام مراجعت به مکه در ۷۵۶ هق، دوباره به تصنیف این کتاب پرداخت و آن را با نام مغنی اللبیب... در ذو القعده‌ی این سال به پایان برد. کتاب مغنی در ۸ باب است، و در آن از معانی حروف و احوال جمله به تفصیل تمام بحث کرده است. این کتاب در عصر خود مؤلف مورد توجه دانشمندان واقع شد. ابن خلدون نیز آن را مورد ستایش قرار داده است. بر مغنی شرحهای بسیار نوشته شد که از آن جمله شرح جلال‌الدین سیوطی است.
مغنی، شکل: ← قضیه‌ی جیوب.
مغنیسه، شهر قدیم، لیدیا، ← ماگنسیا.
مغول (moqol)، نام یکی از اقوام آسیائی (در دهه‌ی ۱۹۶۰ بالغ بر ۲٬۵۰۰٬۰۰۰ تا ۳٬۰۰۰٬۰۰۰) که عمدتاً در مغولستان و در ایالات سینکیانگ و چینگهای و سرزمین تبت و منچوری و سیبری زندگی میکنند. بوریاتها نیز از اقوام مغول هستند و در دو سوی دریاچه‌ی بایکال در جخشس بوریات اقامت دارند. کلموکها نیز از اقوام مغول هستند و در قسمت سفلای رودخانه‌ی ولگا در کلموکستان هستند. همه‌ی این مردم به زبان مغولی، که دارای شاخه‌ها و لهجه‌های مختلف است، سخن میگویند، گرچه در بعضی جاها به نامهای اویرات و داؤر یا نظایر آن خوانده می‌شوند. سرزمین اصلی مغولها در میان رودهای اونون[1] (onon) و کرولن، و جنوب شرقی دریاچه‌ی بایکال، و نیز در کرانه‌های علیای رودهای نونی[2] (noni) و آرگون بوده است. زبان مغولی شاخه‌ای از زبانهای آلتائی است که شامل زبانهای مغولی و زبانها و لهجه‌های ترکی و زبانها و لهجه‌های منچو-تنگوزی است. تاریخ قدیم مغول پیش از دوره‌ی چنگیزخان بدرستی و دقت معلوم نیست، و آنچه میتوان به طور قطع گفت این است که قوم مغول شاخه‌ای از اقوام آلتائی است که در هزاره‌ی پیش از چنگیز در فلات مغولستان و آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. مورخان مغول از هجوم اقوام شمالی غیر چینی به سرزمینهای چین در سالهای پیش از میلاد مسیح سخن گفته‌اند و از این اقوام به نام دامداران ساکن در چادرهای نمدی که از خط و سواد بی‌بهره‌اند، و فصول را از تغییرات علف و چراگاه میشناسند، یاد کرده‌اند. یکی از این اقوام مهاجم به نام شیونگ-نو[3] (šiung-nu) است که از بعضی نامها و کلمات منسوب به ایشان که در نوشته‌های چینی باقی مانده است حدس زده میشود که از اقوام مقدم ترکی بوده‌اند. بعضیها قوم شیونگ-نو را با هونها یکی دانسته‌اند. بعد از قوم شیونگ-نو از قوم مهاجم دیگری به نام شین-پی[4] (šien-pey) یاد شده است که حدس زده میشود اجداد قوم مغول بوده‌اند. پس از آن قوم توبا[5] (tobā؛ چینی تو-پا، ترکی تَبْغاچ) یاد شده است که از نامها و عناوین ایشان حدس زده میشود که زبانشان ترکی باستانی بوده است. در ۴۰۰ ب‌م قوم دیگری به نام یوان-یوان (yuān-) قوم توبا را در معرض تهدید قرار دادند. حدس زده میشود که این قوم بیشتر مغول بوده‌اند تا ترک. چینیها در قرون بعد از اقوام اویغوری و تو-چوئه[6] (tu-cueh) یاد کرده‌اند. در همین زمانها در سلسله‌ی تانگ (۶۱۸–۹۰۶) از قوم منگ-کو (meng-ku) یاد شده است که ظاهراً مقصود خود قوم مغول است. خاندان لیائو یا قراختای که پس از سلسله‌ی تانگ حکومت کرده‌اند ظاهراً از اصل مغولی بوده‌اند؛ ح ۱۱۲۵ خاندان لیائو به دست خاندان جرجن (jorjen؛ ← قراختای یا قراخطای) منقرض شد و این خاندان نیز به دست خاندان چنگیزی انقراض یافت.

مغول، امپراطوری، امپراطوری بزرگی که به دست **چنگیز خان** به وجود آمد. در بهار ۱۲۰۶ مجلس بزرگ یا به قول مغولها قوریلتای در کنار سرچشمه‌های رود اونون (← مغول، قوم) از امرای مغول تشکیل شد و تموچین یا چنگیز-خان فرمانروای بلامنازع اقوام مغول شناخته شد، و نیروی نظامی عظیم مغول آماده‌ی تجاوز به ممالک و اقوام همسایه شد. بنا بر این باید تاریخ مذکور را آغاز امپراطوری بزرگ مغول دانست. اتحادیه‌ی بزرگ اقوام چادرنشین جنوب شرقی دریاچه‌ی بایکال و آسیای مرکزی از قبایل مغول و قبایل ترک تشکیل یافته بود. در فاصله‌ی سالهای ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۹ چنگیزخان به قلمرو شی‌شیا[7] یا دولت تانگوت[8] (tāngut) حمله برد. تانگوتها در ناحیه‌ی کانسو و اوردوس[9] (ordos؛ ناحیه‌ای بیابانی، ج هوانگ هو، مغولستان داخلی) مسکن داشتند و اصلشان از تبت بود. تانگوتها شکست خوردند و باجگزار چنگیز خان شدند، و بدین وسیله راه چنگیز خان برای فتح چین شمالی باز شد. مغولها از دیوار چین گذشتند و دشتهای چین شمالی را مورد حمله قرار دادند. در ۱۲۱۵ مغولها قسمت ل رود زرد (← هوانگ هو) را در اختیار داشتند و از سه سو به پکن تاختند. در تابستان ۱۲۱۵ پکن تسلیم شد و امپراطور به کایفنگ، در ج رود زرد، گریخت. بدین طریق امپراطوری شین[10] (šin) در چین شمالی به پایه‌ی دولت کوچکی که حایل میان امپراطوری مغول و امپراطوری خاندان سونگ در چین جنوبی بود تنزل یافت. در تابستان ۱۲۱۶ چنگیز خان جبهه‌ی چین را به یکی از فرماندهان خود به نام موقالی از قبیله‌ی جلایر سپرد، و خود به مغولستان رفت.

در آسیای مرکزی کوچلوک خان، از قبیله‌ی نایمان، دولت قراختای را با همکاری سلطان محمد خوارزمشاه شکست داده بر ترکستان شرقی مسلط شده بود. چنگیز جبه (jebe)، سردار معروف خود، را بر سر کوچلوک خان فرستاد و کوچلوک فرار کرد و کشته شد و ناحیه‌ی سمیرچیه[11] (semircie) و سینکیانگ جزء امپراطوری مغول، و این امپراطوری با دولت سلطان محمد خوارزمشاه همسایه شد. پس از کشتار بازرگانان دولت مغول در اترار، چنگیز خان تصمیم به انتقام گرفت، و در بهار ۱۲۱۹ نیروهای خود را در کنار رود ایرتیش جمع کرد و در پاییز همان سال به اترار حمله برد. چنگیز خان محاصره‌ی شهر اترار را به پسران خود جغتای و اوگتای سپرد و خود عازم بخارا شد. شهرهای بخارا و سمرقند در ۱۲۲۰ (۶۱۶ هق) به دست سپاهیان مغول افتادند و، به معنی واقعی کلمه، ویران شدند. چنگیزخان دو فرمانده بزرگ خود جبه و سوبتای (sübetāy) را به تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد و آن دو از راه خراسان و ری و آذربایجان دریای خزر را دور زده به اردوی چنگیزخان پیوستند. پس از آن شهرهای خراسان یکی پس از دیگری به دست سپاه مغول افتاد، و سپاه مغول در تعقیب سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه تا کنار رود سند رفت. چنگیز خان در ۱۲۲۷ (۶۲۴ هق) در ییلاقی در کنار رود کانسو در گذشت و اداره و توسعه‌ی امپراطوری مغول را به فرزندان خود وا گذاشت.

امپراطوری مغول پس از چنگیزخان. چنگیز-خان در زمان حیات خود مملکت را به چهار قلمرو عشیره‌ای [اولوس (olos)] تقسیم کرده هر یک را به یکی از پسران خود سپرده بود. قسمت شرقی امپراطوری مغول یعنی مغولستان و چین شمالی را به کوچکترین پسر خود تولی خان؛ سرزمینهای قبیله‌ی نایمان را به اوگتای قاآن؛ سرزمینهای ترکستان شرقی و قراختای را به جغتای؛ و سیبری غربی و ترکستان غربی را به پسر ارشد خود جوجی‌خان داده بود. پس از چنگیز امپراطوری مغول مدتی به ریاست و فرماندهی عالی یک خان بزرگ که همه از او اطاعت میکردند اداره میشد، ولی پس از مدتی قسمتهای مختلف امپراطوری استقلال بیشتری یافتند و بدین ترتیب امپراطوری بزرگ مغول رو به تجزیه نهاد. در قوریلتای یا مجلس بزرگ اعیان و اشراف مغول که پس از مرگ چنگیز تشکیل یافت اوگتای به عنوان خان بزرگ انتخاب شد (سلطنتش ۱۲۲۹–۱۲۴۱ مطابق ۶۲۶–۶۳۹ هق). مقر او در قراقوروم واقع در کنار رود اورخون در مغولستان مرکزی بود. در زمان اوگتای امپراطوری چین شمالی با پایتخت آن کایفنگ کاملاً به دست مغولها افتاد و آخرین امپراطور آن به نام نینگ-کیا-سو خود را کشت. در ۱۲۳۶ باتو خان، پسر جوجی، به ج روسیه حمله برد، و در ۱۲۳۷–۳۸ دولت بلغار-های ولگا از میان رفت. پس از آن مغولها در

(۱)Onon (۲)Nonni (۳)Hsiung-nu (۴)Hsien-pei (۵)Toba (۶)Tu-chueh (۷)Hsi-Hsia (۸)Tangut
(۹)Ordos (۱۰)Chin (۱۱)Semirechye

مرکز و ل روسیه پیشروی کردند و در دسامبر ۱۲۴۰ شهر کیف به دست مغول افتاد. مغولها در لهستان نیز پیشروی کردند و تا برسلاو رفتند. سپاهی مرکب از لهستانیها و آلمانیها زیر فرماندهی هانری II، دوک سیلزی، در آوریل ۱۲۴۱ شکست سختی از سپاه مغول خورد و در همان زمان سوبتای سردار مغول شاه مجارستان را شکست داد. مغولها در ایران و ج قفقاز نیز به پیشرفتهای مهمی نایل آمدند و سلطان جلال‌الدین منکبرنی که در برابر مغول کرّ و فرّی میکرد در ۱۲۳۱ (۶۲۸ هق) کشته شد. در ۱۱ دسامبر ۱۲۴۱ (۶۳۹ هق) اوگتای در گذشت و ضرورت حضور در قوریلتای بزرگ برای انتخاب خان بزرگ فتوحات باتوخان را در اروپای شرقی متوقف ساخت. پس از مرگ اوگتای، تا تعیین قطعی خان جدید، تورا ـ کینا خاتون، زن اوگتای، تا سال ۱۲۴۶ حکومت کرد و در آن سال **گیوک خان** پسر اوگتای به عنوان خان بزرگ انتخاب شد. باتو خان که خود را سزاوار مقام خانی بزرگ می‌دانست به مخالفت پرداخت و آماده‌ی جنگ شد. مرگ (۱۳۴۸ مطابق ۶۴۷ هق) گیوک از وقوع چنین جنگی جلوگیری کرد و اوغول خایمیش (oqul xāymiš)، زن گیوک، تا انتخاب خان جدید حکومت را به دست گرفت. گیوک زیر نفوذ مسیحیان نسطوری بود، ولی باتو خان به مذهب شمنی (← شمنیه) مغولی پایبند بود و مرگ گیوک به سلطه‌ی نهائی مسیحیان بر امپراطوری مغول پایان داد. قوریلتای بزرگ منکو خان پسر تولی را به عنوان خان بزرگ انتخاب کرد (۱۲۵۱ مطابق ۶۴۸ هق). منکو خان یا **منکو قاآن** برادر خود هولاکو را مأمور تسخیر سرتاسر ایران کرد، و او پس از بر انداختن اسماعیلیه بغداد را فتح کرد و به حکومت خلفای عباسی پایان داد (۱۲۵۸ مطابق ۶۵۶ هق). سپاه هولاکو در فلسطین و شام رو به پیشروی نهاد، ولی سپاه ممالیک مصر در ۱۲۶۰ لشکر مغول را شکست سختی داد و راه پیشروی به سوی مصر را بر سپاه مغول بست. منکوقاآن برادر دیگر خود قوبلای را مأمور فتح سرتاسر چین کرد و سرداران او از راه ج‌غ چین به سوی آنام حرکت کردند. در ۱۲۵۷ خود منکوقاآن فرماندهی عملیات جنگی را در چین به دست گرفت. در ۱۲۵۹ منکو در حین محاصره‌ی شهری در ناحیه‌ی سچوان از دنیا رفت و قوبلای که در میدان جنگ بود خود را به مقام خانی رسانید (۱۲۶۰؛ ← قوبلای قاآن). در صحرای قراقوروم برادر کوچکتر قوبلای قاآن، به نام اریق بنا، خود را خان بزرگ خواند، اما هولاکو که در ایران بود از قوبلای اطاعت کرد. گرچه قوبلای اسماً خان بزرگ مغول از ج روسیه تا کره بود، در حقیقت حکومت واقعی او بر مملکت عظیم چین بود. قوبلای در ۱۲۶۰ پکن را پایتخت خود قرار داد، و در ۱۲۶۷ آن را از نو بنا نهاد، وی یکی از بزرگترین امپراطوران چین است که بر سراسر چین شمالی و چین جنوبی حکومت کرد. اما جانشینان او نتوانستند حکومت مغول را بر سرتاسر چین نگه دارند و اختلاف میان طبقه‌ی حاکمه‌ی مغول و مردم چین روز به روز عمیقتر شد تا سرانجام چنیها آخرین امپراطور مغول، طغاتیمور، را شکست دادند و او به دشتهای سیبری گریخت و در آنجا مرد (۱۳۷۰ مطابق ۷۵۴ هق). اولوس (← قسمت اول همین مقاله) جغتای در قلمرو قراخ‌تای و ترکستان شرقی تا ش دریاچه‌ی بالخاش و تمام حوضه‌ی رود تاریم حکومت داشتند. از ۱۲۶۷ تا ۱۳۰۱ قیدو خان از اولاد اوگتای در این ناحیه حکمرانی کرد. و پس از مرگ قیدو اولاد جغتای دوباره بر آن سرزمین مسلط شدند. خانهای جغتای خوی بیابانگردی و چادرنشینی و، در نتیجه، خوی تجاوز به ممالک اطراف را حفظ کردند. چون ایلخانان مغول در ایران و امپراطوری مغول یوان در چین سدی در راه تجاوز ایشان بودند، خانان جغتای حمله به دره‌ی سند و هندوستان را مطمح نظر قرار دادند و مخصوصاً دواخان (duā؛ حکومتش ۱۳۰۱–۵۵) با علاءالدین خلجی پادشاه دهلی دست و پنجه نرم کرد. مدتی هم حکومت خانان جغتای به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد؛ اما در زمان تغلق تیمور، امیر (۱۳۴۷–۶۳) خانات جغتای، این دو قسمت دوباره یکی شد. با ظهور امیر تیمور که از قبایل ترک بود، حکومت خانان جغتای پایان پذیرفت. برای تاریخ حکومت مغول بر ایران ← ایلخانیان؛ برای تاریخ اولوس جوجی یا باتوخان ← اردوی زرین.

مغولستان[1] (moqolestān)، ناحیه (۲٬۳۴۶٬۵۴۰ کمه)، ش آسیای مرکزی، ل چین. که حالیه مشتمل بر ← جمهوری خلق مغولستان (مغولستان خارجی) و ← ناحیه‌ی خودمختار مغولستان داخلی است. ناحیه‌ی مغولستان حدود کاملاً مشخصی نداشته، و تقریباً از یک طرف بین ایالت سینکیانگ چین (غ) و منچوری (ش)، و از طرف دیگر بین سیبریه (ل) و دیوار بزرگ چین (ج) واقع است. بیشتر آن فلاتی است بلند، و صحرای گوبی در قسمت مرکزی آن قرار دارد. از جمله‌ی صادراتش پشم، پارچه، و پوست دباغی‌نشده است. ناحیه‌ی مغولستان از ایام قدیم مسکن طوایف چادرنشین بوده، و اطلاعات تاریخی روشنی از دوره‌ی پیش از قرن ۱۳م مغولستان در دست نیست. چنگیز خان، که سرکرده‌ی یکی از قبایل مغول بود، قبایل دیگر را تحت فرمان آورد و مغولستان را تصرف کرد (ح ۱۲۰۵)، و در دوره‌ی او و جانشینانش امپراطوری پهناور مغول تشکیل یافت، که پایتختش ابتدا قراقروم و بعد پکن بود، و از چین تا دانوب امتداد داشت. این امپراطوری بتدریج به دولتهای مغولی چندی تجزیه شد که اهم آنها اردوی زرین در روسیه، ایلخانیان در ایران، و سلسله‌ی یوان در چین بود. سپس، در قرن ۱۴م، امیر تیمور ظاهر شد، و امپراطوری عظیمی در آسیای شرقی تأسیس کرد، که دیری نپایید. در ح ۱۶۳۵، چین مغولستان داخلی را تصرف کرد، و در اواخر قرن ۱۷م مغولستان خارجی را نیز مطیع ساخت.

مغولستان، جمهوری خلق[2] (jomhurie xalqe moqolestān)، سابقاً **مغولستان خارجی**، جمهوری خودمختار (۱٬۵۶۵٬۰۰۰ کمه؛ جه ـ ۱٬۴۸۰٬۸۰۰ تخمین ۱۹۷۶)، مشتمل بر بیش از نیمی از سرزمین مغولستان. از لغ و ل به تجشه، از ش به منچوری، از چ‌ش و ج به مغولستان داخلی، و از غ به ایالت سینکیانگ محدود است. کرسی آن اولان باتور (جه ۳۱۲٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۴) است.

اقلیم مغولستان بری با تغییرات پردامنه‌ی دما، و ریزش باران کم است. سکنه‌ی آن را عمدةً خلخها (← خلخ) تشکیل میدهند. زبان رسمی آن یکی از وسیعترین گروههای لهجه‌ای شاخه‌ی مغولی ← زبانهای اورال و آلتائی است (← زبان، جدول ص ۱۱۶۶). الفبای زبان مغولستان، که در قرن ۱۳م مورد استفاده قرار گرفت، از چپ به راست نوشته میشود، و از ترکی اویغوری مشتق است؛ این الفبا تا همین اواخر به کار میرفت. در ۱۹۴۱ دولت مغولستان تصمیم گرفت که یک الفبای جدید به کار بندد. الفبای جدید، که تا حدی به الفبای روسی شبیه است، پس از یک مرحله‌ی آزمایشی (۱۹۴۱–۴۵)، در ۱۹۴۶ در جمیع نشریه‌ها و در ۱۹۵۰ در جمیع امور بازرگانی به کار بسته شد.

مذهب غالب در جمهوری مغولستان بودائی لامائی است. در کشاورزی نظام اشتراکی معمول است، و پهنه‌های جدیدی به زیر کشت گرفته میشود. مواد معدنی آن مشتمل است بر آهن، تنگستن، اورانیوم، زغال، و نفت.

تاریخ

جمهوری خلق مغولستان که در قرن ۱۷م تحت اطاعت چین در آمد (← مغولستان، ناحیه)، در ۱۹۲۱ از چین جدا شد؛ در ۱۹۲۴ استقلال یافت؛ در ۱۹۳۶ تجشه استقلال آن را تضمین کرد؛ و در ۱۹۴۶ چین کمونیست آن را به رسمیت شناخت. در ۱۴ فوریه‌ی ۱۹۵۰ چین و تجشه پیمانی امضا کردند که به موجب آن استقلال جمهوری خلق مغولستان تضمین میشد؛ اختلافات مرزی چین و مغولستان با پیمان ۲۶ دسامبر ۱۹۶۲ بر طرف شد، و در ۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۶۶ مغولستان و تجشه یک پیمان همکاری ۲۰ ساله امضا کردند. در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۱ مغولستان، که تقاضای عضویتش در سازمان ملل در ۱۹۴۷ رد شده بود، به عضویت سازمان ملل در آمد. دانشگاه دولتی مغولستان در اولان باتور است.

مغولستان خارجی: ← مغولستان.

مغولستان داخلی، ناحیه‌ی خودمختار[3]، ناحیه (۴۲۳٬۷۶۰ کمه؛ در ۱۹۶۷ جه ۱۳٬۰۰۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین، کرسی آن هوهوهاوتی. از ل محدود است به جمهوری خلق مغولستان. اقلیم آن برّی با زمستانهای خشک و تابستانهای گرم. پرورش گوسفند، بز، اسب، و شتر شغل عمده‌ی مردم آن است؛ صادرات عمده‌اش پشم، پوست، و چرم است. محصولات عمده‌اش گندم، چغندر، و برنج است. مردم مغول چین در این ناحیه‌ی خودمختار متمرکزند، ولی در سالهای اخیر بسیاری چینی

(۱) Mongolia (۲) Mongolian People's Republic (۳) Inner Mongolian Autonomous Region

به این ناحیه مهاجرت کرده‌اند، به طوری که اکنون مغولها ح ۷٪ سکنه را تشکیل میدهند. دانشگاه آن در هوهوهاوتی است.

مغولواران[1] (moqol.vārān)، نام یک گروه نژادی بومی آسیا که معمولاً عمده‌ترین تقسیمات نژادی انسان شمرده میشود؛ مردمانی را شامل میشود که در آسیای شمالی و آسیای جنوبی، و در میان مالایائیها، اسکیموها، و غالب هندیـ شمردگان امریکائی اکثریت دارند. از خصوصیات قیافه‌ای آنها رنگ زرد، موهای خشن سیاه، قد کوتاه و سرِگرد، صورتی پخت با بینی کوچک و چانه‌ی برآمده است.

مغولی، زبانهای، از ← زبانهای اورال و آلتائی، ← زبان، جدول.

مغولی، کودنی، در روانشناسی، ← ضعف عقل.

مغیث‌الدین محمد، پادشاه سلجوقی کرمان، ← محمد ابن ارسلانشاه.

مغیث‌الدین ملکشاه: ← ملکشاه ابن محمود.

مغیره: ← عبد مناف.

مغیرة ابن سعید عجلی: ← غلاة.

مغیرة ابن شعبه (moqirate 'bne šo'ba)، ۲۰ قبل از هجرت—۵۰ هق، از هوشمندان عرب و از مشاهیر صحابه‌ی پیغمبر؛ مت طائف. قبل از اسلام به اسکندریه سفر کرد و به حجاز باز گشت. در ۵ هق به اسلام گروید، و در جنگ یرموک چشمش آسیب دید، و در فتح قادسیه و نهاوند نیز شرکت کرد. عمر خطاب ولایت بصره بدو داد، و او در آن مدت فتوحاتی چند کرد. پس از آن ولایت کوفه یافت، و عثمان نیز او را نخست در آن مقام نگاه داشت، و سپس معزول کرد. چون بین معاویه و علی ع اختلاف پدید آمد، وی کناره جست، اما در حکمیت حاضر آمد. معاویه ولایت کوفه بدو داد و او در آنجا بود تا وفات یافت. مغیره را، به سبب هوشمندیش، مغیرة الرای میخواندند.

مغیریه: ← غلاة.

مفاتیح الاسرار (mafatiho 'l'asrār)، کتابی در تصوف، از آذری طوسی.

مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار، کتابی در تفسیر، ← شهرستانی.

مفاتیح الاصول: ← صاحب مناهل.

مفاتیح الاعجاز (mafātiho 'l.e'jāz)، یکی از معروفترین شرحهائی که بر گلشن راز محمود شبستری نوشته شده؛ اثر ← شمس‌الدین محمد اسیری لاهیجی.

مفاتیح العلوم (mafatiho 'l.'olum)، کتابی به عربی، از محمد ابن احمد ابن یوسف خوارزمی در تعریف علوم‌گوناگون و اصطلاحات خاص هریک (ترجمه‌ی فارسی؛ تهران، ۱۳۴۷هش). این کتاب را مؤلف به نام ابوالحسین عتبی تصنیف کرده و در مقدمه‌ی آن نوشته است که منظور وی تألیف کتابی بوده است که "کلید تمام دانشها باشد و مشکلات صناعتهای پیشین را حل کند و رمزها و اصطلاحات هرگروه از دانشمندان را در بر داشته باشد..." نمونه این گونه اصطلاحات کلمه رجعة (raja't) است؛ این کلمه در نزد لغویان یک‌بار رجوع کردن...، ولی همین کلمه در نزد فقیهان در طلاق رجعی معنی از سر گرفتن زناشوئی می‌دهد...، در نزد متکلمان—و به عقیده‌ی بعضی از شیعیان—رجوع یا بازگشت امام است پس از مرگ یا غیبت، و در نزد کاتبان دیوان حساب گزارشی است که وکیل خرج برای خوراک یک نوبت سپاه تسلیم میکند؛ و در نزد منجمان حرکت ستارگان..." (نقل از ص ۴ ترجمه‌ی فارسی). کتاب مشتمل بر دو مقاله است؛ مقاله‌ی اول در علوم شرعی و عربی مشتمل بر ۴ باب، فقه، کلام، نحو، دبیری، شعر و عروض، و اخبار؛ مقاله‌ی دوم در علوم غیر عربی از یونانی و جز آن مشتمل بر ۹ باب، فلسفه، منطق، طب، ارثماطیقی یا علم عدد، هندسه، نجوم، موسیقی، حیل، و کیمیا. هر باب را فصلهائی است، مثلاً ۴ فصل نجوم آن از این قرار است: (۱) در نام‌های ستارگان ثابت و سیار؛ (۲) در ترکیب افلاک و هیئت زمین و آنچه وابسته بدان است، (۳) در مبادی احکام نجوم؛ و (۴) در آلات منجمان. عده‌ی همه‌ی فصول کتاب ۹۳ است.

مفاتیح الغیب یا **تفسیر کبیر**: ← فخر رازی.

مفاحص، کتاب، ← صائن اصفهانی.

مفاخر الملک (mofāxero'l.molk)، لقب **علی نقی خان تبریزی** (پسر صادق خان داروغه)، ف ۱۳۲۷ هق، از محارم و اطرافیان محمد علی شاه قاجار، و از مخالفین مشروطیت. وی از اطرافیان محمد علی میرزا ولیعهد، و در زمان ولایت عهد او رئیس بلدیه‌ی (= شهرداری) تبریز بود. در زمان سلطنت محمد علی شاه به تقویت خیالات استبدادی او پرداخت، و در نزد او تقرب یافته یک‌چند وزیر تجارت و مدتی هم حاکم تهران بود. وی در مخالفت با مشروطیت اهتمام تمام به جای آورد، و یکی از کسانی بود که عامه‌ی مشروطه‌طلبان طرد آنها را از دستگاه شاه خواستار بودند. بعد از فتح تهران به دست مجاهدین، هنگام فرار به جانب روسیه، در راه مشهدسر (بابلسر کنونی) دستگیر و در تهران محاکمه و اعدام شد.

مفاخره (mofāxara) یا **فخر** (faxr)، در ادبیات عرب جاهلی، سخنانی که غالباً به شعر در بیان مکارم و خصائل شخصی یا قومی، و بزرگی حسب و نسب، و شهرت و داوری شخص گوینده یا قبیله‌ی او گفته میشد. قالب اشعار مفاخره قصیده بود.

مفتاح البدایع، ← وحید تبریزی.

مفتاح الجامع، کتاب، ← محمد علی کرمانشاهی.

مفتاح الحساب (meftāho 'l.hesāb)، کتابی در حساب به زبان عربی، تألیف غیاث‌الدین‌جمشید کاشانی. کتاب برای الغ‌بیگ تألیف، و نسخه‌ی کامل آن در ۷۳۰ هق به او تقدیم شده است. مفتاح‌الحساب شامل‌یک مقدمه، در حساب وعدد و اقسام آن، و پنج مقاله است. مقاله‌ی اول در حساب اعداد صحیح (در ۶ باب)، مقاله‌ی دوم در حساب کسر (در ۱۲ باب)، مقاله‌ی‌سوم درطریق حساب منجمان (در ۶ باب)، و مقاله‌ی‌چهارم در مساحت (در یک مقدمه و ۹ باب)، و مقاله‌ی پنجم در استخراج مجهولات به وسیله‌ی جبر و مقابله و خطائین (در ۴ باب) است. پیش از تکمیل کتاب در ۷۳۰ هق، غیاث‌الدین خلاصه‌ای از آن را فراهم آورده و تلخیص المفتاح نامیده است. مفتاح الحساب، به ضمیمه‌ی نزهة الحدایق او، در تهران چاپ سنگی شده است (۱۳۰۶ هق).

مفتاح الخزائن، کتاب، ← زین عطار، حاجی.

مفتاح الطب: ← ابوالفرج ابن هندو.

مفتاح العلوم (meftāho 'l.olum)، کتابی به عربی از سکاکی. کتاب بر سه قسم (قسمت) است، قسم اول در صرف، قسم دوم در نحو، و قسم سوم در معانی و بیان. مؤلف خود در مقدمه چنین میگوید، "کتاب خود را در انواع ادب پرداختم، بجز لغت که در آن ضرورتی ندیدم. نخست علم صرف را به تمامی نوشتم، و صرف جز به علم اشتقاق تمام نیست. آنگاه به علم نحو بتمامی پرداختم، که تمامیت آن محتاج به معانی و بیان است، و چون تمامیت معانی و بیان را علم حدود و استدلال (منطق) بایسته است، بدان نیز دست بردم. سپس چون دیدم که لازمه‌ی تحقیق در معانی و بیان ممارست در نظم و نثر، و صاحب نظم و نثر نیز محتاج دانستن عروض و قافیه است، عنان قلم را به ایراد این علوم نیز کشاندم". مفتاح العلوم مورد توجه دانشمندان واقع شد و به شرح و تلخیص آن پرداختند. مهمترین تلخیص آن از خطیب قزوینی است که تلخیص المفتاح نام دارد. از شروح کامل آن یکی شرح حسام‌الدین مؤذنی خوارزمی است که آن را در ۷۴۲ هق در جرجانیه‌ی خوارزم به پایان رسانیده است، اما بر قسم سوم کتاب که بیشتر مورد توجه واقع شده شروح بسیار نوشته شد که مهمترین آنها سه شرح است، ۱) شرح قطب‌الدین شیرازی؛ ۲) شرح ملاسعد تفتازانی به نام مطول که در آن به تلخیص‌المفتاح نیز نظر داشته است (و شرحی دیگر از همو به نام مختصر)؛ و ۳) شرح شریف جرجانی به نام مصباح.

مفتاح الغیب (meftāho 'l.qayb)، کتابی در تصوف، از شیخ صدرالدین قونیوی. کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو فصل و یک خاتمه، که چندین شرح بر آن نوشته شده، از جمله شرح فارسی مبسوطی که شیخ احمد الهی برای سلطان محمد فاتح نوشت و تاریخ اتمام آن سال ۸۸۰ هق است.

مفتاح الفتوح: ← عبدالحق ابن سیف‌الدین دهلوی.

مفتاح الفتوح یا **فتحنامه**: ← غرة الکمال.

مفتوح عنوه (maftuho anva) [عربی، = فتح‌شده به زور و غلبه]، در فقه اسلامی، سرزمینهائی که مسلمانان آنها را به زور و قهر تصرف کرده‌اند؛ در مقابل زمینهائی که مالکان آن به میل و اختیار دین اسلام را گردن نهاده‌اند و در مقابل زمینهائی که با صلح و مصالحه و قرارداد تصرف شده است. اراضی مفتوح عنوه در فقه اسلامی احکامی دارد که مهمترین آن اینها است،

(۱) اراضی مفتوح عنوه به اصطلاح فیء است یعنی متعلق به همه‌ی مسلمانان است، ولی در کیفیت تقسیم محصول آن میان فقها اختلاف است. بعضی از فقها گفته‌اند که اراضی مفتوح عنوه غنیمت است و بنا بر قرآن (انفال ۴۲)، باید پنج قسمت شود که ۱/۵ آن مال امام است و ۴/۵ آن را باید میان جنگجویان فاتح قسمت کرد، چنانکه پیغمبر اسلام (ص) در فتح خیبر

(1) mongoloid

چنین کرد. بعضی گفته‌اند که امام آن را فیء و وقف همه‌ی مسلمانان میکند به این معنی که حاصل و درآمد آن را جزء اموال عمومی مسلمانان قرار میدهد؛ بعضی گفته‌اند که امام مخیّر است در تقسیم آن میان جنگجویان و در وقف کردن حاصل آن برای مسلمانان و قرار دادن آن جزء اموال عمومی. دلیل شق اول چنانکه مذکور شد آیه‌ی غنیمت است و دلیل شق دوم آیات فیء (حشر ۷–۱۰)؛

(۲) اگر امام زمین را میان جنگجویان قسمت کرد آن زمین مال خاص ایشان است و از بابت مالیات فقط باید زکات درآمد آن را بدهند، و مالکان اولیه‌ی زمین جزء بردگان در میآیند؛

(۳) اگر امام زمین را میان جنگجویان قسمت نکرد و درآمد آن را بر عموم مسلمانان وقف کرد، صاحبان زمین باید خراج (مالیات اراضی) بپردازند و برای خود جزیه (مالیات سرانه) بدهند. آنچه جزء اموال مسلمین و خزانه‌ی عمومی در میآید همین مبالغ حاصل از خراج و جزیه است؛

(۴) اگر مردم زمین مفتوح عنوه اسلام آوردند، مالیات سرانه از ایشان گرفته نمیشود و زمین را به ایشان میسپارند که فقط باید خراج آن را بپردازند. بعضی گفته‌اند که بر زمین خراج دیگر زکات واجب نیست ولی بعضی هم خراج و هم زکات را واجب دانسته‌اند؛

(۵) به عقیده‌ی فقهای شیعه، امام درآمد اراضی مفتوحه را در مصالح مسلمین صرف می‌کند و در غیبت امام نایب امام که حاکم شرعی است این کار را میکند. به عقیده‌ی بعضی از فقهای شیعه بیع و هبه و وقف زمینهای مفتوحه (اگر در حال فتح آباد بوده است) جایز نیست و بعضی گفته‌اند که میتوان این گونه زمینها را به تبع آثار و بناهائی که در آن احداث شده است خرید و فروش کرد یا بخشید یا وقف کرد؛

(۶) احیای اراضی موات زمینهای مفتوح عنوه بدون اذن امام جایز نیست و در حال غیبت امام جایز است و حکم آن نظیر حکم زمینهائی است که در حال فتح آباد بوده است.

مفتول[1] (maftul)، سیم یا میله‌ی فلزیِ معمولاً انعطاف‌پذیر و دارای مقطعی مستدیر. در ساختن سیم برق، فنر، تور و غیره به کار میرود. نمره یا شماره‌ی مفتول عدد معرف قطر آن است؛ و به ترتیب نزولی است، یعنی هرچه قطر مفتول بزرگتر باشد، شماره‌ی آن کوچکتر است؛ مفتول را از ۳۰۰۰ سال ق‌م میشناختند؛ و از قرن ۱۳م آن را از گذراندن میله‌های فلزی از سوراخ‌هائی که تدریجاً قطر آنها کاسته میشده به دست می‌آوردند.

مفتون، تخلص مفتون دنبلی.

مفتون دنبلی (maftune donboli). شهرت **عبدالرزاق بیگ** (beyg)، متخلص به **مفتون**، ۱۱۷۶–۱۲۴۳ هق، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی؛ مه خوی. در کودکی به شیراز رفت، و درین شهر از محضر شاعران و دانشمندان بهره‌مند شد. تا مرگ کریم خان زند در شیراز بود، و پس از آن به اصفهان رفت، و سرانجام از رجال دربار فتحعلی شاه قاجار شد. مفتون یکی از شاعران و نویسندگانی است که به سبک قدما باز گشته است، و در تغییر شیوه‌ی شعر و نثر در روزگار خویش تأثیر داشته. از آثارش مآثر سلطانیه (در تاریخ قاجاریه، چاپ تبریز، ۱۲۴۱ هق) و تحفة الاحرار و تسلیة الابرار است.

مفتی (mofti)، کسی که از روی مدارک و قواعدی که اصول استنباط احکام شرعی است حکمی به دست آورده اعلام میکند. نیز ← **فتوی**.

مفتی اعظم: ← امین‌الحسینی، حاج.

مفتی فلسطین: ← امین‌الحسینی، حاج.

مفرح: ← معجون.

مفرح القلوب، روزنامه: ← روزنامه.

مفرد (mofrad) یا **فرد** (fard) [عربی، = تنها، جمعش مفردات] یا تک‌بیت، بیتی آزاد (نه از قصیده‌ای یا غزلی و جز اینها)، و بتنهائی در معنی تمام، که دو مصراع آن بر یک قافیه باشند یا نباشند، مانند دو فرد زیر (سعدی)؛

از دست و زبان که بر آید
کز عهده‌ی شکرش به در آید.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
کاین ره که تو میروی به ترکستان است.

مفردات، در شعر: ← مفرد یا فرد.

مفردات ابن البیطار (mofradāte ebno l-baytār)، کتابی در داروها به نام کتاب الجامع لمفرداتِ الادویة و الاغذیه، از ابن البیطار، که به امر ملک صالح ایوبی تألیف شده است. در باره‌ی آن گفته‌اند که، اگرچه در آن تطویل و تکرار، و گاه اشتباه و نقص هست، جامعترین و سودمندترین کتب در نوع خود است، و بسیاری از اختلافات علمای اروپا را در تطبیق لغات یونانی و عربی حل کرده است. جمال‌الدین ابوالفضل محمد انصاری نامی (فت ۷۱۱ هق) آن را مختصر کرده است.

مفرغ[2] (mefraq)، آلیاژ مس، قلع، روی، فسفور، و گاهی دیگر عناصر به مقدار کم. گاهی نقره، آلومینیوم، روی یا سرب نیز، برای افزایش جلای فلزی، به آن می‌افزایند. از آلیاژ برنج سختتر و مقاومت آن بیشتر است. خاصیت مفرغ با نسبت درصد مس و قلع و با کم یا زیاد کردن مواد دیگر تغییر میکند. مثلاً، مفرغ آلومینیوم دارای قابلیت کشش زیاد است و در مقابل خوردگی مقاومت میکند؛ مفرغ سیلیسیوم برای ساختن سکه، مدال، و فلز توپ به کار میرود. مفرغ، به طور کلی، برای ریخته‌گری مناسب است، و در کارهای هنری و حکاکی مصرف دارد. مصریها، یونانیها، و رومیها آن را میشناختند و به کار میبردند. رنسانس ایتالیا، در قرن ۱۸م، با درهای مفرغی گیبرتی معروف است؛ در فرانسه نیز، در همان زمان ستونها و پایه‌های مفرغی متداول شد.

مفرغ، عصر: ← عصر مفرغ.

مفرغ توپ: ← فلز توپ.

مفروز (mafruz) [عربی، = جدا شده]، ملکی که سهام مالکان مشترک آن تحدید حدود و تفکیک شده باشد. نیز ← مشاع.

مفروق: ← تفریق، از اعمال ریاضی.

مفروق منه: ← تفریق، از اعمال ریاضی.

مفصل[3] (mafsel) یا **بند** (band)، در تشریح، محل پیوستگی دو یا چند استخوان. مفاصل را به متحرک، نیمه‌متحرک، و بیحرکت تقسیم میکنند. مفاصل متحرک آزادی حرکت را تأمین میکنند، و در آنها استخوانها با رشته‌های انعطاف‌پذیر بسیار محکمی موسوم به لیگامان (ligāmān؛ از فنس)، به یکدیگر مرتبط می‌شوند. مفاصل متحرک ممکن است از نوع "گلوله و کاسه" (مفصل‌بندی به توسط جسم مدوری که در حفره‌ای مدور جا دارد، و در نتیجه، حرکت در جمیع جهات را تا حدودی ممکن میسازد)، مانند مفاصل شانه و ورک (varak)؛ یا از نوع لولائی (مانند زانو) یا لغزشی (مثل مچ) باشد. مفاصل استخوانهای جمجمه بیحرکت هستند. مفاصل ستون فقرات، که فقط با حرکت محدودی سازگارند، نیمه‌متحرک هستند. از بیماریهای مفاصل میتوان **ورم مفصل**، روماتیسم، و نقرس را نام برد.

مفصل [المفصل]، ← قرآن، قسمت IV.

مفصل (mofassal)، کتابی در نحو به زبان عربی از زمخشری. کتاب در ۴ قسمت، در باب اسماء، افعال، حروف، و آنچه احوال آنها میان اسم و فعل و حرف مشترک است، تألیف شده. زمخشری سپس خود آن را مختصر کرده و الانموذج نامیده است. بر آن شروح بسیار نوشته‌اند که از آن جمله است شرح ابن حاجب به نام الایضاح.

مفضل ابن عمر: ← اهلیلجه.

مفضل ضبی (mofazzale zabbi) [ابوالعباس ابن محمد]، فت ۱۶۸؟ هق، نحوی و شاعر کوفی، صاحب المفضلیات (نیز ← مفضلیات). به کفاره‌ی هجوهائی که به دست خود از مردم نوشته بود قرآن مینوشت. نیز ← راوی.

مفضلیات (mofazzaliyyāt) یا **دیوان المفضلیات** (divāno l-'.-)، در تکمیل مقاله‌ی المفضلیات، مجموعه‌ای از اشعار شعرای عرب در عهد جاهلیت و اوایل اسلام، برگزیده‌ی مفضل ضبی در قرن ۲م هق، در مفضلیات ۱۲۶ شعر آمده است که اغلبش قصیده است، و بیشتر آن از شعرای عهد جاهلیت و از مخضرمین (← مخضرم) است. از ۶۷ شاعر که اشعارشان در این مجموعه ذکر شده است، ۲ تن مسیحی و ۶ تن از اصل مسلمانند. مفضل این مجموعه را برای یکی از شاگردان خود، مهدی (بعداً مهدی خلیفه‌ی عباسی)، ترتیب داده بود. مفضلیات، از جهت اشتمال آن بر اشعار قدیمیترین شعرای عرب، در تاریخ ادبیات عرب بسیار مهم است. این کتاب چندین بار چاپ شده است؛ بهترین آن چاپی است که در ۱۹۲۱ با شرح ابو محمد انباری، به اهتمام کارلوس یعقوب لایل، در بیروت به عمل آمده است. ترجمه‌ی انگلیسی آن در ۱۹۱۸ در آکسفرد به طبع رسیده است.

مفعول: ← حالات اسم.

مفکینگ[4] (mafəking)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶'۹۰۰)، لش ایالت کاپ، اتحادیه‌ی افریقای

(۱)wire (۲)bronze (۳)joint (۴)Mafeking

جنوبی؛ سابقاً مرکز اداری بجوانالند. مرکز تجارتی و خطوط آهن چراگاههای وسیع اطراف است. در جنگ بوئرها، نیروهای بریتانیائی تحت فرماندهی بیدن‌پاول در اکتبر ۱۸۹۹—مه ۱۹۰۰ در اینجا در محاصره‌ی بوئرها بودند.

مفلس، کسی که دارائی او برای پرداخت دیون وی کافی نباشد؛ کسی را که قاضی حکم به افلاس او بدهد، در اصطلاح فقهی، مفلس (mofallas) گویند. در قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی ایران مصوب ۱۳۲۹ هق افلاس محکوم علیه در موردی که قادر به پرداخت محکوم به نباشد پیشبینی شده بود. در قانون تسریع محاکمات مصوب تیر ۱۳۰۹ هش برای کسی که قادر به پرداخت محکوم به نبود اصطلاح "اعسار" (← معسر) به کار برده شد و او مکلف بود ظرف 10 روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه عرضحال اعسار بدهد و الا بازداشت میشد. قانون مزبور با تصویب قانون اعسار و افلاس مصوب ۲۵ آبان ۱۳۱۰ هش نسخ شده و به موجب این قانون معسر کسی بود که به واسطه‌ی عدم دسترسی به اموال و دارائی خود موقتاً قادر به تأدیه‌ی مخارج عدلیه یا محکوم به نباشد و مفلس به کسی گفته میشد که دارائی او برای پرداخت مخارج عدلیه یا بدهی او کافی نباشد. از تاجر عرضحال اعسار و افلاس پذیرفته نبود، و او مکلف بود که عرضحال توقف بدهد؛ و سرانجام به موجب قانون اعسار مصوب ۲۰ آذر ۱۳۱۳ هش قانون اعسار و افلاس نیز نسخ و در مورد غیر بازرگان در کلیه مواردی که قادر به پرداخت دیون خود و مخارج محاکمه نباشد، صفت اعسار جایگزین افلاس شد.

مفهوم (mafhum)، هر حکم خبری یا انشائی غیر مذکور که از قضیه و حکمی مذکور و ملفوظ به دست آید، و این به جهت خصوصیتی باشد که در حکم و قضیه‌ی مذکور موجود است. مثال حکم خبری، "اگر آب به اندازه‌ی کُر رسید چیزی آن را ناپاک نمیکند"؛ مفهوم این جمله آن است که "اگر آب به اندازه‌ی کر نرسد بعضی چیزها آن را ناپاک میکنند". جمله یا حکم نخستین چون مذکور و ملفوظ است معنی حاصل از لفظ آن را "منطوق" میگویند و جمله یا حکم دوم چون مذکور نیست، ولی به دنبال حکم نخستین از آن بر میآید "مفهوم" نامیده میشود. مثال حکم انشائی، "اگر فلان شخص را دیدی گرامیش بدار". این حکم منطوق جمله است و آنچه از آن مفهوم میشود این است که اگر او را ندیدی لازم نیست گرامیش بداری.

بحث در علم اصول روی این مسئله است که آیا جملات و احکامی نظیر آنچه ذکر شد مفهومی به دنبال دارند و میتوان آن مفاهیم را حجت و دلیل شرعی دانست یا نه؛ و چون بحث در باره‌ی فهم جمله‌ای از جمله‌ی دیگر است بحث لفظی و لغوی است نه استدلال عقلی. مفهوم را، اگر مضمونش در ایجاب و سلب موافق منطوق باشد، **مفهوم موافق** گویند و اگر در ایجاب و سلب با آن مخالف باشد **مفهوم مخالف** نامند. در جمله‌ی "با پدر و مادرت بلند حرف مزن" مفهومی هست و آن اینکه "به ایشان دشنام مده و به ایشان دست‌درازی مکن"، جمله‌ی دوم که "مفهوم" است مانند جمله‌ی نخستین "منطوق" و سلبی است و بنا بر این مفهوم موافق است. در جمله‌ی "دانشمندان بزرگان اجتماع هستند" مفهومی وجود دارد و آن اینکه "جهال برگزیدگان اجتماع نیستند"؛ جمله‌ی دوم که مفهوم است سلبی است در صورتی که جمله‌ی نخستین ایجابی است و بنابر این "مفهوم مخالف" جمله‌ی نخستین است.

مفهوم در علم اصول اقسامی دارد که از آن جمله است مفهوم شرط، مفهوم وصف، و مفهوم غایت.

مفهوم شرط. بحث در این باب در علم اصول بر این وجه است که اگر حکمی معلق و وابسته به شرطی شد آیا در صورت انتفاء آن شرط آن حکم نیز منتفی است یا نه. چون مسئله اصولی است و مربوط به استنباط احکام شرعی است مقصود انتفاء حکم شرعی از وجوب و حرمت و غیر آن است در صورت انتفاء شرط. اگر حکمی که معلق و وابسته به شرط است شخصی باشد بحث آن را در بر نمیگیرد زیرا انتفاء شخص و جزء مشروط به انتفاء شرط امری عقلی است و لزومی برای بحث ندارد. مثلاً اگر شخصی وصیت کند که اگر بمیرد ثلث مالش متعلق به فلان شخص است و آن شخص پیش از وصیت‌کننده بمیرد مسلماً ثلث وصیت‌کننده به کس دیگری تعلق نخواهد یافت.

پس بحث در مفهوم شرط آنجاست که حکم کلی باشد و برای حکم سنخ و نوعی موجود باشد، مثلاً وقتی چنین گفته شود: "اگر فلانی به دیدن تو آید احترامش کن"، مسئله این خواهد بود که آیا این مفهوم را دارد که اگر به دیدن تو نیامد (مثلاً جای دیگری او را دیدی) اکرامش مکن. در باره‌ی وجود مفهوم برای جمله‌ی شرطیه و عدم آن دلایل موافق و مخالفی موجود است. از دلایل موافقان مفهوم شرط یکی وجود لازمه و رابطه‌ای میان شرط و حکم مشروط است و بعضی حتی شرط را علت منحصره‌ی حکم مشروط دانسته‌اند. نفی‌کنندگان مفهوم شرط میگویند چه در شرع و چه در امور طبیعی برای هر امری ممکن است علتها و اسباب متعددی وجود داشته باشد، مانند حرارت که از منابع و اسباب مختلفی سرچشمه میگیرد، بنابر این اگر امری معلق و وابسته به شرطی شد نمی‌توان در صورت انتفاء شرط آن امر را منتفی دانست زیرا ممکن است به سبب شرط و علت دیگری غیر از آنچه در جمله یا قضیه ذکر شده باشد آن امر به وجود بیاید. تفصیل ادله و رد و اثبات هر کدام از آنها در کتب مفصل اصول ذکر شده است.

مفهوم وصف. بعضی از علمای اصولی مفهوم وصف را منکرند و بعضی آن را قبول دارند؛ در مثال "دانشمندان شایسته‌ی احترام هستند" اگر قائل به مفهوم شویم باید بگوئیم که "غیر دانشمندان شایسته‌ی احترام نیستند"؛ اگر تعلیق حکم بر وصف دلالت بر علیت وصف به حکم باشد، باید به مفهوم وصف قائل شد، ولی این امر از جهتِ خودِ وصف و ظاهر جمله نیست بلکه از جهت آن است که به دلیل دیگری وصف را علت حکم دانسته‌ایم.

مفهوم غایت. اگر حکمی معلق و وابسته به غایتی و انتهائی باشد آن را مفهوم غایت خوانند. اگر غایت قید حکم باشد مفهوم دارد و اگر قید موضوع باشد مفهوم ندارد. مثال: "وجوب روزه از بامداد تا غروب آفتاب است". در اینجا غایت "تا غروب آفتاب" قید وجوب روزه است، یعنی وجوب روزه تا آن وقت است، و بنا بر این مفهوم آن این است که از غروب آفتاب به بعد روزه واجب نیست. اما اگر گفته شود: "برو از تهران تا اصفهان" غایت قید موضوع است یعنی آنچه مورد نظر گوینده و دستور دهنده است رفتن از تهران تا اصفهان است و با رفتن به دورتر از اصفهان کاری ندارد و آن را منع نکرده است. مفهوم انواع دیگری از قبیل مفهوم لقب و مفهوم عدد و مفهوم استثناء دارد که در کتب مفصل اصول از آن بحث شده است.

مفهوم ایجابی: ← مفهوم.
مفهوم سلبی: ← مفهوم.
مفهوم شرط: ← مفهوم.
مفهوم غایت: ← مفهوم.
مفهوم مخالف: ← مفهوم.
مفهوم موافق: ← مفهوم.
مفهومنگاشت: ← صورتنگاشت.
مفهوم وصف: ← مفهوم.

مفیبوشت[1] (mafibušat) [عبری، = از بین بردن بتان]، پسر لنگ یوناتان که داود اراضی شاؤل را به او باز داد. داود به این ترتیب به عهد برادریی که با یوناتان بسته بود و فرزندان نشان را نیز شامل میشد، وفا کرد (۲ سموئیل ۴:۴؛ ۹؛ ۱.۱۶ و ۴؛ ۲۴.۱۹).

مفید، ابوعبدالله محمد ابن محمد ابن محمد ابن نعمان، معروف به **ابن المعلم** و مشهور به **شیخ مفید**، ۳۳۶ یا ۳۳۸—۴۱۳ هق، از علمای بزرگ شیعه در فقه و اصول و کلام و جدل؛ متولد عکبرا (okbarā)، در ده فرسخی بغداد. مخالفان به جهت حاضرجوابی و قدرت استدلال و توانائی او در نقض حجج و دلائل طرف از او بیم داشتند به طوری که خطیب بغدادی که از بزرگان علمای اهل سنت است پس از ذکر وفات او میگوید خداوند مردم را از دست او راحت و آسوده کرد، و یکی از علمای اهل سنت در بغداد به نام ابوالقاسم خَفّاف معروف به ابن النقیب پس از شنیدن خبر مرگ او خانه‌ی خود را زینت کرد و برای تهنیت و پذیرائی در خانه‌ی خود نشست. حتی وجه ملقب شدن او به مفید نیز بر اثر یکی از این حاضرجوابیها و قدرت او در نقض استدلال طرف مباحثه‌اش علی ابن عیسی رمانی (romāni) یا قاضی عبدالجبار معتزلی (← معتزله، قسمت IV) بوده است، که پس از مشاهده‌ی قدرت استدلال او وی را به لقب مفید ملقب ساخته است. در بغداد نزد اساتید شیعی، از جمله شیخ صدوق تحصیل کرد، و از شاگردان معروف او شریف رضی و سید مرتضی و شیخ طوسی بوده‌اند که این یکی کتاب تهذیب الاحکام را در شرح بر یکی از رساله‌های فقهی او نوشت. سید مرتضی در باب استدلالها و حاضرجوابیهای او کتابی تألیف کرده است. عده‌ی تألیفات او را حدود ۲۰۰ تألیف از رساله و

(1) Mephibosheth

کتاب نوشته‌اند که بیشتر آنها در رد عقاید مخالفان در امامت و جواب مسائلی است که از دور و نزدیک از او میپرسیده‌اند. در فقه و کلام نیز تألیفات متعدد دارد. از کتابهای معروف او المقنعه، الارکان فی دعائم الدین، الایضاح فی الامامه، و کتاب معروف الارشاد فی حجج الله علی العباد در شرح حال ائمه‌ی دوازده‌گانه و کتاب العیون و المحاسن است. از جمله‌ی کتابهای دیگر او رد کتاب العثمانیه‌ی جاحظ و نقض کتاب فضیلة المنزله است، و نیز در رد استاد خود شیخ صدوق رساله‌هائی دارد که در آن بر عقاید او در این باره که ماه رمضان همیشه سی روز است، و در باره‌ی جواز سهو حضرت رسول رد نوشته است. یکی از علل نفوذ فراوان او در بغداد حمایت عضدالدوله‌ی دیلمی پادشاه شیعی‌مذهب آن عصر از اوست که گویا نهایت احترام و تعظیم درباره‌ی او رعایت میکرده است. از امام زمان سه نامه به شیخ مفید نقل کرده‌اند که در آن سه نامه او را ستوده و از زحمات و فداکاریهای او در راه دین تقدیر کرده است. حتی مرثیه‌ای از امام زمان در باره‌ی شیخ مفید نقل کرده‌اند.

مفیستوفلس[1] (mefistofeles) تجسم شیطان در افسانه‌ی فاوست آلمانی.

مقابر قریش [مقابر القریش]: ← کاظمین.

مقابسات: ← ابوحیان توحیدی.

مقابله (moqabele)، در علم بدیع، همه یا بیشتر واژه‌های دو قرینه یا دو مصراع یا دو بیت را متناسب یکدیگر (با نسبت تضاد یا جز آن) آوردن، مانند (عثمان مختاری):

مخالفان تو مردود چون جواب خطا
موافقان تو مقبول چون سؤال سواب.

مقابله[2] (moqābele)، در نجوم، اصطلاحی برای بیان این کیفیت که اختلاف طول فلکی یا اختلاف بعد دو جرم آسمانی درست ۱۸۰° است. بنا بر این، در مقابله‌ی طولی، دو جرم و زمین در سطحی عمود بر مدار زمین و آن دو جرم در دو طرف متقابل زمین واقعند؛ در مقابله‌ی بُعدی، دو جرم و زمین به شکل مشابهی در سطحی عمود بر استوای فلکی قرار دارند. بیشتر مورد استعمال این اصطلاح در مورد دو جرم خورشید و ماه است. عطارد و زهره، بدان جهت که مدارهای آنها در داخل مدار زمین واقع است، هرگز مقابله پیدا نمیکنند. هنگامی که ماه به حالت بدر است، با خورشید مقابله‌ی طولی دارد. بهترین وقت برای رصد یک سیاره‌ی علوی هنگامی است که آن سیاره در مقابله یا نزدیک به آن است، زیرا در نزدیکترین فاصله‌ی زمین قرار دارد.

مقاتل، کتب (kotobe maqātel) یا **کتب مقتل** (maqtal) [عربی، ← کشتار]، عنوان عمومی کتابهائی که در شرح کیفیت کشته شدن ائمه و شهدای بزرگ شیعه است، و همچنین مطلق کتابهائی که موضوع آنها بیان چگونگی کشته شدن یک یا چند تن از مشاهیر است. در بین تألیفات مورخین قدیم اسلامی، کتابهائی با عنوان مقتل وجود داشته است که نام بعضی از آنها در فهرست ابن الندیم آمده است؛ از آن جمله است مقتل علی رضی‌الله عنه؛ مقتل حجر ابن عدی؛ مقتل عثمان؛ مقتل الحسین علیه السلام (جملگی منسوب به ابومخنف الازدی)؛ مقتل‌الحسن (از واقدی)؛ مقتل عثمان (از مدائنی)؛ مقتل‌الحسین ابن علی و مقتل حجر ابن عدی (از نصر ابن مزاحم کوفی). غالب این کتب جزء مآخذ مورخین ادوار بعد مثل یعقوبی، ابوحنیفه‌ی دینوری، طبری، و ابن اثیر واقع شده است.

در بین کتابهائی که مخصوصاً با عنوان مقاتل (به صیغه‌ی جمع) مشهور شده است مقاتل الطالبیین (یا مقاتل آل ابی طالب)، تألیف ابوالفرج اصفهانی، در خور ذکر است. درین کتاب مؤلف، که با وجود انتساب به خاندان اموی تمایلات شیعی داشته است، کسانی را که از اولاد ابی طالب کشته شده‌اند از عهد پیغمبر تا زمان تألیف کتاب (۳۱۳ هق) نام برده است و احوال آنها را بیان کرده. بعدها کتابهائی را که در شرح کیفیت قتل ائمه، و خاصه متضمن وقایع کربلا، بوده است توسعاً به عنوان مقاتل خوانده‌اند، اگرچه بسیاری از آنها عنوانهای دیگر غیر از عنوان مقتل و مقاتل داشته است. نیز ← روضة الشهداء.

مقاتل ابن سلیمان مروزی (moqātele 'bne soleymāne marvazi)، ف ۱۵۰ هق، مفسر و محدث معروف. در باره‌ی مقام و شخصیت او اختلاف نظر بسیار است، گروهی او را از جاعلان حدیث شمرده‌اند، و بعضی گفته‌اند که وی در تفسیر قرآن از آراء یهود و نصارا کومک گرفته، و بعضی دیگر او را در شمار مفسران بزرگ آورده‌اند، و از امام شافعی روایت کرده‌اند که گفته است مردم روزی‌خوار (عیال) سه تن میباشند: در تفسیر روزی‌خوار مقاتل ابن سلیمان، و در شعر روزی‌خوار زهیر ابن ابی سلمی، و در کلام روزی‌خوار ابو حنیفه.

مقاتل از بلخ به بصره رفت، و از آنجا به بغداد، و در بغداد به علم حدیث پرداخت، و در کار تفسیر قرآن شهرت بسیار یافت، و کتاب تفسیر کبیر را تألیف کرد. از آثار دیگرش کتابهای متشابه القرآن، الناسخ و المنسوخ، الرد علی القدریه، و القراآت را نیز نام برده‌اند. در بصره در گذشت.

مقارنه[3] (moqārene)، در نجوم، واقع شدن زمین و دو جرم فلکی (احیاناً یک جرم فلکی و یک نقطه) بر یک امتداد چنانکه زمین نسبت به آن دو جرم در یک طرف باشد. در این حالت گویند جرم تحتانی نسبت به جرم فوقانی

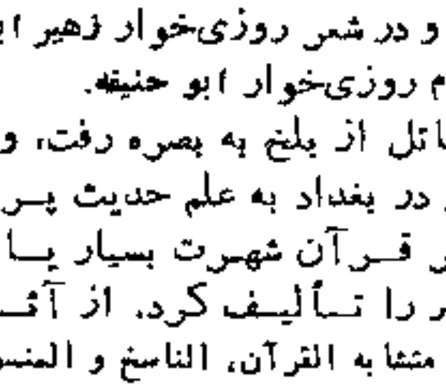

در قران (qerān) است. لفظ مقارنه به طور مطلق اطلاق میشود به مقارنه‌ی خورشید و یکی از اجرام منظومه‌ی شمسی (شکل). مثلاً، در هنگام محاق، ماه و خورشید در مقارنه‌اند، یا ماه در مقارنه یا در قران است. اگر جرم سوم بین زمین و خورشید واقع شود مقارنه را مقارنه‌ی سفلی و الا مقارنه‌ی علیا گویند. سیارات سفلی (عطارد و زهره) در هر دوره‌ی نجومی یک مقارنه‌ی علیا و یک مقارنه‌ی سفلی دارند؛ سیارات علوی مقارنه‌ی سفلی ندارند. مقارنه‌ی خورشید را با ماه اجتماع و با یک سیاره اختراق آن سیاره گویند. مجاسده‌ی (mojāsede) خورشید یا سیاره مقارنه‌ی آن است با یکی از عقدتین ماه.

مقاصد (maqāsed) یا **مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین**، کتابی در علم کلام از سعدالدین تفتازانی که در ۷۸۴ هق تألیف آن به پایان رسید. خود تفتازانی شرح جامعی بر آن نوشت (۷۹۱ هق) و دیگران نیز شرحهائی بر آن نوشته‌اند.

مقاصد الادوار: ← عبدالقادر ابن غیبی.

مقاصد الالحان: ← عبدالقادر ابن غیبی.

مقاصد الفلاسفه: ←غزالی (امام محمد).

مقاطع: ← مقطع.

مقاطعه برای وصول مالیات[4]، طرز جمع‌آوری مالیات به وسیله‌ی کسانی که این کار را از دولت‌ها مقاطعه میکردند. در قدیم دولتها جمع‌آوری مالیات کشور را به عده‌ای مقاطعه‌کار اجاره می‌دادند، به این طریق که مقاطعه‌کار هر سال مبلغی یکجا به دولت میپرداخت، و از مالیات‌دهندگان مبلغ زیادتری میگرفت. این طریق اخذ مالیات از زمان بسیار قدیم در اغلب کشورها مرسوم بود، و در قرن ۱۸م در اروپا اهمیت بسزائی یافت، و مقاطعه‌کاران ازین طریق ثروت هنگفتی به دست میآوردند. در فرانسه، اغلب این اشخاص به اجحاف و زورگوئی معروف شده بودند، و مردم دل خونی از آنها داشتند (در زمان انقلاب کبیر فرانسه، ۳۰ نفر آنها به دست مردم کشته شدند). در ایران، در زمان استبداد، حکام و فرمانداران، که مأمور وصول مالیات بودند، مبلغ معینی را تعهد میکردند که به دولت بپردازند، و بعد، مبلغ زیادتری که بسته به انصاف و قدرت آنان بود از مؤدیان مالیاتی وصول می‌کردند. بعضی اوقات تعیین حکام منوط به مبلغی اضافی بود که آنان تعهد پرداخت آن را میکردند، و مبلغ اضافی را تفاوت عمل مینامیدند. بعضی از عوارض، مانند حقوق گمرکی و غیره هم به مقاطعه واگذار میشد، و مقاطعه‌کاران استفاده‌های سرشاری از آن میکردند.

مقالات: ← مقاله، در اصطلاح کلام.

مقالات الاسلامیین: ← اشعری، ابوالحسن.

مقالات شمس (maqālāte šams)، مجموعه‌ی سخنان شمس تبریزی که در دوران اقامت او در قونیه، توسط مریدان و خاصان وی یادداشت شده است. این سخنان که در اوضاع و احوال گوناگون و در برخورد با وقایع و اشخاص مختلف بر زبان شمس رفته، و به صورتی درهم و آشفته از او باز مانده، از چند جهت دارای اهمیت است، (۱) از نظر ادبی نمونه‌ی نثری خوشاهنگ و شیوا و بلیغ است؛ (۲) حاوی اطلاعاتی

(۱)Mephistopheles (۲)opposition (۳)conjonction (۴)farming

بینظیر از روابط شورانگیز عرفانی میان وی و مولانا جلال‌الدین رومی است؛ و (۳) مینماید که مولانا در بیان دقایق عرفانی و نقل حکایات و تمثیلات به سخنان شمس نظر داشته است. نسخه‌های خطی مقالات شمس ــ که برخی از آنها در حیات وی نوشته شده ــ در کتابخانه‌های ترکیه موجود است. در ترکیه و ایران چاپ شده، و اخیراً دفتر اول آن به صورتی منقح در سلسله‌ی انتشارات دانشگاه صنعتی تهران به چاپ رسیده است (۱۳۵۷ هش).

مقالصه یا **مقلاصیه**، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت X.

مقاله (maqāla)، جمع آن مقالات، در اصطلاح ملل و نحل اسلامی، اقوال و عقاید و آرائی که در مباحث و مسائل کلامی از طرف صاحبنظران مختلف اظهار شده است؛ اصل آن از قول به معنی رأی و اعتقاد است. در مفهوم وسیعتر، مقاله به معنی مذهب و نحله‌ی خاص نیز استعمال شده است، و نه فقط در قول و رأی خاص در یک مسئله. بعضی از کتب قدیم که در شرح مذاهب و ملل و نحل اسلامی است به نام مقالات خوانده شده است مانند مقالات زرقان معتزلی و شرح آن از ابوالقاسم کعبی، کتاب المقالات فی اصول الدیانات تألیف ابوالحسن مسعودی، و کتاب مقالات الاسلامیین تألیف ابوالحسن اشعری.

مقالة فی اسباب حدوث الحروف و مخارجها: ← اسباب حدوث الحروف.

مقالة فی الحصی المتولد فی الکلی و المثانی: ← رازی.

مقالة فی النبض: ← النبض.

مقام، در اصطلاح صوفیه، ← مقامات.

مقام[1] (maqām) یا **مد** (mod؛ فنس)، در موسیقی، هرگونه آرایشی از فواصل (← فاصله) یک گام. بر مبنای هر یک از نتها، تعداد فراوانی مقام امکانپذیر است، که بعضی از آنها در شکل نشان داده شده است، (۱) "مقام دوریائی"؛ (۲) "مقام فریگیائی"؛ (۳) "مقام ماژور" (معمولاً معروف به گام ماژور)، (۴) "مقام مینور" (معمولاً معروف به گام مینور)؛ (۵) مقام چهارگاه؛ و (۶) مقام تودی (todi) در موسیقی هندی (هندی ــ راگا). علاوه بر آرایشی از فواصل، یک یا بیشتر از اصواتی که یک مقام را تشکیل میدهند وظایف مخصوصی به عهده دارند. مثلاً در مقامهای موسیقی غربی معمولاً به اولین نت گام مقام تونیک (tonik) گفته میشود و نقش پایان‌دهنده‌ی موسیقی را به عهده دارد؛ یا نت هفتم مقام، چنانچه با تونیک فقط نیمپرده فاصله داشته باشد، محسوس خوانده میشود و تمایلش به این است که به روی نت تونیک حمل شود، و غیره. در مقامهای ایرانی نیز این گونه وظایف را بعضی نتها به عهده دارند. مثلاً نت فینالیس یا پایان وجود دارد، نت ایشت برای توقفهای فرعی به کار برده می‌شود، نت نمایان آن است که بیشتر خودنمائی میکند، و غیره.

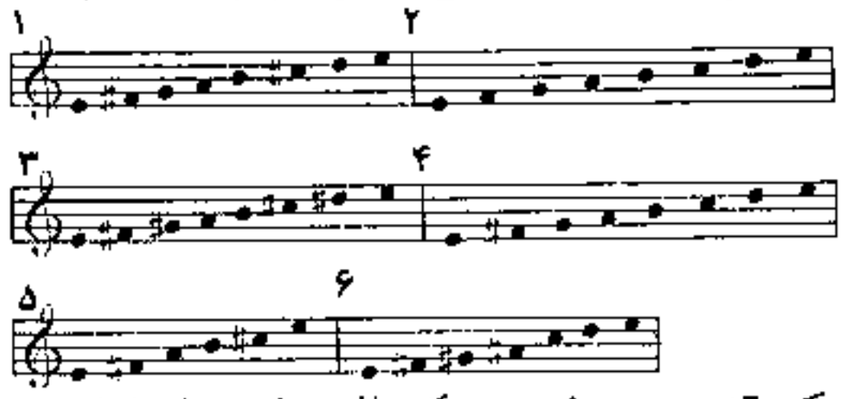

مقام ابراهیم: ← کعبه، قسمت II.

مقامات (maqāmāt) [عربی؛ جمع مقامه (← مجلس)] در ادبیات عرب، به داستانهای کوتاهی گفته میشود که مشتمل بر یک حادثه باشد و به قصد سرگرمی شنوندگان و گاه پند و اندرز، با عباراتی مسجع (← سجع) و مقفی (← قافیه) پرداخته شده باشد. از مقامه‌نویسان معروف عرب بدیع‌الزمان همدانی و حریری و زمخشری و یازجی، و در زبان فارسی قاضی حمیدالدین بلخی است که کتابش را مقامات حمیدی گویند.

مقامات، در نجوم، ← سیارات، قسمت III.

مقامات (maqāmāt) [مفرد آن مقام]، نزد صوفیه، مراتب و مراحل روحانی، که به سبب تکرار و توالی احوال برای سالک حاصل می‌شود، و سالک در آن مرتبه استقرار مییابد تا آنکه عروض احوال باز تدریجاً او را از مقام ادنی به مقام اعلی کشد. بدین گونه، نزد صوفیه، نه مقامات از احوال جدا هستند نه احوال از مقامات؛ الا آنکه یک چیز را بعضی حال خوانند و بعضی مقام، و در حقیقت، مقامات در آغاز چیزی جز احوال نیستند که، به سبب توالی و استمرار، آن احوال ثبات و دوام یافته‌اند و به مقام تبدیل شده‌اند. پس حال عبارت از معنائی است که بدون تعمّد و بدون سعی و کسب بر دل سالک وارد میشود، و دائم نیست، مثل قبض، بسط، شوق، و حزن؛ اما تکرار آنها که به سعی ممکن هست منتهی میشود به اینکه آن احوال برای سالک ثابت و دائم میشود. پس، به قول صوفیه، احوال مواهب‌اند، و مقامات مکاسب. آنکه صاحب مقام است در آن مرتبه که دارد متمکن است، و آنکه صاحب حال است در مسیر ترقی است. اما تا وقتی که سالک از یک مقام فروتر به یک مقام بالاتر نقل نکند در مقام فروتر کامل نمیشود، و کمال او در هر مقام وقتی دست میدهد که بتواند از مقام بالاتر به آن مقام خویش نگاه کند.

مقامات العارفین: ← قاسم انوار.

مقامات حریری (maqāmāte hariri)، کتابی از قاسم ابن علی بصری ملقب به حریری که عمده‌ی شهرت او به همین کتاب است. حریری این کتاب را به تقلید از مقامات بدیع الزمان همدانی تألیف کرده است. اساس تألیف این کتاب بر گفته‌های منتسب به دو شخص بنا شده است، یکی به نام حارث ابن همام که راوی است، و دیگری ابوزید سروجی که گدای بسیار زبان‌آوری است که میداند چگونه با زبان چرب و نرم خود مردمان را فریفته‌ی خود کند و کیسه‌های آنان را تهی سازد. مشتمل بر پنجاه مقاله است که هر یک نام خاص دارد، و از آن جهت که مشتمل بر لغات و ترکیبات نامأنوس و صنایع بدیعی است، به عنوان کتاب درسی ادب عربی مورد رجوع فراوان بوده، و شرحهای متعدد بر آن نوشته‌اند و حتی به زبانهای اروپائی نیز ترجمه شده است، دوساسی خاورشناس آن را با حواشی و تعلیقات مهمی به چاپ رسانید.

مقامات حمیدی (maqāmāte hamidi)، اثری از قاضی حمیدالدین بلخی، به تقلید از مقامه‌نویسی عربی. قاضی حمیدالدین درین کتاب، به پیروی از حریری و بدیع الزمان همدانی، کتاب مقاماتی به زبان فارسی پرداخته، و در هر مقامه (← مقامات در ادبیات عرب) حکایتی را با سجع و قافیه و تکلف تمام، یا آمیختن شعرهای فارسی و عربی و مثالها و آیه‌ها، بیان کرده است، و بعضی ازین حکایتها به تمامی ترجمه‌ی یکی از مقامه‌های عربی حریری یا بدیع الزمان است. یک قرن بعد سعدی این فن را با روح زبان فارسی تطبیق داد، و اصلاحات لازم در آن به عمل آورد، و شاهکار کتابهای نثر فارسی، **گلستان**، را نگاشت.

مقامات طیور: ← منطق الطیر.

مقامات و احوال: ← مقامات، نزد صوفیه؛ ذوالنون مصری.

مقامع الفضل، کتاب، ← محمد علی کرمانشاهی.

مقامه (maqāma)، ← مقامات، در ادبیات عرب.

مقاومت[2]، در برق، اندازه‌ی مخالفت اجسام هادی با عبور جریان برق از آنها، که مانند اصطکاک است، و در نتیجه‌ی آن قسمتی از انرژی برق تبدیل به حرارت میشود. واحد سنجش آن اهم است. مقاومت یک جسم مربوط به جنس و دمای آن است. مقاومت یک سیم به نسبت مستقیم طول و به نسبت عکس سطح مقطع آن تغییر میکند. بستگی مقاومت با ولتاژ بر طبق ← قانون اهم است. مقدار انرژی (بر حسب ژول) که در یک مقاومت به حرارت تبدیل میشود مساوی حاصلضرب مقاومت (بر حسب اهم) در مجذور شدت جریان (بر حسب آمپر) در زمان (بر حسب ثانیه) عبور جریان است. نیز ← رلوستا؛ ویتستون، پل.

مقاومت، ضریب: ← مقاومت مخصوص.

مقاومت ظاهری، در جریان متناوب، ← ممانعت.

مقاومتگونه، در جریان متناوب، ← ممانعت یا مقاومت ظاهری.

مقاومت مخصوص[3] یا **ضریب مقاومت**[4]، مقاومتی که استوانه‌ای از یک جسم (به ارتفاع واحد طول یا سطح قاعده‌ای برابر واحد سطح) در برابر عبور جریان برق نشان میدهد. معمولاً آن را با حرف یونانی ρ نمایش میدهند، و بر حسب اهم سانتیمتر یا میکروهم سانتیمتر بیان میکنند.

مقاومت مصالح[5]، در مهندسی، محاسبه‌ی مقاومت فولاد، چوب، بتون، و دیگر مصالح ساختمانی در برابر تلاش و دگروشی (← کشانی، قسمت I). جسمی را نسبت به تلاشی که بر آن وارد میشود کشسان گویند هرگاه با رفع تأثیر تلاش بر آن، دگروشی خود را از دست بدهد. حد کشسانی بیشینه‌ی تلاشی است که جسم میتواند تحمل کند و باز به شکل اولیه‌ی خود باز گردد. هنگام محاسبه‌ی ابعاد لازم مصالح برای مورد استفاده‌ی

(۱) mode (۲) resistance (۳) specific resistance (۴) resistivity (۵) strength of materials

خاص تلاشهای مؤثری را که برای مقاومتهای نهائی، یا حد کشانی، لازم است بر عاملی به نام "عامل ایمنی" تقسیم میکنند. در آزمایشگاهها، مصالح اغلب "برای خراب شدن مورد آزمایش [تست] قرار داده میشوند". بدین منظور، مصالح را تحت تأثیر نیروئی بیش از نیروی لازم برای رسیدن به حد کشانی قرار میدهند، و تغییر شکل جسم را تا یک میلیونم اینچ اندازه میگیرند. تستهای ستاتیک برای تعیین حد کشانی، قابلیت مفتول شدن، سختی، و واکنش در مقابل تغییر دما به کار میرود. تستهای دینامیک تستهائی است که در آنها مصالح تحت تأثیر توأم عواملی همچون ضربه، ارتعاش، تغییر بار، و خستگی قرار داده میشود. برای تست مصالح از نور قطبیده، اشعه‌ی ایکس، میکروسکوپ، امواج اولتراسونیک، و غیره استفاده میشود.

مقاومت هوا، مقاومتی که هوا در مقابل جسمی که در آن متحرک است نشان میدهد. ثابت شده است که این مقاومت (R) با سطح مقطع جسم در امتداد عمود بر جهت حرکت (S)، با مجذور سرعت آن (V^2)، و با جرم هوای هم‌حجم با جسم (a) بستگی دارد، و با فورمول

$$R=K.a.S.V^2$$

نمایش داده میشود، که در آن K ضریبی است که تنها وابسته به شکل جسم است. در شکل اندازه‌های مختلف K برای اجسام مختلف نشان داده شده است.

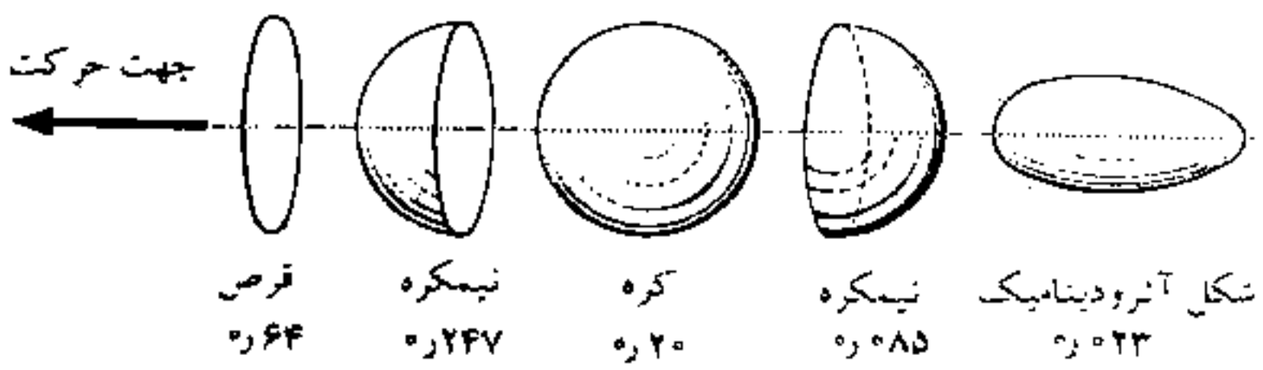

هرچه سطح جسم ساقطشونده زیادتر باشد، زودتر مقاومت هوا به حدی میرسد که با وزن جسم مساوی شود و از آن پس جسم با سرعت یکنواخت چنان سقوط میکند که در برخورد آن به زمین آسیبی به آن نمیرسد؛ چتر نجات بر همین اصل مبتنی است.

مقبره، بنائی که بر سر قبر سازند. بعضی مقابر در ایران، که جنبه‌ی تاریخی یا هنری دارند، عبارتند از مقابر استر و مردخای، بابا افضل، بابا رکن‌الدین، بابا طاهر عریان، بابا قاسم، بابا لقمان، بایزید بسطامی، چلبی اغلی، چهل دختران، حمدالله مستوفی، خواجه ربیع، دوازده امام، سه سید، سید رکن‌الدین، شمس طبرسی، شیخ جبرائیل، شیخ حیدر، طاووس، علاءالدین، مادر هلاکو، ملا حسن شیرازی، ملکشاه و نظام‌الملک، میر شمس‌الدین، ناصر الحق.

برای اطلاع بیشتر به جزء دوم اسم مقبره (که مذکور شد) رجوع کنید (مثلاً برای مقبره‌ی بابا طاهر عریان ← بابا طاهر عریان، مقبره‌ی).

مقبره‌ی شیخ سلیم چشتی: ← فتحپور سیکری.

مقبوض (maqbuz)، در علم عروض: ← قبض.

مقتات: ← فروردگان.

مقتدر (moqtader) شهرت **ابوالفضل جعفر**، ملقب به **المقتدر بالله**، ۲۸۲–۳۲۰ هق، ۱۸مین خلیفه‌ی عباسی، پسر معتضد خلیفه‌ی (۲۹۵–۳۲۰ هق) عباسی، پس معتضد عباسی. به سن ۱۳ سالگی، پس از مرگ برادرش مکتفی، به خلافت نشست، و تا آن زمان هیچ کس در این سن به خلافت ننشسته بود. مادر او کنیزکی بود به نام شغب (šaqab)، و همین زن در مدت ح ۲۵ سالی که خلافت مقتدر طول کشید دست اندر کار بود و در امور مهم مملکتی مداخله میکرد، و همو بود که خزانه‌ی عظیم دولت عباسی را، که به هنگام مرگ مکتفی و جلوس مقتدر ح ۱۵ میلیون دینار در آن بود، به باد داد. خود مقتدر، که جوانی بیتجربه و ناقص‌رأی و مسرف بود، در اتلاف اموال دولتی دست کم از مادرش نداشت، و چنانکه نوشته‌اند در طی خلافت خود ح ۸۰ میلیون دینار تلف کرد. ایام خلافت مقتدر از دوره‌های تیره و اسفناک خلافت عباسی است. دشمنان خلافت از هر سو نیرو گرفته بودند و دستگاه خلافت با آنهمه ثروت و افراد جنگی از عهده‌ی خواباندن این شورشها بر نیامد. قرامطه در عراق قدرت پیدا کردند، اسفار ابن شیرویه و مرداویج در ایران سر از اطاعت خلیفه بیرون کردند، یوسف ابن ابی الساج، والی آذربایجان، و حمدانیان در موصل به دستورهای خلافت اهمیت چندان نمیدادند. فاطمیان بر افریقای شمالی چیره شده بودند و مصر را تهدید میکردند. وزرا و عمال خائن به اموال دولتی ظلم و خیانت و دزدی را به حد افراط رسانده بودند. گاهی وزیری که معزول میشد به دست وزیر تازه، که طبعاً دشمن او بود، سپرده میشد و انواع تحقیرها و شکنجه‌ها و توهینها در حق او به عمل میآمد، و شگفت آنکه پس از چندی وزیر معزول توهین‌دیده دوباره به وزارت میرسید و وزیر سابق گرفتار و به دست وزیر تازه سپرده میشد؛ چنانکه ابن فرات ۳ بار به وزارت رسید و سرانجام او و پسرش محسن (mohassen) به وضع فجیعی کشته شدند. کار ضعف خلافت و آشفتگی به جائی رسیده بود که یکی از کنیزکان مادر مقتدر در دیوان مظالم مینشست و وزیر و قضاة و فقها در خدمت او حاضر میشدند. برای اولین‌بار در تاریخ اسلام، در زمان مقتدر در ۳۱۷ هق، عمل حج اصلاً صورت نگرفت زیرا سلیمان قرمطی در موسم حج وارد مکه شد و حاجیان را، در حالی که مشغول اقامه‌ی مراسم حج بودند، به قتل رسانید، و تمام نفائس و گنجینه‌های کعبه را غارت کرد و حجر الاسود را از جای خود کند و با خود برد. شهر بغداد دوچار ناامنی و آشفتگی بود و به سبب تسلط قرامطه بر راهها خواربار و مایحتاج مردم نمیرسید و قیمتها بالا میرفت، و همین امر سبب شورشها و نارضائیها میشد. موقعیت خود مقتدر دو بار به خطر افتاد. یکی در ۲۹۶ هق، یعنی سال دوم خلافت او در ماه ربیع الاول، که عده‌ای از سران و بزرگان به بهانه‌ی اینکه مقتدر کودکی بیش نیست او را از خلافت خلع کردند و به ابن المعتز که از افراد برجسته و فاضل و شاعر خاندان عباسی بود بیعت کردند، ولی خلافت او یک روز بیش طول نکشید و هواخواهان مقتدر اطرافیان خلیفه‌ی تازه را فراری کردند و خود ابن المعتز را گرفتند و کشتند و مقتدر را دوباره به خلافت رساندند. بار دوم در ۳۱۷ هق بود که باز جمعی از سران سپاه مقتدر را از خلافت خلع کردند و محمد ابن معتضد را به خلافت برداشتند و به او لقب القاهر بالله دادند، اما پس از چند روز پیادگان مَصافیه که دسته‌ای از سپاهیان بودند بر نازوک که عامل اصلی خلع مقتدر بود بشوریدند و او را کشتند و مقتدر را دوباره بر سر کار آوردند. در ۳۱۹ هق مونس مظفر، یکی از سران بزرگ سپاه، که در توطئه‌ها و دسائس درباری همیشه دست داشت، از مقتدر رنجیده با اعوان و اطرافیان خود از بغداد بیرون رفت و موصل را از حمدانیان گرفت، و چون خود را به حد کفایت توانا دید روی به بغداد نهاد. مقتدر، شخصاً، در حالی که برده‌ی معروف پیغمبر را به تن کرده بود و فقها و قاریان قرآن او را احاطه کرده بودند برای جنگ با مونس خادم از بغداد بیرون آمد ولی در جنگی که در گرفت سپاه مونس بر سپاه خلیفه غالب آمد و مقتدر کشته شد (چهارشنبه ۲۷ شوال ۳۲۰ هق). مدت خلافت او نزدیک به ۲۵ سال بود.

مقتدر بالله [المقتدر بالله]، ۱۸مین خلیفه‌ی عباسی، ← مقتدر.

مقتدی (moqtadi)، شهرت **ابوالقاسم عبدالله**، ملقب به **المقتدی بامرالله**، ۴۴۹–۴۸۷ هق، ۲۷مین خلیفه‌ی (۴۶۷–۴۸۷ هق) عباسی. پدر او ذخیرةالدین ابوالعباس محمد پسر قائم خلیفه‌ی عباسی بود و در زمان حیات قائم وفات یافت. قائم فرزند دیگری نداشت، و به همین جهت اطرافیان خلیفه در اضطراب افتادند زیرا از خاندان عباسیان کسی که لایق خلافت باشد وجود نداشت، و افراد خاندان عباسی، باآنکه فراوان بودند، جزء عامه‌ی مردم درآمده بودند و با افراد بآزادی آمیزش داشتند. یکی از کنیزکان ذخیرةالدین به نام ارجوان (orjovān) گفت که از پسر خلیفه آبستن است، و پس از ۶ ماه فرزندی به نام عبدالله زاد که بعدها مقتدی بامرالله لقب یافت. مقتدی در فتنه‌ی بساسیری، که خلیفه قائم مجبور شد از بغداد فرار کند، ۴-ساله بود. پس از آنکه مقتدی به سن بلوغ رسید، از طرف جدش قائم به مقام ولایت عهد رسید. قائم شب پنجشنبه ۱۳ شعبان ۴۶۷ هق وفات یافت، و فردای آن روز بزرگان بغداد، از جمله فخرالدوله ابن جهیر (johayr) وزیر قائم و مؤیدالملک پسر نظام‌الملک وزیر ملکشاه و قضاة و فقها به مقتدی بیعت کردند، و او بر طبق وصیت پدرش فخرالدوله ابن جهیر را در وزارت نگاه داشت و پسر فخرالدوله را با هدایای فراوان پیش ملکشاه فرستاد تا از او بیعت بگیرد. در ۴۷۴ هق مقتدی وزیر خود فخرالدوله ابن جهیر را برای خواستگاری دختر ملکشاه به اصفهان فرستاد. زن ملکشاه ابتدا به این وصلت راضی نمیشد، ولی سرانجام به آن

رضایت داد، این دختر را در ۴۸۰ هق، یعنی ۶ سال پس از خواستگاری، با ۱۳۰ شتر جهیزیه، که زنگوله‌های طلا و نقره داشتند به بغداد فرستادند. این ازدواج با خوشبختی مقرون نبود، زیرا خلیفه چندان رغبتی به او نشان نداد و در ۴۸۱ هق دستور داد که همه‌ی افراد ترک را که با این دختر در دارالخلافه بودند بیرون کنند، و در ۴۸۲ هق، چون دختر ملکشاه از بد رفتاری مقتدی به او شکایت کرد، ملکشاه کس پیش خلیفه فرستاد و به زور دختر خود را فرا خواند.

در زمان مقتدی حاکم و فرمانروای حقیقی ملکشاه سلجوقی بود، اما احترام معنوی خلافت در سراسر ممالک زیر حکومت سلجوقی بسیار بالا رفته بود و با دوران آل بویه هیچ طرف مقایسه نبود. ملکشاه و وزیرش نظام‌الملک نهایت حرمت را در باره‌ی خلیفه به جا میآوردند، چنانکه در ۴۷۵ هق که خلیفه شیخ ابواسحاق شیرازی فقیه مشهور را برای شکایت از رفتار ابوالفتح، عمید عراق، که در حقیقت نایب ملکشاه در بغداد بود، نزد ملکشاه فرستاد، بیدرنگ خواهش خلافت پذیرفته شد و عمید عراق با خواری از کار خود معزول شد. در ۴۷۹ هق که سلطان ملکشاه وارد بغداد شد خلیفه کار "بلاد و عباد" (ممالک و زیردستان) را به او سپرد و ملکشاه خواست که دست خلیفه را ببوسد ولی خلیفه اجازه نداد و فقط انگشتری خود را به او داد تا ببوسد. مقتدی روز شنبه ۱۵ محرم ۴۸۷ هق به سکته وفات یافت و بعضی میگویند مسموم شد. در زمان او بغداد نسبةً آرام بود و جز زد و خوردها و مناقشات میان مذاهب مختلف فتنه و آشوب مهمی روی نمیداد و بسیاری از محله‌های بغداد در زمان او آبادی خود را باز یافت. به دستور خلیفه زنان آوازخوان و روسپیان را از بغداد بیرون کردند و کبوتربازی را ممنوع ساخته از ریختن فاضلاب خانه‌ها به دجله جلوگیری کردند. او را مردی قوی‌النفس و بلندهمت و از مردان بزرگ خاندان عباسی شمرده‌اند.

مقتدی بامرالله [المقتدی بامرالله]، ۲۷مین خلیفه‌ی عباسی، ← مقتدی.

مقتضب، در اصطلاح شعری، ← محدود.

مقتضب، بحر (moqtazab؛ عربی، = بریده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار دو (غالباً) یا چهار بار فاعلات مفتعلن (از اصل مفعولات مستفعلن به زحاف طی) پدید آید (← پایه؛ دایره)، مانند (نقل از المعجم)؛

ترک خوب روی مرا
گو چرا نه خوش منشی
_UU_/U_U_
_UU_/U_U_

مقتفی (moqtafi)، شهرت **ابوعبدالله محمد** (و به روایتی **حسین**)، ملقب به **المقتفی لامرالله**، ۱۲ ربیع الآخر ۴۸۹–۲ ربیع الاول ۵۵۵ هق، ۳۱مین خلیفه‌ی (۵۳۰–۵۵۵ هق) عباسی، پسر مستظهر. در ۵۳۰ هق که سلطان مسعود (پسر محمد ابن ملکشاه) سلجوقی وارد بغداد شد، راشد خلیفه‌ی عباسی به عمادالدین زنگی پناه برد و با او به سوی موصل روانه شد. اعیان و ارباب مناصب بغداد از راشد دل خوشی نداشتند و سلطان مسعود نیز با او میانه‌ای نداشت. و به همین جهت از فقها فتوی خواستند، و به موجب فتوای قاضی حکم خلع او را صادر کردند. سلطان مسعود پس از آن، به صوابدید وزیر و دیگر بزرگان، ابوعبدالله محمد پسر مستظهر را که عموی راشد بود به خلافت بر داشت (۱۸ ذیحجه‌ی ۵۳۰ هق) و به او لقب المقتفی لامرالله داد. در رجب ۵۳۱ هق مقتفی فاطمه خاتون خواهر سلطان مسعود را به زنی گرفت، و او در ۵۳۴ هق به خانه‌ی خلیفه رفت و در همین سال مسعود دختر مقتفی را به زنی گرفت، و بدین ترتیب هر دو موقعیت خود را مستحکم ساختند. هنگامی که مسترشد خلیفه‌ی عباسی گرفتار شده بود، بُرْدِه و قضیب (چوبدستی) پیغمبر که در دست خلفای عباسی و علامت خلافت بود به دست سلطان سنجر افتاده بود. در ۵۳۵ هق سنجر برده و قضیب را برای مقتفی باز پس فرستاد. مقتفی پس از آل بویه نخستین خلیفه‌ای بود که استقلال خلافت را، لااقل در حوزه‌ی بغداد و اطراف آن، به دست آورد و به اراده و رأی خود حکم راند. در ۵۵۰ هق دقوقاء را محاصره کرد، ولی چون خبر حرکت سپاه موصل را شنید از محاصره‌ی آن دست کشید. در ۵۵۰ هق سلیمانشاه پسر سلطان محمد سلجوقی، که به علت تسلط غز بر خراسان آواره‌ی دیار شده بود، از خلیفه خواست که وارد بغداد شود. خلیفه با او مهربانی کرد و او در ۵۵۱ هق وارد بغداد شد و خلیفه دستور داد تا در بغداد به نام او خطبه خواندند. خلیفه او را با سپاهی به جنگ سلطان محمد سلجوقی فرستاد، ولی سلیمانشاه شکست خورد و به دست زین‌الدین علی کوچک نایب قطب الدین مودود در موصل اسیر شد. در ذو الحجه‌ی ۵۵۱ هق سلطان محمد (پسر سلطان محمود سلجوقی) از خلیفه خواست که در بغداد خطبه به نام او کنند ولی خلیفه نپذیرفت و سلطان محمد بغداد را در محاصره گرفت. محاصره‌ی بغداد طول کشید و در این میان خبر رسید که ملکشاه، برادر سلطان محمد، و اتابک ایلدگز بر همدان مسلط شده‌اند. سلطان محمد به ناچار در ربیع الاول ۵۵۲ هق از محاصره دست بر داشت و روی به همدان نهاد. مقتفی را مردی حلیم و کریم و عادل و نیکوسیرت نوشته‌اند. مدت خلافت او ۲۴ سال و ۳ ماه و ۱۶ روز بود. در زمان او جنگهای صلیبی در شام بشدت ادامه داشت، و در ایران پادشاهان سلجوقی با هم در منازعه و کشمکش بودند، خرابی خراسان به دست ترکان غز در زمان خلافت او بود.

مقتفی لامر الله [المقتفی لامر الله]، ۳۱مین خلیفه‌ی عباسی، ← مقتفی.

مقتل، کتب: ← مقاتل، کتب.

مقتل حجر ابن عدی: ← نصر ابن مزاحم کوفی.

مقتل حسین ابن علی: ← نصر ابن مزاحم کوفی.

مقداد، فاضل: ← فاضل مقداد.

مقداد ابن اسود: ← قرآن، قسمت III.

مقدار برق، کمیت برقی متناظر با عده‌ی بارهای بار برقی ابتدائی (الکترونها یا پروتونها) موجود بر یک جسم معین (ایستابرق)، یا با عده‌ی الکترونهائی که در جهت ثابت از یک هادی یا از جزئی از یک مدار عبور کرده‌اند (روانبرق). با حالت اولْ مقادیر برقِ منفی یا مثبتِ عموماً بسیار ضعیفی متناظر است، و با حالت دوم مقادیری که غالباً بسیار مهم است. در حالت اول غالباً به جای عبارت مقدار برق، عبارت بار برقی به کار میرود، و واحدهای مورد استعمال عموماً بسیار ضعیف و روشهای اندازه‌گیریْ ایستابرقی است. در روانبرق، مقادیر برق را میتوان مستقیماً از روی تجمع آثار آنها، همچون در ولتامتر، اندازه گرفت، ولی این اندازه‌گیری غالباً از طریق اندازه‌گیری شدت جریانی که این مقادیر برق را حمل می‌کند صورت میگیرد.

مقدار جبری (meqdāre jabri). مقدار جبری در کمیتهائی که در آنها جهت در نظر گرفته شده مورد توجه قرار میگیرد.

حامل واحد متعلق به یک محور حاملی است که امتداد و جهت آن همان امتداد و جهت محور و کمیت آن برابر واحد باشد. مقدار جبری یک حامل که امتداد آن با امتداد یک محور یکی باشد نسبت این حامل است به حامل واحد آن محور. مقدار جبری حامل $\overrightarrow{AB}$ را به صورت $\overline{AB}$ مینویسند. اگر حامل واحد را به $\vec{u}$ بنمائیم، خواهیم داشت، $\overline{AB}.\vec{u}=\overline{AB}$ یک عدد جبری است یعنی مثبت، منفی، یا مساوی صفر؛ هرگاه $\overrightarrow{AB}$ با $\vec{u}$ در یک جهت باشد این عدد مثبت است، و اگر جهت $\overrightarrow{AB}$ با جهت $\vec{u}$ مخالف باشد منفی است. در صورتی که A و B بر هم منطبق باشند مقدار جبری $\overline{AB}$ صفر است.

قدر مطلق $\overline{AB}$ یعنی $|\overline{AB}|$ را کمیت حامل $\overrightarrow{AB}$ مینامند (← حامل) هرگاه نقاط A و B یعنی ابتدا و انتهای حامل به وسیله‌ی طول (← طول نقطه) آنها نسبت به یک محور داده شده باشد، مقدار جبری حامل برابر است با طول انتها منهای طول ابتدای آن. اگر طولهای نقاط A و B به ترتیب a و b باشد، $\overline{AB}=b-a$

مقدار عددی یک کمیت اندازه‌ی آن کمیت، یعنی نتیجه‌ی مقایسه‌ی آن کمیت است با واحد همنوع آن. مقدار عددی یک عبارت جبری عددی است جبری که از جانشین کردن حروف تشکیل‌دهنده‌ی آن عبارت با اعداد جبری به دست میآید.

مقدار حرکت[1] (meqdāre)، در مکانیک، حاصلضرب جرم جسم در سرعت آن. تأثیر یک نیروی خارجی بر جسم موجب تغییر مقدار حرکت آن است، و مقدار تغییر مساوی حاصلضرب نیرو در مدت تأثیر آن است که تکانه‌ی نیرو نام دارد. از قوانین مکانیک **اصل بقای مقدار حرکت** است: اگر جسم یا دستگاهی از تأثیر نیروهای خارجی محفوظ باشد، مقدار حرکت جسم یا دستگاه ثابت میماند، ولو اجزاء مختلف دستگاه، به علت نیروهای متقابل داخلی، نسبت به هم تغییر وضع دهند. مثلاً، در مدت کوتاه انفجار و خروج گلوله از توپ، مقدار حرکت دستگاه توپ

(1) momentum

و گلوله تغییر نمیکند؛ بیان عقبنشینی سلاحهای آتشی مبتنی بر همین است.

مقدار حرکت، اصل بقای: ← مقدار حرکت.

مقدس اردبیلی (moqaddase ardabili)، شهرت **احمد ابن محمد**، ف ۹۹۳ هق، از علما و متکلمین بزرگ شیعه؛ مه اردبیل. مقدس اردبیلی صاحب تألیفات بسیاری است، از جمله آیات الاحکام؛ اثبات الواجب (به فارسی)؛ استیناس المنویه (به عربی) در کلام؛ الخرجیه (چاپ ۱۳۱۸ هق)؛ و حدیقة الشیعه.

مقدسی، ابوسلیمان: ← اخوان الصفا.

مقدسی، ابوعبدالله، (moqaddasi; maqde-si)، ۳۳۶—ح ۳۸۰ یا ۳۹۱ هق، جغرافیادان جهانگرد عرب، در بیت المقدس به دنیا آمد، و کارش بازرگانی بود و در سفرها به جستجوی احوال بلاد علاقهمند شد و از تجارت دست کشید، و به بیشتر کشورهای اسلامی سفر کرد. کتاب گرانقدر احسن التقاسیم او نتیجهی همین سفرها است. امتیاز مقدسی بر سایر علمای جغرافیائی اسلام تیزبینی و مشاهدهی دقیق او بوده است.

مقدسی (یا **مقدیسی**)، **مطهر ابن طاهر** (moqaddasi; maqdisi) ، ← البدء و التاریخ.

مقدم، حسن (moqaddam)، از کسانی که در حوالی ۱۳۱۰ هش از عوامل عمدهی پیشرفت نمایش در ایران بودهاند. پس از فراغ از تحصیل در اروپا و بازگشت به ایران، دو نمایشنامهی جعفرخان از فرنگ آمده و ایرانیبازی را نوشت، و زیر نظر خود اجرا کرد.

مقدمات یقینی برهان، در منطق قدیم، ← مبادی یقینی برهان.

مقدم مراغهای، حاجی علی خان: ← حاجب-الدوله.

مقدمه (moqaddame؛ عربی moqaddema) یا **پیشگفتار**، آنچه در آغاز گفتاری یا کتابی، در تشریح موضوع کتاب یا بیان آنچه بدان مربوط است، نگارند. نیز ← مدخل.

مقدمة الادب (moqaddamato 'l-adab)، کتابی در لغت عربی به فارسی از زمخشری که برای اتسز خوارزمشاه تألیف شده است. کتاب برحسب ذکر اسامی، افعال، حروف، صرف اسم، و صرف فعل، به ۵ قسمت تقسیم شده است. مقدمة الادب نخست در لایپزیگ آلمان در ۱۹۴۳، و سپس به نام پیشرو ادب یا مقدمة الادب در تهران به چاپ رسیده است (۳ جلد، ۱۳۴۲—۴۳ هش). نسخهای از ترجمهی آن به سه زبان خوارزمی نیز در ۱۹۵۱ در استانبول چاپ عکسی شده است.

مقدمهی ابن خلدون، عنوانی که به مقدمهی کتاب تاریخ ابن خلدون دادهاند. مهمترین فصول مقدمه در بارهی مسائل جامعهشناسی و فلسفهی تاریخ و اقتصاد است. در ۱۸۵۸ کاترمر فرانسوی به طبع مقدمه و سپس به ترجمهی آن اقدام کرد، اما پیش از اتمام ترجمه در گذشت. پس از وی بارون دسلان ترجمهی کاترمر را با مقدمهای مفصل و شرح و تعلیقات به پایان رسانید. پس از انتشار این ترجمه معلوم شد که ابن خلدون سه قرن و نیم پیش از ج. ب. ویکو به بحث در بارهی فلسفهی تاریخ پرداخته، و چهار قرن و نیم پیش از ا. کنت جامعهشناسی و اصول آن را بر اساس علمی پایهگذاری کرده است. پس از آن مقالات بسیار توسط دانشمندان بزرگ اروپا در باب مقدمه و تاریخ ابن خلدون انتشار یافت. مقدمه توسط محمد پروین گنابادی به فارسی ترجمه شده و در دو جلد انتشار یافته است (تهران، ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ هش).

مقدمهی خارجی: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی داخلی: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی شرعی: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی صحت: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی عقلی: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی علم: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی متأخر: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی متقدم: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی مقارن: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی واجب، در اصطلاح علم اصول فقه، هر امری که به جا آوردن عملِ واجب وابسته به آن باشد. یکی از مسائل اصولِ فقه این است که آیا مقدمهی واجب نیز بر مکلف واجب است یا نه. اگر مسئله به این صورت مطرح شود از جملهی مسائل فقهی خواهد بود نه اصولی؛ زیرا وجوب یا عدم وجوبِ امری از مسائل علم فقه است؛ به همین جهت، برای اینکه مسئله جزء مسائل علم اصول فقه شود باید آن را چنین مطرح کرد: آیا میان وجوب امری با وجوب مقدمهی آن ملازمهای هست یا نه و، به عبارت دیگر، وجوب امری مستلزم وجوب مقدمه یا مقدمات آن هست یا نه، و در این صورت چون بحث بر سر ملازمهی عقلی یا شرعی است نه وجوب و عدم وجوب، مسئله راجع به علم اصول میشود.

تقسیمات. مقدمه را به اعتباری به مقدمهی داخلی و مقدمهی خارجی و به اعتبار دیگر به مقدمهی عقلی و مقدمهی شرعی و به اعتقاد دیگر به مقدمهی وجود و مقدمهی صحت و مقدمهی وجوب و مقدمهی علم و نیز به مقدمهی متقدم و مقدمهی متأخر و مقدمهی مقارن تقسیم کردهاند.

۱ــ مقدمهی خارجی، امری بیرون از خود واجب، مانند وضو که مقدمه است برای نماز و جزء آن نیست. اما مقدمهی داخلی اجزاء اصلی خود واجب است، مانند تکبیرة الاحرام و قرائت و رکوع و سجود برای نماز. اطلاق مقدمه برای اجزاء یک شیء به اعتبار آن است که شیء بدون اجزاء وجود ندارد و وجود جزء مقدم است بر کل.

۲ــ مقدمهی عقلی، امری که عقل به مقدم بودن آن بر امر واجب حکم کند، مانند صحت و توانائی جسمی برای بسیاری از اعمال واجبه که به حکم عقل مقدمهی اتیان عمل واجب است، و مقدمهی شرعی آن است که شرع آن را شرط و قید امر واجب دانسته است، مانند وضو که مقدمهی عقلی برای نماز نیست اما مقدمهی شرعی هست.

۳ــ مقدمهی وجود، امری که وجود امرِ واجب موقوف به آن باشد، مانند علم به اینکه نماز گزاردن واجب است. مقدمهی صحت آن است که صحت امر واجب مربوط به آن باشد مانند لباس و مکان غیر غصبی که مقدمهی صحت نماز است. مقدمهی صحت در حقیقت همان مقدمهی وجود است. مقدمهی وجوب آن است که تا حاصل نشود وجوب امری دیگر صورت نگیرد، مانند توانائی مالی که مقدمهی وجوب حج است و دخول ظهر، مثلاً، که مقدمهی وجوب نماز ظهر است. مقدمهی علم مقدمهای است که با حصول آن اطمینان و علم به اتیان عمل واجب حاصل شود. مثلاً اگر کسی جهت قبله را نداند باید به هر چهار جهت نماز گزارد و تنها در این صورت است که علم و اطمینان پیدا خواهد کرد که یکی از این چهار نماز رو به قبله بوده است.

۴ــ مقدمهی مقدم، امری که میان حصول آن و حصول واجب از لحاظ زمانی فاصله افتد مانند وضو برای نماز، و مقدمهی مقارن آن است که پس از حصول آن بلا فاصله امر واجب حاصل شود مانند گزاردن جمیع اجزاء نماز. مقدمهی متأخر آن است که بعد از امر واجب وقوع آن برای حصول امر واجب ضروری باشد. مثلاً اگر ولیِّ کسی پیش از بلوغ و رشد او را به عقد کس دیگر در آورد پس از رسیدن آن کس به سن رشد و بلوغ اجازهی او لازم است تا آن عقد واقع شود. اطلاق مقدمه بر چنین امری از باب مجاز و مسامحه است.

پس از مقدمات فوق، باید گفته شود که اگرچه از لفظ وجوب ذیالمقدمه وجوب مقدمه معلوم نمیشود، یعنی دلالت لفظی میان وجوب ذیالمقدمه و وجوب مقدمه نیست، دلالت عقلی میان وجوب مقدمه و ذیالمقدمه هست، یعنی عقل حکم میکند که اگر امری بر انسان واجب شد تحصیل مقدمات آن نیز واجب است؛ اگر نماز واجب شد، مقدمات عقلی آن از قبیل رفتن به محل نماز و نظایر آن نیز به حکم عقل واجب است.

مقدمهی وجوب: ← مقدمهی واجب.

مقدمهی وجود: ← مقدمهی واجب.

مقدونیه[1] (maqduniyye)، کشور قدیمی در شبه جزیرهی بالکان، که در ایام اعتلا تقریباً معادل مقدونیهی حالیه بود. آغاز نشو و نمایش در قرن ۷م ق‌م تحت حکومت یونانیان بود. فیلیپ II مقدونی، به وسیلهی ارتش کارآزموده و حسن اداره، پس از پیروزی در خایرونیا (۳۳۸ ق‌م)، آن را به دولتی مالک الرقاب یونان تبدیل کرد. پسرش اسکندر مقدونی دامنهی فتوحات خود، و در عین حال ← تمدن هلنیستی را به مرزهای عالم شناختهی عصر خود رسانید. پس از مرگ (۳۲۳ ق‌م) اسکندر، مبارزات جانشینان او (دیادوخوی) باعث تجزیهی امپراطوری و ضعف دولت مقدونی شد. آنتیگونوس III (فرمانروائیش ۲۲۹—۲۲۱ ق‌م) رونق مقدونیه را تجدید کرد، ولی فیلیپ V در جنگهای مقدونی (۲۱۵—۲۰۵ ق‌م، ۲۰۰—۱۹۷ ق‌م) مغلوب رومیان شد، و شکست پرسئوس در جنگ سوم مقدونی (۱۷۱—۱۶۸ ق‌م) کار را خرابتر کرد. مبارزات بعدی در راه استقلال به جائی نرسید، و در ۱۴۶ ق‌م مقدونیه اولین ایالت رومی شد. پلا[2] (pellā) که از ح ۴۰۰ تا ۱۰۷ ق‌م پایتخت مقدونیه، و ح ۳۷کیلومتری لغ سالونیک بود، از ۱۹۵۷ تحت کاوش باستانشناسان یونانی قرار گرفته و ابنیه و تزیینات موزائیک زیبائی در آن یافت شده است.

(۱)Macedon (۲)Pella

مقدونیه[1]، یا **ماکدونیا** (mākezonia)، ناحیه‌ای در جنوب اروپا، در شبه جزیره‌ی بالکان، در لغ دریای اژه میان اپیروس و تراکیا. تقریباً مطابق همان مقدونیه‌ی قدیم، و اراضی آن غالباً کوهستانی، مرتعی، و زراعتی، و محصول عمده‌اش توتون است. از لحاظ سیاسی ایسن ناحیه به مقدونیه‌ی یونان (۳۳٬۹۴۳ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمع ۱٬۸۸۳٬۱۵۶؛ کرسی آن سالونیک)، جمهوری خودمختار مقدونیه‌ی یوگوسلاوی (۲۶٬۴۹۳ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمع ۱٬۶۴۷٬۱۰۴؛ کرسی آن سکوپلیه)، و مقدونیه‌ی بلغارستان (۶٬۴۳۲ کمه؛ جمع ۲۹۲٬۰۰۰) تقسیم شده است. در قرون وسطی سلطه‌ی امپراطوران بیزانس بر مقدونیه، که مکرر مورد حمله‌ی مهاجمین، مخصوصاً بلغارها قرار میگرفت، کامل نبود. ستفان دوشان پادشاه صربستان در قرن ۱۴م، و پس از مرگ (۱۳۵۵) وی ترکان عثمانی، بر مقدونیه مسلط شدند. مقدونیه به صورت جنگلی از ادیان و نژادهای مختلف اسلام، مسیحیت، یهود، صرب، بلغار، یونانی، و ترک در آمد. در قرن ۱۹م که امپراطوری عثمانی رو به انقراض میرفت، یونان، صربستان، و بلغارستان مدعی مقدونیه شدند. ← پیمان سان ستفانو سهم بزرگ (مشتمل بر ساحل) را به بلغارستان داد، ولی ← کنگره‌ی برلین حکومت مستقیم ترکها را تجدید کرد (۱۸۷۸). بلغارستان از سازمانهای سرّی تروریستی (کومیتادیها) که هدفش استخلاص مقدونیه از دست ترکها بود طرفداری میکرد و در نتیجه در جنگ اول بالکان (۱۹۱۲–۱۳) قسمت اعظم آن را متصرف شد. در جنگ دوم بالکان (۱۹۱۳) یونان و صربستان بلغارستان را شکست داده تقریباً سرحدات فعلی خود را به دست آوردند. با مبادله‌ی سکنه پس از ۱۹۲۳، بلغارها و ترکهای مقدونیه‌ی یونان از آن بیرون رفتند و یونانیان آواره‌ی آسیای صغیر جای ایشان را گرفتند. ولی بلغارستان همچنان به تحریکات خود برای یافتن سهم بزرگتری از مقدونیه ادامه میداد. حوادث مرزی، آدمکشی، و اتهامات متقابل در باره‌ی نقض حقوق اقلیتها، وضع خطرناکی را به وجود آورده بود. در جنگ II بلغارها مدتی (۱۹۴۱–۴۴) مقدونیه را در دست داشتند، ولی با عهدنامه‌ی صلح ۱۹۴۷ مرزها مجدداً به صورت سابق در آمد.

مقدونیه‌ی بلغارستان: ← مقدونیه.

مقدونیه‌ی یوگوسلاوی: ← مقدونیه.

مقدونیه‌ی یونان: ← مقدونیه.

مقدیشو[2] (maqdišu)، شهر (در ۱۹۷۶ جمع ۲۸۵٬۰۰۰، تخمین سازمان ملل) و دریابندر، پایتخت جمهوری سومالی؛ بر کنار قهر. دارای یک فرودگاه جدید است، و به وسیله‌ی جاده‌ای با ← خلیج عدن و با حبشه و کنیا مرتبط است. صنایع مهمش تهیه‌ی روغن نباتی و پنبه‌سازی است. چند مسجد از اوایل قرن ۱۳م دارد. دژ قدیمی آن، که در ۱۹۳۳–۳۴ ترمیم شد، اکنون موزه است.

مقدیشو سابقاً پایتخت سومالی ایتالیا (← سومالی) بود، و هنگامی که در ۱۹۶۰ جمهوری سومالی از الحاق سومالی بریتانیا و سومالی ایتالیا به یکدیگر تشکیل شد، پایتخت جمهوری جدید قرار گرفت. در ۱۸۷۱ سلطان زنگبار آن را تصرف کرد، سپس در ۱۹۰۵ آن را به ایتالیا فروخت. مقدیشو، به هنگام تسخیر (۱۹۳۶) حبشه به وسیله‌ی ایتالیا، پایگاه نیروهای ایتالیا بود.

مقذوف، ← قذف.

مقرب، ملائکه‌ی: ← فرشته، قسمتهای I و IV.

مقرب‌الحضرت (moqarrabo'l.hazrat)، در عهد صفویه، عنوان عمومی طبقه‌ای از رجال و صاحب‌منصبان که در دربار [= حضرت] مرجع خدماتی و مورد اعتماد بوده‌اند، و غالباً در دستگاه ایشیک آقاسی باشی یا دستگاه ناظر بیوتات (← بیوتات سلطنتی) خدمت میکرده‌اند.

مقرب‌الخاقان (moqarrabo'l.xāqān)، در عهد صفویه، عنوان عمومی طبقه‌ای از رجال و صاحبان مناصب که مخصوصاً به شخص شاه [= خاقان] نزدیک بوده‌اند. از جمله، خواجه‌سرایان و ملازمان شخص شاه از قبیل حکیم‌باشی، منجم‌باشی، معیرالممالک، منشی‌الممالک، مهردار مهر همایون، و دواتدار دارای این امتیاز بوده‌اند.

مقرنس (moqarnas)، نوعی تزیینات بنائی برجسته که از مشخصات معماری اسلامی شمرده میشود، و در تزیین قسمت فوقانی دیوارها یا برای مخفی داشتن زاویه در انتقال از یک سطح به سطح مجاور آن به کار میرفته است. کلمه‌ی مقرنس مأخوذ از کلمه‌ی یونانی کورونیس (koronis) به معنی خمیده است، و اصطلاح قرنیز، که در بنائی مصطلح است، نیز از همان کلمه‌ی یونانی مشتق شده. قدیمترین شکل مقرنس در بناهای ساسانی دیده میشود که برای پوشاندن فضای مکعب‌شکل با گنبد مدوّر، در گوشه‌های آن با قوسهائی برآمدگیهائی میساختند که وسط آنها فرورفته میماند و دیواره‌های آن شکل مثلث یا مثلث کروی پیدا میکرد. با ساختن چند ردیف از این قوسها بر روی یکدیگر، چهار دیوار رفته رفته به طرف مرکز فضا نزدیک میشد، و در بالا صورت دایره پیدا میکرد، و بر آن گنبد کروی را میساختند. بعدها تعداد این فرورفتگیها را در مقصوره‌ها (← مقصوره) و محرابها زیادتر کردند، و اضافات آویخته‌ی معماری بر آنها افزودند، و با پوشاندن فرورفتگیها و برجستگیها با کاشیهای رنگین یا تزیینات نقاشی و گچبری، آن را به صورت زیبائی در آوردند. **مقصوره‌ی مسجد جامع** اصفهان از نمونه‌های قدیم و مقرنسکاری زیبای سر در مسجد شاه این شهر از نمونه‌های جدیدتر آن است.

مقری (maqarri) [ابوالعباس احمد ابن محمد]، فت ۱۰۴۱ هق، مورخ و ادیب و شاعر مغربی. در مقره یکی از قریه‌های تلمسان زاد و نشو و نما یافت، و از آنجا به فاس و از فاس به قاهره رفت و در شهرهای مصر و شام و حجاز به سیر و سیاحت پرداخت. سرانجام در مصر در گذشت، و در مقبرة المجاورین به خاک سپرده شد. از آثار اوست، **نفح الطیب، ازهار الریاض فی اخبار عیاض، اضاءة الدُجْنَة فی اعتقاد اهل السنة، و عَرْف النَشْق فی اخبار دمشق.** با ادبای عصر خود مناظرات و مباحثات بسیار داشت، و از او اشعار و مثنویهای لطیف باقی مانده است.

مقریزی (maqrizi)، شهرت **تقی‌الدین احمد ابن علی، ۷۶۶–۸۴۵** هق، مورخ عرب مصری، از مردم محله‌ی مقارزه (maqāreza)، بعلبک، که به همین جهت به مقریزی شهرت یافته است. کتاب **المواعظ و الاعتبار** معروف به **خطط مقریزی** از او است. تألیفات او بسیار، و نزدیک **200** مجلد است.

مقری‌کلا، ده، بابل؛ ← بندپی، بخش.

مقسمی (moqassami)، تزیینات آجر و کاشی به صورت لوزی یا مربع.

مقسوم علیه (maqsumon alayh)، در ریاضیات، عددی که عددی دیگر را، به نام مقسوم، بر آن قسمت کنند. مقسوم علیه یک عدد عددی است که به دفعات صحیح در آن بگنجد و آن را عاد کند (← عاد کردن)، مثلاً ۵ یکی از مقسوم علیه‌های عدد ۱۵ است. **مقسوم علیه مشترک** چند عدد، عددی است که همه‌ی آنها را عاد کند؛ مثلاً ۵ و ۳ و ۱۵ مقسوم علیه‌های مشترک اعداد ۳۰ و ۴۵ و ۷۵ هستند. از میان چند مقسوم علیه مشترک آن را که از همه بزرگتر است، **بزرگترین مقسوم علیه مشترک** آن اعداد مینامند؛ مثلاً ۱۵ بزرگترین مقسوم علیه مشترک ۳۰ و ۴۵ است. نیز ← تقسیم، یکی از چهار عمل اصلی.

مقسوم علیه مشترک: ← مقسوم علیه.

مقصد الاقصی: ← نفی، عزیزالدین.

مقصود بیک، مسجد، اصفهان؛ ← ظلمات، مسجد.

مقصور، در علم عروض، ← قصر.

مقصوره (maqsure)، ایوان بلند عمیق مساجد. گاهی انتهای آن پوشش گنبدی دارد.

مقطع (maqta') [عربی، = جای برش، مجازاً پایان]، جمعش مقاطع (maqāte')، در شعر، آخرین بیت قصیده یا غزل. مقاطع گاه به توسع، به معنی بیتهای اواخر قصیده یا غزل استعمال شده است. نیز ← مطلع.

مقطع [عربی، = جای برش]، در علم عروض، هجا در اصطلاح عروضیان قدیم.

مقطع (moqatta')؛ در علم بدیع، سخن یا شعری مرکب از کلماتی متشکل از حروف غیر قابل اتصال، و نیز سخن یا شعری چنین آوردن (← موصل)، مانند (جامی)،

رخ زرد دارم ز دوری آن در
زده داغ و دردم درون دل آذر.

مقطع، صاحب اقطاع؛ ← اقطاع.

مقطع، در نظریه‌ی مجموعه‌ها؛ ← مجموعه.

مقطع، در هندسه؛ ← فصل مشترک.

مقطع [المقطع]، رود فلسطین؛ ← قیشون.

مقطعات (moqatta'āt) [عربی؛ جمع مقطعه (= بریده شده)]، مجموعه‌ی قطعه‌هائی (← قطعه) کوتاه، و بیشتر به وزنهای سبک، که شاعری سروده است.

مقطع خاک[3]، تصویر مقطعی از خاک که لایه‌ها و سطوح مختلف آن را نشان دهد.

---

(1) Macedonia; Makedonia (2) Mogadishu (3) soil profile

مقطم (moqattam) [المقطم]، تپه‌ی کم‌ارتفاعی متصل به ش قاهره که شهرک مقطم و مسجد ابن طولون و قلعه‌ی صلاح‌الدین ایوبی و گورستان قدیمی القرافه (al.qarāfa) بر آن واقع است. دنباله‌ی تپه‌های مقطم در کرانه‌ی ش نیل رشته‌کوهی است که ارتفاع آن تا ح ۲۰۰ متر میرسد، و تا مرز ج دلتای نیل به شمال پیش میرود. بنا بر داستانی حاکم، خلیفه‌ی فاطمی مصر، شب ۲۷ شوال ۴۱۱ هق به صورتی اسرارآمیز هنگام گردش بر مقطم از نظرها پنهان شد. و نیز المقطم نام یکی از روزنامه‌های سیاسی معروف مصر است که در ۱۸۸۸ تأسیس شده بوده است.

مقطوع، در علم عروض، ← قطع.

مقطوع، حدیث (hadise maqtu')، فعل یا قولی که از تابعین روایت شده، ولی در اصطلاح محدثین امامیه حدیث مقطوع یا ← حدیث موقوف یکسان است.

مقل (moql) صمغ درخت افریقائی به نام بلسان افریقائی (*Balsamodendron*)، که اگر گرم شود دارای بوی معطر مخصوص است. آن را داخل ضمادها میکنند.

مقلاصیه یا مقالصه، در دیسن مانوی، ← مانویت، قسمت X.

مقلد (moqalled)، کسی که تعلیمات عمومی کافی ندارد و تکالیف شخصی و اجتماعی خود را نمیتواند از روی مدارک فقه تشخیص دهد، و باید از مجتهدی که جامع الشرایط است پیروی کند. مقلد (moqallad) مجتهدی است که مرجع فتوی واقع شده است. نیز ← اجتهاد.

مقلد یا بازیگر، کسی که گفتار و کردار دیگران را به طور مسخره عمل کند، و ادا و نوای آنها را در آورد. عمل تقلید با مفهوم اصلی پانتومیم در یونان قدیم شباهت دارد، و مقلد همان آرتکتن است، و شاید منشأ و مبدأ این نوع سرگرمی یونان و روم قدیم باشد.

مقلوب، در علم بدیع، ← قلب.

مقنع ('moqanna) یا **المقنع**، ف ۱۶۱ هق، یکی از مدعیان نبوت و الوهیت در خراسان و ماوراء النهر در قرن ۲م هق. نام او را هاشم ابن حکیم گفته‌اند، و نیز گفته‌اند که از آن روی به مقنع (نقابدار) لقب یافته بود که صورتی زشت داشت و یک‌چشم بود، و برای پوشاندن زشتی چهره‌ی خود نقابی از ابریشم سبز، و به قولی، نقابی زرین جلو صورت خود گرفته بود. زادگاه او را یکی از دهات مرو گفته‌اند، که نامش در تاریخ بخارا کازه و در آثار الباقیه کاوه کیشمردان آمده است. مقنع در آغاز شغل گازری داشت و پس از آن به تحصیل دانش پرداخت و در علوم و فنون گوناگون وارد شد، و مخصوصاً در شعبده و نیرنجات و طلسم استاد شد و جادوگری و سحر نیز یاد گرفت، و ظاهراً به هنگام ظهور ابومسلم از جمله‌ی سرهنگان سپاه او شد، و شاید پس از کشته شدن ابومسلم به دست منصور، برای خونخواهی او مردم را بر ضد خلافت بغداد خواند و، برای جلب مردم به سوی خود، در آغاز دعوی پیغامبری کرد. در زمان منصور خلیفه‌ی عباسی او را گرفتند و به بغداد بردند و مدتی به زندان انداختند. چون از زندان رها شد دوباره به مرو رفت، و این بار ادعای خود را بیشتر و بالاتر کرد، و خود را خدا خواند. این دعوی او ظاهراً بر مبنای اعتقاد به تناسخ است که از بودائیان مشرق ایران گرفته بود. او میگفت که هر بار به صورت یکی از پیغامبران ظاهر شده است و آخرین بار به صورت پیغمبر اسلام و پس از او به صورت ابومسلم و پس از او به صورت خودش در آمده است، و به همین جهت که قادر است به هر صورتی در آید میتواند خود را به هر نامی که بخواهد بنامد. از لحاظ عملی و اجتماعی مقنع پیرو آیین مزدک، و به اشتراک مال و زن معتقد بوده است. دو مطلبی که در بالا به آن اشاره شد موجب شد که بسیاری از مردم شمال خراسان و ماوراء النهر، مخصوصاً کشاورزان و روستائیان، به او بگروند، چه مردم خراسان از طرفی سخت دوستدار و طرفدار ابومسلم و از کشته شدن او به دست منصور بسیار ناراحت بودند، و به همین جهت هرکس به خونخواهی و طرفداری او بر میخاست، از او یاری دریغ نمیکردند، و از سوی دیگر کشاورزان ماوراء النهر و سغد از طرز حکومت عمال خلافت ناراضی بودند و هرکس به آنها نوید اشتراک در اموال و آزادی از قید مالیاتهای سنگین میداد مورد توجه قرار میگرفت. در ماوراء النهر و سغد عوامل ناراضی دیگر نیز بودند که از نهضتها و جنبشهای ضد خلافت طرفداری میکردند. شیعیان آن ناحیه، که ظاهراً به علت مخالفت با عباسیان و شعار سیاه ایشان، شعار و لباس سفید داشتند و به سپیدجامگان معروف بودند، به یاری مقنع برخاستند، و از اینجاست که مقنع و یاران او به سپیدجامگان معروف شدند. امرای ترک نیز از حکومت عرب و دستگاه خلافت ناراضی بودند و مقنع را در اقدامات ضد خلافت او یاری میکردند. این عناصر ضد خلافت نیروئی بزرگ پدید آوردند و مدتها در برابر سپاهیان مهدی خلیفه مقاومت کردند و بر کش و نخشب و اطراف سمرقند و بخارا مستولی شدند. اوج مخالفتها و جنگها در ۱۵۹ هق بود. سپاهیان خلیفه در آغاز به متحدان مقنع که سپیدجامگان بودند پرداختند و ظاهراً تا ۱۶۳ هق توانستند بر پیروان و متحدان مقنع در اطراف بخارا و سمرقند غالب آیند. خود مقنع در نخشب بر قلعه‌ای که بر بالای کوهی به نام سِنام (یا سیام) بود برای خود جای امن و استواری درست کرده بود. سپاهیان خلیفه پس از شکست متحدان او به محاصره‌ی این قلعه پرداختند و، پس از مدتها محاصره، چون مقنع قوای خود را پایان یافته دید، زنانی را که در قلعه بودند زهر داد تا به دست دشمن نیفتند، و خود را به تنوری که از سه روز پیش روشن کرده بود بینداخت تا بسوزد و مردم چنان پندارند که به آسمان رفته است. گویا جسد نیمسوخته‌ی او را در تنور یافتند و سرش را جدا کرده پیش مهدی خلیفه‌ی عباسی، که در آن هنگام در حلب بود، فرستادند. به گفته‌ی ابوریحان در آثار الباقیه، سال قتل مقنع مطابق با ۱۶۹ هق بوده است. اما ابن اثیر کشته شدن او را در ۱۶۱ هق گفته است و گفته است که سر او در سال ۱۶۳ هق، هنگامی که مهدی در حلب بود، به دست او رسید، و شاید این گفته‌ی ابن اثیر درستتر باشد، زیرا مهدی در محرم سال ۱۶۹ هق در ماسبذان وفات یافت.

درکتب ادبی و اشعار فارسی و عربی تعبیر ماه نخشب یا ماه نسف یا ماه مقنع دیده میشود، و در توضیح آن گفته‌اند که مقنع برای اثبات دعوی خدائی خود ماهی ساخته بود و به مردم نشان میداد، و این ماه مانند ماه آسمان دارای نور و روشنی بود. این شایعه در میان مسردم ماوراء النهر و خراسان وجود داشت، و مردم آن را به استادی مقنع در شعبده و جادوگری و طلسمات نسبت میدادند. بعضی گفته‌اند که این ماه پرتو چشمه‌ی زیبقی بوده است که در آن حوالی وجود داشته. در کتابهای معتبر که به شرح احوال مقنع پرداخته‌اند ذکری از این ماه مصنوعی نیست، و در تاریخ بخارا به جای آن افسانه‌ی دیگری به این مضمون ذکر شده است: پیروان و مریدان مقنع از او به زاری و الحاح خواستند که روی خود را به ایشان بنماید، زیرا مقنع هیچگاه روی خود را به مردم نشان نمیداد و میگفت آنها تاب مشاهده‌ی جمال او را ندارند. چون اصرار و الحاح مردم از حد گذشت، روزی مقنع هنگام سپیده‌دم و پیش از طلوع آفتاب، زمانی که در قلعه بود، دستور داد تا آینه‌هائی در برابر یکدیگر و محاذی آفتاب نگاه دارند، و همان روز به مردم گفته بود که او جمال خویش را به ایشان نشان خواهد داد. مردم سپیده‌دم در حال انتظار در پای قلعه به بالای آن نگاه میکردند. چون آفتاب بر آمد اشعه‌ی آن بر آینه‌ها تابیده شد و از خود آینه‌ها بر یکدیگر منعکس شد و بالای قلعه نوربارن شد. مردم چنین پنداشتند که این نور از جمال مقنع است و همه به خاک افتادند و سجده کردند.

مقنعیه: ← سپیدجامگان.

مقنی، شهر: ← محمد ص، قسمت ۴۵.

مقنی (moqanni)، کسی که قنات یا چاه حفر میکند.

مقوقس (moqāqas)، نام حاکم مصر، که پیغمبر در سال ۷م هجرت به او نامه نوشت و او را به اسلام خواند. مقوقس، هرچند اسلام نیاورد، فرستاده‌ی پیغمبر را اکرام کرد، و هدایائی جهت او به مدینه فرستاد، و از جمله دو کنیز قبطی، یکی ماریه‌ی قبطیه که پیغمبر برای خود نگاه داشت، و دیگری سیرین که او را به حسان ابن ثابت داد. نیز ← دلدل.

مقولات[1] (maqulāt) [مفردش **مقوله**[2] (maqule)] یا **قاطیغوریاس** (qātiquriās، از یو)، اموری که بر شیئی حمل شود. مقصود از حَملْ ربط و اسناد امری است به امر دیگر به نحوی که شیء اول یا افراد آن با شیء ثانی [موسوم به محمول (mahmul)، = حمل‌شده]، در خارج، متحد یا منطبق شوند؛ مثلاً در جمله‌ی "انسان حیوان است" "حیوان" (محمول) بر "انسان" حمل شده است، یعنی به او به نحوی اسناد داده شده است که افراد انسان، در خارج، حیوان نیز محسوب میشوند.

(1)categories (2)category

مقوله را به زبان فرانسوی کانگوری[1] (kātegori) [مأخوذ از کلمه‌ی لاتینی کاتگوریا] و به سایر زبانهای اروپائی به الفاظ مشابه و مأخوذ از همان ریشه میخوانند.

رساله‌ی ارسطو در باب مقولات، یا "رساله‌ی قاطیغوریاس" جزء رسائل معروف به ارغنون است، و در آغاز نهضت علمی اسلامی چند بار به سریانی و عربی ترجمه شده، و از مشهورترین ترجمه‌های آن ترجمه‌ی حنین ابن اسحاق است، که اصطلاحات وی در باب مقولات از زمان فارابی به بعد رواج تام داشته است.

بعد از ذکر این مقدمه، دنباله‌ی این مقاله را، برای تسهیل ارجاع، در چند قسمت میآوریم.

I- کلیات. اموری که بر شیئی حمل میشود، اگر دسته‌بندی شود، در نظر ارسطو از ده امر بیرون نخواهد بود. مثلاً، اگر خود ارسطو را در نظر آوریم، و جمیع اموری را که بر او قابل حمل و اسناد است ملاحظه کنیم، خواهیم دید که همه‌ی این امور در تحت ده سؤال در میآید، و هر یک از جوابهای آن در زیر یکی از مقولات عشر (maqulāte aśr) یا مقولات دهگانه است: (۱) "ارسطو چیست"؛ جواب، "جسم است" (جوهر) یا "انسان است" (باز جوهر)؛ (۲) "در کجا بوده است"؛ جواب، در یونان [این (ayn) یا مکان] (۳) کی بوده است؛ "در قرن ۴م پیش از مسیح" [متی (matā) یا زمان]؛ (۴) "قدش چقدر بوده است"؛ در جواب هرچه گفته شود از مقوله‌ی کم (kamm) یا کمیت (kammiyyat) است؛ (۵) "چه رنگی داشته است"؛ در جواب هرچه گفته شود از مقوله‌ی کیف (kayf) یا کیفیت (kayfiyyat) است؛ (۶) "چه میکرده است"؛ جواب هرچه باشد از مقوله‌ی فعل (fe'l) یا اَنْ یَفْعل است؛ (۷) "با او چه کردند"؛ جواب هرچه باشد از مقوله‌ی انفعال (enfe'āl) یا اَنْ یَنْفَعِل است؛ (۸) "پدر یا مادرش که بود"؛ جواب هرچه باشد متضمن مقوله‌ی نسبت یا اضافه است؛ (۹) "چه‌داشت"؛ جواب متضمن مقوله‌ی ملک (melk) یا جده (jeda) است؛ (۱۰) "همسایگان او که بودند"؛ جواب هرچه باشد متضمن مقوله‌ی وضع (vaz') است.

بدین ترتیب، مقولات یا امور محموله بر شیء صُوَر و اَشکال درک و فهم ماهیت آن شیء هستند. ولی مقولات اجناس عالیه (← کلیات خمس) نیز هستند؛ یعنی هر شیئی از اشیاء عالم را که بررسی کنیم خواهیم دید که سرانجام به یکی از این مقولات منتهی میشود، و بالاتر از آن، چیزی که جزء ماهیت و حقیقت ذات آن شیء باشد وجود ندارد. مثلاً، اگر در جواب "ارسطو چیست"؛ گفته شود "انسان"، و در جواب "انسان چیست" گفته شود "حیوان"، و در سؤال از "حیوان" گفته شود "جسم"، و در سؤال از "جسم" گفته شود "جوهر"، جوهر آخرین شیئی است که جزء ماهیت و حقیقت ارسطو است، و در سؤال از "جوهر" که گفته شود "شیء" یا "موجود"، شیء و موجود مفاهیم انتزاعی هستند، و جزء ماهیت ارسطو نیستند.

II- تعریف مقولات دهگانه. بنا بر آنچه گفته شد، مقولات در نظر ارسطو عبارتند از جوهر، کمّ، کیف، وضع، ملک یا جده، فعل، انفعال، اضافه یا نسبت، زمان، و مکان. اینک به تعریف هشت مقوله‌ی اول میپردازیم. در باب دو مقوله‌ی اخیر ← زمان؛ ← مکان.

(۱) **جوهر**[2] هر ماهیتی است که برای موجود بودن در خارج نیازمند به موضوع نباشد، مانند جسم. جوهر به عقیده‌ی قدما ممکن است مادی باشد (مانند جسم) یا غیر مادی باشد (مانند روح).

(۲) **کَمّ**[3] عَرَضی است که بالذات (نه به تبع چیز دیگر) قابل تقسیم باشد، و بر دو قسم است: کم متصل (mottasel) و کم منفصل (monfasel). **کم متصل** کمی است که اجزای آن در حد مشترک باشند، یعنی هر جزئی از آن را بتوان مبدأ قسمتی و انتهای قسمت دیگر فرض کرد؛ مانند خط، که هر نقطه‌ای از آن را میتوان مبدأ قسمتی از خط و انتهای قسمتی دیگر از همان خط دانست. کم متصل بر دو قسم است: ثابت و غیر ثابت. **کم متصل ثابت** یا قار (qārr) آن است که اجزاء آن در وجود با هم باشند، مانند خط و سطح و جسم (هندسی). **کم متصل غیر ثابت** (یا غیر قار) آن است که اجزاء آن نتوانند در وجود با هم مجتمع باشند، مانند زمان، که دو لحظه‌ی آن نتوانند با هم جمع شوند. **کم منفصل** آن است که اجزاء آن دارای حد مشترک، به آن معنی که در کم متصل گفته شد، نباشند، مانند عدد.

(۳) **کیف**[4] یا **کیفیت** عَرَضی است مستقر در شیء که به حسب ذات خود قابل تقسیم نیست، و تصور آن احتیاج به تصور نسبت آن به شیء دیگر ندارد؛ مانند رنگ، که در جسم مستقر است، و به ذات خود قابل تقسیم نیست، و آن را فقط به تبع جسمی که در آن است میتوان تقسیم کرد، و درک و تصور آن احتیاج به درک و تصور نسبت آن به شیء دیگر ندارد. **کیفیات محسوس** کیفیاتی هستند که به وسیله‌ی حواس پنجگانه‌ی ظاهری درک میشوند؛ **کیفیات نفسانی** کیفیاتی هستند که به وسیله‌ی نفس انسان یا حیوان درک میشوند، مانند درد، خوشی، شجاعت، و غیره. کیفیاتی هم هستند که مخصوص به کم هستند، مانند انحنا یا استقامت، که مخصوص سطح و خط است. و تفرّد و تحدّب که مخصوص جسم (هندسی) است، و فرد بودن یا زوج بودن که مخصوص عدد است.

(۴) **وضع**[5] عرضی است که از نسبت اجزاء شیء به یکدیگر یا از نسبت اجزاء شیء به اجزاء اشیاء دیگر حاصل شود؛ از قبیل نشسته بودن و ایستاده بودن، که از نسبت اعضای بدن به یکدیگر حاصل میشود، و خوابیدن به طرف شمال یا جنوب، که از نسبت اعضای بدن انسان به سمت شمال یا جنوب حاصل میشود.

(۵) **ملک**[6] یا **جده**[6] عبارت است از نسبت شیء به امری که بر آن شیء محیط باشد، و با حرکت و انتقال آن نیز حرکت کند و منتقل شود؛ مانند کلاه داشتن بر سر، و کفش داشتن بر پا، و لباس داشتن بر بدن.

(۶) **فعل**[7] عبارت است از تأثیر تدریجی که شیئی در شیء دیگر کند؛ مانند تأثیر آتش در گرم کردن آب.

(۷) **انفعال**[8] عبارت است از تأثیرپذیری تدریجی شیء از شیء دیگر؛ مانند گرم شدن آب از آتش.

(۸) **اضافه**[9] یا **نسبت**[9] عبارت است از عرضی که تصور آن مربوط به تصور امری دیگر باشد؛ مانند پدر بودن، که تصور آن محتاج به تصور پسر است، و بالعکس.

III- عده‌ی مقولات در نظر دیگران. رواقیون عده‌ی مقولات را چهار میدانستند، جوهر، کم، کیف، و اضافه. شهاب‌الدین سهروردی مجموع مقولات را پنج دانسته است: جوهر، کم، کیف، اضافه، و حرکت؛ به این معنی که فعل و انفعال را از مقوله‌ی حرکت دانسته است، و زمان، مکان، وضع، و ملک را از مقوله‌ی اضافه و نسبت. لایبنیتز مقولات را منحصر در جوهر، کم، کیف، نسبت، فعل، و انفعال میداند.

IV- مقولات از نظر کانت. کانت از مقولات معنی دیگری در نظر گرفته است. چنانکه گفتیم، مقولات در نظر ارسطو اجناس عالیه‌ی موجودات هستند، و نیز صُوَر و اَشکال ادراک ماهیت شیء میباشند. اما مقولات در نظر کانت فقط صور تَعَقّل و تفکر هستند، و اصل آنها فقط در نفس انسان است، و سابق بر هر حس و تجربه‌ای میباشند، ولی هیچ شیئی بدون آنها قابل تعقل نیست، وادراک وتجربه‌ی علمی فقط به وسیله‌ی آنها امکانپذیر است. این مقولات با انواع حکم در منطق مطابق است، و هیچ حکم منطقی خارج از آنها نیست. در نظر کانت، عده‌ی مقولات ۴ است، و هر مقوله‌ای دارای سه صورت خاص میباشد، (۱) مقوله‌ی کم، با سه صورت وحدت، کثرت، و تمامیت؛ انواع حکم منطقی مطابق با آن عبارتند از قضیه‌ی شخصیه، قضیه‌ی جزئیه، و قضیه‌ی کلیه (← قضیه). (۲) مقوله‌ی کیف، با سه صورت واقعیت، عدم واقعیت، و تحدید؛ انواع حکم منطقی مطابق با آن، قضیه‌ی موجبه، قضیه‌ی سالبه، و قضیه‌ی معدوله (بعضی از حیوانات "ناگویا" هستند)، (۳) مقوله‌ی نسبت، با سه صورت: ذاتیت و عَرَضیّت، علیت و معلولیت، و مشارکت و تقابل؛ انواع حکم منطقی مطابق با آن، قضیه‌ی مطلقه، قضیه‌ی مشروطه، و قضیه‌ی منفصله. (۴) مقوله‌ی جهت، با سه صورت امکان و امتناع، وجود و عدم، و ضرورت و تصادف؛ انواع حکم منطقی مطابق با آن، قضیه‌ی ممکنه، قضیه‌ی محققه، و قضیه‌ی ضروریه.

مقولات دهگانه یا **مقولات عشر:** ← مقولات.
مقولات عشر یا **مقولات دهگانه:** ← مقولات.
مقوله: ← مقولات.
مقوله‌ی حد[10]**:** ← فیشه یا فیخته، قسمت II.
مقوله‌ی نفی[11]**:** ← فیشه یا فیخته، قسمت II.
مقوله‌ی واقعیت[12]**:** ← فیشه یا فیخته، قسمت II.

---

(۱)catégorie (فس) (۲)substance (۳)quantity (۴)quality (۵)position (۶)possession (۷)activity (۸)passivity (۹)relation (۱۰)limitation (۱۱)negation (۱۲)reality

مقیاس[1]، در نقشه، نسبت فواصل روی نقشه و فواصل متناظر بر سطح زمین. آن را به صورت عددی یا یک نسبت یا یک کسر (مثلاً $\frac{1}{10'000}$ یا 1/10'000 نشان میدهند که هر فاصله‌ی 10'000 متری بر سطح زمین به اندازه‌ی 1 متر بر روی نقشه آمده است) و به صورت نموداری با ثبت کیلومترها بر خط مدرجی نمایش میدهند.
مقیاس، واحد اندازه‌گیری، خاصه واحد اندازه‌گیری طول، سطح، یا حجم (مثلاً اوزان و مقیاسها).
مقیاسها: ← اوزان و مقیاسها؛ اوزان و مقیاسهای ایران.
مقید، در اصول فقه: ← مطلق و مقید.
مقید، عدد: ← عدد مقید.
مقسیسه (moqise)، ده (جمع ۱٬۲۲۴ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان کاه، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۴۰کیلومتری جنوب داورزن. محصولاتش غلات و پنبه است.
مقیم: ← زائر.
مک[2] (mak)، پیشوندی به معنای پسر، که در نامهائی میآید که اصلاً گیلی اسکاتلندی یا ایرلندی هستند. املای اصلی آن Mac است، ولی به صورتهای اختصاری Mc و M' هم نوشته میشود. در ترکیبات، اگر تکیه بر آن نباشد mak تلفظ میشود. در فارسی آن را مک (مثلاً در مکمیلان) و ماک (مثلاً در ماک آرتور) ضبط کرده‌اند. در این کتاب، در اعلام انگلیسی، یکنواخت مک، با تلفظ mak، ضبط شده است.
مکا (mokā)، قهوه؛ ← مخا، بندر، یمن.
مکابره [عربی، ← لجاج ورزیدن]، ← مناظره.
مکابی، عید، نام دیگر جشن یهودی حنوکا.
مکابیان[3] (makābiān) یا **حشمونائیها** (ḥašmunā'i-)، نام خاندانی یهودی از قرن‌های ۲ م و اول ق‌م که در اعاده‌ی حیات سیاسی و دینی قوم یهود مقام رهبری داشتند. جد اعلای ایشان حشمون (ḥašmun) و یکی دیگر از اجداد ایشان مکابیوس نام داشت، و به همین جهت به نامهای حشمونائی و مکابیان خوانده شده‌اند. نام این قوم در تاریخ به عنوان خاندان متاثیا (mattāsiā) که از علمای دینی یهود بود ظاهر میشود. متاثیا با تمایلات هلنیسم آنتیوخوس IV (سلطنتش ۱۷۵–۱۶۳ ق‌م) شاه سوریه به مخالفت بر خاست، و پس از کشتن یک یهودی که در اجرای فرمان فرستادگان آنتیوخوس برای قربانی‌کردن به نام خدایان یونانی شرکت کرده بود، فرستاده‌ی شاه را نیز کشت. متاثیا پس از آن با پنج پسرش به کوهستان گریختند و گروهی از فرقه‌ی حسیدیم به او پیوستند و به جنگهای چریکی پرداختند. پس از مرگ (۱۶۶ ق‌م) متاثیا رهبری به پسرش **یهودا مکابیوس،** معروف به **یهودای مکابی**[4] (yahudāye makābi؛ ف ۱۶۱؛ ق‌م)، رسید. یهودا لشکری را که از سوریه برای دستگیر کردن او آمده بود شکست داد. اورشلیم را گرفت و مراسم بتپرستی را از آن بر انداخت، عید حنوکا یادبودی از همین پیروزی است (۱۶۵ ق‌م). یهودا در جنگی کشته شد (۱۶۱؛ ق‌م) و برادرش یوناتان (yunātān) جای او را گرفت که مدتی پیروز بود؛ وی با آلکساندر بالاس رقیب دمتریوس I ساخت و با اسپارت و رم عقد اتحاد بست. یوناتان به خیانت کشته شد (۱۴۳ ق‌م) و برادر دیگرش سمعان جانشین او شد، قدرتهای دیگر فرمانروائی و ریاست روحانی او را به رسمیت شناختند و فلسطین چندسالی با آرامش قرین بود. آنتیوخوس VII سپاهی بسر سر یهودیان فرستاد؛ سمعان پیروز شد، ولی در آشوب پس از جنگ به دست داماد جاه‌طلبش کشته شد (۱۳۵ ق‌م). یوحنا هیرکانوس I، پسر سمعان، با آنتیوخوس جنگید و تا زمان مرگش (۱۰۵؛ ق‌م) نیرومند بود. در زمان او مملکت یهود بزرگترین قدرت سیاسی را داشت. پس یوحنا، آریستوبولوس I (-āristobolos)، پس از یک سال سلطنت در گذشت، و پس دیگرش آلکساندر یاناثی (یا، یانایوس) جانشین او شد که با قدرت سلطنت کرد و در مبارزه‌ی صدوقیان با فریسیان رهبری صدوقیان با او بود. پس از مرگ آلکساندر، همسرش آلکساندرا، که بیوه‌ی برادرش آریستوبولوس I نیز بود، ملکه شد (۷۸؛ ق‌م). وی طرفدار فریسیان بود و با قدرت سلطنت کرد. با مرگ آلکساندرا پسرش یوحنا هیرکانوس II، که ریاست روحانی داشت، به ریاست دنیائی رسید، ولی برادر زورمندش آریستوبولوس II بر او شورید و جنگ داخلی در گرفت؛ رومیان دخالت کردند و پومپیوس اورشلیم را متصرف شد (۶۳ ق‌م)، و خاندان مکابیان در سراشیب انحطاط افتاد. پسر آریستوبولوس II، آنتیگونوس (āntigonos)، به کومک پارتیان بر مملکت یهود حمله برد و جمعی از یهودیان به زیر پرچم او گرد آمدند، ولی در جنگ شکست خورد و به درخواست هرودس کبیر به قتل رسید (۳۷ ق‌م). هیرکانوس II، که بار دیگر به فرمان رومیان به ریاست عالی روحانی منصوب شده بود، به اسارت پارتیان در آمد و برای سلب شایستگی وی برای ریاست روحانی گوشهایش را بریدند؛ به مملکت یهود باز گشت، ولی به اتهام خیانت به قتل رسید (۳۰ ق‌م). نیز ← فلسطین، مقدمه و قسمت IV.

کتاب مکابیان برای به دست آوردن تاریخ مکابیان بهترین منابع است؛ این کتاب دو کتاب آخر عهد قدیم را تشکیل میدهد، ولی در ترجمه‌ی مجاز کتاب مقدس غربی در زمره‌ی کتب مشکوک شمرده میشود. کتاب مشتمل بر ۲ جلد است (اول مکابیان و دوم مکابیان؛ ← عهد قدیم، جدول III). کتابهای دیگری نیز به نام مکابیان وجود دارد که آنها را جزو کتب مشکوک یا مجعول قرار داده‌اند.
مکابیان، کتاب: ← مکابیان یا حشمونائیها.
مکاتب (makāteb) [مفردش مکتب]، از مؤسسات تعلیماتی قرون اولیه‌ی اسلام به بعد. جای آنها در مساجد بود. وقتی مدارس دینی دایر شد، در مدرسه مکانی را به مکتب تخصیص میدادند تا برای مدرسه شاگرد آماده کند. برنامه‌ی مکاتب در ابتدا آموختن الفبا، قرائت قرآن، و حفظ بعضی قسمتهای قرآن بود. بعداً کتب فارسی هم معمول شد، اما کتب معینی نبود، و اطفال کتبی را که اولیا در خانه داشتند به مکتب میبردند و میخواندند. مکاتب در دکانها و در خانه‌ها نیز دایر میشد؛ خاصه مکتبهائی که زنها اداره می‌کردند در خانه‌ها بود. بتدریج با توسعه‌ی مدارس تعداد مکاتب کم شد.
مکاتب ملیه‌ی ایران: ← انجمن معارف.
مکاتبه: ← محمد ص، قسمت ۳۵.
مکاتیب (makātib) یا **مکتوبات** [عربی؛ جمع مکتوب (← نوشته)]. ۱- مجموعه‌ی نامه‌هائی (دیوانی یا دوستانه) که نویسنده‌ای نوشته است؛ مانند مکاتیب رشیدی از رشیدالدین فضل‌الله. ۲- سخنانی که بزرگی، خاصه عارفی، به قصد ارشاد یا بیان حقایق، خود به قلم آورده باشد؛ مانند مکاتیب عین القضاة همدانی و قطب محیی. نیز ← ملفوظات.
مکاتیب فارسی عبدالله قطب شیرازی: ← قطب محیی.
مکاتیب فارسی غزالی: ← فضایل الانام
مکارثر[5]، **داگلس** (dāgləs mākārtər)، ۱۸۸۰–۱۹۶۴، ژنرال امریکائی. در جنگ I شرکت داشت. در ۱۹۳۰–۳۵ رئیس ستاد ارتش بود. در جنگ II فرمانده نیروهای مسلح کشته در خاور دور بود. در ۱۹۴۴ "ژنرال پنج ستاره" شد. در جنگ کره فرماندهی نیروهای سازمان ملل در کره‌ی جنوبی را به عهده داشت. به علت اختلاف نظری که بین او و رئیس جمهور ترومن بر سر کشته دلاچین بروز کرد معزول شد (۱۹۵۱).
مکارثی[6]، **جوزف ریمند** (jōzəf reymənd makārti)، ۱۹۰۸– ۵۷، سناتور امریکائی. در جنگ II در نیروی دریائی کشته خدمت کرد. دو بار از طرف حزب جمهوریخواه به سناتوری انتخاب شد (۱۹۴۶ و ۱۹۵۲). مکارثی به خاطر مخالفت سرسختانه با عده‌ای که آنها را تحت عنوان کمونیست و ویران‌کننده طبقه‌بندی می‌کرد، شهرت دارد. وقتی که جمهوریخواهان کنترول کنگره را در ۱۹۵۳ به دست گرفتند، او رئیس تحقیقات کمیته‌ی فرعی دائمی مجلس سنا شد، و در این مقام بسیار إعمال قدرت میکرد، روشی که برای انجام تحقیقات به کار میبرد، مورد تأیید مردم و همکارانش نبود. در ۱۹۵۴ سنا مکارثی را به خاطر اهانت به کمیته‌ی فرعی انتخابات سنا که تحقیقاتی در باره‌ی روش و امور مالی او در ۱۹۵۲ انجام داده بود، و نیز به خاطر ناسزاگوئی به عده‌ای از سناتورها و اهانت به خود سنا در مراحل تحقیقات، توبیخ کرد. بعد از این توبیخ، و بعد از انتخابات ۱۹۵۴ که کنترول کنگره به دست دموکراتها افتاد، رفته رفته از نفوذ مکارثی در سنا و در افکار عمومی کاسته شد.
مکارم الاخلاق(makāremo'l-'axlāq)، کتابی به عربی، از ابونصر طبرسی، در احوال و اعمال پیغمبر اکرم، از نشست و برخاست و خورد و نوش، و سفر و حضر وی. کتاب به ۱۲ باب تقسیم شده است. علی ابن حسن (← طبرسی، ابونصر)، پسر مؤلف، تتمیمی بر مکارم الاخلاق پدر نوشته

(۱) scale (۲) Mac (۳) Maccabees (۴) Judda Maccabees (۵) MacArthur (۶) McCarthy

و آن را مشکوة الانوار نامیده است، دو ترجمه از مکارم، در زمان طهماسب I صفوی انجام یافته است به نامهای مکارم الکرائم و مکارم الاداب.

مکاسب (makāseb)، نام متعارفی کتاب المکاسب یا المتاجر تألیف ← شیخ مرتضی انصاری که از کتب درسی معتبر باب تجارت فقه است.

مکاشفات باروخ: ← عهدین غیر قانونی.

مکاشفات پطرس: ← عهدین غیر قانونی.

مکاشفه (mokāšefe)، فنـ **آپوکالیپس**[1] (ـ apokālips؛ از یو آپوکالوپسیس)، گونه‌ای از نوشته‌های عبری و مسیحی قدیم که در آنها از پایان جهان سخن رفته است. ادبیات مکاشفه‌ای بیشتر صورت رؤیائی و تمثیلی دارد و با نمادهای تاریک همراه است. در عهد جدید کتاب مکاشفه‌ی یوحنا را غالباً از این قبیل به شمار میآورند. در عهد قدیم کتابهای اشعیای نبی، حزقیال نبی، دانیال نبی، یوئیل نبی، و زکریای نبی به صورتی وسیع با عناصر مکاشفه‌ای آمیخته است. کتاب اسدراس چهارم مهمترین مکاشفه‌ی یهودی است. از کتابهای جدید که به صورت مکاشفه‌ای نوشته شده، بعضی از آثار سودنبورگ است.

مکاشفه‌ی یوحنا[2] (mokāšefeye yuhannā)، آخرین کتاب عهد جدید که معمولاً تألیف آن را به یوحنای حواری نسبت میدهند، گرچه بعضی از دانشمندان مخالف این عقیده‌اند. اثری اسرارآمیز، و مشتمل است بر اخبار از غیب و بشارت دادن به اینکه سرانجام خیر بر شر پیروز خواهد شد. فرشته‌ای بر یوحنا ظاهر میشود و اموری را به صورت رؤیا بر او مینمایاند. یکی از منظورهای تألیف این کتاب تقویت روحیه‌ی مسیحیانی بوده است که در آغاز پیدایش این دین با شکنجه و شهادت رو به رو بوده‌اند. اینکه مؤلف مطالب کتاب خود را به صورتی باطنی و تأویل‌پذیر بیان کرده، مورد بحث فراوان قرار گرفته است.

مکالم[3]**، المر ورنر** (elmər vërnər makālam)، ۱۸۷۹–۱۹۶۷، شیمیدان امریکائی. استاد زیستشیمی دانشگاه جانز هاپکینز بود (۱۹۱۷–۴۴). از صاحبنظران در تغذیه با شهرت بین‌المللی بوده است، مطالعاتی در ویتامینها، رژیم غذائی، و رشد کرده است، و آثار استانده‌ای نوشته است مشتمل بر دانستنیهای جدیدتر در تغذیه (۱۹۱۸، چاپهای بعدی با همکاری دیگران) و غذاها، تغذیه، و بهداشت (۱۹۲۵).

مکالی[4]**، تامس بینگتن** (tāməs babingtən makāli)، ۱۸۰۰–۵۹، مؤلف و مورخ انگلیسی. خدمات برجسته‌ای در پارلمنت و در هندوستان انجام داده است (۱۸۳۴–۱۸۳۸). اثر عمده‌اش تاریخ انگلستان از آغاز سلطنت جیمز II (۵ مجلد، ۱۸۴۹–۶۱)، به داشتن توصیفهای مؤثر و جالب توجه از حوادث و وقایع از نظر محافظه‌کاران، معروف است. اشعارش محبوبیت فراوان داشته است. در ۱۸۵۷ لقب بارون یافت.

مکان هندسی[5]، مجموع نقاطی که، بر خلاف نقاط دیگر، دارای خاصیت مشترکی باشند. مثلاً، در یک سطح، سهمی مکان هندسی مجموع نقاطی است که فاصله‌ی هر یک از آنها از یک نقطه‌ی ثابت (کانون) و یک خط ثابت (هادی) با یکدیگر برابر است. نیز ← بیضی؛ دایره؛ هذلولی.

مکانیسم: ← سازوکار.

مکانیسم: ← فلسفه‌ی ماشینی.

مکانیسم دفاع: ← دفاع، سازوکار.

مکانیک[6] (mekānik؛ فنس)، علمی که موضوع آن تحقیق نظری و تجربی در جا به جا شدن و تغییر شکل اجسام است در تحت تأثیر نیروهای وارد به آنها (← حرکت؛ نیرو). مکانیک از پایه‌های اساسی تحصیلات مهندسی، فیزیک، و نجوم است. مباحث عمده‌ی آن عبارتند از: (۱) حرکتشناخت یا سینماتیک؛ (۲) دینامیک؛ (۳) تعادلشناسی یا ستاتیک. مکانیک را، نظر به اجسام مورد بحث، به مکانیک نقطه (ذرات مادی)، مکانیک جسم صُلْب (اجسام تغییرناپذیر)، و مکانیک سیالات (مایعات و گازها) تقسیم می‌کنند. مباحث عمده‌ی مکانیک سیالات عبارتند از: (۱) لیدروستاتیک، (۲) لیدرودینامیک؛ (۳) لیدرولیک، و (۴) پنوماتیک (pnomātik؛ از فنس) یا مکانیک گازها. نیز ← کشانی؛ مقاومت مصالح. برای مکانیک کوانتوم ← کوانتوم.

مکانیک آماری: ← فیزیک، قسمت VIII.

مکانیک سماوی[7] (mekānike samāvi)، علمی که هدف آن پیشبینی موضع اجرام سماوی (سیارات، ستارگان، و اقمار) در گذشته یا در آینده است با حد اکثر دقت ممکن. این علم از زمانی تاسیس شد که گالیله، و خصوصاً نیوتن، اصول **مکانیک کلاسیک** را بنیان نهادند. در محاسبات مکانیک سماوی فضای سه‌بعدی در نظر گرفته میشود، زمان پارامتری (← پارامتر) است، مستقل از فضا، که از $-\infty$ تا $+\infty$ تغییر میکند، و یک نقطه‌ی نشانه‌ی اساسی در نظر گرفته میشود که یک نقطه‌ی مادی، که تحت تأثیر هیچ نیروئی نیست، نسبت بدان خواه در حال سکون است یا دارای حرکتی مستقیم الخط یکنواخت. همه‌ی نقاط نشانه‌ای که دارای حرکتی انتقالی مستقیم الخط و یکنواخت نسبت به نقطه‌ی نشانه اساسی هستند یک خاصیت دارند. اینها نقاط نشانه‌ی گالیله‌ای یا نقاط نشانه‌ی لختی (laxti) هستند. در دستگاهی با نقطه‌ی نشانه‌ی گالیله‌ای، نقطه‌ای که تحت تأثیر نیروی $\vec{F}$ قرارگرفته باشد شتابی ($\vec{\gamma}$) به‌دست میآورد که به‌وسیله‌ی رابطه‌ی $\vec{F}=m\vec{\gamma}$ به‌نیروی $\vec{F}$ وابسته است. ضریب تناسب m در رابطه‌ی فوق همان جرم لختی، یا به اختصار جرم نقطه است.

در اینجا قانون گرانش عمومی را یادآور میشویم: یک نقطه‌ی A به جرم m واقع در فاصله‌ی AB از نقطه‌ی B به جرم m′ این نقطه را جذب میکند. جهت نیروی جاذبه، واقع بر خط AB، از A به سوی B، و شدت آن

$$\frac{kmm'}{AB^2}$$

است، که در آن k مقداری است ثابت موسوم به "ثابت گرانش عمومی". به موجب اصل تساوی عمل و عکس‌العمل، نقطه‌ی B نیز نقطه‌ی A را با نیروئی در جهت مخالف و با همان شدت جذب میکند.

این قانون اساس و بنیاد مکانیک سماوی است، که مسئله‌ی اصلی آن برقراری معادلات دیفرانسیل حرکت بعضی اجرام است که همچون نقاطی مادی در نظر گرفته میشوند که دو به دو یکدیگر را جذب میکنند، و نیمز حل این معادلات است. جوابهای معادلات وابسته است به مقادیر ثابت دلخواهی که از راه مشاهده به دست میآیند.

در بعضی حالات اجرام را نمیتوان همچون نقاط مادی در نظر گرفت؛ و در این موارد لازم است از مفهوم دستگاههای مادی استفاده جست، یعنی دستگاههائی که عموماً از اجسام صُلْب تشکیل شده‌اند. در واقع، مطالعه‌ی شکلی که یک جرم سیال، در تحت تأثیر جاذبه‌ی مشترک نقاط مادی سازای آن، اختیار میکند مسئله‌ای است تا حدی خاص که نمیتواند در اینجا مورد بحث قرار گیرد.

مطالعه‌ی یک مسئله‌ی مکانیک سماوی ممکن است ما را به وجود نیروهائی متوجه سازد که منشأ آنها گرانشی نیست؛ اصطکاک جوّی بر روی ماهواره‌ها در جوّ سفلی یا، مثلاً، نیروهای زایل کننده‌ی ناشی از کشندها. در مواردی که ضروری باشد، تا جائی که بتوان این نیروها را به صورت ریاضی دقیق بیان کرد، آنها را در نظر میگیرند.

نظریه‌ی نسبیت عمومی این اصول اساسی را متزلزل ساخت. با این حال، مکانیک کلاسیک سماوی یک تقریب نسبةً کافی در مواردی که میدانهای گرانش و سرعتهای بی‌اندازه اندک نسبت به سرعت نور مورد نظر است، به دست میدهد.

تأثیرات نسبیتی. امروزه معلوم شده است که مکانیک نیوتنی حرکت و قانون گرانش تقریبی از قوانین حاکم بر حرکات اجرام سماوی هستند (← نسبیت). در حرکت اوج (← حضیض) درونیترین سیاره، عطارد، و در چند مورد معدود دیگر، تأثیرات نسبیت آن اندازه‌ی کافی هستند که بتوانند به وسیله‌ی دقیقترین مشاهدات و رصدها آشکار شوند. مقایسه‌ای میان مشاهدات و تئوری، که در آن اختلالات مورد توجه قرار گرفته، فزونی حرکت اوج را به مقدار ۴۳ ثانیه‌ی قوس در قرن بنا بر نظریه‌ی نسبیت، تأیید میکند؛ و این یکی از دلایل قاطع برای اثبات نظریه‌ی نسبیت است.

تأثیر نسبیت در حرکت سیاراتی که در فاصله‌ی دورتر از خورشید هستند بسرعت کاسته میشود. در مورد زمین، فزونی حرکت اوج فقط حدود ۴ ثانیه‌ی قوس در قرن است؛ و این درست مقدار کافی برای تأیید به وسیله‌ی مشاهدات و رصد است. به علت کوچکی تأثیرات نسبیت در مسائل مکانیک سماوی، روش موجه آن است که از معادلات حرکت بنا بر مکانیک کلاسیک استفاده شود، و سپس اصلاحات کوچک نسبیتی،

(۱) Apocalypse (۲) Revelaion, Apocalypse (۳) McCollum (۴) Macaulay (۵) locus (۶) Mechanics (۷) Celestial mechanics

اگر ضروری باشد، در نتیجه‌ی محاسبات به کار بسته شود.

مکانیک سیالات[1] (mekānike sayyālāt)، شاخه‌ای از علم مکانیک که در خواص و رفتار سیالات (← سیال) بحث میکند. مطالعه‌ی خاص سیالات در حال حرکت، یا دینامیک سیالات، قسمت عمده‌ی مکانیک سیالات را تشکیل میدهد. شاخه‌های دینامیک سیالات مشتمل است بر **لیدرودینامیک** و **آئرودینامیک**. ⇐ پلاسما نیز، چون از سیالات است، میتواند با بسیاری از اصول مکانیک سیالات توصیف شود، ولی خواص برقاطیسی آن باید مورد توجه قرار گیرد. مطالعه‌ی پلاسماها علم **مانیتولیدرودینامیک**[2] (mā-nyetoidrodināmik، فنس) را تشکیل میدهد.

مکانیک کلاسیک[3] (mekānike klāsik)، علمی که در آن از مواضع اشیاء در فضا، تحت تأثیر عمل نیروهائی که تابعی از زمان هستند، بحث میکند. بعضی از قوانین مکانیک از زمان‌های قدیم، دست کم از زمان ارشمیدس (۲۸۷–۲۱۲ ق‌م)، شناخته شده بود. در ۱۶۳۸ گالیله بعضی از مفاهیم اساسی علم مکانیک را بیان کرد، و در ۱۸۶۷ نیوتن کتاب معروف خود، پرینسیپیا (اصول)، را منتشر کرد که قوانین اساسی حرکت، قانون گرانش، نظریه‌ی کشندها، و نظریه‌ی منظومه‌ی شمسی در آن بیان شده است. این اثر عظیم، و نوشته‌های د/آلامبر، لاگرانژ، لاپلاس، و دیگران در قرن ۱۸م آثاری کلاسیک در زمینه‌ی علم مکانیک شمرده شده است. مجموعه‌ی این آثار همچون مبنائی است برای مبحث پهناوری که علم مکانیک کلاسیک یا **مکانیک نیوتن**[4] خوانده میشود. این مبحث از مکانیک شامل پیشرفتهای جدیدتر در علم مکانیک– مکانیک آماری، مکانیک نسبیتی، یا مکانیک کوانتوم– نمیشود.

اصول کلی مکانیک کلاسیک به شکل ریاضی بیان شده است. با منطق ریاضی میتوان انواع بیشمار ممکن حرکات را استنتاج کرد و سپس پیشگوئیها را با مشاهدات تجربی مقایسه کرد. مکانیک کلاسیک ماهیت اساسی یک نظریه‌ی فیزیکی را مجسم میکند، و معمولاً جزء مهم یا نقطه‌ی عزیمتی برای شاخه‌های گوناگون فیزیک جدید است؛ مطالعه‌ی آن امکان این را به دست میدهد که با تکنیک ریاضی و روشهائی که در دیگر مباحث سودمند است آشنا شویم.

در مفهوم گسترده‌تر، مکانیک کلاسیک شامل مطالعه‌ی حرکات گازها، مایعات، و جامدات است، ولی معمولاً بیشتر فقط با جامدات سر و کار دارد، در موردی که منحصراً از جامدات بحث میکنند، به ستاتیک، سینماتیک، و دینامیک تقسیم میشود.

مکانیک کوانتوم (نوین): ← کوانتوم.

مکانیک موجی[5] (mekānike mōji)، شاخه‌ای از مکانیک متفرع از نظریه‌ی کوانتوم، و جزء مکمل مکانیک کوانتوم. این امر که انرژی تشعشعی (نور، اشعه‌ی ایکس، و غیره) قطعاً از اتمها و مولکولها صادر میشود، و قطعاً صدور آن به شکل بسته‌هائی به نام کوانتوم است که بزرگی هر یک از آنها با نوعی نوسان یا بسامد موجی بستگی دارد، سبب توجه به تحقیق در این مسئله شد که چه چیز در اتم یا الکترونهای آن است که با نوسانها یا موجها بستگی دارد. به تجربه معلوم شد که الکترونها عملاً خصوصیت موجی دارند، و اینکه انرژی حرکت آنها از طریق بسامد نوسان قابل بیان است. مشاهده‌ی این واقعیتها به پیدایش این اندیشه انجامید که شاید همه‌ی فرایندهای فیزیکی، در آخرین تحلیل، فرایندهای موجی بوده باشند با بسامدها یا طول موجهای مخصوص به کوانتومهائی که انرژیْ خود به آنها تقسیم میشود. به جای آنکه الکترونها در اتم همچون سیاراتی تصور شوند که بر مدارهائی گردش میکنند، در مکانیک موجی آنها را همچون امواجی تصور میکنند که مانند صوت در اطاق بسته منعکس میشوند و نمونه‌های تداخلی مانداری (← ماندار، امواج) از آنها تشکیل میشود که متناظر است با حالات مانداری کوانتومی. صورت ریاضی مکانیک موجی بیشتر توسط ل. دو برولی، هایزنبرگ، و شرودینگر بیان شده است.

مکانیک نیوتن: ← مکانیک کلاسیک.

مکانیکی، فلسفه‌ی: ← فلسفه‌ی ماشینی.

مکاون[6]، **دانلد** (dānəld makān)، 1910– ، باستانشناس امریکائی، استاد انستیتوی شرقی شیکاگو. در حفاریهای تخت جمشید (۱۹۳۳–۳۸) و نیز در حفاریهای اریحا و جرش (هر دو در اردن) و نیپور (جنوب عراق) شرکت داشت. در ۱۹۴۷–۴۹ مدیر طرح انستیتوی شرقی مربوط به ایران بود. مؤلف، چینه‌شناسی تطبیقی ایران قدیم (۱۹۵۷) است.

مکاوند (makāvand)، دهستان (جه ح ۱۱°۸۰۰)، بخش هفتکل، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)، دارای ۱۱ (؟) آبادی. محصول عمده‌ی آن غلات است. ساکنین آن از طایفه‌ی بختیارینند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

مکبث[7] (makbəṯ)، فت ۱۰۵۷، شاه (۱۰۴۰–۵۷) اسکاتلند. از سران لشکر دانکن I بود، و دانکن را مغلوب و مقتول کرد، و مملکتش را گرفت. ملکم III او را شکست داد و به قتل رسانید. سرگذشت وی موضوع مکبث شکسپیر است.

مکبث[7] (makbəṯ)، از تراژدیهای شکسپیر که ح ۱۶۰۶ بر صحنه بازی شد و اول بار در ۱۶۲۳ به چاپ رسید. نمایشنامه، که بر اساس وقایعنامه‌های انگلستان، اسکاتلند، و ایرلند، اثر ر. هالینشد، میباشد، داستان مکبث (فت ۱۰۵۷) جاه‌طلب است که به تحریک همسرش برای دست یافتن به تاج و تخت اسکاتلند جنایات متعددی مرتکب میشود. وردی اپرائی بر اساس آن ساخت (۱۹۲۵).

مکبراید[8]، **شن** (šan makbrāyd)، 1904– ، نماینده‌ی سازمان ملل متحد برای افریقای جنوب غربی؛ مقیم پاریس. پدرش، به خاطر شرکت در شورش عید فصح در ایرلند، به دست بریتانیائیها اعدام شد (۱۹۱۶)؛ دو سال بعد مادرش، به علت شرکت در کشمکش برای استقلال ایرلند، در لندن زندانی شد. در این زمان مکبراید در ارتش جمهوری ایرلند افسر بود. در ۲۴سالگی رئیس ستاد ارتش جمهوریخواه ایرلند بود و دست به جنگ داخلی بر ضد تجزیه‌ی ایرلند زد. اما سرانجام بیهودگی جنگ را در یافت، و در ۱۹۴۷ به پارلمنت وارد شد. در ۱۹۷۴ راه حل صلح‌آمیزی را برای مسئله‌ی ایرلند شمالی پذیرفت، اما باز هم عقیده داشت که ایرلند باید متحد شده تنها تحت حکومت ایرلندیها قرار گیرد. با تلاشهائی که در سازمان ملل برای حفظ حقوق بشر به کار برد برنده‌ی سهمی (با شرکت ⇐ ا. سائو) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۴ صلح شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مکبرنی[9]، **چارلز** (cārlz makbērni)، ۱۸۴۵–۱۹۱۳، جراح امریکائی. شهرت وی در جراحی بیشتر به خاطر سهم عمده‌ای است که در جراحی آپاندیسیت داشته است، به وجود موضعی بر روی شکم پی برد که فشار بر آن ایجاد دردی میکند که مشخص بیماری آپاندیسیت است؛ این موضع به "نقطه‌ی مکبرنی" معروف شده است. وی در جراحی آپاندیسیت شکافی بر روی شکم میداد بی آنکه عضلات شکم قطع شود.

مکتب: ← مکاتب.

مکتب سوداگری: ← مرکانتیلیسم.

مکتب شب، انجمن، ← رالی، سر والتر.

مکتبی شیرازی (maktabie širāzi)، متخلص به **مکتبی**، فت ۹۱۶ هق، شاعر ایرانی. در شیراز شغل مکتبداری داشت. در موسیقی استاد بود، و سازی مانند قانون ساخت. وی خمسه‌ای به شیوه‌ی نظامی آغاز کرد که لیلی و مجنون آن به پایان رسید، و بارها به چاپ رسیده است (از جمله در تهران، ۱۳۴۶ هق)، و در میان پیروان نظامی، لیلی و مجنون او از همه لطیفتر و پاکتر است. از مکتبی، علاوه بر لیلی و مجنون، کتاب کلمات علیه‌ی فراء به چاپ رسیده (تهران، ۱۳۵۳ هق)، که ترجمه‌ی منظوم کلمات قصار علی ع است.

مکتفی (moktafi) شهرت **ابومحمد علی**، ملقب به **المکتفی بالله**، ۲۶۴–۲۹۵ هق، ۱۷مین خلیفه‌ی (۲۸۹–۲۹۵ هق) عباسی. مکتفی در ۲۸۱ هق از طرف پدرش معتضد حاکم ری و قزوین و زنجان و ابهر و قم و همدان و دینور شد، و در ۲۸۶ هق که معتضد به شهر دیاربکر رفت، مکتفی را حاکم آن شهر و رقه و قنسرین و شهرهای مرزی کرد. هنگام مرگ (ربیع الاخر ۲۸۹ هق) معتضد در بغداد، مکتفی در رقه بود، و قاسم ابن عبیدالله وزیر در بغداد مرگ معتضد را اعلام کرد و از بزرگان و عامه برای مکتفی بیعت گرفت و فوراً مکتفی را خبر کرد، روز هشتم جمادی الاولی مکتفی وارد کاخ حسنی (hasani) در بغداد شد و قاسم ابن عبیدالله را در وزارت باقی گذاشت. مکتفی گرچه کفایت و لیاقت پدر را نداشت، سعی میکرد که در کارهای خود او را سرمشق قرار دهد. در همان روز ورود او به

---

(۱)fluid mechanics (۲)magnetohydrodynamics (۳)classical mechanics (۴)Newtonian mechanics
(۵)wave mechanics (۶)McCown (۷)Macbeth (۸)MacBride (۹)McBurney

بغداد عمرو ابن لیث در زندان بغداد کشته شد، و این ظاهراً بدون اطلاع او بود، زیرا مکتفی در زمان حکومت عمرو ابن لیث از او هدایای زیادی دریافت کرده بود و نمیخواست که او کشته شود. وزیر او که مردی خونخوار بود، و عده‌ای را به حیله و غدر بدون اطلاع مکتفی کشت، با عمرو نیز همین کار را کرد. از وقایع مهم زمان او قدرت و شوکت یافتن قرامطه در شام و عراق است که منجر به کشته شدن عده‌ی بیشماری از مردم و غارت شهرها و کشته شدن کاروانهای حجاج شد. یکی از بزرگان قرامطه شخصی موسوم به صاحب‌الشامه بود که در ۲۹۱ هق، پس از جنگهای سخت، سرانجام گرفتار شد، و او را با تشریفات و مراسم خاصی که در باره‌ی دشمنان بزرگ خلافت اجرا میکردند وارد بغداد کردند و روز دوشنبه ۲۳ ربیع الاول ۲۹۱ هق با عده‌ای از یارانش به طرز بسیار فجیع و وحشتناکی در حضور عامه‌ی مردم کشتند. در ۲۹۴ هق زکرویهٔ ابن مهرویه، پس از آنکه کاروانهای حجاج را قتل عام کرد، در جنگی که با فرستاده‌ی مکتفی به نام وصیف ابن صوار تکین (sovār takin) کرد کشته، و سپاه او پراکنده شد. دیگر از وقایع مهم زمان او پایان یافتن حکومت طولونیان در مصر است با کشته شدن هارون ابن خمارویه و تسلط سپاه خلیفه‌ی عباسی بر مصر. اگرچه پس از آن مردی به نام خلیجی (xaliji) بر مصر مسلط شد و از اطاعت خلیفه سر باز زد، در ۲۹۳ هق او را گرفتند و با تشریفات معمول وارد بغداد کردند. جنگ با روم (بیزانس) نیز در زمان او ادامه داشت. در ۲۹۱ هق سپاهیان خلیفه شهر انطاکیه را از رومیان گرفتند و حدود ۶۰ کشتی از ایشان را تصرف کردند. یکی از سرداران بیزانسی به نام آندرا-نیکوس (اندرونقس) به مرزهای اسلام حمله کرد و شهرهای مرعش و مصیصه و طرسوس را موقتاً متصرف شد (۲۹۲ هق)، اما همین آندرانیکوس با عده‌ای تسلیم مسلمانان شد، و مسلمانان شهر قونیه را غارت کردند (۲۹۴ هق). مدت خلافت مکتفی ۶ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز و عمر او در حدود ۳۲ سال بود.

مکتفی بالله [المکتفی بالله]، ۱۷مین خلیفه‌ی عباسی؛ ← مکتفی.

مکتو (makatu)، ده (جمعیت ۱٬۱۲۶ نفر در سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش چهار اویماق، شهرستان هشترود، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۱ کیلومتری ل‌غ قره‌آغاج. محصولش غلات است.

مکتوبات (maktubāt)، مجموعه‌ی نامه‌هائی که مولانا جلال‌الدین رومی به پادشاهان و وزرا و رجال و مشایخ عهد خود نوشته است. نثر مکتوبات نسبت به نثر دو اثر دیگر او، یعنی فیه ما فیه و مجالس سبعه، آراسته‌تر و استوارتر است. مکتوبات در استانبول (۱۹۳۷) و در تهران (۱۳۳۶ هش) به چاپ رسیده است.

مکتوبات: ← عین‌القضاة همدانی.

مکتوبات: ← مکاتیب.

مکتوبات مقدس: ← عهد قدیم، جدول I.

مکث، سلسله‌ی: ← سلسله‌ی مکث.

مکحول، جبل: ← حمرین.

مکدانلد، الگزاندر: ← گیلی، ادبیات.

مکدانلد[1]، سر **جان الگزاندر** (sər jān aleg-zāndər makdānəld)، ۱۸۱۵–۹۱، سیاستمدار کانادائی و اولین نخست‌وزیر دومینیون کانادا، متولد گلاسگو. در ۱۸۶۷ نخست‌وزیر شد، و در ۱۸۷۳ که رسوائی پاسیفیک (← پاسیفیک کانادا-لی، راه آهن) فاش شد ناچار استعفا داد. در ۱۸۷۸ دگربار به نخست‌وزیری منصوب شد.

مکدانلد[1]، **جورج** (jorj makdānəld)، ۱۸۲۴–۱۹۰۵، داستانویس و شاعر اسکاتلندی، داستان پر پشت باد شمال (۱۸۷۱) او از کتب معروف ادبیات جوانان است.

مکدانلد[1]، **دانکن بلک** (dānkən blak mak-dānəld)، ۱۸۶۳–۱۹۴۳، متأله و مستشرق امریکائی، متولد انگلستان؛ دوست و شاگرد ر. ا. نیکلسن. در گلاسگو درس خواند و سپس به برلین رفت (۱۸۹۰) و زبانهای شرقی را نزد زاخاو آموخت. بعد از گردشی در خاور میانه (۱۹۰۷–۸) به امریکا رفت و ح ۵۰ سال عنوان برجسته‌ترین دانشمند اسلامشناس را داشت. در تأسیس مجله‌ی ایزیس دستیار ج. سارتن بود (۱۹۱۳). از آثار او است: مراحل تکامل علم کلام و فقه و اصول اسلامی (۱۹۰۳)، دین و زندگی در اسلام (۱۹۰۹)؛ علاوه بر این، تحقیقات و مقالات متعددی در باره‌ی الف لیلة و لیله، و موضوعات گوناگون دیگر از وی برجای مانده است.

مکدانلد[2]، **(جیمز) رمزی** (jeymz ramzi makdānəld)، ۱۸۶۶–۱۹۳۷، سیاستمدار بریتانیائی. طفلی نامشروع بود، و جوانی را در تنگدستی گذرانید. در ۱۸۹۴ به حزب مستقل کارگر (اساس حزب کارگر) پیوست؛ در ۱۹۰۰ دبیر اول حزب کارگر شد. در ۱۹۰۶ به عضویت پارلمنت انتخاب گردید؛ در ۱۹۱۱–۱۴ رهبر حزب در مجلس عوام بود، ولی در آغاز جنگ I، به سبب مخالفتش با جنگ، رهبری را از دست داد. در ۱۹۲۴ به نخست‌وزیری رسید (اولین نخست‌وزیر حزب کارگر)، و وزارت خارجه را نیز خود به عهده داشت، و در صدد ترمیم اقتصادیات آلمان و نزدیک شدن با تجشر بر آمد، اما به سبب انتشار یافتن نامه‌ی زینوویف در همان سال از کار افتاد. در ۱۹۲۹ دگربار نخست‌وزیر شد (دومین دولت حزب کارگر)، ولی به علت بحران اقتصادی سال ۱۹۳۱ دولتش سقوط کرد، و مکدانلد حزب کارگر را ترک گفت، و با پشتیبانی محافظه‌کاران و لیبرالها دولتی ائتلافی تشکیل داد (۱۹۳۱) که تا ۱۹۳۵ دوام یافت؛ در این دوره، قوانین وستمینستر به تصویب رسید، و اصول تجارت آزاد متروک شد. مکدانلد به سبب تشکیل دادن دولت ائتلافی و سیاست اقتصادیش مطرود و مطعون حزب کارگر شد، و مؤتلفین جدیدش هم اعتمادی به او نداشتند. اواخر عمر را با دلی شکسته و تلخکامی گذرانید.

مکدانلد[3]، **فلورا** (flōrā makdānəld)، ۱۷۲۲–۹۰، بانوی دلاور اسکاتلندی. از چکوبایتها بود، و پس از اینکه چارلز ادوارد استوارت در کلادن مور شکست خورد (۱۷۴۶)، وی را در فرار به اروپا یاری کرد. افسانه‌ها و اشعار هایلندز نامش را زنده نگاه داشته است.

مکداول[4]، **ادوارد الگزاندر** (edwārd aleg-zāndər makdāwəl)، ۱۸۶۱–۱۹۰۸، آهنگساز امریکائی. در هنرستان موسیقی پاریس و فرانکفورت تحصیل، و در هنرستان دارمشتات تدریس کرد (۱۸۸۱–۸۲). کرسی موسیقی را که در ۱۸۹۶ در دانشگاه کلمبیا ایجاد شده بود، تا ۱۹۰۴ حفظ کرد. آثار برجسته‌ی او عبارتند از ۴ سونات برای پیانو، سوئیت هندیشمردگان (۱۸۹۷) برای ارکستر، و دو کنسرتو برای پیانو. بیوه‌ی او انجمن مکداول را، که طرح آن از شوهرش بود، برای آهنگسازان، هنرمندان، و نویسندگان در پیتربره پایه‌گذاری کرد.

مکداول[4]، **ایفریم** (ifreyim makdāwəl)، ۱۷۷۱–۱۸۳۰، جراح امریکائی. با جان بل در ادنبورگ تحصیل کرد و در دنویل، کنتاکی، به طبابت پرداخت. پیشگام در جراحی شکم؛ به خاطر عمل موفقیت‌آمیز خارج کردن سنگ مثانه شهرت دارد. در ۱۸۰۹ نخستین عمل ثبت شده‌ی جراحی تخمدان را در کشمة انجام داد.

مکدم، جان لاودن: ← ماکادام.

مکدوگل[5]، **ویلیام** (wilyām makdugəl)، ۱۸۷۱–۱۹۳۸، روانشناس امریکائی؛ متولد انگلستان. در ۱۹۲۰–۲۷ استاد روانشناسی در هاروارد بود. از پیشروان روانشناسی اجتماعی و روانشناسی فیزیولوژیائی بود، و در مسائل روانشناسی توجه به ژیستشناسی داشت. از آثارش مقدمه‌ای بر روانشناسی اجتماعی (۱۹۰۸) است.

مکران (makrān, mokrān) ناحیه‌ی ساحلی جنوب ایران و جنوب پاکستان، که در طول خلیج عمان، از رأس الکوه (ra'so 'l.kuh؛ دماغه‌ای ح ۵۰کیلومتری غ جاسک، که از لحاظ کشتیرانی فوق العاده اهمیت دارد) تا لاس بلا[6] (lās belā؛ ایالت سابق، جنوب ایالت بلوچستان پاکستان) به طول ح ۹۶۵ کم ممتد است. نام مکران، به طور اخص، به ایالتی در ایران اطلاق میشده و مکران بلوچستان را کچ مکران، و هر دو قسمت را مورخان روی هم مکرانات نامیده‌اند.

ساحل شنی دراز (ح ۳۰۰ کم) مکران را، که بیشتر آن در پاکستان است، تندانهای عظیم رشته‌کوه مالان (mālān) مضرس ساخته، و نمونه‌ی آن را میتوان در سنگپوزهای ارماره[7] (ormāra؛ سنگپوز و شهری در ساحل بلوچستان، ۲۴۵کیلومتری غ کراچی)، گوادر، ← خلیج چاه بهار، گواتر، و غیره مشاهده کرد. قسمت شمالی آن را رشته‌هائی از برآمدگیهای موازی، که در بین آنها دره‌های تنگی قرار گرفته، تشکیل میدهد. نشانه‌هائی از منشأ آتشفشانی در این ناحیه به چشم میخورد، و وجود گلفشانها این مطلب را ثبت میکند. بنادر متعددی مانند ارماره، خور کلمت[8] (xore kalmat)، پسنی[9] (pasni)، گوادر، چاه بهار،

(۱) Macready (۲)McDonald (۳)Macdonald (۴)McDowell (۵)McDougall (۶) Las Bela (۷)Ormara (۸)Kalmat (۹)Pasni

گواتر، و غیره دارد که دسترسی از راه دریا به آنها، به علت وجود سدی شنی که در خلیج عمان مقابل سراسر طول ساحل قرار گرفته، مشکل است. کشت و زرع در این ناحیه رونق ندارد، تنها بعضی دره‌های آن دارای نخلستانهای انبوه، کشتزارها و باغهای میوه‌اند. رود ماشکیل و ریزابه‌اش رخشان، که از ارتفاعات کلات در پاکستان سرچشمه میگیرد، به هم پیوسته وارد هامون ماشکیل شده، و حد شمالی مکران را مشخص میکند. در دره‌های این رود نخلستانهائی وجود دارد. یونانیان این ناحیه را به نام گدرو-سیا میشناختند و ساکنین آن را ایختیوفاگی (ixtiofāgi، به معنی ماهیخواران) مینامیدند، از این رو، بعضی کلمه‌ی مکران را تحریف شده‌ی ماهیخواران دانسته‌اند. بنا بر افسانه‌های ایران، کیخسرو این ناحیه را از افراسیاب تورانی گرفت. در ۳۲۵ ق‌م اسکندر مقدونی از این ناحیه گذشت. محمد ابن قاسم، فاتح عرب سند، از طریق مکران به سند حمله کرد (۹۲ هق).

جغرافیانویسان قدیم اسلامی از بسیاری از شهرهای مکران نام برده و شرح مختصری در باره‌ی آنها داده‌اند. مهمترین محصول آن را نیشکر و نوعی شکر سفید به نام پانید (pānid) دانسته‌اند، که از آنجا به بلاد مجاور صادر می‌شد. مهمترین مرکز بازرگانی آن بندر تیز بوده است. مرکز این ناحیه شهر فنزبور (fannazbur) یا بنجبور (bannajbur) در زمینلاد آن، در محلی که اکنون به پنجگور (panj.gur) مشهور است، قرار داشت. به قول مقدسی، شهر در قرن ۴م هق باروئی داشت که خندقی آن را حفظ میکرد. شهر، که نخلستانها آن را در بر گرفته بودند، دارای ۲ دروازه بود؛ باب نیز در جانب جغ که به جاده‌ای منتهی به خلیج فارس باز میشد؛ و باب طوران در جانب لش که به جاده‌ای منتهی به ولایتی به همین نام ـکه قصدار کرسی آن بود ـ باز میشد. شهرهای مهمی که در این ناحیه از آنها نام رفته است عبارتند از: بمپور؛ فهرج؛ جالق؛ دزک (داور-پناه)؛ قصر قند؛ کج (kaj)، با اندک مسافتی در ش قصر قند که به نام کیج (kij) یا کیز (kiz) نیز خوانده شده است؛ شهر راسک (rāsk)، که در قرون وسطی به سبب حاصلخیزی خومه‌ی آن دارای اهمیتی بوده و الخروج (al.xaruj) نامیده میشده؛ خاش، در ناحیه‌ی سرحد. ارمبیل (armabil) یا ارمائیل و قنبلی (qanbali) دو شهر مهم در کنار ساحل بودند، و اصطخری از آنها به عنوان شهرهائی بزرگ نام برده است. برای اطلاع بیشتر در مورد این ناحیه و تقسیم آن بین ایران و پاکستان ← بلوچستان.

مکران ایران سابقاً ایالت جداگانه‌ای را تشکیل میداد، ولی بعدها، به موجب قانون تقسیمات کشور (ایران) ۱۳۱۶ هش جزء استان کرمان محسوب شد، و باز دستخوش تغییرات قرار گرفت. به عنوان ایالت مستقل مرکزش جاسک محسوب میشد.

مکرب (mokarreb; ـab)، در تاریخ عرب قبل از اسلام، عنوان فرمانروایان روحانی دول سبا و قتبان و حضرموت، مخصوصاً قبل از دوره‌ی پادشاهان. نیز ← عرب، قسمت IV، بند ۱۰؛ قتبان.

مکرر، در علم بدیع، ← تکرار.

مکروه (makruh)، کارهائی که، در شرع، ترک آن اولی و فعلش مرجوح ولی جایز است، و کراهت از احکام پنجگانه‌ی شرعی است که به افعال مسلمان مکلف تعلق میگیرند.

مکری (mokri)، ایلات و طوایف متعدد کردی که همگی از یک ریشه و اصل تشکیل یافته‌اند و با یک لهجه و زبان تکلم میکنند، به استثنای طوایف مقیم سقز که زبانشان مخلوطی از لهجه‌های سنندجی و مکری (← کردی، زبان) است. به عقیده‌ی مؤلف شرفنامه‌ی بدلیسی، نسبت حکام مکری به قبیله‌ی مکریه میرسد که سابقاً در حوالی شهر زور ساکن بودند و از آنجا بر نواحی غ و جغ دریاچه‌ی ارومیه مستولی، و در این ناحیه ماندگار شدند. نخستین کسی که از ایشان در تاریخ نام و نشانی یافته سیف‌الدین نامی است که، مقارن با بر آمدن سلسله‌ی صفویه، عشایر مختلف مکری را در ایران تحت نفوذ خود در آورد. به گفته‌ی محمد مردوخ، مؤلف تاریخ مردوخ، مکریها از ۳ تیره‌ی منگور، مامش و پُشْدَر [پشت دری؟] تشکیل یافته‌اند که از بقای پای گروه ماد محسوب میشوند. ولی به غیر از ایلات نامبرده طوایف دیگری نیز در این قسمت زندگی میکنند که از آن جمله میتوان طوایف پیران، دیبکری (debokri)، و آلان (ālān) را نام برد که وابسته به کردهای مکری هستند. کردهای مکری به اسبدوانی و شکار علاقه‌مند، و در سوارکاری بسیار ماهرند. این ایلات به ۲ بخش یکجانشین (ساکن) و کوچنشین تقسیم می‌شوند که امروز تعداد کوچنشینها خیلی کمتر شده است. در میان یکجانشینها مردها معمولاً به زراعت و زنها به امور خانگی اشتغال دارند، ولی در بین کوچنشینان کارهای بیشتر به عهده‌ی زنان و بچه‌ها است.

مکری، لهجه‌ی: ← کردی، زبان.

مکریدی[1]**، ویلیام چارلز** (wilyām cārlz makridi)، ۱۷۹۳–۱۸۷۳، هنرپیشه‌ی انگلیسی و مدیر تماشاخانه. با اجرای (۱۸۱۹) نقش ریچارد III شهرت یافت. در ۱۸۳۷–۳۹ مدیر تماشاخانه‌ی کاونت گاردن و در ۱۸۴۱–۴۳ مدیر تماشاخانه‌ی دروری لین بود. غالبا در صحنه‌های تماشاخانه‌های کشمکش ظاهر میشد. نیز ← ا. فارست.

مکزیک[2] (mekzik)، اسپانیائی **مخیکو** (mexiko)، انگلیسی **مکسیکو** (meksikō) نام رسمی آن **ایالات متحده‌ی مکزیک**، جمهوری (۱٬۹۷۲٬۵۴۷ کمم، جمعیت در ۱۹۷۷ تخمیناً ۶۴٬۴۰۰٬۰۰۰)، امریکای شمالی، میان کشمکش و امریکای مرکزی، پایتختش مکزیکو. از لحاظ اداری به ۲۹ ایالت و ۲ سرزمین و یک ناحیه‌ی فدرال تقسیم شده است. ایالتها اینها است (به مقالات جداگانه‌ی هر یک رجوع شود): آگواسکالینتس، اوآخاکا، ایذالگو، پوئبلا، تاباسکو، تاماولیپاس، تلاسکا، چیاپاس، چیهوائوا، خالیسکو، دورانگو، زاکاتکاس، سان لویس پوتوسی، سونورا، سینالوئا، کالیفرنیای سفلی (باخا کالیفرنیا)، کامپچه، کرتارو، کوئاویلا، کولیما، گررو، گواناخواتو، مکزیکو، مورلوس، میچوآکان، نایاریت، نوئوولئون، وراکروز، یوکاتان. ۲ سرزمین عبارت است از باخاکالیفرنیا ← (کالیفرنیای سفلی) و کینتانا روئو. قسمت عمده‌ی مکزیک کوهستانی است با دشتهای گرم کرانه‌ای و مرکزی که رشته‌آتشفشانهای شرقی–غربی، همچون پوپوکاتپتل و ایستاسیوآتل و پاریکوتین، آنها را قطع کرده است. آکاپولکو و ماساتلان بندرگاههائی از مکزیک بر کنار فکِ است؛ تامپیکو و وراکروز بنادر کنار خلیج مکزیک است. در بخش لاگونا[3] (lāgunā)، که پهنه‌ای است آبیاری‌شده در ل مکزیک، مقداری کشاورزی میشود، ولی قسمت عمده‌ی ل بایر است. جمعیت بیشتر در فلات مرکزی متمرکز است و شهرهای عمده در همین ناحیه است، مکزیکو، گواداالاخارا، مونتری، پوئبلا؛ بیشتر صنایع در همین شهرها است، جز صنعت نفت که از کوه‌های شرقی استخراج میشود، و بعضی صنایع دستی (سفال، سبد، و بافتنی). آب و هوا با ارتفاع و ریزش باران تغییر میکند، باآنکه بیشتر مکزیک در منطقه‌ی مدارگان واقع است، پهنه‌های بسیار گرم و معتدل و سرد دارد. فراورده‌های کشاورزی با آب و هوا اختلاف پیدا میکند (میوه‌های مدارگانی، کائوچو، صمغ آدامس، نیشکر، کاکائو، زرت، گندم، توتون).

مردم مکزیک مخلوطی از هندیشمردگان و اعقاب اسپانیائیها هستند. در دو ناحیه‌ی وراکروز و آکاپولکو معدودی از خون سیاهوارگان یافت میشود. بنا بر تخمین سال ۱۹۶۸، ۲۸٪ جمعیت مکزیک را هندیشمردگان، ۷۰٪ را مستیسوها، ۱٪ سفیدپوستان، و ۱٪ را سیاهوارگان تشکیل میدادند. مذهب غالب کاتولیک رومی است، و پروتستانها ح ۱٬۲۲۵٬۰۰۰ نفرند. زبان رسمی اسپانیائی، و پول آن پِسُوْ (در ۱۹۷۷ معادل ح ۳ ریال) است.

مکزیک جایگاه قدیمترین تمدن هندیشمردگان است، مایا، تولتک، آزتک، میکستک[4] (mikstek؛ هندیشمردگان اوآخاکا، پوئبلا، و قسمتی از گررو)، و زاپوتک. نخستین دیدارهای پویشی اروپائیان از مکزیک توسط فرناندث ه کوردوبا (۱۵۱۷) و گریخالوا (۱۵۱۸) صورت گرفت، و بزودی پس از آن این سرزمین توسط کورتز به تصرف اسپانیا در آمد (۱۵۱۹) و نخستین محکمه‌ی قضائی اسپانیائی در ۱۵۲۸ در آن تشکیل شد، و نخستین نیابت سلطنت این ناحیه به نام اسپانیای جدید در زیر فرمان آ. د مندوثا در ۱۵۳۵ استقرار یافت. قسمت عمده‌ی مکزیک کنونی و متصرفات سابق اسپانیا در کشمکش فعلی (از جورجیا و فلوریدا تا کالیفرنیا) در قرنهای ۱۶م و ۱۷م تسخیر شد. با ازدیاد جمعیت، رفته‌رفته سه گروه در آن پیدا شد–مستیسوها، سفیدپوستان، و هندیشمردگان–که با تمام کوشش فرمانروایان شایسته و رجال دینی

(۱) Macready (۲)Mexico (۳)Laguna District (۴)Mixtec

(همچون ئوماراگا و هـر دو ← لویس د ولاسکو) بآسانی با یکدیگر مخلوط نشدند. برخورد میان این گروهها، و نارضائی مـردم از قدرت سیاسی کلیسا و نظـام مـرکانتیلیست (← مـرکانتیلیسم) اسپانیا، که همه‌ی ثروت کانی این سرزمین را از آن بیرون میکشید، سبب شد که مردم، به رهبری ایذالگو ای کوستیا، که بـا انتشار (۱۶ سپتـامبر ۱۸۱۰) بیانیه‌ی معروف به گریتو دِ دولوریس [فریاد دردمندان]، شورش را تسریع کرده بود، بر دولت اسپانیا بشورند. سرانجام در ۱۸۲۱ استقلال مکـزیک با استقرار امپراطوری کوتاه‌مدتی زیر فرمان آ. د ایتوربیده عملی شد. در نتیجه‌ی منـازعات خـودخواهانه‌ای که میان رهبران مکزیک (مخصوصاً آ. ل. د سانتا آنا) پیش آمد، در چند دهه‌ی پس از آن چند رئیس جمهور، که نخستین آنان گواذالوپه ویکتوریا بود، بر سر کار آمدند، ولی مسائل ارضی و نابسامـانیهای دیگر حل‌نـشده باقی ماند. در ۱۸۳۶، تکزاس با موفقیت بر ضد مکزیک شورید، و در ۱۸۴۵ که کشمت تکـزاس را به عنوان یک ایالت پـذیرفت، میان مکزیک و کشمت جنگ در گرفت؛ مکـزیک در جنگ بـا کشمت (۱۸۴۶–۴۸) شکست خـورد، و نیمـی از سرزمیـن خـود را از دست داد (نیو مکسیکو، اریزونـا، کالیفرنیا، و قسمتهـائی از یوتا و کولورادو).

نهضتی برای اصلاحـات دمـوکراتیک به رهبری ب. خوارس بـه راه افتاد (۱۸۵۵)، و در نتیجه‌ی آن قـانون اساسی سال ۱۸۵۷ به تصویب رسید. محافظه‌کاران در صدد توسل بـه خارجیان بر آمدند، و بـا کومک فـرانسویان توانستند ماکسیمیلیانو را به امپراطوری مکزیک (۱۸۶۴–۶۷) برسانند. خـوارس در مقابـل امپراطـور ایستاد، و پس از سقوط او بار دیگر بـر سر کار آمد، ولی نتوانست اصلاحات مورد نظر خود را عملی کند. در ۱۸۷۶، پـورفیریـو دیاس رئیس جمهور شد و همچون دیکتاتوری تـا ۱۹۱۱ بـر مکزیک حکومت میکرد (جز در ۱۸۸۰–۸۴). در زمان او پیشرفتهای مـادی صورت گرفت و سرمایه‌گذاری خارجی بیشتر شد، و ثـروت ملی افزایش یافت، ولی اوضاع اجتماعی بدتـر شد و تعلیم و تربیت به حـال رکود افتاد. انقلابـی که در ۱۹۱۰ به رهبری ف. ا. ماذرو به راه افتاد، با موفقیت همراه بود. ولـی مـاذرو نشان داد که شایستگی عملی کردن اصـلاحات را نـدارد، و دوره‌ی دیکـری از جنگهـای داخلـی به رهبری مردانـی چـون ⇐ و. اوزتا، کارانـا، زاپاتا، ویا (که اختلاف او با کشمت سبب لشکرکشی کشمت به مکزیک در ۱۹۱۶ شد)، اوبرگون، و آدولفـو د لا اوئرتا[1] (adolfo de lā uertā؛ ح ۱۸۸۲–۱۹۵۵) پیش آمد. قانـونـی اساسی مبتنی بـر اصلاحـات در ۱۹۱۷ بـه تصویب رسید، که هنوز هم قانون اساسی مکزیـک همان است. با ایـن قانون ثـروتهای کانی از تصرف مـالکان خارجی بیـرون آمـد. از لحاظ سیـاسی، پ. ا. کایس، مدتها مسلط بـر اوضاع بـود. با آغاز (۱۹۳۴) ریاست جمهوری ل. کاردناس، یک برنامه‌ی جدی برای اصلاحـات اجتمـاعی و تـربیتی و صنعتی ریخته شد که تـا کنون ادامـه دارد. ساخته شدن شاهراه سراسری امریکا بـر تعداد جهانگردان کشمت در مکزیـک بسیار افـزود. در جنگ II در ۱۹۴۲ مکزیک به دولتهای محور اعـلان جنگ داد. آدولفو لـوپس مـاتئوس[2] (adolfo lopez māteos؛ ۱۹۱۰–۶۹)، رئیس جمـهور (۱۹۵۸–۶۴)، مترقیتریـن دستگاه اداری را که از زمان کاردناس به بعد در مکزیک بـر سر کار آمـده است در ایـن کشور بـرقـرار کرد. پس از وی گـوستـاوو دیـاس اوردای[3] (gustāvo diās ordās) که از حزب وی بود به ریاست جمهوری رسید (۱۹۶۴–۷۰). اختلاف قدیمی مکزیک با کشمت بر سر ناحیه‌ی چامیـال ممتد در کنار ریو گرانده، با پیمان ۱۹۶۵ از میان رفت. در ۱۹۷۰ لویس اچـوریـا آلـوارس[4] (luis eceverriā ālvāres؛ ۱۹۲۲–) به ریاست جمهوری و در دسامبـر ۱۹۷۶ خـوسه لـوپس پـورتیلیو[5] (xose lopes portilyo) بـه ریاست جمهوری برگزیده شدند.

مکزیک، ایالات متحده‌ی: ← مکزیک، جمهوری.

مکزیک، جنگ[6] (mekzik)، ۱۸۴۶–۴۸، جنگ بین کشمت و مکـزیک. اگـر چه جنگ بر سر الحـاق (۱۸۴۵) تکـزاس بـه کشمت در گـرفت، از مدتها پیش عواملی (خسارات ادعائـی افراد امریکائـی از مکزیک، ناشی از وضـع سیاسی متزلـزل ایـن کشور؛ طمـع کشمت بـه سرزمین کالیفرنیا، و غیـره) روابـط دو کشور را تیـره کرده بود. چون مکزیک پیشنهاد کشمت را راجع به خریداری کالیفـرنیا و نیو مکسیکو رد کرد، ز. تیلر مأمور پیشروی بـه سوی ریو گرانده شد. مکزیکیها در مقابل این تجاوز بـر خاستند، و کشمت اعـلان جنـگ بـه مکـزیک داد (مه‌ی ۱۸۴۶). نیروهای کشمت، پس از تصرف وراکروز، به شهر مکزیکو تـاختند، و در آنجا ماندند تا پیمان صلح گواذالوپه ایذالگو به تصویب کنگره‌ی کشمت رسید (مـارس ۱۸۴۸) و بـه مـوجب آن، مکزیـک در مقابـل ۱۵ میلیون دلار سرزمین پهناوری را که امـروز در ایـالات کالیفـرنیا، نوادا، یوتا، اریزونـا، نیو مکسیکو، کولورادو، و وایومینگ واقـع است بـه کشمت واگذار کرد. در تاریخ بندرت اتفاق افتاده است که جنگی به این کوتـاهی و کم اهمیتی سرنـوشت چنین سرزمین پهناوری را تغییر دهد. ایـن تجاوز کشمت را حتی بسیـاری از امـریـکائیها سخت تقبیح کرده‌اند، و بـه قـول ی. س. گرانت، جنگ مکـزیک "ظالمانه‌ترین جنگی بـوده که یک دولت نیرومند بـر علیه یک دولـت ضعیف بر پا کرده است".

مکزیک، خلیج[7] (mekzik)، شاخـابه‌ی قطا (به وسعت ح ۱٬۸۵۳٬۰۰۰ کمه، طـول شرقی‌ـغربـی ح ۱٬۶۰۰ کم، و عرض شمالی‌ـجنـوبی ح ۱٬۲۸۰ کم) در ساحل ج‌ش امریکای شمالی، که از ل به کشمت، از ش به کشمت و کوبا و مکزیک، از ج به مکـزیک، و از غ به مکزیک و کشمت محدود است. تنگه‌ی فلوریدا آن را با قطا، و تنگه‌ی یوکاتان آن را با دریای کارائیب مرتبط میسازد. منتهای عمقش ۳٬۸۷۵ متر است. خط ساحلـی آن اکثر پست و ماسه‌ای و مانداب است. رودهای میسی‌ـسیپی، سبین، برزس، کولـورادو، و ریـو گرانده به آن میریـزنـد. بنادر عمده‌ی آن عبارتند از تامپیکو و وراکروز (مکـزیک)، کورپس کریستی، گلوستن، هیوستن، مـوبیل، نیو اورلئان، و پنـکـولا (کشمت)؛ هاوان (کوبا).

مکزیکالی[8] (mekzikāli؛ فنـ) اسپانیائی **مخیـکالی** (mexikāli)؛ انگلا **مکسیکلسی** (ـmeksikali)، شهـر (در ۱۹۷۰ حه ۳۹۰٬۴۱۱)، کرسی قسمت شمالی کالیفرنیای سفلی، مکزیک. مـرکز کشاورزی است.

مکزیکو[9] (mekziko؛ از فنـ)، اسپانیـائـی **مخیکو** (mexiko)، انگلا **مکسیکـو** (ـmeksiko)، ایـالـت (۲۱٬۴۱۳ کمه؛ در ۱۹۷۰ حه ۳٬۷۹۷٬۸۶۱)، قسمت مرکزی مکزیک؛ کرسیش تولوکا. بخش فـدرال، جـز قسمت جنوبـی آن، درین ایالت است. یـک رشته کوههای مـرتفع (شمالی‌ـجنوبی) میان تـولـوکا و شهر مکزیکو واقع است. شغل عمده کشاورزی و پرورش دام و استخراج معادن است.

مکزیکو[9] (mekziko؛ از فنـ)، اسپـانیـائـی **مخیکو** (mexiko)، انـگلا **مکسیکو** (ـmeksiko) شهـر (در ۱۹۷۷ حه تخمینـاً ۸٬۶۳۰٬۰۰۰؛ فرازا ۲٬۳۸۰ متر)، مکزیک مـرکزی، پایتخت و بـزرگتریـن شهر مکزیک، نـزدیک انتهای جنوبی فلات آناواک و دریـاچه‌ی تکسکوکو[10] (tekskoko) و آتشفشانهای پوپوکاتپتل و ایتاسیوآتل. اقلیم آن خنک و خشک و سالـم است. شهری وسیـع، منظـم، و دارای بسیاری بناهـای زیباست—از جمله کلیسای جامعی از قـرن ۱۶م، کاخ ملی، کتـابخانه‌ی ملی، کاخ دادگستری، و دانشگاه ملی. مکزیکو از مراکز فرهنگی عمده و مرکز حیاتی راه آهـن و جاده‌ها است، و توسعه‌ی صنعتی اخیر و جلب سیاحان باعث رونق روزافـزون آن شده است. مسابقـات اولمپی ۱۹۶۸ در این شهر برگزار شد.

تاریخ. بنای شهر را باید از ۱۳۲۵ که شهر تنوچتیتلان بر جزیره‌ای در دریاچـه‌ی تکسکوکو تأسیس شد دانست. شهـر اخیر را، که کرسی دولت آزتک بـود، اسپانیائیها با خـاک یکسان کردند (۱۵۲۱)، و بعداً مکـزیکو را بـر جای آن ساختند. دریاچه بتدریـج خشک شده و اکنون در ۴٫۸کیلومتری مکزیکو قرار دارد.

مکزیکی، هنر و معماری[11]. تا قبل از ۱۹۳۰ که آثار عتیقه‌ی امریکای باستان بـه نمایش گذارده شد و مقالات تحقیقی در مورد آنها انتشار یافت، اطلاعات زیـادی دربـاره‌ی هنـر هندیشمردگان امریکا در دست نبود. اولین اطلاعـات و نظریات در باره‌ی هنر امـریکای باستان در ۱۸۴۰ توسط یک مورخ آلمانـی انتشار یـافت، و نظریات و حدسیات او تا امـروز به اعتبار خود باقی است. هنر و معماری مکزیک را در سه دوره‌ی مشخص میتوان بررسی کرد:

I— دوران قبل از استعمار؛

---

(۱)Huerta (۲)López Mateos (۳)Ordaz (۴)Echeverría Álvarez (۵)López Portillo (۶)Mexican War (۷)Mexico, Gulf of (۸)Mexicali (۹)Mexico (۱۰)Texcoco (۱۱)Mexican art and architecture

II— دوران استعمار؛
III— دوره‌ی جدید و معاصر.

۱- دوران قبل از استعمار. این دوران هنر و معماری مکزیک از نظر تاریخی به سه دوره تقسیم میشود. (۱) دوره‌ی باستان که تا قبل از مسیحیت است؛ و مهد آن جائی بوده که امروز ایالت تاباسکو است. (۲) دوره‌ی کلاسیک (ح 100—800 ب‌م) که در تئوتی‌واکان، با هنر سفالگری و تکنیک متهورانه و بی‌نظیر نقاشی‌های دیواری شکوفا شد؛ این تمدن کمابیش تا قرن ۱۱م در بعضی مناطق ادامه یافت. (۳) دوره‌ی بعد از کلاسیک که از 800 ب‌م شروع میشود و تا اشغال (۱۵۲۱) مکزیک توسط اسپانیائیها ادامه داشته است. در این دوره یک نوع آشفتگی در اغلب کشورهای امریکای لاتین شروع میشود که چادرنشینان دره‌ی مکزیک، یعنی قبایل میکستک (← مکزیک، جمهوری)، و تولتک مسبب آن بودند. این دو قبیله هنر جدیدی را در آن حوالی رایج ساختند که قدری خشنتر از آثار دوره‌ی قبل بود. سپس قبیله‌ی دیگری به نام آزتک تمدن جدیدتری پدید آوردند که از مظاهر آن معماری حجیم کاخها و معابد هرم‌شکل است.

۱— هنر. از نظر تاریخی سیر تحول و ترقی هنر نقاشی را میتوان از طرحهای روی کوزه‌های عتیقه و نقاشیهای تزیینی دیواری و بالاخره تذهیب غنی و متنوع کتب خطی در قرون مختلف پیگیری کرد؛ خطوط طرحها قوی و غالباً عمود بر هم است. رنگ همیشه به صورت یک‌نواخت و مسطح و در محدوده‌ی خطوط مستقیم طرح به کار رفته است. از رنگ به عنوان نماد استفاده شده نه به عنوان تزیین. نقاشی دیواری در این دوران به سبک هندیشمردگان بومی و بدون مناظر و مرایا بود. در تئوتی‌واکان، تعداد زیادی نقاشی دیواری متعلق به 200 ب‌م کشف شده که تزیینات آن بر اساس طرح‌های هندسی توأم با نمادهای مذهبی است و خدایان و پیشوایان و حیوانات مقدس را می‌نمایاند. مناظر طبیعت و گیاهان بندرت نقش شده‌اند. در میان اکتشافات خرابه‌های دوره‌ی کلاسیک قابل مایا بقایای ساختمانی با سه اطاق مزین به نقاشیهای دیواری کشف شده است. جالب توجه آنکه هر اطاق با توازن و ترکیب و رنگامیزی مختلف و متناسب با موضوع خود نقاشی شده است و هر سه اثر از قرن ۸م است.

نقاشیهای دوران بعد از 1000 دارای موضوع اسطوره‌ای و سبک نقاشی آنها بسیار شبیه به آثار هنری میکستکها است که از دره‌ی پوئبلا به جا مانده است. به همین جهت این سبک خاص به سبک میکستک‌ـپوئبلا معروف است. طرحها به رنگ سرخ در زمینه‌ی سفید نقاشی شده است. یکی از صور هنر هندیشمردگان مکزیک، مینیاتورهای موجود در کتب است که برخی از آنها دارای رنگامیزی و ترکیب بسیار ظریفی هستند که روی پوست گوزن یا کاغذهای ضخیم—که با یک لایه‌ی گچ سفید پوشانده شده— ترسیم شده است. قدمت اکثر این آثار از 1000 ب‌م فراتر نمیرود.

سفالگری به وسیله‌ی دست انجام میشد ولی

روشهای مختلفی برای تزیین آنها به کار میرفت که معروفترین آنها سبک میکستک‌ـپوئبلا (برای تزیین ظروف رنگارنگ) و سبک تلاسکالا است. موضوع تصاویر خدایان و حیوانات مقدس یا طرحهای ساده‌ی تزیینی بود. حجاری و موزائیک نوع دیگری از هنر مکزیک باستان است. اشیاء هنری ظریف و زیورآلات با فیروزه، یشم، کریستال و سایر سنگهای سخت ساخته میشد. زیباترین آثار حجاری این دوره ماسکها و آدمکهای کوچک از جنس یشم است، و بهترین نمونه‌های این آثار در موزه‌ی بریتانیائی و چند موزه‌ی بزرگ دنیا موجود است. کنده‌کاری روی چوب، استخوان، و صدف، که اغلب صحنه‌های اسطوره‌ای را مینمایانند، از هنرهای پیشمار هندیشمردگان مکزیک است. ساختن انواع ماسکهای سنگی، چوبی، استخوانی، و سفالی یکی از انواع هنر مکزیک بود که از آنها در مراسم مذهبی، تدفین، و جادوگری استفاده میشد. ماسکهای سنگی نواحی تئوتی‌واکان در خور تذکر است؛ در این ماسک اجزاء صورت به ساده‌ترین شکل نمایانده شده و اغلب صورتکها به یکدیگر شباهت دارند. ماسکهای سفالی این منطقه نیز به علت طرحها و رنگامیزی معروف بوده است. ماسکهای کوچک مینیاتوری که از سنگهای نیمه‌قیمتی ساخته میشد جزء هنر جواهرسازی و از شاهکارهای هنر مکزیکیها محسوب میشود.

قدیمترین مجسمه‌ی سنگی متعلق به 200 تا 500 ب‌م و در نواحی تئوتی‌واکان است که در حقیقت مجموعه‌ای از سکوهای عظیم‌الجثه با نقوش برجسته‌ی خفیف است. در خرابه‌های تولان، پایتخت تولتکها، نیز نقوش برجسته و کنده‌کاریهای خفیف در سطوح اهرام دیده می‌شود. مجسمه‌های سنگی اغلب در معماری به کار گرفته میشده است. مجسمه‌های عظیم مکزیک فقط در چند قرن قبل از تسلط اسپانیائیها، از نظر کیفیت و کمیت به اوج خود رسید. در برخی از نمونه‌های موجود به حد اقل شکل‌گیری و فورم اکتفا شده است. تندیسهای مایائی به علت کنده‌کاریهای مرغوب روی سنگ و گچ معروفند. هنر تندیس‌سازی در مکزیک با خلق آثار سفالی در دوران عتیق شروع شد. قدیمترین آنها با الهام از پرستش آدمیزادگان و بقای بشر به صورت نمادهائی از زن و مادر ساخته میشد. از مشخصات بارز مجسمه‌های مکزیکی ساده بودن بیحد هیکل انسان با انعکاس احساس شادمانی طنزآمیز است.

۲— معماری. با پیدایش اولین تمدن در مکزیک، معماری مشخصی در آن ناحیه به وجود آمد. این معماری شامل مجموعه‌ای از حیاطها و سکوهای مکعب مستطیل عظیم‌الجثه بود که در مراکز اجتماع مردم ساخته میشد، و برای موعظه و خطابه‌های مذهبی مورد استفاده قرار میگرفت. همین مراکز اجتماعات مذهبی بتدریج تبدیل به مراکز شهرهائی شد که در آنها ساختمانهای متعددی، هم برای اسکان مردم و هم جهت انجام دادن امور تشریفاتی و مذهبی، ساخته شد. بر روی هم، خصوصیت معماری باستانی این منطقه عظیم‌الجثه بودن بناها و شباهت

ساختمانها به مجموعه‌ای از مجسمه‌های خشن است.

آگاهی به هنر نساجی این دوره فقط از روی آثار مکتوب نویسندگان قدیمی یا از طریق بررسی آثار نقاشی و مجسمه‌سازی عهد باستان میسر است. به عقیده‌ی مورخان، پارچه‌های نخی عالیترین نوع پارچه به شمار میآمد، و طرح پارچه‌ها و ذوق هنری بافندگان آن دوره را بخوبی مینمایاند. تزیین با پر نیز از هنرهای ممتاز آن زمان بوده که از 300 ب‌م شروع شده و در تمام دوره‌ی کلاسیک اهمیت و توسعه‌ی بسزائی یافته است. هنر فلزکاری نسبت به سایر رشته‌های هنری قدری جدیدتر است و گمان نمیرود که قدمت آن از سال 900 فراتر رود؛ هنرمندان این دوره از طلا، مس، نقره، قلع و سرب یا آلیاژهای این فلزات استفاده میکردند. بهترین آثار فلزکاری توسط هنرمندان قبیله‌ی میکستک انجام میشد.

II- دوران استعمار. تحول معماری و هنر در این دوره از طرفی به تأثیر تغییر اوضاع و احوال محلی، سیاسی، و اجتماعی و از طرف دیگر به سیر تحول معماری و هنر در اروپا بستگی دارد. مهمترین و چشمگیرترین مراحل ترقی هنر و معماری مکزیک در قرن ۱۶م تحت تأثیر هنر ایبریایی بود. در مکزیک راهبان و مبلغان مذهبی به اشاعه‌ی دستورهای دینی مسیحی مشغول بودند و به پیروی از دستورهای آنان تعداد زیادی دیر و صومعه ساخته شد.

۱— هنر. هنر هندیشمردگان که تفاوت بسیاری با هنر دوران استعمار داشت تأثیر مختصر بر آن گذاشت؛ به این ترتیب که نقاشیهای هندیشمردگان و بومیان صحنه‌های اسطوره‌ای و نمادها را به کار میگرفت ولی نقاشی دوران استعمار، که تحت تأثیر نقاشی اروپائی و مذهب کاتولیک بود، سبک ناتورالیسم را ارائه میداد. این دو سبک به طور مجزا در مکزیک ادامه یافت. هنر دوران استعمار را، که به هنر اسپانیای جدید معروف است، به ۴ دوره تقسیم میکنند.

(ا) دوره‌ی ابتدائی، که مدت آن 50 سال است و بلا فاصله بعد از تسلط اسپانیا در 1521 شروع میشود.

(ب) دوره‌ی رنسانس، که انعکاس رنسانس اروپا است و ۲۵ تا ۳۰ سال طول میکشد.

(ج) دوره‌ی باروک، در قرن ۱۷م و بیشتر سالهای قرن ۱۸م ادامه یافت.

(د) دوره‌ی نئوکلاسیک. در اواخر قرن ۱۸م مکتبهای مختلفی پا گرفت و تا اوایل سالهای کشمکش برای استقلال در 1810 ادامه یافت. اولین مکتب نقاشی در 1525 تشکیل شد و شاگردان فراوان در این مکتب پرورش یافتند. نقاشیهای دیواری نمای داخلی بسیاری از کلیساها و صومعه‌ها را زینت داد. این آثار اغلب تقلیدی از نقاشیها و کنده‌کاریهای اروپائی بود. نقاشیهای دوره‌ی رنسانس مکزیک شباهت تام به آثار رنسانس اسپانیا دارد. نقاشی دوران باروک، برخلاف معماری این دوره، متنوع و غنی نیست. هنر باروک مکزیک در قرن ۱۸م وارد

مرحله‌ی جدیدی شد و، در پی تقلید از مکاتب هنر اسپانیا، رنگهای شاد و زنده‌ی صورتی تند و آبی در نقاشیها به کار رفت که از نظر هنری ارزش چندانی نداشت. نقاشی در این دوره اصولاً به کلیسا تعلق داشت و اغلب صورتهای پیشوایان مذهبی، قدیسین، و شرح زندگی آنان بر روی بومهای نقاشی یا دیوارها منعکس میشد.

در قرن ۱۹م، بر اثر آشوبهای دوران استقلال مکزیک، فعالیتهای هنری راکد ماند و هیچ گونه آثار جدیدی ابداع نشد، تا ۱۸۲۹ که آکادمی سان کارلوس[1] (sān kārlos) به رسمیت شناخته شد و استادان اسپانیائی به تدریس نقاشی و مجسمه‌سازی مشغول شدند. دورنماسازی در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م، با ورود هنر دورنماسازی ایتالیائی، شروع شد و شاگردان فراوان در این رشته پرورش یافتند. در اواخر قرن ۱۹م، نارضائی عده‌ای از هنرمندان باعث شد که قدم مؤثری در راه احیا و ترقی هنر مکزیک بر داشته شود. این جهش در یک چاپخانه کوچک شروع شد و هنرمندانی چون خ. گ. پوساذا با آثار لیتوگرافی و کنده‌کاری خود بهترین تصاویر کتابهای مصور را عرضه داشتند. سبک کار پوساذا در هنرمندان بعد از او، به خصوص در نقاشیهای دیواری جدید، تأثیر بسزائی داشته است.

۲ــ معماری. مطالعه‌ی سیر تحول معماری مکزیک، دوره‌های مختلف آن را روشن میسازد. اولین دوره از سال ۱۵۲۱ شروع شد و ۳۰ سال ادامه یافت. سپس در نیمه‌ی دوم قرن ۱۶م تأثیر اروپا در هنر و معماری مکزیک احساس میشود. در قرن ۱۸م سبک باروک اروپا تأثیر بخشید و در ۳۰ سال آخر دوران سلطه‌ی اسپانیا بر مکزیک، روح نئوکلاسیک اروپا بر هنر و معماری آن سرزمین تأثیر نهاد.

از ۱۵۲۱ تا ۱۵۵۰، بلا فاصله پس از فتح تنوچتیتلان، کلیساها و اماکن مسکونی فراوان ساخته شد. کلیساها عموماً از یک شبستان و یک محراب تشکیل میشد. صومعه و محل اقامت رهبانان در جهت کلیسا قرار داشت و این مجموعه درون یک چهاردیواری ساخته میشد. در حیاط مستطیل‌شکل جلو کلیسا صلیبی قرار داشت. نمونه‌ی بسیار جالب توجه این معماری کلیسای جامع شهر مکزیکو است.

در سالهای ۱۵۵۰ تا ۱۶۳۰ صومعه‌های بزرگ فرقه‌های مختلف در سراسر مملکت، به منظور دعوت مردم به پذیرش مسیحیت، بنا شد. نقشه‌ی این صومعه‌ها اغلب یکنواخت است. نمای ساختمان عاری از تزیین بود بجز اطراف در ورودی که احتمالاً یک پنجره‌ی مدوّر زینتی در بالای آن قرار داشت. در سمت راست کلیسا عمارت صومعه و یک یا دو حیاط خلوت وسیع دیده میشد. همه‌ی این ساختمانها را یک حیاط محصور میکرد. در اطراف حیاط نمازخانه و دیوارهای کنگره‌ای وجود داشت. کلیسای جامع مکزیکو و پوئبلا در این دوره تکمیل شد. بر روی هم، سبک نئوکلاسیک بر سبکهای دیگری که در این ساختمان به کار رفته غالب است.

سبک معماری باروک در نیمه‌ی اول قرن ۱۷م در همان سبک خشن و بناهای عظیم‌الجثه باقی ماند و سبک ساختمانهای مذهبی با سرعت در شهرهای مکزیک شیوع یافت. سبک باروک در مکزیک همزمان با رونق اقتصادی آن کشور بود و مدت ۱۵۰ سال اغلب ساختمانها و بناهای مکزیک تحت تأثیر این سبک بنا شد. این سبک در قرن ۱۸م به اوج خود رسید. در معماری باروک مکزیک دو دوره قابل تفکیک است، باروک و چوریگرسک (← چوریگرا)، که سبک اخیر تلفیق باروک و روکوکو است.

در اواخر قرن ۱۷م تزیین ستونها، به خصوص اشکال مختلف مارپیچی که نمونه‌ی بارز سبک باروک است، پدیدار شد. سردرهای کلیساها تزیینات و گچبریهای غنی یافت. در داخل کلیساها نیز تزیینات سنگین و غنی به کار رفت و گچبریهای مطلا زیر گنبدها و دیوارهای کلیساها را پوشاند. نمای اغلب ساختمانهای قرون ۱۷م و ۱۸م با قطعات سنگ به شکل طرحهای هندسی تزیین میشد. نمونه‌ای جالب توجه از این تزیین در کلیسای سانتو دومینگو واقع در پوئبلا است.

در ربع آخر قرن ۱۸م سبک نئوکلاسیک اسپانیا تأثیر مستقیمی بر معماری مکزیک گذارد. این سبک تا اواسط قرن ۱۹م زنده ماند.

سیر تحول مجسمه‌سازی شبیه نقاشی است. آثار هندیشمردگان با الهام از فورمهای اروپائی و توأم با انعکاس احساس درونی و بومی خود آنها است، و نتیجه‌ی این تلفیق پیدایش مجسمه‌های بینظیری بود که در عین ابتدائی بودن طرح، حالات گوناگون معصومانه، کودکانه، خشونت، و گاه دهشت را منعکس میساختند. برخی کنده‌کاریهای دیوارهای صومعه‌ها و کلیساها را میتوان جزء این گروه از مجسمه‌سازی مکزیک محسوب داشت. بهترین نمونه‌های مجسمه‌سازی از اولین قرن حکومت اسپانیا در مکزیک آثاری است که در محراب کلیسای فرانسیسیان در سوچیمیلکو[2] (socimilko) وجود دارد.

آثار دوره‌ی رنسانس و باروک نیز مانند نقاشی همین دوره شباهت به آثار اسپانیائی و اروپائی دارد. معماری و مجسمه‌سازی با مهارت و استادی تمام با هم تلفیق میشد و در ساختمان کلیسا سبکهای معماری متنوع به کار میرفت و مجسمه‌سازان بیشماری آثار خود را در بناها به کار میگرفتند. در هر بنا معمولاً هزاران ستون، حاشیه‌ی تزیینی، مقرنسکاری و طاقچه‌ی چوبی کنده‌کاری مزین به طلاکوبیهای غنی بود. دیوارهای پشت محراب از مهمترین قسمتهای کلیسا به شمار میرفت و بهترین و غنیترین آثار تزیینی دیواری آنها را میآراست. ستونهای مارپیچی و مجسمه‌های فرشتگان و تاجهای گل با استادی و مهارت کامل داخل کلیساها را تزیین کرده‌اند.

بعد از تأسیس آکادمی سان کارلوس، تزیین دیوارهای پشت محراب با مجسمه، پایان گرفت و مجسمه‌سازی یک هنر مستقل شد و شهرهای پوئبلا و کرتارو به صورت دو مرکز مجسمه‌سازی مکزیک در آمد. نیز ← اسپانیا، معماری صدهٔ مرالی.

III- دوره‌ی جدید و معاصر. در اواخر قرن ۱۸م مدارس هنری تأسیس شد و استادان تعلیم‌دیده در اروپا به تدریس هنر در مکزیک پرداختند، و به این ترتیب، هنر که تا آن روز فقط به مذهب تعلق داشت، در سایر مظاهر زندگی وارد شد و پورتره‌ی اشرافزادگان و مقامات عالی دولتی به سبک گویا ای لوئینتس، انگر، و ژ. ل. داویسد نقاشی شد. هنر ملی و دستی توسعه یافت و هنرمندان مکزیکی دور از تمدن جدید به خلق آثار اصیل ادامه دادند.

هنرمندان نقاش تحت تأثیر سبک و آثار خوسه پوساذا مکتب جدیدی در نقاشی دیواری عرضه داشتند. تأثیر این مکتب در اغلب ممالک و حتی در قاره‌های دیگر محسوس است. مظاهر این مکتب در ۱۹۲۱ شروع شد و هنرمندانی چون د. ریورا و خ. ک. اوروسکو به شهرت فراوان رسیدند. ولی چون این هنر یکنواخت شد، بزودی دلزدگی ملت را بر انگیخت و مبارزه برای یک تنوع و نوآوری شروع شد. مبارز اصلی این جنبش هنرمندی جهانی به نام روفینو تامایو[3] (rufino tāmāyo؛ ۱۸۹۹—) بود که هنر ملی را با هنر جدید در آمیخت.

مدتها بعد از پیدایش مکتب امپرسیونیسم در اروپا، این سبک هنر مختصراً در هنر مکزیک اثر گذاشت. دو تن از مشهورترین هنرمندان این دوره که در ایتالیا و فرانسه تحصیل کرده بودند هنر اروپا را به نقاشان جوان مکزیکی آموختند که البته با مکتب امپرسیونیسم اروپا فاصله داشت، ولی جنبش تازه‌ای در سبک نقاشی مکزیک بود. انقلاب ۱۹۱۴—۱۸ باعث رکود کلیه فعالیتهای هنری شد، ولی در ۱۹۲۱ مکزیک دوباره به صلح و آرامش باز گشت. سندیکای نقاشان و مجسمه‌سازان تشکیل شد. هنرمندان بناهای دولتی را تزیین کردند و هر هنرمند به سبک خود دیوارهای خارجی ساختمانها را تزیین کرد. به این ترتیب نقاشی و هنر در معرض دید عموم قرار گرفت و توأم با مجسمه‌سازی هنر مشخص و جدید مکزیک به وجود آمد.

مجسمه‌سازی جدید بر خلاف نقاشی از مرحله‌ی تکامل دور مانده است. در اوائل قرن ۲۰م مجسمه‌سازان به تقلید از مجسمه‌سازان باستانی به حکاکی پرداختند و این سبک، که در دوران قبل از انقلاب هم بسیار مهم بود، همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است و لیتوگرافی و کنده‌کاری روی چوب و فلز جای بسیار مهمی در هنر امروز مکزیک دارد.

در فاصله‌ی جنگ I و جنگ II، به علت قطع ورود مصالح ساختمانی، مکزیک مجبور به تهیه‌ی مصالح داخلی شد. امریکای لاتین یکباره به اقتصاد شکوفان و صنایع داخلی کافی رسید. نوع مصالح و اقتصاد این دوره باعث تغییر ناگهانی و استفاده از مصالح و وسایل جدید در

(۱)San Carlos (۲)Xochimilco (۳)Tamayo

معماری و شهرسازی و خانه‌سازی شد. سبک معماری تقلید از سبکهای اروپائی و با الهام گرفتن از فلسفه و افکار مخصوص مکزیکیها است. بین معماری جدید مکزیک و معماری سنتی و باستانی آن شکاف عمیقی پدید آمد. به عبارت دیگر، در 5'000 سال متوالی، مکزیک معماری سنگی داشته و یکباره با نفوذ معماری اروپائی کلیه‌ی اصول و سنتهای قدیمی و باستانی خود را انکار کرده به جدیدترین مظاهر و خصوصیات معماری روی آورده است، به طوری که معماری مکزیک تقلیدی است از سبکهای اروپا و سایر ممالک؛ یعنی کلیساها به سبک کلیساهای جامع گوتیک و ساختمان بانکها به سبک معابد یونانی بنا شده و حتی حیاطهای آرابسک و معابد مایائی با معماری مکزیک تلفیق شده است. این سبک به هنر نو معروف شده است.

در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م هنر و معماری فرانسه تأثیر بسیار در معماری مکزیک کرد. بنای یادبود استقلال مکزیک در مکزیکو نمونه‌ای از این نوآوری است. در اوایل قرن ۲۰م ساختمان معظمی به نام قصر هنرهای زیبا ساخته شد؛ این بنا در نوع خود بهترین اثر معماری به سبک هنر جدید در دنیا شناخته شده است.

در این دوره طرحهای معماری متناسب با احتیاجات عمومی عرضه شد. این طرحها اغلب تحت تأثیر لوکوربوزیه بود. ولی کوشش زیادی برای خلق یک سبک معماری ملی به عمل می‌آمد. برای رسیدن به این هدف اشکال و افکار تاریخ گذشته‌ی مکزیک را، بنا به احتیاجات و مسائل زمان، تغییر شکل میدادند و هر معمار بنا به ذوق و سلیقه‌ی خود سبکی را به کار می‌گرفت. میتوان گفت که مهمترین آثار معماری معاصر مکزیک در دهه‌ی ۱۹۴۰ پدید آمد، و بیداری دولت مکزیک و توجه و احتیاجات عمومی ملت باعث توسعه و شکوفائی معماری جدید شد.

خصوصیات معماری جدید شباهت زیادی به معماری اروپائی و امریکائی دارد؛ ترکیب حجمهای هندسی، تمایل به استفاده از خطوط افقی و کمبود خطوط منحنی. نمای بیرونی و درونی بناها با هم آمیختگی دارد. هر عنصری که به شکل و فورم ساختمان لطمه وارد آورد حذف میشود. معمار مکزیکی از رنگها حد اکثر استفاده را برای تزیین و تأکید بر اشکال و خطوط معماری میکند.

مکس (maks)، لفظ عربی، مأخوذ از آرامی مکسا، به معنی باج و حقوق گمرکی و عوارض. در جاهلیت نیز از بازارهای جاهلی عوارضی به نام مکس گرفته میشد. بنی امیه گرفتن مکس را از نو رواج دادند و نخست عنوان مالیاتی غیر مستقیم داشت و به جای عشر (ده یک) بود. در دوره‌ی فاطمیان در مصر، علاوه بر آنچه در مرزها به عنوان مکس از کالاها گرفته میشد، از زمین و انحصارهای دولتی (نی و صید ماهی و شوره) و بسیار چیزهای دیگر مکس میگرفتند و گاه اندازه‌ی آن از عشر بیشتر میشد و به خمس میرسید. روی هم رفته مسلمانان، بنا بر حدیثی منسوب به حضرت رسول (ص) بدین مضمون که عامل مکس در دوزخ است، از مکس ناراضی بودند. اکنون در بلاد عربی اداره‌ی مکوس (mokus، جمع مکس) همان اداره‌ی گمرک است. نیز ← تمغا.

مکسر، خور، ← عدن، قسمت II.

مکسول (maxvel؛ به نام ج. ک. مکسول، واحد شار مغناطیسی (← شار) در سلسله‌ی سگت، و آن شاری است که از سطحی به وسعت ۱ سمم که عمود بر میدانی به شدت یکنواخت یک گاوس قرار گرفته است میگذرد. یک مکسول برابر است با ۸–10 وبر.

مکسول[1]**، جیمز کلارک**(jeymz klärk maks-wel)، ۱۸۲۱–۷۹، فیزیکدان اسکاتلندی، متولد ادنبورگ. نظریه‌ی میدان برقاطیسی را بر اساس ریاضیات بسط داد. در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که انرژی برقی و انرژی مغناطیسی به صورت امواج عرضی (← موج) منتقل میشوند، و امواج نور نیز برقی و مغناطیسی هستند، در حرارت، نظریه‌ی حرکتی گازها، رنگها، و دالتونیسم نیز تحقیقاتی کرده است. مکسول، واحد شار مغناطیسی، به نام او است.

مکسیکلی، شهر، مکزیک، ← مکزیکالی.

مکسیکو، نام انگلیسی مکزیک و مکزیکو.

مکسیم، خاندان، ← ماکسیم، خاندان.

مکسیم، هادسن، ← ماکسیم، خاندان.

مکسیم، هایرم پرسی، ← ماکسیم، خاندان.

مکسیم، سر هایرم ستیونز، ← ماکسیم، خاندان.

مکش[2] (makeš) [اسم مصدر مکیدن]، بیرون آوردن سیال از ظرف یا منبع به وسیله‌ی کاستن فشاری که در آغاز عمل بر قسمتی از سطح سیال که درون لوله‌ی مکش واقع است وجود دارد، مانند آنچه در لوله‌ی مکش تلمبه‌های مکشی (← تلمبه) و غیره دیده میشود.

مکعب، در ریاضیات، ← قوه یا توان.

مکعب[3] (moka'ab)، در هندسه، کثیر الوجوه محدود به شش مربع مساوی که هر دو مربع مجاور بر هم عمودند. مسئله‌ی **تضعیف مکعب** (منسوب به افلاطون) تعیین ضلع مکعبی است که حجمش دو برابر مکعب مفروضی باشد. حجم مکعب حاصلضرب سه بعد (a، ضلع هر وجه) آن در یکدیگر است، یعنی $V=a^3$.

مکعب مستطیل[4]، در هندسه، متوازی السطوحی که دو قاعده‌ی آن دو مربع و وجوه جانبی آن چهار مربع مستطیل است. حجم مکعب مستطیل مساوی است با حاصلضرب مساحت قاعده در ارتفاع آن.

مکفرسن[5]**، جیمز** (jeymz makfërsən)، ۱۷۳۶–۹۶، مؤلف بریتانیائی؛ متولد اسکاتلند. در ابردین و ادنبورگ تحصیل کرد. به اصرار ج. هیوم و دیگران قطعاتی از شعر کهن گردآوری‌شده از بلندبومهای اسکاتلند (۱۷۶۰)، فینگال (۱۷۶۱)، حماسه‌ای از هجوم نورمانها به ایرلند، و تئورا (۱۷۶۳) را ترجمه کرد. در ۱۷۶۵ کتابی به صورت مجموعه‌ی آثار، تحت عنوان آثار اوشن، که از جنگجویان و رامشگران افسانه‌ای ایرلندی قرن ۳م بود، به چاپ رسانید. س. جانسن و دیگران شدیداً در مستند بودن این اشعار تردید کردند. پس از مرگ او کمیته‌ای تحقیقی، مرکب از گروهی از ادبا، تأیید کرد که مکفرسن مقداری اشعار و احادیث گیلی کهن نیز به کار برده، ولی بیشتر اشعار را خود سروده است، و کشف دستنویسهای باستانی جعلی است. آثار نثر او، که با سبکی آزاد و موزون نوشته شده، و از احساسی فوق طبیعی و مالیخولیائی سرشار است، عمیقاً در اعتلای نهضت رمانتیک در ادبیات، به ویژه ادبیات آلمانی، تأثیر گذاشت. مکفرسن چندین کتاب تاریخ نیز نوشت.

مکفوف، در علم عروض، ← کف.

مکفول: ← کفالت.

مکفول له: ← کفالت.

مکفیله[6] (makfila) [عبری، = غار دوخانه]، غاری نزدیک حبرون که ابراهیم برای گورستان خانوادگی خرید (پیدایش ۲۳، ۹.۲۵ و 10؛ ۲۹.۴۹–۳۲؛ ۱۳.۵۰).

مکلا[7] (mokallā)، بندر (در ۱۹۷۰ جمعیتاً 65'000) و شهر عمده‌ی حضرموت، ج عربستان، ۵۱۵کیلومتری ل‌ش عدن؛ صادرات آن کندر و صمغهای دیگر، پوست، سنا، و قهوه است. مرکز تجارت با هند و سومالی و بندرهای بحر احمر و مسقط است.

مکلاود[8]**، جان جیمز ریکرد** (jän jeymz rikərd maklăd)، ۱۸۷۶–۱۹۳۵، پزشک اسکاتلندی. تحقیقات و کارهایش در باب استعمال انسولین سهمی (با مشارکت ف. گ. بنتینگ) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۳ در فیزیولوژی و پزشکی را نصیب وی کرد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مکلاود، فیونه: ← شارپ، ویلیام.

مکلستر[9]**، جیمز سامرویل** (jeymz sāmərvil maklestər)، ۱۸۷۷–۱۹۵۴، پزشک و مربی و نویسنده‌ی امریکائی. از پیشگامان در تغذیه‌ی درمانی و از نخستین کسانی است که ارتباط میان رژیم غذائی و بهداشت جسمی و روانی را تشخیص داده‌اند. از جمله‌ی آثارش تغذیه و رژیم غذائی در تندرستی و بیماری (۱۹۲۷) و تشخیص و درمان اختلالات سوخت و ساز (۱۹۳۵) است.

مکلنبورگ[10] (meklenburg)، ایالت سابق آلمان، در پستومهای ل‌ش، بر ساحل دریای بالتیک، میان شلویگ‌هولشتاین در غ، ساکس سفلی در جغ، براندنبورگ در ج، و پومرانی شرقی در ش. پس از جنگ II، پومرانی غربی در داخل مرزهای مکلنبورگ قرار گرفت، و بدین ترتیب مساحت آن از ح 15'540 کمم به 22'936 کمم افزایش یافت. این ایالت مکلنبورگ توسعه‌یافته شمالیترین منطقه و ح 1/5 سرزمین منطقه‌ی اشغالی شوروی را در آلمان تا ۱۹۵۲ تشکیل میداد، که در این سال به بخشهای روستوک، شورین، نویبراندنبورگ[11] (noybrān-denburg) تجزیه شد. شهرهای عمده عبارتند

(۱) Maxwell (۲) suction (۳) cube (۴) rectangular parallelepiped (۵) Macpherson (۶) Macphelah (۷) Mukalla (۸) Macleod (۹) McLester (۱۰) Mecklenburg (۱۱) Neubrandenburg

از روستوک؛ شورین؛ شترالزوند؛ گرایفسوالد[1] (grāyfsvāld)، که دانشگاهش ۵۰ سال قدمت دارد؛ و ویزمار[2] (vizmār)، مرکز صید ماهی و صنعتی.

ناحیه‌ی مکلنبورگ عموماً هموار است، گرچه رشته‌تپه‌های پستی آن را قطع میکنند؛ و جنگلهای انبوه دارد. رودهای پنه[3] (pene) و وارنو[4] (vārno)، که هر دو به دریای بالتیک میریزند، و رود الده[5] (elde)، که از ریزابه‌های الب است، آن را زهکشی میکنند. کشاورزی قرنها در این ناحیه پیشرفته بوده است؛ محصولات عمده‌اش گندم، جو، زرت، لوبیا، چندر قند، و سیب زمینی است.

تاریخ. در قرن ۶م وندهای اسلاو این ناحیه را اشغال کردند، که در آن زمان تقریباً سراسر آن جنگلهای انبوه بود. در قرن ۱۲م مستعمره‌ی آلمانها شد و به وسیله‌ی دوک ساکس مسیحیت در آن وارد شد؛ امرای وندها واسالهای امپراطوری مقدس روم در این ناحیه شدند، و در آنجا در ۱۳۴۸ مقام دوکی یافتند. چند شهر، از جمله روستوک و ویزمار، مدتی استقلال نسبی یافتند و از اعضای مترقی ← اتحادیه‌ی هانسائی شدند. در ۱۵۴۹ دوکها به آیین پروتستان گرویدند، و در جنگ سی‌ساله (۱۶۱۸–۴۸) این ناحیه ویران شد، و مدت چندین دهه مردم، اعم از روستائی و شهری، دوچار فقر شدند. سوئد که یکی از دو طرف متخاصم در جنگ بود نظارت بر قسمتهائی از ساحل دریای بالتیک را، تا زمان ناپلئون، به دست گرفت.

در ۱۶۲۱، دوکنشین به دو قسمت تقسیم شد، مکلنبورگ-شورین و مکلنبورگ-گوستروف[6] (güstrō-)، با تجزیه‌ی بعدی در ۱۷۰۱، دوکنشینهای مکلنبورگ-شورین و مکلنبورگ-شترلیتس[7] (štrelits-) به وجود آمد، که تا پایان جنگ جهانی I دوام داشت. کنگره‌ی وین این دوکنشین را به مقام مهیندوکنشین ارتقا داد (۱۸۱۵)، و در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست. در ۱۹۱۸ مهیندوکها خلع شدند، و دوکنشینها ایالات جداگانه‌ای در جمهوری آلمان تشکیل دادند. در ۱۹۳۴ ایالت واحدی شد که، در ۱۹۴۵، تحت کنترول نیروهای شوروی در آمد. طبق تخمین ۱۹۵۶، جمعیت آن ۲٬۱۵۶٬۱۰۰ بوده است.

مکلور[8]، سر رابرت جان (sər rabərt jān maklur)، ۱۸۰۷–۷۳، افسر دریائی بریتانیائی و پوینده‌ی شمالگان، متولد ایرلند. فرمانده یکی از دو کشتی بود که برای جستجوی سر ج. فرانکلین اعزام شد (۱۸۵۰–۵۳) و تنگه‌ی مکلور را کشف کرد. اولین کسی است که وجود گذرگاه شمال غرب را ثابت کرد.

مکلورین، کولین: ← ماکلورن.

مکلیش[9]، آرچیبالد (ārcibāld maklīš)، ۱۸۹۲– ، شاعر امریکائی. پس از سه سال وکالت دعاوی در بستن، کارهای حقوقی را کنار گذاشت و به سفر و نویسندگی پرداخت. در دهه‌ی ۱۹۲۰ بیشتر در فرانسه زیست، و چندین مجلد شعر سرود، از جمله کوزه‌ی خاک (۱۹۲۵)، و ملت آ، مکلیش (۱۹۲۸)، که بیان‌کننده‌ی سرخوردگیش از اوضاع بعد از جنگ جهانی I بود. کشورگشا (۱۹۳۱، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس) داستانی منظوم از فتح مکزیک است. در دوره‌ی زمامداری ف. د. روزولت مناصبی را عهده دار بود، از جمله کتابداری کنگره (۱۹۳۹–۴۴) و مشاوری رئیس جمهور. در ۱۹۴۹ استاد علم معانی و بیان دانشگاه هاروارد شد.

مکلینتاک[10]، سر فرانسیس لیوپولد(-sər frān sis liopōld maklintāk)، ۱۸۱۹–۱۹۰۷، پوینده‌ی قطبی بریتانیائی. در چند هیئت اکتشافی برای یافتن س ج. فرانکلین شرکت کرد. فرمانده‌ی هیئت اعزامی خانم فرانکلین را به عهده داشت (۱۸۵۷–۵۹)، و اسنادی به دست آورد که سرنوشت ج. فرانکلین را کاملاً مشخص می‌ساخت.

مکمارو، درمت: ← درمت مکمارو.

مکمل، زوایای: ← زاویه.

مکمیلن[11]، ادوین متیسن (edwin matisən makmilən)، ۱۹۰۷– ، فیزیکدان امریکائی. در ۱۹۳۶–۴۱ دانشیار دانشگاه کالیفرنیا بود، و در ۱۹۴۱ از طرف دولت کشمکش مأمور تحقیق در رادار شد؛ در تکمیل بمبهای اتمی هیروشیما نیز شرکت داشت. در ۱۹۴۰، به اتفاق فیلیپ هویگه آبلسون[12] (filip hoyge ābelson) نروژی، عنصر شماره‌ی اتمی ۹۳ را از طریق بمباران اورانیوم ۲۳۸ به وسیله‌ی نوترونها کشف کرد، و این عنصر نپتونیوم نام یافت. تحقیقاتش در باب عنصر شماره‌ی ۹۴ (پلوتونیوم) به واسطه‌ی جنگ جهانی II متوقف شد، اما آزمایشهای او را گ. ت. سیبورگ ادامه داد، و مشترکاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۱ در شیمی شدند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مکمیلن[13]، دانلد بکستر (dānəld bakstər makmilən)، ۱۸۷۴–۱۹۷۰، پوینده‌ی امریکائی در ناحیه‌ی شمالگان. در ۱۹۰۸ به هیئت پویشی ر. ا. پیری پیوست، و هیئت توانست قطب شمال را کشف کند (۱۹۰۹). در ۱۹۱۳ اولین هیئت پویشی مستقل خود را تشکیل داد، و تا ۱۹۱۷ در ناحیه‌ی شمالگان باقی ماند، و قسمت عمده‌ی ← جزیره‌ی الزمیر را پویید. در ۱۹۲۶ و در ۱۹۲۷–۲۸ از لابرادور، جزیره‌ی بافن، و گروئنلند دیدن کرد، در ۱۹۴۴ هیئتی را رهبری کرد که از جزیره‌ی بافن و لابرادور و گروئنلند نقشه‌ی هوائی بر داشت.

مکمیلن[14]، (ماریس) هرلد (māris harəld makmilən)، ۱۸۹۴– ، سیاستمدار بریتانیائی. در دانشگاه آکسفرد تحصیل کرد. در ۱۹۱۹–۲۰ آجودان مخصوص فرماندار کل کانادا بود. در ۱۹۲۰–۴۰ ریاست کمپانی چاپ مکمیلن و شرکا با مسئولیت محدود را، که پدر بزرگش آن را تأسیس کرده بود، به عهده داشت. مکمیلن از ۱۹۲۴، بجز سالهای ۱۹۲۹–۳۱، از حزب محافظه‌کار دائماً در پارلمان داشت. طی دهه‌ی ۱۹۳۰ منتقد سیاست محافظه‌کار بود و با و. چرچیل، از مخالفان حزب شمرده میشدند. در جنگ II، در دولت چرچیل، معاون پارلمانی وزارت مستعمرات (۱۹۴۲)، و در ۱۹۴۲–۴۵ وزیر مقیم مرکز فرماندهی متفقین در ل افریقا بود. هنگامی که محافظه‌کاران در ۱۹۵۱ دگربار حکومت را به دست گرفتند، مکمیلن بسرعت درجات دولتی را به عنوان وزیر مسکن (تا اکتبر ۱۹۵۴)، وزیر دفاع (تا آوریل ۱۹۵۵)، وزیر امور خارجه (تا دسامبر ۱۹۵۵)، و وزیر دارائی پیمود، و در مقام اخیر، که تا ژانویه‌ی ۱۹۵۷ عهده دار آن بود، کوشید تا موقعیت مالی بریتانیا را مستحکم کند، و در این سال به جانشینی سر ا. ایدن به عنوان نخست‌وزیر بریتانیا و رهبر حزب محافظه‌کار انتخاب شد، در انتخابات عمومی اکتبر ۱۹۵۹ نیز با اکثریت بزرگی در مقام خود باقی ماند. به عنوان نخست‌وزیر، به منظور ایجاد مناسبات دوستانه‌ی بین‌المللی سفرهای فراوان کرد، و اغلب با پرزیدنت آیزنهاور و پرزیدنت ج. کندی و سایر رهبران غرب گفتگو و تبادل نظر میکرد، و در فوریه‌ی ۱۹۵۹ در مسکو با ن. س. خروشچف، نخست‌وزیر شوروی نیز مذاکراتی به عمل آورد. مکمیلن، ضمن ایستادگی در برابر تهدیدات شوروی، میکوشید تا زمینه‌ای برای مذاکره فراهم آورد. او به گفتگوهای میان سران دول اعتقاد داشت، و کوشید تا از شکست کنفرانس سران در پاریس (مه‌ی ۱۹۶۰) جلوگیری کند. تلاش وی برای وارد کردن بریتانیا در ⇐ بازار مشترک در ژانویه‌ی ۱۹۶۳، به علت مخالفت فرانسه، با شکست مواجه شد، و اندکی بعد، در همان سال، شایعات ننگینی در باره‌ی زندگی خصوصی وزیر جنگ کابینه‌اش دولت او را متزلزل کرد. مکمیلن به سبب کسالت در ۱۸ اکتبر ۱۹۶۳ استعفا داد. کتابهای او، که از یک اقتصاد آزاد جانبداری میکند، شامل طرحریزی برای استخدام (۱۹۳۵)، راه میانه (۱۹۳۸)، و چهره‌های اقتصادی دفاع (۱۹۳۹) است.

مکن[15]، آرثر (ārθər makən)، ۱۸۶۳–۱۹۴۷، مؤلف انگلیسی. مکن بر ضد مادیگری بشر امروزی یک رشته داستانهای تخیلی نوشت که تاحدی میتوان گفت که زندگینامه‌ی خود اوست، و برجسته‌ترین آنها عبارتند از تپه‌ی رؤیا (۱۹۰۷) و چیزهای دوردست (۱۹۲۲). همچنین داستانهائی از ترس و نیروی فوق طبیعت نوشت، که از آن جمله است وحشت و مردم سفید. مکن در طول جنگ I با تألیف تیرانداز شهرت زودگذری کسب کرد.

مکناس[16] (maknās)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۳۲۰٬۷۵۳) مراکش، مرکز ایالت مکناس. مرکز بازرگانی واقع بر فلاتی حاصلخیز، و به وسیله‌ی راه آهن به رباط، کازابلانکا، فاس، و طنجه مربوط است. فرودگاه دارد. در قرن ۱۱م به عنوان دژی توسط موحدون تأسیس شد، نزدیک آن

---

(۱)Greifswald (۲)Wismar (۳) Paene (۴)Warnow (۵)Elde (۶)Gustrow (۷)Strelitz (۸) McClure (۹)Macleish (۱۰)McClintock (۱۱)McMillan (۱۲)Abelson (۱۳)MacMillan (۱۴)Macmillan (۱۵)Machen (۱۶)Meknès

قصری است که در قرن ۱۷م به امر مولای اسماعیل، سلطان (۱۶۷۲–۱۷۲۷) مغرب، ساخته شده، در ۱۹۱۱ توسط فرانسویها اشغال شد.

مکنزی[1] (makenzi)، رود، لغ کانادا، که حوضه‌ی آن بین کوههای روشوز و ← فلات لارنسی واقع است، و به جانب ل و للغ جریان یافته به قشم میریزد. رود مکنزی، به معنای اخص، ۱٬۸۰۰ کم طول و بین دریاچه‌ی گریت سلیو و قشم جریان دارد. شبکه‌ی رود مکنزی مشتمل است بر رود سلیو (بین دریاچه‌ی گریت سلیو و ← دریاچه‌ی اثبسکا)، و رودهای پس و اثبسکا که سرچشمه‌های عمده‌ی آنند. مجموعه‌ی آنها جریان پیوسته‌ای به طول ح ۴٬۰۲۵ کم تشکیل میدهند که از حیث طول دومین شبکه‌ی امریکای شمالی، و ح ۳٬۲۰۰ کم آن قابل کشتیرانی است. پهنای دلتای آن ۱۳۰–۱۶۰ کم است. رود مکنزی از پوینده‌ی (۱۷۸۹) آن، سر ا. مکنزی، نام گرفته است. مدتها در تجارت پوست اهمیت داشت. اخیراً در حوضه‌ی آن نفت و منابع معدنی مورد استفاده واقع شده است.

مکنزی[1]، ناحیه (مساحت آب و خشکی ۱٬۳۶۶٬۲۰۰ کم، جه ۱۴٬۸۹۵)، قسمت مرکزی و غرب سرزمینهای شمال غرب، کانادا. از مغرب به سرزمین یوکون، از ج به ایالات کولومبیای بریتانیا، آلبرتا، و سسکچوان، از ش به بخش کیواتین[2]، و از ل به قشم محدود میباشد. مشتمل است بر جزء اعظم قسمت شمالی درونبوم کانادا و قسمت عمده‌ی دره‌ی رود مکنزی. دریاچه‌های گریت بر و گریت سلیو و بسیاری دریاچه‌های دیگر در آن واقع است. اداره‌ی این سرزمین پهناور در اوتاوا متمرکز، و به دست نماینده‌ی سرزمینهای شمال غرب است.

مکنزی[3]، سر **الگزاندر** (sər alegzāndər makenzi)، ۱۷۶۴؟–۱۸۲۰، تاجر پوست و پوینده‌ی کانادائی؛ مت اسکاتلند. رود مکنزی را، که تا آن زمان ناشناخته بود، تا قشم پویید (۱۷۸۹). رود فریزر را کشف کرد (۱۷۹۳).

مکنزی[3]، **ویلیام لاین** (wilyām lāyən makenzi)، ۱۷۹۵–۱۸۶۱، سیاستمدار و روزنامه‌نویس کانادائی؛ مت اسکاتلند. در ۱۸۲۰ به کانادا مهاجرت کرد. در رأس جماعتی سر به شورش بر داشته اقدام به گرفتن تورونتو کرد (۱۸۳۷). شورش بسرعت فرونشانده شد. مکنزی به کشمت گریخت، و در آنجا چندی زندانی بود. در ۱۸۴۹ به کانادا باز گشت، و در ۱۸۵۱–۵۸ عضو هیئت مقننه‌ی کانادا بود. م. کینگ نوه‌اش بود.

مکنزی کینگ، ویلیام لاین: ← کینگ، مکنزی.

مکنم[4]، **رولان دو** (rolān dē meknem)، ۱۸۷۷–۱۹۵۷، باستانشناس فرانسوی. چندین سال مدیر حفریات فرانسوی شوش بود. اول‌بار در ۱۹۰۳ به شوش رفت؛ در ۱۹۱۲–۱۴ و ۱۹۲۰–۳۹ ریاست حفاریهای شوش را داشت؛ در ۱۹۴۸ با جانشینش گیرشمن همکاری میکرد. در ۱۹۳۴–۳۹ ریاست کاوشهای چغازنبیل را به عهده داشت. نتایج کارهای خود در شوش را در یادداشتهای هیئت اعزامی به ایران و در مجله‌ی آشورشناسی منتشر کرده است.

مکنمرا[5]، **رابرت سترینج** (rābərt streynj maknəmarā)، ۱۹۱۶– ، سیاستمدار امریکائی، و وزیر دفاع (۱۹۶۰–۶۸) کشمت. نخست در نیروی هوائی خدمت کرد و تا درجه‌ی سرهنگ دومی رسید. از خدمت نیروی هوائی کناره گرفت (۱۹۴۶)؛ در شرکت موتور فورد وارد شد (۱۹۶۰)، و جانشین هنری فورد II در ریاست شرکت شد. در ریاست جمهوری ج. ف. کندی به وزارت دفاع منصوب شد (۱۹۶۰)؛ در ۱۹۶۸ از وزارت دفاع کنار رفت، و به ریاست بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه منصوب شد.

مکنیث، سلسله‌ی: ← سلسله‌ی مکنیث.

مکنیس[6]، **لویس** (luis maknis)، ۱۹۰۷–۱۹۶۳، شاعر ایرلندی. شعرهایش نخست پیوستگی او را به اودن، سپندر، و الیت نمایان میسازد؛ اما بعداً به نوشتن اشعار پوچ و هجو پرداخت (از جمله انقلابین، ۱۹۶۱). فاوست را به انگلیسی ترجمه کرد (۱۹۵۱).

مکورمیک[7]، **سایرس هال** (sāyrəs hāl makormik)، ۱۸۰۹–۱۸۸۴، مخترع امریکائی، که اولین ماشین درو را اختراع کرد (۱۸۳۱) و در ۱۸۳۴ آن را به ثبت رسانید. در ۱۸۵۱ ماشین مکورمیک در انگلستان، و اندکی بعد در سراسر اروپا، شناخته شد.

مکوک، واحد ظرفیت، ← قفیز.

مکونگ[8] (mekong)، چینی **لانتسانگ**[9] (lāntsāng)، رودی در جش آسیا، به طول ح ۴٬۲۰۰ کم. در تبت سرچشمه گرفته در امتداد جش از ایالت یونان (چین) میگذرد، مرز میان برمه و تایلند (در غ) و لائوس (در ش) را تشکیل میدهد، و پس از عبور از کامبوج و ویتنام جنوبی، با تشکیل دلتای وسیعی به دریای چین جنوبی میریزد. دلتای آن یکی از بزرگترین پهنه‌های کشت برنج در جهان است.

مکویه، ده، فارس، ← مند یا موند.

مکه (makke)، بزرگترین شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۰۱٬۰۰۰) عربستان سعودی واقع در حجاز و مقدسترین شهر مسلمانان، جایگاه کعبه و مسجد الحرام، مولد حضرت رسول (ص) و بسیاری از مردان بزرگ صدر اسلام. شهر مکه در ش بحر احمر به فاصله‌ی ۷۲کیلومتری بندر جده قرار دارد. مکه در سرزمین مقدسی قرار دارد که یک سوی آن الشمیسی (aššomaysi) و سوی دیگرش تَنْعیم است. تنعیم در فاصله‌ی ۶کیلومتری ش مکه، و الشمیسی در فاصله‌ی ۲۲کیلومتری غ مکه است. شهر در بستر وادی ابراهیم قرار دارد که از لش به جغ کشیده میشود، و پس از آنکه از مسجد الحرام گذشت، وادی مسفله (mesfala) نامیده میشود، و قسمت بالاتر از مسجد الحرام معلاة (me'lāt) خوانده میشود. به وادی ابراهیم، از دو طرف، وادیها یا مسیلهای کوچکتر دیگری میپیوندد. یکی از این وادیها وادی اجیاد (ajyād) است که بناهای مهم مکه در کنار آن و در ملتقای آن با وادی ابراهیم قرار دارد، که از آن جمله است ساختمان وزارت کشور و اداره‌ی مطبوعات و وزارت دارائی و هتل مصری و هتل اسماعیلی. مرکز شهر از زمانهای قدیم در اطراف مسجد الحرام بوده است. حومه‌ی شهر، مخصوصاً در طول جاده‌ی جده به سوی غ، در گسترش است، و خانه‌ها و ساختمانهای نوساز در این قسمت است. مسئله‌ی خواربار و مایحتاج زندگی در طول مدت یک ماه که حجاج از هر طرف به آن رو می‌آورند بسیار پراهمیت میشود، و مهمترین این مسائل تهیه‌ی آب است. تا ۱۹۵۰ آب شهر از چاهها و از قنات زبیده تأمین میشد که البته به حد کافی نبود. در سالهای آخر سلطنت عبدالعزیز ابن سعود منبع تازه‌ای به نام عین جدیده (ayne jadidah) در وادی فاطمه ایجاد کردند. در شهر مکه فرودگاه هوائی وجود ندارد و پروازها و فرود آمدن هواپیماها در فرودگاه جده صورت میگیرد. نیروگاهی که برق شهر را تأمین میکند در تنعیم قرار دارد.

شهر مکه، پیش از هجرت حضرت رسول (ص) به مدینه، در سر راههای تجارتی و مخصوصاً راه مشهور به راه بخور یا راه عطریات، که ادویه و عطریات مشرقزمین را به دریای مدیترانه میرسانید، قرار داشت. ارتباط افریقا با شرق، هند با مدیترانه، و بابل با یمن از راه مکه بود، و بودن چاه زمزم در آنجا برای قافله‌هائی که از بیابان خشک عربستان میگذشتند بسیار مغتنم بود. وجود خانه‌ی مقدس کعبه در این شهر آن را مرکز مهم دینی عربستان و مخصوصاً عربستان شمالی کرده بود. از نامهای قدیمی این شهر یکی بکه و دیگری ام القری (ommo 'l.qorā، = مادر دیه‌ها) است. این نام یا لقب به علت مرکزیت تجاری و دینی آن بوده است. احتمال میرود شهری که در کتاب بطلمیوس به نام ماکورابا (mākorābā) ذکر شده است همین شهر مکه باشد. مردم مکه بیشتر از راه تجارت زندگی میکردند و شهرهای ایله و غزه در فلسطین و بصری در شام محل بازار و فروش امتعه‌ی عربستان به وسیله‌ی تجار مکه بود؛ این ساکنان مکه قبیله‌ای بودند که قریش خوانده میشدند. بنا بر روایات اسلامی قریش از اولاد اسماعیل پسر ابراهیم است. در زمان اسماعیل دو قبیله از یمن به نامهای جرهم و قطوراء (qaturā') در مکه سکونت داشتند و اسماعیل در قبیله‌ی جرهم ازدواج کرد. پس از مدتی میان جرهم و قطوراء اختلاف افتاد و کار به جدال کشید و به شکست قطوراء خاتمه پذیرفت. پس از آن قبیله‌ی جرهم در مکه بنای تعدی و تجاوز به حقوق حرم را گذاشت، و این کار بر قبیله‌ی خزاعه (xozā'a)، که ساکنان اطراف مکه بودند، گران آمد و نتیجه آن شد که خزاعه جرهم را از مکه بیرون راندند و خود بر آن مستولی شدند. قبیله‌ی خزاعه ح ۳۰۰ سال حاکم مکه بودند تا آنکه قصی ابن کلاب رئیس قریش که از اولاد خالص اسماعیل بود مکه را از چنگ خزاعه بیرون آورد. نویسندگان اسلا-

(۱)Mackenzie (۲)Keewatin (۳)Mackenzie (۴)Mecquenem (۵)McNamara (۶)MacNeice (۷)McCormick (۸)Mekong (۹)Lantsang

می قصی را معاصر منذر ابن نعمان پادشاه حیره و بهرام گور پادشاه ساسانی دانسته‌اند. قصی مناصب مخصوص حج را که سقایه (seqāya) و رفاده (refāda) و لواء باشد به دست گرفت و در شهر خانه‌ای به نام دار الندوه، که به منزله‌ی مجلس شورای شهر بود، بنا کرد. قبیله‌ی قریش با 10 شاخه‌ی خود هاشم، امیه، مخزوم، عَدِیّ، نَوفَل، جُمَح، سَهْم، زُهره، اسد، و تَیْم ـدر قسمت مرکز و پایین شهر، آنجا که آب زمزم جمع و بطحاء (bathāʾ) خوانده میشد، سکونت گزیدند، و اینکه قریشیها را ابطحی میگویند به همین جهت است. آن قسمت از قریش که در بیرون شهر و دامنه‌ها و شِعْبهای [ـ شکافهای] تپه‌های اطراف سکونت داشتند قریش ظواهر خوانده میشدند. بر طبق روایات اسلامی مقارن ولادت حضرت رسول (ص) ریاست مکه با عبدالمطلب جد آن حضرت بود و واقعه‌ی حمله‌ی حبشیان به مکه و شکست آنان، که در سال معروف به عام الفیل اتفاق افتاد، در زمان عبدالمطلب بود. اما از روایات موجود به طور دقیق معلوم نمیشود که شهر مکه چگونه اداره میشد و ریاست پس شهر مکه چگونه بود. در حقیقت اگر فردی باشخصیت و ممتاز از میان همه ظاهر میشد در مواقع مشکل به او رجوع میکردند، و گرنه ریاست واقعی در شهر وجود نداشت و این معنی از سیره‌ی حضرت رسول، و مخصوصاً از وقایع مدتی که آن حضرت در آن شهر اقامت داشت، معلوم میشود. پس از هجرت حضرت رسول به مدینه ریاست و فرماندهی جنگهای مکیان با ابوسفیان بود. چنانکه اشاره شد مردم شهر مکه بازرگانان ماهری بودند که کالاهای عربستان را به سوریه میبردند و کالاهای دنیای متمدن را به عربستان میآوردند و از این رهگذر مردمش ثروتمند و در عین حال باکفایت و سائس و مدبر بار آمده بودند. به همین جهت بود که پس از رحلت حضرت رسول توانستند با مهارت سیاسی جانشینی آن حضرت را حق خود سازند و انصار یا مردم مدینه را، با همه‌ی پذیرائی و استقبال و کومکی که به حضرت رسول (ص) کرده بودند، مطیع خود سازند. فرماندهان جنگی فتوحات اولیه‌ی اسلام بیشتر از مردم مکه بودند.

پس از تصرف کامل عربستان به دست مسلمانان راه تجارتی هند به آسیای غربی و مدیترانه از خشکی به دریا منتقل شد و کالاها از راه خلیج فارس به رودهای دجله و فرات گسیل شد، و به همین جهت شهر مکه اهمیت تجارتی خود را از دست داد، ولی در عوض چون اسلام حج خانه‌ی کعبه را از فرایض دینی هر مسلمانی دانسته بود، بر اهمیت معنوی و قدسی آن افزود و ناگهان در همه‌ی سال مردم بیشماری از ممالک مفتوحه برای حج روی به مکه نهادند. به همین جهت امر تسهیل زیارت حج و مرمت شهر و مسجد الحرام و استوار نگاه داشتن خانه‌ی خدا و حفظ آن از سیلهای متعدد سالانه و تأمین آب مشروب حجاج و مسکن و غیره مورد عنایت خلفای اسلام قرار گرفت. هنگامی که عبدالله ابن زبیر مدعی خلافت شد، قوای بنی امیه شهر را محاصره کردند و آتش به مسجد الحرام افتاد. پس از پایان محاصره، عبدالله ابن زبیر تغییراتی در کعبه پدید آورد، ولی این تغییرات پس از کشته شدن عبدالله ابن زبیر برانداخته شد و حجاج ابن یوسف کعبه را دوباره به حالت پیش از خرابی در آورد. در زمان حکومت مروان ابن حکم و خالد ابن عبدالله قسری و عمر ابن عبدالعزیز کوششهائی برای آبادی شهر و رفع خطر سیل به عمل آمد. شهر مکه در زمان خلفای بنی امیه از رفاه و آرامش برخوردار بود و بسیاری از بزرگزادگان اسلامی با ثروتهائی که از ممالک مفتوحه به دست آورده بودند، و با استفاده از مسریهائی که از دیوان خلافت میگرفتند، در شهر مکه زندگی راحت و باتجملی را میگذراندند و این شهر نیز مانند شهر مدینه میعادگاه شعرا و موسیقیدانان شده بود.

با آمدن عباسیان بر روی کار و بنای شهر بغداد مکه اهمیت خود را فقط به عنوان شهر مقدس اسلامی حفظ کرد. بعضی از خلفا چندین بار به حج رفتند و هر سال از طرف خلیفه امیری برای ریاست بر حجاج و حفظ ایشان از دستبردهای اعراب بدوی نصب میشد. قرامطه، به تفصیلی که در تاریخ مذکور است، شهر مکه را مورد حمله قرار میدادند و یک بار نیز مردم آن شهر را از دم تیغ گذرانیدند و حجرالاسود را از جایش کندند و با خود بردند و پس از چندین سال باز گرداندند. در اواخر حکومت اخشیدیه بر مصر، یکی از سادات حسنی به نام جعفر ابن محمد ابن حسن بر شهر مکه مستولی شد و نیمه‌استقلالی به دست آورد. از این زمان حکومت سادات حسنی، که در تاریخ به نام شریفهای مکه معروف شده‌اند، آغاز میشود. ظاهراً در زمان همین جعفر ابن محمد ابن حسن است که در مکه خطبه به نام خلفای فاطمی مصر خوانده میشد. در زمان حکومت پسر جعفر یعنی عیسی، مدتی از ذکر نام خلفای فاطمی در مکه خود داری میشود تا اینکه سپاه عزیز ابن معز خلیفه‌ی فاطمی او را در فشار میگذارند. پس از عیسی، ابوالفتوح حسن ابن جعفر حاکم مکه میشود و او نیز مدتی از اطاعت حاکم بامرالله خلیفه‌ی فاطمی سر باز میزند ولی بعد ناگزیر آن را میپذیرد. پس از مرگ ابوالفتوح پسر او شکر (šokr) حاکم مکه شد و حکومت او تا ۴۵۳ هق ادامه یافت. این شکر فرزندی نداشت، و با مرگ او حکومت این شاخه از حسنیون بر مکه پایان میپذیرد. پس از شکر مدتی بنو شیبه (banu šayba) در مکه فرمانروائی کردند تا آنکه امیر یمن، علی ابن محمد صلیحی (solayhi)، در کار مکه مداخله کرد و امنیت و آرامش را در آن برقرار ساخت. این امر بر سادات حسنی که مدتی مدید فرمانروایان مکه بودند گران آمد، و از صلیحی درخواست کردند که یکی از ایشان را به امارت مکه بر گزینند. صلیحی یکی از سادات حسنی را به نام ابوهاشم محمد امارت مکه داد. حکومت ابوهاشم تا ۴۸۷ هق ادامه یافت. ابوهاشم خطبه به نام سلطانی میخواند که پول بیشتر به او بدهد، و به همین جهت گاهی به نام سلاجقه خطبه میخواند و گاهی به نام خلفای فاطمی. پس از ابوهاشم پسرش قاسم به حکومت رسید، و پس از وفات (۵۱۸ هق) قاسم، قُلَیْتَه یا قُلَیْتَةِ ابن قاسم حاکم مکه شد. حکومت این خاندان از سادات حسنی، که در تاریخ مکه به نام هواشم معروف شده‌اند، تا ح ۵۹۷ هق ادامه داشت. در ۵۸۱ هق برادر سلطان صلاح‌الدین ایوبی به نام طغتکین وارد مکه شد و در آنجا سکه به نام برادرش زد و امیر مکه را ناچار به فرار به کوه ابوقبیس کرد. در ۵۹۷ یا ۵۹۸ هق شاخه‌ای دیگر از سادات حسنی بر مکه حکومت یافتند، و اول ایشان شخصی بود به نام قتادة ابن ادریس. در زمان قتاده در مکه خطبه به نام خلفای عباسی و امرای ایوبی مصر و شام بود. اختلاف قتاده به عنوان شریفهای مکه بر مکه حکومت داشتند، و پس از انقراض خلافت عباسی خطبه را به نام ممالیک مصر میخواندند. پس از بر افتادن حکومت ممالیک و تسلط عثمانی شریفهای مکه از سلطان عثمانی اطاعت کردند، ولی حاکمی که بر مصر تعیین میشد بر حجاز نیز نظارت داشت.

در قرن ۱۷م امارت مکه میان شاخه‌های مختلف خانواده‌ی سادات حسنی مورد نزاع بود. این شاخه‌ها عبارت بودند از عَبادِلَه، ذَوی زید، ذَوی بَرَکات، و ذوی مسعود. در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م ظهور وهابیها آرامش حجاز و شهرهای مقدس مکه و مدینه را بر هم زد. خطر وهابیها با آمدن محمد علی پاشای مصری رفع شد. با باز شدن ترعه‌ی سوئز و ارتباط حجاز به وسیله‌ی تلگراف با نقاط دیگر، حجاز بیش از پیش با دولت عثمانی و باب عالی مربوط شد. در جه I شریف حسین شریف مکه بتدریج از دولت عثمانی برید و به انگلیسها نزدیکتر شد و خود را پادشاه حجاز و پادشاه عربستان خواند، و پس از سقوط خلافت عثمانی خود را نامزد خلافت اسلام نیز کرد. اما در این میان عبدالعزیز ابن سعود پادشاه وهابی نجد قدرت بزرگی به دست آورد، و در سپتامبر سال ۱۹۲۴ شهر طایف را متصرف شد و پس از آن مکه را به تصرف در آورد و ملک حسین ناگزیر به قبرس رفت. در دسامبر سال ۱۹۲۵ شهرهای مدینه و جده نیز به تصرف عبدالعزیز ابن سعود در آمد و از آن تاریخ حجاز ضمیمه‌ی مملکت عربستان سعودی شد.

مکهنری[1]، **دژ** (makhenri)، پایگاه نظامی قدیم در بالتیمور، ایالت مدیسن، کشمت. پایداری دژ در مقابل گلوله‌باران انگلیسها در جنگ سال ۱۸۱۲ الهامبخش ف. س. کی در ساختن سرود ملی امریکا (بیرق ستاره‌نشان) شد.

مکی (makki؛ به معنی منسوب به شهر مکه)، در قرآن، اطلاق میشود به آن سوره‌ها یا آیاتی از قرآن که در شهر مکه بر پیغمبر اسلام (ص) نازل شده است آنها را که در مدینه نازل شده مدنی (madani) گویند. نیز آیه؛ قرآن، قسمت IV.

مکی، ابوطالب: ← قوت القلوب.

مکی[2]، **دانلد** (dānəld makey)، 1810–80،

(۱)McHenry (۲)Mckay

کشتیساز امریکائی. از طراحان و سازندگان بزرگترین کشتیهای زمان خودش بود، که در بستن کشتیهای سریع‌السیر میساخت. چند کشتی برای نیروی دریائی اتحادیه در جنگ داخلی ساخت.

مکی[1]، **کلود** (klod makey)، ۱۸۹۰–۱۹۴۸، شاعر و رمانتویس سیاهپوست امریکائی، متولد ژامائیک. پس از اینکه اشعارش تحت عنوان سرودهای ژامائیک (۱۹۱۱) منتشر شد، به کشمکش رفت و در دانشگاه کانزاس تحصیل کرد. آثارش شامل اشعار تابستان در نیو همپشر (۱۹۲۵) و سایه‌های هارلم (۱۹۲۲)؛ و رمانهای تو موز (۱۹۳۳)، و بانجو (۱۹۲۹) است.

مکی‌آباد (makki.ābād)، ده (جمع ۱٬۱۷۰ سکنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ ۴ کیلومتری ج سعیدآباد. محصولاتش غلات و حبوبات است.

مکیزپورت[2] (makizpört)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جمع ۳۷٬۹۷۷)، ج‌غ پنسیلوانیا، کشمکش. معادن زغال و منابع گاز دارد؛ دارای کارخانجات لوله و ورق فولادی و رادیاتور، و نیز کارخانجات آمودن گوشت است. در ۱۷۵۵ تأسیس شد.

مکینتاش[3]، **چارلز** (cārlz makintāš)، ۱۷۷۶–۱۸۴۳، شیمیدان و مخترع اسکاتلندی، شهرتش خصوصاً به خاطر اختراع مواد ناتراوا بوده است. طریقه‌ای برای ناتراوا کردن پارچه‌ها به وسیله‌ی کائوچو (← کائوچو) اختراع کرد، و اختراع خود را به ثبت رسانید (۱۸۲۳). طریقه‌ای نیز برای تبدیل آهن چکشخوار به فولاد اختراع کرد (۱۸۲۵)، ولی این طریقه از لحاظ تجارتی غیر عملی بود.

مکینتاش[4]، **چارلز رنی** (cārlz reni makintāš)، ۱۸۶۸–۱۹۲۸، معمار و هنرمند اسکاتلندی و طراح مبل. آثار تزیینی او در شمار بعضی از مظاهر هنر نو است. ساختمانهای معدودی که از کارهای اوست به علت فقدان تزیینات خارجی و به خاطر ظرافت تناسبشکه هر دو از سبک قرون وسطائی اسکاتلندی مایه گرفته‌اندجالب توجه است، از آن جمله است مدرسه‌ی هنر گلاسگو.

مکیندر[5]، سر **هالفرد جان** (sər hālfərd jān makindər)، ۱۸۶۱–۱۹۴۷، مؤلف و مربی انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد؛ در ۱۹۰۳–۰۸ مدیر مدرسه‌ی علم اقتصاد و سیاست در لندن، و در ۱۹۳۳–۳۶ نایب رئیس انجمن سلطنتی جغرافیائی بود. مؤلف راین (۱۹۰۸)، مطالعات مقدماتی در جغرافیا (چاپ ۱۸م، ۱۹۳۵)، و ایدآلهای دموکراتیک و واقعیت (۱۹۱۹) است.

مکینک[6] (makinak)، تنگه‌ی میان شبه جزیره‌های میشیگان علیا و میشیگان سفلی، که دریاچه‌های هورون و میشیگان را به یکدیگر مرتبط میکند. مرکز بازرگانی و پایگاه نظامی مهمی در فرانه‌ی جدید بود. در ۱۷۶۱ تحت کنترول بریتانیا در آمد. به موجب ← عهدنامه‌ی گان به کشمکش واگذار شد. **پل مکینک**، که بنای آن در ۱۹۵۷ به اتمام رسید، دو شبه جزیره‌ی میشیگان را به یکدیگر مرتبط میسازد.

مکینلی[7]، **کوه** (makinli)، کوهی (ارتفاع ۶٬۱۷۸ متر) در ج قسمت مرکزی آلاسکا، در سلسله‌ی جبال آلاسکا. بلندترین قله‌ی امریکای شمالی است.

مکینلی[8]، **ویلیام** (wilyām makinli)، ۱۸۴۳–۱۹۰۱، ۲۵مین رئیس جمهور (۱۸۹۷–۱۹۰۱) کشمکش. نماینده‌ی جمهوریخواه از اوهایو و بعد فرماندار اوهایو بود. در زمان ریاست جمهوری او اختلافات با اسپانیا درجنگ اسپانیا و امریکا پایان یافت؛ جزایر فیلیپین به کشمکش واگذار شد؛ و قانون الحاق هاوائی به کشمکش به امضا رسید. مکینلی از سیاست درهای باز در چین حمایت میکرد. در ۱۹۰۰ دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شد، ولی در ۶ سپتامبر ۱۹۰۱ مورد سوء قصد قرار گرفت، و در ۱۵ سپتامبر در گذشت.

مکینه[9] (makine) [کلمه‌ی فارسی مشتق از مکیدن، ← مکنده]، در جانورشناسی، دهان جانور (مثلاً زالو) که چنان تغییر شکل یافته باشد که به کار مکیدن یا چسبیدن به یک نقطه بخورد.

مکیور[10]، **رابرت ماریسن** (rābərt mārisən makivər)، ۱۸۸۲–۱۹۷۰، جامعه‌شناس اسکاتلندی–امریکائی، متولد اسکاتلند. از ۱۹۲۷ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کولومبیا بود. از جمله‌ی آثارش جامعه، ساختمان و تغییرات آن (۱۹۳۱) و تار و پود حکومت (۱۹۴۷) است.

مگا–[11] (megā)، پیشوندی که، مخصوصاً در آحاد، در مفهوم یک میلیون (10^6) به کار میرود؛ مثلاً مگادین و مگاسیکل. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول ~ ۱۳۱۸.

مگاتریوم[12] (megāteriom) [از یونانی، ← جانور بزرگ] جانور گیاهخوار زوال یافته از ← دوران چهارم، شبیه به خرس، که طولش به ۶



مگاتریوم

متر میرسیده است. در امریکای شمالی و امریکای جنوبی میزیسته است؛ اسکلت آن در آرژانتین پیدا شده است.

مگادین[13] (megādin)، واحد نیرو، برابر 10^6 دین.

مگارا[14] (megāra)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۱۷٬۲۹۴)، یونان مرکزی، در محل شهر قدیم مگارا، کرسی ناحیه‌ی کوچک مگاریس. دوریها که جای نخستین ساکنین آن را گرفتند، به وسیله‌ی تجارت دریائی آن را ثروتمند کردند. در جنگ با کورنت، که پس از جنگهای مدی واقع شد، دوریها از آتن کومک خواستند (۴۵۹ ق‌م)، ولی بعداً اخراج آتنیها به بروز جنگ پلوپونزی کومک کرد. گویند اقلیدس در مگارا زاده شده است.

مگاریس[15] (megāris)، ناحیه‌ی کوچکی (ح ۳۷۰ کمم) در یونان قدیم، میان خلیج سارونیک و خلیج کورنت؛ کرسی آن مگارا. قسمت شرقی ← برزخ کورنت را تشکیل میداد.

مگاسیکل[16] (megāsikl؛ فنس)، واحد بسامد در مطالعه‌ی جریانهای متناوب پربسامد یا در تخلیه‌های نوسانی (← تخلیه‌ی برقی)، معادل 10^6 سیکل.

مگالوپولیس[17] (megālopolis) [یو، ← شهر بزرگ]، شهر قدیمی یونان ج آرکادیای مرکزی، به اشاره‌ی اپامینوداس، به عنوان مرکز ستاد فرماندهی اتحادیه‌ی آرکادیائی ضد اسپارتی تأسیس شد (ح ۳۷۰ ق‌م). ساکنان بسیاری از دهکده‌های مجاور را به آن کوچاندند؛ زادگاه پولوبیوس بود. کاوشهای زیاد در محل آن شده، که ا. آ. گاردنر در آنها نقش مهمی داشته است.

مگالیت[18] (megālit) [از دو لفظ یونانی مگا (← بزرگ) و لیتوس (← سنگ)]، بناهای عظیم و ساده‌ی تکسنگ که بیشتر در طول سواحل غ اروپا مشاهده میشود و قدیمترین آنها متعلق به هزاره‌ی دوم ق‌م است. نیز ← ستونهنج.

مگایرا، از الاهگان انتقام.

مگردیچ امین (megerdic emin)، ۱۸۱۳–۱۸۹۰، مورخ و زبانشناس ارمنی؛ متولد جلفای اصفهان. در کلکته و (در ۱۸۲۹–۳۶) در مسکو تحصیل کرد، و هم در مسکو به سمت معلم مدرسه‌ی عالی ارامنه ماندگار شد، و به کارهای علمی و ادبی پرداخت. در چند مؤسسه‌ی علمی روسیه عضویت داشته، و چند کتاب تاریخی و زبانشناسی از خود باقی گذاشته است.

مگس[19] (magas) [مگس خانگی]، حشره‌ای از راسته‌ی دوبالان که تقریباً در تمام مناطق کره‌ی زمین وجود دارد، و علاوه بر اینکه باعث ناراحتی انسان میشود، مشهور است که ناقل بسیاری از بیماریهای انسان و دام است. تا کنون بیش از ۲۵ بیماری انسان، که به وسیله‌ی مگس منتقل میشوند، نام برده شده است. عده‌ای از دانشمندان عقیده دارند که مگس خانگی یکی از عوامل اصلی اشاعه‌ی حصبه و بسیاری از انواع اسهال، فلج اطفال، وبا، و کرمهای طفیلی انسان است، ولی مگس خانگی ناقل اصلی و منحصر به فرد این بیماریها نیست، بلکه فقط به طور مکانیکی ناقل میکروبهای مذکور، و در حقیقت، حمل‌کننده‌ی آنها است. روی بدن پر از پشم یک مگس تا ۶٬۶۰۰٬۰۰۰ عدد باکتری شمرده شده است.

مگس خانگی (*Musca domestica*) از پرزاد و ولدترین حشرات است. یک مگس خانگی ماده هر بار 100 تا 200 عدد تخم میگذارد. مجموع دوره‌ی تکامل یک نسل مگس، بر حسب شرایط محیط، ۶ تا ۲۰ روز است. مناسبترین

(۱)McKay (۲)McKeesport (۳)Macintosh (۴)Mackintosh (۵)Mackinder (۶)Mackinac (۷) Mckinley (۸)McKinley (۹)sucker (۱۰)MacIver (۱۱)mega- (۱۲)megatherium (۱۳)megadyne (۱۴)Megara (۱۵)Megaris (۱۶)megacycle (۱۷)Megalopolis (۱۸)megalithic monuments (۱۹)fly

محل تخمریزی برای مگس تـودههـای فضولات حیوانی مخصوصاً پهن اسب است. نوزادهای مگس کرمهای کوچک سفیدرنگ و بـدون پـا هستند، که در داخل پهن و زباله و سایر فضولات زندگی میکنند.

علاوه بر مگس خانگی، انـواع دیگری از مگسها در محلهای مسکونی انسان زنـدگی می‌کنند، که یکی از آنها، ستوموکسوس کالکیترانس (*Stomoxys calcitrans*)، نیش دردناکی دارد، و حتی از روی جوراب انسان را میگزد.

نوع دیگری مگس، که نام عـامیانه‌ی آن له‌له است، ناقل بیماری خواب در مناطـق مرطوب و گرم افریقا است.

برای مبارزه بـا مگس، اساسیتریـن اقدام پاکیزگی است، و باید انـواع فضولات حیوانـی، گیاهـی، و انسانـی را، که محل تخمریـزی ایـن حشره است، از بین برد، یـا آنها را از دسترس این حشره برکنار داشت. در صورتی که ایـن اقـدامـات میسر نباشد، میتـوان بـا حشره‌کشهای متعدد (مانند دیلْدرین و دیازینون) توده‌های کود و فضولات را ضد عفونـی کرد. بـر ضد مگسهای بالغ داروهای جدید و متعددی وجود دارد که با روشهای مختلف به کار برده میشود.

مگس، ده، بلوچستان، ← زابلی، بخش.

مگس[1] **(جنوبی)**، در نجوم، صورت فلکی کوچکی در نیمکره‌ی جنوبی (← صورت فلکی، شکل صص ۱۵۹۰ و ۱۵۹۲)

مگس اره[2] (magase arre)، اصطلاح عـامیانه‌ای که به حشرات تیره‌ی تنتردینیدای (Tentredinidae) گفته میشود. ایـن حشرات در حقیقت از راسته‌ی زنبورهـا هستند. آلت تخمگذاری آنها شبیه اره است، و بسیـاری از آنهـا آفات گیاهان زراعتی مخصوصاً درختـان میوه‌اند، نوزاد آنها اغلب شبیه نـوزاد پـروانه است، ولی عده‌ی پاهـای شکمـی آن از ۵ جفت تجاوز می‌کند. در ایران چند جنس از ایـن حشرات آفت گوجه و گلابی میباشند (کرم گوجـه). عده‌ای از این حشرات میتوانند بـه طـور پارتنوژنز تولید مثل کنند.

مگس اسب[3] (magase asb) یـا **خـرمـگس** (xar.magas)، حشره‌ای از تیره‌ی تـابانیدای (Tabanidae)، دارای چشمان بسیـار بزرگ. ح ۲٬۰۰۰ جنس از ایـن مـگس در دنیا ذکر شده است. خرمگس در ساعات گرم روز فعالیت دارد. ماده‌ی آن با قطعات دهان خود پوست حیوان را سوراخ و از خـون آن تغذیـه میکند؛ نـر آن خونخوار نیست. بعضی از انواع خـرمگس عامل انتقال بیمـاریهـای دام میباشند. بعضی از خـرمگسها، خصوصاً در نواحی مـرطوب، بـه انسان نیز حمله میکنند. مگس مـاده تخمهای خـود را روی برگ و ساقه‌ی گیاهانی که در زمینهای مرطوب یا اطراف و داخل آب میرویند قـرار می‌دهد. نوزادهای خرمگس، که شبیه کرمهای سفید و کوچکی هستند، در خـاکهای مـرطوب و کنار نهرها و باطلاقها زندگی میکنند.

مگس چارپایان: ← مگس گاو.

مگس خانگی: ← مگس.

مگس خربزه یا کرم خـربزه (magase, ker-me, xarboze)، (*Myopardalis pardalina*). حشره‌ای به اندازه‌ی مـگس معمولـی که رنـگ عمومـی آن زرد طلائی است. ایـن مگس روی میوه‌های جوان تخم میگذارد، و نوزاد آن داخل خربزه و طـالبی و خیـار میشود. از آفـات مهم صیفی است. برای دفع آن، هنگامی که میوه‌های جـوان بیرون میآیند، بـاید با محلـول ددت یا دیازینون سمپاشی کنند.

مگسخوار[4] (magas.xār)، نام چندیـن پرنده‌ی خواننده‌ی حشره‌خوار از تیره‌ی موسکیکاپادای (Muscicapadae) مخصوص بـرّ قدیـم. تیره‌ی دیگر (Tyrannidae) آن مخصوص بـرّ جدید، و شامل ۳۶۵ جنس است.

مگس سرکـه (magase serke)، حشره‌ای از راستـه‌ی دوبـالان و از تیـره‌ی دروسوفیلیدای (Drosophilidae). مـگس کوچکی است بـا چشمهای پشت گلی یا قرمز کم‌رنگ، که معمولاً روی میوه‌های لهشده یا در اطراف ظروف سرباز سرکه و شراب فراوان دیده میشود. ایـن مگس، خصوصاً از نظر بررسیهای علمی در بـاره‌ی قوانین وراثت، مـورد توجـه دانشمندان است، و در آزمایشگاهها به طور مصنوعی پـرورش داده می‌شود. در سالهای اخیر، از ایـن مگس بـه عنوان جانور آزمایشگاهی جهت تعیین مقادیر بسیار کم مواد سمی که در دفع آفات بـرای مبارزه با حشرات به کار برده میشود استفاده میکنند.

گاهی این مگس را بـه نـام مگس میوه در کتابها ذکر کرده‌اند ولـی نبایـد آن را بـا مگس میوه‌ی حقیقی اشتباه کرد.

مگس سگ (magase sag)، حشره‌ای از تیره‌ی هـیپـوبـوسکیدای (Hyppoboscidae) و از راسته‌ی دوبـالان، دارای جنسهای متعدد، که بـر روی چهارپایان، مانند اسب، قاطـر، گاو، سگ، و غیره دیـده میشود. این مگس بیشتر در ساعات گرم و روزهای آفتابی فعالیت دارد، و اغـلب با حرکات سریع روی بدن چهارپـایـان تغییر محل میدهد، و فقط در صورت لزوم پروازهـای کوتاه میکند. بدنش پهن و پوستش مانند چرم سخت و محکم است. مگس سگ از خـون میزبـان خـود تغذیه میکند.

مگسک سیاه (magasake siāh)، حشره‌ای از تیره‌ی سیمولیـدای (Simulidae) از راسـتـه‌ی دوبالان. مگسهای بالغ، هم نر و هم ماده، دارای آرواره‌های طویلی هستند که به وسیله‌ی آنها از خون جانـوران تغذیـه میکنند. مـگسهای مـاده تخمهای خـود را بـر روی گیاهـان و سنگهای اطراف یا زیر آب قـرار میدهند، ولـی نـوزاد آنها همیشه در داخل آبهای جاری زنـدگی می‌کند، و بـه همین جهت، مگسکهای بـالـغ را در اطراف مجاری آب بـه تعداد بسیار میتوان مشاهده کرد. بعضـی از اقسام ایـن حشرات، که از نـوع سیمولوس (*Simulus*) هستنـد، بـه انسان حمله میکنند (اطراف رود دانـوب و در نواحـی نـزدیک هیمالایـا). گزش آنها دردناک است و گاه موجب بروز تبهای خطرناک میشود.

مگس گاو (magase gāv) یا **مگس چارپایان**، مگسهای کمابیش کُرْکدار، انـدکی شبیه زنبور عسل، از تیـره‌ی اوئستریـدای (Oestridae)، که نوزادهای آن اغلب انگل داخلی پستانداران. این مگسها روی مـوهای بدن پستانداران تخم میگذارند، و نوزادهائی که خـارج میشوند، بر حسب نوع، یا زیر پوست میروند [نوع اولستروس (*Oestrus*)] یا داخل گلو و جهاز هاضمه‌ی حیوان میشوند [نـوع هیپودرما (*Hypoderma*)]. نوزاد مگسهـای ایـن تیـره استوانه‌شکل و دو انتهای بدن آنها کمی فشرده است، به طـوری که ظاهراً شبیه یک بشکه‌ی کوچک میبـاشد. این نوزادها از مایعهائی که از بافتهای میزبان ترشح میشود تغذیه میکنند، و پس از تکامل، از بـدن میزبان خارج میشوند، و در داخل خاک یا مواد آلی (برگ خشک‌شده و غیره) تبدیل بـه شفیره و سپس حشره‌ی کامل میشوند. مگسهائی که قسمتی از دوره‌ی زندگی خود را زیر جلد چارپایان (مخصوصاً گاو) میگذرانند، بـه هنگام خـروج، پـوست بـدن میزبـان خـود را سوراخ سوراخ می‌کنند؛ ایـن گونه پوستها دیگـر ارزش دباغی نـدارنـد. مگسهـای اخیـر از نـوع هیپودرما میبـاشند. مگسهـائـی دیگـر، شبیـه حشرات بالا، بـه چارپـایـان حمله میکنند که از تیره‌ی گاستروفیلیدای (Gasterophilidae) میباشند، و نوزاد آنها در دستگاه گوارش چارپایان زندگی میکنند.

مگس گیـر[5] (magas.gir)، (*Dionaea muscipula*)، گیاه دائمی حشره‌خـوار که در خاکهای مرطوب اسیدی میروید. برگهای آن در رگبرگ میانی خـود لولائـی دارد که چـون به آن دست بزنند بسته میشود. حشراتی که در وسط دو نیمه‌ی برگ به دام می‌افتند جذب گیاه میشوند. نیز ← دیونه.

مگس گیـلاس (magase gilās)، (*Rhagoletis cerasi*)، حشره‌ای که نوزاد آن کرمی است کوچک، سفیـدرنگ، و بـدون پـا که در داخـل گوشت گیلاس و آلبالوی رسیده زنـدگی میکند. میوه‌های آلوده به این مگس را از بیرون بزحمت میتوان تشخیص داد، فقـط قسمتی از گوشت میوه قهوه‌ای‌رنگ میشود. بـرای مبارزه، بایـد موقعی که میوه‌ها شروع بـه رنگ انداختن می‌کنند سمپاشی کرد.

مـگس مـیـوه (magase mive)، (*Ceratitis capitata*) حشره‌ای از راسته‌ی دو بالان و تیره‌ی تروپتیدای (Trypetidae). از آفـات بسیـار مهم درختان میوه است و به قـریب 100 جنس از میوه‌های وحشی و کاشته‌شده (مانند انـواع مرکبات، هلو، سیب، و گلابی، به، و آلـو) صدمـه وارد میآورد. مگس میوه در حـال حاضر در ایران مستقر نشده است، ولی خطر ورود آن همیشه وجود دارد. ایـن مگس مخصوص کشورهـای اطراف مدیترانـه است، و یک بـار در ۱۹۲۹ و بار دیگـر در سال ۱۹۵۶ در ایـالت فلـوریـدا (کشمت) مشاهده شد. و برای ریشه کن کردن آن هر بار در حدود ده میلیون دلار خرج شد.

مگس میوه تقریباً به انـدازه‌ی مگس خانگی است. هر مگس ماده تا ح ۸۰۰ عدد تخم در

(۱) Musca (۲) sawfly (۳) horsefly (۴) flycatcher (۵) Venus's – flytrap

دسته‌های ۲ تا 10 تائی در داخل میوه قرار می‌دهد، چند روز بعد (۲ تا ۲۰ روز، بر حسب شرایط محیط) نوزادهای کوچکی بیرون میآیند، و از گوشت میوه تغذیه میکنند.

مبارزه با این حشره بسیار دشوار است، و در کشورهائی که هنوز آلوده نشده‌اند باید با تمام وسایل و مقررات قرنطینه‌ای از ورود آن جلوگیری کرد. نیز ← مگس سرکه.

مگوش: ← مجوس.

مگوهم[1] (megohm؛ از فنس)، واحد مقاومت برقی، معادل 10^6 اهم. با علامت MΩ نشان داده میشود.

مگهالایا[2] (meghālāyā)، ایالت (۲۲٬۵۳۰ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۹۸۳٬۳۳۶، لش هندسد؛ از ج محدود به ⇐ بنگلادش. مرکزش ⇐ شیلونگ است. سابقاً ایالتی تابع ایالت آسام بود، و در ۱۹۷۲ ایالت مستقل شد.

مگیلیکادیز ریکس[3] (magilikādiz riks)، رشته‌کوهی در ولایت کری، ایرلند. قله‌ی کرنتوئل جزو آن است.

ملا آقای دربندی: ← دربندی.

ملائکه: ← فرشته.

ملائکه، سوره‌ی: ← فاطر، سوره‌ی.

ملئاگروس[4] (meleāgros)، از پهلوانان اساطیر یونانی. هنگام تولد او پیشگوئی شد که وقتی قطعه‌هیزم معینی در آتش بسوزد وی خواهد مرد. مادرش آن هیزم را پنهان کرد. در مسافرت آرگونوتها و بعد در شکار گراز کالودون شرکت داشت. پوست گراز را به محبوبه‌ی خود آتالانته داد، و چون برادرانش اعتراض کردند آنان را کشت. پس مادر آن هیزم را در آتش انداخت، و چون بسوخت، ملئاگروس مرد.

ملاباشی (mollā.bāši)، ده (جم ۱٬۲۷۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی) ۵کیلومتری جغ اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است.

ملاباشی (mollā.bāši)، در عهد صفویه، سرکرده‌ی مقامات روحانی در ایران. به قول صاحب ⇐ تذکرة الملوک، در آغاز ملاباشیگری منصب معینی نبود، بلکه افضل فضلای هر عصر در معنی ملاباشی بود. ملاباشی در مجلس شاهان، نزدیک به مسند شاه، مکان معینی داشته است، و هیچ یک از فضلا و سادات نزدیکتر از ملاباشی در خدمت شاهان نمینشسته، و ملاباشی بغیر از استدعای وظیفه برای طالبین علم و مستحقین، رفع تعدی از مظلومین، شفاعت مقصرین، تحقیق مسائل شرعیه، و تعلیم ادعیه و امور مشروعه به هیچ وجه در کار دیگر دخالت نمیکرده است. در اواخر زمان شاه سلطان حسین صفوی، محمد باقر مجلسی رسماً منصب ملاباشیگری یافت، ظاهراً منصب ملاباشیگری تا زمان نادرشاه باقی بود.

ملابداغ (mollā.bodāq)، ده (جم ۱٬۳۸۳ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بزینه‌رود، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم (گیلان)؛ ۶۴کیلومتری جش قیدار. محصولش غلات است. قالیچه‌بافی دارد.

ملاپیری (mollā.pīri)، ده (جم ۱٬۰۸۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (گیلان)؛ ۶۱کیلومتری جغ زنجان. محصولش غلات است. قالیچه‌بافی دارد.

ملاثانی (mollā.sāni)، ده (جم ۱٬۴۶۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان باوی، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)؛ ۳۶کیلومتری جش اهواز. رود کارون مشروبش میسازد. محصولش غلات است.

ملاج یا ملاذ: ← سر.

ملاحاجی (mollā.hāji)، ده (جم ۱٬۱۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بروانان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۰کیلومتری لغ ترکمن چای. محصولاتش غلات و حبوبات است.

ملاحده: ← اسماعیلیه؛ خداوندان الموت.

ملا حسن شیرازی، مقبره‌ی، بنای هشت‌ضلعی با گنبد گرد کاشی، در غ سلطانیه (زنجان). بنای آن را به اواسط قرن ۸م یا به‌آغاز عهد صفوی نسبت میدهند. در دوره‌ی صفویه و فتحعلی شاه قاجار تعمیر شده است.

ملا حسین بشرویه (mollā hoseyne bošru-ye)، ۱۲۲۹—۱۲۶۵ هق، از پیروان شیخ احمد احسائی و از شاگردان حوزه‌ی درس سید کاظم رشتی در کربلا، که به علت زهد و علمش مورد توجه سید بود. پس از فوت (۱۲۵۹ هق) سید که پیشوای شیخیه بود، ملا حسین برای جستجو جهت یافتن جانشین او عازم ملاقات حاج محمد کریم خان در کرمان شد؛ در شیراز با سید علی محمد باب رو به رو شد و به او سر سپرد و از طرف او به لقب اول من آمن و باب الباب ملقب شد (۱۲۶۰ هق). برای تبلیغ دین برساخته‌ی باب، پس از ملاقات (۱۲۶۴ هق) با سید باب، که در قلعه‌ی چهریق زندانی بود، عازم مشهد شد و فتنه‌ای به راه انداخت و زندانی شد. از زندان گریخت و با گروهی از هواخواهان باب عازم مازندران شد. از بارفروش که در آنجا به خانه‌ی یکی از علمای دینی فرود آمده بود او را بیرون راندند. با همراهان خود به قلعه‌ی طبرسی، که بابیان دیگر در آنجا گرد آمده بودند، رفت و در محاصره افتاد. سرکردگی بابیان در جنگی که میان ایشان با نیروهای دولتی در گرفت با او بود، و بسیار رشادت کرد و کشته شد.

ملا حسین واعظ سبزواری: ← کاشفی یا کاشفی سبزواری.

ملاحم: ← فتن و ملاحم.

ملاخی نبی، کتاب: ← ملاکی نبی، کتاب.

ملاذ یا ملاج: ← سر.

ملاذکرد، شهر قدیم؛ ← ملازگرد.

ملا رحیم، کاتب؛ ← عبدالرحیم.

ملارد (malārd)، ده (جم ۲٬۵۹۶ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۶کیلومتری غ علیشاه عوض. رود کرج مشروبش میکند. محصولاتش غلات، چغندر قند، و میوه است.

ملا رستم، مسجد، آذربایجان، ← مراغه، شهر.

ملارن[5] (melāren)، دریاچه (۱٬۱۴۰ کمم)، جش سوئد. به طول ح 110 کم از استکهلم به جانب غ ممتد است، استکهلم بر دو طرف ترعه‌ای که دریاچه را به دریای بالتیک مرتبط میسازد قرار دارد. در سواحل و جزیره‌هایش تفرجگاهها و قلعه‌هائی موجود است.

ملازجرد، شهر قدیم؛ ← ملازگرد.

ملازگرد (malāzgerd)، شهر قدیم، در ناحیه‌ی ارمنستان، که مهمترین شهر در ساحل فرات بود. مقدسی در قرن ۴م هق از این شهر، قلعه‌ی استوار، مسجد، و باغهای فراوان اطراف آن نام برده است. در ۴۶۳ هق شهر میدان نبرد امپراطوری بیزانس و سلجوقیان بود و در آن جنگ الب ارسلان سلجوقی رومانوس IV را مقهور و اسیر کرد، و این امر منجر به پیروزی و استقرار سلجوقیان در آسیای صغیر شد. یاقوت چند جا به صورت منازجرد (menāzjerd) از آن نام برده، و حمدالله مستوفی از آن به عنوان ملازجرد (malāzjerd) نام برده گوید "اکنون قلعه‌ای دارد محکم عظیم. جائی خوبست و هوائی خوش. حقوق دیوانیش چهارده هزار دینارست". به صورتهای مناذگرد، ملاذکرد، و ملاسگرد (melās-) هم آمده است. نیز ← سلیمانشاه I؛ غازی.

ملاس[6] (melas؛ فنس؛ از اسپانیائی ملاسا، = از عسل، عسل)؛ شربت غلیظ، لزج، و تبلورناپذیری که غلظت آن از ۴۱ تا ۴۴ درجه‌ی آرئومتر بومه (← آنتوان بومه) است، و در تصفیه‌ی قند به دست میآید. برای طرز به دست آوردن و خواص آن ← قند، قسمت III. ملاس چغندر قند برای تهیه‌ی الکل و همچنین مخمر یا برای تهیه‌ی علوفه—با مخلوط کردن آن با مسواد غذائی خشک از قبیل سبوس—یا برای استخراج قند آن به کار میرود. ملاس است—خصوصاً برای اسب، که اعمال گوارش آن را تنظیم میکند—ولی در مقدار مصرف آن در مورد حیوانات باید رعایت اعتدال را کرد. ملاس نیشکر نیز به همان مصارف ملاس چغندر قند میرسد، ولی علاوه بر آن، در تهیه‌ی رم خواه به حالت خلوص یا مخلوط با شیره‌ی نیشکر به کار میرود؛ گاهی حتی به جای قند در شیرینی‌سازی از آن استفاده میشود.

ملا سعد تفتازانی: ← تفتازانی.

ملاسگرد، شهر قدیم؛ ← ملازگرد.

ملا شمسا (mollā šamsā) [شمس‌الدین محمد گیلانی]، حکیم محقق گیلانی، و از علمای امامیه‌ی قرن ۱۱م هق. از تألیفات اوست، حاشیه بر حاشیه‌ی خفری بر شرح تجرید قوشجی؛ حاشیه بر حاشیه‌ی دوانی بر شرح تجرید مزبور؛ و حدوث‌العالم (۱۰۴۵ هق).

ملا شهاب‌الدین (mollā šahābo'd.din)، ده (جم ۱٬۳۷۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۶کیلومتری لش میاندوآب. لیلان چای مشروبش میکند. محصو-

(۱)megohm (۲)Meghalaya (۳)Macgillicuddy's Reeks (۴)Meleager (۵)Mälaren (۶)molasses

لاتش غلات و چغندر است.
ملاشیخ، ده، سردشت، ← ملکاری، دهستان.
ملا صدرا (mollā sadrā) یا **آخوند ملا صدرا** (āxonde) یا **صدرالدین شیرازی**، شهرت **صدرالدین محمد ابن ابراهیم قومی شیرازی**، معروف به **صدر المتألهین** (ṣ.mota'allehin sadro)، ح ۹۷۹ یا ۹۸۰–۱۰۵۰ هق، از حکمای بزرگ ایران در قرن ۱۱م هق، مة شیراز. بعضی، به مناسبت کلمه‌ی قوامی در نسبت او، وی را از اولاد حاجی قوام معاصر حافظ شیرازی دانسته‌اند، پدرش ظاهراً در شیراز شغل دولتی داشته، و از زندگانی مرفهی برخوردار بوده است. صدرالدین شیرازی برای تحصیل علم از شیراز به اصفهان سفر کرد، و علوم نقلی را نزد شیخ بهائی، و علوم عقلی را نزد میر داماد و میر فندرسکی فرا گرفت، و در علوم عقلی، مخصوصاً در حکمت الاهی، به مقامات عالی نایل شد، و چون بعضی از فقها با او به مخالفت بر خاستند، ناچار تصمیم به گوشه‌گیری گرفت، و به ده کهک (واقع در ۳۰ کیلومتری ج ش قم) رفت، و مدت مدیدی در آنجا به تفکر و ریاضت گذرانید. پس از آنکه **الله‌وردی خان**، حاکم فارس، مدرسه‌ی بزرگی در شیراز بنا کرد، ملا صدرا را برای تدریس در آنجا دعوت کرد، و او بقیه‌ی عمر خود را در شیراز به تدریس و تألیف گذرانید. ملا صدرا هفت بار به حج (گویا پیاده) رفت، و در بازگشت از سفر هفتم، در بصره در گذشت، و در همان جا به خاک سپرده شد.

مهمترین اثر او در فلسفه کتاب معروف به **اسفار** است، که از کتب مهم درسی فلسفه‌ی قدیم، و در ردیف کتاب **شفای** ابن سینا محسوب می‌شود. از تألیفات مهم دیگرش در فلسفه کتاب **الحکمة العرشیه** (معروف به **العرشیه**)، **شرح الهدایة الاثیریه**، **شواهد ربوبیه**، و **مشاعر**، و حاشیه بر شفا و حاشیه بر شرح حکمة الاشراق را میتوان نام برد. از تألیفات او در علوم نقلی شرح اصول کافی (← کافی) است. تفسیری هم به بعضی از سوره‌های قرآن دارد. رساله‌ای هم به فارسی به نام سه اصل نوشته است، که در انتقاد و شکوه از فقهای معاصر خویش است. کتب مذکور همه به طبع رسیده است. دیوان شعری نیز به فارسی دارد، که نسخه‌ی خطی منتخبی از آن موجود است.

فلسفه‌ی ملا صدرا، که خود از آن به عنوان "حکمت متعالیه" نام میبرد، تلفیقی است از عقاید مکتب مشاء و اشراق، و مسلک کشف و شهود. اصالت فلسفه‌ی او در این است که، از تلفیق این عقاید، مکتبی خاص به وجود آورده است که جریان فلسفه را در ایران پس از او سخت تحت تأثیر قرار داده، و تقریباً منحصر به او کرده است. در فلسفه‌ی او، قول به هیولی و صورت یا قول به مثل و اتحاد عاقل و معقول، و سیال و متجدد بودن طبیعت ماده، که از آن به حرکت جوهری (← حرکت، در اصطلاح کلام و حکمت) تعبیر کرده است، در کنار هم قرار گرفته‌اند. عقاید مهم فلسفی او، که ارکان اصلی فلسفه‌ی وی شمرده میشود، از این قرار است: (۱) اصالت وجود، و اعتباری بودن ماهیت؛ (۲) مشکک (mošakkak) بودن وجود (یعنی وجود دارای مراتب شدت و ضعف میباشد)؛ (۳) وحدت وجود؛ (۴) اتحاد عاقل و معقول؛ (۵) حرکت جوهریه؛ و (۶) حادث بودن نفس انسانی از جنبه‌ی جسمانیت، و باقی بودن آن از جنبه‌ی روحانیت.

ملا صدرا سعی کرده است که عقاید فلسفی خود را با اصول مذهب تشیع تطبیق دهد، یا مذهب تشیع را بر اصول فلسفی استوار سازد. عقاید وی را در این باب در کتاب شرح اصول کافی او میتوان دید. چنانکه گفتیم، بیشتر حکمای متأخر ایران از صدرالدین شیرازی پیروی کرده‌اند، و مدرسین حکمت در ایران سلسله‌ی اساتید خود را به او میرسانند، که بیشتر از راه دو تن از بزرگترین شاگردان او، که در عین حال داماد او نیز بوده‌اند، میباشد، و این دو تن یکی ملا محسن فیض و دیگر ملا عبدالرزاق لاهیجی ملقب به فیاض است.

ملاط (malāt)، ده (جه ۱۳۴ ۱' سد ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)، در ناحیه‌ی رانکوه؛ ۴کیلومتری ج لنگرود. در دامنه‌ی کوه پردرختی قرار گرفته، و درختان پرتقال زیبائی خاصی به آن میبخشد. محصولاتش برنج، چای، و ابریشم است. ملاط حد غربی رستمدار، و زمانی حد غربی طبرستان محسوب میشد. مقبره‌ی بعضی از فرمانروایان گیلان در آنجاست. زیارتگاهی معروف به دوازده تن دارد. جاده‌ی سنگفرشی که به دستور شاه عباس I صفوی از جاجرم تا دشت مغان ساخته شده بود از آن میگذشت.

ملاط (malāt)، نام عمومی ماده‌ای نرم و لزج (از قبیل گل و گچ و آهک و سیمان و امثال آنها) که برای اتصال مصالح ساختمانی مختلف بین آنها قرار میدهند. فاصله‌ی بین مصالح ساختمانی را که از این ماده پر میشود نیز به همین نام میخوانند.
ملاطفه: ← ملطفه.
ملا ظهوری: ← ظهوری ترشیزی.
ملاعب الاسنه: ← محمد ص، قسمت ۳۰.
ملا عبدالله، مدرسه‌ی، بنائی (← مدرسه) از دوره‌ی صفویه، در ش بازار شاهی (قیصریه) اصفهان. این بنا به فرمان شاه عباس I صفوی برای تدریس مولانا عبدالله شوشتری (ف ۱۰۲۲ هق)، از علمای طراز اول دوره‌ی صفوی، ساخته شد. دارای صحن وسیعی است که حجره‌های دو طبقه در اطراف آن قرار دارد. از لحاظ کاشیکاری جالب توجه است. بر لوح سنگی ایوان کتیبه‌ای با تاریخ ۱۰۸۸ هق نقر شده است. کتیبه‌ی سردر آن (مورخ ۱۲۱۸ هق) نشان میدهد که در زمان فتحعلی شاه قاجار مرمت شده است. در سالهای اخیر نیز توسط اداره‌ی کل باستانشناسی تعمیراتی در آن انجام گرفته است.
ملا عبدالنبی فخرالزمانی (mollā abdo'n.na-bi faxro'z.zamāni)، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی، مة ۹۹۸ هق. شهرت او به فخرالزمانی از نام جد مادری وی است که از اولاد خواجه عبدالله انصاری بوده و منصب قضای قزوین را داشته است. عبدالنبی در آغاز شعرگوئی **عزتی** (ezzati) تخلص میکرد، و در قصه‌دانی حافظه و دستی قوی داشت. به هندوستان سفر کرد و در ۱۰۱۷ هق به لاهور و از آنجا به آگره رفت (۱۰۱۸ هق). در ۱۰۲۸ هق نزد سردارخان خواجه یادگار تقرب یافت و تذکره‌ی میخانه را به نام او کرد و ساقینامه‌ای هم به نام او گفت که در آن "نبی" تخلص کرده است. تا ۱۰۴۲ هق زنده بوده، و پس از آن خبری از او در دست نیست. آثار او علاوه بر میخانه به شرح زیر است: دستور الفصحا در فن قصه‌گوئی و نوادر الحکایات یا بحر النوادر، که در آن، به گفته‌ی خود، حکایات شیرین و نقلهای رنگین گرد آورده است.
ملا علا بیگ، خوشنویس، ← علاءالدین تبریزی.
ملا علی قوشجی: ← قوشجی، علی.
ملا کاظم (mollā kāzem) [میرزا محمد کاظم ابن آخوند ملا عبدالعلی تبریزی]، ملقب به **مؤید العلما** (mo'ayyedo'l.'olamā)، ف بعد از ۱۲۸۸ هق، کاتب ماهر ایرانی و از نستعلیق‌نویسان قرن ۱۳م هق، که به سبب کتابهای درسی متعددی که به خط وی چاپ شده است شهرت دارد. پدرش آخوند ملا عبدالعلی تبریزی، یا خود وی، معلم لطف الله میرزا (گویا از فرزندان نایب‌السلطنه عباس میرزا) بود. در کار کتابت بیباک بود، و غالب نوشته‌هایش محتاج به تصحیح و باعث زحمت مصحح بود (نیز ← عبدالرحیم).

در استنساخ بسیاری از "کتب مقدمات" (کتابهائی از قبیل کتب صرف و نحو، معانی و بیان، و بعضی از متون فقهی و غیره، که فرا گرفتن آنها در طریق علم قرآن و فهم حدیث و فقه و اجتهاد برای فضلا و طلاب علوم دینیه لازم بوده است) رنج فراوان برده است، و نسخه‌های متعدد از این قبیل کتابها برای کتابخانه‌ها و چاپخانه‌های سنگی، که آن اوقات در تبریز متعدد بود، نوشته، و با مراقبت و تصحیح بعضی از علما و فضلای زمان طبع و نشر شده است. حواشی مفیدی که در صفحات اصلی و فرعی این کتابها از علمای عصر و از سایر متون جدیده و قدیمه نقل شده است بعضی با خط خود او و بعضی از کاتبان دیگر آن عهد است. این کتابها از حیث صفای خط، آرایش حواشی با اشکال هندسی، انتخاب نوع کاغذ (که معدودی از آنها با الوان مختلف ملون و با مهره و آهار به عمل آمده است)، و جلدهای مرغوب در نوع خود کمنظیر است. ملا کاظم، به سبب چاپ و نشر این گونه کتب، در بلاد ایران و در بعضی ممالک عثمانی شهرت یافت، و اکنون نیز که ح یک قرن از زمان او سپری شده است اعتبار آثار کتابتی وی، که در چاپخانه‌های سنگی آن دوره به چاپ رسیده ثابت و برقرار است.

از قدیمترین آثاری که به خط وی به چاپ رسیده شرح جامی است، که در ۱۲۶۷ هق نوشته شده است، و در کارخانه‌ی میرزا محمد در تبریز طبع و انتشار یافته؛ و آخرین کتاب چاپی به خط وی که تا امروز دیده شده است کتاب شرح لمعه است، که در جمادی الثانی سال ۱۲۸۸ هق آن را به اتمام رسانیده است.
ملا کاظم خراسانی: ← محمد کاظم خراسانی هروی، ملا.
ملاکی نبی، کتاب[1] (malāki-) یا **کتاب ملاخی**

(1)Malachi; Malachias; Malachy

نبی [عبری، ← فرستاده‌ی یهوه]، آخرین کتاب عهد قدیم در متن مجاز (← عهد قدیم، جدول II). راجع به مؤلف آن از جای دیگر اطلاعی نداریم. بیشتر آن بحث در غفلت مردم از شریعت و ازدواج کردن با اقوام دیگر است، و در پایان از آمدن مسیح پیشگوئی میکند.

ملامتی، ابوحفص حداد: ← ملامتیه.

ملامتیه (malāmatiyye)، فرقه‌ای منشعب از صوفیه که در نیمه‌ی دوم قرن ۳م در خراسان و مخصوصاً نیشابور ظاهر شد. اصول و عقاید پیروان این فرقه مبنی بر عدم تظاهر به زهد و تقوی و عبادت و بر نفرت و اجتناب از ریا و بر بحث در عیوب نفس و زشتیها و رذایل آن بود، و از این راه هم خود خویشتن را ملامت و سرزنش میکردند و هم به جهت عدم تظاهر به فضایل و عبادات خود را در معرض ملامت و سرزنش دیگران قرار میدادند، و به همین جهت است که ملامتیه و ملامتیّه خوانده شده‌اند. ملامتیه یا اهل مذهب ملامت، نیکیها و فضایل نفس را از خوف ریا و عدم اخلاص حتی الامکان مخفی نگاه میداشتند و، بر عکس، معایب و نقایص خود را ظاهر میکردند و از این رو مردم ایشان را به جهت آنچه در ظاهر از ایشان میدیدند ملامت میکردند، و ایشان خود را به جهت آنچه در باطنشان بود مورد ملامت قرار میدادند. بعضی از بزرگان صوفیه اهل ملامت یا ملامتیه را در برابر صوفیه دانسته‌اند و بعضی مانند ابن العربی مقام ایشان را بالاتر از مقام صوفیه دانسته‌اند، و سلمی، صاحب طبقات الصوفیه، صوفی را به موسی و ملامتی را به محمد تشبیه کرده است. اما شهاب‌الدین (عمر) سهروردی مقام صوفی را بالاتر از مقام ملامتی دانسته و گفته است که حالت صوفی فنا در ذات خدا است و آن حالتی است که در آن جز خدا هیچ کس و هیچ چیز را نمیبیند، در صورتی که ملامتی متوجه خود و دیگران است و توجه او به ملامت نفس و ملامت دیگران او را از حالت فنای کلی و استغراق محض در ذات خدا باز میدارد. ظهور مذهب ملامتی در نیشابور بود، و نخستین بنیادگذاران آن را ابوحفص حداد ملامتی (ـ abu hafs، فت ۲۶۴ یا ۲۶۶ هق) و حمدون قصار و شاگردان ایشان از قبیل عبدالله ابن منازل (فت ۳۲۹ هق) و ابو عمرو ابن نجید (nojayd، فت ۳۶۱ هق) و ابو علی محمد ابن عبدالوهاب ثقفی (فت ۳۲۸ هق) و محفوظ ابن محمود نیشابوری (فت ۳۰۳ هق) گفته‌اند. ابو عبدالرحمان سلمی کتابی در باره‌ی اصول و عقاید ملامتیه تألیف کرده است و در آن ۴۵ اصل برای عقاید ملامتیه ذکر کرده که مهمترین آنها از این قرار است: خودآرائی به عبادت در ظاهر شرک است و در باطن کفر و ارتداد؛ با هر که با تو جفا کند با او مدارا کن؛ نفس را در جمیع حالات اطاعت و معصیت متهم بدار؛ تقصیر دیگران را معذور دار؛ همیشه دشمن نفس خود باش و به هیچ وجه از او راضی نباش؛ از دانش سخن نگو و به آن مباهات نکن؛ و از مردم یاری نجو. در دورانهای بعد ملامتیه مخصوصاً به مخالفت با اصول و آداب معمول میان مردم پرداختند تا ملامت و سرزنش ایشان را بیشتر بس انگیزد و این امر تا مرحله‌ی پرده‌دری و مخالفت شرع پیش رفت.

ملا محمد قاضی: ← قاضی ملا.

ملا موبد: ← دبستان المذاهب.

ملامین[1] (melāmin، فنـ)، یکی از پولیمرهای (← بپاری) سیانامید ($H_2N_2 \equiv N$)، که معمولاً از کربور کلسیوم ساخته میشود. موارد استعمال فراوان دارد، از جمله ساختن ظروف غذاخوری.

ملانزی[2] (melānezi، فنـ) [از ید ملاس (= سیاه) + نسوس (= جزیره)]، نامی که به گروه فراوانی از جزایر غ اقیانوسیه‌ی مرکزی، میان میکرونزی در ل و پولینزی در ج، داده شده است. این گروه جزایر از ← مجمع الجزایر بیزمارک در لغ تا جزیره‌ی فیجی در جش را در بر میگیرد، و شامل بخشی از گینه‌ی جدید، ← جزایر سلیمان، سانتاکروز، بنکس، هبریدیز جدید، ← جزایر د/آنرکاستو، کالدونی جدید، لویالته، و ادمیرلتی است. این گروه جزایر یا آتشفشانی یا مرجانی هستند. ساکنین آن چندان پیشرفته نیستند و از لحاظ نژادی به پاپواهای گینه‌ی جدید وابسته‌اند. زبان آنها زبان مالزیائی-پولینزیائی (← زبان، جدول)، و مذهبشان آنیمیسم است.

ملانشتون[3] (melānšton) یا **ملانکتون** (kton-، از فنـ)، ۱۴۹۷–۱۵۶۰، دانشمند و اومانیست آلمانی، و مهمترین رجل اصلاح دینی بعد از لوتر. نام اصلیش **فیلیپ شوارتسرت**[4] (filip švārtsert) بود. در رساله‌ای اصول اصلاح دینی را تشریح کرد (۱۵۲۱). تایپ لوتر و واسطه‌ی بین او و اومانیستها بود. اعتقادنامه‌ی آوگسبورگ (← اعتقادنامه، در نزد مسیحیان) را نوشته است (۱۵۳۰).

ملا نصرالدین (molla nasre'd.din) یا **خواجه نصرالدین**، ترکی **خوجه نصرالدین** (xoje)، مرد ظریف ساده‌لوح بذله‌گوی معروف، که احوال او با افسانه‌ها آمیخته است، و حکایات و امثال و نوادر بسیار در افواه بدو منسوب شده است. گویند وی در عهد سلاجقه‌ی روم یا در عهد بایزید I، سلطان عثمانی معاصر تیمورلنگ، میزیسته است، و احتمال اینکه هر دو عهد را درک کرده باشد بعید است. قولی هم هست که او با حاجی بکتاش ولی (← بکتاشیه) معاصر بوده است. در هر حال، تاریخ او و تاریخی بودنش معلوم نیست. مقبره‌ی او را نیز در قرب آق شهر، از توابع قونیه، نشان داده‌اند. حکایتهائی که از ساده‌لوحی و سفاهت و ظرافت وی نقل کرده‌اند قصه‌های جوحی را به خاطر میآورده است. مجموعه‌ای از این حکایات به فارسی و ترکی هست. نام او را نصیرالدین هم ضبط کرده‌اند. حکایات ملا نصرالدین به زبانهای انگلیسی، روسی، مجارستانی، یونانی، آلمانی، فرانسوی، و بلغار ترجمه شده است. نیز ← صابر طاهرزاده.

ملانکتون: ← ملانشتون یا ملانکتون.

ملانین، رنگیزه‌ی سیاه، ← رنگیزه.

ملاوی (malāvi)، بخش (جه ۲۲'۹۲۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان. ل آن کوهستانی و سردسیر و ج آن، که در دشت واقع شده، معتدل است. قسمتی از آن را کشکان‌رود مشروب میسازد. محصولاتش غلات، صیفی، و فراورده‌های دامی است. جاده‌ی آسفالته‌ی خرم‌آباد-اندیمشک از مرکز آن میگذرد از آبادیهای معروفش پل دختر است. مرکزش **ملاوی** (جه ۱۹۳ نسـ ۱۳۴۵ هش)، در ۱۱۴کیلومتری جغ خرم‌آباد قرار دارد.

ملایر (malāyer)، شهر (جه ۲۸'۴۳۴ نسـ ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان ملایر، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، جش همدان. کوههای گرمه و سرده (← ملایر، شهرستان) از ل و ش آن را در بر گرفته‌اند. آب آن از ۷ رشته قنات تامین میشود. شهر ملایر کارخانه‌های کبریتسازی صابونسازی، چوببری و تهیه‌ی خشکبار دارد. از طریق جاده‌های آسفالته با همدان، بروجرد و تویسرکان مرتبط است. از تفرجگاههای عمومی آن پارک ملایر است که در دامنه‌ی کوه گرمه قرار دارد.

شهر ملایر قدمت چندانی ندارد. ظاهراً در سلطنت فتحعلی شاه قاجار توسط محمد علی میرزا دولتشاه احداث، و به نام بانی آن دولت‌آباد خوانده شد. شیخ علی میرزا، پسر دیگر فتحعلی شاه، در آبادی آن کوشید. در جه I در معرض تاخت و تاز قوای روس و عثمانی قرار گرفت. در ش و غ آن آثار خرابه‌هائی از آبادی چوبین (← ملایر، شهرستان) به چشم میخورد.

ملایر (malāyer)، شهرستان (جه ۱۵۷'۳۹۳ نسـ ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل همدان؛ محدود کزش شهر ملایر. محدود است از ل به شهرستان همدان، از ج به شهرستان بروجرد، از ش به شهرستان اراک، و از غ به شهرستانهای نهاوند و تویسرکان. فلاً مشتمل است بر ۲ بخش حومه و سامن. کوهستانی، سردسیر، و از نقاط خوش آب و هوای ایران محسوب میشود. امتداد رشته‌جبال الوند از ل آن گذشته به کوههای راسوند (← اراک، شهرستان) متصل میشود؛ پستترین نقطه‌ی آن گردنه‌ی زاغه به ارتفاع ۲'۰۵۵ متر، واقع بین ملایر و همدان، است. شعب الوند که تا ل و ش شهر ملایر ممتد است به نام کوههای سرده (sarde، فرازا ح ۲'۷۸۰ متر) و گرمه (garme، به ارتفاع ح ۲'۲۰۵ متر) خوانده میشوند. کوه سفید به ارتفاع ح ۲'۴۷۵ متر در جغ آن واقع است و حد طبیعی شهرستان ملایر و شهرستان نهاوند محسوب میشود. کوه یزدجرد یا یزدگرد به ارتفاع ح ۲'۴۹۰ متر در ج آن قرار دارد و آثار قلعه خرابه‌ای در قله‌ی آن به چشم میخورد. بزرگترین رود آن رود حرم‌آباد (haram.ābād) است که از کوههای سربند اراک سرچشمه گرفته و در شهرستان نهاوند به رود گاماساب میریزد. محصولاتش غلات، حبوبات، میوه، و خشکبار است. قالیبافی، قالیچه‌بافی، جاجیم‌بافی، و گلیمبافی در آنجا معمول است. محل سکونت طایفه‌ی زند بوده است (←

(۱)melamine (۲)Melanesia (۳) Melanchthon (۴) Schwarzerd

پری یا پیری، زندیه.)
نزهت القلوب قدیمترین مأخذی است که از ملایر نام برده و آن را یکی از ۳ ناحیه‌ی نهاوند دانسته است. در بستان‌السیاحه از خوبی هوا، باغها، و کوههای فراوان آن یاد شده است، و بنا بر همین کتاب مرکز آن آبادی چوبین (بنای آن را به بهرام چوبین نسبت داده‌اند) بوده است. در گذشته با تویسرکان و نهاوند ولایات ثلاث را تشکیل میداد.

ملایعقوب (mollā.ya'qub)، دهستان (جه ـ۱۳ ۹۸۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۳ آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است. فراورده‌های دامی آن معروف است. قالیبافی دارد. از آبادیهای مهم آن اردها (ardahā؛ جه ۱٬۸۶۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، ۲۲کیلومتری جش سراب؛ امام چای (emām.cāy جه ۱٬۲۰۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، ۲۲کیلومتری جش سراب؛ و جلده باخان (jalda.bāxān؛ جه ۱٬۲۲۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، ۱۳کیلومتری جش سراب است. مرکزش، **ملایعقوب** (جه ۴۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۶٫۵ـ کیلومتری جش سراب است.

ملبورن[1] (melborn)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۲٬۳۸۸٬۹۴۱)، کرسی ایالت ویکتوریا، جش استرالیا، بر رود یارا[2] نزدیک مصب آن در شاخه‌ی شمالی خلیج پورت فیلیپ. اولین پایتخت ملل مشترک المنافع استرالیا بود (۱۹۰۱ـ۲۷). قبلاً دوتیگالا[3] نام داشت؛ در ۱۸۳۷، به اسم نخست‌وزیر انگلستان، ملبورن نامیده شد. از مراکز تجارتی و دارای کارخانه‌های نساجی و ماشینسازی است. گندم، گوشت، و پشم صادر میکند. دانشگاه ملبورن (۱۸۵۴)، کنسرواتوار موسیقی (۱۹۱۰)، و گالری ملی هنری (۱۹۰۴) دارد. ضرابخانه سلطنتی نیز آنجاست. مسابقات اولمپی زمستانی ۱۹۵۶ در آنجا برگزار شد. دومین شهربزرگ استرالیاست؛ ۳۱ دانشگاه دارد.

ملبورن، دومین وایکاونت، ← لم، ویلیام.
ملپومنه، موز تراژدی، ← موزها.

ملت، کتابخانه‌ی، کتابخانه‌ای واقع در استانبول، ترکیه. اساس این کتابخانه کتابخانه‌ی فیض‌الله افندی است که در ۱۱۱۲ هق تأسیس شد. در ۱۹۱۶ به این نام جدید خوانده و کتابخانه‌های قدیمی چندی به آن ضمیمه شد.

ملتان[4] یا **مولتان** (هر دو moltān). ۱ـ بخش (۱۴٬۶۴۱ کمه؛ جه ۶٬۹۵۳٬۰۰۰ سنه ۱۹۶۱)، ج پنجاب، میان رودهای راوی، ساتلج، و جناب پاکستان غربی؛ تا پیش از ۱۹۵۵ یک ناحیه (۱۴٬۵۸۱ کمه) و یک بخش (۶۴٬۲۹۸ کمه) به همین نام وجود داشت، ولی در این سال، با تشکیل ایالت متحد پاکستان غربی تنها بخش ملتان با بعضی ضمایم به این نام خوانده میشود. ۲ـ شهر (در ۱۹۷۲ جه ۷۲۳٬۰۰۰)، ش پاکستان مرکزی، نزدیک رود چناب، ۳۲۰ کیلومتری غ‌ج‌غ لاهور؛ مرکز راه‌آهن و یکی از مراکز بازرگانی اصلی پنجاب که بازار خرید و فروش عمده‌ی اسب است و صناعات پنبه و ابریشم و فرش و کفش دارد. شهری بسیار قدیمی و محتملاً از شهرهائی است که اسکندر مقدونی آن را تسخیر کرده بود. نام آن مأخوذ از نام بتی است که در معبد خورشید آن قرار داشت که دارای ذخایر فراوان بود، و چون به دست اعراب افتاد آن را خانه‌ی طلا (دار الذهب) نامیدند. مدت سه قرن پایگاه مقدس اسلام در هند بود، ولی از اوایل قرن ۴م هق به بعد از فرمان بغداد بیرون رفت. در این زمان مرکز قرامطه شد که سلطان محمود غزنوی آنان را قلع و قمع کرد. شهر و ناحیه در تصرف خاندان غزنوی بود تا آنکاه که آخرین آنان، **خسرو ملک غزنوی** به اسارت معزالدین محمد ابن سام درآمد و ملتان ایالتی از امپراطوری هند او شد و تا ۸۴۲ هق چنین بود. در این سال شیخ یوسف قریشی فرمانروای مستقل ملتان شد، و پس از وی شاهان قبیله‌ی لنگاه (langāh) تا ۹۴۳ هق چنین بودند. این شهر در ۸۰۰ هق به تصرف امیر تیمور، و در ۹۳۵ هق به تصرف بابر درآمد. ایالت ملتان یکی از صوبه‌های امپراطوری اکبر بود و جانشینانش تا ۹۸۰ هق آن را در تصرف داشتند، و در این تاریخ ضمیمه‌ی کابل شد. از ۱۱۸۵ هق در معرض تهاجم سیخها قرار گرفت، ولی تصرف قطعی آن به دست ایشان در ۱۸۱۸ (۱۲۳۴ هق) اتفاق افتاد. از جنگ اول سیخها آسیبی ندید، ولی با کشته شدن دو نفر انگلیسی در آن، در جنگ دوم سیخها آسیب فراوان دید، و در ۱۸۵۴ استحکامات آن را با خاک یکسان کردند. شهر ملتان دارای ۴ دانشکده وابسته به دانشگاه پنجاب است. یک دارالعلم نیز به یادبود قائد اعظم (← محمد علی جناح) در آن تأسیس شده است.

ملتحمه، بافت: ← بافت.
ملتسل، یوهان: ← مترونوم.
ملتمس الاحباء خالصاً من‌الریاء: ← شد الازار.
ملتس، تامس رابرت: ← مالتوس.
ملثمین: ← مرابطون.
ملج، نوعی درخت نارون.
ملچیت، (اولین) بارون: ← ماند، الفرد موریس.
ملح: ← نمک.
ملحد: ← کافر.
ملحم: ← معن، سلسله‌ی امرا.
ملخ، در سازهای خانواده‌ی کلاوسن، ← کلاوسن.

ملخ[5] (malax)، نام عمومی حشراتی از راسته‌ی راستبالان که صدها جنس از آنها در ایران وجود دارد، که بیشتر آنها جزو دو تیره‌ی معروف (Acrididae) و(Tettigoniidae) میباشند. دسته‌ی اول را "ملخهای شاخک‌کوتاه" و دسته‌ی دوم را "ملخهای شاخک‌بلند" میگویند. بین ملخهای شاخک‌کوتاه، چندین نوع در ایران به مزارع و باغها خسارت وارد میآورند. ملخهای شاخک‌کوتاه یا به طور انفرادی و متفرق زندگی میکنند، و در این صورت آنها را ملخ‌های بومی مینامند؛ یا اینکه به طور دسته‌جمعی حرکت میکنند، و در این صورت آنها را ملخ‌های مهاجر میخوانند. بین ملخهای مهاجر سه نوع در ایران وجود دارد، که به اسامی ملخ دریائی، ملخ آسیائی، و ملخ مراکشی معروفند، دو

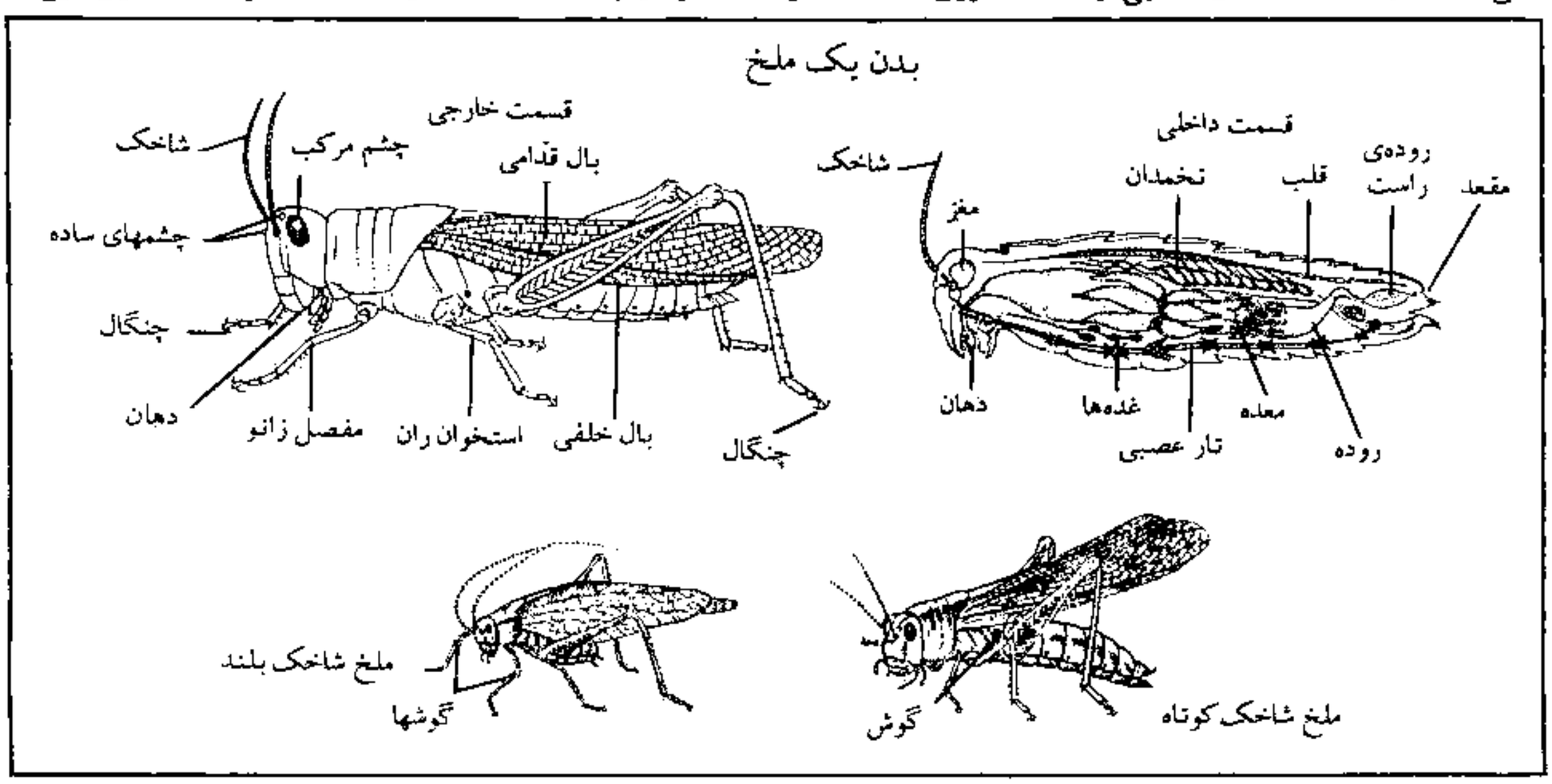

(۱)Melbourne (۲)Yarra (۳)Dootigala (۴)Multan; Mooltan (۵)grasshopper

نوع اول در ایران به طور دایم وجود ندارند، بلکه در سالهای طغیان از کشورهای همجوار وارد ایران میشوند. ملخهای دریائی قدرت پرواز عجیبی دارند، و بعضی از دسته‌های آنها می‌توانند در مدت ۲ تا ۴ ماه بیش از ۳٬۰۰۰ کم پرواز کنند، و از هند و پاکستان خود را به خوزستان و عراق برسانند. موطن ملخ مراکشی در خود ایران است، و در دشت مغان، دشت گرگان، خراسان، فارس، و کرمانشاه بشدت شیوع دارد.

ملخهای مهاجر در سالهای طغیان، اگر مورد مبارزه قرار نگیرند، موجب خسارات فراوان میگردند، و در زمانی که بشر وسیله‌ی دفاع کافی در دست نداشت باعث قحطیهای وحشتناک میشدند. امروز با ملخهای مهاجر، اعم از بالدار یا پوره‌های بی‌بال، با کمال سهولت به وسیله‌ی ماشین و هواپیما مبارزه میشود، و نیز با ترکیبات شیمیائی جدید، که به مقادیر بسیار کم به وسیله‌ی هواپیماهای مخصوص روی دسته‌های ملخ پاشیده میشود، آنها را به طور قطع نابود میکنند.

پور ملخ یا پوره‌ی ملخ (-pur)، نامی است که به ملخ از تخم درآمده تا هنگام بلوغ میدهند. دوره‌ی پور ملخی دارای پنج مرحله است که در پایان هر مرحله حشره پوست عوض میکند و تغییراتی در آن پیدا میشود، و طول زمان این مراحل در انواع مختلف ملخها (دریائی، مراکشی، آسیائی، و بومی) ۳۵—۴۵ روز است. در مرحله‌های دوم و سوم پور ملخ بال در میآورد و خطر آن بیشتر میشود.

ملخ دریائی، (*Schistocerca gregaria*)، یکی از گونه‌های خطرناک ملخهای مهاجر (← ملخ)، که در سالهای طغیان دسته‌های عظیم آن از عربستان یا از پاکستان به طرف ایران هجوم میآورند، و تقریباً از کلیه‌ی نباتات، خصوصاً برگ درختان مختلف، تغذیه میکنند. این ملخ را به این جهت دریائی میگویند که دسته‌های آن اغلب از خلیج فارس عبور کرده وارد مناطق جنوبی ایران میشوند، و بعضی سالها تا نواحی مرکزی و گاهی شمالی ایران (خراسان) هم پیشروی میکنند. مبارزه با این آفت به وسیله‌ی طعمه‌ی مسموم، یا با محلولهای سمی انجام میگیرد. طعمه‌پاشی با دست و سمپاشی به وسیله‌ی هواپیماهای مخصوص به عمل میآید.

ملخص میرزائی، زیج: ← عبدالقادر رویانی.

ملخ مراکشی، (*Dociostaurus marocanus*)، از ملخهای مهاجر (← ملخ) بسیار خطرناک که در اغلب نقاط ایران به صورت دسته‌های متراکم به زراعتهای مختلف، به خصوص به مزارع غلات، حمله میکنند. کانونهای اصلی این آفت در دشت گرگان، دشت مغان، خراسان، فارس، مازندران، و نواحی غربی (همدان و دهلران) قرار دارد. در سال فقط یک نسل دارد. برای مبارزه ← ملخ دریائی.

ملخهای بومی، نام عده‌ی بسیاری از ملخها که، بر خلاف ملخ مراکشی و ملخ دریائی، مهاجرتهای دسته‌جمعی نمیکنند. مهمترین آنها ملخ ایتالیائی (*Calliptamus italicus*) است. ملخ‌های بومی اگر شاخک‌کوتاه باشند از تیره‌ی (Acrididae) و اگر شاخک‌بلند باشند از تیره‌ی (Tettigoniidae) هستند. برای مبارزه ← ملخ دریائی.

ملخیور: ← مجوسان شرق.

ملروز[1] (melröz)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲٬۱۸۸)، راکسبرش، اسکاتلند، پخش ادنبورگ. دیر آن، که اکنون از بناهای ملی است، در ۱۱۳۶ ساخته شده، و مدفن قلب رابرت بروس (← رابرت I) و گورهای خاندان داگلس است.

ملری[2] **سر تامس** (*sər tāməs maləri*)، فه ۱۴۷۱، مؤلف مرگ آرتر که آخرین اثر ادبی قرون وسطائی بر اساس ← افسانه‌ی آرتر است. لحن حماسی و نثر پرقدرت این اثر مشهور است. نام اولیه‌ی این اثر کتاب شاه جان و شهوار ران میز گرد او بوده است، که ویلیام ککستن آن را تحت عنوان مرگ آرتر منتشر کرد (۱۴۸۵).

ملطفه (molattafa) یا **ملاطفه** (molātafa) در قدیم، نامه‌ای کوچک که غالباً در کارهای محرمانه یا فوری (معمولاً بی ذکر عنوان) نوشته میشد.

ملطی، منسوب به ملطیه.

ملطیوی، محمد ابن غازی: ← مرزبان‌نامه.

ملطیه[3] (malatya)، نام باستانی ملیتنه (-meli tene)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۳۰٬۳۴۵)، ش ترکیه‌ی مرکزی، در ارمنستان ترکیه، بر دامنه‌ی جبال توروس، مرکز ولایتی به همین نام. ماشینهای پنبه پاککنی دارد، مرکز بازرگانی و کشاورزی است. شهر مهمی از کاپادوکیای قدیم بود، در ۵۷۷ ایرانیان آن را تصرف کردند. از آغاز قرن ۷م تا قرن ۱۲م عربها و بیزانسیها به تناوب بر آن فرمانروائی داشتند. بیزانسیها شهر را از ۹۳۴ تا ۱۱۰۲ در تصرف داشتند تا عاقبت در این سال به دست ترکهای عثمانی افتاد. در ۱۸۹۳، پس از آسیب سختی که از زلزله دید، نوسازی شد. منسوب به ملطیه را ملطی (malati) گویند.

ملغمه[4] (malqame)، آلیاژ جیوه با فلزی دیگر جز طلای سفید و آهن؛ نیز کانی کمیابی که به حالت محلول جامد، نقره در جیوه در طبیعت یافت میشود. بیشتر ملغمه‌ها مصنوعاً ساخته می‌شوند. طریقه‌ی ملغمه‌سازی برای استخراج طلا و نقره به کار میرود.

ملغمه‌سازی، طریقه‌ی: ← طریقه‌ی ملغمه‌سازی.

ملفوظات (malfuzāt) [عربی؛ جمع ملفوظ (← بزبان آورده‌شده)]، سخنانی که از زبان بزرگی، خاصه پیری از مشایخ طریقت، شنیده و به نقل ازو نوشته باشند. نیز ← مکاتیب.

ملفوظات، نام کتابی منسوب به امیر تیمور.

ملفوظات شیخ علاءالدوله‌ی سمنانی: ← علاءالدوله‌ی سمنانی.

ملفی[5] (melfi)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۵٬۱۹۴)، بازیلیکاتا، ج ایتالیا. شرابش معروف است. در ۱۰۴۱ پایتخت دوکنشین آپولیا بود. امپراطور فردریک II در اینجا قانون‌نامه‌ی خود را، به نام قانون اساسی ملفی، اعلام کرد (ح ۱۲۳۱).

در ۱۵۲۸ فرانسویها آنجا را تاراج کردند، و از آن پس دیگر رونق تجارتی خود را باز نیافت. کلیسای جامعی دارد (بنای ۱۱۵۳).

ملک (malak)؛ ← فرشته.

ملک (malek)، دهستان (جم ۸٬۵۳۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)، دارای ۱۲ آبادی. محصولاتش غلات، پنبه، توتون، برنج، و حبوبات است.

ملک[6] (melk)، در قانون مالکیت، عرصه و اعیانی هر زمینی که متعلق به شخصی باشد، اعم از شخص حقیقی یا حقوقی.

ملک[7] (melk)، شهر (در ۱۹۷۰ جم 5100)، اتریش سفلی، کنار دانوب. قدیمیترین مقر فرمانروایان اتریش بود. دیر بندیکتیان آن (تأسیس ۱۰۸۹)، که از باشکوهترین بنای سبک باروک در دنیاست، دارای کتابخانه‌ای حاوی مجموعه‌ی گرانبهای نسخ قدیمی و اولین کتابهای چاپ شده است (← اینکونابولا).

ملک (malek)، لفظ عربی به معنی پادشاه و خداوند. این لفظ در قرآن عنوان خداوند است، و گاه نیز جهت پادشاهان خارجی به کار رفته است، و ظاهراً به همین جهات فرمانروایان عهد اسلامی از اخذ این عنوان خودداری داشته‌اند، و معاویه که این عنوان را برای خویش برگزید، اقدام او تاحدی مورد اعتراض زهاد عصر واقع شد. مع هذا، بعدها در ادب و شعر عنوان ملک جهت سلاطین اسلامی متداول بود.

ملک، حاج حسین آقا: ← ملک، کتابخانه‌ی ملی.

ملک، سوره‌ی (molk؛ ← پادشاهی)، سوره‌ی ۶۷م قرآن، مکی، ۳۰ آیه؛ در ستایش پروردگار و شمردن آیات آسمانی و زمینی او، و اینکه آنان که به این آیات کافر شوند کیفرشان دوزخ است.

ملک، عالم: ← عالم.

ملک، کتابخانه‌ی ملی، کتابخانه‌ای در بازار تهران، که بانی آن حاج حسین آقای ملک (ف ۱۳۵۱ هش) است. وی از ۱۳۰۳ هش به جمع‌آوری کتاب پرداخت، و چون در آن زمان گاهی در تهران و زمانی در شهر مشهد به سر میبرد، کتابها در این دو نقطه تمرکز یافت. در ۱۳۱۴ هش کتابهای مشهد به تهران منتقل، و در ۱۳۱۶ هش کتابخانه وقف ← آستانه‌ی مشهد شد. بنای فعلی کتابخانه در اندرون قدیم (خانه‌ی ملک) ساخته شد (۱۳۳۰ هش)، و دارای ۲۴٬۶۰۰ جلد کتاب است که ۶٬۵۰۰ جلد آن را نسخ خطی (به غیر از رسایل و مجموعه‌ها) تشکیل میدهد. به خاطر دارا بودن نسخ نفیس خطی و نسخه‌های منحصر به فرد، از کتابخانه‌های مهم ایران محسوب میشود. در این کتابخانه، علاوه بر کتابهای مذکور در بالا، تعدادی مسکوکات (طلا، نقره، و غیره از دوره‌های قبل و بعد از اسلام)، تمبرهای ممالک مختلف، و آثار هنری نفیس دیگری نیز وجود دارد.

ملکائیه[8] (malkā'iyye) [← اتباع پادشاه، از لفظ سریانی **ملکا**، به معنی ملک و پادشاه] یا **ملکانیه** یا **ملکیه** (melkiyye)، یکی از فرقه

(۱)Melrose (۲)Malory (۳)Malatya (۴)amalgam (۵)Melfi (۶)estate (۷)Melk, Mölk (۸)Melchites

های مسیحی که پیرو اعتقادات و آداب دینی بیزانسی هستند، و در شام و اردن و مصر و فلسطین، و امریکا پراکنده‌اند، و کلیسای ایشان کلیسای رومی خوانده میشود. بیشتر ایشان به زبان عربی تکلم میکنند و ریاست ایشان با بطرکی است که در دمشق یا در قاهره مقیم است. از آن جهت بدین نام خوانده شده‌اند که رأی شورای خالکدون (۴۵۱) را، که بر ضد بدعت اوتوخس قائل به طبیعت واحد در مسیح صادر شده بود، تأیید کردند و در صف امپراطور مارکیانوس، که از شوری پشتیبانی میکرد، قرار گرفتند، و مخالفان ایشان برای همین پیوستگی به شاه، و به عنوان تحقیر، آنان را ملکائیه نامیدند. بعضی از ایشان مذهب کاتولیک دارند و به‌ریاست پاپ معترفند که آنان را کاتولیک رومی مینامند، و بعضی دیگر مذهب ارتدوکس دارند و به‌ریاست پاپ گردن نمینهند و ارتدوکس رومی نامیده میشوند. در میان این طایفه علما و ادبای مشهوری پیدا شده‌اند، همچون قطا ابن لوقا و یوحنا ابن بطریق. مسلمانان قدیم با ایشان مناظراتی در باب طبیعت واحد مسیح داشته‌اند که از آنها در ملل و نحل شهرستانی و الفصل ابن حزم سخن رفته است.

ملک‌آباد، ده، اراک، ← مالک‌آباد.

ملکا د نهورا: ← صبه.

ملک‌آرا، عباس میرزا (molk-ārā)، ۱۲۵۵—۱۳۱۶ هق، از شاهزادگان قاجار، پسر دوم محمد شاه و برادر کهتر ناصرالدین شاه. مادرش خدیجه خانم از خاندان کردان چهریق بود، و محمد شاه به او و پسرش علاقه‌ای تمام داشت، و او را نایب‌السلطنه لقب داده بود. عباس میرزا در موقع وفات محمد شاه تقریباً نه‌ساله بود، و رضا قلی خان هدایت به سرپرستی او اشتغال داشت، که به همین سبب هم به للهباشی ملقب بود. در جلوس ناصرالدین شاه، ملک‌آرا و مادرش مورد غضب و سخط و ایذاء بودند، و در حق آنها همواره بهانه‌جوئیها و ستمکاریها رفت، و مکرر ملک‌آرا تبعید و تحت نظر شد، و در باب او یک‌چند مکاتباتی بین وزیر مختار انگلیس با صدر اعظم ایران انجام گرفت که حکایت از مداخله‌ی بارز و صریح انگلیسها در امور ایران دارد. باری، پس از کشمکشهای بسیار و مدت زیادی اقامت در بغداد و استانبول، عباس میرزا در ۱۲۹۵ هق به تهران آمد و لقب ملک‌آرا و حکومت زنجان یافت، اما از آنجا به قفقاز گریخت و پس از چندی باز گشت (۱۲۹۶ هق) و حکومت قزوین و سپس گیلان یافت. در ۱۳۰۳ هق به وزارت تجارت منصوب شد. یک سال پس از کشته شدن ناصرالدین شاه در تهران وفات یافت، و در قم در کنار قبر پدرش محمد شاه به خاک سپرده شد. عباس میرزا احوال خود را در کتابی نوشته است. وی یک‌چند تحت حمایت وزیر مختار انگلیس، و پس از حکومت زنجان، در حمایت روس واقع شد، و ظاهراً از داعیه‌ی سلطنت خالی نبود.

ملک اردشیر، امیر (نه نیمه‌ی قرن ۸م هق)، ← شبانکاره، جدول.

ملکاری (molkāri)، دهستان (جه ۵٬۵۸۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش سردشت (حالیه شهرستان)، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۹ آبادی. از غ به خاک عراق محدود است. کوهستانی و جنگلی است. محصولاتش توتون و مواد جنگلی است که به سایر نقاط ایران حمل میشود. مرکزش، ملاشیخ (molla-šeyx)، جه ۳۱۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۵٫۵کیلومتری سردشت است.

ملک اشرف چوپانی: ← اشرف چوپانی.

ملک اعدل (maleke a'dal)، شهرت **عزالدین عبدالعزیز**، فت ۷۲۵ هق، از تجار و عمال فارس در عهد مغول؛ پسر ملک‌الاسلام. پس از وفات (۷۰۶ هق) ملک‌الاسلام منصب و مقام او را یافت، و آخر به امر سلطان ابو سعید بهادر به قتل رسید، و با مرگ او حکومت خاندان ملک‌الاسلام در فارس بر افتاد.

ملک الاسلام، (maleko'l-'eslām)، لقب **جمال‌الدین ابراهیم** ابن محمد طیبی (tibi)، فت ۷۰۶ هق، از بازرگانان و توانگران معروف عهد مغول. در ۶۹۲ هق گیخاتو وی را به حکومت فارس فرستاد و لقب ملک‌الاسلام داد. از آن پس وی مکرر بدین منصب اشتغال داشت و غالباً حکومت سواحل نیز جزء شغل او بود. وی ثروت هنگفت و ضیاع بسیار و کشتیهای زیاد داشت، و بین چین و هند و عراق تجارت می‌کرد. در آخر کار، مغول اموال او را مصادره کردند. و وی در شیراز وفات یافت. فرزندان او نیز غالباً حکومت فارس و سواحل را داشته‌اند.

نیز ← ملک اعدل.

ملک‌الجبال: ← قطب‌الدین محمد غوری.

ملک‌الشعراء (maleko'š-šo'arā')، ۱- عنوان شاعر برگزیده‌ی هر یک از دربارهای سلاطین در قلمرو زبان فارسی، که مقامی رسمی و پر اهمیت بوده است. در میان سلسله‌های ایرانی بعد از حمله‌ی عرب، همواره جمعی شاعر ستایشگر در دربار شاهان بوده‌اند، و در میان این دسته، آن کس که از همه استادتر بوده است، یا در کار ستایشگری توانائی بیشتری داشته، اغلب بدین مقام میرسیده، و این لقب بدو داده میشده است. عناوین مشابه آن، از قبیل امیرالشعراء، نیز در همین حدود است. با اینکه دربار سامانیان شاعران بسیاری داشته، از عنوان ملک‌الشعراء و امیرالشعراء در آن نشانه‌ای نیست، یا چنین تصریحی در متون ادبی و تذکره‌ها بر جای نمانده است. اگر بعضی از شاعران به رودکی عنوان "سلطان شاعران" داده‌اند، به احتمال قوی، ستایشی است از مقام او، و نشانه‌ی آن نیست که وی مقامی رسمی بدین نام داشته باشد. همچنین است که سیدالشعراء به لبیبی، و تاج‌الشعراء به سوزنی اطلاق شده است.

در دوره‌ی غزنویان، به علت علاقه‌ی شدید محمود به ستایش خویش—که معمولاً این کار را وسیله‌ای برای تبلیغ قدرت و شخصیت خویش یافته بود—شاعران درباری فزونتر شدند، و بر طبق نوشته‌ی بعضی تذکره‌ها، در دربار او ۴۰۰ شاعر وجود داشته، و در این دوره است که عنوان امیرالشعراء یا ملک‌الشعراء به عنصری داده شده است. از این دوره به بعد، در تمام ادوار تاریخ ادبیات فارسی، در دربارهای ایرانی و غیر ایرانی، همواره کسانی از این منصب بهره‌مند بوده‌اند. در دوره‌ی سلاجقه عنوان امیرالشعرائی رواج داشت، و کسانی مانند برهانی، معزی، و عمعق بخارائی عنوان امیرالشعرائی یافته‌اند.

از وظایف اصلی ملک‌الشعراء یا امیرالشعراء حضور در مراسم و جشنهای دربار و خواندن شعری به همان مناسبت در ستایش پادشاه بوده است، و بنا بر آنچه از بعضی تذکره‌ها دانسته میشود، وظیفه‌ی دیگر ملک‌الشعراء رسیدگی به نیک و بد اشعاری بوده که شاعران دیگر در ستایش پادشاه میسروده‌اند. امیرالشعراء یا ملک‌الشعراء بیشتر اوقات خود را به ندیمی پادشاه میگذرانیده است.

مقام امیرالشعرائی و ملک‌الشعرائی تا اواخر دوره‌ی قاجاریه در دربار ایران رواج داشت، و بعضی شاعران به عنوان ملک‌الشعراء یا امیرالشعراء در دربار بودند. در دوره قاجار، همان طور که عناوین و منصبهای سیاسی و اداری فراوان شده بود، بر این دو منصب، یعنی ملک‌الشعراء و امیرالشعراء، مناصب و عناوین دیگری افزوده شد از قبیل، صدرالشعراء (مغلق تهرانی)، تاج‌الشعراء (شهاب اصفهانی)، شمس‌الشعراء (سروش اصفهانی)، و مجتهدالشعراء (مجمر اصفهانی). بعضی از شاعران عنوان ملک‌الشعراء یا امیرالشعراء را از آستان قدس رضوی در مشهد داشتند، مانند بهار (ملک‌الشعرا)، و محمد حسین نادری (امیرالشعراء)، و این سنت هنوز در آستان قدس رضوی بر جاست، و یکی از شاعران که در جشنها و سوگواریهای مذهبی در مشهد اشعاری میگوید، و در مراسم رسمی آستان قدس قرائت میکند، این عنوان را داراست.

۲- عنوان کمابیش شبیه ملک‌الشعرائی در مغرب زمین عنوان **پوئت لورآ**[1] (poet lorea؛ فنس) [← شاعر دارای تاج غار] است، که اصلاً به شاعری درخور بر سر نهادن تاج موزها گفته میشده است. در انگلستان، این عنوان به شاعر دربار، که وظیفه‌اش سرودن اشعار درباری یا اشعاری به مناسبت مراسم ملی است تعلق دارد. ← بن جانسن (۱۵۷۲—۱۶۳۷)، از جهت انجام دادن وظایف مذکور، نخستین "ملک‌الشعرا"ی انگلستان بود، ولی نخستین کسی که رسماً این عنوان را یافت (۱۶۳۸) سر ویلیام دونانت[2] (sər wilyām davənənt، ۱۶۰۶—۶۸) بود.

ملک‌الشعراء: ← محمود خان ملک‌الشعراء.

ملک المجاهد، ال: ← رسولیان.

ملک المشرق (maleko' l-mašreq)، شهرت **امیر علاءالدین ابوبکر**، فت ۵۴۸ هق، از امرای دولت سلجوقی؛ پسر امیر اسفهسالار قماج. در هنگام ظهور طغیان طایفه‌ی غز، وی به اتفاق پدرش در بین غزان رفت، و در جنگ با آنها با پدرش به قتل رسید. او و پدرش از اسباب عمده‌ی هجوم سنجر به مساکن طایفه‌ی غز بودند،

(1) poet laureate (2) D'Avenant; Davenant

که منتهی به شکست و اسارت او شد.
ملک المنصور، ال: ← رسولیان.
ملک الموت: ← عزرائیل.
ملکانیه: ← ملکائیه.
ملک جهان خانم، مادر ناصرالدین شاه قاجار؛ ← مهد علیا.
ملک حسین، پادشاه اردن هاشمی؛ ← حسین، ملک.
ملک حسین سلجوقی: ← کرمانشاه I.
ملک دینار (maleke dinār)، شهرت **ملک عمادالدین دینار ابن محمد،** فت ذو القعده‌ی ۵۹۱ هق، از امرای طوایف غز در خراسان، و مؤسس سلسله‌ای کم‌دوام در حکومت کرمان. وی از جانب طغانشاه ابن مؤید در سرخس حکمرانی داشت. چون سلطانشاه ابن ایل ارسلان، برادر علاءالدین تکش خوارزمشاه، در دنبال منازعاتی که با برادر داشت، بر سرخس استیلا یافت، ملک دینار از عهده‌ی مقابله‌ی با او بر نیامد. سلطانشاه طوایف غز را که در سرخس و اطراف سکونت داشتند از خراسان بیرون راند، و آنها به جانب کرمان و فارس رفتند. ملک دینار هم حکومت بسطام یافت. ورود غزها به کرمان مصادف شد با ضعف سلاجقه‌ی آن دیار، و تورانشاه II به آنها در حدود زرند اجازه‌ی اقامت داد. اما ضعف سلطنت و بروز قحطیهای مستمر و فقر و بینوائی طوایف غز را در اطراف کرمان پراکنده کرد، و به راهزنی و غارت وا داشت. درین میان به استدعای اهل کوهبنان، ملک دینار هم از خراسان به کرمان رفت (۵۸۱ هق)، و تورانشاه به امید اینکه از وی در رفع مشکلات کومک دریافت دارد او را بنواخت. و بلوک جیرفت و رودبار را نیز به اقطاع به او داد. در فترتی که بلا فاصله بعد از وفات تورانشاه روی داد، کرمان در معرض غارت و دستبرد غز واقع شد، و بروز قحطیها و نزاعهای داخلی ولایت را بکلی خراب کرد. درین زمان ملک دینار، به تحریک و تقویت امرای محلی ولایات، به داعیه‌ی امارت بر خاست، و چون محمد شاه سلجوقی و مبارکشاه سلجوقی هر دو از مقابل وی کنار کشیدند، کرمان به دست وی افتاد، و وی بر تخت امارت نشست (رجب ۵۸۳ هق). ملک دینار در ایجاد امنیت و دفع مفسدان اهتمام بسیار به جای آورد. قلمرو خود را نیز توسعه داد، و تا جزیره‌ی کیش را هم به تصرف آورد. همچنین خاتون کرمانی، عمه‌ی محمد شاه را نیز به‌حبالـه‌ی نکاح درآورده با سلجوقیان خویشاوندی یافت.

ملک دینار در کرمان قدرت و حشمت فوق‌العاده یافت. افضل کرمانی، عقدالعلی للموقف الاعلی را به نام او هدیه کرد، و او و دیگر شاعران از وی ستایشها کردند. ملک دینار پادشاهی محتشم و مال‌دوست بود. در جمع مال و اخذ و گرفتن مالیات نهایت درجه‌ی امساک و خشونت به خرج میداد. ملک دینار در مدت سلطنت خود ثروت فراوان اندوخت، و با قدرت تمام سلطنت راند. در پایان عمر به مرض سرسام دوچار شد، و بر اثر معالجه‌ی غلط اطبا وفات یافت. بعد از او پسرش علاءالدین فرخشاه، که در زمان پدر حکومت بم داشت، سلطنت کرمان یافت.

ملک رحیم، شهرت **ابونصر خسرو فیروز،** فت ۴۵۰؛ هق، پادشاه (۴۴۰–۴۴۷ هق) سلسله‌ی آل بویه؛ پسر عمادالدین دیلمی. وی بعد از فوت پدر در بغداد به سلطنت نشست (۴۴۰ هق). با ابومنصور فولادستون جنگ کرد و شیراز را از او گرفت (۴۴۷ هق)، و در همین سال، طغرل بیک سلجوقی او را در بغداد گرفت و حبس کرد تا بمرد.
ملک سعود I، ← سعود ابن عبدالعزیز.
ملکشاه I (malekšāh-)، سومین پادشاه (۵۰۰–۵۱۰ هق) سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر قلج‌ارسلان I. در هنگام وفات (۵۰۰ هق) پدر، وی با او همراه بود. ازین رو، بعد از او به دعوی سلطنت بر خاست، و پس از جنگی که با برادرش مسعود I سلجوقی کرد، بین آنها صلح افتاد، و مملکت را تقسیم کردند. اما چندی بعد دیگربار بین آنها اختلاف افتاد. ملکشاه I نزد امپراطور بیزانس رفت، و از او جهت دفع برادر یاری خواست، اما قبل از آنکه امپراطور به وی لشکری بدهد، وفات یافت، و ملک مسعود بی‌منازع ماند. در بعضی مآخذ نام و عنوان این ملکشاه را ملک عرب نوشته‌اند.
ملکشاه II (malekšāh-) [قطب‌الدین ملکشاه]، فت حد ۵۸۸ هق، ۶مین پادشاه سلسله‌ی سلاجقه‌ی روم؛ پسر بزرگ قلج ارسلان II. پدرش در اواخر حیات خود مملکت را بین پسران تقسیم کرد (۵۸۴ هق)، و سیواس و آقسرا را به وی داد. بعد هم در صدد تقویت او بر آمد، و دختر صلاح‌الدین ایوبی را جهت او خواست. اما این اقدامات پدر نه ملکشاه II را راضی کرد، و نه مقبول طبع برادران افتاد. در اختلاف نظری هم که بین برادران رخ داد، قلج ارسلان II از خود تزلزل و تردید تمام نشان داد. ملکشاه هم نه با او ساخت و نه با برادران؛ پدر را که بیمار و ظاهراً مفلوج بود مجبور کرد، و خود در قونیه به سلطنت نشست (ظاهراً رمضان ۵۸۵ هق). به موجب بعضی روایات، در زمان او قونیه به وسیله‌ی صلیبیون محاصره شد، و وی در دفع آنها اهتمام تمام به کار برد (محرم ۵۸۶ هق). همچنین، برادر خود نورالدین محمود را، که صاحب قیصریه بود، به حیله کشت. چندی بعد پدرش وفات یافت (۵۸۸ هق)، ولی سلطنت او پایدار نماند. با وفات ملکشاه، که ظاهراً چندی بعد از این روی داد، قلمرو روم مخصوصاً بین دو برادر دیگرش کیخسرو I و سلیمانشاه II مورد تنازع شد.
ملکشاه ابن الب ارسلان: ← ملکشاه سلجوقی.
ملکشاه ابن برکیارق (malekšāhe 'bne bar-kiāroq)، ملقب به **جلال‌الدوله،** پادشاه (ربیع الاخر ۴۹۸– جمادی الاولی ۴۹۸ هق) اسمی سلجوقی، از سلسله‌ی سلاجقه‌ی بزرگ. در هنگام وفات پدرش برکیارق، به موجب روایت ابن اثیر، ۴ سال و ۸ ماه داشت. با این حال، برکیارق در مرض موت خویش او را ولیعهدی داد، و امیر ایاز از سرداران خود را نیز اتابک او کرد. بعد از وفات برکیارق، ملکشاه به یاری اتابک ایاز و به کومک عده‌ای دیگر از امرا به سلطنت نشست. اما عمش محمد ابن ملکشاه به داعیه‌ی سلطنت بر خاست، و در مجاورت بغداد بین او و لشکر امیر ایاز تلاقی روی داد. غالب امرا به سلطنت محمد اظهار تمایل کردند، و اتابک ایاز به امر محمد گرفتار و چندی بعد کشته شد، و ملکشاه ابن برکیارق نیز برکنار و محبوس شد.
ملکشاه ابن قلج ارسلان، پادشاهان سلجوقی روم؛ ← ملکشاه I؛ ملکشاه II.
ملکشاه ابن محمود (malekšāhe 'bne mahmud) یا **ملکشاه ثانی** [منیث‌الدین ملکشاه]، فت ربیع الاول ۵۵۵ هق، پادشاه سلسله‌ی سلاجقه‌ی عراق؛ برادرزاده و جانشین سلطان مسعود سلجوقی. بعد از وفات سلطان مسعود، به سلطنت نشست (جمادی الآخر یا رجب ۵۴۷ هق). اما تدبیر و کفایت مملکتداری نداشت، و بیشتر اوقات خود را در صحبت زنی، نامش جمال، میگذراند. ازین رو، خاص بک که از او نگرانی داشت با چند تن از امرای دیگر توطئه کرده او را معزول کردند (شوال ۵۴۷ هق)، و برادرش سلطان محمد II سلجوقی را از خوزستان بخواندند، و بر تخت نشاندند (محرم ۵۴۸ هق). ملکشاه پس از آن از حبس گریخت، و یک بار، هنگامی که محمد II به محاصره‌ی بغداد رفته بود، به همدان تاخت (۵۵۱ هق) اما کاری از پیش نبرد. چندی بعد به خوزستان رفت، و با آنکه قوت مقاومت برادر را نداشت، مدعی سلطنت بود. بعد از وفات سلطان محمد، چون سلیمانشاه سلجوقی در همدان به سلطنت نشست، ملکشاه که از خوزستان به فارس رفته بود از آنجا به اصفهان آمد، و بر تخت نشست. اما چون بیشتر امرا طالب سلطنت سلیمانشاه بودند، کار ملکشاه پیش نرفت، و دعوی سلطنت او هم طولی نکشید، و بعد از چندی وفات یافت، و گویند مسموم شد.
ملکشاه ثانی: ← ملکشاه ابن محمود.
ملکشاه سلجوقی (malekšāhe saljuqi). شهرت **جلال‌الدوله ابوالفتح ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی،** جمادی الاولی ۴۴۷–نیمه‌ی شوال ۴۸۵ هق، ۴مین شاه (۴۶۵–۴۸۵ هق) معروف سلسله‌ی سلاجقه‌ی بزرگ. در سفر الب ارسلان به ماوراء النهر با او همراه بود، و بعد از وفات الب ارسلان به سلطنت نشست. اما با مخالفت عم خویش قاورد مواجه شد، و در نزدیک کرج ابی دلف قاورد را مغلوب و اسیر کرد، و سپس به صوابدید خواجه نظام‌الملک طوسی، و جهت قطع بهانه و امید طرفداران قاورد که در لشکر سلطان بودند، قاورد را در نزدیک همدان شبانه در محبس هلاک کرد. پس از آن، به فرّ رأی و تدبیر خواجه نظام‌الملک، به توسعه‌ی قلمرو خویش پرداخت، و امرای او در ۴۷۱ یا ۴۷۲ هق دمشق، و در ۴۷۷ هق انطاکیه، و در ۴۷۹ هق حلب را به تصرف آوردند. در ۴۷۹ هق به بغداد رفت، و در ۴۸۰ هق دختر خویش را با تشریفات بسیار به مقتدی خلیفه‌ی عباسی داد. ملکشاه در سال ۴۸۲ هق، به دعوت روحانیان ماوراء النهر، که از تعدی ← خاقان احمد نزد وی شکایت کرده بودند، به سمرقند تاخت، و خاقان را بگرفت، و دستور داد تا پیاده پیش او غاشیه و جنیبت کشد. ظاهراً در همین سفر بود که نظام‌الملک اجرت ملاحان جیحون را به

انطاکیه نوشت، و فرستاده‌ی قیصر را، که خراج سالیانه به درگاه سلطان آورده بود، در کاشغر پذیرفت، و مقصودش آن بود "تا جهانیان بدانند که فسحت مملکت سلطان... از کجا تا کجاست".

ملکشاه برای اطلاع از جریان احوال رعایا و بلاد خویش نزدیک ۱۲ بار در اکناف مملکت مسافرت کرد، و دو بار به بغداد رفت. در دفعه‌ی اخیر بود که وزیر او، خواجه نظام‌الملک، در حدود صحنه یا بروجرد به دست فدائیان اسماعیلیه کشته شد (رمضان ۴۸۵ هق)، و ملکشاه، که باطناً از قتل وزیر راضی و خرسند بود، به بغداد رفت، و وزارت را به رقیب او تاج‌الملک شیرازی داد. اما چندی بعد، خود او در پایان شکاری بیمار و هلاک شد، و احتمال رفت که غلامان نظامیه او را به کیفر خون خواجه، که گمان میبردند وی در آن قضیه رضا و مداخله داشته است، مسموم کرده‌اند. جسد او را از بغداد به اصفهان بردند، و در آنجا دفن کردند. بعد از او، پسر ارشدش برکیارق سلطنت یافت. اما نامادری وی، ترکان خاتون، که زوجه‌ی ملکشاه بود، برای پسر خردسال خویش محمود ابن ملکشاه از خلیفه فرمان سلطنت گرفت، و یک‌چند با برکیارق مقاومت کرد.

ملکشاه به شکار علاقه‌ی وافر داشت، و ابوطاهر خاتونی شکارنامه‌ی او را تدوین کرد. نیز به آبادانی بلاد و امنیت راهها اهتمام کرد، و در راه مکه آبگیرها ساخت، و در اکثر راهها رباطها و پلها بنا کرد. وسعت مملکت او بسیار بود، و از کاشغر تا انطاکیه را در تحت فرمان داشت. غالباً در اصفهان، و گاه در نشابور می‌زیست. در زمان او، حسن صباح در ایران به ترویج آیین اسماعیلیه پرداخت، و قلعه‌ی الموت را مرکز فدائیان خویش کرد. ملکشاه به شعر و ادب علاقه داشت، و گاه در مکاتبات شخصی خویش از اشعار فارسی نقل میکرد. امیر معزی مداح و امیرالشعرای درگاه او بود، و تخلص وی از معزالدنیا و الدین، از القاب ملکشاه، گرفته شده است. نیز خلیفه ملکشاه را قسیم امیرالمؤمنین [= شریک امیرالمؤمنین] و یمین امیرالمؤمنین [= دست راست...] لقب داده بود، و خلیفه مقتدی، به وسیله‌ی ابو اسحاق شیرازی، چنانکه گفته شد، دختر او را برای خویش تزویج کرد. تقویم معروف به جلالی یا ملکی به نام او منسوب است (← تقویم جلالی).

ملکشاه و نظام‌الملک، مقبره‌ی، مقبره‌ای در محله‌ی احمدآباد اصفهان، که به مقبره‌ی پای چنار، تکیه‌ی پای چنار، و مقبره‌ی خواجه نظام‌الملک مشهور است. چندین سنگ قبر مرمر قدیمی که دارای خطوط و عباراتی است در آن مشاهده میشود. یکی از آنها منسوب به خواجه نظام‌الملک است، و بقیه را به ملکشاه سلجوقی و سایر شاهان و خاندان سلجوقی نسبت میدهند. ۳ سنگ از سنگهای قدیمی مقبره مورخ قرون ۹م و 10م هق است.

ملک صالح (maleke sāleh) [الملک الصالح]، شهرت **نورالدین اسماعیل،** فت ۵۷۷ هق، از امرای آل زنگی معروف به اتابکان شام، پسر نورالدین محمود. بعد از وفات (۵۶۹) پدر به امارت دمشق نشست. اما بعد از ۶ ماه، صلاح‌الدین ایوبی، امیر مصر، او را از دمشق منهزم کرد، و ملک صالح و امیرانش به حلب رفتند. به سن ۱۹ سالگی در حلب در گذشت، و مملکت او، بنا به وصیتش، به عزالدین مسعود I، از اتابکان موصل، منتقل شد.

ملک ظاهر (maleke zāher) [الملک الظاهر]، شهرت **غیاث‌الدین ابوالفتح غازی، ۵۶۳–۶۱۳** هق، دومین پسر صلاح‌الدین ایوبی، فرمانروای (۵۸۲–۶۱۳ هق) حلب. حدود مملکت خود را از ل تا ارمنیه و از ش تا منبج و از ج تا حماة گسترش داد. مذهب شیعه داشت و در چندین جنگ با صلیبیان در سوریه شرکت کرد.

ملک عادل، لقب نورالدین محمود زنگی، مؤسس سلسله‌ی اتابکان شام.

ملک عادل I (maleke ādel) [الملک العادل]، شهرت **سیف‌الدین ابوبکر محمد ابن ایوب، ۵۴۰ (یا ۵۳۸)–۶۱۵** هق، پادشاه ایوبی، برادر صلاح‌الدین ایوبی. از یاران باوفای برادر بود. در مذاکرات صلاح‌الدین و ریچارد شیردل (ریچارد I) نقشی عمده و با ریچارد روابط دوستانه داشت. در ۵۸۷ هق جزیره و دیاربکر به او واگذار شد. پس از مرگ (۵۸۷-هق) صلاح‌الدین، چون میان فرزندانش اختلاف افتاده بود، عادل سرانجام دست آنان را کوتاه کرد و بدین ترتیب امپراطوری ایوبی را از تجزیه نجات داد، و خود فرمانروائی آن را به دست گرفت. دوره‌ی سلطنت او مصادف با فاصله‌ی چهارمین و پنجمین جنگ صلیبی بود. حمله‌ی صلیبیان به دمیاط در آخر حیات او روی داد، ولی قبل از سقوط شهر در گذشت. در جنگهای زمینی و دریائی مهارت داشت، ولی موفقیتهایش ناشی از مهارت سیاسی او بود. پیش از مرگ، امپراطوری وسیع خود را بین پسرانش تقسیم کرد: مصر را به **ملک کامل I**، دمشق را به معظم و الجزیره را به فائز داد.

ملک عادل II [الملک العادل]، شهرت **ابوبکر سیف‌الدین، ۶۱۷–۶۴۵** هق، پادشاه ایوبی، پسر ملک کامل I. پس از مرگ (۶۳۵ هق) پدرش، امرای سوریه و مصر او را به جانشینی پدر برداشتند. برادر ارشدش، نجم‌الدین ملک صالح، بر ضد او قیام کرد، و سرانجام عادل به دست امرای ۶۳۷ هق، سلطان ایوبی، پسر ملک کامل I. بعد از خلع ملک عادل II سلطنت مصر را به دست گرفت. وی در جنگهای صلیبی با فرنگیان مبارزات بسیار کرد. نسق و انتظام تمام به امور مملکت داد. در اواخر عمر ۴۴سالگی خویش تقریباً تمام مصر و فلسطین و سوریه و عراق را تحت فرمان داشت. وی لشکری از ممالیک به وجود آورد که بعد از او موجب سقوط دولت ایوبیان شد. شهر صالحیه را در مصر ساخت و ابنیه و مدارس در بلاد دیگر نیز پدید آورد. نیز ← ایوبیان.

ملک صالح (maleke sāleh) [الملک الصالح]، شهرت **نورالدین اسماعیل،** فت ۵۷۷ هق، از امرای آل زنگی معروف به اتابکان شام، پسر نورالدین محمود. بعد از وفات (۵۶۹) پدر به امارت دمشق نشست. اما بعد از ۶ ماه، صلاح‌الدین ایوبی، امیر مصر، او را از دمشق منهزم کرد، و ملک صالح و امیرانش به حلب رفتند. به سن ۱۹ سالگی در حلب در گذشت، و مملکت او، بنا به وصیتش، به عزالدین مسعود I، از اتابکان موصل، منتقل شد.

ملک ظاهر (maleke zāher) [الملک الظاهر]، شهرت **غیاث‌الدین ابوالفتح غازی، ۵۶۳–۶۱۳** هق، دومین پسر صلاح‌الدین ایوبی، فرمانروای (۵۸۲–۶۱۳ هق) حلب. حدود مملکت خود را از ل تا ارمنیه و از ش تا منبج و از ج تا حماة گسترش داد. مذهب شیعه داشت و در چندین جنگ با صلیبیان در سوریه شرکت کرد.

ملک عادل، لقب نورالدین محمود زنگی، مؤسس سلسله‌ی اتابکان شام.

ملک عادل I (maleke ādel) [الملک العادل]، شهرت **سیف‌الدین ابوبکر محمد ابن ایوب، ۵۴۰ (یا ۵۳۸)–۶۱۵** هق، پادشاه ایوبی، برادر صلاح‌الدین ایوبی. از یاران باوفای برادر بود. در مذاکرات صلاح‌الدین و ریچارد شیردل (ریچارد I) نقشی عمده و با ریچارد روابط دوستانه داشت. در ۵۸۷ هق جزیره و دیاربکر به او واگذار شد. پس از مرگ (۵۸۷-هق) صلاح‌الدین، چون میان فرزندانش اختلاف افتاده بود، عادل سرانجام دست آنان را کوتاه کرد و بدین ترتیب امپراطوری ایوبی را از تجزیه نجات داد، و خود فرمانروائی آن را به دست گرفت. دوره‌ی سلطنت او مصادف با فاصله‌ی چهارمین و پنجمین جنگ صلیبی بود. حمله‌ی صلیبیان به دمیاط در آخر حیات او روی داد، ولی قبل از سقوط شهر در گذشت. در جنگهای زمینی و دریائی مهارت داشت، ولی موفقیتهایش ناشی از مهارت سیاسی او بود. پیش از مرگ، امپراطوری وسیع خود را بین پسرانش تقسیم کرد: مصر را به **ملک کامل I**، دمشق را به معظم و الجزیره را به فائز داد.

ملک عادل II [الملک العادل]، شهرت **ابوبکر سیف‌الدین، ۶۱۷–۶۴۵** هق، پادشاه ایوبی، پسر ملک کامل I. پس از مرگ (۶۳۵ هق) پدرش، امرای سوریه و مصر او را به جانشینی پدر برداشتند. برادر ارشدش، نجم‌الدین ملک صالح، بر ضد او قیام کرد، و سرانجام عادل به دست امرای ناراضی خلع شد (۶۳۷ هق)، و در قاهره در حبس در گذشت.

ملک عرب (malek-)، ← ملکشاه I.

ملک عمادالدین دینار: ← ملک دینار.

ملک غازی: ← غازی I.

ملک فیصل، شاه عربستان سعودی، ← فیصل ابن عبدالعزیز.

ملک قاهر (maleke qāher) [الملک القاهر]، لقب **عزالدین مسعود II**، فت ربیع الثانی ۶۱۵ هق، از امرای آل زنگی و از اتابکان موصل، پسر نورالدین ارسلانشاه I. بعد از پدر به امارت موصل نشست (۶۰۷ هق). بدرالدین لؤلؤ ارمنی اتابک و وزیر او بود. ملک قاهر در ۲۵ سالگی درگذشت، و پسرش نورالدین ارسلانشاه II بعد از او امارت یافت.

ملک قمی (maleke qommi) [ملک محمد قمی]، فت ۱۰۲۴ هق، شاعر فارسی‌زبان ایرانی در دربار نظام شاه بحری مشهور به دیوانه، والی احمدنگر، و ابراهیم عادلشاه، فرمانروای بیجاپور. در بیجاپور با ظهوری ترشیزی آشنا شد، و دختر خود را به زنی به وی داد. ملک قمی در ۹۸۵ هق، و به قولی در ۹۷۸ هق، به دکن رفته به خدمت نظام شاه در آمده است. شاعران زمان به شعر او بسیار معتقد بودند، و او را ملک‌الکلام میخواندند. دیوان او، و مثنویهایش را قریب به ۲۵'۰۰۰ بیت گفته‌اند. یکی از مثنویهای او ساقینامه‌ای است به مطلع

خرابا تیم باده‌ی ناب کو بیابا نیم چشمه‌ی آب کو

که در تذکره‌ی میخانه آمده است.

ملک کامل I (malek-e kāmel) [الملک الکامل]، شهرت **ناصرالدین ابوالمعالی محمد، ۵۷۶–۶۳۵** هق، از سلاطین بزرگ ایوبی؛ پسر ملک عادل I. ریچارد I، که با پدرش روابط دوستانه داشت، در ۱۱۹۲ او را با تشریفات تمام رتبه‌ی شهسواری داد. عادل (فت ۶۱۵ هق) در حیات خود او را به جانشینی خویش در مصر تعیین کرد. لشکرکشی صلیبیان به دمیاط در ۶۱۵ هق صورت گرفت، و در همین سال عادل وفات یافت، و در ۶۱۶ هق دمیاط سقوط کرد. کامل پس از مرگ پدر خود را سلطان مصر و سوریه اعلام کرد، و مصر را از صلیبیان پاک کرد. دمشق را از برادرزاده‌ی خود گرفت (۶۲۶ هق)، و الجزیره و سوریه‌ی جنوبی را تصرف کرد. کامل جنگجوئی دلاور و سیاستمداری ماهر بود. در بهبود دستگاههای آبیاری کوشید، و استحکامات برج و باروی قاهره در دوره‌ی او پایان پذیرفت. به علم و ادب نیز توجه بسیار داشت.

ملک‌کندی، مراغه، ← گاودول.

ملکم[1] III (malkəm-)، ملقب به **کنمور[2]** (kanmor)، ح ۱۰۳۱–۱۰۹۳، پادشاه (۱۰۵۷–۹۳) اسکاتلند، پسر دانکن I و جانشین مکبث. جنگهای مکرر او با انگلستان استقلال کشورش را تأمین کرد و اصلاحات کلیسائی زنش ← قدیسه مارگریت را میسر ساخت.

ملکم[3]، سر جان (sər jān malkəm*)، ۱۷۶۹–۱۸۳۳، سیاستمدار و مستشرق معروف اسکاتـ

(۱)Malcom (۲)Canmore (۳)Malcolm

لندی، و سفیر و نماینده‌ی دولت انگلیس و هند در دربار فتحعلی شاه قاجار. در ۱۷۸۲ به هند رفت، و در ۱۷۹۱ در حیدرآباد به خدمت شرکت هند شرقی در آمد، و به واسطه‌ی تبحر در زبان و ادب فارسی، مترجم فارسی فوج نظام حیدر آباد شد، و چندی بعد از جانب ← شرکت هند شرقی بریتانیا، به عنوان فرستاده‌ی مخصوص و به جهت تشیید روابط، به دربار فتحعلی شاه آمد (نوامبر ۱۸۰۰)، و با حاجی ابراهیم شیرازی، صدر اعظم وقت، پیمان بازرگانی منعقد کرد. پس از آن، در سال ۱۸۰۸، با چهار کشتی جنگی به خلیج فارس آمد، اما فتحعلی شاه، به سبب رعایت فرانسویها، به او اجازه‌ی دخول نداد. در ۱۸۰۹، دگربار از طرف حکومت هند به ایران آمد، و عده‌ای از همراهان او به تعلیم نظام ایران پرداختند، و او چندی در ایران ماند، و سپس در ۱۸۱۲ از راه هند به انگلستان باز گشت. چند سال بعد، تاریخ ایران، اثر معروف و جامع خود را، در دو جلد چاپ کرد (۱۸۱۵). از آثار دیگر او تاریخ سیاسی هند (۱۸۱۱) است.

ملکم خان، میرزا (malkam) ملقب به **ناظم‌الملک**، ۱۲۴۹–۱۳۲۶ هق، سیاستمدار و نویسنده‌ی ایرانی، متولد اصفهان. پدرش میرزا یعقوب، که ارمنی بود، مسلمان شد. ملکم پس از تحصیل در فرانسه به ایران باز گشت، و مدتی مترجم مدرسه‌ی دارالفنون بود. دستگاه تلگراف بین کاخ شاهی و دارالفنون نصب کرد. برای رفع اختلاف بین ایران و انگلستان، به عنوان مترجم با نمایندگان ایران به انگلستان رفت. پس از بازگشت فراموشخانه (← فراماسون) را تأسیس کرد. در ۱۲۸۰ هق به عثمانی تبعید شد، و در آنجا ازدواج کرد و به خاطر تمایل زنش باز مسیحی شد. در ۱۲۹۵ هق وزیر مختار ایران در کنگره‌ی برلین شد، و به مناسبت خدماتش لقب جناب اشرف به او دادند. بعد خود را شاهزاده‌ی صلح نامید. در سفر ناصرالدین شاه به فرنگستان امتیاز دایر کردن لاتاری از او گرفت، و چون بعداً این امتیاز را به یک انگلیسی فروخت، شاه به او خشمگین شد و معزولش کرد. ملکم خان سپس به انتشار روزنامه‌ی قانون پرداخت. در سلطنت مظفرالدین شاه وزیر مختار ایران در رم شد، و تا پایان عمر در این سمت باقی بود. نمایشنامه‌هایش (سرگذشت احمد خان حاکم عربستان، حکومت زمان خان بروجردی، کربلا رفتن شاه قلی میرزا) پیش از اعلان مشروطیت در پاورقی روزنامه‌ی اتحاد تبریز منتشر شد، و در ۱۳۴۰ هق در برلین به چاپ رسید. ملکم تحت نفوذ آخوندف واقع شد و نمایشنامه‌های خود را به سبک و به تقلید از او نوشته است.

ملک محمد، مغیث‌الدین: ← محمد ابن ارسلانشاه.

ملک مقرب: ← فرشته، قسمتهای I و IV.

ملک ناصر [الملک الناصر]، ← صلاح‌الدین ایوبی.

ملک نیمروز (maleke nimruz)، عنوان و شهرت **تاج‌الدین امیر ابوالفضل**، پهلوان لشکر سنجر، که در غالب جنگهای سنجر شرکت داشت. در ۵۰۸ هق غزنین را گرفت، و سنجر او را ملک نیمروز کرد. در جنگ قطوان نیز شرکت داشت، و شجاعت بسیار نشان داد، و عاقبت به دست گورخانیان اسیر شد، و پس از سالی آزادی یافت، و به خدمت سنجر پیوست.

ملکوت (malakut) در لغت، به معنی عالم ملائکه و قدیسین است. در اصطلاح عرفان، ملکوت اعلی از مراتب سلسله‌ی طولی وجود است که با نفوس کلیه تطبیق میکند و ملکوت اسفل به عالم مثال گفته میشود. نیز ← عالم، نزد صوفیه.

ملکوت، عالم: ← عالم.

ملکی[1]، **قدیس** (qeddis malaki)، ۱۰۹۵–۱۱۴۸، نخستکشیش و مصلح مذهبی ایرلندی. در ۱۱۳۲–۳۶ اسقف اعظم آرما بود. مراسم دینی رومی را در قلمرو دینی خود وارد کرد. در ۱۱۴۰ که اولین سفر خود را به رم کرد، با ← قدیس برنار آشنا شد. به عنوان نماینده‌ی پاپ به ایرلند باز گشت، و دست به کار هماهنگ ساختن کلیسای ایرلند با کلیسای رم شد. در ۱۱۹۰ قدیس شد. ذکرانش ۳ نوامبر است.

ملکی صدق[2] (malki sadaq) [عبری، ← شاه نیکوکار]، شاه سالیم و "کاهن خدای اعلی" که ابراهیم را برکت داد (پیدایش ۱۴.۱۸–۲۰). بعدها این نام عنوان رتبه‌ی کهنوتی مسیحی پیدا کرد (مزمور ۱۱۰.۴؛ عبرانیان ۷.۵).

ملکیور[3]، **لاوریتس لبرشت هومل** (lāriːs lebreśt homel melkior)، ۱۸۹۰–۱۹۷۳، خواننده‌ی تنور دانمارکی، متکهنهاگ. در جشنواره‌ی بایروت (۱۹۲۵–۱۹۳۱) شرکت کرد. خواننده‌ی اپرای متروپلیتن نیویورک بود (۱۹۲۶–۵۰). در چندین فیلم سینمائی نیز بازی کرده است.

ملکیه: ← ملکائیه.

ملگ، علامت اختصاری میلیگرم در کتاب حاضر.

ملگونوف[4]، **گرگوری والریانوویچ** (gregori vāleriānovic melgunof)، مستشرق روسی. از تاریخ زندگیش اطلاعی در دست نیست؛ مؤلف ساحل جنوبی دریای خزر (۱۸۶۳) و رساله در باب لهجه‌های مازندرانی و گیلانی.

ملل پنجگانه: ← ایروکوئوی، اتحادیه‌ی.

ملل متحد، سازمان: ← سازمان ملل متحد.

ملل مشترک المنافع استرالیا: ← استرالیا، ملل مشترک المنافع.

ملل مشترک المنافع بریتانیا[5]، اتحادیه‌ی اختیاری، مشترک میان مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی و بعضی از متصرفات سابق آن که اکنون به صورت کشورهای مستقل در آمده‌اند. در آغاز تشکیل آن با "قانون وستمینستر" (۱۹۳۱)، شامل مملکت متحد، دولت ایرلند آزاد، کانادا، استرالیا، زلند جدید، و ← اتحادیه‌ی افریقای جنوبی بود؛ و در آغاز ۱۹۷۴ دیگر اعضای خودمختار آن (با ذکر تاریخ ورود آنها) شامل این کشورها بوده است: هند (۱۹۴۷)، سیلان (اکنون سری لانکا، ۱۹۴۸)، غنا (۱۹۵۷)، فدراسیون مالایا (۱۹۵۷)، فدراسیون نیجریه (۱۹۶۵)، قبرس (۱۹۶۱)، سیرالئون (۱۹۶۱)، تانگانیکا (اکنون تانزانیا، ۱۹۶۱)، ژامائیک (۱۹۶۲)، ترینیداد–توباگو (۱۹۶۲)، اوگاندا (۱۹۶۲)، کنیا (۱۹۶۳)، مالاوی (۱۹۶۴)، زامبیا (۱۹۶۴)، مالت (۱۹۶۴)، گامبیا (۱۹۶۵)، سنگاپور (۱۹۶۵)، گویان (۱۹۶۶)، بچوانالند (اکنون بوتسوانا، ۱۹۶۶)، لسوتو (۱۹۶۶)، باربادوز (۱۹۶۶)، موریشس (۱۹۶۸)، سوازیلند (۱۹۶۸)، ساموای غربی (۱۹۷۰)، تونگا (۱۹۷۰)، ⇐ بنگلادش (۱۹۷۰)، فیجی (۱۹۷۰) جزایر باهاما (۱۹۷۳)، و گرنیدا (۱۹۷۴). جمهوری ایرلند (سابقاً دولت ایرلند آزاد)، جمهوری افریقای جنوبی (سابقاً اتحادیه‌ی افریقای جنوبی)، و پاکستان به ترتیب در سالهای ۱۹۴۹، ۱۹۶۱، ۱۹۷۲ از جرگه‌ی ملل مشترک المنافع خارج شدند. نائورو عضو وابسته شد (۱۹۶۸). در ۱۹۷۴ اعضای وابسته عبارت بوده‌اند از: آنتیگوا (۱۹۶۷)، سنت کیتس–نویس (۱۹۶۷)، دومینیکا (۱۹۶۷)، سنت لوشا (۱۹۶۷)، سنت وینسنت (۱۹۶۹). برونی و رودزیا دارای نظام حکومتی مشابه با کشورهای وابسته به ملل مشترک المنافع بوده‌اند. در سالهای جدید ملل مشترک المنافع بریتانیا را به صورت آن دسته از سرزمینهای تابع انگلستان–مستعمرات، تحت الحمایگیها، و اراضی تحت قیمومت–تعریف می‌کنند که هنوز در تحت اداره‌ی انگلستان قرار دارند. اعضای خودمختار این اتحادیه در همه‌ی کارهای داخلی و خارجی خود استقلال کامل دارند ولی، بنا بر سنت، دولت انگلستان در بعضی از موارد که به مصالح دو طرف مربوط میشود از یک نوع رهبری برخوردار است. هر چندی یک بار کنفرانسهائی میان ملل مشترک المنافع تشکیل میشود، ولی هیچ تصمیم دسته‌جمعی در این کنفرانسها برای اعضای آن الزام آور نیست. با وجود آنکه قیود سخت نظامی و سیاسی و حقوقی در روابط اعضای آن وجود ندارد، عوامل نامحسوس تاریخی و سنتی آنها را به یکدیگر پیوند میدهد و وحدتی به وجود می‌آورد. وجود موافقتنامه‌های بازرگانی میان انگلستان و اعضای این اتحادیه، اولویتهای گمرکی برای فروش مواد خام تولیدشده در ممالک عضو در انگلستان فراهم میآورد. تصمیم انگلستان در ۱۹۶۲ برای ورود در ⇐ بازار مشترک مستقیماً وحدت اقتصادی ملل مشترک المنافع را تهدید کرد و این تصور را پیش آورد که اگر انگلستان روابط اقتصادی سنتی سابق خود را با روابط نزدیکتر با وحدت اقتصادی و سیاسی اروپا مبادله کند، احتمال آن هست که دیگر وحدت موجود میان ملل مشترک المنافع نتواند دوام کند و این اتحادیه از هم بپاشد. نیز ← امپراطوری بریتانیا، جدول.

ملل و نحل (melal va nehal) [عربی، جمع ملة و نحلة، هر دو ← کیش، شیوه در دین]، کتابی از ابوالفتح محمد ابن عبدالکریم شهرستانی در مقالات و عقاید و مذاهب اهل عالم. در

(۱)Malachy (۲)Melchizedek, Melchisedec (۳)Melchior (۴)Mel'Gunov (۵)British Commonwealth of Nations

این کتاب اقوال و عقاید فرق مختلف اسلامی، و صاحبان ادیان دیگر و فلاسفه و حکما، بدون تعصب و جانبداری، با دقت و استقراء در بحث بیان شده است. کتاب در ۵۲۱ هق به نام ابوالقاسم علی ابن جعفر موسوی، نقیب‌السادات ترمذ، تألیف شده. ملل و نحل نخستین‌بار در ۱۸۴۶ در انگلستان چاپ، و سپس در ۱۹۲۳ همین چاپ در لایپزیگ تجدید شده است. در ۱۰۷۰ هق توسط نوح ابن مصطفی به ترکی عثمانی نقل شده. ترجمه‌ی آلمانی آن در ۱۸۵۰ چاپ شده است. در مصر، هند، و ایران (طبع‌سنگی) نیز به چاپ رسیده است.

ملل و نحل را نخست در ۸۴۳ هق افضل الدین صدر ترکه به نام شاهرخ تیموری تحت عنوان تنقیح الادله و السلل فی ترجمة کتاب الملل و النحل به فارسی ترجمه کرد، و بار دیگر مصطفی خالقداد به فرمان اکبر شاه هندی آن را به نام توضیح‌الملل به فارسی در آورد. ترجمه‌ی فارسی صدر ترکه را، که همچنان به اختصار ملل و نحل نامیده میشود، نخست در ۱۳۲۱ هش، و بار دیگر در ۱۳۳۵ هش سید محمد رضا جلالی نائینی با ترجمه‌ی سخنان ابن سینا، که صدر ترکه و خالقداد هیچ یک ترجمه نکرده بودند، تصحیح و چاپ کرده است.

مله، علامت اختصاری میلیمتر در کتاب حاضر.

ملمع (molamma') [عربی، ← رنگین]، در علم بدیع، شعری که مصراعی یا بیتی از آن را به پارسی و مصراع یا بیت دیگر را به زبانی دیگر آورده باشند، مانند (سعدی)،

تَلِ المَصابیحَ رَکباً تَهیمُ فی الفَلَوات
تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

ملمعات (molamma'āt) پنجمین کتاب غزلهای سعدی که در آن غزلهای ملمع گرد آمده است.

ملمگ، علامت اختصاری میلیمتر مکعب در کتاب حاضر.

ملمه، علامت اختصاری میلیمتر مربع در کتاب حاضر.

ملن، نخست‌وزیر افریقای جنوبی، ← مالان، دانیل فرانسوا.

ملن[1] (melan)، باستانی آن **ملودونوم**[2] (melodunum)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۳۶٬۲۶۹)، مرکز ولایت سن‌امارن، ل فرانسه کنار رود سن، ۷۰کیلومتری جنوب پاریس. در ۵۳ بم رومیها آن را تصرف کردند. یکی از جایگاه‌های قدیم کاپسنها بود، انگلیسها آن را متصرف شدند (۱۴۲۰) و ژاندارک آن را باز پس گرفت (۱۴۳۰). در نزدیکی آن کاخ وولویکنت (vo-lē-vikont) است که برای ن. فوکه ساخته شده بوده است.

ملن[3]، **اندرو ویلیام** (andru wilyām mellon)، ۱۸۵۵–۱۹۳۷، سرمایه‌دار و صنعتدار امریکائی. رئیس بانک ملی ملن در پیتسبرگ بود. در بسیاری از صنایع اصلی (خصوصاً آلومینیوم) کشمة سرمایه‌گذاری کرد. در ۱۹۲۱–۲۳ وزیر دارائی کشمة بود، و قرضه‌ی ملی را تقلیل داد. در ۱۹۳۱–۳۲ سفیر کبیر کشمة در بریتانیای کبیر بود. مجموعه‌ی هنری خود را به مردم امریکا هدیه کرد، که با آن گالری ملی هنر واشینگتن به وجود آمد.

ملنیانو، شهر، ← مارینیانو، نبرد.

ملو، کتل: ← شاپور، رود، فارس.

ملو ابن اسماعیل: ← عادلشاهیه.

ملوتسو دا فورلی[4] (melottso dā forli)، ۱۴۳۸–۹۴، نقاش ایتالیائی، از مکتب اومبریائی. آثار معدودی که از ملوتسو باقی مانده او را هنرمندی باقدرت و نوآور میشناسانند. در نشان دادن فواصل از طریق بزرگ یا کوچک کشیدن اشکال، خصوصاً در مورد طاقها و قوسها پیشتاز بوده، و استادی و دقت فوق العاده‌ای نشان داده است. آثار معروف او شامل فرسکوی عظیم صعود، در گنبد کلیسای سانتی آپوستولی، رم (کاخ کویرینال)، فرسکوی پاپ سیکستوس IV در حال سپردن اداره‌ی کتابخانه‌ی واتیکان به پلاتینا، که برای کتابخانه‌ی واتیکان کشیده است.

ملودرام[5] (melodrām؛ فنس)، در اصل به شعر یا نثری گویند که به همراهی موسیقی بیان شود؛ مثل آثار دراهی یونان قدیم. در قرن ۱۸م بسیار رواج داشت (← متاستازیو). داستان این نمایشها عموماً عشقی و پرهیجان بود و عصمت و تقوی عاقبت مظفر میشد. این اصطلاح بعداً در مورد نمایشهائی به کار رفته است که در آن بازیگران با مبالغه توجیه میشوند، نقطه‌ی اوج آن هیجان‌انگیز است، احساسات را تحریک میکند، و به همراهی موسیقی یا بدون آن اجرا میشود. در اپراهای م. ل. گروبینی و در اپرای فیدلیو، اثر بتهوون صحنه‌های ملودرامی یافت میشود.

ملودونوم: ← ملن، شهر، فرانسه.

ملودی[6] (melodi؛ فنس)، در پی هم آمدن اصوات موسیقی که دارای بسامدهای مختلف بوده، و در نتیجه فراز و نشیبی را از نظر زیر و بم بودن به وجود آورند. اصواتی که یک ملودی را تشکیل میدهند آغاز و پایان مشخصی را به شنونده القاء میکنند، و از این قرار، به یک جمله، یا چند جمله، از گفتار که مفهومی را میرسانند شبیه است. ملودیها تابع اوزان مختلف هستند، و در واقع، ملودی بدون وزن نمیتواند وجود داشته باشد. در زبان فارسی لغت آهنگ، بهتر از هر لغت دیگری، مفهوم ملودی را میرساند. نیز ← تم؛ لید.

ملوزین[7] (melüzin)، در اساطیر فرانسوی، نام دختری زیبا، که مادرش از پریان بود، و هر روز شنبه نیمه‌ی پایین بدنش به صورت یک اژدی در میآمد. این دختر با رمون (remon)، ملقب به کنت تولوز، ازدواج کرد، اما از شوهرش قول گرفت که روزهای شنبه از دیدار او چشم بپوشد. ملوزین قصر باشکوهی برای شوهرش ساخت، که بعداً همان قصر خاندان لوزینیان شد. روزی بر حسب اتفاق رمون در حمام به راز ملوزین آگاه میشود، و ملوزین پیدرنگ فریادکنان از پنجره میگریزد. چنین نقل میکنند که هر وقت بدبختی یا مصیبتی دامنگیر خاندان لوزینیان میشده این فریاد به گوش میرسیده است.

ملوس[8] (melos) [یو، ← سیب]، ایتالیائی **میلو**[9] (milo)، جزیره (۱۵۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴°۴۹)، دریای اژه، یونان، جزء ← جزایر سیکلاد. مرکز ← تمدن اژه‌ای (اوایل دوره‌ی ← تمدن مینوسی، بعد از ۳۰۰۰ قم) بود. در نتیجه‌ی مقاومت در برابر استیلای آتن، سکنه‌اش قتل عام شدند (۴۱۶ قم). در ۱۸۲۰ مجسمه‌ی معروف ونوس میلو (اکنون در موزه‌ی لوور) در این جزیره کشف شد.

ملوک‌الطوایفی: ← فئودال.

ملوک جبال: ← آل باوند.

ملوک خانیه: ← ایلک خانیان.

ملوک شرق: ← جونپور.

ملوک کنده، کتاب، ← کلبی.

ملوک نیمروز (moluke nimruz)، شاهانی که پس از اسلام، از زمان یعقوب لیث صفاری و از نژاد او یا منسوب به او، تا اواخر عهد نادر شاه بر نیمروز یا سیستان فرمانروائی کرده‌اند. به طور خاص، به امرای محلی سیستان و منسوب به سلسله‌ی صفاری از اعقاب طاهر ابن خلف، یا منسوب به او که از جانب ارسلان و ملکشاه سلجوقی فرمانروائی سیستان یافت اطلاق می‌شود. این ملوک یا امرای محلی، به سبب آنکه طاهر نسب خود را به کاووس میرسانید، به کیانیه نیز معروف شده‌اند. یکی از آنان به نام ملک شیر خان حاکم بمپور که به گفته‌ی احمد علی خان وزیری، صاحب تاریخ کرمان، از نژاد سفاریه بود با پیر محمد خان که از جانب نادر شاه به فتح بلوچستان میرفت، جنگید و کشته شد (۱۱۴۹ هق). پس از نادر که سیستان به استیلای احمد شاه درانی در آمد، اندک اندک بساط حکومت آنان برچیده شد. نیز ← سیستان، قسمت III.

ملون (molavvan) [عربی، ← رنگارنگ]، شعری که به بیش از دو وزن خوانده شود؛ مانند (شمس‌العلماء گرکانی)،

رخ تو روضه‌ی رضوان لب تو چشمه‌ی حیوان
قد تو نخله‌ی مریم دم تو عیسی دوران

که دارای سه وزن است، مفاعلن فعلاتن چهار بار (بحر مجتث)؛ فعلاتن هشت بار (بحر رمل) مفاعیلن هشت بار (بحر هزج). نیز ← ذو بحرین.

ملون[10]، **ادمند** (edmənd mələn)، ۱۷۴۱–۱۸۱۲، نقاد ادبی بریتانیائی و محقق آثار شکسپیر، متولد ایرلند. مطالعاتش در گاهشماری نمایشنامه‌های شکسپیر هنوز بسیار ارزنده و معتبر شمرده میشود. ملون از نخستین‌کسانی بود (۱۷۸۲) که به قدمت ساختگی اشعار ت. چترتن پی برد، و سندسازی و. ه. آیرلند از آثار شکسپیر را آشکار کرد (۱۷۹۶). کار عظیم انتشار آثار شکسپیر با مرگ او ناتمام ماند، و بعد توسط ج. بازول تکمیل شد (۲۱ مجلد، ۱۸۲۱). انجمن ملون، که با چاپ متون و اسناد دراماتیک، به منظور پیشبرد بررسیهای

(۱)Melun (۲)Melodunum (۳)Mellon (۴)Melozzo da Forli (۵)Melodrama (۶)melody (۷)Mélusine (۸)Melos (۹)Milo (۱۰)Malone

مربوط به درامهای قدیمی انگلیسی در ۱۹۰۷ تأسیس شد، به یاد او نامگذاری شده است.

ملونه: ← مرقع یا مرقعه.

ملویل[1]، اندرو (andru melvil)، ۱۵۴۵–۱۶۲۲، مصلح دینی و دانشمند مدرسی اسکاتلندی. خارج از اسکاتلند تحصیل کرد، و در ژنو مقام استادی یافت. در ۱۵۷۴–۸۰ رئیس دانشگاه گلاسگو بود. ملویل سازمان دانشگاه‌های اسکاتلند را تجدید کرد و دامنه‌ی فعالیت‌های تعلیم و تربیتی آنها را بسیار گسترش داد؛ ولی کار عمده‌ی او طرحریزی کلیسای اسکاتلند بود و، با مرگ جان ناکس، مقام و موقعیت او به او واگذار شد، و وارد کردن نظام پرسبیتری در سازمان کلیسا، که جان ناکس آن را به صورت آزمایشی طرحریزی کرده بود، از کارهای اوست. ملویل در میان مخالفت اسقفان و دستگاه سلطنت، استقلال کلیسا را اعلام کرد، که این عمل سبب بروز اختلافاتی با دربار جیمز VI (جیمز I انگلستان) شد. در ۱۵۸۴، که به اتهام خیانت توسط شورای سلطنتی احضار شد، به انگلستان گریخت، ولی بزودی به اسکاتلند باز گشت. چندین بار رئیس مجمع عمومی دینی شد. کوششهای ملویل برای حمایت از استقلال کلیسای اسکاتلند ادامه یافت. در ۱۶۰۶ همراه سایر روحانیون برای مذاکره با جیمز I احضار شد، ولی توافقی میان آنها حاصل نشد. انتقاد شدید اللحن ملویل از شاه، و مخصوصاً هجویه‌ی لاتینی او که در آن مراسم دینی جامعه‌ی انگلیکان را مورد انتقاد قرار میداد، در باریان را بر آشفت. در ۱۶۰۷ در برج لندن زندانی شد، و ۴ سال در آنجا به سر برد. پس از آزادی به فرانسه رفت و در دانشگاه سدان به تدریس علوم الاهی مشغول شد. ملویل اشعاری به لاتینی سروده است.

ملویل، تنگه‌ی: ← وایکاونت ملویل، تنگه‌ی.

ملویل[1]، جزیره‌ی (melvil)، جزیره (۵٬۸۰۲ کمم)، در دریای تیمور، طرف ساحل شمالی استرالیا. سکنی‌گاه بومیان اصلی است. اولین ماندگاه بریتانیائیها در سرزمین شمالی در اینجا تأسیس شد (۱۸۲۴–۲۸).

ملویل[1]، جزیره‌ی، جزیره (۴۲٬۵۰۰ کمم)، غ ناحیه‌ی فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، کانادا، در قشم. در ۱۸۱۹ به توسط سر و. ا. پری کشف شد. بزرگترین ← جزایر پری است. ← تنگه‌ی وایکاونت ملویل آن را از جزیره‌ی ویکتوریا جدا میکند.

ملویل[1]، خلیج، بریدگی بهنی در ساحل غ گروئنلند که به طرف جغ در خلیج بافن باز میشود.

ملویل[1]، دریاچه‌ی، (ح ۲۰ کم طول و ح ۴۰ کم عرض) جش لابرادور. رود همیلتن به آن میریزد.

ملویل[1]، هرمن (hërmən melvil)، ۱۸۱۹–۹۱، مؤلف امریکائی. در ۱۸۴۱–۴۲، مدت ۱۸ ماه در یک کشتی صید بال به سر برد، ولی دشواریهای طاقتفرسای زندگی روی آب سبب شد که در جزایر مارکیز با یکی از دوستانش از کشتی بگریزد، که هر دو اسیر یک قبیله‌ی آدمخوار شدند. پس از اینکه یک کشتی استرالیائی صید بال آنان را نجات داد، ملویل مدتی در تاهیتی و سایر جزایر قکم به سر برد و سرانجام در ۱۸۴۴ به وطن خود باز گشت. نتایج تجربیات او مایه‌ی بهترین آثارش را فراهم ساخت، تایبی: نظری بر زندگی پولینزیائیها (۱۸۴۶) و اومو: شرح ماجراهای دریای جنوب (۱۸۴۷). اشارات تمثیلی او در موبی دیک، یا بال (۱۸۵۱، ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان نهنگ سفید، تهران، ۱۳۳۶ هش) به اوج خود میرسد، موبی دیک، که یکی از شاهکارهای ادبی شمرده می‌شود، در زمان خود ناشکفته باقی ماند و با بی‌توجهی مردم مواجه شد. خوانندگان از سمبولیسم کتاب گیج شدند و به دید پیچیده‌ی ملویل نسبت به دنیا، قدرت ثنویت فیلسوفانه‌اش، و اشارات تراژیک او، که در جستجوی حقیقت ازلی بود، پی نبردند. پیر، یا ابهامات (۱۸۵۲)، که مطالعه‌ی روانشناختی گناه بود، نیز با استقبال مشابهی رو به رو شد. ملویل که از قروض بسیار، بیماری، و شکست در جلب خواننده دلسرد شده بود، به تصوف رو آورد. ملویل به خلق آثار برجسته‌ی دیگری چون داستانهای بیاتسا (۱۸۵۶) پرداخت. گرچه ملویل سالها مورد بی‌اعتنائی بود، امروز یکی از بزرگترین نویسندگان امریکائی و شخصیت برجسته‌ای در دنیای ادب شمرده میشود.

ملویه (الملویه)، رود، ← مراکش.

ملویه، مناره، ← سامرا.

ملویا[2]، مادان موهان (mādān mohān mal-viyā)، مربّی بزرگ و آزادیخواه و رهبر ملی هندوستان، و دانشمند در زبان سانسکریت و تحقیقات ودائی. ناطق زبردستی بود و یک بار، در زمان تسلط انگلیسها، مدت ۱۴ ساعت متوالی در مخالفت با قانونی که جنبه‌ی ضد هندی داشت، سخنرانی کرد. دانشگاه مشهور بنارس را، که مشتمل بر چندین کالج و مؤسسه است، او تأسیس کرده است.

مله (malle)، کرباسی که از پنبه زرد طبیعی میبافند.

ملة (mellat)، در قرآن، دین و روش پرستش (بقره ۱۲۹ و غیره).

ملی، کتابخانه‌ی، کتابخانه‌ای در تهران، که در پایان سال ۱۳۵۱ هش دارای ۹۰٬۶۸۱ جلد کتاب بوده است؛ تأسیس ۱۳۱۶ هش. اساس آن دو کتابخانه‌ی موجود در مدرسه‌ی دارالفنون بود، که از سال ۱۳۳۸ هق به نام **کتابخانه‌ی معارف**، و از ۱۳۵۳ هق به نام کتابخانه‌ی عمومی معارف شناخته شد. با تأسیس کتابخانه‌ی ملی، مجموعه‌ی کتب چاپی کتابخانه‌ی سلطنتی و کتابهای کتابخانه‌ی بانکی‌پور استقراضی روس (ح ۵٬۰۰۰ جلد) به آن افزوده شد. در شهریور ماه ۱۳۲۰ هش دولت آلمان ح ۷٬۰۰۰ جلد کتاب با فهرست چاپی آنها به این کتابخانه اهدا کرد. و همچنین کتابهای چندین کتابخانه‌ی شخصی دیگر به آن ضمیمه شد. طبق آیین‌نامه‌ی خاصی "هر ناشری باید از کتاب یا سایر مواد نوشته‌ای که منتشر میسازد دو نسخه به طور رایگان به کتابخانه‌ی ملی تسلیم کند."

برای نسخ خطی این کتابخانه ۶ جلد فهرست، حاوی نام و نشان ۳٬۰۶۳ نسخه‌ی فارسی طبع شده است (۱۳۴۳–۱۳۵۵ هش). ح ۲٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی عربی نیز در کتابخانه هست که فهرست آنها در دست تهیه است. کتابشناسی ملی ایران نیز در ۱۳۴۲–۱۳۴۶ هش به صورت سالیانه، از سال ۱۳۴۹ هش به صورت ماهیانه، و از ۱۳۵۰ هش تا کنون هر سه ماه یک بار از طرف کتابخانه‌ی ملی منتشر میشود.

ملیان (melyān)، ده (جمع ۴۳۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۶۴کیلومتری جش اردکان. محصول غلات و چغندر است. آثاری از شهر قدیم بیضا دارد.

ملیبو بیچ[3] (malibu bic)، تفرجگاه کنار دریا، ج ایالت کالیفرنیا، کشمه، غ لوس آنجلس. بسیاری از ستارگان سینما در آن منزل دارند.

ملیتنه (melitene)، ترکیه، نام باستانی ملطیه.

ملیتوپول[4] (melitopol)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۳۷٬۰۰۰)، ج اوکرائین. مرکز تهیه‌ی ماشین‌آلات سنگین و محصولات غذائی است. در ۱۸۱۶ تأسیس شد و نووو آلکساندروفکا (novo āleksāndrofkā) نام گرفت. در ۱۸۴۲ نامش به ملیتوپول تغییر یافت. در ۱۹۴۳ پس از یک نبرد خونین از آلمانها پس گرفته شد.

ملیجک، برای ملیجک I ← محمد خان امین خان. برای ملیجک مطلق (ملیجک II) ← غلامعلی خان عزیز سلطان.

ملیس[5]، ژرژ (jorj melies)، ۱۸۶۱–۱۹۳۸، سینماگر فرانسوی، پیشاهنگ ساختن فیلمهای داستان‌دار و فانتزی. پیش از برادران لومیر، ملیس به آینده‌ی تصویر متحرک امیدوار بود، و یکی از نخستین کسانی بود که صحنه‌ی سینمائی ساخت. نخستین فیلمی که پخش کرد (یک بازی قمار با ورق) در ماه مه‌ی ۱۸۹۶ بود، و سپس در ۱۸۹۷ نخستین استودیوی سینمائی در جهان را در مونتروی ساخت. ملیس مخترع نیرنگها و حقه‌های سینمائی بود. در ۱۹۱۲، که سال آخر حرفه‌ی سینمائی او است، فیلمهای متعددی عرضه کرد، از جمله مسئله‌ی دریفوس (۱۸۹۹)، سفر به ماه (۱۹۰۲)، و جهارصد فارس ابلیس (۱۹۰۶). نقش ملیس در تاریخ پیشگامان صحنه‌های سینما واجد اهمیت فراوان است. یک جایزه‌ی ملیس از طرف "انجمن فرانسوی نقد سینما و تلویزیون" همه‌ساله اعطا میشود. نیز ← سینما، قسمت II.

ملیکو، شاهان نبطی، ← نبطیان.

ملیکه بنت جرول خزاعی، زن عمر خطاب.

ملیلا یا ملیله[6] (malilla ،malilā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۰٬۸۴۳)، باستانی روسادیر[7] (rusā-dir)، بندر برونبومی اسپانیا در مدیترانه، بر ساحل شمالی مراکش؛ در فاصله‌ی ح ۳۴۰کیلومتری ش طنجه و ۴۸کیلومتری غ مرز الجزایر. در ۱۴۹۷ به تصرف اسپانیا در آمد. از لحاظ اداری تابع ایالت اسپانیائی مالاگا است، و به

(۱)Melville (۲)Malviya (۳)Malibu Beach (۴)Melitopol (۵)Méliès (۶)Melilla (۷) Rus.ad.dir

هنگام انتزاع قسمت عمده‌ی مراکش اسپانیا و الحاق آنها به مملکت جدیدالاستقلال مراکش (۱۹۵۶)، این شهر در تصرف اسپانیا باقی ماند. ملیلا مرکز صادراتی آهن و سربی است که در نزدیکی آن استخراج میشود، و نیز یک بندر مهم ماهیگیری است.

در زمان قدیم، فنیقیها در محل آن یک پایگاه تجارتی داشتند به نام **روسادیر**. پس از آن شهر به اشغال کارتاژیها، رومیها، بیزانسیها، و بربرها در آمد. در قرن ۴۲۰ عده‌ی سکنه‌ی اسپانیائی آن بشدت افزایش یافت، و در جنگ (۱۹۲۱–۲۶) ریف (← عبدالکریم ریفی) پایگاه جنگی اسپانیا بود. در ۱۹۳۶ شورشی در میان افسران اسپانیائی در ملیلا مقدمه‌ی جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶) شد.

ملیله: ← ملیلا، شهر، مراکش.

ملیله‌دوزی: ← گلدوزی.

ملین[1] (molayyen)، موادی که برای تسهیل دفع مواد از روده‌ها به کار برده میشود. بعضی ملینها به واسطه‌ی تحریک روده‌ها و افزایش حرکات و عمل عضلانی، و بعضی با افزایش حجم مدفوع در داخل مجرا یا با افزایش لزوجت مجرا، عمل میکنند. استعمال آنها ممکن است عمل عادی امعاء را موقوف سازد، یا از جذب عناصر اساسی اغذیه جلوگیری کند، یا سبب گسیختگی آپاندیس شود.

مه، علامت اختصاری برای متر مربع در این کتاب.

مماس[2] (momāss). **۱–** خط مماس بر یک منحنی (C؛ شکل ۱) در نقطه‌ی مفروضی (M) از آن، بنا بر تعریف، عبارت است از حد قاطعی (مانند MM_1) که منحنی را در نقطه‌ی مفروض و نقطه‌ی دیگری (M_1) قطع کند وقتی که نقطه‌ی اخیر به سمت نقطه‌ی مفروض میل کند (← حد، در ریاضیات). نقطه‌ی M را نقطه‌ی تماس (tamāss) خوانند. شیب یا ضریب زاویه‌ی منحنی نمایش تابع $y=f(x)$ مساوی است با مقدار عددی مشتق y به ازاء طول نقطه‌ی تماس (← مشتق). خط MN را که از نقطه‌ی تماس بر خط مماس عمود شود قائم بر منحنی در نقطه‌ی M نامند. چون وقتی که نقطه‌ی M_1 بینهایت به نقطه‌ی M نزدیک میشود، از نظر فیزیکی، میتوان این دو نقطه را یکی دانست و M را تنها نقطه‌ی مشترک خط مماس با منحنی تصور کرد، از اینجا تعریف دیگری برای مماس بر منحنی به دست میآید که در ریاضیات مقدماتی از آن استفاده میشود، مماس بر منحنی خطی است که فقط یک نقطه‌ی مشترک با منحنی داشته باشد، که البته این تعریف کلیت ندارد. از مسائل این مبحث تعیین عده‌ی مماسهائی است که از یک نقطه واقع در صفحه‌ی منحنی میتوان بر منحنی رسم کرد.

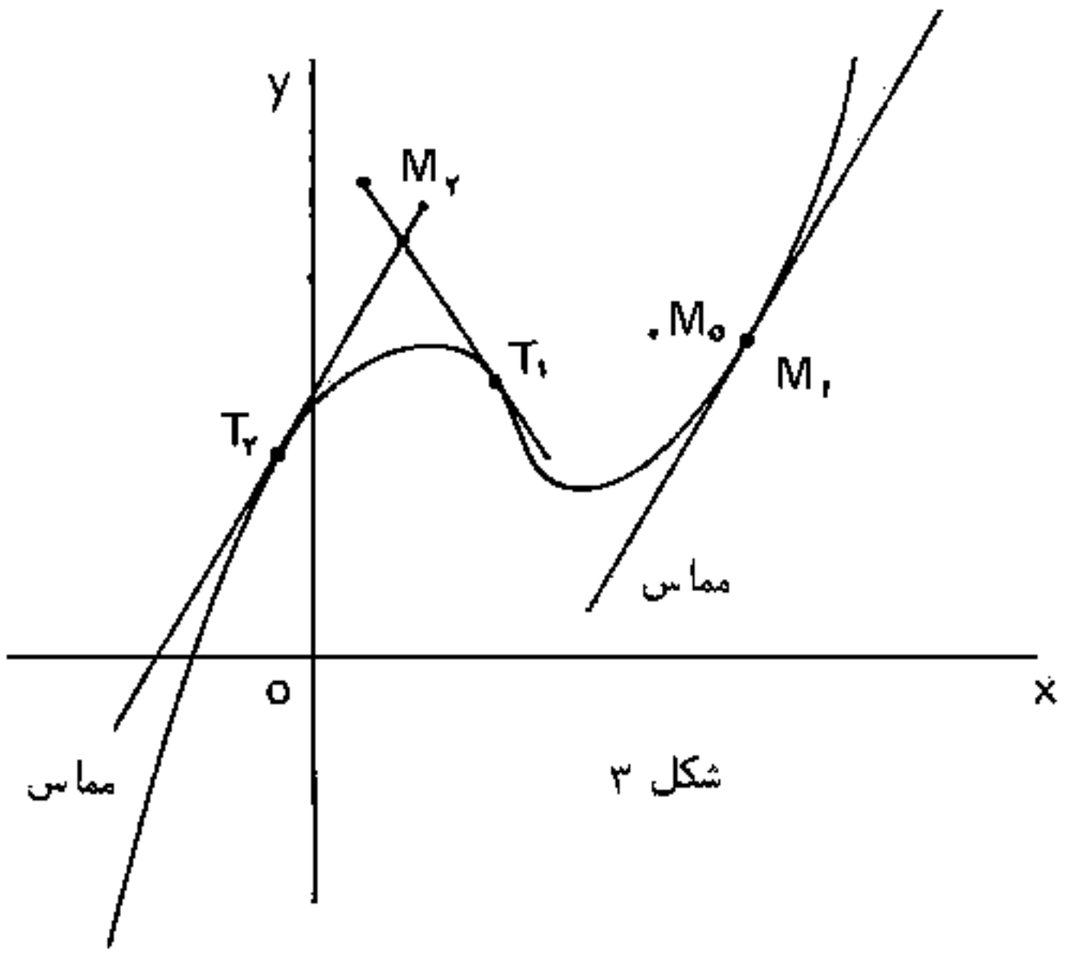

شکل ۳

اگر نقطه‌ی داخل انحنای شاخه‌ای از منحنی (یا در منحنیهای مسدود مانند دایره و بیضی در داخل آنها) واقع شده باشد رسم مماس ممکن نیست. اگر نقطه روی منحنی واقع شده باشد یک مماس و اگر در خارج آن باشد دو مماس میتوان بر منحنی رسم کرد (اشکال ۲ و ۳). در مواردی که بر منحنی جهت انتخاب شده باشد، بر مماسهای آن نیز جهتی مطابق جهت منحنی انتخاب میکنند. این امر در بعضی مسائل مانند شعاع انحنا و لفاف حائز اهمیت است. خطی را مماس مشترک دو منحنی خوانند هرگاه در یک نقطه بر هر دو منحنی مماس باشد. در این حال دو منحنی را بر یکدیگر مماس گویند (شکل ۴). دو منحنی را در یک نقطه بر یکدیگر عمود گویند هرگاه مماسهای بر دو منحنی در این نقطه بر هم عمود باشند (شکل ۵).

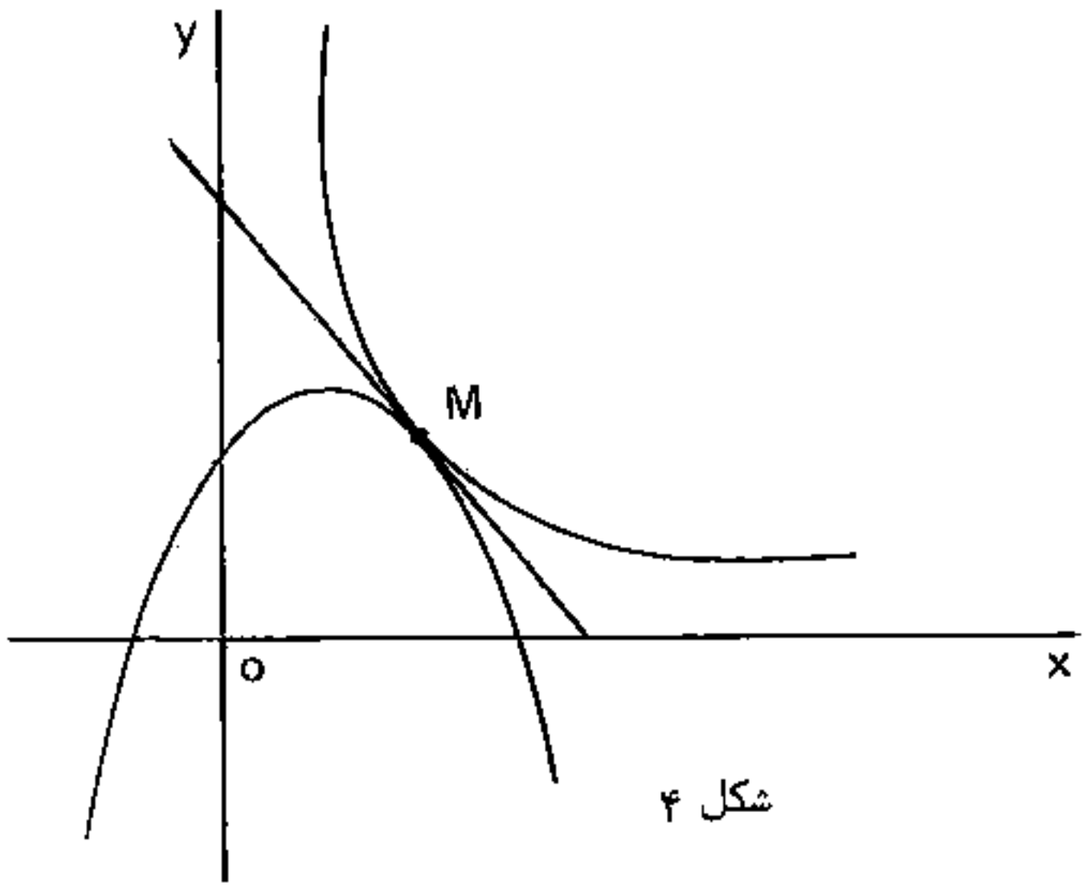

شکل ۴

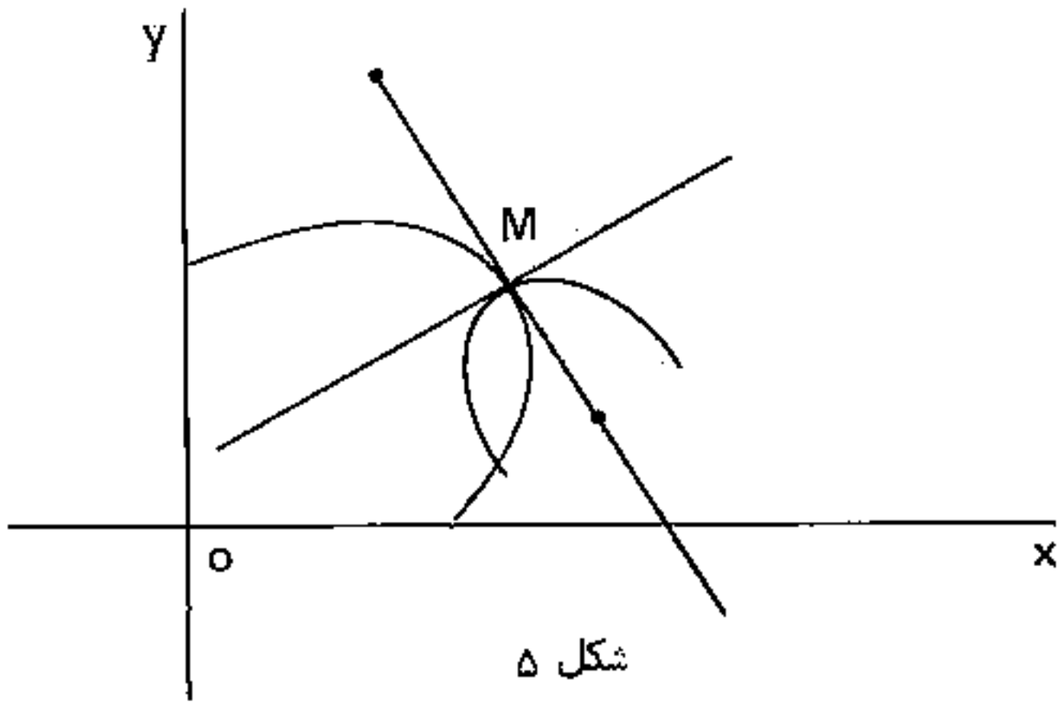

شکل ۵

۲– در سطوح عادی، جز احیاناً در بعضی نقاط خاص مانند رأس مخروط، مماسهای مرسوم از نقطه‌ای مانند M واقع بر سطح بر منحنیهائی مرسوم از M بر آن سطح در یک صفحه مانند P قرار دارند. این صفحه را صفحه‌ی مماس بر سطح S در نقطه‌ی M خوانند (شکل ۶ در ص ۲۸۵۵). خط MN را که از نقطه‌ی

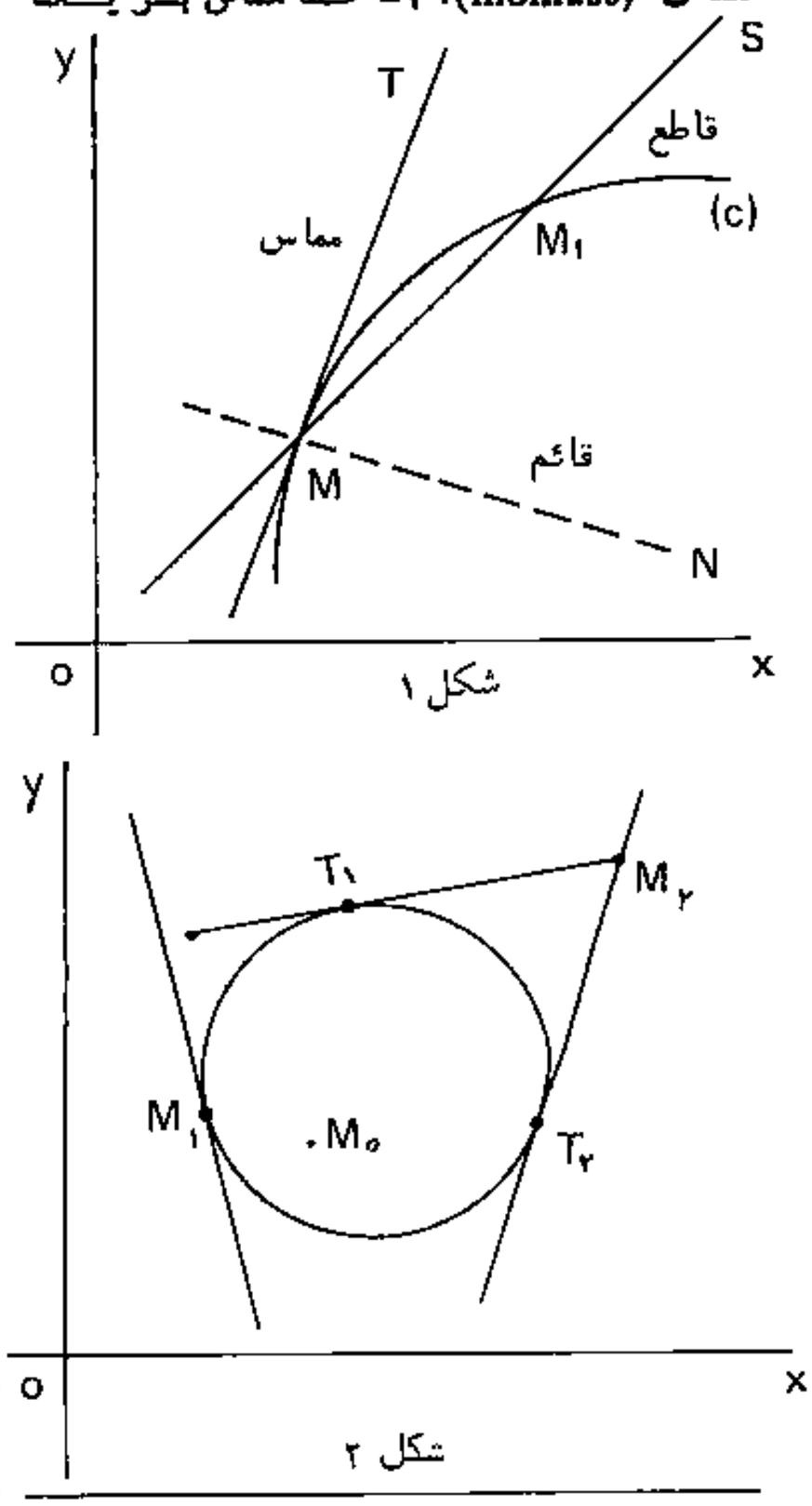

شکل ۱

شکل ۲

(۱)laxative (۲)tangent

تماس بر صفحه‌ی مماس عمود شود قائم بر سطح S در نقطه‌ی M نامند.

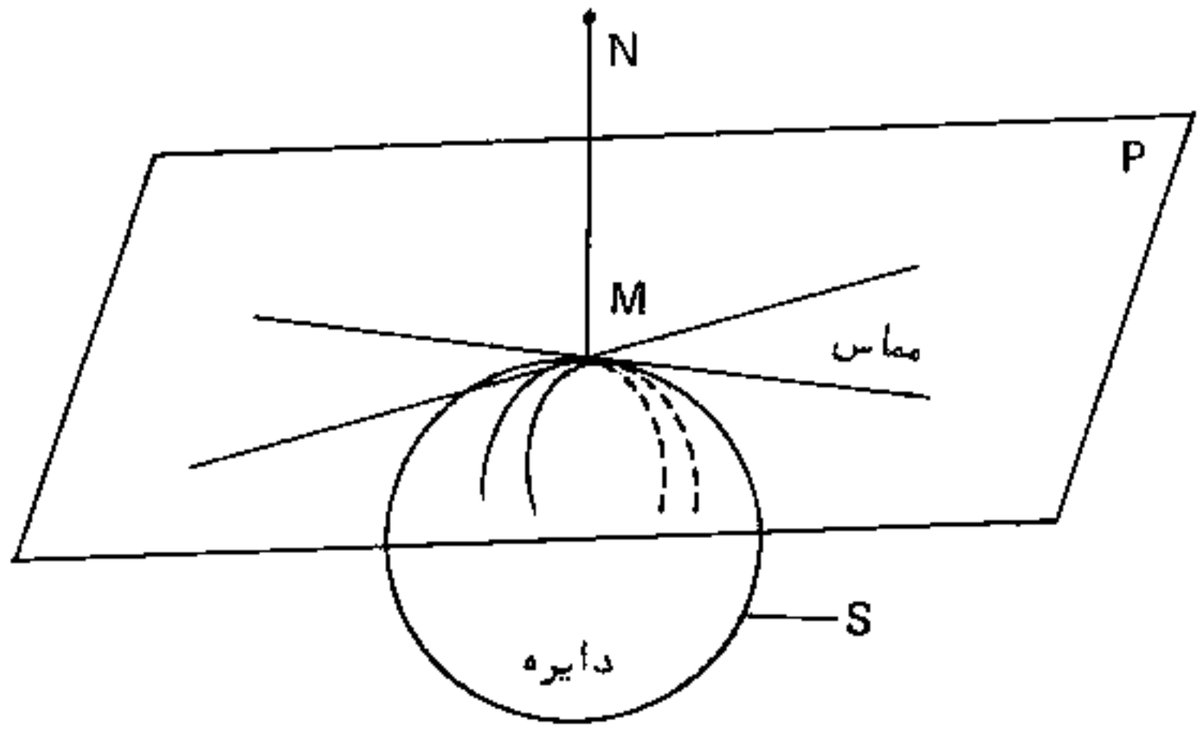

شکل ۶

ممالک کلیسا: ← ایالات پاپی.

ممالک متحده‌ی فرانسه: ← فرانسه، ممالک متحده‌ی.

ممالک مستقل افریقائی، اتحادیه‌ی، ← اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی.

ممالیک (mamālik)، عنوان دو سلسله‌ی متوالی از امرای مسلمان که جمعاً از ح ۶۴۸ هق تا ۹۲۲ هق در مصر و شام فرمانروائی کرده‌اند. از این دو سلسله، یک سلسله به نام **ممالیک بحری** یا **ممالیک بحریه** از ۶۴۸ تا ۷۸۴ هق حکمرانی داشته‌اند، و سلسله‌ی دیگر، که از ۷۸۴ تا ۹۲۲ هق فرمانروا بوده‌اند، **ممالیک برجی** (borji) یا **ممالیک برجیه** خوانده میشدند. حکومت ممالیک با استیلای عثمانی بر مصر خاتمه یافت. سلاطین مزبور غالباً به وسیله‌ی ممالیک (← مملوک) ولی از بین اعقاب سلاطین انتخاب و تعیین میشده‌اند، و عنوان ممالیک برای آنها از اینجاست. ممالیک بحری منسوبند به نام آن دسته از ممالیک و غلامان سلطان نجم‌الدین ایوبی که مقر و پادگان آنها در جزیره‌ی روضة واقع در "بحر نیل" (= رود نیل) بوده است، و ممالیک برجی عنوان دسته‌ای دیگر از غلامان قلاوون است که مرکز پادگان آنها واقع در برج شهر قاهره بود. طومان بای II آخرین سلطان از سلسله‌ی ممالیک بوده است.

ممالیك بحری (یا **بحریه**)، ← ممالیک.

ممالیک برجی: ← ممالیک.

ممالیک برجیه: ← ممالیک.

ممان (mamān)، ده (جمعیت ۱٬۶۶۷ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش کاشمر، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۶کیلومتری لغ آقکند. از قزل‌اوزن و چند چشمه مشروب می‌شود. محصولاتش غلات، حبوبات، و پرنج است.

ممانعت یا **مقاومت ظاهری** یا **مقاومتگونه**، فیز **امپدانس**[1] (ampedāns)، در جریان برق متناوب، کمیتی که شدت جریان برق را در یک مدار برقی معین میکند. در یک مدار برقی که مقاومت اهمی آن R است، کمیتی مانند Z نقش این مقاومت را ایفا میکند، و در آن صورت قانون اهم — که در جریان مستقیم به صورت $I=\frac{E}{R}$ است — در جریان متناوب به صورت $I=E/Z$ در میآید، و بدیهی است که واحد Z همان واحد R یعنی اهم است. اگر مدار جریان متناوب شامل یک خود القا (L) و یک ظرفیت (C) باشد که به‌طور سری با هم مرتبط هستند، مقدار Z چنین بیان میشود،

$$Z=\sqrt{R^2+(L\omega-\frac{1}{c\omega})^2}.$$

ω مقداری است ثابت که نبض جریان متناوب، و برابر $2\pi n$ (n بسامد جریان) میباشد.

ممتاز: ← برخوردار ترکمان.

ممتاز محل: ← شاه جهان.

ممتحنه، سوره‌ی (momtehana)، سوره‌ی ۶۰م قرآن، مدنی، ۱۳ آیه. دستور به مؤمنان که دشمنان خدا را، ولو اینکه خویشانشان باشند، دشمن دارند، و از ابراهیم سرمشق گیرند که از قوم خود بیزاری جست، و بدانند که خویشان و فرزندان در روز قیامت سودی ندارند.

ممتنع الوجود: ← واجب الوجود.

ممرا: ← حبرون.

ممرز[2] (mamraz) یا **اولس** (ulas)، درختی بلند از نوع کاربنوس (*Carpinus*) که اصلاً از نیمکره‌ی شمالی است. ممرزهای امریکائی (*C.caroliniana*)، موسوم به چوب آهنین، دارای چوب سخت هستند که برای دسته‌های ابزار به کار میرود. از اقسام ممرزهای شمال ایران یکی جنس (*C. betulus*)، به نام ممرز، و دیگر جنس (*C. orientalis*)، به نام لور (levar) است.

ممسک الاعنة[3] (momseko 'l.a'enna) [عربی، = دارنده‌ی عنان] در نجوم، صورت فلکی در نیمکره‌ی شمالی (← جدول ص ۱۵۹۱). عیوق ستاره‌ی آلفای آن است.

ممسنی (mamassani)، شهرستان (جمعیت ۸۹٬۵۸۸ نسمه ۱۳۴۵ هش)، لغ استان هفتم (فارس)؛ مرکزش شهر نورآباد. فعلاً مشتمل است بر ۲ بخش حومه و ماهور و میلاتی. قسمت شمالی آن کوهستانی و سردسیر، و کوههای آن پوشیده از جنگلهای بلوط، زرشک، و بادام است؛ قسمت ج آن، که در دشت واقع شده، گرمسیر است. توسط چشمه‌ها و رودهای متعددی آبیاری میشود که مهمترین آنها رود فهلیان و رود شولستان است که رود زهره را تشکیل میدهند. محصولات آن خرما، مرکبات، غلات، پنبه، کنجد، و نخود است. کارخانه‌ی قند و قالیبافی دارد. دره‌ی معروف شعب بوان (← شولستان) به طول ۱۸ کم و عرض ۶ کم در آن است. علاوه بر این بین صحرای فهلیان و نورآباد چمنزار وسیعی دیده میشود که سراسر پوشیده از گل نرگس است. طبق قتکا ۱۳۱۶ هش بخشی به نام بخش ممسنی در جزء شهرستان شیراز تشکیل شد، که به موجب تصویبنامه‌ی مردادماه ۱۳۲۵ هش از شهرستان شیراز منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان کازرون شد. در دی ماه ۱۳۴۰ هش بخش ممسنی از شهرستان کازرون منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

ممسنی سابقاً به شولستان معروف، و مرکز آن نوبندجان بوده است؛ بعد از خرابی نوبندجان فهلیان مرکز آن شده است، و بنا بر نوشته‌ی فارسنامه‌ی ناصری "آنچه از لوازم آبادی بود مانند حمامها، مسجدها، مدرسه، کاروانسرا، و بازار در این قصبه ساختند". احتمالاً فهلیان در زمان صفویه دارای ۵٬۰۰۰ خانه بوده است. در اوایل قرن ۱۲م هق طوایف لر ممسنی آن را اشغال کرده نام شولستان را منسوخ کردند و آن را بلوک ممسنی خواندند، و به ۶ ناحیه تقسیم کردند، و چون الوار ممسنی ۴ طایفه بودند، چهار ناحیه از آن را به نام خود کردند و مانند الوار کهگیلویه آنها را چهار بنیچه خواندند. امور این بلوک به دست کلانتران و خوانین محلی اداره میشد. با بر آمدن رضا شاه قدرت دولت مرکزی در این مناطق برقرار شد.

آثار تاریخی در آن فراوان است، و مهمترین آنها عبارتند از قلعه‌ی سفید؛ آثار سراوان (← فهلیان، دهستان)؛ سراب بهرام (← نقش بهرام)؛ برج نورآباد (← نورآباد). از دیگر آثار تاریخی آن دخمه‌ی سنگی معروف به داود دختر (dāvud doxtar) بنای منسوب به قرن ۶م قم،است، که از مقابر دوره‌ی ماد محسوب میشود و برخی نیز آن را به دوره‌ی هخامنشیان نسبت داده‌اند. دخمه در بالای کوهستانی به همین نام، در ارتفاع ۳۰۰ متری، در انتهای لغ ممسنی قرار دارد و مشتمل بر ۴ ستون سنگی است که مدخل آن در وسط ستونها قرار گرفته؛ بنای دخمه دارای کنگره‌های دندانه‌داری است که شباهتی به آثار دوره‌ی هخامنشیان دارد. در سال ۱۳۰۳ هش ا. ا. هرتسفلد در تل اسپید (espid)، ۱۰کیلومتری غ فهلیان، آثاری مربوط به ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ قم کشف کرده است.

ممسنی، طوایف (mamassani)، از طوایف لر ساکن ممسنی که در جنگجوئی و سلحشوری مشهورند. آنها مدعی هستند که اصلشان از سیستان است، و این ادعا در نام یکی از طوایف آنها (رستم) منعکس شده است. زبان این طوایف لهجه‌ی لری است. دارای ۴ طایفه‌اند، بکش (bakeš)، جاویدی، دشمن‌زیاری، و رستم؛ و هر طایفه به وسیله‌ی یک کلانتر اداره میشود.

ممشاد دینوری (mamšāde dinavari)، فیلسوف ۲۹۹ هق، صوفی و عارف مشهور ایرانی. کلمه‌ی **ممشاد** ظاهراً مخفف محمشاد (mahmašād) بوده است که آن نیز اصلش محمد شاد بوده. وی از مشایخ صوفیه‌ی عصر خویش بود، و در کتاب-

(۱) impedance (۲) hornbeam (۳) Auriga

های صوفیه حالات و سخنانی از او نقل شده است.

ممفیس[1] (memfis؛ یو) یا **منف** (manf)، پای‌تخت سلطنت قدیم مصر باستانی (ح ۳۱۰۰–ح ۲۲۵۸ ق‌م)، بر رأس دلتای نیل، به فاصله‌ی ۱۸ کیلومتری ج قاهره. بنا بر مشهور، بانی آن منس بوده است. خدای آن پتاح بود. معبد پتاح و کاخ آپریس و دو مجسمه‌ی عظیم رامسس II از مهمترین آثار قدیمی است که در کاوشهای محل این شهر قدیمی به دست آمده است. گورستان سقاره، نزدیک ممفیس، مدفن مورد توجه فراعنه‌ی قدیم مصر بود. محل تولد مرنپتاح فرعون معاصر با حضرت موسی را این شهر دانسته‌اند. پس از آنکه پایتخت به طیوه انتقال یافت باز هم ممفیس اهمیت خود را نگاه داشت و عنوان پایتخت جنگی و محل تربیت ولیعهدها را پیدا کرد، و هنگام تسخیر مصر به دست ایرانیان مقر والی ایرانی مصر بود (۵۲۵ ق‌م). در زمان بطالسه و رومیان، پس از اسکندریه مهمترین شهر مصر به شمار میرفت. پس از تسخیر مصر به دست مسلمانان، به فرمان عمرو عاص در نزدیکی آن شهر فسطاط بنا شد و آثار بازمانده‌ی آن به مصرف آبادی این شهر و سپس قاهره رسید. اکنون بر جای آن دهکده‌ی کوچکی است به نام میت رهینه (mit rahina).

ممفیس[1] (memfis)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۶۲۳'۵۳۰)، ج‌غ ایالت تنسی، کشته، بر رود میسی سیپی. از مراکز راه آهن، و بازار پنبه و الوار و مواشی است؛ فراورده‌های کائوچوئی، منسوجات، و ماشینهای کشاورزی دارد. بزرگترین شهر ایالت است.

ممقان (mamaqān)، دهستان، ل بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دهستانی است منفرد، مشتمل بر مزارع، شهر **ممقان** (جه ۷'۲۹۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، 10کیلومتری ل دهخوارقان. محصولاتش غلات، حبوبات و میوه است. قالیبافی و پارچه‌بافی دارد. ظاهراً تنی چند از عرفا در آن اقامت داشته‌اند که یکی از آنها بابا جابر یا پیر جابر است که در همان جا در زاویه‌ای که خود ساخته بود مدفون است. در مجاور زاویه‌ی وی چشمه‌ای است که در طرفین پله‌های آن (که برای رسیدن به چشمه ساخته شده) ۲ مجسمه‌ی قوچ، یک مجسمه‌ی شیر، و یک صندوق سنگی حجاری‌شده قرار دارد که نقوش آن جالب توجه است.

ممکا، علامت اختصاری برای متر مکعب در این کتاب.

ممکن (momken)، در اصطلاح فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه، آنچه وجود و عدمش ضروری و ناگزیر نیست، به خلاف واجب که وجودش ضروری است، و به خلاف ممتنع که عدمش ضروری است. بنا به این تعریف، ممکن و واجب و ممتنع صفات ماهیت و ذات شیء هستند، یعنی صفات ذهنی و به اصطلاح حکما، اعتباری هستند، زیرا شیئی که در خارج موجود است وجودش ضروری و واجب است، وگرنه به وجود نمیآمد و، به اصطلاح حکما، الشیء ما لم یجب لم یوجد (یعنی تا وجود شیئی ضروری و ناگزیر نباشد موجود نمیشود).

ممکن، در اصطلاح منطق، دو معنی دارد، ممکن به امکان عام و ممکن به امکان خاص، و این تقسیم به اعتبار امکان عام و امکان خاص است. امکان عام سلب ضرورت (و به عبارت دیگر ضروری نبودن) طرف مخالف است، یعنی اگر گفته شود فلان چیز وجودش ممکن است به معنی آن است که عدمش ضروری نیست یا ممتنع الوجود نیست، و اگر گفته شود فلان چیز عدمش ممکن است یعنی وجودش ضروری و حتمی نیست یا واجب‌الوجود نیست. سبب نامگذاری این نوع امکان به امکان عام آن است که این معنی در اصطلاح عامه و گفتگوی روزانه‌ی مردم به کار میرود. امکان خاص آن است که نه وجودش ضروری باشد و نه عدمش، و به اصطلاح نسبت ذات و ماهیت شیء به وجود و عدم یکسان باشد و اگر علت وجودیش پیدا شد موجود شود بالضروره و اگر علت عدمش پیدا شد ممتنع باشد بالضروره. علت تسمیه‌ی این امکان به امکان خاص آن است که این معنی در اصطلاح خاص منطقیون و حکما به کار میرود. بعضی از حکما نوعی دیگر، به نام اخص، قایل شده‌اند، و آن اینکه ذات شیء بدون هیچ شرط و وصف و زمان اقتضای وجود و عدم نکند مانند کاتب و نویسنده بودن انسان که ممکن اخص است و مقید به هیچ وصف و زمان نیست. اگر امکان را با نظر به آینده در نظر بگیرند امکان استقبالی خوانده میشود، مانند میوه شدن دانه، که ممکن است اما نه در حال، زیرا در حال حاضر هیچ امکانی برای میوه شدن دانه و تخم وجود ندارد و فقط پس از وجود شرایط و مقتضیاتش در آینده‌ی معینی میتواند تبدیل به میوه و بار شود. امکان و وجوب و امتناع، اگر به حسب ذهن ملحوظ شوند، جهات قضایا خوانده میشوند، و اگر به نسبت واقع و نفس الامر ملاحظه شوند مواده‌ی قضایا خوانده میشوند. اگر گفته شود انسان کاتب است به امکان، و در آن فقط نسبت کتابت به انسان در ذهن مورد نظر باشد، میگویند "جهت این قضیه امکان است" و اما اگر نسبت امکان کتابت به انسان در واقع و نفس‌الامر باشد میگویند "ماده‌ی این قضیه امکان است". ممکن بالذات با واجب غیری و ممتنع غیری منافات ندارد، یعنی ممکن است چیزی در ذات ممکن باشد اما به جهت وجود علتش واجب و ضروری شود؛ در این صورت میگویند شیء مذکور ممکن بالذات و واجب بالغیر است و همچنین در حالت وجودِ علتی برای عدمش میگویند ممتنع بالغیر است. مثلاً پنبه‌ی تر، که با نظر به ذاتش سوختن آن ممکن است، اما با نظر به علت تری که علت نسوختن است، سوختن آن ممتنع است، پس سوختن آن ممتنع بالغیر است. ذات واجب الوجود واجب بالذات و اجتماع نقیضین ممتنع بالذات است.

ممکن الوجود: ← واجب الوجود.

ممل، رود، ← نیمان.

ممل[2] (memel)، لیتوانیائی و روسی کلایپدا[3] (klāypedā)، آلمانی مملگبیت[4] (memelgebit) یا مملاند[5] (memelland)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۴۰'۰۰۰) غ لیتوانی؛ بندر دریای بالتیک بر کوریشس هاف. شهسواران توتونی آن را در ۱۲۵۲ تأسیس کردند، و تا ۱۹۱۹ متعلق به پروس بود. در این سال، طبق معاهده‌ی ورسای، ممل و سرزمین اطرافش (۲'۶۵۷ کمه؛ در ۱۹۴۱) تحت اداره‌ی فرانسه در آمد. لیتوانی آن را در ۱۹۲۳ به زور تصرف کرد. در ۱۹۲۴ ناحیه‌ی خود مختاری از لیتوانی شد؛ در ۱۹۳۹ (از ترس بروز جنگ) به آلمان واگذار شد، ولی در ۱۹۴۵ مجدداً به لیتوانی پیوست. برای رود ممل ← نیمان.

مملان (memlān) یا **امیر مملان**، شهرت **ابو نصر محمد ابن وهسودان** (vohsudān)، ممدوح قطران تبریزی. از جانب طغرل بیک سلجوقی حکومت تبریز یافت (۴۲۰ هق) و تا سال ۴۵۰ هق در این سمت باقی بود.

مملکت، در رده‌بندی، ← رده‌بندی.

مملکة المغربیه، الـ ـ، نام رسمی کشور مراکش.

مملکت لاتینی اورشلیم یا **مملکت اورشلیم:** ← اورشلیم، مملکت لاتینی.

مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند. در موارد که به این عنوان بر میخورید، به **مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی** مراجعه کنید.

مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی[6]، سازمان سیاسی که از انگلستان، اسکاتلند، و ایرلند شمالی تشکیل شده است. این کشور به وسیله‌ی قانون اتحاد (۱۸۰۰)، با اتحاد سیاسی بریتانیای کبیر و ایرلند پدید آمد. پس از تشکیل (۱۹۲۲) دولت آزاد ایرلند نام مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی طبق قانون ۱۹۲۷ پارلمنت تصویب شد. خلاصه‌ی این نام "مملکت متحد" (U.K.) است. در جلد اول کتاب حاضر تحت عنوان مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند آمده است (ص ۴۲۳، ستون ۳) که باید بدین صورت اصلاح شود.

مملگبیت، شهر: ← ممل.

مملاند، شهر: ← ممل.

مملوک (mamluk)، بنده و درم‌خریده، و در بعضی موارد عنوان خاص بندگان سفیدپوست. در قرآن (نساء ۳۶) ضرورت مهربانی با مملوک توصیه شده، و در احادیث نیز مکرر درین باب تأکید شده است، و از جمله در مسند احمد آمده است که هرکس با مملوک خویش رفتار شایسته نکند به بهشت راه نیابد. نیز ابن ماجه آورده است که "وقتی مملوک نماز بگزارد برادر تست"، و حتی به موجب روایتی نیز پیغمبر در مرض موت در باب طبقه‌ی مملوک سفارش کرد. بعضی از ممالیک در خدمت خلفا و سلاطین آزادی و ترقی یافته گاه به امارت رسیده‌اند. نیز ← ممالیک.

مملوک، سلاطین (mamluk)، عنوان سلسله‌ای

---

(۱)Memphis (۲)Memel (۳)Klaypeda (۴)Memelgebiet (۵)Memelland (۶)United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland

که از ۶۰۲ تا ۶۸۹ هق در ← مملکت دهلی سلطنت کرد (جدول ذیل ملاحظه شود). این سلسله به توسط قطب‌الدین ایبک تأسیس شد، و به وسیله‌ی جانشینان وی، تا ۶۸۹ هق که جلال‌الدین فیروز شاه خلجی سلسله‌ی خلجیان دهلی (← خلجی) را تأسیس کرد ادامه یافت، و اگرچه از سلاطین آن فقط قطب‌الدین، التمش، و غیاث‌الدین بلبن اصلاً از غلامان ترک بودند، عنوان سلاطین مملوک به این سلسله اطلاق شده است. برای تاریخچه‌ی مختصر مملکت دهلی در دوره‌ی سلاطین این سلسله ← دهلی، مملکت. در باب التمش و صورتهای مختلف نام وی ← قطب‌الدین ایبک.

سلاطین مملوک در مملکت دهلی*

قطب‌الدین ایبک	۶۰۲–۶۰۷
آرام شاه	۶۰۷
شمس‌الدین التمش	۶۰۷–۶۳۳
رکن‌الدین فیروز شاه I	۶۳۳–۶۳۴
جلالةالدین رضیه بیگم	۶۳۴–۶۳۷
معزالدین بهرام شاه	۶۳۷–۶۳۹
علاءالدین مسعود شاه	۶۳۹–۶۴۴
ناصرالدین محمود شاه I	۶۴۴–۶۶۴
غیاث‌الدین بلبن	۶۶۴–۶۸۶
معزالدین کیقباد	۶۸۶–۶۸۹
شمس‌الدین کیومرث	۶۸۹

* تواریخ همه هجری قمری و مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است.

مملینگ[1]، **هانس** (hāns memling) یا **هانس مملینگ**[2] (link-)، ح ۱۴۳۰–۹۴، نقاش صحنه‌های مذهبی و صورتساز فلاندری؛ ملت آلمان. احتمالاً نزد ر. وان در وایدن در بروکسل تحصیل کرد، ولی بعد از ۱۴۶۶ در بروژ بود و برای حامیان فلاندری خود و بسیاری از بازرگانان ایتالیائی آنجا نقاشی میکرد. کارهای مذهبی او ترکیبات وایدن را به خاطر میآورد، ولی جنبه‌ی مذهبی آنها کمتر است. آثار مذهبی او گیرا، ولی تا حدی ملایم است. هنر صورتسازی مملینگ تلفیقی است از دقت فوق العاده در خلق تصویر و زمینه‌های متنوع و ابداعی. کارهای مملینگ عموماً با قرینه‌سازی همراه است و صورتها از رو به رو نمایش داده شده. جزئیات، از قبیل گلها، حیوانات، یا مه‌ماری اکثر با موشکافی خاصی مورد دقت قرار گرفته است. نمونه‌ی دقت و تیزبینی خاص او در نمودن کلیسای جامع کولونی، به صورتی که در ۱۴۸۹ بوده، در دورنمای تابلوی معبد قدیسا اورسولا (بروژ) مشهود است. اولین اثر معروف او تابلو مریم عذرا که با قدیسین و راهبان بر تخت نشسته (۱۴۶۸) میباشد. سایر آثار برجسته‌ی او شامل تابلو ستایش مجوسان (بروژ) و تابلوهائی در موزه‌ی مترپلیتن؛ گالری ملی هنر، بخش کولومبیا؛ و موزه‌های سان دیگو و مونترآل است.

ممنون[3] (memnon)، در اساطیر یونان، پادشاه حبشه؛ پسر تیتونوس و ائوس. در ← جنگ تروا علیه یونانیان جنگید، و اگر چه اخیلس او را کشت، زئوس به خاطر ائوس وی را جاودانی ساخت.

ممنون[3]، فد ۳۳۳ قم، سردار یونانی، در خدمت داریوش III هخامنشی. وقتی اسکندر مقدونی به آسیا تاخت، به دفاع از هالیکارناس پرداخت. پس از جنگ (۳۳۴ قم) گرانیکوس، به تسخیر جزایر دریای اژه و شورانیدن یونانیان بر ضد اسکندر پرداخت، ولی ناگهان بیمار شد و در گذشت. مرگ او لطمه‌ی جبران‌ناپذیری برای ایران بود، زیرا بسیاری از شهرهای یونانی حاضر به جنگ با اسکندر بودند.

ممه‌دل (mama.del)، (جه ۱۵۵°۱ شد ۱۳۴۵ هش)، دهستان گاودول، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴۲٫۵ کیلومتری ج مراغه. لیلان جای مشروبش می‌کند. محصولش غلات و چغندر است.

ممیزی حساب: ← حسابرسی.

من، واحد وزن ← مثقال.

من (man)، در گیاهشناسی، شکرک یا شیره‌ای که از بعضی نباتات ترشح میشود. از این قبیل است گز خونسار، شیر خشت، بید خشت، گز علفی، و ترنجبین که از خار شتر ترشح میشود.

من[4] (men)، ایالت سابق و ناحیه، ل‌غ فرانسه. از ل به نورماندی، از ش به ایل‌دو-فرانس، از ج به تورن و آنژو، و از غ به برتانی محدود، و مرکز تاریخیش لو مان بوده است. در قرن 10م یک کنت‌نشین بود، در ۱۱۲۶ به آنژو منضم شد، و بدین ترتیب تحت کنترول شاهان آنژون انگلستان در آمد. در ۱۲۰۴ فیلیپ اوگوست آن را به دربار فرانسه ملحق کرد، ولی در ۱۲۴۶ لوئی IX آن را به برادر خود، شارل د/آنژو، واگذار کرد. در ۱۳۲۸، با به سلطنت رسیدن فیلیپ VI، تیول دیگر اعضای خاندان سلطنتی شد، تا عاقبت در ۱۵۸۴ به دربار سلطنت ملحق گشت. در ۱۷۹۰، سرزمین من به ولایات کنونی تقسیم شد، و قسمت عمده‌ی آن ضمیمه‌ی ماین و سارت، و قسمتهائی به اورن، اور-ا-لوار، و لوار-اشر منضم شد.

من[4]، رودی کوتاه به طول 10 کم، غ فرانسه، در ولایت من-ا-لوار. این رود درست در شمال آنژه از پیوستن رودهای سارت و ماین تشکیل، و در جهت ج جاری میشود و به رود لوار می‌پیوندد.

من[5]، **آلبر دو** (ālber dë man)، ۱۸۴۱–۱۹۱۴، رهبر و سیاستمدار کاتولیک فرانسوی. ابتدا سلطنت‌طلب بود، ولی بعد صادقانه از جمهوری سوم پشتیبانی کرد. از فرانسویان کاتولیک معدود زمان خود بود که در اجرای مفاد نامه‌ی دردم نوواردم (← لئوی XIII) کوشید. من انجمنهای کارگران کاتولیک را تشکیل داد و از اصلاحات اجتماعی حمایت کرد. میهنپرستی پرشور و مخالف سرسخت آلمان بود. در ۱۸۹۷ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

من[6]، **تام** (tām man)، ۱۸۵۶–۱۹۴۱، رهبر پرتانیائی سوسیالیست حزب کارگر. یکی از کسانی است که اعتصاب کارگران باراندازهای لندن را برپا کردند (۱۸۸۹). در ۱۸۹۴–۹۷ دبیر حزب مستقل کارگر بود، و به تشکیل (۱۹۰۲) حزب کارگر استرالیا کومک کرد. یکی از مؤسسان (۱۹۲۰) حزب کمونیست بریتانیا بوده است. به علت فعالیتهای رادیکالیش چند بار به زندان افتاد.

من[7]، **جزیره‌ی** (man)، انگل آیل آو من (āyl āv)، جزیره (۵۸۷ کم؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۹°۷۴۳)، بریتانیای کبیر، در دریای ایرلند، به فواصل متساوی از اسکاتلند (در ل)، ایرلند (در غ)، ویلز (در ج)، و انگلستان (در ش)؛ مرکزش داگلس[8] (dāgləs). به علت مناظر زیبا و هوای معتدل از تفرجگاهها است، و مسابقه‌های سالانه‌ی موتوسیکلت در آن انجام میگیرد. دارای محصولات مختلف کشاورزی، لبنیات، ماهیگیری، و استخراج معادن است. ح ۵۰۰ سال در تصرف نروژ بود. ح ۱۲۶۶ به تصرف اسکاتلند در آمد. در ۱۲۹۰ انگلستان و اسکاتلند به تناوب بر آن حکومت داشتند. در ۱۴۰۶ هنری IV آن را به خاندان ستنلی اعطا کرد. در ۱۸۶۶ جزیره‌ی من تابع قانون فرمانروائی میهنی شد.

منابع طبیعی، حفظ: ← حفظ منابع طبیعی.

منات یا منوة (هر دو manāt) [عربی قدیم، ← سرنوشت]، در قرآن، یکی از بتهای بزرگ عربستان (نجم ۲۰). نیز گفته‌اند منات بتی از سنگ بوده که در جوف کعبه قرار داشته است، و آن را خدای قسمت و سرنوشت میدانستند. پرستشگاه اصلی آن در میان بنی هذیل نزدیک مکه سر راه مدینه بود؛ قبایل اوس و خزرج مدینه نیز آن را میپرستیدند. در سال فتح مکه شکسته شد.

مناجات (monājāt) [عربی، ← راز گفتن]، سخنانی (نظم یا نثر) که در راز و نیاز کردن با خداوند و پوزش و بازگشت از گناه بدو باشد؛ مانند مناجات‌نامه‌ی خواجه عبدالله انصاری.

مناذره: ← لخمی، ملوک.

مناذگرد، شهر قدیم، ← ملازگرد.

منار (menār) یا **مناره** (manāre) [عربی، ← جای نور]، برجی که برای دیده‌بانی یا رساندن اخبار به وسیله‌ی روشن کردن آتش، یا به علامت پیروزی، یا برای نیایش میساختند. بعد از اسلام مناره‌ها را مجاور مساجد ساختند تا بالای آنها اذان گفته شود؛ به همین جهت نام دیگر منار درین مورد مئذنه (me'zana) [عربی، ← جای اذان گفتن] است. متدرجاً جنبه‌ی معماری در ساختن مناره‌ها غلبه یافت، و جلو گنبدها دو منار ساخته آنها را با نقوش و کتیبه‌ها و مقرنسها مزین کردند. منارهائی که به نام میل شهرت دارد در مقاله‌ی میل و آنچه به اسم برج معروف است در مقاله‌ی برج آمده است. بعضی منارها (و مناره‌ها) که اهمیت تاریخی یا هنری دارند در این مقاله ذکر می‌شود: **منار برسیان** (barsiān)، در برسیان، حومه‌ی اصفهان؛ مورخ ۴۹۱ هق. **منار پامنار**، در خیابان پامنار، تهران؛ از قرن ۱۳م هق؛ دارای کاشیکاری ساده. منار جنبان. **منار چهل دختران**، در اصفهان؛ دارای کتیبه‌های نسخ و کوفی شیوا، مورخ ۵۰۱ هق. **منار خسروگرد**

(1) Memling (2) Memlinc (3) Memnon (4) Maine (5) Mun (6) Mann (7) Man (8) Douglas

(xosrögerd)، در خسروگرد سبزوار؛ آجری؛ مورخ ۵۵۵ هق. **منار ساربان**، در اصفهان؛ آجری، دارای کتیبه‌های کاشی عهد سلجوقی. **منار سبزوار**، در سبزوار؛ آجری از اواخر قرن ۵م هق. **منار طوقچی**، در اصفهان؛ آجری، دارای تزیینات کاشی عهد مغول؛ به نام منار باغ قوشخانه نیز خوانده میشود. **منار غار**، منار آجری بیرون شهر اصفهان؛ دارای کتیبه‌ی کوفی مورخ ۵۱۵ هق با نام قاسم ابن احمد ابن ابی القسم. **منار فیروزآباد**، در فیروزآباد، کاشمر، خراسان؛ آجری، دارای کتیبه و تزیینات (احتمالاً از ح ۶۰۰ هق). **منار کاشان**، منار خشتی با روسازی آجری عهد سلجوقی، در کاشان نزدیک بقعه‌ی پنجه‌شاه خشتی. **منار کبیر**، منار آجری عهد سلجوقی، در طبس، خراسان. **منار گلپایگان**، منار آجری، در گلپایگان، بر پایه‌ی هشت‌ضلعی و دارای کتیبه‌ی کوفی و تزیینات. **منار مدرسه‌ی دو منار**، دو منار آجری عهد سلجوقی، در طبس، خراسان؛ از زلزله‌ی ۱۳۱۸ هش سخت آسیب دید. **منار مسجد امام حسن**، منار آجری، در اردستان، بر فراز بقایای سردری مختصر و دارای کتیبه‌ی کاشی کوفی عهد سلجوقی. **منار مسجد پامنار**، منار آجری مورخ ۴۶۱ هق، در زواره، اردستان. **منار مسجد جمعه**، در ساوه، منار آجری ضخیم، مورخ ۵۰۴ هق. **منار مسجد جمعه**، در سمنان؛ آجری است و بین ۴۱۷ و ۴۴۶ هق احداث شده؛ کتیبه‌ای به نام امیر بختیار پسر محمد دارد. **منار مسجد جمعه**، در کاشان؛ خشتی با روکاری آجری، مورخ ۴۶۶ هق، به نام محمد بنا. **منار مسجد دامغان**، منار آجری در دامغان؛ این منار بر اثر برقزدگی تمام طول آن شکاف بر داشت؛ در ۱۳۱۳ هش به وسیله‌ی کمربند آهنی مهار شد و بعد تعمیرات اساسی به عمل آمد. **منار مسجد میدان**، منار آجری کوتاه، مورخ ۴۵۳ هق، در ساوه. **مناره‌های درب جوباره**: ← دو منار دار الضیافه. **مناره‌های دردشت**، دو منار آجری نیمه‌خراب، در اصفهان، دارای تزیینات کاشی. **مناره‌ی خواجه زین‌الدین**، در کاشان؛ آجری و دارای کاشیهای لاجوردی مختصر از اواخر قرن ۷م هق. **مناره‌ی رهروان**، منار آجری عهد سلجوقی در ۵کیلومتری ل اصفهان. **مناره‌ی زیار**، منار آجری از آغاز قرن ۷م هق در بیرون شهر اصفهان، دارای کتیبه و تزیینات کاشی فیروزه‌ای.

منار، باربه دو: ← باربه دو منار.

منار برسیان، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار پامنار، تهران؛ ← منار یا مناره.

منار جنبان (menār jonbān)، بنای تاریخی و جالب‌توجهی، در ۶کیلومتری غ اصفهان، در ده کارلادان. این بنا ۲ مناره‌ی جالب‌توجه دارد که در طرفین ایوان آرامگاه عمو عبدالله قرار گرفته است. ارتفاع هریک از مناره‌ها ۱۷ متر، فاصله‌ی آنها از یکدیگر، در سطح پشت بام، ح ۹ متر، و محیط هر مناره ۴٫۵ متر است. بنای آرامگاه به سبک معماری مغول شباهت دارد و بر روی سنگ قبر آن تاریخ ۷۱۶ هق نقر شده است. نیز ← **عمو عبدالله**.

منار چهل دختران، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار خسروگرد، سبزوار؛ ← منار یا مناره.

منار ساربان، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار سبزوار، سبزوار؛ ← منار یا مناره.

منار طوقچی، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار غار، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منار فیروزآباد، کاشمر؛ ← منار یا مناره.

منار کاشان، کاشان؛ ← منار یا مناره.

منار کبیر، طبس؛ ← منار یا مناره.

منار گلپایگان، گلپایگان؛ ← منار یا مناره.

منار مدرسه‌ی دومنار، طبس؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد امام حسن، اردستان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد پامنار، زواره، اردستان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد جمعه، ساوه؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد جمعه، سمنان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد جمعه، کاشان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد دامغان، دامغان؛ ← منار یا مناره.

منار مسجد میدان، ساوه؛ ← منار یا مناره.

مناره: ← منار یا مناره.

منارة البحر: ← فانوس دریائی.

مناره بازار (menāre.bāzār)، ده (جه ۴۶۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ۹کیلومتری ل‌غ صومعه‌سرا. محصولاتش برنج، توتون، و چای است. اثر تاریخی آن مناره‌ای (به ارتفاع ح ۲۰ متر) است، معروف به چهل‌گوش چمنی، که تاریخ بنای آن روشن نیست، و بعضی بنای آن را به دوره‌ی سلاجقه نسبت میدهند؛ نیز بقعه‌ای به نام آقا سید زکی ابن موسی الکاظم در آن واقع است. در قدیم بازار مهمی در این محل وجود داشته است.

مناره‌های درب جوباره: ← دو منار دار الضیافه.

مناره‌های دردشت، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

مناره‌ی خواجه زین‌الدین، کاشان؛ ← منار یا مناره.

مناره‌ی رهروان، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

مناره‌ی زیار، اصفهان؛ ← منار یا مناره.

منازجرد: ← ملازگرد.

منازل السائرین (manāzelo 's.sā'erin)، کتابی در تصوف، به عربی، از آثار خواجه عبدالله انصاری، که یکی از مهمترین متون عرفانی در اسلام است، و شروح بسیاری بر آن نوشته شده است. خواجه عبدالله در این کتاب به شرح مقامات و منازل سالکان راه عرفان پرداخته است، و با همه‌ی ایجازی که در این کتاب وجود دارد، به طور واضح و آشکار ازین منازل سخن رانده است، و همه‌جا معنی این حالات و مقامات را با استمداد از آیات قرآن توضیح داده است. کتاب 10 "قسم" است، و هر قسم در چند باب، که بر روی هم 100 باب میشود.

به علت اهمیت کتاب منازل السائرین، از قدیمترین ایام به شرح و توضیح آن پرداخته‌اند، و شروح بسیاری از این کتاب در دست است. از آن جمله است شرح ابن قیم الجوزیه، به نام مدارج السالکین؛ شرح منازل السائرین، از کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (چاپ سنگی، ۱۳۱۵ هق)؛ شرح محمود ابن حسن ابن محمد فرکاوی قادری، که در اواخر قرن ۸م هق تألیف شده (چاپ قاهره، ۱۹۵۳)؛ و شرح عبدالمعطی لمخی اسکندری، که در اوایل قرن ۷م هق تألیف شده (چاپ قاهره ۱۹۵۴). متن کتاب منازل السائرین نیز در ۱۹۶۲ در قاهره چاپ و منتشر شده است. نیز ← صمیدان.

منازل شامی: ← منازل قمر.

منازل قمر (manāzele qamar)، ۲۸ قسمت متساوی منطقة البروج، از ابتدای صورت فلکی حمل، که ماه در حرکت ماهانه‌ی خود تقریباً در هر شبانروز از مقابل یکی از آنها میگذرد. علامات منازل را کواکبی در حوالی منطقة البروج گرفته‌اند. نزد عرب، انواء [جمع نوء (naw')، = بارانهای موسمی ایام باران] و بوارح [جمع بارح (bāreh)، = بادهای سخت در ایام گرما] منسوب به طلوع و غروب این منازل بود که در حکم تقویم کشاورزی به شمار میرفت. ۱۴ منزل شمالی (شرطان ـ سماک اعزل) را شامی، و ۱۴ منزل جنوبی (غفر ـ بطن الحوت) را یمانی میگفتند. اسامی منازل و صورت فلکی که هر منزل در آن واقع است عبارتند از: (۱) شرطان و (۲) بطین (botayn) در حمل؛ (۳) ثریا و (۴) دبران در ثور؛ (۵) هقعه (haq'a) در جبار؛ (۶) هنعه (han'a) و (۷) ذراع در جوزا؛ (۸) نثره (nasra) در سرطان؛ (۹) طرف در سرطان و اسد؛ (۱۰) جبهه (jabha) و (۱۱) زبره (zobra) و (۱۲) صرفه در اسد؛ (۱۳) عواء و (۱۴) سماک اعزل و (۱۵) غفر در سنبله؛ (۱۶) زبانا در میزان؛ (۱۷) اکلیل و (۱۸) قلب و (۱۹) شوله در عقرب؛ (۲۰) نعائم (na'ā'em) و (۲۱) بلده در قوس؛ (۲۲) ذابح (zābeh) در جدی؛ (۲۳) سعد بلع (sa'de bola') و (۲۴) سعود و (۲۵) اخبیه (axbia) در دلو؛ (۲۶) فرغ اول در فرس اعظم؛ (۲۷) فرغ ثانی در فرس اعظم و امرأة المسلسله؛ (۲۸) بطن الحوت در امرأة المسلسله.

منازل یمانی: ← منازل قمر.

مناستر، مقدونیه؛ ← بیتولی.

مناسک الحج: ← صاحب معالم.

مناسک حج (manāseke hajj)، کارهای واجبی که حاجی هنگام حج گزاردن انجام میدهد.

مناسکیان: ← آکفره، نهضت.

مناطق زمین، در جغرافیا لفظ منطقه اطلاق میشود به هر قسمتی از سطح زمین که از جهت اوضاع طبیعی وحدتی دارد که سبب تمایز آن از قسمتهای دیگر میشود. احتمالاً تقسیم زمین به مناطق پنجگانه از پارمنیدس (قرن ۵م ق‌م) است. این مناطق، که به وسیله‌ی مدارات پنجگانه (← مدار) مشخص میشوند، عبارتند از منطقه‌ی حاره، منطقه‌ی معتدله (دو منطقه‌ی شمالی و جنوبی)، و منطقه‌ی منجمده (دو منطقه‌ی شمالی و جنوبی، که به دو عرقچین میماند). در منطقه‌ی حاره زاویه‌ی تابش اشعه‌ی خورشید نزدیک به ۹۰° است، و به همین جهت هوا عموماً داغ و تغییر فصلی دما بالنسبه به سایر مناطق کمتر است. مع ذلک، به علت تأثیر عوامل دیگر (از قبیل ارتفاع، فاصله از اقیانوس، و بادها) آب و هوای متنوع در این منطقه دیده میشود، از قبیل آب و هوای یکنواخت جنگلهای پرباران استوائی (حوزه‌های کنگو و آمازون)، آب و هوای کم‌باران ساوانا، استپ، و صحاری، و آب و هوای

اراضی مرتفع استوائی که تا حدی شبیه آب و هوای مناطق معتدله است. در مناطق معتدله اشعه‌ی آفتاب هیچگاه عمودی نمیتابد، و زاویه‌ی تابش آنها تغییرات معتنابهی میکند؛ بالنتیجه تغییر دما در فصول مختلف سال فاحش است. در مناطق منجمده تمایل اشعه‌ی آفتاب بیش از سایر نقاط زمین است؛ به این جهت دما در این مناطق پایین است، و زمستان دراز و تقریباً دائمی و تابستان کوتاه است (← شمالگان، نواحی؛ جنوبگان، قاره‌ی). تقسیم زمین به مناطق پنجگانه از جنبه‌ی جغرافیائی دقیق نیست، زیرا تغییرات مربوط به ارتفاع و نزدیکی به اقیانوس و غیره را به حساب نمیآورد. به همین جهت تقسیمات دیگری بر حسب آب و هوا و عوامل طبیعی نیز به کار میبرند. نیز ← اقلیم.

مناطق نفوذ، در تاریخ ایران، ← قرارداد ۱۹۰۷.

مناظرات و مکاتبات، در شعر، ← مجابات.

مناظر الانشاء: ← ریاض الانشاء.

مناظر و مرایا، علم: ← منظر شناخت یا علم مناظر و مرایا.

مناظره (monāzere) [عربی، ← با یکدیگر ستیزه کردن، دو کس یا دو چیز را همانند کردن]. ۱ـ در ادب، سخنگوئی و استدلال دو کس در باره‌ی چیزی، تا صواب و حقیقت در باره‌ی آن چیز از میانه پدیدار شود و غلبه یک طرف را مسلم گردد. اگر بحث صرفاً به قصد غلبه بر دیگری باشد نه کشف حقیقت، آن را **مکابره** (mokābere، از عربی، ← لجاج ورزیدن) گویند. ۲ـ به توسع از معنی نخستین، شعری که در آن دو کس یا دو چیز را برابر هم نهند، و از زبان آن دو با یکدیگر گفتگو کنند، و در پایان، یکی را بر دیگری برتری نهند. این گونه شعرها بیشتر در تشبیب (← تغزل و تشبیب) قصاید مدح آورده میشود، مانند مناظره‌ی نیزه و کمان، و شب و روز از اسدی طوسی.

مناظره‌ی گوی و چوگان: ← طالب جاجرمی.

منافع الحیوان، کتاب: ← ابن دریهم.

منافق (monāfeq)، کسی که به دروغ تظاهر به ایمان میکند (این عمل را نفاق گویند). نیز ← کافر.

منافقون، سوره‌ی (monāfequn؛ =دورویان)، سوره‌ی ۶۳م قرآن، مدنی، ۱۱ آیه. اشاره به منافقان، و اینکه تظاهر به ایمان میکنند و در باطن مخالف دینند، و مؤمنان نباید گول ایشان را بخورند.

منافقین: ← محمد ص، قسمت ۲۱.

مناقب الشعراء، کتاب، ← ابوطاهر خاتونی.

مناقب العارفین (manāqebo 'l-'ārefin) [مناقب العارفین و مراتب الکاشفین]، کتابی به فارسی در شرح احوال مولانا جلال‌الدین رومی و فرزندان و جانشینان وی، اثر شمس‌الدین احمد افلاکی.

مناقیری، نوعی عنبر، ← عنبر.

من-ا-لوار[1] (men-e-luār)، ولایت (۷°۲۱۸ کمه، در ۱۹۶۸ حد ۵۸۴°۷۰۹)، لغ فرانسه، در آنژو، مرکزش آنژه. از ل به ماین و سارت؛ از ش به اندر-ا-لوار، از ج به وین، دوسور، و واندیه؛ و از غ به لوار آتلانتیک و ایل-ا-ویلن محدود است. خاک حاصلخیز این ولایت غلات، انگور، تره‌بار، شاهدانه، و سیب زمینی تولید میکند.

منا منا تقیل و فرسین[2] (manā manā sa-qayl va farsayn)، در کتاب مقدس، معمائی که به دست غیب در مهمانی باشکوه بلشصر بر دیوار نوشته شد. دانیال نبی آن را با "معدود، معدود، سنجیده‌شده، تقسیم‌شده" تفسیر کرد و علامت سقوط دولت بابل دانست (دانیال نبی ۵:۵–۲۹). نیز ← بلشصر.

منامه [المنامه] (manāma)، شهر (در ۱۹۷۱ حد ۸۹°۷۲۸)، پایتخت بحرین. پالایشگاه نفت و صنایع سبک دارد، و بندر آزاد است.

مناندروس[3] (menāndros)، ۳۴۲؟–۲۹۱؟ ق‌م، شاعر یونانی، معروفترین نویسنده‌ی کمدی جدید. از نمایشنامه‌های او قسمتهائی در دست است. پلاوتوس و ترنتیوس سبک او را تقلید کردند، و مناندروس، از طریق این دو، در کمدی قرن ۱۷م اروپا نفوذ کرده است.

منانیه، پیروان مانی، ← مانویت.

مناهج الاحکام، در فقه، ← قمی، معروف به میرزای قمی.

مناهج الاخیار فی شرح کتاب الاستبصار: ← استبصار.

مناهل: ← صاحب مناهل.

منای[4] **تنگه‌ی** (menāy)، تنگه‌ی (طول ح ۲۳ کم، حداکثر پهنا ح ۳ کم) دریای ایرلند، بین جزیره‌ی انگلسی و کارنارون‌ش، ل ویلز.

منایخموس[5] (menāyxmos)، ق ح نیمه‌ی قرن ۴م ق‌م، ریاضیدان یونانی، شاگرد اودوکسوس. **قطوع مخروطی** (← قطع مخروطی) را کشف کرد و آنها را در حل مسئله‌ی تضعیف مکعب مورد استفاده قرار داد. این کار وی را میتوان نخستین کوشش برای حل معادله‌ی درجه‌ی سوم محسوب داشت. در تألیف کتاب درسی هندسه‌ای برای آکادمیا با تئودیوس ماگنسیائی (-teo dios) شرکت داشت. معنی اصطلاح "اصول" را در هندسه تعریف کرد، و در تعیین حدود نسبی اصطلاحات "قضیه" و "مسئله" با سپئوسیپوس به بحث پرداخت.

منبت‌کاری (monabbat-kāri)، هنر کنده‌کاری روی چوب و عاج؛ در اصل باگچبری و سنگتراشی شباهت دارد. مشبک‌سازی و موزائیک‌سازی با چوب و صدف و استخوان نیز جزء این هنر به شمار میروند. گاه، برای ساختن یک اثر، از هر سه شیوه استفاده میشود. مثلاً ممکن است حاشیه‌ی یک در منبت، قاب بالای آن مشبک، و قاب پایین آن موزائیک باشد. در منبت‌کاری قطعات رنگارنگ یک طرح موزائیک را از چوبهای مختلف میسازند. برای رنگ مشکی چوب فوفل، برای رنگ قهوه‌ای سوخته چوب گردو، و برای رنگهای زرد و سرخ چوب عناب (که قسمت میانی آن را سرخ عناب، و قسمت بیرونی آن را زرد عناب میگویند) به کار میبرند.

در زمان تیموریان ضریحها و منبرهای منبت میساخته‌اند، که نمونه‌های چندی از آنها به جا مانده. اوج رونق این هنر در زمان صفویه بود. آثار منبت زمان صفویه، به صورت درها، منبرها، رحلهای قرآن، تمرهای اطاق، دسته‌ی خنجر، و نیز قاشق، و چمچه‌های دوغخوری و شربت‌خوری، در اصفهان فراوان است. بعد از صفویه، منبت‌کاری به صورت صنعتی معمولی، در شهرهای گلپایگان و آباده ادامه یافته است. ساختن جعبه‌ها، و تخته‌نردها و قاب عکسهای منبت، هنوز در آباده معمول است. از ۱۳۱۰ هش به بعد، دو استاد آباده‌ای به نام احمد امامی و احمد صنیعی، با استفاده از طرحهای اصیل عیسی بهادری، برای احیای هنر منبت‌کاری سبک صفویه کوشیده‌اند. منبت‌کاریهای کاخ مرمر اثر این دو استاد است. ساختن مجسمه‌های منبت و نیم‌برجسته، از کارهای بدیع این دو استاد و شاگردان آنان است. نمونه‌هائی از کارهای آنان در موزه‌ی هنرهای ملی و موزه‌ی هنرستان اصفهان موجود است.

منبج (manbej)، یا **بمبوکه** (bambuke) و **هیراپولیس** (hierāpolis)، شهر قدیمی، ل سوریه، محل آن در ۶۰کیلومتری ش حلب به فاصله‌ی ۱۸ کیلومتر از فرات. در کتیبه‌های آشوری به نام نمهیگی (nampigi) از آن یاد شده است. بنا به روایتی خسرو انوشروان، پس از فتح سوریه، در آن آتشکده‌ای ساخت و شنصی به نام یزدانیار از فرزندان اردشیر بابکان را به فرمانداری آن گماشت. در ۱۶ هق ابوعبیده آنجا را بر فتوحات اسلامی افزود. یزید خلیفه‌ی اموی، هنگامی که جند قنسرین را تأسیس کرد، منبج را ضمیمه‌ی آن ساخت. هارون‌الرشید آن را پایتخت ایالت مرزی عواصم قرار داد. در ۲۰۳ هق به تصرف سیف‌الدوله‌ی حمدانی در آمد. در ۹۶۸ نیکفوروس II امپراطور روم شرقی آنجا را متصرف شد. در ۴۷۲ هق تاج‌الدوله تش این شهر را تسخیر کرد. در ۴۶۹ هق ملکشاه سلجوقی دست بیزانسیان را از این شهر کوتاه کرد و حکومت حلب و حماة و منبج و لاذقیه را به آق سنقر سپرد. در ۵۰۴ هق فرانکها این شهر را غارت کردند. در ۵۲۱ هق اتابک عمادالدین زنگی منبج را متصرف شد. در جنگهای صلیبی بارها این شهر دست به دست گشت. صلاح‌الدین ایوبی فرمانروائی بر این شهر را به برادرش ملک عادل واگذار کرد (۵۷۹ هق). بعدها به دست ملک کیکاووس سلجوقی و سپس خوارزمیان افتاد و سخت در معرض قتل و غارت قرار گرفت (۶۳۸ هق). پس از جنگهای روس و عثمانی چرکسیان در منبج سکونت گزیدند (۱۸۷۹) و از آن پس بازمانده‌های آثار باستانی که جهانگردان سابق به آنها اشاره کرده بودند از میان رفت. باروی قدیمی شهر و خندق بیرون آن، که چندین بار در قرون وسطی تعمیر شده بود، تقریباً به صورت کامل موجود است. "جسر منبج پلی بود بر فرات، تعبیه شده با قایقها".

منبر (manbar)، کرسی‌مانندی پایه‌دار که واعظ و خطیب بر بالای آن نشینند و روضه و

(۱)Maine-et-Loire (۲)Mene, Mene, Tekel, Upharsin (۳)Menander (۴)Menai (۵)Menaechmos

خطبه خوانند. گاهی هم در شبهای جشن آن را با چراغ الوان و آینه آیین بندند. نوحه‌خوان بر عرشه‌ی آن می‌ایستد و شرکت کنندگان در دسته را به سینه‌زنی و نوحه‌خوانی تشویق میکند.
منبسا یا منبسه، افریقا: ← مومباسا.
منبسه یا منبسا: ← مومباسا.
منبه (monabbeh)، شاخه‌ای از قبایل عرب عدنانی، از نسل قیس ابن عیلان ابن مضر ابن معد ابن عدنان (← ربیعه، شجره‌ی ربیعه و مضر).
منتانا[1] (mentānā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۶'۵-۴۳)، ل‌ش رم، ایتالیا. صحنه‌ی نبردی (۳ نوامبر ۱۸۶۷) که در آن گاریبالدی از نیروهای متحد پاپی و فرانسوی شکست خورد.
منتجب‌الدین بدیع: ← عتبة الکتبه.
منتجه: ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها.
منتخب التواریخ، کتاب: ← صدیق‌الممالک.
منتخب التواریخ (montaxabo 't.tavārix)، کتابی مفصل به فارسی در تاریخ عمومی هند، از فتح مسلمانان تا ۴۰مین سال پادشاهی اکبر شاه از سلاطین گورکانی هند، به ضمیمه‌ی لاحقه‌ای در ترجمه‌ی شاعران معروف زمان این پادشاه، از ملا عبدالقادر ابن ملوکشاه بداونی، که در ۳ مجلد تدوین شده است.
منتخب التواریخ معینی (montaxabo 't.ta-vārixe mo'ini)، کتابی در تاریخ ایران از زمان هبوط آدم تا مرگ امیر تیمور (۸۰۷ هق)، با پاره‌ای از حوادث مربوط به سالهای ۸۰۷ تا ۸۱۶ هق (تاریخ تألیف کتاب در شیراز)، منسوب به معین‌الدین نطنزی. قسمت جالب توجه تألیف وقایع نزدیک به زمان مؤلف یعنی قرون ۸م و ۹م هق و خاصه اطلاعات بیسابقه‌ای است که در باره‌ی ایران جنوبی در آن است. نیز اطلاعاتی مفید در باره‌ی آسیای مرکزی دارد. منتخب التواریخ اول بار در ۸۱۶ هق به نام میرزا اسکندر ابن عمر شیخ پسر امیر تیمور نگارش یافته است، اما پس از غلبه‌ی شاهرخ بر اسکندر، دوباره در آن تجدید نظر، و در ۸۱۷ هق به شاهرخ تقدیم شده است. بخش مربوط به فارس و جنوب ایران، و امرای ماوراء النهر و احوال امیر تیمور در ۱۳۳۶ هش در تهران به تصحیح و کوشش ژان اوبن (jān oban) بر اساس نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی پاریس چاپ شده است
منتخب اللطائف: ← عبید زاکانی.
منتخب اللغات: ← عبدالرشید تتوی.
منتخب تاریخ وصاف: ← خواندمیر.
منتخب حلل مطرز: ← حلل مطرز.
منتر (mantar؛ اوستائی mantra)، در آیین ایران باستان، عبارات مقدسی که با خواندن آنها بر ارواح پلید و زیانبخش غلبه میکردند.
منتسکیو، ضبط دیگر مونتسکیو.
منتسل[2]**، آدولف فریدریش اردمان فون** (ādolf fridriš erdmān fon mentsel)، ۱۸۱۵–۱۹۰۵، نقاش آلمانی در موضوعهای تاریخی، طرحهائی که برای چاپ سنگی تصاویر کتاب زیارت دیبوی هنرمند، اثر گوته، ساخت مورد توجه فراوان قرار گرفت. بیش از ۴۰۰ طرح برای چوبتراشی تصاویر تاریخ فردریک کبیر، اثر فرانتس کوگلر[3] (fränts kugler؛ ۱۸۰۸–۵۸)، خلق کرد که بر شهرت او افزود و جنبشی در هنر حکاکی روی چوب در آلمان ایجاد کرد. منتسل، که هنرمندی خودساخته بود، یکی از برجسته‌ترین نقاشان آلمان شمرده میشود. آثارش از صحنه‌های تاریخی معروفیت بسیار دارد، از آن جمله میزگرد فردریک II و عزیمت شاه است. منتسل تابلوهای رئالیستی و باشکوهی نیز از زندگی روزانه کشیده است.
منتسل[4]**، دانلد هاورد** (dānəld hāwərd mentsel)، ۱۹۰۱– ، نجومفیزیکدان امریکائی. در ۱۹۲۶–۳۲ در رصدخانه‌ی لیک در کوه ویلسن (← رصدخانه) کار کرد. در ۱۹۳۸ استاد نجومفیزیک دانشگاه هاروارد، و در ۱۹۵۴ مدیر رصدخانه‌ی آن شد. در رنگینکره‌ی خورشید صاحبنظر بود، و با بویس[5] (boys)، فیزیکدان امریکائی، کشف کردند که تاج خورشیدی جزئاً از اکسیژن تشکیل یافته است. با و. و. سالزبری[6] (sālzbəri)، فیزیکدان امریکائی، اولین محاسباتی را انجام دادند (۱۹۴۱) که در ۱۹۴۶ منجر به ارتباط رادیوئی با ماه شد. در کتاب بقایای پرنده (۱۹۵۳) این نظریه را ابراز کرد که اجرام آسمانی معروف به بقاب پرنده فقط پدیده‌های بصری طبیعی هستند. از دیگر آثارش ستارگان و سیارات (۱۹۳۱) و خورشید ما (۱۹۴۹، تجدیدنظرشده، ۱۹۵۹) است.
منتشا (mantašā)، عصائی از چوب ستبر و گرهدار که قلندران و درویشان با خود دارند و همراه میبرند. قلندران هنگام شعرخوانی برای گدائی و خواهندگی یک سر آن را در دست میگیرند، و سر دیگر را بر دوش میگذارند. ظاهراً رسم چوبدست داشتن مخصوص قلندران هند است، و از آنجا به ایران راه یافته، و به قولی دیگر از دوره‌ی صوفیان صفوی مرسوم شده، و کلمه‌ی منتشا منسوب به ولایتی به همین نام در آسیای صغیر است.
منتشا اوغلو، امیرنشین: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت II.
منتصر (montaser)، شهرت **ابوجعفر محمد، ملقب به المنتصر بالله**، ف ۲۴۸ هق، ۱۱مین خلیفه‌ی (۲۴۷–۲۴۸) عباسی. روز سوم یا چهارم شوال ۲۴۷ هق، پس از قتل پدرش متوکل، به خلافت رسید. منتصر در ۲۳۵ هق از طرف پدرش به ولایت عهد تعیین شده بود، و قرار بود که پس از او پسر دیگر متوکل، ملقب به معتز، و پس از او پسر سومش ملقب به مؤید، به خلافت برسند. اما نظر متوکل در اواخر عمر از منتصر برگشته بود، و بعضی از نزدیکان متوکل در این تغییر نظر او بی‌تأثیر نبوده‌اند. چون متوکل با سران ترک نیز نظر خوبی نداشت، توطئه‌ای نهانی، که از جزئیات آن اطلاعی در دست نیست، ترتیب داده شد، و متوکل و وزیرش فتح ابن خاقان کشته شدند. این امر در جعفری یا جعفریه، که متوکل در نزدیکی سامرا بنا کرده بود، اتفاق افتاد، و صبح همان شب با منتصر بیعت کردند. لقب منتصر را پدرش به او داده بود. منتصر روزی که به خلافت رسید ۲۵ سال داشت. مادر او کنیزکی یونانی بود. مدت خلافت او ۶ ماه، یا اندکی بیش از ۶ ماه، طول کشید، و به بیماری گلو یا معده در گذشت، و بعضی گفته‌اند که بیمار شد، و برای مداوا از پزشک خود خواست که او را فصد کند، و پزشک، به تحریک ناراضیان از منتصر، با نشتر مسموم او را فصد کرد. منتصر ۱۰ روز پس از خلافت از جعفری یا جعفریه به سامرا منتقل شد، و چون قاتلان متوکل بیم آن داشتند که در صورت رسیدن معتز به خلافت از ایشان انتقام بگیرد، منتصر را ناگزیر ساختند که معتز و مؤید را مجبور کند تا از حق جانشینی و خلافت صرف نظر کنند. منتصر برخلاف پدر با علویان نظر خوبی داشت و دستور داد که فدک را به اولاد امام حسن ع و امام حسین ع باز گردانند، و نیز اجازه داد که مردم دوباره قبر حضرت امیر ع و امام حسین ع را زیارت کنند.
منتصر بالله [المنتصر بالله]، یازدهمین خلیفه‌ی عباسی: ← منتصر.
منتصر سامانی (montaser)، شهرت **ابوابراهیم اسماعیل ابن نوح II**، ف ۳۹۵ هق، شاهزاده‌ی سامانی و آخرین مدعی سلطنت این خاندان. در ۳۸۹ هق با برادرش عبدالملک II، پادشاه مخلوع، و ابویعقوب برادر دیگر خویش، به وسیله‌ی ایلک خان در اوزکند به زندان افتاد. اما حیله‌ای کرد، و لباس زنی را که به نگهبانی او گماشته بودند بپوشید، و از زندان بگریخت. پس از آن به خوارزم رفت، و عده‌ای را به دور خویش جمع کرد، و به بخارا رفت، و خود را منتصر لقب نهاد. منتصر برای تجدید دولت و سلطنت سامانیان جنگهای بسیار با دشمنان کرد، و مخصوصاً با ایلک خان و با سلطان محمود غزنوی جنگید. عاقبت یارانش تحمل بیسامانیها و بیابانگردیها و آوارگیها را نیاوردند، و او را رها کردند، و او در بین قبیله‌ای از عربهای بیابان‌نشین نزدیک مرو افتاد و آنها شبانه وی را دستگیر کردند و کشتند، و با مرگ او دولت سامانیان بکلی منقرض شد. منتصر مردی گستاخ و دلاور و سخت‌کوش بود، و چنانکه عوفی در لباب‌الالباب گفته است، قریحه‌ی شاعری داشت و اشعاری چند از او باقی است.
منتفج (mantafaj)، از عشایر عرب خوزستان. محل سکونت این طایفه ضلع غربی کارون است، و به زراعت و گوسفندداری اشتغال دارند.
منتفق (montafeq)، شاخه‌ای از قبیله‌ی عربی بنو عقیل (oqayl) که خود شاخه‌ای از عامر ابن صعصعه بوده است. جایگاه این قبیله، مانند سایر شاخه‌های بنو عقیل، ج‌غ یمامه بوده است. در تاریخ صدر اسلام نام بعضی از افراد این قبیله به عنوان سفیران بنو عقیل در نزد پیغمبر اسلام ص آمده است. در فتوحات اسلامی، بنو منتفق در سرزمینهای مردابی میان بصره و کوفه مستقر شدند، که ایالت المنتفق کنونی، ج عراق، به نام ایشان نامیده شده است. در مراجع تاریخی

(۱)Mentana (۲)Menzel (۳)Kugler (۴)Menzel (۵)Boyce (۶)Salisbury

نام بعضی از افراد قبیله‌ی منتفق به عنوان حکام ایالات آمده است: عامر ابن معاویة ابن المنتفق، امیر ارمنیه و آذربایجان در زمان خلافت معاویه؛ عبدالله ابن معاویة ابن ربیعة ابن عامر ابن المنتفق، حاکم مرو در خلافت معاویه؛ و عبیدة ابن قیس ابن المنتفق، حاکم ارمنیه در خلافت یزید I. نیز ← سوق‌الشیوخ، عراق؛ ربیعه، شجره.

منتنون[1]، **مارکیز دو** (mārkiz dē mantnon)، لقب **فرانسواز د/اوبینیه**[2] (frānsuāz dobinye)، ۱۶۳۵–۱۷۱۹، زوجه‌ی دوم لوئی XIV فرانسه؛ نوه‌ی ت. آ. د/اوبینیه. دوران طفولیت را در مارتینیک گذراند و در آیین پروتستان بار آمد. پس از مرگ پدرش، با مادرش به فرانسه آمد (۱۶۴۵)، و با تنگدستی زندگی میکرد. فرانسواز به آیین کاتولیک بازگشت و بسیار دیندار شد. با پ. سکارون ازدواج کرد (۱۶۵۲)، و از این راه به اجتماع و سالونهای پاریس راه یافت، و خودش سالون معروفی داشت. پس از مرگ سکارون، به سرپرستی فرزندان شاه و مارکیز دو مونتسپان گماشته شد، و در این ضمن طرف توجه لوئی XIV قرار گرفت، که مارکیزنشین منتنون را به وی داد (۱۶۷۴)، و بدین ترتیب او مارکیز دو منتنون شد. پس از مرگ ملکه، شاه را وا داشت تا با او ازدواج کند (۱۶۸۴)، ولی ازدواج به صورتی بود که خودش، و فرزندان احتمالیش، از امتیازات عناوین سلطنتی محروم میماندند. مارکیز دو منتنون بر شاه نفوذ بسیار زیاد داشت، و همین موجب شده بود که دربار وضعی خشک و رسمی و ریاآمیز به خود گیرد. وی بیشتر در امور دینی دخالت میکرد، و مؤسسه‌ای برای تربیت دختران اعیان و اشراف تنگدست در سن‌سیر (← سن‌سیر-لکول) تأسیس کرد؛ و خودش، پس از مرگ (۱۷۱۵) شاه در آنجا انزوا گزید.

منتوحوتپ، نام چند شاه سلسله‌ی XI مصر؛ ← مصر، جدول.

منتور[3] (mentor)، در اساطیر یونان. رفیق او. دوستوس و سرپرست تلماخوس. نامش ضرب‌المثل رایزن خردمند و باوفا است.

منتهی الارب فی لغة العرب (montaha'l 'arab fi loqate 'l-'arab)، فرهنگ عربی به فارسی، اثر عبدالرحیم ابن عبدالکریم صفی پوری. اساس این فرهنگ بر ترجمه‌ی قاموس است، اما مؤلف واژه‌هائی را که در قاموس نبوده از دیگر کتابهای معتبر لغت استخراج کرده، و در جای خود گنجانیده است. منتهی الارب از فرهنگهای معتبر و مفید عربی به فارسی است. این فرهنگ بر ۲۸ کتاب (به ترتیب حروف الفباء)، و هر کتاب بر حسب حرف اول کلمه به باب، و بر حسب حرف دوم آن به فصل تقسیم شده است. مثلاً کلیه‌ی لغاتی که با حرف "با" آغاز می‌شود، در کتاب الباء (بخش دوم تألیف)، و واژه‌ی "برائت" در باب "باء" فصل "را" آمده ذکر شده است.

منجنیق[4] (manjaniq)، ماشین جنگی قدیم. کمان بزرگی بود که سنگ، تیر، یا اشیاء دیگر با آن پرتاب میکردند. از قرن ۵م ق.م تا قرن ۱۴م ب.م (زمان پیدایش باروت و توپ در اروپا) در محاصره‌ی قلاع به کار میرفت. نوعی ماشین جر اثقال برای بلند کردن بارهای سنگین را نیز منجنیق گویند.

منجو، درخت؛ ← انبه.

منجوان (menjovān)، دهستان (جه ۹'۸۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، لغ شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، کنار رود ارس؛ دارای ۵۵ آبادی. رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، برنج، پنبه، و تنباکو است. سابقاً جزء بخش سابق خداآفرین بود. مرکزش، وینق (vinaq؛ جه ۳۹۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۳کیلومتری جغ خداآفرین است.

منجوق و پولک‌دوزی: ← گلدوزی.

منجیک ترمذی (monjike termezi)، شهرت **ابوالحسن علی**، شاعر ایرانی نیمه‌ی دوم قرن ۴م هق، مداح چغانیان. دیوانش در قرن ۵م در ایران معروف بوده است. آنچه در کتابهای لغت و تذکره‌ها از شعرش به جای مانده نشان میدهد که وی شاعری توانا بوده است، و خاصه در طنز و هزل‌سرائی دستی داشته است. اشعارش روان و رسا و از حیث لفظ و معنی بلیغ و بکر است. ضبط دیگری هم از نام او به صورت منجیک (manjik) آمده است.

منجیل (manjil)، ده (جه ۳'۳۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش عمارلو، شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان) در بلوک فاراب، انتهای شرقی قسمت اول سلسله کوه البرز، بر ساحل راست قزل‌اوزن، ۶کیلومتری ج رودبار. در نزدیکی آن قزل‌اوزن و شاهرود بزرگ به هم می‌پیوندند؛ پل قدیم منجیل در نزدیکی همین محل التقای دو رود بود. ← سد سفیدرود، در آن قرار دارد. بادهای شدیدی به نام باد منجیل دارد که در تمام مدت سال از گلوگاه سفیدرود بر میخیزد. محصولاتش غلات، پنبه، و زیتون است. راه آسفالته‌ی تهران‌درشت از آن می‌گذرد. مرکز اصلی ناحیه‌ی عمارلو به شمار می‌رفت. مقبره‌ای به نام طاهر ابن موسی الکاظم دارد.

منجیل‌آباد (manjilābād)، ده (جه ۱'۲۴۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش شهریار، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۱۴کیلومتری ج علیشاه عوض. محصولاتش غلات، چغندر قند، و سیب زمینی است.

منچستر[5] (mancestər)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۸۷'۷۵۴)، ج ایالت نیو همپشر، کشمه، بر دو کنار رود مریمک؛ بزرگترین شهر ایالت. صنایع نساجی و ماشینسازی دارد.

منچستر[5] (mancestər)، شهر [کاونتی بارو] (در ۱۹۷۱ جه ۵۴۱'۴۶۸)، لنکشر، انگلستان، چهارمین شهر بزرگ انگلستان، و اولین شهر پنبه‌ی جهان. در قلب منطقه‌ی صنعتی وسیعی جا دارد. کانال کشتیرانی منچستر (به طول ۵۷ کم؛ افتتاح ۱۸۹۴)، که در بالای برکنهد به خلیج مصب رود مرزی متصل میشود، منچستر را دریابندر مهمی کرده است. آثار دوره‌ی رومیها در شهر به دست آمده. نامش در نامه‌ی روز داوری آمده است. سابقه‌ی طولانی در نهضتهای اصلاحی آزادیخواهانه دارد. کشتار پیترلو، در تظاهراتی که برای اصلاح پارلمنت و بر ضد قوانین غله صورت گرفت، در اینجا واقع شد (۱۶ اوت ۱۸۱۹). روزنامه‌ی معروف منچستر گاردین از ۱۸۲۱ در آنجا منتشر میشود. از مؤسسات آن دانشگاه ویکتوریا (۱۸۵۱) و دو گالری هنرهای زیبا است. در جه II سخت آسیب دید.

منچستر، کانال کشتیرانی: ← منچستر، انگلستان.

منچستر، مکتب[6]، نام گروهی از اقتصاددانهای انگلیسی قرن ۱۹م. از رهبران این مکتب باید ر. کابدن و ج. برایت را نام برد. مهمترین نظریه‌ی اقتصادی پیروان این مکتب یکی تجارت آزاد و دیگری آزادی عمل بوده است.

منچو، سلسله‌ی پادشاهان چین؛ ← چینگ.

منچوری[7] (mancuri) یا **منچوریه** (-yye)، چینی **مانجو** (mănjŏ)، ناحیه (ح ۱'۵۵۵'۰۰۰ کمم)، لش چین. از لغ و ل و ش به تجشه محدود است (رودهای آمور و آرگون و اوسوری[8] [usuri] آن را از تجشه جدا میکنند)، به وسیله‌ی رودهای یالو و تومن[9] (tumen) از کره جدا میشود. دشت مرکزی آن بین کوههائی محصور است، و رودهای لیائو و سونگاری آن را زهکشی میکنند. ناحیه‌ای است زراعتی (سویا، بنشن، و غیره)؛ محصول دیگرش الوار است. معادن عمده‌ی آن (خاصه آهن و زغال) در جغ قرار دارد.

منچوری در ادوار مختلف جزء امپراطوری چین بود. منچوها اصلاً از این ناحیه بودند، و در دوره‌ی نورهاچو (norhācu؛ فت ۱۶۲۷) مملکتی مقتدر تشکیل دادند؛ بعداً چین را تصرف، و سلسله‌ی منچو (← چینگ) از پادشاهان چین را تأسیس کردند. در قرن ۱۷م که روسیه پیشروی به جانب شرق را آغاز کرد، رود آمور مرز شمالی منچوری تعیین شد. به علت ضعف حکومت چین بر منچوری، روسها و ژاپنیها به این سرزمین چشم طمع دوخته بودند، و رقابت بر سر منچوری یکی از علل جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۱۹۰۵) بود. پس از جنگ، نفوذ ژاپن جای نفوذ روسیه را گرفت (← لیاونینگ). بعد از ۱۹۱۱، منچوری تحت حکومت سرکردگان جنگی (مخصوصاً چانگ تسولین) واقع شد. در ۱۹۳۱ ژاپن تمام ناحیه را تصرف، و دولت دست‌نشانده‌ی منچوکوئو را علم کرد، که در ۱۹۴۵ منقرض شد. بعد از جه II، منچوری به دست دولت کمونیست چین افتاد، که آن را به سه ایالت (هیلونگکیانگ، کیرین، و لیائونینگ) و ناحیه‌ی خودمختار مغولستان داخلی تقسیم کرد. منچوری از نواحی صنعتی عمده‌ی چین است، و در نقشه‌های اقتصادی چین کمونیست نقش عمده‌ای دارد.

منچوری جنوبی، راه آهن[10]، راه آهن اصلی

---

(۱) Maintenon (۲) Aubigné (۳) Mentor (۴) catapult (۵) Manchester (۶) Manchester school (۷) Manchuria (۸) Ussuri (۹) Tumen (۱۰) South Manchurian Railway

بین چانگچون و دایرن. اصلاً قسمتی از راه آهن شرقی چین بود که به توسط روسها ساخته شد و قسمت عمده‌ی آن در منچوری شمالی قرار داشت. پس از جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴—۵) به عنوان غرامت جنگ به ژاپن واگذار شد. بعد از جنگ II تمام شبکه‌ی راه آهن منچوری (که نامش به راه آهن چینی چانگچون تغییر یافت) تحت نظارت مشترک دولتین شوروی و چین قرار گرفت. در ۱۹۵۲ تجشب آن را به جمهوری خلق چین واگذاشت. **شرکت راه آهن منچوری جنوبی** عامل عمده‌ی نفوذ ژاپن در منچوری بود، و در آن سرزمین، بر فعالیتهای اقتصادی عمده (استخراج آهن و زغال، شهرسازی، اصلاح بندرگاهها، و غیره) نظارت داشت.

منچوریه: ← منچوری.

منچوکوئو[1] (mancukuo)، مملکت سابق، مشتمل بر منچوری و جهول، چین. در ۱۹۳۱ ژاپنیها منچوری را تصرف کرده و در ۱۹۳۲ منچوکوئو را تشکیل دادند. نام مرکز آن، چانگچون، به شینکینگ (← چانگچون) تغییر یافت. حکومت منچوکوئو دست‌نشانده‌ی ژاپن بود، و اسماً به وسیله‌ی پویی[2] (puyi؛ ۱۹۰۵—۶۷)، ملقب به شوان تونگ[3] (šuān tung)، آخرین امپراطور (۱۹۰۸—۱۲) چین، اداره میشد. پس از جنگ II به چین باز گشت.

منچوها[4] (mancu)، نام مردمی وابسته به توتکوزها، که اصلاً از منچوری بودند. این قوم در ۱۶۴۴ بر چین استیلا یافت، و سلسله‌ی چینگ (یا منچو) را تأسیس کرد که تا ۱۹۱۲ در آن کشور سلطنت کرد.

منحل[5] (monhall)، ماده‌ای که به طور یکنواخت در ماده‌ای (معمولاً مایع) دیگر چنان حل شده باشد که یک مخلوط متجانس به دست آید. نیز ← محلول.

منحنی[6] (monhani)، در هندسه‌ی مقدماتی، خطی که هیچ جزئش مستقیم نباشد؛ در هندسه‌ی تحلیلی مسطحه، مجموعه‌ی نقاطی که مختصاتشان در معادله‌ی مفروضی صدق کنند. این تعریف خط مستقیم را (به عنوان منحنی خاصی) شامل می‌شود. منحنیات برای نمایش تغییرات توابع به کار میرود. منحنیات مستوی شامل دایره، بیضی، هذلولی، و سهمی است. منحنی موج (mo'vaj) آن است که تماماً در یک صفحه نیست. قانونی که طبق آن نقطه بر روی منحنی تغییر مکان می‌دهد معادله‌ی منحنی است. اگر معادله جبری باشد، منحنی را جبری خوانند، و اگر متعالی باشد، منحنی را متعالی گویند. در بعضی منحنیها نقاط خاصی وجود دارد، مثل نقاط پیچینه و کمینه.

منحنیات تراز: ← خطوط تراز.

منحنی فرازنما: ← فرازنما، منحنی.

منحنی متعالی: ← منحنی.

منحنی معوج: ← منحنی

منحیم[7] (menahim)، [عبری، ← تسلی‌دهنده]، فد ح ۷۳۷ ق‌م، شاه (ح ۷۴۹— ح ۷۳۷ ق‌م) اسرائیل. حاکم ترصه (tersa؛ شهر قدیم، فلسطین مرکزی) بود و، برای رسیدن به تاج و تخت سامره، شلوم را کشت. به خاطر کومکی که تیگلت پیلسر III پادشاه آشور برای رسیدن به سلطنت به وی کرده بود، خراجگزار او شد. در کتاب دوم پادشاهان (۱۵:۱۴—۲۲) از او به بدی یاد شده است. پسرش فقحیا جانشین او شد.

منخر[8] (menxar) [عربی، = بینی]، در نجوم، ستاره‌ی آلفا در صورت فلکی انجوبه‌ی قیطس با قدر ظاهری ۲٫۸۲. نیز ← صورت فلکی، جدول II.

منخرین[9] (menxareyn)، دو سوراخ بینی که هنگام تنفس از آنها هوا وارد شش میشود.

مند یا موند (هر دو mond) یا **ماند** (mānd)، رودی در ج ایران، از ریزابه‌های خلیج فارس، قسمت سفلای قره‌آقاج. بنا بر کتاب سرزمینهای خلافت شرقی قره‌آقاج قسمت علیا و مند قسمت سفلای رودی به نام سکان (sakkān) را تشکیل میدهند که طویلترین رود ناحیه‌ی فارس شمرده میشود. این رود در مسیر طولانی و پرپیچ و خم خود نامهای مختلفی به خود میگیرد. قسمت علیای سکان (قره‌آقاج)، پس از گذشتن از بند بهمن، در دهستانهای خفر و سیمکان جریان یافته سپس قسمتی از بخش قیر و کارزین را مشروب ساخته از مکویه (makuye، ج ۴۵۴ سث ۱۳۴۵ هش، ۱۳۲ کیلومتری لغ لار) به جانب غ منحرف و وارد خاک دشتی میشود، و در اینجا نام مند به خود میگیرد و به خلیج فارس میریزد— قبل از رسیدن به دریا نیز ریزابه‌هائی از جانب راست و چپ دریافت میکند.

مند، کوه (mond)، رشته کوهی ساحلی، ج ایران، که به طول ۸۰ کم از لغ به جش در ناحیه‌ی تنگستان فارس ممتد است. ارتفاع بلندترین نقطه‌اش به ۷۱۷ متر میرسد. بین این رشته و کوه‌های درونبومی، که در فاصله‌ی بیش از ۳۲ کم از رشته‌ی مند واقعند، دشت مزروع خورموج ممتد است که رود مند آن را زهکشی میکند.

منداب (mandāb)، (*Brassica colza*)، گیاه یکساله از تیره‌ی چلیپائیان که از دانه‌های آن روغن میگیرند. گیاه دیگری از نوع اروکاستروم (*Erucastrum*) نیز منداب نامیده میشود.

مندارچه: ← برگ نو.

مندرس[10] (menderes) یا **مئاندر**[11] (meāndr؛ فنس)، یه **مایاندروس**[12] (māyāndros)، نام دو رود در ترکیه‌ی آسیائی، که به دریای مدیترانه میریزند. **مندرس بزرگ** یا **بیوک مندرس** (bëyük)، به طول ح ۴۰۰ کم، در غ شهر افیون قره‌حصار (afyun qara.hesār) سرچشمه میگیرد، و عموماً به طرف غرب جاری است، و به دریای اژه میریزد. دره‌ی آن بسیار حاصلخیز است. مندرس بزرگ از قسمت شمالی کاریا می‌گذشت، و شهرهای لاذقیه، ماگنسیا، و میلتوس کنار یا نزدیک آن بود. این رود، به سبب پیچ و خمهای فراوان مسیرش، در افسانه‌های باستانی شهرت داشت، و اصطلاح اروپائی برای رود پیچ از نام آن مأخوذ است. **مندرس کوچک** یا **کوچک مندرس** (kücëk)، به طول ح ۱۵۰ کم، در جبال قازطاغی یا ایدا سرچشمه میگیرد، و به طرف غ و لغ جاری شده از دشت تروای باستانی میگذرد، و به داردانل میریزد. نام باستانی آن سکاماندروس بود.

مندرس[13]، **عدنان** (adnān menderes)، ۱۸۹۹—۱۹۶۱، رجل سیاسی ترکیه. در ۱۹۴۵ حزب خلق را تأسیس کرد، و چون این حزب قدرت را در دست گرفت (۱۹۵۰)، مندرس به نخست‌وزیری رسید، و در ۱۹۵۵ وزارت خارجه را نیز بر عهده گرفت. در ۱۹۶۰، با کودتای نظامیان، به رهبری ژنرال جمال گورسل، حکومت مندرس ساقط شد، و خود وی را زندانی و سپس اعدام کردند.

مندرس بزرگ، رود ترکیه، ← مندرس.

مندرس کوچک، رود ترکیه، ← مندرس.

مندس[14]، **کاتول** (kātūl mandes)، ۱۸۴۱—۱۹۰۹، شاعر، نقدنویس و داستانویس فرانسوی؛ مت بوردو؛ پایه‌گذار مکتب پارناسیان. از اشعارش فیلویلا (۱۸۶۳) و داستانهای حماسی (۱۸۷۰) را میتوان ذکر کرد. نمایشنامه‌هائی هم نوشته است، از جمله زوجه‌ی تابارن (۱۸۸۷) و سکارون (۱۹۰۵).

مندس‌فرانس[15]، **پیر** (pier mandes frans)، ۱۹۰۷—۱۹۸۲، اقتصاددان و سیاستمدار فرانسوی؛ مت پاریس. دکتر در حقوق شد، و در ۲۱ سالگی اجازه‌ی وکالت یافت (جوانترین وکیل دعاوی فرانسوی که اجازه‌ی وکالت مییافت). چند اثر تحقیقی در اقتصاد نوشت که موجب شهرتش شد، از جمله جمهوری مدرن (۱۹۶۲). در ۱۹۳۲ به مجلس نمایندگان راه یافت. در جنگ II به عنوان خلبان در نیروهای فرانسه‌ی آزاد، و در کمیته‌ی نجات ملی خدمت کرد. پس از آزادی پاریس، در حکومت موقت دوگل وزیر اقتصاد ملی شد (۴ سپتامبر ۱۹۴۴)، ولی سال بعد به علت رد پیشنهاداتش در باره‌ی اقدامات اقتصادی ضد تورمی، استعفا داد. در ۱۹۴۷—۵۰ عضو نمایندگی فرانسه در شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد بود. در ژوئن ۱۹۵۴، به دعوت رنه کوتی[16] (rëne koti؛ ۱۸۸۲— ۱۹۶۲)، رئیس جمهور، به نخست وزیری منصوب شد. با نخست وزیر چین برای متارکه‌ی جنگ در ویتنام وارد مذاکره شد، و در ۲۲ ژوئیه‌ی ۱۹۵۴ متارکه‌ی جنگ اعلام شد. طرح ← جامعه‌ی دفاعی اروپا را به تصویب مجمع ملی رسانید. با همه‌ی اینها و نیز اقدامات اساسی دیگر، سیاست وی در افریقای شمالی موجب سقوط وی شد (۵ فوریه‌ی ۱۹۵۵). به عنوان رهبر حزب رادیکال سوسیالیست، از ژانویه تا مه‌ی ۱۹۵۶ در دولت گی موله وزیر مشاور بود. در ۱۹۵۷ از رهبری حزب استعفا داد؛ در ۱۹۵۹ از حزب اخراج شد. مندس‌فرانس با بازگشت (۱۹۵۸) دوگل به قدرت مخالفت کرد، و رهبر اتحادیه‌ی نیروهای دموکرات، که یک گروه ضد گلیستها بود، شد.

مندل، قوانین: ← مندلیسم.

---

(۱)Manchukuo (۲) Pu yi (۳)Hsüan T'ung (۴)Manchus (۵)solute (۶)curve (۷)Menahem (۸)Menkar (۹)nostrils (۱۰)Menderes (۱۱)Méandre (فنس) (۱۲)Maeander (۱۳)Menderes (۱۴)Mendès (۱۵)Mendès-France (۱۶)Coty

مندل[1]، **گرگور یوهان** (gregor yohān mendel)، ۱۸۲۲–۸۴، کشیش اتریشی که با کارهای تجربی خود در باره‌ی وراثت (← توارث) شهرت و اعتبار پیدا کرده است. پس از پایان تحصیلات متوسطه، تا زمان انتخابش به نخستکشیشی در ۱۸۶۸، به تحقیقات مستقل علمی در خصوص نخود فرنگی و گیاهان دیگر اشتغال داشت. ضعف بینائی و وظایف کشیشی تا حدی از ادامه‌ی تحقیقات وی جلوگیری کرد. با آنکه وی پیش از ا. هرتویگ این مطلب را کشف کرده بود که برای باروری یک تخم تنها یک پاخته‌ی نر ضرورت دارد، اکتشافات وی انتشارنیافته باقی ماند. مندل که در زمانی میزیست که مردم به داروینیسم و نظریه‌های دیگر در باره‌ی پیدا شدن انواع (نوع، در رده‌بندی) توجه فراوان داشتند، نخستین کسی بود که از طریق گرده‌افشانی کنترول‌شده و مطالعه‌ی آماری در نتایجی که به دست میآورد، توانست توضیحی علمی و دقیق برای پیدا شدن نسلهای دورگه پیدا کند. گزارشهای علمی نتایجی که به دست آورده بود، و در ۱۸۶۶ انتشار یافت، در سراسر زندگی او ناشناخته ماند، و پس از مرگ وی بار دیگر در 1900 توسط سه پژوهنده‌ی مختلف (از جمله چرماک-سایزنک) از نو اکتشاف شد. استنتاجات مندل پایه‌ی علم توارث شده، و تأثیر فراوانی در پرورش گیاهان و جانوران داشته است، نیز ← مندلیسم.

مندلسزون: ← مندلسون، موزس، مندلسون، یاکوب لودویگ فلیکس.

مندلسون[2]، **اریش** (eriš mendelson)، آلمانی **مندلسزون** (zon-)، ۱۸۸۷–۱۹۵۳، معمار آلمانی-امریکائی که سبک اکسپرسیونیسم را ارائه کرد. طرحهای او شامل طرح بنای کارخانه‌ی کلاهسازی شتاینبرگ (۱۹۱۹–۲۰)، نزدیک برلین، و چندین فروشگاه در آلمان (۱۹۲۶–۲۹) است. رصدخانه‌ی پوتسدام (معروف به برج اینشتین) او دارای طرحی بسیار بدیع و نو با سنگتراشیهای زیبا است (۱۹۱۹–۲۱). مندلسون در کارهای بعدی به ترکیبات ساده گرایش یافت. در ۱۹۳۳ به انگلستان مهاجرت کرد، و بعد از ۱۹۳۴ مراکز پزشکی و ساختمانهای متعدد در حیفا و بیت المقدس طراحی کرد. در ۱۹۴۱ به کشمکش رفت و چند بنای معتبر در سان فرانسیسکو ساخت.

مندلسون[3]، **موزس** (mozes mendelson) آلمانی **مندلسزون** (szon-)، ۱۷۲۹–۸۶، فیلسوف یهودی آلمانی عصر روشنفکری، پیرو ← مذهب اصالت تعقل. پسر کاتبی یهودی بود. تورات و تلمود و فلسفه‌ی میمونیها (← موسی ابن میمون) را نزد ربی داوید فرنکل[4] (dāvid frenkel؛ ۱۷۰۷–۶۲) یاد گرفت. استاد او فرنکل در ۱۷۴۳ به برلین رفت و مندلسون نیز با او به آن شهر رفت و در آنجا زبانهای آلمانی رایج و انگلیسی و فرانسوی و لاتینی را یاد گرفت. آثار لایبنیتز و شافتسبری و لاک او را تحت تأثیر قرارداد. در ۱۷۵۰ در یک کارخانه‌ی حریربافی مشغول کار شد و تا آخر عمر از عایداتی که از این کارخانه به دست میآورد زندگی میکرد. مندلسون در ۱۷۵۴ با لسینگ ملاقات کرد و این ملاقات به دوستی میان آن دو منجر شد، و لسینگ کتاب فلسفی مندلسون را، به نام گفتگوهای فلسفی، منتشر کرد (۱۷۵۵). مندلسون در همان سال کتابی به نام نامه‌هائی در باره‌ی عواطف منتشر ساخت و در آن اهمیت عواطف و احساسات را در نفس انسانی بیان داشت. در انتشار مجله‌های کتابخانه‌ی علوم زیبا و نامه‌هائی درباره‌ی تازه‌ترین آثار ادبی همکاری کرد. در ۱۷۶۳ جایزه‌ی آکادمی سلطنتی پروس را با نوشتن کتابی به نام رساله‌ای در قابلیت اثبات قضایای مابعد طبیعی برد و پادشاه او را جزو "یهودیان حمایت‌شده" قرار داد و او را از محرومیتهائی که یهودیان دوچار آن بودند معاف داشت. این کتاب و کتاب دیگر او، فیدون، وی را مشهور ساخت. مندلسون در کتاب فیدون از تجرد و جاودانی بودن نفس دفاع کرد. یوهان کاسپار لاواتر قسمتی از کتاب شارل بونه[5] (šarl bone؛ ۱۷۲۰–۹۳)، استاد فلسفه و روانشناسی در ژنو، را به آلمانی ترجمه و منتشر کرد. عنوان کتاب سیر ادواری فلسفی بود و در دفاع از مسیحیت بر پایه‌ی اصول اصالت تعقل نوشته شده بود. لاواتر این ترجمه را به مندلسون اهدا کرد و در آن از مندلسون خواست که یا ادله‌ی شارل بونه را رد کند یا از یهودیت دست بر دارد و به مسیحیت بگراید. مندلسون در عین آنکه از مشاجره‌ی قلمی پرهیز میکرد در یهودیت استوار ماند و دعوت لاواتر را رد کرد. این درگیری موجب ناراحتی عصبی برای مندلسون شد. مندلسون در یک مشاجره‌ی دینی دیگری درگیر شد و در آن حق تکفیر را که یهودیان در کنیسه‌ها معمول داشتند انکار کرد و تکفیر را سختگیری و تعصب بیجا خواند. وی معتقد بود که حق اعمال زور برای نظارت بر اعمال است نه برای نظارت بر عقاید و افکار، و حق تکفیر فقط متعلق به زمانی است که دولتی یهودی وجود داشت. به عقیده‌ی مندلسون در دین یهود اصول مسلمه‌ی اعتقادی وجود ندارد، بلکه آنچه هست اصول عقلانی و اخلاقی و تشریفاتی است. این افکار در کتاب اورشلیم یا قدرت دینی و یهودیت او بیان شده است. آزادیخواهان این کتاب را تحسین کردند و متعصبان آن را محکوم ساختند. مندلسون پیوسته عقیده‌ی وحدت وجود اسپینوزا را مورد حمله قرار میداد، ولی وقتی که ف. ه. یاکوبی مدعی شد که لسینگ نزدیکترین دوست مندلسون پیش از مرگ خودش به فلسفه‌ی اسپینوزا گرویده بود مندلسون سخت ناراحت و غمگین شد.

مندلسون[6]، **(یاکوب لودویگ) فلیکس** (yākob ludvig feliks mendelson)، آلمانی **مندلسزون** (szon-)، ۱۸۰۹–۴۷، آهنگساز آلمانی، نوه‌ی موزس مندلسون، مت هامبورگ. پدرش، آبراهام، که یهودی بود به مسیحیت در آمد و نام خانوادگی را به مندلسون بارتولدی (bārtoldi-) تغییر داد. اولین اثر مندلسون که در سطح هنری بالائی قرار دارد اوورتوری است برای نمایشنامه‌ی رؤیای نیمشب تابستانی شکسپیر. در آن هنگام فقط ۱۷ سال داشت و در نوازندگی پیانو هم مهارت بسیار یافته بود. در ۱۸۲۹ پاسیون قدیس متّی اثر باخ را به اجرا در آورد، و همین موجب شد که موسیقی باخ مجدداً مورد توجه علاقه‌مندان قرار گیرد. بین سالهای ۱۸۳۳–۳۵ مدیر موسیقی درشهر دوسلدورف بود، و از ۱۸۳۵ به رهبری ارکستر گواندهاوس در لایپزیک مشغول شد. در این شهر مندلسون از بنیانگذاران کنسرواتوار لایپزیک گردید (۱۸۴۲–۴۳). در ۱۸۴۱ رئیس بخش موسیقی در آکادمی هنر در برلین بود. در موقعیتهای متعدد رهبری ارکستر فیلارمونیک لندن را نیز به عهده میگرفت. موسیقی مندلسون شاخص توازن و تعادل، ظرافت و حساسیت است. از ۵ سمفونی که ساخته است شماره‌ی ۳ (اسکاتلندی)، شماره‌ی ۴ (ایتالیائی)، و شماره‌ی ۵ (به نام رفرماسیون) شهرت بسیار دارند، از جمله‌ی آثار دیگرش ویولن کنسرتو در می مینور، اوورتور غار فینگال و اوراتوریوهای ایلایجا و سن پول هنوز زیاد اجرا میشوند. موسیقی پیانوئی او معروف است، و علاوه‌بر این، آثار فراوان برای گروههای مجلسی (تریو، کوارتت، و غیره) نوشته است. همچنین قطعات زیادی برای آواز با همراهی پیانو و موسیقی همسرائی تصنیف کرده است.

مندلویوم[7] mendeleviom؛ ار فنس)، عنصر شیمیائی (علامت شیمیائی Md؛ نیز ← عنصر، جدول)، از گروه آکتینیدها. این عنصر اول بار در ۱۹۵۵ توسط گروهی از دانشمندان دانشگاه کالیفرنیا، به وسیله‌ی بمباران اینشتینیوم ۲۳۵ با یونهای هلیوم مصنوعاً تولید شد (← تبدل عناصر). نیم عمر آن بسیار کوتاه (۱,۵ ساعت) است. از نام د.ا. مندلیف نام گرفته است.

مندله[8] (mandale)، شهر (در ۱۹۷۰ حد تخمیناً ۳۰۰'۰۰۰)، برمه‌ی علیا، بر رود ایراوادی در ۱۸۶۰–۸۵ پایتخت مملکت برمه بود. کاخ سلطنتی و پاگوداهای مشهور آن در حج II به وسیله‌ی ژاپنیها اشغال شد، و آسیب فراوان دید. پایانه‌ی خط آهن رانگون-مندله است. اکنون دومین شهر بزرگ برمه است.

مندله موخرسفوریم[9] (mendele moxer sforim)، نام مستعار **سلیمان یعقوب آبراموویچ** (ābrāmovic)، ۱۸۳۶–۱۹۱۷، نویسنده‌ی یدیش، مت روسیه. نخستین نوشته‌هایش به زبان عبری بود، ولی سپس داستانها و داستانهای کوتاه خود را به زبان یدیش مینوشت. سبک منثور وی در یدیش نویسندگان بعد از او را متأثر ساخت. وی بسیاری از آثار یدیش خود را به زبان عبری بر گرداند، و پدر نثر نو در ادبیات عبری به شمار میرود. از معروفترین آثارش سفرهای بنیامین III است.

مندلیسم[10] (mendelism) یا **قوانین مندل**، نظام وراثتی (← توارث) که بنا بر استنتاجات مندل ساخته شده است. اصول آن، به اختصار، عبارت از این است که اختصاصات وراثتی از ترکیب دو

---

(۱) Mendel (۲) Mendelsohn (۳) Mendelssohn (۴) Fränkel (۵) Bonnet (۶) Mendelssohn (۷) mendelevium (۸) Mandalay (۹) Mendele mocher sforim (۱۰) Mendelism

واحد یا عامل وراثتی (اکنون موسوم به ژن) حامل میشود که هر یک ازآنها از یکی از یاخته‌های مولد یا گامتهای (← گامت) پدر و مادر فراهم میآید. در یاخته‌های بدنیِ ژنها به صورت جفت وجود دارد که هر جفت نماینده‌ی دو عامل یکسان یا مخالف یکدیگر است (مثلاً در نخود فرنگی، ممکن است جفت ژنها نماینده‌ی بلندی یا کوتاهی گیاه باشد، یا آنکه یکی نماینده‌ی بلندی و دیگری نماینده‌ی کوتاهی باشد). بنابر قانون تفکیک (نخستین قانون مندل) در فرایند تشکیل گامتها، جفتها از یکدیگر جدا میشوند و هر یک به یک گامت میرود، و هر ژن کاملاً از تأثیر ژن دیگر برکنار میماند. مندل به این نتیجه رسید که هر وقت نژاد خالصی (دارای دو عامل یکسان) با نژاد خالصی از مخالف آن تزویج کند، یکی از عوامل به صورت ثابت بر عامل دیگر غالب میشود؛ به همین جهت وی این دو عامل را به نامهای قویِ حکمران (غالب) و ضعیفِ (مغلوب) رسسیو (← توارث) و خود این پدیده را قانون غلبه نامید. اگر A عامل قوی و a عامل ضعیف باشد، نژادهای خالص AA و aa نسل حاصل‌شده از آنها افراد دو رگه‌ای هستند که هر کدام یک عامل A و یک عامل a دارد (Aa). چون این دو رگه‌ها با یکدیگر تزویج کنند، خصوصیت مورد نظر در نسل مستقیم حاصل از آنها بر نسبت سه "قوی" به یک "ضعیف" است، بدین معنی که چهار ترکیب ممکن Aa با Aa چنین خواهد بود: AA، aA، Aa وaa. بنابر همین قاعده، هنگامی که یک دورگه (Aa) با یک نژاد خالص رسسیو (مغلوب) (aa) تزویج کند، نسبت یک به یک خواهد بود. پرورش‌دهندگان گل غالباً از روی همین نسبت معلوم میکنند که نر و ماده‌ی اصلی نژاد خالص بوده است یا دورگه. بنابر قانون ترکیب آزاد (قانون دوم مندل)، خصوصیات مستقل از یکدیگر به ارث انتقال پیدا میکنند، مثلاً ممکن است خصوصیت زردی رنگ دانه‌ی نخود فرنگی با خصوصیت غالب بلندی یا خصوصیت رسسیو (مغلوب) کوتاهی قد گیاه همراه باشد.

مندلیف[1]**، دمیتری ایوانوویچ** (dmitri ivanovic mendeleyef)، روسی **مندیلیف** (mendyilyef)، ۱۸۳۴–۱۹۰۷، شیمیدان روسی؛ متولد توبولسک. در سن پطرزبورگ تحصیل کرد، و در همان شهر استاد مؤسسه‌ی تکنولوژی شد، و سپس، در ۱۸۶۶، کرسی استادی دانشگاه را به دست آورد. گرچه تحقیقات ارزنده‌ای در باره‌ی گازها و محلولها انجام داد، بیشتر شهرتش به جهت بیان قانون تناوب است که آن را در ۱۸۶۹ ارائه کرد. بیان این قانون از آن جهت حائز اهمیت بود که مندلیف فقط با ۶۳ عنصر شناخته‌شده‌ی در آن زمان، تحقیقات خود را انجام داد، و برای خواص بقیه‌ی عناصری که جای آنها در جدول خالی میماند، بنابر محل آن عنصر در جدول، پیشگوئیهائی کرد (← قانون تناوب، جدول).

مندلیف از ۱۸۹۳ مدیر اداره‌ی ملی اوزان و مقیاسها شد؛ نیز از مشاورین دولت در توسعه‌ی صنعت جدیدالتأسیس نفت بود. از آثارش اصول شیمی (۲ جلد، ۱۸۶۸–۷۱)، مدتها از کتابهای رسمی درسی بوده است.

من دو بیران[2] (men dë birān)، ۱۷۶۶–۱۸۲۴، فیلسوف فرانسوی، نام اصلیش **ماری فرانسوا پیر گونتیه دو بیران**[3] (mări frān-suā pier gontie dë). با آنکه به نظریه‌های ا.ب. دو کوندیاک علاقمند بود، نمیتوانست نظر کوندیاک را در باره‌ی معرفت، به عنوان تنها نتیجه‌ی حاصل از ادراک، بپذیرد. وی بر خودآگاهی درونیِ "من" تأکید داشت، و پایه و اساس اخلاق را در خودآگاهی فعالیت ارادی میبافت. من دو بیران در اواخر به رازوری تمایل پیدا کرد. تأثیر عادت بر استعداد اندیشیدن (۱۸۰۲) و تجزیه‌ی اندیشه (۱۸۰۵) از آثار فلسفی اوست. بیشتر نوشته‌هایش، پس از مرگ، به وسیله‌ی و. کوزن، انتشار یافت (۱۸۴۰).

مندوثا، آنتونیو د (āntonio de mendotā)، ۱۴۹۰؟–۱۵۵۲، کشورگشای اسپانیائی، اولین نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۳۵–۵۰) اسپانیای جدید و اولین نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۵۱–۵۲) پرو. در تخفیف مشقات بومیان کوشید، تعلیم و تربیت را تشویق کرد، و اولین ماشین چاپ را به دنیای جدید برد (۱۵۳۵). در دوره‌ی حکومتش در اسپانیای جدید مسافرت پویشی ف. و. د کورونادو صورت گرفت، و ماندگاهها در سرزمینهای حالیه‌ی کولورادو و نیو مکسیکو تأسیس و معادن گرانبهائی کشف شد.

مندوثا[4]**، پدرو د** (pedro de mendotā)، ۱۴۸۷؟–۱۵۳۷، کشورگشای اسپانیائی. در زمان شارل V در ایتالیا جنگید، و در ۱۵۳۵ رهبری ۱۲ کشتی و ۸۰۰ ملوان را از اسپانیا به سوی امریکا به عهده گرفت. بوئنوس آیرس را بنا نهاد (۱۵۳۶).

مندوثا، دیگو اورتادو د: ← اورتادو د مندوثا.

مندوسا[4] (mendosā)، شهر (در ۱۹۷۰ حدود ۱۱۸٬۵۶۸)، کرسی ایالت مندوسا، غ آرژانتین، بر رود مندوسا، بنای ۱۵۶۱. عمده‌ترین شهر غ آرژانتین، و استخراج منابع نفت آن رو به فزونی است. در ۱۸۶۱ از زلزله سخت آسیب دید و اغلب بناهای آن ویران شد، ولی بناها و خانه‌های جدیدی ضد زلزله به جای آنها ساخته شد.

مندویل[5]**، برنارد** (bërnārd mandəvil)، ۱۶۷۰–۱۷۳۳، پزشک و نویسنده‌ی هزلگوی انگلیسی؛ متولد دوردرشت، هلند. پس از اتمام تحصیلات پزشکی در لیدن، به انگلستان رفت (۱۶۹۲)، و در آنجا ماندگار شد. بیشتر مطالب اخلاقی را موضوع نوشته‌های خود قرار میداد. شهرتش به خاطر قابل زنبورها (۱۷۱۴) است، که در آن قیود و محدودیتهای اجتماعی افراد را مورد انتقاد واعتراض قرار داده است، و فلسفه‌ی اقتصادی او راه را برای ج. بنتم و مذهب سودخواهیش هموار ساخته است.

مندویل[5] **سر جان** (sər jān mandəvil*)، نویسنده‌ی انگلیسی قرن ۱۴م، مؤلف کتاب سفرهای سر جان مندویل. این کتاب در اصل به زبان فرانسوی نورمان تألیف شده بود و رواج فراوان یافت، و توسط دیگران به انگلیسی و لاتینی و اغلب زبانهای اروپائی ترجمه شد. از سفرهای مؤلف در بیت المقدس و مصر و ترکستان و چین و هند و جاهای دیگر در این کتاب سخن رفته است. این کتاب در حقیقت اقتباسی ماهرانه از سفرنامه‌های جهانگردانی همچون مارکو پولو و دیگران است که در خلال آن مندویل تفاصیل شگفت‌انگیزی از دانشهای توده‌ای قرون وسطی افزوده است. دانشمندان مدتها چنان تصور میکردند که مندویل نامی مستعار است و نویسنده‌ی حقیقی کتاب شخصی به نام ژان دو بورگونی[6] (jān dë burgony)، پزشکی از مردم لیژ، یا ژان د/اوترموز[7] (dutr-mëz؛ ۱۳۳۸–۱۴۰۰) از شارمندان لیژ و مؤلف تاریخی افسانه‌ای بوده است، ولی تحقیقات اخیر ثابت کرده است که مؤلف همان مندویل است که در اواخر قرن ۱۳م در سنت آلبنز به دنیا آمده و بیشتر عمر خود را در قاره‌ی اروپا گذرانده و در ۱۳۵۶ این کتاب را به عنوان داستان ساختگی از یک سفر و نه یک سفرنامه تألیف کرده بوده است.

منذر (monzer) [المنذر]، نه قرن ۶م، پادشاه غسانیان، پسر حارث ابن جبله. بلا فاصله پس از جلوس (ح ۵۷۰) با عربهای تابع ایران جنگید، و در مملکت حیره پیش رفت (جنگ عین اباغ روایات عرب). تیبریوس امپراطور روم شرقی (← بیزانس، امپراطوری) او را، که مسئول عدم موفقیت خود در حمله‌ی به ایران (۵۸۰) میشمرد، نخست در قسطنطنیه حبس نظر و سپس به جزیره‌ی سیسیل تبعید کرد. پسرش نعمان ابن منذر برای گرفتن انتقام پدر قیام کرد، ولی به همان سرنوشت دوچار شد (ح ۵۸۴).

منذر I (اعور): ← لخمی، ملوک.

منذر III، ملقب به ابن ماءالسماء: ← لخمی، ملوک.

منذر ابن امرؤالقیس: ← لخمی، ملوک.

منذر ابن حارث غسانی: ← لخمی، ملوک.

منذر ابن ماءالسماء: ← لخمی، ملوک.

من ری یا ری: ← متقال.

منزل، واحد مسافت: ← مرحله.

منزله[8] (manzala)، دریاچه‌ای (۱٬۷۱۰ کمم) در مصر سفلی (ل‌ش مصر)، نزدیک پورت سعید، که قسمت شمالی کانال سوئز از کناره‌ی شرقی آن میگذرد؛ و نیز شهری در کناره‌ی ج‌غ آن.

منزلة بین المنزلتین: ← معتزله، قسمت III.

منزی: ← قوبلای قاآن.

منزیز[9]**، سر رابرت گوردن** (sər rābərt gor-dən menziz)*، ۱۸۹۴–۱۹۷۸، سیاستمدار استرالیائی؛ نخست‌وزیر (۱۹۳۹–۴۱، ۱۹۴۹–۶۶) استرالیا. منزیز در دوران نخست‌وزیری خود از یک سیاست محافظه‌کارانه و ضد کمونیست پیروی میکرده است.

منس (menes)، به عربی **مینا**، نه ح 3100 ق م،

(۱) Mendeleev (۲) Maine de Biran (۳) Gonthier de B. (۴) Mendoza (۵) Mandeville (۶) Bourgogne (۷) d'Outremeuse (۸) Manzala; Menzala (۹) Menzies (۱۰) Menes

نخستین فرمانروای تاریخی اولین سلسله‌ی سلاطین مصر قدیم. بنا بر روایت، وی دو مملکت جنوبی و شمالی مصر را با هم متحد کرد و پایتخت جدیدی بنیان نهاد که بعدها ممفیس (منف) نام گرفت. بنا بر یک نظریه‌ی جدید، این شخص همان شاه نارمر (närmer) است که لوحه‌های سنگی معروف او در موزه‌ی قاهره نگاهداری میشود.

منس، لیوپولد، ← عکاسی رنگی، قسمت ۷.

منسارخوس: ← فیثاغورس.

منسرح، بحر (monsareb، عربی، ← آسان، روان، جامه از تن برداشته و برهنه‌شده)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار چهار بار مفتعلن فاعلات (از اصل مستفعلن مفعولات به زحاف طی و وقف) پدید آید (← پایه، دایره)، مانند این بیت،

آن که دلم صید اوست میر شکار من است
دست بخونم نگار کرده نگار من است
(ـUUـ/ـU.ـ/ـUUـ/ـU.ـ).

گاه ممکن است به جای مفتعلن (ـUUـ) مفاعلن (ـU.U) بیاید، بی‌آنکه در کمیت وزن تغییری حاصل شود، مانند (جمال‌الدین عبدالرزاق)،

کیست که پیغام من به شهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد
ـUUـ/ـU.ـ/ـU.U/ـU.ـ/ـU.ـ
ـUUـ/ـU.ـ/ـUU.ـ/ـU.ـ

منسفیلد[1]، کترین (katərin mansfild)، ۱۸۸۸–۱۹۲۳، بانوی نویسنده‌ی بریتانیائی؛ متولد زلند جدید، نام اصلیش **کتلین بیچم مری[2]** (katlin bicəm mëri). گرچه در جوانی به بیماری سل درگذشت، توانست داستانهای متعدد کوتاهی، که از لحاظ فرم ساده و از لحاظ موضوع مهیج بود، بنویسد. اولین اثرش، در یک پانسیون آلمانی، چندان جلب توجه نکرد، ولی داستانهای بعدی وی در پاریس (۱۹۲۰) و گاردن پارتی (۱۹۲۲) او را به عنوان نویسنده‌ای عالیقدر شناساند. مجموعه‌ی آثارش در ۱۹۳۷ منتشر شد. همسر ج. م. ماری بود.

منسوجات[3] (mansujāt)، نام کلی همه‌ی قماشهائی که از طریق بافتن و مالیدن و کشبافت و توربافت از انواع الیاف بافتنی فراهم میآید. در میان قدیمترین آثار بازمانده از انسانهای نخستین، نخ و پارچه و افزارهای ریسندگی و بافندگی به دست آمده است. ح ۳۰ قرن پیش الیاف پنبه را در هندوستان میرشتند و میبافتند، بومیان امریکا از زمانهای دور با پشم و پنبه پارچه تهیه میکردند، قماشهای کتانی از قرن ۱۵م ق‌م در دره‌ی نیل رواج داشت، و قدمت پارچه‌های ابریشمی چین شاید به همین اندازه بوده باشد، و بافتن پارچه‌هائی از نوع حریر و اطلس و دیگر منسوجات لطیف از دیرباز به وسیله‌ی کارگاههای بافندگی دستی صورت میگرفته است. از گورهای قدیمی یونان جامه‌های پشمی با حاشیه‌های سوزندوزی‌شده با نخهای رنگین به دست آمده است. شالهای قدیمی کشمیر از ظریفترین پارچه‌های پشمی دستبافت است. ح قرن ۴م بافندگی ابریشمی که از چین به قسطنطنیه وارد میکردند در این شهر آغاز شد. یک قرن بعد تربیت کرم ابریشم در کشورهای باختری رواج یافت و پارچه‌بافی بسرعت رو به رشد گذاشت. از قرن ۱۴م بافندگی با کارگاههای دستی در کشورهای مجاور مدیترانه تقریباً با همان شیوه‌ی اساسی کاری که سازندگان کنونی با آن کار میکنند رایج بود و پارچه‌های ظریف بافته میشد، و در واقع، از آن زمان به بعد، هر پیشرفتی صورت گرفته در تغییر اساسی روشها و آلات بوده است. منسوجات را، بنا بر ماده‌ای که در آنها مصرف میشود، به ابریشمی و پشمی و کتانی و پنبه‌ای، مواد آلی مصنوعی همچون نایلون و ریون و کاغذ، و مواد غیر آلی همچون طلا و شیشه و پنبه‌ی کوهی طبقه‌بندی میکنند. طبقه‌بندی دیگر بر حسب نوع بافت و شکل تر کیب تار و پود در ضمن بافتن است. مرغوبیت قماش به چند عامل بستگی دارد، جنس ماده‌ی خام مصرف‌شده و خصوصیات نخی که از الیاف آن فراهم شده، از قبیل نرمی و زبری و تابداری زیاد یا کم یا متوسط نخ، و ریزی و درشتی بافت؛ شکل پرداخت پس از بافت نیز از عوامل تعیین‌کننده‌ی خوبی جنس قماش است. بافتن فرشینه، که آن را گاه نوعی از برودری (← گلدوزی) میشمارند، تغییر شکلی از بافتن پارچه‌ی ساده است. بافتن فرش و قالی، مخصوصاً ماشینی، شاخه‌ی خاصی از صناعت منسوجات است. منسوجات غیر بافتنی مشتمل است بر پارچه‌های نمدی و پارچه‌های معروف به تاپا که از خیساندن و کوفتن پوست نوعی درخت توت تهیه میشود. ساختن منسوجات جدید بیشتر در کارخانه‌ها یا کارگاههای بافندگی پرقدرت تکامل‌یافته صورت میگیرد، ولی بسیاری از انواع مخمل و زری ظریف و سفره و رومیزی را هنوز با کارگاههای دستی میبافند. **چاپ پارچه** که مشتمل بر فرایندهائی برای چاپ کردن نقشهای رنگین بر روی پارچه است، از زمانهای دور سابقه دارد. هرچند زمان و محل پیدایش آن درست شناخته نیست، نمونه‌هائی از پارچه‌های منقش با چاپ دستی (قلمکار) کار مصر قرن ۱۵م ق‌م و کار جاوه‌ی ح ۱۲۰۰ ق‌م موجود است. در قرن ۵م ق‌م پارچه‌های چاپ‌شده‌ی هندی به کشورهای مدیترانه‌ای صادر میشد، و در دوره‌ی رنسانس چینط (چیت) هندی به اروپا میرسید و از آن فراوان تقلید میشد. فرانسه در کار تهیه‌ی منسوجات در اروپا عنوان رهبری داشت و پارچه‌های معروف به قماش ژوئی، که از ۱۷۶۱ تا ۱۸۱۱ در شهر ژویی-آن‌ژوزاس[4] (ـjuiān-jozās) فرانسه، چ ش ورسای بافته میشد، شهرت فراوان داشت. نخستین شکلهای چاپ منسوجات از طریق الگوهای سوراخدار کار هنرمندان ژاپنی و از طریق چاپ به وسیله‌ی قطعات حکاکی شده بود. در طریقه‌ی اخیر، قطعه‌ای از چوب یا مس یا ماده‌ی دیگری را که نقش بر آن حکاکی شده و آن را به رنگ آغشته بودند، بر روی پارچه قرار میدادند و آن را میفشردند. برای هر رنگی قطعه‌ی خاصی بود و با خارهائی قطعات را چنان کنار یکدیگر و در جای خود قرار میدادند که نقشها و رنگها در هم نشود. در چاپ استوانه‌ای یا نوردی که در ۱۷۸۵ پیدا شد، پارچه بر گرد استوانه‌ای پیچیده شده و در ضمن باز شدنِ استوانه این پارچه از مقابل یک تا ۱۶ نورد گردان میگذرد که هر یک مخصوص رنگ یا نقشی است. طرحها بر روی نوردهای مسی، با دست یا به وسیله‌ی ماشینهای خاص، حکاکی یا گراوور میشود و نوردها در ضمن گشتن، همچون در ماشین چاپ، قشر نازکی از رنگ از جعبه‌ی مخصوص رنگ بر میدارند که در ضمن عبور پارچه از مقابل هر نورد به آن منتقل میشود. از روشهای چاپ پارچه‌ی جدید، چاپ صفحه‌ای است که با دست صورت میگیرد و مخصوص نقشهای بزرگ است؛ برای هر رنگ صفحه‌ای خاص است که به مقتضای رنگ مورد نظر سوراخهائی بر آن شده و با گذراندن نوردی که با دست کار میکند رنگ از سوراخها میگذرد و بر پارچه نقش میبندد، و گاه رنگ را با تلمبه‌ی افشانه‌ای از سوراخهای صفحه عبور میدهند.

منسوخ: ← نسخ، در قرآن.

منسه، شهر قدیم، لیدیا، ← ماگنسیا.

منسی[5] (manassā) [عبری، ← فراموشکار].
۱ – پسر یوسف و جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی اسرائیل ساکن ش و غ رود اردن (پیدایش ۵۱.۴۱؛ اعداد ۲۸.۲۶–۳۴؛ تثنیه ۱۳.۳؛ یوشع ۱۷؛ دوم پادشاهان ۳۳.۱۰؛ اول تواریخ ۲۵.۵–۲۶؛ ۱۴.۷–۱۹؛ مکاشفه ۶.۷). ۲– ف ح ۶۴۳ ق‌م، شاه یهودا (ح ۶۹۸–۶۴۳ ق‌م). در کتبهٔ به عنوان بدترین شاه اسرائیل از او یاد میشود، ولی در آخر عمر اصلاحاتی کرد (دوم پادشاهان ۲۱؛ دوم تواریخ ۳۳؛ متی ۱.۱۰). دعای منسی که یکی از کتابهای عهدین غیر قانونی است و در متن مجاز (← عهد قدیم) ضمن قسمتهای غیر رسمی آمده، مزمور تضرعی است که به آن شاه در حال پشیمانی نسبت داده‌اند.

منسی بن اسرائیل[6] (manassā ben esrāil)، ۱۶۰۴–۵۷، دانشمند مدرسی و مورخ یهودی؛ متولد پرتغال، که در میدلبورگ، هلند، درگذشت. بیشتر شهرتش به کوششهائی است که برای دوباره پذیرفته شدن یهودیان به انگلستان به عمل آورد؛ به طور نیمه‌رسمی موافقت کرامول را برای اقامت یهودیها در لندن به دست آورد. منسی نخستین چاپ عبری را در هولاند به راه انداخت. کتابی در بحث در باره‌ی صدها مطالب متضاد در عهد نوشته است. به ۵ زبان چیز می نوشت.

منسیکلس[7] (mnesikles)، معمار یونانی قرن ۵م ق‌م. پروپولایا (← پروپولایوم) در آکروپولیس، آتن، را طراحی کرد. ارختئوم نیز گاهی به او نسبت داده شده است.

منسینگ[8]، یوهانس پتروس (yohānes petrēs mensing) ۱۹۰۱–۵۱، خاورشناس هلندی، استاد عربی دانشگاه اوترشت، هلند. نخستین درس عربی خود را در این دانشگاه به سال

(۱)Mansfield (۲)Beauchamp Murry (۳)textiles (۴)Jouy-en-Josas (۵) Manasseh; Manasses (۶) Manasseh ben Israel (۷) Mnesicles (۸) Mensing

۱۹۳۸ القا کرد، و هنگامی که استادش ونینک از دنیا رفت، کار وی را در نشر قاموس الفاظ حدیث نبوی، المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، دنبال کرد؛ ولی پیش از اتمام آن از دنیا رفت. کتابی نیز به زبان آلمانی در باره‌ی حدود بنا بر مذهب حنبلی تألیف کرده است.

منشا، یزد، ← منشاد.

منشآت (monŝa'āt) [عربی، جمع منشا (monŝa') (← نوشته)]، مجموعه‌ی نامه‌های دیوانی یا دوستانه، که منشی دیوانی یا نویسنده‌ای غیر دیوانی نوشته باشد؛ مانند منشآت قائم مقام.

منشآت قائم مقام (monŝa'āt-)، مجموعه‌ی نامه‌های خصوصی و رسمی و رساله‌ها و دیگر نوشته‌های میرزا ابوالقاسم قائم مقام (ثانی) که پس از مرگ او، به همت معتمدالدوله فرهاد میرزا، جمع‌آوری شده و انتشار یافته است. قائم مقام یکی از پیشروان سبک ساده‌نویسی در قرون اخیر است، و نوشته‌های وی ازین رو اهمیت و شهرت فراوان دارد.

منشاد (manŝād) یا **منشا** (manŝā)، ده (جمعیت ۱٬۸۴۶ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان میانکوه، بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۷ کیلومتری ج مهریز. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. مسجدی قدیمی دارد که در زمان شاه یحیی بنا شده (۷۷۴ هق)، و در کتیبه‌ای که به جا مانده تاریخ و بانی آن ذکر شده است.

منشأ و مفهوم حسیدیم: ⇐ بوبر، مارتین.

منشور، پهلوان تورانی، ← کاموس یا کاموس کشانی.

منشور (manŝur) [عربی، ← پراکنده، گسترده]، جمع آن مناشیر، فرمانی سربسته و بی‌مهر و نشان، که از جانب پادشاه یا وزیر صادر، و در ملأ عام بر مردمان خوانده شود. نیز ← توقیع.

منشور[1] (manŝur)، در نورشناخت، قطعه‌ای از یک ماده‌ی شفاف، محدود به دو صفحه‌ی متقاطع. دو صفحه را دو وجه و فصل مشترک آنها را یال منشور خوانند. عملا منشور را به صفحه‌ای موازی یال و دو قاعده محدود میکنند. بدین طریق، ماده‌ی شفاف شکل یک منشور هندسی مثلث القاعده میگیرد (وجه تسمیه ناشی از همین است). هرگاه شعاعی، مثلاً از هوا، بر یکی از دو وجه منشوری شیشه‌ای بتابد، پس از انکسار، به وجه دوم برخورد میکند، یا از آن خارج میشود (شکل ۱)، یا انعکاس کلی پیدا میکند (نیز ← طیف، قسمت IV). برای طرز تشکیل تصویر در منشور، به شکل ۲ مراجعه شود؛ در این شکل i و i' به ترتیب زاویه‌ی تابش بر وجه اول و زاویه‌ی انکسار بر وجه دوم، r و r' به ترتیب زاویه‌ی انکسار بر وجه اول و زاویه‌ی تابش بر وجه دوم، و D زاویه‌ی انحراف، و S شعاع است.

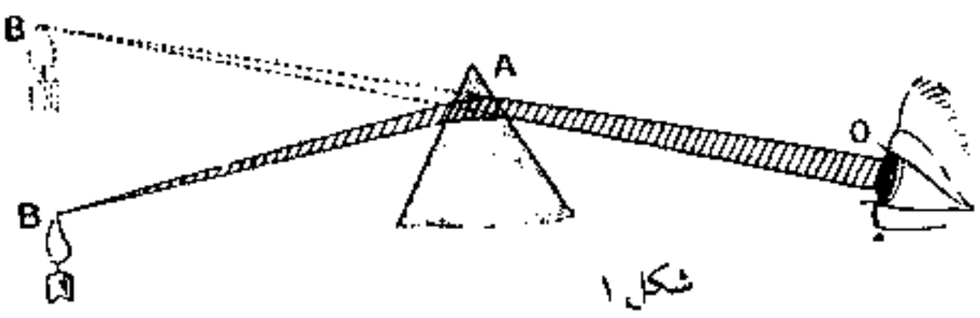

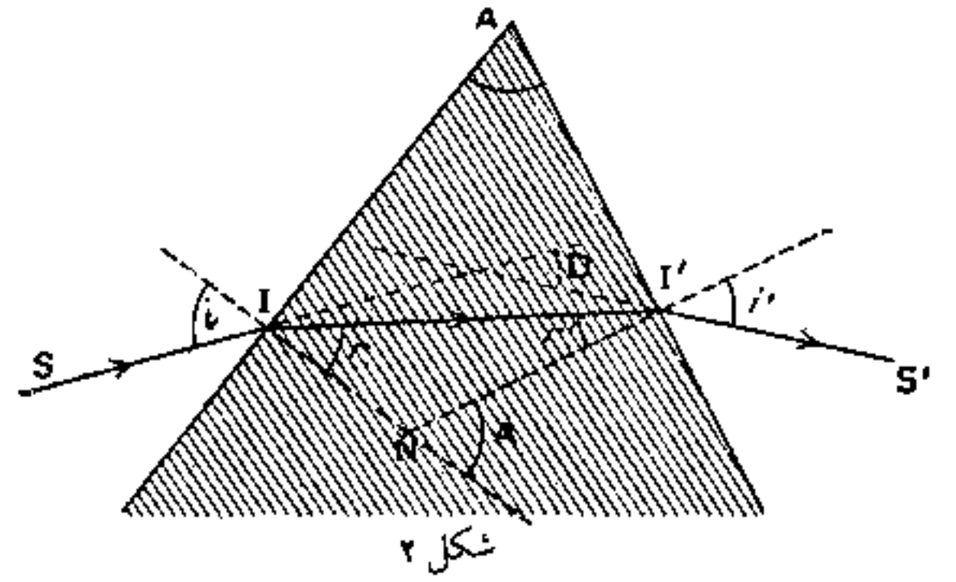

منشورهای موسوم به **منشور با انعکاس کلی** (شکل ۳) منشورهای هندسی شیشه‌ایی هستند که قواعد آنها دو مثلث متساوی الساقین قائم الزاویه است. بر طبق قواعد انکسار و انعکاس کلی، هرگاه شعاعی عموداً بر یکی از دو وجه

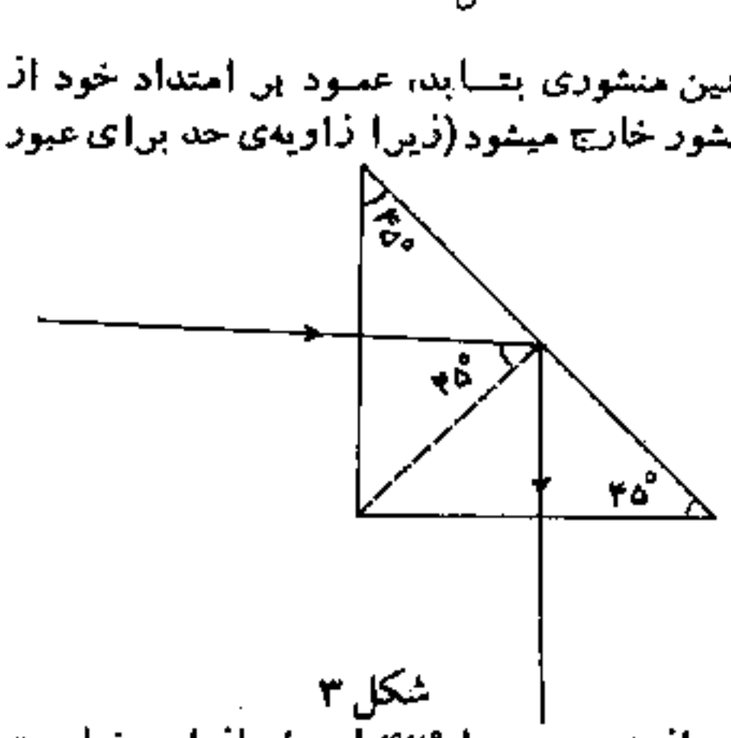

چنین منشوری بتابد، عمود بر امتداد خود از منشور خارج میشود (زیرا زاویه‌ی حد برای عبور نور از شیشه به هوا ۴۲° است). از این خاصیت در بعضی آلات بصری برای تغییر امتداد اشعه‌ی تابش استفاده میشود (مثلاً ← پریسکوپ).

منشور[1]، در هندسه، جسم محدود به یک ⇐ سطح منشوری بسته‌ی هادی و دو صفحه‌ی موازی قاطع مولدها. مقاطع قاعده‌های منشور است که با هم مساوی و اضلاعشان دو به دو مساوی و موازی است. سطح جانبی چند متوازی الاضلاع است. اگر مولد بر صفحه‌ی قاعده‌ها عمود باشد منشور قائم است. نیز ← حجم.

منشور اقیانوس اطلس: ← آتلانتیک، منشور.

منشور با انعکاس کلی: ← منشور، در نورشناخت.

منشور حقوق، در تاریخ انگلستان، ← بیله‌ی حقوق.

منشور زرین[2]. ۱- در تاریخ امپراطوری مقدس روم، ← برگزینندگان. ۲- در تاریخ مجارستان، ← اندراش II.

منشور نیکل[3] (فر. nikol؛ انگ. nikəl)، اسباب بصری که اساساً منشوری (← منشور، در نورشناخت) است از اسپات ایسلند که آن را موربا بریده و دو قسمت را به وسیله‌ی بم کانادا به هم چسبانیده‌اند. در چنین منشوری فقط اشعه‌ی غیر عادی (← قطبش در نور) از آن میگذرد.

از اختراعات ویلیام نیکل[4] (wiliam nikəl؛ ۱۷۶۸؟–۱۸۵۱) مخترع و فیزیکدان انگلیسی است.

منشوری سمرقندی (manŝurie samarqandi)، شهرت **ابوسعید احمد**، از شاعران پارسیگوی عهد سلطان محمود غزنوی (سلطنتش ۳۸۹–۴۲۱ هق). از آثارش جز اندکی باقی نمانده است. وی مختصری به نام کنز الغرائب داشته که خورشیدی‌نامی آن را شرح کرده، و رشید وطواط نوشته است که منشوری در این مختصر بیتی ملون آورده که به سی و اند وزن خوانده میشود.

منشویزم یا **منشویسم**، ← بولشویسم و منشویسم.

منشویسم یا **منشویزم**، ← بولشویسم و منشویسم.

منشی، لقب عبدالله ابن عبدالقادر.

منشی[5]، **کنیالال منیکلال** (kanyālāl maniklāl monŝi) ۱۸۸۷– ، وکیل دعاوی بسیار برجسته و مربی و روزنامه‌نگار گجراتی، و نویسنده‌ی زبردست و مدیر باتدبیر، مدتی بمبئی، مناصب مهم دانشگاهی و اداری داشت، و به وزارت در ایالات و حکومت مرکزی هندوستان رسید. در حکومت (۱۹۵۲–۵۷) اوتار پرادش از خدمت کناره گرفت. از دوستان نزدیک گاندی بوده است. مدیر مؤسسه‌ی بهاراتی ویدیا بهاوان (bhārāti vidiā bhāvān)، بزرگترین مرکز پژوهش در زبان سانسکریت و تاریخ قدیم هند، و مؤلف بیش از دوازده کتاب است.

منشیپ[6]، **پول** (pol manŝip)، ۱۸۸۵–۱۹۶۶، مجسمه‌ساز امریکائی؛ متولد سنت پول، مینسوتا. در انستیتوی هنری سنت پول، و آکادمی هنرهای زیبای پنسیلوانیا تحصیل کرد. در ۱۹۵۹ به رم رفت و مدت ۳ سال در آکادمی امریکائی در رم به تحقیق پرداخت. پس از مراجعت به کشمت، کارهایش بسرعت توجه همگان را جلب کرد، و وی بزودی پیشتاز مجسمه‌سازان امریکائی شد. موضوعات اغلب آثارش از اساطیر کهن انتخاب شده است. وی در طول زندگی هنری خود جوایز و مدالهای فراوان دریافت کرد. آثارش مشتمل است بر رقاص و غزالان (۱۹۱۶)؛ اثوروبه و نره‌گاو (۱۹۲۴)؛ آبنمای پرومتئوس (۱۹۳۴)؛ و کره‌ی سماوی (۱۹۳۹).

منشی‌زاده (monŝi)، شهرت **میرزا ابراهیم خان**، ف ۱۳۳۶ هق، مؤسس کمیته‌ی مجازات، پسر کریم‌خان منشی اوف که در ایروان مقیم بود. هنگام بازگشت ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از اروپا به ایران، کریمخان از وی تقاضای تابعیت و مهاجرت به ایران میکند، که مورد موافقت قرار میگیرد، و منشی‌اوف نام خود را به منشی‌زاده تبدیل میکند و به اتفاق فرزند ۱۱ ساله‌ی خود، ابراهیم، به ایران میآید و در قزاقخانه به خدمت مشغول میشود. در ۱۳۲۵ هق میرزا ابراهیم خان، که او نیز در قزاقخانه خدمت میکرد، از خدمت قزاقخانه کناره‌گیری میکند، و به مشروطه‌خواهان میپیوندد، و ضمناً در خدمات کشوری وارد میشود. در کابینه‌ی اول وثوق‌الدوله

(۱)prism (۲)golden bull (۳)nicol prism (۴)Nicol (۵)Munshi (۶)Manship

منشی‌زاده از کار برکنار میشود. در ۱۳۳۴ هق به اتفاق ابوالفتح‌زاده کمیته‌ی مجازات را تشکیل میدهند، و عده‌ای را به عنوان خائن به مملکت به قتل میرسانند. اما سرانجام حاج زمان خان بهادرالسلطنه، یکی از افراد کمیته، از ترس جان خود اسرار کمیته را فاش میکند، و تمام اعضای کمیته‌ی مجازات دستگیر و زندانی میشوند (۱۲۹۶ هش). پس از ۹ ماه آزاد میشوند، ولی در کابینه‌ی بعدی وثوق‌الدوله دوباره تمام اعضای کمیته دستگیر میشوند. منشی‌زاده و ابوالفتح‌زاده به کلات تبعید میشوند (۱۳۳۶ هق) و در همین سال به دستور رئیس‌الوزرا ژاندارمهای نگهبان هر دو را تیرباران میکنند.

منشیکوف[1]**، آلکساندر دانیلوویچ** (āleksāndr dānilovic menšikof)، ۱۶۷۲–۱۷۲۹، سیاستمدار روسی و فیلد مارشال روسیه. نزدیکترین دوست پطر کبیر بود و بعدها مشاور مخصوص او شد. فرمانده نظامی لایقی بود، و با جدیت اصلاحات پطر کبیر را به انجام رسانید. فرماندار سن پطرزبورگ (لنینگراد) و بعد فرماندار استونی شد، و لقب پرنس یافت. بعد از مرگ پطر کبیر، کاترین I را در رسیدن به سلطنت کمک کرد، و در مدت فرمانروائی وی کلیه‌ی اختیارات را در دست داشت. اندکی پس از رسیدن پطر II به سلطنت، از کار برکنار، و به سیبریه تبعید شد (۱۷۲۷)، و در همان جا در گذشت. جد آ. س. منشیکوف بود.

منشیکوف[1]**، آلکساندرسرگیویچ** (āleksāndr sergievic menšikof)، ۱۷۸۷–۱۸۶۹، مرد جنگی روسی، نوه‌ی آ. د. منشیکوف، متن سن پطرزبورگ. در ۱۸۱۲–۱۵ علیه ناپلئون و در ۱۸۲۸ علیه ترکهای عثمانی جنگید. فرماندار کل فنلاند شد (۱۸۳۱)، و در ۱۸۳۶ به وزارت دریاداری رسید. در ۱۸۵۴–۵۵ فرماندهی نیروهای دریائی و زمینی روسیه را در کریمه به عهده داشت، و رهبری عملیات دفاعی سواستوپول را بخوبی انجام داد.

منشی نول کشور، ← نول کشور، چاپخانه.

منصرف: ← محمد ص، قسمت ۲۵.

منصف الزاویه (monas.sef 'oz.zāvie) یا **نیمساز** (nimsāz)، خطی که از رأس زاویه رسم شده زاویه را به دو قسمت متساوی تقسیم میکند. منصف الزاویه مکان هندسی نقاطی است که از دو ضلع زاویه به یک فاصله واقعند. سطحی را که بر خط الرأس یک زاویه‌ی دوسطحی بگذرد، و آن را به دو زاویه‌ی دو سطحی متساوی تقسیم کند، **سطح منصف الزاویه** مینامند. خطی که در مثلث زاویه‌ی خارجه (← زاویه، در ریاضیات) را به دو قسمت متساوی تقسیم کند، منصف الزاویه‌ی خارجی آن نامیده میشود.

دو منصف الزاویه‌ی داخلی و خارجی یک زاویه بر هم عمودند. هرگاه معادله‌ی اضلاع یک زاویه نسبت به دو محور متعامد به صورت زیر داده شده باشد،

$$Ax+By+c=0 \quad \text{و} \quad A'x+B'y+c'=0$$

معادله‌ی منصف الزاویه‌های داخلی و خارجی عبارت است از،

$$\frac{Ax+By+c}{\sqrt{A^2+B^2}} = \pm \frac{A'y+B'y+c'}{\sqrt{A'^2+B'^2}}$$

منصور، سومین خلیفه‌ی فاطمی، ← فاطمیان.

منصور (mansur)، شهرت **ابوجعفر عبدالله**، ملقب به **المنصور بالله** و معروف به **دوانیقی** (davāniqi) یا **ابودوانیق**، فد ذیحجه‌ی ۱۵۸ هق، دومین خلیفه‌ی (۱۳۶–۱۵۸ هق) عباسی، که پس از برادرش سفاح به خلافت نشست. سفاح روز ۱۲ ذو الحجه‌ی ۱۳۶ هق در شهر انبار در هاشمیه وفات کرد، و در همان روز عیسی ابن موسی پسر برادر سفاح برای منصور از مردم بیعت گرفت، زیرا منصور در آن وقت برای اعمال حج در مکه بود، و چون خبر فوت برادر و بیعت مردم را شنید رو به عراق نهاد و در کوفه نماز جمعه خواند و پس از آن وارد انبار، که مقر حکومت بود، شد. عیسی ابن موسی از جانب سفاح به ولایت عهد منصور تعیین شده بود. در ۱۳۷ هق عبدالله ابن علی، عموی سفاح و منصور، که برای جنگ با بیزانس به شام رفته بود، از بیعت به منصور سر باز زد و مردم را به بیعت خود خواند. منصور ابومسلم خراسانی را به جنگ او فرستاد و عبدالله شکست خورد و گریخت و نزد برادرش سلیمان ابن علی، والی بصره، رفت. در شعبان ۱۳۷ هق منصور در رومیه‌ی مدائن ابومسلم خراسانی را که عامل مهم، و شاید اصلی، خلافت بنی عباس بود از روی غدر و نیرنگ بکشت. قتل ابومسلم موجب شورشهائی از طرف ایرانیان شد، که از آن جمله است قیام سنباد در خراسان به خونخواهی ابومسلم که سرانجام به شکست و قتل او پایان یافت. سرداری که سنباد را شکست داده‌بود، و جمهور ابن مرار نام داشت، پس از قبضه کردن خزائن سنباد و ابومسلم در ری، با منصور به مخالفت برخاست، و ایرانیان به جانبداری او بر خاستند، ولی او در قصر فیروزان، میان ری و اصفهان، از سپاهیان منصور شکست خورد و فرار کرد. در ۱۳۸ هق قسطنطین V، امپراطور بیزانس، به بلاد اسلام حمله برد و شهر ملطیه را گرفت و باروی آن را خراب کرد؛ اما در ۱۳۹ هق سپاهیان منصور باروی ملطیه را مرمت کردند و به بلاد بیزانس تاختند، و در همین سال آشتی‌گونه‌ای میان بیزانس و منصور در پرداخت فدیه برای آزادی اسیران مسلمان ازقالیقلا (ارزروم) صورت گرفت. در ۱۴۰ هق منصور ملطیه را مستحکم کرد و امپراطور بیزانس به مقابله‌ی سپاهیان مسلمان شتافت، ولی جنگی روی نداد. در ۱۴۱ هق عده‌ای از پیروان ابومسلم، به نام راوندیه، به صورت دیگری قیام کردند و قیام خود را در زیر ادعای الوهیت برای منصور پنهان ساختند، ولی کاری از پیش نبردند و شکست خوردند. در همین سال عبدالجبار ابن عبدالرحمان ازدی، والی خراسان، شورش کرد، و منصور پس خود مهدی را با خازم ابن خزیمه، سردار معروف، به جنگ او فرستاد؛ عبدالجبار شکست خورده گرفتار شد. هم در این سال سپاهیان منصور بر اسپهبد طبرستان و مصفان پیروز شدند، و قسمت مهمی از طبرستان فتح شد. در ۱۴۳ هق دیلمیان بر منصور شوریدند و عده‌ی زیادی از مسلمانان را کشتند. در جمادی الثانی ۱۴۵ هق محمد ابن عبدالله ابن حسن معروف به نفس زکیه در مدینه بر ضد منصور خروج کرد و منصور عیسی ابن موسی را به مقابله‌ی او فرستاد، و محمد در رمضان همان سال کشته شد. در همین سال قتیل باخمری در بصره خروج کرد و بر اهواز و کسکر و واسط مسلط شد ولی در باخمری، ۱۶ فرسخی کوفه، از عیسی ابن موسی شکست خورد و کشته شد. در ۱۴۵ هق منصور شروع به بنای بغداد کرد تا آن را پایتخت خود بسازد، زیرا تنها جای مناسبی بود که رابطه‌ی دریائی با خلیج فارس (از راه دجله) و شام (از راه فرات) و ارمنستان و آذربایجان (از راه زاب و کارون) داشت، و نخستین آجر بنا را به دست خود گذاشت. در همین سال ترکها و خزرها به دربند و ارمنستان حمله بردند. در ۱۴۶ هق منصور مقر خلافت را به شهر نوساز بغداد منتقل کرد. در ۱۴۷ هق منصور عیسی ابن موسی را از ولایت عهد خود معزول کرد و پسر خود مهدی را ولیعهد خویش و عیسی ابن موسی را ولیعهد مهدی کرد. در ۱۵۰ هق اسفادسیس در هرات و بادغیس و سیستان خروج کرد، ولی به دست خازم ابن خزیمه شکست خورد و اسیر شد. در ۱۵۱ هق شورش افریقیه به دست خوارج و بربرها صورت گرفت، و این شورش در سالهای بعد خوابانده شد و افریقای شمالی مطیع بغداد گشت. در همین سال ۱۵۱ هق معن ابن زائده‌ی شیبانی عامل منصور در سیستان کشته، و در ۱۵۲ هق شهر کابل فتح شد. در این سال و سالهای بعد جنگهای مرزی، که به صورت غارات پراکنده بود، میان بیزانس و مسلمانان ادامه داشت. وفات منصور در ششم ذو الحجه در سفر حج در بئر میمون اتفاق افتاد.

نام منصور را مقلاص (meqlās) نیز نوشته‌اند، مادر او سلامه دختر بشیر و بعضی گفته‌اند از مردم بربر بوده است. سن منصور را ۶۳ و ۶۵ سال گفته‌اند. مدت خلافت او را ۲۲ سال ۲۴ روز کم یا ۳ روز کم یا ۲ روز کم نوشته‌اند و بعضی هم ۲۱ سال و ۱۱ ماه و ۲۰ روز گفته‌اند.

منصور مردی دلیر و باکفایت و باحزم و سریع العمل بوده است. در رسیدن به مقصد هر گونه وسیله و سببی را جایز و مباح میشمرد، در موارد لزوم از نیرنگ و حیله باز نمی‌ایستاد. در صورت لزوم از بذل اموال مضایقه نمیکرد، ولی در غیر موارد لزوم سختگیری و امساک را به حد کمال میرساند، چنانکه او را دوانیقی (کسی که به حساب دانه [← حبه] نیز رسیدگی میکند) لقب داده‌اند. ملقب بودن او به منصور پس از قتل محمد و ابراهیم، که از اولاد امام حسن ع بوده‌اند، صورت گرفت. هنگام مرگ امالی هنگفت برای جانشین خود باز گذاشت که مقدار آن را ح ۹۶۰ میلیون (درهم؟) گفته‌اند. از وزرای او خالد ابن برمک وابو ایوب موریانی خوزی (خوزستانی) و ربیع حاجب بوده‌اند.

در زمان منصور اندلس از خلافت شرق مجزی شد، و تا آنکه عبدالرحمان اموی چند روزی به نام منصور خطبه خواند، بعد نام او را از خطبه بینداخت و خلافت غربی اندلس را

(1) Menshikov

بنیاد نهاد.

منصور I (mansur-) [ابو صالح منصور ابن نوح سامانی]، ملقب به **امیر سدید** (sadid)، فت ۳۶۶ هق، ۶مین پادشاه (۳۵۰–۳۶۶ هق) از سلسله‌ی پادشاهان سامانی. بعد از دفع و خلع برادر زاده‌ی خود نصر ابن عبدالملک، و به کومک قائق خاصه، به پادشاهی نشست. وی در آغاز سلطنت با مخالفت و عصیان البتکین در حدود بلخ مواجه شد، و نخست ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق و سپس (بعد از اعلام عصیان ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق) ابوالحسن سیمجور را به دفع او گماشت، و عاقبت البتکین خراسان را بگذاشت و به غزنین رفت (۳۵۱ هق). چند سال بعد، آل بویه کرمان را از ابوعلی ابن الیاس سامانی گرفتند (۳۵۶ هق)، و منصور، به سبب کوتاهی ابوالحسن سیمجور، نتوانست آنجا را از آنها پس بگیرد. عاقبت، به وساطت ابن عمید و ابوجعفر عتبی، بین منصور I و آل بویه صلح افتاد، و مقرر شد که رکن‌الدوله‌ی دیلمی هر سال ۲۰۰٬۰۰۰ دینار نیشابوری به منصور بپردازد، واز ولایت ری و جبال صرف نظر کند. عضدالدوله‌ی دیلمی، پسر رکن‌الدوله، نیز برای تحکیم این معاهده دختر خود را به منصور داد (۳۶۱ هق).

منصور II (mansur-) [ابوالحارث منصور ابن نوح سامانی]، ۸مین پادشاه (۳۸۷–۳۸۹ هق) از سلسله‌ی پادشاهان سامانی. بعد از وفات پدرش، نوح II، به پادشاهی نشست، و چون او خود طفلی نابالغ بود، زمام امورش به دست قائق خاصه و بکتوزون افتاد، و ایلک خان بر سمرقند استیلا یافت. درین میان، ظاهراً منصور به محمود غزنوی متوسل شد، و او نیز رسولی به درگاه منصور برای مذاکره فرستاد. قائق و بکتوزون بر خلاف منصور همدست شده او را معزول، و سپس کور کرده برادرش عبدالملک II را به امارت نشاندند.

منصور، احمد ابن محمد (mansur) یا **احمد IV**، ۹۵۶–۱۰۱۲ هق (۱۵۴۹–۱۶۰۳)، ۶مین شریف (۹۸۶–۱۰۱۲ هق) سلسله‌ی سعدی مراکش، ملقب به **المنصور بالله** و **ذهبی** (zahabi). مدتی با برادر بزرگش، عبدالملک، در الجزایر در تبعید به سر برد. وقتی که عبدالملک جانشین پدر شد (۹۸۳ هق)، او را ولیعهد خود کرد. دو سال بعد احمد IV در جنگ وادی الـمخازن (vade 'l.maxāzen)، در نزدیکی القصر الکبیر، شرکت جست، که منجر به شکست سباستیان، پادشاه پرتغال و کشته شدن او شد؛ عبدالملک که بیمار بود در هنگامه‌ی جنگ در بستر در گذشت، و در همان روز لشکریان فاتح احمد را سلطان احمد خواندند، و او لقب منصور یافت. منصور بر مشکلات داخلی شجاعانه غالب آمد، بر شورش قبایل عرب، و مخالفت بعضی از اعضای خانواده‌ی خود نیز پیروز شد. سودان را نیز فتح کرد (1000 هق) و ثروت و زر بسیار به دست آورد، و لقب ذهبی یافت. منصور امیری شجاع و فاتح و علم‌دوست و سیاستمدار بود، و مملکت را به حسن تدبیر اداره کرد. قلاعی چند در مراکش ساخت، و ترتیب دربار و امور سپاه خود را به سبک دربار و نظام ترکان درآورد. با اسپانیا و انگلستان روابط سیاسی برقرار کرد، و دوران امارت او دوران آرامش و آسایش در مراکش بود. از وبائی که از 1007 هق به بعد در مراکش پدید آمد در گذشت.

منصور، حسنعلی (mansur)، ۱۳۰۲–۴۳ هش. رجل سیاسی و نخست‌وزیر (۱۷ اسفند ۱۳۴۲–۶ بهمن ۱۳۴۳ هش) ایران، پسر علی منصور. از مؤسسان حزب فرمایشی ایران نوین و اولین دبیرکل آن بود. هنگامی که برای تقدیم لایحه‌ای به مجلس شورای ملی میرفت، در مقابل در ورودی مجلس هدف گلوله قرار گرفت (اول بهمن ۱۳۴۲ هش) و ۶ روز بعد، در بیمارستان در گذشت. پس از او امیر عباس هویدا نخست‌وزیر شد.

منصور، شاه، پادشاه آل مظفر، ← شاه منصور.

منصور، علی (mansur)، ملقب به **منصورالملک**، ۱۲۶۴–۱۳۵۳ هش. رجل سیاسی ونخست‌وزیر (۵ تیر ۱۳۱۹–۵ شهریور ۱۳۲۰ هش؛ ۸ فروردین ۱۳۲۹–۵ تیر ۱۳۲۹ هش) ایران. در دوره‌ی نخست‌وزیری او بود که قوای بیگانه در جنگ II ایران را اشغال کردند (← جنگ جهانی II قسمت ۹). پدر حسنعلی منصور بود.

منصورآباد پشتکوه: ← مهران، شهرستان.

منصور ابن ابی عامر (mansure 'bne abi ãmer) شهرت **محمد ابن عبدالله ابن عامر ابن محمد ابی عامر**، ۳۲۶–۳۹۲ هق، امیر اندلس در دولت هشام II، از شجاعان و هوشمندان، اصلش از آلخثیراس (جزیرة الخضراء). در جوانی برای تحصیل علم به قرطبه رفت و پیشرفت کرد و قاضی ولایت ریه (rayya) شد؛ سپس به نظارت اموال مادر هشام برگزیده شد، و به ریاست شرطه و ضرابخانه و منصب قضاوت اشبیلیه رسید. پس از مرگ مستنصر اموی، چون هشام صغیر بود، به جانشینی او همه‌ی کارها و سلطنت واقعی با وی بود و هشام را پنهان می‌داشتند و تنها در منابر خطبه به نام او خوانده میشد؛ مدت ۲۶ سال حکومت کرد و ۵۶ جنگ را با مسیحیان به پایان رسانید بی‌آنکه شکست بخورد. به گفته‌ی مستشرق فرانسوی، ژ. ت. رنو، "مجاهدان مسلمان در زیر پرچم منصور در لئون و ناوار و آراگون و کاتالونیا پیش رفتند و به گاسکونی در ج فرانسه رسیدند، و سپاهیان او به جاهائی گام نهادند که پیش از آن پرچم مسلمانی در آنجاها به اهتزاز در نیامده بود؛ شهر شنت یاقب (← سانتیاگو د کومپوستلا) در لغ اسپانیا را که از امکنه‌ی بسیار مقدس مسیحیان بود تسخیر کرد."

منصور ابن اسحاق سامانی mansure 'bne eshāqe sāmāni) [ابوصالح منصور ابن اسحاق]، فت ۳۰۱ هق، از امیرزادگان و رجال معروف خاندان سامانیان. وی از جانب امیر اسماعیل سامانی حکومت ری یافت (۲۹۰ هق)، و مدت ۶ سال در آنجا حکومت کرد. محمد ابن زکریای رازی طب منصوری را به نام او تصنیف کرد. در اوایل سلطنت امیر احمد سامانی، مأمور سیستان شد (۲۹۹ هق)، و آنجا در فتنه‌ی مولی صندلی به بند افتاد، اما عاقبت رهائی یافت، و چندی بعد به حکومت نیشابور رسید، و مقارن جلوس نصر II سامانی، به تحریک حسین ابن علی مروروذی، طغیان کرد، اما در همان ابتدای طغیان در گذشت.

منصور ابن حوشب: ← قرامطه، قسمت XI.

منصور ابن قراتکین (mansur 'bne qarāta-kin)، فت ۳۴۰ هق، سپهسالار خراسان و سردار امیر نوح I سامانی. چندی در خراسان با ابراهیم سیمجور بود، و در عصیان ابوعلی چغانی گرفتار شد و، پس از رهائی، به مرو نزد نوح رفت (۳۳۴ هق). بعد از آن، امیر نوح در ۳۳۵ هق سپهسالاری و فرمانروائی خراسان بدو داد، و او یک‌چند با ابومنصور طوسی در منازعه بود. پس از آن ری را به تصرف درآورد (۳۳۹ هق)، و تا حدود اصفهان نیز براند. اما از عهده‌ی رکن‌الدوله‌ی دیلمی بر نیامد، و از اصفهان به ری بازگشت، و در مراجعت به نیشابور وفات یافت.

منصور ابن لؤلؤ: ← حمدانیان.

منصور ابن محمد ابن عبدالرزاق (mansure 'bne mohammade 'bne abdorrazzāq) از امرا و سپهسالاران معروف خراسان در دوره‌ی سامانیان؛ پسر امیر ابومنصور طوسی. در اختلافی که بین حسام‌الدوله تاش و ابوالحسن سیمجور در گرفت، به لشکر تاش پیوست، و در شکستی که تاش از ابوالحسن سیمجور خورد (شعبان ۳۷۷ هق) وی اسیر شد، و او را به بخارا بردند، و به زندان افکندند.

منصور ابن محمود ابن احمد، نة ح ۷۹۹–۸۲۷ هق، پزشک فارسی‌نویس ایرانی و عالم تشریح. مؤلف تشریح منصوری که از جهت تصاویر رنگینش مهم است.

منصور ابن ناصر: ← حمادیان.

منصور ابن نوح، ملقب به **امیر سدید**، پادشاه سامانی، ← منصور I

منصور ابن نوح، پادشاه سامانی، ← منصور II.

منصور افندی: ← لین، ادوارد ویلیام.

منصورباغ، ده، ← لمسر یا لمبسر.

منصور بالله [المنصور بالله]، ۲مین خلیفه‌ی عباسی، ← منصور یا منصور دوانیقی.

منصور جهانگیرشاهی (mansure jahāngir-šāhi)، استاد نقاش، که اصلاً ایرانی بوده لکن به هندوستان رفته و نزد جهانگیر شاه تقرب یافته. در تصویر و نقش حیوانات بسیار چابک‌دست بوده است. در مرقع گلشن اثر او جلب نظر میکند. فوتش ظاهراً در اواخر نیمه‌ی اول قرن ۱۱م هق است.

منصور حلاج: ← حلاج.

منصور دوانیقی: ← منصور، دومین خلیفه‌ی عباسی.

منصور مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

منصور مؤید، صغری: ← حجاب نوان، مدرسه‌ی.

منصوره (mansure)، ده (جم ۱٬۱۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ام الصخر، بخش شادگان، شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)؛ ۲۵کیلومتری ل‌ش شادگان. رود جراحی مشرویش می‌سازد. محصولاتش غلات، خرما، و برنج است.

منصوره (mansura) [المنصوره]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۱۲٬۰۰۰)، مصر سفلی، کنار نیل. مرکز ارتباط راه‌آهن و مرکز تجارت منسوجات است. شهر منصوره در ۱۲۲۱ تأسیس شد، و در آنجا صلیبیان به فرماندهی لوئی IX فرانسه از مماليک شکست خوردند و لوئی اسیر شد (۱۲۵۰).

منصوری: ← چهارگاه، دستگاه.

منصوری (mansuri)، دهستان (جم ۳٬۲۸۱ نفر در ۱۳۴۵ ه‍ش)، بخش حومه‌ی شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم، دارای ۱۷ آبادی. قسمت شمالی آن در دشت واقع شده، و قسمت جنوبی آن کوهستانی است. رود کرند مشروبش میسازد. محصولاتش غلات وچغندرقنداست. مرکزش، داربید (dārbid، جم ۳۲۳ نفر در ۱۳۴۵ ه‍ش)، در ۳۶ کیلومتری خاش شاه‌آباد است.

منصوریه: ← غلاة.

منصوریه، دامنان، ← گردکوه.

منصوریه (mansūriyye)، ده (جم ۱٬۴۰۹ نفر در ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بهبهان، استان ششم (خوزستان)، ۷ کیلومتری خاش بهبهان. محصولاتش غلات، برنج، حبوبات، و فراورده‌های دامی است.

منصوریه، شهر، ← فاطمیان، قسمت IV.

منطق[1] (manteq)، علم تفکر درست و احتراز از وقوع در خطا و لغزش فکری. منطقی که به وسیله‌ی ارسطو وضع شده و به وسیله‌ی فلاسفه‌ی رواقی بسط و گسترش یافته و در میان فلاسفه‌ی اسلامی و فلاسفه‌ی مدرسی به حد اعلای مقبولیت و مسلّمیّت رسیده است امروز منطق سوری یا منطق کلاسیک و منطق قدیم و **منطق ارسطوئی** خوانده میشود. منطق جدید که به وسیله‌ی لایبنیتز پیشنهاد شده و از طرف متفکران قرون ۱۹م و ۲۰م اصول و قواعد آن پیریزی شده است **منطق ریاضی** و **منطق جبری** و نیز **منطق صورت** خوانده میشود. منطق دیالکتیک هگل، که بیان سیر و روح و معنی است، بیشتر مابعد الطبیعه است، و منطق کانت نیز بیشتر معرفتشناسی است. شناخت روشهای علوم مختلف یا متودولوژی نیز منطق خوانده میشود. در این مقاله اصول و مباحث منطق ارسطوئی و منطق ریاضی ذکر خواهد شد.

۱ـ منطق قدیم یا منطق ارسطوئی. واضع منطق و، به عبارت بهتر، جامع اصول و قواعد منطق و عرضه کننده‌ی آن به صورت علم جداگانه ارسطو است، اگرچه اصطلاح لوژیک (یونانی لوگیکه logike) از رواقیون است. مجموعه‌ی مباحث منطق را در قدیم ارغنون یعنی آلت و افزار میخواندند، زیرا ارسطو آن را مقدمه‌ی علوم دیگر میدانسته است، و از این رو، منطقیون قدیم (نه خود ارسطو) به آن نام آلت نهاده‌اند برای اشاره به اینکه منطق آلت و وسیله‌ای است برای شناخت فکر درست از فکر نادرست و برای وصول به فلسفه و علوم دیگر. از همین جاست تعریف مشهوری که در کتب منطق از آن شده است، منطق آلت قانونی است که مراعات آن ذهن را از خطای در فکر باز میدارد. این تعریف منافاتی با علمّ شمردن منطق ندارد، زیرا بسیاری از علوم هستند که به عنوان مقدمه و آلت و وسیله‌ی علوم دیگر شناخته شده‌اند، از این قبیل است دستور زبان که آلت و وسیله‌ای است برای شناختن و پادگیری صحیح یک زبان. منطق به عنوان یک علم نظری جزئی از اجزاء فلسفه، و به‌عنوان وسیله و آلت از مقدمات فلسفه محسوب شده است.

ارسطو اساس منطق را قیاس دانسته است و از این رو منطق را علم استدلال نیز گفته‌اند. اصطلاح قیاس و علم استدلال به نکته‌ی مهمی راه‌بری میکند، و آن اینکه منطق به صورت و شکل استدلال توجه دارد نه به ماده و موضوع استدلال، زیرا استدلال به طور کلی و به نحو عام مورد توجه منطق است و از مواد و موضوعات استدلال در علوم مربوط به آن مواد بحث میشود. منطق راهبری میکند که صورت استدلال چگونه باشد و با محتوای استدلال کاری ندارد، و به همین جهت ممکن است صورت استدلال از نظر منطق صحیح باشد ولی محتوای آن مورد مناقشه و محل اختلاف باشد. دو استدلالی که در ذیل می‌آید از نظر منطق و قوانین استدلال، یعنی از نظر شکل و صورت، درست است ولی چون مواد و محتوای آن دو مخالف یکدیگر است دو نتیجه‌ی متضاد به دست میدهد: (۱) عالم در تغییر است و هرچه در تغییر است حادث است، پس عالم حادث است؛ (۲) عالم را آغازی نیست و هرچه را آغازی نیست قدیم است، پس عالم قدیم است. از تعریف منطق غرض و مقصود از آن نیز معلوم میشود و آن احتراز از خطای در فکر است، و فایده‌ی منطق را توانائی بر تحصیل علوم نظری گفته‌اند زیرا در منطق، علاوه بر آموختن، چگونگی تعریف و استدلال در باره‌ی بعضی از اصطلاحات مهمی که در علوم نظری، مخصوصاً در فلسفه به کار میرود گفتگو میشود (مانند اصطلاحات کلی وجزئی و تباین و تساوی و تناقض و نظایر آن).

چون علم (یعنی مطلق دانش و آگاهی) را عبارت از تصور و تصدیق دانسته‌اند، مباحث منطق را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند، مبحث چگونگی وصول به تصور شیء (تعریف، معرّف، قول شارح) و مبحث چگونگی وصول به تصدیق یا حکم (قیاس، برهان، استدلال). در کتب منطق، حکمای اسلام منطق را به نه جزء یا باب قسمت کرده‌اند، (۱) ایساغوجی [یا ایساگوگه، ← مدخل]، (۲) مقولات یا قاطیغوریاس، (۳) باری ارمینیاس یا قضایا (← گزاره)، (۴) انالوطیقای اول یا قیاس، (۵) انالوطیقای دوم یا برهان، (۶) طوبیقا یا جدل، (۷) سوفسطیقا یا سفسطه یا مغالطه، (۸) ریطوریقا یا خطابه، (۹) بوطیقا یا شعر. نیز ← ارغنون، عنوان مجموعه. در بعضی از کتب منطق باب نخستین را باب حدود و رسوم و باب دوم را ایساغوجی یا مدخل‌خوانده‌اند. باب ایساغوجی از فرفوریوس است و از ارسطو نیست و بابهای شعر و خطابه را نیز آمونیوس و سیمپلیکیوس جزو ابواب منطق قرار داده‌اند. در ایساغوجی از مباحث الفاظ و اصطلاحات لفظی از قبیل مفرد و مرکب و از دلالت و اقسام آن و از کلی و جزئی و مباحث آن و از کلیات خمس و نسبتهای چهارگانه (تساوی و تباین و عموم و خصوص مطلق و عموم و خصوص من وجه) بحث میکنند. در باب تعریف و چگونگی آن از شرایط صحت تعریف و تقسیم آن به حد و رسم و تقسیم هر یک به تام و ناقص بحث میشود، و بدین ترتیب قسمت مباحث مربوط به علم تصوری منطق پایان میپابد و به بحث در باره‌ی تصدیق میرسند. در مباحث تصدیق ابتدا از تعریف قضیه و ساختمان و اجزاء آن و قضایای موجهه و بسیطه و مرکبه و قضایای شرطیه (شرطیه‌ی متصله و شرطیه‌ی منفصله) و مبحث عکس و نقیض گفتگو میشود. در مبحث قیاس از تعریف قیاس و تقسیم‌آن به اقترانی و استثنائی و چگونگی اشکال اربعه و شرایط انتاج قیاس سخن میرود.

استدلال بر سه گونه است، استدلال از کلی به جزئی که قیاس است (← روش قیاسی)، استدلال از جزئی به کلی که استقراء خوانده میشود، و استدلال از جزئی به جزئی دیگر به سبب مشابهت میان آن دو که تمثیل خوانده میشود. در نظر قدما استدلال از کلی به جزئی تنها موجب یقین میشود، زیرا استدلال از جزئی به کلی مستلزم آن است که تمام افراد یک کلی و تمام جزئیات آن را در نظر آورند تا به حکم کلی برسند و این عملاً در حکم محال است، مانند آنکه چون در بیشتر حیوانات به هنگام جویدن غذا فک پایین حرکت میکند حکم کرده‌اند که هر حیوان به هنگام جویدن غذا فک پایین را حرکت میدهد ولی پس ازآنکه تمساح را مشاهده کرده‌اند دیده‌اند که فک بالائی را حرکت میدهد و بدین ترتیب حکم کلی مذکور باطل شده است.

قیاس از نظر شکل و صورت کاملتر از استقراء و تمثیل است، ولی برای اینکه افاده‌ی یقین کند و انسان را به قطع و جزم در باره‌ی مسئله‌ای برساند باید مواد قیاس را نیز در نظر آورد. اگر ماده‌ی قیاس از امور یقینی باشد برهان خوانده میشود، پس برهان عبارت از قیاسی است که نتیجه‌ی آن قطعی و یقینی باشد. در باب برهان از شرایط و مبادی یقینی و ضروری برهان بحث میشود (← مبادی یقینی برهان)، که عبارت است از اولیات، مشاهدات، تجربیات، فطریات، متواترات، و حدسیات (نه به معنی ظن و گمان). برهان یا لِمّی است یا اِنّی، برهان لمی استدلال از علت به معلول است، مانند آنکه چون میدانیم آتش به هر ماده‌ی قابل احتراقی برسد آن را میسوزاند، اگر ببینیم که آتشی به ماده‌ی قابل احتراقی نزدیک میشود حکم خواهیم کرد که آن ماده محترق خواهد شد. برهان انی پی بردن از معلول به علت است، مانند آنکه چون حریقی دیدیم حکم کنیم که این حریق بر اثر آتش بوده است. برهان لمّی را از برهان انّی اشرف و بهتر دانسته‌اند، زیرا در برهان انّی به علت اجمالی پی‌برده میشود نه تفصیلی (مانند حریق، که به اجمال معلوم میکند که آتشی آن را موجب شده است اما چگونگی این آتش که آیا از کبریت است یا، مثلاً، از برق یا از صاعقه معلوم نمیشود).

اگر مبادی قیاسی یقینی نباشد، و به عبارت دیگر از مبادی شکگانه‌ی ضروری نباشد، قیاس برهانی نخواهد بود. مبادی غیر یقینی قیاس، مشهورات، مسلّمات، مقبولات، مظنونات، مخیّلات، و وهمیّات است. مشهورات و مقبولات ماده‌ی قیاس جدلی است. غرض از جدل یا ساکت کردن و ملزم ساختن طرف است اگر طرف اهل عناد باشد، یا قانع ساختن او است اگر اهل عناد و لجاج نباشد؛ و به هر حال غرض از جدل افاده‌ی یقین و رسیدن به یقین نیست همچنانکه

(1) logic

غرض از سفسطه و مغالطه نیز وصول به حق نیست بلکه گول زدن و فریفتن طرف است و به همین جهت ماده‌ی آن از وهمیات و مشتبهات است. مقصود از خطابه قانع ساختن طرف است برای پذیرفتن مطالب خوب اخلاقی یا سیاسی و نظایر آن و ماده‌ی آن از مقبولات است یعنی مطالبی که مقبولیت عامه یافته است (مانند خوبی عفت و شجاعت و بدی جبن و ناپاکی). شعر برای ایجاد تأثیر در نفوس است و ماده‌ی آن مخیلات یا تخیلات است (از قبیل تشبیه و مجاز و استعاره و غیره).

II- منطق صورت[1] یا منطق ریاضی[2]. منطق صورت یا منطق ریاضی تحقیق منظم در استدلال برهانی، یعنی فرایندی است که در آن یک گزاره را حاصل ضروری یک یا چند گزاره‌ی (مقدمات) دیگر میدانند که به عنوان نقطه‌ی عزیمت آن فرایند پذیرفته شده است. هدف منطق صورت به دست آوردن روشها و اصولی است برای تشخیص استدلال درست از استدلال نادرست. برای رسیدن به این هدف، از محتوا یا ماده‌ی موضوعْ استدلال تجرید میشود و تمام توجه به صورت شناسه‌ای (⇐ شناسه) که استدلال به وسیله‌ی آن صورت میگیرد معطوف میشود. لغاتی که در منطق به کار میرود عبارتند از "چنین نیست که"، "و"، "یا"، "اگر"، "نه..."، "نه..."، "هر"، "بعضی"، و "است". این الفاظ، به انضمام چند لفظ دیگر، را **ثابتهای منطق** یا **لغات منطق** نامند. هسته‌ی منطق صورت قدیمی مستقیماً از ارسطو است. یک گزاره‌ی جازم[3] گزاره‌ای است شامل یک جمله‌ی موضوعی و یک جمله‌ی محمول[4]. چهار صورت استانده از گزاره‌های جازم ممکن است چنین بیان شوند: (۱) هر انسان میرا است؛ (۲) هیچ انسانی میرا نیست؛ (۳) بعضی از انسانها میرا هستند؛ و (۴) بعضی از انسانها میرا نیستند. یک استنتاج فوری از گزاره‌های فوق استنتاجی است که در آن نتیجه‌ای از یک مقدمه به دست میآید. استنتاجهای آشکار فوری ازگزاره‌های جازم عبارتند از عکس[5] که در آن "هیچ P، S نیست" از "هیچ S، P نیست" استنتاج میشود، و "بعضی Pها S است" که از "بعضی S ها P است" استنتاج میشود؛ عدول محمول[6] که در آن "هیچ S جز P نیست" "هر S، P است"، و "بعضی S ها جز P نیست" استنتاج میشود؛ و عکس نقیض[7] که در آن "هر چه غیر از P غیر از S است" که از آن" همه‌ی S ها P است" استنتاج میشود.

استنتاج پیچیده‌تری از نوع گزاره‌ی موسوم به قیاس جازم[8] به دست میآید که در آن یک گزاره‌ی جازم همچون نتیجه‌ای از دو گزاره‌ی جازم استنتاج میشود. بعضی از قیاسهای جازم بدیهی است، مثلاً "هر M، P است؛ هر S، M است، در نتیجه هر S، P است"، در حالی که بعضی دیگر آشکارا دروغ است، مثلاً "بعضی M ها P است؛ بعضی M ها، S است، در نتیجه بعضی S ها P است". هر صورت ممکن از قیاس جازم را ارسطو راست یا دروغ طبقه‌بندی کرد. پیروان قرون وسطائی ارسطو نتایج منطقی او را، بدون بسط دادن آنها از نظر منطق صورت، به تفصیل پرداختند. دیگر علمای منطق ریاضی مذهب رواقی یک منطق ریاضی از گزاره‌های مرکب وضع کردند. گزاره‌ی مرکب گزاره‌ای است محتوی یک یا چند گزاره‌ی جازم. گزاره‌های مرکب راستِ نمونه‌ای که رواقیون در نظر گرفتند اینهاست: "اگر p، q است، و q غلط است، بنابر آن p غلط است" و "اگر p، q است، و اگر q، r است، در نتیجه p، r است"، که در آنها p، q، r بیشتر نماینده‌ی گزاره‌هاست تا نماینده‌ی جمله‌ها.

منطق صورت، گرچه در قرن ۱۷م به وسیله‌ی لایبنیتز پیشبینی شد، تکامل آن نسبةً جدید است. یکی از قدیمترین منطقیون معاصر، چ. بول، نظریه و علائمی برای گزاره‌های جازم وضع کرد که عملیات جبری را بر این گزاره‌ها ممکن میساخت. اساس کار بول این بود که موضوع و جمله‌های محمولْ هر دو را همچون طبقات مشخصی تفسیر کند، بنابر این، گزاره‌ی جازمِ "همه‌ی سربازان میهنپرستند" در این مفهوم ساخته شده است که طبقه‌ی سربازان کلاً شامل، یا یک طبقه‌ی فرعی از، همه‌ی میهنپرستان است. برای آنکه بتوان چنین گزاره‌هائی را به صورت معادلات بیان کرد بعضی مفاهیم انتزاعی ارائه شد و بعضی علامات نمادی به کار رفت. شاید مفهوم انتزاعی اصلیْ مفهوم طبقه‌ی خالی[9] باشد که هیچ عضو دیگری را شامل نیست، و برای نمایش دادن آن اغلب علامت صفر (0) به کار برده میشود. بدین‌ترتیب، بیان اینکه هیچ گونه چیزی از نوع مشخص (مثلاً قنطورس) وجود ندارد بدین معنی است که طبقه‌ی هر چیزی از آن نوع خالی است. اگر علامت C را به جای طبقه‌ی همه‌ی قنطورسها به کار ببریم، گزاره‌ای که وجود هر قنطورسی را رد میکند با معادله‌ی $C=0$ بیان میشود؛ و اگر H را به جای طبقه‌ی اسبها به کار بریم، گزاره‌ای که مبین وجود اسبها است میتواند با نامساوی $H\neq 0$ نشان داده شود. دو مفهوم دیگر باید برای گزاره‌های جازم دوجمله‌ای عرضه شود تا به صورت معادلات بیان شوند. یکی از آنها متمم[10] یک طبقه است که طبقه‌ی دیگری است شامل چیزها و فقط چیزهائی که عضو طبقه‌ی معین نیستند. مثلاً متمم طبقه‌ی H همه‌ی اسبها شامل همه‌ی چیزهائی است که اسب نباشد، و با علامت H' نمایش داده میشود. مفهوم دوم ضروریْ مفهوم حاصلضرب دو طبقه است، که طبقه‌ی دیگری است مشتمل بر چیزها و فقط چیزهائی که متعلق به هر دو طبقه است. مثلاً، حاصلضرب طبقه‌ی S سربازان و طبقه‌ی P همه‌ی میهنپرستان طبقه‌ی SP همه‌ی سربازان میهنپرست است. با این مفاهیم و علامات، چهار صورت استانده‌ی گزاره‌های جازمی را که قبلاً ذکر شد میتوان با این معادلات بیان کرد: "هر S، P است" به صورت $SP=0$؛ "هیچ S، P نیست" به صورت $SP=0$؛ "بعضی Sها P است" به صورت $SP\neq 0$، و "بعضی Sها P نیست" به صورت $SP\neq 0$.

معادلاتی که گزاره‌های جازم را بیان میکنند میتوانند به همان طریق حل شوند که معادلات جبری حل میشوند. ولی اختلافات مهمی میان آنها وجود دارد، و منظومه‌ی منطقی بول، به "جبر بولی" معروف است. جبر بولی میتواند برای طبقه‌بندی محدوده‌ی وسیعی از شناسه‌ها به شناسه‌های راست و غلط به کار برده شود، و نیز برای نتیجه گیریهائی از مقدمات به وسیله‌ی فرایندهای جبری ترکیب و اسقاط[11] به کار گرفته شود. جبر بولی، چنانچه بول در آغاز در نظر داشت، معمولاً به "جبر طبقات" مربوط است. ولی جبر بولی یک دستگاه انتظامی صورت است، و میتواند تعبیرهای دیگری به دست بدهد و در دیگر موارد به کار گرفته شود. یکی از پرثمرترین این تعبیرها در طرح منطقی حسابگرهای رقمی الکترونی است. مع‌ذلک، همه‌ی شناسه‌ها نمیتوانند به طرز مناسبی در علامتگذاری جبر بولی بیان شوند. در شناسه‌هائی که شامل روابط (← مجموعه، قسمت III) هستند، پیچیدگی منطقی بیش از آن است که بتوان این روشهای ابتدائی سنتی را در آنها به کار بست. مثلاً، شناسه‌ی "همه‌ی اسبها حیوانند، بنابر این سر اسب سر حیوان است" استنتاجی غیر قیاسی است که تمام منطق ارسطو و بول با هم نمیتوانند آن را توجیه کنند. تحقیقات در منطق روابط را چ. س. پیرس و ا. د مورگن آغاز کردند، و مقامی شامخ در جمیع بررسیهای منطقی داشته‌اند.

دستگاههای جدیدتر و پیشرفته‌تر منطق صورت وضع شده و به دو طریق در ریاضیات ناب به کار گرفته شده است. از یک طریق مفاهیم منطق برای به‌دست دادن تعاریف مفاهیم منحصراً ریاضی به کار رفته است، مثلاً تعریف عدد و تابع. ف. ل. گ. فرگه و ب. راسل، مستقلاً از یکدیگر، کشف کردند که همه‌ی مفاهیم ریاضی میتوانند بر حسب مفاهیم منطق ناب تعریف شوند. کاربرد دیگر منطق در ریاضیات ناب استنتاج حقیقتهای ریاضی و قضایا از حقیقتهای منطق صورت به عنوان اصل موضوع است. جالبترین نتیجه‌ی این روش بررسی اثر ۳جلدی پرینسیپیا ماتماتیکای ا. ن. وایتهد و ب. راسل بوده است، که به منظور فراهم ساختن یک نظام استنتاجی تهیه شده و در آن تمام حقیقتهای ریاضی میتواند از یک مجموعه‌ی کوچک اصول موضوع منطقی استنتاج شود. در همین ضمن تناقضها و تضادهائی میان ریاضیات و خود منطق بروز کرد، که ساده‌ترین و آسانترین آنها برای توضیح دادن به وسیله‌ی برتراند راسل کشف شد و معمولاً "پارادوکس راسل" خوانده میشود (← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند I-9).

در ۱۹۳۱ ک. گودل کوشید تا تمامیت و سازگاری یک دستگاه منطقی-ریاضی را در داخل خود دستگاه به ثبوت رساند؛ ولی نتایجی که به دست آورد عکس آنچه بود که جستجو میکرد، اگر یک دستگاه "منطقی-ریاضی" از

(۱) formal logic (۲) mathematical logic (۳) categorical proposition (۴) predicate terme (۵) conversion
(۶) obversion (۷) contraposition (۸) categorical syllogism (۹) empty class (۱۰) complement (۱۱) cancellation

نوع کلی پرینسیپیا ماتماتیکا سازگار باشد، لزوماً ناتمام است ــ ناتمام در این مفهوم که فورمولی صرفاً ریاضی وجود دارد که قابل بیان در دستگاه است و خود فورمول و نقیض آن هیچ یک در آن دستگاه قابل اثبات نیست. از یک نقطه‌ی نظر، دلیل گودل (← گودل، کورت) میتواند همچون حدی محسوب شود برای نتایجی که در زمینه‌ی منطق صورت میتواند به دست آید؛ ولی از نقطه‌ی نظر دیگر میتوان گفت که این نتیجه ثابت کرده است که حدی برای پیشرفت هرچه بیشتر دستگاههای سازگار منطق وجود ندارد.

منطق، ثابتهای: ← منطق، قسمت II.
منطق، عدد: ← عدد منطق.
منطق، لغات: ← منطق، قسمت II.
منطق ارسطوئی: ← منطق، قسمت I.
منطق الطیر (manteqo 't.tayr) یا **مقامات طیور**، منظومه‌ی عارفانه در بحر رمل مسدس مقصور (یا محذوف)، از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری. عطار درین منظومه از زبان مرغان سخن ساز کرده، و مقاصد عرفانی خویش را از قول آنان بیان کرده است. منطق الطیر یکی از معروفترین منظومه‌های عرفانی عطار است.
منطق ریاضی: ← منطق، قسمت II.
منطق صورت: ← منطق، قسمت II.
منطق صوری: ← منطق، قسمت I.
منطقه، در جغرافیا: ← مناطق زمین.
منطقه[1] (mantaqe)، در هندسه، قسمتی از سطح یک کره محصور میان دو سطح موازی. اگر یکی از دو سطح مماس با کره باشد و دیگری کره را قطع کند، منطقه را **منطقه‌ی یکقاعده‌ای** خوانند. ارتفاع منطقه عمود مشترک دو سطح موازی است. قاعده‌های منطقه دوایری هستند که از تقاطع سطوح موازی با کره تشکیل میشود. مساحت منطقه برابر است با $2\pi rh$، که در آن r شعاع کره و h ارتفاع منطقه است. نیز ← عرقچین.


منطقه

منطقه[2] (mantaqe)، پهنه‌ای از زمین که به واسطه‌ی نوع حیوانات یا نباتات آن کاملاً مشخص و متمایز است، یا به واسطه‌ی اقلیم و زمین و غیره برای رشد بعضی حیوانات یا نباتات مساعد شده است. نیز ← کاتن بلت؛ کمربند غله؛ بلک بلت.
منطقة البروج[3] (mantaqato 'l.boruj)، در نجوم، منطقه‌ی فرضی آسمان که حدود °۸ در هر طرف دایره البروج امتداد دارد. این منطقه را به ۱۲ قسمت متساوی تقسیم کرده‌اند که هر کدام یک برج نام دارد؛ ستارگان هر برجْ یک صورت فلکی تشکیل میدهند، و برج به نام این صورت خوانده میشود. ترتیب ۱۲ برج ابتدا از نقطه‌ی اعتدال ربیعی (که برجها از آنجا شمرده می‌شود) به طرف مشرق و علامات نجومی آنها چنین است:

حمل (بره)	حمل	♈
ثور (گاو نر)	ثور	♉
جوزا (دوپیکر)	جوزا	♊
سرطان (خرچنگ)	سرطان	♋
اسد (شیر)	اسد	♌
سنبله (خوشه)	سنبله	♍
میزان (ترازو)	میزان	♎
عقرب	عقرب	♏
قوس (کمان)	قوس	♐
جدی (بزغاله)	جدی	♑
دلو	دلو	♒
حوت (ماهی)	حوت	♓

شش تای اول در شمال استوای فلکی و بقیه‌ی آنها در ج آن واقعند. به علت تقدیم اعتدالین، در مدت حدود ۲'۰۰۰ سال که از نامگذاری برجها گذشته، هر یک از آنها °۳۰ تغییر محل داده، و اکنون در محل برجی که از جنبه‌ی نظری در مغرب آن است جای دارد (مثلاً در ماه فروردین، خورشید در آسمان مقابل برج یا صورت فلکی حوت است). برای شکل ← برج.
منطقه‌ی آرامگان استوائی[4] (mantaqeye ārāmgān-)، منطقه‌ای در نواحی استوائی زمین که پهنای آن متغیر است، ولی به دور زمین حلقه میزند، و هوای آن کمفشار و بادهای آن عموماً ملایم و متغیرند، و با آرامش‌های پروفور هوا منقطع میشوند.
منطقه‌ی استوائی: ← منطقه‌ی حاره.
منطقه‌ی حاره[5] (härre) یا **منطقه‌ی محترقه** یا **منطقه‌ی استوائی**، قسمتی از سطح زمین واقع بین مدار رأس السرطان و مدار رأس الجدی.
نیز ← مدارگان، مناطق زمین.
منطقه‌ی کانال[6] **(پاناما):** ← پاناما، منطقه‌ی کانال.
منطقه‌ی محترقه: ← منطقه‌ی حاره.
منطقه‌ی معتدله[7] (mo'tadele)، هر یک از دو منطقه‌ی زمین، یکی ــ **منطقه‌ی معتدله‌ی شمالی** ــ در نیمکره‌ی شمالی بین مدار رأس السرطان و مدار شمالگان، و دیگری ــ **منطقه‌ی معتدله‌ی جنوبی** ــ در نیمکره‌ی جنوبی بین مدار رأس الجدی و مدار جنوبگان. آب و هوای این منطقه معتدل نیست، و به همین جهت در تقسیم‌بندی اقلیمی جدید سطح زمین، این اصطلاح منسوخ است، و ناحیه‌ی موسوم به عرضهای میانه تقریباً بر این منطقه منطبق است. نیز ← مناطق زمین.
منطقه‌ی معتدله‌ی جنوبی: ← منطقه‌ی معتدله.
منطقه‌ی معتدله‌ی شمالی: ← منطقه‌ی معتدله.
منطقه‌ی منجمده[8] (monjamede)، هر یک از دو ناحیه‌ی زمین که یکی ــ **منطقه‌ی منجمده‌ی شمالی** ــ در شمال مدار شمالگان و دیگری ــ **منطقه‌ی منجمده‌ی جنوبی** ــ در جنوب مدار جنوبگان است. نیز ← مناطق زمین: عرضهای بالا.
منطقه‌ی منجمده‌ی جنوبی: ← منطقه‌ی منجمده.
منطقه‌ی منجمده‌ی شمالی: ← منطقه‌ی منجمده.
منطقه‌ی نفوذ[9]، ناحیه‌ای که، معمولاً بنا به قرارداد، که میان چند ملت بسته شده، بعضی از آنها آزادی عمل انحصاری در آن ناحیه داشته باشند؛ و نیز این اصطلاح مسامحةً به سرزمینی اطلاق میشود که نیروئی خارجی مترصد به دست آوردن نفوذ انحصاری در آن است بی آنکه بخواهد آن را تصرف کند. نیز ← قیمومیت.
منطقی رازی (manteqie rāzi)، شهرت **ابو محمد منصور**، فد بین ۳۶۷ و ۳۸۰ هق، از قدیمترین شعرای پارسیگوی عراق عجم، معاصر با صاحب ابن عباد (۳۲۶–۳۸۵). هنگامی که بدیع‌الزمان همدانی به حضور صاحب رفت، صاحب، برای آزمایش وی، این سه بیت را از منطقی برای او خواند و از او خواست تا آنها را به عربی باز گرداند:

یک موی بدزدیدم از دو زلفت
چون زلف زدی ای صنم، به شانه
چونانش به سختی همی کشیدم
چون مور که گندم کشد بخانه
با موی بخانه شدم، پدر گفت
منصور کدام است از این دوگانه.

و بدیع الزمان بدین گونه آن ابیات را ترجمه‌ی منظوم کرد:

سَرِقْتُ مِن طُرَّتِهِ شَعْرَةً
حِينَ فَدا يَمْشِطُها بِالمِشاط
ثُمَّ تَدَلَّلْتُ بِها مُثْقِلاً
تَدَلُّجَ النَّمْلِ بِحَبِّ الحِناط
قال ابی من ولدی مِنْكُما
كِلا كُما يَدخُلُ سَمَّ الخِياط.

منظر (manzar)، ده (جم ۱'۳۳۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاولایت، بخش حومه‌ی شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۴کیلومتری ل‌ش تربت حیدریه. محصولاتش غلات، چغندر، و پنبه‌ش است.
منظرشناخت[10] (manzar.šenāxt) یا **علم مناظر و مرایا** (manāzer, marāyā)، هنر و علمی که به وسیله‌ی آن، با استفاده از اصول هندسی و بصری، بتوان تصویر اشیاء سه‌بعدی را بر روی یک سطح مستوی چنان رسم کرد که تصویر همان اثر را به بیننده القا کند که شیء حقیقی در طبیعت القا میکند. خطوط تصویر ممکن است فقط شباهت مختصری با خطوط شیء حقیقی داشته باشد، مثلاً، اجسام به نسبتی که از چشم دورتر قرار بگیرند کوچکتر و محوتر می‌نمایند، یا خطوطی که در حقیقت موازی یکدیگرند چنین مینمایند که در فاصله‌ی دور به هم میگرایند. اصولی که این تغییر شکل را باعث میشود اصول منظرشناخت نامیده میشود.

در تصویر کردن یک شیء باید خطوط خارجی جسم، رنگ، و سایه‌روشن سطوح مختلف آن بر روی سطح مستوی منعکس شود. در نتیجه دو نوع منظرشناخت پدید میآید، فضائی و خطی. منظرشناخت فضائی با ظاهر اشیاء سر و کار دارد و شامل مباحث سایه‌روشن، نور، و

(۱)zone of sphere (۲)belt (۳)Zodiac (۴)doldrums; equatorial belt of calms (۵)torrid zone; tropics (۶)Canal Zone (۷)middle latitudes; intermediate zone (۸)frigid zone (۹)sphere of influence (10)perspective

رنگ میشود. منظرشناخت خطی فقط مربوط به محیط مرئی اشیاء است، که علمی دقیق و ریاضی است و مباحث منظرشناخت مربوط به این نوع میشود.

بنا به عمل منظرشناخت فضائی و خطی، اشیاء، مجسمه‌ها، و نقوش برجسته‌ای که بالاتر از سطح رؤیت قرار میگیرند دارای بعد، فرم و فاصله‌های متفاوت از فرمها و بعدهای حقیقی به نظر میرسند. مثلاً تندیسی که در سطح رؤیت بلند و باریک دیده میشود، وقتی در بالای سطح رؤیت قرار گیرد کوتاه و چاق مینماید، و اگر نقوش نیم‌برجسته بالاتر از سطح دید قرار گیرند، به صورت نقوش مسطح و مبهم مینمایند. بنا بر این، مجسمه‌سازان، هنگام ساختن قالب مجسمه‌ها، به این مسئله توجه دارند و آثاری که باید بالاتر از سطح رؤیت قرار گیرند ــ مثلاً تزیینات سردر کلیساها و ساختمانهای طوری طراحی میشوند و در بعضی ابعاد طوری مبالغه میشود که اثر هنری در سطح رؤیت متناسب و شکیل بنماید.

نظریه‌ی اصلی منظرشناخت خطی. نظریه‌ی منظرشناخت خطی بر سه اصل استوار است اگر صفحه‌ی تصویر موازی صفحه‌ی مارّ بر مراکز دو چشم و عمود بر اشعه‌ی مستقیم دید در نظر گرفته شود (شکل ۱)؛

۱) منظرشناختِ خط موازی با صفحه‌ی تصویرْ خطی است موازی با خود آن خط ولی کوتاهتر از آن. در شکل ۲ خط X′Y′ تصویر خط XY است.

ب) منظرشناختِ خط مایل بر صفحه‌ی تصویرْ خطی است مایل نسبت به خط حقیقی و موازی صفحه‌ی چشم ولی کوتاهتر از خط حقیقی. اندازه‌ی تصویر از اتصال دو نقطه‌ای که اشعه‌ی دید، پس از عبور از صفحه‌ی تصویر، به دو انتهای خط حقیقی می‌افکند به دست میآید (شکل ۳).

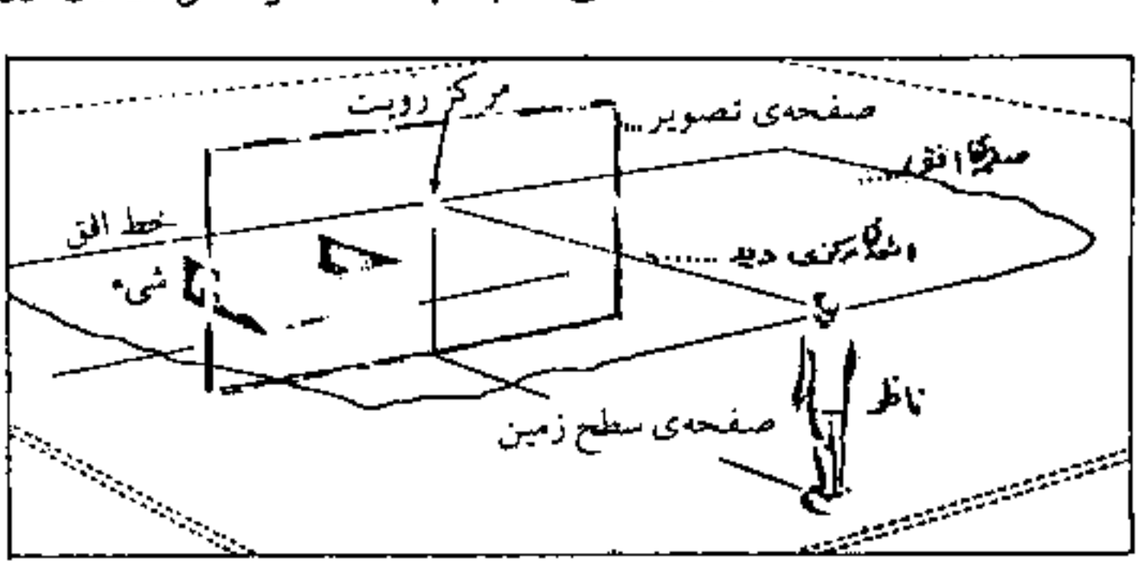

شکل ۱

ج) منظرشناختِ خط عمود بر صفحه‌ی تصویرْ نقطه‌ای است واقع بر صفحه‌ی تصویر که محل تلاقی امتداد خط حقیقی با صفحه‌ی تصویر است. در شکل ۴، نقطه‌ی O تصویر خط AB است.

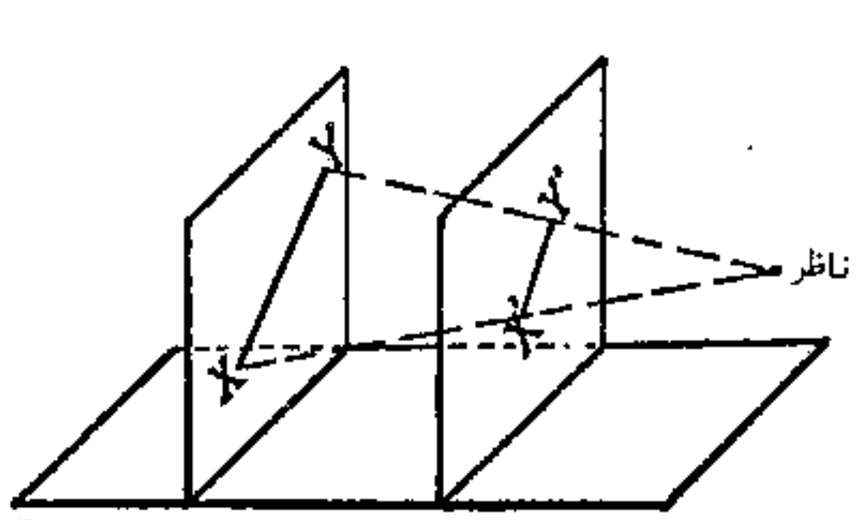

شکل ۲

منظرشناخت خطی بر سه نوع است، موازی یا تک‌نقطه‌ای، زاویه‌ای یا دونقطه‌ای، و مایل‌یا سه‌نقطه‌ای.

۱) در منظرشناخت تک‌نقطه‌ای کلیه خطوط عمود بر صفحه‌ی دید در یک نقطه به هم میگرایند. کلیه‌ی اشیائی که سطوح آنها موازی با یا عمود بر سطح تصویر است باید به این صورت تصویر شوند (شکل ۵، صفحه‌ی ۲۸۷۳). از آثار معروفی که در آن از این نوع منظرشناخت استفاده شده تابلوی معروف آخرین شام لئوناردو دا وینچی است که کلیه‌ی خطوط اطاق به نقطه‌ی همگرائی (منطبق با سر حضرت مسیح) ختم میشوند.

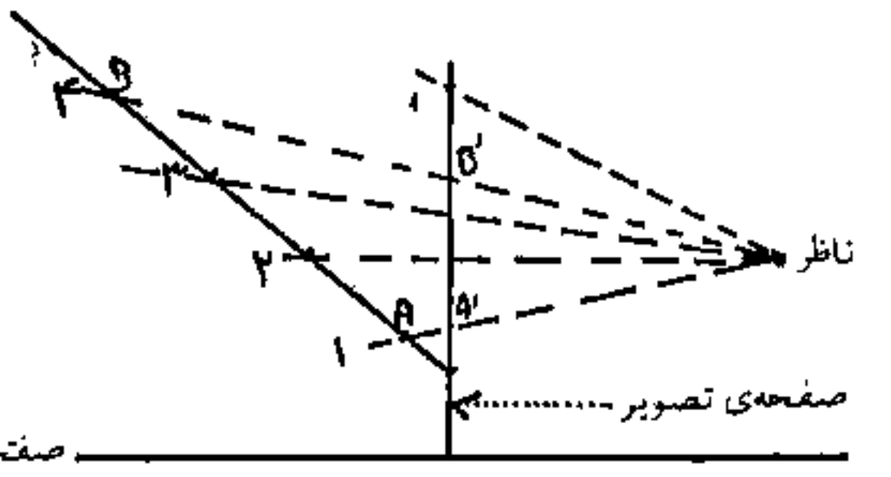

شکل ۳

۲) در منظرشناخت زاویه‌ای زاویه‌ای دو نقطه‌ی همگرائی (نقطه‌ی بینهایت) واقع بر خط بینهایت وجود دارد، یکی برای خطوط عرضی و دیگری برای خطوط طولی. این طریق برای تصویر اشیائی است که سطوح آنها نسبت به صفحه‌ی تصویر مایل است و زوایائی غیر از ۹۰° میسازند (شکل ۶؛ صفحه‌ی ۲۸۷۳). اگر خطی مایل بر صفحه‌ی تصویر به قطعات مساوی تقسیم شده باشد و بخواهیم منظرشناخت آن را رسم کنیم قطعات تقسیم‌شده هرچه از چشم دورتر شوند کوچکتر رسم میشوند.

شکل ٤

۳) منظرشناخت مایل یا سه‌نقطه‌ای مانند منظرشناخت دونقطه‌ای است با این تفاوت که خطوط عمودی نیز یک نقطه‌ی همگرائی سوم ایجاد میکنند. در این طریق تصویرگری از سه خط بینهایت استفاده میشود و برای مصور کردن خطوطْ اشیائی به‌کار برده میشود که نسبت به صفحه‌ی سطح زمین و صفحه‌ی تصویر زوایائی غیر از ۹۰° داشته باشند (شکل ۷؛ صفحه‌ی ۲۸۷۳). این طریق تصویرگری اغلب مورد استفاده‌ی معماران و طراحان قرار میگیرد.

- منظر شناخت زاویه‌ای

تاریخچه

بشر هنرمند از عصر حجر تا کنون قصد داشته است که احساس بعد و فضا را به نحوی تصویر کند. از اولین آثاری که این احساس را نمایانده است منظره‌ی گله‌ای است که ۱۵٬۰۰۰ سال پیش بر روی یک تکه استخوان نقش شده است. مطالعه‌ی کاملی از هنر تجسمی و گرافیک مصریان باستان و آشوریان نشان میدهد که این دو قوم اصول منظرشناخت را نمیشناخته‌اند، ولی هنرمندان مصر باستان در آثار خود فقط مهمترین عنصر را با رعایت اصول منظرشناختی مخصوص خود تصویر میکردند؛ به این معنی که با استفاده‌ی از طرح فوقانی و جانبی یک شیء و ترکیب این دو طرح، مقصود خود را منعکس میکردند. این روش ترسیم منظرشناخت حدود ۳٬۰۰۰ سال در هنر تصویرگری مصری ادامه داشته است. یونانیها اصول منظرشناخت خطی را در مجسمه‌سازی میشناختند، ولی از منظرشناخت فضائی چیزی نمیدانستند و نقاشیهای آنها فاقد منظرشناخت بود. در امریکا، هندیشمردگان شمال غربی روش منحصر به فرد خود را به کار می‌گرفتند، و از ترکیب نیمرخ و تمامرخ انسان یا حیوان منظرشناخت مشخصی به وجود میآوردند. هنرمندان چینی در مصور کردن مناظر، خطوط کناره‌های اشیاء یا عناصر طبیعت مانند خاک، آب، یا امواج را بر صفحه منعکس میساختند. بدین ترتیب، مسافت و فضا را با مهارتی خارق العاده بیان میکردند. خطوط موازی بناها و عمارات در منظرشناخت چینی موازی رسم میشد، در حالی که در منظرشناخت صحیح این خطوط باید در یک نقطه‌ی بینهایت دور به هم بگرایند. ولی خود چینیها واقف به این نقص بودند و برای جلوگیری از خطای بصری، که ممکن بود موجب معیوب نمایاندن بناها شود، آن قسمت از خطوط و ستونهای موازی را با تکه‌هائی از چین و شکنهای تزیینی میپوشاندند. اولین بار رومیها از پدیده‌ی کوتاه نمودار کردن تصویر اطلاع یافتند. به همین دلیل در

نقاشیهای روی گچ در پمپئی بـه آثاری بر می‌خوریم که در آنها نشانه‌هائـی از رعـایت اصول منظرشناخت در تصویرگری ساختمانها دیده می‌شود. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۵م هنرمندان ایتالیائی دوره‌ی رنسانس قـوانیـن ثـابت و صحیحی بـرای رسم منظرشناخت بنیان نهادنـد که بـر اساس خط افق و نقطه‌ی همگرائـی (نقطه بینهایت) بود. اولین کسی که مسائل زیادی از اصول منظرشناخت را حل کرد نقاش رئـالیست دوره‌ی رنسانس فلورانس، پائولو اوتچلو، بود، ولی عقاید او با مخالفت معاصـرانش، از جمله معماران معروف برونلشکی و آلبرتی مـواجه شد. علی رغم این مخالفتها، عقاید و اصـول مختلفی در باره‌ی این نظریه وسیله‌ی همین متفکرین تـه‌وین شد. سالها بعد مازاتچو این قـوانین را در آثـار نقاشی خود بـه کار بست، و در مدت کوتاهی نقاشان آثـار مـذهبـی آن دوره تـوانستند بـا تصویر بناها و عمارات در زمینه‌ی پرده‌های نقاشی یا نقـاشیهـای دیـواری سبـک کامـلاً مشخصی به وجود آورنـد. نقاشان مکتبهای هلندی و فلاندری، بـرای اولین‌بار، اصول منظرشناخـت فضائی را در آثـار خـود بـه کار بستند. آثار یـان وان در هـایـدن[1] (yān vān der hāyden، ۱۶۳۷–۱۷۱۲) و دورنمـاهـای هـولبمـا[2] (holbemā) و برخـی از آثار رامبران نمونه‌هائـی از این تحول‌اند. هنرمندان قرن ۱۹م که از نظر رعایت اصول منظرشنـاخت فضائی معـروفیـت خـاص دارند عبارتند از دوبینی، آنتون مـاووه[3] (ānton māve ۱۸۳۸–۸۸، نقـاش منظرساز هلندی)، و کلود مونه.

منظرشناخت خطی: ← منظر شناخت یا علم مناظر و مرایا.

منظرشناخـت فضائی: ← منظرشناخت یـا علم مناظر و مرایا.

منظره‌یاب، در عکاسی، ← عکاسی، III.

منظـریه (manzariyye)، ده (جه ۱۴۴ سنه ۱۳۴۵هش)، شهرستان شمیرانات، استان مـرکزی (تهران)، از ییلاقات، و از مراکز ورزشی تهـران است. بنـائـی از دوره‌ی قاجاریه دارد.

منظـومـه[4] (manzume) یـا **سیستم** (sistem،فنـ)، مجموعه‌ی عناصر مـادی یا غیر مادیی که چنان با یکدیگر وابستگی دارند که یک کل سازمانـدار میسازند، مثلاً، منظومه‌ی شمسی، منظومه یـا سیستم اعصاب، سیستم آحـاد (← سلسله‌ی آحاد)، و نیز مجموعه‌ی افکار علمی یـا فلسفی وابسته به یکدیگر که از لحاظ روابط آنها با هم مورد توجه قرار گرفته بـاشند، مثلاً، منظومه‌ی فلسفی کانت، معنی دیگر آن مجموعه‌ی روشها و سازمـانهائـی است که از آنها یـک ساختمان نظری و یـک روش عملی فـراهم می‌شود، مانند سیستم سرمایه‌داری یـا سیستم حکومت که در این مـورد بیشتر به جـای آن کلمه‌ی نظام استعمال میشود.

منظومـه (manzume) (از نظم)، در ادب فارسی، اصلاً سخنی که به نظم آمده باشد (در مقابل نثر)، اما بیشتر، و به طـور کلی، بـر انواع طـولانـی شعر (همچون مسمط و تـرکیب‌بند و ترجیع‌بند، بدون توجه به شکل خاص هر یک)، خاصه مثنوی، اطلاق میشود.

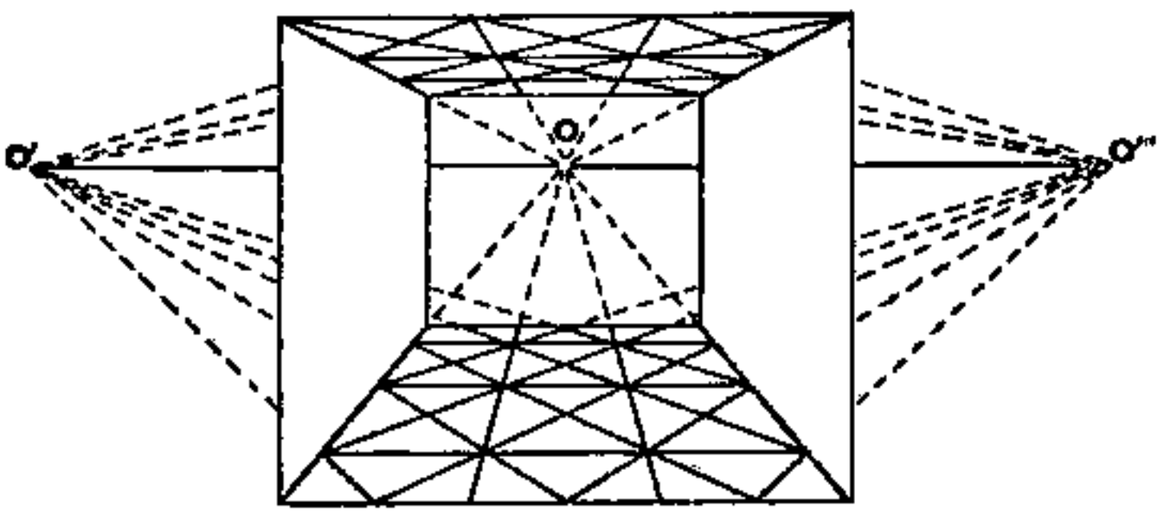

شکل ۵

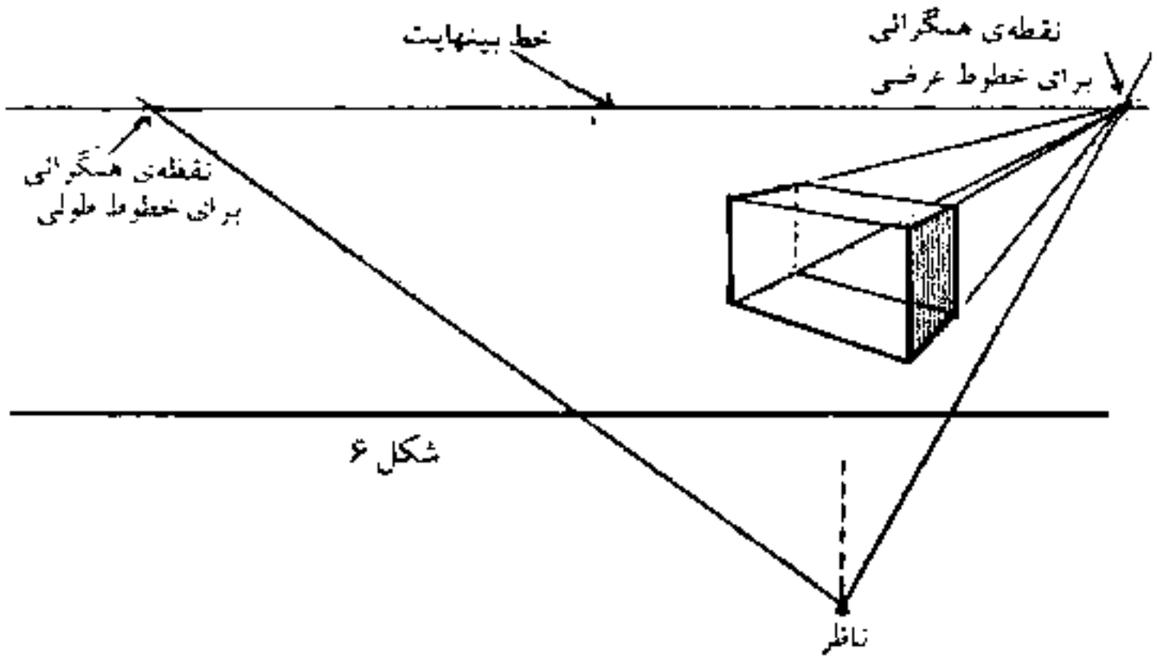

شکل ۶

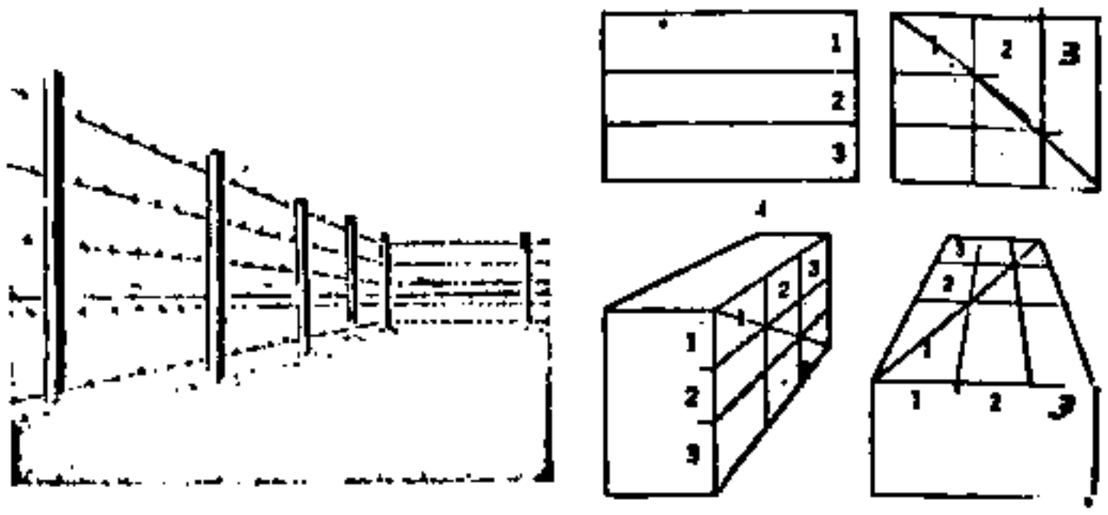

شکل ۷ ــ منظر شناخت مایل

منظومه‌ی خشخاشیه: ← غیرت کرمانشاهی.

منظومه‌ی شمسی[5]، خورشید و اجـرام آسمانی دیگری که، به واسطه‌ی نیروی جـاذبه‌ی خورشید، بر مدارهای خـود میگردند. مشتمـل است بـر سیارات، سیارکان، اقمـار (← قمر)، بعضی دنباله‌داران و شهابها (← شهاب). نظـریه‌هـای مربوط به اصل منظومه‌ی شمسی عبارتند از ← فرضیه‌ی لاپلاس، ← فرضیه‌ی سیارکان، ← نظریه‌ی غباری، و ← نظریه‌ی کشندی. منظومه‌ی شمسی، به تبعیت خورشید، بر خطی مستقیم به جانب نقطـه‌ای در صورت جالی علی رکبتیه حرکت میکند.

منظومه‌ی کوپرنیک: ← کوپرنیک.

منظومه‌ی کهکشانی: ← کهکشان.

منعکس، در نظریـه‌ی مجموعـه‌ها، ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت III، بند ۴. III.

منع مسکرات، قانون[6] یا **تحریم مشروبات‌الکلی،** به طور کلی، در همه‌ی کشورهای اسلامی قوانینی برای منع استعمـال نوشابه‌های الکلـی تدوین شده، و قوانیـن مزبور متکی بـه قوانین شرع است. در غالب کشورهـای اروپـا و امـریکا هم قوانینی برای نظارت و محـدود کـردن فروش نوشابه‌های الکلی وضع شده است. نظر اصلی از وضع این قوانین، یکی جلـوگیری از افراط در استعمال نوشابه، و دیگری وضع مالیات به منظور افزایش درآمد دولت است. سوئد اولیـن کشور اروپائی بود کـه در ۱۸۶۵ قـانونی وضع کرد و فروش نوشابه‌های الکلـی را مشروط به تحصیل اجازه‌ی مخصوص از دولت ساخت، و کوشید تـا در امر تولید نوشابه سود افـراد خصوصی را از میان ببرد. در انگلستان قوانینی بـرای محدود کردن ساعات فروش نوشابه‌های الکلـی تدوین شده که تاحدی از افراط جلوگیری میکنـد. در کشمـت، پس از چنـد سال تبلیغ برعلیـه فروش مسکرات، قانونی وضع شد کـه فروش هر گونـه نوشابه‌ی الکلی را منع میکـرد. ایـن قانون در ۱۹۱۹ اجرا و در ۱۹۳۳ لغو شد. علت لغو قانون رواج قاچاق و فسادی بود کـه در موقع اجـرای قانون حکمفرمـا بـود. اکنـون بعضی از ایالات کشمت این حق را برای خود محفوظ داشته‌اند که، در صورت اقتضا، فروش نوشابـه‌های الکلـی را منع کنند، ولی کمتر از ایـن حق استفاده مـی‌کنند. با وجود قوانین مذهبـی و مـدنی بسیاری که برای منع مصرف نوشابه‌های الکلی وضع شده است، مصرف مسکرات تقلیل عمده نیافته و کسانی کـه در صدد محـدود کـردن مصرف آن برآمده‌اند توفیق بیشتری به دست آورده‌اند.

منفیتیون: ← منفیتیه.

منفیتیه (manqitiyye)، یا **منفیتیـون** (un–)، سلسله‌ای از خانهای بخارا که از زمان ابوالفیض خان، از ملوک جانیه، و معـاصر نادر شاه افشار به قدرت رسیدند. منفیتیـه منسوب به حکیم اتالیق (atālīq، لقبی معـادل اتـابیک) این خداداد، اتالیقِ منغیت، هستند کـه ابوالفیض خان به سبب عیـاشی، اداره‌ی امـور مملکـت را به او سپرده بـود، و منغیت اصلاً نـام قبیله‌ای از قبا-

---

(۱)Heyden (۲)Holbema (۳)Mauve (۴)system (۵)solar system (۶)liquor law

پل مغول است که نخستین‌بار در تاریخ رشیدی بدان اشاره شده‌است. از آن پس از منغیت و قنقرات به عنوان دو قبیله‌ی مهم ترک نام برده شده. هنگام حمله‌ی نادر شاه به خوارزم، حکیم اتالیق پسر خود محمد رحیم بیگ را به خدمت نادر فرستاد، و ابوالفیض را وادار به استقبال و اطاعت از نادر کرد. اما بزودی محمد رحیم بیگ ابوالفیض خان را کشت (۱۱۵۳ هق) و نخست پسر ۹ساله‌ی او، عبدالمؤمن خان را به سلطنت بر داشت، و به نام او به حکومت پرداخت، و بعد از یک سال او را نیز کشت، و برادر عبدالمؤمن، عبیدالله خان را، که هنوز در مهد بود، عنوان شاهی داد. در اندک مدتی او را نیز از میان برداشت وخود مستقلاً به سلطنت نشست (۱۱۵۷ هق) و سکه و خطبه به نام خویش کرد. پس از مرگ (۱۱۶۲ هق) او دانیال ابن اتالیق، عم وی، به امارت نشست (۱۱۶۳ هق). دانیال اگرچه ابوالغازی خان، نواده‌ی دختری ابوالفیض خان، را به سلطنت بر داشت و سکه و خطبه نیز به نام او کرد، اداره‌ی حکومت را در دست داشت، و حکومت ابوالغازی خان اسمی بیش نبود. پس از مرگ دانیال پسر او شاهمراد، ملقب به میرمعصوم غازی، به سلطنت رسید (۱۱۹۹ هق) و از این زمان رسماً حکومت و سلطنت به منغیتیه انتقال یافت. امیر معصوم، اگرچه به اطراف و از جمله به مرو نیز دست‌اندازی کرد، در مقابل تیمور شاه درانی از در اطاعت درآمد، اما فتوحات خود را همچنان حفظ کرد. معروفترین امرای این سلسله، پس از امیر معصوم، عبارتند از امیر حیدر ابن امیر معصوم (جلوس ۱۲۱۶ هق)، امیر نصرالله بهادر خان (جلوس ۱۲۴۲ هق)، امیر مظفر (جلوس ۱۲۷۷ هق) پسر امیر نصرالله. در زمان امیر مظفر دست‌اندازی روسها به آسیای مرکزی آغاز شد، و بخارا و سمرقند و خوقند تحت تسلط روسها در آمد، و امیر بخارا متحد و در حقیقت دست‌نشانده‌ی روسیه شد. آخرین آنان که میر عالم نام داشت، و در سن پطرز بورگ تحصیل کرده بود، در ۱۳۲۸ هق به امارت نشست. اما انقلاب اکتبر او را به افغانستان راند، و وی تا پایان جنگ II در کابل زندگی کرد.

منف، شهر، مصر، ← ممفیس.

منفتاح: ← مرنپتاح.

منفرده یا مجموعه‌ی یکانی: ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت I، بند ۷. I.

منفلوطی، مصطفی لطفی (lotfi manfaluti)، ۱۸۷۶–۱۹۲۴، نویسنده‌ی عرب، اهل منفلوط، مصر. از خاندان علم و تقوی بود و در مدرسه‌ی الازهر علوم دینی و ادبی را فرا گرفت و، به علت هجو خدیو عباسی حلمی، مدتی در زندان به سر برد. پس از رهائی نماینده‌ی مجلس شد. با نثر روان خود در داستانهای مهیج عواطف رقیق را بیان کرده است. ۲ اثر مشهور او، کتاب النظرات (۳ جلد، ۱۹۱۰–۲۰) و کتاب العبرات، مشتمل بر داستانها و انتقادهای اجتماعی است.

منفی، عدد: ← عدد منفی.

منفیبار[1] (manfi.bar)، عنصر یا رادیکالی که اتمهای آن گرایش نسبةً زیاد به جذب کردن الکترون دارند. اتمهای این گونه عناصر، در نتیجه‌ی گرفتن الکترون، تبدیل به یون منفی میشوند (← ظرفیت، در شیمی، قسمت II). عناصر منفیبار عموماً اسیدساز هستند. قشر خارجی اتم آنها ۴ الکترون یا بیشتر دارد، و این اتمها گرایش دارند که از اتمهای دیگر الکترون بگیرند تا قشر خارجی خود را تکمیل کنند. عناصر منفیبار عموماً نافلزند و به وسیله‌ی بندهای برقظرفیتی (← ظرفیت، در شیمی، قسمت III) به عناصر مثبتبار متصل میشوند.

منقشلاغ (manqešlāq)، به فارسی سیاه‌کوه، شبه‌جزیره‌ای بر ساحل شرقی دریای خزر، جنب قزاقستان.

منقطع، حدیث (monqate') حدیثی که سند آن به معصوم یا جنف یکی از آحاد سلسله یا بیشتر قطع شده و سند از صورت اتصال خارج شده است. نیز ← حدیث.

منقوط (manqut)، در علم بدیع، بیتی یا بیشتر که همه‌ی حروف آن را نقطه‌دار آورده باشند (نیز← مجرد)؛ مانند (سلمان ساوجی)،

زیب جشنی، پشت جیشی، زین زین
بخت‌بختی، تخت بختی، پیش بین.

منقولات پادشاهان: ← صبه.

منقولات یحیی: ← صبه.

منک یا مونک: ← ختل.

منکاورع، پادشاه مصر: ← منکورع.

منکب الجوزاء: ← ید الجوزاء.

منکب الفرس[2] (mankebo 'l.faras) [عربی، = شانه‌ی اسب]، در نجوم، ستاره‌ی بتا (β) از صورت فلکی فرس اعظم. نیز ← صورت فلکی، شکل ص ۱۵۹۴ و جدول ۲، ص ۱۵۸۹.

منکبرتی: ← منکبرنی.

منکبرنی (menkoberni) یا **منکبرتی** (ti-)، لقب **سلطان جلال‌الدین**، فت ۶۲۸ هق، آخرین سلطان سلسله‌ی خوارزمشاهیان و پسر ارشد سلطان **محمد خوارزمشاه**. وی در هنگام فرار پدرش به جزیره‌ی آبسکون، با دو تن دیگر از برادران خویش، غیاث‌الدین و رکن‌الدین، بدو پیوست، و سلطان محمد در جزیره‌ی آبسکون او را با آنکه ولیعهدش نبود ـ ولیعهد سلطان محمد پسر دیگرش اوزلاغ شاه بود که سلطان به سبب اصرار ترکان خاتون، مادر خویش او را به ولیعهدی برگزیده بود ـ به جانشینی خویش بر گزید و با دو برادر دیگر به خوارزم (که هنوز به دست مغول نیفتاده بود) روانه کرد، و منکبرنی در خوارزم به سلطنت نشست. اما چون ترکان خاتون و یاران اوزلاغ شاه به مخالفت برخاسته در صدد کشتن او بر آمدند، بگریخت و به نسا رفت، و بعد از مقابله با دسته‌ای از مغول و غلبه بر آنها، از طریق نیشابور و زوزن خود را به هرات رسانید (۶۱۸ هق)، و سپس به غزنه رفت، و در طی این مسافرتها لشکری گرد آورده در حدود بامیان با مغول جنگ کرد، و در طی چند زد و خورد عده‌ای از آنها را کشت. ولی چون بر سر تقسیم غنائم بین دسته‌های مختلف لشکریان او اختلاف افتاد، و چنگیز خان نیز خود لشکر به دفع او آورد، وی ناچار از غزنه بگریخت، و راه سند در پیش گرفت، و در پیش چشم لشکر چنگیز با رشادت و جلادت تمام از سند عبور کرد (۶۱۹ هق)، و چندی در هند کمین و فری نمود. عاقبت از آنجا به جانب کرمان تاخت (۶۲۱ هق)، و بعد از غلبه بر عراق، به خوزستان شتافت، و چندی بعد آهنگ آذربایجان کرد. مکرر با مغول و دیگر دشمنان خویش جنگ کرد، و در ۶۲۲ هق شهر تبریز را تصرف کرد و ۶ سال بر آن فرمانروائی داشت. در نزدیک ارزنجان از سلطان علاءالدین کیقباد، پادشاه سلجوقی روم، شکست خورده (رمضان ۶۲۷ هق) در حدود مغان نیز از لشکر مغول چشم‌زخم دید، و از آنجا به گنجه باز گشت. و چون بار دیگر با هجوم لشکر مغول مواجه شد بگریخت و در حدود جبال میافارقین، به هنگام فرار، به دست کردان به قتل رسید، و با مرگ او سلسله‌ی خوارزمشاهیان منقرض شد.

منکجور (menkejur)، فت ظاهراً ح ۲۲۵ هق، از بزرگان ولایت فرغانه و برادرزن و قائم مقام افشین در ولایت آذربایجان بعد از فتح آنجا و استخلاص آن از بابک خرم‌دین. منکجور، بعد از عزیمت افشین از آذربایجان به سامرا، در آن ولایت از جانب افشین و به نیابت او حکومت یافت؛ اما چون با صاحب برید آذربایجان اختلاف یافت و مردم اردبیل به همراهی و پشتیبانی صاحب برید بر خاستند، منکجور با اهل اردبیل به جنگ پرداخت، و یاران بابک نیز ظاهراً به یاری او بر خاستند. معتصم چون این خبر بشنید از افشین خواست تا منکجور را معزول دارد، و افشین ابوالساج دیوداد را ظاهراً به دفع و باطناً به یاری او فرستاد. اما منکجور چون این خبر بدانست از فرمان خلیفه سر پیچید، و در یکی از قلعه‌های بابک جای گرفت، و با بغا (boqā)، سردار ترک که معتصم به دفع او فرستاده بود، یک‌چند جنگ کرد. عاقبت تسلیم شد، و او را به سامرا بردند، و معتصم او را به زندان افکند.

منکر، فرشته، ← قیامت، قسمت VIII، بند ۹.

منکس[3] (manks) [انگل. = منسوب به جزیره‌ی من یا به مردم آن]، از زبانهای هندواروپائی، متعلق به گروه سلتی، که در ← جزیره‌ی من رایج بوده است. نیز ← زبان، جدول.

منکورع[4] (menkure') یا **منکاورع** (menkā-ra')، یا **موکرینوس**[5] (mukerinos)، فت ۲۵۲۵؟ ق‌م، پادشاه مصر قدیم از سلسله IV، جانشین خفرع، هرم سوم به فرمان او ساخته شد.

منکو قاآن (monku-)، فت ۶۵۷ هق، خان بزرگ و قاآن (۶۴۸–۶۵۷ هق) مغول؛ پسر تولی خان. وی به سبب تأخیر در تشکیل قوریلتای، و به علت وجود تشتت و اختلاف نظر در بین شاهزادگان مغول، دو سال بعد از وفات گیوک خان به مقام قاآنی برگزیده شد. مورخین او را به سخا و کرم ستوده‌اند. وی برادر خود هولاکو خان را به تسخیر ایران گسیل کرد. بعد از او، برادرش قوبلای قاآن به جای او نشست.

منکه: ← سند هند.

---

(۱) electronegative (۲) Scheat, Menkib (۳) Manx (۴) Menkaure (۵) Mycerinus

منکیوس[1] (menkius) صورت لاتینی نام **منگ ـتسه**[2] (meng-tse)، ۴۷۱؟–۲۸۸؟ ق‌م، حکیم چینی. منبع اصلی برای شرح زندگی وی نوشته‌های خود او است. در ایالت قدیمی چائو، مطابق با ایالت کنونی **شانتونگ** به دنیا آمد. در کودکی از پدر یتیم شد، و مادرش، که نام او در فرهنگ عامه‌ی چینی مترادف با فداکاری مادرانه شده، به تربیت او پرداخت. وی‌که از وضع هرج و مرج اجتماع بیمناک شده بود، به چندین ایالت سفر کرد و فرمانروایان را به عملی کردن تعلیمات کنفوسیوس تشویق کرد. فلسفه‌ی منکیوس مبتنی بر این اعتقاد بود که آدمی، بیش از آنکه خودخواه باشد، بالفطره غمخوار و دربند دیگران است. این خصلت وقتی خوب آشکار میشود که شخص آسایش خاطر داشته باشد، که آن هم نتیجه‌ی دسترس داشتن او به نیازمندیهای مادی است. از اینجا نتیجه میشود که وظیفه‌ی فرمانروا تأمین زندگی آسوده برای کسانی است که از او فرمان میبرند. فرمانروا باید از جنگ، جز در هنگام دفاع، بپرهیزد. اگر رفتار فرمانروا چنان باشد که رعایای او گرفتار قحط و نداری و خودخواهی شوند، واجب است که آن فرمانروا را از کار بیندازند. فهم بسیاری از اصلاحات ارضی و روابط اقتصادی دیگری که منکیوس پیشنهاد کرده بود، تنها از روی متن کتاب بازمانده‌ی او، کتاب منکیوس، که یکی از چهار کتاب (← شی شو) ادبیات چینی است، دشواری دارد. تا قرن ۱۱م در چین، چندان به چشم احترام به منکیوس نظر نمیشد، ولی از آن به بعد مجسمه‌های او را در معابد منسوب به کنفوسیوس نصب کردند، و کتاب او از لحاظ اهمیت و اعتبار پس از آثار کنفوسیوس قرار گرفت.

منگالور[3] (mangālor)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۱۴٬۰۹۳)، ایالت کرناتکه، ج‌غ هند؛ بر کنار دریای عربی. بندری است که از آن ادویه، برنج، قهوه، بادام، و الوار صادر میشود. در قرن ۱۳م پایتخت مملکت آلوپا بود. در اواخر قرن ۱۸م یک مرکز مهم کشتیسازی بود. در ۱۷۹۹ انگلیسها آن را اشغال کردند.

منگاوی (mangāvi)، ده (جم ۹۹۳ سشـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان ترک، شهرستان ملایر، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ل ملایر. محصولاتش غلات و صیفی است. قالیبافی دارد.

منگ‌ـتسه: ← منکیوس.

منگر[4]، **کارل** (kārl menger)، ۱۸۴۰–۱۹۲۱، اقتصاددان اتریشی، از مؤسسین مکتبی اقتصادی معروف به "مکتب اقتصاد ملی اتریشی". استاد دانشگاه وین بود (۱۸۷۳–۱۹۰۳). از ۱۹۰۳ که بازنشسته شد به کار تحقیق پرداخت. نظریه‌ای بر این اصل اساسی ارائه کرد که به موجب آن کالائی که برای رفع نیازهای انسان مصرف می‌شود، بر حسب آنکه به طور مستقیم مصرف شود یا به طور غیرمستقیم، دارای دو ارزش متفاوتست؛ بدین ترتیب پدیده‌های اقتصادی قیمت و توزیع را بر حسب ارزش اجتماعی کالا توضیح کرد. از مهمترین آثارش بنیادهای علم اقتصاد (۱۸۷۱) است.

منگره (mongere)، دهستان (جم ۳٬۴۳۵ سشـ ۱۳۴۵ هش)، ل‌غ بخش الوارگرمسیری، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۲۳ آبادی. کوهستانی، و در واقع دربندی است به طول ۴ و عرض ۳ فرسخ. به علت مرغوبیت زمین، چشمه‌های فراوان، و هوای معتدلش سرسبز و پر از گلهای وحشی است. انار و انگور آن در لرستان به خوبی معروف است.

منگره (mongere)، دهستان (جم ح ۱٬۷۰۰؟)، بخش اندیمشک، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۰ (؟) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. محصول عمده‌ی آن غلات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام در بخش اندیمشک نیامده است.

منگس[5]، **آنتون رافائل** (ānton rāfāel mengs)، ۱۷۲۸–۷۹، نقاش آلمانی درصحنه‌های تاریخی و صورتسازی؛ مته بوهم. پدرش، ایسمائل ایسرائیل منگس (ismāel isrāel؛ ح ۱۶۸۸–۱۷۶۴)، نقاش مینیاتورساز، که در درسدن زندگی میکرد، به آنتون هنر نقاشی آموخت و او را با خود به رم برد (۱۷۴۱). منگس جوان در درسدن به سمت نقاش دربار آوگوستوس III، شاه لهستان و ساکس، منصوب شد (۱۷۴۹). در ۱۷۵۴ مدیر آکادمی هنر واتیکان شد. برای تزیین قصر سلطنتی به مادرید دعوت شد (۱۷۶۱)، و در آنجا تعدادی از بهترین کارهایش را، که شامل سقایش ترایانوس است، نقاشی کرد. از آثار او پورتره‌ای که از ماریا لویسا، ملکه‌ی اسپانیا ساخت، که در موزه‌ی متروپلیتن نیو یورک است. منگس اولین نقاش کلاسیسیسم آلمان به شمار میرود. او نظریه‌پرداز برجسته‌ای نیز بود. مشهورترین اثرش نظریاتی چند در باره‌ی ذوق و زیبائی در هنر نقاشی (۱۷۶۲) است.

منگنز[6] (manganez؛ از فنس)، عنصر فلزی به رنگ سفید خاکستری با جلای مخصوص (علامت شیمیائی Mn؛ نیز عنصر، جدول). فلزی است شکننده و غیر چکشخوار؛ از آهن سختتر، و از نظر شیمیائی بااثر است. در ۱۷۷۴ ک. و. شله به وجود آن در مَنْیسیا[7] (بی‌اکسیدِ منگنز) پی برد؛ و اول‌بار ت. ا. برگمان آن را جدا ساخت. در فولادسازی از نظر احیا و گوگرد زدائی اهمیت دارد، و ضمناً فولاد را سختتر و محکمتر میکند بدون آنکه آن را شکننده سازد؛ فولادهای منگنزدار ۱۰ تا ۱۵٪ منگنز دارند. با مس، قلع و روی به نسبتهای مختلفی مخلوط شده برنج و مفرغ منگنزدار میدهد. در پیلهای خشک به کار میرود، شیشه را بیرنگ میسازد. از ترکیبات مهم آن پرمنگنات پوتاسیوم است که گندزدا است و در شیمی به عنوان یک عامل اکسنده به کار میرود. مهمترین کانه‌ی آن منگنیاست.

منگنه‌ی آبی[8]، ماشین آبی، مرکب از دو استوانه‌ی پر از مایع مرتبط به هم که اختلاف قطر آن دو زیاد، و هر یک دارای یک پیستون است. طرز کار منگنه‌ی آبی مبتنی بر ← قانون پاسکال است، فشار وارد بر پیستون کوچک به وسیله‌ی مایع به پیستون بزرگ منتقل میشود (شکل) و آن را به سمت بالا میراند. نیز ← ئیدرولیک.

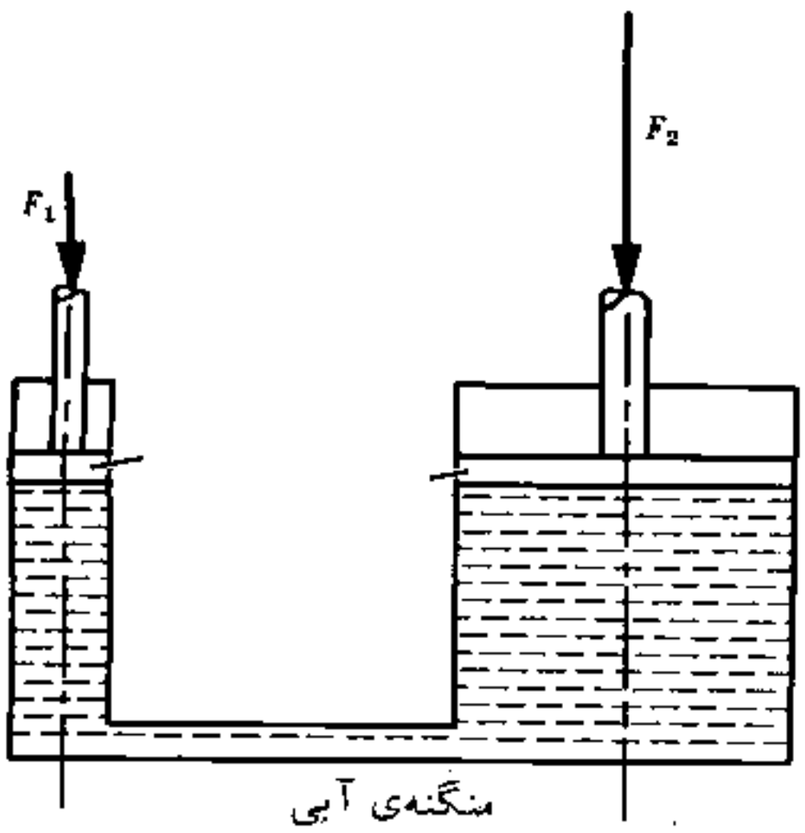

منگور (mangur)، از ایلات اطراف ساوجبلاغ مکری، ح ۱٬۵۰۰ خانوار، که در نواحی ج مهاباد به سر میبرند. از طریق گله‌داری و زراعت غلات، چغندر، توتون، و حبوبات زندگی می‌کنند. افرادی شجاع و سلحشورند. بنا بر نوشته‌ی دمرگان، رئیس قدیمی آنها حمزه آقا (فت ۱۲۹۸ هق) بود، که شورش کردها را رهبری میکرد، شهرهای مراغه، ارومیه، و حتی تبریز را مورد تاخت و تاز قرار داد و ویرانیهائی به بار آورد.

منگور، دهستان (جم ۶٬۹۴۱ سشـ ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مهاباد، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۴۷ آبادی. از غ به خاک عراق محدود است. ایلات و طوایف کرد در آن زندگی میکنند. محصولاتش غلات و توتون است. فراورده‌های دامی آن به سایر نقاط ایران حمل میشود. مرکزش، ترکش (tarkeš)، در ۵۴کیلومتری ج‌غ مهاباد است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت دو آبادی ترکش سفلی (جم ۲۸۹) و ترکش علیا (جم ۵۶) آمده است.

دهستان منگور نیز، از لحاظ تقسیمات کشوری، مثل بیشتر دهستانها دستخوش تغییراتی قرار گرفته، و هم اکنون، بنا بر مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، جزء شهرستان جدید التاسیس خانه محسوب میشود.

منلائوس[9] (menelāos)، در اساطیر یونان، شاه اسپارت؛ برادر آگاممنون. وقتی که پاریس هلنه را ربود، سایر یونانیان در ← جنگ تروا به منلائوس پیوستند. بعداً هلنه در اسپارت به منلائوس پیوست و با وی آشتی کرد.

منلائوس[10] (menelāos)، نق قرن ۱م. ریاضیدان، منجم، و فیزیکدان یونانی؛ اهل اسکندریه. "قضیه‌ی منلائوس"، در باره‌ی مثلث و مثلث کروی، بدو منسوب است.

---

(۱)Mencius (۲)Meng-tse (۳)Mangalore (۴)Menger (۵)Mengs (۶)manganese (۷)pyrolusite (۸)hydraulic press (۹)Menelaus (۱۰)Menelaos

مـن لا یحضره الفقیه، کتاب (man lā yahzo-ruhoʾl-faqih)، یکی از کتب اربعه‌ی شیعه، مشتمل بر ۶۶۶ باب و حاوی قریب ۶'۰۰۰ حدیث، تألیف ابن بابویه قمی.

منلیک[1] II (menelik-)، ۱۸۴۴–۱۹۱۳، امپراطور حبشه بعد از ۱۸۸۹، پس از مرگ (۱۸۶۸) امپراطور تئودور II (teodor-)؛ سلطنتش ۱۸۵۵–۶۸)، به کومک دولت ایتالیا بیشتر حبشه را تصرف کرد، و به سلطنت رسید. در ۱۸۸۹ پیمانی با ایتالیا امضا کرد، و حبشه را تحت الحمایه‌ی آن دولت قرار داد. بعداً که در صدد لغو پیمان بر آمد، ایتالیا به حبشه تاخت (۱۸۹۵–۹۶). منلیک مهاجمین را بیرون راند، و ایتالیا را وادار به شناسائی آزادی حبشه کرد. کوشش زیادی برای نوینسازی حبشه و متمرکز ساختن امور آن کرد.

من متعالی: ← فنومنولوژی.

من متفکر: ← فنومنولوژی.

منموسونه[2] (mnemosune) [یو، ← حافظه]، از ماده‌لیتانها، مادر موزها از زئوس.

منمون، لقب اردشیر II، شاهنشاه هخامنشی.

منندث پیدال[3]، **رامون** (rāmon menendeţ pidāl)، ۱۸۶۹–۱۹۶۸، دانشمند فقه اللغه‌ی اسپانیائی. مدیریت مجله‌ی فقه اللغه‌ی اسپانیائی را داشت، و کتاب مبانی زبان اسپانیائی (۱۹۲۶) را نوشت که در آن روش علمی را در فقه اللغه‌ی اسپانیائی به کار برده است. مطالعاتی در ادبیات قرون وسطی کرد، و آثاری در این زمینه نوشت که از جمله‌ی آنها حماسه‌ی کاستیلی (فنس، ۱۹۱۰؛ اسپانیائی ۱۹۴۵) و بازمانده‌های حماسه‌های رزمی اسپانیائی (۱۹۵۱) است.

منندث د آویلس[4]، **پدرو** (pedro menendeţ de aviles)، ۱۵۱۹–۷۴، افسر دریانورد اسپانیائی. فرمانده ناوگان هند غربی بود، و سه سفر (بین سالهای ۱۵۵۵ و ۱۵۶۳) به امریکا کرد. دژ سنت اوگاستین را در فلوریدا ساخت، و مهاجرنشین فرانسوی پروتستان را قتل عام کرد (۱۵۶۵). قدرت اسپانیا را در فلوریدا استوار ساخت.

منتژ: ← مغز یا دماغ.

منتژیت[5] (menanjit؛ از فنس)، ورم التهابی پرده‌های مغز در اثر نفوذ میکروب (ستریتوکوکها، پنوموکوکها، باسیل کوخ، منتگوکوک) در آن، مخصوصاً میکروب معروف به منتگوکوک (menangokok)، که بسیار مسری است، و سبب التهاب پرده‌های مغز و مغز حرام (منتژیت مغزی و نخاعی) میشود.

قبل از آنکه سروم منتژیت کشف شود، ۸۰ تا ۹۰ درصد مبتلایان به این بیماری میمردند. سروم ضد منتژیت نرخ این مرگ و میر را بسیار کاهش داد. اخیراً تزریق پنی‌سیلین در عضله و در خون نیز بسیار مؤثر افتاده است.

منوا، شاه خلدی، ← کله شین.

منوله[6] (mënüe، فنس) یا **مینوله**[7] (minue؛ از انگل)، ایتالیائی **مینولتو** (minuetto)، نوعی رقص آهسته‌ی فرانسوی که به وسیله‌ی دو نفر، و معمولاً به وزن ۳/۴ متعادل انجام میگیرد. از قدیمترین و رایج‌ترین رقصهای فرانسوی است. این رقص ح ۱۶۷۰ پیدا شد و بسرعت رواج یافت. ژ. پ. لولی برای اول‌بار آن را در اپراهای خود وارد کرد، و سپس به دربار لوئی XIV راه یافت. در دوران کلاسیکها (نیمه‌ی دوم قرن ۱۸م) یکی از موومانهای (← موومان) اساسی فورم (← صورت، در موسیقی) سونات شد و از آنجا به فورم سمفونی راه یافت. معمولاً موومان سوم از یک سونات یا سمفونی کلاسیک که ۴ موومان داشته باشد یک منوئه است. فورم آن ۳بخشی است، بدین صورت که بخش اول مجدداً در آخر تکرار میشود و در وسط یک بخش جداگانه تحت عنوان تریو (trio) وجود دارد. به این گونه فورمها ABA گفته میشود. بتهوون در آثار خود بتدریج **سکرتو** را، که سرعت بیشتری دارد و حالت رقص ندارد، به جای منوئه به کار برد.

منوتی[8]، **جان کارلو** (jān kārlo menotti)، ۱۹۱۱– ، آهنگساز ایتالیائی–امریکائی، متولد ایتالیا. در کنسرواتوار میلان تحصیل کرد، و سپس به امریکا رفت و در مؤسسه‌ی موسیقی فیلادلفیا تحصیلات موسیقی را ادامه داد. به عنوان یک اپرانویس بسیار موفق بوده، و اپراهایش در امریکا و اروپا زیاد اجرا شده است. از اپراهای او اینهاست، پیردختر و دزد (۱۹۳۹)، تلفن (۱۹۴۷)، قدیس خیابان بلیکر (برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس، ۱۹۵۵)، و آمال و میهمانان شبانه (۱۹۵۱) که شهرت جهانی یافته است. منوتی، علاوه بر اپرا، آثار ارکستری، از جمله یک کنسرتوی مشهور برای ویولن و ارکستر، تصنیف کرده است.

منوجان (manujān)، دهستان (جه ۱۹'۴۳۲ سه ۱۳۴۵ هش)، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۹ آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش خرما، غلات، و مرکبات است. مرکزش، **منوجان** (جه ۱۵۰۰؟)، در ۸۴کیلومتری ج کهنوج است؛ در مآخذ سرشماری ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ هش نام آن نیامده است.

منوجان در گذشته به نام منوقان (manuqān) خوانده میشد و یکی از شهرهای مهم ولایت کرمان محسوب میشد. مقدسی از لحاظ اهمیت تجاری آن را بصره‌ی کرمان خوانده است.

منوچهر، در داستانهای ملی، نواده‌ی فریدون (از دختر ماه آفرید، زن ایرج، و پشنگ برادر زاده‌ی فریدون) و پادشاه بزرگ پیشدادی. فریدون او را با سپاهی به سرکردگی قارن کاوگان و دلاورانی چون سام نریمان، گرشاسپ، قباد، گشواد زرین کلاه، شاپور و شیدوش به جنگ سلم و تور فرستاد. سلم و تور نخست از در آشتی و پوزش در آمدند و گوهرها و مال بسیار به فریدون پیشکش کردند و خواستند که منوچهر را نزد آنان فرستد تا او را به جای ایرج گرامی دارند، اما فریدون پاسخ فرستاد که کسی جان فرزند به زر نمیفروشد، و منوچهر پیام فرستاد که روی مرا جز در جنگ و با کلاه‌خود نخواهید دید. درین جنگ شیروی پهلوان تورانی به دست گرشاسب کشته شد و منوچهر بر تور دست یافت و سرش از تن جدا کرد و نزد فریدون فرستاد. اما سلم آهنگ گریز به دژ الانان (الان) مقرّ خویش کرد، که در دریا برآورده بود. منوچهر پیشدستی کرد و قارن را با ۶'۰۰۰ مرد جنگی و درفش خویش و انگشتری تور به گشودن دژفرستاد. قارن جنگاوران را به شیروی، پهلوان ایرانی و سپهبد خود، سپرد و او را گفت که هر زمان درفش منوچهر بر بام دژ ببیند، بر دژ بتازد. سپس به پیامبری از تور نزد دژبان رفت و انگشتری تور بدو نمود و گفت مرا تور فرستاده است تا ترا در نگاهبانی دژ یاری کنم. دژبان بدین فریب او را راه داد. بامدادان قارن به بام دژ رفت و درفش منوچهر را برافراشت، و شیروی و لشکریان بدان نشان بر دژ تاختند و بسیاری را بکشتند و دژ و کشتیهای آن را ویران کردند و نزد منوچهر باز گشتند. در این زمان کاکو نبیره‌ی ضحاک از دژهوخت به یاری سلم آمده و چند تن را از سپاه ایران کشته بود. منوچهر بر او تاخت و او را کشت و سپس سلم را دنبال کرد. سلم چون به کنار دریا رسید، کشتی ندید، و سرگردان شده بود که منوچهر در رسید و سرش از تن جدا کرد و نزد نیا فرستاد، و سپس خود با گنجهای سلم و تور روانه‌ی تمیشه شد. فریدون به دست خویش تاج شاهی بر سر او نهاد و او را به سام نریمان سپرد. منوچهر 120 سال پادشاهی کرد. از خصایص دوران پادشاهی منوچهر، به روایت شاهنامه، وجود پهلوانان بزرگی چون سام و قارن و گرشاسب و زال و رستم است که حماسه‌ی پهلوانی ایران با هنرهای آنان آغاز میشود؛ تیراندازی آرش کمانگیر یا شواتیر (← سخت کمان) بنابر روایات اوستا و مورخان اسلامی در عهد منوچهر واقع شده است.

منوچهر، در شاهنامه، پسر آرش کمانگیر، دلاور ایرانی و سرکرده‌ی سپاه خراسان. به فرمان کیخسرو، در جنگ اول او با افراسیاب به سپهسالاری گروه خویش با دیگر سرکردگان ایرانی به مقابله‌ی افراسیاب شتافت. نیز ← کهیلا

منوچهر ابن افریدون: ← شروانشاهان، قسمت II.

منوچهر ابن فریبرز: ← شروانشاهان، قسمتهای I و II.

منوچهر ابن قابوس ملقب به **فلک‌المعالی** (falakoʾlmaʿāli)، فت ۴۲۳ هق، پنجمین امیر (۴۰۳–۴۲۳ هق) آل زیار. پس از قتل پدرش قابوس وشمگیر به سلطنت نشست و قادر خلیفه‌ی عباسی به او لقب فلک‌المعالی داد. در زمان پدر حکومت رویان و چالوس و گیلان داشت. برادر منوچهر، داراء، پیش از کشته شدن پدر، به علت بدگمانی که میان آن دو پیدا شده بود، به غزنین رفته به سلطان محمود غزنوی پناهنده شده بود. سلطان محمود که هوای گرفتن متصرفات آل زیار را داشت، در صدد بود دارا را ظاهراً به سلطنت برساند؛ در جنگی‌که در ری میان سلطان

(۱)Menelik (۲)Mnemosyne (۳)Menéndez Pidal (۴)Menéndez de Avilés (۵)meningitis (۶)menuet (فنس)
(۷)minuet (۸)Menotti

محمود و منوچهر در گرفت، منوچهر به‌کوهستان گریخت و عاقبت خراجگزار (سالانه 500'000 دینار) محمود شد و دختر او را به زنی گرفت (۴۲۰ هق). در ۴۲۱ هق که محمود مریض و در حال احتضار بود، منوچهر فرستاده‌ای به غزنین فرستاد و با مسعود که جانشین محمود بود تجدید عهد کرد، و تا زنده بود غزنویان متعرض او نشدند. در هنر و کمالات به پدر خود شمس‌المعالی نمیرسید، ولی در جلب فضلا و نوازش شعرا برهمان سیره‌ی قابوس بود. تخلص منوچهری دامغانی از نام همین امیر است.

منوچهر ابن کسران: ← شروانشاهان، قسمت II.

منوچهر ابن یزید: ← شروانشاهان، جدول I.

منوچهر خان گرجی (gorji) ملقب به **معتمدالدوله** (mo'tamedoddōle)، فت ۱۲۶۳ هق، از رجال دوره‌ی فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار. از اسرائی بود که در ۱۲۰۹ هق آقا محمد خان از تفلیس به ایران آورد. نخست جزو خواجگان حرمسرای فتحعلی شاه بود، و سپس عنوان ایچ آقاسی (خواجه‌باشی) و ایشیک آقاسی (رئیس تشریفات) پیدا کرد. در ۱۲۳۹ هق به وزارت و پیشکاری یحیی میرزا کودک ۷ساله، پسر ۴۳م فتحعلی شاه که حاکم گیلان شده بود به آنجا رفت. در ۱۲۴۰ هق وزیر سیف‌الدوله پسر ۳۸م فتحعلی شاه حاکم اصفهان شد. در جنگ دوم ایران و روس (۱۲۴۱–۴۳)، برای جلوگیری از هجوم روسها، به حکومت گیلان منصوب شد (۱۲۴۲ هق). پس از مرگ فتحعلی شاه، که محمد شاه از تبریز به تهران میآمد، منوچهر خان از رشت خود را در زنجان به او رسانید و با تقدیم پیشکشی جای پای خود را در نزد شاه تازه محکم کرد. در ۱۲۵۱ هق وزارت فارس و در ۱۲۵۲ هق حکومت کرمانشاه و لرستان و خوزستان و از ۱۲۵۴ هق تا زمان مرگش حکومت اصفهان داشت. در حکومت اصفهان ازسید علی محمد باب پذیرائی کرد و در حفظ جان او کوشید. بسیار مدبر و سختگیر تا حد شقاوت و از ثروتمندان درجه‌ی اول زمان خود بود، و اموالش را پس از مرگ او مصادره کردند. چاپخانه‌ای در تهران به نام چاپخانه‌ی معتمدی تأسیس کرد.

منوچهری دامغانی (manucehrie dāmqāni) شهرت **ابوالنجم احمد** (abo'n.najm)، متخلص به **منوچهری**، فت ۴۳۲ هق، شاعر بزرگ طبیعت‌پرداز و قصیده‌سرای ایرانی، مبتکر مسمط، متولد دامغان. ابتدا در دربار فلک‌المعالی منوچهر ابن قابوس به سر میبرده، و تخلص خود را از نام او گرفته است. بعدها به دربار سلطان مسعود I غزنوی پیوست. منوچهری دارای حدت ذهن و ذکاء وافر بود، و از ابتدای جوانی، ادب عربی و اشعار شعرای بزرگ ایران و عرب، و علوم دینی و طب را آموخت. سبک وی، به جهت وسعت قلمرو خیال و آوردن تشبیهات بدیع، وصف دقیق طبیعت، ذکر اسامی بسیاری از شعرای فارسی و عربی، اشاره به قصاید مشهور عربی، ذکر آهنگهای مختلف موسیقی، و نامهای پرندگان و گلها، و گاه کلمات درشت و مهجور عربی مشخص است. مضامین اشعار عربی‌مانند عبور از بادیه‌ها، وصف شتر، ندبه بر اطلال و دمن، و اسامی مذکور در قصاید شعرای عهد جاهلی، از قبیل نام معشوقگان معروف در ادب عرب‌در اشعارش بسیار است. منوچهری بعضی از اندیشه‌ها و تشبیهات شاعران عرب را به استادی تمام در قصاید خویش به کار گرفته و در حقیقت ترجمه کرده است. وی مردی عشرت‌طلب و دوستدار شراب و خوشگذرانی بوده است، و در اشعار خود این معانی را با کمال وضوح آورده، ولی در ضمن آنها الفاظ و کلمات رکیک یا سبک دیده نمیشود. علاوه بر سلطان مسعود، عده‌ای از امرای او را مدح کرده است. در مدح مبالغه دارد، ولی تشبیبهای (← غزل و تشبیب) قصایدش اکثر طولانی است، و از هر حیث بر قسمت مدح فزونی دارد. دیوان وی تاکنون چندین بار در ایران (از جمله در تهران، ۱۳۲۶ هش) و خارج چاپ شده است.

منورقه، نام عربی جزیره‌ی منورکا، اسپانیا.

منورکا[1] (menorkā)، عربی **منورقه** (menu-reqa)، انگلیسی **مینورکا** (minorkā)، جزیره (۷۰۲ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۵۰'۲۱۷)، غ مدیترانه، بعد از جزیره‌ی مایورکا بزرگترین ← جزایر بالئار؛ شهربندر عمده‌اش مائون[2] (māon). فرآورده‌های مهمش انواع غلات و روغن زیتون است. بسیاری آثار مگالیتی دارد. تاریخ منورکا همان تاریخ جزایر بالئار تا ۱۷۰۸ است؛ بارها در قرن ۱۸م دست به دست شده است (بریتانیا، ۱۷۰۸–۵۶؛ فرانسه، ۱۷۵۶–۶۳؛ بریتانیا، ۱۷۶۳–۸۲، در اشغال فرانسه و اسپانیا، ۱۷۸۲؛ بریتانیا، ۱۷۹۹–۱۸۰۲؛ و بالاخره در تصرف قطعی اسپانیا، ۱۸۰۲). در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹) جزیره‌ی منورکا در تصرف سلطنت‌طلبان بود.

من و سلوی (manno salvā)، در کتاب مقدس و قرآن. منّ ماده‌ای شیرین (ترنجبین یا گز علفی) و سلوی مرغی (شبیه کبک) است که در زمان سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان، خداوند به مقدار زیاد در اختیار آنان گذاشت و از گرسنگی نجاتشان داد (کتاب مقدس، خروج ۱۶، اعداد ۱۱. قرآن، بقره ۵۴، اعراف ۱۶۰، طه ۸۲).

در بعضی از تفاسیر اسلامی در این باب چنین آمده است که بنی اسرائیل در تیه مدت چهل سال سرگردان بودند، و وقتی که از کرده‌ی خویش پشیمان شدند و توبه کردند، خداوند بر آنان لطف کرد، و ابر را بر ایشان سایه‌افکن گردانید، چرا که از گرمای خورشید شکوه داشتند، و هر روز از طلوع سپیده تا بر آمدن خورشید، "من و سلوی" بر ایشان میبارید، و آنچه بیش از مقدار نیازمندی خود برمیداشتند فاسد میشد، مگر در روز شنبه که در این روز اگر خوراک دو روز بر میگرفتند فاسد نمیشد. بعضی از مفسرین اسلامی "من" را مطلق لطفی دانسته‌اند که خداوند بر بنی‌اسرائیل "منت" کرده بود.

منو سیمونس[3] (meno simons)، ۱۴۹۶–۱۵۶۱، مصلح دینی هلندی؛ مت فریسلاند. رهبر آنابا‌پتیستهای محافظه‌کار بود، که به نام او منونیتها نامیده شدند. خودش راهب کاتولیک رومی بود، و چون تحت نفوذ افکار لوتری و آنابا‌پتیستی قرار گرفت، از کلیسای کاتولیک رومی اخراج شد (۱۵۳۶). در تشکیل دادن و رهبری گروههای آنابا‌پتیست در فریسلاند شرقی، هلند، و آلمان فعالیت کرد.

منوشان (manušān)، در شاهنامه، از پهلوانان و سران سپاه ایران در جنگ رویاروی کیخسرو با افراسیاب. افراسیاب در این جنگ شکست خورد و به گنگ دژ پناهنده شد، و ایرانیان دژ را محاصره کردند. افراسیاب پسر خود جهن را برای مذاکره در باره‌ی آشتی و بر داشتن محاصره نزد کیخسرو فرستاد، و منوشان جهن را برای این پیامگزاری به تختگاه کیخسرو رهنمونی کرد.

منوقان، شهر قدیم، کرمان، ← منوجان، دهستان.

منون: ← مثالیها.

منونیتها[4] (menonit-) یا **منونیها** (menoni-)، یکی از فرق مسیحی که به نام مؤسس آن، منو سیمونس، خوانده میشود، و خود دارای چند گروه عمده است از قبیل کلیسای منونی، کلیسای برادران منونی امریکای شمالی، کلیسای فرقه‌ی قدیم آمیش، و برادران هوتری. بیشتر منونیتها در امریکای شمالی هستند (200'000 در کشمه و 60'000 در کانادا)، و حدود 40'000 در هلند، 40'000 در شوروی، 12'000 در آلمان غربی، 3'000 در فرانسه، و 2'000 در سویس زندگی میکنند. کنفرانس جهانی منونی در قرن ۲۰م به وجود آمد، که در نظر منونیتها مؤثر است اما قدرت تقنینه به شمار نمیرود.

منونیتها از فرقه‌ی آنابا‌پتیستها هستند که در ۱۵۲۵ در شهر زوریخ (سویس) توسط کونراد گربل[5] (konrād grebel؛ ۱۴۹۸–۱۵۲۶) به وجود آمد و جناح چپ نهضت اصلاحی اولریخ زوینگلی محسوب میشد. گربل منکر کلیسای دولتی بود و طرفدار کلیسای آزاد و آزادی و اختیار در ایمان و تعمید مکلفین (نه کودکان) و صلحجوئی و عدم مقاومت و اجتناب از سوگند خوردن بود. چندی بعد نظیر این نهضت در هلند به وسیله‌ی اوبه فیلیپس[6] (obe filips) ظاهر شد و پیروان آن اوبنیتها (یا اوبیها) خوانده شدند. یکی از کشیشان کلیسای اوبئی به نام منو سیمونس به کیش اوبئی پیوست و به وسیله‌ی اوبه فیلیپس از نو تعمید یافت و در جمع برادران اوبئی "شیخ" یا اسقف شد. نهضت اوبه فیلیپس و گربل به مدت کوتاهی رو به رشد و توسعه نهاد ولی تعقیب وآزار مخالفان رشد سریع این نهضتها را متوقف کرد. پیروان گربل برادران سویسی خوانده میشدند و در آلزاس و آلمان جنوبی و اتریش پراکنده بودند. در اتریش در ۱۵۲۸ نهضت دیگری شبیه نهضت گربل به وسیله‌ی یاکوب هوتر[7] (yākob hutex؛ فت ۱۵۳۶) به وجود آمد و پیروان او برادران هوتری خوانده شدند. خود هوتر را در ۱۵۳۶ به آتش افکندند. آنابا‌پتیستهای اتریشی زندگی اشتراکی داشتند. آنابا‌پتیستهای هلندی، که منیشت خوانده میشدند، در

(۱)Minorca (۲)Maon (۳)Menno Simons (۴)Mennonites (۵)Grebel (۶)Philips (۷)Hutter

ل آلمان پیروان زیادی یافتند. آناباتیستها سالهای متمادی تحت تعقیب وآزار قرار داشتند. اما از قرن ۱۷م به بعد قتل و اعدام ایشان موقوف شد. ولی در قرن ۱۹م یکی از کشیشان منونی، به جرم تعمید یک مسیحی غیر منونی که به آیین منونی گرویده بوده، به زندان انداخته شد.

دولت سویس در ۱۸۷۴ به منونیتها تبعیت کامل داد و آنان را از سوگند معاف داشت و به جای خدمت سربازی جوانان منونی را در خدمات پزشکی نظامی پذیرفت. منونیتهای فرانسه بیشتر در آلزاس‌ـلورن سکنی دارند و در جنگهای سی‌ساله از سویس به آنجا مهاجرت کرده‌اند. در طی جنگهای سی‌ساله آناباتیستهای آلمان تقریباً از میان رفتند، ولی در همان زمان منونیتهای سویس به آلمان مهاجرت کردند و در سرزمین راینلاند‌ـپفالتس سکنی گزیدند. منونیتهای آلمان شمالی از اصل هلندی هستند. پس از جنگ II منونیتهای پروس و مخصوصاً حوالی دانتزیگ به آلمان غربی پناهنده شدند. این عده، در دهه‌ی ۱۹۶۰، ۴۰٪ منونیتهای تعمید شده‌ی آلمان غربی بودند.

منونیتها در هلند دوپسگزیندن (dopsـgezinden؛ هلندی، = تعمیدیافتگان) خوانده میشوند و عده‌شان پیش از سال ۱۷۰۰ معتنابه بود. در ۱۷۰۰ منونیتهای هلند به ۱۶۰'۰۰۰ نفر بالغ میشدند (با کودکان تعمیدنیافته)، در قرن ۱۸م منونیتهای هلند رو به ضعف و کاهش نهادند و عده‌شان در ۱۸۰۸ به ۲۷'۰۰۰ نفر بالغ شد. اما در قرن ۱۹م منونیتهای پروسی هلندی‌الاصل شروع به مهاجرت به روسیه کردند. این عده در آغاز در فقر و تنگدستی بودند ولی بتدریج تحت رهبری نظام سخت "تعاون کشاورزی" با سرپرستی یوهان کورنیس[1] (yohān kornis؛ ۱۷۸۹–۱۸۴۸) وضعشان رو به بهبود نهاد. در دهه‌ی ۱۸۷۰ ترس از خدمت نظام سبب شد که ۱۸'۰۰۰ تن از منونیتهای روسیه به امریکا مهاجرت کنند. پس از جنگ I، ۲۱'۰۰۰ تن دیگر از منونیتها از شوروی به کانادا مهاجرت کردند و در طی جنگ II حدود ۳۵'۰۰۰ تن از ایشان به آلمان فرار کردند که ۲۰'۰۰۰ تن از ایشان دوباره ناگزیر به بازگشت شدند و بقیه به کانادا و پاراگوئه رفتند. آنچه از منونیتها در شوروی باقی مانده‌اند در مشرق کوههای اورال زندگی میکنند.

منونیتهای کشمه ابتدا از ۱۶۸۳ از ترس تعقیب و آزار اروپائیان شروع به مهاجرت به آن کشور کردند و در ایالتهای پنسیلوانیا و ویرجینیا و اوهایو و ایندیانا مستقر شدند، و در اعتقاد به آزادی وجدان و امتناع از سوگند و مخالفت با برده‌داری و جنگ به زندگی ادامه دادند، و از ۱۸۹۰ به بعد شروع به تأسیس آکادمیها و مدارس عالی و سمینارها کردند. همه‌ی گروههای مختلف منونی امریکا در ۱۹۲۰ تشکیلاتی برای امداد و نوعدوستی به نام کمیته‌ی مرکزی منونی به وجود آوردند.

منونیتها در مسائل خدا و انسان و گناه و نجات و نماز و تقدیس و اعتقاد به اینکه کتاب مقدس کلام خدا است و نظایر آن مانند اکثر پیروان "کلیسای آزاد" هستند. آنان کلیسا را به عنوان مجمع برادری مینگرند و به محبت مطلق و عدم مقاومت پایبندند. اعتقادنامه‌ی نیمه‌رسمی بزرگترین گروه منونی در ۱۶۳۲ در شهر دوردرخت هلند نوشته شده است، و منونیتهای امریکا در ۱۷۲۰ آن را پذیرفته‌اند و "اصول عقاید منونی" در ۱۹۶۳ تعمید مکلفین و اجتناب از سوگند و عدم مقاومت و نظم کلیسائی را از اصول منونی میشمارد و خودداری از توبه را موجب تکفیر میداند.

منونیتهای کلیسای فرقه‌ی قدیم آمیش، که به نام یاکوب آمان[2] (yākob āmān) اسقف سویسی نامیده میشوند، بسیار محافظه‌کار و سختگیرند و در زندگی از رفتار عمومی تبعیت نمیکنند و زنان و مردان لباس روستائیان قرون وسطی را میپوشند و لباسشان را به دست خود میبافند و به جای تکمه قلاب به کار میبرند. عبادتشان در خانه‌های شخصی است، از تلفن و برق استفاده نمیکنند و به جای اتومبیل از اسب و گاری استفاده میکنند.

منونیها: ← منونیتها.

منوة (manāt)، بت؛ ← منات.

منوهمید بزرگ، در دین مانی؛ ← مانویت، قسمت IV.

منوهین: ← منیولین، یهودی.

منهاج الصلاح فی مختصر المصباح: ← شرح باب حادی‌عشر.

منهاج الفاخر فی علم البحر الزاخر (menhājo 'l fāxer fi elme 'l.bahre 'z.zāxer)، کتابی به عربی در علم دریانوردی، تألیف **سلیمان مهری.** مشتمل بر مقدمه و هفت باب و خاتمه است. ابواب کتاب مشتمل است برمطالبی (۱) در باره‌ی راههای دریائی واقع بر سواحل عربستان، مکران، سند، گجرات، مالابار، سوماترا، مالی، سواحل افریقای شرقی، هند شرقی، بنگال، هندوچین، چین غربی، و غیره؛ (۲) در باره‌ی عرض بنادر واقع بر سواحل معمور و مشهور؛ (۳) وصف سواحل جزایر معمور و مشهور؛ (۴) فواصل عربستان و هند غربی و بنادر خلیج بنگال و ساحل افریقای شرقی، و بعضی از بنادر سوماترا و جاوه و مالی؛ (۵) بادها و خطرات دریائی؛ (۶) اسکله‌ها و نشانه‌های ثابت راههای دریائی هند غربی و سواحل عربستان و افریقای شرقی؛ و (۷) شناختن حلول شمس و قمر در بروج و منازل. خاتمه‌ی کتاب در شرح بعضی از سفرها است. در باب چاپ کتاب ← **سلیمان مهری.**

منهاج الوصول الی علم الاصول: ← بیضاوی.

منهاج سراج (menhāje serāj) [ابو عمر منهاج‌الدین عثمان]؛ م‍ت ۵۸۹ هق، ملقب به **صدر جهان**؛ پسر سراج‌الدین محمد جوزجانی، قاضی و شاعر و مورخ ایرانی. کتاب **طبقات ناصری** را به نام ممدوح خود ناصرالدین محمود ابن التتمش (سلطنتش ۶۴۴–۶۶۵ هق) از سلاطین هند در تاریخ عمومی و ذکر ۲۳ طبقه از پادشاهان ایران و اسلام و هند و خاقان مغول پرداخته است. به عربی و فارسی شعر میگفت، و از پیروان سلسله‌ی چشتیه‌ی هند بود. تألیف کتاب را از ح ۶۵۵ آغاز کرده و در ۶۵۸ به پایان برده است، و بعد از شوال این سال زندگی او معلوم نیست.

منهاج مبین (menhāje mobin) یا **رساله در علم و نطق،** از رساله‌های فارسی بابا افضل کاشانی در منطق صوری. این رساله در دو بخش و ۴۳ فصل تنظیم شده و در آن از تمامی بابهای منطق صوری به دقت و با رعایت اختصار سخن گفته شده است.

منهتن (manhatən)، نیویورک، کشمکش ← مانهاتن.

منهاج الصادقین: ← مواهب علیه.

منهج المقال: ← صاحب رجال.

منی: ← مانا، سرزمین باستان.

منی (mani)، مایع غلیظی که در دستگاه تناسلی نر (انسان و حیوان) ترشح میشود، و شامل اسپرماتوزئید یا نطفه است.

منی (menā)، محلی نزدیک مکه که در آن محل حجاج باید مراسمی از قبیل رمی جمرات و ذبح را انجام دهند.

منیپوس، فیلسوف، ← کلبیان.

منیتوبا، ایالت، کانادا، ← مانیتوبا.

منیتولین، جزایر[3] (manitulin)، مجمع‌الجزایری مشتمل بر سه جزیره‌ی بزرگ و چند جزیره‌ی کوچکتر که قسمت شمالی دریاچه‌ی هورون را ازکانال شمالی و از قسمت شمال غربی خلیج جورجیا جدا میسازد. بزرگترین آنها، منیتولین، وسیعترین جزایر دریاچه‌ای در جهان است (طول ح ۱۳۰ کم، عرض ح ۳–۶۴ کم) و بیش از 100 دریاچه در بر دارد. جزیره‌ی دراموند[4] (drāmənd) از آن متعلق به میشیگان و بقیه متعلق به ایالت اونتاریو است. دارای تفرجگاهها و مراکز ماهیگیری است.

منیر، امیل آنتوان: ← منیر، پروسپر.

منیر، بیماری: ← منیر، پروسپر.

منیر[5]**، پروسپر** (prosper menier)، ۱۷۹۹–۱۸۶۲، پزشک فرانسوی، متخصص در بیماریهای گوش. مدیر مؤسسه‌ی ملی کر و لالها در پاریس بود. پسرش **امیل آنتوان منیر** (emil ānтuān؛ ۱۸۳۹–۱۹۰۵) نیز پزشک و متخصص بیماریهای گوش بود. شهرت وی به توصیف نوعی بیماری گوش است که به نام وی به **بیماری منیر** معروف شده است. این بیماری، که در گوش داخلی بروز میکند، با حمله‌های سرگیجه‌ی همراه با کاهش قدرت شنوائی و با اختلالات عصبی–از قبیل تهوع و استفراغ و ناراحتی عمومی–مشخص میشود.

منیزی[6] (manyezi؛ فن)، اکسید منیزیوم، به فورمول MgO. گرد سفیدرنگ با نقطه‌ی ذوب °۲'۸۰۰ صدبخشی، که از حرارت دادن کربونات یا کلورور منیزیوم با آهک به دست میآید. حرارت آن را تجزیه نمیکند، و به همین جهت در ساختن آجر نسوز یا در آستری‌کاری کوره به کار میرود. در داروسازی و مواد آرایشی نیز مورد استعمال دارد. شیر منیزی ح ۸٪ ئیدروکـ

(۱)Cornies (۲)Amman (۳)Manitoulin Islands (۴)Drummond (۵)Ménière (۶)magnesia

سید منیزیوم دارد و به عنوان ملیـن به کار می‌رود؛ سیترات آن هم مسهل ملایمی است.

منیزیت[1] (manyezit؛ فنـ)، کانـه‌ی کربونـات منیزیوم ($MgCO_3$)، که در آن همیشه سیلیکات منیزیوم، کربونـات کلسیوم، و اکسید آهن نیـز وجود دارد. به رنگهای سفید، زرد و خـاکستری است. از مخلوط آن با کلورور منیزیوم سیمـان اوکسی کلرور میسازنـد، کـه مصرف زیاد دارد. تکلیس‌شده‌ی آن را، اگـر انیدرید کربـونیک آن از ۱٪ کمتر باشد، بـرای ساختن آجر نسوزهای عالی مورد استفاده قرارمیدهند. از منیزیت برای پوشش دیگ بخار، در تهیـه‌ی کائوچـوی مصنوعی، به عنوان گندزدا، و در تـرکیب بعضی کودهای شیمیائی استفاده میکنند.

منیزیوم[2] (manyeziom؛ از فنـ)، عنصر فلزی، سفید نقره‌فام (علامت شیمیـائی Mg؛ نیز ← عنصر، جدول). در طبیعت فقـط بـه حالت ترکیب یافت میشود، و یکی از فراوانتـرین عناصر سازای قشر زمین (۲۱٪) و آب دریا (۱۳٪) است. معمولیترین ترکیبات آن دولومیت و منیزیت است. اول‌بار سر همفری دیوی این عنصر را از ملغمه‌ی جیوه‌ـمنیزیوم جـدا کرد (۱۸۰۸). در حـرارت قابل تورق و مفتول شدن، هـوای خشک بر آن بی‌اثر است، اما رطـوبت آن را کدر میکند. در ردیف خاکهای قلیائی است.گرد یا نوار منیزیوم با شعله‌ی خیـره‌کننده و گرمـای بسیار زیـاد میسوزد، و بـه همین جهـت در ساختـن بمبهای آتشزا، و وسایل آتشبـازی و در سوخت موشکها و فلاشهای عکاسی از آن استفـاده میشود. چـون بسیار احیـاکننده است، بـرای بـه دست آوردن سایر عناصر از نمکهای انیدر آنها، و نیز برای پیشگیری از خوردگی لوله‌ها و ته کشتیها و غیره به کار میرود. بعضـی از ترکیبـات آن اهمیت داروئی دارند (شیر منیزی و غیـره). با آلومینیوم آلیاژهای سبک و محکم میدهد، دورالومن و ماگنالیوم[3] (آلیاژ آلومینیـوم و ۲ـ۱۰ درصد منیزیوم و گاهی ۱٫۵ـ۲ درصد مس)، که در هواپیماسازی به کار میروند؛ از راه نمکهای خـود به کلوروفیل سبزیهـا و از آنجـا به بدن وارد میشود.

منیژه (manīže)، در شاهنامه، دختـر افراسیاب. منیژه هر سال هنگام بهار بـا کنیزکان خـود در بیشه‌ای نزدیک مرز ایران و تـوران، به سور و شادی میآمـد. پس از آنکـه بیژن در جنگ با گرازان پتنهائی پیروز شد، و خواست که دندانهای گرازان را به نشان پیـروزی نـزد کیخسرو برد، گرگین، کـه از یاری بیژن در ایـن جنگ خودداری کرده بـود، بر خود بیمناک و بر آن شد که بیـژن را به بهـانه‌ای از رفتن باز دارد. پس او را به جشنگاه منیژه رهنمونی کرد بدیـن فریب که بر آنان بتازند و دختـران را گرفتار ساخته به ایران باز گـردند. منیژه که بیژن پهلوان را از دور دید، بـر او فریفته شد، و او را به جشن خواند و چـون او را از باده مست کرد در عماری نشانـد و پوشیده بـه کاخ خویش باز گشت. منیژه چندی پنهانی بـا بیژن به عشرت و شادی گذراند. اما عاقبت افراسیاب از این راز آگاهی یافت و گرسیوز را به دستگیری و بر دار کردن بیژن، و راندن منیـژه از کـاخ خـویش فرستاد. اما پیران افـراسیاب را از کشتن بیژن باز داشت، وبه فرمان افراسیاب وی را در چاهی زندانی ساختند. منیژه هر روز نانی به گدائـی فراهم میآورد و بـرای بیژن میبـرد. سرانجام، رستم بـه فرمـان کیخسرو ــ کـه بیـژن را در جام گیتی‌نمای، در چـاهی در تـوران دیده بودـ در جامه‌ی بازرگانان به توران به رهائی گیو شتافت و به شهر پیران در آمـد. منیژه که از آمـدن بازرگانی ایـرانی آگاه شد، نـزد او رفت و از شاه و بزرگان ایران و رستم جویا شد. رستم از بیم شناخته شدن بانگی بلند بر او زد، چنانکـه منیژه به گریه در افتاد. اما رستم دلش بر منیژه سوخت، و چون از احـوال او و بیژن آگـاهی یافت، انگشتری خـویش را در مرغی بریان پنهان کرد و برای بیژن فرستـاد. بیژن از دیدن انگشتری دانست کـه رستم بـه رهـائی او آمده است، و منیژه را آگاه کـرد و دگربار نزد رستم فرستاد. رستم به منیژه گفت که شب‌هنگام بر سر چاه آتشی بزرگ بر افروزد تا رستم بدان نشان چاه را بشناسد، و منیژه چنین کرد، و رستم بدان نشان بر سر چاه رفت و بیژن را از چاه برآورد، و با منیژه به ایران باز گشتند.

من یظهره الله: ← باب (میـرزا سید علی محمد شیرازی)؛ بابیه؛ بهاءالله؛ بهائیه.

منینجـر[4]، **کارل اوگـاستس** (kārl ogāstəs meninjər)، ۱۸۹۳ـ۱۹۶۶، و **ویلیـام کلـر منینجـر** (wilyām kler)، ۱۸۹۹ـ۱۹۶۶، دو برادر امریکائی متخصص در بیماریهای روانی. از تأسیسات آنان بنیاد منینجر (تأسیس ۱۹۴۱) است که از مراکز معروف درمـان بیمـاریهای روانی است.

منینجر، ویلیام کلر: ← منینجر، کارل اوگاستس.

منینگـ[5]، **هنـری ادوارد** (henri edwārd maning)، ۱۸۰۸ـ۹۲، کاردینـال انگلـیسی. تحصیلاتش در دانشگاه آکسفرد بـود، و به مقام پیشوای روحانی در انگلستـان رسید، ولی تحت نفوذ ← نهضت آکسفرد، کـه یک نهضت مذهبـی بود، قرار گرفت و از ج. ه. نیومن و و. ج. وارد تبعیت کرده به کلیسای کاتولیک پیوست (۱۸۵۱)، و در آن کلیسا پیشوای روحـانی شد. طـرفـدار جدی اصلاحات اجتماعی بـود، برای بهبود وضع زندانهـا فراوان کوشید، و بـرای تأمین حقوق کارگـران سخت پافشاری کـرد. در ۱۸۶۵ اسقف اعظـم وستمینستـر شد. در جنبشهـای کارگـری انگلستان سهم مؤثری داشت. در ۱۸۷۵ بـه مقام کاردینالی رسید. در ۱۸۸۹ از اعتصاب کـارگران بنادر انگلستان پشتیبانی، و بعـداً نیز بتنهائـی اقدام به ختم آن کرد. با شرکت کاتولیکهـا در دانشگاههای منتسب به کـلیسای انگلستان مخالفت کرد.

منیوئیـن[6]، **یهـودی** (yəhudi meniuin)، ۱۹۱۶ـ ، ویولن‌نواز، از والـدیـن روس، متـ نیویورک. اولین کنسرت بـزرگ خود را بـا ارکستر سمفونیک سان فـرانسیسکو در ۷سالگی اجرا کرد، و سپس به تحصیل بیشتر نزد استادان معروف ویولن در اروپـا، همچـون آ. بوش و ژ. انسکو، پرداخت. در سالهـای ۱۹۳۴ـ۳۵ به دور دنیا سفر کرد و کنسرت داد، و بعداً مدت ۲ سال از صحنه‌ی کنسرت کنـار رفت. در ۱۹۳۷ به عنوان یک ویولن‌نواز بالغ و جاافتاده دوبـاره جلوه کرد، و پیوسته بـه اجـرای کنسرت و بـر کردن صفحه از آثـار موسیقیـدانان بزرگ پرداخته است. در دهه‌ی ۱۹۶۰ به رهبـری ارکستر نیز علاقه‌منـد شده و در این مقـام نیز شهرتـی کسب کـرده است. در جشن هنـر سال ۱۳۴۶ هش شیراز شرکت کرد، و در ایـران به نام **منوهین** معرفی شد.

منیوحی (monyuhi)، دهستـان، بخش قصبـه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)؛ بـر کناره‌ی شرقی شط العرب، جزء جزیره‌ی آبادان. شط العرب مشروبش میسازد. محصولاتش خرما و غلات است. در مآخذ سرشمـاری ۱۳۴۵ هش، در بخش قصبه، از ۲ دهستان بـه نـامهای منیوحـیِ یک (جم ۵٬۹۳۴؛ دارای 10 آبـادی) و منیوحیِ دو (جم ۴٬۹۶۷؛ دارای ۱۹ آبادی) نام برده شده است.

منیوحی دو، آبادان، ← منیوحی، دهستان.

منیوحی یک، آبادان، ← منیوحی، دهستان.

منیه، ایالت مصر، ← صعید.

منیة الفضلاء فـی تواریخ الخلفاء و الوزراء: ← الفخری.

مو[7] (mo)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۳۱٬۴۲۰)، ولایت سن‌ـاـمارن، ل فرانسه، بر رود مـارن، ۴۵کیلومتری ل‌ش پاریس؛ شهر عمده‌ی ناحیه‌ی بری، از ۳۷۵ اسقف‌نشین بود؛ بوسوئه که اسقف مـو بود، در کلیسای جامع (قـرون ۱۲ـ۱۶م) ایـن شهر مدفون است. در جنگ I آسیب دید، گرچه آلمانها در پیشروی خـود به سوی پـاریس در آنجا متوقف شدند و بـه آنجا عقبنشینی کردنـد. در جنگ II نیـز صحنه‌ی نبـرد بـود و تحت اشغـال آلمانها در آمد. مـرکز صنعتی است؛ فلزگری، صنایع شیمیائی، کنسروسازی، و غیره.

مو[8] (mu)، قسمت تغییرشکل‌یافتـه‌ای از پوست در پستانداران، که مهمتریـن نقش آن حفاظت بدن در برابر سرما و گرمـا است. مو از ساقه و ریشه تشکیـل یـافته است. ریشه بـه پیاز مـو، جایگزین در بشره، منتهی میشود. خصوصیات مو متفاوت است، و بـا سن و جنس و نژاد تغییر میکند. نرخ رشد مو در انسان حـ ۱۳ـ۲۵ ملم در ماه است. دوران عمر مـوی سر تقریباً ۴ سال است. بعضی از حشرات و گیاهـان چیزی شبیه به مو دارنـد، امـا آن را مـوی واقعی نمیشمرنـد. نیز ← کراتین.

مو (mō) یا **رز** (raz)، ← انگور.

موآب[9] (mo'āb)، نـام ملتی قدیم در نـواحـی کوهستانـی ش بحر المیت، که بـر طبق روایات از اعقاب لـوط هستند. گاه گاه بـا یهودیان در جنگ بـودنـد. زبـان ← کتیبه‌ی موآبی تقریباً عبری تـورات است (پیـدایش ۱۹، ۳۷؛ داوران

---

(۱)magnesite (۲)magnesium (۳)magnalium (۴)Menninger (۵)Manning (۶)Menuhin (۷)Meaux (۸)hair (۹)Moab

۳؛ دوم پادشاهان ۳؛ اشعیا ۱۵–۱۶؛ ارمیا ۴۸؛ حزقیال ۲۵؛ عاموس ۲؛ صفنیا ۲).

موآبی، کتیبه‌ی (moābi) یا **لوح موآبی**، نام کتیبه‌ای که در ۱۸۶۸ در دیبون جاد کشف شده، و میشع، پادشاه موآبی، آن را به یادبود پیروزی خود در طغیان (۸۵۰ ق‌م) برعلیه اسرائیل بر پا کرده بود. قطعاتی از آن در موزه‌ی لوور است.

موآبی، لوح: موآبی، کتیبه‌ی.

مواجب (mavājeb) [عربی، جمع **موجب** (mōjab) یا **موجب** (mujab)، به معنی لازم‌شده]، اصلاً به معنی لوازم و واجبات است و از قدیم به معنی مزد ماهانه‌ای به کار میرفته است که به خدمتگزاران در مقابل انجام دادن وا‌جباتی که بر عهده داشته‌اند میپرداخته‌اند. این کلمه غالباً همراه با جیره، به صورت جیره و مواجب به کار میرفته؛ و مقصود از جیره مزد جنسی از قبیل خوراک آماده یا گندم و برنج و سایر مواد بوده است که به مستخدمان میداده‌اند؛ اصطلاح دیگر وابسته‌ی به جیره و مواجب، علیق (aliq) است و آن کاه و جو ماهانه یا پول هم‌ارز آن بوده است که به سربازان سوار برای نگاهداری اسب ایشان میپرداخته‌اند؛ اصطلاح دیگر وظیفه است که آن نیز مانند مواجب مزد انجام دادن وظایف بوده است؛ اصطلاح دیگر مستمری (mostamarri) است که آن نیز معنی مواجب دارد و اکنون تنها در مورد پولی به کار میرود که به وراث درگذشتگان پرداخت میشود.

مواجید (mavājid)، نزد صوفیه، مرادف با اذواق (← ذوق)، و عبارت است از آن گونه چیزها که به طریق کشف و وجد برای سالک حاصل آید، از حالات و مقامات (← مقامات، نزد صوفیه). بدین ترتیب، مواجید صوفیه در واقع معارف و وجدانیات خاص آنها و شامل تمام اموری است که وجد و وجدان سالک بر آنها تعلق گیرد، و از آن طریق برای وی موجود شود. مواجید جمع موجود [اسم مفعول از وَجَدَ] است، و آن امری است که از وجد حاصل آید. اما این موجود که متعلق وجد است، با آن که متعلق وجود است، تفاوت دارد، و اینکه حکما در تعریف وجود گفته‌اند امری است که از آن بتوان خبر داد در باب معنی اخیر موجود است، در صورتی که موجود بدان معنی که متعلق وجد است امری است که از آن خبر نمیتوان داد.

نیز ← شهود؛ وجد.

مؤاخاة: ← محمد ص، قسمت ۲۰.

مواد ائتلاف[1] (e'telāf)، اولین قانون اساسی کشمة. پس از اینکه مهاجرنشینهای سیزده‌گانه تصمیم خود را به جدا شدن از انگلستان به وسیله‌ی اعلامیه‌ی استقلال انشا کردند، کنگره‌ی مهاجرین در صدد تشکیل اتحادیه‌ای استوارتر بر آمد، و برای این منظور، طرح معروف به مواد ائتلاف را تنظیم کرد، و بر طبق تصمیم مورخ ۱۵ نوامبر ۱۷۷۷ به جمیع ایالات فرستاد، و تا اول مارس ۱۷۸۱ به تصویب جملگی رسید. این مواد تشکیل یک اتحادیه‌ی دائمی، به اسم کشورهای (یا ایالات) متحد امریکا، را مقرر میداشت. حکومت مرکزیِ این اتحادیه کنگره‌ای بود که در آن هر ایالت فقط یک رأی داشت. اگرچه دولت مرکزی اختیار اعلان جنگ و صلح، انعقاد عهدنامه با دول خارجه، گرفتن پول از ایالات عضو برای مخارج عمومی، و غیره داشت، چون قوه‌ی اجرائی و قضائی نداشت، از همان ابتدای کار در مقابل مسائلی که لازمه‌ی تشکیل یک ملت جدید بود وا ماند. همین امر منجر به تشکیل مجلس مبعوثان فدرال شد (۱۷۸۷). پس از تصویب قانون اساسی کشمة (← قانون اساسی)، از تاریخ ۴ مارس ۱۷۸۹ مواد ائتلاف از اعتبار افتاد.

مواد آلبومینوئید یا **آلبومینولیدها** (albuminoid؛ از فنس)، در شیمی، اصطلاحی قدیمی که اکنون اصطلاح پروتئینها جای آن را گرفته است؛ نیز ← آلبومینها.

مواد آلی[2] (ālī)، موادی که در سابق منحصراً از موجودات زنده به دست میآوردند. مدت درازی این تصور وجود داشت که برای وجود آنها یک "نیروی حیاتی" ضرورت دارد. ولی ولر در ۱۸۲۸ توانست از طریق ترکیب مواد معدنیْ (غیر آلی) مصنوعاً اوره را که یکی از مواد آلی بود بسازد، و نظریه‌ی سابق متزلزل شد، و امروز که عده‌ی زیادی از مواد طبیعی به صورت مصنوعی ساخته میشود، این نظریه به کلی مطرود است. لفظ آلی مشتق از آلت به معنی عضو است، و مواد آلی را، چون از جانوران و گیاهان یعنی موجودات دارای عضو (مثلاً عضو تنفس) به دست میآمد، به این نام میخواندند. اکنون مواد یا ترکیبات آلی به ترکیباتی گفته میشود که از کربون و ئیدروژن، با یا بدون اکسیژن و نیتروژن و عناصر دیگر، فراهم شده باشد، مگر اینکه کربون نقش اساسی در ترکیب نداشته باشد (مثلاً کربوناتها).

مواد خام[3]، مواد اصلی که کالاهای آماده‌شده از آنها ساخته میشود. هر صنعتی وابسته به مواد خام است. مواد خام عمدةً از منابع طبیعی به دست میآید؛ ولی بعضی مواد شیمیائی ترکیبی را نیز در صنعت جزء مواد خام میشمرند. اهم مواد خام عبارتند از زغال، نفت، پنبه، و انواع کانه‌ها.

مواد معدنی، ← کانی.

مواد ملونه: ← رنگ، ماده.

مواد منفجره[4] (monfajere)، موادی (مایع یا جامد یا گاز) که بسرعت تجزیه میشوند یا احتراق پیدا میکنند و حرارت زیاد و حجم عظیمی از گاز فراهم میآورند. چون حجم گازی که ناگهانی تشکیل میشود چندین بار بیش از حجم ماده‌ی منفجرشده است و، به علت حرارت حاصل از فعل و انفعال، شدیداً منبسط میشود، فشار عظیمی پیدا میکند. ناگهانی و عظیم بودن این فشار عامل مشخص فعالیتهای ماده‌ی منفجره است، ترکاندن صخره‌ها، ترکاندن و پراکندن پوسته‌ی فولادی محتوی ماده‌ی منفجره، و پرتاب کردن سریع گلوله از سلاحهای آتشین. مواد منفجره، از لحاظ شیمیائی، به دو نوع اصلی تقسیم میشوند. بعضی، مانند باروت، از مواد قابل احتراق (و نه بالضروره قابل انفجار) تشکیل شده‌اند که چون با آتش زدن یا اصطکاک آتش بگیرند، احتراق بسیار سریع پیدا میکنند. بعضی دیگر ترکیباتی هستند که در ضمن ساخته شدن انرژی فراوان جذب کرده‌اند و همین انرژی را در اثنای تجزیه‌ی سریع خود پس میدهند، که سبب انبساط عظیم گاز حاصل‌شده‌ی از تجزیه میشود. عمده‌ترین سازاهای اغلب مواد منفجره نیتروژن و اکسیژن و ئید‌روژن و کربون است، و این عناصر در ماده‌ی منفجره به صورت مولکولهائی ناپایدارتر از مولکولهائی که پس از تجزیه‌ی آنها به دست میآید، با یکدیگر ترکیب شده‌اند. اغلب مواد منفجره‌ی پرقدرت جدید را که با سرعت بسیار زیاد منفجر میشوند، از اسید نیتریک تهیه می‌کنند. برای منفجر کردن بعضی از مواد منفجره، مواد قابل انفجار دیگری به نام **تراکه** (مثلاً فولمینات جیوه) به کار برده میشود. سیکلونیت (هگزاهیدرو‌ترینیترو‌تریازین، با نام اختصاری RDX) ماده‌ی منفجره‌ی مهمی در جنگ II بود، و نیترات امونیوم در تولید انفجار اهمیت فراوان دارد. انرژی انفجارهای هسته‌ای (خواه از شکافت و خواه از همجوشی) را، که نتیجه‌ی تغییر شکل هسته‌ی اتم است، با مقداری (بر حسب تن) **تری‌نیتروتولوئن** که همان اندازه انرژی تولید کند اندازه میگیرند. مواد منفجره‌ی با انفجار سریع عبارت است از: تری‌نیتروتولوئن، دینامیت، پنبه‌ی باروتی، نیتروگلیرین، و اسید پیکریک.

مواد نسوز[5] (nasuz)، موادی قابل اشتعال که در برابر آتش مقاوم شده‌اند. نسوز ساختن، یا به وسیله‌ی فرو بردن مواد در محلولهای خاص، یا به وسیله‌ی پوشاندن آنها از قشری که باعث تأخیر در سرایت آتش است انجام میشود. چوب را ممکن است با محلول فوسفات امونیوم نسوز کرد. رنگها با اضافه کردن بعضی مواد (اکسید آنتیموان و کربونات کلسیوم) یا رزینها و روغنها و پارافین کلوردار موجب تأخیر در سوختن میشوند. از سیمان و پنبه‌ی نسوز تخته‌های نسوز میسازند. درهای نسوز از فولاد یا چوب فشرده‌شده‌ی در میان روپوشهای فلزی ساخته میشوند. این گونه درها گاه در هنگام آتشسوزی با وسایل خودکار بسته میشوند و از سرایت آتش جلوگیری میکنند. آجر و گچ و آهک و سنگ از مصالح ساختمانی نسوز هستند. فولاد در دمای بالاتر از ۵۵۰° صدبخشی مقاومت خود را سریعاً از دست میدهد و اگر در ساختمان به کار رود باید قشر محافظ نسوز داشته باشد. منسوجات را با مالیدن مایع مخصوص بر روی آنها یا فرو بردن در این مایعها نسوز میکنند. پنبه‌ی نسوز که نمیسوزد و عایق حرارت است برای عایق کردن و نسوز کردن به کار میرود، و از الیاف آن پارچه‌ای میبافند که مورد استعمال فراوان دارد.

موار، راجستان، هند، ← اودایپور.

موارنه [المواربة]، ← مارونیه یا مارونیان.

---

(۱) Confederation, Articles of (۲) organic compounds (۳) raw materials (۴) explosives (۵) fireproof materials

موازنه‌ی بازرگانی[1] (movāzeneye bāzar-gāni)، تفاوت ارزش پولی مجموعه‌ی کالاهای وارد به یک کشور و صادر از آن (← صادرات؛ واردات). موازنه‌ی بازرگانی قلم عمده‌ای در محاسبه‌ی موازنه‌ی پرداختهای هر کشور است. این موازنه ممکن است "مطلوب" یا "نامطلوب" باشد. بنا بر آراء مکتب مرکانتیلیسم، موازنه‌ی بازرگانی مطلوب[2] در تجارت بین‌المللی یک کشور زمانی پدید میآید که، در دوره‌ی معینی از زمان، ارزش پولی صادرات آن کشور از ارزش پولی واردات آن بیشتر باشد. موازنه‌ی بازرگانی نامطلوب[3] در عکس این حالت پدید میآید.

موازنه‌ی پرداختها[4] (movāzeneye pardāxt-)، تفاوت بین مجموع پرداختهای خارجی یک کشور و مجموع دریافتهای آن از کشورهای خارجی در یک دوره‌ی معین. این پرداختها و دریافتها شامل طلا، کالاها، خدمات (مانند حقوق باربری و بیمه)، مخارج مسافران، خروج و ورود سرمایه به عنوان وام یا بازپرداخت وام، و بهره‌ی وام است. در محاسبه‌ی موازنه‌ی پرداختها، هم اقلام مرئی و هم اقلام نامرئی صادرات و واردات مورد نظر است.

موازی، از اقسام برنج، گیاه.

موازی[5] (muāzi)، رودی به طول ۳۳۸ کم، جش کبک، کانادا. از مرز جغ لابرادور جریان یافته به رود سنت لارنس (در مصب آن) میریزد.

موازی (mavāzi)، ناحیه‌ای در ل ایران، ج دریای خزر، استان یکم (گیلان). طولش از ل به ج ۵۰ کم و عرضش از ش به غ ۳٫۸ کم، و محدود است از ل به دریای خزر و مرداب انزلی؛ از غ به تولم و فومن؛ از ج به شفت و رودبار؛ و از ش به سفیدرود و لشت نشا. این ناحیه در وسط دشت گیلان قرار گرفته و کمابیش مطابق شهرستان رشت است. سابقاً به استثنای کهدم، کوچصفهان، و خشکبیجار به نام رشت خوانده میشد. خود موازی به ۱۵ ناحیه‌ی دیگر تقسیم میشد که از آن جمله میتوان از بیچارپس، پسیخان، خشکبیجار، خمام، کهدم، و موازی نام برد.

مواسان[6]، **هانری** (hānri muāsān)، ۱۸۵۲–۱۹۰۷، شیمیدان فرانسوی؛ متـ پاریس. در ۱۹۰۰ استاد شیمی دانشگاه سوربون شد. برای به دست آوردن فلوئور به حالت آزاد (۱۸۸۶)، و اخـ تراع (۱۸۹۲) نوعی کوره‌ی برقی، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۶ در شیمی شد. در ۱۸۷۱ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

موسیا: ← موسیا، ناحیه‌ی قدیم.

مواضعخان (mavāze'xān)، دهستان (جـ ۱۸٬۴۷۳ نسـ ۱۳۴۵ هش)، ج بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۴ آبادی. رودهای محلی مشروبش می‌سازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. ظاهراً قسمتی از آبادیهای جنوبی آن از لحاظ اداری جزء بخش بستان‌آباد شهرستان تبریز است. مرکزش **خواجه** (xāje؛ جـ ۱٬۹۴۷ نسـ ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری ش تبریز است.

مواظبتهای پیش از زایمان[7]، مراقبتهای پزشکی که باید در باره‌ی زنان باردار در مدت بارداری به عمل آید. از آن جمله است نگاه داشتن شرح حال زن باردار، آزمایشهای بالینی مانند وزن کردن و گرفتن فشار خون و امتحان دندان و گلو و غیره، آزمایشهای زنانه مانند تخمین اقطار لگن و معاینات مهبلی، امتحانات آزمایشگاهی مانند آزمایش ادرار و تعیین مقدار هموگلوبین و تعیین گروه خونی، عکسبرداری از سینه، راهنمائی زن باردار در باره‌ی مسائل استراحت و خواب و ورزشهای مناسب و تغذیه.

غرض از مجموع مواظبتهای پزشکی قبل از زایمان حفظ سلامت جسمی و آرامش خیال زن باردار، تقلیل عوارض دوران حاملگی، کاستن از خطرات وضع حمل، آماده کردن بدن سالم برای زایمان و ایجاد سلامت بعد از زایمان، ایجاد قدرت جسمی و روحی جهت جواب دادن به احتیاجات جنین، کاهش تعداد نوزادان زودرس و سقط جنین و مرگ و میر نوزادان در چند هفته‌ی اول زندگی، و تأمین سلامت نوزادان است.

مواظبین، فرقه‌ی مسیحی، ← فرانسیسیان.

موافقتنامه‌ی عمومی در باب تعرفه‌ها و بازرگانی: ← سازمان بازرگانی بین‌المللی.

مواقع النجوم: ← محیی‌الدین ابن العربی.

مواقف: ← قیامت، قسمت VIII، بند ۴.

مواقف یا المواقف (al mavāqef) کتاب معتبری به عربی در علم کلام، از قاضی عضدالدین ایجی که آن را برای غیاث‌الدین وزیر سلطان محمد خدابنده تألیف کرده بود. شرحهای متعدد بر آن نوشته شده که مهمترین آنها شرح سید شریف جرجانی است.

مواقیت، علم (mavāqit) یا **علم میقات** (miqāt)، در مآخذ اسلامی، علم تعیین ساعات روز و شب به وسیله‌ی محاسبه و آلات نجومی، خاصه تعیین اوقات اقامه‌ی نماز در مساجد.

موالات: ← ولاء.

موالی (mavāli)، مفرد آن **مولی** (mālā؛ فارسی mōlā)، لغت عربی، دارای معانی مختلف، و از جمله به معنی خداوند و بنده و آزاد کرده و آزاد کننده و همپیمان آمده است. در تاریخ اسلام، مخصوصاً در دوره‌ی بنی امیه، این لفظ عنوان طبقه‌ی بندگان آزاد کرده بوده، و نیز به اقوام غیر عرب از مسلمین اطلاق میشده است. در نزد عرب، وقتی خداوندی بنده‌ای را آزاد میکرده است، آن بنده در نسب بدو ملحق میشده و خود را منتسب بدو میدانسته است. و در فتوح اسلام کسانی که عرب آنان را آزاد میکرده این عنوان را داشته‌اند، و این طبقه، گرچه جزیه و خراج نمیپرداخته‌اند، در دیوان لشکر هم وظیفه و مستمری نداشته‌اند، و بعدها گاه خلفا یا امرای بزرگ جماعتی را ملحق به نسب خویش میکرده‌اند، و اینها را ابن خلدون "موالی الاصطناع" خوانده، چنانکه هارون برامکه و معتصم اتراک را موالی خویش می‌شمردند.

موالیا (mavālā) یا **موال** (maval; mavāl)، نوعی از آواز عربی. بنا بر روایت، اختراع آن از مردم واسط بوده است، ولی رواج آن توسط مسردم بغداد صورت گرفت. پس از بدبختی برامکه، هارون‌الرشید سوگواری بر ایشان را ممنوع کرد، و یکی از غلامان جعفر برمکی به زبان عامه اشعاری در مرثیه‌ی ایشان میسرود و هر بند آن را با عبارت "یا موالیا" (ای سروران من) به پایان میرساند، و به همین جهت این‌گونه اشعار به نام موالیا خوانده شد. در آغاز، موالیا چهارمصراعی با قافیه‌های مشابه بود، سپس موالیای پنج‌مصراعی (قافیه‌ی مصراع پنجم مخالف با چهار مصراع دیگر) و موالیای هفت‌مصراعی (مصراعهای اول و دوم و سوم و هفتم با یک قافیه، و سه مصراع دیگر با قافیه‌ای دیگر) پیدا شد.

موآم[8]، **سامرست** (moām)، ضبط فارسی نام **ویلیام سامرست مام** (wilyām sāmərset mām) ۱۸۷۴–۱۹۶۵، داستانویس، نمایشنامه‌نویس، و داستان کوتاه‌نویس انگلیسی؛ متـ پاریس. با اینکه نویسنده‌ای توانا بود، در داستانسرائی و پزشکی نیز دست داشت. نوشته‌هایش همراه با گوشه و کنایه است و بدبینی نسبت به زندگی در آنها به چشم میخورد. قبل از اینکه به خاطر داستانها و داستانهای کوتاهش معروف شود، به عنوان یک نمایشنامه‌نویس مشهور بود، و اولین موفقیتش را با نمایشنامه‌ی طنزآلود و طعنه‌آمیز لیدی فردریک (در ۱۹۰۷ اجرا شد) به دست آورد. سپس نمایشنامه‌هایش با استقبال زیادی رو به رو شد که بهترین آنها اینهاست: دایره (در ۱۹۲۱ اجرا شد)، بهترها (در ۱۹۲۳ اجرا شد)، و زن باوفا (در ۱۹۲۷ اجرا شد). قبل از نوشتن شاهکارش، اسارت بشر (۱۹۱۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۱۶ هش)، که تقریباً زندگینامه‌ی خود اوست، هشت داستان نوشت. سایر داستانهای مشهورش عبارتند از: ماه و شش پنی (۱۹۱۹؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، که بر اساس زندگی پول گوگن، نقاش فرانسوی، نوشته شده؛ جشن و سرور (۱۹۳۰)؛ و لبه‌ی تیغ (۱۹۴۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران). نوشته‌هایش، بالاخص داستانهای کوتاهش، نشان‌دهنده‌ی سرزمینهائی است که او بدانها مسافرت کرده، مانند خاور دور و اقیانوسیه. از مشهورترین داستانهای کوتاهش، "دوشیزه تامپسون" (که بعدها با نام باران به صورت نمایشنامه و فیلم در آمد)، و نامه نیز زمینه‌ی خارجی دارند. بعدها بیشتر مقاله مینوشت؛ کتاب هنر داستانویسی؛ مقدمه‌ای بر ده رمان و نویسندگانش، اثر او، کتاب نمونه است. این کتاب با نام ده رمان بزرگ، و کتاب دیگری به نام حاصل عمر نیز از او به فارسی ترجمه شده است.

موانزا[9] (muānzā)، شهر (در ۱۹۶۷ جـ ۳۴٬۸۶۱) کرسی ولایتی به همین نام، لغ تانزانیا بندری بر ویکتوریا نیانزا. به وسیله‌ی خط آهن

---

(۱) balance of trade (۲) favorable balance of trade (۳) unfavorable balance of trade (۴) balance of payments
(۵) Moisie (۶) Moissan (۷) prenatal care (۸) Maugham (۹) Mwanza

به دارالسلام مرتبط است، و قسمت عمده‌ی داد و ستد با کنیا و اوگاندا را که به وسیله‌ی قایق یا آن مرتبط است در دست دارد. صنایع آن مشتمل است بر بسته‌بندی گوشت، ماهی، و تهیه‌ی منسوجات و صابون. مؤسسه‌ای برای پژوهش در بیماریهای مناطق حاره دارد.

مواور[1]، **آبراآم دو** (abrāām dĕ muāvre)، ۱۶۶۷–۱۷۵۴، ریاضیدان انگلیسی؛ ه فرانسه. به علت مهاجرت خانواده‌اش به لندن، بر اثر لغو ← فرمان نانت، شارمند انگلیسی شد، و در ۱۶۹۷ به عضویت آکادمی سلطنتی در آمد. در بسط مثلثات و تئوری احتمالات سهیم، و در اختلاف نیوتن و لایبنیتز بر سر تقدم در کشف حساب دیفرانسیل حَکَم بود.

موئوس: ← یونیا یا ایونی.

موئون: ← مزون.

موئونیو، رود: ← تورنه.

مواهب الهیه (mavāhebe elāhiyye)، کتاب تاریخی به فارسی از معین‌الدین یزدی در احوال امرای آل مظفر (آغاز تألیف ۷۵۷ هق). این کتاب، با آنکه از مآخذ مهم این سلسله است، دارای انشائی مغلق و استعاراتی خنک و نثری متکلف است، و به حوادث سال ۷۶۷ هق پایان میپذیرد. به همین سبب شخصی به نام محمود کتبی در ۸۲۳ هق آن را تلخیص کرده و دنباله‌ی وقایع را تا انقراض آل مظفر آورده و آن را تاریخ آل مظفر نامیده است.

مواهب علیه (mavāhebe aliyye) یا **تفسیر حسینی**، تفسیر قرآن، به زبان فارسی، تألیف ملا حسین کاشفی، مؤلف کتاب را به علیشیر نوائی اهدا کرده است، و آن در واقع تلخیص مانندی است از تفسیر دیگر او به نام جواهر التفسیر. مواهب علیه در هرات بین سالهای ۸۹۷ و ۸۹۹ هق تألیف شده است، و به سبب سادگی بیان و شیوه‌ی اختصاری که در تحریر آن به کار رفته است شهرت بسیار یافته، و از جهت اشتمال بر مطالب اخلاقی و عرفانی، و همچنین از لحاظ تمثل و استشهاد به اشعار فارسی، قابل ملاحظه است، و از بعضی جهات یادآور تفسیر ابوالفتوح میباشد. مواهب علیه در کلکته (۱۲۴۷ هق)، بمبئی (۱۲۶۸ هق)، لکنهو (۱۳۱۳ هق)، و تهران (۱۳۱۷–۲۹ هش) مکرر طبع شده است. تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشی در واقع شرح مواهب است.

موئیسم: ← کنفوسیوس، III.

موئیسیف[2]، **ایگور آلکساندرویچ** (igor ălek-sāndrovic moiseyef)، ۱۹۰۶– ، رقاص روس و طراح رقص. نخست در تئاتر بولشوی تکرقصی میکرد (۱۹۲۴–۲۹)، و در ۱۹۲۹–۳۹ رهبر رقص باله شد. در ۱۹۳۶ شرکت موئیسیف رقص را تشکیل داد که یک گروه رقص فولکلوری بود و در اروپا و کشمة رقصهائی اجرا کرد.

موئینگی[3] (mu'inegi)، کیفیتی ناشی از کشش سطحی که باعث میشود قسمتی از سطح مایع که با جسم جامدی تماس دارد بالاتر یا پایینتر از قسمتی که تماس ندارد قرار گیرد. تسمیه ناشی از این است که اگر لوله‌ی بسیار باریکی (لوله‌ی موئی) را از یک سر بطور عمود در مایعی قرار دهیم، مایع در لوله بالاتر (مثلاً در مورد آب) یا پائینتر (مثلاً در مورد جیوه) از سطح خارجی قرار میگیرد. آزمایشهای دقیق نشان داده است که برآمدگی یا فرورفتگی مایع به نسبت عکس قطر داخلی لوله‌ها میباشد. در فرایندهای زندگی گیاهان، موئینگی عامل پراهمیتی است؛

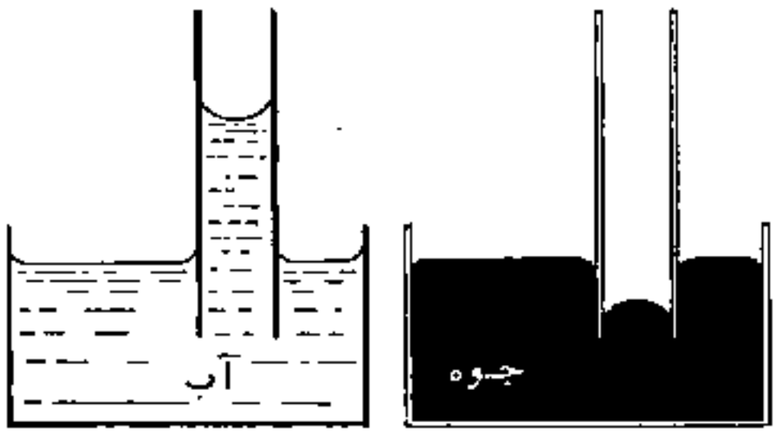

آب از میان فضاهای کوچک بین ذرات متراکم خاک در گیاه بالا میرود.

موبد (mubad، mābad)، پهلوی مکوپت (magupat)، عنوان روحانیان زردشتی. موبدان موبد (ān-) عنوان رئیس موبدان است.

موبدان موبد، رئیس موبدان: ← موبد.

موبد شاه: ← دبستان المذاهب.

موبرگ[4]، **ویلهلم** (vilhelm moberg)، سوئدی موبری (mobery)، ۱۸۹۸–۱۹۷۳، داستان‌نویس و درامنویس سوئدی. داستانهایش اغلب جنبه‌ی تاریخی دارد، از جمله اسب سوار شو (۱۹۴۱). دیگر آثارش مربوط به زندگی خرده‌مالکان است، از جمله مهاجرین (۱۹۴۹).

موبری: ← موبرگ، ویلهلم.

موبری[5]، **تامس** (tāməs möbrey)، ملقب به (اولین) **دیوک آو نورفک** (diuk āv norfək)، ح ۱۳۶۶–۱۳۹۹، رجل سیاسی انگلیسی. مقربین شاه را برکنار کرد (۱۳۸۷) و، تا وقتی که ریچارد II دوباره حکومت را در دست گرفت (۱۳۸۹)، عملاً قدرت را در دست داشت، ولی بازهم به شاه نزدیک بود. بر اثر مشاجره‌ای که با دیوک آو هرفرد (بعداً هنری IV) پیدا کرد، تبعید شد.

موبوتو، ژوزف دزیره: ← موبوتو، سه سکو.

موبوتو[6]، **سه سکو** [سابقاً **ژوزف دزیره**] (sese seko, jozef dezire, mobutu)، ۱۹۳۰– ، ژنرال و رهبر سیاسی کنگوئی. پس از اتمام تحصیلات در کنگو (زئیر فعلی) و یک سال مطالعه در مؤسسه‌ی مطالعات اجتماعی در بروکسل، به خدمت ارتش مستعمراتی بلژیک وارد شد (۱۹۴۹) و در ۱۹۵۶ به درجه‌ی ژنرالی رسید. از آن پس از خدمت نظام کناره گرفت و به روزنامه‌نگاری پرداخت. در ۱۹۵۸ به نهضت ملی پاتریس لومومبا پیوست. در ۱۹۶۰ یکی از نمایندگان در کنفرانس میز گرد بروکسل در کنگو بود. پس از آنکه کنگو استقلال یافت (۳۰ ژوئن ۱۹۶۰)، موبوتو به وزارت دفاع ملی منصوب شد.

آشفتگی اوضاع در کنگو ادامه پیدا کرد و، در سپتامبر ۱۹۶۰، موبوتو، نخست‌وزیر (لومومبا) و رئیس جمهور (ژ. کاساووبو) را برکنار کرد، و یک هیئت عالی برای اداره‌ی امور تشکیل داد. در فوریه‌ی ۱۹۶۱، موبوتو کنترول دولت را به کاساووبو باز داد، و خودش به فرماندهی کل ارتش منصوب شد. از آن پس به نوینسازی ارتش پرداخت.

در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۵، موبوتو دگربار قدرت را به دست گرفت، و خود را برای مدت ۵ سال رئیس جمهور اعلام کرد. قانون اساسی جدیدی، که قدرت را به رئیس جمهور تفویض میکرد، وضع کرد، و حزب جدیدی به نام "نهضت انقلاب ملی" تأسیس کرد. در ۱۹۷۰ دوباره به ریاست جمهوری برگزیده شد، و تاکنون (۱۹۸۱) در این مقام باقی است.

موبیل[7] (mobil)، رود، ج غ آلاباما، کشمة. از ۱۱۶ کیلومتری ج شهر موبیل به سوی این شهر جاری میشود، و به **خلیج موبیل**، که بازوئی از خلیج مکزیک است، میریزد.

موبیل[7]، شهر (در ۱۹۷۰ ج ۱۹۰٬۰۲۶)، ج غ آلاباما، کشمة، بر مصب رود موبیل در خلیج موبیل (بازوئی از خلیج مکزیک). یگانه دریابندر ایالت است. از صنایع آن آسودن مواد غذائی و کشتیسازی است. در ۱۷۱۰ ← سیور دو بینویل آن را تأسیس کرد.

موبیل، خلیج: ← موبیل، رود.

موبیوس[8]، **آوگوست فردیناند** (ăgust fer-dināND mĕbius)، ۱۷۹۰–۱۸۶۸، ریاضیدان و منجم آلمانی. در ۱۸۱۵ به استادی دانشگاه و در ۱۸۴۴ به مدیریت رصدخانه‌ی لایپزیگ منصوب شد. موبیوس یکی از بزرگترین ریاضیدانان نیمه‌ی اول قرن ۱۹م شمرده میشود. اثر مهمش، حساب باریسانتری (۱۸۲۷، ← باریسانتری)، در توسعه‌ی هندسه‌ی تصویری کومک فراوان کرده است. در توپولوژی سطحی کشف کرد که به نوار موبیوس (← توپولوژی) معروف است.

موبیوس، نوار: ← موبیوس، آوگوست فردیناند.

موپاسان[9]، **گی دو** [هانری رنه آلبر گی دو موپاسان] (hānri rĕne ālber gi dĕ mopāsān)، ۱۸۵۰–۹۳، نویسنده‌ی فرانسوی. ح ۳۰۰ داستان کوتاه نوشته، که پاره‌ای از آنها، از نظر سبک و واقعبینی روانشناختی بینظیر است، از جمله گلوله‌ی بیه (۱۸۸۰) و میس هاریت. از رمانهایش زندگی (۱۸۸۳) و قلب ما (۱۸۸۹)، معروف است. افکار و سبک موپاسان که کاملاً تحت تأثیر فلوبر بوده در داستانهای کوتاه جدید فرانسه کاملاً مؤثر بوده است. موپاسان در ۱۸۹۱ دوچار جنون شد، و یک بار هم دست به خودکشی زد (۱۸۹۲). بعضی از آثار او، پس از مرگش، بر صحنه‌ی تئاتر بازی شده است. بسیاری از آثار وی به فارسی ترجمه شده است، از جمله مورلا (۱۸۸۷؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) و پیر و ژان (۱۸۸۸، ترجمه‌ی فارسی، تهران).

موپرتویی[10]، **پیر لوئی مورو دو** (pier lui moro dĕ mopertüi)، ۱۶۹۸–۱۷۵۹، ریاضی-

(۱)Moivre (۲)Moiseyev (۳)capillarity (۴)Moberg (۵)Mowbray (۶)Mobutu (۷)Mobile (۸)Möbius (۹)Maupassant (۱۰)Maupertuis

ضیدان و منجم فرانسوی، متـ سن‌مالو. نخست به خدمت نظام وارد شد، و سپس آن را کنار گذاشت و به ریاضیات پرداخت. از طرف آکادمی علوم هیئت اعزامی به لاپلاند را (۱۷۳۶–۳۷) برای اندازه‌گیری طول قوس نصف النهار رهبری کرد، که نتیجه‌ی آن تأیید نظریه‌ی نیوتن مبنی بر فرورفتگی قطبین زمین شد. در ۱۷۲۳ به عضویت آکادمی علوم و در ۱۷۴۳ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

موپو[1]، **رنه نیکولا دو** (rēne nikolā dē mopu)، ۱۷۱۴–۹۲، صدر اعظم (۱۷۶۸–۷۴) فرانسه. پارلمان پاریس و پارلمانهای استانها را منحل کرد، و به جای آنها یک پارلمان جدید تأسیس کرد و دستگاهی مرکب از چند دادگاه عالی برقرار ساخت (۱۷۷۱). برای حسن اداره‌ی امور کشور یک هیئت ۳نفری تشکیل داد. برای جلوگیری از فروش مناصب و مشاغل کوشش بسیار کرد. رفتار تحکم‌آمیز او سبب عدم محبوبیتش در میان مردم شد. لوئی XVI او را برکنار کرد و پارلمانها را از نو برقرار ساخت.

موت اخضر: ← خرقه.

موتاسیون[2] (mutāsion؛ از فنس) یا **تطور** (tatavvor)، در زیستشناسی، تغییری ناگهانی در یک ژن (واحد توارث، ← توارث)، که نتیجه‌ی آن پیدایش خصوصیات تازه‌ای در گیاه یا حیوان است. این خصوصیات تازه محفوظ میمانند، و به نسلهای بعدی منتقل میشود. نمونه‌های تازه را متطور (motatavver) نامند. در حیوانات و بسیاری از گیاهان، موتاسیون تنها وقتی ممکن است به نسل بعدی انتقال یابد که در یک بافت یا یاخته‌ی جنسی روی دهد؛ در گیاهان تطور سوماتیک (somātik) یا تطور سلولهای بدن به ارث نمیرسد مگر آنکه به طریق بیجنسی (← گشنگیری) انتشار پیدا کند. تغییراتی که در یک ژن منفرد روی میدهد، و به تطورهای نقطه‌ای موسوم است، تغییرات شیمیائی واقعی هستند. هر ژن از یک رشته‌ی دراز اجسامی به نام نوکلئوتیدها (⇐ اسید نوکلئیک) ساخته شده؛ این نوکلئوتیدها، در سلسله‌های سه‌تائی، واحدهای فرعی امینو-اسید را مشخص میسازند (⇐ اسید نوکلئیک). هر گاه یک نوکلئوتید به رشته اضافه شود، یا نوکلئوتیدی از میان برود، رشته‌ی کامل ژن بکلی آشفته میشود و رشته‌ی امینو-اسید پروتئین حاصل‌شده کاملاً متفاوت خواهد بود. اگر نوکلئوتیدی جایگزین نوکلئوتیدی دیگر در رشته شود، تنها یک امینو-اسید پروتئین متفاوت خواهد شد. از آنجا که آنزیمها جمیع فعالیتهای یاخته‌ای را کنترول میکنند، اگر تطوری در یک آنزیم پیدا شود، این تطور منفرد یاخته‌ای، اگر آنزیمی که آن را کنترول میکند چند فرایند سوخت و سازی را در بر گیرد، ممکن است اثرهای فراوانی داشته باشد. بسیاری از تطورها واگشتپذیرند، مثلاً ژن متطور میتواند به شکل اولیه‌ی خود باز گردد. بعضی از ژنها ناپایدارتر و مستعدتر از بعضی دیگر در برابر تطور هستند، به طوری که تطورهای پیاپی ژنهای متناظر ممکن است در افراد مختلف روی دهد، مثل هموفیلی که فقط در مردان دیده میشود. تطور را ممکن است به وسیله‌ی عرضه کردن حیوان یا نبات به اشعه‌ی فوق بنفش و تشعشع یونده از اشعه‌ی آلفا، بتا، گاما، و ایکس؛ به وسیله‌ی تغییرات بسیار زیاد در دما، و به وسیله‌ی بعضی مواد شیمیائی بر انگیخت.

بعضی داروها، از جمله کولشیسین، عده‌ی کروموزومهای یاخته در حالت عادی را به وسیله‌ی تداخل با فرایند میتوز، یا تقسیم بیجنسی یاخته، دو برابر میکنند. پاره‌ای ژنها، که ژنهای متطور خوانده میشوند، موجب یک نرخ تطوری بسیار بالا در تمام ژنهای یک سازواره میشوند؛ این ژنها ممکن است موجب تولید مواد تطورزا شوند. در 1901 هوخو دو وریس نظریه‌ای عرضه کرد که به موجب آن خصوصیات تازه ممکن است ناگهان ظاهر شود و این خصوصیات ممکن است قابل انتقال ارثی باشد؛ پیش از وی چنین پذیرفته شده بود که تکامل از یک انتخاب تدریجی مساعد از خصوصیات اکتسابی نتیجه می‌شود. کارهای وریس و بررسیهای بعدی که موجب شد موتاسیون و تغییرات محیط را از یکدیگر متمایز سازد، اهمیت موتاسیون را در سازوکار تکامل آشکار ساخت.

تطور از عوامل مهم در تکامل محسوب است، زیرا از این طریق است که جنسهای تازه پدید میآیند؛ و در یک محیط متغیر، عدم استعداد برای تطور ممکن است سبب انقراض جنس شود. تطور از جنبه‌ی علمی نیز برای گیاهپروران و دامپروران، که در صدد یافتن نژادهای تازه هستند، اهمیت فراوان دارد. نیز ← توارث.

موت: ← موته، فورم موسیقی.

موتسارت[3] [ولفگانگ آمادئوس موتسارت (volfgāng āmādeus motsārt)] یا **موزار** (mozār؛ فنس)، ۱۷۵۶–۹۱، آهنگساز اتریشی، یکی از بزرگترین نوابغ در تاریخ موسیقی؛ متولد سالزبورگ. از کودکی نزد پدرش موسیقی آموخت، و از همان آغاز استعداد حیرت‌انگیزی در موسیقی بروز داد، و در ۶سالگی میتوانست ویولن، کلاوسن، و ارگ بنوازد. او و خواهر مهترش، به وسیله‌ی پدرشان، به دربار ماری ترز و خانه‌های اشراف اروپای مرکزی، و در پاریس و لندن راه یافتند. موتسارت اولین سمفونیهای خود را در لندن ساخت. در ۱۷۶۹–۷۱ در ایتالیا گذرانید و در آنجا سخت تحت تأثیر سبک اپراهای ایتالیائی قرار گرفت، و دومین اپرای او، میتریداته، رِ دی پونته، در این سبک در میلان اجرا شد (۱۷۷۰). در ۱۷۷۱ سرپرست ارکستر اسقف اعظم سالزبورگ شد. در ۱۷۷۷ برای یافتن مقام مناسبی در خاندانهای اشرافی به مسافرت پرداخت، و به مونیخ، آوگسبورگ، مانهایم، ورسای، و پاریس رفت. گرچه سمفونی معروف به "سمفونی پاریس" او در این شهر با اقبال زیاد رو به رو شد (۱۷۷۸)، به طور کلی موسیقی او در پاریس با بی‌اعتنائی مردم مواجه شد. در بازگشت به سالزبورگ اپرای ایدومینئو را، که معرّف سبک جاافتاده‌ی اوست، برای دربار باواریا نوشت که در مونیخ اجرا شد (۱۷۸۱). در ۱۷۸۱ از خدمت اسقف اعظم سالزبورگ استعفا داد، و به وین رفت. در ۱۷۸۲ با ی. هایدن دوست شد، و تا ۳ سال بعد ۶ کوارتت زهی تصنیف کرد و به هایدن تقدیم داشت. اپرای دستبرد به حرمسرا، که در ۱۷۸۲ تصنیف کرد، نسبةً موفق بود، ولی به طور کلی، در اپرای دربار وین اپراهای ایتالیائی بسیار رونق داشت، و ازین رو، موتسارت سه اپرای بعدی خود را به سبک اپراهای هزل‌آمیز ایتالیائی نوشت، که لیبرتونویس آنها ل. دا پونته بود. اپرای عروسی فیگارو (۱۷۸۶) در وین چندان موفقیتی نداشت، ولی در پراگ فوق العاده مورد توجه قرار گرفت، و موتسارت را به تصنیف اپرای بعدی خود، دون جووانی (پراگ، ۱۷۸۷) ترغیب کرد. با مرگ (۱۷۸۷) گلوک، موتسارت به جای وی آهنگساز دربار امپراطور یوزف II شد، ولی چون مستمری او در این مقام کافی نبود، از همین زمان گرفتاریهای مالی تا پایان عمر او را در فشار قرار داد. موتسارت در فاصله‌ی ۲ ماه، در سال ۱۷۸۸، سه سمفونی آخر خود را تصنیف کرد، سمفونی شماره‌ی ۳۹ در می بمل ماژور؛ سمفونی شماره‌ی ۴۰ در سل مینور؛ و سمفونی شماره‌ی ۴۱ در دو ماژور. این ۳ اثر تسلط کامل آهنگساز را بر فرم سمفونی که توسط هایدن پیریزی شده نشان میدهد، و ضمناً توأم با اصالت و خصوصیت فوق العاده است. موتسارت در ۱۷۸۹ همراه فورست ک. م. لیخنوفسکی به برلین و پوتسدام سفر کرد، و به فردریک ویلهلم II معرفی شد. سه کوارتت زهی آخر موتسارت برای این پادشاه، که خودش ویولن‌نواز قابلی بود، نوشته و به او تقدیم شد. پس از بازگشت به وین، موتسارت کوینتت معروف خود را برای کلاریت و کوارتت زهی ساخت (۱۷۸۹). آخرین اپرای او، نی سحرآمیز (۱۷۹۱) از بهترین آثارش در فرم اپرا است. آخرین کنسرتو برای پیانو و ارکستر (کنسرتوی شماره‌ی ۲۷ در سی بمل ماژور) را نیز خلق کرد (۱۷۹۱)؛ و آخرین اثری که وی را به خود مشغول داشته بود تصنیف یک قداس عزا بود که از طرف یکی از اشراف به وی سفارش داده شده بود، و او به این اعتقاد که آن را برای مراسم عزاداری خودش میسازد به تصنیف آن پرداخت. ولی عمر او کفاف نداد که آن را به پایان رساند، و این اثر عالی را یکی از شاگردانش تکمیل کرد. تقریباً همه‌ی آثار موتسارت به سفارش دیگران ساخته شده، و از همه‌ی فرمهای ممکن موسیقی در میان آنها یافت میشود. بدون شک این آهنگساز از پرذوقترین و تواناترین هنرمندان خلاق در تاریخ بشریت بوده است.

موتسوهیتو[4] (mutsuhito)، ۱۸۵۲–۱۹۱۲، امپراطور (۱۸۶۷–۱۹۱۲) ژاپن، رهبر نهضت نوینسازی ژاپن در اواخر قرن ۱۹م. دوره‌ی امپراطوری او به میجی معروف است. حکومت شوگونی را لغو و قدرت مطلق را در دست شخص

(۱)Maupeou (۲)mutation (۳)Mozart (۴)Mutsuhito

امپراطور متمرکز ساخت (و این امر به بازگشت میجی، یا بازگشت ۱۸۶۸ معروف است). سپس به اصلاحات اساسی پرداخت (← میجی). پایتخت را از کیوتو به توکیو انتقال داد. پسرش یوشیهیتو جانشینش شد.

موتلسن[1]، **بن روی** (ben roy motelsən)، ۱۹۲۶– ، فیزیکدان دانمارکی، متشکل‌گو. پس از اخذ درجه‌ی دکتری در فیزیک از دانشگاه هاروارد، به مؤسسه‌ی بور در دانمارک پیوست، و در آنجا به اتفاق ⇐ آ. بور به تحقیق و پژوهش پرداختند. موتلسن که امریکائی بود به تابعیت دانمارک در آمد. تحقیقات این دو همکار در فیزیک هسته‌ای جایزه نوبل ۱۹۷۵ در فیزیک را نصیب آنها و ⇐ ل. ج. راینواتر کرد، نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مؤتمر، یکی از ← ایام عجوز.

مؤتمن (mo'taman)، شهرت **قاسم ابن هارون**، ۱۷۳–۲۰۸ هق، امیر عباسی. پدرش هارون‌الرشید چنان مقرر داشت که پس از دو برادرش، امین و مأمون، ولایت عهد به او برسد و لقب المؤتمن به او داد و جزیره و عواصم را به اقطاع به او وا گذاشت (۱۸۶ هق)، که چون او هنوز به سن رشد نرسیده بود، مأمون به نام مؤتمن در آنها دخالت میکرد. پس از مرگ هارون، امین جزیره را از او گرفت، و در مبارزه‌ی امین و و مأمون، مؤتمن به خراسان رفت که مأمون او را به جرجان فرستاد و او در آنجا اقامت گزید (۱۹۷ هق). چون امین کشته شد، مأمون او را از ولایت عهد پس از خود خلع کرد، در بغداد در زمان خلافت مأمون از دنیا رفت.

مؤتمن، محمد، ملقب به **مسیح‌الدوله**، ۱۲۶۶–۱۳۲۱ هق، از شاگردان قدیم دارالفنون، که برای تکمیل معلومات خود به مسکو رفت. بعد از مراجعت، ابتدا مطب باز کرد، و سپس مستقیماً وارد خدمت فرهنگ شد، و ریاست دبیرستانهای شرف، دارالفنون، و علمیه را داشته است.

مؤتمن‌الملک، میرزا سعید خان: ← سعید خان مؤتمن‌الملک.

موتور[2] (motor؛ از فس)، هر دستگاهی که برای تبدیل شکلی از انرژی به انرژی مکانیکی به کار رود. نیز ← موتور با احتراق داخلی؛ موتور برق.

موتور با احتراق داخلی[3] یا **موتور دورونسوز** (darunsuz)، نوعی موتور که با احتراق سوخت در داخل سیلندرها [← استوانه‌ها] کار میکند و انرژی حرارتی را به انرژی مکانیکی مبدل می‌سازد. هر چند از قرن ۱۷م آزمایشهائی شد، اولین موتور عملی از این نوع که با گاز کار میکرد به وسیله‌ی اتین لونوار[4] (etien lënuär؛ ۱۸۲۲–۱۹۰۰)، مهندس و مخترع فرانسوی، اختراع شد (ح ۱۸۶۰). موتور بنزینی، که بعداً تکمیل شد، کوچکتر وسبکتر بود و استعمال آن بسرعت افزایش یافت.

در موتور اتومبیل، سوخت پس اثر ثقل یا به وسیله‌ی تلمبه از مخزن به سوختاما میرسد، و در آنجا با هوا مخلوط میشود. سپس این مخلوط به سیلندرها میرود و پس از فشرده شدن، با جرقه‌ی برق محترق میشود (← گیرش). انفجار گاز پیستون را به پیش میراند، و دسته‌ی پیستون میله‌ای به نام میل لنگ (mile lang) را ــ که در اتومبیل همان مانیول است (به شکل ص ۵۸۰، مقاله‌ی پیستون، رجوع شود) ــ میگرداند، و در واقع حرکت مستقیم الخط دسته‌ی پیستون به حرکت مستدیر تبدیل میشود (شکل ۱). حرکت

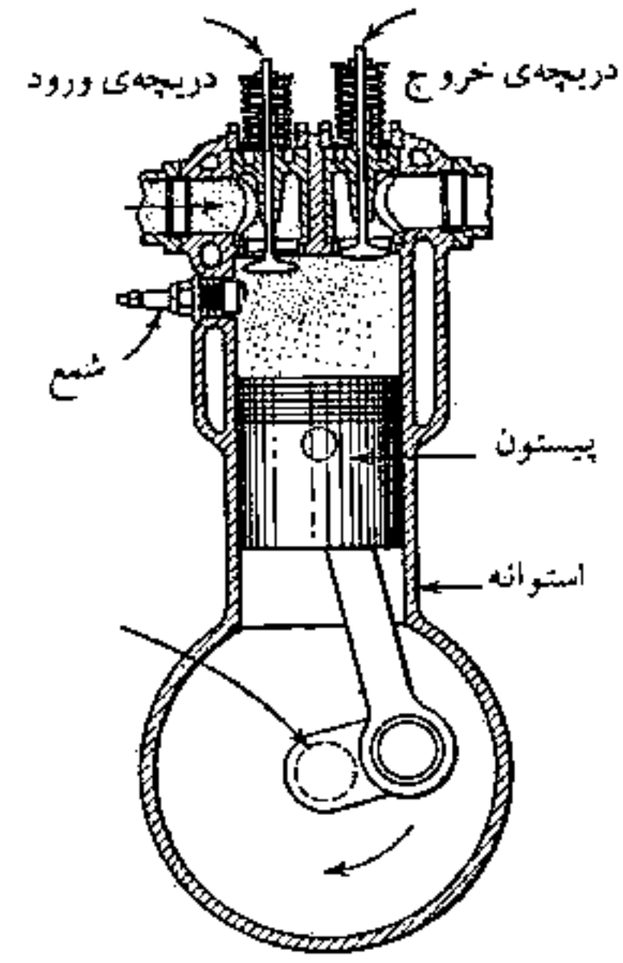

شکل ۱

میل لنگ به نوبه‌ی خود میل سوپاپ را فرمان میدهد که زایده‌های آن، به نام بادامک (bādāmak)، ورود مخلوط گاز را در سیلندر و خروج گاز سوخته را از سیلندر تنظیم می‌کنند. موتور چهارزمانی (یا چهارضربه‌ای) ــ که متداولتر از موتور دو زمانی است ــ چنین عمل میکند (شکل ۲): پایین آمدن پیستون و

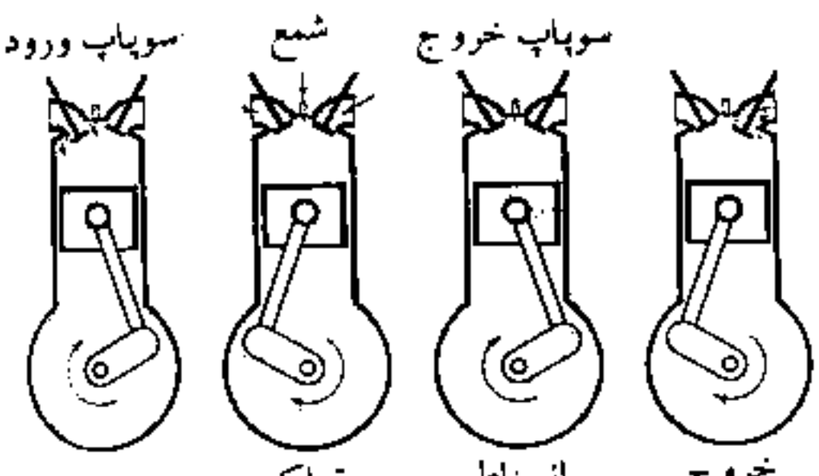

شکل ۲

مکیدن سوخت (زمان یا ضربه‌ی اول)؛ بالا رفتن پیستون و تراکم مخلوط که در آخر حرکت پیستون با جرقه‌ی شمع منفجر میشود (زمان یا ضربه‌ی دوم)؛ پایین آمدن پیستون و انتقال ضربه به میل لنگ (زمان یا ضربه‌ی سوم، که تنها مرحله‌ی عمل و محرک پیستون است)؛ بالا رفتن پیستون و خروج گازهای احتراق. بدین ترتیب در چهار ضربه‌ی پیستون فقط یک ضربه‌ی آن کار تولید میکند، و سه ضربه‌ی دیگر باید به وسیله‌ی کار خارجی به راه افتد. اگر موتور دارای یک سیلندر باشد، گردش چرخ لنگر باعث ادامه‌ی حرکت موتور است؛ در موتورهای چهار-سیلندری یا بیشتر، حرکت پیستونها چنان تنظیم شده است که ضربه‌ی محرک هر سیلندر به توالی ضربه‌ی محرک سیلندر بعدی باشد، تا در یک دور کامل حرکت موتور ادامه یابد.

قسمتهای اصلی موتور، علاوه بر سوختاما، عبارتند از تلمبه‌ی آب، جعبه‌دنده، تلمبه‌ی روغن، و دینامو. بعضی موتورها با هوا خنک می‌شوند. موتورهای بنزینی به منظور استفاده در هواپیما تکمیل و تغییر یافته‌اند. موتورهای کشتیها اصولاً مانند موتور اتومبیل، ولی محکم‌ترند، و روغنکاری تحت فشار و دستگاه سردکردن روغن دارند. موتورهای با نفت سیاه شبیه موتورهای بنزینی هستند، ولی معمولاً احتراق گاز سوخت به وسیله‌ی ازدیاد حرارت و فشار آن به عمل میآید. امروزه به جای این نوع موتور، برای قدرتهای کم، موتور بنزینی، و برای قدرتهای زیاد موتور دیزل به کار میبرند.

موتور برق[5] (motor)، ماشینی که انرژی برقی را به انرژی مکانیکی تبدیل میکند، و بنابراین کارش عکس کار مولد برق است که در آن انرژی مکانیکی به انرژی برقی تبدیل میشود. اساس و ساختمان این دو ماشین یکسان است، جز اختلافات جزئی در طرح و نصب بعضی قطعات آنها. در هر حال، در هر دو ماشین، مقداری انرژی در ضمن کار به حرارت تبدیل، و تلف میشود.

موتور برق میتواند با جریان مستقیم و با جریان متناوب هر دو کار کند. موتور برق با جریان مستقیم بر این اصل اساسی کار میکند که هرگاه پیچه‌ای در یک میدان مغناطیسی چنان حرکت کند که خطوط نیروی میدان را قطع کند، یک نیروی برقرانی در آن القا میشود (اساس مولد برق)، ولی اگر، برعکس، خود پیچه حامل جریان برق باشد و در یک میدان مغناطیسی قرار گیرد به حرکت در میآید. قسمت خارجی موتور برق را استوانه‌ی مجوف ثابتی به نام ایستا[6] تشکیل میدهد که بر پایه‌ای سوار شده است. در داخل ایستا استوانه‌ی آهنی پری به‌نام گردا یا جوشن قرار دارد که در یاتاقان دوران میکند. موتور به واسطه‌ی دوران گردا به حرکت در میآید و مفتولهای مسی بر گرد ایستا پیچیده شده (← پیچه) و عبور جریان برق از آنها سبب تولید یک میدان مغناطیسی میشود (ایستا ممکن است یک آهنربای دائمی باشد). مفتولهائی نیز برگرد گردا پیچیده شده و جریان برق از آنها میگذرد، و در نتیجه استوانه‌ی آهنی آهنربا میشود، و تحت تأثیر میدان مغناطیسی ایستا به دوران در میآید. چون مولد برق با جریان مستقیم واگشت‌پذیر است میتوان از آن به عنوان موتور با جریان متناوب استفاده کرد، و این کار با متصل کردن دو قطب آن به یک منبع جریان متناوب صورت میگیرد. چون کنترول کردن سرعت در موتورهای با جریان مستقیم آسانتر است، هر وقت که چنین کنترولی لازم باشد این گونه موتورها به کار میرود. سرعت موتورهای برق با القای جریان متناوب به وسیله‌ی ساختمان موتور و بسامد جریان تنظیم می‌شود؛ بنابراین برای تغییر سرعت در این ماشین-

(۱) Mottelson (۲) motor (۳) internal_combustion engine (۴) Lenoir (۵) electric motor (۶) stator

ها از وسایل مکانیکی مخصوص کم یا زیاد کردن سرعت استفاده میکنند. علاوه بر این، هر موتور با جریان متناوب مخصوص مورد استعمال خاصی است که برای آن ساخته شده است. با وجود این، موتورهای متناوب ارزانتر و ساده‌تر از موتورهائی است که با جریان مستقیم کار میکنند. برای آنکه موتور قابلیت انعطاف بیشتر داشته باشد، میتوان مدار برق گردا را به مدارهای کنترول خارجی گوناگون متصل کرد. اغلب دستگاههای برقی خانگی که با موتورهای کوچک کار میکنند، موتور خاصی دارند که با جریان متناوب و مستقیم هر دو به کار می‌افتد. سرعت موتور متناوب با به کار بردن دستگاه خاصی که بسامد جریان را تغییر میدهد، کنترول میشود. ۶۰ سیکل در ثانیه که بسامد متعارفی جریانهای متناوب است، سبب محدودیت سرعت در موتورهای متناوب است؛ بنا بر این، برای به دست آوردن سرعتهای زیاد لازم است دستگاهی به موتور ضمیمه شود که تولید بسامدهای بیشتر را تأمین کند. در وسایط نقلیه‌ی هوائی از بسامد ۴۰۰ سیکل در ثانیه استفاده میشود، چه در مقابل مقدار معین اسب بخار قدرت، موتورهای ۴۰۰-سیکلی سبکتر و کوچکتر از موتورهای ۶۵-سیکلی هستند. موتورهای همزمان با سرعتی درست متناسب با بسامد دوران میکنند. موتورهای کوچک همزمان از نوع القائی در بعضی از ساعت‌ها، فونوگرافها، پروژکتورهای نمایش فیلم، و اسبابهای دیگری که به سرعت دقیق نیاز دارند به کار میرود. موتورهای بسیار بزرگتر موتورهای همزمانی هستند که با عبور جریان مستقیم از گردا کار میکنند.

موتور درونسوز: ← موتور با احتراق داخلی.

موتور دیزل: ← دیزل، موتور.

موته[1] (mote؛ فنس) یا **موتت** (motet؛ از انگلا)، مهمترین فورم موسیقی پولیفونیائی قدیم، خصوصاً در قرون وسطی و دوره‌ی رنسانس. موته‌ی قرون وسطی معمولاً آثار سه‌صدائی بود و دارای آهنگ کوتاه و ضربی، که صدای تنور آن از سرودهای مذهبی اخذ میشد و با یک وزن مشخص تکرارشونده ارائه میگردید. صدای دوم موتتوس [از فنس مو (mo)، ← کلمه] نامیده می‌شود، که نام موته از همان اخذ شده است. موته‌ی رنسانس دارای مضمون خاص لاتینی بود با ۴ تا ۶ صدا و از قید وزن سخت قرن ۱۳م آزاد بود. اوج کمال موته‌نویسی ۶ موته‌ی باخ بود. تا زمان او نام موته به نوع آوازهای چندصدائی و آوازهای مذهبی دسته‌جمعی اطلاق میشد، ولی معمولاً موته همان است که بدون همراهی ساز در کلیسای کاتولیک رومی اجرا میشده است.

بعد از زمان رنسانس موته‌نویسی زیاد مرسوم نبوده است، ولی در آثار شوتس، باخ، شوبرت، مندلسون، و برامس نمونه‌هائی از آن موجود است. نیز ← ژوسکن د پره.

موته (mo'ta)، شهری در مرکز دشت حاصلخیز ش اردن، ش کرانه‌ی ج بحر المیت، ح دو ساعت فاصله در ج کرک، که شهرت آن به شکستی است که مسلمانان صدر اسلام در سال ۸ هق از روم شرقی متحمل شدند. حضرت رسول ص فرستاده‌ای برای دعوت حاکم مسیحی بصری به آن شهر فرستاده بود، که او را کشتند؛ سپس سپاهی مرکب از ۳٬۰۰۰ نفر از مجاهدان به این ناحیه فرستاده شد که فرماندهی آن با زید ابن حارثه بود، و به دستور پیغمبر اسلام مقرر شده بسود که اگر او کشته شود جعفر ابن علی ابن ابی‌طالب (← جعفر طیار) جای او را در فرماندهی بگیرد، و با کشته شدن این یکی عبدالله ابن رواحه فرمانده سپاه شود. عده‌ی سپاهیان دشمن بسیار بود و هر سه نفر کشته شدند. نیز محمد ص، قسمت ۴۰.

مؤته، غزوه‌ی: ← محمد ص، قسمت ۴۰.

موتی، ← کنفوسیوس، III.

موتیف[2] (motif؛ فنس)، در موسیقی، یک تم یا ملودی کوتاه، یا بخشی از یک تم، که از نظر ساختمان فواصل (فاصله، در موسیقی) و وزن دارای خصوصیت بارز باشد و در صورت تکرار توجه شنونده را به خود جلب کند. در مواردی یک موتیف حاوی بیش از سه یا چهار نت نیست، ولی در موارد دیگر میتواند شامل چند وزن باشد. ریشارد واگنر در بعضی از اپراهای خود از لایتموتیف[3] (lāytmotif) استفاده کرده. لایتموتیف عنوانی است برای موتیفهائی که معرف شخصیتها و مطالب و افکار گوناگون آهنگساز در رابطه با داستان اپرا میباشد، و با به کار گرفتن آنها وحدت و استحکام ساختمانی در این اپراهای پیچیده و طولانی به وجود آمده است.

موتیلنه: ← لسبوس.

موتی مسجد: ← قلعه‌ی سرخ.

موج[4]، (möj) لفظی که عرفاً اطلاق میشود به آشفتگیی که بر سطح محیط سیالی انتقال می‌یابد، مانند آن که از افتادن سنگی بر سطح آب مشاهده میشود. در موج آبْ ذرات، در ضمن انتقال، آب را از وضع تعادل جا به جا میکنند، به طوری که در هر لحظه جا به جائی ذرات بر حسب زمان تغییر میکند، و این جا به جائی

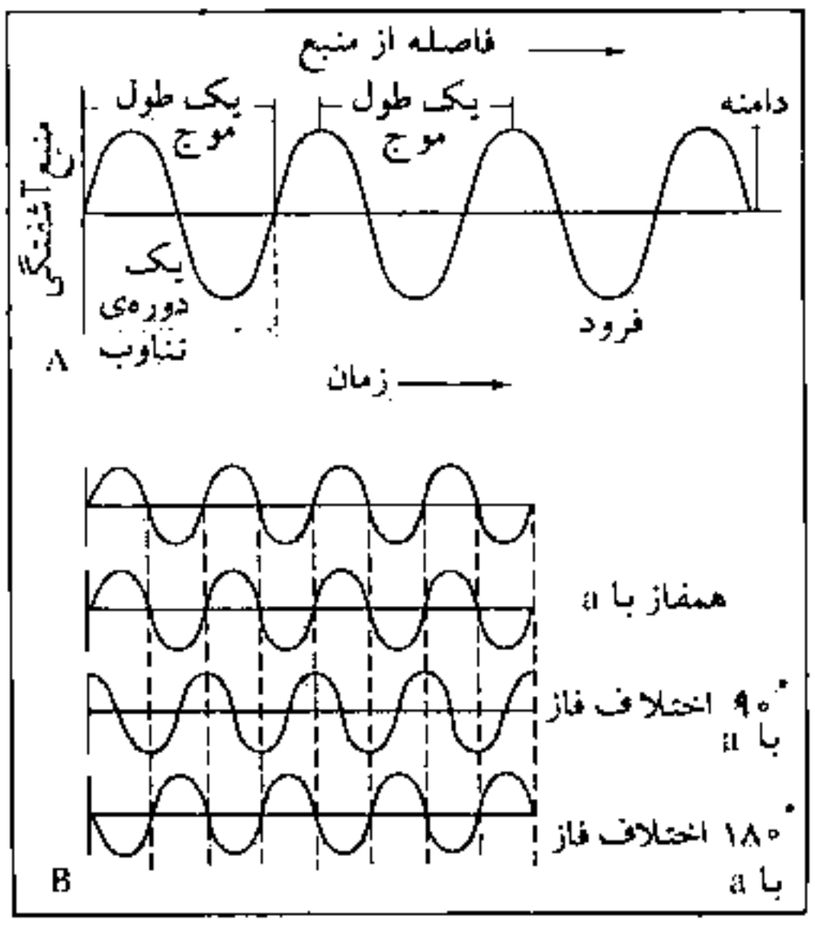

ارتعاشی است، یعنی ذره از وضع تعادل اولیه بلند میشود، به منتهی میرسد (فراز موج یا کوهه‌ی موج)، به وضع اولیه باز میگردد، پایین میرود، جا به جائی آن در پایین به منتهی میرسد (فرود موج)، به وضع اولیه باز میگردد، و ... (شکل). در فیزیک هر چنین آشفتگیی را موج خوانند. به عبارت دیگر، موج آشفتگیی است که در محیطی چنان منتقل میشود که جا به جائی هر ذره‌ی محیط بر حسب زمان، و جا به جائی ذرات در هر لحظه بر حسب مکان آنها تغییر میکند. مثال دیگر از موج امواج صوتی است (← صوت)، که در آنها آشفتگی تغییر فشار در نقاط مختلف محیطی (مادی) است که صوت در آن منتشر می‌شود. معمولاً جا به جائی ذرات را در یک طرفِ وضع "تعادل" (یا وضع "خنثی") مثبت و در طرف دیگر منفی حساب میکنند. فراز موج اوضاع متناظر با منتهای آشفتگی مثبت و فرود موج عکس آن است. بسامد موج (علامت، ν) عده‌ی فرازهائی (یا فرودهائی) است که در یک ثانیه از یک نقطه میگذرند (نیز ← بسامد). جمیع نقاطی که در هر لحظه دارای یک حالت ارتعاشی هستند نقاط همفاز خوانده میشوند (← فاز، در فیزیک). مجموعه‌ی نقاط همفاز بر سطوحی واقعند به نام **سطح موج**[5]. مدت لازم برای عبور دو فراز (یا دو فرود) متوالی از یک نقطه را دوره‌ی تناوب یا دوره‌ی موج (علامت، T) میخوانند. طول موج (علامت، λ) فاصله‌ی دو فراز (یا دو فرود) متوالی است؛ سرعت موج (علامت، v) فاصله‌ای است که آشفتگی در یک ثانیه طی میکند (شکل). بین مقادیر مذکور روابط زیر برقرار است،

$$T = 1/\nu \ , \ \nu = 1/T \ , \ v = \lambda/T = \lambda\nu$$
$$\lambda = vT.$$

قطار موج سلسله‌ی موجهائی است که از یک جسم مرتعش تولید میشود. بالاخره تعریف موج را تعمیم داده هر کمیتی را که بر حسب زمان تغییر کند و تابع وضع نیز باشد موج خوانند (مثلاً امواج برقاطیسی). نیز ← پراش؛ تداخل؛ تشعشع؛ جریان متناوب؛ نور؛ و مقالاتی که تحت عنوان امواج... آمده است.

موج حامل: ← تحمیل.

موجز، کتاب، ← ابن النفیس.

موجسکا[6]، **هلنا** (helenā mojeskā)، ۱۸۴۰–۱۹۰۹، بانوی هنرپیشه‌ی لهستانی که یکی از بزرگترین هنرپیشگان تراژدی زمان خود به شمار میآمد. در ورشو، خاصه در نقشهای شکسپیری و در آدرین لوکوورور (اثر ا. ا. سکریب)، شهرت فراوان یافت (۱۸۶۸–۷۶). از ۱۸۷۶ در کشمت میزیست.

موج‌شکن[7] (möj.šekan)، ساختمانی که بندرگاه را در مقابل امواج شدید حمایت کرده لنگرانداری کشتیها را با آرامش بیشتر میسر می‌سازد. موج شکنهای مصنوعی ممکن است با توده‌های سنگ یا توده‌های قطعات بتونی ساخته شود. در برخی موج‌شکنها فراسازی (زیرسازی) آن با مصالح بنائی و پی سنگی است؛ در بعضی موارد فراسازی مستقیماً متکی بر کف دریا است.

موج ضربه‌ای[8] (möje zarbe-). هنگامی که هواپیمائی با سرعت سوبسونیک (کمتر از سرعت

(1)motet (2)motif (3)leitmotif (4)wave (5)wave front (6)Modjeska (7)breakwater (8)shock wave

صوت) حرکت میکنند، جریان هوا فشار را در جلو بال هواپیما بالا میبرد. به تعبیری، فشار زیاد جلو بال به هوای پیش روی خود "خبر میدهد" که برای آمدن هواپیما آماده شود. این پیام (یک موج فشاری) با سرعت صوت حرکت میکند. هوا، با دریافت این پیام، به آن آغاز میکند که خود را به صورتی در آورد که مدتی پیش از رسیدن هواپیما جا برای آن آماده شده باشد. اگر هواپیما با سرعت سوپرسونیک (تندتر از صوت) حرکت کند، هوای رو به روی آن از دریافت پیامی که با سرعت صوت حرکت میکند عاجز میماند و فرصت برای آماده کردن جا جهت بالی که در شرف رسیدن است ندارد. در نتیجه، جریان هوائی به صورت دیگر حاصل می‌شود. یک تغییر فشار مفرط در ناحیه‌ی کوچکی درست چسبیده به هواپیما و مقابل آن فراهم میآید. این تغییر و آشوب را موج ضربه‌ای می‌نامند. اشخاصی که بر روی زمین قرار دارند، غرشی را که نتیجه‌ی عبور این موج ضربه‌ای است در آن هنگام میشنوند که هواپیما از دیوار صوتی میگذرد و سرعتی بیش از سرعت صوت پیدا میکند. گاهی موج ضربه‌ای حاصل از پرواز‌های سریعتر از صوت سبب شکسته شدن شیشه‌های در و پنجره‌ی خانه‌ها میشود.

موجی[1] (moji)، بندر مهم و مرکز صنعتی (جمعیت ۱۵۲'۰۸۱)، ل جزیره‌ی کیوشو، ژاپن. کنار تنگه‌ی شیمونوسکی. به وسیله‌ی تونلی با شیمونوسکی (در هونشو) مرتبط است. در ۱۹۶۳ بخشی از شهر ⇐ **کیتاکیوشو** شد (← یاواتا).

موچان (mucān)، ده (جمعیت ۱'۰۶۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۶ کیلومتری ش آستانه. محصولاتش غلات، پنبه، وچند در قند است. قالیچه‌بافی دارد.

موچسب[2] (mo.casb)، پیچکهای چوبی از نوع (*Ampelopsis*) که معمولاً برای پوشانیدن دیوارها و آلاچیقها کاشته میشود. برگهای ساده یا منقسم، و گلهای خاکستری‌رنگ دارد. دارای میوه‌های کوچک سبز، کبود، یا سیاه، و ساقه‌های بالارونده یا چسبنده است.

موچه (muce)، (*Lepidium draba*)، گیاهی یکساله از تیره‌ی چلیپائیان شبیه به تره‌تیزک.

موحد (movahhed)، کسی که جز خدای یگانه را نپرستد. نیز ← **توحید**، **شرک**، **مشرک**.

موحدون (movahhedun) یا **الموحدون**، در مآخذ اروپائی آلموحاد (ālmohād)، دولتی اسلامی (۵۱۵–۶۶۸ هق) در ل افریقا و اندلس. بنیادگذار دولت موحدون در حقیقت ابن تومرت است که هم پیشوای معنوی و مذهبی و هم نخستین رهبر سیاسی و نظامی دولت موحدون است. ابن تومرت در نیمه‌ی دوم قرن ۵ هق (بین ۴۷۱ و ۴۷۴ هق؛ در مقاله‌ی ابن تومرت تاریخ تولد بین ۴۷۰ و ۴۸۰ هق ذکر شده که باید بدین صورت اصلاح شود) در یکی از دهات کوههای اطلس در مغرب اقصی به دنیا آمد. پدر او از قبیله‌ی هرغه (harqa) و مادرش از قبیله‌ی مسکاله (masakkāla)، هر دو از شاخه‌های قبیله‌ی بزرگ مصموده (masmuda) از قبایل بربر، بودند. در ۵۰۰ هق برای طلب علم ابتدا به قرطبه و پس از آن به مشرق سفر کرد. در اسکندریه و بغداد با علمای بزرگ و مشهور دینی آن عصر ملاقات کرد. از جمله‌ی این علما امام محمد غزالی را گفته‌اند ولی ظاهراً درست نیست، زیرا امام غزالی در آن هنگام در خراسان بود و ابن تومرت به خراسان نرفته است. در سفر به مشرق ابن تومرت با علم کلام و اعتقادات فرقه‌ی اشاعره، که اعتقاد اکثر اهل سنت در مشرق‌زمین بود، آشنا شد و استدلال عقلانی در اصول دین و تأویل آیات و احادیثی که ظاهر آن با توحید منافات داشت تأثیر عمیقی در ذهن او به جای گذاشت. در آن زمان فقهای مالکی مغرب و اندلس از هرگونه استدلال عقلی و بحث در ظواهر قرآن و حدیث و عدم عدول از آن چندان تعصب و پافشاری داشتند که به تشبیه و تجسیم ذات خدا (← مجسمه) متهم شده بودند. ابن‌تومرت سرشار از تعصب دینی و برانگیخته و مفتون به عقاید اشعری در ح ۵۱۰ یا ۵۱۱ هق از مشرق روی به مغرب نهاد و با اقوال و اعمال خود و با نیروی تأثیر و جاذبه‌ی خود در سر راه خویش هر جا که رسید آشوب و غوغا راه انداخت و در ضمن مریدان و پیروان سرسخت و وفادار و بسیار باکفایتی برای خود به دست آورد. از جمله‌ی این پیروان **عبدالمؤمن ابن علی** جانشین او بود که از هوش و لیاقت و قدرت فرماندهی کافی بهره‌ور بود. ابن‌تومرت امر به معروف و نهی از منکر را در شهرها شعار خود قرار داد تا آنکه در ۵۱۴ هق **علی ابن یوسف ابن تاشفین** دستور به احضار او داد و مجلس مناظره‌ای میان او و فقها ترتیب داد. در این مجلس فقها از جدال با ابن تومرت ناتوان ماندند. وزیر بانفوذ علی ابن یوسف، به نام مالک ابن وهیب (vohayb)، امیر را به قتل او ترغیب کرد و گفت که اگر او آزاد باشد موجب شیوع فتنه و آشوب خواهد شد، اما امیر به قتل او رضایت نداد و او را به حال خود گذاشت. ابن تومرت که خود را در خطر دید از شهر مراکش بیرون آمد و به اغمات ح ۴۰ کیلومتری ج مراکش رفت و در آنجا به تحریک مردم پرداخت. علی ابن یوسف در این میان خطری را که ممکن بود از ناحیه‌ی ابن تومرت متوجه او شود حس کرد و کس به طلب او فرستاد، ولی ابن تومرت از رفتن سر باز زد. در این میان یاران سرسخت و باکفایتی به دور او گرد آمدند که از آن جمله بودند اسماعیل ایگیگ (igig) و یوسف ابن وانودین هنتاتی (vănudine hentāti). ابن تومرت از اغمات به میان قبیله‌ی خود هرغه رفت و بر بالای کوهی جائی برای عبادت بساخت و شروع به نشر عقاید کلامی خود و تکفیر اهل تشبیه و تجسیم کرد و کتاب کلامی خود مرشده را به طلاب درس گفت، و در این میان از صفات مهدی منتظر سخن میگفت تا آنکه روزی به هنگام بحث از صفات مهدی، و اینکه در روزگار ظلم و فساد ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد ساخت، ده تن از نزدیکترین اصحاب او به پا خواستند و گفتند آن مهدی منتظر تو هستی و با او بیعت کردند. از جمله‌ی صفات مهدی این بود که او از نسل پیغمبر اسلام خواهد بود و این تومرت با آنکه از قبیله‌ی هرغه از قبایل بربر بود نسب خود را به پیغمبر اسلام میرسانید. کوشش این تومرت و یاران او بر این بود که افعال و حوادث زندگانی او را به هر نحوی که باشد با حوادث زندگانی پیغمبر اسلام تطبیق کنند، مثلاً رفتن او را به تینملل (tinmallal) با هجرت، و بیعت ده‌نفری را با بیعت شجره، و آن ده نفر را با عَشَرِه‌ی مُبَشَّره، منطبق سازند و جنگهای ابن تومرت را با قبایل جبال اطلس و مرابطون غزوات یا مغازی بنامند. ابن تومرت طرفداران خود را الموحدون خواند، و این بدان جهت بود که او مخالفان خود را که فقط به ظواهر قرآن و حدیث چسبیده بودند اهل تشبیه و تجسیم، و به همین جهت مشرک و کافر میدانست. پس از آنکه ابن تومرت تینملل را به تصرف درآورد و قبایل و طوایف مصموده را مطیع ساخت، ظاهراً از نفاق و عدم اطاعت قبایل در بیم بود، و به همین جهت دست به عمل تمییز یعنی جدا ساختن درستکاران از اشقیا و در حقیقت مخالفان زد. جزئیات عمل تمییز، که در آن به گفته‌ی ابن اثیر ۷۰'۰۰۰ تن کشته شدند، بدرستی معلوم نیست؛ آنچه معلوم است این است که او این عمل را به‌دست یکی از یاران مرموز خود به نام بشیر ونشریشی انجام داد. ابن تومرت پیروان خود را سازمان تازه‌ای داد بدین ترتیب که آن ده تن از نزدیکترین پیروان خود را در رأس تشکیلات موحدون قرار داد و آن را ایت عشره (ayt aŝara) یعنی ده تن نامید، و عبدالمؤمن و ابوحفص هنتاتی از آن جمله بودند، و پس از آن عده‌ای پنجاه‌نفری از رؤسای قبایل بود که آن را ایت خمسین نام نهاد، و پس از آن ایت سبعین یا عده‌ی هفتادنفری و سپس طلاب و حفاظ و اهل الدار و قبیله‌ی هرغه و مردم تینملل و چند قبیله از قبایل بربر و سپاهیان بودند، و آخر از همه، که طبقه‌ی ۱۴م بود، عوام الناس بودند. پس از واقعه‌ی تمییز، ابن تومرت خود را به قدر کافی برای جنگ با مرابطون و تصرف مراکش نیرومند دید. فرماندهی جنگ به عهده‌ی بشیر ونشریشی بود. در این جنگ سپاه موحدون شکست سختی خورد و قریب پنج تن از اصحاب عشره کشته شدند (۵۲۴ هق). این جنگ که در تاریخ به جنگ بُحَیْرَه موسوم است در میان موحدون با ← غزوه‌ی احد و شکست سپاه اسلام مقایسه میشود. چند ماه پس از این شکست ابن تومرت وفات یافت (رمضان ۵۲۴ هق). مرگ او را، برای اینکه روحیه‌ی موحدون ضعیف نشود، تا چند سال پنهان داشتند و در ۵۲۷ هق ظاهر ساختند. ابن تومرت یکی از نزدیکترین یاران خود، عبدالمؤمن ابن علی را به جانشینی خود برگزیده بود، ولی این جانشینی جز با موافقت و پشتیبانی ابوحفص هنتاتی صورت نمیگرفت. این ابوحفص هنتاتی که نیز از اصحاب عشره بود با تمام قوا از عبدالمؤمن پشتیبانی کرد و به هنگامی که مرگ ابن تومرت اعلام شد همه‌ی قبایل موحدون به عبدالمؤمن بیعت کردند. عبدالمؤمن نخستین مرحله‌ی وظیفه‌ی خود را تصرف سرتاسر مراکش دانست.

(۱) Moji (۲) ampelopsis

ابتدا سوس الاقصی و وادی درعه (dar'a) را متصرف شد، و پس از آن استحکاماتی که دشت مراکش را از کوههای اطراف محفوظ میداشت بتدریج به تصرف وی در آمد. امیر مرابطون، علی ابن یوسف ابن تاشفین، در ۵۳۷ هق وفات یافت و قبیله‌ی مهم زناته دعوت موحدون را پذیرفت و بدین ترتیب روز به روز بر ضعف مرابطون و قدرت موحدون افزوده شد. در جنگی که میان امیر تاشفین ابن علی و موحدون در گرفت امیر مرابطون کشته شد. در ۵۴۱ هق شهر مراکش پس از محاصره‌ی طولانی فتح شد، و امیر اسحاق ابن علی ابن یوسف مرابطی کشته شد. عبدالمؤمن، پس از فتح مراکش، همت خود را متوجه فتح الجزایر و تونس کرد. او سپاه خود را در شهر سلا مستقر ساخت. در ۵۴۷ هق بجایه و قلعه‌ی بنی حماد را گرفت و اعراب بدوی را مطیع ساخت؛ در ۵۵۴ هق متوجه شهر تونس و مهدیه شد و در ۲۴ جمادی الآخر همین سال شهر تونس را فتح کرد، و پس از آن با نیروی دریائی و زمینی مجهز عازم فتح مهدیه، که به دست پادشاهان مسیحی سیسیل افتاده بود، شد و آن شهر را، پس از ۶ ماه محاصره، در روز عاشورای سال ۵۵۵ هق به تصرف در آورد و نیروی دریائی سیسیل را که بیش از ۱۵۰ کشتی جنگی بود منهدم کرد. در طی مدت محاصره‌ی مهدیه شهرهای سفاقس و قابس و قفصه نیز به تصرف موحدون در آمد. عبدالمؤمن در اندلس نیز به فتوحات نمایانی نایل آمد، و در ۵۴۱ هق سپاه موحدون شهرهای باجه (بژا) و بطلیوس (باذاخوش) و مرتله (mertola) و اشبیلیه را گرفتند. در ۵۵۱ هق غرناطه به تصرف موحدون در آمد، و در ۵۵۲ هق شهر المریا را از پادشاه مسیحیان آلفونسوی VII (لئون و کاستیل)، معروف به سلیطین، گرفتند. در فتح المریا، محمد ابن سعد ابن مردنیش (mardanīš) با ۶'۰۰۰ تن از مسلمانان در جانب مسیحیان بود. در ۵۵۷ هق سپاه ابن مردنیش و دامادش ابن همشک (hamošk) بر غرناطه مسلط شدند و عبدالمؤمن پسر خود ابویعقوب یوسف را برای استخلاص غرناطه فرستاد و ابن مردنیش و ابن همشک را مجبور به فرار ساخت. در جمادی الآخر ۵۵۸ هق عبدالمؤمن وفات یافت و جسد او را در تینملل، پهلوی قبر ابن تومرت، به خاک سپردند. عبدالمؤمن برخلاف پادشاهان مرابطی که خود را به خلیفه‌ی عباسی وفادار می‌دانستند و برای خود فقط لقب امیرالمسلمین به کار میبردند، خود را امیرالمؤمنین خواند. عبدالمؤمن مردی باشهامت و باکفایت و در سیاست و جنگ بسیار برجسته بود، اما این صفات عالی با خشونت و قساوت همراه بود. پس از عبدالمؤمن پسرش ابویعقوب یوسف ابن عبدالمؤمن به خلافت موحدون رسید. او نیز مردی با کفایت و باتدبیر بود. در ۵۵۹ هق قبایل غماره و صنهاجه، به سرکردگی مرزدغ غماری (marzodaqe qomāri)، بر موحدون قیام کردند و یوسف این شورش را سرکوب کرد. در ۵۶۵ هق یوسف برادرش ابوحفص را به جنگ مسیحیان اندلس فرستاد و این سپاه اطراف طلیطله (تولدو) را غارت کردند. در ۵۸۰ هق خود ابویعقوب برای جنگ با مسیحیان اسپانیا به راه افتاد و شهر شنترین (← سانتارم) را گرفت و لشبونه (لیسبون) را محاصره کرد، و در اثنای محاصره زخمی شد و در ۱۲ ربیع‌الاولی ۵۸۰ هق وفات یافت و جنازه‌اش را به تینملل بردند. ابویعقوب علاوه بر مواهب سیاسی و نظامی مردی دانش‌دوست بود؛ ابن طفیل و ابن رشد دو تن از فلاسفه‌ی بزرگ مغرب و ابن زهر وزیر و طبیب معروف معاصر او بودند. پس از او پسرش ابویوسف یعقوب ابن یوسف ابن عبدالمؤمن به حکومت رسید، و او منصور پسر ابوحفص هنتانی را وزارت داد و برادر خود یحیی ابن یوسف ابن عبدالمؤمن را فرمانده سپاه موحدون در اندلس کرد. در زمان یعقوب ابن یوسف، علی ابن غانیه بر بجایه مسلط شد و بهاءالدین قراقوش از فرماندهان صلاح‌الدین ایوبی او را یاری کرد، ولی یعقوب ابن یوسف ابن غانیه را شکست داد. پس از آن یعقوب به اندلس لشکر کشید و چند شهر از شهرهای مسیحیان را غارت کرد، و با ۱۳'۰۰۰ اسیر مسیحی به مراکش باز گشت. آلفونسوی VIII (لئون و کاستیل) از یعقوب درخواست صلح ۵ساله کرده بود، ولی چون نیروی خود را باز یافت نامه‌ای توهین‌آمیز به یعقوب نوشت و او را به جنگ طلبید. یعقوب از این نامه در خشم شد و با سپاهی عظیم از قبایل عرب و بربر، با بزرگان موحدون و فقها و شیوخ، روی به جنگ آلفونسو نهاد. این جنگ، که در تاریخ به جنگ الارک (al'arak) معروف است، به شکست سخت نصارا انجامید و آلفونسو توانست خود را با ۳۰ تن از محافظان خاص خویش نجات دهد (۳ شعبان ۵۹۱ هق). آلفونسو سوگند یاد کرد که بر اسب و استر ننشیند و بر بستر نخوابد مگر آنکه انتقام این شکست موهن را بگیرد، ولی در جنگ مهیبی که در ۵۹۲ هق میان او و یعقوب روی داد سپاه مسیحی شکست سختی خورد و یعقوب توانست عده‌ای از قلاع محکم آلفونسو را بگیرد. در این میان خبر تاخت و تاز ابن غانیه در ل افریقا رسید و یعقوب ناگزیر با مسیحیان صلح کرد و روی به مغرب نهاد. پس از فرو نشاندن فتنه‌ی ابن غانیه، یعقوب که به منصور (المنصور بالله) ملقب بود در ۵۹۵ هق وفات یافت.

یعقوب پادشاهی باعزم و تدبیر بود. اتمام بنای شهر رباط در زمان او صورت گرفت. پس از او پسرش محمد، ملقب به الناصرلدین الله به خلافت رسید و او در ابتدا شورش شخصی به نام علودان غماری را فرو نشانید و ابن غانیه را که شهر مهدیه را گرفته بود شکست داد، ولی در ۱۵ صفر ۶۰۹ هق در جنگ معروف به العقاب (← اندلس) از مسیحیان شکست سختی خورد؛ این شکست آغاز سقوط دولت موحدون و آغاز ضعف حکومت اسلامی در اندلس است. ناصر لدین الله در ۱۰ شعبان ۶۱۰ هق وفات یافت. پس از وفات ناصر، دولت موحدون رو به ضعف رفت و چند تن (که نامشان در آخر جدول ذیل آمده است) بعد از وی به خلافت رسیدند که نتوانستند کاری انجام دهند و سرانجام به دست مرینیان منقرض شدند.

سلسله‌ی موحدون*

محمد ابن تومرت

۱ــ عبدالمؤمن ابن علی	۵۲۷ــ۵۵۸
۲ــ ابویعقوب یوسف اول	۵۵۸ــ۵۸۰
۳ــ ابویوسف یعقوب	۵۸۰ــ۵۹۵
۴ــ محمد، ملقب به ناصر	۵۹۵ــ۶۱۰
۵ــ ابویعقوب یوسف ثانی ملقب به مستنصر	۶۱۱ــ۶۲۵
۶ــ ابومحمد عبدالواحد مخلوع	۶۲۰ــ۶۲۱
۷ــ ابومحمد عبدالله، ملقب به عادل	۶۲۱ــ۶۲۴
۸ــ یحیی، ملقب به معتصم بالله	۶۲۴ــ۶۲۶
۹ــ ابوالعلاء ادریس، ملقب به مأمون	۶۲۶ــ۶۳۰
۱۰ــ ابومحمد عبدالواحد، ملقب به رشید محرم	۶۳۰ــ۶۴۰
۱۱ــ ابوالحسن علی‌سعید، ملقب به معتضد جمادی الآخر	۶۴۰ــ۶۴۶
۱۲ــ ابوحفص عمر، ملقب به مرتضی	۶۴۶ــ۶۶۵
۱۳ــ ابوالعلاء ادریس، ملقب به واثق	۶۶۵ــ۶۶۸

*همه‌ی تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی فرمانروائی است.

موخور (muxor)، ده (جه ۱'۲۰۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره‌قویون، بخش حومه‌ی شهرستان ماکو، استان چهارم (آذربایجان غربی) محصولاتش غلات و حبوبات است.

مود: ← پلیس مخفی.

مود، ده، بیرجند، ← موددهن‌آب.

موداک[1] (modāk)، قبیله‌ای از هندیشمردگان کالیفرنیای شمالی با زبانی از ریشه‌ی زبان پنوتیائی (← زبان، جدول ص ۱۱۶۶، ستون ۲). در آغاز قرن ۱۹م. اختلافات میان این قبیله و نخستین ماندگاران امریکائی هنگامی به اوج خود رسید که گروهی از آنها عده‌ای از میانجیگران امریکائی را به قتل رسانیدند، ولی عاقبت شکست خوردند. پس از آن قبیله متفرق شد.

مودهن‌آب (mud-dahanāb)، ده (جه ۲'۱۲۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان نهارجانات، بخش حومه‌ی شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، ۴۱کیلومتری خش بیرجند. محصولاتش غلات و انگور است. قالیباقی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت **مود** آمده است.

مودنا[2] (modenā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۷۱'۰۶۳)، امیلیا-رومانیا، ل ایتالیای مرکزی، کنار شاهراه امیلیا، مرکز کشاورزی. از قرن ۱۲م شهر آزاد بوده، در ۱۲۸۸ به خاندان استه رسید، در ۱۴۵۲ دوکنشین شد. در ۱۸۶۰ به ساردنی پیوست (← ویکتور امانوئل II). دارای مسجد جامع سبک رومانسک قرن ۱۲م و مجموعه‌های هنری زیباست. دانشگاه آن (تأسیس ۱۶۸۳) به جهت دانشکده‌های پزشکی و حقوقش معروف است.

مودود ابن مسعود، پادشاه غزنوی، ← مودود غزنوی.

مودود غزنوی (mōdude qaznavi) [شهاب‌الدوله ابوالفتح (یا ابوسعد) مودود ابن مسعود]، فت ۴۴۱ هق، ۶مین پادشاه (۴۳۲–۴۴۱ هق) غزنه از سلسله‌ی غزنویان آل ناصر، پس ارشد سلطان مسعود I غزنوی. مسعود را در حق او نهایت محبت بود. در لشکرکشی (۴۲۶ هق) مسعود به گرگان

(1) Modoc Indians (2) Modena

همراه وی بود، و چندی بعد، مسعود از آنجا او را به بلخ فرستاد. در ۴۲۸ هق نیز، که مسعود جهت جنگ با کفار به هند میرفت، مودود را به بلخ اعزام کرد. در جنگ دندانقان در رکاب پدر بود، و مسعود، پس از شکستی که در این جنگ بر وی وارد آمد، مودود را برای دفع سلاجقه بار دیگر به حدود بلخ فرستاد، و خود به سوی هند رفت. بعد از کشته شدن (۴۳۲ هق) مسعود، مودود لشکر گرد آورد، و با عموی خود محمد غزنوی ــ که شورشیان لشکر مسعود او را به سلطنت برداشته بودند ــ جنگید و او را با فرزندانش اسیر کرده بکشت، و قاتلین پدر را نیز بسختی تنبیه کرده بعضی را به قتل آورد، و هند را مطیع خود ساخت. در این بین، برادرش مجدود غزنوی به دعوی استقلال برخاست، اما قبل از آنکه جنگی بین دو برادر اتفاق افتد، مجدود وفات یافت، و مودود بدون معارض در غزنه به تخت نشست. در ۴۳۵ هق، به قصد گرفتن خراسان از سلاجقه، لشکری به آن حدود فرستاد، اما لشکریانش از الب ارسلان، پسر چغری بیک، شکست خورده به غزنین گریختند. در همین سال، برای سرکوبی بعضی از راجه‌های هند که بر لاهور تاخته بودند، متوجه آن سرزمین شد، و پس از مطیع ساختن آنان و گرفتن چند قلعه، به غزنین باز گشت. مودود در آخر عمر نیز بر ضد سلاجقه با چند تن از ملوک اطراف متحد شد ولی نتیجه‌ای نگرفت. ابوریحان بیرونی کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر خود را به مودود اهدا کرده است.

مودود دختر چغری بیک را به زنی داشت، و از وی پسری آورد که مسعود نام داشت، و این مسعود را، که به مسعود II غزنوی مشهور است، امرای غزنوی بعد از مرگ مودود به سلطنت بر داشتند، و چون طفلی ۶ساله بود زمام امور را به کف مادرش سپردند. اما سلطنت مسعود دوامی نیافت، و پس از چند روز، عم او علی ابن مسعود غزنوی را با وی در سلطنت شریک کردند.

مودون[1] (mēdon)، شهر (در ۱۹۶۸ جم. ۵۱٬۴۸۱)، ولایت ⇐ اوده‌سن، فرانسه، جنوب پاریس. شعبه‌ی دپارتمان نجومفیزیک رصدخانه‌ی پاریس در سالن کاخی از قرن ۱۷م این شهر است. رابله کشیش آن بود. نیز سه رصدخانه.

مودی[2]، **ویلیام وان** (wilyām vān mudi)، ۱۸۶۹–۱۹۱۰، شاعر و درامنویس امریکائی. در ۱۸۹۳ از هاروارد فارغ‌التحصیل شد. پس از آنکه چند درام منظوم نوشت، با نمایشنامه‌ی منثور گریشت دیوایشد شهرت یافت. نمایشنامه‌های منظوم و منثورش، هر دو، از لحاظ غنائی و ایدآلیسم فلسفی ممتازند. اثری نیز به نام تاریخ ادبیات (۱۹۲۰)، با مشارکت رابرت لاوت[3] (rābərt lāvet، ۱۸۷۰–۱۹۵۶، مؤلف امریکائی) نوشت.

مودیلیانی[4]، **آمادئو** (āmādeo modiliāni)، ۱۸۸۴–۱۹۲۰، نقاش ایتالیائی. در آکادمی هنرهای زیبای فلورانس تحصیل کرد، ولی بزودی به پاریس رفت، و در آنجا اولین کار مجسمه‌سازیش تحت تأثیر کوبیسم و هنر افریقائی قرار گرفت. دیری نگذشت که سبک بیمانندی در نقاشی عرضه کرد که وجه تمایز آن کشیدگی فورم و یکدست بودن خطوط بود که رنسانس فلورانسی را به یاد میآورد. گرچه هنرمندان پیشرو عصر به نبوغ و درجه‌ی استعداد او پی برده بودند، زندگی کوتاهش، که با فقر، بی‌توجهی، مستی، و بیماری قرین بود، در گمنامی سپری شد. هنگامی تابلوهای صورتسازی و تصاویر باشکوه و زیبای او در میان کلکسیونرها ارزش و مقام ویژه یافت که مودیلیانی بر اثر ابتلای به سل به مرگ سختی در گذشته بود. آثار او در اغلب مجموعه‌های نقاشی قرن ۲۰م دیده میشود. مودیلیانی با آثاری که در مؤسسه‌ی هنر شیکاگو و موزه‌ی هنرهای مدرن نیو یورک به نمایش در آمد، شهرت یافت.

موذروس، بندر، یونان، ← لمنوس.

موذروس، پیمان متارکه‌ی: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت VIII؛ عراق، قسمت ۱۵.

مور[5] (mor؛ فس یا mur؛ انگل)، یا **مورهـا**، لتی **ماوری** (mări)، اصطلاحی، با معنای تاحدی مبهم، که اروپائیان تا قرن ۱۹م ساکنان نواحی مختلف و مخصوصاً مردم بنادر شمال غربی افریقا را به آن میخواندند. این کلمه، محتملا منشأ فنیقی دارد و مطابق است با نام محل قدیمی بومیان سرزمین ممالک بربر که رومیان آنان را به نام ماوری مینامیدند. اصطلاح ماوری که توسط رومیان به صورت کلی برای بربرها به کار میرفت، به شکل مورو (moro) به اسپانیا راه یافت و مردم آنجا در سراسر فرمانروائی مسلمانان بر اسپانیا، همه‌ی عربها و بربرهای مسلمان‌شده‌ی فاتح اسپانیا را به همین نام میخواندند. هنگام پیروزی مجدد مسیحیان بر مسلمانان در اسپانیا، مسلمانانی که در این ناحیه تا سال اخراج ایشان در ۱۶۱۰ باقی ماندند، به نام موریسکوها خوانده میشدند. در ازمنه‌ی جدید نام مور در استعمال اروپائی به ساکنان بنادر ل افریقا، بدون توجه به مهاجرت ایشان از اسپانیا، اطلاق میشده است. نام مور همچنین به عربها یا بربرهای خالص یا مخلوط‌شده با خون سیاهانی داده میشود که در سنگال در ایالتی زندگی میکنند که فرانسویان آن را به اسم موریتانیا میخوانند، و همچنین اخلاف اعرابی که از وصلت مردم سیلان با عربهای جنوب عربستان پیدا شده و قسمت مهمی از مسلمانان این جزیره را تشکیل میدهند، به نام مور نامیده میشوند.

مور، رود، ← لئوبن، شهر، اتریش.

مور[6]، **ادوارد** (edwārd mur)، ۱۷۱۲–۵۷، درامنویس انگلیسی. دو کمدی عاطفی، بوه‌ی سر راهی (اجرا، ۱۷۴۸) و تیل بلاس (اجرا، ۱۷۵۱)، نوشت، ولی شهرتش به عنوان درامنویس به خاطر تراژدی قمارباز (اجرا، ۱۷۵۳) است.

مور[6]، **برایـن** (brāyən mur)، ۱۹۲۱– داستانویس انگلیسی–امریکائی، متولد بلفاست، ایرلند شمالی. در ۱۹۴۸ به کانادا مهاجرت کرد، و در آنجا خبرنگار روزنامه‌ی گازت مونترآل شد؛ در ۱۹۵۹ به کشمه رفت. در داستانهای وی معمولاً از اشخاص احساساتی مأیوسی سخن میرود که هنوز قابلیت ریاکاری و خودفریبی دارند. در همه‌ی آثارش چاشنی طنز دیده میشود. از جمله‌ی آثار او اینها است: هوس ملال‌انگیز جودیت هرن (۱۹۵۶)، بخت جینجر کافی (۱۹۵۸)، و کاتولیکها (۱۹۷۲).

مور[7]، **پول المر** (pol elmər mor)، ۱۸۶۴–۱۹۳۷، منتقد و فیلسوف امریکائی. در ۱۸۹۳ از هاروارد درجه‌ی دکتری گرفت. در نهضت او مانیستی شرکت داشت، و در فلسفه‌ی یونانی صاحبنظر شد. کارهای عمده‌ی او شامل مقالات شلبرن (۱۱ جلد، ۱۹۰۴–۲۱)، آداب و سنن یونان (۵ جلد، ۱۹۲۱–۳۱)، و مقالات جدید شلبرن (۳ جلد، ۱۹۲۸–۳۶) است.

مور[8]، **تامس** (tāməs mur)، ۱۷۷۹–۱۸۵۲، شاعر ایرلندی؛ متولد دوبلن. شهرتش بیشتر به واسطه‌ی میهنپرستی، و نیز اشعاری است که از ۱۸۰۸ تا ۱۸۳۴، به نام نغمه‌های ایرلندی منتشر کرده است. اثر دیگرش، داستان عاشقانه‌ی مذظوم لاله رخ (۱۸۱۷) نیز مورد توجه بسیار قرار گرفت. دوست صمیمی بایرن بود، و شرح حال او را نوشت، که یکی از بهترین آثار مذور وی شمرده میشود.

مور[9]، **سر تامس** (sər tāməs mor*) [قدیس تامس مور]، ۱۴۷۸–۱۵۳۵، رجل سیاسی و اومانیست انگلیسی، و مؤلف کتاب یوتوپیا، از قدیسان و شهیدان کاتولیک رومی. ابتدا مورد توجه هنری VIII بود، و به مقام لرد چانسلری رسید (۱۵۲۹)، ولی با جدائی پادشاه از کاترین آراگونی مخالفت کرد، و در ۱۵۳۲ از کار کناره گرفت. از اتهاماتی که در قضیه‌ی الیزابت بارتن بر وی وارد آمده بود تبرئه شد، ولی با قانون تسلط پادشاه بر امور کلیسا موافقت نکرد. به زندان افتاد و سرانجام به اتهام خیانت اعدام شد.

مور[10]، **سر جان** (sər jān mur*)، ۱۷۶۱–۱۸۰۹، ژنرال انگلیسی. در ۱۷۷۶–۸۳ با ارتش بریتانیا در جنگ انقلاب امریکا خدمت کرد، و در سالهای میان ۱۷۹۲ و ۱۸۰۹ در هند غربی، ایرلند، هلند، مصر، سیسیل، سوئد، و اسپانیا جنگید. در مقام فرماندهی (۱۸۰۸) سپاهیان بریتانیائی، به پشتیبانی ارتش اسپانیا، علیه ناپلئون (← جنگ شبه جزیره)، ناچار به عقبنشینی موفقانه به لا کورونیا شد، و در آنجا پیروزی درخشانی بر سپاهیان فرانسه به دست آورد.

مور[10]، **جورج** (jorj mur)، ۱۸۵۲–۱۹۳۳، رمانتویس ایرلندی، که مخصوصاً از نظر شیوائی سبک معروف است. در ۱۸ سالگی برای مطالعات هنری به پاریس رفت، و به گروهی مشتمل بر مانه، رنوار، مونه، و غیره پیوست. در لندن به روزنامه‌نگاری پرداخت (از ۱۸۸۲). در نخستین داستان کوتاهش، عاشق مُدِرن (۱۸۸۳)، تأثیر فلوبر و زولا بخوبی مشهود است. اشعار و

---

(۱)Meudon (۲)Moody (۳)Lovett (۴)Modigliani (۵)Moors , Maures (فس) (۶)Moore (۷)More (۸)Moore (۹)More (۱۰)Moore

داستانهایش (از جمله آبهای استر، ۱۸۹۴) مورد توجه بسیار قرار گرفت. از دیگر آثارش جویبار کریث (۱۹۱۶، در باره‌ی زندگی مسیح)، هلوئیز و آبلار (۱۹۲۱) و مطالبی که در باره‌ی زندگی خود نوشته است، نیز مشهورند.

مور[1]، **جورج ادوارد** (jorj edwārd mur)، ۱۸۷۳–۱۹۵۸، فیلسوف انگلیسی. در ۱۹۱۱–۲۵ استادیار بخش علوم اخلاقی دانشگاه کیمبریج، و در ۱۹۲۵–۳۹ استاد فلسفه بود. از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴ استاد مدعو بسیاری از دانشگاههای کشمتِ بود. مدافع سرسخت عقل سلیم بود؛ مقاله‌ی او تحت عنوان ردّ ایدآلیسم (۱۹۰۳) نهضت فلسفه‌ی قرن ۲۰م را به سوی رئالیسم سوق داد. از جمله‌ی آثار او اصول اخلاق (۱۹۰۳) و مطالعات فلسفی (۱۹۲۲) است.

مور[1]، **داگلس استوارت** (dāglas stuārt mur) ۱۸۹۳–۱۹۶۹، آهنگساز امریکائی. در ۱۹۱۵ از دانشگاه ییل فارغ‌التحصیل شد و سپس به تحصیل آهنگسازی نزد استادانی چون پارکر (pārker)، دندی[2] (dandi)، و بلوخ[3] (blox) پرداخت. و در ۱۹۲۶ استاد آهنگسازی دانشکده‌ی موسیقی دانشگاه کلمبیا شد و از ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۲ رئیس آن دانشکده بود. آثارش شامل موسیقی ارکستری، موسیقی همسرائی، موسیقی مجلسی، و اپراهای مشهور شیطان و دنیل دیستر (۱۹۳۹) و غولها در زمین (۱۹۵۱؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) است.

مور[4]، **ستنفرد** (stanfərd mur)، ۱۹۱۳– ، شیمیدان امریکائی؛ متـ شیکاگو. به گروه پژوهشی مؤسسه‌ی راکفلر پیوست. درجه‌های افتخاری دانشگاهی از دانشگاههای بروکسل و پاریس به دست آورده است. به خاطر پژوهشهائی که در باره‌ی سازوکار فعالیت آنزیمها انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ک. ب. انفینسن و ⇐ و. ستاین) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۲ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مور[5]، **کارل فریدریش** (kārl fridriš mor)، ۱۸۰۶–۷۹، شیمیدان آلمانی. از ۱۸۶۷ استاد داروسازی در دانشگاه برلین بود. شهرتش به خاطر کارهائی که در تجزیه‌ی حجمی انجام داده، و اختراع ترازوی خاصی است برای تعیین وزن مخصوص. "نمک مور" نمک مضاعفی (سولفات فرو آلومینیوم) است که در شیمی تحلیلی به کار میرود.

مور[6]، **مرین** (merian mur)، ۱۸۸۷–۱۹۷۲، شاعره‌ی امریکائی. موضوعات خود را بیشتر از میان جانوران و پرندگان، که بدانها با نگاهی محبت‌آمیز مینگریست، بر میگزید. اولین کتاب او، به نام اشعار (۱۹۲۱)، حاوی منتخب اشعاری است که برنده‌ی جایزه‌ی مجله‌ی ادبی دایل شد. از کارهای بعدی او مشاهدات (۱۹۲۴) و اشعار منتخب (۱۹۵۱، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) است. از میان سایر آثارش ترجمه‌ی فابلهای لافونتن (۱۹۵۴) و مقالاتی تحت عنوان تمایلات (۱۹۵۵) را میتوان نام برد.

مور[6]، **هنری** (henri mur)، ۱۸۹۸– ، مجسمه‌ساز انگلیسی. پس از اینکه در کالج سلطنتی هنر تحصیل کرد، یک بورس تحصیلی برای سفر به ایتالیا و پاریس به او اعطا شد (۱۹۲۵). کارهای اولیه‌ی مور زاویه‌دار و خشن است. حـ ۱۹۲۸ سبکی از خود ابداع کرد که سبب شهرتش شد و او را در ردیف بزرگترین مجسمه‌سازان عصر قرار داد. ویژگی آثار چوبی، سنگی، و سیمانی او (که بدون نمونه‌ی گلی ساخته است) ترکیبات منظمی است غالباً سوراخدار، و مور نشان داده است که فرم و شکل این سوراخها به اندازه‌ی قسمتهای دیگر مجسمه از مفهوم و اهمیت برخوردار است. در طول جنگ II، که مواد مجسمه‌سازی و کنده‌کاری کمیاب بود، تنها به نقاشی پرداخت و از طرف دولت مأموریت یافت (۱۹۴۰) که در باره‌ی پناهگاه‌های زیرزمینی ضد بمب مطالعاتی انجام دهد. موضوعات مجسمه‌سازی مورد علاقه‌ی او مادر و کودک، و اشکال خمیده است. آثار مور شامل مجسمه‌ای به صورت ترکیبات مجرد کنار یکدیگر، و یک پیکره‌ی خمیده (لندن)، و مجسمه‌ی باشکوه پادشاه و ملکه (آنورس) است (۱۹۵۲–۵۳). در ۱۹۵۸ یک پیکره‌ی خمیده برای ساختمان یونسکو در پاریس ساخت.

مور[7]، **هنری** (henri mor)، ۱۶۱۴–۸۷، فیلسوف انگلیسی قرن ۱۷م، که از دسته‌ی افلاطونیان کیمبریج بود. پدر و مادر او از پیروان مذهب کالونی بودند، ولی او چون آن را سخت یافت از آن سر باز زد. تحصیلات دانشگاهی او در کیمبریج صورت گرفت و همان جا زیر نفوذ افلاطونیان کیمبریج واقع شد. مور در زندگی از قبول شغل سر باز زد و همّ خود را مصروف تألیف و تعلیم شاگردان خود کرد. مور در مذهب به آزادی و تسامح و اجتناب از سختگیری معتقد بود. عقاید دینی او در کتاب توضیحی بر رمز بزرگ‌خدائی بودن (۱۶۶۰) و کتاب مکالمات خدائی (۱۶۶۸) آمده است. او معتقد بود که میان فلسفه و استدلال صحیح و میان عقاید اصلی مسیحیت تباینی نیست. مور ابتدا از پیروان دکارت بود، ولی پس از چندی معتقد شد که عقیده‌ی دکارت مبنی بر یکی دانستن ماده با انبساط یا گسترش ممکن است به ضلالت الحاد منجر شود، زیرا در آن صورت باید روح فاقد انبساط و گسترش باشد و چیزی که فاقد گسترش و انبساط باشد تأثیری در ماده و عالم مادی نخواهد داشت. نه‌تنها روح انسان بلکه خداوند نیز واجد انبساط و گسترش است و فضای بی‌پایان بعضی از صفات الاهی را به ما عرضه میدارد. میگویند نیوتن تحت تأثیر این عقیده‌ی مور قرار گرفته بوده است. رساله‌ی ما بعد طبیعی (۱۶۷۱) مهمترین کتاب او در فلسفه ما بعد الطبیعه است.

مورا[8] (morā)، آلمانی **مورتن** (murten)، شهر (در ۱۹۷۵ حه ۴٬۲۵۶)، کانتون فریبور، غ سویس، کنار دریاچه‌ی مورا. سویسیها شارل دلیر را در اینجا شکست دادند (۱۴۷۶). یک کلیسای فرانسوی به سبک گوتیک از قرن ۱۳م دارد.

مورا، آشیل، ← مورا، ژوآشم.

مورا، آلبرتو دی: ← گرگوریوس VIII.

مورا[9]، **ژوآشم** (joāšam mūrā)، ۱۷۶۷–۱۸۱۵، مارشال فرانسه، پادشاه ناپل. در کودتای ۱۸ برومر به بوناپارت کومک کرد، با کارولین بوناپارت ازدواج کرد (۱۸۰۰)، مارشال فرانسه (۱۸۰۴) و پرنس (۱۸۰۵) شد. فرمانده سوارهٔ نظام در اوسترلیتز (۱۸۰۵)، در ینا (۱۸۰۶)، و در آیلاو و فریدلاند (۱۸۰۷) بود. مهیندوک برگ شد (۱۸۰۶)، و به جانشینی ژوزف بوناپارت، تحت عنوان ژوآشم ناپلئون I، پادشاه ناپل شد (۱۸۰۸). در ۱۸۱۳، به وسیله‌ی قرارداد که با اتریش منعقد کرد، تاج و تخت خود را نجات داد؛ ولی در ۱۸۱۵، چون مجدداً در دوره‌ی صد روز به ناپلئون ملحق شده بود، آن را از دست داد. در کوششی که برای باز یافتن ناپل کرد، اسیر و تیرباران شد. پسرش **آشیل** (āšil؛ ۱۸۰۱–۴۷)، نویسنده‌ی امریکائی، در ۱۸۲۳ به کشمتِ رفت و در فلوریدا ماندگار شد، و در ستایش دموکراسی امریکا کتابهائی نوشت.

مورا[10]، یونان، ← پلوپونز.

موراتوری[10]، **لودوویکو آنتونیو** (ludoviko āntonio murātori)، ۱۶۷۲–۱۷۵۰، کشیش کاتولیک و مورخ رومی. یکی از برجسته‌ترین فضلای زمان خود، و مدتها بایگان و کتابدار دستگاه دوکی در مودنا بود. وی شریعتنامه‌ی موراتوریائی را، که نوشته‌ای از نخستین آثار مسیحی (حـ ۱۹۰) است، و در آن فهرست قدیمی‌ترین اسامی شناخته‌شده‌ی کتابهای عهد آمده است، کشف کرد. ناشر مجموعه‌ی منابع قرون وسطی، به نام لاتینی ردوم ایتالیکارم سکریپتورس (۲۸ جلد، ۱۷۲۳–۵۱)، و آثار قرون وسطای قدیم ایتالیا به نام آنتیکیاتس ایتالیکای مدیئی آیوئی (۶ جلد، ۱۷۳۸–۴۲) بود. نیز تاریخی از ایتالیا از آغاز مسیحیت تألیف کرد (۱۲ جلد، ۱۷۴۴–۴۹).

مورارجی دسای: ⇐ دسای، مورارجی.

موراس[11]، **ژان** (jān moreās)، نام مستعار **یوآنس پاپادیامانتوپولوس** (yoānnes pāpādiāmāntopulos)، ۱۸۵۶–۱۹۱۰، شاعر فرانسوی؛ متـ آتن. در پاریس ماندگار شد (۱۸۸۲). در آغاز طرفدار مکتب سمبولیسم بود، و کتاب سیرتها (۱۸۸۴) را به همین سبک نوشت، که وی را در زمره‌ی دکادانها قرار داد؛ ولی بعداً متمایل به سبک کلاسیک شد و قطعات (۱۸۹۹–۱۹۰۱) و درام اینفیژنی در آولیس (۱۹۰۳)، اقتباس از اوریپیدس، را نوشت.

موراس[12]، **شارل** (šārl morās)، ۱۸۶۸–۱۹۵۲، نویسنده و منتقد فرانسوی، عضو هیئت تحریریه‌ی چند روزنامه در پاریس، از جمله روزنامه‌ی فیگارو، بود. روزنامه‌ی سلطنت‌طلب آکسیون فرانسز را منتشر کرد. از آثارش راه بهشت (۱۸۹۵) و مشاق ونیز است. در ۱۹۴۵ به جرم همکاری با آلمانها محکوم به حبس ابد شد، ولی در ۱۹۵۲ آزاد شد و کمی بعد فوت کرد.

موراساکی[13] **شیکیبو** (murāsāki šikibu)،

---

(۱) Moore (۲) d'Indy (۳) Bloch (۴) Moore (۵) Mohr (۶) Moore (۷) More (۸) Morat (۹) Murat (۱۰) Muratori (۱۱) Morēas (۱۲) Maurras (۱۳) Murasaki

ح ۹۷۸–۱۰۳۱، بانوی رمانتویس ژاپنی. به لیدی موراساکی نیز معروف است. شهرت او به علت تألیف داستان رمانتیک گنجی‌مونوگاتاری است، که از اولین آثار بزرگی است که، بر خلاف رسم نوشته‌های آن زمان که به زبان چینی بوده، به زبان ژاپنی نوشته شده است.

موراش‌شو، بانک (murāššu)، از بانکهای (← بانکداری) زمان هخامنشیان، متعلق به موراش‌شو از مردم نیپور که شهری واقع در کنار رود فرات بوده است. این بانک وجه کالا را میگرفت، اجاره‌داری میکرد، قنوات حفر میکرد، آب به کشاورزان میفروخت، و بعضی انحصارات را مانند شیلات و تهیه‌ی نوشابه‌های الکلی به دست آورده و اداره میکرد.

مورافسکا اوسترااوا[1] (morāfskā ostrāvā)، آلمانی **مریش اوستراو**[2] (meriš ostrā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۷۸٬۷۳۷)، ل‌ش موراوی، چکوسلواکی؛ مرکز ناحیه‌ی صنعتی و معدنی اوستراوا کاروینا[3]. صنایع ماشینسازی، ساختن واگن و لوکوموتیو و قطعات کشتی و پل، و تهیه‌ی مواد شیمیائی دارد. در جه II آلمانها آن را اشغال کردند (۱۹۳۹)، و در ۱۹۴۵ آزاد شد.

مورالس[4]، **لویس د** (luis de morāles)، معروف به **ال دیوینو** (el divino)، ح ۱۵۲۰–۸۶، نقاش اسپانیائی، مت باذاخوث. گرچه بیشتر عمر خود را در تنگدستی گذرانید، هنرمند موفقی بود، و تابلوهایش در کلیساهای سراسر اسپانیا قرار گرفت. پورتره‌های قدیسان و تصاویر مریم و کودک را کشید. تأثیر لئوناردو دا وینچی و هنر هلندی را میتوان در تابلوهایش مشاهده کرد. چند تابلو از او در انجمن اسپانیائی نیویورک موجود است، از جمله خاندان مقدس. به علت علاقه‌ی خاصش به تابلوهای مذهبی به ال دیوینو، یعنی الاهی، ملقب شد.

موراندی[5]، **جورجو** (jorjo morāndi)، ۱۸۹۰–۱۹۶۴، نقاش و حکاک ایتالیایی. پس از مدتی پیروی (۱۹۱۸–۲۰) از سبک ج. د کیریکو، برای خود سبک خاصی بر گزید. وی در نقاشیهای از اشیاء بیجان همچون بطریها و بلورینهای بدقت چیده‌شده، با تغییر رنگ محدود، هنری از فصاحت خاموش آفریده است. هنر وی، به خاطر ویژگیهای شاعرانه‌ی آن، در ایتالیا بسیار مورد ستایش بوده است.

مورانو[6] (murāno)، شهر (جه تخمیناً ۷٬۵۹۵)، ونسیا، ل‌ش ایتالیا، بر جزایر کوچکی در خلیج ونیز. از قرن ۱۳م مرکز صنعت شیشه‌سازی ونیزی بوده است. کلیسای سبک ونیزی–بیزانسی دارد (قرون ۱۲م–۱۷م).

موراوا[7] (morāvā)، آلمانی مارش[8] (marš)، رودی به طول ۳۸۶ کم، در چکوسلواکی و اتریش. از سودت، نزدیک مرز لهستان، سرچشمه میگیرد، و عموماً به سمت ج جریان دارد، و پس از عبور از اولموتس نزدیک براتیسلاوا به دانوب میریزد. مسیر سفلای آن قابل کشتیرانی، و مرز میان اتریش و چکوسلواکی است. نیز ← مارشلفد.

موراوی[9] (morāvi؛ فند)، چک موراوا[10] (morāvā)، آلمانی مرن[11] (meren)، ناحیه، در مرکز چکوسلواکی، که سابقاً یک ایالت بود. در ژانویه‌ی ۱۹۴۹، به موجب قانونی، موراوی و دیگر ایالات چکوسلواکی به ۱۹ ناحیه‌ی اداری کوچکتر تقسیم شدند. در ۱۹۴۸ وسعت موراوی ۲۱٬۲۸۶ کمه، و جمعیتش ۳٬۲۹۳٬۷۷۳ بوده است. از لحاظ جغرافیائی، موراوی شامل حوضه‌ی پهناوری است که از ل به کوههای سودت، از ش به کوههای کارپات، و از غ به یک رشته تپه‌های پست که به سوی ل تا سودت ممتد است محدود میباشد. موراوی به حوضه‌ی دانوب متعلق است، و جمیع رودهای باریک آن به رود موراوا، که ریزابه‌ای از دانوب است، میریزند. ح ۱/۴ سرزمین موراوی پوشیده از جنگل است. کانیهای مهم آن مشتمل بر زغال، آهن، لیگنیت، نقره، سرب، مس، و گرافیت است. محصولات کشاورزی آن غلات، تره‌بار، سیب زمینی، چغندر قند، میوه، توتون، و غیره است. پرورش اسب در ناحیه‌ی مرکزی آن حایز اهمیت است. مهمترین صنعت آن آهن و فولادسازی است، که عمدتاً در اوستراوا (← موراقسکا اوستراوا) متمرکز است، در شهر برنو کارخانه‌های ماشین‌سازی و اسلحه‌سازی اهمیت دارد، کارخانه‌ی کفشسازی زلین (اکنون گوتوالدوف[12] gotvāldof) شهرت جهانی دارد.

تاریخ

مردم موراوی از شاخه‌های اسلاوهای غربی هستند که ح قرن ۶م در آن مستقر شدند. از قرن ۹م دوکهای موراوی بر مملکت وسیعی که شامل بوهم، سیلزی، ج لهستان، و ل مجارستان بود حکومت میکردند، در ۸۶۳ ← قدیس سیریل و برادرش ← قدیس متودیوس مسیحیت را به آنجا وارد کردند. این مملکت در قرن ۱۰م متلاشی شده به دست مجارها افتاد. پس از پیروزی امپراطور اوتوی I بر ماگیارها (۹۵۵)، موراوی قسمتی از امپراطور مقدس روم شد. در ۱۰۲۹ با مملکت بوهم متحد شد، و از قانون اساسی و حکومت آن پیروی کرد؛ در ۱۱۹۷ یک مارکگرافنشین با دربار و دستگاه اداری جداگانه شد. در ۱۵۲۶ با بوهم تحت حکومت خاندان هابسبورگ اتریش در آمد، و آرشیدوک فردیناند شاه بوهم شد. در ۱۸۴۹ موراوی یک بار دیگر از بوهم جدا، و ایالت جداگانه‌ای شد که مرکز آن برنو بود. در اکتبر ۱۹۱۸، وقتی که جمهوری چکوسلواکی اعلام شد، موراوی با بوهم و سلوواکی و روتنیا یک ایالت چکوسلواکی را تشکیل دادند. در نتیجه‌ی پیمان مونیخ (۱۹۳۸) موراوی و بوهم به عنوان "تحت الحمایه‌ی بوهم‌موراوی"، زیر نظر بارون کنستانتین فون نویرات آلمانی قرار گرفت. پس از جه II و آزادی چکوسلواکی، مرزهای پیش از ۱۹۳۸ مجدداً برقرار شد و بیشتر سکنه‌ی آلمانی زبان اخراج شدند.

موراوی، کلیسای برادران[13]، جامعه‌ی مسیحی انجیلی که پیروان آن گاه به نام برادران متحد خوانده میشوند. در ۱۴۵۷ در نزدیکی کونوالد[14] (kunvāld)، بوهم، در میان بعضی از پیروان ی. هوس تشکیل شد که، پس از شهادت وی، میخواستند روح تعلیمات او را زنده نگاه دارند. نام این نخستین اجتماع کلیسای برادری بود. در ۱۴۶۷ یکی از برادران این کلیسا توسط استفان والدنسی[15] (← والدوسیان) به اسقفی این فرقه ارتسام یافت. این امر تفرقه‌ای میان برادری جدید و کلیسای رم ایجاد کرد. به علت آزار و شکنجه‌ای که به برادران داده می‌شد، بسیاری از مردم موراوی و بوهم به لهستان و اتریش و جاهای دیگر مهاجرت کردند. موراویائیان مدارس و چاپخانه‌هائی تأسیس کردند که بعضی از آنها عالیترین نوع خود در اروپا بود. آخرین اسقف کلیسای موراوی، کومنیوس، در ۱۶۳۲ ارتسام یافت. وی تاریخی از کلیسا و شرحی در باره‌ی تعلیمات این فرقه منتشر کرد. در پایان جنگ سی‌ساله (۱۶۴۸)، تنها عده‌ی کمی از پیروان این نهضت باقی مانده بود. در ۱۷۲۲ گروهی از کسانی که هنوز به تعلیمات برادران مؤمن بودند، در ساکس در املاک گراف فون تسینتسندورف پناه جستند و در آنجا شهر هرنهوت[16] (hernhut) را تأسیس کردند، و به همین جهت هرنهوتیان نامیده شدند. در اینجا اصول کلیسای قدیم احیا شد و سال ۱۷۲۷ که سال بازیافته شدن کتاب کومنیوس است، عموماً به عنوان تاریخ تأسیس کلیسای احیاشده‌ی موراوی در نظر گرفته میشود. این فرقه بلا فاصله به کار ترویج انجیل، و پس از ۱۷۳۲، به تبلیغ مذهبی پرداخت. کوششهای آن تا هند غربی و لابرادور و امریکا، و افریقا و آسیا گسترش یافت. آوگوست گوتلیپ شپانگنبرگ[17] (ägust gotlip špängenberg؛ ۱۷۰۴–۹۲)، که جانشین تسینتسندورف شده بود، در ۱۷۳۵ مؤسس کلیسای موراوی در امریکا شد. در ۱۷۳۵ گروهی از این فرقه به جورجیا رفتند و جان وسلی را تحت تأثیر قرار دادند. شهرهای بتلهم و نازارت و لایتیتس، در پنسیلوانیا، تأسیس شد (ح ۱۷۴۰)؛ از این ماندگاههای موراویائی و ماندگاه دیگر در سیلم، کارولینای شمالی، کارهای تبلیغ دینی در میان هندیشمردگان و ماندگاران سفید پوست کشمهٔ بشدت آغاز شد. فعالیتهای آموزشی نیز در این تبلیغ سهم بزرگ داشت. کالج موراویائی دخترانه در ۱۷۴۲ و کالج پسرانه در ۱۸۰۷ تأسیس شد (هر دو در بتلهم). موراویائیان کتاب مقدس را قانون ایمان و عمل میدانند. در شعائر عبادتی ساده و سرودهای دینی احساساتی و اعیاد عشقی، به جنبه‌ی ذهنی و شخصی دین توجه فراوان شده است. موسیقی در کلیساهای موراوی اهمیت بسیار دارد. اینان که

(۱)Moravska Ostrava (۲)Mährisch-Ostrau (۳) Ostrava-Karvina (۴)Morales (۵)Morandi (۶)Murano (۷)Morava (۸)March (۹)Moravia (۱۰)Morava (۱۱)Mähren (۱۲) Gottwaldov (۱۳)Moravian Church (۱۴)Kunwald (۱۵)Stephen of Waldenses (۱۶) Herrnhut (۱۷)Spangenberg

خود را "انجمنی از قدیسان" میدانند، به اخلاق بیش از تعلیمات اهمیت میدهند.

موراویا[1]، **آلبرتو** (ālberto morāviā)، ۱۹۰۷– ، رمانتویس ایتالیائی، نام حقیقیش **آلبرتو پینچرله**[2] (ālberto pincerle). مهمترین اثرش، لا رومانا (۱۹۴۷)، با واقع‌پردازی خاصی نوشته شده؛ از آثار دیگرش نافرمانی (۱۹۴۸)، و تحقیر (۱۹۵۴) است.

موربیهان[3] (morbiān)، ولایت (۷۰۹۲ کمه؛ در ۱۹۶۸ جم ۵۴۰۴۷۴)، غ فرانسه، در برتانی، برکرانه‌ی قطا؛ مرکز آن وان. کلیسای جامع (از قرن ۱۳م) دارد. در این ولایت آثار مگالیتیک، عمدتاً در کارناک، وجود دارد.

مورپا[4]، **ژان فردریک فلیپو دو** (jān fredērik felipo dē morpā) ملقب به **کنت دو مورپا** (kont dē*)، ۱۷۰۱–۸۱، سیاستمدار فرانسوی، متورسای. دشمنی او با مادام دو پومپادور سبب برکناریش از وزارت شد (۱۷۴۹) مدتی را در تبعید گذراند (۱۷۴۹–۷۴). در ۱۷۷۴ که لوئی XVI به سلطنت رسید مورپا وزیر مشاور و رئیس شورای سلطنتی امور مالی شد، موجب برکناری تورگو (۱۷۷۶) و نکر (۱۷۸۱) شد. طرفدار اتحاد با مهاجرنشینهای امریکا بود.

مورت[5] (mērt)، رودی به طول ۱۷۰ کم، ش فرانسه، در لورن. از وژ سرچشمه گرفته در جهت ل‌غ جریان دارد، و در ل نانسی به موزل میپیوندد.

مورت‌ا- موزل[6] (mērt e mozel)، ولایت (۵۲۸۰ کمه؛ در ۱۹۶۸ جم ۷۰۵۴۱۳)، ل‌ش از قسمتهائی از دو ولایت مورت و موزل تشکیل یافت.

موریتانیا[7] (moretāniā)، ناحیه‌ی قدیم در زمان رومیان در ل افریقا، غ نومیدیا. در قرن ۲م ق‌م بوکخوس (bokxus)، پدر زن یوگورتاش، دولت موریتانیا را در ل مراکش و غ الجزایر حالیه تأسیس کرد. آوگوستوس یوبای II را به تخت نشانید (۲۵ ق‌م). شورشهای بعدی باعث شد که کلاودیوس آن را به دو ایالت رومی تجزیه کرد، ولی رؤسای محلی هیچگاه بکلی مقهور نشدند. نیز ← مور، قوم قدیم.

مورتن، نام آلمانی مورا، سویس.

مورتن[8]، چهارمین **ارل آو** (ērl āv mortən*)، لقب **جیمز داگلس** (jeymz dāgləs)، ۱۵۲۵–۱۵۸۱؛ سیاستمدار اسکاتلندی، نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۷۲–۷۸) اسکاتلند. یکی از مسئولین مستقیم قتل د. ریتسیو بود، ولی بعداً، به مناسبت شرکت در قتل لرد دارنلی، محکوم شد، و سرش را بریدند.

مورتن، تامس: ← مالتی، جان نوئرب.

مورتن[8]، **ویلیام تامس گرین** (wilyām tāməs grin mortən) ۱۸۱۹–۶۸، دندانپزشک امریکائی. در ۱۸۴۶ خاصیت بیحس‌کننده‌ی اتر را در بیمارستان ماساچوست در بستن نشان داد. مورتن تا وقتی که آن را به نام خود و چارلز تامس جکسن[9] (cārlz tāməs jaksən)، همکارش، به ثبت نرسانید، ماهیت آن را افشا نکرد. آکادمی پزشکی فرانسه یک جایزه‌ی ۵۰۰۰ فرانکی به مورتن و جکسن اعطا کرد، ولی مورتن از قبول آن، به این علت که جکسن در این کشف سهیم نبوده است، خودداری کرد.

مورتو ای کابانیا[10]، **آوگوستین** (āgustin moreto i kābānyā)، ۱۶۱۸–۶۹، شاعر درام‌نویس اسپانیائی در عصر طلائی اسپانیا؛ متادرید. کشیش شد، ولی به نوشتن آثار تئاتری ادامه داد. در نوشته‌هایش بیشتر از طرحهای دیگران، خصوصاً لوپه د وگا استفاده میکرده است؛ از جمله تحقیر در مقابل تحقیر (۱۶۵۲) و دون دیکوی زیبا (۱۶۵۴). نمایشنامه‌هائی نیز در موضوعهای تاریخی نوشته است.

مورتو[11]، **ایل** (il moretto)، ح ۱۴۹۸–۱۵۵۴، نقاش ایتالیائی، نام حقیقیش **آلساندرو بونوی‌چینو**[12] (ālessāndro bonvicino)، از پیشروان مکتب برشائی (← برشا). ضمن پیروی از هنر استادان ونیزی، سبکی از خود ابداع کرد. بسیاری از نقاشیهای محراب او هنوز در کلیساهای برشا به چشم میخورد. تابلوهای پورتره‌ای بسیاری از وی در موزه‌ی متروپلیتن، گالری ملی هنر واشینگتن، و گالری ملی لندن موجود است. معروفترین شاگرد او ج. ب. موروني بوده است.

مورتیمر[13] (mortimər)، خاندان اشرافی انگلیسی، صاحب ارلنشینهای مارچ و آلستر، شامل راجر د مورتیمر، (اولین) ارل آو مارچ، نوه‌اش ادمند د مورتیمر، (سومین) ارل آو مارچ و (اولین) ارل آو آلستر؛ راجر د مورتیمر، (چهارمین) ارل آو مارچ و (دومین) ارل آوآلستر؛ ادمند د مورتیمر، (پنجمین) ارل آو مارچ و (سومین) ارل آو آلستر، و سر ادمند د مورتیمر.

مورتیمر[13]، **ادمند د** (edmənd də mortimər)، ملقب به (سومین) **ارل آو مارچ** (ērl av mārc*) و (اولین) **ارل آو آلستر** (ālstər)، ۱۳۵۱–۸۱، از خاندان مورتیمر. جانشین پدرش راجر، ملقب به دومین ارل آو مارچ، شد (۱۳۶۰). با فیلیپا، نوه‌ی پسری ادوارد III انگلستان، ازدواج کرد (۱۳۶۸)، و پس از مرگ (۱۳۶۸) پدر زنش صاحب املاک و لقب او، ارل آو آلستر، شد. در ۱۳۶۹–۷۷ مارشال انگلستان بود و از مخالفان جان آو گانت پشتیبانی کرد. پس از رسیدن (۱۳۷۷) ریچارد II به سلطنت، عضو شورائی شد که به جای شاه جوان حکومت میکرد، اما در ۱۳۷۹ به عنوان نایب‌السلطنه به ایرلند اعزام شد تا شورش ایرلند را خاموش کند.

مورتیمر[13]، **سر ادمند د** (sər edmənd də mortimər)، ۱۳۷۶–۱۴۰۹، از خاندان مورتیمر، کوچکترین پسر ادمند د مورتیمر، ملقب به سومین ارل آو مارچ. در ۱۳۹۸، هنگامی که ادمند جوان، پنجمین ارل، برادرزاده‌ی سر ادمند، که هنوز صغیر بود، جانشین لقب پدر شد، سر ادمند مقتدرترین نماینده‌ی خاندانش شد، و مورد توجه هنری آو لنکستر (← لنکستر، خاندان)، که به عنوان هنری IV به سلطنت رسید، قرار گرفت. در ۱۴۰۲ اوون گلنداور او را دستگیر کرد. چون شاه از پرداختن فدیه برای آزادی او خودداری کرد، وی با اوون گلنداور متحد شد، و با دختر او وصلت کرد. با پشتیبانی از ادعای برادرزاده‌ی کوچکترش به سلطنت، به اتفاق گلنداور، حتی پس از آنکه سر هنری پرسی، متحد وی، شکست خورد و کشته شد (۱۴۰۳)، جنگ را ادامه دادند. هنگامی که در محاصره‌ی نیروهای سلطنتی بود در گذشت.

مورتیمر[13]، **ادمند د** (edmənd də mortimər)، ملقب به (پنجمین) **ارل آو مارچ** (ērl āv mārc*) و (سومین) **ارل آو آلستر** (ālstər)، ۱۳۹۱–۱۴۲۵، از خاندان مورتیمر. جانشین (۱۳۹۸) پدرش، راجر د مورتیمر، به عنوان ارل مارچ و آلستر و به عنوان جانشین احتمالی سلطنت، شد. پس از تاجگذاری هنری IV، مورتیمر زندانی شد، گرچه به وی اجازه داده شد که املاک خود را به ارث ببرد. پس از رسیدن (۱۴۱۳) هنری V به سلطنت، از زندان آزاد شد، در جنگهای فرانسه در خدمت هنری بود، و از شرکت در توطئه‌ای که برای رسانیدن او به سلطنت چیده شد امتناع ورزید، و حتی دسته‌ای از توطئه‌گران را به شاه معرفی کرد. پس از مرگ هنری V، مورتیمر عضو شورای نیابت سلطنت هنری VI شد (۱۴۲۲)، اما چون گمان آن میرفت که وی به رسیدن به سلطنت چشم دارد از عضویت شورای نیابت سلطنت اخراج (۱۴۲۴)، و به نیابت سلطنت ایرلند منصوب شد. به مرض طاعون در گذشت، و با مرگ او شاخه‌ی ارلهای مارچ منقرض شد.

مورتیمر، ارل آو: ← هارلی، رابرت.

مورتیمر[13]، **راجر د** (rājər də mortimər)، ملقب به (اولین) **ارل آو مارچ** (ērl āv mārc)، ۱۲۸۷؟ – ۱۳۳۰، از خاندان مورتیمر. املاک و لقب پدرش را به ارث برد (ح ۱۳۰۴). در ۱۳۱۶-۲۱ سرپرست ایرلند بود، اما کوششهائی که برای تثبیت املاک شخصی خودش، و نیز برای آرام ساختن متصرفات انگلیسها در آنجا به کار برد، چندان موفق نبود، با این همه، در زمان او ادوارد بروس (← بروس، خاندان) عاقبت شکست خورد (۱۳۱۸). در همین زمان، خود و عمویش، کنترول ولش مارچز را به دست آوردند. در ۱۳۲۲ با ادوارد II و دسپنسر مهین و دسپنسر کهین مخالفت ورزید، اما عاقبت تسلیم و زندانی شد، اما در ۱۳۲۴ به فرانسه گریخت. در فرانسه با ملکه ایزابل انگلستان (ایزابل دو فرانس)، که نزد برادرش شاه فرانسه به مأموریت رفته بود، روابط عشقی پیدا کرد، به اتفاق ایزابل به انگلستان تاختند (۱۳۲۶) و ادوارد II را متواری و وادار به استعفا کردند، و بعداً او را به قتل رساندند. مورتیمر سلطنت را به ادوارد III تفویض کرد (۱۳۲۷)، ولی در واقع خودش با ملکه ایزابل حکومت میکردند. در ۱۳۲۸ ارل آو مارچ شد.

(۱)Moravia (۲) Pincherle (۳) Morbihan (۴)Maurepas (۵)Meurthe (۶)Meurthe-et-Moselle (۷)Mauretania (۸)Morton (۹)Jackson (۱۰)Moreto y Cabaña (۱۱)Moretto (۱۲)Bonvicino (۱۳)Mortimer

در ۱۳۳۰ ادوارد III او را دستگیر و به وسیله‌ی پارلمنت محاکمه و محکوم به اعدام کرد.

مورتیمر[1]، **راجر د** (rājər də mortimər)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو مارچ** (ërl āv märc*) و (دومین) **ارل آو آلستر** (ālstər)، ۱۳۷۴–۹۸، از خاندان مورتیمر. جانشین پدرش ادمند د مورتیمر، سومین ارل آو مارچ، شد. در ۱۳۸۵ ریچارد III وی را جانشین احتمالی خود برای سلطنت اعلام کرد. در ۱۳۹۳ مورتیمر املاک خود را تصرف کرد، و در ۱۳۹۴ با ریچارد III به ایرلند رفتند تا رؤسای شورشیان ایرلندی را مطیع سازند. شجاعت، دلاوری، و آزادیخواهی وی موجب محبوبیتش در میان عامه شد، اما رقبای درباری وی را بر انگیخت. با این حال توطئه‌ای که علیه او چیده شد پیش از مرگ وی با شکست مواجه شد.

مورثیا[2] (murtiā؛ اسپانیائی)، عربی **مرسیه** (morsiyya)، ناحیه و مملکت قدیم مورها، در اسپانیا، برکنار مدیترانه، مشتمل بر ایالات فعلی آلبائته و مورثیا. یکی از گرمترین و خشکترین نواحی اروپا است، و اقلیم و نباتات آن به اقلیم و نباتات افریقای شمالی شباهت دارد؛ ولی روش آبیاری (که از زمان مورها سابقه دارد) و چند دره‌ی حاصلخیز آن (خصوصاً دره‌ی رود سگورا[3]) برای رشد مرکبات و دیگر میوه‌ها، بادام، سبزیجات، زیتون، و انگور مساعد است. شاهدانه، جگن، و کانی (سرب، نقره، و روی) صادر میکند. پرورش کرم ابریشم، که از زمانهای قدیم در آن رواج داشته، اکنون در حال از میان رفتن است. این ناحیه به وسیله‌ی کارتاژیها ماندگاه شد، که در آن بندر کارتاگو نووا [= کارتاژ جدید] را تأسیس کردند (قرن ۳م ق‌م). در قرن ۸م به تصرف مورها در آمد و، پس از انقراض (قرن ۱۱م) خلفای قرطبه، یک مملکت مستقل شد. بعداً که مرابطون و موحدون آن را متصرف شدند، این ناحیه شامل بخشهائی از ایالات آلیکانته و آلمریا نیز بود. در ۱۲۴۳ تیول کاستیل شد، و در ۱۲۶۶ تحت حکومت مستقیم کاستیل قرار گرفت. شهر **مورثیا** (در ۱۹۷۰ جم ۲۴۳٬۷۵۹) مرکز آن است. کلیسای گوتیک (قرون ۱۴م–۱۵م)، و دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۵) دارد. در جنگ داخلی اسپانیا سخت آسیب دید.

مورچه[4] (murce)، هر یک از هزارها جنس حشره‌ای که تیره‌ی مورچگان (Formicidae) از راسته‌ی نازکبالان را تشکیل میدهد، و زنبور عسل نیز از آن جمله است. در همه‌ی جنسهای مورچه صورتی از سازمان اجتماعی مشاهده می‌شود. مورچه‌ها در همه جای زمین زندگی می‌کنند. بدن این جانور به سه قسمت متمایز تقسیم شده است (سر، سینه، و شکم)؛ قسمت باریک بعد از سر، به نام سینه، از مشخصات این جانور است. رنگ مورچه‌ها معمولاً سیاه، یا گونه‌های مختلف قهوه‌ای و سرخ و زرد است. مورچه‌های امریکای شمالی لانه‌های خود را به صورت راه‌روهائی در زیر زمین، غالباً در زیر توده‌ای از خاک یا شن که از زیر زمین خارج کرده‌اند میسازند، یا در تنه‌ی پوسیده‌ی درختان یا در بافتهای زنده‌ی گیاهان لانه‌ی خود را تهیه می‌کنند؛ یا در لانه‌های کاغذی‌شکل آویخته به شاخه‌های درختان و سنگها زندگی میکنند، و گاه در ساختمانها و حتی در کشتیها لانه دارند. تعداد افراد یک لانه از چند دوجین تا نیم میلیون یا بیشتر متغیر است، و هر اجتماع تشکیل میشود از مورچه‌های ماده‌ی بارور یا ملکه‌ها، نرهای بالدار، و ماده‌های بیبال غیر بارور که آنها را باید کارگر یا سرباز یا افراد دیگر طبقات اجتماع مورچگان دانست. مورچه‌هائی که معمولاً در خارج لانه دیده میشوند، همان مورچه‌های کارگرند. اندکی پس از پرواز سالانه‌ی مخصوص جفتگیری، نرها میمیرند و ملکه‌ی بارورشده که اکنون توانائی آن دارد که برای بقیه‌ی عمر (تا ۱۵ سال) پیوسته تخم بگذارد، به زمین باز میگردد تا یک جامعه‌ی مورچه‌ای جدید تشکیل دهد. این ملکه بالهای خود را میکند، اطاقکی در زیر زمین حفر می‌کند، و نوزادهای سفید خمیده‌ی بیبال خود را با دهانش غذا میدهد. اینها کارگرانی خواهند شد که لانه را توسعه میدهند و از ملکه وننلهای آینده پرستاری خواهند کرد. دوره‌ی عمر یک مورچه‌ی کارگر از ۴ تا ۷ سال است. در بعضی از جنسها ملکه خود نمیتواند اجتماع مورچگان را تشکیل دهد و توسط کارگرانی از خودش یا از جنسهای دیگر به عنوان ملکه پذیرفته می‌شود. بعضی از مورچه‌های کارگر به لانه‌های مورچگان دیگر حمله میکنند و نوزادها یا نوچه‌های آنها را به لانه‌ی خود میآورند تا سپس آنها به عنوان کارگر در خدمت لانه باشند. مورچه‌ی بالغ ممکن است گوشتخوار یا گیاهخوار یا همه‌خوار باشد. مورچه به ماده‌ی شیرینی که از شته و از حشرات کوچک دیگر ترشح میشود علاقه دارد، و به همین جهت این جانوران را تغذیه و از آنها حمایت میکند. مورچه‌های آفتی عبارتند از مورچه‌ی فرعون که جنس کوچک‌زرد رنگ مورچه است؛ مورچه‌ی بودار خانگی؛ مورچه‌ی سیاه کوچک؛ و مورچه‌ی سیاه نجار که به چوب صدمه میزند. مورچه‌ی سیاه پیاده‌رو ریشه‌ها را میجود و دانه‌ها را میدزدد. مورچه‌های کشاورز، که بعضی از آنها به نامهای برگچین و قارچپرور و دروگر نامیده شده‌اند، آفات گوناگونی هستند که در نواحی گرمتر زمین زندگی میکنند. مورچه‌ی برگچین تکزاس که آفت خطرناکی برای فراورده‌های کشاورزی است، از قارچی تغذیه میکند که آن را بر بستری از برگهای خردشده به توسط خود آن در لانه‌ی زیرزمینی پرورش میدهد. در امریکا و افریقای استوائی مورچه‌های گوشتخوار بی لانه و بیابانگردی دیده میشود که همچون سپاهی در ستون‌های دراز به پیش میروند و هرچه را بر سر راه خود بیابند از میان میبرند، سوزش حاصل از گزش مورچه‌ی سرخ و انواع دیگر مورچه به علت اسید فورمیک است.

مورچه‌خوار[5] (murce.xār)، پستانداری از راسته‌ی بیدندانان (*Edentata*)، که در مناطق گرمسیر امریکای مرکزی و جنوبی زندگی و منحصراً از مورچه تغذیه میکند. تیره‌ی مورچه‌خوارها (Myrmecophagidae) شامل مورچه‌خوار بزرگ (*Myrmecophaga tridatyla*)، کاگوآر (*Tamandua tetradactyla*)، و مورچه‌خوار کوچک (*Cyclothurus didactylus*) است.

مورچه‌خوار بزرگ یا مورخرس (mur.xers) به طول ۲ متر و به رنگ قهوه‌ای یا خاکستری تیره است، و بدنش پوشیده از موهای بلند و زبر میباشد. دارای سر و پوزه‌ی دراز و دهانی باریک و فاقد دندان است.



مورچه‌خوار

روز، اغلب بتنهائی به گردش میپردازد، و لانه‌های مورچه و گاه موریانه‌ها را با ناخنهای بلند خود خراب، و حشرات کامل و نوزاد آنها را به وسیله‌ی زبان بلند و باریک و چسبناک خود شکار میکند. چشمها و گوشهای مورچه‌خوار خیلی کوچک است، و این جانور معمولاً از حس بویائی برای تغذیه استفاده میکند. برای پرورش و تغذیه‌ی مورچه خوار در باغ وحشها میتوان از گوشت چرخ‌کرده و شیر و تخم مرغ استفاده کرد. نیز ← پانگولن؛ آردوارک.

مورچه خورت (murce xort)، ده (جم ۱٬۲۳۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان برخوار، بخش حومه‌ی شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۵۰ کیلومتری ل اصفهان؛ بر جاده‌ی آسفالته‌ی تهران–اصفهان. محصولاتش غلات، پنبه، صیفی، و روناس است. گلیمبافی و قالیبافی دارد. در ش آن دشت وسیعی قرار دارد که جنگ معروف مورچه خورت، بین طهماسب قلی (نادر شاه) و اشرف افغان، در آن اتفاق افتاد (۱۱۴۲ هق)؛ در این جنگ اشرف افغان شکست خورد و بشتاب رو به جانب فارس نهاد.

مورد[6] (murd) یا **آس**، (Myrtus commu.nis)، بوته‌ای مخصوص نواحی مدیترانه، دارای برگهای سبز تیره و معطر، با گلهای سفید یا قرمز، و ستهای سیاه رنگ کوچک. از تیره‌ی سوردیان، و میوه‌اش حب الآس (hābbo' l.'ās) است.

مورداک[7]، **آیریس** (āyris mërdāk)، ۱۹۱۹– ، بانوی رماننویس بریتانیائی؛ متولد دوبلن. طرز تفکر فلسفی داشته و سارتر، پیرو مکتب اصالت تعقل رومانتیک (۱۹۵۳) را نوشته است. از رمانهایش نافوس (۱۹۵۸)، و زمان فرشتگان (۱۹۶۶) است.

مورداک[8]، **جورج پیتر** (jorj pitər mër.dāk)، ۱۸۹۷– ، مردمشناس امریکائی. در

(۱)Mortimer (۲)Murcia (۳)Segura (۴)ant (۵)anteater (۶)myrtle (۷)Murdoch (۸)Murdock

دانشگاه ییل و سپس در دانشگاه پیتسبرگ تدریس کرد. شهرتش به خاطر طبقه‌بندی فرهنگ‌های جهانی، و تخصص در روابط خانوادگی و خویشاوندی است.

موردستان (murdestān)، دهستان (جه ۳۴۵؟)، بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴ (؟) آبادی. کوهستانی است. بادهای شدید دارد. مرکزش **موردستان** (جه ۱۱۰ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری جغ بشرویه واقع است. محصولاتش غلات، پنبه، ارزن، و زعفران است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به نام زیرک بشرویه آمده که شامل آبادیهای این دهستان (باغ دهک، زیرک، علی‌آباد، و موردستان) نیز هست.

موردوویا، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی[1] (mordovia)، جمهوری خودمختار (۲۶'۱۵۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱'۰۳۰'۰۰۰)، قسمت مرکزی جمشر اروپائی، در اراضی مرتفع غ ولگای وسطی؛ کرسی آن ⇐ سارانسک. منطقه‌ای است فلاحتی ولی مواد معدنی نیز دارد. سکنه‌ی آن (۵۵٪ روس و ۴۰٪ موردوویائی) از خانواده‌ی زبانی فینو-اویغوری و از اعقاب سکنه‌ی اولیه‌ی روسیه هستند. موردوویا در قرن ۱۳م به تصرف روسها در آمد؛ در ۱۹۳۰ یک ناحیه‌ی خودمختار، و در ۱۹۳۴ جمهوری خودمختار شد. دانشگاه آن در ۱۹۵۷ تأسیس شد. زبان مردم موردوویا فینو-اویغوری و مذهب آنان ارتدوکس است.

موردی‌چای، رود، آذربایجان، ← مردی‌رود.

موردیها (murdi-)، (*Myrtacae*)، تیره‌ای از گیاهان جداگلبرگ، با برگهای متقابل، و گل‌هائی که تخمدان آنها در زیر گل، پس از رسیدن، میوه‌ی کروی میسازند (مانند انار). مورد از این تیره گیاهان است.

مورژر[2]**، هانری** (hanri mürjer)، ۱۸۲۲–۶۱، نویسنده‌ی فرانسوی. مؤلف صحنه‌هائی از زندگی بوهم (۱۸۴۵–۴۹؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان زندگانی هنرمندان، تهران، ۱۳۲۶ هش) می‌باشد. پوتچینی اپرای لا بوهم را از آن اقتباس کرده است. اثر دیگرش صحنه‌هائی از زندگی جوانی (۱۸۵۱) است.

مورس، الفبای[3] (mors)، سلسله علاماتی مرکب از نقاط و خطوط که س. ف. ب. مورس برای مخابرات تلگرافی وضع کرد. واحد این الفبا (یا کود kod) نقطه است که از فشار دادن کوتاهی بر شستی دستگاه مخابره‌ی تلگراف (← تلگراف، شکل) حاصل میشود؛ مدت فشار برای خط سه برابر است.

قسمتی از الفبای بین‌المللی این است،

A ·–	I ··
B –···	K –·–
C –·–·	L ·–··
D –··	M ––
E ·	N –·
F ··–·	O –––
G ––·	P ·––·
H ····	Q ––·–

و الفبای مورس ایرانی چنین است،

الف	·–	ض	···–
ب	–···	ط	··–
پ	–––·	ظ	–·––
ت	–	ع	·–·
ث	––··	غ	––··
ج	–···	ف	··–·
چ	––––·	ق	––·–
ح	····	ک	–·–
خ	––––	گ	––·–
د	–··	ل	·–··
ذ	––··	م	––
ر	·–·	ن	–·
ز	––··	و	·––
ژ	––·–	ه	··
س	···	ی	··
ش	––––	ء	·–·–·–
ص	·––·		

اعداد مورس

۱	·––––	۶	–····
۲	··–––	۷	––···
۳	···––	۸	–––··
۴	····–	۹	––––·
۵	·····	۰	–––––

مورس[4]**، سمیوئل فینلی بریز** (samyuəl finli briz mors)، ۱۷۹۱–۱۸۷۲، مخترع و هنرمند امریکائی. مخصوصاً در پیکرنگاری شهرت یافت و از مؤسسین آکادمی ملی طرح‌نگاری (۱۸۲۵) بود. تلگراف مغناطیسی را اختراع، و ← الفبای مورس را ابداع کرد و اولین مخابره‌ی تلگرافی را با دستگاه خودش بین بستن و واشینگتن انجام داد (۲۴ مه ۱۸۴۴). تجربیاتی نیز در باره‌ی کابل زیردریائی برای تلگراف صورت داد. برادرش **سیدنی ادواردز مورس** (sidni edwārdz)، ۱۷۹۴–۱۸۷۱، روزنامه‌نگار و مخترع و جغرافیدان بود. سهیم در اختراع روشی برای ساختن صفحات برجسته برای چاپ (ح ۱۸۳۹) بوده است.

مورس، سیدنی ادواردز: ← مورس، سمیوئل فینلی بریز.

مورستان: ← حلب.

مورش[5] (mureš)، مجارستانی **ماروش**[6] (māroš)، رودی به طول 900 کم، اروپای مرکزی. از کوههای کارپات رومانی سرچشمه گرفته، در جهت غ به مجارستان میرود و در سگد به رود تایس میپیوندد.

مورفئوس[7] (morfeus)، در اساطیر یونان و روم، خدای رؤیا.

مورفولوژی: ← ریختشناسی.

مورفی[8]**، پول چارلز** (pol cārlz morfi)، ۱۸۳۷–۸۴، شطرنجباز امریکائی. در دهسالگی شطرنج آموخت، و در ۱۲سالگی بسیاری از شطرنجبازان غیر حرفه‌ای محلی را شکست داد. پس از اتمام تحصیلاتش در دانشگاه لویزیانا، در اولین کنگره‌ی امریکائی شطرنج در نیو یورک شرکت کرد (۱۸۵۷) و بآسانی بر قویترین رقیب خود پیروز شد. سال بعد در انگلستان با شطرنجبازان دیگری رو به رو شد، و سرعت عمل وی در بازی، که در آن واجد با ۸ رقیب بازی میکرد، موجب شگفتی همگان شد. در پاریس نیز موفقیتهائی به دست آورد. در ۱۸۵۹ به کشمت بازگشت، و به وکالت دعاوی مشغول شد، ولی در اواخر عمر دوچار اختلال حواس شد.

مورکان (murkān)، ده (جه ۱'۳۱۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان آبدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم، ۲۸کیلومتری جغ فلاورجان؛ کنار زاینده‌رود. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه.

مورکم، خلیج: ← لنکشر.

مورگارتن[9] (morgārten)، دامنه‌ی کوه در ایالت تسوگ، شمال مرکزی سویس، ح ۸کیلومتری ل ایالت شویتس. در اینجا، در ۱۵ نوامبر ۱۳۱۵ یک نیروی کوچک سویسی اتریشیها را، که نیرویشان بر آنها برتر بود، شکست قاطعی داد و راه را برای استقلال سویس هموار کرد.

مورگان، ژاک (ژان ماری) دو ← دمرگان.

مورگانیی[10]**، جووانی باتیستا** (jovānni bāttis-tā morgānyi)، ۱۶۸۲–۱۷۷۱، پزشک کالبدشناس ایتالیائی. در ۱۴سالگی از آکادمی شهر فورلی فارغ‌التحصیل شد، و سپس در بولونیا تحصیلات پزشکی خود را به پایان رسانید، و در ۱۹سالگی دکتر در پزشکی شد. در ۱۷۱۰ استاد پزشکی، و در ۱۷۱۵ استاد کالبدشناسی دانشگاه پادوا شد. از آثار مهمش مواضع و علل بیماریها از راه تحقیق به وسیله‌ی کالبدشناسی (۱۷۶۱) است، که کالبدشناسی بیماریشناختی را در شمار یک علم در آورد، و بدین ترتیب طرز تشخیص بیماری را تغییر داد.

مورگن[11]**، ادمند سیرز** (edmənd sirz morgən)، ۱۹۱۶– ، مورخ امریکائی. پیش از آنکه در ۱۹۵۵ به استادی تاریخ دانشگاه ییل منصوب شود، در دانشگاههای شیکاگو (۱۹۴۵–۴۶) و براون (۱۹۴۶–۵۵) تدریس میکرد. کارشناس در تاریخ استعماری امریکا است، و نوشته‌های او، در عین آنکه با استانده‌های علمی عالی نوشته شده، بآسانی مورد استفاده‌ی خواننده‌ی عادی واقع میشود. از جمله‌ی آثار او اینهاست: خانواده‌ی پیرایشگر (۱۹۴۴)، بحران قانون تمبر (۱۹۶۳، با همکاری همسرش).

مورگن[11]**، ان** (an morgən)، ۱۸۷۳–۱۹۵۲، بشردوست امریکائی، دختر ج.پ. مورگن مهین. زندگی خود را وقف سازمانهای اجتماعی و بشردوستی کرد، و پیوسته از حقوق زنان امریکائی پشتیبانی میکرد.

مورگن[11]**، تامس هانت** (tāməs hānt morgən)، ۱۸۶۶–۱۹۴۵، جانورشناس امریکائی. در ۱۹۰۴–۲۸ استاد دانشگاه کولومبیا، و از ۱۹۲۸ مدیر آزمایشگاههای علوم زیستشناختی مؤسسه‌ی فنی کالیفرنیا بود. به جهت اکتشافاتش در قوانین و سازوکار وراثت برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۳ در فیزیولوژی و پزشکی شد. از آثارش جانورشناسی تجربی (۱۹۰۷)، وراثت و جنس (۱۹۱۳)، سازوکار وراثت مندلی (۱۹۱۵)، و مبانی فیزیکی وراثت (۱۹۱۹)، میباشد. نیمن ← نوبل، جایزه‌ی،

(۱)Mordovian Autonomous Soviet Socialist Republic (۲)Murger (۳)Morse code (۴)Morse (۵)Mures (۶)Maros (۷)Morpheus (۸)Morphy (۹)Morgarten (10)Morgagni (11)Morgan

جدول.

مورگن[1]، جان پیرپانت (jān pirpānt mor-gən)، کهین، ۱۸۶۷–۱۹۴۳، کارشناس مالی و بشردوست امریکائی، پسر ج. پ. **مورگن مهین**. با مرگ (۱۹۱۳) پدرش، رئیس فعال خاندان مورگن شد. در جنگ I به دولت کومک مالی کرد. وی نیز، مانند پدرش، از شهرت بیزار بود، و خدمات بشردوستانه‌ی او را دنبال کرد. کتابخانه‌ی پیرپانت مورگن در نیو یورک را، که مؤسسه‌ای تحقیقاتی است، به یاد پدرش وقف کرد.

مورگن[1]، جان پیرپانت (jān pirpānt mor-gən)، مهین، ۱۸۳۷–۱۹۱۳، کارشناس مالی و بشردوست امریکائی، پسر ج.س. **مورگن**. از سرمایه‌ی خانوادگی امپراطورئی عظیم و مالی و صنعتی به وجود آورد. شهرت مورگن به خاطر اداره‌ی امور مالی دولت و تأسیس (۱۹۵۱) شرکت فولاد کشمت، اولین شرکت با سرمایه‌ی یک میلیارد دلاری در جهان، میباشد. مورگن موضوع انتقادات بسیار، و در عین حال نمونه‌ی یک ثروتمند محبوب بود. وجوه بسیاری صرف خدمات بشردوستانه کرد. مورگن به فعالیتهای ورزشی بسیار علاقه‌مند بود، و به عنوان گرد-آورنده‌ی آثار هنری نیز شهرت داشت.

مورگن[1]، جونیس سپنسر (junias spensar morgən)، ۱۸۱۳–۹۰، بانکدار و کارشناس مالی امریکائی، پدر ج. پ. **مورگن مهین**. تا ۱۸۵۴ در نیو یورک، هارتفرد، و بستن فعالیتهای تجاری داشت، و در این سال به لندن رفت و با ج. پیبادی شریک شد. در ۱۸۶۴ اختیار کامل شرکت را به دست گرفت و آن را تحت عنوان شرکت ج. س. مورگن و شرکا تجدید سازمان کرد. مورگن معاملات بانکی بین‌المللی را توسعه داد، و اداره‌ی قسمت اعظم سرمایه‌گذاری بریتانیا در کشمت را به عهده گرفت.

مورگن[1]، کانوی لوید (kānwi loyd mor-gən)، ۱۸۵۲–۱۹۳۶، روانشناس انگلیسی. استاد جانورشناسی کالج دانشگاه بریستول (۱۸۸۷–۱۹۰۹)، و سپس، تا هنگام بازنشسته شدن (۱۹۱۹)، استاد روانشناسی و اخلاق بود. یکی از مؤسسان روانشناسی جانوری و از طرفداران برجسته‌ی نظریه‌ی تکامل بود. از آثار او اینها است: زندگی جانوری و شعور (۱۸۹۰)، عادت و غریزه (۱۸۹۶)، غریزه و تجربه (۱۹۱۲)، و عقل حیوانی (۱۹۳۰).

مورگن[1]، لویس هنری (luis henri mor-gən)، ۱۸۱۸–۸۱، مردمشناس امریکائی. ضمن کار وکالت به زندگی هندیشمردگان نیو یورک علاقه‌مند شد، و در ۱۸۴۷ به عضویت ← اتحاد-دیه‌ی ایروکوئی پذیرفته شد. اثر او به نام اتحاد-دیه‌ی ایروکوئی (۱۸۵۱، تجدید چاپ ۱۹۵۴) در میان نخستین گزارشات توصیفی، مقام اول را دارد. مورگن به حدی به سازمان اجتماعی علاقه-مند بود که تقریباً سایر عوامل فرهنگی را کاملاً کنار گذاشت، و نظریه‌ی خاصی ارائه داد که اصطلاحات خویشاوندی را با اشکال مختلف از-دواج و قوانین تناسل مربوط میکرد. کتاب جا-معه‌ی قدیم (۱۸۷۷، تجدید چاپ ۱۹۵۹) او، که فرهنگهای دنیا را به مراحل تکاملی–توحش، بربریت، و تمدن–طبقه‌بندی میکند، توجه مارکس و انگلس را، که نظریات تکاملی آن را به عنوان پایه‌ی ← مذهب اصالت ماده‌ی تاریخ خود تفسیر میکنند، جلب کرد.

مورگن[1]، سرهنری (sər henri morgən*)، ۱۶۳۵؟–۱۶۸۸، دزد دریائی بریتانیائی. به دریا-زنانی که در هند غربی فعالیت داشتند پیوست، و با اسپانیائیها جنگید، و در ۱۶۷۱ پاناما را گرفته تاراج کرد. بعدها دولت بریتانیا اعمال او را رسمی شناخت، و در ۱۶۷۴ لقب سر یافت، و به نیابت حکومت ژامائیک منصوب شد. نیز ← دریازنی.

مورگنتا[2]، هنری (henri morgəntâ)، ۱۸۵۶–۱۹۴۶، بانکدار و سیاستمدار و انساندوست امریکائی؛ متـ آلمان. با ثروت فراوانی که در کارهای حقوقی به دست آورد، در معاملات بانکی و بانکداری وارد شد. از طرفداران سرسخت وودرو ویلسن بود. در ۱۹۱۲ به ریاست کمیته‌ی ملی دموکراتیک انتخاب شد، و این سمت را تا ۱۹۱۶ محفوظ داشت. در ۱۹۱۳–۱۶ سفیر ترکیه بود، و پس از شعله‌ور شدن آتش جنگ I وظیفه‌ی رسیدگی به کارهای انگلستان و فرانسه و ایتالیا و روسیه و ملتهای دیگر به او واگذار شد. شرح این قسمت از خدمات وی در کتاب سرگذشت سفیر مورگنتا (۱۹۱۸) آمده است. در کنفرانس صلح پاریس به عنوان رایزن در مسائل خاور میانه و اروپای شرقی شرکت کرد، و بعد از آن (۱۹۱۹–۲۱) به جمع‌آوری اعانه به نفع خاور نزدیک اشتغال داشت. در ۱۹۲۳ که کمیسیون اسکان آوارگان یونانی توسط جامعه‌ی ملل تأسیس شد، ریاست آن با وی بود، و تاریخ این قسمت از فعالیتهای وی در کتاب مرا به آتن فرستادند (۱۹۲۹) آمده است. یکی از کسانی است که صلیب سرخ را در کشمت به راه انداختند.

پسرش، **هنری مورگنتا**، ۱۸۹۱–۱۹۶۷، به کار-های کشاورزی علاقه‌مند شد، و در ۱۹۲۲ مجله‌ی کشاورز امریکائی را خرید، که از مجلات برجسته‌ی کشاورزی ش کشمت است. فرانکلین روزولت، در زمان فرمانداری نیو یورک خود، وی را به ریاست کمیته‌ی مشورتی کشاورزی ایالت نیو یورک برگماشت. در ریاست جمهوری روزولت، مورگنتا به معاونت خزانه‌داری منصوب شد (۱۹۳۳). سپس، به عنوان رئیس خزانه‌داری (۱۹۳۴–۳۵)، برنامه‌های مالیاتی را اداره کرد که به صورتی بیسابقه بر درآمدها افزود، و برای تأمین سرمایه جهت فعالیتهای جنگی و دفاعی، بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار اسناد قرضه به فروش رسانید، و در تثبیت بین‌المللی ارزها سهم عمده داشت. در کتابش، آلمان مشکل ما است (۱۹۴۵)، مورگنتا طرح معروف خود را برای کنترول کردن آلمان از طریق تبدیل تمرکز صنعتی آلمان به کشاورزی، بدون آنکه شکستی در اقتصاد آلمان پیدا شود، پیشنهاد کرد، ولی این طرح عملی نشد.

مورگنستیرنه[3] [یا **مورگنشتیرنه**]، **گئورگ والنتین** (georg vālentin morgenstierne)، ۱۸۹۲– ، مستشرق نروژی، استاد زبانها و ادبیات هندی دانشگاه اوسلو (از ۱۹۳۷). چند سفر پویشی به هندوستان و افغانستان کرده. مؤسس مجله‌ی آکتا اورینتالیا و نویسنده‌ی کتاب-های گزارشی در باره‌ی هیئت اعزامی زبانشناسی افغانستان (۱۹۲۶)، و زبانهای ایرانی فلات پامیر (۱۹۳۸) است.

مورگنشترن[4]، کریستیان (kristiān morgen-stern). ۱۸۷۱–۱۹۱۴، فیلسوف و شاعر غزل-سرای آلمانی؛ مترمونیخ. شهرت او به اشعاری است که در آن طعن و طنز را با عرفان و احساس ما بعد طبیعی در هم آمیخته است، و به ظاهر پوچ مینماید، ولی متضمن معنی عمیقی است. در این معنی او تحت تأثیر رودولف شتاینر[5] (rudolf štāyner؛ ۱۸۶۱–۱۹۲۵، فیلسوف اتریشی) قرار گرفته است. طنز او در این است که تجارب متضاد انسان را با هم میپیوندد و از امکانات زبان به نحو ظریف و شکاکانه‌ای بهره میگیرد. از مجموعه‌های اشعار او سرودهای چوبه‌ی دار و درجات و مراحل را میتوان نام برد. آثاری از ایبسن نیز ترجمه کرده است.

مورگنشتیرنه، گئورگ والنتین: ← **مورگنستیرنه، گئورگ والنتین**، مستشرق نروژی.

مورلند[6]، جورج (jorj morland)، ۱۷۶۳–۱۸۰۴، نقاش انگلیسی در صحنه‌های عادی زندگی، حیوانات، و دورنما. شاگرد پدرش، **هنری مورلند** (henri؛ ۱۷۱۶–۹۷)، نقاش صورت و تعمیرکار تابلو بود. ح ۲۱ سالگی کارگاه پدر را ترک کرد و زندگی سراسر بی بند و بار خود را، که فقط ازدواجش (۱۷۸۶) مدت کوتاهی به آن سر و سامان بخشید، آغاز کرد. با وجود این دائماً نقاشی میکرد، و در طول زندگی کوتاهش بیش از ۴٬۰۰۰ تابلو، که بسیاری از آنها قلمزنی بود، خلق کرد. با فروش آثارش، که فروشندگان تابلو همیشه طالب آن بودند، ثروت فراوان گرد آورد، ولی همه را به باد داد. در ۱۷۹۱ شاهکار خود، داخل یک طویله (گالری ملی، لندن)، را خلق کرد. به علت بدهکاری غالباً زندانی بود، عاقبت در نوانخانه‌ای در گذشت. مورلند صحنه‌های عادی زندگی و مناظر بسیاری از اطراف انگلستان نقاشی کرد، رنگامیزی پرمایه و باذوق مورلند به موضوعات احساسی تابلوهای او زیبائی بخشیده است. جنگ سگها و ورزشکار پیر انگلیسی (انجمن تاریخی نیو یورک) و خوکها در کاهدان (کتابخانه‌ی عمومی نیو یورک) نمونه‌هائی از آثار اوست.

مورلوس[7] (morelos)، ایالت (۴٬۹۶۵ کمـ۱ در ۱۹۷۰ جم ۶۲۰٬۳۹۲)، مکزیک مرکزی، مرکز و شهر عمده‌اش کوارناوا[7]. کوهستانی و دارای دره‌های عریض نیمکمساب است که از جانب ج به دریا منتهی میشود. عمدهٔ فلاحتی است، و محصولات عمده‌اش زرت، برنج، نیشکر، غلات، و قهوه است. از لحاظ جمعیت یکی از چگالترین ایالات مکزیک است.

مورلوس[7] (ای پاون)، خوسه ماریا (xose mā-riā morelos i pāvon)، ۱۷۶۵–۱۸۱۵، از سرکردگان انقلاب مکزیک بر ضد اسپانیا، و

(۱)Morgan (۲) Morgenthau (۳)Morgenstierne (۴)Morgenstern (۵)Steiner (۶)Morland (۷)Morelos

از قهرمانان ملی مکزیک. کشیشی آزادیخواه بود، و در انقلاب ۱۸۱۰ به ایذالگو ای کوستیا پیوست، و پس از وی جانشین او شد، و این دو تن از شهدای اولین نهضت استقلال‌طلبی مکزیک محسوبند. در آغاز پیروزیهائی نصیبش شد، ولی، پس از اینکه استقلال مکزیک را اعلام کرد (۱۸۱۳)، چند بار شکست خورد و سرانجام دستگیر و مقتول شد. ایالت مورلوس به یادبود او نامگذاری شده است.

مورلی، ادوارد ویلیامز: ← مایکلسن و مورلی، تجربه‌ی.

مورلی[1]، تامس (tāməs morli)، ح ۱۵۵۷–۱۶۰۳، آهنگساز انگلیسی. ارگنواز کلیسای جامع سنت پول بود. برای بعضی از آوازهای شکسپیری آهنگ ساخت. آثارش مشتمل است بر موته‌ها و مادریگالهائی که از جالبترین نمونه‌های این فورم است. یک راهنما نیز برای موسیقی عملی انگلیسی قرن ۱۶م نوشت (۱۵۹۷؛ چاپ جدید، ۱۹۵۲).

مورلی[1]، جان (jān morli)، ملقب به **وایکاونت مورلی آو بلکبرن[2]** (blakbĕrn)، ۱۸۳۸–۱۹۲۳، سیاستمدار و ادیب انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد، و به عنوان روزنامه‌نگار در لندن شهرت یافت. در ۱۸۸۳ به عنوان حامی سرسخت گلادستون، که در ۱۸۸۶ او را وزیر امور ایرلند کرد، به عضویت پارلمنت پذیرفته شد. مورلی در دوره‌ی دوم اشتغال در این سمت (۱۸۹۲–۹۵)، محتاطانه قانونگذاری همراه با فشار را تعدیل کرد تا از تفوق مذهب پروتستان در ایرلند بکاهد. عقاید ضد امپریالیستی او سبب شد که در ۱۸۹۵ موقعیت خود را از دست بدهد، ولی سال بعد آن را باز یافت. در ۱۹۰۵–۱۰ وزیر امور هندوستان بود، و اصلاحات مهمی انجام داد که عناصر انتخابی را در دولت افزایش داد و مردم را به عضویت شورای نیابت سلطنت رسانید. در ۱۹۰۸ لقب وایکاونت مورلی آو بلکبرن (-vāy* kănt āv) یافت. از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴، که به عنوان اعتراض به سیاست جنگ استعفا داد، در مقام ریاست شورای خصوصی خدمت کرد، و در این تاریخ کناره گرفت و به نوشتن خاطرات (۱۹۱۷) خود، که توضیحی در باره‌ی آزادیخواهی دوره‌ی ویکتوریائی او بود پرداخت. یکی از بهترین زندگینامه‌نویسان زمان خود بود، و زندگینامه‌های ولتر (۱۸۷۲)، روسو (۱۸۷۳)، کابدن (۱۸۸۱)، ر. والپول (۱۸۸۹)، کرامول (۱۹۰۰)، و گلادستون (۱۹۰۳؛ شاید بهترین کارش) را نوشت. نوشته‌های سیاسی و انتقادی مورلی او را در ردیف لاادریه و پیروان مذهب سودگری قرار میدهد. این آثار شامل مجموعه‌ی انتقادی (۱۸۷۱–۷۷)، دیدرو و اصحاب دایرةالمعارف (۱۸۷۸)، مطالعاتی در ادبیات (۱۸۹۰)، و در باره‌ی سیاست (۱۹۱۴) است.

مورلی[3]، فلیکس (feliks morli)، ۱۸۹۴–، روزنامه‌نگار امریکائی، سردبیر واشنگتن پست (۱۹۳۳–۴۰). از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ رئیس کالج هاورفرد بود و، در عین حال، مقام مشاور دولتی نیز داشت. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ سردبیر حوادث بشری بود. سرآمدی وی در مسائل بین‌المللی و دموکراسی در آثارش مشهود است، جامعه‌ی ملل (۱۹۳۲)، قسمت در ملت (۱۹۴۹)، و آزادی و فدرالیسم (۱۹۵۹).

مورلی[3]، کریستوفر (kristofər morli)، ۱۸۹۰–۱۹۵۷، نویسنده و مؤلف امریکائی. از بنیانگذاران مجله‌ی ادبیات شنبه، و از ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۰ از نویسندگان آن بود. رمانهای او، که اغلب سبک است، شامل بارنابوس روی چرخها (۱۹۱۷)، رعد در سمت چپ (۱۹۲۵)، و کیتی فویل (۱۹۳۹؛ فیلم‌شده در ۱۹۴۰) است. مورلی اشعاری نیز سرود، و کتاب ضرب‌المثلهای معروف، اثر ج. بارتلت، را تجدید نظر و تکمیل کرد (۱۹۳۷، ۱۹۴۸).

مورلیا[4] (morelia)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۰۹٬۵۰۷، فرازا ح ۱۸۹۰ متر)، ایالت میچوآکان، غ مکزیک؛ بنای ۱۵۴۱ (به توسط آ. د مندوتا). کلیسای جامعی به سبک باروک (قرون ۱۷م–۱۸م) دارد، و دارای صناعت مواد غذائی است.

مورمانسک[5] (murmānsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۰۹٬۰۰۰)، ل جمشر اروپائی، بر لغ شبه جزیره‌ی کولا؛ بندری بر خلیج کولا در دریای بارنتس. بزرگترین شهرهای واقع در مدار شمالگان است و در تمام زمستان، به علت جریان خلیج، به روی کشتیها باز است. در ۱۹۱۵ بنا شد، و با راه آهن با لنینگراد ارتباط یافت (۱۹۱۶). از جنبه‌ی سوق الجیشی در هر دو جنگ جهانی اهمیت زیادی داشت. در جنگهای داخلی تحت اشغال قوای متحد انگلیس و فرانسه بود (۱۹۱۸–۲۰).

مورمونها[6] (-mormon)، نامی که عرفاً به پیروان ← کلیسای عیسی مسیح قدیسین متأخر گفته میشود. این مذهب مسیحی توسط ج. سمیث تأسیس شد، که مدعی بود الواح زرین مشتمل بر کتاب دینی مورمون در پلمایرا[7] (palmāyrā؛ ← ج. سمیث) بر وی ظاهر شده است. وی بسرعت پیروانی گرد آورد و در ۱۸۳۱ مرکز خود را در کرتلند[8] (kĕrtlənd؛ اوهایو) تشکیل داد. با فعالیت تبلیغاتی شدید، کسان زیادی در این ناحیه و خارج آن به مذهب جدید در آمدند. نخستین ماندگاه مورمونها در میسوری غربی تأسیس شد. سمیث در ۱۸۳۱ آماده‌ی آن شد که میسوری غربی را جایگاه همیشگی پیروان خود قرار دهد، ولی نخست در ایندپندنس و سپس در فار وستِ (-fār west) کوچک مورمونها با همسایگان میسوریائی غیر مورمون اختلاف پیدا کردند. مورمونها سخت به یکدیگر متکی بودند و اقتصاد مشترک داشتند، و ماندگاران دیگر از راههای عجیب زندگی و دوری گزیدن ایشان از دیگران بیمناک بودند. عاقبت کار به خشونت و کشتار کشید؛ رهبران مورمونها زندانی شدند، و با پیروان ایشان بدرفتاری آغاز شد، و عاقبت ایشان را از سرزمینی که برای خود انتخاب کرده بودند بیرون راندند. مورمونها در صدد بر آمدند که ماندگاه تازه‌ای در شهر نوو برای خود اختیار کنند. فرمانی در باره‌ی ایشان صادر شد که عملاً به آنان خودمختاری و حق نگاهداری سربازان وظیفه‌ی مخصوص به خود و داشتن محاکم خاص و گذراندن هر گونه قانونی را که مخالف با قانون اساسی امریکا نباشد بخشید. با در آمدن مردمانی به مذهب مورمون از خارج ناحیه، نوو بزرگ شد و از ۱۸۴۲ به صورت بزرگترین و نیرومندترین شهر ایلینوا در آمد. متأسفانه همین ترقی رشک همسایگان را بر انگیخت. نارضائیهائی که در میان خود مورمونها پیدا شده بود نیز سبب ضعف آنان شد. در ۱۸۴۴ سمیث و برادرش را به تهمت خیانت زندانی کردند و توده‌ی مردم که به زندان حمله کرده بودند آنان را کشتند. بسیاری از مورمونها گریختند، نارضائی و بدگمانی زیاد شد، و در باره‌ی انتخاب سمیث اختلاف کلمه روی داد. یک برادر دیگر سمیث، ویلیام سمیث، و مردان برجسته‌ی دیگری همچون سیدنی ریگدن[9] (sidni rigdən؛ ۱۷۹۳–۱۸۷۶)، ج. ج. سترنگ، و ب. یانگ در معرض رهبری بودند. پیشوایان کلیسا یانگ را انتخاب کردند، و او سخت برای پیشرفت پیروان خود تلاش کرد. بار دیگر برای مورمونها لازم آمد که محل زیست جدیدی برای خود بیابند. به رهبری یانگ نقطه‌ی دوری در دره‌ی دریاچه‌ی شور بزرگ انتخاب شد، و این همان جا است که امروز یوتا نامیده میشود. کسانی که به رهبری یانگ سر فرود نیاوردند، و خواستار رهبری یکی از پسران ج سمیث بودند، از همراهی با افراد دیگر و رفتن به یوتا خودداری کردند؛ اینان سرانجام کلیسای جدید قدیسین متأخر را برای خود تأسیس کردند. نخستین ماندگاران در ۱۸۴۷ به جائی رسیدند که اکنون سالت لیک سیتی نام دارد. در آنجا غله کاشتند و پناهگاه ساختند. چند سال اول بر ایشان بسیار سخت گذشت، ولی سازمان مورمونها با زندگی دسته‌جمعی و پشتکار ایشان (نماد مورمونها کندوی زنبور عسل است) و رهبری استوار یانگ عاقبت سبب کامیابی ایشان شد. به آبیاری پرداختند و زمین بیابانی رفته رفته شکوفان شد. مورمونها میخواستند که جایگاه ایشان به عنوان ایالت بیابانی یکی از ایالتهای اتحادیه (← جنگ داخلی امریکا) شود، ولی در رسیدن به این منظور توفیق نیافتند. در ۱۸۵۰ این ناحیه به نام سرزمین یوتا خوانده شد. ب. یانگ به فرمانداری آنجا و نظارت بر کارهای هندیشمردگان انتخاب شد، ولی کناره‌گیری و جدائی مورمونها از میان رفت. غیر مورمونها به جامعه‌ی آنها نفوذ کردند. هم اینان از مورمونها متنفر بودند و هم مورمونها از ایشان، برخورد با مسافرانی که از آن سرزمین میگذشتند فراوان بود. در ۱۸۵۲ که یانگ رسماً جواز چند زن داشتن (← چندگانی) را برای مورمونها اعلام کرد، جدائی ایشان از دیگران بیشتر شد. از این پس چندگانی سخت مورد نکوهش روزنامه‌های سراسر کشت قرار

(۱)Morley (۲)Blackburn (۳)Morley (۴)Morelia (۵)Murmansk (۶)Mormons (۷)Palmyra (۸)Kirtland (۹)Rigdon

گرفت. داستانهائی نیز در بـاره‌ی پلیس سرّی مورمونها، که اراده‌ی کلیسا را بر خود ایشان و نیز دیگـران تحمیل میکـرد، رواج یـافت. در دهه‌ی ۱۸۵۰ اختلافات بالا گرفت و سپاهی برای سرکوبـی مورمونهـا فرسـتاده شد و ب. یانگ آماده‌ی دفاع شد، ولی خوشبختانه جنگی صورت نگـرفت. در ۱۸۵۷ مسافـران قطاری در ماونتن مدوز[1] (mäntən medoz؛ در یوتـا) به قتـل رسیدند و مورمونهـا مقصر شناخته شدند. مسـ ئله‌ی چندگانی عامل اساسی برای آن بـود کـه مورمونها بخواهند یوتا به صورت ایالت جداگا- نه در آید. در قانونی که کنگره بر ضد چندگانی گذرانـد، تنهـا هدف یوتـا بود. هنگـام مرگ (۱۸۷۷) یانگ جامعه‌ی مورمونها استقرار کامل یـافته و جمعیـت فراوان و ثـروتمنـدی داشت. بالاخره با حکمی که رهبـر مورمونها، ویلفـرد وودرف[2] (wilfərd wudrəf؛ ۱۸۰۷–۹۸)، در باره‌ی چندگانی داد (۱۸۹۰)، امکان آن فـراهم آمد که یوتا به صورت یکـی از ایالات کشمّ در آید (۱۸۹۶). تـاریخ یـوتا همان تاریخ کلیسا بوده است، ولی مذهب مورمونی از این ایالت به جاهای دیگر نیز سرایت کرده است. در آیداهو و اریزونـا پیروان فـراوان دارد، و کلیساهـا و پرستشگاههای مورمونی در اغلب ایالات، خاصه در غ، دیده میشود.

مورمیدونها[3] (murmidon-)، قبیله‌ی یـونانی قدیم در تسالی. برطبق افسانه‌ها، چـون آیگینا دوچار طاعون شد، زئوس به خاطر آیاکوس آنان را از مورچه خلق کرد، در خدمت اخیلس جنگی- دند.

مورن[4]**، پـول** (pol moran)، ۱۸۸۹–۱۹۶۰، شاعر فرانسوی‌زبان کانادائی؛ مت مونترآل. پس از تحصیل حقوق در دانشگـاه لاوال بـه پاریس رفت، و در آنجا به تحصیلات خود ادامه داد. دو دیـوان شعـر او، طاووس مینائی (۱۹۱۱)، و اشعار خـاکستر و زر (۱۹۲۲) است، اسلـوب درخشان و زبان غریبه‌ای دارد.

مورنه[5] **فیلیپ دو** (filip dë morne)، ۱۵۴۹– ۱۶۲۳، رهبـر پروتستان فـرانسوی، و مـدافع جنگهـای مذهبـی. در ← کشتـار سن-بارتلمـی بگـریخت (۱۵۷۲)، و مشاور مورد اعتمـاد شاه ناوار شد (۱۵۷۶). پس از مـرگ لوئی دو کنده قدرت و نفوذش بالا گـرفت، و لقب "پاپ هوگـ نوها" یـافت. در ۱۵۹۳ هـانـری IV وی را از دربار دور کـرد، و از آن پس مـورنه تمام وقت خود را به نویسندگی صرف کرد.

مورنی[6]**، شارل دو** (šārl dë morni)، ملـقب به **دوک دو مورنی** (dük*) ۱۸۱۱–۶۵، سیاست- مدار فرانسوی؛ برادر ناتنی ناپلئون III و پس نامشروع ← اورتانس دو بوآرنه. بـرای به تخت نشانیدن برادر ناپلئـون III کومـک کـرد؛ در امپراطوری دوم نقش مهمی به عهـده داشت. لقب دوک یافت (۱۸۶۲).

مورو: ← مرو، شهر قدیم.

مورو[7]**، آلدو** (āldo moro)، ۱۹۱۶–۷۸، رهبر سیاسی ایتالیائی. وکیل دعاوی بـود، و در ۱۹۴۶ با انتخاب شدن از طرف حزب دموکرات مسیحی به نمایندگـی مجلس مـؤسسان، وارد سیاست شد. در تصدی وزارت دادگستـری (۱۹۵۵–۵۷) بـه اصلاح مقررات زندانها پـرداخـت، و از کیفـر بدنی سخت جلوگیـری کـرد، و وضع خوراک و بهداشت زندانیان را بهبود بخشید. در ۱۹۵۹–۶۳ دبیر کل حزب دموکـرات مسیحی بود. در ۱۹۶۳ به نخست‌وزیری منصوب شد و تـا ۱۹۶۸ در این سمت باقی ماند. پس از آن بـه عنـوان وزیـر خارجه مشغول خدمت شد. در ۱۶ مارس ۱۹۷۸ به وسیله‌ی گروه تروریست معـروف بـه "بریگـارد سرخ" ربوده شد، و در نهم مـه‌ی ۱۹۷۸ بـه دست تروریستهای "بریگاد سرخ" بـه قتـل رسید، و جسدش در اتومبیلی در شهر رم پیدا شد.

مـورو[7]**، آنتـونیـو** (āntonio moro)، ← ۱۵۱۹–← ۷۵، نقاش صورتساز فلاندری، معروف به **آنتونیس مور** (āntonis mor یا mur) و **سر آنتونـی مـور**[8] (sər āntoni mor*). در ۱۵۴۷ استاد افتخاری آنـورس بود، و در ۱۵۴۹ به عنوان نقـاش دربـار بـه استخـدام خـاندان هاپسبورگ در آمـد. در اوایـل دهه‌ی ۱۵۵۰ از ایتالیا، اسپانیا، پرتغـال، و لندن دیـدن کرد و صورتهائی از اعضای خانـدانهـای سلطنتـی، از جمله تابلوی معروفی از مـاری تـودور (۱۵۵۴؛ پرادو)، ساخت. در سالهای بعـد، مورو سفرهای بیشماری کرد و مجدداً از ایتالیا و اسپانیا دیدن کرد. از تیسین تأثیر پذیـرفت، ولـی به نوبه‌ی خود تأثیر عمیقـی بر توسعـه‌ی نقاشی درباری بین‌المللـی داشت. آثار مـورو قـدرت او را در نمایاندن خصوصیات بارز، مـدلسازی قوی و نمـا- یش شدید نور، و توجـه دقیـق به جزئیات و تر- کیبات نشان میدهـد. مـوضوعـات نقاشیهای او شامل گیوم د/اورانژ (۱۵۵۶؛ کاسل)، آلسانـدرو فارنزه (۱۵۵۷؛ پارما)، و پورتـره‌ای از خـودش (۱۵۵۹؛ اوفیتسی) میباشد.

مورو[9]**، ژان ویکتـور** (jān viktor moro) ۱۷۶۳–۱۸۱۳، ژنرال فرانسوی در جنگهای اروپائی انقلاب فـرانسه. در هوئنلیندن پیروزی قاطعی بر اتریشیها به دست آورد (۱۸۰۰). رهبری توطئه‌ی جمهوریخواهان و سلطنت‌طلبـان علیه ناپلئون را به عهده داشت، و ناپلئـون او را تبعید کرد. در ۱۸۰۵–۱۳ در کشمّ به سر برد. به خـدمت تزار روسیه در آمد، و در نبرد درسدن کشته شد.

مورو[9]**، گوستاو** (güstāv moro)، ۱۸۲۶–۹۸، نقاش فرانسوی. به خاطر خلق تـابلوهای خـارق العاده و استعاری شهرت دارد. افتخـارات زیادی نصیبش شد، ولی از فروش تابلوهای خود، بجـز به دوستانش، امتناع ورزید. استاد مدرسه‌ی بوزار بود، و از میان شاگـردانش میتوان از ژ. روئـو نام برد. با مرگ مـورو، خانـه‌ی او در پـاریس (اکنون مـوزه‌ی مـورو)، و مجمـوعـه‌ی زیبـای هنریش به ارث به دولت رسید. اورفئوس (لوور) و اودیپ و سفینکس (مـوزه‌ی متروپلیتن) از آثار بر- جسته‌ی او است.

موروا[10] **آنـدره** (āndre moruā)، ۱۸۸۵– ۱۹۶۷، نویسنده‌ی فرانسوی. در جنگ I افسر رابط با ارتش بریتانیائی بود، و همین مایه و زمینه‌ی نخستیـن اثـرش، خـاموشیهای سرهنگ بِرامْبُـل (۱۹۱۸)، را فراهم ساخت. در نوشتن زندگینامه‌ی مشاهیر شهرت فراوان یافت، شلی (۱۹۲۴؛ ترجمه فارسی؛ تهـران، ۱۳۳۶ هش)، دیزدیلی (۱۹۲۷)، بایرن (۱۹۳۵)، لیوته (۱۹۳۱)، دیکنز (۱۹۳۴)، و شاتوبریان (۱۹۳۸). از آثار معروفش، که اغلب آنها به زبانهای مختلف ترجمـه شده، اینهـا را میتـوان نـام بـرد: گفتارهائی در باره‌ی فرماندهی (۱۹۲۴)، تاریخ انگلستان (۱۹۳۷؛ ترجمه‌ی فارسی، تهـران) فن زندگانی کردن (۱۹۳۹؛ تـرجمـه‌ی فـارسی، تـهـران، ۱۳۳۶ هش)، تاریخ کشورهای متحد امریکا (۱۹۴۳)، سرزمین مـوعـود (۱۹۴۶)، تاریخ فـرانسه (۱۹۴۷)، چرا فرانسه شکست خـورد (۱۹۴۰؛ ترجمه‌ی فـارسی، تهـران ۱۳۱۹ هش)، غیر منتظره همیشه روی میدهد (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان غیر منتظره، تهران، ۱۳۳۳ هش)، سرنوشتهای نموله (۱۹۵۲). مـوروا نویسنده‌ی پرمایه‌ای بوده است که با قلم شیوا و روان خـود پیچیده‌تـرین موضوعها را عرضه میکـرده است. در ۱۹۳۸ بـه عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

موروم[11] (murom)، شهر (در ۱۹۶۹ حد تخمیناً 100'000)، قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، بـر رود آکا، بـه فاصله‌ی ← ۱۸۰ کیلومتری ج مسکو. کارخانه‌های پارچه‌بافی و تهیه‌ی ماشین‌آلات دارد. یکی از قدیمترین شهرهای روسیه اروپائی (بنای ۸۶۴)، و مرکز تجارتی در قـرون وسطی در راه آبی آکـولگا بوده است.

مورون[12] (muron)، مجسمه‌ساز یونانی قرن ۵م قم. آثارش جملگی از میـان رفته است. از میان آنها دو اثر است که بدل آنها در موزه‌ها موجود است، دیسکوبولوس (رم، لنـدن) و آتنا و مارسوای (رم).

مورونوبو[13]**، هیشیکـاوا** (hišikāvā moro- nobu)، ← ۱۶۱۸ ← ۱۶۹۴، نقاش و طراح چاپ رنگی ژاپنی. کار خود را با برودریدوزی آغـاز کرد. پیشتاز استفـاده از کـلیشه‌ی چوبی بـرای ساختن تصاویر کتـاب و اوراق مصور بود. نخسـ تین تصویر چاپی خـود را ← ۱۶۷۳ ساخت. کار- های چاپی او غالباً سیـاه و سفیـد است، گرچه برخی نیز با دست رنگامیـزی شده. موضوعات آثار او ادبیات کلاسیک یـا صحنه‌هـای عـادی زندگی، زنان بـدنام مشهـور، و هنـرپیشه‌هـای محبوب است. از نقاشیهای معدودی که از مورو- نوبو به جا مـانده، تـابلوئـی از صحنه‌ی عادی است، که در موزه‌ی هنرهـای زیبای بستن نگه- داری میشود.

مورونه[14] (morone)، نـام دو تن از نقـاشان ایتالیائی در مـوضوعهـای مذهبی. **دومنیکـو مورونه** (domeniko)، ۱۴۴۲– بعد از ۱۵۱۷، ابتدا تحت تأثیر مانتنیا قرار گـرفت و سپس به مکتب جنتیله بلینی پیوست. **فرانچسکو مورونه** (frāncesko، ۱۴۷۰–۱۵۲۹) کـه در ۱۹۴۶ با پدرش، دومنیکو، به ونیز رفت.

مورونه، دومنیکو: ← مورونه.

مورونه، فرانچسکو: ← مورونه.

---

(۱)Mountain Meadows (۲)Woodruff (۳)Myrmidons (۴)Morin (۵)Mornay (۶)Morny (۷)Moro (۸)More (۹)Moreau (۱۰)Maurois (۱۱)Murom (۱۲)Myron (۱۳)Moronobu (۱۴)Morone

موروني[1]، **جووانی باتیستا** (jovānni bāttis-ta moroni)، ح ۱۵۲۵–۷۸، نقاش صورتساز ایتالیائی از مکتب برشائی، شاگرد ایل مورتو. موروني که از لحاظ مجسم ساختن حالت مدل از استادش پیشی گرفت، زنان و مردان اشرافی زمان خود را با گیرائی بیشتری تصویر می‌کرد؛ موضوعات تابلوهایش را واقعپردازانه ولی با تیزبینی سبک ونیزی نقاشی میکرد. نمونه‌های برجسته‌ی هنر او در گالری ملی (لندن)، موزه‌ی متروپلیتن، موزه‌ی فیلادلفی، و کاخ اوفیتسی (ایتالیا) موجود است.

موروو، لوئی برنار گیتون دو: ← نامگذاری شیمیائی.

موروها[2] (moro-) گروهی از مسلمانان بومی میندانائو و مجمع‌الجزایر سولو و بورنئو که در نهضت عظیم تبلیغ اسلام در قرنهای ۱۵م و ۱۶م که از هندوستان برخاسته بود، به دین اسلام در آمدند. موروها که از لحاظ زبان و نژاد وحدت ندارند، بیشتر اصل مالایائی دارند. مردمانی تندخو و مغرورند و مدتهای دراز میان آنان و مسیحیان فیلیپین دشمنی وجود داشت. پس از تسخیر فیلیپین به توسط اسپانیا (۱۵۶۴)، موروها با فاتح جدید پیوسته در جنگ و جدال بودند و این مبارزه تا پس از تصرف فیلیپین توسط کشمت (۱۸۹۸) نیز ادامه داشت. پس از آنکه تا حدی خودمختاری به ایشان داده شد، صلح و آرامش استقرار یافت. اکنون به صورت شارمندان تمام‌عیار فیلیپین در آمده‌اند و کارهای ظریف فلزی ایشان شهرت دارد.

مورہ[3] (mūre)، شهر (در ۱۹۶۸ جمع ۱۳٬۵۹۸)، ولایت اوت‌گارون، ج فرانسه، ۲۶ تولوز. سیمون دو مونفور در اینجا شکستی فاحش بر رمون VI، ملقب به کنت تولوز، و پدروی II شاه آراگون، در جهاد آلبیگائیان، وارد کرد (۱۲ سپتامبر ۱۲۱۳).

مورها: ← مور، قوم بربر.

موری، برای اعلام انگلیسی که به این صورت میشناسید و تحت این عنوان نمییابید به ماری رجوع کنید.

موری[4]، **چارلز** (cārlz mori)، ۱۸۷۷–۱۹۵۵، مورخ هنری امریکائی. یکی از برجسته‌ترین مورخان هنری قرون وسطی در زمان خود بود. هنر مسیحی قدیم (چاپ دوم، ۱۹۵۳) و هنر قرون وسطی (۱۹۴۲) از آثار عمده‌ی او است. در باز گرداندن آثار هنری ایتالیا که نازیها به غارت برده بودند نقش مهمی داشت.

موری، رومولو: ← مدرنیسم.

موری، هنر و معماری (mur-)، شاخه‌ای از ← هنر و معماری اسلامی که در غربیترین سرزمین‌های اسلامی، که به نام مغرب خوانده میشدند، یعنی ل افریقا و اسپانیا، توسعه و تکامل پیدا کرد. مسجد جامع قیروان در تونس یکی از نمونه‌های اصلی بناهای دینی اسلامی مغربی است، ح ۶۹۵ از نو ساخته شد، و در قرن ۹م تقریباً صورت اتمام پذیرفت. این مسجد مشتمل بود بر حیاطی بزرگ که اطراف آن را ایوانها فرا گرفته بود و به نمازخانه‌ای راه داشت که سقف آن بر روی ستونهای متعدد قرار گرفته بود (چهلستون)؛ محراب قرن ۹م (قرن ۳م هق) این مسجد به تزیینات کاشیکاری آن شهرت دارد. اثر قدیمی دیگر مسجد جامع قرطبه (۷۸۵– ح 1000) است که بنای آن را امیر عبدالرحمان I اموی، که از دمشق گریخته بود، آغاز کرد. شهرت این بنا به طاقهای گرد کم‌ارتفاع متعدد داخل آن است که متناوباً از سنگهای سیاه و سفید ساخته شده است. در قرن ۱۲م، موحدون سبب آن شدند که ترکیبی از هنر اسپانیا با هنر شمال افریقا رواج یابد. در زمان ایشان مسجد تنمال (tenmāl) در جبال اطلس و مسجد تلمسان در الجزایر اتمام پذیرفت. و نیز موحدون مسجد اشبیلیه (سویل) را بنا کردند که به مناره‌ی آن، خیرالدا، شهرت دارد. معماری موری در قرنهای ۱۳م و ۱۴م با ساخته شدن دژ کاخ الحمراء، که تنها مجموعه‌ی ساختمانی بزرگ بازمانده از نخستین هزاره‌ی اسلام این معماری است، و با مدرسه‌های فاس، که با کنده‌کاریهای زیبای مشبک چوبی شهرت دارد، به اوج خود رسید. در قرنهائی که اسپانیا خود را از تسلط موری خارج میکرد، مسیحیان در تکمیل هنر مدجنی (← مدجنون)، که به وسیله و برای مسیحیان به سبک موری پیدا شد، شور و شوقی نسبت به بناهای بزرگ اسلامی و تزیینات آنها نشان دادند. نمونه‌ای از آن کاخ آلکاسار سویل از قرن ۱۴م است که سطح هموار و پرکنده‌کاری آن نمونه‌ای از نماهای موری است. در حجاری موری، کنده‌کاریهای سنگی و چوبی بیشتر به عنوان تزیینات معماری به کار میرفت. بعضی از جعبه‌های زیبای عاجی بر جای مانده که با صحنه‌هائی از حیات درباری یا نقشهای جانور و گیاه تزیین شده است؛ از فلزات قیمتی نیز جعبه میساختند؛ ملیله‌کاری و مشبک‌کاری و جواهرسازی همراه با میناکاری و همچنین پارچه‌بافی و فرشبافی نیز در اسپانیای موری رواج داشت. فولاد طلیطله (تولدو) در سراسر قرون وسطی معروف بود. از آثار نقاشی موری کمتر چیزی بر جای مانده، ولی یک نسخه‌ی خطی قرن ۱۳م اسپانیا در واتیکان موجود است. سفالگری موری کیفیتی بسیار عالی داشته است. قطعات سفال لعابدار که در نزدیکی قرطبه از قرن ۱۵م به دست آمده، با سفالهای لعابدار سامرا نسبت دارد. ساختن سفال لعابدار ادامه پیدا کرد. "کوزه‌های الحمراء" که از مشخصات آنها دسته‌های به شکل بال است، با ترسیمات به رنگ طلائی و قهوه‌ای بر زمینه‌ی سفید اندکی متمایل به آبی تزیین یافته است. از قرن ۱۵م مالقه (مالاگا) در سراسر جهان مسیحیت با بدل چینیهای با لعاب طلائی شهرت پیدا کرد.

موریا[5] (muriā) [عبری= برگزیده‌ی خدا]، جائی که، بنا به گفته‌ی کتمة، بنا بود ابراهیم فرزندش اسحاق را در آنجا قربانی کند (پیدایش ۲۲:۲) شاید همان ← کوه موریا باشد.

موریا[5]، **کوه** (muriā)، نام تپه‌ی ش اورشلیم در کتاب مقدس که هیکل سلیمان بر آن بنا شده است (دوم تواریخ ۳:۱).

موریاتیک، اسید: ← اسید کلوریدریک.

موریاک[6] **فرانسوا** (frānsuā moriāk)، ۱۸۸۵–۱۹۷۰، رماننویس فرانسوی؛ متبحر بود. در ۱۹۰۶ به پاریس رفت، و کار خود را با نقد ادبی و شعر آغاز کرد. دیوان اشعار خود را در ۱۹۰۹ و ۱۹۱۱ منتشر کرد؛ سپس در ۱۹۱۲ به نوشتن رمانهای تخیلی پرداخت، و اولین موفقیت خود را با بوسه به جذامی (۱۹۲۲) به دست آورد. در ۱۹۳۳ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. از رمانهای معروفش اینها را میتوان نام برد: جوی خون (۱۹۲۳)، بیابان عشق (۱۹۲۵)، ترز دِکرو (۱۹۲۷؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان ترز دکی رو، تهران، ۱۳۳۳ هش)، سرنوشت (۱۹۲۸)، چنبر مار (۱۹۳۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۳ هش)، پایان شب (۱۹۳۵)، فرشتگان سیاه (۱۹۳۶).

موریاک که برجسته‌ترین نویسندگان کاتولیک بود مقالات و رساله‌هائی نیز منتشر کرد که در آنها افکار و عقاید کاتولیکی را منعکس می‌کرد، از جمله رنج و نیکبختی عیسوی (۱۹۳۱) و زان لوره (۱۹۳۲). در طی جنگ II، با نام مستعار فوره[7] (Fore)، دفترچه‌ی سیاه (۱۹۴۳) را منتشر کرد. پس از جنگ II بیشتر وقت خود را به نوشتن موضوعهای سیاسی اختصاص داد که در روزنامه‌های مختلف منتشر میشد، ولی در ضمن باز هم به نوشتن رمانهای تخیلی خود ادامه میداد، از جمله ساگوئن (۱۹۵۱) و بره (۱۹۵۴). موریاک برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ در ادبیات شد.

موریانه[8] (muryāne)، حشره‌ای از راسته‌ی ایسوپترا (*Isoptera*)، با عادات اجتماعی، که در لانه‌های بزرگ به صورت دسته‌جمعی زندگی می‌کنند. موریانه‌ها در نواحی گرم یا نیمه‌گرم زندگی میکنند، و تاکنون ۱٬۷۰۰ جنس از آنها نام‌گذاری شده است، و فقط دو جنس آنها در اروپای جنوبی دیده شده.

موریانه‌ها در لانه‌های مختلف الشکل و به اندازه‌های متفاوت زندگی میکنند. در یک لانه، شکلهای مختلف موریانه وجود دارد. افراد هر لانه معمولاً به گروههای زیر تعلق دارند:

(ا) گروه جنسی، که افراد آن نر و ماده هستند، و وجودشان برای تولید مثل و تأمین و بقای نسل است. در هر اجتماع (کولونی)، یک موریانه‌ی ماده (ملکه) و یک موریانه‌ی نر وجود دارد. موریانه‌ی ماده بسیار بزرگ و قطور و شکم آن مملو از تخم میباشد، و در گوشه‌ای از لانه به طور دائم مشغول تخم‌ریزی است. (شکل، ص ۲۸۹۸).

(ب) گروه یا فرقه‌ی نازا، که از افراد نر و ماده‌ای تشکیل شده است که بکلی عقیم هستند، و وظیفه‌ی آنها کارهای عادی لانه و اداره کردن آن است، ولی هیچ دخالتی در تولید مثل ندارند. عده‌ای از آنها کارگر و عده‌ی دیگر سپاهی هستند. موریانه‌های این گروه همگی بدون بال و چشم هستند.

هر سال عده‌ای موریانه‌ی بالدار تولید میشود که از لانه خارج میشوند، و به اطراف پرواز میکنند، و هر جفت نر و ماده‌ای از آنها

(۱)Moroni (۲)Moros (۳)Muret (۴)Morey (۵)Moriah (۶)Mauriac (۷)Forez (۸)termite



قسمتی از یک لانه‌ی موریانه ممکن است مسکن میلیونها موریانه باشد. لانه‌ی موریانه از ذره‌های چوبی ساخته شده است که محکم به یکدیگر چسبیده و به اطاقهای انفرادی تقسیم شده‌اند.

تشکیل یک کولونی تازه میدهد. تعداد تخمی که یک ملکه در روز میگذارد، بر حسب جنس، از ۴ عدد تا چند هزار عدد در روز متفاوت است. تعداد افراد کولونی نیز بسیار متغیر است؛ در بعضی از لانه‌ها، پس از سه یا چهار سال، فقط 1'000 عدد موریانه دیده میشود، و حال آنکه در بعضی لانه‌ها تعداد افراد از یک میلیون تجاوز میکند، که همه‌ی آنها از اعقاب همان یک جفت نر و ماده‌ی اول میباشند.

ملکه و همسرش ممکن است ۱۵ سال یا بیشتر زندگی کنند، ولی عمر افراد نازا (سرباز و کارگر) از ۲ تا ۴ سال تجاوز نمیکند.

در موریانه‌های چوبخوار، فقط عده‌ای از موریانه‌های کارگر میتوانند از چوب و مواد شبیه آن تغذیه کنند، ولی عده‌ی بیشتری باید غذای هضم‌شده را از این افراد دریافت کنند. عمل هضم به کومک موجودات تکیاخته‌ای که در دستگاه گوارش این حشرات وجود دارد انجام میگیرد.

موریانه‌های قارچ‌خوار راه و روش خاصی برای تغذیه خود پیش گرفته‌اند. در لانه‌ی این موریانه‌ها، که اغلب به شکل هرم ساخته میشود، در طبقات پایین اطاقکهای متعدد برای کشت قارچها مشاهده میشود، که کف آنها از یک لایه خاک اره پوشیده شده است، و روی این قشر چوبی، یک نوع قارچ که دارای مقدار زیادی آلبومین میباشد به وسیله‌ی موریانه‌های کارگر کشت و مواظبت میشود.

موریانی (muriāni)، شهرت **ابوایوب سلیمان ابن مخلد** (moxallad)، ف ۱۵۴ هق، وزیر منصور خلیفه‌ی عباسی. به جای خالد برمکی به وزارت منصوب شد، و در خلیفه نفوذ فراوان داشت. در ۱۵۳ هق او و برادران و پسران برادرش را به زندان انداختند و اموالشان را مصادره کردند. گفته‌اند که جرم وی آن بود که مبلغی پول از منصور گرفته بود که زمین بایری را در خوزستان آباد کند و چون خلیفه دریافت که وزیرش وی را فریب داده و آن زمین آباد بوده است، او را زندانی کرد؛ در زندان از دنیا رفت. اصل وی از موریان، محلی در خوزستان، بوده است.

موریتانیا[1] (moritaniā) [جمهوری اسلامی موریتانیا]، جمهوری (ـ ۱'۰۳۰'۷۰۰ کمه، جه در ۱۹۷۵ تخمیناً ـ ۱'۰۳۰'۷۰۰) عضو ← جامعه‌ی فرانسه، غ افریقا، کنار قطلا؛ پایتختش **نواکشوت**. از لغ به صحرای (سابق) اسپانیا، از لش به الجزایر، از ش و ج به مالی، و از جغ به سنگال محدود است. قسمت عمده‌ی آن بیابان است. بیشتر سکنه‌اش چوپانان چادرنشین هستند، و ۷۵٪ آنها را مورها تشکیل میدهند. صادراتش صمغ عربی و محصولات حیوانی است. پویشهای معدنی وسیعی در آن صورت میگیرد. زبان ملی عربی و زبانهای رسمی فرانسوی و عربی است.

سابقاً از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه و جزء افریقای غربی فرانسه بود. در ۱۹۵۸ جمهوری خود مختار عضو جامعه‌ی فرانسه شد. در ۲۸ نوامبر ۱۹۶۰ استقلال کامل یافت، و در ۱۹۶۱ به عضویت سازمان ملل درآمد. در ۱۹۷۳ موریتانیا به اتحادیه‌ی عرب پیوست، و در همین سال، از نظام پولی فرانسه (فرانک فرانسه) خارج شد و پولی خاص خود، به نام روپیه، اختیار کرد. پس از خروج اسپانیا از صحرا (⇐ صحرای اسپانیا) و اعلام (۲۶ فوریه‌ی ۱۹۷۶) جمهوری دموکراتیک عربی صحرا (**پولیساریو**[2])، جنگ میان موریتانیا و مراکش از یک سو و چریکهای پولیساریو از سوی دیگر آغاز شد، و همین امر موجب گسستن روابط دیپلوماتیک میان الجزایر ــ که جمهوری نوپای پولیساریو را به رسمیت شناخته بود ــ و موریتانیا شد.

موریتس[3] (morits)، ۱۵۲۱–۵۳، دوک (۱۵۴۱–۴۷) و برگزیننده‌ی (۱۵۴۷–۵۳) ساکس. ابتدا به اتحادیه‌ی شمالکالدنی (← شمالکالدن) پیوست، و سپس از آن جدا شد و، به پاداش این کار، امپراطور شارل V وی را به مقام برگزیدگی منصوب کرد (۱۵۴۷)، و برگزیننده‌نشین ساکس را به دست آورد. موریتس، با کومک فرانسویان، اتحادیه‌ای علیه شارل V تشکیل داد و پیمان پاساو را منعقد کرد (۱۵۵۲)، که در نتیجه‌ی آن شارل V به لوتریها آزادی دینی داد و مقدمه‌ی ← صلح آوگسبورگ فراهم شد. از متحد سابق خود، آلبرشت[4] (ālbreśt)، معروف به آلتسیبیادس[5] (āltsibiādes) روی گرداند، و در نبرد با وی کشته شد.

موریزو[6]، **برت** (bert morizo)، ۱۸۴۱–۹۵،



موریانه‌ی سپاهی سر بسیار بزرگ و قوی دارد. تنها کارش دفاع از کولونی در برابر حملات خارج است.



موریانه‌ی کارگر کوچک است، و بدنی رنگپریده و سخت دارد. کارش گردآوری غذا و انجام‌دادن کارهای کولونی است.



ملکه برای جفتگیری کولونی را ترک میکند، و سپس کولونی جدیدی تشکیل میدهد. پیش‌از جفتگیری بالهایش جدا میشود.

(۱)Mauritania (۲)Polisario (۳)Maurice (۴)Albrecht (۵)Alcibiades (۶)Morisot

بانوی نقاش امپرسیونیست فرانسوی، نزد بسیاری از نقاشان معروف، از جمله ژ. ب. ک. کورو، به تحصیل پرداخت. با ا. مانه دوستی نزدیک یافت، و در ۱۸۷۶ با برادر او ازدواج کرد. مدل چندین اثر مشهور مانه بود و در آثار اولیه‌ی خود بسیار تحت تأثیر او قرار داشت. موریزو بعداً به سوی امپرسیونیسم مطلق کلود مونه تمایل یافت. توالت (مؤسسه‌ی هنری شیکاگو) نمونه‌ی زیبائی از آثار او است. شاید شهرت موریزو بیشتر به خاطر خلق آثار رنگ روغنی باشد که از زنان و کودکان، اغلب در فضای باز و با رنگهای روشن و درخشان، تصویر کرده است.

موریس[1] **فردریک دنیسن** (fredrik denisən moris)، ۱۸۰۵–۷۲، متأله انگلیسی و از مؤسسین عمده‌ی نظریه‌ی سوسیالیسم مسیحی. در ۱۸۴۰ استاد تاریخ و ادبیات انگلیسی در کینگز کالج لندن، و علوم الاهی (۱۸۴۶–۵۳) در همان کالج بود، اما به علت مقالات کلامی در باره‌ی کفاره و زندگی اخروی، که کلیسا آنها را نمیپسندید، از کار برکنار شد (۱۸۵۳). در ۱۸۶۶ استاد فلسفه‌ی اخلاقی در کیمبریج شد. از هر گونه تلاشی برای همکاری و تعاون میان طبقه‌ی کارگر سخت پشتیبانی میکرد. با همکاری چ. کینگزلی نهضت سوسیالیسم مسیحی را تأسیس کرد. اثر مهمش دینهای جهان و رابطه‌ی آنها با مسیحیت (۱۸۴۷) است.

موریسکوها[2] (morisko-)، نام عربهای مسلمانی که، پس از تسلط اسپانیائیها بر اعراب، در اسپانیا باقی ماندند. پیش از ۱۴۹۲ در باره‌ی مذهب با آنان سختگیری نمیشد، ولی پس از آن ناچار بودند که یا مسیحی شوند یا از اسپانیا بیرون روند. بسیاری ظاهراً مسیحی شده بودند، ولی در خفا به شعایر اسلام عمل میکردند. شدت عمل مسیحیان سبب شورش موریسکوها درغرناطه شد که سخت گوشمال دیدند (۱۵۰۰–۱۵۰۲)؛ بار دیگر، در دوره‌ی تفتیش افکار اسپانیا، این مسلمانان مورد شکنجه قرار گرفتند (۱۵۲۶ و۱۵۲۷) و کار به شورش خونین موریسکوها انجامید (۱۵۶۸–۷۱) که فیلیپ II آن را فرو نشاند. سرانجام در سلطنت فیلیپ III در ۱۶۰۹ همه‌ی این عربها را از اسپانیا اخراج کردند و این عمل غیر انسانی، از آن جهت که موریسکوها مردمان کارامد و مایه‌ی آبادی اسپانیا بودند، نتایج وخیمی برای اقتصاد اسپانیا داشت. تعداد آنان نزدیک نیم میلیون بود، و اعراب آنان را به نام اندلسیین مینامند.

موریس ناسوئی[3] (morise nāso-)، ۱۵۶۷–۱۶۲۵، امیر (۱۶۱۸–۲۵) اورانژ، ستادهاور هولاند و زیلاند (۱۵۸۴–۱۶۲۵) و اوترخت، گلدرلاند و اوورایسل (۱۵۸۹–۱۶۲۵). در مبارزه‌ی استقلال‌طلبی، بر ضد اسپانیا، رهبری "ایالات متحد" را، به جانشینی پدرش ویلیام خاموش، به عهده گرفت. از برادر بزرگ خود، فیلیپ ویلیام، امیرنشین اورانژ را به ارث برد. پس از آنکه در پیکار زمینی و دریائی بر اسپانیا پیروز شد، یک صلح موقت ۱۲ساله با آن کشور برقرار کرد (۱۶۰۹) و، به این ترتیب، در حقیقت استقلال هلند را به دست آورد. رایزن عمده‌ی او، یان وان اولدنبارنولت، تجارت هلند را با شرق توسعه داد. موریس، در کشمکش میان کالونیها و معترضان، طرف کالونیها را گرفت، و به قتل اولدنبارنولت رضا داد. برادرش فردریک هانری جانشین او شد.

موریشس[4] (morisəs)، نام سابقش **ایل دو فرانس**[5] (il dē frāns) [فنس، = جزیره‌ی فرانسه]، جزیره (۲۰۴۰ کمه جه در ۱۹۷۵ تخمیناً ۸۸۲٬۳۰۰)، در قهنه ش ماداگاسکار، ملتی مستقل عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، مرکزش ⇐ پورت لویس. جزیره‌ی رودریگس، و گروهی جزایر مرجانی پراکنده تحت اداره‌ی آن است.

یکی از موجبات ترقی و پیشرفت موریشس صادرات شکر آن است که ۹۷٪ عایدات صادراتی آن را تشکیل میدهد. مزارع نیشکر تقریباً نیمی ازجزیره را میپوشانند. زبان رسمی انگلیسی است، و به زبانهای فرانسوی و هندی نیز تکلم میشود.

تاریخ

دریانوردان پرتغالی، درسالهای میان ۱۵۰۷ و ۱۵۱۲، این جزیره را کشف کردند، و آن را جزیره‌ی قو نام نهادند. پرتغالیها هیچ آدمیزاد یا اثری که دلالت بر وجود قبلی او در آن سرزمین باشد نیافتند، فقط پرنده‌ای، به نام دودو یافتند، که اکنون منقرض شده است.

دریانوردان هلندی در سال ۱۵۹۸ در این جزیره پیاده شدند، و نام موریس را، به نام پرنس موریس ناسوئی، بر آن نهادند. از ۱۶۳۸ هلند اقدام به مهاجرنشین ساختن جزیره کرد، اما در این راه توفیقی نیافت، و در ۱۷۱۰ هلندیها جزیره را ترک کردند. در ۱۷۱۵ فرانسویها آن را متصرف شدند، و در ۱۷۲۱ مهاجرنشینانی بدانجا فرستادند، و نام جدید ایل دو فرانس را بدان دادند. در زمان فرانسویها کشت نیشکر در جزیره وارد شد.

در ۱۸۱۰، هنگامی که سپاهیان بریتانیائی، تحت فرماندهی ابرکرامبی، جزیره را تصرف کردند، فرمانروائی بریتانیا بر جزیره آغاز شد. معاهده‌ی پاریس (۱۸۱۴) تسلط آنان را بر جزیره تأیید کرد. از این زمان نام جزیره موریشس شد. در ۱۸۳۵ بریتانیائیها برده‌فروشی را از میان بردند. از ۱۸۴۲ تا ۱۹۱۰ مهاجرنشینان هندی، برای کار کردن در کشتزارهای نیشکر بدانجا وارد شدند.

در ۱۹۴۷ موریشس یک حکومت خودمختار داخلی به دست آورد. در ۱۹۶۷ خودمختاری کامل یافت؛ در ۱۲ مارس ۱۹۶۸ استقلال کامل یافت، و یک ماه بعد به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. حکومت موریشس پارلمانی است.

موریکه[6]، **ادوارد فریدریش** (eduārd fridriš mērike)، ۱۸۰۴–۷۵، شاعر آلمانی، از رهبران مکتب سوابیائی. از بیشتر اشعار غنائی پرمایه و متنوع او هوگو ولف موسیقی ساخته است. علاوه بر یک رمان، نولتن نقاش (۱۸۳۲)، داستانهای جالب‌توجهی نیز نوشته است، که سفر موتسارت از وین به پراگ (۱۸۵۶) یکی از آنها است.

موریلیو[7]، **بارتولومه استبان** (bārtolome estebān murilyo)، ۱۶۱۷–۸۲، نقاش و صورتساز اسپانیائی، متسویل. برای راهبان فرانسیسی مجموعه‌ای از ۱۱ تصویر مربوط به تاریخ فرقه‌ی فرانسیسیان نقاشی کرد (ح ۱۶۴۵)، که اکنون پراکنده است (یکی در لوور، دیگری در مادرید). همین تابلوها موجب شهرت و محبوبیت وی در سویل شد. در آثار اولیه‌اش تأثیر ف. د لورباران به چشم میخورد. از آثار معروفش اینها را میتوان نام برد: قدیس ایسیدوروس، مکاشفه‌ی قدیس آنتونیوس (هر دو در کلیسای جامع سویل)، و تولد مریم (لوور). در ۱۶۶۰ در تأسیس آکادمی سویل سهم عمده، و در ریاست آن شرکت داشت. از ۱۶۷۰ تا ۱۶۸۲ بهترین آثار خود را به وجود آورد، که در میان آنها ۲۲ تصویر برای راهبان کاپوسن (کاپوسنها) دیده میشود (بیشتر آنها اکنون در موزه‌ی سویل است). بعضی از نمونه‌های آثار ظریفش در پرادو، لوور، گالری ملی، لندن؛ گالری ملی هنر، واشینگتن، و دیگر موزه‌های کشمتِ موجود است.

مورینیگو[8]، **ایخینیو** (ixinio morinigo)، ۱۸۹۷– ، رئیس جمهور (۱۹۴۰–۴۸) پاراگه. افسر ارتش بود، و در ۱۹۴۰ به وزارت جنگ رسید. پس از آنکه خوسه فلیکس استیگاریبیا[9] (xose feliks estigārribiā؛ ۱۸۸۸–۱۹۴۰)، رئیس جمهور، در سانحه‌ای هوائی کشته شد، مورینیگو به ریاست جمهوری رسید. اجرای قانون اساسی را متوقف کرد و دیکتاتوری نظامی به جای آن برقرار ساخت؛ بهداشت عمومی و خانه‌سازی در زمان وی بهتر شد، ولی قسمت عمده‌ای ازبودجه‌ی کشور، بدون مراعات تناسب، به مصرف ارتش میرسید. در کابینه‌ی ۱۹۴۶ که جنبه‌ی دموکراتیک آن بیشتر بود، چند تن از رجال برجسته‌ی سیاسی که پیش از آن در تبعید به سر میبردند به عضویت کابینه در آمدند. با اخراج آنان از دولت (۷ مارس ۱۹۴۷) به تهمت خیانت، جنگ داخلی در گرفت و مورینیگو با یک کودتا ساقط شد. وی از آن پس به حالت تبعید در آرژانتین به سر میبرد.

موریه[10] **جیمز** (jeymz morie)، ح ۱۷۸۰–۱۸۴۹، نویسنده و دیپلومات انگلیسی، و مؤلف کتابهائی در باره‌ی ایران که مدتها پایه و اساس نظر انگلیسها در مورد ایران بود؛ متازمیر. پدرش سرکنسول بریتانیا در شرکت لوان در قسطنطنیه بود. موریه در ۱۸۰۷ در خدمات دیپلوماتیک وارد شد؛ در ۱۸۰۹ و در ۱۸۱۰–۱۵ به عنوان دبیر سفارت و نماینده‌ی اعزامی انگلستان در تهران بود. ۲ کتاب جالب توجه و مردمپسند در باره‌ی ایران، ارمنستان، و آسیای صغیر نوشت (۱۸۱۲ و ۱۸۱۵)، اما شهرتش بیشتر به خاطر

---

(۱)Maurice (۲)Moriscos (۳)Maurice of Nassau (۴)Mauritius (۵)Île de France (۶)Mörike (۷)Murillo (۸)Morínigo (۹)Estigarribia (۱۰)Morier



موزائیک بیزانسی که دیوارها و سقفهای کلیسای جامع سان مارکو ونیز، ایتالیا، را میپوشاند.

یک موزائیک ایتالیائی از یک دکان قدیمی و از یک فانوس دریائی، که در حفریات اوستیا به دست آمده است. ◄



سبک بیزانسی در موزائیک‌سازی، که در آغاز عصر مسیحیت تکامل یافت، در کلیسای سان ویتاله، راونا، دیده میشود. در این موزائیک چهره‌ی امپراطور تئودورا به این سبک نشان داده شده است.

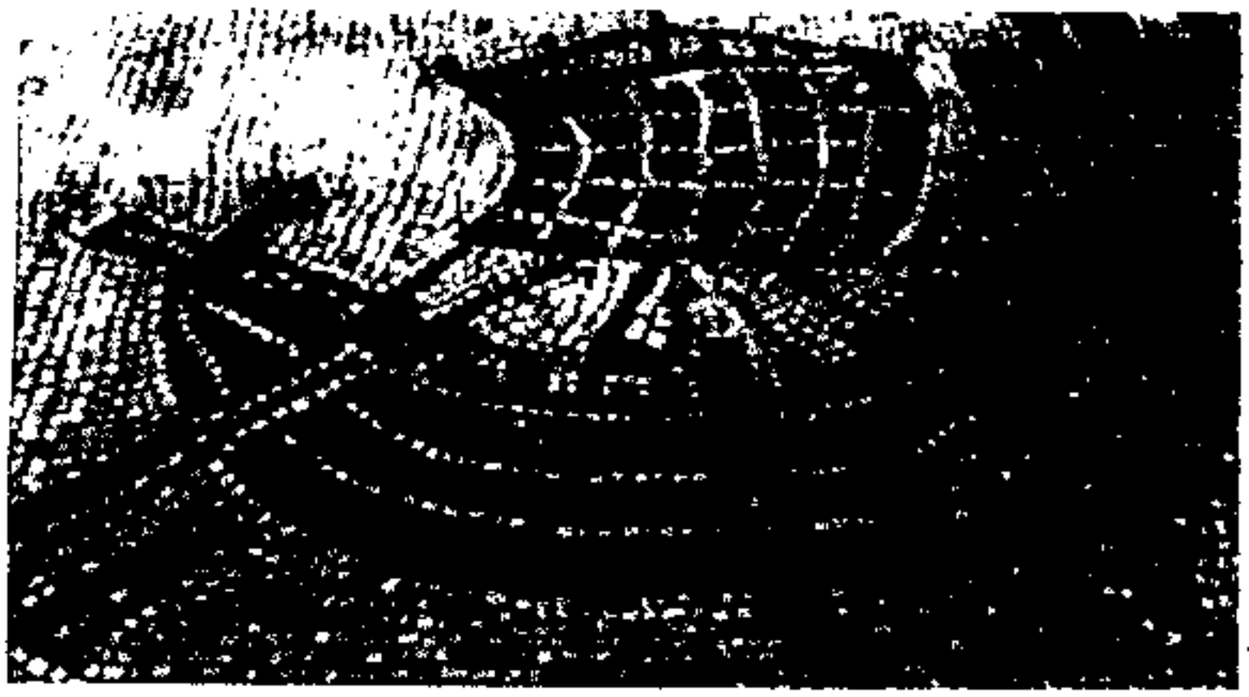

موز (muz)، در اساطیر یونانی، ← موزها.

موز (möz)، گیاه نخلی گرمسیری از نوع موسا (*Musa*)، با میوه‌های دراز خمیده و پوست زرد یا قرمز رنگ. محصولی معتبر و تجارتی است. میوه‌های آن، خام یا پخته، خوراکی و سرشار از ئیدراتهای کربون است. اقسام دیگری از آن در نواحی گرم به عمل میآید که میوه‌های آنها را مانند کدو و نظایر آن پخته میخورند. نیز ← کتان مانیل.

موز[1] (mëz)، ولایت (۶٬۲۴۰ کم، در ۱۹۶۸ جمع ۲۰۹٬۵۱۳)، ل‌ش فرانسه، در لورن، کرسی آن بار-لو-دوک. از ل به بلژیک و ولایت آردن، از ش به مورت-اموزل، از ج به وژ و اوت-مارن، و از غ به مارن و آردن محدود است. ولایت موز سرزمین حاصلخیزی است که یک چهارم آن از جنگل پوشیده است؛ محصول عمده‌ی آن غلات و سیب زمینی است. صنایع عمده‌ی آن چوببری، استخراج سنگ معدن، کاغذسازی، و کارهای شیشه‌ای است.

موز[1] (mëz)، هلندی و فلاندری ماس[2] (mās)، رودی به طول ح 900 کم، در ل‌ش فرانسه، ج بلژیک و هلند. از فلات لانگر در جهت شمال جریان دارد، سپس به سوی ش پیچیده از میان ناحیه‌ای صنعتی و معدنی که مرکز آن در لیژ (بلژیک) است میگذرد، و در ماستریخت به طرف ل دور میزند و به هلند میرود، سپس با گشتن به طرف غ و شاخه شاخه شدن دلتای مشترکی با راین تشکیل میدهد. شاخه‌ی برگش ماس (bergš-) در ج دوردرخت در یکی از خلیجهای کوچک دریای شمال میریزد. شاخه‌ی ماس به سوی لغ رفته به اتفاق وال رود مروده[3] (mervede) را تشکیل میدهد و سپس دو شاخه شده مروده‌ی سفلی و مروده‌ی نو را پدید می‌آورد. مروده‌ی نو هولانتس دیپ[4] (holänts dip) را که یکی از خلیجهای دهانه‌ای دریای شمال است به وجود میآورد. یکی از شاخه‌های مروده‌ی سفلی همان موز کهنه است. موز نو در حقیقت دنباله لک است. موز به وسیله‌ی← کانال آلبر به آنورس اتصال دارد و شبکه‌ای از راههای آبی آن را به بنادر هلند وصل میکند. رود موز یکی از خطوط سوق الجیشی دفاعی بوده دره‌ی آن غالباً میدان جنگ شده، و در جنگ I میدان نبرد وردن بوده است.

موزائیک[5] (mozāik؛ فن)، تصویر یا طرحی که از کنار هم گذاردن پاره‌های کوچک سنگ، مرمر، شیشه و مانند آنها بر روی زمینه‌ای از ملاط تر تشکیل میشود. چون رنگها ثابت است، موزائیک برای آراستن کف ساختمانها و دیوارها از قدیم به کار میرفته است. این کلمه از یونانی موسیوس (museyos) به معنی متعلق به موزها گرفته شده، چه با آن غارهای مصنوعی را که برای پرستش موزها ساخته میشد تزیین میکردند. نخستین موزائیکهای ساخته‌شده با ریگهای یکدست در قرن ۵م قم برای پوشاندن کف معابد در یونان رواج یافت. در یکی دو قرن بعد کف اطاقها را در خانه‌ها نیز با موزائیک ساخته‌شده از قطعات مرمر رنگین، که به همین منظور فراهم میکردند، و در آن نقشهای اساطیری بیرون میآوردند، میآراستند. در قرن اول ب‌م آرایش با موزائیک به رم و متصرفات رومی راه یافت. معروفترین موزائیک رومی نمایش صحنه‌ای از جنگ اسکندر مقدونی در ایسوس است که فرش کف بنائی در پومپئی بود و اکنون در موزه‌ی ملی ناپل نگاهداری میشود. اوج ترقی موزائیکسازی در بناهای کلیسائی قرون وسطی صورت گرفت که دیوارها و سقفها را با آن میآراستند و موضوع تصاویر بیشتر داستانهای مذهبی بود. خصوصیت برجسته‌ی موزائیک

(۱)Meuse (۲)Maas (۳)Merwede (۴) Hollandsch Diep (۵)mosaic

بیزانسی زمینه‌ی طلائی آن بود که در قرن ۶م در ایتالیا تکامل پیدا کرد و سپس در کلیساهای بیزانسی استعمال آن رواج یافت. بهترین معرف آن موزائیکهای کلیسای ایاصوفیه است که بر دیوارها و سقفهای آن نزدیک ۲۰'۰۰۰ متر مربع موزائیک زرین ساخته بودند. برای ساختن موزائیک زرین ورق نازک طلا را بر صفحه‌ی شیشه‌ی ضخیم میچسبانیدند و سپس بر روی آن قشر نازکی از شیشه‌ی گداخته به عنوان روپوش میریختند و پس از سرد شدن آن شیشه را به مکعبهای کوچک تقسیم میکردند و زمینه‌ی موزائیک قرار میدادند. همسطح نبودن این قطعات با یکدیگر موجب میشد که نور در جهات مختلف بر آنها منعکس شود و زیبائی خاص برای موزائیک فراهم آید. بعضی از هنرمندان ماهری که از سرزمینهای بیزانس، در نتیجه‌ی کشمکشهای مربوط به تمثال‌شکنی بیرون رانده شدند، به ایتالیا رفتند و سبب تجدید حیات این هنر در آنجا بودند (قرنهای ۱۱م—۱۳م). بهترین نمونه‌ی کار ایشان موزائیکهای کلیسای سن مارک در ونیز است. از رنسانس به بعد نقشهای دیواری جای موزائیک را گرفت و استعمال آن کمتر شد، و موزائیکهای کم‌وسعت پارلمنت لندن (قرن ۱۹م) و تالار شهرداری استکهلم (قرن ۲۰م) و بعضی از کلیساهای نوساز از این قبیل است. در استعمال جدید، قطعات موزائیک (معمولاً سفال پخته‌ی لعابدار) را از رو بر ورقهای کاغذ میچسبانند و این ورقهای آماده را بر سطحی که مورد نظر است در ملاط تر قرار میدهند و سپس کاغذ آن را بر میدارند.

موزار، موسیقیدان اتریشی، ← موتسارت.

موزامبیک[1] (mozāmbik) [جمهوری خلق موزامبیک]، سابقاً **افریقای شرقی پرتغال**، پرتغالی **موسمبیکه** (musambike)، کشور جمهوری (۷۹۹'۳۸۰کم۲ در ۱۹۷۷ جم تخمیناً ۹'۵۰۰'۰۰۰)، بخش افریقا، کنار قهٔ، مرکز آن کان فومو (← لورنسو مارکس). از ل به تانزانیا (تانگانیکا و زنگبار سابق) از غ به رودزیا و افریقای جنوبی، و از ش به قهٔ محدود است. کانال موزامبیک آن را از ماداگاسکار جدا میکند. زمینهای ساحلی آن پست و قسمتهای داخلی آن ساوانا‌های مرتفع است. زغال، طلا و میکا در آن استخراج میشود. صادرات آن جوز هندی، قند، جوز کابلی، و کتان سیسال است؛ تنباکو، چای، و قهوه در آن به عمل میآید. پرتغالیها در آغاز قرن ۱۶م ماندگاههائی در آنجا تأسیس کردند. هنگامی که هلندیها تأسیسات پرتغالیها را در آنگولا اشغال کردند (۱۶۴۰—۴۸)، تجار پرتغالی برده به موزامبیک مهاجرت کردند و نفوذ پرتغالیها در این سرزمین استحکام یافت. در ۱۸۷۸ تجارت برده از میان رفت. موزامبیک، که قبلاً مستعمره‌ی پرتغال بود، در ۱۹۵۳ از ایالات ماوراء بحار پرتغال شد، و تحت حکومت حاکم منصوب از طرف پرتغال قرار گرفت. در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ سه گروه "آزادیبخش" که مقر آنها در مجاورت موزامبیک بود، به وجود آمد. یکی از این سه گروه، به نام "جبهه‌ی آزادیبخش موزامبیک" (فْرِلیمو[2]؛ علامت اختصاری متشکل از حروف اول "جبهه‌ی آزادیبخش موزامبیک" به زبان پرتغالی) تحت حمایت اتحادیه‌ی افریقائی قرار داشت. چون توجه سازمان ملل و جاهای دیگر به ایالات افریقای پرتغال جلب شد، دولت لیسبون به ادعای خود مبنی بر اینکه مسائل این سرزمینها از امور داخلی پرتغال است ادامه داد. فرلیمو به مبارزات خود ادامه داد، و در ۱۹۷۳، با وجود حملات تعرضی نیروهای پرتغال که از طرف رودزیا و افریقای جنوبی نیز به آنها کومک میشد، اعلام کرد که یک چهارم کشور را تحت کنترول خود دارد. در آوریل ۱۹۷۴ کودتائی که در لیسبون روی داد زمینه‌ی مساعدی برای حل سیاسی مسائل مستعمراتی به وجود آورد. در ماه مه‌ی ۱۹۷۴ دولت پرتغال آمادگی خود را برای مذاکره با رؤسای فرلیمو اعلام داشت، مشروط بر اینکه فرلیمو اسلحه را کنار بگذارد. فرلیمو به این شرط تن در نداد؛ اعتصابهائی در سراسر کشور برپا شد، فرلیمو فشار نظامی خود را در هیچ جا نکاست، و تیرگی روابط میان طرفداران فرلیمو و سفیدپوستان که مخالف استقلال موزامبیک بودند شدت یافت. عاقبت در ۵ ژوئن وزیر خارجه‌ی پرتغال با رئیس فرلیمو وارد مذاکره شد. آتش‌بس برقرار شد، ولی باز هم زدوخوردهائی میان سیاهان و سفیدپوستان در ل کشور روی میداد. در سپتامبر ۱۹۷۴ پرتغال و فرلیمو برای استقلال موزامبیک از پرتغال در ژوئن ۱۹۷۵ به توافق رسیدند، و نیروهای پرتغال موزامبیک را ترک کردند. قانون اساسی موزامبیک به وسیله‌ی کمیته‌ی مرکزی فرلیمو پذیرفته شد (۲۰ ژوئن ۱۹۷۵)، و در ۲۵ ژوئن موزامبیک رسماً مستقل اعلام شد، و تحت ریاست جمهوری سامورا ماشل[3] (sāmorā māšel)، که یکی از اعضای مؤسس و رهبر نظامی فرلیمو بود، قرار گرفت. نام رسمی پایتخت موزامبیک از لورنسو مارکس به کان فومو[4] (kān fumo) تغییر یافت. حکومت جدید موزامبیک بیدرنگ همه‌ی خدمات بهداشتی را ملی کرد و جمیع مدارس خصوصی را در اختیار گرفت؛ ضمناً تمایل خود را به برقراری یک نظام تعاونی روستائی به سبک معمول در تانزانیا اعلام داشت. در مارس ۱۹۷۷ یک پیمان دوستی و همکاری ۲۰ساله، طی بازدید ⇐ ن. پادگورنی از موزامبیک، میان ۲ دولت بسته شد.

موزت، ساز، ← نی‌انبان.

موزل[5] (mozel)، آلمانی **موسل** (mosel)، رودی به طول ۵۱۵ کم، ل‌ش فرانسه و غ آلمان. از کوههای وژ سرچشمه گرفته، در جهت ل جریان یافته از اپینال، تول، و مس میگذرد، سپس در امتداد مرز آلمان—لوکزامبورگ پیش میرود، و در گوبلنتس به راین میپیوندد. در قسمت آلمانی دره‌ی آن قلاع قدیمی متعدد و تاکستانهای مه‌روف وجود دارد.

موزل[5]، ولایت (۶'۲۲۷ کم۲ در ۱۹۶۸ جم ۹۷۱'۳۱۴)، ل‌ش فرانسه، در لورن، کرسی آن مس. از ل و ل‌ش به لوکزامبورگ و آلمان، از چ‌ش به ولایت بارن، و از غ و چ به ولایات مورت‌اموزل و وژ محدود است.

موزل ولایتی کشاورزی و صنعتی، و یکی از غنیترین ولایات فرانسه میباشد. محصولات عمده‌ی آن میوه، توتون، گندم، سیب زمینی، و انگور است. یکی از سرشارترین منابع کانه‌ی آهن اروپا در این ناحیه است، و نهشتهای پهناوری از زغال، نمک، و کائولن در آن وجود دارد. صنعت عمده‌ی آن فلزگری و پس از آن تهیه‌ی شراب و شیشه و کفش است.

ولایت کنونی موزل سابقاً جزو دوکنشین لورن بود، که از آن دوکنشین، در ۱۷۶۶، لورن علیا جزو فرانسه شد، و بعداً به چهار ولایت، که یکی از آنها موزل است، تجزیه شد.

موزلی[6] سر **آزولد ارنلد** (sər āzwəld ēr-nəld mōzli)، ۱۸۹۶—۱۹۸۰، رهبر فاشیست انگلیسی. در ۱۹۱۸ به عنوان عضو حزب محافظه‌کار به پارلمنت انگلستان راه یافت، در ۱۹۲۲ مستقل شد، و در ۱۹۲۴ به حزب کارگر پیوست. در کابینه‌ی حزب کارگر به وزارت رسید (۱۹۳۰)، ولی چون این کابینه طرحهای اقتصادی او را نپذیرفت، استعفا کرد. در ۱۹۳۱ حزب سوسیالیست دیگری به نام حزب نو تأسیس کرد و چون استقبال چندانی از آن نشد به طرف فاشیسم تمایل یافت. در ۱۹۳۲ اتحادیه‌ی فاشیست‌های انگلستان را بر گرده‌ی احزاب فاشیست آلمان و ایتالیا تأسیس کرد. در ۱۹۴۰ با همسرش به زندان افتادند، و در ۱۹۴۳ آزاد شدند. پس از جنگ تلاش کرد تا نهضت فاشیستی خود را تجدید کند. در انتخابات پارلمانی ۱۹۵۹ که ناکام شد، برای منع مهاجرت غیر سفیدپوستان به انگلستان تبلیغ میکرد. کتابی به نام زندگی من در شرح حالش از او به سال ۱۹۶۸ انتشار یافت.

موزلی[7]، **هنری گویین جفریز** (henri guin jefriz mōzli)، ۱۸۸۷—۱۹۱۵، فیزیکدان انگلیسی. پژوهشهای خود را، زیر نظر ارنست راذرفرد، در دانشگاه منچستر آغاز کرد. تحقیقات درخشان او، خصوصاً در زمینه‌ی رادیو اکتیویته، منتهی شد به اینکه عناصر شیمیائی را برحسب اعداد اتمی مرتب کند؛ بدین ترتیب چند مشکل که در دستگاه مندلیف پیش آمده بود حل شد (← تناوب، قانون). در جنگ I کشته شد.

موزه[8] (muze؛ از فنس) [یند **موسیون** (muse-yon)، لتی **موسئوم** (museum)، معبد موزها وهنرها]، بنای عمومی محتوی مجموعه‌های آثار هنری. ← موزه‌ی ایران باستان، موزه‌ی لوور، موزه‌ی بریتانیائی، و نظایر اینها. در قرن ۳م ق‌م اصطلاح موسیون مخصوص قسمتی از کاخ بطالسه‌ی اسکندریه بود که کتابخانه‌ی اسکندر کبیر در آن نگاهداری، و به عنوان مرکز علم و تعلیم شناخته میشد. با آنکه کلمه‌ی موسیون در یونان برای معرفی مجموعه‌ی آثار هنری به کار نمیرفت؛ فکر جمع‌آوری چنین مجموعه‌ای

(۱)Mozambique (۲) FRELIMO (FREnte LIbertaçao de MOçambique (۳)Machel (۴) Can Phumo (۵)Moselle (۶)Mosley (۷)Moseley (۸)museum; musee (فنس)

وجود داشت، بنابر نوشته‌ی پاوسانیاس، در ساخ‌تمانی نزدیک آکروپولیس آتن، تالاری به نام پیناکوتکه (pinākoteke) وجود داشت که در آن آثار نقاشی نگاهداری میشد و در آن به روی همگان باز بود (پیناکوتک مونیخ از همین جا نام گرفته است).

بند ۳ و ۴ و ۵ و ۶ از ماده‌ی پنجم قانون اداری وزارت معارف (وزارت آموزش و پرورش) مصوب ۱۱ شهریور ۱۲۸۹ هش وظایف اداره‌ی معارف را در باره‌ی نگاهداری آثار قدیمه و نظارت در حفریات و تشکیل موزه‌ها چنین تعیین کرده است:

۱ــ تأسیس موزه‌های تاریخی و علمی و صنعتی؛

۲ــ تحصیل عتیقات و نظارت در حفریات؛

۳ــ نگاهداری آثار قدیمه و حفظ آنها از اندراس و فنا؛

۴ــ نگاهداری اشیاء نفیسه و سایر اموال امکنه‌ی مقدسه و غیر آنها که ودایع ملی در آنجا هست.

پیش از این تاریخ قانونی برای حفظ و نگاهداری آثار قدیمه و تشکیل موزه‌ها وضع نشده بود. پس از تصویب این قانون، رفته رفته اداره‌ی کل باستانشناسی برای حفظ آثار عتیقه و حفریات و نگاهداری ابنیه‌ی ملی تشکیل و موزه‌ها تأسیس شد و قوانین و آئین نامه‌هائی در این زمینه وضع گردید.

موزها[1] (muz-)، پسر موسای (musāy) [ریشه‌ی لغط موزیک]، ۹ الاهه‌ی یونانی، دختران زئوس و منموسونه، که حامی علم و هنر بودند. کالیوپه موز شعر رزمی و فصاحت؛ اوترپه (euterpe) موز اشعار غنائی؛ اراتو (erāto) موز شعر عشقی؛ پولومنیا (polumniā) موز شعر مذهبی؛ کلیو (klio) موز تاریخ؛ ملپومنه (melpo-mene) موز تراژدی؛ تالیا (tāliā) موز کمدی؛ ترپسیخوره (terpsixore) موز آواز دسته‌جمعی و رقص؛ و اورانیا (urāniā) موز نجوم. آپولون سردسته‌ی آنها بود. پرستش آنها در تراکیا آغاز شد. با چشمه‌ی پیریائی (← پیریا)، چشمه‌ی آگانیپه، و کوه آیدا بستگی دارند.

موزه‌ی ایران باستان: ← ایران باستان، موزه‌ی.

موزه‌ی بریتانیائی، انگلا **بریتیش میوزیوم**[2] (britiš miuziam)، موزه و کتابخانه‌ی مجهز و بزرگی در لندن، خیابان گریت راسل (greyt rāsel). در این موزه آثار عتیقه‌ی هنری، زیستشناسی، و زمینشناسی دنیا در تمام دوران تمدن بشر گردآوری شده است. کتابخانه‌ی آن از بزرگترین و جامعترین کتابخانه‌های جهان است که در آن کتابها و اسناد و مدارک به اغلب زبانهای دنیا وجود دارد.

موزه و کتابخانه‌ی بریتانیائی در ۱۷۵۳، بنا به تصویب پارلمنت و بر اساس وصیت سر ه. سلون، تأسیس شد؛ ولی تاریخ ایجاد موزه وکتابخانه واقعاً به سال ۱۷۰۲ بر میگردد. در این سال حفاظت کتابخانه‌ی شخصی و مجموعه‌ی نسخ خطی، مدالها، سکه‌ها و سایر عتیقه‌های سر رابرت بروس کاتن[3] (sər rābərt brus kātən؛ ۱۵۷۱–۱۶۳۱)، که توسط نوه‌اش به ملت انگلیس اهدا شده بود، و تا آن زمان در کاتن هاوس نگهداری میشد، به هیئتی مرکب از وکلای خانوادگی و مقامات دولتی واگذار شد، و این اولین پایه‌ی ایجاد یک موزه و کتابخانه‌ی ملی بود. بنا بر قانون ۱۷۵۳، موزه و کتابخانه‌ی اهدائی کاتن ضمیمه‌ی مجموعه‌ی ۳۲'۰۰۰ سکه و کتابخانه‌ی مفصل سلون شد، و با خرید مجموعه‌ی نسخ خطی متعلق به خاندان هارلی[4] (härli) قانون تأسیس موزه‌ی بریتانیائی به تصویب پارلمنت رسید. نیز ← کتابخانه‌ی هارلین. کتابخانه‌ی سلطنتی جورج II و ادوارد IV در ۱۷۵۷ به کتابخانه‌ی ملی اضافه شد. مانتگیو هاوس (māntegyu hās؛ واقع در منطقه‌ی بلومزبری، لندن) به عنوان ساختمان موزه خریداری شد، و پس از تعمیرات و تغییراتی در بنای آن، در ۱۷۵۹ موزه‌ی بریتانیائی گشایش یافت. در سالهای ۱۸۲۶–۵۰ موزه و کتابخانه به محل فعلی آن در خیابان گریت راسل انتقال یافت.

آثار موجود در این موزه در ۱۱ قسمت به نمایش گذارده شده است به این قرار:

۱. عتیقه‌های مصری؛

۲. عتیقه‌های یونانی و رومی؛

۳. عتیقه‌های شرقی؛

۴. عتیقه‌های قرون وسطی و دوره‌های بعد؛

۵. عتیقه‌های آسیای غربی؛

۶. عتیقه‌های ماقبل تاریخ و رومانوبریتانیائی؛

۷. طراحی و آثار چاپی؛

۸. سکه و مدال؛

۹. کتابهای چاپی و خطی شرقی؛

۱۰. کتابهای چاپی؛

۱۱. اسناد و مدارک خطی.

علاوه بر اینها، آثار دیگری که متعلق به موزه‌ی بریتانیائی است، به علت کمبود جا، به ساختمانهای دیگری منتقل شده است.

قبل از جنگ II موزه‌ی بریتانیائی آثار هنری و عتیقه‌های منقول را به اماکن دور از خطر انهدام منتقل کرد و موزه تعطیل شد، ولی سالون مطالعه‌ی کتابخانه مفتوح ماند. موزه و کتابخانه‌ی بریتانیائی در سالهای اخیر خدمات خود را گسترش داده است. از جمله‌ی اقدامات جدید محافظت بیشتر و بهتر از آثار هنری و عتیقه‌ها با وسایل مجهز، ایجاد آزمایشگاه تحقیق برای شناسائی قدمت و اصالت آثار و عتیقه‌ها، بسط آرشیو میکروفیلم و ایجاد سرویس فوتوکپی است.

از آثار عتیقه‌ی جالب‌توجه موزه ← مرمرهای الگینی، کاریاتیدی از ارختئوم آتن، مجسمه‌های غولپیکری از مصر؛ لوح روزتا (← روزتا، شهر)؛ اشیاء سومری از اور (ح ۲۵۰۰ ق‌م)؛ مجسمه‌های برجسته از کاخهای نینوا و نمرود (قرون ۹ م و ۸ م ق‌م)؛ ← کتاب مقدس مازارن؛ آثار هنر اسلامی (از قرن ۸ م تا قرن ۱۹ م)؛ آثار هنری چینی (۲۰۰۰ ق‌م تا ۱۲۷۹ ب‌م)؛ و مجموعه‌ی انواع ساعتها از آغاز اختراع آن میباشد.

I. کتابخانه. کتابخانه‌ی موزه از مهمترین کتابخانه‌های دنیا به شمار میرود. مجموعه‌ی نقشه‌ها، تمبرها و آثار موسیقی موجود در کتابخانه شهرت دارد. این آثار اغلب از طریق اهدای کتابخانه‌های شخصی یا خرید آنها به موزه راه یافته است، کتابها اکثر شامل نخستین چاپ اثر مربوط به قرن ۱۵ م به بعد یا نسخ خطی است. کتابخانه‌ی سلون شامل ۴۰'۰۰۰ نسخه کتاب چاپی و ۳'۵۰۰ نسخه‌ی خطی بود. با ضمیمه شدن کتابخانه‌ی سلطنتی جورج II و ادوارد IV، و سپس کتابخانه‌ی جورج III شامل ۸۰'۰۰۰ کتاب کلاسیک لاتینی، یونانی، و انگلیسی، ۴۴۰ کتاب خطی (۱۸۲۳)، و در ۱۸۴۶ کتابخانه‌ی تامس گرنویل[5] (tāməs grenvil؛ ۱۷۵۵–۱۸۴۶) تعداد کتابها برای ایجاد کتابخانه‌ی ملی به حد مناسب رسید.

سر آ. پانیتسی (در جلد اول به صورت پانیتسی آمده که باید بدین صورت اصلاح شود)، کتابدار کتابهای چاپی، که بعدها به ریاست کتابخانه برگزیده شد، پیشنهاد کرد که این کتابخانه به صورت کتابخانه‌ی ملی درآید و بزرگترین مرکز مطالعات اروپا شود. پانیتسی همچنین قانونی برای حق طبع پیشنهادکرد،که طبق آن‌از هر کتاب، مجله، یا روزنامه‌ی منتشرشده در انگلیس باید یک نسخه به کتابخانه‌ی بریتانیائی اهدا شود. قانون حق طبع سالها بعد در ۱۹۱۱ به تصویب رسید. کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی در ۱۹۷۲ رسماً دو کتابخانه‌ی ملی مرکزی و کتابخانه‌ی ملی علمی و تکنولوژی را ضمیمه‌ی خود کرد و به کتابخانه‌ی بریتانیائی تغییر نام داد و در ۱۹۷۳ تحت نام جدید شروع به کار کرد. کتابخانه‌ی سه دپارتمان مجزا دارد:

۱) دپارتمان کتب مرجع؛

۲) دپارتمان کتب قابل قرض و عاریه؛

۳) دپارتمان کتابشناسی.

۱) **دپارتمان کتب مرجع**، دارای ۷ میلیون کتاب چاپی و ۷۵'۰۰۰ کتاب خطی غربی، ۳۰'۰۰۰ کتاب شرقی خطی، ۱۰۰'۰۰۰ نقشه و طومار، ۳'۰۰۰ نسخه پاپیروس به زبان لاتینی و یونانی و مصری و ۱۸'۰۰۰ مهر است. این دپارتمان به ۴ بخش مجزا تقسیم شده است.

ا) بخش کتابهای چاپی، شامل کتابهای انگلیسی و غیر انگلیسی، روزنامه و مجله و تمبر پستی است. روزنامه‌های تمام ملل از سال ۱۸۰۰ تاکنون در این بخش نگهداری میشود.

ب) بخش کتابها و مدارک خطی. در این بخش کتب و مدارک به زبانهای غربی از زمانهای قدیم تاکنون نگهداری میشود؛ از جمله دفتر خاطرات لرد نلسن است که جزئیات وقایع نبرد ترافالگار در آن ثبت شده. متن سند ماگنا کارتا و همچنین انجیل خطی یونانی متعلق به قرن ۴ م از جمله اسناد مهم این بخش است.

پ) بخش کتابهای چاپی و خطی شرقی. کتب این بخش شامل اطلاعاتی است درباره‌ی ادبیات آسیا و افریقای شمالی. مجموعه‌ی ادبیات قوم یهود، عرب، و ایرانیان و همچنین مجموعه‌ی انجیلها و توراتهای متعدد قدیمی آن شهرت دارد. کتاب-

(۱) Muses (۲) British Museum (۳) Cotton (۴) Harley (۵) Grenville

خانه‌ی چینی بالغ بر 60'000 مدرک چاپی و طومار خطی دارد. از جمله آثار این مجموعه کتاب احکام شرعی برهما متعلق به سال ۸۶۸ است که به صورت طومار چاپی است و اولین اثر چاپی دنیا شناخته شده است.

ت) بخش کتابهای علمی مرجع، دارای دو شعبه است که مجموعاً 34'000 مجله و گزارش علمی و 740'000 کتاب چاپی دارد.

۲) **دپارتمان کتب قابل قرض و عاریه** بزرگترین کتابخانه‌ی دنیا در نوع خود است. شامل کتابهای علمی و تکنولوژی است. بیش از 1'750'000 نسخه کتاب و 43'000 مجله و گزارش علمی دارد. کتابهای خود را از طریق کتابخانه‌های دیگر در تمام انگلستان و حتی به خارج از مملکت قرض میدهد.

۳) **دپارتمان کتابشناسی**. در این دپارتمان، بنا به قانون حق طبع انگلستان، یک نسخه از هر کتاب چاپی انگلستان ضبط میشود.

II- ساختمان. در اوایل قرن ۱۹م، ساختمان مانتگیو هاوس توسعه یافت ولی این قسمتها در ۱۸۴۵ منهدم شد. اولین توسعه‌ی بنا که تا کنون پایدار مانده، ساختمان کتابخانه‌ی کینگ بود که توسط سر ر. سمرک طرح، و برای نگهداری کتابخانه‌ی اهدائی جورج III در نظر گرفته شد. این قسمت بنا در ۱۸۲۷ پایان یافت. قسمتهای دیگری نیز توسط این سمرک ساخته شد که شاهکار معماری آن دوره‌ی انگلستان به شمار میرود. سالن مطالعه‌ی مدور به قطر ۴۲٫۵ متر و بقعه‌ی مرکزی آن به ارتفاع ح ۴۹ متر در ۱۸۵۷ توسط همین سمرک ساخته شد، که از نظر وسعت بقعه در دنیا در درجه‌ی دوم قرار دارد. بعد از انهدام مانتگیو هاوس، ایوان و نمای جدید در ۱۸۵۲ توسط سیدنی سمرک، برادر رابرت سمرک، تکمیل شد. گالریهای ادوارد VII در قسمت شمالی بنا در ۱۹۱۳ تکمیل و ساختمان جنبی بخش میکروفیلم در ۱۹۴۹ ضمیمه‌ی کتابخانه شد و به وسایل مدرن نگهداری و آرشیو میکروفیلم مجهز گردید. ساختمان موزه‌ی بریتانیا چندین بار در جریان جنگ II آسیب دید.

III- تشکیلات اداری و مالی. بنا بر قانون تأسیس موزه‌ی بریتانیائی، هیئتی مرکب از مقامات دولتی، کلیه وزرا و نمایندگان خانواده‌هائی که در تشکیل موزه سهمی داشتند مأمور اداره‌ی موزه‌اند. این هیئت همراه رؤسای مؤسسه‌هائی عمومی همچون آکادمی سلطنتی، تا امروز هم عهده‌دار اداره‌ی امور موزه هستند.

مدیر عامل، که در اصل رئیس کتابخانه است، از طرف مقام سلطنت انتخاب و به این شغل گمارده میشود. در ابتدای تأسیس، عموم مردم فقط با صدور اجازه‌ی قبلی میتوانستند از کتابخانه استفاده کنند تا در ۱۸۰۸ که این رویه منسوخ شد، کتابهای راهنمای موزه و کتابخانه منتشر شد و عموم توانستند آزادانه از کلیه‌ی قسمتها بازدید کنند. در ۱۹۱۱ کتابهای راهنمای رسمی به طرز جدیدتری منتشر شد. موزه‌ی بریتانیا هیچگاه حق ورودیه از بازدیدکنندگان مطالبه نکرده است.

موزه‌ی لوور: ← لوور.

موزه‌ی مردمشناسی، موزه‌ای که در ۱۳۱۴ هش بنیاد گذاشته شد، و پس از دو سال کوشش در ۱۳۱۶ هش در تهران، خیابان ارامنه (اکنون خیابان بوعلی) گشایش یافت. در ۱۳۴۷ هش به محل فعلی خود، کاخ ابیض، منتقل شد، و بنای جدید در آبان ۱۳۵۰ هش رسماً گشایش یافت، همزمان با افتتاح آن تأسیسات الحاقی چندی مربوط به موزه نیز دایر شد که شامل چایخانه، سالون آموزش و سخنرانی و نمایش فیلم، و کارگاههای مجسمه‌های مومی و دوزندگی لباسهای محلی است. موزه همچنین دارای کتابخانه‌ای محتوی بیش از 3'000 جلد کتاب است. فیشهای توصیفی از کلیه‌ی اشیاء موزه تهیه شده است و در کتابخانه نگهداری میشود. تعداد تقریبی اشیاء گردآوری شده 5'000 فقره است که طرح اغلب آنها تهیه گردیده و در بایگانی موزه نگهداری میشود. تعداد بازدیدکنندگان از این موزه به ح 80'000 تن در سال میرسد.

در ساختمان فعلی، به علت کمی وسعت، فقط جنبه‌های خاصی از زندگی، سنن، عادات و رسوم طوایف و گروههای مختلف مردم شهری و روستائی ایران نشان داده شده است، ولی همین مختصر بخوبی غنای زندگی و فرهنگ عامه‌ی مردم را بیان میکند. اشیاء موزه در دو طبقه به نمایش گذارده شده است، در طبقه‌ی اول غرفه‌های زندگی، آرایش، سفالهای لعابدار، فلزات، ساخته‌های چوبی، اشیاء شیشه‌ای و سنگی، قلمکار، منبتکاری و خاتم، فرامین و عقدنامه‌ها، قلمدانها، سازها، وسائل روشنائی، مراسم عقد کنان، حمام، و قهوه‌خانه و تدخین، در طبقه‌ی دوم انواع کلاهها و سرپوشها، جورابها، دستکش‌ها، پاپیچها و پاپوشها و، به طور کلی، پوشاک دوره‌های تاریخی گذشته و معاصر. موزه‌ی مردم‌شناسی دارای یک موزه‌ی اختصاصی برای محققان و دانشجویان است که انواع قماش، بافته‌ها، و لباسهای محلی از دوره‌ی صفویه تا امروز را عرضه میدارد. از جمله‌ی فعالیتهای خارجی موزه ترتیب نمایشگاه مردمشناسی در ۱۳۵۳ هش در سنگال بود که اولین فعالیت خارجی موزه به شمار میرود. این موزه از آغاز تأسیس تا ۱۳۳۳ هش تحت نظر وزارت فرهنگ سابق اداره میشد و از آن پس وابسته به وزارت فرهنگ و هنر شد.

موزه‌ی ناپلئون: ← لوور.

موزه‌ی ویکتوریا و البرت: ← ویکتوریا و البرت، موزه‌ی.

موزه‌ی هنرهای ملی، موزه‌ای در تهران که در ۱۳۰۹ هش در حوضخانه‌ی باغ نگارستان (محل کنونی وزارت فرهنگ و هنر) افتتاح شد، و عالیترین نمونه از کار استادان و هنرمندان معاصر کشور در آن به معرض نمایش قرار گرفت. اکنون ساختمان موزه در خیابان دانشسرای عالی، قرار دارد و بنا به عقیده‌ی اغلب هنرشناسان، این ساختمان زیباترین بنائی است که برای یک موزه انتخاب شده است. ساختمان مذکور در نیمه‌ی اول قرن ۱۳م هق بنا شده است. طرح اصلی مرکز این بنا گنبدی‌شکل است که روی چهار ستون تکیه داده شده است و حوضی از مرمر بین آنها وجود دارد، و از روزنه‌هائی که هنوز هم در بدنه‌ی ستونهای مارپیچی دیده میشود آب به داخل حوض فواره میزده است. هنگام تأسیس موزه‌ی هنرهای ملی، ساختمان حوضخانه بزرگتر شد و نمای داخل، که تا آن زمان به شکل صلیب بود، به شکل مستطیل در آمد. گچبریهای برجسته‌ی سقف و ستونها قدیمی و به قرن ۱۳م هق مربوط است، ولی بقیه‌ی تزیینات جدید است.

اشیاء این موزه اکثر فراورده‌ی کارگاه‌های وزارت فرهنگ و هنر است و کارگاههای زیر را شامل میشود: کارگاه خاتمسازی، کارگاه زری و مخمل‌بافی، کارگاه منبتکاری، کارگاه کاشیسازی، کارگاه گلیمبافی، کارگاه نقره و میناسازی، کارگاه قالیبافی (چهره‌بافی)، و تالار نقاشی (مینیاتور، تذهیب، نقشه‌ی قالی، و کاشی).

آثار عرضه‌شده در این موزه، که فقط در یک سالن کوچک به نمایش گذارده شده، هنرهای خاص ایرانی را مینمایاند، و قدمت آنها از تاریخ افتتاح موزه فراتر نمیرود. مهمترین و برجسته‌ترین آثار این موزه مینیاتورهای معاصر است. نظر به اینکه فراورده‌های این کارگاهها نمونه‌های هنر اصیل ایرانی است، برخی از این آثار به منظور تقدیم به شخصیتهای بزرگ کشورهای مختلف جهان ساخته میشود. بعضی از این آثار در نمایشگاه جهانی سال ۱۹۵۸ بروکسل موفق به دریافت مدال افتخار و دیپلم شده است. اشیاء مهم موجود در موزه عبارتند از: گنجه‌ی ۱۷ کشو منبت و مشبک و معرق؛ تابلوهای مینیاتور کار محمد علی زاویه با تذهیب نصرت‌الله یوسفی؛ دولنگه در (مینیاتور روغنی) شامل ۲۲ مجلس روایات کهن و تذهیب، کار حاج میرزا آقا امامی اصفهانی؛ سیمرغ و آشیانه (تابلوی برجسته، طرح محمود فرشچیان) کار طاهر امامی؛ و میز گرد منبت با چوبهای صنعتی و صدف و استخوان.

موزه‌ی هنری مترپلیتن: ← مترپلیتن، موزه‌ی هنری.

موزیل[1]، **آلویس** (Aloys muzil) یا **موسیل**، ۱۸۶۸–۱۹۴۴، مستشرق و پوینده‌ی اتریشی. از ۱۹۰۲ در دانشگاههای اولموتس، وین، و پراگ استاد بود، و سفرهائی به نقب، موآب، ادوم، و نیز افریقای شمالی و بین النهرین کرد. مؤلف آثاری از قبیل فرات وسطی (۱۹۲۷) و در صحرای عربی (۱۹۳۰) است. نیز ← عربستان، قسمت ۱۹.

موزیل[1]، **روبرت** (robert muzil)، ۱۸۸۰–۱۹۴۲، داستانویس اتریشی. خصوصیت سبک نویسندگی وی، که آن را با سبک پروست تشبیه کرده‌اند، تحلیل روانشناختی ظریف آن است. این خصوصیت در اثر عمده‌ی وی، مرد بی‌قابلیت، که تنها ۲ جلد آن منتشر شد (۱۹۳۰، ۱۹۳۳) و ناتمام ماند، مشهود است. بسیاری از داستانهای کوتاه او در مجموعه‌هائی پس از مرگش انتشار یافته است، همچون تونکا و داستان‌های دیگر (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۶۵) و سه داستان کوچک (۱۹۷۰). ح ۱۹۵۰ بقیه‌ی مرد بی‌قابلیت انتشار یافت.

(1)Musil

موژک، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

موس[1] (mos)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵٬۲۱۰) و دریابندر، بخش نروژ، برکنار آبدرهٔ اوسلو. کارخانجات کشتیسازی، ریختهگری، و شیشه‌سازی دارد، و تفرجگاه است. موافقتنامهٔ وحدت نروژ و سوئد در اینجا امضا شد (۱۴ اوت ۱۸۱۴).

موس[2]، **فریدریش**: ← سختی.

موس[3]، **لودویگ فون** (ludvig fon mus)، ۱۹۱۰– ، رهبر سیاسی سویسی. در شهر زادگاه خود، زاکسلن[4] (zākseln)، وارد سیاست شد و به زعامت آن شهر رسید (۱۹۴۱–۴۶). سپس عضو شورای دولتی (= کانتونی) شد (۱۹۴۶)، بعد به عضویت شورای فدرال، ریاست دادگستری فدرال، و ریاست پلیس منصوب شد. عضو حزب محافظه‌کار سویس است، و دو دوره‌ی یکساله (۱۹۶۳ و ۱۹۶۸) معاونت رئیس جمهور و دو دوره‌ی یکساله (۱۹۶۴ و ۱۹۶۹) ریاست جمهوری سویس را داشته است.

موساندر[5]، **کارل گوستاو** (kārl gustāv musānder)، ۱۷۹۷–۱۸۵۸، شیمیدان و کانیشناس سوئدی، استاد مؤسسهٔ کارولین (استکهلم). در زمینهٔ خاکهای کمیاب کار کرد، و موفق به کشف چند عنصر–لانتان، اربیوم، و تربیوم–شد. موساندریت[6] (mosāndrit؛ از فنس)، که سیلیکو–تیتانات (siliko–titānāt) طبیعی کلسیوم، منیزیوم، آهن، سریوم، و لانتان است، از او نام گرفته.

موساندریت: ← موساندر، کارل گوستاو.

موسباوئر[7]، **رودولف لودویگ** (rudolf ludvig mēsbāer)، ۱۹۲۹– ، فیزیکدان آلمانی؛ اهل مونیخ، به خاطر تحقیقی که در پایاننامه‌ی خود انجام داده بود به دریافت سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۱ در فیزیک توفیق یافت. اشعه‌ی گاما‌ئی تولید کرد که طول موج آنها چندان ثابت بود که پیشگوئی بسامدهای آنها با تقریب یک صد میلیونم امکان داشت. با این طول موجها وسیله‌ای برای اندازه‌گیری زمان و مکان فراهم شد که دقت آنها هزار برابر دقت وسایل اندازه‌گیری شناخته‌شده‌ی پیش از آن بود. به وسیله‌ی این طول موجهای اشعه‌ی گاما توانستند گذشتن یک ثانیه در سه میلیون سال را اندازه‌گیری کنند. از آنها نیز تأییدی برای نظریه‌ی نسبیت اینشتین فراهم آمد، و ثابت شد که طول موج نور با تغییر گرانش تغییر پیدا میکند. موسباوئر تا ۱۹۶۰ در مؤسسه‌ی تکنولوژی مونیخ تدریس میکرد. سال بعد استاد مؤسسه‌ی تکنولوژی کالیفرنیا شد. از ۱۹۶۴ به بعد اوقات تدریس او میان این دو مؤسسه تقسیم شده است. نیز ← نوبل، جوائز، جدول.

موستار[8] (mostār)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۸۹٬۴۰۵)، بخش یوگوسلاوی، کرسی سابق هرزگووین. دارای معادن زغال، کارخانجات آلومینیومسازی و تهیه‌ی توتون، و کشت انگور و تهیهٔ شراب است.

موستارت[9]، **یان** (yān mostārt)، ح ۱۴۷۵–ح ۱۵۵۶، نقاش صحنه‌های مذهبی و صورتساز هلندی. در هارلم و سپس در دربار هلند کار کرد. هنر محافظه‌کارانه‌ی او را میتوان در تابلوهای پایین آوردن مسیح از صلیب (بروکسل) و ابراهیم و سارا (لاهه) مشاهده کرد.

موستری، فرهنگ: ← عصر حجر قدیم.

موستل[10]، **شارل ویکتور**: ← سلستا.

موستیه، لو، از اماکن ماقبل تاریخی، ← عصر حجر قدیم، II.

موسخلیشویلی[11]، **نیکولای ایوانوویچ** (nikolāy ivānovic musxeliāvili)، ۱۸۹۱– ، ریاضیدان روس و مهندس مکانیک. شهرتش به خاطر تحقیقاتی است که در معادلات انتگرال و کاربرد نظریه‌ی پتانسیل در پیچش و خمش تیغه‌های فولادی، و نیز در رفتار مواد کشسان کرده است. از جمله‌ی آثارش نظریه‌ی ریاضی کشسانی (چاپ دوم، ۱۹۶۳) است.

مؤسسه‌ی انتشارات فرانکلین: ← فرانکلین، مؤسسه‌ی انتشارات.

مؤسسه‌ی مطالعات عالیه[12]، **مؤسسه‌ای در پرینستن**، نیو جرزی، که در ۱۹۳۳ افتتاح شد. تفاوت آن با یک دانشگاه در آن است که برنامه و امتحان ندارد و درجه‌ی علمی به کسی نمیدهد. با هدایائی که لویس بامبرگر[13] (luis bāmberger) و خانم فلیکس فولد[14] (feliks fuld) اهدا کرده بودند، به عنوان مرکزی برای مطالعات عالی تأسیس شد، و سپس به صورت مرکز بزرگ هشی برای تحقیقات عالی در فیزیک و علوم اجتماعی در آمد. یکی از نخستین اعضای آن آلبرت اینشتین بود.

موسکنس، جزیره، ← مالستروم.

موسکنستراومن، تنگه، ← مالستروم یا میلستروم.

موسکوویت: ← میکا.

موسکیتو، ساحل، نیکاراگا، ← موسکیتیا.

موسکیتیا[15] (moskitiā، اسپانیائی) یا **ساحل موسکیتو**[16] (moskitō) [به نام قبیله‌ی موسکیتو از هندیشمردگان]، ناحیه‌ای به عرض ح ۶۵ کم که از رود سان خوان به طول ح ۴۸۰ کم در کنار ساحل شرقی نیکاراگا ممتد است، و حالیه ولایت زلایا[17] (zelāyā) از نیکاراگا را تشکیل میدهد. در ۱۶۵۵–۱۸۶۰ تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود. در ۱۸۹۴ جزء نیکاراگا شد. قسمت شمالی آن هنوز مورد ادعای هندوراس است. شهر عمده‌اش بلوفیلدز میباشد. در ۱۹۶۰ دادگاه بین‌المللی در مورد ادعای هندوراس نسبت به بخش ل آن به نفع هندوراس رأی صادر کرد.

موسلین[18] (muslin؛ از فنس)، نام کلی برای پارچه‌های سفید ساده‌ی لطیف پنبه‌ای که مصارف خانگی دارد. نام آن مشتق از نام شهر موصل، عراق، است که نخستین‌بار این قبیل پارچه توسط مسلمانان در آنجا بافته میشده است. در هند به مقدار وسیع فراهم میآمد و از آنجا در اواخر قرن ۱۷م به انگلستان صادر میشد. نخستین موسلینها را غالباً با تارهای زرین می‌بافتند یا منقش میکردند. موسلین سویسی، پارچه‌ی نوظهور موجداری (کرپ) نیمشفاف است که آن را سفید یا رنگین تهیه میکنند و گاه نقش نیز دارد. موسلین صحافی ساخت اسکاتلند لطیف و موجدار است.

موسم انابت (möseme enābat)، نام دیگر روزه‌ی بزرگ.

موسورگسکی[19]، **مادست پتروویچ** (mādest petrovic musorgski)، ۱۸۳۹–۸۱، آهنگساز روس از مکتب ناسیونالیست، و یکی از گروه پنج‌نفری. نخست به عنوان افسر گارد سلطنتی و سپس در مقام کارمند دولت کار میکرد. آمیزش او با تعدادی آهنگسازان مکتب ناسیونالیست او را به کار آهنگسازی ترغیب کرد، اما سواد کافی و تکنیک رسا در فن آهنگسازی نداشت، و از این بابت همیشه رنج میبرد. مهمترین اثرش، اپرای باریس گادونوف، در ۱۸۷۴ در سن پطرزبورگ اجرا شد. آثار عمده‌ی دیگرش اپرای کوانچینا (۱۸۸۶)، تصاویری برای یک نمایشگاه (۱۸۷۴، که بعدها توسط موریس داول برای ارکستر بزرگ تنظیم شده)، شبی بر کوه سنگی (۱۸۶۰–۶۶) برای ارکستر، و قطعات آوازی است.

بسیاری از آثار موسورگسکی بعد از مرگش توسط ریمسکی–کورساکوف دستکاری و تنظیم شده است. موسورگسکی ذاتاً دارای اصالت فکری و نبوغ بوده و در به کار گرفتن عوامل موسیقی ملی روس در آثار خود اصرار داشته است. در اهتمام خود در جهت تثبیت یک سبک ناسیونالیستی، به بسیاری از قواعد و شرایط موسیقی مرسوم اروپائی بی‌اعتنا بود، و همین رفتار به نوبه‌ی خود بعضی از آهنگسازان نسل‌های بعد، مانند ک. آ. دبوسی، را متأثر ساخته است.

موسولئوم[20] (mosoleom) [از یونانی، = متعلق به ماوسولوس]، آرامگاهی در هالیکارناس که به یادبود ماوسولوس توسط زوجه‌اش ساخته شد (ح ۳۵۲ ق‌م)، و نیز بناهای مشابهی که به عنوان آرامگاه ساخته شده باشد. ساختمان با شکوهی از مرمر سفید بود و یکی از عجایب سبعه به شمار میرفت. محتملاً شکل سقف افراشته بر ستونهائی به سبک معماری یونیک داشته‌که بر بنای شالوده‌ی بلندی محتوی تابوت بنا شده، و روی آن سقف بنای مدرج به شکل هرم ناقص قرار داشته است که در قسمت فوقانی آن تندیسی مرمرین از ارابه‌ای که چهار اسب به آن بسته بود گذاشته بودند. با تزیینات حجاری فراوان، کار سکوپاس و احتمالاً پراکسیتلس، آراسته بود. خود بنا را به خاطر دوباره استفاده کردن از مصالح آن ویران کردند، ولی بعضی از قسمتهای آن بعداً به دست آمد (۱۸۴۶) و اکنون در موزه‌ی بریتانیائی نگاهداری میشود. یک موسولئوم رومی معروف (۱۳۵–۳۹) موسولئوم هادریانوس در رم است،

(۱)Moss (۲)Mohs (۳)Moos (۴) Sachseln (۵)Mosander (۶) mosanderite (۷)Mössbauer (۸)Mostar (۹)Mostaert (۱۰)Mustel (۱۱)Muskhelishvili (۱۲)Institute for Advanced Study (۱۳)Bamberger (۱۴)Fuld (۱۵)Mosquitia (۱۶)Mosquito Coast (۱۷)Zelaya (۱۸)muslin (۱۹)Moussorgsky (۲۰)mausoleum

که اکنون کاستل سانت/آنجلو خوانده میشود. در زمان امپراطوران مغول هند مجموعه‌ی جالبی از این موسولئومها (گنبددار) ساخته شد، که جالبترین آنها تاج محل است. موسولئومهای معروف زمان جدید عبارتند از موسولئوم ناپلئون در هتل دز/انوالید، موسولئوم لنین در مسکو، موسولئوم ژنرال گرانت در نیویورک، و غیره.

موسولینی[1]، **بنیتو** (benito mussolini)، ۱۸۸۳–۱۹۴۵. دیکتاتور ایتالیا، و بنیادگذار و رهبر فاشیسم. در جوانی سوسیالیست، و سردبیر یکی از روزنامه‌های میلان، به نام آوانتی، بود، ولی در جنگ I از سوسیالیسم جدا شد و روزنامه‌ی خود را به نام پوپولو د/ایتالیا بنیاد گذاشت. مدتی در ارتش خدمت کرد (۱۹۱۵–۱۷) و زخم سختی بر داشت. پس از جنگ، پیروان خود را، که بیشتر از سربازان جنگ I بودند؛ در حزبی به نام حزب فاشیست مبارز در میلان گرد آورد (۲۳ نوامبر ۱۹۱۹). اعتصابها و ناراحتیهای عمومی به او بهانه داد که به فاشیستها فرمان حرکت به سوی رم دهد (۲۸ اکتبر ۱۹۲۲). شاه ویکتور امانوئل III از او دعوت کرد که هیئت دولت را تشکیل دهد. رفته‌رفته موسولینی دولت خود را، مخصوصاً پس از قتل (۱۹۲۴) ماتئوتی، به صورت دیکتاتوری بیرحمانه‌ای در آورد. حکومت پارلمانی در ۱۹۲۸ ملغی، و به جای آن یک حکومت صنفی فاشیست برپا شد. از کارهای مثبتی که موسولینی انجام داد عقد ← پیمان لاتران (۱۹۲۹) و طرحهای عمومی بزرگی چون زهکشی ماندابهای پونتین بود. سیاست مستعمراتی و جنگجویانه‌ی او منجر به گرفتن حبشه (۱۹۳۵–۳۶)، مداخله در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶–۳۹)، و الحاق آلبانی (۱۹۳۹) شد. ماجرای حبشه ایتالیا را از دموکراسیهای غربی جدا ساخت، و موسولینی به عنوان یک متحد به سوی هیتلر توجه یافت. با شرکت در محور، موسولینی کم‌کم فقط آلت دست هیتلر شد، او گذاشت که آلمان اتریش را به خود ملحق کند (۱۹۴۸)، در انعقاد ← پیمان مونیخ شرکت جست، و در ۱۹۴۰ ایتالیا را در جنگ II وارد کرد. اتکاء روزافزون وی به آلمان و شکستهای نظامی او، به سقوط و بازداشتش منجر شد (ژوییه‌ی ۱۹۴۳). بادوگلیو نخست‌وزیر شد ولی موسولینی، که به دست گروه نجات آلمانی، آزاد شده بود، یک حکومت دست‌نشانده در ایتالیای شمالی برقرار کرد. پس از فرو ریختن دستگاه نظامی آلمان، موسولینی هنگامی که در صدد فرار به سویس بود، در نزدیکی کومو به دست پارتیزانهای ایتالیائی اسیر و با معشوقه‌اش کلارا پتاچی[2] (klārā petātci)، تیرباران شد. جسد آنها را در یکی از میدانهای عمومی میلان به دار آویختند، و سپس در محل گمنامی دفن کردند. در ۱۹۵۷ جسد موسولینی را از آن محل خارج کردند و به خانواده‌اش تسلیم داشتند.

موسولینی دارای ۵ فرزند بود، و یکی از آنها که دختر بسیار محبوبش بود، زوجه‌ی ← کنت چیانو شد.

موسه[3]، **آلفرد دو** (ālfred dē müse) ۱۸۱۰–۵۷، شاعر فرانسوی؛ مت پاریس. غزلیات و ترانه های عالی (نظیر شب ماه مه) و حکایات منظوم (ماه‌نند رولا) که گاهی حکایت از شور و حزن درونی شاعر میکند، و زمانی آمیخته با شوخیها و بیان لذایذ است، او را در ردیف بزرگترین شعرای رومانتیک قرار داده است. داستانهای کوتاه و نمایشنامه‌هائی هم نوشته که از آن جمله کمدی‌های فانتازیو (۱۸۳۳)، شمدان (۱۸۳۵) و ترا-ژدی لورنتساچو (۱۸۳۳) است. اثر دیگرش، کمدی با عشق نباید شوخی کرد (۱۸۳۶)، سرانجام غم‌انگیز دارد. کتاب اخیر ندای دوران زندگی ملالت‌باری است که پس از ماجرای عشقی با ژرژ ساند—که به ناکامی گرایید—برای موسه پیش آمد. با وجود مخالفتهای محافظه‌کارانه‌ای که با او کردند، به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد (۱۸۵۲). قسمتهائی از آثارش در ۱۳ بخش، ضمن مجموعه‌ای، به فارسی ترجمه شده که عبارتند از شبها، خاطره، ساغر و لب، دختر اندلس، مادام لا مارکیز، ترانه، به لبور، غم، بیاد بیاور، به خانم گ.، نصیحت به یک دختر پاریسی، نامونا (داستان شرقی)؛ و نیز داستان پیر و کامی (۱۹۴۴؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان خوشه‌ی عشق، تهران، ۱۳۳۳ هش).

موسی[4] (musā)، پیغمبر و رهبر قوم یهود که ایشان را از مصر و از اسارت مصریان بیرون آورد و خداوند به وسیله‌ی او شریعت یهود را در کوه سینا به بنی اسرائیل اعطا کرد. موسی قوم یهود را به سرزمین موعود رهبری کرد و خود، پیش از رسیدن به ارض موعود، در زمین اردن وفات یافت، زندگی او در قرن ۱۳م ق‌م بوده است. داستان تولد و بزرگ شدن موسی، بدان گونه که در کتمة آمده است، صورت افسانه‌ای دارد. پدرش عَمْرام (عَمْران در نزد مسلمین) و مادرش یوکبد (yokebed) نام داشت. تولد او هنگامی صورت گرفت که مصریان بنی اسرائیل را در فشار گذاشته و امر کرده بودند که هر نوزاد اسرائیلی را که پسر باشد در نیل غرق کنند. مادر موسی نخواست که فرزند خود را به نیل بسپارد، و چون موسی سه ماهه شد او را در سبدی گذاشت و سبد را به قیر و زفت بیالود و در نیزاری در کنار نیل گذاشت. دختر فرعون که برای شست و شو به کنار نهر آمده بود سبد را دید و به کنیزک خود دستور داد تا آن را بگشاید. چون دختر فرعون طفلی گریان در سبد بدید بر او رحم آورد و نخواست او را رها سازد. خواهر موسی که از دور نگران او بود پیشنهاد کرد که زنی شیرده از عبرانیان بیاورد تا آن کودک را شیر دهد؛ دختر فرعون این پیشنهاد را پذیرفت و خواهر موسی مادر موسی را به عنوان زن شیرده نزد دختر فرعون آورد و دختر فرعون او را به فرزندی پذیرفت و نامش را موسی [= از آب گرفته] گذاشت. موسی بزرگ شد و در این میان ستمی را که بر قوم او میرفت به چشم میدید. روزی، به هنگام دفاع از یک اسرائیلی، یک مصری را کشت و جسد او را زیر ریگ پنهان‌کرد و خود به مدین یا مدیان گریخت. در اینجا با صفوره دختر کاهنی مدیانی به نام یثرون، ازدواج کرد، و از او دو پسر پیدا کرد، جَرْشون و الیعازر. هنگامی که موسی در کوه سینا مشغول چراندن گوسفندان پدرزن خود یثرون بود، بوته‌ی فروزانی را دید که در عین اشتعال نمی‌سوخت. خداوند خود را در آن بوته‌ی مشتعل به نام یهوه بر موسی ظاهر ساخت، و موسی سخنان یهوه را از آن بوته‌ی مشتعل شنید که او را برای دعوت قوم اسرائیل به سوی او و برای نجات قوم اسرائیل از دست فرعون و مصریان فرا میخواند. خداوند برای آنکه نشانه‌ای از رسالت موسی به او بدهد گفت چون عصایش را بیندازد مار شود و چون دست در بغل کند و بیرون آرد دستش مثل برف سفید و نورانی شود. موسی با برادرش هارون به مصر رفت و از فرعون خواست که دست از شکنجه و آزار بنی‌اسرائیل بر دارد و ایشان را رها سازد. فرعون نپذیرفت و خداوند ده مصیبت پی در پی به مصریان فرو فرستاد تا بلکه پند گیرند و بنی اسرائیل را رها سازند. مصیبت دهم که بر ایشان فرستاده شد آن بود که همه‌ی نوزادان مصری هلاک شدند. فرعون سرانجام ناگزیر شد که به موسی اجازه دهد تا بنی اسرائیل را از میان بیابان به سرزمین موعود رهبری کند. اما چون موسی با قوم خود بیرون رفت فرعون با سپاهی ایشان را تعقیب کرد تا در کنار دریا (دریای قلزم—بحر احمر) به ایشان رسید. موسی به دستور خداوند با عصا دریا را بشکافت و بنی اسرائیل توانستند از میان این شکاف به آن سوی دریا بروند. اما، همینکه فرعون و سپاهیانش پشت سر بنی اسرائیل به میان دریا رفتند، آب دریا ایشان را فرا گرفت و همگی غرق شدند، و بدین ترتیب بنی اسرائیل از بندگی مصریان رهائی یافتند. پس از خروج از دریا موسی و بنی اسرائیل در صحرای سینا به کوه سینا رسیدند، و خداوند از میان کوه، به وسیله‌ی موسی، به بنی اسرائیل اعلام کرد که اگر عهد او را نگاه دارند گنج خاص خداوندی و مملکت کاهنان و امت مقدس او خواهند شد، و بنی اسرائیل این عهد را پذیرفتند. پس خداوند در میان دود و آتش و زلزله بر کوه تجلی یافت و احکام خود را به موسی ابلاغ کرد، و بنی اسرائیل در طی تشریفات مجللی سخنان خداوند را شنیدند، و آنگاه موسی خود بتنهائی بر فراز کوه رفت و ۴۰ روز و ۴۰ شب در کوه ماند و چون گفتگو با خدا را به اتمام رسانید با دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگی که احکام عشره بر آن نوشته بود، نزد قوم خود باز گشت. هنگام غیبت موسی از قوم خود، بنی اسرائیل به بتپرستی گراییدند و گوساله‌ی طلائی را به عنوان خداوند پرستیدند؛ موسی بر هارون و بر قوم خود خشمگین شد و آن دو لوح را که نوشته‌ی خدا بود بشکست و به لاویان فرمود تا ۳۰۰۰ تن از بتپرستان بنی‌اسرائیل را بکشتند، و آنگاه برای کفاره‌ی گناهان و طلب آمرزش نزد خدا باز گشت. پس از آن موسی بنی اسرائیل را از میان بیابان به سرزمین موعود راهنمائی کرد و این راهپیمائی و سرگر-

(۱)Mussolini (۲)Petacci (۳)Musset (۴)Moses

دانی در بیابان ۴۰ سال طول کشید و با شکایتها و اعتراضهای بنی اسرائیل توأم بود. آنها از من و سلوی ملول شده بودند و گوشت و تره و پیاز و سیر و غیره میخواستند. وقتی از بی‌آبی ناله کردند موسی از دل سنگ برای ایشان آب بیرون آورد. گاهی موسی را تهدید کردند که میخواهند رهبری برای خود برگزینند تا ایشان را دوباره به مصر باز گرداند. از دوازده تن که برای جمع‌آوری اطلاعات از سرزمین موعود فرستاده شده بودند 10 تن اخبار نامساعد آوردند و فقط ۲ تن خبر نویدبخش آوردند که آن هم بنی اسرائیل را قانع نساخت. خداوند بر بنی اسرائیل خشم گرفت و همه‌ی ایشان را بجز کالب و یوشع (آن ۲ تن که خبر مساعد و نوید بخش از سرزمین موعود آورده بودند) و فرزندان ایشان، دیگران را محکوم به مرگ ساخت. پس از آن قورح لاوی، و داثان و ابیرام و اون (on) از قبیله‌ی راوبین، بر موسی و هارون اعتراض کردند و ایشان را به بزرگ‌بینی خویش متهم ساختند. خداوند بر ایشان خشم گرفت، و زمین همه را در خود فرو برد و عده‌ای نیز از وبا یا براثر زلزله هلاک شدند. سرانجام، پس از ۴۰ سال سرگردانی و بیابانگردی، نزدیک سرزمین موعود رسیدند، و در این حال، خدا به ایشان اخطارکرد که به سرزمین بنی‌عَمّون دست نزنند. سیحون عموری (amuri) و عوج پادشاه باشان با بنی اسرائیل به مقابله پرداختند ولی شکست خوردند و سرزمین ایشان میان قبایل راوبین و جاد و منی تقسیم شد. در اسفار خمسه سرگردانی در بیابان با وقایع ناگوار و اضطرابها و آشفتگیها توأم است، ولی در کتب دیگر عهد جنبه‌های مثبت آن ذکر شده است. فرزندان اسرائیل در بیابان عشق خود را به خداوند ظاهر ساختند و روح رقیت و بندگی را که به آن خو گرفته بودند از خود دور کردند و نسلی نو، با ایمان تازه و شریعت تازه، آماده‌ی فتح سرزمین موعود شدند. در دشتهای موآب زندگانی موسی به پایان خود نزدیک میشد. خواهرش میریام و برادرش هارون پیش از او مرده بودند. با آنکه موسی از خداوند خواسته بود که وارد سرزمین موعود شود، این تقاضای او مورد اجابت قرار نگرفت، و خدا به او دستور داد تا یوشع را به جانشینی خود برگزیند. موسی در نزدیکی سرزمین موعود سه خطابه‌ی پندآمیز برای قوم خود ایراد کرد و در آنها از ۴۰ سال سرگشتگی و از خلاصه‌ی شریعت تورات سخن گفت. پس از آنکه از بالای کوه فسجه نظری از دور بر سرزمین موعود انداخت، در حالی که ۱۲۰ سال از عمرش گذشته بود، جان سپرد و قبر او ناشناخته ماند.

موسی در روایات اسلامی. در روایات اسلامی و در قرآن داستان موسی با تفاوتهای جزئی با آنچه در عهد آمده است نقل شده. فرعون نوزادان بنی اسرائیل را میکشت. مادر موسی چون او را زائید در تابوتی گذاشت و به آب انداخت، و به خواهر موسی گفت تابوت را بر روی آب دنبال کند و ببیند که آب آن را کجا میبرد. تابوت بر روی آب میرفت تا آنکه به نزدیک خانه‌ی فرعون رسید. کنیزان آسیه، زن فرعون، برای شست و شو به کنار آب آمده بودند و چون تابوت را دیدند آن را برداشته پیش آسیه بردند. آسیه تابوت را باز کرد، و چون کودک را در آن دید بر او رحم آورد و او را دوست بداشت. چون فرعون از پیدا شدن کودک در تابوت خبردار شد خواست او را بکشد، ولی به اصرار آسیه از کشتن او چشم پوشید. پس برای او زنان شیرده خواستند و خداوند پستان زنان را بر او حرام فرمود تا آنکه خواهر او که ناظر بر کارش بود ایشان را به مادر موسی راهنمائی کرد. چون مادر موسی پستان در دهان موسی گذاشت، موسی فوراً شروع به مکیدن شیر کرد. موسی در خانه‌ی فرعون تربیت میشد. روزی فرعون او را در آغوش گرفت، و او ریش فرعون را به دست خود کند. فرعون در خشم شد و خواست او را بکشد ولی آسیه مانع شد و گفت او کودک است و چیزی نمیداند. برای امتحان عقل او آتش و یاقوت را در برابر او گذاشتند تا ببینند کدام را خواهد گرفت. موسی میخواست که یاقوت را بر دارد ولی جبرئیل او را به آتش راهنمائی کرد و او آتش را به دهان گذاشت و بعد آن را به دور انداخت. آتش زبان موسی را سوزانید و از آن پس در زبان او لکنتی پیدا شد، و به همین جهت است که در قرآن از خدا میخواهد که لکنت زبان او را برطرف کند تا قومش سخنان او را درک کنند. پس از آنکه موسی بزرگ شد روزی در شهر دو مرد را دید یکی از بنی اسرائیل و دیگری از مصریان که با هم نزاع میکردند. اسرائیلی موسی را به کومک خود خواست و موسی مصری را کشت. روز بعد باز همان اسرائیلی را دید که با مصری دیگری نزاع میکند و باز از او درخواست یاری میکند. موسی او را سرزنش کرد و چون خواست به کومک مصری درآید اسرائیلی گفت تو میخواهی مانند دیروز کسی را بکشی. موسی دست از ایشان برداشت و رفت، ولی آن مرد مصری قصه‌ی قتل او را در شهر فاش کرد و فرعون فرمان داد که او را دستگیر کنند. موسی را خبر دادند که فرعون در پی کشتن او است. موسی از شهر بیرون شد و در راه فرشته‌ای را دید که او را به سوی مدین راهنمائی کرد. در مدین گروهی را که آب از چاه میکشیدند دید، و دید که دو دختر گوسفندان خود را در کناری نگه داشته‌اند، و چون علت آن را پرسید دختران گفتند منتظرند تا همه‌ی مردم آب از چاه بکشند و بعد ایشان گوسفندان خود را آب دهند. موسی را بر ایشان رحم آمد و بر کنار چاهی که بر سر آن تخته‌سنگی نهاده بودند آمد و سنگ را برداشت و گوسفندانشان را آب داد و خود گرسنه به سایه‌ی درختی پناه برد. دختران به خانه‌ی پدر خود که پیرمردی بود رفتند و قصه‌ی موسی را گفتند، و او یکی از ایشان را فرستاد تا موسی را به خانه بیاورد. این پیرمرد، که در روایات اسلامی هم شعیب و هم یثرون خوانده شده است، موسی را اجیر کرد تا ۸ یا 10 سال گوسفندان او را بچراند و او در عوض یکی از دختران خود را به او بدهد. بعضی از روایات یثرون را پسر برادر شعیب خوانده‌اند. پس از آنکه موسی مدت 10 سال شبانی شعیب کرد و دختر او را که صفوره نام داشت بگرفت، با خانواده‌ی خود از مدین بیرون رفت. این موقع گویا فصل زمستان بود و موسی راه گم کرد و در میان راه آتشی بر درخت دید و برای گرفتن آتش نزدیک آن رفت، که ناگاه از آتش آوازی بر آمد که من خدای جهان هستم. خداوند به موسی امر کرد که عصای خود را بیندازد، و چون موسی عصای خود را انداخت عصا مار شد، و نیز امر کرد که دست به گریبان خود کند و بیرون آرد و چون چنین کرد دستش سفید بود بی آنکه بیماری برص داشته باشد. این دو برای موسی نشانه‌ی آن بودند که او پیغمبر است و برای هدایت فرعون و نجات بنی اسرائیل باید به مصر رود. موسی از خداوند خواست که برادرش هارون را نیز با او یار کند، و خداوند اجابت فرمود. موسی و هارون نزد فرعون رفتند و فرعون او را شناخت و گفت ما ترا نزد خود پروراندیم و اکنون تو دعوی پیغمبری میکنی. موسی نشانه‌هائی را که خدا فرموده بود به فرعون بنمود، ولی فرعون ایمان نیاورد و برای مقابله با عصای فرعون جادوگران مملکت را جمع کرد و گفت تا در روز معین جادوهای خود را به موسی نشان دهند. جادوگران در روز معین با جادوگری خود چوبها و ریسمانها انداختند و همه‌ی آنها به نظر مار آمد چنانکه موسی ترسید ولی به الهام الاهی عصای خود را انداخت که اژدها شد و همه‌ی مارهای جادوگران را بلعید. جادوگران ترسیدند و ایمان آوردند، و فرعون همه را به قتل تهدید کرد. پس از آن خداوند قوم فرعون را به بلاهای گوناگون از طوفان و قحطی و ملخ و خون و غیره گرفتار کرد و در هر گرفتاری فرعون قول میداد که در صورت رفع آن ایمان بیاورد، ولی باز از قول خود بر میگشت تا آنکه خداوند دستور داد تا قوم بنی اسرائیل از مصر خارج شوند و به ترتیبی که مذکور است بنی اسرائیل از دریا گذشتند و فرعون و قوم او غرق شدند و بنی اسرائیل نجات یافتند. پس از آن موسی برای گرفتن شرایع و الواح الاهی به کوه رفت و سامری نام که مشتی از خاک پای اسب جبرئیل را گرفته بود آن را بر طلاها و زینت‌آلاتی که بنی اسرائیل از مصریان گرفته بودند پاشید و آن طلاها به صورت گوساله‌ی طلائی در آمدند. آن گوساله آواز گاو و گوساله میکرد، و بنی اسرائیل به آن فریفته شدند و آن را خدای خود خواندند. در این مدت موسی در کوه الواح را از خداوند دریافت کرد، و چون از خدا خواست که خود را به او بنمایاند تجلی الاهی بر کوه او را بیهوش کرد. چون موسی با الواح باز گشت و قوم خود را گوساله‌پرست دید سخت در خشم شد، و هارون برادرش را مورد تنبیه و سرزنش قرار داد. بنی اسرائیل خواستار توبه شدند ولی به ایشان گفته شد که توبه‌شان قبول نمیشود مگر آنکه شمشیر کشیده یکدیگر را بکشند. پس از آنکه عده‌ی زیادی به این ترتیب کشته شدند خداوند توبه‌ی ایشان را قبول فرمود. پس از آن خداوند ایشان را امر فرمود که به سرزمین اریحا بروند. موسی ۱۲ نقیب از ۱۲ سبط (قبیله) بنی اسرا-

ئیل انتخاب کرد که بروند و خبر سرزمین مقدس را بیاورند. 10 نفر از ایشان خیانت کردند و قوم موسی را از دخول به سرزمین مقدس ترساندند، و دو نفر، که یکی یوشع ابن نون و دیگری کالیب یا کلاب ابن یوفنه، پهلوان جنگاور باشد، خبر نیک آوردند. بنی اسرائیل از رفتن سر باز زدند و به موسی گفتند تو با خدای خود برو و با من دمی که در سرزمین مقدس هستند بجنگ، زیرا ما را طاقت ایشان نیست. موسی ناراحت شد و ایشان را نفرین کرد و به همین جهت خداوند ایشان را در بیابان سرگردان ساخت. در این سرگردانی که ۴۰ سال طول کشید غذای ایشان من و سلوی بود. چون آب خواستند موسی با عصا سنگ را بشکافت و ۱۲ چشمه از آن بیرون آمد که هر چشمه ازآنِ یکی از اسباط بنی اسرائیل بود. قوم موسی بجز من و سلوی سبزی و پیاز و سیر و عدس هم خواستند. خداوند در بیابان ابر را بر ایشان سایه‌افکن کرد. بدین ترتیب، پس از ۴۰ سال سرگردانی، بنی اسرائیل به نزدیک سرزمین مقدس رسیدند. نخست هارون وفات یافت و بعد موسی در گذشت و پس از او یوشع ابن نون به نبوت رسید و بنی اسرائیل را به اریحا برد.

موسی، جبل: ← طور سینا.

موسی، خور (xore musā)، از خورهای مهم ج ایران، کنار خلیج فارس؛ که تا ح ۸۰ کم در زمینلاد ممتد و عرض آن ۲٫۵ کم است. این خور نمونه‌ی کانال عمیقی است که در کشندانهای ساحلی واقع شده و بندابهای شنی مسیر آن را مسدود نکرده است. رأس آن به کانالهای متعددی تقسیم میشود، و در همین ناحیه، در کنار قسمت علیای آن، بندر شاهپور قرار گرفته و در فاصله‌ی ۳۲ کیلومتری مدخل آن لنگرگاهی قرار دارد. کشندانهای شرقی آن تا ۵۶ کیلومتری امتداد دارند، و در همین جا خور غزلان (qazlān) واقع شده است. خورهای کوچک دیگری نیز با خورموسی مرتبط هستند. یکی از شاخه‌های شمالی خور موسی، خور دورق dāraq نامیده میشود. ناحیه‌ی باطلاقی واقع در بین فلاحیه و ساحل خلیج‌فارس هنوز به دورقستان معروف است.

موسی، صعود: ← عهدین غیر قانونی.

موسیا[1] (musiā) یا **مولسیا**[2] (moesiā) ناحیه‌ی قدیم، لغ آسیای صغیر، که از ج به لیدیا و فریگیا، از ل‌ش به بیتینیا، و از ل و غ به پروپونتیس (← دریای مرمره) و دریای اژه محدود بود (حدود قطعی و دقیقی برای آن نمی‌توان تعیین کرد). شهرهای عمده‌اش پرگاموس و کوزیکوس بود. اولین اطلاع تاریخی که از مردم موسیا داریم استیلای کرزوس (شاه لیدی) بر آنهاست. پس از سقوط دولت لیدیا تا زمان اسکندر مقدونی، موسیا تحت استیلای امپراطوری ایران، و سپس تا شکست (۱۹۰ ق‌م) آنتیوخوس کبیر جزء دولت سلوکی بود، و آنگاه تحت استیلای روم در آمد، و از ۱۳۰ ق‌م جزء ایالت رومی آسیا شد.

موسی‌آباد (musi.ābād)، ده (جه ۱°۳۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)؛ دهستان جلگه‌افشار، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ ۱۵کیلومتری جغ اسدآباد. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است. قالیبافی و گلیمبافی دارد.

موسی‌آباد، ده (جه ۱°۸۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، شهرستان شهرضا، استان دهم (اصفهان)، ۱۵کیلومتری جغ شهرضا. جلگه‌ای است وسیع، با آب و هوایی معتدل. محصولاتش غلات، پنبه، انگور، و خشکبار است. از صنایع دستی کرباسبافی دارد.

موسی ابن جعفر: ← امام موسی کاظم.

موسی ابن حفص: ← مازیار.

موسی ابن شاکر: ← بنو موسی.

موسی ابن عازار یهودی، نویسنده‌ی قرابادینی برای خلیفه معز فاطمی ← قرابادین.

موسی ابن عیسی: ← فخ.

موسی ابن عیسی الکسروی: ← خدای‌نامه.

موسی ابن میمون[3] (musa 'bne maymun) [ابوعمران موسی ابن میمون ابن یوسف ابن اسحاق القرطبی الاسرائیلی]، (۱۱۳۵–۱۲۰۴)، فیلسوف و طبیب و عالم دینی یهودی و یکی از شخصیتهای برجسته‌ی یهود، در کتب یهودی به رمبم (rambem) مشهور است، و آن اختصاری است مرکب از حروف اول نام یهودی او، ربن موسس بن میمون. پدر او میمونِ دَیّان یا قاضی یهود در قرطبه، و خود از دانشمندان یهود بود. جد بزرگ او ابدیه (obadyah) نام داشت، و ظاهراً به همین جهت است که در کتب اسلامی نام او را موسی ابن عبدالله یا موسی ابن عبیدالله نوشته‌اند. تولد او شب شنبه فصح (۱۴ نیسان) سال ۴۸۹۵ از خلقت عالم (به عقیده‌ی یهود) مطابق با سال ۱۱۳۵ (۵۲۹ هق) در قرطبه اتفاق افتاد. در ۱۱۴۸، هنگامی که موسی ۱۳ ساله بود، سپاه موحدون قرطبه را گرفتند و به تعقیب کسانی که مسلمان نبودند پرداختند، و در نتیجه میمون ناگزیر شد که با خانواده‌ی خود از قرطبه خارج شود و چندین سال در اسپانیا و شاید هم در پروونس سرگردان باشد. سرانجام میمون و خانواده‌اش در 1160 در شهر فاس مسکن گزیدند. این سالهای سرگردانی، با همه‌ی ناراحتیها و رنجهایش، برای موسی ابن میمون سالهای تحصیل علم بود، و او در این مدت توانست از علوم زمان خود اطلاعات وسیعی به دست آورد و حتی شروع به تألیف بکند. چنانکه در ۱۱۵۸ شروع به تألیف کتاب سراج با شرح مِشنا (مجموعه‌ی قوانین سنتی یهود) کرد، و در همان سال، به خواهش یکی از دوستانش، رساله‌ی کوچکی درباره‌ی تقویم یهود نوشت، و نیز حواشی بر شرح عده‌ای از رسالات تلمود بابلی نگاشت. مورخان اسلامی نوشته‌اند که در همین سالها عبدالمؤمن ابن علی، رئیس دولت موحدون، فرمان داد که یهود و نصارا از بلاد او بیرون روند یا اسلام بیاورند، و اگر اسلام نیاوردند و در مدتی معین از بلاد او بیرون نرفتند جان و مال ایشان در معرض تلف خواهد بود. موسی ابن میمون از کسانی بود که تظاهر به اسلام کرد و جزئیات احکام شرع اسلام را از قرائت و نماز در ظاهر به جا آورد تا آنکه فرصتی به دست آورد و از بلاد مغرب خارج شد. اما مورخان یهود این مطلب را قبول ندارند و به نامه‌هائی اشاره میکنند که موسی ابن‌میمون درآن یهودیان را از قبول دین اجباری منع کرده و آنها را به ترک فوری سرزمینی که در آن به ترک دین خود مجبور شده‌اند امر کرده است. بنا بر این، در ۱۱۶۵ میمون و پسرانش موسی و داود از مملکت موحدون بیرون رفتند و عازم فلسطین شدند، و در شهر عکا سکنی گزیدند. خانواده‌ی موسی ۵ماهی در عکا ماندند، و بعد از گردش در فلسطین و زیارت اماکن مقدس یهود عازم مصر شدند و از اسکندریه به قاهره رفتند و در شهر فسطاط اقامت گزیدند. در این میان میمون پدر موسی مرد و موسی به فراغت بال در زیر سایه‌ی برادرش که به جواهرفروشی اشتغال داشت به تألیف پرداخت و رهبری دینی و عرفی جامعه‌ی یهود قاهره را به دست گرفت. در ۱۱۶۸ موسی ابن میمون کار تألیف کتاب سراج را به پایان رسانید، ولی سال بعد برادر او، که در یک کشتی به سوی بندر رهسپار بود، در قهر غرق شد و خانواده‌ی خود و موسی را بدون درآمد گذاشت. موسی ابن میمون زندگی از راه دینی را ناپسند میداشت، و بدین جهت به طبابت که دانش آن را در اسپانیا و مغرب فرا گرفته بود پرداخت. میگویند ریچارد I، که در آن موقع به مناسبت جنگهای صلیبی در مشرق بود، او را به طبابت دربار خویش خواند، ولی موسی آن را نپذیرفت. در ۱۱۸۵ موسی ابن میمون از جمله‌ی اطبای القاضی الفاضل عبدالرحیم ابن علی بَیْسانی وزیر صلاح‌الدین ایوبی شد، و مورخان اسلامی نوشته‌اند که موسی ابن میمون هرگز در طبابت بتنهائی نظر نمیداد و با مشورت و مشارکت اطبای دیگر رأی خود را اظهار میکرد. در همین دوران، پس از مرگ زن نخستین خود، خواهر ابوالمعالی نامی را که از یهودیان و کاتب مادر نورالدین محمود زنگی بود به زنی گرفت و ابوالمعالی نیز با خواهر موسی ابن میمون ازدواج کرد. موسی در عین اشتغال به طبابت و رهبری جامعه‌ی یهودیان مصر دست به کار تألیفات مهمی زد که از جمله‌ی مهمترین کتب عالم یهود است. یکی از این کتب معتبر مشنا توراه (mešnā torāh؛ = بازگوئی قانون) است که از کتب بسیار مهم فقهی و کلامی یهود است. در این کتاب او سنن و قوانین تلمود بابلی و تلمود اورشلیمی را چنان مبوّب و منظم کرد که یافتن و فهم آن برای هر فرد باسواد یهودی آسان باشد. این کتاب به عبری فصیح و روشن نوشته شده و سبک آن عالی است. مشنه توراه به ۱۴ کتاب تقسیم شده است و چون کلمه‌ی ید به حساب ابجد ۱۴ است آن را یَدْ ها حَزَقَه [= دست نیرومند] نیز نامیده‌اند. قسمت اعظم کتاب شامل فقه و شرایع یهود است، ولی در آن مباحث کلامی و فلسفی و

(۱)Mysia (۲)Moesia (۳)Maimonides

اخلاقی نیز هست (کتاب اول در ما بعد الطبیعه و کتاب سوم در محاسبات نجومی برای معرفت تقویم یهود و کتاب ۱۴م در رد مسیحیت و اسلام است.) کتاب، پس از انتشار، شهرت و موفقیت عظیمی به دست آورد ولی موجب انتقادات سخت نیز شد. از جمله‌ی انتقادات آن بود که موسی ابن میمون در این کتاب منکر معاد جسمانی است و معاد را فقط روحانی میداند. در پاسخ ردی که رئیس یهودیان بغداد بر این نظر نوشته بود موسی ابن میمون رساله‌ی مَقْمَر تَحَیَّتْ ها مَیْتیم [= در باره‌ی معاد] را نوشت. کتاب دلالة الحائرین او به عربی است و آراء فلسفی او را در بر دارد. موسی ابن میمون در این کتاب خواسته است کلام یهود را به نظریات ارسطوئی‌ـ نوافلاطونی تفسیر کند و مسلماً تحت تأثیر فلاسفه‌ی بزرگ اسلامی، از قبیل فارابی و ابن سینا، قرار گرفته است. این کتاب هم در عالم یهود و هم در فلسفه‌ی مدرسی (← فلسفه، قسمت VI) مسیحیت قرون وسطی تأثیر مهم داشته است. کتاب اول دلالة الحائرین در باره‌ی صفات شبه انسانی است که در کتاب مقدس به خدا اطلاق شده است (از قبیل شنوا و بینا بودن و نظایر آن). البته او اطلاق این صفات را به خداوند مجازی میداند و خداوند را برتر از تعریف و توصیف میخواند و ماهیت خدا را عین وجود او میداند. در این کتاب آراء متکلمین اسلامی را در باره‌ی خداوند رد کرده است. کتاب دوم در باره‌ی اثبات وجود خدا از راه دلیل محرک غیر متحرک و از راه تمییز میان ممکن و واجب است. او در این کتب جهانشناسی ارسطو را میپذیرد و عقول عشره را که در کتب نوافلاطونیان آمده است با فرشتگان مذکور در کتاب مقدس یکی میداند. نیز در این کتاب از قِدَمِ عالم بحث میکند و آن را مردود میداند زیرا با فاعل مختار بودن خداوند مباین است. بحث دیگر این کتاب در باب نبوات است. موسی ابن میمون مانند فارابی در مدینه‌ی فاضله انبیا را مانند حکمای حاکم و متفننان مدینه‌ی فاضله میداند. در کتاب سوم دلالة الحائرین در باره‌ی ماهیت شرّ و مشیت الاهی و نظام طبیعت و زمینه‌ی تاریخی مناسک تورات و فضائل اخلاقی بحث میکند. متن عربی دلالة الحائرین با ترجمه‌ی فرانسوی و حواشی مهم به وسیله‌ی ز. مونک در سه جلد (۱۸۸۰–۸۱) به طبع رسیده است. این کتاب به زبانهای انگلیسی و آلمانی نیز ترجمه شده است. موسی ابن میمون کتابهای دیگری نیز در شرایع یهود و طب و منطق تألیف کرده است. علاوه بر آن نامه‌های زیادی در مسائل مختلف از او بر جای مانده است. پس از فوتش، جسد او را به شهر طبریه حمل کردند و در آنجا به خاک سپردند. قبر او اکنون در شهر طبریه زیارتگاه یهود است. موسی ابن میمون و آثار و عقاید او تأثیر عمیقی در عالم یهود داشته است و، چنانکه گفته شد، او از بزرگترین افراد جهان یهود محسوب میشود.

موسی ابن نصیر (musa 'bne nosayr) [ابو عبدالرحمان موسی ابن نصیر ابن عبدالرحمان ابن زید لخمی (یا بکری)]، ۱۹–۹۸ هق، حاکم و فاتح عرب؛ مت شام. عبدالملک ابن مروان وی را عامل بصره کرد تا خراج آنجا را جمع آورد. اما او مورد سوء ظن خلیفه واقع شد، و به عبدالعزیز ابن مروان، برادر خلیفه، حاکم مصر پناهنده شد، که او را نزد خلیفه به دمشق برد، و نیمی از صد هزار دینار غرامتی را که خلیفه برای او تعیین کرده بود خود به عهده گرفت و او را با خویش به مصر باز گردانید، و حکومت افریقیه (طرابلس) داد (۷۹ هق). موسی در همین سال قیروان را گشود، و بسیاری از قبایل بربر را به اطاعت آورد. سپس طارق ابن زیاد، بنده‌ی آزاد کرده‌ی خویش را، به جای خود به فرماندهی گماشت، و خود به افریقیه باز گشت. طارق در ۹۲ هق از تنگه‌ای که بعداً به نام او تنگه‌ی جبل طارق نام یافت، گذشت، و به اسپانیا وارد شد، و اثیخا و مالقه و قرطبه را گرفت و به جانب طلیطله راند و آنجا را نیز گشود. موسی که به پیشرفتهای طارق حسد میورزید، و به او گفته بود که از گشودن طلیطله خود داری کند، پسر خویش عبدالله را در افریقیه گذاشت، و خود به اسپانیا شتافت، و در برخورد با طارق او را به سبب نافرمانی سخت نکوهش کرد. اما سرانجام او را بخشید. خلیفه موسی را به دمشق خواند، و او در ۹۵ هق به دمشق وارد شد و مورد تکریم خلیفه قرار گرفت. اما خلیفه‌ی بعدی، سلیمان ابن عبدالملک، او را آزرد، پسرانش را معزول و مقتول کرد، و میخواست موسی را نیز بکشد؛ ولی دوستی عمر ابن عبدالعزیز او را از مرگ نجات داد. موسی در اثنای ادای فریضه حج در گذشت.

موسیان (musiān)، بخش (جمع ۴۷۶۹ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)؛ مشتمل بر دهستان **موسیان**. در دشت قرار گرفته و هوایش مانند اغلب نقاط خوزستان گرم است. بر طبق تصویبنامه‌ی تیرماه ۱۳۲۳ هش بخش موسیان از دهستان موسیان در جزء شهرستان دشت میشان تشکیل شد. مرکزش، **موسیان** (جمع ۸۵۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ح ۱۵۰ـ کیلومتری لغ سوسنگرد واقع است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش و در فهرست تقسیمات کشور...، مردادماه ۱۳۴۴ هش، این بخش جزء شهرستان دهلران (سابقاً بخش) آمده است.

موسی چلبی: ← محمد I.

موسی خان مغول، ف ۷۳۷ هق، ۱۱مین پادشاه از سلسله‌ی ایلخانیان، نواده‌ی بایدوخان. امیر علی پادشاه، حکمران دیاربکر، او را به سلطنت بر داشت و رقیب و مدعی ارپاخان قرار داد، و در شوال ۷۳۶ هق، بعد از قتل ارپاخان، وی به سلطنت نشست، و زمام کارها به دست امیر علی پادشاه افتاد، و وزارت به امیر جمال‌الدین شروانی واگذار شد. چندی بعد، امیر شیخ حسن جلایر محمد خان مغول را به سلطنت بر آورد، و در جنگی که بین فریقین روی داد، امیر علی پادشاه مقتول و موسی خان منهزم شد (ذیحجه‌ی ۷۳۶ هق)، و سال بعد با طغاتیمورخان و بعضی امرای دیگر همدست شد، و به جنگ محمد خان و امیر شیخ حسن جلایر آمد، اما باز منهزم و گرفتار شد و به قتل رسید.

موسی خورنی[1] (xoreni)، نق قرن ۵م، نویسنده‌ی ارمنی. از آثار منسوب به او کتابی در تاریخ ارمنستان مربوط به حوادث تا سال ۴۵۰ میباشد (بعضی نکته‌سنجان تألیف این کتاب را در قرن ۷م میدانند). کتاب جغرافیای منسوب به او نیز ظاهراً از قرن ۷م است. بعضی از موعظه‌های موسی در دست است.

موسیر[2] (musir)، (*Allium ascalonicum*)، گیاه دائمی از تیره‌ی سوسنیها، و پیاز آن. برگ‌هایش بسیار شبیه به سیر ولی پیازش یک قطعه و تندی آن کمتر است. پیازش، پس از گرفتن تلخی آن، خوراکی است.

موسیقی ایرانی. سنت موسیقی که در کشور ایران و فرهنگهای تابع آن از آغاز تمدن ایران تا به امروز وجود داشته؛ در حال حاضر در ۱۲ مجموعه (← دستگاه، در موسیقی) گنجانده شده است. قطعاتی که در این مجموعه‌ها قرار دارند اغلب بسیار قدیمی است و ریشه‌ی آنها حتی به دوران قبل از اسلام میرسد. این موسیقی، به نوبه‌ی خود، بر فرهنگهای موسیقی اقوام مجاور سرزمین ایران، مخصوصاً ملل عرب، ترک، هندی، و افغانی اثر گذاشته، و در حقیقت یکی از سرچشمه‌های اصلی فرهنگ عظیم موسیقی اسلامی است.

برای تسهیل ارجاع، مندرجات این مقاله را به بخشهای زیر تقسیم کرده‌ایم:

I‌ـ تاریخ
II‌ـ فواصل و گامها
III‌ـ دوازده دستگاه
IV‌ـ فرمهای آهنگسازی
V‌ـ آلات موسیقی و آوازخوانی
VI‌ـ وضعیت کنونی

I‌ـ تاریخ. تفحص جهت یافتن شواهدی از چگونگی موسیقی در نخستین ادوار تمدن ایران متأسفانه نتایج مشخص و قابل استنادی به بار نمیآورد. امپراطوری هخامنشیان، با تمام افتخارات و عظمتش، سندی برای ما به جا نگذاشته که از آن بتوان به کیفیت واقعی موسیقی آن دوران دست یافت. بر مبنای نوشته‌های مورخان یونانی، دید بسیار مختصری از نقش موسیقی در دوران هخامنشی قابل استنتاج است. از نوشته‌های هرودوت چنین بر میآید که در مراسم آیینی زردشتیان سرودهای مذهبی خوانده میشده، و گزنوفون اشاراتی به موسیقی تشریفاتی و رزمی میکند. در مورد انواع آلات موسیقی آن دوران، بر اساس نوشته‌های قرون بعد و یافته‌هایی از آثار تاریخی، روشن است که کرنا، تابیرا (تبیره؛ نوعی طبل) و چنگ وجود داشته است. همچنین میدانیم که ایران بر فرهنگ یونان نفوذ یافته و سازهائی مانند بربط (← عود) و تنبور به آنجا رفته و به سازهای دیگری تبدیل شده است. جالب اینکه نفوذ معکوس، یعنی از یونان به ایران، زیاد نبوده،

(۱)Moses of Khoren (Chorene) (۲)shallot

حتی پس از تصرفات اسکندر، هلنیسم رخنه‌ی عمیقی در ایران نکرده بوده است.

اولین مدارک جالب توجه در باره‌ی موسیقی ایران باستان مربوط به دوران ساسانیان (ح ۲۲۶—ح ۶۵۲) است. این دوره عصر درخشانی در فرهنگ موسیقی بوده و موسیقیدانان دربار از موقع شامخی برخوردار بودند. در حجاریهای طاق بستان آلات موسیقی متعددی مانند چنگ، سرنا، بربط و تنبور دیده میشود. خسرو پرویز (۵۹۰—۶۲۸) موسیقیدانان متعدد و معتبری را در دربار خود داشته که از آن جمله‌اند نکیسا، بامشاد، سرکش، و باربد؛ و مهمترین آنان باربد بوده که تنظیم یک سیستم موسیقی حاوی هفت مقام خسروانی، ۳۰ لحن، و ۳۶۰ دستان (آهنگ، گوشه) را به او نسبت می‌دهند. ظاهراً تعداد این مقامات، الحان، و دستانها با روزهای هفته، ماه، و سال تقویم ساسانی تطبیق دارد. چگونگی این مقامات و آهنگها بر ما معلوم نیست، ولی اسامی بعضی از آنها در نوشته‌های کندی و ابن زیله، و مخصوصاً در خسرو و شیرین نظامی گنجوی آورده شده است.

با انقراض دولت‌ساسانی در ایران‌و اشاعه‌ی فرهنگ اسلامی در این سرزمین، بتدریج دانشمندان و هنرمندان ایرانی درصدد وفق دادن خود با مقتضیات جدید برآمدند، و در مدت کمی نوازندگان و خوانندگان ایرانی در هر گوشه از امپراطوری عظیم اسلامی نفوذ کردند. با روی کار آمدن خلفای عباسی مرکز خلافت از دمشق به بغداد منتقل شد. از این زمان به بعد موسیقیدانان و علمای ایرانی بارزترین عناصر در ترکیب فرهنگ اسلامی در شرق شدند.

در میان محققین و موسیقی‌شناسان برجسته‌ی این دوران ابراهیم موصلی و پسرش اسحاق موصلی، احمد ابن طیب سرخسی، رازی، و ابونصر فارابی را باید نام برد. فارابی برجسته‌ترین این موسیقیدانان بود و کتاب او به نام الموسیقی الکبیر شامل مباحث نظری، فواصل، مقامات، ایقاعات (نظمها و طرحهای ضربی)، و معرفی آثار موسیقی دوران وی میباشد. تحقیقات علمی او متکی بر نظریه‌های یونانیان باستان است و در احیاء این مراجع یونانی عامل مهمی بوده است.

به دنبال فارابی ابوعلی سینا (۳۷۰—۴۲۸ هق) نیز درباره‌ی موسیقی تألیفاتی دارد، از جمله در مبحث تأثیر که مبین حالات و اثرات روانی موسیقی است. همچنین در باره‌ی ارزشهای درمانی موسیقی سخن گفته و پیرامون ترکیبهای آرمونیک اصوات و مطبوع یا نامطبوع بودن آنها بحث کرده است. ابوعلی سینا ۱۲ مقام اصلی دوران خود را از این قرار نام برده است، رهاوی، حسینی، راست، بوسلیک، زنکوله، عشاق، حجاز، عراق، اصفهان، نوا، بزرگ، و مخالف. نکته‌ی قابل توجه این است که اسامی بعضی از این مقامات حتی در موسیقی امروز ایران وجود دارد. اما کاملاً روشن نیست که تا چه اندازه ساختمان و اصول این مقامات با آنچه امروز با همین نام وجود دارد تطبیق میکند.

بعضی از شعرای بزرگ آن دوران، مانند رودکی، فرخی، و غزالی با موسیقی نیز آشنا بودند و در مدح موسیقی سخن گفته‌اند. طی قرون ۱۲م و ۱۳م دو موسیقی‌شناس بزرگ دیگر از ایران بر خاستند که آثارشان مبنای موسیقی علمی در سراسر دنیای اسلامی قرار گرفت؛ فخر رازی و صفی‌الدین ارموی. آثار ارموی شامل کتب بسیار مشهوری چون کتاب الادوار و رسالة الشرفیه فی‌النسب التالیفیه است. دو محقق مهم دیگر را نیز باید نام برد، شمس‌الدین محمد آملی و جرجانی. آخرین موسیقیدان بزرگ دوران اسلامی عبدالقادر ابن غیبی است که در کتاب جامع الالحان وی اولین نمونه‌ی خط موسیقی ایران ثبت شده است.

با روی کار آمدن سلسله‌ی صفویه، ایران مسیر دیگری را نسبت به سایر کشورهای اسلامی خاور میانه پیمود و تحولات فرهنگی در ایران از آن زمان تاکنون با آنچه در سایر کشورهای اسلامی رخ داده متفاوت است. در دوران صفویه، کشور ایران پس از قرنها، بتدریج روی آرامش دید و، در سایه‌ی فتوحات سلاطین صفوی، وحدت ملی و تمامیت ارضی و ثبات سیاسی در کشور به وجود آمد. دفع دشمن خارجی امنیت داخلی را به دنبال داشت. از آغاز قرن ۱۶م تحقیقات علمی در موسیقی معوق ماند و بتدریج موسیقی فقط به عنوان یک هنر اجرائی انفرادی و نیمه‌پنهانی به حیات ضعیف خود ادامه داد. از این قرار بیشتر تکنوازی و بداهه‌سرائی مبنای کار قرار گرفت. همین روش تا امروز هم در موسیقی سنتی ایران کمابیش دنبال شده است.

سیستم دوازده دستگاه که امروز در موسیقی ایران وجود دارد میراث دوران قاجاریه است. قبل از این دوران، موسیقی ایرانی، مانند موسیقیهای عرب و ترک، بل مبنای مقامات مختلف به وجود آمده است، که تا قرن ۱۶م تعدادشان خیلی بیشتر از دوازده دستگاهی که در بالا ذکر شد بوده است. سیستم دستگاهها، که در بخش III مفصلاً از آنها بحث خواهیم کرد، در قرن ۱۹م به وجود آمد. در این سیستم مقامهای مختلف به صورت گروهی تحت عنوان دستگاه اجرا میشود. شخصیت عمده‌ای که اختیار تدوین این دستگاهها به او داده میشود میرزا عبدالله (۱۲۶۱—۱۳۳۷ هق) است که نوازنده‌ای برجسته در سه‌تار و یک معلم ممتاز بوده است.

از طرف دیگر، در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م، نفوذ موسیقی غربی در ایران مشهود شد. یک نفر فرانسوی به نام بوسکه در ۱۸۵۶ استخدام شد تا ارکستری نظامی به وجود آورد. دو فرانسوی دیگر به نامهای رویون (ruyyon) و لومر (lēmer) پس از بوسکه به ایران آمدند و به همت ایشان یک مدرسه‌ی موسیقی تأسیس شد و نوازندگان متعدد برای اجرای سازهای بادی تربیت شدند. آهنگهای اروپائی که توسط این ارکستر نظامی اجرا میشد اولین مواجهه‌ی توده‌ی ایرانی را با موسیقی غربی موجب شد. حتی، مهمتر از این، آمدن خط موسیقی (نت) غربی بود که بتدریج از طرف موسیقیدانان ایرانی نیز فرا گرفته و به کار برده شد.

در نیمه‌ی اول قرن ۲۰م علینقی وزیری موسیقیدان ایرانی تحولات قابل توجهی در موسیقی و سرنوشت این هنر در ایران به وجود آورد. وزیری از موسیقیدانان مکتب قدیم بوده که چند سالی هم در فرانسه و آلمان مطالعه و تحصیل کرده است. در دهه‌ی ۱۹۲۰ وزیری یک مدرسه‌ی موسیقی احداث کرد که در آنجا عده‌ای از موسیقیدانان سرشناس امروزی ایران تربیت شدند. او تعدادی کتاب در باره‌ی تکنیک آلات موسیقی نوشته که اولین اثر وی به نام دستور تار حاوی نظریه‌ای در باره‌ی فواصل و گام موسیقی ایرانی است.

II- فواصل و گامها. موسیقی ایرانی مانند اکثر موسیقیهای شرقی مدال و یکصدائی است. مدها یا مقامهای (← مقام) این موسیقی متنوع و متعددند، زیرا فواصل اصلی که با آنها مقامها به وجود میآیند متعددند. در زمان صفی‌الدین ارموی یک گام ۱۷ پرده‌ای مبنای موسیقی ایرانی بوده است. همین گام در موسیقی سایر کشورهای اسلامی در خاور میانه اساس کار بوده که به نوبه‌ی خود از نظریه‌های قبلی به وجود آمده بوده است (← **فواصل در موسیقی ایرانی**).

در ۵۰۰ سال اخیر گام بسیار دقیق ۱۷-پرده‌ای بتدریج ارتباط خود را با عمل موسیقی عملی در ایران از دست داده است. دوران علما و محققان بزرگ موسیقی گذشت و بعد از عبدالقادر ابن غیبی تا اوایل قرن ۲۰م هیچ گونه کار تحقیقی و علمی قابل ملاحظه‌ای در باره‌ی موسیقی ایرانی انجام نشد. این سالهای طولانی شاهد در هم پاشیده شدن نظام موسیقی در ایران بود تا جائی که موسیقی امروز فقط با تخیل و آرزو میتواند رابطه‌ی خاصی با نظام گذشته داشته باشد. معهذا، یک نظریه‌ی معاصر موسیقی امروز ایران را با نظام صفی‌الدین مرتبط دانسته ولی امکانات تقسیم‌بندی پرده را در موسیقی امروز نه به سه فاصله بلکه به چهار فاصله معرفی میکند.

نظریه‌ی دیگری که در دهه‌ی ۱۹۲۰ توسط علینقی وزیری ارائه شد یک گام مصنوعی ۲۴ ربع پرده در اکتاو را مبنای موسیقی ایرانی معرفی میکند (← فواصل در موسیقی ایرانی). در نظریه‌ی دیگری در باره‌ی فواصل موسیقی ایرانی امروز چنین نتیجه‌گیری شده است که گام اکتاوی به عنوان عنصر حاکم در موسیقی ایرانی امروز مفهومی ندارد، و فواصل این موسیقی، به طور کلی، فوق‌العاده انعطاف‌پذیر است. عنصر اصلی ترکیب اصوات طرحهای ملودیائی است که آن را مایه گویند و در بسیاری موارد از محدوده‌ی یک دانگ یا یک پنتاکورد تجاوز نمی‌کند. از طرفی دیگر در بعضی موارد محدوده‌ای بیش از یک اکتاو شاخص ساختمان مقامات این موسیقی میباشد، چون اصوات در اکتاو بالاتر نسبت به همان اصوات در اکتاو پایین متفاوتند.

مابین فواصل موسیقی امرور ایران پرده نسبةً ثابتتر است و در حدود پرده‌ی بزرگ فیثاغورسی (۲۰۴ سنت) میباشد. نیمپرده نرمش بیشتری دارد ولی به طور متوسط در حدود ۹۰

سنت، برابر با یک L (لیما)، است. فواصلی که بین نیمپرده (پرده‌های میانی) قرار میگیرند بسیار متغیرند. همچنین پرده‌ی افزون بسیار انعطاف‌پذیر است (← **فواصل در موسیقی ایرانی**).

اینکه آیا فواصل فوق معرف یکی یا بیشتر از نظریه‌های قدیم بوده، و در حقیقت مشتق از آنها باشند، قابل بحث است. در واقع نرمش موسیقی امروز در حدی است که شاید بتوان هر یک از نظریه‌های قدیم یا جدید را در درون آن به اثبات رساند. واقعیت نهائی این است که موسیقی ایرانی امروز با پرده‌هائی کار میکند که بسیار انعطاف‌پذیرند. آلات موسیقی ایرانی یا دارای پرده‌های قابل حرکت هستند یا پرده‌ای ندارند، و از این قرار، بوضوح دیده میشود که تولید فواصل دقیق کلاً از امکانات این سازها به دور است. اغلب دیده میشود که نوازنده‌ی مثلاً یک ساز زهی بعضی پرده‌ها را به میل خود بالا یا پایین میبرد و مطابق سلیقه‌ی خود تنظیم میکند. همین امر مبین نرمش بسیاری است که در سبک اجرای این موسیقی عملاً متداول است.

خط موسیقی (← نت) غربی در طول 100 سال اخیر بتدریج در ایران پذیرفته شده است. دو علامت اضافی در این خط به کار برده میشود تا بالا یا پایین رفتن اصوات را به میزان کمتر از نیمپرده مشخص سازد، یکی از این دو علامت کرن نامگذاری شده که مشخص کننده‌ی پایین رفتن صدا در حد یک میکروتن (پرده‌ای که به میزان قابل ملاحظه‌ای از نیمپرده کمتر باشد) است. همچنین علامت (+)، که ⇐ سری خوانده میشود، مبین بالا رفتن صدا در حد یک میکروتن است. بدیهی است، همان طور که توضیح داده شد، این میکروتنها میزان ثابتی ندارند و انعطاف‌پذیرند.

III- دوازده دستگاه. ← دستگاه، در موسیقی ایرانی. در عرف موسیقی امروز معمولاً فقط هفت تا از ۱۲ دستگاه را به نام دستگاه میخوانند (← دستگاه در موسیقی)، و ۵ دستگاه دیگر که فرعی تلقی شده مرسوماً تحت عنوان آواز ذکر میشود، ابوعطا، دشتی، بیات زند (بیات ترک)، افشاری مشتق از شور، و بیات اصفهان مشتق از همایون. این ۱۲ دستگاه شامل حدود ۳۰۰ قطعه است و قطعاتی را که در یک مجموعه قرار دارند گوشه می نامند؛ این گوشه‌ها عموماً دارای اسامی خاص خود نیز هستند.

اجرای هر دستگاه با یک یا چند قطعه، که صرفاً درآمد خوانده میشوند، شروع میشود. همین درآمدهاست که مقام و مایه‌ی دستگاه را معرفی میکند. در واقع وقتی به مقام یا مایه‌ی یک دستگاه می‌اندیشیم منظورمان مقام و مایه‌ای است که در قسمت درآمد آن دستگاه وجود دارد نه آنهائی که در گوشه‌های مختلف آن دستگاه ارائه میشود. بعد از قسمت درآمد گوشه‌های مختلف دستگاه یکی پس از دیگری قرار گرفته و در بسیاری از موارد مقام این گوشه‌ها با مقام درآمد متفاوت است و برای اجرای آنها مدولاسیون ضروری میشود.

از این قرار، یک دستگاه از تعدادی قطعات (گوشه‌ها) که دارای ساختمان مقامی و مایه‌ای مشخص هستند تشکیل میشود؛ این گوشه‌ها،

ماهور

همایون

ابوعطا

بیات ترک

افشاری

بیات اصفهان

دشتی

راست‌پنجگاه

سه‌گاه

نوا

چهارگاه

شور

بر مبنای یک سنت خاص، به دنبال هم میآیند، و در بسیاری موارد منطقی قوی و قانعکننده برای در یک گروه قرار گرفتن آنها وجود ندارد. یک جملهی افتتاحیه‌ـفرود (← کادانس) ـاین گوشه‌ها را به یکدیگر متصل میسازد، و در عین حال مقام و مایه‌ی دستگاه را، که در درآمد ارائه شده بود، پی در پی به گوش میرساند. بر این مبنا، بعد از هر گوشه، از طریق فرود، بازگشتی به درآمد معمول میشود. مقام و مایه‌ی یک دستگاه همان است که با درآمد آن دستگاه عرضه میشود. پس، وقتی مثلاً میگوئیم مقام شور، منظورمان مقامی است که در درآمد دستگاه شور ارائه شده است؛ وقتی مثلاً میگوئیم مایه‌ی شور باز منظور طرح آهنگی در درآمد این دستگاه است.

اجرای معمولی هر یک از دوازده دستگاه هیچگاه شامل تمام گوشه‌های آن دستگاه نخواهد شد، زیرا همه‌ی گوشه‌های دستگاه اغلب در محفوظات نوازندگان معمولی نیست؛ و، به علاوه، گنجاندن تمام آنها موجب طولانی شدن زیاده از حد اجرا خواهد شد. معمولاً انتخابی از چند گوشه انجام میشود که دارای هویت مقامی و مایه‌ای بارزتر و مشخصترند. همین گوشه‌های مشخصتر هستند که در محفوظات اکثر نوازندگان وجود دارند و همیشه تکرار میشوند. زمان اجرائی دستگاه، شامل درآمد و ۴ تا ۵ گوشه، اغلب بین ۱۵ تا ۳۰ دقیقه به طول میانجامد.

طرح مقامی هر یک از ۱۲ دستگاه، به طوری که در درآمد آنها عرضه میشود، از قراری است که در شکل صفحه‌ی ۲۹۱۰ آمده است.

اگر به فواصلی که در طرحهای فوق وجود دارند توجه کنیم، میبینیم که پرده متداولترین فاصله در موسیقی ایرانی است. بعد از آن دو نوع فاصله‌ی پرده‌ی میانی و سپس پرده‌ی کوچک (نیمپرده) مورد استفاده دارند؛ فاصله‌ای که از بقیه کمتر به کار میرود پرده‌ی افزون است (← فواصل در موسیقی ایرانی).

مهمترین گوشه‌های هریک از ۱۲ دستگاه عبارتند از:

۱ـ شور، تَلْمَک، گُلریز، بزرگ، عزال (ozzāl)، شهناز، قَرَچه، حسینی، بیاتِ کرد، و گریلی.

۲ـ ابوعطا، سَیْخی، حجاز، چهارباغ، و کُبری.

۳ـ دشتی، بیدگانی، دشتستانی، غمانگیز، گیلکی، و عشاق.

۴ـ بیات ترک، دوگاه، روح الارواح، قطار، قَرائی.

۵ـ افشاری، بیات راجع، رُهاب، مسیحی، نهیب، و مثنوی.

۶ـ سه‌گاه، زابل، مویه، حصار، مخالف، و مغلوب.

۷ـ چهارگاه، زابل، مویه، حصار، مخالف، مغلوب، هُدی، پهلوی، رَجَز، و منصوری.

۸ـ همایون، چکاوک، طَرَز، لیلی و مجنون، بیداد، نِیْ داود، نوروز، زابل، غزال، شوشتری، منصوری، و بختیاری.

۹ـ اصفهان، بیات راجع، عشاق، شاه ختائی، و سوزو گداز.

۱۰ـ نوا، گَرْدانیه، بیات راجع، گوشْتْ، نیشابورک، خجسته، عراق، عشاق، حسینی، بوسلیک، نیریز، رهاوی، ناقوس، و تخت طاقدیس.

۱۱ـ ماهور، داد، خروانی، طوسی، آذربایجانی، فیلی، دلکش، نیریز، شکسته، نهیب، عراق، آشور، راک، و راک هندی.

۱۲ـ راست‌پنجگاه: خسروانی، روح‌افزا، نیرین، زابل، پنجگاه، قرچه، مُبَرْقَع، سپهر، نهیب، عراق، آشور، طرز، لیلی و مجنون، نوروز، ماوراء النهر، و راک.

یادآور میشویم که در هر دستگاه، قبل از ارائه‌ی گوشه‌ها، یک یا چند درآمد اجرا میشود. نگاهی به صورت فوق روشن میسازد که بعضی گوشه‌ها در ضمن دو یا چند دستگاه وجود دارد؛ مثلاً، عشاق در دستگاههای دشتی، اصفهان، و نوا گنجانده شده است. در بعضی موارد، مانند عشاق، مقام و مایه‌ی گوشه ثابت میماند؛ اما، در موارد دیگر، مانند گوشه‌هائی که هم در سه‌گاه و هم در چهارگاه وجود دارند، مقامها عوض میشوند ولی طرح اصلی مایه یکسان باقی میماند. البته باید متذکر شد که مفهوم مایه طرح مشخص آهنگی نیست، بلکه مایه در حقیقت یک اسکلت بنیادی است که نوازنده یا خواننده بر مبنای آن بداهه‌سرائی میکند. تنها از طریق تجربه‌ی بسیار و آشنائی گوش با موسیقی ایرانی میتوان هویت مایه‌ها را برای هریک از گوشه‌ها تشخیص داد.

با درنظر گرفتن اینکه هر یک از گوشه‌های مذکور فوق در ردیف دوازده دستگاه مقام و مایه‌ی مشخص خود را دارند، روشن میشود که موسیقی ایرانی میتواند امکانات وسیعی در بیان عاطفی داشته باشد. موسیقی ایرانی، برخلاف تصور عامیانه، سراسر و تماماً غم انگیز نیست؛ اما آنچه احیاناً به چنین برداشتی منتهی میشود این است که در ردیف موسیقی ایرانی اکثریت قطعات فاقد وزن مشخص هستند. در واقع، هم از نظر آهنگ و هم از نظر وزن، نوعی بداهه‌سرائی انجام میشود، اما بداهه‌سرائی وزنی آن قدر آزاد است که احساس ضربان ثابت و معینی را ایجاد نمیکند. همین عدم احساس حرکت ریتمیک منجر به نوعی رکود در این موسیقی میشود که به نوبه‌ی خود به افسردگی تعبیر میشود.

IV- فورمهای آهنگسازی. تحولاتی که از اواخر قرن ۱۹م پیش آمده قطعات جدیدی به دستگاههای ایرانی اضافه کرده است. تفاوت اصلی در این است که این قطعات ساخته‌ی افراد معاصر و مشخص است، و فورم و کیفیت آهنگی و وزنی مشخص دارد. این قطعات شامل ۳ فورم سازی (پیش‌درآمد، رنگ، و چهارمضراب) و یک فورم آوازی (تصنیف) است.

پیش‌درآمد. در قطعات موسیقی سنتی بداهه‌سرائی نقش اصلی دارد، و از این قرار بیش از یک ساز (نوازنده) در یک زمان نمیتواند به اجرای آن بپردازد. با نفوذ موسیقی اروپائی در اواخر قرن ۱۹م، نوازندگان ایرانی به موضوع گروهنوازی (در مقابل تکنوازی) جلب شدند. بنابراین نوعی موسیقی با ساختمان آهنگی و ضربی مشخص ضروری به نظر میرسید. در این زمینه بود که یک فورم سازی به نام پیش‌درآمد ابداع شد. مبتکر این فورم را عده‌ای ← غلامحسین درویش، و عده‌ای دیگر رکن‌الدین مختاری میشناسند. پیش‌درآمد در مفهوم یک پرلود، که قبل از درآمد دستگاه اجرا شود، آمده است.

مطالب آهنگی برای پیش‌درآمد از مایه‌ی درآمد و بعضی از گوشه‌های عمده‌ی دستگاه اخذ میشود. از این قرار پیش‌درآمد، مانند خود دستگاه شامل چند مدولاسیون است. در پایان همیشه بازگشتی به مقام و مایه‌ی درآمد منظور میشود. پیش درآمد از نظر وزن در ضرب‌های دوتائی، سه تائی، و گاهی هم چهارتائی است. سرعت آن معمولاً معتدل، و زمان اجرای آن حدود ۲ تا ۴ دقیقه است.

رنگ. در اساس رنگ برای رقص است، و در پایان اجرای یک دستگاه گذارده میشود. رنگهائی از دوران قاجاریه و قبل از آن وجود دارند که سازندگان آنها ناشناخته است، ولی گروه وسیعتری از رنگها مربوط به دوران معاصرند و سازندگان آنها مشخص میباشند. رنگ تقریباً همیشه در ضرب (← وزن) ۶/۸ نسبةً تند است. فورم ساختمانی آن شبیه به پیش درآمد بوده و آهنگ آن یادآور از درآمد و بعضی از گوشه‌های عمده‌ی دستگاه است.

چهارمضراب. به خلاف دو فورم قبلی، چهارمضراب برای گروهنوازی نیست و بیشتر به منظور نشان دادن قابلیت نوازنده در فن نوازندگی ارائه میشود و تا حدی شبیه به یک اتود (قطعه‌ای با حرکت تند که مسائل فنی در هنر اجرائی را مطرح کرده و ضمناً به تکنواز فرصت خودنمائی بیشتری میدهد) در موسیقی غربی است. چهارمضرابهای قدیمی تک تِمی (مونوتماتیک) هستند، ولی آنهائی که در این اواخر توسط آهنگسازان معاصر ساخته شده‌اند عموماً طولانیتر بوده و شامل مدولاسیون نیز میشوند. چهارمضراب اکثر بر مبنای یک طرح ریتمیک تکرارشونده ساخته میشود و اغلب در ضرب ۶/۸ یا ۶/۱۶ است.

موقعیت چهارمضراب در اجرای دستگاه کاملاً روشن نیست. پیش از یک چهارمضراب را میتوان در اجرای یک دستگاه گنجانید. نیز میتوان چهارمضرابی را در آغاز اجرا و حتی قبل از درآمدها یا بین گوشه‌های مختلف قرار داد؛ در صورت دوم مقام و مایه‌ی چهارمضراب مربوط به گوشه‌ای خواهد بود که یا قبل از آن میآید یا بعد از آن. همچنین میتوان چهارمضرابی را قبل از رنگ یا به جای رنگ در پایان دستگاه اجرا کرد.

نوازندگان معاصر علاقه‌مندند که اجزاهای خود را با تعداد روزافزونی چهار مضراب مخلوط سازند که بعضی از آنها از ساخته‌های خودشان باشد. چنین به نظر میرسد که یکی از نتایج نفوذ موسیقی غربی توجه بیشتر به قطعاتی است که جنبه‌ی نمایشی داشته و به نوازنده اجازه‌ی خود نمائی میدهد، و حال آنکه در موسیقی اصیل ایرانی این گونه مطالب زیاد مطرح

نبوده است.

تصنیف. یک فرم آوازی است که طرح ساختمانی آن مشابه پیش‌درآمد است، ولی در پایان دستگاه قبل از رنگ قرار داده میشود. تعداد معدودی تصنیف وجود دارد که سازنده‌ی آنها مشخص نیست، ولی اکثر تصنیفها مربوط به دوران معاصر بوده و مصنفشان شناخته شده است. اصیلترین تصنیفها ساخته‌ی ۳ شاعر و موسیقی‌شناس اوایل قرن حاضر ـ عارف، شیدا (ف ۱۳۲۶ هق)، و ← امیر جاهد ـ است. در سالهای اخیر تصنیف‌سازی سیر انحطاطی طی کرده و به آهنگهای عامیانه‌ای تبدیل شده است که دارای مبانی موزیکال و شعری ضعیفی هستند. این تصنیفهای جدید معمولاً تحت عنوان ترانه شناخته میشوند، و عوامل موسیقیهای غیر ایرانی به مقدار زیادی در آن رخنه کرده است.

۷ـ آلات موسیقی و آوازخوانی. موسیقی ایرانی در طی تاریخ طولانی خود از سازهای مختلف استفاده کرده است. در واقع ایران مرجعی است که از آن سازهای مختلف به دیگر کشورهای جهان انتقال یافته است. (نامی که در کشورهای دیگر به این سازها داده شده در داخل کروشه و با حروف ۸ نازک چاپ شده است). از جمله‌ی این‌سازها طنبور(پاندورا)، رباب(ریک)، بربط (← عود) [باربیتون] به اروپا رفته‌اند. همچنین سازهای دیگری مانند سرنا [زورنا]، دهل[داوول]، سنتور[سنتوری]، و نی [نای] به مناطق خاور نزدیک، کشورهای بالکان، و حتی هندوستان رخنه کرده است. بعضی از این سازها از جمله رباب، طنبور، و سرنا هنوز در موسیقی محلی مناطق مختلف کشور موجود است. در موسیقی سنتی و شهری امروز فقط ۶ ساز مورد استفاده‌ی زیاد دارند که عبارتند از: سه‌تار و تار، هر دو با حدود صوتی دو اکتاو و یک پنجم؛ سنتور، با حدود صوتی کمی بیش از سه اکتاو؛ کمانچه، با حدود صوتی سه اکتاو؛ نی؛ ضرب یا تمبک؛ عود و قانون. عود و قانون که در تاریخ موسیقی ایرانی مقام والائی داشته‌اند، در قرون اخیر محبوبیت خود را از دست داده، و امروز بندرت مورد استفاده‌اند. در سالهای اخیر کوششهائی در راه احیای این دو ساز به عمل آمده و میتوان تصور کرد که در آینده مقام مهمتری را در موسیقی ایرانی اشغال کنند، همان طور که در موسیقی سایر نقاط خاورمیانه حائز اهمیتی شایان هستند.

در قرن ۲۰م عموم سازهای موسیقی غربی به موسیقی ایرانی رخنه کرده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. مخصوصاً ویولن که با حالات موسیقی ایرانی توافق زیاد دارد و مورد استفاده‌اش در حدی است که دیگر به عنوان سازی خارجی تلقی نمیشود. به علاوه، بقیه‌ی سازهای خانواده‌ی ویولن، و همچنین کلارینت (← قره‌نی)، اوبوا، فلوت، ترومپت، و پیانو (که حتی با تغییر کوک برای موسیقی ایرانی بسیار بی‌تناسب است) به کار گرفته میشود. اغلب این سازها در ترکیب با سازهای ملی به صورت ارکستری شنیده میشود.

سبک آواز در موسیقی ایرانی کاملاً مشخص، و از هر نوع خوانندگی در کشورهای مجاور بسهولت قابل تمییز است. روش تحریر و تزیین صدا به نحوی است که در هیچ نوع موسیقی دیگری مشابه ندارد؛ و این خود هنر فوق العاده جذابی است که متأسفانه در ۵۰ سال اخیر شدیداً رو به انحطاط رفته است. خوانندگان بزرگ دو نسل پیش مانند قمرالملوک وزیری، اقبال‌السلطان (ف ۱۳۵۱ هش)، و طاهرزاده (ف ۱۳۴۴ هش) در حال حاضر جانشینی نیافته‌اند.

یک خواننده معمولاً توسط سازی همراهی میشود. خواننده است که بداهه‌سرائی میکند و سازِ همراهی‌کننده میکوشد تا همراه او بیاید و در نتیجه خود به خود یک نوع کانون یا کانن ارائه میشود. در پایان جمله خواننده مکث می‌کند و ساز همراهی کننده همان جمله را مجدداً، از آغاز تا انتها تکرار میکند. نوازنده بایستی بسیار مجرب باشد تا بتواند خواننده را دنبال، جملات طولانی او را در خاطر حفظ، و مجدداً تکرار کند.

۶ـ وضعیت کنونی. در گذشته موسیقیدان از طرف دربار و اشراف حمایت میشده است، ولی تحولات معاصر شرایط دیگری را به وجود آورده است. در سازمان امروزی کشور دو مرجع نسبت به حفظ و توسعه‌ی فرهنگ موسیقی مسئولیت دارند. یکی از این دو وزارت فرهنگ و هنر است که مدارس حرفه‌ای را اداره میکند، کنسرتهائی در تهران و سایر نقاط کشور رو به راه میسازد، و انتشاراتی دارد. چند کتاب قابل توجه از طریق وزارت فرهنگ و هنر انتشار یافته که یکی از آنها شرح ردیف موسیقی ایرانی بر مبنای مجموعه‌ی مرحوم موسی معروفی است. دومین مرجعی که به فعالیتهای موسیقی میپردازد سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران است. در حقیقت، باید گفت که سازمان رادیو و تلویزیون مرجع اصلی برای کاریابی نوازندگان و خوانندگان است که ضمناً عاملی در راه ابتذال و انحطاط موسیقی ملی شده است. نوعی موسیقی که مخلوطی از عوامل مختلف با سازهای ایرانی و غربی و با به کار گرفتن نوعی آرمونی ابتدائی ترکیب میشود از طریق رادیو رایج شده است. این نوع موسیقی کم‌ارزش محبوبیت فراوانی یافته. در همین موسیقی سبک ارزشهای تجارتی کشف شده و کمپانیهای صفحه پرکنی متعدد این نوع موسیقی را به وفور تولید کرده و در دسترس مردم قرار میدهند. خوانندگان بیسواد و بی‌استعداد به تعداد زیاد به شهرت و کامیابی رسیده‌اند. شاید این تحول با آنچه در کشورهای غربی نیز رخ داده زیاد متفاوت نباشد، ولی ملل غرب این خوشبختی را دارند که دارای یک سنت کتبی در موسیقی هستند و موسیقی مبتذل امروزیشان نمیتواند سنت گذشته را از بین ببرد. ولی در ایران سنت موسیقی شفاهی است، و حفاظت آن صرفاً از طریق ادامه‌ی سنت شفاهی مقدور است. چنانچه این موسیقی مبتذل امروزی به صورت وسیعتری اشاعه یابد امکان اضمحلال تمامی فرهنگ موسیقی سنتی و محلی در پیش خواهد بود.

موسیقی ایرانی، دستگاههای: ← موسیقی ایرانی، قسمت III.

موسیقی ایرانی، فواصل: ← موسیقی ایرانی، قسمت II.

موسیقیدانان پنجگانه: ← گروه پنج‌نفری.

موسیقی مجلسی[1]، نوعی موسیقی که توسط گروه‌های کوچک سازی اجرا میشود. ترکیبهای کوچک سازی از قرون وسطی مرسوم بوده و آثار فراوانی از دوران رنسانس نیز برای چنین ترکیبهائی ساخته شده است. فرم اصلی موسیقی مجلسی در دوران باروک تریوسونات (← سونات) بوده، و از اواسط قرن ۱۸م متداولترین فرم در موسیقی مجلسی کوارتت زهی است؛ مخصوصاً کوارتتهای هایدن، موتسارت، بتهوون، و شوبرت شهرت و اهمیت بسیار دارد. در دوران رمانتیک آهنگسازانی چون شومان، برامس و دوورژاک موسیقی مجلسی زیاد نوشته‌اند و در قرن ۲۰م نیز آثار موسیقی مجلسی فراوان تصنیف شده است. علاوه بر کوارتت زهی، فرمهای متداول دیگر موسیقی مجلسی یا ترکیبهائی از سازهای مختلف تحت عناوینی تریو، کوینتت، سکستیت، سپتیت، اکتیت و غیره وجود دارد. نیز ← سونات.

موسیل: ← موزیل، آلویس.

موسیو[2] یا **مسیو** (هر دو mosiê) [فنـ ← آقا]، به عنوان اسم خاص، در تاریخ فرانسه، ازعناوین برادر ارشد شاه. از زمان لوئی XIV معمول شد.

موسی و شبان، نمایشنامه‌ی منظومی مقتبس از مثنوی مولوی که نخستین‌بار در ۱۳۱۴ هش چاپ و در تالار دانشسرای عالی در مثنوی بیات اصفهان خوانده و اجرا شد.

موش[3] (muš)، نام جنسهای گوناگون جوندگان کوچکی که در همه‌ی قاره‌ها زندگی میکنند. موشها دارای پوستی نرم به رنگ خاکستری یا قهوه‌ای؛ با دمی پشمالو، و گوشهای بزرگ هستند. موش خانگی (موس موسکولوس *Mus musculus*) از جوندگان پرّ قدیم است که ظاهراً اصلش از آسیای مرکزی است، و از جاده‌های تجارتی و به وسیله‌ی مسافران به همه‌ی قسمتهای جهان راه یافته است. در خانه‌ها زندگی میکند، و اغلب مواد غذائی را آلوده میسازد و خسارات فراوان به مخازن غله و چرم و مواد دیگر وارد میآورد؛ معمولاً در سال ۵ تا ۷ بچه میآورد.

موش پوزه‌دراز[4] (muše puze-dāz)، پستاندار جونده از تیره‌ی موشها از نوع سرکی (*Sorex*) که در اروپا و آسیا و امریکا یافت میشود. بوی مشک میدهد و بدنش باریک و طولش (با دم) از ۷۵ سه تا ۲ متر است. بسیار پرخور و سخت جنگجو است.



موش پوزه‌دراز

موشح، در علم بدیع، ← توشیح.

---

(۱) chamber music (۲) Monsieur (فنـ) (۳) mouse (۴) shrew

موش خرما[1] (muše xorma)، پستاندار جونده‌ی نزدیک به سنجاب، از نوع مارموتا (*Marmota*)، دارای بدن قوی و گوش‌گرد و پنجه‌های قوی حفار و موی فشرده‌ی خشن. عموماً به رنگ خرمائی (سر موها غالباً سفید)، در سوراخهای زمین زیسته، و زمستانخواب است (← زمستان‌خوابی). پوست نوع بتّ قدیم آن برای پوشش به کار میرود.


موش خرما

موش صحرائی[2]، پستاندار جونده، از نوع راتوس (*Rattus*)، که در تمام سطح زمین پراکنده است. ظاهراً از آسیا به اروپا و امریکا رفته است. جانوری است مضر و موجب انتشار تیفوس و طاعون و بیماریهای دیگر میشود.

موش قطبی[3] (muše qotbi)، پستاندار جونده از گروه موشها. موش قطبی معمولی خرمائی، از نوع لموس (*Lemmus*)، در نواحی شمالگان و جنوبگان زندگی میکند، و موی بلند خرمائی یا خاکستری یا سیاه دارد. هر وقت عده‌ی آنها زیاد شود و غذا کم به دست آورند، به مهاجرت دسته‌جمعی میپردازند، و از راه آب دریا خود را به ممالک اسکاندیناوی رسانده در سر راه خود گیاهان را میخورند، و اگر خشکیها دور باشد جندان شنا میکنند که عاقبت غرق میشوند. موش قطبی طوقدار (*Dicrostonyx*) دارای مدار قطبی در زمستان به رنگ سفید در میآید. موش قطبی امریکای شمالی (شکل) (*Synaptomys*) نوع وابسته‌ی به آن است.


موش قطبی

موشک یا راکت[4] (răket، از انگل)، پرتابه یا نقاله‌ای که نیروی پرتاب آن از موتوری است که پیشرانه‌ی آن از واکنش جهش به عقب گازهائی که تولید میکند، حاصل میشود. برای اصطلاحاتی که در این مقاله به کار رفته است ← فضا پیمائی، مقدمه. اساس کار موتور راکت مستقیماً بر قانون سوم حرکت متکی است (← عمل و عکس العمل). تفاوت موتور راکتی با موتور جتی در آن است که راکت همه‌ی مواد لازم (و از جمله اکسیژن) برای کار موتور را با خود همراه دارد، و به همین جهت در فضای خارج جو زمین هم کار میکند؛ در صورتی که موتور جت برای احتراق سوخت به اکسیژن هوا نیازمند است. قسمت اصلی موشک اطاق احتراق آن است که در آن سوخت و ماده‌ی اکسنده، که روی هم رفته ماده‌ی پیشران را تشکیل میدهند، در نتیجه‌ی ترکیب با یکدیگر دما و فشار بسیار زیاد تولید میکنند. محصولات احتراق از گردنه‌ی این اطاق خارج میشود. و پیشرانه‌ی واکنشی نتیجه‌ی آن است. سرعت موشکها تا ۵٬۶۰۰ کیلومتر در ساعت میرسد. پس از جنگ II، با گسترش تحقیقات موشکی در کشت و تجسس، امکان ساختن موشکهای دورپرواز فراهم آمد.

در موتورهای موشکی با پیشران مایع، سوخت و اکسنده، پیش از رفتن به اطاق احتراق به حالت مایعند، و در این اطاق با یکدیگر مخلوط و محترق میشوند. در موتورهای با پیشران جامد، سوخت و اکسنده به حالت جامد خوب با هم آمیخته شده‌اند. با آنکه در ساختمان موشکهای با موتور برقی یا هسته‌ای پیشرفت فراوان حاصل شده، همه‌ی موشکهای بین قاره‌ای شناخته‌شده‌ی کشت و تجسس و موشکهای مورد استعمال در پرتاب اقمار مصنوعی و سفینه‌های فضائی با سوخت شیمیائی کار میکنند.

تاریخچه

موشک در قرن ۱۱م توسط چینیان اختراع شد، و پس از آن در بعضی از کشورها در آتش‌بازی و منظورهای نظامی به کار میرفت. پیشرفتهای جدید در ساختن موشک از اوایل قرن ۲۰م است و این کسان در آن پیشقدم بوده‌اند، یک معلم ریاضی روسی به نام کنستانتین ادواردویچ تسیولکوفسکی؛ یک آلمانی به نام هرمان اوبرت (برای هر دو ← فضا پیمائی، مقدمه)؛ یک امریکائی به نام ر. گادرد. آلمانها در جنگ II موشک موسوم به و ـ۲ را اختراع کردند که نخستین پرتابه‌ی دورپرواز هدایت‌شده‌ای بود که موتور موشکی داشت. چنانکه در شکل ملاحظه میشود، فشار گاز از مخزن ذخیره، در موشکهای با پیشران مایع، پروکسید ئیدروژن را به مولدگازی میرانند که در آنجا کاتالیزگری سبب تجزیه‌ی آن میشود. محصولات گازی (بخار آب و اکسیژن) چرخ توربین گازی را به حرکت در میآورد، و در نتیجه‌ی آن تلمبه‌های مرکزگریز پیشران به چرخش در میآیند. یکی از پیشرانها مستقیماً وارد اطاق احتراق (اطاق پیشرانه) میشود؛ و دیگری گرداگرد پوشش اطاق احتراق جریان پیدا میکند و آن را سرد میسازد و در پایان وارد اطاق احتراق میشود. پیشرانها در اطاق احتراق افشانده میشوند و در آنجا به صورت هموار و یکنواخت میسوزند و گازهای حاصل از احتراق از دماغه‌ی موتور خارج میشود. پیشران جامد، سوخت و اکسنده هر دو را در خود دارد. در این نوع، احتراق ازگردنه‌ی استوانه‌شکل وسط ماده‌ی پیشران آغاز میشود و به طرف غلاف آن ادامه پیدا میکند.

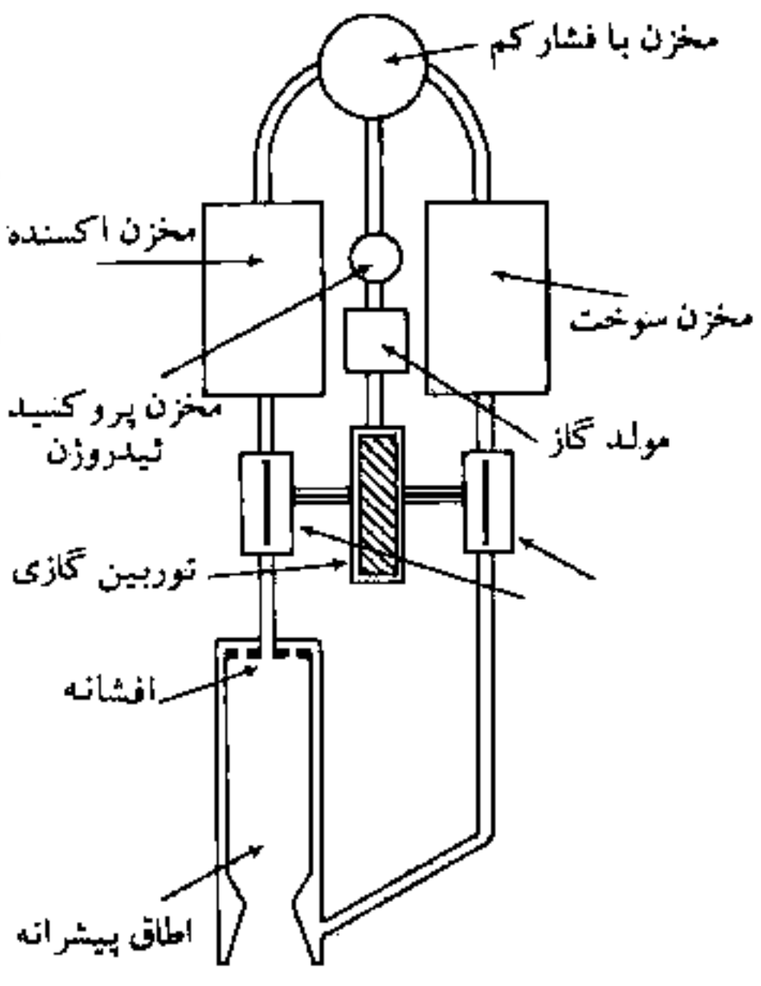

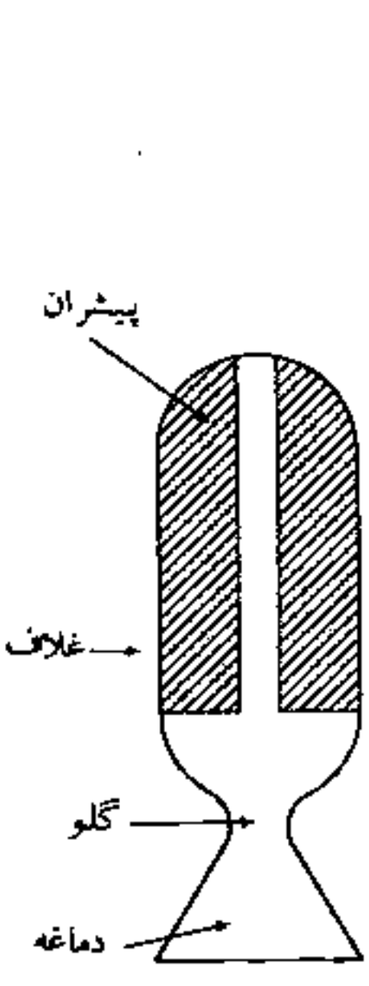

موش کلاهو (kalāhu)، (*Citellus fulvus*)، گونه‌ای موش صحرائی که خصوصاً در باغها و مزارع یونجه و قلمستانها از ریشه‌ی گیاهان تغذیه میکند و خسارت فراوانی میرساند. برای مبارزه با آن طعمه‌ی مسموم (گندم آلوده به فسفور روی) به کار میبرند.

موش کور[5] (muše kur) پستاندار کوچک حشره‌خواری از تیره‌ی تالپیدای (Talpidae)، که اقسام آن در اروپا و آسیا و امریکای شمالی یافت میشود. دارای موی نرم و فشرده‌ی خاکستری یا خاکی‌رنگ و پوزه‌ی باریک و چشمان بسیار کوچک ضعیف و پنجه‌های قوی حفار است، و گوش خارجی ندارد.

موشکی، قبیله، ← گرجستان، قسمت VI.

موش‌لان، تپه، جلگه‌ی ساوجبلاغ، ← اسماعیل‌آباد.

موش مشک[6] (muš mošk)، جانوری آبی از راسته‌ی جوندگان، بومی امریکای شمالی. موش مشک معمولی (*Ondotara*) کرک خاکستری


موش مشک

انبوه دارد که موهای زبر براق سیاه یا قهوه‌ای آن را می‌پوشاند. با دم دراز فلسدار و پهنش، از ۴۰ تا ۶۰ سم طول آن است. پاهای عقبش به صورت جزئی پرده‌دار است. در ماندابها و روانه‌های آرام به سر میبرد و از گیاهان و از بعضی جانوران آبی تغذیه میکند. لانه‌ی خود را بر کنار آب در اطاقکی بالاتر از سطح آب میسازد که مدخل

(۱)marmot (۲)rat (۳)lemming (۴)rocket (۵)mole (۶)muskrat

آن از داخل آب است. پوست آن، مخصوصاً برای لباس زنانه، بسیار به کار میرود. ترشح غدهٔ مشک آن در عطرسازی مصرف دارد. پس از بردن آن به اروپا آفتی برای این قاره شده است.

موش مغان (muše moqān)، (*Microtus socialis*)، گونه‌ای موش صحرائی که در دشت مغان فراوان است، و در سالهای طغیان خسارت بسیار به مزارع گندم وارد میآورد. برای دفع آن سموم مختلفی مانند فوسفورِ روی و ترکیبات ارسنیکی به کار میبرند.

موش و گربه، منظومه‌ای کوچک و پندآمیز از زبان جانوران منسوب به عبید زاکانی، شاعر قرن ۸م هق، که شهرت فراوان دارد.

موشویشوی[1] II (-moŝoyŝoy)، ۱۹۳۸— ، شاه لسوتو. نام اصلیش کونستانتین برنگ سیئیسو[2] (konstāntin bereng siiso) بود. در انگلستان درس خواند، و نخست رئیس باسوتولند بود (۱۹۶۰—۶۶) و، هنگامی که این سرزمین به نام لسوتو استقلال یافت، موشویشو شاه آن شد. ایام سلطنت وی با مدت کوتاهی تبعید بریده شد، ولی در ۱۹۷۰ به کشور خود باز گشت.

موشی، شهر، افریقا، ← ویسمان، هرمان فون.

موصل[3] (musel)، به عربی **الموصل** (al-mäsel). شهر (در ۱۹۷۰ حه ۴۰۰'۰۰۰)، مرکز لواء (استان) موصل (در ۱۹۵۹ حه ۷۴۰'۹۵۷)؛ بر ساحل غربی دجله، ۳۵۰ کیلومتری ل‌لغ بغداد، بر کنار راه آهنی که از بغداد به ترکیه و سوریه میرود. رو به روی آن، در ساحل شرقی دجله، خرابه‌های شهر قدیمی نینوا، و ۲۵ کم دورتر از آن مرکز کاوشهای معتبر باستانشناسی این ناحیه واقع است. مرکز داد و ستد دام و غله و میوه است؛ زمانی پارچه‌های آن شهرت داشت و پارچه‌ی معروف به موسلین (← موصلی) از همین شهر نام گرفته است. در زمان ساسانیان شهربان ایرانی این شهر عنوان بوذ- اردشیراذ- شاه داشت، و در بعضی از منابع نام ایرانی این شهر به هرمز قواذ (beh hormoz qovāz) آمده است. در خلافت عمر به تصرف نیروهای اسلام در آمد (۲۰ هق). در خلافت عبدالملک ابن مروان (۶۵—۸۶ هق)، برادرش محمد حکومت آذربایجان و موصل داشت که مسجد جامعی در آن ساخت و آبادیهای فراوان کرد، و پلی بر دجله بست؛ در زمان او موصل پایتخت ایالت الجزیره بود. در دوره‌ی عباسیان چند بار به‌دست خوارج افتاد. در همین دوره، مدتی حکمرانی این شهر در تصرف حمدانیان بود. در ۴۸۹ هق موصل مسخر سلجوقیان شد. با تصرف موصل به دست اتابک عمادالدین زنگی در ۵۲۱ هق، این شهر بسیار آباد شد. پس از پس افتادن خلافت عباسیان به دست هلاکو خان مغول، آل جلایر بر این شهر تسلط داشتند. امیر تیمور نه تنها از چپاول این شهر چشم پوشید، بلکه به زیارت قبور نبی یونس و نبی جرجیس در آن رفت و هدایائی تقدیم کرد. پس از سلسله‌ی آق قوینلو که تیمور به حکمرانی این شهر گماشته بود، در ۹۲۰ هق این شهر به تصرف سلاطین صفوی در آمد. بعد از جنگهای طولانی میان صفویان و سلاطین عثمانی، سرانجام در ۱۰۴۷ هق موصل جزو متصرفات عثمانی شد. پس از جنگ I و تقسیم متصرفات عثمانی، جامعه‌ی ملل این شهر را سهم دولت عراق شناخت (۱۹۲۵). اکنون از مراکز مهم صنعت نفت در عراق است.

موصل (movassal) [عربی، ← به هم‌پیوسته] یا **متصل الحروف** (mottaselo 'l-horuf)، در علم بدیع، سخنی که واژه‌های آن را بتوان به هم پیوسته نوشت. مانند "پیش لطیف طلعتش قیمت مه شکسته شد. نیز ← مقطع.

موضوع، در فلسفه، ← عرض.

موضوع، در منطق، در قضیه‌ی حملیه (hamliyye؛ قضیه‌ای که در آن حکم به ثبوت چیزی به چیزی یا نفی و سلب چیزی از چیزی شده باشد)، آن چیزی که بر او حکم واقع میشود. مثلاً در قضیه‌ی "انسان حیوان است" انسان موضوع است زیرا حکم حیوان بودن بر او واقع شده است، و از این رو آن را محکوم علیه نیز میگویند. اگر موضوعِ قضیه شخص باشد قضیه شخصیه (šaxsiyye) است، مانند "حسن داناست"، و اگر موضوعْ طبیعت کلی باشد قضیه طبیعیه (tabi'iyye) است، مانند "انسان جانور گویا است"، که در آن حکم به طبیعت انسان شده است. اگر موضوعِ قضیه بالفعل در خارج موجود باشد قضیه خارجیه است، مانند "سربازان آماده‌ی حمله هستند" واگر در خارج نباشد قضیه ذهنیه (zehniyye) است، مانند "اجتماع نقیضین محال است"؛ و اگر موضوع قضیه افراد حقیقی باشد، اعم ازآنکه در خارج بالفعل موجود باشد یا نه، قضیه حقیقیه است مانند "هر انسانی قابل تربیت است".

موضوع علم، در اصطلاح فلسفی، آن چیزی است که در آن علم از عوارض ذاتی آن بحث میکنند، مثلاً موضوع ریاضیات کمّیت است و در آن از عوارض ذاتی کمیت از حیث اتصال (در هندسه) و انفصال (در حساب و جبر) ونظایر آن بحث میکنند، اما از عوارض غریبه‌ی (دور) آن بحث نمیکنند، مثلاً در ریاضیات از حرکت‌بحث نمیکنند زیرا حرکت از عوارض ذاتی کمیت نیست و در مقولات دیگر حرکت نیز میتواند باشد.

موضوع، حدیث، حدیثی که به وسیله‌ی دروغ‌گویان و مغرضین جعل، وبه عنوان گفته‌ی پیغمبر یا امام نقل شده است. علمای حدیث میگویند موضوع بودن حدیث را از طرقی که از جمله انحطاط و سبک و لفظ است میتوان به دست آورد. نقل این گونه احادیث بدون اعلام کذب ممنوع و حرام است. نیز ← حدیث.

موطأ یا کتاب الموطأ (ketābo 'l-movatta')، تألیف فقهی بزرگ مالک ابن انس که، به‌استثنای کتاب مجموع فی الفقه منسوب به زید ابن علی (که صحت انتساب آن مورد تردید است)، قدیمترین کتاب فقه اسلامی مطابق آراء اهل سنت است. هدف از تألیف آن به دست دادن قواعد فقهی مطابق با اجماع و سنت متداول در نزد مردم مدینه بوده، و مؤلف میخواسته است در مسائل مورد اختلاف "راه هموارشده‌ای" (← موطأ) را به مسلمانان نشان دهد. غیر از مالک دیگران کتابهائی به همین نام تألیف کرده بوده‌اند.

موغاراستان، ناحیه، ج ایران، ← موغستان.

موغان یا موقان، دشت، ← مغان.

موغستان یا موغاراستان (هر دو muqestān) [← نخلستان]، ناحیه‌ای در ج ایران، کنار بحر عمان. کماپیش مطابق نواحی تیاب و میناب یا هرمز قدیم. بنا بر نوشته‌ی ابن بطوطه هرمز قدیم در زمان وی موغستان نامیده میشد.

موفق (movaffaq)، شهرت **ابو احمد طلحة ابن متوکل** (talhate 'bne)، ملقب به **الموفق بالله**، ف ۲۷۸ هق، برادر و سپهسالار معتمد خلیفه‌ی عباسی. موفق با آنکه به خلافت نرسید، در ایام خلافت معتمد همه‌ی کارها را در دست داشت، و در واقع، چنانکه بعضی مورخین گفته‌اند، در خلافت با وی انباز بود. موفق مردی شجاع و کامیاب و دادگر و ادیب و نسیبشناس بود، و در جنگها یادگارهای نیکو از خود باقی می‌گذاشت.

موفق ابن علی هروی: ← ابومنصور موفق هروی.

موفق بالله [الموفق بالله]، ← موفق، امیر عباسی.

موقان یا موغان، دشت، ← مغان.

موقرالسلطنه (movaqqaros.saltane)، از درباریان و رجال مشهور عهد مشروطیت، نامش حبیب‌الله پسر ناظم‌السلطنه، داماد مظفرالدین شاه قاجار. وی در نشر شب‌نامه‌های مشتمل بر ضدیت با امین‌السلطان و مخالفت با استقراض از روسیه با تنی چند از آزادیخواهان و روشنفکران تهران همکاری داشت، وچون مظفرالدین شاه از قضیه آگاه شد او را چوب زد و از دربار براند. در دوره‌ی محمد علی شاه وی بدو نزدیک شد و در مخالفت با مشروطیت به او و دیگر مستبدین کومک کرد. گفته‌اند (هر چند محل تردید است) که در قتل امین‌السلطان نیز دست داشت، و از جمله‌ی کسانی بود که مجلس اول نفی آنها را از محمد علی شاه خواستار بود. بعد از فتح تهران به دست مجاهدین، وی نیز به سفارت روس تحصن جست، و با محمد علی شاه به خارج از ایران تبعید شد. لیکن چند ماه بعد، بدون اجازه‌ی دولت، و ظاهراً جهت تمهید مقدمات بازگشت محمد علی شاه، به ایران بازگشت، اما از طرف نظمیه توقیف، و بعد از استنطاق و محاکمه در میدان توپخانه به دار آویخته شد.

موقوف، در اصطلاح فقها، ← وقف.

موقوف، در علم عروض، ← وقف.

موقوف، حدیث، حدیثی که سند آن بدون انتها به معصومین در شخص صحابی وقوف مییابد. نیز ← حدیث.

موقوف علیه، در اصطلاح فقها، ← وقف.

موکاچوو[4] (mukācevo)، شهر (در ۱۹۶۹ حه تخمیناً ۶۱'۰۰۰)، غ اوکرائین، در روتنیا. مرکز بازرگانی چوب، دام، و دانه‌بار است. دارای کارخانه نساجی است، و در نزدیکی آن نهشتهای

(۱)Moshoeshoe (۲)Seeiso (۳)Mosul (۴)Mukachevo

کانه‌ی آهن وجود دارد. بین جج I و جج II، موکاجوو به چکوسلواکی تعلق داشت. در ۱۹۳۸ به موجب پیمان مونیخ به مجارستان منتقل شد، ودر۲۹ژوییه‌ی۱۹۴۵به‌تجشس انتقال یافت.دیر(قرن ۱۴م) و کلیسای چوبی آن (قرن ۱۸م) معروفست.

موکتزوما، امپراطور آزتک، ← مونتسوما.

موکتسوما، امپراطور آزتک، ← مونتسوما.

موکدن[1] (mukden)، چینی **شنیانگ**[2] (shen-yāng)، شهر (در ۱۹۷۰ حه تخمیناً ۳٬۷۵۰٬۰۰۰)، کرسی ایالت لیائوتینگ در منچوری، چین، به فاصله‌ی ۶۴۰ کیلومتری ش‌ل‌ش پکن. مدتها مرکز سیاسی و اقتصادی منچوری بوده است. کارخانه‌های هواپیماسازی ونساجی دارد. در ۱۶۲۵–۴۴ پایتخت امپراطورهای منچو بود. روسیه حـ ۱۹۰۰ به عمران موکدن پرداخت؛ پس از ← جنگ روس و ژاپن، ژاپن جای آن دولت را گرفت. در اوایل برقراری حکومت جمهوری در چین، موکدن مرکز سرکردگان جنگی، خاصه چانگ تسو-لین[3] (cāng tso-lin، ۱۸۷۳–۱۹۲۸) بود. از مؤسسات تربیتی و فرهنگی آن شعبه‌ی آکادمی علوم، مؤسسه‌ی پولیتکنیک منچوری، و مؤسسه‌ی پزشکی چینی است.

موکرینوس: ← منکورع.

موکلر، پیر: ← پیر I، دوک برتانی.

موکواوئووئو[4] (mokuāweoweo)، آتشفشان زنده، جزیره‌ی هاوائی، بر قله‌ی ماونا لوآ. طول و عرض و عمق دهانه‌اش به ترتیب ۵٬۹۵۵ متر، ۲٬۷۳۶ متر، و ۲۴۴ متر است.

موگادور[5] (mogador)، شهر (در ۱۹۶۰ حه ۲۶٬۳۹۲) و دریابندر، مراکش، بر ساحل قطل، ۱۶۰کیلومتری غ شهر مراکش. دریاکنار و تفرجگاه است. صنایع عمده‌ی آن آمودن ماهی، دباغی، تصفیه‌ی قند است؛ فراورده‌های دستی آن مشتمل است بر زرگری وظروف مسین. در دهه‌ی ۱۷۶۰ بنا یافت و **الصویره** (as-sowayra، ← دز) نام گذاشته شد، و فقط اروپائیان آن را موگادور (مأخوذ از نام سیدی موگدول، پیر مورد احترامی که تربتش در آن حوالی است) مینامند. پیش از آن توقفگاه کاروانها بود. در ۱۹۴۲ پایگاه نیروی هوائی کشمة بود.

موگوئی (mugu'i)، دهستان، غ بخش آخوره، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان). رشته‌کوههائی در ل و چ آن ممتد است. رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه‌های جنگلی است. قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد. دهستان از ۲ قسمت تشکیل یافته که به نامهای **پیشکوه موگوئی** و **پشتکوه موگوئی** خوانده میشود. قسمت پیشکوه موگوئی را جنگلهای بلوط، سماق، و بادام کوهی فرا گرفته، و گردنه‌های مرتفع و صعب العبوری آبادیهای آن را به هم مرتبط کرده است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش این ۲ قسمت به صورت ۲ دهستان مجزا آمده، دهستان **پشتکوه موگوئی** (حه ۹٬۱۴۱، دارای ۵۰ آبادی) و دهستان **پیشکوه موگوئی** (حه ۴٬۶۰۹ دارای ۲۴ آبادی).

موگویون[6]، **فلات** (mogoyon)، فلاتی به ارتفاع حـ ۲٬۴۴۰–۲٬۱۳۰ متر، ش قسمت مرکزی ایالت آریزونا، کشمة.

موگه[7] (muge؛از فنـ)، (*Concallaria maialis*)، گیاه دائمی اروپائی و آسیائی ونواحی کوهستانی امریکا، با گلهای بهاری، از تیره‌ی سوسنیها. شاخه‌گلهای کوچک قیفی و معطر آن در میان دو برگ زیبا میرویند. در محلهای سایه به عمل میآید.

مول: ← مولتکه‌گرم.

مول[8]، **هوگو فون** (hugo fon mol)، ۱۸۰۵–۷۲، گیاهشناس آلمانی، برادر ی. فون مول؛ مة شتوتگارت. در ساختمان میکروسکوپی‌گیاهان و نخلها مطالعات دارد. از ۱۸۳۲ استادگیاهشناسی دانشگاه توبینگن بود.

مول[8]، **یولیوس فون** (yulius fon mol) [ضبطهای دیگر، **ژول موهل** و **ژول مهل** (هر دو jul mohl)]، ۱۸۰۵–۱۸۷۲، خاورشناس آلمانی. پس از ۵ سال تحصیل الاهیات در توبینگن، آلمان، برای آنکه در زبانهای شرقی و تاریخ تحقیق کند به پاریس رفت (۱۸۲۳). باآنکه از ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۳ دانشیار ادبیات شرقی دانشگاه توبینگن بود، بیشتر این مدت را در لندن و آکسفرد به تحقیق اشتغال داشت. دولت فرانسه در ۱۸۲۶ او را مامور ترجمه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی کرد، و این کار شغل عمده‌ی او تا زمان مرگش بود. ۶ جلد به قطع بزرگ از این ترجمه از ۱۸۳۸ تا ۱۸۶۶ انتشار یافت، و جلد هفتم را باربیه دو منار تمام کرد. در ۱۸۴۷ به استادی زبان فارسی در کولژ دو فرانس منصوب شد، سپس به معاونت و پس از آن به ریاست انجمن آسیائی رسید. از آثار او است، نامه‌های آقای بوتا در باره‌ی اکتشافات خرساباد (۱۸۴۵) مربوط به کشفیات آشور قدیم توسط پول امیل بوتا[9] (pol emil botā، ۱۸۰۲–۷۰)؛ متفرقاتی مربوط به دین زردشتی [۱۸۲۹، با همکاری یوستوس اولشاوزن[10] (yustus olshāzen، ۱۸۰۰–۸۲)]. بیوه‌اش، ماری، گزارشهای گرانبهای او را به انجمن آسیائی (از ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۷) زیر عنوان بیست و هفت سال از تاریخ خاورشناسی منتشر کرد (۱۸۷۹–۱۸۸۰).

مولاتر: ← مولاتو.

مولاتو[11] (mulatto؛ اسپانیائی)، فنـ **مولاتر**[12] (mulātr)، فرزندی که نتیجه‌ی وصلت یک سفیدپوست و یک سیاهپوست باشد. این اصطلاح در مورد اشخاصی نیز که به درجات گوناگون مخلوطی از خون سیاهپوست و سفیدپوست دارند اطلاق میشود. رنگ نمونه‌ی مولاتو قهوه‌ای روشن است.

مولاتن[13] (mulāten)، بلندترین قله در اسپانیا، سیرا نوادا، به ارتفاع حـ ۳٬۴۸۰ متر. در مقاله‌ی سیرا نوادا به صورت مولاثان (mulāṯān) آمده است که باید بدین صورت اصلاح شود.

مولار، محلول: ← محلول مولار.

مولاریته: ← محلول مولار.

مولال، محلول: ← محلول مولال.

مولالیته: ← محلول مولال.

مولانا: ← جلال‌الدین رومی.

مولانا، مسجد: ← مسجد.

مولانای روم: ← جلال‌الدین رومی.

مولای[14] (mulāy)، بندر قدیم (در ۱۹۶۸ حه تخمیناً ۲۵٬۶۵۱)، ل‌ش سیسیل، در ایالت مسینا، برکنار دریای تیرنه. نام این بندر قدیمی اکنون **میلاتسو**[15] (milāttso) است. مرکز صادرات شراب، روغن زیتون، و مرکبات است، در اینجا، در ۲۶۰ قم، رومیها در جنگ دریائی بر کارتاژی‌ها پیروز شدند، و همین پیروزی آغاز قدرت دریائی روم شد. نیز در اینجا در ۱۸۶۰ گاریبالدی بوربونها را شکست داد و سیسیل را آزاد کرد.

مولای ادریس، زاویه‌ی: ← فاس، شهر.

مولای اسماعیل (mōlāy)، ۱۶۴۶؟–۱۷۲۷. سلطان علوی (۱۶۷۲–۱۷۲۷) مراکش. یاغیانی را که مورد حمایت ترکهای عثمانی بودند سرکوب کرد. انگلیسها را وادار به ترک طنجه کرد (۱۶۸۴). در سبته از اسپانیائیها شکست خورد. مولای اسماعیل یک پیمان بازرگانی با لوئی XIV فرانسه منعقد کرد. قشون منظمی تشکیل داد، و اقدام به ساختن کاخ و دژ مستحکمی در مکناس، پایتخت خود، کرد. گروهی از سپاهیان مزدور به نام "مجاهدون" تشکیل داد تا دست به یک جنگ پارتیزانی در سرزمینهای تحت نفوذ مسیحیان بزنند.

مولای حسن یا حسن I (mōlay hasan)، فـ ۱۸۹۴، سلطان علوی (۱۸۷۳–۹۴) مراکش. در زمان سلطنت او قبایل ریف به اسپانیائیهای ملیلا حمله کردند، و مسئله‌ی مراکش جنبه‌ی‌بین‌المللی پیدا کرد.

مولای رشید: ← فاس، شهر؛ مراکش.

مولای عبد الحافظ: ← فاس؛ مراکش، کشور.

مولای محمد: ← مراکش، کشور.

مولای یوسف: ← مراکش، کشور، قسمت IX.

مولبرگ[16] (mülberg)، شهر (حه ۵٬۰۰۰)، آلمان شرقی، در کشور سابق ساکس-آنهالت. در اینجا شارل V، امپراطور مقدس روم، امرای پروتستان را شکست داد (۱۵۴۷؛ ← شمالکالدن).

مولتان، شهر پاکستان، ← ملتان.

مولتری، دژ، کشمة ← چارلزتن، کارولینای جنوبی.

مولتکه[17]، گراف **فون** (gräf fon moltke*)، نامش **هلموت**[18] (helmut)، ۱۸۰۰–۹۱، فیلد مارشال پروسی. پیش از ۱۸۲۲ در ارتش دانمارک و در ۱۸۳۵–۳۹ در سپاه عثمانی خدمت میکرد. از ۱۸۵۸، که رئیس ستاد ارتش شد، ارتش پروس را به صورت نو در آورد و پیروزی‌های پروس در جنگهای دانمارک (۱۸۶۴)، اتریش (۱۸۶۶)، و فرانسه (۱۸۷۰–۷۱) به طور کلی بر اثر نقشه‌های او بود. در ۱۸۸۸ کناره‌گیری کرد.

---

(۱)Mukden (۲) Shen-yang (۳)Chang Tso-lin (۴)Mokuaweoweo (۵)Mogador (۶)Mogollon (۷)lily of the valley (۸)Mohl (۹)Botta (۱۰)Olshausen (۱۱)mulatto (۱۲)mulâtre (فنـ) (۱۳)Mulhacén (۱۴)Mylae (۱۵)Milazzo (۱۶)Mühlberg (۱۷)Moltke (۱۸)Helmuth

مولتکه[1]، **هلموت فون** (helmut fon moltke)، ۱۸۴۸–۱۹۱۶، مرد جنگی و رئیس ستاد کل ارتش آلمان، برادر زاده‌ی گراف فون مولتکه. در ۱۹۰۶، به جانشینی شلیفن، رئیس ستاد کل ارتش شد، واندکی پیش از آغاز جنگ I طرح جنگی مشهور شلیفن را دگرگون و سست ساخت. در همان آغاز جنگ، در نبرد اول مارن شکست خورد و از فرماندهی برکنار شد (۱۹۱۴).

مولتن[2]، **فارست ری** (fārəst rey möltən)، ۱۸۷۲–۱۹۵۲، منجم امریکائی. با مشارکت ت. ک. چیمبرلین ← فرضیه‌ی سیارکان را در مقابل ← فرضیه‌ی لاپلاس طرح کرد (۱۹۰۰). از آثارش مکانیک سماوی (۱۹۰۲)، نجوم توصیفی (۱۹۱۱)، و مدارهای متناوب (۱۹۲۰) است.

مولچر[3]، **هانس** (häns mulcer)، ح ۱۴۰۰–۱۴۶۷، مجسمه‌ساز و نقاش برجسته‌ی آلمانی از مکتب سوابیائی اولم. در جوانی به هلند و بورگونی سفر کرد. مولچر سبک چهره‌نگاری رئالیستی پرقدرتی، هم در مجسمه‌سازی و هم در نقاشی، ارائه داد. ح ۱۴۲۷ در اولم سکنی گزید. بر سردر شرقی سالن شهر، تصاویری از شارلمانی و مجسمه‌های سواره‌ای از شاهان لهستان و بوهم تراشید. در ۱۴۳۷ تابلوی محراب ورتساخ (برلین) را خلق کرد. در ۱۴۵۷ برای محراب معروف شترتسینگ[4] (štertsing؛ اکنون ویپیتنو[5] [vipiteno])، که ترکیبی از نقاشی و مجسمه‌سازی است، در تیرول کار کرد؛ در این کارش که صحنه‌هائی از "نمایشهای آلام و زندگی مریم عذرا" است، تأثیر نقاشی فلاندری به چشم میخورد.

مولد[6] (movalled)، هر دستگاهی برای تولید برق ساکن (← مولد ایستانبرقی) یا جریان برق (← موتور برقی).

مولداو[7] (moldā)، چک **ولتاوا**[8] (vəltāvā)، طویلترین رود چکوسلواکی، که از ← جنگل بوهمی سرچشمه گرفته، ح ۴۴۰ کم به سوی ل جریان دارد و پس از گذشتن از پراگ به رود الب میپیوندد. ح ۸۰ کم از مسیر سفلای آن قابل کشتیرانی است. نیروگاههای برقابی عظیم دارد.

مولداوی[9] (moldāvi) یا **مولداویا**، ترکی **بغدان** (boqdān؛ به نام مؤسس آن بغدان I)، ناحیه‌ی تاریخی (ح ۳۸٬۰۰ کم)، ش رومانی، میان کوههای کارپات (غ) و رود پروت (ش)؛ مرکزش یاسی. بندر عمده‌اش گالاتس کنار دانوب است. تقریباً بخشهای باکوئو[10] (bākēu)، یاسی، و گالاتس را شامل میشود. جلگه‌ی حاصلخیز و انبار غله‌ی رومانی است که رود سرت[11] (seret) آن را مشروب میسازد. این ناحیه قسمتی از داکیای باستانی را تشکیل میداد. پس از چند حمله‌ی خارجیان، مولداوی عاقبت امیرنشینی تحت حکومت فرماندهان بومی شد (قرن ۱۴م)؛ سپس بوکووینا و بارابی نیز به آن ضمیمه شد. امیرها با استبداد حکومت میکردند، و ملاکین بزرگ اهالی دهات را به بندگی (← سرف) خود در آورده بودند. در زمان ستفان کبیر (stefān ۱۴۵۷–۱۵۰۴) به اوج عظمت رسید، ولی پس از مرگ (۱۵۰۴) او باجگزار دولت عثمانی شد. در اوایل قرن ۱۸م سلاطین عثمانی به جای امرای محلی کسانی را به حکومت منصوب میکردند، و اکثر آنان از فناریان یونانی بودند. حکمروائی آنان، پس از انقلاب یونانیان به تحریک آلکساندر ایپسیلانتی، خاتمه یافت و پس از آن حکمرانان محلی تعیین میشدند. ← پیمان آدریانوپل (۱۸۲۹) مولداوی را تقریباً به صورت تحت الحمایه‌ی روسیه در آورد، ولی در ۱۸۵۶ کنگره‌ی پاریس استقلال دو امیرنشین دانوب (والاکیا و مولداوی) را تحت حاکمیت اسمی عثمانی تضمین کرد. تاریخ رومانی جدید در ۱۸۵۹ با جلوس آلکساندر کوزا به عنوان امیر هر دو امیرنشین آغاز شد.

مولداوی[12]، **جمهوری شوروی سوسیالیستی** (moldāvi)، جمهوری (ح ۳۳٬۷۰۰ کم؛ در ۱۹۷۰ ح ۳٬۵۷۲٬۰۰۰)، جزء تجتش، در تاش اروپا، که رود پروت آن را در غ از رومانی جدا میکند. در ل و ش رود دنیستر مرز تقریبی آن را با اوکرائین تشکیل میدهد. کرسی آن کیشینیوف، و شهرهای عمده‌ی آن بندر و تیراسپول[13] (tirāspol) میباشد. اکثر سکنه‌ی آن مولداویها (متکلم به زبان رومانی) هستند، ولی اقلیتهای روسی، یهودی، اوکرائینی، و بلغارستانی نیز دارد. این جمهوری، که شامل قسمت اعظم بارابی است، در ۱۹۴۰، یعنی بعد از اینکه رومانی بسارابی را مجدداً به روسیه وا گذاشت، تشکیل شد. در ۱۹۴۱ دوباره به تصرف رومانی در آمد، ولی در ۱۹۴۴ تجتش آن را باز پس گرفت. دارای شعبه‌ی آکادمی علوم تجتش است.

مولداویا: ← مولداوی.

مولد ایستانبرقی[14] (movallede istanbarqi)، هر نوع ماشینی که برای جدا کردن دائمی بارهای برقی به کار میرود؛ از آن جمله است ← ماشین ویمشورست و ← مولد وان د گراف.

مولد برق[15] (movalled)، ماشینی که در آن انرژی مکانیکی به انرژی برقی تبدیل میشود. اصل اساسی کار هر گونه مولد برق تولید یک نیروی برقرانی در پیچه‌ای (← پیچه) است به وسیله‌ی تغییر دادن شار مغناطیسی که از سطح پیچه میگذرد. در شکل ۱ ساختمان فیزیکی یک مولد ساده‌ی برق نشان داده شده است. پیچه (ABCD) بر محور سطح خودش سوار شده و بر شار مغناطیسی، که از میان دو قطب (N و S) یک آهنربای برقی میگذرد، عمود است. دو انتهای پیچه به دو حلقه‌ی مجزا، که بر هر یک از آنها میله‌ای زغالی (X و Y) به نام جارو تکیه دارد، متصل است، به طوری که وقتی پیچه به دوران در میآید میتواند، از لحاظ برقی، با مدار خارجی R ارتباط پیدا کند. واضح است که نیروی برقرانی تولیدشده در ضمن دوران پیچه از لحظه‌ای به لحظه‌ی دیگر یکسان نیست.

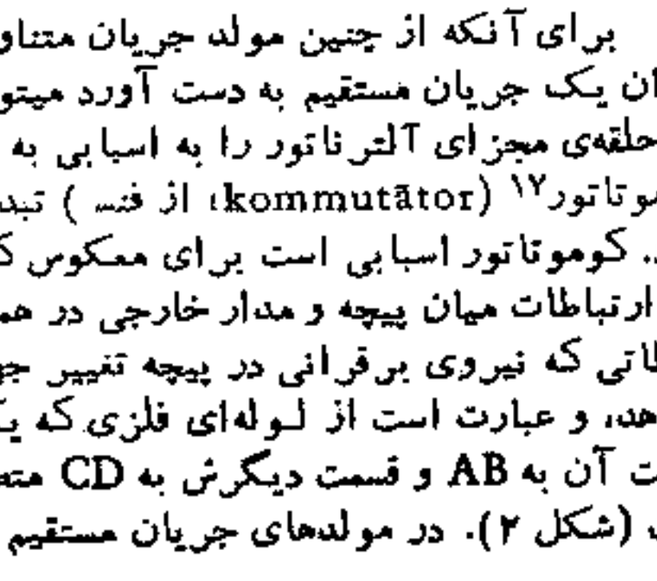

شکل ۱

با دوران پیچه در خلاف جهت حرکت عقربه‌های ساعت، AB به طرف بالا و CD به طرف پایین شار مغناطیسی حرکت میکنند، و نیروئی برقرانی پدید میآورند که به ترتیب از A به B و از C به D است؛ این نیروها بر هم افزوده شده Y را قطب مثبت و X را قطب منفی میسازند. مقدار نیروی برقرانی تدریجاً افزایش مییابد تا وقتی که سطح پیچه افقی قرار گیرد. سپس با ادامه یافتن حرکت پیچه، نیروی برقرانی رفته رفته کاهش مییابد و چون AB و CD جایشان با یکدیگر تعویض شود، به مقدار صفر میرسد. در نیمدور دوم دوران پیچه، همان پدیده‌ی نیمدور اول پدید میآید، جز آنکه نیروی برقرانی این بار در جهت مخالف است. اگر دوران پیچه به همین ترتیب ادامه یابد یک نیروی برقرانی متناوب به وجود میآید، و جریانی در مدار خارجی تولید میشود که آن نیز متناوب است. اغلب مولدهای امروزی این گونه جریان تولید میکنند، و آنها را مولدهای جریان متناوب، یا به اختصار آلترناتور (ālternātor؛ از فنس)، مینامند.

برای آنکه از چنین مولد جریان متناوبی بتوان یک جریان مستقیم به دست آورد میتوان دو حلقه‌ی مجزای آلترناتور را به اسبابی به نام کوموتاتور[17] (kommutātor؛ از فنس) تبدیل کرد. کوموتاتور اسبابی است برای معکوس کردن ارتباطات میان پیچه و مدار خارجی در همان لحظاتی که نیروی برقرانی در پیچه تغییر جهت میدهد، و عبارت است از لوله‌ای فلزی که یک قسمت آن به AB و قسمت دیگرش به CD متصل است (شکل ۲). در مولدهای جریان مستقیم که

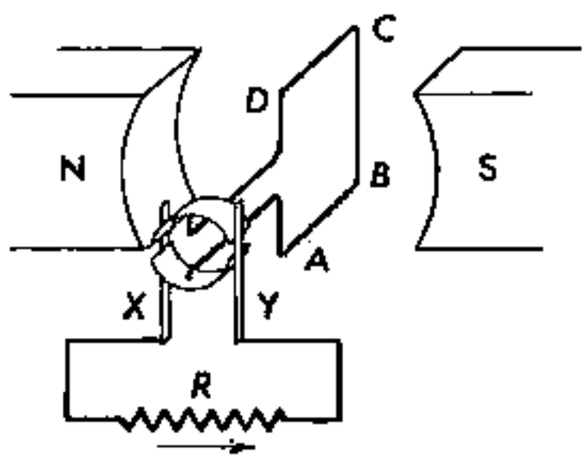

شکل ۲

برق قوی با پتانسیل ثابت تولید میکنند، دستگاه

(۱)Moltke (۲)Moulton (۳)Multscher (۴)Sterzing (۵)Vipiteno (۶)generator (۷)Moldau (۸)Vltava (۹)Moldavie, Moldavia (۱۰)Bacău (۱۱)Sereth (۱۲)Moldavie (۱۳)Tiraspol (۱۴) electrostatic generator (۱۵) generator (۱۶) alternator (۱۷) commutator

گاه اساساً از یک قسمت ثابت، آهنربای برقی، یک قسمت دوار، مشتمل بر تعدادی پیچه، و کوموتاتور با دو جارو تشکیل یافته است. قسمت ثابت ممکن است دوقطبه (یک آهنربا) یا چندقطبه (چند آهنربا) باشد. در شکل ۳ یک مولد چهارقطبه (دو قطب N و دو قطب S) نشان داده شده است. شکل ۴ یک مولد ۲قطبه را نشان میدهد؛ پیچه‌های آن سیم پیوسته‌ای است که بر

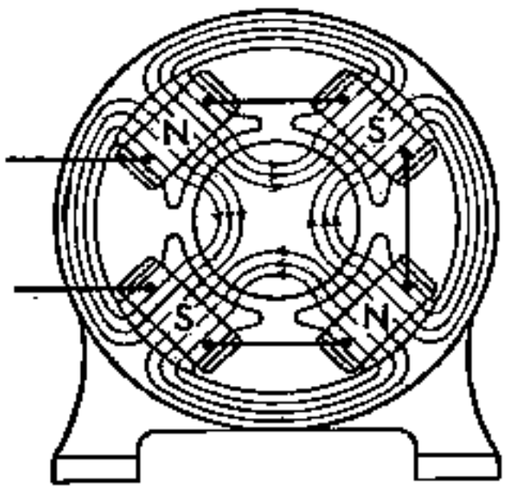

شکل ۳

گرد میله‌ای آهنی پیچیده شده، و به قطعات کوموتاتور C ارتباط دارند. جاروها، در نقطه‌ای میان قطبهای N و S، بر کوموتاتور تکیه دارند و دو قطب مثبت و منفی ماشین را تشکیل می‌دهند.

مولده[1] (molde)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۹٬۱۸۶) ل‌غ نروژ، کنار آبدره‌ی **مولده**[2]. شهر تفرجگاه و بندر ماهیگیری است. پرورش گل، خصوصاً رز، رایج است. در جه II، در آوریل ۱۹۴۰، مقر دولت نروژ بود، و از بمبارانهای قوای آلمان سخت آسیب دید.

مولده، آبدره‌ی: ← مولده، شهر، نروژ.

مولر[3]، **آندرلاس** (andreās muler)، ۱۶۳۰–۹۴، مستشرق آلمانی. زبان چینی تحصیل کرد، و از ۱۶۸۳ همّ خود را منحصراً صرف مطالعه در زبانهای شرقی کرد. مفتاحی برای زبان چینی در ۲۵۰ دفتر تنظیم کرد، و چون هیچ ناشری حاضر به طبع آنها نشد، از شدت نومیدی آنها را بسوخت. نوشته‌هایش در عصر وی در اشاعه‌ی اطلاعات مربوط به زبانهای شرق اقصی مؤثر بود.

مولر[4]، **آوگوست** (āgust müler)، ۱۸۴۸–۹۲، مستشرق آلمانی. استاد دانشگاه هاله بود (۱۸۷۰)، و سپس در دانشگاه کونیکسبرگ به تدریس پرداخت (۱۸۸۲)، و دوباره به دانشگاه هاله بازگشت. مدتی دبیر انجمن مستشرقین آلمانی (هاله) بود. چند کتاب عربی را طبع کرد که از آن جمله است معلقه‌ی امرؤ القیس با شرح و ترجمه‌ی آلمانی (۱۸۶۹)، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، از ابن ابی اصیبعه (۱۸۸۴)، الفهرست (با رودیگر و فلوگل، ۲ جلد، ۱۸۷۱–۷۲)، قرآن [با بوکرت (bukert)، ۱۸۸۸]. آثار دیگرش مشتمل است بر دستور زبان عبری، اسلام در شرق و غرب (۲ جلد ۱۸۸۵–۸۷)، و دستور زبان ترکی (۱۸۸۹).

مولر[5]، **پاول هرمان** (pāl hermān müler)، ۱۸۹۹–۱۹۶۵، شیمیدان سویسی. در شهر بال تحصیل کرد و دکتر در شیمی شد. در ۱۹۳۶ آزمایشهائی را با بعضی داروها برای ایمنی گیاهان در مقابل حشرات آغاز کرد، و در ۱۹۳۹ با گروه همکاران خود موفق به ساختن دو حشره‌کش، ژزارول (jezārol) و نئوسید (neosid) شدند که هر دو محتوی DDT بود. در جه II و پس از آن نه‌تنها به کنترول آفتهای گیاهی پرداخت، بلکه برای ایمنی انسان نیز در مقابل حشرات ناقل بیماری همت گماشت. جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۸ فیزیولوژی و پزشکی، برای کارهائی که برای کشف نیروی حشره‌کشی DDT انجام داد، به وی داده شد. نیمز ← نوبل، جوایز، جدول.

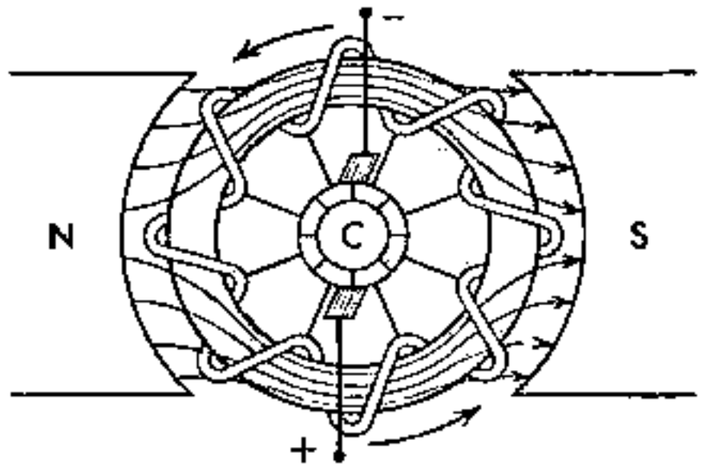

شکل ۴

مولر[6]، **داوید هاینریش فون** (dāvid hāynrīš fon müler)، ۱۸۴۶–۱۹۱۲، مستشرق اتریشی. از ۱۸۸۵ استاد زبان عربی در دانشگاه وین بود. در رأس هیئتی از باستانشناسان، در یمن و جزیره‌ی سقطری مشغول تحقیق بود (۱۸۹۸–۹۹). از آثار اوست، شهرها و قصورعربستان جنوبی (۱۸۷۹–۸۱)، آثار تاریخی سبا (با همکاری موزّنمان، ۱۸۸۳)، کتیبه‌های حربستان (۱۸۸۹)، هگادای سارایود (۱۸۹۸)، زبانهای مهری و سقطری (۱۹۰۲)، قوانین حمورابی (۱۹۰۳). کتاب صفة جزیرة العرب همدانی را در ۱۸۸۴–۹۱، کتاب الفرق اصمعی را در ۱۸۷۶، و قسمتی از تاریخ طبری را در ۱۸۸۸–۸۹، و قسمتی از کتاب الاکلیل همدانی را (با ترجمه) منتشر کرد.

مولر[6]، **فریدریش ماکس** (fridrīš māks müler)، معروف به **ماکس مولر و فریدریش ماکس مولر**، ۱۸۲۳–۱۹۰۰، مستشرق آلمانی؛ پسر ویلهلم مولر (۱۷۹۴–۱۸۲۷، شاعر آلمانی). در لایپزیگ، زیر نظر ه. بروکهاوس به تحصیل زبان سانسکریت پرداخت. تحصیلات خود را در این زبان و در فقه اللغه‌ی زبانهای هندواروپائی در برلین نزد ف. بوپ و در فرانسه نزد ا. بورنوف ادامه داد. بورنوف او را به ادامه‌ی طبع ریگ‌ودا، که پس از مرگ (۱۸۳۷) ف. آ. روزن متوقف مانده بود، تحریص کرد. مولر در ۱۸۴۶ به انگلستان مهاجرت کرد، و در آنجا شرکت هند شرقی او را مأمور نشر ریگ‌ودا کرد، و آن کتاب با تفسیر سایانا در ۶ مجلد در ۱۸۴۹–۷۵ به طبع رسید. از ۱۸۴۸ در آکسفرد سکنی گزید، و بعداً به استادی دانشگاه آکسفرد منصوب شد. از ۱۸۷۶ از تدریس دست کشید، و به انتشار مجموعه‌ی عظیم کتب مقدسه‌ی شرق (۵۰ جلد، ۱۸۷۹–۱۹۱۰) پرداخت.

مولر نویسنده‌ای پرکار بود، و اگر بیشتر نظریات وی امروزه منسوخ است، در عصر خود در فقه اللغه‌ی تطبیقی، علم‌الاساطیر تطبیقی، و زبان و ادبیات سانسکریت نفوذ فراوان داشت. از آثارش، جز آنچه گذشت، میتوان ترجمه‌ی قسمتی از اوپانیشادها، و ترجمه‌ی بعضی از سرودهای ریگ‌ودائی، کتاب تاریخ ادبیات قدیم سانسکریت (۱۸۵۹)، دستور زبان سانسکریت (۱۸۶۶)، مساهمت در علم‌الاساطیر (۲ جلد، ۱۸۹۷)، و مدخل علم دین (۱۸۷۳) را نام برد. مجموعه‌ی آثارش در ۲۵ مجلد از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۱ به چاپ رسیده است.

مولر[7]، **مارکوس یوزف** (märkus yozef müller)، ۱۸۰۹–۷۴، مستشرق آلمانی. در لهجه‌ی پهلوی، جغرافیای عرب، و تکامل مذاهب ایرانی تبحر داشت. کتاب اخبار العصر فی انقضاء دولت بنی نصر را با ترجمه‌ی آلمانی و مجموعه‌ی رسائل ابن رشد را به طبع رسانید، آثار دیگرش مشتمل است بر دو باب آغاز بوندهشن و دو باب محتویات یک نسخه‌ی خطی پهلوی موجود در کپنهاگ (۱۸۴۵).

مولر، ویلهلم: ← مولر، فریدریش ماکس.

مولر[8]، **ویلهلم فریدریش ادوارد** (vilhelm fridrīš eduārd müler)، ۱۸۳۵–۰۴، زبانشناس و مستشرق سویسی، متولد برلین. تحصیلاتش را در بال آغاز کرد، و در آلمان و انگلستان ادامه داد. دو سال در هندوستان به جمع‌آوری کتیبه‌ها پرداخت. از ۱۸۸۶ در دانشگاه برن استاد ممتاز زبان سانسکریت و صرف و نحو تطبیقی بود. از آثارش کتیبه‌های باستانی سیلان (۱۸۸۱) و دستور مختصر زبان پالی (۱۸۸۴) است.

مولر[9]، **ویلهلم ماکس** (vilhelm māks müller)، مستشرق آلمانی‌امریکائی. در آلمان تحصیل کرد، و بر زبانهای یونانی و عبری تسلط یافت، و در ضمن به مصرشناسی روی آورد. در ۱۸۸۸ به کشمکش مهاجرت کرد، و در آنجا به استادی رسید. آثارش مشتمل است بر آسیا و اروپا بر طبق ماخذ مصری کهن (۱۸۹۳) و شعر عاشقانه‌ی مصریان باستانی (۱۸۹۹). در ۱۹۰۴، ۱۹۰۶، و 1910 به خرج مؤسسه‌ی کارنگی در مصر مشغول تحقیق بود، و نتیجه‌ی آن را در تحقیقات مصرشناسی منتشر کرد (۲ جلد، ۱۹۰۶–۱۰؛ جلد سوم، ۱۹۲۰).

مولر[10]، **هرمان** (hermān müler)، ۱۸۷۶–۱۹۳۱، صدراعظم (۱۹۲۰ و ۱۹۲۸–۳۰) آلمان، سوسیال دموکرات. در ۱۹۱۹ که وزیر خارجه بود، پیمان ورسای را امضا کرد. در دوران دوم صدارت عظمای او آلمان ← پیمان کلاگ‌بریان و ← طرح یانگ را پذیرفت.

مولر[11]، **هرمان جوزف** (hermān jōzef muller)، ۱۸۸۰–۱۹۶۷، دانشمند ژنتیک و معلم امریکائی. در دانشگاههای کلمبیا (۱۹۱۸–۲۰) و تکزاس (از ۱۹۲۰) تدریس میکرد، از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ ژنتیک‌شناس ارشد مؤسسه‌ی ژنتیک مسکو بود. در ۱۹۴۵ استاد جانورشناسی دانشگاه ایندیانا بود. روش وی برای شناسائی موتاسیون خود به خود ژنها به اکتشاف طریقه‌ای برای ایجاد موتاسیون ژنها توسط اشعه‌ی ایکس انجامید که موارد استعمال نظری و عملی وسیع پیدا کرده است. به مناسبت همین اکتشاف برنده‌ی جایزه‌ی

(۱) Molde (۲) Moldefjord (۳) Muller (۴) Müller (۵) Mueller (۶) Müller (۷) Muller (۸) Müller (۹) Muller

نوبل ۱۹۴۶ در فیزیولوژی و پزشکی شد. از جمله‌ی آثار او اینها است، بیرون از شب (۱۹۳۵)، ژنتیک، پزشکی، و انسان (۱۹۴۷؛ با همکاری دیگران)، و مطالعاتی در ژنتیک (۱۹۶۲) که گزیده‌ی مقاله‌های او است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مولر، یوهانس: ← رگیومونتانوس.

مولر[1]، یوهانس پتر (yohānes peter mūller)، ۱۸۰۱–۵۸، فیزیولوژیست و کالبدشناس آلمانی. از ۱۸۳۳ استاد دانشگاه برلین بود. تحقیقات پردامنه‌اش در بسیاری مباحث، از جمله رویانشناسی عمومی و میکروسکوپی، زیستشیمی، کالبدشناسی تطبیقی، روانشناسی، و جانورشناسی دریائی، و نیز نظریه‌هایش در باره‌ی رؤیت رنگی و تولید صدا، موجب شهرتش شد. علاوه بر آزمایشهایش در پیشناسی، قانون انرژیهای مخصوص را، یعنی اینکه هر عصب حسی احساس خاص خود را تولید میکند (مثلاً هر گونه تحریک عصب بصری منجر به یک احساس نور میشود)، پیشنهاد کرد.

مؤلفه: ← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها.

مؤلفة قلوبهم: ← محمد ص، قسمت ۴۴.

مولک یا مولوک[2] (mulak; mulok) [عبری، = شاه]، خدای کنعانی آتش که کودکان را به عنوان قربانی به آن تقدیم میکردند. پرستشگاه آن بر توفت در دره‌ی هنوم واقع بود. معروف است که سلیمان و آحاز این پرستش را بین بنی‌اسرائیل مرسوم کردند (لاویان ۲۱.۱۸؛ ۲.۲۰، اول پادشاهان ۷.۱۱، دوم پادشاهان ۲۳. ۱۰؛ ارمیا ۳۵.۳۲).

مولکول[3] (molekul؛ از فنـ) [اصلاً از لتیـ، = جرم کوچک]، کوچکترین ذره‌ی یک ماده (بسیط یا مرکب) که دارای همه‌ی خواص شیمیائی آن ماده است. تفاوت مولکول با اتم در این است که مولکول کوچکترین ذره‌ای از یک ماده‌ی شیمیائی است که میتواند وجود مستقل داشته باشد، اما اتم کوچکترین جزء یک عنصر شیمیائی است که میتواند در یک فعل و انفعال شیمیائی شرکت کند. برای اینکه تفاوت مولکول و اتم بهتر معلوم شود تصور کنید که مقداری از آب را به اجزائی و سپس یکی از این اجزا را به اجزای دیگر تقسیم کنیم، و هکذا. در این تقسیم کردن به اجزا، موقعی میرسد که تقسیم کردن جزء حاصل به اجزای دیگر، بدون اینکه خاصیت آب بودن آن جزء از میان برود، ممکن نیست. این جزء یک مولکول آب است. اما همین مولکول را میتوان به وسیله‌ی نیروی برق یا وسایل دیگر به سه جزء دیگر (دو اتم ئیدروژن و یک اتم اکسیژن) تجزیه کرد که این اجزا دیگر خاصیت آب را ندارند. بدین جهت، گویند مولکول آب سه‌اتمی است، و آن را به صورت H_2O مینویسند.

تا قرن ۱۹م اصطلاحات اتم و مولکول مترادف محسوب میشد. مفهوم کنونی مولکول شیمیائی ناشی از تحقیقات **گیلوساک** و **آووگادرو** در باره‌ی گازها است.

بنا بر نظریه‌ی حرکتی ماده، مولکولها حرکت نوسانی دائمی دارند (← براونی، حرکت). حالت ماده (جامد، مایع، گاز) بسته به سرعت مولکولهای آن و فاصله‌ی آنها از یکدیگر است. عموماً، در جسم جامد، مولکولها نسبةً به یکدیگر نزدیکند، نیروهای همچسبی میان آنها نسبةً زیاد، و حرکتشان نسبةً بطیء است. در مایعات، مولکولها از یکدیگر دورترند، و حرکت آنها سریعتر است، ولی به علت وجود نیروهای همچسبی (← همچسبی و دگرچسبی) موجود بین مولکولها، میدان این حرکت محدود میباشد. در گازها، مولکولها از یکدیگر دورترند، و با سرعت بیشتر حرکت میکنند، زیرا نیروی جاذبه‌ی بین آنها کوچک است.

مولکولهای یک جسم، به سبب حرکت خود، انرژی سینتیک (حرکتی) دارند، که بستگی به سرعت حرکت آنها دارد. اگر به جسم حرارت داده شود، انرژی مولکولهای آن و، در نتیجه، سرعت حرکت آنها افزایش مییابد، و مولکولها از یکدیگر دور میشوند، و اگر فشار وارد بر جسم ثابت نگاه داشته شود، آن جسم انبساط پیدا میکند. اما اگر حرارت جسم کاهش یابد از فعالیت مولکولها کاسته میشود، و آنها به یکدیگر نزدیک میشوند، و جسم انقباض پیدا میکند. اگر حرارت جسم جامد یا مایعی را متدرجاً زیاد کنیم، بالاخره به جائی میرسد که مولکولها با چنان فاصله‌ای از یکدیگر و با چنان سرعتی حرکت میکنند که تغییر حالت حاصل میشود، و جامد به صورت مایع یا مایع به صورت گاز در میآید. در باب بستگی حرکت مولکولی با دما ← صفر مطلق. فشار، نیز، مانند حرارت، در شرایط مولکولی ماده و در نتیجه در حالت آن مؤثر است. مثلاً، چون فشار کافی بر گازی وارد آید، مولکولهای آن ناگزیر به یکدیگر نزدیک میشوند، و سرعتشان کاهش مییابد؛ و گاز حرارت پس میدهد و به حالت مایع در میآید.

مولکولها از اتمهای همنوع یا از انواع مختلف ساخته شده‌اند. مولکول بعضی از مواد (مانند مولکولهای گازهای کمیاب و مولکول گاز رادیوآکتیو رادون) یک‌اتمی هستند. اما بیشتر مولکولها مرکب از چند اتم میباشند؛ عده‌ی اتمها از ۲ (مثلاً در اکسیژن، ئیدروژن، و نیتروژن) تا چند هزار و حتی دهها هزار (در بسیاری از پروتئین‌ها) متفاوت است. مولکولها از لحاظ شکل فضائی نیز بسیار متنوعند. مثلاً در مولکول انیدرید کربونیک، اتمهای اکسیژن و کربون در امتداد خط مستقیم به یکدیگر پیوسته‌اند؛ در صورتی که اتمهای ئیدروژن و اکسیژن در مولکول آب یک مثلث متساوی‌الساقین میسازند. مولکول متان به صورت یک چهاروجهی منظم است که اتم کربون در مرکز چهاروجهی جای دارد (تصویر در ص ۱۵۴۱). مولکولهای مفصلتر اشکالی به صورت حلقه (← بنزن)، زنجیر (ئیدروکربورهای زنجیری سنگین)، مارپیچ (تصاویر ص ۵۳۶ ملاحظه شود). و صورتهای دیگر میسازند. مولکولهای مشابه یا غیر مشابه ممکن است با یکدیگر ترکیب شوند و اجسام بسپار (← بسپاری) بسازند. اختلاف مواد از یکدیگر نتیجه‌ی اختلاف ساختمان فضائی و ترکیب مولکولهای آنها است (← جسم مرکب؛ عنصر).

ماده‌ی مرکب را در شیمی با فورمول مولکولی آن معرفی میکنند (← فورمول، در شیمی) که از روی آن، نوع اتمهای (عناصر) سازنده‌ی مولکول آن ماده، و عده‌ی نسبی هر یک از این اتمها، و وزن نسبی هر یک از عناصر معلوم میشود. مولکولهای مواد مختلف از لحاظ بزرگی و وزن (← وزن مولکولی) و نیز از لحاظ ساختمان با یکدیگر تفاوت دارند. در فعل و انفعال شیمیائی، ساختمان مولکولهای موادی که در فعل و انفعال شرکت دارند تغییر میپذیرد، اتمهائی از مولکولها جدا میشوند، و به صورت تازه‌ای با هم میپیوندند، و مولکولها، و در نتیجه، مواد دیگری میسازند.

مولکول‌ـگرم[4] (molekul-gram) یا **مول[5]** (mol)، مقداری از یک عنصر یا یک ماده‌ی مرکب که وزنش، بر حسب گرم، از حیث عدد مساوی وزن مولکولی آن است. مثلاً، چون وزن مولکولی ئیدروژن ۲ است، مولکول‌گرم یا مول ئیدروژن یعنی ۲ گرم ئیدروژن. همچنین، وزن مولکولی گاز کربونیک (CO_2) مساوی ۱۶×۲+۱۲ یا ۴۴ است؛ پس یک مول گاز کربونیک ۴۴ گرم از این گاز میباشد.

حجم مولی[6] یک گاز فضائی است که یک مول گاز در شرایط متعارفی اشغال میکند، و آن برای همه‌ی گازها برابر ۲۲,۴ لیتر است. این حجم از هر گاز مشتمل بر $6,023 \times 10^{23}$ (عدد آووگادرو) مولکول آن گاز است. محاسبه‌ی وزن مولکول گرم گازها مبتنی بر حجم مولی آنهاست.

مولم، دیر: ← سیسرسیان.

مولمین[7] (mulmeyn)، شهر (جم ۱۶۴٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۱)، ج برمه‌ی سفلی، بر ساحل شرقی خلیج مارتابان (mārtābān)، کنار مصب رود سالوین. در ۱۸۲۶–۵۲ شهر عمده‌ی برمه‌ی بریتانیا بود. برنج و چوب تک و پنبه صادر میکند. با خط آهن به رانگون مرتبط است. صناعت عمده‌ی آن کشتیسازی و زرگری است.

مولن[8] (mulan)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۲۷٬۴۰۸)، مرکز ولایت آلیه، فرانسه‌ی مرکزی، بر رود آلیه؛ پایتخت تاریخی بوربونه. دارای کارخانه‌های کاردسازی و دباغی است. کلیسای گوتیک قرن ۱۵م، صومعه، و خرابه‌های کاخ دوکهای بوربون از آثار دینی آن است. صناعت آن منسوجات، فراورده‌های آهنی، قطعات ماشین، و کفش و کلاه است.

مولنار[9]، فرنتس (frents molnār)، ۱۸۷۸–۱۹۵۲، درامنویس و رمانتویس مجار؛ مدتی بودا‌پست. در بوداپست و ژنو علم حقوق تحصیل کرد. در بوداپست به روزنامه‌نویسی پرداخت، از نمایشنامه‌های معروفش لیلیوم (در ۱۹۰۹ اجرا شد) و

(۱)Müller (۲)Molech; Moloch (۳)molecule (۴)gram-molecule (۵)mole; mol (۶)molar volume (۷)Moulmein (۸)Moulins (۹)Molnár

نکهبان (۱۹۱۰) است. از رمانهایش شیطان (۱۹۰۷) معروف است. در ۱۹۴۰ در شهر نیو یورک اقامت گزید، و رمان وداع با قلم (۱۹۴۵) را منتشر کرد. در ۱۹۵۲ نیز یک اوتوبیوگرافی منتشر کرد.

مولوتوف[1] (molotof)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعاً ۸۵۰'۰۰۰)، جمشس، بر رود کاما، بر دامنه‌های غربی اورال. در ۱۷۸۰ به عنوان مرکز اداری اورال تأسیس، و یک مرکز تجارتی بر راه آبی رود کاما به سیبریه شد؛ و تا وقتی که ← راه آهن ماوراء سیبریه ساخته شد دروازه‌ی سیبریه شمرده میشد. از بنادر عمده‌ی درونبومی شوروی و از بزرگترین مراکز صنعتی ناحیه‌ی اورال است؛ فراورنده‌ی آهن ریخته، ماشین‌آلات، و مواد شیمیائی، و دارای صنایع کشتیسازی و چوببری است. تا قبل از انقلاب روسیه تبعیدگاه محکومین سیاسی بود. دانشگاه و مؤسسات فرهنگی متعدد دارد. تا ۱۰۴۰ نام آن **پرم**[2] (perm) بود، و سپس تا ۱۹۵۷ نام مولوتوف بر آن گذاشته شد (به نام و. م. مولوتوف). از ۱۹۵۷ دگربار نام سابق خود، پرم، را یافته است.

مولوتوف[3]، **ویاچسلاف میخایلوویچ** (vyāceslāf mixāylovic molotof)، ۱۸۹۰ ــ ۱۹۸۶، سیاستمدار برجسته و تئوریسین حزب کمونیست روسیه، نام حقیقیش **سکریابین**[4] (skriābin). در ۱۹۰۶ وارد حزب کمونیست غازان، و در ۱۹۰۹ توقیف و برای مدت دو سال تبعید شد. در ۱۹۱۱ به سن پطرزبورگ (لنینگراد) رفت و در مؤسسه‌ی پولیتکنیک ثبت نام کرد. در ۱۹۱۲ به ستالین پیوست و به اتفاق روزنامه‌ی حزبی پراودا را تأسیس کردند. در آغاز جنگ از طرف حزب به مسکو اعزام شد، و در آنجا مجدداً توقیف (۱۹۱۵) و به سیبریه تبعید شد. در مه‌ی ۱۹۱۶ از تبعید فرار کرد و به سن پطرزبورگ رفت، بعد از سقوط حکومت تزاری، عضو هیئت اجرائیه‌ی کمیته‌ی انقلابی نظامی پطروگراد شد (۱۹۱۷).

پس از انقلاب، در ۱۹۲۶–۱۹۵۲ عضو پولیت بورو، در ۱۹۲۱–۳۰ دبیر حزب کمونیست، در ۱۹۳۰–۴۱ رئیس شورای کمیساریای خلق تجشس، و در ۱۹۳۹–۴۹ وزیر امور خارجه و امضاکننده‌ی قرارداد عدم تجاوز روس-آلمان (۱۹۳۹) بود.

در جنگ II معاون وزارت دفاع بود و مفتخر به دریافت لقب "قهرمان کار سوسیالیستی" شد. در کنفرانس تهران (۱۹۴۳). کنفرانس کریمه (۱۹۴۵)، و در پوتسدام (۱۹۴۵) شرکت کرد. در ۱۹۴۲، علاوه بر وزارت امور خارجه، پست معاونت صدر هیئت وزیران تجشس نیز به او واگذار شد. از ۱۹۴۹ فقط به کار معاونت نخست‌وزیری پرداخت. در ۱۹۵۳–۵۴ وزیر امور خارجه‌ی تجشس بود. در ۱۹۵۴ نماینده‌ی تجشس در کنفرانس وزرای خارجه‌ی چهار دولت بزرگ در برلین، و سال بعد در کنفرانس ژنو راجع به مسائل خاور دور بود. در ۱۹۵۷، به جهت اختلافی که با خروشچف پیدا کرد از تمام مشاغل خود برکنار، و از کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی حزب اخراج شد؛ و اندکی بعد سفیر کبیر تجشس در جمهوری خلق مغولستان شد. در ۱۹۶۰–۶۱ نماینده‌ی تجشس در سازمان بین‌المللی انرژی اتمی در وین بود. در ۱۹۶۴ از حزب کمونیست اخراج شد.

مولوز[5] (müluz)، آلمانی مولهاوزن (mülhāzen)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعاً ۱۱۸'۵۵۸)، ولایت اوردن، ش فرانسه، در آلزاس، بر رود ایل، و کانال رون‌راین. دارای کارخانه‌های نساجی، مواد شیمیائی (مخصوصاً پوتاس)، و فلزکاری است. در ۱۲۷۳ شهر آزاد امپراطوری شد، و از ۱۵۱۵ با کنفدراسیون سویس متحد بوده. اهمیت صنعتی مولوز هنگامی آغاز شد (۱۷۴۶) که یک کارخانه‌ی موسلین در آن تأسیس شد. در ۱۷۹۸ به اتحاد با فرانسه رأی داد. در ۱۸۷۱، هنگام جدا شدن آلزاس از فرانسه، به آلمان منضم شد. در ۱۹۱۸، پس از جنگ I، دوباره به فرانسه باز گشت، ولی در جنگ II باز به تصرف آلمانها در آمد، و از عملیات نظامی سخت آسیب دید.

مولوک، جزایر، اندونزی، ← جزایر ادویه.

مولوکا، تنگه‌ی: ← مولوکا، دریای.

مولوکا[6]**، دریای** (molukā)، قسمتی از فکبین لش جزیره‌ی سلب، جزایر ادویه، و مالزی، که به وسیله‌ی **تنگه‌ی مولوکا** با فکبه مرتبط است.

مولوکائی: ← مولوکای.

مولوکاز: ← جزایر ادویه.

مولوکای[7] (molokāy) یا **مولوکائی** (molokāi)، جزیره (۶۷۶ کمه، در ۱۹۷۰ جمعاً ۵'۲۶۱)، یکی از جزایر هاوائی. ماندگاه کالائوپاپا (جایگاه جذامیها، تأسیس ۱۸۶۰)، که دامین، معروف به پدر روحانی، در آن خدمت کرد و جان سپرد، بر ساحل شمالی آن است.

مولوی: ← جلال‌الدین رومی.

مولویتس[8] (molvits)، لهستانی **مالویوویتسه** (māluyovitse)، دهکده، لهستان، سابقاً در سیلزی سفلی. این دهکده صحنه‌ی نبردی بود در جنگ جانشینی اتریش (← جنگ جانشینی) که در آن فردریک پادشاه پروس بر اتریشیها پیروز شد (10 آوریل ۱۷۴۱)، و این جنگ برتری پیاده‌نظام جدید را بر سواره‌نظام ثابت کرد.

مولویخانه: ← مولویه.

مولوی روم: ← جلال‌الدین رومی.

مولویه (mōlaviyye)، عنوان مشهور سلسله‌ای از صوفیه‌ی آسیای صغیر که منسوبند به جلال‌الدین رومی (مشهور به مولوی)، و با وجود شهرت به این اسم، ظاهراً در عهد ایشن بطوطه (۷۰۳–۷۷۹ هق) بیشتر به عنوان جلالیه (jalāliyye) معروف بوده‌اند. مرکز این سلسله از قدیم شهر قونیه بوده است، و خلفای مولویه، که مخصوصاً اخلاف و اعقاب او بوده‌اند، به چلبی مولا (← چلبی) عزیز افندی (aziz afandi)، حضرت پیر (hazrate pir)، یا ملاخونکار (molla xonkār) موسومند، و از این مرکز بر تمام تشکیلات سلسله، که در بلاد عثمانی پراکنده بوده است، نظارت داشته‌اند. این سلسله، به سبب علاقه‌ای که به سماع و رقص و موسیقی نشان میداده‌اند، از خیلی قدیم مورد طعن و انکار فقها و حتی عده‌ای از سلاطین وقت واقع شده‌اند. با این همه، به سبب تسامح مذهبی و ذوق شعر و ادب، و همچنین به سبب حشمت و نفوذ معنوی مولانا جلال‌الدین، در عهد عثمانی غالباً محترم بوده‌اند، و در بیشتر بلاد عثمانی تکیه و مولویخانه ــ که در واقع خانقاه مولویه بوده است ــ داشته‌اند. حتی در قبرس، مصر، دمشق، اورشلیم، و مدینه هم تکیه‌ها و مولویخانه‌های آنها وجود داشته است، و با وجود فرمان ۴ سپتامبر ۱۹۲۵، که به موجب آن مولویخانه‌ها و تکیه‌های صوفیه در ترکیه برچیده شد، هنوز حشمت و اعتبار مولویه در ترکیه بیش یا کم قابل ملاحظه است. اما سلاطین عثمانی مشایخ مولویه را مخصوصاً در مقابل بکتاشیه، که تکیه‌گاه ینی‌چری میبوده‌اند، و همچنین در مقابل علما، که احیاناً معارض قدرت آنها میشده‌اند، تقویت میکرده‌اند، و حتی بعضی از سلاطین عثمانی (مثل سلطان عبدالعزیز) خود در جرگه‌ی مولویه در آمده بوده‌اند.

مولی[9]**، ژاک دو** (jāk dē mole)، ۱۲۴۳–۱۳۱۴، آخرین مهین‌سرور (از ۱۲۹۸) شهسواران پرستشگاه. فیلیپ IV (فیلیپ لو بل) وی را به فرانسه احضار کرد (۱۳۰۷)، و او در محکمه‌ی تفتیش عقاید، به اتهام بیدینی محاکمه شد و زیر شکنجه به جنایات فرقه‌ی خود اعتراف کرد (۱۳۰۹)؛ ولی چون بعداً منکر اعترافات خود شد، در آتش سوزانده شد.

مولله[10]**، گی** (gi mole)، ۱۹۰۵–۷۵، رجل سیاسی فرانسوی، دبیر کل (۱۹۴۶–۶۹) حزب سوسیالیست. در جنگ II در سازمان نهضت مقاومت فرانسه جنگید، و پس از جنگ در حزب سوسیالیست به مقامات عالی رسید. در دولت ل. بلوم وزیر مشاور بود (۱۹۴۶–۴۷)، و در ۱۹۵۱ نایب نخست وزیر شد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۶ نخست وزیر شد و تا ۱۲ ژوئن ۱۹۵۷ در این سمت باقی بود. از آثارش پانزده سال بعد، ۱۹۵۸–۱۹۷۳ است.

مولهاوزن، شهر، فرانسه، ← مولوز.

مولهاوزن[11] (mülhāzen) یا **مولهاوزن این تورینگن**[12] (in türingen)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جمعاً ۴۵'۳۸۵)، آلمان شرقی، در تورینگن، دارای کارخانه‌های نساجی و کاغذسازی، فلزگری و دباغی است. بناهای جالبی دارد، از جمله دو کلیسای قدیمی، و یک تالار شهری از قرن ۱۴م. مرکز ستاد ت. مونتر، از رهبران جنگ دهقانان، در این شهر بود، که در نزدیکی شهر اعدام شد. از ۱۲۵۱ تا ۱۸۰۳ شهر آزاد امپراطوری بود، و در ۱۸۱۵ به پروس واگذار شد. پس از جنگ II به تورینگن باز گشت (۱۹۴۵).

مولهاوزن این تورینگن: ← مولهاوزن، شهر

(۱)Molotov (۲)Perm (۳)Molotov (۴)Skriabin (۵)Mulhouse (۶)Molucca (۷)Molokai (۸)Mollwitz (۹)Molay (۱۰)Mollet (۱۱)Mühlhausen (۱۲)Mühlhausen in Thüringen

آلمان شرقی.

مولهایم[1] یا **مولهایم آن در رور**[2] (mülhāym ān der rur)، شهر (در ۱۹۷۵ جه ۱۹۱٬۴۶۸)، نوردراین‌وستفالن، آلمان غربی، ح ۱۰ کیلومتری غ‌ج‌غ اسن، بر رود رور. دارای صنایع گوناگون است، از جمله کفاشی، نساجی، و ماشین آلات. در ۱۸۰۸ شهر شد. در جج II بسختی آسیب دید، ولی تجدید ساختمان شد؛ اکنون مناطق صنعتی آن جدا از مناطق مسکونی میباشد. کلیسائی از قرن ۱۱م دارد.

مولهایم آن در رور: ← مولهایم، شهر، آلمان غربی.

مولی: ← موالی.

مولی[3]**، ریمند چارلز** (reymənd cārlz moli)، ۱۸۸۶–۱۹۷۶، عالم امریکائی در اقتصاد سیاسی؛ استاد دانشگاه کلمبیا (۱۹۲۸) و کارشناس در مسائل مربوط به بزهکاران. در ریاست جمهوری فرانکلین روزولت معاون وزارت‌خارجه بود و برای شرکت در کنفرانس جهانی اقتصاد به لندن رفت (۱۹۳۳)، و چون روزولت نظر او را تأیید نمیکرد کناره گرفت. در سردبیری مجله‌ی نیوزویک از روزولت بشدت انتقاد می‌کرد. از آثار او است، پس از هفت سال (۱۹۳۹) در باره‌ی طرز اداره‌ی روزولت، و ۲۷ خداوندگار سیاست (۱۹۴۹).

مولی، غلطت: ← غلظت مولی.

مولی امیرالمؤمنین: ← امیرالمؤمنین.

مولیبدن[4] (molibden؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Mo؛ نیز ← عناصر، جدول). یکی از مهمترین فلزات دیرگداز؛ به رنگ نقره‌ای براق است. به صورت مفتول و ورق بسیار نازک در میآید. ترکیبات مختلف تولید میکند. به حالت خالص یافت نمیشود، ولی کانی آن به مقدار کم همه‌جا وجود دارد، و تنها منابع تجارتی مهم آن مولیبدنیت و وولْفِنیت[5] ($PbMoO_4$) است. برای ساختن آلیاژ فولاد مخصوص لوله‌های خلأ (آنود و توری) و مفتول چراغ و الکترود، و در صنعت نفت به عنوان کاتالیزگر به کار میرود. اول بار ک. و. شله آن را در مولیبدنیت شناخت (۱۷۷۸)؛ در ۱۷۹۰ پتر یاکوب یلم[6] (peter yākob yelm) این عنصر را به وسیله‌ی احیای اکسید مولیبدیک به دست آورد.

مولیبدنیت[7] (molibdenit؛ فنس)، مهمترین کانی محتوی مولیبدن، که ترکیب شیمیائی آن MoS_2 (بیسولفور مولیبدن) است. به لامسه چرب مینماید، و دارای جلای فلزی است. منابع مهم مولیبدنیت در درجه‌ی اول در کشمت، و پس از آن در کانادا، شیلی، کره، ژاپن، مکزیک، و نروژ است.

مولیر[8] (molier) نام مستعار **ژان باتیست پوکلن**[9] (jān bātist poklan)، ۱۶۲۲–۷۳، درام‌نویس فرانسوی؛ مت پاریس. نخست علم حقوق تحصیل کرد، اما دیری نگذشت که از وکالت دعاوی رو گردانید، و به تئاتر روی آورد. در آغاز به گروه هنرپیشگان بژار پیوست. این گروه، پس از مسافرتهائی به ولایات فرانسه، در پاریس مستقر شد (۱۶۵۸)؛ در ۱۶۶۵ گروه هنرپیشگان شاهی، و در ۱۶۸۰ کمدی فرانز شد.

مولیر که قبول عامه پیدا کرده بود، و در عین حال مورد لطف و حمایت لوئی XIV قرار داشت، نبوغ و فعالیت خود را به درامنویسی، مدیریت گروه هنرپیشگان، و هنرپیشگی به کار بست. اولین شاهکار وی، مکتب زنان (۱۶۶۲)، چنان موفقیتی به دست آورد که خشم رقبای وی را بر انگیخت، و موجب نگرانی کورنی شد. برای پاسخگوئی به منتقدان نقد بر مکتب زنان را نوشت (۱۶۶۳)، که در آن معایب آنان را عرضه کرد. سه پرده‌ی اول این نمایشنامه، به نام تارتوف، در حضور شاه بازی شد (۱۲ مه‌ی ۱۶۶۴)، اما مخالفان متنفذ موفق شدند که از ادامه‌ی آن جلوگیری کنند، و اجرای آن ممنوع شد؛ فقط پس از مرگ (۱۶۶۹) ملکه، اجرای نمایشنامه مجدداً آزاد شد.

مولیر در عشق شفا بخش (۱۶۶۵) پزشکان دربار را بر صحنه‌ی تئاتر جلوه‌گر میسازد؛ میزانتروپ (۱۶۶۶؛ ترجمه فارسی تحت عنوان مردم‌گریز، تهران، ۱۳۳۸ هش)، در عین حال که مطالعه‌ای است در منش آدمی، اخلاقیات آن زمان را مصور میکند، اما چون عامه‌ی مردم این کمدی را تا اندازه‌ای جدی تلقی کردند، کمدی طبیب اجباری (۱۶۶۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) را عرضه کرد. پس از نوشتن چند کمدی مختلف، به نوشتن کمدی ناب روی آورد، و در ماه سپتامبر ۱۶۶۸ خسیس را عرضه کرد. از همین زمان به تهیه‌ی یک کمدی اخلاقی پرداخت، و در ۱۶۷۲ زنان دانشمند را بر صحنه آورد، که با موفقیت بسیار زیاد رو به رو شد، سپس مولیر به تهیه‌ی یک کمدی علیه دانشکده‌ی علوم الاهی پاریس پرداخت، اما دوستانش او را از این کار منصرف کردند، و به همین جهت وی پزشکان را هدف قرار داد؛ مریض خیالی (یک کمدی‌بالله) در ۱۶۷۳ در پالەرویال بازی شد. در ۱۷ فوریه، که چهارمین شب نمایش این نمایشنامه بود، مولیر در صحنه دوچار عارضه‌ای شد، و چند ساعت بعد در خانه‌ی خودش از دنیا رفت.

مولیر نه‌تنها یک نویسنده، بلکه یک هنرپیشه‌ی بسیار عالیقدر و یک مدیر تئاتر زبردست نیز بود. وی از بازیگران کمدی ایتالیائی الهام میگرفت، و آدمهای مسخره‌ای خلق کرده بود که "نمونه‌های" عالی کمدیگران آغاز عصر سینمای کنونی را به یاد میآورد. نیروی عظیم او در اداره‌ی تئاتر انضباط سختی بود که بر همکارانش تحمیل می‌کرد، و با شخصیت و نیکومنشی او این انضباط مورد قبول همکارانش بود. کارگردانی بسیار دقیق وی، که در آن به هر گونه حرکت و هر نگاه بازیگران توجه میکرد، مورد تحسین معاصرانش بود. مولیر میخواست که نمایشهایش در خدمت نیکبختی انسانها به کار رود. با کمال شدت با کسانی مبارزه میکرد که آنان را "سازندگان سکه‌های قلابی"، متدینین دروغین، و دانشمندان دروغین مینامید.

مولیزه، ناحیه‌ای در ایتالیا، ← آبروتسی ا مولیزه.

مولی صندلی (mōlā sandali)، شهرت **محمد ابن هرمز**، فت ۲۹۹ هق، از موالی محمد ابن عمرو که مذهب خوارج داشت و در بخارا می‌زیست. به سبب رنجشی که از عارض لشکر سامانی پیدا کرد، به سیستان رفت و به طرفداری عمرو ابن یعقوب با منصور ابن اسحاق سامانی حکمران سامانی آنجا جنگید. لیکن پس از غلبه بر منصور، عمرو ابن یعقوب را از یاد برد و خود در صدد امارت بر آمد. اما مردمان سیستان بر او شوریدند، و در یکی از جنگها که شکست خورده بود و به کوچه‌ای میگریخت زنی از بام هاونی بر سر او کوفت و او بیهوش از اسب افتاد و سپستانیان رسیدند و او را کشتند.

مولین[10] (molin)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۶٬۲۳۷)، ل‌غ ایلینوا، بر رود میسی‌سیپی؛ کشمت. در ۱۸۳۲ ماندگاه شد و در ۱۸۷۲ عنوان شهر یافت. مرکز صنعتی و حمل و نقل، و تولید کننده‌ی عمده‌ی ماشین‌آلات کشاورزی است.

مولینا، تیرسو د: ← تیرسو د مولینا.

مولینا[11]**، لویس** (luis molinā)، ۱۵۳۵–۱۶۰۰، عالم یسوعی اسپانیائی. در ۱۵۸۹ اثری به نام کونکوردیا [= آشتی و سازش] منتشر کرد که در آن از اصول عقاید و نظریاتی سخن گفت که به نام مولینیسم[12] (molinism) خوانده شده است. مولینیسم در آن میکوشد که اعتقاد به تأثیر قطعی فیض الاهی را با اعتقاد به آزادی اراده‌ی بشری سازگار سازد. مولینا، با طرد نظریه‌ی قدیس توماس آکویناس، مبتنی بر وفق دادن این دو اعتقاد با یکدیگر، شرط فیض را رضایت و موافقت اراده میدانست. دومینیکیان، مولینا و مولینیسم را مورد حمله قرار دادند. یسوعیان در مبارزه‌ای که رفته رفته شدیدتر شد، به دفاع از او برخاستند. ف. سوارث با طرح نظریات لاهوتی خود در رفع این اختلاف کوشید.

مولینوس[13]**، میگل د** (migel de molinos)، ۱۶۴۰–۱۹۷؟، کشیش و رازور (← رازوری) اسپانیائی. مؤسس طریقه‌ی تسلیم و ترک نفس بود، که خود به حد افراط از آن پیروی میکرد. از ۱۶۶۹ عمدةً در رم میزیست که در آنجا به عنوان راهنمای نفوس شهرت فراوان پیدا کرده بود. در کتاب راهنمای روحی (۱۶۷۵) او اصول تسلیم و ترک نفس بیان شده که عبارت است از اینکه روح و نفس باید در برابر خدا جنبه‌ی انفعال مشاهده‌ای کامل داشته باشد. در ۱۶۸۵ توسط محکمه‌ی دینی محاکمه و زندانی شد، و در ۱۶۸۷ دستگاه تفتیش عقاید او را محکوم کرد. در زندان از دنیا رفت ولی تشریفات دینی در حق او اجرا شد.

مولینیسم: ← مولینا، لویس.

موم[14] (mum)، ماده‌ای که از غدد روی شکم زنبور عسل ترشح میشود، و مواد مشابه آن. موم معمولاً مخلوطی است شامل اترهای اسیدهای

---

(۱)Mülheim (۲)M. an der Ruhr (۳)Moley (۴)molybdenum (۵)wulfenite (۶)Hjelm (۷)molybdenite (۸)Molière (۹)Poquelin (۱۰)Moline (۱۱)Molina (۱۲)Molinism (۱۳)Molinos (۱۴)wax

چرب و بعضی الکلها (غیر از گلیسرول) و گاهی ئیدروکربورها. سفتی موم و چربی آن از پیه کمتر است. لانولین از پشم و موم روغن از بال گرفته میشود. از جمله‌ی مومهای معدنی پارافین و اوزوسریت است.

مومباسا[1] (mombāsā)، عربی **منبسا** (manbasā) یا **منبسه** (sa-)، شهر (در ۱۹۶۹ حد ۲۴۶٬۰۰۰)، بندر کنیا، دریابندری در قهنه، بر جزیره‌ی موم‌باسا و نزدیک زمینلاد کنیا. یکی از مراکز اولیه‌ی (احتمالاً از قرن ۱۱م) بازرگانی عربها بود. در ۱۴۹۸ واسکو دو گاما از آن دیدن کرد. تا ۱۶۹۸، که دوباره به تصرف عربها در آمد، تحت تسلط پرتغالیها بود. سپس جزء قلمرو سلطان زنگبار شد، و ح ۱۸۸۰ به تصرف بریتانیا در آمد. در ۱۸۸۷ مرکز شرکت بریتانیائی افریقای شرقی شد، و از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۷ کرسی تحت الحمایگی افریقای شرقی بود. در ۱۹۰۷ نایروبی جای آن را گرفت. پایانه‌ی راه آهن اوگاندا-کنیا است. در جنگ II یک پایگاه بریتانیائی و ایستگاه نیروی دریائی بود. صادرات عمده‌ی آن قهوه، پنبه، چای، کتان، سیسال، قلع، پوست، و عاج است.

مومبرت[2]، **آلفرد** (alfred mombert)، ۱۸۷۲–۱۹۴۲، شاعر آلمانی. مدت کوتاهی وکیل دعاوی و کارمند دولت بود. ویژگی آثار وی رازوری و خیالپردازی و سادگی سبک است، و از جمله‌ی آنها است، تابنده (۱۸۶۹)، آفرینش (۱۸۹۷)، شکوفه کردن خلا (۱۹۰۵). وی که یهودی بود در ۱۹۴۵ توسط نازیها دستگیر، و به اردوی کار فرستاده شد، در ۱۹۴۱ آزادی خود را باز یافت، و در سویس در گذشت.

مومج یا **مومه**، دریاچه، ← تار، رود.

موم روغن (mume rōqan) یا **موم کافوری** (kāfuri) یا **اسپرماستی**[3] (espermāseti؛ از فنـ)، ماده‌ای مومی که از محفظه‌ی درون سر کاشالوت به دست میآید. پیه این جانور نیز از این ماده دارد. موم کافوری در ساختن بعضی از مرهمها و کرمهای آرایش صورت به کار میرود. برای ساختن شمع (شمع کافوری) نیز از آن استفاده میشده است. در روغن زدن ماشینها و برای نرم کردن چرم مصرف دارد. موم روغن مخلوطی از استرهای اسیدهای چرب است؛ از روغن دلفین و بعضی جانوران وابسته به آن نیز به دست میآید.

مومسن[4]، **تئودور** (teodor momzen)، ۱۸۱۷–۱۹۰۳، مورخ آلمانی. در ۱۸۴۸ استاد حقوق دانشگاه لایپزیک بود. در ۱۸۵۰ استعفا داد تا در نهضت دموکراتیک شرکت جوید. استاد حقوق رومی در مونیخ (۱۸۵۲) و در برسلاو (۱۸۵۴)، و استاد تاریخ قدیم در برلین (۱۸۵۸) بود. اثر عمده‌اش، تاریخ روم (مجلدات ۱–۳، ۱۸۵۴–۵۶؛ مجلد چهارم ناتمام ماند؛ مجلد پنجم ۱۸۸۵) است. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۲ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

موم کافوری: ← موم روغن.

موم معدنی: ← اوزوسریت یا اوزکریت.

مؤمن، سوره‌ی (mo'men) یا سوره‌ی غافر (qāfer)، سوره‌ی ۴۰م قرآن، مکی، ۸۵ آیه. به پیغمبر خطاب میرسد که آمد و شد کافران در شهرها او را نفریبد که پیش از ایشان نیز دیگران چنین بودند و به وقت خود به عذاب خدا دوچار شدند. چرا در جهان نمیگردند، و از دیدن آثار شوم گذشتگان پند نمیگیرند؟ مرد مؤمنی از آل فرعون را مثال میزند که آنان را به حق میخواند و در صدد آزار او بر آمدند، و خدا او را نجات داد، و بدترین عذاب را به آن قوم چشانید.

مؤمن‌آباد (mo'men.ābād)، دهستان (جمع ۱۳٬۸۹۹ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش درمیان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)، دارای ۵۹ آبادی. قسمت عمده‌ی آن کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر است. در غ آبادی سربیشه از این دهستان قلعه‌ی بزرگ و استواری بر کوهی به ارتفاع ۵۰۰ متر وجود داشت که آثار حوض و حمام آن هنوز به چشم میخورد، و نیز در این آبادی چشمه‌ی آب معدنی وجود دارد که ساکنین اطراف برای معالجه‌ی بعضی امراض از آن استفاده میکنند. در غ آبادی دهک (dehak، جم ۱۵۶ نفر سنه ۱۳۴۵ هش، 10کیلومتری ج درمیان)، بر کوه مرتفعی آثار قلعه و استحکاماتی از پیروان حسن صباح دیده میشود. حمدالله مستوفی در باره‌ی مؤمن‌آباد مینویسد "ولایتی است و چند پاره دیه توابع آن و قلعه‌ی محکم در آن ولایت است که ملاحده ساخته‌اند و در غایت استحکام است."

مؤمن‌آباد: ← قهستان، ناحیه‌ی تاریخی.

مؤمنون، سوره‌ی (mo'menun)، سوره‌ی ۲۳م قرآن، مکی، ۱۱۸ آیه. از وصف مؤمنان آغاز میکند، آنگاه به دلایل ایمان در آفاق و انفس میپردازد، و سپس حقیقت ایمان را همان گونه که پیغمبران از نوح تا خاتم‌النبیین ص – آورده‌اند بیان میکند، و اعتراضات و شبهات منکران را نیز میآورد، و بی‌پایی آنها را نشان میدهد. از اختلاف مردم در این حقیقت واحد پس از گذشتن پیغمبران، وبه طور ضمنی از وضع مشرکان در برابر حضرت محمد ص، سخن میگوید، و آن را زشت میشمارد. آنگاه به ذکر منظره‌ای از قیامت میپردازد، و از مردم میخواهد که جز خدا به کسی توجه نکنند و از او مغفرت خواهند.

مومس[5] (momos)، در دین یونان، مظهر استهزاء و سرزنش.

مومه یا **مومج**، دریاچه، ← تار، رود.

مومیائی[6] (mumiā'i) جسدی که به وسیله‌ی مومیائی کردن محفوظ نگاه داشته میشود.

مومیائی کردن[7]، عملیاتی که به منظور نگاهداری اجساد در میان اقوام قدیم، خصوصاً مصریها، متداول بوده. امروز نگاهداری اجساد در مدت نامحدود ممکن شده است.

مون[8]، **سیور دو** (siĕr dĕ mon)، شهرت **پیر دوگسوا**[9]، ملقب به **کنت دومون** (pier dū guā, kont)، ح ۱۵۶۸– ح ۱۶۳۰، پوینده و استعمارگر فرانسوی در امریکای شمالی. حامی س. شامپلن بود. اولین مهاجرنشین فرانسوی را در کانادا در پور رویال (آناپولیس رویال حالیه) بنا نهاد (۱۶۰۵).

مون، ژان دو: ← ژان دو مون.

مونادها: ← لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم، قسمت II.

مونادولوژی: ← لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم، قسمت II.

مونارکیانیسم[10] (monārkiānism)، عقیده‌ی عده‌ای از مسیحیان، در اواخر قرن ۲م و در طی قرن ۳م، مبتنی بر نفی تثلیث و اثبات وحدت عددی خداوند و اینکه خدای واحد یگانه همان "اب" یا "پدر" است. معمولاً عقیده‌ی مونارکیانیسم را دو نوع میدانند، مونارکیانیسم نیروئی (دینامیستیک[11]) یا پذیرفتاری (آدوپسیونیسم[12]) ومونارکیانیسم صوری یا سابلیانیسم.

مونارکیانیسم دینامیستیک یا پذیرفتاری معتقد است که عیسی مسیح همیشه فرزند خدا نبوده است بلکه انسان محض بوده که پس از دریافت نیروی الاهی (که اصطلاح نیروئی یا دینامیستیک از اینجا است) خداوند او را به فرزندی پذیرفته است (که اصطلاح آدوپسیو نیست یا پذیرفتاری از اینجا است) و بدین ترتیب او را مأمور نجات و رهائی بشر ساخته است. این عقیده را ابتدا تئودوتوس بیزانسی (-teodotus) اظهار کرد (ح ۱۹۰) و پاولوس سمیاطی آن را دنبال‌کرد، ولی بعداً شورای دینی متشکل در شهر انطاکیه آن را، به سال ۲۶۸، محکوم ساخت.

مونارکیانیسم صوری یا سابلیانیسم را سابلیوس ح سالهای ۲۱۵–۲۲۰ اظهار کرد. سابلیوس در هنگامه‌ی مشاجرات دینی در باره‌ی اینکه آیا تثلیث یا جدائی اب (پدر) و ابن (پسر) و روح القدس امری دائمی است یا صوری عقیده‌ی خود را مبنی بر صوری بودن تثلیث اظهار کرد تا توحید ذات خدا را مسجل سازد. به عقیده‌ی سابلیوس ذات خدا امر واحدی است که به سه‌گونه جلوه میکند، به عنوان آفریننده‌ی به صورت "اب" یا پدر؛ به عنوان نجات‌دهنده، به صورت "ابن" یا "پسر"؛ به عنوان تقدیس‌کننده، به صورت روح‌القدس. پاپ کالیکستوس ابتدا به این عقیده متمایل شد، ولی بعد آن را نفی، و سابلیوس را تکفیر کرد. عقیده‌ی سابلیوس ۳۰ سال بعد در لیبی ظاهر شد و قدیس دیونوسیوس اسکندرانی (-dionusios) آن را رد کرد. مارکلوس انقروی (märkelluse anqaravi) نیز تقریباً بر این عقیده بود، و معتقد بود که ذات الاهی در خلقت عالم به دو صورت اب و ابن جلوه‌گر شد و به هنگام صدور روح القدس در سه صورت تجلی کرد. در ۳۷۵ این عقیده در شهر نیکسار از نو ظاهر شد ولی قدیس با سیلیوس کبیر با آن مخالفت ورزید.

مونازیت[13] (monäzit؛ مشتق از کلمه‌ای یونانی به معنی "تنها بودن")، جسمی مشتمل بر فوسفات طبیعی سریوم، لانتان، و دیگر خاکهای کمیاب. رنگش دودی یا مایل به سرخ، با جلای رزینی

---

(۱)Mombasa (۲)Mombert (۳)spermaceti (۴)Mommsen (۵)Momus; Momos (۶)mummy (۷)embalming (۸)Monts (۹)Gua (۱۰)monarchianism (۱۱) dynamistic (۱۲) adoptionism (۱۳)monazite

است؛ از شفاف تا کدر دیده میشود. در طبیعت همراه با گرانیت و گنیس یافت میشود، اما معمولاً بیشتر در شنهای رودها و کنار دریا، که از سنگهای مونازیتی مشتق میشوند، وجود دارد. مهمترین منبع استخراج توریوم، سریوم، و دیگر خاکهای کمیاب است، و در کشت، کانادا، برزیل، استرالیا، و افریقای استوائی یافت میشود.

موناکو[1] (monāko)، امیرنشین (۱٫۸۹ کمه؛ در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۲۵٬۰۰۰)، کنار مدیترانه، محاط در اراضی ج‌ش فرانسه؛ ح ۱۵کیلومتری ش نیس. شامل سه قسمت به هم پیوسته است: موناکو (پایتخت)، کوندامین[2] (kondāmin؛ قسمت بازرگانی)، و مونت کارلو. به علت وضع و موقعیت زیبا و قمارخانه‌های معروفش یکی از دلپسندترین تفرجگاههای ریویرا است.

قسمت اعظم درآمد کشور (۵۵٪) از عواید توریستی و کازینو به دست میآید. سکنه‌ی موناکو از قمار کردن در کازینو ممنوعند. موناکو با فرانسه اتحاد گمرکی داشته و پولش با پول فرانسه قابل تبدیل است.

تاریخ

موناکو از قرن ۱۰م ق‌م تا قرن ۵م ق‌م مهاجرنشین فنیقیها بود؛ سپس فوکاییان (← فوکایا) جانشین آنان شدند. در آغاز مسیحیت دولت روم بر آن تسلط یافت. در قرن ۱۰م اوتوی I، امپراطور مقدس روم آن را به امیری از سلسله‌ی گریمالدی جنوا واگذار کرد. اولین امیر موناکو رنیه‌ی[3] I (renie) بود که در ۱۳۰۴ بر تخت امارت نشست. در ۱۷۳۱ با آنتوان I شاخه‌ی ذکور خاندان منقرض شد، و دخترش لویز ایپولیت (luiz ipolit) به جای پدر نشست، که پس از وی امارت به شوهرش ژاک گوایون ماتینیون[4] (jak guāyon mā-tinyon) رسید، و او نام گریمالدی[5] (grimāl-di) اختیار کرد. در ۱۷۹۲، هنگام انقلاب فرانسه، این خاندان برکنار شد، اما در ۱۸۱۴ دوباره، تحت حمایت فرانسه، به امارت باز گشت، و اونوره‌ی[6] I (onore-) امیر شد. از ۱۸۱۵ تا ۱۸۶۰ موناکو تحت حکومت ساردنی قرار گرفت، و در ۱۸۶۱ تحت الحمایه‌ی فرانسه شد. پس از اونوره‌ی I، امرای موناکو به ترتیب جدول زیر بوده‌اند:

اونوره‌ی II	دوران امارت ۱۸۱۹–۴۱
فلورستان[7] I (florestān-)	دوران امارت ۱۸۴۱–۵۶
شارل III (šārl-)	دوران امارت ۱۸۵۶–۸۹
آلبر I (alber-)	دوران امارت ۱۸۸۹–۱۹۲۲
لوئی II (lui-)	دوران امارت ۱۹۲۲–۴۹
رنیه‌ی III	دوران امارت ۱۹۴۹–

موناکو، لورنتسو: ← لورنتسو موناکو.

مون بلان[8] (mon blān)، بخشی از کوههای آلپ، بر مرز فرانسه-ایتالیا. قله‌اش در فرانسه، به ارتفاع ۴٬۸۰۷ متر، بلندترین قله‌ی آلپ است.

دارای یخچالهای متعددی است که طویلترین آنها، مر دوگلاس به دره‌ی شامونی میپیوندد. در ۱۷۸۶ برای اولین بار به قله‌ی آن رسیدند. در ۱۹۶۵ تونل بزرگراه آن (بین فرانسه و ایتالیا) افتتاح شد.

مونپارناس[9] (monpārnās)، از کویهای معروف پاریس، ج بولواری به همین نام، بر کنار رود سن. کافه‌ها و رستورانهای آن مراکز رفت و آمد نویسندگان، رجال سیاسی، و خصوصاً نقاشان است.

مونپانسیه[10]**، دوشس دو** (dūšes dē mon-pānsie)، لقب **آن ماری لویز د/اورلئان** (ān māri luiz dorleān)، معروف به **گراند مادموازل** (grānd mādmuāzel)؛ فنس، ← دخترخانم بزرگ)، ۱۶۲۷–۹۳، شاهزاده‌خانم فرانسوی، دختر ← گاستون د/اورلئان؛ مت پاریس. چون دختری جاه‌طلب و دارای ثروتی هنگفت بود، به فکر ازدواج با لوئی XIV افتاد، اما با مخالفت مازارن مواجه شد؛ به همین جهت به شورش فروند پیوست (۱۶۵۱)، و به سرکردگی سپاهیان خود اورلئان را نجات داد، و دروازه‌های پاریس را به روی سربازان کنده، که در محاصره افتاده بودند، گشود (۱۶۵۲). عشقبازی و زناشوئی پنهانی او با دوک دو لوزن با جدائی آنها پایان یافت.

مونپلیه[11] (monpelie)، شهر در (۱۹۷۳ جم ۱۶۷٬۲۱۰)، کرسی ولایت ارو، ج فرانسه، نزدیک دریای مدیترانه، به فاصله‌ی ۱۲۴کیلومتری لغ مارسی، مرکز تجارت شراب و کنیاک. پس از قرن ۸م تحت حکومت کنتهای تولوز بود؛ در قرن ۱۳م به دست سلاطین مایورکا افتاد، و فیلیپ VI فرانسه آن را در ۱۳۴۹ از ایشان خرید. مرکز هوگنوها بود، و در ۱۶۲۲ لوئی XIII آن را گرفت. دانشگاهش در ۱۲۸۹ تأسیس شده. دانشکده‌ی معروف طب آن از قرن ۱۰م سابقه دارد؛ رابله از دانشجویان معروف همین دانشکده بوده است. ا. کنت در این شهر متولد شد.

مونتا[12]**، ارنستو تئودورو** (ernesto teodoro moneta)، ۱۸۳۳–۱۹۱۸، ناشر ایتالیائی و طرفدار صلح. به نهضت اتحاد ایتالیا پیوست و در دستگاه گاریبالدی خدمت میکرد (۱۸۵۹–۶۶). از ۱۸۶۷ تمام همّ خود را به مسئله‌ی صلح مصروف داشت و روزنامه‌ی یکوُلو را منتشر کرد. در ۱۹۰۶ ریاست کنگره‌ی صلح جهانی میلان با او بود، و در ۱۹۰۷ سهمی (با مشارکت ل. رنو) از جایزه‌ی نوبل صلح به او رسید. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مونتارژی[13] (montārji)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۱۹٬۸۹۱)، ولایت لواره، ل فرانسه‌ی مرکزی. بازار کشاورزی و کارخانه‌های کاغذسازی و چرمسازی دارد. زمانی مقرّ شاه بود و سیمای قرون وسطائی آن محفوظ مانده است. در ۱۴۲۷، در جنگ صدساله، در محاصره‌ی انگلیسها قرار گرفت.

مونتاژ[14] (montāj؛ از فنس)، در هنر سینما، هنر پیوند دادن تصویرهای پراکنده‌ی فیلم، به صورتی که محتوای داستان به بهترین و مؤثرترین وجه نمایانده شود.

مونتالامبر[15]**، کنت دو** (kont dē monta-lām-ber)، لقب **شارل فوربز**[16] (šārl forb)، ۱۸۱۰–۷۰، رجل سیاسی و نویسنده‌ی فرانسوی؛ مت لندن. با همکاری لامنه نهضت کاتولیک آزادیخواه را اداره، و روزنامه‌ی آینده را تأسیس کردند (۱۸۳۰)، که در آن از منافع ایرلندیها و لهستانیها و آزادی کلیسا دفاع میشد. روزنامه‌اش از طرف پاپ محکوم و توقیف شد. از لامنه بریده و عملاً رئیس کاتولیکهای آزادیخواه شد؛ و از ۱۸۳۵ به مجلس اعیان وارد شد، و پیوسته از آزادی آموزش دفاع میکرد. یک کمیته‌ی مدیره برای دفاع از آزادی دینی تشکیل داد (۱۸۴۴) که ارگان آن روزنامه‌ی اونیور بود. در آغاز با سلطنت ناپلئون III مخالفت ورزید. پس از شکستی که در انتخابات ۱۸۵۷ نصیبش شد از سیاست کناره گرفت. در ۱۸۵۱ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. از آثارش راهبان غرب، از قدیس بندیکتوس تا قدیس برنار (۱۸۶۰–۷۷) است.

مونتالوو[17]**، خوان** (xuān montālvo)، ۱۸۳۲–۸۹، نویسنده‌ی جدلی اکوادوری؛ مت آمباتو، که در پاریس در گذشت. فیلسوف و عالمی متبحر نیز بود که نوشته‌های او به پاکیزه‌ترین و کهنترین صورت زبان کاستیلی است. انتقادهای تلخ و مقالات تند او متوجه گارسیا مورنو[18] (gārsiā moreno)، دیکتاتور اکوادور بود. از آثار او، غیر از مقالاتی که در مجله‌ی کوسموپولیت نوشته، مباحث هفتگانه (۱۸۸۳؛ یکی از اولین مجموعه‌ی مقالات مربوط به ادبیات اسپانیائی)، و رساله‌ی تقلید از یک کتاب تقلیدنشدنی یا فصولی که سروانتس آنها را فراموش کرده است را باید نام برد. کتاب اخیر دنباله‌ی سرگذشت دون کیشوت، و در همان حالْ انتقادی از برخی از معاصران وی است.

مونتاله[19]**، اوجنیو** (eujenio montāle)، ۱۸۹۶–۱۹۸۱، شاعر و نقاد ایتالیائی؛ متجنوا نخست چند مقاله‌ی انتقادی و شعر در فلورانس منتشر کرد. اولین اثرش، استخوان سش (۱۹۲۵)، شهرت فراوان نصیبش کرد. از دیگر آثارش خانه‌ی گمرکچیان (۱۹۲۳) و فرصتهای مناسب (۱۹۳۴) است. برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۷۵ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مونتانا[20] (montānā)، ۴۱مین ایالت (۳۷۸٬۹۶۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۶۹۴٬۴۰۹)، لغ کشمه. کرسی آن هلنا، و از سایر شهرهایش بیوت، گریت فالز، و بیلینگز است. رود عمده‌ی آن یلوستون میباشد. معادن مس، نقره، طلا، روی، سرب، منگنز، گاز طبیعی، نفت، و زغال سنگ دارد. محصولات کشاورزی آن گندم، سیب زمینی، زرت، و چغندر قند است. در ۱۸۸۹ جزء ایالات متحده پذیرفته شد.

مونتانوس: ← مونتانوسیان.

مونتانوسیان[21] (montānusi-)، نهضت مسیحی

---

(۱)Monaco (۲)Condamine (۳)Rainier (۴)Goyon-Matignon (۵)Grimaldi (۶)Honoré (۷)Florestan (۸)Mont Blanc (۹)Montparnasse (۱۰)Montpensier (۱۱)Montpellier (۱۲)Moneta (۱۳)Montargis (۱۴)montage (۱۵)Montalembert (۱۶)Forbes (۱۷)Montalvo (۱۸)Moreno (۱۹)Montale (۲۰)Montana (۲۱)Montanism

پرشور قرن ۴م. از فروگیا بر خاست (ح ۱۷۲) و رهبران آن مردی به نام مونتانوس[1] (mon-tānus) و دو زن مدعی نبوت بودند که در حالت غش چنان میپنداشتند که با روح القدس ارتباط پیدا کرده‌اند. چون منتظر قیام نزدیک روز قیامت بودند، مردم را به زهد و توجه به وجد و حال میخواندند. برخلاف نظر کاتولیکها، معتقد بودند که گناه فرد مسیحی گناهکار قابل بازخرید نیست. کاتولیکها میگفتند که باید از شکنجه و آزار گریخت، و ایشان معتقد بودند که باید به استقبال آن رفت. هنگامی که مونتانوسیان در صدد بر آمدند که دستگاه دینی خاصی برای خود درست کنند، کاتولیکها از بیم تفرقه افتادن در مسیحیت به مخالفت با ایشان بر خاستند. حتی ترتولیانوس بزرگ هم نتوانست نهضت مونتانوسیان را نجات دهد، که از ح ۲۲۰ به عنوان یک فرقه‌ی دینی از میان رفت، ولی تا قرن ۷م به صورت پراکنده معتقداتی در فروگیا داشت. در نهضت پیرایشگری فرقه‌هائی‌که از ریشه‌ی مونتانوسی مایه گرفته بود پیدا شد، ← دوناتیان، کاتارها، نووآتیانوس؛ و حتی سودنبورگ.

مونتانی: ← مونتانیارها.

مونتانیا[2]، بارتولومئو (bārtolomeo montānyā)، ح ۱۴۵۰–۱۵۲۳، نقاش ایتالیائی. مؤسس و برجسته‌ترین نماینده‌ی مکتب نقاشی ویچنتا بود که از ۱۴۸۰ در آنجا مقیم شد. موضوع بیشتر کارهای او داستانهای دینی است و از لحاظ طرح باوقار و بی‌پیرایه و از حیث رنگامیزی ظریف است. مهمترین کارهایش یک رشته فرسکو (آسیب‌دیده) نمایشگر زندگی قدیس بلز (blez) است (کلیسای سان نازارو، ورونا)؛ دیگر تصاویر محرابی مریم و کودک (آکادمی ونیز)، مریم با تاج (میلان)، مریم و قدیسان (فیلادلفیا)، و اکه هومو (لوور).

مونتانیارها[3] (montānyār-) [فنس ← کوهنشینان، منسوب به کلمه‌ی مونتانی (montāny)، به معنی کوه]، اصطلاحی که با آن نمایندگان دارای تمایلات چپ مجلس ملی در انقلاب کبیر فرانسه نامیده میشدند، و از آن جهت این نام را پیدا کردند که بر مرتفعترین کرسیهای مجلس می‌نشستند. در آغاز تعداد آنان اندک بود (۱۱۳ نماینده از ۷۴۹ نماینده)، ولی در ۱۷۹۳ تعداد آنها به ثلث تعداد نمایندگان، یعنی ۳۰۰ تن، رسید؛ ژاکوبنها که از پاریس انتخاب شده بودند و کوردلیه‌ها از مونتانیارها بودند. مونتانیارها یک حزب سیاسی نبودند، بلکه گروهی بدون موجودیت رسمی با تمایلات گوناگون و اکثر متشکل از وکلای دعاوی شهرستانها بودند. مونتانیارها بامردم انقلابی پاریس ارتباط مستقیم داشتند. سقوط (ژوئن ۱۷۹۳) ژیروندیان سبب پیروزی آنان شد که در دوره‌ی وحشت (۱۷۹۳–۹۴) بر فرانسه تسلط یافتند؛ در این دوره شخصیتهای مهم آنها عبارت بودند از دانتون، مارا، و روبسپیر. نیز ← پلن.

مونتانیس[4]، خوان مارتینث (xuān mārtineţ montānyes)، ح ۱۵۶۸–۱۶۴۹، پیکرتراش اسپانیائی که بحق، با چهره‌پردازیهای چند-رنگ چوبی خود، شهرت یافته است. بیشتر کارهای او برای کلیساها و دیرهای سویل تهیه شده بود، که هنوز هم در همان جا باقی است. عمده‌ی شهرت او به خاطر تعبیرهای روحانی و در عین حال بی‌پیرایه‌ی وی از حادثه‌ی مصلوب کردن حضرت مسیح و باردار شدن عفیفانه‌ی حضرت مریم است.

مونتبلو، دوک دو: ← لان، ژان.

مونتر[5]، فریدریش کریستیان کارل هاینریش (fridriš kristiān kārl hāynriš mūn-ter)، ۱۷۶۱–۱۸۳۰، باستانشناس آلمانی‌دانمارکی، متولد گوتا. از مجاهدین در خواندن خطوط کتیبه‌های تخت جمشید بوده است.

مونترآل[6] (montreāl)، فنس **مونرآل** (mon-reāl)، انگلا **مانتریال** (māntriāl)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱٬۲۱۴٬۳۵۲)، ج ایالت کبک، کانادا، بر جزیره‌ی مونترآل در رود سنت لارنس. بزرگترین مرکز تجارتی و مالی و صنعتی ایالت و دارای بندرگاه عالی در ناورس رود سنت لارنس است، و به وسیله‌ی کانال لاشین مستقیماً به دریاچه‌های بزرگ مرتبط است. مونترآل ۱٬۶۰۰ کم از دریای آزاد فاصله دارد، و بزرگترین بندر جهانی است که به فاصله‌ی معتنابهی از دریای آزاد قرار دارد. صادرات عمده‌اش الوار، غلات، آرد، مواشی، کره، پنیر، و پوست است. از مصنوعاتش منسوجات، کفش، ماشین‌آلات، لاستیک، رنگ، و کالاهای برقی است. ۶۳٪ سکنه‌ی آن کاتولیک و فرانسوی الاصل هستند. دانشگاههای مگیل و مونترآل در آن واقعند. محل آن را ژ. کارتیه (در ۱۵۳۵) و شامپلن (در ۱۶۰۳) دیدار کردند. اولین ماندگاه دائمی به توسط سیور دو مزونوو تأسیس شد (۱۶۴۲). در ۱۷۶۰ انگلیسها آن را گرفتند. در ۱۹۶۷ یک نمایشگاه جهانی در آن برپا شد که اغلب کشورها در آن غرفه داشتند. مسابقات اولمپی ۱۹۷۶ در این شهر برگزار شد.

مونترلان[7]، هانری دو (hānri dē monter-lān)، ۱۸۹۶–۱۹۷۲، نویسنده‌ی فرانسوی؛ متولد پاریس. در جنگ I شرکت کرد و زخمی شد، و رهاورد این سفر جنگی کتاب رؤیا (۱۹۲۲) بود که موجب شهرت وی شد. خاطرات ایام جنگ پیوسته او را رنج میداد؛ مرثیه برای مردگان وردن (۱۹۲۴) نتیجه‌ی همین خاطرات است. در آثاری چون افسانه‌های جانوران (۱۹۲۶) و دختران جوان (در ۴ قسمت، ۱۹۳۶–۴۰) قدرت نفس ومردانگی را ستوده است. مونترلان نمایشنامه‌هائی هم نوشته است که از معروفترین آنها ملکه‌ی مرده (۱۹۴۷)، زنانی را که در آغوش میگیرند (۱۹۵۰)، دون ژوان (۱۹۵۸)، و کاردینال اسپانیا (۱۹۶۰) است. در ۱۹۶۰ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد. برای رهائی از رنج ناپینائی، که بدان مبتلا شده بود، در ۲۳ سپتامبر خودکشی کرد، و آخرین اثرش، که در ۱۹۷۱ منتشر شد، یک قاتل ارباب من است میباشد.

مونترو[8] (montrē)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۰٬۴۲۱)، ایالت [ـ کانتون] وو، ج‌غ سویس؛ بر ساحل ل‌ش دریاچه‌ی ژنو. تفرجگاه و مرکز تهیه‌ی شکلا است. یکی از مراکز تفریحهای زمستانی در کوههای آلپ است. قلعه‌ی شیون نزدیک آن است. ← قرارداد مونترو در اینجا به امضا رسید.

مونترو قرارداد[9] (motrē)، ۱۹۳۶. درخواست ترکیه برای تجدید استحکامات منطقه‌ی بغازها (← داردانل) مورد توجه ملتهائی قرار گرفت که خواستار احترام گذاشتن به قوانین بین‌المللی بودند، و در عین حال، میخواستند در برابر توسعه‌طلبی آلمان و ایتالیا متحدی پیدا کنند. امضاکنندگان سابق ← کنفرانس لوزان با نمایندگان یوگوسلاوی و اتریش در مونترو، سویس، کنفرانسی تشکیل دادند (۱۹۳۶) و کمیسیون بین‌المللی بغازها را منحل کردند و نظارت نظامی مطلقه‌ی بغازها را به ترکیه وا گذاردند. ترکیه اجازه یافت که اگر در حالت جنگ یا در معرض تهدید یا حمله‌ای قرار گرفته باشد، بغازها را بر کشتیهای جنگی ببندد. عبور کشتی‌های بازرگانی آزاد اعلام شد. و تجشس مجاز شد که در هنگام صلح ناوگان خود را از این راه به مدیترانه بفرستد. تجشس در ۱۹۴۵ خواستار تغییر بعضی از مواد این قرارداد شد، ولی چون مورد موافقت قرار نگرفت صرف نظر کرد.

مونتروی[10] (monţrē)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۹۵٬۸۵۹)، ولایت ← سن-سن-دنی، ل فرانسه‌ی مرکزی، در حومه‌ی پاریس. مدتها به خاطر هلو و گلابیش شهرت داشت، و اکنون یکی از مراکز صنعتی عمده‌ی آن است. از فراورده‌های صنعتی مهمش فلزات، مبل، سفالینه و ظروف شیشه‌ای، وسایل برقی، و اسباببازی است. مونتروی پیش از 100 ب‌م تأسیس شد.

مونتروی[10]، پیر دو (pier dē monţrē)، ۱۲۵۵؟–۱۲۶۷، معمار فرانسوی، بزرگترین معمار دوره‌ی سن لوئی (لوئی IX). سالون غذاخوری و نمازخانه‌ی سن-ژرمن-دپره را ساخت و نمای جنوبی و قسمت دیگری از کلیسای نوتردام پاریس را به پایان رسانید.

مونتری[11] (monterrey)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۳۰٬۳۳۶)، کرسی ایالت نوئوو لئون، در ل‌ش مکزیک، سومین شهر بزرگ مکزیک (بعد از مکزیکو و گواذالاخارا)؛ بنای قرن ۱۶م. بعد از مکزیکو عمده‌ترین شهر صنعتی مکزیک است. کارخانه‌های آب جوسازی، کاغذسازی، تهیه‌ی آرد و کالاهای فلزی و شیشه‌ای دارد. دانشگاه نوئوو لئون (تأسیس ۱۹۳۳) و مؤسسه‌ی تکنولوژی مونتری (تأسیس ۱۹۴۳) در اینجاست.

مونتری، خلیج: ← ویتکالینو، سباستیان.

مونتزوما: ← مونتسومه.

مونتسا[12] (montsā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۱۴٬۴۲۱)، لومباردی، ل ایتالیا، به فاصله‌ی ۱۵کیلومتری ل‌ش میلان. کارخانه‌های نساجی و ماشینسازی دارد. مسابقات اتومبیل‌رانی در آن انجام میگیرد. کلیسای جامع (تأسیس قرن ۶م) آن حاوی تاج شاهان لومباردی است که گفته

(۱)Montanus (۲)Montagna (۳)Montagnards (فنس) (۴)Montañes (۵)Münter (۶)Montreal (۷)Montherlant
(۸)Montreux (۹)Montreux Convention (۱۰)Montreuil (۱۱)Monterrey (۱۲)Monza

میشود از میخهای صلیب حضرت عیسی ساخته شده. شارلمانی، شارل ۷، ناپلئون I و امپراطوران دیگر با این تاج به‌عنوان سلاطین ایتالیا تاجگذاری کردند. اومبرتوی I در این شهر به قتل رسید.

مونتسپان[1]، مارکیز **دو** (mārkiz dē monˌtespān)، لقب **فرانسواز آتنائیس دو روشوار دو مورتمار**[2] (frānsuāz ātenāis de roššuār de mortmār)، ۱۶۴۱–۱۷۰۷، بانوی فرانسوی. نخست ندیمه‌ی ملکه ماری ترز بود، و با مارکی دو مونتسپان ازدواج کرد (۱۶۶۳). معشوقه‌ی لوئی XIV شد (۱۶۶۷)، و از او چند فرزند نامشروع پیدا کرد. رفته رفته علاقه‌ی شاه، مخصوصاً تحت تأثیر مارکیز دو منتنون و بوسوله، نسبت به وی کم شد. در ۱۶۹۱ ورسای را ترک کرد و در دیر سن ژوزف انزوا گزید.

مونتسر[3]، **توماس** (tomās müntser)، ح ۱۴۸۹–۱۵۲۵، آناباپتیست آلمانی و رهبر نهضت اصلاح دینی. در ۱۵۱۹ دوست لوتر بود ولی در عقاید سیاسی و اجتماعی سخت افراطی، و از لوتر جدا شد. مونتسر طرفدار یک اجتماع کمونیستی ساده و خداپرستانه بود. در جنگ دهقانان رهبر شورشیان در تورینگن بود و جنگ علیه اشراف و روحانیون را برپا کرد؛ در نزدیکی مولهاوزن شکست خورد (۱۵۲۵)، و دستگیر و سر از تنش جدا شد.

مونتسرات[4] (montserrāt؛ اسپانیائی)، انگلا مانتسرت (māntsərat)، جزیره (۹۸ کم، در ۱۹۷۰ حه ۱۲'۳۰۲)، هند غربی انگلستان، از جزایر لیوارد (← جزایر بادپناه). اصل آتشفشانی و ناهمواریهای جالب‌توجه و دیدنی دارد. مرکز آن پلیموت (حه ۲'۵۰۰) و تنها محل صدور فراورده‌های کشاورزی (بیشتر پنبه) جزیره است. در ۱۴۹۳ توسط کریستوف کلمب کشف شد، و در ۱۶۳۲ انگلستان آن را مستعمره کرد. چند بار میان استعمار گران دست به دست شد، و سرانجام در ۱۷۸۳ به ملکیت قطعی انگلستان درآمد. عضوی از مستعمره‌ی سابق جزایر لیوارد بود و در ۱۹۵۸ به فدراسیون کم‌عمر هند غربی پیوست. این فدراسیون در ۱۹۶۲ منحل شد.

مونسرات یا مونسرات[5] (montserrāt؛ monse-)، کوه (فرازا ۱'۲۳۶ متر)، لش اسپانیا، لغ بارسلون. بر دامنه‌ی کوه، در نیمه‌راه تا قله، صومعه‌ی معروف بندیکتیان قرار دارد که زیارتگاه عمده‌ای است. از صومعه‌ی قدیمی (تأسیس قرن ۱۱م) جز خرابه‌ای نمانده، و صومعه‌ی فعلی در قرن ۱۹م بنا شده است. در کلیسای دوره‌ی رنسانس آن مجسمه‌ای از چوب سیاه از حضرت مریم است که، بنا بر روایات، قدیس لوقا آن را تراشیده. در قرون وسطی این کوه را، که مونسالوات[6] (monsālvāt) نیز خوانده میشد، محل قلعه‌ی جام مقدس می‌پنداشتند. ← قدیس ایگناتیوس لویولائی در مونسرات یا منرسا.

سرات زندگی روحانی خود را آغاز کرد.

مونتسکیو[7] یا **منتسکیو** (هر دو monteskiē)، شهرت **شارل دو سگوندا**[8] ملقب به **بارون دو لا برد ا دو مونتسکیو** (bāron dē lā bred e dē sārl dē səgondā)، ۱۶۸۹–۱۷۵۵، فیلسوف و مورخ فرانسوی و قاضی عالیرتبه‌ی شهر بوردو. نامه‌های ایرانی (۱۷۲۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۰ هش) مونتسکیو، که انتقاد و سخریه‌ای از وضع اجتماعی سیاسی و ادبی و دینی اروپا است، در زمره‌ی بزرگترین شاهکارهای انتقادی دنیا شمرده میشود. ملاحظات در باره‌ی علل عظمت و اضمحلال رومیها (۱۷۳۴) فلسفه‌ای از تاریخ را با وضوح و روشنی تمام در نظر خواننده مجسم میکند. مهمترین اثر مونتسکیو، کتاب روح القوانین، مطالعه‌ای علمی راجع به مقایسه‌ی حکومتها است. نظریه‌هائی که مونتسکیو در این کتاب در باره‌ی تعادل قوا بیان کرده است در تدوین قانون اساسی کشمکش مؤثر بوده، و تجزیه و تحلیلی که از عوامل جغرافیائی و اقتصادی و تأثیر آنها در پیدایش قوانین کرده است در بسیاری از مکتبهای سیاسی، که بعد از او به وجود آمدند، تأثیر فراوان داشته است. مونتسکیو در عصر خود شهرت بسزائی یافت، و در ۱۷۲۷ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد؛ وی مبانی علوم اجتماعی و اقتصادی را، در مفهوم امروزی آن، پایه‌گذاری کرد، و بعضی از افکارش، از جمله لزوم تفکیک قوای سه‌گانه، بر اصلاحاتی که به قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه منتهی شد، تأثیر فراوان گذاشت.

مونتس مالادیتوس: ← مالادتا، کوههای.

مونتسوری[9]، **ماریا** (māriā montessori)، ۱۸۷۰–۱۹۵۲، مربی و پزشک ایتالیائی، و اولین زنی که در ایتالیا از دانشگاه رم درجه‌ی طبابت گرفت (۱۸۹۴). روش او در تربیت اطفالی که به سن دبستانی نرسیده‌اند مبتنی بر رشد ابتکار از راه آزادی عمل فردی، تقویت حس تشخیص، و بسط حس هماهنگی است. آثار متعددی در روش تربیتی خود منتشر کرده است، از جمله روش مونتسوری (۱۹۱۲) و روش پیشرفته‌ی منتسوری (۱۹۱۷).

مونتسوما[10] یا **موکتسوما** (montesumā، moktesumā)، ۱۴۸۰؟–۱۵۲۰، امپراطور (حه ۱۵۰۲–۱۵۲۰) آزتک. گاه وی را مونتسومای II خوانده‌اند تا از مونتسومای I (سلطنت ۱۴۴۰–۶۹)، که فتوحاتی در اطراف تنوچتیتلان کرده بود، باز شناخته شود. سلطنت استبدادی وی با جنگها و ناراحتیهای فراوان همراه بود. به همین جهت هنگامی که ا. کورتز به مکزیک رسید، متحدان فراوانی از مردم بومی آن پیدا کرد. مونتسوما که اسپانیائیها را از اعقاب کتسالکوآتل میپنداشت، در صدد برآمد که با تقدیم هدایا آنها را بفریبد تا از مکزیک خارج شوند؛ چون در این کار توفیق نیافت، آنان را در دربار باشکوه خود به حضورپذیرفت (۱۵۱۹).

پس از آن کورتز وی را به عنوان گروگان گرفت و خواست به نام او حکومت کند. در ۱۵۲۰ آزتکها بر ضد اسپانیائیها شوریدند و مونتسوما کشته شد. جانشین وی پس از چند ماه از دنیا رفت و کواوتموک جای وی را گرفت. نام مونتسوما با افسانه‌ای از گنجینه‌ی گرانبهای او همراه است که به دست اسپانیائیها افتاد و سپس در دریا غرق شد. در بعضی مآخذ به صورت **مونتزوما** (montezumā) یا **موکتزوما** نیز آمده است.

مونت‌فورت، کنت دو: ← شهربانی.

مونتکاتینی یا مونتکاتینی-ترمه[11] (montekā-tini-terme)، شهر (در ۱۹۶۸ حه تخمیناً ۲۰'۲۴۱)، توسکان، ایتالیای مرکزی، به فاصله‌ی ۱۱ کیلومتری جنوب شهر پیستویا. تفرجگاه بهداشتی و دارای چشمه‌های آب گرم معدنی است. سالانه حه 100'000 جهانگرد از این شهر دیدن میکنند.

مونتکاتینی-ترمه: ← مونتکاتینی، شهر، ایتالیا.

مونت کارلو[12] (mont kārlo)، ایتالیائی **مونته کارلو** (monte)، معروفترین مرکز قمار جهانی (در ۱۹۶۸ حه ۹'۹۴۸)، امیرنشین موناکو، کنار مدیترانه، بر ریویرای فرانسه، به داشتن مناظر زیبا و ویلاهای تجملی و مهمانخانه‌های عالی شهرت دارد. هزاران نفر سالانه به خاطر کازینوی معروف آن (بنای حه ۱۸۵۸) به دیدن این شهر میروند، و بیشتر درآمد امیرنشین موناکو از حق امتیاز همین قمارخانه که در ۱۸۶۱ داده شده تأمین میشود. از ۱۹۵۴ امتیاز قمارخانه در اختیار ارسطو اوناسیس[13] (onāsis؛ ۱۹۰۶–۷۵) کشتیدار و سرمایه‌دار معروف یونانی (شوهر ژاکلین کندی، بیوه‌ی ج. ف. کندی) قرارگرفت.

مونتکوکولی[14]، **رایموندو** (rāymondo monˌtekukkuli)، ۱۶۰۹–۸۰، فیلد مارشال ایتالیائی در خدمت ارتش اتریش. پس از مارشال تورن فرانسوی، بزرگترین فرماندهان نظامی عصر خودش شمرده میشود. در جنگهای سی‌ساله شجاعیت خود را نشان داد، و در ۱۶۶۱ برای مقابله با ترکان عثمانی به مجارستان فرستاده شد. پیروزی (۱۶۶۴) وی بر ترکها در سنتگوتهارد[15] (sentgothārd؛ شهر، مجارستان، نزدیک مرز اتریش) نخستین ضربه‌ای بود که در مجارستان به نیروهای عثمانی خورد. مونتکوکولی در ۱۶۷۲–۷۸ فرمانده نیروهای امپراطوری اتریش در جنگ هلند بود، و پیروز شد. در ۱۶۷۹ عنوان امیر امپراطوری اتریش و دوک ملفی (melfi) پیدا کرد. پس از بازنشستگی، به نویسندگی در باره‌ی مسائل نظامی پرداخت.

مونتمتسی[16]، **ایتالو** (itālo montemettsi)، ۱۸۷۵–۱۹۵۲، آهنگساز ایتالیائی. بیشتر به جهت اپرای عشق سه شاه (میلان، ۱۹۱۳؛ نیویورک ۱۹۱۴) شهرت دارد. از آثار دیگرش جوانی گالورزه (تورن، ۱۹۰۵) و کنتی (میلان، ۱۹۱۸) را میتوان ذکر کرد.

مونتنگرو[17] (montenegro)، نام بومی آن تسرنا گورا[18] (tsërnā gorā) [= کوه سیاه]، ترکی

---

(۱)Montespan (۲)Rochechouart de Mortemart (۳)Münzer (۴)Montserrat (۵)Montserrat; Monserrat (۶)Monsalvat (۷)Montesquieu (۸)Secondat (۹)Montessori (۱۰)Montezuma (۱۱)Montecatini (Terme) (۱۲)Monte Carlo (۱۳)Onassis (۱۴)Montecucculi (۱۵)Szentgotthárd (۱۶)Montemezzi (۱۷)Montenegro (۱۸)Crna Gora

قره‌داغ (qara.dāq) [= کوه سیاه]، یکی از ۶ جمهوری خودمختار (۱۳٬۸۱۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۵۳۰٬۳۶۱) سازای یوگوسلاوی، مجاور آدریاتیک و مرز آلبانی؛ پایتختش تیتوگراد (در ۱۹۷۱ جه ۹۸٬۷۴۳). ناحیه‌ای است کوهستانی و صعب العبور، دارای جنگل و مراتع (پرورش گوسفند و بز) و تا حدی زراعتی (در دره‌ی رود زِتا و نزدیک دریاچه‌ی سکوتاری). اهالی آن از نژاد صرب، و پیرو مذهب ارتدوکس شرقی هستند.

تاریخ

مونتنگرو سابقاً بخشی از ایالت رومی ایلیریا بود. در دوره‌ی هجوم بربرها (قرن ۵م) به عنوان امیرنشین صرب زتا وجود داشت. در قرن ۱۴م امیرنشین نیمه‌مستقل زتا را، که قسمتی از صربستان بود، تشکیل میداد. پس از شکست صربها در کوسوو (۱۳۸۹)، مونتنگرو ۵ قرن در برابر سلطه‌ی ترکها مقاومت کرد؛ با وجود این ترکها قسمتی از آن را قبضه کردند، و قسمت ساحلی و از جمله کوتور به تصرف ونیز در آمد. از ۱۵۱۶ تحت حکومت یک امیر-اسقف، یا ولادیکا (vlādikā)، قرار گرفت که نخست انتخابی بود، اما بعداً در خاندان دانیلوی I موروثی شد. در اوایل قرن ۱۸م روابط نزدیک با روسیه برقرار کرد، که تا دو قرن باقی ماند. در ۱۷۹۶ پطر I (امارتش ۱۷۸۲–۱۸۳۰) چنان شکستی بر سپاهیان پاشای سکوتاری، که بر مونتنگرو تاخته بودند، وارد کرد که سالها ترکها دیگر متعرض مونتنگرو نشدند.

پطر II (امارتش ۱۸۳۰–۵۱) تلاشهائی برای بهبود شرایط زندگی مردم و برقراری یک نظام حکومتی آزادیخواهانه به کار برد. جانشین پطر II، دانیلوی II (امارتش ۱۸۵۱–۶۰)، دستگاه امارت دینی و دنیائی را از یکدیگر جدا ساخت، و خود فقط امارت دنیائی را نگاه داشت. در ۱۸۵۸ پیروزی درخشانی بر ترکها در گراهووو[1] (grāhovo) به دست آورد. وی در ۱۸۶۰ به قتل رسید، و جانشینش نیکولا مدت ۵۰ سال به عنوان امیر و مدت ۸ سال به عنوان شاه نیکولای I بر مونتنگرو حکومت کرد. در ۱۸۶۱ مردم مونتنگرو در شورشی که علیه حکومت ترکهای عثمانی در هرزگووین برپا شد شرکت جستند، و وقتی شورش فرو نشانده شد، نیکولای I ناچار شد به اشغال چند محل از مونتنگرو به وسیله‌ی سپاهیان ترک تن در دهد. در ۱۸۷۶ مونتنگرو و صربستان به عثمانی اعلام جنگ کردند، که شورش بوسنی-هرزگووین را به دنبال داشت؛ روسیه نیز در جنگ وارد شد (۱۸۷۷). ← کنگره‌ی برلین به جنگ پایان داد و استقلال مونتنگرو شناخته شد.

مونتنگرو یکی از اعضای اتحادیه‌ی بالکان بود و در ← جنگهای بالکان (۱۹۱۲–۱۳) شرکت جست، و سرزمینهائی اضافی به دست آورد. در آغاز جنگ I، مونتنگرو به صربستان پیوست (۱۹۱۴)، و سال بعد به وسیله‌ی قوای آلمان-اتریش اشغال شد؛ نیکولا دولت خود را در نویی-سورسن، در فرانسه، تشکیل داد. پس از پایان جنگ، نیکولا کوشید تا بلکه متفقین فاتح را وادار کند که استقلال مونتنگرو و سلطنت او را بشناسند، ولی در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۸ مجمعی که در پودگوریتسا (podgoritsā؛ اکنون تیتوگراد) تشکیل یافت سلسله‌ی سلطنتی را خلع، و اتحاد مونتنگرو را با صربستان اعلام کرد. مونتنگرو بخشی از مملکت جدید صربها، کروآتها، و سلوونها (بر روی هم یوگوسلاوی) شد، که در اول دسامبر ۱۹۱۸ استقلال آن اعلام شد.

پس از جنگ II، قانون اساسی جدید یوگوسلاوی مونتنگرو را اسماً یک جمهوری خودمختار با حکومت مستقل شناخت، گرچه دستگاه متمرکز حزب کمونیست یوگوسلاوی در بلگراد امور آن را رسماً کنترول میکند

مونتنی[2]، میشل اکم دو (mišel ekem dē monteny)، ۱۵۳۳–۹۲، فیلسوف فرانسوی و عالم اخلاق. تعلیم و تربیت ساده ولی محکمی یافت؛ لله‌ی آلمانی او جز به زبان لاتینی سخن نمیگفت. مونتنی در ۱۵۶۹ کتاب تئولوگیا ناتورالیس [= الاهیات طبیعی] را، که به وصیت پدر از لاتینی ترجمه کرده بود، منتشر کرد که در آن ایمان مسیحی بر پایه‌ی عقل بنا شده بود. از ۱۵۷۲ به تألیف کتاب مهمش، مقالات، شروع کرد. مدتی در ۱۵۷۴ ناچار شد در چهارمین جنگ مذهبی (← جنگهای مذهبی) برای مأموریتی به پارلمان بوردو برود و کار تألیف را متوقف کند. در ۱۵۸۰ نخستین چاپ کتاب مقالات او منتشر شد. سپس برای معالجه و جستجوی آبهای معدنی سفرهائی به نقاط مختلف فرانسه و آلمان و سویس و اتریش و ایتالیا کرد و به تحقیقاتش در باره‌ی انسان و اخلاق او ادامه داد؛ از این سفر مجموعه‌ای به نام روزنامه‌ی سفر فراهم آورد (در ۱۷۷۴ به چاپ رسید). در سفر خبر شد که او را به شهرداری بوردو انتخاب کرده‌اند؛ این مأموریت (۱۵۸۱–۸۳) و مأموریت در انتخاب مجدد (۱۵۸۳–۸۵) را با درستی و امانت به انجام رسانید. پس از آن چاپ کامل‌شده‌ی دیگری از مقالات را با الحاق کتاب سومی بدان منتشر کرد (۱۵۸۸). مقالات او پس از مرگش انتشار یافت (۱۹۵۹).

مونتنی که در دوره‌ی اومانیسم به دنیا آمده و به مبارزات زمانش کشیده شده بود، شور و شوق جامع و فراگیر را که مخرک رابله بود نداشت؛ بر آن بود که دانش بشری باید به هر کس راه عاقلانه‌ی زیستن را، در انتظار مرگ، بیاموزد. نخست طرز تفکر رواقی داشت، سپس پیرو شکاکیت معتدل شد، واین امر از سرسکه‌ی مدالی که در ۱۵۷۶ به صورت "چه میدانم؟" ضرب کرده بود آشکار میشود. چون به این امر معتقد بود که هر کس در نهاد خود "صورت کامل اوضاع و احوال بشری" را واجد است، به‌تحلیل وجود خود پرداخته بود، به این امید که برای دیگران سودمند باشد. غرضش در مقالات (یا آزموده‌ها) آن نبود که آزموده‌ها و معتقدات خود را بر دیگران تحمیل کند، بلکه میخواست هر کس متوجه مسئولیتهائی شود که بر عهده دارد. از کتابش چهره‌ی انسان درستکاری آشکار میشود که صراحت و ادب و تعادل وجدان وتسلط بر نفس را دوست دارد؛ نفرت وی نسبت به قساوت و تعصب او را در سیاست به صورت یک محافظه‌کار محتاط درآورده بود.

پریشانی سبک نویسندگی مونتنی به این اثرش جاذبه‌ی فراوان بخشیده است. پیوسته از موضوعی به موضوع دیگر میجهد، و با زبانی با لحن ارتجالی در گفتگوی آزاد با خواننده‌ی خود به او اعتماد نشان میدهد. از میان نویسندگان قرن ۱۶م تنها کسی بود که برای کتابش در قرن ۱۷م ارزش قائل بودند. پاسکال مکرر به کتاب او استناد کرده است. در قرنهای بعد نیز از حیثیت او کاسته نشد، و در هر دوره کتاب او، که در واقع طرحی برای شالوده ریزی حکمت و فرزانگی نوین است، به صورتی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

مونتنیا، رومانی، ← والاکیا.

مونتو[3]، پیر (pier montē)، ۱۸۷۵–۱۹۶۴، رهبر فرانسوی-امریکائی ارکستر؛ متد پاریس. در ۱۹۱۱–۱۴ رهبر باله‌ی روسی دیاگیلف بود؛ بعدها، برای اولین‌بار، باله‌های استراوینسکی، راول، و دبوسی را رهبری کرد. چندین ارکستر امریکائی، از جمله ارکستر سمفونیک بستن (۱۹۱۹–۱۹۲۴) و ارکستر سان فرانسیسکو (۱۹۳۵–۵۱) را نیز رهبری کرد.

مونتوبان[4] (montobān)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۴۸٬۵۵۵)، مرکز ولایت تارن-اگارون، ج فرانسه، بر رودهای تارن و تسکو[5] (tesku)؛ دارای کارخانه‌های نساجی. در ۱۱۴۴ به وسیله‌ی آلفونس ژوردن[6] (ālfons jurdan)، ملقب به کنت تولوز، ساخته شد. در قرن ۱۳م مقر آلبیگائیان بود، و در ۱۳۶۰–۱۴۱۴ به تصرف انگلیسها در آمد. در قرن ۱۶م یک دژ مستحکم هوگنوها شد. انگر در آنجا تولد یافت، و کلیسای جامع و موزه‌ی شهر مملو از آثار هنری او است.

مونتوردی[7]، کلاودیو (klādio montever-di)، ۱۵۶۷–۱۶۴۳، آهنگساز ایتالیائی و نخستین چهره‌ی بارز در تاریخ اپرا؛ متد کرمونا. اولین اثرش، سه مجموعه‌ی مادریگال، وقتی ظاهر شد که او فقط ۱۵ سال داشت. از ۱۵۹۰ تا ۱۶۱۳، که رهبر همسرایان کلیسای سان مارکو در ونیز شد، و تا آخر عمر همین سمت را داشت، در خدمت دوک مانتوا بود. اولین اپرایش، اورفئو (مانتوا، ۱۶۰۷) بر اپراهای معاصران فلورانسیش، ی. پری و کاچینی، سبقت جست. از اپرای بعدی وی، آریانا (مانتوا، ۱۶۰۸)، فقط قسمتی از یک مادریگال ۵بخشی باقی است. گرچه پس از رفتن به ونیز بیشتر موسیقی کلیسائی میساخت، چند مادریگال و کانتاتهای دراماتیک نیز تصنیف کرد. پس از آنکه اپرا-خانه‌ی ونیز گشایش یافت (۱۶۳۷)، مونتوردی آخرین اپراهای خود را، شامل بازگشت اولیس به وطن (۱۶۴۱) و تاجگذاری پاپ (۱۶۴۲)، ساخت. از ۲۱ اثر دراماتیک او فقط ۶ اثر، که شامل سه اپرا است، باقی مانده. مونتوردی در اپرا-

(۱)Grahovo (۲)Montaigne (۳)Monteux (۴)Montauban (۵)Tescou (۶)Jourdain (۷)Monteverdi

هایش از ارکسترهائی که نوازندگان فراوان داشت استفاده میکرد.

مونتویدئو[1] (montevideo)، اسپانیائی مونتویدئو، شهر(در ۱۹۷۷ جه تخمیناً ۲'۸۰۰'۰۰۰)، اوروگه، پایتخت و بزرگترین شهر اوروگه. بر- ریو د لا پلاتا واقع، و یکی از عمده‌ترین بنادر امریکای جنوبی است. در ۱۷۲۶ به وسیله‌ی فرماندار اسپانیائی بوئنوس‌آیرس بنا شد. مدتها مورد نزاع میان اسپانیا و پرتغال، و بعداً میان آرژانتین و برزیل بود. پس از ۱۸۲۸، که آرژانتین و برزیل استقلال اوروگه را باز شناختند، مونتویدئو رو به ترقی گذاشت. اکنون در فاصله‌ی ۱۹۳کیلومتری شمال بوئنوس‌آیرس واقع است. شهری نوین و بسیار زیبا، و کانون فعالیتهای دولتی و مالی و بازرگانی است. دانشگاه دارد (تأسیس ۱۸۳۳).

مونتویدئو، شهر، اوروگه، ← مونتویدئو.

مونته، مترجم قرآن، ← قرآن، قسمت (د - X).

مونته[2] **آکسل** (āksel munte)، ۱۸۵۷–۱۹۴۹، پزشک و نویسنده‌ی سوئدی. در دانشگاه اویسالا تحصیل کرد، و درجه‌ی دکتری خود را در پزشکی از دانشگاه پاریس به دست آورد. چند سال در پاریس و رم به عنوان پزشک بیماریهای روانی کار کرد، و سپس به سوئد باز گشت. مؤلف چند اثر است، که معروفترین آنها داستان سان میکله (۱۹۲۹، به انگلیسی) است.

مونته، فیلیپوس د: ← مادریگال.

مونته آلبان[3] (monte ālbān)، شهر قدیم زاپوتک در اوآخاکا، جنوب مکزیک، که ح ۲۰۰ق‌م– ۱۵۲۱ ب‌م از مراکز تمدن معتبر بود. حفاریهای آن در ۱۹۳۱ آغاز شد، و تا کنون ذخایر زیاد از جواهرات و حکاکیهای پرتفصیل از آنجا به دست آمده است.

مونته چروینو، قله، ← ماترهورن.

مونته کارلو: ← مونت کارلو.

مونته کاسینو[4] (monte kāssino)، صومعه‌ای در لاتیوم، ایتالیای مرکزی، ش رود راپیدو، واقع بر تپه‌ای (به ارتفاع ۵۱۰ متر) مشرف بر کاسینو. ح ۵۲۹ توسط قدیس بندیکتوس تأسیس و مرکز فرقه‌ی بندیکتیان در سراسر جهان شد. مونته کاسینو در قرنهای متوالی مرکز بزرگی‌از تعلیمات و تقوای مسیحی بود و تأثیر آن بر تمدن اروپائی از محاسبه بیرون است (← بندیکتیان). بزرگترین رئیس دیر آن، پس از بندیکتوس، دزیدریوس (بعداً پاپ ویکتور III؛ ← پاپ، جدول) بوده است. بنای این صومعه چهار بار ویران شد، توسط لومبارد‌ها (ح ۵۸۱)، توسط عربها (۸۸۳)، به سبب زلزله (۱۳۴۹)، و بمبارانهای هوائی متفقین در جنگ II (۱۹۴۴). پادگان آلمانی که در این صومعه بود، یا پناه بردن به غارهائی که کنده بودند، از بمباران جان سالم به در برد، ولی صومعه و همه‌ی گنجینه- های آن از میان رفت. قسمت مهمی از کتابهای نفیس کتابخانه‌ی آن را راهبان نجات دادند. گور بندیکتوس و برج صومعه قسمتهای اصلی این صومعه است.

مونته کریستو[5] (monte kristo) یا **مونت کریستو** (mont، از فر)، جزیره‌ی کوچک ایتالیا در دریای تیرنه که با انتشار داستان معروف آلکساندر دوما (پدر)، به نام کنت دو مونت کریستو، شهرت یافت.

مونتی[6]، **وینچنتسو** (vincentso monti)، ۱۷۵۴–۱۸۲۸، شاعر ایتالیائی. با دو تراژدی آریستودمو (۱۷۸۴) و گالئوتو مانفردی (۱۷۸۷)، که هر دو به سبک آلفیری نوشته شده بود، شهرت یافت. حماسه‌ی باسویلیانا (۱۷۹۳)، و ترجمه‌ی ایلیاد (۱۸۱۰) او نیز معروف است. از طرفداران ناپلئون بوناپارت شد، و از ترس اتریشیها به فرانسه گریخت. پس از پیروزی (۱۸۰۰) فرانسویها بر اتریشیها، به ایتالیا باز گشت، و استاد علم خطابه در پاویا شد.

مونتیسلی[7]، **آدولف** (ādolf montiseli)، ۱۸۲۴–۸۶، نقاش فرانسوی؛ مته مارسی. پس از سالها کار در پاریس به زادگاه خود باز گشت (۱۸۷۰) و تا پایان عمر در آنجا ماند. تحت تأثیر والو و دلاکروا بود. از آن جهت که رنگهای خیره‌کننده را به صورتی بسیار غلیظ و بی‌ملاحظه به کار می- برد، او را پیغمبر اکسپرسیونیسم انتزاعی خوانده‌اند. بسیار مورد ستایش وان گوگ بود که خود را پیسپار راه او میدانست. آثار او در شهرهای لیل و مارسی فراوان است؛ درموزه‌های کشمة (بالتیمور، بستن، بوفالو، شیکاگو، نیو یورک، و واشینگتن) آثاری از او نگاهداری میشود.

مونجانی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

موند، رود، ج ایران، ← مند یا موند.

موندریان[8]، **پیت** (pit mondriān)، ۱۸۷۲–۱۹۴۴، نقاش هلندی. در ۱۹۱۰ به پاریس سفر کرد و تحت تأثیر مکتب نقاشی کوبیسم، روش هندسی غیر عینی خود را تأسیس کرد که به آن نام نئوپلاستیسیسم (neoplāstisism) داد. در ۱۹۲۰ کتابی در باره‌ی روش خود به نام نئو- پلاستیسیسم منتشر کرد. در ۱۹۴۰ در نیو یورک مقیم شد. از مشخصات روش او استفاده‌ی انحصاری از خطوط قائم و افقی و زوایای قائمه و استعمال رنگهای ساده و گاه خاکستری و سیاه بر زمینه‌ی سفید است. آثار او در مجموعه‌های شخصی اروپا و امریکا و نیز در موزه‌ها نگاه- داری میشود.

مون‌دور[9] (mon-dor)، شهر (جه ۲'۵۱۱)، ولایت پوئی‌دو‌دوم، فرانسه‌ی مرکزی. مرکز چشمه‌های آب گرم و ورزشهای زمستانی است. بر دامنه‌ی پوئی‌دو‌سانسی[10] (pui-dē-sānsi) واقع است، و آن بلندترین قله‌های کوههای مون‌دور واقع در اوورنی میباشد (ارتفاعش ۱'۸۸۶ متر).

مون‌دو‌مارسان[11] (mon-dē-mārsān)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۲۷'۷۴۹)، کرسی ولایت لاند، جنوب فرانسه. مرکزی بازرگانی است، که در آن نمایشگاههای کشاورزی مهمی تشکیل میشود.

تولیدات آن الوار و ماشین‌آلات است.

مونرآل، شهر، کانادا، ← مونترآل.

مونرآله[12] (monreāle)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۲۲'۹۸۰)، ایتالیا، ل‌غ سیسیل، ایالت پالرمو، ۶۰کیلومتری ج‌غ شهر پالرمو. مقر اسقف اعظم است، و کلیسای جامعی (بنای ۱۱۷۴–۸۹) دارد که به دستور ویلیام II، شاه (۱۱۶۶–۸۹) سیسیل ساخته شده و بخوبی محفوظ مانده است، و گورهای شاهان نورمان در آن است. این بنا یکی از شاهکارهای معماری نورمان – سیسیلی بشمار میرود. موزائیکهای بیزانسی در آن به وفور به چشم می‌خورد. دیری نیز از دهه‌ی 1100 دارد، که دارای ۲۱۶ ستون و آبنمایی بسیار زیباست.

مونرو: ← مانرو.

مونرووِیا[13] (monrovia؛ از فر)، انگلمانرو- ویا (mānrovia)، شهر (در ۱۹۷۴ جه ۱۸۰'۰۰۰)، پایتخت و بزرگترین شهر لیبریه، بندری بر ساحل قطل، و تنها بندر آزاد در افریقای جنوبی. در ۱۸۲۲ به وسیله‌ی انجمن امریکائی مهاجرنشینسازی به عنوان پناهگاه بردگان آزادشده‌ی امریکا بنا شد، و به نام جیمز مانرو، رئیس جمهور امریکا، که زمانی رئیس این انجمن بود، نام یافت. بندرگاه آن در جه II به وسیله‌ی کشمة توسعه یافت. صادراتش کائوچو و کانه‌ی آهن است. دانشگاه لیبریه در این شهر است.

مونژ[14]، **گاسپار** (gāspār monj)، ملقب به **کنت دوپلوز**[15] (kont dē pelüz*)، ۱۷۴۶–۱۸۱۸، ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی، وزیر فرانسه، و مؤسس اصلی مدرسه‌ی پولیتکنیک پاریس و سهیم در تأسیس دانشسرای عالی پاریس؛ مؤسس هندسه‌ی ترسیمی. اغلب ریاضیدانان قرن ۱۹م شاگرد او بوده‌اند. از آثارش کاربرد آنالیز ریاضی در هندسه (۱۸۰۷) است.

مونژلا، ماکسیمیلیان یوزف: ← ماکسیمیلیان I یوزف.

مونس[16] (mons)، فلاندری **برگن**[17] (bergen)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۸'۳۲۴)، مرکز ایالت انو، بلژیک، ۵۰ کیلومتری ج‌غ بروکسل، در محل تلاقی کانالهای کوندهمونس[18] (konde-mons) و سانتر[19] (sānтr). مرکز آماده ساختن و صادر کردن زغال سنگ معادن مهم بوریناژ است. در ۸۰۴ شارلمانی آن را پایتخت کنتهای انو کرد. در طی جنگهای قرون ۱۶م، ۱۷م، و ۱۸م مکرر مورد حمله قرار گرفت، و تحت اشغال نیروهای هلند، فرانسه، و اسپانیا در آمد. در جه I می- دان اولین نبرد انگلیس و آلمان (۱۹۱۴) بود. در جه II تحت اشغال نیروهای آلمان قرار گرفت، و از بمبارانهای هوائی سخت آسیب دید. از بناهای قدیمی آن نمازخانه‌ی قلعه‌ی قرن ۱۲م و عمارت شهرداری قرن ۱۵م است.

مونس الابرار یا صفانامه: ← عماد فقیه.

مونس الاحباب مجموعه‌ی رباعیات، ← عبدالله مروارید.

(۱)Montevideo (۲)Munthe (۳)Monte Albán (۴)Monte Cassino (۵)Monte Cristo (۶)Monti (۷)Monticelli (۸)Mondrian (۹)Mont-Dore (۱۰)Puy-de-Sancy (۱۱)Mont-de-Marsan (۱۲)Monreale (۱۳)Monrovia (۱۴)Monge (۱۵) Péluse (۱۶) Mons (۱۷) Bergen (۱۸) Condé-Mons (۱۹) Centre

مونس الاحرار فی دقایق الاشعار (muneso-'l.ʿahrār fi daqāyeqe'l.ʿaš'ār)، کتابی به فارسی، تألیف محمد ابن بدر جاجرمی، مشتمل بر منتخبی از آثار ۲۰۰ شاعر فارسی‌زبان از قدیمترین ادوار تا روزگار مؤلف (نیمه‌ی اول قرن ۸م هق). کتاب در ۳۰ باب تألیف شده است، و انواع شعر را، هم از نظر معنی و هم از نظر صورت، داراست. مؤلف این کتاب را در ۷۴۱ هق به پایان رسانده است. مونس الاحرار یکی از مهمترین مجموعه‌هائی است که از شعر فارسی قدیم در دست داریم، و از این نظر ارزش بسیار دارد.

مونس المظفر: ← مونس خادم.

مونسالوات، اسپانیا، ← مونسرات.

مونستر[1] (münster)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۹۸'۳۷۱)، نورد راین‌وستفالن، لغ آلمان غربی؛ بندری بر کانال دورتموند‌امس[2] (dortmund-ems). کارخانه‌های ماشینسازی و آهن‌آلات و نساجی دارد. ح ۸۰۰ به عنوان قلمرو اسقفی ایجاد شد، در قرن ۱۲م به عنوان شهر توسعه یافت، و در قرن ۱۳م از شهرهای مهم اتحادیه‌ی هانسائی بود. در تصرف آناباتیستها قرار گرفت (۱۵۳۲–۳۵)، و پیمان ← صلح وستفالی در آنجا امضا شد (۱۶۴۸). امیر اسقف‌نشین مونستر، که قسمت عمده‌ی وستفالی را شامل بود، در ۱۸۰۳ جنبه‌ی دینی خود را از دست داد. در جج II بمبارانهای هوائی و آتشهای سنگین توپخانه تقریباً بکلی آن را نابود کردند. بعضی از بناهای زیبای قرون وسطائی آن ترمیم شد. دانشگاهش (تأسیس ۱۷۷۳) در ۱۹۰۲ تجدید سازمان پیدا کرد.

مونستر[3]**، زباستیان** (zebāstiān münster)، ۱۴۸۹–۱۵۵۲، دانشمند و جغرافیادان آلمانی. کتاب هیئت عمومی (۱۵۴۴) وی بیش از یک قرن مرجعیت داشت. عضو کوردلیه‌ها بود، و در دانشگاه بال ریاضیات و زبان عبری تدریس میکرد.

مونستربرگ، هوگو، فیلسوف آلمانی، ← نوکانتی، فلسفه‌ی.

مونس خادم (munes xādem) یا **مؤنس المظفر** (moʿnes 'al.mozaffar)، ۲۳۱–۳۲۱ هق، سردار و امیر معروف ترک در دستگاه خلافت عباسیان از ۲۹۶ تا ۳۲۱ هق. وی در عهد قیام صاحب‌الزنج غلام معتضد (قبل از خلافت وی) بود. در ۲۸۷ هق رئیس شرطه‌ی اردوی خلیفه شد. معتضد او را به مکه تبعید کرد و مقتدر بار دیگر او را به بغداد خواند. قدرت اخیر او نتیجه‌ی آن بود که از قصر حسنی بغداد که مقتدر خلیفه در آن بود، در مقابل پسر عموی مدعی خلافتش، ابن معتز، دفاع کرد. در جوانی مقتدر، مونس مقام خود را به علت آنکه مورد توجه خلیفه‌ی جوان و مادر نیرومندش بود مستحکم کرد. و هنگامی که نظر مقتدر از او برگشت، دیگر مونس در جنگها پیروزمند بود و چندان نیازی به تأیید خلیفه نداشت. در آخر کار میانه‌ی مونس و ابن فرات وزیر اختلاف افتاد و عاقبت در سومین وزارت ابن فرات، مونس سبب خلع و قتل او شد (۳۱۳ هق). از این پس در انتخاب وزرا طرف مشورت خلیفه قرار می‌گرفت، و در واقع دیکتاتور واقعی، و جمیع امور کشور زیر نظر او بود؛ اما چون خلیفه از این وضع راضی نبود، نقشه‌ی قتل او را کشید که بیحاصل ماند (۳۱۵ هق). در ۳۱۶ هق مونس در بر انداختن مقتدر و نشاندن نابرادریش قاهر به جای او در خلافت چندروزه دست داشت، ولی بعد خود در اعاده‌ی مقام مقتدر کوشید و به همین جهت بیشتر بر او تسلط پیدا کرد. بالاخره مقتدر در ۳۱۹ هق بر مونس پیروز شد و مونس ناچار از بغداد بیرون رفت. سال بعد مونس با سپاهی بر بغداد تاخت و لشکریان خلیفه را بیرون باروی بغداد شکست داد و خود مقتدر در میدان جنگ کشته شد. مونس بار دیگر قاهر را به خلافت نشاند و برای حفظ مقام دیکتاتوری خود خلیفه‌ی جدید را در قصر خلافت زندانی کرد و حتی در صدد عزل او بر آمد. ولی قاهر توانست مونس و هواخواهان او را در قصر به دام اندازد. اندکی بعد مونس به قتل رسید.

نفوذ مونس روی هم رفته خوب بود، ولی قدرت و خردمندی لازم را برای جلوگیری از انحطاط خلافت نداشت. همه‌ی کسانی که پس از وی با عنوان امیرالامراء بر جانشینان قاهر مسلط شدند، و مانند مونس میخواستند قدرت را از خلیفه سلب کنند، در تزلزل پایه‌های خلافت عباسی سهیم بوده‌اند.

مونسرات، کوه، ← مونسرات.

مونس رگالیس: ← شوبک

مون سرون، کوه، ← ماترهورن.

مون‌سن‌میشل[4] (mon-san-mišel) [فنس، ← کوه میکائیل] جزیره‌ی (جه ۹۳۱) کوچک گرانیتی به ارتفاع ۵۰ متر و محیط ۹۰۰ متر، واقع در دریای مانش، ولایت مانش، لغ فرانسه، ح ۱٫۵کیلومتری ساحل نورماندی. این جزیره‌ی کوچک، که یکی از بزرگترین مراکز جهانگردی فرانسه است، و هنگام مدّ دریا به ساحل راه پیدا میکند، با شادروانی به خشکی اتصال دارد. تمام اهمیت آن به دیری است به همین نام که بر بلندترین نقطه‌ی آن ساخته شده است. جزیره در ۷۰۸ توسط کشیشی به نام اوبر[5] (ober) به اسم یکی از چهار فرشته‌ی مقرب، میکائیل، نامگذاری شد. در ۹۶۶ ریشار I، دوک نورماندی، در آن دیری ساخت که با هدایای زائران قرون وسطی ثروت فراوان پیدا کرد، و در جنگ صدساله استحکامات چندی بر آن افزوده شد. بدین ترتیب مجموعه‌ی شگفت‌انگیزی از آثار معماری دیری و نظامی فراهم آمد که، با دریای محیط بر آن، شکوه و عظمت خاص پیدا کرد. این مجموعه مشتمل است بر: (۱) یک کلیسا که نمازخانه‌ی به سبک رومی آن (قرن ۱۲م) در غ به نمائی از قرن ۱۸م ختم میشود (با محراب گوتیک [۱۴۵۰–۱۵۲۱])؛ (۲) بناهای صومعه‌ای (مسکن راهبان در ساختمانی بلند و دراز از گرانیت [۱۲۰۳–۱۲۶۴] به نام لا مروی [lā mervey، ← شگفت] قرار داشت)؛ طبقه‌ی زیرین آن انبار و محل خدمت کشیشان؛ طبقه‌های دوم موسوم به تالار شهسواران مشتمل بر سه ردیف ستون، در طبقه‌ی فوقانی صومعه است که اطراف آن را دو ردیف ستون کوتاه (۱۲۰ ستون) فرا گرفته، و ناهارخوری که با پنج ستون بسیار زیبا به دو قسمت تقسیم شده است؛ (۳) ساختمانهای نظامی قرن ۱۵م.

مونش[6]**، شارل** (šārl münš)، ۱۸۹۱–۱۹۶۸، رهبر فرانسوی ارکستر؛ متستراسبورگ. در جج I در ارتش آلمان خدمت کرد، ولی پس از جنگ، به عنوان آلزاسی، شارمند فرانسوی شد (۱۹۱۸). در ۱۹۳۸–۴۶ رهبر ارکستر کنسرواتوار پاریس بود. در ۱۹۴۹ رهبر ارکستر سمفونیک بستن، و در ۱۹۵۱ مدیر مرکز موسیقی بارکشر شد. در ۱۹۶۷ ارکستر پاریس را تأسیس کرد.

مونشن، باواریا، ← مونیخ.

مونشن گلادباخ[7] (münšen glādbāx)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۵۱'۰۹۰)، نورد راین‌وستفالن، آلمان غربی؛ در ۲۵کیلومتری غ دوسلدورف. مرکز صنایع نساجی پنبه‌ی ناحیه‌ی راین است. تاریخ این شهر از یک صومعه‌ی بندیکتی آغاز میشود که در ۹۷۲ ساخته شد، و شهر در اطراف این صومعه توسعه یافت. در ۱۹۴۵ قوای‌کشمت آن را اشغال کردند، و چند ماه بعد جزء منطقه‌ی اشغالی بریتانیا قرار گرفت.

مونشهاوزن[8]**، بارون فون** (bāron fon münšhāzen)، ۱۷۲۰–۹۷، افسر سواره‌نظام و قصه‌پرداز آلمانی. هنگام بازگشت از نبرد روسیه و عثمانی، سرگذشتهای ادعائی خود را برای دوستانش نقل کرد. داستانهای بسیار شگفت‌انگیز او نمونه‌ای از نوع خود شد وبعضی از آنها در مجله‌ای آلمانی به چاپ رسید (۱۷۸۱–۸۳). اصطلاح "سرگذشتهای عجیب" بارون مونشهاوزن از آن زمان ضرب‌المثل شد و ایمرمان داستانی به نام مونشهاوزن تألیف کرد.

مونفرا[9] (monferā)، ایتالیائی مونفراتو[10] (monferrāto) ناحیه‌ای در لغ ایتالیا، ایالت پیمون، که در قدیم مارکینشین و سپس دوکنشین بود. در قرن ۱۱م به عنوان مارکینشین برای خاندان آلرامیچی[11] (ālerāmici) تأسیس شد. در۱۳۰۵ به شاخه‌ای از خاندان پالایولوگوس انتقال یافت. در ۱۵۳۶ با الحاق به متصرفات خاندان گونتاگا، دوران خودمختاری این مارکینشین پایان یافت. در ۱۶۳۱ تجزیه شد، و در ۱۷۱۳ قسمتی از آن ضمیمه‌ی ساووا شد.

مونفراتو، ایتالیا، ← مونفرا.

مونفور[12]**، سیمون دو** (simon dē monfor)، انگلسایمن دمانتفرت (sāymən də māntfərt)، ح ۱۱۶۰–۱۲۱۸، از نجبای فرانسوی، رهبر جهاد آلبیگائی بر ضد آلبیگائیان. مردی باکفایت و جاه‌طلب و دارای تعصب مذهبی شدید بود، و فرانسه‌ی جنوبی را ویران ساخت. پاپ اینوکنتیوس III در صدد برآمد که او را تابع پدروی II آراگون کند، ولی سیمون در ۱۲۱۳ رمون VI و پدرو را در موره مغلوب کرد، و جهادکنندگان

(۱)Münster (۲)Dortmund-Ems (۳)Münster (۴)Mont-Saint-Michel (۵)Aubert (۶)Munch (۷)München Gladbach (۸)Munch(h)ausen (۹)Montferrat (۱۰)Montferrato (۱۱)Aleramici (۱۲)Montfort

در ۱۲۱۵ او را خاوند تولوز و مونتوبان اعلام کردند، و در همان سال پاپ این عنوان را برای او تأیید کرد. در ۱۲۱۷، رمون قسمتی از اراضی خود را باز گرفت، و سیمون در جنگ با او به قتل رسید. سیمون از طریق مادرش مدعی ارلنشین لستر بود. س. د مانفرت پسر او بود.

مونفور، سیمون دو (۱۱۲۰۸–۱۲۶۵)، ← مانفرت، سایمن د.

مونک یا منک: ← خنل.

مونک[1]، ادوارد (edvārd munk)، ۱۸۶۳–۱۹۴۴، نقاش و گرافیکار نروژی. در کریستیانیا (اکنون اوسلو) و در پاریس تحصیل کرد. در دهه‌ی ۱۸۹۰ امپرسیونیسم را رها کرد و به خلق آثاری پرداخت که تم آنها مرگ، هراس، و اضطراب بود. سبکی به کار بست که محرک و بسیار هیجان‌انگیز بود، و سبک پیش از اکسپرسیونیسم خوانده شده است و شالوده‌ی تولد (ح ۱۹۰۵) نهضت اکسپرسیونیسم آلمان محسوب میشود. دهه‌ی آخر قرن ۱۹م پرثمرترین سالهای مونک به شمار میرود. در این مدت مبتکاریهای برجسته و بی‌پروائی ساخت، و روش تازه‌ای در کنده‌کاری ارائه داد که سبب احیای فعالیتهای خلاقه شد. احتمالاً معروفترین اثر مونک منبت‌کاری او در سال ۱۸۹۵، به نام بوسه، است که نمایانگر دو صورت درهم فرورفته به شکل ترکیبی واحد است. کار مونک، با رنگها و طرح‌های بی‌پروا، و مملو از اشارات روانشناختی، کاملاً بدیع است. مونک بیشتر عمر خود را در خارج از موطنش گذراند، ولی در ۱۹۰۹ به‌نروژ باز گشت، و چند نقاشی دیواری برای دانشگاه اوسلو ساخت. آثار او در بسیاری از مجموعه‌های معروف هنر نو موجود است.

مونک[2]، زالومون (zālomon munk)، ۱۸۰۳–۱۸۶۷، خاور شناس یهودی، متولد آلمان، که در فرانسه مقیم بود و به فرانسوی بودن شهرت داشت. در آلمان زبان عربی را نزد فرایتاگ و دیگران آموخت و در فرانسه این زبان را با تعلیم گرفتن از خاورشناسانی همچون سیلوستر دو ساسی و کالرمر تکمیل کرد. علاوه بر آن، زبانهای سانسکریت و عبری و فارسی را نیز میدانست. در کتابخانه‌ی سلطنتی پاریس خدمت میکرد (۱۸۴۰) و سفری به مصر رفت و کتابهای خطی فراوان تهیه کرد و به پاریس برد. ۲۰ سال پیش از مرگ کور شد. استاد زبان عبری در کولژ دو فرانس شد (۱۸۶۴). کتاب عربی دلالة الحائرین موسی ابن میمون را با حروف عبری همراه با ترجمه‌ی فرانسوی آن منتشر کرد (۳ جلد، ۱۸۵۶–۶۶)؛ از کارهای دیگر اوست: ترجمه‌ی عبری قسمتهائی از کتاب تدبیر المتوحد ابن باجه؛ ترجمه‌ی فرانسوی ینبوع الحیات ابن جبرون؛ مقالاتی در باره‌ی فارابی و غزالی و ابن رشد و کندی؛ شرح کتیبه‌های فنیقی‌که در سواحل سوریه و لبنان کشف شده بود.

مونک[2] کای (kāy munk)، ۱۸۹۸–۱۹۴۴، روحانی و نمایشنامه‌نویس دانمارکی، متولد ماریبو. در بسیاری از نمایشنامه‌هایش مشاهیر را مورد نظر قرار داده است، از جمله هنری VIII از انگلستان در کانت (۱۹۳۱) و موسولینی در بیرونی (۱۹۳۸). پس از حمله‌ی (۱۹۳۹) نازیها به دانمارک، به ضدیت با آنها بر خاست، و موفقترین نمایشنامه‌اش در این زمینه نیلس لین (۱۹۴۳) است. عاقبت به دست نازیها یا هواخواهان آنها کشته شد.

مونکاچی[3]، میهای (mihāy munkāci)، ۱۸۴۴–۱۹۰۹، نقاش مجار در نقاشی ژانر و صحنه‌های تاریخی، نام اصلیش لیب[4] (lib). در ۱۸۶۸ به دوسلدورف رفت، و در آنجا تابلوی آخرین روز یک محکوم را کشید، که در سالون ۱۸۷۰ پاریس برنده‌ی مدال طلا شد و شهرت بسیار کسب کرد. در ۱۸۷۲ در پاریس سکنی گزید. از ۱۸۸۱ بیشتر موضوعات مذهبی و تاریخی را با سبکی بسیار دراماتیک خلق می‌کرد. تابلوی مسیح در حضور پیلاطس او در سراسر اروپا و امریکا به نمایش گذاشته شد و نسخه‌های بسیاری از آن تهیه شد. آثار مونکاچی در موزه‌های وین، فیلادلفی، و شیکاگو و در موزه‌ی متروپلیتن و کتابخانه‌ی عمومی نیو یورک موجود است.

مونکالم[5]، لولی ژوزف دو (lui jozef dē monkālm)، ۱۷۱۲–۵۹، ژنرال فرانسوی. داوطلبانه در جنگ جانشینی لهستان و جنگ جانشینی اتریش شرکت کرد. در ۱۷۵۶ برای دفاع از کانادا در جنگ میان فرانسه و هندیشمردگان او را به کانادا فرستادند. اشغال قلعه‌ی اونتاریو به دست او تسلط فرانسه را بر دریاچه‌ی اونتاریو تجدید کرد؛ در ۱۷۵۷ دژ ویلیام هنری واقع بر کنار دریاچه‌ی جورج را متصرف شد. این پیروزی با کشتار زندانیان انگلیسی به دست هندیشمردگانِ متحدِ با او لکه‌دار شد، ولی وی جانش را به خطر انداخت و نظم را برقرار کرد. در ۱۷۵۹، با وجود کار شکنی حاکم فرانسوی کانادا، از کبک در مقابل محاصره‌ی ژنرال جیمز وولف دفاع کرد، ولی عاقبت ناچار شد از شهر خارج شود و بجنگد؛ وولف پیروز شد (۱۳ سپتامبر ۱۷۵۹)، ولی او و مونکالم هر دو در این جنگ کشته شدند.

مونکوت: ← مونگکوت، پادشاه سیام.

مونکونتور، دهکده، فرانسه، ← هانری III (فرانسه).

مونگکوت[6] (mongkut) یا **مونکوت** (mon-kut) [رامای IV در سلسله‌ی پادشاهان سیام]، ۱۸۰۴–۶۸، چهارمین پادشاه (۱۸۵۱–۶۸) از سلسله‌ی چاکری تایلند، پسر رامای II. پادشاهی روشنفکر و کاردان، و پیشگام در اصلاح دینی بود. از مستشاران خارجی برای اصلاحات‌اداری استفاده کرد. روابط تجارتی با بریتانیا و سایر ممالک خارجی را تجدید کرد، ولی ناچار قسمتی از کامبوج را به عنوان تحت الحمایه به فرانسه وا گذاشت (۱۸۶۷). پسرش چولالونگکورن جانشینش شد.

مونگولفیه[7] (mongolfie)، شهرت دو برادر، یکی **ژوزف میشل** (jozef mišel؛ ۱۷۴۰–۱۸۱۰) و دیگری **ژاک اتین** (jāk etien؛ ۱۷۴۵–۹۹)، مخترع اولین بالونی که عملاً در هوا صعود کرد (در ۱۷۸۳ نمایش داده شد). بار دوم در ورسای، در حضور شاه و درباریان، بالون دیگری، که قفسی محتوی یک گوسفند و یک خروس و یک غاز به آن آویخته بود، به هوا فرستادند. در ۱۸۰۷ ژوزف و در ۱۷۹۶ ژاک به عضویت آکادمی علوم انتخاب شدند.

مونگولفیه، ژاک اتین: ← مونگولفیه.

مونگولفیه، ژوزف میشل: ← مونگولفیه.

مونگیر[8] (monǧir)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۱۰۲٬۴۶۲)، ایالت بهار، لش هند، بر رود گنگ، مرکز یک بخش اداری است. مونگیر دارای یکی از بزرگترین کارخانه‌های سازنده‌ی سلاح‌های گرم هند است که قدمت آن به قرن ۱۸م میرسد. کارهای زرگری و سیمکری آن معروف است. سیگار و مواد داروئی میسازد، کارخانه‌ی تصفیه‌ی قند دارد. بنا بر روایات، در دوره‌ی سلسله‌ی گوپتا (ح ۳۲۰–ح ۵۴۴ قم) تأسیس شده است. در جنگ میر قاسم علی بر علیه انگلیسها پایگاه نظامی او بود (۱۷۶۴).

مونل، امبروز: ← فلز مونل.

مونل، فلز: ← فلز مونل.

مونلوسون[9] (monlüson)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت ۵۹٬۹۸۳)، ولایت آلیه، در فرانسه‌ی مرکزی، بر رود شر. مرکز فلزکاری است. مشتمل بر شهر کهنه دارای خانه‌ها و قلعه‌ی دوکهای بوربون متعلق به قرون ۱۵م و ۱۶م، و شهر صنعتی جدید که در قرن ۱۹م ساخته شد. از صنایع دیگر شهر تهیه‌ی کائوچو، شیشه، و منسوجات است.

مونمارتر[10] (monmārtr)، تپه‌ای و محله‌ای در پاریس، فرانسه، بر کرانه‌ای مرتفعترین نقطه‌ی پاریس؛ کلیسای ساکره کور بر بالای آن قرار گرفته. در قرن ۱۹م محله‌ی هنرمندان و نویسندگان بود، و در گورستان آن تعدادی از مشاهیر مدفونند. اکنون از لحاظ کلوبهای شبانه وتفریحات شهرت جهانی دارد.

مونمورانسی[11] (monmorānsi)، خاندان اشرافی فرانسوی که برجسته‌ترین اعضای آن عبارتند از: **ماتیو، بارون دو مونمورانسی** (matiē, bāron dē*؛ فت ۱۲۳۰)؛ شهربان فرانسه، معروف به "شهربان بزرگ". در نبرد بووین (۱۲۱۴) شرکت داشت؛ بر ضد آلبیگائیان جنگید (۱۲۲۶). **آن، دوک دو مونمورانسی** (← مونمورانسی، آن دو). **هانری، دوک دو مونمورانسی** (hānri، ۱۵۳۴–۱۶۱۴)، مارشال و شهربان فرانسه، پسر ← آن دو مونمورانسی، پیش از ۱۵۷۹ به کنت دو دامویل[12] (kont de dāmvil*) معروف بود. در ۱۵۶۳ به جای پدرش فرماندار لانگدوک شد، و در ۱۵۶۷ به مقام مارشالی فرانسه رسید. کاتولیکی متعصب بود، و تا هنگام مرگ پدرش از خاندان گیز طرفداری میکرد؛ از آن پس، به علت تزلزل خانواده‌اش، و نیز به علت قتل خویشاوندش کولینیی، با هوگنوها سیاستی آشتی‌پذیر پیش گرفت. در مقابل تلاشهای شاه برای خلع وی از فرمانداری لانگدوک مقاومت نشان

---

(۱)Munch (۲)Munk (۳)Munkacsy (۴)Lieb (۵)Montcalm (۶)Mongkut (۷)Montgolfier (۸)Monghyr (۹)Montluçon (۱۰)Montmartre (۱۱)Montmorency (۱۲)Damville

داد. از ۱۵۷۵ تا ۱۵۷۷ با هوگنوها متحد بود، اما پس از آن از هر دو دسته (کاتولیکها و هوگنوها) دوری جست، ولی در عین حال برای آشتی دادن آنها تلاش کرد. در ۱۵۸۹ به هانری IV (هانری دو ناوار) پیوست، و در ۱۵۹۳ شهربان شد.

مونمورانسی[1]، آن دو (ān dē monmorānsi)، ۱۴۹۳؟–۱۵۶۷، شهربان فرانسه. در ۱۵۲۲ از طرف فرانسوای I مارشال فرانسه شد؛ با فرانسوای I در پاویا اسیر شدند (۱۵۲۵). برای رهائی فرانسوا مذاکراتی انجام داد، و بلا فاصله پس از بازگشت فرانسوا، فرمانداری لانگدوک به وی واگذار شد، که تا ۱۶۳۲ در خاندانش باقی ماند. در ۱۵۳۷ شهربان شد. سیاست سلحجویانه‌اش با شارل V، امپراطور مقدس روم، موجب شد که تا هنگام مرگ (۱۵۴۷) فرانسوا از کار برکنار باشد. هانری II وی را تا حدی مورد توجه قرار داد تا بدین طریق نفوذ فرانسوا و شارل دو گیز را متعادل سازد. آن دو مونمورانسی شهر مس را از اسپانیائیها گرفت (۱۵۵۲)، در سن‌کانتن اسیر شد (۱۵۵۷)، ولی بزودی رهائی یافت. فرانسوای II او را خلع کرد، ولی کاترین دو مدیسی وی را دوباره به کار گماشت. در جنگهای مذهبی به خاندان گیز پیوست، در درو[2] (drē) اسیر شد (۱۵۶۲)، و در محاصره‌ی پاریس به قتل رسید.

مونمورانسی، فیلیپ دو: ← هورن، کنت دو.

مونمورانسی، ماتیو دو: ← مونمورانسی، خاندان.

مونمورانسی، هانری دو: ← مونمورانسی، خاندان.

مونمورانسی-بوتویل، فرانسوا هانری دو: ← لوکزامبورگ، دوک دو.

مونو-[3] (mono-)، از لفظ یونانی مونوس (monos)، به معنای تنها و واحد، که به عنوان پیشوند در ترکیب بسیاری کلمات وارد میشود، ← مونوتایپ؛ مونوگرافی.

مونو[4]، ژاک (jāk mono)، ۱۹۱۰–۷۶، زیست‌شناس فرانسوی، استاد دانشگاه پاریس. با ← فرانسوا ژاکوب در ایجاد مفاهیم "پیک RNA (اسید ریبونوکلئیک)" و "اوپرون (operon)" همکاری داشت و به همین جهت هر دو مشترکاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۵ در فیزیولوژی و پزشکی شدند. این دو نفر در ۱۹۶۱ نظریه‌ای پیشنهاد کردند که، بنا بر آن، نخستین گام در ساخته شدن پروتئین در یاخته تبدیل شکل پیام DNA (اسید دِئوکسی‌ریبونوکلئیک) است به صورت پیام مکملی از RNA. چون این RNA رساننده‌ی پیام به محلهای ترکیب پروتئین در یاخته (ریبوزومها) است، آن را "پیک RNA" نامیدند. مونو و ژاکوب پس از آن مفهوم ژن "اوپرون" و "اوپراتور (operātor)" را برای توجیه آنچه ترکیب پیک RNA را کنترول میکند، پیشنهاد کردند. بنا بر نظریه‌ی ایشان، اوپرون گروهی از ژنهای نزدیک به یکدیگر بر روی کروموزوم است که یک ژن اوپراتور آنها را کنترول میکند. از ۱۹۶۷ استاد کرسی زیستشناسی مولکولی در کولژ دو فرانس، و از ۱۹۷۱ مدیر انستیتو پاستور پاریس بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مونوتایپ[5] (monotāyp؛ از انگلیسی)، ماشین حروفچینی مرکب از دو دستگاه مجزا، (۱) دستگاه تحریر؛ (۲) دستگاه حروفریزی، که حروف چاپ میریزد و آنها را تک‌تک در کنار هم میچیند. در دستگاه تحریر، مانند صفحه‌ی شستیهای ماشین تحریر، یک "کی بورد" (key bord) [= صفحه‌ی کلید] تعبیه شده که هر یک از شستیهای آن نماینده‌ی یکی از حروف الفبا است. حروفچین از روی نوشته‌ای که باید چاپ شود، شستیهای مربوط را فشار میدهد و با فشار دادن آنها، سوراخهای ریزی بر نواری از کاغذ مخصوص به نام "نوار راهنما" ایجاد میشود. برای هر یک از حروف الفبا دو سوراخ بر نوار راهنما می‌افتد، و جای سوراخهای یک حرف با جای سوراخهای حرف دیگر بر نوار راهنما تفاوت دارد. این نوار، راهنمای ماشین حروفریزی موتوتایپ است. ماشین حروفریزی جعبه‌ای دارد که ماتریسها (قالبها)ی حروف در آن قرار گرفته‌اند و پس از سوار کردن نوار راهنما بر ماشین و به کار افتادن دستگاه، ماتریسهای مطلوب، به طور خودکار، از جعبه‌ی مخزن رها میشوند و به جعبه‌ی حروفریزی انتقال مییابند. در این محل فلز مذاب (آنتیموان، قلع، و سرب) در ماتریسها میریزند و قسمتهای فرورفته‌ی آنها را پر میکنند، و بدین ترتیب در هر ماتریس به طور جداگانه، حروف چاپ ریخته میشود. سپس ماتریسها به مخزن باز میگردند و حروف چاپ به بیرون از ماشین حروفریزی رانده میشوند.

مزیت مونوتایپ بر لاینوتایپ این است که در مونوتایپ، چون حروف تک‌تک و جدا از هم ریخته و چیده میشوند، اغلاط را میتوان با تعویض حروف اصلاح کرد، و حال آنکه در لاینوتایپ، چون هر سطر به صورت شمشی یکپارچه ریخته میشود، اگر حتی یک حرف هم در آن سطر غلط باشد، باید تمام آن سطر را از نو حروفچینی کرد.

مونوتلئیسم: ← وحدت مشیت، مذهب.

مونوسیت، در خون، ← گویچه.

مونوفیزیتیسم: ← وحدت طبیعت، مذهب.

مونوگراف: ← مونوگرافی.

مونوگرافی[6] (monografi) [فنس. = نوشته‌ی واحد]، به اصطلاح بعضی از نویسندگان در زبان فارسی، تکنگاری (taknegāri)، بحث کامل و جامع الاطرافی‌که در باره‌ی موضوع معین صورت گرفته و به صورت یک رساله یا کتاب در آمده باشد؛ این رساله یا کتاب را مونوگراف گویند.

مونومر یا تکپار: ← کائوچوی مصنوعی.

مونه[7]، ژان (jān mone)، ۱۸۸۸–۱۹۷۹، اقتصاد دان فرانسوی، متکنیاک. در جنگ I نبوغ خود را با ارائه‌ی طرحی برای تأسیس یک کمیته‌ی بین‌المللی جهت تأمین ساز و برگ جنگی و خوراک و کشتی برای متفقین و اداره کردن آن نشان داد. پس از جنگ رئیس هیئت نمایندگی فرانسه در جامعه‌ی ملل بود (۱۹۱۹–۲۳). در جنگ II در هماهنگ کردن تلاشهای جنگی متفقین نقش مهمی بر عهده داشت. در ۱۹۴۵ مأمور تهیه‌ی طرحی برای احیای اقتصادی فرانسه شد؛ طرح مونه (۱۹۴۷) به منظور نو کردن صناعت و کشاورزی فرانسه با کومک و نظارت دولت تهیه شد که در آن برای رسیدن به هدفهای اقتصادی ۴۸ ساعت کار در هفته پیشنهاد شده بود. توسعه‌ی مجدد فرانسه سبب شد که فرانسه بتواند در طرح مارشال، و نیز در طرح روبر شومان، که خود وی آن را تهیه کرده بود، شرکت کند. در طرح شومان یک جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد پیشبینی شده بود که مونه رئیس آن بود (۱۹۵۲–۵۵)؛ مونه جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد را همچون مقدمه‌ی تشکیل جامعه‌ی اقتصادی اروپائی (← اروپا، جامعه‌ی اقتصادی) در نظر داشت. شاید ⇐ بازار مشترک اروپا بزرگترین اندیشه‌ی او بوده باشد. در ۱۹۵۵ به ریاست کمیته‌ی عملیات کشنده در اروپا برگزیده شد، در این مقام هدف دیگر خود را که تشکیل یک "جامعه‌ی آتلانتیک" باشد و در آن اروپا و کشنده شرکای با حقوق برابر باشند، علنی کرد.

مونه، ژان‌باتیست پیر آنتوان دو: ← لامارک.

مونه[8]، کلود (klod mone)، ۱۸۴۰–۱۹۲۶، نقاش دورنماساز امپرسیونیست فرانسوی، متولد پاریس. همراه خانواده‌ی خود به لو هاور مهاجرت کرد، و در آنجا به تحصیل پرداخت. در ۱۸۶۲ به پاریس رفت، و در ضمن تحصیل، با سزان، رنوار، و سیسله ملاقات کرد. در ۱۸۶۵ دو تابلو از او در سالون به نمایش در آمد. جنگ فرانسه و پروس موجب شد که از وطن خارج شود، و با پیسارو به سفر در انگلستان پردازد. در مراجعت به پاریس با ب. موریزو و سیسله نمایشگاه ۱۸۷۴ نقاشان امپرسیونیست را برپا کردند. مکتب نقاشی مونه سالها ناشناخته باقی ماند، و او در منتهای فقر زندگی کرد. در ۱۸۸۳ نمایشگاه نسبةً موفقی به او امکان داد که ملک کوچکی بخرد و بقیه‌ی عمر به استراحت و نقاشی بپردازد. از آن پس‌شهرت و ثروت مونه بسرعت رو به افزایش گذاشت. در آخر عمر تقریباً کور بود. وی یکی از پیشروان نقاشی در هوای آزاد بود. موضوعات غالب آثار او، کومه‌های علف خشک، کلیسای جامع در روان، رودخانه‌ی تمز، و زنبقهای دریائی– که او برای نشان دادن زمینه‌های متفاوت تابش‌نور، در ساعات مختلف روز نقاشی میکرد– بودند. مونه رنگهای سیاه و قهوه‌ای را کاملاً کنار گذاشت و برای نمایاندن اثرات و انعکاسات تابش نور، از رنگهای شکسته و متضاد کومک گرفت. مونه که تمام جلوه‌های مکتب امپرسیونیسم را آشکار کرد، برجسته‌ترین نقاش این مکتب شمرده میشود. برای توسعه و گسترش امپرسیونیسم، همه‌ی ترکیبات قالبهای کهنه را زیر پا گذاشت، به طوری که نقاشیهای بعدی او که کاملاً آزاد از قید و بند و دارای حالتی زنده و متحرک بودند، سرآغاز پیدایش امپرسیونیسم انتزاعی (آبستره) شد. از مونه آثار

(۱) Montmorency (۲) Dreux (۳) mono- (۴) Monod (۵) monotype (۶) monography (۷) Monnet (۸) Monet

باشکوهی در مؤسسه‌ی هنر شیکاگو، موزه‌ی متروپلیتن، گالری ملی (لندن)، موزه‌ی لوور، و همچنین در بسیاری از معروفترین مجموعه‌های خصوصی موجود است.

مونها[1] (-mon)، مردمی مون-خمر زبان که در دشتهای مرکزی و نواحی ساحلی برمه سکنی دارند. سابقاً دولتی متمرکز در پگو داشتند که قرنها با برمه‌ایها در زد و خورد بود، و سرانجام در ۱۷۵۷ مغلوب آنان شد. دسته‌ای از آنان به تایلند (سیام) گریختند. مونهائی که در برمه ماندند آداب و زبان برمه‌ای را اتخاذ کردند. در دهه‌ی ۱۹۶۰ عده‌ی مونها در ش دلتای برمه ۳۵۰'۰۰۰ و در غ تایلند مرکزی ۶۵'۰۰۰ بوده است.

مونی[2] **تامس جی** (tāməs jey muni)، ۱۸۸۳–۱۹۴۲، محرک امریکائی انقلاب در میان کارگران، مت شیکاگو. در تظاهرات کارگری ۱۹۱۶ سان فرانسیسکو، که با پرتاب بمب و کشتار همراه بود، به مرگ محکوم شد. محاکمه‌ی او توجه بین‌المللی را جلب کرد، چه تصور میشد که شهود به ناحق گواهی داده‌اند. در ۱۹۱۸ اعدام او به حبس ابد مبدل شد و در ۱۹۳۹ از زندان رهائی یافت.

مونیخ[3] (munix)، آلمانی مونشن[4] (münšen)، شهر (در ۱۹۷۵ حه تخمیناً ۱'۳۲۵'۰۰۰)، کرسی باواریا و باواریای علیا، آلمان غربی، بر رود ایزار[5] (izār، از ریزابه‌های رود دانوب) و بر دامنه‌ی آلپهای باواریا. مرکز بازرگانی، صنعتی، و فرهنگی، و یک نقطه‌ی ارتباطی مهم است. ماشین‌آلات، مواد شیمیائی، و دستگاههای دقیق تولید میکند؛ آب جوسازی و چاپ نیز از صنایع مهم آن است. مقر اسقف اعظم، و دانشگاهی است که در ۱۴۷۲ در اینگولشتات تأسیس شد و در ۱۸۲۶ به مونیخ انتقال یافت. دارای آکادمی هنرهای زیبا، آکادمی هنر وعلوم، کنسرواتوار موسیقی، و چند موزه است. مونیخ ابتدا از دهکده‌های کارولنژیان بود، و در ۱۱۵۸ فرمان شهریت یافت و مقر خاندان ویتلسباخ شد. در جنگ سی‌ساله گوستاو II سوئد آن را اشغال کرد (۱۶۳۲). در آغاز قرن ۱۹م کرسی باواریا شد. در زمان شاهان هنرپروری چون لوئی I، ماکسیمیلیان II، و لوئی II که مونیخ را به صورت یک "آتن نو" در آوردند، شهر مونیخ یک مرکز فرهنگی و هنری شد. در قرون ۱۹م و ۲۰م نقش رهبری در توسعه‌ی نقاشی آلمانی داشته، و در ضمن زندگی آزادانه و تا حدی کولیوار آن موجب شهرتش شده بوده است. پس از جنگ I یک مرکز آشوبهای سیاسی شد. حزب ناسیونال سوسیالیسم در این شهر تأسیس شد، و در ۱۹۲۳ آدولف هیتلر "کودتای تالار آب جو" خود را در آنجا برپا کرد؛ مرکز ستاد حزبی هیتلر قرار گرفت. در ۱۹۳۸ ← پیمان مونیخ در آنجا امضا شد. در جنگ II تقریباً نیمی از شهر و بناها و موزه‌های زیبای آن ویران شد، ولی قسمت عمده‌ی اشیاء موزه‌ها سالم ماند؛ کاخ سلطنتی نیز سخت آسیب دید، و موزه‌ی گلوپتوتک ویران شد. کاخ معروف نومفنبورگ در نزدیکی مونیخ است. مسابقات اولمپی ۱۹۷۲ در این‌شهر برگزار شد.

مونیخ، پیمان[6] (munix)، ۲۹–۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸، قراردادی که در مونیخ، هیتلر از طرف آلمان، موسولینی از طرف ایتالیا، ن. چیمبرلین از طرف بریتانیای کبیر، ا. دالادیه از طرف فرانسه، و وزیران خارجه‌ی آنها امضا کردند. این پیمان اجازه داد که بخشهای بزرگی از چکوسلواکی را آلمان فوراً اشغال کند. در این مذاکرات نه با چکوسلواکی مشورت شده بود، و نه با تجشه، اگرچه تجشه قول داده بود که در صورتی که فرانسه به چکوسلواکی کومک کند آن کشور نیز کومک کند. وقایعی که منجر به این پیمان شد در تابستان آغاز شده بود. در آن هنگام آلمان شروع به پشتیبانی از تحریکاتی کرده بود که ناسیونالیستهای آلمانی، مخصوصاً سودتها، برای به دست آوردن خودمختاری در چکوسلواکی ایجاد کرده بودند. دولت چک‌مصالحه‌ای پیشنهاد کرد، ولی هیتلر پی در پی به خواسته‌های خود می‌افزود. در سپتامبر ۱۹۳۸ به نظر میآمد که جنگ بزودی آغاز خواهد شد. در این موقع، نخست وزیر بریتانیا، چیمبرلین، در برچستگادن با هیتلر ملاقات کرد و در مورد الحاق برخی از بخشهای مرزی، تسلیم نظر و خواسته‌ی هیتلر شد. فرانسه نیز، اگر چه طبق پیمان تعهد کرده بود که از چکوسلواکی پشتیبانی کند، در این مورد اعتراضی نکرد. در ملاقات دوم، که در بادگوسبرگ روی داد، هیتلر به خواسته‌های خود بسیار افزود، ولی چیمبرلین همه را رد کرد. وقتی که موسولینی پیشنهاد کرد که در مونیخ ملاقاتی به عمل آید، وقوع جنگ حتمی به نظر میرسید. در این ملاقات، در ظرف چند ساعت، فرانسه وانگلستان به نظریات هیتلر تسلیم شدند، چکوسلواکی نیز، که متفقانش او را تنها گذاشته بودند، ناچار به تسلیم شد و بنش، رئیس جمهور چکوسلواکی، کناره‌گیری کرد، و چیمبرلین چون به لندن باز گشت، اعلام کرد که "صلح زمان ما" را به دست‌آورده است. مراجعه به آراء عمومی، که در پیمان پیشبینی شده بود، هرگز انجام نگرفت. بنا بر قراری که قبلاً برای اقلیتهای لهستانی و مجار گذارده شده بود، لهستان بخش تشن و مجارستان سلوواکی جنوبی را گرفتند. سرانجام، در مارس ۱۹۳۹، کشور "چکوسلواکی"، که تمامیت ارضی آن از بین رفته بود، به دست هیتلر منحل شد. کوشش سیاست غرب درپیمان مونیخ، برای راضی ساختن هیتلر، به آخرین حد رسید. برخی عقیده دارند که این پیمان جنگ II را یک سال به تأخیر انداخت؛ در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند که در ۱۹۳۸، امکان آن بود که یک مقاومت شدید به طور کلی از جنگ جلوگیری کند.

مونیسم[7] (monism) یا **مذهب وحدت اصل**، در ما بعد الطبیعه، اصطلاحی که توسط ک. فون وولف برای بیان هر نظریه‌ای وضع شد که همه‌ی پدیده‌ها را به میانجیگری یک اصل موجبِ وحدت یا تجلیاتی از یک جوهر توضیح میدهد. نظریه‌های مونیسمی، بنا براینکه در آنها چه چیز به عنوان اصلِ موجبِ وحدتْ انتخاب شده است، با یکدیگر اختلاف فراوان پیدا میکنند. این اصل ممکن است مادی باشد، همچون در نزد هکل، که جوهر یا انرژی را واقعیت منحصر به فرد میدانست؛ و ممکن است روحانی باشد، همچون در نزد هگل که جان یا روح را واقعیتی میدانست که همه چیز را به وسیله‌ی آن میتوان توضیح داد؛ یا همچون در نزد اسپینوزا، جوهر یا الوهیتی است که جسم و جان صفاتی از آن هستند که با یکدیگر تعادل پیدا کرده‌اند. نظریه‌های مقابل مونیسم مذهب دوگانگی اصل (← ثنویت) و مذهب کثرت اصل[8] است.

مونیش[9]، **اگاش** (egāš moniš)، ۱۸۷۴–۱۹۵۵، عصبشناس و سیاستمدار پرتغالی. سفیر پرتغال در مادرید (۱۹۱۷) و وزیر امور خارجه (۱۹۱۸–۱۹) بود. در ۱۹۱۱–۴۴ استاد عصبشناسی دانشگاه لیسبون بود. به خاطر روش تشخیص و درمانی که برای بیماریهای مغزی کشف کرد، در بردن جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۹ در فیزیولوژی و پزشکی با و. ر. هس شریک شد. روش درمانی وی عبارت از آن بود که الیاف عصبی رابط قسمت قدامی مغز را با ⇐ تالاموس قطع کنند و این عمل در تسکین آلام بسیاری از مبتلایان به نابسامانیهای عقلی مؤثر افتاده است. مؤلف یا همکار در تألیف بیش از ۳۰۰ اثر پزشکی است.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

مونیوس ریورا، لویس: ← مونیوس مارین، لویس.

مونیوس مارین[10]، **لویس** (luis munyos marin)، ۱۸۹۸– ، رهبر سیاسی پورتوریکوئی، فرمانروای (۱۹۴۸–۶۵) پورتوریکو. شاعری و روزنامه‌نویسی را در نیو یورک ترک گفت و وارد سیاست پورتوریکو شد. در ۱۹۳۸ حزب دموکراتیک خلق را، که پدرش لویس مونیوس ریورا[11] (rivera، ۱۸۵۹–۱۹۱۶) تأسیس کرده بود، سازمان داد و به ریاست آن انتخاب شد. شعار "نان و زمین و آزادی" بسیاری از کشاورزان را به سوی او جلب کرد. در ۱۹۴۸ در نخستین انتخابات آزاد فرمانروای پورتوریکو، پیروز شد، و بعد از آن نیز سه بار متوالیاً انتخاب شد، و تا ۱۹۶۵ حکومت کرد. مونیوس که حامی کاردان و پی‌نیروی نظام مشترک الـ منافعی جزیره‌ی پورتوریکو بود، در ۱۹۵۲ آن کشور را آزاد اعلام کرد. در ۱۹۰۶ مبارزه‌ی کوتاه ولی تلخی با کلیسای کاتولیک رومی بر سر نظارت بر ولادت پیدا کرد. مونیوس مارین پیوسته قهرمان برنامه‌ریزی برای توسعه‌ی اقتصادی با همکاری کشمة بود.

مونیه[12]، شهرت **ژان باتیست مونیه دو لا پلاس** (jān bātist mënie de lā plās)، ۱۷۵۴–۹۳، افسر وعالم فرانسوی. از شاگردان مونژ بود، و تحت هدایت وی، در ۱۷۷۶ تحقیقی هندسی در باره‌ی انحنای سطوح عرضه کرد (← سطح؛ شعاع انحنا). در ۱۷۸۴ با لاووازیه در تجزیات مربوط

(1)Mon(s) (2)Mooney (3)Munich (4)Munchen (5)Iser (6)Munich Pact (7)monism (8)pluralism (9)Moniz (10)Muñoz Marín (11)M. Rivera (12)Meusnier

به ترکیب آب شرکت داشت. در وقایع دفاع از مایانس زخم مهلک بر داشت. در ۱۷۸۴ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد.

مونیه[1] کونستانتن (konstāntan mënie)، ۱۸۳۱–۱۹۰۵، مجسمه‌ساز و نقاش بلژیکی. در جوانی مدتی به مجسمه‌سازی پرداخت، سپس زندگی خود را وقف ساختن تابلوهائی با موضوعات زندگی رهبانی و کارگران کارخانه کرد. در ۵۰سالگی مجدداً به مجسمه‌سازی رو آورد، بقیه‌ی عمر به ساختن مجسمه‌های نقوش برجسته، و بناهای یادبود، که غالباً از مفرغ بودند، پرداخت و شهرتش به خاطر خلق همین آثار است. آثار مونیه که نشان‌دهنده‌ی ارزش و مقام کارگر است، به خاطر درگیری ایدآلیسم رمانتیک، که یادآور سبک میله است، مشخص می‌باشد. از شاهکارهای او، اثر ناتمام بنای یادبود کارگر (بروکسل)، مشتمل بر چهار نقش برجسته روی سنگ، صنعت، معدن، فصل درو، و بندرگاه؛ و چهار مجسمه‌ی مفرغی ــ برزگر، فلزکار، کارگر معدن، و بنّا ــ میباشد. از ۱۸۸۷ استاد آکادمی لوون و سپس بروکسل شد. بسیاری از آثارش در موزه‌ی کونستانتن مونیه در بروکسل گرد آوری شده است.

مونیه[2]، هانری (hānri monie)، ۱۷۹۹–۱۸۷۷، نویسنده و چایکر سنگی فرانسوی. هنگامی که کتاب فابلها (← فابل) اثر لافونتن را با طرحهای سیاه‌قلم آراست، شهرت یافت (ح ۱۸۲۵). مونیه سه مجموعه تحت عنوان صحنه‌های عامیانه (۱۸۳۰، ۱۸۳۵، ۱۸۶۲)، که کتابهائی با طرحهای هجائی در باره‌ی مردم عصر خودش بود، و در آنها شخصیتهای خیالی مادام گیبو و مسیو ژوزف پرودوم معرفی شده بودند، خلق کرد و آنها را با تصاویری بیاراست. داستان شخصیت‌های خیالی مونیه در بهترین اثرش، خاطرات مسیو ژوزف پرودوم (۱۸۵۷)، که مجموعه‌ای به صورت کاریکاتور و حاوی مقداری متن است، ادامه یافته است. از شخصیتهای فوق در تعدادی از نمایشنامه‌های متعدد مونیه نیز سخن رفته است.

مونیه دو لا پلاس: ← مونیه.

موومان[3] (muvmān) [فنس = حرکت]، یک قطعه‌ی کامل از آثار چندقطعه‌ای مثل سونات، سمفونی، کوارتت، سوئیت و غیره. در قرن ۱۷م موومانهای آثاری مانند تریوسونات[4] (triosonāt؛ سوناتهای اولیه‌ای که در قرن ۱۷م ساخته میشد و معمولاً برای دو ساز اصلی مثلاً دو ویلن و دو ساز همراهی‌کننده مثلاً ویولنسل و کلاوسن بوده است) هر یک با حالت و سرعت گوناگون تصنیف میشد تا با یکدیگر ایجاد تضاد و تنوع‌کنند. در سوئیتهای دوران باروک موومان‌ها هر یک بر مبنای یکی از رقصهای مشهورآن زمان با وزنها و سرعتهای مختلف تصنیف میشد. سمفونیهای قرون ۱۸م و ۱۹م عموماً از ۳ یا ۴ موومان تشکیل میشد. در آثاری که ۳ موومان دارند اولی و سومی تند و دومی آرام است. اگر اثر ۴ موومان داشته باشد موومان سوم یک منوئه و از دوران پتهوون به بعد یک سکرتو است. در بعضی آثار دوران رمانتیک و بعد از آن موومانها پیوسته میشوند. مثلاً، در سمفونی شماره‌ی ۵ بتهوون موومانهای سوم و چهارم به یکدیگر متصل است.

موهاچ[5] (mohāc)، شهر (در ۱۹۷۰ ج ۱۹٬۵۸۳)، ج مجارستان، کنار دانوب، نزدیک مرز یوگوسلاوی. رودبندری است که پایانه‌ی راه آهن است، و از ۱۹۵۰ از مراکز صنعت فلزگری مجارستان شده است؛ از دیگر صنایعش منسوجات و کالاهای چرمی است. در ۲۹ اوت ۱۵۲۶ سلطان سلیمان قانونی در آنجا لوئی پادشاه مجارستان را شکستی قطعی داد، و پادشاه و تقریباً همه‌ی سربازان مجار به قتل رسیدند. شکست لوئی، که منجر به فتح تمام مجارستان به دست عثمانیان شد، تاحدی معلول خودداری یانوش ۱ و قوای ترانسیلوانی او از کومک به لوئی بود. در ۱۶۸۷ شارل ۷، پادشاه لورن، ترکهای عثمانی را در همین میدان جنگ شکست قطعی داد.

موهاك، قبیله، ← ایروکوئی، اتحادیه‌ی.

موهاک[6] (mohāk)، رودی به طول ۲۳۰ کم، کشمت؛ بزرگترین ریزابه‌ی رود هودسن. در قسمت مرکزی ایالت نیو یورک سرچشمه میگیرد. دره‌ی زیبا و حاصلخیز آن در جنگ فرانسه و هندیشمردگان و در انقلاب امریکا عرصه‌ی کارزارهای بسیار بود.

موهاوی[7] (mohāvi)، رود، ج کالیفرنیا، کشمت. از کوههای سان برناردینو سرچشمه گرفته، پس از طی ح ۱۶۰ کم به سمت ل و لش، در ← بیابان موهاوی ناپدید میشود.

موهاوی، بیابان[8] (mohāvi)، نام پهنه‌ای (ح ۳۸٬۸۵۰ کمم) از کوههای بایر و دره‌های مسطح در ج کالیفرنیا، کشمت، ج سیرا نوادا. از آن نقره، طلا، تنگستن‌آهن، سنگ، و مواد شیمیائی استخراج میشود. دره‌ی مرگ در جانب شمالی و رود موهاوی در قسمت جنوبی آن است.

موهل، ژول: ← مول، یولیوس فون.

موهنجودارو[9] (mohenjo-dāro)، شهر ماقبل تاریخی، ج غ سند، پاکستان، جایگاه بازمانده‌های تمدن عصر مس (← عصر مفرغ) دره‌ی سند، ح ۲۲۰ کیلومتری لش کراچی. از ۱۹۲۲ کاوش‌های باستانشناسی که به کشف ← تمدن دره‌ی سند انجامید، در این ناحیه و در هاراپا، ج غ پنجاب، صورت گرفت. دو محل کاوش که محیط هر یک نزدیک ۵ کم است، زمانی دو شهر عمده‌ی تمدن دره‌ی سند بوده است. در هر یک از آنها ارگهای بناشده بر روی تپه‌ها و خانه‌ها و انبارها و نیز حمامهائی پیدا شد که ظاهراً به منظور شستشوهای دینی به‌کار میرفته است. حمام بزرگ موهنجودارو ۱۳ متر طول و ۷ متر عرض داشته است. آن سوی ارگ شهرهای خوش‌طرح و همه به صورت مربع ساخته شده بوده است. خانه‌های عموماً دوطبقه را در کنار خیابانهای شهر ساخته بودند که دستگاه انتقال فاضلاب نیز داشته است.

موهومی، عدد: ← عدد موهومی.

موهوی-نادی[10]، لاسلو (lāslō mohoy-nādy)، ۱۸۹۵–۱۹۴۶، نقاش و طراح و عکاس تجربی مجار. پس از تحصیل رشته‌ی حقوق به هنر پرداخت. هنگامی که در برلین میزیست، یکی از بانیان مکتب ← کنستروکتیویسم بود، و با عکسها و مواد نیمشفاف کارهای آزمایشی میکرد. در استادی (۱۹۲۳–۲۸) هنرستان باوهاوس، مشترکاً با ← والتر گروپیوس سرپرستی انتشارات منظم این هنرستان را بر عهده داشت. تا ۱۹۳۴ در برلین به عنوان طراح چاپ و طراح صحنه کار میکرد. به کشمت رفت. مؤسسه‌ی طراحی شیکاگو را تأسیس کرد،که تا زمان مرگش ریاست آن را داشت. سهم عمده‌ی وی در هنر نو تعلیمات او است که به صورتی ژرف در طرحهای تجارتی و صنعتی کشمت مؤثر افتاده است، کتابهای دید جدید (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۲۸) و دید در حرکت (۱۹۴۷) از آثار او است.

موهیر[11] (moheyr؛ از انگ) یا **موهر** (mo-her؛ از فنس) [ظاهراً مأخوذ از ایتالیائی مهجور مکایارو (mokayāro)، و آن نیز تغییر شکل یافته‌ی کلمه‌ی عربی مخیر (moxayyar) = برگزیده]، موی بز انقره یا بافته‌های گوناگونی که از آن یا از مخلوط آن با پشم یا ابریشم یا پنبه ساخته شده باشد. بز انقره مدت ۲٬۰۰۰ سال است که بومی آسیای صغیر است، ولی در جاهای دیگر جهان (مثلاً ج غ کشمت) نیز پرورش داده میشود. موهیر از لحاظ جلا و استحکام و دوام در میان بقیه‌ی الیاف بی‌نظیر است، و در مقابل گرد و خاک و رطوبت مقاوم است. الیاف موهیر بیشتر برای بافتن روپوش صندلی و فرشینه‌ی اتومبیل و نظایر آن و لباسهای سنگین به کار میرود، و از پوست موهیر پوستین نیز تهیه میشود. موهیر را در فارسی مرغز (morqoz) میگویند و مرغز نام قدیمی محلی در حدود غور و هرات، افغانستان، بوده است.

موهیکن: موهیگن، هندیشمردگان.

موهیگن[12] (mohigən) یا **موهیکن[13]**، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی. در اوایل قرن ۱۷م قسمت عمده‌ی ج غ کونکتیکت را اشغال کردند، و مرکز عمده‌ی آنان دهکده‌ی موهیگن کنونی، بر کنار رود تمز، ارنتاریو، بود. هنگامی که مانند دگاران سفیدپوست به سرزمین ایشان در آمدند، موهیگن و پیکوئوت[14] (pikuot) یک قبیله بودند، ولی یکی از افراد قبیله شورید و دسته‌ای اطراف خود جمع کرد که موهیگن خوانده شدند. اینان در نتیجه‌ی اتحاد با انگلیسها نیرومند شدند، ولی پس از استقرار سفیدپوستان تقریباً از میان رفتند. بازماندگانی از آنان در مانتویل، کونکتیکت، زندگی میکنند.

مؤیدالاسلام (mo'ayyedo'l-'eslām)، لقب و شهرت سید **جلال‌الدین حسینی کاشانی**، ۱۲۸۰–۱۳۵۰ هق، روزنامه‌نویس ایرانی، که در کلکته روزنامه‌ی هفتگی معروف حبل المتین را در ۲۴ صفحه، به قطع وزیری بزرگ، از مدتی پیش از انقلاب مشروطه، و ظاهراً به تشویق جمال‌الدین

(۱)Meunier (۲)Monnier (۳)movement (۴)triosonata (۵)Mohács (۶)Mohawk (۷)Mojave (۸)Mojave Desert (۹)Mohenjo-Daro (۱۰)Moholy-Nagy (۱۱)mohair (۱۲)Mohegan Indians (۱۳)Mohican (۱۴)Pequot

افغانی و میرزا ملکم‌خان منتشر میساخت. اولین شماره‌ی این روزنامه به تاریخ دهم جمادی‌الثانی ۱۳۱۱ هق انتشار یافت، و مؤیدالاسلام در آن بی‌پروا بسیاری اخبار و مقالات مهم، که در محیط آن روز ایران نشر آن مشکل بود و در بیداری افکار مردم تأثیر بسیار داشت، منتشر میکرد، چنانکه چندین سال ورود آن به ایران ممنوع بود، در صورتی‌که علمای نجف که طرفدار مشروطیت بودند آن را میخواندند و تأیید میکردند. حبل المتین بعد از چند سال توقیف از طرف حکومت هندوستان، مجدداً از ۱۳۰۳ هق شروع به انتشار کرد و تا هنگام وفات (۱۳۵۰ هق) مؤلف منتشر شد. مؤیدالاسلام غیر از حبل المتین و در مواقع توقیف آن روزنامه‌های دیگر به نامهای مفتاح الظفر و آزاد و غیره نیز منتشر میکرد. وی قریحه‌ی شاعری نیز داشت.

مؤیدالدوله‌ی دیلمی (mo'ayyedo'd.dōleye deylami)، شهرت **مؤیدالدوله ابومنصور بویه**، فت ۳۷۳ هق، پادشاه (۳۶۶–۳۷۳ هق) سلسله‌ی آل بویه و از پادشاهان معروف آن سلسله؛ پسر رکن‌الدوله‌ی دیلمی. وی بعد از وفات (۳۶۶ هق) پدر، جانب برادر مهتر خویش عضدالدوله‌ی دیلمی را نگاه داشت، و در اصفهان به سلطنت پرداخت، و صاحب ابن عباد را وزارت داد. عضدالدوله او را به مخالفت برادر دیگر خویش فخرالدوله‌ی دیلمی بر انگیخت، و فخرالدوله به گرگان نزد قابوس وشمگیر گریخت. مؤیدالدوله لشکر به گرگان برد، و فخرالدوله و قابوس هر دو از پیش وی به خراسان گریختند (۳۷۱). حسام‌الدوله تاش، والی نیشابور، به اشارت امیر نوح II سامانی، به کومک آنها لشکر به گرگان برد، اما شکست خورد، و به نیشابور عقب‌نشست. پس از وفات مؤیدالدوله، فخرالدوله به ری و اصفهان باز آمد و به سلطنت نشست.

مؤیدالدین عرضی: ← عرضی، مؤیدالدین.

مؤیدالدین نسفی: ← مؤید نسفی.

مؤیدالعلماء کاتب: ← ملا کاظم.

مؤیدالملک (mo'ayyedo'l.molk)، لقب **ابوبکر عبیدالله** (abu bakr obaydo'l.lāh)، ح ۴۴۴–۴۹۴ هق، از رجال و وزرای عهد سلجقه؛ پسر خواجه نظام‌الملک طوسی. وی در زمان سلطنت ملکشاه غالباً در بغداد و جزیره میزیست، و حشمت و نفوذ تمام داشت. بعد از ملکشاه وزارت برکیارق یافت، اما چندی بعد معزول و محبوس شد، و چون از حبس خلاص شد، برای کشیدن انتقام از برکیارق و نزدیکان او، به مخالفان برکیارق پیوست، و بعضی از آنها را مخصوصاً بر ضد وی تحریک کرد. بعد نزد محمد ابن ملکشاه رفت، و وزارت یافت، و او را برضد برادر بسر انگیخت. چندی بعد، در دنبال جنگی که بین محمد و برکیارق روی داد، مؤیدالملک به اسارت برکیارق افتاد، و باتقدیم مبلغی توانست به سلامت ماند، و حتی به وزارت رسد. اما کار وزارتش سر نگرفت؛ مخالفان برکیارق را بر ضد او تحریک کردند، و اسنادی ارائه دادند که نشان میداد وی مادر برکیارق را در ری هلاک کرده بود. ازین رو برکیارق از تفویض وزارت بدو خودداری کرد، و او را به دست خود کشت. مؤیدالملک مردی لایق و باکفایت اما کینه‌توز و ماجراجو بود. به فارسی و عربی نظم و نثر داشت. معزی، طغرائی، و از وری ابیوردی در اشعار خویش او را ستوده‌اند.

مؤید آی ابه (mo'ayyede āy oba ،aba)، فت ۵۶۹ هق، از غلامان سلطان سنجر و از امرای معروف او، که عاقبت سنجر را از دست غزان نجات داد و به خراسان آورد. وی، بعد از وفات (۵۵۲ هق) سنجر، خاقان محمود خان، خواهرزاده‌ی سنجر را که وی در حال احتضار به جانشینی خویش انتخاب کرده بود، میل کشید، و در خراسان مستقل شد، و طوس و نسا و ابیورد و دامغان را ضمیمه‌ی مملکت خویش کرد. وی در حکومت خود به عدل و انصاف و حسن اداره و تدبیر موصوف بود. در ۵۶۹ هق با خوارزمشاه جنگ کرد و به قتل رسید، و پسرش طغانشاه ابن مؤید، که در نیشابور بود، به حکومت نشست.

مؤید نسفی (mo'ayyede nasafi) [مؤیدالدین نسفی]، از شعرای پارسیگوی دربار سلاطین آل افراسیاب. احتمالاً جلال‌الدین علی را که ح ۵۵۳ هق به سلطنت رسید مدح کرده است. منظومه‌ای به نام پهلوان‌نامه به وی منسوب است. پسرش، شهابی سمرقندی، نیز شاعر بود.

مویرای: ← الاهگان سرنوشت.

مویرگها[1] (muy.rag) یا **عروق شعریه** (oruqe §a'riyye)، عروق بسیار ریزی که واسطه‌ی ارتباط انتهای سرخرگهای ریز با سیاهرگها میباشد. خون سرخ از طریق آنها به انساج و از آنجا به سیاهرگها میرود.

مویزک: ← کشمش کولی.

مویه: ← سه‌گاه، دستگاه، چهارگاه، دستگاه.

مه[2] (meh)، ابری که نزدیک سطح زمین یا نزدیک پهنه‌ای از آب تشکیل میشود. مه ممکن است رقیق یا غلیظ باشد، وهنگامی که مه چندان رقیق است که ماوراء آن را بآسانی بتوان دید، مه تنک یا نرم خوانده میشود. طرز تشکیل مه با طرز تشکیل بخار آبی که هنگام جوشیدن آب در کتری در بالای آن پدید میآید مشابه است؛ بخار آبی که در هوای گرمِ مجاورِ کتری از آن خارج میشود، وقتی که با هوای سردتر مواجه شد، چگالش مییابد. به همین طریق مه وقتی پدید میآید میشود که بادْ هوای نمدار گرم را بر یک پهنه‌ی سرد بوزاند؛ سردیِ ناگهانیْ رطوبتِ هوای گرم را چگالش میدهد.

در هر دمای معینْ حد مشخصی برای بخار آبی که هوا میتواند در خود نگاه دارد هست. هوا هرچه گرمتر باشد، مقدار بخار آبی که میتواند در خود نگاه دارد تا به حد اشباع برسد بیشتر است. مه وقتی تشکیل میشود که دمای هوای مرطوب از دمای اشباع (= نقطه‌ی شبنم) پایینتر بیاید، یا رطوبت هوای نزدیک حد اشباع افزوده شود. سرد شدن هوائی که سبب تشکیل مه میشود اغلب وقتی روی میدهد که هوای مرطوبِ نسبةً گرم از نزدیک سطح سرد تری یک جریان سرد اقیانوسی یا پهنه‌ای پوشیده از یخ یا برف عبور کند. این گونه مه بیشتر در سواحل دریاها و کنار رودها و دریاچه‌ها تشکیل میشود. هرگاه رطوبت هوا، در حالی که دمای هوا ثابت است، زیاد شود باز هم ممکن است مه تشکیل شود. این فرایند سبب تشکیل مه جبهه‌ای[3] میشود که ممکن است در جبهه‌ی (مرز) میان دو جرم هوای دارای دماهای متفاوت تشکیل شود؛ از جرم هوای گرم باران در جرم هوای سرد میبارد. از بارانی که میبارد رطوبت تبخیر میشود و جرم هوای سرد را اشباع کرده تشکیل مه میدهد.

مه[4] (me، فس)، انگلی (mey)، ماه پنجم سال شمسی مسیحی. ۳۱ روز، ۱۱ اردی‌بهشت–10 خرداد. نیز ← ماه.

مهاباد، ← آذر هوشنگ.

مهاباد (mah.ābād)، آبادی، دماوند، ← حبله رود.

مهاباد (mah.ābād)، ده (جه ۲'۹۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرمسیر، شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)، ۲۳کیلومتری لغ اردستان، بر جاده‌ی آسفالته‌ی اردستان ـ کاشان. محصولاتش غلات، پنبه، و انار است. قالیبافی دارد.

مهاباد (mah.ābād)، شهر (جه ۲۸'۶۱۰ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان مهاباد و مرکز ولایت سابق ساوجبلاغ، استان چهارم (آذربایجان غربی)، بر ساحل راست رود مهاباد؛ ۱۳۷کیلومتری جش ارومیه. تا ۱۴ مهرماه ۱۳۱۴ هش نام آن سلاوجبلاغ بود، و در این تاریخ نامش به مهاباد تغییر یافت. از لحاظ نظامی اهمیت خاص دارد. از طریق راه شوسه با ارومیه، میاندوآب، بانه، سردشت، و نقده مرتبط است. جغرافیانویسان دوره‌ی اسلامی در باره‌ی آن چیزی ننوشته‌اند، و همین میرساند که شهر ظاهراً قدمت چندانی ندارد. بنا به قول راولینسن، شهر مهاباد (ساوجبلاغ) در آغاز قرن ۱۸م بنا شده است. یک قرن بعد این شهر دارای 1'200 خانه بوده است که 100 دستگاه از آنها متعلق به یهودیان بوده. به عقیده‌ی دمرگان، مهاباد مهمترین شهر واقع بین مرز ترکیه و رود جغتو، و مرکز سیاسی و تجاری تمامی این ناحیه است؛ شهری است "تمیز و خوب"، دارای 1'800 خانه، و 9'000 سکنه، و چند مسجد. یگانه اثر تاریخی آن در داخل شهر مدرسه‌ی شاه سلیمان از دوره‌ی شاه سلیمان I صفوی است که کتیبه‌ای به خط رقاع، مورخ 1089 هق، دارد که بر روی سنگ مرمر نقر شده و حاکی از پایان ساختمان مدرسه به امر شاه سلیمان صفوی است.

مهاباد ((mah.ābād)، شهرستان (جه ۱۵۱'۴۰۷ سث ۱۳۴۵ هش)، استان چهارم (آذربایجان غربی)، در ولایت سابق ساوجبلاغ؛ مرکزش شهر مهاباد. محدود است از ل به شهرستانهای میاندوآب و نقده، و به دریاچه‌ی ارومیه؛ از چ به شهرستانهای سقز و بانه؛ از ش به شهرستان میاندوآب؛ و از غ به شهرستانهای سردشت و خانه (بر طبق تصویبنامه‌ی اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ هش، بخشهای سردشت و خانه تبدیل به شهر-

(۱)capillary (۲)fog (۳)frontal fog (۴)May; Mai (فس)

تان شد، و در همان تاریخ نام شهرستان خانه به پیرانشهر تغییر یافت). فعلاً مشتمل است بر ۲ بخش حومه و بوکان.

شهرستان مهاباد بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش از بخشهای حومه، بوکان، سردشت، بانه، سقز، شاهین‌دژ، و تکاب تشکیل یافت، ولی بعدها بتدریج بخشهائی از آن منتزع شد و به وضع کنونی در آمد. این شهرستان در آغاز تشکیل (۱۳۱۶ هش) کمابیش مطابق ولایت سابق ساوجبلاغ بود. تغییر نام ساوجبلاغ به مهاباد در ۱۴ مهرماه ۱۳۱۴ هش صورت گرفت.

شهرستان مهاباد از مناطق کوهستانی و جنگلی محسوب میشود، و بنابر پستی و بلندی زمین هوای آن متغیر است بدین ترتیب که در نواحی کوهستانی سردسیر، و در نواحی دشت و جنگلی معتدل است. رود تاتائو (سیمین‌رود) از آن میگذرد، ولی اراضی آن عمدةً به وسیله‌ی رود مهاباد مشروب میشود. این رود از دامنه‌های شرقی کوههای زاگرس سرچشمه میگیرد، و دارای ۲ شعبه است که در نزدیکی شهر مهاباد به هم متصل میشوند. به منظور بالا بردن سطح زیر کشت (آبی) از ۶٬۳۰۰ هکتار به ح ۲۰٬۰۰۰ هکتار، جلوگیری از طغیان رود و سیل، تأمین آب آشامیدنی سالم مورد نیاز شهر مهاباد، و تهیه‌ی نیروی برق ارزان، طرحی برای ساختن سدی بر رود مهاباد تهیه شد. ساختمان این سد، که به نام سد شاپور I خوانده میشود، در ۱۳۴۶ هش شروع شد و در ۱۳۴۹ هش پایان یافت. مشخصات آن به شرح زیر است، نوع سد مخزنی، طول تاج ۷۰۰ متر، ارتفاع از سطح پی ۴۶٫۵ متر، ظرفیت کل مخزن ۲۳۳٬۰۰۰٬۰۰۰ ممکن، سطح کشت در مرحله‌ی نهائی ۲۰٬۰۰۰ هکتار، قدرت نهائی هر یک از دو مولد آن ۲٬۸۸۰ کیلووات. محصولات عمده‌ی آن غلات، حبوبات، توتون، چغندر، فراورده‌های دامی، و مواد جنگلی است.

طوایف مختلف کرد در آن زندگی می‌کنند، و چون با طوایف خارجی کمتر مخلوط شده‌اند، نژادشان خالصتر است، و در بعضی نقاط لهجه‌های قدیمی پهلوی و زندی ساکنین جلب توجه میکند. مهاباد یکی از قدیمیترین نواحی آباد ایران محسوب میشود که سابقه‌ی تاریخی ممتدی دارد، و آثار تاریخی آن حاکی از این مطلب است. در نزدیکی مهاباد دخمه‌ای سنگی از دوره‌ی ماد وجود دارد که مشتمل بر ۴ ستون سنگی و چند قبر است، و از لحاظ حجاری و ستون‌بندی در شمار مقابر مهم دوره‌ی ماد محسوب میشود. در نزدیکی ویرانه‌های اندرقاش دخمه‌ای به نام طاق راکا باقی است که از لحاظ حجاری به دخمه‌های هخامنشی در تخت جمشید و نقش رستم شباهت دارد. برای تاریخ و اطلاعات بیشتر در باره‌ی این ناحیه ← ساوجبلاغ، ولایت سابق.

مهابالیپورام، هند، ← هندی، هنر و معماری، قسمت IV.

مهابهاراتا[1] (mahābhārātā) [داستان بزرگ اعقاب شاهزاده بهاراتا]، یکی از دو منظومه‌ی حماسی هند باستان (منظومه‌ی دیگر رامایانا است)، که مشتمل بر بیش از 100'000 بیت میباشد.

هسته‌ی مرکزی این حماسه مبارزه‌ای است برای استیلای بر سرزمین کوروکشترا[2] (kurukṣetrā) واقع در لغ دهلی کنونی، که میان دو قبیله‌ی قدیمی رقیب—کوروها و پانداواها (pāndāvā-)— ح قرن 10 ق‌م صورت گرفته بوده است. در ضمن این داستان، داستان‌های دیگری نیز آمده است که بعضی از آنها، همچون بهاگاوادگیتا، شهرت خاص یافته است. بنا بر روایات، مؤلف آن را ویاسا یا ویاسه میدانند، ولی احتمال بیشتر آن است که وی مواد موجود را تدوین کرده باشد. صورت فعلی این داستان از قرن ۴ م ق‌م است.

مهاتما[3] (mahātmā) [سانسکریت، = دارای روح بزرگ]، عنوانی در هند برای اشخاصی که جنبه‌ی احترام و تقدس پیدا کرده‌اند. معروف‌ترین کسانی که به این عنوان معروف شد گاندی بوده است.

مهاجران (mahājerān)، ده (جه ۳٬۹۴۵ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حاجیلو، بخش کبودر‌آهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۲۰کیلومتری جغ کبودر‌آهنگ. محصولاتش غلات، صیفی، و انگور است.

مهاجرت، در تاریخ ایران، جلای وطن و هجرت دسته‌جمعی عده‌ای از نمایندگان مجلس سوم و بعضی از دموکراتها و برخی دیگر از سران مشروطیت، که به اتکا و شاید تقویت آلمانها، و به عنوان اعتراض بر مداخلات دولتین روسیه و انگلستان و ورود قشون روس به تهران، به حالت تعرض و به سبب ناایمنی، به جانب قم حرکت کردند (محرم ۱۳۳۴ هق). باآنکه احمد شاه قاجار نیز مقرر بود تهران را ترک کند، و با هیئت دولت از طریق قم به اصفهان برود، عاقبت از اجرای این خیال منصرف شد، و در تهران ماند، و بعضی از نمایندگان مجلس به موجب تلگراف و دعوت رئیس مجلس به تهران باز آمدند، و بعضی که از طرف روسها جهت آنها احتمال خطری بود باز نگشتند، و در قم کمیته‌ای به نام "کمیته‌ی دفاع ملی" از زعمای دموکرات تشکیل دادند، و چون اندکی بعد قوای روس به جانب قم رهسپار شد، مهاجرین به سوی کاشان و اصفهان، و از آنجا به کرمانشاه رفتند. در کرمانشاه، مهاجرین یک هیئت دولت اسمی، به نام دولت ملی به ریاست نظام‌السلطنه، به وجود آوردند، که مدرس وزیر عدلیه‌ی (دادگستری) آن بود. چندی بعد، بین این هیئت دولت در ضرورت ارتباط با آلمانها یا ترکها اختلاف نظر بروز کرد. اما در سرحد خانقین مجدداً اتفاق حاصل شد. مقارن این ایام، انقلاب روسیه آغاز شد، و مشکلاتی که سبب این مهاجرت پی‌در‌پی و صدای دموکراتها بود تا حدی تخفیف یافت، و قسمتی از دموکراتها مجدداً در تهران تشکیلات دادند.

مهاجرت[4]، در تاریخ کشمکش. امور مهاجرت (نقل مکان) توسط اداره‌ی مهاجرت و تابعیت وابسته‌ی به وزارت دادگستری اداره میشود. انگیزه‌های مهاجرت بیشتر جنبه‌ی اقتصادی دارد، ولی گاه علل دینی و سیاسی سبب این کار میشود. در قرنهای ۱۹م و ۲۰م عده‌ی زیادی از مردم اروپا به امریکا، بالخاصه کشمکش، مهاجرت کردند، و تعداد این مهاجران میان سالهای ۱۸۲۰ و ۱۹۳۰ به ح ۳۸٬۰۰۰٬۰۰۰ رسید. این عمل بیشتر نتیجه‌ی افزایش جمعیت اروپا و بهتر شدن وسایل حمل و نقل بود. تا نیمه‌ی قرن ۱۹م، قسمت اصلی مهاجران از جزایر بریتانیا و لغ اروپا بودند. از ۱۸۸۰ تعداد این گونه مسافران کمتر شد، و عده‌ی مهاجران ج و ش اروپا رو به افزایش گذاشت. در این زمان کشمکش در بحبوحه‌ی یک توسعه‌ی صنعتی عظیم بود. میل به دست یافتن بر کارگران فراوان غیر ماهر با دستمزد کم، و تلاش شرکتهای حمل و نقل برای سود بردن از حمل و نقل مهاجران، از عوامل بسیار مؤثر در توسعه‌ی مهاجرت بود. مهاجرت از آسیا، نخست از چین و سپس از ژاپن، در نیمه‌ی قرن ۱۹م آغاز شد. این مهاجران نیز بیشتر کارگر بودند. سرعت توسعه‌ی کشمکش مدیون همین مهاجران بود، و بالا بودن میزان تولید مثل در آنان سبب عمده‌ی افزایش جمعیت کشمکش شد. ولی مهاجران، از لحاظ فرهنگ و مهارت، بسیار با یکدیگر اختلاف داشتند. قسمت عمده‌ی مهاجران متأخر اروپائی در شهرهای لش کشمکش مقیم شدند و، به این ترتیب، نواحی قومی خاصی تشکیل شد که در آنها مردم زبانها و آداب و عادات خود را نگاه داشتند. بدین ترتیب جذب مهاجران دوچار اشکال شد، و کشمکشهای اجتماعی، بالخاصه در میان افراد نسل دوم، صورت گرفت. مهاجران که مورد استثمار قرار میگرفتند، از طرف دیگر توسط سازمانهای کارگری به این متهم میشدند که سبب پایین آمدن دستمزد و سطح زندگی شده‌اند. اختلافات با شورشهای ضد چینی در سواحل غربی از همان اوایل آشکار شد. نخستین محدودیت در باره‌ی مهاجرت گروه خاص در ۱۸۸۲ با قانون منع مهاجرت کارگران چینی پیدا شد. در همین سال محدودیتهائی برای جلوگیری از ورود بیماران و بینوایان فراهم آمد و قانون اخراج بیگانگان به تصویب رسید. در ۱۹۰۷ مهاجرت ژاپنیها محدود شد. با وجود مخالفت شدید، مقرراتی برای آزمایش باسوادی مهاجران وضع شد. در ۱۹۲۱ برای مهاجرت اروپائیان به کشمکش نظام سهمیه استقرار یافت، بدین معنی که تعداد مهاجران هر کشور اروپائی نباید از ۳ درصد مردم آن کشور ساکن در کشمکش در سال 1910 تجاوز کند. محدودیت با قانون ۱۹۲۴ باز هم بیشتر شد و تعداد اروپائیان مهاجر در هر سال به 150'000 نفر محدود ماند. در همین قانون مهاجرت آسیائیان بکلی ممنوع شد و ژاپنیها را سخت ناراحت کرد. قانون منع مهاجرت چینیان در ۱۹۲۴ لغو و سهمیه‌ی مختصری برای چینیان برقرار شد. قانون مهاجرت و ملیت ۱۹۵۲، در عین بر داشتن سدهای نژادی از مهاجرت، جنبه‌ی ملی سهمیه‌ها را تقویت کرد.

(۱)Mahabharata (۲)Kurukshetra (۳) mahatma (۴)immigration

در همین قانون موانعی برای جلوگیری از ورود کمونیستها و عوامل مخرب دیگر پیشبینی شد. اغلب کشورهای دیگر نیز قوانینی برای محدودیت مهاجرت وضع کرده‌اند.

مهاجرت[1]، نقل مکان مردمان از محلی به محل دیگر که نسبت به جایگاه اصلی ایشان فاصله‌ی معتنابهی داشته باشد. مهاجرت در سراسر تاریخ صورت گرفته و در مسکون کردن پهنه‌های مختلف زمین نقش مؤثر داشته است. نخستین مهاجرتها که اثری از آنها در دست است، صورت قبیله‌ای داشته و بیشتر برای دست یافتن به خوراک صورت میگرفته است. تغییرات طبیعی همچون پیشرفت یخچالها، و هجوم قبایل دیگر نیز سببی برای مهاجرتهای دسته‌جمعی دوران ما‌قبل تاریخ بوده است. مهمترین مهاجرت در تاریخ اروپا هجومهای گوتها از قرن ۳م تا قرن ۶م، حمله‌ی عربها در قرنهای ۷م و ۸م، مهاجرت به طرف غ اندوی زرین چنگیز خان در قرن ۱۳م، و هجومهای ترکان عثمانی در قرنهای ۱۴م و ۱۶م بوده است. از قرن ۱۷م تا قرن ۲۰م، مهاجرت بیشتر جنبه‌ی فردی و خانوادگی پیدا کرده است تا جنبه‌ی ملی و قومی. در این دوره انگیزه‌ی مهاجرت عمدتاً فشار اقتصادی بوده که شرایط دشوار زندگی ساکنان نواحی پرجمعیت را به سرزمینهای کم جمعیت سوق می‌داده است. میل به دست یافتن بر آزادی دینی و سیاسی نیز در مهاجرتها مؤثر بوده است. در بزرگترین مهاجرت تاریخی بین‌المللی، ح ۶۵٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر از ساکنان اروپا، میان قرن ۱۷م و جج II، به قاره‌ی امریکا، و ۱۷٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر دیگر به افریقا و اقیانوسیه مهاجرت کردند. در قرن ۲۰م دولتها مقررات خاصی برای مهاجرت وضع کردند. پیدایش حکومتهای دیکتاتوری و جج II سبب پیدایش شکل تازه‌ای از مهاجرت اجباری در اروپا شد. در دوران تسلط نازیها نزدیک ۳٬۰۰۰٬۰۰۰ نفر را به زور جا به جا یا متفرق کردند. پس از جج II، ح ۱۰٬۰۰۰ 000 نفر آلمانی یا از اصل آلمانی به اجبار از ش اروپا رانده شدند، در این اواخر مهاجرت بیشتر صورت انتقال از دهستانها به شهرها را پیدا کرده و به دنبال آن مشکلاتی پیش آمده است.

مهاجرت حیوانات[2]، کوچ کردن دسته‌جمعی حیوانات از محلی به محل دیگر. **موش قطبی و ملخ** گاهی به مهاجرت میپردازند. بعضی از پروانه‌ها مهاجرت فصلی دارند. ماهی آزاد از آب شور به آب شیرین میرود تا جفتگیری کند، و همچنین مارماهی در آبهای قطا متوجه ج‌غ جزایر برمودا میشود. لاک‌پشت دریائی برای تخمگذاری به خشکی میرود. در افریقا پستانداران علفخوار در مواقع خشکی از علفزارهای خشک‌شده به سوی نواحی مرطوبتر میروند. مهاجرت مرتب بیشتر در پرندگان دیده میشود، ولی علت اصلی این مهاجرتها هنوز کاملاً مشخص نشده است. بعضی تصور میکنند که علت عمده‌ی آن تغییرات اقلیمی و حرکات یخچالی در ازمنه‌ی زمینشناسی، کمی مواد غذائی و تغییرات دما، و زیادی عده در فصل تخمگذاری است. ولی گروهی معتقدند که علت عمده‌ی مهاجرت تغییرات فیزیولوژیائی در نتیجه‌ی تأثیر انگیزه‌های خارجی در بدن حیوان است. تجربه‌هائی که به توسط ویلیام روئن[3] (wilyām roən) در بعضی پرندگان به عمل آمده تا حدی محقق کرده است که انگیزه‌ی خارجی اصلی عبارت است از تغییراتی که در طول روز و شب روی میدهد (که مقدار فعالیت را تغییر میدهد) و سبب بزرگ شدن اندامهای زایشی میشود، و محرک داخلی هورمونی است که از این اندامها ترشح میکند. ترن قطبی و مرغ باران طلائی مهاجرت بسیار طولانی دارند.

مهاجرنشین: ← مستعمره یا مهاجرنشین.

مهاجرنشینهای سیزده‌گانه[4]، در تاریخ کشمکش، مهاجرنشینهای بریتانیا در امریکای شمالی که در انقلاب امریکا متحد شده ایالات (یا کشورهای) متحد را تشکیل دادند. اینها عبارت بودند از نیو همپشر، ماساچوست، رود آیلند، کونکتیکت، نیو یورک، نیو جرزی، پنسیلوانیا، دلاور، مریلند، ویرجینیا، کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، و جورجیا.

مهاجرین، در تاریخ اسلام، کسانی که از مکه همراه پیغمبر اسلام (ص) برای فرار از گزند مشرکان کوچ کردند و به مدینه رفتند. مردمی از اهل مدینه به نام انصار ایشان را در خانه‌های خود جا دادند و به کومک یکدیگر سبب پیشرفت اسلام شدند.

مهاچین: ← ماچین.

مهادوا: ← شیوا.

مهارشترا[5] یا **مهارشتره** (mahāraštrā; -ra). ۱- ناحیه‌ای در غ قسمت مرکزی هندوستان که سرزمین نخستین قوم مراتهه بوده است؛ ۲- ایالت (۳۰۶٬۹۹۳ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمع ۵۰٬۳۳۵٬۴۹۲)، کنار ← دریای عربستان. از لغ به ایالت گجرات، از ل و ش به ایالت مدهیا پرادش، از ج‌ش به ایالت ⇐ اندهرا پرادش، و از ج‌غ به ایالت میسور محدود است؛ کرسی آن بمبئی. از لحاظ وسعت و جمعیت سومین ایالت هند است. در ۱۹۶۰ از تجزیه‌ی قسمتهای مراتی‌زبان ایالت سابق بمبئی تشکیل یافت.

مهارشتره، ایالت، هند؛ ← مهارشترا.

مهارلو (mahārlu)، ده (جمع ۱٬۳۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)، ۴۵کیلومتری غ سروستان، کنار دریاچه‌ی مهارلو. چشمه‌ی آب معدنی دارد. محصولاتش غلات و میوه است. قالیبافی دارد.

مهارلو، دریاچه‌ی (mahārlu) یا **دریاچه‌ی نمک،** دریاچه‌ای در ۱۸کیلومتری ج‌ش شیراز، بین شیراز و سروستان. به هنگام فراوانی آب طول آن ح ۵۰ و عرضش ح ۱۲ کم است. آبش بسیار شور است، و ساکنین شیراز از نمکی که از آن گرفته میشود استفاده میکنند. سیلابهای اطراف شیراز به آن وارد میشود.

مهاکالا: ← شیوا.

مهان، رود، ← مهین‌آباد، ده، نهاوند.

مهاندی[6] (mahānadi)، رودی به طول ح ۸۸۰ کم، هند. در ج‌ش ایالت مدهیا پرادش، هند مرکزی، سرچشمه میگیرد، به سوی ل و سپس به سوی ش در گاتهای شرقی، در ایالت اریسه، جریان یافته در خلیج بنگال میریزد. در فصل بارندگی، طغیانهای سخت به بار میآورد. مهاندی دره‌ی حاصلخیزی را مشروب میکند که محصولات عمده‌اش برنج، روغن‌دانه، و نیشکر است.

مهاویر (mahāvira)، ریاضیدان هندی قرن ۹م. صاحب کتابی در حساب و جبر و هندسه که در آن اعداد منفی به کار رفته است.

مهایانه: ← بودا، آیین

مهباران[7] (meh.bārān)، ریزش توده‌ای از قطرات کوچک آب، شبیه مه تنک و نرمه‌باران، که معمولاً در نواحی تپه‌ای یا کوهستانی اتفاق می‌افتد، و ناشی از وجود ابرهای متراکم در نزدیکی زمین است.

مهبل[8] (mahbal, mahbel)، مجرائی که دهانه‌ی زهدان به آن متصل است و طرف دیگر آن در فرج باز میشود. به طور متوسط 10 سم طول و ۳ سم عرض دارد و در قسمت پایین لگن خاصره، میان مقعد از پشت و مثانه و میزه راه از جلو قرار دارد. کنار تحتانی آن در زنان بکر با پرده‌ای مخاطی به نام پرده‌ی بکارت تنگ شده است. برای شکل ← زهدان.

مهتدی (mohtadi)، شهرت **ابواسحاق محمد، ملقب به المهتدی بالله،** ف ۲۵۶ هق، ۱۴مین خلیفه‌ی (۲۵۵–۲۵۶ هق) عباسی، پسر واثق و جانشین معتز، خلفای عباسی. هنگام رسیدن به خلافت ۳۷ یا ۳۹ سال داشت، و ۱۱ ماه خلافت کرد.

پس از خلع معتز، سران سپاه و بزرگان در سامرا به محمد پسر واثق بیعت کردند و او را به خلافت بر داشتند. اداره‌ی کارها به دست صالح ابن وصیف، یکی از سران ترک بود. موسی پسر بغا (boqā) یکی دیگر از سران ترک در ری مشغول فرستادن سپاه به جنگ علویان طبرستان بود، و چون خبر گرفتاری معتز را شنید عازم سامرا شد. مهتدی که می‌دانست موسی پسر بغا از هواخواهان معتز، و حرکت او به سوی عراق به اشاره‌ی مادر معتز صورت گرفته است، کوشش کرد که او را از حرکت به سوی سامرا باز دارد، ولی موسی که شنیده بود کارها به دست صالح افتاده و او از شکنجه و قتل چند تن از کاتبان بزرگ مال زیادی به دست آورده است، به سخنان مهتدی وقعی ننهاد و به سامرا رسید. بغداد در شورش و اضطراب بود و عده‌ای از گرفتاری و قتل معتز ناخرسند بودند. سامرا با رسیدن موسی دوچار اضطراب و آشوب شد، و میان موسی و صالح ابن وصیف آتش عداوت بالا گرفت و این امر منجر به گرفتاری و قتل صالح شد. مهتدی پس از قتل صالح، موسی و با-

(۱)migration (۲)migration of animals (۳)Rowan (۴)Thirteen Colonies (the) (۵)Maharashtra (۶)Mahanadi (۷)scotch mist (۸)vagina

یکباک، یکی دیگر از سران ترک، را به جنگ مساور (mosāver)، که در شمال عراق خروج کرده بود، فرستاد، ولی آن دو کاری انجام ندادند و چون از یکدیگر و نیز از مهتدی بیم داشتند به سامرا باز گشتند. مهتدی بایکباک را کشت، و این امر بر ترکها گران آمد و مهتدی را گرفتند و کشتند (رجب ۲۵۶ هق). سرتاسر خلافت مهتدی در شورش و اضطراب و ناراحتی گذشت. خود او بر خلاف اسلاف خویش میخواست ظاهر شریعت را رعایت کند. از نوشیدن شراب و سماع موسیقی و سایر لذات پرهیز داشت. تجمل و اسراف را یکسره کنار گذاشته بود و امیدوار بود با این وضع بتواند دل عامه را به سوی خود باز گرداند، ولی اوضاع چنان آشفته بود که دیگر کسی به چنین امور توجهی نداشت. ظهور صاحب الزنج و شورش غلامان سیاه در اطراف بصره در زمان او بود.

مهتدی بالله، ال-، ۱۴مین خلیفه‌ی عباسی؛ ← مهتدی.

مهترکلاته (mehtar.kalāte)، ده (جمع ۲٬۰۲۲ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)، ۱۲کیلومتری ل‌ش کردکوی. از جمله آبادیهای دهستان سدن رستاق است که در بخش کردکوی قرار دارد.

مهتر نسیم عیار (mehtar nasime ayyār)، شخصیتی افسانه‌ای از داستان اسکندر در اسکندرنامه که در تردستی و زرنگی و تندروی و چالاکی و شیوه‌های چیرگی بر حریف، در زبان فارسی مشهور و مثل شده است. این مهتر نسیم در داستان اسکندر، پیاده‌ی عیار جلودار اسکندر است و کارهای او درست مانند کارهای عمرو ابن امیه‌ی ضمری (amre'bne omayyaye zamri) است در داستان رموز حمزه. طرز کلاه بر سر گذاشتن، و زنگ بر روی ران بستن، و چهار خنجر به کمر داشتن مهتر نسیم در داستان، یادآور شاطرهای دوره‌ی صفوی است، با اخلاق دوران انحطاط عیاری (← عیاران)، یعنی اخاذی، شکنجه کردن، و آزمندی در گرد آوردن مال. مهتر نسیم اسکندرنامه پسر مهتر نعیم (پیاده‌ی جلودار فیلقوس پدر اسکندر) و فتنه (زنی عیار که پیش از ازدواج با مهتر نعیم، چهار بار بر او چیرگی یافته و وی را دست بسته بوده است) است. از خصوصیات افسانه‌ای او این است که نظر کرده‌ی حضرت آدم (ع) بوده، و به ۷۲ زبان سخن میگفته، آواز خوب داشته، و ساز نیکو مینواخته است. نیز آدم خاک قدم خود را با جامی منقوش به اسم اعظم به او داده بود، و جام چنان بود که چون آب در آن میکرد و بر سر میریخت، به هر شکلی که میخواست در میآمد.

مهتماباد: ← قرامطه، قسمت III.

مه تنک[1] (mehe tonok)، توده‌ای از قطرات آب در لایه‌های پایین جو، که از میعان بخارآب موجود در هوا تولید میشود، و پدیداری را تا حدی محدود میکند. بر طبق معمول هواشناسی، چنین پدیده‌ای را، تا هنگامی که حد دید در آن از هزار متر متجاوز باشد، مه تنک خوانند (← مه).

مه جبهه‌ای: ← مه، ابر.

مهد عراق (mahde erāq)، شاهزاده خانم سلجوقی، زوجه‌ی مسعود III غزنوی (۴۵۳–۵۰۸ یا ۵۰۹ هق)؛ دختر سلطان ملکشاه سلجوقی، و خواهر سلطان سنجر. گویند چون ارسلانشاه غزنوی، پسر مسعود III، به سلطنت نشست، مهد عراق را، که مادر سببی وی بود، استخفاف کرد، و از این جهت، سلطان سنجر از او رنجید، و در اختلاف وی با بهرامشاه غزنوی، بهرامشاه را یاری کرد.

مهد علیا (mahde olyā)، شهرت **ملک جهان خانم**، ۱۲۲۰–۱۲۹۰ هق، مادر ناصرالدین شاه قاجار و زوجه‌ی محمد شاه قاجار؛ دختر قاسم‌خان قاجار قوانلو. مادرش بیگم جان خانم دختر فتحعلی شاه بوده است. در سال ۱۲۳۵ هق به عقد محمد میرزا ولیعهد در آمد. از محمد شاه دو فرزند داشت، یکی ناصرالدین شاه و دیگر شاهزاده خانم عزت‌الدوله. مهد علیا در دوران صباوت ناصرالدین شاه در امور مملکت مداخلات بسیار میکرد، و از کسانی بود که در عزل و قتل امیر کبیر اصرار و اهتمام بسیار ورزید. وفات مهد علیا موقعی که شاه در فرنگستان بود اتفاق افتاد.

مهد علیا (mahde olyā)، ف ۹۸۷ هق، شهرت و عنوان **خیرالنساء بیگم**، زوجه‌ی سلطان محمد خدابنده و ملکه‌ی مشهور خاندان صفوی، از خاندان سادات مرعشی. وی دختر میر عبدالله خان حاکم مازندران و مادر شاه عباس I صفوی و برادرانش بود. در دوره‌ی سلطنت سلطان‌محمد خدابنده، وی با قدرت تمام به حل و عقد امور اهتمام کرد، و مداخله‌ی او در عزل و نصب امرا و کفایت و لجاج و استبدادی که در امور داشت، موجب رنجش سران قزلباش شد، و عاقبت جمعی از امرای مزبور در قزوین بر ضد وی همدست و همداستان شده به دولتخانه رفتند، و او را در برابر شوهر کورش، که عنوان سلطنت داشت، گرفته هلاک کردند. حتی مادر او را نیز، که پیرزنی فرتوت بود، و در جوار دولتخانه سکونت داشت، کشتند، و چند تن از اعیان مازندران را نیز که از منسوبان مهد علیا به شمار می‌آمدند به قتل رساندند، و سلطان محمد خدابنده، از ضعف و فتوری که داشت، حتی از تعقیب و مجازات قاتلان خودداری کرد و آنها را نیز بخشود.

مهدود، مخلوطی از مه و دود، ← هوا، آلودگی.

مهدوی، شمس‌النهار ← درة المدارس؛ مخدرات، مدرسه‌ی.

مهدویت، مدعیان: ← مهدی، در اسلام.

مهدی (mahdi)، در اسلام، عنوان امامی که در آخرالزمان پیدا میشود و زمین را پس از عدل و داد میکند. مطابق عقیده‌ی شیعیان، این مهدی امام دوازدهم، حضرت محمد ابن حسن عسکری ع، است که مدتی در اوایل حیات خود غایب بود (غیبت صغری) و به وسیله‌ی چهار نایب (نواب اربعه) با شیعیان خود ارتباط داشت و پس ازآن غایب شد (غیبت کبری) و هر وقت خدا بخواهد آشکار خواهد شد (← امام قائم). چندین تن ادعای مهدویت کرده‌اند که آنان را **مدعیان مهدویت** میخوانند، و از برجسته‌ترین آنان محمد احمد ابن عبدالله در سودان بوده است. سید علی محمد باب در ایران و میرزا غلام احمد قادیانی در هند نیز از مدعیان مهدودیت بوده‌اند. نیز ← سوشیانت.

مهدی (mahdi)، شهرت **ابوعبدالله محمد، ملقب به المهدی بالله**، ف ۱۶۹ هق، ۳مین خلیفه‌ی عباسی، که پس از پدرش منصور به خلافت رسید. با اینکه تاریخ رسیدن او به خلافت و تاریخ وفات او تقریباً معلوم است، در مدت خلافت او به اندازه‌ی چند روز اختلاف هست؛ بعضی مدت خلافت او را 10 سال و 1 ماه و نیم و بعضی 10 سال و 49 روز و بعضی 10سال و یک ماه و ۲۲ روز گفته‌اند. سن او را درحین وفات ۴۳ سال گفته‌اند، و بنابر این، سال ولادت او باید ۱۲۶ سال باشد. زادگاه او را شهر ایذج (ایذه) گفته‌اند.

در ۱۴۱ هق عبدالجبار ابن عبدالرحمان، عامل خراسان، سر از اطاعت منصور باز زد و منصور مهدی را برای دفع او به خراسان فرستاد و دستور داد که در ری ساکن شود. خازم (xāzem)، سردار مهدی، عبدالجبار را اسیر کرد و پیش منصور فرستاد. در همین سال مهدی مأمور فتح طبرستان و جنگ با سپهبد طبرستان شد. در ۱۴۴ هق مهدی به عراق باز گشت و با ریطه (rayta) دختر عموی خود ازدواج کرد. در ۱۵۰ هق مهدی مأمور جنگ با استادسیس شد و سردار خود خازم را به دفع او مأمور کرد. در ۱۵۱ هق منصور قسمتی از بغداد را که به نام رصافه (rosāfa) معروف است در ساحل شرقی دجله برای مهدی بنا کرد. در ۱۵۵ هق مهدی از طرف منصور مأمور بنای شهر رافقه (rāfeqa) شد. پس از وفات (۱۵۸ هق) منصور در سفرحج، طبق وصیت او، مهدی به خلافت رسید و عیسی ابن موسی ابن محمد ولیعهد او شد، ولی در ۱۶۰ هق مهدی او را ناگزیر کرد که از حق ولایت چشم بپوشد و پسر مهدی، موسی هادی، را به ولایت عهد بشناسد. در قبال این چشمپوشی، مهدی 10 میلیون درهم به عیسی داد و اراضی و دهاتی در زاب و کسکر (kaskar) به او بخشید. از حوادث نخستین سالهای خلافت او خروج مقنع در خراسان است. مهدی در ۱۶۱ هق بر وزیر خود ابوعبیدالله خشم گرفت و او را از کار برکنار کرد و پسرش را کشت. در تابستان ۱۵۹ هق سردار عباسی، عباس ابن محمد، به بیزانس حمله کرد و تا شهر انقره پیش رفت. در ۱۶۱ هق میخائیل لاخانودراکن (mixāil lāxā-nodrākon) سردار بیزانس به بلاد اسلام حمله برد و مرعش را محاصره کرد، و در ۱۶۲ هق قلعه‌ی حدث (hadas) را منهدم ساخت. ولی در همین سال مسلمانان از ناحیه‌ی قالیقلا (ارزروم) به بیزانس حمله کردند. این جنگها بیشتر به منظور خرابی و گرفتن اسیر و غنائم بوده است و جنبه‌ی لشکرکشی به معنی فتح بلاد نداشته. در ۱۶۳ هق مهدی برای جهاد به بلاد بیزانس تاخت و، هنگام بازگشت، از بیت المقدس دیدن کرد. در ۱۶۴ هق میخائیل مذکور بار دیگر با

(1) mist

مسلمانان رو به رو شد. ولی هیچ یک از طرفین کاری انجام نداد. در ۱۶۵ هق هارون پسر مهدی با سپاهی فراوان به جنگ بیزانس رفت. در این جنگ نقیطا (neqitā) سردار رومی کشته شد و مسلمانان تا خلیج قسطنطنیه پیش رفتند و غنائم زیادی از رومیان گرفتند. در ۱۶۶ مهدی بر وزیر خود، یعقوب ابن داود، خشم گرفت و او را به زندان انداخت. در ۱۶۷ هق مهدی سپاهی به سرداری پسرش موسی به جنگ ونداد هرمز و شروین رؤسای طبرستان فرستاد. در ۱۶۹ هق مهدی خواست که پسرش موسی هادی را از ولیعهدی برکنار کند و هارون را به جای او ولیعهد کند. موسی در این هنگام در گرگان بود و از اجرای امر مهدی سر باز زد. مهدی خود شخصاً عازم گرگان شد ولی در ماسبذان بیمار شد و وفات یافت.

مهدی در عین نرمی و خوشرفتاری گاهی شدت عمل و بیرحمی از خود نشان میداد. تعقیب و شکنجه‌ی مانویان (زنادقه) در اواخر عمرش به دستور او صورت گرفت. مهدی نخستین خلیفه‌ی عباسی است که آشکارا نبیذ میخورد و با همه‌ی منع وزیرش این کار را ادامه داد. به دستور او اصلاحاتی در امور اداری دواوین صورت گرفت.

مهدی، از القاب امام قائم.

مهدی، سلطان، شاهزاده‌ی آل مظفر، ← سلطان مهدی.

مهدی بالله، ابو، سومین خلیفه‌ی عباسی، ← مهدی، خلیفه‌ی عباسی.

مهدی جستانی: ← جستانیان.

مهدی خان استرابادی، معروف به **میرزا مهدی خان منشی و میرزا محمد مهدی استرابادی،** ف ح ۱۱۷۵—۱۱۸۰ هق، منشی نادر شاه افشار و مورخ او. نادر شاه، در اواخر عمر خویش، وی را به دربار سلطان عثمانی به سفارت فرستاد. میرزا مهدی خان منشی وقایع احوال نادر شاه را در تاریخ جهانگشای نادری و کتاب دره‌ی نادره به تفصیل نوشت. علاوه بر آن کتابی هم در لغت ترکی، به نام سنگلاخ، تألیف کرد.

مهدی خان زند (zand)، ف ظاهراً ح ۱۱۴۷ هق، از رؤسا و خوانین ایل زند در اواخر عهد صفویه. مقارن فتنه‌ی افغان، مهدی خان قریب ۷۰۰ سوار از طایفه‌ی زند جمع آورد، و درحدود قریه‌ی پری و کماران ملایر به خودسری پرداخت، و احیاناً اسباب زحمت افغانها و عثمانیها را، که از آن حدود میگذشتند، فراهم می‌کرد. وقتی که نادر شاه افشار افغانها و عثمانیها را از خاک ایران راند، و عازم تسخیر بغداد شد، در راه با باخان چاپشلو را به دفع او گماشت، و او مهدی خان را با ح ۴۰۰ تن از سوارانش کشت، و باقی زندیه را، به امر نادر، به خراسان فرستادند، و در حدود درگز جای دادند، تا بعد از قتل نادر که آنها فرصت یافته دیگر بار به مسکن قدیم خود باز گشتند.

مهدی خان منشی: میرزا: ← مهدی خان استرابادی.

مهدی‌رجه (mehdi.raje)، ده (جمع ۱٬۰۰۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پنجهزاره، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)؛ ۱۱کیلومتری ش بهشهر. کوهستانی و جنگلی است. محصولاتش برنج، غلات، ابریشم، پنبه، و مرکبات است.

مهدی سودانی: ← محمد احمد ابن عبدالله.

مهدی عبیدالله: ← عبیدالله المهدی.

مهدی فاطمی: ← عبیدالله المهدی.

مهدی منتظر: ← امام قائم.

مهدیه[1] (mahdiyye)، سابقاً **معموره** (ma'mu-ra) [عربی المعموره]، شهر و بندر، مراکش، کنار قطلا بر مصب وادی سبو، ۳۲ کیلومتری ل‌ش سلا. محل آن ظاهراً مطابق یکی از نخستین آبادی‌های فنیقیان بوده است. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۲م عبدالمؤمن ابن علی کارگاه کشتیسازی در آنجا دایر کرد. در اواخر قرن ۱۶م از پناهگاههای دریازنان اروپائی شد؛ اسپانیائیها آن را گرفتند (۱۶۱۴)؛ در ۱۶۸۱ مولای اسماعیل، سلطان مراکش، آن را گرفت، و مهدیه نام نهاد.

مهدیه[1]، عربی **المهدیه** (al.mahdiyya)، شهر و بندر (در ۱۹۶۶ جمع ۱۵٬۹۰۰)، ش تونس، افریقای شمالی، جش سوس. فنیقیان و سپس رومیان در این محل تأسیساتی داشتند. شهر جدید را عبیدالله المهدی تأسیس (۳۰۰ هق) و مستحکم کرد، و در ۳۰۸ هق در آنجا سکنی گزید. بعداً از فعالترین مراکز دریازنان تونسی شد، و قریب ۹۰۰ سال چنین بود. در ۱۰۸۸ مسیحیان و در ۱۱۴۸ نورمانها آن را گرفتند؛ در نتیجه‌ی فتوحات عبدالمؤمن ابن علی در افریقیه، به دست مسلمانان افتاد. در دوره‌ی حفصیون از شهرهای مهم مملکت آنان بود. در ۱۵۳۹ شارل کن، پس از فتح تونس، پادگانی اسپانیائی در مهدیه مستقر کرد. بعدها برج و بارو و استحکامات آن به امر شارل کن ویران شد. پس از استیلای مسلمانان بر شهر، ویرانی‌های آن ترمیم شد.

مهر[2] (mehr)، اوستائی میثره (miθra)، پهلوی میتر (mitr)، یه ولتیه میترا (mitrā) یکی از پروردگاران ایران باستان. پس از ظهور زردشت، مهر را ایزد محسوب داشتند. بعدها مهر را با خورشید یکی دانستند. مهر پاسبان عهد وپیمان، و موکل به روز شانزدهم (موسوم به مهر) هر ماه شمسی و ماه هفتم (موسوم به مهر) هر سال شمسی است (← تقویم اوستایی). نام مهر در کتیبه‌های اردشیر II هخامنشی (یادشاهیش ۴۰۴—۳۶۰ ق م) در ردیف اهورمزدا و اناهید یاد شده، و این دلیل است که در عهد وی ستایش مهر در ایران رواج داشته. مهرپرستی یا میترائیسم از ایران به آسیای صغیر و روم نفوذ کرد، و با سپاهیان رومی به نواحی راین و دانوب رسید، و معابد بسیار به نام مهر بنا کردند.

مهر، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت VIII.

مهر (mehr)، ده (جمع ۹۵۱ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کاه، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۳۵ کیلومتری ش داورزن. محصولاتش غلات و زیره است.

مهر (mohr)، ده (جمع ۱٬۳۷۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گله‌دار، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ جش گله‌دار، بر جاده‌ی فرعی لار به گله‌دار. محصولاتش غلات و تنباکو است.

مهر (mahr) یا **صداق** (sadāq) [هر دو عربی، = دست پیمان، کابین]، مالی که زوج در حین عقد ملتزم میشود که به زوجه بدهد. اگر در عقد نکاح دائم ذکری از مهر به میان نیاید، زوجه مستحق مهر المثل (mahro'l.mesl؛ یعنی مهر مثل آن زن) خواهد بود. از نظر شرع، هر چه تملک آن در نظر شرع صحیح باشد، اعم ازعین و منفعت، میتواند مهر واقع شود، اگر چه این منفعت عمل یک شخص (آزاد) باشد، از قبیل تعلیم صنعت و غیره به زوجه، یا خود زوج مدت معینی اجیر زوجه باشد (در این فقره‌ی اخیر اختلاف است). در شرع، برای مهر اندازه‌ای معین نشده است، و هرچه زن و شوهر بر آن تراضی کردند مهر محسوب میشود؛ منتهی، اگر در عقد نکاح قید شود "از روی کتاب و سنت"، و مهر ذکر نشود، زن مستحق "مهر السنه" (mahro 's.sonna؛ یعنی مهر مقرر در سنت رسول) خواهد بود، و آن ۵۰۰ درهم است.

به موجب قانون مدنی ایران، زن به مجرد عقد مالک مهر میشود، ومیتواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بکند. مهر را میتوان به اقساط پرداخت، و زن میتواند تا موقعی که مهر به او تسلیم نشده است از ادای وظایفی که در برابر شوهر دارد سر باز زند، به شرط آنکه مهر حال (hāll؛ یعنی موجود در حال حاضر) باشد، و مؤجل (mo'ajjal؛ یعنی مدت‌دار) نباشد. اگر اختیار تعیین مهر به زن واگذار شود، وی نمی‌تواند بیش از مهر المثل معین کند، و برای تعیین مهر المثل باید حال زن از حیث شرافت خانوادگی و سایر صفات، و وضع او نسبت به اقران و اقارب، و نیز معمول محل و غیره در نظر گرفته شود. اگر شوهر، قبل از نزدیکی، زن خود را طلاق دهد، زن مستحق نصف مهر خواهد بود.

مهرآباد (mehr.ābād)، ده (جمع ۱٬۷۷۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش ابرقو، شهرستان آباده، استان هفتم (فارس)؛ ۲۵کیلومتری ج ابرقو. محصولاتش غلات و پنبه است. قالیبافی دارد.

مهرآباد، ده (جمع ۱٬۶۹۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)، 10کیلومتری ل‌غ شهر ری؛ غ شهر تهران، فرودگاه مهرآباد در اراضی آن قرار دارد. این ده در کتاب اسامی دهات کشور و در نشریه‌ی آمار سرشماری ۱۳۳۵ هش جزء شهرستان تهران منظور شده؛ در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش اصولاً جزء شهر تهران محسوب شده است.

مهراب کابلی (mehrabe kāboli)، در داستان‌های ملی ایران، پادشاه کابل که دختر خود رودابه را به زال داد. رستم فرزند آن دو است.

مهراسپند (mehrespand) یا **مهراسفند** یا **ماراسپند** یا **ماراسفند** [← کلام مقدس]، در آیین زردشتی، یکی از ایزدان (← ایزد)؛ موکل روز بیست و نهم (موسوم به مهراسپند) هر ماه شمسی. ← تقویم اوستائی.

مهرافروز: ← جمالی اردستانی.

مهر السنه: ← مهر یا صداق.

مهران (mehrān)، از خاندانهای هفتگانه‌ی عهد ساسانیان (← ویس پوهر). مقر این

(۱)Mahdia (۲)Mithra

خاندان پارس بود. از اعضای معروف آن بهرام چوبین و رهام‌اند.

مهران، در جنگ قادسیه، ← قادسیه.

مهران (mehrān)، شهرستان (جه 10'250 سث ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل (اکنون استان) ایلام؛ فعلاً مشتمل است بر ۳ بخش حومه، صالح آباد، و ارکواز (هر دو بخش سابق شهرستان ایلام). قسمت مرکزی آن در دشت واقع شده، و ل و ش آن کوهستانی است. در غ آن جبل حمرین قرار دارد که قسمتی از خط‌الرأس آن مرز ایران و عراق را تشکیل میدهد. هوای آن در زمستان معتدل و در تابستان به علت وزش بادهای گرم بشدت گرم است. رود کنجان‌چم، و رود گاوی، که از دره‌های غربی کبیر کوه سرچشمه میگیرد، مشروبش میسازند. برای تأمین کمبود آب این ناحیه، سدی بر روی رود کنجان‌چم ساخته شد. محصولات آن غلات، حبوبات، خرما، و فراورده‌های دامی است. قالیبافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی در آن رایج است.

بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش مهران یکی از بخشهای شهرستان ایلام را تشکیل میداد، و بنا بر مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، و فهرست تقسیمات کشوری (آبان‌ماه ۱۳۴۹ هش) از آن شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، شهر **مهران** (جه 1'043 سث ۱۳۴۵ هش)، در 107کیلومتری ج‌غ ایلام و ۳کیلومتری مرز ایران و عراق قرار دارد. از طریق جاده‌ی شوسه با ایلام و دهلران مرتبط است. در گذشته به نام منصور آباد پشتکوه خوانده میشد.

مهران، رود: ← خمیر.

مهرانرود (mehrān.rud)، دهستان (جه 37'676 سث ۱۳۴۵ هش)، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۴۹ آبادی. راه آسفالته‌ی تهران-تبریز از آن میگذرد، گردنه‌ی شبلی (ارتفاع 1'654 متر) در آن واقع است. مرکزش باسمنج است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش قسمتی از آبادی‌های آن در تحت عنوان دهستان باسمنج (جه 15'469) آمده که در واقع باید جزء دهستان مهرانرود محسوب شود.

مهربان (mehrabān)، ده (جه ۴۹۰۲ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان آلان براغوش، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱۶کیلومتری ش تبریز، در دشت قرار دارد. رود چاکن جای مشروبش میسازد. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

مهربان، دهستان (جه ۲۹'۳۷۴ سث ۱۳۴۵ هش)، ل‌غ بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل همدان؛ دارای ۵۸ آبادی. اراضی آن در ارتفاع بیش از 1'800 متر واقع شده و بسیار سردسیر است. در ش آن کوههای آقداغ قرار دارند. شعبات قزل‌اوزن و قنات مشروبش میکنند. محصولش غلات است. قالیچه‌بافی دارد.

مهربان، کردستان، ← مریوان، شهرستان.

مهرپادین (mehr.pādin)، ده (جه 1'710 سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش مهریز، شهرستان یزد، ۳۴کیلومتری ج‌ش یزد. مسجد جامعی دارد که ظاهراً از قرن ۸م هق است. به علت تغییرات ساختمانی، آثار قدیم آن از بین رفته و تنها در مناره‌ی آن کتیبه‌ای از دوران قدیم به چشم می‌خورد. در جنب مسجد بقعه‌ای با گنبد بزرگ و مرتفع قرار دارد که در گذشته به کشته‌خانه معروف بود و اکنون آن را امامزاده میدانند. این بنا سالها به صورت خرابه‌ای مانده بود، تا در ۱۳۴۲ هش اهالی به تعمیر آن اقدام کردند.

مهرپرستی[1] (mehr.parasti) یا **میترائیسم** (mitrāism)، آیین پرستش مهر یا میثره (در سانسکریت میترا) یکی از خدایان هند و ایرانی. این آیین در آسیای صغیر شکل خاص و سرّی به خود گرفت و از آنجا به روم و اروپا رفت، و مخصوصاً در میان سربازان رومی رواج و انتشار یافت و مدتی از رقیبان سرسخت مسیحیت شد، ولی سرانجام با پیروزی قطعی مسیحیت در اواخر قرن ۴م از میان رفت. میترا در ودا به معنی دوست و پیمان است، و مهر در فارسی به معنی دوستی و محبت و به معنی خورشید و به معنی ماه هفتم از ماههای سال است (← مهر یا میثره). چون مهر به معنی پیمان و عهد بوده است میثرودُروج [= دروغ گوینده به مهر]، در یشتها، به معنی پیمانشکنی و دروغ‌گوینده به مهر به کار رفته است. مهر خداوند روشنی بوده است و از پیمانها و مردم وفادار به پیمانها حمایت میکرده است. در یشت دهم از مهر خدای جنگجویان و خداوند پیروزبخش و شفابخش یاد شده است. مهر به یاری کسانی که او را میخوانند میشتابد و پیمانشکنان را کیفر میدهد. مهر در زمان هخامنشیان مورد ستایش و احترام بوده است و در کتیبه‌ی اردشیر II هخامنشی، اهورا-مزدا و میترا و اناهیته با هم ستایش شده است.

اما مهرپرستی به عنوان آیین سرّی با تشریفات و آداب مخصوص در آسیای صغیر ظاهر شده است. در میان شاهانی که پس از اسکندر در متصرفات او پونتوس و ارمنستان و کوماگنه[2] (kommāgene، ناحیه‌ای قدیمی در سوریه] حکومت میکردند نام میتریدات (مهرداد) زیاد دیده میشود، و این نشانه‌ی آن است که پرستش مهر در این نواحی معمول بوده. همین معنی را در باره‌ی پادشاهان اشکانی، که بعضی از ایشان نام مهرداد را داشتند، نیز می‌توان گفت. اما دلیل اینکه مهرپرستی در آسیای صغیر ظاهر شده است کتیبه‌ی معروفی است از آنتیوخوس I، پادشاه (۶۹–۳۸ ق‌م) کوماگنه، که در نمرود داغ است و در آن نامهای آپولون، میثره، هلیوس، و هرمس ذکر شده است. مقصود از این چهار نام یکی است، یعنی آپولون همان میثره و هرمس است زیرا این نامها برای تصویر خدائی است که دست راست پادشاه را به عنوان حامی و متحد او میفشارد. هرمس خدا-وند و فرشته‌ی راهبر ارواح، و واسطه‌ی میان خدایان علوی و خدایان سفلی بوده است. بنا بر این میثره نیز چنین بوده است و ظاهراً واسطه‌ی میان اورمزد و اهریمن بوده است. پلوتارک میگوید که در ۶۷ ق‌م آیین سرّی مهرپرستی وارد ایتالیا شد. دزدان دریائی کیلیکیا، که متحدان مهرداد VI پادشاه پونتوس بودند، آیین و اعمال سرّی خاصی انجام میدادند که پس از در آمدن به اسارت پومپیوس سردار رومی این آیین را با خود به ایتالیا بردند. معلوم میشود که کیلیکیا همواره از مراکز مهم مهرپرستی بوده است، زیرا در قرن ۳م در زمان گوردیانوس III سکه‌هائی که روی آن مهر در حال کشتن گاو نر ترسیم شده است در کیلیکیا در شهر طرسوس ضرب شده. در شهر عین زربه واقع در نزدیکی طرسوس در کیلیکیا یک محراب مهرپرستی پیدا شده است. در کاپادوکیا که در ل‌ش کیلیکیا است قدیمترین کتیبه‌ی مهرپرستی که حاکی از وقف به مهر و تقدیس شخصی (روحانی یا سرّی) به مهر است به دست آمده. ظاهراً در برابر استعمار رومیان یک نوع مقاومت سرّی، که افراد آن خود را با تشریفات و مراسم سرّی خاصی متحد و متعهد میکردند، پیدا شده بوده است. این اجتماعات سرّی خاص مردان بوده و صفت لشکری و نظامی داشته است. راهبران دریائی کیلیکیا برای اجرای مراسم آیین سرّی خود غارهائی در زمین میکندند. پس از آنکه مهرپرستی به ایتالیا رفت معابد مهرپرستی به صورت غار بنا میشد. برندگان مهرپرستی به روم، سربازان رومی بودند. در سال ۷۱ وسپاسیانوس کوماگنه را به امپراطوری روم ملحق ساخت و از اینجا دسته‌های کماندار برای پیاده‌نظام رومی میگرفتند. این یکی از عوامل ورود مهرپرستی به روم بود. لژیون پانزدهم آپولیناریس (appolināris) که در کارنونتوم (kārnuntum، در سواحل جنوبی دانوب) مستقر شد، و از مشرق به آنجا برده شده بود، نیز در انتشار مهرپرستی در مغرب‌زمین مؤثر افتاد. سنالیوس شاعر رومی در حدود دهه‌ی 80 می‌گوید، "مهر در زیر تخته‌سنگهای غار ایران بر شاخهای گاو نر سرسخت مسلط شد". از این دوره است که مهر به عنوان کشنده‌ی گاو نر معروف و نقش آن در معابد دیده میشود. در قرن ۴م مهرپرستی در روم و بعضی از بنادر مدیترانه‌ی غربی و مستعمرات نظامی و پادگان‌های رومی در افریقا و برتانی و گل و سواحل رودخانه‌های راین و دانوب و در دورا واقع در ساحل فرات منتشر میشود. در این زمان در آسیای صغیر دیگر معابد مهرپرستی دیده نمی‌شود، ولی یک معبد مهرپرستی در معفیس دایر بوده است. در بعضی از جاها مهر با خدایان محلی یکی میشود. کومودوس امپراطور (180–192) روم برای خوشامد سربازان از مهرپرستی حمایت کرد و خود به این آیین در آمد. معبد مهر معروف که در زیر کلیسای سانتا پریسکا بر روی تپه‌ی آونتینوس (از تپه‌های هفتگانه‌ی رم) پیدا شده است در آن زمان دایر بود. در قرن ۳م در میان نظامیان رومی رقابت مسیحیت با مهرپرستی آغاز میشود. آورلیانوس در ۲۷۴ خواست که یک آیین دولتی برای پرستش "مهر شکست‌ناپذیر" تأسیس کند. دیوکلسین، امپراطور روم، بنیادی برای "مهر شکست‌ناپذیر" درست کرد و او را پشتیبان و حامی امپراطوری خواند، اما پیشرفت مسیحیت بسرعت و استحکام انجام میگرفت و، با همه‌ی

(۱) Mithraism (۲) Commagene

حمایت یولیانوس امپراطور روم و سناتورهای روم، مهرپرستی در برابر مسیحیت شکست خورد و پس از سال 400 رو به فراموشی رفت.

مهرپرستی از همان آغاز آیینی برای گروهها و دسته‌های کوچک بود، و این امر از معابد کوچک مهر که اکنون در اروپا پیدا شده است معلوم میشود و، چنانکه گفته شد، در اصل هم معابد مهر در غارها بود. آنجا که خاک زمین برای بنای معابد غاری و زیرزمینی مساعد نبود معابد مهر را بر روی زمین بنا می‌کردند. درون معبد راهروی بود که در دو سوی آن سکوهائی برای نشستن مهرپرستان بنا شده بود. در انتهای راهرو محراب مهر بود که نقش مهر را در حال کشتن گاو نر نشان میداد، و در دو سوی آن نقش، دو مشعلدار دیده میشد. در این نقش تصاویر ماری که از خون مهر مینوشد، سگی که به سوی زخم گاو در حال جستن است، عقرب، و کلاغ که ظاهراً پیام‌آور مهر بود نیز وجود داشت. تصاویر شیر و درخت و منطقة البروج نیز در نقشهای مهر وجود داشت. از روی این تصاویر، به کومک آنچه در کتب باستانی راجع به مهر آمده است، سعی شده که اصول آیین مهرپرستی را معلوم کنند. ظاهراً "مهر" تابع اهورمزدا و زُرْوانْ اَکرَانَه [= زمان نامتناهی] (یا زروان بیکران، ← زروانیه) بوده است و خود به عنوان آفریننده و واسطه‌ی میان انسان و خدایان برتر پرستش میشده. تصویر حیوان عجیب الخلقه‌ای که سر آن شبیه سر شیر و بدن آن مانند بدن انسان است و ماری به دور آن پیچیده به عقیده‌ی بعضی همان زروان اکرانه و به عقیده‌ی بعضی همان اهریمن است. حوادثی که به مهر نسبت داده شده است عبارت است از تولد او از سنگ و تیراندازی او به تخته‌سنگی برای بیرون آوردن آب و تعقیب گاو نر و کشتن او از روی اکراه و اتحاد او با خداوندگار خورشید و شرکت با او در ضیافت و عروج به آسمان در گردونه‌ی خورشید. در منابع دینی ایرانی مرگ گاو موجب زایش موجودات زنده است و بدین ترتیب مهر با کشتن گاو نر آفریننده‌ی موجودات زنده محسوب میشود. در آیین مهرپرستی انقلابین (صیفی و شتوی) و اعتدالین (خریفی و ربیعی) موجب جشن و سرور و برگزاری تشریفات باشکوه بوده است. معابد مهر را در اروپا چنان می‌ساختند که هنگام اعتدال ربیعی و اعتدال خریفی آفتاب به هنگام طلوع بر نقش مهر بتابد. دو مشعلدار او یکی به نام کاوتی (kāti) یا کاوتس (kātes) و دیگری به نام کاوتوپاتی (kātopāti) یا کاوتوپاتس (kātopātes) بود. کاوتی مشعل خود را در نقش مهر سربالا نگاه داشته است و کاوتوپاتی مشعل خود را سرپایین. به همین جهت ظاهراً کاوتی نماینده‌ی آفتاب فروردین و کاوتوپاتی نماینده‌ی آفتاب مهرگان بوده است. در معابد مهر پرستندگان با هم غذا میخوردند. قدیس یوستینوس شهید گفته است که در این مهمانی عمومی نان و آب صرف و اورادی خوانده میشد. اما قرائنی در دست است که در این مهمانیها شراب نیز مینوشیدند. در صورت حسابهائی که از معبد مهر دورا به دست آمده است مخارج نان و شراب در آغاز نوشته شده. در نقش معبد مهر در هِدِرْهایْم آفتاب خوشه‌ی انگور بزرگی به مهر تقدیم میکند. شیرانی که در نقش معبد مهر سانتا پریسکا دیده میشوند صراحیهای شراب به دست دارند. ظاهراً در مهمانیهائی که به یاد اتحاد مهر با خورشید ترتیب میدادند گوشت گاو صرف میشد. اگر گوشت گاو نبود از گوشت گوسفند یا بز یا مرغ استفاده میکردند. پرستندگان در مراسم صبح و ظهر و غروب دور هم گرد میآمدند. روز هفتم هفته را مقدس میشمردند. بیست و پنجم دسامبر روز "تولد خورشید شکست‌ناپذیر" و روز تولد مهر از سنگ بود، مهرپرستان دارای هفت پایه یا درجه بودند که ظاهراً از سیارات هفتگانه گرفته شده بود، کلاغ، داماد، سرباز، شیر، ایرانی، پیک مهر، و پدر. کلاغ از طرف عطارد، داماد از طرف زهره، سرباز از طرف مریخ، شیر از طرف مشتری، ایرانی از طرف ماه، پیک مهر از طرف خورشید، و پدر از طرف زحل حمایت میشد. کلاغها ساقیگری می‌کردند و شیران بخور میسوزاندند و با آتش تازه‌واردان را تصفیه میکردند. سربازان با نوعی غسل تعمید تقدیس میشدند، و با آهن سرخ بر پیشانی ایشان داغ زده میشد تا به عنوان سرباز مهر شناخته شوند. تنها مردان و پسران میتوانستند در این آیین سرّی وارد شوند و زنان حق ورود نداشتند. "پدر" ریاست هر گروه را به عهده داشت و او را ساکردوس (sākerdos) یا آنتیستس (āntistes) می‌گفتند. در مراکز مهم یک "پدر پدران" نیز بود که به منزله‌ی ناظر کل یا اسقف بود. اداره‌ی هر جمعیت یا گروه با رئیس آن بود، و مخارج جمعیت از طرف افراد تأمین میشد. در آیین مهرپرستان طبقات و تمیّزات اجتماعی وجود نداشت، و به اصطلاح شاه و گدا در برابر هم مینشستند. در این آیین، مهر به عنوان آفریننده و نجات‌دهنده‌ی انسان در روز بازپسین نظم نوینی برقرار میکند که در آن مؤمنان واقعی در نعیم جاودانی خواهند بود. شکست مهرپرستی را در برابر مسیحیت نتیجه‌ی این میدانند که در مهرپرستی تعدد خدایان تأکید شده بود در حالی که روح عصر بتدریج به سوی توحید متمایل بود، و نیز طرد زنان از جوامع دینی مهرپرستی را یکی از علل شکست قطعی آن در برابر مسیحیت میدانند.

مهرجان، عید، ← مهرگان.

مهرجان قذق (mehrajān qozaq, mehrejān qazaq) ولایت سابق، غ ایران، در ناحیه‌ی لرستان؛ مرکز آن شهر صیمره. شهر ماداکتو در این ولایت قرار داشت. در قرن ۴م، هق از لحاظ حاصلخیزی مشهور بود. در حمله‌ی عربها اهالی آن با قبول جزیه و خراج تسلیم ابوموسی اشعری شدند.

مهرجانی، ابواحمد: ← اخوان الصفا.

مهرجرد (mehrjerd)، ده (جم ۳°۰۱۴ شش ۱۳۴۵ هش)، دهستان میبد، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۱۷کیلومتری جغ اردکان. محصولاتش غلات و پنبه است.

مهرداد[1] (mehrdād)، اسم چند تن از شاهان و فرمانروایان قدیم مشرق‌زمین، از جمله چند شاهنشاه اشکانی و مهرداد VI پادشاه پونتوس، صورت یونانی آن میتریداتس (mitridātes) یا میترادائس است.

مهرداد I (-mehrdād) [← مهرداد، اسم]، فت ۱۳۸ یا ۱۳۷ ق‌م، شاهنشاه (ح ۱۷۱—ح ۱۳۸ یا ۱۳۷ ق‌م) بزرگ اشکانی (← اشکانیان)، برادر و جانشین فرهاد I. اولین واقعه‌ی سلطنت او جنگ با اثوکراتیدس (eukrātides)، پادشاه بلخ، است که در صدد بود امپراطوری یونانی وسیعی در شرق تشکیل دهد. ح ۱۵۰ (یا ۱۵۵) ق‌م که اثوکراتیدس به دست پسرش مقتول شد، مهرداد بعضی نواحی مرزی بلخ را اشغال کرد، و آراخوسیا را گرفت، به قولی از رود سند نیز گذشت. سپس متوجه مغرب شد، و ماد را گرفت و به جانب زاگرس و بین النهرین پیش رفت. دمتریوس II سلوکی به جلوگیری او شتافت، ولی مغلوب شد، و مهرداد سلوکیه را گرفت (۱۴۱ ق‌م)، و بابل را تحت سلطنت خود در آورد، ولی (احتمالاً به علت حمله‌ی سکاها به مرزهای شرقی پارت) عازم هیرکانیا (گرگان) شد. دمتریوس دگربار دست به حمله زد، ولی سرانجام پارتیان او را دستگیر و به هیرکانیا نزد مهرداد روانه کردند. مهرداد با او به ملاطفت رفتار کرد، و او را در هیرکانیا مستقر کرد، و دختر خود را به زنی به وی داد. مهرداد یکی از پادشاهان بزرگ اشکانی است. در زمان او امپراطوری اشکانی توسعه یافت، چنانکه از طرفی با هندوستان و از طرف دیگر با بین النهرین همسایه شد، و دولت شاهنشاهی ایران دوباره زنده گردید. مهرداد خود را شاهنشاه خواند. تاریخ مرگ مهرداد اولین تاریخ دقیق در باب سلسله‌ی اشکانی است، و مستند به سکه‌ها و کتیبه‌های میخی است. جانشینش فرهاد II است.

مهرداد II (-mehrdād) یا **مهرداد بزرگ** [← مهرداد، اسم]، شاهنشاه (ح ۱۲۳—۸۸ یا ۸۷ ق‌م) اشکانی (← اشکانیان)، پسر و جانشین اردوان II. وی با سکاها و سایر مهاجمین شرقی و شمال شرقی جنگید، و بر ایشان پیروز شد. به ارمنستان تاخته پادشاه آنجا را مطیع کرد و پسرش تیگرانس I را گروگان به ایران آورد. از این زمان به بعد، ارمنستان در تاریخ اشکانی نقش عمده‌ای دارد، چه سرانجام پادشاهی ارمنستان به دست شاهزادگان اشکانی افتاد، و این سرزمین باعث جنگهای سخت بین ایران و روم شد. از وقایع مهم زمان او استقرار روابط سیاسی بین ایران و روم است؛ تیگرانس I که رهائی یافته به جای پدر نشسته بود با دولت اشکانی مخالفت میورزید، و مهرداد VI (پادشاه پونتوس) را علیه روم یاری میکرد؛ مهرداد سفیری نزد سولا که به آسیای صغیر آمده بود فرستاد (۹۲ ق‌م) و روابط دوستانه بین دو دولت برقرار شد. مهرداد بزرگ از بزرگترین سلاطین اشکانی است. مهرداد برای اداره‌ی امپراطوری وسیع خود ناگزیر اختیارات وسیعی به والیان و فرمانروایان ایالات و کشورهای متصرفی داد، و بعد از او عده‌ای از آنان مدعی سلطنت شدند،

(1) Mithridates; Mithradates

تا سنتروک به شاهی رسید.

مهرداد III (-mehrdād) (← مهرداد، اسم)، ف‍ت ح ۵۴ ق‌م، شاهنشاه (۵۸ یا ۵۷–۵۵ ق‌م) اشکانی (← اشکانیان). با برادرش، ارد I، پدر خود فرهاد III را کشتند. مهرداد پادشاه مشاد شد، و با برادر به جنگ پرداخت، ولی به علت سفاکی، بزرگان مملکت بر او شوریده بیرونش کردند، و برادرش ارد I، را به جای او نشاندند. مهرداد به گابینیوس پناه برد، و به بین النهرین لشکر کشید، ولی در سلوکیه از سورنا (surenā؛ ← سورن) فرمانده سپاهیان پارتی، شکست خورد و به بابل گریخت، و پس از محاصره‌ی طولانی دستگیر و به امر ارد مقتول شد.

مهرداد IV: ← بلاش II.

مهرداد[1] VI، (← مهرداد، اسم)، ملقب به اوپاتور (و گاه ملقب به کبیر)، ح ۱۳۲–۶۳ ق‌م، آخرین شاه از شاهان پونتوس. از ۱۲۰ ق‌م تا زمان مرگش بر کشور کوچک خود در کرانه‌ی ج دریای سیاه سلطنت میکرد. از ج متصرفات خود را در آسیای صغیر توسعه داد و در ۸۸ ق‌م با مقاومت رومیان رو به رو شد، و در جنگی که ۴ سال طول کشید از سولا شکست خورد. در جنگ دیگری (۸۳–۸۱ ق‌م) بر رومیان پیروز شد، ولی بعداً لژیونهای سردار رومی، لوکولوس، به تعقیب او پرداختند و وی به تیگرانس I در ارمنستان پناهنده شد. در ۶۷ ق‌م توانست متصرفات خود را دوباره به دست آورد، ولی سال بعد پومپیوس بزرگ سپاهیان او را شکست داد. مهرداد به کریمه گریخت و سپاهیانش به فرماندهی پسرش، فارناکس II، بر او شوریدند، و به‌همین جهت خودکشی کرد. رومیان او را یکی از بزرگترین دشمنان خود میشمردند.

مهرداد بزرگ: ← مهرداد II، شاهنشاه اشکانی.

مهردار (mohrdār)، در عهد تیموریان و صفویه به بعد، عنوان صاحب منصب و کاتب و معتمدی که متصدی مهر مخصوص پادشاه و غالباً در عین حال منشی مخصوص حضور بوده. علیشیر نوائی، قبل از آنکه دیوان بیگی و وزیر سلطان حسین بایقرا بشود، در دستگاه او صاحب عنوان مهرداری بوده‌است. چنانکه از رساله‌ی عرض‌نامه‌ی جلال‌الدین دوانی بر میآید، در دوره‌ی آق قوینلو نیز عنوان متصدی و خازن مهر خاص، مهردار یا مهرداربیک بوده است. در عهد صفویه نیز منصب مهرداری اهمیت تمام داشته است. در این دوره غالباً مهر همایون به دست مادر شاه سپرده بود، مع هذا، مهردار مهر همایون مقام ممتازی داشت و، به نقل شاردن، روزهای جمعه اسنادی را که به مهر وزیران رسیده بود در حضور شاه قرائت میکرد و شاه غالباً به دست خود آنها را مهر میکرد. در عهد مغول کاتبی را که متصدی این مقام بوده است تمغاچی (← تمغا) میخواندند. در دربار سلاطین عثمانی هر یک از وزرا مهرداری داشته است. در عهد قاجاریه، خاصه عهد ناصری، امر مهرداری سلطان به عهده‌ی تشکیلات و دستگاه جداگانه‌ای به نام اداره‌ی مُهرِ مهر آثار مبارک بوده است که تحت نظارت و ریاست یکی از رجال معتمد قرار داشته، و یک نفر "حافظ" و یک نفر "ضابط ثبت" و یک نفر "حامل" و چند محرّر و فراش و قراول در آن اداره کار میکرده‌اند.

مهردشت (mehr.dašt)، کوی نوبنیاد (جه ۱۴۱۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، غ کرج، کنار راه آهن تهران-قزوین.

مهرسپند، در دین مانی، ← مانویت، قسمت IV.

مهر سلیمان[2] (-mohr)، گیاه دائمی از نوع پولیگوناتوم (*Polygonatum*) که در بهار گل میدهد. ساقه‌ی زیرینش در هر سال یک ساقه‌ی هوائی میدهد، و گلهای خمیده‌ی لوله‌ای سبز-رنگ بر روی آن است. گره‌های ساقه‌ی زیرین نماینده‌ی سال گیاه است.

مهر علی خان تکلو (mehr ali xāne teke-lu)، از رؤسای قزلباش در عهد نادر شاه؛ پسر نظر علی سلطان تکلو. یک‌چند از جانب شاهرخ افشار حکومت همدان داشت. کریم خان زند با او جنگ کرد و پس از چند جنگ و ستیز جمعیت او را متفرق ساخت (۱۱۶۲ هق).

مهرگان (mehrgān؛ معرب آن مهرجان، پارسی باستان میثرکانه (mitrakāna) [= متعلق به مهر]، یکی از مهمترین اعیاد سال ایرانیان که در روز اعتدال خریفی برپا میشد. بعدها روز مهر (شانزدهم) از ماه مهر را به نام مهرگان جشن میگرفتند، و این جشن بزرگ شش روز طول میکشید، و روز آغاز را مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه میگفتند. جشن مهرگان بسیار سرورانگیز و بانشاط بود. گویند پادشاهان هخامنشی هرگز نمیبایست مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس ارغوانی میپوشیدند و در باده‌پیمائی با میخوارگان شرکت میکردند. اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان درین جشن لباس نو به مردم میبخشیدند. جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود، و از آنجا با آیین مهرپرستی به اروپا رفت، و گویند بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا روز ولادت مسیح قرار داده شد. جشن مهرگان در عهد اسلامی مدتها برقرار بود. در حال حاضر جشن مهرگان در ایران به عنوان جشن فرهنگی برپا میشود، و زردشتیان نیز این روز را جشن میگیرند.

مهر گیاه[3] (-mehr)، (*Mandragora officinarum*)، گیاه دائمی نواحی معتدل که در داستانها موضوع افسانه‌های بسیار بوده. ریشه‌های آن را در قرون وسطی وسیله‌ی مسموم‌کردن اشخاص قرار میدادند. این ریشه‌ها کمابیش به شکل انسان است یا آنها را دستکاری کرده به شکل آدمکها در میآورند، و عوام برای آنها خواص جادوئی قائلند. ماده‌ی سمی آن آلکالوئید است. آن را سگ کن (sag.kan) و یبروح الصنم (yabruho 's.sanam) نیز میگویند.

مهر مردان ابن سرخاب: ← آل باوند (کیوسیه).

مهر مهرآثار مبارک، اداره‌ی: ← مهردار.

مهرن[4]، آوگوست فردینان میکال (-ägust ferdinān mikāl mehren)، ۱۸۲۲–۱۸۹۸، مستشرق دانمارکی و عالم در تاریخ و فلسفه‌ی اسلامی. از ۱۸۵۴ تا ۱۸۹۸ استاد فقه اللغه‌ی سامی دانشگاه کپنهاگ بود. از جمله‌ی آثارش معانی و بیان عربی (۱۸۵۳)، نشر کتاب نخبة الدهر فی عجایب البر و البحر (۱۹۲۳)، و ترجمه‌ی همین کتاب به زبان فرانسوی تحت عنوان کتاب هیئت قرون وسطی (۱۸۷۴) از او است.

مهرنجان (mehranjān)، ده (جه ۱۱۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ ۷کیلومتری ج کازرون. محصولش غلات است.

مهر نرسی (mehr nersi)، ملقب به **هزار بندگ**، قرن ۵م، صدر اعظم بهرام گور. از خاندان اسفندیار و مردی هوشمند و دانا و صاحب تدبیر بود. نیز ← هزار بندگ.

مهرنوش (mehrnuš)، در شاهنامه، پسر اسفندیار. اسفندیار مهرنوش و پس دیگرش نوش‌آذر را همراه خود به جنگ رستم به سیستان برد، و هر دو به سیب بدزبانی، و دشنامی که به رستم دادند، به دست فرامرز کشته شدند.

مهر نیمروز: ← غالب دهلوی.

مهروبان (mahrubān) یا **ماهی روبان**، شهر و بندر قدیمی، در ناحیه‌ی لیراوی، بر کرانه‌ی خلیج فارس. بیشتر جغرافیانویسان قدیم با آن آشنائی داشتند و از آن به عنوان بندر یاد کرده‌اند. در قرن ۴م هق شهری آباد و پرجمعیت بوده و بازاری پرتحرک و مسجدی زیبا داشته است. در حدود العالم در باره‌ی آن چنین آمده است: "شهری است اندر میان آب نهاده چون جزیره، جائی خرم است و بارگاه (= کانبار) همه‌ی پارس است". ناصر خسرو در سال ۴۴۳ هق آن را دیده و از بازار آن بخوبی یاد کرده است. ویرانه‌های آن اکنون به صورت تپه‌هائی در ۷۰۰متری غ شاه عبدالله باقی است و آثار باروی شهر و برج راهنمای آن هنوز به چشم میخورد.

مهر و مشتری، داستان منظوم عارفانه و عاشقانه اثر شمس‌الدین حاجی محمد عصار تبریزی، که حاوی سرگذشت عشقی جوانی به نام مهر، فرزند شاپور شاه، به جوانی دیگر موسوم به مشتری است.

مهرویه: ← قرامطه، قسمتهای III–VII.

مهره: ← پیچ.

مهره (mahrah)، سرزمین بیحاصلی از عربستان، در ساحل قهد، بین حضرموت و عمان، که در آن آثاری از کشور سبا وجود دارد. از محصولات آن مُرّ و بخور است. زبان مردم آن مهری است که ریشه‌ی آن با عربی اختلاف دارد.

مهره یا فقره: ← ستون فقرات

مهره‌داران[5] (mohre.dārān)، [*Vertebra*]، حیواناتی که دارای ستون فقرات هستند. این گروه به ۵ رده تقسیم میشوند که عبارتند از ماهیها، دوزیستان، خزندگان، پرندگان، و پستانداران. از مشخصات عمومی مهره‌داران بزرگی نسبی جثه، تقارن دوطرفی ساختمانی، و توزیع پردامنه‌ی آنها در سراسر کره‌ی زمین

(۱)Mithridates (۲)Solomon's-seal (۳)mandrake (۴)Mehren (۵)vertebrate

است. مهره‌داران، علاوه بر اسکلت درونی از استخوان و غضروف یا از غضروف تنها، دارای تخاع شوکی، مغز، قلب (دارای دو یا سه یا ۴ حجره)، و حد اکثر چهار دست و پا (که در رده‌های گوناگون به صورتهای مختلف در می‌آیند) هستند. مهره‌داران و سه گروه دیگر از حیوانات ساده‌تر دریائی را که یک رشته‌ی ژلاتینی پشتی دارند ولی ستون فقرات حقیقی در آنها نمیتوان یافت، روی هم رفته سلسله‌ی ریسمانیان (*Phylum Chordata*) مینامند.

مهریجرد، یزد، ← مهریز.

مهریز (mehriz)، بخش (جه ۳۱٬۲۷۹ نسه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان یزد، استان دهم. مشتمل است بر ۲ دهستان حومه و میانکوه. کوه بافق به ارتفاع ۲٬۶۰۰ متر در آن ممتد است. آبادیهای آن در دو طرف جاده‌ی یزدکرمان قرار دارند. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و ابریشم است. از صنایع دستی پارچه‌بافی دارد. در مآخذ قدیم نامش مهریجرد (mehrijerd) ذکر شده است. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش این بخش در جزء شهرستان یزد تشکیل شد. مرکزش مهرپادین است.

در بعضی مآخذ دهی به نام مهریز (۳۵ کیلومتری ج یزد) به عنوان مرکز بخش مهریز ذکر شده، ولی نام این آبادی در مآخذ سرشماری ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ هش نیامده است.

مهریزد، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت IV.

مهریه، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت X.

مهستگ، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت VII.

مهستی گنجوی (-mahsati ,-mehsati)، شاعره‌ی فارسی‌زبان. در باره‌ی محیط زندگی و روزگار او دقیقاً اطلاعی در دست نیست، و از آنچه تذکره‌نویسان نوشته‌اند بر روی هم دانسته میشود که وی در گنجه زاده شده، به بلخ و نواحی خراسان آمده، و احتمالاً به دربار سلطان (۵۱۱–۵۵۲ هق) سنجر راه داشته است. زندگی وی و شوهرش (معروف به پور خطیب گنجه‌ای) در هاله‌ای از افسانه و شعر فرو رفته است، و در ادوار بعد، اذهان داستانپرداز ایسن ابهام را گسترش داده است. آنچه مسلم است وی زنی زیبا و خوش‌سخن بوده است، و در تاریخ ادب قدیم ایران مشهورترین زنان شاعر به شمار می‌رود. رباعیهای لطیف و شیرینی دارد. دیوانش به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۳۶ هش).

مهفولان، در نجوم، ← غولپیکران و کوتوله‌ها.

مهکشند: ← کشند، قسمت II.

مهل، ژول: ← مول، یولیوس فون.

مهلب ابن ابی صفره (mohallabe 'bne abi sofra)، ۷–۸۳ هق، والی بصره و والی خراسان، و از سرداران و دلاوران معروف عرب. مصعب ابن زبیر ولایت بصره بدو داد، و او در آن ولایت به دفع خوارج اهتمام بسیار کرد. عبدالملک ابن مروان او را والی خراسان کرد، و او در ۷۹ هق بدانجا رفت، و هم در آنجا وفات یافت.

مهلبی (mohallabi) [محمد ابن یزید ابن حاتم مهلبی]، فت ۱۹۶ هق، امیر و سرکرده‌ی معروف عرب در عهد عباسی، محمد امین، خلیفه‌ی عباسی، امارت اهواز به او داد، و او در آنجا بود تا آنکه طاهر ذوالیمینین آهنگ اهواز کرد و او را به بیعت و فرمانبرداری از مأمون خواند. مهلبی نپذیرفت و با طاهر جنگ کرد تا کشته شد.

مهلبی، ابومحمد حسن ابن محمد (mohallabi)، ۲۹۱–۳۵۲هق، وزیرمعزالدوله‌ی دیلمی؛ اهل بصره. در ۳۳۴ هق که معزالدوله به جانب بغداد پیش میرفت، مهلبی را پیشتر برای گفتگو با خلیفه به آن شهر فرستاد. در ۳۳۹ هق وزیر شد. در ۳۴۱ هق یوسف ابن وجیه، حاکم عمان، آهنگ گرفتن بصره کرد و مهلبی بر او پیشدستی جست و شهر را گرفت و یوسف را شکست داد. در همین سال مورد بیمهری معزالدوله قرار گرفت و اندک‌مدتی معزول بود و بار دیگر بر سر کار آمد. در ۳۵۲ هق به دستور معزالدوله با لشکری عازم عمان شد ولی در راه از دنیا رفت. پس از مرگش معزالدوله همه‌ی دارائی او را مصادره کرد که همه از این کار او ناراضی بودند.

مهلهل (mohalhel)، شهرت **ابولیلی عدی ابن ربیعة ابن مره** (abu.layla adiyye 'bne rabi'ate 'bne morra)، شاعر و از شجاعان عرب در جاهلیت، از قبیله‌ی تغلب، دائی امرؤالقیس شاعر. از آن رو او را مهلهل خواندند که در شعر لطافت و دقت داشت. شاعری فصیح بود، و در جوانی به خوشگذرانی و معاشرت با زنان پرداخت، چنانکه برادرش کلیب (kolayb) او را "همنشین زنان" خواند؛ اما چون جساس (jassas) ابن مره، از قبیله‌ی بکر ابن وائل، در جنگی کلیب را به قتل رسانید، از شراب و خوشگذرانی دست کشید و به خونخواهی برادر پرداخت، و این امر میان دو قبیله‌ی بکر و تغلب ۴۰ سال دوام یافت. در رثاء کلیب، برادر خود، شعرهای والا دارد.

مهمات[1] (mohemmāt)، مصرف سلاحهای آتشی، از قبیل گلوله، فشنگ، بمب، موشک، و اژدر.

مهماندوست (mehmān.dust)، ده (جه ۷۲۸ نسه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان دامنکوه، بخش حومه‌ی شهرستان دامغان، فرمانداری کل (اکنون استان) سمنان؛ ش دامغان. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، و پسته است. از ابنیه‌ی قدیمه‌ی آن برج آجری دوازده‌ترک معصومزاده است که گنبد اصلی آن فرو ریخته، و بنا بر کتیبه‌ی کوفی تاریخ آن ۴۹۰ هق است. این بنا، به علت داشتن طاقنماها و قطار مقرنس آجرکاری، از نظر باستانشناسی اهمیت دارد. در اینجا نادر قلی افشار و شاه طهماسب II صفوی اشرف افغان را مغلوب کردند.

مهماندوست، برج، دامغان، ← برج؛ مهماندوست، ده، دامغان.

مهمان‌نواز، شهسواران: ← شهسواران مهمان‌نواز.

مهملك خاتون: ← ماه ملک خاتون.

مهمولکول[2] (meh.molekul)، مولکولی که تعداد اتمهای سازنده‌ی آن ده هزار تا چند هزار باشد. بسیاری از مواد طبیعی مانند چند قندها، پروتئینها، اسیدهای نوکلئیک (⇐ اسید نوکلئیک) و کائوچو ترکیبات مهمولکولی هستند. در سالهای اخیر مواد مهمولکولی مصنوعی مانند انواع پلاستیکها، نایلون، پرلون، الیاف و صمغهای مصنوعی نیز ساخته شده است. مهمولکولها معمولاً از ترکیب یا تراکم مولکولهای مشابه یا نامشابه به وجود میآیند؛ از جهات مختلف فیزیکی و شیمیائی با مولکولهای سازای خود اختلاف دارند، و عموماً تشکیل دستگاههای کولوئیدی (← کولوئید) میدهند. از نظر اهمیتی که این مواد در زیست‌شناسی و صناعت دارند، تحقیق در باره‌ی آنها رشته‌ی جدیدی را در علم شیمی به وجود آورده است. این اصطلاح گاه به جامد متبلوری، مثلاً الماس، اطلاق میشود که اتمهای آن با ظرفیت مشارکتی (← ظرفیت، قسمت III) به اتمهای مجاور چنان بسته شده‌اند که تمام بندها (← ظرفیت، قسمت II) یک اندازه استحکام دارد و همه‌ی بلور همچون مولکول شیمیائی واحدی جلوه‌گر میشود. مورد استعمال دیگر این کلمه در بسپارها (← بسپار) و شیشه‌ها است، و آن عبارت از "ملکول‌های بزرگی" است که از اتصال ملکولهای کوچکتر، به نام تکپار[3]، فراهم میشود. گاه وزن مولکول بسپار یا مهمولکول ممکن است به یک میلیون برابر وزن مولکول تکپار برسد.

مهمیزها، نبرد: ← نبرد مهمیزها.

مهن[4]، الفرد ثر (alfrəd ţer məhan)، ۱۸۴۰–۱۹۱۴، افسر نیروی دریائی و مورخ امریکائی. دو کتاب وی درباره‌ی اهمیت قدرت دریائی مورد توجه است: تأثیر قدرت دریائی بر تاریخ، ۱۶۶۰–۱۷۸۳ (۱۸۹۰)، تأثیر قدرت دریائی بر انقلاب فرانسه و امپراطوری فرانسه، ۱۷۹۳–۱۸۱۲ (۱۸۹۲). در این کتابها ارتباط مسائل دریائی با سیاست و اقتصاد بین‌المللی مورد بحث قرار گرفته است.

مهنای عرب، میر (mir mohannā-)، یکی از رؤسای عرب ایران در دوره‌ی سلطنت کریم خان زند. وی ضابط بندر ریگ بود، و با کریم خان صفائی نداشت، و به نواحی اطراف تعرض میکرد. چون صادق خان زند جمعی را به دستگیری او فرستاد، وی به جزیره‌ی خارکو گریخته آنجا را متصرف شد، و چون آن جزیره آب شیرین نداشت، مصمم به تصرف جزیره‌ی خارک که در دست هلندیها بود شد، و جزیره و قلعه‌ی آن را گرفت (۱۱۷۹ هق)، و دارائی آنها را به یغما برد، و جمعی از ایشان را کشت یا اسیر کرد، و بدین طریق دوره‌ی تسلط هلندیها در خلیج فارس پایان یافت. بعد از این فتح، میر مهنا به راهزنی و دریازنی پرداخت، تا آنکه کریم خان برای دفع او زکی خان زند را به بندر ریگ فرستاد؛ میر مهنا به بصره فرار کرد، و در آنجا مقتول شد، و دو جزیره‌ی خارک و خارکو به تصرف کریم خان در آمد.

مهندر: ← قلعه‌ی بندر.

مهندس‌الملک (mohandeso'l.molk)، لقب **رضا نجمی** (najmi)، ۱۲۹۶ هق–؛ معلم (از ۱۳۱۷ هق) و مؤلف و مترجم بسیاری کتب کلاسیک و نقشه‌های تعلیمی جغرافیائی.

---

(۱) munitions (فس) (۲) macromolecule (۳) monomer (۴) Mahan

مهندس‌الممالک (mohandeso'l.mamālek)، لقب **نظام‌الدین غفاری**، ۱۲۶۰–۱۳۳۳ هق. در ۱۲۷۵ هق از طرف دولت ایران برای تحصیل به فرانسه اعزام شد و از مدارس پولیتکنیک و معدن فارغ‌التحصیل شد. در صدارت میرزا علی اصغر خان اتابک از نزدیکان و مترجم او بود. در قضیه‌ی رژی تمایل به مقابله‌ی مسلحانه با مردم داشت. در ۱۳۱۶ هق وزیر فوائد عامه شد و پس از آن چندین بار وزیری وزارتخانه‌های مختلف را داشت. نیز ← دارسی.

مهندسی[1]، علم طرح‌ریزی و ساختن و به کار انداختن ساختمانها و ماشینها و سایر اسبابهای لازم برای صنعت و زندگی روزانه. تا زمان انقلاب صنعتی تنها دو نوع مهندس وجود داشت، مهندس نظامی که چیزهائی چون استحکامات نظامی و منجنیق و، در زمانی متأخرتر، توپ میساخت؛ مهندس کشوری که کارش ساختن پل و بندر و آبراهه و خانه و ساختمانهای دیگر بود. در اوایل قرن ۱۹م، در انگلستان مهندسی مکانیک به عنوان شعبه‌ی خاصی از مهندسی پیدا شد و کار مهندس مکانیک ساختن ماشینهای صنعتی و موتورهای آنها بود. نخستین انجمن مهندسی کشوری در انگلستان در ۱۸۱۸، و در پی آن در ۱۸۴۷ انجمن مهندسان مکانیک، تأسیس شد. درکشمکش ترتیب رشد شاخه‌های مهندسی، از روی تاریخ تأسیس انجمنهای حرفه‌ای آنها چنین به دست میآید: مهندسی کشوری (۱۸۵۲)، مهندسی معدن و فلزگری (۱۸۷۱)، مهندسی مکانیک (۱۸۸۰)، مهندسی برق (۱۸۸۴)، و مهندسی شیمی (۱۹۰۸). مهندسی هوانوردی و مهندسی صنعتی از شاخه‌های مهم دیگر وجدیدتر مهندسی است. مهندس هوانوردی کارش طرح نقشه‌ی وسایل حمل و نقل هوائی و فضائی و پرتابه‌ها و نظارت بر مراحل مختلف ساختن و به کار بردن آنها است. مهندس شیمی با طرح‌ریزی و ساختن و به کار انداختن کارخانه‌ها و ماشینهائی سر و کار دارد که برای ساختن موادی چون اسیدها و رنگها و داروها و پلاستیکها و لاستیک مصنوعی به کار میرود. مهندس شیمی نتایجی را که از اکتشافات آزمایشگاهها به دست میآید برای تهیه‌ی فرآورده‌های شیمیائی به مقیاس بزرگ عملی میکند. مهندس شیمی باید از مهندسی مکانیک نیز آگاه باشد. مهندسی کشوری مشتمل است بر نقشه‌کشی و طرح‌ریزی و ساختن و تغییر دادن وضع جغرافیائی بدان صورت که جوابگوی نیازمندیهای بشری باشد. از تقسیمات آن است، مهندسی راه و راه‌آهن، مهندسی ترابری، مهندسی آب، و مهندسی ساختمان. مهندسی برق با تولید و انتقال انرژی برقی و آلاتی که نیروی برق در آنها به کار میرود، سر و کار دارد، و از شاخه‌های آن مهندسی ماشینهای برقی، مهندسی الکترونیک، مهندسی حسابگرها، و مهندسی ارتباطات است. مهندسی صنعتی یا مهندسی مدیریت به کارایی تولید مربوط میشود. مهندس صنعتی روشها را طرح میریزد نه ماشینها را. کار او مشتمل است بر طرح کارخانه، تجزیه و تحلیل و نقشه‌ریزی برای کارهای کارگران، استعمال بهینه‌ی صرفه‌ی مواد خام، جریان آنها در فرایند تولید و کنترول کارامد کالای تمام‌شده. مهندسی مکانیک به طرح و ساختن و به کار انداختن موتورها و ماشینها مربوط است، بیشتر با اشیاء متحرک در ماشینها سر وکار دارد. دو شاخه‌ی اصلی آن به حرارت و ماشین مربوط میشود، که اولی تولید و توزیع و استعمال حرارت، امور مربوط به ساختن دیگ بخار و ماشینهای حرارتی و تهویه‌ی مطبوع و سردسازی را شامل میشود؛ و دومی به ساختن افزارها، و از جمله افزارهائی که در ساختن آنها حرارت به کار میرود، مربوط میشود. چون مهندسی ماشین از وسیعترین میدانهای مهندسی است، شاخه‌های فرعی فراوان دارد. مهندسی معدن با معدنکاوی و استخراج فلز و مهندسی نفت ارتباط دارد، علاوه بر اینها از بیرون آوردن کانیها از زمین و تبدیل آنها به شکل خالص در همین مهندسی بحث میشود. از مهمترین شاخه‌های مهندسیهای کوچکتر اینها را باید نام ببریم، مهندسی کشاورزی، معماری و مهندسی دریائی، مهندسی فیزیک، و مهندسی زمینشناسی. راه دیگر تقسیم مهندسی از روی وظایفی است که انجام میدهد. در رأس تقسیمات وظیفه‌ای، طرح، به کار انداختن، مدیریت، توسعه، و ساختمان قرار دارد؛ مهندسی توسعه با تبدیل یک فکر به یک فراورده‌ی عملی ارتباط دارد. تعلیم و تربیت مهندسی مستلزم آن است که دانشجویان این رشته پایه‌ی محکمی از ریاضیات و علوم داشته باشند؛ و نیز مهندسان باید از علوم انسانی و اجتماعی اطلاعات وسیعی پیدا کنند تا بتوانند بهتر منظورهای خود را عملی سازند.

مهنه (mahne)، ده (جم ۱٬۳۱۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان محولات، بخش فیض‌آباد و محولات، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۱۲کیلومتری جش فیض‌آباد. محصولاتش غلات و خشکبار است. ابریشمبافی دارد.

مهنه، قریه، خراسان، ← میهنه.

مهنه‌ی مبارکه، قریه، خراسان، ← میهنه.

مهو[2] (mho)، واحد عملی اندازه گیری هدایت برق، و آن هدایت مداری برقی است‌که مقاومت آن یک اهم باشد (کلمه‌ی mho مقلوب کلمه‌ی ohm [اهم] است). این واحد در ۲ آوریل ۱۹۱۹ از جدول واحدها حذف شد.

مهونینگ، رود، کشتم ← یانگزتاون.

مهوید (mahvid)، دهستان (جم ۳٬۵۵۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱ آبادی. کوهستانی است. محصولات عمده‌ی آن غلات و زیره است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و کرباسبافی دارد. مرکزش، **مهوید** (جم ۶۱۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ل‌ش فردوس قرار دارد.

مهویزان (mahvizān)، ده (جم ۱٬۲۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ نزدیک گوراب زرمیخ و در غ آن. سیاه‌رود، و پلنگ‌رود مشروبش میکنند. محصولاتش برنج، توتون، و چای است.

مهیار (mahyār)، ده (جم ۵۷۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان شهرضا، استان دهم؛ ۲۵کیلومتری ل شهرضا. محصولاتش غلات وپنبه است. کاروانسرای تاریخی از دوره‌ی صفویه دارد، که نمونه‌ی جالب‌توجهی از سبک معماری و ساختمانی کاروانسراهای دوره‌ی صفوی است. بنا دارای صحن، سردر، و حجرات است که تزیینات خاصی در آن به‌کار رفته است.

مهیار، کاروانسرای: ← کاروانسرا.

مهیار دیلمی (mahyāre deylami)، ف ۴۲۶ هق، شاعر عرب. نزد شریف رضی به تحصیل علم و ادب پرداخت، و مدتی هم متصدی امر کتابت آل بویه بود. اشعاری در مدح اهل بیت پیغمبر ص دارد، و از قصاید شریف رضی هم استقبال کرده است. دیوان او در ۴ مجلد به طبع رسیده است.

مهین‌آباد (mahin.ābād)، ده (جم ۱٬۴۳۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان پایین‌دهستان، شهرستان نهاوند، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۱۴کیلومتری غ نهاوند. رود مهان (mahān) و چشمه مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است.

مهین‌دوک (یا **مهیندوک**) یا **دوک بزرگ** یا **گروسهرتسوگ**، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

مهین مادر خدایان[3] (mehin)، در ادیان قدیم، زمین به عنوان الاهه‌ی مادری و حاصلخیزی. به اسامی مختلف پرستش میشد، گایا، دمتر، آرتمیس، و آفرودیته در یونان؛ بونا دئا در روم؛ کوبله در فریگیا؛ ایسیس در مصر؛ آستارته در فنیقیه؛ و ایشتار در بابل و آشور. نیز ← باروری، شعائر.

می یا میه: ← میه یا می.

میاب (miāb)، ده (جم ۱٬۶۹۶ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان هرزندات، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۵ کیلومتری ل مرند.

می‌آباد (mey.ābād)، ده (جم ۱٬۰۸۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش سامن، شهرستان ملایر، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ج ملایر. محصولاتش غلات و صیفی است. قالیبافی دارد.

میاخا، خوسه: ← مادرید، شهر، اسپانیا.

میاسکوفسکی[4]، **نیکولای** (nikolāy miāskofski)، ۱۸۸۱–۱۹۵۰، آهنگساز روسی؛ متولد نزدیک ورشو. در ۱۹۱۱ از کنسرواتوار سن‌پطرزبورگ فارغ‌التحصیل شد. از ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۱ استاد آهنگسازی در کنسرواتوار موسیقی مسکو بود. با تصنیف ۲۷ سمفونی، یکی از مهمترین آهنگسازان این فرم در قرن ۲۰م تلقی شده است. علاوه بر این، آثار زیادی برای موسیقی مجلسی، پیانو، آثار کرال (← کر، همسرایان) و اپرا نوشته است.

میافارقین (mayyāfāreqin)، یعنی مارتوروپولیس (mārturopolis) [= شهر شهیدان]، شهر قدیمی، دیار بکر، ترکیه؛ تأسیس زمان ساسانیان. چند بار میان ایران و روم دست به دست گشت. در دوره‌ی اسلام حمدانیان و آل بویه و سلجوقیان و ایوبیان به ترتیب بر آن حکومت

(۱)engineering (۲)mho (۳)Great Mother of the Gods (۴)Miaskovsky

داشتند، و بعدها به دست مغولان و پس از آن صفویان افتاد. در ۹۲۱ هق به تصرف عثمانیان درآمد. در زمان تصرف کردهای سلیمانی ویران شد، و اکنون به جای آن شهر سلوان (selvān؛ مخفف از سلیمانیه) موجود است.

میاک[1]، **هانری** (hānri meyāk)، ۱۸۳۱–۹۷، درامنویس و نویسنده‌ی فرانسوی؛ مت پاریس. علاوه بر آثاری که بتنهائی نوشته (از قبیل گناه پنهانی، ۱۸۵۸؛ چیزهائی که مردها میپسندند، ۱۸۶۰)، آثاری با همکاری دیگران، از جمله ل. آلوی، ازو باقی است، از جمله هلن زیبا (۱۸۶۴) و دوک کوچک (۱۸۷۸). در ۱۸۸۸ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

میامی[2] (miāmi) انگلیسی (māyami)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۳۴٬۸۵۹)، ج‌ش ایالت فلوریدا، کشمت، بر مصب رود میامی. بزرگترین شهر فلوریدا و یکی از معروفترین تفرجگاههای (خاصه زمستانی) ش کشمت است. مرکز صنعتی با فراورده‌های فلزی وغذائی است. دارای فرودگاه‌های خصوصی و دولتی و وسایل ارتباط فراوان با امریکای لاتین میباشد. پس از ۱۸۷۰ آباد شد. در دهه‌ی ۱۹۲۰ توسعه یافت. **میامی بزرگ** مشتمل بر چند شهر، از جمله شهرهای میامی و میامی بیچ است.

میامی (mayāmey)، بخش (جه ۲۳٬۸۲۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان شاهرود، فرمانداری (اکنون استان) سمنان؛ مشتمل بر ۳ دهستان حومه، فرومد، و نردین. قسمت ل آن کوهستانی و سردسیر است. راه شوسه‌ی شاهرود–مشهد از میان آن میگذرد. محصولاتش غلات، پنبه، و حبوبات است. بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش میامی یکی از بخشهای سمنان بود، و به موجب تصویبنامه‌ی مهر ماه ۱۳۲۱ هش این بخش و بخش شاهرود از شهرستان سمنان منتزع شدند، و شهرستان شاهرود را تشکیل دادند. در آذرماه ۱۳۲۴ هش دهستان نردین از شهرستان بجنورد منتزع و ضمیمه‌ی بخش میامی از شهرستان شاهرود شد. مرکزش، **میامی** (جه ۱٬۶۰۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶۰ کیلومتری ش شاهرود، بر راه شوسه‌ی شاهرود–مشهد واقع است. در یک فرسخی غ آن چشمه‌ی آبی، معروف به آب مرجان وجود دارد. کاروانسرائی از زمان شاه عباس II صفوی دارد. آثار خرابه‌ای در طرف ج میامی دیده میشود که به نظر عده‌ای محل قدیمی میامی بوده و در فتنه‌ی مغول ویران شده است. قلعه‌ای در کوه میامی است که دروازه‌ی آن از آجر ساخته شده، و آب‌انباری در وسط آن قرار دارد؛ در جلو قلعه نیز خرابه‌هائی که آثار خانه‌های مسکونی است به چشم میخورد.

میامی بیچ[3] (miāmi bic)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۸۷٬۰۷۲)، ج‌ش ایالت فلوریدا، کشمت. جزء میامی بزرگ و بر جزیره‌ای بین خلیج بیسکین[4] (biskeyn) و قطلا واقع است. شهر جالب سیاحان است.

میاناب[5] (miān.āb)، سرزمین واقع بین دو رود مجاور.

میاناب یا **میان‌آب**، دهستان (جه ۱۹٬۹۰۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۹۸ آبادی. این دهستان بین رودهای کارون و کرخه قرار گرفته و از رودهای مذکور مشروب میشود. محصولاتش برنج، حبوبات، خرما، و مرکبات است.

میاناب یا **میان‌آب**، یا **مینو** (minā)، دهستان (جه ۱۱٬۳۰۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شوشتر، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۷ آبادی. نهر داریان (← شوشتر، شهر) مشروبش میسازد. آثار نهر دیگری به نام نجف آباد در آن دیده میشود. شطیط از ل و غ و ج، و گرگر از ش آن را در بر گرفته‌اند، و دهستان به شکل جزیره‌ای میان این دو شاخه‌ی کارون قرار گرفته است، و ظاهراً به همین علت آن را میاناب نامیده‌اند. شهر شوشتر در ل و بند قیر در ج آن قرار دارند. قسمتی از خرابه‌های شهر قدیم عسکر مکرم در آن است. ساکنین آن در ل طوایف بختیاری و در ج طوایف عرب‌بند. دهستان میاناب از طریق پل جدیده شوشتر با دزفول ارتباط دارد. محصولاتش غلات، برنج، کنجد، و صیفی است.

میان‌آباد (miān.ābād)، دهستان (جه ۴٬۷۳۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۴ آبادی. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است.

میان‌آباد، شهر (جه ۷٬۱۸۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ بر دامنه‌ی رشته کوه آلاداغ و در ۳۷۳ کیلومتری ل‌غ مشهد. کارخانه‌ی پنبه‌پاک‌کنی دارد. قالیبافی، جاجیمبافی، و تهیه‌ی پارچه‌های ابریشمی و پشمی در آن رایج است. از طریق جاده‌ی شوسه با سبزوار مرتبط است. بر طبق مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نام آن به اسفراین تغییر کرده است.

میانبر: ← میوه.

میان‌بند (miān.band)، دهستان (جه ۱٬۴۸۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ داری ۶ آبادی. از آبادیهای عمده‌اش گلندرود است.

میان‌تکاب (miān.takāb)، دهستان (جه ۱۱۴٬۰۷۰)، بخش بجستان، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۰ (؟) آبادی. کوهستانی و هوایش معتدل است. مرکزش جزین است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، دهستانی به این نام نیامده.

میانج: ← میانه، شهر.

میان‌جاده (miān.jādde)، ده (جه ۱٬۱۳۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۵کیلومتری غ کرج. رود کرج مشروبش میکند. محصولاتش غلات، چغندر قند، و بنشن است.

میان‌جام (miān.jām)، دهستان (جه ۲۲٬۲۵۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش تربت جام (حومه)، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۸ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر است. معدن زغال سنگ دارد.

میان‌خواف (miān.xāf)، دهستان (جه، به استثنای نقاط شهری، ۴٬۶۹۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۳ آبادی. بادهای شدیدی دارد. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. قصبه‌ی (فعلاً شهر) رود (جه ۵٬۰۰۱ سنه ۱۳۴۵ هش) مرکز دهستان و بخش خواف است.

میان دربند (miān. darband)، دهستان (جه ۱۱٬۲۲۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان کرمانشاه، استان پنجم (کرمانشاهان)، دارای ۶۵ آبادی. آبادیهای آن در طول رودهای کامیاران و رازآور واقع شده‌اند. خط‌الرأس کوههای کمر کبود (ارتفاع قله ۲٬۹۱۶ متر). چاله زرد (ارتفاع قله ۲٬۸۲۰ متر)، و بلوچ (ارتفاع قله ۲٬۴۴۲ متر) حد طبیعی آن با دهستانهای مجاور است. چشمه‌های متعددی در این دهستان وجود دارد، که از آن جمله میتوان ازچشمه‌های بی‌ابر(bi. abr)، سرابله (sarāble)، و ورمنجه (var.manje) نام برد. محصولات عمده‌ی آن غلات و حبوبات است، مرکزش، ده گل (جه ۳۳۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۷کیلومتری ل‌غ کرمانشاه است.

میاندره (miān.dare)، ده (جه ۱٬۴۰۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ 10–کیلومتری ش کردکوی. محصولاتش برنج، غلات، و توتون است. از جمله آبادیهای دهستان سدن رستاق است که در بخش کردکوی قرار دارد.

میاندشت (miān.dašt)، ده (جه ۱٬۵۷۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرجی، شهرستان فریدن، استان دهم؛ ۲۵کیلومتری ل‌غ داران. محصولاتش غلات و حبوبات است. جاجیمبافی و قالیبافی دارد.

میاندوآب (miān.doāb)، شهر (جه ۱۸٬۷۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ج‌ش دریاچه‌ی ارومیه، بین رودهای تاتائو و جغتو (وجه تسمیه به همین مناسبت است). در ۱۸۲کیلومتری ج‌ش ارومیه قرار دارد. جاده‌ی آسفالته‌شوسه‌ی تبریز–مهاباد از آن میگذرد. کارخانه‌ی قند دارد. نادر شاه افشار عثمانیها را در آن، بر کنار رود جغتو، شکست داد (۱۱۴۲ هق).

میاندوآب (miān.doāb)، شهرستان (جه ۱۷۶٬۳۶۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، انتهای ج‌ش استان چهارم (آذربایجان غربی)، کنار دریاچه‌ی ارومیه؛ مرکزش شهر میاندوآب. فعلاً مشتمل است بر بخشهای حومه، تکاب، و شاهین‌دژ. رودهای تاتائو و جغتو مشروبش میسازند. قسمتی از اراضی آن به علت نهشتهای این رودها فوق العاده حاصلخیز است. به سبب پایین بودن سطح آب رودهای تاتائو و جغتو، بستن بند (به منظور آبیاری) از زمانهای گذشته در آن رایج بوده است؛ هنوز هم آثار پل و بند قدیمی که به هولاکو خان نسبت میدهند در اراضی حسین آباد (جه ۱۶۴ سنه ۱۳۴۵ هش؛ ۲۳کیلومتری ج شاهین‌دژ) به چشم میخورد. با توجه به این امر، مطالعاتی جهت بستن سدی بر روی زرینه‌رود در سال ۱۳۲۷ هش توسط بنگاه مستقل آبیاری شروع شد و تا سال ۱۳۳۳ هش ادامه یافت، و از

(۱)Meilhac (۲)Miami (۳)Miami Beach (۴)Biscayne (۵)interfluve

این تاریخ به بعد بررسیها توسط سازمان برنامه دنبال شد؛ و در نتیجه ← سد کورش کبیر و سد انحرافی نوروزلو (nōruzlu) در ۱۵کیلومتری میاندوآب ساخته شد. با احداث این سدها ۸۵'۰۰۰ هکتار از اراضی دشت میاندوآب به نحو مطلوبی آبیاری خواهد شد. محصولاتش چغندر، غلات، حبوبات، پنبه،کرچک، و خشکبار است. در هفته دو روز بازار عمومی در آن تشکیل میشود.

آثار تاریخی تخت سلیمان درآن قرار دارد. در نزدیکی داش‌تپه (dāš.tappe؛ جه ۵۵۰ سش ۱۳۴۵ هش؛ ۱۹کیلومتری لغ میاندوآب)، استلی به زبان خلدی موجود است. بر طبق جلد ۴ فرهنگ جغرافیائی ایران میاندوآب یکی از بخشهای شهرستان مراغه را تشکیل میداد، و به موجب تصویبنامه‌ی مهر ماه ۱۳۳۷ هش تبدیل به شهرستان شد.

میان‌دورود (miān.dorud)، دهستان (جه ۴۱'۵۰۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، دارای ۷۰ آبادی. بین رودهای تجن و نکا واقع، و از ل به دریای خزر محدود است. رودهای تجن و نکا مشروبش میکنند. محصولات عمده‌اش برنج، پنبه، غلات، و کنجد است. نام این دهستان در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت میانرود ذکر شده است. آبادیهای مهم آن مشتمل است بر: اسرم (asram؛ جه ۱'۸۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، ۱۸کیلومتری ش ساری، داراب کلا (dārāb.kalā؛ جه ۲'۱۴۱ سش ۱۳۴۵ هش)، ۱۵کیلومتری ج‌ش ساری، و پنبه‌چوله (panbe.cule)، ۱۷کیلومتری ساری، که از سه محله‌ی پنبه چوله‌ی بالا، پنبه چوله‌ی پایین، و چماس‌تپه (camās.tappe) تشکیل شده است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۳ آبادی پنبه‌چوله‌ی بالا، پنبه چوله‌ی پایین (جه ۱۳۵۸)، و چماس‌تپه یا چمازتپه (جه ۴۹۷) آمده است.

میانده (mian.deh)، دهستان (جه ۵'۳۸۲ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش طالش دولاب، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۲۴ آبادی. محصولاتش غلات، چای، و مرکبات است. راه آسفالته‌شوسه‌ی بندر انزلی به آستارا از وسط آن میگذرد.

میانده (miān.deh)، ده (جه ۱'۱۹۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ۵ کیلومتری ل صومعه‌سرا. رود ماسوله مشروبش میکند. محصولاتش برنج، توتون، و ابریشم است.

میانده، ده (جه ۲'۲۷۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیبکوه، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)؛ ۳۵ کیلومتری ج‌ش فسا. محصولاتش غلات و خرما است.

میانرود، دهستان، ساری، ← میان‌دورود، دهستان.

میانرود[1] (miānrud)، رودابه‌ی پرودی که امتداد آن موازی با امتداد عمومی چین‌خوردگیهای زمین است، و بستر خود را در سنگهای نرم، یا ناحیه‌ی پایین‌افتاده‌ی داخل چین‌خوردگی، حفر کرده است (شکل).

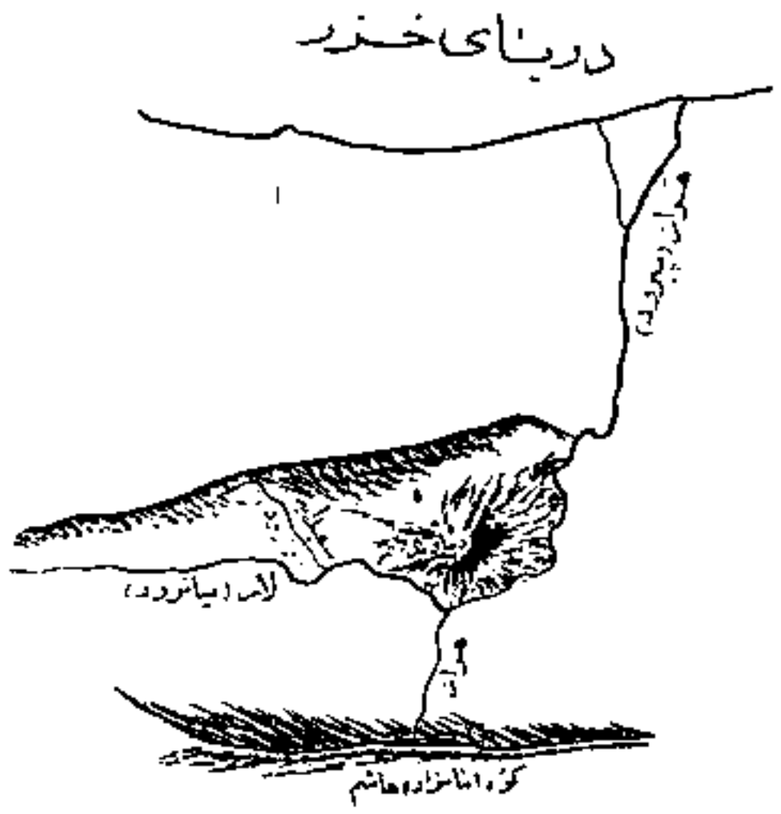

میانرودان (miānrudān)، نام قدیم سرزمین بین رودهای قادریا و نارین.

میانرود سفلی (miān.rude soflā)، دهستان (جه ۵'۸۸۴ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم؛ دارای ۱۰ آبادی. رودهای محلی مشروبش میکنند. محصول‌عمده‌اش برنج است. از آبادیهای مهم آن جوربند (jor.band؛ جه ۱'۰۷۹ سش ۱۳۴۵ هش)، در ج سولده واقع است.

میانرود علیا (miān.rude olyā)، دهستان (جه ۳'۹۶۳ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم؛ دارای ۱۴ آبادی. آبادیهای آن در طرفین رود بلده (balada) واقع شده‌اند. محصولاتش غلات، سیب زمینی، و میوه است.

میانسری: ← شاخص سر.

میانسینه: ← قفسه‌ی سینه.

میانطوسی، گیاه، ← مرا فراموش مکن.

میانکاله (miān.kāle)، شبه جزیره‌ای به طول حد ۶۰ کم و به عرض ۲٫۵ تا ۶٫۵ کم، ل ایران بین خلیج گرگان و دریای خزر، بوته‌زار، و دارای مراتع وسیع است. شیلات درآن تأسیساتی دارد، از شکارگاههای صفویه به شمار میرفت. آثار ۲ قلعه‌ی نظامی که در زمان ناصرالدین شاه ساخته شده، ومیان‌قلعه نام داشت، هنوز باقی است. در دوره‌ی قاجاریه روسها تبعیدیهای خود را به آنجا میفرستادند؛ نام میان‌قلعه به وسیله‌ی روسها به میانکاله تبدیل، و کم‌کم به تمام شبه جزیره اطلاق شد. جزایر آشوراده که در ش آن قرار داشتند با فرو نشستن آب دریا به میانکاله چسبیده‌اند.

میانکره: ← مزوسفر.

میانکل، ده، قصر شیرین، ← بشیوه، دهستان.

میان‌کنگی (miān.kangi)، بخش (جه ۲۱'۷۷۷ سش ۱۳۴۵ هش)، ل‌ش شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان. از ل و ش به مرز افغانستان محدود است. در دشت واقع شده و گرمسیر است. با نهرهائی منشعب از هیرمند مشروب میشود. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، گلیمبافی، و کرباسبافی دارد. زبان مادری ساکنین آن فارسی مخلوطی با بلوچی و افغانی است.

بر طبق قتکا ۱۳۱۶ هش، بخش میان‌کنگی در جزء شهرستان زابل تشکیل شد، و به موجب تصویبنامه‌ی آبان ماه ۱۳۲۶ هش دهستانهای تاروئی و شهرکی از آن منتزع و تبدیل به بخشی تابع شهرستان زابل شد. فعلاً میان‌کنگی منطبق با دهستان **میان‌کنگی** است. مرکزش اکنون دوستْ محمد (جه ۴۶۰ سش ۱۳۴۵ هش) است که در ۲۳ کیلومتری ل‌ش زابل، نزدیک مرز افغانستان، قرار دارد و به نام دوست محمد خان نیز خوانده میشود.

در سالهای اخیر که دولت افغانستان برای استفاده‌ی بیشتر از آب هیرمند دست به عملیات عمرانی زده است، خطر کمابی محصول منطقه‌ی سیستان را تهدید میکند. به منظور تأمین آب زراعی این منطقه اقداماتی برای ساختن دو سد انحرافی بر رود هیرمند مورد توجه قرارگرفت. یکی از این سدها به نام سد میان‌کنگی یاکهک (kahak) بود که ساختمانش در ۱۳۲۸ هش شروع شد و در ۱۳۳۵ هش پایان یافت. طول سد کهک ۶۸٫۳ متر و ارتفاع آن ۸٫۳ است. پس از پایان این سد و کانال آن به نام شاه نهرآذر، چون آب مورد نیاز تأمین نشد، اقدامات وسیع دیگری برای تأمین آب زراعی صورت گرفت. در ۱۳۵۰ هش ساختمان شبکه‌ی آبیاری میان‌کنگی شروع شد و قرار بوده است که در ۱۳۵۵ هش پایان یابد. طول کانال اصلی آن ۲۴٫۷ کم و طول کانالهای فرعی ۱۲۰ کم خواهد بود.

میانکوه (miān.kuh)، دهستان (جه ۴'۲۴۵ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش چاپشلو، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۴ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات، پنبه، بنشن، میوه، و فراورده‌های دامی است.

میانکوه (miān.kuh)، دهستان (جه ۱۱'۷۶۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۲۹ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات و حبوبات است. از صنایع دستی نساجی دارد. از ییلاقات ساکنین شهر یزد محسوب میشود.

میانکوه، دهستان (جه ۸'۶۵۶ سش ۱۳۴۵ هش)، ج بخش اردل، شهرستان بروجن، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال. کوهستانی است. رودهای محلی و چشمه مشروبش میسازند. محصولات عمده‌اش غلات، برنج، و میوه است. جاجیمبافی و قالیبافی دارد.

میانگیر، کشور: ← کشور میانگیر.

میانمرز: ← مرزوبوز.

میان‌ولایت (miān.velāyat)، دهستان (جه ۱۱'۹۹۶ سش ۱۳۴۵ هش)، ج‌غ بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۲۹ آبادی. از غ به کوه باخرز (bāxarz؛ ارتفاع ۲'۵۶۶ متر) محدود است. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و چغندر است. در بعضی از مآخذ به صورت **میان‌ولایت باخرز** نیز آمده است. مرکزش، مشهدریزه (mašhad.rize؛ جه ۱'۳۱۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴ کیلومتری لغ طیبات واقع است.

میان‌ولایت (miān.velāyat)، دهستان (جه ۲۵'۲۸۲ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۱۳ آبادی. در دشت واقع شده و هوایش معتدل است. کشف

---

(1) subsequent river

رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، چغندر، پنشن، و میوه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و کرباسبافی دارد. بنا بر مطلع الشمس "بلوک میان‌ولایت در سمت مغرب و شمال شهر مشهد و ابتدای آن از دروازه‌ی بالا خیابان است، و انتهای آن ۳فرسخی چناران که هشت فرسنگ طول آن است. رودخانه‌ی کشف‌رود و شهر طوس ... در این بلوک میباشد همچنین چشمه‌ی گیلاس. جاده‌ی چناران نیز از میان بلوک امتداد یافته است. سیصد و پنجاه قلعه و قریه و مزرعه‌ی آباد حاصلخیز این بلوک را تشکیل داده..."

میان‌ولایت باخرز، دهستان، تربت جام، ← میان‌ولایت.

میانه[1] (miāne)، در آمار، نوعی متوسط. در یک گروه اعداد، عده‌ی اعداد بزرگتر از میانه برابر است با عده‌ی اعداد کوچکتر از آن، مثلاً در گروه اعداد ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۹ میانه ۹ است، و ۳ عدد (۴ و ۵ و ۶) کوچکتر و ۳ عدد (۱۳ و ۱۴ و ۱۹) بزرگتر از میانه‌ی ۹ است.

میانه (miāne)، در مآخذ اسلامی **میانج** (miā-naj)، شهر (جم ۲۸٬۴۴۷ نسم ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، بر ساحل ش رود شهرچای (← قراقوچای)؛ ۱۷۵ کیلومتری جش تبریز. جاده‌ی آسفالته‌ی تهران‌ـ تبریز از آن میگذرد، و فاصله‌اش با راه آهن تهران‌ـ تبریز ۶ کیلومتر است.

شهر میانه چون بر سر راههای آذربایجان قرار گرفته، از قدیم‌الایام یکی از مراکز مهم به شمار میرفته است؛ بنای پل دختر بر رود قزل‌اوزن معرف اهمیت سوق‌الجیشی و تجارت آن است. جغرافیانویسان اسلامی با آن آشنائی داشتند. ابن حوقل در قرن ۴م هق از آن به عنوان شهر پرجمعیتی یاد میکند. مقدسی اهمیت تجارتی آن را متذکر شده است. یاقوت که در قرن ۶م هق این شهر را دیده از آن به خوبی یاد میکند. به گفته‌ی حمدالله مستوفی میانه در زمان وی به قدر دیهی بوده است، ولی همچنان در شبکه‌ی راههائی که مغولها احداث کرده بودند منزلگاه مهمی به شمار میرفت. تسمیه‌ی آن ظاهراً به علت واقع بودن بین زنجان و اردبیل است.

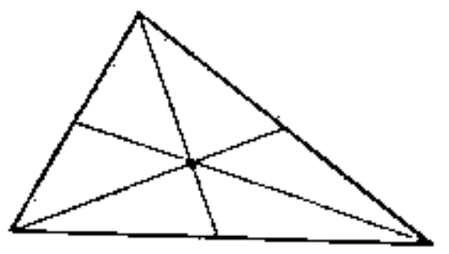
میانه

میانه[1] (miāne)، در مثلث، هر یک از سه قطعه خطی که یک رأس مثلث را به وسط ضلع مقابل وصل کند. سه میانه‌ی هر مثلث از یک نقطه میگذرند که فاصله‌اش از هر رأس برابر ۲/۳ میانه‌ی مرسوم از آن رأس است. مرکز ثقل ورقه‌ی متجانس نازکی به شکل مثلث محل تلاقی سه میانه‌ی آن است.

میانه (miāne)، شهرستان (جم ۱۷۳٬۹۹۸ نسم ۱۳۴۵ هش)، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش شهر **میانه**. محدود است از ل به شهرستانهای سراب و اردبیل؛ از ج به شهرستانهای زنجان و هشترود؛ از ش به شهرستان خلخال؛ و از غ به شهرستانهای هشترود و تبریز. فلاً مشتمل است بر یک بخش حومه. رشته‌کوه بزقوش در حد شمالی آن ممتد، و دارای مراتع سرسبزی است که ییلاق بعضی از ایلات میانه محسوب میشود. رشته کوه قافلانکوه در جش آن قرار دارد که صعب‌العبور و سنگلاخی است، و راه‌آهن و جاده‌ی آسفالته‌ی تهران‌ـ تبریز با ایجاد تونلها و پلها از آن میگذرد. از قراقوچای و ریزابه‌هایش مشروب میشود. محصولاتش غلات، برنج، خشکبار، پنبه، و چغندر قند است. قالیبافی مرسوم است. معادن سرب، منگنز، نمک، و گچ دارد. ده ترکمن چای در آن قرار دارد.

در گذشته با نام گرمرود (garm-rud)، یکی از ولایات ایالت سابق آذربایجان را تشکیل میداد. بر طبق قتکه ۱۳۱۶ هش میانه یکی از بخشهای مراغه بود، به موجب تصویبنامه‌ی دی ماه ۱۳۲۰ هش از مراغه منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان تبریز، و متعاقباً از آن شهرستان جدا و تبدیل به شهرستان شد. آثار تاریخی آن عبارتند از پل دختر و قلعه دختر، که در ۲ کیلومتری ل پل دختر در بالای کوهی بر روی صخره‌ای ساخته شده است، و در اطراف آن آثار باروئی به چشم میخورد؛ این بنا ظاهراً از قرن ۶م هق است.

میاوق (miāvaq)، ده (جم ۱٬۲۰۰ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان برگشلو، بخش حومه‌ی شهرستان ارومیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۱۳ـ کیلومتری ش ارومیه. محصولاتش غلات، توتون، چغندر، و حبوبات است.

میبد (meybod)، دهستان (جم ۲۶٬۱۰۸ نسم ۱۳۴۵ هش)، بخش اردکان، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۲۱ آبادی. در دشت واقع شده و هوایش تا حدی گرم است. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. ساختن ظروف سفالی در آن رایج است. مرکزش، **میبد** (جم ۱٬۵۰۵ نسم ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ج اردکان قرار دارد. جغرافیانویسان قدیم از آن نام برده‌اند. به قول اصطخری در کوره‌ی استخر ۳ جایگاهٔ مسجد آدینه داشتند که یکی میبد بود. در سورة الارض نیز به عنوان یکی از آبادیهای مهم کوره‌ی استخر ذکر شده است. اهمیت و آبادانی آن مربوط به دوره‌ی آل مظفر است، و با انقراض این سلسله میبد نیز صدمات زیادی دید، و قلعه‌ی آن به امر امیر تیمور ویران شد.

میبدی، امیر حسین قاضی میر (meybodi)، فت ۹۱۱ هق، حکیم و متکلم و صوفی و شاعر، مت میبد، یزد. تخلص شعری او منطقی (manteqi) بود. در شیراز نزد جلال‌الدین دوانی تحصیل علوم کرد. از آثار او است، جام گیتی‌نما (چاپ پاریس، با ترجمه‌ی لاتینی)؛ حاشیه بر تحریر اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی؛ حاشیه بر شرح ملخص قاضی‌زاده‌ی رومی در هیئت؛ شرح شمسیه (چاپ استانبول، ۱۳۲۷ هق)؛ شرح الهدایة الاثیریه (چاپ تهران) در حکمت بر کتاب هدایة الحکمه تألیف اثیرالدین ابهری.

میبدی، رشیدالدین ابوالفضل: ← کشف الاسرار و عدة الابرار.

می‌بَد (maybad)، در عهد ساسانیان به ساقی و شرابدار گفته میشد.

میتاگ‌ـلفلر[2]، **ماگنوس یوستا** (māgnus yēstā mitāg-lefler)، ۱۸۴۶–۱۹۲۷، ریاضیدان سوئدی. در ۱۸۷۷–۸۱ استاد دانشگاه هلسینکی، و از ۱۸۸۱ استاد دانشگاه استکهلم بود. در ۱۸۸۲ مجله‌ی آکتا ماتماتیکا را تأسیس کرد که تا آخر عمر آن را اداره میکرد. در پیشرفت آنالیز ریاضی (قضیه‌ی میتاگ‌ـلفلر) و در معادلات دیفرانسیل خطی سهم عمده دارد.

میتانی[3] (mitāni)، مملکتی باستانی واقع در شرق فرات (تقریباً مطابق ارمنستان کنونی) که آشوریان آن را هانیگالبات[4] (hānigālbāt) مینامیدند. از لحاظ نژادی و تشکیلاتی، مملکت میتانی از انشعابی که در میان هوریالیان اتفاق افتاد، پیدا شد و در ۱۵۰۰–۱۳۶۵ قم رونق داشت‌ومحل‌پایتخت‌آن،واسوگانی[5](vāsugāni)، هنوز معلوم نشده است. با ازدواجهائی که میان فرمانروایان میتانی با مصریان صورت گرفته بود، روابط خوبی با یکدیگر داشتند. در قرن ۱۴م قم، پادشاه میتانی، برای کسب قدرت، دختر دشمن دیرینه‌ی کشور خود پادشاه حتیها را به زنی گرفت. اندکی بعد میتانی مغلوب آشور و ضمیمه‌ی آن شد. هنر میتانی مخلوطی از هنرهای بین‌النهرینی و مصری و اژه‌ای و، جز در سفال‌های لعابی ومهرهای استوانه‌ای، فاقد یکنواختی است. نمونه‌هائی از این هنر در موزه‌ی لوور موجود است.

میتاو (mitā)، لتونی، ← یلگاوا.

میتاوا، شهر، لتونی، ← یلگاوا.

میترا: ← مهر، از پروردگاران ایران باستان.

میترائیسم یا **مهرپرستی**: ← مهر؛ مهرپرستی.

میترال، دریچه‌ی: ← قلب.

میتران[6]، **فرانسوا** (frānsuā miterān)، ۱۹۱۶–، رجل سیاسی و رئیس جمهور (۱۹۸۱–) فرانسه، مت ژارناک. در جنگ II اسیر، ولی موفق به فرارشد. به جبهه‌ی مقاومت پیوست، و "نهضت ملی مقاومت" را بنیاد گذارد. از ولایت نیور، به عنوان نماینده‌ی "اتحادیه‌ی دموکراتیک و سوسیالیست مقاومت" در مجلس (۱۹۴۶–۵۸، و بعد از ۱۹۶۲) یا به عنوان سناتور (۱۹۵۹–۶۲) انتخاب شد. در سال ۱۹۴۸ وزیر اطلاعات، در سالهای ۱۹۵۰–۵۱ وزیر ماوراء بحار فرانسه، و در سال ۱۹۵۳ وزیر مشاور بود. در همین سال، به علت عدم توافق در باره‌ی سیاست استعماری دولت از پست وزارت استعفا داد. در دولت مندس فرانس وزیرکشور (۱۹۵۴–۵۵)، و در دولت ← گی موله وزیر دادگستری (۱۹۵۶–۵۷) بود. در حوادث ماه مه‌ی سال ۱۹۶۸ آمادگی خود را برای پست ریاست جمهوری در صورتی که ژنرال دوگل استعفا دهد اعلام کرد، و به جبهه‌ی مخالفین ژنرال دوگل پیوست. از آن پس یکی از رهبران اصلی جناح چپ سوسیالیستها

(۱)median (۲)Mittag-Leffler (۳) Mitanni (۴) Hanigalbat (۵) Wassougani (۶) Mitterand

شد. در ۱۹۶۵ رقیب ناموفق ژنرال دوگل در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه شد. در ۱۹۷۱ دبیرکل حزب سوسیالیست فرانسه شد، و باحزب کمونیست فرانسه برنامه‌ی مشترکی برای انتخابات پارلمانی ۱۹۷۳ اتخاذ کرد. به عنوان نامزد مشترک دست چپیها (حزب سوسیالیست، حزب کمونیست، رادیکالهای چپ، و چند سندیکا) برای انتخابات ۱۹۷۴ ریاست جمهوری (مه‌ی ۱۹۷۴) تعیین شد، ولی در دور دوم انتخابات از رقیب خود، ⇐ ژیسکار د/ استن، شکست خورد.

در انتخابات ریاست جمهوری ماه مه‌ی ۱۹۸۱، در دور دوم، بر رقیب خود ژیسکار د/ استن پیروز، و رئیس جمهور فرانسه شد؛ بدین‌ترتیب حکومت ۲۳ساله‌ی (از ۱۹۵۷) گلیستها و دست راستیها (⇐ جمهوری پنجم) پایان پذیرفت و دست چپیها حکومت فرانسه را به دست آوردند.

میتروپولوس[1]، **دمیتری** (dmitri mitropulos)، ۱۸۹۶–۱۹۶۰، رهبر ارکستر و آهنگساز یونانی ـ امریکائی. به کشمهٔ رفت و در ۱۹۳۷ رهبر ارکستر سمفونیک مینیاپولیس شد. در ۱۹۴۹ با مشارکت لیوپولد ستوکوفسکی رهبری ارکستر فیلارمونیک نیو یورک را به عهده گرفت، از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۸ مدیر موسیقی این ارکستر بود. میتروپولوس یک اپرا تصنیف، و بسیاری از آثار باخ را برای ارکستر تنظیم کرده است. در ۱۹۴۶ شارمند کشمهٔ شد.

میتره[2]، **بارتولومه** (bārtolome mitre)، ۱۸۲۱–۱۹۰۶، سیاستمدار و سردار و نویسنده‌ی آرژانتینی، مه بوئنوس آیرس. پس از آنکه، در مخالفت با رژیم دیکتاتوری خ. م. د روساس، ۱۵ سال در اوروگه و دیگر کشورها در تبعید گذراند، به آرژانتین بازگشت، و با سپاهیان خ. خ. د اورکیزا حکومت روساس را بر انداخت (۱۸۵۲). در ۱۸۶۲ به ریاست جمهوری انتخاب شد، و تا ۱۸۶۸ در این سمت باقی بود. در دوره‌ی او وحدت سیاسی کشور انجام گرفت، و اصلاحات آغاز شد.

میتریداتس، نام یونانی مهرداد، شاهنشاهان اشکانی و مهرداد VI (پادشاه پونتوس)، و غیره.

میتریداتیسم[3] (mitridātism)، استعمال کردن زهر، و متدرجاً مقدار زیادتری به‌کار بردن، و خود را به آن عادت دادن، تا آنکه بعدها سم در وجود اثر نکند. منسوب است به مهرداد VI (میتریداتس) پادشاه پونتوس.

میتسکیویچ[4] **آدام** (ādām mitskievic)، ۱۷۹۸–۱۸۵۵، بزرگترین شاعر رمانتیک لهستان، که عموماً وی را بزرگترین شاعر و رهبر نهضت رمانتیک و آزادی ملی لهستان میشمرند. در ۱۸۲۳، به علت شرکت در اجتماعات سرّی وطنپرستان، توقیف و به روسیه تبعید شد که از آنجا گریخت (۱۸۲۹). سپس اجازه‌ی مسافرت به اروپای غربی به او دادند، و در لوزان (۱۸۳۹) و پاریس (۱۸۴۰–۴۴) ادبیات تدریس میکرد. در انقلاب ۱۸۴۸، و نیز در جنگ کریمه، نیروهائی برای آزادی لهستان تجهیز کرد. در استانبول از دنیا رفت و استخوانهایش را در ۱۸۹۰ به لهستان منتقل کردند. آثار عمده‌ی او عبارت است از منظومه‌ی حماسی گرآتسینا (۱۸۲۳)، منظومه‌ی درامی جادّی (۱۸۲۳)، منظومه‌ی تاریخی کونراد والنرود (۱۸۲۸) و حماسه‌ی بزرگ پان تادئوش (۱۸۳۴).

میتسوئی[5] (mitsui)، سازمان مالی و صنعتی مهم ژاپن پیش از جنگ II و در اثنای آن. این تراست و تراست دیگر میتسوبیشی[6] (mitsubiši) به ترتیب اولین و دومین خاندانهای مقتدر مالی و صنعتی ژاپنی بودند (← زایباتسو). این دو تراست، با آنکه با یکدیگر و با دیگر دستگاه‌های تجارتی زایباتسو رقابت میکردند، مجموعاً بر حیات اقتصادی ژاپن تسلط داشتند و در ارتقای این کشور به سطحی که پس از اصلاحات دوره‌ی میجی در ۱۸۶۸ بتواند در بازارهای جهانی رقیب کشورهای بزرگ باشد، سهم عمده داشتند. و نیز این دو تراست استخوان‌بندی مالی قدرت نظامی ژاپن را در دهه‌های سوم و چهارم قرن حاضر فراهم آوردند. سازمان میتسوئی توسط تاکاتوشی میتسوئی (tākātošī) در قرن ۱۷م تأسیس شد، و در دهه‌ی ۱۸۷۰ که دولت ژاپن برای صنعتی کردن کشور کومکها و وامها و مزایای فراوانی به آن داد، سابقه‌ی موفقیت‌آمیزی در تجارت و کارهای بانکی پشت سر داشت. این شرکت چندان توسعه پیدا کرد که درآمد خالص آن را در ۱۹۴۰ به یک میلیارد ین (ح ۳۰۰ میلیون ریال فعلی) تخمین میزدند، و با این همه، سازمانی خانواده‌ای و قبیله‌ای بود. سازمانها و تجارتخانه‌های زایباتسو در دولت ژاپن نفوذ داشتند و گاه نمایندگانی از آنها در هیئت دولت عضویت پیدا میکردند. در ۱۹۳۲ سازمان میتسوبیشی به دولت مانچوکوئو کومک مالی کرد و در عوض در سرزمینهای اشغال‌شده امتیازاتی به دست آورد. سازمان میتسوئی با حزب سیوکای ارتباط نزدیک داشت، و سازمان میتسوبیشی با حزب سیاسی مهم دیگر مینسیتو چنین بود. پس از جنگ II متفقین، برای آنکه کنترول اقتصاد ژاپن از دست افراد خارج شود، به انحلال این تراستها فرمان دادند. ولی در ۱۹۵۵، با اختلاط دوتا از مهمترین جانشینان دستگاه میتسوئی، این سازمان به نام شرکت محدود میتسوئی بوسان (busān) تجدید حیات کرد.

میتسوبیشی: ← میتسوئی؛ زایباتسو.

میتلا[7] (mitlā) [به زبان بومی، = مسکن مردگان]، مرکز دینی زاپوتک، ج‍غ مکزیک. محتملاً در قرن ۱۳م ساخته شده و، بر خلاف اکثر ساختمانهای هرمی امریکای مرکزی، به صورت ساختمانهای افقی کوتاهی است که میدانی را احاطه کرده است. دیوارها، که با گچبری و موزائیک پیچ در پیچ تزیین شده، بیش از ۲۰ شکل گوناگون موضوع واحد کتالکوآتل را نمایش میدهد. میتلا، با اطاقهای زیرزمینی و راهروهای تزیین‌شده با فرسکوهای ظریف، عالیترین صورت هنر معماری زاپوتک را مجسم میسازد، ولی موزائیکها را ازقوم میکستک (mikstek) میدانند که میتلا را تسخیر کرده بودند.

میتلفرانکن: ← فرانکونیا.

میتلند[8]، **جان** (jān meytlənd)، ملقب به **دیوک آو لادردیل**[9] (*diuk āv lādərdeyl)، ۱۶۱۶–۸۲. سیاستمدار اسکاتلندی. نخست از پیمانگران متعصب بود، ولی بعد به سلطنت‌طلبان پیوست (۱۶۴۷). برای پشتیبانی از چارلز II زندانی شد (۱۶۵۱–۶۰). یکی از اعضای نامحبوب گروه کبل بود، و در اسکاتلند نفوذ فراوان داشت.

میتلند[10]، **جیمز** (jeymz meytlənd)، ملقب به (هشتمین) **ارل آو لادردیل**[11] (*ērl āv lādərdeyl)، ۱۷۵۹–۱۸۳۹، سیاستمدار ومؤلف اسکاتلندی. به عنوان عضو مجلس عوام (۱۷۸۰–۸۹)، طرفدار پرشور حزب ویگ و مخالف جنگهای امریکا و فرانسه بود. از خواستاران محاکمه‌ی هیستینگز بود. در مجلس اعیان، که در ۱۸۰۶ به عضویت آن در آمد، مدتها عضو فعال گروه مخالف دولت و رهبر ویگهای اسکاتلندی بود. بعد از ۱۸۲۰ عضو حزب توری شد. میتلند مقالات سیاسی و اقتصادی بسیاری نوشت، که معروفترین آنها بررسی طبیعت و سرچشمه‌ی ثروت ملی (۱۸۰۴؛ تکمیل و تجدید چاپ در ۱۸۱۹) است.

میتلند[10]، **ویلیام** (wilyām meytlənd)، ۱۵۲۸؟–۷۳، سیاستمدار اسکاتلندی. وزیر خارجه‌ی ماری استوارت بود، و کوشید که اتحاد اسکاتلند و انگلستان را عملی سازد. پس از ازدواج ماری با باثول، از وی ببرید، ولی بعداً رهبر دسته‌ی طرفدار ماری شد.

میتوز[12] (mitoz؛ فن)، در زیستشناسی، فرایند تقسیم هسته‌ای در یک یاخته‌ی زنده، که به وسیله‌ی آن حاملهای وراثتی، یا کروموزومها به دو دسته‌ی مشابه تقسیم شده هر دسته هسته‌ی جدیدی میسازد. این اصطلاح نخستین بار در ۱۸۸۲ به توسط کالبدشناس آلمانی والتر فلمینگ[13] (wälter fleming؛ ۱۸۴۳–۱۹۰۵) وضع شد. فرایند میتوز اساساً در همه‌ی یاخته‌ها مشابه است، جز اینکه پس از تقسیم هسته‌ای در یاخته‌های حیوانی، سیتوپلاسم در وسط فرورفتگی پیدا میکند و یاخته‌ی اولیه به دو یا چند

نمودار میتوز در یک یاخته‌ی حیوانی

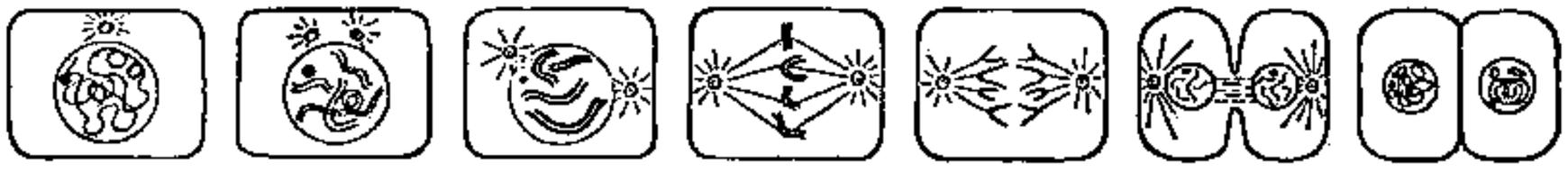

(۱)Mitropoulos (۲)Mitre (۳)mithridatism (۴)Mickiewicz (۵)Mitsui (۶)Mitsubishi (۷)Mitla (۸)Maitland (۹)Lauderdale (10)Maitland (11)Lauderdale (12)mitosis (13)Fleming

یاخته تقسیم میشود، و حال آنکه در یاخته‌های گیاهی یک صفحه‌ی یاخته‌ای میان دو هسته‌ی نوزاد تشکیل شده، و بعد این صفحه به یک جدار یاخته‌ای سلولوزی تبدیل میشود. فرایند میتوز را عموماً میتوان به چهار یا پنج هنگام تقسیم کرد که دنباله‌ی یکدیگرند. در هنگام پروفاز[1] (profāz؛ در شکل، از چپ به راست، مراحل ۱ و ۲ و ۳)، که خود به‌دو هنگام آغاز پروفاز و پایان پروفاز تقسیم میشود، مواد کروماتینی هسته‌ی سلول غلیظ شده قطعات کروموزوم را میسازد که از درازی شکاف میخورند؛ پوسته‌ی هسته از میان میرود و مجموعه‌ی دوک‌مانندی در سیتوپلاسم پدید میآید. در هنگام متافاز[2] (metā-، شکل، از چپ به راست، مرحله‌ی ۴) کروموزومها به سوی استوای دوک حرکت می‌کنند. در هنگام آنافاز[3] (شکل، مرحله‌ی پنجم) دو نیمه‌ی هر کروموزوم از هم جدا میشوند وهر یک به یک سر دوک روی میآورد و نیمه‌ها، در دو سر، دو گروه میسازند. در هنگام تلوفاز[4] (telo-، شکل، از چپ به راست، دو مرحله‌ی آخر) پوسته‌ی هسته بر گرد هر یک از ۲ گروه پدید میآید و دو هسته‌ی کامل ساخته میشود که هر یک دارای همان عده کروموزوم است که در هسته‌ی اولیه وجود داشت. عموماً در پایان این هنگام یاخته به دو قسمت تقسیم میشود که هر یک مربوط به یکی از دو هسته‌ی جدید است. گرچه مشاهده‌ی هنگامهای فیزیکی میتوز در زیر میکروسکوپ نسبةً آسان است، طبیعت شیمیائی و سینتیک میتوز هنوز بخوبی شناخته نشده است. برای به وجود آمدن یاخته‌های جنسی حیوانی و گیاهی (تخمه و نطفه) که از آمیختن آنها یاخته‌های تخم بارورشده ساخته میشود، تغییرات دیگری موسوم به میوز[5] (meyoz) روی میدهد، تغییرات میتوزی در یاخته‌های رویشی (جسمی) به عمل میآید و با تغییراتی که منجر به پیدایش یاخته‌های جنسی میشود متمایز است؛ و این تغییرات مفصّل در هنگامهائی مانند هنگامهای میتوز رخ میدهد، ولی در میوز عده‌ی کروموزومها به نصف کاهش مییابد (کاهش کروموزومی)، هسته‌های تخمه و نطفه، پس از به هم آمیختن و به وجود آوردن تخم بارور شده، تعداد کروموزومها را به حالت طبیعی رویشی باز میگردانند. یاخته‌های جدیدی که از تخم بارورشده ساخته میشوند همه به طریقه‌ی میتوز به وجود میآید.

میتوکوندریها: ← یاخته یا سلول.

میتووخ[6]، اویگن (oygen mitvox)، ۱۸۷۶–۱۹۴۲، مستشرق آلمانی که، مقارن زمان مرگ، استاد زبانهای سامی دانشگاه برلین بود. در زبانهای حمیری و مسائل مربوط به جنوب عربستان تخصص داشت. کتابهای طرز تکلم حبشی (۱۹۲۶)، مطالعات حبشی، کتیبه‌های حمیری موزه‌ی دولتی برلین (۱۹۳۲)، و کتیبه‌های قدیم جنوب جزیرة العرب (۱۹۳۳) از او است؛ علاوه بر چاپ مجدد تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء تألیف حمزه‌ی اصفهانی، کتاب خاصی در باره‌ی حمزه و تألیفات او به زبان آلمانی منتشر کرد.

میته: ← ذبیحه.

میتیلنه، یونان، ← لسبوس.

میث[7] (miṯ) یا **میذ** (mid) [← کاونتی] (۲٬۳۳۹ کمم؛ در ۱۹۷۱ جه ۷۱٬۶۱۶)، ش ایرلند، در ایالت لنستر؛ مرکزش شهر تریم[8] (trim؛ در ۱۹۷۱ جه ۱٬۶۹۹). کشاورزی و پرورش گاو اهمیت دارد. مدتها پنجمین ایالت ایرلند محسوب میشد. در تاریخ ایرلند حایز اهمیت است، و دهکده‌ای از آن، ترا، پایتخت شاهان بزرگ ایرلند بود.

میثاق[9] (misāq)، توافقی میان دو یا چند طرف برای اینکه به کاری اقدام یا از انجام دادن‌کاری خودداری کنند. در قرآن و کتاب مقدس و در الاهیات میثاق عبارت از عهد و قرارداد خداوند با فرزندان آدم است بدان صورت که در این کتابها آمده است. در قانون، میثاق عبارت از قراردادی است که امضا یا عملاً در باره‌ی آن توافق شده باشد. اندیشه‌ی میثاق میان خدا و اسرائیل و قومش اساس دین در عهد قدیم است. خدا وعده کرد که اگر مردمان اطاعت او کنند و او را دوست بدارند، به آنان نعمت فراوان ببخشد. در میثاق خدا با نوح (پیدایش ۹) چنین آمده است که خدا وعده کرد که دیگر طوفان نفرستد، و قوس قزح آسمان نشانه‌ی این میثاق است. میثاق بزرگ خدا با قوم اسرائیل، در الاهیات مسیحی به نام میثاق قدیم نامیده می‌شود، چه تصور میکنند که حضرت عیسی برای انجام دادن آن و آوردن میثاق تازه‌ی بهتری آمده بود (متی ۱۷.۵ و ۱۸؛ غلاطیان ۴؛ عبرانیان ۸–10)؛ لفظ عهد که در دو کتاب عهد قدیم و عهد جدید آمده، همان میثاق است. در قرآن الفاظ عهد (مثلاً سوره‌ی بقره ۱۲۵ طه ۱۱۴) و میثاق (مثلاً سوره‌ی بقره ۷۷) برای نشان دادن همین مفهوم مکرر آمده است.

میثم ابن علی ابن میثم: ← ابن میثم.

میجلی[10]، تامس(tāməs mijli)، ۱۸۸۹–۱۹۴۴، شیمیدان امریکائی. در سال ۱۹۲۲ تِتْرااِتیلِ سرب را کشف کرد، که به عنوان عامل ضد انفجار در موتورهای درونسوز (← **موتورهای با احتراق داخلی**) به پیدایش صنعت بنزین سُرب‌دار انجامید. میجلی تحقیقاتی نیز در سردسازهای شیمیائی و کائوچوی مصنوعی انجام داده است.

میجی[11] (meyji)، در تاریخ ژاپن، عنوان دوره‌ی امپراطوری موتسوهیتو. مقصود از بازگشت ۱۸۶۸ یا بازگشت میجی انقلابی در دستگاه دولتی ژاپن است که رژیم شوگونی (← **شوگون**) را که قرنها بر ژاپن حکمفرما بود برانداخت، و قدرت مطلق را به دست امپراطور داد. از علل انقلاب میتوان تسلیم حکومت شوگونی در مقابل تقاضاهای خارجی (۱۸۵۴)، خصومت خانواده‌های مقتدر، و نارضائی عمومی را نام برد. شوگون وقت (از خاندان **توکوگاوا**) پس از جنگ داخلی کوتاهی تسلیم امپراطور شد (۱۸۶۸). شورش ۱۸۷۷ ساتسوما در هم شکست، و این امر بر قدرت امپراطور افزود. پس از بازگشت ۱۸۶۸، موتسوهیتو دست به اصلاحات اساسی برای نوینسازی و غربیسازی ژاپن زد. ملوک‌الطوایفی بر افتاد؛ اراضی وسیعی که در دست خاندانهای بزرگ بود مصادره شد؛ به موجب قانون اساسی جدیدی (۱۸۸۹) شکنجه لغو شد؛ خطوط آهن ساخته شد؛ و تقویم ملل مغرب زمین و تدریس زبان انگلیسی در مدارس معمول شد.

میچتا: ← لونیک.

میچرلیش[12]، آیلهارد (āylhārd micerliš)، ۱۷۹۴–۱۸۶۳، شیمیدان آلمانی، متد نوینده. در ۱۸۱۱ به هایدلبرگ رفت، و تمام اوقات خود را صرف زبانشناسی و خصوصاً زبان فارسی کرد. در ۱۸۱۳ به پاریس رفت به این امید که در جزو سفرائی باشد که ناپلئون I به ایران میفرستد؛ اما به علل سیاسی این نقشه عملی نشد. میچرلیش تصمیم به تحصیل علم طب گرفت تا بلکه از این راه بتواند امتیازاتی برای سفر به مشرق‌زمین به دست آورد، و به همین منظور وارد دانشگاه گوتینگن شد، در ضمن تحصیل در دانشگاه گوتینگن، از روی نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی دانشگاه، تاریخی از ایران گرد آورد که در ۱۸۱۴ آن را به زبانهای لاتینی و فارسی منتشر کرد. و نیز در ضمن، به زمینشناسی، شیمی، و فیزیک علاقه‌مند شد، و در ۱۸۱۸ به برلین رفت تا در آزمایشگاه هاینریش فریدریش لینک (link) کار کند. در همین آزمایشگاه تحقیقاتش به کشف اصل همشکلی انجامید (۱۸۱۹). در ۱۸۲۰–۲۱ در استکهلم با برزلیوس به تحقیق پرداخت، و سپس به برلین باز گشت و به‌تدریس شیمی پرداخت. وی توانست دو شکل تبلور برای گوگرد بیابد، که یکی از اولین موارد مشاهده‌شده‌ی دوشکلی در تبلور بوده است. مقالات وی در باب بنزن و تشکیل اترها، و کشف چند اسید نیز حایز اهمیت بوده است.

میچل[13]، جان نیوتن (jān niutən micəl)، ۱۹۱۳– ، دادستان کل (۱۹۶۹–۷۲) کشمکش. از همکاران قضائی ریچارد نیکسن بود، مبارزات انتخاباتی وی را ترتیب داد (۱۹۶۹)، و درمارس ۱۹۷۲ دادستان کل شد. در مارس ۱۹۷۲ در رأس کمیته‌ی انتخاباتی نیکسن قرار گرفت، ولی در ژوئن همین سال، به دنبال ← **ماجرای واترگیت**، استعفا داد. تحقیقاتی که در باره‌ی ماجرای واترگیت صورت گرفت منجر به اتهام، محاکمه، و محکومیت وی شد (۱ ژوئن ۱۹۷۵).

میچل[13]، سایلس ویر (sāyləs wir micəl)، ۱۸۲۹–۱۹۱۴، طبیب، شاعر، و مؤلف امریکائی، و از پیشروان استفاده از روانشناسی در طب. میچل داستانهای تاریخی و روانشناسی هم نوشته است. اولین تحقیقاتش در باره‌ی زهر مار زنگی بوده است که نتیجه‌ی آن را در ۱۸۶۰ منتشر کرد، و اول کسی بود که بیان کرد که زهر مار زنگی یک زهر مضاعف است نه یک زهر ساده.

میچل[13]، مارگریت(mārgərit micəl)، 1900؟–۴۹، بانوی داستاننویس امریکائی، متد آتلانتا. در کتاب بر باد رفته (۱۹۳۶؛ جایزه‌ی پولیتس

(۱)prophase (۲)metaphase (۳)anaphase (۴)telophase (۵)meiosis (۶)Mittwoch (۷)Meath (۸)Trim
(۹)covenant (۱۰)Midgley (۱۱)Meiji (۱۲)Mitscherlich (۱۳)Mitchell

۱۹۳۷؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، که تصویری از جنگ داخلی و دوره‌های نوسازی در آتلانتا و اطراف آن است، قدرت عظیم بیان و توصیف وی مشهود است. این داستان و فیلم آن (۱۹۳۹) پیوسته مورد توجه عامه بوده است.

میچل[1]، **وسلی کلر** (wesli kler micəl)، ۱۸۷۴–۱۹۴۸، اقتصاددان امریکائی، استاد دانشگاههای کالیفرنیا و کولومبیا. در بسیاری از کمیته‌های دولتی شرکت داشت و ریاست کمیته‌ی تمایلات اجتماعی (۱۹۲۹–۳۳) با او بود، و در تأسیس دفتر ملی پژوهش اقتصادی کوشید. اقتصاددان بزرگی بود، و بسیاری از اصول اقتصاد سنتی را رد کرد و به تحلیل سازمانی متکی بر اصول روانشناسی رفتاری روی آورد. پژوهش اصلی وی در "حلقه‌ی سوداگری"[2] (مراحل مختلف از رواج و بحران و کسادی و بهبود که در تجارت پیش میآید) بود، و کتاب عمده‌اش حلقه‌های سوداگری است.

میچل[3]، **ویلیام** (wilyām micel)، ۱۸۷۹–۱۹۳۶، فرمانده امریکائی، متولد نیس، فرانسه. در جنگ اسپانیا و امریکا، در شورش فیلیپین، و در جنگ جهانی I در فرانسه دریست فرماندهی نیروی هوائی (۱۹۱۷–۱۸)، خدمت کرد. مدافع فکر ایجاد یک نیروی هوائی وسیع ومستقل بود. انتقادات وی از جنگ و نیروی دریائی او را به دادگاه نظامی کشانید (۱۹۲۵)، که محکوم و برای مدت ۵ سال از خدمت محروم شد. مؤلف نیروی هوائی ما (۱۹۲۱) و راههای هوائی (۱۹۳۵) است.

میچم: ← مرتن، کوی، لندن بزرگتر.

میچنر[4]، **جیمز البرت** (jeymz albərt micənər)، ۱۹۰۷– ، نویسنده و مربی امریکائی، متولد نیو یورک. تجربیات وی در نیروی دریائی در جنگ II مایه‌ای برای کتابش، داستان‌های جنوب اقیانوس کبیر (۱۹۴۷؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر)، فراهم آورد که کمدی موزیکال جنوب اقیانوس کبیر و سپس یک فیلم سینمائی از آن اقتباس شد؛ آثار دیگرش، بازگشت به بهشت (۱۹۵۱)؛ بلهائی بر توکیو (۱۹۵۳)؛ داستانی مربوط به جنگ کره؛ سایونارا (۱۹۵۴)؛ و هاوائی (۱۹۵۹).

میچوآکان[5] (micoākān)، ایالت (۶۰٬۰۹۳ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۲٬۳۴۱٬۵۵۶)، غ مکزیک. میچوآکان، که کوههای سیرا مادره‌ی غربی و رشته‌کوه آتشفشانی شرقی–غربی مکزیک مرکزی آن را احاطه کرده، از قکب، به سمت لش، تا فلات مرکزی ممتد است. مرکزش مورلیا است. رود لرما[6] (lermā) و دریاچه‌ی چاپالا مرز شمالی آن با خالیسکو، و ریو دلاس بالسای[7] (rio de läs bälsäs) مرز جنوبی آن با ایالت گررو است؛ تنوع آب و هوا و خاک این ناحیه بیشتر آن را به صورت ایالتی کشاورزی در آورده است. نیشکر و قهوه و وانیل و توتون و غلات در آن کشت میشود و پرورش گاو وگوسفند رواج دارد. از جنگلهای آن چوبهای صنعتی به دست میآید. استخراج معدن صنعت برجسته‌ی این ایالت است؛ کانیهای عمده‌ی آن طلا و نقره است، ولی سرب و شنجرف و آهن و مس و گوگرد و زغال سنگ و نفت نیز استخراج میشود. بندر مهمی بر کنار فکب ندارد. دیدار دریاچه‌ی پاتسکوارو[8] (pātskuāro) و آتشفشان پاریکوتین برای جهانگردان جالب‌توجه است. میچوآکان در انقلاب بر ضد تسلط اسپانیا و تلاشهای برای آزادی پس از آن سهم مهم داشته است.

میچورین[9]، **ایوان ولادیمیرویچ** (ivän vlädimirovic micurin)، ۱۸۵۵–۱۹۳۵ باغبان و گلکار روسی. شهرتش بیشتر به خاطر آزمایشهائی است که برای تولید درختان میوه‌ی بهتر از طریق پیوند زدن صورت داده است. نظریه‌ی او آن است که از راه پیوند زدن میتوان تغییرات قابل انتقال ارثی در نباتات پدیدآورد، و این نظریه به وسیله‌ی لیسنکو و پیروانش مورد مطالعه و تأیید قرار گرفت، و در ۱۹۴۸ کمیته‌ی مرکزی تجشم از آن پشتیبانی کرد.

میچیسلاف[10] I، فرمانروای لهستان: ← پیاست.

میچیسن[11]، **نیومای** (neyomāy micisən)، ۱۸۹۷– ، بانوی نویسنده‌ی بریتانیائی؛ متولد اسکاتلند، دختر ج. س. هالدین. انواع مختلف داستان در موضوعهای گوناگون نوشته است، داستانهائی مربوط به یونان و روم قدیم، همچون گوسالمهای نر (۱۹۴۵)؛ داستانهای خیالی، همچون گریم و اژدها (۱۹۵۴)؛ و داستانهای مستند در باره‌ی اسکاتلند و افریقا، همچون جاده‌ی قو (۱۹۵۴). درامور حکومت محلی اسکاتلند فعالیت دارد.

میخا، در کتاب مقدس، ← میکاه.

میخائیل، فرشته، ← میکائیل.

میخائیل[12] (mixāil)، رومانیائی میهای (mihāy)، ۱۹۲۱– ، شاه (۱۹۲۷–۳۰، ۱۹۴۰–۴۷) رومانی. پدرش، پرنس کارول (بعداً کارول II)، در ۱۹۲۵ از حق جانشینی خود چشم پوشید و میخائیل جوان پس از مرگ فردیناند II با داشتن نایب‌السلطنه‌ای به تخت نشست. ولی در ۱۹۳۰ پدرش بار دیگر به عنوان شاه باز گشت. در ۱۹۴۰ که کارول II از سلطنت استعفا کرد، میخائیل دوباره شاه شد. در ۱۹۴۴ دیکتاتوری یون آنتونسکو را بر انداخت و با متفقین پیمان آتش‌بس امضا کرد (← رومانی). دشواریهای فراوانی که با دولت ائتلافی تحت استیلای کمونیستها پس از جنگ II پیدا کرد، او را به استعفا و خروج از کشور وا داشت (دسامبر ۱۹۴۷). در ۱۹۴۸ با پرنسس آن بوربون–پارما (ān burbon pārmā) ازدواج کرد.

میخائیل[13] I (mixail-) یا **میخائیل رانگابه** (rāngābe)، فت ح ۸۴۵، امپراطور (۸۱۱–۱۳) روم شرقی، داماد نیکفوروس I. با تمثال‌شکنی مخالفت ورزید. تئودوروس ستودیومی را از تبعید خلاص کرد. در جنگ با بلغارها شکست خورد و از سلطنت خلع و تبعید شد. لئوی V به جای او نشست.

میخائیل[14] II، معروف به **الکن**، فت ۸۲۹، امپراطور (۸۲۰–۲۹) بیزانس. از مردم فروگیا بود، و با امپراطور لئوی V، که در رسیدن به سلطنت به او کمک کرده بود، جنگید. لئو او را به خاطر رهبری دسیسه‌ای زندانی کرده بود، ولی توطئه‌گران لئو را کشتند و میخائیل را بر تخت نشاندند. در نزاع میان تمثال‌شکنان و تمثال‌پرستان بیطرف بود، ولی شخصاً به تمثال‌شکنی تمایل داشت. مسلمانان در ۸۲۴ جزیره‌ی کرت را از تصرف او بیرون آوردند و سپس به حمله‌ی به جزیره‌ی سیسیل پرداختند (۸۲۷). پس از وی پسرش تئوفیلوس جانشینش شد.

میخائیل[14] III، معروف به **مست**، ۸۳۶–۶۷، امپراطور (۸۴۲–۸۶۷) بیزانس، پسر و جانشین تئوفیلوس (← بیزانس، امپراطوری، جدول) و نواده‌ی میخائیل II. کودکی او مصادف بود با بر افتادن قطعی تمثال‌شکنی و آزار و شکنجه‌ی سخت بیالله. میخائیل چون به سن رشد رسید، اداره‌ی مملکت را به دائی باکفایت خود، باردای[15] (bārdās؛ فت ۸۶۶) سپرد، و باردای قدیس سیریل و قدیس متودیوس را برای تبلیغ مسیحیت به میان اسلاوها فرستاد، و بوریس I بلغارستان به دین مسیح در آمد. حمله‌ی عربها و مسلمانان به سیسیل ادامه داشت، ولی پیشرفت آنان در ش موقتاً متوقف شد (۸۶۳). در ل روس‌ها را شکست داد (۸۶۰–۶۱). میخائیل نزدیکان خود را از میان اشخاص مشکوک انتخاب می‌کرد، و یکی از آنان، باسیلیوس I در ۸۶۶ باردای و سال بعد میخائیل III را کشت و خود امپراطور شد. در سالهای آخر سلطنت میخائیل III، شقاق دینی توسط بطرک فوتیوس تسریع شد.

میخائیل[16] IV، معروف به **پافلاگونیائی** (päflägoniā'i)، فت ۱۰۴۱؛ امپراطور (۱۰۳۴–۴۱) بیزانس، برخاسته از خاندانی پست. توسط برادرش یوحنا، که از خواجگان دربار امپراطور زوئه بود، به دربار راه یافت و زوئه عاشق او شد و پس از شوهرش، رومانوس III، به همسری او درآمد. میخائیل IV، باوجود ابتلای به صرع، مرد مقتدری بود و در مقابله‌ی با قدرت اشراف زمیندار و استحکام مرزها سخت کوشید. فتنه‌ی بلغارها را فرو نشاند، ولی از زخم مهلکی که بر داشته بود در گذشت.

میخائیل[16] V، معروف به **بطانه‌ساز** (batäne-säz؛ لقب از شغل پدرش که با بطانه درز کشتیها را میگرفت)، فت پس از ۱۰۴۲، امپراطور (۱۰۴۱–۴۲) بیزانس، برادرزاده‌ی میخائیل IV پافلاگونیائی. امپراطور زوئه در سالخوردگی او را به فرزندی قبول کرد، و پس از مرگ میخائیل تاج بر سر او نهاد. این‌کوشش برای نگاه داشتن تاج و تخت در خاندان پافلاگونیائی، به علت سیاست ابلهانه‌ی میخائیل، بی‌نتیجه ماند که عمویش، یوحنا، و نیز ولینعمت خود زوئه را به دیری تبعید کرد و سبب ایجاد شورشی در قسطنطنیه شد. میخائیل با آنکه زوئه

---

(۱)Mitchell (۲)business cycle (۳)Mitchell (۴)Michener (۵)Michoacán (۶)Lerma (۷)Rio de las Balsas (۸)Pátzcuaro (۹)Michurin (۱۰)Mieczyslaw (۱۱)Mitchison (۱۲))Michael (۱۳)Michael Rangabe (۱۴)Michael (۱۵)Bardas (۱۶)Michael

را باز گرداند، مخالفانش او را خلع و کور کردند.

میخائیل[1] VI (mixāil)، ملقب به **سربازنما**، امپراطور (۱۰۵۶–۵۷) بیزانس، افسر سالخورده‌ای بود که آخرین فرمانروای مقدونی، امپراطور تئودورا (← زوئه)، اندکی پیش از مرگ، او را انتخاب کرده بود. به عنوان نماینده‌ی دربار، نتوانست بر اشراف نظامی مسلط شود که او را خلع کردند و فرماندهی به نام اسحاق I کومننوس را به جای او نشاندند.

میخائیل[1] VII، معروف به **دوکاس** (dukās)، امپراطور (۱۰۷۱–۷۸) بیزانس؛ پسر ارشد قسطنطین X. دوکاس به هنگام مرگ (۱۰۶۷) پدرش صغیر بود و مادرش نایب‌السلطنه شد و به عقد ازدواج رومانوس IV فرمانده سپاه در آمد. پس از شکست رومانوس از سلجوقیان (۱۰۷۱)، به پایمردی للهی دانشمند میخائیل، میخائیل پسلوس[2] (psellus)، حزب دربار میخائیل VII را پادشاه مستقل روم شرقی اعلام کرد. جوانی اهل کتاب بود و از فنون رهبری نظامی آگاهی نداشت و زیر نفوذ سرداری به نام نیکفوریتزس[3] (nikeforitzes) قرارگرفت، و پسلوس مغضوب شد. قحطی و گرانی سبب بروز شورشی در پایتخت شد و دو سردار رقیب، نیکفوروس بروئنیوس (nikeforus bruenius) و نیکفوروس بوتانیاتس[5] (botāneyātes) مدعی تاج و تخت، به قسطنطنیه تاختند؛ میخائیل استعفا کرد و راهب شد، و بوتانیاتس وارد پایتخت شد و به نام نیکفوروس III تاج بر سر نهاد (۱۰۷۸).

میخائیل[6] VIII، معروف به **پالایولوگوس** (pālāyologus)، ۱۲۲۴–۸۲، امپراطور (۱۲۶۱–۸۲) بیزانس، نخستین امپراطور از سلسله‌ی **پالایولوگوس**. با فراهم آوردن اسباب قتل نایب‌السلطنه‌ی یوحنای IV، خود نایب‌السلطنه (۱۲۵۹)، و اندکی بعد شریک در امپراطوری شد. میخائیل سپس به امپراطوری لاتینی قسطنطنیه که در شرف از هم پاشیدن بود لشکر کشید و پایتخت آن را از تصرف امپراطور بودوئن II بیرون آورد (۱۲۶۱). امپراطوری بیزانسی بار دیگر احیا شد و پطرک تاج بر سر میخائیل نهاد. کمی بعد یوحنای IV را کور و زندانی کرد. بقیه‌ی عمر او به جنگ با سلجوقیان و شارل I ناپل و سیسیل گذشت. یک حمله‌ی بلغارها را دفع کرد (۱۲۷۲). برای تقویت خود در مقابل شارل I، گاه با ونیز و گاه با جنووا عقد اتحاد میبست. با پاپ گرگوریوس X برای یکی کردن کلیساهای شرقی و غربی مذاکره کرد، و در ۱۲۷۴ نمایندگان او در دومین شورای جامع لیون به تفوق روحانی پاپ اعتراف کردند. ولی در ۱۲۸۱ پاپ مارتینوس IV، که از طرفداران شارل I ناپل بود، باتکفیر میخائیل وحدت کلیسائی شرق و غرب را، درآن هنگام که قوای شارل I و ونیز به اپیروس حمله‌ور شده بودند، از میان برد. تاج و تخت میخائیل VIII از برکت نماز شامگاهان سیسیل (۱۲۸۲)، که قدرت شارل را بر انداخت، برای او محفوظ ماند. میخائیل سیاستمداری باهوش بود و بی‌شک در توطئه‌ی سیسیل بر ضد شارل I دست داشت. زندگینامه‌ای به قلم خودش از او باقی مانده است. پسرش آندرونیکوس II جانشینش شد.

میخائیل[6] IX، معروف به **پالایولوگوس** (pālāyologus)، ح ۱۲۷۷–۱۳۲۰، پسر آندرونیکوس II (← میخائیل VIII) بود که در ۱۲۹۵ او را در امپراطوری شریک خود کرد، ولی میخائیل IX پیش از پدر از دنیا رفت. دو بار (۱۳۰۲ و ۱۳۱۰) بر سر سربازان مزدور به جنگ با ترکان رفت، ولی کاری از پیش نبرد.

میخائیل الکن: ← میخائیل II، بیزانس.

میخائیل اوبرنوویچ[7] (mixāil obrenovic)، ۱۸۲۳–۶۸، امیر (۱۸۳۹–۴۲، ۱۸۶۰–۶۸) صربستان، پسر میلوش، مؤسس سلسله‌ی اوبرنوویچ. در ۱۸۳۹ به جانشینی برادرش میلان اوبرنوویچ به فرمانروائی رسید، اما تلاشهائی که برای اصلاحات به عمل آورد موجب خلع وی شد (۱۸۴۲)، و آلکساندر کارازرژویچ به جایش نشست. در ۱۸۵۸ پدر میخائیل، میلوش، به کومک روسها و ترکهای عثمانی به سلطنت باز گشت و آلکساندر برکنار شد. پس از مرگ (۱۸۶۰) میلوش، میخائیل دوباره به امارت رسید. میخائیل اوبرنوویچ، که مردی تحصیل کرده و سفر دیده بود، در صدد بر آمد که بالکان را بر ضد عثمانی با خود متحد سازد. با کومک قدرتهای بزرگ توانست سپاهیان عثمانی را از صربستان بیرون کند (۱۸۶۷)، و با مونتنگرو و رومانی و یونان اتحادیه‌ای تشکیل داد که هدف آن استقلال کامل از عثمانی بود. عاقبت به دست اعضای دار و دسته‌ای که طرفدار بازگشت آلکساندر کارازرژویچ بودندبه قتل رسید. میلان I جانشینش شد.

میخائیل بطانه‌ساز: ← میخائیل V، بیزانس.

میخائیل پافلاگونیائی: ← میخائیل IV، بیزانس.

میخائیل پالایولوگوس: ← میخائیل VIII؛میخائیل IX.

میخائیل دلیر[8] (mixāil)، فت ۱۶۰۱، امیر (۱۵۹۳–۱۶۰۱) والاکیا، ترانسیلوانی (۱۵۹۹–۱۶۰۰)،و مولداوی (۱۶۰۰). چون برای رسیدن به امارت والاکیا وام فراوان گرفته و به باب عالی پرداخته بود، برای خلاص شدن از دست طلبکاران ترک خود آنان را به کاخش دعوت کرد و همگی را کشت. عمل وی در سراسر والاکیا مورد تقلید قرار گرفت و به نام "نماز شامگاهان والاکیائی" معروف شد. چندین بار نیروهای ترک را که برای مجازات وی اعزام شده بودند، به کومک زیگیسموند باتوری، امیر ترانسیلوانی، شکست داد. در ۱۵۹۶ سلطان عثمانی با وی صلح کرد و والاکیا را عملاً مستقل شناخت. میخائیل پس از آن آهنگ تسخیر ترانسیلوانی کرد و پس از شکست دادن کاردینال باتوری، جانشین زیگیسموند، آنجا را گرفت (۱۵۹۹)؛ میخائیل این لشکرکشی و نیز لشکرکشی به مولداوی (۱۶۰۰) را به نام امپراطور رودولف II انجام داد، در صورتی که امپراطور با این اعمال مخالف بود. بدین ترتیب سراسر رومانی تحت فرمان او در آمد. دشمنی وی با اشراف‌زادگان مجار در ترانسیلوانی سبب شورشی در آن ناحیه شد که سربازان امپراطوری در مجارستان به آن مدد میرساندند. میخائیل شکست خورد و گریخت، و در وین خود را به دربار امپراطور معرفی کرد و مورد عفو قرار گرفت ومجدداً به فرمانروائی ترانسیلوانی منصوب شد. در بازگشت، زیگیسموند را، که بار دیگر به ادعای امارت بر خاسته بود، شکست داد، ولی اندکی بعد به دستور ژنرال امپراطوری، باستا (bāstā)، او را کشتند. پس از مرگش والاکیا و مولداوی بار دیگر به تصرف عثمانی درآمد و ترانسیلوانیا به اتریش تعلق گرفت. میخائیل با آنکه قهرمان ملی رومانی بود، در وضع مالیاتهای سنگین بر اتباعش از ترکان عثمانی هم بیشتر به مردم ستم میکرد.

میخائیل دوکاس: ← میخائیل VII، بیزانس.

میخائیل رانگابه: ← میخائیل I ، بیزانس.

میخائیل رومانوف[9] (mixāil romānof)، ۱۵۹۶–۱۶۴۵، نخستین تزار (۱۶۱۳–۴۵) روسیه از سلسله‌ی رومانوف، که بعد از بیرون کردن لهستانیها از مسکو به تخت سلطنت رسید و به دوران آشوب خاتمه داد. پسرش، آلکسی میخایلوویچ جانشینش شد. نیز ← دمیتری.

میخائیل سربازنما: ← میخائیل VI، بیزانس.

میخائیل مست: ← میخائیل III، بیزانس.

میخائیل ویسنیوویتسکی، شاه لهستان، ← یان کازیمیر.

میخانه: ← صائب تبریزی.

میخانه یا **می و میخانه:** ← زلالی خوناری.

میخانه (meyxāne)، تذکره‌ای شامل ترجمه‌ی احوال ساقی‌نامه‌سرایان و ساقی‌نامه‌های ایشان، از ملا عبدالنبی فخرالزمانی. مؤلف، نوشتن کتاب را در ۱۰۲۳ یا ۱۰۲۴ هق که در اجمیر بوده آغاز کرده، و در ۱۰۲۸ هق به نام سردار خان خواجه یادگار، از امرای جهانگیر به پایان برده است. خود مؤلف، بعد از ۱۰۲۸ هق، تجدید نظری در کتاب کرده، ۱۸ ترجمه‌ی دیگر بر آن افزوده، و ساقی‌نامه‌هائی را که پیشتر به اجمال ذکر کرده بود، به تفصیل آورده است. از خصوصیات میخانه تفصیل بیشتر در شرح احوال شعرای مذکور نسبت به تذکره‌های دیگر، دقت در تحقیق سوانح زندگی و پایه‌ی شعری هر شاعر و معاصران هر یک، و ذکر مآخذ تحقیق است. گذشته از این، برخی از ترجمه‌ها واشعاری را که در کتاب آمده است، در جای دیگر نمی‌توان یافت. میخانه، نخست در ۱۹۲۶ به اهتمام محمد شفیع در لاهور چاپ سنگی شده است و در ۱۳۴۰ هش بار دیگر با تصحیح و تنقیح و حواشی و اضافات و توضیحات، بر اساس دو نسخه‌ی خطی تازه (از متن تجدید نظرشده و شامل اضافات مؤلف پس از ۱۰۲۸ هق) و نسخه‌ی چاپ لاهور، به کوشش احمد گلچین معانی در تهران

(۱)Michael (۲)Psellus (۳)Nicephoritzes (۴)Nicephorus Bryennius (۵)Nicephorus Botaneiates (۶)Michael (۷)Michael Obrenovich (۸)Michael the Brave (۹)Michael (Romanov)

چاپ شده است.

میخایلوویچ[1]، درازا (drājā mixāylovic)، صربستانی میهایلوویتی (mihāylovity)، ۱۸۹۳؟–۱۹۴۶، مرد جنگی یوگوسلاویائی. همراه چتنیکها (cetnik)، که چریکهای صرب بودند، در جنگ I در نبردهای بالکان جنگید و، پس از فتح (۱۹۴۱) یوگوسلاوی در جنگ II، ریاست نیروهای چتنیک، که از نو تشکیل شده بود با او بود. عملیات موفقیت‌آمیز وی سبب شد که به رتبه‌ی ژنرالی برسد و در حکومت یوگوسلاوی آزاد عنوان وزیر جنگ پیدا کند (۱۹۴۲). وی که ناسیونالیست صرب و در سلطنت‌طلبی استوار بود، بزودی با هواداران مارشال تیتو در افتاد. نیروهای وی بتدریج تحلیل می‌رفت، در صورتی که نیروهای تیتو پیوسته رو به افزایش بود، و در ۱۹۴۴ متفقین از پشتیبانی او خودداری کردند و شاه پطر II (یوگوسلاوی)، برخلاف میل خود، او را عزل کرد. میخایلوویچ با نیروهای اندکی که در اختیار داشت به جنگهای ضد پارتیزانی مشغول شد، ولی به دست قوای تیتو گرفتار آمد و به اتهام خیانت محاکمه و محکوم به اعدام شد. دلایل گواهی میدهد که میخایلوویچ، که کمونیستها را خطری بزرگتر از خطر محور تصور میکرد، گاهگاه با سازش با دشمن بر ضد تیتو به اقداماتی دست میزد، ولی حکم اعدام او، بیش از آنکه مبتنی بر گناه واقعی او صادر شود، بنا بر ملاحظات سیاست داخلی صادر شد.

میخک[2] (mixak)، (*Syzygium aromaticum* یا *Eugenia aromatica*)، درخت پیوسته‌سبز جزایر ادویه، و غنچه‌های نشکفته‌ی آن، که از ادویه‌ی غذائی معتبر است.

تاریخ

قرنها پیش از میلاد مسیح، سفیرانی از جاوه به دربار چین، میخک با خود همراه بردند تا هنگام سخن گفتن با امپراطور چین در دهان خود داشته باشند و نفسشان معطر شود. ساکنان ج عربستان، پیش از زمان تاریخ مدوّن، به سواحل قهر سفر میکردند تا انواع ادویه را برای بازرگانی به عربستان و از آنجا به اسکندریه و بنادر دیگر مدیترانه برسانند. امپراطوریهائی با تجارت ادویه روی کار آمد. مملکت ونیز که زمانی بر مدیترانه استیلا داشت، از عربها برای آنکه بتوانند با اروپا تجارت کنند باج میگرفت. هنگامی که دریانوردان پرتغالی راه دماغه‌ی امید نیک ج افریقا را یافتند و امپراطوریی در شرق دور تأسیس کردند، و نیز سقوط کرد، و یک قرن بعد هلندیان جانشین پرتغالیان شدند.

در اواخر قرون وسطی، اروپا برای تحصیل ادویه به خاورزمین نیازمند بود، و میخک و دیگر ادویه برای حفظ خوراک و معطر کردن و آراستن آن به کار میرفت. پرورش میخک تقریباً منحصر به سرزمین اندونزی بود. در اوایل قرن ۱۷م هلندیان نقشه‌ای طرح کردند تا میخک را از همه‌ی جزایر اندونزی، جز آمبون و ترناته، ریشه‌کن کنند و از این راه بهای آن را بالا ببرند. درنیمه‌ی دوم قرن ۱۸م فرانسویان دزدانه میخک و کشت آن را از هند شرقی به جزایر قهر و قاره‌ی جدید انتقال دادند. انحصار هلندی شکست و میخک فراوان شد. در ۱۷۶۸ که تکثیر نهال میخک توسط هلندیان ممنوع شد، ۱٬۵۰۰ تن میخک در تجارتخانه‌های باتاویا و مقدار کافی در هلند موجود بود که کفاف ۱۰ سال مصرف اروپا را میداد. هنوز هم میخک از اندونزی صادر میشود، ولی مرکز عمده‌ی تولید آن زنگبار و ماداگاسکار است.

ارتفاع درخت میخک بندرت به ۱۵ متر میرسد. برگهای غده‌دار آن کوچک و ساده و متقابل است. تکثیر درخت میخک به وسیله‌ی تخم صورت میگیرد، و نهالستان را با سایه‌بانی محافظت میکنند. از یک درخت تا ۳۵ کیلو میخک خشک به دست میآید. گل دادن درخت از سال پنجم آغاز میشود، و محصول را یک بار در اواخر تابستان و بار دیگر در زمستان می‌چینند. بتدریج که غنچه‌ها رنگ سرخ پیدا می‌کند آنها را از درخت میچینند و در آفتاب میخشکانند. در میخک خشک‌شده، چهار سبز برگ مشخص آن را میتوان در پایه‌ی غنچه‌ی خشکیده مشاهده کرد.

میخوارگی[3]، فنس الکولیسم (alkolism)، هوس دائم آشامیدن نوشابه‌ی الکلی، از قبیل شراب، عرق، و غیره، و حالی که از این آشامیدن ناشی میشود. شکل حاد آن (مستی) ناشی از اثر الکل بر مراکز عصبی است. شکل مزمن نتیجه‌ی تغییرات و اختلالهای ساختمان و اعمال بافتهای بدن و روان بر اثر الکل است، و از علائم بی‌ثباتی روانی است.

میخی، خط: ← خط میخی.

مید[4]، جورج هربرت (jorj hĕrbərt mid)، ۱۸۶۳–۱۹۳۱، فیلسوف و روانشناس اجتماعی امریکائی. در هاروارد، کشمت، و سپس در آلمان تحصیل کرد. از فلسفه‌ی هگلی متأثر شد، ولی مانند همکارش جان دیوئی از این فلسفه دوری جست و پیرو مذهب اصالت عمل استادش ویلیام جیمز شد. در ۱۸۹۱–۹۳ استاد دانشگاه میشیگان و از آن پس تا زمان مرگش استاد دانشگاه شیکاگو بود. تحقیقات خود را مصروف ساختن و پرداختن یک روانشناسی اجتماعی (← روانشناسی) علمی و اختباری کرده بود. با تکیه بر واقعیتهای زیستشناسی تکاملی، کوشید تا این امر را توضیح دهد که چگونه ذهن آدمی و "خود" و خودآگاهی به وجود میآید. دو فرض اساسی اندیشه‌ی وی عبارت بود از: (۱) پدیده‌های عقلی را میتوان بر پایه‌ی امور رفتاری و بدون وابستگی به چیزی که مشاهده‌ی علمی به آن راه نداشته باشد توضیح داد؛ و (۲) انواع کاملاً تازه‌ای از پدیده‌ها در طول مدت فرایند تکاملی آشکار میشود که نمیتوان آنها را به علتهای آنها در گذشته ارجاع داد. برای زبان و مسائل ارتباطی میان افراد اهمیت خاص قائل بود و کلید ظهور "خود" و شخصیت و تکامل قدرت تفکر را در آنها میدانست. بیشتر نوشته‌های وی به صورت مقاله و اظهار نظر در باره‌ی کتابها بوده و پس از مرگ وی مجموعه‌هائی از آنها منتشر شده است، فلسفه‌ی زمان حال (۱۹۳۲)، ذهن، خود، و اجتماع (۱۹۳۴)، و فلسفه‌ی عمل (۱۹۳۸).

مید، دریاچه‌ی: ← هوور، سد.

مید[5]، مارگریت (mārgərit mid)، ۱۹۰۱–۷۸، بانوی مردمشناس امریکائی، استاد مردمشناسی دانشگاه کولومبیا. نتیجه‌ی نخستین تحقیقات مردمشناسی مید در جزایر ساموآ (۱۹۲۵–۲۶) انتشار کتاب دوران بلوغ در ساموآ (۱۹۲۸) است که در آن ثابت کرد که جوانان این جزایر، بدون آنکه گرفتار بحرانهای عاطفی سالهای جوانی شوند، که از مشخصات این دوره از زندگی در باختر زمین است، از این مرحله عبور میکنند. پس از آن سفرهای تحقیقاتی دیگری به جزیره‌ی مانوس از مجمع الجزایر ادمیرلتی (۱۹۲۸–۲۹، ۱۹۵۳)، گینه‌ی جدید (۱۹۳۱–۳۳، ۱۹۳۸)، و بالی (۱۹۳۶–۳۸، ۱۹۳۹) کرد که نتایج آنها را در این کتابها انتشار داده است: رشد در گینه‌ی جدید (۱۹۳۰)، جنس و مزاج در سه جامعه‌ی بدوی (۱۹۳۵) و منش مردم بالی (۱۹۴۲)، با همکاری گرگوری بیتسن[6] (beytsen). با توجهی که به ارتباط میان شخصیت و فرهنگ داشت، تحقیق خاصی در باره‌ی کودکی و نوجوانی و بلوغ و رفتار جنسی انجام داد. علاقه‌ی وی به روانشناسی فرهنگ او را به تحقیق در خصوصیات ملی بر انگیخت که نتیجه‌ی آنها در کتابهائی همچون بازوت خود را خشک نگاه دارید (۱۹۴۲)، که تحلیلی از فرهنگ امریکائی است، منعکس است.

میداس[7] (midās)، در اساطیر یونان، پادشاه نیمه‌افسانه‌ای فریگیا. وقتی سیلنوس، انیس دیونوسوس، راه گم کرده بود، به گرمی از او پذیرائی کرد. بدین جهت دیونوسوس به او گفت هرچه میل دارد بخواهد، میداس تقاضا کرد که به هر چه دست میزند مبدل به طلا شود، و چنان شد، ولی بعد از این تقاضای خود پشیمان شد زیرا حتی غذائی را که به دهان میبرد طلا می‌شد؛ پس تقاضا کرد که این عطیه را از او پس بگیرند؛ به او امر شد که در رودخانه‌ی پاکتولوس استحمام کند (از آن به بعد این رودخانه دارای طلا شد). در مورد دیگری که آپولون و پان مسابقه‌ی چنگ نواختن داشتند، میداس پان را برتر اعلام کرد؛ آپولون به علامت نادانی او گوشهایش را به گوش خر مبدل کرد. میداس‌سعی در پوشانیدن این امر میکرد ولی سلمانی او به مطلب پی برد، و این راز را به حفره‌ای که در زمین کنده بود گفته روی آن را با خاک پوشانید، ولی هر زمان باد به نیهائی که بر آن محل روئیده بود میوزید، آنها الفاظ "میداس گوشهای خر دارد" را تکرار میکردند. از جنبه‌ی تاریخی میداس، مانند کلمه‌ی فرعون در نزد مصریان، عنوان پادشاهان فریگیا بود. پادشاهی به نام میداس، که در قرن ۷م ق‌م در فریگیا سلطنت کرده، تختی به خدای دلفی اهدا کرده بوده است.

(۱)Mikhailovich (۲)clove (۳)alcoholism (۴)Mead (۵)Bateson (۶)Midas

میدان[1] یا **حوزه**، در فیزیک، ناحیه‌ای از فضا که در آن پدیده‌ای خود را آشکار میسازد (مانند میدان آینه‌ی مسطح)، یا در آن میتوان مشاهده یا اندازه‌گیری کرد. اصطلاح میدان در فیزیک

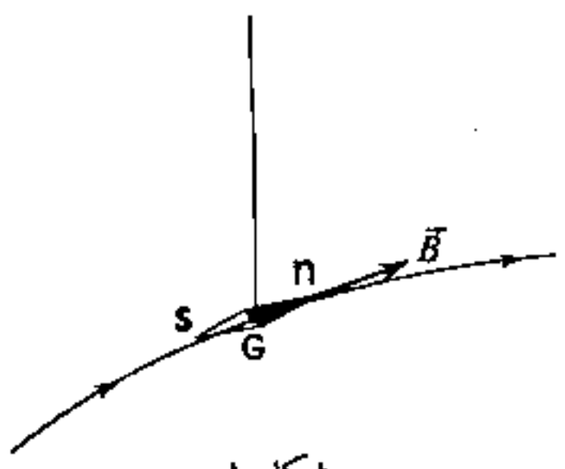

شکل ۱

بسیار مهم است. بالاخص **میدان نیرو** ناحیه‌ای است از فضا که در آن نیروئی از نوع معین در کار است، مثلاً میدان مغناطیسی، میدان برقی، و میدان نیروی ثقل که در آن نیروی ثقل در کار است. در اینجا به ذکر میدان مغناطیسی یک مغناطیس و میدان مغناطیسی یک نیروی برق میپردازیم. **میدان مغناطیسی**[2] ناحیه‌ای از فضاست که در تمام نقاط آن نیروهای مغناطیسی در کار باشند (← مغناطیس). هر مغناطیس، و نیز هر

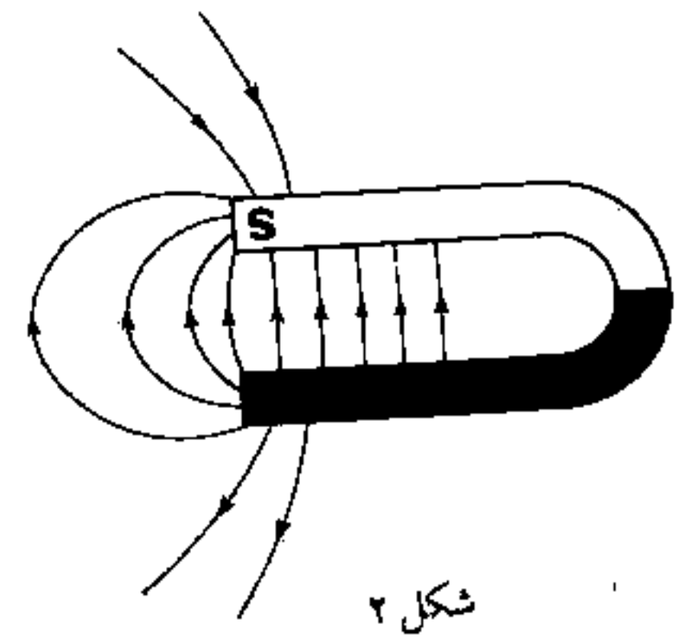

شکل ۲

مدار برق که جریان برق از آن بگذرد، در مجاورت خود تولید میدان مغناطیسی میکند (← برقاطیس، آهنربای برقی). **شدت میدان مغناطیسی** در هر نقطه نیروئی (جاذبه یا دافعه) است که میدان (به عبارت صحیحتر، مغناطیسها و جریان‌های مولد میدان) بر واحد جرم مغناطیسی‌شمالی واقع درین نقطه وارد میآورد، و **خط نیرو** یا **خط قوه**ی میدان هرخطی است که جرم منکور، در صورتی که در میدان آزاد باشد، در امتداد آن خط حرکت میکند (شکل ۱). واحد شدت میدان مغناطیسی اورستد (orsted) است (به‌نام هانس ک. اورستد)، و آن شدت میدان مغناطیسی تولیدشده به وسیله‌ی واحد قطب مغناطیسی در فاصله‌ی ۱ سم است. خطوط نیروی میدان ناشی از یک مغناطیس در خارج مغناطیس از قطب شمال به قطب جنوب متوجه است، و در داخل، از قطب جنوب به قطب شمال ادامه دارد (خطوط نیرو را در داخلْ خطوط القا میخوانند). در هر نقطه از میدان، شدت میدان برخط نیروئی مغناطیسی گویند، شکل ۲). توجیه این امر آن

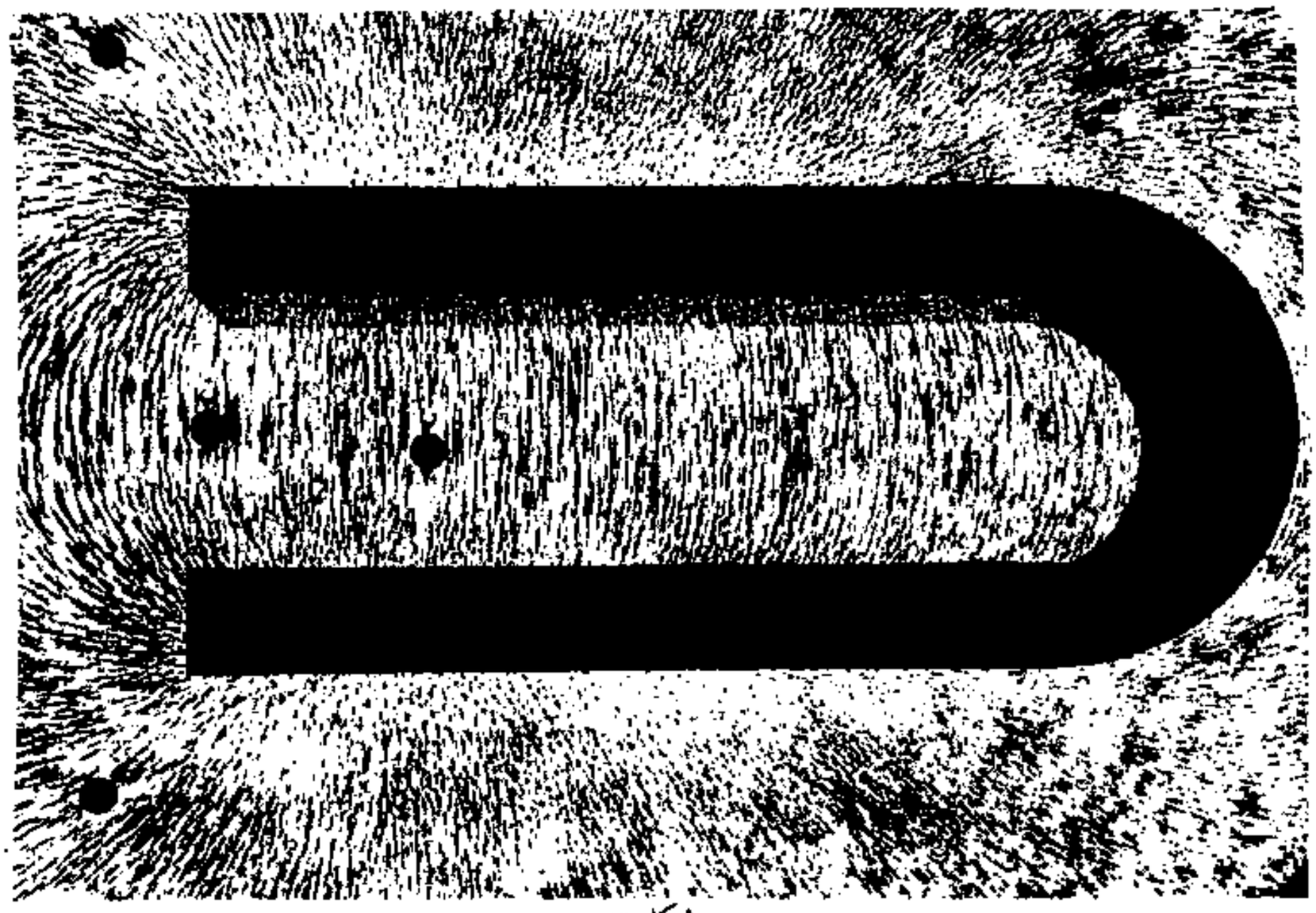

شکل ۳

(شکل ۱)، و جهت از قطب جنوب آن (s) به قطب شمال (n) مطابق جهت آن خط نیرو است. خطوط نیروی میدان مغناطیسی با تجربه‌ی ساده‌ای محسوس میشود: روی یک صفحه‌ی مقوا برادەی آهن بپاشید و آهسته با انگشت بر

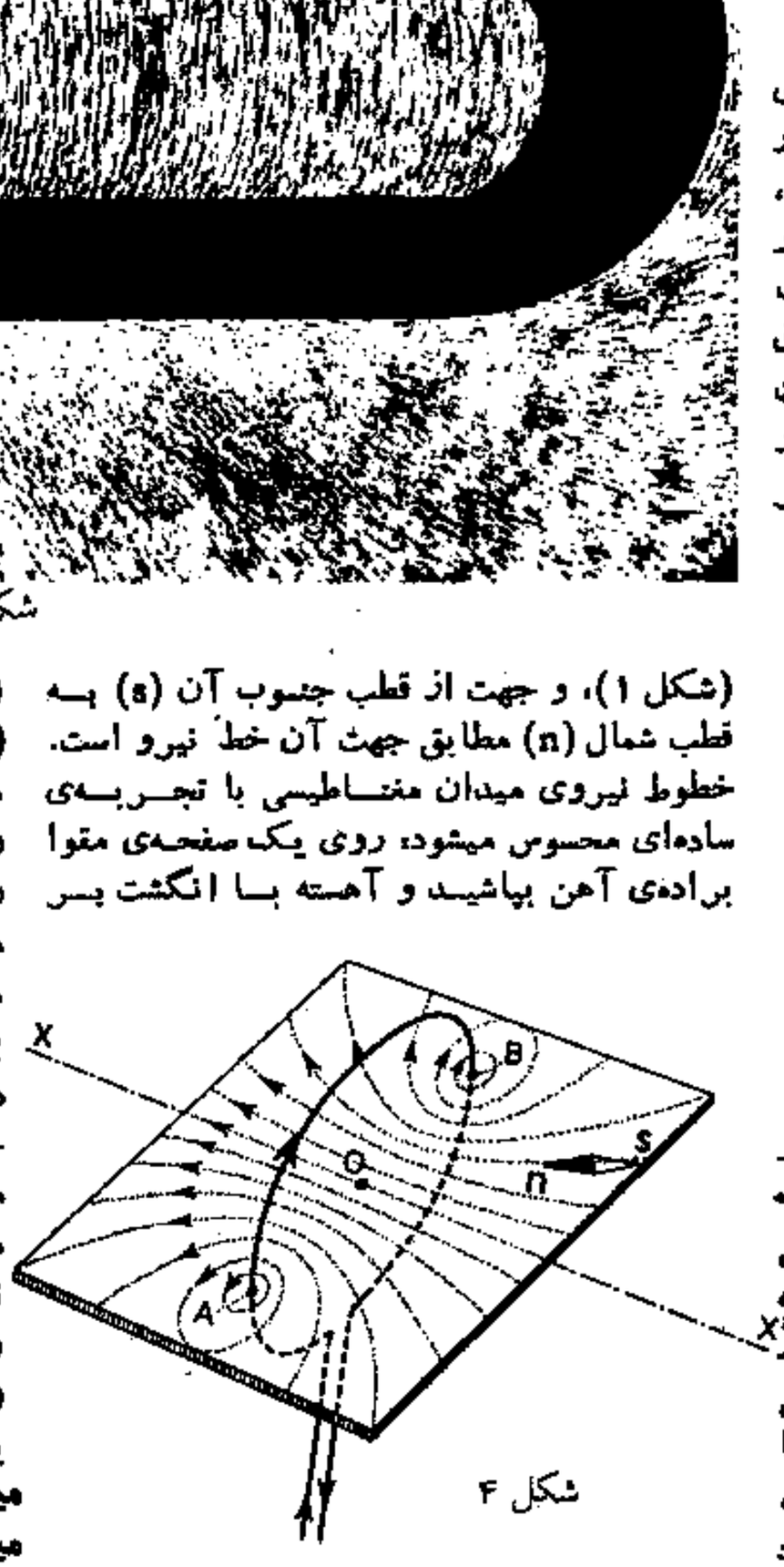

شکل ۴

صفحه بزنید، برادەها خطوط منظمی (خطوط نیرو) تشکیل میدهند (چنین شکلی را طیف

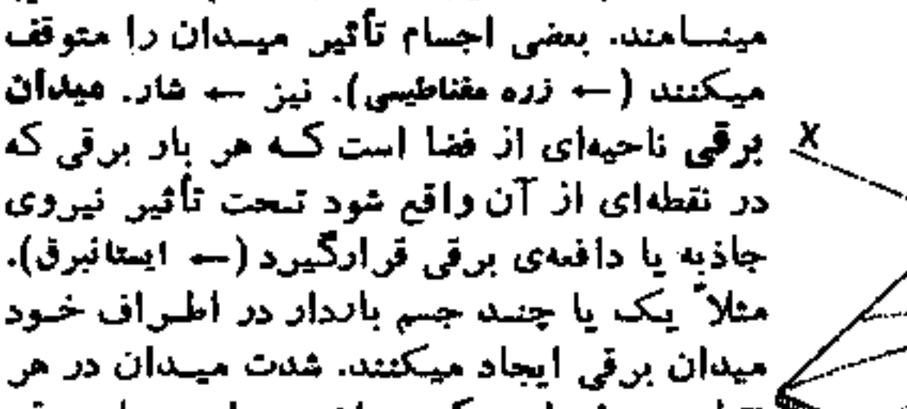

شکل ۵

(شکل ۳) در ناحیه‌ی بین دو شاخه متشابه است (یعنی خطوط میدان درین ناحیه متوازینند). میدان مغناطیسی بر تمام اجسام تأثیر میکند ولی در مورد بعضی تأثیرش خفیف است، که آنها را اجسام پارامانیتیک[3] (pārāmānyetik) مینامند. بعضی اجسام تأثیر میدان را متوقف میکنند (← زره مغناطیسی). نیز ← شار. **میدان برقی** ناحیه‌ای از فضا است که هر بار برقی که در نقطه‌ای از آن واقع شود تحت تأثیر نیروی جاذبه یا دافعه‌ی برقی قرارگیرد (← ایستابرق). مثلاً یک یا چند جسم باردار در اطراف خود میدان برقی ایجاد میکنند. شدت میدان در هر نقطه نیروئی است که میدان بر واحد بار برقی واقع در این نقطه وارد میسازد. در شکلهای ۴ و ۵ به ترتیب میدان برقی یک جریان مستدیر و یک پیچه نشان داده شده است.

میدان، شدت، در فیزیک، ← میدان یا حوزه.

میدان، مسجد، نام چند مسجد در ایران. **۱-** در ساوه، بنای شیوای قرن ۱۰م هق، دارای محراب معرق گچی، و کتیبه‌های کوفی بنائی و ثلث در

(۱)field (۲)magnetic f. (۳)paramagnetic

عیل، مورخ ۹۲۲ هق است. ۲- در کاشان، بنای قرن ۹م هق که به نام بانی آن، عمادالدین محمود شیروانی، مسجد میرعمادی خوانده میشود. سردر قدیم (به نام جهانشاه قراقوینلو) مورخ ۸۶۸ هق، سردر فعلی مورخ ۱۱۲۳ هق، و لوحه‌ی کاشی داخل دالان مورخ ۸۶۷ هق است. منبر کاشی آن دارای کتیبه‌ی ثلث معرق به نام سلطان ابوسعید و عمل حیدر کاشیتراش است. نیز ← مسجد.

میدان امین‌السلطان، تهران، ← تهران، قسمت دوم، ۴، IV، ۰.

میدان برقی: ← میدان یا حوزه، ایستانبرق.

میدان ترافالگار[1] (trāfalgār)، انگلا **ترفلگر** (trəfalgər)، یکی از میدانهای معروف لندن، به فاصله‌ی ح ۱۴۰۰ متری جغ کلیسای سنت‌پول. بنای یادبود نلسن در آن برپا شده است. گالری ملی رو به روی آن است.

میدان دید: ← نوربند.

میدان شاه یا میدان نقش جهان، میدان بزرگی از آثار شاه عباس I، در شهر اصفهان، که ابنیه‌ی معظم عالی قاپو، قیصریه، مسجد شیخ لطف‌الله و مسجد شاه اصفهان در چهار جانب آن قرار دارد.

میدان قماش زرین[2] (qomāše zarrin)، جای ملاقات هنری VIII انگلستان و فرانسوای I فرانسه، نزدیک کاله در فرانسه (۱۵۲۰)؛ به سبب شکوه و آرایشی که به آنجا داده بودند به این نام خوانده شد. اتحاد میان فرانسه و انگلستان علیه امپراطور شارل V، که طرح آن پیشبینی شده بود، در این ملاقات حاصل نشد.

میدان متشابه: ← میدان یا حوزه.

میدان مغناطیسی: ← میدان یا حوزه، مغناطیس.

میدان نقش جهان، اصفهان، ← میدان شاه.

میدان نیرو: ← میدان یا حوزه، در فیزیک.

میدانی (meydāni) [ابوالفتح احمد ابن محمد نیشابوری]، فد ۵۱۸ هق، منسوب به‌میدان، از محلات نیشابور، ادیب و نحوی و عالم لغت. مهمترین آثار او عبارتند از السامی فی الاسامی (نام دیگر آن سمیدی) در لغت عربی به فارسی، حاوی کلیه‌ی اسمها و صفتهای عربی که بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است، مجمع الامثال، کتاب الانموذج در نحو، و نُزْهَةُ الطَّرْف فی عِلْمِ الصَّرف.

میداود (meydāvud)، دهستان (جمعیت ۳۶۵۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش باغ ملک، شهرستان ایذه، (فلاً) استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۱۷ آبادی. کوهستانی است. محصولاتش غلات، برنج، و میوه است. معادن گچ دارد. از ۲ قسمت به نام میداود زیرگچ و میداود سرگچ تشکیل شده است.

میداود زیرگچ، خوزستان، ← میداود، دهستان.

میداود سرگچ، خوزستان، ← میداود، دهستان.

میدراش[3] (midrāš) یا **مدراش** (medrāš)، [عبری، ← تفسیر، تحقیق]به‌مجموعه‌ی تفسیرهای شفاهی کتاب مقدس معلمان دینی یهود (احبار) در تلمود. شرعیات آن را میدراش هلاخائی[4] و ادبیات آن را میدراش هگادائی[5] مینامند. نیز ← تلمود؛ هلاخا.

میدستون[6] (meydstōn)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۷۰٬۹۱۸)، مرکز ولایت کنت، انگلستان، ۵۵ کیلومتری جش لندن. دارای بیمارستان (در ۱۲۶۰ برای زائران کنتربری تأسیس شد)، و کاخ اسقف اعظم؛ زادگاه و. هزلیت است.

میدگارد[7] (midgārd) [نورس، ← دربار وسطی]، در اساطیر نورس، جای سکونت نژاد انسان. از ابروهای ایمیر[8] (imir)، یکی از غولهای نخستین، تشکیل یافته و به وسیله‌ی قوس قزح به آسگارد متصل میشود.

مید گلمورگن[9] (mid gləmorgən) یا **گلمورگن وسطی**، ولایت، ج ویلز. با قانون حکومت محلی ۱۹۷۲ (قابل اجرا در ۱۹۷۴) تأسیس شد. شامل شهر مرثر تیدویل و قسمتهائی از ولایات گلمورگن‌شر، برکناک‌شر، و مانمث است.

میدلبورگ[10] (midelburg)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۳۰٬۸۷۳)، مرکز ایالت زیلاند، جغ هلند، بر جزیره‌ی والخرن، ل‌ش فلاشینگ. در قرون وسطی تجارتش رونق داشت و جزو اتحادیه‌ی هانسائی بود. اکنون مرکز تجارت و تولید چوب و فلز ومواد غذائی است. آخرین دژ اسپانیائی‌ها در زیلاند بود که در ۱۵۷۴ تصرف شد. طی جنگ II سدهایش را شکسته آن را غرق کردند. قوای انگلیسها در ۱۹۴۴ آن را گرفتند. کلیسا (قرن ۱۲م) و عمارت شهرداری (قرن ۱۵م) آن سالم ماند. موزه‌ی علوم اجتماعی زیلاند در آن واقع است.

میدلتن[11]، **تامس** (tāməs midəltən)، ۱۵۸۰–۱۶۲۷، رمانتویس انگلیسی، فارغ‌التحصیل آکسفرد. نمایشنامه‌های اولیه‌ی او بیشتر با همکاری دکر، دریتن، و دیگران نوشته شده است. از ۱۶۰۴ تا ۱۶۱۱ کمدیهای رئالیستی و هجو-آمیز از زندگی لندن نوشت، این آثار شامل دختر پاکدامنی در چیپسایْد، و دختر غرغرو (با مشارکت دکر) است. میدلتن در کمدیهای خود، مانند رسالات اولیه‌اش، کوشیده است که پرده از فساد زمان خود بر دارد. از۱۶۱۳ تا ۱۶۱۸ خود را وقف نوشتن کمدیهای تراژدیائی کرد. از ۱۶۲۱ تا پایان عمر، برجسته‌ترین نمایشنامه‌های خود را نوشت که این تراژدیهاست، بچه‌ی عوض-شده و زنان از زنان حذر میکنند، هجویه‌ی سیاسی او، یک بازی شطرنج (اجرا، ۱۶۲۴)، سخت مورد نکوهش قرار گرفت.

میدلتن[11]، **کانیرز** (kānyerz midəltən)، ۱۶۸۳–۱۷۵۰، کشیش و یکی از قدیمترین الاهیون انگلیسی پیرو ← مذهب اصالت تعقل. در ترینیتی کالج، کیمبریج، تدریس میکرد، و به سبب مشاجراتش با ر. بنتلی، رئیس ترینیتی، مشهور شد. کتاب نامه‌ای از رم که تطابق کامل پاپی و بتپرستی را نشان میدهد (۱۷۲۹) طوفانی از اعتراض برانگیخت. به علت اختلافش با دنیل واترلند درباره‌ی صحت تاریخی کتاب مقدس، دینداری او مورد تردید قرار گرفت. سستی عقیده‌ی او نسبت به معتقدات رایج جهان مسیحیت در کتاب تحقیق آزاد در قدرت معجزه (۱۷۴۹) آشکار شد، که سخت مورد انتقاد قرار گرفت.

میدلسکس[12] (midəlseks)، ولایت سابق، ج انگلستان مرکزی، مجاور شهر لندن. در ۱۹۶۵ قسمت عمده‌ی آن جزو بعضی از کویهای لندن بزرگتر، و بقیه‌ی آن ضمیمه‌ی ولایات هارتفردشر و ساری شد. میدلسکس از زمان رومیها حایز اهمیت بود.

میدلندز[13] (midlandz) [انگلا، ← اراضی وسطی]، ناحیه‌ای در انگلستان مرکزی که اکنون شامل ولایات داربی‌شر، ستفردشر، لسترشر، ناتینگم‌شر، نورثمتن‌شر، واریک‌شر، وستمیدلندز، و هرفرد شرقی و ووستر میباشد.

میدلوذین[14] (midlōdiən) [انگلا، ← لوذین وسطی]، ولایت [← کاونتی] (۹۴۸ کمه؛ در ۱۹۷۲ جمع ۵۹۸٬۵۰۰)، ش قسمت مرکزی اسکاتلند. سابقاً ادینبره‌شر (edinbərəšər) نام داشت. مرکزش شهر ادنبورگ، پایتخت اسکاتلند، است. عمدهٔ فلاحتی است (تره‌بار، دامپروری، لبنیات)، ولی ماهیگیری، کاغذسازی، تهیه‌ی ویسکی، و غیره نیز معمول است. لیث، بندرگاه ادنبورگ، از مراکز کشتیسازی، و از بزرگترین بنادر اسکاتلند است.

میدن کاسل[15] (meydən kāsəl)، قلعه‌ی قدیم، دورست‌شر، انگلستان. کاوشها نشان میدهد که ح ۲۰۰۰ ق‌م انسان در اینجا سکونت داشته است.

میدوست[16] (midwest) [انگلا، ← غرب وسطی]. نام قسمتی از کشمت واقع در حدود دریاچه‌های بزرگ و دره‌ی علیای رود میسی‌سیپی. این عنوان مبهم گاهی به سراسر قسمت شمالی کشمت بین کوههای آلگانی و روشوز، ولی اغلب به ناحیه‌ی مشتمل بر ایالات اوهایو، ایندیانا، ایلینوا، میشیگان، ویسکانسین، مینسوتا، آیووا، میسوری، کانزاس، و نبراسکا اطلاق میشود. بعضی از مناطق میدوست جزء ثروتمندترین نواحی زراعتی جهان است. میدوست دارای صنایع عظیم از قبیل اتوموبیل‌سازی و لاستیک‌سازی است.

میدوی[17] (midwey)، دسته‌جزیره (۵ کمه، جم ۴۳۷)، مشتمل بر جزایر سند[18] (sand) و ایسترن[19] (istərn) و آتولهای اطراف، در قکم مرکزی، ل غ هونولولو. در ۱۸۵۹ کشمت آن را کشف کرد، و مدعی مالکیت آن شد؛ در ۱۸۶۷ آن را رسماً اشغال کرد. **نبرد میدوی** از جنگ II در روزهای دوم و سوم ژوئن ۱۹۴۲ در اینجا واقع شد، و بکلی جنبه‌ی هوائی داشت. در نتیجه‌ی این نبرد نیروی دریائی ژاپن فلج شد، و خطر حمله‌ی آن دولت در قکم پایان یافت.

میدوی، نبرد: ← میدوی.

میدی، پیک دو، فرانسه، ← پیک دو میدی.

میذ، ولایت، ایرلند، ← میث.

میرا، در نجوم، ← اعجوبه‌ی قیطس.

میراب، در اصطلاح کشاورزی، مأمور تقسیم آب بین املاک یا زارعین یک ده.

میرابائی (mirābā'i)، شاعره‌ی قدیسه‌ی بزرگ، از خاندان سلطنتی اوداپور درقرن ۱۶م. علی رغم نصیحت شوهر و نزدیکان، خود را وقف ستایش از کریشنا کرد. پس از مرگ شوهر گرفـ

---

(۱)Trafalgar Square (۲)Field of the Cloth of Gold (۳)Midrash (۴) halakhic midrash (۵)haggadic M.
(۶)Maidstone (۷)Midgard (۸)Yimir (۹)Mid Glamorgan (۱۰)Middelburg (۱۱)Middleton (۱۲)Middlesex
(۱۳)Midlands (۱۴)Midlothian (۱۵)Maiden Castle (۱۶)Midwest (۱۷)Midway (۱۸)Sand (۱۹)Eastern

تار ناملایماتی شد ولی پایداری کرد. سرودهای وی در نیایش کریشنا در سراسر هندوستان، بالخاصه در راجستان، خوانده میشود.

میرآباد (mir.ābād)، ده (جم ۱٬۳۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرون، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۵کیلومتری ل‌غ نجف‌آباد. محصولاتش غلات، حبوبات، سیب زمینی، و پنبه است.

میرآباد، ده (جم ۱٬۱۷۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مازول، بخش حومه‌ی شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)؛ ۷کیلومتری ل‌ش نیشابور. محصولش غلات است.

میرابو[1]، **کنت دو** (kont dë mirābo*)، لقب **اونوره گابریل ریکتی**[2] (onore gābriel riketi)، ۱۷۴۹–۹۱، رجل سیاسی فرانسوی، پسر مارکی دو میرابو. کودکی بسیار کریه‌المنظر بود، و بعداً هم بیماری آبله او را کریهتر کرد. بینظمی و آشفتگی او در جوانی موجب شد که پدرش وی را وادار کند که به خدمت ارتش وارد شود (۱۷۶۷). با دختر مرد ثروتمندی ازدواج کرد (۱۷۷۲)، اما زنش جهیزیه‌ای برای او نیاورد. ولخرجیهای وی چندان بود که به تقاضای پدرش بارها به زندان افتاد. میرابو با زن جوانی به نام سوفی (sofi)، که زوجه‌ی مارکی دو مونیه[3] (marki dë monie*) بود، آشنا شد و با وی به سویس و از آنجا به هلند رفت (۱۷۷۶). اندکی بعد هر دو اخراج و از هم جدا شدند؛ ۳ سال در زندان ونسن گذراند (۱۷۷۷–۸۰)، و در آنجا اثر معروفش، نامه‌های به سوفی (انتشار، ۱۷۹۲) را نگاشت. در ۱۷۸۰ از زندان آزاد شد. دگربار ارتباطش با سوفی دسوائیهائی به بار آورد و کار به دادگاه کشید. سوفی را به دیری بردند (۱۷۸۲) و امیلی، زوجه‌اش، از او جدا شد (۱۷۸۳). با تلاشهائی که برای به دست آوردن یک پست دیپلوماتیک به‌کار برد، عاقبت به یک مأموریت محرمانه در برلین راضی شد (۱۷۸۶)؛ همین مأموریت‌مایه‌ی یکی از آثار مهمش، در باره‌ی سلطنت پروس در زمان فردریک کبیر (۱۷۸۸)، را فراهم آورد. انقلاب فرانسه راه را برای ورود وی به سیاست هموار کرد. میرابو گرچه از طبقه‌ی اشراف بود، به عنوان نماینده‌ی طبقه‌ی سوم در اتا ژنرو انتخاب شد، و روزنامه‌ی پست پروانس را تأسیس کرد. فصاحت و بلاغت او در اتا ژنرو جبران سیمای زشت او را میکرد. در ۲۳ ژوئن ۱۷۸۹ جمله‌ی معروف خود را خطاب به مارکی دو درو-بزه[4] (marki dë drë-breze*)، رئیس تشریفات شاه، بیان کرد: "بروید به آقای خود بگوئید که ما به اراده‌ی ملت در اینجا گرد آمده‌ایم، و جز به زور سرنیزه ما را از اینجا بیرون نتوان کرد" (← انقلاب فرانسه).

نطقهای میرابو چندان فصیح بود که به وی لقب "دموستن فرانسوی" دادند. یکی از این نطقها آن بود که از شاه میخواست که نیروهای خود را از ورسای خارج کند، و یکی مربوط به ورشکستگی ملی، دیگری مربوط به سازمان روحانیون، و یکی مربوط به صلح و جنگ بود. نخست به صورت مصلحی توانا و خطرناکترین رقیب دربار جلوه‌گر شد. عاقبت خود را به دربار فروخت و پشتیبان تاج و تخت شد. شاه قروض او را (۲۰۸٬۰۰۰ فرانک) پرداخت، و مقرری ماهانه‌ای (۶۰٬۰۰۰ فرانک) برای وی برقرار کرد. به علت ملاقات و مذاکره‌ی محرمانه با ملکه (۳ ژوییه‌ی ۱۷۹۱) متهم به خیانت شد، ولی هنگامی که مرگ ناگهانی (۲ آوریل ۱۷۹۱) گریبانش را گرفت دوباره محبوبیت خود را باز یافته بود و ماه قبل از آن به عضویت دیرکتوار ولایت پاریس و به ریاست مجلس ملی منصوب شده بود. جسد وی، تا وقتی که خاطراتش، که به لوئی XVI نوشته بود، در قفسه‌ی آهنی او پیدا شد (۲۰ نوامبر ۱۷۹۲)، در پانتئون مدفون بود، و سپس جسد ژ. پ. مارا به جای او دفن شد.

میرابو[5]، **مارکی دو** (mārki dë mirābo*)، لقب **ویکتور ریکتی**[6] (viktor riketi)، ۱۷۱۵–۸۹، اقتصاددان فرانسوی. افسر بود و در جنگ جانشینی لهستان و جنگ جانشینی‌اتریش برجستگی خود را نشان داد. سپس به علوم اقتصادی پرداخت و در ۱۷۵۷ از شاگردان پرشور ف. کنه و مکتب فیزیوکراتها بود. از آثار او است، دوست انسانها یا رساله در باره‌ی جمعیت (جلد اول، ۱۷۵۶)، نظریه‌ی مالیات (۱۷۶۰) که در آن به مقاطعه‌کاران مالیاتی حمله برد و در نتیجه او را به زندان افکندند، نامه‌های اقتصادی (۱۷۶۹).

میراحمد، امامزاده، بنائی (← امامزاده) از دوره‌ی صفویه، در شهر کاشان؛ دارای گنبد هرمی-شکل، سردر، صحن کاشیکاری، و دو مناره. تاریخ بنای آن، بنا بر لوح کاشی گنبد، ۹۴۱ هق است.

میران حسین: ← نظام‌شاهیه.

میراندا، سا د (sā de mirāndā)، ⇐ سا د میراندا، فرانسیسکو د.

میراندا[7]، **فرانسیسکو د** (fränsisko de mirāndā)، ۱۷۵۰–۱۸۱۶، میهنپرست ونزوئلائی. از افسران ارتش اسپانیا بود (۱۷۷۳–۸۲)، و سپس به خدمت فرانسه و روسیه در آمد. چندی نیز در انگلستان و کشمکش زندگی کرد. میراندا چندین سال وقت صرف تهیه‌ی طرحی برای آزادی امریکای جنوبی از استعمار اسپانیا کرد. در مراحل نخستین کشمکشهای استقلال‌طلبی ونزوئلا نقش اساسی داشت، و بعد از انقلاب ۱۸۱۰ به فرماندهی ارتش میهنپرستان و در ۱۸۱۲ به دیکتاتوری ونزوئلا منصوب شد. سرانجام دستگیر شد، و بقیه‌ی عمر را در اسپانیا محبوس بود. میراندا در انقلاب امریکای جنوبی تأثیری عظیم ولی عمدةً غیر مستقیم (از طریق تشکیل انجمنهای سری و نفوذ وی در فرماندروایان اروپا) داشته است.

میراندولا، جووانی پیکو دلا: ← پیکو دلا میراندولا.

میرانشاه، بخش، شهرستان سنندج؛ ← دیواندره.

میرانشاه گورکانی (mirānšahe gurkāni)، فت ۸۱۰ هق، شاهزاده‌ی گورکانی؛ پسر امیر تیمور. وی سه سال بعد از پدر وفات یافت، و مورد سخط بود، و ظاهراً در مشاعرش اختلالی روی داده بود.

میرب[8] (mirab) [عبری، = نمو]، دختر شاؤل که نامزد داود بود ولی او را به دیگری شوهر دادند (اول سموئیل ۱۷.۱۸–۱۹). در دوم سموئیل (۸.۲۱) میکال (شاید از اشتباه در خواندن) نامیده شده است.

میرباچه، ده، خوزستان، ← مربچه، دهستان.

میربو[9]، **اوکتاو** (oktāv mirbo)، ۱۸۴۸–۱۹۱۷، نمایشنامه‌نویس و داستانویس فرانسوی. نخست با روزنامه‌نگاری در روزنامه‌های محافظه کار نویسندگی آغاز کرد، ولی بزودی رادیکال و انقلابی شد. از معروفترین آثارش داستانهای قصه‌های کلبه‌ام (۱۸۹۴) و باغ شکنجه‌ها (۱۸۹۸)، و رمانهائی که در آنها امپرسیونیسم شدید به صورت وحشیگری و خشم جلوه میکند، از جمله دُنکو (۱۹۱۲) است. از نمایشنامه‌هایش شبانهای بد (۱۸۹۷)، همه‌گیری (۱۸۹۸)، و کانون (۱۹۰۸) است. عضو آکادمی گونکور شد (۱۸۹۶).

میر بیگ (mir beyg)، دهستان (جم ۱۴٬۰۲۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش دلفان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، دارای ۹۱ آبادی. قسمتی از آن کوهستانی است و قسمتی دیگر در دشت واقع شده. رودهای محلی مشروبش میسازند.

میرپنج یا میرپنجه، در نظام عهد قاجاریه، درجه و عنوان امیری که، بر حسب تشکیلات، ۵ تیپ که عبارت از 10 فوج (هنگ) و تقریباً معادل ۵٬۰۰۰ تن سرباز بوده است در تحت فرمان او قرار داشته. میرپنج درجه‌ای بالاتر از سرتیپ اول و بلا فاصله پایینتر از درجه‌ی امیرتومان بوده است. عنوان میرپنج در جزو مناصب و القاب نظامی رایج در ۴۰ سال اول سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ذکر شده است.

میر تراب علی: ← سالار جنگ، سر.

میرجاوه (mirjāve)، بخش (جم ۷٬۵۷۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، ج‍ش شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان. از ش و ل‍ش به مرز پاکستان محدود است. مشتمل است بر ۳ دهستان تمین، سنگان، ولادیز. در این بخش، موقعیت دهستان سنگان کوهستانی است، و بقیه‌ی نقاط آن در دشت و دامنه واقعند. رود سنگان یا میرجاوه، که از کوه تفتان سرچشمه میگیرد، مشروبش می‌سازد، و قسمتی از آب آن به وسیله‌ی لوله تا میرجاوه هدایت میشود. محصولاتش غلات، پنبه، زرت، و فراورده‌های دامی است. راه آهن زاهدان به پاکستان از مرکز آن میگذرد. مرکزش، **میرجاوه** (جم ۱٬۰۳۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۸۲کیلومتری ج‍ش زاهدان است. راه آهن زاهدان به پاکستان از آن میگذرد، و ایستگاه راه آهن نیز در آن قرار دارد.

میر جعفر یا میر محمد جعفر خان، نواب بنگال، هند، که انگلیسها برای مجازات ارباب او، سراج‌الدوله، در ۱۷۵۷ وی را به تخت نشاندند.

---

(۱)Mirabeau (۲)Riqueti (۳)Monnier (۴)Dreux-Brézé (۵)Mirabeau (۶)Riqueti (۷)Miranda
(۸)Merab (۹)Mirbeau

بار دیگر او را خلع کردند و سپس دوباره بر سرکارش آوردند. انگلیسها از برآوردن میرزا جعفر پول هنگفتی به چنگ آوردند. ظاهراً نام جعفر علی خان، که در بعضی مآخذ برای او ذکر شده، نادرست است. نیز ← میر قاسم.

میرچای کبیر: ← والاکیا.

میر چقماق، تکیه‌ی (mir caqmāq)، بنای جالبی در یزد، که اصل آن از قرن ۹م هق (دوره‌ی تیموری) است ولی قسمت وسط (سردر بازار)، ۲ مناره‌ی کاشیکاری و رفیع، و چند دهنه از طاقنماهای آن از بناهای قرن ۱۳م هق (دوره‌ی قاجاریه) است، و نمونه‌ی زیبائی از تکیه‌های دوره‌ی قاجاریه محسوب میشود.

میر چقماق، مسجد، بنای (← مسجد) جالب‌توجهی از دوره‌ی تیموری در یزد. مسجد دارای گنبد عظیم و ایوان زیبائی است که به واسطه‌ی داشتن سردر رفیع و باشکوه و جلوخان خوشنما شهرت فراوان دارد. بر طبق کتیبه‌ی سردر آن، مورخ ۸۴۱ هق، بنای آن به سعی بی‌بی خاتون زوجه‌ی امیر جلال‌الدین چقماق شامی به اتمام رسیده است. در اصل به نام مسجد جمعه، و مسجد نو خوانده میشد.

میر حسن خان خراسانی، از امرا و عمال نادر شاه افشار. وی درآغاز داروغه‌ی بازار اردو بود، و در آخر از جانب نادر بیگلربگی اصفهان شد. در ۱۱۶۰ هق، بعد ازقتل نادر، در صدد خودسری برآمد، اما کاری از پیش نبرد، و به دست چند نفر از الواط اصفهان کشته شد.

میر حسین هروی: ← حسینی هروی.

میر حیدری: ← حیدری.

میر خواند (mir xānd)، شهرت **محمد ابن خاوندشاه،** ۸۳۸–۹۰۳ هق، صاحب تاریخ عمومی روضة الصفا. خردسال بود که پدرش در بخارا در گذشت، و میر خواند، به سبب تنگدستی، از بخارا به بلخ رفت، و از محضر علمای آنجا بهره‌ی فراوان برد، و در سلک دانشمندان عصر درآمد. آنگاه به هرات به خدمت شیخ بهاءالدین عمر از علمای آنجا شتافت، و مورد توجه سلطان حسین بایقرا و وزیرش امیر علیشیر نوائی واقع شد، و تاریخ روضة الصفا را به نام این وزیر تألیف کرد. در ۹۰۱ هق به قصد انزوا به گازرگاه، در بیرون هرات رفت، اما به سبب ضعف و بیماری پس از یک سال به شهر بازگشت و اندکی بعد در گذشت، و در مزار شیخ بهاءالدین عمر در هرات به خاک سپرده شد.

میردال[1]**، گونار** (gunār mirdāl)، ۱۸۹۸– اقتصاد دان، جامعه شناس، و رهبر سیاسی سوئدی. در ۱۹۲۳–۳۸ مشاور دولت سوئد در امور اقتصادی و اجتماعی، و از رهبران فعال حزب سوسیال دموکرات سوئد بود. مطالعاتی در مسئله‌ی سیاهپوستان امریکا برای مؤسسه‌ی کارنگی انجام داد (۱۹۳۸–۴۱)، و کتاب دودلی امریکا؛ مسئله‌ی سیاهان و دموکراسی جدید (۱۹۴۴) را تألیف کرد. در ۱۹۴۵–۴۷ وزیر بازرگانی سوئد، و در ۱۹۴۷–۵۷ دبیر اجرائی کمیسیون اقتصادی سازمان ملل در اروپا بوده است. ازآثار دیگرش میتوان ارزش در نظریه‌ی اجتماعی (۱۹۵۸) و نظریه‌ی اقتصادی و نواحی عقب‌افتاده را نام برد. به خاطر سهمی که در نظریه‌ی پول و آشفتگیهای اقتصادی داشته، برنده‌ی سهمی (با مشارکت ف. آ. فون هایک) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۴ در علم اقتصاد شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

میر داماد (mir dāmād) [میر محمد باقر ابن شمس‌الدین محمد استرابادی]، فت ۱۰۴۱ هق، فقیه و حکیم و عارف شیعی‌مذهب، که در دستگاه صفوی تقرب داشت. چون پدرش داماد محقق ثانی بود، به داماد شهرت یافت، و این شهرت پس از مرگ او به عنوان لقب، نصیب پسرش شد. میرداماد شعر نیز میگفت و **اِشْراق** تخلص میکرد. ملا صدرا از شاگردان او بود. آثار بسیار در حکمت و کلام و فقه و تفسیر تألیف کرده است که ازآن جمله است، التقدیسات، در حکمت الاهی، در رد شبهه‌ی ابن کمونه؛ سِدْرَةُ المُنْتَهیٰ در تفسیر قرآن؛ تقدیم الایمان در کلام؛ اُفق المُبین در حکمت الاهی؛ قَبَسات در حکمت؛ و حاشیه‌هائی بر کتابهای کافی و استبصار شیخ طوسی و رجال کشی. یک مثنوی نیز به فارسی دارد به نام مشرق الانوار که به سبک و بحر و وزن مخزن الاسرار نظامی سروده است.

میرداود، ده، ارومیه: ← نازلوچای.

میرده (mir.deh)، دهستان (جم ح ۱۱۱'۵۵۵)، بخش حومه‌ی شهرستان سقز، استان کردستان؛ دارای ۴۶ (؟) آبادی. کوهستانی است. کوههای متعددی مانند کوه گردنه‌ی خان، کوه بابا حسین، کوه شیخ چوپان، کوه استاد مصطفی آن را در بر گرفته‌اند و خط الرأسهای آنها حد طبیعی میرده با سایر دهستانها را تشکیل میدهند. رود سقز از دره‌های این کوهها سرچشمه میگیرد. راه شوسه‌ی سقز به بانه از آن میگذرد. محصولاتش غلات و حبوبات است. به علت سکونت طایفه‌ی گورک (gōrek) درآن، این دهستان را گورک نیز میخوانند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ دهستان گورک مرخز (morxoz؛ جم ۸'۳۶۳)، دارای ۲۶ آبادی و میرده (جم ۴'۹۲۱)، دارای ۲۰ آبادی آمده است.

میرزا خلیج: ← هونگ کونگ.

میرزا [مخفف امیرزاده]، عنوان عمومی شاهزادگان در عهد تیمور و غالب سلاله‌های بعد از او، و همچنین عنوان وزرا و مستوفیان و منشیان در عهد صفویه و قاجاریه. شاهزادگان تیموری در اوایل غالباً عنوان امیرزاده داشته‌اند، مثل امیرزاده خلیل‌سلطان، امیرزاده جهانگیر، امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ، و در نام بعضی این عنوان از همان ایام مخفف شده به صورت میرزا در آمده، مثل میرزا شاهرخ، میرزا الغ بیک، میرزا بابر، میرزا عبداللطیف، و میرزا یادگار محمد. و همچنین در نام بعضی از امرای ترکمانان آق قوینلو و قراقوینلو به همین صورت در آمده است، مانند میرزا اسکندر، میرزا جهانشاه، میرزا پیر بوداق، میرزا الوند. واین عنوان اخیراً در دنبال اسامی میآمده است، مثل بدیع‌الزمان میرزا و سلطان حسین میرزا، و بعد از آن نیز از عهد صفویه تا پایان قاجاریه این عنوان همچنان در دنبال اسامی جهت شاهزادگان و در جلو اسامی جهت وزرا و فضلا و علما و مستوفیان و کاتبان متداول میبوده است. در اوایل دوره‌ی صفویه، غیر از امرای قندهار که از اعقاب تیموریان بودند، لفظ میرزا عنوان خاص شاهزاده‌ی صفوی حکمران هرات بوده، و عنوان میرزائی هرات که شاه طهماسب I صفوی و سام میرزا و اسماعیل II صفوی و محمد خدابنده صفوی و شاه عباس I صفوی هر یک قبل از سلطنت یک چند آن عنوان را داشته‌اند در حکم سلطنت مستقل خراسان بوده است. در عهد صفویه، میرزا در جلو اسامی نه فقط جهت وزرا و مستوفیان بزرگ، مثل میرزا تقی (← سارو تقی) و همچنین جهت بعضی سادات و علماء مثل میرزا مخدوم شریفی و میرزا ابراهیم همدانی، به کار میرفته، بلکه در جلو اسامی غالب کاتبان و ناظران و منشیان دیوان، و حتی در جلو اسم بعضی مطربان نیز، همچون میرزا محمد کمانچه‌ای و میرزا حسن طنبوره‌ای، به کار میرفته است، و در عهد قاجاریه نیز نه‌تنها در جلو اسامی مستوفیان و وزرا (مانند میرزا یوسف مستوفی الممالک، میرزا تقی خان امیر نظام، میرزا آقا خان نوری، میرزا حسین خان سپهسالار) و درجلو اسامی بعضی علما (مثل میرزای شیرازی، میرزای قمی، و میرزای جلوه) متداول بوده است، بلکه در جلو اسم اغلب کاتبان و منشیان در خانه نیز به کار رفته، وبعدها ازحیث تداول و ابتذال مانند عنوان خان و آقا بکلی عمومی شده است.

میرزا اسپند (mirzā espand)، فت ۸۴۸ هق، امیر ترکمان از سلسله‌ی امرای قراقوینلو؛ پسر قرا یوسف و برادر اسکندر قراقوینلو. وی در ۸۳۶ یا ۸۳۸ هق بغداد را گرفت. چندی بعد بر حله استیلا یافت. در بغداد به ترویج مذهب شیعه اهتمام کرد، و ابن فهد حلی را از حله به بغداد آورده او را با علمای سنی به مناظره وا داشت، و مانند الجایتو، سکه به نام دوازده امام زد. در زمان او سید محمد مشعشع خروج کرد، و بر حویزه دست یافت، و با میرزا اسپند روابط صلح و جنگ داشت. میرزا اسپند به دلاوری و پاکدامنی موصوف بود، و بعد از ۱۲ سال امارت، در بغداد به مرض قولنج وفات یافت.

میرزا اسماعیل، وزیر معروف ایالت میسور، هند، که به حسن اداره و سلیقه‌ی خاص در ساختمان و افکارآزادیخواهانه شهرت داشته است. درآراستن میسور و جیپور سهم عمده داشت و در سازمان ملل متحد به مقام اداری مهمی رسید.

میرزا آقا خان‌کرمانی، شهرت **میرزا عبدالحسین خان کرمانی** (پسر عبدالرحیم خان بردسیری)، ح ۱۲۷۰–۱۳۱۴ هق، از فضلای مشهور و روشنفکر و مصلح و آزادیخواه اواخر عهد ناصری. وی در کرمان یک‌چند به تحصیل پرداخت. عاقبت به واسطه‌ی خوف و کدورت از ناصرالدوله فرمانفرما، حاکم کرمان، به اصفهان رفت. دراصفهان یک‌چند در دستگاه ظل‌السلطان به خدمت پرداخت. پس از آن با شیخ احمد روحی به تهران آمد (۱۳۰۳ هق). اما آنجا را نیز جای اقامت ندید، و به اتفاق شیخ احمد عازم استانبول شد، و در آنجا با سید جمال‌الدین افغانی آشنائی یافت، و در نشر جریده‌ی اختر اهتمام و کومک کرد و به مبارزه با استبداد و نشر دعوت اتحاد اسلام پرداخت، و در آنجا به زبان

(1) Myrdal

ترکی و فرانسوی آشنائی تمام پیدا کرد، و در مدرسه‌ی ایرانیان استانبول نیز به تدریس فارسی و عربی پرداخت، و کتاب رضوان را نیز به تقلید گلستان سعدی نوشت و به سلطان عبدالحمید II اهدا کرد که از جانب او مرسومی در حق وی مقرر شد. اما چندی بعد، به سبب آنکه سلطان عبدالحمید از سید جمال‌الدین مأیوس و مکدر شد، از همراهی و تقویت میرزا آقا خان و یاران او نیز خودداری کرد. عاقبت بعد از قتل ناصرالدین‌شاه، به واسطه‌ی اتهام به مداخله و تحریک در قتل شاه و همکاری با میرزا رضای کرمانی، به تأکید و اصرار امین‌السلطان اتابک اعظم، در استانبول توقیف شد و به اتفاق شیخ احمد روحی و خبیرالملک از راه طرابوزان به تبریز اعزام، و در آنجا به امر محمد علی میرزا ولیعهد با سایر رفقایش مقتول شد. از آثار او کتاب هشت بهشت، قهوه‌خانه‌ی سورات، آیینه‌ی سکندری، سالارنامه‌ی منظوم، رساله‌ی خرید خوزستان، ترجمه‌ی قسمتی از تلماک فنلون، و تذکره‌ای موسوم به نامه‌ی سخن است. در انتساب کتاب مشهور سد خطابه به او جای بحث است.

میرزا آقا خان نوری، شهرت **میرزا نصرالله خان**، ملقب به **اعتمادالدوله**، ۱۲۲۲–۱۲۸۱ هق، از مشاهیر رجال عصر قاجار، پسر میرزا اسدالله خان وزیر لشکر نوری. میرزا آقا خان، بعد از عزل امیر کبیر، در ۱۲۶۸ هق صدر اعظم ایران شد، و ناصرالدین شاه در حق او نهایت اعزاز و التفات به جا آورد، اما هفت سال بعد، در محرم ۱۲۷۵ هق، وی را از صدارت معزول کرد. بعد از عزل میرزا آقا خان، کسان و خویشان او نیز که در دوره‌ی صدارت خود او قدرت و نفوذ و اعتبار تمام یافته بودند از کار برکنار شدند، و املاک آنها به تصرف دیوان در آمد، و مقرر شد به حساب آنها رسیدگی بشود. میرزاآقا خان مدت ۷ سال به ترتیب در سلطان‌آباد (اراک فعلی) و یزد و اصفهان و قم در حال تبعید و تحت نظر به سر برد، و مخالفان او در تهران نگذاشتند طرفدارانش دوباره ناصرالدین شاه را با او بر سر مهر آورند. عاقبت میرزا آقا خان بر اثر بیماری ممتدی که داشت در قم وفات یافت. جنازه‌ی او را به نجف بردند وبازماندگانش مورد عفو شاه واقع شدند. میرزا آقا خان مردی خوش‌ذوق و ادیب و ادبپرور بود، و در رعایت دوستان و خویشان خود بسیار کوشید، و همه‌ی مقامات مهم را به کسان و نزدیکان خویش داد، و همین نکته از موجبات نارضائی سایر درباریان و مخالفان او شد. از این گذشته، چون اکثر مساعی او صرف حفظ مصالح شخصی ومنافع خویشان و بستگانش میشد، اوضاع مملکت در دوره‌ی صدارت او دوچار بینظمی و هرج و مرج شد، و بر اثر بی‌مبالاتی او، افغانستان از دست ایران خارج شد و نفوذ بیگانگان در امور داخلی ایران فزونی یافت.

میرزائی: ← احمدیه، فرقه‌ی دینی.

میرزا ایرانشاه: ← لیکوه.

میرزا بابر: ← ابوالقاسم بابر.

میرزا بزرگ فراهانی: ← قائم مقام (اول).

میرزاپور[1]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۵۵٬۹۲۰)، ج‌ش اوتار پرادش هند، کنار رود گنگ؛ در ۸۰ کیلومتری نج‌ش الله آباد. معبد مشهور کالی همسر شیوا در آن است. مرکز بازرگانی است، و کارخانه‌های قالیبافی دارد.

میرزا تقی خان امیر کبیر: ← امیر کبیر.

میرزا حیرت: ← حیرت، میرزا.

میرزاده‌ی عشقی: ← عشقی.

میرزارضا کرمانی، فد ۱۳۱۴ هق. قاتل ناصرالدین شاه قاجار، پسر ملاحسین عقدائی. وی ظاهراً به اشارت و تحریک سید جمال الدین اسدآبادی و جهت قلع بنیان استبداد و فساد مبادرت به قتل شاه قاجار کرد. پس از قتل ناصرالدین شاه، وی دستگیر و محاکمه شد، و تقریباً دو ماه بعد از جلوس مظفرالدین شاه، در ربیع‌الاول ۱۳۱۴ هق اعدام شد.

میرزا رضا کلهر: ← محمد رضا کلهر.

میرزا سنجر، شاهزاده‌ی گورکانی، ← سنجر گورکانی.

میرزا طیب: ← طوفان هزارجریبی

میرزا کمال‌الدین یا مقدس ریائی: ← کارتوف.

میرزا کوچک: ← وصال شیرازی.

میرزا کوچک، حاجی: ← طرائق الحقایق.

میرزا کوچک خان جنگلی: ← کوچک جنگلی.

میرزاوند (mirzāvand)، دهستان (جه ۲٬۱۵۷ بث ۱۳۴۵ هش)، ش بخش الوار گرمسیری، شهرستان خرم‌آباد. فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۱۵ آبادی. کوهستانی است. رودهای محلی مشروبش میسازند. ساکنین آن از طایفه‌ی میرزاوند هستند.

میرزای جلوه: ← جلوه.

میرزای شیرازی، شهرت **محمد حسن ابن محمد معصوم**، ۱۲۳۰–۱۳۱۲ هق، فقیه و مرجع تقلید، مه شیراز، متوفی در سامرا. بسیار باتقوی بود و نفوذ کلمه داشت، و فتوای او به حرمت توتون و تنباکو سبب شد که انحصاری که از طرف ناصرالدین شاه به یک شرکت خارجی داده شده بود لغو شود (← رژی، کمپانی). در زمان او شهر سامرا مرکز تدریس فقه و اصول شیعه شد. این میرزای‌شیرازی (میرزای اول) سید بود. **میرزای شیرازی** دیگر، شهرت **محمد تقی ابن محبعلی**، ۱۲۷۰–۱۳۳۸ هق، شاگرد میرزای اول (میرزای بزرگ) و شاعر و فقیه و از مراجع تقلید. این یکی سید نبود و شرح مکاسب شیخ مرتضی انصاری از او است.

میرزای قمی: ← قمی.

میر سید محمد صفوی: ← سلیمان II صفوی.

میر شب (mire šāb)، در عهد صفویه، رئیس آگاهی و تأمینات، که جلوگیری از سرقت و کشف سارق در عهده‌ی او بود. در صورت وقوع سرقت، میر شب موظف بود یا دزد را دستگیرکند یا از عهده‌ی غرامت صاحب مال برآید، اما اگر سارق را دستگیر میکرد، قسمتی از اصل مال به خود او تعلق میگرفت. نیز ← داروغه؛ عس.

میر شمس‌الدین، مقبره‌ی، بنائی از قرن ۸م هق، در یزد، دارای ایوان رفیع با کاشیکاری معرق، که از لحاظ هنر گچبری در نهایت ظرافت و زیبائی است. مقرنس‌کاری و تزیینات درون سقف آن بسیار جالب توجه است. طبق کتیبه‌ای تاریخ بنای آن سال ۷۶۷ هق است.

میر عبدالعال: ← نجات اصفهانی.

میر عبدالعالی: ← نجات اصفهانی.

میر عبدالله افغان، فد ۱۱۳۰ هق، از رؤسای طایفه‌ی غلجائی، برادر میر ویس افغان. وی بعد از وفات (۱۱۲۷ هق) برادر به جای او نشست. اما، بر خلاف میر ویس، با سلطان صفوی در صدد آشتی بر آمد و سفیری معین، و پیشنهاد کرد که اگر حکومت قندهار را در خانواده‌ی او موروثی کنند و لشکر به قندهار نفرستند و خراج نخواهند، وی به مصالحه و قبول تبعیت ایران راضی است. ولی این اقدام او مورد قبول و پسند رؤسای غلجائی نیفتاد. ازین رو، محمود افغان، پسر میر ویس، او را به قتل رسانید و خود حکومت قندهار را به دست گرفت.

میر عبدی (mir abdi) یا **دشتیاری میر عبدی**، دهستان (جه ۴۸٬۰۰۰) قسمت مرکزی بخش دشتیاری، شهرستان چاه بهار، استان بلوچستان و سیستان؛ کنار بحر عمان، دارای ۳۷ (؟) آبادی. قسمت مرکزی آن جنگلی است. آبش از باران تأمین میشود. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و زرت است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

میر علم خان خزیمه (alam, xozayma)، فد ح ۱۱۶۸ هق، از رؤسا و بزرگان عرب در خراسان و از سرداران و ملتزمان رکاب نادر شاه افشار؛ پسر اسماعیل خان خزیمه. بعد از قتل نادر و ظهور عادلشاه افشار و شاهرخ افشار، وی در خراسان حشمت بسیار یافت، و در دوره‌ی سلطنت کوتاه سلیمان II صفوی تمام امور در قبضه‌ی او بود. پس از آنکه درغیبت او سلیمان II به دست یوسف علی خان جلایر مخلوع و نابینا شد، وی به خیال استقلال افتاد و در صدد استمالت سرداران و طرد و قتل مخالفان بر آمد. یوسف علی خان جلایر و برادرش زال خان را کشت، و عده‌ی دیگر را جلب کرد. در ۱۱۶۴ هق مخالفین را از میان بر داشت و بر مشهد تسلط یافت، و برای شاهرخ جز نامی از سلطنت نماند. سپس برای دفع امرای طایفه‌ی بیات عازم نیشابور شد و آن شهر را در محاصره گرفت، که احمد شاه درانی به خراسان آمد، و میر علم خان در صدد مقابله با او بر آمد. اما لشکریانش شوریدند، و او را گرفتند، وبه مشهد نزد شاهرخ فرستادند. شاهرخ که میر علم خان را مسبب اصلی‌کور شدن خود میدانست، نخست او را کور کرد و سپس به دشمنانش سپرد تا به قتلش رساندند.

میر علی تبریزی، خوشنویس، ← علی تبریزی، میر.

میر علیشیر: ← علیشیر نوائی.

میر علی هروی، خوشنویس، ← علی هروی. میر.

میر عماد (mir emād) [میر عماد ابن ابراهیم]، ملقب به **عمادالملک**، ۹۶۱–۱۰۲۴ هق، ازبزرگترین استادان خط نستعلیق. وی از سادات سیفی حسنی قزوین بود. ابتدا نزد مالک دیلمی و محمد حسین تبریزی تعلیم خط گرفت، و مسافرتی به آسیای صغیر و حجاز کرد، و در مراجعت به ایران جزو خوشنویسان فرهاد خان قرامانلو، از سرداران شاه عباس I که در هرات بود، قرار گرفت، و در ۱۰۰۷ هق به قزوین باز گشت، ویس

(1) Mirzapur

از یک سال به اصفهان رفت، و به دربار شاه عباس، که از مشوقین هنرمندان بود، راه یافت، و شاگردان بسیاری از طبقات مختلف به دور وی جمع شدند. در مدت ۱۶ سال اقامت خود در اصفهان شاگردانی تربیت کرد که بعضی از آنها از استادان معروف خط نستعلیق به شمار میروند؛ از آن جمله‌اند، نورالدین محمد لاهیجی معروف به نورا، سید علی خان جواهر رقم تبریزی، عبدالرشید دیلمی، معروف به رشیدا، ابوتراب اصفهانی، معروف به تُرابا، عبدالجبار اصفهانی، محمد صالح خاتون‌آبادی، درویش عبدی بخارائی، و گوهرشاد دختر میر عماد. میر عماد نزد شاه عباس مرتبتی ارجمند یافت، و ازین‌رو محسود اقران شد، و مخصوصاً رقیبی چون علیرضای عباسی داشت که شاه را نسبت به وی نظر مهر مخصوص بود. میر عماد مردی آزاده و بلند نظر بود و هنر را برای نفس هنر دوست می‌داشت، و برای دست یافتن به حد نهائی هنر خود از همه چیز در میگذشت، چنانکه این علو طبع وی را معاندان با آب و تاب به سمع شاه عباس رسانیدند، و کم‌کم کار اختلاف بالا گرفت، تا جائی که منجر به قتل میر عماد به دست یکی از سرکردگان به نام مقصود بیک شد. میر عماد پایه‌ی هنر خوشنویسی نستعلیق را در جائی نهاد که دست هیچ کس، چه در مدت دو قرن قبل ازو و چه در طی نیم قرن زمان خوشنویسی او و چه در طول چهار قرن بعد از او تا این زمان، به‌آن جایگاه نرسید، و اینکه برخی از معاصرین خط بعضی از خوشنویسان قرن اخیر را همپایه‌ی خط میر دانسته‌اند از راه تعصب است. میر عماد در لطافت قلم و قدرت کتابت و استواری و خوش‌اندامی حروف و کلمات و سطر و صفحه و تمام محاسنی که برای خط نستعلیق یاد کرده‌اند اعجاز میکرد؛ هم خفی را خوش مینوشت، و هم جلی را استوار و شیرین. آوازه‌ی حسن خط میر عماد در زمان حیات وی به اقطار کشورهای اسلامی رسید، و قطعات خطوطش را در ایران و هندوستان و عثمانی و غیره به بهای زر می‌خریدند، و شاهان و بزرگان عصر به داشتن خطوط وی در کتابخانه‌ی خود مباهات میکردند و میکنند. میر عماد در پایان عمر سبک خاصی در خط نستعلیق داشت که شیواترین شیوه‌هاست، و همان روشی است که پس از سه قرن و نیم تاکنون کسی دیگر نتوانست به آن نقطه‌ای بیفزاید یا از آن نکته‌ای بکاهد. از آثار خطوط میر عماد به مقدار بسیار درکتابخانه‌ها ومجموعه‌های خصوصی ایران و کشورهای بیگانه موجود و عبارتند از قطعات منفرد، رساله‌ها و جزوه‌ها، مرقعات، کتابها، و یک کتیبه که در تکیه‌ی میر در تخت پولاد اصفهان هنوز بر جاست. این آثار گرانبهای میر از قلم غبار تا شش دانگ و تاریخ تحریر آنها بین سالهای ۹۸۷–۱۰۲۴ هق است. نیز ← خط فارسی.

میر عمادی، مسجد، کاشان، ← میدان، مسجد.

میر غلامعلی: ← آزاد بلگرامی.

میر فندرسکی (mire fendereski)، شهرت **میر ابوالقاسم ابن میرزا بیگ**، ۹۷۰–۱۰۵۰ هق، حکیم وعارف عصر صفوی، که در علوم عقلی روزگار خود سرامد بود. وی از مردم فندرسک استراباد بود. یک‌چند به هند سفر کرد، و در آنجا مورد احترام پادشاهان هند قرار گرفت، و سپس به ایران آمد و، با همه‌ی توجهی که پادشاهان صفوی به او داشتند، گوشه‌گیری و زهد خود را رها نکرد، و همچنان بی‌اعتنا به دنیا زیست، و بیشتر با توده‌ی مردم و فقرا مصاحبت داشت. سفر او به هند سبب آشنائی وی با فلسفه و عرفان هندی شد، و این آشنائی در طرز تفکر او نسبت به مسائل فلسفی و عرفانی اثر بخشید، و موجب شد که به شرح و تحقیق در باره‌ی بعضی از متون فلسفی هند بپردازد، و شاید به علت همین تأثیرپذیری از فلسفه‌ی هند بوده است که وی، به روایتی، از رفتن به حج خودداری کرد، چرا که در آنجا کشتن گوسفندی لازم است، و این کار آزار جانوری است. میر فندرسکی در فلسفه و ریاضیات عصر خود اطلاعی عمیق داشته، و شعری چند از او نیز باقی است، و یکی از قصاید او را، که به قصیده‌ی حکمیه (hekamiyye) معروف است، چند تن شرح کرده‌اند، از آن جمله است شرح عباس شریف دارابی با عنوان تحفة المراد (تهران، ۱۳۳۷ هش) و شرح سید محمد صالح خلخالی (هند، ۱۹۳۶). تألیفاتش مشتمل است بر تاریخ الصفویه، تحقیق المَنزِلَه، رساله‌ی صناعیه یا حقایق الصنایع (تهران، ۱۳۱۷ هش)، شرح کتاب مهابهارات، و مقولة الحرکه. میر فندرسکی، در تخت فولاد اصفهان، در تکیه‌ای که به نام تکیه‌ی میر معروف است، مدفون شده است.

میر قاسم (mir qāsem)، داماد میر جعفر که پس از خلع (۱۷۶۱) وی جانشین او شد. چون جاه‌طلب بود، دولت مستقلی در شهر مونگیر تأسیس کرد، و به دستیاری نواب اوده (← **اوتار پرادش**) به مخالفت با انگلیسها برخاست. انگلیسها برای باز داشتن او به وزیر اوده فشار آوردند و او نپذیرفت و ناچار شد تاوان سنگینی بپردازد.

میرک، آقا: ← میرک، خواجه.

میرک، خواجه (xāje mirak) یا **آقا میرک**، از سادات اصفهان و از نقاشان عهد صفوی که در تصویر و تذهیب نظیر نداشت. در هرات در خدمت شاه سلطان حسین بایقرا، و از یاران استاد بهزاد بود و با او و جمعی دیگر درخدمت شاه اسماعیل I صفوی به تبریز رفت. گویند در خطاطی نیز استاد بود و اکثر کتیبه‌های عمارت‌های هرات را در آن عهد او نوشته است. در تاریخ فوت وی اختلاف است. ظاهراً در زمان استیلای شیبک خان در خراسان وفات یافته است.

میرک، شمس‌الدین: ← شمس‌الدین میرک.

میرک بخاری: ← شمس‌الدین میرک.

میر مجلس: ← شربت‌دار.

میرمحله، ده، طوالش، ← ماسال، دهستان.

میرمحله (mir.mahalle)، ده (جمعیت ۱۰۰۵ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان استراباد رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)، ۲۲ کیلومتری ش گرگان. محصولاتش برنج و غلات است. از کارهای دستی بافتن پارچه‌های ابریشمی معمول است.

میر محمد، بقعه‌ی: ← خارک، قسمت تاریخ.

میر مظفر، بقعه‌ی: ← لاهیجان، شهرستان.

میرملاس، غار، خرم آباد، ← کوهدشت، بخش.

میر مهنای عرب: ← مهنای عرب، میر.

میر نوروزی (mire nōruzi) یا **پادشاه نوروزی**، امیر یا شاهی که بنا بر سنت و عادت مردم ایران، در ایام نوروز، موقتاً و به مدت ۵ (و گاه ۱۳) روز برای مسخره و تفریح و خنده او را بر تخت مینشانیده‌اند. در این مدت که شاه یا امیر وقت خود را بر حسب ظاهر از سلطنت خلع میکرده میر نوروزی به تمام لوازم سلطنت از فرمان نصب و عزل، و گرفتن و بخشیدن مالیات، و مصادره و جریمه اقدام می‌کرده است که البته همه عنوان شوخی و مسخرگی داشته است. مردمان و خاصه متمکنان به عنوان شگون و فال نیک برخی ازآنچه را میر نوروزی بر آنان نوشته بود، به او میپرداخته‌اند. هنگام حرکت میر نوروزی در کوی و برزن، مردمان، به عنوان موکب، گرداگرد او حرکت، و دست‌افشانی و پایکوبی و مسخرگی و بازی میکردند. در مورد ناپایداری، و تزلزل و بی‌اساس بودن چیزی، غالباً به حکم و فرمانروائی میر نوروزی مثل میزده‌اند. نیز ← غول بیابانی.

میرو[1]، خوان (xuān miro)، ۱۸۹۳–

نقاش سوررئالیست اسپانیائی-فرانسوی؛ مدتی در سلون، ابتدا در مدرسه‌ی هنر بارسلون تحصیل کرد، و سپس در ۱۹۱۹ به پاریس رفت. در دهه‌ی ۱۹۲۰ با عقاید سوررئالیستی آشنا شد. در ۱۹۳۰ سبکی غنائی پدید آورد که اصول آن تقریباً بدون تغییر باقی ماند. ویژگیهای این سبک به کار گرفتن رنگهای خالص و درخشان، و قرار دادن خطوط ظریف و ترکیبات مجرد، و غالباً انتزاعی، در کنار یکدیگر است. از ۱۹۴۱ بیشتر در مایورکا زندگی کرد. وی نقاشیهای دیواری بسیاری برای هتلهای شهر نیو یورک و سمنسناتی ساخت. در ۱۹۵۸ تزیینات سرامیک ساختمان یونسکو در پاریس را تکمیل کرد. بسیاری از آثار او در موزه‌ی هنر نو و موزه‌ی س. ر. گوگنهایم، نیو یورک، است.

میروم، آبهای (mayrum)، ← بحر الحوله.

میر ویس افغان (mir vays-)، ف ۱۱۲۷ هق، کلانتر قندهار و از رؤسای طایفه‌ی غلجائی. وی از جانب **گرگین خان گرجی** متهم به توطئه و مداخله در شورش قندهار شد، و ازین رو تحت الحفظ به دربار اصفهان فرستاده شد؛ اما درآنجا با اغفال کردن شاه سلطان حسین صفوی مورد محبت او واقع شد. میر ویس گرگین خان را به مخالفت با اسلام و داعیه‌ی سلطنت و استقلال گرجستان متهم کرد، و خود اجازه‌ی سفر حج یافت. در طی این سفر، از علمای سنی حکم و فتوائی گرفت که، به موجب آن، رعایای سنی در موقع مقتضی حق دارند بر سلطان رافضی [= شیعه] بشورند و خود را از قید حکومت او برهانند. در بازگشت از سفر حج، شاه سلطان حسین، که از گرگین خان بد گمان شده بود، میر ویس را رخصت داد که به قندهار باز گردد. میر ویس در قندهار رؤسای غلجائی را با خود همدست کرد و گرگین خان گرجی را به خدعه

(۱) Miro

کشت (۱۱۲۱ هق)، و بر قندهار دست یافت، و دعوی سلطنت و استقلال کرد. خسرو خان گرجی، برادرزاده‌ی گرگین هم، که از جانب شاه صفوی به دفع میر ویس آمد، کشته شد (۱۱۲۳ هق)، و از لشکر او فقط جمع قلیلی نجات یافت. لشکر دیگری هم که دو سال بعد، به سرداری رستم خان، از اصفهان به مقابله‌ی افغانها آمد کاری از پیش نبرد، و میر ویس به تحکیم و تقویت وضع خود پرداخت، و در صدد جمع لشکر جهت حمله به اصفهان و دفع سلطان رافضی صفوی بر آمد که ناگهان وفات یافت. محمود افغان پسر، و میر عبدالله افغان برادر وی بود.

میریا-[1] (miriā-)، پیشوند مقتبس از یونانی به معنی "ده هزار"، مثلاً میریامتر = ده هزار متر.

میرین (mirin)، در شاهنامه، بزرگزاده‌ای رومی از نژاد سلم که خواستار دختر قیصر شد. قیصر که از کار کتایون خشمگین بود، شرط دامادی او را کشتن گرگی درنده که در بیشه‌ی فاسقون بود، قرار داد. میرین که توانائی چنین کاری در خود نمیدید، و در نوشته‌ها خوانده بود که جوانی بیگانه به روم میآید، و سه کار بزرگ به دست او بر خواهد آمد، و از کار گشتاسپ و کتایون نیز آگاه بود، نزد هیشوی رفت و ازو چاره‌جوئی کرد. هیشوی به گشتاسپ گفت که جوانی از نژاد سلم که شمشیر سلم با اوست، خواهشی چنین دارد. گشتاسپ شمشیر سلم را خواست و به بیشه‌ی فاسقون رفت و با آن شمشیر گرگ را کشت، اما دندانهای او را به خانه برد و پنهان کرد. میرین با بردن لاشه‌ی گرگ نزد قیصر دختر او را به زنی گرفت.

میز[2] (miz)، در نجوم، صورت فلکی کوچکی نزدیک قطب فلکی جنوبی (← صورت فلکی، جدول I، ص ۱۵۸۹).

میزاب، واحه‌ای در الجزایر، ← مزاب.

میزاب الرحمه: ← کعبه، قسمت II.

میزان[3] یا **ترازو**، در نجوم، هفتمین صورت فلکی از منطقة البروج، و هفتمین برج (← صورت فلکی، جدول I، ص ۱۵۸۹).

میزان الحراره: ← دماسنج.

میزان الحکمه یا **کتاب میزان الحکمه** (mizān al-ḥekma)، کتابی به عربی، از عبدالرحمان خازنی، در مکانیک و فیزیک و ئیدروستاتیک. میزان الحکمه مهمترین تألیف درباره‌ی این مباحث در قرون وسطی است، و در آن از نظریه‌ای درباره‌ی ثقل، نظریه‌ای در باره‌ی اهرم، اندازه‌گیری وزن مخصوص، کاربردهای ترازو، طرقی برای اندازه‌گیری زمان، و چکالی بحث شده است. ترجمه‌ی خلاصه‌ای از کتاب، درحقیقت ترجمه‌ی مطالب مهم آن (تألیف میان قرون ۷م و ۸م هق)، از مترجمی ناشناخته، در ۱۳۴۶ هش در تهران چاپ شده است که شامل مقدمه‌ی مؤلف، ابتدای کتاب (در پنج فصل)، و پنج مقاله (هر یک منقسم به بابها و قسمها) است.

میزان السماء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء: ← صاحب مستدرک.

میزان کردن[4] (mizān kardan). **۱-** در نورشناخت، تنظیم کردن وضع نسبی عدسیهای مختلف یک اسباب بصری (مانند ذره‌بین، دوربین، و میکروسکوپ) به منظور اینکه تصویری که از یک شیء در آن تشکیل میشود واضح رؤیت شود. **۲-** درعکاسی، تنظیم کردن وضع یک صفحه‌ی حساس نسبت به عدسی نقشگیر دوربین به منظور اینکه تصویری واضح از شیء بر آن تشکیل شود. نیز ← عکاسی، قسمت III.

میزان کردن رادیو: ← رادیو؛ همنوالی، در برق.

میزان و حساب: ← قیامت، قسمت VIII، بند ه.

میزبان[5] در زیستشناسی، هر جانور یا گیاه زنده که وسیله‌ی زندگی یا محل سکونت یک انگل باشد. بعضی از انگلها مراحل مختلف زندگی خود را در میزبانهای مختلف میگذرانند.

میزدج (mizdaj)، بخش (جه ۳۲'۰۹۳ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ کمابیش مطابق با محال میزدج، یکی از ۴ جزء چهار محال. کوهستانی است، خطالرأس رشته ارتفاعات جهان‌بین حد طبیعی آن با دهستان لار، و خطالرأس کوه سَلدران حد طبیعی آن با دهستان دوآب است. کوه اخیر، با ارتفاع ۳'۴۴۴ متر، در ج بخش در جهت ج‌ش به لغ ممتد است. محصولاتش غلات و حبوبات است. جاجیمبافی دارد. بخش میزدج منطبق بر دهستان میزدج است. مرکز بخش و دهستان فارسان، و ازآبادی‌های معروف آن جوقان است.

میزر: ← مازر یا میزر.

میز گرد[6] (mize gerd)، در افسانه‌ی آرتور (← آرتر، افسانه‌ی) میزگردی که در دربار کینگ آرتر شهسواران او بر گرد آن مینشستند. این میز در داستان واس برای نشستن ۱۵۰ شهسوار (و بنابر بعضی ماخذ ۱'۶۰۰ و بنا بربعضی دیگر فقط ۵۰ یا ۱۳) صندلی داشت، و آرتر آن را چنان ساخته بود که هیچ کس بر دیگری نتواند تقدم گیرد. یکی از صندلیها به "صندلی خطرناک" معروف بود زیرا برای هر شهسواری که بر آن مینشست مرگ‌آفرین بود مگر آنکه برای جستجوی جام مقدس اقدام کرده باشد. رمانسهای جام (← جام مقدس) و میز گرد بهم یکدیگر بسیار وابسته‌اند. افسانه‌های میز گرد حتی پیش از آنکه واس در ۱۱۵۵ از آن ذکری کند وجود داشته است، اما در سالهای میان ۱۱۵۵ و ۱۲۰۰ مجموعه‌ی چند کتاب به رمانسهای میزگرد معروف شد. در کاخ وینچستر میز چوبی گردی آویخته شده است که چهره‌ی آرتر و نام ۲۴ شهسوار را نشان میدهد.

میزنو، دماغه‌ی[7] (mizeno)، سنگهوزی در لغ خلیج ناپل و در جنوب ویرانه‌های کومه، ایتالیا. در پای آن، به سمت ل، پورتو دی میزنو[8] (porto di)، در محل شهر قدیم میسِنوم[9] که در زمان آوگوستوس پایگاه دریائی، و آگریپا آن را ساخته بود (۳۱ قم)، واقع شده است.

میزورام[10] (mizorām)، سرزمین اتحادی (۲۰'۷۲۰ کمه؛ در ۱۹۷۲ جمه ۴۰۰'۰۰۰)، لش هند، در منتهی‌الیه جنوبی میان برمه در ش و ج، و← بنگلادش واقع است. میزورام در ۱۹۷۲ یک سرزمین اتحادی شد، و پیش از آن جزئی از ایالت آسام بود. ایالت مانیپور در ل و ایالت تریپورا در لغ آن است. این سرزمین تپه‌زار پوشیده از جنگلهای پیوسته‌سبز است که الوار از آنها فراهم میشود، و دارای حیوانات وحشی از قبیل فیل، کرگدن، ببر، خرس و گوزن است. محصولات عمده‌اش برنج، ذرت، پنبه و تره‌بار است. مرکز اداری آن ← آیجل است. نیز ← هند، جدول.

میزوری: ← مهوری، ایالت و رود، کشمه.

میزوگوچی[11]، **کنجی** (kenji mizoguci)، ۱۸۹۸–۱۹۵۶، کارگردان ژاپنی بزرگ سینما (← سینما، قسمت تاریخ)؛ مه توکیو. در آغاز تحصیل نقاشی کرد، و مدتی طراح روزنامه بود. در ۱۹۲۰ به عنوان بازیگر وارد حرفه‌ی سینما شد. دو سال بعد خود شروع به کارگردانی کرد، و تا هنگام مرگش بیش از ۸۶ فیلم ساخت. از خصایص بارز فیلمهای او واقعبینی دقیق وحیرت‌آوری است که در ترکیب‌بندی تصویرها و صحنه‌های آنها به چشم میخورد. این تصویرها در عین حال از سادگی و صرفه‌جوئی و ایجاز خاص هنر ژاپن برخوردار است. در کارهای او، به طور کلی، وسعت و استحکامی به چشم میخورد که نظیر آن در تاریخ سینما کمیاب است. بعضی از شاهکارهای معروف او عبارتند از زندگانی اوهاروی روسپی (۱۹۵۱)، افسانه‌های ماه پنهان (۱۹۵۲)، عشاق مصلوب (۱۹۵۴)، امپراطور یانگ کوی‌فی (۱۹۵۵)، قهرمان کنسرگو (۱۹۵۵)، و کوی ننگ (۱۹۵۶).

میزه‌نای یا **حالب:** ← مثانه.

میز یخ[12]، در زمینشناسی، تخته‌سنگی که بر سطح یخچال بر روی پایه‌ای از یخ قرار گرفته باشد.

میس، نام مادر مانی، ← مانی، قسمت I.

میس[13]، **میلرد** (miləard mis)، ۱۹۰۴–۷۵، مورخ هنری امریکائی. در ۱۹۳۴–۵۳ در دانشگاه کولومبیا تاریخ هنر تدریس کرد، و از آن پس، تا ۱۹۵۸ استاد هاروارد بود. سپس به "مؤسسه‌ی مطالعات پیشرفته" در پرینستن پیوست. مقالات و کتابهائی درباب نقاشی قرون وسطی و رنسانس نوشته است. از کتابهایش اینها را میتوان ذکر کرد: نقاشی در فلورانس و سینا پس از مرگ سیاه (۱۹۵۱)، جوتو و قدیس فرانسیس آسیزی (۱۹۶۰)، نقاشی زندگی قدیس فرانسیس در آسیزی (با همکاری لئونتو تینتوری[14] [leonetto tintori]، ۱۹۶۲).

میسترال[15]، **فردریک** (frederik mistrāl)، ۱۸۳۰–۱۹۱۴، شاعر فرانسوی، اهل پروانس؛ رهبر نهضت فلیبریژ (felibrij) که هدفش تجلیل و ارتقاء لهجه‌ی محلی پروانس و تبدیل آن به زبان ادبی بود. اثر معروفش رمان منظوم میرئی (۱۸۵۹) است؛ از دیگر آثارش منظومه‌های

(۱) myria- (۲) Meusa; Table (۳) Libra (۴) focusing (۵) host (۶) Round Table (۷) Miseno Cape (۸) Porto di Miseno (۹) Misenum (۱۰) Mizoram (۱۱) Mizoguchi (۱۲) glacier table (۱۳) Meiss (۱۴) Tintori (۱۵) Mistral

جنزابر طلا (۱۸۷۵) و گنجینه‌ی فلیبریج (۱۸۷۸)، اشعار گل سرخ (۱۸۹۷)، و ملکه ژان (۱۸۹۰) است. یک فرهنگ زبان پروونسال تهیه کرد (۱۸۷۸–۸۶)، اشعارش بیش ازآنچه از انسجام شعری برخوردار باشد از نظر انتخاب و زیبایی و سهولت کلمات چشمگیراست. با اچگارای متفقاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ در ادبیات شدند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

میسترال[1]**، گابریلا** (gābrielā mistrāl)، ۱۸۸۹–۱۹۵۷، مربی و شاعره‌ی شیلیائی، نام واقعیش **لوسیلا گودئوی د آلکایاگا**[2] (lusilā gotoy de ālkāyāgā). آموزگار روستا بود، و در مجاورت طبیعت و اطفال دبستانیْ زیبائی رازورانه‌ی آهنگ و شعر را کشف کرد؛ با سونات‌های مرگ (۱۹۱۷) چنان شهرتی یافت که در تمام امریکای لاتین معروف شد. چندی در شغلهای سیاسی در خارجه و جامعه‌ی ملل خدمت کرد. اشعارش بیش ازآنچه از انسجام شعری برخوردار باشد از نظر انتخاب و زیبایی و سهولت کلمات چشمگیراست. با اچگارای متفقاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۰۴ در ادبیات شدند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

میستیسیسم: ← رازوری.

میستیک: ← رازوری.

میسره، غلام خدیجه، ← محمد ص، قسمت ۳.

میسفیلد[3]**، جان** (jān meysfild)، ۱۸۷۸–۱۹۶۷، شاعر انگلیسی. در ۱۹۳۰ ملک‌الشعراء شد. دوران کودکیش (از ۱۳ سالگی)، که در دریا گذشته است، مایه‌ی نخستین اشعارش به نام چکامه‌های شوراب (۱۹۰۲) بود. داستان منظوم لطف جاویدان (۱۹۱۱) وی را مشهور ساخت. معروفترین شعرهای بعدی او پنجره‌ای در خیابان بای (۱۹۱۲) و داوبر (۱۹۱۳) است. داستان سارد هارکر (۱۹۲۴) نیز از آثار اوست. یک اوتوبیوگرافی، تحت عنوان تجربه‌ای بسیار طولانی، نوشت (۱۹۵۲).

میسن[4] (misen)، یه مسوکنای (mukenāy)، شهر قدیم آرگولیس، یونان. اهمیتش از آن است که مرکز ← تمدن میسنی بود.

میسن در آغاز دژی‌بودساخته‌شده برصخره‌ای که برجاده‌ای‌که پلوپونزرا به‌کورنت متصل میکرد، نظارت داشت. نخستین کاوشها در ۱۸۷۶ به وسیله‌ی هاینریش شلیمان صورت گرفت. در این کاوشها آکروپولیس، دیوارهایی ستبر، مقابری متعدد، و آنچه به اصطلاح گنجینه‌ی آترئوس بوده است، و نیز اشیاء هنری از قبیل ماسکهای زرین یا تزییناتی که در سلاحها به کار رفته بود به دست آمد. از پویشهای بعدی معلوم شد که میسن در ۲۹۰۰ ق‌م به وسیله‌ی مردمی غیر یونانی بنیان نهاده شده، و در ۱۱۵۰ ق‌م دوریها بر آن هجوم برده ویرانش کرده‌اند. میسن در ۱۶۰۰–۱۱۵۰ ق‌م چنان پیشرفته بود که این دوره را عصر← تمدن میسنی میخوانند.

میسن[5]**، جان** (jān meysən)، ۱۵۸۶–۱۶۳۵، بنیانگذار نیو همپشر؛ مستخدم انگلستان. از سلطنت‌طلبان بود، و مورد توجه شاه انگلستان واقع شد. در ۱۶۱۵–۲۱ حکومت نیوفندلند را داشت. در ۱۶۲۲ ایالت مین به او و به سرفردیناند گورجیز[6] (sər ferdinānd gorjiz*، ۱۵۶۶؟–۱۶۴۷) بخشیده شد، و او به عنوان سهم خود بهنه‌ی زمینی به عرض ح 100 کم واقع میان رودهای مریمک و پیسکتکوا[7] (pisketəkuā) را انتخاب، و شورای نیو انگلند آن را تصویب کرد (۱۶۳۴) و جان نام نیو همپشر بر آن نهاد.

میسن[8]**، جورج** (jorj meysən)، ۱۷۲۵–۹۲، سیاستمدار امریکائی. در سیاست محلی ویرجینیا بسیار با نفوذ بود. عضو مجلس مبعوثان فدرال بود (۱۷۸۷). ده متمم اول قانون اساسی کشت مبتنی بر لایحه‌ی پیشنهادی اوست.

میسن[9]**، چارلز** (cārlz meysən)، ۱۷۳۰–۸۷، نقشه‌بردار و منجم انگلیسی. سالها معاون رصد‌خانه‌ی گرینیچ بود، و برای پیشبرد مقاصد علمی به مناطق مختلف سفر کرد. در ۱۷۶۳، به اتفاق دیکسن (diksən)، منجم دیگر انگلیسی، برای نقشه‌برداری از مرز میان ایالات مریلند و پنسیلوانیا اعزام شد، و تا ۱۷۶۷ به این مهم مشغول بود – نتیجه‌ی کار آنان ← خط میسن دیکسن است. پس از بازگشت به انگلستان صرفاً به کار رصد‌های نجومی پرداخت.

میسن-دیکسن، خط[10] (meysən-diksən)، در کشت، مرز بین ایالات پنسیلوانیا و مریلند (علا ۳۹° ۴۳′ ۲۶٫۳″) که در ۱۷۶۳–۶۷ به توسط میسن و دیکسن، منجمین انگلیسی تعیین شد. این خط از پیش از جنگ داخلی به عنوان (جزء) حد فاصل بین ایالات برده‌دار و ایالات آزاد شهرت یافت، و هنوز هم عرفاً خط فاصل قسمت شمالی و منطقه‌ی جنوبخوانده در کشت محسوب میشود.

میسنی، تمدن[11] (miseni)، نوعی از ← تمدن اژه‌ای که از کاوشهائی که در میسن به عمل آمده معلوم شده است. کاوشها پس از ۱۸۷۶ به توسط ه. شلیمان و دیگران آغاز، و به وسیله‌ی آنها، تاریخ یونان قدیم از نو نوشته شد. میسن در ۳۰۰۰ ق‌م مسکن اقوامی غیر از یونانیان بود. در دوره‌ی عظمت شهر (ح 1600 ق‌م) سکنه‌ی آن آخایائیان (← آخایا) بودند. کاخهای مستحکم صورت قلعه داشت و نیز مقابر حجیم و درشت بود. این مردم با کرت رابطه‌ی نزدیک داشتند، و تمدن اولیه‌ی آنها موازی ← تمدن مینوسی بود با این تفاوت که میسنیها خواندن و نوشتن نمی‌دانستند. بعد از ح ۱۳۰۰ ق‌م، به علت هجوم یونانیان از ل، تمدن میسنی رو به انحطاط گذاشت، و در 900 ق‌م منقرض شد. کاوشها اهمیت تازه‌ای به ایلیاد و ادیسه به عنوان منبع اطلاع از مرحله‌ای از تمدن میسنی بخشیده است.

میس وان در روئه[12]**، لودویگ** (ludvig mies vān der roe)، ۱۸۸۶–۱۹۶۹، معمار آلمانی–امریکائی، یکی از بانیان معماری جدید. در ۱۹۲۱ طرحی برای یک آسمانخراش تمام‌شیشه‌ای تهیه کرد که مورد توجه بین‌المللی قرار گرفت. در ۱۹۲۷ سرپرستی نمایشگاه خانه‌سازی شتوتگارت را داشت، و برای آن یک خانه‌ی آپارتمانی نمونه ساخت. در ۱۹۳۰ مدیر باوهاوس در دساو شد، و در ۱۹۳۷ آلمان را ترک کرد. تا ۱۹۵۸ که بازنشسته شد، ریاست شعبه‌ی معماری مؤسسه‌ی تکنولوژی شیکاگو با او بود. ۸۶۰ آپارتمان (شیکاگو، ۱۹۴۹–۵۱) با اصول آسمانخراش شیشه‌ای او ساخته شده است. از کارهای اواخر عمرش ساختمان مدرسه‌ی مدیریت خدمات اجتماعی شیکاگو (۱۹۶۳–۶۵) و بنای عظیم فدرال سنتر شیکاگو (۱۹۶۳–۶۸) مشتمل بر ۳ آسمانخراش است.

میسور[13] (misor)، ایالت (۱۹۱٬۹۷۶ کم؛ در ۱۹۷۱ جم ۲۹٬۲۶۳٬۳۳۴)، ج هند، از ل به مهاراشترا، از ش به ← اندهرا پرادش، از ج به کرالا و مدرس، واز غ به دریای عربستان محدود است؛ مرکزش بنگالور. سابقاً ایالت نوابنشین بود. کشتزارهای وسیع چای و قهوه وکائوچو وادویه‌ی آن بیشتر در گاتهای غربی است. تقریباً تمام طلای هند در آنجا استخراج میشود؛ معادن آهن و منگنز نیز دارد. دارای صنعت نساجی و فولادسازی وهواپیماسازی است. سلسله‌ی قدیم میسور، که به دست حیدر علی خان بهادر منقرض شده بود، هنگامی که پسرش، تیپو سلطان، در ۱۷۹۹ از انگلیسها شکست خورد، دوباره روی‌کار آمد. در ۱۹۴۷ به دولت آزاد هند پیوست. **میسور**، شهر (در ۱۹۶۱ جم ۲۵۳٬۰۸۵)، کرسی سابق ایالت، مقر مهاراجه و مرکز صناعت است. خیابانهای پهن و باغهای عمومی وسیع آن را به صورت یک "پارک‌شهر" در آورده است. میگویند که تخت سلطنتی مهاراجه‌ی آن با تخت طاووس دهلی رقابت میکند. قسمتی از دانشگاه میسور در آن است. در نوامبر ۱۹۷۳ نام ایالت میسور به **کرناتکه**[14] (karnātaka) تغییر یافت.

میسوری[15] (misuri)، انگلا میزوری (mizuri)، ۲۴مین ایالت (۱۷۹٬۴۰۸ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۴٬۶۷۷٬۳۹۹)، قسمت مرکزی کشت. کرسی آن جفرسن سیتی، و از شهرهای دیگرش کانزاس سیتی، سنت لویس، سپرینگفیلد، و سنت جوزف است. از ش به رود میسی‌سیپی محدود است، و رود میسوری قسمتی از مرز لغ آن را تشکیل میدهد. ← فلات اوزارک در ج و دشتهای سیلابی میسی‌سیپی در چ‌ش ایالت است. مصنوعاتی کفش، مواد غذائی، آب جو، مواد شیمیائی، کنسرو گوشت، و مطبوعات؛ و محصولات کشاورزی آن زرت، غلات، سیب زمینی، میوه، وپنبه است. از معادنش سرب، روی، زغال، آهک، گرافیت، مرمر، خاک نسوز، و سیلیس استخراج میشود. در ۱۸۲۱ جزء ایالات (برده‌دار) متحده پذیرفته شد. در جنگ داخلی امریکا جزء اتحادیه بود.

میسوری[15]، انگلا میزوری (mizuri)، درازترین رود کشت، به طول ۳٬۹۶۵ کم، و عمده‌ترین ریزابه‌ی غربی میسی‌سیپی. در چ‌غ ایالت مونتانا تشکیل میشود، و از داکوتای شمالی، داکوتای جنوبی، نبراسکا، کانزاس، آیووا، و میسوری گذشته به رود میسی‌سیپی میریزد. رودهای میلک،

---

(۱) Mistral (۲) Godoy de Alcayaga (۳) Masefield (۴) Mycenae (۵) Mason (۶) Gorges
(۷) Piscataqua (۸) Mason (۹) Mason (۱۰) Mason-Dixon-Line (۱۱) Mycenaean civilization
(۱۲) Miës van der Rohe (۱۳) Mysore (۱۴) Karnataka (۱۵) Missouri

یلوستون، و پلت از ریزابه‌های آنند. بزرگترین بندر آن کانراس سیتی است. از جهت آبیاری و تولید نیرو اهمیت دارد.

میسولونگی[1] یا **مسولونگی**[2] (misolongi:)، یو **مسولونگیون**(mesolongion)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۱٬۶۱۳)، غ یونان مرکزی، بندری است بر یکی از شاخه‌های خلیج پاتراس. تجارت ماهی و توتون دارد. در جنگ استقلال یونان، این شهر پایگاه عمده‌ی شورشگران بود. در مقابل محاصره‌ی (۱۸۲۲–۲۳) ترکان عثمانی موفقانه مقاومت کرد، و بار دیگر نیز، که عاقبت ترکهای عثمانی پس از محاصره‌ای از ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۶ آن را تصرف کردند، شجاعانه مقاومت کرد. لرد بایرن در این شهر در گذشت (۱۸۲۴).

میسی‌سیپی[3] (misisipi)، ۲۰مین ایالت (۱۲۳٬۵۸۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ کشمت؛ کرسی آن جکسن و از شهرهای دیگرش ویکبرگ، گرینویل، و بیلاکسی. از غ به رودهای میسی‌سیپی و پرل و از ج به خلیج مکزیک محدود است. محصولات کشاورزی پنبه، غلات، و چغندر قند، و محصولات صنعتی اشیاء چوبی، منسوجات، و مواد غذائی است. معادن نفت و گاز طبیعی و خاک رس دارد. ← سازمان دره‌ی تنسی به پیشرفت و توسعه‌ی صناعت آن بسیار کومک کرده است. در ۱۶۹۹ توسط فرانسویان مسکون شد. در ۱۸۱۷ جزء ایالات (بردمدار) کشمت پذیرفته شد. در ۱۸۶۱ از اتحادیه جدا شد؛ در دوره‌ی ترمیم‌آسیب دید. در قرن ۲۰م، خصوصاً در دهه‌ی ۱۹۶۰، این ایالت با مسائل نژادی بسیار درگیر بوده است.

میسی‌سیپی[3] (misisipi)، رود عمده‌ی کشمت، که (به انضمام رود میسوری) بعضی آن را طویلترین رود جهان شمرده‌اند. طول خود میسی‌سیپی ح ۳٬۷۸۰ کم و طول میسوری و مسیر سفلای میسی‌سیپی ۶٬۳۲۰ کم است. میسی‌سیپی شاخه‌ی اصلی شبکه‌ی عظیم رودهائی است که کشمت را بین کوه‌های آپالاش و دروشوز زهکشی میکنند. در ل ایالت مینسوتا سرچشمه میگیرد، و به جانب ج، از ویسکانسین، ایلینوا، آیووا، کنتوکی، میسوری، تنسی، آرکانساس، و لویزیانا گذشته به خلیج مکزیک میریزد. از ریزابه‌های عمده‌اش اوهایو، میسوری، آرکانساس، و رود سرخ است. بزرگترین بندر کنار آن سنت لویس است. د سوتو در ۱۵۴۱ ازین رود عبور کرد، و زولیه و مارکت قسمت علیای آن را پوییدند (۱۶۷۳)، لا سال مسیر سفلای آن را تا مصبش پیمود، و مدعی مالکیت فرانسه بر دره‌ی آن (← لویزیانا) شد (۱۶۸۲). در ۱۷۸۳ مرز غربی کشمت شد، ولی مصب آن تا مدتی در دست اسپانیا ماند. با خرید (۱۸۰۳) لویزیانا قسمت غربی دره‌ی میسی‌سیپی به تصرف کشمت در آمد.

میسی‌سیپی، تنگه‌ی[4]، شاخه‌ای از خلیج مکزیک، به طول ح ۱۳۰ کم و عرض ۱۱–۲۴ کم، بین ج ایالت میسی‌سیپی و ج غ آلاباما از یک طرف و رشته‌ای از جزایر مجاور ساحل.

میش: ← گوسفند.

میشائیل، یکی از ← رفقای دانیال.

میش‌خاص (miš.xās)، دهستان (جم ۲٬۵۴۷ نسث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ایلام، استان پنجم، دارای ۱۲ آبادی. کوهستانی است، و کبیر کوه در حد جنوبی آن ممتد است. محصولاتش غلات، حبوبات، وتوتون است. طایفه‌ی میش خاص در آن زندگی میکنند.

میشر، فریدریش: ⇐ اسید نوکلئیک.

میشع[5] (miša') [عبری، ← رهائی]، شاه موآب، معاصر اخآب (دوم پادشاهان ۳). کتیبه‌ی موآبی از او است.

میشک، یکی از ← رفقای دانیال.

میشکو[6] یا **میچیسلاف**، فرمانروایان لهستان، ← پیاست.

میشکولتس[7] (miškolts)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷۲٬۹۵۲)، مجارستان، کنار رود سایو (sāyo)، به فاصله‌ی ۱۳۶ کیلومتری ل‌ش بوداپست. پس از بوداپست، عمده‌ترین شهر صنعتی مجارستان است، و بازرگانی دانه‌بار، توتون، شراب، و میوه نیز در آن حایز اهمیت است. صنایع عمده‌ی آن در آهن و فولاد، موتورهای ماشین، لوکوموتیو، منسوجات، کفش، کاغذ، فراورده‌های غذائی، چوب، و صابون متمرکز است. کلیسائی به سبک گوتیک از قرن ۱۳م؛ یک دانشکده‌ی حقوق، و یک دانشگاه فنی دارد. در قرن ۱۳م از مغولها، و در قرون ۱۶م و ۱۷م از ترکها سخت آسیب دید.

میشل، شارل، ← ایه، آیه دو ل'.

میشله[9]، **ژول** (jul mišle)، ۱۷۹۸–۱۸۷۴، نویسنده‌ی فرانسوی و بزرگترین مورخ مکتب رمانتیسم. در ۱۹۳۸–۴۵ استاد کولژ دو فرانس بود. از آثارش مقدمه بر تاریخ جهانی (۱۸۳۱)، تاریخ فرانسه (۱۷ مجلد، ۱۸۳۳–۶۷)، و تاریخ انقلاب فرانسه (۱۸۴۷–۵۳) است.

میشن (mišen)، ده (جم ۱٬۱۷۵ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کمازان، شهرستان ملایر، فرمانداری (اکنون استان) همدان، ۲۹کیلومتری ملایر. محصولاتش غلات و حبوبات است. قالیبافی دارد.

میشناه: ← مشنا.

میشوداغی (mišu.dāqi)، نام رشته‌ی ارتفاعات سبلان از مرند تا خوی.

میشه‌پاره (miše.pāre)، دهستان (جم ۶٬۶۳۴ نسث ۱۳۴۵ هش)، غ بخش کلیبر، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۲ آبادی. کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. مرکزش، مرزرود (marz.rud، جم ۵۳۶ نسث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۱کیلومتری کلیبر است.

میشی‌جان علیا (mišijāne olyā)، ده (جم ۱٬۱۰۴ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان خمین، استان مرکزی (تهران)؛ ۷ـ کیلومتری ل‌ش خمین. محصولاتش غلات، چغندر قند، و پنبه است. قالیچه‌بافی دارد.

میشیگان[10] (mišigān)، انگلا میشیکن (mišigān)، ۲۶مین ایالت (۱۵۰٬۷۷۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۸٬۸۷۵٬۰۸۳)، ل کشمت، در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ. کرسی آن لنسینگ، و از شهرهای دیگرش دترویت (بزرگترین شهر آن)، گرند رپیدز، فلینت، دیربورن است. این ایالت به وسیله‌ی دریاچه‌ی سوپریور (از ل) و دریاچه‌های هورون ومیشیگان (به ترتیب از ش و غ) به دو شبه‌جزیره‌ی علیا و سفلی تقسیم میشود؛ تنگه‌های مکینک[11] (makinak) آنها را به یکدیگر مرتبط می‌کند. فراورده‌های کشاورزی آن غلات، میوه، سیب زمینی، مواشی، و لبنیات است. از معادنش آهن، مس، نفت، و نمک استخراج میشود. فراورده‌های صنعتی آن وسایط نقلیه موتوری، فولاد، ماشین‌آلات، مواد غذائی، هواپیما، و کاغذ است. توسط فرانسویان کشف و مسکون، و از مراکز عمده‌ی تجارت‌پوست شد. درجنگهای فرانسه و هندیشمردگان به تصرف انگلستان درآمد. پس از انقلاب امریکا به کشمت منتقل شد. در ۱۸۳۷ به عنوان ایالت (آزاد) کشمت پذیرفته شد. در جنگ داخلی امریکا پشتیبان اتحادیه بود. صنعت اتومبیلسازی‌آن (مخصوصاً به رهبری هنری‌فورد) ترقی شگرف کرده است. در دهه‌ی ۱۹۶۰ به کار گرفته شدن اتوماسیون در این ایالت مشکل بیکاری به وجود آورد.

میشیگان[12]، **دانشگاه** (mišigān)، قسمت عمده‌ی آن در ان اربر، دانشگاه مختلط دولتی، تأسیس ۱۸۱۷ (در دترویت). کالجهای دیربورن و فلینت ضمیمه آن است. وشعبه‌های دیگری در بتل کریک و دترویت و گرند رپیدز و چند شهر دیگر دارد. در آزمایشگاه معروف فیزیکس آن در باره‌ی موارد استعمال اتم برای صلح و در مسائل فضائی پژوهش میشود. دو رصدخانه دارد.

میشیگان، دریاچه‌ی[13] (mišigān)، یکی از دریاچه‌های بزرگ امریکای شمالی، به وسعت ۵۸٬۰۱۵ کمم و به طول ۴۹۴ کم و به عرض ۱۹۰ کم، که تنها دریاچه از دریاچه‌های بزرگ است که تماماً در کشمت قرار دارد. از ش و ل به ایالت میشیگان، از غ به ویسکانسین و ایلینوا، و از ج به ایندیانا محدود است. راه آبی ایلینوا آن را به رود میسی‌سیپی متصل میکند. در سال ۴ ماه یخبندان دارد. شهرهای عمده‌ی کنار آن عبارتند از میشیگان، گری، شیکاگو، اونستن و رسین. در ۱۶۳۴ به وسیله‌ی ژ. ن. نیکوله کشف شد.

میشیگن، کشمت، ← میشیگان، ایالت.

میشیما[14]، **یوکیو** (yukio mišimā)، ۱۹۲۵–۷۰، نویسنده‌ی ژاپنی، نام اصلیش کیمیتاکه هیراوکا[15] (kimitāke hirāokā)، از طبقه‌ی سامورای. داستان و داستان کوچک و مقاله و نمایشنامه مینوشت. در بعضی از نمایشنامه‌هایش خود نیز بر روی صحنه میآمد، و فیلمهایش را کارگردانی و خود در آنها بازی میکرد. در جنگ II در کارخانه‌ی هواپیماسازی کار میکرد. میشیما و افراد جوان گروه تاتنوکائی (tātenokā'i، = انجمن سپر) به تمرین هنرهای قدیمی سامورای همچون کاراته و شمشیربازی میپرداختند، و می-

---

(۱)Missolonghi (۲)Mesolonghi (۳)Mississippi (۴)Misissippi Sound (۵)Mesha (۶)Mieszko (۷)Miskolc (۸)Sajo (۹)Michelet (۱۰)Michigan (۱۱)Mackinac (۱۲)Michigan (۱۳)Michigan, Lake (۱۴)Mishima (۱۵)Hiraoka

کوشیدند تا به کمال مطلوب ژاپن در زیر فرمان امپراطور برسند. مجموعه‌ی چهارجلدی دریای باروری وی نابود شدن ژاپن قدیم در دهه‌ی اول قرن ۲۰ م، و دنباله‌ی آن پس از جنگ II را مجسم میکند، برف بهاری (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۲)، اسبهای فراری (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۳)، معبد سپیده دم (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۳)، و تباهی فرشته (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۴). از داستانهای دیگر او اینها است: شبه زندگینامه‌ای از خودش به نام اعترافات یک ماسک (۱۹۴۹)، صدای امواج (۱۹۵۴) که داستان ساده‌ی عشقی پسر و دختری ژاپنی در یک دهکده‌ی ماهیگیری است، معبد با کلاه فرنگی زرین (۱۹۵۶) که شرح حال کاهنی است دچار بیماری روانی که معبد خود را ویران کرده است.

میعان[1] (maya'ān)، در فیزیک، تغییر یک ماده از حالت جامد یا گاز به حالت مایع. چون تغییر حالت ماده را نتیجه‌ی تغییری در انرژی حرکتی مولکولها میدانند، و نیز چون حرارت به‌صورت انرژی حرکتی مولکولها تعریف شده است (← حرارت)، بنا بر این، تغییر از حالت جامد به حالت مایع، و از حالت مایع به حالت گاز، مستلزم مصرف شدن حرارت است، در صورتی که تغییر از حالت گاز به حالت مایع، و از حالت مایع به‌حالت جامد، با گرفتن حرارت از ماده‌ی مورد نظر صورت میگیرد. در **میعان گازها**، سرد کردن به حد افراط ضرورت ندارد، چه اگر گاز در فضای محدودی زیر فشار زیاد قرار گرفته باشد، در نتیجه‌ی تراکم ذرات آن، که بر اثر فشار حاصل میشود، حرارت خود را از دست می‌دهد و سرانجام به صورت مایع در میآید. با وجود این، تا حدی سرد کردن گاز ضرورت دارد، در ۱۸۶۹ تامس اندروز[2] (tāmas andruz؛ ۱۸۱۳–۸۵) این حقیقت را کشف کرد که برای هر گاز دمای خاصی به نام دمای بحرانی وجود دارد که در دمای بالاتر از آن، هر اندازه هم فشار زیاد باشد، نمیتواند به مایع تبدیل شود. بنابر این هر گاز را بایدآن اندازه سرد کنند تا دمایش از دمای بحرانی پایینتر بیاید، و آنگاه با وارد کردن فشار آن را به مایع تبدیل کنند. هنگامی که گاز فشرده میشود، مولکولهای آن ناگزیر به یکدیگر نزدیکتر میشوند و، در نتیجه‌ی کاهش حرکت نوسانی آنها، حرارت از خود بیرون میدهند. بتدریج که فشار وارد بر گاز بالاتر میرود، سرعت مولکولها و فواصل میان آنها کاهش مییابد تا عاقبت آن گاز تغییر حالت داده از حالت گازی به حالت مایع در میآید. باآنکه پیش از قرن ۱۹م عده‌ای از دانشمندان تجربه‌هائی برای مایع کردن گازها انجام داده بودند، معمولاً دیوی و فاراده را نخستین کسانی میشناسند که به اولین نتایج موفقیت‌آمیز در میعان رسیده‌اند. تولید گاز مایع‌شده به مقادیر زیاد (و در نتیجه استفاده از آن در سردسازی)، مدیون تحقیقات دو دانشمند لهستانی، زیگمونت فلورنتی ورویلفسکی[3] (zigmunt florenti vroblefski؛ ۱۸۴۵–۸۸) و اولژفسکی[4] (oljefski)، بوده است. کار های سر جیمز دیوار، مخصوصاً در مورد میعان هوا و تبدیل آن به حالت جامد حائز اهمیت است. کامرلینگ اونس نخستین‌کسی است که هلیوم را، که دمای بحرانی آن ۲۶۷٫۹° — صدبخشی و بسیار به صفر مطلق (۲۷۳° — صدبخشی) نزدیک است، به حالت مایع در آورد. روشهای میعان گازها، بدان صورت که کارل فون لینده[5] (kārl fon linde؛ ۱۸۴۲–۱۹۳۴، مهندس آلمانی) و دیگران به تکمیل آنها پرداخته‌اند، مبنای روشهای مورد استعمال در سردسازی جدید است. گازهای مایع‌شده در تحقیقات مربوط به دماهای بسیار پست مورد استعمال فراوان دارد، بعضی از آنها (مثلاً اکسیژن مایع) در پرتاب موشکها به کار میرود.

میعان گازها: ← میعان.

میعه‌ی سائله[6] (mey'eye sā'ele)، صمغ درخت برگریز امریکائی (*Liquidamber styraciflua*)، برگهای این درخت ستاره‌شکل و رنگ آنها در پاییز از زردی به سرخی تغییر میکند. میوه‌های گرد آن دارای دو زایده‌ی شاخ‌مانند است. چوب آن قیمتی است؛ از قسمتهای زیر خاکی آن صمغی معطر به نام بالا گرفته میشود که **عنبر مایع** نیز نامیده میشود.

میغان (meyqān)، ده (جمعاً ۲٬۴۹۲ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشت‌بسطام، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل (اکنون استان) سمنان، ۶کیلومتری ج قلعه‌نو. محصولاتش غلات و پنبه است.

میغان، کویر، ← اراک، شهرستان.

میفر[7] (meyfer)، ناحیه‌ی اعیان‌نشین غ لندن، تقریباً واقع میان پیکادلی و خیابان آکسفرد.

میفلاور[8] (meyflāwər)، نام کشتیی که در ۱۶۲۰ آوارگان را از انگلستان به انگلستان جدید برد. میفلاور، پس از قریب ۲ ماه دریانوردی، در سواحل خلیج ماساچوست لنگر انداخت، و از سرنشینان آن (یکصد و اندی زن و مرد و کودک)، آنان که حق رأی داشتند، قبل از پیاده شدن، پیمانی برای اداره‌ی امور خود امضا کردند که به **پیمان میفلاور** موسوم است. سپس در همان محل که فرود آمده بودند به تأسیس مهاجرنشینی پرداختند، و آن همان پلیموت (ایالت ماساچوست) است.

میفلاور، پیمان: ← میفلاور.

میقات، علم: ← مواقیت، علم.

میک[9]، **تئوفیل جیمز** (teofil jeymz mik)، ۱۸۸۱–۱۹۶۶، مستشرق کانادائی، استاد زبانهای شرقی دانشگاه تورونتو (از ۱۹۲۳). تخصص وی در خط میخی و نحو عربی است. ازآثار او است: سرودها و ادعیه و توبه‌نامه‌های دوزبانی (۱۹۱۳)، مشاغل بابل قدیم و اسناد قانونی (۱۹۱۷)، متون قدیم اکدی و سومری و کاپادوکیائی به دست‌آمده در نوزی (۱۹۳۵)، اصل عبرانیان (۱۹۳۶)، و ترجمه‌ی متنهای قانونی اکدی برای مجموعه‌ی متون قدیم شرق نزدیک.

میکا[10] (mikā)، نام گروهی از کانیها، از جنس سیلیکات آلومینیوم و پوتاسیوم. میکا به صورت ورقه‌های نازک کشسان متورق میشود، و در گرانیت و گنیس و اردوال موجود است. انواع معمولی آن موسکوویت[11] (muskovit) عموماً سفید به فورمول $KAl_2(AlSi_3)O_{10}(OH)_2$، و بیوتیت[12] (biotit) که سیاه است. ورقه‌های میکا موارد استعمال فراوان دارد، از جمله در عایقکاری و ساختن لوازم برقی. از این ورقه‌ها برای زمینه‌ی بعضی نقاشیها و برای اشیاء زینتی نیز استفاده میشود. معادن عمده‌ی آن در هند و برزیل است.

میکائیلیس[13]، **کارین** (kārin mikāelis)، ۱۸۷۲–۱۹۵۰، داستانویس و جامعه‌شناس و سخنران دانمارکی. مسئله‌ی مورد علاقه‌ی وی، که تحقیق روانشناختی در باره‌ی زنان و مسائل مربوط به آنان بود، موضوع اصلی داستان عمر خطرناک (۱۹۱۰) او را تشکیل میدهدکه بسیار مورد بحث و گفتگوی مخالف و موافق قرار گرفته است. غول کوچک (۱۹۴۶) و جهان شکفت‌انگیز (۱۹۴۸–۴۹) از رساله‌های تحقیقی او است.

میکائیل[14] یا **میخائیل** (mikā'il; mixā-) [عبری، = شبیه خدا]، فرشته‌ی مقربی که در کتمة به صورت شاهزاده یا مرد جنگجو ظاهر می‌شود (دانیال ۱۰.۱۳ و ۲۱؛ ۱۲.۱؛ یهودا ۹؛ مکاشفه ۷.۱۲)، مطابق سنت مسیحی، وی بر شیطان پیروز شده و شمشیری با خود دارد و در موارد مختلف بر اشخاص ظاهر شده است (مثلاً بر ژاندارک). در قرآن فقط نام **میکال** به‌عنوان فرشته‌ای آمده است (بقره ۹۲).

میکائیل یا **میکال**، در دین اسلام، یکی از چهار فرشته‌ی مقرب [= نزدیک] خدا. سایرین عبارتند از جبرائیل، عزرائیل، و اسرافیل.

میکادو (mikādo)، عنوان باستانی امپراطور ژاپن؛ معنای حرفی این کلمه در بلند یا باب عالی است که آن را به جای نام شخص امپراطور به کار میبردند، که از لحاظ جلالت قدر و داشتن جنبه‌ی خدائی (← شینتو) اشاره‌ای به نام او جایز شمرده نمیشد.

میکال، فرشته‌ی مقرب، ← میکائیل.

میکال[15] (mikāl) [عبری، = شبیه یهوه (خدا)]، دختر شاؤل، زن داود (اول سموئیل ۱۸.۲۰، ۱۹؛ ۱۲، دوم سموئیل ۶. ۱۶). نیز ← میرب.

میکاه[16] (mikāh) یا **میخا** (mixā) [عبری، = شبیه یهوه]، یکی از انبیای کوچک بنی‌اسرائیل، معاصر اشیا (نه ۷۱۰ ق‌م). **کتاب میکاه** یکی از کتابهای عهد (← عهد قدیم، جدول I)، از ویرانی یهودا و اسرائیل (← پادشاهان، کتاب) پیشگوئی کرده است. وبشارت مسیح آن (۲.۵–۶) معروف است (متی ۶.۲؛ یوحنا ۴۲.۷).

میکرو-[17] (mikro) [از یو. میکروس]، پیشوندی به معنی خرد و کوچک که، ۱- در اسامی اسابها با مفهوم بزرگ‌کردن چیزهای خرد همراه است، همچون میکروسکوپ (= بزرگ‌کننده‌ی ظاهری چیزهای خرد)، میکروفون (= بلندکننده‌ی

---

(۱)liquefaction (۲)Andrews (۳)Wroblevski (۴)Olszewski (۵)Linde (۶)sweet gum (۷)Mayfair (۸)Mayflower (۹)Meek (۱۰)mica (۱۱)muscovite (۱۲)biotite (۱۳)Michaëlis (۱۴)Michael (۱۵)Michal (۱۶)Micah (۱۷)micro-

صداهای ضعیف)؛ **۲ـ** در سلسله‌ی متری و اصطلاحات مربوط به واحدهای برقی و غیره، نماینده‌ی یک میلیونیم واحد مورد نظر است، همچون میکرومتر، میکروآمپر، میکروفوت و غیره؛ **۳ـ** در ابتدای اسامی علوم به معنی مربوط به میکروسکوپ است، همچون میکروفیزیک (کهفیزیک ـ فیزیک میکروسکوپی)، میکرومکانیک، و غیره.

میکروب[1] (mikrob؛ فنـ)، سازواره‌ی تکیاخته‌ی بسیار خُرد، و بالخاصه نوعی از آن که سبب تخمیر یا بیماری میشود. تحقیق در میکروب یا **میکروبشناسی**[2]، از مخمّر گرفته تا ویروس (مثلاً ویروس هاری)، با کارهای پاستور آغاز شد. در میکروبشناسی، اساس کارْ استفاده از میکروسکوپ است برای دیدن میکروب، ولی کارهای بااهمیت دیگری نیز انجام میشود، از قبیل کشت میکروبها، از صافی گذراندن و جدا کردن ترشحات سمّی، تعیین فعل و انفعالهای شیمیائی که توسط آنها در محیط زندگیشان صورت میگیرد، و مخصوصاً نیروی بیماریزائی آنها. بعضی از میکروبها بدون شک گیاهند (قارچهای میکروسکوپی) و بعضی دیگر از طبقه‌ی جانورانند (مانند آمیبها)؛ ولی، در مقیاس میکروسکوپی، خصوصیات دو مملکت گیاه و جانور دقت خود را از دست میدهد، و به همین جهت است که دو گروه مهم از میکروبها یعنی باکتریها و ویروسها را نمیتوان به صورت قطعی به یکی از این دو مملکت متعلق دانست. میکروبها، بنا بر رابطه‌ای که با موجودات زنده‌ی دیگر دارند، به چندین قسم تقسیم میشوند: انگل بیماریزا[3]، انگل غیر بیماریزا، گندرو[4] (gand.ru؛ که بر مواد در حال پوسیدن زندگی میکند)، همزی[5] (ham.zi؛ که با سازواره‌ی دیگر زندگی مشترک دارد). برای بعضی از میکروبها نیز زندگی تنها امکانپذیر است.

میکروبشناسی: ← میکروب.

میکروسکوپ[6] (mikroskop)، اسبابی بصری که برای بزرگ نمایاندن اندازه‌ی ظاهری اجسام خُرد به کار میرود. میکروسکوپ ساده ذره‌بین است. یک میکروسکوپ (مرکب) از دو قسمت اساسی تشکیل شده است: (۱) تفنگیر، که مجموعه‌ای از چند عدسی معمولاً با گشادگی کوچک و فاصله‌ی کانونی کوتاه است که از شیء دیدنی تصویری حقیقی و معکوس و بزرگتر در محلی بالای لوله‌ی میکروسکوپ تولید میکند. دستگاه عدسیهای تفنگیر میکروسکوپ مرکب از چند عدسی کوژ است که در شکل ۱ دیده میشود؛ (۲) دیدگر که محل آن در کنار فوقانی لوله‌ی میکروسکوپ است و آن نیز از دو یا چند عدسی تشکیل شده است که در شکل ۲ دیده میشود. دیدگر همچون کولیماتوری عمل میکند که چون چشم در آن نگاه کند، تصویری مجازی را ظاهراً در فاصله‌ای بسیار دور با زاویه‌ی دیدی بسیار بزرگ میبیند. میزان کردن میکروسکوپ با تغییر دادن فاصله‌ی شیء دیدنی نسبت به تفنگیر صورت میگیرد. درشتنمائی میکروسکوپ به نسبت فواصل کانونی تفنگیر و دیدگر بستگی دارد؛ قدرت تفکیک آن بستگی به طول موج نوری دارد که شیء دیدنی را روشن کرده است. در **اولترامیکروسکوپ** (به بعد رجوع شود) شیء را با نور خاص روشن میکنند.

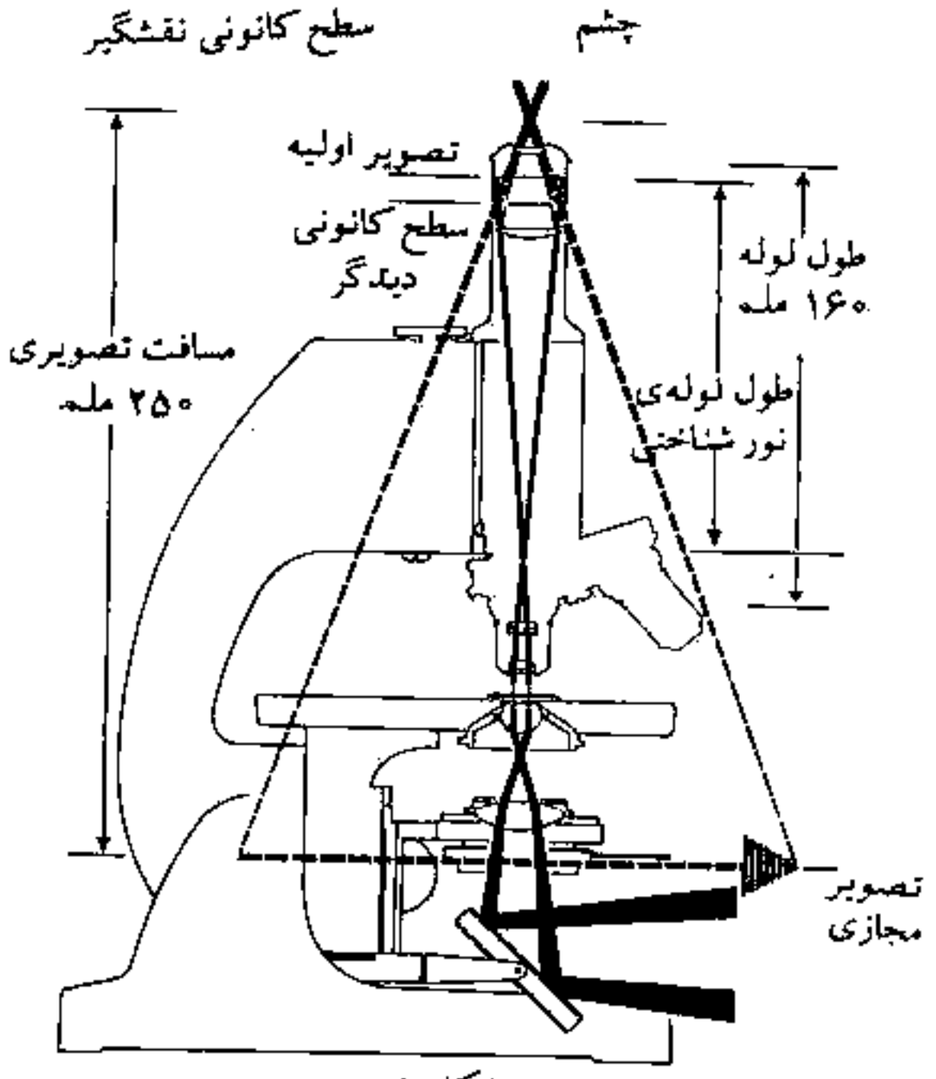

شکل ۱

گاه قطره‌ای از یک روغن شفاف میان سطح خارجی نقشگیر و شیء دیدنی قرار میدهند تا از گمنمائی کروی و کم شدن نور در نتیجه‌ی انعکاس جلوگیری کند. در میکروسکوپهای اندازه‌گیر، یک مقیاس شفاف یا میکرومتر خطی در سطح کانونی دیدگر قرار میدهند. بهترین میکروسکوپهای بصری که با اشعه‌ی مرئی کار میکنند، شیء را تا ۲٬۵۰۰ بار میتوانند بزرگ کنند. با استعمال نور فوق بنفش، که طول موج کمتری دارد، میتوان این بزرگنمائی را ۲ برابر کرد.

اولترا میکروسکوپ[7] (ultrāmikros-kop؛ از فنـ)، بر خلاف آنچه ممکن است از اسم آن فهمیده شود، درشتنمائی فوق العاده ندارد. مقصود از آن طرز خاص روشن کردن جسمی است که در زیر میکروسکوپ گذاشته میشود، و اساساً میکروسکوپ مرکبی است که دستگاهی اضافی برای روشن کردن شیء دارد. اجسامی مانند ذره‌های کولوئیدی و قطرات مه یا ذرات دود را به حالت دوائی در گاز یا مایع در محفظه‌ای نگاه میدارند که زمینه‌ی آن رنگ سیاه تند دارد و آنها را با تابه‌ی همگرائی از نور بسیار درخشان که از کنار محفظه میتابد (مثلاً به وسیله‌ی طپانچه‌ی الکترونی)، و رأس مخروط این تابه در میدان دید واقع میشود، روشن میکنند. بدین ترتیب، اشیائی که آن اندازه کوچکند که نمیتوانند در میکروسکوپ تصویری بسازند، حلقه‌های پراشی (← پراش) تولید میکنند که به صورت خالهای کوچک درخشنده بر زمینه‌ی سیاه دیده میشود. در شکل ۲ یک میکروسکوپ نشان داده شده که قسمتهای اصلی آن به ترتیب از شماره‌ی ۱ تا ۱۰ شماره‌گذاری شده و عبارتند از: ۱) چشمی، ۲) لوله‌ی میزان، ۳) لوله‌ی ثابت، ۴) شیء، ۵) گردآور نور، ۶) دیافراگم، ۷) آینه، ۸) پایه، ۹) بازو، ۱۰) پیچ میزان دقیق. نیز ← میکروسکوپ الکترونی.

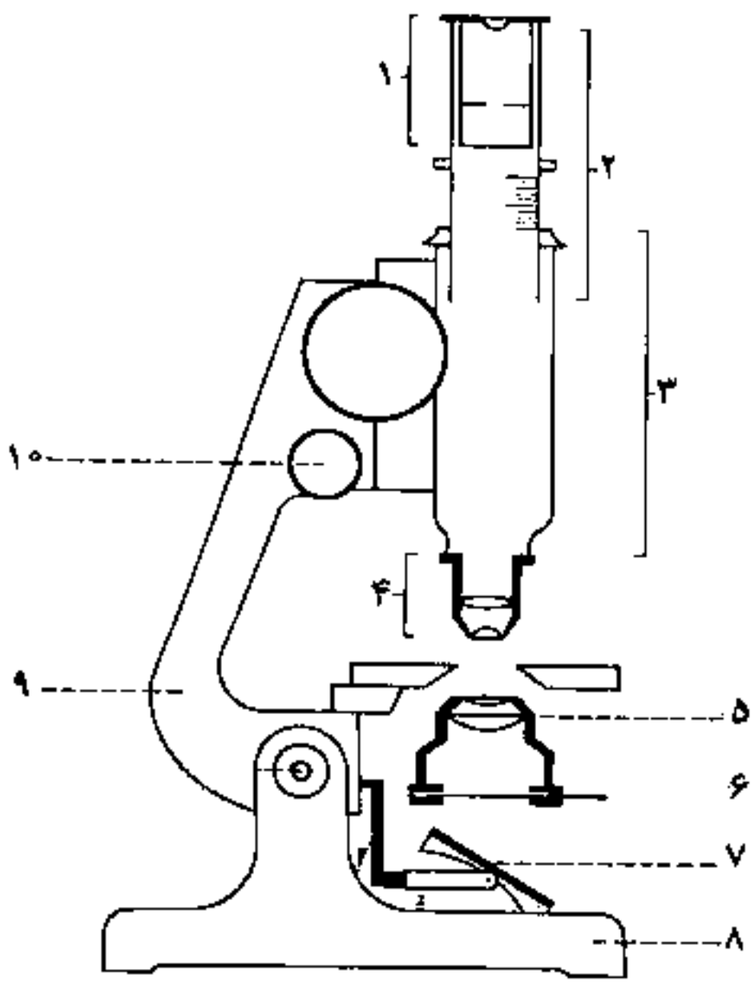

شکل ۲

میکروسکوپ[8] (mikroskop)، در نجوم، صورت فلکی، واقع در نیمکره‌ی جنوبی. گرچه صورت فلکی کوچک و کم‌اهمیتی است، شامل ۶۹ ستاره است که قدر آنها از ۴٫۸ تا ۷ تغییر میکند. نیز ← صورت فلکی، جدول I و شکل صـ ۱۵۹۰.

میکروسکوپ الکترونی[9]، میکروسکوپی (← میکروسکوپ) که، به جای شعاع نورانی، در آن شعاع الکترونی به کار میرود. هنگامی که الکترونها از یک میدان مغناطیسی عبور کنند و مسیر آنها (تابه‌ی الکترونی) با خطوط نیروی میدان زاویه‌ای بساند، مسیر آنها به صورت مارپیچی انحراف پیدا میکند، و چون آنها را به شکل شایسته هدایت کنند، مانند نور در یک نقطه متمرکز میشوند، و دستگاه مانند یک عدسی (← عدسی الکترونی) عمل میکند (شکل ۱ صفحه‌ی مقابل). میتوان ثابت کرد که فاصله‌ی کانونی چنین عدسی و شدت میدان مغناطیسی و سرعت الکترونها از قوانین معروف نورشناخت تبعیت میکند. با قرار دادن یک پیچه‌ی مسطح در داخل یک قاب آهنی، میدان مغناطیسی متمرکزتر، و انکسار تابه‌ی الکترونی هنگام عبور از این

---

(۱) microbe (۲) microbiology (۳) pathogen (۴) saprophyte (۵) symbiote (۶) microscope (۷) ultramicroscope (۸) Microscopium (۹) electron microscope

میدان بهتر صورت میگیرد. اگر تابه‌های الکترونی از محور اصلی یک عدسی پیچه‌ای زیاد منحرف شود کجنمائیهائی از نوع کجنمائی مشاهده‌شده در عدسیهای شیشه‌ای حاصل خواهد شد. به همین جهت در عدسیهای الکترونی نیز دیافراگم به کار میبرند تا از گذشتن تابه‌های الکترونی دور از محور اصلی جلوگیری شود. نموداری از میکروسکوپ الکترونی در شکل ۲

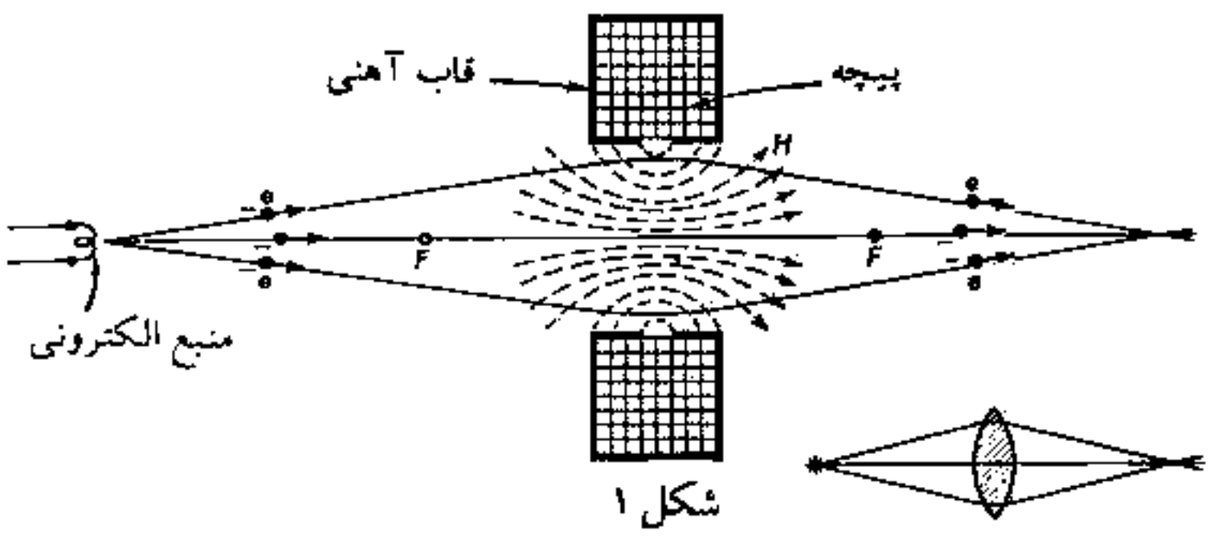

شکل ۱

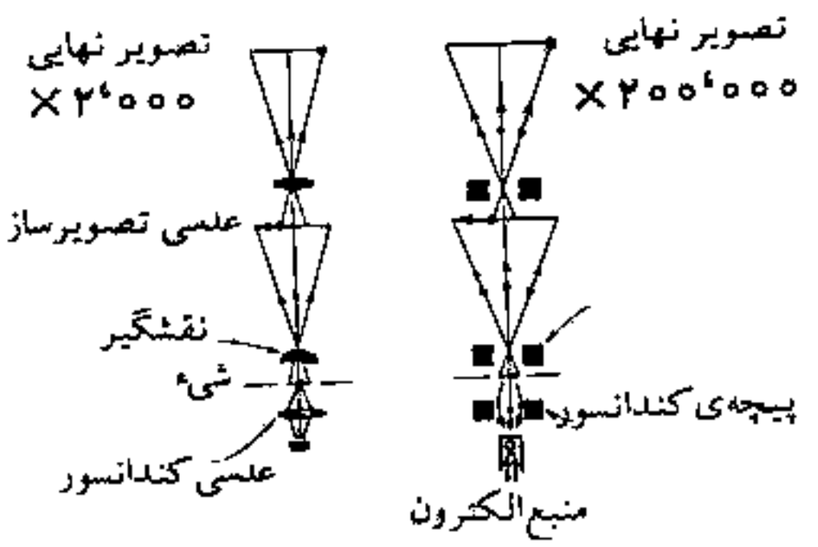

شکل ۲ . مقایسهٔ میکروسکوپ عادی با میکووسکوپ الکترونی

دیده میشود که کاملاً به میکروسکوپ بصری شباهت دارد. شیء دیدنی را با متمرکز کردن تابه‌ی الکترونی به وسیله‌ی یک عدسی الکترونی شده از این شیء وارد یک عدسی الکترونی همگرا (نقشگیر) میشود و تصویری که بدین ترتیب به دست میآید، با عدسی الکترونی دیگری (دیدگر) بزرگتر میشود. تصویر نهائی را میتوان به وسیله‌ی یک صفحه‌ی فلوئورسان مرئی ساخت یا از آن مستقیماً عکس برداشت، چه صفحات حساس عکاسی نسبت به الکترون نیز حساسیت دارند.

مزیت عظیم میکروسکوپ الکترونی بر میکروسکوپ بصری بدان سبب است که در آن از طول موجهای الکترونی، که کوتاهتر از طول موجهای نوری است، استفاده میشود. تصویر یک نقطه، خواه با نور روشن شده باشد، خواه با الکترون، یک نقطه نیست، بلکه الگوئی پراشی است (← پراش). قابلیت یک عدسی برای تفکیک کردن تصاویر دو نقطه بسته به آن است که دو الگوی پراشی آنها تا چه اندازه یکدیگر را میپوشانند، و این امر به طول موج شعاعی که برای روشن کردن آنها به کار رفته است بستگی دارد. قدرت تفکیک حد یک سوم طول موج است، بدان سان که برای نور مرئی که کوتاهترین طول موج آن حد ۴٬۵۰۰ آنگستروم است، بهترین قدرت تفکیک حد ۱٬۵۰۰ آنگستروم است. برای الکترونهای با ۶۰ کیلوولت، طول موج حدود ۰٫۰۳ آنگستروم و قدرت تفکیک نظری حد ۰٫۰۱ آنگستروم میشود. با آنکه کجنمائیهای گوناگون این رقم را بالا میبرد (۲۵–۱۰۰ آنگستروم)، نتیجه (چنانکه در شکل ۲ نمایانده شده) پیشرفت بسیار بزرگی نسبت به میکروسکوپ بصری است. در شکل ۳ صورت ساختمانی یک میکروسکوپ الکترونی نمایش داده شده است.

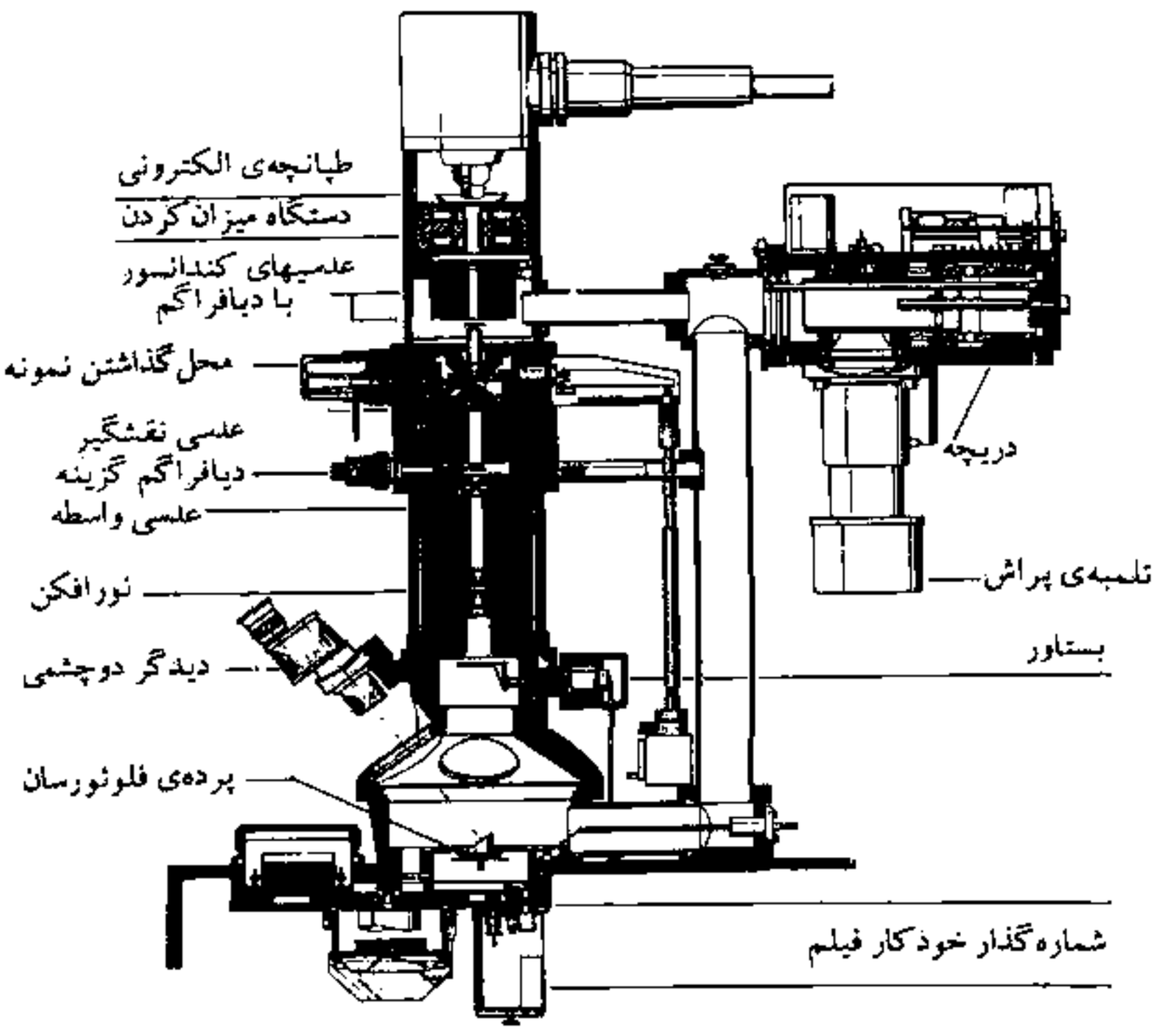

شکل ۳

میکروسکوپ الکترونی، علاوه بر آنکه کار میکروسکوپ را انجام میدهد، فواید دیگر نیز دارد. اسباب پراش الکترون عبارت است از یک منبع الکترونی (← طپانچه‌ی الکترونی)، عدسیهائی برای متمرکز کردن تابه بر پهنه یا حجم مورد نظر از یک نمونه، و وسیله‌ای برای دیدن. میان نمونه و سطح تصویر ممکن است یک عدسی قرار دهند یا چنین نکنند. اغلب میکروسکوپهای الکترونی تجارتی، علاوه بر کار میکروسکوپی، برای تحقیق در پراش الکترون نیز به کار میروند. نمونه‌ی پراش را معمولاً پس از عدسی نقشگیر میگذارند، در صورتی که در کارهای میکروسکوپی نمونه را میان کندانسور و نقشگیر قرار میدهند.

کارایی پراش الکترونها چندان بزرگ است که، بر خلاف پراش اشعه‌ی ایکس، الگو را میتوان مستقیماً بر پرده‌ی فلوئورسان مشاهده کرد یا در ظرف چند ثانیه از آن عکس برداشت. پراش از نمونه‌های گازی نیز امکانپذیر است. چون تابه‌ی الکترونی قدرت نفوذ کم دارد، پراش الکترونی برای مطالعه‌ی سطح مواد نیز سودمند است و، مثلاً، از همین راه است که میتوانند اثر فلوئورور را بر روی مینای دندان مورد تحقیق قرار دهند.

میکروسکوپ ساده: ← ذره‌بین.

میکروفاراد، یک میلیونم فاراد.

میکروفون[1] (mikrofon؛ از یو. میکرو (= کوچک)+فون (= صدا))، اسباب تبدیل انرژی مکانیکی صوتی به انرژی برقی به منظور ارتباط تلفونی (← تلفون) و رادیوئی (← رادیو). در ثبت و پخش صدا، و نیز در دستگاههای تقویت‌کننده‌ی صدا به کار میرود. ارزش آن بستگی دارد به حساسیت و امانت در پس دادن شدت و کیفیت امواج صوتی اولیه. انواع اولیه‌ی آن مبتنی بر این خاصیت بود که اگر فشار بین قطعات اتصال‌دهنده‌ی برق زیاد شود، مقاومت آنها کم خواهد شد. میکروفون تلفونی کنونی مرکب است از جعبه‌ای محتوی دانه‌های کربون که یک طرفش جداری است قابل ارتعاش (برای شکل ← تلفون، ص ۶۶۴).

بر اثر برخورد امواج صوتی به جدار، فشار وارد بر دانه‌های کربون و، بالنتیجه، مقاومت برقی دستگاه تغییر میکند؛ در نتیجه، شدت جریان برق در مدار فرستنده تغییر مییابد، و این تغییرات، پس از انتقال به گیرنده، اصوات اولیه را تولید میکنند. **میکروفون بلوری** یا کریستالی (kristāl-) مبتنی بر این خاصیت است که از برخورد (مستقیم یا به واسطه‌ی جدار) امواج صوتی به بلورهای ← نمک روشل، تغییراتی مکانیکی در وجوه کریستال پیش میآید که منجر به تغییرات ولتاژ در این وجوه میشود

(۱) microphone

(← بارابرق). **میکروفون دینامیک و میکروفون سرعتی** در ارتباطات رادیوئی به کار می‌روند. اولی دارای یک جفت سیم متصل به جداری است که بر اثر ارتعاشات صوتی مرتعش شده سیم‌ها را در یک میدان مغناطیسی حرکت میدهد. دومی دارای نوار فلزی قابل ارتعاشی واقع بین قطبین یک مغناطیس دائمی است. بر طبق قوانین جریان القائی (← القا، در برق) بر اثر ارتعاش جدار یا نوار، در سیمها یا در نوار برقرانی قابل تقویت و انتقال تولید میشود.

میکروفونهائی که برای دریافت امواج صوتی زیر دریائی به کار میروند عموماً **ئیدروفون**[1] (idrofon؛ از فنس) خوانده میشوند.

میکروفون بلوری: ← میکروفون.

میکروفون دینامیک: ← میکروفون.

میکروفون سرعتی: ← میکروفون.

میکروکوری: ← کوری، واحد.

میکرومتر[2] (mikrometr؛ فنس)، وسیله‌ای برای اندازه گرفتن فاصله‌ها یا ضخامتهای کوچک، که دربسیاری از اسبابهای فیزیکی، مثلاً تداخلسنج (← تداخل، در فیزیک)، به کار میرود. اساس آن عبارت از پیچ دقیقی است با پاهای (← پیچ، ماشین ساده) یکنواخت (مثلاً ۱ ملم یا ۰٫۵ ملم) که سر آن را به صورت قرص بزرگی در آورده و این قرص را به تقسیمات متساوی قسمت کرده‌اند. اگر، به عنوان مثال، پای پیچ ۰٫۵ ملم و تعداد تقسیمات قرص ۵۰ باشد، چون قرص را به اندازه‌ی یک قسمت از مقابل نشانه‌ی ثابتی که درکنار آن است بچرخانیم، آشکار است که نوک پیچ به اندازه‌ی یک پنجاهم ۰٫۵ ملم، یعنی ۰٫۰۱ ملم، جا به جا شده است. اگر قطعه سیم نازکی را میان دو زبانه‌ی میکرومتر قرار دهند، چون شماره‌ی صفر قرص آن نماینده‌ی اتصال دو زبانه‌ی میکرومتر است، پس از آن با پیچاندن میکرومتر و قرار دادن بر روی سیم، از روی عددی که بر روی قرص خوانده میشود قطر این سیم به دست میآید. ورنیه‌ای که برروی میکرومتر نصب است (شکل) اندازه‌ی دقیقتری

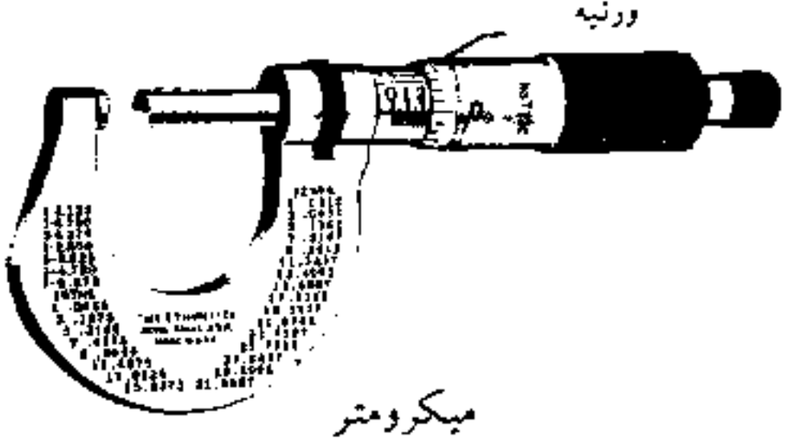

میکرومتر

تا ۰٫۰۰۰۱ اینچ به دست میدهد.

میکرومیکرون[3] (mikromikron؛ از فنس)، واحد طولی برابر با یک میلیونم میکرون یا یک تریلیونم متر، که گاه با علامت μμ (دو حرف موی یونانی) نمایانده میشود. میکرومیکرون مساوی است با ۱۰⁻۶ میکرون یا ۱۰⁻۱۲ متر.

میکرومیلیمتر[4] (mikromilimetr؛ فنس) یا **میلیمیکرون**(milimikron)، واحد طولی برابر با یک میلیونم میلیمتر که علامت اختصاری آن mμ است. میکرومیلیمتر مساوی با ۱۰⁻۶ میلیمتر یا ۱۰⁻۹ متر است.

میکرون[5] (mikron؛ از فنس) [از ید میکروس، به کوچک]، واحد طولی مساوی با یک هزارم ملم که علامت اختصاری آن μ (حرف موی یونانی) است.

میکرونزی[6] (mikronezi) [از ید، میکروس (← کوچک) نسوس (← جزیره)]، یکی از ۳ بخش عمده‌ی جزایر قکب (← اقیانوسیه)، در قکب غربی، ل استوا. در ل ملانزی واقع است و از پولینزی به وسیله‌ی خط بین‌المللی تاریخ جدا میشود. مشتمل است برجزایر کارولین، مارشال، ماریاناس، و گیلبرت. ساکنین آن از سیاهواران و مغولواران هستند. زبانهای ایشان از زبانهای مالزی‌ـ پولینزیائی است (← زبان، جدول).

میکستک، قبیله، ← مکزیک، جمهوری؛ مکزیکی، هنر و معماری.

میکلانجلو: ← میکلانژ.

میکلانژ[7] (mikelänj؛ از فنس)، ایتالیائی **میکلانجلو بوئوناروتی**[7] (mikelänjelo buonärroti)، ۱۴۷۵–۱۵۶۴، پیکرتراش، نقاش و شاعر ایتالیائی، مت کاپرزه[8] (käpreze)، توسکان. پس از یک سال شاگردی نزد د. گیرلاندایو و برادرش داوید در فلورانس، در ۱۴۸۹ وارد مدرسه‌ی هنری شد که در باغهای مدیچی به ریاست برتولدو[9] (bertoldo؛ یکی از شاگردان دوناتلو) تأسیس شده بود. کارهای نخستین وی در پیکرتراشی توجه لورنتسو د مدیچی را به طرف او جلب کرد، که او را به خانه‌ی خود برد و میان سالهای ۱۴۹۰ و ۱۴۹۲ در آنجا میزیست. در اینجا تحت نفوذ افکار نوافلاطونی مردانی همچون پولیتیانوس، پیکو دلا میراندولا، و م. فیچینو قرار گرفت. کارهای نقاشی این دوره‌ی جوانی او، که در موزه‌ی لوور موجود است، نشان میدهد که وی به مطالعه‌ی آثار جوتو و مازاتچو اشتغال داشته است، در صورتی که در برجسته‌کاریهای بر روی سنگ مرمر حضرت مریم بر روی پلکان و نبرد قنطورس (کازا بوئوناروتی، فلورانس) نفوذ دوناتلو و حجاری تابوتهای سنگی قدیم رومی مشهود است. هنگامی که میکلانژ در کلیسای سان پترونیو، بولونیا، به کار ساختن مجسمه‌های کوچک برای ضریح سان دومنیکو مشغول بود (۱۴۹۴–۹۵) فرصت یافت که برجسته‌کاریهای یاکوپو دلا کوئرچا را بر سردر این کلیسا مورد مطالعه قرار دهد. در همین اوان عمیقاً تحت تأثیر تعلیمات ساوونارولا قرار گرفت. میان سالهای ۱۴۹۶ و ۱۵۰۱، میکلانژ در رم کار میکرد و در آنجا مجسمه‌ی مرمرین باکوس (بارجلو، فلورانس) و سوگ مریم کلیسای سان پیترو، رم) را ساخت. پس از بازگشت (۱۵۰۱) به فلورانس، به دستور شهرداری این شهر مأمور ساختن مجسمه‌ی عظیم داود (آکادمی، فلورانس)، و به همراهی لئوناردو دا وینچی مأمور نقاشی کردن یکی از دو نقش دیواری تالار راین‌نی کاخ وتچو شد که بر آنها صحنه‌های جنگهای فلورانس با پیزا را نقاشی کردند. طرحهای این نقاشیها (اکنون مفقود است) در زمان خود تأثیر فراوان داشته است. از کارهای این دوره‌ی میکلانژ، مجسمه‌ی مرمرین حضرت مریم بروژ (نوتردام، بروژ) و نقاشی مدور خاندان مقدس (اوفیتسی) است. در ۱۵۰۵ او را به رم خواندند تا آرامگاهی برای پاپ یولیوس II بسازد. اندکی پس از بسته شدن قرارداد، پاپ نظر خود را تغییر داد، و به جای آرامگاه، از میکلانژ خواست تا سقف ← نمازخانه‌ی سیستین را تزیین کند. کار این سقف میان سالهای ۱۵۰۸ و ۱۵۱۲ به اتمام رسید. روحانیت عمیق و فخامت اسلوب این سقف آن را به صورت یکی از شاهکارهای بزرگ جهان در آورده است. این سقف از سه قسمت تشکیل شده است؛ در بالاترین قسمت آن ۹ صحنه‌ی نقاشی داستانهائی از سفر پیدایش را مجسم میسازد؛ در قسمت زیر آن انبیا و غیبگویان ترسیم شده است؛ در هلالها و لچکیهای پایینترین قسمت سقف صحنه‌های مرموز و معمائی وجود دارد که درآنها تصاویری آمده و این تصاویر را نیاکان حضرت مسیح یا حضرت مریم تصور میکنند وظاهراً مجسم‌کننده‌ی داستان آغاز پیدایش انسان است. پس از مرگ پولیوس II، وارثان وی بار دیگر، برای ساختن آرامگاه او، قراردادی با میکلانژ بستند، و دعاوی در پاره‌ی این قرارداد مدت ۳۰ سال طول کشید. مصیبت بزرگ برای میکلانژ آن بود که طرح وی برای ساختن یک معبد آرامگاهی وسیع در داخل کلیسای سان پیترو متروک ماند، و سرانجام این بنا در کلیسای سان پیترو این وینکولی، رم، به صورت تقلید ناقصی از طرح تصوری عظیم او ساخته شد. کارهائی که بنا بود در این طرح انجام شود، مجسمه‌ی عظیم حضرت موسی (سان پیترو این وینکولی) و مجسمه‌های معروف به نام بردگان (آکادمی، فلورانس؛ لوور) بود. میکلانژ از ۱۵۲۰ تا ۱۵۳۴ بر سر نماز خانه‌ی آرامگاهی مدیچی در صندوقخانه‌ی دوم سان لورنتسو، فلورانس، کار میکرد. در اینجا موفق شد که پیکرتراشی و معماری را با وحدت تعبیری نیرومندی در یکدیگر ادغام کند. تضاد و دوگانگی نیرومندی میان تفکر و عمل در مجسمه‌هائی که از جولیانو و لورنتسو د مدیچی و صورتهای کنائی سپیدم، شامگاه، شب، و روز ساخته، بخوبی تجسم یافته است. میکلانژ در ۱۵۲۹ به عنوان مهندس در کار دفاع از فلورانس همکاری داشت، و از آن پس در رم مقیم شد و در این شهر با اشرافزاده‌ی جوانی به نام تومازو کاوالیری[10] (tommāzo kavālieri) دوستی صمیمانه پیدا کرد و چندین قطعه شعر و چندین نقاشی رمزی خود را به او اهدا کرد. از ۱۵۳۴ تا ۱۵۴۱ روی نقاشی تابلوی داوری در نمازخانه‌ی سیستین کار میکرد. دوستی وی با ویتوریا کولونا از همین زمان آغاز شد، و میکلانژ بسیاری از قطعات شعر دینی خود را به او تقدیم کرد. پس از اتمام نمازخانه‌ی پولس (واتیکان) و فرسکوهای ایمان آوردن پولس و شهادت

(۱) hydrophone (۲) micrometer (۳) micromicron (۴) micromillimeter, millimicron (۵) micron
(۶) Micronesia (۷) Michelangelo Buonarroti (۸) Caprese (۹) Bertoldo (۱۰) Cavalieri

پطرس، بیشتر اوقات خود را به کارهای معماری مصروف میکرد. در ۱۵۴۷ به جانشینی آنتونیو دا سانگالو (بزرگتر) رئیس معماران کلیسای سان پیترو شد. مسئول اجرای سیماهای اصلی این کلیسا، و طرح چلیپائی یونانی تمرکز-یافته و گنبد عظیم آن، که پس از مرگ وی توسط دومنیکو فونتانا و جاکومو دلا پورتا، با اندک تغییری که به‌آن داد صورت اتمام پذیرفت، میکلانژ بوده است. از کارهای معماری دیگر او تعمیر و نوسازی گرمخانه‌ی گرمابه‌های دیوکلسین در کلیسای سانتا ماریا دلی آنجلی و طرح-ریزی نماها و حیاط گروه کاخهای تپه‌ی کاپیتول است. دو مجسمه‌ی ناتمام گروههای سوک مریم او نشان میدهد که میکلانژ در پایان عمر خود به اشکال روحانیت‌یافته و تجریدی تمایل پیدا کرده بوده است. یکی از آنها را، که اکنون در کلیسای جامع فلورانس موجود است، خواسته بود برای مقبره‌ی خود بسازد؛ به دلایلی آن را شکستند و شکسته‌های آن را پیکرتراش دیگری به هم وصل کرد، و ظاهراً در صورت مریم مجدلیه‌ی آن از خود تغییری داد که هم اکنون موجود است. دیگری (میلان) در ح ۱۵۵۵ آغاز شد و با مرگ میکلانژ ناتمام ماند. میکلانژ بیشتر خود را پیکرتراش میدانست، و احساس قدرت تعبیر اشکال تراشیده‌شده در همه‌ی مراحل کارهای او مشاهده میشود. به عنوان هنرمندی از قرن ۱۶م، همچون دیگر هنرمندان این عصر، ناگزیر بود تحت حمایت حامیانی که زر و زور کافی برای سفارش دادن کارهائی در خور نبوغ او داشتند، به سر برد. در سراسر دوران زندگی، بلندپروازیهای هنری او با هوسهای این حامیان و ناپایداری اجتماعی زمانه و رشکمندی هنر-مندان دیگر، و نیز تعارضهای اخلاقی، که از درون روح خود او سرچشمه میگرفت، در معرض تهدید و بیحاصلی بود. این مبارزه در هنری تجلی یافته است که به علت جهانی بودن آن زیر یک عنوان و سبک در نمیآید، ولی بیشتر آن را به سبک رنسانس اعلی یا دوره‌های باروک نسبت داده‌اند. با استفاده از روش خاص و نیرومند هاشور زدنْ طرحهای کالبدشناختی و ترکیبات پرقدرتی از وی بر جای مانده است. ترکیبات او مورد قبول پیروانش قرار گرفت و در مدت چندین نسل از آنها تقلید میشد. مجموعه‌هائی از ترسیمات و نقاشیهای وی در موزه‌های لوور، اوفیتسی و کازا بوئوناروتی، فلورانس؛ موزه‌ی بریتانیائی؛ کاخ وینزر، و موزه‌ی اشمولی، آکسفرد، موجود است.

میکلوتتسی[1]، **میکلوتتسو** (mikelottso mikelottsi)، ۱۳۹۶–۱۴۷۲، مجسمه‌ساز، معمار، زرگر، و ریخته‌گر ایتالیائی. مدتها با دوناتلو و گیبرتی همکاری میکرد. از اولین آثار نقوش برجسته و مجسمه‌سازی مستقل او، مقبره‌ی آراگاتتسی و آثاری در کلیسای جامع در مونتیپولْچانو است، که میکلوتتسی برای همین کلیسا ساخته بود؛ و دو فرشته در موزه‌ی ویکتوریا و البرت (لندن) است. شهرتش بیشتر به خاطر خلق کارهای معماری و تزیینی است که بعد از ۱۴۳۵ همه‌ی وقت خود را در آن صرف میکرد؛ او با برونللسکی و آلبرتی در رهبری و بنیانگذاری سبک رنسانس همگام بود. بهترین آثار میکلوتتسی در فلورانس است. قصر مدیچی-ریکاردی، که هنگامی که معمار و مشاور هنری کوزیمو د مدیچی بود برای وی ساخت، یکی از زیباترین خانه‌های مسکونیی است که تا کنون بنا شده است. میکلوتتسی صومعه‌ی سان مارکو را تجدید بنا کرد و به آن وسعت بخشید. در احیای کاخ وتچو کوشید. در ۱۴۴۶–۵۱ به جانشینی برونللسکی سرپرست امور سانتا ماریا دل فیوره شد. میکلوتتسی ویلاهای متعددی برای خانواده‌ی مدیچی طراحی و بنا کرد. ویلائی که با باغچه‌های مطبق در فیزوله ساخت (۱۴۵۸–۶۱)، در طرح ویلاهای بعد تأثیر بسیار داشت.

میکلون[2] (miklon)، جزیره (ح ۲۱۵ کمم) ج نیوفندلند، کانادا. با جزیره‌ی **سن پیر**[3] (san pier؛ ۲۶ کمم) در نزدیکی آن، سرزمین ماوراء بحار فرانسه (جع ۶٬۰۰۰)، **سن پیر و میکلون** (فنس، **سن پیر ا میکلون**)، را تشکیل میدهد (← فرانسه، جامعه‌ی، جدول). سکنه‌ی این سرزمین عمدةً ماهیگیر و در سن پیر تمرکز یافته‌اند. نزدیکی به سواحل بزرگ، آنجا را مرکز مهم صید ماهی ساخته است. فرانسه در ۱۶۰۴ رسماً آنجا را مستعمره‌ی خود ساخت. چند بار میان فرانسه و انگلیس دست به دست شد. از ۱۹۱۴، به فرانسه واگذار شد. در رفراندوم ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۸، سرزمین سن پیر و میکلون جزو ← جامعه‌ی فرانسه شد.

میکله پتتسا: ← فرا دیاوولو.

میکله دی چونه، آندرئا دی: ← وروکیو، آندرئا دل.

میکن[4] (meykan)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۱۲۲٬۴۲۳)، قسمت مرکزی ایالت جورجیا، کشمت، بر ناورس رود اوکمالگی[5] (okmālgi)، و ج‌ش آتلانتا. مرکز صنعتی و حمل و نقل دریائی منطقه‌ی زراعتی وسیع اطراف است.

میکن، نئنیل: ← ناوبندان، قانون.

میکولوف، چکوسلواکی، ← نیکولسبورگ.

میکون[6] (mikon)، نق ح ۴۶۰ قم، نقاش و مجسمه‌ساز یونانی. با همکاری پولوگنوتوس (polugnotos؛ نق ح ۴۶۰–۴۴۷ قم) تابلوی یونانیان و آمازونها و اثر مشهور نبرد ماراتون را در تالار پوئکیله در آتن نقاشی کرد. احتمالاً در خلق تابلوهائی که زیب معبد دیوسکوروی در یونان است، شرکت داشته.

میکویان[7]، **آناستاس ایوانوویچ** (ānāstās ivānovic mikoyān)، ۱۸۹۵–۱۹۷۸، رهبر کمونیست تجسس، و یکی از معدود "بولشویک-های کهنه‌کار" که پس از تصفیه‌ی ستالینی بر سر کار باقی ماندند. در ۱۹۱۵ به حزب کمونیست پیوست و تا ۱۹۲۰ در قفقاز فعالیت میکرد. در ۱۹۲۳ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شد، و پس از آن در هیئت وزیران متناوباً پستهای مربوط به تجارت و صنایع غذائی با او بود. از ۱۹۳۵ عضو پرزیدیوم (← کمونیست، حزب، در تجسس) شد، و در کابینه‌ی خروشچف (۱۹۵۸) به نیابت نخست‌وزیر رسید؛ در ۱۹۵۹ دیدارهای رسمی از کشمت و مکزیک به عمل آورد. در ۱۹۶۴–۶۵ رئیس هیئت مدیره‌ی پرزیدیوم بود، و در این سال ⇐ ن. و. پادگورنی به جای او منصوب شد. در آوریل ۱۹۶۶ از عضویت پرزیدیوم اخراج شد.

میگدال، شهر قدیم، فلسطین، ← مجدل.

میگرن: ← صداع.

میگل[8] (migel)، ۱۸۰۲–۶۶، شاهزاده‌ی پرتغالی؛ برادر کهتر پدروی I، امپراطور برزیل. در ۱۸۲۶ سرپرست ماریای II، دختر پدرو، و نامزد او شد، ولی در ۱۸۲۸ سلطنت را برای خود از طرف کورتس (مجلس ملی) پذیرفت. با پشتیبانی دسته‌های ارتجاعی، بر ضد نیروهای آزادیخواهی که زیر فرمان پدروی I و از پشتیبانی انگلیسها برخوردار بودند، جنگید (۱۸۳۲–۳۴). پس از شکست، پرتغال را ترک کرد. شورشهائی‌که بعداً به طرفداری میگل و بر ضد ماریای II روی داد، همه با شکست رو به رو شد.

میگو[9] (meygu)، سخت‌پوست کوچک دریائی خوردنی، به طول ۴ تا ۷ سم، که در سواحل اغلب دریاها دیده میشود. دارای 10 پای بندبند و اسکلت خارجی شفاف و انعطافپذیر است. میگوهای استوائی اشکال و رنگهای شگرف دارند، و طول آنها گاه تا ح ۲۵ سم میرسد. در ایران در خلیج فارس فراوان صید میشود.

میگون (meygun)، ده (جع ۱٬۹۵۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش رودبار قصران، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، کنار راه شوسه‌ی تجریش–شمشک؛ لغ فشم. از مراکز ییلاقی مردم تهران، و محصولاتش غلات، ارزن، و عسل است.

میل، در نجوم، ← مختصات استوائی.

میل (mil)، نامی که به بعضی منارها (← منار) یا برجها (← برج) داده شده. نام چند میل تاریخی درین مقاله ذکر میشود. **میل اخنجان** (axanjān)، در لش خراسان، کنار راه مشهد به سرخس، آجری و مزین به ترکهای نیم‌گرد عهد تیموری است. **میل رادکان** (rādkān)، در رادکان، خراسان، برج آجری گرد، دارای ترک-های محدب به شکل ستون و گنبد مخروطی. مربوط به‌آغاز قرن ۷م هق است. **میل قاسم‌آباد**، سیستان، نزدیک زابل، آجری واز عهد سلجوقی است. در ۱۳۳۶ هش بر اثر طوفان شن وموقعیت نامساعد منهدم شد. **میل کرات** (karāt)، ج‌ش خراسان، نزدیک مرز افغانستان، بر پایه‌ی ۸-ضلعی بنا شده است. کتیبه‌ی کوفی از قرن ۵م هق دارد. **میل نادری**، نرماشیر، کرمان، بین بم و فهرج، آجری و از عهد سلجوقی است.

میل[10]، **جان استوارت** (jān estuārt mil)، ۱۸۰۶–۷۳، فیلسوف و اقتصاددان بریتانیائی، پسر بزرگ جیمز میل؛ متـ لندن. تحصیلات او نزد پدرش انجام گرفت و پدرش او را چنان بارآورد که در ده‌سالگی آثار افلاطون و دموستن را به

(۱)Michelozzi (۲)Miquelon (۳)Saint-Pierre (۴)Macon (۵)Ocmulgee (۶)Micon (۷)Mikoyan (۸)Miguel (۹)shrimp (۱۰)Mill

زبانهای یونانی و لاتینی میخواند. در ۱۲ سالگی شروع به فرا گرفتن منطق کرد و کتب منطقی ارسطو را به زبان یونانی مطالعه کرد. پس از آن به علم اقتصاد سیاسی روی آورد و با عقاید ا. سمیث و د. ریکاردو آشنا شد. در ۱۸۲۳، که ۱۷ سال تمام داشت، وارد اداره‌ی بازرسی دیوان هند، و در ۱۸۲۸ معاون آن اداره شد. از ۱۸۳۶ تا ۱۸۵۶ روابط شرکت هند شرقی را با دولت هند اداره میکرد، و در ۱۸۵۶ رئیس بازرسی دیوان هند شد و در این مدت در مجلات و روزنامه‌های معتبر بریتانیا به نوشتن مقالات در زمینه‌های مختلف مشغول بود. در ۱۸۵۱، پس از مرگ همسرش، ازدواج کرد و سخت تحت تأثیر همسر خود واقع شد. میل به عنوان رئیس بازرسی دیوان هند با انتقال حکومت از شرکت هند شرقی مخالف بود. هنگامی که در ۱۸۵۸ شرکت هند شرقی منحل شد، در اداره‌ی جدید هند به او پیشنهاد شغل شد، که او نپذیرفت. پس از استعفا و بازنشستگی از اداره‌ی هند، زن محبوب او از دنیا رفت و او تسلی خاطر خود را در نوشتن کتب در باره‌ی اخلاق و سیاست یافت. در ۱۸۶۵ به نمایندگی مجلس عوام، و در ۱۸۶۷ به ریاست دانشگاه سنت اندرو انتخاب شد. در ۱۸۶۸ در انتخابات عمومی مجلس عوام شکست خورد و برای تألیف و تصنیف به خانه‌ی خود در آوینیون رفت، و در همان شهر در گذشت. میل در فلسفه و روش علمی معتقد به تجربه و آزمایش است و روش تجربی نیز به عقیده‌ی او روش استقرائی است. در روانشناسی به اصل تداعی معانی معتقد است. به عقیده‌ی او اساس دانش ما بر دریافتهای مستقیم ما از موجودات خارجی است ولی بیشتر علم ما از راه استنتاج به دست میآید. این استنتاج از روی موادی است که دریافت و ادراک مستقیم در اختیار ما میگذارد و ما، از روی این استنتاج، قوانین کلی و مفاهیم عمومی را به دست میآوریم. قوانین علمی از راه ارتباط و وابستگی چند امر به یکدیگر حاصل میشود. هیوم این ارتباط و وابستگی را از راه تداعی معانی میدانست، ولی چون این تداعی معانی به عقیده‌ی هیوم عینی نبود ناچار به ورطه‌ی شکاکیت افتاد. میل برای پرهیز از شکاکیت به منطق استقراء دست زد و به عقیده‌ی او استقراء روش علمی علوم بشری است. درکتاب نظامهای منطق، میل اصول تازه‌ای بر پایه‌ی اصول قدیم منطق عرضه کرد. از جمله‌ی اصول مذکور یکی این است که اگر در دو حالت یا بیشتر، که دارای وضعیت واحدی باشند، امر واحدی مشاهده شود، وضعیت واحد مذکور یا علت آن امرِ واحد است یا معلول آن. قواعد و اصول دیگرِ منطق استقرائی میل از این اصل سرچشمه میگیرد و بر اصل استنباط کلی از جزئی است. در اخلاق، میل طرفدار مذهب سودگری واصالت لذت است. سعادت در لذت و سود و عدم سعادت در الم و زیان است، و بنابر این، برای وصول به سعادت باید لذت را افزایش، و رنج و الم را کاهش داد. از آثار مهم او نظامهای منطق (۱۸۴۳)، آزادی (۱۸۵۹؛ ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان رساله درباره آزادی، تهران ۱۳۳۸ هش)، و مذهب اصالت سودگری (۱۸۶۱) است.

میل[1]**، جیمز** (jeymz mil)، ۱۷۷۳–۱۸۳۶، فیلسوف و مورخ بریتانیائی و عالم علم اقتصاد؛ متولد اسکاتلند؛ پدر ج. ا. میل. تحصیلات عالی را در دانشگاه ادنبورگ به‌پایان رسانید، و به مطالعات تاریخی و فلسفی پرداخت. در ۱۸۰۲ به لندن رفت و به روزنامه‌نگاری پرداخت. در ۱۸۰۸ با جرمی بنتم فیلسوف نامدار انگلیسی آشنا شد و نظریات او را به طور کامل پذیرفت. در ۱۸۱۴ مقالات حکومت، قانونشناسی، آزادی مطبوعات، زندانها و نظم زندان، مستعمره، قانون ملل، و تربیت را برای ذیل چاپهای چهارم و پنجم و ششم دایرةالمعارف بریتانیکا نوشت. مقاله‌ی حکومت مخصوصاً در عقاید سیاسی و مردم بریتانیا تأثیر و نفوذ فراوان بخشید و خلاصه‌ای از نظریات سیاسی رادیکالهای فلسفی بود (رادیکالهای فلسفی کسانی بودند در بریتانیا که پیرو عقیده‌ی فلسفی مخصوصی مبنی بر لیبرالیسم در سیاست و مذهب سودگری در قانون و اخلاق و تداعی معانی در روانشناسی بودند). در سالهای ۱۸۱۸ و ۱۸۱۹ کتاب معروف سه‌جلدی او، تاریخ هند در زیر تسلط بریتانیا، منتشر شد و با همه‌ی انتقادی که از حکومت بریتانیا در هند کرده بود به کارمندی در اداره‌ی امور هند منصوب شد. در ۱۸۲۱ کتاب مبانی اقتصاد سیاسی، و در ۱۸۲۹ کتاب تحلیل پدیدارهای ذهن انسانی را منتشر ساخت. عقاید سیاسی و اقتصادی جیمز میل در میان مردم بریتانیا بس نفوذ داشت. از عقاید مهم اقتصاد سیاسی او این است که مسئله‌ی مهم اصلاح اقتصادی محدود ساختن افزایش جمعیت است، زیرا سرمایه به نسبت افزایش جمعیت افزایش نمییابد. دیگر از اصول عقاید او در اقتصاد این است که ارزش هر چیزی کاملاً بسته به کمیت کار و رنجی است که در تولید آن به کار رفته است و افزایش قیمت زمین (افزایشی که نتیجه‌ی زحمت نیست) باید مشمول مالیات باشد. در کتاب تحلیل پدیدارهای ذهن انسانی جیمز میل تمام پدیدار-های ذهنی را با اصل تداعی معانی توجیه می-کند. جیمز میل و بنتم در اخلاق و قانونشناسی تابع ← مذهب سودگری، و معتقد بودند که با این وسیله اصول فیزیک نیوتنی را در سیاست و اخلاق وارد کرده‌اند. به قول یکی از پیروان ایشان، اصل سودگری در سیاست و اخلاق همان مقام را دارد که قانون گرانش عمومی در فیزیک.

میلاتسو، بندر سهسیل، ← مولای.

میلاتون، ده، فارس، ← ماهور و میلانی.

میلاجرد (mila.jerd) یا **میلاگرد** (gerd-)، ده (جم ۳٬۸۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرای علیا، بخش وفس، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)، ۱۳کیلومتری جغ کمیجان. محصولاتش غلات و لبنیات است. یک بار در حمله‌ی مغول، و بعداً در فتنه‌ی افغان ویران شده است. در اطراف آن آثاری از بناهای قدیمی به چشم میخورد، بنای آن را به گرگین میلاد نسبت می-دهند.

میل اخنجان: ← میل، نام بعضی منارها.

میلاد (milād) از پهلوانان ایرانی و پدر گرگین. نام وی به عقیده‌ی بعضی زبانشناسان تصحیف شده‌ی کلمه‌ی مهرداد است.

میلاد صغیر: ← تجلی مسیح، عید.

میلاد مسیح، عید[2]، انگلیسی کریسمس (krismas)، فرنسه نوئل[3] (noel)، عیدی که کلیساهای غربی در روز ۲۵ دسامبر بر پا میدارند. تا قبل از ۲۰۰ بم متداول نبود. در قرون وسطی عمومیت یافت و با مراسمی (مخصوصاً در کشورهای انگلیسی‌زبان) توأم شد که آراستن درخت عید، خواندن سرودهای دسته‌جمعی، عیدی دادن و فرستادن کارت تبریک از آن جمله است. آراستن درخت عید را آلمانیها در میان مسیحیان معمول ساختند و سانتا کلوز توسط هلندیهای ساکن نیو یورک به امریکا راه یافت.

میلادیان (miladiān)، در داستانهای ملی ایران، خاندان پهلوانان ایرانی زمان کیخسرو که در جنگ با تورانیان، به فرماندهی گرگین میلاد، شرکت داشت.

میل اژدها، آتشکده، ← نورآباد، شهر.

میلاگرد، ده، اراک، ← میلاجرد.

میلان[4] (milān؛ از فر)، ایتالیائی **میلانو** (milāno)، شهر (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۱٬۷۳۱٬۰۰۰)، مرکز ایالت میلان و شهر عمده‌ی لومباردی، ل ایتالیا، در مرکز حوضه‌ی پو. به علت وضع سوق الجیشی آن در جلگه‌ی لومباردی، و قرار گرفتن بر محل تقاطع چندین خط ارتباط اروپائی، از قرون وسطی به صورت یک مرکز صنعتی و تجارتی بااهمیت بین‌المللی در آمده است. دومین شهر بزرگ ایتالیا است، و صناعت-های پارچه‌بافی، لباس‌سازی، شیمیائی، چاپ و نشر دارد. در میلان اتومبیل، ماشین‌آلات، هواپیما، لوکوموتیو، و کالاهای کائوچوئی ساخته میشود. مهمترین بازار ابریشم در اروپا است. در آغاز مسکن قبایل سلت بود، سپس به تصرف رومیان در آمد، و در اواخر روزگار رومیان مقر امپراطوری غربی بود. از ۳۷۴ تا ۳۷۹ قدیس آمبروسیوس اسقف میلان بود و این شهر مرکز دینی ل ایتالیا شد. هونها (ح ۴۵۰) و بار دیگر گوتها (۵۳۹) آن را ویران کردند، و در ۵۶۹ به لومبارد‌ها تعلق یافت. در قرن ۱۲م به صورت یک شهر آزاد در آمد و رفته رفته بر دیگر شهرهای لومباردی تفوق یافت. از قرن ۱۱م تا قرن ۱۳م، از مخاصمات طبقاتی و زد و خوردهای دو خاندان گوئلفها و گیبلینها و دشمنی شهرهای رقیب با یکدیگر آسیب فراوان دید، و همین امور به امپراطور فردریک I در ویران کردن میلان (۱۱۶۳) کومک کرد. میلان که عضو ← اتحادیه‌ی لومبارد بود در شکست دادن فردریک I در لنیانو (۱۱۷۶) شرکت داشت. با قرارداد صلح کنستانس (۱۱۸۳) استقلال میلان به رسمیت شناخته شد. در قرن ۱۳م آزادیهای جمهوری این شهر از آن سلب شد، نخست خاندان توریانی[5] (torriāni)، و سپس خاندان ویسکونتی (۱۲۷۷) خاوندان این شهر شدند. ج. گ. ویسکونتی در ۱۳۹۵ از امپراطور لقب دوکِ

(۱)Mill (۲)Christmas (۳)Noël (۴)Milan (۵)Torriani

میلان گرفت، و در زمان او دوکنشین میلان مهمترین ایالت ایتالیا شد. پس ازمرگ (۱۴۴۷) آخرین ویسکونتی، عنوان دوکی به خاندان سفورتا انتقال یافت. شهر شکوفان و آباد شد، ولی بزودی به ← جنگهای ایتالیا کشیده شد، و در ۱۵۳۵ به تصرف اسپانیا درآمد و دوره‌ی انحطاط آن آغاز شد. در پایان جنگهای جانشینی اسپانیا، اتریش بر آن حکومت داشت (۱۷۱۳–۹۶). بوناپارت میلان را پایتخت ← جمهوری سیزالپین (۱۷۹۷) و سپس پایتخت مملکت ایتالیا (۱۸۰۵–۱۸۱۴) قرار داد. در ۱۸۱۵ بار دیگر به تصرف اتریش در آمد. در سراسر دوره‌ی ریسورجیمنتو میلان مرکز انقلاب بود؛ در نبرد قهرمانانه‌ی پنج‌روزه‌ی ۱۸۴۸، مردم این شهر به بیرون راندن اتریشیها موفق شدند، ولی اینان چند ماه بعد دوباره این شهر را تحت فرمان خود در آوردند. بالاخره در ۱۸۵۹ میلان توانست با مملکت ساردنی متحد شود. پس از آنکه به صورت جزئی از ایتالیا در آمد (۱۸۶۱)، اهمیت صنعتی آن رو به رشد گذاشت. در جنگ II میلان از حمله‌های گسترده‌ی هوائی آسیب فراوان دید؛ بیشتر بناهای مهم آن ویران شد، و در بعضی ویرانی چنان بود که قابل ترمیم نبود. جالبترین اثر قدیمی شهر کلیسای جامع گوتیک (۱۳۸۶–۱۸۱۳) آن است که در آن آثاری از سبکهای گوناگون دیده میشود؛ بیش از صد برج و هزاران مجسمه به صورتی عالی آن را تزیین کرده است. بر بلندترین برج آن (به ارتفاع ۱۰۸ متر) مجسمه‌ای از حضرت مریم قرار دارد. از آثار آسیب‌دیده‌ی میلان در جنگ کلیسای رمانسک قدیس آمبروسیوس (تأسیس ۳۸۶)، مهمترین بنای قرون وسطائی، است. در کاخ برررا (brerā) یک گالری نقاشی، یک کتابخانه، و مؤسسه‌ی هنرهای زیبا؛ و در کاخ پولدی‌ـپتتسولی (poldi-pettsoli) یک موزه جای دارد. کتابخانه‌ی آمبروسیوس ایـن شهر، که یکی از غنیترین کتابخانه‌های اروپا است، مجموعه‌ای عالی از نقاشی دارد. کاخ سفورتسکو (sfortsesko) که مقر خاندان سفورتسا بوده، از بناهای عظیم این شهر است که برامانته و دا وینچی و دیگران در ریختن طرح آن شریک بوده‌اند. تئاترو آلا سکالا (teātro āllā skālā) که شهرت جهانی دارد و در جنگ II آسیب سخت دیده بود، اکنون تعمیر شده است. میلان که مدتها یکی از مراکز موسیقی بوده، دارای کنسرواتوار بسیار عالی است. یک دانشگاه ایالتی و یک دانشگاه کاتولیک نیز دارد.

میلان (milān)، ده (جمع ۱٬۳۲۸ سنه ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش اسکو، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲ کیلومتری ل اسکو. محصولاتش غلات و حبوبات است. نام این ده در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش نیامده، و احتمالاً جمعیت آن جزء اسکو منظور شده است.

میلان، فرمان[1] (farmāne milān)، ۱۸۰۷، طرحی که از طرف ناپلئون، برای اجرای محاصره‌ی دریائی صادر شد. طبق این فرمان، کشتیهای جنگی و کشتیهای مسلح خصوصی فرانسوی اجازه یافتند که کشتیهای بیطرفی را که از متصرفات انگلستان به دریا میرفتند، تصرف کنند.

میلان اوبرنوویچ[2] (milān obrenovic)، ۱۸۵۴–۱۹۰۱، امیر (۱۸۶۸–۸۲) و شاه (۱۸۸۲–۸۹) صربستان، نوه‌ی برادر میلوش اوبرنوویچ. به عنوان امیرْ جانشین پسر عمویش میخائیل اوبرنوویچ شد. در پاریس تربیت شده بود، و شورای نیابت سلطنتی که در ۱۸۶۹ اصلاحاتی در قانون اساسی کرد، تا ۱۸۷۲ به نیابت از طرف او بر سر کار بود. تحت فشار روسیه، به تأیید شورشی که در بوسنی و هرزگووین پیدا شده بود، به دولت عثمانی اعلان جنگ داد. در کنگره‌ی برلین (۱۸۷۸) به کومک دولت اتریش، استقلال کامل صربستان از دولت عثمانی توسط کشورهای اروپا شناخته شد. در ۱۸۸۲، پس از امضا کردن پیمان سرّی با اتریش، که متضمن نفوذ فراوانی برای اتریش بود، عنوان شاه صربستان پیداکرد. مالیاتهای سنگین و سیاست طرفداری از اتریش و زندگی رسوای داخلی و نبرد بیحاصل او با بلغارستان (۱۸۸۵) مخالفت شدید مردم را بر ضد او سبب شد. پس از امضا کردن یک قانون آزادمنشانه (۱۸۸۹)، به سود پسرش آلکساندر از سلطنت کناره گرفت و از صربستان بیرون رفت. سپس باز گشت و فرمانده کل قوا شد، ولی پس از ازدواج پسرش استعفا کرد.

میلانلو (milānlu)، دهستان (جمع ۹٬۶۹۰)، شهرستان شیروان، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌ی آن غلات و انگور است. ساکنین از طوایف زعفرانلو هستند. ازآبادیهای آن بیدواز (bidvāz؛ جمع ۴۴۴ سنه ۱۳۴۵ هش) در ۳۳کیلومتری جغ شیروان است که بقعه‌ی امامزاده سلطان محمد رضا منسوب به دوره‌ی سلطان مسعود غزنوی، و نیز مقبره‌ی شیخ رشیدالدین با تاریخ ۸۷۷ هق در آن قرار دارند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش این دهستان با نام اردغان (ardaqān؛ جمع ۵٬۵۳۱؛ دارای ۲۲ آبادی)، ذکر شده، ولی در نقشه‌ی تقسیمات کشوری (مرکز آمار ایران، سال ۱۳۵۰ هش) دهستان میلانلو جزء شهرستان اسفراین منظور شده است.

میل ترکیبی شیمیائی[3]، نیروی جاذبه‌ای که تصور میشود میان عناصر شیمیائی وجود دارد. در تحت تأثیر این نیرو، دو یا چند اتم به طرف یکدیگر جذب میشوند و در کنار هم میمانند و یک جسم مرکب شیمیائی میسازند. جاذبه در میان عناصر بسیار نامشابه، مثلاً فلزها و نافلزها، بیشتر است؛ مثلاً نمک طعام که ترکیبی از سودیوم (فلز) و کلور (نافلز) است، از لحاظ ترکیب پایداری فراوان دارد. نافلزها نیز ممکن است با یکدیگر ترکیبات پایدار بسازند، همچون کربون و اکسیژن در انیدرید کربونیک. جاذبه در میان عناصر فلزی ضعیف است، اینها میتوانند با یکدیگر آلیاژ بسازند، همچون آلیاژ مس و روی. آلیاژها باآنکه پایدارند، از ← قانون نسبتهای مشخص تبعیت نمیکنند، و ترکیبات شیمیائی واقعی محسوب نمیشوند. میل ترکیبی دو یا چند عنصر به وسیله‌ی انرژی لازم برای تشکیل جسم مرکبی از آن عناصر سنجیده می‌شود

میلتن[4]**، جان** (jān miltən؛ به‌فارسی milton)، ۱۶۰۸–۷۴، شاعر انگلیسی. در مدرسه‌ی سنت پول و کالج کریست (کیمبریج) تحصیل کرد. دیری نگذشت که به شاعری پرداخت. از اشعار اولیه‌اش بامداد ولادت مسیح (۱۶۲۹)، آلگرو (۱۶۳۱)، ایل پنسِروزو (۱۶۳۲)، و مرثیه‌ی لیکیداس (۱۶۳۸) را میتوان ذکر کرد. وی مدتی در اروپا و بیشتر در ایتالیا به سیاحت پرداخت (۱۶۳۸–۴۰). بر اثر بینظمیها و اغتشاشات روزافزون در انگلستان، گوشه‌گیری اختیار کرد و به آیین پیرایشگری روی آورده رسالات منثوری در باره‌ی حکومت کلیسا (همچون اصلاحات دینی در انگلستان، ۱۶۴۱) نگاشت، و در طرفداری از حبس و اعدام چارلز I مقالاتی انتشار داد (مخصوصاً دوران فرمانروائی شاهان و قضات، ۱۶۴۹). در ۱۶۴۴ رساله‌ی آرئوپاگیتیکا را در دفاع از آزادی مطبوعات نوشت. در دوران حکومت کرامول چندی منشی و مترجم زبان لاتینی بود، و در مقالات خود شدیداً از دولت دفاع میکرد. کثرت کار موجب کوری او شد. یکی از معروفترین غزلیاتش، "در باره‌ی کوری خود" را سروده است. پس از بازگشت سلطنت (۱۶۶۰)، وی چندی خود را مخفی ساخت، ولی عاقبت گرفتار و زندانی شد. دیری نگذشت که باز آزاد شد و انزوا گرفت. در مدت انزوا، حماسه‌های بهشت گمشده (۱۶۶۷) و بهشت بازیافته (۱۶۷۱) را انشا کرد. در کتاب اول، داستان عصیان شیطان را در برابر خدا، و سرگذشت آدم و حوا را به منظور "توجیه مشیت الاهی نسبت به بشر" باز میگوید، و در کتاب دوم ماجرای آزمایش عیسی را به وسیله‌ی شیطان شرح داده است. بهشت گمشده یکی از بزرگترین حماسه‌های جهان است، و از لحاظ استحکام کلام، در ادبیات زبان انگلیسی بی‌نظیر است. در بین سایر آثار دوران پیری میلتن، آلام سمسون (۱۶۷۱) درامی است عالی که به سبک تراژدیهای کلاسیک یونان تنظیم شده است. باآنکه غالب آثار میلتن نماینده‌ی دوران پیرایشگری است، همیشه قدرت و اهمیت خود را حفظ کرده‌است.

میلتوس[5] (miletos)، دریابندر قدیم، غ آسیای صغیر، در کاریا، نزدیک جزیره‌ی ساموس. هنگام اشغال شرق دریای اژه به دست یونانیان (ح 1000 ق‌م) به تصرف آنان در آمد و یکی از شهرهای مهم یونیا شد. از قرن ۸م ق‌م مرکزی برای استعمار و مهاجرت، مخصوصاً در سواحل دریای سیاه بود. مردم میلتوس در مقابل شاهان لیدیا مقاومت ورزیدند و از ایرانیان آزار ندیدند، ولی در ۴۹۹ ق‌م یونانیانِ یونیا را به شورش در مقابل ایران بر انگیختند، و به همین جهت شهر میلتوس در معرض غارت قرار گرفت (۴۹۴ ق‌م). تا اوایل تاریخ میلادی، که گل و لای این بندر را از کار انداخت، کمابیش آباد بود. بعضی از نخستین فیلسوفان یونان، از جمله طالس و

(۱)Milan Decree (۲)Milan Obrenovich (۳)chemical affinity (۴)Milton (۵)Miletus

آناکسیماندروس از این شهر بر خاستند؛ نسبت این حکیمان در منابع اسلامی ملطی (malati) آمده است و باید توجه داشت که فقیهان و محدثان و دانشمندان مسلمان دیگری که با همین نسبت ملطی خوانده میشوند ارتباطی به این شهر ندارند و از شهر ملطیه بر خاسته بوده‌اند. ویرانه‌های این شهر، در نزدیکی دهانه‌ی رود مندرس، توسط باستانشناسان آلمانی کاویده شده است.

میلتیادس[1] (miltiādes)، ف ۴۸۹ ق‌م، سردار آتنی در ← جنگهای مدی. در ۴۹۰ در ماراتون بر ایرانیان پیروز شد، و چون نیروهای ایران از راه دریا متوجه شهر بیدفاع آتن شده بودند، سربازان خود را به حالت دو از ۳۲ کیلومتر فاصله‌ی ماراتون به‌آتن رسانید و حمله‌ی دریائی به این شهر را بی‌اثر گذاشت.

میل دریائی[2] (mil-) یا **مایل دریائی** (māyl-)، واحدی برای اندازه‌گیری طول برابر با ۱۸۵۳٫۲۴۸ متر (میل امریکائی) یا ۱۸۵۳٫۲ متر (میل انگلیسی)؛ نیز یک واحد بین‌المللی طول، برابر ۱۸۵۲ متر، که از ۱۹۵۹ رسماً در کشتمت مورد عمل است.

میلر[3]، **آرثر** (ārtər milər)، ۱۹۱۵– درامنویس امریکائی؛ مت نیو یورک. نخستین اثر مهم او همه‌ی پسران من (۱۹۴۷) است. نمایشنامه‌ی بعدی او، مرگ یک فروشنده (۱۹۴۹)، که عموماً آن را شاهکار وی میدانند، داستان غم‌انگیز مردی است که با ارزشهای تهی خود و جامعه‌ای که در آن زندگی میکرد به هلاکت رسید. از نمایشنامه‌های اخیر او اینها را میتوان نام برد، بوته‌ی آزمایش (۱۹۵۳) که درامی از محاکمات یک جادوگر قرن ۱۷م است، و نگاهی از پل (۱۹۵۵)؛ داستانی به نام کانون (۱۹۴۵) در باره‌ی ضدیت با نژاد سامی نوشته است. همه‌ی پسران من و مرگ یک فروشنده فیلم سینمائی شده، و اقتباسی از بوته‌ی آزمایش به وسیله‌ی ژ. پ. سارتر در فرانسه فیلم شده است.

میلر[3]، **باریس فسوولودوویچ** (bāris fsevolodovic miler)، ۱۸۷۷–۱۹۵۶، ایرانشناس معاصر روسی. از ۱۹۴۳ استاد دانشگاه مسکو بود. تحقیقات عمده‌ای در باره‌ی گروه لهجه‌های غربی ایران ــ طالشی، کردی، و تاتی ــ انجام داده است. از آثار عمده‌اش اینهاست: لهجه‌های تاتی، مقام، و گویشهای آنها (۱۹۲۹)، متون طالشی (۱۹۳۵)، مشکلاتی چند از فونتیک کردی (۱۹۵۰)، فرهنگ فارسی به روسی (۱۹۵۰)، و لهجه‌های طالشی (۱۹۵۳).

میلر[4]، **جان** (jān milər)، ۱۷۳۵–۱۸۰۱. فیلسوف و مورخ اسکاتلندی. تحصیلات او درگلاسگو صورت گرفت و در آنجا برجسته‌ترین شاگرد ا. سمیث بود. در ۱۷۶۱ استاد حقوق مدنی در دانشگاه گلاسگو شد، و مجالس درس او در این دانشگاه وی را به صورت یکی از چهره‌های برجسته‌ی علمی در آورد. میلر از نخستین مدافعان مکتب جبر اقتصادی بود. در کتاب "اصل امتیازات طبقاتی" (۱۷۷۸) همه‌ی مناسبات اجتماعی و حتی روابط میان زن و مرد را نتیجه‌ی جبری تشکیلات اقتصادی جامعه دانست. کتاب او به نام دید تاریخی از حکومت انگلستان (۱۷۸۷) یکی از نخستین کتابها در باره‌ی تاریخ قانون اساسی انگلستان است. میلر از طرفداران مطالعه در تاریخ اقوام دیگر برای تاریخ تطبیقی و از معتقدان به مبانی اجتماعی و اقتصادی مؤسسات سیاسی است.

میلر[5]، **جورج ایبرم** (jorj eybrəm milər)، ۱۸۶۳–۱۹۵۱، ریاضیدان امریکائی. کار عمده‌اش در نظریه‌ی گروه، تکمیل دترمینانها و استفاده از آنها، و تاریخ ریاضیات است.

میلر[5]، **دیتن کلرنس** (deytən klarens miler)، ۱۸۶۶–۱۹۴۱، فیزیکدان امریکائی. شهرتش به خاطر اندازه‌گیریهائی در صوت و نور، و نیز به خاطر آزمایشهای اشتباه‌آمیزی است که زمین را در اثر متحرک نشان داد و با یافته‌های مایکلسن و مورلی ونظریه‌ی نسبیت اینشتین منافیت داشت. میلر عکسهای موفقانه‌ای از امواج صوتی بر داشت. از جمله‌ی آثارش علم اصوات موسیقی (۱۹۱۶) و امواج صوتی: شکل و سرعت آنها (۱۹۳۷) است.

میلر[5]، **فسوولود فیودوروویچ** (fsovolod fiodorovic miler)، ۱۸۴۸–۱۹۱۳، فولکلورشناس، زبانشناس، و نژادشناس روس. در ۱۹۱۱ عضو آکادمی روسیه شد. در فولکلورشناسی شیوه‌ی بررسی تاریخی را پایه‌گذاری کرد. از آثارش اینها را میتوان نام برد، مقالاتی در باره‌ی فولکلور روسی (۲ جلد، ۱۸۹۷–۱۹۱۰؛ جلد سوم، ۱۹۲۴)، مجموعه‌ی مطالب مربوط به نژادشناسی (۱۸۸۵–۸۸)، تحقیقاتی در باره‌ی زبان اوستی، و فرهنگ اوستی ـ روسی ـ آلمانی (۳ جلد، چاپ ۱۹۲۷–۳۴).

میلر[6]، **نورمن** (norman meylər)، ۱۹۲۳– ، داستانویس امریکائی. بهترین ومعروف‌ترین اثرش، برهنه و مرده (۱۹۴۸)، یکی از مهم‌ترین داستانهائی است که از جنگ II مایه گرفته. این کتاب وقایع مصوری است از رزمندگان، و دید وحشتناکی از جنگ‌افزارهای مدرن عرضه میدارد. داستانهای بعدی میلر ــ از جمله پارک گوزن (۱۹۵۵) ــ و رساله‌ی سیاهپوست سفید (۱۹۵۸) او، شامل نقد تلخی است از جامعه‌ی امریکائی.

میلر[7]، **ویلیام** (wilyām milər)، ۱۷۸۲–۱۸۴۹، مذهب‌ساز امریکائی، مؤسس فرقه‌ی آدونتیستهای دوم (← آدونتیستها) که غالباً آنان را میلریان مینامند. در ۱۸۳۱، با استناد به نوشته‌های خبردهنده از آینده‌ی کتاب مقدس، اعتقاد پیدا کرد که رجعت حضرت مسیح در ۱۸۴۳ واقع خواهد شد، و در مواعظ خود این خبر را میان مردم منتشر میکرد. بسیاری از مردم خود را برای قیامت آماده کردند، ولی البته در آن سال چنین اتفاقی نیفتاد. در ۱۸۴۵ میلر و پیروانش کلیسای آدونتیست را بنیان نهادند.

میلر[7]، **هنری** (henri milər)، ۱۸۹۱–۱۹۸۰، نویسنده‌ی امریکائی؛ مت شهر نیو یورک. نویسنده‌ای نیرومند و بسیار ستیزه‌جو درباره‌ی داستانهای زندگینامه‌ای است که در نوشته‌ها و در زندگیش آهنگ آن دارد که آزادی و آزادگی انسان طبیعی را از نو مستقر سازد. کتابهای وی عموماً مخلوطی از توصیفات جنسی و پژوهشهای فلسفی‌نما و تفکراتی در خصوص ادبیات و اجتماع و بیان حوادث شخصی خود مؤلف است. پس از آنکه در دهه‌ی ۱۹۳۰ در پاریس ساکن بود، به‌کشمت بازگشت و در بیگ سر (big sər)، کالیفرنیا، سکونت گزید، و این ناحیه به صورت یک مهاجرنشین ادبی و هنری در آمد. نخستین و شناخته‌ترین آثار میلر مدار رأس السرطان (پاریس، ۱۹۳۴) و مدار رأس الجدی (پاریس، ۱۹۳۹) است که انتشار آنها تا ۱۹۶۰ در امریکا ممنوع بود. ستون ماروسی (۱۹۴۱) را، که گزارش سفری به یونان جدید است، بعضی از نقادان ادبی بهترین اثر او میشناسند. از آثار دیگرش چشم جهانبین (۱۹۳۹) و کابوسی در تهویه‌ی مطبوع (۲ جلد، ۱۹۴۵–۴۷) است. دو اثر مهم دیگرش که اخیراً منتشر شده زندگی و زمانهای من (۱۹۷۲) و سر پیچ با سرعت ۸۰ (۱۹۷۳) است.

میل رادکان: ← میل، نام بعضی منارها.

میلران[8]، **آلکساندر** (āleksāndr milrān)، ۱۸۵۹–۱۹۴۳، سیاستمدار فرانسوی؛ مت پاریس. نخست سوسیالیست بود، و در ۱۹۴۱ از حزب اخراج شد. در ۱۹۱۴–۱۵ وزیر جنگ بود، و پس از جنگ I کمیسر عالی درآلزاس و لورن شد. به ناسیونالیسم گروید. در ۱۹۲۰ نخست‌وزیر، و در ۱۹۲۰–۲۴ رئیس جمهور بود. پس از ریاست جمهوری به عضویت سنا در آمد (۱۹۲۵) و به عنوان دست راستی و ناسیونالیست به اعمال نفوذ خود ادامه داد.

میلز، ریچارد مانکتن: ← هاوتن، (اولین) بارون.

میل زاهدان: ← زاهدان، بخش، شهرستان زابل.

میلزپو، آرثر چستر: ← میلسپو، دکتر.

میلس[9]، **کارل** (kārl miles)، ۱۸۷۵–۱۹۵۵، مجسمه‌ساز سوئدی‌ـامریکائی؛ نام اصلیش کارل امیل ویلهلم آندرسون[10] (emil vilhelm ānderson). از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۴، که به استکهلم باز گشت، در پاریس تحصیل میکرد. در ۱۹۲۹ برای اولین‌بار از امریکا دیدن کرد، و در ۱۹۳۱ در آکادمی کرنیروک، میشیگان، به تدریس مجسمه‌سازی پرداخت. کارهای او، که ابتدا از آثار رودن الهام میگرفت، تدریجاً به سوی طرح‌های زاویه‌دار وانتزاعی (آبستره) گرایش یافت. او با آثاری همچون بنای یادبود صلح در سنت پول و مجسمه‌هائی در راکفلر سنتر، نیو یورک، در امریکا شهرت یافت

میلسپو[11]، **دکتر** (doktor milspo)، شهرت فارسی **آرثر چستر میلزپو** (artər cestər milzpo)، ۱۸۸۳–۱۹۵۷، متخصص امریکائی در علوم سیاسی. در ۱۳۰۱ هش، بنا به دعوت دولت ایران، با سمت مستشاری مالی، به ایران آمد، و توفیق یافت که سر و سامانی به وضع آشفته‌ی خزانه‌ی آن روز ایران بدهد. در زمان جنگ II، دکتر میلسپو مجدداً با سمت رئیس مستشاران مالی امریکا به ایران آمد (۱۹۴۳–۴۵). در ۱۳۲۲ هش (۱۹۴۴) قانونی برای مالیات بر درآمد

(۱)Miltiades (۲)nautical mile (۳)Miller (۴)Millar (۵)Miller (۶)Mailer (۷)Miller (۸)Millerand (۹)Milles (۱۰)Anderson (۱۱)Millspaugh

تنظیم کرد و از تصویب مجلس شورای ملی گذرانید. در این مأموریت دوم، دکتر میلسپو، به واسطه‌ی فشارهای خارجی و نامساعد بودن اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران، و شاید هم بر اثر کهولت، نتوانست کار مؤثری انجام دهد. ناچار در سال ۱۳۲۳ هش (۱۹۴۵) استعفا کرد، و به امریکا بازگشت، و کتابی راجع به مأموریت خود در ایران نوشت. دکتر میلسپو عضو مؤسسه‌ی بروکینگز (brukingz؛ مؤسسه‌ی پژوهشی در طرحهای علوم اجتماعی، واشینگتن) بود (۱۹۲۹–۴۲ و ۱۹۴۶–۴۸).

میلستاین[1]**، ناتان** (nātān milstāyn)، ۱۹۰۴–، ویولن‌نواز، اه روسیه. پس از فراغت از تحصیل موسیقی، از ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۶ در روسیه به گردش و اجرای موسیقی پرداخت. در ۱۹۲۶ روسیه را به عزم پاریس ترک کرد، و در آنجا شهرتی به دست آورد که مایه‌ی کارهای بعدی او در سراسر اروپا شد. در ۱۹۲۸ به کشمة رفت، و کار خود را با ارکستر سمفونی لویس آغاز کرد (۱۹۲۹).

میلسترووم، تنگه و گرداب، ← مالستروم.

میلسنگ[2] (mil.sang)، در باستانشناسی، نامی که به قطعه سنگهای برپا ایستاندشده در اروپای



ردیف میلسنگها از منک تاکارناک

غربی، و توسعاً در سایر نقاط، داده شده است. بزرگی آنها متغیر است و عموماً ناتراشیده و چهارگوشند. میلسنگها را به منظور یادبود، یا به عنوان بنای عبادتی، نصب میکرده‌اند. تعداد آنها در بریتانی، فرانسه، به ۵٬۰۰۰ میرسد. تعداد میلسنگهای ردیف‌شده‌ی کارناک ۲٬۹۳۵ است که در ۳۰ ردیف، در طول ۳–۴ کم، امتداد دارد. پس از پیروزی مسیحیت در اروپا، بر بسیاری از میلسنگها علامت صلیب نقش کردند و به آنها رنگ مسیحی دادند.

میل قاسم‌آباد، سیستان، ← میل، نام بعضی منارها.

میلک (milak)، ده (جم ۱٬۰۵۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش میان‌کنگی، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۲۱کیلومتری ج ده دوست محمد، نزدیک مرز افغانستان. رود هیرمند مشروبش میساند. محصولاتش غلات و پنبه است. قالیچه‌بافی و گلیمبافی دارد.

میلک[3] (milk)، رود کشمة، که در لغ ایالت مونتانا سرچشمه میگیرد، و پس از طی ۱٬۱۷۳ کم به رود میسوری میریزد.

میل کرات، خراسان، ← میل، نام بعضی منارها.

میل کلی (meyle kolli)، در نجوم، زاویه‌ی صفحه‌ی دایرة البروج با صفحه‌ی معدل النهار که ح ۲۳٫۵° است (مقدار واقعی ′۲۷°۲۳). این زاویه منتهای میل (← مختصات استوائی) خورشید، سبب تغییر فصول (← فصل) و از علل تغییر شبانروز حقیقی است.

میل لنگ: ← موتور با احتراق داخلی.

میل مغناطیسی: ← مغناطوری زمین.

میلن[4]**، الن الگزاندر** (alən alegzāndər miln)، ۱۸۸۲–۱۹۵۶، نمایشنامه‌نویس و فکاهه‌نویس انگلیسی که با نوشتن داستانهای منظوم و منثور برای کودکان شهرت جهانی یافت. در ۱۹۰۶ عضو هیئت تحریریه‌ی پونچ شد. اولین نمایشنامه‌اش، ورزل فلامری (۱۹۱۷)، هنگامی منتشر شد که در جنگ I خدمت میکرد؛ سپس با کمدیهای سبک، از جمله جاده‌ی دوور (۱۹۲۲) و مایکل و مری (۱۹۲۹)، موفقیت شایانی به دست آورد. داستانهائی نوشت که معروفترین آنها داستان پلیسی اسرار خانه‌ی سرخ (۱۹۲۱) است. از آثار منظومش برای کودکان اینهاست، وقتی که بسیار جوان بودیم (۱۹۲۴) و اکنون شش نفر هستیم (۱۹۲۷).

میل نادری، کرمان، ← میل، نام بعضی منارها.

میلو، جزیره، ← ملوس.

میلو[5] [تیتوس آنیوس پاپیانوس میلو (titus ānnius pāpiānus milo)]، ۹۵ قم–۴۷ قم، سیاستمدار رومی. در ۵۷ قم که تریبون بود سیسرون را از تبعید فرا خواند. زد و خورد دسته‌ی اشرار مزدور او با دسته‌ی کلودیوس رم را دوچار آشوب ساخته بود. برای استقرار نظم، پومپیوس به کنسولی منحصر به فرد منصوب، و میلو تبعید شد. پیوستن وی به دسته‌ای از شورشیان موجب شکست و قتل او شد.

میلو[5] **یا میلون** (milo,milon)، ف ۵۰۰ قم، پهلوان یونان قدیم. چندین بار در مسابقات اولمپی و پوتیائی (← پوتیا) به پیروزی رسید. گفته‌اند که وی گوساله‌ای را با یک مشت کشت و تمام آن را در ظرف مدت یک روز خورد. در روایات آمده است که درختی شکافته را دید و خواست آن را از هم باز کند ولی دست وی سخت در شکاف درخت گیر افتاد و گرگان او را دریدند.

میلواکی[6] (milwāki)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۷۱۷٬۳۷۲)، ج‌ش ایالت ویسکانسین، کشمة، کنار دریاچه‌ی میشیگان. بزرگترین شهر ایالت و از بنادر عمده‌ی توزیع غلات و زغال سنگ است. از صنایع عمده‌اش ساختن ماشینهای سنگین گوناگون و آمودن گوشت است. گشایش (۱۹۵۹) تأسیسات معروف به "طرح راه دریائی و نیروی سنت لارنس" (← سنت لارنس، رود) بر اهمیت بندری آن افزود.

میلوش اوبرنوویچ[7] (miloš obrenovic)، ۱۷۸۰–۱۸۶۰، امیر (۱۸۱۷–۳۹، ۱۸۵۸–۶۰) صربستان، بنیادگذار خاندان اوبرنوویچ. میلوش شبان بیسوادی بود که تحت فرماندهی کاراژرژ، که بعدها رقیب او شد، بر ضد ترکها میجنگید. در ۱۸۱۵ رهبری شورش موفقیت‌آمیزی را در دست گرفت. در ۱۸۱۷، پس از کشتن کاراژرژ، عنوان امیر صربستان گرفت (که در ۱۸۳۰ سلطان، که پادشاه و فرمانروای او بود، آن را تأیید کرد). میلوش فرمانروائی ستمگر بود. در ۱۸۳۹ ناچار به کناره‌گیری شد، ولی در ۱۸۵۸ او را به امارت باز خواندند.

میل و مغان، سد، آذربایجان، ← مغان.

میلویوس پونس[8] (milvius pons)، پلی بر رود تیبر، در ۳کیلومتری شهر رم. در اینجا قسطنطین I صلیبی را که پیشگوی پیروزی (۲۸ اکتبر ۳۱۲) بود در آسمان دید.

میله: ← سنگ نشانه.

میله (mile)، چاه عمودی که در طول مجرای قنات، برای تهویه و خارج کردن خاک و گل از آن، حفر میشود. و نیز در چاههای معمولی قسمت استوانه‌ای چاه را میله نامند. نیز ← قنات، قسمت ه.

میله[9]**، ژان فرانسوا** (jān frānsuā mile)، ۱۸۱۴–۷۵، نقاش فرانسوی. در خانواده‌ی دهقانی فقیر به دنیا آمد. در ۱۸۳۷ جایزه‌ی شهرداری شربور به او امکان داد که به پاریس برود وتحت سرپرستی دلاروش تحصیل کند. در ۱۸۴۹ در دهکده‌ی باربیزون سکونت گزید، و در آنجا تابلوهای مشهوری از جمله خوشه‌چینان (۱۸۵۷) و نماز بشارت (۱۸۵۹) را ساخت، که اکنون در موزه‌ی لوور نگهداری میشوند. میله یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ← مکتب باربیزون بود. تابلوهائی که از زندگی روستائی ساخته است او را جامعه‌شناسی واقعبین معرفی میکند که با هنرمندانی چون کوربه و دومیه مرتبط بوده. میله با آثاری که در موزه‌های امریکا، خصوصاً در موزه‌ی هنرهای زیبای بستن به نمایش در آمد، در آن سرزمین شهرت یافت. ضبط دیگر نام فرانسوی او **میه** (mie) است.

میلی-[10] (mili)، پیشوند مقتبس از لاتینی، به معنی "یک هزارم"، که در سلسله‌ی متری برای اجزاء آحاد سلسله به کار میرود (مثلاً میلیمتر = یک هزارم متر).

میلی[11]**، ادنا سنت وینست** (edna sent vinsənt miley)، ۱۸۹۲–۱۹۵۰، شاعره‌ی امریکائی. نخستین دیوان شعر او، ولادت جدید، در ۱۹۱۷ منتشر شد، و پس از آن چند انجیری از خاربنها (۱۹۲۰) و آزبیل دوم (۱۹۲۲؛ جایزه‌ی پولیتس، ۱۹۲۳) را انتشار داد. اشعار غنائی، و مخصوصاً سوناتهای او، میان مردم بسیار رایج بود. عضو گروه تئاتری پراوینستاون بود که چند نمایشنامه از او را نمایش دادند. همچنین یک لیبرتو برای اپرای هواخواه شاه (۱۹۲۷)، اثر دیمز تیلر[12] (dimz teylər؛ ۱۸۸۵–۱۹۶۶) نوشت.

میلی[13]**، سر جان اورت** (sər jān evərt miley)، ۱۸۲۹–۹۶، نقاش انگلیسی. در ۱۱-سالگی در آکادمی سلطنتی شروع به تحصیل کرد و بزودی، با سن کم، همه‌ی جوایز را ربود. در ۱۸۴۸، با اه. هانت و د.گ. روستی نهضت هنری پیش از رافائلیان را پایه گذارد. کارهای اولیه‌ی او نمودار دقت و تلاش بسیار در ارائه‌ی

(۱)Milstein (۲)menhir (۳)Milk (۴)Milne (۵)Milo (۶)Milwaukee (۷)Milosh Obrenovich (۸)Milvian Bridge (۹)Millet (۱۰)milli- (۱۱)Millay (۱۲)Taylor (۱۳)Millais

جزئیات، طراحی بسیار دقیق، و روشنی و وضوح فوق العاده است. در آن زمان تابلوی عیسی در منازه‌ی درودگری (۱۸۵۰، گالری تیت، لندن) او به خاطر پرداخت واقعبینانه‌اش مورد حمله و انتقاد قرار گرفت. ولی بزودی شهرتش تثبیت شد و از آن پس از شهرت و افتخار برخوردار بود. در ۱۸۹۶ رئیس آکادمی سلطنتی شد. راسکین دوست صمیمی او، و قهرمان آثارش بود. میلی با آثاری از او که در گالریهای بریتانیا به نمایش در آمد، شهرت یافت. تابلوی بورشیای او در موزه‌ی متروپلیتن است.

میلیار (milyär؛ از فنـ) یا **میلیارد** (milyärd؛ از فنـ)، هزار میلیون. نیز ← بیلیون.

میلیارد: ← میلیار.

میلی‌آمپر[1] (mili.amper؛ از فنـ)، واحدی برای اندازه‌گیری شدت جریان برق، معادل یک هزارم آمپر.

میلی‌آمپرسنج[2] (mili. āmper. sanj؛ از فنـ)، آمپرسنج (← گالوانومتر) دقیقی که برحسب میلی‌آمپر مدرج شده است.

میلیبار[3] (mili.bär)، واحد فشار، معادل ۱٬۰۰۰ دین بر سمـ، که در هواشناسی به کار میرود. ۱ میلیبار مساوی با ۰٫۱ پیز و مساوی با ۱٬۰۱۳٫۲۵ آتموسفر است.

میلیتاریسم[4] (militärism؛ فنـ)، تفوق افراطی عنصر نظامی در میان یک ملت؛ و نیز نظام سیاسی متکی بر نیروهای نظامی؛ اعتقاد و احساس کسانی که هواخواه چنین نظامی هستند.

میل یعقوب، کوههای، ← سر پل ذهاب.

میلیکن[5]**، رابرت اندروز** (rābərt andruz milikən)، ۱۸۶۸–۱۹۵۳، فیزیکدان و مربی امریکائی. با اندازه‌گیری بار برق الکترون و تحقیق در اثر نورابرق، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۳ در فیزیک شد. تحقیقات مهمی در اشعه‌ی کیهانی، اشعه‌ی ایکس، و ثابتهای فیزیکی و برقی دارد. از آثارش برق، سوت، و اور (۱۹۰۸)، علم و زندگی (۱۹۲۴)، علم و تمدن (۱۹۳۰) را می‌توان نام برد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

میلیگوری: ← کوری، واحد.

میلیگرم[6] (miligram؛ فنـ) واحد جرمی برابر با یک هزارم گرم.

میلیلیتر[7] (mililitr؛ فنـ)، واحد ظرفیت، برابر یک هزارم لیتر.

میلیمتر[8] (milimetr؛ فنـ)، واحدی از طول در سلسله‌ی متری برابر با یک هزارم متر یا 10^{-3} متر.

میلیمتر جیوه، در بیان فشار، ← فشار.

میلیمیکرون: ← میکرومیلیمتر.

میلین[9]**، سرا گرترود** (serā gertrud milin)، ۱۸۸۹–۱۹۶۸، بانوی نویسنده‌ی افریقای جنوبی. نخستین داستان وی، رود تاریک (۱۹۲۰)، در باره‌ی مسائل نژادی و استعماری افریقای جنوبی است. از آثار دیگرش اینها است: ناپسریها و نادختریها (۱۹۲۴)، یک مرد چه داشت؟ (۱۹۳۸)، سلطان حرامزاده‌ها (۱۹۴۹)، و دو گوزن گرّ (۱۹۵۸)، کتاب تحقیقی افریقای جنوبی (۱۹۲۶) و زندگینامه‌ها ئی از س. ج. رودز (۱۹۳۳) و ژنرال سماتس (۱۹۳۶) نیز از او است.

میلیوکوف[10]**، پاول نیکولایویچ** (pāvel nikolāyevic milyukof)، ۱۸۵۹–۱۹۴۳، سیاست مدار و مورخ روس. استاد تاریخ روسیه در دانشگاه مسکو بود. در دوره‌ی نخستین حکومت موقتی (فوریه–مه‌ی ۱۹۱۷) وزیر امور خارجه شد، ولی پافشاریش برای انجام تعهدات دولت روسیه درقبال متفقین در جنگ I، منجر به نارضائی مردم روسیه، و در نتیجه، کناره‌گیری او از کار شد. یکی از مخالفین آشتی‌ناپذیر بولشویسم بود، و پس از شکست در نهضت ضد انقلابی بر علیه لنین، در پاریس اقامت گزید. از آثار تاریخیش می‌توان تاریخ دومین انقلاب روسیه (۲ جلد، ۱۹۲۱)، و دموکراسی و دومای دوم (۱۹۰۵) را ذکر کرد.

میلیون[11] (milyon؛ از فنـ)، هزار مرتبه هزار (۱٬۰۰۰٬۰۰۰) یا دو کرور.

میمند (meymand)، روستائی در غزنه که میمندی، وزیر سلطان محمود غزنوی، از آنجا بود.

میمند، دهستان (جمع ۱۱٬۰۹۸ سنـ ۱۳۴۵)، بخش شهر بابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۵۶ آبادی. کوهستانی است. چشمه‌های فراوان دارد. محصولاتش غلات و حبوبات است. مرکزش، **میمند** (جمع ۴۸۴ سنـ ۱۳۴۵ هش)، در ۲۶٫۵کیلومتری ل‌ش شهر بابک واقع است.

میمند، دهستان (جمع ۸٬۴۶۸ سنـ ۱۳۴۵ هس)، بخش حومه‌ی شهرستان فیروزآباد، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۴ آبادی. در انتهای سردسیرات و ابتدای گرمسیرات فارس واقع شده است. هوایش در نهایت اعتدال است. محصولش بادام و کشمش است. گل سرخ و گلابش معروف است. مرکزش، **میمند** (جمع ۳٬۱۸۶ سنـ ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری ل‌ش فیروزآباد است. کارخانه‌های گلابکشی و عطرکشی متعدد دارد.

میمندی، احمدابن حسن، ملقب به **شمس‌الکفاة:** ← احمدابن حسن میمندی.

میمنه[12] (meymana یا -may)، شهر قدیمی (در ۱۹۶۹ جمع ۵۵٬۴۸۹)، ل افغانستان، نزدیک مرز تجشـ؛ بر سر راه بلخ به هرات. ساکنین آن را بیشتر ازبکها تشکیل میدهند. بخش اداری و بازار فروش کالاهای چرمی و ابریشمی و نیز گندم و جو است. در قرون وسطی این شهر را یهودان یا یهودیه میگفتند. یاقوت حموی نیز در اوایل قرن ۷م هق آن را به همین نام ذکر کرده است، و معلوم نیست تغییر نام به میمنه در چه تاریخی صورت گرفته است.

میمنه سابقاً کرسی یکی ازخانات کوچک بود. دوست محمدخان افغان آن را از بخارا منتزع کرد (۱۸۵۵)، و ازآن پس تا مدتها بین بخارا وکابل متنازع فیه بود. براثر موافقتنامه‌ی کمیسیون مرزی روس و افغانستان، این خان‌نشین به دولت افغانستان واگذار شد (۱۸۷۳).

آ. وامبری در ۱۸۶۳ از این محل بازدید کرده متذکر شد که شهر متشکل است از ۱٬۵۰۰ خانه‌ی گلی و یک بازار بیرونق آجری، و که اهالی آن را ازبکها، اقوام تاجیک، و جمعی هراتی، یهودی، هندو، و افاغنه تشکیل میدهند.

میموزا یا گیاه حساس: ← کرت، بوته.

میمون[13] (meymun)، پستانداری از راسته‌ی آدم‌نمایان. میمونها و مارموزت‌های برّ جدید، از بسیاری از خصوصیات کالبدشناختی، با میمونها و نسناسهای برّ قدیم تفاوت دارند. میمونهای برّ جدید که از مکزیک تا امریکای جنوبی یافت میشوند، دارزی هستند و دمشان غالباً خاصیت گیرندگی دارد؛ بینی هموار و پره‌ی بینی پهن و جهت سوراخهای بینی به دو طرف است؛ معمولاً ۳۶ دندان دارند؛ فاقد کیسه‌های لپ و پینه‌ی روی سرین هستند. از میمونهای برّ جدید اینها را میتوان بر شمرد: میمون "سینه سفید" یا "کاپوتن" که بیشتر در اسارت زندگی میکند، و در سیرکها به کار میرود؛ میمون زوزه‌کش که استخوان لامی بسزرگ او در بالای نای سبب تولید جعبه‌ی صوتی شده و به همین جهت صدای فریاد دسته‌های این میمون بر سر درختان از کیلومترها فاصله شنیده میشود؛ میمونهای عنکبوتی و پشمی که مانند میمون زوزه‌کش دم بسیار گیرنده دارند؛ میمون سنجابی و تیتی که از انواع کوچکترند و دمشان خاصیت گیرندگی ندارد. میمونهای برّ قدیم در افریقا و آسیا و جزایر مجاور آنها وجبل طارق زندگی میکنند. پره‌ی بینی کوچک دارند و سوراخهای بینی رو به پایین است؛ دم، در صورت بودن، خاصیت گیرندگی ندارد؛ بسیاری از آنها بر روی زمین زندگی میکنند؛ ۳۲ دندان دارند؛ در بسیاری از آنها کیسه‌های لپ و پینه‌ی روی سرین دیده می‌شود.

میمونهای برّ قدیم را عموماً به سه خانواده تقسیم میکنند؛ یک خانواده مشتمل است بر میمونهای حقیقی، که از آن جمله است، ماکاک یا میمون جبل طارق، میمون رسوس (resus) یا میمون بنگالی یا ماکاک هندی که عموماً در تجربه‌های آزمایشگاهی مورد استفاده واقع می‌شود، میمون خرچنگ‌خوار، میمون دم‌کوتاه، و ماکاک ژاپنی؛ بابون، گرزا (gerezā) که گونه‌هائی از آن را برای پوستش شکار میکنند؛ و لانگورها که بعضی از انواع آنها در هندْ مقدس محسوب میشوند. نسناسها از خانواده‌ی دوم هستند شمپانزه، گیبون، گوریل، و اورانگوتان. نیز ← (شکل ← ۲۹۶۹).

میمون ابن قیس: ← اعشی.

میمون ابن نجیب واسطی، منجم، ← تقویم جلالی.

میموندره (meymun.darre)، ده (جمع ۱٬۰۰۹ سنـ ۱۳۴۵ هش)، بخش ابهر، شهرستان زنجان، ⇐ استان زنجان، ۸کیلومتری غ ابهر. محصولش غلات است.

میموندز (maymun.dez) یا **میموندژ**، یکی از قلاع معروف اسماعیلیه، در دهستان رودبار، شهرستان قزوین. حمدالله مستوفی آن را در

(۱)milliampère (فـ) (۲)milliammeter (۳)millibar (۴)militarism (۵)Millikan (۶)milligram (۷)millilitre (۸)millimetre (۹)Millin (۱۰)Milyukov (۱۱)million (۱۲)Maimana (۱۳)monkey

بعضی از گونه‌های میمونها



میمون سرطلائی



میمون پرویسبی



میمون بابون



میمون سینه‌سفید



میمون عنکبوتی



میمون شب



میمونهای رسوس

میمون ماکاک

ردیف قلاع الموت و لمسر قرار داده است. به قول وی در ولایت رودبار ح ۵۰ قلعه وجود داشته که مرکز آنها الموت، و مستحکمترین آنها میمون‌دژ بوده است. در تواریخ مربوط به اسماعیلیه بارها نام آن آمده است، ولی در باره‌ی زمان بنای آن بین مورخین اختلاف نظر است؛ بنا به جامع التواریخ بنای آن به دستور حسن صباح صورت گرفته (۴۹۰ هق). آنچه مسلم است میمون‌دژ قبل از الموت و لمسر به توسط هولاکو خان تسخیر شد (۶۵۴ هق)، و در این زمان مقر رکن‌الدین خورشاه آخرین رهبر مقتدر فرقه‌ی اسماعیلیه بوده است. در نتیجه‌ی جنگ سختی که بین مدافعان قلعه و سپاه مغول در گرفت، میمون‌دژ با خاک یکسان شد، و ساکنین آن تا آخرین نفس در برابر بیگانگان جنگیدند؛ شاید هم این خشونت مغولها به منظور زهر چشم گرفتن از سایر قلعه‌نشینان بوده است. چون قلعه ویران شده است، برخلاف الموت و لمسر، محل دقیق آن معلوم نیست، و در این باره هنوز هم بین محققین اختلاف نظر است.

میمون‌دژ، از قلاع اسماعیلیه، ← میمون‌دژ.

میمون قداح (maymune qaddāh)، از اصحاب امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع و از زمره‌ی رواة احادیث آنها. عبدالله ابن میمون قداح پسر اوست، و این پدر و پسر هر دو از شیعیان امامیه بوده‌اند.

میمونه بنت حارث (maymuna bente hāres)، ف ۵۱ هق، آخرین زنی که حضرت رسول ص به همسری خود بر گزید و آخرین‌کس از زنان پیغمبر که از دنیا رفت، نامش بره (barra) بود و حضرت رسول او را میمونه لقب داد. پیش از هجرت در مکه بیعت کرد. نخست همسر ابو رهم ابن عبدالعزی (abu rohome 'bne aldo'l.ozzā) بود و پس از مرگ شوهرش در سال ۷ هق به همسری پیغمبر در آمد. از حضرت رسول ۷۶ حدیث روایت کرد، و ۸۰ سال زیست.

میمونیان (meymuniān)، (*Scrofularinae*)، تیره‌ای از گیاهان پیوسته گلبرگ که جام گل پنج‌قسمتی آنها دارای دولبه است، و چون از کنار به‌آنها فشار وارد شود از هم باز میشوند.

میمه (meyme)، بخش (جه ۱۴'۰۸۶ سث ۱۳۴۵ هش)، ل شهرستان اصفهان، استان دهم؛ مشتمل بر ۲ دهستان حومه و جوشقان. جاده‌ی آسفالته‌ی تهران‌ـاصفهان از آن میگذرد. محصولات عمده‌اش غلات و فراورده‌های دامی است. بر طبق تصویبنامه‌ی خرداد ۱۳۳۶ هش از شهرستان کاشان منتزع، و ضمیمه‌ی شهرستان اصفهان شد. مرکزش، میمه (جه ۳'۳۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در 100کیلومتری ل اصفهان واقع است. قالیبافی دارد.

میمه (meyme)، ده (جه ۱'۰۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش زرین‌آباد، شهرستان ایلام، استان پنجم، (کرمانشاهان)، ۲۱ کیلومتری ل (← زرین‌آباد). کوهستانی است. رود سراب میمه یا میمه مشروبش میکند. محصولاتش غلات و برنج است.

میمه، رود، ← زرین‌آباد، بخش.

میمه‌ای، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

مین[1] (meyn)، ۲۳مین ایالت (۸۶'۰۲۵ کمه، در ۱۹۷۰ جه ۹۹۳'۶۶۳)، ل‌ش کشمت. کسی آن اوگاستا، و شهرهای مهم دیگرش پورتلند، لویستن، و بنگور است. از ج به قطلا محدود است. رودهای بسیاری (از جمله پنابسکات) در آن جاری است، و دریاچه‌ها و کوههای متعدد و، کنار ساحلش، ۱'۳۰۰ جزیره (بزرگترین آنها ماونت دزرت) دارد. عمده‌ترین محصول صنعتی آن الوار است. در دره‌های آن تهیه‌ی لبنیات و کشت سبزیجات معمول است. در ۱۶۰۴–۰۵ شامپلن مهاجرنشین ناپایداری در اینجا تأسیس کرد، ولی انگلیسها مانع بسط نفوذ فرانسویها شدند. در ۱۸۲۰ جزء ایالات (آزاد) کشمت در آمد. از جنگ داخلی تا ۱۹۵۶ همواره تحت نفوذ جمهوریخواهان بوده است، و در این سال اولین نماینده‌ی دموکرات از این ایالت برای مجلس نمایندگان کشمت انتخاب شد. دارای چهار مؤسسه‌ی آموزش عالی است، که یکی از آنها دانشگاه مین است.

مین[2] (min؛ فـ)، در جنگ، ماده‌ی محترقه که در زمین و دریا به کار میرود. مین دریائی، که بر ضد ناوها استعمال میشود، از جعبه‌ی کاملاً مسدودی پر از مواد محترقه تشکیل شده است. استعمالش از قرن ۱۶م متداول شد. مین یا به وسیله‌ی فرمان برقی از محل معینی منفجر می‌شود یا به وسیله‌ی برخورد به جسم خارجی، مینهای زمینی را در جه I و جه II، چه مدافعین و چه مهاجمین، در مناطق وسیعی پخش میکردند.

مین[3]، سر **هنری جیمز سامنر** (sar henri jeymz sāmnər meyn)، ۱۸۲۲–۸۸، قاضی و مورخ انگلیسی. پیشتاز تحقیق تاریخی و تطبیقی در نهادهای اجتماعی بود، و تاریخ قوانین را قطعیترین راه برای مطالعه‌ی تاریخ تمدن می‌دانست. به شباهتهائی میان نهادهای اجتماعی قرن ۱۹م هند و نظایر آنها در جامعه‌ی آنگلوساکسون متوجه شد، و بر آن بود که اجتماع از عرف و عادت به قانون ترقی میکند. قسمتی از نظریه‌های او اکنون طرد شده، اما تأثیر وی بر تحقیقات مربوط به تاریخ قانونشناسی بسیار زیاد بوده است. نخستین و معروفترین کتاب او حقوق و قانون قدیم (۱۸۶۱) بود، و سخنرانیهای وی در آکسفرد و کیمبریج در جامعه‌های روستائی در شرق و غرب (۱۸۷۱) و تاریخ قدیم نهادها (۱۸۷۵) به‌چاپ رسید. در کتاب حکومت خلق (۱۸۸۵) با یک فکر رایج در آن زمان به معارضه بر خاست و هشدار داد که دموکراسی و ترقی لزوماً برابر با یکدیگر نیست.

مینا (minā)، در گیاهشناسی، نام چندین گیاه از تیره‌ی مرکبان، که گلچه‌های آنها همه گلبرگی و زیبا است. مینای اصلی یا مینای انگلیسی (*Bellis perennis*) کوتاه و دوساله، و دارای گلهای سفید، سرخ، یا صورتی است. مینای سفید (*Chrysanthemum leucanthemum*) اصلاً از اروپا به نقاط دیگر برده شده است. مینای پاریسی (*C. frutescens*) اصلش از جزایر کاناری است، ودر نقاط گرم بهتر به عمل میآید؛ آن را مارگریت (mārgerit؛ از انگلـ) نیز مینامند.

مینا، ضبط دیگری از شهر میناب.

میناآباد (minā.ābād)، ده (جه ۱'۳۵۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ 30کیلومتری ل‌ش اردبیل. محصولش غلات است.

میناب (mināb)، رود عمده‌ای در ج ایران که عمدتاً از کوههای جیرفت سرچشمه میگیرد. شعب متعددی دارد که پس از پیوستن به یکدیگر به طرف جنوب جریان یافته، از غ شهر میناب میگذرد، و کنار خور کلاهی به دریای عمان میریزد. آب آن شیرین است. رود میناب ظاهراً همان رود انامیس (anāmis) یا ارمیس (aramis) است که نئاخورس، دریاسالار اسکندر، در نقطه‌ای در نزدیکی آن پیاده شده است. اقداماتی برای ساختن سدی بر این رود صورت گرفته است.

میناب، شهرستان (جه ۱۰۴'۸۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل (اکنون استان) هرمزگان، کنار بحر عمان. مشتمل است بر ۳ بخش حومه، رودان احمدی، و بیابان. رود میناب مشروبش میسازد. کتاب از بنادر آن است، و آثار کلاه وانسرا، مسجد، و قلعه خرابه‌ای در آن به چشم میخورد. از دیگر بنادر آن کلاهی را میتوان نام برد. به سبب حاصلخیزی و آب فراوان، انواع محصولات از قبیل غلات، حبوبات، مرکبات، موز، انبه، حنا، و نیل در آن به عمل میآید. نارنگی، لیمو، تنباکو، و خرمای آن معروف است. نخلستانهای میناب از بهترین نخلستانهای ایران است. معادن کرومیت و پنبه‌ی کوهی دارد. اقداماتی برای ساختن سد میناب بر رود میناب صورت گرفته است. الاغ میناب به نام الاغ بندری معروف است.

بر طبق قتکـ ۱۳۱۶ هش بخش میناب در جزء شهرستان بندر عباس تشکیل شد. در آذرماه ۱۳۳۳ هش فرمانداری میناب مشتمل بر بخشهای حومه و رودان احمدی تشکیل، و پس از آن تغییراتی در بخشها و دهستانهای آن داده شد.

میناب مرکزش، شهر میناب (جه ۵'۳۱۰ سث ۱۳۴۵ هش؛ 90کیلومتری ش بندر عباس)، در محل شهر هرمز قدیم و ناحیه‌ی موغستان واقع است. رود میناب از غ آن میگذرد. شهر دارای باغهای مرکبات و نخلهای فراوان است. حصیربافی وکرباسبافی دارد. از طریق جاده‌ی آسفالته با بندر عباس مرتبط است. قلعه خرابه‌ای دارد. در بعضی مآخذ به صورت میناو (mināv) و مینا نیز آمده است.

میناب، خور (xore mināb)، از خورهای سواحل ج ایران، که به صورت شاخابه‌ای در ج غ شهر میناب است و اهالی شهر برای حمل و نقل میوه و غلات، توسط قایق، از آن استفاده میکنند. راههائی چند از خور به شهر کشیده شده است. در نزدیکیهای آن خورهای دیگری به نامهای خور تیاب، خور کلاهی، و خور کرگان (kargān) وجود دارد.

میناسازی یا **میناکاری**[4]، هنر نقاشی بر روی فلز. میناکاری به طور کلی بر روی فلز به وسیله‌ی

---

(۱)Maine (۲)mine (فـ) (۳)Maine (۴)enameling

پوششی به نام مینا[1] انجام میگیرد که معمولاً مخلوطی است از شن، سرنج، پوتاس، سود، و اکسیدهای فلزیِ رنگی. این مخلوط را به‌صورت گرد یا خمیر در میآورند و آن را در طرحهای معین‌شده بر روی فلز میپاشند یا میمالند؛ برای آنکه پوشش بر روی فلز چسبندگی پیدا کند، فلز میناپوش را مدتی در کوره‌ای که تا ح 900° صدبخشی گرم شده است قرار میدهند. میناکاری که برای میناکاری بر روی ورق آهن یا بر چدن به کار میبرند مخلوطی است معمولاً از فلدسپات، کوارتز، بوره، کریولیت، گچ، شوره، سود، فلوئورورِ کلسیوم، و غیره که مقداری اکسیدِ قلع یا اکسیدِ آنتیموان (برای کدر ساختن آن) به آن می‌افزایند؛ اگرلازم باشد مقداری هم اکسیدهای فلزیِ رنگی بر آن اضافه میکنند. پس از آنکه مخلوط خوب کوبیده شد و به صورت گرد در آمد، از ۵ تا 10 درصد خاک رس برای چسبنده ساختن آن بر آن اضافه میکنند. آماده کردن سطح فلز برای پیاده شدن طرح به وسیله‌ی گردهای رنگین، سبکهای گوناگونی در میناکاری به وجودآورده است، مثلاً، درطرحهای شطرنجی یا هندسی، حدود رنگها به وسیله‌ی سیمهائی که بر ورق فلزی لحیم میشوند مجزا و مشخص میگردند، و در طرحهای غیر هندسی قسمتهای رنگی گودتر از دیگر قسمتهای روی فلز کنده میشود. سطح مزین‌شده به وسیله‌ی مینا پوشش مقاومی برای فلز است. هرچه دمای کوره بالاتر باشد مینای حاصل سختتر و مقاومتر می‌شود. رنگهای مینا ثابت است و به مرور زمان زایل یا کمرنگ نمیشود. در کشورهای غربی و برخی کشورهای شرقی ۶ نوع میناکاری مشخص وجود دارد، ولی در ایران نام کلی میناکاری به همه‌ی انواع آن اطلاق میشود.

میناکاری اغلب در جواهرسازی و تزیین اشیاء کوچک به کار میرود، ولی در دوران گذشته ادوات جنگی، زیور و یراق اسبها، و گاهی بعضی اثاث خانه از قبیل قاب عکس، دسته‌ی آینه و دسته‌های کارد و چنگال، وجامهای شراب را میناکاری میکردند. میناکاری در مرصّع کاری (← ترصیع، صنعت فلزکوبی روی فلز) نیز به‌کار میرود.

تاریخچه

در باره‌ی تاریخچه‌ی هنر میناسازی، و اینکه به کدام یک از مردم جهان تعلق دارد و در بدو امر هنرمندان کدام کشور به ایجاد و ابداع آن همت گماشته‌اند، هنوز نمیتوان نظر روشن و قاطعی ابراز کرد. اولین اثر میناکاری که تا حال به دست آمده ۶ انگشتری طلا مربوط به قرن ۱۳ق‌م بوده است که در قبرس به دست آمده و تنها آثار اصیل از میناکاری مرصّع است. شواهد و مدارک موجود پس آن است که این هنر از ۵ قرن ق‌م در یونان وجود داشته است و جواهرسازان آن دوران میناکاری را به جهت افزودن رنگ به آثار هنری خود به کار میگرفته‌اند. مجسمه‌ی معروف زئوس از فیدیاس از جمله‌ی این آثار است. در سال ۲۴۵ بعضی از قبایل بریتانیا میناکاری میکردند. در اروپای شمالی، خصوصاً در میان سلتها و ساکسونها، از قرن ۶م تا ۹م میناکاری با طرحهای درهم پیچیده و مشبک از اشکال خیالی بر روی مفرغ یا طلا رایج بوده. ح قرن ۷م میناسازی در ژاپن شروع شد. اولین قطعه‌ی میناکاری در ژاپن، قطعه‌ای است که از یک مقبره نزدیک نارا به دست آمده که گفته میشود اثر هنرمندان ژاپن است، ولی تا قرن ۱۷م فعالیت چشمگیری در زمینه‌ی این هنر صورت نگرفت و تقریباً راکد بود. در قرن ۱۷م جدیدترین روشهای میناسازی از کشور کره به ژاپن رفت و کارگاه بزرگی در کیوتو برپا شد که تا قرن ۱۹م به فعالیت ادامه داد. در۱۸۰۳ اولین کارگاه معظم و مهم در ناگویا تأسیس شد. از آن پس این هنر در سطح وسیعتر در ژاپن برای تزیین اشیاء به کار گرفته میشود.

در قرن ۸م یک آینه‌ی مینسا در نارا به دست آمد که گفته میشود ساخت چین بوده است. این تنها نمونه‌ی میناکاریی است که از این هنر مربوط به قبل از قرن ۱۴م به دست آمده. بدون شک میناکاری در زمان سلسله‌ی مینگ به اوج خود رسید. میناسازی تصویری نیز در چین توسط میسیونهای قرون ۱۷م و ۱۸م به کانتون منتقل شد و از جمله‌ی هنرهای مهم، خاصه هنرهای صادراتی آن کشور در آمد.

در اروپا، در قرن 10م، مرکز جدیدی برای میناکاری در امپراطوری بیزانس به وجود آمد و باعث پیدایش سبکهای متنوعتر وجدیدتر این فن و هنر شد، و در قرن ۱۱م مرکز میناکاری توسط هنرمندان وکارگران میناکار بیزانسی دوباره به غرب انتقال یافت. دره‌ی رود راین، و بالاخص شهر کولونی، مراکز عمده‌ی ساخت مینا تا قرن ۱۳م بودند. در قرن ۱۴م سبکهای متنوع دیگر به میان آمد، در اواخر قرن ۱۵م میناسازی تصویری در لیموژ، که در آنجا این هنر در قرون وسطی شکفته شد، عرضه شد. بنابر این هنرمند قادر بود با تصویرسازی به آثار خود فضا و حالت طبیعی بدهد. در دوره‌ی رنسانس، و به وسیله‌ی صورتسازان قرن ۱۷م، این هنر شاید به اوج خود رسید. هنرمندان این دوران ورقهای فلزی را به جای بوم نقاشی و رنگهای مینا را بجای رنگهای روغنی به کار میگرفتند و آثار بدیعی پدید میآوردند.

در قرن ۱۸م تزیین اشیاء کوچک به‌منظور استفاده‌های شخصی به میان آمد. میناکاری این آثار تمام سطح فلز را میپوشاند، و مناظر و طرحها با رنگهای کدر بر روی آن نقاشی می‌شد. انقلاب صنعتی باعث عرضه‌ی این کار هنری به میزان و مقیاس فراوان شد، ولی طرحها، به علت‌محدودیت قابلیت اجرائی ماشینهای سازنده، یکنواخت و محدود بودند. در دهه‌ی ۱۸۶۰ صنایع دستی تحت نفوذ و. ماریس تجدید حیات یافت و باعث رونق دوباره سبکهای پیشین میناکاری شد. در اواخر همین قرن طرحهای میناسازی تحت تأثیر مکتبهای جدید هنر، مانند سبک هنرجدید تغییر یافت و طرحهای جدیدتر عرضه شد. در قرن ۲۰م تأکید میناسازان بیشتر بر روی امکانات تصویری این هنر بوده است. چند تن از میناکاران معاصر در پلاکهای مصور و تزیینات معماری، به جای استفاده از مس به عنوان فلز متن، از فولاد استفاده کرده‌اند. میناکاری درقرن اخیر واسطه‌ای در هنر انتزاعی بوده است و هنرمندان با کمک روشهای جدید، یافتهای تازه‌ای در فلز و مینا ایجاد کرده طرحهای بدیع به وجود آورده‌اند.

میناسازی در ایران. در ایران پیش از اسلام، برای ساختن اشیائی چون النگو، گردنبند، گوشواره، و خلخال، ازین هنر استفاده میکرده‌اند. بعد از اسلام، همراه با پیدایش و بسط استیل ایرانی، این هنر رونقی تازه یافت. قوطیها، سرمه‌دانها، و گوشواره‌های زمان آل مظفر و تیموریان، و نیز قوطیها، زیورها، دسته‌ی شمشیرها، صراحیها، و گلدانهای طلا و نقره‌ی دوران صفویه، مؤید این گفتار است. میناسازی تنها هنری است که در زمان قاجاریه، لااقل از لحاظ شیوه‌ی کار و ترکیب رنگها، بیش از پیش ترقی کرد. میناسازان این دوره، با آمیختن مواد معدنی، رنگهائی میساختند که درخشندگی و هماهنگی آنها بیمانند است. درین دوره، عصاها، قوطیها، گوشواره‌ها، آفتابه‌لگنها، و سرقلیانهای طلا و نقره را با میناکاری تزیین میکردند. نمونه‌ی سرقلیانهای نفیس زمان فتحعلی شاه در موزه‌ی قم موجود است. طرحها بر اساس استیل صحیح ایرانی نبود، اما ظرافتی که در پرداخت آنها به کار میرفت اعتبار و شهرت بسیار بدانها بخشیده‌است.

امروزه، هنر میناسازی به انحطاط گراییده؛ بیشتر بر مس میناکاری میکنند، و رنگهای پیش‌ساخته‌ی فرنگی به کار میبرند. زیورهای زنانه و لوازم آرایش و گلدانهائی که به صورتی مبتذل روی آنها میناکاری شده، در اصفهان ساخته میشود، و در مغازه‌های تهران و شهرستانها فراوان به فروش میرسد.

میناس د ریوتینتو: ← ریوتینتو.

میناکاری: ← میناسازی.

مینامو تو[2] (mināmoto)، نیز معروف به نام چینی گنجی (genji)، خاندان نظامی فئودال ژاپنی که شوگونهای (← شوگون) آنها در ۱۱۸۵–۱۲۱۹ فرمانروائی داشتند. آغاز این خاندان به جوانترین شاهزادگان یک امپراطور قرن ۹م میرسد؛ با افزایش تعداد افراد خاندان، چهار شاخه در خاندان به وجود آمد که یوریتومو مینامولو، از یکی از چهار شاخه، قدرت نظامی به دست آورد و اولین شوگون از خاندان میناموتو شد (۱۱۹۲). در ۱۲۱۹ فرمانروائی اعقاب یوریتومو پایان یافت، ولی افراد خاندان تا ۱۳۳۳ قدرت را در دست داشتند. نیز ← شوگون.

میناو، ضبط دیگری از شهر میناب.

مین‌باشی (min.bāši) [ترکی، ← رئیس هزاره]، در تشکیلات نظام عهد صفویه و قاجار، عنوان صاحب‌منصبی که فرمانده هزار یا هزاره بوده است، چنانکه فرمانده صد نفر را یوزباشی [← رئیس صده] و فرمانده ده نفر را اون باشی [← رئیس ده نفر] میخوانده‌اند.

مینتن[3]، **تامس** (tāməs mintən)، ۱۷۶۵–

(۱)enamel (۲)Minamoto (۳)Minton

۱۸۳۶، سفالگر انگلیسی. پس از فرا گرفتن حکاکی و کوزه‌گری، در ستوک‌ـآن‌ـترنت سکنی گزید، و در ۱۷۹۱ سفالگری کوچکی تأسیس کرد که به خاطر محصولات زیبای مینتن، خصوصاً تحت مدیریت پسرش ← ه. مینتن، شهرت یافت. او نخستین کسی بود که ظروف معروف به طرح بیدی را ساخت.

مینتن[1]**، هربرت** (hërbərt mintən)، ۱۷۹۳–۱۸۵۸، سفالگر انگلیسی، پسر ← ت. مینتن. در ۱۸۱۷ در سفالگری پدرش شریک شد، و پس از مرگ پدر با استخدام هنرورزان و مخترعان، و تنوع بخشیدن و بسط انواع محصولات خود، که سابقاً منحصر به سفالینه و ظروف چینی ظریف بود، سفالگری را بسیار توسعه داد. محصولاتی به سبک کارهای ← خاندان دلاروبیا و پالیسی ساخت. یک موزه و کتابخانه‌ی یادبودی به نام او در ستوک‌ـآن‌ـترنت برپا شد.

مینتورنای[2] (minturnāy)، شهر قدیم، لاتیوم، ایتالیا؛ نزدیک مینتورنو[3]ی (ـminturno) حالیه. بر آپیا ویا واقع بود. مهاجرنشین رومی پررونقی شد (۲۹۵ ق‌م).

مینتورنو، شهر، ایتالیا، ← مینتورنای.

مینچ[4] (minc) یا **مینچ شمالی**، تنگه‌ای به عرض ۴۰–۵۶ کم، که جزیره‌ی لویس با هریس را از زمینلاد اسکاتلند جدا میکند. مینچ کوچک جزیره‌ی سکای را از هبریدیز خارجی مجاور جدا میکند.

مینچ شمالی، تنگه، ← مینچ یا مینچ شمالی.

مینچیو[5] (minco)، رودی به طول ح ۷۵ کم، لومباردی، ل ایتالیا. پیش از پیوستن به دریاچه‌ی گاردا، به نام سارکا[6] (sārkā) خوانده می‌شود؛ از آنجا، پس از گذشتن از مانتوا، به رود پو میپیوندد (طول آن با رود سارکا مجموعاً ۱۹۴ کم است). خط سارکا‌ـگارداـمینچیو که مرز طبیعی میان لومباردی و ونسی را مشخص می‌کند، مدتها اهمیت سوق الجیشی داشته است.

میندانائو[7] (mindānāo)، جزیره (۹۴'۶۳۰ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۷'۲۹۳'۶۹۱)، فیلی‌پین، ل‌ش بورنئو. از حیث وسعت دومین جزیره از جزایر فیلی‌پین است. ← ژرفنای میندانائو نزدیک آن است. بیشتر جزیره کوهستانی است، در ← کوه آپو ارتفاعش به ۲'۹۵۰ متر میرسد. شهر سامبوآنگا در شبه جزیره‌ی عظیم غربی آن واقع است. بزرگترین رودش رود قابل کشتیرانی **میندانائو** (به طول ح ۳۲۰ کم) است. از محصولاتش کنف، برنج، زرت، و قهوه است. بسیاری از بومیان آن مسلمانند.

میندانائو، ژرفنای[8] (jarfnāye mindānāo)، ژرفنائی در دریای فیلی‌پین، فکه غربی، در طرف ساحل ل‌ش جزیره‌ی میندانائو، به فاصله‌ی ۸۰کیلومتری ش‌ش‌ش جزیره‌ی سیارگائو[9] (siārgāo)، در ′۳۰ °۹ عل. یکی از عمیقترین نقطه‌هائی است در اقیانوسها که تا کنون شناخته شده است، عمقش ۱۰'۴۷۰ متر است.

میندسنتی[10]**، یوژف** (yōjef mindsenti)، ۱۸۹۲–۱۹۷۵، کاردینال مجارستانی، در ۱۹۱۹ که حکومت کمونیست کوتاه عمر ← بلا کون به قدرت رسید، در دبیرستانی در زالائگرسگ[11] (zālāegerseg) به تدریس دروس دینی اشتغال داشت. به علت مخالفتش با کمونیستها به زندان افتاد، و سپس به دهکده‌ی زادگاهش تبعید شد. پس از سقوط حکومت کون در ۱۹۱۹ آزاد شد و به زالائگرسگ بازگشت، و در ۱۹۲۲ به کشیشی شهر و ریاست کشیشان ناحیه رسید. با طلوع فاشیسم الهام گرفته از آلمان در نیمه‌ی دهه‌ی چهارم قرن حاضر، نام خانوادگی اصلی خود، پم[12] (pem)، را که تا آن زمان داشت رها کرد و نام خانوادگی میندسنتی را که از اسم دهکده‌ی زادگاهش گرفته بود برای خود برگزید و به حزب مخالف حزب فاشیست پیوست. در ۱۹۳۷ از طرف پاپ نخست‌کشیش شد، و در ۱۹۴۴، ده روز پس از حمله‌ی نیروهای آلمان به مجارستان، ارتسام او به مقام اسقفی شهر وسپرم[13] (vesprem) صورت گرفت. چون در همین سال حزب فاشیست مجارستان به قدرت رسید، میندسنتی را به گناه آنکه کشتار یهودیان را نکوهش کرده بود به زندان افکندند، و تا دو ماه پس از تسخیر بودایست به دست شورویها در ۱۹۴۵ در زندان ماند. در همین سال به اسقف‌اعظمی استرگوم که همان اسقف اعظمی مجارستان است منصوب شد، و در ۱۹۴۶ کلاه سرخ کاردینالی دریافت کرد.

به علت مخالفت شدیدش با کمونیستها، در ۱۹۴۶ مورد خشم رهبران حکومت قرار گرفت و دولتیان سخت تبلیغ میکردند تا مردم را به مرتجع بودن او معتقد کنند. در ۱۹۴۸ او را به جرم توطئه علیه دولت و جاسوسی و خیانت و قاچاق ارز زندانی کردند و به محاکمه کشیدند. در محکمه به بسیاری از جرمهائی که به او نسبت داده بودند اعتراف کرد و به زندان ابد محکوم شد. پیش از توقیف، چون از زندانی شدن و محکومیت خود آگاه شده بود، نوشته بود که اعترافاتی که خواهد کرد نتیجه‌ی فشار است و درست نیست، و در جلسه‌ی محاکمه از حال و وضع او پیدا بود که شکنجه‌اش داده‌اند. در ۱۹۵۶ که حکومت ایمره نودی او را برای فرو نشاندن شورش مردم از بند رهانید، پس از ورود مجدد نیروهای شوروی به مجارستان، به سفارت امریکا در بوداپست پناهید. در ۱۹۵۸ که شورای کاردینالها برای انتخاب پاپ یوآنس در رم تشکیل شد، حکومت کمونیست مجارستان اجازه نداد که کاردینال میندسنتی از پناهگاه خود خارج شود و به رم برود. در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۱ به رم رفت، و فردای همان روز از طرف شورای ریاست جمهوری مجارستان بخشوده شد. در ۲۴ اکتبر همین سال به وین رفت و در یک آموزشگاه روحانی انزوا گزید. کتاب خاطرات وی در ۱۹۷۴ منتشر شد.

مینden[14] (minden)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۸'۹۱۲)، آلمان غربی، در ل بخش مرکزی ناحیه‌ای به فاصله‌ی ۶۴کیلومتری غ هانوور. بندری است بر رود وزر، در محل تلاقی کانالهای اهس‌ـوزر و وزرـالب؛ محل تلاقی راههای آهن. صنایعش ریخته‌گری و فلزگری، آب جوسازی، شیشه‌گری، و مواد داروئی است. کلیسای جامع سبک گوتیک (قرون ۱۱م–۱۳م) آن در جج II ویران شد.

شهر مینden که در ۷۹۸ به نام میمدا[15] (mimdā) تأسیس شد یکی از قدیمترین شهرهای آلمان است.

ح ۸۰۳ شارلمانی آن را اسقف‌نشین کرد؛ در قرن ۱۳م از شهرهای عضو ← اتحادیه‌ی هانسالی شد، و با ← صلح وستفالی (۱۶۴۸) به تصرف براندنبورگ در آمد. در جنگ هفتساله نیروهای متحد بریتانیا و هانوور نیروهای فرانسه را در اینجا شکست دادند (اول اوت ۱۷۵۹).

میندورو[16] (mindoro)، جزیره (۹'۷۳۴ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۴۷۳'۹۴۰)، فیلی‌پین، ج‌غ لوزون. زغال استخراج، و برنج و نارگیل در آن کشت میشود. در ۱۹۵۰ به دو ایالت میندوروی شرقی، مرکزش کالاپان[17] (kālāpān)؛ در ۱۹۷۰ جم ۴۵'۸۰۰) و میندوروی غربی، شهر مهمش مامبورائو[18] (māmburāo)؛ در ۱۹۷۰ جم ۸'۱۰۰) منقسم شد. در جج II در تصرف ژاپن بود، و نیروهای کشمت در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۴ در آن پیاده شدند.

مینروا[19] (minervā)، در دین روم، الاهه‌ی دانش و کارهای دستی، مطابق آتنه‌ی یونانیان.

مینزینگر: ← مینسینگر.

مینسترل[20] (minstrel)، فس منسترل[21] (ـmenestrel)، در قرون وسطی، خواننده و نوازنده‌ی حرفه‌ای که معمولاً به دربار سلطانی منسوب بود، و آوازهای تروورها و تروبادورها را می‌خواند. نیز عنوان بازیگرانی که در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م در کشمت نمایشهای "سیاه‌بازی" را، که نظیر نمایشهای "روحوضی" در ایران بود، اجرا میکردند. در این گونه نمایشها، که توأم با موسیقی بود، خوانندگان و رقاصان سفیدپوست چهره‌ی خود را سیاه میکردند، و با شوخیها و اطوار خود تماشاچیان را سرگرم میساختند. مینسترل را گاه به نامهای خواننده‌ی دوره‌گرد، خنیاگر دوره‌گرد، و غیره، نیز خوانده‌اند.

مینس ژرایش[22] (minas jerāyš) [پرتغالی، ← معادن گوناگون]، ایالت (۵۸۱'۹۷۰ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۱۱'۴۹۷'۵۷۴)، ش برزیل؛ کرسیش بل اوریزونته. عظیمترین منابع شناخته‌ی آهن در جهان در این ایالت است؛ منابع منگنز و الماس و طلا و سنگهای نیمه‌قیمتی نیز دارد. اول‌بار در ۱۶۹۸ طلا در آنجا کشف شد. امروز از حیث جمعیت دومین ایالت برزیل است. علاوه بر معدنکاوی، کشاورزی و دامپروری نیز در آن حایز اهمیت است. اولین نهضت استقلال‌طلبی، که بشدت فرونشانده شد، از اینجا برخاست

---

(۱)Minton (۲)Minturnae (۳)Minturno (۴)Minch (۵)Mincio (۶)Sarca (۷)Mindanao (۸)Mindanao Deep (۹)Siargao (10) Mindszenty (۱۱)Zalaegerszeg (۱۲)Pehm (۱۳)Veszprém (۱۴)Minden (۱۵)Mimda (۱۶)Mindoro (۱۷)Calapan (۱۸)Mamburao (۱۹)Minerva (۲۰)minstrel (۲۱)ménestrel (۲۲)Minas Gerais

(۱۷۸۹).

مینسک[1] (minsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۹۱۶٬۰۰۰)، کرسی روسیه‌ی سفید. از مراکز صنعتی (اتومبیل، تراکتور، کارخانه‌های نساجی، چوب‌بری) است. کرسی امیرنشینی بود که در ۱۳۲۶ به تصرف لیتوانی در آمد. در ۱۷۹۳ دوباره به دست روسیه افتاد. در قرون وسطی یکی از بزرگترین مراکز یهودیان در اروپای شرقی بود. در جه II در دست آلمانها بود (۱۹۴۱–۴۴) که شهر را ویران و یهودیان را قتل عام کردند. آکادمی علوم دارد، و مرکز دانشگاه دولتی روسیه‌ی سفید است.

مینسوتا[2] (minesotā)، رودی به طول ۵۳۵ کم، که از دریاچه‌ی بیگ ستون[3] (big stōn) در مرز غربی ایالت مینسوتا سرچشمه میگیرد و به جانب جنوب تا شهر منکیتو[4] (mankeytō)، و از آنجا به جانب جنوب‌شرق تا میسی‌سیپی در جنوب مینیاپولیس پیش میرود. در قدیم سنت پیتر یا سن پیر نام داشت و راه عمده‌ای برای پویندگان و سوداگران پوست بود.

مینسوتا[5]، ۳۲مین ایالت (۲۱۷٬۷۳۵ کم‌م، در ۱۹۷۰ جه ۳٬۸۰۵٬۰۶۹)، ل کشمت، در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ، کرسی آن سنت پول و شهرهای دیگرش مینیاپولیس و دلوث. دریاچه‌ی سوپریور و رود میسی‌سیپی قسمتی از مرز شرقی آن است، و از لغ به رود سرخ محدود است. ایالتی پر-دریاچه (بیش از ۱۱٬۰۰۰ دریاچه)، دارای چمنستانهای فراوان، و برخی نواحی کوهستانی است. محصولات کشاورزی آن غلات و لبنیات و مواشی است. از معادنش آهن و گرانیت و سنگ آهک استخراج میشود. از صنایع آن آسودن گوشت مواد غذائی و ساختن ماشین‌آلات و کاغذ و مواد شیمیائی و صنایع طبع و نشر است. در ۱۸۵۸ جزء ایالات (آزاد) کشمت پذیرفته شد. ← نهضت گرینجر در آنجا برپا شد. شرکتهای تعاونی در مینسوتا رونق بسیار دارد. با گشایش (۱۹۵۹) تأسیسات "طرح راه دریائی و نیروی سنت لارنس" (← سنت لارنس، رود)، مینسوتا یک دریابندر شد.



مینک

مینسیتو[6] (minseyto)، حزب سیاسی ژاپن. نخست به وسیله‌ی ش. اوکوما به نام کایشینتو (kāyšinto) تأسیس شد (۱۸۸۲). رقیب اصلی حزب سیوکای از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۲ بود. تا حدی وابسته‌ی منافع میتسوبیشی بوده است.

مینسینگر[7] (minesinger) [آلمانی مینزینگر (–zin)، ← خواننده‌ی عشق]، هر فرد از گروه شهسواران و شاعران و خوانندگان قرون وسطای آلمان که با عشقهای عالی و اشرافی (مینه) سر و کار داشتند. مینسینگرها، که کارشان با تقلید از تروبادورها آغاز شد، در قرنهای ۱۲م–۱۴م سبک خاصی برای خود ایجاد کردند. بعضی از اشعار ایشان از بهترین اشعار قرون وسطائی آلمان به شمار میرود. والتر فون در فوگلوایده و ولفرام فون اشنباخ از برجستگان مینسینگرها بوده‌اند. اپرای تانهویزر واگنر بر پایه‌ی هنر و سنت این خوانندگان ساخته شده است.

مینق (minaq)، ده (جه ۱٬۶۶۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بدوستان، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۱کیلومتری غ هریس. محصولاتش غلات و حبوبات است. قالی‌بافی دارد.

مینک[8] (mink، انگل)، پستاندار نیمه‌آبی، از نوع موستلا (*Mustela*) و از تیره‌ی خزها. معروفترین جنس مینک، مینک ویزون (*M. vison*) امریکای شمالی و مینک لوترئولای (*M. lutreola*) اروپا–خصوصاً روسیه–و آسیای مرکزی است. مینک امریکائی بدنی خمیده دارد، قدش ح ۵۰–۷۰ سم است که ح ۱۵–۲۰ سم آن را دمش تشکیل میدهد. مینک، مثل همه‌ی خزها، گردنی بلند و انعطاف‌پذیر، پاهائی کوتاه، سری پهن، و گوشهای کوتاه و گردی دارد. مینک شناگر و صیاد ماهری است؛ علاوه بر ماهیها، خوراکش سخت‌پوستان، پرندگان، موشها و ماکیان است. در کنار رودها، مانداباها، دریاچه‌ها و دریاها زندگی میکند، در خشکی نیز زیست میکند، و مناطق جنگلی را ترجیح میدهد. پوست مینک قیمتی است، و ترشح غده‌های مشک این جانور بو و مزه‌ی زننده دارد. بیشتر پوست مینکی که در تجارت پوست داد وستد میشود از مینکهائی است که در پرورشگاه مخصوص پرورده میشود.

مینکوفسکی[9]، **هرمان** (hermān minkofski)، ۱۸۶۴–۱۹۰۹، ریاضیدان روسی. در آلمان تحصیل کرد. در ۱۸۹۴–۹۶ استاد دانشگاه کونیگسبرگ، در ۱۸۹۶–۱۹۰۲ استاد مؤسسه‌ی تکنولوژی زوریخ، و در ۱۹۰۲–۰۹ استاد دانشگاه گوتینگن بود. در بسط ← نظریه‌ی اعداد (بالاخص هندسه‌ی اعداد) سهیم، و واضع یک هندسه‌ی چهاربعدی است که در بیان تئوری عمومی نسبیت مؤثر بوده. نیز ← جاگاه. کتاب تئوری اعداد (۱۸۹۶) از اوست.

مینگ[10] (ming)، سلسله‌ای از پادشاهان چین که، پس از سلسله‌ی یوان، در ۱۳۶۸–۱۶۴۴ سلطنت کردند. مؤسس سلسله، چو یوان‌چانگ[11] (cu yüān-cāng؛ سلطنتش ۱۳۶۸–۹۸)، ابتدا از راهبان بودائی بود؛ مغولها را از چین بیرون راند. در عهد این سلسله چین در منتهای وسعت خود از برمه تا کره ممتد بود. گرچه پادشاهان مینگ با تجارت خارجی مخالف بودند، در عهد آنان اروپائیها ماندگاههائی در ماکائو و کانتون دایر کردند. در دوره‌ی مینگ ادبیات رونق یافت، و این دوره به سبب چینیهای ظریفش مشهور است.

مینگرلیا[12] (mingrelia)، ناحیه‌ای در قسمت غربی جشه گرجستان. اراضی هموار و پستی است که به دریای سیاه منتهی میشود. بندر عمده‌ی آن ⇐ پوتی است. محصولاتش چای و انگور است. نام قدیم یونانی آن کولخیس بود. بعدها امیرنشین دست‌نشانده‌ی امپراطوری عثمانی شد. در ۱۸۰۳ به تصرف روسیه در آمد. فرهنگ و زبان مردم مینگرلیا به فرهنگ و زبان گرجیها بسیار نزدیک است.

مینگن[13]، **جزایر** (mingən)، گروهی از ۱۵ جزیره و بسیاری خرده‌جزایر، ش کبک، کانادا، در گذرگاه مینگن از خلیج سنت لارنس. کارتیه در ۱۵۳۵ آنها را کشف کرد. در ۱۶۷۹ لوئی دو فرونتناک امتیاز صید ماهی روغن در این جزایر را به ل. ژولیه واگذار کرد. در ۱۸۳۶ جزایر به تصرف شرکت خلیج هودسن در آمد.

مینلند[14] (meynlənd). ۱– یکی از جزایر اورکنی (← پمونا). ۲– جزیره (۹۷۱ کم‌م؛ جه ۱۵٬۱۷۲)، به طول ح ۹۰ و عرض ۳۲ کم، ل اسکاتلند، بزرگترین جزایر شتلند. شهر لرویک، مرکز جزایر شتلند، در آن است. دارای یک دهکده‌ی ماقبل تاریخ است.

مینو، بخش، شوشتر، ← میاناب.

مینو، جزیره، خوزستان، ← صلبوخ.

مینوئه نوعی رقص، ← منوئه.

مینوتاوروس[15] (minotāros)، در اساطیر یونانی، جانوری که از پاسیفائه و نرگاوی به عمل آمد، و سر نرگاو و بدن آدمی داشت. مینوس، شوهر پاسیفائه، دایدالوس را وا داشت تا لابیرنتی برای نگاه داشتن این جانور بسازد. تسئوس آن را کشت.

مینو دا فیزوله[16] (mino dā fiezole) یا **مینو دی جووانی**[17] (di jovānni)، ۱۴۲۹–۸۴ مجسمه‌ساز فلورانسی اوایل رنسانس. مقبره‌ها و مجسمه‌های بیشماری برای کلیساها ساخت. از بهترین کارهایش، محراب کلیسای جامع در فیزوله، مجسمه‌ی یادبود کنت هوگو در فلورانس، و مقبره‌ی اسقف سالوتاتی در فیزوله و فرانچسکو تورنابوئونی در رم است. از ۱۴۷۴ تا ۱۴۷۷ مجسمه‌ی یادبود پاپ پاولوس II را در

(۱)Minsk (۲)Minnesota (۳)Big Stone (۴)Mankato (۵)Minnesota (۶)Minseito (۷)minnesinger (۸)mink (۹)Minkowski (۱۰)Ming (۱۱)Chu Yüan_Chang (۱۲)Mingrelia (۱۳)Mingan (۱۴)Mainland (۱۵)Minotaur (۱۶)Mino da Fiesole (۱۷)Mino di Giovanni

کلیسای سان پیترو ساخت. کارهای مذهبی او از لحاظ فورم گاه به سبکی ظریف، و گاه به سبکی شیرین و لطیف است. قدرت تجسم بخشیدن به تخیلات، در آثار نیمتنه‌ی او بیشتر تجلی میکند.

مینودشت (minudašt)، بخش (جه ۴۹٬۳۷۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان دشت گرگان، استان دوم (مازندران). مشتمل است بر ۲ دهستان مینودشت و کوهسارات. قسمتهای شرقی و جنوبی آن کوهستانی و سردسیر است. رودهای متعددی در آن جاری است. محصولاتش غلات، برنج، پنبه، و توتون است. برای پرورش کرم ابریشم و زنبور عسل مستعد است. تا ۱۳۱۸ هش بخش و مرکز آن حاجی‌لر (hâji.lar) نام داشت، در آن سال نامش به مینودشت تبدیل شد، تا ۱۳۴۲ هش جزء شهرستان گرگان بود، در این سال از شهرستان گرگان منتزع، و ضمیمه‌ی شهرستان دشت‌گرگان شد. مرکزش، **مینودشت** (جه ۲٬۴۹۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری ش گنبد قابوس قرار دارد.

مینو دی جووانی: ← مینو دا فیزه.

مینورسکی[1]، **ولادیمیر** (vlâdimir minorski)، ۱۸۷۷–۱۹۶۶، مستشرق روسی، استاد ادبیات فارسی در مدرسه‌ی زبانهای شرقی پاریس و لندن. در ۱۹۰۳–۱۷ خدمات دیپلوماسی داشت. در ۱۹۱۱ به نمایندگی دولت روسیه در هیئت حل اختلافات سرحدی میان ایران و عثمانی شرکت داشت. از ۱۹۲۳ به تدریس فارسی و سپس ترکی در مدرسه‌ی زبانهای زنده‌ی شرقی پاریس پرداخت. در ۱۹۳۰ به لندن رفت و مدت ۶ ماه برای تهیه‌ی فهرست آثاری که برای نمایش در نمایشگاه صنایع ایران در بسر لینگتن هاوس گردآوری شده بود کار کرد. در ۱۹۳۲ به معلمی زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در مدرسه‌ی زبانهای شرقی لندن برگزیده شد. در ۱۹۴۴ بازنشسته شد، و تا پایان عمر در کیمبریج زندگی کرد. در انجمنهای بین‌المللی چندی، از جمله در کنگره‌ی فردوسی و کنگره‌ی ابن سینا در ایران شرکت کرد. در جغرافیای تاریخی ایران و قفقاز و آسیای مرکزی متبحر و در کتابشناسی چیره‌دست بود. به زبانهای فرانسوی، انگلیسی، ایتالیائی، آلمانی، یونانی، عربی، فارسی، ترکی، ارمنی، و گرجی آشنا بود. از ۱۹۳۰ بیشتر مقالات خود را (مانند مقالاتش برای دایرة‌المعارف اسلام، چاپ اول) به فرانسوی نوشته است، از ۱۹۳۱ تا پایان عمر مقالات او عموماً به انگلیسی است. بیش از ۲۰۰ مقاله و کتاب نوشته که مهمترین آنها عبارتند از: یادداشتهائی درباره‌ی اهل حق به صورت ۲ مقاله در پاریس (۱۹۲۵) که بعداً به صورت کتابی جداگانه چاپ شد (۱۹۳۲)؛ یادداشتهائی در باره‌ی سلطنت دمالمه (۱۹۳۲)؛ طرح تاریخ نادر شاه (۱۹۳۴)، که فارسی آن به ترجمه‌ی رشید یاسمی در تهران چاپ شد (۱۳۱۳ هش)؛ ترجمه‌ی حدود العالم در جغرافیای فارسی، با تعلیقات و حواشی به انگلیسی (۱۹۳۷)؛ رساله‌ی نصیرالدین طوسی در باب باج و خراج و امور مالیاتی مغولان، متن فارسی با ترجمه و شرح به انگلیسی در مجله‌ی مدرسه‌ی زبانهای شرقی لندن؛ چاپ کتاب تذکرة الملوک در باب دستگاههای دیوانی عهد صفویه، با مقدمه و ترجمه و تعلیقات به انگلیسی (۱۹۴۳)ـ متن فارسی و ترجمه‌ی تعلیقات او به فارسی در تهران چاپ شده است؛ تحقیقاتی در تاریخ قفقاز (۳ جلد ۱۹۵۳)؛ چاپ متن عربی رساله‌ی دوم ابودلف همراه با ترجمه و تعلیقات آن به انگلیسی (قاهره، ۱۹۵۵)؛ تاریخ شروان و دربند (متن عربی با مقدمه و تعلیقات به انگلیسی، ۱۹۵۷)؛ خطاطان و نقاشان، ترجمه‌ی رساله‌ی فارسی از قاضی احمد ابن میر منشی به انگلیسی (واشینگتن، ۱۹۶۴). دانشگاه تهران ۲۵ مقاله‌ی او را به انگلیسی (با تجدید نظر و اصلاح خود او)، که شامل تحقیقات مربوط به مطالعات ایرانی است، جزو انتشارات خود، به شماره‌ی ۷۵۵ و به نام بیست مقاله‌ی مینورسکی در لندن به چاپ رسانیده است (۱۹۶۴).

مینورکا، جزیره، اسپانیا، ← منورکا.

مینوس[2] (minos)، در اساطیر یونانی، پادشاه کرت، پسر زئوس از ائوروپه، و پدر آریادنه و فایدرا. زنش مینوتاوروس را نیز بزاد. از جنبه‌ی تاریخی محتمل است که در کرت پادشاهی به این اسم سلطنت میکرده که ← تمدن مینوسی به او منسوب است.

مینوسی، تمدن[3] (minos)، فرهنگ قدیم کرتی (← کرت، جزیره) که مرحله‌ای در پیدایش ← تمدن اژه‌ای را تشکیل میداده است. از نام مینوس، شاه کرت، نام گرفته است. سر آرثر جان اونز[4] (*sər ârθər jân evənz، ۱۸۵۱–۱۹۴۱، باستانشناس انگلیسی) این تمدن را به سه دوره تقسیم کرده که تمامی عصر مفرغ (۳۰۰۰–۱۲۰۰ قم) را شامل است، تمدن مینوسی قدیم (ح ۲۸۰۰–۲۱۰۰ قم)، تمدن مینوسی وسطی (ح ۲۱۰۰–۱۵۸۰ قم)، و تمدن مینوسی اخیر (ح ۱۵۸۰–۱۱۰۰ قم). بنا بر اطلاعات باستانشناختی، مبتنی بر کاوشهای کنوسوس، تمدن مینوسی، از فرهنگی ساده و تصویرنگاری به فرهنگی عالی و خطنویسی تحول یافت. بعد از ویرانی دوم کنوسوس، مرکز فرهنگی اژه‌ای به زمینلاد یونان انتقال یافت. نیز ← مینی، تمدن.

مینوسینسک، شهر، ← بنیی.

مینوگ خرد: ← دانای مینوگ خرد.

مینوی، مجتبی (mojtabâ minovi)، ۱۲۸۲–۱۳۵۵ هش، نویسنده و محقق در ادب و لغت، استاد دانشگاه تهران. تحصیلات ابتدائی را در سامرا و تهران، وتحصیلات عالی را در دارالفنون و دارالمعلمین مرکزی تهران و کالج سلطنتی لندن و مدرسه‌ی مطالعات آسیائی و افریقائی لندن گذراند. در ۱۳۰۵–۰۷ هش در مجلس شورای ملی سمت تندنویسی داشت، آنگاه به ریاست کتابخانه‌ی ملی گماشته شد (۱۳۰۷ هش). در ۱۳۳۲ هش ریاست تعلیمات عالیه‌ی وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) را به عهده داشت، و از ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۵ هش رایزن فرهنگی ایران در ترکیه بود. بیشتر عمر وی به تحقیق در متون قدیمی ادبی و تاریخی زبان فارسی گذشت در اواخر عمر برای نشر درستترین متن شاهنامه، ریاست "بنیاد شاهنامه" را داشت، که وزارت فرهنگ و هنر به همین منظور تأسیس کرده بود، تاکنون داستان رستم و سهراب و داستان فرود از این شاهنامه به چاپ رسیده است. نزدیک ۴۰ کتاب از ترجمه و تصنیف و تصحیح انتقادی، و ح ۱۶۰ مقاله در مجلات ادبی و انتقادی ایرانی و خارجی به قلم او منتشر شده است. کتاب کلیله و دمنه به تصحیح او از روی قدیمترین متون به چاپ رسیده (۱۳۴۶ هش) فراهم آوردن نسخه‌های عکسی عده‌ی زیادی از متون فارسی موجود در کتابخانه‌های ترکیه، که اکنون در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران نگاهداری میشود، و تهیه‌ی فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه‌ی چستربیتی (ایرلند) نیز از جمله کارهای مینوی است. بعضی از متونی که به تصحیح و توضیح و حاشیه‌نویسی مینوی انتشار یافته ازاین قرار است، دیوان ناصرخسرو (۱۳۵۴– ۵۷، و چاپ تازه‌ی آن ۱۳۵۴ هش)، سیاستنامه (۱۳۱۰، با همکاری خلخالی)، نامه‌ی تنسر (۱۳۱۱، و چاپ تازه‌ی آن ۱۳۵۴ هش)، ویس و رامین گرگانی (۱۳۱۴ هش)، مصنفات افضل‌الدین کاشانی (۲ جلد ۱۳۳۱ و ۱۳۳۷ هش، ترجمه‌ی سیرت جلال‌الدین منکبرنی، از محمد قزوینی (۱۳۴۴ هش)، اخلاق ناصری (۱۳۵۶ هش). پانزده گفتار در ادبیات اروپائی و تطبیق آنها با ادب فارسی (۱۳۳۵ هش).

مینویی (minoi)، یکی از مراحل سه‌گانه‌ی آفرینش جهان بنابر عقاید ایرانی کهن. بر اساس متون پهلوی به‌ویژه بندهش، در آغاز روشنی قلمرو اورمزد بود و تاریکی قلمرو اهریمن و فاصله‌ی میان این دو قلمرو را خلأیی فراگرفته بود که آن دو را از هم جدا میکرد. اورمزد آفرینش را که در جهانشناسی و گاهشماری زردشتی ۱۲۰۰۰ سال است نخست در مرحله‌ی مینویی به‌وجود آورد و این مرحله به مدّت ۳۰۰۰ سال بود و در این مرحله فقط زمان یاز روان وجود داشت. سپس گیتی (یعنی خلقت مادّی) آغاز شد که آن نیز ۳۰۰۰ سال استمرارداشت و درمرحله‌ی سوم با دخالت اهریمن (انگیزه مینو) مرحله‌ای آغاز شد که با پیدایش انسان همراه است و آن نیز ۶۰۰۰ سال است. به تأثیر همین جهانشناسی است که شهاب‌الدین سهروردی در نظام حکمت اشراقی خود، جهان را به دو گونه‌ی مینویی (نورانی و روحانی) و گیتی (ظلمانی و جسمانی) تقسیم کرده است.

مینی[5]، **جورج** (jorj mini)، ۱۸۹۴–۱۹۸۰، رهبر کارگران امریکائی، رئیس فدراسیون کار و کنگره‌ی سازمانهای صنعتی امریکا (۱۹۵۵–۷۹). در ۱۹۲۲ به نمایندگی اتحادیه‌ی محلی لوله‌کشان انتخاب شد، و در ۱۹۳۴ به ریاست اتحادیه‌ی کار ایالت نیویورک رسید و قابلیت خود را در مقابل دستگاه قانونگذاری آلبنی نشان داد. در ۱۹۵۲ به ریاست فدراسیون کار منصوب شد، با در هم آمیخته شدن این فدراسیون و کنگره‌ی سازمانهای صنعتی امریکا (۱۹۵۵)، وی به ریاست فدراسیون جدید برگزیده شد.

مینیاپولیس[6] (miniapolis)، انگلیسی مینیپولیس (miniapolis)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۳۴٬۴۰۰)، ش ایالت مینسوتا، کشت، بزرگترین شهر ایالت. بر رود میسی‌سیپی و مجاور شهر سنت پول واقع است، و این دو شهر مرکز مالی، صنعتی، و بازرگانی ناحیه‌ی وسیع کشاورزی اطراف آنها

(۱)Minorsky (۲)Minos (۳)Minoan civilization (۴)Evans (۵)Meany (۶)Minneapolis

است. صنعت عمده‌اش تهیه‌ی آرد است، و ساختن اتومبیل و ماشین‌آلات برقی نیز معمول است. دانشگاه مینسوتا و مدرسه‌ی هنرهای مینیاپولیس در آن است.

مینیاتورسازی (miniatur؛ از فنس)، نوعی نقاشی که شیوه‌ی پرداختن آن قدیمی است، و از مشخصات آن دقت در آراستن و پیراستن جزئیات و عموماً کوچکی نسبی اندازه‌ی تصویر است. کلمه‌ی مینیاتور از کلمه‌ی لاتینی مینیوم (minium)، به معنای سرنج و شنجرف، مشتق شده است، زیرا در قرون وسطی حاشیه‌ی صفحات کتابهای خطی را با رنگ این ماده زینت می‌دادند. بعدها، هرگونه نقاشی کوچک و دقیقی را مینیاتور نامیدند. از این رو، شاهکارهای نقاشی کلاسیک ایران و هندوستان نیز مینیاتور نامیده میشود. در اروپا، این نام بیشتر بر صورتهای بسیار کوچک اطلاق میشود. نقاشانی مانند ه. هولباین، ژ. کلوئه، و ژ. فوکه، از قدیمیترین استادان مینیاتور اروپا به شمار میروند.

هنر مینیاتور از هنر تذهیب بر خاسته است که در خاورزمین سابقه‌ی طولانی دارد، که از آن جمله است تزیینات پاپیروسهای هزاره‌ی سوم ق‌م در کتابهای مردگان مصری. بدون شک یونانیان راه و رسم این کار را از مصریان آموختند. در قرون وسطی بیزانس کانون زنده‌ی این هنر بود و آن را در خاور نزدیک و باختر تبلیغ کرد. نخستین نسخه‌های تذهیب‌شده‌ی رومی از قرن ۵م است، مانند نسخه‌های خطی ویرژیل و ترنتیوس (کتابخانه‌ی واتیکان)، و این هنر در دوره‌ی یوستی‌نیانوس به‌اوج خود رسید (نسخه‌های سفر پیدایش و دیوسکوریدس، وین). از قرن ۹م تا قرن ۱۲م مینیاتور بیزانسی به شکوفائی خود ادامه میداد، و از کارهای این دوره کتاب مزامیر یونانی پاریس (کتابخانه‌ی ملی) و مزامیر خلودوف (مسکو) است. مینیاتور ایرلندی که در دوره‌ی مروونژیان توسط کشیشان در برّ اروپا انتشار یافت، از هنر سلتی و قبطی الهام گرفته بود و از خصوصیات آن ترکیب درهم پیچیده‌ی خطوط هندسی بود؛ از نمونه‌های آن کتاب کِلْها (دوبلن)، اناجیل لیندیسفارن (قرن ۸م)، و اناجیل سن‌گال (قرن ۹م) است. با رنسانس کارولنژیان بازگشت به هنر قدیم صورت گرفت و مینیاتورها به صورت صحنه‌های بزرگی در آمد که همه‌ی صفحه‌ی کتاب را میپوشانید؛ از نمونه‌های آن کتاب مقس شارل کچل (کتابخانه‌ی ملی پاریس) و مزامیر اوترشت (قرن ۹م) است. در پادشاهی (۹۳۶–۹۷۳) اوتوی کبیر، مکتب راینی بر مکتبهای تور، سن‌دنی، رنس، و متس (← مس، شهر) پیشی گرفت، انجیل اوتون III و مکاشفات یوحنا (مونیخ)، شاهکارهای مکتب رایشناو[2] (rāyšenā)، و انجیل اوتا از مکتب راتیسبونا. در اسپانیا، با الهام گرفتن از عناصر عرب، کارهای اصیلی ساخته شد، مکاشفات یوحنای تن‌جِوْر (قرن ۱۱م، کتابخانه‌ی ملی پاریس). از آغاز دوره‌ی گوتیک مینیاتور در فرانسه رونقی پیدا کرد که تا زمان پیدایش فن چاپ ادامه یافت، مزامیر اینگبورژ (شانتیی) و مزامیر سن‌لوئی (کتابخانه‌ی ملی پاریس). در قرن ۱۴م نام نخستین مینیاتورسازان واقعی اروپائی آشکار میشود و این هنر جنبه‌ی دنیائی پیدا می‌کند، و زمینه‌ی طلائی جای خود را به زمینه‌ی رنگی میدهد، فرمان گراتیانوس (تور) کار استاد اونوره[3] (onore)، کتاب دعای بلویل کار استاد ژان پوسل[4] (jān pūsel؛ ح ۱۳۰۰–۱۳۵۵)، مزامیر ملکه ماری، مینیاتور انگلیسی، نیز از همین زمان است. در بوهم، امپراطور شارل V که تعلیم و تربیت فرانسوی یافته بود، کارگاههای مینیاتور سازی را رونق میدهد؛ در ایتالیا مکتبهای میلان و فلورانس و سینا شکوفان میشود و یادگار آن مینیاتور صفحه‌ی اول کتاب دیرژیل کار سیمونه مارتینی، نقاش برجسته‌ی مکتب سینایی، است.

قرن ۱۵م دوره‌ی شکوفان تشویق هنر مینیاتور توسط ثروتمندان است، ولی اختراع چاپ سبب انحطاط این هنر ظریف میشود. با وجود این، نخستین نسخه‌های چاپی نیز، مانند نسخه‌های خطی، با کارهای مینیاتوری آراسته میشد. از کارهای دورر در قرن ۱۶م کتاب دعای ماکسیمیلیان I است. از قرن ۱۷م این آثار قابل ذکر است، تاج گل زولی اثر نیکولا روبر[5] (nikola rober) و کتاب دعای لوئی XIV (کتابخانه‌ی ملی پاریس).

از این پس اصطلاح مینیاتور در اروپا به هنر ظریف تزیین جعبه‌های زینت‌آلات و انفیه‌دانها اختصاص یافت که مجموعه‌ی خوبی از آنها در موزه‌ی لوور موجود است. هنرمندان فرانسوی در مینیاتورسازی روی عاج شهرت فراوان یافتند، ماری آنتوانت کار فرانسوا دومون[6] (frānsuā dūmon؛ ۱۷۵۱–۱۸۳۱) و مادام رکامیه کار ژان باتیست اوگوستن[7] (jān batist ogūstan؛ ۱۷۵۹–۱۸۳۱). در خارج فرانسه، در ونیز روزالبا کاریرا، در سوئد هال، در وین هاینریش فریدریش فوگر[8] (hāynriš fridriš füger؛ ۱۷۵۱-۱۸۱۸) دراین نوع نقاشی مشهور بودند.

در قرن ۱۶م مینیاتور بر روی مینا رواج یافت. بر صفحه‌ای فلزی (طلا یا مس) رنگ را، که عبارت از گرد فلزی آمیخته با روغن است، با قلممو میزنند و پس از خشک شدن آن را میپزند و گاه این عمل رنگ زدن و پختن تا ۶ بار تکرار میشود. اکنون این هنر در اروپا رواج ندارد ولی در قرن ۱۷م به اوج خود رسیده بود.

تاریخ آغاز هنر مینیاتورسازی در ممالک اسلامی شرق میانه (شاید به سبب مخالفت اسلام با نقاشی و مجسمه‌سازی) معلوم نیست. قدیمی‌ترین نمونه‌هائی که ازین هنر به جا مانده، کتابهائی مانند کلیله و دمنه و مقامات حریری است که در قرن ۷م هق، در بین‌النهرین، با تصاویر مینیاتور زینت یافته است. از مقایسه‌ی این تصاویر با مینیاتورهائی که در کتب مسیحیان جکوبایت و نسطوری آن زمان باقی مانده، چنین بر میآید که نقاشان آنها یا خود مسیحی بوده‌اند، یا بر پایه‌ی سنتهای هنری مسیحیان خاورزمین نقاشی میکرده‌اند. تصاویر کتاب جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، که به سال ۷۱۰ هق در تبریز نگاشته شده، نمودار سنتهای دیگری است. گویا این وزیر و نویسنده‌ی بزرگ، علاوه بر نقاشیهای مسیحیان، تصاویر چینی و هندی را نیز در اختیار نقاشان کتاب خود گذاشته است تا برای نمایاندن حوادث تاریخی هر دورانی، میزانی در دست داشته باشند. از آن به بعد، نقاشان ایرانی زبده‌ترین نمونه‌های نقاشی اسلامی را به وجود آوردند. به طور کلی تحولات مینیاتور ایرانی به سه دوره‌ی متمایز تقسیم می‌شود، دوره‌ی مغولی، عهد صفویه، ودوره‌ی معاصر.

مینیاتور مغولی زاده‌ی تصاویر چینی است. در این دوره حتی خطوط سیمای نژاد زرد با لباس و سلاح مغولی و حتی آداب و رسوم آنها در مینیاتور منعکس شده است. مینیاتور مغولی پابند آناتومی نبود و در آن رعایت تناسب نمی‌شد، و بندرت در این آثار "خط" به کار گرفته میشد. مینیاتورسازان این سبک از موی خرگوش برای قلم استفاده میکردند و، علی رغم امروز که قلم را به بازی انگشتان میسپارند، آنها قلم را در مشت میگرفتند. در دوران استیلای مغول، نفوذ نقاشی چین شدید بود؛ اما در زمان سلطنت امیرتیمور و جانشینان بلافصل او، جوهر اصلی نقاشان ایرانی پدیدار شد، و مینیاتور کلاسیک و مستقل ایرانی به وجود آمد. تنها برخی از قراردادهای نقاشی چین، مانند شکل کلاسیک ابر، در مینیاتورهای ایرانی به جا ماند. سادگی فیلسوفانه‌ی نقاشیهای چینی، جای خود را به مینیاتورهای پرزیور و رنگارنگ ایرانی داد؛ جامه‌های فاخر، کاخهای مجلل با تختهای خاتم و مرصع و فرشهای نفیس، باغهای پرگل با درختهای گوناگون سرو و صنوبر و نارون و بید و چنار و غیره، جایگزین لباسهای بی‌پیرایه، کوههای همسان و درختهای کم‌تنوع شد. در کار ساختن تصاویر جانوران نیز پیشرفتی پدید آمد. از خصایص اسلوب دوره‌ی تیموری نرمی و لطافت و هماهنگی رنگهای آبی و طلائی است که در سالهای بعد رنگها متنوعتر و فروزانتر میشوند. هنرمندان عهد تیموریان، که از حمایت کریمانه‌ی سلاطین تیموری برخوردار بودند، مکتب معروف هرات را به وجود آوردند. صورتهای چندی، منسوب به امیرتیمور، از این دوره به جا مانده است. شاهنامه‌ی بایسنقری یک نمونه از کارهای این دوران است که به امر نواده‌ی تیمور نقاشی شد. این کتاب اکنون در کتابخانه‌ی کاخ گلستان نگهداری می‌شود. تا دوران سلطنت (۸۷۳–۹۱۱ هق) حسین بایقرا نام هیچ یک از نقاشان در دست نیست. کمال‌الدین بهزاد، بزرگترین مینیاتورساز ایرانی، به حمایت این سلطان، کار خود را در هرات آغاز کرد؛ و صورتهائی نیز از او ساخت. پس از انقراض سلسله‌ی تیموریان، شاه اسماعیل صفوی بهزاد را گرامی داشت. از آن پس، بر اثر حمایت شاهان صفوی، نقاشان پراستعدادی، یکی پس از دیگری

(۱) miniatur (۲) reichenau (۳) Honore (۴) Pucelle (۵) Robert (۶) Dumont (۷) Augustin (۸) Füger

گری، به ایجاد و ضبط آثاری بیمانند توفیق یافتند. این آثار، بیشتر به صورت مینیاتورهائی بود که برای مصور کردن نسخه‌های خطی اشعار فارسی مأمور ساختن آن میشدند. استادانی مانند میرک، میر مصور، مظفر علی، قاسم علی، و سلطان محمد، با مهارت بسیار سنتهای مکتب بهزاد را زنده نگاه داشتند. عباس I صفوی، مانند پدران خود، نقاشانی در کارگاه سلطنتی استخدام کرد. نام بیشتر این نقاشان در دست است؛ اما بر بیشتر آثاری که از آنان به جا مانده، نام نقاش دیده نمیشود. ازین رو دانستن اینکه هر یک از این مینیاتورها اثر کدام نقاش است، کاری پس دشوار است. تنها رضای عباسی نام خود را بر همه‌ی مینیاتورهای پرشمار خود به جا گذاشته، و در موارد بسیار، شرح درازی، مشتمل بر تاریخ دقیق و علل ساختن تصویر نیز بر آن افزوده است. شاه عباس، به سبب علاقه‌ای که به این استاد داشت، لقب "عباسی" را به او بخشید. رضای عباسی صورتسازی بزرگ بود، و بیشتر، با خطوط سیاه‌قلم نقاشی میکرد. صورتهای بسیاری از شاه عباس و بزرگان معاصر او به دست رضای عباسی ساخته شده است. از خصایص او، پرداختن به جزئیات و موزون ساختن آنها بود. نقاشیهای چهلستون و عالی قاپو و دیگر بناهای شاه عباسی، همه به سبک رضای عباسی است‌که یا به دست خود او، یا به دست شاگردانش پرداخته شده. هنر مینیاتور در دوره‌ی صفویه به دست او شکل تازه‌ای یافت. او قسمتی از اصول و قواعد سبک مغولی را نادیده گرفت و خط را وارد مینیاتور کرد، و سبک نقاشی تغییر کلی یافت و فقط صورتهای مغولی بدون تغییر باقی ماند. از مکتب رضای عباسی پس از مرگ (۱۰۳۸ هق) او نیز کسان بسیاری تقلید کرده‌اند. همراه با انقراض سلسله‌ی صفویه، هنر مینیاتورسازی از رواج افتاد. کوششهائی که در زمان قاجاریه برای احیای نقاشی صورت گرفت، حاصل درستی نداد. پیش از آن قطعات مینیاتور را با طلا و مرکب و رنگهای معدنی میساختند، اما در زمان قاجاریه، با به کار بردن رنگ روغن، تصویرهائی ساختند که با مینیاتورهای قدیم الفتی نداشت، و گرایش بچگانه‌ای به سوی طبیعت‌سازی در آنها دیده میشد، و به هر حال، دارای اساس داهیانه و استواری نبود که مکتب پاروری از آن نشأت کند.

پس از دوران قاجاریه، و بسط روابط ایران با خارج، مشتریان فراوانی برای مینیاتورهای قدیمی ایران پیدا شد. اولیای امور نیز احیای هنرهای ملی را تشویق میکردند. پس، نقاشانی بر آن شدند که از شیوه‌ی زمان قاجاریه دست بر دارند، و به سبک رضای عباسی به کار پردازند، میرزا هادی خان تجویدی و حسین بهزاد در تهران، و حاجی میرزا آقا امامی، حاجی مصورالملکی و برادران نعمت‌اللهی در اصفهان به ساختن مینیاتور پرداختند. در ۱۳۰۸ هش میرزا هادی خان تجویدی در مسابقه‌ای که برای انتخاب بهترین مینیاتورساز ترتیب داده شد، مقام اول را به‌دست آورد، و در "مؤسسه‌ی صنایع قدیمه" سمت معلمی یافت؛ و در مدت 10 سال شاگردانی تربیت کرد که از آن جمله‌اند، پسران او، اکبر و محمد تجویدی؛ علی کریمی؛ مقیمی؛ و عقیلی. درین میان حسین بهزاد، عیسی بهادری و رسام ارژنگی نیز، هر یک به شیوه‌ای، برای ساختن مینیاتورهائی بر اساس سبک قدیم کوشش میکردند. در این میان حسین بهزاد آخرین تحول را در هنر مینیاتور وارد کرد. او صورتهای مغولی را از مینیاتور طرد کرد و آناتومی و منظرشناخت را تا حدی که به نقاشی لطمه نزند وارد هنر مینیاتور ساخت. در ۱۳۱۵ هش، عیسی بهادری هنرستان اصفهان را تأسیس کرد، و به شیوه‌ی خود، به تربیت شاگرد پرداخت. بسیاری از مینیاتورسازان امروز، در تهران و اصفهان، به ساختن قطعاتی مشغولند که ترکیبی از پاسمه‌های فرنگی و چیزی شبیه به مینیاتورهای قدیمی است. با وجود این، سبک مینیاتور معاصر، علی رغم متأثر بودن از مینیاتورهای سبکهای تیموری و جلایری و صفوی، با مینیاتورهای قدیمی تفاوتهائی دارد. یکی از ویژگی‌های مینیاتورهای کنونی توجه خاصی است که به نمایش چهره‌های بسیار زیباتر، لطیفتر، و متنوعتر از آنچه در آثار قدما پیدا است، ابراز میشود و صورتها اغلب نژاد ایرانی را بازگو میکنند. موضوع غالب آنها، از آثار کهن در اشعار گویندگان قدیمی همچون سعدی، حافظ، فردوسی و اغلب خیام متأثر است و منعکس ساختن حقایق عینی در مینیاتور ایرانی معاصر جائی ندارد. در رنگامیزی و قلمگیری نیز تغییرات مختصری در مینیاتور معاصر به چشم میخورد، از آن جمله در تنظیم سطوح بر اساس پررنگی و کمرنگی چند مایه رنگ نزدیک به هم و قلمگیری مفصل اثر است که این گونه کار با قلمگیری ساده‌ی رضا عباسی تفاوت فاحش دارد.

در هندوستان، هنر مینیاتورسازی از اواخر قرن ۱۶م، در زمان سلطنت اکبرشاه رونق گرفت. صد نقاش در کارگاه اوکار میکردند. این نقاشان، علاوه بر صورتسازی، به مصور ساختن کتابهای بسیار از جمله کتابهائی که به امر اکبر شاه از سانسکریت به فارسی ترجمه شده بود سرگرم بودند. در زمان سلطنت (۱۰۱۴–۳۷ هق) جهانگیر، و نیز شاه جهان (۱۶۲۸–۵۸)، هنر مینیاتورسازی هند همچنان رونق داشت، تا آنکه در عهد اورنگ‌زیب (۱۰۶۸–۱۱۱۸ هق) رو به پستی نهاد.

مینیار[1]**، پیر** (pier minyār)، ۱۶۱۲–۹۵، نقاش فرانسوی. ۲۲ سال در ایتالیا زندگی کرد. در ۱۶۵۷ لویی XIV اورا برای کشیدن تصویر شاه و بزرگان دربار به فرانسه فرا خواند. در ۱۶۶۴ گنبد کلیسای والدوگراس پاریس را با فرسکوهای زیبائی آراست. رهبر گروه مخالف ش. لو برن و آکادمی سلطنتی نقاشان و مجسمه‌سازان شد، ولی بعد از مرگ لو برن وارث کلیه‌ی امتیازات و اختیارات او، که شامل ریاست آکادمی و سرپرستی کارهای فرشینه‌ی گوبلن بود، شد. از تابلوهای مشهورش قدیس لوقا در حال کشیدن تصویر مریم باکره. تصاویرجالبی از مارکیز دومنتتون، مارکیز دومونتسپان، لا والیر، مارکی دو لافایت، مادام دو سوینیه، مازارن، بوسوئه، تورن، و کولبر ترسیم کرد.

مینیا کونکا[2] (minyā konkā)، قله‌ای به ارتفاع ۷۵۹۰ متر، در ش ایالت سابق سیکانگ. مرتفعترین قله در چین است. در ۱۹۳۲ کوهنوردان امریکائی بر آن بالا رفتند.

مینیتاری، قبیله، ← هیدالگا.

مینیکوی، جزیره، ← لاکادیو.

مینیم[3] (minim)، کوچکترین مقیاس ظرفیت برای مایعات در بریتانیای کبیر و کشمت، تقریباً مساوی یک قطره (0,0591 سمک).

مینیموم: ← کمینه.

مینیو، ایالت، ← مینیو، رود.

مینیو[4] (اسپانیائی minyo، پرتغالی minyu)، رودی به طول ۲۷۵ کم، که از ارغ اسپانیا سرچشمه گرفته، و در جهت ج و جغ، پس از عبور از پرتغال، به قطا میریزد. قسمتی از مرز اسپانیا و پرتغال است. نامش به ایالتی که شمالیترین ایالت پرتغال است (۴٬۸۳۸ کمم، جمع ۷۴۸٬۷۵۷) اطلاق میشود، کرسی آن براگا.

مینیار[1]**، نیکولا،** مشهور به **مینیار آوینیونی** (nikola minyār)، ۱۶۰۶–۶۸، نقاش‌فرانسوی، برادر پ. مینیار. دو سال (۱۶۳۵–۳۷) در ایتالیا به سر برد، و پس از بازگشت به فرانسه در آوینیون سکنی گزید. در اینجا به ترسیم نقاشیهای مذهبی جالبی پرداخت. در ۱۶۶۰ لوئی XIV به آوینیون وارد شد و به نقاش دستور داد تا تصویری از وی بکشد. سپس او را به پاریس احضار کرد. در این شهر تصویری از ملکه، و نیز سران دربار ترسیم کرد. شاه او را مأمور ساخت تا کاخ تویلری را تزیین کند.

مینیه[5]**، فرانسوا اوگوست ماری** (fränsuā ogüst märi minye)، ۱۷۹۶–۱۸۸۴، مورخ فرانسوی، مت اکس‌آن‌پرووانس. دبیر کوریه فرانسز بود، و با تیر در روزنامه‌ی ناسیونال همکاری داشت. مدیر بایگانی وزارت امور خارجه بود (۱۸۳۰–۴۸). آثار عمده‌اش عبارتند از تاریخ انقلاب فرانسه (۱۸۲۴)؛ مدخلی بر تاریخ جانشینی اسپانیا (۱۸۴۳)؛ آنتونیو پرث و فیلیپ II (۱۸۴۵)؛ تاریخ ماری استوارت (۱۸۵۱)؛ رقابت فرانسوای I و شارل کن (۱۸۵۱).

میو[6] (meyō)، ولایت [– کونتی] (۵٬۳۹۸ کم، در ۱۹۷۱ جم ۱۰۹٬۴۹۷)، غ ایرلند، در ایالت کانات، مرکزش شهر کاسلبار[7] (kāsəlbār، در ۱۹۷۱ جم ۵٬۹۷۰). قسمت غربی آن کوهستانی است؛ دریاچه‌های متعدد و سواحل مفرض دارد. کاشت جو و سیب زمینی و پرورش دام در آن معمول است. جمعیت آن رو به کاهش است.

میو[8]**، جان** (jān meyo)، ۱۶۴۳–۷۹، شیمیدان و فیزیولوژیست انگلیسی؛ مت لندن. در مطالعاتش در باره‌ی هوا به وجود جسمی (اکنون موسوم به اکسیژن) در آن پی برد که باعث سوختن و

(۱)Mignard (۲)Minya Konka (۳)minim (۴)Minho; Miño (اسپانیائی) (۵)Menuhin (۶)Mayo (۷)Castlebar (۸)Mayow

تنفس میشود؛ این جسم را جوهر "نیترو-آئریال" نام گذاشت.

میو[1]، **چارلز هارس** (cārlz hāres meyŏ)، ۱۸۳۹–۱۹۶۵، جراح امریکائی، متخصص در جراحیهای گوارش و آب مروارید، برادر و. ج. میو.

میو[2]، **داریوس** (dāriŭs mio)، ۱۸۹۲–۱۹۷۴، آهنگساز فرانسوی، مت اکس-آن-پروانس. در ۱۹۱۰ به کنسرواتوار پاریس وارد شد، و علاوه بر دریافت جوایزی در ویولن، کنترپوان، و فوگ، قطعاتی متعدد برای یک کوارتت زهی، سوناتها، باله، و غیره ساخت. دو بار به کشمت رفت، و در آنجا تدریس کرد. در ۱۹۴۷ استاد کنسرواتوار پاریس شد. میو اغلب ملودیهائی را که هر یک در تونالیته‌ی دیگری باشد با روش کنترپوان با یکدیگر ترکیب میکرد، که این ترکیب را پولیتونالیته (چندتونالیته‌ای) می-گویند. آهنگهایش شامل اپرا (از جمله کریستوف کلمب)، باله (از جمله گاو بر بام)؛ کنسرتو؛ سمفونی، و موسیقی مجلسی است. در ۱۹۷۲ به عضویت آکادمی هنرهای زیبا در آمد.

میو[3]، **ویلیام جیمز** (wilyām jeymz meyŏ)، ۱۸۶۱–۱۹۳۹، جراح امریکائی، متخصص در جراحیهای شکم. با برادرش، ج. ه. میو، درمانگاه کوچکی را که پدرشان در راچستر، مینسوتا، در ۱۸۸۹ باز کرده بود، به صورت درمانگاه میو یا میوکلینیک درآوردند که شهرت جهانی پیدا کرده است. در ۱۹۱۵ **بنیاد میو** را که مخصوص تعلیم و تحقیق پزشکی است، به عنوان شعبه‌ای از دانشگاه مینسوتا تأسیس کردند.

میوپی، عیب دیده ← نزدیک‌بینی.

میور[4]، **ادوین** (edwin miur)، ۱۸۸۷–۱۹۵۹، نویسنده‌ی بریتانیائی؛ مت اسکاتلند. همراه خانواده‌اش در ۱۹۰۱ به گلاسگو رفت و ۱۸ سال در آنجا ماند. در ۱۹۱۹ به لندن رفت و به هیئت تحریریه‌ی مجله جدید پیوست. در ۳۵-سالگی به سرودن شعر پرداخت و مجموعه‌هائی همچون نوحه‌سرایان بر جنازه (۱۹۲۶) و لابیرنت (۱۹۴۹) منتشر کرد؛ ولی تا زمانی که مجموعه‌ی اشعار او در ۱۹۵۲ انتشار یافت چندان شهرتی نداشت. شاعری رؤیائی بود و در اشعارش می-کوشید تا حقیقت جهان روحانی را بیان کند. وی به عنوان منتقد ادبی نیز شناخته شده است. از آثار دیگر او اینها است، ساختمان داستان (۱۹۲۸)، عصر جدید، از ۱۹۱۴ (۱۹۳۹)، و مقالاتی در باره‌ی ادبیات و اجتماع (۱۹۴۹).

میور[4]، **جان** (jān miur)، ۱۸۱۰–۱۸۸۲، سانسکریت‌شناس اسکاتلندی، برادر سر و. میور. در ۱۸۲۹–۵۳ مصدر خدمات کشوری و قضائی در هند بود. در ۱۸۶۲ کرسی زبان سانسکریت را در دانشگاه ادنبورگ تأسیس کرد. کتاب متون اصلی سانسکریت او در ۵ جلد (۱۸۵۸–۷۰) منتشر شد.

میور[4]، **جان** (jān miur)، ۱۸۳۸–۱۹۱۴، طبیعیدان امریکائی؛ مت اسکاتلند. در ۱۸۶۹ به کشمت رفت و در ۱۸۶۸ در کالیفرنیا اقامت گزید. به علت خدماتی که در حفظ محیط زیست و تأسیس پارکها در کشمت کرده بود، پارکی در غ کالیفرنیا، نزدیک سان فرانسیسکو، به اسم او نامگذاری شد. مسافرتهای فراوانی، گاه با پای پیاده، به قسمتهای مختلف کشمت کرد؛ در آلاسکا نیز به گردش پرداخت و یخچال میور را کشف کرد؛ در روسیه و هندوستان و استرالیا نیز به سفر علمی پرداخت. از آثار او است، کوههای کالیفرنیا (۱۸۹۴)؛ سرگذشت کودکی و جوانی من (۱۹۱۳)، و جان کوهستانها (چاپ پس از مرگش در ۱۹۳۸) که مشتمل بر یادداشتهای سفرهای او است.

میور[4]، **سر ویلیام** (sər wilyām miur*)، ۱۸۱۹–۱۹۰۵، عربی‌شناس اسکاتلندی، برادر ج. میور (۱۸۱۰–۸۲). در ۱۸۳۷ در بنگال به خدمات کشوری وارد شد، و سپس به وزارت دارائی حکومت هند رسید (۱۸۷۴–۷۶)، و بعدها ریاست دانشگاه ادنبورگ را داشت (۱۸۸۵–۱۹۰۲). از آثار او زندگانی محمد (۴ جلد، ۱۸۵۸–۶۱) و تاریخ نخستین خلفا (۱۸۸۳) است.

میور، یخچال، آلاسکا ← میور، جان، (۱۸۳۸–۱۹۱۴).

میورقه، جزیره، اسپانیا؛ ← مایورکا.

میوز: ← میتوز.

میوسا[5] (miēsā)، دریاچه (۳۶۹ کمه، عمق ۴۴۲ متر)، ۶۵ کش نروژ، بزرگترین دریاچه در نروژ. به وسیله‌ی ریزابه‌ای از رود گلوما زهکشی میشود. شهرهای لیلهامر و هامار بر کنار آن واقعند.

میوسن، دوره‌ی[6] (miosen؛ فنس)، چهارمین دوره از دوران سوم ازمنه‌ی زمینشناسی، درین دوره در ایران دریاها عموماً پسروی کرده، و رسوبهای کم‌عمق از نوع ماسه‌سنگ و سنگهای رستی و مارنی و آهکی و گچ و نمک تشکیل یافته است. حرکات کوهزائی شدت یافته و قسمت-هائی از زمین از آب خارج شده است. در اول این دوره سنگهای آهکی تشکیل شده که سنگ مخزن نفت است، و در جنوب ایران به آهک آسماری (āsmāri؛ به نام کوهی به این اسم، نزدیک مسجد سلیمان) موسوم است. روی آهک آسماری را طبقات ضخیمی از رست و ماسه‌سنگ و گچ و نمک، به نام طبقات فارس، پوشانیده است. فعالیت آتشفشانی در بعضی نواحی شدید بوده است. موجودات پستاندار با پیدایش و انتشار اولین انواع اسب مشخص میشود. ماستودونت، جوندگان مخصوص (خز و قاقم)، شتر، گربه، و غیره فراوان شده‌اند. نیز ← زمینشناسی، جدول ص ۱۱۸۵.

میول، ماشین: ← ریندگی؛ گرامپتن، سمیوئل.

میولاک[7]، **سر ویلیام** (sər wilyām miu-lāk)، ۱۸۴۴–۱۹۴۴، سیاستمدار کانادائی. در ۱۸۸۲–۱۹۰۵ نماینده‌ی مجلس عوام بود. در ۱۹۰۰ وزیر کار شد. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۴ ریاست دانشگاه اونتاریو با او بود. به علت طول عمر و مقالات برجسته‌ای که داشت به "پیرمرد بزرگ کانادا" معروف شد. در ۱۹۰۲ لقب یافت.

میوله، آبادی، ← گاورود.

می و میخانه: ← زلالی خوناری.

میونی[8]، **پول** (pol miuni)، ۱۸۹۵–۱۹۶۷، بازیگر امریکائی؛ مت اتریش؛ نام اصلیش مونی وایزنفروند[9] (muni vāyzenfroynd). در ۱۹۰۲ همراه والدینش به کشمت رفت. مدتی در تئاتر بازی کرد، سپس به سینما روی آورد (۱۹۲۸). در فیلم زندگی لوئی پاستور موفق به دریافت جایزه‌ی آکادمی شد (۱۹۳۶). از جمله‌ی فیلمهای دیگرش زندگی امیل زولا (۱۹۳۷)، زمین خوب (۱۹۳۷)، و آخرین مرد خشمگین (۱۹۵۹) است. در ۱۹۲۳ به تابعیت کشمت در آمد.

میوه[10] (mive)، در اصطلاح گیاهشناسی، به طور کلی، هر محصول گشنگیری (لقاح) به ضمیمه‌ی غلافها یا ملحقات تغییر شکل‌یافته‌ی آن، و به معنی اخص و رایجتر، تخمدان (← گل) رسیده‌ی یک گیاه دانه‌دار و محتویات آن، به ضمیمه‌ی بافتهای مجاور (از قبیل غلاف دانه‌های لوبیا یا کپسول بسیاری از گیاهان یکساله) که به آن پیوسته‌اند.

پس از اینکه عمل لقاح در تخم صورت گرفت، تخمک (← گل) و جدار تخمدان یا فرابر[11] (farā.bar) رشد میکنند، و اولی تبدیل به دانه و دومی تبدیل به میوه میشود. فرابر رسیده در بعضی میوه‌ها سه لایه دارد، برونبر[12] (borun.bar)، میانبر[13] (میان-bar)، و درونبر[14] (dorun.bar). برونبر پوست میوه، میانبر قسمت ضخیمتر و خوراکی آن (در میوه‌های خوراکی)، و درونبر قسمت مجاور دانه است. مثلاً، در سیب، برونبر پوست آن، میانبر منطقه‌ی گوشتی خوراکی، و درونبر پوست نازکی است که دانه‌ها در آن قرار دارند؛ در هلو، درونبر عبارت است از پوست هسته، که چوبی است و دانه در آن جا دارد. میوه را، اگر از یک تخمدان یک گل به وجود آید، ساده[15]، اگر از چند تخمدان یک گل به وجود آید توده‌ای[16]، و اگر از تخمدانهای چند گل به وجود آید بستائی[17] (bastā'i) میخوانند، و دو نوع اخیر را گاه تحت عنوان میوه‌ی مرکب میآورند. انواع میوه‌ها (به معنی گیاهشناسی) در جدول و تصویر ص ۲۹۸۰ ملاحظه میشود.

میوه‌های ساده را به خشک[18] و گوشتی[19] تقسیم میکنند. میوه‌های خشک آنهائی هستند که، پس از رسیدن، جدارشان خشک میشود، و مواد غذائی میانبرشان از بین میرود، و آنها را به دو دسته‌ی شکوفا[20] (šokufā) و ناشکوفا[21] تقسیم میکنند. میوه‌های (خشک) شکوفا آنهائی هستند که، پس از رسیدن، باز میشوند، و دانه-های آنها به خارج میریزد، و آنها را بر حسب طریق باز شدن به چندین قسم تقسیم میکنند (جدول و تصویر را ملاحظه کنید). میوه‌های خشک (ناشکوفا) آنهائی هستند که پس از رسیدن بسته باقی میمانند و، بنابراین، دانه‌های

(۱)Mayo (۲)Milhaud (۳)Mayo (۴)Muir (۵)Mjosa (۶)Miocene epoch (۷)Mulock (۸)Muni (۹)Weisenfreund (۱۰)fruit (۱۱)pericarp (۱۲)epicarp (۱۳)mesocarp (۱۴)endocarp (۱۵)simple fruit (۱۶)aggregate fruit (۱۷)multiple fruit (۱۸)dry (۱۹)fleshy (۲۰)dehiscent (۲۱)indehiscent

آنها خود به خود به خارج نمیریزد. میوه‌های گوشتی آنهائی هستند که میانبرشان ضخیم و

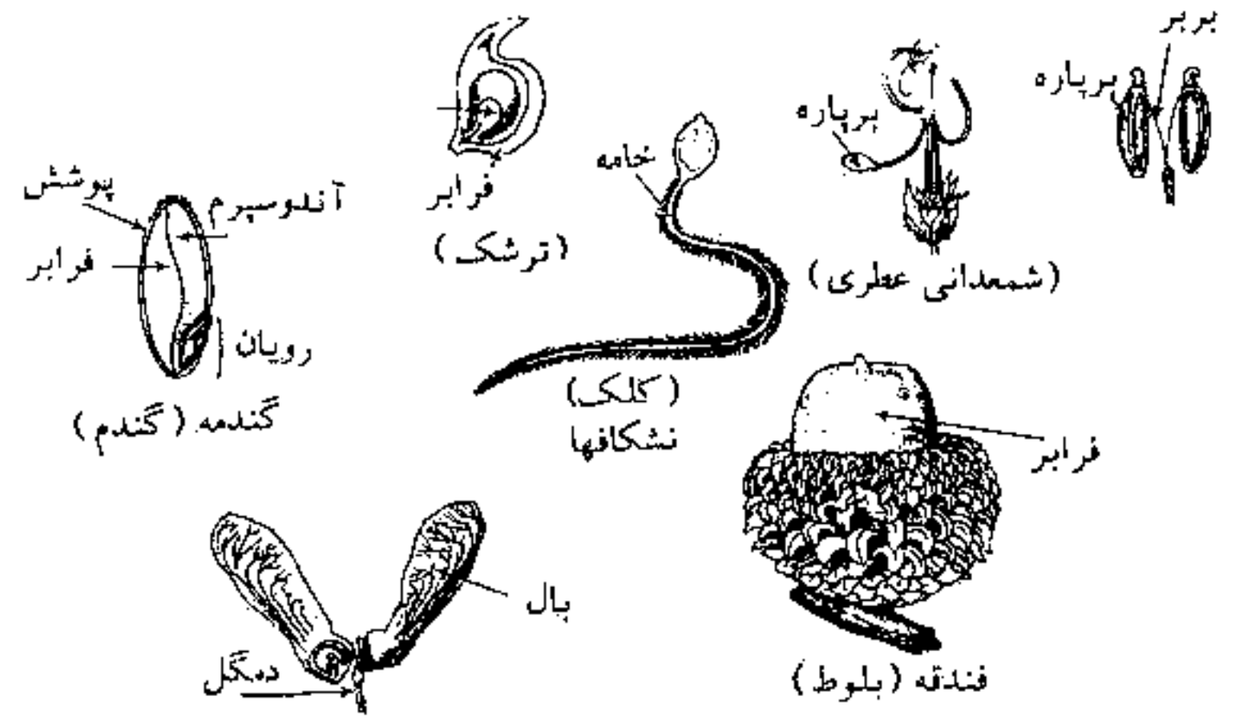

شکل ۱ . میوه‌های خشک ناشکوفا

آکنده از آب و مواد قندی و اسیدهای آلی است، و اقسام آنها در جدول و تصویر مندرج است.

در ایران در اصطلاح تجارتی بعضی از میوه‌های خشک‌کرده (خاصه از ستهها و شقتها) را خشکبار (xošk.bār) میخوانند، و این میوه‌های خشکانده را به اسامی گوناگون (سبزه، کشمش، برگه، قیسی، و غیره) مینامند. بعضی از میوه‌ها را برای خشک کردن قبلاً قلیائی می‌کنند، و بعد دود گوگرد میدهند، و در آفتاب میخشکانند، و سپس به "عرقخانه" میبرند تا مانده‌ی رطوبتشان زایل شود. اصطلاح تره‌بار (tare.bār) اطلاق میشود به سبزیهای خوراکی و بعضی میوه‌ها مانند کدو، گوجه فرنگی، بادنجان، باقلا، لوبیای سبز، خیار، و غیره.

میوه‌های خشک ناشکوفا. اشکال عمده‌ی این دسته عبارتند از گندمه[1] یا دانه، نشکاف[2] (naškāf؛ فنـ آکن āken)، شکافه‌بر[3]، و فندقه[4]. گندمه مشتمل بر یک دانه است، و از یک یا چند برچه حاصل میشود. در ضمن تکامل گندمه، پوشش دانه چندان به برچه میچسبد که جدا کردن آنها در میوه‌ی رسیده بآسانی میسر نیست. میوه‌های غلات از این دسته است. در نشکافْ برونبر به دانه بسیار نزدیک است، اما آنها را میتوان از یکدیگر جدا کرد. این گونه میوه ممکن است از یک برچه حاصل شود (مثلاً در گیاهان نوع آمونه؛ ← آمنون) یا از دو برچه (مثلاً در تیره‌ی مرکبان)، که در آن نهنج نیز به صورت جزئی از میوه در میآید. نشکافها در ترشک مفرد و در آلاله تودهای است، و در توت فرنگی بر یک نهنج گوشتی قرار دارد، در کلکْ خامه، و در بسیاری از مرکبان کاسه، به میوه متصل میماند. لوله‌ی گل غالباً پردار است. شکافته‌بر متشکل از دو برچه یا بیشتر است، که هر یک از آنها یک میوه‌ی شبه نشکاف به نام برپاره[5] (bar.pāre) دارد و محتوی یک دانه است. نمونه‌ای از این گونه شمعدانی است که در آن برپاره از پایین به سوی بالا جدا میشود،

و تیره‌ی چتریان که در آن برپاره‌های رسیده عموماً به ساختمان واحدی، به نام بَربَر[6] [= حامل میوه]، آویخته‌اند. در بعضی از برپاره‌ها یا نشکافها برونبر گسترش یافته به صورت ضمیمه‌ای بالدار در میآید (مثلاً در نارون و

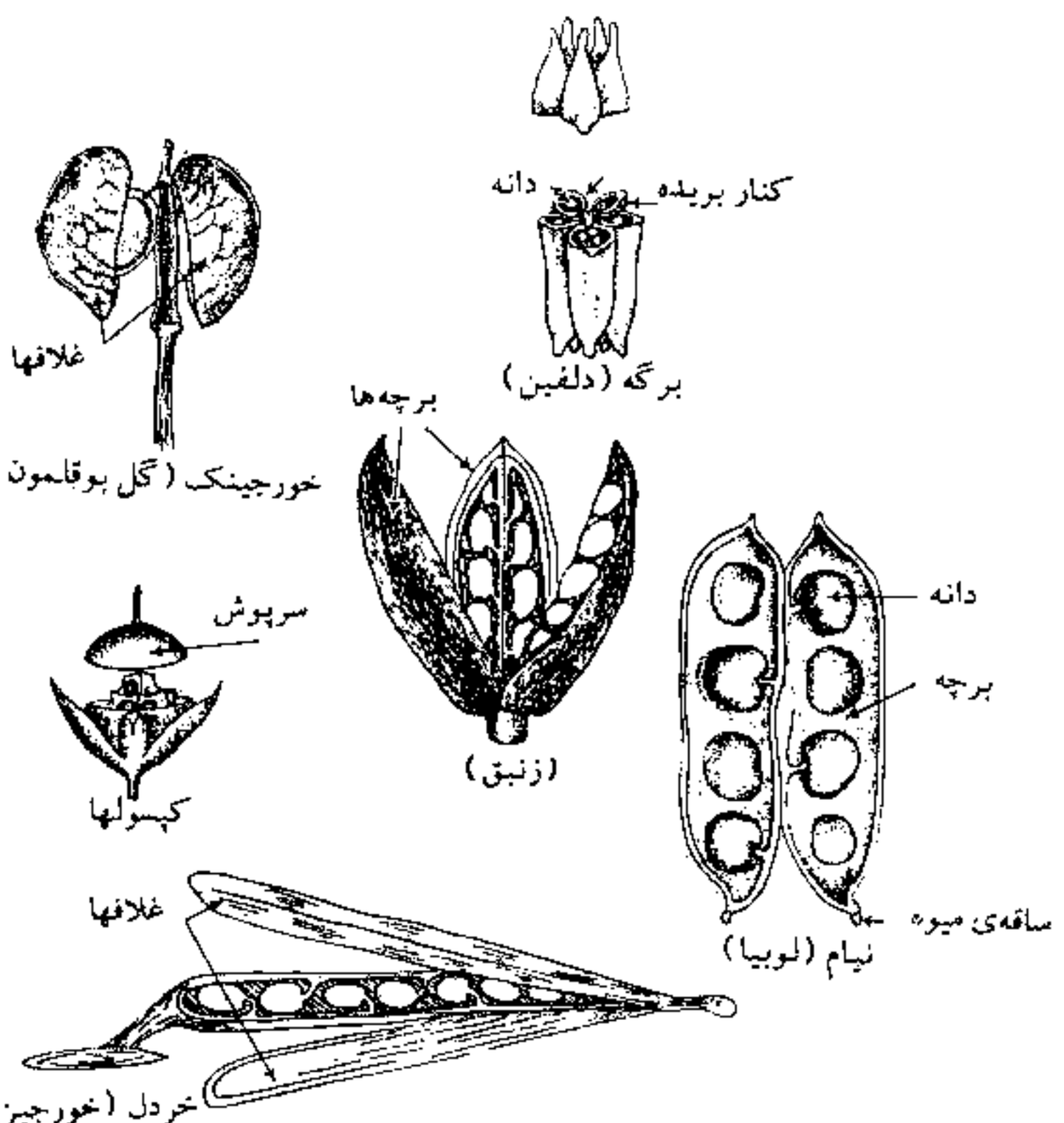

شکل ۲ . میوه‌های خشک شکوفا

زبان گنجشک)، این گونه میوه‌ها را نارونه[7] مینامند. فندقه‌ها (فندق، بلوط، شاه بلوط) فرابر سختی دارند که غالباً از طرف پایین برگک‌هائی[8] آنها را احاطه میکند (شکل ۱).

میوه‌های خشک شکوفا. اشکال عمده‌ی این دسته از میوه‌ها (شکل ۲) عبارتند از برگه[9] (barge)، نیام[10] (niām)، پوشینه (pušine) یا کپسول[11]، خورجین[12]، و خورجینک[13]. در برگه خط شکافتی وجود دارد که معمولاً در امتداد درزی عمود بر محور است. میوه از یک

برچه تشکیل میشود، اما عموماً چند میوه به یکدیگر چسبیده است (مثلاً دلفین). در نیام شکافت از دو درز صورت میگیرد، همچون در تیره‌ی پروانه‌واران مانند نخود و لوبیا؛ اما در بعضی از گیاهان این تیره، همچون پسته‌ی زمینی که میوه‌ی آن در زیر تشکیل میشود، میوه ناشکوفا است. در خبار شتر میوه از طرف عرض میشکافد، و برپاره‌هائی مشتمل بر یک دانه از آن جدا میشود؛ این نوع ساخت را تسبیحدانه[14] مینامند که در واقع نوع خاصی از نیام ناشکوفا است. در چلیپائیان (شب بو، خردل) میوه به شکل خورجین دراز و باریک است؛ و اگر کوتاه و پهن باشد آن را خورجینک مینامند. در این هر دو گونه، برچه‌ها از دو طرف از پایین به بالا میشکافد. در معدودی از حالات (ترب) میوه ناشکوفا است. پوشینه از دو یا چند برچه تشکیل میشود، و ممکن است قسمتی از محور گل را شامل باشد (زنبق). شکافتن کپسول ممکن است به وسیله‌ی روزنه‌هائی صورت بگیرد (خشخاش) یا به وسیله‌ی سرپوشی (آناغالس).

میوه‌های خشک گوشتی. اشکال مختلف این دسته مشتمل است بر شفت، توده‌ای، سیبال[15]، و بعضی از اشکال میوه‌های بستانی (شکل ۳). بسیاری از میوه‌های خوراکی به این دسته تعلق دارند. در شفت (گیلاس، هلو، آلو، و غیره) درونبر عموماً سخت و میانبر نرم و آبدار است، جز در بادام که میانبر آن سخت و در نارگیل که لیفی است. در میوه‌ی توده‌ای (تمشک و توت فرنگی) چندین شفت کوچک (در تمشک) یا نشکاف کوچک (در توت فرنگی) بر نهنج

(۱)cariopsis (۲)achen (۳)schizocarp (۴)nut (۵)mericarp (۶)carpophore (۷)samara (۸)bract (۹)follicle (۱۰)legume (۱۱)capsule (۱۲)silique (۱۳)silicle (۱۴)loment (۱۵)pome

تشکیل شده که قابل خوردن است. در سیبال [← سیب‌مانند] قسمت گوشتی خارجی میوه

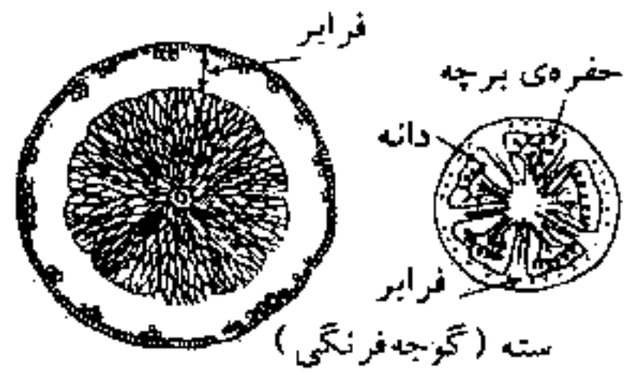



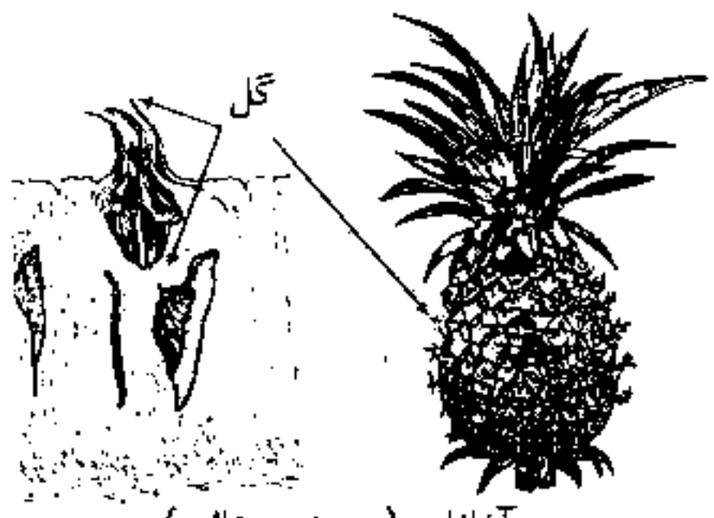

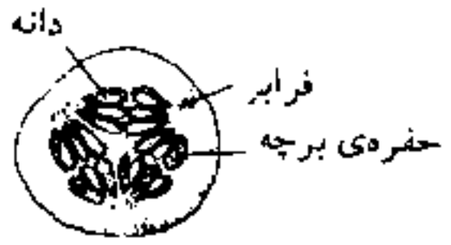

شکل ۳ . میوه‌های خشک آبدار

عبارت از قسمتهای جدانشده‌ی گل است که کما بیش به برچه‌ها متصل مانده است؛ نمونه‌ی آن سیب است و گلابی و بسه. تفاوت میان میوه‌ی بستائی و میوه‌ی توده‌ای در این است که میوه‌ی بستائی از چند گل حاصل میشود، در صورتی که میوه‌ی توده‌ای از گلِ واحدِ دارای چند مادگی فراهم میآید. مثلاً در توت میوه از بسه هم چسبیدن دسته‌ای از گلها تشکیل شده است. هر گل یک میوه‌ی خُرد میسازد که اجزاء گوشتی گل آن را احاطه کرده است. در انجیر تمامی گلاذین در داخل یک نهنج میانتهی قرار دارد که ممکن است مشتمل بر گلهای نر و ماده هر دو باشد، و هر یک از گلهای دسته‌ی اخیر یک میوه بسازد.

میوه‌های گوشتی آبدار. اشکال عمده‌ی این دسته عبارتند از سته، نارنجال[1] (nārenjāl) و خیارال[2] (شکل ۳). سته در هنگام رسیدن فرابری گوشتی دارد. از گلی به دست میآید که در آن تخمدان بر سر نهنج جای دارد، و غالباً دارای دو یا چند برچه است (گوجه فرنگی). نارنجال سته‌ی خاصی است که در آن جدارهای خارجی برچه‌ها به صورت یک پوست ضخیم در میآید و از سطح درونی آنها تارهای آبداری خارج میشود که حفره‌های برچه‌ای را کما بیش پر میکنند. میوه‌های مرکبات ــ نارنج و پرتقال و لیمو و غیره ــ از این دسته‌اند. خیارال [← خیارمانند] از گلی به دست میآید که تخمدان آن در متن نهنج جای دارد، و از لحاظ ساختمان به سیبال شباهت دارد، جز اینکه قسمتهای خارجی آن غالباً بسیار سخت است (اقسام کدو). قسمت قابل خوردن عبارت از برچه‌ها و قسمتی از بافت گوشتی محیط بر آنها است که بعضی آن را نهنج میدانند و بعضی لوله‌ی کاسه‌ی گل.

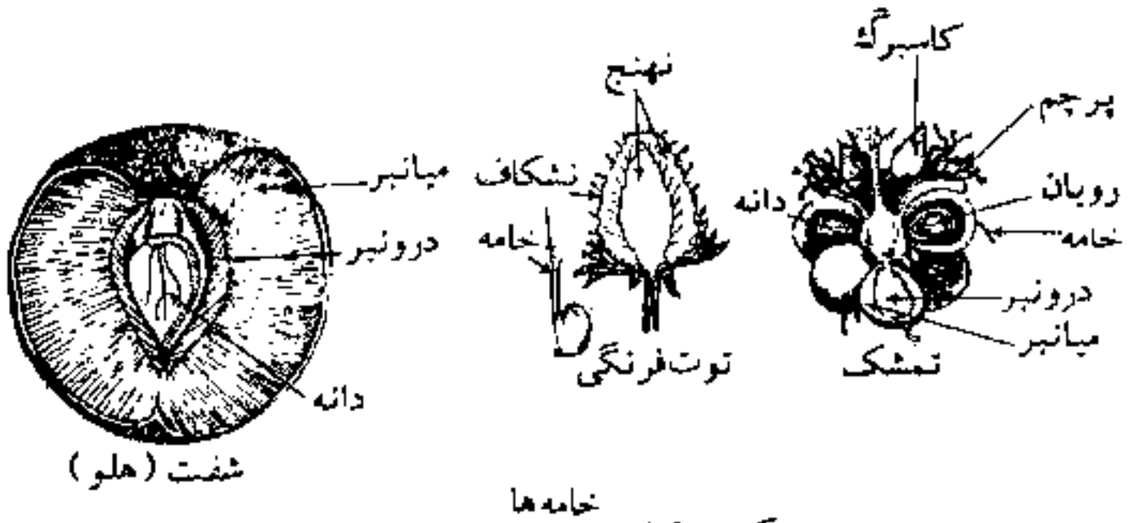

شکل ۴ . میوه‌های خشک گوشتی

میوه‌بندان، عید[3]، به عبری **سوکوت** (sukot) [← خیمه]، در فلسطین قدیم جشنی بوده که هنگام برداشت محصول میگرفته‌اند، و اکنون به یادگار روزهای سرگردانی قوم یهود مراسم آن را با خوردن غذا در کلبه‌های آلاچیق‌مانند برگزار میکنند. این عید از روز ۱۵م ماه تشری، هفتمین‌ماه گاهشماری یهودی (پاییز)، آغاز میشود و ۷ (و به روایتی ۸) روز طول می‌کشد. چون یهودیان ایران در آلاچیقی که برای این جشن در خانه‌های خود (به جای خیمه‌های ایام قدیم) میسازند میوه‌های فصل را که موسم میوه نیز هست میآویزند، نام فارسی آن میوه‌بندان شده است.

میوه‌ی بستانی: ← میوه.

میوه‌ی خشک: ← میوه.

میوه‌ی ساده: ← میوه.

میوه‌ی گوشتی: ← میوه.

میه (mayya) یا **می** (mayy)، معشوقه‌ی ذوالرمه که داستان عشق آن دو در کتابهای ادب عرب نقل شده است. ذوالرمه در شعر خود بسیار از او یاد کرده، و در شعر فارسی شاعران ایرانی به عنوان معشوقی کلی از او نام برده‌اند (← عشاق عرب در ادبیات فارسی، قسمت ۲)، چنانکه در شعر سنائی میخوانیم:

در منزل سلمی و می، گشتم همی ناخورده می
من همچو اندر آب لی، دل همچو بر آتش قصب.

میه[4]**، آنتوان** (āntuān meye)، ۱۸۶۶–۱۹۳۶، زبانشناس فرانسوی، استاد مدرسه‌ی مطالعات عالی (۱۸۹۱) و کولژ دو فرانس (۱۹۰۶)؛ مته مولن. نخست با تحقیق در زبانهای اسلاو و سپس در مجموع زبانهای هندواروپائی شهرت یافت. جنبه‌ی اجتماعی امور زبانشناختی را مورد توجه قرار داد و در باره‌ی آن توضیح داد. از آثار او است: طرحی از تاریخ زبان یونانی (۱۹۷۳)، خصوصیات عمومی زبانهای ژرمنی (۱۹۱۷)، زبانهای اروپای جدید (۱۹۱۸)، و مدخلی بر تحقیق تطبیقی در زبانهای هندواروپائی (چاپ ششم، ۱۹۳۵). تحریر اول اثر جمعی زبانهای جهان (۱۹۲۴) توسط او و مارسل کوئن[5] (märsel koen؛ زبانشناس و جامعه‌شناس فرانسوی، ۱۸۸۴–۱۹۷۴) مشترکاً انجام شد.

میه، ژان فرانسوا: ← میله، ژان فرانسوا، نقاش فرانسوی.

میهنه (mayhana) یا **مهنه** (mahna)، یکی از

(۱) hesperidium (۲) pepo (۳) Tabernacles, Feast of (۴) Meillet (۵) Cohen

طبقه‌بندی میوه‌ها

دسته‌ها	ساختمان			
	تکبرچه	دوبرچه یا بیشتر	دوبرچه یا بیشتر، برچه‌ها همراه با محور ساقه یا لوله‌ای گل	برچه‌ها همراه با محور ساقه یا لوله‌ی گل و اجزاء فرعی
خشک ناشکوفا	گندمه (دانه) زرت گندم نشکاف آلاله شقایق نیام پسته‌ی زمینی	خورجین ترب نارونه نارون زبان گنجشک فندقه بلوط فندق شاه بلوط	نشکاف مینا آفتاب گردان دندان شیر شکافته‌بر هویج رازیانه	
خشک شکوفا	برگه زبان در قفا نیام نخود لوبیا	پوشینه پیازچه خشخاش خورجین ترب کلم خورجینک تره‌تیزک	پوشینه زنبق	
خشک گوشتی	شفت آلو، هلو بادام گیلاس	شفت نارگیل	سیبال سیب، گلابی به توده‌ای تمشک توت فرنگی	بستانی انجیر توت
گوشتی (آبدار)	سته	سته گوجه فرنگی انگور نارنجال پرتقال، لیمو	خیارال خیار کدو هندوانه	بستانی آناناس

قراء مشهور خاوران، که بعضی از جغرافیانویسان آن را مرکز خاوران دانسته‌اند، و اکنون در ترکمنستان شوروی واقع است. این قریه که زادگاه و مدفن ابوسعید ابوالخیر است، در زمان وی شهرت و اعتبار زیادی یافت و سلجوقیان در آبادی آن کوشیدند. با حمله‌ی غزها دوران انحطاط مهنه و خاوران فرا رسید و بعد از این حادثه ساکنین آن متفرق شدند. برخی آن را مهنه‌ی مبارکه خوانده‌اند، و مدتها قبله‌گاه صوفیان و مردم صاحبدل بود و مکان مقدسی محسوب میشد. علاوه بر ابوسعید ابوالخیر مردان بزرگ دیگری نیز از آن بر خاسته‌اند.

میهیراگولا: ← هفتالیان.

میبا ـ جیما، ژاپن، ← ایتوکوشیما.

میتچینا[1] (myitcinā)، شهر (در ۱۹۶۴ جمعیت تخمیناً ۱۴٬۰۰۰)، بر مه‌ی علیا، بر کنار رود ایراوادی؛ کرسی کاچین. مرکز بازرگانی، و در پایان ل خط آهن رانگون واقع است. ح ۸۰ کم از مرز چین فاصله دارد. در جنگ II تصرف آن (اوت ۱۹۴۴) توسط قوای متفقین پس از یک محاصره‌ی ۷۸روزه گام بزرگی در راه آزاد کردن برمه از تسلط ژاپنیان بود.

(1)Myitkyina

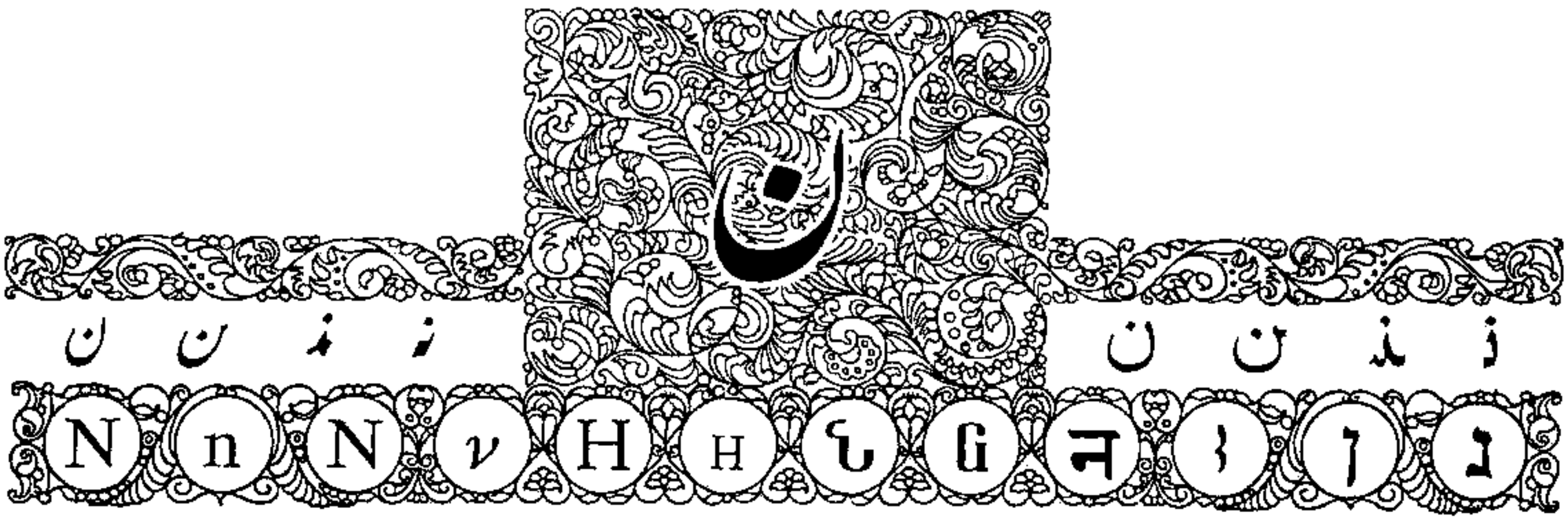

نئاپولیس[1] (neāpolis) [یو. = شهر نو]، اسم بسیاری از شهرهای قدیم یونان و روم، مثلاً ناپل (ایتالیا).

نئارخوس[2] (neārxos)، ن‍ع ۳۲۴ ق‍م، سردار مقدونی؛ فرمانده بحریه‌ی اسکندر مقدونی در مسافرت از هند و سواحل ایران به شوش (۳۲۵–۳۲۴ ق‍م). نیز ← میناب، رود.

نـاآکپ[3] (nāākp)، حروف اول نام انگلیسی سازمان امریکائی *National Association for the Advancement of Colored People* [= انجمن ملی برای پیشرفت سیاهپوستان]، انجمنی که بیشتر از سیاهپوستان امریکائی تشکیل شده و عده‌ای سفیدپوست نیز در آن عضویت دارند، و هدف آن پایان دادن به امتیازات نژادی در کشمت است. این اتحادیه به دنبال حادثه‌ی لینچ کردن دو سیاهپوست در ۱۹۰۸، به همت بانوی سفیدپوستی به نام مری اوینگتن[4] (meri ovingtən) تشکیل شد که شمالیان کشمت را به کنفرانسی برای تهیه‌ی مقدمات برابری سیاه‌پوستان با سفیدپوستان دعوت کرد. بیشتر اقدامات نخستین این انجمن به جلوگیری از عمل لینچ کردن اختصاص داشت، و در این راه موفقیتهای فراوان حاصل شد و سرانجام به جائی رسید که از ۱۹۵۰ به بعد دیگر چنین حادثه‌ای اتفاق نیفتاد. عده‌ی اعضای این اتحادیه (در ۱۹۷۲) ۴۵۰'۰۰۰ نفر بوده است. در نتیجه‌ی اقدامات همین انجمن بود که دیوان عالی کشمت در ۱۹۵۴ رأیی صادر کرد که، بنا بر آن، جدا بودن محل تعلیم و تربیت سیاهپوستان از سفیدپوستان لغو شد.

نائله، بت، ← صفا.

نئاندرتال[5] (neāndertāl)، دره‌ی کوچکی در آلمان غربی، ش دوسلدورف. در اینجا بود که به سال ۱۸۵۶ بازمانده‌های استخوانبندی انسان بسیار قدیمی معروف به **انسان نئاندرتال** کشف شد. نیز ← انسان اولیه.

نئاندرتال، انسان: ← نئاندرتال.

نائورو[6] (nāuru)، آتول آتشفشانی (۲۰ کمم؛ در ۱۹۷۲ جم تخمیناً ۸'۸۰۰)، فکم مرکزی. در ۱۷۹۸ به توسط بریتانیائیها کشف شد؛ در ۱۸۸۸ به تصرف آلمان در آمد. پس از جم I تحت قیمومیت استرالیا قرار داده شد. از ۱۹۴۷ تحت قیمومت مشترک بریتانیای کبیر، استرالیا، و زلند جدید است. در طی جم II تحت اشغال ژاپن بود. به جهت معادن سرشار فوسفاتْ مهم است. در ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۶۸ استقلال یافت و حکومت آن جمهوری شد؛ در نوامبر همین سال به ملل مشترک المنافع بریتانیا پیوست.

نائیج (nā'ij)، دهستان، شهرستان نور، استان دوم (مازندران). محصولاتش غلات و برنج است. معادن زغال سنگ و آهن دارد. در زمان ناصرالدین شاه قاجار، حاج محمد حسن امین دارالضرب امتیاز استخراج آهن را کسب کرد و اقداماتی برای این منظور به عمل آورد، ولی بعداً این امتیاز از طرف دولت وقت لغو شد و اقدامات وی به ثمر نرسید. در گذشته ساچمه‌سازی در نائیج رایج بود و این کار به وسیله‌ی کوره‌های دستی صورت میگرفت.

در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، از ۲ دهستان مجزا با نامهای **نائیج سفلی** (جم ۳'۶۹۰؛ دارای ۱۰ آبادی) و **نائیج علیا** (جم ۴۶۸؛ دارای ۲ آبادی) اسم برده شده است.

نائیج سفلی، نور، مازندران، ← نائیج.

نائیج علیا، نور، مازندران، ← نائیج.

نائین (nā'in)، شهرستان (جم ۴۰'۴۳۱ نف‍ ۱۳۴۵ هش)، استان دهم (اصفهان). فعلاً مشتمل است بر ۳ بخش حومه، انارک، و خور و بیابانک. کویر نمک در ل آن ممتد است. قسمتی از این شهرستان را دشتهای خشک و گرم و ریگزار فرا گرفته که یک رشته ارتفاعات در امتداد ج‍ش‍ل‍غ در این قسمت ممتد بوده و در قسمت شمال به کوههای منفرد ختم میشود. به علت کمابی، کشاورزی رونق چندانی ندارد و ظاهراً به همین علت صنایع دستی از قبیل قالیبافی، عبابافی و پارچه‌بافی از قدیم در آن رایج بوده است؛ و در گذشته عبای نائینی بسیار معروف بود. محصول عمده‌اش غلات است. در بخش انارک، از این شهرستان، معادن متعدد وجود دارد. بر طبق فتک ۱۳۱۶ هش نائین یکی از بخشهای شهرستان یزد را تشکیل میداد، و بر طبق تصویبنامه‌ی شهریورماه ۱۳۲۷ هش بخش نائین از شهرستان یزد منتزع و تبدیل به شهرستان شد. مرکزش، **نائین** (جم ۵'۹۲۵ نف‍ ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴۵کیلومتری ل‍غ اصفهان، بر سر راه اصفهان–یزد و کاشان قرار دارد. نائین از شهرهای قدیمی ایران محسوب میشود که سابقه‌ی تاریخی آن به پیش از اسلام میرسد. وجود آثاری مانند خرابه‌های قلعه‌ی نائین حاکی از قدمت آن است. بعضی از جغرافیانویسان آن را تابع اصفهان، برخی تابع فارس و عده‌ای هم تابع یزد دانسته‌اند. مؤلف حدود العالم از آن به عنوان شهر آباد و پرنعمت، که معدن نقره دارد، یاد کرده است. حمدالله مستوفی محیط قلعه‌ی آن را چهار هزار قدم ذکر کرده است. زین‌العابدین شروانی، مؤلف بستان السیاحه آن را از قصبات دلنشین اصفهان شمرده و می‌نویسد که در حدود دو هزار خانه دارد.

قدیمترین آثار تاریخی آن خرابه‌های قلعه‌ی نائین یا به قولی نارنج‌قلعه است که قدمت زیاد دارد. از آثار دوره‌ی اسلامی آن مسجد جامع نائین، ← مسجد بابا عبدالله؛ مسجد محمدیه، از قرن ۴ یا ۵ هق که از نظر ساختمان شبیه به مسجد جامع است.

نائینی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

نابال[7] [عبری، = دیوانه]، مردی که به گفته‌ی کتاب مقدس در برابر داود که میخواست مال وی را غصب کند مقاومت ورزید. خشم داود با تضرع زن زیبای نابال (← ابیجایل) فرو نشست (اول سموئیل ۲۵).

نابته: ← گشنگیری.

نابغه‌ی ذبیانی (nābeqaye zobyāni)، شهرت **زیاد ابن معاویه**، ف‍ت ۱۸ قبل از هجرت، شاعر عرب، متملق به قبایل غطفان، و یکی از ۳ شاعر بزرگ عرب (دو تن دیگر امرؤ القیس و زهیر ابن ابی سلمی). نخست در خدمت نعمان ابن منذر از زر و سیم برخوردار بود، سپس، به جهت سخن چینی عده‌ای، به دشمنان نعمان پناه برد و پند در قصیده‌ای از او معذرت خواست. شاعران عرب او را بزرگ میداشتند و اعراب شعرش را با آواز و سرود میخواندند.

نابلس[8] (nābolos)، شهر (در سال ۱۹۷۰ جم 50'000)، اردن هاشمی، ۴۸کیلومتری ل بیت المقدس. در نزدیکی آن شهر عبری شکیم بود که هادریانوس آن را از نو ساخت و نئاپولیس نامید، و نام کنونی آن معرّب نئاپولیس است. نزدیک آن محل چاه یعقوب است. مدتهای

(۱)Neapolis (۲)Nearchus (۳)NAACP (۴)Ovington (۵)Neanderthal (۶)Nauru (۷)Nabal (۸)Nablus

دراز پایتخت سامریون بود، و هم اکنون گروهی از ایشان در آن سکونت دارند که نسخه‌ای قدیمی از اسفار خمسه در نزد ایشان است. بیشتر مردم آن مسلمانند. نابلس یک مرکز بازرگانی و صنعتی است، و صابون و روغن زیتون تولید میکند؛ مقر یک اسقف یونانی است. از شهرهائی است که در جنگ ۱۹۶۷ اسرائیل و اعراب تحت اشغال اسرائیل درآمد. بزرگراهی آن را به بیت المقدس مرتبط میکند.

نابند، ده، بوشهر: ← نای‌بند.

نابوت[1] (nābut) [عبری، = میوه‌ها]، مردی که از فروختن موستان خود به اخآب سر باز زد و کشته شد. الیاس اخآب را برای این کار لعنت کرد (اول پادشاهان ۲۱؛ دوم پادشاهان ۹:۲۱-۳۷).

نابودی[2] (nābudi)، در ماده، تلاشی شدیدی که از تصادم یکی از ذرات سازای اتم ماده با ⇐ ضد ذره‌ی آن حاصل میشود. یک ضد ذره‌ی جدا-شده، از هر حیث، به ذره‌ی متناظر با آن شبیه است، جز اینکه بار الکتریکی مخالف با آن دارد. ولی هنگامی که این دو با هم تصادم پیدا کنند، یکدیگر را نابود میسازند و تشعشع برقاطیسی یا **تشعشع نابودی** حاصل میشود، و در مورد ذره‌های سنگینتر، ذره‌های پیچیده‌تری پدید میآید. انرژیی که در چنین نابودیها حاصل میشود، از روی فورمول معروف اینشتین ($E=mc^2$) به دست میآید.

نابوکوف: ← نبوکف، ولادیمیر.

نابیها[3] (nābi-) [از عبری نبی، = پیغمبر]، گروهی از نقاشان و هنرمندان فرانسوی که در ۱۸۸۸ از چند نقاش جوان، تحت رهبری مسنترین آنها، پول سروزیه[4] (pol serüzie؛ ۱۸۶۳-۱۹۲۷)، و همکاری موریس دنی[5] (moris dëni؛ ۱۸۷۰-۱۹۴۳)، تشکیل شد. سروزیه خود پیرو سبک گوگن بود. اعضای دیگر گروه عبارت بودند از ادوار ووایار، پیر بونار، آ. مایول، هانری-گابریل ایبل[6] (hänri gābriel ibel؛ ۱۸۶۷-۱۹۳۶)، ژرژ لاکومب[7] (jorj lākomb)، کر گزاویه روسل[8] (ker gzävie rusel؛ ۱۸۶۷-۱۹۴۴)، و پول رانسون[9] (pol rānson؛ ۱۸۶۴-۱۹۰۹). اعضای گروه، به هنگام تشکیل دادن آن اکثر هنوز شاگرد آکادمی ژولیان[10] (julian) و مدرسه‌ی بوزار پاریس بودند؛ چند تن از هنرمندان خارجی نیز به این گروه پیوستند، از جمله فلیکس والوتون. گروه نابیها سبکی به وجود آورد که با پهنه‌های مسطح با رنگهای گستاخانه مشخص میشد. همکاری آنها، تاحدی به موازات تلاشهای شاگران سمبولیست معاصر بود، دوازده‌سالی بیش طول نکشید، و سپس هر یک شیوه و سبک خاص خود را پیش گرفت.

ناپاپ[11]، کسی که داعیه‌ی پاپی دارد، ولی کلیسای جامع مقام وی را به رسمیت نمیشناسد. در گذشته، هنگام بروز اختلاف با دربار پاپ روم، شاهان و فرمانروایان محلی از این پاپها می-ساختند. مثلاً ← گویبرت راونائی؛ لوتا، پدرو د؛ کوسا، بالداساره. نیز ← پاپ، جدول.

ناپل[12] (nāpl)، ایتالیائی **ناپولی** (nāpolí)، شهر (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۱٬۲۲۴٬۰۰۰)، مرکز ایالت ناپل و شهر عمده‌ی کامپانیا، ج ایتالیا، بر ساحل دریای تیرنه. دومین بندر ایتالیا، واقع بر دامنه‌ی تپه‌هائی که از خلیج ناپل بر میخیزد (آتشفشان وزوو بر آن مسلط است)، و یکی از زیباترین مناظر اروپا به شمار میرود. مواد غذائی، فلزی، و چرمی تولید میکند؛ منسوجات و مواد شیمیائی و پالایشگاه نفت نیز دارد. از مراکز جهانگردی است، به سبب ترانه‌ها و جشنهای سالانه‌اش شهرت یافته است. کوی قدیمی سانتا لوچیا نمونه‌ی مشخص کویهای فقیرنشین آن است. ناپل مستعمره‌ی یونانی باستان بود، و به نامهای پارتنوپ (pārtenop) و نئاپولیس خوانده میشد. رومیان در قرن ۴م و بیزانسیها در قرن ۶م آن را تصرف کردند. از قرن ۸م تا ۱۱۳۹، یعنی زمانی که روژه‌ی II آن را به کشور پادشاهی سیسیل ضمیمه کرد، دوکنشین مستقلی بود. امپراطور فردریک II شهر را زینت بخشید و در آن دانشگاه تأسیس کرد (۱۲۲۴) پس از نماز شامگاهان سیسیل (۱۲۸۲)، آن قسمت از شبه جزیره‌ی ایتالیا که در ج ایالات پاپی بود به صورت مملکت ناپل در آمد و شهر ناپل کرسی آن بود تا وقتی که به تصرف گاریبالدی در آمد (۱۸۶۰) و ضمیمه‌ی ساردنی شد. طی جنگ II صدمات شدیدی از قوای متفقین و آلمان دید، خومه‌های صنعتی آن به وسیله‌ی متفقین سخت بمباران شد، ولی شدیدترین صدماتی که به آن وارد شد هنگام عقب-نشینی قوای آلمان در ۱۹۴۳ بود؛ چند کلیسای معروف آن نیز سخت آسیب دید. چند قلعه‌ی قرون وسطائی، موزه‌ی ملی (حاوی مجموعه‌ی فارنزه و اشیائی که طی کاوش پومپئی و هرکولانوم کشف شد)، اپرای سان کارلو (افتتاح ۱۷۳۷)، و دانشگاه از نقاط دیدنی آن است. ناپل دارای یک کنسرواتوار و چند آکادمی هنری است. آکواریوم آن شهرت جهانی دارد.

ناپل[13]، **مملکت**، کشور سابق. مشتمل بر قسمتی از شبه جزیره‌ی ایتالیا واقع در ج ایالات پاپی سابق. مملکت ناپل تقریباً نواحی کامپانیا، آبروتسی ا مولیزه، بازیلیکاتا، آپولیا و کالابریای کنونی را در بر میگیرد. پایتختش ناپل بود. در قرون ۱۱م و ۱۲م، نورمانها تحت حکومت روبر گیسکار و جانشینانش ج ایتالیا را از دولت بیزانس گرفتند، ولی پاپها ادعای فرمانروائی بر ج ایتالیا میکردند و در تاریخ ناپل سهم بسزائی داشتند. در ۱۱۳۹ پاپ اینوکنتیوس II روژه‌ی II را به سلطنت مملکت سیسیل، شامل فیفهای نورمانها در ج ایتالیا، منصوب کرد. امپراطور فردریک II، کونراد IV، مانفرد، و کونرادین از سلسله‌ی هوهنشتاوفن، جانشین نورمانها شدند. در زمان اینها ج ایتالیا رونق گرفت، ولی در ۱۲۶۶ شارل I (ناپل)، مؤسس سلسله‌ی آنژون، به سلطنت منصوب شد. در ۱۲۸۲ شارل سیسیل را از دست داد، ولی قلمرو خود را در زمینلاد، که بعداً به عنوان مملکت ناپل شناخته شد، حفظ کرد. شارل و جانشینانش که حاضر به تسلیم سیسیل به خاندان آراگون نبودند، با آنان به جنگ پرداختند، تا آنکه ملکه خوانای I ناپل رسماً از ادعای خود نسبت به سیسیل صرف نظر کرد. در زمان سلطنت خوانا، شارل دوراتسو (بعداً شارل III ناپل) و لوئی د/آنژو (لوئی I ناپل) بر سر جانشینی خوانا به منازعه پرداختند، که رقابت آنان در زمان جانشینانشان نیز ادامه داشت. لانسلو و خوانای II، اعقاب شارل، علی رغم حمایت کلیسا از رقبای فرانسوی آنها، با موفقیت از سلطنت خود دفاع کردند، ولی خوانا متوالیاً آلفونسوی V آراگون و لوئی III و رنه د/ آنژو را وارث خود تعیین کرد، و منازعه بر سر جانشینی ادامه یافت. آلفونسو رنه را شکست داد (۱۴۴۲) و در ۱۴۴۳ توسط پاپ به سلطنت ناپل منصوب شد. فردیناند I، جانشین او در ناپل، توطئه‌ی فئودال-های پرقدرت را فرو نشاند (۱۴۸۵). در این ضمن، با مرگ (۱۴۸۶) شارل دو مِن[14] (šārl dē men) برادرزاده‌ی رنه، ادعای سلطنت آنژونها بر ناپل به فرانسه رسید. شارل VIII فرانسه بر این ادعا اصرار ورزید، و در ۱۴۹۴ برای مدت کوتاهی ناپل را گرفت و به این ترتیب ← جنگهای ایتالیا را آغاز کرد. در ۱۵۰۱ لوئی XII فرانسه با کومک اسپانیا، فردریک آخرین پادشاه آراگونی ناپل را خلع کرد، ولی از متفقین خود شکست خورد. پیمان-های بلوا (۱۵۰۴-۰۵) ناپل و سیسیل را به اسپانیا واگذار کرد، که مدت دو قرن از طریق دو نایب‌السلطنه‌یکی در پالرمو و دیگری در ناپل-بر آن حکومت میکرد (← سیسیلهای دوگانه). گ. فرناندث د کوردووا اولین نایب‌ال-سلطنه‌ی ناپل بود. ج ایتالیا تحت حکومت اسپانیا، به صورت یکی از عقبمانده‌ترین و مفلوکترین نواحی اروپا در آمد. مالیات سنگین (که اشراف و روحانیان از آن معاف بودند) خزانه‌ی اسپانیا را پر کرد؛ اراضی وسیعی که در تصرف نجبای ایتالیائی و اسپانیائی (که علاوه بر این با یکدیگر نزاع نیز میکردند) و نیز کلیسا بود، کشاورزی را در وضع بدی قرار داده بود؛ قحطی تقریباً مزمن شده بود؛ بیماری، خرافات، و جهالت در همه‌جا ریشه دوانیده بود؛ اثرات این اوضاع هنوز هم احساس میشود. شورش عمومی به رهبری مازانیلو با شکست (۱۶۴۸) مواجه شد. در جنگ جانشینی اسپانیا، مملکت تحت اشغال اتریش در آمد (۱۷۰۷)، که طبق پیمان ← صلح اوترشت (۱۷۱۳) آن را حفظ کرد. در ← جنگ جانشینی لهستان، دون کارلوس از خاندان بوربون (بعداً کارلوس III اسپانیا) ناپل و سیسیل را باز گرفت. پیمان وین (۱۷۳۸) این فتح را استوار کرد، و هر دو مملکت به قلمرو اسپانیا پیوستند، و به صورت پادشاهیهای جداگانه‌ای به دست شاخه‌ی کوچک-تری از خاندان بوربون اسپانیائی اداره میشدند. در آن هنگام ناپل برای خود سلسله‌ی مستقلی

(۱)Naboth (۲)annihilation (of matter) (۳)Nabis (۴)Sérusier (۵)Denis (۶)Ibels (۷)Lacombe (۸)Roussel (۹)Ranson (۱۰)Julian (۱۱)antipope (۱۲)Naples (۱۳)Maines

داشت، ولی اوضاع جندان بهبود نیافت. در ۱۷۹۸ فردیناند IV و همسرش ملکه ماریا کارولینا از جنگ فرانسویها گریختند. ← جمهوری پارتنوپی تأسیس شد (۱۷۹۹)، ولی بوربونها در همان سال با کومک نیروهای انگلیسی تحت رهبری لرد نلسن باز گشتند. انتقام سخت بود؛ سر ج. ف. ا. اکتن بار دیگر به قدرت رسید. در ۱۸۰۶ فرانسویان مجدداً زوج سلطنتی را، که فقط بر سیسیل تسلط داشتند، از ناپل بیرون راندند. ژوزف بوناپارت که سلطنت ناپل را داشت خلع، و در ۱۸۰۸ ژ. مورا جانشین او شد. اصلاحات سودمند مورا، پس از اینکه از فردیناند شکست خورد و اعدام شد (۱۸۱۵)، بی‌نتیجه ماند، و فردیناند دوباره به سلطنت رسید. در ۱۸۱۶ فردیناند دو مملکت سیسیل و ناپل را یکی کرد و به خود عنوان فردیناند I سیسیلهای دوگانه داد. برای دنباله‌ی تاریخ ناپل، که در ۱۸۶۰ به ← مملکت ساردنی ملحق شد، به سیسیلهای دوگانه رجوع کنید.

ناپلئون[1] (nāpoleon)، ۱۷۶۹–۱۸۲۱، امپراطور فرانسه؛ مت آژاکسیو، کرس؛ پسر ک. بوناپارت و ل. ر. بوناپارت. ناپلئون در آموزشگاههای نظامی بریین[2] (brien؛ شهرکی در ولایت اوب، ل‌ش فرانسه) و پاریس تحصیل کرد. در ۱۷۹۳، خانواده‌ی بوناپارت که از منافع فرانسه در برابر پ. پائولی دفاع کرده بود، از کرس گریخت. ناپلئون چون در تصرف تولون (۱۷۹۳) ابراز شجاعت و کفایت کرده بود، درجه‌ی سرتیپی گرفت. در ۱۷۹۵، اقدامات مصممانه‌ی او در سرکوبی شورش وانمیر، او را مرد روز معرفی کرد. هنگامی که فرماندهی لشکرکشیهای ۱۷۹۶–۹۷ ایتالیا را به عهده گرفت (← جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه)، لشکریان دلسرد و گرسنه‌ی خود را به سپاهی شکست‌ناپذیر تبدیل کرد، و پس از پیروزیهای لودی، آرکوله، و ریوولی، پیمان کامپو فورمیو را با اتریش ترتیب داد. نقشه‌ی او برای حمله‌ی به انگلستان از راه هند، منجر به لشکرکشی او به مصر شد (۱۷۹۸). در آنجا، در نبرد اهرام پیروز شد ولی ناوگان خود را در ابوقیر از دست داد. اخباری که در باره‌ی شکست فرانسه در ایتالیا به او میرسید، و نیز بی‌ثباتی وضع سیاسی فرانسه، او را مصمم کرد که اختیارات را در قاهره به کلبر سپارد و خود به فرانسه باز گردد. کودتای ۱۸ برومر (۱۷۹۹)، که نقشه‌ی آن را ا. ژ. سیس طرح کرده بود، دیرکتوار را بر انداخت، کنسولا را برقرار کرد، و ناپلئون کنسول اول شد. ناپلئون، با یک رشته اقدامات شدید، از تورم پول جلوگیری کرد، با کلیسا صلح کرد (← کنکوردای ۱۸۰۱)، تدوین مجموعه‌ی قانونی جدیدی را آغاز نهاد (← ناپلئون، قانون‌نامه‌ی)، و پس از عبور از سن برنار، اتریشیها را در مارنگو شکست داد (۱۸۰۰). پیمانهای لونویل (۱۸۰۱) و آمین (۱۸۰۲) با صلح کوتاهی همراه بود؛ در ۱۸۰۳ انگلستان بار دیگر به فرانسه اعلان جنگ داد. ناپلئون که از ۱۸۰۲ به کنسولی مادام‌العمر انتخاب شده بود، در ۱۸۰۴ خود را امپراطور فرانسویان، و در ۱۸۰۵ شاه ایتالیا اعلام داشت. در دوم دسامبر ۱۸۰۴، در کلیسای جامع نوتر دام پاریس به دست پاپ پیوس VII تاجگذاری کرد. بلا فاصله پس از آن قانون اساسی سال XII (← تقویم انقلابی فرانسه) تدوین شد که همان صورت ۲ قانون اساسی پیشین را داشت، ولی جنبه‌های لیبرال آن محدود شده بود. در ۱۸۰۵ اتحاد سوم (انگلستان، اتریش، روسیه، و سوئد، و پروس که در ۱۸۰۶ به آنها پیوست) تشکیل شد. ناپلئون اتریش را در اوسترلیتز (۱۸۰۵)، پروس را در ینا (۱۸۰۶)، روسیه را در فریدلانت (۱۸۰۷) شکست داد؛ صلح تیلزیت (۱۸۰۷) او را فرمانروای قاره‌ی اروپا ساخت. پس از صلح با سوئد (۱۸۰۸)، فقط انگلستان در میدان باقی ماند. ناپلئون پس از شکست دریائی ترافالگار (۱۸۰۵) به محاصره‌ی دریایی علیه انگلستان مصمم شد. نقشه‌ی اروپا از نو تغییر یافت. در این نقشه فرانسه بسیار وسیع شده بود، و ناپلئون خود فرمانروای آن بود و بر ایتالیا نیز به عنوان "امپراطور-پادشاه"؛ بر آلمان به عنوان سرپرست اتحاد راین؛ بر سویس به عنوان "میانجی"؛ بر هلند به وسیله‌ی برادر خود ژروم بوناپارت، و پس از ۱۸۰۸ (که ژروم را پادشاه اسپانیا کرد) به‌وسیله‌ی شوهر خواهرش، ژ. مورا، تسلط داشت. کوشش اتریش را، برای از سر گرفتن جنگ، در واگرام در هم شکست (۱۸۰۹)، و در ۱۸۱۰، پس از لغو زناشوئی خود با ژوزفین، ماری لویز، مهیندوشس اتریش، را به زنی گرفت. در همین حال جنگ شبه جزیره در اسپانیا (۱۸۰۸–۱۴)، و محاصره‌ی اقتصادی ضعف امپراطوری او را نمایان ساخت. در ۱۸۱۲، به فرماندهی "سپاه بزرگ" (۵۰۰٬۰۰۰ فرانسوی و دسته‌های کومکی) به روسیه، که تنها رقیب او در قاره مانده بود، لشکر کشید؛ در ۱۴ سپتامبر به مسکو در آمد، ولی پس از آتشسوزی مسکو، به علت نداشتن آذوقه و جای زمستانی، ناگزیر فرمان عقبنشینی داد (۱۹ اکتبر). روسها که تا آن وقت از جنگ دوری، و از یک سیاست "زمین سوخته" (معدوم کردن هرچیز که به کار دشمن میآید) پیروی کرده بودند، در این هنگام به آزار و چپاول سپاهیان ناپلئون پرداختند. پس از عبور از برزینا، عقبنشینی به صورت یک شکست سخت در آمد و "سپاه بزرگ" نابود شد. ناپلئون برای تشکیل سپاهی جدید به پاریس شتافت. اتحاد نوینی (روسیه، پروس، انگلستان، سوئد، و پس از اوت ۱۸۱۳ اتریش) به وجود آمد؛ این اتحاد ناپلئون را در لایپزیگ شکست داد، و او را تا داخل فرانسه تعقیب کرد. در ۱۲ آوریل ۱۸۱۴ ناپلئون کناره‌گیری کرد و به الب تبعید شد. متحدین الب را، به عنوان امیرنشینی مستقل، به او دادند. فاتحان هنوز در ← کنگره‌ی وین سرگرم مذاکره بودند که ناپلئون با جمعی از هواخواهان خود در خاک فرانسه پیاده شد (اول مارس ۱۸۱۵)، و یک بار دیگر مردم فرانسه بدو پیوستند. لوئی XVIII گریخت. فرمانروائی صد روز ناپلئون به نحو نکبت‌باری در جنگ واترلو پایان یافت. پس از کناره‌گیری دوم، به یک کشتی جنگی انگلیسی تسلیم شد، به امید اینکه در انگلستان پناهگاهی بیابد؛ ولی او را به سنت هلن بردند و در آنجا دوران پرملال تبعید خود را با نگارش خاطرات خویش گذراند، و عاقبت از بیماری سرطان در گذشت. جسد او را در ۱۸۴۰ به فرانسه آوردند و در انوالید پاریس به خاک سپردند. در باره‌ی شخصیت و کارهای ناپلئون اختلاف نظر بسیار است، ولی در مورد نبوغ استثنائی و تأثیر شدید او در تاریخ جدید شکی نیست. در باره‌ی قراردادهای صلح پس از جنگهای ناپلئونی ← پاریس، معاهده‌ی ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵؛ وین، کنگره‌ی.

ناپلئون[1] **II**، [فرانسوا شارل ژوزف بوناپارت (frānsuā šārl jozef bonāpārt)]، ۱۸۱۱–۳۲، پسر ناپلئون I و ماری لویز. عنوان شاه (۱۸۱۱–۱۴) رم، امیر (۱۸۱۴–۱۸) پارما، و دوک (۱۸۱۸–۳۲) رایشتات داشت. پس از استعفای (۱۸۱۵) ناپلئون I به نفع او، وی عنوان ناپلئون II یافت، ولی هرگز فرمانروائی نکرد. پس از ۱۸۱۵ چون یک زندانی در وین به سر برد و در آنجا به بیماری سل در گذشت. در ۱۹۴۰ بقایای جسد او، به عنوان هدیه‌ای از طرف هیتلر به فرانسه، از وین به انوالید پاریس انتقال یافت، و در کنار پدرش مدفون شد. زندگی رقت‌انگیز ناپلئون II موضوع نمایشنامه‌ای از ا. روستان، به‌نام بچه‌ی عقاب است.

ناپلئون[1] **III**، [لوئی بوناپارت (lui bonāpārt)]، ۱۸۰۸–۷۳، رئیس جمهور (۱۸۴۸–۵۲) و امپراطور (۱۸۵۲–۷۰) فرانسه؛ پسر ← لوئی بوناپارت و برادرزاده‌ی ناپلئون I. جوانی خود را با مادرش ← اورتانس دو بوآرنه در سویس و آلمان و انگلستان گذراند، و در ارتش سویس سروان شد. در ابتدا دو بار کوشید (۱۸۳۶ و ۱۸۴۰) که خود را امپراطور فرانسه اعلام کند، ولی با شکست یأس‌آوری مواجه، و به حبس ابد محکوم شد (۱۸۴۰)؛ در ۱۸۴۶ به انگلستان گریخت، پس از انقلاب ۱۸۴۸ به فرانسه باز گشت و خود را پشتیبان قانون و نظم و دموکراسی معرفی کرد، و به ریاست جمهوری انتخاب شد (دسامبر ۱۸۴۸)، ولی بتدریج روش دیکتاتوری در پیش گرفت، تا اینکه در ۲ دسامبر ۱۸۵۱ با کودتائی مجلس قانونگذاری را منحل و شورش کارگران را وحشیانه سرکوب کرد، و با قانون اساسی‌ژانویه‌ی ۱۸۵۲ قدرت دیکتاتوری‌به دست آورد. در نوامبر ۱۸۵۲ با مراجعه به آراء عمومی، عنوان جدید او، "امپراطور فرانسویان"، تأیید شد. تاریخ داخلی امپراطوری دوم به سه دوره تقسیم میشود، تا ۱۸۶۰ ناپلئون همچون دیکتاتور مستبدی فرمانروائی کرد؛ در ۱۸۶۰–۶۷ کوشید که با رفع محدودیتهای آزادی داخلی و با توسعه‌ی اختیارات مجلس قانونگذاری، محبوبیت خود را تا اندازه‌ای باز یابد؛ سالهای ۱۸۶۷–۷۰ به نام "امپراطوری آزادیخواه" شناخته میشود. در این دوره، مخالفان، به رهبری کسانی چون ژ. فاور، ا. اولیویه، و آ. تیر قدرت بسیار به دست آوردند. این دوره، دوره‌ی پیشرفت مادی، گسترش صنعتی، و فعالیتهای استعماری بود (مثلاً گرفتن کوشنشین، ساختن کانال سوئز، و مداخله در مکزیک). شرکت فرانسه (۱۸۵۴–۵۶) در← جنگ کریمه حیثیت و

(۱) Napoléon (۲) Brienne

اعتبار نظامی فرانسه را از نو برقرار کرد. در امور ایتالیا، ناپلئون دخالتهای قاطع کرد. در ۱۸۴۹، نیروهای فرانسه پاپ پیوس IX را از نو بر تخت نشاندند؛ در ۱۸۵۹، به دنبال قرارداد پلومبیر، برای جنگ با اتریش به ساردنی پیوست (← ریسورجیمنتو). پس از پیروزی سولفرینو، ناپلئون صلح جداگانه‌ی ویلافرانکا دی ورونا را منعقد کرد، که دشمنی ایتالیا را سخت بر انگیخت. چون املاک پاپ تحت حمایت واقعی ناپلئون بود، وحدت یافتن آنها در سال زمان کشوری ایتالیا تا ۱۸۷۰ به تأخیر افتاد. اطمینان نابخردانه‌ی ناپلئون به نیروی نظامی خود، در وقوع جنگ فرانسه با پروس (۱۸۷۰) مؤثر بود. او شخصاً به میدان رفت و در سدان اسیر شد. یک انقلاب بدون خونریزی در پاریس او را مخلوع اعلام کرد؛ در ۱۸۷۱ به انگلستان تبعید شد. همسرش اوژنی، از او پسری آورد که در خدمت انگلیسیها در جنگ کشته شد.

ناپلئون، قانون‌نامه‌ی[1]، یا **قانون مدنی**[1]، نخستین قانون مدنی نوین فرانسه در ۱۸۰۴، که به فرمان ناپلئون I انتشار یافت. ژ. ژ. دو کامباسرس و یک هیئت چهارنفری، که در ۱۸۰۰ توسط ناپلئون مأمور تدوین این قانون شده بودند، در تهیه‌ی آن سهم عمده داشتند. با تغییرات و اصلاحاتی هنوز هم قانون مدنی کشور فرانسه است. از قانون‌نامه‌ی رومی اقتباس شده است که عموماً در اروپا ملاک عمل بود. ولی بنا بر نیازمندیهای فرانسه تغییراتی در آن دادند، که بعضی از آنها بر مبنای قوانین ژرمنی بود که در ل فرانسه رواج داشت. همانند کورپوس یوریس کیویلیس، این قانون‌نامه مشتمل بر تقسیماتی بود، احوال شخصیه (مثلاً ازدواج)، مالکیت (مثلاً حقوق ارتفاقی)، و انتقال مالکیت (مثلاً وصیت). این قانون‌نامه نه‌تنها در متصرفات ناپلئون‌ـل ایتالیا و فروبومان و بعضی از کشورهای آلمان‌ـمورد عمل بود، بلکه تأثیری شدید در اسپانیا (و در نتیجه در کشورهای امریکای لاتین) و همه‌ی کشورهای اروپا جز انگلستان کرده است. در فرانسه و جاهای دیگر، نمونه‌ای برای تهیه‌ی سایر قانون‌نامه‌ها از قبیل قانون اصول محاکمات و قانون جزا و قانون تجارت و غیره شد. علاوه بر قانون‌نامه‌ی مدنی، چهار قانون‌نامه‌ی دیگر نیز به فرمان ناپلئون انتشار یافت: قانون اصول محاکمات مدنی (۱۸۰۷) قانون تجارت (۱۸۰۸)، قانون اصول محاکمات جزائی (۱۸۱۱)، و قانون جزا (۱۸۱۱).

ناپلئون، موزه‌ی: ← لوور.

ناپلئونی، جنگهای[2] (napoleon-)، ۱۸۰۳–۱۵، نام جنگهائی که توسط ناپلئون I یا بر علیه او صورت گرفت؛ این جنگها پس از جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه (۱۷۹۲–۱۸۰۲) اتفاق افتاد.

ناپو[3] (nāpo)، رودی به طول ح ۸۸۵ کم که در ل اکوادور سرچشمه گرفته، در امتداد چ‌ش وارد پرو شده، به آمازون میپیوندد. ح ۶۴۰ کم آن قابل‌کشتیرانی است. اول‌بار در ۱۵۴۰ به وسیله‌ی ف. د اورلیانا پوییده شد؛ در ۱۶۳۸ دگربار تیبرا آن را پویید.

ناپولئون، برای اعلامی که به این صورت می‌شناسید به ناپلئون رجوع کنید.

ناپولی، شهر، ایتالیا، ← ناپل.

ناتا[4]**، جولیو** (julio nātta)، ۱۹۰۳–

شیمیدان ایتالیائی، استاد شیمی صنعتی مدرسه‌ی پولیتکنیک میلان و مدیر مؤسسه‌ی پژوهش شیمی. در ۱۹۶۳، برای کارهای اساسی در بسپارهای رشته‌ی اولفین (ئیدروکربورهای اشباع نشده که دارای فورمول کلی C_nH_{2n} هستند)، در بردن جایزه‌ی شیمی نوبل با ⇐ ک. تیگلر شریک بود. از ۱۹۵۲، با استفاده از کاتالیزگرهای خاصی که خود وی آنها را کشف کرده بود، تمام همت خود را به تولید بسپارهای عالی با ساختمان هندسی منظم مصروف داشت و ح ۱٬۰۰۰ بسپار از این گونه را به نام خود به ثبت رسانید. از نتایج کارهای او توانستند پلاستیکهائی بسازند که از پلاستیکهای پیش از آن مقاومت بیشتری دارد. در ۱۹۶۴ به عضویت آکادمی علوم برگزیده شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ناتال[5] (nātāl)، ایالت (۸۶٬۹۶۷ کم؛ در ۱۹۷۰ جه ۳٬۲۴۵٬۶۷۵)، ش جمهوری افریقای جنوبی (سابقاً ← اتحادیه‌ی افریقای‌جنوبی) کنار قهنا کرسی آن پیترمریتسبرگ و شهر عمده‌اش دوربن. از ل به موزامبیک و سوازیلند و از غ به کشور آزاد اورانژ و لسوتو محدود است. در نواحی ساحلی آن نیشکر و توتون به عمل میآید، و در اراضی مرتفع داخلی زغال استخراج میشود. گرچه واسکو دو گاما در ۱۴۹۷ آن را کشف کرد، اول‌بار بریتانیائیها آن را ماندگاه ساختند (۱۸۲۴). بوئرها در مهاجرت خود (← ترک، مهاجرت متشکل) در ۱۸۳۷ به ناتال رسیدند، و پس از مغلوب کردن زولوها، جمهوری ناتال را تأسیس کردند (۱۸۳۸). در ۱۸۴۳ بریتانیای کبیر ناتال را به متصرفات خود ضمیمه کرد، و آن در ۱۸۵۶ مستعمره‌ی فرمانگزار، و در ۱۸۹۷ زولولند جزء آن شد. در ۱۹۱۰ از ایالات اتحادیه‌ی افریقای جنوبی شد.

ناتال[5]، شهر و دریابندر (در ۱۹۷۰ جه ۲۶۴٬۵۶۷)، کرسی ایالت ریوگرانده دو نورته، ل‌ش برزیل؛ تأسیس ۱۵۹۹. در ۱۶۳۳–۵۴ در تصرف هلندیها بود. صنعت عمده‌ی آن پنبه‌ریسی، و خصوصاً تصفیه‌ی نمک است؛ ۹۵٪ نمک برزیل از این شهر فراهم میآید. صادرات عمده‌ی آن شکر، پنبه، و پوست است. در جه II، چون از نظر سوق الجیشی به فاصله‌ی ۳٬۰۰۰کیلومتری داکار قرار دارد، یک فرودگاه هوائی در آن تأسیس شد. ناتال دارای چند مؤسسه‌ی آموزش عالی است.

ناتان[6] (nātān) [عبری، ← بخشنده]، پیغمبری در زمان داود و سلیمان. بر داود، از آن جهت که بتشبع را به زنی اختیار کرد، خرده گرفت. سپس به نصیحت وی سلطنت به سلیمان رسید (دوم سموئیل ۱۲.۱–۷؛ اول تواریخ ۲۹.۲۹؛ دوم تواریخ ۲۹.۹).

ناتریوم، نام لاتینی عنصر سودیوم.

ناتل (nātel) یا **ناتله** (nātela)، شهر قدیم در ناحیه‌ی مازندران، که به فاصله‌ی یک روز راه (۵ فرسخ)، در غ آمل، در دشتی نزدیک ساحل دریای مازندران قرار داشت. پیشتر جغرافیانویسان و مورخین مانند اصطخری، یاقوت، ابن اسفندیار، و دیگران از آن نام برده‌اند، و این خود میتواند دلیلی بر اهمیت و قدمت تاریخی آن باشد. اکنون در محل این شهر ده کوچکی به نام **ناتل** (جه ۴۲ سث ۱۳۴۵ هش)، در دهستان ناتل‌کنار، شهرستان نور، ۹کیلومتری ج سولده، وجود دارد.

ناتل‌رستاق (nātel-rostāq)، دهستان (جه ۸٬۰۲۲ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۰ آبادی. رودهای محلی و چشمه مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، برنج، کنف، و توتون است.

ناتل‌کنار (nātel.kenār)، دهستان (جه ۸٬۴۲۴ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۰ آبادی. رود ناتل مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، برنج، نیشکر، و کنف است.

ناتله، شهر قدیم، مازندران، ← ناتل.

ناتو: ← آتلانتیک شمالی، پیمان.

ناتورالیستها، در فلسفه، ← طبیعیون؛ ناتورالیسم.

ناتورالیسم[7] (nāturālism) یا **مذهب اصالت طبیعت**. ۱– در ادبیات، در معنی ابتدائی خود، به تقلید محض از طبیعت اطلاق میشود، که نوعی ناتورالیسم بدوی و کلاسیک است، و باید آن را دنباله‌ی رئالیسم شمرد. اما در معنی جدید، و به عنوان مکتب ادبی، مفهوم محدودتری دارد، و به مکتبی اطلاق میشود که ا. زولا و دیگر ناتورالیستها در فرانسه بنیاد نهادند. زولا تحت تأثیر ا. کنت و ا. آ. تن، و مخصوصاً با توجه به مدخل طب تجربی از کلود برنار، کتابی به عنوان رمان تجربی (۱۸۸۰) نوشت و اصول عقاید این مکتب را تشریح کرد، و گفت که هنر و ادبیات نیز باید با قوانین علمی تطبیق کند و تابع جبر علمی باشد. سجایای اخلاقی افراد و اجتماع مربوط به شخص خود آنها نیست، بلکه تحت تأثیر وضع جسمی، زیستشناختی، وراثت، و محیط آنهاست. بنا بر این، رمان باید چنان نوشته شود، و کارها و اشخاص داستان طوری باشد که حوادث داستان نتیجه‌ی جبری پدیده‌های پیشین باشد. نکات دیگری که در شیوه‌ی ناتورالیسم مشاهده میشود، یکی توجه به جزئیات و توصیف دقیق آنها در داستان است، و دیگری مکالمه‌ی اشخاص داستان به زبان محاوره. زولا خود با نوشتن رمان نرز داکن (← زولا، امیل)، و دوره‌ی **۲۰ جلدی له روگون‌ماکار** این اصول را به کار بست. این مکتب از فرانسه به دیگر کشورها راه یافت. ۲– در هنر، تقلید دقیق از طبیعت است که مقابل رئالیسم و سمبولیسم قرار دارد. در هنر تئاتر ناتورالیسم چندان موفقیتی به دست نیاورد، و، گرچه زولا، دوده، موپاسان، و گونکور استعداد خود را در این زمینه آزمایش کردند، نیم‌موفقیتی را که در رمانتویسی کسب کرده بودند، به دست نیاوردند، و تنها نمایشنامه‌ی لاشخورها (۱۸۸۲)، اثر ه. بک، بود که سبب شد در تاریخ ادبیات نامی از تئاتر ناتورالیسم برده

(۱)Code Napoléon; Code Civil (۲)Napoleonic Wars (۳)Napo (۴)Natta (۵)Natal (۶)Nathan (۷)naturalism

شود. نشانه‌ی بارز نمایشهای ناتورالیستی توجه و اهمیت دادن بسیار به دکور و لباس بود، تا جزئیاتی که در زمان در مورد هر چیز شرح داده میشد، با لباس و دکور نشان داده شود. تنها اثری که کوشش ناموفق ناتورالیست در تئاتر داشت آزادی عمل فراوان برای نمایشنامه‌نویسان آینده، مانند نمایشنامه‌های سارتر، کامو، و ⇐ مارسل اما است که امروز در تئاترهای بزرگ اجرا میشود (نیز ← دکادانها). ۳- در فلسفه، ← طبیعیون.

ناتورپ، پاول گرهارد، فیلسوف آلمانی، ← نوکانتی، فلسفه‌ی.

ناتینگم[1] (nātingəm)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۹۹٬۷۵۸)، ولایت ناتینگم‌شر، انگلستان مرکزی، بر رود ترنت. مرکز راه آهن و حمل و نقل آبی درونبومی است. کارخانه‌های بند کفش‌سازی، پارچه‌های کشباف، پنبه، و ابریشم اول‌بار در آن تأسیس شد. سپس صنعت نساجی در آنجا رونق یافت؛ از فراورده‌های عمده‌ی آن زغال، سیگار، مواد داروئی، دوچرخه، اسبابهای الکترونی، و آهن است. در قرن ۱۲م قسمت عمده‌ی شهر بر اثر آتشسوزی سوخت. در ۱۶۴۲ پرچم چارلز I در آنجا برافراشته شد، که آغاز جنگ داخلی را به دنبال داشت. دارای کلیسای جامع و دانشگاه است. زادگاه رابین هود را در این شهر میدانند.

ناتینگم، (اولین) ارل آو: ← هاواره، چارلز.

ناتینگم‌شر[2] (nātingəmsər)، یا **ناتینگم، ولایت** [← کاونتی] (۲٬۱۸۳ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۹۷۴٬۶۴۰)، انگلستان مرکزی. قسمت اعظم آن پست و بلند است، و در تخ ارتفاع آن به ۱۸۰ متر میرسد. جنگل شروود، وابسته به داستانهای راه بین هود، در تخ آن است. سابقاً جزء مملکت مرشا بود. محصولاتش لبنیات و غلات است. در طول سرحد غربی معادن زغال دارد. مصنوعاتش پارچه، دوچرخه، و موتور است. مرکزش شهر ناتینگم است. در ۱۹۷۴ ناتینگم‌شر تجدید سازمان یافت، و بخشی از آن ضمیمه‌ی ولایت یورکشر جنوبی شد.

ناتیه[3] **ژان مارک** (jān mārk nātie)، ۱۶۸۵–۱۷۶۶، نقاش و رسام فرانسوی، مت پاریس. پدرش، مارک ناتیه، نقاش و مادرش مینیاتوریست بود. کارهای اولیه‌ی او شامل نقاشیهای تاریخی و اساطیری، و همچنین صورتهائی از پطر کبیر و کاترین I روسیه است. از ۱۷۳۷ مرتباً آثار پورتره‌ای خود را در سالونها به معرض نمایش گذاشت و از حمایت خاندان اورلئان و دربار سلطنتی برخوردار بود. ناتیه غالباً مدلهای خود را در هیئت شخصیتهای اساطیری نقاشی میکرد و، برای جلوه دادن زیبائی و شکوه، شخصیت را فدا میکرد. از ناتیه آثار بسیاری در موزه‌های اروپا موجود است. پورتره‌ی بانوئی همچون دیانا (۱۷۵۶؛ موزه‌ی متروپلیتن) و نبرد پولتاوا نمونه‌هائی از آثار او است.

ناجد[4] (nājed) [عربی، = شجاع]، در نجوم، نام ستاره‌ی گاما از صورت فلکی جبار با قدر ظاهری ۱٫۷۰. نیز ← صورت فلکی، ص ۱۵۸۹، جدول II.

ناحوم[5] (nāhum) [عبری، = تسلی دهنده]، یکی از انبیای کوچک بنی‌اسرائیل (← عهد قدیم، جدول I). در کتاب ناحوم نبی، یکی از کتاب‌های عهد قدیم، سقوط (۶۱۲ ق‌م) شهر نینوا پیشگوئی شده‌است.

ناحیه‌ی اقلیمی[6]، هر یک از پهنه‌های عمده‌ای که زمین را برحسب اقلیمهای مختلف به آنها تقسیم کرده‌اند. نیز ← اقلیم.

ناختیگال[7]، **گوستاو** (gustāv nāxtigāl)، ۱۸۳۴–۸۵، پوینده‌ی آلمانی در افریقا. در ۱۸۶۹ از طرف پادشاه پروس به سفارت نزد سلطان بورنو (bornu؛ سلطان‌نشین مسلمان سابق، لش نیجریه) رفت. از صحرای مرکزی دیدن کرد، و در ۱۸۷۴ به خرطوم رسید. در ۱۸۸۴ توگولند و کامرون را ضمیمه‌ی متصرفات افریقائی آلمان کرد. مؤلف صحرا و سودان (۱۸۷۹–۸۱) است.

ناخر[8] (nāxerā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۵٬۰۳۴)، ایالت لوگرونیو (⇐ لوگرونیو، شهر)، لغ اسپانیا، در کاستیل جدید. محتملاً از زمان رومیان سابقه دارد و پایتخت قرون وسطائی ناوار بوده است. در اینجا، به سال ۱۳۶۷، پدروی ستمگر و ادوارد امیر سیاه، هانری (کنت تراستامارا، بعداً هانری II کاستیل)، و دوگکلن را شکست دادند.

ناخودآگاه: ← لاعن شعور.

ناداب[9] [عبری، = آزاد]. ۱- پسر هارون، کاهنی که چون "آتش بیگانه" به خدا تقدیم کرده بود، خدا او را همراه با ابیهو کشت؛ نوع واقعی گناه معلوم نیست (خروج ۶.۲۳، ۲۴، ۲۸؛ لاویان ۱۰؛ اعداد ۱.۳–۴؛ ۶۱.۲۶؛ اول تواریخ ۳.۶؛ ۲۴. ۱–۲). ۲- ف ح ۹۰۹ ق‌م، شاه (ح ۹۱۰–۹۰۹ ق‌م) اسرائیل، جانشین یربعام I، به دست بعشا کشته شد (اول پادشاهان ۱۵.۲۵–۳۱).

نادار[10] (nādār)، نام مستعار **گاسپار فلیکس تورناشون**[11] (gāspār feliks turnāšon)، ۱۸۲۰–۱۹۱۰، عکاس و نقاش و رسام و نویسنده‌ی فرانسوی، مت پاریس. مقاله و داستان مینوشت، و در ۱۸۴۹ مجله‌ی کومیک را تأسیس کرد؛ کارگاه عکاسی باز کرد و در ۱۸۵۴ تصاویر مشاهیر معاصر را زیر عنوان پانتئون نادار انتشار میداد. به نخستین عکسبرداری هوائی، که به وسیله‌ی بالون انجام یافت، تحقق بخشید (۱۸۵۸)، و پیشنهاد کرد که از این گونه عکسهای نقشه‌کشی برای ترسیم عوارض جغرافیائی استفاده شود. در ۱۸۶۳ بالون غول، به حجم ۶٬۰۰۰ ممک، راساخت و با آن عکس هوائی برداشت. از تألیفاتش کتابهای بالونها در ۱۸۷۰ (۱۸۷۱) و هنگامی که عکاس بودم (1900) است. کاریکاتورهایش معروفیت بسیار دارد.

نادرآباد، ده، کرمانشاهان، ← جمجمال.

نادرتپه: ← قوچان، شهر.

نادر شاه (nāder šāh)، ۲۸ محرم ۱۱۰۰–۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ ق، شاه (۲۴ شوال ۱۱۴۸ –۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ ق) و سردار معروف ایرانی، فاتح دهلی، و مؤسس سلسله‌ی افشاریه، پسر امامقلی از طایفه‌ی افشار؛ مت دستجرد دره‌گز. نامش نذرقلی (nazer.qoli) یا نادر قلی بود، و در کودکی پدر خود را از دست داد، و با مادر زندگی محقری داشت. در ۱۸ سالگی با مادرش به اسارت ترکمانان افتاد، و بعد از وفات مادر، از نزد آنان گریخت، و در ابیورد به خدمت بابا علی بیگ در آمد، و ریاست سواران او را یافت. پس از آن دو دختر اورا، یکی پس از مرگ دیگری، به زنی گرفت، و بعد از مرگ (۱۱۳۶ ق) بابا علی بیگ، نادر بر ابیورد و سپس بر کلات مسلط شد. بعد از آن نشابور را گرفت، و به خدمت شاه طهماسب II صفوی پیوست، و بعد از قتل رقیب خود فتحعلی خان قاجار مشهد را، که از آن پس مرکز خود قرار داد، از ملک محمود سیستانی گرفت (۱۱۳۹ ق) و او را کشت، شاه طهماسب وی را لقب طهماسب قلی‌خان داد.

طهماسب قلی‌خان نخست ازبکان را از خراسان و روسها را از گیلان دفع کرد، و هرات را بعد از فتح مجدد به اللهیار خان ابدالی وا گذاشت. پس از آن، به دفع اشرف افغان پرداخت، و او را در مهمان‌دوست دامغان (۶ ربیع الاول ۱۱۴۲)، و خوار تهران، و مورچه‌خورت اصفهان (۲۵ ربیع الثانی ۱۱۴۲ ق) مغلوب کرده اصفهان را گرفت، و شاه طهماسب II صفوی را به قصر سلطنتی اصفهان وارد کرد، و خود در حدود زرقان فارس اشرف افغان را دگربار شکست داده (جمادی الثانی ۱۱۴۲ ق) او را بکلی متواری ساخت، و بدین گونه، افغانها را، بعد از تقریباً ۷ سال اقامت در ایران، بکلی از ایران خارج کرد. پس از آن، از فارس به کهگیلویه و شوشتر و دزفول و بروجرد و همدان رفت، و بعد از تنبیه بختیاریها و درجزینیها، به جانب آذربایجان رفت (محرم ۱۱۴۳ ق). شاه طهماسب II او را بنواخت، و خواهر خود رابدو تزویج کرد. پس از آن، عثمانیها از آذربایجان به قفقاز عقب نشستند. اما نادر، برای دفع فتنه‌ی اللهیار خان ابدالی، به خراسان شتافت، وهرات را گرفت (۱۱۴۲ ق). در هنگام اقامت نادر در خراسان، شاه طهماسب II صفوی، که بی اطلاع نادر با عثمانیها به جنگ پرداخت، از آنها در همدان شکست خورد، و قفقاز و داغستان را ناچار به آنها وا گذاشت. نادر، چون این بشنید، از خراسان به اصفهان آمد، و در مجلسی نالایقی شاه طهماسب را به سران لشکر ثابت کرد، و او را از سلطنت عزل نموده به مشهد فرستاد، وطفل چندماهه‌ی او عباس میرزا را، به نام شاه عباس III صفوی، به سلطنت نشاند (۱۴ ربیع الاول ۱۱۴۵ ق). بعد از آن، به محاصره‌ی بغداد پرداخت، و پس از چندی، در حدود کرکوک از توپال عثمان، سردار عثمانی، شکست خورده به همدان عقب نشست (صفر ۱۱۴۶ ق). اما اندکی بعد، در جمادی الاول همان سال، توپال عثمان را مغلوب و مقتول کرده با والی بغداد عهدی بست، و سپس به دفع شورش محمد خان بلوچ، والی فارس، از طریق خوزستان بدانجا رفت، و آن شورش را فرو نشاند. سال بعد، عبدالله پاشا، سردار عثمانی، را در حوالی ایروان مغلوب کرد،

(۱)Nottingham (۲)Nottinghamshire (۳)Nattier (۴) Bellatrix (۵)Nahum (۶)climatic region (۷)Nachtigal (۸)Nájera (۹)Nadab (۱۰)Nadar (۱۱)Tournachon

و بعد از فتح (۱۱۴۷ هق) ایروان و تفلیس و تنبیه (جمادی الاولی ۱۱۴۸ هق) شورشگران داغستان، لشکر خود را برای رفع خستگی به دشت مغان برد، و در آنجا، پس از اجرای "نمایشی" به نام استعفا، با نام و عنوان نادرشاه به سلطنت نشست (۲۴ شوال ۱۱۴۸ هق).

سال بعد به سوی قندهار رفته آن را محاصره و فتح کرد (ذو القعده‌ی ۱۱۵۰ هق)، و پس از فتح غزنین (صفر ۱۱۵۱ هق)، کابل (ربیع الاول ۱۱۵۱ هق)، و جلال‌آباد (در جمادی الثانی ۱۱۵۱ هق)، پسرش رضا قلی میرزا را نایب‌السلطنه کرد، و خود از راه تنگه‌ی خیبر به جانب هند رفت، و پس از فتح لاهور و بلاد دیگر که بر سر راه بود، در دشت کرنال، واقع در ۲۰ فرسنگی دهلی. **محمد شاه روشن اختر، پادشاه مغول** هند، را مغلوب کرد (ذو القعده‌ی ۱۱۵۱ هق)، و به دهلی وارد شد (ذو الحجه‌ی ۱۱۵۱ هق)، و بعد از دفع شورش خطرناک دهلی، و چند ساعت قتل عام آنجا، که بیش از ۱۰۰'۰۰۰ تن در آنجا کشته شدند، در پایان ۵۸ روز اقامت در دهلی، سلطنت آنجا را به محمد شاه گورکانی وا گذاشت، و با غنائم و هدایای بسیار، که هنوی آن را ۸۷'۵۰۰'۰۰۰ لیره تخمین میزند، از راه سند به قندهار و هرات باز گشت، و پس از چند روز استراحت، به جانب ماوراء النهر رفت (۱۱۵۲ هق).

در بخارا، **ابوالفیض خان ازبک، پادشاه ترکستان**، را که از در طاعت درآمد بنواخت، اما در خوارزم، **ایلباژش‌خان**، حاکم آنجا، را که هنگام توقف نادر در هند به سرخس و ابیورد تاخته و حتی سفرای نادر را کشته بود، مقهور و مقتول کرد (۱۱۵۳ هق)، و از آنجا به کلات و سپس به مشهد آمد، و پس از دو ماه توقف در مشهد، از راه مازندران، جهت انتقام خون برادرش **ابراهیم خان ظهیرالدوله**، عازم داغستان شد. اما در حدود سوادکوه مورد سوء قصد واقع شد (۲۸ صفر ۱۱۵۴ هق)، وچندی بعد در حق پسرش **رضا قلی میرزای افشار** بدگمان شده او را کورکرد. درین میان، جان التن (← خزر، دریای) را مأمور ساختن کشتی در دریای خزر کرد، و او را جمال بک لقب داد (اواخر ۱۱۵۵ هق). اما در داغستان، به سبب صعوبت راهها و برف و سرما و مقاومت شورشیان، با وجود یک سال و نیم محاربات، چندان توفیقی نیافت. و از قفقاز به بین النهرین آمد، و کرکوک و اربیل و موصل را یک‌چند محاصره کرد، وعاقبت به صلح بازگشت (۱۱۵۶ هق)، و در مراجعت، نزدیک ایروان، لشکر عثمانی را مغلوب و منهزم کرد (۱۱۵۹ هق)، و سال بعد با عثمانیها ترتیب صلح داد، و تکلیف مرزها و مبادله‌ی اسرا معلوم شد.

بیماری سخت استسقا که از لشکرکشی داغستان برای نادر پدید آمد، و تغییر احوالی که به سبب بدگمانی نسبت به فرزند خود و نومیدی از ترقیات در او حاصل شد، نادر را در اواخر عمر بسیار خشمگین و ناراضی و سفاک و ظالم کرد، و طغیانهائی که در فارس و داغستان و سیستان پدید آمد بر این بدبینی و بدگمانی او افزود، و بنای ظلم و تعدی بر رعیت گذاشت، و مخصوصاً در مصادره‌ی اموال مردم و مطالبه و اخذ مالیاتهای گزاف افراط کرد، و آخر، از ترس جان، در صدد بر آمد که، با یاری ازبک و افغان، امرای قزلباش را نابود کند. اما آنها، که از این امر اطلاع یافتند، در شبی که فردای آن نادر مصمم به قتل ایشان بود، در فتح‌آباد قوچان او را هلاک کردند (۱۱ جمادی الثانیه‌ی ۱۱۶۰ هق)، و سرش را نزد برادرزاده‌اش (← **عادلشاه افشار**) که در هرات بود فرستادند.

نادر به شجاعت و جلادت و تدبیر موصوف بود. در آخر عمر، خست و طمع، که او را به ظلم و سفاکی وا داشت، تاحدی او را منفور کرد. اصراری که در ترک مذهب تشیع و منع عزاداری شیعه داشت، و آن را در صحرای مغان از شرایط قبول سلطنت قرار داده و بعداً نیز با دلبستگی دنبال میکرد، نیز موجب سلب محبوبیت و اعتبار او در بین عامه شد.

نادر قلی افشار: ← نادر شاه.

نادر میرزای افشار، فت ۱۲۱۸ هق، از شاهزادگان افشار؛ دومین پسر شاهرخ افشار و برادر نصرالله میرزای افشار. وی در مرتبه‌ی سوم استیلای احمد شاه درانی بر خراسان، به اتفاق برادر، رشادتها کرد. در ۱۱۸۴ هق که احمد شاه خراسان را فرو گذاشت، و نصرالله میرزا به سبب ضعف شاهرخ بر ملک پدر استیلا یافت و موجب آزار و هراس پدر شد، نادر میرزا از جانب پدر ولیعهد شد، اما نصرالله میرزا این ولیعهدی را نپذیرفت، و او را مغلوب و به طبس متواری کرد. مقارن ۱۱۸۸ هق، که نصرالله از تسخیر مشهد مأیوس شد و نزد کریم خان رفت، وی در مشهد دستیار پدرش شاهرخ بود، و زمام کارها را به دست گرفت. یک بار نیز حاکم طبس بر او شورید، و او را سپس با تهدید تیمور شاه درانی آزاد کرد، و تیمور او را به هرات برد، و مدتی در آنجا نگاه داشت. پس از آن نصرالله میرزا بر مشهد دست یافت؛ نادر میرزا که به دفع او آمده بود فراری شد و به طوس رفت. تا ۱۱۹۸ هق نصرالله میرزا زمام امور سلطنت شاهرخ را در دست داشت، و پس از او نادر میرزا به مشهد آمده کار سلطنت را تا ۱۲۱۰ هق در دست گرفت.

وی در هنگام استیلای **آقا محمد خان** بر مشهد، به هرات پناه برد، و چندسالی پس از مرگ شاهرخ افشار و مراجعت آقا محمد خان از خراسان، وی به مشهد باز آمد، و به جای پدر به تخت سلطنت نشست، تا آنکه در ۱۲۱۸ هق فتحعلی شاه قاجار محمد حسین خان سردار خود را به دفع او فرستاد، و او متحصن شد، و مقاومت طولانی کرد و مردم به ستوه آمدند. عاقبت در ۱۱ رمضان ۱۲۱۸ هق، لشکر فتحعلی شاه مشهد را بعد از مدتی محاصره، به کومک و هدایت مردم شهر تصرف کردند، و نادر میرزا دستگیر شد. در اواخر ذو القعده‌ی ۱۲۱۸ هق نادر میرزا را به تهران بردند، و در آنجا به فرمان فتحعلی شاه به قتل رسید.

نادره بانو (nādere bānu)، از زنان هنرمند نقاش نیمه‌ی اول قرن ۱۱م هق، و از شاگردان ← آقا رضائی. بیشتر در هندوستان بوده است. از او در مرقع گلشن اثر بسیار نفیسی وجود دارد.

نادری، میل: ← میل، نام بعضی منارها.

نادور: ← کاخنشین.

نادی سومبات، شهر، چکوسلواکی، ← ترناوا.

نادیلو (nādillu)، ده (جع ۱'۱۲۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴ کیلومتری ج دهخوارقان. محصولاتش غلات، حبوبات، کشمش، و بادام است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش تحت عنوان نارلو (nārlu) آمده است.

نادی‌واراد، رومانی: ← اورادئا.

ناذر: ← کعبه، قسمت I.

نارا[1] (nārā)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۲۰۸'۲۵۷)، ج هونشو، ژاپن. یکی از مراکز فرهنگی و مذهبی باستانی که در ۷۰۶، با فرمان امپراطوری، تأسیس شد. در ۷۱۰–۸۴ نخستین پایتخت ثابت ژاپن بود. معبد معروف آن دارای تصویر عظیمی (به بلندی ۱۶٫۳ متر) از بودا است، که گویند یکی از عظیمترین تصویرهای مفرغی جهان است. پارک نارا، بزرگترین پارک شهری در ژاپن، دارای موزه‌ی سلطنتی و آثاری نفیس از دوره‌ی پایتختی نارا است. در نزدیکی شهر معبد بودائی هوریو-جی (horyu-ji)، قدیمترین معبد در ژاپن و آرامگاه جیمو[2] (jimmu؛ اولین امپراطور ژاپن)، قرار دارد.

نارا‌ینگنج[3] (nārāyanganj)، شهر (در ۱۹۶۹ جع تخمیناً ۳۲۶'۵۰۰)، ش ⇐ بنگلادش مرکزی. رودبندر داکا و از پرکارترین مراکز بازرگانی بنگلادش، بالاخص برای ژوت، است؛ مرکز واردات از، و صادرات به، کلکته نیز میباشد. نارا‌ینگنج و داکا متفقاً ناحیه‌ی صنعتی عمده‌ی بنگلادش را تشکیل میدهند. در نزدیکی آن بقعه‌ی معروف "قدم رسول" واقع است.

ناربو مارتیوس: ← ناربون.

ناربون[4] (nārbon)، عربی **اربونه** (arbuna)، شهر (در ۱۹۶۸ جع ۴۰'۰۳۵)، ولایت اود، ج فرانسه، در لانگدوک؛ نزدیک مدیترانه. به نام **ناربو مارتیوس** (nārbo mārtius) اولین مستعمره‌ی رومی بود که در گل ترانسالپین تأسیس (۱۱۸ ق‌م)، و پایتخت ناربوننسیس شد. در ۴۱۳ ویزیگوتها آن را اشغال کردند؛ در ۷۱۹ به‌دست عربها افتاد، و در ۷۵۹ فرانکها آن را متصرف شدند، و مقر ویکنتهای ناربون شد. از قرن ۴م تا ۱۸۰۱ مقر اسقف اعظم بود، و در ۱۵۰۷ به دربار فرانسه منضم شد. بندر آن موجب رونق شهر شد، که مدتها حکومتی مستقل و دستگاه قضائی خاصی برای خود داشت. ناربون از مراکز مهم یهودیان در قرون وسطی بود؛ اخراج یهودیان (در اواخر قرن ۱۳ م) و تلفات مرگ سیاه لطمه‌ی شدیدی به رونق شهر وارد کرد. کلیسای جامع باشکوه، و کاخ مقر اسقف اعظم (قرن ۱۳م)، که اکنون عمارت شهرداری است، از بناهای جالب‌توجه آن است.

ناربوننسیس، ایالت رومی، ← لانگدوک.

نارستگاری، نهضت یا ایردانتیسم[5] (irredān-tism؛ از فنس) اصطلاحی که اول‌بار در نهضت

(۱)Nara (۲)Jimmu (۳)Narayanganj; Narayungunj (۴)Narbonne (۵)irredentism

وحدت ایتالیا، که هدفش باز گرداندن ایتالیا ایردِنْتا [ایتالیائی، = ایتالیای نارستگار] به ایتالیا بود، به کار رفت. ملیون ایتالیا میخواستند ایتالیا ایردنتا، یعنی سرزمینهائی را که جمع کثیری از سکنه‌ی آنها ایتالیائی بودند، و پس از ۱۸۶۶ در دست اتریش مانده بود (مانند ترانت، تریست، و بخشی از دالماسی)، به ایتالیا ملحق سازند. سپ عمده‌ی وارد شدن ایتالیا در جنگ I همین نهضت بود. بعدها این اصطلاح در موارد مشابه نیز به کار رفت (مثلاً در کوشش آلمان برای باز گرفتن آلزاس‌ـلورن و اتریش، و در ادعای لیتوانی بر ویلنا).

نارسس[1] (nārses)، ح ۴۷۸– ح ۵۷۳، سردار رومی و از خواجه‌سرایان قصر امپراطوری بیزانس. شورش (۵۳۲) نیکا را با رشوه دادن به اردکسها و باز گرداندن آنان به وفاداری نسبت به یوستی‌نیانوس I فرو نشاند. در ۵۳۸ او را به ایتالیا فرستادند تا با بلیزاریوس همکاری کند؛ اختلاف آن دو نبرد را به تأخیر انداخت و نارسس فرا خوانده شد. بعد از فرا خواندن بلیزاریوس، نارسس به ایتالیا بازگشت و پیروزی را تمام کرد و توتیلا را شکست داد (۵۵۲). سپاهی از فرانکها و آلمانی را در کاپوا منهزم کرد. به نیابت سلطنت امپراطور بیزانس در ایتالیا منصوب شد، ولی نتوانست مورد محبت مردم واقع شود و به روم شرقی فرا خوانده شد.

نارسیس (nārsis)، ← نارکیسوس.

نارف[2] (nāref)، رودی به طول ح ۴۴۰ کم، که در روسیه‌ی سفید جاری شده نزدیک ورشو به رود ویستول میریزد. قسمتی از آن قابل کشتیرانی است. به وسیله‌ی کانال به رودهای نیمان، پریپت، و پرگل[3] (pregel) مرتبط است. در جنگ II نبردهای عمده‌ای در کناره‌های آن صورت گرفت.

نارکوآنالیز[4] (nārko.ānāliz؛ فنس)، طریقه‌ی جستجو و تفحص در ضمیر ناخودآگاه به وسیله‌ی تزریق سروم راستگولی، برای این کار ماده‌ی مخدّر خاصی را، که دفع آن بسرعت صورت می‌گیرد (پِنْتُوْ باڑبیتال یا آموباربیتال)، در داخل ورید تزریق میکنند. درجه‌ی تخدیر شعور در بیمار در نزد پزشکان روانی مختلف متغیر است. بعضی تنها به این اندازه قناعت میکنند که صدای بیمار محو شود و اعداد را نتواند بسرعت بشمارد و قوای عقلی او کندی پیدا کند و متمایل به خواب شود، و بعضی دیگر تزریق را تا زمانی که خواب حاصل شود ادامه میدهند. از نارکوآنالیز، با سؤال کردن از شخصی که مورد تزریق قرار گرفته، اطلاعات مهمی به دست میآید که برای تشخیص بیماریهای روانی و مداوا بسیار مؤثر است؛ و این کار یا به وسیله‌ی از بین بردن علاماتی است که در حالت هشیاری و بیداری وجود دارد (فلج، انقباض عضلات، سلب قدرت تکلم، فراموشی، و غیره)، که آن مخصوصاً برای باز شناختن کسانی که خود را به حالت غش و هیستری میزنند بسیار سودمند است، یا از طریق آزاد و آشکارکردن بعضی از تمایلات عاطفی نهفته در ضمیر ناخودآگاه بیمار صورت میگیرد، و روانپزشک از روی آن می‌فهمد که انگیزه‌ی وضع روانی و عصبی بیمار چه چیزها است و چه مسائلی ضمیر ناخودآگاه او را مشغول داشته و او را آزار میدهد. سودمندیِ درمانی نارکوآنالیز، از آن جهت که دیدگاه تازه‌ای در سازوکار ممکن ناسامانیهای مشاهده‌شده فراهم میآورد، غیر قابل انکار است. از این راه روانپزشک میکوشد تا بیمار را از شر یادگارهای ذهنی، که بر ضمیر ناخودآگاه او سنگینی میکنند، برهاند و ناراحتیهای روانی او را از میان ببرد. به همین ترتیب، پزشک همه‌ی یادگارهای گذشته را که با پرسش از بیمار جمع‌آوری میکند در کنار یکدیگر میگذارد و بیمار خود را در باره‌ی ارتباطی که این یادگارها با مسائل فعلی زندگی او دارد روشن و آگاه می‌سازد. استعمال نارکوآنالیز در مسائل حقوقی، و اینکه آیا میتوان از این راه برای کشف جرم و جنایت استفاده کرد، مورد بحث است و بیشتر کسانی که حق بحث در این گونه مسائل دارند با آن مخالفند. استفاده‌ی از نارکوآنالیز در این قبیل امور در جنگ II توسط آلمانها آغاز شد، که بدین وسیله اسرای جنگی و جاسوسان، یا کسانی را که مظنون به جاسوسی بودند، مورد پرسش قرار میدادند تا به اسرار دشمن پی ببرند.

نارکیسوس[5] (nārkissos)، در اساطیر یونان، جوان زیبائی که عشق را به او راهی نبود. حتی اخو را از خود براند. آفرودیته به عنوان تنبیه او را عاشق تصویر خودش که در چشمه‌ای افتاده بود کرد؛ در یأس از وصل به معشوق مرد. در محل مرگ او گلی روئید که به گل نرگس [فنس نارسیس] نامیده شد. در شکل تابلوئی از اخو و نارکیسوس (موزه‌ی لوور) دیده میشود.



نارکیسوس

نارگیل[6] (nārgil)، میوه‌ی نخل نارگیل (*Cocos nucifera*) که در نواحی استوائی پراکنده است. درختان بزرگ آن سالیانه از ۷۵ تا ۲۰۰ جوز میدهند. جوز نارگیل در یک پوشش سخت لیفی قرار گرفته، و بیرون آن خرمائی و درونش گوشت سفید دارد، در میان جوز شیر سفید خوراکی است. خلال پوست جوز در شیرینی‌سازی به کار میرود، ولی روغن موسوم به کوپرا (koprā) که از آن میگیرند اهمیت تجارتی جهانی دارد. از غنچه‌های گل آن مایع شیرینی گرفته میشود که برای ساختن عرق به کار میرود. از رشته‌های خارجی جوز پوشال و طناب و غیره میسازند.

نارگیله، وسیله‌ای برای دود کشیدن، ← قلیان.

نارلو، ده، تبریز، ← نادیلو، ده.

نارمک (nārmak)، کوی مسکونی، لش تهران، که به صورت شهرکی مجهز به وسایل زندگی و ساختمانهای مدرن در آمده است. طبق برآورد مرکز آمار ایران از سرشماری ۱۳۴۵ هش جمعیت آن ح ۹۰٬۷۲۴ نفر است. سابقاً از دهات شمیرانات محسوب میشد که در ۹کیلومتری جش تجریش قرار داشت و جمعیت آن ح 100 نفس بود.

نارنج: ← پرتقال.

نارنج باغ، نام دیگر شهر نکا، مازندران.

نارنجستان (nārenjestān)، حیاط مخصوص برای نگاهداری درختان مرکبات در کاخها و منازل قدیم ایران. بالاخص، اسم بیرونی بزرگ قوام‌الملک در شیراز است، که از آثار معماری ممتاز قرن ۱۳م هق است، و آن را دیوانخانه نیز خوانده‌اند.

نارنج سه‌برگه[7] (nārenje se.barge)، (*Poncirus trifoliata*)، درخت کوچک خاردار زینتی چینی، با گلهای سفید. میوه‌های معطرش شبیه به نارنج است. پیوند پرتقال به آن میزنند تا دوام پرتقال زیاد شود.

نارنج قلعه، نائین، ← نائین.

نارنگی (nārengi)، (*Citrus deliciosus*)، از اقسام مرکبات. از دورگه شدن آن با لیمو بکرالی به دست میآید.

ناروا[8] (nārvā)، رودی به طول ح ۸۰ کم، لش استونی، مرز جشو جمشس. از ← دریاچه‌ی پیپوس سرچشمه گرفته، از ل شهر ناروا گذشته، به خلیج فنلاند میریزد. تا شهر ناروا قابل کشتیرانی است، ولی درست بالای شهر ح ۶ متر سقوط میکند که مایه‌ی فراهم ساختن نیروئی معادل ۶۰٬۰۰۰–۸۰٬۰۰۰ کیلووات است.

ناروا[8] (nārvā)، شهر (در ۱۹۶۹ جم تخمیناً ۵۳٬۰۰۰)، لش استونی بر کرانه‌ی چپ رود ناروا و بر مرز جمشس. مرکز نساجی است، و کارخانه‌های ماشینسازی و چوبری نیز دارد. در ۱۲۲۳ توسط نورمانها تأسیس شد؛ در ۱۳۴۶ به تصرف ← شهواران لیوونیالی درآمد وعضوی از ← اتحادیه‌ی هانسالی شد، در ۱۴۹۲، ایوان کبیر روسیه دژ ایوانگورود (ivāngorod) را بر ساحل راست ناروا، رو به روی دژ هرمان شهواران بنا کرد. پس از انحلال (۱۵۶۱) دستگاه شهسواران، نخست به تصرف روسها و سپس (۱۵۸۱) سوئدیها درآمد، ولی پیوسته مورد اختلاف میان این دو بود. در ۱۷۰۰ کارل XII سوئد با نیروی

(۱) Narses (۲) Narew (۳) Pregel (۴) narco-analyse (۵) Narcissus (۶) coconut (۷) trifoliate orange (۸) Narva-

نظامی ضعیفتری به پطر I روسیه در نارووا شکست سختی رساند، ولی پطر در ۱۷۰۴ ناروا راگرفت و این شهر تا ۱۹۱۹ در تصرف روسیه بود، و از آن پس جزو کشور نوتأسیس مستقل استونی شد. در ۱۹۴۵ سراسر استونی ضمیمه‌ی جمشس شد. دو دژ و کلیسای جامعی از قرن ۱۴م و تالار شهرداری قرن ۱۷م از آثار دیدنی این شهر است.

ناروائث[1]**، پانفیلو د** (pānfilo de nārvāeţ)، ح ۱۴۷۰–۱۵۲۸، کشورگشای اسپانیائی. در فتح (۱۵۱۱) کوبا ابراز لیاقت کرد، و سپس ولاسکوئز او را برای دستگیر کردن ا. کورتز، که زیر بار ولاسکوئز نمیرفت، فرستاد (۱۵۲۰)، ولی از کورتز شکست خورد و اسیر شد و تا ۱۵۲۱ زندانی بود. پس از اینکه آزاد شد به اسپانیا رفت، و در ۱۵۲۶ مأمور فتح فلوریدا شد. در ۱۵۲۸ بدانجا رسید، و به جستجوی طلا پرداخت، و چون مأیوس شد، آهنگ مکزیک کرد، ولی خود و همراهانش، جز کابئا د واکا و سه نفر دیگر که در ۱۵۳۶ به اسپانیا باز گشتند، مفقود الاثر شدند.

ناروائث[1]**، رامون ماریا** (rāmon māriā nārvāeţ)، ۱۸۰۰–۶۸، مرد جنگی و سیاستمدار اسپانیائی. در جنگ برضد کارلوسیان (۱۸۳۴–۳۹) شخصیت خود را نشان داد. هنگامی که اسپارترو به قدرت رسید، ناروائث به طرفداران ماریا کریستینا، که در تبعید به سر میبرد، پیوست (۱۸۴۰). در ۱۸۴۳ به اسپانیا باز گشت و در بر انداختن اسپارترو سهیم بود، و در ۱۸۴۵ لقب دوکِ والنسیا پیدا کرد. به عنوان رهبر معتدل محافظه‌کاران، پس از ۱۸۴۴ چند بار نخست‌وزیر شد. حکومت نیرومند وی نهضتهای انقلابی را بر انداخت، ولی همین قدرت سبب آماده شدن مقدمات قیامی بود که پس از مرگش بزودی سبب سقوط ملکه ایزابل II اسپانیا شد.

نارویی (nāru'i)، دهستان (جم ۱۶٬۳۷۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش نارویی و شهرکی، ش شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۵۸ آبادی. از ش و چ به افغانستان محدود است. در دشت واقع شده و گرمسیر است. به وسیله‌ی نهرهائی منشعب از هیرمند مشروب میشود. این نهرها هنگام طغیان هیرمند عبور و مرور بین آبادیهای این دهستان را دشوار میسازند. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. دهستان نارویی تا ۱۳۲۶ هش از توابع میان‌کنگی بود و سپس با دهستان شهرکی بخش نارویی و شهرکی را تشکیل دادند. مرکزش قلعه نو است.

نارویی و شهرکی (nāru'io šahraki)، بخش (جم ۳۳٬۴۰۵ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان. از ش و چ به افغانستان محدود است. مشتمل است بر ۲ دهستان شهرکی و نارویی. آبادیهای آن به وسیله‌ی نهرهائی منشعب از هیرمند مشروب می‌شوند. این نهرها هنگام طغیان هیرمند عبور و مرور بین آبادیهای این بخش را دشوار میسازند. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. به موجب تصویبنامه‌ی آبان‌ماه ۱۳۲۶ هش این بخش از دهستانهای نارویی و شهرکی تشکیل، و مرکز آن آبادی خالقداد (xāleq.dād؛ جم ۶۰۸ سث ۱۳۴۵ هش؛ ۱۶کیلومتری شرق سه‌کوهه) تعیین شد؛ ولی اکنون، بر طبق مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش و تقسیمات کشور ایران (آبان‌ماه ۱۳۵۱ هش)، مرکز بخش آبادی خمک است.

ناروجی[2]**، دادبهای** (dādəbəhāy nāroji)، ۱۸۲۵–۱۹۱۷، رهبر ناسیونالیست هندی. در ۲۷ سالگی استاد ریاضیات در بمبئی شد، در ۳۰-سالگی از تدریس دست کشید تا به کار آزاد مشغول شود، اما هدف واقعیش فعالیت برای بهبود در خط مشی بریتانیا در باره‌ی هند بود. در سخنرانیها و نوشته‌هایش از انتقال یکطرفه‌ی منابع ثروت از هند به بریتانیا سخن میگوید. کتاب فقر و فرمانروائی غیر بریتانیائی در هند (۱۹۰۱) او نقش عمده‌ای در بروز ناسیونالیسم اقتصادی در هند داشته است. ناروجی بیش از ۶۰ سال در منافع اجتماعی و سیاسی هند فعالیت کرده، و از مؤسسان چند سازمان، از جمله کنگره‌ی ملی هند، بوده است. ۳ بار (۱۸۸۶، ۱۸۹۳، ۱۹۰۶) رئیس کنگره شد. نخستین سیاستمدار هندیی است که به عضویت پارلمنت بریتانیا در آمد (۱۸۹۲). نسل جوانتر رهبران ناسیونالیست هند، وی را اندرزگر خود میشمرند.

نارودا، قله، جمشس: ← اورال.

نارون[3] (nārvan)، درختی برگریز از نوع اولموس (*Ulmus*) که در تمام خشکیهای سطح زمین پراکنده است، و قسمتی از درختان جنگلی نقاط معتدل را تشکیل میدهد. در ایران سه نوع آن یافت میشود که دو نوع آن در جنگلهای شمال است، اوجا (*U.procera*) یا غَرْغاج در قسمتهای پست، و مَلَج (*U.montana*). درقسمتهای مرتفعتر. اوجا در داخل فلات ایران هم میروید، ولی بیشتر در کنار خیابانها و باغها شاخه‌های نارون چتری (*U.densa*) را به آن پیوند میزنند، و شاخه‌های آن چتری بزرگی میسازند.

نارهیتو (nārohito)، ← آکیهیتو.

نارویک[4] (nārvik)، شهر در ۱۹۷۰ جم ۱۳٬۱۸۱)، ولایت نورلان، لغ نروژ، بندر آبدره‌ی اوفوتن، مقابل جزایر لوفوتن. در ۱۸۸۷ به عنوان بندر بدون یخبندان در قطا برای معادن آهن کیرونا در سوئد تأسیس شد و تا ۱۸۹۸ ویکتوریاهاون[5] (viktoriāhāvn) نام داشت. در جج II از ۱۹۴۰ تا ۴۵، به استثنای مدت کوتاهی (۲۸ مه–۹ ژوئن ۱۹۴۰) که در دست متفقین بود، در اشغال آلمانها بود.

نارویچ[6] (nārij) یا **نارویج**، فارسی **نورویچ** (norvic) شهر [– کاونتی نارو] (در ۱۹۷۱ جم ۱۲۱٬۶۸۸) مرکز نورفک، انگلستان. در قرن ۱۱م از لحاظ اهمیت مذهبی و تجارتی با لندن، یورک، و بریستول برابری میکرد. در قرن ۱۱م دینها آن را تاراج کردند، و در ۱۳۴۸ دوچار مرگ سیاه شد. در جج II در ۱۹۴۲ سخت بمباران شد. دارای ۳۷ کلیسای قدیمی، و یک کلیسای جامع (تأسیس ۱۰۹۶) است. دارای بازار غله، و مصنوعات مختلف میباشد. از ۱۸۲۴، هر سه سال یک بار، جشنواره‌ی موسیقی در آن دایر میشود.

نارویچ، شهر، انگلستان: ← نارویچ.

ناریس[7]**، جورج ویلیام** (jorj wilyām nāris)، ۱۸۶۱–۱۹۴۴، نماینده‌ی مجلس (۱۹۰۳–۱۳) و سناتور کشمت (۱۹۱۳–۴۲) از نبراسکا. جمهوریخواهی بیباک بود. نویسنده‌ی ۲۰مین ماده‌ی متمم قانون اساسی کشمت بود، و در ایجاد ← سازمان دره‌ی تنسی سهمی بسزا داشت.

نارییش[8]**، رانلد جورج وریفرد** (rānəld jorj wrifərd nāriš)، ۱۸۹۷–۱۹۷۸، شیمیدان انگلیسی. تحصیلاتش را در دانشگاه کیمبریج به پایان رسانید، و در ۱۹۲۵ در همان دانشگاه استاد شد، و به پژوهش پرداخت. با دستیار خود، ⇐ ج. پورتر، تشکیل رادیکالهای آزاد و ترکیب مجدد آنها را در طی فعل و انفعالهای شیمیائی فوق سریع– که طی آن میتوان پدیده‌هائی را در مدت بسیار کوتاه یک ده میلیاردم ثانیه مطالعه کرد– آشکار ساخت. به همین سبب، جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۷ در شیمی میان آنها و ⇐م. آیگن تقسیم شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نارین[9] (nārin)، رودی به طول ح ۷۵۰ کم، ج‌غ جشس قرقیزستان و چ‌ش جشس ازبکستان. مسیر علیای سیر دریا قبل از پیوستن آن با قرادریا است. از مسیر سفلای آن برای آبیاری یک ناحیه‌ی پنبه‌زار استفاده میشود.

نارین (nārin)، لفظ مغولی (؟)، به معنی خاصه، و به اصطلاح "مخصوص به سلطان"؛ چنانکه "نارین یام" به معنی "برید خاص" بوده است. در بعضی موارد، نارین به معنی "کوچک" است، در مقابل "یکه" که به معنی بزرگ است.

نازائی: ← سترونی.

نازارنها[10] (nāzāren_)، گروهی از هنرمندان آلمانی اوایل قرن ۱۹م، که در احیای هنر مسیحی کوشیدند. در ۱۸۰۹ ی.ف. اوورباک و فرانتس پفور[11] (frānts pfor؛ ۱۷۸۸–۱۸۱۲) یک انجمن هنری، به نام انجمن قدیس لوقا، تشکیل دادند. کمی بعد، در همان سال، اعضای گروه به رم رفتند و در صومعه‌ای انجمنی دایر کردند (۱۸۱۰). فیلیپ فایت[12] (Filip fāyt؛ ۱۷۹۳–۱۸۷۷)، پ. ف. کورنلیوس، ی. شنور فون کارولسفلد، و فریدریش ویلهلم شادوگودنهاوس[13] (fridriš vilhelm šādogodenhās؛ ۱۷۸۹–۱۸۶۲) به‌آنها پیوستند. نازارنها که تابلوهای اولیه‌ی ایتالیائی و آثار قرون وسطای آلمانی را نمونه‌ی کارهای خود قرار داده بودند، در محدوده‌ی عقاید مذهبی، و دور از طبیعت، نقاشی میکردند. باآنکه فرسکوهای آنان از قوه‌ی تخیل بی‌بهره بود، در آلمان و در انگلستان بر پیش از رافائلیان تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشت. نازارنها نقاشان رمانتیک (← رمانتیسم) آلمان هستند.

نازخاتون: ← املاک نازخاتونی.

---

(۱)Narvaez (۲)Naoroji (۳)elm (۴)Narvik (۵)Victoriahavn (۶)Norwich (۷)Norris (۸)Norrish (۹)Naryn (۱۰) Nazarenes (۱۱)Pforr (۱۲)Veit (۱۳)Schadow-Godenhaus

نازعات، سوره‌ی (nāze'āt) [عربی، ← ستارگان سیار)، سوره‌ی ۷۹م قرآن، مکی، ۴۶ آیه، در بیان پشیمانی کافران در روز قیامت، اشاره به داستان موسی و ادعای خدائی فرعون، بیان آثار خدا در آسمان و زمین.

نازکبالان[1] (nāzokbālān)، راسته‌ای (*Hymenoptera*) از حشرات که چهار بال نازک دارند. قطعات دهانی آنها خردکننده یا مکنده است. سه قطعه‌ی سینه کمابیش به هم چسبیده و یکپارچه مینماید. دگردیسی کامل دارند. اغلب به حالت اجتماع منظم زندگی میکنند، مانند زنبوران عسل و مورچگان.

نازک‌نی یا **قصبه‌ی صغری:** ← استخوان‌بندی.

نازلو (nāzlu)، دهستان (جم ۴۸٬۲۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ارومیه، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ساحل غربی دریاچه‌ی ارومیه، دارای ۱۴۷ آبادی. رود **نازلوچای** مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، کشمش، سبزه، چغندر قند، توتون، و فراورده‌های دامی است. باغات انگور دارد. تپه‌های آن حاوی آثار باستانی است. مرکزش، **نازلو** (جم ۷۴۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸کیلومتری ل‌غ ارومیه است. در بعضی از مآخذ نام دهستان به صورت نازلو چای و نازلوچائی نیز آمده است.

نازلوچائی، دهستان، ارومیه، ← **نازلو، دهستان.**

نازلوچای (nāzlu.cāy)، رودی در آذربایجان غربی، از واردات غربی دریاچه‌ی ارومیه. از شعبات متعددی تشکیل میشود. شاخه‌های جنوبی و میانی آن از خاک ترکیه و شاخه‌ی شمالی آن از ناحیه‌ی سومای سرچشمه گرفته و در نزدیکی ده میرداود (mir.dāvud؛ جم 100 سث ۱۳۴۵ هش، ۲۷کیلومتری بخش هشتیان) شعبات آن به هم پیوسته رود نازلوچای را تشکیل میدهند.

ناز و نیاز، مثنوی، ← ضمیری.

نازی: ← ناسیونال سوسیالیسم.

نازیک، ده، ماکو، ← **گجلرات.**

نازیل (nāzil)، دهستان (جم ح ۱۲٬۵۰۰)، ل‌غ بخش خاش، شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان، دارای ۱۵ (؟) آبادی، در دشت واقع شده و گرمسیر است. محصولاتش غلات و پنبه است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است. مرکزش، نازیل (جم ۱۳۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۷۲کیلومتری ل‌غ خاش، کنار راه شوسه‌ی خاش ـ زاهدان قرار دارد. ساکنین از طایفه‌ی ریگی هستند.

نازیموا[2]، **آلا** (ālā nāzimovā)، ۱۸۷۹–۱۹۴۵، بانوی هنرپیشه‌ی روسی‌ـامریکائی. از موسیقی به تئاتر رو کرد و نزد ستانیسلافسکی درس خواند و در تئاتر هنری مسکو به‌کار پرداخت. در ۱۹۰۵ به نیو یورک رفت و نقشهای روسی را با زبان روسی اجرا میکرد. آغاز سخنگوئی وی به انگلیسی (۱۹۰۶) در اجرای نمایشنامه‌ی هدا گابلر ایبسن بود، و پس از آن برجسته‌ترین معرف ایبسن در کشمکش حساس و پرقدرت بود و خاطره‌های خوشی از بازیهای وی در باغ آلبالو از چخوف (۱۹۲۸) و سوگواری برازنده‌ی الکترا است از ی. او'نیل بر جای مانده است.

ناژ یا ناژو: ← کاج.

ناژو یا ناژ: ← کاج.

ناس، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۱۴م قرآن، مکی، ۶ آیه، یکی از معوذتین (← قرآن، قسمت IV). پیغمبر را از وسوسه و بدبینی برحذر میدارد.

ناسا[3] (nāsā)، [حروف اول نام انگلیسی *National Aeronautics And Space Administration*]، سازمانی در کشمکه به منظور اداره کردن پژوهشها و عملی کردن برنامه‌هائی برای پویشهای فضائی و فرستادن ماهواره‌ها وموشکها به فضا تشکیل شده است. این سازمان در ۱۹۵۸ جانشین کمیته‌ی مشاور ملی فضاپیمائی (ناکا[4]) شد که در آن توجه بیشتر معطوف به‌پژوهشهای آزمایشگاهی بود. بودجه‌ی ناکا هرگز از ۵ میلیون دلار و عده‌ی کارمندان آن از ۵۰۰ نفر تجاوز نکرده بود، در صورتی که بودجه‌ی ناسا در ۱۹۶۶ برابر با ۵ بیلیون دلار و عده‌ی کارمندان آن ۳۴٬۰۰۰ نفر بوده، و این سازمان با ۴۰۰٬۰۰۰ عامل قراردادهای خاص برای عملی کردن برنامه‌ها داشته است. معروفترین قسمت تشکیلات پردامنه‌ی ناسا مرکز فضائی لیندن جانسن نزدیک هیوستن، تکزاس، است که آپولو‌ها و سفینه‌های سرنشین‌دار از آنجا به فضا پرتاب شد، دیگر مرکز کیپ کندی (سابقاً کیپ کاناورال) که اکنون پرتاب سفینه‌ها از آنجا صورت میگیرد.

ناسازگاران[5]، کسانی که از هماهنگی با مقتضیات (عقیدتی یا انضباطی) یک کلیسای رسمی شانه تهی کنند. این اصطلاح مخصوصاً به‌آن دسته از پروتستانها اطلاق میشود که از کلیسای انگلستان کناره گرفته بودند. ناسازگاری در انگلستان اندکی پس از دوره‌ی اصلاح دینی آغاز شد. پیرایشگران در پاره‌ای از موارد با کلیسای انگلیسی هماهنگی نداشتند، ولی در آغاز کار هدفشان کناره‌گیری از این کلیسا نبود. تبعید، به عنوان گریزگاهی از کشته شدن، این جدائی را تشدید کرد. در جنگ داخلی و حکومت مشترک المنافع تشکیل‌شده پس از پیروزی ارتش انگلستان (۱۶۴۹)، اقصائیون یا استقلالیان قدرت بیشتری پیدا کردند. فرمان یکنواختی مذهب (۱۶۶۲) که پس از بازگشت خاندان استوارت صادر شد، انشعاب قطعی را مسلم ساخت چه رتبه‌بخشان (← رتبه‌های مقدس) برای همه‌ی روحانیان مقرر شده بود. ناسازگاری، به معنای متعارفی آن، از همین تاریخ سابقه دارد. پرسبیتریان (← پرسبیتری)، پیروان ← نظام آزادی کلیسای محلی، باپتیستها، انجمن‌دوستان، پیروان اونیتاریانیسم، و متودیسم از فرقه‌هائی هستند که در انگلستان به نام ناسازگاران خوانده میشوند. در استعمال جدید، کلیساهای جداشده‌ی از کلیسای رسمی را در انگلستان و اسکاتلند به نام "کلیساهای آزاد" میخوانند. و. لاد آنان را به وسیله‌ی دادگاههای ستمگر مورد آزار قرار داد.

ناساو: ← ناسو، دوکنشین، آلمان غربی.

ناسخ، حکم متأخری که حکم اول را باطل ونقض کند. ← نسخ.

ناسخ التواریخ (nāsexo 't.tavārix)، تاریخ عمومی عظیمی از محمد تقی سپهر، معروف به لسان‌الملک. این کتاب، تاریخ را از دوران قبل از هبوط آدم آغاز کرده، و مجلدی چند از آن را به ذکر احوال پیامبران و امامان اختصاص داده، و از آن پس، تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام را با استفاده از آثار مورخان سلف آورده است، و ازین روی، بسیاری از مطالب‌آن ارزش تاریخی و علمی ندارد.

ناسخ و منسوخ: ← نسخ.

ناسک[6] (nāsek)، شهر (در ۱۹۷۱ جم۱۷۶٬۱۸۷)، ایالت مهارشترا، ل بمبئی، غ هند مرکزی. نام آن با افسانه‌ی راما بستگی دارد، و زیارتگاه هندوان است.

ناسنها: ← گنوستیسیم، قسمت V.

ناسو[7] (nāso؛ فس)، آلمانی **ناساو** (nāsā)، دوکنشین سابق، آلمان غربی، واقع در ل و ش رودهای ماین و راین. اکنون جزو ایالت هسن است. پایتخت آن ویسبادن بود. ناحیه‌ای کشاورزی و جنگلی است و به شرابهای راینی، مخصوصاً آنچه از دو ناحیه‌ی رودسهایم و یوهانیسبرگ به دست میآید، شهرت دارد. علاوه بر ویسبادن، چند ناحیه‌ی آب معدنی دیگر دارد: باد هومبورگ[8] (bād homburg)، باد شوالباخ[9] (bād šuālbāx)، و شلانگنباد[10] (šlängen‌bād) در تپه‌های زیبای تاونوس[11] (tānus) و باد امس (← امس) بر کنار رود لان. نام این ناحیه از نام شهر کوچک ناسو، واقع بر کنار رود لان در ش امس، گرفته شده است که در آن کنتی به نام لاورنبورگ[12] (lārenburg) در قرن ۱۲م قلعه‌ی خاندان ناسو را بنا نهاد. اخلاف او عنوان کنت ناسو پیدا کردند. در ۱۲۵۵ این سلسله به‌دو شاخه‌ی اصلی تقسیم شد. شاخه‌ی حاکم این خاندان، به مناسبت نام کنت والرام[13] II (vālrām)، شاخه‌ی والرامی خوانده میشد؛ برادر کهتر او، اوتو، شاخه‌ی اوتوئی را تأسیس کرد. در ۱۸۱۶ که ملحقاتی بر اراضی ناسو افزوده شد، به اتحادیه‌ی راین پیوست و به درجه‌ی دوکنشینی ارتقا یافت. در ۱۸۱۶ اراضی متعلق به شعبه‌های مختلف شاخه‌ی والرامی توسط دوک ویلیام یکپارچه شدند. جانشین وی، آدولف، در جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) بر ضد پروس قیام کرد و، در نتیجه، دوکنشین وی به تصرف پروس در آمد. ولی دوک آدولف ناسو در ۱۸۹۰ وارث دوکنشین بزرگ لوکزامبورگ شد، که اخلاف وی هنوز در آنجا فرمان میرانند. شاخه‌ی اوتوئی ناسو در قرن ۱۵م به مقام خاوندی برد؛ رسید و در هلند مستقر شد. این شاخه در قرن ۱۶م در زمان فرمانروائی ویلیام خاموش، که امارت اورانژ را در جنوب

---

(۱) Hymenoptera (۲)Nazimova (۳)NASA (۴)National Advisory Committee on Aeronautics (NACA) (۵)nonconformists (۶)Nasik (۷)Nassau (۸)Bad Homburg (۹)Schwalbach (۱۰)Schlangenbad (۱۱)Taunus (۱۲)Laurenburg (۱۳)Walram

فرانسه به ارث برده بود، در سیاست اروپا مقام برجسته‌ای پیدا کرد و فرمانروای هلند شد. پسرانش، موریس ناسولی و فردریک هنری، به عنوان امیران اورانژ و فرمانروای هلند جانشین او شدند؛ این عنوان بعداً به ویلیام II و ویلیام III انتقال یافت که به پادشاهی انگلستان نیز رسیدند. ویلیام III بدون داشتن وارث مستقیم از دنیا رفت (۱۷۰۲) و امارت اورانژ (که اسمی بیش نبود) به جان ویلیام فریسو[1] (jān wilyām frisō) از شاخه‌ی وابسته‌ی ناسو-دیتس[2] (dits) انتقال یافت. پسرش، شاهزاده ویلیام IV، در ۱۷۴۸ فرمانروائی هلند را به میراث برد و همه‌ی فرمانروایان هلند از زمان او به بعد (جز لوئی بوناپارت) از اخلاف او بوده‌اند. شاخه‌ی هلندی خاندان ناسو به نام خاندان اورانژ معروف است.

ناسوت، عالم: ← عالم، نزد صوفیه.

ناسیونال سوسیالیسم[3] (nāsionāl sosiālism) یا **سوسیالیسم ملی** (sosiālisme melli)، مرام و هدف حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان که بعداً برنامه‌ی دیکتاتوری آدولف هیتلر را تشکیل داد (۱۹۳۳–۴۵). اصطلاح نازی (nāzi) از بعضی حروف صورت آلمانی کلمات ناسیونال و سوسیالیسم ترکیب شده است. قسمتی از برنامه‌ی حزب نازی، که در کتاب مایْن کامْف [= نبرد من] (۱۹۲۳) هیتلر تنظیم و اعلام شد، عبارت بود از نظریات آ. روزنبرگ، وقسمتی هم مقتبس از افکار گوبینو و فرضیه‌ی نژادی چیمبرلین و سوسیالیسم ف. لاسال و عقاید فاشیستهای ایتالیا و بعضی از عقاید نیچه که در واقع مخلوطی از افکار افراطی کسانی بود که هواخواه برتری نژاد و برقراری دیکتاتوری بودند. برنامه‌ی نازیها از طرف توده‌های مردم آلمان شکست‌خورده مورد استقبال قرار گرفت، زیرا در این برنامه، ناسیونالیسم افراطی، سیاست ضد سامی، مخالفت با معاهده‌ی ورسای، و تاحدی مخالفت با سرمایه‌داری، نقش مهمی داشتند. عقاید نازیها در بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و صاحبان صنایع هم طرفدارانی داشت، زیرا این طبقات امیدوار بودند که با تقویت نازیها از نفوذ حزب سوسیال دموکرات آلمان بکاهند، و نیز می‌خواستند در پناه آن از شر کمونیسم مصون بمانند. مواد اساسی این ایدئولوژی عبارت بود از تفوق و برتری نژاد آریائی، که باید، به رهبری یک پیشوا، دشمنان داخلی و خارجی آلمان را منکوب کنند. این دشمنان، به نظر نازیها، مخصوصاً یهودیها و کمونیستها بودند که برای اسارت جهان توطئه میکردند. نازیها می خواستند تمام آلمانی‌زبانها را در یک امپراطوری–رایش سوم–متحد کنند، تا این امپراطوری 1'000 سال دوام یابد و بر نژادهای پستتر حکومت کند. این فرضیه‌ها در افراد آلمانی تأثیر عظیمی داشت، و نازیها در مدت کوتاهی، با کومک تبلیغات ماهرانه، و تشکیل مجامع نطق و خطابه، و کومک نیروهای اِس–آ که پیراهن قهوه‌ای‌رنگ داشتند، و افراد گروه اس–اِس (گارد مخصوص هیتلر)، که ملبس به پیراهن سیاه بودند، قدرت فوق العاده‌ای به دست‌آوردند. صلیب شکسته به عنوان علامت حزب انتخاب شد. پس از آنکه هیتلر روی کار آمد، حزب نازی تنها حزب قانونی کشور آلمان شناخته شد، و مهمترین وسیله‌ی اجرای سیاست هیتلر گردید. سیاست خشن و وحشت‌آور این حزب در جنگ II موجب کشتار میلیونها افراد بشر شد، و بالاخره، خود حزب هم تابع نظریات پلیس مخفی که ایجاد کرده بود شد. حزب نازی در بعضی از کشورها، از قبیل اتریش و چکوسلواکی، هم شعبات تابعه‌ای داشت.

ناسیونالیزم: ← ناسیونالیسم.

ناسیونالیسم[4] (nāsionālism) یا **ناسیونالیزم** (lizm-) به معنی اعم، یک فلسفه‌ی اجتماعی و سیاسی که پیروان آن معتقدند که خیر و صلاح ملت مافوق هر چیز دیگر است. کلمه‌ی ناسیونالیسم به معانی مختلف به کار برده میشود، و حتی بعضی آن را افراط‌آمیز میخوانند و تخطئه هم میکنند. گرچه تعریف دقیق ناسیونالیسم خالی از اشکال نیست، به طور کلی میتوان گفت که از خصوصیات مشخصه‌ی ناسیونالیسم یکی میهنپرستی و دیگری ایمان به ارزشهای سیاسی و فرهنگی ملت و امید به آتیه‌ی آن است. ناسیونالیسم افراطی از قرن ۱۹م در پاره‌ای از کشورها ظهورکرد، و در قرن ۲۰م باعث اصطکاک بین طبقات مردم در داخل بعضی کشورها، و در خارج موجب تولید اختلافات بین کشورها بوده است. بعضی معتقدند که ناسیونالیسم موجب تحریک حس ملیت و میهنپرستی و اعتلای یک ملت میشود، در صورتی که عده‌ی دیگر آن را باعث تفرقه و جدائی در دنیا میدانند.

ناش (nāš)، ده (جه ۶۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش عمارلو. شهرستان رودبار، استان یکم، (گیلان)؛ ۴۷کیلومتری ش رودبار. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و بنشن است. در اراضی مزرعه‌ی چهار شاه یا چار شا از این آبادی، آثار بناهای قدیمی به چشم میخورد.

ناشر[5] (nāšer) [نام مصری] یا **بزاقه** (bazzāqa)، نام معمولی هر یک از چند جنس افعی (مارهای کبرای مصری و مارهای شاخدار). گویند کلئوپاترا به وسیله‌ی یکی از این مارها خودکشی کرد. ناشر اروپائی (*Vipera aspis*) بومی اروپای جنوبی است.

ناصب: ← نصب، در لغت عرب.

ناصبی (nāsebi)، لقب تحقیرآمیز اهل تسنن (← رافضی).

ناصر (nāser)، شهرت **ابوالعباس احمد** ملقب به **الناصرلدین‌الله**، ح ۵۵۲–۶۲۲ هق، ۳۴مین خلیفه‌ی (۵۷۵–۶۲۲ هق) عباسی، پسر مستضیء عباسی. روز وفات (دوم ذو القعده‌ی ۵۷۵ هق) پدرش با او بیعت‌کردند، و کسی که در گرفتن بیعت برای او پیشگام بود ظهیرالدین ابوبکر منصور معروف به ابن العطار وزیر و مدبّر کارهای خلافت بود. ولی همین وزیر را روز هفتم ذو القعده گرفتند و روز ۱۸ همین ماه مرده‌ی او را در کوبهای بغداد با طرز بدی گرداندند.

ناصر ح ۴۷ سال خلافت کرد، و در این مدت کار مهمی که به سود اسلام و مسلمانان باشد نکرد، بلکه کارهای او به زیان خلافت و مسلمانان تمام شد. همه‌ی همّ او در به هم انداختن پادشاهان و امرای اطراف بود. در ۵۸۴ هق از قزل ارسلان، پسر ایلدگز حاکم آذربایجان و ری و همدان، در برابر طغرل ابن ارسلان سلجوقی حمایت کرد و سپاهی به همراهی وزیرش جلال‌الدین ابن یونس برای یاری قزل ارسلان فرستاد. این سپاه در دای‌مَرْج همدان از طغرل شکست خورد و طغرل غنائم فراوانی به چنگ آورد. در ۵۹۰ هق ناصر نامه‌ای به علاءالدین تکش خوارزمشاه نوشت و او را به جنگ طغرل پسر انگیخت. خوارزمشاه روی به ری نهاد و به سمنان رسید و با قتلغ اینانج همدست شد (نیز ← طغرل ابن ارسلان). اما ناصر که کارش جدائی‌اندازی و حکومت بود، ناگهان بر ضد خوارزمشاه قیام کرد. ابتدا نایب وزیر خود مؤیدالدین معروف به ابن القصاب را به خوزستان فرستاد و آنجا را به تصرف در آورد. در این میان قتلغ اینانج، همپیمان دیرین خوارزمشاه، از او برید و به سپاه خلیفه پیوست و وزیر خلیفه همدان و ساوه وآوه و ری را به تصرف در آورد، و چون قوت زیادی در خود دید با قتلغ اینانج در افتاد و او را شکست داد. مؤیدالدین ابن القصاب که مردی ستمکار بود در این میان وفات یافت و سپاه خوارزمشاه در نیمه‌ی شعبان ۵۹۲ هق در نزدیکی همدان با سپاه خلیفه در جنگ شد و آن را شکست سختی داد. خوارزمشاه به عللی ناگزیر شد به خراسان وخوارزم باز گردد، و سپاه خلیفه در همان سال اصفهان را به تصرف در آورد.

در ۶۰۳ هق یکی از مملوکان خلیفه در لرستان قدرتی به هم رسانید و دعوی استقلال کرد. ناصر سپاهی برای تصرف لرستان به جنگ او فرستاد اما این سپاه شکست خورده باز گشت. در ۵۹۶ هق علاءالدین تکش خوارزمشاه وفات یافت و پسرش قطب‌الدین محمد، که نیز معروف به علاءالدین شد، به سلطنت رسید. قدرت خوارزمشاه در شرق و غرب رو به افزایش نهاد، و از خلیفه درخواست کرد که خطبه در بغداد به نام او بخوانند. خلیفه نپذیرفت و سلطان محمد روی به بغداد نهاد ولی بر اثر زود رسیدن زمستان بیشتر سپاهیان و چهارپایان او در همدان تلف شدند و او ناچار به خوارزم بازگشت و دستور داد تا در منابر نام خلیفه را از خطبه بیندازند (۶۱۴ هق). در این سالها که خبر نیرو گرفتن مغول و تصرف چین شمالی و آسیای مرکزی به دست چنگیزخان در همه جا پراکنده شده بود ناصر خلیفه، بی‌آنکه مصلحت خلافت و مسلمانان را بیندیشد، چنگیز را به تصرف بلاد خوارزمشاه بر انگیخت و در نتیجه فاجعه‌ی بزرگ استیلای مغول بر ماوراء النهر و ایران و عراق روی داد.

ناصر درآخر رمضان ۶۲۲ هق وفات یافت. مدت خلافت او درست ۴۶ سال و 10 ماه و ۱۸ روز بوده، و کسی بجز مستنصر علوی فاطمی این اندازه در مسند خلافت نبوده است. او در

(۱)Friso (۲)Nassau-Dietz (۳)National Socialism (۴)nationalism (۵)asp

سه سال آخر عمر از حرکت باز ماند، و از یک چشم نابینا شده بود. ناصر بـه جای یـاری بـه پادشاهانی که بر ضد صلیبیها در شام و فلسطین میجنگیدند به‌کبوتربازی و کمان گروهه‌اندازی سرگرم بود. خود را از فتیان (جوانمردان) می‌دانست، برای پادشاهـان سراویـل فتـوت (← جوانمردان) میفرستـاد و کسی را کـه از دست او سراویل فتوت نگرفته بود به جوانمردی قبـول نداشت. کمان گروهه‌بازان نیـز بایستـی از او اجـازه بگیرند. از یک سو دارالضیافه در بغداد میساخت تا فقرا در آن افطـار کنند و از سوی دیگر به مردم ستم میکرد، چنانکه به گفته‌ی ابن الاثیر در زمان او مردم عـراق شهرهای خود را ترک میگفتند و به جاهای دیگر سفر میکردند. مرد بزرگ زمان او صلاح الدین ایوبی بود.

ناصر، جمال [جمـال عبدالنـاصر]، ۱۹۱۸—۷۰، افسر و سیـاستمـدار مصـری، رئیس جمهـور (۱۹۵۶—۷۰) مصر؛ مة بنی مـر (bäni mor)، ایـالـت آسوان. پس از تحصیـل در مـدرسه‌ی متوسطه‌ای در قاهره وارد مدرسه‌ی عالـی نظـام شد. در دوران خدمت نظامـی، نـاصر کـه سخت میهنپرست و از لحاظ سیاسی فعـال بود، گروهی از افسران جوان مصری را که همه سودای ناسیونالیسم مصری در سر داشتند گرد خود جمع کرد. اینان، که به نام "افسران آزاد" (الضبّاط الاحرار) خـوانده میشدند، در ۱۹۴۵ سـازمـانی سری بـه ریاست ناصر تشکیل دادنـد. در همیـن دوره بود که با مردانی چون عبدالحکیـم عـامر، انـور السادات (⇐ سادات، انور)، و زکریا محیی‌الدین دوستی پیدا کرد که بعدها همه‌ی ایشان در دوران جمهوری به مناصب عالی رسیدند. جنگ فلسطین (۱۹۴۸—۴۹)، که در آن ناصر زخـم سختـی در ناحیه‌ی سینه بر داشت، عـزم نـاصر و افسران آزاد را بـرای بر انداختن زمامداران نادرست و نالایق آن زمان مصر جـزمتر کـرد. پس از جنگ، سازمان "افسران آزاد" بـه صورت زیرزمینی در آمد و سخت به تبلیغ علیه نظام موجود پرداخت. در ۱۹۵۲ کودتائی صورت گرفت که در نتیجـه‌ی آن ملک فاروق (← فاروق I) سقـوط کرد. باآنکه از آغـاز کار قدرت حقیقی در دست شورای فرماندهی انقلاب متشکل از ۱۱ افسری بود که زیر نفوذ و تسلط نـاصر (در آن زمـان سرهنگ دوم) بودنـد، نخست سرلشکر محمـد نجیب که در داخل و خارج مصر شهرت و احترام فراوان داشت به رهبری نظام جدیـد نظامی برگزیده شد. در ۱۹۵۳ نجیب بـه نخست‌وزیری و ریـاست جمهوری، و ناصر به معاونت نخست‌وزیر و وزارت کشور برگـزیده شد. در ۱۹۵۴، نجیب را که محافظه‌کار و قـدرت‌طلب بـود، به بهـانه‌ی تبانی بـا جمعیت اخوان المسلمین از کار برکنـار کردند و او را تحت نظر قرار دادند. ناصر که از سوء قصد یکی از افـراد همین جمعیت جان سالم به در برده بود، فرمانروای حقیقی مصر گردید، و در ۱۹۵۶ به ریاست جمهوری برگزیده شد.

هر چند در آغاز کار مهارتـی در مسائـل سیاست و قدرت نداشت، بزودی نه‌تنها از لحاظ ملی بلکه از لحاظ بین‌المللی نیز وجهه و شهرت پیدا کرد. نخستین کامیابی وی در مـذاکراتـی بود که به بیـرون رفتـن سپاهیـان انگلیسی از منطقه‌ی کانال سوئز انجامید (۱۹۵۴). امریکائیان وعده داده بودند که در ساختـن سد بلند آسوان (← آسوان) به وی کومک کنند، و چون از وفا کردن به این وعده خودداری ورزیدند، ناصر به تلافی آن کانال سوئز را ملی اعـلام کـرد (۲۶ ژوییه‌ی ۱۹۵۶) و نبـردی در گرفـت (۱۹۵۶) که ناصر از آن پیروز بیرون آمد (← کانال سوئز) و در جهان عرب حیثیت و اعتباری بینظیر پیدا کرد. یکی از نتـایج ایـن اعتبار آن بـود کـه سوریه خواستار اتحاد با مصر شد، و ایـن اتحاد در فوریه‌ی ۱۹۵۸ صـورت گرفت و جمهوری متحد عرب تشکیل شد.

عمده‌ترین جنبـه‌ی سیاست خارجی ناصر، عدم موافقت وی با شناسائی دولـت اسرائیـل و دشمنی و سرسختـی او نسبـت به آن، ضدیت بـا استعمار، طرفداری از ملتهـای بیطـرف، تمایـل شدید به رهبـری دولتهای نوپدید افریقـائی، و استفاده‌ی شدید از رادیوی قاهـره برای تبلیغات سیاسی بود. در جنگ داخلی یمن (۱۹۶۲)، ناصر به حزب جمهوری آن سرزمین کـومک فـراوان کرد، ولی نیروهـای مصری، بـا افـروخته شدن آتش جنگ میان اعراب و اسرائیل، ناگزیر آن سرزمین را ترک کردند. در مصر حکومتی فراهم آورد که بیش از هـر حکـومت کشور در حـال توسعه‌ی دیگر مورد اعتماد مـردم بود. دشواریها فراوان بود، ولی آهسته آهستـه بهبود در همـه جا، بالخاصه در مسائـل بهـداشت و آمـوزش و پرورش، به چشم میخورد. یکی دیگر ازسیماهای نظام نـاصر، تـلاش وی بـرای اجـرای عـدالت اجتماعی بیشتر، مخصوصاً از طریق تـوزیع مجدد اراضی بود. با اصلاحـات ارضی ۱۹۵۲ و ۱۹۶۱، هیچکس حق داشتن بیش از100 فدّان (۴۲ هکتار) زمین نداشت و به کشاورزان کومکهای فراوان شد. مخالفان بیشتر از طـریق اخوان المسلمین کارشکنی میکـردند. سد آسوان، کـه مـرحله‌ی اول‌آن در ۱۹۶۴ پایان پذیرفت، نه‌تنها از لحاظ اقتصادی اهمیت داشت، بلکـه از این جهت کـه نماد کارهائی بود که ناصر میخـواست انجام دهد نیز بسیار مهم بود.

در آن هنگام کـه اختـلاف میـان سوریه و اسرائیل در آغاز سال ۱۹۶۷ شدت گرفت، ظاهراً نفوذ ناصر جنبه‌ی تعدیـل کننـده داشت، ولی در نیمه‌ی این سال که دستگـاههـای ضد جـاسوسی سوریه از تمرکز نیروهای اسرائیل در مرزهـای سوریه خبر دادند، نـاصر، بنـا بـه پیمان دفـاع مشترک (۱۹۶۶) که با سوریه بسته بود، در صدد اقدام مؤثر بـر آمـد. دخـالـت مصر و شکست خوردن آن در جنگ شش‌روزه‌ی ژوئن ۱۹۶۷، سبب نزدیـک شدن سـران دولتهـای عرب بـه یکدیگر شد. از جمله ملک حسین پادشاه اردن و ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی،که معمولاً با ناصر و دیگر سران "انقلابی" عرب بسیار بد بودند، وعده دادند که به یـاری مصر بر خیزند، و کویت و لیبی، بـرای جبـران از دست رفتـن درآمدکانال سوئز، به ناصر مدد مالی رسانیدند. تجشم تلفات ساز و برگ نظامی مصر را در جنگ جبران کرد، و چنان بـه نظر میرسید کـه ناصر، علی رغم سیاست بیطرفی، بـه تجشم نزدیک شده است.

نخستـین واکنش نـاصر پس از شکست در جنگ شش‌روزه ایـن بـود که بـودجه‌ای بسیار صرفه‌جویانه تنظیم کرد و به دستگاههای کشوری و لشکری سازمان تـازه‌ای داد. بسیاری از اشخاص مهم از خدمت برکنار شدند. این کار مایه‌ی نگرانی صاحبان مناصب عالی شد، و نـزدیک بود کودتائی به رهبری یـکی از نزدیکتـرین دوستان ناصر، عبدالحکیم عامر، صورت بگیرد که قضیه کشف شد و عامـر خـود کشی کـرد. پس از شورشهای جدی که در حلوان و قاهره در فوریه‌ی ۱۹۶۸ اتفاق افتاد، تقاضاهـای آزادی سیاسی و مطبوعاتی فزونی یافت، و ناصر ناچار تسلیم شد. با این همه، ظاهراً وضع شخصی نـاصر در مصر و در جهان عرب، در نتیجه‌ی شکست جنگ اعراب و اسرائیل، چندان آسیب ندید؛ استعفای وی با تظاهرات مهرآمیز مردم رو بـه رو شد، و همین امر او را وادار به مـانـدن بـر سـر کار کرد، و موقعیت او به عنوان برجسته‌ترین چهره در جهان عرب همچنان باقی مـاند. همو بود کـه خط مشی اساسی سیاست اعراب را در برابر اسرائیل در کنفرانس خرطوم (۱۹۶۷) ترسیم کـرد، و همـو بود که، علی رغم قبول طـرح کشمة برای صلح در ۱۹۷۰، توانست میـان ملک حسیـن و چریکهای فلسطین در نبرد داخلی اردن در سپتامبـر همیـن سال میانجیگری کنـد. در ۲۸ سپتامبـر ۱۹۷۰، بلافاصله پس از کنفرانس سران کشورهای عربی در قاهره که بـه جنگ داخلـی اردن پایان داد، ناصر ناگهان بر اثر حادثـه‌ی سکته‌ی قلبی چشم از جهان فروبست.

ناصر ابن حسیـن انس‌آبـادی درگزینـی: ⇐ ابوالقاسم درگزینی.

ناصر ابن علناس: ← حمادیان.

ناصر ابن مرشد یعربی(nāsere 'bne morŝede ya'robi)، ۱۰۰۴—۱۰۵۹ هق، نخستیـن امام از ائمه‌ی یعربی عمان. پس از آنکـه کشور عمـان تقسیم شد، و به صورت چندیـن مملکت در آمد، بزرگان و علما که از ستم امیران و ملوک بـه تنگ آمده بودند، بر بیعت با امام واحد توافق کردند و با ناصر به امامت بیعت کردند (۱۰۲۴ هق)، و او بـه‌کومک ایشان به جنگ بر خاست و شهرهای عمان را یکی پس از دیگری متصرف شد.

ناصرالحق، از القاب ناصر کبیر.

ناصرالحق، مقبره‌ی، بنائی از آغـاز قرن ۹م هق در ویرانه‌های آمل قدیم (مازندران). بـه توسط سید علی مرعشی، حاکم مازندران، احداث شده؛ اکنون ویران است.

ناصرالدوله‌ی حمدانی: ← حمدانیان.

ناصرالدین ابوالحارث احمد: ← سنجر.

ناصرالدین حسیـن غـوری (nāsero'd.din hoseyne 'qurī)، از امرای آل شنب در ولایت غور؛ بـرادرزاده‌ی علاءالدین جهانسوز. پـدر وی، محمد ابن حسین، امیر یکی از بـلاد تابع غـور بـود، و وقتی علاءالدین جهانسوز به دست سنجر گرفتار شد، امرای او نـاصرالدین حسیـن را بر تخت فیـروزکوه نشانیدند. اما چون عـلاءالدین جهانسوز را سنجر عفـو و روانـه‌ی غور کـرد، کنیزان علاءالدین جهانسوز کـه در حـرم ناصرالدین بودند او را هلاک کردند، و علاءالدیـن

به فیروزکوه آمده بدون منازع بر تخت نشست.
ناصرالدین دینه: ← دینه، ایلن.
ناصرالدین سبکتکین: ← سبکتکین.
ناصرالدین شاه: ← ناصرالدین شاه قاجار.
ناصرالدین شاه قاجار (nāsero'd.din šāhe qājār)، مکنی به **ابوالمظفر** (abo 'l.mozaffar)، ۶ صفر ۱۲۴۷–۱۷ ذی القعده‌ی ۱۳۱۳ هق، ۴مین شاه (۱۲۶۴–۱۳۱۳ هق) از سلسله‌ی شاهان قاجاریه؛ پسر محمد شاه قاجار، متولد تبریز. در ۱۲۶۳ هق، به فرمان پدر، به آذربایجان شتافت، و در آنجا زمام حکومت را به دست گرفت. هنگام وفات پدر، در آذربایجان به سلطنت نشست (۱۴ شوال ۱۲۶۴ هق)، و سپس به اهتمام میرزا تقی خان امیر نظام (← امیر کبیر)، به تهران آمد و زمام امور را به دست گرفت. مقارن آغاز سلطنت او، در اکثر ولایات اغتشاش بود، و اهالی کرمانشاه و بروجرد و یزد و کرمان بر عمال و حکام حاجی میرزا آقاسی شوریده بودند. مهمتر از همه، خروج اهالی فارس بر حسین خان نظام‌الدوله و همچنین فتنه‌ی سالار در خراسان بود. بابیه نیز مقارن اوایل سلطنت او در مازندران و زنجان و فارس انقلاب به راه انداخته بودند. ناصرالدین شاه، به اهتمام و تدبیر میرزا تقی خان امیر نظام، که لقب امیر کبیر هم یافته بود، به دفع سرکشان و رفع اغتشاشات پرداخت. فتنه‌ی سالار را به دست شاهزاده سلطانمراد میرزا (بعداً حسام السلطنه؛ ← سلطانمراد میرزا حسام السلطنه) فرو نشاند، و باب را در تبریز کشته بابیه را منکوب کرد. اما چندی بعد امیر کبیر را معزول کرده وزارت خود را به میرزا آقا خان نوری داد، و امیر کبیر را در تبعیدگاه فین کاشان به دست علی خان حاجب‌الدوله به قتل رسانید (۱۲۶۸ هق). بعد از آن، لشکر وی خان خیوه را، که به خراسان تاخته بود، در حدود سرخس شکست داده مقتول کردند (۱۲۷۱ هق). چندی بعد، هرات را به وسیله‌ی سلطانمراد میرزا حسام السلطنه فتح کرد (۱۲۷۲ هق)، اما به سبب مخالفت انگلیسها و وارد شدن کشتیهای آنها به بندر بوشهر، از آن شهر صرف نظر کرد و، به موجب عهدنامه‌ی پاریس، متعهد شد استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد، و در اختلاف بین دولتین، به دولت انگلستان رجوع کند (۱۲۷۳ هق). چندی بعد از آن ناصرالدین شاه میرزا آقا خان را معزول کرد (۱۲۷۵ هق). سال بعد لشکر او در مرو از ترکمانان شکست خورد، و دولت روس به طمع تصرف آن ناحیه افتاد، و عاقبت به مقصود رسید. در سال ۱۲۸۷ هق، ناصرالدین شاه به عتبات سفر کرد، و سال بعد، میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) را به صدارت بر گزید. در ۱۲۹۰ هق به اروپا رفت، و شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله را نیابت سلطنت داد. بعد از آن، یک بار به سال ۱۲۹۵ هق همراه سپهسالار، وبار سوم در ۱۳۰۶ هق همراه امین‌السلطان صدر اعظم، به اروپا سفر کرد، والبته بهانه‌ی این مسافرتها حصول آشنائی با دول خارجه و سلاطین اروپا بود. اما از این سفرها هیچ طرفی نبست، و در صدد اصلاح احوال مملکت بر نیامد. در ۱۳۰۹ هق با مقاومت مردم و علما در قضیه‌ی امتیاز تنباکو بر خورد، و آن امتیاز ناچار لغو شد. ناصرالدین شاه در ۱۷ ذیقعده‌ی ۱۳۱۳ هق در حضرت عبدالعظیم، با تیر طپانچه‌ی میرزا رضای کرمانی مقتول و در همان جا مدفون شد، و بعد از او نوبت سلطنت به پسرش مظفرالدین شاه قاجار رسید. ناصرالدین شاه قریحه‌ی هنری داشت، و از ذوق شعر و نقاشی بهره‌مند بود.
ناصرالدین عبیدالله نقشبندی: ← عبیدالله احرار.
ناصرالدین محمد ذوالقدر (nāsero'd.din zo'l.qadr)، فت ۸۴۶ هق، امیر (۸۰۱–۸۴۶ هق) ترکمن از سلسله‌ی ذوالقدریه، که درحدود ملطیه و البستان (albestān) فرمانروائی داشته است. وی ۴۶ سال در آن بلاد حکومت کرد، و به سن پیری وفات یافت. امیر تیمور بلاد او را، به سبب آنکه در هنگام محاصره‌ی (۸۰۳ هق) سیواس بر لشکر وی دستبردی زده بودند، تسخیر کرده او را مقهور و منقاد ساخت. مع‌هذا، بعد از باز گشت تیمور، ناصرالدین دوباره مملکت خویش را به دست آورد.
ناصرالدین محمود (nāserod.din)، ملقب به **ملک قاهر** [الملک القاهر]، فت ۶۳۱ هق، از امرای آل زنگی و اتابکان موصل؛ پسر ملک قاهر عزالدین مسعود II. بعد از سلطنت کوتاه‌مدت برادرش، نورالدین ارسلانشاهII، به امارت موصل رسید. پس از وی وزیرش، بدرالدین لؤلؤ، در امارت موصل استقلال یافت. (۶۳۱هق).
ناصرالدین ملکشاه (nāsero'd.din malek-šāh)، فت ربیع الاول ۵۹۳ هق، از شاهزادگان سلسله‌ی خوارزمشاهیان، پسر علاءالدین تکش، و برادر مهتر سلطان محمد خوارزمشاه. سلطان تکش، بعد از وفات سلطانشاه، حکومت خراسان را به وی داد. در زمان حیات پدر در خراسان در گذشت.
ناصرالدین منشی (nāsero'd-dine monši) یا **ناصر منشی** [ناصرالدین عمدةالملک منتجب‌الدین یزدی] ، رئیس (۶۹۳ هش) دیوان رسائل پادشاه خاتون امیر سلسله‌ی قراختائیان کرمان، در ۶۹۳ هق، پس از روی کار آمدن محمد شاه قراختائی از این سمت برکنار شد. در ۷۱۵ هق به خدمت ایسن قتلغ نویان، از امرای اولجایتو و ابوسعید پیوست. از آثار اوست، سمط العلی در تاریخ قراختائیان کرمان، به تقلید عقدالعلی للموقف الاعلی، که آن را در ۷۱۶ هق به نام ایسن قتلغ نویان به پایان برده است، دُرَّةُ الاَخبار و لَمْعَةُ الانوار که ترجمه‌ی لتمه‌ی صوان الحکمه است و در ۷۳۰ هق به پایان آمده. نسائم الاسحار در شرح حال وزرا، که ظاهراً در ۷۲۵ هق تألیف شده است.
ناصرالدین میرزا ولیعهد: ← ناصرالدین شاه قاجار.
ناصرالملک (nāsero 'l.molk)، لقب **ابوالقاسم خان قراگوزلو**، ۱۲۸۲–۱۳۴۶ هق، از وزرا و رجال مشهور ایران در اواخر دوره‌ی قاجاریه و نایب‌السلطنه‌ی احمد شاه قاجار. وی در زمان ناصرالدین شاه لقب مشیر حضور داشت، و چون جدش محمود خان قراگوزلو وفات یافت، شاه لقب او را که ناصرالملک بود به وی بخشید (۱۳۰۵ هق). پس از آن، ابوالقاسم خان حکومت ولایت همدان و ریاست طایفه‌ی قراگوزلو را یافت. وی در دوره‌ی سلطنت محمد علی شاه قاجار، یک‌چند بعد از قتل اتابک، صدر اعظم شد. اما چندی بعد توقیف و معزول شد، و به اروپا رفت. بعد از وفات عضدالملک قاجار، وی به عنوان نایب‌السلطنه‌ی احمدشاه ـ که هنوز به سن بلوغ و رشد نرسیده بود. ـ انتخاب شد (۱۳۲۸ هق). ناصرالملک در آکسفرد انگلستان تحصیل کرده بود، اما در حوادث و اوضاع آن عصر منسوب به ضعف اراده شد.
ناصر امیر المؤمنین، لقب؛ ← امیر المؤمنین.
ناصر بخارائی (nāsere boxārā'i)، معروف به **درویش ناصر** (darviš)، فت ۷۷۹ هق، شاعر پارسیگوی، معاصر شاه شجاع آل مظفر. به تصوف و درویشی دلبستگی داشت، و با لباسهای ساده‌ی درویشی به سیر و سیاحت میرفت. دربغداد با سلمان ساوجی ملاقات کرد، و با او به مشاعره پرداخت. شاعر دیگری نیز به همین عنوان ناصر بخارائی در قرن ۱۱ م هق میزیسته که قاضی بخارا بوده است.
ناصر خسرو (nāser xosrō)، شهرت **ابومعین ناصر ابن خسرو ابن حارث قبادیانی** (abu.mo'in, hārese 'bne qobādiāni)، ملقب به **حجت** (hojjat)، ۳۹۴–۴۸۱ هق، حکیم و جهانگرد و شاعر فارسی‌زبان، که در قبادیان بلخ متولد شد، و در یمگان بدخشان وفات یافت. زندگانی این شاعر دارای دو مرحله‌ی کاملاً متفاوت است. دوره‌ی نخستین، که از روزگار کودکی او تا ۴۳سالگی شاعر را در بر دارد، دوره‌ای است که در آن به تحصیل علوم زمان خویش پرداخته، و در جوانی به دربار سلاطین و امیران معاصر خویش راه یافته، و به مشاغل مهمی پرداخته. ناصر خسرو از خانواده‌ای محتشم و باثروت بر خاسته، و هم به مناسبت مشاغل مهمی که در دربار داشت، این دوره از زندگی را به لهو و لعب و جستجوی مال وجاه گذرانید، و با این همه، در جستجوی حقیقت بود، تا اینکه در جمادی الآخر۴۳۷ هق، در جوزجانان، خوابی دید که در پی آن خواب زندگی وی دگرگون شد و شخصیت اصلی و برجسته‌ی او را به وجود آورد، و پس از این خواب است که نیمه‌ی دوم زندگی او آغاز میشود.
ناصر خسرو، چنانکه خود گفته است، در شرابخواری افراط میکرد. شبی در خواب دید که کسی او را از این کار برحذر میدارد، و او در خواب عذر این میخوارگی را بدین گونه آورد که برای آسودگی از رنجهای زندگی و پناه بردن به بیخودی وبیهوشی است، وآن شخص او را وادار کرد که در جستجوی هوشیاری بیشتر باشد، و ناصر خسرو راه این هوشیاری را از وی جویا شد، و آن شخص به جانب قبله اشارت کرد. وی پس از آنکه از خواب بیدار شد چنین تصمیم گرفت که از "خواب چهل‌ساله"ی خویش بیدار شود، و از این روی، به مسجد رفت و نماز گزارد، و از خدا یاری طلبید، و در روز پنج‌شنبه‌ی ۶ جمادی الآخر سال ۴۳۷ هق، بار سفر حج بست، و با برادرش و یک غلام هندی روانه‌ی حجاز شد. در این سفر، که ۷ سال به طول انجامید، وی ۴ بار حج گزارد، قسمت عمده‌ای

از کشورهای اسلامی را گردش کرد، و ۳ سال در مصر به سر برد، و هم در اینجا بود که به آیین اسماعیلیه گروید، و به خدمت المستنصر بالله، خلیفه‌ی (۴۲۷–۴۸۷ هق) فاطمی، رسید و ارادتی و ایمانی بسیار نسبت به وی حاصل کرد، و در این مدت مراحل مختلف مذهب اسماعیلی را طی کرد، و به مقام "حجت" رسید (← اسماعیلیه)، و از جانب امام فاطمی مأمور دعوت در "جزیره‌ی خراسان" شد (خراسان یکی از ۱۲ "جزیره‌ی" دعوت اسماعیلی بود). ح ۵۰سالگی بود که ناصر خسرو به وطن خویش، یعنی بلخ، باز گشت و دعوت خویش را آغاز کرد. با آنکه دعوت اسماعیلی پیش از وی در خراسان سابقه داشت، اقدام ناصر خسرو باعث آشوب مخالفان و متعصبان شد، و وی مجبور شد که جلای وطن کند. از بلخ بیرون آمد، و مدتی در نیشابور بود، و چندی در مازندران گذراند، و سرانجام به یمگان پناه برد. در این ناحیه بود که، به علت امنیت نسبی و در نتیجه‌ی وضع خاص جغرافیائی بدخشان، ناصر خسرو توانست دعوت خویش را، بی هراس از متعصبان و حمله‌ی دشمن، توسعه دهد. ناصر خسرو توانست در یمگان تشکیلات مذهبی به وجود بیاورد، و تا سال وفاتش که، به احتمال قوی، ۴۸۱ هق است، در اینجا بود، و هم در اینجا در گذشت، و به خاک سپرده شد. بعضی اطلاعات در باره‌ی مقبره‌ی وی در بدخشان در نوشته‌های بعضی مورخین دیده میشود.

ناصر خسرو یکی از چند قصیده‌سرای درجه‌ی اول زبان فارسی در طول تاریخ ادب ایران به شمار میرود، و در شیوه‌ی خاص خود چهره‌ای است یگانه. زبان شعر او زبان شاعران دوره‌ی سامانی است، و از نظر انتخاب اوزان، تشخص و امتیازی دارد. قصاید ناصر خسرو از نظر لفظی در حد اعلای استواری و انسجام و پختگی است، و ابیات ضعیف در دیوان او بدشواری میتوان یافت. خصوصیت برجسته‌ی شعر ناصر خسرو این است که وی هرگز دیوان‌خویش را به مدح شاهان وامیران معاصر خویش نیالوده است، و آنچه را ستوده و در شعر خویش آورده، همه چیزهائی است که وی از نظر اجتماعی و مذهبی بدانها ایمان داشته است. قصیده‌های او اغلب به خطبه‌های بلیغ و سرشاری شباهت دارد که تمام اجزاء آن با تسلسل منطقی و طبیعی همراه است، و در این قصاید، وی از خویش با عنوان "ناصر خسرو"، "ناصر"، "حجت"، "حجت خراسان"، و "حجت زمین خراسان" یاد کرده است. علاوه بر دیوان شعری که از وی باقی است و بارها به چاپ رسیده (از جمله درتهران، ۱۳۰۴–۱۳۰۷ هش)، آثاری به نثر نیز دارد که عبارتند از خوان الاخوان، گشایش و رهایش، جامع الحکمتین، سفرنامه (← سفرنامه‌ی ناصر خسرو)، زاد المسافرین، و وجه دین، که در اغلب این کتاب‌ها، وی به توجیه و تشریح اصول عقاید اسماعیلیه پرداخته است. ناصر خسرو به زبان عربی نیز شعر میگفته است، و دیوانی به زبان عربی داشته که امروز در دست نیست.

ناصر کبیر (nāsere kabir)، لقب **حسن ابن علی حسینی**، ۲۳۰؛ شعبان ۳۰۴ هق، از اولاد امام زین‌العابدین ع و از پیشوایان زیدیه که مدتی بر طبرستان حکومت کرد (۳۰۱–۳۵۰ هق). در تاریخ به **اطروش** (otruš) نیز معروف است، زیرا در یکی از جنگها ضربه‌ی شمشیری بر سرش وارد آمد و قدرت شنوائی او بدان سبب ضعیف شد. بعضی گفته‌اند که احمد ابن عبدالله خجستانی، حاکم نیشابور، زمانی بر ناصر کبیر سوء ظن پیدا کرد و او را گرفت و دستور داد که او را تازیانه بزنند، و او بر اثر این تازیانه‌ها قدرت شنوائی را از دست داد و به اطروش معروف شد. تولد ناصر کبیر را ح ۲۳۰ در مدینه، و وفات او را در آمل گفته‌اند، بدین قرار، باید به هنگام مرگ ۷۴ سال داشته باشد، ولی بعضی از مورخان سن او را ۷۷ و ۷۹ نیز گفته‌اند. ناصر کبیر در زمان داعی کبیر به طبرستان آمد و مورد سوء ظن جانشین او محمد ابن زید معروف به داعی شد، و در نتیجه نزد احمد ابن عبدالله خجستانی حاکم نیشابور رفت. پس از آن احمد ابن عبدالله به او بدگمان شد و او را زندانی کرد. پس از آزادی از زندان نزد محمد ابن زید داعی رفت و در جنگی که در جرجان با محمد ابن هارون سردار سامانیان کردند شکست یافتند و محمد ابن زید، بر اثر زخمی که یافته بود، در گذشت. ناصر به دامغان و ری رفت و پس از مرگ خلیفه معتضد فرصتی یافت و به طبرستان باز گشت و از دوستی جستان دیلمی با پسر او وهسودان استفاده کرد و در میان آن عده از قبایل دیلمی که هنوز اسلام نیاورده بودند به تبلیغ پرداخت و ایشان را به دین اسلام و مذهب زیدی شیعی هدایت کرد. در ۳۰۱ هق در جنگی که در چالوس میان او و محمد ابن صعلوک فرستاده‌ی سامانیان در گرفت، سپاه سامانیان شکست سختی یافت و بدین ترتیب ناصر کبیر بر طبرستان مسلط شد و آمل را پایتخت خود قرار داد. در این زمان سامانیان سرگرم حل اختلافات داخلی خودبودند و اصفهبد مازندران، شروینII ابن رستم باوندی، با ناصرکبیر از در صلح درآمد، ناصرکبیر دچار مخالفت حسن ابن قاسم حسنی (← داعی صغیر) شد، ولی مردم مازندران که هواخواه ناصر بودند از حسن ابن قاسم اطاعت نکردند و او را گرفته پیش ناصر بردند، و ناصر او را عفو کرد. پس از ناصر حکومت طبرستان به حسن ابن قاسم رسید. ناصر کبیر شاعر و ادیب و فقیه در مذهب زیدی بود و کتب فراوان در فقه زیدی به او نسبت داده‌اند. مورخان عدالت و حسن رفتار او را با مردم ستوده‌اند. او را **ناصرالحق و داعی الی الحق** نیز خوانده‌اند.

ناصرکیاده (nāser.kiā.deh)، ده، از دهستان رودبنه، شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۲۰کیلومتری ل‌ش لاهیجان. از سفید رود مشروب میشود. محصولاتش برنج، کنف، و ابریشم است. بقعه‌ای به نام آقا سید رضا کیا ابن امام علی النقی ع دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش ۳ آبادی به نامهای **ناصرکیاده بالا** (جه ۱٬۰۲۳)، **ناصرکیاده پایین** (جه ۷۴۴)، و **ناصرکیاده میان** (جه ۳۶۸) ذکر شده است.

ناصرکیاده بالا، ده، لاهیجان، ← ناصرکیاده.

ناصرکیاده پایین، ده، لاهیجان، ← ناصرکیاده.

ناصرکیاده میان، ده، لاهیجان، ← ناصرکیاده.

ناصرلدین الله، الـ [الناصر لدین الله، ← عبدالرحمان III]، ناصر خلیفه‌ی عباسی.

ناصر مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

ناصر منشی: ← ناصرالدین منشی.

ناصر نجفی (nāsere najafi)، شاعر ایرانی قرن ۱۲م هق. اصلاً از مردم نجف بود، ولی در خردسالی، پس از مرگ پدر، به اصفهان آمد و چون طبع شعر داشت به زبان پارسی شعر میسرود و، با صغر سن، اشعارش دل‌انگیز بود.

ناصره[1] (nāsera)، شهر (در ۱۹۶۹ جه ۳۲٬۹۰۰)، ل فلسطین اشغالی، در جلیل. نام این شهر چندین بار در عهد به عنوان محلی که یوسف از مصر بدانجا باز گشت، و نیز محلی که عیسی در آنجا پرورش یافت، آمده است (متی ۲۳.۲، لوقا ۵۱،۳۹.۲). با معابد و کلیساهای متعددش از اماکن زیارتی است. ناصره بزرگترین مرکز اعراب در فلسطین اشغالی است، و با مدارس ملی و دولتی که دارد از مراکز عمده‌ی آموزش و فرهنگ عرب شمرده میشود. در ۱۰۹۹ ناصره به تصرف صلیبیون درآمد؛ در ۱۱۸۷ صلاح‌الدین ایوبی آن را تصرف کرد، و در ۱۲۲۹ فردریک II آن را باز گرفت، در ۱۲۶۳ مسلمانان آن را متصرف شدند و مسیحیان شهر را قتل عام کردند. در ۱۵۱۷ ضمیمه‌ی امپراطوری عثمانی شد، و در ۱۹۲۲–۴۸ تحت قیمومیت بریتانیا بود. در جنگ ۱۹۴۸ نیروهای رژیم اشغالگر قدس آن را متصرف شدند.

ناصری، سد، سد قدیمی در ناحیه‌ی فشافویه (بخش فشافویه)، قسمت جنوبی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران). این سد از دو دیوار، هر کدام به ارتفاع ۳ متر و به طولهای 100 و 150 متر، ساخته شده و ظرفیت مخزن آن ح 500'000 ممکعب برآورد شده است؛ جنس مخزن رسی است.

سد ناصری برای ذخیره‌ی آبهای سیلابی و فاضلاب حصار سابق ساخته شده بود، ولی فعلاً خراب است.

ناصریه، از فرق صوفیه، ← نعمتیه.

ناصریه[2] (nāseriyya) [الناصریه]، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۶۲٬۳۶۸) ایالت بصره، عراق، بر ساحل چپ رود فرات، ۱۸۰کیلومتری ل‌غ شهر بصره. در جج I بریتانیائیها آن را تصرف‌کردند (۲۵ ژوییه‌ی ۱۹۱۵). ح ۳/۴ سکنه‌ی آن را مسلمانان شیعه تشکیل میدهند.

ناصریه، خیابان، نام سابق خیابان ناصر خسرو، ← ارک طهران، تهران (نقشه‌ی صص ۷۰۰–۷۰۱).

ناصح: ← حمل.

ناظر بیوتات، ← بیوتات سلطنتی.

ناظر و منظور، ← جمالی اردستانی؛ وحشی بافقی.

ناظم[3] (nāzem)، اسبابی کنترولی برای ثابت نگاه داشتن اندازه‌ی کمیتی که باید ثابت بماند. مثلاً ناظم دما اسبابی است که نمیگذارد دمای محلی از درجه‌ی معین تجاوز کند. یک دستگاه

(1)Nazareth (2)An Nasiriya (3)regulator

کنترول فیدبکی (← فیدبک) دستگاهی است که از یک ناظم برای ثابت نگاه داشتن بعضی مقادیر دستگاه استفاده میکند. یک مثال دیگر دستگاهِ ناظم ولتاژ اتومبیل است.

ناظم‌الاسلام: ← تاریخ بیداری ایرانیان.

ناظم‌الاطباء (nazemo'l.'atebbā')، لقب **علی اکبر نفیسی** (nafisi)، ۱۲۶۳–۱۳۴۲ هق، از پزشکان مشهور و دانشمند اواخر دوره‌ی قاجاریه، اهل کرمان. پس از تحصیل علم طب در تهران، از طرف ناصرالدین شاه قاجار مأمور تأسیس بیمارستانی به سبک اروپائی شد (۱۲۸۹ هق). شهرت وی بیشتر به جهت تألیف فرهنگ نفیسی یا فرنودسار است. آثار دیگری نیز تألیف یا ترجمه کرده است، از جمله رساله‌ای در جراحی، رساله‌ای در فیزیک، و رساله‌ای در تراپوتیک.

ناظم‌البکاء (nāzemo'l.bokā')، کسی که نظم تکیه به عهده‌ی او، و متصدی تهیه‌ی لباس و حواـ ئج شبیه ها بود. نیز ⇐ معین‌البکاء.

ناعم، قلعه‌ی: ← محمد ص، قسمت ۳۷.

ناعوره[1] (nā'ura) یا **دولاب** (dulāb)، وسیله‌ای برای آوردن آب از سطحی به سطح بلندتر. چرخی (مثلاً به قطر ۲۰ متر) را چنان در کنار رودخانه‌ای نصب میکنند که سطح آن در امتداد جریان و محیط آن مماس با آب باشد. برمحیط این چرخ کوزه‌ها یا سطلهائی به حالت آزاد آویخته است. جریان رودخانه سطلی را که درآب فرو رفته است پر میکند و ضمناً آن را به پیش میراند و سطل دیگری جای آن را میگیرد واین عمل پیوسته ادامه پیدا میکند. سطلهای پرشده، وقتی از بلندترین نقطه‌ی محیط چرخ سرازیر میشوند، با برخورد به مانعی آبشان در مجرائی خالی میشود و به زمین بلندتر از سطح آب رودخانه میرسد (شکل ۱). معروفترین ناعوره‌ها درکنار نهر العاصی دیده میشود. در دولابهائی که

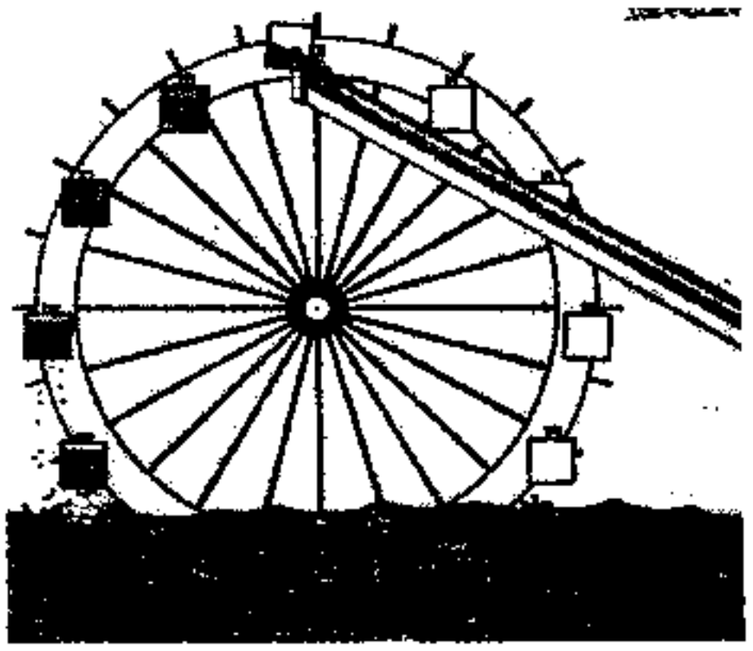

شکل ۱

در بعضی از نقاط ایران (مثلاً کرمان) کار می‌کند (شکل ۲). گاوی با چرخیدن بر محیط یک دایره دسته‌ای را میگرداند و این حرکت برگرد محور قائم، با چرخ دنداندهداری به حرکتی برگرد محور افقی تبدیل میشود که چرخی را در سطح قائم به دوران در میآورد. بر گلوی این چرخ زنجیری بی‌انتها است که جای جای آن کوزه‌هائی آویخته است، و همان گونه که پیشتر در ناعوره گفتیم، آب از ته چاه بالا میآید و در دهانه چاه به مجرائی میریزد وخارج میشود. نیز ← قیصر ابن ابوالقاسم.

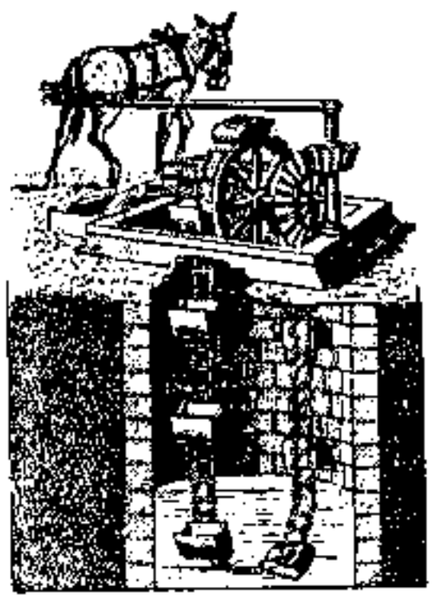

شکل ۲

ناغان (nāqān)، ده (جم ۱٬۸۶۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش اردل، شهرستان بروجن، ⇐ استان بختیاری و چهارمحال، 10کیلومتری جنوب اردل. باغهای میوه آن را در بر گرفته است. محصولاتش غلات و میوه‌جات است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد.

نافا، شهر، ← ناها.

نافچ (nāfc)، ده (جم ۲٬۱۴۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، ⇐ استان بختیاری و چهارمحال؛ ۱۴کیلومتری ارغ شهر کرد. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نافع ابن ازرق: ← ازارقه.

نافع ابن عبدالرحمان، از قراء قرآن ← قرآن، قسمت V.

نافع فی مختصر شرایع: ← مختصر نافع.

نافلز[2] (nā.felezz)، طبقه‌ای از عناصر شیمیائی که در بسیاری از خواص فیزیکی و شیمیائی با فلزات (← فلز) اختلاف دارند. به طور کلی، امتیاز میان فلز و نافلز بر این اساس است که یک نافلز تمایل به پذیرفتن الکترونها و تشکیل دادن یونهای منفی دارد، و اکسیدهای آن اکسیدِ اسیدند. از لحاظ فیزیکی، نافلزها جلا ندارند، و صیقل‌پذیر نیستند؛ حرارت و برق را خوب هدایت نمیکنند؛ در حالت جامد غالباً شکننده‌اند، و چکشخوار و قابل کشش نیستند. در دمای متعارفی، بعضی حالت جامد دارند. برخی مایعند، و بعضی به حالت گازند؛ نقطه‌ی ذوب آنها از °۲۷۲— صدبخشی (نقطه‌ی ذوب هلیوم در فشار ۲۶ آتموسفر) تا بالاتر از °۳٬۵۵۰ صدبخشی (کربون) متغیر است، چگالی نافلزها در مقایسه با فلزها کم است. از لحاظ شیمیائی، اکسیدهای نافلزها معمولاً با آب تولید اسید میکنند. غالب آنها با فلزها ترکیب میشوند، و ترکیباتی از قبیل اکسیدها، سولفورها، و کلورورها میسازند؛ ئیدرورها نیز از این دسته ترکیباتند، و معمولاً پایدار. کربون، به علت ساختمان اتمی خاص و موقعیتش در جدول تناوبی (← قانون تناوب)، با ئیدروژن هزاران هزار ئیدرور (ئیدروکربورها) میسازد، که ساده‌ترین آنها متان (CH_4) است، از این جهت کربون از سایر نافلزها متمایز است. از سه ئیدرورِ نیتروژن، امونیاک (NH_3) اهمیت خاص دارد، مانند باز عمل میکند، و چون در آب حل شود ئیدروکسیدِ امونیوم (NH_4OH) میدهد که در فعل وانفعال با اسیدها املاح معروف امونیوم را تولید می‌کند. از ۲ ئیدرورِ اکسیژن (آب وآب اکسیژنه)، آب (H_2O) اهمیت خاص دارد.

در جدول تناوبی عناصر (← قانون تناوب)، نافلزها در گروههای IVA تا VIIA قرار می‌گیرند، ولی همه‌ی عناصر این گروهها نافلز نیستند. گازهای کمیاب جوّ را، که از لحاظ شیمیائی بر فلزها و نافلزها بی‌اثرند، و جزء نافلزها محسوب میشوند، در گروه IA جدول تناوبی قرار میدهند. ئیدروژن، از لحاظ فلز یا نافلز بودن وضعی نامعین دارد، ازجنبه‌ی فیزیکی جزء نافلزها است؛ از طرف دیگر، مانند فلز بآسانی الکترون از دست داده تبدیل به یون ئیدروژن با بار برقی مثبت میشود. این مختصاتْ ئیدروژن را از سایر نافلزها متمایز میسازد. بالاخص، عناصر گروه VA در جدول تناوبی، از بالا به پایین و با افزایش عدد اتمی و وزن اتمی، نمودار برجسته‌ی مراحل تدریجی انتقال از نافلز (نیتروژن و فوسفور) به شبه فلز (ارسنیک و آنتیموان) و پس از آن به فلز (بیسموت) است. گروه VIIA خانواده‌ی مشخص نافلزهای شورگن را تشکیل میدهد.

بعضی از نافلزها برای حیات موجودات زنده اهمیت فوق‌العاده دارند. مثلاً، هوا، از حیث حجم، مشتمل بر ۷۸٪ نیتروژن و ۲۱٪ اکسیژن است؛ آب، از حیث وزن، از ۸۸٫۹٪ اکسیژن و ۱۱٫۱٪ ئیدروژن ترکیب شده است؛ و کربون عنصر اساسی کلیه‌ی مواد آلی طبیعی و مصنوعی است، و این مواد عمدهٔ ترکیبی از کربون، ئیدروژن، اکسیژن، و نیتروژن میباشند. نیز ← شیمی.

نافله، نماز (nāfele)، [عربی ← اضافی، جمعش نوافل (navāfel)]، در اسلام. نمازهای مستحبی که علاوه بر نمازهای واجب خوانده میشود. اگر در شب بخوانند نماز شب نامیده میشود. چون نافله به معنی زیادتی است، فرزند فرزند را نیز نافله گویند (انبیاء ۷۲).

ناقل بیماری[3] (nāqel-)، شخص یا حیوانی که عامل مولد بیماری را منتشر یا به دیگران منتقل میسازد. ناقل بیماری ممکن است خودش بهبودی یافته یا اصلاً ایمن باشد. در میان ناقلهای بیماری به انسان حشرات از همه مهمترند، مثلاً پشه در انتقال مالاریا و تب زرد، ته ته در انتقال بیماری خواب، و شپش در انتقال تیفوس. دیفتری و حصبه توسط انسان منتقل میشود.

ناقوس[4] یا **زنگ** در موسیقی، سازی کوبی، به شکل جامی فلزی، که یک زبانه‌ی فلزی درون آن آویخته است، و به وسیله‌ی این زبانه از داخل، یا به وسیله‌ی کوبه‌ای که از خارج به آن نواخته میشود، به صدا در میآید. در ناقوسهای زبانه‌ای، وقتی که زبانه به بدنه‌ی آنها میخورد، یک صدای موسیقی تولید میشود. ناقوسهای

(۱)noria; Persian wheel (۲)nonmetal (۳)disease carrier (۴)bell

بزرگ را، که با کوبه از خارج نواخته میشوند، نمیتوان جا به جا کرد و تکان داد. ناقوس موارد استعمال فراوان دارد؛ در کلیساها مردم را برای پرستش و دعا فرا میخواند، برای اعلام حوادث و وقایع عمده به کار میرود (مثلاً اعلام ساعت ۱۲ سال نو مسیحی)؛ به هنگام مرگ افراد مسیحی ناقوس کلیسا را به صدا در می‌آورند.

مجموعه‌ی چند ناقوس را، که توأم به صدا در میآورند، کاریون[1] (kāriyyon) از فنس) میخوانند؛ تعداد ناقوسها در یک کاریون به ۷۰ و حتی بیشتر میرسد. ناقوس‌هائی که در کلیساها و در کاریونها به کار میروند یکپارچه از فلز مذاب (فلز ناقوس) ریخته میشوند. فلز ناقوس آلیاژی است از مس و قلع، معمولاً به نسبت ۱۳ قسمت مس به ۴ قسمت قلع. قالبگیری ناقوس و کاریون و سرد کردن آن ممکن است چند هفته طول بکشد.

آهنگ نوای ناقوسها، بر حسب ضخامت و بزرگی آنها، از زیر تا بم تغییر میکند. مجموعه‌ی ناقوسها را میتوان چنان ساخت که هر ناقوس آهنگ خاصی متناظر با آهنگهای گام موسیقی تولید کند. ناقوس‌نواز ناقوسها را یکی پس از دیگری به صدا در میآورد تا یک ملودی حاصل شود (شکل ۱).

تاریخ

منشأ ناقوس مانند بسیاری از سازهای دیگر در آسیا بوده است. در دهه‌ی 800 ق‌م در چین شناخته شده بود؛ باستانشناسان یک ناقوس زیبای مفرغی آسوری یافته‌اند که به منظورهای مذهبی به کار میرفته و مربوط به همین دوره است. بنا بر کتاب مقدس، کاهنان اسرائیلی، برای دفع ارواح خبیث، با خود ناقوس همراه داشتند. در یونان قدیم، نواختن ناقوس نشانه‌ی آن بود که ماهیهای صیدشده‌ی تازه به بازار



شکل ۱

آمده است. در زمان جنگ، صدای ناقوس نزدیکی دشمن را به دروازه‌های شهر اعلام می‌کرد. در رم ناقوس مؤمنان را برای عبادت به معابد دعوت میکرد. نواختن ناقوس در مراسم تشییع امپراطوران نیز اجرا میشد. سلتها، که در فن ریخته‌گری فلزی مهارت داشتند، ناقوس را از آسیا به اروپای شمالی انتقال دادند.

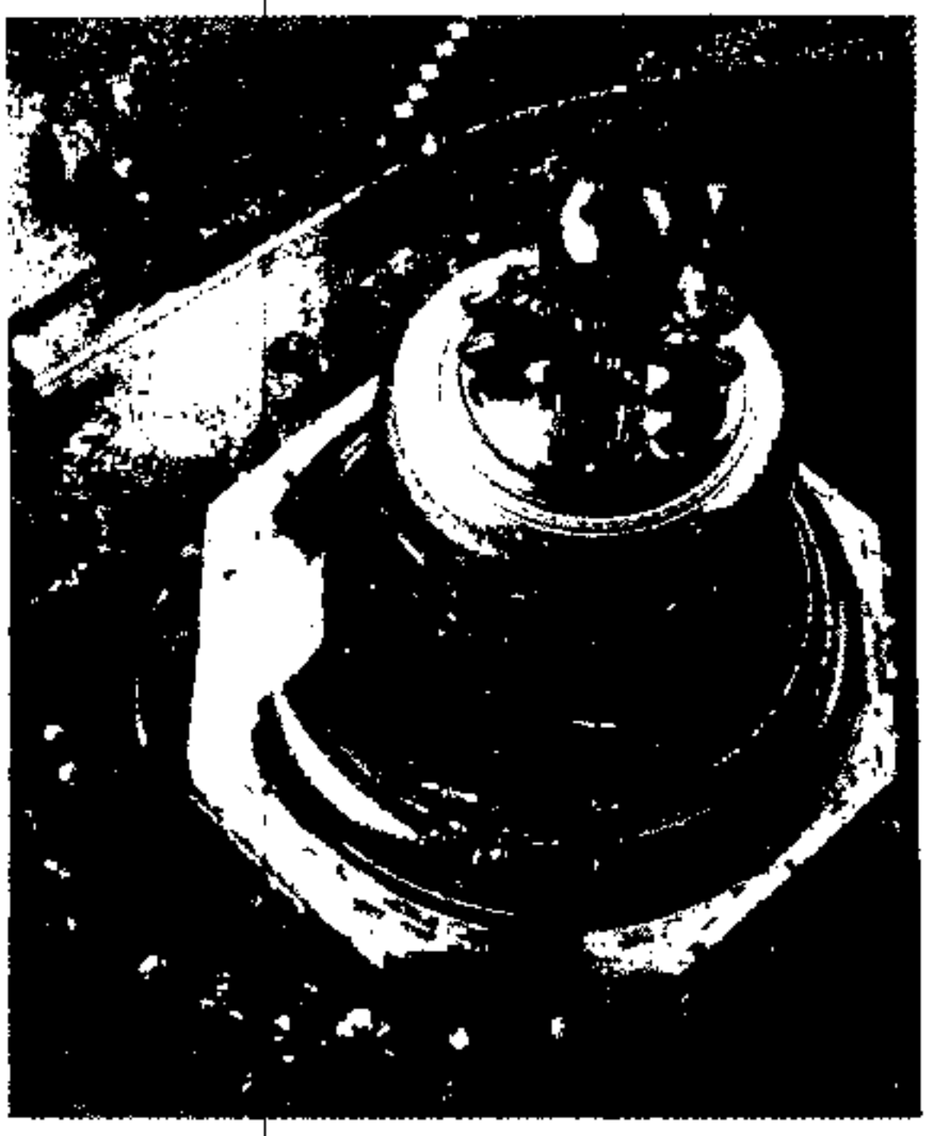

شکل ۲

ناقوس در ۵۵۰ ب‌م به فرانسه، و ح 100 سال بعد به انگلستان وارد شد. یکی از قدیمترین ناقوس‌ها در بریتانیای کبیر در بلفاست است، که ارتفاع آن ۱۵ سم و پهنایش ۱۲٫۵ سم میباشد. بزرگترین ناقوس دنیا، معروف به تزار کولوکول[2] (tzār kolokol) در مسکو است؛ این ناقوس در ۱۷۳۳ ریخته شده، و ارتفاعش ۶٫۲۶ متر، قطرش ۶٫۳۵ متر، و وزنش ۱۹۶ تن است. در همین سال، به علت یک آتشسوزی، این ناقوس شکاف بر داشت. در ۱۸۳۷ دوباره آن را بر روی یک پایه‌ی هشت‌ضلعی از گرانیت نصب کردند (شکل ۲). گمان میرود که زمانی از درون این ناقوس به عنوان نمازخانه استفاده میشده و شکاف آن حکم مدخل این نمازخانه را داشته است. از دیگر ناقوسهای معروف میتوان اینها را نام برد: آرمارا پورا در برمه (وزن ۱۱۸ تن)؛ ناقوس‌های روان (فرانسه) و وین (اتریش) هر یک به وزن ح ۱۸ تن؛ ناقوس کلیسای جامع مونترآل (وزن ح ۱۳ تن)؛ ناقوس بیگ بن (لندن، وزن ۱۳٫۵ تن)؛ و ناقوس کلیسای جامع لیورپول (وزن ح ۱۵ تن). بزرگترین و سنگینترین کاریونها در کلیسای ریورْسایْد، شهر نیو یورک، است. این کاریون از ۷۴ ناقوس تشکیل شده، و وزن آن 100 تن است. کاریون مِشْلِن در بلژیک ظریفترین کاریونهای دنیا، و دارای ۴۵ ناقوس است. شکل ۳ یک ناقوس معبد هندی را نشان میدهد؛ دسته‌ی ناقوس مجسمه‌ی یک خدای هندو است.

کاربرد ناقوس. ناقوس همیشه با مراسم مذهبی وابستگی نزدیک داشته است. از آغاز قرن ۴م مسیحیان برای دعوت مؤمنان به عبادت از آن استفاده میکردند. در آغاز قرن ۱۳م رسم بر این جاری شد که ناقوسهای کلیسائی را در برجهای خاصی بیاویزند. با یک میله‌ی فلزی که به ناقوس مینواختند آن را به صدا در میآوردند، بیشتر برجهای ناقوس کلیسا در ایتالیا در خارج کلیسا ساخته شده بود. ناقوس در بسیاری موارد دیگر نیز به کار میرفت. در انگلستان قرون وسطی ناقوسی که شامگاه به صدا در میآمد آغاز خاموشی شب را اعلام می‌کرد. بعضی از مردم اعتقاد دارند که ویلیام I انگلستان این رسم را برقرار ساخت. سالها جارچیان با صدای ناقوس توجه مردم را به اخبار خود جلب میکردند. در بعضی از کشورها از ناقوس برای خبر دادن از آتشسوزی استفاده میکردند، یا جلسه‌ی شورای شهر را فرا می‌خواندند، و از این قبیل. ناقوسها اغلب در ساختن آهنگهای موسیقی به کار میرفته است. در ۱۷۹۱ نیکولا دالراک[3] (nikolā dālerak)؛ ۱۷۵۳–۱۸۰۹؛ آهنگساز فرانسوی) در یکی از اپراهای خود، کمی، از ناقوسها استفاده کرده است. ۳ سال بعد م. ل. کروبینی از همین روش در اپرای الیزای خود استفاده کرد. بسیاری از آهنگسازان، از جمله ر. واگنر، گوستاو مالر، و ر. شتراوس در آثار خود قسمتهائی برای ناقوس تصنیف کردند. به کار گرفتن ناقوسهای واقعی در ارکسترها معمولاً بسیار دشوار و پرخرج است، و اغلب به جای آنها لوله‌های فلزی آویخته به یک قاب به کار میبرند و با چکشی

شکل ۳ . ناقوس معبدِ هندی

آنها را مینوازند.

ناقوس، فلز: ← ناقوس یا زنگ.

ناقه‌ی صالح: ← صالح پیغمبر.

ناک اوت[4] (nāk ōt ؛ از انگل) [انگل. = کوفته، زمین‌خورده]، در بازی بوکس، به حریفی میگویند که با ضربه‌ی مشت از پا در آمده و نمیتواند بازی را ادامه دهد. حالت چنین مشتزنی‌را **ناک داون[5] (nāk dān) میگویند.** به محض آنکه مشتزن بر زمین افتاد، یا خود را به طناب اطراف محوطه آویخت، داور از ۱ تا 10 میشمارد، و اگر با شمردن 10 مشتزنِ ناک داون نتوانست از جا بلند شود و به بازی ادامه

(۱) carillon (۲) Czar Kolokol (۳) Dalayrac (۴) knock-out (۵) knock-down

دهد، او را "اوت" خطاب میکنند که به معنی خارج است و باید از بازی بیرون برود.

ناکثین: ← علی ع، IV.

ناک داون: ← ناک اوت.

ناکس[1]، جان (jān nāks)، ۱۵۱۴–۷۲، مصلح دینی اسکاتلندی، مؤسس مذهب پرسبیتری اسکاتلندی. نخست کشیشی کاتولیک بود، سپس به ج. ویترت پیوست و پروتستان شد. در ۱۵۴۹–۵۴ در انگلستان موعظه میکرد و از پیشنمازان سلطنتی بود، پس از جلوس مری I به تخت سلطنت، به قاره‌ی اروپا تبعید شد، که بیشتر در ژنو اقامت داشت و با کالون آمد و شد میکرد. اشراف پروتستان اسکاتلند نخستین میثاق دینی خود را در ۱۵۵۷ بستند (← اسکاتلند، کلیسای) و خواستار همکاری ناکس بر علیه مری آو گیز شدند. پس از یک جنگ داخلی (۱۵۵۹–۶۰) اصلاح‌طلبانْ فرانسویان را از انگلستان بیرون راندند و اسباب آزادی و غلبه‌ی مذهب جدید را فراهم آوردند. ناکس، به عنوان روحانی ادنبورگ، کوشید تا قدرت و استیلای پاپ را لغو کند و اعتقادنامه‌ها و شعائر کلیسای قدیم را بر اندازد. به مذهب مری، ملکه‌ی اسکاتلند، حمله برد. استعفای ملکه سبب استقرار کلیسای اسکاتلند شد. ناکس، با شوق و شور بیریای خود، رهبر برجسته‌ی اصلاح دینی اسکاتلند بود و در نهضتهای پروتستان انگلستان و قاره‌ی اروپا تأثیر فراوان داشت، ولی عاری از گذشت و تسامح دینی بود.

ناکس، قلعه‌ی[2] (nāks)، محلی به مساحت ح ۴۴٬۵۱۵ هکتار، ل کنتوکی، که در جج I به عنوان اردوگاه برای تعلیم سربازان امریکا تأسیس شد (۱۹۱۷). از ۱۹۳۶ دولت کشمت از این محل برای ذخیره کردن قسمت عمده‌ی شمشهای طلای خود استفاده میکند. از هنری ناکس (henri؛ ۱۷۵۰–۱۸۰۶)، ژنرال امریکائی، و وزیر جنگ (۱۷۸۵–۹۴)، نام گرفته است.

ناکس، هنری: ← ناکس، قلعه‌ی.

ناکسوس[3] (nāksos)، جزیره (ح ۴۱۰ کم؛ در ۱۹۷۱ جع ۱۴٬۲۰۱)، نزدیک ج یونان، در دریای اژه، بزرگترین و مهمترین ← جزایر سیکلاد. مرکبات، روغن زیتون، گندم، و شراب سفید معروفی صادر میکند. مهمترین فراورده‌ی آن خاک سنباده (← سنباده) است. معادن مرمر و گرانیت نیز دارد. بنابر افسانه‌ها، تسئوس در اینجا آریادنه را ترک کرد. ناکسوس در زمانهای قدیم از مراکز پرستش دیونوسوس بود. یونیائی‌ها آن را مستعمره کردند. در ۴۹۰ قم ایرانیان آن را تصرف و غارت کردند. عضو ← اتحادیه‌ی دلوسی بود؛ ولی پس از کوشش نافرجامی که برای خارج شدن از اتحادیه کرد، مسخر (۴۷۰ قم)، و خراجگزار آتن شد. در ۱۲۰۷ به مملکت ونیز منتقل شد، و تا ۱۵۶۶ مقر دوکنشین ونیزی ناکسوس بود، و در این سال به دست ترکان عثمانی افتاد. در ۱۸۲۹ به یونان انتقال یافت.

ناکسویل[4] (nāksvil)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۱۷۴٬۵۸۷)، ش ایالت تنسی، کشمت، بر رود تنسی. از مراکز تجارتی و صنعتی ناحیه‌ی اطراف و دارای نساجی و مصنوعات مرمری و چوبی است. دانشگاه تنسی در آنجاست.

ناکورو[5] (nākuru)، شهر (در ۱۹۶۹ جع ۴۷٬۸۰۰)، کرسی ایالت دره‌ی ریفت[6] (rift)، غ کنیای مرکزی. در قرن ۲۰م به عنوان مراکز ماندگاه اروپائی تأسیس شد، و اکنون یک شهر بازرگانی و صنعتی پررونق است. کارخانه‌های آن منسوجات و مواد خوراکی آموده فراهم می‌کنند. **دریاچه‌ی ناکورو** (۹۰ کمم) در نزدیکی آن است.

ناکورو، دریاچه: ← ناکورو، شهر، کنیا.

ناکوک: ← عطاء رازی.

ناگاساکی[7] (nāgāsāki)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۴۲۱٬۰۵۵) غ کیوشو، مرکز بخش ناگاساکی (۴٬۰۷۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ جع ۱٬۵۶۹٬۹۸۴)، ژاپن؛ بندری بر خلیج ناگاساکی. کشتیسازی و مرکز ماهیگیری دارد. مرکز اولیه‌ی مسیحیان در ژاپن بود. اولین بندر ژاپنی است که به روی تجارت غرب باز شد (در ۱۵۶۷ به روی هلندیها، در ۱۸۵۴ به روی امریکائیها، و در ۱۸۵۸ به روی سایر کشورهای غربی). دومین هدف بمب اتمی در جج II (۹ اوت ۱۹۴۵) بود، که ح ۷۵٬۰۰۰ کشته و زخمی داد و بیش از یک سوم شهر را ویران کرد. بخش ناگاساکی مشتمل بر جزیره‌ی گوتورتو[8] (goto-retto) است.

ناگپور[9] (nāgpur)، شهر (در ۱۹۷۱ جع ۸۶۶٬۱۴۴)، هند، مرکز بخش ناگپور، ل‌ش بمبئی. در ۱۷۴۳ پایتخت مملکت ناگپور بود، و در زمان تسلط انگلیسها پایتخت ایالت مرکزی و برار (← مدهیا پرادش) شد (از ۱۹۰۳). هنگامی که هند جمهوری شد پایتخت ایالت مدهیا پرادش قرار گرفت تا آنکه در ۱۹۵۶ به بمبئی انتقال یافت. ناگپور از مراکز مهم خط آهن است. علاوه بر کارخانه‌های پنبه و پشمبافی، صناعت دستی مهم منسوجات نیز دارد. دانشگاه ناگپور در ۱۹۲۳ تأسیس شد.

ناگذار[10] (nāgozār) یا **آدیاباتیک** (ādiābātik؛ فنـ)، فرایندی که در آن ماده، بدون مبادله‌ی حرارت با منبعی خارجی، در معرض تغییری قرار گیرد. فرض کنیم مقداری گاز در استوانه‌ی کاملاً عایق شده‌ای باشد که دهانه‌ی آن استوانه با پیستونی بسته شده و روی این پیستون وزنه‌هائی قرار گرفته است. اگر وزنه‌ای از روی پیستون برداشته شود، گاز بکندی انبساط پیدا میکند و فشار آن کم میشود. با انبساط گازْ پیستون و وزنه‌ها بالا میروند و کاری انجام میگیرد، و معادل این کار از انرژی داخلی خود گاز کاسته میشود، و در نتیجه دمای گاز پایین میآید. پس انبساط ناگذار یک ماده سبب سرد شدن آن است و، بر عکس، تراکم ناگذار سبب گرم شدن آن. عملاً هیچ فرایندی 100٪ ناگذار نیست، چه ناگزیر مقداری حرارت تلف میشود که ممکن است اندازه‌ی آن بسیار ناچیز باشد. فرایندهای ناگذار نه‌تنها در محیطهائی که با خارج مبادله‌ی حرارتی ندارند ممکن است صورت گیرد، بلکه وقتی هم فرایند با چنان سرعتی انجام میگیرد که مدت کوتاهی برای مبادله‌ی حرارتی وجود دارد فرایند ناگذار است.

فرایندهای ناگذار موارد استعمال فراوان در مهندسی مکانیک یافته‌اند. این گونه فرایندها درعملِ نیمرخ آئرودینامیک و دیگرعناصرِ در تماس با هوا حایز اهمیت هستند. در هواشناسی، تغییرات ناگذار در ضمن صعود و نزول هوا روی میدهد؛ هوائی که به سوی بالا حرکت می‌کند، به علت اینکه فشار جوّ با ارتفاع کاسته می‌شود، انبساط پیدا میکند. بتدریج که هوا بالا میرود، هوای خشک به طریق ناگذار با نرخ ۳° صدبخشی در هر ۱٬۰۰۰ متر، سرد میشود؛ هوائی که نزول میکند با همین نرخ گرم خواهد شد. هوای مرطوب که در هوای بالارونده چگالش پیدا میکند، به این علت که حرارت چگالش، در ضمن اینکه بخار آب به قطرات آب تبدیل میشود، به هوا افزوده میشود، کندتر سرد میشود. نرخی که با آن نرخْ این هوا سرد میشود ح ۱٫۸° صدبخشی برای هر ۱٬۰۰۰ متر بالا رفتن هوا است.

ناگرا[11] (nāgerā) یا **آستاتیک** (āstātik؛ فنـ)، در فیزیک و مکانیک، دستگاهی که حالت تعادل بیتفاوت (← تعادل) دارد. گالوانومترِ ناگرا گالوانومتری است که در آن دو مغناطیس کوچک را در جهت عکس به موازات یکدیگر با هم اتصال داده‌اند، و چون در این صورت عزم مغناطیسی آن صفر میشود، میدان مغناطیسی زمین در آن بی‌اثر است؛ بدین ترتیب بر حساسیت گالوانومتر افزوده میشود.

ناگل[12]، ارنست (ërnest nāgel)، ۱۹۰۱– ، فیلسوف معاصر امریکائی؛ متـ بوهم، چکوسلواکی. در ۱۹۳۱ به دانشکده‌ی فلسفه‌ی دانشگاه کلمبیا پیوست، و در ۱۹۵۵ استاد کرسی فلسفه در همان دانشگاه شد. ابتدا از پیروان و مفسران رئالیسم منطقی بود و بعد به فلسفه‌ی علمی نظری و عملی پرداخت. از کتابهای اوست: مدخلی بر منطق و روش علمی (۱۹۳۴ با همکاری ⇐ م. ر. کوئن)، منطق بدون ما بعدالطبیعه (۱۹۵۷)، ترکیب ساختمان علم: مسائلی در منطق تفسیر علمی (۱۹۶۱)، و مشاهده و نظریه در علم (با همکاری دیگران، ۱۹۷۱).

ناگلند[13] (nāgaland)، ایالت (۱۶٬۴۸۵ کمم؛ در ۱۹۷۱ جع ۵۱۵٬۵۶۱)، ل‌ش هند، میان برمه و دره‌ی براهماپوترا؛ مرکزش کوهیما[14] (kohimā؛ در ۱۹۶۱ جع ۷٬۷۴۶). این ایالت که از تپه‌های جنگلپوش و کوهستانها تشکیل یافته است، در سپتامبر ۱۹۶۱ رسماً تشکیل یافت. از آن پس پیشرفتهای سریعی در آموزش و پرورش، خدمات پزشکی، کشاورزی، و تهیه‌ی آب و برق کرده است. ایالات آسام، ناگلند، مگهالایا، مانیپور، تریپورا، و سرزمینهای اتحادی میزورام و آروناچال پرادش فرماندار مشترکی دارند که از طرف رئیس جمهور هند تعیین میشود.

---

(۱)Knox (۲)Fort Knox (۳)Náxos (۴)Knoxville (۵)Nakuru (۶)Rift Valley (۷)Nagasaki (۸)Goto-retto
(۹)Nagpur (۱۰)adiabatic (۱۱)astatic (۱۲)Nagel (۱۳)Nagaland (۱۴)Kohima

ناگورنو-کاراباخ: ← قراباغ.

ناگویا[1] (nagoyā)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۵ جم ۲٬۰۷۹٬۶۹۴)، هونشوی مرکزی، ژاپن؛ بندری بر خلیج ایسه. از لحاظ بزرگی چهارمین شهر ژاپن به شمار میرود، و از بنادر مهم آن است؛ کانال‌هایی بندر را به پهنه‌های صنعتی شهر مرتبط میکنند. مرکز کارهای مهندسی، کارخانه‌های شیمیایی، نساجی، و چینی‌سازی است؛ ظروف سفالی و چینی آن از قرن ۱۳م معروف بوده است. مقر دانشگاه سلطنتی ناگویا و زیارتگاه شینتو (قرن ۴م) است.

آغاز ترقی شهر ناگویا از ۱۶۱۰ یعنی هنگامی است که بنای قصر عظیمی برای ایه‌یاسو، مؤسس سلسله‌ی شوگون‌های موسوم به توکوگاوا آغاز شد. دژ موجو در این شهر که در ۱۶۱۲ بنا شده بود در اثر بمبارانهای هوایی جنگ II ویران شد (۱۹۴۵)، ولی مجدداً در ۱۹۵۹ تجدید بنای آن انجام گرفت. براثر همین بمبارانها ۲۰٪ شهر نیز بکلی ویران شد.

ناگا[2] (nāga)، قبایلی از آسام، هند، ساکن اطراف تپه‌های ناگه. مردمی بسیار نیرومند و درنده‌خو هستند که دولت هند برای بهبود وضع آنان میکوشد. اغلب آنان پیرو آنیمیسم هستند، و اقلیتی از مسیحیان در میان آنها وجود دارد. کشاورزی در میان همه‌ی این قبایل معمول است، و محصول عمده‌ی آنها برنج است.

نئل[3]، **لویی** (lui neel)، ۱۹۰۴– فیزیک‌دان فرانسوی، متولد لیون. در ۱۹۲۴ از دانشسرای عالی پاریس فارغ‌التحصیل شد. به استادی دانشگاه ستراسبورگ و سپس دانشگاه گرنوبل منصوب شد. تخصص وی در مباحث مغناطوری است. تحقیقات وی توانست یک طبقه‌بندی کامل از اجسام، بر حسب خواص آهنربائی آنها، به دست دهد. نقش مهمی در ایجاد و توسعه‌ی مرکز مطالعات هسته‌ای گرنوبل داشته است. در ۱۹۵۳ به عضویت آکادمی علوم انتخاب شد. به جهت کارهایش در مبحث ژیدرودینامیک مغناطیسی و فرومانیتیسم سهمی (با مشارکت ⇐ ه. آلون) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۰ در فیزیک به وی تعلق گرفت. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نالچیك[4] (nālcik)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۴۶٬۰۰۰)، کرسی جخشه کاباردین-بالکار، جمشس، بر دامنه‌ی شمالی کوههای قفقاز بزرگتر؛ به فاصله‌ی ۸۰کیلومتری جش پیاتیگورسک، که بزرگراهی آنها را به هم مرتبط میکند. در ۱۸۱۸ به عنوان دژ مستحکمی تأسیس، و در ۱۹۲۲ مرکز کاباردین-بالکار شد. مرکز بهداشتی و تفرجگاه سیاحان است. کارخانجات تهیه‌ی ماشین‌آلات و جوبری و تهیه‌ی مواد غذائی دارد. مرکز تهیه‌ی مولیبدن است.

نالکیاشر (nālkiāšar)، (جم ۱٬۸۲۲ سش ۱۳۳۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان لنگرود، استان یکم (گیلان)؛ ۶کیلومتری غ لنگرود. محصولاتش برنج، ابریشم، چای، و کنف است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی بدین نام نیامده.

نالینو[5]، **کارلو آلفونسو** (kārlo ālfonso nāl-)، ۱۸۷۲–۱۹۳۸، مستشرق ایتالیائی؛ متولد تورن. در جغرافیا و نجوم اسلامی اطلاع فراوان داشت، از اسلام و مذاهب آن آگاه بود، و در تاریخ یمن قدیم و خطوط و لهجه‌های آن تحقیق کرده بود. در ۱۸۹۳ دولت ایتالیا او را به قاهره فرستاد، و پس از ۶ ماه اقامت در این شهر به ایتالیا بازگشت و کتابی در باره‌ی "لهجه‌ی مصری" به زبان ایتالیائی نوشت. از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۲ استاد زبان عربی دانشگاه ناپل بود. در ۱۹۰۹ به دعوت دولت مصر به قاهره رفت و در دانشگاه آنجا یک سلسله سخنرانی به عربی در باره‌ی نجوم اسلامی ایراد کرد که خلاصه‌ی آن سخنرانیها در کتابی به نام "عِلمُ الفَلَک، تاریخه عند العرب فی القرون الوسطی انتشار یافت. پس از آنکه ایتالیا طرابلس غرب (لیبی) را اشغال کرد، در وزارت مستعمرات به عنوان رئیس کمیسیون "تنظیم آثار عثمانی" برگزیده شد. در ۱۹۱۴ استاد کرسی تاریخ و تمدن اسلام در دانشگاه رم شد، و سرپرستی ۲ مجله‌ی ایتالیائی تحقیقات شرقی و مشرق نو با او بود. چهار زمستان سالهای ۱۹۲۷–۳۱ در دانشکده‌ی ادبیات قاهره تاریخ یمن تدریس میکرد. در ۱۹۳۲ به عضویت فرهنگستان ایتالیا و در ۱۹۳۳ به عضویت فرهنگستان مصر انتخاب شد. تحقیقات و کتابهای فراوانی به زبان ایتالیائی دارد. از آثار عربی او، جز علم الفلک (ترجمه‌ی فارسی تحت عنوان تاریخ نجوم اسلامی، تهران ۱۳۴۹ هش) اینها را میتوان نام برد: تاریخ الآداب العربیه، نسخه‌ی خطی آماده به چاپ در قاهره، مقالاتی که در مجله‌های عربی انتشار یافته، از جمله رَوّاد الیمن من الأوربیین مندرج در جلد سوم از مجله‌ی الزهراء چاپ مصر. از کتابهای عربی زیج بتانی را، همراه با ترجمه‌ی لاتینی و تفسیر مشکلات آن، در ۳ جلد منتشر کرده است (میلان، ۱۸۹۹–۱۹۰۷). نیز ← رصدهای مأمونی. در مآخذ عربی نامش به صورت **نللینو** ضبط شده است.

ناماکوالند[6] (nāmākuāland)، ناحیه‌ی ساحلی (ح ۳۸۸٬۵۰۰کمم)، جغ افریقا. مسکن ناماکواها (nāmākuā-) است که قبیله‌ای از هوتنتوتها هستند، و عده‌ی آنان ح ۲۵٬۰۰۰ است. رود اورانژ آن را به **ناماکوالند بزرگ** (در افریقای جنوب غربی) و **ناماکوالند کوچک** (در ایالت کاپ، اتحادیه‌ی افریقای جنوبی) تقسیم میکند. قسمت عمده‌ی آن بیابان است. در ۱۹۲۶ معادن سرشار الماس در آن کشف شد. نهشتهای مس نیز دارد. از صادرات مهم آن گوسفند قراگل است.

ناماکوالند بزرگ، افریقا، ← ناماکوالند.

ناماکوالند کوچک، افریقا، ← ناماکوالند.

نامتجانس، در شیمی، ← شیمی، قسمت I.

نامتناهی، عدد یا مجموعه‌ی نامتناهی: ← عدد، قسمت XI.

نامثبت: ← نامنفی.

نامق (nāmeq)، ده (جم ۱٬۷۷۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سرکوه، بخش ریوش، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ ۳۶کیلومتری جش ریوش. کوهستانی است. محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نامق، کمال محمد: ← کمال محمد نامق.

نامگذاری شیمیایی[7] (nam.gozāri-)، درشیمی، قواعدی برای نام دادن به عناصر و ترکیبات شیمیائی. همان گونه که فورمولهای شیمیائی (← فورمول، در شیمی) را میتوان زبان مکتوب شیمی خواند، نامگذاری شیمیائی را نیز میتوان زبان ملفوظ شیمی شمرد. کیمیاگران-باستانی، که معتقد به تأثیر ستارگان بر خواص گوناگون فلزات بودند، فلزاتی را که میشناختند به نام ستارگان میخواندند. مثلاً طلا را خورشید، نقره را ماه، و جیوه را عطارد مینامیدند، و به ترکیبات شیمیائی نیز، از روی شباهت ظاهری آنها به بعضی مواد طبیعی که در زندگی به کار میبردند، نامهائی اختصاص میدادند. مثلاً اسید سولفوریک را روغن زاج (عربی زیت الزاج) و کلورور آنتیموان را کَرَه‌ی آنتیموان و پولیسولفور پوتاسیوم را جگر گوگرد مینامیدند. تا اواخر قرن ۱۸م که تعداد ترکیبات شیمیائی شناخته‌شده محدود بود، به هر یک از مواد نامی اختصاص داده بودند؛ بعضی از آثار این نامگذاری اینها است: نمک طعام، سنگ جهنم، و تیزاب سلطانی. لاووازیه، پیر ژوزف ماکر[8] (pier jozef māker؛ ۱۷۱۸–۸۴)، و بومه از نخستین کسانی هستند که در اواخر قرن ۱۸م برای نامیدن مواد اقدام به وضع قواعدی مبتنی بر اصول شیمیائی کردند؛ مثلاً همه‌ی املاح اسید ویتریولیک (اسید سولفوریک) را ویتریول (= زاج) نامیدند. ت. ا. برگمان پیشنهاد کرد که به همه‌ی فلزها نامهای مختوم به ام داده شود و همچنین برای نامیدن اسیدها به دنبال کلمه‌ی اسیدوم صفتی آورده شود، مانند اسیدوم ویتریولیکوم (اسید سولفوریک) و اسیدوم نیتروزوم (اسید نیتریک). در ۱۷۸۷ لاووازیه، لوئی برنار گیتون دو مورو[9] (lui bernār gitoN de morvo؛ ۱۷۳۷–۱۸۱۶)، برتوله، و آ. ف. دو فورکروا قواعدی برای نامگذاری وضع کردند.

در ۱۸۰۴، تامس تامسن[10] (taməs tām-sən؛ ۱۷۷۳–۱۸۵۲) این نامگذاری را تکمیل کرد؛ اصطلاحات پروتوکسید، بیوکسید، و پروکسید، برای تمییز درجه‌ی اکسایش یک فلز، از ساخته‌های اوست.

نامگذاری لاووازیه تدریجاً گسترش یافت؛ تغییرات جدیدی در آن به عمل آوردند که خصوصاً از این لحاظ بود که در تعیین ترکیباتِ مشابهْ یکنواختی و تجانسی وجود داشته باشد.

نامگذاری عناصر شیمیائی

به عناصر شیمیائی نامهای لاتینی و یونانی داده شده است و برای بعضی از عناصر نامی انتخاب شده است که معرّف یکی از خواص ظاهری آنها است، مثلاً بروم (از کلمه‌ی یونانی بروموس = بوی بد) و یود (از کلمه‌ی یونانی یودس =

(۱) Nagoya (۲) Naga (۳) Néel (۴) Nalchik (۵) Nallino (۶) Namaqualand (۷) chemical nomenclature (۸) Macquer (۹) Guyton de Morveau (۱۰) Thomson

بنفش) اقتباس شده است. نام فلزاتی که تازه کشف شده‌اند عموماً به پسوند ium ختم میشوند و بیشتر آنها را یا به نام محل کشف، مثلاً پولونیوم (از پولونیا ← لهستان)، یا به نام دانشمندی نامگذاری کرده‌اند، مثلاً عنصر ۱۰۱ را مندلویوم (به افتخار مندلیف) و عنصر ۱۰۲ را نوبلیوم (به افتخار نوبل) مینامند (← قانون تناوب). به گروههای عناصر در جدول تناوب نیز نامهائی اختصاص داده شده است؛ عناصر گروه VIIA را هالوژنها (شورگن)، عناصر گروه O را گازهای کمیاب، عناصر گروه VIA را کالکوژنها، عناصر گروه IA را فلزات قلیائی و گروه IIA را فلزات قلیائی خاکی مینامند. همچنین عناصر با عدد اتمی ۵۷–۷۱ را که از لانتانوم آغاز میشود لانتانیدها، و عناصر با عدد اتمی ۸۹–۱۰۳ را که از آکتینیوم آغاز میشود ← سلسله‌ی آکتینید مینامند. عناصر بعد از اورانیوم را عناصر ماوراء اورانیوم نیز می‌نامند.

نامگذاری ترکیبات شیمیائی

به طور کلی، در زبان فارسی، بیشتر از نامگذاری فرانسوی پیروی میشود.

I– ترکیبات معدنی. (۱) ترکیبات دوتائی. برای نامیدن ترکیب دوتائی (دواتمی) متشکل از یک فلز با نافلز یا دو نافلز، ابتدا نام عنصر منفی‌بارتر را با پسوند "ور" ذکر کرده سپس نام عنصر مثبت‌بارتر را با حرف اضافه‌ی فرانسوی "de" دو (یا به جای آن کسره‌ی اضافه‌ی فارسی) تلفظ میکنند، مثلاً $CaCl_2$ را کلورور دو کلسیوم (یا کلورورِ کلسیوم) و CS را سولفور دو کربون (یا سولفورِ کربون) مینامند. اجسام دوتائی حاصل از ترکیب اکسیژن با عناصر دیگر از این قاعده مستثنی هستند. این ترکیبات را به طور کلی اکسید مینامند و، برای نامیدن آنها، پس از لفظ اکسید نام عنصر دیگر را با حرف اضافه یا علامت "دو" تلفظ میکنند، مانند اکسید دو کربون [یا اکسیدِ کربون] (CO) و اکسید دو منگنز [یا اکسیدِ منگنز] (MgO). هرگاه از ترکیب یک عنصر با عنصر دیگر یا با اکسیژن بیش از یک ترکیب دوتائی یا اکسید به دست آید، برای تمیز دادن این ترکیبات از یکدیگر، حرف اضافه را حذف کرده نام عنصر مثبت‌بار را با پسوند "او" برای ظرفیت کمتر و "ایک" برای ظرفیت بیشتر تلفظ میکنند، مانند کلورور فرو ($FeCl_2$) و کلورور فریک ($FeCl_3$) و اکسید کوئیورو (Cu_2O) و اکسید کوئیوریک (CuO). تعداد اکسیدها فراوان است، و آن دسته از اکسیدها را که با آب تولید اسید میکنند انیدرید مینامند، مانند انیدرید کربونیک (CO_2) و انیدرید سولفوریک (SO_3). اگر از ترکیب نافلزی با اکسیژن بیش از دو انیدرید به وجود آید، کم اکسیژن‌ترین آنها را با پیشوند هیپو (hipo) و پر اکسیژن‌ترین آنها را با پیشوند پر (per) مشخص می‌کنند. مثلاً کلور با اکسیژن چهار انیدرید می‌سازد که به ترتیب عبارتند از انیدرید هیپو کلورو (Cl_2O)، انیدرید کلورو (Cl_2O_3)، انیدرید کلوریک (Cl_2O_5)، و انیدرید پر کلوریک (Cl_2O_7). ترکیبات دوتائی فلزات با ئیدروژن را ئیدرور مینامند، مانند ئیدرور دو لیتیوم (LiH)؛ در ترکیبات دوتائی نافلز و ئیدروژن، ئیدروژن نقش عنصر مثبت‌بارتر را دارد، بنابراین نامگذاری این گونه ترکیبات چنین است: کربور دیدروژن، فسفور دیدروژن و ارسنیور دیدروژن، ولی، بنا بر سنت، نیترور دیدروژن (NH_3) را امونیاک و کربورهای گوناگون ئیدروژن را به نامهای متان و اتان و غیره مینامند.

ترکیب ئیدروژن با نافلزهای گروه شورگن و گوگرد حالت خاصی است؛ این ترکیبات خاصیت اسیدی دارند و آنها را **ئیدراسید** می‌نامند. برای نامیدن آنها، پس از ذکر لفظ اسید، نام نافلز را با پسوند "ایدریک" تلفظ میکنند مانند اسید کلوریدریک (HCl) و اسید سولفیدریک (H_2S).

(۲) ترکیبات چندتائی (یا چنداتمی). (ا) اسیدها. همه‌ی اسیدهای سه‌تائی را (که شامل اکسیژن هستند) اُوکْسی‌اسید یا اُکْزاسید می‌نامند. این اسیدها عموماً از ترکیب انیدریدها با آب به دست میآیند. قاعده برای نامیدن این اسیدها مانند انیدریدها است، فقط به جای لفظ انیدرید، لفظ اسید به کار میبرند، مثلاً SO_2H_2 را اسید سولفورو و SO_2F_2 را اسید سولفوریک مینامند. اگر از ترکیب انیدریدی با آب بیش از یک اسید به دست آید، اسید معمولی را اسید ارتو (orto) و اسید کمابیش را اسید متا (metā) مینامند، مثلا وقتی انیدرید فوسفوریک با آب ترکیب شود ایجاد اسید اورتو فوسفوریک (PO_4H_3) و اسید متافوسفوریک (PO_3H) میکند. بالاخره وقتی از دو مولکول اسید اورتو یک مولکول آب گرفته شود اسید حاصل را اسید پیرو مینامند، مانند اسید پیروفوسفوریک ($P_2O_7H_4$)، و برای نامیدن رادیکال آنها اسیدهای مختوم به اِ را با پسوند ایت (it) و اسیدهای مختوم به ایک را با پسوند آت تلفظ میکنند، مثلاً رادیکال اسید سولفورو را سولفیت و رادیکال اسید پیروفوسفوریک را پیروفوسفات مینامند.

(ب) بازها. معدودی از بازها، بنا بر سنت، نامهای خاص دارند، مانند سود، پوتاس، امونیاک، و آب آهک. بازها از ترکیب آب با اکسیدهای بازی (← اکسید) به دست میآیند، از این جهت آنها را ئیدروکسید یا ئیدرات (ئیدر = آب) مینامند. قاعده‌ی کلی برای نامیدن آنها مانند اکسیدها است، فقط به جای لفظ اکسید، الفاظ ئیدروکسید یا ئیدرات را به کار میبرند، مثلاً $Fe(OH)_2$ را ئیدروکسید یا ئیدرات فرو و $Fe(OH)_3$ را ئیدروکسید یا ئیدرات فریک مینامند.

(ج) املاح. عده‌ای از املاح نیز، بنا بر سنت، نامهای خاص دارند، مانند جوش شیرین، سود، و غیره. برای نامیدن املاح ابتدا رادیکال اسید سپس نام فلز را با حرف "دو" یا علامت اضافه ذکر میکنند مانند سولفات دو سودیوم و نیترات دو پوتاسیوم. برای تمییز املاح خنثی از املاح اسید (املاحی که همه‌ی ئیدروژنهای اسید به وسیله‌ی فلز جانشین نشده باشد) پیشوند "بی" را به کار میبرند، مثلاً CO_3HNa را بیکربونات دو سودیوم مینامند. اگر فلزی بیش از یک ظرفیت داشته باشد، ممکن است با یک اسید چند ملح بدهد. در این حال نیز پسوندهای او و ایک را برای تمییز آنها از یکدیگر به کار میبرند، مثلاً سولفات آهن دوظرفیتی را سولفات فرو و سولفات آهن سه‌ظرفیتی را سولفات فریک مینامند. بیشتر املاح معدنی با آب ترکیب شده متبلور میکردند. املاحی که با از دست دادن آبِ تبلور حالت بلوری خود را از دست میدهند املاح انیدر (بی‌آب) نامیده می‌شوند (← پایدن).

در زبان فارسی، صرف نظر از قواعد نامگذاری فرانسوی، بسیاری از عناصر، بنا بر سنت، نامهای خاص دارند مانند آهن، مس، نقره، جیوه و غیره. قواعد نامگذاری در کشورهای آنگلوساکسون و کشورهائی که از آنها پیروی میکنند بر اساس نامگذاری بالا است ولی به مقتضای دستور زبان انگلیسی تلفظ کلمات و جای آنها تغییر میکند، و گاهی نیز نام یونانی یا لاتینی عناصر به کار برده میشود. ولی چون این نامگذاری در زبان فارسی معمول نیست از شرح آن خودداری میشود.

II– نامگذاری ترکیبات آلی. در آغاز که ترکیبات آلی را از مواد زیستی استخراج می‌کردند و تعداد آنها محدود بود به هر یک از مواد نامی اختصاص میدادند که یا اقتباس از منشأ آنها یا معرّف یکی از خواص ظاهری آنها بوده است. مانند نام اوره، به مناسبت استخراج آن از اورین (فنس ← ادرار). با پیشرفت علم شیمی و افزایش تعداد ترکیبات آلی، این نامگذاری میسر نبود، از این جهت اولین‌بار در یک کنگره‌ی بین‌المللی، که به سال ۱۸۹۲ در ژنو تشکیل یافت، قواعدی برای نامگذاری گروههای مختلف مواد آلی وضع شد، و سپس در کنگره‌های بین‌المللی که در ۱۹۳۰ در لیژ و در ۱۹۴۹ در آمستردام تشکیل شد این نامگذاری تکامل و توسعه یافت.

در حال حاضر بسیاری از مواد آلی علاوه بر نام شیمیائی نامهای اختصاصی نیز دارند. در نامگذاری ژنو، برای ساده‌ترین ترکیبات آلی که تنها از کربون و ئیدروژن تشکیل شده‌اند (← **ئیدروکربورها**)، قواعدی وضع شده و نام سایر گروههای مواد آلی مشتقی از نام ئیدروکربور مربوط به آن ترکیب است.

۱– **ئیدروکربورها.** (۱) **ئیدروکربورهای زنجیری اشباع‌شده.** گروه ئیدروکربورهای اشباع‌شده‌ی زنجیری را **آلکان** مینامند. چهار ترکیب اولیه ئیدروکربورهای اشباع‌شده بنا بر سنت نامهای خاص دارند که همگی به پسوند آن ختم میشوند، متان (CH_4)، اتان (C_2H_6)، پروپان (C_3H_8) و بوتان (C_4H_{10}) و برای نامیدن ترکیبات عالیتر نام عدد یونانی تعداد اتم کربون در مولکول ئیدروکربور را با پسوند آن تلفظ می‌کنند، مثلاً ئیدروکربور پنج‌کربونی را پنتان (C_5H_{12}) و ئیدروکربور شش‌کربونی را هگزان (C_6H_{14}) مینامند.

برای نامیدن رادیکال ئیدروکربورهای اشباع‌شده، از نام ئیدروکربور پسوند آن را

حذف و به جای آن پسوند ایل را تلفظ میکنند، مثلاً رادیکال CH_3 را متیل (metil) و C_2H_5 را اتیل (etil) مینامند. برای تعیین موقعیت استخلافها در مولکول ئیدروکربور، اتمهای کربون آن را به ترتیب شماره‌گذاری میکنند، مثلاً وقتی در یک ئیدروکربور شش‌کربونی اشباع‌شده یک اتم از ئیدروژنهای کربون شماره‌ی ۳ آن به وسیله‌ی رادیکال متیل جانشین شود آن را ۳ـمتیل هگزان یا ایزوهپتان (← همپاری) مینامند. برای تمییز ئیدروکربورهای اشباع‌شده‌ی حلقوی از ئیدروکربورهای زنجیری تام ئیدروکربور حلقوی اشباع‌شده را با پیشوند سیکلو (siklo) تلفظ میکنند، مثلاً ئیدروکربور حلقوی شش‌کربونی را سیکلوهگزان مینامند.

(ب) ئیدروکربورهای غیر اشباع‌شده. گروه ئیدروکربورهای زنجیری غیر اشباع‌شده که در مولکول دارای یک اتصال (بند) مضاعف هستند، بنا بر سنت، ئیدروکربورهای اتیلنی نامیده شده‌اند. قاعده برای نامیدن این دسته از ئیدروکربورها نظیر ئیدروکربورهای اشباع‌شده است فقط به جای پسوند آن پسوند ان را به کار میبرند، مثلاً، ئیدروکربور پنج‌کربونی با یک بند مضاعف را پنتن (panten) مینامند. برای تعیین موقعیت بند مضاعف یا استخلافها در مولکول ئیدروکربورها، اتمهای کربون را به ترتیب شماره‌گذاری و موقعیت بند مضاعف یا استخلاف را با ذکر شماره‌ی اتم کربون مشخص میکنند، مثلاً ئیدروکربور

$$\overset{4}{CH_3}-\overset{3}{C}(CH_3)=\overset{2}{CH}-\overset{1}{CH_2}$$

را ۳ـمتیل‌ـ۲بوتن (buten) مینامند. وقتی در مولکول ئیدروکربور بیش از یک بند مضاعف وجود داشته باشد تعداد بندهای مضاعف را با اعداد یونانی مشخص میکنند، مثلاً ئیدروکربور چهارکربونی با دو بند مضاعف را بونادین (دی = ۲، و ان معرف بند مضاعف) و ئیدروکربور شش‌کربونی با سه بند مضاعف را هگزاترین مینامند. گروه ئیدروکربورهای غیر اشباع شده با یک بند مضاعف را به طور کلی آلکن (älken)، با دو بند مضاعف را آلکادین (älkädien)، با سه بند مضاعف را آلکاترین (älkätrien) و... مینامند. برای نامیدن رادیکال این ئیدروکربورها، نام ئیدروکربور را با پسوند ایل تلفظ میکنند، رادیکال $CH_2-CH=CH$ را پروپنیل (propenil) مینامند. ئیدروکربورهای اشباع‌نشده که در مولکول دارای یک اتصال سه‌تائی هستند، بنابر سنت، ئیدروکربورهای استیلنی نامیده میشوند. برای نامیدن آنها از نام ئیدروکربور اشباع‌شده‌ی مشابه (با تعداد اتم کربون برابر) پسوند آن را حذف میکنند و به جایش پسوند این می‌گذارند، مثلاً، ئیدروکربور سه‌کربونی با یک اتصال سه‌تائی را پروپین (propin) مینامند. ئیدروکربورهای حلقوی مشتق از بنزول را ئیدروکربورهای آروماتیک مینامند. این دسته از ئیدروکربورها عموماً دارای نامهای اختصاصی هستند، مانند تولوئن. ئیدروکربورهای چند حلقه‌ای اشباع‌نشده نیز دارای نامهای اختصاصی هستند، مهمترین آنها عبارتند از نفتالین و آنتراسن.

برای نامیدن سایر ترکیبات آلی نام ئیدروکربور یا رادیکال ئیدروکربوری را که جسم آلی از آن مشتق شده است با پسوند مخصوص به هر گروه تلفظ میکنند.

۲ـ الکلها. برای نامگذاری الکلها (← الکل)، که دارای یک رادیکال ئیدروکسی و یک رادیکال ئیدروکربور هستند، پس از ذکر لفظ الکل نام رادیکال ئیدروکربور را با پسوند ایک میآورند. مثلاً الکل مشتق از اتان را الکل اتیلیک مینامند، یا آنکه نام رادیکال ئیدروکربور را با پسوند اول (ol) تلفظ میکنند، مثلاً الکل اتیلیک را اتانول نیز مینامند.

۳ـ اسیدها. اسیدهای آلی نیز، بنابر سنت، دارای نامهای اختصاصی هستند. مانند اسید فورمیک (= جوهر مورچه)، اسید استیک (= جوهر سرکه)، و اسید بوتیریک (جوهر کره). به موجب قواعد نامگذاری ژنو، برای نامگذاری اسید ابتدا لفظ اسید، سپس نام ئیدروکربوری که اسید از آن مشتق شده، و در آخر پسوند اوئیک (oik) را میآورند، مثلاً اسید استیک را اسید اتانوئیک (اتان + اوئیک) مینامند. قاعده برای نامیدن رادیکال اسیدهای آلی نظیر اسیدهای معدنی اکسیژندار است، مثلاً رادیکال اسید استیک را استات و رادیکال اسید فورمیک را فورمیات مینامند.

۴ـ آلدئیدها و ستونها. آلدئیدها و ستونها، که از الکلهای نوع اول و دوم مشتق میشوند، نیز دارای نامهای اختصاصی هستند، مانند آلدئید فورمیک، آلدئید استیک، و استون. برای نامیدن آنها، نام ئیدروکربوری را که از آن مشتق میشوند با پسوند ال برای آلدئیدها یا پسوند اون (on) برای ستونها تلفظ میکنند، مثلاً آلدئید مشتق از پرویان را پروپانال و ستون مشتق از پرویان را پروپانون مینامند.

نامگذاری اترها. برای نامگذاری اترها، که از الکلها مشتق میشوند، ابتدا نام دو رادیکال ئیدروکربور و سپس لفظ اتر را می‌آورند، مثلاً $CH_3-O-C_2H_5$ را متیل اتیل اتر مینامند.

۵ـ استرها. برای نامگذاری استرها، که از ترکیب کردن یک اسید آلی و یک الکل به دست میآیند، ابتدا نام رادیکال اسید و سپس نام رادیکال الکل را با حرف اضافه‌ی "دو" تلفظ میکنند، مانند استات دتیل استر (استر مشتق از اسید استیک و الکل اتیلیک).

۶ـ آمینها. برای نامگذاری آمینها، که از استخلاف ئیدروژنهای امونیاک NH_3 به وسیله‌ی رادیکال متیل به دست میآیند، و بسیاری از آنها نامهای اختصاصی دارند (مانند انیلین)، ابتدا نام رادیکال ئیدروکربور و سپس لفظ آمین را میآورند. مثلا CH_3NH_2 را متیل آمین مینامند. برای نامگذاری ترکیبات طبیعی (← ئیدراتهای کربن؛ پروتئینها؛ چربیها؛ ویتامینها؛ و هورمونها).

نامن (nāmen)، ده (جم ۱٬۵۹۲ ـ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان باشتین، بخش داورزن، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ ۸۲کیلومتری جش داورزن. محصولش غلات است.

نامنفکس، در نظریه‌ی مجموعه‌ها، ← مجموعه، در ریاضیات، قسمت III، بند ۴. III.

نامنفی[1] (nā.manfi). بنا بر تعریف، عددی (a) را نامنفی گویند هرگاه a≥o باشد. اگر o≥a گویند نامثبت[2] است.

نامور[3] (nāmūr)، ایالت (۳٬۶۵۸ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۳۸۰٬۵۶۱)، ج بلژیک، ممرز فرانسه؛ مرکزش شهر نامور. شهر عمده‌ی آن دینان[4] (dinān؛ در ۱۹۷۰ جم ۹٬۷۴۷) است. نامور ناحیه‌ای تپه‌ای است که رودهای موز و سامبر آن را زهکشی میکنند، و آردن در ج آن را قطع میکند. دارای منابع وسیع استخراج مرمر، گچ، و سنگ؛ چندین معدن زغال و آهن، و کارخانه‌های شیشه‌سازی و کاردینه‌سازی است. اکثر سکنه‌اش به زبان فرانسوی تکلم میکنند (← والونها). ایالت شامل کنت‌نشین سابق نامور، قسمتی از امیر‌اسقف‌نشین سابق لیژ، و قسمتی از انو است.

نامور[5] (nāmūr)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۲٬۲۶۹)، مرکز ایالت نامور، ج بلژیک، بر رود موز، در دهانه‌ی رود سامبر. محل تقاطع جاده‌ها و خطوط آهن و مرکز صنایع ماشینی، کالای چرمی، و کاردینه است. شهر همچنین مقر اسقف است. نامور به عنوان دژ مرووئژیان، در قرن ۱۰م مرکز کنت‌نشین شد. شهر و کنت‌نشین به فیلیپ نیکو فروخته شد (۱۴۲۱)، و بعداً با هلند اتریش و اسپانیا تاریخی مشترک پیدا کرد. نامور به علت موقعیت خاص نظامی، بارها محاصره شد. در جنگ اتحاد بزرگ به دست فرانسویان افتاد (۱۶۹۲) و دگربار در ۱۶۹۵ به تصرف هلندیها در آمد. اولین پیمان مرزی (۱۷۰۹) حق ایجاد پادگانی در نامور به هلند داد، و در پیمانهای بعدی (۱۷۱۳، ۱۷۱۵)، که مکمل پیمان صلح اوترشت بود، این حق تأیید شد. در ۱۸۸۷ در آن تأسیسات نظامی ایجاد شد، و در آغاز جج I از استحکامات بلژیک بر رود موز بود.

ناموس، مدرسه‌ی، از اولین و مهمترین مدارس دخترانه‌ی ملی تهران، که در ۱۲۸۶ هش به مدیریت ← طوبی آزموده افتتاح شد. در ۱۳۰۴ هش دوره‌ی اول متوسطه، و پزودی دوره‌ی دوم نیز به آن افزوده شد. در ۱۳۱۹ هش دولتی، و دبستان از آن تفکیک شد. در سال تحصیلی ۱۳۲۳ـ۲۴ شعبه‌ی دانشسرای دختران و دبیرستان کومک آموزگاری به آن ضمیمه، ولی بعد مجدداً تفکیک شد (دبیرستان کومک آموزگاری اسلاً منحل شد).

ناموس اکبر یا چل ناموس: ← ضیاء نخشبی.

نامهای قرآن: ← قرآن، قسمت I.

نامه‌های آسیابم: ← دوده، آلفونس.

نامه‌های ایرانی: ← مونتسکیو.

نامه‌ی تنسر (nāmeye tansar)، نامه‌ای به زبان پهلوی که تنسر، بهرام خورزاد، موبدان

(۱)non-negative (۲)non-positive (۳)Namur (۴)Dinant (۵)Namur

موبد زمان اردشیر بابکان به گشنسب (جشنف)، شاه طبرستان، نوشت، و او را به موافقت با اردشیر بابکان دعوت کرد. متن اصلی آن از میان رفته؛ ترجمه‌ی فارسی آن در تاریخ طبرستان (تألیف ابن اسفندیار) آمده، و جداگانه نیز چاپ شده است. نیز ← مینوی، مجتبی.

نامه‌ی دانشوران (nāmeye dāneśvarān)، کتابی که به دستور علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه در شرح احوال علما و مشایخ و فقها و حکما و اطبا و مصنفان و مؤلفان فنون مختلف نگاشته شده است. نویسندگان کتاب، که چهار تن از فضلای برجسته‌ی عهد ناصری بوده‌اند، عبارتند از شمس‌العلما محمد مهدی عبدالرب آبادی (فت ۱۳۳۱ هق)؛ حاج میرزا ابوالفضل ساوجی؛ میرزا حسن طالقانی (که بعدها به مذهب بابیه در آمد و اعتضادالسلطنه او را از اداره‌ی دارالتألیف اخراج کرد)؛ و عبدالوهاب ابن عبدالعلی گلیزوری قزوینی (فت ۱۳۰۶ هق، پدر مرحوم محمد قزوینی)، معروف به ملا آقا.

نامه‌ی دانشوران به چاپ سنگی در تهران در ۷ مجلد به طبع رسیده است (جلد اول به خط محمد رضا صفا در ۱۲۹۶ هق، و جلد هفتم، که به حرف "ش" و ترجمه‌ی شاه نعمةالله ولی منتهی میشود، در ۱۳۲۴ هق).

نامه‌ی روز داوری[1] (nāmeye ruze dāvari)، گزارش ممیزی و سرشماری عمومی انگلستان که در ۱۰۸۶ به فرمان ویلیام I انجام گرفت. دراین گزارش منابع اقتصادی بیشتر کشور برای مالیات بندی دقیقتر تعیین شد. در تاریخ قرون وسطی، از نظر سرعت و کامل بودن، گزارشی ازآن بهتر نیست و یک سرچشمه‌ی گرانبهای تاریخ به‌شمار میرود.

نامه‌ی روشندلان: ← شوریده‌ی شیرازی.

نامی، تخلص میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی، ← تاریخ گیتی‌گشا.

نامیبیا: ⇐ افریقای جنوب غربی.

نامیز (nāmiz) [نا (علامت نفی) + آمیز (= مخلوط‌شونده) یا امولسیون[2] (emulsion؛ از فنـ)، پراکنده شدن مایعی در مایع دیگر که با آن قابل آمیختن نباشد؛ معمولاً قطر ذرات پراکنده در نامیز از ۱ میکرون کمتر است. از به هم زدن دو مایع مخلوط‌نشدنی با یکدیگر، یک نامیز موقتی حاصل میشود، ولی برای آنکه نامیز ثابت بماند، یک عامل سوم، به نام **نامیزگر**[3]، نیز ضرورت دارد تا از متصل شدن ذره‌ها به یکدیگر و جدا شدن دو مایع از هم جلوگیری کند. صابونها (← صابون) و دیگر پاکسازها، که از زنجیرهای دراز ئیدروکربوری (← ئیدروکربورها) با گروههای قطبی در منتهی الیه آنها تشکیل یافته‌اند، از نامیزگرهای مؤثرند. شیر نامیزی است که نامیزگر آن کازئین است. نامیزها در صناعت مواد آرایشی (شامپو و کرم)، غذائی (مایونز و مارگارین)، رنگرزی، چرمسازی، پارچه‌بافی، و کاغذسازی نقش مهمی دارند. نامیزها را میتوان به وسیله‌ی اعمال شیمیائی، یا تنها با گرم کردن یا سرد کردن آنها، تجزیه کرد. نیز ← **کولولید؛ دروا.**

نامیزگر: ← نامیز.

نان[4]، غذای عمومی که از پختن خمیر آرد یا بلغور غلات و سایر بذرها با آب یا یک مایع دیگر و افزودن نمک یا قند به دست میآید. معمولاً قبل از پخت، خمیر باید به وسیله‌ی مخمّری ترش شود، گاهی نیز نان بدون تخمیر پخته میشود (نان فطیر)؛ هر دو صورت از قدیم الایام معمول بوده است. آرد الک‌کرده یا با سبوس به مصرف تهیه‌ی نان میرسد. گاهی انواع مختلف آرد را مخلوط میکنند (جو، چاودار، برنج، زرت، ارزن، و سیب زمینی). در بعضی موارد، به جای مخمّر، گرد مخصوصی موسوم به گرد نانپزی مصرف میشود.

نانا[5] نهمین داستان از مجموعه‌ی **له روگون‌ـ ماکار،** اثر ا. زولا. شرح داستان چنین است که پدر نانا مردی است الکلی به نام کوپو[6] (kupo) ومادرش زنی رختشوی به نام ژروز[7] (jervez). نانا که دختری است زیباروی، نماینده‌ی زنان جلف و سبکسری است که در روزگار امپراطوری دوم مقام درخشان و آمیخته به رسوائی داشتند. امیل زولا این زن را در مهمانسرایش، در میان مبلهای لاکی سفید و معطر به "عطرگیج کننده‌ی" بنفشه، همچون قدرتی شهوت‌انگیز و حیوانی بی‌عقل و بی‌قلب معرفی کرده است که اجتماعی در حال انحطاط را تباه و ویران میکند. این زن به صورتی وحشتناک در اطاق مهمانسرای خود از دنیا رفت. نانا در ۱۸۸۰ انتشار یافت (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش).

نانا صاحب[8] (nānā sāheb)؛ حـ ۱۸۲۰—حـ ۵۹، از رهبران شورش سپاهیان، نام اصلیش **داندهو پانت** (dāndhu pānt). پسر خوانده‌ی پیشوا بود. از انگلیسها درخواست کرد که عنوان و مقرری پیشوا به وی اعطا شود، ولی موفق نشد. در شورش کانپور (۱۸۵۷)، افرادش افراد پادگان و مهاجرنشین انگلیسها را قتل عام کردند. مورد تعقیب انگلیسها قرار گرفت، و با افرادش چند بار شکست خورد تا عاقبت، در ۱۸۵۹، درجنگل‌های نپال ناپدید، و احتمالاً تلف شد.

نان‌پاره: ← اقطاع.

نانت[9] (nānt)، شهر (در ۱۹۶۸ جـ ۲۶۵٬۰۰۹)، کرسی ولایت لوار-آتلانتیک، غ فرانسه، بر رود لوار. با بندر خود، در سن‌ـنازر، از مراکز مهم صنعتی و کشتیرانی به شمار میرود. مقر اسقف، و بسیاری مؤسسات فرهنگی است. تحت تسلط رومیان، به صورت یکی از مراکز مهم تجاری و اداری در آمد. بسیار زود (از قرن ۴م) مقرّ اسقف شد، نورمانها آن را غارت و اشغال (۸۴۳—۹۳۶) کردند، و در قرن ۱۰م به دست دوکهای برتانی افتاد. درانقلاب فرانسه، نزدیک بود به تصرف سپاه سلطنت‌طلبان وانده در آید، و صحنه‌ی قتل عامی بودکه انقلابیون عاملین‌آن بودند (۱۷۹۳). در جنگ II تحت اشغال آلمانها (۱۹۴۰—۴۴) و از مراکز مقاومت در برابر سپاه آلمان بود، و غیر نظامیان شهر هدف انتقام بیرحمانه‌ی آلمانیها قرار گرفتند. ابنیه‌ی برجسته‌ی نانت شامل قصری بر رود لوار ازقرن ۱۰م و یک کلیسای جامع با مقابر دوکهای برتانی از قرن ۱۵م است.

نانت، فرمان[10] (farmāne nānt)، ۱۵۹۸، فرمانی که هانری IV، شاه فرانسه، پس از ویرانی فرانسه در نتیجه‌ی جنگهای مذهبی، درشهر نانت صادر، و حقوق پروتستانهای فرانسوی را در آن معین کرد (← **هوگنوها**). این حقوق عبارت بود از آزادی کامل عقیده و آزادی عبادت خصوصی؛ آزادی عبادت دسته‌جمعی در جاهائی که پیشتر در آنها چنین آزادیی داده شده بود، و گسترش‌آن در پاره‌ای از املاک دیگر متصرفی اشراف پروتستان؛ بهره‌برداری کامل از حقوق مدنی؛ کومک هزینه‌ی شاهی برای آموزشگاه‌های پروتستان؛ تشکیل محاکم خاص متشکل از پروتستانها و کاتولیکها برای رسیدگی به احوال شخصی پروتستانها؛ ابقای تشکیلات کلیسای پروتستان در فرانسه؛ و حق کنترول پروتستانها بر ۲۰۰ شهر که در تصرف هوگنوها بود، از جمله دژهائی همچون لا روشل، به این شرط که شاه در نگاهداری پادگانها و استحکامات آن شهرها کومک کند. شرط اخیر که نخست برای مدت ۸ سال بود و سپس تجدید شد، همچون تضمینی برای هوگنوها بود که سایر شرایط عملی شود؛ ولی این شرط به پروتستانها درواقع حق تشکیل دولتی در داخل دولت داد که با سیاست تمرکز ریشلیو و مازارن و لوئی XIV سازگار نبود. سقوط (۱۶۲۸) لا روشل به دست سپاهیان ریشلیو و صلح آله پایان امتیازات هوگنوها بود. پس از ۱۶۶۵، لوئی XIV، به صوابدید مشاوران کاتولیکش، سیاست تحمیل فشار و آزار بر پروتستانها را پیش گرفت. با صادر کردن یک رشته فرمانها در تفسیر فرمان نانت، آن فرمان را به صورت کاغذپاره‌ای در آورد. سرانجام، در ۱۶۸۵، در فرمانی اعلام کرد که اکثریت پروتستانها به مذهب کاتولیک در آمده‌اند و، بنابر این، فرمان ۱۵۹۸ نانت ملغی است. هیچ فرد پروتستان فرانسوی حق خروج از کشور را نداشت، به کسانی که آشکارا بر مذهب پروتستان باقی مانده بودند، وعده داده شده بود که آزاد از تعرض میتوانند به عبادت خصوصی بپردازند، ولی به این وعده وفا نشد. هزاران نفر از پروتستانها ازبیم شکنجه به‌خارج فرانسه‌گریختند، و چندین ولایت عملاً از سکنه خالی شد. الغای فرمان نانت، به علت خروج گروه کثیری از مردمان کوشا و بسیار ماهر در صنعت فرانسه از آن کشور، سبب ضعف اقتصادی فرانسه شد، و بر دشمنی شاهان پروتستان انگلستان و آلمان نسبت به شاه فرانسه افزود. هدف فرمان ۱۶۸۵ که کاتولیک ساختن فرانسه بود، تنها بر روی کاغذ عملی شد، چه بسیاری از مردم پنهانی بر مذهب پروتستان باقی ماندند، و در عین حال حیثیت کلیسای کاتولیک فرانسه از وحشیگری‌های لوئی آسیب فراوان دید.

نانتر[11] (nānter)، شهر (در ۱۹۶۸ جـ ۹۰٬۶۳۲)، مرکز ولایت ⇐ اوسدوسن، ل فرانسه‌ی مرکزی،

(1)Domesday Book (2)emulsion (3)emulsifier (4)bread (5)Nana (6)Coupeau (7)Gervaise (8)Nana Sahib (9)Nantes (10)Nantes, Edict of (11)Nanterre

بر کنار رود سن. مرکز صنعتی است، فلزات، اتومبیل، لوازم برقی، ماشین افزار. در ماه مه‌ی ۱۹۶۸، شعبه‌ی نانتر دانشگاه پاریس صحنه‌ی اعتراضات و تظاهراتی از طرف دانشجویان بود که دامنه‌ی آنها به جاهای دیگر کشیده شده، و یک بحران ملی سیاسی پدید آورد. کلیسای سنت ژنویو (قرن ۱۵م) در آنجا است.

نانتونگ[1] (nāntung)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۳۰۰'۰۰۰)، ل ایالت کیانگسو، ش چین مرکزی، بر رود یانگتسه، به فاصله‌ی ۵۵کیلومتری دریای چین شرقی. مرکز یک پهنه‌ی پنبه‌زار مهم است، و شهری قدیمی است که صنعتی شده است. کارخانه‌های آن منسوجات، روغن پنبه‌دانه، غذای آموده، ماشین‌افزار، کودهای شیمیائی، و کامیون تولید میکند. تا ۱۹۱۲ نام شهر تونگچو (tungco) بود. دانشکده‌ی پزشکی دارد.

نانتسوی[2]، **روبر** (rober nāntēy)، ح ۱۶۲۳؟–۷۸، نقشه‌کش و حکاک فرانسوی. تصاویری که با مداد رنگی میکشید موجب محبوبیتش شد. لوئی XIV او را نقشه‌کش کابینه‌ی سلطنتی کرد (۱۶۵۸). بیشتر شهرت وی به خاطر ۲۲۱ تصویر حکاکی شده است. نانتسوی از تقریباً همه‌ی درباریان مشهور تصویر ساخت. ۱۱ تصویر از لوئی XIV، ۱۴ تصویر از مازارن، و ۶ تصویر از کولبر ساخته است.

نانجوررها[3] (nānjurər–) [از لت، = سوگند ـ ناخوردگان]، آن دسته از روحانیون انگلیسی و اسکاتلندی که از شکستن سوگند وفاداری نسبت به جیمز II و ادای سوگند نسبت به ویلیام III، هنگام نشستن وی بر تخت سلطنت در ۱۶۸۹، خودداری کردند. نانجوررها، که اسقف اعظم کنتربری و چند اسقف و ح ۴۰۰ کشیش انگلیسی در میان ایشان بودند، اصل توالی میراثی و مراعات حقوق الاهی شاه را محفوظ داشتند، و از مقام خود محروم شدند. در اسکاتلند، که در ۱۶۸۹ کلیساها، به نفع کلیسای پرسبیتری، از حمایت دولت بی‌بهره ماندند، بیشتر کشیشان اسقف‌نشینی نانجوررر شدند. نانجوررری در آغاز بیشتر جنبه‌ی سیاسی داشت، و بسیاری از نانجوررها، علی رغم پیروی از اعتقاد به عدم مقاومت در مقابل قدرت دولت، در ایجاد نهضت جکوبایتها دخیل بودند. بعدها عده‌ی آنان کاهش یافت. نانجوررها در شورش ۱۷۴۵ دستی نداشتند، و بیشتر متوجه الاهیات شدند. استانده‌ی فکری عالی ایشان در روزگار خودشان مهم و مؤثر بود. مدعیان سلطنت تبعیدی از خاندان استوارت تا ۱۸۰۵ پیوسته اسقفهای نانجورر را تعیین می‌کردند و در این سال دستگاه نانجوررری پایان پذیرفت.

نانچانگ[4] (nāncāng)، شهر تجارتی (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۹۰۰'۰۰۰)، کرسی ایالت کیانگسی، ج‌ش چین، کنار دلتای رود کان[5]، بر دریاچه‌ی پویانگ. دانشگاه و دانشکده‌ی طب دارد. در جم II تحت اشغال ژاپنیها قرار گرفت (۱۹۳۹–۴۵). دوباره به اشغال ناسیونالیستها در آمد (۱۹۴۵)، ولی در ۱۹۴۹ به دست کمونیستها افتاد.

نانخواه، گیاه، ← زنیان.

ناندا دوی[6] (nāndā devi)، قله‌ای به ارتفاع ۷'۸۱۷ متر، ایالت اوتار پرادش، ل هند، در هیمالایا. پس از چند قله در کشمیر، این قله بلندترین قله‌ی هند است. هندوها معتقدند که ناندا، زن شیوا، دراینجا به سر می‌برد. یک‌هیئت انگلیسی–امریکائی در ۱۹۳۶ بر آن صعود کرد.

نانسن[7]، **فریتیوف** (frityof nānsen)، ۱۸۶۱–۱۹۳۰، پوینده‌ی نروژی در شمالگان و جانور-شناس، سیاستمدار، و ادیب. در نظر داشت که به وسیله‌ی کشتیهای مقاوم مخصوصی به نام فرام (frām)، که با حرکت یخ کشیده میشوند، برای مطالعه‌ی زندگی جانوران در عرضهای جغرافیائی زیاد به شمالگان برسد. هرگز به آنجا نرسید، ولی درمورد مناطق قطبی اطلاعات تازه‌ی فراوان و شهرت بین‌المللی به دست آورد. نخستین سفیر نروژ در انگلستان (۱۹۰۶–۰۸) بود و به ریاست انجمن بین‌المللی تحقیقات در باره‌ی دریاها رسید. چند سفر علمی کرد (۱۹۱۰–۱۴). به واسطه‌ی خدماتی که در قحطی روسیه و کارهائی که برای باز گرداندن زندانیان جنگ به خانه‌های خود کرده معروفیت دارد. جایزه صلح نوبل ۱۹۲۲ به وی اعطا شد. نیز ← نوبل. جوایز، جدول.

نانسی[8] (nānsi)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۱۲۷'۸۲۱)، کرسی ولایت مورت‌اموزل، ل‌ش فرانسه، بررود مورت و کانال مارن‌دراین. نانسی در کنار ذخایر عظیم آهن لورن قرار گرفته است، و شهرهای صنعتی کوچکتر، با کارخانه‌های ذوب آهن و آب جوسازی، آن را فرا گرفته‌اند. نانسی مرکز اداری، اقتصادی، و فرهنگی لورن است. مقر اسقف، و دارای یک موزه‌ی معروف هنرهای زیبا، یک آکادمی هنرهای زیبا، ویک دانشگاه بزرگ (تأسیس ۱۸۵۴) است که اکنون به صورت ساختمانی مدرن تجدید بنا شده. نانسی بر گرد یکی از قصرهای دوکهای لورن گسترش یافت و در قرن ۱۲م پایتخت آنان شد. در ۱۴۷۷ شارل دلیر در دروازه‌های شهر نانسی از سویسیها و نیروهای رنه‌ی II لورن شکست خورد و کشته شد. قسمت اعظم مرکز شهر در قرن ۱۸م و در زمان سلطنت آزادیخواهانه‌ی ستانیسلاس I، دوک لورن و شاه سابق لهستان، ساخته شد. نانسی نمونه‌ی شهرسازی و گوهر درخشانی در معماری قرن ۱۸م است. از اینیه‌ی آن، میدان ستانیسلاس دارای شکوه و قرینه‌ی خاصی است، ساختمانهای عمومی گرد میدان قرار دارند؛ در یک انتهای میدان طاق نصرتی به چشم میخورد که درنزدیکی آن مجسمه‌های ژ. کالو و طراح میدان،که هر دو اهل نانسی بودند، قرار دارد. مجسمه‌ی شاه ستانیسلاس در ۱۸۳۱ در وسط میدان نصب شد. میدان مستطیل شکل کاریر (kārier) نیز مجموعه‌ی کاملی از معماری قرن ۱۸م است. سایر اینیه‌ی برجسته‌ی شهر یک کلیسای جامع (۱۷۰۳–۴۲)، و یک کاخ قدیمی دوکی (۱۵۰۲–۴۴) است.

نانک (nānak)، ۱۴۶۹–۱۵۳۹، مؤسس آیین سیخ (← سیخ). در آبادی کوچک تلوندی (talvandi)، نزدیک لاهور– که امروز به نام وی ننکانه (nankāna) خوانده میشود– متولد شد. تحصیلات رسمی نداشت، ولی از آغاز جوانی به تفکر و تعمق گرایش تام داشت، و از ذوق سلیم برخوردار بود. از هر نوع شغلی روگردان بود، و پیوستن او به خدمت نواب دولت خان لودی به اصرار پدرش بود. در طی این خدمت نیز اوقات فراغت را در جنگلها انزوا میجست، و به تفکر میپرداخت. به نقل روایات، در یکی از این موارد بود که به تبلیغ خدای یگانه مأموریت یافت. سپس از خدمت نواب کناره گرفت، و در ۳۰سالگی به موعظه پرداخت، و در سراسر هند سفر کرد. گویند به ایران و بغداد و مکه نیز مسافرت کرد، و در ایران و افغانستان جمعی به آیین او گرویدند. بر طبق بعضی مآخذ، وی زبان فارسی و علم کلام اسلامی را آموخته بود، اگرچه سیخها منکر این امر هستند. اواخر عمر را در شهر کرتارپور (kartārpur)– که یکی از ثروتمندان هند به افتخارش ساخته بود– سکنی گزید، و بقیه‌ی عمر را نیز به وعظ و تبلیغ آیین خویش مشغول بود. کمی پیش از مرگ یکی از پیروان خاص خود را– نامش انگد (angad)– به جانشینی خود به عنوان گورو (← سیخ) منصوب کرد.

نانکو[9] (nānkō)، شهر، ل ایالت هپی، ل‌ش چین، ح ۴۰ کیلومتری لغ پکن. مقابر ۱۳ تن از ۱۶ پادشاه سلسله‌ی مینگ نزدیک آنست. از دروازه‌های عمده‌ی دیوار بزرگ چین بود.

نانکینگ[10] (nānking)، چینی **نانجینگ** (nānjing)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۲'۰۰۰'۰۰۰)، مرکز ایالت کیانگسو، چین، بر ساحل رود یانگتسه. در ۲۷۰کیلومتری غ شانگ-های واقع، و به وسیله‌ی خط آهن با آن مرتبط است. نانکینگ ازپایتختهای قدیم چین، و مر-کز ادبیات قدیمی چین بوده. از صنایع سنتی آن کالاهای ابریشمی، مخمل، و پارچه‌های نخی است. در دوره‌ی حکومت کمونیست، پس از ۱۹۴۹، کارخانجات صنایع سنگین در آن بر پا شد، که فراورده‌های آنها چراغهای فلورسنت، رادیو، تلفن، نورافکنهای سینما، دوربینهای عکاسی، میکروسکوپ، و مولدهای توربینی است.

نانکینگ از مراکز مهم فرهنگی و آموزشی است؛ دانشگاه نانکینگ، ۸ مؤسسه‌ی تعلیمات عالی، چند مؤسسه‌ی پژوهشی علمی، و رصدخانه‌ی تزوچین شان در آن واقع است. شهر را بقایای دیواری به طول ۴۰ کم احاطه کرده است. در تپه‌های ل‌ش شهر، درست در خارج این دیوار، بر دامنه‌های تزوچین شان، گور-های امپراطوران سلسله‌ی مینگ و یک موسو-لئوم پادبود از سون یات‌سن، مؤسس چین جدید قرار دارد. پایتخت سلسله‌ی مینگ بود (۱۳۶۸–۱۴۲۱). پیمان نانکینگ (۱۸۴۲)، که به جنگ تریاک پایان داد، پنج بندر مهم را به روی تجارت غرب باز کرد. در← شورش تایپینگ، شهر

(۱)Nan-t'ung; Nantung (۲)Nanteuil (۳)nonjurors (۴)Nanchang (۵)Kan (۶)Nanda Devi (۷)Nansen (۸)Nancy (۹)Nankow (۱۰)Nanking

مرکز شورشیان بود (۱۸۵۳—۶۴). در ۱۸۹۹ نانکینگ به روی تجارت خارجی باز شد. در انقلاب چین به دست شورشیان افتاد (۱۹۱۱) و موقتاً مقر ریاست جمهوری سون یات‌سن شد. در مارس ۱۹۲۷ به دست نیروهای ملیون افتاد، و در ۱۹۲۸ مرکز حکومت ملی چیانگ کای‌شک شد. در جنگ چین و ژاپون به دست ژاپونیها افتاد (دسامبر ۱۹۳۷) و پایتخت به چونگ‌کینگ انتقال یافت. قرارداد تسلیم ژاپن در نانکینگ به امضا رسید (۱۹۴۵). در ۱۹۴۶ دگربار پایتخت ملیون شد، و در ۱۹۴۹ کمونیستها آن را اشغال کردند، و یک بار دیگر پایتخت ملیون از آنجا به پکن انتقال یافت.

نانگا پاربات[1] (nānga pārbāt)، قله، ۸٬۱۲۵ متر ارتفاع، سرزمین کشمیر آزاد، ل‌ش پاکستان، در هیمالایا. ۶ هیئت که برای صعود به آن رفته بودند، تقریباً همگی هلاک شدند. بالاخره تیمی به سرپرستی هرمان بول[2] (hermān bul) توانست به این قله برسد (ژوییه‌ی ۱۹۵۳).

نان مقدس[3]، نان تقدیس‌شده‌ی ← آیین قربانی مقدس. آن را از خمیر آرد سفید ورنیامده به شکل قرصهای کوچک میپزند. نانهائی را که در قداس مصرف نشده باشد، کنار میگذارند و از آن برای شفای بیمار و خوراندن به شخص محتضر به عنوان تبرّک استفاده میکنند. آن را در ظرف مخصوصی نزدیک محراب کلیسا نگاه میدارند و چراغی در کنار آن روشن می‌کنند.

نان و حلوا (nāno halvā)، مثنویی در بحر رمل مسدس مقصور، به وزن مثنوی مولانا (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) از شیخ بهائی، به دو زبان فارسی و عربی. این مثنوی را، که دارای ۳۶۶ بیت است، شیخ بهائی در مشهودات سفر حج خود و سوانح آن، و نصیحت و ارشاد سروده است.

نانیتن[4] (nānitən)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعه ۶۶٬۹۷۹)، واریک‌شر، انگلستان مرکزی. در نزدیکی آن معادن زغال است. زادگاه جورج الیت میباشد.

نانینگ[5] (nānning)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعه تخمیناً ۳۷۵٬۰۰۰)، کرسی ناحیه‌ی خودمختار کوانگسی، ج چین، بر رود سی. در دره‌ی حاصلخیزی واقع است. دارای یک مجتمع صنعتی آهن و فولاد، یک پالایشگاه قند، و کارخانه‌های کودسازی و سیمانسازی است. بر خط آهن هونان‌کوانگسی به طرف ویتنام شمالی واقع است، یک دانشکده‌ی پزشکی و یک مؤسسه‌ی کشاورزی دارد.

ناو[6]، وسیله‌ی نقلیه‌ی دریائی که از نیروی باد یا سوخت استفاده میکند. اصطلاح کشتی نیز گاه به جای ناو به کار میرود. وسایل نقلیه‌ای که در زمانهای قدیم فنیقیان و کرتیان و مصریان و رومیان و چینیان در سفرهای دریائی به کار می‌بردند آن اندازه بزرگ بود که بتوان بدانها ناو نام داد. هومر در اودیسه از این گونه سفرها نقل میکند. ناوهای قدیم به وسیله‌ی پارو یا بادبان، یا هر دو، حرکت میکردند. ناوهای سنگین و کندرو برای حمل و نقل اجناس و ناوهای سبک و تندرو در جنگ به کار میرفت. در قرون وسطی ناوهای وایکینگها شهرت داشت؛ لیف اریکسن با همین ناوها که با پارو و بادبان، هر دو، حرکت میکردند، به امریکا رفت. پیدایش قطبنمای ملاحی و مسافرتهای ترااقیانوسی پرتغالیها و کریستوف کلمب و دیگر پویندگان برّ جدید انگیزه‌ی ساختن ناوها و توسعه‌ی دریانوردی بود. انواع فراوان ناوهای ستبر و ظریف چوبی ساخته شد. طرح ساختمانی این ناوها، خصوصاً از لحاظ جزئیات و تعداد و وضع دکلها و شکل بادبانها، آنها را از یکدیگر متمایز میساخت.

ساختن ناوهای چوبی، خصوصاً در بریتانیا و امریکا، ناوسازی را در شمار صنایع مهم قرار داد. موفقیت (۱۸۰۷) فولتن (← کشتی بخار) با کشتی کلرمونت (klermont) بر رود هودسن راه را برای جایگزین کردن ناوهای بادبانی به وسیله‌ی ناوهای بخار هموار ساخت، و بعداً، در قرن ۱۹م، فولاد در ناوسازی جایگزین چوب شد. ناوهای فولادی اغلب بزرگتر از ناوهای چوبی هستند. سپس در کشتیها توربین جایگزین ماشین بخار شد. در ۱۹۰۲—۰۳ موتورهای دیزل (← دیزل، موتور) در ناوها به کار گرفته شد. در دهه‌ی ۱۹۵۰—۶۰ موتورهای با نیروهای هسته‌ای وارد کار شدند (← انرژی هسته‌ای). ناوهای جنگی جدید شامل نبرد ناو، ناو هواپیمابر، رزمناو، ناوشکن، و زیردریایی هستند. نیز ← شکل.

ناوار[7] (nāvār؛ فس)، اسپانیائی **ناوارا** (nāvarrā)، در منابع اسلامی **نبارة** (nabārra)، ایالت (۱۰٬۴۲۲ کمم؛ در ۱۹۷۰ جمعه ۴۶۴٬۸۶۷)، ل اسپانیا، در مرز فرانسه، میان پیرنه‌ی غربی و رود ابرو؛ مرکز آن پامپلونا. ناوار دارای اقتصادی کشاورزی است. چراگاههای عمده در دامنه‌های کوهها دارد و از جنگلهای آن الوار به دست میآید. در دره‌های آن غلات، انگور، و چغندر قند به عمل میآید. با ایجاد کارخانه‌های

چند نوع کشتی از زمانهای قدیم

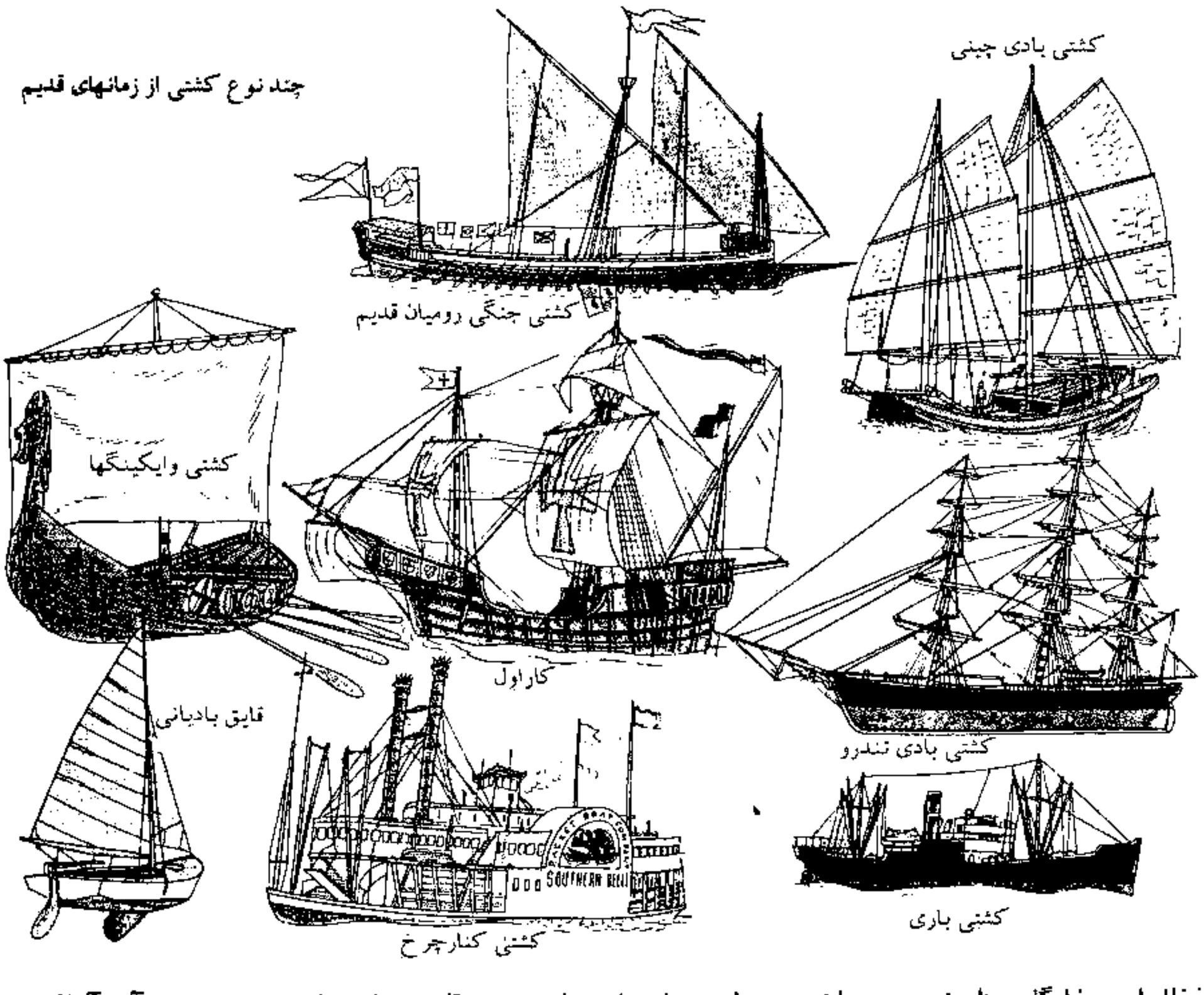

(۱)Nanga Parbat (۲)Buhl (۳)Host (۴)Nuneaton (۵)Nan-ning (۶)ship (۷)Navarre

خود را باز یافت. در نبردی که در ۷۷۸ در گردنه‌ی رونسوو روی داد، باسکها سپاهیان شارلمانی را دفع کردند (← رولان). در ۹۰۵ **سانچوی I مملکتی در ناوار تأسیس کرد که شامل** ایالت کنونی ناوار وبعضی از سرزمینهای ایالات باسک بود. نوه‌ی سانچوی I، سانچوی III، این مملکت را بزرگترین قدرت در اسپانیای شمالی ساخت، و فرمانروائی خود را به خارج از مرزهای پیشین ناوار گسترد. پس از مرگ (۱۰۳۵) سانچوی III، قلمرو فرمانروائی او به سه مملکت تجزیه شد: ناوار، آراگون، و کاستیل. ناوار کنونی شامل قسمتی از ولایت باس‌پیرنه است.

در ۱۲۳۴ ناوار مدتی تحت حکومت سلسله‌ی شاهان فرانسه قرار گرفت. فردیناند V کاستیل و لئون در ۱۵۱۲ ناوار را تصرف کرد، و قسمت عمده‌ی آن را به‌کاستیل منضم ساخت (۱۵۱۵). **بقیه‌ی آن، واقع در ل پیرنه، هنگامی که هانری III ناوار با عنوان هانری IV شاه‌فرانسه شد (۱۵۸۹) به‌فرانسه‌پیوست. بدین ترتیب هم شاهان فرانسه تا زمان لوئی XVI عنوان شاه ناوار** نیز داشتند و هم شاهان اسپانیا تا ۱۸۳۳. در ۱۸۳۳ ناوار به کارلوسیان پیوست، و دون کارلوس به عنوان شارل III ناوار شناخته شد، ولی در ۱۸۳۹ ایزابل II را ملکه‌ی این سرزمین شناختند.

ناوارا: ← ناوار.

ناوارته[1]، خوان فرناندث (xuān fernāndeţ nāvārrete)، ۱۵۲۶–۷۹، نقاش مذهبی اسپانیائی مشهور به ال مودو (el mudo؛ اسپانیائی، ← گنگ). ابتدا در یک دیر و بعد در ایتالیا، احتمالاً با تیسین، تحصیل کرد، در ۱۵۶۸ نقاش دربار فیلیپ II شد، و اسکوریال را با ۸ محراب نقش زیبا (شامل پیدایش، ابراهیم و سه فرشتگان)، و تمید (اکنون در پرادو) برای او آراست. تأثیرات مکتب ونیسائی از طریق ناوارته به اسپانیا رسید.

ناوارینو، شهر، ← پولوس.

ناوارینو، نبرد[2] (nāvārino)، ۱۸۲۷، نبرد دریائی در جنگ استقلال یونان. علت وقوع آن این بود که عثمانی صلح موقتی را که انگلستان و فرانسه و روسیه پیشنهاد کرده بودند، نپذیرفته بود. ناوگان مصری محمد علی، که در پولوس لنگر انداخته بود، در برابر حمله‌ی متحدین (انگلستان، فرانسه، و روسیه) بیدفاع بود؛ نابود شدن آن موجب شد که مصر، در ۱۸۲۸، از جنگ یونان کناره گیری کند.

ناواس د تولوسا[3] (nāvās de tolosā)، شهرکی (در ۱۹۶۰ جه ۸۰۱) در ج اسپانیا، در ایالت خائن. آلفونسوی VIII لئون و کاستیل موحدون را در آنجا شکست داد (۶۰۹ هق = ۱۲۱۲). در نزدیکی آن نیز نبردی میان نیروهای اسپانیائی و فرانسوی روی داد (۱۸۱۲).

ناوبری[4] یا **ناورانی** (nav.bari, nāv.rāni)، هنر یا علم یافتن وضع و جهت سیر کشتیها و نقاله‌های هوائی از طریق رصدهای نجومی و محاسبه. در ایام قدیم ناوبری، به هدایت خورشید و ستارگان و علامات ساحلی صورت میگرفت. در دوره‌های تاریخی قدیم، فنیقیان محتملاً دلیرترین دریانوردان بوده‌اند. آنان کشتیهای بزرگ می‌ساختند و شب و روز به نقاط دور از دید کرانه‌ها سفر میکردند. به احتمال قوی توانسته بودند قاره‌ی افریقا را دور بزنند. وایکینگها در سفر دریائی غالباً با خود پرندگانی همراه میبردند و با پرواز دادن آنها در هنگامی که کرانه از کشتی پیدا نبود، راه خود را پیدا میکردند. بدین منظور، پرنده را رها میکردند و جهت پرواز آن را زیر نظر میگرفتند، چه پرنده در هوا بالا میرود و به جائی میرسد که از آنجا می‌تواند خشکی را ببیند و به طرف آن پرواز کند. در انگلستان، ملکه الیزابت برای تثبیت قوانین ناوبری اهتمام فراوان داشت، و به ترینیتی هاوس، که اتحادیه‌ای صنفی (تأسیس ۱۵۱۴) برای کشتیرانی و تنظیم ناوبری انگلستان بود، اختیارات بسیار بخشید. در این دوره به آبنگاری توجه فراوان میشد، و بندرگاهها و مصب رودها تحت مراقبت بود، و علامات راهنمائی در آنها نصب کرده بودند. با استفاده از قطبنما در کشتیرانی پیشرفت عظیمی در هنر ناورانی حاصل شد. در اوایل قرن ۱۵م، پرتغالیان به رهبری هانری دریانورد، که رصدخانه‌ای بنا کرده و جداولی برای ثبت میل خورشید فراهم آورده بود، به پیشرفت بزرگی نایل شدند؛ هانری اطلاعات فراوانی مربوط به دریانوردی جمع‌آوری کرد و آنها را به صورتی در آورد که بتواند مورد استفاده‌ی عملی دریانوردان واقع شود، و نیز نقشه‌های ناوبری تهیه کرد، و هیئتهائی را برای پویش گسیل داشت که به اکتشافات متعددی نایل شدند. با توسعه‌ی فن کشتیسازی و افزایش اطلاعات نجومی، استفاده از آلات در ناوبری پیوسته بیشتر میشد. عصا-چلیپا[5] (از اختراعات لوی بن قارشون) در اوایل قرن ۱۵م مورد استفاده واقع شد. این اسباب عبارت از دو قطعه چوب بود، یکی به نام عصا ودیگری با نام چلیپا که به حالت عمود بر عصا بر روی آن قرار داشت و میتوانستند آن را پیش و پس ببرند؛ هر یک از دو کنار چلیپا، به طول ۶۶ سه، سوراخی داشت؛ برای اندازه گرفتن ارتفاع یک جرم آسمانی، این دستگاه را در جهت آن نگاه میداشتند و چلیپا را چندان پیش و پس میبردند تا هنگام نگاه کردن از ته عصا آن جرم را از داخل سوراخ کنار بالائی چلیپا، و افق را از داخل سوراخ پایینی آن، مشاهده کنند، و سپس از روی ارقامی که بر روی عصا نقش شده بود ارتفاع آن جرم آسمانی را به دست میآوردند. آلت دیگری که برای یافتن ارتفاع به کار میرفت اسطرلاب بود، ولی این هر دو آلت با دقت اندازه را به دست نمیدادند. تجهیزات ناوبری که کریستوف کلمب با خود همراه داشت، ظاهراً چیزی بیش از قطبنما و عصا-چلیپا و یک جدول میل خورشید نبوده است. واسکو دو گاما در سفر اولش بر گرد دماغه‌ی امید نیک در ۱۴۹۷ از اسطرلاب استفاده کرده‌است. کار مرکاتور در بهتر کردن نقشه‌های جغرافیائی در پایان قرن ۱۶م، کارهای مارتین کورتس[6] (mārtin kortes؛ ۱۵۳۲–۸۹) در همین دوره، اندازه‌گیری محیط زمین، و اکتشاف لگاریتم در آغاز قرن ۱۹م توسط نپر، همه از عواملی بود که به پیشرفت علم پیچیده‌ی ناوبری کومک کرده است. با وجود این، تا آغاز قرن ۱۸م که توانستند ارتفاع را با اسبابی موسوم به کوادران (kuādrān؛ از فر، اسبابی شبیه سکتان با قوسی به اندازه‌ی ربع دایره) و سرعت کشتی را با طناب اندازه‌گیری معین کنند، مسئله‌ی تعیین عرض جغرافیائی به صورت رضایتبخش حل نشده بود، و پیش از اختراع کرونومتر تعیین دقیق طول جغرافیائی میسر نبود. انتشار (۱۷۶۷) تقویمهائی به نام تقویم ناوبری گام بزرگی در پیشرفت ناوبری بود، و در قرن ۱۹م کتابهائی در این باره منتشر شد که پر انتشارات پیش از آن برتری بسیار داشت. روش موضع‌یابی از روی محاسبه‌ی حدسی دقت بسیار پیدا کرد؛ در این روش موضع کشتی را با در نظر گرفتن نقطه‌ی عزیمت (یعنی آخرین نقطه در سیر کشتی که طول و عرض آن را اندازه گرفته بوده‌اند)، جهت سیر (بدان صورت که از قطبنما معلوم می‌شود)، سرعت و فاصله‌ی پیموده‌شده (که با طناب اندازه‌گیری میشود)، و زمانی که گذشته است، تعیین میکنند. در عین آنکه تشخیص وضع با استفاده از نقشه‌های نجومی بهبود فراوان پیدا کرد، استعمال شناورها و ساخته شدن نقشه‌های دریانوردی درکار ناوبری تسهیلات فراوان فراهم آورد، ولی انقلاب بزرگ در ناوبری در قرن ۲۰م و هنگامی صورت گرفت که استفاده از پیام‌های رادیوئی میسر شد. تکامل رادار و جهتیابی رادیوئی در جه II به پیدا شدن تغییرات اساسی در فن ناوبری انجامید. ناوبری هوائی و علم تعیین وضع جغرافیائی یک وسیله‌ی نقلیه‌ی هوائی و نگاهداری مسیر مطلوب آن نسبت به سطح زمین، اصولاً به ناوبری دریائی شبیه است، و در آن از همان روشهای کلی استفاده میشود؛ این روشها عبارت است از ناوبری نجومی که با تعیین موضع زمانی اجرام آسمانی به وسیله‌ی سکستان صورت میگیرد؛ محاسبه‌ی حدسی، که از روی دانستن فواصل میشود؛ ملاحظه‌ی دائمی علامات زمینی؛ ناوبری راداری که در آن پیوسته علامات نقش‌شده بر صفحه‌ی رادار مورد نظر است؛ و ناوبر رادیوئی که در آن از پیامهای فرستاده‌شده از نقاط شناخته‌شده استفاده میشود.

ناوبند، ده، بوشهر، ← نای‌بند.

ناوبندان[7] (nāv bandān). **۱–** فرمان دولتی که ورود ناوهای تجارتی را به بنادر تحت فرمان آن دولت و عزیمت آنها را از آن بنادر ممنوع میسازد. **۲–** دستوری صادر ازطرف یک مؤسسه‌ی دولتی بازرگانی یا مؤسسه‌ی باربری، دایر به منع قبول هر گونه کالا یا بعضی کالاها در بعضی خطوط کشتیرانی، به علت کافی نبودن وسایل یا علل دیگر.

ناوبندان، قانون[8] (nāv-bandān)، قانونی که کنگره‌ی امریکا در ۱۸۰۷ برای مقابله با فرمان صادر در شورای خصوصی انگلستان و محاصره‌ی دریائی ناپلئون، که هر دو سبب محدودیت کشتی‌

(۱) Navarrete (۲) Navarino, battle of (۳) Navas de Tolosa (۴) navigation (۵) cross-staff (۶) Cortès
(۷) embargo (۸) Embargo Act

رانی‌کشورهای بیطرف شده بود، گذراند. کشتی‌های بازرگانی کشتهٔ در معرض مزاحمت انگلستان و فرانسه هر دو قرارگرفت، و تامس جفرسن در صدد تلافی بر آمد. نخستین تلاشْ وضع قانون منع ورود (۱۸۰۶) بود که فقط از ورود کشتیهای انگلیسی جلوگیری میکرد. آن قانون در ۱۸۰۷ لغو شد. و قانون محدود کننده‌تر ۱۸۰۷ جای آن را گرفت که تجارت صادراتی و وارداتی بین‌المللی را از بندرهای امریکا ممنوع ساخت و جفرسن امیدوار بود که انگلستان و فرانسه از این راه متوجه فواید آزادی تجارت بین‌المللی خواهند شد. در ۱۸۰۹ این ممنوعیت شامل آبهای داخلی و تجارت خشکی نیز شد و تجارت عظیم با کانادا را متوقف کرد. بازرگانان و ناخدایان وجاشوان ناراضی و بیمناک شدند و به هر حیله‌ای برای فرار از این قانون توسل میجستند. این تدبیرها برای متزلزل ساختن فرانسه و انگلستان بی‌حاصل ماند. اجرای این قانون، مخصوصاً در نیو انگلند، که بازرگانانْ آن را سبب محرومیت خود از وسیله‌ی معیشت تصور میکردند، دشواری داشت. در همین سال، پس از آنکه قانون دیگری برای تشدید قانون ناوبندان گذشت، مردم نیو انگلند سر به شورش بر داشتند وقانون ناوبندان توسط مخالفان دولت در کنگره لغو شد و قانون ترک معامله جای آن را گرفت که، بنابر آن، تنها معامله‌ی با فرانسه و انگلستان ممنوع شده بود، و جفرسن به اکراه آن را پذیرفت، ولی‌باز هم تأثیری بر فرانسه و انگلستان نداشت. در ۱۸۱۰ این قانون نیز لغو شد و قانون شماره‌ی ۲ میکن [meykən؛ به‌نام نتنیل میکن[1] (nətanyəl meykən؛ ۱۷۵۸–۱۸۳۷)] جای آن را گرفت که عملاً به این تجربه پایان بخشید، و تنها این اجازه را به رئیس جمهور داد که در مقابل هرکشوری که قائل به محدودیت بازرگانی شود، کشمتِ نیز مقابله‌ی به مثل کند.

ناوپاکتوس[2] (nāpāktos)، ایتالیائی **لپانتو**[3] (lepānto)، شهر(جم ۵'۷۵۲)، غ یونان مرکزی، کنار خلیج کورنت. در ۴۵۶ ق‌م به تصرف آتنیان در آمد، و در ← جنگ پلوپونزی پایگاه دریائی مهم آتنیان بود. سپس انحطاط یافت، ولی در امپراطوری بیزانس بار دیگر رونق تجارتی پیدا کرد. در ۱۴۰۷ به تصرف مملکت ونیز و در ۱۴۹۹ به تصرف دولت عثمانی در آمد. در اتحاد مقدس بر ضد عثمانیها پیروزی دریائی بزرگی در ← نبرد لپانتو نصیب متحدین شد. در ۱۸۲۸ به تصرف یونان در آمد.

نئوپتولموس[4] (neoptolemos) یا **پورهوس** (purhos) [= زردمو]، در افسانه‌های یونان، پسر اخیلس و شوهر هرمیونه. شجاع ولی بیرحم بود. در جنگ تروپا پریاموس را در قربانگاه زئوس کشت. بعد از جنگ آندروماخه را به اسارت برد. اورستس او را کشت.

نئوپرن: ← کائوچوی مصنوعی.

نئوپلاتونیسم: ← نوافلاطونی، فلسفه‌ی.

ناوپلیون، بندرشهر، یونان، ← نوپلیا.

ناودیس[5] (nāvdis)، طبقه‌ای از سنگ که، به صورت ناوی، چین خورده باشد. برای تصویر ← چین، در زمینشناسی.

ناودیس شکنجی[6] (nāvdise šekanji)، ناودیس مرکب بزرگ.

نئودیم[7] (neodim؛ فنس)، عنصر فلزی کمیاب (علامت شیمیائی Nd؛ نیز ← عنصر، جدول). به حالت ترکیب با بعضی فلزات خاکهای کمیاب یافت میشود. اول بار مخلوطی از نئودیم و پرازئودیم را عنصری واحد تصور میکردند، و آن را دیدیمیوم (didimiom) نامیدند. برای ساختن بعضی ادوات شیشه‌ای (زرد مایل به سبزی)، و شیشه‌ی عینک به کار میرود. ترکیبات این عنصر در پزشکی، برای پیشگیری ترومبوز، به کار میرود. نئودیم در ۱۸۸۵ توسط بارون فون آوئر ولسباخ کشف شد.

ناورزا، شهر، ← عین زربه.

ناورس[8] (nāvras) [ناو (= کشتی + رس (از رسیدن)] دورترین نقطه‌ای در یک رود که کشتیهای تجارتی میتوانند بدانجا برسند.

ناورود (nāv.rud)، ده (جم ۴۰۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان اسالم، شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)، ۱۵کیلومتری ج هشت‌پر. ناورود مشرویش میسازد. محصولاتش برنج و ابریشم است.

ناوزمین[9] (nāvzamin)، فرورفتگی کشیده‌ای در قشر زمین که تهنشستهائی با ضخامت زیاد در آن جمع شده است.

ناوسیکائا، در اساطیر یونان، ← فایاکیا.

ناوشکن[10] (nāv.šekan)، ناو جنگی به ظرفیت ۲'۵۰۰ تا ۴'۵۰۰ تن، بسیار تندرو و مجهز به لوله‌های اژدرانداز و توپهای کالیبر متوسط وضد هوائی. جدیدترین اژدراندازهای مجهز به پرانه‌ی هدایتپذیر از سلاحهای دفاعی عمده‌ی ناوشکنها است. ناوشکنها به علت سرعت وقابلیت تحرکشان در نبرد بسیار مفید، و برای حمایت ناوها در مقابل زیردریائیها وهواپیماها بسیار ارزنده‌اند. ناوشکنها در جنگ II اهمیت بسزائی داشتند. با اسلحه‌های الکترونیک خود بهترین سلاح ضد زیردریائیها بودند، و در نتیجه بهترین وسیله برای همراهی واحدهای بزرگ دریائی به شمار میرفتند. انواع آن عبارتند از ناوشکن رادار-دار برای پیجوئی هواپیماهای دشمن و کنترل پیکار هواپیماهای گشتی دوست؛ و نیز ناوشکنهای مخصوص مین‌گذاری. ناوشکن تراکتن (trākstən) اولین ناوشکن هسته‌ای کشتهٔ است که در ۱۹۶۴ به‌آب افکنده شد.

نئولیتیک، دوره‌ی، همان عصر حجر جدید است.

ناومان[11]**، فریدریش** (fridriš nāmān)، ۱۸۶۰–۱۹۱۹، رجل سیاسی آلمانی. نخست راهبی لوتری بود. از رهبانیت دست کشید (۱۸۹۴) و وارد سیاست شد. یکی از مؤسسان (۱۸۹۶) و اولین رئیس اتحادیه‌ای شد که، گرچه حزب ناسیونال سوسیالیست خوانده میشد، هیچ گونه وجه مشترکی با حزب هیتلر نداشت. عضو رایشستاگ بود (۱۹۰۷–۱۲، ۱۹۱۳–۱۸) و به اصلاحات سیاسی و اجتماعی کومک کرد. مؤلف کتاب اروپای مرکزی (۱۹۱۵)، اثر مهمی در نهضت پان‌ژرمنی، است.

ناومبورگ[12] (nāmburg) یا **ناومبورگ آن در زاله**[13] (der zāle)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۷'۶۳۶)، جمهوری آلمان شرقی، در کشور ساکس-آنهالت، ش آلمان مرکزی، کنار رود زاله. مرکز عمده‌ی شرابسازی است، ولی صنایع ماشینی و چرمسازی نیز دارد. در قرن ۱۱ تأسیس شد و بعدها به ← اتحادیه‌ی هانسالی پیوست. در ۱۵۶۴ به ساکس و در ۱۸۱۵ به‌پروس تعلق یافت؛ جزئی از ایالت ساکس شد. قسمتی از باروهای قرون وسطائی آن باقی است، و کلیسای جامعی (قرن ۱۳م–۱۴م) با حجاریهای ظریف گوتی آلمانی دارد.

ناومبورگ آن در زاله: ← ناومبورگ.

نئون[14] (neon؛ از فنس)، عنصر گازی کمیاب، بیرنگ، بی‌طعم (علامت شیمیائی Ne؛ نیز ← عنصر، جدول). از گروه گازهای بی‌اثر در جدول تناوب عناصر است، و در مفهوم شیمیائی معمولی ترکیباتی تشکیل نمیدهد. هرگاه در لوله‌ی شیشه‌ای سربسته‌ای که جریان برق از آن عبور کند قرار گیرد، نور نارنجی مایل به سرخی تولید میکند. در چراغهای راهنما و چراغهای خطر هواپیما به کار میرود. به مقدار بسیار کم در جوّ وجود دارد. تهیه‌ی آن به مقدار تجارتی از هوای مایع است. لوله‌های محتوی نئون در تلویزیون به‌کار میرود، در لازر نیز مورد استعمال دارد. در ۱۸۹۸ به وسیله‌ی سر و. رمزی و ماریس ویلیام تروورز (← کریپتون) کشف شد.

ناوهایم، آلمان، ← باد ناوهایم.

ناوه‌کش (nāve.kaš)، دهستان (جم ۵'۴۰۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش سابق چگنی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل لرستان؛ دارای ۳۵ آبادی. کوهستانی است. رود خرم آباد و رودهای محلی مشرویش میسازند. ظاهراً آثار قلعه خرابه‌ای در آن به چشم میخورد. مرکزش، **ناوه‌کش یا قلعه ناوه کش** (جم ۱۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۱کیلومتری سراب دوره قرار دارد.

ناوهو[15] (nāvəhō)، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی. قبایل بیابانگردی از ج‌غ بودند که در زمستان در کلبه‌های پوشیده از گل و در تابستان در کلبه‌های پوشیده از شاخ و برگ زندگی میکردند. در قرن ۱۷م به گوسفند دست یافتند و از آن پس حرفه‌ی عمده‌ی آنان پرورش گوسفند بود. در مقابل سفیدپوستان مقاومت ورزیدند، تا آنکه کیت کارسن[16] (kit kārsən؛ ۱۸۰۹–۶۸)، مرزبان امریکائی، با کشتن گوسفندهای ایشان آنان را مطیع کرد (۱۸۶۳–۶۴). بسیاری از ایشان تا ۱۸۶۸ زندانی بودند و در این سال قرارگاهی در لش آریزونا، لغ نیومکسیکو، و ج‌ش یوتا به آنان واگذار شد. جواهرسازی با نقره و فیروزه و دستبافهای ایشان (مخصوصاً پتو) مورد توجه سفیدپوستان است.

---

(۱)Macon (۲) Naupactos (۳)Lepanto (۴)Neoptolemus (۵)syncline (۶)synclinorium (۷)neodymium (۸)head of navigation (۹)geosyncline (۱۰)destroyer (۱۱)Naumann (۱۲)Naumburg (۱۳)Naumburg an der Saale (۱۴)neon (۱۵)Navaho (Navajo) (۱۶)Carson

ناو هوائی[1] یا **دیریژابل**[2] (dirijābl؛ فنـ)، بالونی (← بالون) دارای نیروی محرک، که بتوان آن را به هر سو راهنمائی کرد. سه نوع اصلی دارد، یکی غیر صلب که در آن محفظه‌ی گاز نرم است و فشار گاز به بالون شکل آن را میدهد؛ دوم نیمصلب که در آن نیز فشار گاز به بالون شکل میدهد، ولی علاوه بر آن حمالهای صلب مفصلدار نیز دارد؛ سوم صلب که شکل آن تغییرناپذیر است و به فشار گاز داخلی بستگی ندارد. نخستین ناو هوائی که با کامیابی به کار افتاد، توسط هانری ژیفار[3] hānri jifār؛ ۱۸۲۵–۱۸۸۲) فرانسوی در ۱۸۵۲ ساخته شد. بسیاری از سازندگان دیگر از کار او تقلید کردند، که ستانیسلاس شارل هانری دوپوئی دو لوم[4] (stānislās sārl hānri dūpūi dë lom، ۱۸۱۶–۸۵) و برادران تیساندیه[5] (tisāndie) از آن جمله‌اند. در ۱۸۸۴ سرهنگ شارل رنار[6] (šārl rënār؛ ۱۸۴۷–۱۹۰۵) و سروان کربس[7] (krebs) با موفقیت یک ناو هوائی به نام لا فرانس ساختند که هدایت آن به وسیله‌ی باتریهای برقی صورت میگرفت. نامهای برجسته‌ی دیگری در تکامل ناوهای هوائی اینها است: آلبرتو سانتوس‌دو مونت، گراف فردیناند فون زپلین، و هوگو اکنر[8] (hugo ekener؛ ۱۸۶۸–۱۹۵۴، خلبان و هواپیماساز آلمانی). سانتوس‌دو مونت در نخستین تکامل ناوهای هوائی غیر صلب برجستگی داشت، این نوع ناو هوائی که بسیار سبک و ساختن آن ساده بود، در جنگ II، برای پاسداری از کرانه‌ها و در نبرد با زیردریائیها سودمند افتاد، و پس از آن در کارهای تبلیغاتی تجارتی و کنترول ترافیک و حمل و نقل پست مورد استفاده قرار گرفت. پیشرفت ناوهای هوائی صلب مدیون کارهای زپلین و اکنر است که در ساختن استخوان‌بندی ناو از آلومینیوم یا دورالومن استفاده میکردند. در همه‌ی انواع ناوهای هوائی وسایل رفاه مسافران و سرنشینان و حمل بار فراهم شده است. قدرت براور ناو از گاز ئیدروژن یا هلیوم تأمین می‌شود؛ قدرت براوری هلیوم هر چند از آنِ ئیدروژن کمتر است، خاصیت اشتعال‌ناپذیری هلیوم مزیتی نسبت به ئیدروژن به شمار میرود. در انگلستان، در جنگ I، ساختن ناو هوائی آغاز شد، و یکی از این ناوها اولین ناو هوائیی است که از قطا عبور کرد و در ظرف مدت ۷۵ ساعت باز گشت. ناو گراف زپلین، که در ۱۹۲۶–۲۷ در آلمان ساخته شد، در ۱۹۲۹ ۳۲'۰۰۰ کم در اطراف زمین سفر کرد. ساختن نخستین ناو هوایی صلب ساخته‌شده در کشمت، به نام شننندوآ (šenəndoā)، در ۱۹۲۳ به‌پایان رسید و اولین ناوی بود که در آن از هلیوم استفاده شد. این ناو با طوفان شدیدی در ۱۹۲۷ متلاشی شد. ناو لوس‌آنجلس، که توسط آلمانها به عنوان غرامت جنگی در ۱۹۲۴ برای کشمت ساخته شد، دراواخر این سال با موفقیت توسط اکنر از قطا عبور کرد. ناو هوائی آلمانی هیندنبورگ که در ۱۹۳۶ ساخته شده بود، در ۱۹۳۷ در نیوجرسی آتش گرفت. هیچ ناو هوائی صلبی پس از جنگ II بر جای نماند.

ناو هواپیمابر[9] (bar-)، ناو مخصوص جا دادن، پرواز، و فرود آمدن هواپیما؛ در جنگ I به طور آزمایشی به کار رفت، ودر نبردهای جنگ II مهم‌ترین واحد دریائی شد. در ۱۹۴۲ ناو هواپیمابر جایگزین نبردناو شد. پس از جنگ II ناوهای هواپیمابر در نیروهای دریائی بریتانیا و کشمت تکامل یافت، ولی جز در زمینه‌ی پیشرانی هسته‌ای، در اساس آنها تغییری حاصل نشد. با به کار افتادن ناوهای هواپیمابر هسته‌ای در دهه‌ی ۱۹۶۰، به علت بی‌نیازی این گونه ناوها از دوباره سوختگیری منظم، سفرهای بسیار طولانی با این ناوها امکانپذیر شد.

ناها[10] (nāhā)، یا **نافا** شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۲۷۶'۳۸۰) در جزیره‌ی اوکیناوا. تا ۱۹۵۴ مرکز اوکیناوا بود، و در همین سال مرکز ستادهای فرماندار نظامی کشمت در جزایر ریوکیو شد. در ۱۸۵۳ م. ک. پری این شهر را به عنوان نخستین پایگاه خود برای نفوذ در ژاپن انتخاب کرد.

ناهید، در شاهنامه: ← کتایون.

ناهید، در نجوم: ← زهره.

ناهید یا **اناهید** (anāhid)، اوستائی اناهیته (anāhita) [← ناآلوده، پاک]، در اوستا صفت فرشته‌ای مؤنث که نگهبان آب است. بعدها این نام به ستاره‌ی زهره داده شد. معبد ناهید در همدان به خصوص مجلل بوده، و همان است که در معرض دستبرد آنتیوخوس III قرار گرفت. آثار معابد ناهید از سرحدهای غربی ایران (لودیا، پونتوس، کاپادوکیا، ارمنستان، و غیره) پیشرفت بسیار کرد. نیز ← ساسان، جد اردشیر بابکان.

نای، در مهره‌داران: ← قصبة الریه.

نای[11]، **الیزابت** (elizābet nāy)، ۱۸۳۳–۱۹۰۷، مجسمه‌ساز آلمانی-امریکائی؛ متـ آلمان. بعد از تحصیل مجسمه‌سازی در مونیخ و برلین، سفرهای بسیار کرد و نیمتنه‌هائی از شاه جورج V هانوور، گاریبالدی، و بیسمارک ساخت. در ۱۸۶۳ ازدواج کرد، و ۷ سال بعد به امریکا رفت. در ۱۸۹۲ به اوستین، تکزاس، رفت و مجسمه‌هائی از س. هیوستن و سایر شخصیتهای برجسته‌ی تکزاس ساخت.

نایا[12] [از سانسکریت ناگو (nāgo)، ← مار]،



نایا

جنسی از ماران بسیار سمی که انواع کبرا نیز از آن است. پوستش خط و خالهای زرد وخاکستری دارد و هنگام خشم گردنش پهن و متورم میشود؛ از ۸۰ تا ۴۵۰ سم طول دارد. سم آن بسیار سریع سبب هلاکت میشود.

نایادوس، در اساطیر یونان: ← نایادها.

نایادها[13] (nāyād-)، پن نایادوس (nāydos)، در اساطیر یونان، پریان (← پری) آبهای شیرین. نایادها دختران زئوس بودند، و همچون دوشیزگانی که تاجهای گل بر سر داشتند نشان داده میشدند.

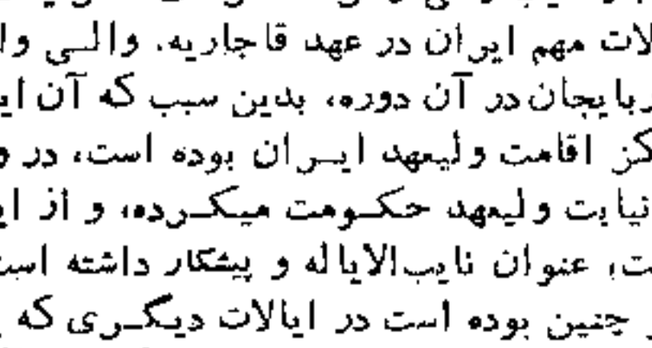

نایادها

نایاریت[14] (nāyārit)، ایالت (۲۷'۳۱۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۵۴۷'۹۹۲)، غ مکزیک، کنار فکبا؛ کرسی آن تپیک. دارای محصولات متنوع کشاورزی (پنبه، قهوه، زیتون، و چوبهای تزیینی) و منابع جنگلی و معدنی دست‌نخورده است.

نایب‌الایاله (nāyebo'l-'ayāla) **معاون و قائم مقام** و نایب والی و فرمانفرمای هر یک از ایالات مهم ایران در عهد قاجاریه. والی واقعی آذربایجان در آن دوره، بدین سبب که آن ایالت مرکز اقامت ولیعهد ایران بوده است، در واقع به نیابت ولیعهد حکومت میکرده، و از این جهت، عنوان نایب‌الایاله و پیشکار داشته است. و نیز چنین بوده است در ایالات دیگری که یکی از فرزندان یا نزدیکان شاه به والیگری آنها انتخاب میشده است.

نایب‌الصداره، در عهد صفویه، ← صدارت.

نایب‌الصدر، حاج: ← طرائق الحقایق.

نایب حسین کاشی (nāyeb hoseyn-)، فت ۱۳۳۷ هق، از اشرار مشهور در اوایل مشروطیت. وی مدت 10 سال با پسران خود امنیت را درحوزه‌ی کاشان و ولایات مجاور مختل کرد. سرانجام در ۱۳۳۷ هق نخست پسرش ماشاءالله خان و سپس خود وی دستگیر و در تهران به دار آویخته شدند.

نای‌بند (nāy.band) یا **ناوبند** یا **نابند**، بندر و ده از دهستان تفیعی، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، بر دماغه‌ی نای‌بند، کنار خلیج نای‌بند (پیشرفتگی وسیع دایره‌مانند خلیج فارس در نزدیکی نای‌بند، که ده و بندر عسلویه نیز در همین خلیج قرار دارد). جغرافیانویسان قدیم از آن به عنوان لنگرگاه مهم نام برده‌اند. بعد از ویرانی سیراف اهمیت بازرگانی آن بیشتر شد و در واقع جانشین سیراف شد ولی این اهمیت و آبادانی دیری نپایید، و با رونق گرفتن جزیره‌ی کیش نای‌بند نیز مانند سیراف رو به ویرانی نهاد. به قول فارسنامه‌ی ناصری در گذشته نای‌بند مرکز بلوک تمیمی بود و تجارت و معاملات مروارید در آنجا صورت میگرفت.

---

(۱)airship (۲)dirigeable (فنـ) (۳)Giffard (۴)Dupuy de Lome (۵)Tissandier (۶)Renard (۷)Krebs
(۸)Eckener (۹)aircraft carrier (۱۰)Naha (۱۱)Ney (۱۲)naja (۱۳)Naiads (۱۴)Nayarit

نایت: ← **شهوار، در تاریخ مغرب زمین.**

نایتینگیل[1]، فلارنس (flārəns nāytingeyl)، ۱۸۲۰–۱۹۱۰، بانوی انگلیسی صاحبنظر در اداره‌ی امور بیمارستانها، و موجد تجدد در آموزش و تربیت پرستارها. در ۱۸۸۴ به بازرسی بیمارستانها آغاز کرد و مطالعاتی در باب روش‌های تربیت پرستار به‌عمل آورد. در جنگ کریمه (۱۸۵۴) واحد بیمارستانی با ۳۸ پرستار تشکیل داد و بیمارستانهائی در سکوتاری و بالاکلاوا تأسیس کرد و، با وجود مخالفتهای شدید، آنها را به‌کار انداخت. در ۱۸۶۰ مدرسه‌ی نایتینگیل و خانه‌ی تربیت پرستار را در بیمارستان سنت تامس لندن تأسیس کرد. معروف به "بانوی چراغ" است (به مناسبت چراغی که موقع بازرسی شبانه در بیمارستان بر میداشت).

نایدو[2]، ساروجینی (sārojini nāydu)، ۱۸۷۹–۱۹۴۹، بانوی شاعر و رهبر سیاسی هندی. نخستین زنی است که به ریاست کنگره‌ی ملی هند رسید (۱۹۲۵). اشعار او که به انگلیسی نوشته شده بیشتر به صورت تخیلی (رومانتیک) در باره‌ی مسائل و موضوعات هندی است.

نایر یا نایره (nāyere) [عربی، ← آتش، آشوب]، در علم قافیه، حرف یا حروفی که به مزید پیوندد، مانند "ان" دربستیمان و خشیمان. رعایت یکسانی نایر درقوافی واجب است.

نایروبی[3] (nāyrobi)، شهر (در ۱۹۷۶ جم تخمیناً ۶۴۵٬۰۰۰)، در ارتفاع ح ۱۶۶۰متری، مرکز کنیا، در ج کنیا واقع در ش بلندبومهای **افریقایی، بزرگترین شهر در افریقای جنوبی،** یک مرکز جهانگردی، و یک مرکز بازرگانی محصولات کشاورزی است. تا ۱۹۶۱ ماندگاری در این ناحیه، به موجب قانون، منحصر به‌اروپائیان بود. در ۱۸۹۹ تأسیس شد و در دهه‌ی ۱۹۲۰ به صورت مدرن در آمد. صادرات آن قهوه و الیاف کتان سیسال است که با راه آهن به بندر مومباسا حمل میشود. دانشگاه دارد. نخستین نمایشگاه تجارتی همه‌ی افریقا، تحت سرپرستی ← سازمان وحدت افریقا، در این شهر دایر شد (۱۹۷۲).

نایره، در علم قافیه، ← نایر.

نایژه، در مهره‌داران، ← قصبة الریه.

نایسه[4] (nāyse)، دو رود در سیلزی، ریزابه‌های رود اودر. **گلاتسر نایسه[5]** (glātser)، درلهستان (از ۱۹۴۵) به طول ۱۹۳ کم؛ در سودت سرچشمه میگیرد، و در جهت ش از گلاتس میگذرد. **لاوزیتسر نایسه[6]** (lāzitser)، لهستانی **لوژیتسکا نایسا (lužitskā nāysā)، به طول** ۲۲۵ کم، در غ گلاتسر نایسه، از چکوسلواکی سرچشمه گرفته، به سوی ل جاری میشود و از سودت و لوزاس و گورلیتس گذشته، و از ۱۹۴۵ مرز میان جمهوری دموکراتیک آلمان و ج غ لهستان را تشکیل میدهد. این رود **گورلیتسر نایسه[7]** (gērlitser-) نیز خوانده میشود.

نایلون[8] (nāylon؛ از انگل)، نام تجارتی متداول برای گروهی از فراورده‌های مصنوعی که از زغال سنگ، آب، هوا، نفت، فراورده‌های فرعی کشاورزی، و گاز طبیعی ساخته میشود. نایلون یکی از مهمترین کشفهای شیمیائی مدرن است. از سختترین و انعطاف‌پذیرترین مواد موجود است، در مقابل شست و ساب و مواد شیمیائی مقاومت دارد، و میتواند به صورت الیاف، ورق، میله، لوله و غیره در آید؛ نیز به صورت گرد برای عملیات قالبگیری در میآید. نایلون در مقابل رطوبت مقاوم است.

نایلون نخستین بار در ۱۹۳۸ به وسیله‌ی یک شرکت امریکائی ساخته شد، و رفته رفته موارد استفاده‌ی بیشمار پیدا کرد، پوشاک، بند کفش، لاستیک، فرش، و غیره. در صنعت نایلون جایگزین بسیاری از مواد شد؛ در جج II جانشین ابریشم برای ساختن چتر نجات گردید. نخهای نایلونی برای بخیه زدن در جراحی به کار گرفته شد.

نایلون از دو ترکیب شیمیائی بدین طریق تشکیل میشود که مولکولهای آب به توالی میان عده‌ی زیادی مولکولهای اسید آدیپیک (ādi-pik؛ فس) به فورمول

$$OHCO-(CH_2)_4-CH_2O$$

و به همان تعداد مولکولهای هگزامتیلندیامین (hegzāmetilendiāmin؛ فس)، به فورمول

$$...NH-(CH_2)_6-NH-CO-(CH_2)_4-CO...$$

قرار میگیرند. هزارها بسپار (← بسپاری) ممکن از نایلون هست که زمینه‌ی وسیعی برای انواع جدید نایلون به دست میدهد.

نایمگن[9] (nāymegen)، آلمانی **نیموگن[10]** (nimvegen)، فس **نیمگ[11]** (nimeg)، نام قدیمی **نوویوماگوس** (noviomāgus)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۵۰٬۱۸۵)، ایالت گلدرلاند، ش هلند، کنار رود وال، نزدیک مرز آلمان. مرکز کشتیرانی داخلی، و دارای کارخانه‌های گوناگون است. از زمان کارولنژیان سابقه دارد. شهر آزاد امپراطوری و عضو ← اتحادیه‌ی هانائی بوده است. پیمان نایمگن در ۱۶۷۸–۷۹ در اینجا به امضا رسید (← جنگهای هلند). در جج II نیروهای هوائی متفقین این شهر را از تصرف آلمانها خارج کردند (۱۹۴۴) ولی نتوانستند نیروهای گرفتار در آرنم را نجات دهند. کلیسائی از قرن ۱۳م و تالار شهری از قرن ۱۶م دارد؛ بقایای کاخ بناشده (ح ۷۷۷) توسط شارلمانی– که به‌وسیله‌ی فردریک باربارروسا ساختمان آن تجدید شده در آن موجود است. یک دانشگاه کاتولیک (تأسیس ۱۹۲۳) دارد.

نایین[12] (nāyin) [عبری، ← زیبائی]، دهکده‌ای از جلیل، فلسطین، ج ش ناصره، که اکنون نین (nayn، درفلسطین اشغالی) نامیده میشود. دراینجا معجزه‌ی مسیح به وقوع پیوست، که فرزند مرده‌ی بیوه‌زنی را به فرمان خدا زنده کرد (لوقا ۷.۱۱–۱۷).

نایین، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

نایینی، حاجی میرزا حسین، ف ۱۳۵۵ هق، از فقها و مراجع تقلید معاصر. کتابی در لزوم مشروطیت نوشت که از عوامل پیشرفت مشروطه بود، تنبیهُ الأمّة و تنزیهُ الملّة فی لزوم مشروطیّة الدولة المنتخبه لتقلیل الظّلم علی افراد الامّة.

نبأ، سوره‌ی (naba'؛ = خبر) یا **سوره‌ی عم** (amma؛ = ازچه؟)، سوره‌ی ۷۸م قرآن، مکی، ۴۰ آیه. شرحی از آیات آسمانی و زمینی خدا و بیانی از روز قیامت و بهشت و دوزخ و اینکه هر یک منزل چه کسان است. مطابق بعضی روایات مذهبی نبأ عظیم به علی ع گفته شده است.

نبات: ← رستنی.

نبات: ← قند، قسمت V.

نباتی (nabāti) یا **ابوالعباس نباتی** یا **ابن‌الرومیه** (ebn 'or.rumiyya)، شهرت **ابوالعباس احمدابن محمد،** ۵۶۱ یا ۵۶۷–۶۳۷ هق، گیاهشناس مسلمان اسپانیائی؛ مة سویل. مسافرتهای علمی فراوان در اسپانیا و به‌افریقای شمالی و مصر و شام و عراق کرد، و سرانجام به اسپانیا باز گشت. اثر معروفش، کتاب الرّحله، مشتمل بر شرح این مسافرتها و مشاهدات او در گیاهان این کشورها است. ابن‌البیطار زیاد از او نقل کرده است.

نبارة، نام اسلامی ناوار.

نباطو یا نبطو: ← پترا.

نبراسکا[13] (nebrāskā)، ۳۷مین ایالت (۱۹۸٬۵۳۰ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۱٬۴۸۳٬۷۹۱)، کشمه مرکزی، در ناحیه‌ی دشتهای بزرگ؛ کرسی آن لینکن و بزرگترین شهرش اوماها. از ل ش و ش به رود میسوری محصور است. رود پلت در آن جاری است. محصولاتش گندم، ذرت، وچغندر قند است. بخشی از سرزمینی است که در ← خرید لویزیانا (۱۸۰۳) به کشمة منضم شد. نخستین ماندگاه دائم ح ۱۸۲۳ در آن تأسیس شد. در ۱۸۶۷ جزء ایالات متحده پذیرفته شد.

نبرد[14]، عملیات جنگی محدود یا در منطقه‌ی وسیع. سر ادوارد شفرد کریسی[15] (sər edwārd šefərd krisi؛ ۱۸۱۲–۷۸؛ مورخ انگلیسی) ۱۵ نبرد عمده‌ی عالم را از ۴۹۰ قم تا ۱۸۱۵ چنین ذکر کرده است، نبردهای ماراتون (۴۹۰ قم)، سیراکوز (۴۱۳ قم)، آربلا (۳۳۱ قم)، متاوروس (۲۰۷ قم)، تویتوبورگر والد (۹ بم)، شالون‌سورمارن (۴۵۱)، تور یا پواتیه (۷۳۲)، هیستینگز (۱۰۶۶)، اورلئان (۱۴۲۹)، پیروزی بر جهازات شکست ناپذیر (۱۵۸۸)، بلینده‌ایم (۱۷۰۴)، پولتاوا (۱۷۰۹)، سرتوگا (۱۷۷۷)، والمی (۱۷۹۲)، و واترلو (۱۸۱۵). نبردهای مشهور یا قطعی دیگر که تاریخ جهان غرب را متأثر ساخت عبارتند از نبردهای سالامین (۴۸۰ قم)، ایسوس (۳۳۳ قم)، کانای (۲۱۶ قم)، زاما (۲۰۲ قم)، فارسالوس (۴۸ قم)، فیلیپی (۴۲ قم)، آکتیون (۳۱ قم)، ادرنه (۳۷۸)، لش (۹۵۵)، بووین (۱۲۱۴) سلویس (۱۳۴۵)، کرسی (۱۳۴۶) نیکوپول (۱۳۹۶)، آژنکور (۱۴۱۵)، قسطنطنیه (۱۴۵۳)، پاویا (۱۵۲۵)، موهاچ (۱۵۲۶)، مولبرگ (۱۵۴۷)، لپانتو (۱۵۷۱)، کوه سفید (۱۶۲۰)، لوتسن (۱۶۳۲)، روسباخ (۱۷۵۷)، پلاسی (۱۷۵۷)، یورکتاون (۱۷۸۱)، ایوقیر یا

(۱)Nightingale (۲)Naidu (۳)Nairobi (۴)Neisse (۵)Glatzer (۶)Lausitzer (۷)Görlitzer Neisse (۸)nylon (۹)Nijmegen (۱۰)Nimwegen (۱۱)Nimègue (فس) (۱۲)Nain; Nein (۱۳)Nebraska (۱۴)battle (۱۵)Creasy

نبرد نیل (۱۷۹۸)، اوسترلیتز (۱۸۰۵)، ترافالگار (۱۸۰۵) لایپزیگ (۱۸۱۳)، آیاکوچو (۱۸۲۴)، سولفرینو (۱۸۵۹)، ویکسبرگ (نوامبر ۱۸۶۲-ژوییه‌ی ۱۸۶۳)، گتیزبرگ (۱۸۶۳)، سدان (۱۸۷۰)، خلیج مانیل (۱۸۹۸)، تسوشیما (۱۹۰۵)، دونبرد مارن (۱۹۱۴ و ۱۹۱۸)، ژوتلند (۱۹۱۶)، وردن (۱۹۱۶)، دریای مرجان و میدوی (۱۹۴۲)، العلمین (۱۹۴۲)، و ستالینگراد (۱۹۴۲–۴۳).

نبرد پیشامدگی[1]، در جنگ II، نامی که معمولاً به حمله‌ی متقابل آلمانها در آردن (دسامبر ۱۹۴۴-ژانویه‌ی ۴۵) داده میشود. در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۴ آلمانها به فرماندهی مارشال فون روندشتت ناگهان به جبهه‌ی امریکائیها در آردن حمله بردند و آن را در هم شکسته یک پیشامدگی در خط متفقین ایجاد کردند. حمله‌ی متقابل متفقین، به فرماندهی مارشال مانتگامری، در ۱۶ ژانویه‌ی ۱۹۴۵ منجر به شکست آلمانها شد، ولی تلفات سنگینی بر متفقین وارد آمد.

نبرد سبکها: ← گوتیک، معماری.

نبرد شاه ماهیها: ← شاه ماهیها، نبرد.

نبرد کوه سفید: ← کوه سفید.

نبرد ملل: ← لایپزیگ، نبرد.

نبرد مهمیزها[2] (nabarde mehmiz-). ۱- نبردی در ۱۳۰۲ در نزدیکی کورتره، میان شهرهای طغیانگر فلاندر و سپاهی که از طرف فیلیپ IV فرانسه، که در ۱۳۰۱ فلاندر را ضمیمه‌ی فرانسه کرده بود، اعزام شده بود. فرانسویها سخت شکست خوردند. مهمیزهائی که از شهسواران فرانسوی به جا مانده بود چندان زیاد بود که این نبرد به نبرد مهمیزها معروف شد. ۲- نبردی که در آن انگلیسها تحت فرماندهی هنری VIII بر فرانسویها در گینکات پیروز شدند (۱۵۱۳). این دومین نبرد شاید بدین‌جهت به نبرد مهمیزها معروف شد که سواره‌نظام فرانسویان بسرعت گریختند.

نبردناو[3] (nabard-nāv)، ناو جنگی بزرگ مجهز به سنگینترین توپهای دریائی، در آغاز ۱۸۷۲ فرانسویها ناوهای جنگی آهنی و فولادی ساختند، و در ۱۸۷۶ بریتانیا ساختن دو ناو جنگی تمام‌فولادی را آغاز کرد. تکامل ناو جنگی از لحاظ محدوده‌ی عمل، اندازه، و دقت تسلیحات، ادامه یافت. در نیروهای دریائی مدرن، نبردناوْ واحدِ عمده‌ی اساسی شد، و پیش از آغاز جنگ I یک مسابقه‌ی تسلیحاتی میان قدرتهای دریائی بزرگ به وجود آمد. در جنگ I نبردناوها در درگیریهای دریائی بسیار به کار میرفت؛ ولی با تکمیل فنون جدید هوائی، از جمله ناوهای هواپیمابر به عنوان واحد اصلی یک حمله‌ی دریائی، نبردناوها متروک شدند. استفاده از نبردناو به عنوان سلاحی اصلی در جنگ جدید در ۷ دسامبر ۱۹۴۱، که هواپیماهای ژاپنی قسمت عمده‌ی نبردناوهای نیروی دریائی کشمت را در پرل هاربر مورد حمله قرار دادند و آنها را غرق کردند، به پایان رسید. اندکی پس از جنگ کره، آخرین نبردناوهای نیروهای دریائی بریتانیا و کشمت از کار کنار گذاشته شدند.

نبردهای هفت روزه[4]، در جنگهای داخلی امریکا، هفته‌ای از جنگهای سنگین (۲۶ ژوئن–۲ ژوییه‌ی ۱۸۶۲) در نزدیکی ریچمند، ویرجینیا. در این نبرد، ژنرال لی تلفات فراوان داد، ولی توانست ریچمند را نجات دهد.

نبرد هرینگها: ← شاه ماهیها، نبرد.

نبش قبر (nabše qabr)، شکافتن گور و بیرون آوردن مرده از آن. کاری که بعضی از فاتحان جنگی نادان، پس از پیروزی بر دشمن، میکردند و اجساد مردگان را برای به دار آویختن یا آتش زدن از گور بیرون میکشیدند. در دین اسلام نبش قبر حرام است. در مرگهای مشکوک، به اجازه‌ی مقامات قضائی، مرده را برای آزمایش اینکه از مسمومیت یا ضرب یا نظایر آن فوت کرده است، موقتاً از گور بیرون میآورند و پس از آزمایش بار دیگر او را به خاک میسپارند. نیز ← جسدوزی.

نبشی (nabši)، در اصطلاح کاشیکاری و بنائی، کاشی باریک دو طرف لعابدار جهت نبش دیوار، یا آجری که برای نبش کار آماده سازند.

نبض[5] (nabz). ۱- انقباض و انبساط متناوب جدار سرخرگ که در نتیجه‌ی تغییر حجم خون موجود در آن بر اثر کار قلب حاصل میشود. در عین آنکه نرخ نبض معادل با نرخ زدن خود قلب است، صدای نبض عملاً همان صدای زدن خود قلب نیست، بلکه موج فشاری است که از زدن قلب سرچشمه میگیرد. هنگام انقباض قلب، سرخرگها با زیادتر شدنِ خون در آنها اتساع پیدا میکنند، و هنگامی که این انقباض متوقف میشود، سرخرگها انقباض پیدا میکنند و خون را در مسیر خود به پیش میرانند. نرخ نبض را معمولاً با شمردن نبضشهای شریان مچ دست اندازه میگیرند؛ و نیز ممکن است با هر سرخرگ سطحی دیگر، مثلاً سرخرگ شقیقه، آن را اندازه گرفت. نرخ طبیعی آن، دراشخاص بالغ ۷۰ تا ۸۰، و در کودکان ۹۰ تا ۱۲۰ نبضش (= زدن نبض) در دقیقه است. بیماریهای گوناگون را میتوان از روی نرخ و آهنگ نبضش و قوت و ضعف آن تشخیص داد. ۲- در فیزیک و علوم وابسته به آن، پدیده‌ای موجی‌شکل که زمان درنگ آن، در مقایسه‌ی با زمان مورد نظر، بسیار کوتاه، و اندازه‌ی ابتدائی و نهائی آن یکسان است. کلمه‌ی "نبضش" معمولاً اشاره به تغییر زمان است، و هر وقت تغییر دیگری در نظر باشد باید معین شود، مانند نبضش فضا. تنها چیزی که در همه‌ی نبضشها مشترک است، طلوع و مدت درنگ معین و غروب است. لازم است که طلوع و درنگ و غروب مربوط به کمیتی باشد که قاعدةً ثابت است و فقط در زمان کوتاه نبضش اختلالی در آن پیدا میشود.

نبضش: ← نبض.

نبضیه، از ابن سینا، ← النبض.

نبطو یا **نباطو:** ← پترا.

نبطیان[6] (nabati-) یا **انباط** (anbāt)، از اقوام قدیم عرب که در ناحیه‌ی آرابیا پترایا از عربستان (← عربستان، قسمت VII، بند ۱۵) ساکن بودند. احتمال میرود که مقصود ازکلمه‌ی نبیاتی (nabayāti) مذکور در کتیبه‌ی آسوربانی‌پال همین نبطیان باشد. قدیمیترین تاریخ صریح از نبطیان از سال ۳۱۲ ق‌م است. در این سال، دمتریوس I، پسر آنتیگونوس I، برای فتح پترا، مرکز نبطیان، دو بار لشکر فرستاد، ولی این لشکرکشیها با ناکامی رو به رو شد. علت این لشکرکشیها گویا آن بوده است که راههای تجاریی را که از خاک نبطیان به مصر منتهی میشد قطع کنند، و اقتصاد مصر را که در آن زمان زیر فرمان بطلمیوس I، دشمن آنتیگونوس، بود ضعیف سازند. در آن زمان، نبطیان از راه گله‌داری و بازرگانی زندگی میکردند، و قلاعی داشتند که در حکم انبار سلاح و ذخایرشان بود. این قلاع عبارت بودند از پترا، بصری، و حجر. نبطیان ازساحل شرقی بحر المیت قیر استخراج میکردند. روابط آنان با همسایگانشان (از جمله یهودیان مکابی) خوب بود. شهر پترا در وادی موسی بر جبل هارون واقع بود، و نام آن به زبان عبری سلع (sela') و به عربی حصن سلع (hesne sal') و در کتیبه‌ی نبطیان نباطو (nabātu) بود، و محل آن امروز درج مملکت اردن هاشمی است. ویرانه‌های این شهر سبک معماری خاص نبطی آمیخته با سبک یونانی را نشان میدهد. قلمرو نبطیان سرزمینهای جنوبی و شرقی فلسطین و سرزمین ادوم و حوران را شامل بود، و از جوخ تا بحر احمر میرسید. نبطیان گاهی دمشق را نیز در تصرف داشتند. نام بعضی از پادشاهان نبطی با تاریخ تقریبی سلطنتشان در دست است:

حارثه‌ی I (hārese-) [لتی آرتاس[7] (āretās)]، ح ۱۶۹ ق‌م؛

حارثه‌ی II، ح ۱۱۰–۹۶ ق‌م؛

عبده‌ی I (oboda-) [لتی اوبوداس[8] (obo-dās)]، ح ۹۰ ق‌م؛

رب ایل I (rabbe il-) [لتی رابیلوس[9] (rābilos)]، ح ۸۷ ق‌م؛

حارثه‌ی III، ح ۸۶–۶۲ ق‌م؛

عبده‌ی II، ح ۶۲–۴۷ ق‌م (تاحدی مشکوک است).

ملیکو (maliku) [لتی مالیکوس[10] (mālikos)]، ح ۴۷–۳۰ ق‌م؛

عبده‌ی III (یا II)، از قبل از ۲۵ ق‌م تا ح ۹ ق‌م؛

حارثه‌ی IV، ملقب به راحم عمه (raheme ammeh)، ۹ ب‌م–۴۰ ب‌م؛

ملیکوی II، در ۴۰–۷۰ یا ۷۱؛

رب ایل II، در ۷۰ یا ۷۱–۱۰۶.

در سال ۱۰۶، ترایانوس، امپراطور روم، شهر پترا را فتح، و قسمت اعظم خاک نبطیان را تصرف کرد، و از آن ← ایالت رومی عربستان را ساخت.

در مملکت نبطیان، شاه در رأس حکومت بود، و شیوخ قبایل زیر دست او بودند. خدای بزرگ نبطی ذو الشری و الاهه‌ی بزرگ ایشان لات بود. نبطیان، چنانکه گفتیم، هم گله‌دار و هم

---

(۱) Battle of the Bulge (۲) Battle of the Spurs (۳) battleship (۴) Seven Days battles (۵) pulse (۶) Nabataeans
(۷) Aretas (۸) Obodas (۹) Rabilos (۱۰) Malichos

بازرگان بودند، و از جهت بازرگانی تجارت آسیای غربی را از راه بحر احمر در دست داشتند، ولی، پس از تسلط رومیان، صحراگردی را کنار گذاشتند و یکجانشین شدند. کتیبه‌های نبطی بر سر راههای تجارتی نبطیان از پترا تا دمشق و تدمر و مصب فرات و تا شبه جزیره‌ی سینا و غزه باقی مانده است. از نام نبطیان عرب بودنشان معلوم میشود، ولی کتیبه‌هایشان به زبان و خط آرامی است، که زبان کتبی آن قسمت از آسیا بود. در قسمت شمالی قلمرو نبطیان کلمات آرامی داخل زبان محاوره‌ی ایشان شده بود، ولی در ج زبان محاوره‌ی آنان عربی خالص بود (در حجر معروف به مدائن صالح). اثر تمدن یونانی در بناها و سکه‌های نبطیان مشهود است. در دوره‌ی اسلامی، آن قسمت از ساکنین سوریه و عراق را که گله‌دار و جنگی نبودند نبطی میخواندند، و به کشاورزانی که به زبان آرامی سخن میگفتند نیز، به تحقیر، نبطی میگفتند. این اصطلاح را نباید به جای نبطیان مذکور، که زبانشان عربی بود، به کار برد. نحویون عرب، که از رکاکت زبان نبطی سخن میگفتند، مقصودشان ساکنین عراق و مخصوصاً بطائح بود.

نبو، کوه: ← فسجه.

نبوپلسر: ← آشور، تاریخ.

نبوکدنصر، شاهان بابل، ← بختنصر.

نبوکف[1]، **ولادیمیر** (vlādimir nəbokəf)، روسی **نابوکوف** (nābokof)، ۱۸۹۹–۱۹۷۷، داستانویس امریکائی‌ـروسی، متولد سن پطرزبورگ، از خاندانی اشرافی. پس از انقلاب روسیه به انگلستان مهاجرت کرد، و از دانشگاه کیمبریج فارغ‌التحصیل شد (۱۹۲۲). در ۱۹۴۰ به کشمکش رفت، و در ۱۹۴۵ به تابعیت کشمکش در آمد. در ۱۹۴۸–۵۹ استاد ادبیات روسی دانشگاه کورنل بود. بیشتر آثارش تا پیش از ۱۹۴۰، که به زبان روسی نوشته شده بود، تحت نام و. سیرین[2] (sirin) منتشر میشد. نخستین کتاب او به زبان انگلیسی، زندگی واقعی سباستین نایت، در پاریس منتشر شد (۱۹۳۸). مهمترین اثر معروفش، لولیتا (۱۹۵۸)، داستان عشقی آمیخته از تراژدی و کمدی یک مرد ۴۰ساله‌ی روشنفکر اروپائی نسبت به یک دختر ۱۲ساله‌ی امریکائی است که وقتی منتشر شد هیجان عمومی را بر انگیخت و شهرت وی را استوار کرد. از دیگر آثارش آتش رنگپریده (۱۹۶۲) است. نبوکف داستانهای کوتاه، شعر، و نقد نیز نوشته است.

نبونصر (nabu.naser)، ف ۷۴۷ ق‌م، پادشاه آشور، در زمان وی بابل ضمیمه‌ی آشور شد.

نبونیدوس[3](nabunidus)، ف ۵۳۸؟ ق‌م، آخرین شاه سلسله‌ی کلدانی بابل. از خاندان بختنصر نبود، و محتمل است که تاج و تخت را غصب کرده باشد. فریفته‌ی پژوهشهای باستانشناختی و دینی و به دست آوردن اشیاء عتیقه بود، و به تهیه‌ی وسایل دفاع از مملکت توجهی نداشت. هم مردم و هم کاهنان از او ناراضی بودند. هنگامی که تهدید کوروش کبیر صورت جدی به خود گرفت، با کرزوس، شاه لیدی، و احمس II، پادشاه مصر، متحد شد، ولی از این اتحاد سودی نبرد. در ۵۳۹ق‌م مملکت بابل بدون هیچ مقاومتی به تصرف کوروش در آمد. الواح نوشته‌ای که از زمان وی فراهم آمده بود بسیار مورد استفاده‌ی باستانشناسان جدید قرار گرفته است. از همین نوشته‌ها بر میآید که بلشصر (بر خلاف نوشته‌ی کتاب مقدس)، پسر نبونیدوس، در سالهای آخر سلطنت با او شریک در سلطنت بوده است. بنا بر نوشته‌ی برروسوس (berosus)، کاهن بابلی (قرن ۳م ق‌م)، سالهای آخر عمر خود را به‌تبعید درکارمانیا (کرمان) گذراند و در همان جا در گذشت.

نبی: ← قرآن، قسمت I.

نبی (nabiyy) [جمعش نبیین (nabiyyin) و انبیاء (anbiā')]، نزد مسلمین، کسی که بدو از جانب خدا وحی رسد، خواه وحی به وسیله‌ی ملک باشد، یا به وسیله‌ی الهام قلبی، یا رؤیای صالحه (← وحی). انبیاء مذکور در قرآن، بجز ادریس، همه کسانی هستند که در تورات نیز مذکورند. در تورات، انبیاء عبارت از جمعی عباد و مربیان عامه بوده‌اند که از آینده خبر می‌داده‌اند، و مخصوصاً در باب ظهور مسیح وحوادث آینده پیشگوئی میکرده‌اند. نام ۱۶ تن به‌عنوان نبی در کتب عهد عتیق آمده است، و غیر از آنها، به اعتقاد یهود، ۳۳ تن نبی و ۵ تن نبیّه نیز وجود داشته‌اند. به موجب قرآن (احزاب ۷)، خداوند از نبیین برای تبلیغ رسالت پیمان گرفته است. همچنین، بنا بر آنچه در قرآن آمده است، انبیاء بسیار در میان پیشینیان بوده‌اند، و هیچ یک هم از استهزاء و ریشخند مردم در امان نبوده است (زخرف ۶–۷). در قرآن، محمدْ نبی و رسول هر دو خوانده شده است، و مسلمین، به استناد "لا نبی بعدی" [= بعد از من نبی نیست]، وی را خاتم نبیین و ختم نبوت می‌خوانند. در بیان تفاوت میان مقام نبوت و مقام رسالت، اعتقاد عامه آن است که مقام رسول بالاتر از مقام نبی است، چرا که رسول صاحب شریعت است، و نبی همواره لازم نیست صاحب شریعت و کتاب خاص باشد. مسئله‌ی ضرورت رسل و انبیاء در نزد متکلمین اهمیت خاص دارد، و اثبات آن را عنوان نبوت عامه داده‌اند، در صورتی که اثبات رسالت محمد و خاتمیت وی به عنوان مسئله‌ی نبوت خاصه خوانده میشود.

نبی‌کندی (nabi.kandi)، ده (جمعیت ۱٬۳۰۲ نفر در ۱۳۴۵ ه‍ش)، دهستان گوی آقاج، بخش شاهین‌دژ، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۴۸کیلومتری جنوب شاهین‌دژ. کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات و بادام است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

نبی یونس: ← نینوا.

نپ: ← سیاست اقتصادی نوین.

نپال[4] (nepāl)، کشور پادشاهی (۱۳۹٬۸۶۰ کم‌م؛ در ۱۹۷۶ جم تخمیناً ۱۲٬۸۵۷٬۰۰۰)، در جنوب آسیای مرکزی، مابین هندوستان و تبت، پایتخت آن ⇐ کاتماندو. قسمت اصلی هیمالایا شامل کوه اورست در ل آن قرار دارد. تنها منطقه‌ی پر جمعیت آن، دره‌ی نپال، محل تولید برنج، گندم و میوه است. تجارت آن تقریباً منحصراً با هندوستان و تبت است. نپالیها اکثر هندو هستند و بودائیها در اقلیت قرار دارند. زبان اهالی مخلوطی از زبان اهالی تبت و برمه است؛ پول آن روپیه (در ۱۹۷۵ معادل ح ۶٫۵ ریال) است.

تاریخ

اساطیر و افسانه در ادبیات تاریخی نپال مقام شامخی دارد. بنا بر همین اساطیر وافسانه‌ها نپال به وسیله‌ی سلسله‌ی گوپتا تأسیس شده است. در دوره‌ی سلسله‌ی مالا (mālla)، نپال از چهار ایالت جداگانه تشکیل میشد، بانپا (bānepā)، بهاتگائون (bhātgāon)، کانتیپور (kāntipur؛ اکنون کاتماندو)، و لالیپور (lālipur، اکنون پاتان). در ۱۷۶۹ پریتوی نارایان شاه (pritvi nārāyān)، فرمانروای گورخا (gorxā؛ امیرنشین کوچکی در غ کاتماندو)، مملکت جدید نپال را با الحاق دره‌ی کاتماندو به مملکت خودش تأسیس کرد. پیش از آن ناحیه‌ای که اکنون نپال خوانده میشود به ۴۶ امیرنشین کوچک و ایالاتی که خودمختار و مستقل بودند تقسیم شده بود. اعقاب پریتوی نارایان به فرمانروائی خود ادامه دادند، و مذهب هندو را مذهب رسمی ساختند، و قسمت عمده‌ی مرزهای کنونی را به وجود آوردند.

با اشغال هند به وسیله‌ی بریتانیا، و نیز درگیری با چین بر اثر یک تهاجم نپال به تبت، استقلال نپال از نفوذ قدرتهای بزرگتر از میان رفت. پس از پیشروی نیروهای چین، یک صلح تحمیلی بر قرار شد (۱۷۹۲). در همین سال یک پیمان بازرگانی میان بریتانیا و نپال منعقد شد. مدتی روابط نپال با هند بریتانیا صلح‌آمیز بود، اما در ۱۸۱۴، بر اثر منازعات مرزی هند و نپال، بریتانیا با نپال در جنگ شد، و مدت ۱۷ ماه جنگ ادامه داشت تا عاقبت در ۱۸۱۶، با از دست رفتن قسمتی از سرزمین نپال و تأسیس یک مقر بریتانیائی دائمی در کاتماندو، جنگ خاتمه یافت. از آن پس، جز مدتی کوتاه در طی جنگ اول افغانستان، روابط دوستی میان نپال و مملکت متحد بریتانیا متزایداً بهبود یافت، و در تمام دوره‌ی شورش هند ح 12'000 تن از سپاهیان نپالی برای حمایت پادگانهای نظامی بریتانیا اعزام شدند. بدین ترتیب حکومت داخلی و روابط خارجی نپال برای مدت ح یک قرن ثابت برقرار ماند. در اواخر قرن ۱۹م نخست‌وزیر نپال، جونگ بهادر (jung)، فرمانروای واقعی نپال شد؛ شاه و ملکه را تبعید کرد و مقام نخست‌وزیری را موروثی ساخت، که تا ۱۹۵۱ در خاندان او خاندان رانا باقی ماند. از لحاظ خارجی نپال یک مرکز ذخیره‌ی افراد نظامی برای بریتانیا شد. هنگهای گورخا که در ارتشهای بریتانیا و هند خدمت میکردند، از لحاظ نیرو و استقامت، نخست در ۱۸۵۷ و سپس در جنگ بریتانیا با تبت (۱۹۰۴) و بالاخره در هر دو جنگ جهانی، شهرت یافتند و به افتخاراتی نایل آمدند. در ۱۹۲۳ نپال پیمانی با بریتانیا منعقد کرد که، به

(۱)Nabokov (۲)Sirin (۳)Nabonidus (۴)Nepal

موجب آن، استقلال کامل نپال شناخته شد.

پس از جنگ II، پایان فرمانروائی بریتانیا در هند موجب تغییرات عمیقی در نپال شد. رفته‌رفته احساسات ضد اشرافی و ضد دیکتاتوری نظامی علیه خاندان رانا در مردم پدید آمد. در ۱۹۴۶ حزب کنگره‌ی نپال تأسیس شد. در ۱۹۵۰ اغتشاشاتی به وجود آمد که موجب پناهیدن شاه به هند شد. در ۱۵ فوریه‌ی ۱۹۵۱ یک دولت جدید با ۱۲ عضو روی کار آمد که به حکومت مطلق یکقرنه‌ی خاندان رانا پایان داد. با این همه، هنوز اوضاع در حالت بی‌ثباتی بود. دولت‌هائی که در ۱۹۵۱–۵۷ پی در پی روی کار می‌آمدند هنوز از حمایت ملی برخوردار نبودند. نپال در ۱۴ دسامبر ۱۹۵۵ به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد.

نخستین قانون اساسی نپال، که در ۱۲ فوریه‌ی ۱۹۵۹ صادر شد، حکومت را مشروطه‌ی سلطنتی با دو مجلس نمایندگان و یک دولت مسئول در مقابل مجلس سفلی اعلام کرد. در ۱۹۶۰ شاه دولت را معزول و پارلمان را منحل کرد، و خودش حکومت را با یک شورای وزیران به دست گرفت.

در ۱۸ آوریل ۱۹۶۳ شاه قانون اساسی جدیدی وضع کرد، و در ۱۹۶۷ مواد متممی بر قانون افزود. در ضمن نپال موفق شد که روابط دوستانه‌ی متعادلی با هر یک از همسایگان قدرتمند خود، چین و هند، نگاه دارد. در ۱۹۶۱ موافقتنامه‌ای برای تعیین مرزهای بین دوکشور، با چین منعقد کرد. در ۱۹۶۹، بدون آنکه روابطش با هند گسیخته شود، هیئت نظامی هند را از کاتماندو اخراج کرد.

در ۱۹۷۶ یک موافقتنامه‌ی ترانزیتی میان نپال و ⇐ بنگلادش منعقد شد.

نپانتس (nepāntes، از فنـ) یا **گیاه کوزه‌دار**، گیاه گلدار حشره‌خوار. هر برگش به شکل کوزه‌ای است که معمولاً دارای مایعی میباشد. انواع آن برای زینت هم کاشته میشود. کوزه‌دار معمولی امریکای شمالی از جنس ساراکنیا پورپورئا (*Sarracenia purpurea*) است ودر نقاط باطلاقی میروید، و دارلینگتونیا کالیفرنیکا (*Darlingtonia californica*) یا کوزه‌دار کالیفرنیا شبیه آن است.

نپتون[1] (neptun)، در نجوم، هشتمین سیاره‌ی (از لحاظ فاصله از خورشید) منظومه‌ی شمسی (← سیارات، جدول مشخصات). دارای جوّ و دو قمر است. جریان کشف نپتون بسیار جالب، و از موفقیتهای عظیم نظریه‌ی جاذبه‌ی نیوتن بود. لوورییه و ج. ک. ادمز مستقلاً، به استناد محاسباتی ناشی از اختلالاتی در حرکت اورانوس، وجود سیاره‌ی جدید را در برج دلو پیشگوئی کردند. ی. گ. گاله، بر اساس پیشگوئی لوورییه، سیاره‌ی جدید را رصد، و اکتشاف آن را در ۲۳ سپتامبر ۱۸۴۶ اعلام کرد.

نپتونوس[1] (neptunus)، در دین روم، خدای قدیم جنگ که بعدها مطابق پوسیدون شمرده میشد.

نپتونیسم: ← ورنر، آبراهام گوتلوب.

نپتونیوم[2] neptuniom، از فنـ) عنصر شیمیایی (علامت شیمیایی Np، نیز عنصر، جدول). در ۱۹۴۰ ا. م. مکمیلن و آبلسن[3] (Abelson) به وسیله‌ی اتمشکن دانشگاه کالیفرنیا آن را کشف کردند. این عنصر، بر اثر صدور یک ذره‌ی بتا از اورانیوم ۲۳۸ (از همجاهای اورانیوم)، به دست میآید. این عنصر رادیو‌اکتیو است و در یک دوره‌ی زمانی کوتاه—۲,۳ روز—به پلوتونیوم ۲۳۹ تبدیل میشود. ۱۵ عنصر همجای نپتونیوم شناخته‌شده است که پایدارترین آنها، نپتونیوم ۲۳۷، نصف عمری ح ۲ میلیون سال دارد.

نپر[4]، **جان** (jān neper)، شهرت فارسی **جان نپیر** (neypar) ۱۵۵۰–۱۶۱۷، ریاضیدان اسکاتلندی. مخترع لگاریتم و ترتیب‌دهنده‌ی اولین جدول آن. طرق و وسایل مختلفی برای اختصار محاسبات عددی اختراع کرده، استعمال نقطه (ممیز در عددنویسی فارسی) برای جدا کردن اجزای صحیح و اعشاری از اوست. در کتابی تحت عنوان رابدولوگیا (rābdologiā؛ ۱۶۱۷)، روشهای گوناگون برای اختصار محاسبات حساب ارائه کرد که بعضی از حسابگرها بر اساس آنها ساخته شده است.

نپوس[5]، **کورنلیوس** (kornelius nepos)، ح ۱۰۰ ق‌م—ح ۲۵ ق‌م، مورخ رومی. به جهت تراجم احوالی که نوشته معروف است.

نپوس[5]، **یولیوس**، (yulius nepos)، فت ۴۸۰، امپراطور (۴۷۴–۴۷۵) روم غربی. فرماندار نظامی دالماسی بود، و لئوی I، امپراطور روم شرقی، او را به امپراطوری روم غربی منصوب کرد. یک سال بعد اورستس (فت ۴۷۶) او را معزول، و پسر خود، **رومولوس آوگوستولوس**، را به‌جای وی منصوب کرد. با این حال نپوس تا هنگام مرگش (۴۸۰)، در شرق و در گل هنوز هم به عنوان امپراطور شناخته میشد.

نت[6] (not؛ فنـ)، در اصطلاح موسیقی، صدائی منفرد و دارای ارتفاع و مدت معین، و نیز علامتی مکتوب برای نمایش دادن آن. در موسیقی فقط اصواتی (نت) را به کار میبرند که دارای بسامد مشخصی باشند. وقتی که این نتها را به ترتیب ارتفاع صعودی به توالی هم تولید کنند، در هر فاصله‌ی یک اکتاؤ ملودی حاصل یکسان است. در داخل فاصله‌ی اکتاو، توالی نتها یک گام خوانده میشود، و نتها اسامی خاصی دارند (← گام).

هر گام با یک شماره‌ٔ ترتیب مشخص شده است؛ این شماره از یک گام به گام بالاتر (صعودی) یک واحد اضافه میشود (شماره‌ی منفی نیز به کار میرود، ولی در فرانسه صفر به کار نمیرود؛ مثلاً ۱–do، la_3، وغیره). برای مشخص کردن بسامد همه‌ی نتها کافی است بسامد یکی از آنها تثبیت شود. در فرانسه از ۱۸۵۹، بسامد la_3 را ۴۳۵ میگیرند (۴۳۵=la_3)؛ بسامد la_3 در انگلستان ۴۵۷ و در آلمان برای ارکستر ۴۴۵ حساب میشود. گاه مقیاسی معروف به "مقیاس فیزیکدانها" به کار میرود که در آن بسامد do_3 را ۱۶ میگیرند؛ در این صورت بسامد la_3 برابر ۴۳۰,۵۴ به دست میآید، اما بسامد همه‌ی دوها قوه‌ای از ۲ خواهد بود.

برای نت‌نویسی، یعنی نشان دادن آهنگ یک موسیقی به وسیله‌ی نتها، نتها را بر روی، یا مابین، پنج خط حامل قرار میدهند؛ این خطوط، که بر حسب قرارداد هر یک نماینده‌ی یکی از نتهای گام است، از پنج خط موازی تشکیل یافته

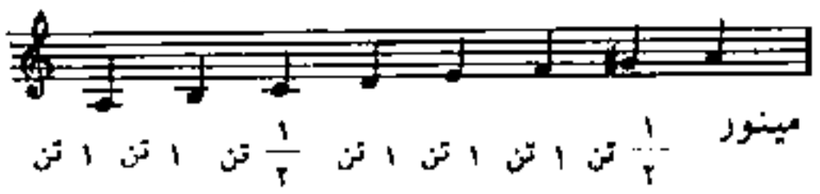

شکل ۱

است. هر دسته خط حامل با علامتی مشخص می‌شود به نام کلید، که عبارتند از کلیدهای سل، فا، و دو (← کلید، در موسیقی)، مثلاً علامتی که بر

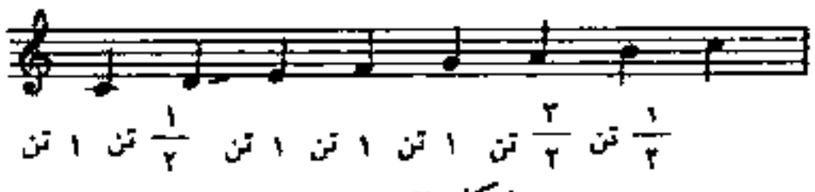

شکل ۲

روی خطوط حامل شکل ۱ گذاشته شده کلید سل است، و نتهای مختلف به ترتیب بر روی خطوط یا بین دو خط قراردارند؛ کلید موسیقی در واقع مشخص کوناگیته‌ی یک قطعه‌ی موسیقی است.

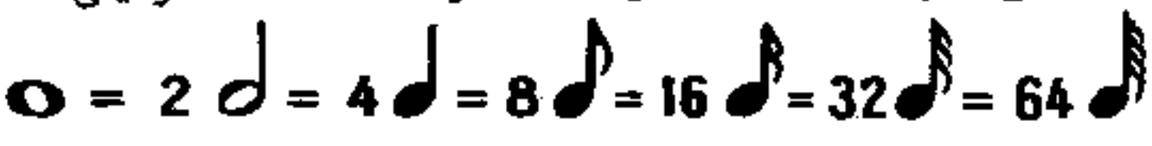

شکل ۳

برای آنکه هر علامت نماینده‌ی یک نت، در عین آنکه مکان آن را در گام نشان میدهد، نماینده‌ی مدت نواختن آن نیز باشد، آن را به هفت صورت (شکل ۲) مینویسند، و در ترتیبی که نتها از چپ به راست در شکل نوشته شده، مدت نواختن هر نت دو برابر مدت نت بعد از آن است؛ مثلاً، گرد دو برابر سفید، و سفید دو برابر سیاه است (شکل ۳). برای علائم دیز و بمل که همراه نتها به کار میرود ← گام طبیعی. در مقابل ارزش زمانی هر یک از نتها علامتهائی برای مشخص ساختن زمان سکوت نیز وجود دارد که به همان نام نتها نامیده میشوند، مثلاً گرد و سفید.

نتاراجا: ← شیوا.

نتایج الفکر فی علم الحجر: ← جلدکی.

نتنائیل: ← نثنئیل حواری.

نتو[7]، **آگوستینو** (agostino neto)، ۱۹۲۲–۷۹، رجل سیاسی و نخستین رئیس جمهور (۱۹۲۲–۷۹) آنگولا، شاعر، پزشک، و انقلابگر مارکسیست آنگولائی. پسر کشیشی متو-

(۱)Neptune (۲) neptunium (۳) Abelson (۴) Napier (۵) Nepos (۶) note (۷) Neto

دیست بود، و در دانشگاه لیسبون، پرتغال، علم پزشکی تحصیل کرد، و در همان جا به نهضت سیاسی زیرزمینی مارکسیست پیوست. در ۱۹۶۲ رهبر "جنبش خلق برای آزادی آنگولا" (MPLA) شد. در ۱۹۷۵، هنگامی که فرمانروائی ۵۰۰ساله‌ی پرتغال بر آنگولا پایان یافت، نتو با یاری کوبائیان، که با MPLA در ارتباط بودند، آخرین آثار استعماری را از آنگولا زدود و رئیس جمهور آنگولا شد (۱۱ نوامبر ۱۹۷۵).

نتو، قلهٔی، اسپانیا، ← آنتو، پیکو د.

نثار گرمرودی (nesāre garmrudi)، شهرت **محمد مهدی**، ملقب به **بیان‌الملک** (bayāno-l.molk')، فت ۱۲۸۳ هق، شاعر ایرانی. اهل گرمرود آذربایجان بود. در علوم ادب و حسن خط مهارت داشت. منشی دیوان رسائل امیر نظام محمد خان زنگنه بود. پس از مرگ امیر نظام، امیر کبیر او را از کار برکنار کرد، اما چندی بعد میرزا آقا خان نوری بار دیگر او را به کار گماشت.

نثر (nasr) [عربی، ← پراکندن]، در ادب فارسی و عربی، سخنی که در بند وزن و قافیه نباشد، در مقابل نظم و گاه در مقابل شعر. در ادب فارسی، نثر را عموماً شامل دوگونه میشمارند، (۱) **نثر مرسل** (morsal) یا ساده، و آن نثری است خالی از قید سجع (مانند نثر سیاستنامه، قابوسنامه، و تاریخ بلعمی)؛ و (۲) **نثر مسجع** (mosajja')، که مقید است به سجع (مانند مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری و مقامات حمیدی).

البته نثر، اعم از مرسل یا مسجع، ممکن است مصنوع باشد یا نباشد. نثر مصنوع آن است که در آن نویسنده به صنایع مختلف لفظی و معنوی، از جناس و مراعات نظیر و امثال آنها، هم توجه داشته باشد. باآنکه در نزد ادبای قدیم، هم الفاظ نثر از الفاظ شعر جدا است و هم مضامین آنها با هم تفاوت دارد، غالب اصولی که در باب شعر جاری است در بارهٔی نثر هم رایج شده است، چنانکه کتب بدیع و بیان در ذکر انواع صنعتهای لفظی و معنوی به نثر و شعر هر دو استشهاد کرده‌اند.

نثر اللآلی: ← طبرسی، ابوعلی.

نثر مرسل: ← نثر.

نثر مسجع: ← نثر.

نثر مصنوع: ← نثر.

نثره (nasra)، در نجوم، نام یکی از منازل قمر در برج سرطان. نیز ← منازل قمر.

نثنئیل[1] حواری (nasanail) [عبری، ← خدا ـ داد]، یکی از حواریون مسیح که چون نامش تنها در انجیل یوحنا (۱.۴۵–۵۱؛ ۲۱.۲) به عنوان "اسرائیلی حقیقی" آمده، بسیار محتمل است که همان برتولماوس بوده باشد. در کتاب مقدس به صورت **نتنائیل** (natanāil) آمده است.

نجات، کتابی در فلسفه از ابوعلی سینا، خلاصه‌ی شفا، که آن را به خواهش دوستانش که خواستار اطلاعاتی کلی در فلسفه بودند فراهم آورده بوده است. مشتمل است بر منطق و ریاضیات و طبیعیات و الاهیات، ولی بخش ریاضیات آن تألیف شاگرد وی، ابو عبید جوزجانی است. قسمتهای مهمی از مقاله‌ی نفس و کتاب الاهیات، در دو کتاب شفا و نجات عیناً یکی است.

نجات آذربایجان، روز، روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ هش که شب پیش از آن نیروی نظامی دولتی وارد تبریز شد و حکومت فرقه‌ی دموکرات سقوط کرد. نیز ← آذربایجان، ایالت سابق، ص ۷۹، آخر مقاله.

نجات اصفهانی (nejāte esfahāni)، شهرت **میر عبدالعال** (mir abdo'l.'āl) یا **میر عبدالعالی**، شاعر ایرانی در عهد شاه سلطان حسین صفوی (سلطنتش ۱۱۰۵–۱۱۳۵ هق). از مردم اصفهان بود. خطی خوش داشت، و به شغل کتابداری مشغول بود. شعرش در روزگار وی نمونه‌ی برجسته‌ی سبک رایج (هندی یا اصفهانی) به شمار میرفته است، و از همین نظر، بعضی از متأخرین (مانند آذر بیگدلی) شعر او را نپسندیده‌اند.

نجار ابن حوشب: ← قرامطه، قسمت XI.

نجارکلاء، ده، ← افجه، بخش سابق شهرستان تهران.

نجاریه: ← معتزله، قسمت ۷.

نجاشی، احمد ابن علی (ahmade 'bne alie najāši)، ۳۷۲–۴۵۰ هق، از علمای ← علم رجال شیعه. کتاب رجال نجاشی او از کتب معتبر است.

نجامت، علم: ← احکام نجوم، علم.

نجامنا[2] (njāmenā)، نام سابقش فورلامی[3] (← چاد)، شهر (جه ۲۲۴'۰۰۰، تخمین ۱۹۷۵)، پایتخت چاد، چغ چاد. بندری است بر رود چاری، و مرکز ارتباطی بر سر راههائی که به نیجریه، سودان، و جمهوری افریقای مرکزی میرسد. در درجه‌ی اول عنوان مرکز اداری دارد. نیز بازار ناحیه‌ایِ مهم دام و نمک و خرما و غلات است. صناعت عمده‌ی آن آمودن گوشت است. این شهر در ۱۹۰۰ توسط فرانسویان تأسیس و به نام افسر و پوینده‌ی فرانسوی، فرانسوا ژوزف آمده لامی[4] (fransuā jozef āmede lāmi؛ ۱۸۵۸–۱۹۰۰)، فورلامی (فنس، ← دژ لامی) نامیده شد. در ۱۹۷۳ نام آن به نجامنا تغییر پیدا کرد. مدرسه‌ی دامپزشکی و فرودگاه بین‌المللی دارد.

نجد[5] (najd)، ایالت (ح ۲۰'۷۲۰ کمه؛ جه ح ۴'۰۰۰'۰۰۰)، قسمت مرکزی عربستان سعودی، شهر مهم آن ریاض. سرزمین مرتفعی است که ارتفاع آن از غ به ش کاهش پیدا میکند، ولی در چندین جا با کوههائی قطع میشود. قسمت عمده‌ی آن نیمه‌بیابانی است، ولی واحه‌هائی نیز دارد که محصولات عمده‌ی آنها خرما و یونجه است؛ گندم و جو و میوه نیز از آنجا به دست میآید. شهرهای عمده‌ی آن، علاوه بر ریاض که پایتخت عربستان سعودی است، بریده (boray-da) و عنیزه در بخش قصیم، و حایل در جبل شمر است.

صرف نظر از شرکت نجد در تحولات آغاز اسلام، نجد تا قرن ۱۸م ناشناخته بود، و در این قرن با ظهور ابن عبدالوهاب، مؤسس مذهب وهابی، شهرت فراوان یافت. در ۱۲۳۴ هق خدیو مصر سپاهیانی برای سرکوبی وهابیان به نجد فرستاد که پایتخت آن، درعیه را ویران کردند. بار دیگر مذهب وهابی در اطراف ریاض رواج یافت، ولی سعودیان وهابی در ۱۳۰۷ هق مقهور آل رشید شدند. در ۱۳۱۹ هق عبدالعزیز III ابن سعود بار دیگر ریاض را متصرف شد و آل رشید را شکست داد و احساء را در ش (۱۳۳۰ هق) و جبل شمر را در لغ (۱۳۳۷ هق) و عسیر را در جغ (۱۳۳۷–۴۳ هق) به نجد افزود.

نجدات (najadāt)، دسته‌ای از خوارج، منسوب به نجدة ابن عامر (najdāte 'bne āmer؛ ۳۶–۶۹ هق). این خوارج در دوره‌ی عبدالملک ابن مروان در مدینه و قطیف و سیستان و بعضی بلاد دیگر به خروج و قتل و غارت پرداختند، و آخر میان آنها اختلاف افتاد، و نجده را در ۷۲ هق کشتند، و عبدالملک بقایای آنها را نیز از میان برد.

نجدت: ← فضیلت.

نجدة ابن عامر: ← نجدات.

نجدی، شیخ: ← محمد ص، قسمت ۱۸.

نجران (najrān)، وادی و شهر قدیمی جزیرة العرب، واقع میان حجاز و یمن. در جاهلیت مسیحیان فراوانی در آن میزیستند، و پس از ظهور اسلام ابتدا به جزیه گردن نهادند و سپس، جز کسانی که در قرن ۴م بهم به نجران عراق (محلی میان کوفه و واسط) مهاجرت کردند، بقیه اسلام آوردند. قبیله‌ی حارث ابن کعب در آنجا میزیستند.

نجران، کعبه‌ی: ← عرب، قسمت ۲۳.

نجسها: ← طبقه، در جامعه‌شناسی.

نجف (najaf)، شهر (در ۱۹۶۵ جه ۱۲۸'۰۹۶)، لواء [ایالت] کربلا، عراق؛ 10کیلومتری غ کوفه و ۷۷کیلومتری جش شهر کربلا. نجف شهر مقدس و زیارتگاه شیعیان است. در نزدیکی شهر قدیمی حیره واقع است. تسمیه‌ی آن به نجف شاید به علت ارتفاع آن نسبت به اراضی مجاورش باشد که به منزله‌ی سدی برای طغیانهای رود فرات است.

شهرت و اهمیت نجف به جهت مرقد حضرت علی ع است. پیش از آن نجف اهمیت چندانی نداشته، و نام آن به طور ضمنی در حوادث و وقایع و مخصوصاً در جنگهای عرب و ایران ذکر شده است. پس از شهادت حضرت علی ع، قبر آن حضرت را به علت خوف از دشمنان مکتوم نگاه داشتند، زیرا خوارج، که دشمنان سرسخت علی ع بودند، ممکن بود از بی‌احترامی نسبت به قبر شریف خودداری نکنند، و نیز تاخت و تازهای سپاه معاویه تا دروازه‌های کوفه میرسید، و بعید نبود که از جانب آنان نیز بیحرمتی به مرقد مقدس روی دهد. به همین جهت مواضع متعددی برای قبر آن حضرت مشهور شد، که یکی از آنها همین نجف، مشهور به نجف اشرف و مشهد علی و غری (qareyy)، است. اما بودن مرقد شریف در نجف اشرف از مواضع دیگر یقینتر است، زیرا نجف در نز-

(۱)Nathanael (۲) N'Djemena (۳)Fort-Lamy (۴)Lamy (۵)Nejd

دیکی کوفه قرار دارد و در آن ایام پرآشوب بعید به نظر می‌رسد که توانسته باشند جنازه‌ی آن حضرت را به نقاط دورتر ببرند، و علاوه بر آن، روایات و شواهد برای این معنی چندان فراوان است که هرگونه تردیدی را برطرف می‌سازد. آشکار شدن قبر آن حضرت مدتی طول کشید، زیرا بنی امیه حدود یک قرن حکومت کردند، و در زمان ایشان که مخالفان عنود علی ع بودند، آشکار شدن قبر علی امکانپذیر نبود. بنا بر روایات، ظهور مرقد شریف در زمان هارون‌الرشید، خلیفه‌ی عباسی، بود و گویا همین خلیفه دستور ساختن بنائی بر آن مرقد داده بود. ابوالهیجاء که شیعه بود، بر شهر نجف سوری کشید و گنبد بزرگی بر قبر شریف بنا نهاد، و فرشها و پرده‌های نفیس بر آن وقف کرد. بسیاری از فرزندان ابوالهیجاء و بزرگان علوی در بیرون این گنبد به خاک سپرده شدند. پس از ابوالهیجاء عضدالدوله‌ی دیلمی به نجف رفت و به زیارت قبر شریف مشرف شد و آن را تعمیر کرد و اموال فراوان به مجاوران قبر و سادات علوی بخشید. در ۴۴۹ هق شیخ طوسی، عالم و فقیه بزرگ شیعی، بر اثر مخالفت عامه نتوانست در بغداد بماند، و خانه و کتابخانه‌ی او دستخوش غارت و خودش مجبور به مهاجرت به نجف شد، و مجلس درس خود را در آنجا تشکیل داد. از این تاریخ به بعد، نجف مرکز علمی و فرهنگی مذهب شیعه شد. در قرن ۶م هق نجف مرکزیت علمی خود را از دست داد، و شهر حله، به جهت اقامت و تدریس محمد ابن احمد ابن ادریس حلی در آن، تبدیل به مرکز علمی شیعیان شد. شاید هم کمی آب در نجف، که همیشه از مشکلات بزرگ آن شهر بود، سبب این تغییر وضع شد. شاه اسماعیل صفوی و شاه طهماسب در حفر نهر از فرات به شهر نجف کوشیدند، و نهری که شاه اسماعیل حفر کرد به نام نهر شاه معروف شد. سلطان سلیمان قانونی نیز، برای جلب توجه شیعه و رقابت با صفویه، در آبادانی شهر کوشید، و شاید همین امر سبب شد که دوباره از زمان شاه عباس I صفوی نجف مرکز علمی شود. ملا احمد اردبیلی، معروف به مقدس اردبیلی، حوزه‌ی درس خود را در این شهر قرار داد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۲م هق، محمد باقر بهبهانی، معروف به وحید بهبهانی، حوزه‌ی درس خود را در کربلا قرار داد، و نجف تا مدتی از اهمیت سابق افتاد، ولی پس از آن، در آغاز قرن ۱۳م هق، نجف دوباره به جهت حوزه‌های تدریس فقهای بزرگی مانند کاشف الغطاء و بحر العلوم و شیخ مرتضی انصاری اهمیت سابق خود را باز یافت و مرکز دینی و روحانیت شد. در انقلاب مشروطیت، حوزه‌ی دینی نجف از مراکز مهم آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی برای ایران بود، و مجتهدین بزرگی مانند آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین نایینی به نفع مشروطیت فتوی دادند.

نجف علاوه بر مرقد امیرالمؤمنین ع، که از شاهکارهای معماری ایرانی است و در هر گوشه‌ی آن اثر خط و تذهیب و کاشیکاری هنرمندان ایرانی پیدا است، مشتمل بر مدارس دینی بزرگی است. زمانی عده‌ی دانشجویان دینی در آن، که از تمام عالم شیعه و مخصوصاً ایران به آنجا میرفتند، از ۶'۰۰۰ متجاوز بود. کتابخانه‌های خصوصی معتبری نیز دارد که حاوی نسخ خطی نفیس است. در سابق، هر سال عده‌ی بیشماری از اجساد مؤمنان از ایران به نجف منتقل میشد تا به عنوان تبرک در آن مکان مقدس دفن شود.

نجف‌آباد (naǰaf.ābād)، دهستان (جم ۹'۱۸۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بیجار، استان کردستان؛ دارای ۴۶ آبادی. رود قزل‌اوزن در ل آن از غ به ش جاری است. خاک آن برای کشت دیم مستعد است. محصول عمده‌اش غلات است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، جاجیم‌بافی، و گلیمبافی دارد. مرکزش، **نجف‌آباد** (جم ۵۳۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۵۲کیلومتری ǰغ بیجار، بر جاده‌ی آسفالته‌شوسه‌ی سنندج‌ـبیجار، قرار دارد.

نجف‌آباد، ده (جم 100'1 سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ ۷کیلومتری ǰش سعیدآباد، بر جاده‌ی آسفالته‌ی بندرعباس‌ـکرمان. محصولاتش غلات و حبوبات است.

نجف‌آباد، شهرستان (جم ۱۰۲'۹۸۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، استان دهم (اصفهان). فعلاً مشتمل است بر بخش حومه. در این شهرستان ۲ رشته ارتفاع شمالی و جنوبی با جهت ǰش به لغ ممتد است و دشتهای حاصلخیز نجف‌آباد در میان آنها قرار گرفته است. کوه لاسمیان (lāsemiān)، کوه صالح، کوه پنجی، و کوه نیله (nila) از کوههای آن است که بلندترین قله‌های آنها ۳'۱۱۷ متر ارتفاع دارد. مهمترین رود آن رود کرون (karvan) است که از ارتفاعات نیله، داران، و کوه صالح سرچشمه میگیرد و پس از مشروب ساختن آبادی‌های آن به زاینده‌رود میریزد. از محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، صیفی، و انواع میوه است. از صنایع دستی قالیبافی و پارچه‌بافی دارد. بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش، نجف‌آباد یکی از بخشهای شهرستان اصفهان را تشکیل میداد، ولی با تصویبنامه‌ی شهریور ماه ۱۳۳۷ هش بخش نجف‌آباد به فرمانداری تبدیل شد. مرکزش، **نجف‌آباد** (جم ۴۳'۳۸۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۰کیلومتری غ اصفهان قرار دارد. بنای آن را به شاه عباس I صفوی نسبت میدهند که ظاهراً این کار به تدبیر شیخ بهائی صورت گرفته است. از صنایع دستی ورشوسازی، گیوه‌دوزی، و قالیبافی دارد.

از دیگر آبادیهای مهم آن ایران، دهق مرکز دهستان دهق، و علویجه را میتوان نام برد.

نجفقلی خان بختیاری: ← صمصام‌السلطنه.

نجفی، شیخ محمد تقی: ← آقا نجفی.

نجم، سوره‌ی، سوره‌ی ۵۳م قرآن، مکی، ۶۲ آیه. اشاره به حقیقت وحی و اثبات رسالت و اینکه پیغمبر ص از روی هوای نفس سخن نمیگوید و آنچه میگوید وحی است، و اینکه از بتان کاری ساخته نیست و هر چه هست از خدا است.

نجم‌آباد (najm.ābād)، ده (جم ۲'۰۹۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۴۸کیلومتری ǰغ کرج. محصولاتش غلات، پنبه، و چغندر قند است.

نجم‌آبادی، حاج شیخ هادی: ← هادی نجم‌آبادی.

نجم‌الدوله: ← نجم‌الملک، عبدالغفار.

نجم‌الدین، حاکم طایفه‌ی شول، ← شول.

نجم‌الدین احدب: ← حسن رماح.

نجم‌الدین ایلغازی (najmo'd.dine ilqāzi) یا **ایلغازی I**، فت ۵۱۶ هق، از امرای نیمه‌مستقل سلجوقی در ماردین و میافارقین. نخست از تتش، در منازعه‌ی او با برکیارق بر سر تخت سلطنت ایران، حمایت میکرد. پس از شکست و مرگ (۴۸۸ هق) تتش به اورشلیم، که از تتش به اقطاع گرفته بود، رفت. اما پس از ۴۰ روز محاصره، اورشلیم را به مصریان رها کرد (۴۸۹ هق). چندی بعد به مدعی تازه‌ی سلطنت ایران محمد ابن ملکشاه پیوست، و از جانب او حکومت بغداد یافت. در ۴۹۸ هق که سلطان محمد او را از این سمت معزول کرد، با وی در افتاد. در ۴۹۸–۵۰۱ هق قلعه‌ی مستحکم ماردین را گشود، و در ۵۰۱ هق نصیبین را به چنگ آورد. در ۵۰۴–۵۰۸ هق از یاری کردن به سپاهیان مسلمان بر ضد صلیبیون در بین النهرین و سوریه امتناع کرد، و حتی در آخرین این جنگها، با دو برادرزاده‌اش، به فرمانده سپاهیان مسلمان، آق سنقر، حمله کرد و او را شکست داد. اما بعد به سوریه گریخت، و با طغتکین ابن عبدالله پیمان بست که به اتفاق با عیسویان متحد شوند، و چنین نیز کرد، و اگرچه 10'000 سپاهی به کومک عیسویان آورد، جنگی میان صلیبیون و مسلمانان در نگرفت. پس از مرگ (۵۱۱ هق) لؤلؤ خادم، حاکم حلب، که حلب گرفتار هرج و مرج شد، مردم از بیم عیسویان صلیبی، او را به امیری و فرمانروائی حلب بر گزیدند. ایلغازی در نیمه‌ی دوم سال ۵۱۲ هق به امارت نشست و رسماً با عیسویان همسایه شد، و ناگهان بر ضد آنان آماده‌ی جنگ شد، و در ۵۱۳ هق با ۱۲'۰۰۰ سپاهی بر آنان تاخت، و بیشترشان را کشت یا اسیر کرد، و این یکی از بزرگترین جنگهائی است که در آن مسلمانان بر صلیبیون پیروز شدند. در این جنگ، اگرچه انطاکیه بیدفاع به دست ایلغازی افتاد، در تسخیر آن تعلل ورزید. شهرت ایلغازی در این فتح سبب شد که سلطان محمود سلجوقی او را سرکرده‌ی سپاهیان خود در جنگ با عیسویان گرجی بکند. با اینکه ایلغازی در این جنگ تفلیس را از دست داد، سلطان محمود میافارقین را هم به او بخشید (۵۱۶ هق). ایلغازی نخستین کسی بود که پیش از عمادالدین زنگی و صلاح‌الدین ایوبی از پیشرفت صلیبیون به ل و ش جلوگیری کرد. وی در ح ۶۰سالگی در میافارقین در گذشت.

نجم‌الدین ثانی: ← نجم ثانی.

نجم‌الدین خاص (najmo'd.dine xāss) یا **ابن درنوس** (ebne darnus)، شهرت **نجم‌الدین عبدالغنی ابن درنوس**، فت ۶۷۷ هق، از خاصان و نزدیکان خلیفه مستعصم عباسی. در ابتدای حال کارگری بود در کوره‌های آجرپزی بغداد؛ سپس در کبوترخانه‌ی خلیفه خدمت کرد، و اندک اندک در خدمت خلیفه ترقی کرد، تا حاجب دربار خلیفه و مشیر و مشاور او شد، و

بعد از فتح بغداد هم هولاکو او را به سمت خازن دیوان، و سپس به وظیفه‌ی خازن کارخانه، که نظیر ناظر بیوتات بود، منصوب کرد، و درین شغل باقی بود تا در بغداد وفات یافت.

نجم‌الدین دایه (najmo'd.dine dāya) [شیخ نجم‌الدین ابوبکر عبدالله ابن محمد رازی]، معروف به **نجم‌الدین رازی**، فت ۶۴۵ هق، از **مشایخ تصوف در قرن ۷م هق. در حمله‌ی ۶۱۸ هق** مغول، از ری به اردبیل گریخت و از آنجا به آسیای صغیر رفت، و در ملطیه به دیدار شیخ شهاب‌الدین سهروردی شتافت. آنگاه به خدمت علاءالدین کیقباد، پادشاه سلجوقی آسیای صغیر، در آمد. در قونیه نیز با مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و صدرالدین قونیوی ملاقات کرد. سپس از آسیای صغیر به بغداد رفت و در همان جا وفات یافت. مهمترین اثر او مرصاد العباد و رساله‌ی عشق و عقل، هر دو به فارسی، و تفسیر بحرالحقایق و المعانی به عربی است. اشعاری فارسی نیز بدو منسوب است.

نجم‌الدین رازی: ← نجم‌الدین دایه.

نجم‌الدین زرگر (najmo'd.dine zargar)، شهرت **نجم‌الدین مسعود گیلانی**، فت ۹۱۵ هق، امیر و سردار معروف و مقرّب شاه اسماعیل I صفوی. وی در آغاز کار در شهر رشت زرگری میکرد، و در هنگام اقامت شاه اسماعیل صفوی در لاهیجان (قبل از سلطنت)، به واسطه‌ی خدماتی که در حق وی کرد، و هم به سبب اعتقاد تشیع که داشت، مورد توجه وی واقع شد، و بعد از خروج و ظهور شاه اسماعیل، از حاکم سنی گیلان گریخت و به جانب آذربایجان رفت، و سپس در همدان به درگاه او پیوست، و شاه صفوی عنایت و اکرام بسیار در حق وی کرده او را وکیل‌السلطنه‌ی خویش ساخت (۹۱۲ هق). در سفر شاه به خوزستان، با چند تن از امرا، یک‌چند مأمور دفع شاه رستم عباسی شد (۹۱۴ هق)، و بعد از آن، هنگام مراجعت شاه از فارس به اصفهان، در راه وفات یافت.

نجم‌الدین عبدالغنی: ← نجم‌الدین خاص.

نجم‌الدین کاتبی: ← کاتبی قزوینی.

نجم‌الدین کبری (najmo'd.dine kobrā) [شیخ ابوالجناب نجم‌الدین احمد ابن عمر الخیوقی (omare 'l.xivaqi)]، ملقب به **کبری و شیخ ولی‌تراش**، فت ۶۱۸ هق، عارف مشهور و مؤسس سلسله یا فرقه‌ی کبرویه. لقب او نخست طامّةُ‌الکبری (بلای بزرگ) بود، زیرا در جوانی با هرکس مناظره و مباحثه میکرد بر او چیره میشد، و کم‌کم با حذف پاره‌ی اول (طامه) او را کبری خواندند. اما "ولی‌تراش" از آن رو لقب یافته بود که بسیاری از مشایخ تصوف، مانند نجم‌الدین دایه، بهاءالدین ولد، سیف‌الدین باخرزی، عطار نیشابوری، از تربیت‌یافتگان او بودند. در خوارزم، در فتنه‌ی مغول، وفات یافت. آثار بسیار به فارسی و تازی دارد. از نوشته‌های او به فارسی، آداب‌المریدین، سَکینةُ الصّالحین، و رسول الی الله است، و از نوشته‌های او به تازی، رسالةٌ فی السلوک، رسالةُ الطّریق یا اقربُ الطُّرق الی الله، فَواتِحُ الجَمال، اصولُ العَشَرَه، و نیز تفسیری در ۱۲ مجلد است. اشعاری به فارسی نیز بدو منسوب است.

نجم‌الدین لبودی: ← ابن اللبودی.

نجم‌الدین مسعود گیلانی: ← نجم‌الدین زرگر.

نجم‌السلطنه (najmo's.saltane) ۱۲۳۳–۱۳۱۱ هش، دختر شاهزاده فیروز و مادر دکتر محمد مصدق، و بانی بیمارستان نجمیه در تهران.

نجم‌الملک (najmo'l.molk) یا **نجم‌الدوله، عبدالغفار، ۱۲۵۵–۱۳۲۶ هق**، ریاضیدان ایرانی و منجم‌باشی ناصرالدین شاه، پسر آخوند ملا-علی محمد اصفهانی. از تحصیلکرده‌های دارالفنون است که بعدها معلم ریاضیات آن مدرسه نیز شد. در ۱۲۹۰ هق، پس از فوت میرزا رضا نجم‌الملک، منجم‌باشی عباس میرزا نایب‌السلطنه، سمت منجم‌باشی و لقب نجم‌الملکی یافت، و چندی بعد به نجم‌الدوله ملقب شد. از کارهای او این بود که در آغاز سال نو در کاخ گلستان در حضور شاه، فرا رسیدن ساعت و دقیقه‌ی تحویل سال را اعلام میکرد. در ۱۲۹۹ هق ناصرالدین شاه او را روانه‌ی خوزستان کرد تا سد شکسته‌ی اهواز را بازدید و مخارج نوسازی آن را برآورد کند، و وظایف او را در این مأموریت شخصاً در ۱۴ اصل نوشت که به نام کتابچه‌ی دستورالعمل معروف است. نجم‌الملک ح ۹ ماه در خوزستان گردش کرد، و اطلاعات متنوع و بسیار دقیق در باره‌ی وضع جغرافیائی و تاریخی و آثار اجتماعی و اقتصادی خوزستان، منضم به نقشه‌هائی فراهم آورد. سفرنامه‌ی او که حاوی این اطلاعات است، به ضمیمه‌ی کتابچه‌ی دستورالعمل در تهران در ۱۳۴۱ هش به چاپ رسیده است. نجم‌الملک تألیفاتی نیز در حساب و هندسه و جبر دارد که به چاپ رسیده است.

نجم ثانی (najm-) یا **نجم‌الدین ثانی، امیر یار احمد اصفهانی**، فت رمضان ۹۱۸ هق، از امرا و سرداران شاه اسماعیل I صفوی. وی صاحبدیوانی شاه اسماعیل I یافت، و پس از وفات **نجم‌الدین زرگر**، شاه اسماعیل منصب وکالت دیوان خاصه‌ی خویش بدو داد. چنانکه مؤلف حبیب السیر مینویسد، اعتبار و جلال بسیار یافت، و حتی "عدد ملازمان خاصه‌ی او به 5'000 سوار یراقدار رسید"، و مورد حسد امرای قزلباش واقع شد. عاقبت جهت تسخیر ماوراءالنهر و دفع ازبک، لشکر به جانب بخارا برد، اما در نزدیک قلعه‌ی **غجدوان (gojdavān)** مغلوب و دستگیر شده به دست امر عبیدالله خان ازبک به قتل رسید.

نجمی، رضا: ← مهندس‌الملک.

نجوم[1]، یا **علم نجوم**، تحقیق علمی در اجرام فلکی. در مآخذ اسلامی علم هیئت و علم افلاک نیز خوانده شده است. از احتیاج به تعیین فاصله‌های زمانی بر خاسته؛ در قدیم با ← علم احکام نجوم آمیخته بوده است. ریشه‌ی تحقیقات نظری در آن به دانشمندان یونان قدیم (از جمله طالس، فیثاغورس، اراتستن، و آریستارخوس) میرسد. نظریه‌ی زمین‌مرکزی ابرخس و سایر محققین اسکندرانی را ← کلاودیوس بطلمیوس در کتاب مجسطی گرد آورده، و این نظریه تا قرن ۱۶م مقبول بود. علم نجوم در قرون اولیه‌ی اسلام از طریق هند به مسلمانان رسید (مثلا ← سندهند). زیج شهریار از پهلوی به عربی ترجمه شد. نجوم یونانی بعد از این دو وارد شد، ولی نفوذ بیشتری یافت؛ مترجمینی چون **حجاج ابن یوسف ابن مطر، حنین ابن اسحاق، ثابت ابن قره** و غیره به ترجمه‌ی آثار یونانی پرداختند. اولین ارصاد منظم با آلات بالنسبه دقیق در اوایل قرن ۹م هق در جندیشاپور به عمل آمد، و به کومک آنها بود که احمد نهاوندی زیج مشتمل (← زیج) را تألیف کرد. درخشانترین دوره‌ی نجوم در دنیای اسلام دوره‌ی خلافت مؤسس رصدهای مأمونی و تعیین طول نصف النهار زمین است. تحقیقات و ارصاد را دانشمندانی چون بنو موسی و بتانی ادامه دادند؛ ثابت ابن قره به تجدید نظر در حرکت خورشید پرداخت؛ **ماهانی و نیریزی مطالعه‌ی حرکات سماوی را تعقیب کردند، و احمد ابن عبدالله مروزی (← حبش حاسب) آن را بسط داد. در نیمه‌ی ۴م** قرن ۱۰م بنم شاهان آل بویه در کاخ خود رصدخانه‌ای تأسیس کردند که **عبدالرحمان صوفی، ابن الاعلم، ابوسهل کوهی، احمد صاغانی، ابوالوفای بوزجانی**، و دیگران در آن کار کردند. در طرف مشرق یکی از بزرگترین نوابغ جهان **ابوریحان بیرونی**، و در مصر دانشمندانی چون **ابن یونس و ابن هیثم** و در اسپانیا **مسلمة ابن احمد مجریطی، ابن السمح، جابر ابن افلح، و زرقالی** پرورش یافتند. شاهان سلجوقی ایران عده‌ای از منجمین را گرد آوردند. جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی رصدخانه‌ای (در ری یا نیشابور) بنا نهاد (۴۶۷ هق)، و دست به اصلاح تقویم زد. ← رصدخانه‌ی مراغه، به سرپرستی خواجه نصیرالدین طوسی، به کار افتاد. آخرین فروغ تحقیقات علمی نجومی در عالم اسلام از ← رصدخانه‌ی سمرقند است که الغ‌بیگ آن را بنا نهاد. منظومه‌ی نجومی علمای اسلامی همان منظومه‌ی زمین‌مرکزی کلاودیوس بطلمیوس و توجیه حرکات پیچیده‌ی اجرام سماوی به وسیله‌ی دستگاه پیچیده‌تر افلاک بود. اگرچه بعضی از دانشمندان اسلامی به بعضی مفروضات اساسی این منظومه با نظر بدبینی مینگریستند، و **ابن باجه و شاگردش ابن طفیل** جداً درین باب به بحث پرداختند، منظومه‌ی بطلمیوس در تمام دوره‌ی اعتلای ممالک اسلامی به قوت باقی ماند، و به وسیله‌ی مترجمین اروپائی وارد مغرب‌زمین شد. علم نجوم جدید با منظومه‌ی **کوپرنیک** شروع میشود. پس از اندکی قوانین **کپلر** جای این منظومه را گرفت. ارصاد دقیق (مثلاً ← تیکو براهه)، اختراع و تکمیل آلات رصد (مثلاً ← تلسکوپ)، و افکار بلند اشخاصی چون کپلر و نیوتن این علم را بر مبنای اساسی استوار کرد. اویلر، لاگرانژ، و لاپلاس پایه‌ی مکانیک سماوی را گذاشتند. با ریاضیات جدید توانستند مسائلی را که در نظریه‌ی گرانش در مورد منظومه‌ی شمسی لاینحل مانده بود حل کنند. بدین ترتیب ثابت شد که هیئت مدارهای سیاره‌ای در آینده‌ی نامحدودی پایدار باقی می‌ماند. در ۱۸۰۱ ج. **پیاتسی سرس، اولین سیارکان**، را کشف کرد. در ۱۸۳۸ بسل اولین اندازه‌گیری در فواصل فلکی را، با به کار بستن روش اختلاف منظر، انجام داد، و فاصله‌ی ستاره‌ی "۶۱ دجاجه" (← دجاجه) را ۹۶،۵ تریلیون کم (ح 10 سال

(1)astronomy

نور) تعیین کرد، که با اندازه‌ی واقعی آن چندان اختلافی ندارد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹م فن عکاسی و طیفنگاری، انقلابی در علم نجوم پدید آورد، به جای توجه به تعیین مواضع اجرام فلکی، مطالعه‌ی ساختمان فیزیکی آنها مورد نظر قرار گرفت. خطوط تاریکی که و. ه. وولستن و ی. فون فراونهوفر در طیف خورشیدی کشف کردند به وسیله‌ی گ. ر. گیرشهوف توجیه شد، گرچه توضیح و تعبیر کامل بعداً با نظریه‌ی کوانتوم به دست آمد. میان سالهای ۱۹۱۱ و ۱۹۱۳ آینار هردسپرونگ و ه. ن. راسل رابطه‌ی میان رنگ و تابندگی ستارگان نمونه را مورد بررسی قرار دادند (غولپیکران و کوتوله‌ها، قسمت ۸ـ نمودار ه. ر.). با روی کار آمدن تلسکوپهای بسیار پرقدرت، مرزهای جهان شناخته‌شده پیوسته گسترش یافت. ه. شپلی بزرگی و شکل کهکشان را تعیین کرد. مطالعات هابل در کهکشانها وی را به این نتیجه رسانید که جهان در حال گسترش است. نظریه‌های متضاد در باره‌ی منشأ و ساختمان کل جهان، مثلاً نظریه‌ی حالت جهان ایستان (← کیهانشناخت)، بیان شد. نظریه‌ی نسبیت اینشتین نقشی اصلی در همه‌ی نظریه‌های کیهانشناختی جدید ایفا کرده است. در همین اواخر، فضاپویی و مشاهده‌ی قسمتهای مختلف طیف (← نجوم رادیولی) مرزهای نجوم را گسترش داده است. با فنون جدید رصدی اجسام نجومی جدید و غریبی، مثلاً کوازارها و ⇐ پولسارها، کشف شده است. نیز ← نجوم‌ـ فیزیک.

نجوم رادیوئی[1]، تحقیق در تشعشعات رادیوئی صادرشده از اجرام فلکی. امکان دریافت امواج رادیوئی خورشید، توسط ت. ادیسن نخستین‌بار در ۱۸۹۰ طرح شد ولی تا ۱۹۳۲ پیشرفتی صورت نگرفت؛ در این سال، کارل جانسکی[2] (kārl jānski؛ ۱۹۰۵–۵۰)، مهندس امریکائی، توانست از مرکز کهکشان تشعشعاتی دریافت کند، و نخستین تلسکوپ رادیوئی بلافاصله پس از آن ساخته شد. پس از جنگ II در هلند و انگلستان و استرالیا و کشمة و تجشس پیشرفتهائی در نجوم رادیوئی حاصل شده است. طول امواج رادیوئی نجومی که به سطح زمین میرسد، از چند میلیمتر تا دهها متر است. بعضی از منابع این گونه امواج به وسیله‌ی آلات بصری تشخیص داده شده‌اند، که عبارتند از خورشید، ماه، چهار سیاره (زهره، مریخ، زحل، و مشتری)، و معدودی از ستارگان و سحابیها.

در خورشید، نواحی نزدیک رخشانکره امواج رادیوئی کوتاه صادر میکنند، نواحی تاج، تا فاصله‌ای به شعاع خورشید از رخشانکره، امواج بلند صادر میکنند. خورشید دو نوع فعالیت دارد. هنگامی که کلفهای آن کم و هیچ فوران (← خورشید) نداشته باشد "آرام" است، و صدور امواج رادیوئی نسبةً پیوسته و منظم و شدت آن به دما بستگی دارد (یک میلیون درجه در تاج). به محض اینکه کلفی ظاهر شد، در حالت جوّ خورشید تغییرات کُند حاصل می‌شود. ولی فعالیت شدید هنگامی صورت میگیرد که کلفها و فورانهای خورشیدی با یکدیگر همراه باشند. خصوصیت تشعشع کلفی تغییر سریع در شدت است که نتیجه‌ی آن انفجارهائی است که چند ثانیه طول میکشد، و تغییر شدت حاصل از فورانها چند دقیقه دوام میکند. سرعتهای انفجار کلفی ≤ سرعت نور است، و سرعت انفجار فورانی ≤ 1'000 کم در ثانیه است.

تشعشعات ماه و زهره و مریخ و زحل نماینده‌ی دمای سطحی است. (تعیین دمای مریخ، از آن جهت که این سیاره را ابر احاطه کرده است، از طریق دیگر ممکن نیست.) مشتری، علاوه بر تشعشعات حرارتی، دو نوع تشعشع دیگر نیز صادر میکند. یکی که منظم و طول موج آن ≤ دسیمتر است، ظاهراً از کمربندی به فاصله‌ی دو تا سه برابر شعاع مشتری از سطح آن صادر می‌شود. این کمربند محتملاً شبیه ← کمربندهای وان الن زمین است و تشعشع از به دام افتادن الکترونها در میدان مغناطیسی سیاره حاصل میشود. نوع دیگر تشعشع طول موج متری دارد و به صورت انفجارهای کوتاه پدید میآید. این تشعشع دوم ظاهراً از پهنه‌های مشخصی از سطح مشتری صادر میشود، و چندین روز پس از تغییرات خورشید صورت میگیرد.

یک تلسکوپ رادیوئی با قدرت تفکیک کم میتواند نوار پهنی از صدور رادیوئی را در آسمان اکتشاف کند که اجمالاً منطبق با قسمت مرئی کهکشان است. با قدرت تفکیک بیشتر، این نور به صورت جزئی تقسیم میشود و به شکل عده‌ای از منابع صدور جدا از یکدیگر در می‌آید. در آن نواحی آسمان که فقدان ابرهای میان‌اختری رؤیت بصری را امکانپذیر میسازد، در نتیجه‌ی مشاهده‌ی با تلسکوپ معمولی معلوم میشود که این منابع مربوط است یا به سحابی‌های صدوری (ئیدروژن یونیده‌ی محیط بر ستاره‌های بسیار داغ) یا به بازمانده‌ی انفجار اختران یا ابرنواختران.

در کهکشانه‌ها، و از جمله سحابی امرأة المسلسله و ابرهای ماژلانی، نیز تشعشعاتی کشف شده است. نخستین منبع رادیوئی نجومی کشف شده به فاصله‌ی 6×10^8 سال نور است. منبع رادیوئی دیگر سبب کشف خوشه‌ای از کهکشانه‌ها شد که 6×10^9 سال نور فاصله‌ی آن است و دورترین جرم فلکی شناخته‌شده تا این زمان است. بعضی از کهکشانه‌های رادیوئی در همین فاصله قرار دارند و ممکن است که تحقیق در باره‌ی آنها سبب آگاهی از کیفیات تکامل جهان بشود. اخیراً نجوم رادیوئی اجرامی سماوی به نام ⇐ پولسارها کشف کرده است.

نجومفیزیک[3] (nojum.fizik) یا **اخترفیزیک** (axtarfizik) یا **فیزیک نجومی**، شاخه‌ای از علم نجوم که در ماهیت فیزیکی و شیمیائی اجرام و حوادث فلکی بحث میکند. دامنه‌ی این علم بسیار وسیع است، زیرا، هر چیز که در ماوراء تأثیر زمین قرار دارد در قلمرو آن واقع میشود. علی رغم این وسعت دامنه، وسایل تحقیق در آن محدود است، چه اشیاء مورد مطالعه را نمیتوان در معرض تجربه‌ی کنترل‌شده قرار داد. با آنکه تحقیقات فضائی تاحدی این وضع را تغییر داده است، هنوز نجومفیزیک (مانند نجوم به طور کلی) ماهیت رصدی دارد.

منشأ نجومفیزیک توسعه و تکامل وسایل مخصوص رصد بوده است، ولی دامنه‌ی آن با گذشت زمان وسعت یافته. در دنباله‌ی این مقاله رؤوس بعضی از روشها، پیشرفتها، و مسائل نجومفیزیک میآید.

نورسنجی

I. از کمیات وابسته به اجرام فلکی که مستقیماً قابل مشاهده است درخشندگی ظاهری آنهاست. تحقیق در درخشندگی ستارگان را **نورسنجی نجومی**[4] میخوانند، و سابقه‌ی آن به یونانیان باستانی میرسد. آنان تصور میکردند که درخشندگی ثوابت تنها به بزرگی آنها بستگی دارد، و به همین جهت از آن به قدر ستاره تعبیر میکردند. در ایام قدیم که چشم آدمی مستقیماً برای اندازه‌گیری درخشندگی به کار میرفت اندازه‌گیریها فقط مربوط به نور مرئی بود. امروزه منجمین میتوانند درخشندگی یک ستاره را در هر طول موج معیّن، یعنی در هر رنگ معین، تعیین کنند. رنگ ستاره به دمای آن بستگی دارد، و با اندازه‌گیریهای مربوط به یک ستاره در رنگهای معین میتوان تخمین خوبی از دمای ستاره به دست آورد. بدین گونه، اندازه‌گیریهای نورسنجی در تعیین دمای ستارگان به کار میرود. اگر، به علاوه، فاصله‌ی ستاره از زمین معلوم باشد، میتوان درخشندگی ذاتی یا تابندگی ستاره را نیز تعیین کرد.

II. رصدهای نورسنجی، علاوه بر تعیین دما و تابندگی، برای تحقیق در طرق تغییر درخشندگی ستاره با زمان نیز سودمند است. این تحقیقات نتایج بسیار دارد، چه از روی آنها بعضی از حوادث فیزیکی که در اجرام فلکی صورت میگیرد معلوم میشود. مثلاً، مطالعه در نواختران و ابرنواختران و اجرام مشابه نشان داده است که ستارگان ممکن است ناگهانی منفجر شوند، و درخشندگی آنها چندین میلیون برابر شود. تغییرات خفیفتر نیز هست. مثلاً، بعضی از ستارگانْ نبضنده یا تپنده هستند (← ستارگان متغیر)، یا آنکه ستاره‌ای بر گرد ستاره‌ای دوران میکند، و آن را متناوباً منخسف میسازد. در ۱۹۱۲ ارتباطی میان دوره‌ی نبض و تابندگی گروهی از ستارگان کشف شد. این اکتشاف تأثیر پردامنه‌ای در تعیین فواصل اجرام فلکی داشت، و نیز مطالعه‌ی بیشتر در ماهیت این ستارگان نبضنده یا متغیر را بر انگیخت، و معلوم شد که چندین نوع ستاره‌ی متغیر وجود دارد که هر یک دوره‌ی تناوب تابندگی مخصوص به خود دارد. مسئله‌ی ستارگان متغیر نبضنده از مسائل برجسته‌ی نجومفیزیک به شمار میرود.

همچنین، از مطالعات نورسنجی اطلاع زیادی در باره‌ی خواص ماده‌ی بین ستارگان به دست آمده، و معلوم شده است که فضای بین ستارگان کاملاً خالی نیست، بلکه گاز و غباری با چگالی بسیار پست در آنجا وجود دارد (←

(۱) radio astronomy (۲) Jansky (۳) astrophysics (۴) astronomical photometry

مادهٔ بین ستارگان). این ماده در تشعشعات برقاطیسی که از آن عبور میکند مؤثر میشود. نخست اینکه، نور ستاره، با جذب شدن و پراکنده شدن به وسیلهٔ آن، کمتر میشود، و ستاره کمنورتر از آنکه اگر فضا خالی بود به نظر میرسید دیده میشود. دوم اینکه غبار فضای بین ستارگان نور آبی را بیش از نور سرخ (که طول موج بیشتری دارد) پخش میکند، و در نتیجه، ستاره سرختر به نظر میرسد. این کیفیت را "سرخ شدن بین ستاره‌ای" مینامند، و تحقیق در آن از راه نورسنجی ستارگان داغ دور بهتر میسر است.

III. یکی از وسایل مهم تحقیقات نورسنجی برای باز شناختن محیط بین ستارگان قطبش است. در ۱۹۴۹ کشف شد که نور ستارگان دور، هنگام عبور از میان ابرهای مادهٔ بین ستارگان، میقطبد، یعنی امواج نور، پس از گذشتن از این ابرها، در سطوحی موازی با یکدیگر نوسان میکنند. چنین میپندارند که این قطبش ناشی از آن است که دانه‌های دراز غبار در فضای بین ستارگان دنبال یکدیگر قرار میگیرند، و این نظریه با تجربه‌هائی که در آزمایشگاه صورتپذیر است تأیید شده. ولی این مسئله که چرا دانه‌های غبار دنبال یکدیگر قرار میگیرند خود مسائلی تازه برای علمای نجوم‌فیزیک پیش آورده است.

IV. قسمتی از نورسنجی مربوط است به تحقیق در اجرام نسبةً بزرگ یا نزدیک، که صورت یک نقطهٔ نورانی ندارند، بلکه دارای ابعاد محسوس میباشند، مثلاً، سطح ماه یا خورشید و سیارات که موضوعات جالب توجهی برای تحقیقات بصری یا عکاسی به شمار میروند. اجرام دیگر از این قبیل گروههای ستاره‌ای یا کهکشانه‌ها هستند. تحقیقات نورسنجی در این اجرام را **نورسنجی سطحی**[1] میخوانند.

رصدهای طیفی

V. فهم ماهیت فیزیکی اجرام سماوی تنها با روشهای نورسنجی ممکن نیست. پیش از آنکه تجزیهٔ طیفی اجرام سماوی میسر شود، اطلاعی از ترکیب شیمیائی و حالت فیزیکی این اجرام در دست نبود.

تحقیق طیفی اجرام سماوی را فراونهوفر آغاز کرد که خطوط معروف به ← خطوط فراونهوفر را اندازه‌گیری کرد. معنی این خطوط با کارهای کیرشهوف معلوم شد (← فراونهوفر، خطوط)، و به همین جهت، کیرشهوف را میتوان مؤسس نجومفیزیک دانست. به وسیلهٔ کارهای وی تعیین ترکیب شیمیائی جوّ ستارگان ممکن شد. برای نتایج دیگر ← فراونهوفر، خطوط.

طیفبینی نجومی راه را برای تحقیقات گوناگونی در نجومفیزیک باز کرد، که ذیلاً ذکر آنها فهرستوار میآید.

VI. بازشناختن خطوط طیف. این تحقیق دنبالهٔ کار اصلی کیرشهوف است. خطوطی را که در طیفهای اجرام آسمانی دیده میشود با خطوط طیف آزمایشگاهی بخارات مقایسه میکنند. باز شناختن خطوط، با اینکه ظاهراً کاری ساده است، هنوز به حد کمال نرسیده است. خطهائی در طیفهای آسمانی هست که هنوز باز شناخته نشده.

VII. تعیین وفور شیمیائی. از روی خطوط طیفی میتوان فراوانی مواد شیمیائی شناخته‌شده را تعیین کرد. از نتایج حاصل معلوم میشود که مواد شیمیائی، با استثناهای قابل توجه، در تمام جهان به طور یکنواخت پراکنده‌اند. ئیدروژن فراوانترین عنصر است. پس از آن هلیوم است، و سپس مقادیر کمتری از کربون، نیتروژن، و اکسیژن. از عناصر دیگر تنها اثرهائی موجود است.

VIII. طبقه‌بندی طیفی ستارگان، ← طبقات طیفی.

IX. تحقیق در خطوط صدوری. در طیف بعضی از اجرام آسمانی خطوط صدوری مشاهده میشود. از بعضی از این خطوط میتوان اطلاعاتی در باب منشأ آنها به دست آورد.

X. بررسی سرعت شعاعی. وضع خطوط در طیفهای سماوی اندکی نسبت به آنچه در آزمایشگاه به دست میآید جا به جا است؛ یعنی، خطهای طیف اجرام سماوی با طول موجهائی متناظرند که اندکی با طول موج خطهای آزمایشگاهی تفاوت دارند.

این جابجائی عمدةً از به اصل دوپلر حاصل میشود که خود نتیجه‌ای از حرکت اجرام سماوی نسبت به زمین است. مثلاً، طول موجهای نور صادر از جرمی که به زمین نزدیک میشود اندکی کوتاه میگردد، و در نتیجه، خطهای طیف به طرف ناحیه‌ی طول موجهای کمتر—یعنی کنار ماوراء بنفش طیف—انتقال پیدا میکنند. بر عکس، اگر جرم فلکی از زمین دور شود، این انتقال در جهت مخالف صورت میگیرد، و همان است که حرکت بطرف قرمز نامیده میشود.

علمای نجومفیزیک، با مطالعه در این انتقال خطوط طیفی، توانسته‌اند سرعت شعاعی (مؤلفه‌ی سرعت در امتداد خط رؤیت) اجرام فلکی را اندازه بگیرند. قسمت عمده‌ی اطلاعات کنونی در باره‌ی جهان از اندازه‌گیری سرعتهای شعاعی به دست آمده است (← جهان). اندازه‌گیری سرعتهای شعاعی در تحقیق در ستارگان مضاعف به کار میرود، و در فهم ستارگانی متغیر مانند ستارگان نبضنده و ستارگانی که ناگاه منفجر میشوند بسیار مهم است.

XI. اثر زیمان. با مطالعه در ← اثر زیمان میتوان شدت میدانهای مغناطیسی اختری را اندازه گرفت. در این باره اطلاعات فراوان به دست آمده است، اگر چه علت خاصیت مغناطیسی ستارگان و تأثیرات آن هنوز کاملاً دانسته نیست.

XII. مطالعات خورطیفنگاری. آخرین مبحث مطالعات طیفبینی تحقیق در سطح خورشید است از راه خورطیفنگار (← خورنگار).

XIII. ریاضیات و نجومفیزیک. بسیاری از راههای تحقیقی نجومفیزیک از طریق رصدهای طیفی گشوده شده است، و این گونه رصدها اساس علم نجومفیزیک است. در عین حال، باید گفته شود که علمای ریاضیات نظری در پیشرفت این علم سهم مهمی داشته‌اند. بعضی از آنان، مانند ← چاندراشکهر، ریاضیدان هندی تبعه‌ی امریکا، هرگز رصد نکرده‌اند، ولی تأثیر آنان در هر یک از مباحث فیزیک نجومی محسوس است.

پیشرفتهای دیگر

XIV. وسایل جدید ارتباط با ستارگان. برای تحصیل نور کافی جهت تجزیه‌ی طیفی یا اندازه‌گیریهای نورسنجی، و نیز برای نفوذکردن بیشتر در عمق فضا، به تلسکوپهای بزرگ نیاز است. پیشرفت نجومفیزیک با ساختن تلسکوپهای عظیم همراه بوده است. بنابر این، با ساخته شدن چندین تلسکوپ نیرومند پیش از جنگ II، چنان تصور میرفت که نجومفیزیک وارد عصر طلائی خود شده است. سپس معلوم شد که این تصور درست نبوده. آنچه را که از پیش میدانستند کاملتر کردند، ولی امری که بتوان آن را انقلابی در این علم دانست پیش نیامد.

باید به خاطر داشت که هدف نجومفیزیک تحقیق در ماهیت فیزیکی و شیمیائی اجرام واقع در خارج جوّ زمین است. فرنها تنها وسیله‌ی ارتباط یافتن با اجرام فلکی نور بود، که همان تشعشعات برقاطیسی در ناحیه‌ی مرئی طیف است. بنابر این، علم نجوم و، در نتیجه، نجومفیزیک پیوسته با تلسکوپ نوری همعنان بود، به طوری که علم نجوم و نجومفیزیک مترادف با رصد به وسیله‌ی دوربین و تعبیر نتایج ارصاد شد. این طرز تفکر تا اوایل قرن ۲۰م درست بود، ولی پس از ۱۹۳۰ دیگر صحت نداشت، بلکه دو کشف مهم سبب دگرگونی آن شد. یکی از این دو اکتشاف **اشعهٔ کیهانی** بود، که ذرات پرانرژی صادر از فضای کیهانی هستند. در این مورد، دانشمندان با چیزی مواجه شدند که تحقیق در آن با تلسکوپهای متعارفی امکانپذیر نبود. اشعهٔ کیهانی وسیله‌ی ارتباطی جدیدی باحوادث کیهانی فراهم آورد. کشف دوم در سال ۱۹۳۲ به وسیله‌ی کارل جانسکی (← نجوم رادیوئی) صورت گرفت. وی، در ضمن تحقیق در تداخل امواج در گیرنده‌ی رادیوئی، متوجه صداهائی شد که از فضای خارجی به زمین میرسید. در سالهای بعد همین امر سبب پیدایش **نجوم رادیوئی** شد. در نتیجه‌ی این اکتشافات، علمای علوم دیگر به بعضی از مسائل نجومفیزیک توجه کردند، و مثلاً، علمای فیزیک اتمی به تعیین منبع انرژی ستارگان پرداختند، و این انرژی را حاصل از فعل و انفعالات حرارتی هسته‌ای دانستند، و این نظریه فرایند تحول ستارگان را تاحدی مفهوم ساخت. تکمیل رادار و تلسکوپ رادیوئی راههای تازه‌ای برای تحقیقات فلکی باز کرد. مهمترین کشف نجومی اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ کشف کوازارها بوده است.

XV. پیشرفتهای دیگر و آتیه‌ی نجومفیزیک. با تکامل نجوم رادیوئی، نجومفیزیک پیشرفتهای فراوان کرده است. شاید چشمگیرترین این پیشرفتها از طریق رصدهائی بوده است که در بالای جوّ زمین صورت گرفته است. جوّ زمین همه‌ی تشعشعات برقاطیسی با طول موجهای گوناگون را، جز دو نوار باریک

(1) surface photometry

آن که در ناحیه‌ی نوری و رادیوئی طیف قرار دارند، جذب میکند. علمای نجومفیزیک، در نتیجه‌ی رصدهای فوق جوّی، موفق شده‌اند که سراسر طیف برقاطیسی را مورد مطالعه قرار دهند. حتی در نخستین سالهای عصر فضا، اکتشاف منابع اشعه‌ی ایکس در کهکشان برای این دانشمندان اهمیت فراوان داشته، و سبب کاوش‌های بسیار در باره‌ی ماهیت این اشعه شده است، و موضوعی برای تحقیقات آتیه نیز میباشد.

تحقیقات فضائی در علم نجومفیزیک سخت مؤثر بوده است، و اثر آنها مخصوصاً در مورد اجرام جزء منظومه‌ی شمسی آشکارتر است، چه بشر اکنون موفق شده است که وسایط فضاپیما به بعضی از این اجرام بفرستد، چنانکه تحقیق در ماه، زهره، و مریخ بدین وسیله آغاز شده است. به طوری که از قراین پیدا است، بشر در آتیه در سیارات پیاده خواهد شد، و ستارگان دنباله‌دار را با وارسها (← وارس) خواهد کاوید. پویش منظومه‌ی شمسی نه‌فقط نیازمند همکاری علمای فیزیک و شیمی است، بلکه دانشمندان زمینفیزیک، زمینشناسی، و زیستشیمی نیز باید در این کار شرکت جویند.

در منظومه‌ی شمسی اجرام بسیار متعددی وجود دارد. اگر به خاطر بیاوریم که تنها تحقیق در باره‌ی زمین مستلزم چه کارهای فراوانی بوده (و پس از این نیز خواهد بود)، معلوم میشود که برای تحقیقات مشابه در باره‌ی ماه، سیارات، اقمار، سیارکها، دنباله‌داران، و محیط بین سیاره‌ای چه کارهای زیادی در پیش است تا بتوان اندکی به ماهیت آنها پی برد. اگر صلح بر زمین حکومت کند، با اطمینان میتوان پیشگوئی کرد که در قرنهای آینده قسمت عمده‌ی انرژی بشری در راه این گونه تحقیقات به مصرف خواهد رسید.

نجوم نوترینوئی[1] (notrino-)، تحقیق در ستارگان از طریق نوترینوهائی که از فعل و انفعالهای هسته‌ای همراه با نور از آنها صادر میشود. نوری که از ستاره‌ای دریافت میشود، از لایه‌ی بیرونی آن است که به نوبه‌ی خود نورِ صادرشده از قسمت درونی آن را جذب میکند. ولی نوترینوهائی که از قسمت مرکزی ستاره بر میخیزند، بسیار کم مجذوب ماده‌ی آن میشوند و مستقیماً از لایه‌ی خارجی ستاره بیرون میآیند. منجمان به وسیله‌ی نوترینو مستقیماً از قسمت انرژیزای مرکزی ستاره آگاهی حاصل میکنند. "رصد خانه‌های" نوترینوئی را در کانهای ژرف قرار میدهند که صدها متر سپر سنگی آنها از رسیدن اشعه‌ی کیهانی، که سبب از بین بردن اثر ضعیف نوترینوها میشوند، جلوگیری میکنند. نجوم نوترینوئی ممکن است سرانجام وسیله‌ی بسیار کارامدی برای به دست آوردن اطلاعات در باره‌ی فرایندهای درون ستارگان شود.

نجیب[2]**، محمد** (najib)، ۱۹۰۱— ، سرلشکر مصری و رئیس جمهور (۱۹۵۲—۵۴) مصر؛ متـ خرطوم، سودان. فرمانده کودتای مصر در ۱۹۵۲ بود که سبب استعفای فاروق I از سلطنت و اخراج وی از مصر شد. پس از بر افتادن رژیم سلطنتی، عنوان رئیس جمهور و نخست‌وزیر و وزیر جنگ پیدا کرد؛ ولی در واقع قدرت در دست جمال عبدالناصر بود. در ۱۹۵۴ عزل، و جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر شد. نیز ← ناصر، جمال.

نجیب‌الدین جرفادقانی (najibo'd-dine jorfādeqāni)، شاعر پارسیگوی عهد سلجوقیان. دیوان شعرش باقی نمانده است، ولی بسیاری از اشعارش در تذکره‌ها نقل شده.

نجیب‌الدین سمرقندی: ← سمرقندی.

نچر[3]**، کاسپار** (kāspār necer)، ۱۶۳۹—۸۴، نقاش ژانر و صورتساز هلندی؛ متـ هایدلبرگ. شاگرد خ. تربورخ بود، ولی پس از مدتی سبک استاد خود در نقاشی ژانر و صورتسازی را ترک کرد و سبک دیگری که از پ. مینیار متأثر بود به کار گرفت. از صورتهای معروفی که نقاشی کرد صورتهای گیوم د/ اورانژ و مری II انگلستان (هر دو در آمستردام) است. موزه‌ی مترپلیتن و موزه‌های هنرهای زیبای بستن آثاری از او دارند.

نچز[4] (nacez)، شهر (در ۱۹۷۰ جـ ۱۹٬۷۰۴)، جغ ایالت میسی‌سیپی، کشمت، کنار رود میسی‌سیپی؛ از مراکز بازرگانی و کشتیرانی. در ۱۷۱۶ بنا شد. جاده‌ی معروف به **نچز تریس** (treys)، بین نچز و شهر نشویل در ایالت تنسی در ۱۷۸۰—۱۸۳۰ اهمیت بسیار داشت؛ پس از اشغال (۱۸۶۳) به وسیله‌ی نیروهای ائتلافیه در جنگهای داخلی، اهمیت خود را از دست داد.

نحاس[5] **پاشا، مصطفی** (nahās)، ۱۸۷۶—۱۹۶۵، رجل سیاسی مصری و رهبر (۱۹۲۷—۵۲) حزب وفد پس از سعد زغلول پاشا. در سالهای میان ۱۹۲۸—۵۲ پنج بار نخست‌وزیر بود. در مذاکرات مربوط به پیمان ۱۹۳۶ مصر و بریتانیا، که سبب استقلال مصر شد، عامل مهم بود. در جج II، بریتانیا فاروق I را وادار کرد (۱۹۴۲) که دولتی موافق با متفقین به نخست‌وزیری نحاس پاشا تشکیل دهد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۲ که شورشی بر ضد انگلیسها در قاهره بر خاست، وی از نخست‌وزیری معزول شد. و پس از آنکه سلطنت فاروق به دست محمد نجیب و یارانش بر افتاد (۱۹۵۲)، قدرت فراوان نحاس پاشا و حزب وفد نیز از میان رفت، و خودش به جرم خیانت زندانی شد.

نحر: ← ذبیحه.

نحس اصغر، در علم احکام نجوم؛ ← سیارات سبعه.

نحس اکبر، در علم احکام نجوم؛ ← سیارات سبعه.

نحسین، در علم احکام نجوم؛ ← سیارات سبعه.

نحشبط، در دین مانی؛ ← مانویت، قسمت III.

نحل، جمع نحله؛ ← نحله.

نحل، سوره‌ی (nahl؛ = زنبور عسل)، سوره‌ی ۱۶م قرآن، مکی، ۱۲۸ آیه. مانند سایر سوره‌های مکی، در موضوعات اساسی عقیده یعنی الوهیت و وحی و بعث سخن میگوید، و به موضوعاتی که با این اصول بستگی دارد توجه میکند، مانند موضوع وحدانیت بزرگ که سبب پیوستگی دین ابراهیم با دین محمد ص است. هنگام بحث در باره‌ی ایمان و کفر، از اراده‌ی الاهی و اراده‌ی بشری بحثی به میان میآید. دیگر از موضوعات آن وظیفه‌ی پیامبران و سنت خدا در باره‌ی تکذیب‌کنندگان ایشان است، و نیز از مهاجرت در راه خدا و ابتلای مسلمانان برای دینشان و از کفر بعد از ایمان بحث میکند. نیز موضوعات مربوط به معاملات، همچون عدل و احسان و انفاق و وفای به عهد و غیره مورد بحث قرار میگیرد. سوره‌ی مزبور، چون مشتمل بر تعدادی از نعمتهای الاهی است، سوره‌ی نعم (neam) نیز نامیده شده است.

نحله (nehla) [جمع آن **نحل** (nehal)]، کلمه‌ای عربی به معنی مذهب و دین، و بیشتر در مورد مذهب و روشی گفته میشود که از عقل و استنباط آدمی بیرون میآید نه آنچه به وحی آسمانی متکی است. کتاب ملل و نحل شهرستانی دو قسمت دارد، که در قسمت اول آن از ملل یا ادیان آسمانی (اسلام، مسیحیت، و یهودیت) بحث میکند و در قسمت دوم از نحله‌ها یا مذاهب و معتقدات فلسفی و عقلی. به جای مکتب فلسفی بعضی نحله‌ی فلسفی میگویند.

نحمیا[6] (nehamyā) [عبری، = تسلیت‌یافته از یهوه]، حاکم اورشلیم پس از بازگشت یهودا از اسارت بابل، قهرمان **کتاب نحمیای نبی** از کتابهای عهد قدیم. نیز ← عزرا.

نحو (nahv)، در زبان عربی، قسمتی از دستور زبان که از روابط کلمات در جمله و خصوصیات آنها (← رفع و نصب و جر و جزم) بر حسب این روابط گفتگو میکند. نیز ← صرف.

نخاع: ← مغز حرام.

نخاع شوکی: ← مغز حرام.

نخامی، غده‌ی: ← غده‌ی نخامی.

نخاو، خاوند سائیس، ← تکو.

نخب‌الکب، شهر، ← مصر، تاریخ.

نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر (nox-bato'd.dahr fi ajā'ebe 'l.barre va 'l.bahr)، کتابی به عربی، از معروفترین کتابهای شمس‌الدین دمشقی. در این کتاب از جغرافیا به وسیعترین معنی این کلمه بحث شده و تاحدی به عجایب المخلوقات قزوینی شباهت دارد. با آنکه بیدقتی مؤلف در نقل اخبار نادرست در این کتاب آشکار است، در اثر او اطلاعاتی فراوان وجود دارد که در هیچ منبع دیگر دیده نمیشود.

نخجوان[7] (naxjavān)، شهر (در ۱۹۷۰ جـ ۳۳٬۰۰۰)، مرکز جخشـ نخجوان، نزدیک رود ارس. مرکز آمودن مواد غذائی و تهیه‌ی شراب است. در ۱۸۲۸ به روسیه منضم شد (← عهدنامه‌ی ترکمن چای)، و مرکز بازرگانی جاده‌ی کاروانروی شد که تفلیس و تبریز را به یکدیگر مرتبط میکرد. در رژیم شوروی، تجارت آن با ایران اهمیت خود را از دست داد. دارای دو موسولئوم (قرن ۱۲م) است.

نخجوان[7]**، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی**، جمهوری خودمختار (۵٬۵۰۱ کمم؛ در ۱۹۷۰ جـ ۲۰۲٬۰۰۰)، جشـ آذربایجان شوروی، که از ج با ایران هممرز است. در اراضی پست و هموار آن پنبه، توتون، برنج، و گندم به عمل

(1)neutrino astronomy (2)Naguib (3)Netscher (4)Natchez (5)Nahas (6)Nehemiah (7)Nakhichevan

میآید. در دامنه‌های کوههای آن پرورش کرم ابریشم و دامپروری معمول است. ۸۰٪ سکنه‌ی آن ترکهای آذربایجانی و ۱۵٪ ارمنی هستند. سه شهر عمده دارد، اردوباد، جلفا، و نخجوان. نمک، سرب، و مولیبدن از فراورده‌های کانی عمده‌ی آن است. راه آهنی در امتداد رود ارس جلفا را به شبکه‌ی راه آهن ایران متصل می‌کند. نخجوان جزء قلمرو مادها و اسکندر مقدونی بود؛ در قرن ۳م به تصرف ساسانیان در آمد. در زمان خلافت عثمان به دست اعراب افتاد؛ در حمله‌ی مغول ویران شد؛ از زمان شاه عباس I، جز مدت کوتاهی که به دست امرای محلی اداره میشد، جزء ایران بود؛ به موجب← عهدنامه‌ی ترکمن چای دولت ایران آن را به روسیه واگذار کرد (۱۲۴۳ هق). جنبش نخجوان در ۱۹۲۴ تأسیس شد.

نخست انجیل یوحنا: ← عهدین غیرقانونی، جدول.

نخست‌زادگی[1]، در حقوق، قاعده‌ای که بنا بر آن زمین موروثی به پسر ارشد خانواده میرسیده است. در دوران ملوک‌الطوایفی اروپای قرون وسطی، عموماً حق نخست‌زادگی در تصرف تیول‌های نظامی (← شهواری) مراعات میشد. اثر این ترتیب آن بود که زمین پدر نصیب پسری میشد که بهتر بتواند از عهده‌ی خدمات نظامی بر آید. هنگامی که فئودالیسم رو به زوال رفت، و پرداختن مالیات جانشین خدمت سربازی شد، احتیاج به نظام نخست‌زادگی از میان رفت. در نتیجه، در انگلستان قانون وصیت وضع شد (۱۵۴۰) که بنا بر آن ممکن بود پسر ارشد از همه‌ی میراث محروم شود، و در قرن ۱۷م تیول نظامی موقوف شد؛ ولی هنوز نخست‌زادگی در انگلستان مراعات میشود.

نخست‌کشیش[2] (naxost.kešis)، عنوان بعضی از مقامات عالی کلیسائی. در کلیسای کاتولیک رومی، اکنون عنوان نخست‌کشیش عنوانی افتخاری است، و گرچه نخست‌کشیشان بر اسقفها و اسقفهای اعظم ارشدیت دارند، اختیاراتی ندارند، مگر اینکه اختیاراتی به موجب فرمان مخصوص به آنان اعطا شود (اصلاً، نخست‌کشیش عنوان اسقفی بود که در ایالت یا ایالاتی بر اسقفهای دیگر ریاست داشت، و بعدها به اسقفی گفته میشد که، به عنوان خلیفه‌ی پاپ، بر چند ایالت یا مطرانشین یا بر یک کلیسای ملی ریاست داشت). در کلیسای انگلیکان، نخست‌کشیش اسقف ارشد یک یا چند ایالت دینی است، و به اسقفهای اعظم و مطرانها، از جهت ریاست آنان در ایالتِ تحت حکومتشان یا بر سایر اسقفها، نیز گفته میشود. نیز ← اسقف اعظم.

نخست‌وزیر یا (سابقاً) **رئیس‌الوزراء**، رئیس و مسئول تشکیل هیئت دولت. نخست‌وزیر وزرا را انتخاب میکند، و مسئولیت اداره‌ی کشور را به عهده میگیرد. در کشورهائی که دارای دو حزب مهم سیاسی هستند، نخست‌وزیر رهبر حزب اکثریت است، ولی در کشورهائی که احزاب سیاسی متعددی وجود دارد، نخست‌وزیر ممکن است رهبر حزبی باشد که موقتاً دارای اکثریت در پارلمان شده یا در نتیجه‌ی ائتلاف چند حزب او را به نخست‌وزیری انتخاب کرده‌اند. نیز ← وزارت.

نخشب (naxšab) یا **نسف** (nasaf)، شهر قدیمی بخارا، واقع میان بخارا و بلخ (چهار روز تا بخارا، هشت روز تا بلخ). در دوره‌ی مغول جایگاه اردوی تابستانی شد و قصرهائی ساختند و قرشی (qarši؛ مغولی، به معنی قصر) نامیده شد. اکنون اثر آن نیز پیدا نیست.

نخشبی، ابوتراب (abu.torābe naxšabi)، شهرت **ابوتراب عسکر ابن حصین** (یا **حسین**) **نخشبی**، فت ۲۴۵ هق، عارف و صوفی مشهور قرن ۳م هق. گویند وی با حاتم اصم و احمد ابن حنبل معاصر بود و بارها به زیارت حج رفت و آخر در بادیه‌ی بصره وفات یافت. سخنان لطیف عارفانه بدو منسوب است.

نخشبی، ضیاء (الدین): ← ضیاء نخشبی.

نخل[3] (naxl)، نام درختان یا درختچه‌های صاف یا پیچنده از تیره‌ی نخلها (Palmaceae)، مخصوص نواحی گرمسیری، که بعضی از انواع آن را میتوان در نقاط معتدل به عمل آورد. برگ نخلها عموماً در انتهای ساقه‌های استوانه‌ای است، و میوه‌ی آنها دارای مواد قندی (خرما) و چربی (نارگیل) میباشد.

نخل تقی (naxle taqi)، ده (جم ۱٬۳۰۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ثلاث، بخش کنگان، شهرستان بوشهر، فرمانداری کل بنادر و جزایر خلیج فارس؛ ۶۵کیلومتری جش کنگان. محصول غلات، خرما، و تنباکو است.

نخل روغن، نام دسته‌ای از نخلها که از فشردن میوه‌ی آنها روغن نخل استخراج میشود، مانند نخل نارگیل و نخل روغن افریقایی (*Elaeis guineensis*) و انواع نخلهای روغنی امریکای جنوبی. روغنهای نخل تجارتی بیشتر برای ساختن صابون و صمغ به کار میرود و نیز در تهیه‌ی لیزانه و مارگارین و علوفه (معمولاً پس از گرفتن روغن) از آنها استفاده میشود.

نخل مسافر (naxle mosāfer)، نخلی از نوع کامابرویس (*Chamaerops*) که برگهای بسیار بزرگ و گسترده دارد، و هر برگ آن سایه‌ی بسیار میدهد.

نخل ناخدا (naxle nāxodā)، ده (جم ۹۹۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایسین، بخش حومه‌ی شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)؛ ۶کیلومتری ش بندر عباس، مقابل جزیره‌ی هرمز.

نخله: ← محمد ص، قسمت ۲۴.

نخود، واحد وزن ← مثقال.

نخود[4]، (*Cicer arietinum*)، گیاه یکساله‌ی آسیا و اروپا از تیره‌ی پروانه‌واران، که از دوران قدیم برای دانه کاشته میشده است. پوست دانه‌ی آن سفید یا سیاه است. نیز ← لپه؛ نخودچی.

نخودچال، قله‌ی: ← فارسینج.

نخودچی، نخود سفیدی که مدتی آن را در محل مرطوب قرار میدهند تا نرم شود و بآسانی بتوان آن را به صورت آرد در آورد، یا آنکه آن را بو داده در آجیل مخلوط کرد.

نخود سیاه: ← نخود.

نخود عطری[5]، (*Lathyrus odoratus*)، گیاه پیچنده‌ی یکساله که برای استفاده از گلهای معطر سفید یا قرمزش کاشته میشود.

نخود فرنگی: ← خلر.

ندرلاند (nederland)، کشور اروپائی، ← هلند.

ندوشن (nadušan)، دهستان (جم ۲٬۹۸۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش خضرآباد، شهرستان یزد، استان دهم؛ دارای ۸ آبادی. از غ به‌کویر نمک و مرداب گاوخونی محدود است. قسمتی از آن کوهستانی است. محصول عمده‌اش غلات است. مرکزش، **ندوشن** (جم ۱٬۹۲۹ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۳۴کیلومتری لغ خضرآباد است. از آثار تاریخی آن یکی مقبره‌ی شیخ زین‌الدین علی خاموش، عارف و صوفی است که صندوق چوبی آن مورخ 1050 هق است؛ و دیگری مسجد جامع که دارای ایوان وسیع تابستانی و گرمخانه‌ی زمستانی است، در چوبی ورودی آن از قرن ۸م هق، و ایوان آن مورخ ۱۲۷۶ هق است. منبر چوبی آن از آثار نفیس محسوب میشود.

ندین، جاد: ← نرینا، نادیا.

نذر (nazr)، در فقه، عبارت از آن است که شخص انجام دادن عملی یا ترک آن را برای سپاسگزاری یا دفع بلا یا مجازات نفس بر خود لازم شمارد و با خدای خود عهد بندد.

نذرقلی، نام نادر شاه افشار.

نذری (nazri)، آنچه به عنوان نذر در راه خدا دهند.

نذیره[6] (nazira) [از عبری، = نذرشده]، در کتمة، کسی که خود را وقف خدا کرده باشد. چنین کسی، پس از ادای صیغه‌ی خاص نذر، از نوشیدن مسکرات خودداری میکرد، هرگز موی سر خود را نمیتراشید، و نظایر اینها. شکستن هر یک از این نذرها مستلزم انجام دادن آداب خاصی برای تطهیر بود. این نذر برای مدت معینی (گاه مادام العمر) بود، و در پایان آن مدتْ نذیره از آن قیود آزاد میشد. سموئیل نبی و شمشون نذیره بودند (اعداد ۶.۱–۲۱؛ داوران ۱۳.۴ و۵).

نراد (narrād)، درختی از اقسام سرو، از نوع لاریکس (*Larix*)، که برگش میریزد. درنیمکره‌ی شمالی پراکنده است، و برای زینت و استفاده از تخته و الوار آن کاشته میشود. انواع مخصوصش در امریکای شمالی(*L. occidentalis*) و (*L. laricina*) است که از آنها استفاده‌ی ساختمانی میشود.

نراق (narāq)، دهستان (جم ۳٬۸۷۲ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش دلیجان، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۵ آبادی. در دشت واقع شده و قمرود مشروبش میکند. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر، و پنبه است. مرکزش، **نراق** (جم ۲٬۵۰۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵کیلومتری ش دلیجان است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد. نراق از آبادیهای قدیمی ایران است که در گذشته اهمیت بیشتری داشت.

نراقی، احمد ابن مهدی (narāqi)، فت ۱۲۴۴ هق، فقیه و نویسنده و شاعر شیعه. معراج السعادة در اخلاق (به فارسی) و دیوان طاقدیس از او

(۱)primogeniture (۲)primate (۳)palm (۴)chick-pea (۵)sweet pea (۶)Nazarite

است.

نرئوس، پدر نرئیسها.

نرئیدس: ← نرئیسها.

نرئیسها[1] (nereis-)، ینـ نرئیدس (des-)، در اساطیر یونانی، از پریان دریا (← پری)، دختران نرئوس (nereos) که پیر مردی خردمند بود و در قعر دریا میزیست. معروفترین نرئیسها تتیس و گالانیا هستند.

نربدا[2] (narbadā)، نام قدیمش **نامادوس** (nāmādos)، رودی به طول ح ۱'۲۵۰ کم، هند مرکزی. درنظر هندوان مقدس است. در نزدیکی مرز مدهیا پرادش و ویندهیا پرادش سرچشمه میگیرد، از ل ایالت بمبئی عبور میکند، و به دریای عربستان میریزد. ح 100کم از مسیر سفلای آن قابل کشتیرانی است. نام کنونی آن معمولاً **نرمدا**[3] است.

نرج‌آباد (narj.ābād)، ده (جـ ۱'۴۶۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بناجو، بخش بناب، شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۸٫۵کیلومتری جش بناب. صوفی‌چای مشروبش میسازد. محصولاتش غلات. حبوبات، کشمش، و بادام است.

نرجه (narje)، ده (جـ ۲'۴۵۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان دودانگه، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۸کیلومتری ضیاءآباد. خررود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، کشمش، و بادام است. تپه‌ای دارد که آثار باستانی در آن به چشم میخورد. در امامزاده‌ای که نزدیک آن قرار دارد دو قبر منسوب به شاهزاده اسحاق و شاهزاده ابراهیم، برادران حضرت رضا ع وجود دارد. در بعضی مآخذ به صورت نرگه نیز آمده است.

نرچینسک[4] (nercinsk)، روسی **نیرچینسک** (nyer-) شهر (جـ ح ۱۵'۳۰۰)، جمشسر، در جش سیبریه، بر راه آهن ماوراء سیبریه. در ۱۶۵۴ تأسیس شد. در حکومت تزاری تبعیدگاه بود. طبق پیمان (۱۶۸۹) بین روسیه و چین، که در نرچینسک منعقد شد، روسیه شرق اقصای سیبریه را به چین داد.

نرخ[5] (nerx)، اندازه‌ی چیزی بر حسب اندازه یا واحد چیز یا چیزهای دیگر یا بر حسب اندازه‌ای استانده. این مفهوم در مسائل گوناگون پیش میآید، و در مقایسه‌ی اندازه‌ها مفید است، چنانکه در آمار موالید، متوفیات، ازدواج، و غیره از آن استفاده میشود. **نرخ متوفیات**[6] عبارت است از درصد یا درهزار عده‌ی متوفیات در گروه معین در مدت معین. **نرخ موالید**[7] عبارت است از درصد یا در هزار عده‌ی ولادتها در سرزمین معین یا درگروه اجتماعی معین در مدت معین. اصطلاح نرخ در موارد دیگر نیز به کار میرود، چنانکه در خدمات عمومی مبلغی را که باید در مقابل "واحد خدمت" پرداخته شود نرخ گویند (مانند نرخ برق). **نرخ مبادله**[8] مبلغی است که باید برای خرید واحد پول خارجی یا پولی غیر رایج پرداخت. **نرخ مرابحه** و معاملاتی مانند آن (تنزیل، استهلاک وام، قسط السنه، و غیره) عبارت است از منفعتی که به 100 ریال (به طور کلی 100 واحد پول) در یک سال تعلق میگیرد. نرخ را به صورت درصد مینویسند؛ مثلاً معامله‌ای با نرخ ۵٪ آن است که در آن به 100 ریال در سال ۵ ریال منفعت تعلق میگیرد. در ایران مأخذ دیگری نیز مرسوم بوده است، و آن اینکه نرخ را منفعت یک تومان در ماه میگرفته‌اند. به این طریق، اگر نرخ با مأخذ اخیر بر حسب دینار در دست باشد، چون آن را در ۰٫۱۲ ضرب کنیم نرخ بر حسب مأخذ اول به دست میآید، و اگر نرخ بر حسب مأخذ اول را در 100 ضرب کرده حاصل را بر ۱۲ تقسیم کنیم نرخ به مأخذ اخیر حاصل میشود. مثلاً نرخ تومانی 100 دینار معادل نرخ ۱۲٪ است، و نرخ ۲۴٪ معادل "تومانی یک عباسی".

مفاهیمی مانند **نرخ تغییر** و **نرخ انتقال** (مثلاً انرژی) در تعریفات علوم دقیقه بسیار میآید. نرخ انتقال یک سیال یا انرژی بر حسب زمان همان شار است. از مهمترین مفاهیم و مسائل ریاضی—هم ریاضیات نظری و هم ریاضیات کاربسته—نرخ تغییر یکی از دو متغیری است که با هم بستگی دارند بر حسب تغییرات دیگری. این موضوع در تعریف کردن مفاهیم علمی اهمیت فوق العاده دارد. در علوم نرخ تغییر در دو مرحله تعریف میشود. یکی نرخ متوسط تغییر، و دیگری نرخ موضعی یا نرخ دقیق تغییر. اگر جمعیت کشوری از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ از ۱۲ میلیون به ۱۷ میلیون تن برسد، تغییر جمعیت در طی 10 سال برابر ۵ میلیون تن است؛ نرخ سالیانه‌ی ازدیاد جمعیت ۵۰۰'۰۰۰ نفر است، که نرخ متوسط تغییر میباشد. نرخ دقیق تغییر به وسیله‌ی مشتق به دست میآید.

نرخ انتقال: ← نرخ.

نرخ تغییر: ← نرخ.

نرخ مبادله: ← نرخ.

نرخ متوفیات: ← نرخ.

نرخ مرابحه: ← نرخ.

نرخ موالید: ← نرخ.

نرد[9] (nard)، بازیی که اصل آن را به بوزرجمهر نسبت میدهند که در برابر شطرنج هندیان اختراع کرد، و بعضی دیگر اختراع آن را از اردشیر ساسانی میدانند و بر آنند که نام نخستین آن نیو اردشیر بوده و به ترخیم به صورت نرد در آمده است. ظاهراً در قدیم سه کعبتین (kaʿbateyn) یعنی سه طاس داشته ولی اکنون دو طاس بیشتر ندارد. میان دو کس بازی میشود؛ مقابل هر کس دو ردیف، و هر ردیف مشتمل بر شش خانه، قرار دارد، و در آغاز بازی هر یک از دو حریف به ترتیب خاص ۱۵ مهره (سیاه یا سفید) را در خانه‌های معینی از ۲۴ خانه‌ی تخته‌ی نرد میچینند و سپس، با ریختن طاس، به قاعده‌ای معین، بنا بر شماره‌ی خالهای طاس (طاس مکعب است و بر شش وجه آن از یک تا شش نقطه‌ی سیاه یا خال نقش شده است) یک یا چند مهره را در جهت عقربه‌های ساعت یا بر خلاف آن (بر حسب وضع چیدن مهره‌ها) حرکت میدهد تا همه‌ی آنها در یکی از دو ردیف شش خانه‌ی مقابل او جمع شود، و پس از آن، با ریختن طاس، مهره را از روی تخته بر میدارد؛ برنده کسی است که زودتر مهره‌های خود را ابر داشته باشد. اگر مهره‌ی حریف در ضمن حرکت به خانه‌ای برسد که تنها یک مهره از حریف دیگر در آن است، این مهره کشته میشود و صاحب آن باید چندان طاس بریزد تا خالی مناسب با خانه‌های خالی حریف پیدا شود و مهره‌ی کشته شده‌ی خود را از نو بنشاند. بازی نرد قواعد و مقررات دیگر نیز دارد.

نردین (nardin)، دهستان (جـ ۵'۰۰۰؟)، ل بخش میامی، شهرستان شاهرود، فرمانداری کل (اکنون استان) سمنان. محصولاتش غلات و بنشن است. مرکزش، **نردین** (جـ ۹۱۳ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۸۰کیلومتری ل میامی قرار دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

نردین، ریزابه؛ ← گرگان، رود.

نرسی (nersi)، شاهنشاه (۲۹۳–۳۰۲ یا ۳۰۳) ایران، از سلسله‌ی ساسانیان؛ پسر شاپور I و جانشین بهرام III. در زمان وی گالریوس، سردار رومی، در جنگ با ایران شکست یافت. در جنگ دیگر رومیان پنج ولایت را از ایران تصرف کردند. جانشینش هرمز II بود.

نرشخی، ابوبکر محمد [ابوبکر محمد ابن جعفر نرشخی (narŝaxi)]، ۲۸۶–۳۴۸ هق، مورخ معاصر نوح ابن نصر سامانی؛ مؤلف تاریخ بخارا، به عربی، که اصل آن اکنون در دست نیست، ولی ترجمه‌ی فارسی آن در دست است (← تاریخ بخارا). وی در نرشخ، از روستاهای بخارا، به دنیا آمد.

نرگس[10] (narges)، گیاه پیازدار نیمکره‌ی شمالی از نوع نارکیسوس (*Narcissus*)، با گلهای بهاری. اقسام نرگس گوناگون و بعضی دارای گلهای شیپوری و زرد است، ولی آنچه را معمولاً **نرگس شهلا** میگویند جنس *N. poeticus* است که گلهای سفید بسیار معطر و در وسط آنها کاسه‌ای زرد دارد. **نرگس سفید** یا **مسکین** (*N. pseudo-narcissus*) کم‌بو و کاسه‌ی آن سفید است. **نرگس دراز** (*N. jonquilla*) معطر و زرد است. **نرگس مقدس** چینی و **نرگس سفید کاغذی** (هر دو از جنس *N. tazetta*) در نواحی سرد مقاومت ندارند.

نرگس برفی[11]، (*Galanthus nivalis*)، گیاه پیازدار کوتاه خودروی بر قدیم. گلهای سفید فنجانی آن در آغاز بهار پدید میآیند.

نرگستان (nargestān)، ده (جـ ۱'۱۰۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)، کنار مرداب انزلی؛ ۷کیلومتری ل صومعه‌سرا. رودهای ماسوله و گازرودبار مشروبش میسازند. محصولاتش برنج، کنف، و توتون است. پیش از احداث بندر پهلوی (اکنون انزلی) اهمیت داشت و بندر تجارتی فومن محسوب میشد. به قول رابینو مرز تولم و

(۱)Nereids (۲)Narbada (۳)Narmada (۴)Nerchinsk (۵)rate (۶)rate of death (۷)birth rate (۸)rate of exchange (۹)backgammon board (۱۰)narcissus (۱۱)snowdrop

فومن محسوب میشود و دارای پاراننداز کوچکی است.
نرگس دراز، گیاه، ← نرگس.
نرگس درختی[1]، درختچه‌ای از نوع فیلادلفوس (*Philadelphus*) که در نیمکره‌ی شمالی می‌روید. گلهای سفید معطر آن در آخر بهار ظاهر میشود، و شبیه به گل نارنج است.
نرگس سفید، گیاه، ← نرگس.
نرگس سفید کاغذی، گیاه، ← نرگس.
نرگس شهلا، گیاه، ← نرگس.
نرگس مسکین، گیاه، ← نرگس.
نرگس مقدس، گیاه، ← نرگس.
نرگسیان: ← نرگسیها یا نرگسیان.
نرگسیها یا **نرگسیان** (-nargesi)، تیره‌ای از گیاهان تک‌لپه‌ی سوخ‌دار که گلهای آنها شش‌قسمتی است، و تخمدان آنها سه خانه دارد. انواع نرگس، آماریلیس، موز، و آناناس از این تیره‌اند. نیز ← رستنیها، جدول رده‌بندی.
نرگنست، شهر، ← نرگنست، خلیج.
نرگنست[2]، **خلیج** (naraganset)، شاخابه‌ی (۴۸ کم طول، ۵–۱۹ کم عرض) قطا در ایالت رود آیلند، کشمت. ← جزیره‌ی رود در مدخل آن میباشد. شهر **نرگنست** (در ۱۹۶۵ جم ۵٬۰۴۳) در ساحل غربی آن واقع است، و تفرجگاه تابستانی است.
نرگه، ده، قزوین، ← نرجه.
نرم‌آب (narm.āb)، دهستان (جم ۳٬۲۵۰ سش ۱۳۴۵ هش)، ش بخش دو دانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۳ آبادی. آبادیهای آن در طرفین رود تجن و شعبات آن قرار گرفته‌اند. محصولات عمده‌اش غلات و برنج است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت نرم‌آب دوسر (narm.ābe dosar) آمده است.
نرم‌آب دوسر، دهستان، ساری، ← نرم‌آب.
نرماده (nar.māde)، فس هرمافرودیت[3] (hermāfrodit)، گیاه یا جانوری که هم گامت نر و هم گامت ماده تولید میکند (← گشنگیری، ص ۲۳۹۸).
نرماسیر: ← نرماشیر، یکی از ۵ کوره‌ی ایالت کرمان.
نرماشیر (narmāšir) یا **نرماسیر** (-narmāsir)، یکی از ۵ کوره‌ی قدیم ایالت کرمان. در جش بم و حاشیه‌ی کویر لوت قرار داشت؛ کرسی آن شهر نرماشیر (بین بم و فهرج) بود، که در قرن ۴ هق از شهرهای مهم ایالت کرمان به شمار میرفت. مقدسی از قصرهای زیبا و کثرت جمعیت آن یاد کرده است. بازرگانان خراسانی، که با عمان داد و ستد داشتند، در آنجا مقیم بودند. نرماشیر بر راه حجاج سیستان قرار داشت، و از بازارهای مهم تجارت با هند به‌شمار میرفت. دارای ۴ دروازه بود، دروازه‌ی بم، دروازه‌ی صورقان (surqān)، دروازه‌ی مصلی، و دروازه‌ی کوشک. مسجد جامع شهر در میان بازار بود و مناره‌ی آن در تمام کرمان معروف بود. در دروازه‌ی بم، ۳ قلعه وجود داشت، که معروف به قلعه‌ی خواهران بود. نخلستان و باغ‌ها شهر را در بر گرفته بودند. از آثار قدیمی آن میتوان میل نادری (← میل) را ذکر کرد. بعدها این شهر از میان رفت، ولی نام آن بر ناحیه‌ی اطراف باقی ماند.
نرماشیر، کرمان، ← فهرج یا نرماشیر.
نرمتنان یا **نرم‌تنان**[4] (هر دو narm.tanān)، سلسله‌ای (*Mollusca*) از جانوران بیمهره که عموماً بدن نرم و غیر تقسیم شده دارند؛ صدف محافظی که از جُبّه‌ی آنها ترشح شده، همراه با غلافی نرم (جبه) بدنشان را احاطه کرده است؛ پای عضلانی دارند؛ دم زدنشان با آبشش است؛ نواری از ماده‌ی شاخی یا کیتینی (← کیتین)، که با دندانهای شبیه به دندانه‌های سوهان پوشیده شده، وسیله‌ی تغذیه‌ی آنها است. این سلسله از قدیمیترین و پرشمارترین سلسله‌های جانوران است؛ حدود 100'000 جنس از آنها وجود دارد، و از زمان پیدایش آنها بر زمین نیم بیلیون سال میکنرد. در دریاها بسیار فراوانند، و بعضی از اقسام آنها در خشکی و آبهای شیرین زندگی میکنند. بزرگی جثه‌ی نرمتنان از حلزونهای بسیار کوچک دریائی تا ماهی مرکب (← سش) غول‌پیکر ۱۵متری متغیر است. بر حسب نوع و محل زندگی نرمتنان، بدن آنها، مخصوصاً از لحاظ پوسته یا صدف، تغییراتی پیدا میکند. در بعضی از آنها صدف یا بسیار مختصر شده یا اصلاً وجود ندارد؛ در سپیا به صورت ساختمانی در داخل بدن جانور در آمده است. نرمتنان به پنج رده تقسیم میشوند؛ ابتدائیترین آنها، **کیتونها**[5] (-kiton) با جثه‌ای که طول آن از ۲،۵ سم تجاوز نمیکند، به جای صدف هشت تیغه‌ی روی هم سوارشده دارند؛ **دندان‌صدفان**[6] صدفی لوله‌ای دارند که از هر دو سر باز است و به عاج کوچک‌شده‌ی فیل شبیه است؛ بزرگترین رده **شکمپایان**[7] هستند که حلزون و راب از آن جمله است. شکمپایان معمولاً صدف پیچیده دارند و بنا بر آن عدم تقارنی در اندامهای درونی آنها پیدا شده است؛ در گروه دوکپه‌ایها[8] که صدف آن دو تکه است، پا تغییر شکل یافته و به صورت اندام حفاری به شکل تیر در آمده است؛ صدف خوراکی (← صدف و سکالوپ) و صدف مروارید و صدف معروف به کرم کشتی، که چوب کشتی را سوراخ میکند، از این رده است؛ پابرسران عالیترین طبقه‌ی نرمتنان از لحاظ تشکیلات اندامی هستند و نوتیل و سش و هشت‌پا و سپیا از این رده است. در بعضی از پابرسران، پا به صورت زائده‌هائی در آمده که اطراف دهن جانور را احاطه کرده است.
نرم‌تنان: ← نرمتنان.
نرمچوب: ← چوب.
نرمدا، رود، هند، ← نربدا.
نرمسین[9] (naramsin) یا **نرم‌سین** (-naram-sin)، شاه (ح ۲۲۹۱–۵۵ق‌م) اکد، پسر مانیشتوسو و نوه‌ی سارگن I. هنگامی که به سلطنت رسید در سرتاسر مملکت او، از آناطولی تا سواحل خلیج فارس، شورشها و قیامهائی بر ضد او صورت گرفت و او بر همه غالب آمد و دشمنان سرسختی مانند قبایل گوتی (← گوتیان) و لولوبی را سر جای خود نشاند، و سرتاسر مملکت عیلام را نیز تحت تصرف خود در آورد. ح ۳۷ سال سلطنت کرد و پس از او پسرش شار-کالی-شاری[10] (-šār.kāli.šārri) به حکومت رسید. گوتیان از اواخر سلطنت او شروع به تهدید شهرها و متصرفات او کردند، ولی ظاهراً فاجعه‌ی نهائی تصرف سرتاسر مملکت به دست دشمنان، در زمان پسرش اتفاق افتاد.
نرم‌سین: ← نرمسین.
نرم کردن آب[11]: ← آب سخت.
نرمنش، صفت گرشاسب.
نرمه‌باران[12] (narme.bārān)، در هواشناسی، بارانی که قطرات آن بسیار ریز، به قطر ح ۰،۲ ملم، باشد. نرمه‌باران از ابرهای ستراتوس (← ابر) بسیار کند فرو میریزد (به نرخ ۰،۱۲۵ سم در ساعت). نرمه‌باران اغلب با مه‌گاهی بسیار غلیظ همراه است. اگر دمای هوا اندکی زیر صفر باشد، نرمه‌باران ممکن است در برخورد با سطح زمین یخ ببندد و یک لایه‌ی یخ سخت (← هر) بر جاده‌ها، پیاده‌روها، درختان و سیمهای تلفن تشکیل دهد.
نرمه‌پر: ← پر.
نرن، ولایت اسکاتلند، ← نرنشر.
نرنست[13]، **والتر** (vālter nernst)، ۱۸۶۴–۱۹۴۱، فیزیکدان و شیمیدان آلمانی. از ۱۹۲۵ مدیر مؤسسه‌ی فیزیک در دانشگاه برلین بود. در فشار اوسموزی، تحلیل یونی، و نجوم‌فیزیک کار کرده است. به جهت تحقیقاتش در ترمودینامیک و چگونگی ماده در دماهای نزدیک صفر مطلق، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۰ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
نرنشر[14] (nernšər) یا **نرن** (nern)، ولایت [– کاونتی] (۴۲۲ کم؛ در ۱۹۷۱ جم ۱۱٬۰۳۹)، ل اسکاتلند؛ مرکزش شهر نرن (در ۱۹۷۱ جم ۸٬۰۳۸). اراضی آن از ساحل به سوی داخل مرتفعتر میشود، و اکثر چراگاه است. قصر کادر در اینجاست. در ۱۹۷۵ بخشی از ناحیه‌ی هایلندز شد.
نرو، امپراطور روم، ← نرون.
نروا[15] (nervā)، ح ۳۰–۹۸ ب‌م، امپراطور (۹۶–۹۸ ب‌م) روم. بعد از مرگ دومیتیانوس، سناتوس (سنای روم) او را به امپراطوری بر گزید. فروتن و رئوف و دستگیر بینوایان بود. مسیحیان را آزاد گذاشت. چون از عهده‌ی پاسداران امپراطور بر نیامد، حکومت را به ترایانوس وا گذاشت.
نروال[16]، **ژرار دو** (jerār dë nervāl)، نام مستعار **ژرار لابرونی**[17](lābrūni). ۱۸۰۸–۵۵، نویسنده‌ی فرانسوی. از چهره‌های برجسته‌ی نهضت رومانتیک بود، و زندگی سرگردانی داشت که اغلب در سفر میگذراند. در اواخر عمرش به

(۱)mock orange (۲)Narragansett (۳)hermaphrodite (۴)Mollusca (۵)chitons (۶) tusk (tooth) shells
(۷)gastropods (۸)pelecipods (۹)Naram-Sin (۱۰)Shar-Kali-Sharri (۱۱)water softing (۱۲)drizzle
(۱۳)Nernst (۱۴)Nairnshire (۱۵)Nerva (۱۶)Nerval (۱۷) Labrunie

جنون ادواری مبتلا شد، و عاقبت خودکشی کرد. از آثار معروفش ترجمه‌ای از فاوست (۱۸۲۸)، سفر در مشرق(۱۸۵۰)، دختران آتش(۱۸۵۴)، و غیره است.

نرودا[1]، **یان** (yān nerudā)، ۱۸۳۴–۹۱، مقاله‌نویس و شاعر چک، اهل پراگ. کتاب مورد توجه وی، داستانهائی از مالا شترانا (۱۸۷۸)، که از آزموده‌های دوران کودکی خود در پراگ تألیف کرده، نخستین نمونه‌ی مکتب واقعپردازی چک است. شعر نرودا را از لحاظ سادگی و جنبه‌ی غنائی آن نظیر شعر هاینه دانسته‌اند. ظریفترین اشعارش به عنوان بالادها و رومانسها (۱۸۷۸) و موضوعات روشن (۱۸۸۳) انتشار یافته است. چندین نمایشنامه از جمله درام فرانچسکا دا ریمینی (۱۸۶۰)، و مقاله‌ی انتقادی مؤثر نیز نوشته است.

نرودا[1]، **پابلو** (pāblo nerudā)، نام مستعار **نفتالی ریکاردو باسوالتو**[2] (neftāli ri-kārdo bāsuālto)، ۱۹۰۴–۷۳. شاعر شیلیائی، و از بزرگترین شعرای معاصر امریکای لاتین. در ۱۷سالگی برنده‌ی اولین جایزه در یک بحث سیاسی در سانتیاگو شد. آثار مهمش عبارتند از اقامتگاهی بر روی زمین (۲ جلد؛ ۱۹۳۳، ۱۹۳۹)، شانسون دو ژست (۱۹۶۰)، و خاطره‌ی جزیره‌ی سیاه (۱۹۶۴). منتخبی از آثارش منتشر شده است (۱۹۷۱). برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۱ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نروژ[3] (norveĵ؛ فنس)، نروژی **نورگه**[4] (norge). کشور پادشاهی (۳۲۴٬۲۱۹ کمه؛ در ۱۹۷۷ جم تخمیناً ۴٬۰۰۰٬۰۰۰)، ل اروپا، مشتمل بر قسمت کوهستانی غ شبه جزیره‌ی اسکاندیناوی. بزرگترین شهرهایش عبارتند از اوسلو (پایتخت؛ جم ۴۶۵٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۵)، برگن (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۲۲۴٬۰۰۰)، ترونهیم (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۱۳۴٬۰۰۰)، و ستاوانگر (در ۱۹۷۱ جم تخمیناً ۸۲٬۰۷۹). متصرفات خارجی نروژ عبارتند از سپیتزبرگ و یان مایِن (در قشم)، جزایر بووه[5] (buve) و پتر I (ج قطـ). از تنگه‌ی سکاگِراک در امتداد ل‌ش تا نورکاپ ممتد است، و سواحل غربیش ح ۴٬۴۰۰ کم طول دارد که جزایر (از جمله لوفوتن) و آبدره‌هائی آن را مشرس کرده‌اند. در خشکی از ش به سوئد و از ل به فنلاند و تجشـ محدود است. اراضی نروژ به صورت ناگهانی از ساحل ارتفاع یافته به فلاتهای مرتفعی (مانند دوورفیل) ختم میشود. بلندترین نقطه‌اش، در کوههای یوتونهیم، ۲٬۴۵۳ متر ارتفاع دارد. فقط ۴۰٪ اراضی تحت کشت است. به علت جریان دریائی ل قطـ، اقلیم معتدل دارد. مهمترین منابع طبیعی آن چوب (تقریباً ۲۵٪ مساحت نروژ جنگل است)، معادن (پیریتها، مس، آهن)، و نیروی برقابی؛ مرکز ماهیگیری (ماهی روغن، شاه ماهی، ماکرل) و صید بال است. تهیه‌ی خمیر چوب و کاغذ، برقاشیمی، فلزکاری برقی نیز از صنایع مهم آن است. ناوگان تجارتی آن سومین ناوگان جهان به شمار میرود. قسمت عمده‌ی جمعیت در ج کشور است و مذهبشان لوتری است. لاپها (← لاپلاند) و فینها (← فنلاند) اکثر در ل سکونت دارند. نروژ دارای سلطنت مشروطه‌ی پارلمانی است و پارلمان آن ستورتینگ خوانده میشود. پول رسمی آن کرون (kron) [معادل تقریباً ۱۴ ریال در فوریه‌ی ۱۹۸۲] میباشد. سلطنت آن موروثی است و به پسر ارشد شاه میرسد. شاه باید عضو کلیسای انجیلی لوتری باشد.

تاریخ

قدیمترین آثار آدمی در نروژ به ح ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ قم میرسد. ساکنین اولیه‌ی آن ماهیگیران و شکارچیان بوده‌اند، ولی ح ۳۰۰۰ قم کشاورزی در آن آغاز، و داخله‌ی آن ماندگاه شد. در قرون نخستین دوره‌ی مسیحیت (تا قرن ۹م) نروژ به ممالک کوچکی تقسیم شد که ساکنین آن را قبایلی ژرمنی که از خشکی و دریا به آن سرزمین آمده بودند تشکیل دادند. در ۸۷۲ هارولد I (سلطنتش ۸۷۲–۹۳۰) رؤسای قبایل رقیب خود را شکست داد و نروژ را یک مملکت متحد ساخت. مملکت جدید به وسیله‌ی اولاف II (سلطنتش ۱۰۱۵–۲۸) مستحکم شد، و خود او نخستین قدیس حامی نروژ شد. مسیحیت که یک قرن پیش از آن در نروژ راه یافته بود، مذهب رسمی شد و در سراسر کشور گسترش یافت.

دوره‌ی وایکینگها (۸۰۰–۱۰۵۰) همراه بود با تهاجمات سرقبیله‌های نروژی به قلمروهای مرزی دریای شمال، و وایکینگهای نروژ ایسلند و گروئنلند را اشغال کردند. لیف اریکسن امریکای شمالی را کشف کرد (1000 بم).

در ۱۲۷۶ قوانین ایالتی قدیم، که مبتنی بر دموکراسی بود و استقلال دهقانان را تضمین میکرد، مبنای قانون مدنی جدیدی برای تمامی کشور شد. مرگ سیاه قسمت عمده‌ی سکنه را از میان برد، و در ۱۳۹۷، تحت اتحادیه‌ی کالمار (← کالمار)، نروژ و دانمارک زیر لوای واحد در آمدند. در نتیجه‌ی جنگهای ناپلئونی، اتحاد ۴۰۰ساله‌ی نروژ و دانمارک با پیمان کیل (kil؛ ۱۴ ژانویه‌ی ۱۸۱۴) گسیخته شد، و نروژ زیر لوای سوئد در آمد (← سوئد، تاریخ). در ۱۷ مه‌ی همین سال، قانون اساسی نروژ به تصویب مجلس ملی رسید.

قرن ۱۹م و آغاز قرن ۲۰م شاهد پیشرفت صنعت، تجارت، کشتیرانی، و بیداری افکار ملی بود. در این دوره نویسندگان و نقاشانی پیدا شدند. نظام پارلمانی در ۱۸۸۴ به کار گرفته شد. در ۱۹۰۷ زنان تحت شرایطی حق رأی دادن به دست آوردند.

پس از یک رشته منازعات سیاسی گسترده، اتحاد با سوئد بدون خونریزی منحل شد (۱۹۰۵). پرنس کارل دانمارک به وسیله‌ی رفراندوم ملی، با نام هاکون VII، به سلطنت نروژ برگزیده شد. نروژ با حفظ بیطرفی توانست از جنگ I کنار بماند. ولی در جنگ II آلمانها یک حمله‌ی ناگهانی به نروژ کردند (۹ آوریل ۱۹۴۰). مقاومت نظامی نروژ ۶۲ روز طول کشید. در ماه ژوئن پارلمان نروژ تصمیم گرفت که مقرّ شاه و هیئت دولت به لندن انتقال یابد، و از آنجا مبارزه برای به دست آوردن آزادی نروژ را هدایت کنند.

پس از پایان جنگ II که نروژ آزادی خود را باز یافت، این کشور نقش فعالی در طرحهای جدید برای همکاری بین‌المللی داشته است. نروژ عضو سازمان ملل متحد، عضو ناتو، عضو سازمان همکاری اقتصادی اروپا، و عضو شورای اروپا است.

نروژ، دریای[6] (norveĵ؛ فنس)، نام قسمتی از قطـ که در لغ نروژ، بین دریای گروئنلند و دریای شمال، قرار دارد.

نروژی، زبان[7]، هر یک از دو لهجه‌ی زبان واحدی، متعلق به دسته‌ی زبانهای ژرمنی شمالی، که در نروژ متداول است (ریکسمال و لاندسمال). نیز ← زبان، جدول.

نرون[8] (neron)، لئ **کلاودیوس کایسار نرو** (klādius kāysār nero)، ۳۷–۶۸ بم، امپراطور (۵۴–۶۸) روم؛ پسر آگریپینای II؛ معاصر بلاش I اشکانی. پس از مرگ کلاودیوس I امپراطور شد. مادرش، به قصد تحصیل قدرت، با بریتانیکوس علیه او توطئه کرد. بریتانیکوس (شاید به امر نرون) مسموم شد. اعمال وحشیانه‌اش، که او را زبانزد کرده، از زمانی شروع میشود که تحت نفوذ پوپایا سابینا قرار گرفت. مادر و بعد زن خود (اوکتاویا) را کشت. بنا بر معروف، حریق معروف رم (۶۴) را برپا کرد؛ مسیحیان را متهم به ایجاد حریق کرده آزارها داد. پس از توطئه‌ای که سال بعد علیه او شد، دست به کشتار عده‌ای زد (از جمله سنکا و پوپایا سابینا)، و همین امر وی را منفورتر ساخت و منجر به قیامهای دیگر شد. وقتی که غلبه‌ی شورشیان را نزدیک دید خودکشی کرد. خود را شاعر و هنرمند میپنداشت. در عهد او جنگی بین ایران و روم بر سر ارمنستان در گرفت که منجر به انعقاد پیمانی (۶۳) بین بلاش I و نرون شد.

نروو[9]، **آمادو** (āmādo nervo)، ۱۸۷۰–۱۹۱۹، شاعر مکزیکی و یکی از رهبران شعر نو. بیشتر شعرهای او با جهان درونیش، که در آن برای فراموش کردن رنجهای جهان بیرون آرامش میجست، سر و کار دارد. از آثارش مرواریدهای سیاه (۱۸۹۶) و باغهای درونی (۱۹۱۲) است.

نروی[10]، **پیر لوییجی** (pier luiji nervi)، ۱۸۹۱–۱۹۷۹، مهندس ساختمان و طراح ایتالیائی. نخستین ساختمان مهمش یک استادیوم ورزشی در فلورانس (۱۹۳۰–۳۲) است که، به علت زیبائی پله‌ها و سقف بازودار آن، شهرت جهانی یافت. اشکالاتی که از لحاظ اقتصادی در ساختن بناهای با اشکال پیچیده پیش میآمد وی را بر انگیخت تا با عناصر ساختمانی پیشساخته آزمایش کند، و در ۱۹۳۹–۴۰ این روش را در ساختمان پایگاه هوائی ایتالیا در اوربتلو[11]

---

(۱)Neruda (۲)Basualto (۳)Norway (۴)Norge (۵)Bouvet (۶)Norwegian Sea (۷)Norwegian language (۸)Nero (۹)Nervo (۱۰)Nervi (۱۱)Orbetello

(orbetello، در توسکان) به کار بست. در دهه‌ی ۱۹۴۰ از فروسمنتو (ترکیب سخت و سبک تشکیل‌یافته از لایه‌های شبکه‌ای فولادی با سیمان) استفاده کرد، که بآسانی به اشکال مختلف در میآمد. این تکنیک موجب شد که بتواند به ساختمانهای خود اشکال گوناگون و جالب توجهی بدهد که شهرت جهانی او را روزافزون کرد. نروی در ساختمان مرکز یونسکو، پاریس (۱۹۵۳–۵۷)، و ایستگاه اتوبوس پل واشینگتن در نیو یورک (۱۹۶۱–۶۲) شرکت داشته است.

نرویندن[1] (nervinden)، دهکده (در ۱۹۶۱ جه ۱'۰۰۹)، ایالت لیژ، بلژیک، ج‌ش لوون. در اینجا در ← جنگ اتحاد بزرگ، فرانسویان به فرماندهی مارشال لوکزامبورگ، ویلیام III انگلستان را شکست دادند (۱۶۹۳). در جنگهای انقلاب فرانسه، در نتیجه‌ی اهمال دوموریه، فرانسویان از اتریشیها در این دهکده شکست خوردند (۱۷۹۳). در جج I و جج II تحت اشغال آلمانها بود.

نری، فیلیپو د: ← اوراتوریو.

نریز (neriz)، محلی در آذربایجان غربی، ج دریاچه‌ی ارومیه، بر راه مراغه-ارومیه. ظاهراً این محل در نزدیکی سلدوز قرار داشت، و اگرچه امروزه نام نریز ناشناخته است، این نام در یکی از طوایف کرد ناحیه‌ی ساوجبلاغ، به نام نریژی، به جا مانده است.

بعد از فتح آذربایجان به دست عربها، خاندانی به نام طائی در آن مقیم شد. مُرّ ابن علی موصلی طائی نخستین حاکمی از سران نیمه‌مستقل این خاندان است که در نریز شهری بنا کرد و سپس فرزندان وی در آن کاخهائی ساختند. یکی از پسران وی به نام علی، که در شورشهای سال ۲۱۲ هق شرکت داشت، توسط محمد ابن حمید طوسی، حاکم آذربایجان، دستگیر و به بغداد فرستاده شد. ولی علی دوباره به آذربایجان باز گشت و به حکمرانی خود پرداخت. پسر وی، به نام عمر، از طرف خلیفه به حکومت آذربایجان (۲۶۰ هق) منصوب شد.

نریسف، در دین مانی، ← مانویت، قسمت IV.

نریشخ، در دین مانی، ← مانویت، قسمت IV.

نریمان (narimān) یا **نیرم** (nayram) [هر دو از اوستائی، = دلیر، نرمنش، و پهلوان]، در داستانهای ملی ایران، پدر سام و پسر گرشاسپ. این واژه اصلاً صفت گرشاسپ است که در داستانهای ملی صورت اسم خاص یافته، و نام پسر گرشاسپ شده است. در زمان فریدون مأمور گشودن دژ سپند شد، ولی به دست مردم دژ به قتل رسید. سام سالها دژ را محاصره کرد، ولی پیروزی نیافت. سرانجام رستم به فرمان زال به خونخواهی نیا، در جامه‌ی بازرگانان و با بار نمک که برای دژنشینان کالائی عزیز بود به دژ لشکر کشید، و بر آن دست یافت، و با غنیمت بسیار باز گشت.

نریمانی (narimāni)، ده (جه ۱'۱۴۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پایین ولایت، بخش احمدآباد، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)، ۵۴ کیلومتری ل‌ش فریمان. محصولش غلات است.

نزار (nezār)، یا **نزار ابن معد** (ma'add). قبیله‌ای از اعراب ساکن ل جزیرة العرب، از نسل نزار ابن معد ابن عدنان. ربیعه و مضر دو بخش بزرگ از نزار است.

نزار، ابومنصور، خلیفه‌ی فاطمی، ← عزیز.

نزار ابن معد: ← نزار، قبیله.

نزاری قهستانی، سعدالدین (sa'do'd.din nezārie qohestāni)، متخلص به **نزاری**، فت ۷۲۰ هق، شاعر پارسیگوی. وی به احتمال قوی از فرقه‌ی اسماعیلیه بوده، و بیشتر به غزلسرائی شهرت دارد. نسخه‌هائی از دیوانش در ایران و خارج وجود دارد، اما در شعرش اشارات روشنی در باره‌ی عقاید اسماعیلیه دیده نمیشود. علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، مثنوی دستورنامه در بحر متقارب از وی باقی است.

نزاریه (nezāriyye)، فرقه‌ای از مذهب اسماعیلیه که، پس از مستنصر، ۸مین خلیفه‌ی (۴۲۷–۴۸۷ هق) فاطمی مصر (← فاطمیان)، امامت و خلافت را حق پسر بزرگترش نزار میشمارند، که نخست از طرف پدر ولیعهد شده بود. در مقابل نزاریان، مستعلویه هستند که پس از مستنصر پسر دومش مستعلی را امام میخوانند، زیرا که مستنصر، پیش از مرگ، نزار را از جانشینی خود خلع کرده و مستعلی را بدین سمت بر گزیده بود. نزار، پس از مرگ مستنصر و به امامت نشستن مستعلی، به اسکندریه گریخت و لقب المصطفی لدین الله بر خود نهاد. اما عاقبت در اواخر ۴۸۸ هق، پس از محاصره‌ی اسکندریه، گرفتار و زندانی، و به امر مستعلی مقتول شد. اسماعیلیه‌ی ایران حکومت و امامت را حق نزار که به نص اول جانشین پدر شده و امامت یافته بود میدانند و میگویند نزار نمرده است بلکه غیبت کرده و سرانجام به عنوان مهدی یا همراه مهدی ظهور میکند، و دعوت حسن صباح را به طرفداری نزار دعوة الجدیده (در مقابل دعوة القدیمه، دعوت به امامت مستعلی) میخوانند، و گویند حسن صباح نواده‌ی نزار را که کودکی خردسال بود با خود به الموت برده، و به نام او قیام و دعوت کرده است، و نسل نزار در الموت ایران به وسیله‌ی بزرگان دین اسماعیلی ادامه یافته است. پس از مرگ (۵۵۷ هق) محمد ابن بزرگ امید، حسن II (← حسن ابن محمد) بر جای او نشست و خود را فرمانروا و خلیفه‌ی منصوب از جانب خدا خواند، و فرا رسیدن قیامت و پایان جهان را اعلام کرد، و پیروان را به عدول از ظواهر شریعت و توجه به باطن احکام توصیه کرد. پس از قتل (۶۵۴ هق) رکن‌الدین خورشاه، آخرین حکمران اسماعیلی الموت، و ویران شدن قلاع آنان، پسر خردسال رکن‌الدین را که شمس‌الدین نام داشت پنهان ساختند، و بدین گونه از مرگ نجات یافت، و اعقاب او مدتها پنهان و مستور یا در لباس مشایخ تصوف میزیستند، و میان آنان و پیروانشان رابطه‌ی مرادی و مریدی بود، و برخی از آنان به حکومت ولایات ایران هم رسیدند، و با شاهان صفوی نیز خویشاوندی سببی پیدا کردند. بعد از شمس‌الدین تفرقه‌ای میان خاندان نزاری پیدا شد. دسته‌ای از آنان که قاسمشاهی یا قاسمشاهیه (← شیعه، جدول ص ۱۵۳۳) خوانده میشدند، هنوز هم هستند که خانواده‌ی آقاخان از این دسته‌اند. دسته‌ی دیگر که محمدشاهیه (← شیعه، جدول ص ۱۵۳۳) خوانده میشدند در اواخر قرن ۱۱م تقریباً از میان رفتند، و اکنون تعداد کمی از آنان در سوریه باقی هستند. دعوت نزار در شام نیز در آغاز طرفدارانی داشت، اما آنها اندک اندک دعوت امام حاضر یعنی مستعلی، و سپس جانشینان او را گردن نهادند. پیروان نزار امروز در هند و ایران و افریقا بسیارند، و امام آنان اکنون کریم خان یا آقاخان IV (← آقاخان) است. پیروان نزار را در هند خجه (xoja = خواجه) میخوانند، در مقابل پیروان مستعلی که آنان را بهره یا بحره (هر دو bohra) مینامند.

نزاهت (nazāhat) [عربی، = پاکیزگی، برکناری از بد و ناشایست]، در علم بدیع، سخنی هجو و ذم چنان گفتن که از الفاظ زشت پیراسته باشد؛ مانند (سعدی):

مطربی دور ازین خجسته سرای
کس ندیدش دو بار در یک جای
راست چون بانگش از دهن بر خاست
خلق را موی بر بدن بر خاست.
مرغ ایوان ز هول او بپرید
مغز ما برد و حلق خود بدرید.

نزدیک‌بینی[4]، فن میوپی (miopi)، عیب دید ناشی از اینکه کانون چشم در جلو شبکیه قرار دارد و، در نتیجه، شخص اشیاء دور را واضح نمیبیند. علت آن درازی قطر قدامی و خلفی کره‌ی چشم یا انحراف جلیدیه (← چشم، قسمت III) است. اصلاح آن به وسیله‌ی استعمال عینک‌های (عدسیهای) مقعرالطرفین به عمل میآید.

نزدینه[5] (nazdine)، در عکاسی، عدسی مخصوصی که مانند صافی بر روی نقشگیر معمولی دوربین عکاسی قرار میدهند تا به وسیله‌ی آن بتوان از اشیاء نزدیک عکسهائی دقیقتر از عکسهائی که با نقشگیر عادی به دست میآید بر داشت. چون میدان عکسبرداری عمق ندارد، لازم است که فاصله‌ی شیء تا نقشگیر به دقت اندازه‌گیری، و دوربین با همین فاصله میزان شود.

نزف الدم: ← خونروی.

نزم[6] (nazm)، توده‌ای از ذرات غبار و دود و غیره، که پدیداری در آن از ۲ کیلومتر بیشتر و از یک کیلومتر کمتر نباشد. نزم ممکن است دارای ذرات آب باشد یا نباشد.

نزول قرآن: ← قرآن، قسمت II.

نزهتنامه‌ی علائی: ← شهمردان رازی.

نزهة الارواح و روضة الافراح: ← شهرزوری.

(1) Neerwinden (2) Nerina (3) Judd (4) nearsightedness; myopia (5) close up lens (6) haze

نزهة الالباء فی طبقات الادباء: ← ابن الانباری II.

نزهة الطرف فی علم الصرف: ← میدانی.

نزهة العشاق: ← عین‌القضاة همدانی.

نزهة القلوب (nozhato 'l-qolub)، کتابی به فارسی در جغرافیا، از حمدالله مستوفی قزوینی، که در ۷۴۰ هق تألیف شده است. کتاب مشتمل است بر یک فاتحه، ۳ مقاله، و یک خاتمه، به ترتیب زیر:

(۱) فاتحه، مشتمل بر یک مقدمه، در ذکر ترتیب ابداع افلاک و نجوم و عناصر ... و یک دیباچه در ذکر ربع مسکون و شرح طول و عرض و صفت اقالیم و وصف اطراف آن؛ ۲) مقاله‌ی اول، در ذکر تکوین موالید ثلاثه‌ی معادن و نبات و حیوان؛ مقاله‌ی دوم، در ذکر انسان؛ و مقاله‌ی سوم (مهمترین بخش کتاب) در وصف بلدان و ولایات و بقاع که خود مشتمل بر ۴ قسمت است، (ا) در ذکر حرمین شریفین...؛ (ب) شرح احوال ایران‌زمین مشتمل بر یک مطلع در شرح تقسیم و طول و عرض و حدود قاصی و قبله‌ی بلاد ایران‌زمین، یک مقصد در ذکر ولایات و بلاد ایران و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارات و صفت ساکنان ولایات در ۲۰ باب، و یک مخلص در ضبط طرق و انهار و عیون و اشجار و جبال و معادن در ۵ فصل، (پ) در ذکر بلادی که، اگرچه جزء ایران نیست، حکام ایران ساخته‌اند به چهار طرف ایران، و (ت) در ذکر عمارات عالیه‌ی مشهور که در دیگر ولایات ربع مسکون است و از معظمات ابنیه، و ۳) خاتمه در ذکر عجایبی که در سایر ولایات ربع مسکون است.

نزهة المشتاق، کتابی در جغرافیا، ← ادریسی.

نژاد[1]، یکی از گروههای جمعیتی تشکیل‌دهنده‌ی نوع بشر. اختلافات میان نژادها زیستشناختی محض است و انتقال ارثی خصوصیاتِ بدنی از مشخصات آن است. از لحاظ وراثتی، نژاد را میتوان همچون گروهی تعریف کرد که بسامدهای ژنی آن با دیگر گروههای نوع بشر اختلاف دارد (← توارث؛ ژن)، ولی، تعداد ژن‌هائی که جوابگوی تفاوتهای وراثتی میان انسانها هستند، در مقایسه با تعداد فراوان ژن‌های مشترک میان همه‌ی موجودات بشری، بدون توجه به نژادی که به آن تعلق دارند، بسیار کم است. همه‌ی گروههای بشری به یک نوع (هوموساپینس، ← انسان اولیه) تعلق دارند و از آمیختن آنها با یکدیگر تولید نسل میشود. اصطلاح نژاد هرگز بر گروههای ملی، دینی، جغرافیائی، زبانشناختی، یا فرهنگی قابل تطبیق نیست، و نیز نباید ملاک زیستشناختی نژاد را نشانه‌ای از خصوصیات فکری و ذهنی، همچون شعور و شخصیت و خُلق و خو، دانست. نژادها از تغییرات انسان در نتیجه‌ی موتاسیون، انتخاب طبیعی، و تطابق با محیط پیدا شده است. اغلب کارشناسان بر آنند که یک تکامل و تحول مشترک برای همه‌ی نژادها وجود داشته، و تنوع نژادها در تاریخ نوع بشر بالنسبه دیر صورت گرفته است. حتی تقسیم‌کردن نوع بشر بر مبنای خصوصیات فیزیولوژیائی دشوار است، چه اخلاط نژادها با یکدیگر که از زمانهای دور از طریق کشورگشائیها و حمله‌ها و مهاجرتها و جا به جا شدن گروهی انسانها صورت گرفته، سبب پیدا شدن جمعیتی نامتجانس در جهان شده است. با وجود این، اگر ملاک تشخیص نژاد به چیزهائی چون رنگ پوست و شکل مو و هیئت سر و قامت و شکل بینی محدود شده باشد، بیشتر مردمشناسان وجود سه نژاد عمده را قبول دارند، قفقازیوار، مغولوار (← مغولواران)، و سیاهوار (← سیاهواران). نژاد قفقازیوار، که در اروپا و ل افریقا و خاورمیانه تا ل هند یافت میشود، رنگ چهره‌ای از سفید سرخفام کمرنگ تا قهوه‌ای زیتونی، قامتی متوسط تا بلند، و سری دراز یا پهن دارد. رنگ مویش از بور روشن تا قهوه‌ای تیره متغیر است، و بافت آن نرم و شکل آن صاف یا مجعد است. رنگ چشمها از آبی تا قهوه‌ای تیره تغییر میکند، و برآمدگی استخوان بینی نسبةً زیاد است.

از قرن ۱۷م که دانشمندان به رده‌بندی گیاهان و جانوران پرداختند، کوششهائی برای طبقه‌بندی نوع بشر آغاز شد. یوهان بلومنباخ نخستین کسی بود که نوع بشر را بر حسب رنگ پوست طبقه بندی کرد. در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، که مردانی چون ژ. ا. گوبینو و ه. ا. چیمبرلین بیشتر در آن میکوشیدند که تفوق فرضی فرهنگ یا ملیت خود را ثابت کنند، به آن آغاز کردند که برای نژاد ارزشهای فرهنگی و روانشناختی قائل شوند. طرز تفکر موسوم به راسیسم (rāsism) یا نژادپرستی، با اصول عقاید حزب نازی آلمان به اوج خود رسید، نظر مشابهی به تبعیض نژادی در کشمت و سیاستهای آپارتهید افریقای جنوبی انجامید.

نژادپرستی یا **راسیسم:** ← نژاد.

نژادشناسی[2]، شاخه‌ای از مردمشناسی که در فرهنگهای متمایزکننده‌ی گونه‌های مختلف نوع بشر بحث میکند. نخستین وظیفه‌ی نژادشناسی تجزیه و تحلیل و مطالعه‌ی تطبیقی اقوام ناخوانا بوده است. تنوع این گروهها، وحدت عادات، و سادگی نسبی سازمان آنها، به روشهای مشاهده‌ی عینی و مستقل انجامید. چون پدیده‌های اجتماعی را بندرت میتوان در تحت شرایط تجربی مورد مطالعه یا کنترول قرار داد، داده‌های تطبیقی که از زمینه‌ی کلی رفتار بشری به دست میآید، به دانشمند جامعه‌شناس کومک می‌کند که از توسل به فرضهائی در باره‌ی طبیعت بشری که از فرهنگ خاص خود او الهام گرفته باشد، اجتناب ورزد.

نژاد شناسی ایران باستان. در هزاره‌های سوم و دوم ق‌م سلسله جبال زاگروس مسکن اقوام گوناگون بود، گوتیان در ل سلیمانیه‌ی کنونی؛ لولوبیان (← لولوبی) در ناحیه‌ی شهرزور؛ عیلامیان در دشت شوش و سرزمینهای تپه‌ای مجاور آن؛ و کاسیها در لش عیلام. زبان عیلامی زبانی غیر صرفی بود که با هیچ زبان شناخته‌شده‌ی دیگر وابستگی نداشت. کاسیها ظاهراً از لحاظ زبان به گروه دیگری در قفقاز پیوستگی داشتند. ولی در میان کاسیها یک عنصر زبانی دیگر نیز وجود داشت. نامهای شاهان کاسی بابل با نامهای خدایان هندواروپائی ترکیب شده است، مثلاً خدای طاعون، مروتش[3] (maruttaš)، وخدای خورشید، شوریش[4] (šuriaš) را میتوان به‌تر تیب با مروت (marut) و سوریه‌ی (suria-) سانسکریت شبیه دانست. بنابر این میتوان چنین فرض کرد که پیش از حمله‌ی کاسیها بر بابل در اواخر قرن ۱۸م ق‌م، یک قوم هندواروپائی به ایران در آمده و خود را به عنوان طبقه‌ای اشرافی فرمانروا بر قبایل بومی کاسی تحمیل کرده باشد. مهاجرت در نهضت توسعه‌طلبی هندواروپائیان در آسیا سهم مهمی داشته است. در آغاز هزاره‌ی دوم ق‌م، حتیان و اقوام وابسته‌ی به ایشان در آسیای صغیر ظاهر شدند؛ در قرن ۱۶م، گروه دیگری که خدایان آریائی میترا، وارونا (vārunā)، ایندرا، و ناساتیاس (nāsātyās) را میپرستیدند، رهبری مردم بومی یعنی هوریائیان شمال بین النهرین را به دست گرفتند؛ و در ح قرن ۱۵م آریائیهای ودائی به شمال غربی هند رسیدند. بعضی از صاحبنظران، مثلاً اولمستد، بر آنند که اقوام هندوایرانی مادها و پارسها نیز در اوایل هزاره‌ی دوم مرتفعات شمالی ایران را اشغال کرده بودند، ولی نام این قبایل در اسناد پیش از قرن ۹م نیامده، و نظر ا. ا. هرتسفلد و ر. گیرشمن بر اینکه آنان با اقوام هندوایرانی دیگری در آغاز هزاره‌ی اول از جنوب روسیه به ایران در آمده بودند، بیشتر قابل قبول مینماید.

در دوره‌ی هخامنشیان، قبایل عمده عبارت بودند از پارسها، مادها، پارتها، آریائیها، درانگیانائیها، آراخوسیائیها، باکتریائیها، صغدیان، و خوارزمیان. اینان به قبایل یا طوایف کوچکتری تقسیم شده بودند که بعضی به صورت یکجانشین و بعضی به صورت چادرنشین و بیابانگرد زندگی میکردند، و با لهجه‌های گوناگون زبان ایران باستان سخن میگفتند. قبایل مختلف ل و ل‌ش ایران که ایرانیان آنان را سکاها مینامیدند، نیز به زبان یا زبانهای ایرانی باستانی تکلم میکردند. داریوش بزرگ خود را در کتیبه‌هایش آریائی خوانده است. کلمه‌ی فارسی میانه‌ی اران یا فارسی جدید ایران از همین کلمه‌ی آریا گرفته شده است.

نس[5]، **دریاچه‌ی** (nes)، **انگ لاخ نس** (← لاخ)، دریاچه (ح ۳۹ کم در ح ۱,۵ کم)، اینورنس‌ـشر، اسکاتلند. جزئی از کانال کالدونیائی است. در ۱۹۳۳، و بعد از آن، بعضی مدعی دیدن "هیولائی" به طول ح ۱۵ متر در آن شدند.

نسا (nasā یا nesā)، نام چند محل قدیمی در نقاط مختلف ایران (خراسان، فارس، کرمان، همدان). ویرانه‌های نسای خراسان (منسوب به آن نسائی یا نسوی) اکنون در ۲۰کیلومتری عشق‌آباد (ترکمنستان شوروی) موجود است. نسای همدان شاید همان نسایه است که در کتیبه‌ی بیستون داریوش آمده و مقصود از آن جلگه‌ی شمال لرستان (الشتر و خاوه) باشد.

نساء، بیعت: ← محمد ص، قسمت ۱۵.

(۱) race (۲) ethnology (۳) Maruttash (۴) Shuriash (۵) Ness

نساء، سوره‌ی (nesā'؛ ← زنان)، سوره‌ی ۴م قرآن، مدنی، ۱۷۶ آیه. بیشتر از زنان و حقوقی که در زناشوئی دارند بحث میکند، و گذشته از رابطه‌ی زناشوئی، به ارتباط میان افراد و جماعات نیز توجه شده و همه‌جا مردم را به همکاری خوانده است؛ آنجا نیز که سخن از جهاد است برای آن است که از مظلومان رفع ظلم شود. احکام دیگر این سوره، عدالت در مال یتیم، آداب تأدیب زنان گمراه، کسانی که زنا-شوئی با ایشان حرام است، احسان به پدر و مادر و یتیمان و درویشان، اطاعت از اوامر خدا، شهادت دادن بحق، دیه‌ی قتل غیر عمد. در پایان سوره از همه‌ی اهل کتاب میخواهد که سخن حق را بپذیرند و ایمان آرند.

نسائم الاسحار [نسائم الاسحار من لطائم الاخبار nasā'emo 'l.'ashār men latā'eme 'l.'axbār)]، کتابی به فارسی در شرح احوال وزرا به نثری مصنوع و مسجع، از ناصرالدین منشی. تألیف کتاب در آخر صفر ۷۲۵ هق به پایان رسیده است.

نسائم گلشن: ← گلشن راز.

نسائی، ف ۱۳۰ هق، ← اسماعیل ابن یسار.

نسائی، احمدابن شعیب (ahmade 'bne šo'aybe nasā'i)، ملقب به **شیخ‌الاسلام**، ۲۲۵–۳۰۳ هق، فقیه و محدث، و از مؤلفین صحاح (← صحاح سته). اصلش از نسای خراسان بود، و در طلب حدیث سفر کرد، و در مصر سکونت جست، و از آنجا به قصد حج بیرون آمد. صاحب کتابهای الضعفا و المتروکین، سنن نسائی، و خصائص امیرالمؤمنین علی است.

نسابه، نسبشناس، ← انساب.

نسب الخیل: ← کلبی.

نسبت[1] (nesbat). در ریاضیات، عموماً نسبت دو کمیت، یعنی خارج قسمت آنها، در نظر گرفته میشود. نسبت دو کمیت همجنس یک عدد است. سه حالت را باید در نظر گرفت:

۱ــ کمیت اول تعداد صحیحی از دفعات شامل کمیت دوم است. در این حال نسبت آنها عددی است صحیح؛

۲ــ واحدی میتوان یافت که m دفعه در کمیت اول و n دفعه در کمیت دوم بگنجد. در این حال نسبت آنها برابر عدد منطق $\frac{m}{n}$ است.

۳ــ واحدی نمیتوان یافت که دفعات صحیح در دو کمیت بگنجد. در این حال نسبت آنها برابر یک عدد اصم است. مثلاً، نسبت قطر یک مربع به ضلع آن، که برابر با عدد اصم $\sqrt{2}$ است.

نسبت کانونی: ← گشادگی.

نسبتهای چهارگانه‌ی بین دو عدد، عبارت است از تماثل و تداخل و توافق و تباین. دو عدد مساوی با یکدیگر **متماثل** نام دارند و نسبت میان آنها **تماثل** است، مثل ۵:۵؛ اگر یکی از دو عدد بر دیگری قابل قسمت باشد، آن دو عدد را **متداخل** و نسبت میان آنها را **تداخل** گویند، مثل ۱۴:۷؛ دو عدد را که با یکدیگر مضرب مشترکی داشته باشند، یعنی عددی بتواند هر دو آنها را عاد کند، متوافق و نسبت میان آنها را **توافق** گویند، مثل ۲۰:۱۵؛ و دو عدد را که هیچ مضرب مشترکی نداشته باشند **متباین**، و نسبت میان آنها را **تباین** گویند، مثل ۱۸:۵ (چنین دو عدد را نسبت به یکدیگر اول خوانند).

نسبتهای مثلثاتی: ← مثلثات.

نسبتهای مشخص، قانون[2] یا **قانون پروست**[3]، در شیمی، قانونی که بدین صورت بیان شده است، هنگامی که دو جسم با یکدیگر ترکیب شده جسم سومی بسازند، همیشه نسبت وزنی ترکیب آن دو جسم با یکدیگر نسبت ثابتی است (مثلاً در مورد ترکیب ئیدروژن و اکسیژن برای ساختن آب، این نسبت ۲/۱۶ است). به تعبیر اتمی جدید، بیان این قانون چنین است: نسبت عده‌ی اتم-هائی که عناصر به آن نسبت با یکدیگر متحد میشوند تا بنای اتمی معینی بسازند، تغییر-ناپذیر است. نیز ← پروست، ژوزف لوئی.

نسبتهای مضاعف، قانون[4] یا **قانون دالتن،** در شیمی، قانونی که بدین صورت بیان میشود، هنگامی که از ترکیب دو جسم چند جسم خالص متمایز تشکیل میشود، نسبت جرمهای مختلف یکی از آن دو جسم که با جرم واحدی از جسم دیگر ترکیب میشود نسبتی ساده است. مثلا در دو ترکیب کربون و اکسیژن (CO و CO_2) نسبت جرمهای مختلف اکسیژن که با ۱۲ گرم کربون ترکیب شده نسبت ۳۲/۱۶ است.

نسبیت[5] (nesbiyyat)، نظریه‌ای از آلبرت اینشتین در باره‌ی ماهیت زمان و مکان و انرژی و گرانش. در نخستین دسته از مقالات تحقیقی اینشتین (۱۹۰۵)، که روی هم رفته به نام نظریه‌ی نسبیت خاص نامیده میشود، بحث عمده بر سر رفتار ماده و انرژی و نور در حالت خاصی بوده که در آن همه‌ی ناظران، نسبت به یکدیگر، در امتداد خط مستقیم و با سرعت ثابت در حرکت باشند. این گونه حرکتهای نسبی را، که در آنها هیچ شتاب، اعم از مثبت یا منفی، وجود ندارد، حرکتهای جبری (← جبر یا لختی) مینامند (مأخوذ از اصل جبر یا لختی که بنا بر آن هرجسمی که در معرض نیروهای خارجی قرار نگرفته باشد، حرکتی با سرعت ثابت و بدون شتاب پیدا میکند). بنا بر این، چنین ناظرانی را ناظران جبری میخوانند (شکل ۱). هر ناظر جبری ناگزیر اندازه‌گیریهای فیزیکی و آزمایشها را در محیط خود انجام میدهد، یعنی در چارچوب مختصاتی که متصل به خود او است. در نظریه‌ی نسبیت عمومی (۱۹۱۶)، اینشتین نظریه-های ابتدائی خود را چندان گسترش داد که بر ناظرهای جبری و غیر جبری (یعنی دوّار یا شتابدار) قابل تطبیق باشد. چون گرانش علت اصلی حرکات شتابدار فضائی است، نظریه‌ی نسبیت عمومی در واقع نظریه‌ی نسبیتی گرانش است. بنا بر این، موارد استعمال این نظریه بیشتر به قلمرو نجوم مربوط میشود.

نظریه‌ی نسبیت خاص (یا محدود) از لحاظ تاریخی، نیاز به تجدید نظر در مفاهیم موجود مربوط به رفتار نور، پس از شکست ← تجربه‌ی مایکلسن-مورلی، جنبه‌ی فوریت و قطعیت پیدا کرد. هدف اصلی این تجربه آن بود که سرعت مداری زمین از مقایسه‌ی سرعت مشاهده-شده‌ی نور در امتداد حرکت زمین با سرعت نور در جهتی عمود بر آن به دست آید. به اتکای تجارب روزانه، هر کس ممکن است چنان تصور کند که سرعت نوری که در امتداد حرکت زمین حرکت میکند، باید کمتر از سرعت نوری باشد که عمود بر این امتداد در حرکت است، چه در حالت اول سرعت زمین از سرعت نور کاسته می-شود. ولی مایکلسن و مورلی اثری از این تفاوت سرعت مشاهده نکردند. این رفتار شگفت انگیز نور اینشتین را بر آن داشت که نظریه‌ی نسبیت خاص خود را عرضه کند که، بنا بر آن، قوانین طبیعت برای همه‌ی ناظران جبری یکسان است. و این بدان معنی است که اگر سرعت نور نسبت به ناظر A برابر با C باشد، سرعت آن نسبت به هر ناظر دیگری که نسبت به A حرکت یکنواخت داشته باشد، نیز همان C خواهد بود. تنها در مورد نور اصل اینشتین با

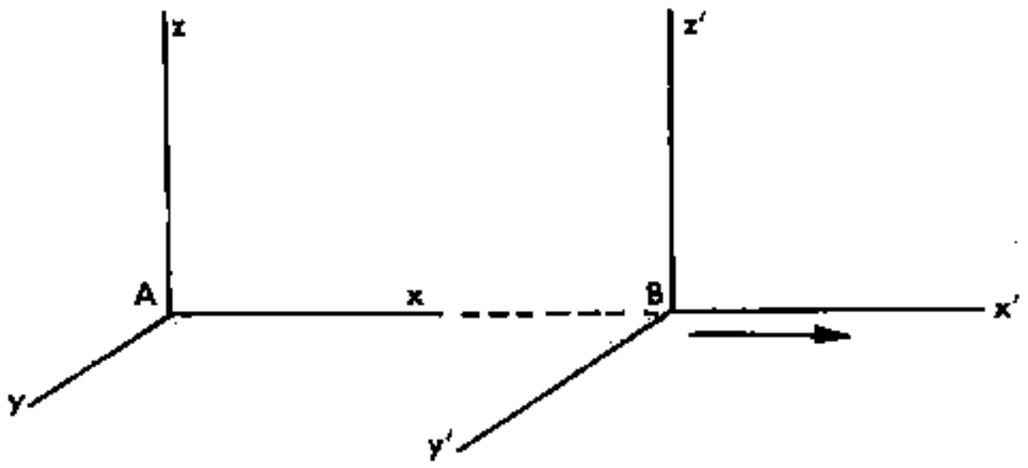

شکل ۱. ناظر جبری: ناظر A اندازه‌گیریهای فیزیکی را در دستگاه مختصات z،y،x انجام میدهد؛ ناظر B آنها را در دستگاه z'،y'،x' انجام میدهد. B و دستگاه z'،y'،x' با سرعت یکنواخت مستقیم الخط بالنسبه به A و دستگاه z،y،x حرکت میکنند.

مفاهیم قدیمتر اختلاف داشت؛ و با مفروضات اصلی دینامیک نیوتنی (← مکانیک کلاسیک)، که بنا بر آنها قوانین مکانیک به همه‌ی ناظران جبری قابل تطبیق است، تناقضی نداشت. ولی فرض سرعت تغییرناپذیر برای نور، نتایج پر-دامنه‌ای داشت که در مفاهیم زمان و مکان مؤثر افتاد.

یکی از این نتایج به نام انقباض طول نامیده میشود. درازاها (یا فواصل) را میتوان

(۱)ratio (۲)law of definite proportions (۳)Proust's law (۴)law of simple multiple proportions (۵)relativity

از روی سرعت و زمان گذشته حساب کرد، اگر قطاری از شهر A به راه افتاده باشد و، مثلاً، با سرعت ۷۵ کم در ساعت، دو ساعت پس از آغاز حرکت به شهر B برسد، میدانیم که فاصله‌ی A تا B مساوی ۱۵۰ کم است؛ برعکس، اگر مسافت و زمان را بدانیم، میتوانیم سرعت را حساب کنیم. فرض کنیم (شکل ۲) مقصود اندازه گرفتن سرعت نور به وسیله‌ی خط‌کش مدرج AC باشد که به چارچوب مختصات A متصل است. این کار با تعیین زمانهای رسیدن شعاع نوری که موازی با خطکش حرکت میکند و نخست به A و سپس به C میرسد، و یافتن خارج قسمت مسافت طی‌شده بر زمان گذشته صورت میگیرد. حال همین تجربه را با خط‌کش BD با طول مساوی AC و وابسته به چارچوب مختصات B انجام میدهیم که در همان جهت حرکت نور نسبت به A حرکت مستقیم الخط یکنواخت دارد. زمان رسیدن شعاع نور را به B اندازه میگیریم، ولی در آن ضمن که شعاع نور طول خطکش را طی میکند، این خطکش حرکت کرده و انتهای آن، به جای D، در D′ واقع است. اما از روی تجربه‌ی مایکلسن‌ـمورلی میدانیم که نور فاصله‌ی BD را در همان اندازه زمان میپیماید که فاصله‌ی AC را میپیمود. چون سرعت نور تغییرناپذیر است، باید بپذیریم که BD در امتداد حرکت خود چنان انقباض پیدا کرده است که مقدار خارج قسمت تغییر نکند. بنا بر معادله‌ی اینشتین، خطکشی که طول آن در حالت سکون نسبت به A مساوی با ۱ است، طول آن نسبت به B که در مقایسه با A سرعتی مساوی v دارد، انقباض پیدا میکند و مساوی $1\sqrt{1-(v^2/c^2)}$ میشود.

نتیجه‌ی مهم دیگرِ فرضِ تغییرناپذیر بودن سرعت نور، اثری است که به نام انبساط زمان خوانده میشود. فرض کنیم ناظر B در لحظه‌ی زمانی t'_1 نور سبز، و در لحظه‌ی زمانی t'_2 نور سرخ صادر کند. برای او، این دو حادثه در محل واحدی از چارچوب مختصاتی خود وی اتفاق افتاده و فاصله‌ی زمانی آنها $(t'_2-t'_1)$ همان است که با ساعت خود اندازه گرفته است.

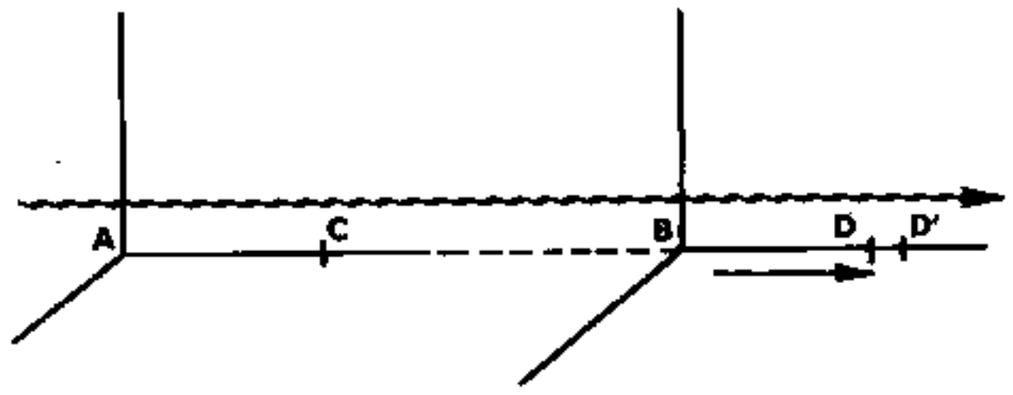

شکل ۲. انقباض طول: شعاع نور برای رفتن از A تا C همان اندازه زمان لازم دارد که برای رفتن از B تا D′. چون سرعت نور برای A و B ثابت است، BD (که اگر هر دو ساکن بودند همان طول AC را میداشت) در امتداد حرکت خود انقباض پیدا میکند.

نورها توسط A به همان ترتیب دیده میشود، ولی از آنجا که B نسبت به A متحرک است، ناظر A نور سرخ را در جائی از فضا میبیند که غیر از جای نور سبز است؛ علاوه بر این، فاصله‌ی B تا A در این بین افزایش پیدا کرده و، بنا بر آن، نور سرخ برای رسیدن به A زمانی بیش از رسیدن نور سبز لازم دارد، و فاصله‌ی زمانی (t_2-t_1) که A با ساعت خود به دست میآورد، بیشتر از $(t'_2-t'_1)$ به نظر میرسد. اگر فواصل زمانی (t'_1-t_1) و (t'_2-t_2) بر مقیاس مطلقی برابر باشند، با این فرض که ساعت A تندتر از ساعت B کار کند، باز نتیجه یکی است؛ و این بدان میماند که بگوئیم، اگر A در چارچوب مختصات خود بخواهد فواصل زمانی حاصل‌شده در چارچوب مختصات B را اندازه بگیرد، ساعت او (که ساکن است) تندتر از ساعت B (که حرکت نسبی دارد) به نظر میرسد. معادلات اینشتین ثابت کرده است که ساعت متحرک بر نسبت $\sqrt{1-(v^2/c^2)}$ کندتر از ساعت ساکن است؛ در این عبارت v سرعت B است نسبت به A، و c سرعت نور.

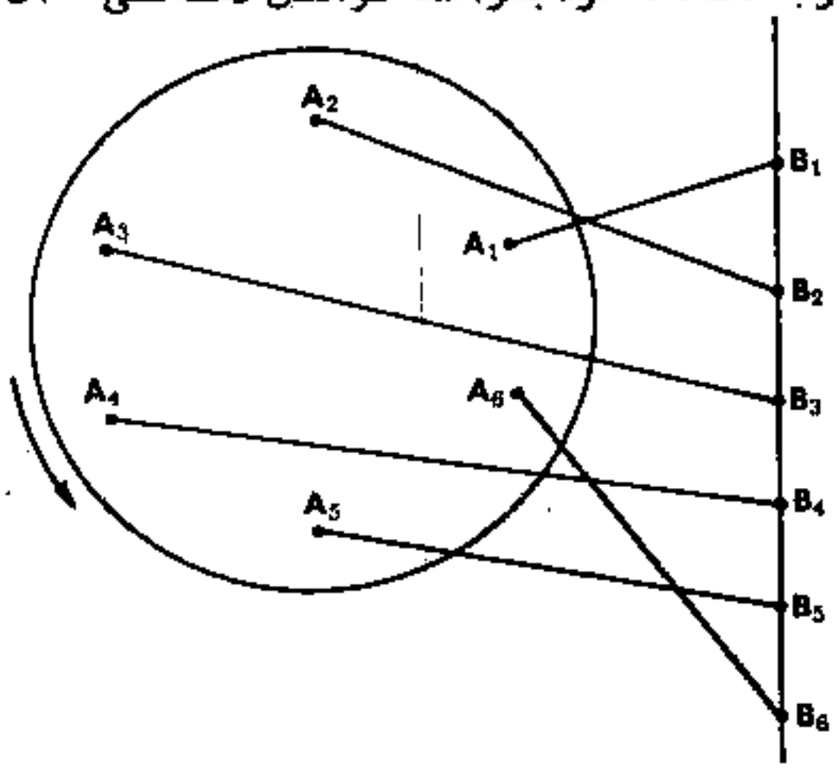

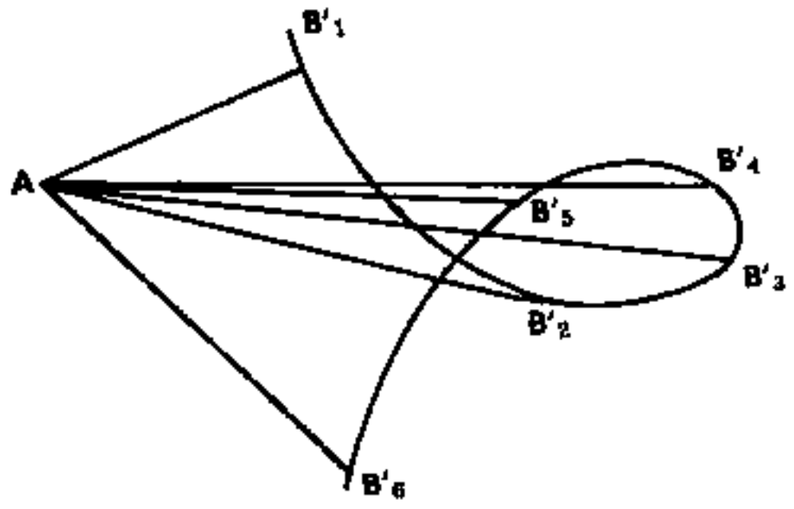

شکل ۳. ناظر غیرجبری: سمت چپ شکل‌ـ A، در نتیجه‌ی دوران سکو، متوالیاً در اوضاع A_1، A_2، A_3، و غیره قرار میگیرد. B بدون اصطکاک میلغزد، و با حرکت مستقیم الخط یکنواخت توسط A در اوضاع B_1، B_2، B_3، و غیره دیده میشود.
سمت راست شکل‌ـ برای A که خود را ساکن میپندارد، چنان به‌نظر میرسد که B در مسیر B'_1، B'_2، B'_3، و غیره حرکت میکند.

دنباله‌ای از این استدلال روشن میسازد که همزمانی مطلق دیگر برای گروهی از ناظران جبری معنائی ندارد. دو ناظر C و D که هر یک جداگانه نسبت به A و B حرکت یکنواخت دارد، ممکن است نورهائی صادر کنند که هم‌ـزمان به A برسد، ولی B ممکن است نور D را اندکی پیش یا پس از نور C مشاهده کند. بنا‌ـبر این، زمان را نمیتوان قابل اندازه‌گیری از طریق توالی حوادثی مستقل از شخص ناظر تصور کرد. بلکه، زمان را باید نسبت به چارچوب مختصات هر ناظر در نظر گرفت، به عبارت دیگر، زمان را باید همچون مختص (یا بعد) چهارمی دانست که با سه بعد دیگر طول و عرض و ارتفاع به صورت کامل شخص ناظر را در متصله‌ی جاگاه (← متصله؛ جاگاه) درست به همان گونه توصیف میکند که طول و عرض و ارتفاع در فضای سه‌بعدی اقلیدسی او را تعریف می‌کنند.

اثر انبساط زمان در رفتار ذرات عنصری موسوم به مزون به اثبات رسیده است. تعبیر ریاضی اینشتین برای ارتباط دادن اندازه‌گیری‌ـهای زمان و مکان در A و B به یکدیگر به نام تبدیل لورنتس خوانده میشود.

تغییراتی که در مفاهیم زمان و مکان پیدا شد، ضرورت تغییر قوانین دینامیک را، بالخاصه در آنجا که جرم جسم در حال حرکت مورد نظر بود، موجب شد. بنا بر قاعده‌ی معمول، از روی وزن جسم به جرم آن توجه میکنیم؛ ولی باید اندیشه‌ی جرم را با اندیشه‌ی انرژی که باید مصرف کنیم تا اگر به طرف ما در حرکت است آن را از حرکت باز داریم، نیز توأم کنیم؛ هر چه جسم سنگینتر باشد باید انرژی بیشتر به کار اندازیم. ولی، مقدار انرژی که باید مصرف کنیم، با ازدیاد سرعت جرم نیز افزایش پیدا میکند. و این بدان میماند که بگوئیم، جرم جسم با مقدار انرژی سینتیک آن که از سرعتش کسب میکند، افزایش پیدا میکند. اینشتین ثابت کرد که اگر جرم یک جسم در حال سکون نسبت به A برابر m باشد، جرم نسبی آن نسبت به B عبارت است از $m/\sqrt{1-(v^2/c^2)}$. صحت این فورمول در اندازه‌گیریهای لوله‌های تخلیه‌ی برقی و در شتابگرهای ذره‌ای به اثبات رسیده است. افزایش جرم Δm از انرژی حرکتی جسم (k) بنا بر فورمول $k=c\Delta m$ حاصل میشود. این معادله برابری جرم و انرژی حرکتی را نمایش میدهد. اینشتین ثابت کرد که این معادله را، به صورت کلیتر، میتوان به شکل $E=mc^2$ نوشت که در آن m جرم در حال سکون (یا جرم جبری) جسم است و E معادل آن به هر صورت از انرژی. اینشتین این برابری کلی جرم و انرژی را مهمترین نتیجه‌ی نظریه‌ی خود میشمرد. قسمت عمده‌ی فیزیک هسته‌ای و ذره‌ای به آن وابسته است و در آنجا

به صورت وسیع به اثبات رسیده است. و نیز بسیاری از فرایندهای مولد انرژی، همچون فرایندهائی که در خورشید و ستارگان و بمبهای اتمی و ئیدروژنی و رئاکتورها صورت میگیرد، به آن وابسته است.

نظریه‌ی نسبیت عمومی. فرض کنیم (شکل ۳، در ص ۳۰۲۳) ناظر A بر سکوئی که حرکت دورانی دارد ــ یعنی ناظر غیر جبری ــ شیئی را مشاهده میکند که بدون اصطکاک بر کف اطاق زیر پای او میلغزد. A نسبت به حرکت خود ناآگاه است و خود را ساکن میپندارد. به نظر وی چنان میرسد که B، با تناقض آشکار با اصل جبر نیوتن بر مسیری منحنی (طرف راست شکل ۳) در حرکت است. برای سازگار کردن حرکت B با دینامیک نیوتنی، A باید وجود یک نیروی جبر، یعنی نیروئی را که نسبت به لختی B عمل عکس دارد، فرض کند. چنان به نظر نمیرسد که نیروهای جبری ــ همچون نیروی کوریولیس (در این حالت) و نیروی مرکز گریز ــ منشأ فیزیکی در ماده داشته باشند، و این سبب تلقین این فکر میشود که قوانین طبیعت برای ناظران جبری و غیر جبری با یکدیگر متفاوت است، و بنا بر آن، قانون نسبیت را نمیتوان در مورد ناظران غیر جبری تعمیم داد. ولی، اینشتین توانست از طریق مقایسه‌ای بسیار هوشمندانه ثابت کند که ناظر غیر جبری جدامانده در چارچوب مختصات خود، نمیتواند میان نیروهای جبری با گرانش تفاوتی قائل شود. مثلاً، فرض کنیم که شخصی به چرخ فلکی چندان بزرگ بسته شده و چندان در فضا بالا رفته است که دیگر در تحت هیچ تأثیر گرانشی نیست. این شخص نمیتواند بیرون را ببیند و، بنا بر این، خود را ساکن تصور میکند. هنگام پایین آمدن چرخ فلک، پای او محکم به یکی از دیوارهای اطاقک چرخ فلک فشار میآورد. اگر همه‌ی دیوارها شبیه یکدیگر باشد، آن دیوار خاص را کف اطاقک تصور میکند و چنان میپندارد که به علت عمل گرانش در یک اطاق ایستاده است. ولی ناظری در خارج چرخ فلک وضع آن مرد را از روی نیروی مرکز گریز توضیح میدهد.

این ملاحظات روی هم رفته با این واقعیت که گرانش، بدون توجه به جرم جسم (چون اجسام با هر جرمی که داشته باشند، در سقوط آزاد به صورت یکسان شتابیده میشوند)، درست در جهت عکس لختی عمل میکند، در ۱۹۰۷ اینشتین را بر آن داشت که چنین تصور کند که "نیروهای جبری در اصل نیروهای گرانشی هستند". و همین است که به نام اصل تعادل خوانده میشود. با این فرض که نیروهای جبری سرانجام ماهیت فیزیکی دارند، توانست اصل نسبیت عمومی را بیان کند که میگوید قوانین طبیعت متساویاً برای ناظران جبری و غیر جبری قابل تطبیق است.

تفسیر دیگری از نیروهای جبری توسط ارنست ماخ پیشنهاد شد که معتقد بود که لختیِ به تمامی معلول آثار گرانشی ستارگان دور است. این نظریه که به نام **اصل ماخ** معروف است، رد نشده است، ولی مستلزم آن است که فرض کنیم در طبیعت جرمهای عظیم ماده در فواصلی بسیار دور نسبت به اجرام مشاهده‌شده وجود دارد.

اینشتین، به جای آنکه مفهوم گرانش را به عنوان نیروئی که به صورت آنی از فواصل دور تأثیر میکند ــ مفهومی که از زمان پذیرفتن آن برای فیزیکدانان همچون معمائی بود ــ نگاه دارد، مفهوم میدان گرانشی را ارائه کرد. درست به همان گونه که یک آهنربا صورتی از خطوط قوای مغناطیسی (میدان مغناطیسی) ایجاد می‌کند، یک جسم با جرم بزرگ، همچون یک ستاره یا یک سیاره، در اطراف خود میدانی گرانشی پدید میآورد. مدارهای اجرام سماوی از روی اوضاع و احوال داخل این میدان تعیین میشود، درست به همان گونه که براده‌های آهن در امتداد خطوط نیروی میدان مغناطیسی قرار میگیرند.

پس از آنکه اینشتین فورمول ریاضی پیچیده‌ی نظریه‌ی خود را عرضه کرد (ح ۱۹۱۶)، توانست چند پدیده‌ی نجومی را پیشگوئی کند که از راه نظریه‌ی او قابل اثبات است، ولی از دینامیک نیوتن جوابی توجیهی برای آنها به دست نمیآید:

۱) پیش‌افتادگی حضیض خورشیدی عطارد (شکل ۴). هنگامی که مدار یک سیاره بر گرد خورشید

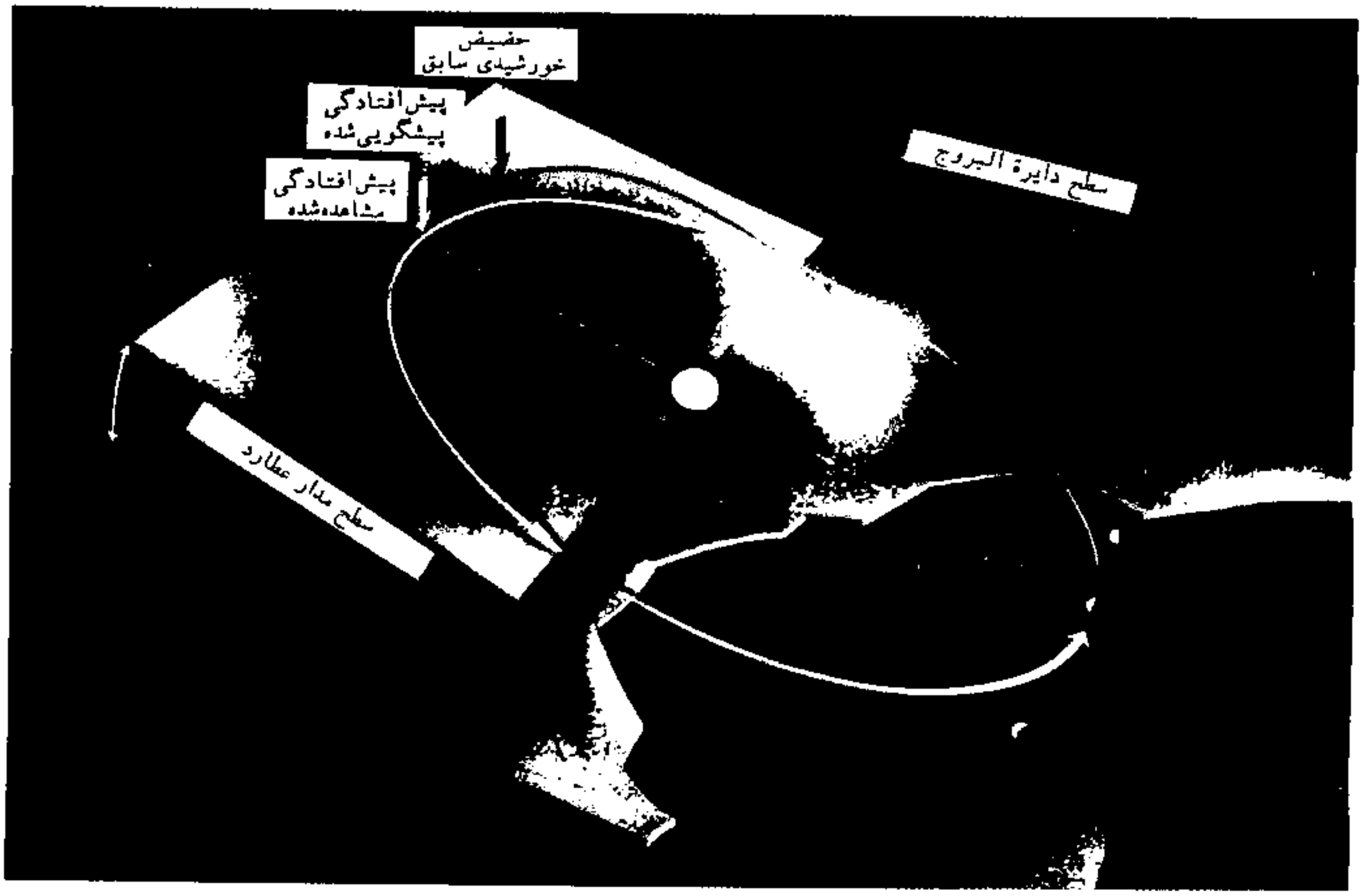

شکل ۴. پیش‌افتادگی حضیض خورشیدی عطارد (نزدیکترین نقطه در مدارش به خورشید) به نرخی تندتر از آنچه بانظریه‌ی نیوتن پیشگوئی شده است صورت میگیرد. پیکان سفید پیش افتادگی پیشگوئی شده را نشان میدهد؛ پیکان زیر آن نشان‌دهنده‌ی آن پیش‌افتادگی است که عملاً مشاهده میشود. نظریه‌ی اینشتین علت این اختلاف را بیان میکند.

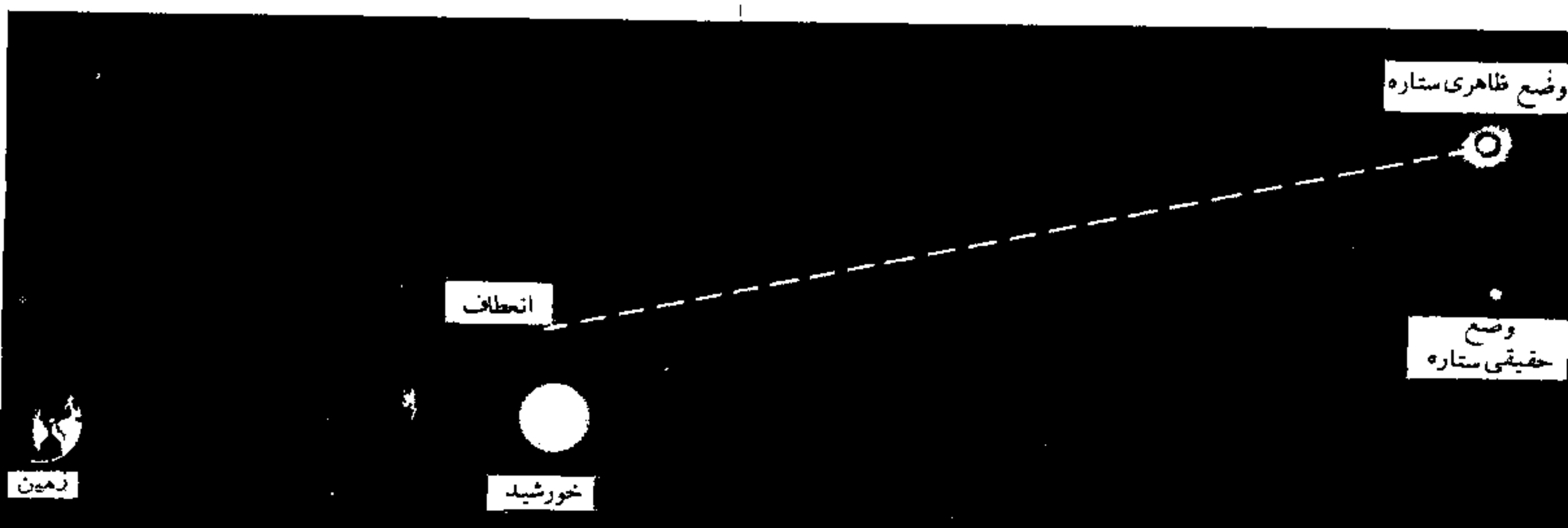

شکل ۵. انحطاف نور به‌وسیله‌ی اجرام بزرگ، که نمودار آن (با مبالغه برای وضوح آن) دراین شکل آمده، یکی از پیشگوئیهای اینشتین است. وضع ظاهری یك ستاره (سفید) که در نزدیکی کنار خورشید رصد میشود با وضع حقیقی آن مقایسه شده‌است.

از روی فورمولهای نیوتن محاسبه میشود، شکلی بیضی به دست میآید که در نتیجه‌ی تأثیر سیارات دیگر اندکی تغییر شکل پیدا میکند. حضیض خورشیدی مدار ــ یعنی نزدیکترین نقطه‌ی آن به خورشید ــ نیز در محاسبه چنان به دست میآید که کمی به طرف مشرق حرکت کرده است؛ به عبارت دیگر، مدار بکندی در فضا حرکت دورانی دارد. ولی در مورد عطارد، پیش‌افتادگی مشهود نقطه‌ی حضیض خورشیدی بیش از آن است که با نظریه‌ی نیوتن پیشبینی میشود. اندازه‌ی تجدید نظرشده‌ی این پیش‌افتادگی که اینشتین پیشگوئی کرد (۴۳ ثانیه در هر قرن) درست با مشاهده مطابق در آمد. در سالهای اخیر نتیجه‌ی اینشتین در مورد زمین و زهره نیز از امتحان درست بیرون آمد.

ب) کج شدن امتداد نور ستاره (شکل ۵). اینشتین نور را متشکل از ذرات ماده میدانست. بنا بر این، نوری که از یک سیاره به طرف زمین بیاید، در نزدیکی خورشید ــ تحت تأثیر میدان گرانشی آن، انعطاف پیدا خواهد کرد. "انعطاف نور" پیشگوئی‌شده سبب جا به جا شدن ظاهری محل ستاره میشود که درست دو برابر مقدار پیشگوئی‌شده با قانون گرانش نیوتن است، و این در نتیجه‌ی آن است که با نظریه‌ی اینشتین هر کوانتوم نور یک جرم گرانشی دارد که برابر $E=mc^2$ است. این اثر در کسوفهای کلی، که در آن زمان ستاره‌های گرداگرد خورشید مرئی میشود مورد تجسس واقع شد. نخستین اثبات آن، لا اقل به صورت کیفی، در کسوف ۲۹ مه‌ی ۱۹۱۹ صورت گرفت.

معادله‌ی اینشتین در کیهانشناخت و در تحقیق ساختمان کل جهان نیز مورد استفاده قرار گرفته است. در اینجا مهمترین نتیجه‌ای که از رصدها به دست آمده این است که کهکشانه‌ها از یکدیگر دور میشوند. و این امر مستلزم آن است که زمانی در گذشته همه‌ی آنها در یک جا قرار داشته بوده‌اند (← جهان).

نسبیت خاص (یا محدود): ← نسبیت.

نسبیت عمومی: ← نسبیت.

نسترن[1] (nastaran)، (*Rosa eglanteria*)، گل سرخ خاردار بتّ قدیم که آن را گل کوهی و مشکجه (meškeje) نیز مینامند. اقسام پرورش‌یافته‌ی آن، که گلهای پَرپَر دارد، برای زینت باغها و داربستها کاشته میشود.

نستعلیق: ← خط فارسی.

نستور، پسر خسرو پرویز؛ ← شیرین.

نستور[2] (nestor)، در اساطیر یونان، شاه خردمند پولوس، پدر آنتیلوخوس[3] (ântiloxos، از قهرمانان جوان جنگ تروا که به دست ممنون کشته شد). در مسافرت آرگونوتها شریک و از اصحاب شکار گراز کالودون بود. در کهولت در جنگ تروا شرکت داشت.

نستوه (nastuh)، در شاهنامه. **۱-** پهلوان ایرانی، فرزند گودرز و پدر شاپور (پهلوان عهد فریدون و منوچهر)، و از سران سپاه ایران در جنگ سوم نوذر با افراسیاب، در جنگ طوس با فرود، و در جنگ کیخسرو با افراسیاب. **۲-** پهلوانی تورانی در جنگ کیخسرو با افراسیاب پس از کشته شدن پیران. **۳-** پسر مهران ستاد (از درباریان انوشیروان دادگر) از چاکران هرمزد ساسانی، که هرمزد را که در کار شورش ساوه شاه درمانده شده بود، به پدرش مهران ستاد رهنمونی کرد، و او به اندرز مهران ستاد بهرام چوبین را پهلوانی داد و به دفع ساوه شاه فرستاد، و ساوه شاه به دست بهرام کشته شد. **۴-** پهلوان ایرانی و از یاران خسرو پرویز در جنگ با بهرام چوبین. در جنگ به دست بهرام گرفتار شد. اما بهرام او را نکشت و رها ساخت، بدین شرط که پس از رهائی آنچه را که از دلیری بهرام دیده است به خسرو پرویز باز گوید.

نستهن: ← نستیهن.

نستیهن یا نستهن (nastihan, naste-)، در شاهنامه، پهلوان تورانی، و برادر پیران ویسه، و از سران سپاه افراسیاب در جنگهای او با کیخسرو. یکی از ۷ تن پهلوانی که در حضور افراسیاب ــ هنگامی که سیاووش تازه به توران رفته و در حمایت افراسیاب قرار گرفته بود ــ با سیاووش و ۷ یار او چوگان بازی کردند. هنگام فرار کیخسرو با گیو و فرنگیس از توران، پیران او را با گلباد و ۳۰۰ سوار به تعاقب و دستگیری آنان فرستاد. پس از کشته شدن هومان، پیران او را با 10'000 سوار به شبیخون زدن بر ایرانیان نامزد کرد. اما با گرزی که در هنگامه‌ی جنگ بیژن بر سر او زد، کشته شد.

نسج: ← بافت.

نسخ (nasx)، در قرآن و کلام اسلامی، لغو و ابطال احکام سابقه‌ی الاهی به وسیله‌ی تنزیل حکم و آیه‌ای تازه. حکمی را که اخیراً نازل شده است ناسخ (nāsex) و آنچه را که نسخ شده است منسوخ (mansux) میگویند. در قرآن، به سبب تفاوت مقتضیات در طول مدت نزول وحی، آیات ناسخ و منسوخ هست، اما البته آنچه نزد مسلمین ملاک عمل شده ناسخ است نه منسوخ. به موجب قرآن (بقره 100؛ قـ نحل 103)، وقتی خداوند حکمی یا آیه‌ای را نسخ میکند، چیزی از آن بهتر یا مانند آن به جایش میآورد. با این همه، قبول وقوع نسخ در مورد آیات قرآن، با اعتقاد به وجود لوح، که قرآن یکجا در آنجا نازل شده است، نزد بعضی از متکلمین مشکل بوده است، و درین باب بحثها شده است. راجع به ناسخ و منسوخ در قرآن و شناخت آنها، مفسرین و متکلمین کتابها تألیف کرده‌اند، که نام بعضی از آنها در کتابهائی مانند الفهرست ابن الندیم و جز آن آمده است.

همچنین، به موجب قرآن و اعتقاد اسلامی، خداوند شرایع سابقه، یا قسمتهائی از آن شرایع، را به وسیله‌ی قرآن نسخ کرده است. این دعوی، که نزد متکلمین مستندی برای اثبات صحت نبوّت پیغمبر اسلام شناخته شده است، به وسیله‌ی متکلمین یهود بشدت رد شده.

(۱) eglantine (۲) Nestor (۳) Antilochus

یهود در انکار نبوت پیغمبر اسلام به ابدیت احکام موسی و غیر منسوخ بودن شریعت او متمسک بوده‌اند. از این رو، در مجادلات بین مسلمین با یهود، مسئله‌ی نسخ مورد بحث بسیار واقع شده است. از جمله، یهود اصول قول به نسخ را باطل میپنداشته‌اند، و در اثبات عقیده‌ی خود می‌گفته‌اند که آنچه نسخ میشود، اگر مصلحت است، نهی از آن قبیح است، و اگر خلاف مصلحت است، امر کردن به آن قبیح. در این صورت، اصل وقوع نسخ باطل است و غیر ممکن. اما متکلمین اسلامی وقوع نسخ را ممکن میدانند، و در رد اعتراض یهود میگویند حکم منوط است به مصلحت، و مصلحت هم با تفاوت احوال و اوقات تغییر میپذیرد، چنانکه تجویز و دستور طبیب فی المثل بر حسب تفاوت احوال مریض تفاوت میابد. پس وقوع نسخ در احکام و شرایع سابق به سبب جواز تغییر مصلحت جایز است، و مانعی ندارد، و حتی از خود تورات می‌توان استنباط کرد که بعضی احکام سابق که بین یهود متداول بوده است با شریعت موسی نسخ شده است. نیز ← قرآن؛ کلام.

نسخ: ← تناسخ.

نسخ، از اقلام ششگانه: ← خط فارسی.

نسخ جهان‌آرا: ← تاریخ جهان‌آرا.

نسخه، در اصطلاح تعزیه، نوشته‌ای که اجرا‌کنندگان هر نقش از روی آن میخواندند. نسخه‌ی تعزیه به صورت طومار نوشته میشود که خواندنش هنگام اجرای تعزیه آسان باشد. شبیه خوانهائی که روزی یک دستگاه باید اجرا کنند نسخه‌ی خود را پر شال خود میگذارند، و در حین اجرای تعزیه، به هنگام لزوم آن را باز کرده و از روی آن میخوانند. پس از پیدایش تئاتر غربی در ایران، کلمه‌ی نمایشنامه در این مورد به کار میرود.

نسخه‌شناسی، اطلاعاتی که از نسخ خطی در فهرستها به دست میدهند.

نسخه خضرخانی: ← خضرخان و دولرانی.

نسخه‌ی خطی[1]، کتاب یا رساله‌ای که به دست نوشته شده است. قدیمترین نسخه‌های خطی بر پاپیروس نوشته شده، و کهنه‌ترین آنها که در دست است متعلق به ح ۳۵۰۰ ق‌م است. بعدها استعمال پوست رایج شد. کهنه‌ترین نسخه‌ی خطی بر روی پوست نسخه‌ی توراتی است که در قرون ۴ م و ۳ ق‌م کتابت شده است، و در ۱۹۴۷ در فلسطین پیدا شد. کاغذ در قرن ۲ ق‌م در چین اختراع شد ولی در اروپا تا قرن ۱۲ م از آن بی اطلاع بودند. قدیمترین نسخه‌ی خطی فارسی، نسخه‌ی الابنیه عن حقایق الادویه، در کتابخانه‌ی ملی وین است. نیز ← کتاب؛ چاپ.

نسر (nasr) [عربی، = کرکس]، در قرآن، نام بتی در یمن که با ظهور اسلام از میان رفت (نوح ۲۳).

نسر (nasr)، ده (جمع ۱٬۷۷۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان بالارخ، بخش کدکن، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۵۷کیلومتری ج‌ش کدکن. محصولاتش غلات، پنبه، و خشکبار است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نسر طایر[2] (nasre tāyer) [عربی، = کرکس پرنده]، در نجوم، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی عقاب. ح ۱۶ سال نور از زمین فاصله دارد. نیز ← صورت فلکی، جدول ص ۱۵۸۹.

نسر واقع[3] (nasre vāqe') [عربی، = کرکس نشسته]، در نجوم، ستاره‌ی آلفا از صورت فلکی شلیاق. تقریباً در امتداد حرکت منظومه‌ی شمسی واقع است. ۲۶ سال نور از زمین فاصله دارد. قریب ۱۳٬۰۰۰ سال دیگر قطب شمال عالم خواهد بود. نیز ← صورت فلکی، جدول ص ۱۵۸۹.

نسطوری، کلیسای[4] (nesturi)، جماعت مسیحیان عراق و ایران و مالابار و هندوستان. همان کلیسای قدیم ایرانی است، و گاه به نام کلیسای آشوری (یا سریانی شرقی) خوانده میشود. عده‌ی افراد آن به ۱۰۰٬۰۰۰ میرسد که مشتمل بر گروهی از آنان که به کشمة مهاجرت کرده‌اند نیز هست. بسیاری از شعائر دینی آن با سایر کلیساهای شرقی مشترک است. نماز و مراسم عبادت (که به زبان سریانی ادا میشود) محتملاً از خانواده‌ی آداب عبادت انطاکیه‌ای است، وشعائر را کلدانی یا سریانی شرقی میشمارند. نسطوریان چندان در بند آراستن کلیساها نیستند، ولی به صلیب احترام فراوان میگذارند. یکی از سیماهای مختص عبادتی "خمیرمایه‌ی مقدس" ایشان است که پیوسته از آن برای فراهم کردن نان مذبح استفاده میکنند؛ چنان گمان دارند که اصل این خمیرمایه از خمیری گرفته شده است که برای فراهم آوردن آخرین شام مسیح تهیه شده بود. الاهیات این کلیسا دقیق و معین نیست، ولی نشانه‌هائی از ← مذهب نسطوری قدیم در آن دیده میشود. پیروان آن به نسطوریوس به عنوان یک قدیس احترام میگذارند و، با آنکه برای حضرت مریم مقام والائی قائلند، منکر نسبت مادر خدا بودن او هستند، و مقررات شوراهای دینی پس از دومین شورا را قبول ندارند. کلیسای قدیم ایران تنها کلیسائی بود که ادعای نسطوریوس را پذیرفت و، در نتیجه، ارتباط آن با باقی جهان مسیحیت قطع شد. رئیس روحانی رسمی این کلیسا خود را بطرک شرق میخواند؛ این منصب موروثی است و از عمو به برادرزاده میرسد. این کلیسا با بعضی از یعاقبه و انگلیکانها (← انگلیکان، جامعه‌ی) روابطی دارد. در میان نسطوریان، و با عده‌ای بیش از ایشان، جماعتی نیز وجود دارند که به پاپ وابسته‌اند و معمولاً کاتولیک کلدانی خوانده میشوند. اینان آداب و شعائر مشترکی با نسطوریان دارند، ولی از قرن ۱۶ م سازمان کلیسائی جداگانه پیدا کرده‌اند. بزرگترین گروهی که از این شعائر پیروی میکند، گروه کاتولیکهای کلدانی مالابار است که مسیحیت ایشان منشعب از هیئتهای تبلیغی سریانی در هندوستان است. دوره‌ی بزرگ گسترش کلیسای نسطوری از قرن ۷ م تا قرن ۱۰ م بوده است؛ در آن زمان هیئتهای تبلیغی به چین و هندوستان سفر میکردند، بنای مشهوری در سیان، چین، توسط نسطوریان چینی ساخته شد (۷۸۱). چینیان و هندوان و مسلمانان دستگاههای تبلیغاتی را بر انداختند و با زجر و آزار نسطوریان از پیروان این کلیسا کاستند. در اواخر قرن ۱۹ م و اوایل قرن ۲۰ م کشتارهای هولناکی از نسطوریان و کلدانیان به دست کردان و ترکان صورت گرفت.

نسطوری، مذهب[5]، شعبه‌ای از مذهب مسیحی که مؤسس آن نسطوریوس، بطرک قسطنطنیه در قرن ۵ م بوده است. در سال ۴۲۸، نسطوریوس کشیش انطاکیه، توسط امپراطور تئودوسیوس II به بطرکی قسطنطنیه برگزیده شد. در این سال، نسطوریوس که از شاگردان تئودوروس موپسوئستیائی بود، با دادن لقب مادر خدا به حضرت مریم، به این دستاویز که همان گونه که خدا پدر عیسی به عنوان خدا است، مریم نیز که او را به عنوان انسان به دنیا آورده مادر او است، مخالفت کرده خشم جهان مسیحیت را برانگیخت. سیریل اسکندرانی با این نظر مخالفت کرد و هر دو طرف به پاپ کلستینوس I مراجعه کردند. شورای دینی افسوس برای نظر دادن در این امر در ۴۳۱ تشکیل شد. این شوری (که نظر آن با شورای خالکدون ۴۵۱ تأیید شد) اعتقاد درست کاتولیکی را چنین بیان کرد که مسیح، خدای واقعی و انسان واقعی، دو طبیعت متمایز دارد که به صورت جدائی‌ناپذیر در یک شخص به یکدیگر پیوسته‌اند و از جوهر الاهی واحدی بهره‌مند میشوند. پس از شورای افسوس، نسطوریوس از منصب خود خلع شد (← نسطوریوس). در کتابی به نام بازار هراکلئیدس که آن را نوشته‌ی نسطوریوس میدانند و ح ۱۸۹۵ کشف شده است، گزارشی از اختلاف نظری که پیش آمده بود آمده است. بطرک انطاکیه و اسقفهای زیر دست او که سیریل را به نادرستی و دغلی متهم کرده بودند، از اشتراک مذهبی با اسکندریه، تا ۴۳۳ که سازشی ایجاد شد، خودداری ورزیدند، ولی، با وجود بحث در این موضوع در شورای قسطنطنیه (۵۵۳)، مذهب نسطوری در امپراطوری روم شرقی پس از ۴۵۱ عملاً مرده بود. از ارتباط تعلیمات کلیسای نسطوری با تعلیمات نسطوریوس رفته رفته کاسته شد. تعلیمات الوئوخس و مذهب وحدت طبیعت تاحدی واکنش در برابر مذهب نسطوری بوده است.

نسطوریوس[6] (nesturius)، ف ح ۴۳۹، بطرک قسطنطنیه و مؤسس ← مذهب نسطوری، در گرمانیکیا واقع در سوریه متولد شد، و در طرابلس غرب وفات یافت. در ۴۲۸، به فرمان تئودوسیوس II، امپراطور بیزانس، به سمت بطرک قسطنطنیه منصوب شد. وی در مذهب بغایت متعصب بود و بشدت بر ضد فرقه‌های دیگر نصاری و مخصوصاً بر ضد آریوس (← آریانیسم) قیام کرد. اولین تقاضای او از تئودوسیوس این بود: "ای قیصر، تو زمین را از مبتدعین مذهب پاک کن، و من در عوض آسمان را به تو می‌دهم؛ تو مرا در بر افکندن ریشه‌ی مبتدعین یاری کن و من هم تو را در بر افکندن ریشه‌ی ایرانیان کومک خواهم کرد". عقیده‌ی نسطوریوس این بود که در حضرت عیسی دو شخص وجود داشته، و این دو شخص از یکدیگر بکلی متمایز بوده‌اند. نسطوریوس و همراهان او اتحاد

(۱) manuscript (۲) Altair (۳) Vega (۴) Nestorian Church (۵) Nestorianism (۶) Nestorius

دو طبیعت را در حضرت عیسی انکار نمیکردند، بلکه منکر اتحاد دو شخص بودند، دیگر آنکه لقب "مادر خدا"، که اغلب فرق عیسوی به مریم میدهند، به عقیده‌ی نسطوریوس صواب نیست. به عقیده‌ی وی حضرت عیسی نه خدای انسانی است و نه انسان خدائی، و تقریباً نسطوریوس عیسی را مانند دیگر انبیا، واسطه‌ی مابین خدا و انسان فرض میکرد.

تعالیم نسطوریوس بشدت طرف معارضه‌ی سایر فرقه‌ها واقع شد و از سخت‌ترین دشمنان و معارضین نسطوریوس ← قدیس سیریل اسکندرانی، بطرک اسکندریه بود؛ سرانجام باآنکه قیصر گویا ابتدا به طریقه‌ی نسطوریوس بی‌میل نبود، و باآنکه تمام اسقفهای مشرق و شام نیز با نسطوریوس همراه بودند، امپراطور در ۴۳۱ ← شورای افسوس را، که سیریل رهبر آن بود تشکیل داد، و شوری نسطوریوس و طریقه‌ی او را تکفیر و محکوم کرد، و در مقابل، اسقفهای سوریه نیز سیریل را تکفیر و معزول کردند. تئودوسیوس که نمیدانست حکم کدام طرف را اختیار کند هر دو فتوی را صحه گذاشت. بدین ترتیب نسطوریوس در همین سال ۴۳۱ از سمت بطرکی قسطنطنیه معزول شد، و در یکی از صومعه‌ها در نواحی انطاکیه منزوی و به قولی زندانی شد. از آنجا نیز او را اخراج کرده به جزیرة العرب و سپس به طرابلس غرب نفی کردند و در آنجا در نهایت فقر و بدبختی در ح ۴۳۹ ایام خود را به آخر رسانید. کتب او به فرمان امپراطور مذکور که ابتدا دوست و حامی نسطوریوس بود ولی پس از حکم شورای افسوس از ترس مردم ناچار از او روگردان شد، سوخته شد. فقط بعضی رسائل از او باقی مانده است. انجیل مجعول معروف به انجیل طفولیت را به او نسبت میدهند. ← نسطوری، مذهب.

نسف (nasaf)، ← نخشب.

نسفی، ابوالبرکات (abo'l.barakāte nasafi)، فد ۷۱۰ هق، فقیه و متکلم حنفی، مت نسف بخارا. کتاب المنار فی اصول الفقه، مدارک التنزیل و حقائق التأویل در تفسیر معروف به تفسیر نسفی، و کنز الدقائق از او است. در خوزستان وفات یافت.

نسفی، عزیزالدین (nasafi) [عزیزالدین ابن محمد نسفی]، معروف به **شیخ عزیز نسفی**، از مشاهیر عرفای قرن ۷م هق. منشأ او شهر نخشب یا نسف است، از آنجا به بخارا رفت، و از بخارا از پیش سپاه مغول به خراسان گریخت (ظاهراً در ۶۱۶ هق) و از آنجا به اصفهان، و سپس به شیراز رفت، و سرانجام در ابرقو ساکن شد، و در همان جا درگذشت. از آثار معروف او به فارسی **کشف الحقایق**، مقصد الاقصی، منازل السائرین، و انسان الکامل است. شیوه‌ی نثر فارسی او در همه‌ی آثارش ساده و زیباست. شعر نیز میسروده است.

نسق‌بندی (nasaq.bandi)، در اصطلاح کشاورزی، تنظیم امور کشاورزی و تقسیم اراضی ملک بین کشاورزان برای انجام دادن امور زراعتی برای یک یا چند سال.

نسقچی‌باشی (nasaqci-)، در زمان قاجاریه، عنوان رئیس میرغضبها و دژخیمان.

نسک (nask)، اوستائی نسکه (naska) [= کتاب، سفینه، بخش]. در اوستا هر جا نسکه به کار رفته از آن اجزاء اوستا اراده شده، ولی در یسنا به معنی خود اوستا و دوره‌ی کامل آن (۲۱ نسک) استعمال شده است.

نسک (nask)، دهستان (جه ح ۷۰۰؟)، بخش شهداد، شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان) دارای ۱۳ (؟) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش غلات و خرما است. مرکزش، نسک (جه ۱۸۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵۵کیلومتری ج شهداد قرار دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

نسلرود[1]، **کارل واسیلیویچ** (kārl vāsilyevic neselrod)، روسی **نیسیلیرودیه** (-nyesily rodye)، ۱۷۸۰–۱۸۶۲، رجل سیاسی روسی، مت لیسبون، پرتغال. پدرش سفیر کبیر روسیه در پرتغال بود، و خود او نیز در خدمات سیاسی وارد شد، و در ۱۸۰۷ رایزن سفارت روسیه در پاریس شد. در کنفرانسهای مهم ناپلئون I با الکساندر I و امرای آلمانی در ارفورت شرکت داشت (۱۸۰۸). پس آلکساندر I نفوذ عمیقی داشت، در ۱۸۱۴ همراه تزار به فرانسه رفت، و اتحاد چهارگانه را امضا کرد، در کنفرانس وین شرکت جست. یکی از مؤسسان اتحاد مقدس بود. در ۱۸۱۶–۵۶ وزیر امور خارجه بود، در کنگره‌های آخن، تروپاو، لایباخ، و ورونا شرکت کرد. در زمان نیکولای I از نفوذ وی کاسته شد، و کوشش او برای جلوگیری از جنگ ۱۸۵۳ بی‌نتیجه ماند. پس از رسیدن آلکساندر II به سلطنت و امضای پیمان پاریس (۱۸۵۶)، از وزارت امور خارجه کناره‌گیری کرد.

نسناس[2] (nasnās)، در جانورشناسی، نام عمومی گروهی از آدم‌نمایان که شبیه به انسان هستند (گوریل، شمپانزه، اورانگوتان، گیبون). فاقد دم خارجی، کیسه‌های گونه‌ای (لمپ بزرگ)، و پینه‌ی سرینی (به استثنای گیبون) میباشند. بیشتر آنها دارزی هستند، ولی میتوانند نیمه‌راست بایستند، دستهای آنها بلندتر از پاهایشان است؛ ساختمان مغزی آنها شبیه به انسان ولی کوچکتر است. سابقاً این نام به میمون یا بعضی میمونهای بی‌دم اطلاق میشد.

نسو[3] (naso)، بندرشهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۰۱؛ ۵۰۳)، کرسی جزایر باهاما، هنه غربی بریتانیا. در دهه‌ی اول قرن ۱۷م انگلیسها آن را تأسیس کردند. در ۱۷۰۳ به وسیله‌ی فرانسویها و اسپانیائیها ویران شد، و در ۱۷۱۸ دوباره ساخته شد. ۲۰ سال بعد مستحکم و به بندری آزاد تبدیل شد. در قرن ۱۸م مرکز دریازنان بود. آب و هوای آن معتدل و بهداشتی است.

نسوان وطنخواه، انجمن: ← انجمن نسوان وطنخواه.

نسودی (nasudi)، به روایت شاهنامه، نام طبقه‌ی سوم از چهار طبقه‌ی مردمان (← اهنوخوشی) در عهد جمشید، و مراد از آن کشاورزان است. این واژه تحریف‌شده‌ی کلمه‌ی بسودی (basudi) یا پسودی (pasudi) است از ریشه‌ی فشو (fšu) [اوستائی، = پروراندن چهارپایان] از اصل واژه‌ی پسو (pasu) به معنی جانور خانگی و اهلی، که صورتهای چوپان و شبان (با حذف f از آغاز کلمه) از آن ریشه در فارسی امروز به کار میرود.

نسوز، مواد: ← مواد نسوز.

نسوس[4] (nessos)، در افسانه‌های یونانی، قنطورسی (← قنطورس) که مسافران را در رود اونوس (evenos) میربود. چون خواست دیانیرا را برباید، هرکول او را تیری زهرآلود زد. نسوس، برای انتقامجوئی، در حال مرگ مقداری از خون خود را به عنوان معجون عشق به دیانیرا داد؛ دیانیرا جامه‌ای که به آن خون آغشته کرده بود برای هرکول فرستاد، اما به محض آنکه هرکول جامه را پوشید بسوخت.

نسوی (nasavi)، منسوب به نسا، شهر خراسان قدیم.

نسوی، ابوالحسن علی (nasavi)، ریاضیدان ایرانی قرن ۵م هق، اهل نسا (خراسان). در کتاب حسابش تقسیم کشور و استخراج جذر و کعب را به روش امروزی آورده و کسور ستینی را به کسور اعشاری تبدیل میکند.

نسوی، محمد: ← محمد نسوی.

نسیء (nasi')[5] [= جا به جا کردن]، در اصطلاح قرآن، به این کار مشرکان گفته میشود که در جاهلیت ماههای حرام را که جنگ در آنها حرام بود (ذو القعده، ذو الحجه، محرم، رجب) پس و پیش میکردند تا بتوانند در آنها به جنگ بپردازند. قرآن این عمل را حرام کرد (توبه ۳۷). نیز ← محمد ص، قسمت ۴۶؛ محرم، ماه قمری.

نسیان[6]، فسد آمنزی (āmnezi)، در روانشناسی، فراموشی موقت یا طولانی حوادثی که قبل یا بعد از ضربه و تکان روحی، جراحت، بیماری، یا کسالت روحی روی داده است. این فراموشی معمولاً وقتی معالجه میشود که، به وسیله‌ی تلقین یا هیپنوتیسم، بین گذشته و حال رابطه و تداعی (← تداعی معانی) برقرار شود. نسیان با بند آمدن زبان فرق دارد.

نسیب و تشبیب، در شعر، ← تغزل و تشبیب.

نسیم[7]، جریان خفیف هوا.

نسیم خشکی[8]، باد روزانه که از خشکی به جانب دریا میوزد.

نسیم دریا[9]، حرکت روزانه‌ی هوا از دریا به خشکی که ناشی از اختلاف دما است.

نسیوتس: ← کریتیوس و نیوتس.

نسیه: ← سلم یا سلف.

نش[10]، **تامس** (tāmas naš)، ۱۵۶۷–۱۶۰۱، طنزنویس انگلیسی. از زندگی او اطلاع کمی در دست است. نخستین اثر او در ۱۵۸۹ منتشر شد، ولی با انتشار توسل پیرس لات به شیطان (۱۵۹۲)، که هجو تلخی از اجتماع معاصر او بود، سبک نویسندگی طبیعی و نیرومند او به سرحد کمال

(۱)Nesselrode (۲)ape (۳)Nassau (۴)Nessus (۵)amnesia (۶)breeze (۷)land breeze (۸)sea breeze (۹)Nashe; Nash

رسید. بر سر عقاید ضد پیرایشگری خود با دیگران جزوه‌ای منتشر کرد که بهترین نوشته‌ی او به شمار میرود. معروفترین اثرش، مسافر بدبخت (۱۵۹۴)، نخستین نمونه و سرمشق داستانهای پرماجرای مردمان رذل است. چندین نمایشنامه، از جمله جزیره‌ی سگان (۱۵۹۷)، نوشته است.

نش[1]**، جان** (jān naš)، ۱۷۵۲–۱۸۳۵، معمار انگلیسی. پس از مدت درازی کارآموزی در ویلز، از ح ۱۷۹۲ در لندن مشغول کار شد. در شهرسازی بسیار مهارت داشت، و توسعه‌ی مبتنی بر طرح گستاخانه‌ی کوی مریلبن لندن از اقدامات او است. نقشه‌ی او، که در ۱۸۱۸ به مرحله‌ی اجرا در آمد، مشتمل بود بر خیابان ریجنت و ریجنتس پارک و صفه‌های آن و خیابانهای محیط بر آن، که پیشتر بنا بود محل تالار شهر باشد. وی مبتکر و بزرگترین نماینده‌ی ← سبک ریجنسی بود، و رواج فراوان ستوکو (stuko؛ سابقاً مخلوط گچ و شن و آهک، و اکنون نیز سیمان به جای گچ) در نماسازی بناهای لندن از یادگارهای او است.

نش[1]**، ریچارد** (ricārd naš)، ۱۶۷۴–۱۷۶۱، مرد مدپرست انگلیسی معروف به **بو نش**[2] (bo naš) [فنس. = نش زیبا]. به عنوان رئیس تشریفات باث رهبر شناخته‌شده‌ی اجتماع بود. زندگی پرتجمل خود را تا ۱۷۴۵ که قمار ممنوع شد، از قمار میگذرانید. از آن پس با مستمریی که از شهر میگرفت زندگی میکرد.

نشا (nešā)، گیاه جوانی که در نتیجه‌ی بذرکاری زودتر از موقع در شاسی یا محل آفتابگیر و محفوظ به دست میآید. نشا را از محل کاشت به جای دیگر نقل میکنند و دوباره میکارند. بعضی گلها تا نشا نشوند خوب رشد نمیکنند.

نشاسته[3]، ئیدرات کربن سفید، بی‌بو، و بیطعم، به فرمول شیمیائی $(C_6H_{10}O_5)_n$، که اعمال مهمی در گیاهان و حیوانات دارد. به وسیله‌ی فوتوسنتز در گیاهان سبز ساخته و ذخیره میشود. حیوانات نشاسته را از گیاهان میگیرند، و در بدن آنها به صورت گلیکوژن اندوخته میشود. عمل گوارش گلیکوژن را به سوکروز، که منبعی از انرژی است، تبدیل میکند. آزمایش برای تشخیص وجود نشاسته رنگ سیاه کبودی است که از افزودن ید به آن حاصل میشود. نشاسته را برای آهار کاغذ و پارچه‌ها و ساختن دکسترین به کار میبرند. از نشاسته‌ی گندم برای ساختن لعابهای غلیظ (حریره) یا رقیق غذائی و گلوکوز استفاده میشود.

نشاسته‌ی حیوانی: ← گلیکوژن.

نشاط، شمس‌الضحی (šamso'z.zohā nešāt)، ۱۲۷۹–۱۳۵۴ هش، بانوی هنرمند ایرانی، دختر صفی علیشاه. در ابریشم‌دوزی در تمام ایران بی‌نظیر بوده است. تابلوهای ابریشم‌دوزی او در نمایشگاه بین‌المللی فیلادلفیا (۱۹۲۶) مدال طلا گرفت (کمال‌الملک و صنیع خاتم نیز برای قالیبافی به شکل تابلو و خاتمکاری از همین مدال گرفتند)؛ همچنین تابلو دیگرش در نمایشگاه بلژیک مورد اعجاب پادشاه بلژیک قرار گرفت (۱۹۳۵). نشاط در نقاشی و آبرنگ نیز مهارت داشت، و شعر نیز میگفت. تولیت مقبره‌ی صفی علیشاه و خانقاه دراویش نعمة‌اللهی را داشت.

نشاط اصفهانی (nešāte esfahāni)، شهرت **میرزا عبدالوهاب**، ملقب به **معتمدالدوله** (mo'tamedo'd.dōle)، متخلص به **نشاط** (nešāt)، فت ۱۲۴۴ هق، شاعر ایرانی. معاصر فتحعلی شاه قاجار، و از رجال دولت وی بود. در حکمت، ریاضیات، و علوم ادبی تسلط داشت، و گذشته از فارسی، به زبانهای عربی و ترکی نیز آشنا بود. وی شاعران را در اصفهان به جنبش جدید ادبی، یعنی احیای سبک متقدمین، برانگیخت، و از پایه‌گذاران این نهضت بود. در غزل استادی مسلّم به شمار میرفت، و قصیده و مثنوی هم میسرود. مجموعه‌ی آثارش به نام گنجینه‌ی نشاط معروف است، و چاپ شده (تهران، ۱۲۶۶ هق، ۱۳۳۷ هش).

نشانجی: ← طغرا یا طغری.

نشان زانوبند: ← زانوبند.

نشانی: ← حابگر، قسمت ۱۰۴، ص ۸۴۶.

نشاوی (našāvā) یا **نشوی** (našavā)، صورت دیگر لفظ نخجوان در نوشته‌های جغرافیانویسان عربزبان، منسوب به آن نشوی (vi-).

نشای برنج، رقص مخصوصی که در نواحی شمال ایران در فصل برنجکاری اجرا میشود. زنها زیباترین لباسهای خود را میپوشند، و مردها در کنار مزرعه به نواختن ساز و دهل میپردازند. رقص نشا به این ترتیب است که رقاص یک نشا را به هوا می‌اندازد، و هنگامی که نشای دومی در هواست، اولی را میگیرد و در زمین میکارد، و این حرکات به ضرب آهنگی که مردان می‌نوازند اجرا میشود. رقص به همین ترتیب ادامه مییابد تا نشاکاری تمام شود.

نشتا (nešta)، دهستان (جمع ۹٬۸۳۲ نسش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان تنکابن (شهسوار)، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۲ آبادی. از ل به دریای خزر، و از ج به سلسله‌کوه البرز محدود است. رود آزادرود، که از کوههای جنوبی آن سرچشمه میگیرد، مشروبش میسازد. محصول عمده‌اش برنج است. مرکزش، **نشتارود** (جمع ۲٬۰۴۵ نسش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴٫۵ کیلومتری ج‌ش تنکابن (شهسوار) قرار دارد.

نشتکین: ← درزی.

نشتیفان (naštifān)، ده (جمع ۲٬۰۷۴ نسش ۱۳۴۵ هش)، دهستان پایین‌خواف، بخش خواف، شهرستان تربت حیدریه، استان نهم (خراسان)؛ ۱۸ کیلومتری ج خواف. محصولش غلات است.

نشر[4] (našr)، به معنای وسیع، انجام دادن عملی که به وسیله‌ی آن مطلبی به اطلاع عامه برسد. در جهان جدید، عموماً این کلمه برای تهیه‌ی مواد چاپی و "عمومی کردن" کتابها و روزنامه‌ها و مجله‌ها و نظایر آنها به کار میرود. معنای این کلمه دامنه‌ی وسیع دارد، بدان جهت که نشر هرگز حرفه‌ای کاملاً جدا از چاپ از یک سو، و خرده‌فروشی کتاب از سوی دیگر، نبوده و نمیتواند باشد. ممکن است کتاب یا جزوه‌ای چاپ شود ولی نشر پیدا نکند، و این در صورتی است که تنها برای استفاده‌ی مؤلف یا گروه خاصی چاپ شده باشد. از طرف دیگر، ممکن است مؤلفی شخصاً کتاب خود را نشر دهد، و کتاب خود را شخصاً یا توسط دیگران به چاپ برساند، و برای نشر آن خود ترتیبات خاص بدهد. برای اینکه عمل نشر صورت بگیرد، توزیع در میان عامه ضرورت دارد. در روزنامه‌ها و نشریه‌های متناوب (← نشریه‌ی متناوب)، گاه مالکان و گردانندگانِ سیاستِ آنها را ناشر می‌نامند، در صورتی که هیئت تحریریه و دستگاه چاپ هر یک برای خود دستگاه جداگانه‌ای است. از طرف دیگر، در نشر کتاب و مجله، کسانی که تنها صاحبان سهام شرکت نشر هستند، همیشه در عداد ناشران به شمار نمیروند، بلکه ناشران کسانی هستند که عملاً فعالیتهای دستگاه را اداره میکنند. ناشر معمولاً واسطه‌ی میان مؤلف و عامه‌ی مردم از یک سو، و میان مؤلف و چاپگر از سوی دیگر است، در صورتی که واسطه‌ی میان ناشر و عامه‌ی مردم، کتابفروشان و سایر دستگاههای توزیع نشریات هستند.

حرفه‌ی نشر، قبل از هر چیز، یک حرفه‌ی خدمتی است، و هدف آن این است که اثر یک مؤلف را به بهترین وجه به چاپ برسانند و به شایسته‌ترین صورت آن را به خوانندگان معرفی کند. این هدفی است که شاید کمتر صورت عمل پیدا کند، ولی سهمی که ناشر در گسترش معرفت و پیشرفت علم و ادب در عصر جدید دارد، بزرگ و انکارناپذیر است. در جهان قدیم اینکه مؤلف از کتاب خود نسخه‌های متعدد برای توزیع فراهم کند، مرسوم بوده است. نشانه‌هائی از رواج عمل نسخه‌برداری از کتاب در آتن در قرن ۵ ق‌م وجود دارد، و تهیه‌ی نسخه‌برداری کتابخانه‌های متعدد موجود در عصر رواج فرهنگ یونانی معمول بوده است. در رم نیز کتابفروشیهائی وجود داشته است، و هوراس نیز نام کتابفروشانی از خاندان سوزی (sozi) را ذکر کرده است که ظاهراً برادر یکدیگر بوده‌اند، و استنساخ کتابها توسط بردگان کاری رایج بوده است. چنان به نظر میرسد که در دوران امپراطوری روم تهیه‌ی کتاب و فروش آن از مشاغل سازمان‌داری بوده است. با سقوط رم، کلیسا تنها نگاهبان علم و معرفت شد، و نسخه‌برداری از کتابها به کاتبان دیرها اختصاص یافت. بدین ترتیب نشر نسخه‌ها متوقف ماند. با پیدا شدن اوماniستها (← اومانیسم) در اوایل رنسانس، دوباره کار استنساخ رواج یافت، ولی رنج فراوان این کار مانع آن بود که نوشته‌ها به صورت گسترده نشر پیدا کند. با ظهور فن چاپ در اروپا در نیمه‌ی قرن ۱۵ م (← چاپ)، ناگهان حرفه‌ی نشر به وجود آمد، گرچه در آغاز تنها وظیفه‌ی چاپگر بود. گاه میشد که مؤلف و چاپگر و ناشر کتاب همه یک نفر باشد، چنانکه در مورد خاندان استین چنین بود. نخستین دستگاه نشر مهم نشریات خاندان هلندی الزویر[5] (elzevir؛ به نام مؤسس آن ⇐ لوئی الزویر) است که نخستین کتاب آن در ۱۵۸۳ نشر شد. خاندان الزویر، بیش از آنکه مانند خاندان استین دانشمند

(۱)Nash (۲)Beau Nash (۳)starch (۴)publishing (۵)Elzevir

باشند ناشر به شمار میرفتند، و حرفه‌ی کتاب‌فروشی با ترویج سواد در میان مردم گسترش پیدا کرد. عکس این نیز درست است، چاپ و نشر و فروش کتاب، باسوادی را در مغرب‌زمین افزایش داد. از اختلافات مذهبی مناظره‌ها و مشاجره‌ها پیدا شد، و نتایج این مباحثات را که در اوراق و دفترچه‌ها و کتابها چاپ میشد، طرفداران آنها با شور و شوق میخریدند. اندکی پس از پیدایش فن چاپ، سانسور پیش آمد که پیوسته مایه‌ی ترس ناشران بوده است. اکنون ناشران بر آنند که سانسور روز به روز افزایش پیدا میکند، و گویا فراموش کرده‌اند که در انقلاب پیرایشگر ممکن بودگوش‌کسی را برای چاپ کردن چیزهای نامرغوب ببرند. نه‌تنها مناظرات مذهبی، بلکه علاقه‌ی شدید به دانستن آینده سبب آن بود که حجم آثار چاپشده توسط ناشران کتابفروش زیاد شود، و تقویمها و گاهنامه‌ها و مانندهای آنها برای خوانندگان زیادتری به چاپ برسد. با زیادتر شدن دائمی تعداد خوانندگان، بتدریج شرکتها و دستگاههای نشر به وجود آمد؛ بسیاری از آنها در اواخر قرن ۱۸م استقرار کامل پیدا کرده بود. در قرن ۱۵م لایپزیگ مرکز چاپ اروپا شد، و برجسته‌گی خود را همراه با موزیخ محفوظ نگاه داشت؛ اغلب شهرهای بزرگ آلمان در اواخر قرن ۱۹م مراکز نشر شکوفان داشتند. شهرهای جدید با سنت کهن در فن چاپ و نشر عبارت است از وین، فلورانس، میلان، زوریخ، پاریس، لندن، و ادنبورگ. میزان باسوادی در سرزمین‌های اسکاندیناوی بسیار بالا است، و حرفه‌ی نشر در آنجا مقامی بسیار مهمتر از اغلب سرزمینهای مغرب‌زمین دارد. مخصوصاً جزیره‌ی کوچک ایسلند از لحاظ تجارت کتاب بسیار مشهور است. در کشمکش کار نشر در آغاز بیشتر مخصوص بستن و فیلادلفیا و نیو یورک بود، ولی در آغاز قرن ۲۰م بعضی از شهرهای ایالتهای غربی به رقابت با آنها برخاسته‌اند. از آغاز قرن ۱۹م مسئله‌ی تخصص در کار نشر پیدا شد و از آن زمان به بعد نیاز به تخصص روز به روز مشهودتر شده است. نشر موسیقی تقریباً رشته‌ای خاص است، و نشر نقشه‌های جغرافیائی نیز چنین است. به همین ترتیب است که دستگاههای نشر خاص برای کتابهای دینی، درسی، هنری، فنی، یا چاپ مجدد کتابهای چاپشده تأسیس شده است. بعضی از مؤسسات که برای هدفهای گمابیش خاص تشکیل میشوند، ممکن است دامنه‌ی کار خود را وسعت دهند، چنانکه گاه در مورد انتشارات دانشگاهی چنین است. در قرنهای ۱۹م و ۲۰م تخصص در کار نشر راه یافت، و نه‌تنها این تخصص از لحاظ نوع انتشارات است، بلکه از جهت تقسیم وظایف کارمندان نیز چنین شده است. مثلاً دایره‌ی تحریریه از دایره‌ی تولید جدا شده، و ممکن است این هر دو جدا از دستگاههای فروش و تبلیغات و توزیع بوده باشد. ویرایشگر (ادیتور) که نسخه‌ی کتاب را برای چاپ آماده میکند، ممکن است شخصی باشد غیر از کسی که کتابها را برای نشر انتخاب میکند. و چنین است در مورد طراحان و نقاشان و رسامان کتاب. ولی این تقسیم وظایف، از دستگاهی به دستگاه دیگر متغیر است. همین ضرورت استفاده از مهارتهای گوناگون در امر نشر، مخصوصاً در کشورهای بزرگ، مشکلاتی فراهم میآورد. کتاب در حقیقت کالائی تجملی است که خریدار عادی، در مواقع بحران و سختی زندگی از آن چشم میپوشد. یکی از راههای رو به رو شدن با این دشواری در کشمکش نشر کتابهای جیبی است که در دهه‌های چهارم و پنجم قرن حاضر سخت در کشورهای انگلیسی‌زبان رواج یافت، و در دهه‌ی ششم کتابهای "معتبر" با این قطع و صحافی انتشار پیدا کرد. از این راه کتابهای نویسندگان نامدار با چاپ و صحافی بادوام و بهای ارزان در دسترس همگان قرار گرفت، و اکنون غالباً این گونه کتابها جای کتابهای با جلد مقوائی سابق را گرفته است. دشواریهای بزرگتر ناشران سابق، با گرد هم آمدن ایشان و گذراندن قانون حق طبع از میان رفت و این عمل ناشران که بدون اجازه کتابهای یکدیگر را چاپ کنند متوقف شد و کتاب قیمت ثابت پیدا کرد.

نشرودکل (našrud.kol)، ده (جمعیت ۱۶۱'۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۵کیلومتری جنوب رشت. از سفید رود مشروب میشود. محصولش برنج است.

نشریه‌ی متناوب[1] (našriyye-)، نشریه‌ای که در مواقع معینی منتشر میشود، فرق بین نشریه‌ی متناوب و روزنامه‌ی یومیه آن است که در این قبیل نشریه‌ها به اخبار کمتر توجه میشود بلکه بیشتر برای آن است که نظریات و افکار ناشرین آنها را منتشر سازد. نشریه‌ی متناوب شامل نشریه‌های ادبی و مجلات و داستانها نیز میشود.

نشلج (našlaj, neš-)، ده (جمعیت ۱'۲۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان نیاسر، بخش قمصر، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ ۵۷کیلومتری ل‌غ قمصر. کوهستانی و سردسیر، و محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نشوان ابن سعید حمیری (našvāne 'bne sa'ide hemayri) [ابوالحسن (یا ابوسعید) نشوان ابن سعید ابن نشوان حمیری یَمَنی]، فقیه ۵۷۳ هق، از علمای لغت و نحو عرب در قرن ۶م هق که شعر نیز میسرود. از نژاد ملوک حمیر بود. از آثار اوست، شمس العلوم و دواءُ کلام العَرَب مِنَ الکُلوم، در لغت، مشتمل به ۱۸ جزو؛ کتاب القوافی؛ التِّبْیان فی تفسیر القرآن؛ کتاب الحورُ العین؛ و قصیده‌ی حمیریه معروف به نشوانیه.

نشوانیه، قصیده، ← نشوان ابن سعید حمیری.

نشوی: ← نثاوی.

نشویل[2] (našvil)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۴۴۷'۸۷۷)، کرسی ایالت تنسی (از ۱۸۴۳)، کشمکش کنار رود کامبرلند. در ۱۷۷۹ بنا شد، و منتهی الیه جاده‌ی نخ تمریس (← نخ) بود. بندر و مرکز صنعتی و فرهنگی و حمل و نقل دریائی ایالت است. دو دانشگاه دارد.

نشیطه، حق، در نظام قبیله‌ای عرب، ← عرب، قسمت ۶.

نص (nass) [عربی، ـ آشکار، آشکارشدن، آشکار کردن]، اصطلاحی در علم درایه (← حدیث، قسمت II) و اصول. این اصطلاح را نخستین‌بار شافعی در الرسالة فی اصول الفقه، در عبارت نص کتاب (قرآن) یا نص حکم به کار برده است، و در موارد دیگر آن را از نص سنت مشخص کرده، و چنین مینماید که مقصود از نصّ احکام قانونی است. نص در اصطلاح درایه کلامی است صریح و آشکار که احتمال اختلاف و تأویل در آن نباشد، و جز یک معنی از آن بر نیاید، و در اصطلاح اصول هر آیه از قرآن که بر معنی مقصود صریح الدلاله باشد، یا آنکه از میان دو امر متشابه، معین کند که کدام خوب و کدام بد است، مانند اَحَلَّ اللّهُ البَیْعَ و حَرَّمَ الرِّبوٰا [خداوند داد و ستد را حلال و ربا را حرام کرده است]. نص توسعاً در هر آنچه از پیغمبر وارد شده است نیز به کار میرود، مانند عبارت نص، اشاره‌ی نص، دلالت نص، و اقتضاء نص.

نصاب (nesāb)، در زکات، حدی که باید مال زکات‌دادنی به آن حد برسد تا دادن زکات آن واجب شود، مانند نصاب طلا که بیست مثقال شرعی است، و کمتر از آن زکات ندارد.

نصاب الصبیان، کتاب، ← ابونصر فراهی.

نصارای یحیی: ← صبه.

نصاری (nasārā) [مفرد آن نصرانی]، در زبان عربی، نام مسیحیان مخصوصاً آن دسته که تابع کلیسای شرقی و تحت فرمان اسلام هستند.

نصایح و مواعظ: ← ضیاء نخشبی.

نصب، بت. ← بت؛ عرب، قسمت ۲۰.

نصب، در کلمات عربی، ←رفع و نصب و جر وجزم.

نصب (nasb)، در لغت عرب، به معنی دشمنی است. ناصب در تاریخ اسلام به کسانی گویند که به دشمنی با خاندان رسالت تظاهر و مباهات میکردند، و نواصب و ناصبه و اهل نصب فرقه‌ای بوده‌اند که شمارشان بغض و عداوت به علی ابن ابی طالب ع بوده است.

نصر، از اجداد قبایل عرب جنوبی، ← عرب، قسمت ۱۰.

نصر I (nasr-) [نصر ابن احمد سامانی]، فقید جمادی الاخر ۲۷۹ هق، حاکم ماوراء النهر و برادر امیر اسماعیل سامانی. وی در ۲۵۰ هق، به جای پدرش احمد ابن اسد سامانی که از جانب طاهریان در سمرقند حکومت داشت، در آن شهر به فرمانروائی نشست. در ۲۶۱ هق، معتضد خلیفه فرمان حکومت تمام ماوراء النهر را جهت او فرستاد، و او برادر خود امیر اسماعیل را، که معمولاً او را اولین شاه مستقل از سلسله‌ی امرای سامانی میشمارند، از جانب خود به فرمانروائی بخارا فرستاد. اما چندی بعد، به علت دوستی و مراوده‌ای که بین اسماعیل با رافع ابن هرثمه پدید آمد، نصر در حق برادر بدگمان شد، و چون او چندی از خراج بخارا چیزی جهت نصر نفرستاد، بین برادران کدورت روی داد، ولی به وساطت و شفاعت رافع، آن کدورت رفع شد. چندی بعد نیز، چون امیر اسماعیل از خراج بخارا چیزی به درگاه برادر نفرستاد، نصر بدان سوی لشکر کشید، و در جنگی که روی داد، نصر گرفتار شد، اما اسماعیل با او به‌حرمت رفتارکرد، او را بر

(1)periodical (2)Nashville

تخت نشاند، و با حشمت بـه سمرقند روانـه کرد (۲۷۵ هق). بعـد از آن، اسماعیـل بـا بـرادر همواره بر طریق ادب و حرمت سلوک میکرد. بعد از وفات نصر، امیر اسماعیل ولایت سمرقند را تیز بـه قلمرو خویش افـزود، و در امـارت ماوراء النهر استقلال یافت.

نصر II (nasr-) [ابوالحسن نصر ابـن احمد سامانی]، ملقب بـه **امیر سعید**، ح ۲۹۳–۳۳۱؛ هق، سومین و مشهورترین امیـر (۳۰۱–۳۳۱ هق) از سلسلهی امـرای سامانـی. وی در ۸سالگی، بـه جای پدرش احمد سامانی به امارت نشست. وزارت او را نخست ابوعبدالله I جیهانی (← جیهانی)، و پس از او ابوالفضل بلعمی بـه عهده داشتند. در آغـاز سلطنت او، حسین ابن علی مروروذی و، پس از او، احمد ابن سهل، طغیان کردنـد، و طغیـان آنها به تدبیر حمویهی کوسه و جیهانی وزیـر فرو نشست (۳۰۷ هق). چنـدی بعد، لیلی ابن نعمان که به خـراسان تـاخت، بـه دست حمویـه کشته شد (۳۰۹ هق). پس از آن، دو بـار سرداران امیـر نصر بـر گرگان دستانـدازی کردنـد (۳۱۰ و ۳۱۱ هق). چند سال بعد، امیر نصر خـود لشکر به ری بـرده آنجا را بگرفت، اما از داعی صغیر، فرمانروای گـرگان، شکست خـورده مبلغی بـه داعی پرداخت، و راه مـاوراء النهـر پیش گرفت (۳۱۴ هق). چند سال بعد، لشکر بـه دفـع اسفار ابن شیرویه به جانب ری برد، اما در حـدود نشابور با او صلح کرده باز گشت (۳۱۷ هق). مقارن این اوقـات، بـرادران امیر نصر که در قلعهی بخارا محبوس بودند، به کومک مـردی به نـام ابوبکر خباز اصفهانـی و عـدهای از علویان و دیالمه، و به یاری و پـایمردی عـدهای از اسماعیلیه که در بخارا بـودند، قیام کردنـد، و بخارا را به دست آورده خزایـن امیر نصر را بـه باد غارت دادند. عاقبت، امیر نصر، بـه یاری بلعمی و ابوبکر محمد ابن مظفر چغانی، فتنهی آنهـا را فـرو نشاند (۳۱۸ هق). ایـن امیر ابـوبکر چغانـی، که امیر خـراسان شد، چنـد سال بعد کرمان را بـه دست ماکان کاکی، که بـه پناه سامانیان آمـده بـود، تـسخیر کـرده ضمیمهی مملکت سامانیان ساخت (۳۲۲ هق). مـاکان کاکی چندی بعد دیگربار عصیان کـرد، و داعیهی استقلال و امـارت پیـدا کرده قصد تسخیر خـراسان کرد. امیر نصر لشکر به دفع او گسیل داشت، و ماکان در جنگ به قتل رسید (۳۲۹ هق). مطابق بعضی روایات، امیر نصر در اواخر روزگار خویش بـه مذهب اسماعیلیه گروید، و این امر موجب خشم و شکایت امیـران متعصب تـرک او شد، که در صدد خلـع امیر نصر و قتل عـام اسماعیلیه بـر آمدند. ولی امیر نصر از اسماعیلیه تبری جست، و از امـارت کناره گـرفت، و آن را بـه پـرش نوح I وا گذاشت. امیر نصـر در اواخـر عمر بـه بیماری سل دوچـار شد، و از آن بیماری وفـات یافت. وی به شعر و ادب عـلاقه داشت، و رودکی را بسیار مینواخت. اما آنچه نظامی عـروضی در چهار مقاله آورده است کـه وقتی امیر نصـر نـزدیک ۴ سال بـر در هری توقف داشت، و رودکی به خواهش امرا قصیدهی "بوی جـوی مـولیان" را بـر وی با چنگ بخوانـد، و او را بـه سوی بخـارا کشانید...، ظـاهـراً درست نیست، و در بارهی امیر نصر مورخین به چنین توقف طولانی در هـرات و خـارج از مـرکز امـارت اشارت نکردهاند.

نصر، آل: ← لخمی، ملوک.

نصر، سورهی (nasr؛ پیـروزی)، سورهی ۱۱۰م قرآن، مدنی (؟)، ۳ آیـه، مشتمل بـر مـژدهی رسیدن نصر و پیروزی الهی.

نصرآباد (nasr.ābād)، دهستان (جه ۲'۳۲۱ سشه ۱۳۴۵هش)، بخش حومهی شهرستان قصرشیریـن، استان پنجم (کـرمانشاهان)، دارای ۱۱ آبـادی، دهات آن در ساحل جنوبـی رود حلـوان (الوند- رود) واقع شدهاند، محصولات عمدهی آن غـلات و صیفی است.

نصرآباد، ده (جـه ۱'۷۲۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومهی شهـرستان یزد، استان دهم، ۲کیلومتری غ یـزد. محصولش غـلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر یـزد منظور شده است.

نصرآباد، ده (جـه ۱'۵۳۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پیشکـوه، بخش تفت شهـرستان یزد، استان دهم، ۳۲کیلومتری غ تفت. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات است.

نصرآباد، ده (جـه ۱'۳۳۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جرقویـه، بخش حـومهی شهـرستان قمشه، استان دهم (اصفهـان)، ۳۵کیلومتری ل‌ش قمشه. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافـی دارد. تعدادی از ساکنین آن در تابستان به ییلاق چهار محال بختیاری میروند.

نصرآباد، ده (جـه ۱'۱۶۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان دستـاق، بخش خلیلآباد، شهرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)، ۲کیلومتری غ خلیلآباد. محصولاتش غلات و زیره است.

نصرآباد، ده (جـه ۱'۷۵۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان میانجام، بخش حومهی شهرستان تربت جام، استان نهم (خـراسان)، ۳۵کیلومتری لغ تربت جام، بر جادهی آسفالتهی مشهد-تربت جـام. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است.

نصرآباد، ده (جـه ۱'۷۱۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان نـوشآباد، بخش آران، شهرستان کاشان، استـان مـرکزی (تهـران)، ۱۲کیلومتـری لغ آران. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و ابریشم است؛ از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نصرآباد، ده (جـه ۱'۵۱۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ماربیـن، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان). محصولاتش غلات، پنبه، حبوبات، و تنباکو است. از لحاظ فراوانی آب و درختان میوه مشهور است. خانقاه نصرآباد (← خانقاه)، در آن قـرار دارد. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش ایـن آبادی جزء شهر اصفهان منظور شده است.

نصرآباد، خانقاه، اصفهان، ← خانقاه.

نصرآبادی، میرزا محمد طاهـر (nasrābādi)، ۱۰۲۷ هق ــ اواخـر قـرن ۱۱م هق، شـاعـر و تذکرهنویس ایرانـی در روزگار صفوی، مـؤلف تذکرهی نصرآبادی. وی از مردم نصرآباد اصفهان بـوده است. از شعـرش چیـز بسیـاری در دست نیست، اما تذکرهی نصرآبادی (تهران، ۱۳۱۷ هش) از میزان ذوق و طبع وی نشانهای است. در این کتاب، که به نام شاه سلیمان صفوی تالیف یـافته است، نصرآبـادی شرح حـال ح ۱'۰۰۰ نفـر از شاعـران معاصـر خـویش را نقـل کرده، و در خاتمهی کتاب باد مفصلی به ماده تاریخ و معما اختصاص داده، و مونههای بسیاری از متقدمین و معاصرین خویش نقل کرده است.

نصر ابن ابراهیم، شمس‌الملوک، از امـرای ایلک‌خانیان، ← طفتاج خان.

نصر ابن احمد، امیر سامانی، ← نصر I.

نصر ابن احمد، ملقب بـه **امیر سعید**، امیـر سامانی، ← نصر II.

نصر ابن احمد چغانی: ← آل محتاج.

نصر ابن سبکتکین: ← نصر ابن ناصرالدین.

نصر ابـن سیار لیثی (nasre 'bne sayyāre laysi)، ۴۶–۱۳۱ هق، والی بلخ و امیر خراسان در زمان بنی امیه، و از مشاهیر دلاوران و بزرگان عرب. وی نخست ولایت بلـخ داشت. بعد از وفـات اسد ابن عبدالله قسری، از جـانب هشام ابن عبدالملک خلیفهی امـوی، امـارت خراسان یـافت (۱۲۰ هق). در مـاوراء النهر جنگها کرد، و قلعهها گشود، و در مرو سکونت جست. در زمان امارت او کار دعـوت عباسی بالا گرفت، و او خلیفه را از ایـن خطر بیاگاهـانید. امـا خلیفهی امـوی از آن خطر نیندیشید، و چـون ابومسلم خراسانی بر خـراسان غلبه یـافت، و نصر از یـاری و پشتیبانـی خلیفه نـومید شد، مـرو بگذاشت و به نشابور رفت، و ابومسلم بـه دنبال او قحطبة ابن شبیب را روانه کرد. نصر ابـن سیار به جانب قومس آهنگ کرد، و در بین راه ری و همدان بیمـار شد، و در سن ۸۵سالگی وفـات یافت. نصر ابن سیار بـه عقل و تـدبیر شهرت داشت، و از خطبا و شعـرای عصر خـویش بـه شمار میآمد.

نصر ابـن عبدالملک (nasre 'bne abdo'l.malek)، شاهـزادهی خردسال سامانی، و پسر عبدالملک I سامـانـی. البتکین و ابوعلی بلعمی، بعد از وفات پدرش عبدالملک، او را به سلطنت بر داشتند، اما امرای سامانی او را بـه سلطنت نپذیرفتند، و سرای عبدالملک را غارت کردند، و پس از یـک روز امـارت، نصر را خلع کرده عم او منصور ابن نوح (← منصور I) را بـه پادشاهی نشاندند (شوال ۳۵۰ هق).

نصرابن علی، شمس‌الدوله، پـادشـاه ایلـک‌خانیان، ← ایلک خان.

نصر ابـن مـزاحم کوفی (nasre 'bne mozāheme kufi)، فت ۲۱۲ هق، از مـورخین شیعه. وی در کوفـه شغـل عطـاری داشت، و سپس در بغداد سکونت گزید. در اینکه وی شیعهی امامی بوده است یا غیر امامـی بعضی تردیـد کردهاند. از آثارش الغارات، مقتل حسین ابن علی، و مقتل حجر ابن عدی را نام بردهاند (نیز ← کتب مقالل).

نصر ابن ناصرالدین یا نصر ابن سبکتکین [امیر ابوالمظفر نصر ابن ناصرالدیـن سبکتکین]، فت ۴۱۲؛ هق، بـرادر سلطان محمود غزنوی، و سپهسالار و امیر خراسان. در اختلاف بین محمود و اسماعیل غزنوی بـر سر سلطنت، جـانب محمود را گرفت. محمود او را حکـومت نیشابـور و سپهسالاری خـراسان داد، و او در دفـع امیر منتصر سامانی اهتمـام تمام بـه جـا آورد، و ابوالقاسم

سیمجور را، که به منتصر پیوسته بود، اسیر کرده به درگاه برادر به غزنین فرستاد (۳۹۱ هق). پس از اینکه محمود شورش سیستان را فرو نشاند و خلف ابن احمد را دستگیر کرد، حکومت آن ولایات را نیز ضمیمه‌ی قلمرو نصر نمود (۳۹۳ هق). بعد از خاتمه‌ی کار منتصر، محمود نصر را به غزنین خواند، و او تا هنگام مرگش در سفر و حضر با محمود بود. امیر نصر به مذهب حنفی علاقه میورزید، و با علما و فضلا به حرمت می‌زیست. از بعضی قرائن چنین به دست میآید که خود او نیز از اهل فضل و ادب بود، و در نیشابور مدرسه‌ای بنا کرد، و اوقاف فراوان جهت آن مقرر داشت. مورخین او را به خوشخوئی و کم‌آزاری ستوده‌اند.

نصرالسلطنه: ← سپهدار تنکابنی.

نصرالله ابن محمد ابن عبدالحمید، ابوالمعالی: ← نصرالله منشی.

نصرالله خان اعتمادالدوله، میرزا: ← میرزا آقاخان نوری.

نصرالله خان زرتشتی، شهرت یکی از زرتشتیهای کرمان، که به سبب مخالفت و معاندت با روحانیون شیعه، مقارن حمله‌ی افغان، با آنها همدست شده، و در فتح اصفهان با محمود افغان (۱۱۱۰–۱۱۳۷ هق) همراهی کرد، و در لشکرکشی به شیراز به قتل رسید. محمود، برای احترام او، در تشییع جنازه‌اش دستور داد تا تمام غلامان او را بکشند. جونس هنوی متذکر شده که بعد از مرگ او، به امر سلطان افغان، دو آتشپرست را در کنار مقبره‌ی او وا داشتند تا آتش مقدس را همواره مشتعل نگاه دارند.

نصرالله خان مشیرالدوله، میرزا: ← مشیرالدوله.

نصرالله خان نائینی، میرزا، از رجال دوره‌ی قاجاریه: ← مشیرالدوله.

نصرالله طبیب عراقی: ← خط فارسی.

نصرالله منشی (monši)، شهرت **ابوالمعالی نصرالله ابن محمد ابن عبدالحمید** (abo'l.ma'āli)، نویسنده‌ی فارسی‌نویس و مترجم از عربی به فارسی در قرن ۶م هق، اهل غزنین. نیاکان او از مردم شیراز بودند. از آغاز جوانی به کارهای دیوانی پرداخت، و سمت دبیری یافت. با بهرامشاه غزنوی، خسرو شاه غزنوی، و خسرو ملک غزنوی معاصر بود، و در دوره‌ی پادشاهی خسرو شاه به مقام وزارت نیز رسید، ولی بعدها، به علتی نامعلوم، مورد خشم پادشاه قرار گرفت، و زندانی شد. نصرالله ترجمه‌ی **کلیله و دمنه** را به نام بهرامشاه غزنوی پرداخت، و از این روی، این ترجمه به **کلیله و دمنه‌ی بهرامشاهی** نیز شهرت یافته. نصرالله یکی از چیره‌دستترین نویسندگان زبان پارسی است که، در شیوه‌ی نثر مصنوع، کتابش نمونه‌ی اعلای زیبائی و روشنی و بلاغت به شمار میرود، و نشان میدهد که او تا چه حد بر ادب پارسی و ادب عربی تسلط داشته است.

نصرالله میرزای افشار، ۱۱۳۲؟–۱۱۶۰ هق، از شاهزادگان افشار، پسر دوم نادر شاه. در فتح دهلی نادر شاه دختر محمد شاه گورکانی را برای او گرفت، در این ازدواج بود که بنا بر مشهور، نسب‌نامه‌ی داماد را پرسیدند، و نادر جواب مهیبی داد که "پدر او نادر فرزند شمشیر و نواده‌ی شمشیرست، و تا ۷ بلکه ۷۰ پشت نسبت به شمشیر میرساند". در مراجعت از هند، از جمله وقایع دیگر، فتنه‌ی سام میرزا نام مجهول النسب بود، که در شیروان قیام کرده بود. نادر جهت دفع او وی را به شیروان فرستاد، و او وی را به قتل رسانید. در اواخر عمر، نادر شاه او را، با برادرش امامقلی میرزا، در قلعه‌ی کلات حبس کرد. پس از نادر شاه، عادلشاه افشار غلام خود سهراب خان را به تسخیر کلات فرستاد، و سهراب خان آن دو را به مشهد آورد، و عادلشاه آنها را کور کرد و به قتل رسانید.

نصرالله میرزای افشار، از شاهزادگان افشار، پسر ارشد شاهرخ افشار. در ۱۱۸۱ هق شاهرخ او را جهت استمداد نزد کریم خان زند فرستاد، و او ۶ ماه در شیراز ماند، و خان زند او را نهایت درجه اکرام کرد، و خوشدل باز گردانید. در ۱۱۸۳ هق که احمد شاه درانی برای بار سوم در عهد شاهرخ به خراسان حمله کرد، وی رشادتهای بسیار از خود بروز داد. پس از مراجعت احمد شاه، چون شاهرخ به سبب نابینائی از عهده‌ی کاری بر نمیآمد، وی به تمشیت امور پرداخت، و چون به اموال آستان قدس رضوی و همچنین به اموال پدر تجاوز کرد، شاهرخ از او رنجید و ولیعهدی خویش را به پسر دیگر خود نادر میرزا افشار داد، و بین دو برادر کار به جدال کشید، و عاقبت نصرالله میرزا برادر را مغلوب و متواری کرد، و خود به حدود قوچان رفت، و لشکری به قصد تسخیر مشهد تدارک کرد. شاهرخ و نادر میرزا در مقابل او مقاومت کردند، و لشکر او پراکنده شد، و او خود به شیراز نزد کریم خان رفت (۱۱۸۸ هق). پس از مرگ کریم خان، از علیمراد خان زند بترسید، و باز آهنگ خراسان کرد، و نادر میرزا از عهده‌ی دفع او بر نیامد، و او پس از ۶ سال دوری از خراسان، دوباره بر مشهد دست یافت، و سالی چند بلامعارض در آنجا حکومت کرد.

نصرانی: ← نصاری.

نصرت‌آباد (nosrat.ābād)، بخش (جم ۷٬۵۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، ل‌غ شهرستان زاهدان، استان بلوچستان و سیستان. محدود است از ل به کویر لوت و از ش به افغانستان. مشتمل و منطبق است بر دهستان **نصرت‌آباد.** نیمه‌کوهستانی است. محصول عمده‌اش غلات است. ساکنین آن بلوچ و بر مذهب تسنن هستند. مرکزش، **نصرت‌آباد** (جم ۲۸۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، در 100کیلومتری ل‌غ زاهدان، بر راه شوسه‌ی کرمان–زاهدان قرار دارد.

نصرت‌آباد، ده (جم ۱٬۰۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه‌افشار، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ 10کیلومتری ج اسدآباد. محصولاتش غلات، صیفی، و توتون و از صنایعش قالیبافی است. نام اصلی آن بهراز است و در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت نصرت‌آباد بهراز آمده است.

نصرت‌آباد، ده (جم ۱٬۳۲۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرگانرود، بخش حومه‌ی شهرستان طوالش، استان یکم (گیلان)؛ ۳۵کیلومتری ل هشت‌پر. محصولاتش غلات، برنج، و عسل است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهی به این نام نیامده.

نصرت‌آباد، نام قدیم شهر زابل.

نصرت‌آباد بهراز، ده، همدان، ← نصرت‌آباد، ده.

نصرت‌الدوله (nosrato'd.dōle)، لقب **فیروز میرزا،** ف ۱۳۱۵ هش. از رجال و وزرای عهد مشروطیت در ایران؛ فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما. وی از اوایل سن به خدمات دولتی اشتغال جست، و به ایالت کرمان و فارس رسید، و در عهد احمد شاه قاجار وزارت یافت، و در هیئت دولت چهارم سردار سپه وزیر عدلیه بود (۱۳۰۴ هش). در دولت مستوفی‌الممالک وزارت مالیه یافت (بهمن ۱۳۰۵ هش)، و در دولت مخبرالسلطنه نیز همین مقام را داشت (خرداد ۱۳۰۶ هش)، دو سال بعد، به موجب لایحه‌ای که داور، وزیر عدلیه، به مجلس آورد، در عین داشتن سمت وزارت مالیه، به اتهام اختلاس، مورد تعقیب واقع شد (اسفند ۱۳۰۸ هش)، و چندی بعد محاکمه و زندانی شد (اردیبهشت ۱۳۰۹ هش). پس از آزاد شدن از زندان بار دیگر توقیف (۱۳۱۵ هش) و به سمنان تبعید شده و در آنجا، در سن ۴۸سالگی، وفات یافت.

نصرت‌الدین ابراهیم ابن مظفرالدین، امیر شبانکاره، ← شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

نصرت‌الدین ابوبکر، معروف به **اتابک ابوبکر،** ف ۶۰۷ هق، چهارمین اتابک از سلسله‌ی امرای معروف به اتابکان آذربایجان. وی پسر اتابک جهان پهلوان بود، و بعد از کشته شدن عمویش قزل ارسلان، اتابک آذربایجان شد. اما با مخالفت برادر خود قتلغ اینانج مواجه شد، و او را مغلوب کرد، ولی از تامارا، ملکه‌ی (۵۸۰–۶۰۹) گرجستان، شکست خورده قسمتی از ولایات شمالی قلمرو خود را از دست داد. در دوره‌ی اتابکی او طغرل ابن ارسلان در جنگ با خوارزمشاه مغلوب و مقتول، و دولت سلاجقه‌ی عراق منقرض شد. اتابک ابوبکر عیاش و شرابخواره و بی‌تدبیر بود، و غالباً امرا و زیردستانش بر او مسلط بودند. وی بعد از ۲۰ سال فرمانروائی وفات یافت، و برادرش مظفرالدین ازبک امارت آذربایجان یافت.

نصرت‌الدین احمد لر (lor)، ف ۷۳۰ یا ۷۳۳ هق، فرمانروای لر بزرگ و نهمین اتابک (۶۹۵–۷۳۰ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از کشته شدن برادرش، اتابک افراسیاب I لر، به امارت لرستان رسید (۶۹۵ هق)، و بر خلاف برادر، به حسن سیرت و عدل و نیکنامی موصوف و معروف است. وی در بلاد لر مدارس و مساجد و خانقاهها و رباطها و راهها ساخت، و خود غالباً لباس اهل فقر میپوشید. هندوشاه نخجوانی کتاب تجارب السلف را به نام او پرداخته است، شرف قزوینی تاریخ معجم و الترسل التصریفه‌ی (در عروض و قوافی) خود را به نام او تألیف کرده، وی به صحبت زهاد مشایخ صوفیه رغبت داشت، و مؤلف مجمع الانساب به همین جهت او را به عنوان "پیر" نام برده است. بعد از او پسرش یوسف شاه II لر به جایش نشست.

نصرت‌الدین عادل، ملک: ← رکن‌الدین صاین.

نصرت‌الدین کبودجامه، ف ح 600 هق، از امرای کبودجامه، که در شهر نو میزیسته. با سلطان محمد خوارزمشاه معاصر بوده، و از او فرمان میبرده

است. سرانجام به امر سلطان محمد خوارزمشاه کشته شد. عوفی در لباب الالباب نمونه‌ای چند از اشعار فارسی او نقل کرده است.

نصرت‌الدین کلجه (kolje؟)، فت ۶۴۹ هق، فرمانروای لر بزرگ. وی بعد از برادرش عمادالدین پهلوان به امارت نشست (۶۴۶ هق)، و حکومت او طولی نکشید، و بعد از دو سال و نیم وفات یافت. بعد از او برادرش اتابک تکلة ابن هزارسپ به امارت رسید.

نصرت شاه تغلق: ← تغلقیه.

نصرتیه‌ی پردگیان، مدرسه‌ی، از مدارس اولیه‌ی ملی دخترانه‌ی تهران. در ۱۳۳۱ هق توسط زیبنده، ملقب به شمس‌الرؤسای افشار، در محله‌ی قنات‌آباد دایر شد. از ۱۳۱۲ هش موسوم به کهن شد.

نصروان (nasrevān)، ده (جم ۱'۵۶۳ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان شاهیجان. بخش حومه‌ی شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)، ۱۸کیلومتری جنوب داراب. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و خرما است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نصرة‌الدین، صورت تحریری دیگری از نصرت‌الدین.

نصر هورینی: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

نصرة الفتره: ← عمادالدین محمد اصفهانی.

نصف النهار[1] (nesfo 'n.nahār)، در نجوم و جغرافیا. **نصف النهار نجومی** یک موضع سطح زمین دایره‌ی عظیمه‌ای از کره‌ی آسمان است که بر قطبین آن کره (دو قطب عالم) و سمت الراس آن موضع بگذرد. صفحه‌ی این دایره را صفحه‌ی نصف النهار خوانند، و آن با محور عالم و امتداد قائم موضع مذکور مشخص میشود. فصل مشترک صفحه‌ی نصف النهار را با صفحه‌ی افق خط نصف النهار خوانند؛ نقاط تقاطع این خط با دایره‌ی افق موسوم به شمال و جنوب است (← جهات اصلی). در حرکت یومی، مدار هر ستاره نصف النهار نجومی هر موضع از سطح زمین را در دو نقطه قطع میکند؛ این نقاط مواضع عبور آن ستاره از نصف النهار آن موضع میباشند؛ ارتفاع ستاره در یکی از دو عبور (عبور علیا) بزرگترین مقدار خود را دارد، و در دیگری (عبور سفلی) کمترین مقدار خود را. بالاخره، در هر محل، در هنگام ظهر ظاهری، مرکز خورشید از نصف النهار محل میگذرد. نیز ← مدارات یومی؛ مختصات استوائی. **نصف النهار جغرافیائی** موضعی از کره‌ی زمین دایره‌ی عظیمه‌ای است از سطح زمین که بر قطبین زمین و آن موضع بگذرد، ولی حالیه این اصطلاح بر نیمه‌ای از این دایره که محدود به قطبین زمین و مشتمل بر آن موضع باشد اطلاق میشود (برای تصویر ← طول و عرض جغرافیائی). نمایش این نیمدایره را بر کره‌ی جغرافیائی یا بر نقشه‌ی جغرافیائی نیز نصف النهار خوانند. صفحه‌ی نصف النهار جغرافیائی یک موضع زمین بر صفحه‌ی نصف النهار نجومی آن موضع منطبق میباشد. نصف النهارات از ارکان مختصات جغرافیائی یا طول و عرض جغرافیائی هستند.

امروزه، بنا بر توافق بین‌المللی، نصف النهار رصدخانه‌ی گرینیچ (لندن) را نصف النهار مبدأ برای سنجش طول جغرافیائی میگیرند، ولی در قدیم طولها را نسبت به نصف النهار جزایر خالدات اندازه میگرفتند. هندیان برای این منظور نصف النهار جزیره‌ی لنکه (lanka؛ سیلان یا سراندیب) را، که به گمان آنان مرکز معموره‌ی عالم بود به کار میبردند، و آن را مار بر اجین و به طول ۹۰° نسبت به خالدات می‌دانستند. منجمین اسلامی محل تلاقی نصف النهار "منتصف عالم معمور" (منتهی به خالدات) را با استوا قبة الارض (qobbato 'l.'ārz)، و پس از وقوف بر علوم هندی، قبه‌ی "ازین" یا "ارین" (تحریف اجین) خواندند. تعیین طول نصف النهارات زمین در تعیین شکل این سیاره اهمیت فراوان دارد (← زمین، قسمت I، ص ۱۱۸۱؛ زمینسنجی، رصدهای مأمونی). نیز ← مدار.

نصف النهار جغرافیائی: ← نصف النهار.

نصف‌النهار مغناطیسی: ← مغناطوری زمین.

نصف النهار نجومی: ← نصف النهار.

نصف شب متوسط: ← شبانروز.

نصف عمر[2] (nesfe omr)، در رادیوآکتیویته، مدت لازم برای اینکه تعداد نصف اتمهای موجود در یک ماده‌ی رادیوآکتیو متلاشی شود. مثلاً، وقتی گفته میشود که نصف عمر رادیوم ۱'۶۰۰ سال است مقصود این است که از تعداد معینی، مثلاً یک میلیون، اتم رادیوم، در طی ۱'۶۰۰ سال نیمی از آنها متلاشی میشود؛ و از ۵۰۰'۰۰۰ اتمی که باقی مانده است نیز، در طی ۱'۶۰۰ سال بعد، نیمی از آنها متلاشی میشوند، و فقط ربع اتمهای اولیه باقی میمانند، و هکذا. با گذشت **ده نصف عمر** (اصطلاحی که در مواردی چون تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته به کار میرود) از نمونه‌ای از یک ماده‌ی رادیوآکتیو، ۹۹.۹٪ اتمهای آن متلاشی میشوند.

هر عنصر رادیوآکتیو نصف عمر مشخصی دارد. نصف عمر در عناصر مختلف از کسر بسیار کوچکی از ثانیه تا میلیونها سال تغییر میکند، و وسیله‌ی مهمی برای تمییز عناصر مختلف است. مثلاً، نصف عمر اورانیوم ۲۳۵ برابر ۷۱۳ میلیون سال، و نصف عمر پولونیوم ۲۱۲ کمتر از یک میلیونم ثانیه است.

نکته‌ی مهمی که باید بدان توجه داشت جنبه‌ی "آماری" تلاشی مواد رادیوآکتیو است. برای توضیح فرض کنید در لحظه‌ای یک میلیون اتم از یک ماده‌ی رادیوآکتیو، که نصف عمرش یک سال است، موجود باشد. آنچه به طور قطع میدانیم این است که، یک سال پس از آن لحظه، تقریباً ۵۰۰'۰۰۰ از آن اتمها موجودند، اما از سرنوشت یک اتم معین از آن اتمها هیچ گونه اطلاعی نداریم، بدین معنی که اگر اتم معینی را در نظر بگیریم نمیتوانیم پیشگوئی کنیم که آیا این اتم پس از یک ثانیه متلاشی میشود یا در طی صد سال آینده به حال خود می‌ماند. از این جهت، نظر علمای فیزیک به اتمهای رادیوآکتیو مانند نظر شرکتهای بیمه به اشخاص است. اگر یک نفر آمارگر بیمه با جمعیتی کثیر مواجه شود، به وسیله‌ی جداول بیمه، میتواند عده‌ی اشخاصی را که در طی یک سال میمیرند معین کند، اما هیچ راهی برای تعیین اینکه فلان فرد معین از این جمعیت در طی یک سال آتیه میمیرد یا نه وجود ندارد.

علاوه بر نصف عمر به معنی سابق الذکر، به مناسبت استعمال مواد رادیوآکتیو در بافتهای زنده به عنوان پیجو، و خطری که از ماندن مدید مواد مذکور در این بافتها متوجه آنها میشود، اصطلاح **نصف عمر زیستی**[3] (zisti) وضع شده است. نصف عمر زیستی یک ماده مدت زمانی است که در طی آن یک بافت زنده، اعم از یک عضو یا یک فرد، به وسیله‌ی فرایندهای زیستی، نصف مقدار معینی از آن ماده را که وارد آن شده است دفع میکند. بالاخره، **نصف عمر مؤثر**[4]، بنا بر تعریف، عبارت است از نسبت حاصلضرب نصف عمر در نصف عمر زیستی به مجموع آنها.

برای فواید نصف عمر مواد رادیوآکتیو در تاریخگذاری ← تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته. برای بستگی نصف عمر با ضریب تلاشی ← ضریب تلاشی. نیز ← فعالیت یا شدت رادیوآکتیویته.

نصف عمر زیستی، در رادیوآکتیویته؛ ← نصف عمر.

نصف عمر مؤثر، در رادیوآکتیویته؛ ← نصف عمر.

نصورای: ← صبه.

نصوص، کتاب؛ ← صدرالدین قونیوی.

نصیبین (nasibin)، شهر (در ۱۹۶۵ جم ۷'۵۸۴)، ولایت ماردین، جش ترکیه، کنار راه آهن بغداد-حلب. از زمان آشوریان نامدار بوده است، شهر مرزی ایران و روم بوده و در دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان چند بار میان آن دو دست به دست شده. یعقوب نصیبینی مدرسه‌ی تعلیمات مسیحی را که به "مدرسه‌ی ایرانی" معروف است در آنجا تأسیس کرد (۲۶۳) که بعدها به ادسا انتقال یافت. پس از ممانعت از ← مذهب نسطوری در ادسا (۴۸۹)، فرهنگ نسطوری به این شهر انتقال یافت و چند قرن ماند. در ۱۸ هق توسط مسلمین فتح شد؛ در ۵۱۵ هق صلیبیان به آن نزدیک شدند؛ در ۶۵۷ هق به دست هولاکو تسخیر شد؛ در ۱۵۱۵ (۹۲۱ هق) به تصرف ترکان عثمانی در آمد. صحنه‌ی پیروزی مصریها بر ترکها بوده است (۱۸۳۹).

نصیحة الملوک (nasihato 'l.moluk)، کتابی در حکمت عملی و اخلاق بر مبانی اعتقادات دینی، از امام محمد غزالی، که آن را به نام سلطان سنجر نوشته، و شاه را در کار سلطنت و حکمرانی برخلق راهنمائی کرده است.

نصیرآباد (nasir.ābad)، ده (جم ۱'۰۸۵ نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشکین باختری، بخش حومه‌ی شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳کیلومتری ل‌ش مشکین‌شهر. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی گلیمبافی دارد.

نصیر اصفهانی (nasire esfahāni) [نصیرالدین اصفهانی]، معروف به **میرزا نصیر حسینی**، فت ۱۱۹۱ هق، شاعر ایرانی؛ مت جهرم (فارس).

(۱)meridian (۲)half-life (۳)biological half-life (۴)effective half-life

مدتی در اصفهان به کسب علوم ادبی و ریاضی و حکمت پرداخت (و از این جهت به اصفهانی شهرت یافته)، و در این علوم مهارت یافت، چنانکه او را نصیرالدین ثانی میگفتند. در طب نیز دست داشت، و حکیمباشی کریم خان زند بود. تألیفات بسیاری در طب، حکمت، موسیقی، و نجوم دارد، مانند جام گیتی‌نما، در حکمت، به فارسی؛ اساس الصحه، در طب، به عربی؛ و غیره. مثنوی پیر و جوان او، که با همه‌ی کوتاهی سرشار از وصفهای دقیق و شاعرانه است، چندین بار به چاپ رسیده است. نصیر فیای فرصت شیرازی بوده است.

نصیرالدوله، لقب احمد بدر (bader)، ۱۲۸۷ هق–۱۳۰۹ هش، از رجال ایرانی، متـ رشت. کارمند وزارت خارجه، و مدتی وزیر مختار ایران در بلژیک بود (۱۳۲۲–۲۴ هق). در دولت وثوق‌الدوله معاون وزیر امور خارجه شد (۱۲۹۵ هش)، و سپس در ۱۲۹۷–۹۹ هش وزیر فرهنگ (آموزش و پرورش) و اوقاف و صنایع مستظرفه بود؛ همین سمت را در دولت مستوفی‌الممالک نیز داشت (۱۳۰۵). نصیرالدوله مردی ادیب، خوش‌خط، کتابدوست، و خوش‌محضر بود. تألیفات و ترجمه‌هائی نیز دارد، که از آن جمله است تاریخ نادر شاه افشار و تاریخ ارتباط دولت انگلیس با ایران که به پایان نرسیده است. تأسیس مدارس دارالمعلمین و دارالمعلمات تهران از اقدامات اوست.

نصیرالدین طوسی، ابوجعفر محمد معروف به **خواجه نصیرالدین طوسی** (nasiro'd.din)، ۵۹۷–۶۷۲ هق، دانشمند و فیلسوف شیعه‌ی ایرانی، از بزرگترین ریاضیون و منجمین اسلام؛ متولد طوس. به امر ناصرالدین عبدالرحمان (عبدالرحیم؟)، حکمران اسماعیلی قهستان، به الموت برده شد، و از ۶۵۴ هق که الموت به دست مغول افتاد به خدمت هلاکو در آمد. در حمله‌ی هلاکو به بغداد (۶۵۶ هق) و بر چیدن خلافت عباسی همراهش بود، در خدمتش به وزارت رسید، و به امرش ← رصد خانه‌ی مراغه را بنا نهاد. پس از مرگ (۶۶۳ هق) هلاکو به خدمت پسرش اباقا خان در آمد. شهرت جاویدش به علت تحقیقاتی است که در مثلثات کرده، و مدارج این علم را نزد مسلمانان، در کتاب شکل القطاع به اوج رسانیده. تألیفات زیاد دیگری (اهم آنها حـ ۶۴)، اکثر به عربی و بعضی به فارسی، دارد، که در درجه‌ی اول تألیفات ریاضی و نجومی، و بعد در علم کلام (خاصه تجرید الکلام که علامه‌ی حلی و ملا عبدالعلی برجندی و دیگران شرحش کرده‌اند)، و بالاخره شرح آثار فلسفی اقدمین (خاصه شرح اشارات ابوعلی سینا) است. از آثار او اینهاست: تنقیح هندسه‌ی اقلیدس معروف به تحریر اقلیدس؛ تذکره‌ی نصیریه در هیئت؛ تحریر مجسطی؛ بیست باب در معرفت اسطرلاب؛ سی فصل در تقویم؛ اساس الاقتباس (به فارسی) در منطق؛ معیار الاشعار در عروض فارسی؛ اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف در اخلاق؛ رسائلی در مناظره و موسیقی و جواهرشناسی، و غیره. در باب زیج ایلخانی ← رصد خانه.

نصیرالملک، مسجد، بنای (← مسجد) زیبای عهد قاجاریه، در شیراز، دارای کاشیکاری بدیع مورخ ۱۲۹۳ هق.

نصیرای همدانی (nasirāye hamadāni)، فـ ۱۰۳۰ هق، شاعر ایرانی، معاصر شیخ بهائی بود. در بیشتر علوم، خاصه ریاضیات، دست داشت. نصرآبادی دیوان او را ۱٬۰۰۱ بیت (به عدد اسماء خداوند) نوشته است.

نصیر حسینی، میرزا: ← نصیر اصفهانی.

نصیر خان لاری، فـ حـ ۱۱۷۹ هق، از خوانین و حکام فارس در عهد کریم خان زند. وی در هنگام حمله‌ی محمد حسن خان قاجار به شیراز با او همدست و همراه شد، و پس از شکست و فرار محمد حسن خان، وی با تفنگچیان خود به لار رفته در طغیان باقی ماند، و غالباً به لطائف الحیل و دفع الوقت از اظهار انقیاد خودداری میکرد. کریم خان حـ ۱۱۷۸ هق صادق خان زند را به دفع او فرستاد. لار به تصرف صادق خان در آمد، و نصیر خان در قلعه‌ای به نام قدمگاه چندی تحصن جست، و سپس امان خواست و تسلیم شد. صادق خان او را به شیراز فرستاد، و او مورد محبت و نوازش کریم خان واقع شد، و حتی چندی بعد دوباره به حکومت لار بازگشت. اما به محض ورود، به دست یکی از کدخدایان لار کشته شد.

نصیرمحله (nasir.mahalle)، ده (جـ ۱٬۷۸۷ سنـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش شفت، شهرستان فومن، استان یکم (گیلان)؛ ۱۵ کیلومتری خ‌ش فومن. محصولاتش برنج، چای، و ابریشم است.

نصیرنمیری: ← غلاة.

نصیری: ← عصمت بخاری.

نصیریه (nosayriyya)، طایفه‌ای از غلاه شیعه، از اصحاب نصیر نمیری (فرقه‌ای از غلاة). این طایفه معتقد به ظهور روحانی در صورت جسمانی هستند.

نصیریه [النصریه] (an.nasiriyya)، شهر (در ۱۹۶۵ جم ۶۰٬۴۰۵)، کرسی ایالتی، خ‌ش عراق، کنار رود فرات. مرکز ناحیه‌ای خرماخیز است. در ۱۸۷۰ تأسیس شد، و در ۱۹۱۵ به تصرف انگلیسها در آمد. ویرانه‌های اور در نزدیکی آن است.

نصیریه، جبل: ← سوریه.

نضر ابن حارث ابن علقمه: ← محمد ص، قسمت ۹.

نضیر، بنی (bani nazir) یا **بنو النضیر** (bano 'n.nazir)، یکی از دو قبیله‌ی یهودی مهم مدینه در آغاز اسلام که در زمانی ناشناخته، بر اثر فشار رومیان، از فلسطین به یثرب مهاجرت کرده بودند؛ به قولی دیگر بنو نضیر و بنو قریظه هردو از اعراب یهودی‌شده‌ی قبیله‌ی جذام ابن عدی بوده‌اند. بنی نضیر همپیمان با قبیله‌ی عرب اوس مدینه بودند و در منازعات این قبیله با قبیله‌ی دیگر عرب یثرب، یعنی خزرج، به یاری آن میشتافتند. رئیس مهم ایشان در آن زمان حیی ابن اخطب (hoyayye 'bne axtab) بود که دخترش، صفیه، در سال ۷ هق به همسری حضرت پیغمبر ص در آمد. قلعه‌های بنی نضیر به فاصله‌ی نصف روز راه از مدینه واقع بود و خانه‌هایشان در ج شهر قرار داشت. یکی از ایشان، کعب ابن الاشرف، قصد کشتن پیغمبر کرد و پیغمبر فرمان داد که یهودیان اموال خود را بر دارند و از مدینه خارج شوند و هر سال برای چیدن بار نخلستانهای خود چند روزی به مدینه بیایند. عبدالله ابن ابی، رئیس منافقان مدینه از قبیله‌ی خزرج، یهودیان را فریفت که در قلعه‌های خود سنگر گیرند تا او با ۲٬۰۰۰ مرد جنگی به یاری آنان شتابد. مسلمانان بنی نضیر را در قلعه‌هایشان محاصره کردند و این محاصره مدت دو هفته طول کشید (سال ۴ هق). سرانجام یهودیان به این راضی شدند که تنها آنچه را که بتوانند بر شترهای خود بار کنند از دارائی خود بر دارند و از مدینه خارج شوند. بعضی از ایشان به شام و بعضی دیگر به خیبر کوچ کردند. حضرت محمد ص مقداری از غنایم این جنگ را ــ وقعه یا غزوه‌ی بنی‌نضیر ــ تنها میان مهاجرین تقسیم کرد تا دیگر بار دوش انصار نباشند. آیه‌ی ۶۰ از سوره‌ی حشر در قرآن اشاره به همین حادثه است. آنان که به خیبر رفته بودند، در ذو القعده‌ی سال ۵ هق مشرکان مکه را بر انگیختند و در غزوه‌ی خندق با ایشان شرکت جستند. گنجینه‌های بنی نضیر در غزوه‌ی خیبر (سال ۷ هق) به غنیمت نصیب مسلمانان شد. نیز محمد ص، قسمتهای ۳۱ و ۳۷.

نطاق الجوزاء: ← جبار.

نطرون[1] (natrun)، کربونات سودیوم طبیعی یا سود دوآبه (← سود)، به فورمول $Na_2CO_3 10H_2O$، که از بیابان مصر به دست میآید؛ نام لاتینی ناتریوم برای سودیوم از همین کلمه‌ی نطرون گرفته شده است.

در مصر به صورت بلورهایی دیده میشود. به حالت محلول تقریباً در کلیه آبهای گرم قلیایی یافت میشود.

نطفه[2] (notfe) یا **اسپرماتوزوئید** (esper-mātozoid؛ از فنـ)، در زیستشناسی، گامت نر، در مقابل تخم ماده در سازوارههائی که تولید مثل جنسی دارند. در جانوران عالی، نطفه در بیضه‌ی نر درست میشود؛ بسیار کوچکتر از تخم است، و تشکیل شده از قسمتی به نام سر که تقریباً مشتمل بر تمام ماده‌ی نطفه است و عامل وراثتی (← کروموزوم) در آن جای دارد، و دنباله‌ی نازک تازیانه‌مانندی که وسیله‌ی تأمین حرکت لازم آن در محیط سیال و انجام یافتن عمل گشنگیری است. در گیاهان عالی، نطفه در داخل دانه‌ی گرده است و از طریق لوله‌ی گرده‌ای به تخم میرسد؛ در بعضی از گیاهان پستتر (خزه‌ها و سرخسها)، نطفه بسیار متحرک است.

نطق و بیان، آزادی، یکی از آزادیهای چهارگانه، ← آزادی نطق و بیان.

نطنز (natanz) یا **نطنزه** (natanza)، شهر (جم ۴٬۳۷۰ سنـ ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان نطنز، استان دهم (اصفهان)، در دره‌ی شرقی کوه کرکس؛ ۱۳۵ کیلومتری ل‌ش اصفهان و ۷۴ کیلومتری خ‌ش کاشان. از نقاط خوش آب و هوا و ییلاقی قسمت مرکزی ایران محسوب میشود.

(1) natron (2) sperm; spermatozoon

کارخانه‌ی چینی‌سازی دارد. از شهرهای قدیمی ایران است. ظاهراً قبل از یاقوت جغرافیانویسان اسلامی از آن نامی نبرده‌اند. از آثار تاریخی آن است، آتشکده‌ی ساسانی که در نزدیکی مسجد جامع قرار دارد و از این بنای چهارطاقی، چهار پایه و یک طاق باقی مانده است؛ مسجد جامع نطنز (← مسجد جامع)؛ محراب مسجد کوچه‌ی میر، از قرن ۶م هق، که دارای تزیینات و ظرافت خاص است؛ خانقاه شیخ عبدالصمد (← خانقاه). آثار قلعه‌خرابه‌ای در یکی از ارتفاعات کوه کرکس وجود دارد که به نام قلعه وشاق (vašāq) خوانده میشود، این قلعه در قرن ۸م هق از قلاع معمور نطنز بوده، و حمدالله مستوفی در باره‌ی آن میگوید که این قلعه در اصل به نام کمرت (kamart) خوانده میشد و چون وشاق نامی بر نطنز حاکم شد به قلعه وشاق شهرت یافت.

نطنز (natanz)، شهرستان (جمع ۲۸'۸۳۶ نسمه ۱۳۴۵ هش)، استان دهم (اصفهان)، مرکزش شهر نطنز. مشتمل است بر بخش حومه، و از جمله‌ی دهستانهای آن بادرود، برزرود و طرق‌رود را میتوان نام برد. کوه کرکس (karkas) در آن ممتد است و بلندترین قله‌ی آن ح 3'900 متر ارتفاع دارد. بعضی از جغرافیانویسان قدیم اطلاعاتی در باره‌ی این کوه مرتفع به دست داده‌اند. مقدسی آن را بلندترین کوه کویر لوت دانسته. به قول اصطخری، کوه کرکس "از کوههای گسسته است و چهار سو بیابان دارد و گرد بر گرد آن دو فرسنگ بیش نبود و در میانه‌ی آن آبی است که آن را آب بَنده خوانند. این کوه پناهگاه دزدان است". حمدالله مستوفی در باره‌ی آن مینویسد "کوهی است به حدود شهر نطنز، و با هیچ کوه پیوسته نیست؛ دورش ده فرسنگ است. کوهی سخت بلند است و از بلندیْ کرکس به فرازش نمیرود و بدین سبب بدین نام مشهور است". هوای این شهرستان، به علت پستی و بلندی، در تمام نقاط آن یکسان نیست، بدین ترتیب که در قسمت غربی و جنوبی (که کوهستانی است) سرد‌سیر، و در قسمت شرقی و شمالی (که در دشت واقع شده) معتدل است. آب آن از چشمه و قناتهای متعددی تأمین میشود؛ بنا بر مشهور در قدیم ۴۰۰ رشته قنات داشته است. محصولات آن غلات، حبوبات، پنبه، انگور، و انواع میوه‌مخصوصاً گلابی‌است که در سراسر ایران معروفیت دارد. تربیت گوسفند و زنبور عسل در آن رایج است. خشکسالی چند سال گذشته لطمات زیادی به زراعت و باغهای میوه‌ی آن وارد کرده است. اخیراً، با حفر چاههای عمیق و نیمه‌عمیق، کوششی در جهت رفع کمابی به عمل آمده است. معادن زغال سنگ، مس، و نقره، و از صنایع دستی قالیبافی دارد. شهرستان نطنز، با آبادیهای متعدد خود، یکی از مناطق مهم ییلاقی و خوش آب و هوای قسمت مرکزی ایران محسوب میشود. در دوره‌ی سلجوقیان و صفویه نطنز در مسیر دو شاهراه پایتخت و رفت و آمدهای زیادی بوده و از طرفی به واسطه‌ی آب و هوای خوب و موقعیت جغرافیائی از جمله‌ی تفرجگاهها و شکارگاههای شاهان بوده است. از این جهت، علاوه بر کاروانسراهائی که در مسیر راه ساخته شده بود، در بعضی از نقاط آن عمارات و باغهای زیبائی نیز به وجود آورده بودند. بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش نطنز یکی از بخشهای شهرستان کاشان را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی شهریور ماه ۱۳۳۷ هش از آن شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

از جمله بناهای تاریخی آن اینهاست، **مسجد جامع افوشته**؛ خانقاه افوشته (← افوشته)؛ مسجد ابیانه که بارها تعمیر شده و تاریخهائی از ۴۶۶، ۴۷۷ و ۷۷۶ هق دارد. آخرین بار در ۱۳۱۱ هق تعمیر شده است؛ آثار بنا و باغی از دوره‌ی شاه عباس I صفوی، به نام عباس‌آباد، به جا مانده که تفرجگاه و شکارگاه شاهان صفوی بوده است.

نطنز، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

نطنزه، شهر، ← نطنز، شهر.

نطنزی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

نظارت، واحد[1]، شکل خاصی از دستگاه کنترول فیدبکی (← کنترول، فیدبک) که حسابگری را، هم برای آمودن داده‌های درداده و هم برای انجام دادن وظایف یک کنترول‌کننده، به کار میبرد.

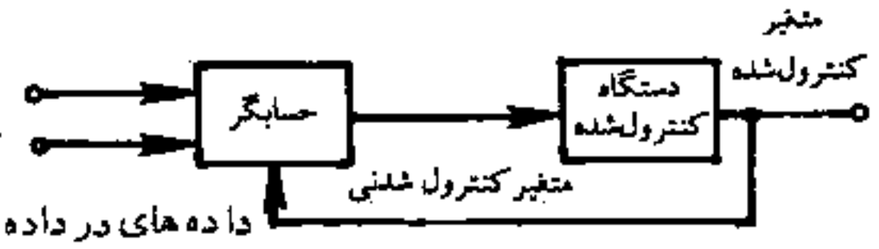

نمودار یک واحد نظارت حسابگری

سیمای مشخص‌کننده‌ی آن عبارت از این است که کنترول‌کننده دستگاه حسابگر فعالی است که چنان برنامه‌ریزی شده که بتواند رشته اعمال مورد نظر را انجام دهد.

در بعضی از دستگاههای نظارت داده‌های درداده به شکلی هستند که مستقیماً نمیتوان از آنها برای خطای کنترول استفاده کرد. مثلاً، داده‌ی وضع و سرعت یک وسیله‌ی نقلیه در دستگاه نظارت ناوبرانی، به صورتی است که برای اندازه گیری میتوان آن را به کار برد نه برای کنترول. بنا بر این، پیش از آنکه بتوان خطای کنترول را ارزیابی کرد، لازم است بعضی از محاسبات صورت پگیرد. حسابگری را که برای این منظور به کار میرود، همچنین میتوان برای حساب کردن یک متغیر کنترول‌شدنی به کار برد که در دستگاه کنترول‌شده برای تولید رضایتبخش کارهای مورد نظر به کار رفته است. نمودار چنین دستگاهی در شکل آمده است.

یک مزیت واحد نظارت حسابگری آن است که در اینجا آزادی عمل و میدان تنظیم وسیع وجود دارد. حسابگر میتواند ارتباطات پردامنه‌ای را میان داده‌های درداده و متغیر کنترول‌شده و متغیر کنترول‌شدنی به دست دهد.

حسابگر میتواند، بنا بر اندازه‌ی پیچیدگی محاسبات، اشکال و ابعاد گوناگون پیدا کند. اگر داده‌های ناآموده به صورت تمثیلی (← حسابگر) باشد، حسابگر معمولاً تمثیلی است و میتواند اجزاء ترکیب‌کننده‌ی الکترومکانیکی، مکانیکی، یا هوائی داشته باشد. اگر داده‌های ناآموده به صورت ناپیوسته، یعنی توالی نمونه‌ها یا اعداد باشد، حسابگر معمولاً رقمی است (← حسابگر، قسمت ۱)

حسابگر، خواه تمثیلی باشد خواه رقمی، باید در وقت حقیقی عمل کند (یعنی هیچ کندی یا تأخیر قابل ملاحظه در محاسبه‌ی متغیر کنترول‌شدنی در آن جایز نیست)؛ و این امر مخالف با وضع حسابگرهائی است که تنها برای محاسبه به کار میروند، و در آنها سرعت زیاد محاسبه فقط از لحاظ صرفه‌جوئی در وقت مطلوب است. در دستگاههای کنترول، حسابگر عنصر فعالی در حلقه‌ی کنترول است، بدان سان که تأخیرهای در محاسبه میتوانند به عدم تعادل یا نقصان در انجام یافتن عمل مورد نظر منجر شود.

نظارت بر ولادت[2] یا **تنظیم خانواده**، عنوانی برای کارهائی که به قصد محدود کردن عده‌ی موالید صورت میگیرد. از آن جمله است محدود کردن روابط جنسی، که در بسیاری از جامعه‌های ابتدائی بدان عمل میشده است، و استعمال وسایل مکانیکی و شیمیائی برای **جلوگیری از آبستنی**، که بعضی از آنها در نزد مردم متمدن باستانی معمول بوده است. این وسایل پیش از سال 1800 در فرانسه و سایر ممالک اروپا بر معدودی معلوم بود، نهضت نظارت بر ولادت، در نتیجه‌ی نوشته‌های مالتوس در باب جمعیت، در انگلستان پدید آمد. در ۱۸۷۷، ا. بنت و ج. بردلو به جهت فروختن رساله‌ای در باب وسایل جلوگیری از آبستنی محاکمه شدند، و این محاکمه شهرت تمام یافت. مع ذلک استعمال وسایل جلوگیری از آبستنی، علی رغم مخالفت ارباب کلیسا (مخصوصاً کلیسای کاتولیک رومی)، در اروپا و امریکا بسرعت رواج یافت، و در قرن حاضر بر رواج آن افزوده شده، و علی رغم مخالفت بعضی از محافل روحانی به مشرق‌زمین نیز کمابیش وارد شده است. در ۱۹۴۷ کمیسیون جمعیت سازمان ملل متحد تشکیل شد، و روشهای پیشرفته‌ای برای گردآوری اطلاعات در باب جمعیت، مطالعات در باب بارآوری و غیره در اختیار کشورهای جهان گذاشت. سازمان جهانی بهداشت، با کومک کردن به مطالعاتی که در ۱۹۵۱ در هند انجام میگرفت، کوششهای فنی خود را در نظارت بر ولادت به کار برد. ولی مخالفتهائی که از جانب کشورهای کاتولیک در مجمع جهانی بهداشت پدید آمد موجب شد که سازمان جهانی بهداشت کومکهای خود را قطع کند. اما سازمان در ۱۹۶۳ و ۱۹۶۶ با ایجاد دستگاه جداگانه‌ای به نام "واحد تولید مثل"، مجدداً در این زمینه فعالیت خود را، منتها محتاطانه، از سر گرفت. شورای جمعیت در سازمان ملل متحد یک بنیاد خصوصی است که

(۱) computer control system (۲) birth control

در ۱۹۵۳ تشکیل یافته و هدفش به راه انداختن مطالعه در مسائل مربوط به جمعیت و فراهم ساختن کومکهای فنی در این زمینه است و تا کنون موفقیتهائی در سراسر جهان به دست آورده است. ← بنیاد فوره در این راه کومکهای مؤثری کرده است؛ راکفلر سنتر اکنون مستقیماً در این راه فعالیت میکند. سوئد، که یکی از کشورهای پیشرو در نظارت بر ولادت است، کومکهای فنی بین‌المللی به این برنامه میکند. کشمکش از ۱۹۶۶ کومک به نظارت بر ولادت را در برنامه‌ی کومکهای بین‌المللی خود وارد کرده است. نیز ← سنگر، مارگریت هیگینز.

نظام یا نظام بصری (nazzame basri)، شهرت **ابواسحاق ابراهیم ابن سیار ابن هانی** (abu-eshāq ebrāhime 'bne sayyāre 'bne hāni)، فد بین ۲۲۱ و ۲۳۱ هق، یکی از بزرگان طراز اول معتزله و از شخصیتهای برجسته‌ی علم کلام و تاریخ فکر اسلامی. تولد او به احتمال قوی در بصره و اصل او ظاهراً از بلخ بوده است. چون در مدت عمرش اختلاف زیادی هست، سال تولد او را به طور دقیق نمیتوان تعیین کرد. وفاتش ظاهراً در بغداد اتفاق افتاده است. از استادان او در علم لغت و ادب خلیل ابن احمد را شمرده‌اند، و استاد او در علم کلام ابوالهذیل است، که خال او هم بوده است. در وجه ملقب بودن او به نظام گفته‌اند که او در جوانی از راه به رشته کشیدن مهره‌ها و سنگها و گوهرها زندگی میکرده است. بعضی هم گفته‌اند به علت حسن انتظام کلام نثر و نظم وی او را نظام خوانده‌اند، که بعید مینماید. نظام در جوانی در فقر زندگی میکرده و بعدها به ثروت رسیده است. به اهواز و کوفه و شاید بعضی بلاد دیگر سفر کرده، و به حج نیز رفته است.

نظام اطلاعات وسیعی از ادیان زمان خود داشته است و، به قول بعضی، قرآن و تورات و زبور و انجیل را حفظ داشته. مباحثات او با مانویه، دیصانیه، دهریه، و شیعیان دلیل احاطه‌ی او بر عقاید فرق مذکور است، و علاوه بر آن، از اقوال هندیان مطلع بوده، و با فلسفه‌ی یونانی آشنائی زیادی داشته است. در فقه و اصول و حدیث آراء خاصی به او نسبت داده‌اند که دلیل استقلال فکری و اتکاء او به استدلالات عقلی بوده است. مثلاً، خواب را مبطل وضو نمیدانسته است، و استدلال میکرده است که چون مردم صدر اسلام به هنگام بر خاستن از خواب سر و صورت خود را میشسته‌اند و به این عمل صورت وضو میداده‌اند، مقلدان چنان فهمیده‌اند که پس از خواب باید وضو گرفت، و نتیجه گرفته‌اند که خواب مبطل وضو است. و نیز گویا خبر متواتر را حجت نمیدانسته است، و میگفته است که اگر عده‌ای بیشمار دروغ بگویند از مجموع آن راست حاصل نشود، همچنانکه از اجتماع عده‌ی بیشماری کور بینائی حاصل نشود. نظام ظاهراً اجماع و قیاس را نیز حجت نمیدانسته است، و عقیده‌ی او در اعجاز قرآن و قائل بودن او به صرفه معروف است. نظام راست و دروغ را به مطابقت و عدم مطابقت گفتار با عقیده‌ی گوینده تعریف میکرده است نه به مطابقت و عدم مطابقت آن با واقع. از نظام اشعار لطیفی هم در دست است که حاکی از قدرت تخیل و میل به اغراق و غلو است.

عقاید کلامی نظام. مهمترین میدان فعالیت فکری نظام علم کلام و عقاید خاصی است که در مسائل مهم کلامی و فلسفی اظهار کرده و قرنها مورد بحث و جدال قرار گرفته است. یکی از آراء خاص او نفی اراده است از ذات خدا. زیرا اراده ترجیح یکی از دو طرف مقدور است بر دیگری، و این در صورتی است که کسی در میان دو امر مردد باشد، و سرانجام یکی را اختیار کند. اما چون علم خداوند کامل و قدرت او هم کامل است، برای او ترجیح یکی از دو امر معنی ندارد، و بنا بر این، فعل او همان اراده‌ی اوست.

دیگر از عقاید او این است که خداوند قادر بر فعل قبیح از قبیل ستم و غیره نیست، زیرا صدور فعل قبیح از خدا محال است، و قدرت خدا بر محال تعلق نمیگیرد (مثلاً خداوند نمیتواند ۲+۲ را مساوی ۵ کند).

نظامّ انسان را مرکب از روح و جسم میدانسته، ولی حقیقت انسان را همان روح میدانسته است، و بدن و اعضا را از قبیل آلات آن روح میخوانده است. احساس را امر واحدی میدانسته است، و اختلاف حواس، مثلاً اختلاف باصره و سامعه را، به اختلاف اشیاء محسوس و اعضای حاسه باز میگردانده است.

عالم را از لحاظ جرم و حرکت و مساحت محدود و متناهی میدانسته است. نظام به سکون قائل نبوده است، و میگفته است که آنچه ما سکون میپنداریم "حرکت اعتماد" است؛ حرکت بر دو قسم است: حرکت انتقال از مکانی به مکان دیگر، و حرکت بر ضد محرکات خارجی، و این حرکت برضد محرکات خارجی و دفع آن همان است که سکون پنداشته میشود.

آنچه را دیگران "عَرَض" میخوانند نظام جسم میدانسته است، و میگفته است که بو، طعم، رنگ، رنج، و لذت همگی اجسام لطیف هستند، و فقط حرکت را عرض میخوانده است. جزء لایتجزی را منکر بوده و جسم را بالفعل از اجزاء نامتناهی مرکب میدانسته است، گرچه استناد این قسمت اخیر به او مورد تردید قرار گرفته است. از جمله‌ی عقایدی که به او نسبت داده‌اند اعتقاد او به طفره (tafre) [= جهش] است، یعنی حرکت جسم از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر بی آنکه فاصله‌ی میان آن دو را طی کرده باشد. از جمله‌ی دیگر عقاید منسوب به او عقیده‌ی تداخل است، یعنی شیء در ضد و مخالف خودش وجود دارد؛ مثلاً حرارت در برودت و شیرینی در تلخی و غیره، و دیگر عقیده‌ی کمون (komun) است، یعنی آتش در هیزم و روغن در کنجد کامن و نهفته است. نیز ← صرفه، در اصطلاح علم کلام.

نظام‌آباد (nezām.ābād)، ده (جم ۱٬۲۰۳ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲ کیلومتری غ قزوین. محصولاتش غلات، انگور، و بادام است. از صنایع دستی گلیمبافی دارد.

نظام‌آباد، ده (جم ۱٬۲۷۸ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۷کیلومتری ج‌ش رزن. محصولاتش غلات، حبوبات و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نظام‌آباد، ده (جم ۱۲۰ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان فارغان، بخش سعادت‌آباد، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان؛ ۶۰ کیلومتری ش حاجی‌آباد. محصولاتش غلات و خرما است. در نزدیکی این آبادی تپه‌ای به نام تل گنج وجود دارد که حاوی آثاری از دوره‌ی ماقبل تاریخ است. این تپه در سال ۱۳۳۸ هش توسط وانْدِنْبِرگ، دانشمند بلژیکی، کاوش شد.

نظام‌آباد، ده (جم ۲٬۱۴۷ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش رامیان، شهرستان گرگان، استان دوم، بر جاده‌ی آسفالته‌ی گرگان-گنبد قابوس؛ ۱۴کیلومتری ل رامیان. محصولاتش غلات و توتون است. از صنایع دستی شالبافی و ابریشم‌بافی دارد.

نظام اجباری: ← نظام وظیفه.

نظام استرابادی (nezāme esterābādi) شهرت **نظام‌الدین**، فد ۹۲۱ هق، شاعر ایرانی. بیشتر در منقبت ائمه شعر میسرود. گذشته از دیوان شعر، منظومه‌ای به نام سلیمان و بلقیس هم به وی منسوب است.

نظام اعرج، حسن ابن محمد (nezāme a'raj)، فد ۷۲۸ هق، دانشمند ایرانی. در قم و نیشابور زیسته و علاوه بر تألیفاتی در ریاضیات و نجوم، غرایب القرآن و رغائب الفرقان را در تفسیر قرآن نوشته است.

نظام الاعرج: ← نیشابوری، نظام‌الدین حسن.

نظام التواریخ: ← بیضاوی.

نظام‌الدوله‌ی مراغه‌ای (nezāmo'd.dōleye maraqe'i)، لقب **حسین خان مقدم مراغه‌ای**، فد ۱۲۸۳ هق، از رجال دوره‌ی قاجاریه که زمان فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه را درک کرده است. از اعقاب آقا خان مقدم، از امرای معروف صفویه، است. در جنگ ایران و روس (۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ هق) در لشکر عباس میرزا فرماندهی قسمتی از قشون ایران را داشت. بعداً آجودانباشی لشکریان عباس میرزا شد. در زمان محمد شاه به سرداری قشون آذربایجان عازم جنگ هرات شد، و محمد شاه در بازدیدی که از قشون او در سمنان کرد وی را به درجه‌ی سرتیپی مفتخر کرد. در ۱۲۵۳ هق سفیر فوق العاده‌ی ایران و مأمور استانبول و پاریس شد. برای جلوس ملکه ویکتوریا به لندن نیز رفت، اما چون در مسئله‌ی هرات میان ایران و انگلیس اختلاف و نقاری بود، لرد پالمرستون، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، برای مذاکره با او حاضر نشد. وی به اتریش رفت و از مترنیخ برای تعلیم افسران ایرانی عده‌ای افسر خواست. پس از بازگشت از اروپا، شاه او را نظام‌الدوله لقب داد. اما افسران اتریشی که ورودشان مقارن مرگ محمد شاه بود، کاری از پیش نبردند. در ۱۲۵۶ هق به حکومت یزد منصوب شد. در ۱۲۶۰ هق به جای میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان، با لقب صاحب اختیاری، به حکومت فارس برقرار شد و تا فوت (۱۲۶۴ هق) محمد شاه در این سمت باقی بود. در حکومت او در فارس بود که علی محمد باب برای بیان مطا-

لب و اثبات ادعای خویش در مجلس او و علمای شیراز حاضر شد.

نظام‌الدین اولیاء (nezāmo 'd.din ŏliā') [شیخ نظام‌الدین محمد دِهْلوی]، معروف به **شاه نظام اولیاء**، ملقب (در هندوستان) به **سلطان المشایخ**، ۶۳۳–۷۲۵ هق، از بزرگان عرفای قرن ۸م هق در هند. شاگرد شیخ فریدالدین دِهْلوی معروف به شکرگنج (← چشتیه) بود، و کتاب راحة القلوب خود را در ملفوظات وی نوشته است. جدش خواجه علی بخاری از ماوراء النهر به هندوستان رفته بود. پدرش در خردسالی او در گذشت، و شکرگنج که از خویشاوندان او بود، وی را پرورش داد. به شیوه‌ی عرفا شعر فارسی میسروده است. یکی از شاگردان او، به نام علاءالدین نیلی سجزی دهلوی، ملفوظات او را به نام فواید الفؤاد، و شاگردی دیگر، بیانات او را به نام راحة المحبین گرد آورده است.

نظام‌الدین شامی (nezāmo'd.dine šāmi)، شهرت **نظام‌الدین عبدالواسع** (-abdo'l.vā se')، مورخ عصر امیر تیمور و مؤلف ظفرنامه‌ی شامی. وی چون از مردم شنب غازان تبریز بود، به شنب غازانی نیز معروف است. در جوانی به بغداد رفت، هنگامی که تیمور این شهر را گشود، در بغداد بود، و نخستین کسی بود که نزد تیمور رفت. در سال ۸۰۳ هق در حلب محبوس، و در ۸۰۴ هق از طرف تیمور مأمور تألیف ظفرنامه شد. در ۸۰۶ هق، همراه تیمور به آذربایجان آمد، و در نزدیکی اردبیل خطبه‌ی عید رمضان را خواند. از آثار وی، علاوه بر ظفرنامه‌ی شامی، دو کتاب ریاض الملوک فی ریاضات السلوک و ترجمه‌ی فارسی کتاب بلوهر و بوداسف را نام برده‌اند، که نسخه‌های آن موجود است.

نظام‌الدین غفاری: ← مهندس‌الممالک.

نظام‌الدین فضلویه: ← شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

نظام‌الدین محمود: ← شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

نظام‌السلطنه‌ی مافی (nezāmo's.saltaneye māfi)، شهرت **حسینقلی خان مافی** (پسر شریف خان)، ۱۲۴۸–۱۳۲۶ هق، از رؤسا و خوانین ایل مافی، و از رجال باذوق و فاضل مشهور دوره‌ی ناصری و دوره‌ی اول مشروطیت. وی در دوره‌ی ناصرالدین شاه مشاغل مختلف یافت و در بعضی ولایات به نیابت حکومت و حکومت رسید. در ۱۲۹۱ هق لقب سعدالملک و در ۱۳۰۵ هق حکومت خوزستان و بختیاری، با لقب نظام‌السلطنه، یافت. در ۱۳۱۰ هق والی فارس شد، و در ۱۳۱۲ هق ایالت خوزستان و بختیاری یافت. در ۱۳۱۴ هق به وزارت تجارت و عدلیه رسید، و در ۱۳۱۶ هق وزیر مالیه شد. در ۱۳۱۷ هق پیشکاری محمد علی میرزا ولیعهد و حکومت آذربایجان یافت. در ۱۳۲۵ هق به حکومت فارس رفت، و چندی بعد از قتل (۱۳۲۵ هق) امین‌السلطان مأمور تشکیل کابینه شد. در محرم ۱۳۲۶ هق استعفا داد، و باز به تشکیل کابینه مأمور شد، و دوره‌ی صدارت او مجموعاً کمتر از ۶ ماه بود. عاقبت در ربیع الثانی ۱۳۲۶ هق یکلی از کار کناره‌گیری کرد، و چندی بعد در همان سال وفات یافت، و در امامزاده عبدالله مدفون شد.

نظام‌الملک بحری: ← نظام‌شاهیه.

نظام‌الملک ثانی، وزیر سلاجقه، ← ضیاءالملک احمد.

نظام‌الملک طوسی (neāzmo 'l.molke tusi)، شهرت **ابوعلی قوام‌الدین حسن**، معروف به **خواجه نظام‌الملک**، ۴۰۸–۴۸۵ هق، از رجال و وزرا و دانشمندان و نویسندگان عهد سلاجقه. در نوقان طوس به دنیا آمد، و در نزدیکی نهاوند یا بروجرد به دست فدائیان اسماعیلیه به قتل رسید. نظام‌الملک از وزرای مقتدر و باتدبیر و صاحب‌حشمت به شمار است، و مدت ۳۰ سال، که ۱۰ سال آن در عهد الب‌ارسلان و ۲۰ سال دیگرش در روزگار ملکشاه سلجوقی بود، با قدرت و کفایت تمام وزارت داشت. کتاب سیاست‌نامه، که از آثار مشهور مهم نثر فارسی است، به او منسوب است. مدارس و خانقاهها و بیمارستانهائی نیز در بعضی از بلاد ایران بنا کرد، که به نام او نظامیه خوانده شده است. بعضی از شعرا مانند لامعی گرگانی و امیر معزی او را ستوده اند. خود خواجه نیز از قریحه‌ی شاعری بی‌بهره نبوده است، و بعضی تذکره‌نویسان اشعاری بدو نسبت داده‌اند.

نظام‌الملک هروی (-nezāmo'l.molke hera vi) [صدرالدین مسعود ابن علی هروی]، فت ۵۹۶ هق، وزیر سلطان علاءالدین تکش. تکش پس از فوت پسرش، ناصرالدین ملکشاه، که والی خراسان بود، نظام‌الملک را به اداره‌ی امور آنجا فرستاد. اسماعیلیان، که لشکرکشیهای تکش را به قلاع خود به تحریک نظام‌الملک میدانستند، او را در خوارزم به ضرب کارد کشتند.

نظام بصری، از بزرگان معتزله، ← نظام.

نظام خاوندی: ← روستای خاوندی.

نظام‌شاهیه (nezām.šāhiye)، سلسله‌ای از ملوک‌الطوایف دکن که از ۸۹۵ هق تا ح ۱۰۴۲ هق در ولایت احمدنگر فرمانروائی داشته‌اند. مؤسس این سلسله احمد شاه نام داشت، که پدرش در درگاه سلاطین بهمنی (← بهمنیه) وزارت داشت و نظام‌الملک بحری خوانده میشد، و به سبب انتساب به همین نظام‌الملک بود که این سلسله موسوم به نظام‌شاهیه شده‌اند. احمد شاه در ۸۹۶–۹۱۴ هق فرمانروائی داشت، و ازین سلسله بعد از وی ده تن دیگر بدین شرح سلطنت کرده‌اند: برهان شاه I ابن احمد شاه، در ۹۱۴–۹۶۰ هق که مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور خود قرارداد؛ حسین شاه‌ابن برهان شاه، که بعد از پدر به امارت نشست، و در ذو القعده‌ی ۹۷۲ هق به قتل رسید؛ مرتضی شاه I، که بعد از پدر امارت یافت، و در رجب ۹۹۶ کشته شد؛ میران حسین، که بعد از پدرش مرتضی به امارت نشست، و اندکی بعد در جمادی الاولی ۹۹۷ هق به قتل رسید؛ اسماعیل شاه ابن برهان شاه II، که در رجب ۹۹۹ هق توسط پدرش معزول شد؛ برهان شاه II ابن حسین شاه، که در رجب ۹۹۹ هق به امارت نشست، و در شعبان ۱۰۰۳ هق وفات یافت؛ ابراهیم شاه ابن برهان شاه II، که امارت او فقط نزدیک ۶ ماه (شعبان ۱۰۰۳–محرم ۱۰۰۴ هق) طول کشید؛ احمد شاه II، نواده‌ی برهان شاه I، که امارت او دوام نیافت؛ بهادر شاه ابن ابراهیم شاه، که نیز امارتش دوام نیافت؛ مرتضی شاه II، که در سال ۱۰۰۴ هق به امارت نشست، و مملکت او به تصرف اکبر شاه درآمد، و امارت این سلسله در واقع پایان یافت.

نظام قاری، شاعر قرن ۹م هق، ← اسرار ابریشم.

نظامنامه‌ی اساسی: ← قانون اساسی ایران.

نظامنامه‌ی پارلمانی[1]، مقرراتی که تشریفات قوای مقننه را اداره میکند. مقررات نظامنامه‌ای که توسط هنری مارتین رابرت[2] (henri mārtin rābərt؛ ۱۸۳۷–۱۹۲۳، افسر امریکائی) تدوین شده مقتبس از مقررات مجلس انگلستان و مجالس مقننه‌ی امریکا، و مجموعه‌ای است که به آن در این قبیل موارد استناد می‌شود، ولی در انگلستان و امریکا رؤسای مجالس مفسرین مقررات نظامنامه‌اند.

نظام وظیفه[3]، خدمت اجباری افراد در ارتش (در مقابل خدمت داوطلبانه). نظام وظیفه از قدیم وجود داشته و در یونان و روم معمول بوده، ولی در تاریخ معاصر برای اولین‌بار در انقلاب فرانسه قانونی شد. اغلب کشورهای اروپا در قرن ۱۹م و انگلستان در جنگ I آن را پذیرفتند. در ایران نظام وظیفه در ۱۳۰۴ هش به مرحله‌ی اجرا در آمد، و در آن زمان **نظام اجباری** خوانده میشد.

نظام هانی: ← نظام.

نظامی، در اصطلاح بنائی، ← آجر.

نظامی: ← نظامی عروضی؛ نظامی گنجوی.

نظامی عروضی (nezāmie aruzi)، شهرت **ابوالحسن نجم‌الدین** (یا **نظام‌الدین**) **احمد**، فت ۵۶۰ هق، شاعر و نویسنده‌ی ایرانی، متخلص به **نظامی**، فرزند عمر ابن علی سمرقندی. از شاگردان امیر معزی بود، و با عمر خیام ملاقات کرد. سلاطین غور را مدح میکرد. در طب و نجوم و هیئت نیز دست داشت. اثر معروف وی چهار مقاله است، که به نام حسام‌الدین علی غوری تصنیف کرده، و گذشته از مطالب سودمند، به علت روانی انشا و اسلوب عبارت، در شمار مهمترین آثار نثر فارسی است.

نظامی گنجوی (nezāmie ganjavi) شهرت **جمال‌الدین ابو محمد الیاس ابن یوسف ابن زکی** (elyāse 'ben yusofe 'bne zaki)، متخلص به **نظامی**، ۵۳۵–۶۱۴ هق، شاعر و داستانسرای پارسیگوی در قرن ۶م هق. از مردم گنجه بود، و در این شهر میزیست، و در همین شهر وفات یافت. از زندگانی وی اطلاعات دقیق و مفصلی در دست نیست، و در سال تولد و وفات او نقلهای تذکره‌نویسان مختلف است، و سالهای مذکور در فوق درستتر مینماید. آنچه مسلم است این است که وی با خاقانی معاصر بوده است، و با وی دوستی داشته. از پادشاهان، نظامی معاصر نصرةالدین ابوجعفر محمد جهان پهلوان، طغرل ابن ارسلان، و قزل ارسلان بوده است، و در مقدمه‌ی بعضی مثنویهایش آنان را ستوده. همچنین، با شروانشاهان نیز روابطی داشته، و

(۱)parliamentary law (۲)Robert (۳)conscription

لیلی و مجنون خویش را به ابوالمظفر اخستان ابن منوچهر تقدیم کرده است. از بعضی یادآوریهای او در ضمن شعرهایش میتوان دانست که مادرش از نژاد کرد بوده است.

نظامی از دانشهای رایج روزگار خویش (علوم ادب، نجوم، اطلاعات اسلامی، و زبان عرب) آگاهی تام داشته است، و این خصوصیت از شعر وی به روشنی دانسته میشود. اثر معروف و شاهکار بیمانند او خمسه یا پنج گنج (← خمسه‌ی نظامی، و به ارجاعات مندرج در آن مقاله) است، که در قلمرو داستانهای غنائی امتیاز بسیار دارد، و او را باید پیشوای این گونه شعرها در ادب فارسی دانست. اگرچه پیش از وی کسانی دیگر (مانند فخرالدین گرگانی در ویس و رامین) به نظم داستانهای عاشقانه پرداخته‌اند، نظامی بر تمام گذشتگان خویش برتری دارد، و شاعرانی که پس از وی به تقلید او پرداخته‌اند هیچ کدام در مجموع نتوانسته است خود را به پای او برسانند. زبان شعر نظامی، به علت توجه زیاد به استعاره‌ها و کنایات شاعرانه، گاه پیچیده و درهم مینماید، و روشنی و فصاحت شعر استادان خراسان را ندارد. با این همه، از نظر تخیّل و قدرت وصف، خصوصاً در زمینه‌های غنائی و عاطفی، بسیار موفق و توانساست، و در کار داستانپردازی استاد مسلّم به شمار میرود. گذشته از خمسه، که بارها به چاپ رسیده، بعضی از تذکره‌نویسان دیوانی هم به نام وی نقل کرده اند که حـ ۲۰٬۰۰۰ بیت داشته است، اما اکنون در دست نیست، و فقط چند قصیده و غزل از او باقی است.

نظامی نیشابوری دهلوی: ← تاج المآثر.

نظامیه: ← معتزله، قسمت ۷. نیز ← نظام.

نظامیه (nezāmiyye)، باغ و عمارت سابق، در ضلع جنوبی میدان بهارستان کنونی، که به دستور میرزا آقا خان نوری، برای فرزندش نظام الملک، در کنار تهران قدیم احداث شد (حـ ۱۲۷۰ یا ۱۲۷۱ هق). (قسمت فوقانی نقشه‌ی تهران در صفحه‌ی ۷۰۰ ملاحظه شود). ابوالحسن خان نقاشباشی (← صنیع‌الملک) حـ ۲ سال برای تالار پذیرائی آن ۷ پرده‌ی نقاشی از صف سلام ناصرالدین شاه، شامل ۸۴ صورت از شاهزادگان، درباریان، رجال، سفرا، و غیره کشید. بعد از قاجاریه، در قسمتی از باغ و عمارت نظامیه چندی کافه، و رستورانی بنام لقانطه (loqānte) دایر بود. بعد از خرابی نظامیه، پرده‌های مذکور را موزه‌ی ایران باستان خریداری کرد، و اکنون در آنجا محفوظ است.

نظامیه، عنوان عمومی مدارس مهم اسلامی که به وسیله‌ی خواجه نظام‌الملک طوسی در شهرهای بزرگ اسلامی، مانند بغداد و اصفهان و نیشابور و بلخ و هرات، تأسیس شد. هر مدرسه مسجد و کتابخانه و بیمارستان داشت، و در آن استادان و واعظان به تربیت و تعلیم طلاب موظف و مشغول بودند. از آن میان نظامیه‌ی بغداد شهرت بیشتر دارد. مدارس نظامیه غالباً اختصاص به فرقه‌ی شافعیه داشت، و خواجه خود از پیروان این مذهب بود. اداره‌ی اوقاف و امور این مدارس به دست متولیانی بود که غالباً از طرف سلطان معین میشدند. استادان و معیدان و واعظان نیز از بین مشاهیر علمای عهد انتخاب میشدند، چنانکه کتابداران نیز همواره از علما و ادبای بزرگ بودند. تدریس و تولی نظامیه‌ی اصفهان یا صدریه با آل خجند، و تصدی امور نظامیه‌ی نیشابور با امام الحرمین جوینی بود؛ تولیت نظامیه‌ی بغداد را اعقاب خواجه داشتند. از استادان مشهوری که در این مدارس به تدریس پرداخته‌اند ابوحامد غزالی، صدرالدین خجندی، و ابوالفرج ابن الجوزی، شهرت بسیار دارند. انوری شاعر و رشید وطواط و ظهیر فاریابی و شیخ سعدی هم از جمله کسانی هستند که درین مدارس به تحصیل پرداخته‌اند. خطیب تبریزی از مشاهیر فضلا و ادبای عصر خود نیز چندی کتابدار نظامیه‌ی بغداد بوده است.

نظامیه (nezāmiyye) یا **آل نظام** یا **آل اسحاق،** عنوان عمومی قبیله و منسوبان و غلامان خاصه‌ی خواجه نظام‌الملک طوسی، وزیر معروف سلاجقه، و اعمام و بنی اعمام او. نظامیه به سبب حشمت و قدرت خواجه و فرزندان و کسان او در دستگاه سلاجقه، قدرت و نفوذ فراوان داشته‌اند، و آنها را به سبب انتساب به خواجه، نظامیه، و به جهت انتساب به جد او، آل اسحاق خوانده‌اند، و البته عنوان آل اسحاق اعم از نظامیه و منسوبان و بنی اعمام اوست. تعداد غلامان خاصه‌ی خواجه در زمان حیات او بالغ بر ۲۰٬۰۰۰ تن میشد، و این عده به اتفاق یاران و طرفداران و پسران و برادرزادگان و دیگر نزدیکان او نفوذ و قدرت تمام در آن زمان داشته‌اند، چنانکه بعد از وفات ملکشاه، به سلطنت پسرش محمود ابن ملکشاه راضی نشده برکیارق را به سلطنت بر داشتند.

نظامیه‌ی بغداد (nezāmiyye)، مدرسه‌ی مشهوری که خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی در بغداد ساخت، از مشهورترین نظامیه‌ها، واقع در کنار دجله و قسمت شرق بغداد. نظام‌الملک، که خود شافعی و از معتقدان شیخ ابواسحاق شیرازی بود، مدرسه‌ی نظامیه بغداد را برای طلاب شافعی و برای تدریس شیخ ابواسحاق بنا نهاد. متولی بنای مدرسه از طرف نظام‌الملک شخصی به نام ابوسعد قاینی بود که در ذی الحجه‌ی ۴۵۷ هق به بنای آن را شروع، و در ذیقعده‌ی ۴۵۹ هق به پایان رسانید. ابوسعد قاینی برای بنای مدرسه خانه‌های مردم را در چند محله‌ی بغداد گرفت و خراب کرد، در دهم ذی القعده‌ی ۴۵۹ هق مدرسه افتتاح یافت، و ابوسعد قاینی از طبقات مختلف مردم برای افتتاح آن دعوت کرد. مردم هم جمع شدند و منتظر شیخ ابواسحاق شیرازی، که مدرسه اصلاً برای تدریس او بنا شده بود، ماندند، ولی شیخ به بهانه‌ی اینکه در بنای مدرسه ممکن است به خانه‌های مردم تجاوز شده باشد حاضر نشد. بناچار یکی دیگر از فقهای بزرگ شافعیه به نام ابونصر عبد السید ابن الصباغ را مأمور تدریس کردند. این امر بر شاگردان ابواسحاق گران آمد و بشدت از او خواستند که در مدرسه تدریس کند. نظام‌الملک نیز چون از امتناع شیخ ابواسحاق باخبر شد سخت ناراحت شد و ابوسعد قاینی را ملامت کرد و خلیفه را وسیله قرارداد تا شیخ ابواسحاق را به تدریس راضی کند. شیخ سرانجام راضی شد و تدریس در مدرسه را به عهده گرفت. ظاهراً پیش از آن در بغداد مدرسه‌ای نبوده است و شیخ ابو-اسحاق در مسجد باب المراتب تدریس میکرده است، اما هرگز نماز در آن مدرسه نخواند. مدرسه شامل کتابخانه‌ی معتبری نیز بود و خطیب تبریزی، ادیب مشهور، نخستین‌کسی بود که به سمت خازن کتب مدرسه معین شد. هر مدرسی معید یا معیدانی داشت که درس او را برای شاگردان تکرار میکردند. در آغاز برای هر دانشجوئی روزی چهار رطل نان تعیین کرده بودند. مخارج مدرسه از موقوفات زیادی که نظام‌الملک در سال ۴۶۲ هق برای آن تعیین کرده بود تأمین شد. این موقوفات شامل بازار و دهات و اماکن فراوانی بود. نظامیه‌ی بغداد به جهت استادان بسیار معتبری که در آن درس میگفتند بسیار معروف، و از جمله‌ی مراکز مهم علمی عالم اسلام شد. مشهورترین مدرس آن امام محمد غزالی حجة الاسلام است که به دعوت نظام‌الملک چندی در آن تدریس کرد. مدرسی مدرسه‌ی نظامیه و حتی معید بودن در آن از افتخارات بزرگی بود که برای هر کسی دست نمیداد. خود نظام‌الملک مدرسه را نخستین‌بار در ۴۸۰ هق، هنگامی که در بغداد بود از نزدیک دید و خود در آن املای حدیث کرد، و به همه‌ی علمای بغداد که در مدرسه بودند خلعت و مال بخشید. در نظامیه، علاوه بر تدریس، مجالس وعظ و ذکر دایر بود، و در ۴۶۹ هق فتنه‌ی بزرگی در بغداد به جهت یکی از همین مجالس وعظ برپا شد؛ زیرا ابونصر قشیری (qošayrī) پسر عبدالکریم قشیری صوفی معروف، که شافعی و اشعری‌مذهب بود، وارد بغداد شد و در نظامیه مجلس بر پا کرد و در آن از حنابله بد گفت. حنابله که در بغداد فراوان بودند به دفاع بر خاستند. شیخ ابواسحاق شیرازی مدرس مدرسه از قشیری دفاع کرد و ابوجعفر هاشمی که از خویشان خلیفه و حنبلی‌مذهب بود به دفاع از حنابله پرداخت و سرانجام این فتنه به نامه‌ای که از نظام‌الملک به شیخ ابواسحاق فرستاده شده بود خاتمه پذیرفت. ابن جبیر در مدرسه‌ی نظامیه در مجلس وعظ امام رضی‌الدین قزوینی حاضر شده بود. نظامیه حتی تا پس از حمله‌ی مغول و خرابی بغداد دایر بود و ابن بطوطه آن را به همان شکوه و رواج سابق خود دیده بود؛ در قرن ۷م هق از بین رفت.

نظامیه‌ی خوارزم، مدرسه‌ای در خوارزم که به وسیله‌ی نظام‌الملک هروی، وزیر خوارزمشاه، تأسیس شد، و در بنای آن تقلید از نظامیه‌ی بغداد شده بود.

نظامیه‌ی نیشابور یکی از نظامیه‌ها که خواجه نظام‌الملک، قبل از نظامیه‌ی بغداد، برای امام الحرمین (فـ ۴۷۹ هق) ساخت. امام مذکور ۳۰ سال در آنجا مجلس درس و وعظ و مناظره داشت، و ۳۰۰ شاگرد در درسش حاضر میشدند. امام محمد غزالی و انوری ابیوردی از شاگردان این مدرسه بودند.

نظر[1] (nazar)، جمعش انظار (anzār)، در احکام نجوم، وضع دو ستاره نسبت به یکدیگر، یا

(1) aspect

زاویه‌ی بین شعاعهای نور که از آنها به چشم میرسد. انظار عمده عبارتند از تسدیس[1] (tas-dis)، که در آن زاویه‌ی دو ستاره °۶۰ (۱/۶ منطقة البروج) است؛ تربیع[2] (tarbi')، با زاویه‌ی °۹۰؛ تثلیث[3] (taslis)، با زاویه‌ی °۱۲۰؛ مقابله، با زاویه °۱۸۰؛ و مقارنه، با زوایه‌ی °۰. احکامیان انظار کواکب را در زندگی آدمی مؤثر میدانستند.

نظرآباد بزرگ (nazar.ābāde bozorg)، ده (جه ۲٬۸۸۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۸کیلومتری غ کرج. محصولاتش غلات، پنبش، و چغندر قند است.

نظرآقائی (nazar.āqā'i)، ده (جه ۱٬۱۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان زیر راه، شهرستان دشتی و دشتستان (حالیه دشتستان)، استان هفتم (فارس)؛ ۱۸کیلومتری ل برازجان. رود دالکی مشروبش میسازد. محصولاتش غلات و خرما است.

نظر جلفائی، خواجه (xāje nazare jolfā'i)، از ارامنه‌ی ایران که از نزدیکان و مشاورین شاه (۹۹۶–۱۰۳۸ هق) عباس I صفوی بود، و در زمان شاه صفی نیز در دربار بسیار تقرب داشت.

نظر زدن: ← چشم‌زخم.

نظرعلی خان زند (nrzar'ali xāne zand)، فت ۱۱۹۳ هق، از خوانین و رؤسای زندیه و از سرداران معروف کریم خان زند. وی برادر شیخعلی خان زند بود، و در زمان قدرت و نفوذ برادر، از جانب کریم خان حکومت گیلان یافت. ولی در واقعه‌ی خشم گرفتن کریم خان بر شیخعلی خان، که منجر به کور کردن او شد، نظرعلی خان نیز از حکومت گیلان معزول شد. اما چندی بعد هر دو برادر مجدداً مورد لطف کریم خان واقع شدند (۱۱۷۵ هق). سال بعد، نظرعلی خان از طرف کریم خان به دفع زکی خان زند، که در عراق طغیان کرده بود، مأمور شد، و وی طغیان زکی خان را فرو نشاند و او را وادار به فرار کرد (۱۱۷۶ هق)، و چندی بعد نیز او را در حدود خرم‌آباد لرستان شکست داده متواری کرد (۱۱۷۷ هق). زکی خان ناچار در سیلاخور به اصطبل وکیل پناه برد و مورد عفو واقع شد، اما نسبت به نظرعلی خان عداوت و نفرت تمام یافت. نظرعلی خان در ۱۱۷۹ هق برای رفع اغتشاشی که در کرمان روی داده بود به آنجا شتافت، و آن فتنه را نیز فرو نشاند. پس از آن چندی نیز در کردستان با اکراد بابان و لشکر عثمانی، که والی بغداد به یاری آنها فرستاده بود، جنگ کرده تا نواحی بغداد پیش رفت.

نظرعلی خان از سرداران محبوب و مقرب و باکفایت زندیه بود، و در هنگام اعلان وفات کریم خان نیز به هواداری پسر وی ابوالفتح خان بر خاست، اما در نتیجه‌ی غدر و تحریک زکی خان زند، که با او سابقه‌ی عداوت داشت، به غدر کشته شد. هنگام کشته شدن او هنوز جسد کریم خان دفن نشده بود.

نظرلو (nazar.lu)، ده (جه ۲٬۱۴۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان صوفیان، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۲کیلومتری چ‌ش شبستر. محصولش غلات است.

نظریه[4] (nazariyye)، فنس تئوری (teori)، در اصطلاح علمی. **۱–** فرضیه، اعم از تأییدشده یا تأییدنشده. **۲–** فرضیه‌ای که سخت تأیید، و جزئی از احکام مقبول علم خاصی شده است. **۳–** مجموعه‌ی منظمی از احکام مربوط به یک موضوع علمی که از دسته‌ای از گزاره‌های کلی استخراج شده باشند. این گزاره‌ها ممکن است اصل موضوعهائی باشند (مثلا در ریاضیات محض) یا اصولی باشند که کمابیش با تجربه تأیید شده اند (مثلاً، نظریه‌ی حرارت؛ نظریه‌ی برقاطیس). در بعضی موضوعهای خاص (مثلاً رواشناسی) نظریه‌های رقیب وجود دارد که از لحاظ انتخاب بعضی از اصول یا اهمیتی که بعضی از آنها میدهند با یکدیگر متفاوتند.

نظریه‌ی اتمی: ← اتمی، نظریه‌ی.

نظریه‌ی اطلاعات[5]، نظریه‌ای ریاضی که اصولاً ⇐ کلود شنن، برای توضیح سیماها و مسائل اطلاعات و مخابرات، بیان کرد. در این نظریه، اصطلاح اطلاعات در مفهوم خاصی به کار رفته است؛ اندازه‌ای از آزادی گزینشی که به وسیله‌ی آن یک پیام از مجموعه‌ای از پیامهای ممکن

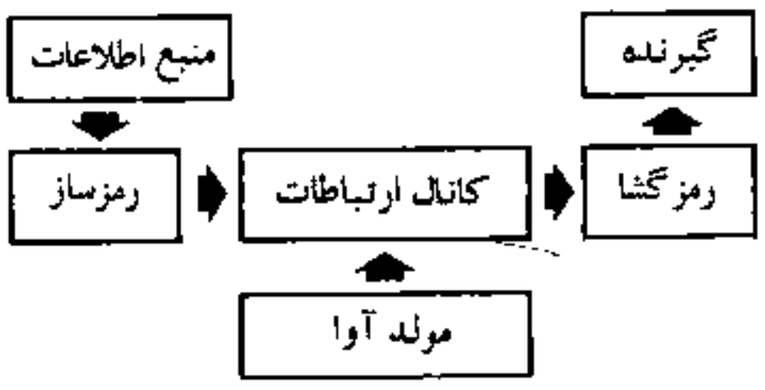

انتخاب میشود. بنا بر این، اطلاعات با مفهوم و معنی متفاوت است، زیرا برای یک رشته کلمات نامفهوم و یک گزاره‌ی بامفهوم کاملاً این امکان وجود دارد که نسبت به محتوای یک اطلاعات معادل باشند. از لحاظ عددی، اطلاعات بر حسب بیت (اول و آخر binary digit یعنی شمار ثنائی) اندازه‌گیری میشود. یک بیت معادل است با گزینش میان دو انتخاب احتمالاً مساوی. مثلاً، اگر بدانیم که سکه‌ای باید به بالا پرتاب شود ولی نمیتوانیم آن را در ضمن سقوط ببینیم، پیامی که به ما بگوید که روی شیر سکه به زمین می‌افتد یا روی خط آن یک بیت است. وقتی که چند گزینش احتمالاً متساوی وجوددارد، تعداد بیتها مساوی با لگاریتم تعداد گزینشها در مبنای ۲ است. مثلاً، اگر پیامی یکی از ۱۶ گزینش احتمالاً مساوی را مشخص میکند، گویند پیام محتوی ۴ بیت اطلاعات است. وقتی که گزینشهای گوناگون تساوی احتمال ندارند، وضع پیچیده‌تر است. جالب توجه این است که بیان ریاضی برای محتوای اطلاعات بسیار مشابه است با بیان ⇐ آنتروپی در ترمودینامیک. هر قدر اطلاعات در یک پیام بزرگتر باشد اتفاقی بودن آن کمتر، و در نتیجه آنتروپی آن کوچکتر است. از آنجا که محتوای اطلاعات، به طور کلی، با یک منبع تولید پیامها وابسته است، اغلب آن را آنتروپی منبع میخوانند. اغلب به علت پاره‌ای اضطرارات، از قبیل دستور زبان، یک منبع از همه‌ی محدوده‌ی گزینش خود استفاده نمیکند. برای منبعی که درست ۷۰٪ آزادی گزینش خود را به کار میبرد گویند آنتروپی نسبی آن ۰٫۷ است. حشو و زواید چنین منبعی ۱۰۰٪ منهای آنتروپی نسبی، یعنی در این حالت ۳۰٪ است. حشو و زواید کلمات انگلیسی حدود ۵۰٪ است، یعنی حدود نیمی از عناصری که در مکالمه یا نوشتن آزادانه انتخاب میشود، و بقیه برای ساختمان زبان ضروری است. یک پیام از طریق کانالی از منبع به گیرنده میرسد؛ نظریه‌ی اطلاعات یک ظرفیت حد یا نرخی که با آن نرخ میتواند اطلاعات را برساند برای هر کانال تعیین میکند که بر حسب بیت در ثانیه بیان میشود. عموماً لازم است که اطلاعات یک منبع پیش از آنکه از طریق یک کانال معین انتقال یابد، به صورت رمز در آید. مثلاً، صدای انسان، پیش از آنکه بتواند به وسیله‌ی رادیو انتقال یابد باید به رمز در آید. یک قضیه‌ی مهم در نظریه‌ی اطلاعات چنین بیان میشود که "اگر منبع آنتروپی کمتر از ظرفیت کانال است، کدی (رمز) وجود دارد که برای آن بسامد خطاها ممکن است به حد اقل مطلوب کاهش داده شود. اگر ظرفیت کانال کمتر از منبع آنتروپی باشد، چنین کدی وجود ندارد." نظریه نشان میدهد که آوا (← صوت، قسمت VII)، با آشفتگی اتفاقی کانال، عدم قطعیتی همچون تناظر میان علامت دریافت‌شده و علامت انتقال‌یافته به وجود میآورد. معلوم شده است که اثر قطعی آوا کاستن ظرفیت اطلاعاتی کانال است. با این حال، حشو و زواید در یک منبع احتمالاً موجب می‌شود که پیام بتواند بدون خطا در گیرنده دوباره ساخته شود. مثلاً، اگر قطعیت چیزی قبلاً مسلم شناخته شده باشد هیچ یک از پیامها در باره‌ی آن اطلاعی به دست نمیدهد، و بنا بر این اطلاعات از هرگونه آشفتگی کانال ایمن است. با وسایل ریاضی گوناگون، شنن توانست ظرفیت کانالی را برای علائم اتصالی، از قبیل موسیقی و مکالمه، تعیین کند.

نظریه‌ی اطلاعات جزء قلمرو سیبرنتیک است.

نظریه‌ی جابجائی: ← نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای

نظریه‌ی حد وسط: ← شی شو.

نظریه‌ی حرکتی[6]، نظریه‌ای که به تجربه محقق شده، و پدیده‌های مربوط به گرما و فشار را ناشی از حرکت اتمها و مولکولها (← مولکول) و برخورد آنها با یکدیگر میشمارد. بالاخص نظریه‌ی حرکتی گازها.

نظریه‌ی حرکتی گازها[7]، نظریه‌ای که، با قبول این فرض که ماده از ذرات بسیار کوچکی تشکیل شده است که حرکت سریع دارند، وضع و رفتار فیزیکی ماده را توجیه میکند. با در نظرگرفتن خصوصیات سه گانه‌ی گازها که هم اکنون ذکر میکنیم، فهم این نظریه بهتر میسر میشود، (۱) گازها نسبت به جامدات و مایعات بسیار سبک-

---

(۱)sextile (۲)quadrate (۳)trine (۴)theory (۵)information theory (۶)kinetic theory (۷)kinetic theory of gases

ترند، و تراکم آنها بآسانی ممکن میشود، در صورتی که مایعات و جامدات چنین نیستند؛ (۲) گازها خود به خود در همه‌ی جهات پخش میشوند و بسرعت و یکنواخت همه‌ی فضائی را که در دسترس آنها است پر میکنند. این عمل پخش، البته با سرعت کمتر، حتی در حالتی هم که فضای واقع در دسترس گاز محتوی گازهای دیگر باشد نیز صورت میگیرد؛ (۳) گازها بر جدار ظروف خود فشاری وارد میآورند که در همه‌ی جهات یکسان است.

این واقعیتها با این فرض قابل توجیه است که هر نمونه از گازی را تشکیل‌شده از ذرات بیشمار کوچکی بدانیم که همه در حال حرکتِ سریع و بی‌نقشه‌اند، و نیز این را بپذیریم که فضاهای خالی میان این ذره‌ها بسیار بسیار بیش از مجموع حجمهای خود آن ذرات است. این ذرات کوچک ماده را مولکول می‌نامند. از اندازه‌گیریهای تجربی معلوم شده است که قطر مولکولها حدود 0,00000001 سم و تعداد آنها چندان زیاد است که در شرایط متعارفی هر سمکعب از فضا نزدیک ۷۲ بیلیون بیلیون (۷۲×10^{۱۸}) از آنها را در خود جا میدهد. با چنین تعداد زیادی از مولکولها، در نظر گرفتن حرکت یک مولکول کار بیهوده‌ای است، و آنچه در باره‌ی آن میتوان بحث کرد یک توصیف آماری خواهد بود. مثلاً، در یک دسته‌ی عظیم از مولکولها که کیف اتفق و بی‌نقشه در حرکتند، هرگز یک جهت بر سایر جهات مزیت خاص پیدا نمیکند. آنچه میتوان انتظار داشت این است که تعداد مولکولهائی که در یک امتداد در حرکت باشد تقریباً برابر تعداد مولکولهای در حال حرکت در هر امتداد غیر مشخص دیگر است.

میتوانیم چنین فرض کنیم که ذرات سازای یک نمونه از گازی همگی دارای سرعتهای مشابه باشند. بر فرض هم که در لحظه‌ای از زمان چنین باشد، بلافاصله پس از آن، در نتیجه‌ی برخورد ذرات با یکدیگر، این یکنواختی از میان میرود. با وجود این میتوانیم، تا زمانی که شرایط تغییر نیافته، سرعت متوسطی برای مولکولها بپذیریم. بنا بر این، اگر تعداد مولکولهائی که در جهات مختلف در حرکتند برابر و سرعت متوسط آنها یکسان باشد، نتیجه این است که فشار بر جدار ظرف در جهات مختلف یکسان باشد. فرض دیگری که لازم است این است که مولکولها کاملاً کشسانند، به طوری که وقتی به جدار ظرف برخورد کنند، بی‌آنکه از سرعت آنها کاسته شود، به داخل ظرف باز میگردند. اگر چنین نباشد، پس از تصادمهای متعدد باید ساکن شوند و بنابر این قابلیت پخش خود را از دست بدهند.

با قبول نظریه‌ی حرکتی گازها تعلیل قوانین گازها بسیار آسان میشود. فرض کنیم که گازی که یک لیتر جا را اشغال کرده است به ظرفی به گنجایش نیم لیتر انتقال داده شود و هیچ گونه تغییری در سرعت متوسط مولکولهای آن پیش نیاید. در ظرف کوچک، بمباران جدار ظرف با ذرات گاز دو بار بیشتر از ظرف اول خواهد شد و فشار گاز، که نمایش ظاهری اثر بمباران است، باید دو برابر شود. این خود تعلیلی از قانون ماریوت است.

و نیز فرض کنید که گازی محصور در حجم ثابت را چندان گرم کنیم که سرعت متوسط مولکولهای آن دو برابر شود. این بار در برخورد مولکولها با جدار ظرف، نه‌تنها تعداد آنها دو برابر میشود، بلکه شدت ضربه‌ای که بر این جدار وارد میکنند نیز دو برابر میشود، چه نیروی ضربه با مقدار حرکت بستگی دارد که خود وابسته به سرعت است. به این ترتیب نیرو، و بنا بر آن فشار متوسط، که از طرف ذرات گاز بر جدار ظرف مؤثر میشود، با دو برابر شدن سرعت متوسط، چهار برابر خواهد شد. به عبارت دیگر، فشار با مجذور سرعت مولکولها متناسب است. چون مقدار حرکت برابر با جرم ضرب در سرعت است، فشار همچنین با جرم کلی متناسب میشود که در این حالت تغییری نکرده است. و چون انرژی سینتیک یک جسم متحرک یا هر ظومه‌ای از اجسام مادی نصف حاصلضرب جرم در مجذور سرعت است ($\frac{۱}{۲}mv^۲$)، فشار گاز بر جدار آشکارا متناسب با انرژی سینتیک متوسط مولکولهای گاز خواهد بود. بالاخره، یک واقعیت قابل مشاهده این است که چون گازی در حجم ثابت گرم شود، دما متناسب با مقدار انرژیی که به گاز داده میشود بالا میرود؛ بنا بر این اگر فشار (p) و دمای مطلق (T) هر دو با انرژی سینتیک مولکولهای گاز متناسب باشند، خود آنها نیز باید با یکدیگر متناسب باشند و از اینجا $\frac{P}{T}=c$ به دست میآید که بیان قانون گیلوساک است.

اگر حجم ثابت نباشد ولی فشار خارجی تغییر نکند، رابطه‌ی حجم و دما نیز بنا بر قانون شارل (= قانون گیلوساک با حجم ثابت) به صورت منطقی نتیجه میشود.

چون دمای گازی به اندازه‌ی کافی پایین بیاید، گاز مایع میشود و حجم آن به نسبت قابل توجهی تنزل میکند، و مقدار زیادی گرما پس میدهد بی‌آنکه دما تغییری پیدا کند. نظریه‌ی حرکتیْ این وضع رفتار را چنین توجیه میکند که، در هنگام مایع شدن، مولکولها به یکدیگر نزدیکتر میشوند و یکدیگر را جذب میکنند. چون برای جدا کردن آنها از یکدیگر صرف کردن انرژی لازم است، بنا بر این مقدار انرژیی که در حالت مایع دارند بسیار کمتر از انرژی در حالت گازی با همان دما است. همین انرژی است که گرمای نهان تبخیر نام دارد و در هنگام مایع شدن گاز از آن خارج میشود. جاذبه‌ی موجود میان مولکولهای یک مایع خود این امر را توجیه میکند که چرا مایع، مانند گاز، تمام حجم ظرفی را که در آن ریخته شده پر نمیکند.

سرد شدن مایع، همراه با نقصان حرکت مولکولی، سبب انقباض آن میشود. بالاخره، مایع نیز، در نقطه‌ی انجماد، بدون تغییر دما به حالت جامد در میآید. در حالت جامد، حرکت مولکولی محدود است به نوسانی در اطراف نقطه‌های ثابت، و این خود دلیل آن است که چرا جامدات شکل خود را حفظ میکنند و عملاً تراکم‌ناپذیرند. مولکولها در نتیجه‌ی نیروهای شدید جاذبه در جای خود ثابت میمانند؛ و این خود توجیه میکند که چرا جامدات جاری نمی‌شوند و در مقابل کشش مقاومت نشان میدهند.

بحث ریاضی در باره‌ی این نظریه نخستین بار در ۱۷۳۸ توسط دانیل برنویی صورت گرفت؛ ج. پ. ژول آن را کاملتر کرد؛ کسانی که سهم بزرگی در پیشرفت این نظریه داشته‌اند، عبارتند از: ر. ی. ا. کلاوزیوس، ج. ک. مکسول، ج. و. گیبز، و ⇐ لودویگ بولتسمان.

نظریه‌ی ذره‌ای[۱] (nazariyyeye zarre'i)، نظریه‌ای در باره‌ی ماهیت نور که از زمان ذیمقراطیس (قرن ۵م ق‌م) سابقه دارد. وی چنان تصور میکرد که منابع نور و اشیاء مرئی روانه‌هائی از ذرات از خود صادر میکنند که هر یک از آنها "المثنای" قسمت متناظر با آن در منبع است. بعدها نیوتن این نظریه را از نو زنده کرد و آن را نظریه‌ی ذره‌ای نور نامید و با آن عمل انعکاس و، با موفقیت کمتر، عمل انکسار نور را توجیه کرد. این نظریه، علی رغم حمله‌هائی که از طرف اشخاصی چون هویگنس، که نظریه‌ی موجی را پیشنهادکرد، به‌آن میشد، مدتی رواج داشت. در اوایل قرن ۱۹م نظریه‌ی موجی نور، که برای فهم و توجیه پدیده‌های جدید تداخل و پراش لازم مینمود، مورد قبول واقع شد. نظریه‌ی کوانتوم جدید تا اندازه‌ای یادآور نظریه‌ی ذره‌ای است، ولی، البته، یک کوانتوم بیش از آنکه ماده باشد بسته‌ای از انرژی است.

نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای[۲] (rāne-) یا **نظریه‌ی جابجائی** (jābeja'i)، نظریه‌ای زمینشناختی که بنا بر آن شکل سطح خشکی و وضع قاره‌ها با گذشت زمان تغییر کرده است. صورت نخستین این نظریه در ۱۹۱۲ توسط هواشناس آلمانی، آ. وگنر، اظهار شد. وی موافق بودن دندانه‌های کرانه‌ای دو ساحل قطه، و مخصوصاً کرانه‌ی برزیل و خلیج گینه در افریقا، را دلیلی بر درستی نظریه‌ی خود میدانست؛ وی معتقد بود که در اواخر ← دوران پالئوزوئیک همه‌ی قاره‌ها به یکدیگر پیوسته و به صورت اَبَرقاره‌ای بوده است که وی آن را پانگایا (pāngāyā، = همه‌ی زمین) مینامید. سپس پانگایا شکست و به صورت دو توده‌ی ابرقاره‌ای در آمد- لوراسیا[۳] (lārāsiā) در ل و گوندوانالاند[۴] (gondvānāland) در ج. قاره‌های کنونی در اواخر دوران بعدی مزوزوئیک به جدا شدن از در توده‌ی ابرقاره‌ای آغاز کردند. وگنر دلیل دیگری بر این نظر خود را وجود نهشتهای زغال در نواحی قطب جنوب و سیماهای یخچالی در نواحی استوائی میدانست. وی همچنین معتقد بود که میبایستی لایه‌ی انعطاف‌پذیری در داخل زمین وجود داشته باشد تا، به علت وجود آن، تغییر فشارهای قائم حاصل از پیدایش کوههای

(۱)corpuscular theory (۲)continental drift (۳)Laurasia (۴)Gondwanaland

تازه و فرسوده شدن کوههای قدیمی در نتیجه‌ی فرسایش جبران شود. وی میگفت که دوران زمین سبب تعادل و تنظیم افقی سنگها در این لایه‌ی انعطاف‌پذیر میشود و نیروهائی بر ریشه‌های قاره‌ها وارد میآید. این نیروها سبب رانده شدن قاره‌ها بر روی کف بازالتی اقیانوسی که بر آن قرار گرفته‌اند میشود. راز ساخته شدن کوهها بدین ترتیب توسط وگنر مورد توضیح قرار گرفت، که آن را نتیجه‌ی کشش اصطکاکی کناره‌های رانده‌شده‌ی قاره‌ها میدانست. نظریه‌ی وگنر در سالهای ۱۹۲۰ مورد بحث و مناقشه‌ی فراوان قرار گرفت، ولی قبول عام پیدا نکرد، و بعدها اسباب استهزا شد. در ۱۹۴۵ نظریه‌ی رانه‌ای بار دیگر تجدید شد، و علت تجدید حیات این نظریه آن بود که گروهی از زمین‌فیزیکدانان انگلیسی گزارشهائی در باره‌ی تحقیقات مغناطیسی جاهای مختلف زمین و از دورانهای مختلف زمینشناسی منتشر کردند. آنان به این نتیجه رسیدند که در هر قاره، قطب مغناطیسی در اعصار مختلف زمینشناسی تغییر جا داده و منحنی همواری (مسیر قطب) ساخته است، این پدیده را "سرگردانی قطب" نامیدند. با کمال شگفتی متوجه شدند که هر قاره مسیر قطب مخصوص به خود دارد، و اگر قطا نباشد و اروپا و امریکا به یکدیگر متصل شوند، دو مسیر قطب این دو قاره بر یکدیگر منطبق میشود، نیز در یافتند که تنها با فرض حرکت قاره‌ها این نتیجه قابل توضیح است.

نظریه‌ی سه‌رنگ: ← عکاسی رنگی، قسمت I.
نظریه‌ی کشندی: ← کشندی، نظریه‌ی.
نظریه‌ی کوانتوم: ← کوانتوم.
نظریه‌ی ماشینواری: ← فلسفه‌ی ماشینی.
نظریه‌ی مجموعه‌ها: ← مجموعه، در ریاضیات.
نظریه‌ی معرفت: ← معرفتشناسی.

نظریه‌ی موجی نور[1]. پراش نور، که توسط فرانچسکو ماریا گاریمالدی[2] (frāncesko māriā gārimāldi ۱۶۱۸–۱۶۶۳) فیزیکدان ایتالیائی)، و تداخل نور، که توسط نیوتن مشاهده شد (← حلقه‌های نیوتن)، هیچ یک به طرز رضایتبخشی نتوانست توسط نیوتن توضیح داده شود. با این حال، هیچ کوششی برای رد نظریه‌ی ذره‌ای نیوتن به عمل نیامد تا وقتی که، در ۱۸۰۲، ت. یانگ بنا آزمایشهای خود تداخل را آشکار ساخت. ولی، حتی پیش از این آزمایشها، یانگ متوجه پاره‌ای نقائص اضافی در نظریه‌ی ذره‌ای شده بود که دیگران به آن توجه نکرده بودند. مثلاً، چرا ذرات نور از یک منبع نسبةً سرد و سطح بسیار داغ خورشید با یک سرعت صادر میشوند؟ اگر همه‌ی ذرات نور مشابهند، چرا بعضی از آنها، هنگام برخورد با سطح یک ماده‌ی شفاف، منعکس و بعضی دیگر منکسر میشوند؟ همه‌ی واقعیتها ظاهراً به طبیعت موجی بودن نور توجه مییافت، و یانگ با مهارت تمام از نظریه‌ی ک. هویگنس برای توضیح رنگهای فیلمهای نازکی که هوک آنها را توصیف کرده بود استفاده کرد، و بدین ترتیب طول موج رنگهای گوناگونی را که در حلقه‌های نیوتن مشاهده شده بود محاسبه کرد، و حتی تغییر فاز (← فاز، در فیزیک) موج منعکس از یک سطح شیشه‌ای را مشاهده کرد. ارائه کردن نظریه‌ی موجی نور به وسیله‌ی یانگ، به جای آنکه مورد شناسائی عموم قرار گیرد سخت مورد حمله قرار گرفت. البته این امر، که در علوم طبیعی بسیار نادر است، تنها به علت مقبولیت عمومی نظریه‌ی نیوتن نبود، بلکه چون چندسالی پیش از آن، یانگ بدون جهت از انتشارات بعضی از دانشمندان انتقاد کرده بود اکنون تاوان این انتقاد را پس میداد، و پذیرفته شدن نظریه‌ی موجی تا سال ۱۸۱۷، وقتی که ا. ژ. فرنل به کومک آن برخاست، به تأخیر افتاد.

در ۱۸۰۸ اتین لوئی مالوس کشف کرد که نور میتواند به وسیله‌ی انعکاس قطبش یابد. این کشف مشکلی برای نظریه‌ی موجی و نیز نظریه‌ی ذره‌ای نور پیش آورد، زیرا امواجی که به وسیله‌ی هویگنس و یانگ مسلم فرض شده بود امواج تراکمی یا طولی، نظیر امواج صوتی در هوا، بودند. فرنل در یافت که اگر امواج نوری امواج تراکمی نبوده بلکه امواج عرضی باشند، پدیده‌ی قطبش میتواند بخوبی با نظریه‌ی موجی سازگار شود. در آن صورت نور قطبیده میتواند همچون ارتعاشات عرضی منحصراً واقع در یک سطح در نظر گرفته شود. در ۱۸۶۵ ج. ک. مکسول با اثبات ریاضی این امر که ممکن است امواجی عرضی به دست آورد که در آنها انرژی به تساوی میان میدانهای برقی و مغناطیسی توزیع شده باشد، بر اهمیت و ارزش نظریه‌ی موجی افزود. مکسول با معادلات ریاضی خود سرعت امواج برقاطیسی را محاسبه کرد و بدین نتیجه رسید که این سرعت همان سرعت نور است. با این فرض که نور چنین موجی است، میتوان ضریب انکسار یک ماده‌ی شفاف را ـ که یک ثابت نورشناختی است ـ از روی ثابت دی‌الکتریک آن ـ که یک خاصیت برقی است ـ محاسبه کرد. موفقیت فوق العاده‌ی نظریه‌ی موجی وقتی به دست آمد که در ۱۸۸۷ ه. هرتس امواج پیشبینی‌شده‌ی مکسول را به وسیله‌ی یک تخلیه‌ی برقی در نوسانگر تولید کرد. از آن زمان تا آغاز قرن حاضر نظریه‌ی موجی بدون رقیب باقی ماند.

سایه‌ای که بر نظریه‌ی موجی افتاد از کوششی نتیجه شد که برای توضیح توزیع انرژی در طیف تشعشع اجسام داغ به کار رفت. پیشرفتهائی در این زمینه به وسیله‌ی و. وین و س ت. جینز به دست آمد، ولی در ۱۹۰۰ هنوز قانون واحدی به دست نیامده بود که تمامی طیف تشعشعی اجسام داغ را در دماهای مختلف توصیف کند. این مسئله نظر ماکس پلانک را جلب کرد، و وی موفق شد که با فرض قاطع اینکه نور از جسم داغ، نه به صورت امواج پیوسته، بلکه به شکل کوانتومها (← کوانتوم) صادر میشود، مسئله را حل کند. اما نباید تصور کرد که این بازگشتی به نظریه‌ی ذره‌ای نیوتن باشد؛ کوانتومها، چنانکه نیوتن فرض کرده بود، ذرات ماده نبودند. گرچه توضیح و تفسیر پلانک تنها در باره‌ی صدور نور بود، اینشتین در ۱۹۰۵ آشکار ساخت که اگر فرض شود که جذب نور نیز به شکل کوانتوم است، پدیده‌ی نورابرقی بآسانی قابل فهم میشود. چنین به نظر میرسید که عمل متقابل ذره به ذره‌ای میان کوانتومهای نور تابش و الکترونها در سطح حساس به نور (← نورابرق) وجود دارد. ← اثر کامپتن دلیلی است بر تصادم کشسانی میان فوتونهای اشعه‌ی ایکس و الکترونها، به طوری که مقدار حرکت و انرژی هر دو محفوظ بمانند. تنها لازم بود فرض شود که مقدار حرکت یک کوانتوم مساوی است با انرژی آن تقسیم بر سرعت نور.

با آنچه ذکر شد، طبیعت واقعی نور چیست؟ هیچ جای انکار نیست که در همه‌ی آزمایشهائی که با تداخل، پراش، و قطبش سر و کار دارد طبیعت موجی نور دخالت دارد. طبیعت ذره‌ای نور نیز در صدور و جذب نور بس همه معلوم است. بنا بر این، نور با طبیعتی دوگانه جلوه میکند، و چهره‌های ذره‌ای و موجی هر دو را به خود میگیرد.

نظریه‌ی نگاهداری نیرو: ← لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم.

نظم (nazm) [عربی، ← پیوستن]، در ادب فارسی، هر سخن که دارای وزن و قافیه باشد، از این رو، نظم غالباً با شعر مرادف شناخته میشود. با این همه، در بیان فرق میان آن دو گفته‌اند که هر سخن موزون و مقفی که روح را به هیجان آورد، و احساسات و عواطف را بر انگیزد، شعر است (مانند غزلهای حافظ و سعدی)، و اگر چنین نباشد نظم (مانند سخن موزون که مثلاً در صرف و نحو یا فلسفه گفته باشند). بنا بر این، مثلاً نصاب الصبیان یا منظومه‌ی حاجی ملا هادی سبزواری نظم هست اما شعر نیست، و در بعضی از سخنان شعرا که عادةً شعر خوانده میشود نیز جای این بحث هست که شعر است یا نظم. در هر حال، مطابق تعبیر مذکور، هر شعری نظم هست، اما هر نظمی شعر نیست. نیز ← نثر.

نظم‌الدوله، مترجم کتابی تاریخی از کنت دو گوبینو، ← تاریخ ایرانیان.

نظمیه: ← شهربانی.

نظیره (nazira) (عربی، = همانند)، شعری که به تقلید شعری دیگر با همان وزن و قافیه به جد یا به هزل (غالباً) گفته شود، مانند این بیت (میرزا اشتهای اصفهانی)،

این گنبد بزرگ که در مسجد شه است
سرپوش کوچکی است ز قاب طعام ما

از غزلی که به تقلید غزل حافظ به مطلع،

ساقی به نور باده بر افروز جام ما
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

سروده شده است. نیز ← مجابات.

نظیری نیشابوری(nazirie neyšāburi)، شهرت **محمد حسین**، متخلص به **نظیری**، فت ۱۰۲۲ هق، شاعر ایرانی؛ مت نیشابور. پس از مسافرتهائی در خراسان و عراق، به هندوستان رفت، و مورد توجه و محبت ← میرزا عبدالرحیم خان قرار گرفت، و از آنجا به زیارت حج رفت (۱۰۰۲

(۱)wave theory of light (۲)Garimaldi

هق). در بازگشت از مکه، به احمدآباد گجرات رفت، و مقیم شد، و در همین شهر در گذشت. در احمدآباد زندگانی آسوده و خوشی داشت، و شاعران دیگر از هر سوی به نزد او میآمدند، و شعرها در مدح وی میسرودند. نظیری یکی از شاعران برجسته و معروف شیوه‌ی هندی است، که شعرش، هم در روزگار او و هم پس از مرگش، همواره مورد استقبال و نظر شاعران دیگر قرار داشته است. غزلیاتش بارها به چاپ رسیده است (از جمله در لاهور، ۱۹۳۵). قصایدی در ستایش جهانگیر پادشاه نیز دارد.

نعائم: ← منازل قمر.

نعامنه: ← لخمی، ملوک.

نعش (na'š)، کسی که در تعزیه یا دسته نقش کشته‌شدگان را اجرا کند. چون اجراکننده‌ی این نقش وظیفه‌ای انجام نمیدهد، اگر کسی در کاری وظیفه‌ی مهمی نداشته باشد میگویند در آن کار رل نعش را بازی میکند.

نعل درگاه (na'L)، تیر چوبی یا آهنی که سقف درگاه بر آن استوار است.

نعلین (na'leyn)، دهستان (جمع ۶۱۹۶ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان سردشت (سابقاً بخش)، استان چهارم (آذربایجان غربی)، دارای ۳۴ آبادی. مرکزش قلعه تاسیان (qal'e tāsiān؛ جمع ۱۵۹ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۲کیلومتری ل‌غ سردشت قرار دارد. محصولاتش غلات و توتون است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

نعم، سوره‌ی: ← نحل، سوره‌ی.

نعمان[1] (no'mān) [عبری، ← صاحب نعمت]، سردار سپاه سوری که الیشع بیماری برص وی را شفا داد (دوم پادشاهان ۵).

نعمان I: ← لخمی، ملوک.

نعمان III، ملقب به ابوقابوس، ← نعمان ابن منذر.

نعمان ابن امرؤ القیس: ← لخمی، ملوک.

نعمان ابن بشیر انصاری: ← کربلا، واقعه‌ی.

نعمان ابن منذر (no'māne 'bne monzer)، مکنی به **ابوقابوس** یا **ابوقبیس** (abu. qobays) ملقب به **نعمان III**، آخرین شاه (۵۸۰–۶۰۲) ← ملوک لخمی. وی، اگرچه مشهورترین پادشاه حیره است، مهمترین پادشاه سلسله‌ی خود نیست، و شهرت او بیشتر مدیون مدایح یا هجاهای شاعران است، و آنچه از او در دیوان این شاعران آمده، ارزش تاریخی چندانی ندارد. لخمیان تابع پادشاهان ساسانی بودند و وظیفه داشتند تا اعراب بدوی را از هجوم به سرحدات ایران باز دارند. مادر نعمان دختر زرگری در نزدیک مدینه بود، و همین امر دستاویز هجو و طنز دشمنانش واقع شد. پس از مرگ پدرش، هرمز ساسانی در بازه‌ی جانشینی او مردد بود، و سرانجام بر اثر کوششهای عدی ابن زید، که منشی و رابط امور عرب با پادشاه ساسانی بود، او را پادشاه حیره کرد. در اواخر عمر عدی ابن زید را، به جرم توطئه بر ضد خویش، به قتل رسانید، و گویند خسرو پرویز به توطئه‌ی پسر عدی ابن زید او را دستگیر و زندانی کرد. نعمان پس از ۱۵ سال در زندان مرد، و نیز مشهور است که او را در پای پیل افکندند.

نعمان ابن منذر تمیمی: ← ردة، در اصطلاح فقه.

نعمت‌الله جزائری، سید (ne'mato'l.lāhe jazā'eri)، ۱۰۵۰–۱۱۱۲ هق، محدث و فقیه و نویسنده‌ی شیعه؛ مت شوشتر. از تألیفات فراوان او الانوار النعمانیّة فی معرفة النشاة الانسانیه بیش از همه مشهور است.

نعمت‌الله کرمانی، سید: ← شاه نعمت‌الله ولی.

نعمة‌اللهیه یا **نعمت‌اللهیه** (هر دو ne'mato'l-lāhiyye)، سلسله‌ای از صوفیه، منسوب به شاه نعمت‌الله ولی، که در ایران و هند پیروان آنها فراوانند. اخلاف شاه نعمت‌الله به هند رفته‌اند، و مخصوصاً در دکن به ترویج طریقت وی اهتمام کرده‌اند. در دوره‌ی صفویه که بازار تصوف در ایران چندان رونق نداشت، و صوفیه غالباً مطعون و منفور بودند، نعمة‌اللهیه در هند به نشر تعالیم طریقت خویش کوشیدند. در عهد زندیه، نعمت‌اللهیه مجدداً در ایران به ترویج طریقه‌ی خویش پرداختند، چنانکه معصومعلیشاه دکنی درین کار سعی کرد، و نور علیشاه اصفهانی در اوایل قاجاریه در ایران مریدانی به دست آورد. حتی حاجی میرزا آقاسی، و تا حدی محمد شاه قاجار، به این سلسله انتساب یا تعلق پیدا کرده بودند. نعمت‌اللهیه هم اکنون، با وجود انشعابهای داخلی، در ایران اهمیت و نفوذ خاص دارند.

نعمتی (ne'mati) یا **نعمة‌اللهی** (ne'mato'l-lāhi)، دسته‌ی مخالف و مقابل دسته‌ی حیدری، که با دسته‌ی اخیر در عهد صفویه و قاجار در اکثر بلاد ایران رقابت و منازعه‌ی شدید و مستمر داشته‌اند. این دسته منسوب بوده‌اند به شاه نعمت‌الله ولی. در غالب بلاد ایران، مخصوصاً از عهد صفویه به بعد، بین دسته‌ی نعمتی و دسته‌ی حیدری منازعات مستمر و گاهی خونین قائم و برپا بوده است، و دوام جنگ میان این دو دسته در اغلب سفرنامه‌های سیاحان خارجی ذکر شده است. شدت بروز این منازعات در ایام تعزیه‌ی عاشورا بوده است، و در مراسم عید قربان و نحر و تقسیم گوشت شتر قربانی نیز، به سبب اختلاف بین این دو دسته، از قدیم مقدار و محل گوشت سهم هر یک از دو دسته معلوم بوده است. نیز ← حیدری.

نعنائیان یا **نعناعیان** (هر دو na'nā'iān) یا **لبدیسان** (labdisān)، [Labiatae]، تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ی پیوسته جام که گلهای آنها پنج‌قسمتی و دارای دو لب فوقانی و تحتانی و ساقه‌های آنها چهارگوش است. اغلب آنها در نقاط خشک دارای اسانسهای تندند، که محرک و مقوی قلب است، و در داروسازی مصرف میشود. از اقسام آنها **اسطوخدوس، اکلیل الجبل، آویشن، پونه، چای آسویگو، ریحان، زوفا، سوسنبر، مرزه، مرزنجوش، مریم‌گلی، مریم نخودی**، و نعناع است.

نعناع[2] (na'nā')، گیاهان پیوسته‌گلبرگ از تیره‌ی نعنائیان، دارای ساقه‌های چارگوش، برگ‌های معطر، و گاهی گلهای رنگین. اقسام نعناع همه دارای اسانس مانتول هستند و، از حیث شکل برگها، نامهای گوناگون دارند. نیز ← پونه، خال‌واش، اوجی؛ و سوسنبر.

نعناع تند[3] (tond) یا **نعناع فلفلی**، (*Mentha piperita*)، گیاه دائمی که از برّ قدیم به امریکا رفته و عمده‌ترین نوع نعناع برای مصارف خوراکی و استخراج مانتول است.

نعناع زبر (zebr)، (*Mentha spicata*)، گیاه معطر دائمی که اصلش از برّ قدیم است. در امریکا برای استفاده از عطر تندش برای معطر ساختن سقزهای جویدنی کاشته میشود.

نعناع فلفلی: ← نعناع تند.

نعناعیان: ← نعنائیان.

نعومی[4] (na'umi) [عبری، ← شادی من]، مادر شوهر روت (روت ۱۹.۱ و ۲۰).

نعیم‌آباد (na'im.ābād)، ده (جمع ۲٬۸۶۰ نفر سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان یزد، استان دهم، ۱۱کیلومتری ج یزد. محصولش غلات است. از صنایع دستی نساجی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهی به این نام نیامده است.

نعیم ابن حماد خزاعی: ← محنه.

نعیم ابن مسعود: ← محمد ص، قسمت ۳۳.

نعیم ابن مقرن (no'ayme' bne moqarren)، از سران سپاه عرب، و رئیس سپاهیان کوفه، که در جنگ (۱۷ هق) با هرمزان، سردار ایرانی، در دشت میشان خوزستان شرکت داشت. پس از فتح خوزستان، عمر او را به گرفتن همدان فرستاد، و او آن را به‌تصرف خود درآورد؛ آنگاه به‌فتح ری مأمور شد. آنجا را نیز بگشود (حدود ۲۲ هق).

نعیمی: ← فضل‌الله استرابادی.

نغوشاگان، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

نفاثه، بنی: ← محمد ص، قسمت ۴۱.

نفاذ (nafāz) [عربی، ← روان شدن فرمان]، در علم قافیه، حرکت حرف وصل چون به خروج پیوندد؛ مانند فتحه‌ی "م" درین بیت (حافظ)،

ای غایب از نظر بخدا می‌سپارمت
جانم بسوختی و بدل دوست دارمت.

اختلاف نفاذ در قوافی جایز نیست.

نفاس (nefās)، خونی که با زائیدن یا پس از آن تا ده روز از رحم زن خارج میشود. پس از قطع شدن آن، غسل واجب است. زن را در حال نفاس نفساء میگویند.

نفایس الفنون (nafāyeso 'l.fonun)، کتابی از شمس‌الدین محمد ابن محمود آملی. دایرةالمعارفی است در علوم گوناگون مشتمل بر دو قسم، قسم اول، علوم اواخر؛ و قسم دوم، علوم اوایل، و مجموعاً شامل ۹ مقاله و هر مقاله منقسم به چندین فن در دانشهای مختلف. قسم اول، مقاله‌ی اول در ادبیات، مقاله‌ی دوم در شرعیات، مقاله‌ی سوم در تصوف، مقاله‌ی چهارم در علوم محاوره؛ قسم دوم، مقاله‌ی اول در حکمت عملی، مقاله‌ی دوم در اصول حکمت نظری، مقاله‌ی سوم در ریاضی، مقاله‌ی چهارم در فروع علوم طبیعی، و مقاله‌ی پنجم در فروع ریاضی.

نفت[5] (naft)، مایع بیرنگ، فرّار، و قابل اشتعال. مخلوطی است از لیدروکربورها که از تقطیر تدریجی نفت خام، چوب، و قطران زغال به

(۱) Naaman (۲) mint (۳) peppermint (۴) Naomi (۵) naphtha

دست میآید. به عنوان حلال اجسام آلی به کار میرود. برای ساختن واکس و صابون استعمال میشود. مایعی است که برای تمیز کردن و لکه‌گیری به کار میرود.

نفت استاندارد، شرکت: ← استاندارد اویل، شرکت.

نفتالن: ← نفتالین.

نفتالی[1] (naftali) [عبری، ـ کشتی گرفتن من]، پسر یعقوب، جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی اسرائیل که در لغ دریای جلیل ساکن شدند (پیدایش ۷.۳۵، ۲۴.۴۶، ۲۱.۴۹ (و به صورت فتالیم، متی ۱۳.۴ و ۱۵، مکاشفه ۶.۷).

نفتالین[2] (naftālin، فس) یا **نفتالن** (naftālen)، جسم بیرنگ، جامد، متبلور با بوئی زننده، و غیر محلول در آب (فورمول شیمیائی $C_{10}H_8$). در °۸۰ صدبخشی ذوب میشود و در °۲۱۸ صدبخشی به جوش میآید. از مشتقات قطران زغال سنگ است. در الکل یا اتر حل میشود. در رنگرزی، حشره‌کشی، و در پلشت‌بری به کار میرود.

نفت خام[3]، نامی که عموماً به مایع روغنی‌شکلی داده میشود که گاه تقریباً بیرنگ است، ولی عموماً قهوه‌ای تیره یا سبزفام است. نفت به شکل گاز و به صورت تقریباً جامد (قیر) نیز یافت میشود، و تقریباً در میان احجار همه‌ی دوره‌های زمینشناختی قشر زمین وجود دارد. هرودوت و دیگر نویسندگان قدیم از آن نام برده‌اند. در ساختن ساروج و برای اندود کردن دیوار و بدنه‌ی کشتیها و نیز برای آتشبرانی با سلاحهای نفت‌انداز در جنگهای دفاعی به کار میرفت. بندرت به عنوان روغن چراغ از آن استفاده میشد. هندیشمردگان ل امریکا از آن در کارهای جادوئی و نیز در نقاشی استفاده میکردند.

در اروپا آن را از روی جریانهای آب میگرفتند، یا با کندن چاله‌هائی در زمین بیرون میآوردند، و در اوایل قرن ۱۹م مقادیر کمی نفت از سنگ رستی به دست آمد. در ۱۸۱۵ چند خیابان پراگ را با چراغ نفتی روشن کردند.

صناعت جدید نفت در سال ۱۸۵۹ هنگامی آغاز شد که ادوین دریک در اویل کریک[4] (oyl krik)، پنسیلوانیا، نخستین چاه نفت را حفر کرد و همین نقطه بعدها به نام تیتوویل نامیده شد. نخستین چاه نفت ایران در مسجد سلیمان در خرداد ماه ۱۲۸۷ هش حفر شد، و سپس چاههای چندی در اطراف آن زده شد. نفت چراغ اولین محصولی بود که به دست آمد و چراغ نفتی جانشین شمع و چراغهای روغنی شد. با استخراج فراوان نفت بزودی بهای آن کاهش یافت. ولی عمل پالایش نفت سبب پیدایش شرکتهای بزرگ شد و این صناعت زیر نفوذ ج. د. راکفلر قرار گرفت. تا پیش از پیدا شدن موتورهای بنزینی و استفاده‌ی از آن در اتومبیل و کامیون و تراکتور و هواپیما، موارد استعمال فراورده‌های نفت محدود بود. امروز تمدن سراسر جهان وابسته به نفت و فواید بسیاری است که از آن به عنوان مولد انرژی و سوخت و وسیله‌ی ساختن رنگ و دارو و بسیاری از مواد مصنوعی میشود، نیز ← پتروشیمی. ح ۶۰٪ محصولات نظامی کشتیهائی که در جنگ II از کشتهٔ صادر میشد، فراورده‌های نفتی بود. استخراج نفت از منابع زیرزمینی بی‌پروا و به افراط صورت گرفته است. از بیم تمام شدن منابع نفت، اکنون وسایل گوناگونی از قبیل مغناطسنج و گرانشسنج برای جستجوی منابع تازه ساخته شده است و با تولید انفجارهای زیرزمینی و لرزه‌نگاری نقشه‌های زیر زمینی فراهم میشود. در حال حاضر وسایل استخراج بسیار تازه و کارامدی در کار است. از جمله‌ی این کارها آن است که با تلمبه زدن گاز یا آب نمک در چاه فشار آن را ثابت نگاه میدارند، یا با حفر چاههای افقی و اتصال دادن آنها به چاههای عمودی حوضه‌ی زهکشی نفت را وسیعتر میکنند، یا اینکه از ماسه‌های اشباع‌شده از نفت، نفت آن را میگیرند.

در باب منشأ تولید نفت اختلاف است، بعضی آن را نتیجه‌ی تجزیه‌ی سنگها میدانند، ولی عقیده‌ی مقبول این است که نفت منشأ آلی دارد و آن را نتیجه‌ای از روی هم انباشته شدن موجودات گیاهی و جانوری دورانهای گذشته همچون نرمتنان و گیاهان دریائی و موجودات زنده‌ی میکروسکوپی میدانند. شکل ظاهری و غلظت و ترکیب شیمیائی نفت، برحسب زمینی که از آن استخراج میشود متفاوت است. عموماً مخلوطی است از ئیدروکربورها که با چند درصد متغیری از ترکیبات دیگر دارای نیتروژن و اکسیژن و گوگرد همراه است. بعضی از نفتها، مثلاً نفت پنسیلوانیا، از لحاظ ئیدروکربورهای رشته‌ی پارافین غنی است و در ضمن تقطیر ماده‌ی جامد مومی از آنها به دست میآید و به همین جهت نفت پارافینی نامیده میشود. از بعضی دیگر در تقطیرْ ماده‌ی سیاه زفتی به دست میآید و آنها را نفت آسفالتی مینامند.

پالایش نفت با روش تقطیر تدریجی انجام میگیرد. برای جوابگویی به نیازمندی فراوان به بنزین، اکنون روش یا عملی به نام کراکینگ (krāking، از انگل) به کار میرود که در آن مولکولهای ئیدروکربور سنگینتر را به وسیله‌ی حرارت و فشار، و در مجاورت کاتالیزگرهای مخصوص، میشکنند و از آنها مولکولهای سبکتر بنزین به دست میآورند. از نفتهای خام گوناگون، روغنهای لیزانه و انواع سوختها (نفت چراغ، بنزین، نفت سیاه، و غیره) و وازلین و بعضی "روغنهای معدنی" که در پزشکی به عنوان ملین مصرف میشود به دست میآید. کشورهای عمده‌ی نفتخیز اینها هستند، ایران، کشمیر، تبشه، ونزوئلا، کویت، لیبی، عربستان سعودی، عراق، و رومانی. پس از جنگ II نتایج حفاریهای زیر دریائی در خلیج مکزیک و دریای خزر و خلیج فارس رضایتبخش بوده، و اکتشافات تازه‌ی نفت و استخراج آن در الجزایر و غ کانادا و غ افریقا و دریای شمال و امارات متحد عربی اندازه‌ی تخمینی ذخایر نفت را بالا برده است.

نفتخانه (naftxāne)، مرکز نفتی، ش عراق، در مرز ایران، ل‌ش بغداد. در ۱۹۲۳ صنعت نفت آن به وجود آمد. در ۱۹۶۲ تولید سالانه‌ی نفت آن ۱'۴۳۴'۸۲۰ پشکه، و در ۱۹۶۷ دو حلقه چاه در آن موجود بوده است.

نفت سفید (nate sefid)، دهستان (جه ۱۳'۰۰۰)، بخش هفتکل، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۸ (۱) آبادی. محصول عمده‌اش غلات است. ساکنین آن از طوایف بختیاری و قشقائی هستند. به مناسبت چشمه‌ای که از آن نفت بیرنگ میجوشد، نفت سفید نام گرفته است. در سال ۱۳۱۳ هش (۱۹۳۴) حفاری در آن شروع و به کشف گاز منجر شد. در ۱۳۱۷ هش (۱۹۳۸) اولین چاه آن (چاه شماره‌ی ۵) به نفت رسید. مع هذا تاریخچه‌ی نفت آن را باید از ۷۰ تا ۸۰ سال پیش دانست که در آن زمان روزانه ح ۳۰ مشک نفت از چشمه‌ی آن به دست میآمد که به مصرف مناطق همجوار میرسید. اکنون نفت حاصل از طریق لوله به پالایشگاه آبادان فرستاده میشود. گاز طبیعی چاههای آن مرغوب و به وسیله‌ی لوله به مسجد سلیمان فرستاده میشود. مرکزش، **نفت سفید** (جه ۲'۲۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۴۰ کیلومتری لغ هفتکل واقع است. تأسیسات نفتی این دهستان در آن قرار دارد.

در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

نفت شاه (nafte šāh)، آبادی (جه ۳'۵۴۳ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش سومار، شهرستان قصر شیرین، استان پنجم، ۷۲کیلومتری ج قصر شیرین؛ کنار مرز ایران و عراق. اهمیت آن به خاطر چاههای نفت است که محصول آن به وسیله‌ی لوله‌ای به طول ح ۲۶۰ کیلومتر به پالایشگاه منتقل میشود.

نفتول[5] (naftol)، هریک از دو ترکیب متبلور همپار (← همپاری)، به نامهای آلفانفتول و بتانفتول، با یک فورمول شیمیائی ($C_{10}H_7OH$) که از مشتقات (ئیدروکسیل) نفتالین هستند، و از تأثیر اسید سولفوریک بر نفتالین به دست میآیند. بلورهای آلفانفتول هرم شکل و بلورهای بتانفتول صفحه‌ای است، هر دو بیرنگ، در آب حلپذیر، و پلشت‌برند. در تهیه‌ی بعضی از رنگها به کار میروند. محلول هر دو برای تشخیص وجود ترکیبات فریک (← آهن) در محلولها مورد استعمال دارد؛ آلفانفتول چنین محلولی را بنفش میکند و بتانفتول آن را به رنگ سبز در میآورد.

نفثة المصدور: ← صائن اصفهانی.

نفثة المصدور (nafsato 'l.masdur) [عربی، ـ خلطی که مبتلا به سینه‌درد به سرفه از سینه بیرون افکند، و مجازاً، شکایت و درد دل]، کتابی مختصر به فارسی، تألیف (۶۳۲ هق) شهاب‌الدین محمد نسوی. کتاب به نثری مصنوع و منشیانه، آمیخته به آیات قرآنی و احادیث و اشعار و امثال عربی و امثال و اشعار فارسی، و خطاب به سعدالدین جعفر ابن محمد نامی، ظاهراً پسر عم مؤلف، نوشته شده است، و شرح وقایع ناگواری است که بر مؤلف پس از مراجعت (۶۲۷ هق) از سفارت به دربار الموت به امر

(۱)Naphtali (۲)naphthalene (۳)petroleum (۴)Oil Creek (۵)naphtol

جلال‌الدین منکبرنی، و پیوستن بـه سلطان در تبریز، و آمدن سپاه تاتار به تعاقب جلال‌الدین، تا مرگ ایـن سلطان‌ـگذشته است. نفثة المصدور نخست در ۱۳۰۷ هش به چاپ سنگی، و بار دیگر در ۱۳۴۳ هش از طرف وزارت آمـوزش و پـرورش، با تصحیح انتقادی و تهذیب و تنقیح امیر حسن یزدگردی، به چاپ رسیده است.

نفحات الانس (nafahāto' l.'ons)، نـام اصلی آن نفحات الانس من حضرات القدس، تذکره‌ی مشایخ تصوف، اثر نورالدین عبدالرحمان جامی. اصـل این کتاب طبقات الصوفیه نام داشته و تألیف محمد ابـن حسین سلمی نیشابـوری بـوده است. سپس خواجه عبدالله انصاری آن را از عربی به زبان هروی تقریر کرده، و جامی در ربـع آخـر قرن ۹م هق آن را بـه فارسی بـر گردانیده، ترجمه‌ی حال عده‌ای از شاعران و عارفان متأخر را بدان افزوده، ترجمه‌ی حال قریب ۶۰۰ تـن از عارفان زن و مرد را در آن گنجانیـده، و تا حد امکان تـاریخ ولادت و وفات هـر یک را نیز بر آن مزیـد کرده و کتابی جامع و پیراسته چنان پرداخته است که امروز یکی از مأخذهای مهم این رشته است.

نفحات الاهیه: ← محیی‌الدین ابن العربی.

نفح الطیب (nafho 't.tib)، کتابـی در تـاریخ سیاسی و ادبـی انـدلس (۴ جلد) از ابـوالعباس مقری (فت ۱۰۴۱ هق)، از بزرگان علمای مـالکی در تفسیر و حدیث و ادب و کلام و محاضرات.

نفر، ایل (nafar)، از ایلات خمسه‌ی فارس، دارای ۳۵۰۰(؟) خانـوار، ساکن فـارس. ییلاق آنها در آباده و قشلاقشان در داراب، جهرم، و گاهـی در لار است. از طـوایف آن میتوان زمـان خانلو، ستارلو، و شجرلو را نام برد. این ایل در واقـع از طوایف ترک در ایران محسوب میشود. رئیس این ایل معمولاً از ایـل بهارلـو انتخاب میشود و بین آنها دوستی کاملی برقرار است. در زمان نادر شاه و کریم خان زند ریـاست ایـل نفر به عهده‌ی حاجی حسین خان نفر واگذار شده بـود و چون وی در دربار نفوذ و اعتباری داشت، ایل مزبور کم‌کم به اسم نفـر (اسم خـود وی) موسوم شد.

نفرتیتی[1] (nefertiti)، نق ح ۱۳۷۲–۵۰ قم، ملکه‌ی مصر قدیم، همسر اخناتون. ظاهـراً اخنا‌تـون در اواخـر سلطنت خـود او را طلاق داد. مجسمه‌ی نیمتنه‌ی سنگی زیبای نفرتیتی (موزه‌ی بـرلین) سبب آن شده است که وی را یکـی از زیباترین زنان باستانی بدانند.

نفریت، سنگ قیمتی، ← یشم.

نفس (nafs)، در نظر حکمـای قدیـم، آنچه به وسیلـه‌ی قـوا و آلات جسم طبیعی را حیات می‌بخشد و از آن نبات و حیوان و انسان میسازد. این تعـریفْ خلاصه و ساده‌شده‌ی تعریفی است که در کتب حکمت بـرای نفس ذکـر کرده‌انـد، و گفته‌انـد، "نفس کمـال اول جسم طبیعـی آلـی است" (مقصود از آلـی عمل‌کننده بـه وسیلـه‌ی آلات است). کمـال اول که در ایـن تعریف ذکر شده است تـرجمـه‌ی انتلخیای (entelexeyā-) یونانی است که ارسطو در تعـریف نفس آورده است، و مقصـود از آن چیزی است که شیء بـه وسیله‌ی آن صورت استحقاقی خـود را بـاز می‌یابد و بـه کمال میرسد. پس نفس نباتـی کمال اول برای جسم نبات، نفس حیوانـی کمال اول برای جسم حیوانی، و نفس انسانی یا نفس ناطقه کمال اول برای جسم انسانـی است. در بحث از این تعریف، به گونه‌ای که شامل همه‌ی نفوس سه‌گانه‌ی نباتـی و حیوانی و انسانی و نفوس فلکی بشود، سخن بسیـار گفته شده است که بـرای آن باید به کتب مفصل در حکمت قدیم مراجعه کرد. چون قدما معتقد بودنـد که ستارگان در افـلاک قرار دارند و حـرکت ستـارگان بـه تبع حرکات افلاک است و افـلاک را نیز نوعـی جسم می‌دانستند، در نتیجه معتقد بودنـد که افـلاک نیز باید دارای نفس باشند، زیرا این حرکات نـوعی حرکت ارادی است و حـرکت ارادی نیز مستلزم داشتن نفس است و اصطلاح نفس فلکی از اینجا است. **نفس نباتی** (nabati) مبدأ تغذیه و نمو و تولید مثل، و **نفس حیوانی** مبدأ حرکت ارادی و حس، و **نفس انسانی** یـا نفس نـاطقه مبدأ ادراک کلیات و تفکر است. هـر نفس بالاتـری متضمن قوا و اعمال نفس پایینتر هم هست. مثلاً نفس حیوانی که بـالاتـر از نفس نباتـی است، علاوه بر اینکه مبدأ حس و حـرکت است، مبدأ تغذیه و نمو و تـولید مثل نیز هست، و بنا بـر این در حیـوان دو نفس جداگانـه‌ی نباتـی و حیوانـی وجـود نـدارد بلکه در آن یک نفس هست که عمل نفس نباتی را نیز انجام میدهد، و همچنیـن در انسان یـک **نفس ناطقه** هست کـه اعمال تغذیه و نمو و تـولید و حس و حـرکت و تفکر بـه وسیله‌ی او یعنی بـا قـوا و آلات او انجـام میشود (نیز ← روح). همچنین نفس، در عین آنـکه واحـد و بسیط است، مجموع همه‌ی قوا است، منتهی این قـوا بـه وسیله‌ی افـزار و آلات جداگانه، که هر کدام محلی خاص در بدن دارد، اجـرا میشود. نفس انسانـی بـه عقیده‌ی بسیاری از حکما مجرد است، یعنی مادی نیست، زیرا ماده نمیتواند امـور کلی را در یـابد و به عبارت دیگر کلیات که خود مادی نیستند (زیرا ماده جـزئی است) نمیتوانند در چیز جـزئـی منطبع شوند زیرا در این صورت خود نیز جزئی میشوند نه کلی. برای تجرد نفس یـا غیر مادی بودن آن دلایل زیـادی آورده‌انـد که بایـد در کتب مفصل دید. البته بسیاری از حکمای دیگر، که به اصطلاح مادی بـوده‌اند، منکر تجرد نفس انسانی هستند و آن را امری مادی میدانند. در اخلاق، تقسیم دیگری بـرای نفس انسانی آورده‌اند: **نفس امّاره، نفس لوّامه، و نفس مطمئنّه.** مراد از نفس در اینجا بیشتر ضمیر یـا وجـدان اخلاقـی است. نفس امـاره وجدانـی است که به پیروی از طبیعت حیوانـی انسان را بـه متابعت لذات و شهوات امـر میکند و نفس لـوامه آن وجـدان اخـلاقـی است که انسان را در پیروی کورکورانه از قـوای طبیعی سرزنش میکند و او را از ارتکاب امور غیر اخلاقی باز میدارد. نفس مطمئنه نفسی است که وجدان او بر اثـر ریاضت و تمرین اخلاقی از نگرانی و سرزنش و تشویش نفس لوامه رهائی یافته و یکسره مطابق موازین اخلاقی عمل میکند.

نفس الرحمان فـی فضائـل سلمان: ← صاحب مستدرک.

نفس اماره: ← نفس، در نزد حکما.

نفسانی: ← عینی.

نفس حیوانی: ← طبیعت؛ نفس.

نفس‌دهـی بجمیـع مـوجـودات، مذهب: ← آنیمیسم.

نفس زکیه (nafse zakiyye) یـا **ذوالـنـفس الـزکیـه** (zo'n.nafse 'z.zakiyye)، شهـرت **محمد ابن عبدالله محض ابن حسن مثنی،** ملقب به **مهدی،** ۱۰۰–۱۴۵ هق، از بـزرگان خـاندان علـی ع از نسل امام حسن ع، پسر عبدالله محض. به مناسبت حدیثی از محمد ص، که فرموده بود "مهدی (آنکه ظهور خواهد کرد و عالـم را از داد پر خواهد کرد) از نسل من خواهد بـود، و نام او نام من، و نام پدرش نام پدر من خـواهد بود"، محمد ابـن عبـدالله محض را لقب مهدی دادند؛ و چون میانه‌ی دو کتفش عـلامت سیاهـی به بزرگی یک تخم مرغ بود (و گویا این علامت در محمد ص هم بوده)، بیشتر اعضای خاندان علی به آتیه‌ی او امیدوار بـودنـد، و او را خلیفه‌ی آینـده‌ی مسلـمین میپنداشتند. او و بـرادرش، ابـراهیم قتیل باخمری، بـا امید وصول بـه تخت خلافت بزرگ شدنـد و تـربیت یـافتند. پس از قتل (جمادی الثانی ۱۲۶ هق) ولید ابـن یزید، خلیفه‌ی اموی، خاندان بنی‌هاشم در مدینه مجتمع شدند، و عبـدالله محض (پـدر محمد) خـاندان بنی‌هاشم را برای به دست آوردن خلافت ترغیب، و پیشنهـاد کـرد که بـه پسرش بیعت کنند. بـه موجب روایـات، حتی ابراهیم امام، ابـوالعباس سفاح، و ابوجعفر منصور (از بنی عباس) به محمد بیعت کردنـد، و تنهـا امام جعفر صادق از بیعت سر باز زد، و گفت که این کار صـورت نخواهـد گرفت، و خلفـای آینده از بنی عباس خـواهند بود، و حتی، به موجب روایتی، گفته بود که این امر (خـلافـت) از آن صـاحب ردای زرد است (ابـوجعفر منصـور در آن مـجـلس ردای زرد پوشیده بود)، و میگویند، به همین سبب، بعدها که منصور به خلافت رسید، بـه امام جعفر ابـن محمد لقب صادق داد. مـروان، خلیفه‌ی آخـر اموی، با محمد و پـدرش عبدالله کاری نـداشت، و پس از انقراض خلافت بنی امیه، خلیفه‌ی اول عباسی (سفاح) نیز با او کاری نداشت، تـا آنکه منصور به خلافت رسید. ظاهـراً منصور بـه علت بیعتی که از پیش با محمد کرده بود، و بـه علت میل شدید مردم مدینه و بـزرگان اهل علم به او (معتزله از محمد حمـایت میکردنـد، و مالک ابن انس، فقیه معروف، بـه اطاعت او فتوی داده بـود)، از او سخـت در وحشت بـود. محمـد و برادرش ابـراهیم پنهان شدنـد، و منصور پـدر ایشان عبدالله را گرفت و بـه زندان انداخت، و پیـوسته در طلب آن دو بـرادر بـود، تا آنکه محمد در جمادی سال ۱۴۵ هق در مـدینه ظاهـر شد، و مردم را به خود خواند. منصور علی ابـن عیسی را با ۴٬۰۰۰ مـرد بـه مدینه فـرستاد. در جنگـی کـه در گـرفـت، یـاران محمد شکست خـوردند، و او در روز دوشنبه‌ی ۱۴ رمضان سال ۱۴۵ هق در محل موسوم به احجار الـزیت کشته شد، و سرش را از تن جدا کردند و پیش منصور

(1) Nefretete, Nefertiti

فرستادند. برادرش ابـراهیم در آن هنگام در بصره بود، و پس از شنیدن این خبر، با پیروان خود روی به کوفه نهاد، و در بـاخمری (دهـی نزدیک کوفه) بـا سپاه منصور جنگید و سرانجام کشته شد، و سرش را پیش منصور بـردند (← قتیل باخمری). ابـوحنیفه، فقیه معـروف، از ابراهیم طرفداری کرده بود.

نفس لوامه: ← نفس، در نزد حکما.

نفس مطمئنه: ← نفس، در نزد حکما.

نفس نباتی: ← طبیعت؛ نفس، در نزد حکما.

نفسیه، رساله‌ی: ← عرفی.

نفطویه [ابراهیم ابن محمـد نفطویه (nefta-vayh)]، ۲۴۴–۳۱۹ هق، نحوی و لغوی عرب و از شاگـردان مبرد و ثعلب که در علـم قـرائت قرآن نیز مهارت داشت. از آثـار مهم او کتاب اعراب القرآن و کتاب غرایب القرآن است.

نفقه[1] (nafaqe)، مسکـن، لبـاس، خـوراک، و اثاثه‌ی خـانه که به طـور متعارف بـا وضع زن مناسب باشد، و نیز خدمتکار در صورت عـادت زوجه به داشتن او یا حاجت او به واسطه‌ی مرض یـا نقص اعضـا. نفقه‌دهنده را منفق (monfeq) گویند. نفقه‌ی اقـارب عبارت است از مسکـن، لباس، خـوراک، و اثاثـه‌ی خانـه به قـدر رفع حاجت و بـا توجه بـه درجـه‌ی استطاعت منفق. احکام مربوط به نفقه‌ی زوجه و اقـارب در مـواد ۱۱۹۵–۱۲۰۶ قانون مدنی ذکر شده است

نفلس[2] (nefels)، شهـر (در ۱۹۷۰ جه ۳°۷۳۹)، ایالت [ـ کانتـون] گلاروس، ش قسمت مـرکزی سویس. در اینجا به سال ۱۳۸۸ سویسیهـا اتریشیان را شکست دادند. یـک صومعه‌ی قدیمی و یک قصر به سبک باروک و یک کلیسای قـرن ۱۸م دارد.

نفله[3] (nefele)، در افسانـه‌هـای یـونـان، زن آتاماس و مادر فریکسوس و هله.

نفود (nafud) یا **نفود بزرگ** [نفـود الکبیره]، کویری در بخش شمالی عـربستان. طـول آن در امتداد ش–غ قـریب ۶۴۰ کم و در امتداد ل–ج به طـور متوسط ۳۲۰ کم است، ایـن کویـر، به وسیله‌ی بیابان شنی دهناء، به ربع الخالی مـرتبط است.

نفوس، عالم: ← عالم.

نفیس ابن عوض کرمانی (nafise'bne evaz-)، ملقب به **برهان‌الدین**، پـزشک مشهور قـرن ۹م هق، معروف به **طبیب نفیس**. به خواهش الغ بیگ پسر شاهرخ تیموری به سمرقند به دربار او رفت، و پس از مرگ (۸۵۳ هق) وی بـه کرمان بـاز گشت و تا آخر عمر در آنجا زیست. از تألیفات اوست، سمومات؛ شرح الاسبـاب و العلامات، در شرح کتاب الاسباب و العلامات نجیب‌الدیـن سمرقندی، که در ۸۲۷ هق به اتمام رسیده و به الغ بیک اهـدا شده است؛ و شرح تشـریحی (۸۴۱ هق) که شرحـی است بر کتاب موجز ابن النفیس.

نفیسه، سیده (nafisa)، ف ۲۰۸ هق، دختـر حسن ابن زیـد ابـن الحسن ع؛ از زنـان دانشمند و باتقوی که با شوهـرش به مصر رفـت و در همان جا وفـات یـافت، و مسجد معتبری بـر قبر او ساختند. بنی عباس و فـاطمیان و سلاطین عثمانی در تعمیر و تزیین آن مسجد کوشیدنـد. معروف است که امام **شافعی** برای فـرا گرفتن حـدیث به نزد او میرفت.

نفیسی، سعید، مشهور بـه **سعید نفیسی** (sa'ide nafisi)، ۱۲۷۴–۱۳۴۵ هش، نـویسنده و محقق ایرانی. پس از پایان تحصیلات متوسطه، بـرای ادامه‌ی تحصیل، به اروپا (سویس و بعد فرانسه) رفت. در بازگشت بـه ایـران نخست بـه تـدریس زبان فرانسه در دبیرستانهـای تهران پرداخت، و سپس در وزارت فلاحت و تجارت و فـواعد عامه به کار مشغول شد. پس از تأسیس دانشگاه تهران به این دانشگاه منتقل شد و به تـدریس زبـان و ادبیات فارسی مشغول شد. از مهمترین آثـار او اینهاست:

۱) تصنیف، آتشهـای نهفتـه (۱۳۳۹ هش)، آخرین یادگار نادر شاه (نمایشنامه، تهـران، ۱۳۵۵ هش)، ماه نخشب (مجمـوعـه‌ی داستـان، تهـران، ۱۳۲۸ هش).

۲) تـرجمه، ایلیاد (تهـران، ۱۳۳۴ هش) و اودیسه (تهران، ۱۳۳۷ هش).

۳) تصحیح متون، تاریخ مسعودی معروف بـه تاریخ بیهقی (۳ جـلد، ۱۳۱۹–۲۹ هش)، دیـوان انوری (تهـران، ۱۳۳۷ هش)، و رباعیات بابا افضل کاشانی (تهران ۱۳۱۱ هش).

۴) تحقیق در ادبیات ایران، احوال و اشعار رودکی (۳ جلـد، تهران، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۹)، آثار گمشده‌ی ابوالفضل بیهقی (تهران، ۱۳۱۵ هش)، جستجو در احوال و آثـار شیخ فـریدالدین عطار نیشابوری (تهران، ۱۳۲۰ هش)، زندگانی و کار و اندیشه و روزگار بوعلی سینا (تهران ۱۳۳۳، هش)، و تاریـخ نظم و نثر در ایـران و در زبـان فارسی (۲ جـلد، تهران، ۱۳۳۴ هش).

۵) تاریخ ایران، تـاریخ اجتماعی ایـران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان (تهـران، ۱۳۴۲ هش) و تاریـخ تمدن ایـران ساسانی (جلد اول و ضمیمه‌ی آن، تهران، ۱۳۳۱–۴۴ هش).

از کارهـای مهم دیـگر او یـکی تـألیف فرهنگ فرانسه–فارسی (۲ جلد، تهـران ۱۳۰۹–10 هش) و دیگر چاپ فـرهنگ فـارسی بـه فارسی نفیسی یـا فرنودسار تألیف پـدرش است. سعیـد نفیسی شعر نیـز میگفته، و گلچینی از اشعـارش در ۱۳۳۳ هش به چاپ رسیده است.

نفیسی، علی اکبر: ← ناظم‌الاطبا.

نق، عـلامت اختصـاری دونقش در ایـن کتـاب، و غالباً در زندگینامه‌ی اشخاص بـرای نشان دادن تاریخ شکوفائی حیـات شخص مورد نظـر آمده است.

نقائض جریر و فرزدق، ← عـربی، ادبیات، قسمت X.

نقاب (neqāb)، ده (جه ۱°۲۷۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان رستـاق، بخش خلیـل‌آبـاد، شهـرستان کاشمر، استان نهم (خراسان)؛ ۲کیلـومتری ج‌ش خلیل‌آباد. محصولاتش غـلات، منـداب، و میوه است.

نقاب، دهسـتـان (جـه ۱۵°۶۶۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش جغتـای، شهرستـان سبزوار، استان نهـم (خـراسان)، در ولایـت و نـاحیـه‌ی قدیم جوین؛ دارای ۳۳ آبادی. ایـن دهستان حاصلخیزترین منطقه‌ی جـویـن مـحسوب مـیشود. محصـولات عمده‌اش غـلات، زیـره، کنجد، و پنبـه است (در بین ایـن محصـولات پنبه‌ی آن مشهـور است). مرکزش، **نقاب** (جه ۱°۰۸۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، ۳۶ـ کیلومتری ل‌ش جغتای است. کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی، و از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نقادی عقل مطلق: ← نقد عقل محض.

نقاره: ← صدف یا گوش ماهی.

نقاره (naqāra;-qāre)، نـوعـی طبل که از دو طبل کوچک متصل بـه هـم، یکـی کوچکتر و دیـگری بـزرگتر، تشکیـل یـافته است. طبـل بزرگتر صدایش بمتر و دیگـری صـدایش زیرتر است. از سازهای کوبی است که با دو عدد چوب نواخته میشود. کاسه‌ی نقاره از مس، و پوست آن از پوست گاو است.

نقاره‌خانه (naqare.xane, naqq-)، محـل یـا برجی که هـر بامـداد و هـر شام در آن طبل و دهل و کوس و کرنا و نقاره مینواختند. از قدیم در پایتخت و شهرهای بـزرگ ایـران نقاره‌خانه وجـود داشتـه است؛ تـا چندی پیش نیز نقـاره‌خـانه‌ی تهـران بـالای سردر میدان مشق (فعلاً محل وزارت امـور خارجه، شهربـانـی، و بعضی ادارات دیگر) هنـوز وجـود داشت. آن را **طبل خانه** نیز میگفتند.

نقاره‌خانه (naqāre.xāne, naqq-)، نـام برج کوچکی از سنـگ و آجـر، از عهد سلجوقـی، بالای کوهسار تقی‌آباد، ری.

نقاره کـوب (naqare kub)، ده (جـه ۳۶۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهسـتـان کرف‌آور، بـخش گیـلان غرب، استـان پنجم، ۳۵کیلومتـری شمال گیلان غـرب. آثاری از دوره‌ی ساسانیـان در آن بـه چشم میخورد. این آثار بقایائی از ۲ بنـا–یکی به شکل مـربع و دیگـری هشت ضلعی–است، که فعلاً در گورستان این ده قرار دارند. در ش آن تپه‌ای وجـود دارد که در بـالای آن آثـار بـرجی باقی مانده است، و به نظر میرسد که از برجهای دیده‌بانی باشد.

نقاشان هشتگانه: ⇐ گروه هشت‌نفری.

نقاشباشی: ← مزین‌الدوله.

نقاشی ایران: ← ایران، هنر و معماری.

نقاط اصلی: ← عدسی ضخیم.

نقاط عقده: ← عدسی ضخیم.

نقاط کاردینال: ← عدسی ضخیم.

نقاط کانونی: ← عدسی ضخیم.

نقاط مزدوج[4] (mozdavaj)، در نـورشنـاخت، دو نقطه در دو طرف یک عدسی، به طـوری که شیئی واقع بـر یـکی از آن دو تصـویری بر دیگری پدید آورد.

نقال (naqqāl) یا **قصه‌گو** (qesse-gu)، شخصی نکته‌سنج و بـاخبر از تاریـخ، اخبـار، اشعار، نوادر، و امثـال. در حین تقـریـر داستـان، به مقتضای روحیـه‌ی مستمع و اشخـاص داستـان، حالاتی از قبیل غضب، عشق، سرور، غـم، تحکم، چاکری، و غیره به خـود میگیرد، و هنگام لزوم آواز میخواند. ملا حیدر قصه‌خوان و مـلا محمد خـورشید اصفهـانی از نقالهای معـروف دوره‌ی

(۱)alimony (۲)Näfels (۳)Nephele (۴)conjugate points

صفویه بوده‌اند.
نقاله: ← فضاپیمائی.
نقاله[1] (naqqāle)، نیمدایره‌ای مدرج از صفر تا ۱۸۰° که از ماده‌ی شفافی چون میکا و پلاستیک ساخته شده، و برای اندازه‌گیری زاویه و نقل اندازه‌ی آن از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر به کار میرود.
نقاله‌ی فضاپیما: ← وسایط فضاپیما.
نقاوة الادوار: ← عبدالقادر ابن غیبی.
نقب[2] (naqb یا naqab) [عبری ← خشک]، ناحیه‌ی نیم‌صحرائی (۱۳٬۱۳۰ کمم)، ج رژیم اشنالگر قدس، میان مدیترانه و خلیج عقبه. از غ به مصر (شبه جزیره‌ی سینا) و از ش به اردن محدود است. اکنون تنها شهر آن بئرسبع است، ولی در ازمنه‌ی باستانی چند شهر معتبر داشته. قسمت عمده‌ی مهاجران اسرائیل در آن ساکن شدند و به آبادی آن پرداختند. ماندگاههای روستائی تعاونی دارد. آب رود اردن ل و قسمتهائی از ج آن را مشروب میکند. محل جنگ مصر و رژیم اشغالگر قدس در ۱۹۴۸ بود. کیبوتصهای فراوان در آن دایر است.
نقد الشعر (naqdo 'š.še'r)، کتابی به عربی، در بلاغت و صنایع بدیعی، تألیف قدامه، که یکی از مهمترین کتابهای بلاغت در زبان عرب به شمار میرود. نویسنده درین کتاب محسنات کلام و عیوب آن را به شیوه‌ی خاصی مورد بحث و بررسی قرار میدهد، و از نظر تاریخ نقد ادبی در زبان عرب و قلمرو فرهنگ اسلامی دارای اهمیت بسیار است. نقد الشعر چاپهای متعدد شده است (از جمله در ۱۹۳۴ هش).
نقد النثر (naqdo 'n.nasr)، کتابی به عربی، در باب بلاغت و صناعات ادبی. این کتاب، که به غلط به نام قدامه شهرت یافته و هم به نام او به چاپ رسیده است (قاهره، ۱۹۳۷)، بخشی است از کتاب البرهان فی وجوه البیان تألیف ابوالحسین اسحاق ابن ابراهیم. سالها این کتاب به نام نقد النثر و از تألیفات قدامه به شمار میرفت، تا اینکه نسخه‌ی کاملی از آن به دست آمد، و معلوم شد که قسمتی از کتاب البرهان فی وجوه البیان است. متن کامل این کتاب در ۱۹۶۷ در بغداد به چاپ رسیده است.
نقد برین: ← عهد قدیم، قسمت III.
نقد زیرین: ← عهد قدیم، قسمت III.
نقد عقل محض (naqdē aqle mahz)، کتابی از ایمانوئل کانت که نخستین‌بار در ۱۷۸۱ منتشر شد. این کتاب مشتمل بر اصول و مباحث اصلی و اساسی فلسفه‌ی کانت است. مقصود از عقل محض یا عقل مطلق قوه‌ای است که انسان به وسیله‌ی آن بر معرفت اولیه یا اولیات (معرفت مقدم و پیشین بر هر گونه تجربه و مشهودات حسی) دست میابد، و به عبارت دیگر، مستقل از حس و تجربه است، و مقصود از نقد عقل محض تعیین حدود و منابع عقل مطلق و اصول و شرایط تحصیل معرفت اولی و مقدم است. برای توضیح باید گفته شود که در بادی امر چنین مینماید که همه‌ی معلومات و شناختهای انسان بر اثر تجربه و شهود حسی به دست میآید، ولی پس از کمی دقت معلوم میشود که همه‌ی معلومات انسان از راه تجربه نیست بلکه مخلوط و ترکیبی است از مشهودات حسی و آنچه قدرت تعقل و معرفت انسان به آن می‌افزاید. آنچه این قدرت تعقل و معرفت انسانی به معلومات تجربی و حسی می‌افزاید همان معرفت اولی و ما تقدم است، و این امر نه‌تنها در مطالب فلسفی و علمی، بلکه در زندگانی روزانه‌ی مردم عادی نیز صادق است. جمله‌ی "آتش سوزاننده است"، که جمله‌ی پیش پا افتاده‌ی مورد استعمال هر کس است، علاوه بر معرفت حسی و تجربی که از مشاهده‌ی سوزاندن آتش حاصل میشود، شامل دو مطلب مهم دیگری است که مستقل از حس و تجربه و، به قول کانت، مقدم بر آن است، یکی عام بودن و کلی بودن این حکم و دیگری ضروری بودن آن. اگر در این جمله صِرفِ تجربه و حس دخالت داشت می‌توانستیم فقط بر آنچه تا کنون از سوزاندن آتش دیده‌ایم حکم کنیم و فقط بگوئیم مثلاً تا کنون n بار دیده شده است که آتش میسوزاند، اما حکم بر اینکه آتش به طور مطلق سوزاننده است از صِرف تجربه به دست نمیآید، و اطلاق و تعمیم را عقل محض بر این حکم می‌افزاید، و همچنین "ضرورت" سوزاندن آتش، که از صِرف شهود و تجربه حاصل نمیشود چیزی است که عقل مطلق یا محض بر آن افزوده است. به عقیده‌ی کانت مفاهیم و تصوراتی از قبیل زمان و مکان نیز از جمله‌ی معرفتهای اولی و ما تقدم است و از راه شهود حسی و تجربه‌ی تنها حاصل نمیشود. کانت مفاهیم خدا و "جاودانی بودن" و "آزادی و اختیار انسان" را نیز از جمله‌ی معرفتهای اولیه میداند. نقد عقل محض تعیین امکانات و حدود و شرایط معرفتهای اولیه و ما تقدم است. کانت، برای این منظور، تقسیم مشهور خود را از قضایا می‌آورد، قضایا یا احکام ما یا تحلیلی است یا ترکیبی. قضایای تحلیلی چیز تازه‌ای به ما نمی‌آموزد، زیرا در آن محمول در موضوعْ مندرج و مستتر است، مانند هر جسمی دارای ابعاد است، زیرا ماهیت جسم و حقیقت آن متضمن ابعاد سه‌گانه است. قضایا یا احکام ترکیبی قضایائی است که در آن محمولْ ذاتاً جزء موضوع نیست و ما از راه امر ثالثی به وجود آن محمول در آن موضوع پی میبریم، مانند، مجموع طول دو ضلع مثلث از طول ضلع دیگر بیشتر است، که باید به وسیله‌ی دلیل تجربی یا عقلی به آن پی برد. در مسائل تجربی قضایای ترکیبی را از راه شهود حسی و تجربه میتوان ثابت کرد، اما قضایای ترکیبی دیگری وجود دارد که تجربی نیست و مقدم بر تجربه است (قضایای ترکیبی اولی یا مقدم بر تجربه) مانند آنکه در هندسه گفته شود "خط مستقیم کوتاه‌ترین فاصله‌ی میان دو نقطه است"، یا در فیزیک گفته شود "هیچ جسمی سکون و حرکت ذاتی خود را بدون تأثیر عامل خارجی دیگر از دست نمیدهد" (خاصیت جبر)، یا در فلسفه گفته شود "هر حادثی دارای علت است یا عالَم حادث است". نقد عقل محض تحقیق در امکان وجود و ارزش قضایای ترکیبی اولی در فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه است و، به همین جهت، خودکتاب نیز در فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه است، منتهی به شیوه و روشی که بکلی از آنچه پیش از کانت گفته شده بود جدا است. بعضی از پیشقدمان در معرفی فلسفه‌ی جدید، به جای نقد عقل محض، نقادی عقل مطلق را به کار برده‌اند، که ظاهراً با اصطلاح اصل چندان موافقت ندارد. کانت لفظ دیالکتیک را عنوان قسمتی از این کتاب قرار داده بود.
نقده (naqade)، شهرستان (جه ۶۸٬۷۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، استان چهارم (آذربایجان غربی). کمابیش مطابق ولایت سابق سلدوز. از غ به خاک عراق محدود است. فعلاً مشتمل است بر بخش‌های حومه و اشنویه. قادرروه و شعبات آن مشروبش میسازند. توتون آن مشهور است. دریاچه‌ی شورگل (šorgēl)، تپه‌ی معروف حسنلو، و استل کله شین در آن قرار دارد.
بر طبق قتکه ۱۳۱۶ هش سلدوز بخش تابع شهرستان ارومیه بود. در مهرماه ۱۳۳۷ هش شهرستان نقده از بخشهای اشنویه، سلدوز (نقده)، و خانه تشکیل یافت. (بعداً بخش خانه از آن مجزا، و خود تبدیل به شهرستان شده است). مرکزش، شهر **نقده** (جه ۱۰٬۸۰۱ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۹۵کیلومتری ارومیه قرار دارد. از طریق راه شوسه‌ـآسفالته با ارومیه و مهاباد مرتبط است. به علت نزدیکی با دریاچه‌ی ارومیه و کشور عراق اهمیت نظامی دارد. نقده سابق بر این نیز مرکز بخش سلدوز بود.
نقده (naqde)، نوار یا یراقی که جنس آن از گلابتون است، و روی آن "گل و بته" (← استیل ایرانی) نقشبندی‌شده. ساختن آن تا اواخر دوران قاجار باب بود، و دور دامنها و بقچه‌های ترمه و قلمکار، و سرآستینها را با آن زینت میکردند. در میان برخی عشایر و مردمان روستاها و خانواده‌های قدیمی هنوز هم معمول است. عمل ساختن نقده را، **نقده‌کوبی** (naqde-kubi) گویند.
نقده‌دوزی: ← سلدوزی یا برودری.
نقده کوبی: ← نقده.
نقدی (nāqdi)، نام ۲ آبادی (به فاصله‌ی نیم کیلومتر از هم) از دهستان مشکین خاوری، بخش حومه‌ی شهرستان مشکین‌شهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۵کیلومتری ل‌ش مشکین‌شهر؛ یکی **نقدی علیا** (جه ۱٬۸۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، دیگری **نقدی سفلی** (جه ۱۵۹ سش ۱۳۴۵ هش). محصولاتشان غلات و حبوبات است.
نقدی سفلی، مشکین‌شهر؛ ← نقدی.
نقدی علیا، مشکین‌شهر؛ ← نقدی.
نقدین، در فقه؛ ← زکات.
نقرس[3] (neqres) یا **داء الاشراف** (dāo 'l-'ašrāf)، فنسگوت (gut)، بیماریی که عبارت است از آماس و دردناکی مفصلها، و افزایش اسید اوریک خون، و رسوب اورات دو سود متبلور در اطراف مفاصل دردناک. غالباً مکرر عود میکند. امروزه در درمان نقرس، صرف نظر

(۱) protractor (۲) Negev, Negeb (۳) gout

از رژیم غذائی، کورتیزون و داروئی به نام بوتازولیدین (butāzolidin) به کار میبرند.

نقره[1] (noqre) لتیـ آرگنتوم (ārgentum)، عنصر فلزی سفید، براق (علامت شیمیائی Ag؛ نیز ← عنصر، جدول). عنصری است دارای قابلیت مفتول شدن و چکشخواری بسیار زیاد و هدایت حرارتی و برقی عالی. از لحاظ شیمیائی فلز فعالی نیست و در "رشته‌ی جانشینی" (← فلز) خیلی پایینتر از ئیدروژن جای دارد. مع ذلک اسید نیتریک و اسید سولفوریک گرم بر آن اثر میکنند. نقره، در ترکیبات فرو، تقریباً همیشه یک ظرفیتی است؛ اما یک اکسید، یک فلوئورور، و یک سولفور نقره‌ی دوظرفیتی نیز تا کنون شناخته شده است. در هوا اکسیده نمیشود، اما در مجاورت آن با اسید سولفیدریک ایجاد سولفورِ نقره میکند و کدر میشود. از کلورورِ، برومورِ، و یودورِ نقره در عکاسی استفاده می‌کنند، زیرا این نمکها در برابر نور حساسند. در پزشکی نیتراتِ نقره، به نام سنگ جهنم، را در آب حل کرده از آن به عنوان گندزدا استفاده میکنند؛ از محلول غلیظ آن هم به عنوان یک ماده‌ی سوزآور بهره میگیرند. در آینه‌سازی نیز برای پوشانیدن سطح شیشه با نقره‌ی فلزی به کار میرود. نقره در طبیعت به حالت آزاد هم وجود دارد؛ فعلاً بیشتر نقره‌ی مصرفی را از کانه‌های آن استخراج میکنند. کشورهای صادرکننده‌ی نقره عبارتند از مکزیک، کشمت، تجشس، پرو، استرالیا، و کانادا. برای استخراج نقره از کانه‌های آن طریقه‌های مختلفی وجود دارد که، بسته به نوع کانه و حد اکثر فلزی که از آن به دست میآید و نیز تصفیه‌ی آن از سرب و مس، یکی را انتخاب میکنند. برای تصفیه‌ی نقره از سرب به طریقه‌ی پارکر (pārker) عمل میکنند که بر اساس محلول بودن نقره و نامحلول بودن سرب در روی مذاب است. امروز به جای طریقه‌ی ملغمه‌سازی (← ملغمه)، که نقره را (مانند طلا) از راه حل کردن آن در جیوه به دست میآوردند، بیشتر از طریقه‌ی سیانور استفاده میکنند. نقره با مس آلیاژهای مهمی میدهد؛ نقش مس سختتر کردن نقره است. برای مسکوک نقره معمولاً از آلیاژی استفاده میکنند که ۹۰٪ نقره و ۱۰٪ مس دارد. نقره‌ی استرلینگ ۹۲.۵٪ نقره و ۷.۵٪ مس دارد. دیگر از موارد استعمال آلیاژهای نقره عبارتند از ملغمه‌های دندانسازی، یاتاقانهای موتورهای هواپیما، و کلیدهای برقی. نقره، مانند مس و طلا، یکی از نخستین فلزاتی است که بشر آن را شناخت. اکنون نیز، مانند گذشته، بیشتر نقره‌ای که استخراج میشود برای ساختن مسکوک و ظروف غذاخوری به کار می‌رود.

نقش بدیع (naqše badi') منظومه‌ی عارفانه در بحر سریع مطوی موقوف، از غزالی مشهدی، شاعر پارسی‌گوی ایرانی. این مثنوی بسیار مؤثر و زیبا سروده شده است.

نقشبند: ← نقشبندیه.

نقشبند، بهاءالدین محمد بخاری (bahā'od-din mohammade boxārie naqšband)، ۷۱۷–۷۹۱ هق، مؤسس فرقه‌ی عرفانی نقشبندیه، از مردم بخارا که قبرش در آنجا زیارتگاه است. ذکر قلبی را بر ذکر زبانی ترجیح می داد و آثاری به زبان فارسی از وی مانده است، از جمله حیات نامه در نصایح و مواعظ.

نقشبندیه (naqšbandiyye)، سلسله‌ای و فرقه‌ای از اهل تصوف که به سبب انتساب به شهرت مؤسس آن، موسوم به خواجه ← بهاءالدین محمد بخاری نقشبند، به این نام مشهور شده‌اند. در باب معنی نقشبند و نقشبندیه اقوال مختلف ذکر شده است، و گویند نقشبند قریه‌ای بوده است در یک فرسنگی بخارا، که شیخ بهاءالدین از اهالی آن قریه بوده. نسبت طریقت شیخ بهاءالدین نقشبندی به معروف کرخی میرسیده است، و بعضی آن را ساختگی و بی‌اصل دانسته اند. از مشایخ این فرقه، بعد از شیخ بهاءالدین، نام خواجه محمد پارسا (فت ۸۲۲ هق) مشهور است، و دیگر خواجه سعدالدین کاشغری و خواجه عبیدالله احرار که جامی شاعر با آنان معاصر بوده و از آنان به ادب و حرمت یاد کرده است، و جامی خود نیز به این سلسله از صوفیه منسوب بوده است. در باب اصول عقاید نقشبندیه جامی در پایان کتاب شرح رباعیات عین کلمات خواجه سعدالدین کاشغری را نقل کرده است، و فخرالدین صفی نیز در رساله‌ی رشحات عین‌الحیات از قول یکی از مشایخ این طایفه اصول عقاید آنها را در ۱۱ کلمه ذکر و سپس آنها را شرح کرده است. طریقه‌ی نقشبندیه در هرات و کابل و کشمیر و خراسان و قفقاز و ماوراء النهر و حتی شام و مصر و بلاد عثمانی شهرت و رواج داشته.

نقش بهرام (naqše bahrām) یا **سراب بهرام** (sarāb-)، از آثار تاریخی، در خاک ممسنی فارس، به مسافت ۹کیلومتری ش نورآباد، کنار چشمه‌ساری به نام سراب بهرام. عبارت است از نقش برجسته‌ی بهرام II که از رو به رو بر اورنگ شاهی نشسته و ۴ نفر از خاصانش برابر وی به حال احترام ایستاده‌اند.

نقش رجب (naqše rajab)، از آثار تاریخی، در ۳کیلومتری ل تخت جمشید، در فرورفتگی کوهستان رحمت، کنار شاهراه اصفهان به شیراز، در محل انشعاب جاده‌ی نقش رستم. مشتمل است بر ۳ مجلس از نقوش برجسته که اولی مربوط به اردشیر بابکان و سمت رو به رو واقع است، و دو دیگر، در طرفین، حاوی نقش شاپور I می‌باشند که در یک جا شمار شهریاری را از مظهر اهورمزدا میگیرد، و در صحنه‌ی دیگر بزرگان کشور پشت سر شهریار ایستاده‌اند. در قدیم **نقش قهرمان** هم خوانده میشده است.

نقش رستم (naqše rostam)، از اماکن باستانی و از مهمترین آثار تاریخی ایران، در ۷کیلومتری ل‌غ تخت جمشید، در کوهسار مقدس حاجی‌آباد یا حسین‌کوه. مشتمل است بر نقوش مذهبی عهد عیلام، آرامگاههای شاهنشاهان هخامنشی، بنای استوار و متبرک و بی‌بدل دو-ران هخامنشی موسوم به کعبه‌ی زردشت، نقوش برجسته‌ی شاهنشاهان مختلف ساسانی در حال پیروزی و تحصیل شمار پادشاهی از جانب اهورمزدا. به علت بلندی و عظمت نقوش، مانند بعضی نقوش باستانی دیگر، مردم نام نقش رستم به این جایگاه داده‌اند. نیز ← گویم.

نقش رستم، نقش برجسته‌ی صحنه‌ی پیروزی شاپور I بر والرین امپراطور روم، واقع در کوه پهنا، بین شهر داراب فعلی و قلعه‌ی دحیه (دارابجرد).

نقش قهرمان: ← نقش رجب.

نقشگیر[2] (naqš.gir) یا **شیئیه** (šey'iyye)، در آلات بصری (مانند میکروسکوپ، دوربین، و غیره)، عدسی یا دستگاهی از عدسیها که به جانب شیء مورد تماشا قرار میگیرد. نقشگیر تصویری از شیء میدهد که به وسیله‌ی دیدگر آن را مینگرند. **نقشگیر عکاسی** جزئی از دوربین عکاسی است که تصویری حقیقی از شیئی که می‌خواهند عکس آن را بر دارند بر صفحه یا فیلم حساس می‌اندازد. **نقشگیر غوطه‌ور**، که در میکروسکوپهای قوی به کار میرود، نقشگیری است که فضای بین عدسی زیرین آن و صفحه‌ای شیشه‌ای که روی شیء قرار میگیرد از مایعی دارای ضریب انکسار زیاد (تقریباً مساوی ضریب انکسار صفحه‌ی شیشه‌ای) پر میشود. از مزایای آن یکی این است که نور زیادتری وارد دستگاه میکند و بر روشنی تصویر می‌افزاید.

نقشگیر عکاسی: ← نقشگیر.

نقشگیر غوطه‌ور: ← نقشگیر.

نقشه‌برداری[3]، علم تعیین دقیق نقاط و خطوط امتداد (← سویه) بر سطح زمین و ترسیم نقشه‌ها و طرحها از روی آنها. با اندازه گرفتن فواصل افقی و قائم و زوایا و انجام دادن محاسباتی مبتنی بر اصول هندسه و مثلثات، مرزها و مساحتها و ارتفاعات و عوارض جغرافیائی یا مصنوعی را تعیین میکنند. در نقشه برداری آبنگاری تعیین نقشه‌ی آبها و خطوط ساحلی مورد نظر است، و عوارضی همچون شکل تغییر عمق و کانالها و آبتلها و شناورهای راهنما بر نگاره ثبت میشود. نقشه‌برداری زمینی مشتمل است هم بر نقشه‌برداری زمینسنجی که در مورد پهنه‌های بزرگ به کار میرود، و در آن انحنای سطح زمین در نظر گرفته میشود (← زمینسنجی)، و هم بر نقشه‌برداری مسطح که در آن سطح مورد نظر از زمین را آن اندازه کوچک اختیار می‌کنند که میتوان از انحنای زمین صرف نظر کرد و آن را مستوی در نظر گرفت. نقشه‌برداری مسطح از زمانهای دور سابقه دارد، و در مصر قدیم، به خاطر تعیین حدود املاک پس از طغیانهای سالانه، تکامل پیدا کرد. شعبه‌های مختلف نقشه‌برداری بر حسب هدف آنها نامگذاری میشود: نقشه‌برداری عوارض، نقشه‌برداری راه، نقشه‌برداری معدن، نقشه‌برداری ساختمان؛ و نیز نقشه‌برداری بنا بر روشی که در آن به کار میرود، نام خاص پیدا میکند، نقشه‌برداری با تخته‌ی مسطح، نقشه‌برداری با تئودولیت گردان، و نقشه‌برداری از روی عکس. نقشه‌برداری از روی عکس مخصوصاً در زمینهای ناهموار و ترسیم نقشه‌های شناسائی برای ساخ-

(۱)silver (۲)objective (۳)surveying

تمان و ترسیم نقشه‌های نظامی به کار می‌رود. در عکسهای هوائی، خطاهائی را که از کج شدن هواپیما در ضمن عکسبرداری یا از عوارض زمین حاصل میشود، با مقایسه‌ی عکسها با نقاطی که از طریقه‌ی نقشه‌برداری زمینی تثبیت شده، و نیز با گرفتن عکسهای متعدد و آنها را به صورت موزائیک در کنار یکدیگر قرار دادن، اصلاح میکنند. در نقشه‌برداری، اندازه‌گیری به صورت مستقیم، با آلات بصری و با محاسبه از طریق خطوط و زوایای شناخته‌شده، یا با ترکیبی از هر دو طریقه، صورت میگیرد. آلاتی که برای اندازه‌گیری خطی به کار میرود عبارت است از زنجیر نقشه‌برداری به طول ۶۶ پا (۲۰,۱۱۶۸ متر) مشتمل بر 100 حلقه، یا زنجیر مهندسی به طول 100 پا (۳۰,۴۸ متر) که آن نیز 100 حلقه دارد؛ و دیگر نوار فولادی اندازه‌گیری است که در این اواخر جای زنجیر را گرفته است، وسیله‌ی دیگر میله‌ی اندازه‌گیری است. نوار و میله از فلز انوار ساخته شده که ضریب انبساط بسیار کم دارد. بلندی نقاط نسبت به سطح افقی معین[2] (معمولاً سطح دریا) با اسباب ترازیابی اندازه گرفته میشود که عموماً عبارت از دوربینی است که همراه با یک تراز الکلی (← تراز) بر روی یک سه‌پایه قرار گرفته است. ضمیمه‌ی این اسباب یک میله‌ی ترازیابی است که آن را در نقطه‌ای که می‌خواهند ارتفاع آن را اندازه بگیرند قرار می‌دهند، و از داخل دوربین به آن نگاه میکنند. تئودولیت گردان برای اندازه گرفتن زوایای قائم و افقی به کار میرود و نیز ممکن است برای ترازیابی از آن استفاده شود. بیش از ۴۰۰ جزء دارد. اجزاء اصلی آن عبارت است از دوربین که میتواند هم بر حول محور افقی و هم بر حول محور قائم دوران کند، تراز الکلی، و دوایر مدرجی که با مقیاسهای ورنیه‌ای (← ورنیه) مجهز شده‌اند. این دستگاه تغییر شکلی از تئودولیت قدیمی است که در شکل اصلی خود نمیتوانست در حول یک محور قائم دوران کند. دیگر از آلات نقشه‌برداری تخته‌ی مسطحی است که بر سه‌پایه‌ای قرار گرفته و با عضاده مجهز شده است؛ از آن برای نقشه‌برداری مستقیم سریع، در مواردی که دقت فراوان ضرورت ندارد، استفاده میشود. در روش ستادیا (← دورسنج)، که روش سریع و عملی در نقشه‌برداری از زمینهای دور از دسترس و در وارسی اندازه‌گیریهای دقیقتر است، از پشت دوربینی که با دو رشته مو یا دو تار افقی (تارهای ستادیا) مجهز است، فاصله‌ی میان این دو تار را بر روی میله‌ی مدرجی میخوانند که با فاصله‌ی آن میله تا دوربین متناسب است.

نقشه‌نگاری[1]، علم ترسیم نقشه‌ها و نگاره‌ها. نیز ← نقشه‌ی جغرافیائی.

نقشه‌های اقتصادی، طرح: ← طراحی اقتصادی.

نقشه‌ی پنجساله[2]، روسی پیاتیلتکا (pyātiletkā)، برنامه‌ای که در ۱۹۲۸ به منظور اساسی صنعتی ساختن تجشد طرح شد. برنامه‌های پنجساله بعدی معیار طرحهای اقتصادی شوروی قرار گرفته. نیز ← اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

نقشه‌ی جغرافیائی[3]، در تسطیح کره، یعنی نمایش

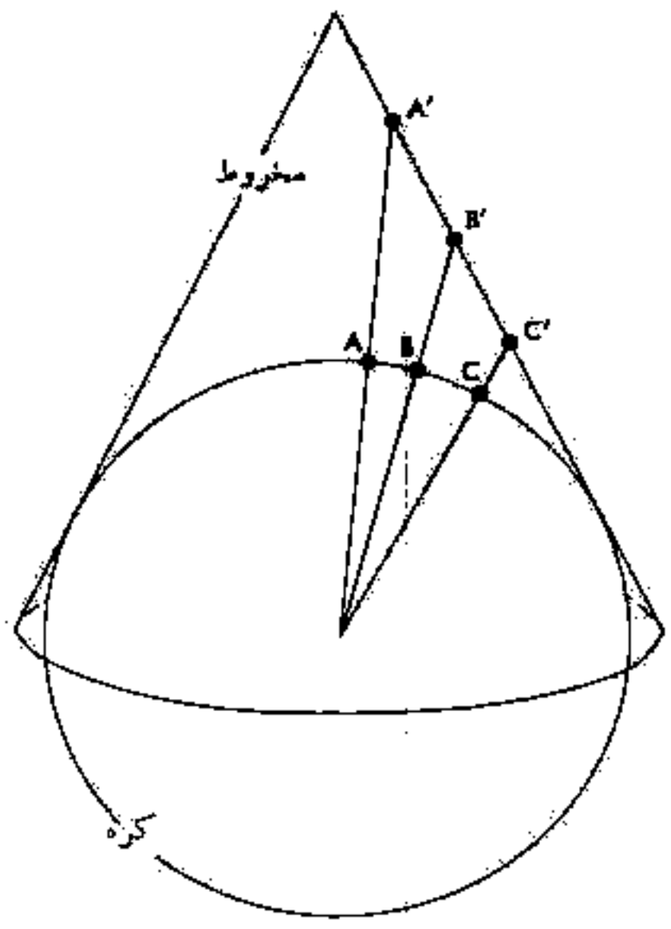

شکل ۱. تصویر مخروطی

آن بر سطح مستوی، شکلها، اندازه‌های نسبی، و امتدادها، کلاً یا بعضاً، مشوش میشود؛ و تنها وسیله‌ی نمایش دادن سطح زمین به طوری که مشخصات مذکور صحیحاً نموده شود این است که آن را به شکل واقعی آن (کروی) نمایش دهیم (← کره‌ی جغرافیائی). از طرف دیگر، چون استعمال کرات جغرافیائی که به قدر کافی بزرگ باشد عملی نیست، ناچار نقشه‌ی جغرافیائی (نمایش یا تصویر قسمتی از زمین بر یک صفحه) و نقشه‌ی جهانما (نمایش دو نیمکره‌ی زمین بر صفحه) به کار میبرند. برای رسم نقشه، نخست شبکه‌ای از خطوط متقاطع نظیر مدارها و نصف النهارهای زمین رسم میکنند (کانوای نقشه)، و سپس نقاط مختلف زمین را به وسیله‌ی مختصات جغرافیائی آنها بر نقشه نمایش می‌دهند. طریق رسم کانوا بسته است به منظوری که از نقشه داریم. در بعضی تصاویر (متساوی الفاصله) غرض آن است که فواصل از مرکز نقشه در تمام جهات صحیحاً نمایانده شود؛ در بعضی دیگر سطح یا شکل را با مقیاس معینی محفوظ میدارند، که در حالت اول نقشه را همپهنه[4] و در حالت دوم آن را همشکل[5] مینامند. در طریقه‌ی عمده‌ی رسم کانوا تصویر (قائم، استوانه‌ای، یا مخروطی، شکل 1) و گسترش است. نقشه‌ی مرکاتور (به نام گ. مرکاتور)، که نخست در ۱۵۶۹ منتشر شد، به طریق گسترش است. در نقشه‌ی مرکاتور مدارات و نصف النهارات به صورت خطوط مستقیم عمود بر هم، و طول مدارات به اندازه‌ی طول استوا نمایش داده میشود؛ و هر قدر شکلی از استوا دورتر باشد، تفاوت نقشه و شکل اصلی بیشتر است (شکل ۲). پس این نقشه در مقایسه‌ی وسعتهای نواحی در عرضهای مختلف جغرافیائی به کار نمیخورد، و از طرف دیگر در دریانوردی، در تعیین امتداد حرکت کشتی، ارزش فراوان دارد. در شکل ۳ (ص ۳۰۴۸) تصویر جسمنما (← تصویر، قسمت ۳) نشان داده شده است.

تاریخ

نقشه‌نگاری (ترسیم نقشه) حتی بر خط‌نویسی نیز از لحاظ تاریخی مقدم است. بومیان جزیره‌ی مارشال و اسکیموها و هندیشمردگان کشمه، نمودار پهنه‌هائی را که با آنها آشنائی داشتند میتوانستند ترسیم کنند. نقشه‌هائی به دست آمده است که بابلیان و مصریان و چینیان قدیم آنها را ترسیم کرده بوده‌اند. قدیمترین

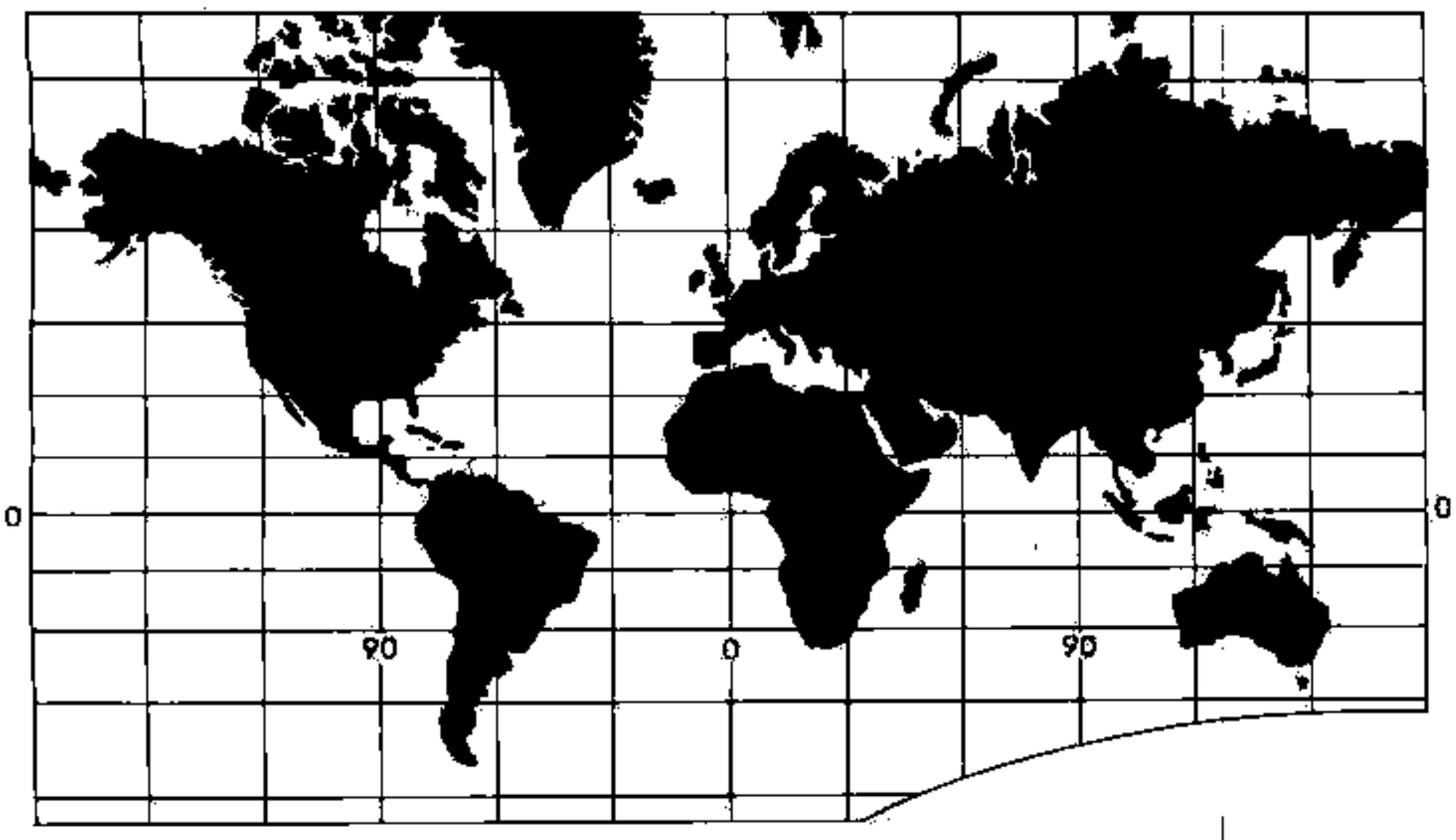

شکل ۲ـ نقشه‌ی مرکاتور

نقشه‌ی شناخته‌شده، که اکنون در موزه‌ی سامی هاروارد نگاهداری میشود، لوحه‌ای گلین از

(۱) cartography (۲) Five-Year Plan (۳) map (۴) equal-area (۵) conformal

بابل است که ح ۲۵۰۰ ق‌م ترسیم شده است. روش نقشه‌نگاری کنونی ما از کارهای یونانیان است که تا قرن ۱۶م پیشرفتی نسبت به آن حاصل نشد. اندازه‌گیریهای علمی فواصل زمین به وسیله‌ی خطوط نصف‌النهاری و مداری نخستین‌بار توسط اراتستن (قرن ۳م ق‌م) صورت گرفت. در میان نقشه‌نگاران قدیمی بطلمیوس از همه مشهورتر است که روش او قرنها رواج داشت، گرچه اشتباه او در تخمین بزرگی زمین کمتر از آنچه هست، تا زمان مرکاتور اصلاح نشده، در نقشه‌های قدیمی، تنها جهان اطراف مدیترانه تا اندازه‌ای صحیح ترسیم شده است. در قرون وسطی، نقشه‌نگاران مسلمان، بالخاصه ادریسی (قرن ۱۲م)، کارهای بطلمیوس را دنبال و تکمیل کردند. سه حادثه‌ی اساسی به تجدید حیات نقشه‌نگاری در حوالی سال ۱۵۰۰ کومک کرد ــ اکتشاف مجدد کتاب جغرافیای بطلمیوس و ترجمه‌ی آن به لاتینی، اختراع چاپ و حکاکی و گراوورسازی، و مساعد قرنهای بزرگ پویندگان. نقشه‌نگاری دوره‌ی رنسانس با کارهای مرکاتور، که نخستین اطلس جدید جهان او توسط اورتلیوس در ۱۵۷۰ انتشار یافت، و با نقشه‌های تزیینی و نقاشی‌مانند خاندان فرانسوی سانسون[1] (sānson؛ قرن ۱۷م) تجلی پیدا کرد. بهبودهائی که در روشهای نقشه‌برداری پیدا شد، و دقتی که در اندازه‌گیریها به کار میرفت، در قرن ۱۷م به کار برجسته‌ی گ. دلیل و ژ. ب. ب. د/آنویل، مؤسسان نقشه‌نگاری جدید انجامید. پس از ۱۷۵۰ بسیاری از دولتهای اروپا به تهیه‌ی نقشه‌ی سرزمینهای خود پرداختند. سزار فرانسوا کاسینی سرپرست نخستین نقشه‌برداری ملی در فرانسه بود، و در پی آن نقشه‌برداریهای انگلستان (۱۸۰۱) و سویس (۱۸۳۲) صورت گرفت. در کشمکش اداره‌ی نقشه‌برداری زمینشناختی (تأسیس ۱۸۷۸) قسمت عمده‌ی کشور را با مقیاس ۱/۶۳٬۵۰۰ نقشه‌برداری کرد، ولی بیشتر نقشه‌های آن کهنه و منسوخ شده است. در قرن ۱۹م نقشه‌ی بیشتر کشورها ترسیم شد، و اطلسهای جغرافیائی چندی از سراسر جهان انتشار یافت، که از آن جمله است اطلس آدولف شتیلر[2] (ādolf stiler؛ ۱۷۷۵–۱۸۳۶)، نقشه‌نگار آلمانی، اطلس هاینریش برگهاوس[3] (hāynrih berghās؛ ۱۷۹۷–۱۸۸۴)، و اطلس کارل تئودور آندره[4] (kārl teodor āndre، جغرافیادان و روزنامه‌نویس آلمانی؛ ۱۸۰۸–۷۵). در قرن ۲۰م احتیاج به نقشه‌ی جهان با مقیاس یکسان احساس شد. در چندین جلسه از کنگره‌ی جغرافیائی بین‌المللی (۱۸۹۱، ۱۹۰۹، ۱۹۱۳)، آ. پنک طرحهای کامل‌شده را برای نقشه‌ای از جهان به مقیاس ۱/۱٬۰۰۰٬۰۰۰ عرضه کرد که هر یک پهنه‌ای از کره‌ی زمین را مشتمل بر شش درجه عرض و چهار درجه طول جغرافیائی شامل میشد که میباید از طریق تصویر مخروطی ترسیم شود و برای سراسر زمین شامل ۱٬۵۰۰ قطعه باشد. قراردادهای مخصوص نوشتن اسامی و رنگهای خاص نماینده‌ی ارتفاعات مورد توافق قرار گرفت. ولی تاکنون تنها جزئی از این کار بزرگ انجام شده است. مهمترین سهم را در نقشه‌ی جهان انجمن جغرافیائی امریکائی نیویورک داشته است که ۱۰۷ قطعه سهم خود یعنی نقشه‌ی امریکای اسپانیائی را در ۱۹۴۵ به پایان رسانید. اداره‌ی نقشه‌کشی ارتش کشمکش که در جنگ II تأسیس شد، با استفاده‌ی از منابع مختلف، نقشه‌ی قسمت مهمی از جهان را که پیش از آن نادرست ترسیم شده بود از نو فراهم کرده است. استفاده از عکسبرداری هوائی برای ترسیم نقشه‌ی جغرافیائی در این اواخر بسیار کامل شده است. نخستین نقشه‌ها (نیمه‌ی دوم قرن ۱۵م) با کنده‌کاری بر روی چوب انجام میشد، ولی اکنون این کار با گراوور عکسی و لیتوگرافی صورت میگیرد.

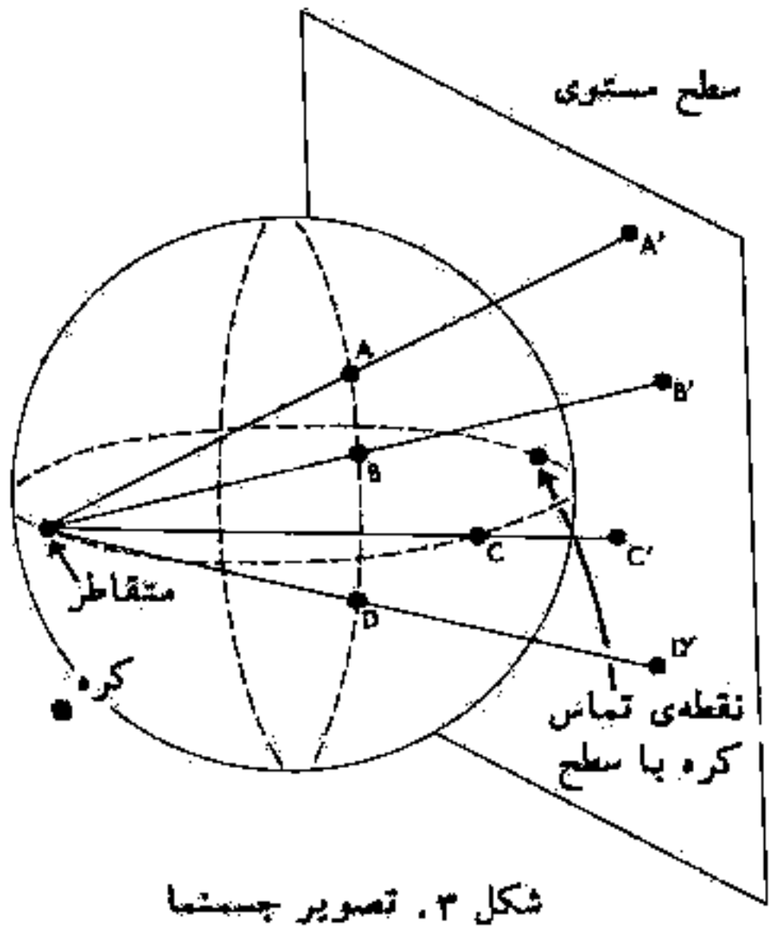

شکل ۳. تصویر چسبنما

نقشه‌ی هواشناسی: ← هوا (وضع).

نقطویه (noqtaviyya)، طایفه‌ای از درویشان در مضمضوی. این فرقه، چنانکه مؤلف تاریخ عالم‌آرای عباسی گفته، عالم را قدیم می‌شمرده، اعتقاد به حشر و قیامت نداشته، و در باره‌ی خواص نقطه عقاید مخصوص اظهار میکرده‌اند، و به تناسخ نیز معتقد بوده‌اند. ابوالفضل وزیر معروف اکبر شاه، و همچنین خود آن شاه، به قولی با این طایفه ارتباط و انتساب داشته‌اند، و در عهد شاه عباس I صفوی عده‌ای از این طایفه در بلاد قزوین و اصفهان و کاشان و اصطهبانات فارس بوده‌اند، و درویش خسرو قزوینی، در هنگام سلطنت این پادشاه، در قزوین از رؤسای این طایفه بود و دستگاه ارشاد و شهرت و اعتبار و نفوذ تمام داشت. شاه عباس، بنا بر مشهور، خود یکچند با این طایفه، و مخصوصاً با درویش خسرو، معاشرت داشت. سرانجام به تحریک فقها و درباریان در ۱۰۰۲ هق، هنگامی که متوجه سفر لرستان بود، درویش خسرو و یاران او را گرفت، و بجز یوسفی ترکش‌دوز و چند تن دیگر از آنها که چند روز بعد کشته شدند، درویش خسرو و ساپی‌پسن را پس از بازگشت از سفر لرستان به قتل رسانید.

نقطه[5] (noqte). ۱– در هندسه، مفهوم نظری جسمی بدون بعد. ۲– در علوم دیگر (فیزیک، جغرافیا، و غیره)، با صفات گوناگون در مفهوم اندازه‌ی مخصوص، که از طریق ریاضی، یا به وسیله‌ی شرایط فیزیکی دقیق مشخص میشود، مثلاً نقطه‌ی بحرانی، نقطه‌ی ذوب (← ذوبان یا ذوب)، نقطه‌ی اشتعال، نقطه‌ی شبنم، و امثال اینها که در مقالات آتی آمده‌است.

نقطه، قوت (qovvate noqte)، در هندسه. قوت یک نقطه‌ی M نسبت به یک دایره یا یک کره‌ی به مرکز O و به شعاع r عبارت است از MO^2-r^2. اگر خطی غیر مشخص از نقطه‌ی M چنان رسم شود که دایره (یا کره) را در نقاط A و B قطع کند (شکل)، حاصلضرب MA·MB برابر است با قوت نقطه‌ی M. اگر M در خارج دایره (یا کره) باشد، طول مماسی که میتوان از

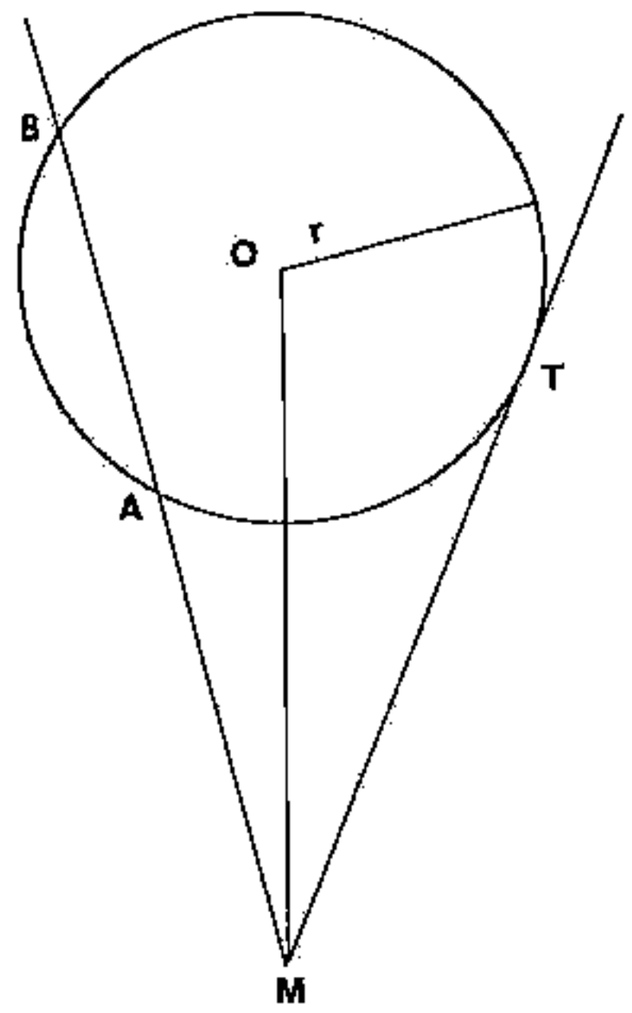

این نقطه بر دایره (یا بر کره) رسم کرد چنان است که مجذور آن مساوی است با قوت نقطه.

نقطة الکافی: ← حاجی میرزا جانی.

نقطه‌گذاری[6] (noqte.gozāri)، علائم قراردادی خاصی، غیر از حروف، که در آثار کتبی به کار میرود، و غرض اساسی از آنها روشنتر ساختن معنی نوشته یا طرز ادای عبارت از لحاظ قطع و فصل، مکث و وصل، آکسان (تکیه)، و آهنگ، و روابطی میان اجزاء کلام است که با حروف تعیین نمیشود. نقطه‌گذاری در آثار ایرانی سابقه‌ی قدیم دارد. در کتیبه‌های میخی هخامنشی دو نوع علامت فصل برای جدا کردن کلمات از یکدیگر به کار میرفته است. در نسخ اوستا و نیز نسخ خوب پهلوی و همچنین آثار مانوی نقطه‌گذاری ساده‌ای، خاصه برای نشان دادن

(۱) Sanson (۲) Stieler (۳) Berghaus (۴) Andree (۵) point (۶) ponctuation

خاتمه‌ی جملات یا بندها، به کار رفته است. نقطه‌هائی که در خط عربی به کار میرود، و همچنین علائم حرکات (زیر، زبر، پیش، سکون، و مدّ) در اصل خط نسخ وجود نداشته، و بتدریج برای کومک به قرائت صحیح افزوده شده، و در نسخ کهن عربی این گونه نقطه‌ها ناقص است. در فارسی نقطه‌های حروف برای تطبیق خط عربی بر زبان فارسی تکمیل، و حروف تازه به‌کومک نقطه حاصل شده (مثل ژ، پ، چ،). نقطه‌گذاری به معنی جدید از غرب اقتباس شده است. از علائم نقطه‌گذاری امروز نقطه (.)، ویرگول [از فنا، انگلا کاما(،)]، نقطه‌ویرگول (؛)، خط کوتاه (-)، علامت نقل (« »)، علامت استفهام (؟)، علامت تعجب (!)، پرانتز، کروشه، و بعضی علائم دیگر در فارسی به کار میرود. قواعد نقطه‌گذاری با وجود شباهتی که در غالب زبانها دارد، در هر زبان تابع قیاس و قرارداد و استعمال خاص آن زبان است. در فارسی بهترین راهنمای علائمی که برای قطع و فصل و توقف به کار میرود مکث و وصل طبیعی در ادای کلام است. برای اطلاع بیشتر ← نقطه گذاری یا سجاوندی، در فصل ۱۲م مقدمه‌ی کتاب حاضر، صص ۶۴–۷۳.

نقطه‌ی اشتعال[1]، کمترین دمائی که در آن از یک ماده چندان بخار قابل اشتعال بر میخیزد که چون شعله‌ی کوچکی به آن برسد ناگهان مشتعل میشود.

نقطه‌ی انجماد. ۱- دمای تعادل میان حالت جامد و حالت مایع یک جسم در فشار یک آتموسفر (۷۶۰ ملم جیوه). ۲- دمای ثابتی که در آن دما مایعی در فشار معین ــ معمولاً فشار یک آتموسفر ــ منجمد میشود.

نقطه‌ی اولی (ulā)، از عناوین سید علی محمد باب در نزد بابیه و بهائیه.

نقطه‌ی جوش: ← غلیان.

نقطه‌ی ذوب: ← ذوبان یا ذوب.

نقطه‌ی سه‌گانه[4]، شرایطی در دما و فشار که در آن شرایط فازهای (← فاز، در فیزیک) جامد، مایع، و گازی یک جسم متبلور خالص با یکدیگر در حال تعادل هستند. چون غلیان نمایش حالت تعادلی است میان فازهای مایع و گازی،

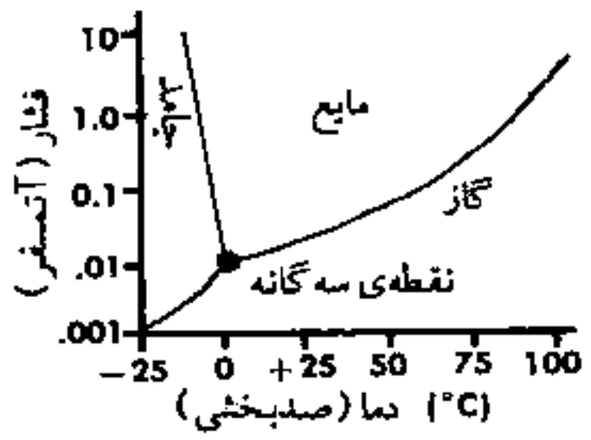

و آغاز انجماد نمایش حالت تعادل میان فازهای مایع و جامد است، در نقطه‌ی سه‌گانه، یک ماده میتواند (از لحاظ نظری) به حالت انجماد، غلیان، یا بخار باشد؛ اما در واقع، برای فراهم آوردن انرژی لازم برای این تغییر فازها، دما و (یا) فشار باید اندکی، در جهت مورد نظر، از نقطه‌ی سه‌گانه دور نگاه داشته شود. در شکل نمودار فشار-دما در مورد آب نشان داده شده است.

نقطه‌ی شبنم[5] (noqteye šabnam)، در هواشناسی، دمائی که چون توده‌ای از هوا به آن درجه خنک شود، بخار آب موجود در آن را اشباع و خود شروع به چگالش (تبدیل شدن به مایع) میکند (← شبنم). نقطه‌ی شبنم بر حسب مقدار رطوبت موجود در هوا تغییر میکند؛ نقطه‌ی شبنم هوائی که ۳۰٫۴ گرم بخار آب در متر مکعب داشته باشد ۳۰° صد بخشی است، و نقطه‌ی شبنم هوائی که ۷٫۲۷ گرم بخار آب در متر مکعب داشته باشد ۶٫۱° صد بخشی است. نقطه‌ی شبنم در پیشگوئی اوضاع جوی اهمیت دارد.

نقطه‌ی عقده، در عدسی، ← عدسی ضخیم.

نقطه‌ی غلیان: ← غلیان.

نقطه‌ی کانونی: ← عدسی ضخیم

نقطه‌ی کور: ← چشم.

نقطه‌ی گاما (gāmā)، نقطه‌ی اعتدال ربیعی، که چون معمولاً با حرف یونانی γ (گاما) نشان داده میشود، آن را نقطه‌ی گاما میخوانند.

نقطه‌ی مادی، جسمی که، با محفوظ داشتن خواص ماده، ابعاد بسیار کوچک داشته باشد. نیز حرکت، در فیزیک و مکانیک، قسمت I.

نقطه‌ی نورانی، در نورشناخت، هر یک از نقاط منبع نور که بتنهائی در نظر گرفته شود؛ و نیز منبع نوری که چندان سطح آن کوچک یا فاصله‌ی آن دور باشد که در تشکیل تصویر بتوان آن را همچون نقطه‌ای تصور کرد.

نقطه‌ی نوربارانی: ← شهاب.

نقل (naql) [عربی، ← جا به جا کردن]، یکی از سرقات شعر، و آن گرفتن معنی و مضمون شعری است از شاعری در مدح یا ذم یا شکایت یا شادی، و بیان آن به صورتی خلاف اصل. رودکی گفته است:

اگر گل آرد بار آن رخان او نشگفت (نه شگفت)
ور آینه چو همی می خورد گل آرد بار

و دقیقی بر همان وزن و قافیه این مضمون را دگرگون کرده و گفته است:

اگر سر آرد بار آن سنان او نشگفت
ور آینه چو همه خون خورد سر آرد بار.

نقندر (noqondar)، ده (جمع ۱٬۳۷۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شاندیز، بخش طرقبه، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ ۱۲کیلومتری لغ طرقبه کوهستانی است. محصولاتش غلات و بنشن است.

نقنه (naqne)، ده (جمع ۲٬۱۶۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان قمشه، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۸کیلومتری غ قمشه. محصولاتش غلات و پنبه است.

نقوسان (nequsān)، ده (جمع ۱٬۰۱۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری لغ طرخوران. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و بنشن است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نقومیدیه، شهر قدیم، ← نیکومدیا.

نقی، لقب امام دهم، ← امام علی النقی ع.

نقیب (naqib)، در زمان صفویه، معاون یا نایب کلانتر که، به احتمال قوی، از میان سرشناسان محل انتخاب میشده است. نیز ← شد.

نقیب الاشراف (naqibo 'l-'ašrāf)، کسی که از طرف دربار خلفا یا سلاطین مأمور رسیدگی به حال و وضع اشراف مخصوصاً سادات علوی بوده.

نقیر: ← صدف یا گوش ماهی.

نقیر (naqir)، کلمه‌ی عربی که در قرآن (نساء ۵۴ و ۱۲۳) آمده و به معنی خال یا فرورفتگی بسیار کوچکی بر هسته‌ی خرما است و چنان مینماید که آن را نقر کرده‌اند. در مورد چیزهای کم‌بها و معمولاً با قطمیر به کار میرود.

نقی کمره‌ای (naqie kamare'i)، شهرت **علی ابن ابی‌العلاء** ('abe 'l-'alā')، متخلص به **نقی**، فت ۱۰۶۰ هق، شاعر و فقیه ایرانی. مدتی قاضی شیراز بود، و به روزگار شاه عباس II صفوی شیخ‌الاسلام اصفهان شد. دیوانش در بعضی کتابخانه‌ها (مثلاً کتابخانه‌های ملک و سپهسالار، در تهران) موجود است، و غزلهای او در ردیف غزلهای خوب معاصرینش به شمار میرود. علاوه بر دیوان، رسالاتی به عنوان المقاصد العالیه فی الحکمة الیمانیه، حدوث العالم، و رساله در تحریم کشیدن غلیان از آثار اوست.

نکا (nekā) یا **نیکا** (nikā)، رودی در ل ایران، ناحیه‌ی مازندران، بین ساری و بهشهر، که از شاه کوه سرچشمه گرفته، از ش به غ جریان یافته، و در نزدیکی نوذرآباد به بحر خزر میریزد. در رود نکا ماهی سفید و کپور صید میشود. در شهر نکا پلهای مهمی بر این رود احداث شده است.

نکا (nekā) یا **نیکا** (nikā)، شهر (جمع ۶٬۳۱۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان قره‌طقان، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)؛ ۲۵کیلومتری ج‌غ بهشهر. رود نکا مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، مرکبات، و پنبه است. کارخانه‌ی برنج پاک کنی دارد. ایستگاه راه‌آهن نکا در کنار آن قرار دارد. در این شهر پلهای مهمی بر رود نکا احداث شده است. در بعضی مآخذ به صورت نارنج‌باغ نیز آمده.

نکاح: ← زناشوئی.

نکاح محلل: ← طلاق، قسمت ۱.

نکاح منقطع: ← متعه.

نکار[6] (nekār)، رودی به طول ۳۶۴ کم، ج‌غ آلمان، در ج وورتمبرگ سرچشمه میگیرد و، در جهت ل‌غ، در مانهایم به رود راین میپیوندد. از نزدیکی شتوتگارت قابل کشتیرانی است. به وسیله‌ی کانالی به رود دانوب مرتبط است. به سبب مناظر جالب توجهش معروف است.

نکتانیبو[7] (nektānibu) دو پادشاه مصر قدیم،

نکتانیبوی I (سلطنتش ۳۷۹–۳۶۱ قم)، مؤسس سلسله‌ی XXXI بود. حمله‌ی فرناباذ را به استحکامات دلتای نیل دفع کرد (۳۷۴ قم)، و شکست ایرانیان در این جنگ موجب طغیان سایر ساتراپ‌نشینان غ آسیای صغیر شد. معبد-

(۱)flash point (۲)freezing point (۳) solidifying point (۴)triple point (۵)dew point (۶)Neckar
(۷)Nekhtnebf

های مجلل برپا کرد. پسرش تاخوس در سوریه مشغول جنگ بود که پسر نایب‌السلطنه‌ی مصر، **نکتانیبوی II** (سلطنتش ۳۵۹–۳۴۳ ق‌م)، تخت و تاج را تصاحب کرد. حمله‌ی اول ایرانیان را دفع کرد (۳۵۱) ولی بعداً شکست خورده (۳۴۳) گریخت و مصر از نو جزء ممالک ایران شد.

نکتانیبوی I، پادشاه مصر، ← نکتانیبو.

نکتانیبوی II، پادشاه مصر، ← نکتانیبو.

نکتورن: ← نوکتورن.

نکتون: ← شنازی.

نکر[1]**، ژاک** (jāk neker)، ۱۷۳۲–۱۸۰۴، بانکدار و کارشناس مالی فرانسوی، متولد در ۱۷۵۰ به پاریس رفت، و در امور بانکی وارد شد. بسرعت ترقی کرد، و از خودش بانکی تأسیس کرد، و یکی از مدیران شرکت هند شرقی فرانسه شد. پس از سقوط تورگو، که نکر از سیاست تجارت آزاد او انتقاد کرده بود، مدیر خزانه (۱۷۷۶) و مدیر کل دارائی (۱۷۷۷) شد. کوشید که با صرفه‌جوئی سخت، وام روزافزون ملی را محدود کند، و این اقدام محبوبیت او را در دربار از میان برد. در ۱۷۸۱، پس از آنکه وضع مالی را در گزارش خود منتشر ساخت، کناره‌گیری کرد و به سویس رفت. در ۱۷۸۸، زمانی که فرانسه در شرف ورشکستگی بود، لوئی XVI او را به عنوان مدیر کل دارائی باز خواند و وزیر مشاور کرد. نکر، افتتاح اتاژنرو را توصیه و تأکید میکرد، و از این روی، محبوبیت فراوانی کسب کرد. وقتی که رقبای درباری او در برکناریش کامیاب شدند (۱۷۸۹)، مردم به باستیل حمله کردند (۱۴ ژوییه‌ی ۱۷۸۹) و موجب شدند که وی از نو در کار خود برقرار شود. نکر در ۱۷۹۰ کناره‌گیری و در سویس انزوا جست. از آثارش کتاب در باره‌ی اداره‌ی امور مالی فرانسه (۱۷۸۴) است. ← مادام دو ستال دخترش بود.

نکر[1]**، سوزان کورشو** (sūzān kūršo neker)، ۱۷۳۹–۹۴، بانوی نویسنده‌ی فرانسوی، همسر ژاک نکر و مادر ← مادام دو ستال. سالون او محل آمد و شد مردان نامدار فرانسوی و مهمانان خارجی بود. بیمارستانی که وی ح ۱۷۷۶ بنا نهاد هنوز موجود است. از جمله آثار او است: تدفین با شتاب (۱۷۹۰) تفکراتی در باره‌ی طلاق (۱۷۹۳)، و دو جنگ از مجموعه‌ی نوشته‌های او که پس از مرگش به چاپ رسید (۱۷۹۸ و ۱۸۰۱).

نکراسوف[2]**، نیکولای آلکسیویچ** (nikolāy ālekseyevic nekrāsof)، ۱۸۲۱–۷۷، شاعر و روزنامه‌نویس روس. هدف نهائیش بهبود اوضاع اجتماعی روسیه، مخصوصاً شرایط زندگی روستائیان، بود؛ و روزنامه‌ی ادبی معاصر (۱۸۴۶–۶۶) را برای پیشرفت این منظور نوعدوستانه و تجسم مناظر بدبختی منتشر کرد، داستانهائی منظوم و غزلیاتی نیز سروده. کتاب در روسیه چه کسی خوشحال است (۱۸۷۳)، هجویه‌ای بر علیه سرفداری (← سرف) است.

نکرومه[3]**، کوامه** (kuāme nekrumə)، در بعضی مآخذ فارسی **قوام نکرومه**، ۱۹۰۹–۷۲، رئیس جمهور (۱۹۶۰–۶۶) غنا، و رهبر سیاسی اتحاد افریقا. نخست آموزگار بود. در دانشگاه‌های کشمت و مدرسه‌ی اقتصاد لندن تحصیل کرد. در نهضتهای دانشجویان افریقائی در کشمت و سپس در انگلستان (از ۱۹۴۵) سهیم بود و در کنگره‌ی پنجم اتحاد افریقا به دبیر کلی دبیرخانه‌ی ملی غرب افریقا برگزیده شد. در ۱۹۴۷ به عنوان دبیر کل کنوانسیون متحد ساحل طلا به زادگاه خود باز گشت و در ۱۹۴۹ از آن جدا شد و حزب خلق کنوانسیون را تأسیس کرد که خواستار استقلال فوری برای ساحل طلا بود. در ۱۹۵۰ زندانی شد و با انتخاب شدن به نمایندگی مجلس قانونگذاری از زندان رهائی یافت (۱۹۵۱). در نخست‌وزیریش در ۱۹۵۲ مستعمره‌ی ساحل طلا را به نام غنا به استقلال رسانید. در ۱۹۶۰ غنا جمهوری و نکرومه به ریاست جمهوری مادام‌العمری آن انتخاب شد، و به این عنوان و نیز به عنوان رئیس تنها حزب سیاسی، یعنی حزب خلق کنوانسیون، قدرت بی رقیب به دست آورد. چندان به مبارزه برای وحدت سیاسی افریقا پرداخت که از توجه به واقعیات در غنا کم‌کم غافل ماند. طرز اداره‌ی خودخواهانه‌ی او به طرحهای توسعه‌ی بزرگ ولی غالباً مایه‌ی ویرانی انجامید، و غنا که زمانی سرزمین پردرآمدی بود گرفتار قرض شد. در ۱۹۶۶ که نکرومه از پکن دیدار میکرد، ارتش و پلیس حکومت وی را بر انداختند و او به گینه پناه برد. یک اوتوبیوگرافی (۱۹۵۷) و چندین مقاله در بیان سیاست و فلسفه‌ی وی از آثار او است.

نکسو، مارتین آندرسن: ← آندرسن نکسو، مارتین.

نکو[4] (neko) یا **نخاو** (nexā)، شاه (۶۰۹–۵۹۳ ق‌م) مصر قدیم، از سلسله‌ی XXVI، پسر پسامتیک. پس از سقوط (۶۱۲) نینوا، شاهان سوریه و فلسطین را در نبرد مجدو شکست داد. در حمله‌ی بختنصر به طرف غ در کرکمیش شکست خورده (۶۰۵) ناچار به مصر باز گشت.

نکو[4]**،** یا **نخاو**، نق ۶۷۰ ق‌م، خاوند سائیس، مصر. پس از فتح (۶۷۰ ق‌م) آشوریها، در مقام خود ابقا شد؛ بعداً به علت توطئه‌چینی، با قید و بند به نینوا برده شد، اما مورد عفو قرار گرفت و به مقام خود باز گشت. پدر پسامتیک بود.

نکاود[5]، علامت اختصاری سازمان پلیس مخفی تجسس قبل از ۱۹۳۴ که پس از آن به "م و د" تغییر کرد، و در اواخر سال ۱۹۵۹ منحل شد.

نکهت، تخلص آذربیگدلی.

نکیر، فرشته، ← قیامت. قسمت VIII، بند I؛ نکیر و منکر.

نکیر و منکر (nakir ,monker)، در روایات اسلامی، دو فرشته که در قبر از مؤمن و بی‌ایمان هر دو سؤالاتی در باره‌ی خدا و پیغمبر میکنند، و چون مؤمن جواب درست میدهد او را تا روز رستاخیز به حال خود میگذارند، و کافران را تا آن اندازه که خدا بخواهد آزار میدهند. نیز ← قیامت، قسمت VIII.

نکیسا (nekisā) یا **نگیسا**، یکی از رامشگران عهد خسرو پرویز، که اختراع سرود خسروانی را به او نسبت داده‌اند.

نگاترون: ← الکترون.

نگاتیف[6] (negātif؛ فنس)، در عکاسی، فیلم یا صفحه‌ی عکس‌گرفته که ظاهر و ثابت شده باشد. وجه تسمیه این است که نقاط روشن شیء اصلی در تصویر تاریک است و بالعکس. تهیه‌ی نگاتیف دارای دو مرحله‌ی ظاهر کردن (← ظهور) و ثابت کردن (← ثبوت) است. ظاهر کردن در تاریکی انجام میگیرد. به وسیله‌ی چاپ از نگاتیف پوزیتیف تهیه میشود، بدین طریق که نگاتیف را بین منبع نور و کاغذ حساس قرار میدهند و پس از آنکه در معرض نور واقع شد، کاغذ را وارد محلول شیمیائی مخصوصی کرده، سپس آن را شسته و خشک میکنند.

نگار (negār)، دهستان (جه ح ۱'۱۰۰؛)، بخش مشیز، شهرستان سیرجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای (۲۱؛) آبادی. ارتفاعات خانه کوه حد شمالی آن را تشکیل میدهد. در دشت واقع شده و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است. مرکزش، **نگار** (جه ۱'۵۱۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری ش مشیز قرار دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش آبادی نگار به نام قنات‌باغ آمده است.

نگار دانش: ← کلیله و دمنه.

نگارستان: ← معین‌الدین جوینی.

نگاره[7] (negāre). ۱- ورقه‌ای که اطلاعاتی را به صورتی منظم و مرتب (مثلاً به صورت جدول) نمایش میدهد. ۲- نمایش ترسیمی (مثلاً به وسیله‌ی منحنیات) یک مقدار متغیر، مانند دما، قیمتها، و غیره. ۳- نقشه، بالاخص نقشه‌های آبنگاری یا دریائی. ۴- نقشه‌ی اجمالی که شرایط یا امور خاصی را نشان دهد (مانند نگاره‌ی هوائی).

نگامی، دریاچه، ← لیوینگستن، دیوید.

نگاهداری اغذیه[8]. از اعصار قدیم نوع انسان توجه خاصی به نگاهداری خوراک، که آن را با زحمت و نامطمئن به دست میآورد، داشته است. روشهای ساده‌ای که بنا بر تصادف یا از روی مشاهده و تجربه پیدا شده بود، مدتها پیش از آنکه انسان بتواند دلیل کارائی آنها را بفهمد، به کار میرفت. کره و پنیر و شراب و کشمش و قرمه و گوشت دودداده و نمکسود و دانه‌های برشته از نخستین مواد خوراکی نگاهداری‌شده بود. هنگامی که علم جدید به کشف علل تجزیه و فساد اغذیه آغاز کرد، در صدد استفاده‌ی وسیعتر از راههای قدیمی و اکتشاف راههای تازه‌تری برای نگاهداری غذا بر آمدند. پیش از ۱۸۶۰ هر تغییری را در مواد خوراکی بنا بر نظریه‌ی "تولد خود به خود" توجیه میکردند. پاستور ثابت کرد که مخمّرها و کپکها و بعضی از اشکال فساد مواد در نتیجه‌ی تأثیر موجودات زنده‌ی بسیار ریزی است که در هوا و آب و زمین به مقدار فراوان وجود دارد. این موجودات برای زندگی و فعالیت به شرایط خاصی از دما و هوا و رطوبت نیاز دارند، و اگر ماده‌ی غذائی به صورتی نامساعد برای رشد آنها در آید، میگویند که آن ماده از فساد

(۱)Necker (۲)Nekrasov (۳)Nkrumah (۴) Necho (۵)NKVD (۶) negatif (۷)chart (۸)food preservation

محفوظ مانده است. فرایندهای نگاهداری غذا را میتوان عموماً به چندین گونه تقسیم کرد، خشکسازی، گرمسازی، سردسازی، و استفاده‌ی از مواد شیمیائی یا عوامل خاص دیگر. خشک‌سازی از قدیم در مورد میوه و دانه و سبزی و ماهی و گوشت به کار میرفته است. گاه خشکسازی را با برشته کردن توأم میکردند، چنانکه در آرد جو دوس برشته‌شده در اسکاتلند و زرت برشته‌شده در میان هندیشمردگان کشمة معمول بوده است. نوع جدید این روش ابتدائی نگاهداری مواد خوراکی همان است که در تهیه‌ی سبزیها و میوه‌های خشک‌شده یا پسابیده و شیر خشک و گرد تخم مرغ به کار میرود. در نخستین طریقه‌ی خشکاندن، این عمل با تأثیر مستقیم اشعه‌ی خورشید صورت میگرفت؛ در روش صنعتی جدید، فرایند خشکاندن را به کمک دستگاه‌های مفصل و عوامل شیمیائی تسریع میکنند. فرایند گرم کردن قرنها پیش از آنکه عمل آن به صورت علمی شناخته شده باشد، رایج بوده است (← کنسروسازی). یکی از مهمترین کار‌بردهای جدید استفاده‌ی از گرما برای حفظ مواد خوراکی، پاستوریزه کردن شیر است. غذا را میتوان با سردسازی مدت درازی به حالت اصلی آن نگاه داشت. روشهای مبتنی بر عوامل شیمیائی و عوامل خاص دیگر مشتمل است بر: نمکسود کردن، دود دادن، استفاده‌ی از سرکه و الکل و شوره و ادویه، آمیختن شکر با خوراکی‌هائی که باید خشک شود، بستن راه رسیدن هوا، و به کار بردن موادی شیمیائی همچون فورمالین و اسید بنزوئیک و زاج سفید و آهک و اسید سالیسیلیک و اسید بوریک برای جلوگیری از رشد موجودات ذره‌بینی و تغییر رنگ. بسیاری از دولتها برای آنکه افراط در استعمال این گونه مواد برای مصرف کنندگان زیانبخش نباشد، مقررات قانونی خاص وضع کرده‌اند. استعمال نمک برای نگاهداری خوراکیها سابقه‌ی دراز دارد و در نخستین آثار مکتوب به آن اشاره شده است. اثر دود دادن در حفظ غذا قسمتی بدان جهت است که آن را به صورت جزئی میخشکاند، و قسمتی بدان جهت که آلبومین سطح گوشت را منعقد میکند و از این راه پوشش محافظی برای آن فراهم میآورد. سرکه و اسیدهای دیگر از عمل باکتریها جلوگیری می‌کنند، و الکل قوی نیز عمل مشابهی دارد. شراب خوب تقریباً به صورت نامحدود محفوظ میماند، و میوه‌ای که در محیط الکلی ۱۵٪ تا ۲۰٪ قرار گرفته باشد بخوبی حفظ میشود. بیرون راندن هوا و جلوگیری از رسیدن آن به ماده‌ی غذائی، که اکنون با محفوظ داشتن خوراکیها در قوطیهای کاملاً دربسته صورت میگیرد نیز سابقه دارد، پیشتر با ریختن روغن داغ‌شده بر روی ظرف محتوی گوشت یا ماهی، یا با پوشاندن غذا با قشری از چربی یا با نگاهداری خوراکیهای نباتی در زیر خاک یا شن عملی میشد. استفاده‌ی جدید از پارافین ذوب‌شده همین نتیجه را دارد. تخم مرغ را با پوشاندن آن به وسیله‌ی قشری از ماده‌ای که راه نفوذ هوا را به داخل آن میبندد، نگاه میدارند. در این اواخر از تشعشع اتمی برای از میان بردن موجودات ذره‌بینی که ممکن است مایه‌ی فساد خوراکیها شود، با موفقیت استفاده شده است.

نگاهداری نیرو، نظریه‌ی: ← لایبنیتز، گوتفرید ویلهلم.

نگپتم[1] (negapatam)، شهربندر (در ۱۹۶۱ جمعیت ۵۹٬۰۶۳)، ایالت مدرس، در ۴۱۴کیلومتری ج شهر مدرس، هند؛ بر خلیج بنگال. صادرات عمده‌اش بادام زمینی، پنبه، تنباکو، و منسوجات؛ صنایع عمده‌اش فولادسازی، رنگرزی پارچه، و چاپ است. در ۱۶۱۲ به وسیله‌ی پرتغالیها تأسیس شد. در ۱۶۶۰ هلندیها، و در ۱۷۸۱ بریتانیائیها آن را متصرف شدند.

نگر (nagar) **و نگری**، الفاظ سانسکریت، به معنی شهر، مثلاً احمدنگر.

نگرانی[2]، در روانشناسی، حالت پیچیده و مزمن عاطفی متضمن ترس و وحشت، که در انواع اختلالات ذهنی و عصبی دیده میشود.

نگروئیدها: ← سیاهوران.

نگروپونته[3]، جزیره، یونان؛ ← اوبویا.

نگروس[4] (negros)، جزیره (۱۲٬۷۰۰ کمه؛ جمعیت در ۱۹۷۰ تخمیناً ۲٬۳۰۰٬۰۰۰)، از جزایر ویسایان، فیلیپین. بیشترش کوهستانی است. از محصولاتش نیشکر، کنف، و برنج است. دانشگاه (۱۹۰۱) دارد.

نگری[5]**، آدا** (ādā negri)، ۱۸۷۰–۱۹۴۵، بانوی نویسنده‌ی ایتالیائی. شهرتش به واسطه‌ی غزلیات عاشقانه و داستان اوتوبیوگرافی ستاره‌ی بامدادی (۱۹۲۱) است. اولین زنی است که به عضویت آکادمی ایتالیائی در آمد (۱۹۴۰).

نگریتوها: ← سیاهکان.

نگری سمبیلان[6] (negri sembilān)، اتحادیه‌ای از چند مملکت بومی (۶٬۷۰۸ کمه، در ۱۹۷۱ جمعیت ۴۷۹٬۳۱۲) بر ساحل غ قسمت جنوبی شبه جزیره‌ی مالی، سابقاً جزء فدراسیون مالایا بود، و از ۱۹۶۳ یکی از کشورهای فدراسیون مالایسیا است. کرسی آن ⇐ سرمبان است. محصولات و صادراتش کوپرا، کائوچو، و برنج است، قلع نیز استخراج و صادر میکنند. ح نیمی از سکنه‌ی آن را چینیها و هندیها تشکیل میدهند.

نگریلوها: ← سیاهکان.

نگرین[7]**، خوان** (xuān negrin)، ۱۸۹۱–۱۹۵۶، سیاستمدار اسپانیائی. استاد فیزیولوژی در دانشگاه مادرید بود، و در حزب سوسیالیست فعالیت داشت. در ۱۹۳۱ نماینده‌ی کورتس شد. پس از آغاز (۱۹۳۶) جنگ داخلی، نقش رهبری او فزونی یافت، و در ۱۹۳۷–۳۹ نخست‌وزیر بود. در ۱۹۳۹ به فرانسه و از آنجا به انگلستان پناهید. در پاریس در گذشت.

نگوابی[8]**، مارین** (mārian nguābi)، ۱۹۳۸–۷۷، رئیس جمهور (۱۹۶۹–۷۷) جمهوری کنگو (برازاویل). از سربازی به ریاست ستاد ارتش و سپس به ریاست شورای انقلاب رسید، و در ۱۹۶۸ ماسامبا-دبا را از ریاست جمهوری برکنار کرد. از ۱۹۶۹ که به ریاست کشور برگزیده شد، تمام قدرت را به دست گرفت و عناصر مخالف را نابود کرد. در ۱۸ مارس ۱۹۷۷ به قتل رسید.

نگوئیول[9] (negoiyul)، قله‌ای به ارتفاع ۲٬۵۳۵ متر، رومانی؛ بلندترین قله‌ی آلپهای ترانسیلوانی.

نگودین دیم: ← ویتکونگ؛ ⇐ وان تیو، نگوین.

نگودین وان تیو: ⇐ وان تیو، نگوین.

نگومبو[10] (negombō)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت تخمیناً ۵۳٬۰۰۰)، غ سریلانکا (سیلان). سرامیکها و مفرغ‌افزارهای آن معروف است؛ مرکز ماهیگیری و بازار فراورده‌های نارگیلی و دارچین است. بقایای ساختمانهائی از هلندیها سریلانکا در حومه‌ی آن است. در تصرف هلندیها بود، وانگلیسیها در ۱۷۸۶ آن را متصرف شدند.

نگونسار: ← سیکلامن.

نگونی[11] (nguni)، نامی که به دسته‌ی مهمی از مردم بانتوزبان افریقای جنوبی اطلاق شده، که از حیث زبان، کلبه‌های کندومانند بی‌دیوار، شکل لباس و زره، نداشتن توتم، و غیره از اقوام مجاور متمایزند. مردم موسوم به زولو و نیز سوازیهای ساکن سوازیلند از دسته‌های جزء نگونی هستند. عده‌ی نگونیها ح ۳٬۰۰۰٬۰۰۰ تخمین شده است.

نگوین کهان: ← ویتنام.

نگوین وان تیو: ← وان تیو، نگوین.

نگوین هوآو تهو: ← ویتکونگ.

نگیسا: ← نکیسا.

نلدکه: ← نولدکه، تئودور.

نلر[12] **سر گادفری** (sər gādfri nelər*)، ۱۶۴۶–۱۷۲۳، نقاش تصویرساز انگلیسی؛ متولد آلمان. پس از تحصیل در آمستردام، رم، و ونیز در انگلستان ماندگار شد (۱۶۷۵) و موفقیتهائی در دربار به دست آورد، که در آنجا سرنقاش شد (۱۶۸۸). در خدمت شاهان انگلستان، از چارلز II تا جورج I، بود، و خود و نقاشانی که در اختیار داشت آثاری به وجود آوردند از قبیل دوشس پورتسمث (در ساسکس) و چارلز بوکلر (موزه‌ی متروپلیتن). از ۱۷۰۲ تا ۱۷۱۷ چهل و دو تصویر از اعضای کیت‌کت‌کلاب تهیه کرد (گالری ملی تصویر، لندن) که از بهترین آثار اوست. تابلوهای او، گرچه فاقد دقت اجرائی است، قدرت و استحکام نشان میدهد. در ۱۷۱۱ مدیر اولین آکادمی نقاشی در لندن شد، و تأثیر عمیقی بر نسل تصویرسازان بعدی گذاشت.

نلسن[13] (nelsən)، رودی به طول ۶۴۳ کمه، ل مانیتوبا، کانادا. در انتهای شمالی دریاچه‌ی وینیپگ سرچشمه میگیرد و به خلیج هودسن میریزد. مدتهای دراز گذرگاه بازرگانان پوست بود.

نلسن[14] (nelson؛ انگل nelsən)، شهرت **هوریو شیو نلسن** (horeyšio)، ملقب به **وایکاونت نلسن** (vāykānt*) ۱۷۵۸–۱۸۰۵، دریاسالار و قهرمان نیروی دریائی انگلستان. در ۱۲ سالگی به خدمت نیروی دریائی در آمد، و در ۲۰ سالگی کاپیتن شد. در هند غربی، در آبهای بالا-

(1)Negapatam (2)anxiety (3)Negropont (4)Negros (5)Negri (6)Negri Sembilan (7)Negrín (8)Ngouabi (9)Negoiul (10)Negombo (11)Nguni (12)Kneller (13)Nelson

تیک، و در کانادا خدمت کرد، و در این مدت با پرینس ویلیام (بعداً ویلیام IV) دوست شد. مدتی در انگلستان ماند و فعالیتی در نیروی دریائی نداشت تا وقتی که انگلستان در جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه وارد شد (۱۷۹۳) و او به فرماندهی ناو انگلیسی آگاممنون منصوب شد. در مدیترانه خدمت کرد. در کرس دید یک چشم خود را از دست داد. در تلاش (۱۷۹۷) ناموفق انگلیسها در سانتاکروز د تنریفه (← کناری، جزایر) بازوی راست خود را از دست داد، و به انگلستان باز گشت. برای تعقیب ناوگان فرانسویان اعزام شد، و این ناوگان را در ابوقیر منهدم کرد (۱۷۹۸) و به نقشه‌ی ناپلئون I برای کشورگشائی در شرق پایان داد. به فرماندهی اسکادرانی که به کومک سیسیلهای دو گانه اعزام شد منصوب گشت؛ در آنجا به عشق ← لیدی همیلتن، زوجه‌ی سفیر کبیر انگلستان، گرفتار شد و او را معشوقه‌ی خود کرد. پس از آنکه فرانسویان ناپل را تصرف (۱۷۹۹) و ← جمهوری پارتنوپی را تأسیس کردند، نلسن شهر را در محاصره‌ی دریائی قرار داد، به متارکه‌ی جنگی که ف. روفو با جمهوریخواهان ناپلی برقرار کرده بود پایان داد، و دریاسالار ناپلی را که به نیروهای فرانسوی ملحق شده بود اعدام کرد. وقتی که فرمانده کل بریتانیا در دریای مدیترانه دستور داد که وی به مینورکا برود، از اجرای این دستور، به علت اینکه حضورش در ناپل از لحاظ سیاسی ضروری است، سرپیچی کرد، اما گمان بر این است که نمیخواسته است معشوقه‌اش را ترک کند. در ۱۸۰۰ با لیدی همیلتن به انگلستان باز گشت، و در ۱۸۰۱ از زوجه‌ی خود جدا شد؛ در همین سال از لیدی همیلتن صاحب دختری شد. دینها را در کپنهاگ شکست داد (۱۸۰۱). وایکاونت شد، به انگلستان باز گشت، و فرمانده ناوگان مانش شد تا حمله‌ی احتمالی فرانسویها را دفع کند. در آغاز جنگ ۱۸۰۳ فرماندهی ناوگان مدیترانه به وی سپرده شد، و ناوگان فرانسوی تولون را مدت ۲۲ ماه در محاصره‌ی دریائی قرار داد. در ۱۸۰۵ ناوگان متحد فرانسه و اسپانیا را در نبرد ترافالگار منهدم کرد، ولی در ضمن عملیات کشته شد.

نل و دمن (nalo daman)، منظومه‌ای از فیضی دکنی وزیر معروف اکبر شاه گورکانی، که در هندوستان و به اشاره‌ی اکبر شاه سروده شده و در آغاز قرن ۱۱م هق پایان یافته است. شاعر این داستان را از روی داستان معروف نله (nala) و دمینتی (damayanti)، از داستانهای مهابهاراتا، به نظم آورده است.

نلینو، کارلو آلفونسو: ← نالینو، کارلو آلفونسو، مستشرق، ایتالیائی.

نما[1] (namā)، در آمار، مقداری که در یک مجموعه داده‌های آماری بیشتر از سایر مقادیر پیدا میشود؛ به عبارت دیگر بسامد آن در این مجموعه ماکزیموم است.

نما[2] (namā)، در ریاضیات، عدد یا حرف یا بیانی جبری که در بالا و گوشه‌ی راست عدد یا حرف یا بیانی جبری نوشته میشود، و نشان می‌دهد که این دومی باید به قوه‌ی اولی برسد. مثلاً در a^7، ۷؛ در c^b، b؛ در 6^3، ۳؛ در a^4، a؛ در $(a+b)^5$، ۵؛ و در $(c+d)^9$، $(c+d)$ به ترتیب نماهای a، c، ۶، ۴، $(a+b)$ و ۹ هستند.

نمئا[3] (nemeā)، شهر قدیم، ل آرگولیس، یونان. بازیهای نمئائی (آغازش از ۵۷۳ ق‌م)، یکی از اعیاد چهارگانه‌ی جمیع ملل یونان، در معبد زئوس این شهر منعقد میشد.

نمئا، شیر[4] (nemeā)، شیری که اسلحه بدان کارگر نبود. هرکول خفه‌اش کرد.

نماتودا[5] (nematodā) یا **لوله‌سانان**، گروهی از کرمهای گرد که دارای بدنی دراز و تقسیم‌نشده هستند و سطح بدنشان عاری از تار است. ۵۰۰'۰۰۰ جنس مختلف دارند که در آب دریا یا آب شیرین یا در محیطهای خاکی زندگی می‌کنند، یا انگلهای جانوران و گیاهان میشوند. نزدیک ۵۰ جنس از آنها انگل انسان شناخته شده‌اند. بدن این جانور به نواحی متمایز از یکدیگر تقسیم نشده، بلکه از غلافی مقاوم در مقابل حلالها یا شیره‌های گوارشی پوشیده شده است. زیر این غلاف قشری از ماهیچه‌های طولی قرار دارد و بافتی لیفی میان جدار بدن و لوله‌ی گوارش واقع است. دهان بر کناره‌ی قدامی بدن قرار دارد که با لوله‌ای به مخرج در کناره‌ی خلفی مربوط است. در اطراف دهان اندامهای حسی واقع است که جانور با آنها غذا یا جانور میزبان خود را مییابد. برجسته‌ترین قسمت دستگاه عصبی حلقه‌ای است که قسمت قدامی لوله‌ی گوارش را احاطه کرده است. در اغلب این جانوران نر و ماده از هم جدا هستند، ولی بعضی دوجنسی میباشند و از یک جانور هم نطفه حاصل میشود و هم تخم. تاریخ زندگی کرم اسعا که بزرگترین جنس از کرمهای لوله‌سان است، و در روده‌ی آدمی زندگی میکند، جالب توجه است؛ کرم ماده تخم میگذارد که با مدفوع خارج میشود؛ کرمها در داخل تخم رشد میکنند و ممکن است غذاها را آلوده کنند و از همین راه وارد دستگاه گوارش شخص دیگری شوند؛ یک کرم ماده تا ۲۰۰'۰۰۰ تخم میگذارد؛ تخمها در امعای میزبان میشکافند؛ کرم تازه از تخم بیرون آمده از جدار روده وارد خون میشود و در سراسر بدن گردش میکند. این کرمهای جوان معمولاً در ریه جمع شده سپس از طریق لوله‌های تنفسی وارد دهان میشوند و پس از بلعیده شدن به لوله‌ی گوارش میروند و به رشد و تولید مثل خود ادامه میدهند. تا ۵'۰۰۰ کرم در بدن یک میزبان مشاهده شده است. تاریخ زندگی کرم قلابدار، نکاتور امریکانوس (*Necator americanus*) به معنی "کشنده‌ی امریکائی"، تقریباً به همین ترتیب است، جز اینکه کرمهای جوان از طریق سوراخ کردن پوست وارد بدن میشوند. خون و مایعات بافتها را از طریق جدار امعا میمکند و از بین میبرند. رشته از این گروه است.

نماجرد، ده، فریدن، ← نماگرد.

نماد[6] (namād) [فارسی، ← ظاهر کننده]، همسمبول (sambol)، نشانه‌ای که حاکی از وجود مستقل شیء دیگر غیر از خود نشانه است. کلمات و اعداد هر دو نماد هستند. در علوم بسیاری نمادها معمول است (مثل علامات اختصاری که در شیمی به کار میرود). نماد در ادیان از قدیمترین زمان مرسوم بوده است، و در زمان حاضر به صورت ترکیبات بسیار پیچیده‌ای معمول میباشد (مانند شمع، بخور، شمایل). میهنپرستی نیز از نمادهائی (مثلاً بیرق) استفاده میکند، و علامات ثبت‌شده‌ی تجارتی نمادهای تجارتی هستند. مطالعات ز. فروید در روانشناسی مشحون از استفاده‌های گوناگونی است که وی از نمادها کرده است.

نمادپردازی: ← سمبولیسم.

نمارستاق (nemā.rostāq)، دهستان (جه ۱'۷۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۹ آبادی. این دهستان در دره‌ای کوهستانی قرار گرفته و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است. دهستان نمارستاق یکی از ییلاقها و شکارگاههای خوب شهرستان نور است. آهو، بز کوهی، و کبک فراوان دارد.

نماره (namara)، محلی در صفا (← صفائی، کتیبه‌های)، ش حوران، شام، که رنه دوسو[7] (rēne düso، باستانشناس و خاورشناس فرانسوی؛ ۱۸۶۸–۱۹۵۸) در کاوشهای خود (از ۱۸۹۵ به بعد) در آنجا به قدیمترین سنگنوشته‌ی عربی دست یافت که تاریخ ۳۲۸ ب‌م دارد و سنگ گور امرؤ القیس، یکی از ← ملوک لخمی، حیره است.

نماز، عربی **صلوة** (salāt)، عبادت مخصوص در شریعت اسلامی که با نیت و تکبیر و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم همراه است، و به طور کلی بر دو قسم است؛ نماز واجب و نماز مستحب. نمازهای واجب **نمازهای شبانروزی**، نماز جمعه، **نماز عیدین**، نماز آیات، **نماز طواف**، **نماز میت**، و نمازی است که شخص از راه نذر و عهد و سوگند ملتزم میشود. نماز مستحب یا ← نماز نافله نامحدود است، هر نماز واجب یا مستحب دارای رکعات معینی است. نماز شبانه‌روزی پنج است؛ نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت، نماز شام یا نماز مغرب سه رکعت و نماز عشاء چهار رکعت. وقت نماز صبح از طلوع فجر دوم یا صبح صادق است تا طلوع آفتاب. وقت نماز ظهر و عصر از هنگام زوال آفتاب است تا غروب آفتاب، با تقدیم نماز ظهر بر عصر. وقت نماز مغرب و عشاء از غروب آفتاب تا نیمه‌ی شب با مقدم داشتن سه رکعت نماز مغرب بر نماز عشاء. زوال آفتاب از هنگامی است که سایه‌ی هر چیز پس از رسیدن به حد اقل خود شروع به فزونی کند، و غروب آفتاب ناپدید شدن قرص آفتاب در افق یا زوال سرخی آسمان در مشرق است.

از مقدمات واجب نماز رو به قبله (سمت کعبه) بودن است و طهارت و غصبی نبودن لباس و مکان نمازگزار و اذان و اقامه که تفصیل هر یک در کتب فقهی آمده است. اعمال واجب هر نماز نیت و تکبیرة الاحرام و قیام در حالت

---

(۱)mode (۲)exponent (۳)Nemea (۴)Nemean lion (۵)Nematoda (۶)symbol (۷)Dussaud

توانائی و قرائت سوره‌ی الحمد و یکی از سوره‌های قرآن و رکوع و تسبیح آن و سجود و تسبیح آن و تشهد و تسلیم (سلام آخر نماز) است. نماز جمعه بدل از نماز ظهر است که باید در روز جمعه به هنگام نماز ظهر به طور اجتماعی در پشت سر امام با شرایط و آدابی که در کتب فقهی ذکر شده‌است خوانده شود. **نماز عیدین:** نماز در عید فطر و عید اضحی به طور اجتماعی است با شرایط و آداب خاص. برای نماز کسوف و خسوف و زلزله و بادهای سخت وحشت‌آور ← نماز آیات (نماز زلزله پس از وقوع و گذشت زلزله خوانده میشود) و ترتیب آن نیز در کتب فقهی آمده است. نماز میت نمازی است که پیش از دفن میت بر او خوانده میشود و فقط شامل پنج تکبیر است. نماز جماعت خواندن نمازهای شبانروزی یا نمازهای دیگر است به طور اجتماعی پشت سر امام، و دارای آداب خاصی است. نماز طواف نماز واجبی است که جزو اعمال واجب حج است و دو رکعت است و به هنگام طواف در مقام ابراهیم خوانده میشود.
نیز ← نماز احتیاط؛ نماز استسقاء.

نماز احتیاط، یک یا دو رکعت نمازی که نمازگزار برای جبران بعضی از قسمتهای ساقط‌شده در نماز (به سهو نه به عمد) که به آن متوجه شده، پس از نماز میخواند.

نماز استسقاء (estesqa'؛ عربی، = طلب آب کردن) هنگامی خوانده میشود که نزول باران دیر شده و اسباب نگرانی مسلمانان فراهم شده باشد. در آن صورت مسلمانان دسته‌جمعی به خارج شهر میروند، و نماز خاص میخوانند، و پس از آن، امام خطبه‌ای میخواند، و طلب باران میکند. بیرون بسیاری از شهرهای قدیم هنوز آثار نمازگاه، یا مصلی باقی است.

نماز آیات، نمازی که با دیدن آیات همچون کسوف و خسوف و هر آیت آسمانی دیگر که مایه‌ی ترس شود واجب میشود؛ دو رکعت است و هر رکعت پنج رکوع دارد.

نماز جمعه، نمازی دو رکعتی که روز جمعه به جای نماز ظهر خوانده میشود، و پیش از شروع، امام دو خطبه میخواند، و پس از شکر و ستایش پروردگار و درود بر پیغمبر و آل او، درباره‌ی مسائل کلی و مخصوصاً امور جاری مؤمنان را ارشاد میکند. بعضی از فقهای شیعه تنها با حضور یکی از ائمه‌ی اثنی عشر این نماز را واجب تعیینی میدانند و در غیر آن صورت واجب تخییری.

نماز شامگاهان سیسیل[1]، ۱۲۸۲، شورش سیسیل بر ضد شاه شارل I (شارل د/آنژو) که پایتخت خود را از پالرمو به نایل انتقال داده و سیسیل را رها کرده بود که به دست صاحبمنصبان خودخواه و مغرور فرانسوی اداره شود. قتل عام فرانسویها در پالرمو، در دوشنبه عید فصح آغاز شد و بسرعت سراسر جزیره را فرا گرفت. توطئه‌ی این قتل عام را امپراطور میخائیل VIII بیزانس چید تا از هجوم شارل به بیزانس جلوگیری کند، و در این توطئه جوانی پروچیدائی و پدروی III آرگون دست داشتند. پدروی III به وسیله‌ی یک مجمع فدرال به شاهی سیسیل میان شاهان آنژون ناپل و شاهان آراگونی سیسیل بروز کرد.

نماز شب: ← نافله، نماز.

نماز طواف: ← نماز.

نماز عیدین: ← نماز.

نماز میت: ← نماز.

نمازهای شبانروزی: ← نماز.

نماگرد (nemā.gerd) یا **نماجرد،** ده (جه ۹۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ورنق، بخش‌داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۵کیلومتری غ داران. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، سیب زمینی، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

نمایش. این لفظ در سالهای اخیر در ایران به معنی اجرای نمایشنامه به کار رفته است و عبارت از داستانی است که به طور مکالمه به توسط هنرپیشه‌هائی بر روی صحنه و در برابر جمعیت اجرا شود.

نمایشگاه[2]، محلی برای ارائه و نمایش کالاهای مختلف. در نمایشگاه ملی یا محلی فقط افراد و مؤسسات یک کشور شرکت میکنند. اما نمایشگاههای بین‌المللی به صورت بازار مکاره‌ای هستند که در آن کشورهای مختلف محصولات و مصنوعات خود را به معرض نمایش عمومی میگذارند. در قدیم نمایشگاهها بیشتر محل نمایش کارهای هنری و صنایع ظریفه بود. اما امروز در نمایشگاههای بین‌المللی به پیشرفت صنایع و علوم و فنون اهمیت بیشتری داده میشود. نمایشگاههای بین‌المللی موجب ترویج علوم و صنایع و اعتلای سطح سلیقه‌ی عمومی و تفاهم بین‌المللی میشود. پاریس، وین، زوریخ، نیویورک، شیکاگو، سان فرانسیسکو، و بروکسل هر یک به نوبه‌ی خود محل نمایشگاههای بین‌المللی بزرگی بوده‌اند. در ۱۹۵۸ در بروکسل نمایشگاه بین‌المللی عظیمی ترتیب داده شد که بسیاری از کشورهای جهان، من جمله ایران، در آن شرکت کردند، و آخرین اختراعات و اکتشافات در این نمایشگاه به معرض نمایش گذارده شد، و میلیونها نفر از اطراف و اکناف جهان برای دیدن آن عازم بروکسل شدند. از نمایشگاههای بین‌المللی معروف دهه‌ی ۱۹۶۰ نمایشگاه مونترآل است که در ۱۹۶۷ تشکیل شد.

نمایشنامه، فته پس (pies)، نخه‌ی نمایش یا داستانی که به صورت مکالمه تنظیم شده و هنرپیشه‌ها بر روی صحنه و در برابر جماعت تماشاچیان آن را اجرا کنند.

نمایشهای اسرار: ← نمایشهای کرامات.

نمایشهای آلام[3]، نوعی از نمایشهای کرامات که از قرون وسطی به دوره‌های جدید رسیده است. موضوع آن رنجها و مرگ حضرت مسیح و قیام او پس از مرگ است. آغاز آن از قرن ۱۳م است و گفتارهای آن با زبان لاتینی صورت می‌گرفت. سپس بتدریج شعرهای آلمانی نیز در ضمن آن آورده میشد و سرانجام در قرن ۱۵م کاملاً با زبان آلمانی اجرا میشد. از قرن ۱۶م، در نتیجه‌ی تماس این نمایشها با نمایشهای کارناوال، نمایشهای آلام رو به انحطاط رفت و مقامات کلیسائی اجرای آنها را ممنوع کردند. عمده‌ترین بازمانده‌ی نمایشهای آلام آن است که در اوبرامرگاو، باواریا، اجرا میشود. از ۱۶۳۴ هر ده سال یک بار (با تنها سه استثنا به علت جنگ) آن را برگزار میکنند و معروف است که این عمل به خاطر نذری است که برای از بین رفتن طاعون کرده بودند. در ۱۹۳۲ یوزف مایر[4] (yozef māyer) از لونن[5] (lünen)، آلمان، به کشمة سفر کرد و با خود 10 بازیگر و یک نمایش همراه برد که مدعی بودند از ۱۲۴۲ به این طرف اجرا میشده است. اکنون هر سال در ایام تابستان این نمایش را در محل ثابتی در سپیرفیش[6]، داکوتای جنوبی، اجرا میکنند، و زمستانها آن را در شهرهای مختلف کشمة عرضه میدارند. نیز ← پاسیون.

نمایشهای کرامات[7] یا **نمایشهای اسرار**[8]، درام‌های مذهبی قرون وسطی، مبتنی بر کتاب مقدس و سرگذشت قدیسان، که در قرون 10م—۱۶م پیدایش و تحول و ترقی یافت. ابتدا در ایام عید میلاد و قیام مسیح صحنه‌های کوچکی از وقایع مهم مذهبی (در اوایل به زبان لاتینی و سپس به زبانهای فرانسوی، انگلیسی، یا آلمانی) اجرا میشد. بتدریج که نمایشها طولانیتر و تعداد تماشاچیان بیشتر شد، ناچار اجرای آنها در خارج کلیسا انجام میگرفت. بالنتیجه جنبه‌ی حقیقت‌بینی و دنیائی آنها افزایش یافت و مطالب مضحک در آنها داخل شد. نمایشهای آلام نمونه‌ی عمده‌ی امروزی نمایشهای کرامات است.

نمایش هندسی اعداد: ← عدد، در ریاضیات، قسمتهای VIII و IX.

نمایندگان، مجلس: ← کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا.

نمایندگی مردم، قوانین[9]، در تاریخ انگلستان، قانونهائی که پارلمنت برای گستردن اصلاح انتخاباتی که به وسیله‌ی لوایح اصلاحی در انگلستان آغاز شده بود گذراند. **قانون نمایندگی مردم** ۱۹۱۸ حق رأی دادن به بیشتر مردان از ۲۱ سال به بالا و به زنان از ۳۰ سال به بالا داد. **قانون نمایندگی مردم** ۱۹۲۸ حق رأی دادن به همه‌ی زنها با همان شرایطی که برای مردها بود داد. قانونهای بعدی ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ تغییرات جزئی به آنها داد.

نمایه[10] (namāye) [از نمودن و به معنی نشان‌دهنده]، نقش، علامت، شکل رسم‌شده، اعم از حروف الفبا و علامات نقطه‌گذاری و جز آن، که برای آن معنی خاص در نظر گرفته شده است، مثلاً در حبابگر.

نمپیگی، شهر قدیم، سوریه، ← منبج.

نمچینی[11] (namcini)، خاصیت جذب بخار آب موجود در هوا توسط بعضی از مواد و حل شدن

(۱)Sicilian Vespers (۲)exposition (۳)Passion play (۴)Meier (۵)Lunen (۶)Spearfish (۷)miracle play (۸)mystery play (۹)Representation of the People Acts (۱۰) character (۱۱)deliquescence

در آن و در آمدن به صورت مایع (قـ شکفت).

نمد[1] (namad)، قماشی که از بـه هـم کوفتن و مالش دادن مـو و پشم و کرک، که الیاف آنها، به علت زبری و دنـدانه‌داری سطحشان، تمایـل طبیعی به آن دارند که بـه یکدیگر گیر کنند و بچسبند، ساخته میشود. روش ساختـن نمـد، بـر حسب نوع الیاف به کاررفته و نوع مصرف، تغییر میکند. نمد بـافته را نخست بـه صـورت پارچه‌ی درشتی میبافند، سپس با ماشین خارْزَنی بـه آن پُرز میدهند و آن را خوابدار میکنند، و آنـگاه با اطـو کـردن آن را صـاف میکنند. در ساختن نمـد حقیقی، نخست الیاف پـاک‌شده را به شکلی که منظور است روی هم قـرار میدهند، سپس آنهـا را میکوبند و بخـار آب میدهند و میفشارند و گازری میکنند و ضخامت مورد نظر را به آنها میدهند. برای ساختن کلاههای نمدی ظریف، همچون کلاههای ساخته‌شده از موی سگ آبی، این مـو را همراه بـا موهیر در وضع مورد نظر نگاه میدارنـد (غالباً بـه وسیله‌ی مکیدن هوا)، سپس آن را میفشارند و مـالش میدهند و با آهـارزدن شکل آن را ثابت میکنند. نمدهای خیسانـده که بـرای منظورهـای صنعتی همچون پوشش سقف بـه کار میرود، از ضـایعات و گاه از کاغذ ساخته میشود که آن را با افزودن مـوادی در مقابل آب نفوذناپذیر میکنند. هنر نمدمالی محتملاً بر هنر بافندگی مقدم بوده است. نمد در آسیا از زمانهای قدیم به عنوان لباس و خیمه به کار میرفت. اختـراع (۱۸۴۶) مـاشین نمدمالی کلاههـای نمـدی را در مغـرب زمین رواج داد.

نمداد (namdād)، دهستـان (جـه ح ۴'۰۰۰؟)، لش بخش کهنـوج، شهرستـان جیرفت، استـان هشتم (کرمـان)؛ دارای ۲۷ آبـادی. محصولات عمده‌اش غلات و خرما است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانـی بـه ایـن نام نیامده است. مـرکزش، **گازبر** (gāz.bor؛ جه ۳۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴۳کیلومتری لش کهنوج قرار دارد.

نمـدار (namdār) یـا **زیرفون** (zirfun) یـا **زیزفـون** (zayzafun)، فنـ تیـول[2] (tiyyēl)، درخت زیبای بزرگ نیمکره‌ی شمالـی از نـوع تیلیا (*Tilia*) که ساقـه‌ی گل معطـر آن از وسط برگ میروید. در جنگلهای شمالی ایـران اقسام مختلف آن دیده میشود. از تنه‌ی آن تخته برای نجاری میسازند.

نمرست[3] (nam.rost)، هـر گیاهـی که فقط در رطوبت زیاد رشد کند.

نمرود[4] (nemrud) [عبـری، = سخت و نیرومند]، پسر کـوش، پسر حـام، پسر نـوح (پیدایش ۸.۱۰ و ۹). شکارچـی ماهـری بـود. بابل را او تأسیس کـرد (پیدایش ۱۰.۱۰)، و سرزمین بابل مدتهـا "زمین نمرود" خـوانـده می‌شد (میکاه ۶.۵). مطابق روایات اسلامی همو است که چـون از محاجه با ابراهیم درماند او را به‌آتش افکند و خدا ابراهیم را نجات داد. نیز ← عزاقریه.

نمرود، رود: ← قزقانچای.

نمـرور (namrur)؛ ده (جـه ۱'۳۴۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان بـدوستان، بخش هریس، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربـایجان شرقی)، ۱۵٫۵ـ کیلومتری غ هریس. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قـالیبافـی و جـاجیمبافی دارد.

نمـرویـان[5] (namruyān)، لتیـ اینفـوسوریـا (infusoriā)، در جـانورشناسی، رده‌ای از سلـسله‌ی آغازیان که بـا دارا بودن رشته‌هائی مژه‌مانند در تمـام دوره‌ی زنـدگی یـا قبـل از بلوغ مشخص میشونـد. نمرویان معمولاً عـالیتریـن آغازیان به شمار میآیند؛ عمومـاً محـل خاصی برای بلعیدن غذا و محـل دیگـری بـرای دفع فضولات دارند، و در اغلب آنها سازمان حرکتی بدن توسعه یافته است. در هـر پهنه‌ی روباز آب وجود دارند، و بعضی از آنها بـا چشم غیر مسلح دیده میشوند.

نمس[6] (nems)، نام عده‌ی فـراوانـی از پستانـداران گوشتخوار کـوچـک زمینـی، از تیره‌ی Viverridae کـه بیشتر در هنـد، جش آسیـا،



و افریقا زندگی میکنند، و نوعـی از آنها در ج اسپانیـا دیـده میشود. نمس هندی بـاریـک و خاکستری‌رنگ است، و طـول بدن آن بـه ضمیمه‌ی دم ح ۸۰ سم است. به مارهای زهردار، و از جمله مار عینکی، بدون تـرس حمله میکند و به چابکی خـود در گریختن از نیش مـار متـکی است. همچنین موشها و جانوران مـوذی دیگر و تخم و بچه‌های تمساح را از میان میبرد. بآسانی اهلی میشود و به صورت جـانور دستاموز دلپسند و ارزنـده‌ای در میآیـد. نمس مصری که مـوش فرعون نیز نامیده میشود، در مصر بـاستان مورد تقدیس بوده است. نیز ← زباد.

نمسنج[7] (nam.sanj)، اسبابی بـرای انـدازه‌گیری رطوبت یا مقدار بخار آب موجود در هوا.

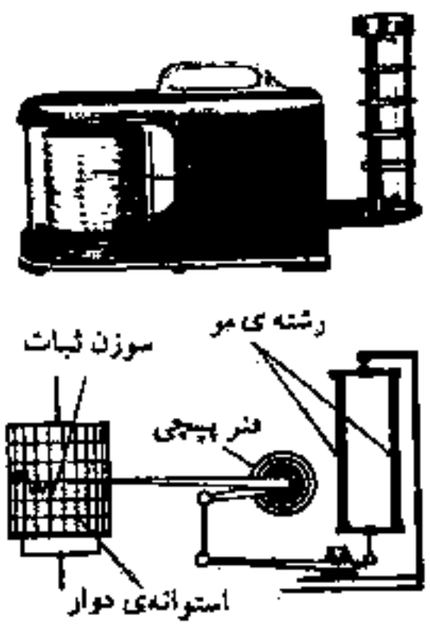

نمسنج

اندازه‌گیری دقیق مقدار رطوبت هـوا با نمسنج دمائی صورت میگیرد، ولی نمسنجهای عقربـه‌دار نیز رواج دارد که در آنها بـر حسب کش آمدن یا جمع شدن تـار مـو یـا یک لیف گیاهی در نتیجه‌ی تغییر نم هوا، عقربه‌ای بر روی صفحه‌ای حرکت میکند و زیاد یا کم شدن اجمالی و نسبی رطوبت را نشان میدهد.

نمسنج دمائی[8] (nam.sanje damā'i)، اسبابی برای اندازه گـرفتن بخار آب موجود در هوا به وسیله‌ی دو دمـاسنج که محفظـه‌ی جیوه‌ای یکی از آنها خشک است و دیـگـری بـا پارچـه‌ی نمداری پوشیده است. دمـاسنج با محفظه‌ی تـر، بـه علت بخـار شدن آب پـارچـه‌ی نـمـدار، درجـه‌ی کمتـری از درجـه‌ی دمـاسنـج دیگر نشان میدهـد،

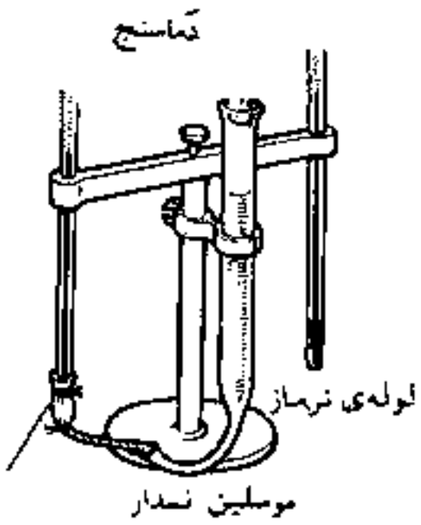

نمسنج دمائی

و این تفاوت به مقدار بخار آب مـوجود در هوا (که سبب زیـاد یـا کم شدن سرعـت تبخیر آب پـارچـه‌ی نمدار میشود) بستگـی دارد. از روی این تفاوت دما، با مراجعه‌ی به جدولهای خاصی که تهیـه شده، رطـوبـت مطلـق و نسبی هـوا را اندازه میگیرند. نیز ← رطوبت.

نـمسیس[9] (nemesis)، در اساطیر یـونـان، الاهـه‌ی مظـهر نظـم و قـانـون از جنبـه‌ی انتقام گـرفتن از متخلف.



نمسیس

نمشیر (namšir)، بخش (جه ۸'۰۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بانـه، استان کردستان. مشتمـل است بـر ۲ دهستـان دشت طال و نمشیر. کوهستانی، جنگلی، و سردسیر است. رودهای نمشیر و سیوج (sivec) مشروبش میسازنـد. محصولاتش غلات، حبوبات، و فراورده‌های جنگلی است. مرکزش **نمشیر** (جـه ۱۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۸ـ کیلومتری لغ بانه قرار دارد.

نمشیـر، دهستـان (جـه ۴'۱۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش نمشیر، شهرستـان بانه، استـان کردستان؛ دارای ۲۰ آبـادی. کوهستـانـی، جنگلـی، و سردسیـر است. بلندتـریـن کوه آن کوه دوسره (dusare) به ارتفـاع ۲'۳۳۹ متر است که در ل آبـادی کشنه (košne؛ جه ۱۳۰ سش ۱۳۴۵ هش، ۳۴کیلومتری لغ بـانـه) ممتد است. رودهـای نمشیر و برده‌رش (barde.raš) از این دهستان سرچشمه میگیرند و پس از الحاق بـا یکدیگر بـه رود زاب صغیر میریزنـد. محصولاتش غلات، حبوبات، و فراورده‌های جنگلی است. مرکزش، نمشیر، همان مرکز بخش نمشیر است.

نمط: ← محمد ص، قسمت ه.

نمک[10] یا **ملح** (melh)، در شیمی، هـر یک از

(۱)felt (۲)tilleul (۳)hydrophyte; hygrophyte (۴)Nimrod (۵)infusoria (۶)mongoose (۷)hygrometer (۸)psychrometer (۹)Nemesis (۱۰)salt

ترکیبات شبیه به کلورورِ سودیوم، که محتوی یک یون مثبت جز یون ئیدروژن (مثلاً یون یک فلز یا رادیکال فلزی) و یک یون منفی جز یون ئیدروکسیل (OH) [مثلاً یون نافلز یا رادیکال نافلزی] است. نمکهائی که نه یون ئیدروژن دارند (همه‌ی یونهای ئیدروژن اسیدی استخلاف شده است) و نه یون ئیدروکسیل، نمکهای معمولی خوانده میشوند؛ آنهائی که، علاوه بر یک یون مثبت دیگر، شامل یون ئیدروژن هستند نمکهای اسید، مثلاً بیکربونات دو سود (CO_3HNa)، و آنهائی که علاوه بر یون منفی دیگر، شامل یون ئیدروکسیل (یعنی همه‌ی یونهای ئیدروکسیل باز استخلاف نشده) هستند نمکهای بازی خوانده میشوند. نام نمکها از نام عناصری که آنها را ترکیب کرده‌اند و از نام اسیدی که از آن مشتق شده‌اند مأخوذ است. برای نمکی که فقط از دو عنصر ساخته شده ابتدا نام غیر فلز را که مختوم به "ور" است، و سپس نام فلز را ذکر میکنند. مثلاً نام شیمیائی نمک معمولیْ کلورورِ (کلور+ور) سودیوم خوانده میشود. دیگر کلورورها، و نیز بروموروها، سولفورها، فلوئورورها، و یودورها نمکهای معمولی هستند. برای نامگذاری نمکهائی که از بیش از دو عنصر تشکیل یافته‌اند، و نام اسیدهای آنها به "ایک" مختوم است (مثلاً اسید سولفوریک)، "ایک" را به "آت" تبدیل میکنند و سپس نام فلز را میآورند. مثلاً نام شیمیائی نمکِ سودیومِ اسید سولفوریک، سولفاتِ سودیوم؛ از آنِ اسید کربونیک، کربونات؛ از اسید فوسفوریک، فوسفات؛ از اسید نیتریک، نیترات؛ و غیره. برای نامگذاری نمکهائی که اسید آنها به "او" ختم میشود (مثلاً اسید سولفورو و اسید کلورو)، "او" را به "ایت" تبدیل میکنند (سولفیت و کلوریت). نمکها در صنعت، پزشکی، کارهای هنری، و کشاورزی به منظورهای گوناگون فراوان به کار میرود.

نمک[1] یا **ملح** یا **نمک طعام**، ماده‌ی متعارف فراوانی که از لحاظ شیمیائی ترکیبی است از سودیوم و کلور، با نام شیمیائی کلورورِ سودیوم، به فورمول NaCl. به صورت بلورهای کوچک مکعب‌شکل متبلور میشود، در ۸۰۳° صدبخشی ذوب میشود، و در آب‌گرم و سرد هر دو حلپذیر است؛ محلول آن هادی برق است، که آن را تجزیه میکند (← الکترولیز). در طبیعت همه‌جا به مقدار فراوان یافت میشود. قسمت عمده‌ی ماده‌ی محلول در آب دریا را تشکیل میدهد. از مواد سازای مایعات حیوانی، مثلاً ادرار، است. معادن آن نیز در اغلب نقاط جهان یافت میشود. کشورهائی که نمک فراوان به دست میآورند کشمه، بریتانیای کبیر، فرانسه، آلمان، هند، و چین است. نمک را یا از معادن یا از آب دریا به دست میآورند. نمک از منابع اصلی تهیه‌ی سودیوم و ترکیبات آن، و نیز منبعی برای تهیه‌ی کلور و بعضی ترکیبات آن است. با تولید کلور برای تولید شدن اسید کلوریدریک که قسمت اندک ولی اساسی مایع گوارشی است، به گوارش کومک میکند، و قسمت بی اندازه مهمی از غذای انسان و جانوران را تشکیل میدهد. در زمانهای قدیم نمک به عنوان پول به کار می‌رفت، و مردمان خانواده‌ی خود را برای به دست آوردن آن به بردگی میفروختند. مالیات گزاف بر نمک از عوامل مؤثر در انقلاب فرانسه بود.

نمک‌آبرود (namak.ābrud) یا **نمک آب‌رودسر** یا **نمک آوه‌رود**، ده (جمعیت ۵۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قشلاق کلارستاق، شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، ۱۵کیلومتری غ چالوس. رود نمک‌آبرود مشروبش میسازد. محصولش برنج است. سابقاً حد غربی ناحیه‌ی تنکابن (← شهسوار) و مدتی نیز حد غربی ناحیه‌ی رستمدار به شمار میرفت.

نمک آبرودسر، ده، نوشهر، ← نمک‌آبرود.

نمک امونیاک[2] (namake amoniāk)، جسمی سفیدرنگ، متبلور، بیبو با مزه‌ی تند و زننده. نام شیمیائی آن کلورورِ امونیوم (NH_4Cl) است. در پیلهای خشک و جوشکاری فلزی، ایجاد پرده‌ی دود، تهیه‌ی امونیاک، و در پزشکی به کار میرود. در نواحی آتشفشانی یافت میشود.

نمک‌آوه‌رود، ده، نوشهر، ← رستمدار، نمک‌آبرود.

نمک تبرزد: ← نمک ترکی.

نمک ترکی[3] یا **نمک تبرزد** (tabarzad) [از تبرزد فارسی، ← نبات] نمک طعامی که بلورهای درشت شفاف آن شبیه نبات است، از زمره‌ی سنگهای تهنشستی است.

نمک روشل: ← روشل، نمک.

نمکزار[4] (namak.zār)، نهشت نمک که پس از خشک شدن دریاچه‌ی شوری به علت تبخیر شدید بر جای میماند.

نمک طعام یا **کلورور سودیوم**: ← نمک یا ملح.

نمک قلیا: ← قلیا.

نمک‌کور (namak.kur)، ده (جمعیت ۱۹۲۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)، ۱۸کیلومتری ل‌ش آستانه. محصولاتش غلات، بنشن، کشمش، و چغندر قند است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نمک گلاوبر[5] (namake gläber)، [مأخوذ از نام ی. ر. گلاوبر]، نام متعارفی سولفاتِ سودیوم متبلور، $SO_4Na_2,10H_2O$. در هوای مرطوب شکفت پیدا میکند. صورت بی‌آب آن (Na_2SO_4) در بسیاری از چاهای زمین و در آب دریا و در چشمه‌های معدنی یافت میشود. آن را از تأثیر دادن جوهر گوگرد بر نمک طعام به دست میآورند. در رنگرزی و شیشه‌سازی و تهیه‌ی مواد شیمیائی مصرف دارد، و در پزشکی به عنوان ملین به کار میرود.

نمل، سوره‌ی (naml؛ = مورچه)، سوره‌ی ۲۷م قرآن، مکی، ۹۵ آیه. موضوع آن ایمان به خدا و منحصر داشتن پرستش به وی، ایمان به آخرت و ثواب و عقاب آن، و ایمان به وحی و منحصر دانستن علم غیب به خدا است؛ آدمی را متوجه میسازد که جز از خدا از کسی نیرو نخواهد، و کسی را خالق و روزی‌دهنده نداند، و سپاس نعمت او گزارد؛ داستانهائی برای نشان دادن همین معانی و مجسم ساختن عاقبت تکذیب‌کنندگان میآورد، داستان موسی از دیدن آتش و شنیدن سخن خدا و مکلف شدن برای پیغمبری بر فرعون و قوم او و تکذیب کردن اینان و انجام بد کارشان، داستان سلیمان با مورچه و هدهد و ملکه‌ی سبا و قومش و اینکه داود و سلیمان چگونه سپاسگزاری کردند، داستان صالح با قومش ثمود، داستان لوط با قومش و باریدن باران عذاب بر آن قوم. آنگاه از بعضی مناظر روز قیامت و از رفعت شأن و منزلت قرآن و مزایائی که قرآن بر کتابهای تورات و انجیل دارد سخن به میان آمده است.

نمنگار[6] (nam.negār)، نمسنجی (← نمسنج) که به صورت خودکار تغییرات رطوبت جو را بر ورقه‌ی کاغذی ثبت میکند.

نمنگاشت[7] (nam.negāšt)، منحنی خاصی که از ثبت تغییرات رطوبت هوا در نمنگار بر روی یک ورقه‌ی کاغذ ترسیم میشود.

نمنگان[8] (namangān)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۷۵'۰۰۰)، ل‌ش جشه ازبکستان، تاجشه، در دره‌ی فرغانه در ل‌ش خوقند، در ۲۱۰کیلومتری ش‌ش‌ش تاشکند. در قرن ۱۱م هق از توابع اخسی (← اخسیکث) بود.

نمنما[9] (nam.nemā)، دستگاهی که تغییرات رطوبت هوا را، معمولاً به وسیله‌ی تغییراتی که بر شکل یا ابعاد ماده‌ای عارض میشود، نشان میدهد. یکی از این مواد کلورورِ کوبالت است که در حالت انیدر (بی‌آبی) آبی‌رنگ است ولی در هوای مرطوب به رنگ سرخ در میآید. مواد دیگری چون شاخ، مو، و روده به هنگام مرطوب بودن هوا بر طولشان افزوده میشود (← نمنج). یکی از اقسام نمناهای شناخته‌شده کاپوسنی (← کاپوسنها، شکل) است که کلاهک آن به روده‌ای متصل است. هنگامی که رطوبت هوا زیاد می‌شود، بر طول روده افزوده شده کلاهک پایین میآید.

نمو (nomovv)، در ریاضیات، افزایشی (مثبت یا منفی) که یک مقدار متغیر پیدا میکند. اگر نمو محدود باشد، نام تفاوت [به فرانس دیفرانس (diferāns)] دارد و علامت آن Δ (← دلتا، قسمت ۲)، و اگر بینهایت کوچک باشد، دیفرانسیل (← حساب دیفرانسیل و انتگرال) نامیده می‌شود و علامت آن d است. Δ و d را پیش از حرف نماینده‌ی متغیر مینویسند، مثلاً dx و Δx.

نمو[10] (nomqvv)، در زیستشناسی، بزرگ شدن گیاه یا نبات. نمو متضمن افزایش حجم، تقسیم سلولها، و متمایز شدن انساج است (شکل در ص ۳۰۵۶). این قسم نمو را نمو از درون مینامند، برخلاف نمو با افزونی، که به واسطه‌ی افزوده شدن موادی از خارج صورت میگیرد.

نمودار[11] (nemudār) یا **دیاگرام** (diāgrām، فنس)، نگاره‌ای (← نگاره) که عموماً میان دو

---

(۱)salt (۲)sal ammoniac (۳)rock salt (۴)salina; salt-pan (۵)Glauber's salt (۶)hygrograph (۷)hygrogram (۸)Namangan (۹)hygroscope (۱۰)growth (۱۱)graph; diagram

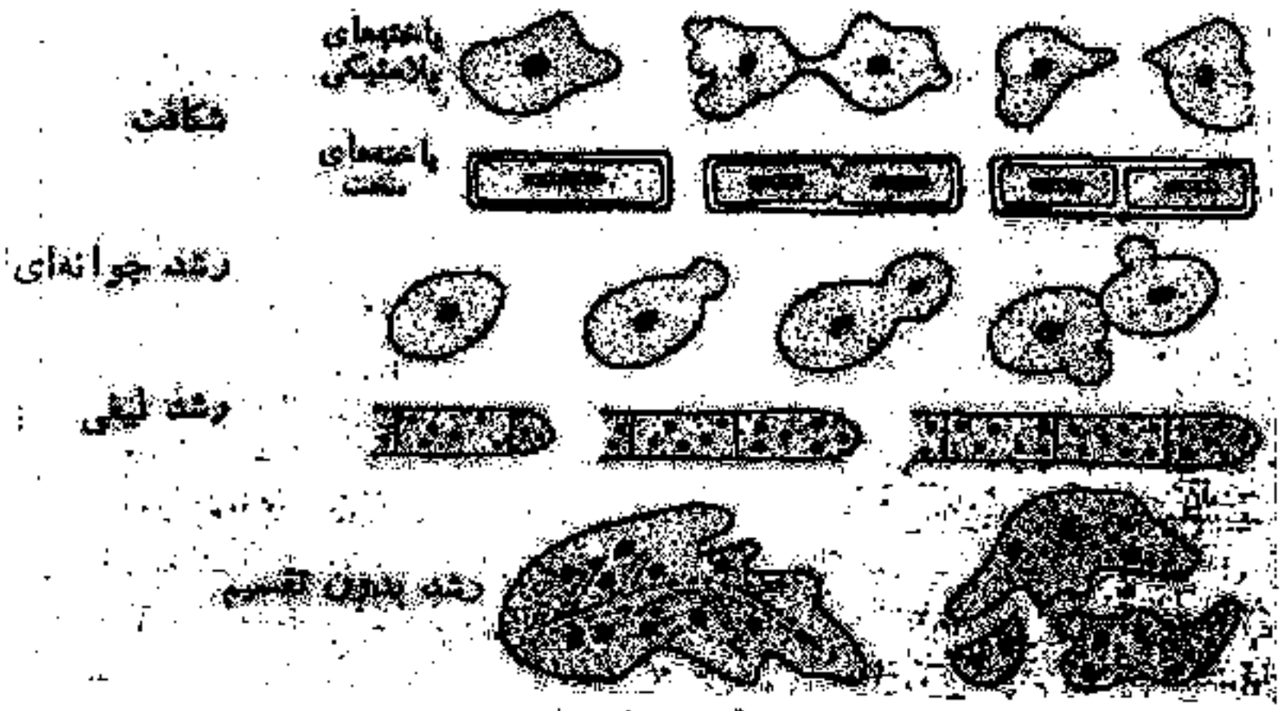

نمونه‌های تقسیم یاخته‌ای

شکافت در آغازیان، مثلاً آمیبها، و در باکتریها رخ میدهد. رشد جوانه‌ای در مخمر روی میدهد. رشد لیفی در کفکها، و رشد بدون تقسیم در گروهی به‌نام موکتوزوئا صورت میگیرد.

محور مختصات عمود بر یکدیگر رسم میشود و ارتباط میان یک متغیر را با متغیر دیگر به صورت تصویری نمایش میدهد. در شکل ۱ تغییرات جمعیت در چند کشور جهان در سال ۱۹۶۸ (جمعیت تخمینی) نشان داده شده است. نمودار ممکن است به شکلهای گوناگون ترسیم شود، مثلاً نمودار ستونی (شکل ۱) و نمودار خطی (منحنی شکل ۲).

نمور[1] (nemur)، شهر (در ۱۹۶۸ حه ۹٬۲۳۳)، ولایت سن‌اِمارن، ل فرانسه، ح ۲۰کیلومتری ج فونتنبلو. پایتخت دوکنشینی بود که تا قرن ۱۶م تیول خاندان آرمانیاک بود، و سپس به خاندانهای مختلف شاهزادگان به عنوان تیول داده شده بود. دارای کلیساهائی از قرون ۱۳م، ۱۵م، و ۱۶م است. قلعه‌ی نمور (ساختمان قرن ۱۲م)، که در قرون ۱۵م، ۱۶م، و ۱۷م تعمیر و ترمیم شده است، یادآور فرمانی است که به وسیله‌ی هانری III در آنجا به امضا رسید (۷ ژوییه‌ی ۱۵۸۵)، و به موجب آن امتیازات هوگنوها لغو شد.

نمونه[2] (nemune)، در علم آمار، جزئی از یک مجموعه (یا به اصطلاح علم آمار، "جمعیت") که به منظور کسب اطلاع از آن مجموعه مورد آزمایش قرار میگیرد. برای برداشتن نمونه یا **نمونه‌گیری**[3] از یک "جمعیت"، ساده‌ترین روش بر داشتن نمونه‌ی اتفاقی است. اعضای جمعیت شماره‌گذاری میشود، و نمونه را به کومک جدولی از شماره‌های اتفاقی یا وسیله‌ای مشابه آن انتخاب میکنند. برای آنکه نمونه‌گیری درستتر انجام شود، "روش چینه‌ای"[4] را به کار میبرند، جمعیت را به عده‌ای از گروه‌های متجانس، یا چینه‌ها، تقسیم میکنند و از هر چینه به صورت اتفاقی نمونه‌ای بر می‌دارند. دخالت عنصر اتفاق جنبه‌ی بیطرفی را در نمونه‌گیری تأمین میکند و تعیین صحیح خطائی را که ممکن است در چنین تخمینی پیش آمده باشد، امکانپذیر میسازد.

نمونه‌گیری: ← نمونه، در علم آمار.

نمی، دریاچه‌ی[5] (nemi)، لتپ نمرسیس لاکوس (nemerensis lākus)، دریاچه‌ی کوچکی در دهانه‌ی آتشفشانی خاموش، لاتیوم، ایتالیای مرکزی، در ۲۷کیلومتری ج‌ش رم. ۳۱۰ متر بالای دریا قرار گرفته، و محیط آن ۸ کم است. خرابه‌های یکی از معابد معروف دیانا آنجا است. دو کشتی تفریحی کالیگولا، که قریب ۲٬۰۰۰ سال

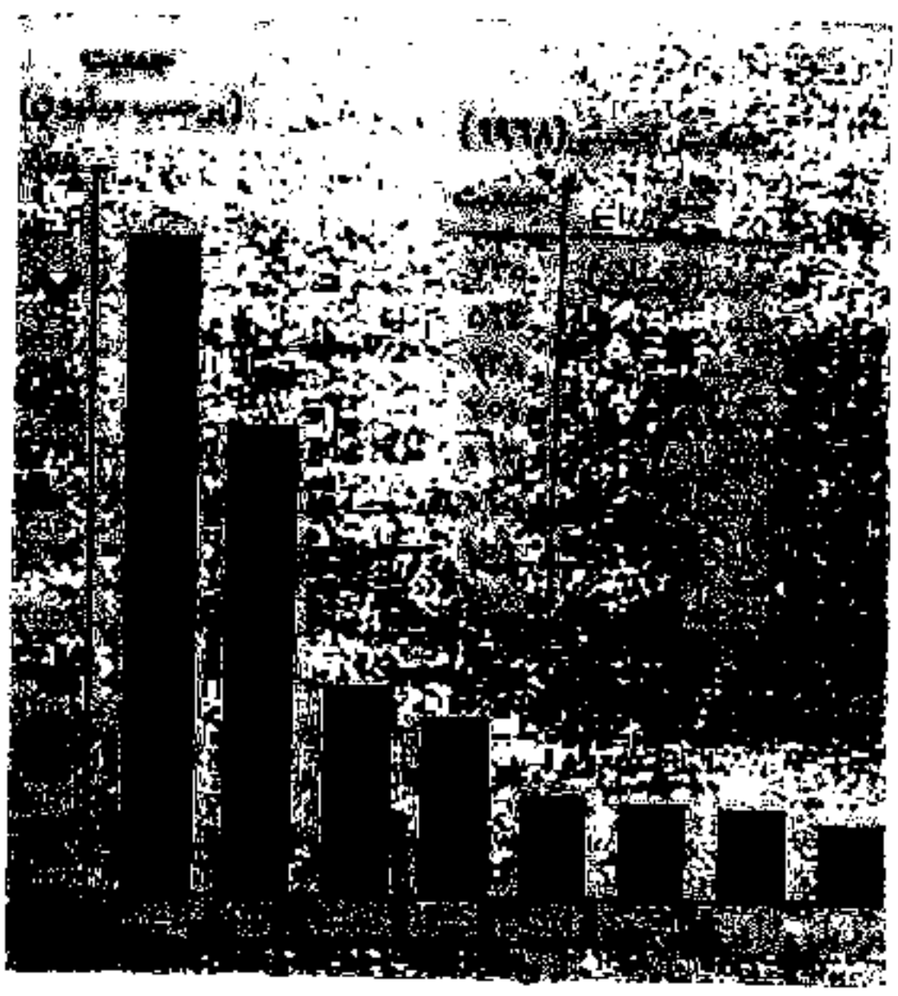

شکل ۱

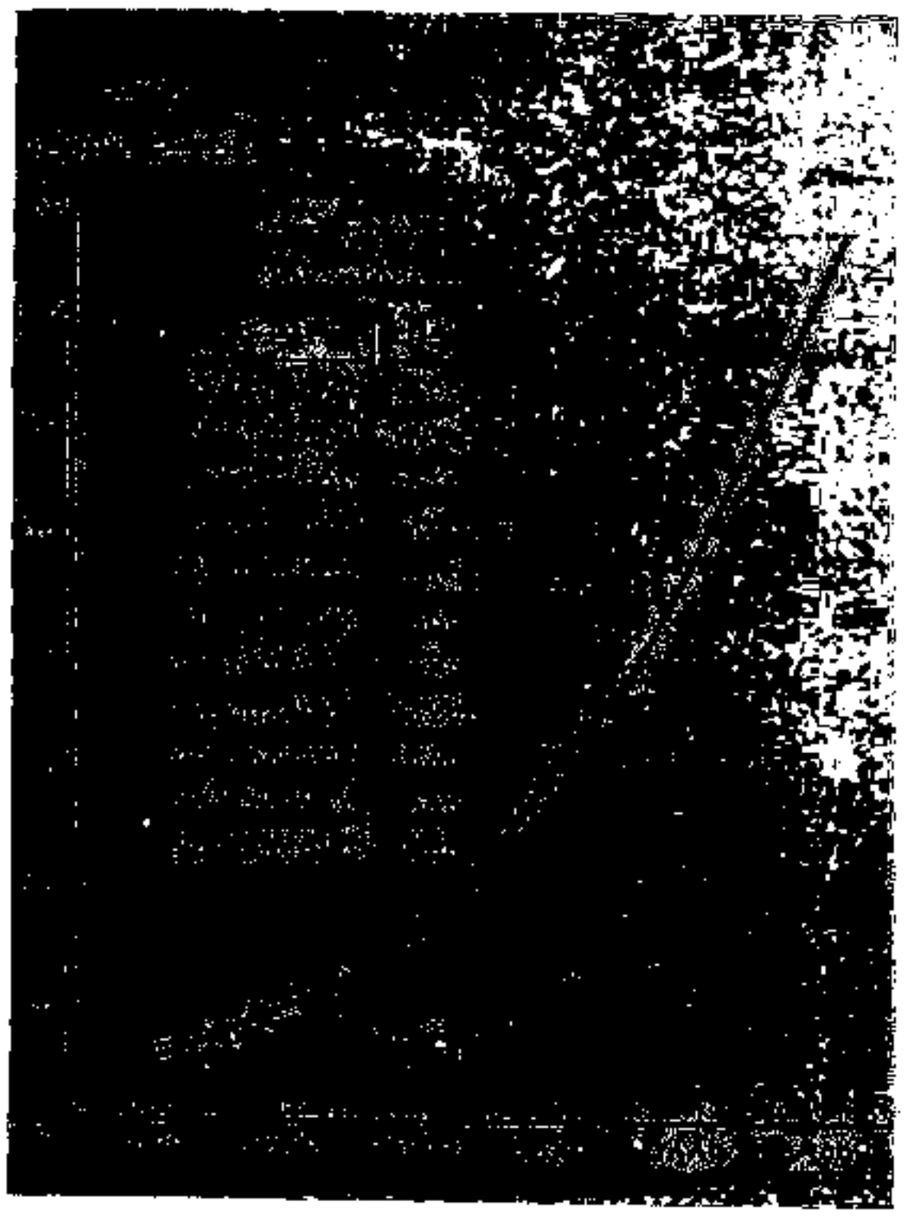

شکل ۲

نمیری در فوریه‌ی ۱۹۷۳ سفری به ایران کرد.

نمیریه: ← غلاة.

---

(۱) Nemours (۲) sample (۳) sampling (۴) stratified sampling (۵) Nemi, Lake (۶) Nimeiry

در قعر دریاچه بود، در ۱۹۳۰–۳۱ بیرون آورده شد، ولی در جنگ II، آلمانها هنگام عقبنشینی خود از ایتالیا آنها را نابود کردند (۱۹۴۴).

نمیری[6]، **جعفر** [محمد جعفر النمیری (nomayri)]، ۱۹۳۰– ، ژنرال سودانی و رئیس جمهور (۱۹۷۰–) سودان. از ۱۹۵۲، ۴ سال پیش از استقلال سودان، در نیروهای دفاعی خدمت میکرد و سه بار به علت فعالیتهای سیاسی از خدمت معلق شده بود. در مه‌ی ۱۹۶۹ ریاست گروهی از افسران (شورای انقلاب) را داشت که قدرت را به دست گرفت و دموکراسی پارلمانی را متوقف کرد. حکومت انقلابی از اتحاد ناباسمان میان ملیون و طرفداران کمونیسم تشکیل شد. در ۱۹۷۰ که نمیری سه تن از وزیران را به خاطر افشا کردن اسرار دولتی در نزد حزب کمونیست اخراج کرد، اختلاف شدت یافت. وزیران اخراجشده در ژوییه‌ی ۱۹۷۱ کودتا کردند و نمیری سه روز زندانی بود و به صورت شگفت‌انگیزی از زندان گریخت، و دوباره رشته‌ی امور را به دست گرفت. ۱۲ افسر ارتش و ۳ تن از اعضای هیئت اجرائی حزب کمونیست را اعدام کرد و بیش از ۱٬۰۰۰ نفر از کمونیستها را به زندان انداخت؛ بیش از آن نیز (۱۹۷۰) افراطیان دست راستی را از فعالیت برکنار کرده بود. برای استحکام کار خود حزب اتحاد سوسیالیست سودان را به سبک نظیر مصری آن تشکیل داد و باسپردن پستهای دولتی در نواحی جنوبی به مردم محلی، اعتمادشان را جلب کرد، و در اکتبر ۱۹۷۱ با اکثریت قاطعی به ریاست جمهوری سودان برگزیده شد، و در ۱۹۷۲ پست نخست‌وزیری را نیز به عهده گرفت. جعفر

نمین (namin)، بخش (جـه ۴۵'۲۲۹ سشـ ۱۳۴۵ هش)، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی). از ل و ش به آذربایجان شوروی محدود است. رود قره‌سو مشروبش میسازد. محصولاتش غلات و حبوبات است. بخش نمین مشتمل بر دهستان **نمین** (حومه) است که در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش و بعضی مآخذ دیگر این دهستان با نام ویلکیچ (vilkic) ذکر شده است. مرکز بخش و دهستان، ده **نمین** (جه ۲'۵۱۴ سشـ ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری ل‌ش اردبیل قرار دارد.

ننادگان (nanādegān)، ده (جـه ۱'۲۷۸ سشـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۵کیلومتری ج داران. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

ننتاکت[1] (nantākət)، جزیره (ح ۲۳ کم طول و ۵ تا ۱۰ کم عرض)، ج‌ش ماساچوست، کشمت، ح ۵۰کیلومتری ج کیپ کاد که تنگه‌ی ننتاکت آنها را از یکدیگر جدا میکند. ننتاکت و جزایر کوچک اطراف آن هم شهر ننتاکت (جه ۳'۵۵۹) و هم بخش ننتاکت را تشکیل میدهد. پوینده‌ی انگلیسی، بارثالومیو گازنولد[2] (bārṯālomiu gāznold؛ فة ۱۶۰۷)، در ۱۶۰۲ از آن دیدن کرد؛ در ۱۶۵۹ مردم در آن سکونت گزیدند؛ در ۱۶۶۰–۹۲ جزئی از ایالت نیو یورک بود، و در سال اخیر ضمیمه‌ی ماساچوست شد. تا ح ۱۸۵۰ که صید بال از رونق افتاد، ننتاکت یکی از مراکز مهم صید بال بود، و از آن پس جنبه‌ی استراحتگاهی پیدا کرد و محل آمد و شد هنرمندان شد. خانه‌های قدیمی دهکده‌ی ننتاکت شهرت دارد و یک موزه‌ی صید بال و یک آسیای بادی قدیمی (۱۷۴۶) که محفوظ مانده است در یکی از جزایر آن وجود دارد.

ننتس، بخش ملی[3] (nenets)، بخش اداری (۱۷۶'۷۰۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۳۹'۰۰۰)، ل‌ش جمشس اروپائی، بر ساحل قشه؛ مرکزش ناریان‌مار[4] (جه ح ۱۱'۰۰۰). سکنه‌ی اصلی آن ننتسها هستند که سابقاً (و عموماً هم اکنون) به نام سامویدها موسوم بودند. این بخش در ۱۹۲۹ تشکیل شد.

ننج (nanaj)، ده (جـه ۱'۴۹۳ سشـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان آورزمان، شهرستان ملایر، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۱۵کیلومتری ل ملایر. محصولاتش غلات و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نندە[5] (nanda)، سلسله‌ای مرکب از نه شاه به نام نندە که به دست ساندراکوتوس بر افتاد. درست دانسته نیست که آیا این نه تن از اخلاف یک نندە بوده و بتدریج سلطنت کرده‌اند، یا اینکه آخرین شاه نندە ۸ فرزند داشت و همگی آنان به تحریک برهمنی به نام چاناکیا، که نندە او را مورد اهانت قرار داده بود، به دست ساندراکوتوس کشته شده‌اند. در حمله‌ی اسکندر مقدونی به هند (۳۲۷–۳۲۵ قم)، قسمت عمده‌ی دره‌ی گنگ تحت فرمانروائی سلسله‌ی نندە بود.

ننگرهار[6] (nangarhār)، نام سابقش **سمت مشرقی** (samte mašreqi)، ایالت (جه ۷۶۴'۰۰۰ تخمین ۱۹۶۷) افغانستان. از ش و ج به پاکستان، از ل به کوههای هندوکش، و از غ به ایالتهای لوگار[7] (logār) و کابل و کاپیسا[8] (kāpisā) محدود است. سراسر نیمه‌ی ل این ایالت سرزمینهای دور از دسترس نورستان (کافرستان)، و ناحیه‌ی کوهستانی است و رودهای تند دارد و مدتها از باقی افغانستان جدا بود، و تنها در اواخر قرن ۱۹م مردم آن مذهب اسلام را پذیرفتند. مرکزش جلال‌آباد است.

تاریخ این ایالت همان تاریخ مبارزه‌ی میان قبایل و مخصوصاً میان مردم دره‌نشین و کوهنشین (تا ۱۸۹۵، نورستانیها پیوسته از کوههای خود به ساکنان دره‌ها حمله‌ور میشدند) و نیز مبارزه‌ی میان مردم این سرزمین و فاتحانی همچون اسکندر و بابر و در این اواخر انگلیسها بوده است. با آنکه این ایالت یکی از راههای عبور ممکن به هند را در بر دارد، گذشتن از این راه چندان آسان نیست. راه اصلی پیشاور به کابل از ش به غ به موازات رود کابل میگذرد؛ درست پیش از رسیدن به مرز افغانستان، این راه از گردنه‌ی خیبر عبور میکند. جز جلال‌آباد شهر مهمی ندارد، قبایل نیرومند و جنگجوی پتهان در ج این ایالت زندگی میکنند، و قبایل شنوار (šenvār) و خوگیانی در ج، و قبایل مهمند (mohmand) در ل آن سکونت دارند که جایگاه نیمی از آنان در مرز پاکستان است. ساکنان قسمت غ ننگرهار عمدةً تاجیک هستند. در قسمتهای ج انواع فراورده‌های گیاهی از قبیل گندم و برنج و نیشکر و اقسام میوه‌ها کشت میشود، و در نواحی کوهستانی اقسام کانیها و سنگهای قیمتی به مقدار کم وجود دارد.

ننور، ده، شهرستان بانه، ← آق قلعه.

ننه‌کران (nona-karān)، ده (جـه ۱'۸۵۲ سشـ ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۰کیلومتری ل‌ش اردبیل. کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

نئنیس[9] (neniəs)، نة ۷۹۶، نویسنده‌ی ویلزی. هیستوریا بریتونوم [= تاریخ بریتانیا]، که از نظر افسانه‌های کهن انگلیسی، خاصه افسانه‌های مربوط به شاه آرتر، شهرت دارد، به وی منسوب است.

نو، درام ژاپنی. ← درام.

نو، جانور، ← گنو یا نو.

نو[10]، **او** (u nu)، ۱۹۰۷– ، رهبر سیاسی برمه‌ای، نخست‌وزیر (۱۹۴۸–۵۶، ۱۹۵۷–۵۸، ۱۹۶۰–۶۲) برمه. افکار ناسیونالیستی داشت، و مقامات انگلیسی در ۱۹۳۶ او را به خاطر فعالیتهای سیاسیش از دانشکده‌ی حقوق دانشگاه رانگون اخراج کردند. به معلمی اشتغال ورزید و سپس رهبر نهضت ملی برمه شد. در ۱۹۴۲ که تهدید ژاپونیها رو به افزایش بود، توسط انگلیسها به زندان افتاد. پس از اشغال برمه به دست ژاپونیها از زندان آزاد شد و در دولتی پوشالی به وزارت امور خارجه رسید، ولی در عین حال جنگهای چریکی ضد ژاپون را رهبری میکرد. پس از جنگ، استقلال برمه را از انگلستان گرفت (۱۹۴۸) و اولین نخست‌وزیر این کشور شد (۱۹۴۸). در ۱۹۵۶ استعفا کرد و در ۱۹۵۷ بار دیگر نخست‌وزیر شد، ولی در ۱۹۵۸ در برابر نظامیان به سرپرستی ژنرال نه وین سر تسلیم فرود آورد. در ۱۹۶۰ بار سوم به نخست‌وزیری برگزیده شد و در ۱۹۶۲ نه وین او را برکنار و زندانی کرد. در ۱۹۶۶ آزاد شد، و نهضت ضد نه وین را تأسیس کرد (۱۹۶۹) و از محل تبعید خود در تایلند آن را رهبری میکرد. در ۱۹۷۳ ناگزیر تایلند را ترک گفت و به کشمة رفت. بودائی متعصبی است که مدت درازی رهبر روحانی سرزمین خود بوده است. از آثار او است: ملت پیروز میشود (۱۹۵۱)، یک آسیائی سخن میگوید (۱۹۵۵)، و برمه در اشغال ژاپن (۱۹۵۴).

نوء (جمعش انواء)، ← منازل قمر.

نو، مسجد، مسجد بسیار وسیع، در شیراز، دارای چنارهای کهنسال. اصل بنا از آغاز قرن ۷م هق، از زمان اتابک سعد ابن زنگی است. از قرن ۱۰م هق به بعد دوچار زلزله شده و خرابی فراوان بدان وارد آمده است. مکرراً تعمیر شده است.

نوا، دستگاه، ← دستگاه، در اصطلاح موسیقی ایرانی.

نوا[11] (nevā)، رودی به طول ۷۴ کم، جمشس، که دریاچه‌ی لادوگا را به خلیج فنلاند (واقع در دریای بالتیک) مربوط میسازد. شهر لنینگراد در دلتای مصب آن واقع است. به وسیله‌ی کانال با رود ولگا و دریای سفید مرتبط است.

نوائی، علیشیر: ← علیشیر نوائی.

نواب (navvāb)، صورت تغییر شکل یافته‌ی کلمه‌ی نواب (novvāb) [جمع نائب] عربی، اصطلاحی که در دوره‌ی امپراطوران مغول هندوستان عنوان نایب‌السلطنه یا فرمانروای یک ایالت بوده است. این عنوان گاه با عناوین دیگر ترکیب میشده است، همچون نوابِ وزیرِ اوده، نوابِ نظامِ بنگال.

نواب اربعه (novvābe arba'e)، عنوان چهار تن از رجال شیعه که در فاصله‌ی غیبت صغری (۲۶۰–۳۲۹ هق) سمت نیابت امام قائم را داشته و عرایض شیعیان را به حضرت میرسانده‌اند، و به دستور امام، جواب مردم را میداده‌اند. اسامی ایشان به ترتیب دوره‌ی نیابت عبارت است از ابو عمرو عثمان ابن سعید عمری؛ ابو جعفر محمد ابن سعید عمری (← ابوجعفر عمری)؛ ابوالقاسم حسین ابن روح ابن ابی بحر نوبختی؛ و ابوالحسین علی ابن محمد سمری.

نواحی فعال خورشید: ← خورشید، قسمت IV.

نواحی قطبی: ← شمالگان، نواحی؛ جنوبگان، نواحی.

نواختران[12] (nō.āxtar-) یا **نوواها** (novā-)، ستارگان متغیر که ناگهان درخشندگی قابل ملاحظه‌ای پیدا میکنند، و سپس به درخشندگی اولیه باز میگردند. یک نواختر نمونه، پیش از

(۱)Nantucket (۲)Gosnold (۳)Nenets National District (۴)Naryan-Mar (۵)Nanda (۶)Nangarhar (۷)Logar (۸)Kapisa (۹)Nennius (۱۰)Nu (۱۱)Neva (۱۲)nova

درخشنده شدن ناگهانی، جرم کمنوری‌است که تنها به وسیله‌ی تلسکوپهای بزرگ میتوان آن را مشاهده کرد؛ هنگامی که درخشندگی آن به بالاترین حد میرسد، ممکن است درخشنده‌تر از بیشتر ستاره‌هائی شود که با چشم قابل رؤیت هستند. مایه‌ی شگفتی نیست که پیش از اختراع تلسکوپ به آنها به چشم ستاره‌های تازه نظر کرده و نام نواختر [به لاتینی ستلانووا (stellā nova)، یعنی ستاره‌ی نو به آنها داده باشند.

نواختران متعارفی. اکثریت نواختر انی که در منظومه‌ی کهکشانی خودمان و در سحابی امرأة المسلسله مشاهده میکنیم به گروهی تعلق دارند که معمولاً آنها را نواختران متعارفی مینامند. درخشندگی یک نواختر متعارفی، در حد اعلای آن، تقریباً 50'000 برابر درخشندگی خورشید است. در ظرف مدت دو روز به حد اعلای درخشندگی میرسد، و سپس درخشندگی آن کم میشود و پس از یک سال از آغاز پیدایش حالت نواختری به نصف میرسد؛ پس از چند سال، دوباره به حالت اصلی خود باز میگردد. هر سال از 50 تا 100 نواختر متعارفی در کهکشان ما پیدا میشود، ولی اغلب آنها چنان نیستند که با چشم قابل رؤیت باشند، و این بدان سبب است که فاصله‌ی زیاد دارند و، علاوه بر این، ابرهای حاصل از غبارهای میان ستارگان آنها را تاریک میکند. چندین نواختر مشاهده شده است که حالت نواختری در آنها مکرر صورت گرفته است، و چنان به نظر میرسد که خاصیت نواختر بودن منحصر به طبقه‌ی خاصی از ستارگان ناپایدار است.

اطلاعات اندکی که در باره‌ی طیفهای نواختران، پیش از رسیدن به حالت نواختری، در دست است، نشان میدهد که این ستارگان کوچک و جگال هستند و دمای سطحی آنها بسیار زیاد است. چندین نواختر اندکی پیش از رسیدن به حد اعلای درخشندگی رصد شده‌اند. در این مرحله طیف آنها از نوع B متأخر یا اوایل نوع A است (← فراونهوفر، خطوط)؛ در حد اعلای درخشندگی طیف آنها بسیار نزدیک به ستاره‌ی مهنولی (← غولپیکران، قسمت II) از نوع A یا F است. خطوط جذبی طیف یک نواختر در نزدیکی حد اعلای درخشندگی به طرف بنفش جابه جا میشود، و این بدان معنی است که یک پوسته‌ی منبسط‌شونده توسط نواختران به خارج رانده شده است. نوارهای پهن‌شده‌ی صدوری ئیدروژن و کلسیوم یونیده‌ی موجود در این پوسته‌ی منبسط‌شونده مشاهده شده است. بالاخره، بتدریج که نواختر رو به انحطاط میرود، خطوط صدوری مخصوص سحابیهای ستاره‌ای آشکار میشود، و این نشانه‌ی آن است که ماده‌ی دفع‌شده از نواختر اکنون بسیار پراکنده است. در یک انفجار، ممکن است چندین پوسته دفع شود و به صورت قرص در حال گسترشی در پیرامون ستاره قابل رؤیت باشد. نیز ← ابر نواختران یا سوپر نوواها؛ جائی علی رکبتیه.

نوادا[1] (nevādā)، ۳۶مین ایالت (۲۸۴'۳۸۶ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۴۸۸'۷۳۸)، غ کشمت. کرسی آن کارسن سیتی، و از شهرهای معروفش رنو و لاس وگاس است. در حوضه‌ی بزرگ واقع است، و جبال سیرا نوادا بر مرز غربی آن قرار دارد. استخراج معدن (نقره، طلا، مس، روی، تنگستن، جیوه) و کشاورزی شغل عمده‌ی اهالی است. پذیرائی از جهانگردان از جمله‌ی منابع درآمد ایالت است؛ شهرهای رنو و لاس وگاس از مراکز معروف قمار و طلاق است. نوادا در ۱۸۶۴ جزء ایالات متحد پذیرفته شد. بعضی آزمایش‌های سلاحهای اتمی کشمت در اراضی آن به عمل میآید.

نوادر: ← فیض کاشانی.

نوادر الاصول: ← ترمذی، ابوعبدالله محمد ابن علی.

نوادر الامثال: ← عبید زاکانی.

نوادر الحکایات: ← ملا عبدالنبی فخرالزمانی.

نوار[2] (navār). ۱- در رادیو، نوار بسامد[3] مجموعه‌ی بسامدهای واقع میان دو حد. هر پست فرستنده‌ی رادیوئی نوار بسامدی را به کار میبرد که همیشه کوشش بر آن است که تا حد امکان ثابت نگاه داشته شود. ۲- در نورشناخت، **نوار جذبی**[4]، قسمت تاریکی است، کمابیش پهن، در طیف نور. علت وجود این قسمت تاریک در طیف جذب بعضی تشعشعات به وسیله‌ی موادی است که در مسیر اشعه‌ی نورانی قرار میگیرند.

نوار (navār)، ده (جم ۱'۲۲۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۴۵کیلومتری جش رزن. محصولاتش غلات، حبوبات، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نوار بسامد: ← نوار، در رادیو.

نوار جذبی: ← نوار، در نورشناخت.

نواردوزی: ← گندوزی.

نوارک، شهر کشمت ← نیولرک.

نوارهای تداخل: ← تداخل، در اصطلاح فیزیک.

نوافلاطونی، فلسفه‌ی[5] (falsafeye nō'aflātu-ni) یا **نئوپلاتونیسم** (neoplātonism؛ فنس)، نام یکی از مکتبهای بزرگ فلسفی جهان، که از قرن ۳م به بعد در حوزه‌های فرهنگ و تمدن یونانی رواج یافته است، و بعد در مسیحیت و علمای بزرگ دین مسیح تأثیر عمیقی کرده، در حکمت و فلسفه‌ی اسلامی نفوذ عمیق یافته، و در فلسفه‌ی مسیحیت در قرون وسطی نیز اهمیت فراوان داشته است. این فلسفه التقاط و تلفیقی است از عقاید افلاطون، ارسطو، و رواقیون (← رواقی، مذهب)، که بتدریج رشد و نضج یافته و طرحهای اساسی آن را آمونیوس و فلوطین ریخته و نبوغ فکری فلوطین آن را به صورت یکی از کاملترین نظامهای فلسفی جهان، با رنگ و بوی دینی، درآورده است. پیروان فلسفه‌ی نوافلاطونی به افلاطونیان اخیر شهرت دارند.

I- مشخصات مکتب نوافلاطونی. بنا به عقیده‌ی پیروان مکتب نوافلاطونی، یا افلاطونیان اخیر، عالم وجود دارای سلسله‌ی مراتبی است که پایینترین آن عالم ماده یا عالم محسوسات یا عالم زمان و مکان است. هر مرتبه‌ای زاییده‌ی مرتبه‌ی بالاتری است، ولی این تولد و صدور مراتب از یکدیگر در زمان و مکان صورت نگرفته است. در هر یک از مراتب پایین، شوق شهود عالم بالا و بازگشت به مرتبه‌ی بالاتر موجود است، و این سیر تولد و صدور مراتب از یکدیگر و شوق بازگشت به مرتبه‌ی بالاتر داستان عالم وجود است، که در قوس نزولی و قوس صعودی خلاصه میشود. سیر نزولی در مراتب وجودْ سیر نزولی وحدت نیز هست، یعنی تکثّر و تعیّن در مرتبه‌ی پایینتر بیشتر از مرتبه‌ی بالاتر است، تا برسد به عالم محسوسات، که عالم تعیّنات و تکثّرات است. هر مرتبه‌ی پایینتر مظهر و تجلی‌گاه عالم بالاتر است، و عالم وجود عالم رابط میان مظاهر و مُثُل است. تمام عالم هستی از ذاتی که برتر از هستی و صفات اوست هست شده است. جهان وجود پرتوی است از ذاتی برتر از وجود، که او را به هیچ نام و صفتی نمیتوان خواند، و تنها نام قابل اطلاق بر او "اَحَد" و "خیر" است. این ذات احدیت بسیط الحقیقه و نامتناهی است، و چون نامتناهی و بسیط است، حد و تعیین و وصف بر او راه ندارد، و بنابر این، قابل تعریف و شناختن و شناساندن با الفاظ و مفاهیم نیست. درک و شناختن او جز با شکستن قیود تعینات و اتحاد با ذات او میسر نیست، و خلاصه، دیده‌ی جهانبین و دیده‌ی جانبین، هیچ کدام برای معرفت او کفایت نمیکند. چنانکه ملاحظه می‌شود، در فلسفه‌ی نوافلاطونی شکاف دوگانگی میان موجود و برتر از موجود، و میان محسوس و برتر از محسوس، به این نحو برطرف میشود که جهانِ وجودْ نردبامی است که پایینترین پله‌ی آن ماده و بالاترین پله‌ی آن عقل یا روح است، و خود این جهان وجود، با همه‌ی مراتب آن، پرتوی است از جهان برتر از وجود.

II- مکاتب نوافلاطونی. در فلسفه‌ی نوافلاطونی سه جریان فکری مهم پدید آمده است، و این سه جریان شش مکتب فلسفی در داخل فلسفه‌ی نوافلاطونی پدید آورده.

(۱) جریان مابعد طبیعی نظری، که مشتمل است بر مکتب فلوطین و فرفوریوس؛ مکتب سوری (سوریه‌ای) ایامبلیخوس و دیگران؛ و مکتب آتنی پروکلوس، سیمپلیکیوس، و غیره.

(۲) جریان دینی تألّهی، که مشتمل بر مکتب یولیانوس کافر (امپراطور) و دیگران است.

(۳) جریان فکری اهل فضل، که شامل مکتب اسکندرانی هیپاتیا و یحیی نحوی اسکندرانی، و مکتب لاتینی غرب است.

مکتب نوافلاطونی آتن ارتباطی هم با تاریخ ایران دارد، و آن اینکه، در سال ۵۲۹، امپراطور یوستی‌نیانوس فرمانی صادر کرد که دیگر نباید در آتن فلسفه تدریس شود، زیرا حکمای نوافلاطونی آتن هنوز بر دین قدیم بودند، و به مسیحیت چنانکه باید نگرویده بودند. بدین ترتیب، حکمای آن، که به حکمای هفتگانه معروف شده‌اند، تصمیم گرفتند که به دربار خسرو انوشروان بروند. از جمله‌ی این

(۱)Nevada (۲)band (۳)absorption frequency (۴)absorption (۵)Neoplatonism

حکما داماسکیوس[1] (dāmāskios؛ ۴۵۸– بعد از ۵۳۳)، از اهل دمشق، سیمپلیکیوس سابق الذکر، و پریسکیانوس[2] (priskiānos)، از مردم لیدی، بودند. این حکما از رفتار ایرانیان با آنان دلسرد شدند، و خواستند که به وطن خود باز گردند. در سال ۵۳۳، که میان خسرو و دولت بیزانس عهدنامه‌ی صلح بسته شد، خسرو از حکمای مذکور حمایت کرد، و شرط کرد که به آتن باز گردند، و مورد آزار واقع نشوند. پریسکیانوس، کتابی در باره‌ی سؤالات خسرو از او نوشته است که ترجمه‌ی لاتینی آن در دست است.

III. مکتب نوافلاطونی در فلسفه‌ی اسلامی. مکتب نوافلاطونی در فلسفه‌ی اسلامی نیز راه یافته و افکار حکمای اسلام را زیر تأثیر خود گرفته است. چنانکه در شرح حال فلوطین اشاره شد، قسمتهائی از انئادهای چهارم و پنجم و ششم او به نام اُثولوجیای ارسطو به عربی ترجمه شده، و به غلط به نام ارسطو مشهور شده است. همچنین، خلاصه‌ای از کتاب مبادی الاهیات برقلس، به نام کتاب الایضاح فی الخیرالمحض یا الخیرالمحض، به عربی ترجمه شده، و باز به غلط، به ارسطو منتسب گشته است. این کتاب از عربی به لاتینی ترجمه شده، و به عنوان کتاب العلل مشهور شده است. کتاب حُجَج برقلس فی قِدَم العالَم، که دلایلی برای اثبات قدیم بودن جهان است، توسط اسحاق ابن حنین به عربی ترجمه شده است، و ظاهراً کتاب یحیی نحوی در رد بر این عقیده‌ی برقلس نیز ترجمه شده بوده است، زیرا، در کتب فلاسفه‌ی اسلامی، اشاراتی به رد یحیی نحوی دیده میشود؛ با توجه به اینکه هم برقلس و هم یحیی نحوی نوافلاطونی بوده‌اند، نفوذ افکار این مکتب در میان مسلمین معلوم میشود. اعتقاد به مراتب قوس نزولی و قوس صعودی، و اعتقاد به مُثُل، و اعتقاد به اتحاد عاقل و معقول، که در میان بعضی از حکمای بزرگ اسلام دیده می‌شود، از مکتب نوافلاطونیان مأخوذ است.

نواکشوت[3] (nuākšot)، شهر (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۱۰۳٬۵۰۰) و پایتخت جمهوری اسلامی موریتانیا؛ به فاصله‌ی ۶٫۵کیلومتری قطلا. در ۱۹۵۷ که مستعمره‌ی فرانسوی موریتانیا برای به دست آوردن استقلال اقدام کرد (و در ۱۹۶۰ استقلال یافت) پایتخت شد. در آن زمان فقط دهکده‌ای بود در پهنه‌ای که صمغ، زرت، و دام تولید میکرد؛ از آن پس، به کومک فرانسویان، توسعه یافت و شهر مدرنی شد. دارای یک فرودگاه و یک ایستگاه رادیو است.

نوئل، بابا: ← سانتا کلوز.

نوئل، عید، ← میلاد مسیح، عید.

نوئل-بیکر[4]، **فیلیپ جان** (filip jān noel bey-bər)، ۱۸۸۹–۱۹۶۷، سیاستمدار انگلیسی. در جه I در واحد آمبولانس انجمن دینی دوستان کار میکرد، در ۱۹۱۹ به کارهای مربوط به صلح علاقه‌مند شد که این علاقه در سراسر حیات او ادامه یافت. در تدوین میثاق جامعه‌ی ملل شرکت داشت و تا ۱۹۲۲ در دبیرخانه‌ی این جامعه کار میکرد. در ۱۹۲۴–۲۹ استاد روابط بین‌المللی دانشگاه لندن و نماینده‌ی پارلمنت از حزب کارگر بود. در ۱۹۳۲–۳۳ نایب رئیس کنفرانس خلع سلاح ژنو، و در ۱۹۳۶–۵۹ بار دیگر عضو پارلمنت بود. در حکومت حزب کارگر چندبار به وزارت رسید. در پایان جه II در تدوین منشور سازمان ملل متحد شرکت کرد. در کتابش، به نام مسابقه‌ی تسلیحاتی: برنامه‌ای برای خلع سلاح جهانی (۱۹۵۸)، از پیمان خلع سلاح جهانی در زیر نظارت دقیق بین‌المللی طرفداری کرده است. برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۵۹ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نوامبر[5] (novāmbr؛ فنس) یا نوِمبر (novembr، از انگل)، ماه یازدهم سال شمسی مسیحی. ۳۰ روز، 10 آبان –9 آذر. نیز ← ماه، زمان.

نوامیس، کتاب، ← جمهور، از افلاطون.

نوئوا اسپارتا[6] (nuevā espārtā)، ایالت (۱۵۰٬۱ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱۱۲٬۶۱۱) ونزوئلا، مشتمل بر گروهی از جزایر استوائی در دریای کارائیب، بین ترینیداد و کاراکاس، نزدیک ساحل شمالی زمینلاد و نزوئلا. جزیره‌ی عمده‌ی آن مارگاریتا و مرکز اصلی آن لا آسونسیون است. صید ماهی از قدیم در آن رواج داشته است. یکی دیگر از منابع درآمد آن صید مروارید است.

نوئوو لارِدو[7] (nuevō lāredo)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۵۰٬۹۲۲)، ایالت تاماولیپاس، ل‌ش مکزیک، از مراکز داد و ستد بین‌المللی. در ۱۷۵۵ تأسیس شد. خط آهن سن آنتونیو به مکزیکو از آن میگذرد.

نوئوو لئون[8] (nuevō leon)، ایالت (۶۵٬۱۰۲ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱٬۶۵۳٬۸۰۸)، ل‌ش مکزیک؛ کرسیش مونتری. کوههای سیرا مادره‌ی شرقی از قسمتهای جنوبی و غربی آن میگذرند. صنعت عمده‌اش استخراج فلزات است. در ۱۸۲۴ که مکزیک استقلال یافت ایالت شد. در ← جنگ مکزیک به وسیله‌ی نیروهای امریکائی اشغال شد.

نوئی (nu'i)، تیره‌ای (جه ح ۱٬۳۰۰ خانوار) از طایفه‌ی چهاربنیچه، از ایل جاکی، از ایلات کهگیلویه. این تیره به ۱۰ شعبه تقسیم میشود که از آن جمله میتوان دلاوری، زنکنه، شیخ هابیل، زیلوئی، و محمودشاهی را نام برد. تیره‌ی نوئی از تیره‌های مقتدر و ثروتمند ایلات کهگیلویه بود، افراد آن بهترین مراتع را در اختیار داشتند، و اغلب بر سایر تیره‌های چهاربنیچه و حتی همه‌ی ایل جاکی کلانتری میکردند.

این تیره مانند سایر تیره‌های جاکی چند محل از ناحیه‌ی رون (reven) و بلاد شاپور را تصرف کردند که به ناحیه‌ی نوئی شهرت یافته است؛ ناحیه‌ی نوئی میان ل و ش بهبهان قرار داشته، و مشتمل بر ۱۷ قریه بوده است.

نوآی[9]، **آدرین موریس دو** (ādrian moris dē noāyy)، ملقب به **دوک دو نوای** (duk*)، ۱۶۷۸–۱۷۶۶، مارشال فرانسه؛ مه پاریس. در ← جنگ جانشینی اسپانیا شرکت داشت. در دوره‌ی نیابت سلطنت فیلیپ II اورلئان ریاست شورای مالی را به عهده داشت. در ← جنگ جانشینی اتریش ابراز لیاقت کرد، و نفوذ قابل ملاحظه‌ای در سیاست خارجی فرانسه داشت.

نوئین، عنوان مغولی، ← نویان.

نوایون[10] (nuāyyon)، شهر در ۱۹۶۸ (جه ۱۱٬۶۰۳)، ایالت اواز، ل فرانسه، در پیکاردی، به فاصله‌ی 109کیلومتری ل‌ل‌ش پاریس. در اینجا به سال ۷۶۸، شارلمانی تاج سلطنت فرانکها را بر سر نهاد. در هر دو جنگ جهانی شهر آسیب فراوان دید، ولی کلیسای جامع نوتردام آن (قرن ۱۲م–۱۳م) بر جای مانده است. خانه‌ی زادگاه ژ. کالون را در آن از نو تعمیر کرده‌اند و اکنون موزه است. در ۱۵۱۶ پیمانی میان فرانسه و اسپانیا در اینجا به امضا رسید (← ایتالیا، جنگهای). شهر مرکز تجارت فراورده‌های کشاورزی و دام، و تهیه‌ی صنعتی مواد شیمیائی، کودها، آهن، چرم، و منسوجات است.

نوبخت (nōbaxt)، فت ح ۱۶۰ و ۱۶۱ هق، منجم و مهندس ایرانی دربار منصور عباسی؛ پدر ابوسهل فضل ابن نوبخت. با ماشاءالله یهودی مساحی‌های مقدماتی ساختن بغداد را به عمل آورد. زرتشتی بود و به دین اسلام در آمد، به همین جهت قبلاً به نوبخت زرتشتی مشهور بود.

نوبخت، حبیب‌الله، ۱۳۱۱هق–۱۳۵۶ هش، نویسنده و شاعر و رجل ملی ایرانی؛ مه شیراز. در نجف و بیروت و استانبول علوم قدیم و جدید را آموخت و در بازگشت به ایران مجله‌ی دنیای ایران را تأسیس کرد؛ مقارن با کودتای سوم اسفند روزنامه‌ی سیاسی بهارستان را در تهران منتشر کرد. چندین دوره نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود. در جه II متفقین او را به بهانه‌ی طرفداری از آلمانها در اراک زندانی کردند. از آثار او است، میتولوژی (تهران ۱۳۰۲ هش)، ماوراء مدرسه (تهران ۱۳۰۴ هش)، علم تربیت یا پداگوژی (تهران ۱۳۰۴ هش)، قانون فکر (تهران ۱۳۰۵ هش)، شاهنشاهنامه‌ی پهلوی (تهران ۱۳۰۵ هش)، ترجمه‌ی تاج جاحظ (تهران ۱۳۲۸–۳۱ هش)، فازلیسم (تهران، ۱۳۳۶ هش)، دیوان دین-تفسیر نوبخت (تهران، ۱۳۳۴ هش).

نوبخت زرتشتی: ← نوبخت.

نوبختیان (nōbaxtiān) یا **آل نوبخت** (āle nōbaxt) یا **بنی نوبخت** (bani)، یکی از خاندانهای ایرانی که در دوره‌ی خلفای عباسی، از روزگار خلافت (۱۳۶–۱۵۸ هق) منصور تا پایان قرن ۴م هق، مردان بزرگ و دانشمندان بسیاری در رشته‌های مختلف علوم پرورش داده است. افراد خاندان نوبختی در زمینه‌ی ترجمه‌ی متون پهلوی به عربی، و هم در زمینه‌ی علوم روزگار خود از قبیل نجوم و کلام، و هم در زمینه‌ی نقل و روایت احادیث آل محمد، در فاصله‌ای متجاوز از دو قرن و نیم، همه از شخصیتهای برجسته‌ی عصر عباسی به شمار میروند. نیای این خاندان، نوبخت، در روزگار منصور اسلام آورد، و فرزندش ابوسهل فضل ابن نوبخت از مترجمینی است که آثار پهلوی را به عربی

(۱)Damascius (۲)Priscianus (۳)Nouakchott (۴)Noel-Baker (۵)November (۶)Nueva Esparta (۷)Nuevo Laredo (۸)Nuevo León (۹)Noailles (۱۰)Noyon

ترجمه کرده است، و از فرزندان او 10 تن را با نامهای اسماعیل، ابو ایوب سلیمان، داود، اسحاق، ابوالحسین علی، هارون، محمد، ابوالعباس فضل (← فضل ابن ابی سهل ابن نوبخت)، عبدالله، و سهل در کتب تاریخ و رجال نام برده‌اند، که همه اهل دانش و از دوستداران علم و ادب بوده‌اند، و ابونواس، شاعر معروف، بسیاری از ایشان را مدح کرده است، و آنان نیز از ندیمان و طرفداران شعر او بوده‌اند.

از مشهورترین افراد این خاندان یکی **ابوسهل اسماعیل ابن علی نوبختی** (۲۳۷–۳۱۱ هق) است، که از بزرگان شیعه در روزگار خویش به شمار میرفته، و در علم کلام و اصول عقاید فرقه‌ی امامیه شهرت بسیاری داشته است، و مقام و رتبه‌ای نزدیک به مقام وزارت دارا بوده، و با حسین ابن منصور حلاج مجادلاتی داشته، و تألیفات بسیاری ح ۳۷ کتاب و رساله به نام او در کتب فهرست نقل شده است. شخصیت معروف دیگر این خاندان، پس از او، **ابومحمد حسن ابن موسی نوبختی** است، که در فاصله‌ی ۳۰۰–۳۱۰ هق در گذشته، و از بزرگان متکلمین شیعه است، و کتاب معروف فرق الشیعه منسوب به اوست، و متجاوز از ۴۰ کتاب و رساله‌ی دیگر نیز در کتب فهرست به نام او ذکر شده است. دیگر از مشاهیر افراد این خاندان یکی **ابو-اسحاق ابراهیم نوبختی** صاحب کتاب الیاقوت (← یاقوت) است، که علامه‌ی حلی انوار الملکوت را در شرح آن نوشته؛ وی در نیمه‌ی اول قرن ۴م هق میزیسته، و از زندگانی او اطلاع چندانی در دست نیست، و از کتاب الیاقوت او دانسته میشود که وی در روزگار خود بر علم کلام و اصول عقاید شیعه تسلط کامل داشته است. دیگر از افراد برجسته‌ی این خاندان **علی ابن عباس نوبختی** (فت ۳۲۴ هق) است، که از ادیبان و منشیان قرن ۳م و آغاز قرن ۴م هق بوده است، و از شاگردان بحتری و ابن رومی است. مهمترین شخصیت از افراد خاندان نوبختی **حسین ابن روح** است، که از نواب اربعه‌ی امام قائم به شمار میرفته است. در باره‌ی احوال و آثار یک یک افراد این خاندان عباس اقبال آشتیانی کتابی تألیف کرده است با نام خاندان نوبختی.

نوبران (nōbarān)، بخش (جم ۴۰٬۶۴۹ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران). مشتمل است بر ۴ دهستان بیات، رزقجای، کوهپایه، و مزدقانجای. محصولاتش غلات، حبوبات، چغندر، سیب زمینی، و پنبه است. بر طبق قتک ۱۳۱۶ هش بخش نوبران در جزء شهرستان ساوه تشکیل شد. مرکزش **نوبران** (جم ۱٬۷۱۶ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۶۰کیلومتری غ ساوه، بر راه آسفالته‌ی ساوه به همدان واقع است. از چند رشته قنات مشروب میشود. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نوبری، هنریک ساموئل: ← نوبرگ.

نوبرینه، عید: ← پنجاهه، عید.

نوبل[1]، آلفرد برنهارد (alfred bernhārd nobel)، ۱۸۳۳–۹۶، شیمیدان و مخترع سوئدی. در سن پطرزبورگ تحصیل کرد، و پس از مدتی جهانگردی در جوانی به این شهر باز گشت و به پدرش در تکمیل ساختن اژدر و مین کومک کرد. کارخانه‌ای که برای ساختن ترکیبی از نیترو گلیسرین و باروت توسط این خانواده در نزدیکی استکهلم تأسیس شد، در ۱۸۶۳ به کار افتاد. چندین انفجاری که در این کارخانه روی داد و کسانی را کشت، نوبل را بر آن داشت که به تجربه‌های بیشتری در باره‌ی نیتروگلیسرین بپردازد. در ۱۸۶۶ ترکیبی از نیتروگلیسرین و دیاتومه‌ی خاک‌شده ساخت و به آن نام دینامیت داد. نوبل که تمایلات صلحدوستانه داشت، مدتها از پرداختن به صنعت خانوادگیش احتراز می‌کرد، و نسبت به نتایجی که ممکن بود بعدها از ماده‌ی اختراعی او گرفته شود بیمناک بود. نزدیک مرگش در سان رمو، ایتالیا، سرمایه‌ای را وقف کرد که از در آمد سالانه‌ی آن جوایزی به دانشمندانی که در فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و پزشکی، ادبیات، و پیشبرد صلح بین‌المللی تحقیقات ارزنده‌ای کرده‌اند اعطا شود. نیز ← نوبل، جوایز.

نوبل[2]، جوایز (nobel)، جوایزی که به وسیله‌ی آ. ب. نوبل از درآمد سرمایه‌ای معادل ۹٬۲۰۰٬۰۰۰ دلار که وی وقف کرده است هر سال به دانشمندان سراسر جهان اعطا میشود. این جوایز، که مبلغ آنها از ۴۲٬۰۰۰ دلار در ۱۹۳۵ تا ۹۰٬۰۰۰ در ۱۹۷۱ تغییر کرده است، به دانشمند یا دانشمندانی که در رشته‌های فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و پزشکی، ادبیات، و پیشبرد صلح جهانی تحقیقات ارزنده‌ای کرده‌اند اعطا میشود. داوران جایزه، بنا بر وصیت نوبل، عبارتند از فرهنگستان علوم سوئد، انستیتوی پزشکی و جراحی کارولین، فرهنگستان سوئد، و پنج عضو که توسط پارلمان سوئد انتخاب می‌شوند. روز تقسیم جوایز 10 دسامبر (سالروز مرگ نوبل) است؛ جایزه‌ی صلح در اوسلو و جوایز دیگر در استکهلم اهدا میشود. نخستین جوایز در 1901 تقسیم شد. گاه یک جایزه میان دو نفر یا بیشتر تقسیم میشود؛ چندین بار جایزه‌ی صلح به جای فرد به یک سازمان اعطا شده است. ماری کوری تنها کسی است که از دو بخش جایزه گرفته است. پنج سازمان با مجموعه‌های کتاب و وسایل پژوهشی خاص، هر یک مربوط به یکی از بخشهای پنجگانه‌ی جوایز، نیز تأسیس شده است. از ۱۹۶۹ جایزه دیگری، در علم اقتصاد، به جوایز فوق افزوده شده است. در ۱۹۷۶، برای اولین بار در تاریخ جوایز نوبل، همه‌ی جوایز سال فقط به یک کشور، کشمت، تعلق گرفت. نیز ← جدول صص ۳۰۶۰–۳۰۶۴.

(1)Nobel (۲)Nobel, prizes of

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
1901	ژ. ه. دونان ف. پاسی	ی. ه. وانت‌هوف	و. ک. رونتگن	ا. آ. فون برینگ	ر. ف. آ. سولی پرودوم	
1902	ا. دوکومن ⇐ ش. گوبا	ا. فیشر	ه. آ. لورنتس پ. زیمان	سر ر. راس	ت. مومزن	
1903	⇐ و. ر. کریمر	س. آ. آرنیوس	آ. ه. بکرل پ. کوری م. س. کوری	ن. ر. فینسن	ب. بیورنسون	
1904	مؤسسه‌ی حقوق بین‌المللی	سر و. رمزی	لرد ریلی	ا. پ. پاولوف	ف. میسترال خ. اچگارای	
1905	ب. فون زوتنر	آ. فون بیر	ف. ا. لنارد	ر. کوخ	ه. سینکیویچ	

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۰۶	ث. روزولت	ه. مواسان	س ج. ج. تامسن	ک. گولجی س. رامون ای کاخال	ج. کاردوچی	
۱۹۰۷	ا. ت. مونتا ل. رنو	ا. بوخنر	ا. ا. مایکلسن	آ. لاوران	ر. کیپلینگ	
۱۹۰۸	⇐ ک. پ. آرنولدسن ف. بایر	س ا. راذرفرد	گ. لیپمان	پ. ارلیش ا. ا. مچنیکوف	ر. ک. اویکن	
۱۹۰۹	⇐ آ. برنارت ⇐ پ. ه. ب. اتورنل دوکنستان	و. اوستوالد	گ. مارکونی ک. ف. براون	ا. ت. کوخر	س. لاگرلوف	
۱۹۱۰	دفتر بین‌المللی صلح	ا. والاخ	ی د. وان در والس	آ. کوسل	پ. هایزه	
۱۹۱۱	ت. م. ک. آسر ⇐ آ. فرید	م. س. کوری	و. وین	آ. گلستراند	م. مترلینک	
۱۹۱۲	ا. روت	و. گرینیار پ. ساباتیه	ن. گ. دالن	ا. کرل	گ. هاوپتمان	
۱۹۱۳	ه. لافونتن	آ. ورنر	ه. کامرلینگ اونس	ش. ر. ریشه	س ر. تاگور	
۱۹۱۴	—	ث. و. ریچاردز	م. فون لاوئه	ر. بارانی	—	
۱۹۱۵	—	ر. ویلشتتر	س و. ه. برگ س و. ل. برگ	—	ر. رولان	
۱۹۱۶	—	—	—	—	و. فون هیدنستام	
۱۹۱۷	صلیب سرخ بین‌المللی	—	ج. گ. بارکلا	—	ک. آ. گلروپ ه. پونتوپیدان	
۱۹۱۸	—	ف.هاربر	م. پلانک	—	—	
۱۹۱۹	و. ویلسن	—	ی. شتارک	ژ. بورده	ک. شپیتلر	
۱۹۲۰	ل. بورژوا	و. نرنست	ش. ا. گیوم	آ. کروخ	ک. هامسون	
۱۹۲۱	ی. برانتینگ ک. ل. لانگه	ف. سادی	ا. اینشتین	—	آناتول فرانس	
۱۹۲۲	ف. نانسن	ف. و. استن	ن. بور	آ. و. هیل ا. مایرهوف	خ. بناونته (ای مارتینث)	
۱۹۲۳	—	ف. پرگل	ر. آ. میلیکن	سر ف. گ. بنتینگ ج. ج. مکلد	و. ب. ییتس	
۱۹۲۴	—	—	ک. سیگبان	و. آینتهوون	و. س. ریمونت	

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۲۵	س ج. ا. چیمبرلین چ. گ. داز	ر. آ. زیگموندی	ج. فرانک گ. هرتس	—	ج. ب. شا	
۱۹۲۶	ا. بریان گ. شترزمان	ت. سودبرگ	ژ. ب. پرن	ی. فیبیگر	گ. دلدا	
۱۹۲۷	ف. ا. بویسون ل. کویده	ه. ویلاند	آ. ه. کامپتن چ. ت. ر. ویلسن	ی. واگنر-یاورگ	ه. برگسون	
۱۹۲۸	—	آ. ویندااوس	س ا. و. ریچاردسن	ش. ژ. نیکول	س. اوندست	
۱۹۲۹	ف. ب. کلاگ	س آ. هاردن ه. فون اویلر-کلپین	ل. و. دوبروی	ک. آیکمان	ت. مان	
۱۹۳۰	⇐ ن. سودربلوم	ه. فیشر	س چ. و. رامان	ک. لاندشتاینر	س. لویس	
۱۹۳۱	جین آدمز ⇐ ن. م. بالر	ک. بوش ف. برگیوس	—	ا. ه. واربوگ	ا. آ. کارلفلت	
۱۹۳۲	—	ا. لنگمیور	و. هایزنبرگ	ا. د. ایدرین س چ. س. شیرینگتن	چ. گالزوورزی	
۱۹۳۳	س ن. اینجل	—	پ. ا. م. دیرک ا. شرودینگر	ت. ه. مورگن	ا. ا. بونین	
۱۹۳۴	آ. هندرسن	ه. یوری	—	ه. ویپل چ. ر. مایِنت و. پ. مرفی	ل. پیراندلو	
۱۹۳۵	ک. فون اوسیتسکی	ف. ژولیو-کوری ا. ژولیو-کوری	س چ. چدویک	ه. شپمان	—	
۱۹۳۶	ک. ساوذرالاماس	پ. ی. ر. دبای	ک. د. اندرسن و. ف. هس	س ه. ه. دیل ا. لووی	ی. او'نیل	
۱۹۳۷	ا. ا. ر.سیل	س و. ن. هارث پ. کارر	ک. ج. دیویسن س ج. پ. تامسن	آ. فون سنت-گیورگی	ر. مارتن دوگار	
۱۹۳۸	دفتربین‌المللی‌نانسن برای آوارگان	ر. کون	ا. فرمی	ک. هایمانس	پ. س. باک	
۱۹۳۹	—	آ. بوتنانت ل. روتسیکا	ا. ا. لارنس	گ. دوماگ	ف. ا. سیلانپا	
۴۲—۱۹۴۰	—	—	—	—	—	
۱۹۴۳	—	گ. فون هوشی	ا. ستِرن	ا. ا. دویزی ه. دام	—	
۱۹۴۴	کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ	ا. هان	ا. ا. رابی	چ. ارلنگر ه. س. گسر	ی. و. ینسن	

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۴۵	ک. هال	آ. ا. ویرتانن	و. پاولی	ا. فلمینگ ا. ب. چین ه. و. فلوری	گ. میسترال	
۱۹۴۶	ج. ر. مات ⇐ ا. گ. بالچ	ج. ب. سامنر ج. ه. نورثرپ و. م. ستنلی	پ. و. بریجمن	ه. ج. مالر	ه. هسه	
۱۹۴۷	شورای خدمات دوستانه (لندن) و کمیته‌ی خدمات دوستانه (فیلادلفیا)	ر. رابینسن	ا. و. اپلتن	ک. ف. کوری گ. ت. کوری ب. آ. آوسای	آ. ژید	
۱۹۴۸	—	آ. تیسلیوس	پ. م. ا. بلکت	پ. ه. مولر	ت. س. الیت	
۱۹۴۹	ج. ب. اور	و. ف. جیوک	ه. یوکاوا	و. ر. هس ا. مونیش	و. فالکنر	
۱۹۵۰	ر. ج. بانچ	ا. پ. ه. دیلس ک. آلدر	س. ف. پاول	پ. س. هنچ ا. ک. کندل ⇐ ت. رایشتاین	ب. راسل	
۱۹۵۱	ل. ژوئو	گ. ت. سیبورگ ا. م. مکمیلن	ج. د. کاککرافت ا. ت. س. والتن	م. تایلر	پ. ف. لاگرکویست	
۱۹۵۲	آ. شوایتسر	آ. ج. پ. مارتین ر. ل. م. سینگ	ف. بلاک ا. م. پرسل	س. ا. واکسمن	ف. موریاک	
۱۹۵۳	ج. ک. مارشال	⇐ ه. شتاودینگر	ف. زرنیکه	ف. آ. لیپمن ه. آ. کربس	و. چرچیل	
۱۹۵۴	اداره‌ی مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان	ل. ک. پالینگ	م. بورن و. بوته	⇐ ج. ف. اندرز ت. ه. ولر ف. ج. رابینز	ا. همینگوی	
۱۹۵۵	—	⇐ و. دو ویئو	و. ی. لم پ. کوش	آ. ه. ت. تئورل	ه. لاخسنس	
۱۹۵۶	—	⇐ ن. ن. سمنوف س. هینشلوود	⇐ و. شاکلی ⇐ ج. باردین ⇐ و. براتن	⇐ و. فورسمان ⇐ د. ریچاردز ⇐ ف. کورنند	خ. ر. خیمنث	
۱۹۵۷	⇐ ل. ب. پیرسن	⇐ آ. تاد	ت. د. لی ج. ن. یانگ	⇐ د. بوده	آ. کامو	
۱۹۵۸	⇐ ژ. ه. پیر	⇐ ف. سنگر	پ. آ. شرنکوف ا. م. فرانک ا تام	⇐ ج. و. بیدل ⇐ ا. ل. تیتم ⇐ ج. لدربرگ	ب. ل. پاسترناک	
۱۹۵۹	ف. ج. نوئل‌ـبیکر	ی. هیروفسکی	⇐ ا. سگره ⇐ ا. چیمبرلین	⇐ س. اوچوآ ⇐ آ. کورنبرگ	⇐ س. کوزیمودو	

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۶۰	⇐ ا.ج. نتولی	⇐ و. ف. لیبای	د. آ. گلیزر	⇐ م. برنت پ. ب. مدوار	آ. س. لژه	
۱۹۶۱	د. هامرشولد	⇐ م. کلوین	ر. هوفستادر ر. ل. موسباوئر	⇐ گ. فون بکیشی	⇐ ا. آندریچ	
۱۹۶۲	⇐ ل. ک. پائینگ	⇐ ج. ک. کندرو ⇐ م. ف. پروتس	ل. د. لانداو	⇐ ف. ه. ک. کریک م. ه. ف. ویلکینز ج. د. واتسن	ج. ا. ستاینبک	
۱۹۶۳	صلیب سرخ بین‌المللی	ج. ناتا ⇐ ک. زیگلر	ی. ه. د. ینسن م. گ. مایر ی. پ. ویگنر	⇐ ج. اکلز ا.ل. هاجکین ا. ف. هاکسلی	⇐ گ. سفریس	
۱۹۶۴	م. ل. کینگ	د. ک. هاجکین	⇐ چ. ه. تاونز ⇐ ن. باسوف ⇐ آ. م. پروخوروف	⇐ ک. بلاک ⇐ ف. اونن	ژ. پ. سارتر	
۱۹۶۵	یونیسف	ر. ب. وودوارد	⇐ چ. س. شوینگر ⇐ ر. ف. فاینمن ⇐ توموناگا شینیچیرو	⇐ ف. ژاکوب ⇐ آ. لووف ژ. مونو	م. آ. شولوخوف	
۱۹۶۶	—	ر. س. مالیکن	⇐ آ. کاستلر	ج. ب. هاگینز ⇐ ف. پ. راوس	⇐ ن. زاکس ⇐ ش. ی. آگنون	
۱۹۶۷	—	⇐ م. آیگن ر. نازیش ⇐ ج. پورتر	⇐ ه. آ. بته	ه. ک. هارتلین ج. والد ⇐ ر. آ. گرانیت	⇐ م. آ. آستوریاس	
۱۹۶۸	⇐ ر. کاسن	⇐ ل. اونساگر	⇐ ل. و. الورز	م. د. نیرنبرگ ر. و. هالی ⇐ ه. گ. خورانا	⇐ ی. کاواباتا	
۱۹۶۹	سازمان بین‌المللی کار	⇐ د. ه. ر. بارتن ا. هاسل	⇐ م. گل‌مان	⇐ م. دلبروک ا. د. هرشی ⇐ س. ا. لوریا	⇐ س. بکت	⇐ ی. تینبرگن ⇐ ر. فریش
۱۹۷۰	⇐ ن. ا. بورلاگ	⇐ ل. ف. للویر	⇐ ه. آلون ل. نئل	⇐ ج. اکسلراد ⇐ ب. کاتس ⇐ ا. فون اویلر	⇐ آ. سولژنیتسین	⇐ ب. ا. سمیوئلسن
۱۹۷۱	⇐ و. برانت	گ. هرتسبرگ	⇐ د. گابور	⇐ ا. و. ساذرلند	پ. نرودا	⇐ س. کوزنتس
۱۹۷۲	—	⇐ ک. ب. انفینسن س. مور ⇐ و. ه. ستاین	⇐ ج. باردین ⇐ ل. کوپر ⇐ ج. ر. شریفر	⇐ ج. م. ادلمن ⇐ ر. ر. پورتر	⇐ ه. بول	ج. ر. هیکز ⇐ ک. ارو
۱۹۷۳	ه. کیسینجر له دوک تو	⇐ ا. ا. فیشر ج. ویلکینسن	⇐ ب. جوزفسن ⇐ ل. اساکی ا. یاور	⇐ ک. لورنتس ⇐ ن. تینبرگن ⇐ ک. فون فریش	پ. وایت	⇐ و. لئونتیف

جوایز نوبل

سال	صلح	شیمی	فیزیک	فیزیولوژی و پزشکی	ادبیات	علم اقتصاد
۱۹۷۴	⇐ ا. ساتو ش. مکبراید	⇐ پ. ج. فلوری	⇐ م. رایل ا. هیویش	⇐ ک. دو دوو ⇐ آ. کلود ⇐ ج. پالاد	ا. یونسون ه. مارتینسون	ف. فون هایک گ. میردال
۱۹۷۵	⇐ آ. ساخاروف	⇐ ج. کورنفرث ⇐ و. پرلوگ	⇐ ج. راینواتر ⇐ ا. بور ب. ر. موتلسن	⇐ ر. دولبکو ⇐ ه. تمین ⇐ د. بالتیمور	ا. مونتاله	⇐ ل. و. کانتروویچ ⇐ ت. کوپمانس
۱۹۷۶	⇐ م. کاریگن ⇐ ب. ویلیامز	⇐ و. لیپسکم	⇐ ب. ریشتر ⇐ س. تینگ	⇐ ک. گایدوشک ⇐ ب. بلومبرگ	⇐ ر. س. بلو	⇐ م. فریدمن
۱۹۷۷	سازمان عفو بین‌الملل	⇐ ا. پریگوژین	⇐ ف. و. اندرسن ⇐ ج. ه. ون‌ولک س ن. ف. مات	⇐ ر. س یلو ⇐ ر. گیمن ⇐ ا. و. شلی	⇐ و. آلکساندر	⇐ ب. اولین ⇐ ج. مید

نوبلیوم[1] (nobeliom؛ از فنس)، عنصر شیمیائی مصنوعی (علامت شیمیائی No؛ نیز ← عنصر، جدول). در جدول تناوبی عناصر (← قانون تناوب)، نوبلیوم سیزدهمین عضو از سلسله‌ی آکتینید است. ادعای نخستین ساختن و باز شناختن این عنصر در ۱۹۵۷ توسط گروهی از دانشمندان صورت گرفت که در آزمایشگاه ملی آرگون، کشمکش مؤسسه‌ی پژوهشهای انرژی اتمی انگلستان، و مؤسسه‌ی فیزیک نوبل سوئد مشترکاً کار میکردند. نام نوبلیوم را بدان جهت پیشنهاد کردند که این عنصر را در ضمن آزمایشهائی به دست آوردند که در بمباران کردن کوریوم ۲۴۴ با یونهای کربون ۱۳ شتابانده‌شده در سیکلوترون مؤسسه‌ی نوبل به آن دست یافته بودند، و چنان تصور میکردند که در باز شناختن همجای عنصر ۱۰۲ با نصف عمر ده دقیقه توفیق یافته‌اند. ولی، تکرار این آزمایش در آزمایشگاههای دیگر، این کشف را تأیید نکرد. پس از آن اعتبار کشف این عنصر، بنا بر تجربه‌ای که توسط گروهی از دانشمندان دانشگاه برکلی، کالیفرنیا، صورت گرفت، به اعضای این گروه اختصاص یافت. عنصر ۱۰۲ در آنجا به وسیله‌ی بمباران کردن بر مبنای اتم به اتم کوریوم ۲۴۶ با یون‌های کربون ۱۲ شتابانده‌شده در یک شتابگر تهیه شد. عنصر همجائی که به این طریق، با جرم اتمی ۲۵۴، به دست آمد، از طریق خصوصیات شیمیائی "دختر" شناخته‌شده‌اش فرمیوم ۲۵۴ باز شناخته شد، که آنهای عنصر دختر را از عنصر مادر ۱۰۲ آن با استفاده‌ی از واپس زدن تباهی ذره‌ی آلفای عنصر مادر جدا کرده بودند. بعدها ثابت شد که این همجای عنصر ۱۰۲ نصف عمری نزدیک یک دقیقه دارد. در سالهای اول دهه‌ی ۱۹۷۰، در نتیجه‌ی کارهای دانشمندان دانشگاه کالیفرنیا و آزمایشگاه دوبنا، تجشس، ۷ همجای عنصر ۱۰۲ شناخته شده است.

نوبنجان، شهر قدیم، ← نوبندجان.

نوبندجان (nōbandajān) یا **نوبندگان** (nōbandagān) یا **نوبنجان** (nōbānjān)، شهر قدیم در شاپور خره، که بر راه فارس‌خوزستان قرار داشت، و فاصله‌ی آن از شیراز ۲۵ فرسخ بود. از شهرهای مهم کوره‌ی شاپور محسوب میشد. اغلب مورخین و جغرافیانویسان عرب از آن نام برده‌اند. اصطخری این شهر و شهر کازرون را از شهرهای مهم و پرنعمت کوره‌ی شاپور دانسته است. مقدسی از بازارها و باغهای زیبای آن، و همچنین از مسجدش نام میبرد. این شهر کرسی شولستان (شهرستان فعلی ممنی) بود، و بنای آن را به شاپور I ساسانی نسبت میدهند. در سال ۲۳ هق به توسط عثمان ابن العاص به تصرف سپاهیان اسلام در آمد. این شهر تا بر افتادن آل بویه همچنان پررونق بود، سپس ابوسعد کازرونی، رئیس طایفه‌ی شبانکاره، آن را ویران کرد. در زمان اتابک جاولی دوباره آباد شد، ولی سرانجام بکلی ویران گشت. شعب بوان (← شولستان) در ۱۶کیلومتری آن و قلعه‌ی سفید در نزدیکی آن قرار دارد. گاهی به غلط این شهر قدیم را با آبادی نوبندگان مرکز دهستان نوبندگان، شهرستان فسا، یکی دانسته‌اند.

نوبندگان (nōbandagān, -degān)، دهستان (جم ۷٬۰۰۹ سشه ۱۴۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان فسا، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۹ آبادی. محصولاتش غلات، پنبه، برنج، و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد. راه شوسه‌ی داراب‌فسا از آن میگذرد. مرکزش، **نوبندگان** (جم ۳٬۵۵۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۸ کیلومتری جش فسا قرار دارد.

نوبندگان، شهر قدیم، ← نوبندجان.

نوبور[2] (nūbor)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۷٬۷۵۰)، دانمارک، در جزیره‌ی فون واقع در بلت بزرگ. کارخانه‌ی کشتیسازی و صناعت نساجی و ذوب آهن و آمودن توتون دارد. کشتی نقاله‌ی راه آهن (فری) آن را به زیلند متصل میکند. در قلعه‌ی نوبور (بنای ح ۱۱۷۰) در ۱۲۸۲ اریک V نخستین قانون اساسی دانمارک را امضا کرد.

نوبوناگا یا **اودا نوبوناگا**[3] (odā nobunāga)، ۱۵۳۴—۸۲، فرمانده نظامی ژاپن. با وجود حکومت مداوم شوگونهای آشیکاگا، دیکتاتور واقعی ژاپن شد (۱۵۶۸). بسارونهای رقیب را منکوب ساخت. اساس اتحاد کشور را بنیان نهاد، که بعد به دست معاونین او هیدیوشی و اییاسو تکمیل شد. خودکشی کرد.

نوبه (nuba) یا **نوبیا**[4] (nubia) یا **نوبی** (nubi)، مملکت تاریخی قدیم، ل‌ش افریقا. از آبشار اول نیل (نزدیک آسوان، مصر) تا خرطوم (سودان) ممتد بوده است. در قرن ۸م قوم نوبیان سلسله‌ی کم‌عمر شاهان سلسله‌ی XXV را در مصر تأسیس کردند. قبیله‌ای از سیاهان در قرن ۳م در نوبه مستقر شدند و دولت نیرومندی ساختند. مردم آن در قرن ۶م مسیحی شدند و این دولت در مقابل نفوذ اسلام سخت مقاومت کرد، ولی در ۱۳۶۶ از پا در آمد. در قرن ۱۹م محمد علی پاشای مصری آن را تسخیر کرد (۱۸۲۰—۲۲) و اکنون قسمت عمده‌ی آن جزو سودان است. زبان مردم آن عربی و نوبیائی است.

نوبهار، معبد معروف بودائیان در بلخ، که متولی آن برمک نام داشته است، و خاندان برامکه مدتها سوب به آخرین برمک آن معبد بوده است. نام این معبد از دو کلمه‌ی سانسکریت آمده است که اولی به معنی تازه و دومی به معنی دیر و معبد بوده است. نوبهار بلخ از مهمترین معابد بودائیان بوده، و گوینده امرا و ملوک بودائی معالک مجاور از متولیان آن معبد، که برمک نام عمومی آنها بوده است، فرمانبرداری میکردند و نذرها و هدایا نزد آنان میبرده‌اند. نوشته‌اند که نوبهار وسعت زیاد و اوقاف فراوان داشته است، و توصیفات مبالغه‌آمیزی در باب

(۱)nobelium (۲)Nyborg (۳)Nobunaga, Oda (۴)Nubia

عظمت و وسعت بنای آن در کتابها آورده‌اند، از جمله گویند که این معبد قبه‌ها داشت، و بر قبه‌ی نخستین آن، که بلندیش بیش از صد ذراع بود، علمها بود، و در اطراف معبد ۳۶۰ حجره بنا کرده بودند که خادمان و کارگزاران را در آن حجره‌ها جای بود، و هر یک ازین خادمان را در سال بیش از یک نوبت خدمت نبود و دیگر روزها به کار خویش میپرداخت، و ریاست و تولیت معبد به‌میراث از برمکی به برمک دیگر میرسید، و زائران معبد دست بنرمک را می‌بوسیدند و برای معبد هدیه‌ها میآوردند. در درون معبد نیز بتها بود به زر و گوهر آکنده و به دیبا و حریر آراسته که موجب شگفتی زائران و سیاحان میبود. مطابق قول مؤلف روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات، نوبهار وقف برامکه بوده‌است.

نوبی، مملکت قدیم، ل‌ش‌افریقا، ← نوبه.

نوبیا، مملکت قدیم، ل‌ش افریقا، ← نوبه.

نوبیجار (nō.bijār)، ده (جه ۱'۰۲۴ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان لاهیجان، استان یکم (گیلان)، ۵کیلومتری ل‌ش لاهیجان. محصولاتش برنج، چای، و ابریشم است. از صنایع دستی پارچه‌بافی دارد. بقعه‌ای به نام سید ابراهیم دارد.

نوبیله[1]، **اومبرتو** (umberto nobile)، ۱۸۸۵–۱۹۷۸، مهندس هوائی و پوینده‌ی ایتالیائی. در ۱۹۲۶ خلبان هواپیمای نورژ (norj) بود که ر. آموندسن و ل. الزورث را به قطب شمال برد. با درجه‌ی ژنرالی در ارتش ایتالیا، پرواز دیگری با سفینه‌ی هوائی ایتالیا بر فراز قطب شمال کرد (۲۴ مه‌ی ۱۹۲۸)، و روز بعد سفینه‌اش شکست، ولی خودش نجات یافت. در ۱۹۴۵ از کار برکنار شد، و در ناپل به تدریس پرداخت. در ۱۹۴۷ به نمایندگی مجلس ایتالیا انتخاب شد.

نوپلیا[2] (nopliā)، یا **ناوپلیون** (nāvplion)، بندرشهر (در ۱۹۷۱ جه ۹'۲۸۱)، ج یونان، بر ساحل شرقی پلوپونز، به فاصله‌ی ح ۴۰ کم از کورنت. در قرون وسطی تحت اشغال ونیزیها، و سپس ترکهای عثمانی بود. اولین پایتخت یونان مستقل (۱۸۳۰–۴۰) بود که بعداً جای خود را به آتن داد. شورش ۱۸۶۲ علیه اوتوی I، که منجر به خلع او شد، در اینجا بر پا شد.

نوت، خدای مصری، ← مصری، دین.

نوتبورگ، جمشر، ← شلوسلبورگ.

نوتر[3]، **ماکس** (māks nëter)، ۱۸۴۴–۱۹۲۱، ریاضیدان آلمانی، استاد دانشگاههای هایدلبرگ (۱۸۷۴) و ارلانگن (۱۸۷۵–۱۹۲۱). در توابع جبری کارهای فراوان کرد و نام او با چندین قضیه، مخصوصاً در هندسه‌ی جبری، همراه است. دخترش **امی نوتر** (emi؛ ۱۸۸۲–۱۹۳۵)، نخست استاد ریاضی گوتینگن بود، و سپس به کشمکش مهاجرت کرد و در پنسیلوانیا به تدریس مشغول شد، و در مسائل مربوط به جبر جدید تخصص یافت. در توسعه‌ی توپولوژی و جبر جدید تأثیر فراوان داشته است.

نوتردام[4] (notr-dām؛ فنس) [= بانوی ما]، عنوانی که کاتولیکها به حضرت مریم میدهند.

نوتر دام[4] **کوههای** (notr dām)، امتداد ← کوههای گرین، به ارتفاع ح ۱'۷۰۰ متر. در ل‌ش تا سنت لاورنس در زیر کبک امتداد دارند، و از آنجا به طرف ش تا شبه جزیره‌ی گاسپه پیش میروند و دنباله‌ی آنها با کوههای شیکشاک[5] (šikšāk) امتداد پیدا میکند.

نوتر دام پاریس[6] (notr.dāme pāris)، فنس **نوتردام دو پاری** (notr-dām dē pāri)، کلیسای اسقفی، واقع در ایل دو لا سیته (← پاریس). بنای فعلی آن بر محل دو زیارتگاه قدیمی بنا شده است که یکی به یادبود سنت‌اتین و دیگری به یاد بود حضرت مریم ساخته شده بوده است. در ۱۱۶۳ موریس دو سولی[7] (moris dē sūli؛ ح ۱۱۲۰–۹۶)، اسقف پاریس، بر آن شد که به جای آنها بنای بزرگی بسازد، نخستین سنگ آن به دست پاپ آلکساندر III گذاشته شد. ساختن سرایشگاه آن در ۱۱۷۷، و پیشگاه سرایشگاه و صحن کلیسا در ۱۱۹۶ به پایان رسید. نما و برجهای کلیسا در ربع دوم قرن ۱۳م تمام شد؛ نمازخانه‌ها را، که در طرح اصلی پیشبینی نشده بود، بعدها در میان ستونهای صحن بنا کردند، و در دهه‌ی ۱۲۵۰، ژان دو شل[8] (jān dē šel) و ژان راوی[9] (jān rāvi) نمازخانه‌های برج سرایشگاه را بالاتر بردند. در ل آن سابقاً دیس و تعمیدگاه بود، و در ج آن کاخ اسقفی. در انقلاب فرانسه این بنا انبار مواد غذائی شد و مجسمه‌های آن از میان رفت؛ تعمیر آن از ۱۸۴۵ آغاز شد. کلیسا ۱۳۰ متر طول، ۱۰۸ متر عرض، و ۳۵ متر ارتفاع تا زیر سقف (۶۹ متر تا نوک برجها) دارد. نوتر دام پاریس یکی از نخستین کلیساهای جامع بزرگ به سبک گوتیک است. در دنبال صدر نیمدایره‌ای کلیسا یک سرایشگاه و یک صحن است که در دو طرف آن دو صحن با سقفهای کوتاهتر بنا شده است. قوسهای شکسته‌ی طاقها بر ستونهای استوانه‌ای قرار گرفته‌اند که سرستونهائی همچون برگ سبز برگشته دارد. بالای نخستین صحن کناری بالکونهائی ساخته‌اند که دهانه‌های مثلثی دارد و از فشار طاق شش‌بخشی که بنا را میپوشاند میکاهد؛ بر خلاف پنجره‌های بلند، در پنجره‌های بزرگ مدور پیشگاه و نما قسمتی از تزیینات شیشه‌ای قدیم محفوظ مانده است. سرایشگاه از مجری سنگی احاطه شده است که بر آن نقش برجسته‌ی کار ژان راوی و ژان لو بوتیه[10] (jān lë buteye) دیده میشود؛ این مجر پیوسته به منبری بوده است که اکنون وجود ندارد. در نمای غربی وحدت ترکیب قابل توجهی مشاهده میشود. سه در بزرگ در آن باز میشود، در سنت آن (sant ān)، در ج؛ در قیامت، در وسط؛ و در مریم، در ش؛ مجسمه‌های کوچکی از فرشتگان و قدیسان سقفها را پر کرده است، و در قسمتهای پایین نقش برجسته‌هائی است که فضایل و رذایل را مجسم میسازد. بالای درها گالری شاهان یهودیه سراسر عرض نما را فرا گرفته است. در کنار پنجره‌ی بزرگ مدور دو روزن مضاعف وجود دارد. بالاخره، یک گالری با دیواری مشبک دو برج مربع شکل مزین به تزیینات برگی‌شکل را به یکدیگر متصل میکند. در نماهای طرفی این چیزها جالب توجه است؛ در ل، مجسمه‌ای عالی از حضرت مریم با فرزندش که تنها بازمانده از مجسمه‌های قدیمی است؛ در ج، نقش برجسته‌هائی است که زندگی طلبه‌ها را مجسم میسازد.

نوترون[11] (notron؛ از فنس)، ذره‌ای خنثی (بدون بار برقی) که جرمش در حال سکون اندکی از جرم پروتون بیشتر است (۱,۰۸۹۸ واحد اتمی جرم). نوترونها و پروتونهای باهم بسته‌بندی‌شده (نوکلئون) هسته‌ی همه‌ی اتمها را تشکیل میدهند. نوترون، چون به حالت آزاد باشد، تباهی پیدا میکند و پروتونی با نصف عمر نزدیک ۱۲ دقیقه از آن نتیجه میشود. نوترون دارای بعضی خواص مغناطیسی است. این ذره در ۱۹۳۲ توسط سر ج. چدویک همچون فراورده‌ای از بمباران هسته‌ی بریلیوم با ذرات آلفا (یون‌های هلیوم) به دست آمد. آزمایشهای قطعی چدویک به دنبال مشاهدات فیزیکدانان آلمانی، و. بوته و ه. بکر[12] (beker)، و دانشمندان فرانسوی، ایرن و ژولیو کوری، انجام شد که به صورت ناقص مورد تفسیر قرار گرفته بودند. پس از آن نوترون در چند فعل و انفعال هسته‌ای مصنوعی به دست آمد، و اکنون همین فعل و انفعالها منبع اصلی تولید نوترون است. سرعت یک نوترون سریع السیر، پس از چند برخورد با هسته‌ها چندان کاهش میابد که انرژی سینتیک آن تقریباً برابر با انرژی سینتیک اتمهای محیطی میشود که در آن برخوردها برای نوترون حاصل شده است؛ چنین نوترونی را نوترون حرارتی یا نوترون گندرو مینامند. نوترونهای حرارتی، به علت سرعت کم و فقدان بار برقی، بآسانی اسیر هسته‌ها میشوند. نوترونهای تند و کند هر دو به عنوان پرتابه در پژوهشهای هسته‌ای اهمیت فراوان دارند.

نوترونها کاربرد مهمی در شکافت هسته‌ای عناصر سنگین از قبیل اورانیوم و پلوتونیوم دارند. انرژی آزاد شده را میتوان به صورت کنترول‌شده در رئاکتورها برای تولید نیروی هسته‌ای (اتمی) یا در سلاحهای هسته‌ای به کار برد. رئاکتورها همچنین منابع مهمی برای تهیه‌ی نوترون و مواد شکافتپذیرند. نیز ← اتم؛ رئاکتور؛ شکافت هسته‌ای.

نوترینو[13] (notrino؛ از ایتالیائی)، ذره‌ای که از یک هسته‌ی رادیوآکتیو، هنگام صدور یک الکترون از هسته یا جذب آن توسط هسته، صادر میشود. وجود آن در ۱۹۳۰ توسط ولفگانگ پاولی برای توجیه نقصان انرژی و مقدار حرکت در تباهی بتائی (← رادیوآکتیویته، قسمت II) که از طریق دیگر قابل توجیه نبود، پیشنهاد شد. نقش آن در تباهی بتا توسط انریکو فرمی در ۱۹۳۴ مورد تأیید قرار گرفت. چنان تصور

(۱)Nobile (۲)Nauplia (۳)Noether (۴)Notre-Dame (۵)Shickshock (۶)Notre-Dame de Paris (۷)Sully
(۸)Chelles (۹)Ravy (۱۰)Le Bouteiller (۱۱)neutron (۱۲)Becker (۱۳)neutrino

میشود که نوترینو، در حالت سکون، جرم قابل اندازه گرفتن و بار برقی ندارد، و خواص مغناطیسی آن قابل اغماض است. نوترینو هم، نظیر الکترون، یک ⇐ لپتون است؛ تنها در تباهی ضعیف ذرات هسته‌ای شرکت میکند و هیچ نقشی در نیروی زیادی که هسته‌ها را به هم پیوند می‌دهد ندارد. نوترینوها به هنگام تباهی یک پیون (← مزون) و تبدیل آن به یک موئون، و نیز به هنگام تباهی یک موئون به یک الکترون یا پوزیترون، صادر میشوند. نوترینو تا ۱۹۵۶ عملاً کشف نشده بود. در ۱۹۶۲ کشف کردند که نوترینوی وابسته به موئون با نوترینوئی که به الکترون وابسته است تفاوت دارد. هر نمونه‌ای از نوترینو ⇐ ضد ذره‌ی خاص خود را دارد. نوترینوها ذرات پایداری هستند و تنها به وسیله‌ی همان فرایندهائی که آنها را به وجود آورده است میتوانند منهدم شوند.

نوتکا، خلیج[1] (nutkā)، بندرگاه طبیعی بر کناره‌ی غ جزیره‌ی ونکوور، کلومبیای انگلیس، کانادا، میان دو جزیره‌ی ونکوور و نوتکا که دارای چندین شاخابه است. در ۱۷۷۴ خوان پرس[2] (xuān peres) از دهانه‌ی این تنگه دیدن کرد، و جیمز کوک در ۱۷۷۶ آن را اکتشاف کرد. تسخیر آن به دست اسپانیائیها در ۱۷۸۹ سبب بروز مخاصماتی میان انگلستان و اسپانیا شد که با قرارداد نوتکا خاتمه یافت؛ بنا بر این قرارداد راه سواحل ل قکب برای انگلستان باز شد.

نوتکر[3] (notker) معروف به **لبیو**[4] (lebio) [← لغج]، ح ۹۵۰—۱۰۲۲، کشیش آلمانی‌سویسی. راهب دیر سن‌گال، و از بانیان ادبیات آلمان. هم او بود که آثار بوئتیوس، ارسطو، و گرگوریوس کبیر را به زبان قدیم ل آلمان ترجمه کرد.

نوتوس [← حرامزاده]، لقب یونانی داریوش II.

نوتوس[5] (notos)، لتیِ آوستر (ăster)، در اساطیر یونان، مظهر باد جنوب، که مه و بیماری میآورد.

نوتی‌زائی، تیره‌ای از طایفه‌ی شه‌بخش.

نوتیل[6] (notil، فس) نام دو گروه از نرمتنان. یکی نوتیل قکب جنوبی *(Nautilus)* که صدفهای متوالی و خانه‌خانه میسازد، و دیگر نوتیل کاغذی *(Arganauta)* که در بیشتر آبهای گرم یافت میشود. نیز ← پابرسران.

نوتیلس[7] (notilas)، نام نخستین زیردریائی اتمی که توسط کشمة در ۱۹۵۴ ساخته شد. انرژی زیردریائی اتمی از یک رئاکتور اتمی فراهم میشود، و چون احتیاج به سوختگیری ندارد، میتواند مدت تقریباً نامحدودی از زیر آب خارج نشود و، بدون آمدن بر سطح آب، تمام محیط زمین را در زیر آب دریا بپیماید. تازه‌ترین نوع زیردریائی اتمی آن است که میتواند پرانه‌های بالیستیکی را از زیر آب رها کند، و نخستین‌بار در ۱۹۶۰ زیردریائی جورج واشینگتن نخستین پرانه‌ی هدایتشونده را پرتاب کرد.

نوجوانی[8] یا **شباب** (šabāb)، مرحله‌ای از سن که، به طور کلی، بین ۱۲ تا ۳۱سالگی است. درین مرحله، بلوغ صورت میگیرد، و در شخص تغییرات جسمی و روحی به واسطه‌ی بروز و رشد تمایلات جنسی و انگیزه‌ی استقلال حاصل می‌شود. درین مرحله، اشکال سازگاری با مقتضیات مزاجی و اجتماعی جدید ممکن است اسباب ناراحتی شود.

نوجه‌ده (nōje.deh)، ده (جه ۱'۰۲۸ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳کیلومتری ش شبستر. محصولاتش غلات و حبوبات است.

نوجه‌ده سادات (nōje.dehe sādāt)، ده (جه ۱'۳۰۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اوجان، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۳کیلومتری ل‌ش بستان‌آباد. کوهستانی و سردسیر است. محصولش غلات است.

نوچوکامبر: ← رودبار، شهرستان.

نوچه: ← شفیره.

نوح[9] (nuh) [عبری، ← راحت]، یکی از شخصیتهای مشهور کتاب مقدس که مخصوصاً به سبب واقعه‌ی **طوفان نوح**[10] و نیز **کشتی نوح**[11] معروف، و پدر دوم نوع بشر محسوب است. گویند چون شقاوت و شرارت نوع بشر شدت یافت، مشیت الاهی بر آن قرار گرفت که جنس بشر، جز نوح (که مردی عادل و پاخدا بود) و جمعی از خانواده‌ی وی، را هلاک کند. پس، ۱۲۰ سال پیش از اینکه طوفان معروف به طوفان نوح را بدین قصد بر زمین راه اندازد، نوح را مأمور کرد که کشتیی برای نجات خود و خانواده‌اش ترتیب دهد. در این مدت، نوح مردم را به توبه ترغیب کرد، ولی آنان نشنیدند، و عاقبت خود و زوجه و سه پسرش (سام، حام و یافث) و زوجه‌های آنان به کشتی در آمدند، و هفت عدد از حیوانات پاک و یک جفت از حیوانات ناپاک نیز برای بقای نوع در کشتی قرار دادند. طوفان برپا شد، و مدت ۱۵۰ روز در تزاید میبود، و از آن پس رو به کاهش و زوال نهاد، و عاقبت کشتی نوح بر بالای کوهی (ظاهراً آرارات) فرود آمد. نوح چون از کشتی بیرون آمد به درگاه خدا قربانی کرد، و خدا وعده داد که من‌بعد زمین را به طوفان مبتلا نکند، و قوس قزح را علامت این وعده قرار داد. پسران نوح نیاکان افسانه‌ای نژادهای نوع بشر بر حسب تقسیمات کتاب مقدس هستند. (پیدایش ۶—۱۰؛ اول تواریخ ۱.۴؛ حزقیال ۱۴.۱۴ و ۲۰؛ متی ۲۴.۳۷؛ لوقا ۳۶.۳، ۴۶.۱۷).

تحقیقات باستانشناسی تاکنون آثار معتنابهی از طوفان نوح آشکار نساخته است. داستانهائی شبیه به داستان طوفان نوح در قصص و روایات نژادهای مختلف آمده است، که قدیمترین آنها تا حدی که میدانیم از سومریها است. داستان طوفان مذکور در حماسه‌ی گیلگمش اقلاً از 2000 سال ق‌م است.

در قرآن، ذکر نوح به عنوان یکی از پیغمبران آمده است، و از آنچه میان او و قومش گذشته است سخن رفته. بنا بر آنچه در ← سوره‌ی نوح آمده است، خداوند نوح را بر قومی گناهکار به رسالت فرستاد؛ آن قوم به سخنان و اندرزهای او گوش ندادند و وی آنان را نفرین کرد. خدا به وی فرمان داد که او کشتیی بسازد. سپس آب از تنور جوشید، و همه جا را فرا گرفت (طوفان نوح). چون آب فرو نشست، کشتی بر کوه جودی قرار گرفت. در واقعه‌ی طوفان، یکی از پسران نوح و زوجه‌ی نوح، که گناهکار بودند، غرق شدند. مفسرین و تاریخ انبیانویسان بر داستان نوح، از منابع یهودی و جز آن، مطالبی افزوده‌اند، و از جمله نوح را با فریدون، شاه داستانی ایران، ارتباط داده‌اند، در صورتی که ایرانیان از داستان طوفان آگاهی نداشته‌اند. نام زن او را والیه، و گناه او را این شمرده‌اند که، در نزد قوم خود، نوح را "مجنون" [← جنزده، دیوانه] معرفی میکرده است، نام پسران اهل او را، از منبع عهد قدیم، حام و سام و یافث، و نام پسر گناهکارش را کنعان (که عربها یام مینامند) دانسته‌اند. در قرآن (عنکبوت ۱۳) آمده است که نوح مدت 950 سال در میان قوم خود درنگ کرد، و این مطلب در عهة (پیدایش ۲۹.۹) نیز هست. گفته‌اند که قوم گناهکار نوح از پیوند اخلاف شیث و قابیل پیدا شده بود. نخستین جانوری که نوح به کشتی آورد مورچه بود، آخرین جانور الاغ بود، که ابلیس به دم او آویخته بود، و به همین جهت کند راه میرفت؛ نوح به الاغ گفت که داخل شو اگرچه ابلیس هم با تو باشد، و به این ترتیب، شیطان هم به کشتی در آمد. عدد انسانهای موجود در کشتی را ۷ یا ۸ نفر نوشته‌اند. عوج ابن عنق نیز با گروهی از مردگان به نوح نجات یافت، و نژاد قابیل بر افتاد. در کشتی، آدمیان و جانوران از مقاربت ممنوع بودند؛ تنها حام تخلف کرد و به مجازات این گناه پوستش سیاه شد. همه‌ی عالم را آب گرفت، و تنها حرم مکه معاف ماند (جبرئیل خانه‌ی کعبه را به آسمان برد). نوح کلاغی را برای تفتیش از وضع تمام شدن طوفان پرواز داد، ولی آن کلاغ به مرداری مشغول شد و نوح را از یاد برد. سپس کبوتری را فرستاد، که با برگ زیتونی در منقار و پنجه‌های گل‌آلود باز گشت؛ به پاداش این خدمت، طوقی به او بخشیده شد، و وی به صورت پرنده‌ی خانگی در آمد. در روز عاشورا همه‌ی آدمیان و جانوران از کشتی بیرون آمدند، و عید گرفتند.

نوح، شهر، ← نهاوند، شهر.

نوح I (nuh) [ابو محمد نوح ابن نصر سامانی]، ملقب به **امیر حمید**، ف ۳۴۳ هق، چهارمین پادشاه (شعبان ۳۳۱—۳۴۳ هق) از امرای سلسله‌ی سامانی. به جای پدرش، نصر II، به امارت نشست، و وزارت خود به حاکم جلیل داد، و او به سبب سوء تدبیر موجب نارضائی لشکر و فقر خزانه‌ی دولت شد، و امیر نوح را وادار به قتل

(۱)Nootka Sound (۲)Pérez (۳)Notker (۴)Labeo (۵)Notus (۶)nautilus (۷)Nautilus (۸)adolescence (۹)Noah; Noe (۱۰)Deluge (۱۱)Ark

احمد ابن حمویه کرد (۳۳۵ هق)، و خود او نیز چندی بعد از آن به قتل رسید. امیر نوح در اوایل سلطنت با عصیان ابوعلی چغانی و فتنه‌ی عم خود ابراهیم سامانی و برادر خود ابوجعفر سامانی، که آن هر دو را ابوعلی چغانی به عصیان واداشته بود، مواجه شد، و با تحمل زحمت و مرارت بسیار آن فتنه‌ها را فرو نشاند، و منصور ابن قراتکین را، که در دفع مخالفان بدو یاری کرده بود، سپاه‌سالار خراسان کرد (۳۳۵ هق). در ۳۳۶ هق ابومنصور طوسی بر نوح شورید و شکست خورد، ولی نوح او را بخشید (← طوس، ناحیه، قسمت III). بعد از وفات منصور ابن قراتکین، نوح I امارت خراسان را به ابوعلی چغانی داد (۳۴۰ هق). اما در اواخر حیات خویش نسبت به او بدگمان شده معزولش کرد. امیر نوح بعد از ۱۲ سال و ۳ ماه سلطنت وفات یافت، و پسرش عبدالملک I به جای او نشست.

نوح II (nuh) [ابوالقاسم نوح ابن منصور سامانی]، ملقب به **امیر رضی**، ح ۳۵۳–رجب ۳۸۷ هق، هفتمین پادشاه (۳۶۶–رجب ۳۸۷ هق) از سلسله‌ی امرای سامانی. در ۱۳ سالگی به جای پدرش منصور I نشست. نوح II در آغاز سلطنت مواجه با رقابت و اختلاف بین وزیرش ابوالحسین عتبی و سپهسالارش ابوالحسن سیمجور شد. عاقبت به تحریک و غلبه‌ی عتبی، ابوالحسن سیمجور را معزول کرد، و سپهسالاری را به ابوالعباس حسام‌الدوله تاش داد (۳۷۱ هق). اما چندی بعد، به تحریک فائق خاصه و ابوالحسن، عتبی مقتول شد، و امیر نوح تاش را معزول کرد، و او عصیان ورزید، و چندی بعد به دست ابوالحسن سیمجور مغلوب شده به پناه فخرالدوله‌ی دیلمی، که یک‌چند در خراسان نزد او بود، رفت. بعد از آن، فائق و ابوعلی سیمجور (پسر و جانشین ابوالحسن سیمجور)، پس از مدتی منازعه با یکدیگر، به بغرا خان پیوستند، و بغرا خان، به کومک و تحریک ابوعلی، بخارا را گرفت، و چندی بعد آنجا را به عبدالعزیز سامانی سپرده به ترکستان باز گشت، و در بین راه وفات یافت (۳۸۳ هق)، بعد از وفات بغرا خان، ابوعلی و فائق باز همدست شده سر به عصیان بر آوردند، و نوح II از سبکتکین و پسرش محمود غزنوی در دفع آنها یاری خواست، و سبکتکین و محمود فتنه‌ی آن دو سردار یاغی را فرو نشاندند. نوح II بعد از قریب ۲۱ سال سلطنت وفات یافت، و پسرش منصور II به جای او نشست.

نوح، سوره‌ی، سوره‌ی ۷۱م قرآن، مکی، ۲۹ آیه. یادی از نوح که چون بر قومش مبعوث شد و ایشان را به حق خواند نشنیدند و نوح قوم خود را نفرین کرد.

نوح، کوه: ← آرارات.

نوح ابن منصور، امیر سامانی، ← نوح II

نوح ابن نصر، امیر سامانی، ← نوح I.

نوح‌آوند یا نوح‌وند: ← نهاوند، شهر.

نوح عیار: ← عیاران.

نوح‌وند یا نوح‌آوند: ← نهاوند، شهر.

نوحه (nōhe) [از عربی، = ناله و زاری به آواز بلند]، در اصطلاح روضه و تعزیه، شعری که در سوگواری امامان خوانند. **نوحه‌خوان** کسی است که شغلش این باشد، و در ایام عزا به مجالس روضه و تعزیه برود، و با خواندن نوحه به آواز موزون، مردم را به سینه زدن و زاری کردن وا دارد. نیز ← پیشخوانی.

نوحه‌خوان: ← نوحه.

نوخا[1] (nuxā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۳٬۰۰۰)، آذربایجان شوروی، تجشه؛ جانشین شهر قدیمی شکی. مرکز پرورش کرم ابریشم است، و چند کارخانه‌ی ابریشمریسی دارد.

نوخاله (nō.xāle)، ده از دهستان تولم، بخش تولم، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ ح ۲۲کیلومتری لش صومعه‌سرا. رود پسیخان (pasixān) مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، توتون، و کنف است. بقعه‌ای به نام سید ابراهیم دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش، در دهستان تولم، ۲ آبادی (تا حدودی نزدیک به هم) به نامهای **نوخاله‌ی اکبر** (جه ۲٬۰۲۳) و **نوخاله‌ی جعفر** (جه ۱٬۷۴۷) ذکر شده است.

نوخاله‌ی اکبر، صومعه سرا، ← نوخاله، ده.

نوخاله‌ی جعفر، صومعه سرا، ← نوخاله، ده.

نوخندان (nō.xandān)، بخش (جه ۱۶٬۰۴۴ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان درگز، استان نهم (خراسان). از ل به خاک شوروی محدود است. مشتمل است بر ۴ دهستان حومه یا **نوخندان** (جه ۶٬۲۵۰ سث ۱۳۴۵ هش، دارای ۱۳ آبادی)، **تکاب، درونگر و کلاته‌چنار**. کوهستانی و سردسیر است. بیشتر آبادیهای آن در ج مرز ایران و شوروی قرار دارند. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، و فراورده‌های دامی است. مرکزش، **نوخندان** (جه ۲٬۹۰۴ سث ۱۳۴۵ هش)، که مرکز دهستان حومه (نوخندان) نیز هست، در ۱۳کیلومتری لغ شهر محمدآباد قرار دارد.

نود[2]**، سرزمین** (nud) [عبری، = فرار]، در کتاب مقدس، محل فرار قابیل (پیدایش ۱۶.۴).

نوداک[3]**، والتر کارل فریدریش** (vālter kārl fridriš nodāk)، ۱۸۹۳– ، دانشمند شیمی معدنی و شیمیفیزیک آلمانی. به دستیاری همسرش، ایدا اوا تاکه[4] (idā evā tāke؛ ۱۸۹۶–)، و ا. برگ[5] (berg) در ۱۹۲۵ عنصر رنیوم را کشف کرد.

نودان، ده، کازرون: ← کوهمره یا کوهمره نودان.

نودان (nōdān)، دهستان (جه ۵٬۹۰۰؟)، بخش کوهمره، شهرستان کازرون، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۸ (؟) آبادی. رود شاپور از وسط آن میگذرد. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد. مرکزش، **نودان** همان مرکز بخش کوهمره است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

نودایجان (nudāyjān)، ده (جه ۱٬۶۰۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوهستان، بخش حومه‌ی شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ ۶۸کیلومتری جش داراب. کوهستانی است. محصولاتش بادام، انگور، و گل سرخ است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نودران (nōdarān)، ده (جه ۳۸۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان فیروزآباد. محصولاتش غلات و برنج است. از صنایع دستی جاجیمبافی و گلیمبافی دارد. در نزدیکی این آبادی چهارطاقی از عهد اسلامی هست که امامزاده خوانده میشود و داخل آن تزییناتی از دوره‌ی صفویه دارد؛ ولی این بنا ظاهراً قدمت زیادی دارد. ح ۵۰۰متری ش آن ۲ پایه از یک چهارطاقی که آتشکده‌ای از دوره‌ی ساسانی است به چشم میخورد، و در محل به نام دو لنگه یا دو میل خوانده میشود.

نودز (nō.dez)، ده (جه ۱٬۸۳۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان منوجان، بخش کهنوج، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)؛ ۷۸کیلومتری جغ کهنوج. کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش غلات، خرما، و مرکبات است. زیارتگاهی به نام امام سلطان سیف‌الدین دارد.

نودشه (nōdeše)، ده (جه ۲٬۹۷۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش نوسود، شهرستان پاوه، استان پنجم ۴۸کیلومتری لغ پاوه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، توتون، و صیفی است. از صنایع دستی شالبافی دارد.

نوده، ده، بجنورد، ← نوده چناران، دهستان.

نوده (nō.deh)، ده (جه ۱٬۰۷۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بام، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ ۲۷کیلومتری ل صفی‌آباد. محصولاتش غلات، پنبه، و کنجد است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت نوده بام آمده است.

نوده، ده (جه ۱٬۵۶۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ملک، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، محصولاتش برنج، غلات، و توتون است. بافتن پارچه‌های ابریشمی در آن رایج است.

نوده، ده (جه ۱٬۱۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش لشت نشاء، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۶کیلومتری لغ لشت نشاء. از سفیدرود مشروب میشود. محصولش برنج است. به صورت **نوده بالا و پایین** نیز آمده است.

نوده، ریزابه، ← گرگان، رود.

نوده بالا و پایین، ده، رشت، ← نوده، ده.

نوده ارباب (nō.dehe arbāb)، ده (جه ۲٬۰۶۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان طبس، بخش بام و صفی‌آباد، شهرستان اسفراین، استان نهم (خراسان)؛ ۴۰کیلومتری جغ صفی‌آباد. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است.

نوده بام، ده، اسفراین، ← نوده، ده.

نوده چناران (nō.dehe cenārān) یا **چناران**، دهستان (جه ۱۲٬۵۳۶ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۵ آبادی. قسمتی از آن کوهستانی و قسمت دیگر در دشت واقع شده و هوایش معتدل است. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و بنشن است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد. مرکزش، **نوده** (جه ۱٬۱۹۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری جش بجنورد است. آبادی چناران هم به عنوان مرکز این دهستان آمده است.

(۱)Nukha (۲)Nod (۳)Noddack (۴)Tacke (۵)Berg

نودی[1]، **ایمره** (imere nody)، ۱۸۹۶–۱۹۵۸، سیاستمدار مجار، در یک خانواده‌ی روستائی فقیر به دنیا آمد؛ در جوانی کمونیست شد، و پس از شکست (۱۹۱۹) رژیم کوتاه‌مدت کمونیست ب. کون به شوروی مهاجرت کرد. بیشتر به کشاورزی و اقتصاد توجه داشت. هنگام اشغال (۱۹۴۵) مجارستان به وسیله‌ی روسها، به وطن بازگشت، و در دولت پس از جنگ II پست وزارت کشاورزی را به عهده گرفت.

پس از مرگ (۱۹۵۳) ستالین، نودی نخست‌وزیر مجارستان شد. با اقدامات آزادی‌خواهانه‌اش، خصوصاً در زمینه‌ی کشاورزی، رفته رفته وجهه‌ی ملی پیدا کرد. در ۱۹۵۵ برکنار شد. در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۶، که انقلاب مجارستان برپا شد، به رهبری ملت فرا خوانده شد. دوشادوش ملت به مخالفت با شورویها که میخواستند رژیمی مطابق میل خود برقرار کنند، بر خاست، در ۴ نوامبر ۱۹۵۶ که نیروهای شوروی به بوداپست حمله کردند، پیام مهیجی از رادیو برای جهان آزاد فرستاد، و سپس به سفارت یوگوسلاوی پناهنده شد. با تضمین روسها از سفارت خارج شد، ولی در ۲۲ نوامبر شورویها او را با چندتن از دوستانش به رومانی بردند، و در یک دادگاه سری محاکمه کردند. در ۱۷ ژوئن ۱۹۵۸ آژانس خبرگزاری مجار خبر اعدام او را به حکم وزارت دادگستری مجارستان اعلام کرد.

نودیجه (nŏ.dije)، ده (جم ۱٬۹۷۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۱۵کیلومتری غ گرگان. از صنایع دستی پارچه‌های نخی دارد.

نوذر (nŏzar)، در داستانهای ملی ایران، پادشاه سلسله‌ی پیشدادیان؛ پسر و جانشین منوچهر. ۷ سال پادشاهی کرد. به اندرز سام از بیدادگری باز گشت. در زمان وی افراسیاب، به فرمان پشنگ، پدر خود، به طبرستان، که نوذر در آن سکونت داشت، لشکر کشید و لشکری نیز برای جنگ با زال به سیستان فرستاد. ایرانیان و تورانیان در دهستان با یکدیگر روبه رو شدند. و نوذر پس از سه جنگ با افراسیاب دستگیر و گرفتار شد. در جنگ سوم، نوذر خانواده و بنه‌ی خویش را به همراهی دو پسرش، طوس و گستهم، به فارس فرستاد، و بعداً قارن را نیز به پشتیبانی آنان روانه کرد. افراسیاب پس از اطلاع از شکست ویسه، سردار خود، که به تعاقب قارن رفته بود، و آگاهی از تار و مار شدن لشکری که به سیستان فرستاده بود، نوذر را به دست خویش گردن زد. پس از او زو به پادشاهی رسید.

نوذرآباد (nŏzar.ābād)، ده (جم ۱٬۱۲۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان میان‌درود، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ ۳۲ کیلومتری ل‌ش ساری. رود نکا مشرویش میسازد. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. در نزدیکی این آبادی رود نکا به بحر خزر میریزد.

نور، از نامهای قرآن؛ ← قرآن، قسمت 1.

نور[2] (never)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۴۵٬۰۶۸)، مرکز ولایت نیور، فرانسه‌ی مرکزی، کنار رود هسای لوار و نیور؛ در ۲۳۲کیلومتری ج‌ش پاریس. مرکز ناحیه‌ای است که آهن و فولاد تولید میکند و کارخانه‌های سفالگری و چینی‌سازی بزرگ دارد. در قرن ۶م مرکز اسقفی شد و مدتها پایتخت دوکنشین و ایالت قدیمی نیورنه بود. کاخ دوکی (قرنهای ۱۵م–۱۶م) و کلیسای سنت‌اتین (قرن ۱۱م) که گوهری از معماری رومانسک است، از آثار مهم قدیمی آن است. سابقاً رودبندر مهمی بر کنار لوار بود.

نور (nur)، شهرستان (جم ۴۷٬۳۴۷، سش ۱۳۴۵ هش)، استان دوم (مازندران)، مرکزش سولده، که اکنون به نام شهر نور (جم ۴٬۰۸۳ سش ۱۳۴۵ هش) خوانده میشود. از ل به بحر خزر و از ج به سلسله کوه البرز محدود است. مشتمل است بر بخشهای حومه و بلده. از ۲ قسمت دشت و کوهستانی تشکیل یافته است. بیشتر آبادیهای آن در قسمت دشت واقع شده و هوای معتدل و مرطوبی دارد. قسمت کوهستانی آن سردسیر و ییلاقی و دارای مراتع سرسبزی است که برای پرورش دام محیط بسیار مناسبی محسوب میشود. از رودهای مهم آن رود نور (از شعب رود هراز) است. محصولات عمده‌اش برنج، کنف، توتون، مرکبات، و فراورده‌های دامی است. معادن زغال سنگ و آهن دارد (← تالیچ، دهستان). از صنایع دستی آن ظروف چوبی، سفالی، حصیربافی، زنبیل‌بافی، جاجیمبافی و غیره است. کارخانه‌ی چوببری داشت که بعدها به عللی تعطیل شد. به طور کلی شهرستان نور از لحاظ کشاورزی، مراتع، معادن، و جنگلهای انبوه اهمیت زیادی دارد.

شهرستان نور به خاطر آبادیها و قلاع قدیمی آن از لحاظ جغرافیای تاریخی قابل توجه است. از مهمترین آبادیهای قدیمی آن شهر قدیم نائل است که این اسفندیار در تاریخ طبرستان از بعضی آبادیهای اطراف آن نام برده است. آبادی قدیم دلیران سرا نیز در آن قرار داشت. از قلاع معروف آن قلعه‌ی نور (قلعه‌ی بلده) است که تا اوایل دوره‌ی صفویه آباد بوده و اهمیت خاصی داشته است ولی پس از بر افتادن سلسله‌ی پادوسبانان به دست شاه عباس I صفوی، این قلعه نیز مانند سایر قلاع طبرستان ویران شد. آثار آن در بالای کوه شمالی بلده به چشم میخورد، علاوه بر این آثار قلاع دیگری نیز در این شهرستان وجود دارد.

بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش نور یکی از بخشهای شهرستان ساری را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی بهمن ۱۳۲۳ هش بخش نور ضمیمه‌ی شهرستان بابل، و باز بر طبق تصویبنامه‌ی خردادماه ۱۳۲۵ هش جزء شهرستان جدیدالتأسیس آمل شد، و سرانجام به موجب تصویبنامه‌ی اردیبهشت ماه ۱۳۳۹ هش از شهرستان آمل منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

نور[3] (nor)، قسمتی از ساحل دهانه‌ی رود تمز، انگلستان. محل شورش معروف نور که سرنشینان ناوگان بریتانیا برپا کردند (۱۷۹۷) نزدیک آن است.

نور[4]، نوعی انرژی که ماهیتش هنوز به طور مقنع معلوم نشده و انتقالش به صورت موج و ذره توأماً توجیه میشود (← نظریه موجی نور؛ نظریه‌ی ذره‌ای). علم نور یا نورشناخت از علم فیزیک را، که از خواص نور بحث میکند، نیز اجمالاً نور گویند. بر طبق نظریه‌ی ذره‌ای نیوتن، نور از ذرات ریزی تشکیل یافته که از اجسام نورانی صادر میشوند (← صدور، در فیزیک) و با سرعت زیاد (← نور، سرعت) در فضا سیر می‌کنند. سرانجام، نظریه‌ی موجی هویگنس جانشین نظریه‌ی نیوتن شد. بر طبق این نظریه، نور از امواجی تشکیل شده که به صورت ارتعاشات عرضی (یعنی عمود بر امتداد انتقال موج) با سرعت زیاد و به خط مستقیم در اتر سیر میکنند (← اتر، در فیزیک). بر طبق نظریه‌ی برقاطیسی مکسول، نور مرئی نوعی تشعشع برقاطیسی است، و طول امواجش از اشعه‌ی نامرئی زیر قرمز و امواج رادیوئی کمتر و از اشعه‌ی فوق بنفش بیشتر است. بر طبق نظریه‌ی کوانتوم، نور نوعی انرژی تشعشعی است که از اجسام نورانی به صورت دانه‌هائی به نام فوتون صادر میشود. عرفاً اغلب نور را بر حسب تأثیرش بر چشم توصیف میکنند (← رؤیت)، ولی از این لحاظ فقط شامل تشعشعاتی میشود که طول موج آنها بین تشعشعات زیر قرمز و فوق بنفش است (هیچ یک از اشعه‌ی زیر قرمز و فوق بنفش با چشم دیده نمیشود). از مسائلی که در رؤیت اهمیت دارد تعیین شدت نور است که موضوع مبحث نورسنجی است. اجسام شفاف آنهائی هستند که نور از آنها عبور میکند؛ اجسامی که نور از آنها میگذرد ولی متفرق میشود نیمشفاف نام دارند. نور از اجسام کدر نمیتواند بگذرد. نور در اجسام شفاف و متجانس به خط مستقیم سیر میکند. سرعت سیر نور در هوا ۳۰۰٬۰۰۰ کم در ثانیه است. بیان انکسار نور مبتنی بر اختلاف سرعت در محیطهای مختلف است. وقتی نور به جسمی بتابد، و نتواند از آن عبور کند، قسمتی از آن جذب و قسمتی منعکس میشود (← انعکاس). رنگ نور به طول موج آن بستگی دارد. رنگ سفید ترکیبی از تمام رنگها است، و ترکیب آن از راه تفرق نور تعیین میشود (نیز ← طیف). نور در فوتوسنتز دخالت دارد. نورشناخت به فیزیک نور یا نور از نظر فیزیکی (بحث از ماهیت و خواص فیزیکی نور)، هندسه‌ی نور (خواص هندسی انعکاس و انکسار نور، مثلاً در آینه و عدسی)، و خواص فیزیولوژیک نور (مداخله‌ی نور در رؤیت) تقسیم میشود. تحقیق در ماهیت نور و خواص هندسی آن از اوایل تمدن یونان سابقه دارد؛ از دانشمندان ایرانی که درین باب آثار قابل توجهی دارند قطب‌الدین شیرازی و شاگردش کمال‌الدین فارسی است. از دانشمندان بزرگ اسلامی که در مبحث نور تحقیقاتی دارند ابن هیثم و کندی را میتوان نام برد. آلات بصری (از قبیل میکروسکوپ و تلسکوپ) را بعدها اروپائیان ساختند. از دانشمندانی که تحقیقات مهمی در مبحث نور دارند میتوان اینها را نام برد: سنل، دکارت، ت. یانگ،

---

(۱)Nagy (۲)Nevers (۳)Nore, the (۴)light

فرنل، مالوس، فیزو، هلمهولتس، مایکلسن، و مورلی.

نور[1] (nor)، ولایت (۵٬۷۷۳ کم؛ در ۱۹۶۸ جم ۲٬۴۱۷٬۸۹۹)، لش فرانسه، کنار دریای شمال و بلژیک، کرسی آن لیل، بندر عمده‌اش دنکرک. فلاندر فرانسه و انو را شامل است، و یکی از میدانهای قدیمی جنگ و منطقه‌ی حیاتی صنعتی (معادن زغال) و نیز کشاورزی به شمار میرود. در جج I و جج II در اشغال آلمانها بود.

نور، امامزاده، بقعه‌ی هشت‌گوش در ← ناحیه‌ی گرگان که نمونه‌ی شیوای معماری باستانی استرا‌باد است. در منبت آن را امیر شیر علی بهادر وقف کرده (۸۵۷ هق).

نور، سرعت[2]. سرعت (c) نور در خلأ تقریباً ۲۹۹٬۸۰۰ کم در ثانیه است. این مطلب که نور برای گذشتن از فضا به زمان احتیاج دارد، نخستین‌بار توسط ا. رومر در ۱۶۷۵ به اثبات رسید. وی متوجه شد که لحظه‌ی خسوف یکی از اقمار مشتری، هنگام دور شدن زمین از مشتری به تأخیر و هنگام نزدیک شدن آن زودتر اتفاق می‌افتد، و از این رو چنین نتیجه گرفت که این اختلاف زمان در نتیجه‌ی تغییر فاصله‌ی زمین و مشتری است که نور باید آن را بپیماید. با محاسبه‌ی وی، نور قطر مدار زمین را در ۲۲ دقیقه طی میکند. کار رومر در ۱۷۲۸ با محاسبه‌ی ج. بردلی از طریق کجنمائی نور مورد تأیید قرار گرفت.

نخستین محاسبه‌ی c از طریق غیر نجومی در ۱۸۴۹ توسط فیزو صورت گرفت. در ۱۸۵۰، ل. فوکو به جای چرخ دندانه‌دار تجربه‌ی فیزو آینه‌ی دواری به کار برد و در تعیین سرعت نور با فواصل کم نتیجه‌ای بهتر از نتیجه‌ی فیزو به دست آورد. ا. ا. مایکلسن در ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ سرعت نور را به صورتی بسیار دقیقتر اندازه گرفت.

فوکو ثابت کرد که سرعت نور در آب کمتر از سرعت آن در هوا است، و مدتها همین امر دلیلی برای موجی بودن ماهیت نور و غیر ذره‌ای بودن آن به شمار میرفت (← نظریه‌ی موجی نور؛ نظریه‌ی ذره‌ای). در ۱۸۸۷ از ← تجربه‌ی مایکلسن و مورلی این نتیجه به دست آمد که سرعت نور با حرکت محیط انتشار آن تغییر نمیکند، و همین نتیجه‌ی شگفت‌انگیز به پیدایش نظریه‌ی نسبیت انجامید. در این نظریه سرعت نور (c) در میان سرعتها یگانه، و کمیتی فیزیکی است که اهمیت اساسی دارد، حد اعلای سرعت انتقال انرژی است که در رابطه‌ی اساسی $E=mc^2$ (E انرژی و m جرم) وارد میشود. سرعت نور به اندازه‌ی بسیار کمی از گرانش متأثر میشود.

نور، سوره‌ی، سوره‌ی ۲۴م قرآن، مدنی، ۶۴ آیه. محور کلی سوره تربیت است، که از یک طرف آدمی را به نور الاهی میرساند، و از طرف دیگر مستلزم مجازاتهائی برای کسانی است که حدود را رعایت نمیکنند. از حد زنا و معامله‌ی با زناکاران و همچنین وسایل جلوگیری از این گونه گناهان و آداب نگاهداری دختران سخن به میان میآید. از آداب مهمانی و همچنین آداب معاشرت میان مسلمانان نیز بحث میشود. داستان مسئله‌ی حجاب زنان و امور مربوط به زناشوئی درین سوره مذکور است. تمام دستگاه وجود را، با بیانی پر جذاب، جلوه‌های گوناگون نور حق میخوانند.

نور، عدول، در نجوم، ← کجنمائی نور.

نور، قلعه‌ی، مازندران، ← نور، شهرستان.

نور، کجنمائی، در نجوم، ← کجنمائی نور.

نور، نظریه‌ی موجی: ← نظریه‌ی موجی نور.

نورآباد (nur.ābād)، ده (جم ۱٬۳۳۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان خدابنده، بخش خدابنده، شهرستان زنجان، استان یکم؛ ۲۷کیلومتری جش قیدار. کوهستانی و سردسیر است. خررود مشرویش میکند. محصولاتش غلات، پنبه، میوه، و عسل است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، گلیمبافی، و جاجیمبافی دارد.

نورآباد، ده (جم ۹۶۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۵کیلومتری جش آستانه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، پنبه، انگور، و چغندر قند است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد. در گذشته به نام ماهیدشت خوانده میشد. ایستگاه راه آهن در کنار آن قرار دارد.

نورآباد، ده (جم ۲٬۲۵۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان نور علی و بخش دلفان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ ۹۶کیلومتری لغ خرم‌آباد. محصولاتش غلات و فراورده‌های دامی است.

نورآباد، شهر (جم ۵٬۲۷۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان ممنی، استان هفتم (فارس)، در ۱۴کیلومتری جش فهلیان، در دره‌ی باصفائی قرار دارد، خاک آن حاصلخیز و به واسطه‌ی چشمه‌سارها و جویبارهای متعدد دارای مناظر زیبائی است. از طریق راه آسفالته با شیراز و فهلیان مرتبط است. از بناهای تاریخی آن **برج نورآباد** است که در غ آن قرار دارد و به نامهای میل اژدها و آتشکده‌ی اشکانی نیز خوانده می‌شود. این برج سنگی چهارگوش معظم از جمله آثار منحصر به فرد دوره‌ی اشکانی است که از لحاظ دقت معماری و مهارتی که در تراش تخته‌سنگهای آن به کار رفته بسیار جالب توجه است. این بنا، که در واقع آتشکده‌ای بوده، از سنگ‌های سفید و قطعات منظم ساخته شده و حد ۷ متر ارتفاع دارد. در درون برج پلکانی قرار دارد که برای رسیدن به بام آن، که محل بر افروختن آتش بوده، مورد استفاده قرار میگرفت. آتشدان آن، که سنگ چهار گوش هاون‌مانندی است، در پای برج افتاده و شکسته بود و برای حفظ آن در سال ۱۳۲۱ هش این آتشدان را به موزه‌ی ایران باستان منتقل کردند. این شهر در گذشته به نام قلعه کهنه نیز خوانده میشد.

نورآباد، برج: ← نورآباد، شهر.

نورابرق[3] (nurā.barq)، برق تولیدشده به وسیله‌ی نور. **نورابرقی** یا **فوتوالکتریک**[4] (fotoelektrik) [فس، ← مربوط به برق نورزاد]، پدیده‌های وابسته به (یا ناشی از) رها شدن (یا به اصطلاح، صدور) الکترونها است از اجسام بر اثر تشعشع. پدیده‌های نورابرقی را اول بار ه. هرتس کشف (۱۸۸۷) و اینشتین توجیه کرد (۱۹۰۵). بر طبق نظریه‌ی اینشتین، این پدیده‌ها ناشی از این است که در برخورد نور به بعضی اجسام، یک کوانتوم نور، یا فوتون، از بین میرود، و انرژی خود را به یک الکترون میدهد که، با سرعتی متناسب با بسامد تشعشع، از جسم هادی خارج میشود. مواد مختلف متفاوتاً الکترون صادر میکنند؛ مثلاً سودیوم و پوتاسیوم، بر اثر تابش نور معمولی، ولی روی بر اثر تشعشعات فوق بنفش، الکترون صادر می‌کنند. تمام مواد، بر اثر تابش اشعه‌ی ایکس، که فوتونهایش نیرومند است، الکترونهائی صادر میکنند. **لامپ نورابرقی** (lāmp-) یا **سلول نورابرقی** (sellūl-، فس) مبتنی بر این خاصیت و اساساً مرکب است از دو الکترود، یکی کاتود (صادرکننده) و دیگری آنود (گیرنده)، که در حبابی خالی یا محتوی یکی از گازهای کمیاب جا دارند. کاتود از یک لایه از ماده‌ای که حساسیت نورابرقی دارد پوشیده شده (شکل). چون

اساس عمل سلول فوتوالکتریک

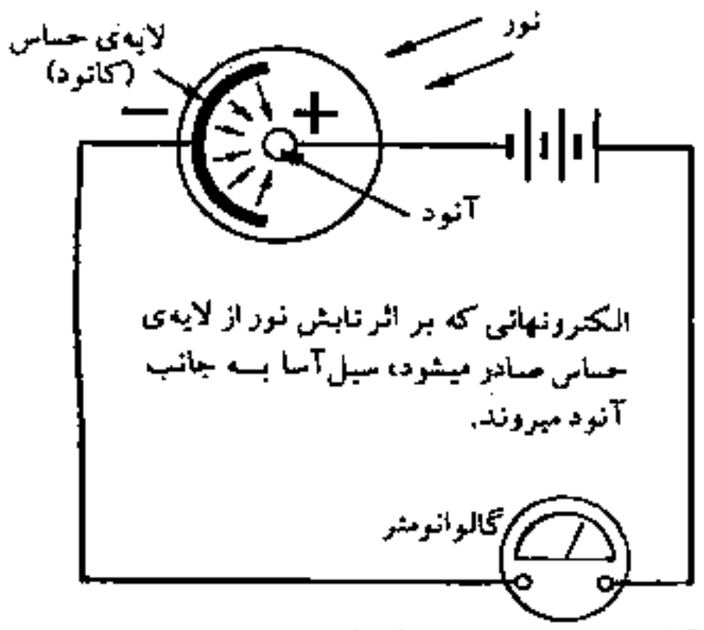

گالوانومتر عبور جریان را نشان میدهد و شدت آن و بالنتیجه شدت نور را اندازه میگیرد



تصویر سلول فوتوالکتریک

جریانی که بر اثر تابش نور مناسب بر کاتود تولید میشود ضعیف است، در استعمال عملی سلول، کاتود را به انتهای منفی یک باتری و آنود را به انتهای مثبت آن وصل میکنند تا آنود الکترونهای صادر را به خود بکشد. سلول نورابرقی را "چشم برقی" نیز میخوانند ولی معمولاً لفظ اخیر اطلاق میشود به آلاتی که جزء اصلی آنها سلول نورابرقی است، و بر اثر تابش یا قطع نور، جریان برق در آنها وصل یا قطع میشود (مانند درهای خودکار که چون شخص جلو آنها برود باز و وقتی گذشت بسته میشوند، و نیز زنگهای آگاهاننده). سلول نورابرقی در تلویزیون و دستگاههای ضبط صوت و غیره استعمال میشود.

نورابرقی یا فوتوالکتریک: ← نورابرق.

(۱)Nord (۲)light, velocity of (۳)photoelectricity (۴)photoelectric

نورابرقی، سلول: ← نورابرق.
نورابرقی، لامپ: ← نورابرق.
نورـآدرنالین: ← غدهٔ روی کلیه.
نوراشیمی[1] (nurāšimi) یا **فوتوشیمی** (ـfoto؛ فنس)، علم تحقیق در فعل و انفعالات شیمیائی حاصل از تابیدن نور، یعنی تشعشعات برقاطیسیِ با بسامدهای مرئی و نزدیک مرئی که طول موجهائی از ۲'۰۰۰ تا ۱۰'۰۰۰ آنگستروم دارند، بر موادی که در معرض آن نور قرار گرفته‌اند. جذب انرژی در این ردیف امواج سبب آن می‌شود که مواد شیمیائی به حالت به اصطلاح برانگیخته یا حالت انرژی زیاد و قابلیت فعل و انفعال زیاد در آیند. اکثریت فعل و انفعالهای شیمیائی که با جذب انرژی همراه است، به این انرژی به صورت حرارت نیاز دارند، و در زبان نوراشیمی آنها را فعل و انفعالهای تاریک یا حرارتی مینامند. فعل و انفعال ئیدروژن با کلور یکی از قدیمترین فعل و انفعالهای نوراشیمیائی است که مورد مطالعه قرار گرفته، و از روی آن ثابت شده است که تنها بسامدهائی میتوانند در تولید فعل و انفعال شیمیائی مؤثر باشند که توسط مادهٔ شیمیائی جذب میشوند. ولی همهٔ بسامدهای جذب‌شده هم سبب ایجاد فعالیت نوراشیمیائی نمیشوند. بعضی از آنها دوباره به صورت تشعشع فلوئورسان صادر میشود، و بعضی دیگر به حرارت تغییر شکل میدهد. بنا بر قانون مهم دیگر رفتار نوراشیمیائی، هر مولکولی که در یک فعل و انفعال نوراشیمیائی شرکت میکند، یک کوانتوم از تشعشعی را که سبب فعل و انفعال نوراشیمیائی میشود جذب میکند، یعنی هر مولکول $h\nu$ ارگ انرژی میگیرد که در آن ν بسامد مؤثر و h ثابت پلانک است. بنابر این یک مول $Nh\nu$ ارگ جذب میکند که در آن N عدد آووگادرو است. واحد انرژی، 6×10^{23} کوانتوم، یک اینشتین (به نام آ. اینشتین) نامیده میشود. ارزش آن بر حسب ارگ یا کالوری با بسامد تشعشع تغییر میکند. گاه مولکول برانگیخته در معرض فعل و انفعال ثانوی تاریک قرار میگیرد و فعل و انفعال نوراشیمیائی جوابگوی کمتر از یک مول تغییر شکل دادهٔ با یک اینشتین جذب‌شده است.

در تحقیقات نوراشیمی هم از طیف جذبی استفاده میشود و هم از شیمی تحلیلی. نخست خصوصیات جذبی مادهٔ شیمیائی مورد مطالعه و بسامد وابسته به تغییر شیمیائی را اندازه‌گیری میکنند؛ سپس میتوان تعداد مولهای تغییر شکل یافته با واحد تشعشع جذب‌شده را تعیین کرد. از آثار نوراشیمیائی در صنعت برای به راه انداختن فعل و انفعالات کلور دادن و اکسایش بهره‌برداری میشود. در فرایندهای عکاسی و نسخه‌برداری عکسی اهمیت درجهٔ اول دارند. یکی از فرایندهای نوراشیمیائی که مورد مطالعهٔ فراوان قرار گرفته، و محققاً مهمترین آنها است، فوتوسنتز است، که عامل آنها کلوروفیل میباشد.

نور اعظم: ← فلسفه، قسمت XVIII.

نورافکن[2] (nur.afkan)، آلتی که به وسیلهٔ آینه یا عدسی تابه‌ای از نور شدید را در امتداد مشخصی در مسافت دور متمرکز میکند. از سال 1900 استیلن منبع تولید نور شد، و در ۱۹۱۶ ادیسن نورافکن قابل حملی که با باتری کار میکرد ساخت. کامیون و واگونهای نورافکن در جنگ I به کار رفتند. در ۱۹۱۵ المس امبروز سپری نورافکنهای با قوس زغالی پرشدت را ساخت. به جای نورافکنهای دوّار مخصوص راهنمائی هواپیماها، امروزه راهنماهای رادیوئی به کار میرود. استعمال توأم نورافکنهای قوسی با توب‌های ضد هوائی در جنگ II توسعه یافت، و حد اکثر شدت تابه‌ی نور قویترین نورافکنها به چند بیلیون کاندلا رسید.

نور الانوار: ← فلسفه، قسمت XVIII.

نورالدین ابن صیاد (nuro'd.dine 'bne sayyād)، از تجار و عمال عهد مغول. ح ۶۸۵ تا ۶۸۸ هق حکومت واسط را در عراق داشته، و ح ۷۰۲ هق حکومت فارس و سواحل با او بوده است. شیخ سعدی یکی از قصاید عربی خود را در مدح او سروده است.

نورالدین ارسلانشاه I (nuro'd.din arslān-šāh) مکنی به **ابوالحارث**، فت اواخر رجب ۶۰۷ هق، از امرای آل زنگی و از اتابکان موصل؛ پسر عزالدین مسعود I. بعد از پدر در موصل به امارت نشست (۵۸۹ هق). چندی بعد، عمویش قطب‌الدین محمد (← اتابکان سنجار) با او از در دشمنی در آمد، و به کومک ملک اشرف، حاکم حران، نورالدین ارسلان را مغلوب کرد (۶۰۰ هق). اما نورالدین ارسلان دختر خود را به ملک اشرف داده بین آنها صلح افتاد. نورالدین ارسلان به سخاوت و شجاعت موصوف بود. با این همه، از تعدی و خونریزی ابا نداشت. مجدالدین ابوالسعادات، معروف به ابن اثیر و برادر عزالدین ابن اثیر مورخ، وزارت او داشت. نورالدین ارسلان نزدیک موصل وفات یافت، و پسرش ملک قاهر به جای او نشست.

نورالدین ارسلانشاه II (nuro'd.din arslān-šāh)، از امرای آل زنگی و از اتابکان موصل؛ پسر ملک قاهر. بعد از پدر به امارت موصل نشست (۶۱۵ هق)، اما سلطنت او دوام نیافت، و چندی بعد، برادرش ناصرالدین محمود به جای او نشست.

نورالدین اسماعیل، از اتابکان شام، ← ملک صالح.

نورالدین حمزه: ← حمزه بیگ ترکمان.

نورالدین عمر ابن علی: ← رسولیان.

نورالدین محمد ابن محمد بخاری: ← عوفی.

نورالدین محمود زنگی (nuro'd.din zangi)، مکنی به **ابوالقاسم** و ملقب به **ملک عادل** (malek) [الملک العادل ابوالقاسم نورالدین محمود ابن زنگی]، ۵۱۱–۵۶۹ هق، از امرای مشهور آل زنگی و مؤسس سلسلهٔ اتابکان شام؛ پسر عمادالدین زنگی. از جانب برادرش سیف‌الدین غازی I حکومت حلب و حمص و حماة یافت. چندی بعد دمشق و بعلبک را گرفت. به عمارت مساجد و مدارس در موصل و حلب و بعلبک و دمشق اهتمام کرد. چند نوبت با صلیبیها جنگید. مصر را به وسیلهٔ اسدالدین شیرکوه بگرفت.

نورالژی[3] (nevrālji؛ فنس) یا **درد پی** (درد عصب)، دردی که در عصبی بروز میکند، و بنابر این بر حسب نوع عصب ممکن است نورالژیِ صورت یا نورالژی سیاتیک یا نورالژی دندان عارض شود. نورالژی صورت با درد مخصوصی همراه است و چنان احساس میشود که بر امتداد عصب پنجم یا عصب سه‌شاخه چاقو کشیده میشود. این عصب که از نقطه‌ای بالای گوش میآید، بر سراسر صورت گسترش پیدا میکند. در نورالژی صورت ممکن است عصب چنان حساس شود که وزش نسیم سردی به صورت یا برخورد نوک انگشت یا پری به آن سبب شود که این احساس چاقو خوردن به سراسر عصب سرایت کند. نورالژی دندان معمولاً با پوسیدگی دندان یا آسیب دیدن حفرهٔ محتوی مغز دندان آغاز میشود. در آغاز دندان دردناک است، ولی بزودی درد به آرواره‌های بالا و پایین سرایت میکند، اما از خط وسط نمیگذرد که به طرف دیگر برسد.

علت واقعی نورالژی معلوم نشده است. گاه میتوان درد آن را با استعمال بخوری از داروی موسوم به تریکلور اتیلن تسکین داد، ولی این اثر تسکین بزودی از میان میرود. الکل را نیز مستقیماً در ناحیهٔ گسترش عصب تزریق میکنند که از این راه مدت آرام گرفتن درد بیشتر میشود. در حالتهای وخیم نورالژی به اعمال جراحی متوسل میشوند و ریشه‌های عصبی را که درد در امتداد آن گسترش پیدا کرده است از میان میبرند. هر وقت عصبی دوچار نورالژی شود، پزشک باید نخست پهنهٔ عصبی مبتلاشده را معلوم کند و سپس ببیند که برای جلوگیری از پیشرفت احساس درد در امتداد عصب چه می‌تواند بکند. برای این منظور داروهای مسکن به کار میبرد، و مواد مخدر موضعی در پهنهٔ عصب تزریق میکند، و با تزریق الکل عصب را از میان میبرد؛ از اشعهٔ ایکس نیز استفاده میشود. البته مواردی هست که احساس دردِ محدود به یک پهنهٔ عصبی، بیش از آنکه جسمانی باشد روانی است، و این خود مسئله‌ای است که پزشک باید از تشخیص آن غافل نماند.

نور العلوم (muro 'l.'olum)، رساله‌ای به فارسی از شیخ ابوالحسن خرقانی در بیان مبانی عرفان، که به توسط یکی از شاگردان شیخ، پس از مرگ او تدوین شده است، و انشائی بسیار شیرین و دلپذیر دارد. در ۱۹۲۹ در مجلهٔ ایران که به زبان روسی نشر میشد، توسط برتلس چاپ شده است، و مجتبی مینوی در سال ۱۳۴۵ هـ.ش آن را تصحیح و منتشر ساخته.

نور العیون (nuro 'l.'oyun)، رساله‌ای کهن سال به فارسی در باب معالجهٔ چشم، که توسط زرین‌دست، در عهد ملکشاه سلجوقی، به سال ۴۸۰ هق تألیف شده است.

نورالله، حاج آقا، فت ۱۳۵۶ هش (۱۳۴۶ هق)، از علما و روحانیون مشهور اصفهان، و برادر کهتر آقا نجفی. چون خود و پدرش در مسجد شاه اصفهان تدریس میکرده و نماز میگزارده‌اند،

(۱)photochemistry (۲)searchlight (۳)neuralgia

خانواده‌ی آنان به مسجد شاهی یا مسجد شاهیها معروف شده‌اند. وی در نهضت مشروطه دست و سهم داشت، و در اوایل سلطنت رضا شاه عامه را به مخالفت با قانون نظام اجباری تحریک کرد؛ بازارهای اصفهان تعطیل شد، و او به اتفاق جمعی دیگر از روحانیون اصفهان به قم مهاجرت کرد، و در همان جا وفات یافت. حاج آقا نور الله شعر نیز میسروده، و در شعر **نور** تخلص می‌کرده است.

نورالله شوشتری: ← شوشتری، نورالله.

نور الورد (nōro 'l.vard) [عربی، ← شکوفه‌ی گل سرخ]، فرمانروای لر بزرگ و دوازدهمین اتابک (۷۴۶–۷۵۶ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از پدرش افراسیاب II لر به امارت نشست (بعضی او را پسر سلیمان شاه ابن نصرت‌الدین احمد لر نوشته‌اند)، و به قول مؤلف منتخب التواریخ معینی، وی به عشرت پرداخت، و "خزاین چندساله‌ی آبا و اجداد را در کسب لذت صرف کرد". و گویند چون بین او و شیخ ابو اسحاق اینجو روابط حسنه بود، امیر مبارزالدین محمد او را بگرفت و در ۷۵۶ هق کور کرد. مؤلف منتخب التواریخ مدت امارت او را ۳۹ سال نوشته است که ظاهراً درست نیست. بعد از او نوبت امارت به پشنگ لر رسید.

نور الهدایه (nuro 'l.hedāya)، رساله‌ای به فارسی از جلال‌الدین محمد ابن اسعد دوانی در علت شیعه شدن مؤلف. ظاهراً جلال‌الدین در اواخر عمر از مذهب شافعی به مذهب شیعه گراییده، و این رساله را در بیان علت این تغییر مذهب نگاشته است. نور الهدایه در ۱۲۱۱ هق به چاپ سنگی در تهران، و در ۱۳۷۵ هق به چاپ سربی در قم طبع شده است.

نوربخش، سید محمد یا **میر محمد نوربخش** (nur.baxš)، ۷۹۵–۸۶۹ هق، عارف و شاعر قاینی و از مدعیان مهدویت یا خلافت؛ مت قاین. جدش در لَحْسا [= احساء] متولد شده بود و پدرش در قطیف، و او بدین جهت در اشعار خویش گاه لحسوی (lahsavi) تخلص میکرد. سید محمد در تصوف از خواجه اسحاق ختلانی، (xottalāni)، که خود مرید سید علی همدانی بود، تربیت یافت، و بزودی از جانب مرشد خرقه‌ی سید علی همدانی بدو بخشیده شد، و او عهده‌دار مسند ارشاد و پیر خانقاه شد. در ختلان با مریدان خویش به دعوی مهدویت و خلافت بر خاست (۸۲۶ هق)، ولی کارش پیش نرفت و یارانش کشته شدند، و خودش نیز گرفتار شد. اما شاهرخ تیموری، پادشاه وقت، او را نکشت و مقید به شیراز و بهبهان فرستاد. بعد از چندی، چون آزادی یافت، از خوزستان و بصره به عراق رفت، و در بازگشت، بین اکراد و الوار بختیاری دیگربار دعوی خویش تجدید کرد، و گویند خطبه و سکه نیز به نام او کردند. لیکن باز کارش دوام نگرفت، و عاقبت دیگربار گرفتار شد، و به حکم شاهرخ در هرات بر منبر رفته از دعوی خویش تبری کرد (۸۴۰ هق). پس از آن به آذربایجان و شروان و گیلان رفته نهانی همچنان به نشر دعوت خویش مشغول بود، و عاقبت به ولایت ری رفت، و در قریه‌ی سولقان سکونت جسته هم در آنجا وفات یافت. رساله‌ای به نام الفقه الاخوط و رساله‌ای در عقاید داشته و و اشعاری نیز میسروده است. نوربخشیه بعد از وی تا اوایل عهد صفویه در ولایت ری فعالیت و اهمیت داشته‌اند، و پسرش، به نام شاه قاسم‌فیض‌بخش، در نزد سلطان حسین بایقرا و هم در نزد شاه اسماعیل II صفوی محترم بود. نیز ← ذهبیه.

نوربخش، میر محمد: ← نوربخش، سید محمد.

نوربخشیه (nurbaxšiyye)، عنوان دسته‌ای از سلسله‌ی معروفیه، که بعد از خواجه اسحاق ختلانی (← نوربخش، سید محمد)، به موجب وصیت او، مرید محمد نوربخش شدند، در مقابل ذهبیه، که پیروی از میر شهاب‌الدین عبدالله برزش آبادی (borzešī) کردند، چون سید محمد نوربخش مدعی خلافت و مهدویت نیز بود، نوربخشیه در واقع تا حدی مثل جوریه (اتباع شیخ حسن جوری) و قزلباش (اتباع صفی‌الدین اردبیلی و اخلاف او) اغراض سیاسی نیز داشتند، و طریقه‌ی آنها تلفیقی بین تسنن و تشیع، و در حقیقت نوعی تصوف آمیخته با مبانی تشیع، به شمار میآمد. با آنکه مقارن اوایل عهد صفویه در ایران نوربخشیه وجود داشته، و حتی در ری از نفوذ و قدرت هم خالی نبوده‌اند، ظاهراً به سبب مزید قدرت صفویه و رسمیت یافتن مذهب شیعه، کار آنها در ایران پیشرفتی نکرد، ولی میر شمس‌الدین نامی از مشایخ نوربخشیه، که شاگرد شاه قاسم فیض‌بخش بود، مقارن آن ایام به هند رفت، و در کشمیر پیروان یافت. گرچه چندی بعد، به سبب مخالفت علمای سنی، نوربخشیه در کشمیر مورد تکفیر و تعقیب واقع شدند، باز عده‌ی قابل ملاحظه‌ای از آنها در آن ولایت باقی ماندند. در بین مشاهیر نوربخشیه‌ی ایران نام اسیری لاهیجی (شارح گلشن راز) را مخصوصاً باید ذکر کرد، که از مریدان سید محمد نوربخش بوده است، و ظاهراً بیشتر از جهت تصوف به او انتساب داشته است.

نوربند[1] (nur.band)، در اسبابهای بصری، حجابی حاجب ماوراء و دارای روزنه‌ای مستدیر، که از عبور نور از قسمتهائی از اسباب جلوگیری میکند. نوربندها برای محدود کردن میدان دید[2] (پهنه‌ای که به وسیله‌ی اسباب بصری دیده میشود) و سد کردن راه اشعه‌ی متفرقه به کار میروند. بعضی از دوربینهای عکاسی و تصویرافکنها دارای نوربندهائی قابل میزان کردن هستند. نیز ← گشادگی.

نوربوتن[3] (norboten)، ولایت (۱۰۵٬۸۴۷ کمª؛ در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۲۵۶٬۷۵۰)، سوئد، محدود به خلیج بوتنی، فنلاند، و نروژ؛ کرسی آن لولئو. شمالیترین و بزرگترین ولایت سوئد، و مشتمل است بر ایالت تاریخی نوربوتن و قسمت اعظم ایالت لاپلاند. اقتصادیاتش بر اساس گله‌داری، علوفه، و کانی آهن (← کیرونا) است. قله‌ی کبنکایسه در این ناحیه قرار دارد.

نورتاب[4] (nur.tāb)، در نورشناخت، خارج قسمت شار نورانی (← شار، در فیزیک) که یک سطح دریافت میکند، بر وسعت این سطح؛ واحد نورتاب لوکس است.

نورتن، خلیج[5] (nortən)، شاخابه‌ی دریای برینگ، به طول ح ۲۰۰ کم، در ساحل غربی آلاسکا. شهر نوم بر ساحل شمالی آن است. رود یوکون به آن میریزد. ج. کوک در ۱۷۷۸ آن را پویید.

نورتن[6]، **کرولاین الیزابت سرا** (karolāyn elizābet serā nortən)، ۱۸۰۸–۷۷، بانوی مؤلف انگلیسی؛ نواده‌ی ر. ب. شریدن. نورتن، بیش از آنکه به آثارش مشهور باشد، از زندگی پر ماجرای خود شهرت کسب کرده است. شوهرش، به انگیزه‌ی سیاسی و به دستاویز اینکه همسرش با لرد ملبورن روابطی دارد، جنجال برپا کرد، و کار به محاکمه کشید. شوهر محاکمه را باخت، ولی حق نگهداری فرزندان و دریافت درآمدهای زنش به او داده شد. کتابهای او، مخصوصاً قوانین انگلستان در مورد زنان در قرن ۱۹م (۱۸۵۴) و نامه‌ای به ملکه (۱۸۵۵) سبب بهبود وضع زنان شوهردار در انگلستان شد.

نورث[7]، **سر تامس** (sər tāməs nort*)، ۱۵۳۵؟–۱۶۰۱؟، مترجم انگلیسی. شهرت وی به ترجمه‌ی زندگینامه‌های بزرگان یونان و روم (۱۵۷۹) تألیف پلوتارک است که آن را از روی ترجمه‌ی فرانسوی آن توسط ژاک آمیو ترجمه کرد. این کتاب که نثری آراسته به صنایع بدیعی داشت، منشأ بعضی از نمایشنامه‌های شکسپیر، از جمله انتونی و کلئوپاترا و یولیوس قیصر شد، و در تکامل نثر انگلیسی دوره‌ی الیزابتی تأثیر فراوان داشت.

نورث[7]، **فردریک** (fredrik nort)، ملقب به (دومین) **ارل آو گیلفرد** (ërl āv gilfərd*) و (هشتمین) **بارون نورث** (bāron*) معروف به **لرد نورث** (lord*) ۱۷۳۲–۹۲، سیاستمدار انگلیسی. در ۲۲ سالگی وارد مجلس عوام شد؛ سپس به وزارت دارائی رسید (۱۷۶۷)؛ در ۱۷۷۰ نخست‌وزیر شد و خود را سخت مطیع جورج III نشان داد، که عملاً بر هیئت وزیران تسلط داشت و، علی رغم اعتراضات دو سیاستمدار انگلیسی، فاکس و برک، از سیاست مخربی پیروی کرد که به شورش مستعمرات امریکا و از دست رفتن آنها انجامید. نورث در ۱۷۸۲ استعفا داد و در ۱۷۸۳ برای بر انداختن کابینه‌ی شلبرن با فاکس همدست شد.

نورثامبرلند[8] (nortāmbərlənd)، ولایت [= کاونتی] (۵٬۲۲۹ کمª؛ در ۱۹۷۱ جه ۷۹۴٬۹۷۵)، ل‌ش انگلستان. مرکزش شهر [= کاونتی بارو] نیو کاسل-آن-تاین است. شمالیترین ولایات انگلستان است، و ← تپه‌های چویت و رود تویه آن را از مرزهای اسکاتلند در دریای شمال جدا میسازند. رودهای آن عبارتند از تاین، درونت[9] (dërwent)، تسوید، تیل[10]، الن[11] (aln) و کوکت[12] (köket). مراتع آن چراگاه گوسفند، و محصولاتش جو، جو دوسر، و شلغم است. در چ‌ش آن نهشتهای مهمی از زغال سنگ وجود

(۱)stop (۲)field of view (۳)Norrbotten (۴)illumination (۵)Norton Sound (۶)Norton (۷)North (۸)Northumberland (۹)Derwent (۱۰)Till (۱۱)Alne (۱۲)Coquet

دارد. در قرن ۶م آنگلها در آنجا مستقر شدند، و این ناحیه بعداً مملکت نورثامبریا شد. در جنگهای مرزی با اسکاتلند سخت آسیب دید. در ۱۹۷۴ سازمان این ولایت تغییر کرد، و پهنه‌ی کوچک ولی پر جمعیتی از آن (مشتمل بر نیوکاسل-آن-تاین) جزو ولایت ← تاین و ویر شد.

نورثامبرلند، ارل آو: ← پرسی، الجرنن؛ پرسی، تامس؛ پرسی، هنری.

نورثامبرلند[1]**، دیوک آو** (*diuk āv nor-jān dād-tāmbərlənd li)، لقب **جان دادلی** (۱۵۰۲؟–۱۵۵۳، سیاستمدار انگلیسی، پدرش، ادمند دادلی، وزیر هنری VII در ۱۵۱۰ از حقوق مدنی محروم و اعدام شد. در ۱۵۱۲ املاک پدرش را به او باز دادند. با شایستگی نظامیی که داشت ترقی کرد و به وزارت دریاداری رسید (۱۵۴۳). به عنوان یکی از مجریان وصیتنامه‌ی هنری VIII در رسیدن ادوارد سیمور به نیابت سلطنت ادوارد VI به او کومک کرد و خود به ریاست تشریفات دربار رسید. با پروتستانها و کاتولیکها هر دو سازش داشت و خلع (۱۵۴۹) سیمور و اعدام (۱۵۵۲) او به تحریک وی صورت گرفت. با آنکه اعتقاد دینی درستی نداشت، برای رسیدن به قدرت و تسلط بر ادوارد VI خود را پروتستان استوار نشان میداد. هنگام مرگ ادوارد او را بر آن داشت که ماری تودور را به بهانه‌ی کاتولیک بودن از جانشینی محروم کند و لیدی ج. گری را به جانشینی خود بر گزینند. جان دادلی مورد تنفر مردم بود، و پس از مرگ ادوارد VI نظام میان زیر فرمان او تنهایش گذاشتند. و او ناگزیر خود را به ملکه ماری تسلیم کرد. به خیانت بزرگ محکوم و اعدام شد.

نورثامبریا[2]**، مملکست** (northāmbriā)، یکی از هفت کشور متحد آنگلوساکسونها در انگلستان. در ابتدا مشتمل بر دو مملکت برنیشیا[3] (bërnisiā؛ مشتمل بر اسکاتلند شرقی، بریک، راکسبرشر، نورثامبرلند شرقی، و دارم) و دئیرا[4] (deirā؛ مشتمل بر رایدینگ شرقی و رایدینگ غربی و یورکشر) بود که از ح سال ۵۰۰ آنگلهای مهاجم در آنجا سکونت گزیده بودند و اتلفرید آن دو مملکت را با هم یکی کرد. ادوین سبب ترقی و قدرت نورثامبریا شد، و با افزایش قدرت مرشا، نورثامبریا انحطاط پیدا کرد. قرن ۸م و آغاز قرن ۹م دوره‌ی زرین کلیسا و فرهنگ نورثامبریا بود. نورمانها ج نورثامبریا را متصرف شدند و آنگلها ناگزیر در ۹۲۰ به خداوندگاری ادوارد مهین گردن نهادند.

نورث آیلند: ← جزیره‌ی شمالی.

نورثرپ[5]**، جان هاوارد** (jān hāvārd nortrap)، ۱۸۹۱– ، دانشمند زیستشیمی امریکائی. وی نخستین کسی است که آنزیمهای پپسین و تریپسین را به صورت متبلور استخراج کرد. به مناسبت تحقیقاتش در آنزیمها و ویروسها، با و. م. سنلی و ج. ب. سامنر جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ شیمی را مشترکاً بردند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نورث شیلدز[6] (north šildz) [– شیلدز شمالی]، دریابندر، ولایت نورثامبرلند، انگلستان، واقع بر رود تاین، مقابل ساوث شیلدز. جزء تاینماوث است، و زغال سنگ صادر میکند.

نورثکلیف[7]**، وایکاونت** (vāykānt nortklif*)، لقب **الفرد چارلز ویلیام هارمزورث**[8] (alfrəd cārlz wilyām hārmzvērt)، ۱۸۶۵–۱۹۲۲، روزنامه‌نویس بریتانیائی؛ مت ایرلند. از مشهورترین روزنامه‌نگاران و ناشران روزنامه در تاریخ مطبوعات انگلستان به شمار میرود. با کومک برادرش، هرلد سیدنی هارمزورث، توانست در مدت ۵ سال تعداد چاپ مجله‌ی هفتگی خود، پاسخهائی به پرسندگان، را به یک میلیون برساند. انتشارات دیگری نیز به وجود آورد که مبنای تشکیل بزرگترین واحد انتشاراتی متناوب جهان به نام "مطبوعات آمیخته" شد. در ۱۸۹۶ روزنامه‌ی دیلی میل و در ۱۹۰۳ روزنامه‌ی دیلی میرر را تأسیس کرد. در ۱۹۰۸ روزنامه‌ی تایمز را خرید و به آن حیات تازه بخشید. فعالیتهای او انقلابی در روزنامه‌نگاری ایجاد کرد، و در سیاستهای جنگی و کشوری صاحب‌نفوذ شد. در ۱۹۱۷ وایکاونت شد.

نورثلرتن[9] (northalərtən)، بخش شهری (در ۱۹۷۱ ج ۱۰'۵۰۸)، مرکز اداری یکی از ۳ قسمت یورکشر (نورث رایدینگ)، انگلستان. از مراکز تجارتی است. نبرد میان انگلیسها و اسکاتلندیها در ۱۱۳۸ در نزدیکی آن روی داد.

نورثمتن (northamtən)، انگلستان؛ ← نورثمتن‌شر.

نورثمتن[10] (nortamtən)، شهر (در ۱۹۷۰ ج ۲۹'۶۶۴)، غ ماساچوست، کنار رود کونکتیکت، محل کالج سمیث. ک. کولیج زمانی شهردار این شهر بود.

نورثمتن، ارل آو: ← هاوارد، هنری.

نورثمتن‌شر[11] (northamtənšər) یا **هنتس شمالی**[12] (hants-)، ولایت [– کاونتی] (۲'۳۷۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ ج ۴۶۷'۸۴۳)، انگلستان مرکزی. زمین آن حاصلخیز و شغل عمده پرورش گاو و زراعت غلات است. مدتها است که از مراکز کفاشی است. مرکزش، شهر **نورثمتن** (در ۱۹۷۱ ج ۱۲۶'۶۰۸)، بر رود نین است. در دوره‌ی آنگلها و نورسها مرکز مهمی بود. یکی از چهار کلیسای مدوّر انگلستان در آنجا، و یکی از صلیبهای النر (← النر آو کستیل) در نزدیکی آن است. صنعت عمده‌اش کفاشی است.

نورث یورکشر: ← یورکشر شمالی.

نورجهان، آرامگاه، بنائی ساده و خاموش واقع در وسط محوطه‌ی وسیعی در شاه دارا، بیرون شهر لاهور، پاکستان، مشتمل بر تعدادی پایه‌های آجری و طاقهای ضربی عادی دوران صفوی. لوحه‌ای سنگی، به وسیله‌ی حکیم حافظ محمد اجمل در ۱۳۰۳ هق، حاوی سه بیت فارسی، در کنار آرامگاه نصب شده. نام مهرنساء بیگم (نام اصلی نور جهان) با اشاره به اینکه وی در ۱۰۵۵ هق، ۱۸ سال پس از مرگ همسرش جهانگیر، نزد او رفته در آن مذکور است.

نورجهان، مهرالنساء (nur-jahān mehro'n.nesā')، ۱۵۷۷–۱۶۴۶، ملکه‌ی بسیار زیبا و مقتدر جهانگیر. ایرانی و دختر غیاث بیک، و شوهر اولش علی قلی بیک معروف به شیرافکن از سرداران جهانگیر بود. قتل شوهرش را نتیجه‌ی توطئه‌ی عشقی جهانگیر نسبت به او دانسته‌اند. بسیار بر جهانگیر تسلط داشت، و سکه به نام خود میزد و فرمان صادر میکرد. پدرش در کارهای سیاسی، به نام اعتمادالدوله، دستیار وی بود. میخواست پس از جهانگیر داماد خود شهریار را به سلطنت برساند و برادرش آصف خان برای داماد خود، خرم، چنین خیالی در سر میپروراند. پس از مرگ (۱۰۳۷ هق) جهانگیر برادرش پیروز شد و خرم، به نام شاه جهان، به تخت نشست و ۱۸ سال آخر عمر وی تأثیری در تاریخ ندارد. نورجهان بسیار مدپرست بود و چادر و نقاب و زری و فرش چندنی (به رنگ صندل) او در سراسر هند شهرت داشت، و گلاب خاصی به نام عطر جهانگیری از ابتکارات او است. نیز ← نور جهان، آرامگاه.

نورچوپینگ: ← نورکوپینگ.

نورد برابانت[13] (nord brābānt) یا **برابانت شمالی**، ایالت (ح ۴'۹۷۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ ج ۱'۸۱۹'۴۰۰)، ج هلند؛ مرکز آن سرتوخنبوس. قسمت ل آن اراضی کشاورزی و ج آن خلنجزار است. صنایع نساجی و ادوات برقی دارد. در قرون وسطی با ایالت بلژیکی آنورس دوکنشین برابانت را تشکیل میدادند. با صلح وستفالی (۱۶۴۸) دوکنشین میان هلند اسپانیا و ایالات متحد هلند تقسیم شد. در ۱۷۹۵ برابانت شمالی یکی از ایالات هلند شد.

نورد راین-وستفالن[14] (nord rāyn-vestfā-len) [آلمانی، – راین-وستفالی شمالی] کشور آلمانی (۳۳'۹۷۵ کمه؛ در ۱۹۷۰ ج ۱۶'۹۱۴'۰۰۰)، لغ آلمان؛ کرسی آن دوسلدورف. در ۱۹۴۶ در منطقه‌ی اشغالی بریتانیا از یکی شدن ایالات پروسی سابق وستفالی، ← ایالت راین، و کشور سابق لیپه تشکیل شد. به سبب ناحیه‌ی روز و مناطق صنعتی راین، یکی از عظیمترین مراکز صنایع سنگین جهان است. در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان (غربی) پیوست. پرجمعیتترین ایالت آلمان است. شهرهای مهم آن آخن، کولونی، اسن، رمشاید، و ووپرتال است. دانشگاههای آن در بن، کولونی، و مونستر است.

نوردرنای[15] (nordernāy)، جزیره (۲۳ کمه؛ ج ۶'۷۲۱)، ل آلمان، در دریای شمال، یکی از جزایر فریزیائی شرقی (← جزایر فریزیائی). از تفرجگاههای شنا است.

نوردلینگن[16] (nërdlingen). شهر (در ۱۹۷۰ ج ۱۴'۶۹۲)، باواریای غربی، آلمان فدرال.

---

(۱)Northumberland (۲)Northumbria (۳)Bernicia (۴)Deira (۵)Northrop (۶)North Shields (۷)Northcliffe (۸)Harmsworth (۹)Northallerton (۱۰)Northampton (۱۱)Northamptonshire (۱۲)North Hants (۱۳)North Brabant (۱۴)North Rhine-Westphalia (۱۵)Norderney (۱۶)Nördlingen

در ۱۲۱۷–۱۸۰۳ شهر آزاد امپراطوری بود. در جنگ سی‌ساله، پیروزی سلطنت‌طلبان در این شهر (۱۶۳۴) علت اصلی مداخله‌ی مستقیم فرانسویان در ۱۶۳۵ شد. در ۱۶۴۵ نوردلینگن صحنه‌ای از پیروزی فرانسویان بود. آثار معماری فراوانی از قرنهای ۱۴م و ۱۵م دارد.

نوردنسکیولد[1] (nordenskiold)، ضبط فارسی نام **بارون نیلس آدولف اریک نوردنشولد** (bāron nils ādolf erik nurdenŝēld*)، ۱۸۳۲–۱۹۰۱، زمینشناس و کاشف سوئدی قطب شمال، و نخستین کسی که در گذرگاه شمال شرقی کشتیرانی کرد (۱۸۷۸–۷۹)؛ متولد فنلاند. فرماندهی چند هیئت نقشه‌برداری و تحقیقات علمی در سپیتزبرگ و گروئنلند را داشت. نیز ← لاپتف، دریای.

نوردنشولد، بارون نیلس آدولف اریک: ← نوردنسکیولد.

نوردنشولد، دریای: ← لاپتف، دریای.

نوردنفلت[2] (nordenfelt)، شرکت اسلحه‌سازیی که توسط **تورستن ویلهلم نوردنفلت** (torsten vilhelm؛ ۱۸۴۲–۱۹۲۰) در سوئد و بریتانیای کبیر و فرانسه تأسیس شد (آغاز دهه‌ی ۱۸۸۰). در کارخانه‌های مهمات و اسلحه‌سازی نوردنفلت همه‌گونه سلاح، از تفنگ و توپ تا اژدرافکن و غیره ساخته میشد. بعداً این شرکت با ه. س. ماکسیم (← ماکسیم، خاندان) در آمیخت و شرکت ماکسیم–نوردنفلت به وجود آمد (← زاخاروف). اوسکار II سوئد نوردنفلت را رئیس تشریفات دربار کرد (۱۸۸۵).

نوردنفلت، تورستن ویلهلم: ← نوردنفلت، شرکت اسلحه‌سازی.

نوردهاف[3]**، چارلز برنارد** (cārlz bĕrnārd nordhāf)، ۱۸۳۰–۱۹۰۱، روزنامه‌نویس امریکائی و مؤلف کتابهائی در باره‌ی دریا و سیاست؛ متولد آلمان. به سال جاشوئی (۱۸۵۷) و داستانهائی از جزیره‌ی جهان (۱۸۵۷) از آثار او است.

نورد هولاند[4] (nord holānd) یا **هلند شمالی**، ایالت (۲٬۸۰۰ کمم؛ در ۱۹۷۱ جمعه ۲٬۲۶۰٬۰۰۰)، در غرب هلند. شبه جزیره‌ای میان دریای شمال در غرب و آیسلمر در ش است. این ایالت مشتمل بر چند جزیره از ← جزایر فریزیائی است. مرکز آن هارلم، و آیمویدن[5] (āymoyden) و هلدر[6] (helder) و هیلورسوم[7] (hilversom) از شهرهای آن است. زمین پست مردابی دارد که چندین رودخانه و کانال آن را زهکشی میکنند و سدهائی مانع رسیدن آب دریا به آن است. نوردهولاند، با پلهای متحرک و آسیاهای بادی و لاله‌زارهای آن صورتی از هلند را که عموماً در اذهان است مجسم میسازد. کشاورزی و گله‌پروری و دامداری و پنیرسازی و ماهیگیری، به ضمیمه‌ی بندرهای آن، که به تجارت بین‌المللی بستگی دارد، منابع عمده‌ی درآمد این ناحیه است.

نورس[8] (nors)، در لغت انگلیسی، به مردم ممالک اسکاندیناوی، و خصوصاً نروژ، گفته میشود.

نورس[9] (nares)، پرنده‌ی آبی از تیره‌ی لاریدای (Laridae)، که در نزدیکی همه‌ی اقیانوسها و بعضی از آبهای درونبومی دیده می‌شود. نورسها بزرگتر از ترنها هستند و دم مربع‌شکل دارند نه دوشاخه. پر آنها معمولاً سفید است و خالهای سیاهی بر پشت و روی بالها و سر دارند. بالهای بلند و باریک آنها برای اوج گرفتن متناسب است، و با پاهای پرده‌دارشان میتوانند روی آب شنا کنند. منقار محکم نوک برگشته دارند؛ از ماهی و صدف و گاه از حشرات تغذیه میکنند، ولی بیشتر سودمندی آنها به این است که جانوران مرده را میخورند و بندرگاهها و خلیجها را پاک می‌سازند. غالباً بالای کشتیها بال میزنند و منتظر فرصت هستند که از ظروف فضولات چیزی برباینند. نیز ← ترن.

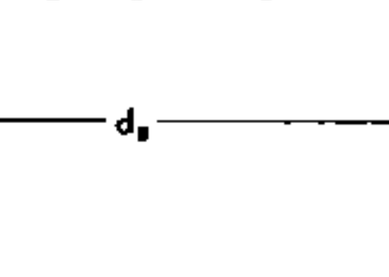

نورس

نورس، ادبیات: ← نورس (کهن) ادبیات.

نورس، زبان[10] (nors). زبان نورس به زبان نروژی یا ایسلندی به طور عموم اطلاق میشود، که از زبانهای هند و اروپائی، شعبه‌ی ژرمنی است. حماسه‌های کهن اسکاندیناویائی (مثلاً ساگا) به‌زبان نورس کهن نوشته شده‌است. نیز ← زبان، جدول.

نورستان، افغانستان، ← کافرستان.

نورس (کهن)، ادبیات[11] (nors-)، ادبیات نورس‌ها که تقریباً همان ← ادبیات ایسلندی قرون وسطی است؛ بهترین نوع آن ساگا میباشد که از سلتها به عاریت گرفته شده و محتملاً اولین‌بار از طرف وایکینگها در جزایر انگلستان آورده شده. دوره‌ی تعالی ادبیات نورس قرون ۱۱م و ۱۲م و اوایل قرن ۱۳م بوده است. شعرای این دوره که سکالد (skāld) نامیده میشدند، اشعار خود را در مجالس و تشریفات از حفظ میخواندند. سجع و قافیه در این اشعار به دقت و کاملاً مطمح نظر بود؛ جملات و کلمات با کمال استادی و درایت تنظیم میشد. این توجه و رزانت سبک به مرور زمان از رونق اشعار سکالدی کاست و نوع جدیدی از اشعار مقفی به وجود آمد، که مخصوصاً برای ترجمه‌ی داستانهای عاشقانه‌ی خارجی به کار میرفت. نثر نورس به طرزی روان و سبکی رزین پیشرفت کرده و نمونه‌ای از آن آثار سنوری ستورلوسون است.

نورستد[12]**، لاریس** (lāris norstad)، ۱۹۰۷–، ژنرال هوائی امریکائی. در ۱۹۵۲ ژنرال ۴ستاره شد، و جوانترین ژنرالهای ۴ستاره در تاریخ کشمة بود. فرمانده عالی نیروهای متفق آتلانتیک در اروپا (۱۹۵۶–۶۲) بود.

نورسنج[13] (nur.sanj)، فس فوتومتر (foto-metr)، اسبابی که برای اندازه‌گیری شدت (I) یک منبع نور به کار میرود (← شدت نورانیت) اساس آن مبتنی بر این است که اگر منبع نور از صفحه‌ای که به وسیله‌ی آن روشن میشود دور شود، نورتاب آن بر صفحه به نسبت عکس مجذور فاصله کاهش پیدا میکند (← نورسنجی). ساده‌ترین نورسنجها نورسنج جولی، به نام مخترع آن جان جولی[14] (jān joli؛ ۱۸۵۷–۱۹۳۳، فیزیکدان ایرلندی)، است. در این نورسنج صفحه‌ای از پارافین را، که میان آن یک ورق قلع قرار داده شده است، میان دو منبع نور A (با شدت معلوم I_A) و B (با شدت مجهول I_B) قرار میدهند. اگر از لبه‌ی این صفحه به آن طرف نگاه کنید، با جا به جا کردن یکی از دو منبع هنگامی میرسد که بازتاب دو روی صفحه به نظر یکسان برسد. در این حالت، بنا بر قوانین نورسنجی، با اندازه گرفتن فواصل d_A و d_B میتوان شدت منبع B را به دست آورد، چون:

$$\frac{I_A}{d_A^2} = \frac{I_B}{d_B^2}$$

نورسنج جولی برای تعیین شدت نورانیت

نورسنجی[15] (nur.sanji)، فس فوتومتری (foto-metri)، فصلی از علم فیزیک که موضوعش اندازه‌گیری شدت نور منابع نور است. نظر به اهمیتی که شدت نور در رؤیت، روشنائی، و بهداشت چشم دارد، نورسنجی اهمیت خاصی دارد. به تجربه معلوم میشود که نورتاب حاصل از تابیدن نور یک منبع بر یک صفحه به نسبت عکس مجذور فاصله تغییر میکند (قانون کپلر)، یعنی، مثلاً، اگر فاصله ۲ یا ۳ برابر شود، شدت نور ۴ یا ۹ مرتبه کم میشود، و بالعکس. علاوه بر این، شدت با زاویه‌ی تابش بستگی دارد (متناسب است با جیب تمام زاویه‌ی تابش). اندازه‌گیری شدت به وسیله‌ی اسبابی موسوم به نورسنج (دارای انواع مختلف) به عمل میآید. نورسنجها مبتنی بر قانون کپلرند، و به وسیله‌ی آنها شدت نور منبعی بالنسبه به شدت نور منبعی

(۱)Nordenskjold (۲) Nordenfelt (۳)Nordhoff (۴)North Holland; Noordholland (هلندی) (۵) IJmuiden
(۶)Helder (۷)Hilversum (۸)Norse (۹)gull (۱۰)Norse language (۱۱) Norse literature (۱۲)Norstad
(۱۳)photometer (۱۴) Joly (۱۵)photometry

که ماخذ گرفته شده سنجیده میشود. سابقاً شدت نور شمع معمولی را واحد میگرفتند، و آن تقریب زیاد در بر داشت. در انگلستان برای شمع [انگلا کندل (kandəl)] مشخصاتی قائل شدند؛ در فرانسه چراغ کارسل (← شدت نورانیت) را که روغن منداب میسوزانید ماخذ گرفتند، و به همین جهت واحد شدت را کارسل نامیدند. در ۱۹۲۱ مجمع بین‌المللی روشنائی شمع بین‌المللی را که دقیقاً تعریف شده بود واحد گرفت. نیز ← کاندلا در شدت نورانیت.

نورسنجی سطحی: ← نجومفیزیک.

نورسنجی نجومی: ← نجومفیزیک.

نورسها (nors-)، ← نورمانها.

نورشناخت[1]، علمی که نخست به تحقیق در باره‌ی نور و عمل متقابل آن در ماده اختصاص داشت، و اکنون گسترش یافته و به شاخه‌ای از فیزیک گفته میشود که در تشعشع برقاطیسی با طول موج کوتاهتر از امواج رادیوئی، ولی بلندتر از اشعه‌ی ایکس، بحث میکند. در شاخه‌ای از آن، به نام **نورشناخت هندسی**[2]، نور همچون تجریدی ریاضی در نظر گرفته میشود که از دسته‌ای از قوانین هندسی تبعیت میکند، و لزومی ندارد که به واقعیت فیزیکی خاص آن توجه شود. انعکاس و انکسار نور توسط آینه‌ها و منشورها و عدسیهای دارای اشکال گوناگون را میتوان از طریق قضایای هندسی مورد بحث قرار داد، و نتایجی را که از دستگاههای ساخته‌شده از این عوامل به دست میآید، میتوان با روشهای ریاضی پیشگوئی کرد. در شاخه‌ی **نورشناخت فیزیکی**[3] به ماهیت موجی و ذره‌ای نور توجه میشود، و عمل متقابل میان تشعشع و ماده مورد بحث قرار میگیرد. پراش، تداخل، قطبش نور، پراکند، ← اثر زیمان، اثر فاراده (دوران سطح قطبش که هنگام عبور تابه‌ای از نور قطبیده در ماده‌ای به موازات یک میدان مغناطیسی حاصل میشود)، و اثر کر منسوب به جان کر[4] (jān ker؛ ۱۸۲۴–۱۹۰۷، فیزیکدان اسکاتلندی)ـ پدیده‌ای از یک میدان برقی که به ماده‌ای قابلیت انکسار مضاعف میدهد ـ همه از موضوعاتی است که در نورشناخت فیزیکی از آنها بحث میشود. نورشناخت هندسی و فیزیکی، روی هم رفته، در علم جنبه‌ی مرکزیتی دارند، چه برای علمهای دیگر به عنوان افزارهای شایسته‌ای به کار میروند. مثلاً، زیستشناسی جدید هرگز نمیتوانست بدون میکروسکوپ به پیشرفتی که به آن رسیده است برسد، و چنین است تلسکوپ برای علم نجوم. بیشتر اطلاعات ما در باره‌ی ساختمان اتم به واسطه‌ی طیف و روشهای نورشناختی وابسته‌ی به آن به دست آمده است.

شاخه‌های دیگری از نورشناخت نیز که در رفتار نور در بعضی از محیطها بحث میکنند نیز فواید فراوان دارند. مثلاً، **نورشناخت جوّی**[5]، مخصوص تحقیق در کیفیاتی است که از عبور نور از میان هوا یا قطرات باران یا مه یا غبار و چیزهای مشابه اینها حاصل میشود. پدیده‌های عمده‌ای که نتیجه میشود عبارتند از سراب، قوس قزح، و هاله. **نورشناخت فیزیولوژیائی**[6] تحقیق علمی در عمل رؤیت است. چشم آلت نورشناختی بسیار پیچیده‌ای است، و گرچه نورشناخت هندسی رؤیت بخوبی شناخته شده است، حلقه‌های اتصال میان رؤیت و ادراک ـ تشکیل تصویر ذهنی که چیزی جز تصویر نورشناختی است ـ هنوز تاریک مانده است. مثلاً، رؤیت رنگ (← رنگ) به عنوان یک پدیده‌ی نورشناختی محض از ۳۰۰ سال پیش توجیه شده بود، ولی ماهیت فرایندی که به وسیله‌ی آن مجموع چشم و مغز این وظیفه را انجام میدهد، هنوز موضوع پژوهش فعالانه است. تحقیق در ادراک اشکال و حرکات و روابط فضائی نیز از میدانهای پژوهش در حال پیشرفت نورشناخت فیزیولوژیائی است. اصطلاح "نورشناخت" گاه در فیزیک شامل میدانهای دیگری جز میدانهای مربوط به نور میشود، مثلاً، عبور تابه‌های الکترونها در لوله‌های خلأ نیز از طریق نور هندسی در معرض تجزیه و تحلیل قرار میگیرد. همانندهای برقی برای عدسی و منشور و عناصر نورشناختی دیگر نیز وجود دارد که از آنها در ساختن میکروسکوپ الکترونی و اسبابهای شبه نورشناختی دیگر استفاده می‌شود.

نورشناخت جوی: ← نورشناخت.

نورشناخت فیزیکی: ← نورشناخت.

نورشناخت فیزیولوژیائی: ← نورشناخت.

نورشناخت هندسی: ← نورشناخت.

نور علی (nur ali)، دهستان (جم ۱۱٬۱۴۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش دلفان، شهرستان خرم آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۵۴ آبادی. مرکزش نورآباد.

نورعلی بیگ (nur'ali.beyg)، ده (جم ۱٬۰۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش). دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ ۶کیلومتری لغ ساوه. انار آن معروف است. از صنایع دستی گلیمبافی و جاجیمبافی دارد.

نورعلیشاه (nur'ali.šāh)، نامش **محمد علی**، فت ۱۲۱۲ هق، شاعر و عارف ایرانی؛ فرزند فیضعلیشاه (عبدالحسین). پدر و نیاکانش از مردم طبس بودند، ولی او در اصفهان متولد شد. در شیراز، از جانب معصومعلیشاه دکنی، مرشد و رهبر سلسله‌ی نعمة‌اللهیه شد. لکن در بیشتر شهرهای ایران و عراق مورد طعن و لعن بود، و چند بار او را مسموم کردند، ولی کارگر نیفتاد. سرانجام در موصل در گذشت. بیش از ۱۰ تألیف در تفسیر، موعظه، منطق، و عرفان به نظم و نثر از وی به یادگار مانده است، مانند تفسیر سوره‌ی بقره (به نظم فارسی)، جامع الاسرار، و جنات الوصال (در عرفان).

نورفک[7] (norfək)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۰۷٬۹۵۱)، جش ایالت ویرجینیا، کشمت، بزرگترین شهر ایالت بر رود الیزابت و همپتن رودز. در ۱۶۸۲ تأسیس شد، و بعداً حریقی تقریباً تمامی آن را ویران کرد (۱۷۷۶). در جنگ داخلی پایگاه دریائی نیروهای ائتلافیه بود. بندری با لنگرگاه طبیعی مساعد، و از پایگاههای دریائی عمده‌ی ش کشمت است. فراورده‌هایش منسوجات، کود، و مصنوعات فلزی است.

نورفک[7]، **ولایت** [ـ کانتی] ساحلی (۵٬۳۲۰ کمم؛ در ۱۹۱ جم ۶۱۶٬۴۲۷)، ش انگلستان؛ مرکزش شهر ناریچ. ناحیه‌ی هموار و حاصلخیز زراعتی و از محصولاتش غلات است؛ پرورش گاو و طیور، و ماهیگیری نیز معمول است. آثار ماقبل تاریخ بسیار دارد. از لحاظ وسعت چهارمین ولایت انگلستان است. در ۱۹۷۴ یک ولایت غیر مترپالتین شناخته شد (⇐ انگلستان).

نورفک، (اولین) ارل آو، لقب ← هیو بایگاد.

نورفک[7]، **جزیره‌ی** (norfak)، جزیره (ح ۳۴ کمم، جم در ۱۹۷۰ تخمیناً ۱٬۳۸۰)، فکب جنوبی، ۱٬۵۳۰کیلومتری ل‌ش سیدنی، متعلق به استرالیا. در ۱۷۷۴ به توسط جیمز کوک کشف شد. در ۱۸۵۶ جمعی از اعقاب شورشیان کشتی باونتی از ← جزیره‌ی پیتکرن به اینجا آمدند. کاجهای آن معروف، و به جهت مناظر زیبایش از تفرجگاه‌ها میباشد.

نورفک، (اولین) دیوک آو: ← موبری، تامس، هاوارد، جان.

نورفولک (norfolk). برای اعلامی که به این صورت میشناسید به **نورفک** رجوع کنید.

نورفیورد[8] (norfior) یا **آبدره‌ی نور**، شاخابه، ح ۸۰ کم طول، غ نروژ. در ج آن، میان آبدره‌ی نور و ← آبدره‌ی سوگنه، یوستدالبرئن قرار دارد. آبدره‌ی نور با چندین شاخه کوهها را می‌برد و مناظر شگفت‌انگیزی به وجود میآورد که بسیار توجه جهانگردان را جلب میکند.

نور قهار، ← فلسفه، قسمت XVIII.

نورک، حسابگر؛ ← حسابگر، قسمت ۴.

نورکاپ[9] (norkāp) یا **دماغه‌ی شمال**، دماغه‌ای بر منتهای شمالی جزیره‌ی ماگروی در قشم در کنار ساحل شمالی نروژ. عرض جغرافیائی آن ′10 °71 شمالی است، و گرچه کانال باریکی آن را از زمینلاد اروپا جدا میسازد، شمالیترین نقطه‌ی مهم اروپا به شمار میرود. شمالیترین نقطه‌ی واقعی زمینلاد اروپا ← دماغه‌ی نورکون است.

نورکوپینگ[10] (norkoping)، سوئدی **نورچوپینگ** (norcë-)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جم ۱۰۷٬۹۴۸)، ولایت اوستر گوتلاند، جش سوئد، کنار دریای بالتیک؛ ۱۸۲کیلومتری جغ استکهلم. عمده‌ترین مرکز نساجی در سوئد است، و صنایع کاغذ سازی، تهیه‌ی الوار، و کشتیسازی نیز دارد. در ۱۷۱۹ روسها آن را سوزاندند، ولی قلعه‌ی آن (از قرن ۱۶م) باقی است.

نورکون[11]، **دماغه‌ی** (norkün)، دماغه‌ای بر ساحل ل‌ش نروژ، به فاصله‌ی ۷۲کیلومتری ش نورکاپ. عرض جغرافیائی آن ′8 °71 شمالی است، و شمالیترین نقطه‌ی زمینلاد اروپا میباشد.

نورکی، تنسینگ: ← هیلری، سر ادمند.

نورگرائی یا **فوتوتروپیسم:** ← تروپیسم.

نورگه: ← نروژ، کشور.

---

(۱)optics (۲)geometrical optics (۳)physical optics (۴)Kerr (۵)atmospheric optics (۶)physiological optics (۷)Norfolk (۸)Nordfjord (۹)North Cape (۱۰)Norrköping (۱۱)Nordkyn

نورلان[1] (norlān)، ولایت (۳۸'۳۲۷ کمه؛ در ۱۹۷۲ تخمیناً جمه ۲۴۱'۰۰۰)، ل نروژ مرکزی، که از عرض جغرافیائی °۶۵ شمالی تا شمالی‌ترین نقطه‌ی مجمع‌الجزایر وسترولن ممتد است، و از ش به دریای نروژ و از غ به سوئد محدود است. سکنه‌ی آن عمدةً در پستیومهای ساحلی و در کناره‌ی آبدره‌ها متمرکزند. بودو[2] (bodē؛ در ۱۹۷۰ جمه تخمیناً ۲۸'۵۴۵) مرکز اداری آن، و شهر مهمش نارویک است. ح ۱/۸ ماهیهای صیدشده در سواحل نروژ در نورلان فراهم میشود. شغل عمده‌ی اهالی دامپروری است. در بعضی از نقاط آن پیریت استخراج میشود. نیروی برقابی موجب توسعه‌ی کارخانه‌های فلزگری و تهیه‌ی مواد داروئی شده است. این ولایت دارای چندین آبدره و ح ۶۰۰ جزیره‌ـاز جمله لوفوتن و وسترولن‌ـاست.

نورلاند[3] (norlānd)، ناحیه‌ی شمالی سوئد (۲۴۳'۰۹۲ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمه تخمیناً ۱'۱۸۴'۳۶۰)، مشتمل بر دو ثلث شمالی این سرزمین. ناحیه مرکب است از ولایات گولبورگ (← گولمه)، وسترنورلاند[4] (vesternorlānd)، یمتلاند، وسترپوتن، نوربوتن، و غیره.

نورمال، محلول: ← محلول نورمال.

نورمالیته: ← محلول نورمال.

نورماندی، جزایر: ← چنل، جزایر

نورماندی[5] (normāndi)، ایالت سابق، لغ فرانسه، کنار دریای مانش، اکنون شامل ۵ ولایت سن‌ـانفریور، اور، کالوادوس، مانش، و اورن؛ پایتخت تاریخی آن روان. منطقه‌ای است حاصلخیز، دارای باغهای سیب، و جنگلهای فراوان. شغل عمده‌ی اهالی گاوداری، ماهیگیری، کشتیرانی، و جلب سیاحان است. روان، لو هاور و شربور دارای صنایع سنگین‌کشتیسازی، فلزکاری، و تهیه‌ی منسوجات است. دریاکنارهای بسیار جالب‌توجهی، خصوصاً در دوویل[6] (dovil) و گرانویل[7] (grānvil)، دارد که جالب سیاحان، و تفرجگاه تابستانی است. بخشی از سرزمین گل بود که به وسیله‌ی یولیوس قیصر تسخیر شد. در قرن ۳م مسیحیت در آن راه یافت، و در قرن ۵م فرانکها آن را تصرف کردند. کراراً مورد تهاجم نورمانها قرار گرفت (قرن ۹م)، و عاقبت شارل III فرانسه (شارل ابله) آن را به سرکرده‌ی نورمانها، رولو (اولین دوک نورماندی)، وا گذاشت (۹۱۱ یا ۹۱۲). نورمانها، که ناحیه به نام آنها موسوم شد، به دین مسیح در آمدند. اعقاب رولو با جنگهائی توانستند سرزمینهائی از همسایگان خود به نورماندی بیفزایند. در ۱۰۶۶ دوک ویلیام (ویلیام فاتح)، پسر روبر I، به انگلستان تاخت، و در آنجا شاه ویلیام I انگلستان شد. موضوع جانشینی در قرمانروائی نورماندی میان پسران ویلیام (روبر II نورماندی، ویلیام II، و هنری I انگلستان) متنازع فیه قرار گرفت، و پس از نبرد تنشبره (۱۱۰۶) به انگلستان انتقال یافت. در ۱۱۴۴ ژوفروا پلانتاژنه نورماندی را متصرف شد؛ پسرش هنری پلانتاژنه (بعداً هنری II انگلستان) دوک نورماندی شد (۱۱۵۱). با این سلسله وقایع بود که شاخه‌های سلسله‌ی آنژون به فرمانروائی انگلستان، سرزمینهای وسیعی در فرانسه، سیسیل، و ج ایتالیا (که نورمانها در قرن ۱۱م مستعمراتی در آن تأسیس کرده بودند) رسیدند. نورماندی که در ۱۲۰۴ به تصرف فیلیپ II فرانسه در آمد دگربار در جنگ صدساله دوچار ویرانی شد. ← پیمان برتینی (۱۳۶۰) نورماندی را جزء فرانسه شناخت، اما هنری V انگلستان بدانجا تاخت و بار دیگر نورماندی به تصرف انگلستان در آمد. در ۱۴۵۰ به فرانسه باز گردانده شد (جز جزایر بزرگتر چنل)، و در ۱۴۹۹ لوئی XII یک پارلمان ایالتی در روان برای نورماندی تأسیس کرد. در ۱۶۵۴ لوئی XIV ایالتهای نورماندی را منحل کرد. در ۱۷۹۰ این ایالت، با دیگر ایالات فرانسه، به ولایات تبدیل شدند. در جج II ناحیه‌ی نورماندی صحنه‌ی نبردهای سنگینی بود.

نورماندیائی، معماری[8] (normandiā'i)، اصطلاح مخصوص برای ساختمانهائی که توسط نورمانها در سرزمینهائی ساخته شد که به تصرف آنان درآمده بود. این معماری تنها به انگلستان و ل فرانسه اختصاص نداشت، بلکه در ایتالیای جنوبی (آپولیا) و سیسیل نیز چنین معماریی وجود داشت. ساختمانهای نورماندیائی اصولاً رمانسک و عمدة مبتنی بر معماری رمانسک مخصوص لومباردی ایتالیا بود. در کلیساها و دیرها و دژها، که عمده‌ترین ساختمانهای ایشان بود، عظمت و تزیینات پراکنده و استفاده‌ی فراوان از طاقهای مدوّر از خصوصیات بنا به شمار میرفت. تکامل این سبک بیشتر محدود به سالهای میان ۱۰۶۶ و ۱۱۵۴ است که دوره‌ی فعالیت عظیم ساختمانی بود. این سبک، که از نورماندی بر خاسته بود، بسرعت در انگلستان رواج یافت و سبک ساکسونی را منسوخ کرد. نخست در ساختمان دیر وستمینستر ظاهر شد که تنها شالوده‌های آن اکنون بر جای مانده است. این معماری در انگلستان و نورماندی همسان پیشرفت میکرد. آثار مهم فرانسوی مشتمل است بر کلیسای ویران‌شده‌ی ژومیژ[9] (jūmiej) نزدیک روان، قسمتهای نخستین دیر مستحکم‌شده‌ی مونسن‌میشل، و دو دیر در کان که به فرمان ویلیام فاتح ساخته شده، و همه‌ی اینها متعلق به نیمه و اواخر قرن ۱۱م است. ولی بزرگترین فعالیت در انگلستان صورت می‌گرفت که در آن نورمانها، از ۱۰۷۰ به بعد، صدها کلیسا در شهرستانها ساختند و به بنا کردن کلیساهای جامع بزرگ آغاز کردند. همه‌ی اینها بعداً تعمیر و تجدید بنا شده است؛ تنها بنای نورماندیائی دست‌نخورده نمازخانه‌ی کوچک سنت جان (ح ۱۰۸۷) است که به فرمان ویلیام فاتح در برج لندن ساخته شده بوده است. هم در انگلستان و هم در فرانسه نقشه‌ی کلیساها شکل صلیب داشت. بر بالای محل تقاطع صحن کلیسا و پیشگاه سرایشگاهْ برج مربعی میساختند که یکی از سیماهای برجسته‌ی معماری نورماندیائی بود. طاقهای کاذب، و گاه طاقهای مشبک درهم، تنها تزیین دیوارها بود. گیلوئیهای قالبی تشکیل‌شده از برجستگیهای به شکل منقار یا جناغی یا لوزیهای درهم نیز از خصوصیات این معماری بوده است. با مهارت تمام و به وسیله‌ی قلم حجاری صورتهای خشن جانوران را میساختند، و سه‌گوشیهای بالای درها را با نقشهای برجسته‌ی حجاری‌شده تزیین میکردند. بعضی از عناصر ساختمان انگلیسی‌ـنورماندیائی نمایشگر تکامل معماری گوتیک است. در نخستین ساختمانها بیشتر سقفها را با چوب میساختند، و کلیسای جامع دارم (آغاز بنا ۱۰۹۳) اولین کلیسائی است که سقف آن با شبکه‌ای از طاقها ساخته شده است. کلیساهای جامع بزرگ دیگر انگلیسی که در آنها رفته رفته از حجیم بودن ابتدائی دیوارها دست کشیده شده و به قائم بودن آنها توجه شده، عبارتند از کلیسای وینچستر (wincestar؛ آغاز بنا ۱۰۷۹)، ایلی (ili؛ ۱۰۸۳—۱۱۰۹)، و پیتربره (آغاز بنا ۱۱۱۸). عظمت خشک سبک نورماندیائی انگلستان و فرانسه، در ج ایتالیا و مخصوصاً در سیسیل، با آمیختن عناصر بیزانسی و عربی به آن، تغییر شکل پیدا کرد.

نورمانها[10] (‌ـnormān) یا **نورسها**[11] (‌ـnors)، وایکینگهای اسکاندیناویائی که در قرون ۹م—۱۰م به سواحل برّ اروپا، مخصوصاً فرانسه، هجوم بردند. در انگلستان آنان را دینها[12] (‌ـdeyn) و در روسیه وارانگیان مینامند. در قرن 10م نورماندی را تصرف کردند، و مسیحیت و آداب و رسوم و زبان فرانسوی را پذیرفتند. از راه زنی دست کشیدند، به تجارت پرداختند و به بازرگانی اروپا جنبشی بخشیدند. بزودی هرگونه رابطه‌ای را با سرزمین اصلی خود، اسکاندیناوی، بریدند، اما ذوق و اشتیاق به ماجراجوئی، توسعه‌طلبی، و مال‌اندوزی را از دست ندادند. در ۱۰۶۶ ← کشورگشائی نورمانها در انگلستان دوک نورماندی را به نام ویلیام I شاه انگلستان ساخت. اشرافیت نورمان بر اشرافیت آنگلوساکسون فایق آمد. در آغاز قرن ۱۱م دسته‌هائی از ماجراجویان نورمان در ج ایتالیا پیدا شدند، و در آنجا نخست به اشراف محلی در طغیان علیه فرمانروائی بیزانس کومک کردند. دسته‌ای از اشراف زمینخوار نورمان، به بهانه‌ی بیرون راندن یونانیها، دست به تصرف اراضی ایتالیا زدند. معروفترین این ماجراجویان عبارت بودند از پسران تانکرد دو اوتویل (← روبر گیسکار)، که یکی از آنان **دوک آپولیا شد(۱۰۴۲)؛ پس از وی، دو برادرش، یکی پس از دیگری، جانشینش شدند، که دومی،** هامفری (hāmfri)، پاپ لئوی IX را، هنگامی که پاپ در صدد تقویت تفوق پاپی بر ج ایتالیا بود، شکست داد (۱۰۵۳). در ۱۰۵۹ برادر و جانشین هامفری، روبر گیسکار، از طرف پاپ دوک آپولیا و کالابریا و جزیره‌ی سیسیل شد، که هنوز لازم بود به تصرف او در آید. روبر کشورگشائی نورمانها را در ایتالیای جنوبی

(۱)Nordland (۲)Bodφ (۳)Norrland (۴) Västernorrland (۵)Normandy (۶)Deauville (۷)Granville
(۸)Norman architecture (۹)Jumièges (۱۰)Normans (۱۱)Norses (۱۲)Danes

تکمیل کرد؛ برادر دیگرش، روژه‌ی I، سیسیل را تصرف کرد، و در ۱۱۳۰ پسر روژه‌ی I، روژه‌ی II، مملکت سیسیل را تشکیل داد که مشتمل بر جزیره‌ی سیسیل و متصرفات نورمانها در ایتالیای جنوبی بود. نورمانها بزودی زبان و آداب و رسوم ایتالیائی را فرا گرفتند. نقشه‌های جاه‌طلبانه‌ی آنان علیه امپراطوری بیزانس از عوامل پروز جنگهای صلیبی بود، که در آنها ابتدا نقش مهمی داشتند. نورمانهای قرون وسطی به خاطر قدرتی که دوکهای آنها داشتند و به جهت اشتیاق به کشورگشائی و نفوذ اقتصادی و اجتماعی آنان در پهنه‌های متصرفی خودشان معروف بودند. هر جا که نورمانها رفتند اثری از معماری خود (← نورماندیائی، معماری) به جا گذاشتند.

نورمانها، کشورگشائی[1] (norman-)، فتح انگلستان به دست نورمانها پس از شکست (۱۰۶۶) هرلد، شاه انگلستان، از ویلیام، دوک نورماندی (← ویلیام I انگلستان). این پیروزی تغییر عظیمی در همه‌ی زمینه‌های حیات انگلستان به وجود آورد. نمو و توسعه‌ای در روابط سیاسی و تجارتی و علمی انگلستان با اروپا پیدا شد. اداره‌ی سیاسی کشور در دست شاه تمرکز یافت که در آن زمان نه‌تنها سرور کشور بود بلکه نخستین خاوندی به شمار میرفت که اراضی را بنا بر نظام فئودالیته که از نورماندی آورده بود به دیگران واگذار میکرد. این تمرکز از نزاعهای طبقات کاست و بر تأمین زندگی و مالکیت افزود. ورود فئودالیته به رشد و تغییر قانون مالکیت، روابط اجتماعی، خدمت نظام وظیفه، و ساختمان حکومت محلی انجامید و چیزهای تازه‌ای بر سازمانها و عرفیات انگلیسی اضافه کرد. توجه به دانش و روحانیات در کلیسای انگلستان، با ورود بزرگان کلیسائی همچون لانفرانک و قدیس آنسلم به این کشور، افزایش یافت؛ و این امر با رشد سریع حق قضاوت کلیسائی توأم شد، که تا زمان مبارزه‌ی میان کلیسا و دولت در قرن ۱۲م ادامه داشت. قوانین و مقررات انگلیسی، گرچه به هیچ وجه منسوخ نشد، سخت تحت تأثیر اندیشه‌ها و روشهای نورمانها قرار گرفت و بتدریج تغییر پیدا کرد. بر نظام قضائی انگلستان که مبتنی بر فراین و رویه‌های قضائی بود، نورمانها ظاهراً نظام هیئت منصفه را افزودند. این پیروزی الگوی اجتماعی را از این لحاظ به هم ریخت که نجیبزادگان خارجی بیشتر نورمانها یا جانشین اشراف انگلستان شدند یا، در نتیجه‌ی مواصلت، به آنان بستگی پیدا کردند. اینان با گذشت زمان انگلیسی شدند، ولی در عین‌حال آثار محونشدنی از خود در فرهنگ و اجتماع انگلستان برجای گذاشتند. رایج شدن زبان فرانسوی نورمانها که در محاورات ادبی و درباری و طبقات بالای اجتماع جانشین زبان انگلیسی شده بود، زبان انگلیسی را به صورت زبان مخصوص طبقات پست در آورد. ولی نورمانها بزودی سخن گفتن به انگلیسی را آموختند، و روش نوشتن اسناد عمومی به دو زبان لاتینی و انگلیسی عملاً در زیر ادبیات انگلیسی-فرانسوی باب روز مدفون شد (← انگلیسی میانه، ادبیات). هنگامی که تکلم به زبان انگلیسی بار دیگر در قرن ۱۵م غلبه پیدا کرد، این زبان به صورتی وسیع در نتیجه‌ی اشتراک با زبان فرانسوی و تأثیر پذیرفتن از آن تکامل پیدا کرده بود (← انگلیسی، زبان). ← معماری نورماندیائی به انگلستان راه یافت، و روشهای جدید جنگ (مثلاً استفاده‌ی از سواران و تیراندازان) مخصوص نورمانها رواج پیدا کرد. ساختن دژهای به سبک نورماندیائی سبب توسعه‌ی جنگ حصاری و انحطاط جنگ میدانی شد که تا چندین قرن چنین باقی ماند.

نورمبرگ[2] (nuremberg)، آلمانی **نورنبرگ** (nürnberg)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۷۳٬۵۵۵)، فرانکونیای وسطی، لباواریا، بر رود پگنیتس[3] (pegnits)، مرکز مصنوعاتی از قبیل ماشین‌آلات، وسایل اندازه‌گیری دقیق، مواد شیمیائی، آب جو، اسباب‌بازی، و نان شیرینی. از ۱۲۱۹ تا ۱۸۰۳ شهر آزاد امپراطوری بود، و از فرمانداری ایالت نورمبرگ، که قسمت اعظم فرانکونیا را فرا میگرفت و تحت حکومت سلسله‌ی هوهانزولرن (از ۱۱۹۲) بود، استقلال داشت. این شهر، که مرکز عمده‌ی تجارت بود، در قرون ۱۵م و ۱۶م به اوج ترقی رسیده مرکز رنسانس آلمان شد (زادگاه آ. دورر، ه. زاکس، پتر فیشر، فایت شتوس، مرکز مایسترزینگر؛ و در اوایل مرکز صنعت چاپ). اولین ساعتهای جیبی (معروف به "تخم مرغ نورمبرگ") در اینجا ساخته شد. نورمبرگ از همان ابتدا اصلاح دینی را پذیرفت. پروتستانها با عهدنامه‌ی صلح مذهبی (۱۵۳۲) امتیازات مهمی به دست آوردند. این شهر پس از جنگ سی‌ساله از انحطاط یافته، در ۱۸۰۶ به تصرف باواریا درآمد؛ بعد مرکز صنعتی شد. اولین راه آهن آلمان (نورمبرگ-فورت) در ۱۸۳۵ افتتاح یافت. نورمبرگ در دوره‌ی هیتلر محل انعقاد کنگره‌های حزب ناسیونال سوسیالیست بود. قوانین نورمبرگ (۱۹۳۵) یهودیان را از حقوق مدنی محروم ساخت و ازدواج میان یهودیان و "آریائی"ها را ممنوع کرد. طی جنگ II نورمبرگ که مرکز تولید موتور هواپیما، زیردریائی، و تانک بود شدیداً توسط متفقین بمباران شد. قسمت قدیمی آن، که وقتی نمونه‌ی درخشان معماری گوتیک و رنسانس بود، ویران شد، اما ابنیه‌ی معروفش بکلی از بین نرفت. در ۱۹۴۵-۴۶ اولین محاکمه‌ی بین‌المللی جنایتکاران جنگ (← جنایات جنگی) در اینجا به عمل آمد. موزه‌ی ملی آلمانی (تأسیس ۱۸۵۲)، بخشی از دانشگاه ارلانگن-نورمبرگ، و یک موزه‌ی حمل و نقل در نورمبرگ است.

نورمن[4]، **مانتگیو کولت** (mäntəgiu kolet norman)، ملقب به (اولین) **بارون نورمن آو سنت کلر** (bāron āv sent kler*)، ۱۸۷۱-۱۹۵۰، بانکدار انگلیسی، رئیس بانک انگلستان (۱۹۲۰-۴۴). طرفدار سرسخت استانده‌ی طلا بود. در ۱۹۴۴ لقب یافت.

نور محیط: ← فلسفه، قسمت XVIII.

نور منطقه‌ای[5] (nure mantaqe'i)، نور ضعیفی در آسمان شب، که ظاهراً از مجاورت خورشید آغاز میشود و در سطح منطقة البروج به صورت نواری ممتد است. در طرف مغرب، بلافاصله پس از غروب آفتاب، و در طرف مشرق اندکی قبل از طلوع آفتاب مرئی است، و به شکل هرمی نورانی است که درخشندگی آن با افزایش فاصله‌اش از خورشید کاسته میشود. وسعت میدان رؤیت آن بسته به دقت دید ناظر است؛ به طور متوسط، بندرت در آن سوی ۴۵° از خورشید دیده میشود. در عرضهای متوسط، فقط وقتی قابل رؤیت است که منطقة البروج به حد اکثر ارتفاع خود، در بهار در آسمان عصر و در پاییز در آسمان صبح، در بالای افق برسد. در هر زمان دیگر، چندان به افق نزدیک است که به علت گرد و غبار از دید آدمی محو میشود. در مدارگان، در جائی که منطقة البروج در سراسر سال تقریباً قائم است، ممکن است در تمام فصول دیده شود.

مشاهدات طیفی نشان داده است که روشنی نور منطقه‌ای از خود آن نیست، بلکه از انعکاس و پراش نور خورشید به وسیله‌ی ذرات بیشمار موجود در منظومه‌ی شمسی به وجود میآید. محاسبه نشان داده است که درخشندگی مشهود نور منطقه‌ای را ممکن است منسوب به ابری از ذرات به قطر یک میلیمتر دانست که به طور متوسط به فاصله‌ی ۸ کم از یکدیگر قرار گرفته‌اند. این ابر به شکل قرصی است که تقریباً منطبق با سطح دایرة البروج است؛ ضخامت آن ح 0,1 قطر مدار زمین است. ذراتی به این خردی، که گرمای خورشید را میگیرند و آن را به صورت نور در فضا تشعشع میکنند، تدریجاً مارپیچوار حرکت میکنند تا عاقبت به درون خورشید بیفتند. بنا بر این، ذراتی که نور منطقه‌ای را تشکیل میدهند باید منشأ بالنسبه جدیدی داشته باشند؛ چنین احتمال داده میشود که اینها از تجزیه‌ی ستارگان دنباله‌دار و خرد شدن مدارم سیارگان به وجود آمده باشند. نیز ← شفق.

نورمی[6]، **پاوو** (pāvo nurmi)، ۱۸۹۷-۱۹۷۳، قهرمان دو و میدانی فنلاندی. بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۲ بیست رکورد جهانی به دست آورد. در مسابقات اولمپی در مسافتی از ۱٬۵۰۰ متر تا 10٬000 متر پیروز بود. در ۱۹۵۲ حامل مشعل اولمپی به مسابقات اولمپی هلسینکی بود.

نورنبرگ، شهر، باواریا، ← نورمبرگ.

نورنها[7] (norn-)، در اساطیر ژرمنی، نام الاهگان سرنوشت، که رشته‌ی زندگی را میتابند و میبافند. تعدادشان سه تن و عبارتند از اورث (گذشته)، وِرتانْدی (حال)، و شکولْد (آینده).

نورواک[8] (norwalk)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۱٬۸۲۷)، ج کالیفرنیا، ش لوس‌آنجلس، تأسیس دهه‌ی ۱۸۷۰. مرکز صنایع فلزی و پلاستیکی و

(۱)Norman Conquest (۲)Nuremberg (۳)Pegnitz (۴)Norman (۵)zodiacal light (۶)Nurmi (۷)Norns (۸)Norwalk

تهیه‌ی قطعات هواپیما و تجهیزات استخراج نفت است.

نورودآب، قلعه‌ی: ← فروغن، دهستان سبزوار.

نورودوم سورامارین: ← کامبوج.

نورودوم سیهانوک[1] (norodom sihānuk)، ۱۹۲۲– ، شاه (۱۹۴۱–۵۵) کامبوج. مجبور شد که دو ایالت کامبوج را به تایلند واگذار کرد (۱۹۴۱)، و تحت اشغال ژاپن در آید. در ۱۹۴۷، به کومک فرانسویان، قانون اساسی دموکراتیک کامبوج را اعلام کرد و کامبوج کشور سلطنتی شد. نورودوم سیهانوک در مبارزه علیه ویت‌مین شرکت جست. در ۱۹۵۳ استقلال کامبوج را از فرانسه به دست آورد، که در مواد فقشامه‌ی پاریس (دسامبر ۱۹۵۴) تأیید شد. پس از یک رفراندوم (فوریه‌ی ۱۹۵۵)، نورودوم به نفع پدرش نورودوم سورامارین (surāmārit؛ ۱۸۹۶–۱۹۶۰) استعفا کرد. نورودوم سیهانوک حزب "جامعه‌ی سوسیالیست خلق" را تشکیل داد، که در انتخابات پیروز شد، و وی به نخست‌وزیری رسید. پس از مرگ (۱۹۶۰) پدرش، با یک رفراندوم رئیس کشور شد، ولی عنوان شاهی نداشت؛ در ۱۹۶۱ نخست‌وزیر نیز شد. فعالیتهای کمونیستهای ویتنام در کامبوج و رکود اقتصادی موجب برکناری سیهانوک شد (۱۹۷۰). هنگامی که سیهانوک در مسکو به سر میبرد، نخست‌وزیر کامبوج، ⇐ لون نول با کودتا قدرت را از او سلب کرد (۱۸ مارس ۱۹۷۰)، و در ۵ ژوییه‌ی ۱۹۷۰ دادگاهی نظامی غیاباً او را به مرگ محکوم کرد. در ۵ اکتبر همین سال پارلمان کشور را جمهوری اعلام کرد، و لون نول به ریاست جمهوری انتخاب شد.

در نوامبر ۱۹۷۳ نورودوم اعلام کرد که از آن پس اعضای "اتحاد سلطنتی ملی خمر"، که خودش آن را در پکن تأسیس کرده بود، کلاً از رؤسا و افراد مقاومت داخلی در خود کامبوج تشکیل خواهند یافت، و اعضای این دولت که در خارج به سر میبرند به پستهای سیاسی گماشته خواهند شد. در ۱۹۷۴ سیهانوک وحدت دولت خود، خصوصاً توافق آن را با خمرهای سرخ، مستحکم کرد، و از هر گونه مذاکره‌ای با لون نول امتناع ورزید، نتیجه‌ی این سیاست سقوط دولت لون نول و تصرف پنومپن به وسیله‌ی خمرهای سرخ شد (۱۷ آوریل ۱۹۷۵). سیهانوک در دسامبر ۱۹۷۵ به کامبوج بازگشت، ولی از قبول ریاست کشور خودداری ورزید، و در آوریل ۱۹۷۶ آن را به خیو سامفان[2] (xio sāmfan) واگذاشت.

نوروز (nŏruz) [= روز نو و تازه]، بزرگترین جشن ملی ایرانیان، در اول فروردین‌ماه. جشن نوروز از ایام باستانی یکی از دو جشن بزرگ آریائیان بوده، که دیگری مهرگان است. آریائیان در اعصار باستانی دو فصل گرما و سرما داشتند. تقسیم به چهار فصل بعدها پیدا شد. که اولی شامل دو ماه و دومی شامل ده ماه بود، ولی بعدها درین دو فصل تغییری پدید آمد، و تابستان دارای هفت ماه و زمستان پنج ماه شد. و در هر یک از این دو فصل جشنی برپا میکردند که هر دو آغاز سال نو محسوب میشد، نخست جشنی که به هنگام آغاز فصل گرما، یعنی وقتی که گله‌ها را از آغلها به چمنهای سبز و خرم میکشانیدند و از دیدن چهره‌ی دلارای خورشید شاد و خرم میشدند، و دیگر در آغاز فصل سرما که گله را به آغل کشانیده توشه‌ی روزگار سرما را تهیه میدیدند. جشن نوروز در عهد قدیم در اول بهار برپا میشده و چندین روز دوام مییافته. ششم فروردین ماه را نوروز بزرگ مینامیدند، و پادشاهان در پنج روز اول حقوق لشکریان را تأدیه و حاجتهای مردم را روا می‌کردند، و روز ششم را با خاصگان خلوت می‌کردند. بعضی، در ضمن شرح رسوم درباری، مدت این جشن را یک ماه نوشته‌اند، و گروهی پنج روز اول را نوروز عامه و بقیه را نوروز خاصه نامیده‌اند. از مراسم نوروز در دربار هخامنشی و اشکانی اطلاعات دقیقی در دست نیست، ولی از عصر ساسانی اطلاعات زیادی در دست است. در بارهای نخستین خلفای اسلام به نوروز اعتنائی نداشتند، ولی بعدها خلفای اموی، برای افزودن درآمد خود، هدایای نوروز را از نو معمول داشتند، و هدیه‌ای در عید نوروز بر مردم ایران تحمیل میکردند که در زمان معاویه مقدار آن به پنج تا ده میلیون درهم بالغ میشد. امرای ایشان نیز برای جلب منافع خود مردم را به اهداء تحف دعوت میکردند (نخستین کسی که در اسلام هدایای نوروز و مهرگان را رواج داد حجاج ابن یوسف بود). اندکی بعد، این رسم از طرف خلفای مذکور به عنوان گران آمدن اهداء تحف بر مردم منسوخ شد، ولی در تمام این مدت ایرانیان مراسم جشن نوروز را برپا میداشتند. در نتیجه‌ی ظهور ابومسلم خراسانی و روی کار آمدن خلافت عباسی و نفوذ برمکیان و دیگر وزرای ایرانی و تشکیل سلسله‌ی طاهریان جشنهای ایران از نو رونق یافتند. خلاصه آنکه پس از اسلام همواره جشن نوروز برپا میشده است و مراسم آن با تصرفات و تغییراتی از عهدی به عهد دیگر منتقل میشده است تا عصر حاضر که آن بزرگترین جشن ملی ایرانیان محسوب میشود. در داستانهای ملی ایران تأسیس جشن نوروز را به جمشید، پادشاه پیشدادی منسوب کرده‌اند. نیز ← سیزده بدر.

نوروز، اختلال عصبی؛ ← اختلال اعصاب.

نوروز، امیر، سردار مغول، ← امیر نوروز.

نوروزآباد (nŏruz ābād)، دهستان (جمع ۷٬۷۴۰؟)، بخش سرخس، شهرستان مشهد، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۹ (؟) آبادی. آبادیهای آن در غ هری رود واقع است و از آن مشروب میشود. مرکزش، **نوروزآباد** (جمع ۲۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۳۵کیلومتری جش سرخس است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

نوروزان (nŏruzān)، ده (جمع ۱٬۲۳۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کوار، بخش سروستان، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ ۱۰۸کیلومتری جغ سروستان. رود قره آقاج مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، چغندر، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نوروزلو، سد انحرافی، آذربایجان: ← میانه‌دوآب، شهرستان.

نوروزنامه، رساله‌ای در منشأ و تاریخ و آداب جشن نوروز، منسوب به حکیم عمر خیام نیشابوری. مؤلف درین کتاب از حقیقت نوروز و سبب نهادن آن و رسمهائی که درین عید باستانی از طرف شاهان و دیگر طبقات اجتماع ایرانی رعایت میشده است سخن گفته، جای جای حکایتی دلنشین ضمن آن گنجانیده، و مطالبی از دانش‌های عصر خویش را، به اقتضای کلام، درج کرده است. نثر نوروزنامه بسیار زیبا و دلنشین است، و این رساله‌ی مختصر یکی از بهترین نمونه‌های فارسی فصیح و شیوای قدیم است.

نورون[3] (noron؛ از فس)، یاخته‌ی بافتهای عصبی، که وسیله‌ی انتقال تحریکات است، و عمل **سلسله‌ی اعصاب** به واسطه‌ی آن انجام میگیرد. هر نورون مرکب از هسته و سیتوپلاسم و دنباله‌هائی است که تحریکات را منتقل میسازند. معمولاً نورون از یک آکسون[4] (ākson؛ از فس) و یک یا چند داندرون[5] (dandron؛ از فس)

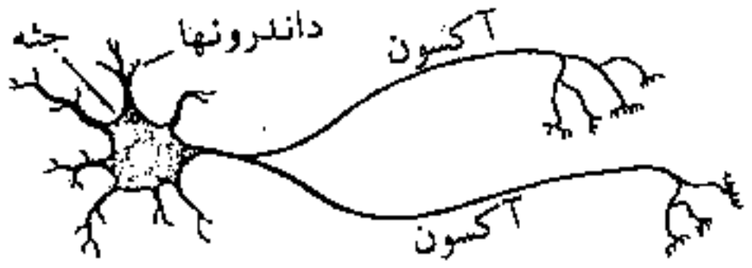

نورون

تشکیل یافته است (← سلسله‌ی اعصاب). آکسونها فرستنده‌ی تحریکات به خارج نورون و داندرونها گیرنده‌ی تحریکات از آکسونهای نورونهای دیگرند. نیز ← تار عصبی؛ عقده‌ی عصبی.

نورویچ: ← نارنج.

نوره (navare)، ده (جمع ۱٬۱۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حسن‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان سنندج، استان کردستان؛ 10کیلومتری غ سنندج. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و صیفی است.

نوره صوفی: ← قره‌مان، کریم‌الدین.

نوری: ← زردآلو.

نوری، حاج میرزا حسین: ← صاحب مستدرک.

نوریت[6] (nevrit؛ فس)، حالتی که از التهاب یک عصب حاصل میشود و با درد و سستی در ناحیه‌ای از بدن که به آن عصب وابسته است همراه میباشد. گاه با از دست دادن حساسیت یا ناسامانی احساس همراه است، و گاه سبب فلج میشود بدان سان که حرکت دادن بخشی از بدن که به آن عصب مربوط است غیر ممکن میشود. علت نوریت ممکن است مکانیکی (آسیب دیدن، فشار)، آوندی (انسداد یک رگ یا خونریزی در بافت عصب)، عفونی (حمله‌ی مستقیم میکروبها)، سمی (مسمومیت فلزی یا شیمیائی، الکل)، یا سوخت و سازی (نقصان ویتامین، کمخونی وخیم) بوده باشد. نشانه‌های نوریت عبارت است از احساس خارش و سوزش و احساس سوزن خور-

(۱)Norodom Sihanouk (۲)Samphan (۳)neuron (۴)axon (۵)dendron (۶)neuritis

دن یا کارد خوردن بر ناحیه‌ی التهاب عصب. چون نوریت بیش از آنکه بیماری باشد نشانه‌ی بیماری است، از همان آغاز باید به درمان علت آن پردازند تا علائم بیماری از میان برود و پایدار نماند. برای تسکین درد از داروهای مسکّن و ثابت نگاه داشتن بافتها برای جلوگیری از حرکت و گرم نگاه داشتن موضع و دستورهای دیگر پزشک استفاده میشود.

نوری سعید (nuri sa'id)، ۱۸۸۸–۱۹۵۸، سیاستمدار عراقی که چندبار به وزارت و نخست‌وزیری و ریاست مجلس رسید. به طرفداری سخت از انگلیسها منسوب بود، و در انقلاب (۱۴ ژوییه‌ی ۱۹۵۸) عبدالکریم قاسم کشته شد.

نور یکرنگ[1]، نوری که عبارت از امواج با بسامد یکسان یا تقریباً یکسان است.

نوریکوم[2] (norikum)، ایالت امپراطوری روم، مطابق قسمتی از اتریش در ج دانوب و غ وین. از غ به رایتیا و از ش به پانونیا محدود بود. در ۱۶ ق‌م ضمیمه‌ی امپراطوری روم شد، و تا قرن ۵م ایالت رومی بود.

نورین (nurin)، ده (جه ۱°۱۷۲ سث ۱۳۴۵ هش)، ⇐ دهستان ابهررود، بخش ابهر، کوهستانی و سردسیر است. ابهررود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، انگور، و میوه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد.

نورین آقا (nurin)، ف ۷۰۲ هق، سردار و امیر مغول در درگاه غازان خان. وی از اقوام قیات بود، و در خراسان و مازندران حشمت و قدرت تمام داشت، و در خدمت بایدو خان به سر می‌برد. امیر نوروز با او دشمنی داشت و در صدد آزار او بر آمد، اما کاری از پیش نبرد. وی غالباً ملازم رکاب غازان و در سفرها با او یا با شاهزاده بایدو همراه و طرف مشورت بود. در بعضی موارد نیز جهت دفع یاغیان و مخالفان اهتمام داشت. در قتل نوروز و کسانش نیز نورین آقا سعی و کمک کرد. غازان در ۶۹۷ هق نورین آقا را جهت حفظ دربند به جانب اران فرستاد، و او چندی در آن حدود به تنظیم امور پرداخت، و در همان جا وفات یافت.

نوریه (nuriyye)، عنوان طعنه‌آمیزی که متشرعه در باب جماعتی از صوفیه به کار برده‌اند، و به آنها این قول را نسبت داده‌اند که حجاب دو گونه است، ناری و نوری؛ حجاب ناری عبارت است از افعال شیطانی، در صورتی که حجاب نوری عبارت است از افعال حمیده که با ریا همراه باشد. اگرچه نظیر این قول از صوفیه نقل شده است، تسمیه‌ی عده‌ای از آنها به این نام—آن هم به سبب قول به وجود حجاب نوری—اصلی ندارد، و این عنوان که در کتب مجادلات (مثلاً تبصرة العوام) آمده است از باب طعن و تشنیع بر صوفیه است. با این همه، پیروان ابوالحسین نوری به نوریه موسوم شده‌اند، و اصل طریقه‌ی آنها، چنانکه از کشف المحجوب هجویری و سایر کتب صوفیه بر میآید، بر ایثار مبتنی بوده است.

نوزائی: ← گشنگیری

نوزاد[3] (nözād)، فس لارو (lārv)، در جانورشناسی، اولین مرحله‌ی نشو و نما بعد از تخم، که از نظر شکل و طرز زندگی با جانور کامل اختلاف دارد. این مرحله در اغلب جانوران چندسلولی[4]—حشرات، سخت‌پوستان، نرمتنان، ماهیها، دوزیستان، و غیرمشاهده میشود. طی نشو و نمای نوزاد یا در پایان آن، دگردیسیهائی اتفاق می‌افتد که منجر به پیدایش جانور کامل میشود. در حشرات، نوزاد به مرحله‌ی رشدی بین تخم و شفیره اطلاق میشود. در حشراتی که دگردیسی کامل دارند، نوزاد فاقد بال و چشم مرکب است، و شکل ظاهری آن با حشره‌ی کامل اختلاف بسیار دارد. بدن نوزاد در حشرات غالباً نرم و نازک یا کمی سخت و کیتینی (← کیتین) است، و غده‌های تناسلی آن در حال توقف رشدی میباشد. نوزادان حشرات در خوردن غذا بسیار حریص و آفت اصلی درختان و نباتات زراعتی و کالاها و محصولات انبارشده‌اند.

نوزاد[5]، بچه‌ی انسان از زمان ولادت تا حدود ۱ ماهگی. پس از دوران نوزادی دوران شیرخوارگی است که تا ح ۲ سالگی امتداد دارد. نمو و خصوصیات کودک شیرخوار بسیار متفاوت است. وزن متوسط هنگام ولادت ۳ تا ۳٫۵ کگ، و قد ۵۰–۵۳ سم است. در ۵ یا ۶ ماهگی وزن تقریباً دو برابر، و در یک سالگی سه برابر میشود. قد در ۶ ماه اول تقریباً ۱۵ سم زیاد می‌شود. درزهای استخوانهای جمجمه و ملاج خلفی در چند هفته‌ی اول، ملاج جلو، که بزرگتر است، تقریباً در یک سال به هم میآید. دندانهای اولی (۲۰ دندان) در ظرف ۲۴ تا ۳۰ ماه اول عمر تکمیل میشود. در ابتدا، شیر مادر یا شیرهایی مانند آن برای تغذیه کافی است (گاهی لازم می‌شود اندکی ویتامینهای ث و د بر آن افزود). از ۶ یا ۷ ماهگی باید آرد یا لعاب حبوبات و غذاهای نرمی (مانند سیب زمینی و برنج پخته‌ی نرم) بر آن افزود. در سال اول باید مایه کوبی آبله و دیفتری و بیماریهای عفونی دیگر، که مایه‌ی آنها تهیه شده است، عملی شود. مهربانی و مواظبت نیز در بهداشت و در رشد بچه بسیار مؤثر است.

نوساتنگارا: ← سوندا، جزایر.

نوسان[6] (navasān)، هر گونه حرکتی که در آن جسمی یا پدیده‌ای (مثلاً جریان برق)، در زمانهای متوالی برابر، به همان شیوه و با همان خواص اولیه‌ی خود، مرتباً تکرار میشود (← ارتعاش). مثلاً، حرکت یک آونگ، ارتعاش وزنه‌ای که به یک فنر آویخته است، یا یک جریان متناوب برق حرکاتی یا پدیده‌هائی نوسانی هستند. مدت یک نوسان دوره‌ی ارتعاش و عده‌ی نوسانها در ثانیه بسامد ارتعاش است. نوسان مستلزم عمل یک نیروی کشش است تا جسم یا جریان را در امتدادی به حرکت درآورد، و نیز مستلزم عمل یک نیروی بازگرداننده است (متناسب با جا به جا شدن جسم از وضع سکون) تا جسم را به حالت اولیه بازگرداند. مثلاً، در آونگ، نیروئی که آن را به راه می‌اندازد نیروی رانش است که در مقابل آن نیروی ثقل (نیروی بازگرداننده) آونگ را به وضع سکون باز میگرداند. ولی مقدار حرکتْ آونگ را دوباره در جهت مقابل بالا می‌برد، و حرکت بدین ترتیب ادامه مییابد (البته مقاومت هوا رفته رفته حرکت را کند میکند تا وقتی که آونگ از حرکت بایستد).

نوسانگر[7] (navasān.gar)، به معنی اعم، هر آلتی که یک اثر ارتعاشی تولید کند، و به معنی اخص، آلات تولید ارتعاشات برقی. نوسانگرهای اولیه مبنی بر تجربیات ه. ر. هرتس و اساساً مرکب از یک خازن و یک سیم خودالقائی بود (← هرتس، محرک)؛ اگر دو سلاح خازن را به سیم ثانوی یک قرقره‌ی القا متصل کنیم، و قرقره را به کار اندازیم، چون اختلاف پتانسیل (سطح برقی) بین دو سلاح به قدر کافی زیاد شود، بین دو گلوله‌ی فلزیِ مدارِ تخلیه جرقه میزند (خازن تخلیه میشود). جرقه‌های تخلیه جریان متناوب پربسامدی است که تولید امواج برقاطیسی میکند (شکل ۱). نوسانگر بسته‌ی

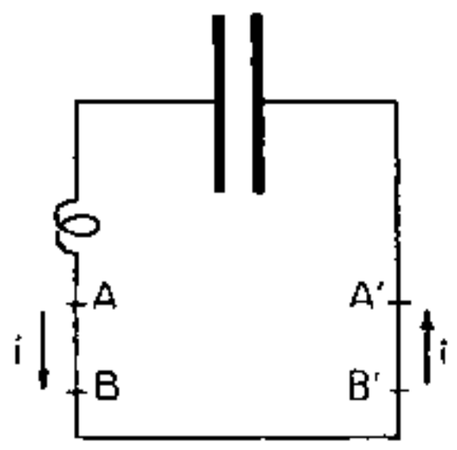

شکل ۱

مذکور، از جهت تشعشع برقاطیسی، ضعیف است. بدین سبب، انرژی مدار نوسانگر بسته را به نوسانگر باز (مثلاً مرکب از یک جسم هادی خطی مربوط به زمین) که از آن جدا است منتقل میکنند، نوسانات جریان مدار بسته تولید جریان القائی پربسامدی در نوسانگر باز میکند که امواج برقاطیسی ناشی از آن قابل انتقال به فواصل دور است (← آنتن، شکل ۲).

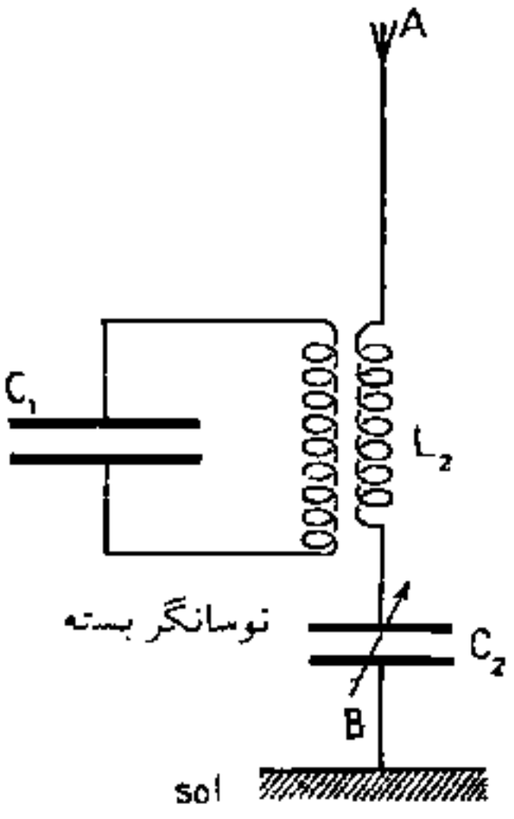

شکل ۲ . آنتن

نوسانگر از عوامل اساسی ارتباط رادیوئی (← رادیو) است. در نوسانگرهای امروزی لامپهای

(۱)monochromatic light (۲)Noricum (۳)larva (۴)Metazoa (۵)infant (۶)oscillation (۷)oscillator

الکتریکی نقش عمده‌ای دارند.
نوسان‌نما[1] (navasān-namā)، اسبابی الکترونی که برای تبدیل علائم برقی به علائم نورانی به کار میرود. پدیده‌های غیر برقی، از قبیل تغییرات شدت یک صوت، نیز در صورتی میتواند به علائم نورانی تبدیل شود که تغییرات مزبور قبلاً به علائم برقی تبدیل شده باشد. علائم برقی بر صفحه‌ی یک لوله‌ی اشعه‌ی کاتودی نمایان میشود. نیز ← لوله‌ی شعاع کاتودی.
نوسان‌نمای شعاع کاتودی: ← لوله‌ی شعاع کاتودی.
نوستاد، پیمان: ← جنگ شمالی.
نوسترادامus[2] (nostrādāmus)، فیزیسین دو نوتردام (mišel dē notrdām)، ۱۵۰۳–۶۶، عالم احکام نجوم و طبیب فرانسوی که به علت کتابش، قرنها (۱۵۵۵)، در پیشگوئی معروف بود. دادگاه پاپ کتاب را در ۱۷۸۱ محکوم کرد. در آغاز بروز طاعون در ج فرانسه عده‌ی زیادی را تحت درمان قرار داد، و همین موجب شهرتش شد.
نوستری[3] (nēstri؛ فس) یا **نوستریا**، عنوان قسمت غربی مملکت فرانکها در قرون ۶م–۸م، هنگام فرمانروائی سلسله‌ی مروونژیان. سرزمین سن و لوار و ناحیه‌ی ل آنها را شامل میشد؛ شهرهای عمده‌اش پاریس و سواسون بود. این قلمرو در ۵۱۱ تقسیم شد که در آن سال متصرفات کلوویس I میان پسرانش تقسیم شد. کلوتر I، شاه نوستری، موقتاً (۵۵۸–۶۱) سرزمین خود را با سرزمین همسایه‌اش، اوستراسیا، متحد کرد. پس از مرگ کلوتر، اراضی او میان چهار پسرش تقسیم شد، و پس از مرگ یکی از آنان، با تقسیم تازه‌ای، مملکت نوستری به وجود آمد (۵۶۷). رقابتهای مداوم سلسله‌ای با جنگ طولانی و سخت میان فردگوند، ملکه‌ی نوستری، و برونهیلدا، ملکه‌ی اوستراسیا، به اوج خود رسید؛ این مبارزات هنگامی پایان یافت که **کلوتر II** همه‌ی فرانکها را متحد کرد و برونهیلدا را به قتل رسانید (۶۱۳). بار دیگر سرزمین فرانکها تقسیم شد و مدت کوتاهی در زمان **داگوبر I**، پسر کلوتر، همه‌ی فرانکها با هم متحد شدند. پس از داگوبر قدرت شاهان رو به زوال نهاد و کاخبانان صاحب قدرت شدند. **پین د/اریستال** کاخبان شاه اوستراسیا رقیب نوستریائی خود را شکست داد و استراسیا و نوستری را متحد کرد (۶۸۷). اخلاف وی، **کارولنژیان**، نخست به عنوان کاخبان و، پس از ۷۵۲، به عنوان شاه بر دو مملکت فرمان میراندند. در پایان قرن ۹م نام نوستری اهمیت جغرافیائی خود را از دست داد.
نوستریا: ← نوستری.
نوسکه[4]، **گوستاو** (gustāv noske)، ۱۸۶۸–۱۹۴۶، سیاستمدار سوسیال دموکرات آلمانی. پس از انقلاب (۱۹۱۸) جمهوریخواهان، فرماندهی نیروهای مسلح را به عهده داشت، و در ۱۹۱۹–۲۰ وزیر دفاع بود. در همین سمت، بیرحمانه ← حزب سپارتاکوس و شورشهای دیگر را سرکوب کرد. نوسکه ارتش آلمان را تجدید سازمان داد. در ۱۹۲۰ فرماندار هانوور شد. در ۱۹۳۳ ناسیونال سوسیالیستها او را برکنار کردند. در ۱۹۴۴ به اتهام شرکت در توطئه‌ای علیه هیتلر دستگیر شد، و تا ۱۹۴۵، که نیروهای شوروی او را آزاد کردند، در زندان بود.
نوسنگی، دوره‌ی: ← عصر حجر جدید.
نوسود (nō.sud)، بخش (جه ۱۱٬۲۰۰ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان یاوه، استان پنجم. مرکزش، **نوسود** (جه ۱٬۰۵۸ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۸کیلومتری لغ یاوه و ۳کیلومتری مرز ایران و عراق قرار دارد. کوهستانی و سردسیر است.
نوش یا سرو خمره‌ای: ← سرو کوهی؛ سور.
نوش‌آباد (nuš.ābād)، ده (جه ۴٬۴۹۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان نوش‌آباد، بخش آران، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)، ۴کیلومتری غ آران. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و ابریشم است. از صنایع دستی قالیبافی و پارچه‌بافی دارد.
نوش‌آباد، دهستان (جه، به استثناء نقاط شهری، ۱۰٬۳۴۰ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش آران، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۸ آبادی.
نوشاتل[5] (nēšātel)، آلمانی **نویبورگ** (noyenburg)، ایالت [ـ کانتون] (۸۰۰ کمه؛ در ۱۹۷۰، جه ۱۶۹٬۱۷۳)، غ سویس به فاصله‌ی ۴۰کیلومتری غ برن، در کوههای ژورا. ناحیه‌ای جنگلی با مراتع، که پرورش احشام دارد، و پنیر و شراب تولید میکند. ساعتسازی مخصوصاً در لو لوکل[6] (lē lokl) و لاشودفون[7] (lā šo dē fon)ـ و کاردینه‌سازی آن معروف، و کالاهای نخی از فراورده‌های صنعتی اولیه‌ی آن است. سکنه‌ی آن اکثر پروتستان و فرانسوی‌زبان هستند. نوشاتل، که در اوایل قرن ۱۱م بخشی از بورگونی بود، بعداً کنت‌نشینی تحت حکومت امپراطوری مقدس روم شد. در ۱۵۰۴ به خاندان اورلئان‌لونگویل انتقال یافت، و در ۱۶۴۸ امیرنشین مستقل شد؛ در ۱۷۰۷ فردریک I پروس به عنوان امیر نوشاتل انتخاب شد. گرچه در ۱۸۱۴ ایالت سویس شد، یک امیرنشین خودمختار باقی ماند. در ۱۸۴۸ انقلابی خودمختاری آن را بر انداخت، و در ۱۸۵۷ شاه پروس از ادعای خود بر تاج و تخت آن دست کشید. مرکز ایالت، شهر **نوشاتل** (در ۱۹۷۰ جه ۳۸٬۷۸۴) دارای یک کلیسای جامع (قرون ۱۲م–۱۳م)، قلعه‌ای قدیمی، و دانشگاه است (تأسیس ۱۸۳۸)؛ ماشین‌آلات، شکلات، و توتون تولید میکند. شهر بر ساحل شمالی **دریاچه‌ی نوشاتل** (۳۹ کمه طول، ۶–۸ کمه عرض) واقع است. اطراف دریاچه را تاکستانهای زیبائی فرا گرفته. بازماندههای فراوان از آبراهها در آن وجود دارد.
نوشاتل، شهر، سویس، ← نوشاتل، ایالت.
نوشاتل، دریاچه‌ی، سویس، ← نوشاتل، ایالت.
نوشادر (nošādor)، ترکیبی از کلور و امونیاک، نام شیمیائی آن کلورور امونیوم، به فورمول NH_4Cl؛ به صورت بلورهای بیرنگ حلپذیر در آب. در طب به عنوان محرک و مدرّ و معرّق و خلط آور مصرف میشود.
نوش‌آذر (nuš.āzar)، شاهزاده‌ی ایرانی؛ فرزند اسفندیار و برادر بهمن. در گشودن رویین دژ توسط اسفندیار، از پهلوانان و سران جنگاور ایران بود، و طرخان تورانی را با شمشیر به دو نیم کرد. در جنگ رستم و اسفندیار، به دست زواره کشته شد.
نوشتکین سلاحدار، سردار عبدالرشید غزنوی، ← غزنویان، قسمت III.
نوشتکین غرچه یا غرجه‌ای (nuštakine qarce,je'i) یا **انوشتکین**، فد ۴۹۱ هق، شحنه‌ی خوارزم در زمان ملکشاه سلجوقی؛ جد سلاطین سلسله‌ی خوارزمشاهیان. وی در آغاز غلام ترکی بود که بلکاتکین، از امرای سلجوقی، او را از غرجستان خرید، و به همین جهت معروف به غرچه شد. نوشتکین در دستگاه سلاجقه رتبه‌ی طشت‌داری یافت (۴۷۰ هق)، و چون ولایت خوارزم در عداد وظیفه‌ی طشت‌خانه بود، سلطان برکیارق، بعد از **اکنجی ابن قچقار**، منصب خوارزمشاهی را به پسر او، **قطب‌الدین محمد خوارزمشاه** واگذار کرد (۴۹۱ هق)، و خوارزمشاهان همه از اولاد این قطب‌الدین‌محمد بوده‌اند.
نوشتن[8]، در حسابگر، بیرون آمدن اطلاعات حساب‌شده در حسابگر از مخرج (← مدخل و مخرج) آن به صورت نوشته. کلماتی که به دستگاه مخرج انتقال میابد، کلیدهای ماشین حروفچینی یا ماشین تحریری را به کار می‌اندازد و این اطلاعات را به صورت چاپ‌شده یا ماشین‌شده فراهم میآورد، یا اینکه کارتهائی را به صورت خاص سوراخ میکند که اطلاعات را به طریق خاص از آنها استخراج می‌کنند. قس **خواندن**.
نوشهر (nō.šahr)، ده (جه ۱٬۰۰۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۲۲ کیلومتری ج اردبیل؛ محصولاتش غلات وحبوبات.
نوشهر، شهرستان (جه ۱۱۰٬۳۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، استان دوم (مازندران)؛ مرکزش نوشهر. از ل به بحر خزر و از ج به سلسله کوه البرز محدود است، مشتمل است بر بخشهای حومه، چالوس، و کلاردشت. شهر چالوس در آن قرار دارد. از لحاظ طبیعی به ۲ منطقه‌ی دشت (قسمتهای ساحلی) و کوهستانی (قسمتهای مرکزی و جنوبی) تقسیم میشود. سلسله کوه البرز در این شهرستان دارای ۳ رشته‌ی مشخص است. رشته‌ی اول، که تقریباً به موازات ساحل ممتد است، پوشیده از جنگل، و بلندترین قله‌ی آن قله‌ی کلاردآباد است. رشته‌ی دوم تقریباً به موازات رشته‌ی اول قرار گرفته و قسمتی از رودهای این شهرستان از آن سرچشمه میگیرند و از بلندترین قله‌های آن شاه‌کوه را میتوان نام برد. رشته‌ی سوم سلسله کوه اصلی البرز است. رودهای چالوس، کجور، سردآبرود و رودهای محلی دیگر مشروبش می‌سازند. محصولات عمده‌اش برنج، مرکبات، و

(۱)oscilloscope (۲)Nostradamus (۳)Neustria (۴)Noske (۵)Neuchâtel (۶)Le Locle (۷)La Chaux-de-Fonds (۸)write

محصولات جنگلی از قبیل چوب و زغال است. از صنایع دستی آن حصیربافی، زنبیل‌بافی و ظروف و اشیاء چوبی است. آثار و اشیائی که ارزش تاریخی و باستانشناسی دارند، در آن به دست آمده است که مهمترین آنها مجموعه‌ی زرین کلاردشت (← کلاردشت، آثار تاریخی) است.

بر طبق قتکه ۱۳۱۶ هش نوشهر یکی از بخشهای شهرستان شهسوار را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی خرداد ماه ۱۳۲۵ هش از آن شهرستان منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

نوشهر، شهر و بندر (جه ۹٬۰۱۶ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان نوشهر، استان دوم (مازندران)، کنار دریای خزر؛ ۸کیلومتری ش چالوس و ۹۷ کیلومتری غ بابلسر. از طریق جاده‌ی آسفالته با تهران مرتبط است؛ راه (آسفالته‌ی) معروف کناره از آن میگذرد. از لحاظ ارتباطی و بندری اهمیت دارد. از مناطق جهانگردی کشور محسوب میشود.

نوشهر تا ۱۳۱۰ هش دهکده‌ای بیش نبود، ولی به سبب موقعیت جغرافیائی مورد توجه قرار گرفت و تأسیسات بندری، ساختمانهای جدید، باغهای زیبا، بناهای مجلل، و پلاژ در آن احداث شد. تأسیسات بندری آن، که شامل اسکله، حوض شناور، و لنگرگاه است، به وسیله‌ی یک شرکت هلندی از سال ۱۳۱۲ هش تا ۱۳۱۹ هش ساخته شد. در جه II این بندر مورد استفاده‌ی متفقین قرار گرفت، و قسمت عمده‌ی مهمات از این بندر به شوروی حمل میشد.

نوشیروان: ← انوشروان.

نوع، در اصطلاح منطق، ← کلیات خمس، قسمت (۲).

نوع، در رده‌بندی، ← رده‌بندی.

نوع اضافی، در اصطلاح منطق، ← کلیات خمس.

نوع حقیقی، در اصطلاح منطق، ← کلیات خمس.

نوغاب (nuqāb)، ده (جه ۲٬۴۶۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان جویمند، بخش جویمند، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ ۶کیلومتری ش گناباد. محصولاتش غلات و زعفران است.

نوغاب، ده (جه ۹۵۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان طبس مسینا، بخش درمیان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ ۱۵کیلومتری ل درمیان. محصولاتش غلات و چغندر است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نوفل ابن عبدالله مخزومی: ← محمد ص، قسمت ۳۳.

نوفیثاغورسیان: ← فیثاغورس، قسمت II.

نوق (nuq)، دهستان (جه ۹٬۰۰۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ دارای ۴۳ آبادی. در دشت واقع شده و هوای آن معتدل است. محصولاتش غلات، پنبه، و پسته است.

نوقان: ← طوس، ناحیه؛ قسمت I.

نوک‌آباد (nuk.ābād)، ده (جه ۱٬۴۲۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۵-کیلومتری ج فلاورجان. زاینده‌رود مشروبش می‌سازد. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است.

نوکانتی، فلسفه‌ی[1] (nökanti)، طریقه‌ی فلسفی که مبانی فلسفه‌ی کانت را میپذیرد، و روش نقادی او را بر مسائل اواخر قرن ۱۹م و قرن ۲۰م تطبیق میکند. این طریقه در حقیقت نهضتی بود بر ضد مادیگری قرن ۱۹م، و پیروان آن، که در رأس ایشان فیلسوف آلمانی فریدریش آلبرت لانگه[2] (fridriš ālbert lānge؛ ۱۸۲۸–۷۵) قرار داشت، "بازگشت به کانت" را شعار خود قرار دادند. نوکانتیان مفسّر فلسفه‌ی کانت هر کدام جنبه‌ی خاصی از فلسفه‌ی او را مورد تأیید و تأکید قرار دادند، و از همین رو، مکتبهای مختلفی پدید آمده است که مهمترین آنها مکتب ماربورگ و مکتب بادن است.

(۱) مکتب ماربورگ. علاقه‌ی مکتب ماربورگ در فلسفه بیشتر به مبحث معرفت است. بنیانگذار این مکتب، ⇐ هرمان کوهن (یا کوئن)، نقش محسوسات را در معرفت چندان مهم نمی‌داند. آنچه از راه حواس به ذهن میرسد، تا به بوته‌ی اندیشه نرفته باشد مبهم است. دریافتهای حسی به منزله‌ی علائم سؤال است، و اندیشه، با به کار بردن مقولات خود در باره‌ی آنها، به آن سؤالها پاسخ میدهد. بنا بر این، مقولات اندیشه صور اساسی و اصلی موجودات است، و چنانکه کوهن گفته است، "ما ستارگان را در آسمان درک نمیکنیم، بلکه در کتب نجومی درک می‌کنیم". از کتابهای مهم مکتب ماربورگ منطق معرفت محض، علم الاخلاق اراده‌ی محض، و جمالشناسی احساس محض، از کوهن، و مبانی منطق علوم مثبته، از پاول گرهارد ناتورپ[3] (pāl gerhārd nātorp؛ ۱۸۵۴–۱۹۲۴) است. کاسیرر از مکتب ماربورگ بود.

(۲) مکتب بادن. تأکید مکتب بادن بر ارزش نظری است. بنیانگذار این مکتب، ویلهلم ویندلباند[4] (vilhelm vindelbānd؛ ۱۸۴۸–۱۹۱۵)، خود مورخ فلسفه، و به نقد تاریخی علاقه‌مند بود. او و شاگردش هاینریش ریکرت[5] (hāynriš rikert؛ ۱۸۶۳–۱۹۳۶) در یافتند که قوانین و مفاهیم علوم مثبته بر علومی که بر پایه‌ی ارزشها و ارزشگذاری هستند همیشه قابل تطبیق نیست؛ آنان اهمیت دانشهای مربوط به فرهنگ انسانی را گوشزد کردند. ریکرت می‌گفت که واقعیت، اگر از جنبه‌ی تعمیم و کلیت ملاحظه شود، طبیعت است، و اگر از جنبه‌ی شخصی و جزئی ملاحظه شود، تاریخ است. کلید فهم تاریخ "ارزش" است، و به همین جهت، مسئله‌ی ارزش مسئله‌ی اساسی فلسفه است، و فلسفه‌ی نقادی کانت فلسفه‌ی نقادی ارزش نظری است. از آثار مهم مکتب بادن مقدمات و مقدمه‌ای بر فلسفه، تألیف ویندلباند، موضوع معرفت و حدود مفاهیم علوم طبیعی، تألیف ریکرت، و کتاب ارزشهای جاودان، تألیف هوگو مونستربرگ[6] (hugo münsterberg؛ ۱۸۶۳–۱۹۱۶) است.

نوکتورن[7] یا **نکتورن** (هر دو nokturn؛ از فر.)، ایتالیائی **نوتورنو** (notturno). ۱- هر اثر موسیقی که یادآور زیبائی و آرامش شب باشد میتواند عنوان نوکتورن داشته باشد (نوکتورن برای فلوت، اوبوا، دو کر و سازهای زهی اثر هایدن). ۲- ج. فیلد این نام را به قطعات کوتاه و آهسته‌ی خود برای پیانوی تنها داده است که در آنها معمولاً ملودی با صورتی تزیین‌شده، به دست راست داده میشود و دست چپ آکوردهای شکسته‌ای را جهت همراهی ملودی اجرا میکند. شوپن این عنوان را از فیلد گرفته به بعضی قطعات کوتاهی که برای پیانو نوشته داده است. این قطعات عواطف رمانتیک شدیدتری را در بر دارند. فورم یک نوکتورن عموماً سه‌بخشی است.

نوکلاسیسیسم: ← کلاسیسیم.

نوکلئوپروتئین: ← ویروس؛ ⇐ اسیدنوکلئیک.

نوکلئوتید: ⇐ اسید نوکلئیک.

نوکلئول: ← یاخته یا سلول.

نوکلئون[8] (nukleon؛ از فر)، اصطلاحی که به نوترون و پروتون—سازاهای اصلی هسته‌ی اتم— هر دو گفته میشود. نوکلئونها با نیروی شدیدی مجذوب یکدیگر شده و هسته‌ی اتم را ساخته‌اند. نوکلئون را میتوان همچون ذره‌ی اساسی منفردی به شمار آورد که پروتون و نوترون حالات مختلف آن هستند. نیز ← ذره‌ی هسته‌ای.

نوکلئیک، اسید: ⇐ اسید نوکلئیک.

نوکلئین: ← اسید نوکلئیک.

نوکندکا (nō.kandkā)، دهستان (جه ۵٬۷۵۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۲ آبادی. سیاه‌رود و رود تالار مشروبش میسازند. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، کنف، و کنجد است.

نوکنده (nō.kande)، ده (جه ۴٬۷۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان انزان، بخش بندر گز، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۶کیلومتری ج بندر گز. محصولاتش غلات، برنج، پنبه، و کنجد است. از صنایع دستی پارچه‌بافی نخی دارد. نوکنده سابقاً مرکز عمده‌ی انزان بود. امامزاده‌ای قدیمی به نام امامزاده حبیب‌الله دارد.

نوکنفوسیوسی: ← کنفوسیوس، قسمت V.

نوکوبینگ[9] (nükëbing)، نام چند محل در دانمارک، مخصوصاً شهری (در ۱۹۷۰ جمعه ۲۵٬۸۷۰) بر جزیره‌ی فالستر. این شهر که بندری بر دریای بالتیک است، کارخانه‌های قند، کارگاههای کشتیسازی، و ناوگان ماهیگیری دارد. خرابه‌های یک قلعه‌ی قرن ۱۲م و یک تالار شهری سبک گوتیک در آن باقی است. مقرّ اسقف اعظم لوتری است.

نوکوپینگ[10] (nükēping)، سوئدی **نوچوپینگ** (nücēping) شهر (در ۱۹۷۰ جمعه ۳۷٬۷۱۶)، مرکز ایالت سودرمانلاند، بخش سوئد، کنار دریای بالتیک. شهری صنعتی و مرکز ماشینسازی و اتومبیلسازی و صنایع برقی است. در اواخر قرون وسطی بر جای یک مرکز تجارتی قدیمی ساخته شد، ولی در ۱۶۶۵ با آتشسوزی از میان رفت. یک کلیسا از قرن ۱۳م و ویرانه‌های ارگی قرون وسطائی از آثار قدیمی آن است.

---

(۱) neo-Kantianism (۲) Lange (۳) Natorp (۴) Windelband (۵) Rickert (۶) Münsterberg (۷) nocturne (۸) nucleon (۹) Nykøbing (۱۰) Nyköping

نوکوس[1] (nukus)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۷۴٬۰۰۰)، کرسی جمهوری قراقالپاغ، در ازبکستان، کنار آمو دریا. صنعت آمودن مواد غذائی دارد، و از تعمیرگاههای ماشین‌آلات و موتور است.
نوکوهیوا، جزیره، ← مارکیز، جزایر.
نوکیانگ، رود، آسیا، ← سالوین.
نو گشتن[2] (nŏ gaštan)، در زمینشناسی و جغرافیای طبیعی، فعالیت خود را از سر گرفتن (مثلاً ← نوگشته‌رود)؛ دگرباره پیدایش یافتن پستیها و بلندیها در پهنه‌ای که فرسایش تا سرحد امکان آن را ساییده است.
نوگشته‌رود[3] (nŏ.gašte.rud)، رودی کهن که، در نتیجه‌ی بالا آمدن آبریز آن، دگرباره، مانند رودهای جوان، بستر خود را میکند و پیش می‌رود.
نوگوچی[4]، **هیدیو** (hideyo noguci)، ۱۸۷۶–۱۹۲۸، میکروبشناس ژاپنی. در حه ۱۹۰۰ به کشمة رفت، و در ۱۹۰۴ عضو مؤسسه‌ی راکفلر شد. تحقیقاتش در باب تب زرد، آبله، زهر مارها و تشخیص سیفیلیس است. در غنا به تب زرد، که در باره‌ی آن تحقیق میکرد، مبتلا شد، و در گذشت.
نوگوچی[4]، **یونه** (yone noguci)، ۱۸۷۵–۱۹۴۷، شاعر و نقاد شعر و هنر ژاپنی. مدتی در کشمة و انگلستان زیست، و یک سال در آکسفرد تدریس کرد؛ سپس استاد ادبیات انگلیسی دانشگاه توکیو شد. نوشته‌های انگلیسی نوگوچی توجه غربیان را به هنرمندان ژاپنی جلب کرد. منتخبات اشعار انگلیسی او در ۱۹۲۱ منتشر شد. ژاپن و امریکا (۱۹۲۱) و کتابهای انتقادی هیروشیگه (۱۹۳۴) و مارونوتو (۱۹۳۹) از آثار دیگر او است.
نوگوران (nŏgurān)، ده (حه ۱٬۳۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان آیدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۴ کیلومتری جغ فلاورجان. زاینده‌رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است.
نوگی[5]، کنت **مارسوکه** (kont māresuke nogi)، ۱۸۴۹–۱۹۱۲، ژنرال ژاپنی. بسرعت لیاقت خود را در جنگجوئی نشان داد، و با تصرف پورت آرتور، در جنگ چین و ژاپن (۱۸۹۴–۹۵)، شهرت یافت. در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۰۵) دوباره پورت آرتور را تصرف کرد. نوگی که بدین ترتیب یک قهرمان نظامی ملی شده بود، با خودکشی خود و زوجه‌اش به هنگام مرگ امپراطور موتشوهیتو، باز هم در نظر ملت وجهه‌ی ملی بیشتری یافت.
نولا[6] (nolā)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۲۶٬۶۶۶)، کامپانیا، ج ایتالیا. از مراکز کشاورزی است، و سابقه‌ی تاریخی دارد. مستعمره‌ی آباد رومیان، و یکی از مراکز اولیه‌ی مسیحیت بود. در نزدیکی آن ویرانه‌های رومی (یک آمفی‌تئاتر و چند گور) و یک گورستان قدیمی که در آن قدیسین شهید مدفونند وجود دارد. آوگوستوس در اینجا در گذشت (۱۴ ب‌م).

نولامارکیسم: ← لامارک.
نولدکه[7] (یا **نلدکه**)، **تئودور** (هر دو teodor nĕldeke)، ۱۸۳۶–۱۹۳۰، مستشرق آلمانی و متخصص در زبانهای سریانی و عربی و فارسی، مة هامبورگ. دو کتاب او بسیار مشهور و مفید است، یکی تاریخ قرآن و دیگری حماسه‌ی ملی ایران در باره‌ی شاهنامه که به فارسی هم ترجمه شده است.
نولده: ← عربستان، قسمت ۱۸.
نولده[8]، **امیل** (emil nolde)، ۱۸۶۷–۱۹۵۶، نقاش اکسپرسیونیست آلمانی. نام حقیقیش امیل هانزن[9] (emil hänzen). پس از مدتی معلمی در یک مدرسه‌ی هنرهای صنعتی در سویس (۱۸۹۲–۹۸)، به سفر در سراسر اروپا پرداخت. در ۱۹۰۶ به جمعیت طرفداران اکسپرسیونیسم آلمانی به نام ⇐ بروکه پیوست. نقاشیهای با رنگهای تند وی پیوسته توسط هنرمندان پیشرو انفصالی برلین مردود شناخته میشد. نولده، به عنوان اعتراض، نامه‌ی سرگشاده‌ای به رئیس هنرمندان انفصالی نوشت و با آنان سخت اختلاف پیدا کرد. در ۱۹۱۱ در تأسیس جمعیت انفصالیون جدید شرکت جست. دو سال بعد به هیئت اعزامی به دریاهای جنوب برای تحقیقات مردمشناختی پیوست. رژیم نازی در ۱۹۳۷ نقاشیهای او را به عنوان "هنر منحط" محکوم کرد، و بسیاری از تابلوهای او توقیف شد. موضوعهای نقاشی نولده هم طبیعت (مناظر دریائی، باغهای گل) بود و هم امور ماوراء طبیعی (سرهای شیطانی، ظواهر اسرارآمیز، و موضوعات دینی). صورتهای ماسک‌مانند وی جهان عواطف ابتدائی را مجسم میسازد. رنگهای تند و غالباً خشن با تغییر شکلهای افراطی در آن دیده میشود. عالیترین نمونه‌های آن مسیح در میان کودکان (موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) و گل آفتابگردان رسیده (مؤسسه‌ی هنرها، دیترویت) است.
نول کشور (naval kešor)، نام چاپخانه‌ای در لکنهو، هند، که منشیْ نول کشور (۱۸۳۶–۹۵)، از پیشگامان روزنامه‌نگاری در هند، در ۱۸۵۸ تأسیس کرد. اگرچه منشی نول کشور این مطبعه را نخست برای چاپ مجله‌ی خود به نام اود اخبار (od.axbār) بنیاد نهاد، بعدها بسیار مجهز و مشهور و بزرگ شد، و کتابهای فراوان فارسی و عربی و اردو در نظم و نثر و اخلاق و فلسفه و فقه و تفسیر و حدیث، و نیز قرآن مجید، در آن به چاپ رسید. از جمله‌ی کتابهای مهم دیگری که در آن به چاپ رسیده است میتوان اینها را نام برد: شاهنامه، مثنوی مولانا، کیمیای سعادت، تفسیر حسینی کاشفی، شرح مثنوی، تألیف عبدالعلی بحرالعلوم، و نیز کتب عربی احیاءالعلوم غزالی و کنز الدقایق.
نوم[10] (nŏm)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۲٬۴۸۸)، غ آلاسکا، کشمة، برکناره‌ی جنوبی شبه جزیره‌ی سیوارد، کنار خلیج نورتن. در ۱۸۹۸، مقارن کشف معادن طلا در آنجا تأسیس شد. سال بعد ۲۰٬۰۰۰ جوینده‌ی طلا به آنجا هجوم آوردند، ولی بسیاری از آنها تلف شدند یا آن ناحیه را ترک کردند. مرکز بازرگانی لغ آلاسکا و مرکز صنایع دستی اسکیموهاست. یک فرودگاه هوائی دارد. تهیه‌ی پوست و صید ماهی معمول است. دماغه‌ی نوم در جش آن است.
نومئا[11] (numeā)، بندر شهر (در ۱۹۷۱ حه تخمیناً ۵۸٬۰۰۰)، پایتخت و مرکز تجارتی کالدونی جدید. بندر مهم کالدونی جدید است. سکنه‌ی آن اکثر فرانسوی یا از اعقاب فرانسویان هستند. یکی از بزرگترین صادرکنندگان جهانی نیکل و کروم است. پایگاه هوائی مهم بر راههای هوائی فراز قطب است. در سابق (۱۸۶۴–۹۷) تبعیدگاه مجرمان فرانسوی بود، و بور در فرانی[12] (por dĕ frāns فنس، = بندر فرانسه) خوانده میشد.
نوما پومپیلیوس[13] (numā pompilius)، شاه افسانه‌ای روم، جانشین رومولوس. به خردمندی و شفقت معروف بود، و دوران سلطنتش یک دوره‌ی صلح طولانی بود. گویند زوجه‌اش، الاهه اگریا، در سلطنت به وی کومک میکرد. قوانین تشریفاتی و آداب مذهبی رومیان را از او میدانستند.
نومانتیا[14] (numāntiā)، ماندگاه قدیم در اسپانیا، نزدیک رود دورو. در مقابل حملات مکرر رومیها برای تصرف آن، از زمان پیکار (۱۹۵ ق‌م) کاتوی مهین تا هنگامی که سکیپیو آفریکانوس مینور (← سکیپیو) آن را متصرف شد (۱۳۴ ق‌م)، سخت مقاومت کرد.
نومفنبورگ[15] (nümfenburg)، جومه‌ی مونیخ، باواریا. به خاطر قصر مجلل سلطنتی و پارک آن (آغاز بنا، ۱۶۴۴)–که متعلق به دوکهای (بعداً شاهان) باواریا بود–مشهور است؛ یک کارخانه‌ی معروف چینی‌سازی در آنجا تأسیس شد (۱۷۶۱).
نومن[16] (numen؛ لتی)، در دین قدیم روم، نیرو یا نفس هر یک از اشیاء طبیعت (درخت، چشمه، زمین، و نیز انسان) که حاکم بر پدیده‌های طبیعی و اعمال انسانی است. نیز ← روم، دین.
نومنا: ← فلسفه، قسمت IX.
نومنامه: ← فضل‌الله استرابادی.
نومورا[17]، **کیچیسابورو** (kicisāburo no-murā)، ۱۸۷۷–۱۹۶۴، دریاسالار و سیاستمدار ژاپنی؛ فرمانده جنگ در شانگهای (۱۹۳۲). در ۱۹۴۰ به عنوان سفیر کبیر ژاپن به کشمة اعزام شد. سرپرست مذاکرات واشینگتن (۱۹۴۱) بود، که به علت حمله‌ی ژاپن به پرل هاربر قطع شد.
نوموگرافی[18] (nomogrāfi؛ فنس)، ترسیم نمودارِ روابط ریاضی که از روی آن، با استفاده از یک ستّاره، مقادیر مورد نظر بآسانی به دست میآید. این نمودارها را **نوموگرام**[19] (nomogrām؛ فنس) مینامند. نوموگرامها خصوصاً برای به دست آوردن جوابهای تقریبی بسیاری از معادلات سودمندند. در شکلْ نوموگرام معادله‌ی $x^2+y^2=2w^2$ دیده میشود که با قرار

(۱)Nukus (۲)rejuvenation (۳)rejuvenated river (۴)Noguchi (۵)Nogi (۶)Nola (۷)Nöldeke (۸)Nolde (۹)Hansen (۱۰)Nome (۱۱)Numéa; Nouméa (۱۲)Port-de-France (۱۳)Numa Pompilius (۱۴)Numantia (۱۵)Nymphenburg (۱۶)numen (۱۷)Nomura (۱۸)nomography (۱۹)nomogram

دادن ستاره در امتداد عدد ۱ از محور x ها و عدد ۳ از محور y ها، اندازه‌ی w بر روی

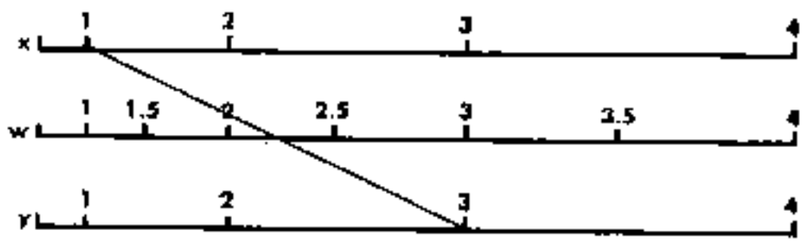

نوموگرام برای $2w^2=x^2+y^2$ که w را به‌ازای $x=1$ و $y=3$ تعیین میکند.

محورها از ملاحظه‌ی محل تلاقی ستاره با این محور خوانده میشود.

نوموگرام: ← نوموگرافی.

نومیتور (numitor)، پدر بزرگ رومولوس.

نومیدیا[1] (numidiā)، کشور قدیم، لغ افریقا، تاحدی مطابق الجزایر حالیه. جزء امپراطوری کارتاژ بود، تا آنکه در جنگهای کارتاژی، ماسی‌نیسا طرفدار روم شده استقلال یافت (۲۰۱ قم). تا زمان جنگ مهلک یوگورتاس با روم رونق داشت. در قرن اول بم، سلطنت نومیدیا، تحت تبعیت روم، به یوباس II اعطا شد؛ نومیدیا از هجوم واندالها جان به در برد (قرن ۵م). پس از استیلای عرب (قرن ۸م) رو به انحطاط گذاشت.

نومیناتیو: ← حالات اسم.

نومینالیست یا اهل تسمیه: ← فلسفه، قسمت VI.

نومینالیستها: ← کلی، مفهوم.

نومینالیسم: ← کلی، مفهوم.

نونکیانگ، ایالت سابق، چین، ← هیلونگکیانگ.

نونیس ولا[2]، **بلاسکو** (blāsko nunyes velā)، فت ۱۵۴۶، اولین نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۴۴–۴۶) پرو. شارل I اسپانیا (← شارل V، امپراطور مقدس روم) وی را برای اجرای قوانین جدید (← لاس کاساس) اعزام کرد، ولی او با مخالفت استعمارگران اسپانیائی مواجه شد، و گ. پیثارو شورشی برپا کرد. نونیس بازداشت شد، و بعد به قتل رسید.

نونیوک[3] (nunivak) جزیره (۴٬۴۰۰ کمم)، غ آلاسکا، در دریای برینگ. مه‌آلود و بی‌درخت است و سکنه‌ای اندک با فرهنگ بومی ابتدائی دارد. در ۱۸۲۱ کشف شد، و بتازگی گوزن شمالی و گاو مشک به آن برده‌اند.

نووا یا نواختر: ← نواختران.

نوواتوس: ← نوواتیانوس.

نوواتیانوس[4] (novātiānus) یا **نوواتوس** (novātus)، نق ۲۵۰، کشیش ناپاپ (از ۲۵۱) رومی و عالم الاهیات. با انتخاب قدیس کورنلیوس به پاپی مخالفت کرد و خود را به جای او پاپ خواند. به علت آنکه به اعتقاد قدیمی مونتانوسیان متمسک شده بود، در سراسر امپراطوری پیروان فراوان پیدا کرد. کورنلیوس، به پایمردی قدیس کوپریانوس کارتاژی به پاپی رسید و نوواتیانوس و پیروانش طرد شدند، ولی تا دو سه قرن برای خود سلسله‌ی مراتب کلیسائی خاص داشتند. پس از ۳۲۵ تمایز آنان فقط جنبه‌ی تاریخی داشت چه، با روی کار آمدن فرقه‌ی دوناتیان، پیروان نوواتیانوس در آن مستهلک شدند. اثر عمده‌اش، کتاب درباره‌ی تثلیث، در رد گنوستیکها (← گنوستیسیسم) و پیروان سابلیوس نوشته شده است. نیز ← پاپ، جدول.

نووارا[5] (novārā)، شهر (در ۱۹۷۱ جع ۱۰۰٬۵۵۵)؛ مرکز ایالت نووارا، ل ایتالیا؛ به فاصله ۴۵کیلومتری غ میلان. مرکز کشاورزی و صنعتی، و صنایع آن منسوجات، مواد غذائی، و مواد شیمیائی است. در جنگهای ایتالیا صحنه‌ی چند نبرد (۱۵۰۰، ۱۵۱۳) در نزدیکی آن بوده. در ۱۸۴۹ اتریشیها نیروهای پیمون را در اینجا شکست دادند (← ریسورجیمنتو).

نووا سکوتیا[6] (novā skotiā) یا **اسکاتلند جدید**، فنس **نوول اکوس** (nuvel ekos) [= اکوس جدید]، ایالت (۵۵٬۴۹۱ کمم؛ در ۱۹۷۱ جع ۷۸۸٬۹۶۰)، ش کانادا. یکی از ایالات کرانه‌ای است و یک شبه جزیره و جزیره‌ی کیپ برتن نزدیک آن نیز جزو این ایالت است. مرکز آن هالیفاکس، و شهرهای عمده‌اش سیدنی، دارتمث[7] (dārtmət)، ترورو[8] (trurō)، نیو گلاسگو[9] (niu glasgō) و یارمث است. ازل به تنگه‌ی نورثامبرلند، از ش و ج به قطل، و از غ به برونسویک جدید محدود است که در قسمت عمده به وسیله‌ی ← خلیج فاندی از آن جدا میشود. هوای آن معتدل است و بارندگی فراوان دارد. ساحل شرقی آن سنگی است و خلیجها و خلیجکها و دهکده‌های زیبای ماهیگیری متعدد دارد. نزدیک کرانه‌ی زیبای جنوبی سیبل آیلند[10] (seybəl āylənd، = جزیره‌ی شن) است که گورستان قطل نامیده شده است؛ در غ امواج مدّهای عظیم خلیج فاندی کرانه‌ها را می‌شوید. از یارمث ارتباط مستقیم با کشتی تا بستن وجود دارد. در ل نووا سکوتیا فعالیتهای کانی فراوان است. این ایالت یک سوم زغال کانادا را فراهم میآورد، و در سیدنی، پیکتو[11] (piktu)، و اینورنس[12] (invərnes) استخراج زغال از رگه‌های زیر آبی صورت میگیرد. گچ و روی و باریت و نمک نیز از محصولات کانی این ایالت است. پس از مواد کانی، صید ماهی در این ایالت مهم است. ناوگان عظیمی بر آب‌های ساحلی به کار صید ماهی مشغول است یا به جاهای دورتر آمد و شد میکند. قسمت عمده‌ی صید از نوع ماهی روغن و خرچنگ دریائی و ماهی روغن کوچک است. از جنگلها الوار کاج به دست میآید، و این ایالت خمیر کاغذ فراوان تولید میکند. چمنزارهای غ مخصوص تهیه‌ی لبنیات است، و در نواحی آناپولیس و کورنوالیس[13] (kornwālis) باغهای پردرآمد سیب وجود دارد. غله و علوفه و میوه و تره‌بار فراوان نیز تهیه میشود. اراضی پست مجاور خلیج، که در قرن ۱۷م با بستن سد آنها را از هجوم آب دریا محفوظ داشته‌اند، بسیار حاصلخیز است. صناعت آهن و فولاد در سیدنی متمرکز است؛ و در این ایالت کارخانه‌های متعدد، از جمله کارخانه‌های آمودن ماهی و خوراک، وجود دارد. هالیفاکس پایانه‌ی راه آهنها است و کارخانه‌های کشتیسازی و قندسازی دارد. از آب رودهای نووا سکوتیا نیروی برق گرفته میشود که در اقتصاد این ایالت تأثیر فراوان دارد. شبکه‌ی بزرگی از راه آهن و راههای شوسه سراسر این ایالت را پوشانده است و بیشتر جالب سیاحان برای دیدن دهکده‌ها و نواحی زیبای ساحلی آن میشود. صید ماهی و شکار و قایقرانی از اموری است که ورزشکاران را به دیدن این ایالت جذب میکند. نووا سکوتیا محتملاً همان سرزمینی است که لیف اریکسن آن را وینلند نامیده بود (ح 1000). ج. کبت در سال ۱۴۹۷ در جزیره‌ی کیپ برتن از کشتی پیاده شد و پس از آن بزودی ماهیگیران اروپائی در سفرهای سالانه‌ی خود در آن توقف میکردند. آغاز پیدایش فرانسه‌ی جدید در ناحیه‌ی نووا سکوتیا و برونسویک جدید زمانی است که ماندگاه مستقرشده‌ی در ۱۶۰۴ در ۱۶۰۵ به پور روایال (اکنون آناپولیس رویال) منتقل شد. در یک قرن و نیم پس از آن میان فرانسه و انگلستان بر سر حقوق مستعمراتی نسبت به آکادیا ـ که نووا سکوتیای کنونی و برونسویک جدید و پرینس ادوارد آیلند را شامل بود ـ رقابتهای تلخ صورت میگرفت. در ۱۶۲۱، ویلیام الگزاندر (wilyām alegzāndər)، ملقب به ارل سترلینگ، از جیمز I امتیازی برای تسلط بر تمام شبه جزیره به نام نووا سکوتیا به دست آورد. بر اثر ← پیمان بردا (۱۶۶۷) این سرزمین به فرانسه واگذار شد، ولی با پیمان ← صلح اوترشت (۱۷۱۳–۱۴) به انگلستان بازگشت، اما فرانسویان جزیره‌ی کیپ برتن را همچنان نگاه داشتند. دشمنیها در جنگهای فرانسویان و هندیشمردگان ادامه یافت، و حادثه‌ی غم‌انگیزی که ه. و. لانگفلو در کتاب اونجلین آن را توصیف کرده است، سبب بیرون رانده شدن آکادیائیان شد. در نهضت وفاداران به امپراطوری متحد (ح ۱۷۸۴)، ماندگاههای اضافی ساخته شد، و در ۱۷۸۴ برونسویک جدید و کیپ برتن به صورت مستعمره‌های جداگانه درآمدند؛ کیپ برتن در ۱۸۲۰ به نووا سکوتیا پیوست. پس از شورش جکوبایتها، هزاران مهاجر اسکاتلندی و ایرلندی بر کرانه‌های شمالی منزل گزیدند، و بعد از آن ماهیگیران هانووری در لوننبرگ مستقر شدند. تحت رهبری ⇐ ج. هاو، نووا سکوتیا نخستین مستعمره‌ای بود که در ۱۸۴۸ حکومت مسئول پیدا کرد. پس از مدتی تردید در ۱۸۶۷ به کنفدراسیون کانادائی پیوست. با آنکه کوچکترین و کم ثروت‌ترین ایالت است، سخت میکوشد تا در فدراسیون اهمیت بیشتر پیدا کند. نووا سکوتیا در تاریخ کانادا، با ایجاد شدن نخستین روزنامه و نخستین چاپخانه و نخستین دانشگاه (کینگز کالج، وینزر) در آن، از ایالات پیشتاز به شمار میرود.

نووالیس[14] (novālis)، نام مستعار **فریدریش فون هاردنبرگ**[15] (fridriš fon härdenberg)، ۱۷۷۲–۱۸۰۱، شاعر آلمانی. نزد شیلر

(۱)Numidia (۲) Núñez Vela (۳)Nunivak (۴) Novatian (۵)Novara (۶)Nova Scotia (۷)Dartmouth (۸)Truro (۹)New Glasgow (۱۰)Sable Island (۱۱)Pictou (۱۲)Inverness (۱۳)Cornwallis (۱۴)Novalis (۱۵)Hardenberg

و شلگل و فیشته فلسفه آموخت، و سپس به تحصیل زمینشناسی پرداخت، از رمانتیکهای بزرگ آلمان است. مهمترین اثر او داستان هاینریش فون اوفتردینگن (۱۸۰۲)، با مرگ پیشرس او از بیماری سل، ناتمام ماند. در این داستان سرگذشت یک شاعر غزلسرای افسانه‌ای آمده که در جستجوی "گل کبود" کارش به آوارگی کشیده بود؛ این عنوان نماد شعر رمانتیک آلمانی را پیدا کرده است. آثار دیگرش سرودی برای شب (۱۸۰۰) است که در سرگ معشوقه‌ی دوران جوانی خود سروده، و مسیحیت اروپا (۱۸۲۶) که بیانی از مذهب کاتولیک است.

نووایا زملیا[1] (novāyā zemlia) [روسی، ← ارض جدید]، مجمع الجزایر (۹۰'۶۵۰ کمه؛ جه ۴۰۰)، ل جمشس اروپائی، در قسم بین دریای بارنتس و دریای کارا. مشتمل بر دو جزیره‌ی عمده و تعدادی جزایر کوچک، قسمت شمالی پوشیده از یخ، قسمت مرکزی کوهستانی، و قسمت جنوبی عبارت از اراضی هموار تندرا است. سکنه‌ی آن ننتسها (سابقاً موسوم به سامویدها) هستند که شغل آنها ماهیگیری و صید جانوران دریائی است. کانهای مس، روی، سرب، و پیریت دارد. این مجمع الجزایر متعلق است به آرخانگلسک. در ۱۵۹۴ و. بارنتس به جزیره‌ی جنوبی آن رسید و کناره‌ی آن را پیمود. در نیمه‌ی آخر قرن ۱۸م دولت روسیه به احتمال پیدا کردن طلا هیئتهائی بدانجا فرستاد، و بین سالهای ۱۸۲۰–۳۹ هیئتهای روسی به نووایا زملیا رسیدند. در ۱۸۹۶ یک ایستگاه هواشناسی در آنجا تأسیس کردند؛ در ۱۹۲۳ رصدخانه، و در سالهای بعد چند ایستگاه هواشناسی دیگر در آنجا تأسیس شد.

نووتنی[2]، **آنتونین** (ãntonin novotni)، ۱۹۰۴–۷۵، رهبر کمونیست و رئیس جمهور (۱۹۵۷–۶۸) چکوسلواکی. مدت ۱۵ سال (۱۹۵۳–۶۸) دیکتاتور ستالینی واقعی چکوسلواکی بود. در جوانی کارگر روزمزد در یک کارخانه بود. در ۱۹۲۱ از اعضاء مؤسس حزب کمونیست چکوسلواکی بود، و سپس بتدریج در حزب به مقامات بالا رسید. در جه II سازمان دادن به مقاومت ضد نازی موجب دستگیری او شد، و در ۱۹۴۱–۴۵ در اردوگاه کار اجباری گذراند. در ۱۹۴۶ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب، و در ۱۹۵۳ دبیر اول آن شد. در ۱۹۵۷ رئیس جمهور چکوسلواکی شد. فشارهای سیاسی و فرهنگی و فقر اقتصادی که در حکومت او پدید آمد موجب ناآرامی عمومی شد، و ضعیف شدن پشتیبانی حزب از او سبب شد که از دبیری حزب و ریاست جمهوری استعفا دهد (۱۹۶۸)؛ در همین سال از عضویت حزب برکنار شد و تحت تعقیب قرار گرفت.

نووچرکاسک[3] (novocerkāsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۶۲'۰۰۰)، ج جمشس اروپائی، نز. دیک رود دون، در کنار راه آهن راستوف. شاختی-وارونژ واقع شده است. کارخانجات لوکوموتیوسازی، تهیه‌ی ماشین‌آلات و مواد منفجره، چوبپری، و تصفیه‌ی فلزات دارد. در ۱۸۰۵ تأسیس شد، و مرکز اداری قزاقهای دون بود (تا ۱۹۲۰). هنوز هم قصر قدیمی قزاقهای دون در آن باقی است. در جه II تحت اشغال آلمانها بود (۱۹۴۲–۴۳).

نووراسیسک[4] (novorāsisk)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۳۳'۰۰۰)، غ سرزمین کراسنودار، ج‌غ جمشس اروپائی، از بنادر عمده‌ی دریای سیاه. دارای پالایشگاههای نفت و کارخانجات کشتی‌سازی و تهیه‌ی ماشین‌آلات است. شهر در محل یک مهاجرنشین جنووائی (قرون ۱۳م–۱۴م) و یک قلعه‌ی قدیمی عثمانی که به تصرف روسها در آمد (۱۸۰۸) واقع است. شهر فعلی در ۱۸۳۸ تأسیس، و در ۱۸۸۸ بندر شد. قبل از ۱۹۱۴ یکی از بنادر مهم صادرات و واردات دانه‌بار روسیه بوده است. در ۱۹۴۲–۴۳ تحت اشغال آلمانها بود.

نووسیبیرسک[5] (novosibirsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱'۱۶۱'۰۰۰)، جمشس، در ج سیبریه‌ی مرکزی، بر رود اوب علیا و بر راه آهن ماوراء سیبریه. بزرگترین مرکز صنعتی سیبریه است. در ۱۸۹۳ به نام نوونیکلایفسک (novonikãlayefsk) بنا شد (تغییر نام در ۱۹۲۵)، و بسرعت به علت مجاورت با ← حوضه‌ی کوزنتسک به مرکز فرهنگی، صنعتی، و حمل و نقل قسمت آسیائی روسیه تبدیل شد. دارای صنایع سنگین، فولاد، و کارخانجات نساجی، و از مراکز فرهنگی (شعبه‌ی آکادمی علوم شوروی و ۹ آموزشگاه عالی) است. ساختن مرکز نیروی برقابی آن بر رود اوب در ۱۹۵۹ پایان یافت. ناحیه‌ی نووسیبیرسک عمدتاً کشاورزی است، گرچه در ش آن زغال سنگ استخراج می‌شود. در دهه‌ی ۱۹۶۰ یک مرکز پژوهش علمی، به نام آکادمگورودوک[6] (ãkãdemgorodok)، در حومه‌ی آن ساخته شد.

نوو کوزنتسک، نام کنونی ستالینسک، شهر، تجشس.

نووگورود[7] (novgorod)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۲۸'۰۰۰)، ع جمشس اروپائی، بر رود والخوف، نزدیک دریاچه‌ی ایلمن. یکی از قدیمترین شهرهای روسیه، و از مراکز عمده‌ی فرهنگی و بازرگانی اروپای قرون وسطی بوده است. گویند روریک، امپراطوری روسیه را در اینجا بنیان گذارد (۸۶۲). نووگورود که تابع کیف بود، در قرن ۱۲م مرکز جمهوری مستقلی شد. در قرون ۱۲م–۱۵م یک مجمع عمومی (که دوکها را انتخاب میکرد) آن را اداره میکرد. چون کنار بزرگراه بازرگانی دره‌ی ولگا واقع بود، یکی از چهار مرکز ← اتحادیه‌ی هانسائی شد، و نفوذ خود را در سراس ل روسیه توسعه داد و چندین مهاجرنشین تأسیس کرد. در قرن ۱۴م، با جمعیتی ح ۴۰۰'۰۰۰ نفر، به اوج قدرت رسید. قدرت و جلال آن الهامبخش هنر و فولکلور روسیه شد. در ۱۴۷۸ به تصرف مسکو در آمد. ایوان مخوف به مردم آن بدگمان شد و آخرین بقایای آزادی را از آنجا محو کرد (۱۵۷۰). تا جه II، به علت بناهای زیبایش، "شهر موزه" نامیده میشد. بناهای قدیمی و آثار تاریخی آن، از جمله کلیسای قدیسه سوفیا (بنای ۱۰۴۵)، در زمان اشغال آلمانها (۱۹۴۱–۴۴) ویران شد.

نوول[8] (novel)، در استعمال ادبی جدید، داستان تخیلی پیوسته‌ی منثور؛ بندرت در مورد بعضی از داستانهای شعری نیز به کار رفته است. با داستان کوتاه که لزوماً مختصر است تفاوت دارد. این اسم از کلمه‌ی لاتینی نوولا گرفته شده که شکلی از داستان خلاصه‌شده‌ی مخصوص دوره‌ی رنسانس (مثلاً داستانهای ج. بوکاتچیو) بوده است. کلمه‌ی فرانسوی معادل با نوول از کلیسی، یعنی رمان، پیدا شدن این صورت ادبی را از رمانس بهتر نمایش میدهند. ولی باید دانست که میان نوول در اصطلاح فرانسوی و رمان این اختلاف وجود دارد که نوول خلاصه‌تر و ساده‌تر از رمان است. تأثیر نوول‌نویسان روسی (گوگول، تورگنیف، چخوف)، انگلیسی (منسفیلد)، و امریکائی (همینگوی) مایه‌ی نیرومندی هنر نوول‌نویسی بوده و رواج رمان مانع پیشرفت آن نشده است. توسعه‌ی روزنامه‌ها و مجلات در تنوع نوول، که برای خواننده وسیله‌ی تفریح خاطر کوتاه ادبی فراهم میآورد، سهم عمده داشته است؛ ولی نمیتوان گفت که این استفاده‌ی تجارتی از نوول همیشه در بالا بردن کیفیت آن مؤثر بوده است.

نوول اکوس، کانادا: ← نووا سکوتیا.

نوول کالدونی، در قک: ← کالدونی جدید.

نووو[9] (novu)، شهر (جه ۱'۰۳۹)، غ ایلینوا، بر ارتفاعاتی مشرف بر یک خمیدگی میسی‌سیپی و ل کیوکاک. پس از ۱۸۳۰ به نام کامرس[10] (kãmers) مسکون شد، و در ۱۸۳۹ مورمونها به رهبری ج سمیث آن را اشغال کردند و در دوره‌ی آنان به اوج آبادی خود رسید و جمعیت آن ح ۲۰'۰۰۰ نفر بود. پس از قتل (۱۸۴۴) سمیث، پیروان او ایلینوا را به قصد یوتا ترک کردند (۱۸۴۶). در ۱۸۴۹ گروهی مهاجران کمونیست فرانسوی (ایکاریائیها) به سرپرستی اتین کابه این شهر را اشغال کردند (۱۸۴۹–۵۶). خانه‌ی سمیث و جزئی از یک مهمانخانه و ساختمانهای دیگر قدیمی آن هنوز باقی است.

نووروسیسک: ← دنیپروپتروفسک.

نووی بازار، یوگوسلاوی، ← نووی پازار.

نووی پازار[11] (novi pãzãr) یا **نووی بازار**، ترکی **ینی بازار** (yeni)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۶۴'۴۵۴)، ش یوگوسلاوی، در صربستان. در قرون ۱۲م–۱۴م مرکز صربستان بود. در ۱۴۵۶ ترکهای عثمانی آن را تصرف کردند، و بخشی از ترکیه شد. در ۱۸۷۹–۱۹۰۸ تحت اشغال نیروهای اتریش بود؛ در ۱۹۱۳ به صربستان پیوست. پس از جه I جزو یوگوسلاوی شد.

نووی ساد[12] (novi sãd)، آلمانی **نویزاتس** (noyzãts)، مجارستانی **اویویدک** (uyvidek)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۲۱۴'۰۴۸)، ل‌ش یوگوسلاوی، در صربستان، کنار دانوب؛ کرسی ویوودینا. مرکز صنعتی، مقر مطران ارتدوکس،

---

(۱)Novaya Zemlya (۲)Novotny (۳)Novocherkassk (۴)Novorossisk (۵)Novosibirsk (۶)Akademgorodok
(۷)Novgorod (۸)novel (۹)Nauvoo (۱۰)Commerce (۱۱)Novi Pazar (۱۲)Novi Sad

و شهر سلطنتی آزاد اتریش‌ـهنگری شد. در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م مرکز احیاء فرهنگ صرب بود. در ۱۹۱۸ ضمیمه‌ی یوگوسلاوی شد. علاوه بر تولید فراورده‌های کشاورزی، مرکز تولید منسوجات، ظروف سفالین، و وسایل برقاشیمیائی است.

نوویکوف[1]، **نیکولای ایوانوویچ** (nikolāy ivānovic novikof)، ۱۷۴۴–۱۸۱۸، روزنامه‌نگار و ناشر روسی، و مدافع نهضت روشنفکری. چون در روزنامه‌ی زنبور عسل به اصول سرفداری حمله میکرد، به دستور کاترین II روزنامه‌اش توقیف و چاپخانه‌اش تعطیل شد (۱۷۷۴). از آن پس نوویکوف به نشر کتابهائی ارزانقیمت برای روشن ساختن افکار عمومی پرداخت، و این بار هم به دستور امپراطوری کارش متوقف شد. به‌زندان افتاد و تا جلوس (۱۷۹۶) پاول I به تخت سلطنت در زندان به سر برد، اما پس از آزادی دیگر نتوانست فعالیت ادبی خود را دوباره از سر گیرد.

نوویوماگوس، شهر، ← لیزیو؛ نایمگن.

نویان (nuyān, noyān) یا **نویین** (nuyin, -noyin) یا **نوئین** [صورت و تلفظ فارسی کلمه‌ی مغولی، به معنی مهتر و خداوندگار]، عنوان امیر و فرمانده یک تومان لشکر، که معادل 10'000 نفر باشد. یکی از فرزندان چنگیز خان الغ نویان (oloq)، به معنی امیر بزرگ، نام داشته، و کلمه‌ی نویان و نویین در عهد مغول و بعد از آن به عنوان لقب در ترکیباتی مانند "نویین کامکار" و "نویین اعظم" به کار رفته است، و در زبان اقوام مغولی هنوز این کلمه به معنی شاهزاده و امیر و امیرزاده متداول است.

نویبر[2] **(فریدریکه) کارولینه** (friderike kāroline noyber)، ۱۶۹۷–۱۷۶۰، بانوی هنرپیشه‌ی آلمانی و مدیر تئاتر. با شوهرش یوهان نویبر یک شرکت هنرپیشگان را اداره میکردند (از ۱۷۲۷ به بعد)، و خود او هنرپیشه‌ی اول در درامهای کلاسیک فرانسوی بود که برای اولین‌بار به زبان آلمانی به نمایش گذاشته میشد. در اعتلای هنر نمایش در آلمان کوشید. نیز ← ی. ک. گوتشد.

نویپست، نام آلمانی شهر اویپشت، مجارستان.

نویبراندنبورگ: ← مکلنبورگ.

نویرات[3]، **کنستانتین فون** (konstāntin fon noyrāt)، ۱۸۷۳–۱۹۵۶، سیاستمدار آلمانی. در زمان صدر اعظمی پاپن و کورت فون شلایشر و هیتلر وزیر امورخارجه (۱۹۳۲–۳۸) بود. ریبنتروپ به جای او وزیر امورخارجه شد، و نویرات به سرپرستی بوهم و موراوی منصوب شد (۱۹۳۹)، ولی چون نسبت به چکها نرمی نشان میداد، در ۱۹۴۱ راینهارد هایدریش را به جای او منصوب کردند. در محاکمه‌ی جنایتکاران جنگ II در نورمبرگ به ۱۵ سال زندان محکوم شد (۱۹۴۶). در ۱۹۵۴ به علت بیماری او را از زندان آزاد کردند.

نویری (novayri) [احمد ابن عبدالوهاب ابن محمد]، معروف به **نویری کندی** (kendi) و ملقب به **شهاب‌الدین**، فت ۷۳۲ هق، از مشاهیر علما و مورخان قرن ۸م هق. مهمترین اثر او نهایة الاَرَب فی فنون الادب (۳۰ مجلد) است که در زمان ملک الناصر محمد ابن قلاؤون تألیف کرده است. این تألیف به ۵ فن تقسیم میشود، فن اول در آسمان و آثار علوی و ارضی مشتمل بر ۵ قسمت؛ فن دوم در انسان و آنچه وابسته به اوست مشتمل بر ۵ قسمت؛ فن سوم در جانورشناسی مشتمل بر ۵ قسمت؛ فن چهارم در رستنی‌ها مشتمل بر ۴ قسمت و یک ذیل در انواع پزشکی؛ و فن پنجم در تاریخ که آن نیز مشتمل بر ۵ قسمت است.

نویزتس، نام آلمانی نووی ساد.

نویزیدلر، دریاچه‌ی[5] (noyzidler) (ze)، مجارستانی **فرتو تو**[7] (fertë to)، دریاچه (ح ۳۴۰ کمم)، ش وین بر مرز اتریش و مجارستان؛ دو ثلث شمالی آن در بورگنلاند واقع است. بازمانده‌ی آبسراهای ماقبل تاریخ در آن وجود دارد. تفرجگاههای جالب توجه دارد.

نویزیدلر زه، دریاچه، ← نویزیدلر، دریاچه‌ی.

نویس، جزیره، هند غربی بریتانیا، ← سنت کیتس.

نویس، قله‌ی (nevis)، اسکاتلند، ← بن نویس.

نویشترلیتس[8] (noyštrelits)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۲۷'۷۸۸)، آلمان شرقی، در ایالت سابق مکلنبورگ؛ ل‌ش آلمان. پس از آنکه دوکنشین قدیمی مجاور شترلیتس به آتش سوخت (۱۷۱۲)، به عنوان پایتخت مکلنبورگ‌شترلیتس تأسیس شد (۱۷۳۳). در جنگ II آسیب دید.

نویگباوئر[9]، **اوتو** (oto noygebāer)، ۱۸۹۹ – ، باستانشناس و ریاضیدان اتریشی و صاحبنظر در تاریخ ریاضیات بابلی. در دانشگاه‌های گوتینگن (۱۹۳۰–۳۴) و کپنهاگ (۱۹۳۴–۳۸) استاد بود، و سپس به امریکا مهاجرت کرد و در دانشگاه براون استاد شد (۱۹۳۸ به بعد). در خواندن خط میخی بابلی سهم عمده دارد و نتایج کارهای او در چند کتاب مهم منتشر شده است، از جمله ریاضیات پیش از یونانی (۱۹۲۹) و متنهای میخی ریاضی (با همکاری ا. زاکس[10]، ۱۹۴۵).

نویل[11] (nevil)، خاندانی از اشراف انگلیسی. یکی از مقتدرترین خاندانها که در کنترول بخش ل انگلستان با خاندان پرسی شرکت داشتند (← پرسی، ارلهای نورثامبرلند و ووش). اعضای مهم خاندان عبارتند از رلف نویل و ریچارد نویل.

نویل[11]، **رلف** (ralf nevil)، ملقب به (اولین) **ارل آو وستمرلند** (ërl āv westmərland*)، ۱۳۶۴–۱۴۲۵، از خاندان نویل. با خواهر ناتنی هنری IV انگلستان ازدواج کرد. در مقابل ریچارد II جانب هنری IV را گرفت، و در قرو نشاندن شورشهای خاندان پرسی (در ۱۴۰۳ و ۱۴۰۵) کومک کرد. دخترش مادر ادوارد IV و ریچارد III انگلستان است.

نویل[11]، **ریچارد** (ricārd nevil)، ملقب به **ارل آو واریک** (ërl āv wārik*)، ۱۴۲۸–۷۱، از خاندان نویل، نوه‌ی رلف نویل، در جنگ گلها چهره‌ی برجسته‌ی بارونها بود. با وصلت وارث املاک بیچم (تامس، تامس د، و ریچارد د) شد. در جانب طرفداران یورک جنگید (← جنگ گلها)، و شخصیت عمده در اوایل سلطنت ادوارد IV بود. پس از ازدواج (۱۴۶۴) ادوارد IV با الیزابت وودویل، ارل آو واریک، به اتفاق دیوک آو کلرنس دست به توطئه زد، و به فرانسه گریخت. به انگلستان تاخت (۱۴۷۰) و هنری VI را به‌سلطنت بازگرداند، ادوارد، با کومک بورگینیونها، واریک را شکست داد و وی در نبرد کشته شد.

نویمان[12]، **یوهان بالتازار** (yohān bāltāzār noymān)، ۱۶۸۷–۱۷۵۳، معمار آلمانی. طرح چند کاخ و کلیسا در وورتسبورگ از اوست، که تیپولو آن را تزیین کرد؛ در ۱۷۴۲ طرح نقشه‌ی معروفترین کلیسای فیرزنهایلیگن (firzen-hāyligen) به سبک روکوکو در آلمان را آغاز کرد.

نوینبورگ، شهر، سویس، ← نوشاتل.

نوینز[13]، **الن** (alən nevinz)، ۱۸۹۰–۱۹۷۱، مورخ امریکائی. نخست به روزنامه‌نگاری پرداخت. از ۱۹۲۸ استادیار تاریخ امریکا و ۳ سال بعد تا ۱۹۵۸ استاد دانشگاه کولومبیا بود. از آثارش دو زندگینامه، گراور کلیولند، مطالعه‌ای در رشادت (۱۹۳۲)، و همیلتن فیش، تاریخ داخلی اداری گرانت (۱۹۳۶ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس)؛ دو زندگینامه‌ی دیگرش: مطالعه در قدرت: جان د. راکفلر، صنعتدار و نوعدوست (۲ جلد، ۱۹۵۳) و فورد (با مشارکت فرانک هیل، ۳ جلد، ۱۹۵۴–۶۳) میباشد. از دیگر آثارش طلوع امریکای نو (۱۹۱۷)، امریکا، داستان یک ملت آزاد (۱۹۴۲، با شرکت هنری ستیل کامجر[14] [henri stil kāməjər، ۱۹۰۲–])، و جنگ اتحادیه (۲ جلد ۱۹۵۶–۵۹) است.

نویهوف (noyhof) [آلمانی، ـ قلعه‌ی نو]، نام مزرعه‌ی پستالوزی در ایالت [ـ کانتون] آرگاو، ل سویس، که وی نخستین مدرسه‌ی خود را برای تعلیم کودکان فقیر در اینجا تأسیس کرد.

نویی[16]، **پیمان** (nëyyi)، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۹، پیمان صلحی که پس از جنگ I میان متفقین و

---

(۱) Novikov (۲) Neuber (۳) Neurath (۴) Noyes (۵) Neusiedler Lake (۶) N. See (۷) Fertö to (۸) Neustrelitz (۹) Neugebauer (۱۰) Sachs (۱۱) Neville (۱۲) Neumann (۱۳) Nevins (۱۴) Commager (۱۵) Neuhof (۱۶) Neuilly

بلغارستان در نویی-سور-سن، فرانسه، منعقد شد. بنا بر این پیمان، بلغارستان قسمتی از تراکیای غربی را به یونان و چند پهنه‌ی مرزی را به یوگوسلاوی واگذاشت؛ تصرف دوبروجا توسط رومانی مورد تأیید قرار گرفت. بلغارستان ملزم به پرداخت غرامت شد، و مقرر گردید که تعداد سپاهیان آن از ۲۰'۰۰۰ تجاوز نکند.

نویی-سور-سن[1] (nëyyi-sür-sen)، شهر (در ۱۹۶۸ حه ۷۱'۲۱۵)، ولایت ⇐ اوه-دو-سن، بر ساحل راست رود سن، فرانسه، در حومه‌ی پاریس، مشرف به بوا دو بولونی، واقع است. بیمارستان امریکائی معروف پاریس در آن قرار دارد. دارای کارخانجات ساختن قطعات اتومبیل، ماشین‌آلات، کائوچو و عطر است. نیز ← نویی، پیمان.

نویین: ← نویان.

نه، شهر قدیم، ← نهبندان، دهستان.

نسه[2]**، میشل** (mišel ne)، ملقب به **دوک د/ الشینگن**[3] (delšingen) و **پرنس دو لا مسکووا** (prans dē lā moskovā)، ۱۷۶۹—۱۸۱۵، مارشال فرانسه. پسر یک چلیکساز بود، و بزودی در انقلاب فرانسه به مقامات عالی رسید و ناپلئون I به او لقب "شجاعترین شجاعان" داد. کار برجسته‌ی او دفاع از قسمت عقب قشونی بود که در ۱۸۱۲ از مسکو باز میگشت. ناپلئون I القاب دوکِ الشینگن و پرنسِ مسکو به او اعطا کرد. پس از استعفای ناپلئون، در زمان لوئی XVIII به عضویت مجلس اعیان برگزیده شد (۱۸۱۴). در بازگشت ناپلئون از جزیره‌ی الب به شاه وعده کرد که از پیشرفت ناپلئون به طرف پاریس جلوگیری کند، ولی برخلاف قول خود به ناپلئون پیوست و در نبرد واترلو شرکت کرد. با وجود وساطت ولینگتون، توسط مجلس اعیان محاکمه و به جرم خیانت تیرباران شد (مجاور رصدخانه‌ی پاریس، که اکنون مجسمه وی در آنجا نصب است).

نهارجان، دهستان، بیرجند، ← نهارجانات.

نهارجانات (nahār.jānāt) یا **نهارجان**، دهستان (حه ۱۳'۶۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۱ آبادی. کوهستانی و دارای هوای معتدل است. محصولاتش غلات، زعفران، و حبوبات است. به علت نزدیکی به افغانستان بیشتر ساکنین آن به زبان افغانی آشنائی دارند. در کوههای شمالی یکی از آبادیهای آن به نام چنشت (cenešt؛ حه ۴۳۰ سث ۱۳۴۵ هش، ۴۶ کیلومتری خش بیرجند)، غاری معروف به غار چنشت وجود دارد که ظاهراً دخمه‌ی زردشتیان بوده است. در پایین غار مزاری دیده میشود که تاریخ و اسم صاحب آن معلوم نیست، ولی از نظر ساکنین زیارتگاهی محسوب میشود. مرکز دهستان، آبادی بهلگرد (behelgerd؛ حه ۱۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۴کیلومتری خش بیرجند قرار دارد.

نهانبلور[4] (nahan.bolur)، ماده‌ی متبلوری که دانه‌های تبلور آن بسیار ریز است و آشکار نیست.

نهاندانه[5] (nahān.dāne)، (*Angiospermae*)، فس آنژیوسپرم (ānǰiosperm) راسته‌ای از گیاهان گلدار که شامل تمام گیاهانی است که دانه‌های آنها را پوسته‌ای فرا گرفته و میوه‌ای خشک یا آبدار تشکیل میدهد. نیز ← رستنی، جدول.

نهانزا[6] (nahan.zā) یا **گیاه پیگل**، فس کریپتوگام (kriptogām)، گروهی از رستنیها که زایش آنها به وسیله‌ی هاگ است، و گل ندارند. نیز ← رستنی، جدول.

نهاوند (nahāvand)، ده (حه ۳'۳۴۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دودانکه، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۸کیلومتری خش ضیاءآباد. خررود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، کشمش، پنبه، و کنجد است. از صنایع دستی گلیمبافی و جاجیمبافی دارد. در این آبادی دو امامزاده، متصل به یکدیگر، یکی به نام امامزاده صالح و دیگری به نام امامزاده سلیمان وجود دارد.

نهاوند، شهر (حه ۲۳'۹۲۲ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان نهاوند، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، کنار رود گاماساب، در ۱۵۴کیلومتری خ همدان. به علت قرار گرفتن بر راهی که از کرمانشاه به نواحی مرکزی ایران (اصفهان) منتهی میشود، در جنگهای ایران با همسایگان غربی اهمیت زیادی دارد. در گذشته نیز از نقاط مهم سوق الجیشی شمرده میشد.

از شهرهای قدیم ایران است که در دوره‌ی هخامنشیان، اشکانیان، و ساسانیان آباد و پرجمعیت بوده است. بیشتر جغرافیانویسان قدیم از آن نام برده‌اند. بطلمیوس آن را قدیمیترین شهر ناحیه‌ی جبال میداند. بعضی بنای آن را به نوح نسبت میدهند و میگویند نخست نام آن نوح‌آوند یا نوح‌وند (شهر نوح) بوده است، ولی به قول حمزه نام آن نخست نوحاوند (پرجمعیت) بوده است. ابن حوقل، در قرن ۴م هق، از کالاهای مرغوبی که در بازارهای آن به فروش می‌رفته ذکر میکند، به گفته‌ی وی زعفران کوره‌ی روذراور برای توزیع و صدور به آنجا حمل می‌شد. شهر دارای ۲ مسجد بزرگ، یکی قدیمی و دیگری نو، بوده. به گفته‌ی یاقوت بسیاری از اعراب بصره در فتوحات اولیه‌ی اسلام در آن شهر مسکن گزیده بودند، و شهر به خاطر داشتن یک نوع عطر مشهور بوده است. ابودلف در سفرنامه‌ی خود از ۲ مجسمه‌ی سنگی زیبا، یکی گاو و دیگری ماهی، نام میبرد که در نزدیکی شهر نهاوند قرار داشته و به روایتی طلسم بوده‌اند. ظاهراً همین افسانه در نام رود گاماساب (گاو، ماهی، و آب) منعکس شده است. وی همچنین به آثار زیبائی (از ایرانیان) در آن شهر اشاره کرده و از دژی بسیار بلند و عالی نام برده که بسیاری از اعراب در آن معدوم و مدفون شده‌اند.

جنگ معروف نهاوند، که در آن سرنوشت فلات ایران معلوم شد، در نزدیکی شهر نهاوند، در زمان آخرین شاه ساسانی، به وقوع پیوست (← نهاوند، فتح). نهاوند در جنگهای ایران و عثمانی چندین بار بین طرفین دست به دست شد تا سرانجام در بهار ۱۱۴۲ هق نادر شاه افشار آن را از تصرف عثمانیان خارج ساخت.

بااینکه شهر فعلی نهاوند بر خرابه‌های شهر قدیم بنا شده و حفریات در آن مشکل است، سکه‌های فراوان از دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان در آن به دست آمده است. کاوشهای علمی تپه‌ی گیان نشان‌دهنده‌ی قدمت تاریخی آن است. در ۱۳۲۲ هش ضمن خاکبرداری، از محل معبدی که از دوره‌ی سلوکیان در تپه‌ی مرکزی شهر نهاوند باقی مانده، کتیبه‌ی بزرگی، نقرشده بر روی سنگ، کشف شد. این کتیبه به نام آنتیوخوس III، شاه سلوکی، و متعلق به ۱۹۳ قم است که فعلاً در موزه‌ی ایران باستان نگهداری میشود. کتیبه در ۳۲ سطر به خط یونانی قدیم، بر روی قطعه سنگی به ابعاد ۴۶ × ۸۵ سم نقر شده است. متن این کتیبه شامل عنوان و اختیاراتی است که شاه سلوکیه به ملکه و خواهر خویش به نام لائودیکه داده است.

نهاوند، شهرستان (حه ۹۸'۴۱۲ سث ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ مرکزش شهر نهاوند. فعلاً مشتمل است بر یک بخش حومه. دهستانهای آن عبارتند از بالادهستان، پایین‌دهستان، خزل، و سلگی. این شهرستان در دره‌ای بین ۲ رشته‌کوه، که یکی در خ و دیگری در لش ممتد است، قرار گرفته. در دره‌های این کوهها یخچالهای طبیعی تشکیل میشود که در تابستان اهالی از آن استفاده میکنند. عمدتاً به وسیله‌ی رود گاماساب مشروب میشود. خاک آن رسوبی و حاصلخیز است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، توتون، کنجد، میوه، خشکبار، و فراورده‌های دامی است که قسمتی از آن به سایر نقاط حمل میشود. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

در دوره‌ی ساسانیان خاندان قارن بر آن فرمانروائی میکردند، و دارای آتشکده‌ای بوده است. این ناحیه سابقاً به نام ماه دینار و بعدها به نام ماه بصره خوانده میشد. در دوره‌ی مغول، حمدالله مستوفی از ۳ ناحیه‌ی آن—ملایر، اسفیذان (esfizān) یا اسبیذهان (esbiza-hān)، و جهوق (jahuq)—نام برده است. ناحیه‌ی نهاوند سابقاً با نواحی ملایر و تویسرکان ولایات ثلاث را تشکیل میداد. بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش نهاوند یکی از بخشهای شهرستان ملایر را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی بهمن ماه ۱۳۲۵ هش از آن منتزع و تبدیل به شهرستان شد.

نهاوند، جنگ: ← نهاوند، فتح.

نهاوند، فتح یا **جنگ نهاوند**، عنوان جنگی که در ۲۱ هق در نزدیک نهاوند، بین مسلمین و ایرانیان، روی داد. دربن جنگ سردار عرب نعمان ابن مقرن و فرمانده سپاه ایران فیروزان یا مردانشاه نام بسود. بعد از چند روز که دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند، جنگ آغاز شد و دو روز به طول انجامید، و نعمان ابن مقرن کشته شد؛ اما حذیفة ابن یمان، که خلیفه از پیش او را به جانشینی نعمان مقرر کرده بود، فرمانده

(۱)Neuilly-sur-Seine (۲)Ney (۳)Elchingen (۴)cryptocristalline (۵)angiosperme (۶)cryptogam

لشکر مسلمین شد. درین بین مسلمانان، یا به سبب خدعه‌ی جنگی یا به سبب مددی که به آنها رسید، فاتح شدند. فتح نهاوند راه تصرف قلمرو ساسانیان را بر روی مسلمانان گشود، و تقریباً هر گونه مقاومت منظمی برضد مسلمانان با آن به پایان رسید. ازین رو مسلمین آن را **فتح‌الفتوح** خواندند.

نهاوندی، احمد ابن محمد، فت ح ۲۲۰ هق، منجم ایرانی، معاصر یحیی برمکی. در جندیشاپور رصد میکرده. مؤلف زیج مشتمل است.

نهاوندی، بنیامین ابن موسی: ← قرائیم.

نهاوندی، ملا عبدالباقی: ← مآثر رحیمی.

نهایة الارب فی فنون الادب، کتاب، ← نویری.

نهایة الاقدام فی علم الکلام: ← شهرستانی.

نهایة العقول فی درایة الاصول: ← فخر رازی.

نهایة الکمال (nahāyato 'l.kamāl)، آخرین قسمت از دیوان غزلهای امیر خرو دهلوی که شاعر آن را در آخرین روزهای زندگانی خویش سروده است.

نهایة‌المجتهد: ← بدایة المجتهد و نهایة المقتصد.

نهبندان (nehbandān)، بخش (جه ۲۳'۸۴۰ سث ۱۳۴۵ هش)، جغ شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ فعلاً مشتمل است بر ۲ دهستان عربخانه و نهبندان. به طور کلی این بخش در حاشیه‌ی کویر لوت قرار گرفته به همین علت قسمت بیشتر از زمینهای آن خشک و بی‌آب و علف است. در این بخش فقط دهستان عربخانه از آب شیرین برخوردار است. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد نهم، اسفند ماه ۱۳۲۹ هش)، بخشی به نام شوسف (šusf) ذکر شده که کمابیش مطابق همین بخش نهبندان است. مرکزش، سابقاً شوسف (جه ۴۱۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بود که در ۱۲۱کیلومتری جش بیرجند قرار دارد و اکنون ده **نهبندان** مرکز دهستان نهبندان، است.

نهبندان (nehbandān)، دهستان (جه ۱۴'۳۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، جش بخش نهبندان، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۵۳ آبادی. در حاشیه‌ی کویر لوت قرار گرفته و حد فاصل بین بلوچستان و سیستان محسوب میشود. به علت اینکه در مجاورت کویر قرار گرفته خشک و سوزان است و از طرفی شوری آبش مانع رشد نباتات میشود. مرکزش **نهبندان** یا نه (neh، جه ۲'۶۲۵ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۵ کیلومتری ج شوسف (← نهبندان، بخش) قرار دارد که حالیه مرکز بخش نهبندان هم محسوب میشود. به قول سایکس، مستشرق انگلیسی، ویرانه‌های عظیم شهر قدیم نه، که ایزیدور خاراکسی آن را نیه (nih) ضبط کرده، ۵ کیلومتری ش نه قرار دارد. بیشتر جغرافیانویسان عصر اسلامی با شهر نه آشنائی داشته و بنای این شهر قدیم و مهم را به اردشیر بابکان نسبت داده و آن را جزء ولایت سیستان ضبط کرده‌اند. مقدسی از آن به عنوان شهری که دارای برج و باروی استواری است نام میبرد. با توجه به این ویرانه‌های عظیم، میتوان تصور کرد که در قرون وسطی شهر قدیم نه دارای اهمیت خاصی بوده است.

نه پرسه[1] (ne perse) [فس، ← بینی سوراخ شده]، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی که به زبان پنوتیائی (← زبان، جدول) تکلم میکنند. به ناء سهپتین (sahaptin) نیز خوانده می‌شوند، ولی چون آویزه‌ای به بینی خود می‌آویزند، استعمارگران فرانسوی آن را به لقب نه پرسه ملقب کرده بوده‌اند. با صید ماهی آزاد و استفاده‌ی از بعضی ریشه‌های گیاهی زندگی می‌کردند، و نمونه‌ی برجسته‌ای از قبایل ساکن ارتفاعات به شمار میرفتند. پس از ورود اسب (ح ۱۷۰۰) به امریکا، به پرورش اسب پرداختند، و بسیاری از خصوصیات قبایل جلگه‌نشین، و از جمله شکار بوفالو را اختیار کردند. رفته رفته مبلغان مسیحی در میان ایشان راه یافتند.

نهج البلاغه (nahjo 'l.balaqa)، کتابی مشتمل بر خطبه‌ها و نامه‌ها و فرمانها و عهود و کلمات قصار حضرت امیر (ع)، گردآورده‌ی شریف رضی به عربی. کتاب مشتمل بر ۳ باب است: باب اول در خطبه‌های آن حضرت، باب دوم در نامه‌ها و وصایا، و باب سوم در کلمات قصار ایشان. این کتاب، به جهت آنکه خطبه‌ها و سخنان و نامه‌های امام اول شیعیان را داراست، در میان شیعه اهمیت و رواج فوق العاده‌ای یافته، و آن را بعد از قرآن مجید تقریباً مهمترین کتاب می‌دانند. فصاحت و بلاغت بیمانند آن مورد توجه علمای اهل سنت نیز قرار گرفته است، و بسیاری از دانشمندان اهل سنت بر آن شرح و تفسیر نگاشته‌اند. شروحی که علمای اهل سنت و علمای شیعه بر تمام نهج البلاغه یا بر بعضی از خطبه‌ها و رسائل آن ــ از قبیل خطبه‌ی شقشقیه (šaqšaqiyya)، عهد و وصیت آن حضرت به مالک اشتر، و خطبه‌ی قاصعه ــ نگاشته‌اند بسیار است. مهمترین شرح علمای اهل سنت شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید است که، در عین حال، مهمترین شرح این کتاب نیز هست و مشتمل بر نکات مهم ادبی و تاریخی و کلامی است و چندین بار به چاپ رسیده و به فارسی نیز ترجمه شده است. این شرح در بیست جزء است و تألیف آن چهار سال و هشت ماه (از رجب ۶۴۴ هق تا صفر ۶۴۹ هق) طول کشیده است. معروفترین شروح علمای شیعه یکی شرح قطب‌الدین راوندی (فت ۵۷۳ هق) و دیگری شرح ابن میثم است که از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی بوده و شرح خود را به نام علاءالدین عطا ملک جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا کرده است. ظاهراً ابن میثم سه شرح (کبیر و وسیط و صغیر) بر نهج البلاغه نوشته است. شرح کبیر او بر نهج البلاغه به چاپ رسیده. بعضی تصنیف نهج البلاغه را به سید مرتضی برادر شریف رضی نسبت داده‌اند، ولی این نسبت درست نیست و مصنف آن قطعاً شریف رضی بوده است، در انتساب خطبه‌های نهج البلاغه یا بعضی از آنها به حضرت امیر نیز شک و تردیدهائی شده است، از جمله در باره‌ی خطبه‌هائی که در آن بعضی از اصطلاحات و مسائل کلامی که در قرون بعد متداول شده آمده است، ولی علمای شیعه به طور قطع و اجماع آن را از خود حضرت امیر میدانند.

نهج الحق و کشف الصدق: ← علامه‌ی حلی.

نهج الوصول الی علم الاصول: ← محقق حلی.

نهر، در نجوم، صورت فلکی نیمکره‌ی جنوبی، ← آخر النهر.

نهر الابیض: ← قزل‌اوزن.

نهر الاردن: ← اردن، نهر.

نهر الحله: ← فرات، قسمت ۳

نهر العاصی (nahro'l.'āsi)، ینـ **اورونتس** (orontes)، رودی به طول ح ۴۰۰کم، جغ آسیا. در لبنان سرچشمه میگیرد. مسیر آن عموماً رو به ل است؛ در سوریه از نزدیکی حمص و حماة میگذرد، سپس متوجه جغ شده، در ترکیه در نزدیکی انطاکیه به دریای مدیترانه میریزد. شهرت آن به سبب قدمت ماندگاهها و شهرهایی است که در کنار آن ایجاد شده، و نیز به سبب چرخهای آبی که از قدیم‌الایام در حمص و حماة دایر بوده است.

نهر الکلب (nahro 'l.kalb)، نهری در لبنان، ل بیروت. نزدیک مصب آن در مدیترانه فاتحان باستانی اسامی خود را بر سنگهای دو طرف نهر نقش کرده‌اند، از آن جمله‌اند رامسس II فرعون مصر (۱۲۹۲ قم) و اسرحدون شاه آشور (۶۷۹ قم).

نهر الهندیه: ← فرات، قسمت ۳.

نهر جریاب: ← آمو دریا.

نهر حد (nahre had)، ده (جه ۱'۲۶۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش قصبه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)؛ ۲۵کیلومتری جش راه شوسه‌ی خسروآباد ـ آبادان. اروند رود مشرویش میسازد. محصولاتش خرما و حنا است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵هش به عنوان مرکز بخش و دهستان قصبه آمده است.

نهر خلج (nahre xalaj)، ده (جه ۱'۵۸۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ورزق، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۸کیلومتری غ داران. محصولاتش غلات، حبوبات، و سیب زمینی است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیم‌بافی دارد.

نهر قصر (nahre qasr)، ده (جه ۸۹۴ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش و دهستان قصبه، شهرستان آبادان، استان ششم (خوزستان)؛ جش آبادان. اروند رود مشرویش میسازد. محصولات عمده‌اش حنا و خرما است. از صنایع دستی حصیربافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش مرکز بخش و دهستان قصبه، آبادی نهر حد تعیین شده است.

نهرمیان (nahr.miān)، ده (جه ۱'۴۲۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان کزاز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۷کیلومتری لغ آستانه، کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، چغندر قند، و انگور است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

نهرو[2]، **جواهر لعل** (javaher la'l nehru)، ۱۸۸۹–۱۹۶۴، اولین نخست‌وزیر (۱۹۴۷–۶۴) هند مستقل که سراسر عمر خود را وقف تأمین آزادی برای ملت خود کرد. در ۱۹۱۲ از دانشگاه لندن در رشته‌ی حقوق فارغ‌التحصیل شد و به هندوستان بازگشت. در آن هنگام حکومت سخت در زیر نظارت انگلستان بود. حزب کنگره در درجه‌ی اول به اصلاحات نظر داشت نه به آزادی و استقلال. در ۱۹۱۶ نخستین‌بار در جلسه‌ی کنگره با گاندی ملاقات کرد. پس از ←

(۱) Nez percé (۲) Nehru

کشتار آمریتسار، نهرو و پدرش موتیلال (moti-lal) فعالانه به گاندی پیوستند، و از آن پس تا ۱۹۴۰ نهرو یکی از یاران برگزیده‌ی گاندی در نبرد برای استقلال بود. در ۱۹۲۱ نهرو را به بهانه‌ی اینکه اعلامیه‌هائی برای دست کشیدن مردم از کسب و کار به عنوان اعتراض بر خشونتهای انگلیسها پخش کرده است، مدت ۳ ماه زندانی کردند، در ۱۹۲۵ برای معالجه‌ی بیماری سل همسرش به اروپا سفر کرد و نتیجه‌ی این سفر آن بود که بر روح ناسیونالیسم بیدار-شده‌ی وی چاشنی انترناسیونالیسم افزوده شد، و از آن پس هند را نه به صورت بخش منعزل از جهان، بلکه به صورت پاره‌ای از اجتماع جهانی در نظر گرفت. در بازگشت به هند (۱۹۲۷) بار دیگر به دبیر کلی حزب کنگره مشغول شد، ولی نطقهای وی در این زمان رنگ دیگری داشت که مخالف با حزم و احتیاط رهبران پیشین بود. در ۱۹۲۹ با تأیید گاندی به ریاست حزب کنگره برگزیده شد. در ۱۹۳۰ که گاندی برنامه‌ی نافرمانی عمومی نسبت به انگلستان را طرح کرد، نهرو مدتی به زندان افکنده شد. در ۱۹۳۱ که پدرش موتیلال از دنیا رفت، نهرو به جرگه‌ی یاران صمیمی گاندی پیوست و این دو به بهانه‌ی نافرمانی زندانی شدند. روی هم رفته نهرو به خاطر استقلال هندوستان ۹ بار زندانی شد و از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۵ مدت ۹ سال در زندان بود. در ۱۹۴۸ مدت ۶ ماه به اروپا سفر کرد، و این دیدار مقارن بود با تسلیم چکوسلواکی در مونیخ به دست انگلستان و فرانسه و آلمان، و وضع مبهم نخست‌وزیر انگلستان، نویل چیمبرلین، نسبت به نازیها، و تأیید سست حزب کارگر انگلستان از استقلال هند، که همه‌ی این امور سخت او را آزرده کرد. هنگام جنگ II، در ۱۹۳۹، سفر کوتاهی به چین کرد. روابط حزب کنگره با حکومت انگلستان سخت تیره شد. در ۱۹۴۰ نهرو را به علت نطقی که بر ضد جنگ کرده بود مدتی زندانی کردند. در ۱۹۴۲ کمیته‌ی حزب کنگره‌ی سراسر هندوستان خواستار آن شد که انگلستان بلافاصله هندوستان را ترک کند و هندوستان مستقلی در جنگ به متفقین بپیوندد. گاندی و نهرو را به زندان افکندند و این آخرین و طولانیترین زندانی شدن وی بود که تا ۱۵ ژوئن ۱۹۴۵، درست پیش از پایان جنگ II، ادامه یافت.

یک ماه پس از خلاص شدن نهرو از زندان، حزب کارگر در انگلستان به قدرت رسید و رهبران این حزب خواستار آن شدند که به هندوستان وضع سیاسی دومینیون داده شود، و ماه بعد انگلستان راضی شد که هند خودمختاری بیشتری پیدا کند. مانع عمده در راه استقلال هندوستان عدم رضایت محمد علی جناح، پیشوای مسلمانان، به رهبری کنگره بود، و چون گفتگوهای میان مسلمانان و هندوان به نتیجه نرسید، و مسلمانان خواستار تجزیه‌ی هندوستان به دو کشور مسلمان و هندو بودند، دولت انگلستان اخطار کرد که بدون توجه به موافقت یا عدم موافقت هندوان و مسلمانان در ژوئن ۱۹۴۸ از هندوستان بیرون خواهد رفت. نهرو و گاندی به تشکیل دولت اسلامی پاکستان رضا دادند و فرمان استقلال هندوستان در ژوییه‌ی ۱۹۴۷ از تصویب پارلمنت انگلستان گذشت. در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ هند از تسلط انگلستان بیرون رفت و نهرو اولین نخست‌وزیر دومینیون هند شد، و با زیرکی و مهارت به جمهوری هند روح دموکراسی و وحدت بخشید و نفوذ سنتهای دینی را در کارهای دولتی از میان بر داشت. با استقلال هندوستان و تجزیه‌ی آن به دو کشور، ۹ میلیون هندو از پاکستان شرقی (اکنون ⇐ بنگلادش) و غربی به هند، و ۴ میلیون مسلمان از هند به پاکستان مهاجرت کردند. نخستین کار دشوار نهرو جایگزین کردن این مهاجران بود. از طرف دیگر، برخوردهای میان مسلمانان و هندوان گرفتاریهای دیگری پیش آورد و هزاران نفر کشته شدند. در همین اثنا گاندی به دست هندی متعصبی به قتل رسید.

در ۱۹۵۰ حکومت هند با قانون اساسی جدید جمهوری اعلام شد و نهرو بار دیگر به نخست‌وزیری رسید. با آنکه بیشتر به استقلال کامل هند و جدائی تمام آن از امپراطوری انگلستان معتقد بود، شجاعانه تصمیم گرفت که هند در زمره‌ی کشورهای مشترک المنافع بریتانیا باقی بماند.

کار مثبت عمده‌ی نهرو برای هند، اصراری بر این امر بود که هند به صورت یک دموکراسی غیر منفک از آرمانهای دنیائی باقی بماند. وی همواره بر این عقیده بود که نظام سوسیالیسم هند باید از طریق بحث و گفتگو برقرار شود نه از راه زور و اکراه. با طرح برنامه‌های پنجساله به پیشرفت اقتصادی هند کومک فراوان کرد. با گذراندن قانونی نظام طبقه را بر انداخت، و کارهایی که برای از بین بردن فقر و عقب‌ماندگی کرد سبب ایجاد انقلاب اساسی اجتماعی و اقتصادی شد. در مسائل بین‌المللی جنبه‌ی بیطرفی اختیار کرد. بزرگترین ناکامی وی از آن بود که نتوانست همزیستی مسالمت‌آمیز با چین کمونیست را تأمین کند، و کوششهای وی در این راه، که با خرده‌گیریهای داخلی و خارجی همراه بود، به نتیجه‌ای نرسید. حمله‌ی چینیان در ۱۹۶۲ به نواحی مرزی این خرده‌گیریها را افزایش داد و آتش‌بس یک‌جانبه‌ای هم که توسط چینیان اعلام شد، نتوانست از این انتقاد جلوگیری کند.

نهروان (nahravān)، بر طبق روایت شاهنامه، نام محلی در عراق، میان بغداد و واسط، که نخستین جنگ پرویز با بهرام چوبین، که به شکست خسرو پرویز و گریختن وی به روم منجر شد، در آن محل اتفاق افتاد، و خسرو پل نهروان را خراب کرده به تیسفون باز آمد و از آنجا به روم گریخت.

نهروان، جنگ (nahravān)، عنوان جنگی که در ماه صفر ۳۸ هق در محل نهروان بین علی ع و خوارج روی داد، خوارج، در بازگشت از صفین، نهروان را مرکز کرده به اطراف میتاختند، و مردم را به اکراه و تهدید وادار به لعن عثمان و علی میکردند. علی ع به مقابله‌ی آنها شتافت، و با استدلال و احتجاج علی، از آنها بعضی پراکنده شدند، و باقیمانده مقاومت کردند تا کشته شدند.

نهر هاشم (nabre hāšem)، دهستان (جمع ۱۳٬۲۱۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۵ آبادی. رود کارون مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش غلات و صیفی است. از آبادیهای مهم آن حمیدیه است که بر طبق سرشماری ۱۳۴۵ هش جمعیت آن ۳٬۲۲۴ نفر بوده است.

نهرین، قریه؛ ← قرامطه، قسمت II.

نهر یوسف (nahre yusef)، دهستان (جمع ۳٬۵۵۹ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان خرمشهر، استان ششم (خوزستان)، کنار اروند رود؛ دارای ۱۲ آبادی. مرکزش، **نهر یوسف** (جمع ۵۱۱ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری ل‌غ خرمشهر قرار دارد.

نهشت[1] (nehešt)، هر چیزی که نهاده شده باشد، بالاخص موادی که به وسیله‌ی آب یا باد یا یخچال به حالت محلول یا دروا حمل شده و بعد تهنشست یا رسوب پیدا کرده باشد.

نهشت فعال[2] (nehešte fa'āl)، قشر رادیوآکتیوی که بر یک جسم، که در معرض تشعشع عناصر رادیوآکتیو قرار گرفته باشد، تشکیل میشود.

نهشت کانی[3] (nehešte kāni)، مواد معدنی که به صورت طبیعی، و به مقدار کافی، در محلی از زمین متمرکز شده و قابل استخراج است.

نهشتهای دریامیانی[4] (nehešthāye daryā-miāni)، نهشتهایی که بستر منطقه‌ی دریامیانی اقیانوس را میپوشانند.

نهضت فرهنگ اخلاقی[5]، نهضتی که منشأ آن انجمن فرهنگ اخلاقی است که در ۱۸۷۶ در نیویورک توسط فیلیکس ادلر[6] (filiks adlər، ۱۸۵۱–۱۹۳۳) تأسیس شد. هدف آن قائل شدن عالیترین اهمیت برای عامل اخلاق در همه‌ی روابط زندگی شخصی و اجتماعی بین‌المللی، بدون توجه به ملاحظات دینی یا متافیزیکی است. نظام اخلاقی خاصی در آن مورد نظر نیست، ولی طبیعةً اندیشه‌ی اخلاقی ادلر بیشتر نفوذ دارد. در این نهضت به تربیت و تعلیم توجه خاص میشود، بالخاصه در نیویورک که پیروان این نهضت در تأسیس کودکستانها و خانه‌های سالخوردگان و تعلیم بزرگسالان پیشقدم بوده‌اند. با آنکه تعداد افراد پیوسته به این نهضت چندان زیاد نیست، بزرگان فکری متعددی از آن برخاسته‌اند.

نه مرگ، مجازات: ← مجازات نه مرگ.

نهنج[7] (nahanj)، محلی که کاسبرگها، گلبرگها، و قسمتهای دیگر زایشی گل بر آن قرار گرفته است.

نهند (nahand)، ده (جمع ۱٬۲۶۷ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مواضحان، بخش ورزقان، شهرستان

(۱)deposit (۲)active deposit (۳)mineral deposit (۴)pelagic deposits (۵)Ethical Culture movement (۶)Adler (۷)receptacle

اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ج‍غ اهر. محصولاتش غلات و حبوبات است.

نهنگ یا **تمساح** یا **کروکودیل**[1] (krokodil؛ فنس) *(Crocodilia)*، خزندهٔ بزرگ گوشتخوار از راستهٔ نهنگان. بر روی تنه فلسهای بسیار سخت و بر شکم صفحات استخوانی و فکهای قوی و پاهای کوتاه و دم پهن دارد. جنسهای

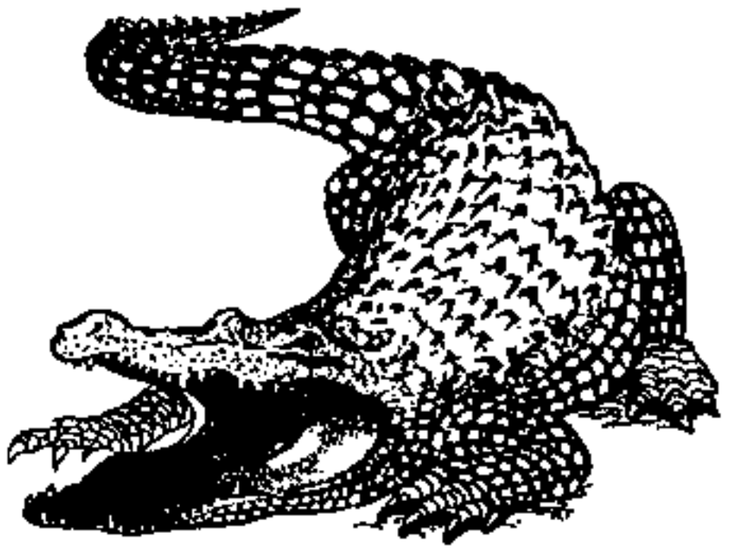

نهنگ

امریکائی آن در آبهای شیرین (گاهی شور) در غ و ج امریکای شمالی زندگی میکنند و به انسان آسیبی نمیرسانند.

نهوج (nohuj)، ده (جه ۱٬۰۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزاوند، بخش حومهٔ شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۱٫۵کیلومتری ج‍ش اردستان. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولاتش غلات، کتیرا، و خشکبار است.

نه وین، او[2] (u ne vin)، ۱۹۱۱— ، نظامی و رهبر سیاسی برمه‌ای. نام اصلی وی شو ماثونگ[3] (šu māung) بود، و در ۱۹۴۱ که به عضویت گروه نظامی ناسیونالیست هواخواه ژاپن در آمد، این نام را رها کرد و خود را نه وین نامید. در ۱۹۴۳ به فرماندهی ارتش مستقل برمه منصوب شد، و پس از آن به نبرد با ژاپنیان پرداخت. پس از آنکه برمه از انگلستان استقلال گرفت (۱۹۴۸)، پیوسته در دولت ← او نو شرکت داشت. در ۱۹۵۸ همکار قدیمی خود او نو را خلع کرد و مقام نخست‌وزیری او را به خود اختصاص داد. او نو به منصب خود باز گشت (۱۹۶۰—۶۲)، ولی نه وین بار دیگر او را کنار زد (۱۹۶۲) و نخست‌وزیری و وزارت دفاع را مخصوص خود ساخت. سیاست وی در تبدیل حکومت برمه به حکومتی پلیسی و "راه سوسیالیسم برمه‌ای" او نتوانست مشکلات اقتصادی این کشور را از میان بر دارد. با قانون اساسی جدید (۱۹۷۴)، نه وین رئیس جمهور برمه شد. در ۱۹۷۴ و ۱۹۷۷ توطئه‌های نافرجامی علیه وی صورت گرفت.

نی[4] (ney)، نام چند گیاه مختلف که همه بندبند هستند، و ساقهٔ میانتهی دارند. نی معمولی *(Phragmites comimunis)* ساقه‌های بلند دارد و برای پوشش سقف خانه‌ها و کلبه‌های روستائی به کار میرود. نی بلند *(Arundo donax)* برای ساختن اسبابهای موسیقی به کار میرود. نیز ← خیزران؛ قلم؛ نیشکر.

فی، ساز بادی اولیه‌ی بشر، بدون زبانه، که احداث صوت با قرار دادن لبه‌ی آن بین دو دندان ثنایا یا نهادن گوشه‌ی لب به لبه‌ی آن ایجاد می‌شود. از قطعه‌ای نی معمولی تشکیل یافته است از ۵ بند، که با ابتدا و انتهای آن ۷ بند می‌شود، و ۵ سوراخ روی نی، که از پایین به بالا توسط انگشت انگشتری و سبابه‌ی دست راست و انگشت انگشتری و انگشت وسط و سبابه‌ی دست چپ، و یک سوراخ در پشت که به توسط شصت دست چپ بسته و باز میشود. نی دارای سه اکتاو است با اختلاف طنین فاحشی نسبت به هم. ربع پرده و نیمپرده‌ها با تغییر لب و نیمه‌باز کردن سوراخها حاصل میشود.

نی[5]**، دریاچه‌ی**، انگلاخ نی (← لاخ)، دریاچه (۲۹ کم در ۱۸ کم؛ مساحت ۳۹۶ کمم)، ل ایرلند، در ولایات آرمها، تیرون، لاندندری، انتریم، و دون. بزرگترین دریاچه‌ی آب شیرین در جزایر بریتانیا است.

نیسار (niār)، ده (جه ۲٬۸۵۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلخوران، بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴کیلومتری ش اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است.

نیارج، ده، قزوین، ← نیرج.

نیارق (niāraq)، ده (جه ۱٬۸۸۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش نمین، شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۴کیلومتری ش اردبیل. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نیارک (niārak)، ده (جه ۱٬۵۲۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان طارم سفلی، بخش طارم سفلی، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۴۲کیلومتری ج‍ش سیردان. کوهستانی و سردسیر است. محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، گلیمبافی، و جاجیمبافی دارد.

نیاسا[6]**، دریاچه‌ی** (niāsā) [از بانتو، ← آب بزرگ] یا **دریاچه‌ی مالاوی**[7]، دریاچه‌ای (ح ۳۰٬۰۴۰ کمم) به طول ۵۸۰ کم و عرض ۲۴ تا ۸۰ کم، ش افریقای مرکزی، در درهٔ نشتی بزرگ. از حیث وسعت سومین دریاچه‌ی افریقا است؛ از ل و ل‌ش به تانزانیا، از ش به موزامبیک، و از ج و غ به مالاوی محدود است. سرویس کشتیرانی منظم در این دریاچه دایر است. ح ۱۶۱۶ به وسیله‌ی پویندگان پرتغالی کشف شد، و لیوینگستن مجدداً آن را در ۱۸۵۹ کشف کرد. نخستین درگیری میان نیروهای بریتانیا و آلمان در جج I در سواحل شرقی این دریاچه روی داد (۶ اوت ۱۹۱۴).

نیاسالند[8] (niāsāland)، مملکت تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیای کبیر در ش افریقای مرکزی، که اکنون کشور مستقل مالاوی است. از ۱۸۹۱ تا ۱۹۴۶ تحت اداره‌ی دولت بریتانیا بود، و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳، با زامبیا و رودزیای شمالی، به فدراسیون رودزیا و نیاسالند پیوست. نیز ← مالاوی.

نیاسر (niāsar)، دهستان (جه ۲۰٬۲۱۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش قمصر، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۳۴ آبادی. کوهستانی و خوش آب و هوا است. محصولاتش غلات، حبوبات، پنبه، و تنباکو است. مرکزش، **نیاسر** (ج‍ه ۲٬۰۸۳ سنه ۱۳۴۵)، در ۴۵کیلومتری لغ قمصر واقع است. چشمه‌ای به نام چشمه‌ی نیاسر دارد که در محلّ بسیار معروف است. از آبادیهای قدیم ایران است که بنای آن را به اردشیر بابکان نسبت میدهند. آتشکده‌ای از دوره‌ی ساسانیان دارد. این آتشکده یا چهارطاقی که از سنگ و آهک ساخته شده و تا حدودی سالم مانده است، نمونه‌ی کاملی از سبک معماری آتشکده‌های دوره‌ی ساسانی محسوب میشود.

نیاسر، آتشکده‌ی: ← نیاسر، دهستان، کاشان.

نیاسین: ← ویتامینها، قسمت II.

نیاگارا[9] (niāgārā)، رودی به طول ح ۵۵ کم، غ ایالت نیو یورک، که از دریاچه‌ی ایری سرچشمه میگیرد. ح ۳۲ کم آن، در پائین‌آبشار نیاگارا، و ح ۱۱ کم آن پیش از آنکه به دریاچه‌ی اونتاریو بریزد، قابل کشتیرانی است. قسمتی از مرز کانادا-کشمة را تشکیل میدهد.

نیاگارا-آن-ذ-لیک[10] (niāgārā-ān-də-leyk)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۲٬۵۵۲)، ج اونتاریو، کانادا، بر کنار دریاچه‌ی اونتاریو، تأسیس ۱۷۸۰. در ۱۷۹۲—۹۶، به عنوان نیوئرک، مرکز کانادای علیا بود. در دهه‌ی ۱۷۹۰ دژ جورج در اینجا ساخته شد. در ۱۸۱۳ به تصرف امریکائیها در آمد، اما در همین سال انگلیسها آن را باز پس گرفتند.

نیاگارا، آبشار[11] (niāgārā)، نام دو آبشار رود نیاگارا، بر مرز کانادا و کشمة، که دریاچه‌های ایری و اونتاریو را مرتبط میسازد: جزیره‌ی گوت (انگلا گوت آیلند [got āyland]؛ جزء کشمة) آن را به دو آبشار کانادائی موسوم به هورسشو (horssū؛ بلندی ۴۸ متر، پهنا ۹۱۷ متر) و آبشار امریکائی (بلندی ۵۱ متر، پهنا ۳۲۳ متر) تقسیم میکند، و ۶٪ آب از دومی و ۹۴٪ آن از اولی میریزد. سفیدپوستان اول‌بار در ۱۶۷۸ آن را دیدند. امروز بزرگترین مرکز نیروی برقابی جهان است.

نیاگارا-آن-ذ-لیک، شهر، ← نیاگارا، شهر.

نیاگارا فالز[11] (fālz)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۸۵٬۶۱۵)، غ ایالت نیو یورک، کشمة، بر رود نیاگارا. نیروی حاصل از آبشار نیاگارا در اینجا توزیع میشود. محصولش مواد شیمیائی، کاغذ، و مصنوعات فلزی است. شهر صنعتی و تفرجگاه است، سیاحان یکی از منابع درآمد آن میباشند. دانشگاه نیاگارا نزدیک آن است.

نیام، در گیاهشناسی، ← برگ؛ میوه.

نیامه[12] (niāme)، شهر (در ۱۹۷۵ جه تخمیناً ۱۳۰٬۰۰۰)، پایتخت نیجر و مرکز ایالتی به همین نام؛ بندری بر رود نیجر. بزرگترین شهر نیجر و مرکز اداری و اقتصادی این کشور است. بیشتر اهمیت نیامه به قرار گرفتن آن بر کنار رود نیجر و محل تقاطع دو شاهراه عمده بودن بستگی دارد. این شهر مرکز بازرگانی ناحیه‌ای

(۱)crocodile (۲)Ne Win (۳)Shu Maung (۴)reed (۵)Neagh (۶)Nyasa (۷)Malawi (۸)Nyasaland (۹)Niagara (۱۰)Niagara-on-the-Lake (۱۱)Niagara Falls (۱۲)Niamey

کشاورزی است که بیشتر به کشت بادام زمینی اختصاص دارد. آجرسازی، آمودن مواد غذائی، نوشابه‌سازی، ساختن کالاهای سفالی، سیمانسازی، و کفشدوزی از صنایع آن است. هنگامی که نیجر در قرن ۱۹م به استعمار فرانسه در آمد، نیامه شهر کوچکی بود، و پس از آنکه در ۱۹۲۶ پایتخت نیجر شد، رو به رشد گذاشت. مقر مدرسه‌ی علوم اداری ملی (۱۹۶۳) و موزه‌ی ملی است، که مجموعه‌های نژادشناختی و جانورشناختی دارد.

نی‌انبان[1] (neyanbān)، آلت موسیقی قدیمی، در قرن ۱۸م در فرانسه موزت (müzet) نامیده میشد. اکنون بیشتر در اسکاتلند معمول است. قسمتهای اصلی آن (۱) کیسه‌ای چرمی به شکل انبان است که به وسیله‌ی لوله‌هائی در آن باد دمیده میشود؛ (۲) لوله‌ی ملودی که همیشه دارای یک قمیش مضاعف، و سوراخهائی جانبی است که به وسیله‌ی انگشتان باز و بسته میشوند؛ و (۳) لوله‌های نتهای بم که هر یک از آنها صوت ثابت و یکنواخت دارد. نی‌انبان اسکاتلندی (شکل) پنج لوله دارد. یکی از لوله‌ها برای دمیدن هوا در کیسه و یکی دیگر برای تنظیم صدا است. کار سه لوله‌ی دیگر واخوانی یا خارج ساختن نغمه‌های بم و ثابتی است که

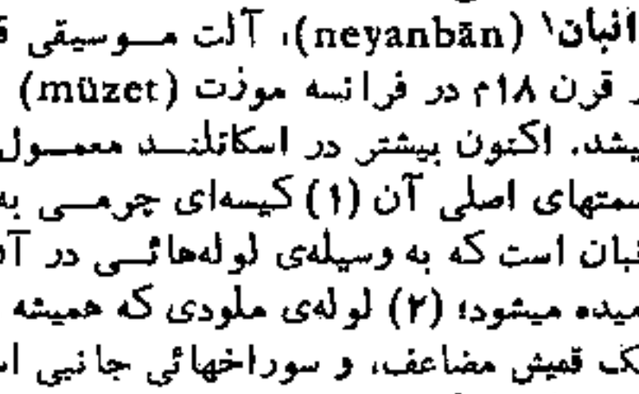

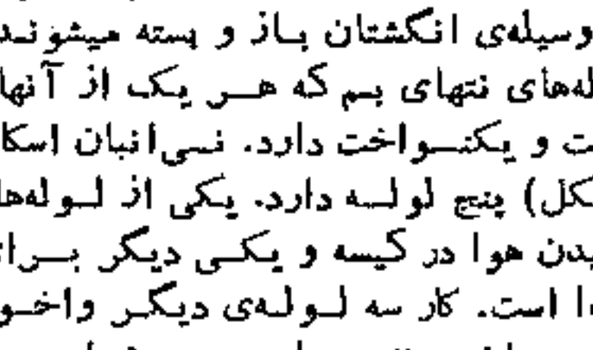

زمینه‌ی صدای اصلی نی‌انبان است.

نیاوران (niāvarān)، ده (جم ۱۴۱۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۳کیلومتری ش تجریش. از مراکز ییلاقی مردم تهران است. بنائی از دوره‌ی قاجار ریه دارد (← صاحبقرانیه). اخیراً پارک زیبائی به نام پارک نیاوران در آن ساخته شده است. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر تجریش منظور شده است.

نیاوران، پارک: ← نیاوران، ده شمیرانات.

نی‌ایگاتا[2] (niigatā) یا **نیگاتا**، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جم ۳۸۳٬۸۶۹)، لغ هونشو، ژاپن، کنار دریای ژاپن. بندر عمده‌ی هونشوی غربی است، و نفت و ماشین‌آلات و منسوجات از آنجا با کشتی حمل میشود.

نیئیهاتو، جزیره، ← هاوائی، ایالت، گشت.

نیبرگ[3] (niberg)، شهرت فارسی **هنریک سامول نوبری** (henrik sāmuel nübery)، ۱۸۸۹–۱۹۷۴، خاورشناس سوئدی، استاد ممتاز دانشگاه اوپسالا. از همین دانشگاه فارغ‌التحصیل شد، و از ۱۹۳۱ تا ۱۹۵۶ استاد فعال آن بود. در ۱۹۲۱–۴۸ سردبیری مجله‌ی جهان شرقی را داشت. زمینه‌ی خاص تحقیقات او مطالعات ایرانی و عبری بود که در این آثار منعکس شده است، اسناد پهلوی از ارداویراف (۱۹۲۴)، مسائل مربوط به آفرینش جهان و جهانشناسی در دین مزدیسنی (۱۹۲۹–۳۱)، متنی در باره‌ی گاهشماری مزدیسنی (۱۹۳۴)، تحقیقی در باره‌ی سفر یوشع (۱۹۳۵)، صرف و نحو عبری (۱۹۵۲).

نیبلونگن[4] (nibelungen) یا **نیبلونگها** (nibelung)، در اساطیر و ادبیات ژرمنی، نام خانواده‌ای شرور که مالک گنج طلای جادوئی بوده است. **نیبلونگنلید**[5] (lid-؛ آلمانی، ← ترانه‌های نیبلونگن)، نام حماسه‌ی مشهور ژرمنی در قرون وسطی است که ح ۱۱۶۰ به وسیله‌ی یک شاعر گمنام اتریشی یا اهل آلمان جنوبی سروده شده، زیگفرید گنج نیبلونگ را به دست آورده با کریمهیلد (krimhild) عروسی می‌کند. آنگاه برونهیلد، بانوی ایسلندی، را به عقد برادر خود شاه گونتر در میآورد، ولی برونهیلد به دست هاگن، زیگفرید را به قتل میرساند. هاگن گنج را در راین پنهان میکند. کریمهیلد با اِتسِل (که همان آتیلا است) عروسی میکند، و انتقام مرگ شوهرش زیگفرید را از قاتل میگیرد، به طوری که از آن کشتار و معرکه فقط اتسل و چند تن دیگر جان به در میبرند. **در رینگ دس نیبلونگن**[6] (der ring des-؛ آلمانی، ← حلقه‌ی نیبلونگ) نام یک اپرای چهاربخشی از ر. واگنر است. در اثر واگنر، گرچه موضوعاتی از نیبلونگنلید اقتباس شده، بیشتر افسانه‌ها ایسلندی و عمدة از ولسونگا ساگا گرفته شده است.

نیبلونگن، در رینگ دس: ← نیبلونگن.

نیبلونگنلید: ← نیبلونگن.

نیبور[7]، **بارتولد گئورگ** (bărtold georg nibur)، ۱۷۷۶–۱۸۳۱، مورخ آلمانی، پسر ک. نیبور. در خدمت دولت دانمارک و سپس دولت پروس بود، و در تأسیس دانشگاه برلین سهمی داشت؛ در ۱۸۱۶–۲۳ سفیر در امپراطوری مقدس روم بود. از ۱۸۲۳ تا پایان عمر در دانشگاه بن تدریس میکرد. میتوان گفت که با کتاب تاریخ روم (۳ جلد، ۱۸۱۱–۳۲) وی، روش تاریخنگاری علمی جدید آغاز شده است. نیبور پیشامدهای فردی را به سازمانهای اجتماعی و سیاسی روم قدیم ارتباط میداد؛ پس آن بود که گذشته را از نو به صورتی بیافریند که برای خواننده‌ی جدید قابل فهم باشد. وی که ستایشگر جمهوری روم بود، توجه به کشاورزی را اساس یک حکومت متعادل میدانست. پروس را قرینه‌ی جدید دولت روم قدیم میشمرد و رهبران پروس را به وحدت آلمان تشویق میکرد.

نیبور[7]، **کارستن** (kārsten nibur)، ۱۷۳۳–۱۸۱۵، خاورشناس و پوینده‌ی آلمانی در عربستان، دانمارکی الاصل. از هیئت اعزامی پنج‌نفریی‌شناخته‌ترین آنها پتر فورسکول[8](peter fursköl، ۱۷۳۶–۶۳)، طبیعیدان سوئدی‌که به فرمان فردریک ۷ دانمارک برای پویش عربستان (۱۷۶۱–۶۳) اعزام شده بودند، تنها او زنده بازگشت. نیبور از مخا، یمن، با کشتی به هند رفت و از طریق خلیج فارس و دجله و فلسطین و شام و استانبول به اروپا مراجعت کرد (۱۷۶۷). توصیف بلاد عرب (۱۷۷۲) سفری به بلاد عربی و کشورهای مجاور آنها (۲ جلد، ۱۷۷۴–۸۹)، و گزارش مسافرت به عربستان ۱۷۷۶–۸۶ از آثار او است. وی از کتیبه‌های تخت جمشید سواد برداشت (۱۷۶۵) و معلوم کرد که خطوط کتیبه‌ها از سه نوع و ساده‌ترین آنها مرکب از ۴۲ علامت است.

نی بوریا (neye buriā)، (*Arundo phragmitis*)، گیاهی از تیره‌ی **گندمیان** که ساقه‌های مجوف آن را برای ساختن بوریا به کار میبرند.

نیپر، جان: ← نپر، جان.

نیپس[9]، **ژوزف نیسفور** (jozef nisefor (niepce)، ۱۷۶۵–۱۸۳۳، شیمیدان فرانسوی که طریقه‌ای برای عکاسی اختراع کرد؛ متشالون‌سورسون. از ۱۸۲۶ با داگر کار میکرد، که پس از مرگ نیپس روش او را به کمال رسانید.

برادرزاده‌اش، **کلود فلیکس آبل نیپس دو سن‌ویکتور**[10] (klod feliks ābel dë san-vik-tor؛ ۱۸۰۵–۷۰)، نیز شیمیدان بود، و نخستین کسی است که از سفیده‌ی تخم مرغ در عکاسی استفاده کرد و نیز توانست بر روی فولاد گراوور عکسی تهیه کند.

نیپس دو سن‌ویکتور، کلود فلیکس آبل: ← نیپس، ژوزف نیسفور.

نیپکو[11]، **پاول گوتلیب** (păl gotlib nipkō)، ۱۸۶۰–۱۹۴۰، مهندس و مخترع آلمانی؛ متولد برلین. از پیشگامان در تکمیل تلویزیون بود، و در ۱۸۸۴ "قرص نیپکو" را اختراع کرد که، تا قبل از اختراع یک اسباب الکترونیک در ۱۹۲۳، در تولید تلویزیون اساسی بود. در ۱۹۳۴ رئیس افتخاری انجمن آلمانی تلویزیون شد.

نیپور (nippur)، دولتشهر قدیم سومری، بین شهر بابل و ارک؛ مرکز عبادت انلیل که کشف معبدش مأخذ اطلاع از بسط شهر از ازمنه‌ی قبل از تاریخ به بعد بوده است. نیز ← عیلام، قسمت VI.

نیپون، نام ژاپنی ژاپن.

نیپیسینگ[12]، **دریاچه‌ی** (nipising)، دریاچه‌ای (910 کمم) در ج ایالت اونتاریو، کانادا، بین رود اوتاوا و دریاچه‌ی هورون؛ مشتمل بر چند جزیره. احتمالاً ⇐ اتین بروله آن را کشف کرده است.

نیپیگون[13]، **دریاچه‌ی** (nipigon)، دریاچه‌ای (۴٬۸۴۰ کمم) به طول ۱۰۶ کم و عرض ۷۴ کم، غ اونتاریوی مرکزی، کانادا. دارای جزایر متعدد است. آب آن در ج به دریاچه‌ی سوپریور جریان دارد.

---

(۱)bagpipe (۲)Niigata (۳)Nyberg (۴)Nibelungen (۵)Nibelungenlied (۶)Der Ring des N. (۷)Niebuhr (۸)Forskål (۹)Niepce (۱۰)Niepce de Saint-Victor (۱۱)Nipkow (۱۲)Nipissing (۱۳)Nipigon

نیت (niyyat)، در اعمال دینی، آن را گویند که مؤمن، هنگامی که عمل دینی را انجام میدهد، قصد آن داشته باشد که عمل را فقط برای فرمان الاهی انجام دهد، مانند نیتی که در نماز، از هنگام ادای تکبیرة الاحرام تا پایان برای نمازگزار است؛ قصد انجام دادن عملی دینی صرفاً برای رضای خدا.

نیتساء شهر، ← نیس، فرانسه.

نیترء ← شوره.

نیترات[1] (nitrāt) یا **ازوتات** (azotāt)، نمک یا استر جوهر شوره. رادیکال (← رادیکال، در شیمی) آن NO_3 است. تمام نیتراتهای فلزی کمابیش در آب حل میشوند؛ به همین جهت در ساختن مواد منفجره، به عنوان کود شیمیائی، در آتشبازی، و در پزشکی به کار میروند. نیتراتهای خاکی منبع نیتروژنی است که برای رشد نباتات مورد نیاز است. بعضی از نیتراتهای مهم عبارتند از نیتراتِ پوتاسیوم یا شوره؛ نیتراتِ سودیوم؛ نیتراتِ نقره (سنگ جهنم)؛ نیترو گلیسرین؛ نیتروسلولوز، که یک نیتراتِ سلولوز است؛ و نیتراتِ امونیوم، که در ساختن اکسید نیترو و مواد منفجره به کار میرود. نیتراتِ کلسیوم، و نیز چند نیترات دیگر، به عنوان کود مصرف میشوند.

نیترات پوتاسیوم: ← شوره؛ نیترات.

نیترات سودیوم: ← شوره؛ نیترات.

نیترات شیلی: شوره.

نیترات نقره: ← نقره.

نیتروبنزن[2] (nitrobanzen؛ از فنـ)، مایع چرب، سمی، و زردرنگ ($C_6H_5NO_2$). نقطه‌ی جوش آن ۲۱۱° صدبخشی و نقطه‌ی انجمادش ۶° صدبخشی است. برای تهیه‌ی آن بنزن را، در مجاورت جوهر گوگرد (برای جذب آب حاصل)، با اسید نیتریک ترکیب میکنند. در آب نامحلول است، ولی بآسانی با بسیاری از مایعات آلی مخلوط میشود. در ساختن بعضی صابونها، مواد معطر، و آنیلین به کار میرود.

نیتروژن[3] (nitrojen؛ فنـ) یا **ازوت** یا **ازت**[4] (هر دو azot؛ از فنـ)، عنصر گازی نافلز بی‌رنگ، بی‌طعم، و بی‌بو (علامت شیمیائی، N یا Az؛ نیز ← عنصر، جدول).

وجود نیتروژن را نخستین‌بار شله در ۱۷۷۲، با نشان دادن اینکه هوا مرکب از دو گاز ـ که یکی را "هوای پلید" (نیتروژن) و دیگری را "هوای آتشین" (اکسیژن) نام نهاد ـ است، شناخت. مقارن همین ایام، د. راذرفرد و پریستلی، مستقل از یکدیگر، به وجود نیتروژن به عنوان ماده‌ای مشخص پی بردند. ولی لاووازیه بود که ثابت کرد که این گاز یک عنصر است، و چون حیات در آن ممکن نیست آن را ازت [ـ فاقد حیات] نامید. نام نیتروژن را ژان آنتوان شاپتال[5] (jān ānṭuān šāptāl؛ ۱۷۵۶–۱۸۳۲)، شیمیدان و از رجال و اقتصادیون فرانسوی، بر این عنصر نهاد. ه. کوندیش، لرد ریلی، و سر و. رمزی نیز در باب نیتروژن تحقیقاتی کردند، که منجر به کشف آرگون شد.

نیتروژن، به حالت آزاد، ۷۸٫۰۸٪ حجم هوا را تشکیل میدهد؛ مقدار آن را در جوّ زمین حدود ۴٬۰۰۰ بیلیون تن تخمین کرده‌اند. به صورت ترکیب، علاوه بر اینکه عنصر اصلی سازای **پروتئینهای موجودات زنده** است، به صورت نیتراتِ سودیوم و نیتراتِ پوتاسیوم (← شوره) به مقدار قابل ملاحظه در نواحی خشک کره‌ی زمین یافت میشود. نیتروژن را از تقطیر تدریجی هوای مایع به دست میآورند. در دمای معمولی از عناصر بی‌اثر است. در گرما با منیزیوم، لیتیوم، و کلسیوم ترکیب میشود و ایجاد نیترور (nitrur؛ از فنـ) میکند. چون در مخلوط آن با اکسیژن ایجاد جرقه‌ی برقی کنند، ابتدا اکسید ازتیک (NO) و سپس پروکسیدِ نیتروژن (peroksid_ـ) (NO_2) حاصل میشود. نیتروژن تحت تأثیر فشار و گرما، در مجاورت کاتالیزگر، با ئیدروژن ترکیب و تبدیل به **امونیاک** میشود (طریقه‌ی هابر). امونیاکی که به این طریق به دست میآید در ساختن کودهای شیمیائی و در تهیه‌ی اسید نیتریک (طریقه‌ی اوستوالد) اهمیت فراوان دارد. مهمترین ترکیبات مصنوعی نیتروژن عبارتند از امونیاک، اسید نیتریک، ۵ اکسیدِ نیتروژن (N_2O، NO، N_2O_3، NO_2، N_2O_5)، تری نیتروگلیسرین (T.N.T.)، سیانورها، و پلیرتئینها. نیتروژنِ مایعِ نافلزی است بی‌بو و بی‌رنگ، و در کارهای موشکی برای تصفیه‌ی ترکیبات و عایق کردن اطاقهای فضائی، و در چاههای نفت برای ایجاد فشار جهت بالا آوردن نفت از چاهها به کار میرود.

بعضی از کهسازوارگان (← باکتریهای ازتی) نیتروژن مورد نیاز خود را از تجزیه‌ی مواد نیتروژندار تأمین میکنند. نیز ← **نیتروژن، حلقه‌ی.**

نیتروژن، تثبیت[6] (tasbite nitrojen)، فرایندی که در آن نیتروژنِ هوای جو با مواد دیگر ترکیب میشود و ترکیبات نیتروژنداری چون امونیاک و نیتریت و نیترات میدهد. در طبیعتْ این فرایند به وسیله‌ی باکتریهای ازتی (← باکتریهای ازتی و باکتریهای شوره‌زا) صورت میگیرد، که نیتروژن را به امونیاک تبدیل می‌کنند. باکتریهای دیگری برای تثبیت نیتروژن بر سبزیجات عمل میکنند. باکتریهای دیگری نیز امونیاک را به نیتریتها تبدیل میکنند. اسید نیتریک نیز به هنگام تخلیه‌های برقی در جو تشکیل میشود، و همین اسید یکی از منابع مهم نیتروژن است. در طبیعتْ نباتاتْ نیتروژن مورد نیاز خود را برای ادامه‌ی زندگی و رشد از همین منابع به دست میآورند. تثبیت نیتروژن از طریق صنعتی به وسیله‌ی احیا، برای ساختن امونیاک، و به وسیله‌ی اکسایش در یک قوس برقی، برای تشکیل اسید نیتریک، صورت می‌گیرد.

نیتروژن، حلقه‌ی[7] یا **حلقه‌ی ازت** یا **سیکل نیتروژن** (یا **ازت**) (sikl_ـ)، گردش دائمی نیتروژن در طبیعت، بدان صورت که توسط گیاهان و جانوران برای تغذیه مصرف میشود. گیاهان نیتروژن را به صورت ترکیبات آن در خود ذخیره میکنند. این گیاهان به مصرف تغذیه‌ی جانوران میرسد. ترکیبات نیتروژنی در بدن جانوران، در ضمن عمل گوارش، شکسته میشود و نیتروژن آنها به صورت ترکیبات دیگر در میآید و انرژی آزاد میشود. فضولات و لاشه‌های جانوری محتوی نیتروژن فراوان است که در خاک میماند یا به دریاها میرود. بعضی از باکتریهای ازتی (← باکتریهای ازتی و باکتریهای شوره‌زا) این ترکیبات تازه‌ی نیتروژن را به صورتی در میآورند که قابل مصرف گیاهان باشند. صورت اخیر ترکیبات نیتروژن دوباره جذب گیاهان میشود و سپس به جانوران میرسد و این دوره پیوسته تکرار میشود.

نیتروژن، سیکل: ← نیتروژن، حلقه‌ی.

نیتروسلولوز[8] (nitroselluloz؛ از فنـ)، استرِ اسید نیتریک و سلولوز، به فورمول $C_6H_7O_5(NO_2)_3$. از تأثیر مخلوطی از اسید نیتریک و اسید سولفوریک بر روی سلولوز به حالت پنبه یا به صورت خمیر چوب، همچون خمیری که در کاغذسازی به کار میرود، به دست میآید. درجه‌ی نیتروژنگیری سلولوز بسیار متغیر است، و بنا بر هدفهای خاص که از ساختن نیتروسلولوز در نظر باشد، تهیه‌ی آن با شرایط خاص صورت میگیرد. از آن در ساختن اقسام باروت استفاده میشود، و در این صورت آن را به نامهای پیروکسیل، پیروکسیلین، و پنبه‌ی باروتی مینامند. این ماده در ۱۸۴۷ توسط شونباین کشف شد. با میزان ازت کمتر، برای ساختن کولودیون و ورنی‌لاکها به کار میرود (با حل کردن در مخلوطی از الکل و اتر، یا در استون). بعضی از موارد استعمال آن توسعه‌ی صنعتی پیدا کرده بوده است (سلولوئید و ابریشم مصنوعی)، ولی اولی در حال تنزل است و دومی متروک شده است.

نیتروگلیسرین[9] (nitrogliserin؛ فنـ)، مایعی بیرنگ، روغنوار، و بسیار قابل انفجار. ترکیبی است از کربون، ئیدروژن، اکسیژن، و نیتروژن به صورت استری از گلیسرین و اسید نیتریک؛ به فورمول $C_3H_5(ONO_2)_3$. آن را گلیسریل تْرینیتْرات نیز مینامند، که نام درستتری است. در آب حل نمیشود، ولی در اتر و استون و بنزن و کلوروفورم حلپذیر است. ترکیبی ناپایدار است، و چون تحت تأثیر ضربه یا حرارت قرار گیرد، با شدت منفجر میشود و انرژی عظیم تولید میکند. نتیجه‌ی تجزیه‌ی آن انیدرید کربونیک و آب و نیتروژن است. از مخلوط کردن نیتروگلیسرین با مواد جذب‌کننده و کربوناتِ سودیوم، دینامیت به دست میآید که دیگر نسبت به ضربه‌ی خفیف حساسیت زیاد ندارد. نیتروگلیسرین یکی از اجزای سازای باروت بیدود نیز هست. در ۱۸۴۷ توسط شیمیدان ایتالیائی، آسکانیو سوبررو[10] (āskānio sobrero؛ ۱۸۱۲–۸۸)، کشف شد، و نخستین تولید تجارتی آن به دست آلفرد نوبل صورت گرفت. در پزش‌

(۱)nitrate (۲)nitrobenzene (۳)nitrogen (۴)azote (۵)Chaptal (۶)nitrogen fixation (۷)nitrogen cycle (۸)nitrocellulose (۹)nitroglycerin (۱۰)Sobrero

کی برای درمان کردن انقباض سرخرگ تاجی قلب، و نیز جلوگیری موقت از انسداد روده و مجاری پول به کار میرود.

نیتروی[1] (niteroy)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جمع ۳۲۴٬۳۶۷)، مرکز ایالت ریو د ژانیرو، جنوب برزیل، کنار خلیج گوانابارا. به خاطر دریا-کنارهای زیبایش شهرت دارد. صنایع آن کشتی-سازی، و تهیه‌ی منسوجات، شیشه، کبریت، مواد غذائی و فراورده‌های توتونی، و مواد داروئی است. در ۱۵۷۳ یک ماندگاه هندیشمردگان بود. در ۱۸۱۹ ماندگاه هندیشمردگان از میان رفت، و در ۱۸۳۵ نیتروی مرکز ایالتی شد.

نیتریک، اسید: ← اسید نیتریک.

نیتریل: ← سیانورها.

نیتون، عنصر شیمیائی، ← رادون.

نیتی[2]**، فرانچسکو ساوریو** (frāncesko sāverio nitti)، ۱۸۶۸–۱۹۵۳، نخست‌وزیر (۱۹۱۹–۲۰) ایتالیا. از تدریس علوم سیاسی در دانشگاه ناپل به سیاست روی آورد (۱۹۰۴)، و نماینده‌ی لیبرال پارلمان شد. پس از چند دوره وزارت، در ۱۹۱۹ به نخست‌وزیری منصوب شد. دولت او از همان آغاز با اعتصابهائی مواجه شد که سرانجام وی را به استعفا وا داشت (۱۹۲۰). دگربار در همین سال برای تشکیل دولت دعوت شد، ولی باز هم به علت مقاومتی که بر اثر پیمان کنفرانس سان رمو با ترکها (آوریل ۱۹۲۰) با آن مواجه شد ناچار به استعفا شد (۱۲ مه‌ی ۱۹۲۰)؛ بار سوم نیز دولتی تشکیل داد که پس از مدت کوتاهی به نفع ج جولیتی کنار رفت (۴ ژوئن ۱۹۲۰). در دوره‌ی فاشیستها تبعید شد. از آثارش کتابهای سرمایه‌ی خارجی در ایتالیا (۱۹۱۵) و اروپای بدون صلح (۱۹۲۱) است.

نیجر[3] (nijer)، رودی به طول ح ۴٬۱۸۰ کم، در افریقای غربی، سومین رود بزرگ قاره‌ی افریقا. در دامنه‌های شرقی کوههای فوتا جالون سرچشمه میگیرد. از سرچشمه‌ی خود در مسیری که از قطا دور میشود به سوی صحرا میرود، و سپس به جانب ج‌غ میپیچد، و با دلتائی به طول ۳۲۲ کم واقع در نیجریه، به خلیج گینه میریزد. ارزش اقتصادی زیاد ندارد. نخستین‌بار به وسیله‌ی مانگو پارک کشف شد (۱۷۹۶). به علت تغییرات زیاد حجم آب آن، فقط در دوره‌ی کوتاهی از سال برای کشتیرانی مساعد است. حوضه‌ی آن (بیش از ۲٬۰۰۰٬۰۰۰ کمم) ۸ کشور افریقای غربی را در بر میگیرد.

نیجر[3]، سرزمین سابق ماوراء بحار فرانسه در افریقای غربی که اکنون به نام جمهوری نیجر مستقل و عضو جامعه‌ی فرانسه شده است.

نیجر[3] [جمهوری نیجر]، کشور جمهوری (۱٬۲۶۷٬۰۰۰ کمم؛ جمع در ۱۹۷۶ تخمیناً ۴٬۶۶۹٬۰۰۰) عضو ← جامعه‌ی فرانسه، غ افریقا؛ پایتختش نیامه. رود نیجر از آن میگذرد. از ل به الجزایر و لیبی، از ش به چاد، از ج به نیجریه و داهومی، و از غ به ولتای علیا و مالی محدود است. در قسمت ل بیابان و در قسمت ج ساوانا و استپ دارد. از صادراتش پوست و پسته‌ی زمینی است. بیش از ۳ میلیون از سکنه‌ی آن مسلمانند. زبان رسمی فرانسوی، و پول آن فرانک فرانسه است.

قبلاً از سرزمینهای ماوراء بحار فرانسه و جزء افریقای غربی فرانسه بود. در ۱۹ دسامبر ۱۹۵۸ مجلس قانونگذاری سرزمین نیجر چنین تصویب کرد که این سرزمین خودمختار شود، و به نام جمهوری نیجر عضو جامعه‌ی فرانسه باشد. در ۲۵ فوریه‌ی ۱۹۵۹ قانون اساسی جمهوری به تصویب رسید. پس از امضای موافقتنامه‌هائی با فرانسه (۱۱ ژوییه‌ی ۱۹۶۰)، جمهوری نیجر استقلال خود را اعلام کرد (۳ اوت ۱۹۶۰)، و آمانی دیوری[4] (āmāni diori؛ ۱۹۱۶–) اولین رئیس جمهور آن شد، و تا آوریل ۱۹۷۴ در این سمت باقی بود. در ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۰ نیجر به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. در آوریل ۱۹۷۴ یک کودتای نظامی دیوری را از ریاست جمهوری برکنار کرد، و حکومت به دست شورائی از نظامیان افتاد. رئیس شورای نظامی (هیئت دولت)، که در ضمن رئیس جمهور (۱۹۳۱–) نیز هست، سرهنگ سنی کونچه[5] (seni kunce)، میباشد.

در دهه‌ی ۱۹۷۰ توجه بین‌المللی، به خاطر وجود رگه‌های سرشار اورانیوم، به جمهوری نیجر معطوف بوده است. وجود این رگه‌ها در مرکز نیجر از آغاز جج II شناخته شده بوده است، ولی بهره‌برداری از آنها در ۱۹۶۸ آغاز شده. در ۱۹۷۸ تولید اورانیوم فلزی ۲٬۲۰۰ تن بوده که در ردیف چهارم جهانی قرار دارد.

نیجریا: ← نیجریه یا نیجریا.

نیجریه[6] (nijeriyye) یا **نیجریا** (nijeriā)، مستعمره و تحت الحمایه‌ی سابق بریتانیا در افریقای غربی، کنار خلیج گینه؛ که اکنون استقلال یافته و فدراسیون نیجریه نام دارد.

نیجریه (nijeriyye) یا **نیجریا**[6] (nijeriā) [فدراسیون نیجریه]، کشور جمهوری (۹۲۳٬۷۶۷ کمم؛ جمع 66٬600٬000 تخمین ۱۹۷۷) مستقل در افریقای غربی، که سابقاً مستعمره و تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود؛ در منتها الیه خلیج گینه. از ل و ل‌غ به جمهوری نیجر، از ل‌ش به دریاچه‌ی چاد، از ش به کامرون، از غ به داهومی، و از ج به قطا (خلیج گینه) محدود است. نیجریه در اول اکتبر ۱۹۶۰ استقلال یافت؛ در همین سال عضو سازمان ملل متحد و عضو ملل مشترک‌المنافع بریتانیا شد. در ژوییه‌ی ۱۹۶۱ بخش شمال کامرون بریتانیا به آن ضمیمه شد. نیجریه به ۱۲ ایالت تقسیم شده؛ مرکزش لاگوس و شهرهای مهمش عبارتند از ابادان، ⇐ آبیوکوتا، ⇐ اوبوموشو، ⇐ ایفه، ⇐ بنین، ⇐ پورت هارکرت، ⇐ زاریا، کانو، و ⇐ کادونا. مذهب غالب اسلام، و زبان رسمی انگلیسی است. پول آن نایرا (در ۱۹۷۷ معادل ح ۱۰۷ ریال) است.

رود نیجر و شاخابه‌های آن قسمت عمده‌ی کشور را زهکشی میکنند. اقتصاد نیجریه بر کشاورزی آن استوار است؛ فراورده‌های روغن زیتون و پسته‌ی زمینی مهمترین صادرات آن است. صادرات دیگرش پنبه و توتون است. دامپروری در ل رونق دارد، و صادرات پوست آن را فراهم میسازد.

سکنه‌ی اراضی ساوانائی نیجریه را بیش از ۲۵ قرن کشاورزان تشکیل میدادند. اولین مردمان شناخته‌شده در این ناحیه یوروبا (yorubā) نام دارند. مجسمه‌های مفرغی و سفالی که در شهر ایفه یافت شده نشانه‌ی وجود فرهنگی در سطح بالا در قرن ۱۲م در آنجا بوده است. شهرهای اویو[7] (oyo) و بنین، منشعب از ایفه، مقتدرترین جوامع در نیجریه‌ی جنوبی شدند. اویو در قرن ۱۸م بر قسمت عمده‌ی پهنه‌ی جنوبی واقع در جنوب رود نیجر تسلط داشت و بنین تجارت برده را در قسمت عمده‌ی ناحیه‌ی مرکزی دلتا کنترول میکرد. در مشرق قسمتهائی که با اروپائیان تماس پیدا کردند، از حالت جامعه‌ی روستائی خارج شدند و کشورهای بانی[8] (bāni)، براس[9] (brās) و کلبار[10] (kalabār) را تشکیل دادند.

ورود اروپائیان به نیجریه نظام سیاسی، قضائی، و اقتصادی نیجریه را تغییر داد. صادرات برده بسرعت رونق یافت، و تجارت آن سودا-گران ساحلی افریقائی را ثروتمند ساخت. اروپائیها تا قبل از ۱۸۵۰ از قسمت عمده‌ی نیجریه بهره‌برداری کردند، و از آن پس مبلغان مسیحی به طور پیوسته در آنجا راه یافتند. پایگاههای نیمه‌دائمی اروپائی برای بهره‌برداری از تجارت روغن نخل برقرار شد، که به عنوان صادرات عمده جایگزین تجارت برده شد.

نفوذ بریتانیائیها از نفوذ دیگر اروپائیان در امتداد ساحل نیجریه بیشتر بود، و لاگوس اولین مستعمره‌ی آنها شد (۱۸۶۱). در ۱۸۸۴ بریتانیا تحت الحمایگی ساحلی نیجر را اعلام کرد، و تفوق بریتانیا در نیجریه‌ی مرکزی به وسیله‌ی شرکت سلطنتی نیجر برقرار شد. بریتانیا رفته رفته کنترول سایر ممالک جنوبی را به دست آورد. اویو و آبیوکوتا در ۱۸۹۳ تحت الحمایه شدند، و بنین به تصرف بریتانیا در آمد (۱۸۹۷). با موافقتنامه‌ای میان بریتانیا و فرانسه در ۱۸۹۸، نیجریه‌ی شمالی به عنوان یک منطقه‌ی نفوذ بریتانیا محفوظ ماند. در ۱۹۰۰ سرزمینهای شرکت سلطنتی نیجر جزو تحت الحمایگی ساحلی نیجر شدند، که تحت الحمایگی نیجریه‌ی جنوبی نام یافت.

بدین ترتیب، در آغاز قرن ۲۰م، سرزمین‌های بریتانیا در نیجریه به وسیله‌ی تحت الحمایگی نیجریه‌ی جنوبی اداره میشد، که اصولاً تمامی نیجریه‌ی شرقی، و تحت الحمایگی لاگوس را در تصرف داشت. در میان سالهای ۱۹۰۳–۰۶ پهنه‌های وسیع ل رود نیجر به صورت تحت الحمایگی نیجریه‌ی شمالی در آمدند. در ۱۹۰۶ تحت الحمایگی لاگوس نیز ضمیمه‌ی نیجریه‌ی جنوبی شد.

در ۱۹۱۲ نیجریه‌ی شمالی و نیجریه‌ی جنوبی متحداً تحت کنترول یک فرماندار کل

---

(۱)Niterói (۲)Nitti (۳)Niger (۴)Diori (۵)Kountché (۶)Nigeria (۷)Oyo (۸)Boni (۹)Brass (۱۰)Calabar

قرار گرفتند. قانون اساسی ۱۹۴۵ حقوق بیشتری برای دخالت در امور دولتی به مردم اعطا کرد. قانون اساسی مکفرسن[1] (makfərsən)، که در ۱۹۵۲ به مرحله‌ی اجرا در آمد، آزادیخواهانه‌تر بود. به موجب این قانون قدرت میان دولت مرکزی و سه ناحیه (شمالی، غربی، و شرقی) تقسیم میشد. قانون مکفرسن چندان دوامی نیافت، زیرا در ۱۹۵۳ تقاضاهای ملیون برای استقلال با سیاست بریتانیا منطبق میشد. جزئیات یک قانون اساسی جدید که در ۱۹۵۳ در لندن و در ۱۹۵۴ در لاگوس مورد موافقت قرار گرفت، رسماً فدراسیون نیجریه را برقرار کرد و به نیجریه حکومتی تقریباً خودمختار کامل داد. با این حال، تا ۱۹۶۰ استقلال به دست نیامد؛ کنفرانس دیگری در ۱۹۵۸ تشکیل شد. پس از انتخابات ۱۹۵۹ یک دولت ائتلافی در سطح فدرال تشکیل یافت. در اول اکتبر ۱۹۶۰ نیجریه مستقل، و ۳ سال بعد جمهوری شد؛ اولین رئیس جمهور آن ⇐ بنجمین نامدی آزیکیوه بود که به دنبال کودتائی نظامی استعفا کرد (۱۵ ژانویه‌ی ۱۹۶۶). دو روز بعد ژنرال جانسن آگوئی ایرانسی[2] (jānsən āgui-irānsi؛ ۱۹۲۴–۶۶)، فرمانده کل قوا، قانون اساسی و مجلس را منحل کرد و یک حکومت نظامی برقرار ساخت؛ در ۲۹ ژوییه‌ی ۱۹۶۶ عناصر آشوبگر نظامی ژنرال آگوئی‌ایرانسی را به قتل رساندند، و سرهنگ ⇐ ی. گوون را در رأس حکومت نظامی قرار دادند. در ۲۸ مه‌ی ۱۹۶۷ سرهنگ گوون (که در ۱۹۷۱ ژنرال شد) خود را رئیس حکومت نظامی فدرال اعلام کرد، و کشور را به ۱۲ ایالت منقسم ساخت. در ۳۰ مه‌ی ۱۹۶۷ رهبران ناحیه‌ی جنوبی استقلال جمهوری ⇐ بیافرا را اعلام داشتند، و هنگامی که جنگ میان بیافرا و حکومت مرکزی پایان یافت (۱۲ ژانویه‌ی ۱۹۷۰) بیش از ۲ میلیون نفر کشته شده بودند. در زمان انفصال بیافرا از نیجریه ۵ کشور آن را به رسمیت شناختند، و همین موجب شد که نیجریه روابط سیاسی خود را موقتاً با این کشورها قطع کند، تانزانیا، گابون، ساحل عاج، زامبیا، و هائیتی. در ۲۹ ژوییه‌ی ۱۹۷۵ یک کودتای بدون خونریزی گوون را برکنار کرد، و ژنرال رامات مورتالا محمد به جای وی در رأس حکومت قرار گرفت. در ۱۳ فوریه‌ی ۱۹۷۶ ژنرال مورتالا به قتل رسید، و ژنرال اولوسگون اوباسانجو[3] olusegun obasanjo؛ ۱۹۳۷–) در رأس حکومت قرار گرفت.

نیجه[4]، فریدریش ویلهلم (fridriš vilhelm nice)، ۱۸۴۴–۱۹۰۰؛ فیلسوف و متفکر بزرگ آلمانی در قرن ۱۹؛ مه روکن[5] (rëken)، واقع در ایالت ساکس در پروس. پدرش کشیش پروتستان بود. تحصیلات او در دانشگاههای لایپزیگ و بن در رشته‌ی زبانشناسی قدیم انجام گرفت. در ۲۴سالگی استاد زبانهای یونانی و لاتینی در دانشگاه بال (سویس) شد. در سویس با ریشارد واگنر، موسیقیدان بزرگ آلمانی، که نیز در آن زمان در سویس میزیست، آشنا شد. در جنگ ۱۸۷۰–۷۱ فرانسه و پروس، نیجه چندماهی در بیمارستانهای نظامی سپاه پروس خدمت کرد، ولی سخت بیمار شد، و دوباره به بال باز گشت، و به تدریس فلسفه و ادبیات یونانی پرداخت. در ۱۸۷۹ به علت بیماری از فعالیت دانشگاهی کناره‌گیری کرد، و برای باز یافتن سلامت به جاهای مختلف، از جمله ایتالیا، سفر کرد. در ۱۸۸۹ دوچار بیماری روانی سختی شد، و مادر (فت ۱۸۹۷) و خواهرش پرستاری او را به عهده گرفتند، تا آنکه در اوت 1900 در وایمار وفات یافت. بایگانی آثار مربوط به نیجه نیز در وایمار است.

نیجه در آغاز از دوستان و ستایشگران واگنر بود. کتاب معروف او به نام تولد تراژدی از روح موسیقی (۱۸۷۲) سخت مورد تقدیر واگنر قرار گرفت، زیرا ده قسمت آخر آن در باره‌ی موسیقی واگنر بود. کتاب دیگر او به نام اندیشه‌های نابهنگام شامل ۴ مقاله بود، که مقاله‌ی آخر آن در باره‌ی واگنر در بایروید بود. واگنر به بایروید رفت، و از هواخواهان امپراطوری جوان آلمان شد، و این امر به نیجه ناگوار آمد. وطنپرستی مفرط واگنر و احساسات ضد سامی او نیز مورد پسند نیجه واقع نشد. پارزیفال واگنر (← پارسیفال) در نظر نیجه اطاعت غیر صمیمانه از مسیحیت بود. وقتی که نسخه‌ی پارزیفال به دست نیجه رسید، کتاب نیجه به نام انسانی، خیلی انسانی (۱۸۷۸) به دست واگنر رسید، که آن هم به علت گرایش نیجه به عصر روشنگری فرانسه در نظر واگنر نامقبول و ناپسند افتاد، و بدین ترتیب دوستی آن دو به پایان رسید.

نیجه، پس از بازنشستگی، در عزلت و انزوا به تألیف آثار مهم دیگر خود پرداخت. این آثار در زمان خود او موفقیتی به دست نیاورد، تا آنکه در سال ۱۸۸۸ ⇐ گئورگ براندس در دانشگاه کپنهاگ به نشر افکار او پرداخت. 10 سال بعد شهرت نیجه جهانگیر شد. معروفترین اثر نیجه کتاب چنین گفت زردشت (ترجمه‌ی فارسی؛ تهران، ۱۳۲۷ هش) است، که در چهار قسمت منتشر شد؛ دو قسمت نخستین در ۱۸۸۳ و قسمت سوم در ۱۸۸۴ انتشار یافت، و قسمت چهارم به طور خصوصی منتشر شد و نیجه فقط ۷ نسخه از آن را میان اشخاص پخش کرد، ولی تمام کتاب در ۱۸۹۲ به طبع رسید. از آثار دیگر او میتوان کتب ذیل را نام برد؛ فراسوی نیک و به (۱۸۸۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۵۸ هش)، تبارنامه‌ی اخلاق (۱۸۸۷)، سپیده‌دم بتها (۱۸۸۸)، ضد مسیح (۱۸۸۸)، انسان را ببین (۱۸۸۸)، و اراده برای قدرت (قسمتی از آن تحت عنوان ارادهٔ معطوف بقدرت به فارسی ترجمه شده است).

در نظر نیجه جهان اراده‌ای است برای قدرت، و جز این چیزی نیست. با این نظر، نیجه غایت همه‌ی ادیان و عقاید فلسفی را برای بنای جهانی معنوی و مطلوب، که فوق این جهان یا در موازات این جهان باشد، نفی میکند. نفی ادیان ومذاهب درجملاتی که او به زرتشت نسبت میدهد خلاصه میشود: "خدا مرده است. مفاهیم ابدی و آن سوی جهان و شیء فی نفسه همه ساخته و پرداخته‌ی مغز بشر و مفاهیمی پوچ و واهی است. بیماران و محتضران بودند که تن و زمین را ناچیز شمردند و آسمان و ملکوت را اختراع کردند، و قطره‌های خون نجات‌دهنده (مسیح) را ساختند... چنین گفت زرتشت". پس نیجه به ارزشهای اخلاقی معمول پشت پا میزند، و ارزشهای نوی پیشنهاد میکند، و کار او "تجدید ارزش همه‌ی ارزشها" است. دو نوع اخلاق هست: اخلاق زبردستان و اخلاق زیردستان، و بر طبق این دو اخلاق، دو نوع "خوب" و دو نوع "بد" وجود دارد. خوب در اخلاق زبردستان هر چیزی است که مایه‌ی غرور و مباهات است، دلیری و به جستجوی خطر رفتن و توانائی؛ و "بد" در این اخلاق پستی و ابتذال و فرومایگی است. در اخلاق زیردستان "خوب" رحم و شفقت و بی‌آزاری و آرامی است، و ضد خوب "شر و بدجنسی" است. "شر و بدجنسی" در نظر زیردستان "خوبِ" زبردستان است، یعنی تهور و بیباکی و غیر عادی بودن و بر یک حال نبودن و خطرناک بودن. اخلاق زیردستان یا بردگان با دین یهود ظاهر میشود. پیغامبران یهود "ثروت"، "گناه"، "نیرومندی"، و "خداشناسی" را مترادف هم دانستند، و به کلمه‌ی "دنیا" ارزش منفی دادند. این تغییری اساسی در ارزشها بود، و عکس العمل و انتقام معنوی بردگان و فرودستان و ناتوانان در برابر زبردستان و اقویا بود. از این به بعد درماندگان، بیچارگان، بد بختان، بیماران، و زشت‌رویان به عنوان "خوب" شناخته شدند؛ و زیبائی، قدرت، خوشبختی، و برتری خوبی و فضیلت شناخته نشد. اشراف و زبردستان، تحت تأثیر اخلاق نو یهودی، در خارج جولانگاهی نیافتند، و به خود پیچیدند، و خود را گناهکار و بدجنس دانستند. انسان نیرومند مانند آن حیوان درنده‌ای شد که در قفسش انداخته‌اند و ناچار شده است خود را بگزد و بدرد. بیماری بشر و رنج او از اینجا ناشی میشود. کلمه‌ی رحم و شفقت، که اخلاق یهودیت و ادیان منشعب از آن شایع کردند، تحقیر انسان از خویش و بی اعتمادی او به خویش است.

نیجه هوش و عقل و شعور را اصل و بنیاد نمیداند؛ آنچه در نظر او اصیل است اراده و غریزه است، و هوش و عقل خادم اراده هستند. هوش و شعور و عقل برای ادراک و دریافت اشیاء و برای معرفت و علم نیست، بلکه برای خدمت به حیات و زندگی انسان است. غریزه اصل است و شعور فرع. حتی تفکرات فلسفی انسان نیز از روی شعور محض و عقل محض نیست. بیشتر فلاسفه چنین وانمود میکنند که حقیقت را از راه منطق سرد و خشک به دست آورده‌اند، در صورتی که در پشت سر این افکار فلسفی احتیاجات و خواستهای غریزه و سنجشهای ارزش غریزی قرار دارد. تحقیر حیات و مظاهر آن و دشمن گرفتن احتیاجات زندگی دیوانگی است. این دیوانگی است که کسی بپندارد با تنی نحیف و ناقص و ناتوان روحی زیبا و سالم میتوان داشت. بیشتر حکما و صاحبنظران زندگی را حقیر شمرده‌اند و آن را محکوم کرده‌اند. این

(۱)Macpherson (۲)Aguiyi-Ironsi (۳)Obasanjo (۴)Nietzsche (۵)Röcken

حکما همه از انواع منحط حیات بوده‌اند. سقراط که چنین می‌اندیشیده از طبقه‌ی پست مردم بوده، و طنز سقراطی بیان بغض و آزردگی عوام و فرومایگان است. هر که زندگی را بی ارزش شمارد مانند آن است که بگوید خود من بی‌ارزشم. به همین جهت، مسیحیت مطرود است، زیرا همه‌ی ارزشهای طبیعی را وازگون کرده است. مسیحیت یعنی نفی هر چه طبیعی است، و ناچیز و مطرود دانستن مظاهر طبیعت است، و به همین دلیل، مسیحیت خود مظهر غیر طبیعی بودن است. مسیحیت از همان آغاز دشمن حس و محسوسات و زندگی بود. خدای مسیحیت خدای بیماران است، و یکی از فاسدترین مفاهیم الوهیت است. مسیحیت کینه‌جوئی بر ضد سروری و مهتری و غرور و دلیری و خوشی و شادی است. مسیحیت این دنیا را، که تنها دنیای ملموس و دسترس انسان است، ورطه‌ی آلام و دردها ساخته است، و دنیای دیگری را که از دسترس انسان بیرون است اصل قرار داده است. مسیحیت، به جای آنکه احساس انسان را برتری دهد و جنبه‌ی خدائی بخشد، با تبر به ریشه‌ی احساس انسان و در نتیجه به ریشه‌ی حیات انسان میزند. "من مسیحیت را محکوم میکنم، و سختترین شکایات و ادعانامه‌ها را بر ضد کلیسا اقامه میکنم. کلیسای مسیحی همه چیز را فاسد و تباه ساخته است. هر ارزشی را بی‌ارزش ساخته و هر حقیقتی را دروغ قلمداد کرده است..."

انسان اراده‌ای است برای وصول به قدرت، و میخواهد پیوسته از حالتی که دارد بالاتر رود، و تواناتر شود، و کاملتر شود، و خود را از نو بیافریند، و به جای مخلوق و آفریده، خلّاق و آفریننده شود. این قدرت قدرتی عالی و برتر است، و تنها قدرت خام برای حکم راندن به دیگران نیست. تنها در صورتی که انسان از وصول به آن قدرت عالی عاجز ماند، برای جبران نقص خود برای تحصیل قدرت خام می‌کوشد. بالاترین وضع و حالتی که انسان به سوی آن در کوشش است وضع زِبَرمرد یا اَبَرمرد است. ابرمرد انسانی است که بر خودش چیره شده است، و آن انسان پرهیجانی است که بر احساس و هیجانهای خود پیروز شده است، و قوای خود را در راه سازندگی و خلاقیت صرف میکند. ضد ابرمرد انسان شهوتپرست و مطابق روز و معمولی است، و فرهنگ و تمدن اروپائی در مسیر انسان ضد ابرمرد یا انسان آخر سیر می‌کند. انسان آخر یا ضد ابرمرد نماینده‌ی انسان معمولی و تمدن مسیحی است، که مورد انتقاد و حمله‌ی نیچه است. نیچه به ادوار معتقد است. به عقیده‌ی او، چون ماده‌ی عالم محدود است صُوَر ترکیبی آن نیز محدود است، و چون جهان ابدی است، ناچار این صور محدود در فاصله‌های بسیار طولانی تکرار خواهد شد.

نیچه در افکار فلاسفه و صاحبنظران قرن ۲۰م تأثیر و نفوذ فراوان داشته است. فروید درونبینی و عمق خودشناسی نیچه را میستاید. یاسپرس، نیچه و کیرکگارد را سرآغاز فلسفه‌ی معاصر میداند. هایدگر او را آخرین فیلسوف مابعد طبیعی و نقطه‌ی آخر حرکتی میداند که با افلاطون آغاز شده است. آندره ژید، کامو، مالرو، و توماس مان هر کدام به نحوی تحت تأثیر افکار و آراء او قرار گرفته‌اند.

نیداروس، نروژ، ← ترونهیم.

نیدرراین: ← راین، رود.

نیدر-زاخسن: ← ساکس سفلی، آلمان غربی.

نیدوالدن، فنس **نیدوالد،** سویس، ← اونتروالدن.

نیر: ← نیر تبریزی.

نیر (nir)، بخش (جم ۵۳٬۲۸۴ سث ۱۳۴۵ هش)، ج‌غ شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی). بخش نیر در بهمن‌ماه ۱۳۳۷ هش تشکیل شد. بر طبق فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد چهارم)، نیر (جم ۱۹٬۴۲۴ دارای ۳۳ آبادی) یکی از دهستانهای بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل را تشکیل میداد. مرکز بخش و دهستان، ده **نیر** (جم ۲٬۸۰۱ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۶کیلومتری ج‌غ اردبیل، بر راه شوسه‌ی بستان آباد-اردبیل قرار دارد.

نیر، بخش (جم ۲۷٬۵۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، ج شهرستان یزد، استان دهم، منطبق بر دهستان پشتکوه. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصول عمده‌اش غلات است. معادن سنگ مرمر و گل سفید دارد. مرکزش، **نیر** (جم ۱٬۴۶۹ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۵۷کیلومتری ج‌غ یزد قرار دارد.

نیر (niar)، ده (جم ۱٬۵۹۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، 10کیلومتری ج رزن. محصولاتش غلات، حبوبات، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

نیر، جزایر[1]: ← آلئوسین، جزایر.

نیر اصغر: ← سیارات سبعه.

نیر اعظم: ← سیارات سبعه.

نیرالثریا: ← ثریا.

نیرالفکه[2] (nayyero 'l-fakka)، نام روشنترین ستاره‌ی آلفا (α)ی صورت فلکی اکلیل شمالی با قدر ظاهری ۲٫۳۱؛ نیز ← صورت فلکی جدول II صورتهای فلکی، ص ۱۵۸۹. صورت اکلیل شمالی را از آن جهت فکه مینامند که آن را به کاسه‌ای (کاسه‌ی درویشان) تشبیه کرده‌اند که شکستگی و انفکاکی در یک طرف خود دارد.

نیر تبریزی (nayyere tabrizi)، شهرت **میرزا محمد تقی،** معروف به **حجةالاسلام تبریزی** (hojjato'l-'eslām)، متخلص به نیر، ۱۲۴۷—۱۳۱۲ هق، شاعر ایرانی؛ مت تبریز، در جوانی به عراق رفت، و در نجف به تحصیل پرداخت، و بعد به تبریز باز گشت. وی در خانواده‌ای اهل فضل و متمایل به عقاید شیخیه متولد شد، و خود نیز از دانشمندان شیخیه به شمار میرود. علاوه بر فضایل علمی، در انواع خط نیز استاد بود. در تبریز به آزادگی و با گوشه گیری از مردم زیست. در همین شهر در گذشت، و جسدش را به نجف بردند. شهرت وی بیشتر به خاطر مرثیه‌هائی است که برای ائمه سروده است، و میان مردم شهرت بسیار دارد. نیر به زبانهای عربی و فارسی و ترکی شعر گفته است، و دیوانش در تبریز چاپ شده (۱۳۴۶ هق).

نیرج (niraj)، ده (جم ۱٬۲۵۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان خرقان غربی، بخش آوه، شهرستان قزوین، استان مرکزی؛ ۲۲کیلومتری ل‌غ آوه. کوهستانی است. محصولاتش غلات و عسل است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت **نیارج** (niāraj) آمده است.

نیرره[3]، یولیوس کامباراگه (yulius kām-bārāge nyerere)، ۱۹۲۱— ، سیاستمدار و اولین رئیس جمهور (۱۹۶۴—) تانزانیا. در اوگاندا و سپس در دانشگاه ادنبورگ تحصیل کرد. معلم بود، و یکی از اعضای شورای قانونگذاری شد. به هنگام استقلال تانگانیکا اولین نخست‌وزیر آن شد (۱۹۶۱). در ۱۹۶۲ استعفا داد تا به امور حزبی بپردازد، در ۱۹۶۲ نخستین رئیس جمهور تانگانیکا و در ۱۹۶۴ رئیس جمهور تانزانیا (اتحادیه‌ی تانگانیکا و زنگبار) شد. در ۱۹۷۲ دگربار به ریاست جمهوری برگزیده شد. نیرره طرفدار جدی پان‌آفریکانیسم، و تشکیل فدراسیونی از تانزانیا، کنیا، و اوگاندا به نام فدراسیون افریقای شرقی بود. سخنرانیها و نوشته‌های نیرره تحت عنوان آزادی و وحدت (۱۹۶۷) گردآوری و انتشار یافته است. در ۱۹۸۰ مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شد.

نیرم (neyram; nayram)، نام دیگر نریمان پهلوان معروف ایرانی.

نیرنبرگ[4]، مارشال (mārshāl nirenberg)، ۱۹۲۷— ، زیستشیمیدان امریکائی. به خاطر تحقیقاتی که در شیمی ژنها (← ژن) انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ م. گ. خورانا و ر. و. هالی) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۸ در فیزیولوژی و پزشکی شد. در ۱۹۶۲ نیرنبرگ به ریاست بخش ژنتیک مؤسسه‌ی ملی قلب منصوب شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

نیرنگستان (neyrangestān)، رساله‌ای به زبانی ممزوج از پهلوی و اوستائی، در باب اجرای مراسم دینی زردشتی؛ شامل تقریباً ۳٬۲۰۰ کلمه‌ی اوستائی، ۶۰۰ کلمه‌ی پهلوی ترجمه‌ی آن، و ۲۲٬۰۰۰ کلمه‌ی پهلوی شرح و توضیح.

نیرو[5] (niru) یا **قوه،** علت فیزیکی تغییر حالت جسم از سکون به حرکت، یا تغییر حرکت آن (مثلاً تغییر سرعت، شتاب، امتداد، یا جهت حرکت)؛ به عبارت دیگر عاملی فیزیکی که تغییری در مقدار حرکت یک جسم پدید میآورد. آحاد سنجش نیرو دین، گرم-وزن، کیلوگرم-نیرو، نیوتن، و پوند است. هر نیرو با نقطه‌ی اثر (نقطه‌ای که نیرو بر آن وارد میشود)، امتداد، جهت، و کمّیّت خود مشخص میشود. در فیزیک و مکانیک نیرو را با قطعه‌خطی نمایش میدهند که مبدأ و امتداد و جهتش به ترتیب نقطه‌ی اثر و امتداد و جهت نیرو است، و طولش به مقیاس معینی کمیت نیرو را نشان میدهد (← حامل، در ریاضیات). نیروها را میتوان ترکیب و تجزیه کرد (← ترکیب و تجزیه‌ی نیروها). اصل مهم عمل و عکس العمل (یا رد عمل) این است که به ازاء هر نیرو (عمل) که بر جسمی وارد شود نیروئی (رد عمل یا عکس العمل) با همان امتداد و کمیت،

(۱)Near Islands (۲)Alphecca (۳)Nyerere (۴)Nirenberg (۵)force

ولی در جهت مخالف، در کار میآید. مثلاً سنگی که روی زمین است با نیروی وزن خود (عمل) بر زمین فشار میآورد؛ زمین متقابلاً نیروئی (ردّ عمل) بر سنگ وارد میسازد. نیرو ممکن است جسم را در حول محوری به دوران آورد (← گشتاور). در طرح ساختمان ماشینها و قطعات آنها باید نیروهائی را که در ضمن کار به این قطعات وارد میشوند، اعم از نیروهای خارجی و فشارهای داخلی، در نظر گرفت (← مقاومت مصالح). نیروی وارد بر واحد سطح، فشار است. الفاظ نیرو و قوه را گاهی بر سبیل مسامحه در مورد هر عامل فیزیکی به کار میبرند (مانند برقرانی). نیز ← میدان یا حوزه، در فیزیک؛ نیز رجوع کنید به اصل جبر (← جبر یا لختی)؛ **نیروی مرکز گریز**؛ نیروی ثقل.

نیرو، خط، در مغناطیس؛ ← میدان یا حوزه.

نیروانا (nirvānā) [سانسکریت، = نابودی، خاموشی شعله‌ی حیات]، در ← آیین هندو، رهائی یافتن شعله‌ی حیات از قید تولدهای دیگر (تناسخ و انتقال ارواح) با اتحاد با برهما، روح عالم؛ در ← آیین بودا، خاموشی شعله‌های سه‌گانه‌ی شهوات و کینه و وهم. این فنا و خاموشی به معنی نابودی محض نیست، بلکه نابودی جسد با بقای وجدان و ضمیر است، زیرا آزادی انسان است از مراحل پست طبیعت، و وصول اوست به نشأه‌ی دیگری از وجود که با سعادت جاودانی و خیر اعلی و مطلق همراه است. این حالت سرور و لذت جاودانی با آزادی از قید انتقال به اجساد دیگر و یافتن کیفرها و پاداشها حاصل میشود، و این معنی بالاخص در شاخه‌ی هینیانه از دین بودا تأکید شده است؛ به همین جهت، جنبه‌ی بدبینی که به دین بودا نسبت داده می‌شود منتفی میگردد، زیرا سرانجام سعادت جاودانی و ابدی است. حالت فناء فی‌الله و مستهلک و مُنْدَک شدن در عالم غیب در مذاهب عرفانی و خاصه در تصوف اسلامی نیز حالت سعادت و خوشی جاودانی معنوی است، و گاهی هم ممکن است این حالت در همین دنیا در اوقات مختلف برای عارف کاملی دست دهد. نیز ← زن، فرقه و آیین.

نیروسنج (niru.sanj)، نام عمومی اسبابهائی که برای اندازه گرفتن یک نیرو یا یک زوج نیرو به کار میروند. در اغلب نیروسنجها اندازه‌ی نیرو را با کشش یک فنر به دست می‌آورند (شکل ۲)، و این فنر ممکن است شکل تیغه‌ای یا مارپیچی داشته باشد. نیروسنجها به انواع گوناگون وجود دارد. در اغلب آنها تعادل میان نیروها را به وسیله‌ی کشش یک فنر برقرار میکنند (شکل ۳)؛ فنر ممکن است به اشکال مختلف باشد. بعضی از نیروسنجها ثبّات هستند، یعنی اندازه‌های پیوسته‌ی یک نیروی متغیر را در مدت زمان معین نشان میدهند؛ از این قبیل است نیروسنجهائی که برای تعیین مقاومت قطار- خطوط آهن به کار برده میشوند. نیروسنج بیچی برای اندازه‌گیری یک زوج نیرو به کار می‌رود.

نیروی آبی[1]، انرژی مکانیکی که از سقوط آب رودخانه یا سرریز سد حاصل میشود. در قرن ۱۹م، چرخ آسیاب که مدتهای دراز، با انرژی سقوط آب، آسیابها و کارخانه‌ها را به حرکت در میآورد، جای خود را به ماشین بخار داد. در زمان حاضر، آبی که از سطح بلندتر به سطح پستتر فرو میریزد (مثلاً از یک سد یا آبشار)، یک توربین را به کار می‌اندازد، که آن توربین به نوبه‌ی خود دستگاه مولد برقی را به حرکت در میآورد. قدرتی که به دست میآید، با مقدار ریزش آب در ثانیه و با ارتفاع ریزش متناسب است. فراوانی نیروی آبی در امتداد خط سقوط آب در رودخانه‌های شرقی کشور سبب آن شد که شهرهای فراوانی در این ناحیه ساخته شود. در تجشم نیروگاههای برقابی عظیمی بر رود دنیپر و ناحیه‌ی اورال تأسیس شده است. سدهای عظیمی که در سالهای اخیر در ایران ساخته شده، علاوه بر ذخیره کردن آب، نیروی آبی قابل توجهی تولید میکند. اکنون در بسیاری از نقاط جهان، با بستن سدهای مناسب، حد اکثر فایده‌ی ممکن را از نیروی آبی به دست می‌آورند.

نیروی برقابی[2]، انرژی برقی که از نیروی آبی به دست میآید.

نیروی ثقل (seql)، نیروی جاذبه‌ای که زمین بر اشیاء مجاور خود وارد میکند، و تقریباً متوجه مرکز زمین است. ثقل حالت خاصی از **گرانش** است. به سبب همین نیرو است که هر گاه جسمی را رها کنیم به طرف پایین حرکت می‌کند و شتاب میگیرد. وقتی هم که جسمی در میدان ثقل، به سبب مانعی، در حال سکون است، نیروی جاذبه‌ی زمین بر آن تأثیر میکند، منتها اثر این نیرو با نیروی مقاومت مانع خنثی میشود. مثلاً جعبه‌ای که بر میزی قرار دارد به طرف زمین کشیده میشود، اما میز هم قوه‌ای مساوی ثقل، ولی به طرف بالا، بر جعبه وارد میکند و، در نتیجه، جعبه به حال تعادل میماند. اگر میز، به سبب فقدان مقاومت کافی، نتواند جعبه را با نیروئی مساوی ثقل به بالا براند، مازاد ثقل وارد بر جعبه، جعبه را به پایین میکشد، و میز که بر سر راه آن است فرو میشکند. نیز ← وزن.

نیروی حیاتی: ← فلسفه، قسمت XIII.

نیروی حیاتی، نظریه‌ی[3]، در **ویتالیسم**[4] (vitalism)، نگرشی فلسفی مبتنی بر این اعتقاد که اصل حیاتی خاصّ موجودات زنده را از باقی موجودات متمایز میسازد. در این فلسفه‌ی دوپایه یا ثنوی، نظر آن است که چیزی غیر مادی اجزاء مادی سازای موجودات زنده را تنظیم میکند، بر خلاف فلسفه‌ی یکپایه‌ی ماشینواری (← **فلسفه‌ی ماشینی**) که در آن عقیده بر این است که تفاوت موجودات زنده با ماده‌ی غیر زنده تنها در پیچیدگی بیشتر سازمان دستگاههای مولکولی است که موجودات زنده از آنها ساخته شده‌اند.

به این اصل حیاتی در سراسر تاریخ فلسفه و زیستشناسی نامهای گوناگون داده شده است. ارسطو آن را پسوخه (psuxe) [= دم، نفخه] نامیده بود، و پیشینیان نامهای دیگر پنوما (pnomā) [= دم، روح]، آنیما [= جان]، و انتلخیا (entelexeyā) [= کامل] نیز به آن می‌دادند. ا. گ. شال که نوشته‌های او سبب گسترش مفاهیم این نظریه در دوران جدید است، آن را آنیما سانسیتیوا [لتی، = نفس حساس] می‌نامید. ک. ف. ولف به آن نام ویس اِسانْتیالیس [لتی، = نیروی اساسی] داده است، و ی. ف. بلومنباخ آن را نیسوس فورماتیوس [لتی، = تلاش سازنده] نامیده است. ه. برگسون تفاوت موجودات آلی را با موجودات غیر آلی در آن تصور می‌کرد که موجودات آلی دارای نیروی آفریننده‌ای هستند به نام نیروی حیاتی (← فلسفه، قسمت XIII) و این نیرو را عامل مهمی در تکامل و تطور میدانست. برگسون، همانند معتقدان دیگر به ویتالیسم، زندگی را یک تجلی روانشناختی قابل مقایسه با ذهن و فکر تصور میکرد. بعضی از پیروان نظریه‌ی نیروی حیاتی،

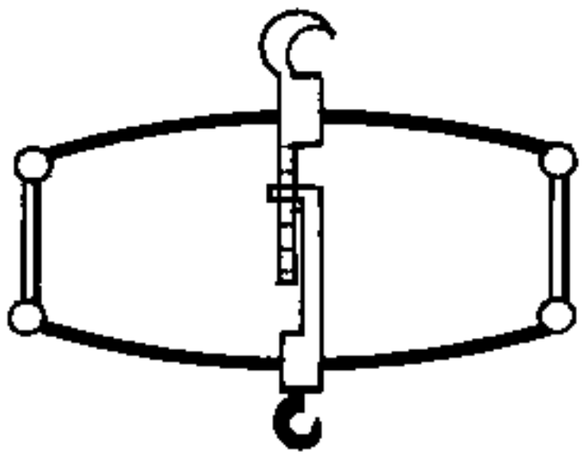

شکل ۱ . نیروسنج دوتیغه‌ای

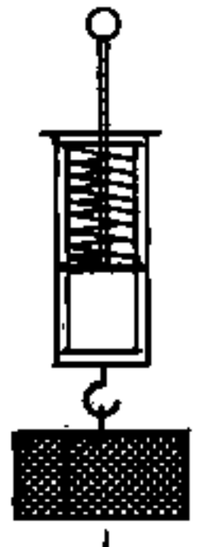

شکل ۲ نیروسنج فنری

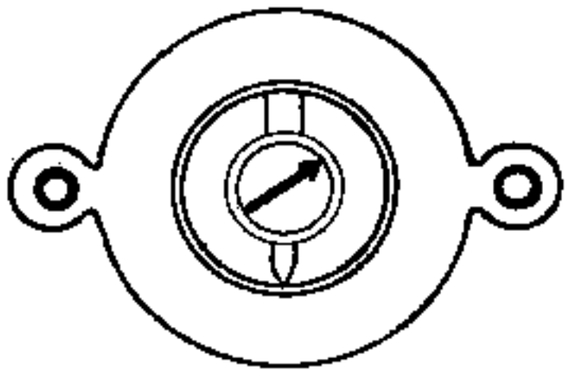

شکل ۳ . نیروسنج کششی

(۱) water power (۲) hydroelectric power (۳) vitalistic theory (۴) vitalism

فرایندهای حیاتی را هدفدار میدانند، و بنا بر این براهینی که برای هدفداری جهان اقامه میشود، غالباً مؤید این نظریه است. مکانیسم (← فلسفه‌ی ماشینی) و ویتالیسم، بیش از آنکه جنبه‌ی علمی داشته باشند، جنبه‌ی فلسفی دارند، و بیش از آنکه بر اثبات علمی متکی باشند، بر ایمان و اعتقاد متکی هستند.

نیروی کوریولیس[1] (niruye koriolis) [به نام ⇐ گ. گ. دو کوریولیس]، نیروئی فرضی که آن را وضع کرده‌اند تا در حل مسائل مکانیکی که در آنها حرکت نسبت به دستگاه مختصات دوّاری سنجیده میشود، وسیله‌ی تسهیل محاسبه باشد. تا زمانی که وضع یک جسم در یک دستگاه مختصات جبری (یعنی دستگاه مختصاتی که نسبت به ستارگان با سرعت ثابت در حال حرکت است) اندازه‌گیری میشود، حرکت آن جسم کاملاً با قوانین حرکت نیوتن (← حرکت، در فیزیک، قسمت ۷) قابل توصیف است. از روی این قوانین میتوانیم مسیر حرکت هر تکه از ماده را، در صورتی که نیروهای مؤثر بر آن را بشناسیم، حساب کنیم. واضح است که اگر همان مسیر را بخواهیم نسبت به یک دستگاه مختصات دوار حساب کنیم، محاسبه دشوارتر خواهد شد، و اگر کسی بخواهد در این حالت هم از قوانین نیوتن استفاده کند، باید چنان فرض کند که نیروهای اضافی دیگر در کار است. نیروی کوریولیس و نیروی مرکزگریز نیز از این نیروهای فرضی و ساختگی است. مثالی برای نیروی کوریولیس چنین است، فرض کنیم تفنگی از قطب شمال زمین تیری شلیک کند. اگر از اصطکاک هوا صرف نظر کنیم، پس از آنکه گلوله از دهانه‌ی تفنگ خارج شد، تنها نیروئی که بر آن تأثیر میکند نیروی جاذبه‌ی زمین است و گلوله بدون انحراف به مشرق یا مغرب نسبت به ناظری در فضا، در پایان مسیر خود بر زمین فرو می‌افتد. ولی، هنگامی که گلوله در فضا حرکت میکند، زمین زیر آن میچرخد. ناظری که مسیر گلوله را نسبت به خطوط ثابت طول و عرض جغرافیائی بر روی زمین دنبال میکند، خواهد گفت که گلوله به طرف مغرب منحرف شده است. اگر اصرار داشته باشد که در دستگاه مختصات دوار خود از قوانین نیوتن بهره‌برداری کند، ناگزیر باید نیروئی وضع و اختراع کند که جوابگوی این انحراف به سوی مغرب باشد، و این همان نیروی کوریولیس است. نیز ⇐ شتاب کوریولیس.

نیروی مرکزگرای یا **جاذب به مرکز:** ← نیروی مرکزگریز.

نیروی مرکزگریز[2] (markaz.goriz) یا **نیروی گریز از مرکز**، نیروی رو به خارج که بر جسم گردنده‌ی بر محیط دایره‌ای در حول یک مرکز اثر میکند. وقتی که جسم گردنده بر محیط دایره در حال تعادل است، این نیرو با نیروی دیگری، همسنگ با آن و در جهت رو به مرکز، خنثی میشود که **نیروی مرکزگرای**[3] (mar.kaz.geray) یا **نیروی جاذب به مرکز** نام دارد.

نیروی مغناطزدا: ← فرومانیتیسم.

نیروی هوائی ایران. در اواخر سال ۱۳۰۴ هش چند فروند هواپیمای فرانسوی و روسی خریداری شد که به نام پرندگانی از قبیل عقاب، سیمرغ، کرکس، تیهو، و غیره خوانده شدند. محل استقرار این هواپیماها آبادی قلعه مرغی (چغ تهران)، که وسعت کافی جهت نشستن هواپیما داشت، انتخاب شد. عده‌ای دانشجو به کشورهای روسیه و فرانسه برای اخذ تعلیمات خلبانی و فنی اعزام شدند. اولین خلبان ایرانی، سرهنگ احمد نخجوان (بعداً سرلشکر)، با یک هواپیمای "پُرِگه ۱۹" از پاریس پرواز کرده در قلعه مرغی فرود آمد (۱۵ بهمن ۱۳۰۵ هش)، و در همان سال نیروی هوائی تشکیل شد. با تأسیس آموزشگاهها و دانشکده‌های خلبانی و فنی و دیده‌بانی، به تربیت و آموزش کارمند پرداخته شد.

کارخانجات شهباز در ۱۳۱۴ هش گشایش یافت، در ۱۳۱۷ هش اولین هواپیمای ساخت این کارخانه حاضر برای پرواز شد. از دانشجویان اعزامی به روسیه اولین کسی که از مسکو به تهران پرواز کرد ستوان ابراهیم ماکوئی بود. اولین خلبان ایرانی که در راه هواپیمائی جان سپرد ستوان فتح‌الله زند انصاری است که هنگام آزمایش، به علت آتش گرفتن هواپیمایش، سقوط کرد (اول دی ماه ۱۳۱۱ هش). سازمان نیروی هوائی بتدریج توسعه یافت و در اهواز، مشهد، و تبریز هنگهای هوائی تشکیل شد، ولی در شهریور ۱۳۲۰ هش، به واسطه‌ی حملات هوائی متفقین از ل و ج، اساس آن از هم پاشیده شد. پس از جج II، دوباره فعالیت آغاز شد و مراکز آموزشی تعطیل‌شده افتتاح یافت، و نیروی هوائی به هواپیماهای آموزشی و حمل و نقل و شکاری (از قبیل هاروارد، داکوتا، و جت) مجهز شد، و عده‌ی قابل توجهی به منظور فرا گرفتن امور پروازی و فنی به خارج کشور اعزام شدند. نیروی هوائی تاکنون، علاوه بر انجام مأموریت‌های نظامی، در حمل و نقل هوائی و حفظ امنیت داخلی کشور نیز مؤثر بوده است. اکنون نیروی هوائی ایران با هواپیماهای مدرن و انواع جنگنده‌ها و هواپیماهای فانتوم (fāntom) و هلیکوپتر مجهز است.

نیریز (nayriz, neyriz, niriz)، شهرستان (جم ۴۰'۵۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، ش استان هفتم (فارس)؛ در ناحیه‌ی تاریخی شبانکاره. دهستانهای آن عبارتند از آباده طشک، رستاق و مشکان. ← دریاچه‌ی بختگان یا دریاچه‌ی نیریز در ل‌غ آن قرار دارد. معادن آهن و سرب دارد. محصولاتش غلات، پنبه، کنجد، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. انواع شکار در آن پیدا می‌شود، در اواخر دوره‌ی کریم خان زند، میر حسام‌الدین عرب از طایفه‌ی شیبانی ایل عرب فارس بر آن حکومت میکرده و پس از وی پسرش و نوادگانش بر آن حکومت کرده‌اند.

بر طبق فتک ۱۳۱۶ هش نیریز یکی از بخشهای شهرستان فسا را تشکیل میداد و به موجب تصویبنامه‌ی اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۷ هش بخش نیریز از شهرستان فسا منتزع و تبدیل به شهرستان شد. فعلاً بر طبق تقسیمات کشور ایران (آبان‌ماه ۱۳۵۱ هش)، شهرستان نیریز مشتمل بر ۳ بخش حومه، آباده طشک، و پشتکوه (مشکان) است. مرکزش، شهر **نیریز** (جم ۱۶'۱۱۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در چش دریاچه‌ی بختگان قرار دارد، و فاصله‌ی آن تا شیراز ۲۸۸ کم است. از شهرهای قدیمی ایران محسوب می‌شود. از لحاظ موقعیت جغرافیائی دارای اهمیت خاصی است. جغرافیانویسان قدیم مانند مقدسی و ابن بلخی ضمن توصیف شهر از معادن آهن و صنعت جوشن‌سازی آن ذکری به میان آورده‌اند. به قول فارسنامه‌ی ناصری، در کنار یکی از محلات آن به نام سهاد (فولاد) خانه، کارخانه‌ی فولادسازی وجود داشته و فولاد نیریز در فارس مشهور بوده است؛ و صنعتگران در این محل برای لشکریان داریوش و خشیارشای I سلاح میساخته‌اند. آثار تاریخی آن مسجد جمعه‌ی نیریز است (← مسجد جمعه) که در بیشر مآخذ به آن اشاره شده است.

نیریز، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

نیریزی، ابوالعباس فضل ابن حاتم (neyrizi)، ملقب **آناریتیوس** (ānāritios)، فت ح ۳۱۰ هق، ریاضیدان و منجم معروف ایرانی دربار معتضد عباسی. اهل نیریز (فارس) بود. مؤلف رسائلی در نجوم، آثار جوّی، و حواشی بر هندسه‌ی اقلیدس و مجسطی (ترجمه‌ی لاتینی قرن ۱۲م) میباشد.

نیرین: ← سیارات سبعه.

نیز، دماغه، نروژ، ← لیندسنس.

نیزار (neyzār)، دهستان (جم ۴'۶۳۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش کهک، شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۱۶ آبادی. آبادیهای آن در کوهستان واقع شده‌اند. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است. به صورت اراضی نیزار نیز آمده است. این دهستان سابقاً جزء بخش حومه‌ی شهرستان قم بود. به موجب تصویبنامه‌ی بهمن‌ماه ۱۳۳۷ هش از آن بخش منتزع و ضمیمه‌ی بخش کهک شد.

نیزبی[4] (neyzbi)، دهکده، نورثمتن‌شر، انگلستان مرکزی، نزدیک نورثمتن. نزدیک آن، در ۱۴ ژوئن ۱۶۴۵، میان طرفداران پارلمنت، به سرپرستی ت. فرفکس و آ. کرامول، و سلطنت‌طلبان، به‌سرپرستی **چارلز I** و سه **پرنس روپرت**، جنگی قطعی در گرفت که به شکست سلطنت‌طلبان انجامید، مسئله‌ای به یادبود آن جنگ در اینجا قرار دارد.

نیزک طرخان: ← ماهوی.

نیزه‌مار[5] (neyze.mār)، (*Bothrops atrox*)، مار بسیار سمی به طول ۱٫۵ تا ۲ متر که در امریکای مرکزی و جنوبی و گاه در هند غربی یافت میشود. رنگ آن معمولاً زیتونی یا قهوه‌ای است. از مشخصات آن این است که معمولاً در پهنه‌های جنگلی پستیوم زندگی می‌کند، و اغلب در کشتزارهای موز، نیشکر، و کاکائو یافت میشود. اگر مورد مزاحمت واقع شود سریعاً حمله میکند و بسیار خطرناک است.

---

(۱) Coriolis force (۲) centrifugal force (۳) centripetal force (۴) Naseby (۵) fer-de-lance (فنس)

زهر آن بسرعت خونریزی شدید پدید میآورد. هنگام شب شکار میکند؛ به کشتزارهای نیشکر آسیب می‌رساند. وابسته به مار زنگی است.

نیزه‌ماهی: ← ماهی.

نیژنی تاگیل[1] (nijni tagil)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۳۷۸٬۰۰۰)، جمشس، در اورال مرکزی. در ۱۷۲۵ تأسیس شد. کارخانجات واگونسازی و تصفیه‌ی فلزات دارد.

نیژنی نووگورود، شهر، جمشس، ← گورکی.

نیژینسکی[2]**، واسلاف** (väslaf nijinski)، ۱۸۹۰–۱۹۵۰، رقاص روسی لهستانی الاصل؛ متکیف، در ۹سالگی در مدرسه‌ی امپراطوری باله در سن پطرزبورگ پذیرفته شد. در ۱۹۰۷، هنگامی که هنوز شاگرد مدرسه بود، در نقش دون ژوان در باله‌ی امپراطوری آغاز به کار کرد. اوج شهرت وی در امپرساریوهای بزرگ باله‌ی دیاگلیف بود، که باله‌ی روسی را به اروپای غربی برد (۱۹۰۹)؛ اما این شهرت چندان دوامی نیافت، زیرا در ۱۹۱۷ مبتلا به جنون شد، و بقیه‌ی عمر را در سویس و انگلستان گذراند.

نیس[3] (nis)، ایتالیائی **نیتسا** (nittsā)، شهر (در ۱۹۶۸ جمعیت ۳۲۵٬۴۰۰)، مرکز ولایت آلپ‌ماریتیم، بخش فرانسه؛ معروفترین تفرجگاه ریویرای فرانسه و مرکز صنعت عطرسازی است. احتمالاً همان مستعمره‌ی یونانی نیکایا (تأسیس قرن ۵م ق‌م) است. در قرن ۳م اسقفنشین شد. در ۱۷۹۶ ساردنی آن را به فرانسه واگذار کرد و در ۱۸۱۴ پس گرفت، و بار دیگر، پس از مراجعه به آراء عمومی، در ۱۸۶۰ به فرانسه ضمیمه شد. جشنواره‌های فراوان همه‌ساله در این شهر برپا میشود. گاریبالدی، ل. ا. بلانکی، و آ. ماسنا در این شهر متولد شدند.

نیسابور، شهر، خراسان، ← نیشابور، شهر.

نیساری (neysāri؛ جمش **نیساریان**)، به روایت شاهنامه، نام طبقه‌ی دوم از چهار طبقه‌ی مردم، یعنی سپاهیان و جنگجویان، در عهد جمشید (← اهنوخوشی). اما این واژه در زبانهای آریائی ریشه‌ای ندارد. و تحریفی از کلمهٔ رشتاریان (raštārian) مخفف رتشتاریان و ارتشتاریان، از ریشه‌ی ارتشتار (arteštār) پهلوی و رته‌اشتره (← ارتشتاران) اوستائی به معنی رزمی و سپاهی است، که واژه‌ی ارتش از آن گرفته شده است.

نیساریان: ← نیساری.

نیسان (naysān, nisān)، ماه هفتم سال در تقویم سریانی و ماه اول در تقویم یهودی و ماه چهارم در تقویم رومی که اکنون در بلاد عربی به جای آوریل به کار میرود.

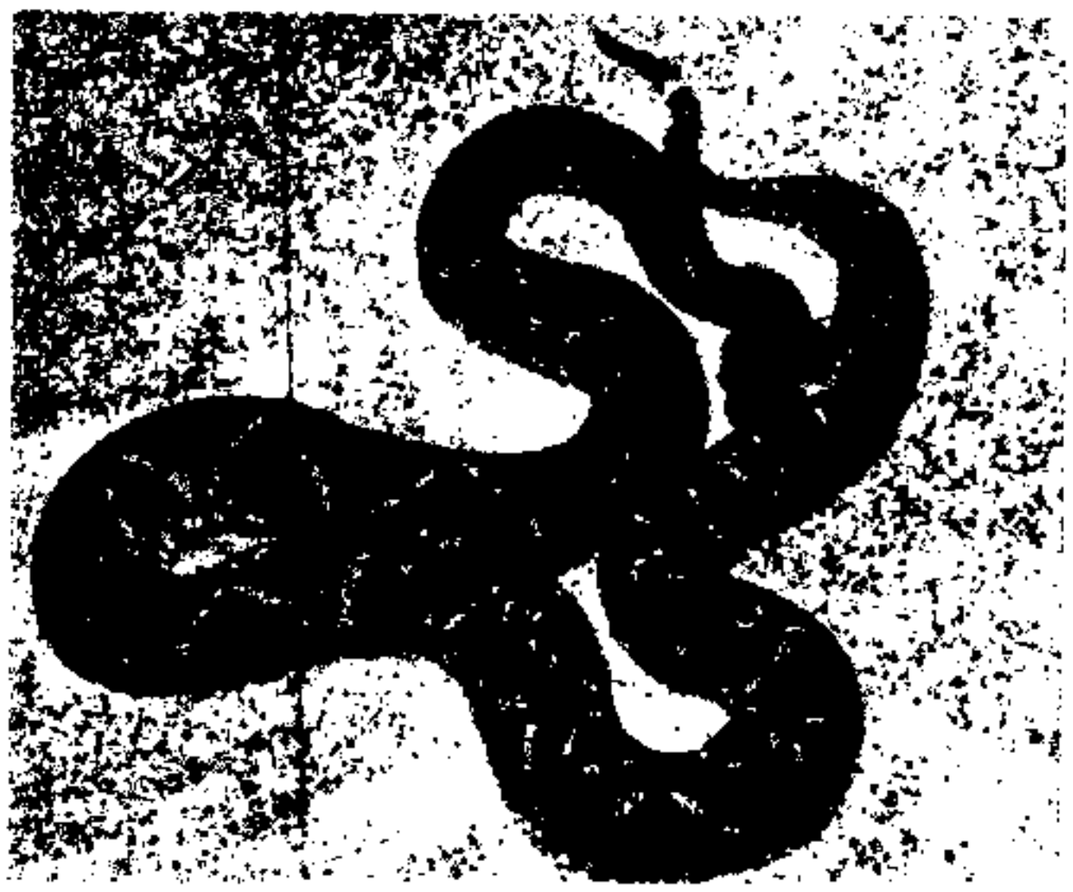

نیزه مار

نیستانگاری: ← نیهیلیسم.

نیستانه (neyestāne)، ده (جمعیت ۱٬۰۴۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان بجنورد، استان نهم (خراسان)؛ ۶کیلومتری جنوب بجنورد، کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، و میوه است.

نیسوروس: ← دودکانز، مجمع‌الجزایر.

نیسوس فورماتیووس: ← نیروی حیاتی، نظریه‌ی.

نیسه، شهر قدیم آسیای صغیر، ← نیقیه.

نیسیان (neysiān)، ده (جمعیت ۱٬۷۵۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برزاوند، بخش حومه‌ی شهرستان اردستان، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۸کیلومتری جنوب اردستان. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولاتش غلات، خشکبار، و کتیرا است.

نیسیلیرودیه: ← نسلرود، کارل واسیلیویچ.

نیش[4] (niš)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۱۹۳٬۳۲۰)، جنوب صربستان، یوگوسلاوی؛ مرکز راه آهن، صناعت تولید آهن، و دخانیات. زادگاه قسطنطین I (کبیر) بود. از ح ۱۳۸۶ تا ۱۸۷۸ در تصرف ترکان عثمانی بود، ولی در این مدت چند بار به دست مسیحیان افتاد. دژی از قرون وسطی دارد.

نیش[5]**،** عضو مخصوص حشرات نازکبال (زنبور، زنبور عسل، بعضی پشه‌ها) و عقربها که برای بی‌حس کردن یا کشتن شکار یا دشمن به کار میرود. در حشرات فقط در ماده‌ها و کارگران دیده میشود. به وسیله‌ی نیش زهر از غده‌های زهری به بدن قربانی تزریق میشود.

نیشابور (neysābur) یا **نیشاپور** (nišāpur)، در مآخذ عربی **نیسابور** (neysābur, nisābur)، شهر (جمعیت ۳۳٬۴۸۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، ۱۴۱کیلومتری جنوب مشهد و ۷۶۸کیلومتری تهران؛ بر راه شوسه و راه آهن تهران‌ـمشهد. شهر کنونی نیشابور در کناره‌ی شرقی دشت حاصلخیزی قرار گرفته است. در ل و ش آن ارتفاعات رشته‌کوه بینالود قرار گرفته که نیشابور را از دشت مشهد و طوس جدا میسازد. قسمت لغ آن به واسطه‌ی داشتن معادن فیروزه مشهور است. کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی و قند دارد. کوزه‌گری از قدیم در آن رایج بوده است.

آرامگاه خیام، عطار، و کمال‌الملک در آن قرار دارد. از جمله آثار تاریخی آن مسجد جمعه، ← امامزاده محمد محروق؛ تپه‌های تاریخی الب ارسلان، آهنگران، شادیاخ و سبزپوشان را میتوان نام برد. در این تپه‌ها در طی سالهای ۱۳۱۲–۱۶ هش کاوشهای علمی توسط باستانشناسان امریکائی صورت گرفت و در نتیجه مقداری ظروف سفالی، قطعات گچبری، نقاشی، و مسکوکات به دست آمد که ظاهراً متعلق به دوره‌ی فرمانروائی طاهریان، سامانیان، غزنویان، و سلجوقیان است.

تاریخ

نیشابور یکی از مهمترین چهار شهر بزرگ خراسان (نیشابور، مرو، هرات، و بلخ) بوده و در قرون وسطی یکی از شهرهای بزرگ ایران محسوب میشده است. نام شهر از فارسی نیوشاپور [(شهر) نیک شاپور]، گرفته شده است. در اوایل اسلام ابرشهر خوانده میشد و در سکه‌های خلفای اموی و عباسی که در این شهر ضرب شده به همین نام آمده است. شهر گاهی نیز از عنوان رسمی و افتخاری ایرانشهر برخوردار بوده و در زمان یاقوت نیز نیشاوور (nišāvur) خوانده میشده است.

بانی شهر شاپور I ساسانی و به عقیده‌ی برخی شاپور II ساسانی است. یزدگرد II نیشابور را اقامتگاه خود ساخت و، به همین علت، شهر در زمان وی اهمیت خاص پیدا کرد. اعراب نیشابور را در سال ۳۱ هق تصرف کردند (← خراسان). شکوه شهر از قرن ۳م هق آغاز شد که عبدالله ابن طاهر آن را پایتخت خود ساخت. یعقوب لیث صفاری در شوال ۲۵۹ هق وارد نیشابور شد و محمد ابن طاهر را زندانی کرد. عمرو لیث صفاری بناهائی در شهر نیشابور ساخت. سرانجام عمرو لیث در جنگ با اسماعیل سامانی مغلوب شد (۲۸۵ هق)، و بدین ترتیب شهر به دست سامانیان افتاد. در دوره‌ی این سلسله نیشابور به منتهای شکوه خود رسید و مرکز ایالت خراسان شد. در قرن ۴م هق نیشابور شهر بزرگ و بسیار آبادی بود که طول و عرضش به حدود نیم الی یک فرسخ میرسید. به نظر ابن حوقل، در تمام خراسان شهری خوش آب و هواتر و آبادتر از نیشابور نبود، بازرگانانش از لحاظ ثروت مشهور بودند، و همه‌روزه کاروانی از کالا به آن شهر میرسید. جامه‌های نخی و ابریشمی آن به سایر نقاط صادر میشد. مقدسی پس از تأیید این گفته‌ها، اضافه میکند که نیشابور ۴۲ محله دارد که بعضی از آنها به اندازه‌ی نصف شیراز است و تعداد خیابانهای اصلی آن تا ۵۰ میرسد. بعد از این دوران شکوهمندی تحولات فراوانی در نیشابور به وقوع پیوست. در سال ۴۰۱ هق قحطی بزرگی در آنجا به وجود آمد. طغرل بیگ سلجوقی در سال ۴۲۹ هق شهر را تصرف کرد و آن را پایتخت خود ساخت. پس از تاخت و تاز غزها که به اسارت سلطان سنجر

(۱)Nizhni Tagil (۲)Nijinsky (۳)Nice (۴)Nis, Nish (۵)sting

و خرابی شهر منجر شد (۵۴۸ هق)، قسمت عمده‌ی ساکنین آن به محله‌ای نزدیک شهر به نام شادیاخ (šādyāx) کوچ کردند، و ظاهراً این محله بتدریج مرکز ایالت نیز شد. مؤید، عامل سلطان سنجر در شادیاخ باروئی بر گرد آن کشید و به توسعه‌ی آن همت گماشت. یاقوت، مؤلف معجم البلدان مدت کوتاهی در شادیاخ اقامت داشت (۶۱۳ هق). مغولان در ۶۱۸ هق شهر را ویران کردند، ولی پس از آن شهر دوباره آباد شد، و به روایت ابن بطوطه شهر در قرن ۸م هق معمور بوده است.

نیشابور، گذشته از جنگها و طغیانها، از زمین‌لرزه‌های مکرر (۵۴۰ هق، ۶۰۵ هق، و ۶۷۹ هق) آسیب زیاد دیدگرچه پس از دو زلزله‌ی نخستین ساکنین شهر را از نو ساختند، پس از زلزله‌ی آخر (۶۷۹ هق) هرگز اهمیت سابق خود را به دست نیاورد.

نیشابور (neyšābur)، شهرستان (جم ۲۰۹٬۵۸۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، استان نهم (خراسان)؛ مرکزش شهر نیشابور. فعلاً مشتمل است بر بخشهای حومه، تحت جلگه، زیرخان، و سرولایت. رشته‌کوه بینالود در ل آن ممتد است و مرز طبیعی بین شهرستان مشهد و نیشابور محسوب میشود. در قسمت جغ آن طاغنکوه و کوه جسته (jeste) قرار دارند که حد طبیعی بین این شهرستان و شهرستان سبزوار را تشکیل میدهند. بلندترین قله‌ی کوههای اخیر ح ۲٬100 متر ارتفاع دارد. هوای آن نسبت به پستی و بلندی متفاوت است، بدین ترتیب که در قسمت شمالی (دامنه‌های کوه بینالود) سردسیر، و در قسمت جنوبی که در دشت واقع شده معتدل است. در قسمت اخیر بادهای سختی میوزد و گاهی شن روان قسمتی از محصول اهالی را فرو میگیرد. رودهای این شهرستان معمولاً موسمی هستند که از ارتفاعات رشته‌کوه بینالود سرچشمه میگیرند. معادن مس، سرب، نقره، فیروزه، و گچ دارد. استفاده از معادن فیروزه، مس، و سرب از قدیم در آن معمول بوده است. معادن فیروزه‌ی نیشابور از مهمترین معادن فیروزه‌ی ایران محسوب میشود (← فیروزه). خاک آن حاصلخیز و محصولات عمده‌اش غلات، چغندر، میوه، ریواس، و پنبه است. محصولات پنبه‌ی آن در درجه‌ی اول بوده و از این لحاظ از نقاط مهم استان نهم محسوب میشود. از آثار تاریخی آن بقعه‌ی زیبای قدمگاه است که در آبادی قدمگاه، مرکز بخش قدمگاه، قرار دارد. این بقعه به صورت هشتگوش و دارای ایوانهای بلند و مزین به کاشیهای خشتی هفت‌رنگ و گچبری است که در وسط باغ بزرگی قرار دارد. دارای کتیبه‌ای است که نشان میدهد در سال ۱۰۹۱ هق به امر شاه سلیمان صفوی بنا شده است.

یکی از سه آتشکده‌ی مهم عهد ساسانی به نام آذر برزین مهر در تپه‌های ریوند بوده است.

نیشابور، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

نیشابوری، نظام‌الدین حسن، معروف به **نظام الاعرج**(nezāmo 'l-'a'raj)، از بزرگان حفاظ و مفسران. اصلش از قم است و در نیشابور می‌زیست (ح ۴۶۳ هق). غرائب القرآن و رغائب الفرقان معروف به تفسیر نیشابوری از او است.

نیشاپور، شهر. خراسان، ← نیشابور، شهر.

نیشاوور، شهر، خراسان، ← نیشابور، شهر.

نیشکر[1]، (*Saccharum officinarum*)، یکی از اقسام نیهای دائمی که شبیه به گندمیان است. آن را در نقاط گرمسیری استوائی و نزدیک به آن بسیار به عمل میآورند. قند را از ساقه‌های آن میگیرند؛ از سلاس آن رم و الکل میسازند، ساقه‌هایش برای علوفه‌ی چهارپایان و حصارهای نی به کار میرود. از یک کاشت چندین بار بهره‌برداری میشود. نیشکر (و لفظ شکر) از هند به ایران آمده؛ در نیمه‌ی قرن ۷م هق به توسط عربها از ایران به فلسطین و سوریه و مصر و غیره رسید. در جنگهای صلیبی به اسم عربی سکر (sokkar) به اروپا برده شد (نامش در زبان‌های اروپائی مشتق ازین لفظ است). در ۱۵۰۶ اسپانیائیها آن را به امریکا بردند.

نیشیم، در دین مانوی، ← مانویت، قسمت VIII.

نیشینومییا[2] (nišinomiyā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۷۶٬۷۶۳)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج اوزاکا. بزرگترین کارخانه‌های تهیه‌ی مشروب معروف به ساکی (که از برنج تهیه می‌شود) در ژاپن در آنجا است. معبدی از قرون ۴۷ و ۴۸ دارد.

نیقودیموس[3] (niqodimus)، یا **نیکودموس** [nikodemos؛ ـ فاتح قوم]، عضوی از سنهدرین که به جانب مسیح تمایل داشت. در تدفین مسیح به قدیس یوسف رامه‌ای کومک کرد (یوحنا ۳.۱–۲۱؛ ۷.۵۰–۵۱؛ ۱۹.۳۹–۴۲). در عهدین غیر قانونی انجیلی به نام او وجود دارد.

نیقودیموس، انجیل: ← عهدین غیر قانونی.

نیقولا، نام مرد، ← نیکولاوس

نیقوماخوس: ← نیکوماخوس.

نیقومدیه: ← نیکومدیا.

نیقیه[4] (niqiyye)، یا **نیکایا**، فر **نیسه**[5] (nise)، شهر قدیم آسیای صغیر؛ بنایش در قرن ۴م ق.م. تحت حکومت روم مرکز تجارتی پررونقی شد، و دو شورای جامع در آنجا انعقاد یافت (۳۲۵ و ۷۸۷). در قرون وسطی معتبر بود. در ۱۰۷۸ به دست سلجوقیان و در ۱۰۹۷ به دست جنگجویان صلیبی افتاد. در ۱۲۰۴ مرکز امپراطوری نیقیه شد، که از ممالک یونانیی بود که پس از درهم شکسته شدن امپراطوری بیزانس در چهارمین جنگ صلیبی تشکیل یافته بود. حکمرانانش ترکهای سلجوقی را در ج شکست دادند، با موفقیت علیه امپراطوری لاتین جنگیدند، و در ۱۲۶۱ میخائیلVIII، امپراطور بیزانس، قسطنطنیه را باز گرفت و امپراطوری بیزانس را از نو برپا کرد. از ۱۳۳۳ تحت تسلط عثمانی بود، و یکی از مراکز اصلی امپراطوری عثمانی شد، که به‌خاطر کارگاههای سفالینه‌سازیش شهرت یافت.

نیقیه، اعتقادنامه‌ی: ← نیقیه، شورای.

نیقیه، امپراطوری: ← نیقیه، شهر.

نیقیه، شورای[6] (niqiyye). **۱ـ شورای اول،** شورای عامی که در ۳۲۵ به دعوت قسطنطین I، برای رسیدگی به مسائلی که از آریانیسم پیدا شده بود، تشکیل شد. از برجستگان این شوری خود آریوس و قدیس آتاناسیوس بودند. این شوری اعتقادنامه‌ی تعمیدی ساده‌ای را پذیرفت که احتمالاً ائوسبیوس (eusebius)، اسقف قیصریه، پیشنهاد کرده بود و در آن کلمه‌ی هموسوادسیون (homousion) [به معنی هم‌جوهر] برای "آب" و "اِبْن" به کار رفته و بدین ترتیب تثلیث آریانیسم طرد شده است. این اعتقادنامه توسط همه‌ی اسقفان، جز ۲ نفر، پذیرفته شد. ولی باید دانست که این اعتقادنامه همان نیست که به غلط اعتقادنامه‌ی نیقیه شناخته شد، بلکه اعتقادنامه‌ی نیقیه تجدید نظرشده‌ی این اعتقادنامه در شورای اول قسطنطنیه (۳۸۱) است. **۲ـ شورای دوم،** هفتمین شورای عامی که به دعوت ملکه ایرنه در ۷۸۷ تشکیل شد. این شوری در مخالفت با تمثال‌شکنی فرمانی صادر کرد که تمثالها باید تقدیس (نه پرستش) شوند، و آنها را به کلیساها باز گردانید.

نیکا، رود و شهر، ل ایران، ← نکا، رود

نیکاتور[7] (nikātor) [ینـ ـ فاتح]، لقب دمتریوس II، شاه سلوکی سوریه.

نیکاراگا[8] (nikārāgā) یا **نیکاراگوا** (nikārā-guā)، جمهوری (تخمیناً ۱۴۰٬۶۲۵ کمم شامل دریاچه‌های نیکاراگا و ماناگوا؛ در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۲٬۱۵۵٬۰۰۰)، بزرگترین کشور امریکای مرکزی؛ پایتختش ماناگوا. از ل به هندوراس، از ج به کوستاریکا، از ش به دریای کارائیب، و از غرب به فکب محدود است. هوای آن، جز در بلندبومهای مرکزی، گرم و مرطوب، و دمای متوسط، برحسب ارتفاع، از ۲۰° تا ۳۰° صدبخشی تغییر میکند. محصول اراضی لغ دام و طلا، و محصول سواحل دریای کارائیب (← موسکیتیا) سختچوب و موز است. ولی ثروت عمده‌ی کشور در منطقه‌ای آتشفشانی بین فکب و دریاچه‌های ماناگوا و نیکاراگا جا دارد. زبان مردم اسپانیائی و پول آن کوردوبا است.

تاریخ

نیکاراگا که نام آن از نام یک رئیس قبیله‌ی هندیشمردگان (نیکارائو) گرفته شده که سابقاً بر این ناحیه حکمفرمائی داشته، به وسیله‌ی کریستوف کلمب کشف شد (۱۵۰۲)، و ۲۲ سال بعد به تصرف اسپانیا در آمد. فرناندث د کوردووا (فد ۱۵۲۶؟) شهرهای لئون و گراناذا را بنا کرد (۱۵۲۴). در طی ۳۰۰ سال بعد نیکاراگا از گواتمالا اداره میشد. در ۱۸۲۱ پنج ایالت امریکای مرکزی، از جمله نیکاراگا، مستقل اعلام شد، و نیکاراگا به ایالت متحد امریکای مرکزی پیوست، و تا ۱۸۳۸ عضو اتحادیه‌ی امریکای مرکزی بود. در ۱۸۳۸ استقلال خود را از اتحادیه‌ی مذکور اعلام کرد. از آن پس همواره دستخوش مبارزات داخلی و اختلافات با مداخلات خارجی (بریتانیا و کشمت) بوده است. در ۲۳ دسامبر ۱۹۷۲ زلزله‌ی سختی شهر ماناـ

---

(۱)sugarcane (۲)Nishinomiya (۳)Nicodemus (۴)Nicaea (۵)Nicée (۶)Council of Nicaea (۷)Nicator (۸)Nicaragua

گوا را ویران کرد، و بنا بر گزارش سازمان ملل ۶'۰۰۰ تن تلفات داد. در ژوییه‌ی ۱۹۷۹ شورشهای چریکی موجب استعفای رئیس جمهور، ⇐ سوموسا دبایله، شد که به کشمکش رفت؛ کنگره فرانسیسکو اورکویو[1] (frānsiko urkuyo)، رئیس مجلس نمایندگان، را به ریاست جمهوری برگزید (۱۷ ژوییه‌ی ۱۹۷۹)، ولی اورکویو در ۱۸ ژوییه استعفا کرد، و در ۲۰ ژوییه شورای بازسازی ملی و ۱۸ عضو دولت به ماناگوا وارد شدند.

نیکاراگا، دریاچه‌ی[2] (nikārāgā) یا **دریاچه‌ی نیکاراگوا**، دریاچه‌ای به وسعت ح ۸'۰۰۰ کم² (ح ۱۶۰ کم طول، عرض تا ح ۷۰ کم، و عمق ۱۰۶ متر). ج‌غ نیکاراگا، بزرگترین دریاچه در امریکای مرکزی. بندر عمده‌ی آن گراناذا است.

نیکاراگوا، کشور، ← نیکاراگا.

نیکالای، صورت روسی نام نیکولاوس.

نیکالایف، شهر، اوکراثین، ← نیکولایف.

نیکالایفسک‌ـنا‌ـآمور: ← نیکولایفسک.

نیکایا، شهر، ← نیقیه.

نیکسار (niksār)، یا **نئوکائسارئا**[3] (neokāe-sāreā)، شهر باستانی که به نامهای **کابیرا** (kābeyrā) و **دیوسوپولیس** (diosopolis) پایتخت مملکت پونتوس بود. رومیان آن را نوسازی کردند (۶۴) و نام جدید نئوکائسارئا (قیصریه‌ی نو) بر آن نهادند.

نیکسن[4]، **ریچارد (میلهاوس)** (ricārd milhās niksən)، ۱۹۱۳– ، ۳۷مین رئیس جمهور (۱۹۶۸–۷۴) کشمکش کالیفرنیا؛ دکتر در حقوق از دانشگاه دیوک (۱۹۳۷). نخست به وکالت دعاوی مشغول شد؛ در جنگ II در ناوگان ج قکب خدمت میکرد. در ۱۹۴۶، بدون داشتن تجربه‌ی حرفه‌ای، از حزب جمهوریخواه به نمایندگی کنگره‌ی کشمکش انتخاب شد. در ۱۹۵۰، پس از مبارزات سخت انتخاباتی، به سناتوری انتخاب شد. در مجلس سنا با سیاست پرزیدنت ترومن در آسیا مخالفت نشان داد و نظر ژنرال داگلس مکارثر را در توسعه‌ی جنگ کره تأیید کرد. در ۱۹۵۳ از طرف حزب جمهوریخواه به معاونت ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور رسید. در این سمت اطلاعات فراوانی از سیاست اداری به دست آورد و نقش مهمی در امور اجرائی حکومت داشت. مسافرتهای رسمی فراوانی به خارج از کشور کرد، و در ونزوئلا با تظاهرات دشمنانه‌ی مردم رو به رو شد ولی در برابر آن ایستادگی کرد؛ در سفر ۱۹۵۹ به تجشم، مشاجرات او با خروشچف مورد بحث فراوان در مطبوعات قرار گرفت. در ۱۹۶۰ با اندک مخالفتی نامزد ریاست جمهوری از طرف حزب جمهوریخواه شد و مبارزات انتخاباتی خود را با وعده دادن به ادامه‌ی سیاست آیزنهاور آغاز کرد. در انتخابات شکست خورد، ولی تقریباً همان اندازه رأی به دست آورد که رقیب پیروز دموکراتش، ج. ف. کندی، به دست آورده بود. سپس بار دیگر به کار وکالت دادگستری پرداخت، و در ۱۹۶۲ دوباره به سیاست بازگشت. از طرف جمهوریخواهان نامزد فرمانداری کالیفرنیا شد ولی در انتخاب توفیق نیافت. پس از ریاست جمهوری لیندن جانسن، در ۱۹۶۸ به نامزدی حزب جمهوریخواه به ریاست جمهوری برگزیده شد؛ در ۱۹۷۲ بار دوم به همین سمت انتخاب شد. در دوره‌ی اول ریاست جمهوری خود کوشید تا روابط کشمکش را با جمهوری خلق چین بهبود بخشد، و بالاخره، بدین منظور، در فوریه‌ی ۱۹۷۲ از چین دیدار کرد، و مذاکرات وی با مائو تسه‌تونگ زمینه را برای امکان برقراری روابط سیاسی فراهم ساخت. در ← ماجرای واترگیت و فشار افکار عمومی ناچار شد که در ۹ اوت ۱۹۷۴ از مقام خود استعفا کند. ⇐ ج. فورد، معاونش، به جای او رئیس جمهور شد.

نیکشهر (nikšahr)، بخش (جم ۱۵'۹۳۲ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان چاه‌بهار، استان بلوچستان و سیستان. مشتمل است بر ۲ دهستان بنت و **نیکشهر** (جم ۸'۳۹۸؛ دارای ۳۷ آبادی). کوهستانی و گرمسیر است. رودهای گه (geh) و راپچ (rāpc)، که اولی از ارتفاعات نیکشهر و هیچان (hicān) و دومی از ارتفاعات فتوج سرچشمه میگیرند، آبادیهای این بخش را مشروب می‌سازند. محصولاتش خرما، لیموترش، انبه، و برنج است. از صنایع دستی حصیربافی دارد. زبان ساکنین بلوچی است. مرکزش **نیکشهر** (جم ۲'۱۳۴ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵۳ کیلومتری لغ چاه بهار، بر سر راه شوسه‌ی چاه بهار‌ـایرانشهر واقع است. از شهرهای قدیمی ایران محسوب میشود که در گذشته آبادتر و مهمتر از امروز بوده، و سابقاً به نام گه (geh) خوانده میشد.

نیکفوروس[5] **I** (nikeforus‌ـ)، ف ۸۱۱، امپراطور (۸۰۲–۸۱۱) بیزانس؛ در زمان ملکه ایرنه وزیر دارائی بود و او را عزل کرد و خود به جایش نشست. وضع خزانه را بهبود بخشید، در مالیاتهای همه‌ی طبقات تجدید نظر کرد، و کلیسا را تحت قدرت خود در آورد. همین امر و دادن عنوان بطرکی به ← قدیس نیکفوروس، سبب اختلاف او با قدیس تئودوروس ستودیومی شد که به تبعید تئودوروس (۸۰۹) انجامید. قدرت بیزانس را در بالکان مستقر ساخت، و در جنگ با بلغارها کشته شد. پسرش ستوراکیوس[6] (stārākius) مدت کوتاهی جانشین او شد، و سپس دامادش میخائیل به جای او نشست.

نیکفوروس[7] **II** [نیکفوروس فوکاس (fokās)]، ح ۹۱۳–۹۶۹، امپراطور (۹۶۳–۶۹) بیزانس، در زمان قسطنطین VII و رومانوس II سردار پیروزمندی بود. پس از مرگ (۹۶۳) رومانوس بیوه‌ی او، تئوفانو، را به زنی گرفت و سپاهیانش او را امپراطور اعلام کردند. املاک خود را به اشراف داد و مستملکات صومعه‌ها را به تصرف خود در آورد. مالیاتهای سنگینی که برای تأمین هزینه‌های مقابله با مجاهدان اسلام و بلغارها وضع کرده بود، سبب نارضائی عمومی از وی شد. با توطئه‌ای که به دست زنش صورت گرفت، توسط عاشق تازه‌ی این زن، یوحنا زیمیسکس (zimiskes)، کشته شد، و این شخص به نام یوحنای I امپراطور شد.

نیکفوروس[8]، **قدیس** (qeddis nikeforus)، ۷۵۸؟–۸۲۹؟، بطرک (۸۰۶–۸۱۵) قسطنطنیه، مورخ و متأله بیزانسی، در شورای دوم نیقیه به عنوان نماینده‌ی غیر دینی امپراطور شرکت داشت. بطرک شدن او توسط امپراطور نیکفوروس I، در آن هنگام که هنوز وارد مسلک روحانیت نشده بود، سبب اعتراض گروهی از راهبان به سرپرستی قدیس تئودوروس ستودیومی شد، ولی فتنه فرو نشست. قدیس نیکفوروس مخالف با تمثال شکنی بود و امپراطور میخائیل I را در این نظر با خود موافق کرد. ولی لئوی V از نیکفوروس خواست که نظر خود را عوض کند، و چون چنین نکرد او را خلع و تبعید کرد. در تبعید تاریخ مختصری از بیزانس میان سالهای ۶۰۲ و ۶۷۹ و چندین رساله بر ضد تمثال‌شکنی تألیف کرد. ذکرانش ۱۳ مارس است.

نیکل[9] (nikel)، [از آلمانی نیکل، = شیطان]، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Ni؛ نیز ← عنصر، جدول)، سفید نقره‌ای و برّاق. قابل مفتول شدن و تورّق، سخت و جلاپذیر است. دارای خواص مغناطوری است. از لحاظ آهنربائی و خواص شیمیائی به آهن و کوبالت میماند. در ترکیبات معمولی، از قبیل کربونات، کلورور، سولفور، نیترات، و سولفات، نیکل دوظرفیتی است. نیکل ترکیبات مختلطی هم تشکیل میدهد که در آنها ظرفیتهای دیگری دارد. ورقها و سیمهای نیکلی، به علت مقاومت در مقابل خوردگی، به کار میروند. در آبکاری برقی، برای پوشش فلزاتی که مقاومت آنها کمتر است، و تزیین آنها، نیز به کار میرود. ولی قسمت عمده‌ی نیکلی که مصرف میشود برای تهیه‌ی آلیاژها است‌ـفلز مونل، نیکْسرُوم (کروم + نیکل)، و نیکل‌ـبرونز. آلیاژ آن با مس برای تهیه‌ی سکه به کار میرود. پودر نیکل به عنوان کاتالیزگر، مثلاً در ئیدروژندهی نفتها، مصرف میشود. نیکل در کانه‌های مختلف و در شهابسنگها یافت میشود. کشف (۱۷۵۱) عنصر نیکل را به کرونستت نسبت میدهند.

نیکل، منشور: ← منشور نیکل.

نیکل، ویلیام: ← منشور نیکل.

نیکلز، ریچارد: ← هلند، جنگهای.

نیکلسن[9]، **رنلد آلین** (aleyn renəld nikəlsən)، ۱۸۶۸–۱۹۴۵، مستشرق انگلیسی، استاد زبان عربی در دانشگاه کیمبریج (۱۹۲۶–۳۳). تاریخ ادبیات عرب او چندین بار چاپ شده؛ علاوه بر تألیف کتابهای تصوف در اسلام (۱۹۱۴) و تنبائی در تصوف اسلامی (۱۹۲۱)، چندین نسخه‌ی خطی فارسی و عربی را، بتنهائی یا با شرکت دیگران، به چاپ رسانیده یا تجدید چاپ کرده، که از این جمله است تذکرة‌الاولیاء (۱۹۰۵–۷)؛ ترجمان الاشواق (۱۹۳۶) ابن العربی؛ اللمع فی التصوف (۱۹۱۴)؛ فارسنامه (۱۹۲۱)؛ مثنوی (۱۹۲۴–۴۰) مولوی.

نیکلسن[10]، **مارجوری هوپ** (mārjori hōp

(۱) Urcuyo (۲) Nicaragua, Lake (۳) Neocaesarea (۴) Nixon (۵) Nicephorus (۶) Stauracius (۷) Nicephorus (۸) nickel (۹) Nicholson (۱۰) Nicolson

nikəlsən)، ۱۸۹۴— ، بانوی امریکائی، استاد ادبیات انگلیسی. صاحبنظر در ادبیات قرن ۱۷م و تاریخ افکار است، و کتابهائی چند نوشته است، از جمله سفرهائی به ماه (۱۹۴۸)، علم و تخیل (۱۹۵۶)، یادداشتهای روزانه‌ی پیی و علم جدید (۱۹۶۵)، و زندگی من، این بیماری طولانی (۱۹۶۸).

نیکلسن[1]، سر **هرلد** (sər harəld nikəlsən*)، ۱۸۸۶—۱۹۶۸، تذکره‌نویس و مورخ انگلیسی؛ سیاستمدار و نماینده‌ی مجلس. زندگینامه‌های دل‌انگیز و استادانه‌ای از ورلن (۱۹۲۱)، تنیسن (۱۹۲۳)، بایرن (۱۹۲۴)، سوینبورن (۱۹۲۶)، و دیگر مردان علم و ادب نوشته است. دیپلوماسی (۱۹۳۹؛ چاپ سوم، ۱۹۶۴)، کنگره‌ی وین (۱۹۴۶)، یادداشتها و نامه‌ها (۱۹۵۶) از دیگر آثار برجسته‌ی وی میباشد.

نیکنام‌ده (niknām.deh)، ده (جم ۱٬۲۵۳ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان لواسان بزرگ، بخش لواسانات، شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۵کیلومتری ش گلندوک، کوهستانی است. چشمه‌های متعدد دارد. محصولاتش غلات، بنشن، و میوه است.

نیکو[2] (nikko)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۸٬۵۵۲)، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، از مراکز دینی و جالب توجه سیاحان. بقعه‌ی پاشکوه اییاسو (از قرن ۱۷م) در آنجا است.

نیکو[3]، **ژان** (jān niko)، ح ۱۵۳۰—۱۶۰۰، دیپلومات و علامه‌ی فرانسوی. در ۱۵۵۹—۶۱ سفیر کبیر در پرتغال بود، و توتون را همراه خود به فرانسه برد، و در آنجا رواج داد. کلمه‌ی نیکوتین از نام او گرفته شده است. نیز ← سیگار.

نیکوبار، جزایر: ← آندامان و نیکوبار، جزایر.

نیکوپول[4] (nikopol)، شهر (در ۱۹۶۳ جم تخمیناً ۵٬۸۰۰)، ل بلغارستان، بر رود دانوب، مقابل مرز رومانی. صحنه‌ی پیروزی عمده‌ی عثمانیها (۱۳۹۶)، تحت فرمان بایزید I، بر ارتش مسیحیان، به فرماندهی سیگیسموند شاه مجارستان (که بعداً امپراطور سیگیسموند شد). این پیروزی راه را برای سلطه‌ی ترکها بر بالکان باز کرد.

نیکوپول[4]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۲۵٬۰۰۰)، ج اوکرائین مرکزی، بر رود دنیپر. مرکز صنعتی ناحیه‌ی وسیعی است که در آن منیزیوم استخراج میشود. در قرن ۱۸م تأسیس شد.

نیکوپولیس، نام شهر قدیمی عمواس.

نیکوتین[5] (nikotin؛ فس)، آلکالوئید مایع روغنی بیرنگ، با بو و طعم تند. فورمول شیمیائی آن $C_{10}H_{14}N_2$ است. نیکوتین موجود در توتون سطح نور قطبیده (← قطبش، در نور) را به چپ منحرف میکند. نیکوتین مصنوعی (سنتتیک) مخلوطی از این نیکوتین و نیکوتینی است که سطح نور قطبیده را به راست منحرف میکند. ترکیب دیگری اندکی متفاوت، که در طبیعت یافت نمیشود، مصنوعاً ساخته شده، و آلفا نیکوتین نام دارد. در برگ توتون وجود دارد. نیکوتین بسیار سمی است و موجب فلج اعصاب میشود. در دفع آفات نباتی به کار میرود.

نین ← نیکو، ژان، سیگار.

نیکودموس: ← نیقودیموس.

نیکوزیا[6] (nikozia؛ فس)، یا **لوکوسیا** (levkosiā)، عربی **افقوسیه** (afqusiya)، ترکی **لفکوشا** (lefkošā)، شهر (در ۱۹۷۴ جم تخمیناً 100٬117)، پایتخت قبرس. مرکز تجارت محصولات کشاورزی و تهیه‌ی کنیاک، سیگار و اشیاء چرمی است. پس از ۱۱۹۲ اقامتگاه شاهان لوزینیان قبرس بود. صحنه‌ی مبارزاتی بود که قبل از استقلال قبرس (۱۹۶۰) و پس از مهاجمه‌ی ترکهای عثمانی (۱۹۷۴) صورت گرفت.

نیکوکاری، از ابتدای تاریخ بشر و هنگامی که زندگی اشتراکی جامعه‌های اولیه تحول یافت، و طبقات غنی و فقیر به وجود آمد، حس نوعپرستی و میل به کومک و یاری زیردستان و بینوایان یکی از رسوم و سنتهای رایجی بوده است که همواره مورد تشویق و تکریم واقع میشده است. ادیان و مذاهب نقش بزرگی در ترویج این سنت داشته‌اند، و پیشوایان دین همیشه مردم را به نیکوکاری و دادن خیرات و صدقه تشویق میکرده‌اند. در ایران قبل از اسلام همراهی به غربا و بینوایان و معالجه‌ی بیماران مستمند از جمله‌ی احکام دین زرتشت بوده، و کوتاهی از آن گناه بزرگی شمرده میشده است، چنانکه زرتشتیان هنوز در ادعیه خود میگویند "اگر مرد پارسا و غریبی به شهر ما وارد شده و من در مهمانتوازی و پذیرائی او غفلت کرده‌ام، اینک با اندیشه و گفتار و کردار خود پشیمانم و توبه میکنم". دین اسلام احکام متعددی در کومک به بینوایان و یتیمان و بیماران و بیچارگان دارد، و برای خیرات و مبرات فضایل بسیاری قائل شده است. کتابهای دینی دیگر مانند تورات و انجیل ثواب بسیاری برای نیکوکاری ذکر کرده‌اند. در یونان و روم قدیم کومک به نوع و دستگیری از مستمندان معمول و رایج بوده است. در قرون وسطی در سراسر جهان مردم به نوعپروری و کومک به دیگران میپرداختند. نیکوکاری در ابتدا عبارت از کومکهائی بوده است که افراد ثروتمند و توانگر به مستمندان و بینوایان میکرده‌اند. بعدها این کومکها توسعه یافته شامل کارها و مؤسسات عام المنفعه شد، که عده‌ی بیشتری از آن بهره‌مند میشدند، مانند ایجاد بیمارستان، درمانگاه، و کاروانسرا، مهمانسرا، آسایشگاه، مدارس، مسجد و کلیسا و کنیسه و معبد و دیر، آب انبار، جاده و پل، و غیره. تحولات اقتصادی و اجتماعی قرون ۱۸م و ۱۹م احتیاجات دیگری به وجود آورد که جلب توجه نیکوکاران را کرد، مانند فراهم کردن محل سکنی برای کسانی که خانه نداشتند، جلوگیری از جنایات و بالا بردن سطح اخلاقی مردم، جمع‌آوری گدایان و تهیه‌ی کار برای آنها، توسعه‌ی فرهنگ، فراهم کردن وسایل معالجه برای کلیه‌ی بیماران، و اصلاحات اجتماعی دیگر. امروز قسمتی ازین احتیاجات به وسیله‌ی دولتها و قسمت دیگر با کومک مالی سرمایه‌داران نیکوکار و قسمتی هم با مجاهدت خیراندیشانی انجام میشود که سرمایه ندارند ولی برای به دست آوردن هدف خود اقدام به وضع قوانین و تدوین نظاماتی میکنند که قصد خیر آنها عملی شود. انجمنهای ملی و بین‌المللی متعددی مانند صلیب سرخ، هلال احمر، انجمن حمایت کودکان، انجمن با سواد کردن نابینایان، انجمن حمایت حیوانات، و غیره در کشورهای مختلف تشکیل شده و میشود که همه‌ی آنها را میتوان در زمره‌ی نیکوکاری قلمداد کرد. به طور کلی هدف امروزی نیکوکاران، چه کسانی که درین راه پول صرف میکنند و چه آنان که با فکر و اندیشه و قلم و گفتار و اقدام خود کوشش میکنند، این است که رفاه و آسایش عموم را تأمین کنند، و در اعتلای اخلاق عمومی بکوشند، و عدالت اجتماعی را با وضع قوانین صحیح به وجود آورند. توانگران نیکوکار هم که وجوهی درین نوع کارها به مصرف میرسانند خیرات و موقوفات خود را با وضع اقتصادی کنونی منطبق کرده به دست مؤسسات نیکوکاری و بنیادهای خیریه میسپارند. این کار در همه‌ی کشورها رواج یافته ولی در کشمة نوع کاملتری از آن موجود است که به طور مثال ذکری از آن میشود. نیکوکاران امریکائی در سال ۱۹۲۹ بالغ بر ۱٬۲ میلیارد دلار و در ۱۹۴۹ چهار میلیارد دلار به مصرف خیرات رساندند. قسمت مهم این کومکها صرف پیشرفتهای فرهنگی میشود. مثلاً در ۱۹۵۱ بهای موقوفات دانشگاههای خصوصی امریکا بالغ بر ۲ میلیارد دلار بود، و اکنون بیش از ۴٬000 بنیاد نیکوکاری در کشمة به وجود آمده که مجموع سرمایه‌ی آنها از ۳۵ میلیارد دلار تجاوز میکند. تردیدی نیست که نیکوکاران از راه نوعپرستی و خیرخواهی به تأسیس چنین بنیادهائی میپردازند، و برای کومک و یاری به دیگران درین راه قدم بر میدارند، ولی ذکر این نکته نیز لازم است که مؤسسین بنیادهای نیکوکاری سود شخصی را نیز رعایت میکنند، و در کشورهای سرمایه‌داری از فرصتهای موجود منتفع میشوند. ابتدا باید گفته شود که سرمایه‌ی بنیادهای مختلف خیریه در کشمة بیشتر سهام شرکتهای صنعتی و بازرگانی است که وقف‌کنندگان مالک آنها بوده‌اند و به این بنیادها واگذار کرده‌اند. در موقع واگذاری، از پرداخت مالیات بر درآمد و مالیات بر ارث تا حدی معاف شده‌اند، بدین معنی که اگر آن سهام را به بنیادها نمیدادند مجبور بودند که قسمت اعظم آن را به عنوان مالیات به دولت بپردازند. طبق قوانین کشمة، تا ۱۵٪ درآمد خالص هر شخص را میتوان در کارهای خیریه گذاشت که مالیاتی به آن تعلق نگیرد. پس از واگذاری سهام به بنیادهای مذکور، شرایطی قائل میشوند که وارثین آنها در اداره‌ی بنیاد دخیل باشند، و حق رأی سهام را در مجامع عمومی شرکتها برای خود محفوظ دارند، تا بدین وسیله نظارت و کنترول آنها در امور شرکتها باقی بماند. در حقیقت سرمایه‌ای که وقف‌کنندگان به بنیادها میدهند عبارت از یک انتقال اسمی است و، گرچه در آمد آن متعلق

(۱)Nicolson (۲)Nikko (۳)Nicot (۴)Nikopol (۵)nicotine (۶)Nicosia

به بنیاد خواهد بود، کنترول و نظارت آنها در به کار بردن سرمایه مانند سابق در دست خودشان باقی است. علاوه بر این، درآمد بنیادها طبق دستور وقف‌کنندگان به مصرف میرسد، و آنها غالباً این وجوه را به مصارفی که به سود آنها بوده، یا باعث ترویج کار آنها یا موجب شهرت آنها میشود، میرسانند. منتقدین میگویند که درآمد این بنیادها که باید به مصارف خیریه برسد در مرحله‌ی اول به مؤسسات فرهنگی و بعد به تأسیسات بهداری و در مرحله‌ی سوم به کارهای مربوط به رفاه اجتماعی اختصاص می‌یابد. سازمانهای فرهنگی، خصوصاً دانشگاهها، عده‌ی زیادی مهندس و شیمیدان و حقوقدان و پزشک تربیت میکنند که برای شرکتهای صنعتی و بازرگانی سودمندند، یا به مطالعات علمی می‌پردازند که شرکتهای مزبور از آن بهره‌مند میشوند. در این باره کتابهای زیادی نوشته و در آنها گفته شده است که اغلب نیکوکاران از روی مصلحت خود و سود شخصی به وقف کردن قسمتی از اموال خویش پرداخته‌اند، و آن خلوص نیتی که در سابق بین نیکوکاران موجود بوده اکنون تا حد زیادی منتفی شده است. نیز ← بنیاد راکفلر، گوگنهایم.

نیکول[1]، **شارل** (šārl nikol)، ۱۸۶۶–۱۹۳۶، طبیب و میکروبشناس فرانسوی؛ متروان. مدیر انستیتوپاستور تونس (۱۹۰۳–۳۶) و استاد کولژ دو فرانس بود (۱۹۳۲). تحقیقاتش درباره‌ی انتقال تیفوس جایزه‌ی‌نوبل۱۹۲۸ در فیزیولوژی و پزشکی را نصیب او ساخت. عضویت آکادمی علوم‌یافت (۱۹۲۹). نیز← نوبل، جوایز، جدول.

نیکولا د/ اوترکور: ← شکاکیت.

نیکولاوس (nikolās)، نام لاتینی برای مرد، که صورت اصلی آن Nicolaus، و صورت روسی آن نیکالای (nikālāy) است که در مآخذ فارسی و در این کتاب به صورت نیکولا نقل شده است. در مآخذ اسلامی به صورت نیقولا (niqolā) ضبط شده است. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن به شرح ذیل است،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیائی	Nicolas	نیکولاس	(nikolās)
آلمانی	Nikolaus	نیکولاوس	(nikolās)
انگلیسی	Nicolas	نیکولس	(nikoləs)
انگلیسی	Nickolas	نیکولس	(nikoləs)
ایتالیائی	Niccolo	نیکولو	(nikkolo)
ایتالیائی	Niccola	نیکولا	(nikkolā)
پرتغالی	Nicolao	نیکولائو	(nikolāu)
فرانسوی	Nicolas	نیکولا	(nikolā)
فرانسوی	Nicole	نیکول	(nikol)

نیکولاوس[2] III (nikolās-)، فت ۱۲۸۰، پاپ (۱۲۷۷–۸۰)، کاردینال رومی، نام اصلیش **جووانی گائتانو اورسینی**[3] (jovānni gāetāno orsini). بر آن شد که دربار پاپ را از دخالت مقامات کشوری برهاند. بانی واتیکان خوانده میشود. دانته وی را به قوم و خویش‌پرستی متهم ساخته. نیز ← پاپ، جدول.

نیکولاوس V[4] (nikolās-)، ۱۳۹۷–۱۴۵۵، پاپ (۱۴۴۷–۵۵)، ایتالیائی و نامش **تومازو پارنتوچلی**[5] (tommāzo pārentucelli) بود. با عقد کنکوردای وین (۱۴۴۸) با فردریک III، امپراطور مقدس روم، شناسائی حقوق پاپ را بر اسقف‌نشینها و منافع آنها تأمین کرد. دانشمند و دانشپرور بود. نیز ← پاپ، جدول.

نیکولاوس[6]، **قدیس** (qeddis nikolās)، قرن ۴م، اسقف میرا (mirā)، آسیای صغیر؛ قدیس حامی کودکان، ملاحان، یونان و سیسیل. در هلند و نقاط دیگر روز ذکرانش (۶ دسامبر) تعطیل کودکان است.

نیکولاوس[6] I، **قدیس** (qeddis nikolās-)، معروف به **نیکولاوس کبیر**، ح ۸۲۵–۸۶۷، پاپ (۸۵۸–۸۶۷) از مردم رم؛ جانشین بندیکتوس III. نیرومند و از لحاظ سیاسی پاپ فعالی بود و در حل و فصل دعاوی دینی و دنیائی هر دو دخالت میکرد. تصمیمهای وی غالباً به صورت سابقه‌های قضائی مهم در میآمد. بیشتر دوران پاپی او به ممانعت از وقوع طلاق میان لوتار، شاه لوتارینگیا، و همسرش گذشت که این شاه میخواست پس از آن بار دیگر ازدواج کند. حتی هنگامی هم که امپراطور لوئی II رم را اشغال کرد، پاپ تسلیم نشد. سرانجام لوتار را مجبور کرد که با زنش زندگی زناشوئی را از سر گیرد. نیکولاوس در برابر حق فوتیوس برای احراز مقام اسقفی قسطنطنیه مقاومت نشان داد و کوشید تا قدیس ایگناتیوس قسطنطینی را به مقام خود باز گرداند. قدیس نیکولاوس به کومک بوریس I حق قضاوت کلیسای رومی را در بلغارستان، که بتازگی توسط بیزانسیان به مذهب مسیحی در آمده بود، داخل کرد. نامه‌ای از این پاپ به بوریس اکنون موجوم است. ذکرانش ۱۳ نوامبر است. نیز ← پاپ، جدول.

نیکولاوس کبیر: ← نیکولاوس I، قدیس.

نیکولای[7] I (nikolāy-) [نیکولای پاولوویچ (pāvlovic)]، ۱۷۹۶–۱۸۵۵، تزار (۱۸۲۵–۵۵) روسیه. بعد از برادرش آلکساندر I به تخت نشست (۱۸۲۵). اوضاع آشفته‌ی زمان جلوس او (برادر ارشدش از قبول جانشینی استنکاف کرد، ۱۸۲۳) توطئه‌ی دسامبریها را به وجود آورد که توسط او سرکوب شد. با نهایت استبداد در تحت شعار "پیروی از کلیسای ارتدوکس، حکومت مطلقه، و وحدت ملی" حکومت کرد؛ در خفه کردن جنبشهای انقلابی روسیه و اروپای باختری کوشید، با سانسور و پلیس مخفی زندگی مردم را تحت نظر گرفت. نهضت (۱۸۳۰–۳۱) و خودمختاری (۱۸۳۱) لهستان را منکوب ساخت، قانون اساسی لهستان را از بین برد، در سرکوبی قیام (۱۸۴۸–۴۹) مجارستان به دولت اتریش کومک کرد، و بالاخره با میلیتاریسم مهاجم خود جنگ کریمه را دامن زد که، بلافاصله بعد از مرگ او، با وضع فجیعی پایان یافت.

نیکولای[7] II (nikolāy-) [نیکولای آلکساندرویچ (āleksāndrovic)]، ۱۸۶۸–۱۹۱۸، آخرین تزار (۱۸۹۴–۱۹۱۷) روسیه، پسر و جانشین آلکساندر III، آخرین امپراطور (۱۸۹۴–۱۹۱۷) روسیه. با کمال خشونت نهضت‌های انقلابی را سرکوب کرد. تلاشهائی که وی برای صلح بین‌المللی (← لاهه، کنفرانسهای) به کار برد نتوانست مانع بروز ← جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۰۵) بشود. نتیجه‌ی ظلم و ستم وی به صورت انقلاب ۱۹۰۵ ظاهر شد. در ژانویه‌ی ۱۹۰۵ دستور داد جمع کثیری از کارگران را، که برای دادخواهی از تزار گرد آمده بودند، در جلو کاخ زمستانی به قتل رساندند، که پس از این "یکشنبه‌ی خونین" مردم لقب "خون‌آشام" به او دادند. پس از اعتصاب عمومی اکتبر ۱۹۰۵ کنت س. ی. ویته نیکولای را وادار به امضای بیانیه‌ای کرد که آزادیهای داخلی و حکومت قانون را تضمین میکرد. ولی بزودی نیکولای ستالیپین را به جای ویته گمارد و دوما را محدود ساخت. در جنگ I در ۱۹۱۵ شخصاً در جنگ شرکت کرد و امور سلطنت را به عهده‌ی ملکه آلکساندرا فیودوروونا گذاشت. نفوذ راسپوتین در خاندان سلطنت تحمل‌ناپذیر و موجب تزلزل حکومت مطلقه‌ی نیکولای شد، و بعد از قتل (۱۹۱۶) راسپوتین فرمانروائی واقعی او به پایان رسید. انقلاب روسیه (مارس ۱۹۱۷) او را مجبور به کناره‌گیری کرد. ابتدا در کاخ تسارسکویه سلو (← پوشکین، شهر) و بعد در توبولسک زندانی، و بالاخره در ۱۶ ژوئیه‌ی ۱۹۱۸ با تمام خانواده‌اش در یکاترینبورگ (سوردلفک فعلی) اعدام شدند.

نیکولای[7] I (nikolāy-)، ۱۸۴۱–۱۹۲۱، امیر (۱۸۶۰–۱۹۱۰) و شاه (۱۹۱۰–۱۸) مونتنگرو، جانشین دانیلوی I در امارت مونتنگرو. در ۱۹۱۰ خود را شاه اعلام کرد. در جنگ I با صربستان علیه متفقین قرار گرفت، ولی پس از آنکه نیروهایش منهزم شدند (۱۹۱۵)، در صدد عقد صلح جداگانه بر آمد. در ۱۹۱۸، چون با وحدت مونتنگرو و صربستان مخالف بود، برکنار شد. نیکولا (که گاه نیز "شاه نیکیتا" خوانده میشد) پنج دختر زیبای خود را به ترتیب به پتر صربستان، ویکتور امانوئل III ایتالیا، مهیندوک نیکولا و مهیندوک پطر روسیه، و یکی از شاهزادگان باتنبرگ، به زنی داد

نیکولای II، ارض: ← سورنایا زملیا.

نیکولای[7]، **اوتو** (oto nikolāy) یا **نیکولائی**، ۱۸۱۰–۴۹، رهبر ارکستر و آهنگساز آلمانی. رهبر ارکستر وین شد. شاهکارش اپرا کمیک زوجه‌های شاد وینزر است که در ۱۸۴۹ در برلین اجرا شد.

نیکولای آلکساندرویچ: ← نیکولای II، تزار روسیه.

نیکولای پاولوویچ: ← نیکولای I، تزار روسیه.

نیکولای دمشقی[8] (nikolāye demešqi)، مورخ و فیلسوف یونانی؛ مت ۶۴ ق‌م در دمشق. از دوستان هرودس کبیر، شاه یهودا، بود. مؤلف تاریخی عمومی در ۱۴۴ باب است که از

(۱)Nicolle (۲)Nicholas (۳)Orsini (۴)Nicholas (۵)Parentucelli (۶)Nicholas (۷)Nicolai (۸)Nicolaos Damascenos

لحاظ تألیف ارزش فوق العاده ندارد. کتاب درباره‌ی گیاهان منسوب به ارسطو را نوشته‌ی او دانسته‌اند.

نیکولایر[1]، **آرتور** (ārtur nikolāyer)، ۱۸۶۲–۱۹۴۵، پزشک و باکتریشناس آلمانی؛ مت کوزل[2] (kozel)، ساکس علیا، اکنون در لهستان). باسیل کزاز را در میان کهسازواره‌های خاک کشف کرد. داروهائی برای درمان روماتیسم عرضه کرد.

نیکولایف[3] (nikolāyef)، روسی **نیکالایف**، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۳۱'۰۰۰)، ج‌غ اوکرائین، بر بوگ جنوبی (← بوگ)، بندر مهمی بر دریای سیاه. در ۱۷۸۴ بنا شد. با راه آهن به خرسون، کریمه، و دنیپروپتروفسک مرتبط است. کارخانجات کشتیسازی، تهیه‌ی ماشین‌آلات و آرد دارد. در جج II آلمانها آن را ویران کردند.

نیکولایفسک[4] (nikolāyefsk)، روسی **نیکالایفسک‌نا‌آمور**[5] (nā āmur)، شهر (جم در ۱۹۶۷ تخمیناً ۳۲'۰۰۰) و بندر سرزمین خاباروفسک، جمشس، بر ساحل شمالی رود آمور؛ در ۱۸۵۰ تأسیس شد، و پس از آن ماندگاه اصلی روسی در خاور دور شد. ولی با توسعه‌ی ولادیوستوک از رونق افتاد. کشتیسازی و تعمیرگاه کشتی دارد. یک ناوگان ماهیگیری در آن مستقر است. صنعت آمودن ماهی و مواد غذائی دارد.

نیکولای کوزائی[6] (nikolāye kuzā'i)، ۱۴۰۱؛ ۶۴– از رجال کلیسا و اومانیست آلمانی؛ کاردینال کلیسای رومی (از ۱۴۴۸). در پادوا علم حقوق تحصیل کرد. در ← شورای بال از الوگنیوس IV پشتیبانی کرد. در ۱۴۴۸ پاپ نیکولاوس V کلاه سرخ کاردینالی بدو اعطا کرد. در ۱۴۵۰ اسقف برسانونه شد و، علی رغم مخالفتهای آرشیدوک سیگیسموند اتریش، اصلاحات چندی به عمل آورد. مقارن این زمان عنوان نماینده‌ی پاپ پیدا کرد و در سراسر امپراطوری مقدس روم به سفر پرداخت (۱۴۵۱–۵۲) و همه جا موعظه میکرد و به اصلاح و تجدید سازمان صومعه‌ها و تقویت روابط مؤسسات دینی با مرکز پایی اشتغال داشت. اصلاح به همه‌جا راه یافت ولی موقتی بود. نیکولا یکی از مردان رنسانس بود. در تألیفات عظیم او این فکر پیشنهاد شده بود که، برای رسیدن به معرفت، باید کشف و شهود عارفانه جای عقل را بگیرد. مانند بعضی از نویسندگان دیگر در باره‌ی تصوف و عرفان، وی نیز تمایل به وحدت وجود داشت. مدتها پیش از گالیله معتقد بود که زمین بر گرد خورشید دوران میکند، و ستارگان عوالم دیگری هستند. بعضی از نمایشنامه‌های گم‌شده‌ی پلاوتوس را پیدا کرد. یکی از نخستین کسانی بود که مجعول بودن احکام پاپی مزور را طرح کرد و در رد آن کوشید. در کتاب نادانی آموخته (۱۴۴۰)، که در آن فلسفه و ریاضیات را در هم آمیخته، انسان درس‌خوانده را همچون کسی معرفی کرده است که به نادانی خود آگاه است، و همین نادانی او را بر انگیخت که به ایمانی برتر از عقل توجه کند و از همین راه به عرفان و تصوف کشیده شد، که در کتاب رؤیت خدا (۱۴۵۳) از آن سخن گفته است.

نیکولس، صورت انگلیسی نام نیکولاوس.

نیکولسك ـ اوسوریسکی: ← وروشیلوف، شهر

جمشس.

نیکولسبورگ[7] (nikolsburg)، چک **میکولوف**[8] (mikulof)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶'۲۶۷)، موراوی جنوبی، چکوسلواکی، نزدیک مرز اتریش. مرکز معاملات کشاورزی است و صنایع بافندگی و غذائی نیز دارد. در این شهر، به سال ۱۶۲۱، گ. بتلن پیمانی را به زیان خود با فردیناند II امضا کرد. قرار متارکه‌ی جنگ میان فرانسه و اتریش (۱۸۰۵) پس از نبرد اوسترلیتز در اینجا گذاشته شد که به پیمان پرسبورگ انجامید. با پیمان دیگری که در این شهر به امضا رسید، جنگ پروس و اتریش خاتمه پذیرفت (۱۸۶۶).

نیکوله[9]، **ژان** (jān nikole)، ۱۵۹۸؟–۱۶۴۲، پوینده‌ی فرانسوی. همراه س. دو شامپلن به فرانسه‌ی جدید رفت (۱۶۱۸)؛ در ۱۶۳۴، تحت رهبری شامپلن، سفری به غرب کرد تا گذرگاه شمال غرب را پیدا کند، و در این سفر دریاچه‌ی میشیگان (امریکای شمالی) را پوید. در یکی از سفرهایش در ترو ا ریویر غرق شد.

نیکولـه[10]، **ژوزف نیکولا** (jozef nikolā nikole)، ۱۷۸۶–۱۸۴۳، ریاضیدان و منجم فرانسوی، پوینده در امریکا. در ۱۸۳۶–۳۷ رئیس هیئت جوینده‌ی سرچشمه‌ی میسی‌سیپی بود. به واشینگتن دعوت شد، و در ۱۸۳۸–۳۹ عضو یک هیئت دولتی برای نقشه‌برداری میسوری بود. گزارشی از این سفر خود تهیه کرد که پس از مرگش منتشر شد (۱۸۳۴). آثاری نیز در ریاضیات و نجوم داشته است.

نیکولی[11]، **جان جورج** (jān jorj nikoley)، ۱۸۳۲–۱۹۰۱، زندگینامه‌نویس لینکلن؛ مت پاوا ریا. در ۱۸۳۷ همراه با خانواده‌اش به امریکا رفت. در ۱۸۶۰ وی و دوستش ج. هی به منشیگری مخصوص آبراهام لینکلن انتخاب شدند، و در دوره‌ی ریاست جمهوری وی این سمت را داشتند. در ۱۸۹۰ کتاب 10جلدی ایشان در شرح حال لینکلن، به نام آبراهام لینکلن: یک تاریخ، انتشار یافت که از ۱۸۶۱ تألیف آن را آغاز کرده بودند. با آنکه بیطرفانه نوشته نشده و روح قهرمانپرستی در آن مشاهده میشود، کتاب اساسی برای تحقیق در آن دوره به شمار میرود.

نیکولی[12]، **نیکولو د** (nikkolo de nikkoli)، ۱۳۶۳–۱۴۳۷، اومانیست ایتالیائی. یکی از برجسته‌ترین دانشمندان مدرسی محفل کوزیمو د مدیچی بود، و به خاطر فراهم آوردن کلکسیون دستنویسهای یونانی و لاتینی شهرت داشت. تمام وقت و ثروت (و نیز مبالغی که به وسیله‌ی کوزیمو فراهم آورد) خود را صرف تهیه‌ی این کلکسیون کرد، که اکنون هسته‌ی کتابخانه‌ی لاورنتی فلورانس است.

نیکوماخوس[13] (nikomāxos)، در مآخذ اسلامی **نیقوماخوس**، نه اواخر قرن اول، فیلسوف نوفیثاغورسی و ریاضیدان اواخر قرن اول، که کتابهای او بسیار مورد توجه بود؛ مت گراسا. در کتاب مقدمه بر علم حساب او نظریه‌ی مقدماتی و خواص اعداد آمده و نخستین کتابی است که در آن حساب به عنوان علمی مستقل مورد بحث قرار گرفته؛ کتاب دیگر او به نام رساله در نغمات، که در آن از آرمونیکها بر روش فیثاغورسی بحث شده، در قرون وسطی بسیار مورد توجه بوده است.

نیکومدس[14] (nikomedes)، نه محتملاً قرن ۲م ق‌م. ریاضیدان یونانی که پس از اراتستن می‌زیست. ⇐ کونکوئید را اختراع کرد، به تحقیق در خواص آن پرداخت، اسبابی برای ترسیم آن ساخت، و آن را برای تثلیث زاویه و تضعیف مکعب به کار برد.

نیکومدیا[15] (nikomedia) یا **نیقومدیه** (niqomedivye)، شهر قدیم ل‌غ آسیای صغیر، در محل ازمید (ezmid) یا ازمیت حالیه، ترکیه؛ کرسی بیتینیا. گوتها تاراجش کردند (۲۵۸). دیوکلسین آن را پایتخت امپراطوری شرقی کرد، ولی کمی بعد قسطنطنیه جایش را گرفت. در قرن ۱۱م به دست ترکان سلجوقی افتاد؛ در ۱۴۰۲ دسته‌ای از لشکریان تیمور لنگ تاراجش کردند. در دولت عثمانی زرداخانه‌ی معتبری بود.

نیکون[16] (nikon)، ۱۶۰۵–۸۱، روحانی روسی، پطرک (۱۶۵۲–۶۶) کلیسای ارتدوکس روس. اصلاحاتی که به دست او، بدون دخالت دولت، صورت گرفت، کلیسا را زنده کرد، ولی مخالفان سرسختی به وجود آورد. راسکولنیکی(ـراسکولniki) [= مؤمنان قدیمی]، با پشتیبانی گروههائی مذهبی چون دوخوبورها با اقدامات وی مخالفت کردند. در ۱۶۵۸ مخالفت با وی به جائی رسید که تبعید، و در ۱۶۶۶ از مقام بطرکی معزول شد. تنها چهره‌ای است در روسیه که با دخالت دولت در امور کلیسا مخالفت کرد، و دولت و کلیسا را از هم مجزا میشمرد. پس از برکناری او اصلاحاتش ادامه یافت.

نیکویا[17]، **خلیج** (nikoyā)، شاخابه‌ای از قکپ در امریکای مرکزی میان شبه جزیره‌ی نیکویا و زمینلاد ل‌غ کوستاریکا؛ مرکز ماهیگیری. دهکده‌ی نیکویا واقع بر شبه جزیره محتملاً نخستین ماندگاه (ح ۱۵۳۰) اسپانیائیها در کوستاریکا بوده است.

نیکویه (nikuye)، ده (جم ۱'۲۵۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان قافزان، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۰کیلومتری ل‌ش ضیاءآباد. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیم‌بافی دارد.

نیکه[18] (nike)، در اساطیر یونانی، دختر پالاس

---

(۱)Nicolaier (۲)Cosel (۳)Nikolayev (۴)Nikolayevsk (۵) N-na-Amure (۶)Nicholas of Cusa (۷)Nikolsburg (۸)Mikulov (۹)Nicolet (۱۰)Nicollet (۱۱)Nicolay (۱۲)Niccoli (۱۳) Nicomachus (۱۴)Nicomedes (۱۵)Nicomedia (۱۶)Nikon (۱۷)Nicoya (۱۸)Nike

و ستوکس. الاهه‌ی پیروزی بود و بر مسابقات و جنگ سرپرستی داشت. مطابق ویکتوریا در نزد رومیان بود. مجسمه‌ی پیروزی (یا نیکه‌ی) ساموتراکه (در موزه‌ی لوور) یکی از ظریفترین مجسمه‌های یونانی موجود است.

نیکیاس[1] (nikiās)، فد ۴۱۳ ق‌م، سیاستمدار و سردار آتنی. در جنگ پلوپونزی ترک مخاصمه‌ی معروف به صلح نیکیاس را ترتیب داد (۴۲۱ ق‌م). با نقشه‌ی آلکیبیادس دایر به اعزام نیرو به سیراکوز مخالفت کرد، ولی به عنوان یکی از فرماندهان آن انتخاب شد. تزلزل رأی و خرافه‌پرستی او (به علت خسوف از عقبنشینی بموقع امتناع کرد) موجب اضمحلال نیروی اعزامی شد. در عقبنشینی کشته شد.

نیکیتین[2]، **آفاناسی نیکیتوویچ** (afānāsi nikitovic nikitin)، فد ۱۴۷۲، سیاح روسی. از بازرگانان شهر تور (حالیه کالینین) بود. در ۱۴۶۶–۷۲ به ایران و سپس به هندوستان سفر کرد، و ۳ سال در کشور اخیر به سر برد. در طی یادداشتهای خود، به نام سفر به آن سوی سه دریا (چاپ مسکو، ۱۹۴۸)، به تفصیل در باب نقاطی که دیده است سخن گفته، و مخصوصاً آنچه در باره‌ی هندوستان نوشته جالب توجه است.

نیگاتا، شهر صنعتی، ← نی‌ایگاتا، شهر، ژاپن.

نیگنان (nignān)، دهستان (جه ۷۹۶ سث ۱۳۴۵ هش)، لغ بخش بشرویه، شهرستان فردوس، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴ آبادی، در ل آن کوهی موسوم به کوه آهن ممتد است. محصولاتش غلات، زرت، و پنبه است. مرکزش، **نیگنان** (جه ۴۳۷ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۳۸کیلومتری لغ بشرویه قرار دارد.

نیل[3] (nil)، رود بزرگ افریقا. اگر درازی آن از دورترین سرچشمه‌اش، کاگرا در روآندا-اوروندی، حساب شود، درازترین رود (ح ۶٬۷۰۰ کم) جهان است. و چون از ویکتوریا نیانزا، که معمولاً سرچشمه‌ی نیل به شمار میرود، در نظر گرفته شود، ح ۵٬۶۰۰ کم راه را تا مدیترانه می‌پیماید، و بیش از ۲٬۸۰۰ کمم مساحت را در ش مرکزی و ل‌ش افریقا زهکشی میکند. نیل خاص که مبدأ آن از خرطوم (در جمهوری سودان) و در ملتقای نیل ابیض و نیل ازرق است، ح ۳٬۰۰۰ کم طول دارد. نیل، از خرطوم، وارد ناحیه‌ی خشک مسیر خود میشود، و در جمهوری سودان از میان بیابانهای نوبه و سودان، و در مصر از میان بیابانهای عربی و غربی میگذرد. در این فاصله که نیل تا آسوان در مصر، دره‌ی کم‌عرضی دارد، تنها ریزابه‌ی آن رود عطبره (atbara، ح ۸۰۰ کم) است. نیل که به شکل حرف S عظیمی است، از جمهوری سودان میگذرد و نزدیک وادی حلفا (halfā) وارد سرزمین مصر میشود. از این پس ح ۱٬۵۰۰ کم امتداد رو به شمال، از آسوان، ویرانه‌های الاقصر، کرنک (محل شهر قدیم طیوه)، و محلهای تاریخی قدیم دیگر می‌گذرد، و در دره‌ای که پهنای آن رفته رفته زیادتر میشود، و هیچ جا عرض آن از ۱۹ کم تجاوز نمیکند، از کنار اسیوط و ممفیس و جیزه و قاهره عبور میکند. در زیر قاهره، نیل وارد دلتای خود میشود و قسمت عمده‌ی آن در کانالهای دهانه‌ی باط و رشید جریان دارد؛ پنج کانال دیگر نیز هست که آبهای آنها بیشتر به مصرف آبیاری میرسد. دلتا که پرجمعیتترین و آبادترین قسمت مصر است، ح ۲۴۰ کم از پورت سعید در ش تا اسکندریه در غ و ح ۱۴۰ کم از قاهره تاکرانه‌ی مدیترانه ممتد است.

ارتفاع رود نیل، در دره‌ی باریک خود میان خرطوم و آسوان، ح ۱۹۰ متر سقوط میکند و رشته‌ای از شش تنداب، به نام شلالات (šallā-lāt)، بر آن پدید میآید که آنها را از ل به ج به ترتیب شماره‌گذاری کرده‌اند؛ نخستین (شمالیترین) شلال در آسوان است. شلالات مانع آن است که در آن سوی آسوان، جز در نواحی محدود، رود نیل قابل کشتیرانی باشد و راه آبی میان آلبر نیانزا و مدیترانه فراهم شود. ولی در جاهای دیگر رود نیل تقریباً در تمام فصول قابل کشتیرانی است، و کشتی بخار به صورت منظم میان اسکندریه و وادی حلفا و نیز میان خرطوم و جوبا بر نیل ابیض رفت و آمد می‌کند. برجسته‌ترین پدیده در نهل طغیان سالانه‌ی پاییزی آن وبالا آمدنش در بستر پهن و کم‌عمق آن در مصر است. آنچه مایه‌ی حیرت جغرافیانویسان قدیم بود، که تصور میکردند سرچشمه‌ی این آب فراوان در "کوه ماه" یا جبل القمر (⇐ روونزوری) است، در قرن ۱۸م توسط پویندگانی همچون جیمز بروس[4] (jeymz brus؛ ۱۷۳۰–۹۴، پوینده‌ی انگلیسی)، ج. ه. سپیک، ⇐ سر س. و. بیکر، و هنری ستنلی از میان رفت. اینان در یافتند که نیل ازرق، که بارانهای موسمی حبشه سبب افزایش آب آن میشود، علت عمده‌ی طغیان پاییزی نیل است، و اینکه نیل ابیض در سراسر سال آب دریاچه‌های ادوارد نیانزا، آلبر نیانزا، و ویکتوریا نیانزا را خارج میکند. هم اکنون نیز، مانند روزگاران گذشته، اگر نیل نباشد، سراسر مصر بیابانی بیش نخواهد بود، چه رود نیل نه‌تنها آبهای طغیانی را با خود میآورد که بر سرزمینهای اطراف رود نیل سوار میشود، بلکه گل و لایی که همراه آن از مرتفعات حبشه میآید و بر زمینهای زیر آب رفته‌ی مصر مینشیند، کود گرانبهائی به شمار میرود. فشار جمعیت رو به افزایش سبب شده است که سراسر سال زمینهای محدود زراعتی حاشیه‌ی نیل (که در بعضی از جاها بیش از چند صد متر عرض ندارد) زیر کشت باشد. از ح ۴۰۰۰ ق‌م نظام خاصی برای مهار کردن آبهای طغیانی و آبیاری در مصر جریان داشته که هنوز هم برقرار است. در دوره‌های جدید تأسیسات عمده‌ای در آسوان، اسیوط و سنار ایجاد شده است که هم آبرسانی سراسر سال و هم کنترول کردن طغیان را تأمین میکند. در کنار سد قدیمی آسوان تأسیسات برقابی (افتتاح ۱۹۶۰) ایجاد شده است. طرح درازمدت سد بستن در برابر محلهای خروج آب دریاچه‌ها (ویکتوریا نیانزا، آلبر نیانزا، و کیوگا و تانا) برای ذخیره و تنظیم آب نیل در سراسر سال با ساختن سدی در اوون فالز[5] (owen fālz) در اوگاندا بر شاخه‌ی ویکتوریائی نیل آغاز و اجرا شد.

نیل[6]، مهمترین رنگ آبی. در قدیم در هند تهیه میشد، و در مصر، شاید از ح ۱۶۰۰ ق‌م آن را میشناختند؛ مومیائیهائی از سلسله‌ی XVIII شاهان مصر کشف شده است که با پارچه‌های نیل‌اندود پوشیده شده‌اند. در قرن ۱۶م به اروپا وارد شد. از دانه‌های نباتی و درختان نوع درخت نیل (وسمه) [*Indigofera*] خصوصاً از جنس آسیائی (*Indigofera tinefona*) آن، به دست میآید. این گیاهان دارای گلوکوزیدهای بیرنگ و حلپذیری هستند به نام ایندیکان. وقتی که این گیاهان را در خمره‌ی آب خیس و آماده‌ی تخمیر کنند، ماده‌ی بیرنگ جدا و رنگ آبی نیل آزاد میشود؛ تکان دادن مایع سبب اکسایش ماده‌ی رنگی شده رسوب آبیرنگی می‌دهد که همان نیل است. فون بیر نخستین کسی است که آن را از راه ترکیب به دست آورد.

نیل[7]، **آدولف** (ādolf niel)، ۱۸۰۲–۶۹، مارشال فرانسه. در نبردهای الجزایر جزو رسته‌ی مهندس بود؛ در اقدام فرانسه بر علیه جمهوری روم (۱۸۴۹) و در جنگ کریمه و در جنگ سولفرینو (۱۸۵۹) شرکت داشت. در ۱۸۶۷ که به وزارت جنگ رسید، برنامه‌ی دوراندیشانه‌ای برای اصلاح نظامی فرانسه طرح کرد که پس از مرگش دنبال نشد.

نیل، نبرد: ← ابوقیر.

نیل ابیض[8] (nile abyaz) یا **بحر الابیض** (bahro 'l-'abyaz)، رودی به طول ۸۰۴ کم، در سودان مرکزی، که از اتصال رودهای بحر الغزال و بحر الجبل تشکیل میشود. در خرطوم به نیل ازرق میپیوندد و رود نیل را می‌سازد.

نیل ازرق[9] (nile azraq) یا **بحر الازرق** (bahro 'l-'azraq)، رودی به طول ح ۱۵۰ کم، سودان. از دریاچه‌ی تانا، در ارتفاع ح ۱٬۸۳۰ متر، در لغ حبشه سرچشمه میگیرد و در خرطوم، پس از پیوستن به نیل ابیض، رود نیل را می‌سازد.

نیلسن[10]، **ویلیام الن** (wilyām alən nilsən)، ۱۸۶۹–۱۹۴۶، مربی امریکائی؛ مت اسکاتلند. در اسکاتلند و کانادا و کولومبیا زبان انگلیسی تدریس میکرد، و در ۱۹۰۶–۱۷ استاد زبان انگلیسی دانشگاه هاروارد بود. از ۱۹۱۷ تا زمان مرگش رئیس کالج سمیث بود. آثار انتقادی چندی منتشر کرد، و رئیس هیئت نویسندگان چاپ دوم (۱۹۳۴) لغتنامه‌ی بین‌المللی جدید وبستر بود.

نیلسنج[11] (nil.sanj)، آلتی برای اندازه‌گیری مقدار بالا آمدن آب رود نیل در طغیان سالانه‌ی آن، بر جزیره‌ی روضه (rāza)، ج قاهره، ستون مدرجی ساخته‌اند که ارتفاع آب بر آن خوانده میشود. این ستون در چاهی ساخته شده است که با رود نیل ارتباط دارد. در زمان پلینی، ارتفاع

---

(۱)Nicias (۲)Nikitine (۳)Nile (۴)Bruce (۵)Owen Falls (۶)indigo (۷)Niel (۸)White Nile (۹)Blue Nile (۱۰)Neilson (۱۱)nilometer

۱۲ ارش نشانه‌ی قحطی، ۱۳ ارش نشانه‌ی کمیابی ارزاق، ۱۵ ارش نشانه‌ی ایمنی، و ۱۶ ارش نشانه‌ی فراوانی بود. در دوره‌های جدید کانالهائی حفر کرده‌اند و هنگامی که ارتفاع به ۱۸ ارش میرسد به تقسیم آب میپردازند؛ ۱۹ ارش بد نیست، ۲۰ ارش خوب است، ۲۱ ارش عالی، ۲۲ ارش زیاد، و ۲۴ ارش مایه‌ی ویرانی است. در زمانهای قدیم، مالیات بر حسب اندازه‌ی ارتفاع طغیان تغییر میکرد.

نیلسون[1]**، لارس فردریک** (lārs frederik nilson)، ۱۸۴۰–۹۹، شیمیدان سوئدی. در ۱۸۷۹ از مخلوطی از خاکهای کمیاب عنصری دارای خواص تقریباً مطابق با یکی از عناصری که مندلیف وجود آنها را پیشگوئی کرده بود کشف کرد (← قانون تناوب، قسمت I). وی این عنصر را، به نام موطن خود، سکاندیوم نام نهاد.

نیل علیا، ایالت، ← سودان، جمهوری.

نیلوفر[2] (nilufar)، گیاه آبی از نوع نوفار (*Nuphar*) که در آبگیرهای معتدل شمال می‌روید. گلهای آن زرد و برگهای آن بر سطح آب گسترده است. گلهایش در پزشکی استعمال میشود. نیز ← گل آب.

نیلوفر آبی[3] (nilufar-)، گیاه زیبای آبی از نوع نومفایا (*Nymphaea*)، دارای گلهای زیبا به رنگهای گوناگون و غالباً معطر، و برگهای گرد شناور. انواع استوائی آن در استخرهای باغها برای زینت کاشته میشود. عمده‌ترین آنها نیلوفر عطری (*N. odorata*) است. گلهای بعضی از آنها در شب و برخی در روز باز می‌شود. ریشه و گل آنها مصرف داروئی دارد.

نیلوفر عطری: ← نیلوفر آبی.

نیم[4] (nim)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۱۲۹٬۸۶۶)، کرسی ولایت گار، ج فرانسه. تجارت شراب و میوه دارد. آثار دوره‌ی رومی آن یک ستادیوم (که هنوز مورد استفاده است و گنجایش ح ۲۴٬۰۰۰ تماشاگر دارد)، مزون کاره [= خانه‌ی مربع] (معبد متعلق به قرن اول یا ۲ م بم که تا حال بخوبی حفظ شده)، و معبد دیانا (قرن ۲م) است. پون دو گار (pon dü gār؛ = پل گار)، یکی از پلهای آبارهٔ دوره‌ی رومیان، نزدیک آن است.

نیمان[5] (niemān)، لهستانی **نیمن** (niemen)، آلمانی **مل** (memel)، رودی به طول ح ۹۳۰ کم در قسمت شرقی اروپای مرکزی. در قسمت مرکزی روسیه‌ی سفید، در ج مینسک، سرچشمه گرفته به جانب غ از لیتوانی میگذرد و در مصل به دریای بالتیک میریزد. قسمتی از آن قابل کشتیرانی است، و عمدتاً الوار و فراورده‌های چوبی در آن حمل و نقل میشود.

نیماور (nimāvar)، ده (جه ۱٬۶۵۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (زنجان)؛ ۲۴کیلومتری ج‌ش زنجان، کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و سیب زمینی است. اخیراً با ایجاد راه شوسه‌ی جدیدی از نیماور به آبادی گیلوان (جه ۵۳۰ سنه ۱۳۴۵ هش؛ ۲۴کیلومتری سیردان)، فاصله‌ی زنجان به رشت ۱۴۰ کم کوتاهتر شده است. این راه از جمله راههای استانی است که در برنامه‌ی سوم آبادانی ساخته شد، و در نتیجه استانهای کردستان، آذربایجان شرقی، و گیلان به یکدیگر مرتبط شدند. طول آن از نیماور به گیلوان ۷۶ کیلومتر، و عرض آن ۸ متر است. بلندترین نقطه‌ی این راه گردنه‌ای است، نزدیک نیماور، به ارتفاع ۲٬۴۰۰ متر.

نیماورد، مدرسه‌ی: ← کاسه گران، مدرسه‌ی

نیمایر[6]**، اوسکار** (oskār nimāyer)، ۱۹۰۷– ، معمار برزیلی. از لوکوربوزیه، که در ۱۹۲۹ و ۱۹۳۶ به برزیل رفته بود، تأثیر پذیرفت، و سبکی در معماری به وجود آورد که به خاطر جسارتی که در تصور آن و در صافی خطوطش به کار برده جالب توجه است. یکی از کسانی است که در طرح ساختمان (۱۹۳۷–۴۳) وزارت آموزش و پرورش در ریو د ژانیرو شرکت داشته‌اند. ساختمان برازیلیا، پایتخت جدید برزیل، را رهبری کرد.

نیما یوشیج (nimā yušij)، شهرت **علی اسفندیاری**، متخلص به **نیما**، ۱۳۱۵ هق–۱۳۳۸ هش، شاعر ایرانی که در تحول شعر فارسی مقامی ارجمند دارد؛ مَتِ یوش (مازندران) [یوشیج به لهجه‌ی مردم یوش به معنی یوشی است، یعنی اهل یوش]. در مدارس تهران به تحصیل پرداخت، و با آموختن زبان فرانسوی و آشنائی با ادبیات غرب و طبیعت روستائی خاصی که داشت، در شاعری به راهی تازه رفت. با انتشار قسمتی از اثر منظوم خود، به نام افسانه، در روزنامه‌ی قرن بیستم و کتاب منتخبات آثار (تهران، ۱۳۴۲ هق)، نوعی دید خاص در شعر فارسی آن روزگار عرضه کرد که تا حد زیادی بیسابقه بود. در سالهای بعد، با نشر آثار دیگرش، در قالبهای شعر فارسی از نظر وزن و قافیه راههای تازه‌ای جست، و تصرفاتی کرد. وی قید تساوی کمّی افاعیل عروضی را به کناری نهاد، و با کوتاه و بلند کردن مصراعهای شعر با حفظ وحدت ارکان عروضی، و همچنین آزادی در انتخاب موارد قافیه، در شعر فارسی راه تازه‌ای پیشنهاد کرد. مثلاً در این شعر او،

"میتراود مهتاب
میدرخشد شبتاب
نیست یکدم شکند خواب به چشم کس
و لیک
غم این خفته‌ی چند
خواب در چشم ترم میشکند"

در تمام این مصراعها، رکن سالم فعلاتن (یا فاعلاتن که از نظر جوازات شعری معادل آن است) با زحاف فعلات یا فعلن رعایت شده است. این خصوصیت در تمام شعرهای نیما و آن دسته از پیروانش که با آگاهی شیوه‌ی نو را برگزیده‌اند رعایت شده است. نیما از نظر محتوی و نوع دید شاعرانه نیز در شعر به راههای تازه‌ای رفت. اگرچه زبان شعری وی استواری و روشنی شعر استادان گذشته را ندارد، و شعرش خالی از ضعفهای لفظی و پیچیدگی نیست، بر روی هم زبان شعری مشخصی ایجاد کرد، و بینش شاعرانه‌ی او نسبت به زندگی و طبیعت پیسابقه بود، وی اشعاری به شیوه‌ی قدیم نیز سرود، اما اهمیت وی در راه تازه‌ای است که خود آغاز کرد. از آثار منظوم چاپ‌شده‌ی او افسانه (تهران، ۱۳۲۹ هش)، خانواده‌ی سرباز (تهران، ۱۳۰۵ هش)، مانلی (تهران، ۱۳۳۶ هش)، مساخ اولا (تبریز، ۱۳۴۵ هش)، نمونه‌هائی از شعر نیما یوشیج (تهران، ۱۳۴۲ هش)، و شعر من (تهران، ۱۳۴۵ هش)، و از آثار منثور چاپ شده‌اش دو نامه (تهران، ۱۳۲۹ هش) و ارزش احساسات (تهران، ۱۳۳۵ هش) است.

نیم‌بالان یا **نیمبالان:** ← همپیترا.

نیمبلوک (nim.boluk)، دهستان (جه ۱۴٬۸۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش قاینات، شهرستان بیرجند، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۴۱ آبادی. کوهستانی و هوایش معتدل است و جزء حاصلخیزترین دهستانهای بیرجند محسوب میشود. محصولاتش زعفران، غلات، و حبوبات است. در یکی از آبادیهای آن به نام کارشک (kāršek؛ جه ۴۸۲ سنه ۱۳۴۵ هش، ۵۹کیلومتری غ قائن) امامزاده‌ای است که بنای آن را به دوره‌ی صفویه نسبت میدهند. این بقعه فاقد کاشیکاری و تزیینات داخلی است.

نیمبوس[7] (nimbus) [لتی، = ابر]، نام نوعی ابر بارانزا که رنگ خاکستری یکنواخت دارد. در نامگذاری جدید ابرها، جای این کلمه را کلمه‌ی نیمبوستراتوس[8] (nimbo-strātus) گرفته است. نیز ← ابر.

نیمبوستراتوس: ← ابر؛ نیمبوس.

نیم‌پل[9] (nim.pol)، تیری که از یک طرف به جائی محکم شده و بازوی آزاد یا انتهای آزاد آن باری را حمل میکند. یک تیر کج، که انتهای آزاد نیم‌پل بر سر آن تکیه دارد، غالباً برای نگاهداری انتهای آزاد به کار میرود (مثلاً در بعضی از بالکونها). تخته‌ی شیرجه‌ی کنار استخرها نیم‌پل ساده است، و در ساختن بالکون، پیاده‌رو دو طرف پلها، و جرّ اثقالهای بزرگ از نیم‌پل استفاده میشود. به همین وسیله است که در تماشاخانه‌ها از ستون زیر بالکونها، که جاگیر و مانع دید و اسباب زحمت است، بینیاز میشوند. گاهی پلهای فولادی جدید را بر اساس نیم پل بنا می‌کنند.

نیمتاب[10] (nim.tāb)، نوری که مدتی پس از غروب یا مدتی پیش از طلوع خورشید از آسمان به زمین میتابد؛ اولی را شفق و دومی را فلق (falaq) یا فجر (fajr) مینامند. به سبب نیمتاب، تحول روز به شب و شب به روز ناگهانی نیست. سبب عمده‌ی نیمتاب این است که وقتی خورشید در زیر افق، ولی نسبةً به آن نزدیک است، نوری که از آن میتابد به واسطه‌ی جوّ زمین منعکس و متفرق میشود و به زمین می‌رسد، و زمین را تا حدی روشن میکند. به تجربه معلوم شده است که نور آفتاب تا وقتی به طریق مذکور به زمین میرسد که ارتفاع خورشید در زیر افق از ۱۸° بیشتر نباشد. بنابر این،

(۱) Nilson (۲)nenuphar (۳)water lily (۴) Nîmes (۵)Niemen (۶)Niemeyer (۷)nimbus (۸)nimbo-stratus (۹)cantilever (۱۰)twilight

نیمتاب نجومی نسبت به این مبدأ محسوب می‌شود، بدین معنی که مدت شفق نجومی از غروب خورشید است تا هنگامی که خورشید °۱۸ در زیر افق فرو رود، و مدت فجر نجومی از موقعی است که خورشید °۱۸ زیر افق قرار دارد تا هنگام طلوع آن. نیمتاب عرفی نسبت به موقعی حساب میشود که ارتفاع خورشید °۶ زیر افق است (زیرا اگر ارتفاع خورشید در زیر افق بیش از این مقدار باشد، روشنی نیمتاب برای کار کردن کافی نیست). مدت نیمتاب بستگی دارد به عرض جغرافیائی مکان و به اینکه روز مورد نظر چه روزی از سال است. نیمتاب نجومی کوتاه‌ترین مدت را در استوا دارد (حد ۱ ساعت و ۱۰ دقیقه). در انقلاب صیفی، نیمتاب نجومی در ل عرض °۴۸,۵ و نیمتاب عرفی در ل °۶۰,۵ تمام مدت شب طول میکشد. در ل °۶۶,۵، خورشید انقلاب صیفی تمام شب بالای افق باقی میماند.

نیمتسویچ[1]، یولیان اورسین (yulian ursin niemtsevic)، ۱۷۵۷–۱۸۴۱، نویسنده‌ی میهن‌پرست لهستانی. از اعضای دیت لهستان بود، و در شورش ۱۷۹۴ شرکت کرد، و با ت. کوشچوشکو در سن پطرزبورگ زندانی شدند. با کوشچوشکو به کشمت رفت و در بازگشت (۱۸۰۷) به لهستان وزیر امور خارجه و رئیس کمیته‌ی قانون اساسی لهستان شد. در شورش ۱۸۳۱ کومک غرب را برای لهستان به دست آورد، و در پاریس در تبعید درگذشت. نمایشنامه‌های تاریخی و سیاسی، رمانها، و اشعارش بحث و جدلی در دفاع از آزادی لهستان پدید آورد. یکی از نخستین نویسندگان لهستانی است که به مسئله‌ی یهود و توجه بدان اشاره کرده است.

نیم‌خط: ← خط، در هندسه.

نیمراه، شهر، ← شهرزور.

نیمرخ[2] (nimrox)، شکل خارجی و خطوط دوری یک چهره یا یک جسم که تنها از یکی از دو طرف آن دیده شود؛ در هواپیمائی، مقطع بال در امتداد طولی آن (← هوابر)؛ در ساختمان، مقطع عمودی آن؛ در زمین‌ریخت‌شناسی، مقطع زمین در امتداد دره (نیمرخ طولی) یا عمود بر آن (نیمرخ عرضی). در ریاضیات، سطح نیمرخ سطحی است که بر دو سطح تصویر افقی و قائم عمود باشد، و خط واقع در این سطح خط نیمرخ است. در خاکشناسی، سیمای خاک چنانکه بر جبهه‌ی یک مقطع مشاهده میشود. در روانشناسی، نیمرخ روانشناختی منحنیی است که از روی نتایج آزمایشهای مختلف نسبت به شخص واحد رسم میشود.

نیمرخ آئرودینامیکی: ← هوابر.

نیمرخ رودخانه[3]، تصویر مقطعی که شیب رودخانه را از سرچشمه تا مصب آن نمایش دهد.

نیمروز: ← سیستان.

نیمروز، ملوك: ← سیستان.

نیمساز: ← منصف الزاویه.

نیمسایه یا شبه ظل: ← سایه.

نیمکره‌ی خشکی[4]، نیمی از کره‌ی زمین، عمدتاً در ل استوا، که قسمت اعظم خشکیهای زمین (قریب ۶/۷) در آن جای دارد.

نیمکره‌ی شرقی[5]، قسمتی از کره‌ی زمین که در شرق نصف النهار گرینیچ واقع و مشتمل بر قاره‌های آسیا، افریقا، اروپا، و استرالیا است. ← نیمکره‌ی غربی.

نیمکره‌ی غربی[6]، نیمی از کره‌ی زمین که در امتداد نصف النهاری چنان قطع شود که آن نیمه شامل تمام امریکای شمالی و امریکای جنوبی باشد، ولی هیچ قسمتی از قاره‌های دیگر در آن واقع نشود. (← امریکا؛ قاره؛ نیمکره‌ی شرقی). نیمه‌ای از کره‌ی زمین را که ابتداء از نصف النهار مبدأ در جهت مغرب طی شود نیز نیمکره‌ی غربی گویند.

نیمکساب[7] (nim.kamāb)، در هواشناسی، تقریباً کماب.

نیمگز: ← نایمگن.

نیمن، رود اروپای مرکزی، ← نیمان.

نیمور (nimvar) یا **نیمه‌ور** (nimevar)، ده (جمعه ۲٬۵۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز دهستان اراضی، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران)، ۱۱کیلومتری ش محلات. راه آسفالته‌ی محلات به دلیجان از آن میگذرد. قمرود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، کنجد، و صیفی است. از آبادیهای قدیم ایران است. قبرستانی قدیمی به نام بیت المقدس دارد که حاوی آثار باستانی است. دهستان اراضی کماکان بیش مطابق دهستانی به نام نیمور است. از صنایع دستی کرباسبافی دارد.

نیموگن: ← نایمگن.

نیمولر[8]، مارتین (märtin niměler)، ۱۸۹۲–، رجل کلیسای پروتستان آلمانی. در جنگ I در فرماندهی زیردریائیها مقام برجسته داشت، و سپس به تحصیل الاهیات پرداخت. در ابتدا از طرفداران حزب نازی بود، ولی پس از آن در موعظه‌های کلیسائی شجاعانه به مخالفت با تمایلات بتپرستانه‌ی نوین هیتلر بعد از قدرت یافتن وی در ۱۹۳۳ پرداخت. به "کلیسای مسیحی آلمانی" که هیتلر تأسیس کرده بود اعتراض کرد، و در مخالفت با آن رهبر اتحادیه‌ی کشیشان آلمانی و ⇐ کلیسای معترف شد که پس از آن سازمان پیدا کرد. در ۱۹۳۷ مدت کوتاهی به زندان افتاد، و بار دیگر در ۱۹۳۸ زندانی شد و تا زمان آزاد شدنش توسط متفقین (۱۹۴۵) در زندان بود. پس از آن رئیس کلیسای (معادل با اسقف) انجیلی هسن‌ـناساو (مقر آن در ویسبادن) شد و شورای تعاونی همه‌ی کلیساهای پروتستان را در آلمان تأسیس کرد (۱۹۴۸) و به ریاست آن انتخاب شد. از آثار او از قایق *U* تا منبر کلیسا (۱۹۳۴) است.

نیمه، در اصطلاح بنائی، نام نصف آجر (یا خشت مربع).

نیمهادی[9] (nim.hādi)، نام هر یک از موادی که هادی برق هستند، ولی مقاومت برقی آنها با افزایش دما و وجود ناخالصیها کم میشود، از آن جمله است گرافیت، سیلیسیوم، و ژرمانیوم. از بررسی مواد مختلف از جهت هدایت برق معلوم شده است که در الکترولیتها و گازها هدایت به سبب حرکت یونها و در فلزات به واسطه‌ی حرکت الکترونها انجام میگیرد؛ در مواد عایق هدایت در کار نیست، و بارهای برقی فقط در داخل خود اتمها جا به جا میشوند. در مواد نیمهادی، مانند فلزات، هدایت برق به واسطه‌ی حرکت الکترونها است، ولی مقاومت این مواد با کاهش یافتن دما، بر خلاف فلزات، زیاد می‌شود، و مواد نیمهادی در دمای صفر مطلق عایق برق هستند.

توجیه تغییر مقاومت با دما این است که در فلزات فقط عده‌ی قلیلی از الکترونها آزادی حرکت دارند، و اگر دمای فلز تقلیل یابد، ارتعاش حرارتی اتمهای آن نیز تقلیل مییابد و، در نتیجه، مداخله‌ی اتمها در حرکت الکترونها کاهش پیدا میکند و، بالنتیجه، مقاومت پایین میرود. در مواد نیمهادی الکترونهائی هم که در فلزات آزادی حرکت دارند پیوند سستی با اتمهای ماده‌ی نیمهادی دارند. در دمای صفر مطلق، یک ماده‌ی نیمهادی چیزی که حامل برق بشود ندارد. اما با افزایش دما، الکترونهای سست‌پیوند در نتیجه‌ی انرژی حرارتی متزایداً رها میشوند، و قابلیت هدایت فزونی مییابد، یعنی مقاومت پایین میآید. ضمناً، الکترونهائی که رها میشوند فضائی خالی (موسوم به "سوراخ") بر جا میگذارند.

به وسیله‌ی ناخالصیها نیز میتوان حامل برق در مواد نیمهادی ایجاد کرد. این مطلب در شکلهای ۱، ۲، ۳، و ۴ توضیح داده شده است. در شکل ۱ بلوری از ژرمانیوم (۴ ظرفیتی؛ علامت شیمیائی Ge) دیده میشود، که هر یک از اتمهای آن با ۴ اتم مجاور با ۴ بند اتصال دارد (← ظرفیت). شکل ۲ همان اتم را نشان میدهد که در آن یک اتم ارسنیک (۵ ظرفیتی؛ علامت

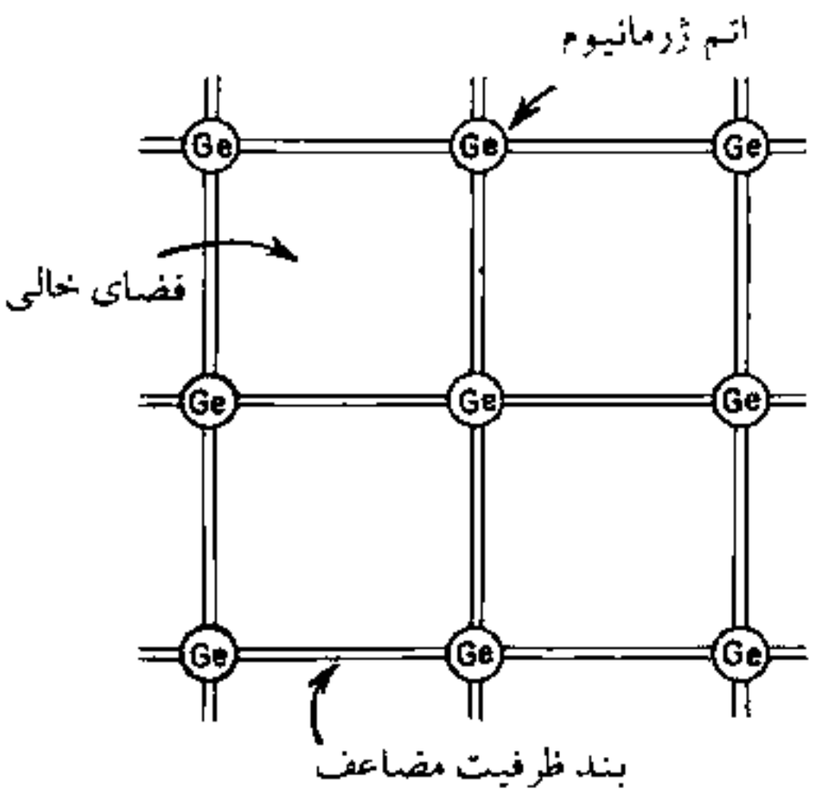

شکل ۱. ساختمان اتم ژرمانیوم. هر اتم بلور ژرمانیوم به‌وسیله‌ی اتم مجاورش با بندهای ظرفیت مضاعف جذب میشود.

(۱)Niemcewicz (۲)profil (۳)river profil (۴)land hemisphere (۵)Eastern Hemisphere (۶)Western Hemisphere (۷)semiarid (۸)Niemoeller; Niemöller (۹)semiconductor

شیمیائی As) جایگزین یک اتم ژرمانیوم شده است. از الکترونهای ظرفیتی اتم ارسنیک، ۴ عدد با چهار اتم مجاور ژرمانیوم پندها را تش-

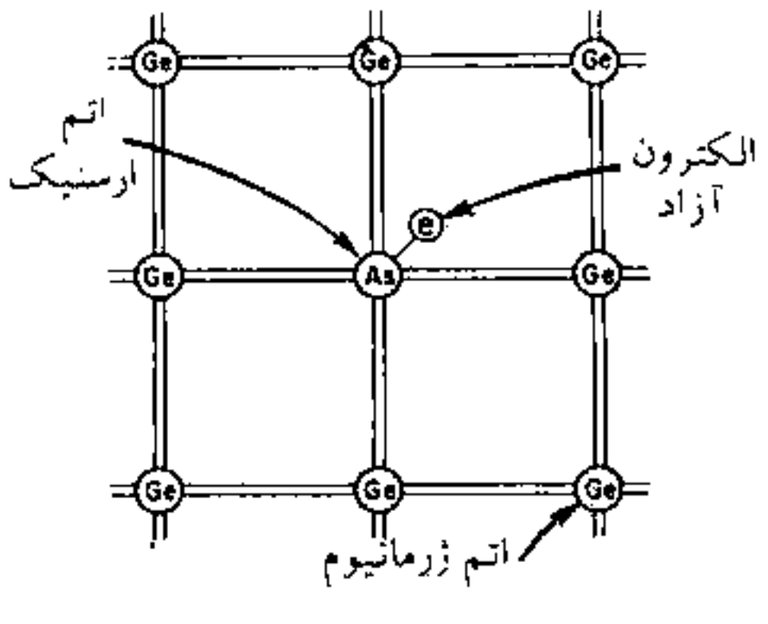

شکل ۲ . ساختمان بلور نوع n.

کیل میدهند، ولی پنجمی قهراً آزاد میماند، و میتواند جا به جا شود. اتمهای اجنبی را که به این طریق منشأ الکترونهای آزاد میشوند دهنده میخوانند. در این حالت، هدایت برق ناشی از حرکت الکترونهای اضافی است. اگر به جای اتم ارسنیک، اتم اندیوم (۳ ظرفیتی؛ علامت شیمیائی In) جایگزین یک اتم ژرمانیوم شود (شکل ۳)، یک فضای خالی ("سوراخ") در ساختمان الکترونی اتم ژرمانیوم پدید میآید.

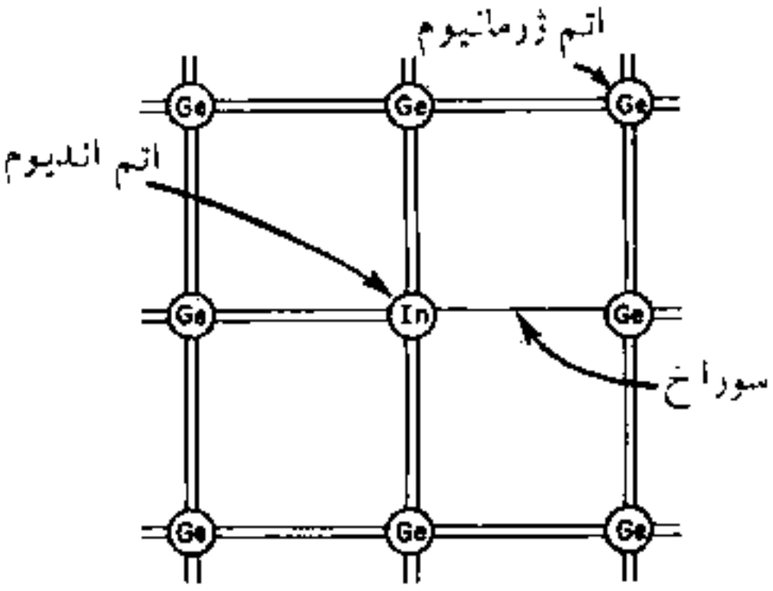

شکل ۳ . ساختمان بلور نوع P .

اتمهای اجنبی را که سبب پیدایش چنین سوراخ-ها میشوند پذیرنده میخوانند. سوراخی که در مجاورت یک اتم بیگانه تشکیل میشود ممکن است با الکترونی از یکی از اتمهای ژرمانیوم مجاور آن پر شود، ولی در همان حال، در محل اولیه‌ی این الکترون سوراخی ایجاد میشود، و اگر این سوراخ با الکترونی از یک اتم مجاور پر شود، سوراخ دیگری در جای آن الکترون پدید میآید، و هکذا. به این ترتیب، سوراخی ازین قبیل را میتوان همچون شیئی متحرک در بلور تصور کرد و، اگرچه رفتار برقی سوراخها مسئله‌ای پیچیده است، عملاً میتوان آنها را در حکم بارهای برقی مثبتی شمرد که، مانند الکترونها، کیف اتفق در داخل بلور حرکت توانند کرد. اگر این سوراخها در معرض میدان برقی قرار گیرند، در جهت میدان حرکت میکنند. هدایت برق را از این طریق (یعنی به سبب انتقال الکترونها از اتمها به سوراخها) هدایت سوراخی یا هدایت کمبودی (از آن جهت که هر سوراخ نماینده‌ی کمبود بار منفی است) می-خوانند. نیمهادیهائی را که دارای اتمهای دهنده و الکترونهای آزاد هستند از نوع n [حرف اول کلمه‌ی فرنگی نِگاتیف، به معنی منفی] خوانند، زیرا در آنها حاملهای برق (یعنی الکترونها) باز منفی دارند. نیمهادیهائی را که در آنها هدایت برق ناشی از سوراخها است از نوع p [حرف اول کلمه‌ی فرنگی پوزیتیف (pozitif)، به معنی مثبت] نامند، زیرا در آنها رفتار حامل-ها (یعنی سوراخها) مانند بارهای برقی مثبت است.

دستگاه حاصل از پیوند بلورهای دو نوع p و n در استفاده‌ی عملی از خواص نیمهادیها نقش اساسی دارد. فرض کنیم دو بلور، یکی از نوع n و دیگری از نوع p، به یکدیگر متصل باشند (سطح اتصال را برزخ n-p خوانیم). در این صورت، بعضی از الکترونهای ناحیه‌ی n در ناحیه‌ی p پخش میشوند، و بعضی از سوراخهای ناحیه‌ی p در ناحیه‌ی n (شکل ۴-A-). به این ترتیب بلور نوع n دارای اندکی بار مثبت و بلور نوع p دارای همان مقدار بار منفی میشود. سرانجام، بارهای متقابل طرفین برزخ n-p ادامه‌ی این پخش را متوقف میسازند، و حالت تعادلی برقرار میشود. حال اگر اختلاف پتانسیلی بین دو طرف این پیوند دو بلور برقرار کنیم، اگر قطب مثبت مولد برق را به بلور p و قطب منفی را به بلور n وصل کنیم (شکل ۴-B-) سوراخها به طرف راست و الکترونها به طرف چپ حرکت میکنند، و جریانی برقرار میشود. اما اگر ترتیب اتصال را تغییر دهیم (شکل ۴-C-) جریانی از دستگاه دو بلور نمی-

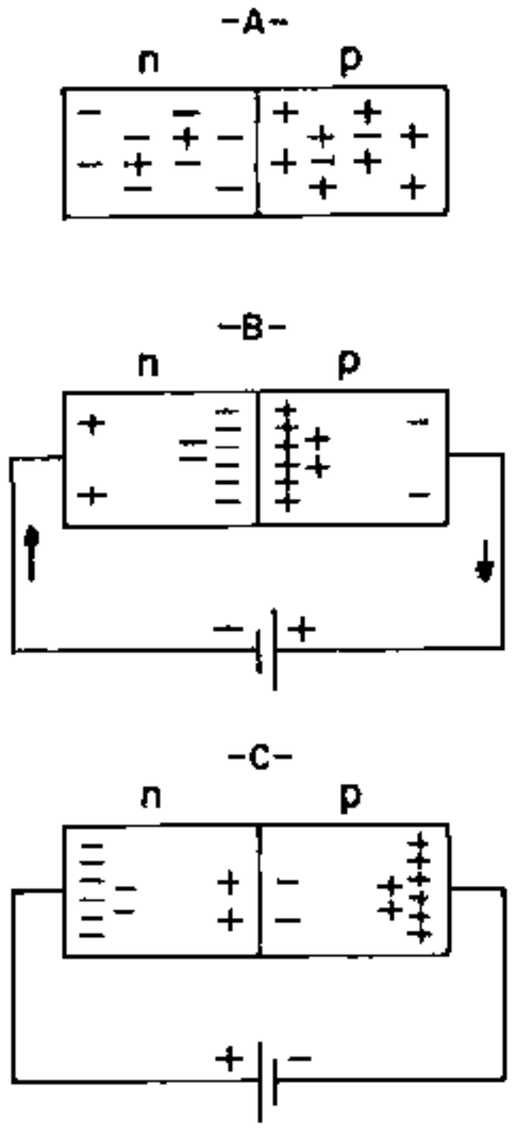

شکل ۴

گذرد. چنانکه دیده میشود، دستگاه n-p جریان را فقط از یک طرف از خود عبور میدهد، و لذا میتوان به عنوان راستگر از آن استفاده کرد.

خواص برزخ n-p را میتوان برای تبدیل مستقیم تشعشعات خورشید و تشعشعات مواد رادیوآکتیو به انرژی برق به کار برد. این مطلب مبنی بر این است که تشعشعاتی که در یک ماده‌ی نیمهادی جذب میشود بعضی از الکترونهای این ماده را از اتمهایشان جدا میسازد، و به این طریق عده‌ی الکترونها و سوراخها افزایش مییابد. این افزایش حاملهای برق تعادل ایستانبرقی را در برزخ بین بلورهای انواع n و p برهم میزند، و باعث جریان برق از بلور مشتمل بر پذیرنده به طرف بلور مشتمل بر دهنده میشود. نیز ← ترانزیستور؛ ترمیستور.

نیمه‌خودآگاهی: ← شعور مغفول.

نیمه‌ور، ده، ← نیمور، محلات.

نیمیتس[1]، چستر ویلیام (cester wilyām nimits)، ۱۸۸۵—۱۹۶۶. دریاسالار امریکائی. در جنگ I رئیس ستاد نیروی دریائی ناوگان قطا بود. در جنگ II، پس از حمله‌ی ژاپن به پرل هاربر (۱۹۴۱)، به فرماندهی دریائی فکبه منصوب شد. دریاسالار نیمیتس در سراسر جنگ II فرماندهی نیروهای جنگنده‌ی در فکبه را داشت. پس از بازنشستگی (۱۹۴۷) از نیروی دریائی، به ریاست کمیسیون سازمان ملل متحد برای هند و پاکستان برگزیده شد (۱۹۴۹).

نیمیر[2]، سر لویس برنشتاین (sər luis bernštāyn neymiər)، ۱۸۸۸—۱۹۶۰، مورخ انگلیسی؛ متولد روشو که در آن زمان جزء روسیه بود. در لندن و آکسفرد علم اقتصاد تحصیل کرد، و استاد دانشگاه منچستر شد (۱۹۳۱). مایه‌ی شهرتش کتاب ساختمان علم سیاست در جلوس جورج III به سلطنت (۱۹۲۹؛ چاپ دوم، ۱۹۵۷) بوده است. با بررسی دقیق زندگینامه‌ای اعضای چند دین مجلس عوام، نیمیر مشخص کرد که علم سیاست در نیمه‌ی قرن ۱۸م تحت کنترل گروه-های کوچک و متزلزلی بوده، و در تبعیت از یک سیاست نفع شخصی همان اندازه در نظر گرفته میشده است که نتایج عمده‌ی آن سیاست. روش نیمیر، که نیمیریسم[3] خوانده شد، مورد قبول دیگر مورخان قرار گرفت، و به ارزیابی مجدد تاریخ انگلستان انجامید. پیروان نیمیریسم مورد انتقاد دانشمندانی قرار گرفتند که تطبیق روش آنان را بر قسمت عمده‌ی تاریخ انگلستان مناسب نمیدانستند. آثار نیمیر در تاریخ اروپای قبل از جنگ II مشتمل است بر پیش درآمد دیپلوماتیک، ۱۹۳۸—۳۹ (۱۹۴۸)، اروپا در انحطاط (۱۹۵۰)، و در دوران نازی (۱۹۵۲). نیمیر یکی از صهیونیان فعال، و در ۱۹۲۹—۳۱ دبیر سیاسی "سازمان یهود برای فلسطین" بود.

نیمیروف، کنگره‌ی: ← محمود I، عثمانی.

نیمیریسم: ← نیمیر، سر لویس برنشتاین.

نین، فلسطین، ← نابین.

نینگپو[4] (ningpo)، نام سابقش **نینگشین[5]** (ningšien)، شهر تجارتی (جمعیت در ۱۹۷۰ تخمیناً ۳۵۰'۰۰۰)، لِش ایالت چکیانگ، چین، کنار رود یونگ. نینگپو یکی از مراکز قدیمی

(۱)Nimitz (۲)Namier (۳)Namierism (۴)Ningpo (۵)Ninghsien

فرهنگی و دینی بودائی است. یکی از قدیمترین ماندگاههای اروپائیان در چین بوده است. در ۱۵۲۰ پرتغالیها بدانجا وارد شدند، اما ۲۵ سال بعد چینیان آنها را بیرون راندند. پس از آن، در نتیجه‌ی محدودیتهائی که به وجود آمد، تجارت برای خارجیان در آنجا غیر ممکن شد. در طی جنگ تریاک (۱۸۳۹–۴۲)، رزمناوهای بریتانیائی شهر را در محاصره‌ی دریائی قرار دادند، ولی پیمان نانکینگ (۱۸۴۲) شهر را به روی تجارت خارجی باز کرد. در جنگ چین و ژاپن، نینگپو یکی از چند بندری بود که تا بعد از ۱۹۴۰ به روی کشتیها باز مانده بود. این شهر یکی از عمده‌ترین مراکز توزیع زغال و نفت است. کارخانجات آردسازی، نساجی، و تهیه‌ی توتون دارد. از ۱۹۴۹ صنعتیسازی شهر پیشرفت کرده است، سرویسهای منظم دریائی و راه آهن از این بندر به شانگهای برقرار است.

نینگشیا[1] (ningŝiā)، ایالت سابق چین، در قسمت غربی مغولستان داخلی. در ۱۹۵۴ به ایالت کانسو ملحق شد. در ۱۹۵۸ از کانسو جدا، و به **ناحیه‌ی خود مختار نینگشیا هویی**[2] (۲۴۷'۰۰۰ کمم؛ جمع در ۱۹۶۸ تخمیناً ۳'۰۰۰'۰۰۰) تبدیل شد. مرکز این ناحیه ینگچوان[3] (yingcuān؛ جمع ۲۶۳'۰۰۰) است. بخش جنوب غربی این ناحیه، که رود زرد در آن جاری است، بهترین زمین برای کشاورزی است. محصولاتش گندم، برنج، لوبیا، میوه، و تره‌بار است. دانشگاه نینگشیا در آن واقع است.

نینگشیا هویی، ناحیه‌ی خود مختار: ← نینگشیا.

نینگشین، چین، ← لینگیو.

نینو: ← گرجستان، قسمت VI.

نینوا[4] (neynavā)، پایتخت امپراطوری آشور، بر ساحل شرقی دجله‌ی علیا، مقابل موصل حالیه، عراق. در زمان سناخریب و آسوربانی‌پال به منتهای جلال رسید. در ۶۱۲ ق‌م در مقابل حملات مادیها و بابلیها از پا در آمد. دو پشته‌ی موسوم به قویونجیق (qoyonjiq) و نبی یونس از آن به جا مانده (به قول اهل موصل، ماهیی که یونس را بلعید در اولی و یونس در دومی مدفون است). حفریات از ۱۸۴۲ شروع شد و بعداً دامنه یافت. نقشه‌ی شهر معلوم شد، و هزاران لوح از کتابخانه‌ی آسوربانی‌پال (فعلاً در موزه‌ی بریتانیائی) به دست آمد.

نیو[5] (niu)، کلمه‌ی انگلیسی به معنی نو و جدید که بر سر نام بسیاری از شهرها و سرزمینهای شناخته‌شده‌ی قدیمی نهاده، و شهرها و سرزمینهای نویافته یا ساخته‌ی زمین را به آن نامیده‌اند، مانند نیو یورک، کشت، مأخوذ از یورک انگلستان. در بعضی از اسامی ترجمه شده‌ی قدیمی این کلمه به صورت جدید یا نو ترجمه شده است، مانند زلند جدید یا زلند نو که اکنون نیو زیلند گفته میشود.

نیو اردشیر، یازی، ← نرد.

نیوارک[6] (niuārk) یا **نوارک** (nuārk)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۱'۴۰۴)، لغ ایالت دلاور، کشمت؛ مقر دانشگاه دلاور.

نیوام[7] (niuəm)، کوی (در ۱۹۷۱ جمع ۲۹۴'۰۱۷) لندن بزرگتر (⇐ لندن. شهر، انگلستان)، چش انگلستان، کنار رود تمز. در ۱۹۶۵ از انضمام شهرهای ایست هم[8] (ist ham) و وست هم[9] (west ham) و قسمتی از کوی [= متریالیتن بارو] وولیچ، و قسمتی از شهر بارکینگ[10] (bārking) به وجود آمد. قسمت چغ شهر در جنگ II سخت آسیب دید، و در دهه‌ی ۱۹۶۰ نوسازی شد.

نیوان‌سوق (nivān.suq)، ده (جمع ۱'۲۹۱ نش ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)؛ ۶کیلومتری چ گلپایگان. محصولش غلات است.

نیو انگلند، کشمت، ← انگلستان جدید.

نیوان‌نار (nivān.nār)، ده (جمع ۱'۱۴۹ نش ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)؛ ۷کیلومتری چ گلپایگان. محصولش غلات است.

نیو اورلئان[11] (niu orleān)، انگل نیو اورلینز (niu orliənz)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۵۹۳'۴۷۱)، چش ایالت لویزیانا، کشمت، کنار رود میسی‌سی‌پی. بزرگترین شهر ایالات جنوبی و از بنادر عمده‌ی کشمت، و از مهمترین بازارهای پنبه‌ی جهان است. واردات عمده‌اش قهوه و شکر و موز و صادراتش الوار و محصولات نفتی و ماشین‌آلات میباشد. از صنایعش تهیه‌ی مصالح ساختمانی و مواد غذائی و تصفیه‌ی قند است. طرح آن در ۱۷۱۸ به توسط سیور دو بینویل ریخته شد. در ۱۷۶۲ به اسپانیا واگذار شد، و سپس کمی قبل از ← خرید لویزیانا در ۱۸۰۳ در دست فرانسه بود. اندرو جکسن در ژانویه‌ی ۱۸۱۵ بریتانیائیها را در اینجا شکست داد (← جنگ سال ۱۸۱۲). شهر با تجارت پنبه و برده ثروتمند شد، ولی در جنگ داخلی امریکا آسیب دید. چند دانشگاه و بناهای قدیمی از دوره‌ی تسلط فرانسه دارد. عده‌ی زیادی از سکنه‌ی آن سیاهپوست هستند.

نیو اورلینز: ← نیو اورلئان.

نیو بدفرد[12] (niu bedfərd)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۰۱'۷۷۷)، چش ایالت ماساچوست، کشمت، بر رود اکوشنت[13] (əkušnet). در ۱۶۴۰ مسکون شد. در انقلاب امریکا انگلیسها ویرانش کردند. تا نیمه‌ی قرن ۱۹م بزرگترین بندر صید بسال جهان بود. سپس در صنعت پنبه اهمیت یافت. محصولات دیگرش لوازم برقی، اشیاء لاستیکی، شیشه، و ماشین‌آلات است. بندرگاه آن از بنادر مهم وارداتی است.

نیو برانزویک[14] (niu brānzwik)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۴۱'۸۸۵)، ش ایالت نیو جرزی، کشمت، بر رود رریتن[15] (rāritən). صنایع لاستیکسازی و شیمیائی و بافندگی و ساختن لوازم پزشکی و جراحی دارد. دانشگاه ایالتی در آنجاست که در ۱۷۶۶ به عنوان کوینز کالج تأسیس، و در ۱۹۴۵ دانشگاه ایالتی نیو جرزی شد.

نیو برن[16] (niu bērn)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۴'۶۶۰) چش کارولینای شمالی، بر ملتقای رودهای نیوس[17] (nius) و ترنت[18] (trent). مرکز بازرگانی ماهی و دام است و صناعت الوارسازی و روکش کردن چوب و جعبه‌سازی دارد. در ۱۷۱۰ ماندگاه سویسیان و آلمانیها شد، در ۱۷۲۳ عنوان شهریت پیدا کرد. در سالهای ۱۷۴۱–۶۱ (جز ۱۷۵۲) محل تشکیل مجلس مستعمراتی، و در ۱۷۷۰–۷۴ مقرّ حکام منصوب از طرف شاه انگلستان بود.

نیوبری[19]، **جان** (jān niuberi)، ۱۷۱۳–۶۷، مؤلف انگلیسی و نخستین ناشر کتابهای کودکان. آ. گولدسمیث و س. جانسن از همکارانش بودند. مدال نیوبری (برای کتابهای کودکان)، به افتخار وی تأسیس شد (۱۹۲۲).

نیو بریتن[20] (niu britən)، بزرگترین جزیره (۳۶'۵۱۷ کمم، با جزایر مجاورش؛ در ۱۹۷۰ جمع ۱۵۴'۱۲۲) از مجمع‌الجزایر بیزمارک؛ در ل "دُم" ← سرزمین گینه‌ی جدید. تحت اداره‌ی استرالیا قرار دارد. شهر و بندر عمده‌ی آن رابائول است. صادراتش کوپرا است؛ مس و طلا استخراج میکند. آتشفشانهای زنده و چشمه‌های آب گرم فراوان دارد. در ۱۷۰۰ به وسیله‌ی و. دمپیر کشف شد و نام نیو بریتن گرفت، اما تا اواخر قرن ۱۹م پوییده نشد. در ۱۸۸۴ قسمتی از تحت الحمایه‌ی آلمان شد، و پس از جنگ I تحت قیمومیت استرالیا قرار گرفت. در ۱۹۴۲ ژاپونیها آن را تصرف کردند؛ در ۱۹۴۵ دوباره به اشغال استرالیا در آمد. در ۱۹۴۷ از سرزمینهای قیمومی سازمان ملل متحد، تحت کنترول استرالیا، شد.

نیو بریتن[20] (niu britən)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جمع ۸۳'۴۴۱)، کونکتیکت مرکزی، چغ هارتفرد؛ تأسیس ح ۱۶۸۶. در قرن ۱۸م صنعت فلزگری در آن آغاز شد؛ اکنون فراورده‌های صنعتی مهم آن آهن‌آلات ساختمانی، کاسه ساچمه، ماشینهای خودکار، و تجهیزات سردسازی است. اولین دانشسرای ایالتی تربیت معلم در آن تأسیس شد (۱۸۴۹).

نیوبه[21] (niobe)، در افسانه‌های یونان، ملکه‌ی تب، دختر تانتالوس و مادر شش پسر و شش دختر. چون از جهت فرزندانش لاف برتری بر لتو زد آرتمیس و آپولون جمله‌ی فرزندان را

(۱)Ningsia; Ning-hsia (۲)N. Hui (۳)Yinchwan; Ying-ch'uan (۴)Nineveh (۵) new (۶)Newark (۷)Newham (۸)East Ham (۹)West Ham (۱۰)Barking (۱۱)New Orleans (۱۲)New Bedford (۱۳)Acushnet (۱۴)New Brunswick (۱۵)Raritan (۱۶)New Bern (۱۷)Neuse (۱۸)Trente (۱۹)Newbery (۲۰)New Britain (۲۱)Niobe

کشتند. نیوبه چندان گرانبست که مبدل به ستونی سنگی (بر کوه ستیپولوس، لیدیا) شد که همواره



نیوبه و یکی از دخترانش
(فلورانس)

اشک وی از آن روان بود.

نیوبیوم[1] (niobiom؛ از فنس) یا **کولومبیوم** (kolombiom؛ از فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Nb؛ نیز ← عنصر، جدول) خاکستری فولادی‌رنگ و براق، قابل مفتول شدن و تورق و جوشکاری است. در طبیعت، به صورت کانی نیوبیت، در کشمت، استرالیا، افریقای جنوبی، ماداگاسکار، نروژ، باواریا، و روسیه یافت می‌شود. با غیر فلزات، در دماهای بالا، فعل و انفعال میدهد، در لوله‌های خلأ، و برای ساختن فولادهای زنگ‌نزن و ابزارهای برنده (کارد و غیره) به کار میرود.

نیوبیوم را چارلز هچت[2] (cārlz hacet؛ ۱۷۶۵؟–۱۸۴۷، شیمیدان انگلیسی) کشف کرد (۱۸۰۱)، و هاینریش روزه[3] (hāynriš roze؛ ۱۷۹۵–۱۸۶۴، شیمیدان آلمانی) وقتی که آن را از تانتال متمایز ساخت، بدان نیوبیوم نام داد (۱۸۴۴). اول بار در ۱۸۶۴ به وسیله‌ی کریستیان ویلهلم بلومستراند[4] (kristiān vilhelm blomstrānd؛ ۱۸۲۶–۹۷، شیمیدان سوئدی) از کلورور آن به دست آمد. در کشمت اغلب کولومبیوم (klombiom) نامیده میشد تا وقتی که رسماً به وسیله‌ی اتحادیه‌ی جهانی شیمی نیوبیوم نام یافت (۱۹۴۹).

نیوپور[5] (niēpor؛ فنس)، فلاندری **نیوپورت**[6] (niuport)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۸٬۲۷۳)، ایالت فلاندر غربی، لغ بلژیک، بر رود ایزر به فاصله‌ی ۱۶کیلومتری جغ اوستاند. در جنگ I، در ۱۹۱۴–۱۵، تقریباً پیوسته صحنه‌ی جنگهای سنگری و تا آخر جنگ از مراکز زد و خورد بود.

نیوپورت، بلژیک، ← نیوپور.

نیوپورت[7] (niuport)، شهر و رودبندر (در ۱۹۷۱ جه ۲۲٬۲۸۶)، مرکز جزیره‌ی وایت، انگلستان، در ۱۶کیلومتری غ جغ پورتسمت.

نیوپورت[7] (niuport)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۱۲٬۰۴۸)، مانمث‌شر، انگلستان، بر رود اسک. یکی از مراکز عمده‌ی صدور زغال و آهن انگلستان است. کلیسای جامعی دارد که قسمت عمده‌ی آن از زمان نورمانها است. در ۱۹۷۴ جزو ولایت ⇐ گونت شد.

نیوپورت[7] (niuport)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۳٬۵۶۲)، جزیره‌ی رود، ایالت رود آیلند، کشمت. در ۱۶۳۹ به وسیله‌ی و. کادینگتن بنیاد یافت و مسکون شد. از قرن ۱۹م تفرجگاه مردم بسیار ثروتمند است. دارای یک پایگاه و یک کالج نیروی دریائی است.

نیوپورت[7]، **کریستوفر** (kristofər niuport)، ۱۵۶۵؟–۱۶۱۷، دریانورد انگلیسی، فرمانده نخستین سفرهای به ویرجینیا. فرماندهی یک دریازنی به هند غربی (۱۵۹۲) با او بود و کشتی مادرِ دِ دیوس اسپانیائی را به غنیمت گرفت که گرانبهاترین دریازنی دوره‌ی الیزابتی بود. سپس به خدمت "شرکت لندن" در آمد و فرماندهی هیئتهای اعزامی آن به ویرجینیا با او بود. در سفرهای متعدد عده‌ی زیادی مهاجران را به این مستعمره برد و سرزمینهای تازه‌ای را کشف کرد. در سالهای آخر عمر به خدمت شرکت هند شرقی در آمد و سه سفر به این ناحیه کرد، و در سفر آخر در گذشت.

نیوتن[8] (niuton)، شهرتِ فارسیِ **سر آیزک نیوتن** (sər āyzək niutən*)، ۱۶۴۲–۱۷۲۷، فیزیکدان و فیلسوف و ریاضیدان انگلیسی. در دانشگاه کیمبریج درس خواند، و در ۱۶۶۹–۱۷۰۱ در آنجا تدریس میکرد. به عنوان یکی از بزرگترین دانشمندانی شناخته شده است که کار آنان در افکار قرن ۱۸م تأثیر عمیق و در پیشرفت فیزیک و ریاضیات سهمی بزرگ داشته است. عمده‌ترین اکتشافات علمی او در ۲ سال (۱۶۶۵–۶۶) صورت گرفت. در این دو سال به تأسیس و تکمیل حساب دیفرانسیل و انتگرال پرداخت و نظریه‌ی گرانش را وضع کرد، و به این نتیجه رسید که نور سفید ترکیبی از همه‌ی رنگهای طیف است. این اکتشافات سبب شد که وی سهم بزرگی در پیشرفت علم نجوم و ریاضیات و فیزیک نظری و عملی داشته باشد. در باقی ۶۰ سال عمر، بیشتر توجه وی به الاهیات و تاریخ و گاهشماری و کیمیا معطوف بود. محتملاً بیشتر اشتهار او به صورت بخشیدن به قانون گرانش و قوانین حرکت است (← حرکت، در فیزیک، قسمت V). نماینده‌ی دانشگاه در پارلمنت بود و سمت ریاست ضرابخانه داشت، و از ۱۷۰۳ ریاست انجمن سلطنتی با او بود. از آثار عمده‌اش، اصول ریاضی فلسفه‌ی طبیعی (۱۶۸۷) و نورشناخت (۱۷۰۴) است. نیز ← نیوتن، سیب؛ نیوتن، چرخ.

نیوتن (niuton؛ از انگل)، واحد نیرو در سلسله‌ی مکث، و آن نیروئی است که به جرم یک کیلوگرم شتابی برابر با یک متر در ثانیه/در ثانیه بدهد. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول IV، ص ۱۳۱۹.

نیوتن[8]، سر **چارلز تامس** (sər cārlz tāməs niutən)، ۱۸۱۶–۹۴، باستانشناس انگلیسی. در ۱۸۴۰ به خدمت موزه‌ی بریتانیائی وارد شد، در ۱۸۵۲ موزه را ترک کرد، و قنسولیار لسبوس شد بدین منظور که اکتشافات باستانشناسی را در آن جزیره و در سواحل آسیای صغیر رهبری کند. با کومکهائی که از طرف سفیر کبیر بریتانیا در قسطنطنیه شد، نیوتن توانست کتیبه‌های مهمی در جزیره‌ی کالومنوس کشف کند. در ۱۸۵۶–۵۷ بازمانده‌های موسولئوم هالیکارناس را، که یکی از عجایب سبعه‌ی جهان قدیم است، پیدا کرد.

نیوتن نخستین کسی است که به سمت خازن عتیقه‌جات یونانی و رومی در موزه‌ی بریتانیائی منصوب شد (۱۸۶۲). در ۱۸۸۰–۸۸ استاد باستانشناسی کلاسیک در یونیورسیتی کالج لندن بود.

نیوتن، چرخ (carxe niuton)، چرخی که عمل آن مکمل عمل منشور برای تجزیه‌ی نور سفید است و نشان میدهد که از ترکیب هفت رنگ اصلیِ طیفْ نور سفید حاصل میشود (← طیف). اول‌بار نیوتن با این چرخ، که با نام خودش معروف شد، آزمایشی انجام داد تا ثابت کند که نور سفید از ترکیب نورهای دارای رنگهای گوناگون طیف تشکیل شده است. برای این کار سطح قرصی را به قطاعهای مختلف تقسیم کرد و قطاعها را متوالیاً با رنگهای طیف (از قرمز تا بنفش) رنگ کرد. چون این صفحه را به وسیله‌ی دسته‌ی چرخی بسرعت گرداند، آنچه از ترکیب رنگها بر شبکیه‌ی چشم به نظر وی رسید نور سفید مایل به خاکستری بود.

نیوتن، حلقه‌های[9] (halqehāye niuton)، حلقه‌های رنگینی که گرداگرد نقطه‌ی تماس یک عدسی محدب با یک سطح منعکس‌کننده مشاهده میشود. این پدیده نتیجه‌ی تداخل میان امواج منعکس‌شده از سطوح فوقانی و تحتانی قشر هوائی است که عدسی را از سطح مجاور آن جدا میکند.

نیوتن، سیب (niuton)، اشاره است به حادثه‌ای از زندگی نیوتن که، بنا بر روایات، هنگامی که نیوتن در باغ خود در وولستورپ بود، ناگهان سیبی از درخت بر زمین افتاد و همین افتادن سیب مایه‌ی تفکر او شد و به اکتشاف قانون گرانش یا جاذبه‌ی عمومی نیوتن انجامید. پس از مرگ نیوتن آن درخت سیب مورد احترام قرار گرفت، و پس از خشکیدن و افتادن پاره‌های آن را محفوظ نگاه داشتند. هر حادثه‌ی پیش پا افتاده را که به نتیجه‌ای بزرگ بینجامد، به افتادن سیب نیوتن تشبیه میکنند.

نیوتن، قوانین حرکت: ← حرکت در فیزیک، قسمت V.

نیو جرزی[10] (niu jērzi)، ۳مین ایالت (۲۰٬۲۰۱ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۷٬۱۶۸٬۱۶۴)، ش کشمت؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن ترنتن و شهرهای مهم دیگرش نیوئرک، جرزی سیتی، کمدن، پترسن، و الیزابت است. از ج و غ به رود و خلیج دلاور، و از ش به رود هودسن، خلیج نیو یورک، و قطا محدود است. ثلث شمالی آن در بلندبومهای آپالاش (ناحیه‌ی کشاورزی و دامپروری) واقع است؛ پستبومهای ترياسیک از مرز لش تا ترنتن ادامه دارد (ناحیه‌ی صنعتی)، دشتهای ساحلی در ج (کشاورزی و دامپروری و

(۱) niobium (۲)Hatchett (۳)Rose (۴)Blomstrand (۵)Nieuport (۶)Nieuwpoort (۷)Newport (۸)Newton (۹)Newton's rings (۱۰)New Jersey

تفرجگاه) واقع است. رودهای عمده‌اش پسیک (← پسیک) و هکنسک[1] (hakensak) است. دارای خطوط ارتباط فراوان و مجهز میباشد. فراورده‌های صنعتی آن مواد شیمیائی، مواد غذائی، منسوجات، ماشین‌آلات، مصنوعات لاستیکی و چرمی، پلاستیک، کشتی، رنگ، و مطبوعات است، و پالایشگاههای نفت و کوره‌های ذوب مس دارد. نخست هلندیها و سوئدیها در آن ساکن شدند. در ۱۶۶۴ به تصرف انگلیسها در آمد، نیو جرزی غربی به لرد جان برکلی[2] (lord jān bërkli*؛ فت ۱۶۷۸) و نیو جرزی شرقی به سر ج. کارترت اعطا شد. صحنه‌های عمده‌ی انقلاب امریکا بود. سومین کشور تصویب کننده‌ی قانون اساسی کشمت بود. در جج II صنایع آن بسیار افزایش یافت.

نیو دیل: ← معامله‌ی جدید.

نیور[3] (nior)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۵۰'۰۷۰)، کرسی ولایت دوسور، غ فرانسه. مرکز دستکش‌سازی است. دو برج از قلعه‌ی قدیمی (قرون ۱۲م و ۱۳م) و چند بنای دوره‌ی رنسانس در آن باقی مانده. مارگیز دو منتون در این شهر متولد شد.

نیور[4] (nievr)، ولایت (۶'۸۸۷ کم، در ۱۹۶۸ جم ۲۴۷'۷۰۲)، فرانسه‌ی مرکزی در نیورنه، کرسی آن نور. ولایات یون، لواره، شر، آلیه، سون‌ـلوار، و کوت‌دور آن را محدود میکنند. رود عمده‌ی آن لوار است. نیور ناحیه‌ای است عمدتاً کشاورزی.

نیورنه[5] (niverne)، ناحیه و ولایت سابق فرانسه. شامل قسمتهای حوضه‌های لوار و سن، و محدود بود از ل به اورلئانه[6] (orleāne)، از ش به بورگونی، از ج به بوربونه، و از غ به بری؛ مرکز آن نور. از قرن ۱۰م کنت‌نشینی بود تحت فرمانروائی کنتهای نور، و پس از آنها در چند خاندان دست به دست شد تا عاقبت به خاندان آلمانی کلیوز انتقال یافت (۱۴۹۱). فرانسوای I آن را دوکنشین کرد (۱۵۳۸). در ۱۵۶۵—۱۶۵۹ در دست خاندان گونتاگا بود، و در ۱۶۵۹ کاردینال مازارن آن را خرید و به مانچینی واگذار کرد. از ۱۶۶۹ تا انقلاب فرانسه ولایتی بود از متصرفات سلطنتی. پس از انقلاب فرانسه، نیورنه تجزیه شد، و قسمت عمده‌ی آن جزو ولایت جدید نیور، و بقیه جزو ولایت یون شد.

نیو روشل[7] (niu rošel)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۷۵'۳۸۵)، جش ایالت نیو یورک، حومه‌ی ل‌ش شهر نیو یورک، کنار تنگه‌ی لانگ آیلند. در ۱۶۸۸ هوگنوها در آن ساکن شدند؛ در ۱۸۹۹ عنوان شهر پیدا کرد. پلاستیکسازی و ساختن وسایل عکاسی از صنایع آن است. تحقیقات هسته‌ای نیز در اینجا صورت میگیرد. خانه‌ای که ت. پین در آن میزیست محفوظ مانده است. دو کالج دارد.

نیو زیلند: ← زلند جدید.

نیوس، رود، کشمت ← نیو برن.

نیوستد، دیر[8] (niusted)، ناتینگهم‌ش، انگلستان، کنار جنگل شروود. هنری II آن را به کفاره‌ی قتل تامس ا بکت بنا نهاد (۱۱۷۰).

نیو سرم، انگلستان، ← سالزبری.

نیوشاپور، شهر، خراسان، ← نیشابور، شهر.

نیوشاهپوهر: ← مزدک، قسمت II.

نیو فارست[9] (niu fārəst) [انگلا. ← جنگل نو]، شکارگاه قدیم سلطنتی، همپشر، انگلستان. در دوره‌ی ویلیام I جنگل شد (۱۰۷۹). از ۱۸۷۷ پارک ملی (۳۷'۳۳۰ هکتار) بوده است.

نیوفندلند[10] (niufəndland) یا **سرزمین جدید**، فر **تر نوو** (ter nëv)، ایالت جزیره‌ای (۱۱۲'۳۰۰ کم، در ۱۹۷۱ جم ۴۹۳'۹۳۸)، ش کانادا، در قطا در مدخل خلیج سنت لارنس؛ کرسی آن سنت جانز. لابرادور تابع این ایالت است. سواحل آن تندابهای پرشیب دارد، و شاخابه‌های بسیار در آن پیش رفته است. دریاچه‌های بسیار دارد، و زمین آن، جز در کنار دریاچه‌ها و رودها، لم یزرع و مانداب است. صنایع کاغذسازی و استخراج معادن (مس، آهن، روی) دارد، ولی محصولات زراعتی آن کفاف اهالی را نمیدهد. سکنه‌ی آن عمدتاً در شبه جزیره‌ی اولان سکنی دارند. جزیره در ۱۴۹۷ به توسط ج. کبت کشف شد، و مدتها بین فرانسه و انگلستان متنازع فیه بود، تا صلح اوترشت آن را به تصرف انگلستان داد (۱۷۱۳). در جج II از پایگاههای مهم هوائی و رادیوئی کانادا و کشمت بود. منشور آتلانتیک در آبهای نیوفندلند به امضا رسید (۱۹۴۱). در ۱۸ فوریه‌ی ۱۹۴۹ دهمین ایالت کانادا شد. نیوفندلند قدیمترین مستعمرات بریتانیا است.

نیوکاسل[11] (niukāsəl)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۴۵'۷۱۸)، ویلز جدید جنوبی، استرالیا، بر کنار رود هانتر[12] (hāntər). شهر صنعتی و بندر مهم؛ مرکز استخراج زغال استرالیا است. صادراتش زغال، گندم، و پشم است.

نیوکاسل، دیوک آو: ← کوندیش، ویلیام.

نیوکاسل[13]**، دیوک آو**(diuk āv niukāsəl*)، لقب **تامس پلم‌ـهالیس**[14](tāməs peləm-hā-lis)، ۱۵۹۳—۱۶۷۸، سیاستمدار انگلیسی، برادر ارشد ه. پلم. در ۱۷۲۴—۴۸ در دولت سر ر. والپول وزیر امور خارجه بود. پس از مرگ (۱۷۵۴) پسرادرش اولین لرد خزانه‌داری و نخست‌وزیر شد. تزلزل وی در رهبری جنگهای هفتساله و تصرف منورکا به دست فرانسویان موجب استعفای او شد (۱۷۵۶). در ۱۷۵۷ دعوت شد که در رأس دولتی ائتلافی، که ویلیام پیت عضو برجسته‌ی آن بود و امور خارجه و نظام را به عهده داشت، قرار گیرد؛ در ۱۷۶۱ ویلیام پیت را از دولت کنار گذاشت، ولی بعداً خودش ناچار شد که جای خویش را به جان استوارت، ملقب به ارل آو بیوت، وا گذارد.

نیوکاسل‌ـاپان‌ـتاین: ← نیوکاسل‌ـآن‌ـتاین.

نیوکاسل‌ـآن‌ـتاین[15] (niukāsəl-ān-tāyn) یا **نیوکاسل‌ـاپان‌ـتاین**[16] (apān) [ـ نیوکاسل بر (روی رود) تاین]، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۲۲'۱۵۳)، مرکز ولایت نورثامبرلند، انگلستان، بر ساحل شمالی رود تاین. به علت دیرهای زیادی که داشت قبلاً مانکچیستر (mānkcistər) نامیده میشد (مانک به انگلیسی به معنی راهب است). در ۱۰۸۰ که قلعه‌ای [انگلا کاسل] نو در آنجا بنا شد اسمش تغییر یافت. دانشکده‌های پزشکی و علوم آن وابسته به دانشگاه دارم است. یکی از مراکز عمده‌ی کشتیسازی انگلستان و بندرگاه عمده‌ی حمل زغال است. در ۱۹۲۰—۲۹ دوچار بحران اقتصادی شدیدی شد. در ۱۹۷۴ نیوکاسل‌ـآن‌ـتاین جزو ولایت جدید ← تاین و ویر شد.

نیوکامن[17]**، تامس**(tāməs niukāmən)، ۱۶۶۳—۱۷۲۹، مخترع انگلیسی. اولین ماشین بخار "جوّی" (← ماشین بخار) را اختراع کرد که در واقع پیشگام مهم ماشین بخار جیمز وات بود. ماشینهای نیوکامن، که به یک تلمبه‌ی آبی ارتباط داشتند در دهه‌ی ۱۷۰۰ در انگلستان و نقاط دیگر برای زهکشی معادن و بالا کشیدن آب برای کارخانه‌هائی که با چرخ آبی کار میکردند، به کار گرفته شد. نیز ← ماشین بخار.

نیوکمب[18]**، سایمن** (sāymən niukəm)، ۱۸۳۵—۱۹۰۹، منجم و ریاضیدان امریکائی، معتبر در حرکت ماه؛ مت نووا سکوتیا، کانادا. در ۱۸۵۳ به کشمت رفت. جدولهائی برای منظومه‌ی سیارات ساخت، که رسمی شناخته شد. جدولهائی (← زیج) که برای حرکت ماه تنظیم کرد، به علت مرگش، ناتمام ماند، و ارنست ویلیام براون[19] (ernəst wilyām brān؛ ۱۸۶۶—۱۹۳۸)، از دانشگاه ییل، آنهارا تکمیل کرد.

نیو گلاسگو، شهر، ← نووا سکوتیا.

نیوگیت[20] (niugit یا niugeyt)، زندان قدیم لندن که در قرن ۱۲م تأسیس و در ۱۹۰۲ منهدم شد.

نیو لاندن[21](niu lāndən)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۳۱'۶۳۰)، جش ایالت کونکتیکت، کشمت، کنار مصب رود تمز در ساحل خلیج لانگ آیلند. در ۱۶۴۶ بنا شد. از مراکز نیروی دریائی کشمت است. در ۱۷۸۱ قسمتی از آن به دست ب. ارنلد طعمه‌ی حریق شد.

نیو لنارک: ← لنارکشر.

نیولندز، ج.ا.ر. : ← قانون لناوب.

نیومارکت[22](niumārkət)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۲'۹۳۴)، سافک غربی، انگلستان. از اوایل قرن ۱۷م از مراکز اسبدوانی بوده. از ۱۹۷۴ نیومارکت ضمیمه‌ی ولایت [ـ کاونتی] سافک شد.

نیو مکسیکو[23](miu meksikō)، ۴۷مین ایالت (۳۱۵'۱۱۱ کم، در ۱۹۷۰ جم ۱'۰۱۶'۰۰۰)، جغ کشمت. کرسی آن سانتا فه، و بزرگترین شهرش البکرکی است. از جغ به مکزیک محدود است. رودهای عمده‌اش ریو گرانده، سان خوان، و پیکس است. محصولات کشاورزی آن غلات، حبوبات،

---

(۱)Hackensack (۲)Berkeley (۳)Niort (۴)Nièvre (۵)Nivernais (۶)Orleanais (۷)New Rochelle (۸)Newstead Abbey (۹)New Forest (۱۰)Newfoundland (۱۱)Newcastle (۱۲)Hunter (۱۳)Newcastle (۱۴)Pelham-Holles (۱۵)Newcastle-on-Tyne (۱۶)Newcastle-upon-Tyne (۱۷)Newcomen (۱۸)Newcomb (۱۹)Brown (۲۰)Newgate (۲۱)New London (۲۲)Newmarket (۲۳)New Mexico

سیب زمینی، سیب، و پنبه است. معادن مس، نفت، گاز طبیعی، زغال، و اورانیوم دارد، و صنعت مهم آن پالایش نفت است. در قرن ۱۶م اسپانیائیها از آن دیدار کردند. اولین مهاجرنشین اسپانیائی در ۱۵۹۸ در سان خوان تأسیس شد. ماندگاههای اسپانیائی به وسیله‌ی هندیشمردگان آپچی (۱۶۷۶) و پوئبلو (۱۶۸۰) منهدم شد. در ۱۶۹۲ دیگو د وارگس ساپاتا[1] (diego de vārgas sāpātā؛ ح ۱۶۴۳–۱۷۰۴) دوباره کنترول اسپانیا را برقرار کرد. در ۱۸۲۱ از ایالات مکزیک شد، تجارت با کشمة به وسیله‌ی جاده‌ی سانتا فه آغاز شد. پس از جنگ مکزیک به تصرف کشمة در آمد. با سازش سال ۱۸۵۰ از سرزمینهائی شد که برده‌داری در آنها محدودیت نداشت. در جنگ داخلی امریکا نخست توسط نیروهای ائتلافیه و سپس به وسیله‌ی اتحادیه اشغال شد. در ۱۹۱۲ جزء ایالات کشمة پذیرفته شد. تأسیسات نظامی و تحقیقات اتمی و صنایع جدید به اقتصاد آن کومک شایان کرده است. اقلیم و مناظر تاریخی نیو مکسیکو آن را یک مرکز تفریحی و بهداشتی ساخته است.

نیومن[2]، جان هنری (jān henri niuman)، ۱۸۰۱–۹۰، کاردینال انگلیسی، یکی از مؤسسان ← نهضت آکسفرد، و نویسنده‌ای عالیمقام. از آغاز جوانی تمایلات شدید دینی داشت، وارد سلک روحانیت کلیسای انگلستان شد (۱۸۲۴)، و چندی بعد معاون اسقف کلیسای سنت مری، آکسفرد، شد (۱۸۲۷). در ۱۸۳۲ به سیر و سفر در اطراف مدیترانه پرداخت. در ضمن این سفر چندین سرود دینی، و از جمله رهبری کن، ای نور محبوب، را تألیف کرد. در بازگشت وارد معرکه‌ی مباحثات دینی شد که کیبل به راه انداخته بود، و از ۱۸۳۳ به نوشتن دوره‌های رسالاتی برای تمانها پرداخت که بسیار مؤثر بود، و به راهنمائی نهضت آکسفرد مشغول شد. خواندن مقاله‌ای از نیکولس پتریک ستیون وایزمن[3] (nikoləs patrik stiven wāyzmən؛ ۱۸۰۲ – ۶۵، نخست کشیش کاتولیک رومی انگلیسی) افکار او را متوجه مذهب کاتولیک رومی کرد و رساله‌ی ۹۰ (۱۸۴۱) نیومن، که برای اثبات این مطلب بود که ۳۹ ماده‌ی اعتقادنامه‌ی کلیسای انگلستان با مذهب کاتولیک سازگار است، توهینی به پیروان این کلیسا شمرده شد. تغییر مذهب وی ادامه یافت و او در ۱۸۴۵ به کلیسای کاتولیک پذیرفته شد، و سپس به رم سفر کرد و پس از بازگشت (۱۸۴۷) نمازخانه‌ای کاتولیکی در نزدیکی بیرمنگام تأسیس کرد. وی، از طریق فعالیتها و نیز نوشته‌هایش، یکی از بانفوذترین کاتولیک‌های همه‌ی زمانها به شمار میرود. کتاب اندیشه‌ی تشریح‌شده‌ی یک دانشگاه (۱۸۷۳) او از کوشش عقیم‌مانده‌ی قدیمتر وی برای تأسیس دانشگاهی که در آن بیشتر به تربیت و تمرین اخلاقی توجه شده باشد، سرچشمه گرفته است. کتاب دفاعیه... که در ۱۸۶۴، برای پاسخ گفتن به اتهامات چ. کینگزلی نسبت به روحانیت کاتولیک رومی، به نوشتن آن آغاز کرد، شاهکاری است از اوتوبیوگرافی دینی. مقالات متعددش نمونه‌ی نثر روشن است. او و رهبر کاتولیک انگلیسی دیگر، ه. ا. منینگ، در موضوعات مختلف، بالخاصه مسائل مربوط به تعلیم و تربیت، با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، و این اختلاف زمانی به اوج خود رسید که نیومن با اعلام عقیده‌ی عصمت کلیسا مخالفت کرد. بعدها فتنه فرو نشست و نیومن که در ۱۸۷۹ به منصب کاردینالی رسید، هنگام مرگ مورد احترام همگان بود.

نیو اندرلند، امریکای شمالی، ← هلند جدید.

نیوو[4]، ایپولیتو (ippolito nievo)، ۱۸۳۱–۶۱، داستانویس و شاعر ایتالیائی، مت پادوا. اثری بزرگ تحت عنوان اعتراف یک ایتالیائی نوشت که پس از مرگش با نام اعتراف یک هشتادساله در ۱۸۶۷ منتشر شد، و داستانی است تاریخی که گسترش هشیاری ملی ایتالیائی را از ۱۷۷۵ تا دهه‌ی ۱۸۵۰ نشان میدهد. نیوو، پیش از نوشتن این کتاب اشعار حماسی و طنز، درامهای تاریخی، و دو داستان کوتاه، فرشته‌ی بیکوکاری (۱۸۵۵) و کنت شبان (۱۸۵۷) نیز نوشت. نیوو در ۱۸۶۰ به گاریبالدی پیوست، و سال بعد در طوفانی دریائی غرق شد.

نیو وستمینستر[5] (niu westminstər)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۴۲٬۸۲۵)، چغ ایالت کولومبیای بریتانیا، کانادا، بر رود فریزر. از بنادر عمده‌ی (قابل استفاده در تمام سال) ایالت و دارای صنایع پالایش نفت و آسودن مواد غذائی و الوار است. سابقاً مرکز کولومبیای بریتانیا بود.

نیو هارمونی[6] (niu hārmoni)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۹۷۱)، چغ ایندیانا، کنار رود وابش و لغ اونزویل؛ تأسیس ۱۸۱۵. ماندگاه هماهنگیان بود، و اینان در ۱۸۲۵ املاک خود را به ر. اوون فروختند و او در محلّ جامعه‌ای اشتراکی تأسیس کرد که به عنوان مرکز فرهنگی و علمی شهرت یافت. سپس نارضائی در میان افراد این جامعه پیدا شد، و در ۱۸۲۸ صورت سازمانی آن از هم پاشید. چند بنا از دوره‌ی هماهنگیان بر جای مانده است.

نیو همپشر[7] (niu hampšər)، ۹مین ایالت (۲۴٬۰۹۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۷۳۷٬۶۸۱)، لش کشمة؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن کانکرد و بزرگترین شهرش منچستر است. از ل به کبک، از غ به رود کونکتیکت، و قسمتی از آن از چش به قطلا محدود است. جز قسمت ساحلی جنوب شرقی، سرزمینی کوهستانی و پوشیده از جنگل و دریاچه‌های متعدد است. فراورده‌های صنعتی آن کفش و ماشین است. کشاورزی و استخراج معادن (گرانیت، فلدسپات، و میکا) نیز معمول است. از رود مریمک برای تولید نیرو استفاده میشود. امتیاز این ناحیه در دهه‌ی دوم قرن ۱۷م به چ. مین داده شد. اولین مستعمره‌ی دائمی در دوور[8] (dovər) تأسیس شد (۱۶۲۳). در ۱۶۳۰ پورتسمث بنیاد یافت. در ۱۶۷۹ یک مستعمره‌ی فرمانگزار شد، و تا ۱۷۴۱ فرماندار ماساچوست آن را اداره میکرد. پس از اعلام استقلال از انگلستان، ایالت مستقلاً حکومت خود را تشکیل داد (۱۷۷۶). از بعد از جنگ داخلی امریکا تاکنون عموماً تحت نفوذ حزب جمهوریخواه بوده است.

نیو همپشر گرنتس[9] (niu hampšər grants)، نام سابق ایالت ورمانت، کشمة. چون اکثر نخستین ماندگاران در اراضی اعطائی (گرنتس جمع کلمه‌ی انگلیسی گرنت، به معنی عطیه) به آنان از طرف پنینگ ونتورث، فرماندار نیو همپشر، در این ناحیه ساکن شدند، بدین نام خوانده شد. اختلافات مرزی با نیو یورک منجر به تشکیل "فرزندان کوه گرین" (← وارنر، ست) و منازعه‌ی سخت شد.

نیو هیون[10] (niu heyvən)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۳۷٬۷۰۷)، چ ایالت کونکتیکت، کشمة، بر ساحل خلیج لانگ آیلند. در ۱۶۳۷–۳۸ بنا شد. دومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز صنعتی است. در جنگ انقلاب مورد حمله‌ی انگلیسها قرار گرفت، و در جنگ ۱۸۱۲ تحت محاصره‌ی دریائی واقع شد. در اواخر قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م بندری مهم، و مرکز ساختن اسلحه، سیگار، ساعت، آهن‌آلات، اسبابیازی، و اسباب‌های برقی شد. دانشگاه معروف ییل درآنجاست. ن. وبستر و ا. ویتنی در اینجا اقامت داشتند، و در همان جا مدفونند. نیز ← قوانین آبی.

نیو یورک[11] (niu york)، شهر (۳۳۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۷٬۸۹۵٬۵۶۳)، چش ایالت نیو یورک، بزرگترین شهر کشمة، کنار خلیج نیو یورک، بر دهانه‌ی رود هودسن. مشتمل است بر پنج بخش، مانهاتن، برانکس، کوینز، بروکلین، و ریچمند (← ستتن، جزیره‌ی). پلها و تونلهای متعدد این بخش‌ها را به یکدیگر متصل میکند. ناحیه‌ی مادر شهری (متروپولیتن؛ جه ح ۱۴٬۰۰۰٬۰۰۰) مشتمل است بر قسمتهای صنعتی و مسکونی چش نیو یورک. لش نیوجرزی، و چغ کونکتیکت. نیو یورک، از آن جهت که در کنار آب عمیق قرار گرفته، یکی از بنادر مهم جهان به شمار میرود؛ و نیز مرکز عمده‌ی خط آهن و پروازهای هوائی بین‌المللی است. مرکز مالی و تجارتی کشمة است. صنایع آن، بالخاصه کالاهای مصرفی و پوشاک و نساجی، متنوع و گسترده است؛ کارخانه‌هائی نیز برای ساختن مواد شیمیائی و فلزی و کاغذ و کشتی دارد. مرکز رادیو و تلویزیون و چاپ و نشر است. نیو یورک، با داشتن منابع وسیع فرهنگی و تربیتی، مغازه‌ها و رستورانهای معروف، جاهای سرگرمی، ساختمانهای جالب، و زمینه‌ی تاریخی غنی، تقریباً شهری بینظیر است. آغاز پیدایش آن زمانی است که مهاجران هلندی بر جزیره‌ی مانهاتن (← آمستردام جدید) ماندگار شدند (۱۶۲۵). انگلیسها در ۱۶۶۴ بر آن تسلط یافتند. حکومت استبدادی فرمانروایان انگلیسی سبب شورش ۱۶۸۹–۹۱ شد. در ۱۷۷۵، یک جمعیت ضد استعماری حاکم شهر را از آن بیرون راند. مردم شهر از لحاظ وفاداری نسبت به انگلستان با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، با وجود این، سپاهیان جورج واشینگتن

---

(۱)Vargas Zapata (۲)Newman (۳)Wiseman (۴)Nievo (۵)New Westminster (۶)New Harmony (۷)New Hampshire (۸)Dover (۹)New Hampshire Grants (۱۰)New Haven (۱۱)New York

تا جنگ لانگ آیلند در انقلاب از آن دفاع می‌کردند. انگلیسها تا پایان جنگ شهر را در تصرف داشتند. تا ۱۷۹۷ پایتخت ایالت بود، و در دوره‌ی تأسیس قانون اساسی (۱۷۸۹–۹۰) پایتخت کشمت شد؛ جورج واشینگتن در این شهر به ریاست جمهوری برگزیده شد. توسعه‌ی جدید آن با تأسیس مرکز بورس و بانک نیو یورک در زمان ا. همیلتن آغاز شد. حفر کانال ایری (۱۸۲۵) سبب توسعه‌ی صنعتی و تجارتی نیو یورک بوده است. ساختمان نخستین آسمانخراش این شهر در ۱۹۰۲ و ساختمان نخستین راه آهن زیرزمینی آن در ۱۹۰۴ به پایان رسید. نیو یورک مقرّ دائمی سازمان ملل متحد است.

نیو یورک[1] (niu york)، ۱۱میں ایالت (۱۲۸٬۴۰۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱۸٬۲۴۱٬۲۶۶)، ش کشمت؛ یکی از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه؛ مرکزش **آلبنی، شهر نیو یورک مادرشهر (متروپولیتن) آن است. شهرهای عمده‌ی دیگر آن عبارتند از بوفالو، راچستر، سیراکیوز، یانکرز، یونیکا، سکنکتادی.** از ل به کبک، از ل به رود سنت لارنس، از غ به دریاچه‌ی اونتاریو و رود نیاگارا (با آبشار نیاگارا) و دریاچه‌ی ایری، از ج‌ش به رود دلاور و قطا و خلیج لانگ آیلند، و از ل‌ش به دریاچه‌ی شامپلن محدود است. راههای آبی عمده‌ی این ایالت عبارتند از رودهای هودسن، موهاک، و سنت لارنس، و کانال کشتیرانی ایالت نیو یورک. کوههای کتسکیل در ج‌ش، و ← کوه‌های ادیرانداک در ل این ایالت واقع است. فینگر لیکس در ناحیه‌ی تپه‌ای غ است. کشاورزی آن مشتمل است بر سبزیکاری، کشت غلات و میوه‌ها؛ از معادن آن سنگ و گاز طبیعی و طلق استخراج میشود. صنایع خوراکی و پوشاکی و برقی و ماشینی و تجهیزات حمل و نقل آن مهم است. چاپ و نشر و کشتیرانی و جهانگردی این ایالت نیز اهمیت دارد. در ۱۶۰۹ هنری هودسن با کشتی وارد رود هودسن شد و این ناحیه را از مستملکات هلند خواند، و ساموئل شامپلن ل نیو یورک را پویید. فرانسویان در غ نیو یورک با معارضه‌ی ← اتحادیه‌ی ایروکوئوی رو به رو شدند. شرکت هلندی هند غربی (تأسیس ۱۶۲۱) هلند جدید را تأسیس کرد (ماندگاه عمده‌ی آن در نیو آمستردام بر جزیره‌ی مانهاتن). انگلیسی‌ها در ۱۶۳۹ وارد ج‌ش نیو یورک شدند و هلند جدید را از پ. ستویوسانت گرفتند، و این ناحیه را به نام جدید نیو یورک نامیدند. انگلیسها با قبایل ایروکوئوی پیمان اتحاد بستند و این مستعمره آباد شد. ← جنگهای فرانسه و هندیـ قسمت غ این ایالت شد. کنگره‌ی قانون تمبر (← **انقلاب امریکا**) در ۱۷۶۵ در نیو یورک تشکیل شد، ولی در انقلاب امریکا یکدلی وجود نداشت. ایالت نیو یورک صحنه‌ی جنگهای فراوان بود (← **تایکاندروگا، کراون پوینت، نبرد لانگ آیلند، ← پیکار سرتوگا**). انگلیسها شهر نیو یورک را تا پایان جنگ در تصرف داشتند. نیو یورکیهائی چون الگزاندر همیلتن و جان جی، پس از انقلاب چهره‌های سیاسی برجسته بودند. کانال ایری (۱۸۲۵) صنعتی شدن این ایالت را پیش انداخت. بتدریج که شهر نیو یورک رشد میکرد و عنوان پایتخت مالی کشور را مییافت. مبارزه‌ی میان شهرنشینان و ساکنان نواحی بیرون شهر آغاز شد. از دهه‌ی ۱۸۲۰ تا دهه‌ی ۱۸۴۰ سیاست عمدةً در اختیار گروهی از رهبران حزب دموکرات بود. **الفاگران** در این ایالت فعالیت داشتند. رشد صنعتی عظیم پس از جنگ داخلی مایه‌ی تباهی سیاسی شد [مثلاً فعالیتهای و. م. توید و روسکو کانکلینگ[2] (rosko kānkling؛ ۱۸۲۹–۱۸۸۸، وکیل **دعاوی از مردم آلبنی)، و تامس کالیر پلت**[3] (tāməs kāliər plat؛ ۱۸۳۳–۱۹۱۰، از مردم شهر اوویگو، نیو یورک)]. اصلاحات و بهبودهای اجتماعی در اواخر قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م صورت گرفت، از فرمانداران برجسته‌ی ایالت نیو یورک این اشخاص را باید نام برد: گروور کلیولند، تیودور روزولت، چارلز اونز هیوز[4] (cārlz ewənz hiuz؛ ۱۸۶۲–۱۹۴۸)، ف. د. روزولت، ت. ا. دیوئی، و. ا. هریمن، و ن. ا. راکفلر.

نیو یورک، خلیج[5] (niu york)، شاخابه‌ی قطا در ملتقای رود هودسن و ایست ریور. تسهیلات بندری وسیع دارد. جزیره‌ی مانهاتن در انتهای شمال شرقی آن است.

نیو یورک، سازمان بندر[6]، سازمان بندری مستقلی که در ۱۹۲۱ به وسیله‌ی ایالت نیو یورک و نیو جرزی برای اداره کردن و توسعه‌ی پایانه و تسهیلات حمل و نقل بندر نیو یورک تأسیس شد. این سازمان تونل هالند[7] (hāland)، پل جورج واشینگتن، تونل لینکن[8] (linkən)، و پایانه‌ی اتوبوسی سازمان، و نیز فرودگاههای داخلی و فرودگاه نیوارک را اداره میکند.

نیو یورک، کتابخانه‌ی ملی[9]، کتابخانه‌ی مستقلی که هزینه‌ی آن با موقوفات و هدایای اشخاص و کومک شهرداری نیو یورک تأمین میشود؛ تاریخ افتتاح آن ۱۸۹۵، ج.ج. استور در ۱۸۴۸ یک کتابخانه‌ی مرجع وقف کرد که در ۱۸۵۴ افتتاح شد. جیمز لنکس[10] (jeymz lenaks؛ ۱۸۰۰–۸۰) کتابخانه‌ی لنکس را وقف کرد (افتتاح ۱۸۷۶). وصیتنامه‌ی سمیوئل جانز تیلدن[11] (samyuəl jānz tilden؛ ۱۸۱۴–۸۶) هیئت امنای تیلدن را مأمور تأسیس قرائتخانه‌ای کرد (۱۸۸۷). **این سه دستگاه در ۱۸۹۵ با یکدیگر** ترکیب شدند. جان شا بیلینگز[12] (jān šā bilingz؛ ۱۸۳۳–۱۹۱۳) نخستین کسی بود که به ریاست کتابخانه برگزیده شد. در ۱۸۹۷ شهرداری نیو یورک موافقت کرد که بنای خاصی در خیابان پنجم برای کتابخانه بسازد و آن را مجهز کند و نگاهداری آن را بر عهده بگیرد. طرح بنای کتابخانه تهیه شد و ساختمان آن در ۱۹۱۱ به پایان رسید. شعبه‌ی سیاری از انضمام (۱۹۰۱) ۱۱ بخش کتابخانه‌ی سیار مستقل نیو یورک تشکیل شد. در ۱۹۰۱ ا. کارنگی بیش از ۵ میلیون دلار برای ساختن کتابخانه‌های سیار اهدا کرد، و شهرداری نیو یورک دادن زمین و نگاهداری آنها را بر عهده گرفت. چند کتابخانه‌ی سیار وقفی دیگر به شعبه‌ی سیار کتابخانه‌ی نیو یورک ضمیمه شد. در ۱۹۶۶ این قسمت در مانهاتن، برانکس، و ریچمند، ۸۱ شعبه داشت؛ **کوینز و بروکلین برای خود دستگاههای** جداگانه دارند. در ۱۹۷۳ مجموعه‌ی کتابهای کتابخانه‌ی مرکزی (بجز کتابهای مرجع) ۳٬۲۸۱٬۲۴۸ نسخه بوده است. علاوه بر این، کتابخانه، یک گالری هنری و یک کتابخانه‌ی مخصوص نابینایان دارد. در این کتابخانه مجموعه‌های گرانبهایی از هنر و فرهنگ و فولکلور و تاریخ و ادبیات سیاهان و موسیقی و زبانهای سامی و خصوصیات شهر نیو یورک نگهداری میشود.

نیه، شهر قدیم، ← نهبندان، دهستان.

نیهون: ← ژاپن.

نیهیلیسم[13] (nihilism) یا **نیست‌انگاری** (nist..engāri)، عقیده‌ی برخی از انقلابیون روسیه که در قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م هواخواه بر انداختن کلیه‌ی تأسیسات اقتصادی و اجتماعی آن عصر بودند. افراط آنها در پیروی از این عقیده به اندازه‌ای بود که عواقب بعدی را هم در نظر نگرفته رویّه‌ی هرچه بادابادرا تعقیب میکردند. اقدامات مستقیم، از قبیل کشتن و ترور کردن اشخاص و آتش زدن عمارات و ناابود ساختن دستگاهها، جزء برنامه‌های آنها بود. تنها اقدام مثبت و معتدلی که پیروان نیهیلیسم توصیه میکردند تأسیس و برقراری **حکومت پارلمانی بود. نیز ← دادائیسم.**

نیینگماپا، سلسله‌ی رهبانیت تبت؛ ← لاما، آیین.

---

(۱)New York (۲)Conkling (۳)Platt (۴)Hughes (۵)New York Bay (۶)Port of New York Authority (۷)Holland tunnel (۸)Lincoln tunnel (۹)New York Public Library (۱۰)Lenox (۱۱)Tilden (۱۲)Billings (۱۳)nihilism

وا، اولین[1] (evəlin wâ)، ۱۹۰۳—۶۶، داستان‌نویس انگلیسی. چندین طنزنامه، از جمله انحطاط و سقوط (۱۹۲۸)، اجساد بلید (۱۹۳۰)، و محبوب (۱۹۴۸)؛ داستان، از جمله پایان نبرد (۱۹۶۱)؛ و چند زندگینامه نوشته است.

وائل ابن قاسط (vā'ele'bne qāset)، شاخه‌ای از قبیله‌ی عرب ربیعة ابن نزار (← ربیعه، جدول)؛ به چند شاخه‌ی فرعی تقسیم شده که مهم‌ترین آنها تغلب و بکر ابن وائل است.

وابالانوس آلنوددوروس: ← زباء.

وابش[2] (wâbaš)، رود کشتی که از غ قسمت مرکزی ایالت اوهایو، نزدیک مرز ایندیانا، سرچشمه میگیرد، و پس از طی ۷۶۵ کم به رود اوهایو میریزد. ریزابه‌های عمده‌ی آن تیپیکنو و رود سفید است.

وابکنوی، محمد شمس‌الدین (vābeknavi)، نة قرن ۷م هق، منجم؛ اهل وابکنه (نزدیک بخارا). مؤلف زیج محقق سلطانی (یا زیج شمسی منجم) به فارسی است.

وات[3] (علامت، W؛ به نام ← ج. وات)، واحد توان، و آن معادل یک ژول کار در ثانیه است. هزار وات را یک کیلووات (kilo.vät) گویند. اسب بخار ≈ ۷۴۶ وات، و هر کیلووات ≈ ۱،۳۴ اسب بخار است. وات مخصوصاً در سنجش توان برق واحد مناسبی است، زیرا آحاد عملی برق چنان انتخاب شده که، در هر لحظه، حاصلضرب شدت جریان (بر حسب آمپر) در برقرانی آن (بر حسب ولت) مساوی توان بر حسب وات است. برق مصرفی کارخانه‌ها و منازل بر حسب کیلووات‌ساعت فروخته میشود که ۳٬۶۰۰٬۰۰۰ ژول است. واتسنج یا واتمتر (vätmetr) اسبابی است که توان مصرفی یک مدار برق را مستقیماً بر حسب وات اندازه میگیرد. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول I، ص ۱۳۱۹.

وات، سویس: ← وو.

وات[3]**، جیمز** (jeymz wät)، ۱۷۳۶—۱۸۱۹، مخترع اسکاتلندی. نوعی ماشین بخار اختراع کرد که آن را در ۱۷۶۹ به ثبت رساند. وات، واحد توان، به نام او است. به اتفاق م. بولتن واحد عملی توان، اسب بخار، را عرضه کردند.

واتر پولو[4] (väter polo؛ از انگل)، ورزشی مربوط به فن شناوری. محل بازی استخری است که حد اقل طول آن ۱۹ یا (۵،۸ متر) و حد اکثر عرض آن ۲۰ یا (۶،۱ متر) است. از ۱۹۰۰ به بعد جزء سه مسابقات اولمپی در آمده است.

واترتاون[5] (wâtərtän). **۱-** شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جه ۳۹٬۳۰۷)، ش ایالت ماساچوست، کشتی، بر رود چارلز؛ غ بستن. در ۱۶۳۰ مسکون شد. مقر مؤسسه‌ی پرکینز برای نابینایان است. **۲-** شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۰٬۷۸۷)، ل ایالت نیو یورک بر رود بلک[6] (blak). ح ۱۸۰۰ ماندگاه شد، و در ۱۸۶۹ شهریت یافت. دارای صنایع کوچکی است که از نیروی برقابی رود بلک استفاده میکند.

واترفرد[7] (wâtərfərd)، ولایت ساحلی (۱٬۸۳۹ کم‌ا در ۱۹۷۱ جه ۴۵٬۲۳۷)؛ ج ایرلند، در ایالت مانستر. عمدةً کوهستانی ولی دارای اراضی زراعتی زیادی است. لبنیات و پرورش خوک آن مهم و ماهیگیری و استخراج معادن نیز معمول است. مرکزش، شهر **واترفرد** (در ۱۹۷۱ جه ۳۱٬۶۹۵)، بر رود سویر[8] (suir) واقع است. صنعت شیشه‌سازی معروف آن، که در قرن ۱۸م آغاز شد، دوباره رونق یافته است. در اوایل جنگهای زیادی در آن برپا میشد. دارای کلیساهای جامع پروتستان و کاتولیک است.

واترگیت، ماجرای[9] (wâtergeyt)، در تاریخ کشتی، سلسله افتضاحاتی که در زمان ریاست جمهوری نیکسن پیش آمد؛ بالخاصه ورود مخفیانه‌ی کسانی به مرکز ستاد انتخاباتی حزب دموکرات در مجتمع ساختمانی واترگیت در شهر واشینگتن به قصد دست یافتن به اسناد محرمانه‌ی انتخاباتی آن حزب. در ۱۷ ژوئن ۱۹۷۲، پلیس ۵ نفر را که قصد داخل شدن به واترگیت و نصب نوار ضبط صوت برای ضبط مکالمات تلفنی داشتند، دستگیر کرد. این ۵ نفر، با ۲ تن از همکارانشان، در ژانویه‌ی ۱۹۷۳ محاکمه و محکوم شدند. ۲ تن از اینها از خدمتگزاران کمیته‌ی تجدید انتخابات نیکسن بودند، و برای بسیاری از مردم، و از جمله قاضی دادگاهی که آنان را محکوم کرده بود، این گمان پیش آمد که کسانی از مقامات عالیرتبه‌ی دولتی در کار خلاف قانونی که صورت گرفته بود شریک جرم بوده‌اند. در ماه مارس، یکی از این محکومین نامه‌ای به قاضی دادگاه نوشت و در آن عده‌ی زیادی را به شرکت داشتن در این کار متهم کرد. این نامه ماجرا را به صورت یک افتضاح سیاسی درآورد که از جهت وسعت دامنه بیسابقه بود. کمیته‌ی خاصی از مجلس سنای امریکا به تحقیق در پاره‌ی این مبارزات انتخاباتی فاسد پرداخت، و یکی از مشاوران سابق کاخ سفید شهادت داد که جرم صورتگرفته مورد تأیید دادستان کل سابق، ج. میچل، بوده، و ۲ تن از مشاوران عالی کاخ سفید در سرپوش گذاشتن بر قضیه شرکت داشته‌اند؛ و نیز نیکسن را متهم کرد که از این قضیه آگاه و در مخفی کردن آن شریک بوده است. دادستان کل، الیت لی ریچاردسن[10] (eliət li ricärdsən؛ ۱۹۲۰—) در ماه مه‌ی ۱۹۷۳ دادیاری را مأمور تحقیق در جزئیات این ماجرا کرد. در نتیجه‌ی این تحقیق مدارک فراوانی در باره‌ی کارهای جاسوسی کمیته‌ی انتخاباتی نیکسن، اطلاعاتی در باره‌ی گوش دادن غیر قانونی به مکالمات تلفونی مردم توسط دستگاههای دولتی، و پولهائی که شرکتها در مقابل به دست آوردن مزایای سیاسی به حزب جمهوریخواه پرداخته بودند، به دست‌آمد. در ژوییه‌ی ۱۹۷۳ معلوم شد که مکالمات ریاست جمهوری از ۱۹۷۱ بر روی نوار ضبط شده است؛ دادیار مأمور تحقیق از نیکسن خواست که نوارها را به او تحویل دهد، و عکس العمل نیکسن آن بود که وی را از خدمت برکنار کرد (اکتبر ۱۹۷۳). این عمل موجب شد که مطبوعات و مقامات رسمی و مردم عادی خواستار انجام گرفتن تحقیق رسمی از نیکسن شوند، و مجلس نمایندگان به کمیته‌ی قضائی خود اختیار داد که این بازپرسی را آغاز کند. در این اثنا، نیکسن دادیار جدیدی به جای دادیار سابق گماشت، و نوارهای مربوط به مکالمات واترگیت را، که دادیار پیشین خواسته بود، به قاضی دادگاه اولیه تسلیم کرد. دادیار جدید ادعانامه‌هائی برای چند تن از مقامات عالیرتبه تنظیم کرد، که حکم محکومیت آنان صادر شد. یکی از اعضای هیئت رسیدگی به ادعانامه، نیکسن را در ماجرای واترگیت به عنوان شریک جرمی معرفی کرد که

(۱)Waugh (۲)Wabash (۳)watt (۴)water polo (۵)Watertown (۶)Black (۷)Waterford (۸)Suir
(۹)Watergate affair (۱۰)Richardson

در ادعانامه‌ی دادستان ذکری از او نشده، و مدارک خود را در این باره به کمیته‌ی قضائی تقدیم کرد. در برابر فشار عمومی، نیکسن در آوریل ۱۹۷۴ رونوشتی از مکالمات شخصی خود مربوط به واترگیت را به کمیته‌ی قضائی تسلیم کرد، ولی این عمل نتوانست از سلب اعتماد مردم نسبت به دستگاه اداری او جلوگیری کند، و آمارگیریهای اواسط ۱۹۷۴ نشان داد که اکثریت مردم کشمت او را در مخفی نگاه داشتن ماجرای واترگیت شریک میدانند. در ۲۴ ژوییه‌ی ۱۹۷۴، دیوان عالی حکمی را که از یک دادگاه پایینتر صادر شده بود تأیید کرد، بنا بر این حکم، نیکسن ناچار بود نوارهای بیشتری را که دادیار از او خواسته بود به وی تسلیم کند. در این ضمن کمیته‌ی قضائی مجلس نمایندگان کار تحقیق خود را به پایان رسانید، و ۳ دلیل برای متهم کردن نیکسن اقامه کرد (۲۷–۳۵ ژوییه). به دنبال این اتهام، چند روز بعد نیکسن استعفا کرد (۹ اوت)، و ج. فورد، معاونش، جانشین او شد. فورد فرمانی صادر کرد و از همه‌ی جرایمی که احتمالاً نیکسن در دوران ریاست جمهوری خود مرتکب آنها شده بود، او را مورد عفو قرار داد. ماجرای واترگیت، علاوه بر آنکه در دستگاه حکومت کشمت آشفتگی پدید آورد، مایه‌ی سلب اعتماد و بدگمانی عمومی نسبت به مقامات رسمی دولتی شد.

واترلو[1] (wātərlu)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۷۵٬۵۳۳)، ل‌ش آیووا، کشمت، بر رود سیدر، لغ سیدر رپیدز. در ۱۸۴۵ مسکون شد. مرکز بازرگانی و صنعتی ناحیه‌ای است که مردم آن به کشاورزی و دامپروری اشتغال دارند.

واترلو، بلژیک، ← واترلو، جنگ.

واترلو، جنگ[2] (vāterlo)، ژوئن ۱۸۱۵، آخرین کارزار در جنگهای ناپلئونی، که در محلی به نام **واترلو** (vāterlo) در ایالت برابان در بلژیک روی داد. ناپلئون I که با اتحاد اروپائی رو به رو شده بود امیدوار بود که پیش از آنکه به سراغ اتریشیها و روسها برود، انگلیسها و پروسیها را شکست بدهد. گ. ل. فون بلوشر را در لینیی شکست داد (۱۶ ژوئن) و گروهی را به تعاقب او فرستاد، و خود برای کوک به م. نه در جنگ با ولینگتن، به کاتر برا[3] (kātr brā؛ دهکده‌ای در ایالت برابان) رفت. ولینگتن در ج واترلو موضع گرفت و منتظر حمله شد. ناپلئون در ۱۸ ژوئن حمله کرد. انگلیسها فاتحانه مقاومت کردند، و بلوشر که از دست فرانسویها گریخته بود به انگلیسها پیوست. فرانسویها بسختی شکست خوردند. ناپلئون در ۲۲ ژوئن کناره‌گیری کرد.

واتس[4]، **آیزک** (āyzək wāts)، ۱۶۷۴–۱۷۴۸، کشیش انگلیسی و نویسنده‌ی سرودهای مذهبی. در روزگار خود یکی از روحانیان برجسته در مخالفت با مقررات جاری بود، ولی در ۱۷۱۲ بیماری سخت او را تقریباً منزوی کرد. صدها سرود وی مجسم‌کننده‌ی خشکی مذهب کالونی است، ولی با ظرافت و مهر آمیخته و ملایم شده است. چند سرودی که از وی بر جای مانده نماینده‌ی لطیفترین سرودهاست. آنها که با مصراعهای "مسیح هر جا که خورشید است حکومت میکند"، "هنگامی که به صلیب شکفت انگیز مینگرم"، "شادی برای جهان"، و "ای خدای یاور ما در عمرهای سپری‌شده" شروع میشود، در مجموعه‌ی تقلید مزامیر داود (۱۷۱۹) گرد آمده است.

واتس[4]، **جورج فردریک** (jorj fredrik wāts)، ۱۸۱۷–۱۹۰۴، نقاش و مجسمه‌ساز انگلیسی. نخست در آکادمی شاهی هنر و سپس در ایتالیا تحصیل کرد، و در ایتالیا شوق سرشاری به نقاشی رنسانس و مجسمه‌سازی یونانی نشان داد، که هر دو نوع آثار وی از این هر دو متأثر است. ابتدا چند سفارش تزیینی انجام داد که فرسکوی بزرگ عدالت (لینکنز این، لندن)، اقتباس از مکتب آتن رافائل، یکی از آنها است. بسیاری از تصاویر استعاری او در گالری تیت لندن نگاهداری میشود. گالری ملی تصاویر، لندن، شامل کلکسیون مهمی از تصاویر معاصران برجسته‌ی او میباشد. موزه‌ی متروپلیتن نیویورک آرمادله در ناخوس او را دارد.

واتساعت[5] (-vāt؛ علامت، Wh)، واحد عملی کار، و آن کار ماشینی است با توان یک وات در یک ساعت. هر واتساعت معادل ۳٬۶۰۰ ژول و معادل ۸۶۰٫۱۱ کالری است. نیز ← **کیلووات‌ساعت**

واتسلاف، تلفظ ونسلاوس به زبان چک.

واتسن[6]، **جان برودس** (jān brodəs wātsən)، ۱۸۷۸–۱۹۵۸، روانشناس امریکائی، مؤسس مکتب معروف به اصالت رفتار در روانشناسی. در ۱۹۰۳–۰۸ در دانشگاه شیکاگو تدریس کرد، و سپس استاد و مدیر (۱۹۰۸–۲۰) آزمایشگاه روانشناسی جانز هاپکینز بود. در مکتب اصالت رفتار او مفهوم فعالیت ذهنی خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه به دور افکنده شده است. تحقیقات وی او را به این نتیجه رسانید که فقط ۳ پاسخ غیر مشروط (ترس، محبت، و خشم) در نوزاد وجود دارد. آثاری چند در روانشناسی و اصالت رفتار نگاشته است.

واتسن[6]، **جیمز دیولی** (jeymz diuī wātsən)، ۱۹۲۸– ، زیستشناس و مربی امریکائی. در ۱۹۵۱ همراه با ⇐ ف. ه. ک. کریک، در آزمایشگاه کوندیش دانشگاه کیمبریج به پژوهش در پاره‌ی ساختمان مولکولی د.ان.آ (⇐ اسید نوکلئیک) پرداخت. یافته‌های ایشان سبب شد که با م. ه. ف. ویلکینز که قسمتی از کارهای ایشان بر پایه‌ی تحقیقات او بود مشترکاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۲ در فیزیولوژی و پزشکی شوند. واتسن از ۱۹۵۵ استاد دانشگاه هاروارد است. تحقیقات عمده‌ی وی در زمینه‌ی تولید مثل باکتریخواران و ژنتیک باکتریها است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

واتسن، دکتر: ← شرلوک هومز.

واتسن[6]، سر **ویلیام** (sər wilyam wātsən*)، ۱۸۵۸–۱۹۳۵، شاعر انگلیسی. نخستین دیوان شعر موفقیت‌آمیز وی گور وردزورث (۱۸۹۰) بود، و در پی آن مرثیه‌ای برای تنیسن، به نام سرشک فرشتگان شعر (۱۸۹۲)، انتشار داد. به سوناتها و غزلهایش نیز شهرت دارد.

واتسنج[7] (vātsanj) یا **واتمتر** (vātmetr؛ فنی)، اسبابی برای اندازه‌گیری قدرت برق مصرف‌شده در یک مدار برقی بر حسب وات. آنچه در خانه‌ها به نام کنتور برق نصب شده همان واتمتر است.

واتسن-گوردن، سر جان: ← گوردن، سر جان واتسن.

واتسن-وات[8]، سر **رابرت (الگزاندر)** (-sər rā* bərt alegzāndər wātsən-wāt)، ۱۸۹۲–۱۹۷۳، فیزیکدان انگلیسی. در ضمن خدمت دراز خود (۱۹۱۵–۵۲) در دستگاه دولت، در ۱۹۳۵ روشی برای یافتن محل هواپیماها در آسمان پیشنهاد کرد که، بعد از تکمیل، به اختراع رادار انجامید. در جنگ II ریاست اداره‌ی رادیو انگلستان با او بود (۱۹۴۳–۴۶) و پس از آن در مسائل علمی کشمت و انگلستان طرف مشورت قرار میگرفت.

واتفرد[9] (wātfərd)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۷۸٬۱۱۷)، هارتفردشر، ج‌ش انگلستان. صنعت عظیم نشر واتفرد بسیاری از نشریه‌های متناوب را تولید میکند. صنایع دیگر آن مهندسی، تولید کالاهای پشمی و ابریشمی، کاغذ، مواد شیمیائی، و آب جو است.

واتل[10]، **امریش دو** (emeriš dē vātel)، آلمانی **فون فاتل** (fon fātel)، ۱۷۱۴–۶۷، فیلسوف و حقوقدان سویسی. آثارش در باره‌ی حقوق فطری (حقوق افراد...، ۱۷۵۸) موجب شد که او را یکی از مؤسسان حقوق بین‌المللی مدرن بشمارند.

واتلینگ یا **واتلینگز:** ← سان سالوادور.

واتلینگز یا **واتلینگ:** ← سان سالوادور.

واتلینگ ستریت[11] (wātling strit)، جاده‌ی مهم قدیم در انگلستان که رومیها ساخته بودند. طول این جاده ح ۱۶۰ کم بود که از لندن به ولایت شرایشر میرفت. در قرون وسطی مورد استفاده بود، قسمتهائی از آن هنوز در کمال خوبی است.

واتمتر: ← واتسنج.

واتنایوکول[12] (vātnāyëkul)، پهنه‌ی وسیع یخ، به مساحت ح ۸٬۱۶۰ کمم، ج‌ش ایسلند؛ بزرگترین یخچال طبیعی در اروپا. مرتفعترین نقطه‌اش قله‌ای به ارتفاع ۲٬۱۱۹ متر است که در یخچال اورایوایوکوتل[13] (ërāyvāyëkutl) سر بر افراشته است.

واتو[14]، **آنتوان** (ānтuān vāto)، ۱۶۸۴–۱۷۲۱، نقاش فرانسوی فلاندری الاصل، از پیشروایان سبک رژانس، مته والانسین. تا ۱۷۰۴ فقر او را وادار کرده بود که در کارگاههای هنرمندان فرومایه کار کند و به ساختن صحنه‌های

---

(۱)Waterloo (۲)Waterloo campaign (۳)Quatre Bras (۴)Watts (۵)watt-hour (۶)Watson (۷)watt-meter (۸)Watson-Watt (۹)Watford (۱۰)Vattel (۱۱)Watling Street (۱۲)Vatnajökull (۱۳) Öraefajökull (۱۴)Watteau

عادی و مذهبی بپردازد. در ۱۷۰۴—۰۸ در کارگاه نقاش ماهری به نام کلود ژیلو[1] (klod ǰilo، ۱۶۷۳—۱۷۲۲) کار میکرد که در پرداختن صحنه‌های زندگی تئاتری استاد بود و بعدها واتو از همین سبک در ساختن بعضی از بهترین نقاشیهای خود—همچون عشق در تئاتر ایتالیائی و عشق در تئاتر فرانسوی (هر دو در موزه‌ی برلین)— استفاده کرد. در ۱۷۰۸—۰۹ واتو با نقاش تزیینی زبردست، کلود اودران[2] (klod odrān، ۱۶۵۷—۱۷۳۴) همکاری داشت. در سالهای دیگر زندگی، واتو مورد توجه حامیانی برجسته، از جمله کنت دو کلوس[3] (kont dë kelüs*، ۱۶۹۲—۱۷۶۵) نویسنده‌ی زندگینامه‌ی او، قرار گرفت، و در ۱۷۱۷ به عضویت فرهنگستان سلطنتی نقاشی و مجسمه‌سازی رسید. پرده‌ی نقاشی عزیمت با کشتی به قصد جزیره‌ی سیترا (موزه‌ی لوور)، که کار همین سال وی بود، به عنوان اثری برای پذیرش وی به فرهنگستان تقدیم شد. این موضوع، که توسط واتو و پیروان وی تکرار شد، از ویژگیهای هنر او به شمار میرود؛ ظرافت و خیالپردازیی که در نقاشیهای وی با رنگهای مدادی گرم و درخشان بیان شده، او را در میان بزرگترین نقاشانی قرار داده است که رنگ در کار ایشان نقش اساسی داشته است. کیفیتی غنائی و جورجونه‌ای (← جورجونه) در صحنه‌پردازیهای شاد و احساساتی او چنان به صورت دل‌انگیز نفوذ کرده است که هیچ یک از پیروان او نتوانسته است از این جهت به او برسد. واتو، از سیماهای بسیار زودگذر زندگی توانسته است هنری ماندگار و فردی بیافریند. نقاشیهای زیبا و ظریف او بر مد زمان او و حتی بر طرحریزی باغها در قرن ۱۸م تأثیر کرده بوده است. آثار دیگر او غالباً نمایشگر جشنهای در هوای آزاد یا چهره‌های بازیگران تئاتر است. نمونه‌های نقاشیهای او در موزه‌های لوور، برلین، مترپلیتن، هنرهای ظریف بستن موجود است.

واتیکان[4] (vātikān) یا **شهر واتیکان**، ایتالیائی **چیتا دل واتیکانو** (cittā del vātikāno)، مقر پاپ در رم (← پاپ؛ کاتولیک رومی، کلیسای). پس از خاتمه‌ی "مسئله‌ی رم" (← لاتران، پیمان) با پیمان لاتران ۱۹۲۹ میان پاپ پیوس XI و ویکتور امانوئل III (در نتیجه‌ی مذاکرات میان کاردینال گاسپاری و موسولینی)، شهر واتیکان (۴۴ هکتار؛ در ۱۹۷۶ جه تخمیناً ۷۰۰) عنوان کشور مستقلی پیدا کرد که فرمانروای مطلق آن شخص پاپ است؛ میتوان گفت که از لحاظ سیاسی به ایالات پاپی قدیم شبیه است، ولی منشأ آن با ایالات پاپی ارتباطی ندارد. به صورت قطعه‌زمین تقریباً مثلث‌شکلی از شهر رم است که بر کرانه‌ی غربی رود تیبر، در غ قلعه‌ی سانت آنجلو قرار دارد. در گوشه‌ی جش آن میدان ← کلیسای سان پیترو واقع است که ایوانهای ستوندار باشکوهی که عنوان مدخل کلیسا را دارد اطراف آن را احاطه کرده است. در ل این میدان پهنه‌ی چهارگوشی است مشتمل بر معدودی خیابانها که ساختمان اداری و پارک بلودره در کنار آنها واقع است. در غ بلودره کاخهای پاپی قرار دارد که در واقع واتیکان خاص همانها است. در آن سوی کاخهای پاپی، باغهای واتیکان است که نیمی از این کشور کوچک را فرا گرفته و از طرف غ و ج با باروی معروف به باروی لئویی (منسوب به پاپ لئوی IV) محصور شده است. بدین ترتیب، شهر واتیکان منحصر است به مقر پاپ، کلیسای پاپی، و بعضی از ادارات و دفترهای ملحق به آن. در خود شهر رم نیز چندین کلیسای جامع و کلیسا و ساختمانهای دیگر، گرچه در قلمرو واتیکان نیستند، جزئی از کشور پاپی محسوب میشوند؛ کلیساهای جامع لاتران و مریم مقدس‌کبیر و سان پائولو از این جمله است. قصر سان کالیستو بر دامنه‌ی کوههای یانیکولوم نیز از مصونیت واتیکان برخوردار است؛ مقر تابستانی پاپ کاستل گاندولفو نیز چنین است. استقلال سیاسی واتیکان، که دولت ایتالیا آن را تضمین کرده و از آن حمایت میکند، با پول و تمبر پستی و پرچم خاص واتیکان نمودار میشود، و نیز، با اینکه کشورهای خارجی و از جمله ایتالیا، در آن نمایندگان سیاسی دارند، و واتیکان برای خود شارمندی خاص دارد، حکومت عرفی در دست حاکمی غیر دینی و یک شورای اداری است که همه‌ی آنان را پاپ منصوب میکند و در مقابل او مسئولیت دارند. قانون واتیکان قانون کلیسائی و دادگاهها جزئی از دستگاه کلیسا است، و تنها دادگاه مخصوص شهر واتیکان یک دادگاه شهرستان است که به دعاوی مدنی و جزائی در شهر رسیدگی میکند و از سه قاضی تشکیل میشود. واتیکان برتر از هرچیز مقر حکومت مرکزی کلیسای کاتولیک رومی است و این اصطلاح برای خود دولت واتیکان به کار میرود. به سبب وجود کارهای وسیع و گوناگون، دستگاه اداری تکامل‌یافته‌ای برای معاونت پاپ در امور مختلف فراهم آمده است. شورای خصوصی و کابینه‌ی پاپ کالج کاردینالها یا کالج مقدس (← کاردینال) نام دارد. پاپ میتواند. بدون رضایت کاردینالها، هر طور که خود بخواهد عمل کند، ولی عملاً در اجرای جزئیات بیشتر امور و وظایف خود به آنان اعتماد میکند. مجموع دستگاه اداری پیرامون پاپ که در مقابل او مسئول است، به نام کوریا رومانا (← کاردینال) خوانده میشود. صاحبمنصبان ارشد کوریا، با افسران گارد و بعضی از اشخاص دیگر، روی هم رفته خانواده‌ی پاپی نام دارد. قدمت و اهمیت دربار پاپ، به آن رنگ و خصوصیت دربارهای سلطنتی بخشیده و تشریفات درباری و انجام مراسم با لباسهای خاص و نظایر این امور به صورتی دقیق در آن مراعات میشود. گارد سویسی از جان پاپ محافظت میکند؛ این گارد گروه کوچکی از کاتولیکهای سویسی است، و لباس متحدالشکل به سبک رنسانس ایشان برای دیدارکنندگان واتیکان جالب توجه است. کاخهای واتیکان توده‌ی نامنظمی از ساختمانهای سه یا چهارطبقه است که در امتداد خط مستقیم ساخته شده و ملحقاتی که بعداً به آنها افزوده‌اند در این خط مستقیم شکستگی به وجود آورده است. مقر پاپ و دفاتر وابسته‌ی به او قسمت نزدیک به ستونها را اشغال میکند، و باقی ساختمانها به موزه‌ها و ← کتابخانه‌ی واتیکان اختصاص دارد. طبقه‌ی همکف عموماً همان طبقه‌ی حیاطها است که گالریها اطراف آنها را احاطه کرده و سبب جدا شدن قسمتهای مختلف از یکدیگر میشود. موزه‌های واتیکان از مهمترین موزه‌های جهان به شمار میروند و عبارتند از موزه‌ی پیوکلمنتینو (کلمنس XIV و پیوس VI) در منتهی‌الیه لغ محوطه‌ی ساختمانها، مشتمل بر بلودره، و محتوی یکی از مهمترین مجموعه‌های آثار عتیقه‌ی جهان؛ گالری کیارا مونتی، مشتمل بر مجموعه‌ای از حجاریهای یونانی و تقلیدهای آنها در دوره‌ی رنسانس؛ براتچو نوئوو (brātco nuevo، =جناح نو) که بدون شک عالیترین موزه‌ها از لحاظ هنر تزیینی است؛ و موزه‌ی مصری و موزه‌ی اتروریائی، رو به روی براتچو نوئوو و ← کتابخانه‌ی واتیکان به تمامی در جبهه‌ی غربی حیاط بلودره قرار گرفته است. در میان نمازخانه‌های واتیکان، نمازخانه‌ی سیستین از همه معتبرتر است. تاریخ واتیکان به عنوان مقر پاپ از قرن ۵م آغاز میشود که امپراطور قسطنطین I نخستین کلیسای سان پیترو را بنا کرد. پاپها معمولاً تا زمان اسارت بابلی در لاتران زندگی میکردند، ولی ائوگنیوس III، کلستینوس III، و اینوکنتیوس III در بهتر کردن واتیکان کوشیدند. پس از بازگشت دستگاه پاپی به رم (۱۳۷۷) واتیکان جایگاه زندگی پاپها شد. آنچه بیشتر در این انتخاب تأثیر داشت آن بود که واتیکان در خارج رم قرار گرفته بود، و پاپها به تجربه دریافته بودند که سکونت در محلی قابل دفاع برای حفظ جان ایشان بهتر است. پاپهای رنسانس، بالخاصه سیکستوس IV، اینوکنتیوس VIII، آلکساندر VI، یولیوس II، و کلمنس VII حامیان بزرگ هنرهای ظریف بودند؛ آنان به گردآوری مجموعه‌های بزرگ هنری و ساختن گالریها آغاز کردند. پاپهای دوره‌ی اصلاحات کاتولیکی به این کار ادامه دادند، ولی چندان به ایجاد طرحهای تازه‌ی از این نوع نپرداختند. گرگوریوس XIII و سیکستوس V مبالغ هنگفتی صرف واتیکان کردند، و نیز آغاز ساختمان بنای کویرینال از ایشان است که از قرن ۱۷م تا قرن ۱۹م مقر پاپها بود، و بعد از ۱۸۷۰ کاخ سلطنتی ایتالیا شد. کلمنس XIV، پیوس VI، و پیوس VII بیشتر به موزه‌های واتیکان توجه داشتند. واتیکان در سراسر سال به روی دیدارکنندگان باز است، و پاپ غالباً زائران را به‌صورت دسته‌جمعی یا فردی میپذیرد. شهر واتیکان ایستگاه راه آهن مخصوص به خود دارد، و دستگاه سخن‌پراکنی رادیوئی بزرگ آن توسط مارکونی در دوره‌ی پاپی پیوس XI تأسیس شد.

واتیکان، اولین شورای[5]، ۱۸۶۹—۷۰، ۲۰مین شورای دینی عمومی کلیسای کاتولیک رومی که به فرمان پاپ پیوس IX تشکیل شد که از ۱۸۶۴ قصد خود را برای تشکیل آن ابراز داشته بود. به علت وضع سیاسی ایتالیا (املاک

(۱)Gillot (۲)Audran (۳)Caylus (۴)Vatican (۵)Vatican Council, First

پاپی تنها مانع تشکیل یک ایتالیای متحد بود) مصلحت بودن تشکیل چنین شورائی مورد تردید مقامات کاتولیکی بود که همیشه اِعمال شدت را از طرف کلیسا جایز نمیشمردند. در ۱۸۶۸ در سراسر اروپا شایع بود که هدف از تشکیل شوری فتوی دادن به عصمت کلیسا است و شوری میخواهد با عمل خود مخالفت پاپ را با راسیونالیسم و لیبرالیسم جدید تأیید کند. به همین جهت در محافل غیر کاتولیک فرانسه و انگلستان و آلمان حمله‌هائی به فکر انعقاد شوری میشد. در داخل خود کلیسا نیز بعضی با حکم عصمت کلیسا مخالف بودند و حتی به آن اعتراض میکردند. مهمترین مخالفانْ دولینگر در آلمان، ← لرد اکتن در انگلستان، و مونتالامبر در فرانسه بودند. شوری در ۸ دسامبر ۱۸۶۹ در کلیسای سان پیترو تشکیل شد که ح 600 نفر از مقامات برجسته‌ی کلیسا (بطرک، اسقف اعظم، اسقف، کشیش، و علمای الاهیات) از سراسر جهان در آن حضور داشتند. از کلیساهای شرقی نیز دعوت شده بود و تشکیل شوری را رسماً به پروتستانها اطلاع داده بودند. در اواخر ۱۸۷۰، با ورود سربازان ایتالیایی به رم، کار شوری متوقف شد، و یک ماه بعد پاپ شوری را برای مدتی نامعلوم تعطیل کرد؛ پس از آن دیگر تجدید جلسه نشد. دو لایحه از طرف شوری پیشنهاد شد و پاپ آنها را تصویب کرد. نخستین آنها مربوط به ایمان و مشتمل بر چهار فصل و مضمون عمده‌ی آن این بود که خدا جنبه‌ی شخصی دارد و آدمی به میانجیگری عقل و وحی میتواند او را بشناسد، و اینکه ایمان فضیلتی فوق طبیعی است، و اینکه عقل و ایمان با یکدیگر سازگارند و هیچگونه تناقضی با هم ندارند. لایحه‌ی دوم مربوط به مقام پاپ بود و در آن به صراحت عقیده‌ی منزه بودن پاپ از خطا بیان شده بود (← عصمت کلیسا). پس از شوری در محافل غیر کاتولیک بحثهای فراوانی درباره‌ی عصمت کلیسا شد و حمله‌های سختی به پاپ و شوری و کلیسا کردند. در داخل کلیسای کاتولیک رومی مدت چند قرن عصمت کلیسا مورد قبول عام بود. گروه معدودی از کلیسا جدائی گرفتند که از آن جمله بودند دولینگر و پیروانش در آلمان و گروه کوچکتر از پیروان شارل لوازون[1] (Śārl luāzon؛ ۱۸۲۷–۱۹۱۲، معروف به پر یاسنت) در فرانسه. نتایج سیاسی شوری گوناگون بود، در آلمان دستاویزی برای مبارزه‌ی موسوم به کولتور کامپف بیسمارک با کلیسا شد، اتریش آن را بهانه‌ای برای فسخ کنکورد۱ قرار داد، و فرانسه با یادداشتی آن را طرد کرد که انگلستان و اسپانیا و پرتغال نیز آن را تأیید کردند.

واتیکان، دومین شورای[2] یا **واتیکان II، ۱۹۶۲–۶۵**، ۲۱مین شورای دینی جهانی کلیسای کاتولیک رومی که به فرمان پاپ یوآنس XXIII انعقاد یافت که نیت خود را برای تشکیل آن در ۱۹۵۹ ابراز داشته بود. هدف آن تجدید حیات روحی کلیسا و تجدید نظر در وضع کلیسا نسبت به جهان جدید بود. چشمگیرترین نوآوری این شوری، که در ۱۱ اکتبر ۱۹۶۲ تشکیل شد، این بود که از کلیساهای ارتدوکس و پروتستان برای فرستادن ناظرانی به شوری دعوت شد؛ با آنکه جلسات سرّی بود، عده‌ی زیادی نماینده از کلیساهای سراسر جهان در آن حضور داشتند. این وسعت دامنه هماهنگ با سه نهضت کلیسای جامع، و هدف آن ایجاد تفاهم و تسامح بیشتر میان کلیساها بود. سیمای برجسته‌ی دیگر این شوری تنوع ملیتها و فرهنگهائی بود که در میان آباء کلیسای جمع‌شده از همه‌ی قاره‌های زمین به چشم میخورد. یکی از منظورهای اظهارشده‌ی این شوری وارد کردن تغییراتی در آداب و شعائر عبادت بود تا چنان شود که مردمان عادی بیشتر به کلیسا تمایل پیدا کنند و تنوع در الفاظ و آداب عبادت بیشتر شود. روش انعقاد جلسات بسیار با دموکراسی همراه بود و مخصوصاً در مورد اهمیتی که باید به هر یک از دو منبع کتاب مقدس و سنت داده شود مباحثات و مناظرات مفصلی در گرفت. گروه به اصطلاح "مترقی" در شوری بیشتر از تحقیقات جدیدی که در کتاب مقدس صورت گرفته طرفداری میکرد، در صورتی که گروه به اصطلاح "محافظه‌کار" برای روایات و سنتها قائل به قدسیت خاص بود. در اجلاسیه‌ی اول آن، که در ۸ دسامبر ۱۹۶۲ پایان یافت، هیچ تصمیمی نگرفتند و هیچ منشور پاپی صادر نشد، ولی زمینه برای رو به رو شدن با مسائل بزرگ و کوچکی از قبیل توصیه‌های موافقت‌آمیز در مسائل اجتماعی و تغییراتی در قوانین شریعت و ابطال فهرست کتب ضاله فراهم آمد که در مورد بسیاری از آنها در اجلاسیه‌های بعد تصمیماتی گرفته شد و به تصویب رسید. در اجلاسیه‌ی دوم (سپتامبر–دسامبر ۱۹۶۳) قانونی در باره‌ی اجرای نماز مقدس (که بنا بر آن ادای نماز به الفاظ محلی مجاز شناخته شد و در باره‌ی شرکت مردمان غیر روحانی در آداب و شعائر تأکید شد) و فرمانهائی برای استفاده از وسایل ارتباط جمعی صادر شد. نتیجه‌ی اجلاسیه سوم (سپتامبر–نوامبر ۱۹۶۴) صدور قانون اعتقادی در باره‌ی کلیسا (که اصل همکاری اسقفان با پاپ در آن تأیید شد)، فرمانهائی مربوط به سراسر جوامع مسیحی و کلیساهای کاتولیک شرقی، و اعتقاد به "مادر کلیسا" بودن حضرت مریم بود. پاپ پاولوس VI اجلاسیه‌ی چهارم (سپتامبر–دسامبر ۱۹۶۵) را افتتاح کرد و در ضمن آن اظهار داشت که یک شورای اسقفی برای همکاری با پاپ در اداره‌ی کلیسا تأسیس کرده است. این اجلاسیه‌ی نهائی قانون اعتقادی مربوط به وحی الاهی و قانون مربوط به وظایف کشیشان را در جهان جدید صادر کرد؛ دیگر از کارهای آن صدور فرمانهائی در خصوص خدمات دینی اسقفان، حیات دینی (یعنی زندگی فرقه‌های دینی)، تعلیم و تربیت کشیشان، روحانیت و زندگی کشیشان، مبارزه با بیدینی، و فعالیتهای کلیسا بود؛ و نیز بیانیه‌هائی در باره‌ی آموزش و پرورش مسیحی، آزادی دینی، و ارتباط کلیسا با ادیان غیر مسیحی (و از جمله فقره‌ی مهم مبتنی بر محکوم کردن افکار ضد سامی و اعتراف به "روابط روحانی که پیروان عهد جدید را به حضرت ابراهیم پیوند میدهد") صادر کرد. پیش از پایان یافتن شوری، پاپ پاولوس به تأسیس کمیسیونهائی اقدام کرد که مأمور عملی ساختن تصمیمات وسیع شوری بودند؛ این کمیسیونها در دهه‌ی ۱۹۷۰ کار خود را ادامه داده‌اند.

واتیکان، کتابخانه‌ی[3]، تأسیس قرن ۱۵م در رم، قدیمترین کتابخانه‌ی عمومی اروپا که یکی از کتابخانه‌های عمده‌ی جهان است. در آغاز برای نگاهداری کتابهای خطی تأسیس شده بود. پلاتینا[4]، نخستین کتابدار آن، فهرستی از ح ۲'۵۰۰ نسخه‌ی کتب این کتابخانه را فراهم کرد. امروز بیش از ۷۵'۰۰۰ نسخه‌ی خطی و بیش از ۹۰۰'۰۰۰ کتاب چاپی دارد، و این سوای بایگانیهای واتیکان است که خود مشتمل بر مجموعه‌های جداگانه است. در قرن ۲۰م، مخصوصاً با کومک موقوفات کارنگی برای صلح، تسهیلات بسیاری برای استفاده از این کتابخانه فراهم شد؛ کتابداران امریکائی کارهای فراوانی برای فهرست کردن و طبقه‌بندی این کتابخانه انجام دادند (۱۹۲۷–۳۰). میکروفیلمهای مجموعه‌ها و نسخه‌های عمده‌ی واتیکان در ۱۹۵۷ به کتابخانه‌ی دانشگاه سنت لویس، کشمت، سپرده شد.

واثق (vāseq)، شهرت **ابوجعفر هارون**، ملقب به **الواثق بالله**، ۲۰۰–۲۳۲ هق، ۹مین خلیفه‌ی (۲۲۷–۲۳۲ هق) عباسی، پسر و جانشین معتصم عباسی. در ربیع الاول ۲۲۷ هق، پس از مرگ معتصم، به خلافت نشست، و در ذیحجه‌ی ۲۳۲ هق در سامرا به مرض استسقاء وفات یافت. مادرش کنیزکی یونانی به نام قراطیس بود. مدت خلافتش ۵ سال و ۹ ماه و چند روز بوده است. مدت عمر او را بعضی ۴۲ و بعضی ۳۶ سال نیز نوشته‌اند. او نیز مانند پدرش معتصم و عمش مأمون سیاست تفتیش عقاید را پیش گرفت، و کسانی را که قائل به خلق قرآن نبودند تبعید کرد (← محنه)، و حتی هنگامی که در سال ۲۳۱ هق فداء (← فدیه، قسمت ۲) اسیران میان بیزانس و مسلمانان واقع شد، واثق دستور داد تا اسیران مسلمانی را که رومیان میخواهند با گرفتن فداء مسترد دارند بیازمایند و اگر قائل به مخلوق بودن قرآن نباشند از گرفتن آنان خودداری کنند. در زمان او واقعه‌ی مهم قابل ذکری روی نداد.

واثق I، خلیفه‌ی عباسی مصر؛ ← عباسیان، جدول‌های صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

واثق II، خلیفه‌ی عباسی مصر؛ ← عباسیان، جدولهای صص ۱۶۶۲ و ۱۶۶۳.

واثق بالله، ال-، ۹مین خلیفه‌ی عباسی؛ ← واثق، خلیفه‌ی عباسی.

واجارگاه (vājārgāh)، ده (جم ۲'۳۶۸ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پلرودبار، شهرستان رودسر، استان یکم (گیلان)؛ ۱۶کیلومتری جنوب رودسر. محصولاتش برنج و چای است.

واجب: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

واجب الحفظ: ← صائب تبریزی.

واجب الوجود (vājebo 'l.vojud)، در اصطلاح حکما، آن که وجودش بالذات ضروری و

(۱)Loyson (۲)Vatican Council, Second (۳)Vatican Library (۴)Platina

عدمش بالذات ممتنع و محال است. در مقابل ممکن الوجود که نه وجودش بالذات ضروری است و نه عدمش بالذات ضروری است، و در مقابل ممتنع الوجود که وجودش بالذات ممتنع است. مقصود از بالذات در تعریف مذکور آن است که شیء به خود و به ذات خود، قطع نظر از علت خارجی، متصف به وجوب یا ضروری بودن و متصف به امتناع یا محال بودن باشد. مثلاً، با نزدیک شدن آتش به پنبه یا بنزین، سوختن پنبه و بنزین ضروری و واجب و حتمی است، و این وجوب بالذات نیست بلکه به جهت داشتن علت خاص است، یا ممتنع بودن سوختن پنبه‌ی تر به علت ذات پنبه نیست بلکه به علتی خارج از ذات پنبه است که تر بودن آن است.

از بیان فوق معلوم میشود که واجب‌الوجود آن است که وجودش بدون علت خارجی ضروری و واجب باشد، و معنی این امر آن است که واجب الوجود مستغنی و بی‌نیاز از علت است، زیرا اگر علتی برای وجود او باشد واجب بالذات نمیشود و، به اصطلاح فلسفه‌ی قدیم، واجب بالغیر میگردد، مانند همه‌ی موجوداتی که برای وجودشان علتی هست و با وجود آن علت وجودشان واجب و ضروری است، منتهی وجوب بالغیر نه بالذات. اصل دیگری که از تعریف فوق مستفاد میشود این است که واجب الوجود باید حقیقتی غیر از وجود نداشته باشد و به اصطلاح حکما ماهیت او عین اِنیّت (وجود) است، یعنی مانند اشیاء دیگر نیست که ما در ذهن خود ابتدا حقیقت و ماهیت او را تصور میکنیم بی‌آنکه به وجود خارجی او معترف باشیم و برای اثبات وجود خارجی آن به دنبال علت میگردیم؛ مثلاً، اگر کسی از ستاره‌ی دنباله‌دار بخصوص در فضا که با ستارگان دنباله‌دار دیگر فرقی داشته باشد سخنی بگوید، ماهیت آن در ذهن ما متصور میشود بی‌آنکه به وجود خارجی آن اذعان کنیم و پس از آن از شخص گوینده دلیل و علت وجود آن ستاره‌ی دنباله‌دار را میپرسیم. واجب الوجود اگر ماهیتی غیر از وجود داشته باشد باید وجود او مثل آن ستاره‌ی دنباله‌دار دلیل و علتی داشته باشد و این خلاف فرض است، زیرا چنانکه گفته شد واجب الوجود مستغنی از علت است. پس واجب الوجود وجودش ضروری است و بی‌نیاز از علت است و ماهیت او عین حقیقت او است. اما اثبات اینکه اصلاً واجب الوجودی هست یا نه بر میگردد به اثبات مبدأ وجودی برای موجودات و اثبات خداوند و آفریننده‌ای برای عالم که خود آفریننده‌ی دیگر نداشته باشد و به اصطلاح، علت اولیٰ و علت العلل باشد.

واجب عینی (vājebe eynī)، در فقه، امر واجبی که هرکس باید خود انجام دهد و دیگری نمیتواند جانشین او شود، مانند نمازهای پنجگانه و حج و جهاد و نظایر آن؛ در برابر آن واجب **کفائی** است.

واجب کفائی (kefā'i)، در فقه، امر واجبی که چون یک نفر آن را انجام داد از عهده‌ی دیگران ساقط میشود، مانند نماز گزاردن بر میت یا غسل دادن او یا بر طرف کردن نجاست مسجد.

واجشناسی: ← فونیک.

واچرخه[1] (vācarxe) [وا (پیشوند تقابل) + چرخه (← چرخنده)]، در هواشناسی، ناحیه‌ای که در آن فشار جوّ نسبت به نواحی اطراف بیشتر است؛ و نیز حالت جو در چنین ناحیه‌ای از جهت فشار و بادهای ناشی از چنین حالت. بادهای واچرخه در حول مرکز ناحیه‌ی واچرخه حرکت مارپیچی دارند، ولی، بر خلاف چرخه، از مرکز دور میشوند، و جهت آنها نیز خلاف جهت بادهای چرخه است. برای تصویر ← چرخه.

واحات، بخش اداری، الجزایر: ← ولایات صحرائی.

واحات الصحراء، الجزایر: ← ولایات صحرائی.

واحد[2] (vāhed) [جمعش آحاد]، در اندازه‌گیری، کمیتی که به عنوان استانده برای اندازه‌گیری کمیتهای همنوع خود به کار میرود (نیز ← کمیت). هر اندازه‌گیری فیزیکی متضمن مقایسه‌ی دو کمیت همنوع است با یکدیگر (مثلاً دو طول، دو نیرو، یا دو شدت جریان برق). اگر یکی از این دو کمیت واحد اندازه‌گیری باشد، عددی که از مقایسه‌ی آن دو حاصل میشود اندازه‌ی کمیت دیگر است بر حسب این واحد. برای اینکه نتیجه‌ی اندازه‌گیری نمونه‌ای از یک کمیت به وسیله‌ی دو نفر یکسان باشد لازم است که این دو نفر یک استانده را به عنوان واحد قبول کنند. برای این منظور، بعضی واحدها ــ بر حسب عرف و عادت، قانون، یا توافق بین‌المللی ــ به عنوان واحدهای اصلی انتخاب شده‌اند. البته میتوان برای هر یک از کمیتهای فیزیکی، رأساً و بدون اعتنا به بستگی آن با کمیتهای دیگر، واحدی انتخاب کرد. در این صورت، مجموعه‌ای پریشان و بی‌ربط از واحدها حاصل میشود. برای احتراز از این امر، پس از انتخاب آحاد اصلی، واحد هر کمیت دیگر را از روی یکی از روابط این کمیت با کمیتهای اصلی (یعنی آنهائی که واحدشان به عنوان واحد اصلی انتخاب شده است) تعریف میکنند به طوری که در این رابطه واحدها با هم متناظر باشند. بدین گونه، مجموعه‌ای از آحاد حاصل میشود که اعضای آن متقابلاً با هم سازگارند، و آن را یک سلسله‌ی آحاد می‌خوانند.

اجزای یک واحدْ هر یک از تقسیمات متساوی آن است که در اندازه‌گیری به کار می‌رود، و اضعاف (az'āf) یک واحدْ هر یک از مضربهای آن است که در اندازه‌گیری استعمال میشود. مثلاً در سلسله‌ی متری، واحد طول متر است؛ سانتیمتر (1/100 متر) از اجزای متر، و کیلومتر (1'000 متر) از اضعاف متر است.

واحد اتمی جرم: ← واحد جرم اتمی.

واحد بریتانیائی حرارت: ← بی.تی.یو.

واحد جرم اتمی[3]، علامت اختصاری (amu)، در شیمی و فیزیک، واحدی که دقیقاً برابر است با 1/12 جرم یک اتم کربون ۱۲، که همجای کربون با 6 پروتون و 6 نوترون در نوکلئوس آن میباشد. amu 1 تقریباً مساوی است با $1,66 \times 10^{-24}$ گرم. پیش از آنکه کربون ۱۲ به عنوان استانده‌ی واحد جرم اتمی پذیرفته شود دو تعریف برای amu وجود داشت. قبل از قرن ۲۰م نظریه‌ی اتمی چنین بود که همه‌ی اتم‌های یک عنصر دارای یک جرم هستند، و وقتی که اکسیژن طبیعی به عنوان مبدأ مقیاس اوزان اتمی اختیار شد وزنی درست مساوی ۱۶ به آن داده شد. همجاهای عناصر رادیوآکتیو در آغاز قرن ۲۰م کشف شد، و در ۱۹۲۹ معلوم شد که اکسیژن ۳ همجا دارد. بدین جهت فیزیکدانان اکسیژن ۱۶ را به عنوان استانده‌ی وزن اتمی اختیار کردند. با این تعریف وزن اتمی اکسیژن مساوی 16,0045 amu بود، زیرا اکسیژن طبیعی مخلوطی است از اکسیژن ۱۶ (بیش از ۹۹٪) و مقادیر اندکی از اکسیژن ۱۷ و اکسیژن ۱۸. ولی شیمیدانان هنوز هم استانده‌ی قبلی را به کار میبردند تا آنکه "اتحادیه‌ی بین‌المللی فیزیک ناب و کاربسته" در ۱۹۶۱ کربون ۱۲ را رسماً به عنوان استانده پذیرفت، و این تصمیم از 1 ژانویه‌ی ۱۹۶۲ به اجرا گذاشته شد. در پاره‌ای موارد، در این کتاب، به جای واحد جرم اتمی، **واحد اتمی جرم** به کار رفته است.

واحد چترباز: ← چتر نجات.

واحد نجومی[4] (علامت اختصاری A.U.)، واحد طول که اصلاً مساوی فاصله‌ی متوسط مرکز زمین از مرکز خورشید است، و برای سنجش فواصل فلکی، خاصه در منظومه‌ی شمسی، به کار میرود. حالیه مقدارش را به 149'604'970 کم (92'956'000 مایل) تثبیت کرده‌اند. به عنوان مثال پلوتون ح .A.U ۳۹ است.

واحد نهائی[5]، در اصطلاح اقتصادی، به آخرین واحد کالای معینی اطلاق میشود که مشتری حاضر به خرید و فروشنده نیز حاضر به فروش آن است. گفته میشود که واحد نهائی آخرین واحد کالائی است که برای خریدار فایده دارد، و اضافه بر آن زاید بر احتیاجات فوری او میباشد. واحد نهائی زمین مزروعی مورد احتیاج شخص به آن قسمت از زمین گفته میشود که درآمد آن بسختی تکافوی هزینه‌ی کشت آن را میکند.

واحدهای ایستانبرقی[6] [علامت اختصاری: ESU]، دستگاههای آحاد برقی که بر واحد ایستانبرقی بار برقی بنا شده است. این واحد بار عبارت از آن مقدار برق است که بار مساوی خود را، که در فاصله‌ی یک‌سانتیمتری آن در خلأ قرار گرفته باشد، با نیروی یک دین دفع کند.

واحدهای برقاطیسی[7] [علامت اختصاری: EMU]، دستگاهی از آحاد برقی در داخل سلسله‌ی سگث مبتنی بر واحدی از قطب مغناطیسی که چون در فاصله‌ی یک‌سانتیمتری قطب

(۱) anticyclone (۲) unit (۳) atomic mass unit (۴) astronomical unit (۵) marginal unit (۶) electrostatic units (۷) electromagnetic units

مشابه خود قرار گرفته باشد، آن را با نیروی یک دین دفع کند. واحد برقاطیسی جریان برق جریانی است که چون در قوسی از دایره به شعاع و طول یک سم بگذرد، بر واحد قطب مغناطیسی که در مرکز آن قرار گرفته باشد نیروئی مساوی یک دین وارد کند. واحد برقاطیسی مقاومت عبارت از مقاومتی است که چون جریانی به شدت واحد از آن بگذرد، انرژی تلف‌شده به صورت حرارت در آن در هر ثانیه مساوی یک ارگ باشد. واحد برقاطیسی پتانسیل عبارت از پتانسیلی است که چون در میان دو سر یک هادی به مقاومت یک واحد برقاطیسی مقاومت برقرار شود، جریانی به شدت یک واحد برقاطیسی در آن تولید کند.

واحدی (vāhedi)، نام سلسله‌ای در عربستان جنوبی که بر سلطنتهای بئر علی (be're ali) و بلحاف (balhāf) فرمانروائی داشتند. سرزمینهای ایشان به دو قسمت سفلی و علیا تقسیم میشد، و رأس القسیم (ra'so 'l.qosaym) در غ و الحصی الحمرا (al-hosa 'l.hamrā) در ش مرزهای اراضی کرانه‌ای بود. در ۱۸۷۰ میان سلطان هادی واحدی با ترکان عثمانی مذاکراتی صورت گرفت تا دو بندر بئر علی و مجدحه (majdaha) برای ساختن قرنطینه به ترکان واگذار شود، ولی به علت مخالفت انگلیسها این نقشه عملی نشد. در ۱۸۸۲ با موافقت سلطان واحدی پرچم عثمانی در بندر اخیر افراشته شد و از نام پادشاه عثمانی در خطبه‌ی نماز جمعه سخن میرفت، ولی جز این وابستگی و فرمانبرداری در کار نبود. در ۱۸۸۸ انگلیسها با سلطانهای بلحاف و بئر علی پیمان حمایت منعقد کردند و این سلاطین، در مقابل دریافت مقرری سالانه، قبول کردند که بدون رضای انگلستان با هیچ دولت خارجی قراردادی نبندند، و از آن پس تا استقلال عدن اراضی واحدی در دایره‌ی نفوذ انگلستان در عربستان جنوبی قرار گرفت.
نیز ← عربستان جنوبی، قسمت I.

واحدی، ابوالحسن علی (vāhedi) [ابوالحسن علی ابن احمد متوی نیشابوری (mattavi-) منسوب به متویه (mattuya)، نام جد سوم او]، فت ۴۶۸ هق، ادیب و نحوی و مفسر قرن ۵م هق. از آثار اوست: اسباب النزول؛ الحاوی لجمیع المعانی، در تفسیر قرآن که به نام تفسیر واحدی معروف است، و خود شامل سه تفسیر به نامهای بسیط، وجیز، و وسیط میباشد؛ کتاب المغازی؛ و شرح دیوان متنبی.

واحه[1] (vāhe)، سرزمینی در میان بیابان که، به علت وجود آب در آن، حاصلخیز شده است. گاهی فقط مجموعه‌ای از چند درخت خرما است و زمانی ممکن است ناحیه‌ی حاصلخیزی به وسعت چند صد کیلومتر باشد. در واحه‌های کوچک آب معمولاً از چشمه‌ی کوچک منفردی به دست می‌آید؛ گاهی ممکن است نقطه‌ای باشد که در آنجا جریان آبی از یک دره‌ی کوهستانی سرازیر میشود و یک پنجه‌ی آبرفتی تشکیل میدهد. واحه‌های بزرگتر، از قبیل آنها که با رودهای نیل یا فرات ساخته میشود، ممکن است ناحیه‌ی زراعتی و مسکونی وسیعی فراهم آورند. در واحه‌های بیابانهای بسیار گرم، درخت اصلی خرما است، که غذای اصلی مردم واحه‌نشین نیز همان است.

واخان، دره‌ی تنگ و مرتفعی در ل‌ش افغانستان در پامیر، که ناحیه‌ای را میان تاجیکستان و هند (کشمیر) تشکیل میدهد، نیز رودی که در این دره جاری است و به آب پنج (← پنج یا آب پنج) میریزد.

واختانگ: ← گرگین خان گرجی.

واختانگ گورگسلانی: ← گرجستان، قسمت VI.

واختو، فتحعلی خان: ← واختو خان.

واختو خان (vāxeštu xān). فت ۱۰۷۸ هق، حاکم (۱۰۴۲–۷۸ هق) بخش شرقی خوزستان. در ۱۰۴۲ هق شاه صفی صفوی او را به حکومت این ناحیه منصوب کرد. وی مردی کاردان و نیکو رفتار بود، و در آبادانی شهر شوشتر و محل مأموریت خود کوشید. پس از وی، پسرش **فتحعلی خان واختو** به حکومت نشست. از کارهای او ساختن پل شوشتر (← شوشتر) است.

وادسو، شهر، ← فینمارک، لهستان.

وادنزه: ← زولیدر زه.

وادوتس[2] (vāduts)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳٬۹۲۱)، مرکز امیرنشین لیختنشتاین، بر کنار رود راین. در جنگ میان سویس و امپراطوری مقدس روم بکلی ویران شد (۱۴۹۹)، و در قرن ۱۶م دوباره ساخته شد. مرکز جلب سیاحان است. تلفظ آلمانی آن **فادوتس** است.

وادی، عربی، به معنی دره و گذرگاه سیل و رودخانه که بر سر بسیاری از اسامی جغرافیائی سرزمینهای عربی (مثلاً وادی القری) میآید، همین کلمه است که در اسامی جغرافیائی اسپانیائی مأخوذ از عربی به صورت **گوادی** و در سایر زبانهای اروپائی به صورت گوادی و نظایر آن دیده میشود؛ لفظ واد (← شعب) صورت عربی دیگری از همین کلمه است.

وادی آش یا **وادیاش** (vādiāš)، اسپانیائی **گوادیخ**[3] (guādix)، رودی به طول ۵۸ کم، ایالت غرناطه، اسپانیا. شهر **گوادیخ** بر کنار آن واقع است.

وادی الحجاره، اسپانیا، ← گوادالاخارا.

وادی الرشاء: ← جبله، کوه.

وادی السالله، رود، عربستان: ← مأرب.

وادی القری (vāde 'l.qorā)، دره‌ای میان مدینه و واحه‌ی العلا، بر سر راه تجارتی قدیم میان عربستان جنوبی و شام. مهمترین محل در وادی القری العلا است که نخلستانها و کشتزارهای گندم آن از برکت چشمه‌های آب گرم موجود در این دره است. کتیبه‌های معینی (← معین) که در العلا یافت شده، و اشاره به نام ددان (dadān) در کتیبه‌های عربستان جنوبی و در عهد قدیم (پیدایش ۱۰.۷؛ ۳.۲۵) است، دلیل ارتباط قدیمی عربستان جنوبی با این ناحیه است. منزلگاههای قوم عاد و داستان هود پیغمبر را به این سرزمین مربوط میدانند. در آغاز اسلام عده‌ی زیادی از یهودیان در این ناحیه زندگی میکردند که با پیشرفت اسلام دشمنی می‌ورزیدند. یهودیان ← بنی قینقاع که در سال ۲ هق به علت خیانت از مدینه بیرون رانده شدند مدتی در وادی القری ماندند، و بعد راهی شمال شدند. یهودیان وادی القری در سال ۵ هق با یهودیان تیماء و فدک و خیبر بر ضد حضرت پیغمبر ص متحد شدند و در جنگ شکست خوردند و راه مسلمانان مجاهد برای تسخیر فلسطین و شام گشوده شد. سرانجام همه‌ی یهودیان از این ناحیه رانده شدند و اراضی آنها میان مسلمانان تقسیم شد. نیز ← تیماء.

وادی الکبیر (vāde 'l.kabir)، رود، اسپانیا، ← گوادالکیویر.

وادی المجرده: ← مجرده.

وادی النار: ← قدرون.

وادی تاجه، رود، ← تاگوس.

وادی حام: ← فجیره.

وادی حنیفه: ← عارض؛ عربستان، قسمت ۱۳.

وادی زرقاء، رود ماوراء اردن: ← یبوق.

وادی طوی: ← طور سینا.

وادی عربه (vādie araba)، زمین پست وسیعی در ج بحر المیت. یکی از جنگهای صدر اسلام، به سرکردگی یزید ابن ابی سفیان، با رومیان در آنجا اتفاق افتاد (۱۳ هق). نیز ← شوبک.

وار (vār)، ده (جم ۱٬۴۶۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان فرورق، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۱۴کیلومتری غ خوی. رود الند (← الند، دهستان) مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، توتون، و حبوبات است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

وار[4] (vār)، ولایت (۶٬۰۲۱ کمم؛ در ۱۹۶۸ جم ۵۵۵٬۹۲۶)، ج‌ش فرانسه، در ایالست سابق پرووانس؛ بر ساحل مدیترانه. از ش به ولایت آلپ‌ماریتیم، از ل به باسزالپ، از غ به بوش‌دو‌رون، و از ج به مدیترانه محدود است. مرکزش دراگینیان[5] (drāginyān؛ در ۱۹۶۸ جم ۱۸٬۳۷۶) و بزرگترین شهر آن تولون است. کناره‌ی ساحلی وار بخش غربی کوت د/آزور را تشکیل میدهد.

در جج II، به هنگام اشغال ج فرانسه به وسیله‌ی آلمانها، نیروی دریائی فرانسه بسیاری از نبردناوهای خود را در تولون غرق کرد (۱۹۴۲).

واراشیلوف. برای اعلام روسی که به این نام میشناسید به ضبط فارسی آن **وروشیلوف** رجوع کنید.

وارانگر، آبدره‌ی[6] (vāränger)، نروژی **وارانگرفیورد** (fiord-)، شاخابه‌ای از قشم، به طول ۹۶ کم، ل‌ش نروژ، نزدیک مرز تجشم. در ساحل جنوبی آن معادن آهن وجود دارد. بندر عمده‌ی آن، کیرکنس[7] (kirkenes)، نزدیک مرز فنلاند است.

وارانگرفیورد، ← وارانگر، آبدره‌ی.

وارانگیان[8] (vārängiān) یا **روسها** (-ros rus) یا **وارگها** (-vāreg؛ فنس)، دسته‌های وایکینگها که در قرن ۹م داخل روسیه شدند، و بعدها آن سرزمین به نام آنها نامیده شد. بر طبق روایات، سرکرده‌ی آنها، به نام روریک، در

(۱)oasis (۲)Vaduz (۳)Guadix (۴)Var (۵)Draguignan (۶)Varangerfjord (۷)Kirkenes (۸)Varangians

نووگورود مستقر شد (۸۶۲). بتدریج با اسلاوها در آمیختند. از روسیه به نواحی ولگا و امپراطوری بیزانس تاخت و تاز کردند. بعضی از آنان جزء سربازان مزدور امپراطوری بیزانس بودند. سرانجام در اسلاوها تحلیل رفتند.

وارانه[1] (vārānc)، در هواپیمائی، یکی از دو مؤلفه‌ی نیروی وارد از هوا بر یک هواپر، که مؤلفه‌ی دیگر براور است. وارانه مؤلفه‌ی نیروئی است که در امتداد، ولی در جهت مخالف، حرکت وارد میشود ــ نیروئی که جسم را در خلاف جهت حرکتش به عقب میراند. قسمتی از وارانه بر اثر نیروی براور پدید میآید، و قسمت دیگر بر اثر شکل جسم و اصطکاک سطوح آن با هوا تولید میشود.

واربک[2]، **پرکین** (pĕrkin wârbek)، ۱۴۷۴؟ ــ۹۹، مدعی تاج و تخت انگلستان. هواخواهان یورکیستها واربک را مطمئن ساختند که پسر ادوارد IV است، و او در ۱۴۹۷ خود را به نام ریچارد IV شاه اعلام کرد. نیروهای هنری VII او را اسیر کردند. به توطئه اقرار کرد، و به دار آویخته شد.

واربورگ[3]، **اوتو هاینریش** (oto hāynriš vārburg)، ۱۸۸۳ــ۱۹۷۰، فیزیولوژیست آلمانی. کارهای او بیشتر در سه پدیده‌ی اساسی زیستشناسی بوده است: تنفس یاخته‌ای، فوتوسنتز، و سرطان. به خاطر تحقیقاتی که در باره‌ی آنزیم تنفسی انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۱ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وارتا[4] (vārtā)، آلمانی **وارته**[5] (vārte)، رودی به طول ح ۷۶۰ کم، لهستان مرکزی. نزدیک کراکو سرچشمه گرفته در جهت لغ از چستوخووا و پوزنان گذشته در کوسچین[6] (koscin) به رود اودر میپیوندد.

وارتبورگ[7] (vārtburg)، قلعه و کاخی نزدیک آیزناخ، در کشور سابق تورینگن. ح ۱۰۷۰ ساخته شد؛ بعدها توسعه یافت؛ در قرن ۱۹م نوسازی شد. در قرون وسطی اقامتگاه لاندگرافهای (← لاندگراف) تورینگن بود. لوتر، که برای حفظ جان خویش به وارتبورگ نزد برگزیننده‌ی ساکس آمده بود (۱۵۲۱)، ترجمه‌ی عهد را در آنجا تکمیل کرد.

وارتما[8]، **لودوویکو دی** (ludoviko di vārtemā)، ق ۱۵۰۲ــ۱۵۱۰، جهانگرد و ماجراجوی ایتالیائی. در ۱۵۰۲ به قاهره و اسکندریه رفت؛ در ۱۵۰۳ به بیروت، و سپس به دمشق سفر کرد و در جزو سربازان ممالیک در آمد. در همین سال با کاروان حج ممالیک به زیارت مکه و مدینه رفت. به قصد رفتن به هند در جده بر کشتی نشست، ولی در عدن به اتهام جاسوس مسیحی بودن زندانی شد. پس از آزادی در حبش عربستان گردش مفصلی کرد، و سپس به آهنگ هند در عدن بر کشتی نشست و پیش از رسیدن به گجرات بر سر راه از زیلع دیدار کرد. از گجرات عازم خلیج فارس شد و در مسقط، هرمز، شیراز، و هرات به سیاحت پرداخت و در شیراز با تاجری دوست شد و باقی سفر خود را در آسیا با او همراه بود. این دو، پس از کوشش بیحاصلی برای رفتن به سمرقند، به هرمز بازگشتند و با کشتی خود را به دهانه‌ی سند رسانیدند و از آنجا همه‌ی سواحل غربی هندوستان را پیمودند. وارتما در ۱۵۰۵؟ مدتی در کالیکات اقامت کرد و از آداب هندوان و تجارت و حکومت این شهر اطلاعاتی به دست آورد. سپس به سیلان و سوماترا و جاوه و جزایر ادویه رفت و بار دیگر به کالیکات بازگشت. چون سخت مشتاق بازگشت به اروپا شده بود، به خدمت پرتغالیان در آمد، و در ۱۵۰۷؟ از طریق موزامبیک و امید نیک و جزایر آسور به پرتغال باز گشت. سفرنامه‌ی وی به ایتالیایی، به نام سفرهای لودوویک د وارتمای بولونیائی در ۱۵۱۰ به چاپ رسید و در ۱۸۶۳ ترجمه‌ی انگلیسی آن نیز منتشر شد.

وارتن[9]، **ایدیث (جونز)** (idit jönz wârton)، ۱۸۶۲ــ۱۹۳۷، بانوی داستانتویس امریکائی. در همه‌ی زمینه‌ها داستان نوشته است، ولی بیشتر شهرتش به خاطر مطالعات در طبقه‌ی بالای اجتماع، تا حدودی به سبک ــ هنری جیمز (مثلاً عصر بیگناهی، ۱۹۲۰، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) بوده است. از دیگر آثارش پسری در جبهه‌ی جنگ (۱۹۲۳)، خواب نیمتاب (۱۹۲۷)، بچه‌ها (۱۹۲۸)، و یک اوتوبیوگرافی است.

وارتن[10]، **تامس** (tāməs wârtən)، ۱۷۲۸ــ۹۰، شاعر و مورخ ادبیات انگلیسی. استاد شعر دانشگاه آکسفرد (۱۷۵۷ــ۶۷) و سپس (۱۷۸۵) استاد تاریخ دانشگاه لندن بود. وی و برادرش، ج. وارتن، هر دو به محققی در تاریخ ادبیات بیش از شاعری شهرت داشتند. مهمترین اثر تامس تاریخ شعر انگلیسی (۳ جلد، ۱۷۷۴ــ۸۱) است که در باره‌ی قرنهای ۱۱م ــ۱۶م بحث میکند. با آنکه به بیدقتی متهم شده، هنوز کتابش اثر محققانه‌ای به شمار میرود. اثر دیگرش، سوسیس آکسفرد (۱۷۶۴)، منتخبی از نکته‌ها و لطایف آکسفرد است.

وارتن[10]، **جوزف** (jōzəf wârtən)، ۱۷۲۲ــ۱۸۰۰، منتقد و شاعر انگلیسی، برادر ت. وارتن. در لندن با سمیوئل جانسن ملاقات کرد و عضو باشگاه ادبی او شد. در اشعار او زندگی ابتدائی بر زندگی مبتنی بر تمدن ترجیح داده شده است. کتاب شیفته (۱۷۴۴) و یک جلد قصاید پس از آن (۱۷۴۶) نخستین نمونه‌های شعر طبیعت رمانتیک انگلیسی به شمار میروند. اثر عمده‌ی وی نبوغ و آثار پوپ (۲ جلد، ۱۷۶۵ و ۱۷۸۲) است.

وارته، رود، ← وارتا.

وارد (vāred) [= فرودآینده]، در اصطلاح صوفیه، هرگونه معانی پسندیده‌ی غیبی که، بدون سعی و کسب سالک، بر دل وی فرود آید. همچنین، بر هرچه در دل در آیدخواه معنی پسندیده باشد یا نباشدنیز وارد اطلاق میشود. در کتب صوفیه مکرر ذکر وارد و واردات غیبی در میان میآید. به اعتقاد عرفا، واردات یا ملکی (malaki) هستند، یا رحمانی، یا شیطانی. وارد ملکی سالک را به طاعات وا میدارد، و وارد رحمانی به معرفت راهبر میشود، در صورتی که وارد شیطانی وسواس است و آن را هاجس (hājes) نیز میخوانند. همین نوع اخیر است که پسندیده نیست، و سالک باید از آن اجتناب کند. وارد اعم است از خاطر، زیرا خاطر در واقع عبارت است از واردی که به صورت خطاب یا چیزی از آن نوع باشد، اما وارد به هر صورتی میتواند به دل سالک در آید.

وارد[11]، **باربرا** (bārbərā wârd)، ۱۹۱۴ــ، بانوی نویسنده‌ی انگلیسی. عضو هیئت تحریریه‌ی مجله‌ی اکونومیست (۱۹۳۹) و سپس (۱۹۴۶ــ۵۰) رئیس دستگاه سخن‌پراکنی انگلستان بود. در ۱۹۶۸ استاد رشته‌ی توسعه‌ی اقتصادی بین‌المللی دانشگاه کلمبیا شد. از جمله‌ی کتابهای بسیار رایج و مؤثر وی در باره‌ی روابط بین‌المللی است: غرب و خلیج (۱۹۴۸)، سیاستی برای غرب (۱۹۵۱)، تأثیر متقابل شرق و غرب در یکدیگر (۱۹۵۷)، ملل ثروتمند و ملل فقیر (۱۹۶۲)، و ناسیونالیسم و ایدئولوژی (۱۹۶۶).

وارد[11]، **جیمز** (jeymz wârd)، ۱۸۴۳ــ۱۹۲۵، فیلسوف انگلیسی. در ۱۸۹۷ــ۱۹۲۵ استاد فلسفه‌ی روانی دانشگاه کیمبریج بود. از آثار معروفش روانت و حافظه (۱۹۱۳) و اصول روانشناختی (۱۹۱۸) است.

وارد[11]، **لستر فرنک** (lestər frank wârd)، ۱۸۴۱ــ۱۹۱۳، جامعه شناس و دیرینشناس امریکائی، بیشتر خودآموخته بود، و عاقبت در پزشکی و حقوق فارغ‌التحصیل شد و در ۱۹۰۶ به استادی جامعه‌شناسی دانشگاه براون رسید. وی یکی از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان امریکا و صاحب نظریه‌ی ترقی طبق برنامه است که، بنا بر آن، انسان از طریق تربیت و تکامل عقل میتواند تحول اجتماع را رهبری کند. نظریه‌های وی و معاصرش و. گ. سامنر، دو رشته‌ی عمده‌ی تفکر امریکائی را در قرن ۱۹م معرفی میکنند. از آثار او است: جامعه‌شناسی دینامیک (۱۸۸۳)، عوامل روانی تمدن (۱۸۹۳) جامعه‌شناسی محض (۱۹۰۳)، و نظریاتی اجمالی درباره‌ی کیهان (۶ جلد، ۱۹۱۳ــ۱۸) است.

وارد[11]، **نثنیل** (nəṯanyəl wârd)، ۱۵۷۸ــ۱۶۵۲، کشیش و نویسنده‌ی انگلیسی. از وکالت دعاوی دست کشید و به خدمت در دستگاه دینی پیرایشگری پرداخت. در ۱۶۳۴ به ماساچوست، کشمکش سفر کرد، و در تألیف مجموعه‌ی آزادیها (۱۶۴۱)، که نخستین قانوننامه‌ی نیو انگلند است، سهم عمده داشت. در ۱۶۴۶ به انگلستان باز گشت و کتاب پینه‌دوز ساده‌ی آگاوام (۱۶۴۷) را منتشر کرد که در آن تسامح دینی و مدهای معمول زنان مورد ریشخند قرار گرفته است.

وارد[11]، **ویلیام جورج** (wilyām jorj wârd)، ۱۸۱۲ــ۸۲، از مدافعان کاتولیک رومی. در ۱۸۴۳ رتبه‌ای در کلیسای انگلستان به او بخشیده شد (← رتبه‌های مقدس). در ۱۸۳۸ به نهضت آکسفرد پیوست و از افراطیان گروه خود شد و، به علت تأییدش از رساله‌ی ۹۰ (← آکسفرد، نهضت)،

(۱)drag (۲)Warbeck (۳)Warburg (۴)Warta (۵)Warthe (۶)Kostrzyn (۷)Wartburg (۸)Varthema (۹)Wharton (۱۰)Warton (۱۱)Ward

شغل دانشگاهی خود را از دست داد. انتشار کتاب بزرگش، کمال مطلوب کلیسائی مسیحی (۱۸۴۴)، که در آن همه‌ی کلیساهای انگلستان را به صورت بدی با کلیسای کاتولیک رومی مقایسه کرده بود، سبب شد که درجه‌ی دانشگاهیش را نیز از او گرفتند (۱۸۵۴)، سپس به کلیسای کاتولیک رومی پیوست ولی دارای مقام دینی نشد. در ۱۸۵۱–۵۸ در کالج سنت ادمندز استاد الاهیات اخلاقی بود. در معتقداتش استوار و در مناظره نیرومند بود و، به همین جهت، حریفانش از او بیمناک بودند.

واردات[1] (vāredāt)، مجموعه‌ی کالاها و خدماتی که یک کشور از کشورهای خارجی دریافت میدارد (قس صادرات). نیز ← موازنه‌ی بازرگانی؛ موازنه‌ی پرداختها.

واردار[2] (vārdār)، نام باستانی آن **آکسیوس** (āksius)، یک **واردارس** (vārdāres) رودی به طول ۳۸۶ کم، در ش یوگوسلاوی و ل یونان. از کوههای شار پلانینا[3] در یوگوسلاوی سرچشمه می‌گیرد و به طرف ج و غ جریان دارد و پس از گذشتن از یوگوسلاوی و مقدونیه در نزدیکی سالونیک به دریای اژه میریزد. در جنگ II نیروهای آلمان از دره‌ی آن برای تصرف یوگوسلاوی (آوریل ۱۹۴۱) و حمله به یونان استفاده کردند.

واردارس، رود، ← واردار.

واردن[4]، **بارتل لنرت وان در** (bārtel lenert vān der vārden)، ۱۹۰۳– ، ریاضیدان هلندی؛ دکتر در فلسفه‌ی طبیعی از دانشگاه آمستردام. در ۱۹۳۱–۴۷ استاد دانشگاه جانز هاپکینز و در ۱۹۴۸–۵۱ استاد دانشگاه آمستردام بوده، و از ۱۹۵۱ استاد دانشگاه زوریخ است. تحقیقات و مطالعاتش بیشتر در جبر نوین است. از آثارش جبر نوین (۱۹۳۰–۳۱) و آمار ریاضی (۱۹۵۷) است. نیز ← جبر، تاریخچه.

وارز[5]، **ادگار** (edgār vārez)، انگلو **وارس** (vāres)، ۱۸۸۵–۱۹۶۵، آهنگساز فرانسوی‌امریکائی. در پاریس در مدرسه‌ی پولیتکنیک تحصیل کرد، و در ضمن نزد آ. روسل و ونسان دندی[6] (vaNsaN daNdi، ۱۸۵۱-۱۹۳۱) و در کنسرواتوار آهنگسازی آموخت. پس از آنکه ارکسترهائی در پاریس و برلین تأسیس کرد به کشمة رفت (۱۹۱۶). از آثارش اینهاست، هیپربریسم (۱۹۲۳) برای سازهای بادی و کوبی؛ انتگرالها (۱۹۳۱) برای ارکستر مجلسی؛ و یونیزاسیون (۱۹۳۱، سونات).

وارس[7] (vāras)، از وسایط فضاپیمای بی‌سرنشین که معمولاً حامل اسبابهائی برای کسب اطلاعات در باره‌ی سیماهای گوناگون منظومه‌ی شمسی است (← فضاپویی). وارس، بر خلاف ماهواره که بر مداری کمابیش دائمی بر گرد زمین قرار میگیرد، با چنان انرژیی پرتاب میشود که بتواند از میدان گرانش زمین بگریزد و در میان سیارات سیر کند. دستگاههای فرستنده‌ی بیسیم و حسابگرهائی که در وارس قرار داده شده امکان تصحیحات لازم را در طی مسیر وارس از زمین فراهم میسازد. ارتباط بیسیم میان وارس و زمین وسیله‌ی ارسال اطلاعات ثبت‌شده در دستگاههای وارس به زمین است. دستگاههائی که در وارس نصب شده مشتمل است بر تشعشع‌سنج، مغناطسنج، دوربینهای تلویزیونی حساس به اشعه‌ی فوق بنفش، مرئی، و زیر قرمز؛ و نیز ردیابهائی برای خرده‌شهابها و اشعه‌ی کیهانی و باد خورشیدی. وارس را ممکن است چنان هدایت کرد که بر مدار سیاره‌ای قرار گیرد، یا بآرامی بر سطح سیاره‌ای فرود آید، یا در نزدیکی یا چندهزارکیلومتری یک یا چند سیاره پرواز کند. خصوصیات و دستگاههای هر وارس به منظور هدفهای مأموریت علمی و فنی همان وارس است؛ اطلاعاتی که یک وارس فراهم میآورد ممکن است ماهها یا حتی سالها وقت برای تجزیه و تحلیل لازم داشته باشد. وارسها اطلاعات فراوانی در باره‌ی منشأ، ترکیب، و ساختمان اجرام گوناگون در منظومه‌ی شمسی به دست داده‌اند. دانشمندانی که در صدد فهمیدن چگونگی آب و هوای زمین به وسیله‌ی ساختن مدلهای نظری سیستمهای آب و هوای کلی هستند از اطلاعاتی که از جوها و هواشناسی سیارات به دست میآورند استفاده میکنند. از آنجا که شرایط در دیگر سیارات ساده‌تر از شرایط در زمین است، دانشمندان میتوانند هر یک از فرضیه‌های خود را جداگانه و مجزا از عوامل اخلال‌کننده بررسی کنند. مجموعه‌ی وارسهای مارینر و پیشگام مهمترین وارسها در برنامه‌ی فضائی کشمة بوده‌اند. مارینرها، مریخ و زهره و همین اواخر عطارد را–که بر خلاف انتظار هم میدان مغناطیسی و هم جو دارد–بررسی کرده‌اند. پیشگام ۱۰ مشتری را پوییده، کمربند تشعشعی عظیمی بر گرد این سیاره کشف کرد، به زحل رفت، و بالاخره اولین جسم ساخت بشر شد که بکلی از منظومه‌ی شمسی گریخت. چند وارس وایکینگ[8] (vāyking) برای فرود آمدن بر سطح مریخ و جستجوی زندگی در آنجا در برنامه‌ی فضائی کشمة برای دهه‌ی ۱۹۷۰ پیشبینی شده بود، که از میان آنها وایکینگ ۱ و وایکینگ ۲ به فضا پرتاب شدند، و بر سطح مریخ فرود آمدند. وارسهای تجسس برای همین دهه مشتمل بوده است بر ونیرا[9]ها (venerā-) و لونا[10]ها (lunā-).

وارس، ادگار: ← وارز، ادگار.

وارسته، موچول: ← شمس المدارس.

وارشاوا، نام لهستانی ورشو.

وارقله[11] (vārqala)، فر **اوارگلا**[12] (uārglā)، شهر و واحه (جم ح ۲۷'۰۰۰)، ش الجزایر. مرکز بخش واحات (← ولایات صحرائی). در محل تقاطع چندین راه کاروانرو صحرای افریقا واقع است. در ح 1000 محل سکونت خوارجی (← خوارج) شد که از کشورهای اسلامی مجاور به آنجا گریخته بودند. کشورشهری شد که از قرن ۱۶م به ترکان عثمانی خراج میپرداخت. در ۱۸۵۳ به تصرف فرانسویان در آمد. موزه‌ای از زندگی صحرائی دارد. میدانهای نفتی مهمی در نزدیکی آن وجود دارد.

وارگس ساپاتا، دیگو د: ← نیو مکسیکو.

وارگس[13]، **ژتولیو** (jetuliu vārgas)، ۱۸۸۳–۱۹۵۴، رجل سیاسی برزیلی، دو بار رئیس جمهور (۱۹۳۰–۴۵ و ۱۹۵۱–۵۴) برزیل. حاکم ایالت زادگاه خود، ریو گراندہ دو سول بود (۱۹۲۸–۳۰) و برای ریاست جمهوری کوشید، و چون شکست خورد دست به انقلابی موفقیت‌آمیز زد، و رئیس جمهور موقت و سپس رئیس جمهور شد. برنامه‌های اجتماعی و صنعتی او برای اصلاحات در برزیل با استقرار دیکتاتوری آغاز شد، که در نتیجه‌ی آن شورشهائی بر خاست. در ۱۹۴۵ از ریاست جمهوری خلع شد. در ۱۹۵۱ دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شد. در ۱۹۵۴ مجبور به استعفا شد، و خودکشی کرد.

وارگها: ← وارانگیان.

وارلی[14] (wārli)، شهر [= کاونتی بارد] در ۱۹۷۱ جم ۱۶۳'۳۸۸)، ووسترشر، انگلستان مرکزی. در ۱۹۶۶ تأسیس شد. از لحاظ صنایع ساختن لوله‌های فولادی، ماشینهای توزین و اندازه‌گیری، مواد شیمیائی، میخ و پیچ، و لوازم برقی بسیار پیشرفته است. در ۱۹۷۴ بخشی از وست میدلندز شد.

وارلی[15] **جان** (jān vārli)، ۱۷۷۸–۱۸۴۲، نقاش آبرنگ انگلیسی، یکی از مؤسسان "انجمن آبرنگ قدیمی". بیشتر به نقاشیهائی که از مناظر کوهستانی ویلز کرده است شهرت دارد. معلمی بانفوذ و نویسنده‌ی احکام نجومی نیز بود؛ از آثار او است: طراحی منظره (۱۸۱۶) و رساله‌ای در باره‌ی علم قیافه‌شناسی منطقة البروجی (۱۸۲۸) که در نوشتن آن از آثار دوست صمیمی خود، و. بلیک، الهام گرفته بود. آثار او در موزه‌ی ویکتوریا و البرت و موزه‌ی بریتانیائی موجود است.

وارم سپرینگز[16] (wārm springz)، چشمه‌های آب گرم، غ جورجیا، ش کولامبس، که برای درمان و تحقیق در عوارض بیماری پولیومیلیت شهرت دارد. از خواص شفابخش این آبها هندیشمردگان آگاهی داشتند. در ۱۹۲۷ فرانکلین د. روزولت که خود از این آبها شفا یافته بود، "بنیاد وارم سپرینگز جورجیا" را تأسیس کرد و مزرعه‌ی بزرگی که در اینجا داشت به آن بخشید تا محلی برای مداوای بیماران باشد. خودش در "کاخ سفید کوچک" این محل از دنیا رفت (۱۹۵۴) که اکنون یکی از امکنه‌ی مقدس ملی است. نزدیک آن شهر وارم سپرینگز (جم ۵۳۸) واقع است.

وارمینگ[17]، **یوهانس اوگنیوس بولاو** (yohānes eugenius bülā vārming)، ۱۸۴۱–۱۹۲۴، گیاهشناس هلندی و یکی از بانیان علم بومشناسی گیاهی. در ریختشناسی نیز تحقیقاتی کرد. در ۱۸۸۵–۱۹۱۱ استاد دانشگاه کپنهاگ بود.

---

(۱) imports (۲) Vardar (۳) Sar Planina (۴) Warden (۵) Varese (۶) d'Indy (۷) space probe (۸) Viking (۹) Venera (10) Luna (11) Wargla (12) Ouargla (13) Vargas (14) Warley (15) Varley (16) Warm Springs (17) Warming

وارن[1] **[وارن‌ـآن‌ـآرگون**[2]**]** (vāren-ān-ār-gon)، دهکده (جم تخمیناً ۷۱۱)، ولایت موز، ل‌ش فرانسه. لوئی XVI و ماری آنتوانت در ۱۷۹۱ هنگام فرار در اینجا دستگیر شدند.

وارن، ارل: ← وارن، کمیسیون.

وارن، برنارد: ← وارنیوس، برناردوس.

وارن، پیر گوتیه دو: ← لاوراندری، سیور دو.

وارن[3]**، رابرت پن** (rābərt pen wārən)، ۱۹۰۵– ، نویسنده‌ی امریکائی. یکی از شاعران مجله‌ی مهم ادبی فیوجیتیو (۱۹۲۲–۲۵) بود، و نخست به شاعری شناخته شد [منتخبات اشعار قدیم و جدید، ۱۹۲۳–۶۶ (۱۹۶۶)]. به عنوان استاد دانشگاه و نقدنویس ادبی و همکاری در تألیف کتابهائی در باره‌ی بلاغت و شعر تأثیر فراوان داشته، و بیشتر به داستانهایش مشهور است که در باره‌ی مشکلات اخلاقی زمان حاضر در آنها بحث میشود، سوار شب (۱۹۳۹)، همه‌ی مردان شاه (۱۹۴۶) غار (۱۹۵۹). داستانهای کوچکش نیز معروف است.

وارن، کمیسیون[4] (komisione wāren)، کمیسیونی که به دستور لیندن ب. جانسن، رئیس جمهور کشمة، برای تحقیق در باره‌ی قتل جان ف. کندی رئیس جمهور پیش از وی تشکیل شد (۲۹ نوامبر ۱۹۶۳)، و بنا بود بدون هیچ محدودیتی به کار خود ادامه داده نتیجه را به ملت امریکا گزارش دهد. علاوه بر چند تن از اعضای کنگره‌ی کشمة، ارل وارن (ērl؛ ۱۸۹۱– ۱۹۷۴) رئیس دیوان عالی کشمة نیز در آن شرکت داشت. نتیجه‌ی تحقیقات در ۲۴ سپتامبر ۱۹۶۴ به رئیس جمهور تسلیم شد. در این گزارش تصور اینکه قتل کندی بنا بر توطئه‌ای بوده باشد که از داخل یا خارج امریکا طرح شده، و اینکه عوامل دولتی در آن دخالت داشته باشند مردود شناخته شد. بنا بر این گزارش، ـه، ل. ه. اوسوالد بتنهائی و بدون شریک جرم بوده است. و نیز نتیجه‌ی تحقیقات کمیسون آن بوده که صاحب رستورانی، به نام جک روبی، که روز بعد از کشته شدن کندی، اوسوالد را به قتل رسانید، از تهمت تبانی و توطئه مبرا است، و اوسوالد و روبی هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته‌اند. عده‌ای از اشخاص گزارش کمیسیون را سرپوش گذاشتن به حقایق تلقی کردند. در ۱۹۶۶، دادستان محلی نیو اورلئان تحقیق تازه‌ای را بنا بر این فرض که قتل کندی نتیجه‌ی توطئه بوده است آغاز کرد و سوداگری از نیو اورلئان را مقصر شناخت، که بعداً تبرئه شد.

وارن[5]**، لنرد** (lenard wāren)، ۱۹۱۱–۶۰، خواننده‌ی باریتون امریکائی؛ متـ نیو یورک. در اپراخانه‌ی متروپلیتن نیو یورک آواز خواند (۱۹۳۸)؛ پس از مدتی تحصیل در میلان، نقش رهبری باریتون اپرائی را در متروپلیتن به دست آورد (۱۹۳۹). در هنگام اجرای یکی از اپراهایش ناگهان بیهوش شد و ح ۲۰ دقیقه بعد در گذشت.

وارنا، شهر، بلغارستان، ← ستالین، شهر.

وارن‌ـآن‌ـآرگون: ← وارن، دهکده، فرانسه.

وارنر[6]**، چارلز دادلی** (cārlz dādli wār-nər)، ۱۸۲۹–۱۹۰۰، مؤلف و ناشر امریکائی. پس از چند سال وکالت دادگستری در شیکاگو، مدیر و ناشر مشترک روزنامه‌ی کُرِنْت، در هارت‌فرد، کونکتیکت، شد. مقالاتی را که در این روزنامه و در مجله‌ی هارپِرز به صورت گزارشهای سفر منتشر کرده بود، بعدها به صورت کتاب انتشار داد. منتشرکننده‌ی مجموعه‌ی "مردان ادب امریکا" بود که زندگی واشینگتن ارونیگ این مجموعه به قلم او است؛ ناشر "کتابخانه‌ی بهترین ادبیات جهان" در ۳۰ جلد نیز او بوده است. در نوشتن یک داستان با مارک تواین همکاری داشته، و داستانهائی نیز تألیف کرده است.

وارنر[6]**، رکس** (reks wārnər)، ۱۹۰۵– مؤلف انگلیسی، متـ پیرمنگام. به خاطر ترجمه‌هایش از زبانهای یونانی و لاتینی شهرت یافت؛ در انگلستان، مصر، و کشمة تدریس کرد. عمیقاً تحت تأثیر کافکا قرار گرفت، و نخستین رمانهایش تمثیلهای اکسپرسیونیستی در باره‌ی مسائل قدرت است؛ از این جمله است رمان فرودگاه (۱۹۴۱). دیگر آثارش مشتمل است بر چند رمان تاریخی، از جمله قیصر جوان (۱۹۵۸) و مردانی از آتن (۱۹۷۳)، و مجموعه‌ای از رسالات در باره‌ی بزرگان آتنی قرن ۵ ق‌م.

وارنر[6]**، ست** (set wārnər)، ۱۷۴۳–۸۴، قهرمان انقلاب امریکا. یکی از افراد گروهی بود که در مقابل ادعای مقامات نیو یورک نسبت به نیو همپشر گرنتس مقاومت نشان میدادند. سپس رهبر گروه دیگری معروف به "فرزندان کوه گرین"[7] شد و توانست کراون پوینت را از دست انگلیسیها بیرون آورد و نیز شهرتی برای خود کسب کند. در لشکرکشی به کانادا، که در کبک دوچار شکست شد، شرکت داشت. در پیکار سرتوگا که به پیروزی علیه ج. برگوین انجامید شرکت داشت.

وارنر[8]**، سیلویا تاونزند** (silviā tānzənd wārnər)، ۱۸۹۳– ، بانوی داستاننویس و شاعر انگلیسی. نخستین اثر منتشرشده‌اش، داربست (۱۹۲۵)، دیوان شعری بود، ولی پس از آن بیشتر با دو داستان تخیلی شهرت یافت. در کتاب گوشه‌ای که آنها را نگاه میداشت (۱۹۴۸)، که عموماً آن را شاهکار وی میدانند، داستان صومعه‌ای از قرن ۱۳م را با آگاهی عالمانه از آن دوره و با سبکی آمیخته از شعر و لطیفه و طنز بیان کرده است. چند جلد داستان کوتاه نیز نوشته است، از جمله قوها بر رود پایینی (۱۹۶۶) و بیگناه و گناهکار (۱۹۷۱)، و زندگینامه‌ای از ت. ه. وایت.

وارنو، رود، ← مکلنبورگ.

وارنیوس[9]**، برناردوس** (bernārdus vārenius) یا **برنارد وارن** (bernārd vāren)، ۱۶۲۲–۵۰، جغرافیادان هلندی، نخستین اثرش توصیف کشور ژاپن (۱۶۴۹) بود؛ بیشتر شهرت او به جغرافیای عمومی (۱۶۵۰) است که مدت یک قرن کتاب استانده بود و به بسیاری از زبانها ترجمه شد. نیوتن در تهیه‌ی نسخه‌ی انگلیسی کیمبریجی آن (۱۶۸۲) شرکت داشت و از آن در درسهایش استفاده میکرد. وارنیوس در معرفی جغرافیا به عنوان علم، و تنظیم و طبقه‌بندی و هماهنگ کردن شاخه‌های آن با یکدیگر، سهیم بوده است.

وارو[10]**، مارکوس ترنتیوس** (märkus terentius vārro)، ۱۱۶–۲۷؟ ق‌م، ادیب رومی. به عنوان محققترین و پرکارترین نویسنده‌ی زمان خود شناخته میشود، و آثار او را حـ ۶۲۰ جلد کتاب تخمین زده‌اند. از طرف پومپیوس در اسپانیا نایب‌الحکومه بود و در فارسالوس جنگید (۴۸ ق‌م)، ولی با قیصر آشتی کرد که او را به ریاست کتابخانه‌ی عمومیی که بنا بود دایر شود برگزید. در دوره‌ی تریوم‌ویراتوس دوم، ویلای او را غارت و خود او را تبعید کردند. چندی بعد گریخت ولی مورد عفو آوگوستوس قرار گرفت. در آثار او کمتر زمینه‌ای از معلومات آن زمان است که‌مورد بحث قرار نگرفته باشد. از آثار فراوان او تنها یکی که دست نخورده باقی مانده، سه کتاب درباره‌ی کشاورزی است، که مهمترین اثر باقیمانده از دوران باستانی در نوع خود به شمار میرود. از کتاب ۲۵بخشی او، درباره‌ی زبان لاتینی، تنها بخشهای پنج تا ده موجود است. از مشاهیر دوره‌ی کلاسیک ← ادبیات لاتینی است.

وارود[11] (vārud)، ریزابه‌ی میانرود که در جهت مخالف پیرود حرکت میکند (مثل ریزابه‌ی سفیدابه از رود لار). برای تصویر ← میانرود.

واروس[12]**، پوبلیوس کوینتیلیوس** (publius kuintilius vārus)، ف‌ ۹ ب‌م، سردار رومی که از آرمینیوس، سردسته‌ی ژرمنها، شکست خورد. خودکشی کرد. گویند آوگوستوس همواره در خواب فریاد میزد "واروس، واروس، لژیون مرا به من باز گردان".

وارونژ[13] (vāronej)، شهر (در ۱۹۷۰ جـ ۶۶۶٬۰۰۰)، ج قسمت مرکزی جمشس اروپائی، بر رود وارونژ نزدیک ملتقای آن با رود دون. در ۱۵۸۶ به عنوان پایگاهی روسی در مقابل چادرنشینان استپهای جنوبی تأسیس شد. در زمان پطر کبیر رونق یافت، که در آن یک نیروی دریائی برای لشکرکشی علیه ترکان عثمانی تأسیس کرد. در قرن ۱۸م و اوایل قرن ۱۹م تجارت دام و پشم در آن رونق یافت. مرکز صنعتی (کائوچوی مصنوعی، لوکوموتیو، هواپیما، ماشین‌آلات، و محصولات غذائی) است. دانشگاه و مدارس پزشکی، کشاورزی، و مهندسی دارد. در جنگ جهـ II جبهه‌ی جنگ بود (۱۹۴۲–۴۳) و سخت ویران شد و اکثر سکنه‌ی آن کشته شدند.

واری[14] (wāri)، شهر در ۱۸۶۹ جم تخمیناً ۶۴٬۰۰۰)، ج نیجریه. بندری بر کنار رودی به همین نام است. کشتیهای اقیانوسپیما در اینجا بارگیری میکنند. مواد عمده‌ای که از این بندر صادر میشود کائوچو، فراورده‌های نخلی، کاکائو،

(۱) Varennes (۲) V.-en-Argonne (۳) Warren (۴) Warren Commission (۵) Warren (۶) Warner (۷) Green Mountain Boys (۸) Warner (۹) Varenius (۱۰) Varro (۱۱) obsequent river (۱۲) Varus (۱۳) Voronezh (۱۴) Warri

پسته‌ی زمینی، پوست، و چرم است. صنعت عمده‌ی شهر آمودن کائوچو است. بنا به روایات، واری در قرن ۱۵م توسط یکی از امرای ⇐ بنین تأسیس شده بوده است. در قرن ۱۷م از بنین استقلال یافت، و در قرن ۱۹م در تجارت روغن نخل رونق و رفاه پیدا کرد. در ۱۸۸۴ تحت الحمایه‌ی بریتانیا شد.

واریاسیون[1] (vāriāsion؛ از فنس)، در موسیقی، تمهیدی برای نشان دادن یک تم به صورتهای گوناگون. این عمل با تغییر دادن عناصر فرعی یک ملودی بدین طریق صورت میگیرد: (۱) جایگزین کردن همه‌ی نتهای اصلی (یا فقط بعضی از نتها) به وسیله‌ی گروهی از نتهای معادل آنها؛ (۲) تغییر دادن وزن موسیقی؛ (۳) تغییر دادن مقام؛ (۴) تغییر دادن ترکیب آکوردها؛ و (۵) تلفیق بعضی از این روشها با یکدیگر، به طوری که شنونده بتواند تم اصلی را درک کند.

واریان (vāriān)، ده (جم ۸۹۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ارنگه، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۵کیلومتری ش‌ش کرج. پس از بنای ⇐ سد کرج، در دریاچه‌ی آن غرق شد.

واریانس یا درجه‌ی آزادی: ⇐ فاز، در شیمی‌فیزیک.

واریس (فنس)، بیماری: ⇐ دوالی.

واریک[2] (wārik)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۳'۶۹۴)، قسمت مرکزی ایالت رود آیلند، کشمت، ج پراویدنس. در ۱۶۴۲ مسکون شد. در ۱۷۹۴ صنعت نساجی در آن به راه افتاد. زادگاه ن. گرین است.

واریک (wārik)، شهر و ولایت، انگلستان، ⇐ واریک‌شر.

واریک، ارل آو: ⇐ بیچم، نامس د؛ بیچم، ریچارد د.

واریک‌شر[3] (wārikšər) یا **واریک، ولایت** (۲'۵۴۶ کمم، در ۱۹۷۱ جم ۲'۰۷۹'۷۹۹)، از انگلستان مرکزی. قسمت اعظمش روستائی و کشاورزی است، ولی مراکز صنعتی عمده‌ی بیرمنگام و کاونتری در آن است. معادن زغال، آهن، سنگ آهک، و خاک نسوز دارد. مدرسه‌ی معروف راگبی و قصر کنیلورث در آنجا است. نامش با ادبای انگلستان بستگی زیاد دارد. زادگاه شکسپیر در سترفرد-آن-ایون واقع است. مرکزش، شهر **واریک** (در ۱۹۷۱ جم ۱۸'۲۸۹)، بر ایون علیا است. قلعه‌ی آن، که ائتلیدا بنایش را آغاز کرد، آثار عتیق قابل توجه دارد.

وازا، شاهان لهستان: ⇐ واسا، شاهان سوئد.

وازاری[4]**، جورجو** (jorjo vāzāri)، ۱۵۱۱–۷۴، نقاش و مورخ هنری ایتالیائی، مؤسس تاریخ هنر نو. نقاشی را نزد آندرئا دل سارتو و میکلانژ آموخت، و مورد حمایت خاندان مدیچی قرار گرفت. شهرتش به خاطر زندگینامه‌هائی است که از معماران، نقاشان، و حجاران ایتالیائی، از چیمابوئه تا میکلانژ نوشته است و تحت عنوان زندگیهای هنرمندان (10 جلد، ۱۹۱۲–۱۴) به انگلیسی ترجمه شده. معروفترین اثر معماری وی در اوفیتی است. آثاری دیواری نیز در واتیکان و در فلورانس دارد.

وازف[5]**، ایوان** (ivān vāzof)، ۱۸۵۰–۱۹۲۱، شاعر و داستاننویس و نمایشنامه‌نویس بلغار، و اولین نویسنده‌ی حرفه‌ای در بلغارستان. نوشته‌های وی از ناسامانیهای کشورش در فاصله‌ی ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰ و از مشاهده‌ی رنجهای مردم سرزمینش پیش از بیرون آمدن از زیر سلطه‌ی ترکان عثمانی الهام میگرفت. زیر آسمان ما (۱۹۰۰)، سرودهای مقدونیه (۱۹۱۴)، و نابود نخواهد شد (۱۹۲۰)، مشتمل بر مقداری از بهترین اشعار او است. داستان زیر یوغ (۱۸۹۰) وی شهرت بین‌المللی دارد. ولگردان (۱۸۹۴) شناخته‌ترین نمایشنامه‌ی او است. افکار وطن‌پرستانه‌ی وازف چند بار او را به فرار از بلغارستان مجبور کرد.

وازلین[6] (vāzelin؛ فنس)، ئیدروکربور بیرنگ یا به رنگ سفید مایل به زرد که از تقطیر تدریجی نفت به دست میآید. صورت نیمه‌جامد ژله‌مانند آن برای تهیه‌ی مرهمهای طبی و به عنوان لیزانه به کار میرود. شکل تقریباً بیرنگ و بسیار پالوده و مایع آن، که به نامهای واژلین مایع و پارافین مایع یا روغن معدنی نامیده میشود، به عنوان لیزانه و مسهل و در تهیه‌ی مواد آرایشی به کار میرود.

وازوپرسین: ⇐ غده‌ی نخامی.

واس[7] (vās) یا **ویس** (weys)، ح ۱۱۰۰–۷۴، شاعر آنگلو-نورمان. مورد حمایت هنری II پلانتاژنه بود، و در نورماندی میزیست. اثر معروفش رمان بروت (۱۱۵۵)، اقتباس از تاریخ شاهان بریتانیا (اثر جفری آو مانمث)، اولین اثر به زبان انگلیسی عامیانه است که ⇐ افسانه‌ی آرثر را نقل میکند.

واسا[8] (vāsā)، لهستانی **وازا**[9]، سلسله‌ی پادشاهی سوئد (۱۵۲۳–۱۶۵۴) و لهستان (۱۵۸۷–۱۶۶۸). پس از گوستاو I، مؤسس این سلسله در سوئد، پسرش اریک XIV (سلطنتش ۱۵۶۰–۶۸)، و سپس پسر دیگرش یوهانس III (سلطنتش ۱۵۶۸–۹۲) جانشین او شدند. پسر یوهانس III به نام سیگیسموند III به پادشاهی لهستان انتخاب شد (۱۵۸۷) و پس از مرگ پدر به پادشاهی سوئد نیز رسید، ولی چون کاتولیک بود ناگزیر از پادشاهی سوئد برکنار شد، و عمویش کارل IX جای او را گرفت. خاندان سلطنتی بدین ترتیب به دو شعبه‌ی بزرگ کاتولیک (در لهستان) و کوچک پروتستان (در سوئد) منقسم شد و جنگ‌های مزمنی میان این دو شعبه اتفاق افتاد. پس از کارل IX سوئد پسرش گوستاو II جانشین او شد و پس از مرگ این یکی، دخترش کریستینا بر تخت نشست (۱۶۳۲). کریستینا به سود پسر عمویش کارل X از سلطنت کناره گرفت و از این راه سلطنت سوئد به شاخه‌ی کنتهای تواپیروکن از خاندان ویتلسباخ منتقل شد. در لهستان پس از سیگیسموند III پسرش لادیسلاوس IV در ۱۶۳۲، و پس از او برادرش یوهانس II در ۱۶۴۸ جانشین او شدند که این یکی در۱۶۶۸ استعفا کرد.

واسا[10] (vāsā) شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۹'۰۸۴)، مرکز ایالتی به همین نام، غ فنلاند؛ بندری از دریای بالتیک، بر خلیج بوتنی. بندر حمل دریائی الوار و مرکز یک ناحیه‌ی کشاورزی است. کارخانه‌های آمودن مواد غذائی، نساجی، و ماشین‌آلات دارد. در جنگ داخلی ۱۹۱۸ پایتخت فنلاند سفید بود. زبانهای فنلاندی و سوئدی هر دو در آن رایج است.

واسال، در نظام فئودالیته، ⇐ فئودالیته.

واستریوشان (vāstriošān؛ پهلوی)، در عهد ساسانیان، به طبقه‌ی روستائیان اطلاق میشد. رئیس طبقه را **واستریوشان سالار** یا **واستریوشان بذ** (bad-) میگفتند نیز ⇐ واستریو فشوینت.

واستریوشان بذ یا **واستریوشان سالار:** ⇐ واستریوشان.

واستریوشان سالار یا **واستریوشان بذ:** ⇐ واستریوشان.

واستریو فشوینت (vāstrio fšuyant) [= کشاورز گله‌پرور]، در زبان اوستائی، طبقه‌ی کشاورزان. نیز ⇐ واستریوشان.

واستواتر[11] (wāstwātər)، دریاچه‌ی (۴'۸۰۰ متر طول در ۸۰۰ متر عرض؛ عمق ۷۸،۵ متر)، کامبرلند، انگلستان، در لیک دیستریکت؛ گودترین دریاچه‌ی انگلستان.

واستوک[12] (vāstok) [روسی، = شرق]، مجموعه‌ای مرکب از ۶ ماهواره‌ی با سرنشین که از ۱۲ آوریل ۱۹۶۱ تا ۱۹ ژوئن ۱۹۶۳ روسها به ترتیب به فضا پرتاب کردند. در جدول بالا

مشخصات ماهواره‌های واستوک

نام ماهواره	تاریخ پرتاب	مدت پرواز	حضیض مدار	اوج مدار	سرنشین
واستوک I	۱۲ آوریل ۱۹۶۱	۱۰۸ دقیقه	۱۸۱ کم	۳۲۷ کم	یوری گاگارین
واستوک II	۱۶ اوت ۱۹۶۱	۲۵ ساعت و ۱۱ دقیقه	۱۷۸ کم	۲۵۷ کم	گ. تیتوف[13]
واستوک III	۱۱ اوت ۱۹۶۲	۹۴ ساعت و ۲۲ دقیقه	۱۸۳ کم	۲۵۱ کم	آندریان نیکالایف[14]
واستوک IV	۱۲ اوت ۱۹۶۲	۷۰ ساعت و ۵۷ دقیقه	۱۸۰ کم	۲۵۴ کم	پاول پاپوویچ[15]
واستوک V	۱۴ ژوئن ۱۹۶۳	۱۱۹ ساعت و ۶ دقیقه	۱۸۱ کم	۲۳۵ کم	والری بیکوفسکی[16]
واستوک VI	۱۶ ژوئن ۱۹۶۳	≈ ۳ روز	۱۸۳ کم	۲۳۳ کم	والنتینا ترچکووا[17] اولین زن فضانورد

(۱)variation (۲)Warwick (۳)Warwickshire (۴)Vasari (۵)Vazov (۶)petrolatum; vaseline (فنس) (۷)Wace (۸)Vasa (۹)Waza (۱۰)Vaasa; Vasa (۱۱)Wast Water (۱۲)vostok (۱۳)Titov (۱۴) Nikolayev (۱۵) Popovich (۱۶)Bykovski (۱۷) Tereshkova

مشخصات این ماهواره‌ها با نام سرنشینان آنها آمده است.

واسرمان، آزمون[1] (vāsermān)، آزمایش خون یا مایع نخاعی برای تشخیص سیفیلیس. این آزمایش را باکتریشناس آلمانی، آ. فون واسرمان در ۱۹۰۶ ترتیب داده است. در این آزمون، اگر نتیجه‌ی فعل و انفعال با خون یا مایع نخاعی بیمار مثبت باشد، نشانه‌ی وجود پادتن و آلودگی به سیفیلیس است (حتی اگر علائم بیماری ظاهراً وجود نداشته باشد). ولی گاه بیماری‌های دیگر (مثلاً جذام) نیز با آزمون واسرمان نتیجه‌ی مثبت میدهد.

واسرمان[2]**، آوگوست فون**(August fon vāsermān)، ۱۸۶۶–۱۹۲۵، پزشک و باکتریشناس آلمانی. در برلین رئیس بخش مداوای آزمایشی و تحقیق در سرومها در مؤسسه‌ی کوخ (۱۹۰۶–۱۳) و سپس (از ۱۹۱۳) رئیس مداوای آزمایشی مؤسسه‌ی کایزر ویلهلم بود. ← آزمون واسرمان، که وی طرح آن را ریخت (۱۹۰۶)، در تشخیص سیفیلیس به کار میرود.

واسرمان[2]**، یاکوب** (yākob vāsermān)، ۱۸۷۳–۱۹۳۴، داستاننویس اتریشی؛ متولد باواریا. مدتها در نهایت تنگدستی گذرانید تا عاقبت کاری در وین و سپس در مونیخ به دست آورد، و در اینجا اولین رمان خود، ملوزینه (۱۸۹۶) و سپس یهودیان تسیرندورف (۱۸۹۷) را منتشر کرد. از آن پس در وین ماندگار شد و با آثار بعدی خود شهرت جهانی یافت. از آثار معروفش اینها را میتوان نام برد: کاسپار هاوزر (۱۹۰۸)، سالهای گمشده (۱۹۲۴)، و زندگینامه‌ی خودش تحت عنوان زندگی من به عنوان یک آلمانی و یک یهودی (۱۹۲۱).

واسط (vāset)، شهر قدیمی عراق، نیمه‌راه کوفه به بصره؛ تأسیس (۸۳–۸۶ هق) حجاج، که آن را برای قرارگاه سربازان شامی ساخت. آثار آن نزدیک شهر کنونی اَلْحَیّ عراق موجود است. چند واسط دیگر نیز بوده و مهمتر از همه همین یکی یا واسط الحجاج است.

واسطه (vāsete)، در ریاضیات. ۱- واسطه‌ی عددی دو مقدار نصف مجموع آنها است. ۲- واسطه‌ی هندسی دو مقدار جذر حاصلضرب آنها است. نیز ← تناسب.

واسطی [ابوعبدالله محمد ابن زید ابن علی (vāseti)]، ف ۳۰۷ هق، از بزرگان علمای کلام معتزلی؛ م واسط، عراق، از شاگردان ابوعلی جبائی. از آثار او است، اعجازالقرآن، الامامة، و الزمام در علوم قرآن. شعر نیز میسرود.

واسطی، ابوالربیع حامد (abo'r-rabi' hā-mede vāseti)، ق قرن ۳م هق، منجم مسلمان و از سازندگان معروف اصطرلاب؛ اهل واسط.

واسکت، گابریل: ← قانونشناسی، قسمت III.

واسکس (vās.kas)، ده (جم ۱٬۳۸۷ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان علی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)، ۷کیلومتری ج شاهی، ۲٫۵ کیلومتری ش راه شوسه‌ی شاهی به تهران. محصولاتش برنج، غلات، کنف، کنجد، و توتون است.

واسکو دو گاما[3] (vāsko dē gāmā، فنس)، پرتغالی **واشکو دا گاما** (vāšku dā)، ح ۱۴۶۹–۱۵۲۴، دریانورد پرتغالی، نخستین اروپائی که با کشتی به هند سفر کرد. سفر وی (۱۴۹۷–۹۹)، که در دریانوردی آغازکننده‌ی عصر تازه‌ای به شمار میرود، به فرمان مانوئل I صورت گرفت. گاما با ۴ کشتی دماغه‌ی امید نیک را دور زد، از شرقیترین نقطه‌ای که بارتولومئو دیاش در ۱۴۸۸ به آن رسیده بود گذشت، راه خود را به ش افریقا تا مالیندی ادامه داد، و سپس در قهر تا کالیکات، هند، پیش رفت. این سفر راه را برای دست یافتن اروپائیان به ثروت هندوستان باز کرد، و سبب عظمت پرتغال شد. بلافاصله پرتغال از تجارت با ادویه‌ی هندی ثروت فراوان به دست آورد. سفر پ. آ. کابرال (۱۵۰۰–۰۲) به پرتغال بنا بر تعلیمات گاما صورت گرفت، و خود وی نیز در سفر دومش به هند فرماندهی ۲۰ کشتی را داشت. با چنین نیروئی کوشید تا قدرت پرتغال را در آبهای هند مستقر سازد و در صدد آن بود که عده‌ای از رؤسای سرزمینهای ش افریقا را به اطاعت در آورد. روش کار وی با خشونت همراه بود، و بر خلاف ناخدایان دیگر پرتغالی که پس از او به مشرق سفر کردند، مدیر خوبی نبود، ولی در این کار پیشقدم بود و به همین جهت دولت پرتغال به او افتخاراتی بخشید و لقب کنت به او داد. در ۱۵۲۴ دولت پرتغال گاما را به عنوان نایب‌السلطنه به هندوستان فرستاد، ولی وی اندکی پس از رسیدن به محل مأموریت خود از دنیا رفت. سفر گاما موضوع لوزیاد، منظومه‌ی حماسی کامونش است.

واسکونسلوس[4]**، خوسه** (xose vāskonselos)، ۱۸۸۲–۱۹۵۲، مربی و نویسنده‌ی مکزیکی. در ۱۹۲۰–۲۴ ریاست دانشگاه ملی مکزیک با او بود، و در ریاست جمهوری آ. اوبرگون که به وزارت آموزش و پرورش رسید، سخت به تعمیم تعلیم و تربیت و گشودن مدارس و توجه دادن مردم مکزیک به اهمیت تعلیم و تربیت و بالا بردن سطح باسوادی کوشید، و در این کار کامیاب شد. در این وظیفه از چهره‌های برجسته، بالخاصه گابریلا میسترال شاعر، مدد گرفت. در ۱۹۲۹، در مبارزه‌ی انتخاباتی برای ریاست جمهوری شکست خورد و پ. ا. کایس او را مجبور به جلای وطن کرد. به عنوان معلم و ناشر افکار و نویسنده، پیروان فراوانی در میان جوانان پیدا کرد، و توجه شدید وی به امور و مسائل محلی، و اعتقاد وی به اینکه فرهنگ امریکای لاتین واکنش طبیعی آمیخته‌ی یگانه‌ای از ملتها در برابر یک محیط زیست طبیعی یگانه است، در داخل و خارج مکزیک تأثیر فراوان داشته است. درسالهای پس از این دوره کاتولیک پرحرارت و ستایشگر فعال سنت اسپانیائی شد. از طرفداری از دموکراسی دست کشید و به مداحی قدرت و نژادپرستی تمایل پیدا کرد. از آثار معروف او نژاد جهانی (۱۹۲۵) و یک اوتوبیوگرافی (۴ جلد، ۱۹۳۵–۳۹) است.

واسل، کاسپار: ← عدد، در ریاضیات، قسمت XII.

واسوخت، شعری که شاعری در اعراض از معشوق و عشق وی سروده باشد.

واسوگانی: ← میتانی، مملکت باستانی.

واسیلی[5] III (vāsili-) یا **واسیلی ایوانوویچ** (ivānovic) ۱۴۷۹–۱۵۳۳، مهیندوک (۱۵۰۳–۳۳) مسکو. فتوحات پدر خویش ایوان کبیر را با تسخیر پسکوف، ریازان، و سمولنسک تکمیل کرد. پدر ایوان مخوف است.

واسیلی ایوانوویچ: ← واسیلی III، مهیندوک مسکو.

واش[6] (wāš)، شاخابه‌ی (طول ۳۲ کم، عرض ۲۴ کم) دریای شمال بین لینکلن‌شر و نورفک، انگلستان. اکثراً کم‌عمق و دارای سواحل باطلاقی است.

واشکو دا گاما: ← واسکو دو گاما.

واشنگتن (vāšangton)، ضبط دیگری (مأخوذ از فرانسوی) از نام عَلَم انگلیسی واشینگتن.

واشو، کوه: ← ویرجینیا، کوههای.

واشیتا[7] (wāšitā)، رودی به طول ≈ ۷۲۰ کم، غ و ج مرکزی اوکلاهوما، که از لغ تکزاس سرچشمه میگیرد، به طرف ش از مرز اوکلاهوما میگذرد، سپس به جش و ج اوکلاهوما جریان پیدا میکند، و در جنوب وارد رود سرخ میشود. نبرد واشیتا (۱۸۶۸)، که در آن ژنرال جورج کاستر[8] (jorj kāstər؛ ۱۸۳۹–۷۶) هندیشمر- دگان چین (ceyen) را شکست داد، در نزدیکی همین رود واقع شد. دو سد بر روی این رود بسته شده است.

واشینگتن[9] یا **واشینگتن دی. سی.** (wāšingtən dī si)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۷۵۶٬۵۱۰)، پایتخت کشور، در بخش کولومبیا و بر رود پوتومک. برای پایان دادن به رقابت ایالات شمالی و جنوبی، زمین آن را ایالات ویرجینیا و مریلند به دولت فدرال اعطا کردند؛ محل آن را ج. واشینگتن تعیین کرد، و شهر در قسمت اعطائی مریلند بنا شد. از ۱۸۹۵ که جورجتاون جزء واشینگتن شد، شهر و حومه‌ی آن شامل قسمت اعظم بخش کولومبیا است. نقشه‌ی آن منتظم است، و خیابانهای عریض آن از عمارت کاپیتول (بنای ۱۷۹۳) و کاخ سفید (آغاز بنا ۱۷۹۲) منشعب میشوند. توسعه و تکمیل شهر بکندی انجام گرفته، و بعد از ۱۹۰۰ صورت شهری یافته است. در جنگ سال ۱۸۱۲ به دست انگلیسها تاراج شد، و مهاجمین کاخ سفید و کاپیتول و بسیاری بناهای عمده‌ی دیگر را بسوختند. ابنیه‌ی عمده‌ی آن، گذشته از کاخ سفید و کاپیتول، عبارتند از کتابخانه‌ی کنگره، دیوان کشور، بناهای یادبود لینکلن، واشینگتن، و ت. جفرسن، بیمارستان والتر رید، پنتاگون (محل وزارت دفاع)، و گالری ملی. دانشگاههای کاتولیک امریکائی، جورج واشینگتن، و غیره، و مؤسسه‌ی کارنگی واشینگتن و مؤسسه‌ی سمیثسونین در آن واقعند.

واشینگتن[9] (wāšingtən)، ۴۲مین ایالت

(۱)Wassermann test (۲)Wassermann (۳)Gama, Vasco da (۴)Vasconcelos (۵)Vasily (۶)Wash (The) (۷)Washita (۸)Custer (۹)Washington

(۱۷۶٬۶۱۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۳٬۴۵۹٬۱۶۹)، لغ کشمت، کنار فکب. کرسی آن اولیمپیا و از شهرهای دیگرش سیتل، تکوما، و سپوکن است. از غ به فکب، از ش به آیداهو، از ج به اورگون، و از ل به کولومبیای بریتانیا محدود است. سلسله‌ی کوههای کسکید در امتداد لج در آن ممتد است، و در مشرق آن دشتهای نیمکمابی قرار دارد. رود کولومبیا و ریزابه‌های آن این ایالت را مشروب میسازد. محصولات عمده‌ی آن سیب و سایر میوه‌ها و گندم و جو است. پرورش گاو و گوسفند، و مرغداری معمول است، و جنگلداری رونق دارد. منابع معدنی آن سنگ، روی، و منیزیت است. صنایش مشتمل بر هواپیماسازی وآمودن گوشت است. در ۱۷۹۲ ج ونکوور و ر. گری رود کولومبیا را کشف کردند. در ۱۸۰۵ ← هیئت لویس و کلارک به این منطقه رسید. پیمان ۱۸۱۸ برای بریتانیا و کشمت حقوق مشترکی در آنجا برقرار کرد. بزودی ← شرکت خلیج هودسن در آن ناحیه نفوذ یافت. منازعات میان بریتانیا و امریکا در گرفت، که در ۱۸۴۶ با تثبیت مرز در عرض جغرافیائی ۴۹° شمالی پایان یافت. سرزمین واشینگتن در ۱۸۵۳ تأسیس شد؛ رفته رفته جمعیت آن افزایش پیدا کرد، ماهیگیری و کشف طلا (۱۸۵۲)، و رسیدن راه آهن به آن (دهه‌ی ۱۸۸۰) موجب رونقش شد. مسائل کارگری واشینگتن را به عنوان یک ایالت رادیکال مشهور ساخت. در ۱۸۸۹ به عنوان ایالت پذیرفته شد.

واشینگتن، جزیره‌ی[1]، آتول (ح ۷٫۷ کمه؛ در ۱۹۶۸ جه ۴۳۷)، فکب مرکزی، یکی از جزایر لاین و بخشی از مستعمره‌ی جزایر گیلبرت و الیس. در ۱۷۹۸ ا. فینیگ آن را کشف کرد. در ۱۸۸۹ بریتانیای کبیر آن را ضمیمه‌ی مستعمرات خود کرد، تنها صادرات آن کوپرا است.

واشینگتن[2]**، جورج** (jorj wāšington؛ از انگلیسی)، ۱۷۳۲–۹۹، اولین رئیس جمهور (۱۷۸۹–۹۷) کشمت، که او را پدر میهنش لقب داده‌اند، مت ویرجینیا. اول‌بار در جنگهای (۱۷۵۳–۵۷) بر ضد فرانسویان و بومیان لیاقت خود را آشکار ساخت. از مخالفین جدی سیاست بریتانیا در امریکا بود، و به نمایندگی ویرجینیا در اولین و دومین کنگره‌ی مهاجرین شرکت داشت. در ژوئن ۱۷۷۵ به فرماندهی عالی سپاهیان قاره‌ای منصوب شد (← انقلاب امریکا). انگلیسها را مجبور به تخلیه‌ی بستن کرد (مارس ۱۷۷۶). کوششهای او برای دفاع از نیو یورک (← لانگ آیلند) و فیلادلفی (← برندیواین؛ جرمنتاون) مواجه با شکست شد. در ترنتن و پرینستن پیروز شد، و پیروزیهای بعدی میهنپرستان منجر به تسلیم شدن ج. کورنوالیس به واشینگتن شد (اکتبر ۱۷۸۱). رئیس انجمن تهیه‌ی قانون اساسی بود (۱۷۸۷) و، به عنوان مظهر استقلال و وحدت ملی، به اتفاق آرا به ریاست جمهوری برگزیده شد. ت. جفرسن را به وزارت خارجه و ا. همیلتن را به وزارت دارائی برگزید، و کوشش داشت که وزرای خود را از شرکت در مبارزات گروههای سیاسی برکنار بدارد، ولی در این امر توفیق نیافت زیرا خودش از سیاست مالی همیلتن و حزب جدیدالتأسیس فدرالیست پشتیبانی میکرد. در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری عملاً نماینده‌ی فدرالیستها بود، و سخت مورد حمله‌ی ← حزب دموکرات جفرسن قرار گرفت، و نیز به علت سهمی که در پیمان جی (← جی، جان) داشت موقتاً محبوبیت خود را از دست داد. به علت خستگی از کارهای سیاسی از قبول مقام ریاست جمهوری برای سومین بار امتناع کرد، و از مشاغل رسمی کناره گرفت، و بدین ترتیب سنتی برقرار کرد (← رئیس جمهور) که تا ۱۹۴۰ رعایت میشد. در خطابه‌ی خداحافظی خود (سپتامبر ۱۷۹۶) امریکائیها را از مداخله در منازعات اروپا و شرکت در پیمانهایی که امریکا را به چنین مداخلاتی آلوده سازد برحذر داشت. واشینگتن از اشخاص برجسته‌ی ادبیات و افسانه‌های امریکائی است، و داستان درخت گیلاس که برای نشان دادن صداقت او ساخته‌اند معروف است. تحریر نهائی مجموعه‌ی آثار او در ۳۹ جلد انتشار یافت (۱۹۳۱–۳۴). وی در ۱۷۵۹ با مارتا واشینگتن ازدواج کرد.

واشینگتن، کنفرانس: ← کنفرانسهای دریائی.

واشینگتن، کوه[3] (wāšingtən)، قله‌ای به ارتفاع ۱٬۹۱۶ متر، ل نیو همپشر، در ← رشته‌ی پرزیدنشل؛ بلندترین قله در کوههای سفید. از قله‌ی برهنه‌ی آن، که یک مهمانخانه و یک ایستگاه هواشناسی (تأسیس ۱۹۳۲) بر آن ساخته شده، چندین ایالت کشمت و کانادا را می‌توان دید. نخستین صعود ثبت‌شده بر آن در ۱۶۴۲ انجام شد. در ۱۸۶۹ راه آهنی برای صعود به آن ساخته شد. مرکز ورزش اسکی است.

واشینگتن[4]**، مارتا** (martā wāšingtən)، ۱۷۳۱–۱۸۰۲، بیوه‌ی دنیل پارک کاستیس[5] (danyəl pārk kāstis) زمیندار بزرگ امریکائی که پس از مرگ (۱۷۵۷) شوهرش بسیار ثروتمند شد و در ۱۷۵۹ به همسری ج. واشینگتن در آمد. به فهم و ذوق و سلیقه و جذابیت شهرت داشت.

واصفی (vāsefi)، شهرت **زین‌الدین محمود ابن عبدالجلیل** (zeynod.din) ۸۹۰–۹۶۰ هق، شاعر، نویسنده، و مورخ ایرانی، مؤلف بدایع الوقایع؛ مت هرات. در خانواده‌ای شاعر و نویسنده به دنیا آمد، و هنوز در مدرسه‌ی هرات به تحصیل اشتغال داشت که در ۱۶ سالگی در فن حل معما شهرت پیدا کرد، و بر اثر آن به درک محضر امیر علیشیر نوائی نایل شد. از این پس گاهی در خدمت شاه ولی، از امرای جغتائی هرات، و زمانی کاتب دربار فریدون حسین، فرزند سلطان حسین بایقرا، بود. در وعظ نیز، به شاگردی ملا حسین کاشفی واعظ، شهرت یافت، و در شاعری مهارت پیدا کرد. پس از حوادث ۹۱۳ هق، که هرات به تصرف شیبک خان در آمد، پنج غزل به نام "خمسه‌ی مُحَیِّره" ساخت که در همه‌ی بیتهای آن کلمات "آب" و "تیغ" تکرار شده است. پس از استیلای (۹۱۶ هق) شاه اسماعیل صفوی بر هرات، از بیم جان به ماوراء النهر گریخت و چندی در بخارا و سپس مدتی هم در تاشکند گذراند، و همین جا در گذشت.

واصل ابن عطاء، ابوحذیفه (abu.hozayfa vāsele'bne atā')، ۸۰–۱۳۱ هق. موجد مذهب معتزله و از بزرگان متکلمین؛ مت مدینه. در بصره نشو و نما یافت، و نخست در حلقه‌ی درس حسن بصری بود. چون به سبب بروز اختلاف نظر از حلقه‌ی شاگردان حسن بصری اعتزال جست، اصحاب او را معتزله خواندند. گویند وی الثغ بود (یعنی مخرج راء نداشت، و آن را غین تلفظ میکرد)؛ از این رو در خطبه‌ها و مفاوضات خویش سعی میکرد کلماتی را که حرف راء دارد به زبان نیاورد، و به جای آنها کلمات مترادف دیگر به کار میبرد، و از قدرت و توفیق او در احتراز از استعمال الفاظ مشتمل بر حرف راء حکایات غریب نقل کرده‌اند. واصل ابن عطاء کتابهائی نیز تألیف کرده است که از آن جمله است اصناف المرجئه، المنزلة بین المنزلتین، و معانی القرآن.

واصلیه: ← معتزله، قسمت V.

واعظ سبزواری، ملا حسین: ← کاشفی.

واعظ قزوینی (va'eze qazvini)، شهرت **محمد رفیع**، ف ۱۰۸۹ هق، نویسنده و شاعر و عالم روحانی ایرانی. در علوم دینی و حکمت دست داشت. کتاب ابواب الجنان او از آثار مهم اخلاقی و دینی به شمار میرود. دیوان وی موجود است، و شعرش در شیوه‌ی شاعران سبک هندی است، و بیشتر مضامین اخلاقی و اندرزهائی است که وی آنها را به زبان شاعرانه بیان کرده است، و این امر شعر او را تشخص و امتیازی بخشیده.

وافر، بحر (vāfer؛ عربی، ـ فراوان)، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار ۶ یا ۸ مفاعلتن پدید آید (← پایه؛ دایره)؛ مانند:

چه شد صنما که سوی کسی بچشم رضا نمینگری
ز رسم جفا نمیگذری طریق وفا نمیسپری
/_UU_U/_UU_U/_UU_U/_UU_U/_UU_U/_UU_U/).

وافی: ← فیض کاشانی.

وافی فی تعداد القوافی: ← عصار تبریزی.

واقدی، ابوعبدالله محمد (vāqedi)، ۱۳۰–۲۰۷ هق، مورخ و محدث عرب؛ مت مدینه. طرف محبت یحیی برمکی بود و تمایلات شیعی داشت. کتابهای مغازی، فتوح الشام، و فتوح مصر از او است. آنچه بیشتر از وی روایت شده، توسط کاتب او، ابن سعد، ملقب به کاتب الواقدی، است.

واقطبش[6] (vā.qotbeš)، در برق، فرایندی که به وسیله‌ی آن ئیدروژن تشکیل‌شده در الکترود مثبت یک پیل برقی به وسیله‌ی موادی به نام قطبزدا، از میان میرود و از قطبش آن (← قطبش، در برق) جلوگیری میشود.

واقطبیدن[7] (vā.qotbidan)، در فیزیک، از قطبیدن و قطبش جلوگیری کردن.

واقعات بابری، کتاب تاریخی، ← بابرنامه.

واقعپردازی[8] (vāqe'.pardāzi) یا **رئالیسم** یا

(۱)Washington Island (۲)Washington (۳)Washington, Mount (۴)Washington (۵)Custis (۶)depolarization (۷)depolarize (۸)realism

رآلیسم (هر دو realism). ۱- در ادبیات، برداشتی در ادبیات که در آن کوشش میشود تا زندگی را، بدون کمال بخشیدن و جنبه‌ی شاعرانه‌ی ذهنی به آن دادن، توصیف کند. با آنکه واقعپردازی به قرن خاص یا گروه نویسندگان معین اختصاص ندارد، بیشتر از آن در ضمن بحث از نهضت ادبی قرن ۱۹م فرانسه، و بالخاصه دو داستاننویس برجسته‌ی این سرزمین، فلوبر و بالزاک، سخن میرود. واقعپردازی را ج. الیت در انگلستان، و ⇐ و. د. هاولز در کشمکش رواج دادند. واقعپردازی عمدةً با امور متعارفی زندگی روزانه در میان طبقات پایین اجتماع سر و کار دارد، که در آن شخصیت و خلق و خو محصول عوامل اجتماعی، و محیط عنصر تعیین‌کننده‌ای در پیش آمدن حوادث است (← ناتورالیسم). واقعپردازی در درام، وابستگی نزدیکی با نمایشنامه‌های اجتماعی ایبسن دارد. نویسندگان متأخر متوجه شدند که در واقعپردازی بیش از اندازه به واقعیت خارجی اهمیت داده شده است. بعضی از آنان، و بیش از همه ه. جیمز، به نوعی واقعپردازی روانشناختی رو آوردند که در آن مجموعه‌ی عواملی که در ذهن مشغول کار است، با دقت کامل مورد مطالعه قرار میگیرد. ۲- در فلسفه، نظر فلسفی مبنی بر اینکه معرفت و دانش ما ابداع و ایجاد محض ذهن ما نیست، بلکه منعکس‌کننده‌ی حقایق عینی و واقعیات خارجی است. این معنی، پیش از آنکه فلسفی باشد، اعتقاد طبیعی و فطری انسانی است، زیرا هر انسانی چنان رفتار میکند و چنان فکر میکند که گوئی دریافتها و تصورات و مفاهیم او انعکاس حقایق عالم خارج است و در آن کمترین شک و تردیدی ندارد. فلسفه نیز ابتدا با همین رفتار طبیعی و غریزی آغاز کرد، و فلاسفه‌ی نخستین یونان کسانی بودند که در باره‌ی مبدأ عالم خارج و عناصر تشکیل دهنده‌ی آن بحث میکردند. ذیمقراطیس اصل عالم را اجزاء لایتجزی میدانست. پس از آنکه تفکر فلسفی نضج بیشتری یافت، شکاکان در صحت دریافتها و حواس انسان شک کردند، و این شک گاهی منجر به نفی کلی عالم خارج شد. افلاطون، اگر چه محسوسات را قابل اعتنا و اتکا نمیدانست، مفاهیم ذهنی و کلی را مخلوق محض ذهن نمیدانست و برای آن وجود حقیقی خارج از ذهن انسان قائل بود، و علم واقعی را علم به معقولات و مفاهیم کلی میدانست. از این جهت فلسفه‌ی افلاطون به فلسفه‌ی اصالت واقع یا **واقعنگری** (رئالیسم) موسوم شده است. رئالیسم در قرون وسطی در فلسفه‌ی مدرسی در برابر نومینالیسم قرار داشت و طرفداران (← فلسفه، قسمت VI) آن معتقد به وجود خارجی و عینی کلیات بودند، بر خلاف نومینالیستها یا اهل تسمیه که کلیات را اسم و نام محض میدانستند. رئالیسم افلاطونی را رئالیسم معنوی نیز می‌گویند، و مقصود از آن این است که معانی و مفاهیم پیش از ذهن انسانی وجود دارند همچنانکه در قرن ما عده‌ای از ریاضیدانان و ریاضیون منطقی معتقدند که صور و اعداد و توابع آنالیز مخلوق ذهن نیستند و مستقل از ذهن وجود دارند. در برابر واقعنگران معنوی واقعنگران مادی هستند که مبادی یقینی علم را نه معقولات و کلیات بلکه محسوسات و تجربیات میدانند و دسته‌ای از ایشان که مارکسیستها هستند علم انسانی را درست منطبق بر عالم خارج و ماده میدانند. نیز ← مذهب مادی احتجاجی. ۳- در هنر، به مفهوم اختصاصی آن، نهضتی که در نیمه‌ی قرن ۱۹م همچون واکنشی در برابر سخت‌گیریهای آکادمیائی مکتب فرانسوی پدید آمد. نقاشان واقعپرداز (رئالیست) در صدد برآمدند که آنچه را میبینند، بدون کمال و ذهنیت بخشیدن به آن، نقش کنند، و موضوعهای خود را از چیزهائی انتخاب میکردند که زشت و در زندگی روزانه همه‌جائی بود. گوستاو کوربه، ژان فرانسوا میله، و ا. دومیه از واقعپردازان عمده بوده‌اند. به مفهوم عامتر، اصطلاح واقعپردازی، به مجسم ساختن ناآراسته‌ی فورمهای طبیعی اطلاق میشود. در سالهای اخیر واقعپردازی به معنی نمایاندن فورمها و چیزها است که به سادگی خودشان نیستند، نه اینکه در درجه اول به معنی نمودار ساختن چیزها باشد به صورتی که وجود داشته‌اند

واقعنگری: ← واقعپردازی یا رئالیسم، قسمت ۲.

واقعه، نزد صوفیه، ← کشف، نزد صوفیه.

واقعه[1] (vāqe'e) یا **حادثه** (hādese)، در اصطلاح فیزیک، پیشامدی فیزیکی که متضمن عمل متقابل دو یا چند مسوجود فیزیکی باشد. مثلاً برخورد دو جسم به یکدیگر یک واقعه است، و همچنین است صدور یک فوتون از یک اتم برانگیخته. حوادث را با مکان و زمان وقوع آنها نسبت به یک دستگاه مختصات یا دستگاه مأخذ مشخص میکنند. ← جاگاه.

واقعه، سوره‌ی (vāqe'a)، سوره‌ی ۵۶م قرآن، مکی، ۹۶ آیه. مقصود از واقعه‌ی روز قیامت است که اهوال آن در این سوره آمده و حال اهل دوزخ و اهل بهشت بخوبی مجسم شده، و درجات نیکوکاران و درکات بدکاران و تناسب ذاتی میان افعال نیک و بد انسان با ثواب و عقاب اخروی اِشعار شده است. آنگاه به نحوه‌ی تکوین موجودات و نشانهای قدرت الاهی در مظاهر خلقت اشاره میکند، و برای اثبات معاد و قیام قیامت رفع استبعاد میکند.

واقف، در اصطلاح فقها، ← وقف.

واق واق: ← وقواق.

واکا: ← باجه، شهر، تونس.

واکاماتسو[2] (wākāmātsu)، شهر (جه ـ '۱۰۶ ۹۷۵)، ل کیوشو، ژاپن، بر ساحل دریای ژاپن؛ بندر عمده‌ی حمل زغال، و مرکز صنعتی. در ۱۹۶۳، از الحاق آن به شهرهای **کوکورا، موجی، یاواتا،** و **توباتا**[3] (tobātā)، شهر ⇐ کیتاکیوشو تشکیل یافت که اکنون مهمترین ناحیه‌ی صنعتی ژاپن و یکی از بنادر عمده و مراکز خطوط آهن آن است.

واکایاما[4] (wākāyāmā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۳۶۵'۱۸۰)، ج‌غ جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار دریای درونبومی؛ از مراکز خطوط آهن و کار- خانه‌ها. قلعه‌ی هیدیوشی (از قرن ۱۶م) آنجاست.

واکر[5] سر **امری** (sər emərі wâkər*)، ۱۸۵۱–۱۹۳۳، استاد چاپ و طراح حروف چاپ و حکاک انگلیسی. همراه با ویلیام موریس و دیگران، یکی از عوامل مؤثر در احیای هنر چاپ ظریف در انگلستان پایان قرن ۱۹م بوده است. واکر به بهبود کتابهای معمولی نیز علاقه‌ی فراوان داشت و نفوذ عظیم او در تغییر طرح کتابها مؤثر افتاد. در ۱۹۳۰ لقب سر یافت.

واکر، ویلیام (wilyām wâkər)، ۱۸۲۴–۶۰، حادثه‌جوی امریکائی. در ۱۸۵۵ از اوضاع آشفته‌ی نیکاراگا استفاده کرده با ۵۸ تن به آنجا وارد شده به شورشیان پیوست، و پایتخت را گرفت. در ۱۸۵۶، به نیروی سپاهیانی که در خدمت داشت، به ریاست جمهوری نیکاراگا "انتخاب" شد، و به منظور جلب نظر طرفداران برده‌داری در کشمکش، به موجب فرمانی برده‌داری را برقرار کرد، و چیزی نمانده بود که ف. پیرس، رئیس جمهور کشمکش، دولت او را به رسمیت بشناسد، ولی ک. وندربیلت (که واکر کشتیهایش را ضبط کرده بود) و ایالات امریکای مرکزی به مخالفت با او برخاستند، پس از اینکه چند بار مغلوب شد به یک کشتی امریکائی پناه برد. در ۱۸۶۰ به هندوراس هجوم برد، ولی یک کشتی انگلیسی وی را دستگیر و تسلیم مقامات هندوراسی کرد، و واکر محاکمه و تیرباران شد.

واکسمن[6] **سلمان ایبرهم** (selmān eybrəham wāksmən)، ۱۸۸۸–۱۹۷۳، میکروبشناس امریکائی؛ متولد نزدیک کیف، روسیه. در ۲۲- سالگی به کشمکش رفت، و در ۱۹۱۶ به تابعیت کشمکش در آمد. در ۱۹۱۸ درجه‌ی دکتری خود را از دانشگاه کالیفرنیا به دست آورد. در ۱۹۳۹ به تحقیق در آنتی‌بیوتیکهای موجود در خاک پرداخت؛ و به علت شرکت در کشف استرپتومیسین، و اثبات ارزش آن در درمان سل، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۲ در فیزیولوژی و پزشکی شد. از آثارش اصول میکروبشناسی خاک (۱۹۳۱) و زندگی من با میکروبها (۱۹۵۴) است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

واکسن[7] (vāksan؛ از فنس) یا **مایه** (māye)، ماده‌ای از منشأ میکروبی (میکروبهای کشته یا ضعیف‌شده، مواد محلول)، که چون به فردی تزریق یا حتی گاه از طریق خوراکی داده شود، به او در برابر بیماریهای حاصل از نوع همان میکروب ایمنی میبخشد. مایه‌ی آبله، که نخستین مایه‌ی شناخته‌شده است، از زمانهای دور توسط چینیان برای پیشگیری از آبله به کار میرفته است. جنر در ۱۷۹۶ ثابت کرد که تلقیح چرک حاصل از جوشهای چرکی بیماری واکسین (آبله‌ی گاوی) سبب ایجاد مصونیت بر ضد آبله در انسان میشود، و از آن زمان، در پیشگیری از آبله، مایه‌کوبی مایه‌ی گاوی به انسان جانشین عملی شد که پیش از آن، با کوفتن "از بازو به بازو"ی پوست کهنه‌ی زخم آبله، رواج داشت. هر واکسن اساساً ماده‌ای است که از

(۱) event (۲) Wakamatsu (۳) Tobata (۴) Wakayama (۵) Walker (۶) Waksman (۷) vaccin

پادگنهای (← پادتن) ترشح‌شده از نوع میکروب سرشار است و میتواند در بدن پادتنهای متناظر را تولید کند و از این راه برای بدن در مقابل آن میکروب مصونیت فراهم آورد. واکسنها، از لحاظ طرز تهیه‌ی آنها به دو نوع ضد ویروس و ضد باکتری تقسیم میشوند. واکسن‌های ضد ویروس را غالباً از چرک (واکسن ضد آبله) یا از عصاره‌های بافتها که با پیر شدن یا افزودن موادگندزدا ضعیف شده‌اند، به دست می‌آورند، و نگاهداری آنها دشوار است. تعداد واکسنهای ضد بیماریهای حاصل از باکتریها زیادتر است، چه باکتریها خوب شناخته شده‌اند و آسانتر از ویروسها کشت میشوند. مراحل مختلف تهیه‌ی این واکسنها عبارت است از، (۱) کشت نطفه‌های بیماریزا در محیط کشت مخصوص و زیاد کردن ترشحات میکروبی، (۲) کاستن از حدّت اثر آن با گرم کردن یا افزودن مواد گندزدا و نظایر اینها، و (۳) اطمینان حاصل کردن از ضعف تأثیر مواد حاصل‌شده و در آمپول ریختن و نگاه داشتن آنها برای هنگام مصرف. بعضی از واکسنها ساده و مخصوص یک بیماری است، مانند واکسن ضد وبا یا ضد سوزاک یا ضد طاعون، و بعضی دیگر برای پیشگیری از چند بیماری به صورت مختلط تهیه میشود، مانند واکسن مختلط ضد بیماریهای دیفتری و کزاز و پاراتیفوئید و منتژیت.

واکسهال[1] (vākshāl)، بخشی از کوی لمبث، لندن، انگلستان، به نام باغهای واکسهال که ح ۱۶۶۰–۱۸۵۹ از تفرجگاههای معروف بود.

واکنش (vā.konēš)، اصطلاح دیگری برای عکس العمل (← عمل و عکس العمل).

واگارشاپات، جشم ارمنستان، نام سابق (تا ۱۹۴۵) اچمیادزین.

واگرام[2] (vāgrām)، شهر (جم ۴٬۰۰۰)، اتریش سفلی، ۱۶کیلومتری ل‌ش وین، در مارشفلد؛ رسماً به نام **دویچ‌واگرام**[3] (doyc-) خوانده میشود. در ۵ و ۶ ژوییه‌ی ۱۸۰۹ ناپلئون I در این شهر پیروزی درخشانی بر اتریشیها به دست آورد.

واگشت[4] (vā.gašt)، تغییر امتداد باد در خلاف جهت عقربه‌های ساعت (مثلاً از ش به ل‌ش و ل)؛ مقابل گشت.

واگشت‌پذیر[5] (vā.gašt.pazir)، پدیده‌ای که امکان حدوث آن در جهت عکس نیز وجود داشته باشد؛ آنچه را چنین نباشد **واگشت‌ناپذیر**[6] گویند. اگر از ترکیب ماده‌ی شیمیائی A و B با یکدیگر دو ماده‌ی جدید C و D تشکیل شود، و پس از اتمام فعل و انفعال جز C و D باقی نماند، فعل و انفعال را واگشت‌ناپذیر مینامند؛ ولی اگر در پایان فعل و انفعال هر چهار ماده‌ی A و B و C و D به حال تعادل شیمیائی باشند، معلوم میشود که C و D نیز پس از تشکیل در جهت عکس عمل کرده و A و B ساخته‌اند، چنین فعل و انفعالی را واگشت‌پذیر مینامند.

واگشت‌ناپذیر: ← واگشت‌پذیر.

واگنر[7]، **اوتو** (oto vāgner)، ۱۸۴۱–۱۹۱۸، معمار اتریشی که در وین فعالیت داشت و بسیار صاحب‌نفوذ بود. در ۱۸۹۴ استاد آکادمی سلطنتی هنر شد. طرحهائی که از او اجرا شد، تعلیمات، و کتاب معماری نو او که ۴ بار به چاپ رسید (۱۸۹۶–۱۹۱۴)، چه در اتریش و چه در خارج از اتریش، بسیار مؤثر افتادند.

واگنر[7] **ریشارد** (rišārd vāgner)، ۱۸۱۳–۸۳، آهنگساز آلمانی ایرا. ساخته‌هایش که در حیات خود او مورد تقبیح قرار میگرفت، پس از مرگش با موفقیت عظیم رو به رو شد و بر اپرای پس از او تأثیر و نفوذ فراوان یافت. وی به جای متمایز نگاه داشتن کامل آریا و رسیتاتیف، در آثار خود از جریان پیوسته‌ی ملودی استفاده میکرد، و اپراهای خود را دارام موزیکی می‌نامید تا این معنی را برساند که در آنها متن با موسیقی در هم آمیخته است. لیبرتوهای وی، که خود آنها را نوشت، بیشتر مأخوذ از افسانه‌ها و ادبیات وسیع ژرمنی بود. از جمله‌ی آثار او است: رینْتْسی (۱۸۴۰)، هلندی پرنده (۱۸۴۳)، تانهویزر (۱۸۴۳–۴۵) لوهِنْگْرین (۱۸۴۶–۴۸)، اثر چهاربخشی (تترالوژی) او، در رینگ دس نیبلونگن، مشتمل بر طلای راین (۱۸۵۳–۵۴)، والکوره (۱۸۵۴–۵۶)، زیگفرید (پایان‌یافته در ۱۸۷۱)، و سپیدم خدایان (پایان‌یافته در ۱۸۷۴)، تریستان و ایسولد (۱۸۵۷–۵۹)، خیاگر نورنبرگ (۱۸۶۲–۶۷) که تنها اپرای کمیک او است، و آخرین اثرش، پارزیفال (۱۸۷۷–۸۲). پس از انتقال به بایرویت در ۱۸۷۲، تئاتری بنا کرد که مناسب با اجرای آثارش باشد.

واگنر[7]، **زیگفرید** (zigfrid vāgner)، ۱۸۶۹–۱۹۳۰، آهنگساز آلمانی. پسر ریشارد و کوزیما واگنر. یازده اپرا، موسیقی ارکستری و مجلسی، و چند قطعه‌ی آوازی ساخت، اما بیشتر شهرتش به خاطر رهبری ارکستر بود. به اتفاق همسرش، جشنواره‌های بایرویت را اداره کرد.

واگنر[7]، **کوزیما** (kozimā vāgner)، ۱۸۳۷–۱۹۳۰، زن دوم ر. واگنر. دختر ف. لیست و کنتس د/آگو. در ۱۸۵۷–۶۹ همسر ه. فون بولو بود، و در ۱۸۷۰ به همسری واگنر در آمد. پس از مرگ واگنر، جشنواره‌های بایرویت را ادامه داد.

واگنر-یاورگ[8]، **یولیوس** (yulius vāgner-yāreg)، ۱۸۵۷–۱۹۴۰، پزشک پیشناس اتریشی. در ۱۸۹۳–۱۹۲۸ استاد دانشگاه وین بود؛ از واضعین درمان با تب به شمار میرود. طریقه‌ی درمان بیماری تابس (tābes؛ فتس، ← فلج خفیف) را با تزریق عامل مالاریا ترتیب داد، که جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۷ فیزیولوژی و پزشکی را نصیب او کرد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

واگوس، عصب: ← سلسله‌ی اعصاب، قسمت III.

واگیردار یا مسری: ← بیماریهای واگیردار.

وال[9] (vāl)، شاخه‌ی اصلی رود راین، در هلند مرکزی. نزدیک مرز آلمان از راین جدا و ح ۸۰ کم در جهت غ جاری میشود، و نزدیک خورینخم[10] (xorinxem) به رود موز می‌ریزد.

والاس، **وال، گونتر**، مترجم قرآن، ← قرآن، قسمت (و- X).

والا[11]، **لورنتسو** (lorentso vālā)، ح ۱۴۰۷–۵۷، اومانیست ایتالیائی؛ متدرم. زبان یونانی را خوب میدانست و پاپ نیکولاوس V او را برای ترجمه‌ی تاریخهای هرودوت و توسیدید به لاتینی بر گزید. وی در اثری از خود، که از لحاظ نقد و تحقیق در نوشته‌های قدیمی جنبه‌ی پیشتازی دارد، ثابت کرد که ← عطیه‌ی قسطنطین، که مدتها مشکوک به نظر میرسید، سندی ساختگی است. کتاب استانده‌ی وی، زبان عالی لاتینی، تحصیل زبان لاتینی را بر پایه‌ی علمی قرار داد. تحقیقات وی در اشتباهات متن ووگات، اراسموس را بر انگیخت تا در عهد یونانی به مطالعه بپردازد. به عنوان اومانیست نمونه، فلسفه‌ی مدرسی و فلسفه‌ی دیری را مورد استهزا قرار میداد؛ در یکی از آثارش، به نام در باده‌ی شهوت، عفت را به عنوان کمال مطلوب مورد حمله قرار داده است. والا به لذت بردن بیدینانه از زندگی معتقد بود.

والآم، جزیره، ← لادوگا، دریاچه‌ی.

والاخ[12]، **اوتو** (oto vālax)، ۱۸۴۷–۱۹۳۱، شیمیدان آلمانی، به سبب کارهائی که برای نخستین بار در ترکیبات آلی حلقه‌ای انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۰ شیمی شد. در ترکیبات ازته نیز تحقیقاتی انجام داد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

والاس[13]، **ادگار** (edgār wālās)، صورت فارسی نام **ادگر والس** (edgar wālas)، ۱۸۷۵–۱۹۳۲، نویسنده‌ی رمانهای پلیسی انگلیسی. از رمانهای معروفش میتوان اینها را نام برد، چهار مرد درست (۱۹۰۶) و کمان سبز. نمایشنامه‌هائی هم نوشته است، از جمله کینگ کونگ.

والاس[13]، **الفرد راسل** (alfred rāsal wālās)، ۱۸۲۳–۱۹۱۳، طبیعیدان انگلیسی که فرضیه‌ی تکاملی خاصی، مستقل از فرضیه‌ی تکامل داروین، دارد. مطالعات جغرافیای حیوانی او راجع به آسیا و استرالیا حائز اهمیت است، و خط وهمی او (خط والاس)، که از مجمع‌الجزایر مالزی میگذرد، خط فاصل زیاهای آسیا و استرالیا به شمار میرود.

والاس[13]، **سر ریچارد** (sər ricārd wālās)، ۱۸۱۸–۹۰، صاحبنظر انگلیسی در مجموعه‌های هنری، فرزند نامشروع مارکوئس آوهارتفرد، مقیم لندن. مجموعه‌ی هنری پرارزشی از پدرش به ارث برد، که پس از مرگش زوجه‌ی او، لیدی والاس، آن را به ملت هدیه کرد، و اکنون در "خانه‌ی هارتفرد" در لندن در معرض نمایش است. این مجموعه، که به **مجموعه‌ی والاس** معروف است، شامل بسیاری از آثار اساتید هنری فرانسوی قرن ۱۸م میباشد.

والاس[13] **لویس** (luis wālās)، ۱۸۲۷–۱۹۰۵، مرد جنگی، دیپلومات، و داستاننویس امریکائی. شهرتش خصوصاً به خاطر بن‌هور: قصه‌ای از مسیح (۱۸۸۰) است.

---

(۱)Vauxhall (۲)Wagram (۳)Deutsch-Wagram (۴)backing (۵)reversible (۶)irreversible (۷)Wagner (۸)Wagner-Jauregg (۹)Waal (۱۰)Gorinchem (۱۱)Valla (۱۲)Wallach (۱۳)Wallace

والاس، مجموعه‌ی: ← والاس، سر ریچارد.

والاس[1] **سر ویلیام** (sər wilyām wālās*) ۱۲۷۲؟–۱۳۰۶، قهرمان اسکاتلندی. نخستین سند تاریخی در باره‌ی کارهای او حکایت از آن دارد که در ۱۲۹۷ همراه با ۳۰ مرد شهر لنارک را آتش زد و نماینده‌ی ادوارد I انگلستان را که برای تثبیت خداوندگاری خود بر اسکاتلند فرستاده بود کشت. پس از سوزاندن لنارک مردان زیادی به او پیوستند و برای رو به رو شدن با انگلیسها به طرف سکون به راه افتادند؛ در مقابل قلعه‌ی سترلینگ با ۵۰'۰۰۰ سرباز رو به رو شدند و بسیاری از آنان را در ضمن عبور از پل کوچکی کشتند، و نیروهای انگلیسی شکست خوردند. والاس از مرز اسکاتلند گذشت و در ل انگلستان خرابیهای فراوان وارد کرد. سپس به اسکاتلند باز گشت و مدتی به عنوان محافظ اسکاتلند به جای شاه زندانی آن، جان د بیلیل (۱۲۴۹–۱۳۱۵)، حکومت میکرد. در ۱۲۹۸ ادوارد I والاس و هواداران او را شکست داد. والاس برای جلب کومک از فیلیپ IV در ۱۲۹۹ به فرانسه و نیز به رم رفت. خبر جنگیدن او با انگلیسها بار دیگر در ۱۳۰۴ در تاریخ ثبت شده است؛ سرانجام در ۱۳۰۵ دستگیر شد و او را به لندن بردند، و پس از محاکمه، به اتهام خیانت به قتل رسانیدند.

والاس[1]**، هنری ایگارد** (henri eygārd wā-lās)، ۱۸۸۸–۱۹۶۵، سیاستمدار امریکائی. وزیر کشاورزی کشمة (۱۹۳۱–۴۱)، معاون رئیس جمهور (۱۹۴۱–۴۵)، و وزیر بازرگانی (۱۹۴۵–۴۶) بود. در ۱۹۴۸ از طرف ← حزب پیشرو نامزد ریاست جمهوری بود.

والاکی، ناحیه‌ی تاریخی، ← والاکیا.

والاکیا[2] (vālākiā) یا **والاکی** (vālāki)، به ترکی عثمانی **افلاق** (aflāq)، ناحیه‌ی تاریخی (۷۶'۵۸۰ کمه)، ج رومانی. آلپهای ترانسیلوانی آن را در لغ از ترانسیلوانی و بانات جدا می‌کند؛ دانوب آن را در غ از یوگوسلاوی، در ج از بلغارستان، و در ش از دوبروجا جدا میکند؛ در لش به مولداوی متصل است. شهر عمده‌ی آن بخارست، پایتخت رومانی است. رود اولت[3] (olt) که از ریزابه‌های دانوب است، آن را به مونتنیا[4] (muntenia) یا والاکیای بزرگتر (۵۲'۴۸۶ کمه) در ش، و اولتنیا[5] (oltenia) یا والاکیای کوچکتر (۲۴'۰۹۴ کمه) در غ تقسیم میکند. به علت وجود میدانهای نفتی پلوئشتی و ناحیه‌ی صنعتی‌شده‌ی نزدیک بخارست، والاکیا از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترین قسمت رومانی به شمار می‌رود. صنایع آن (بیشتر شیمیائی، ماشینهای سنگین، و کشتیسازی) تقریباً برای نیمی از نیروهای کارگر این سرزمین کار فراهم میآورد. والاکیا همچنین یک ناحیه‌ی کشاورزی ثروتمند است و عنوان "سفره‌ی نان" رومانی را دارد. این ناحیه جزئی از ایالت رومی والاکیا بوده، و علی‌رغم حملات و فرمانروائیهای بیگانگان تکلم رومیائی در آن محفوظ مانده است. باآنکه والاکیا، به صورت نظری، جزئی از امپراطوری بیزانس بود، متناوباً (قرنهای ۶م–۱۱م) به اشغال لومبارد‌ها و ← آوارها و بلغارها در آمد. از قرن ۱۲م به طوایف ترک قپچاق تعلق گرفت که به نوبه‌ی خود مقهور مغولان شدند (۱۲۳۷). هنگامی که مغولان از این سرزمین پس کشیدند، بومیان آنجا از پناهگاههای کوهستانی خود فرود آمدند و امیرنشین والاکیا توسط پیشوای ایشان، رادو نگرو[6] (rādo negru) یا رودولف سیاه تأسیس شد (ح ۱۲۹۰). نام ولاکها (vlāk-) یا والاکها توسط همسایگان اسلاوی بر روی ایشان نهاده شد. هر چند بعضی مدعی شده‌اند که ولاکها اخلاف مستقیم والاکیائیان هستند (و دلیل عمده‌ی صاحبان این عقیده محفوظ ماندن تکلم لاتینی در میان ایشان است)، احتمال بیشتر آن است که این مردم از لحاظ نژادشناسی نژاد مخلوط دارند. تقریباً مقارن با تأسیس امیرنشین والاکیا، امیرنشین مولداوی نیز به وجود آمد. در آغاز پایتخت والاکیا شهر کیمپولونگ[7] (kimpulung) بود و سپس کورتئا-دآرش جای آن را گرفت. میرچا[8]ی (mircā-) کبیر (سلطنتش ۱۳۸۶–۱۴۱۸) در شکستهای کوسوو (۱۳۸۹) و نیکوپول (۱۳۹۶) به دست ترکان عثمانی سهیم بود، و ناگزیر خراجگزار سلطان عثمانی شد، ولی والاکیا زیر فرمان امیران خاص خود، که به تفوق عثمانیان گردن نهاده بودند، اداره میشد. این ناحیه نیز مانند مولداوی، در نتیجه‌ی رقابتهای میان زمینداران بزرگ و نیز مدعیان تاج و تخت آسیب فراوان دید. امیر ولاد (vlād، سلطنتش ۱۴۵۶–۶۲)، با کشتن ۲۰'۰۰۰ نفر از مردم در عرض مدت ۶ سال، نظمی در کشور برقرار کرد. از باج دادن به عثمانیان شانه تهی کرد و ترکان را شکست داد و اسیران ترک را به چهار میخ و سیخ کشید، و به همین جهت به "چهار میخ کش" معروف شد. رقابت وی با ستفان کبیر (← مولداوی) سبب شد که تاج و تخت از کفش بیرون رود. آخرین کوشش برای آزاد کردن رومانیائیان از تسلط خارجی در ۱۵۹۳–۱۶۰۱ توسط میخائیل دلیر صورت گرفت که ترکان را در والاکیا قتل عام و ترانسیلوانی و مولداوی را فتح کرد. پس از مرگ وی بار دیگر والاکیا به تصرف ترکان عثمانی در آمد. اتحاد (۱۷۱۱) میان کنستانتین برانکووان[9] (konstāntin brānkovān، ۱۶۵۴–۱۷۱۴، امارتش ۱۶۸۸–۱۷۱۴) و پطر I روسیه و نقض بعدی آن، سبب شد که ترکان عثمانی در این ناحیه سختگیرتر شوند. از آن پس، به جای امیران بومی، امیران خارجی و بیشتر از فناریان یونانی انتخاب میشدند. در جنگهای عثمانی و روس قرن ۱۸م، والاکیا مکرر به تصرف سپاهیان روسی و اتریشی در آمد. حکومت فناریان تا ۱۸۲۱ دوام یافت، در این سال رومانیائیان بر ضد یونانیان سر به شورش بر داشتند، در صورتی که خود یونانیان نیز برای رسیدن به استقلال به جنگ با عثمانیان آغاز کرده بودند. بار دیگر فرمانداران محلی انتخاب شدند، و با پیمان آدریانوپل در ۱۸۲۹، والاکیا کشور تقریباً خودمختاری شد که به دولت عثمانی خراج میپرداخت ولی تحت الحمایه‌ی روسیه نیز بود. نهضت ملی رومانیائی (۱۸۴۸–۴۹) با دخالت روسیه سرکوب شد. در اوایل جنگ کریمه، سپاهیان روسی والاکیا و مولداوی را اشغال کردند (۱۸۵۳)، ولی برای تأمین بیطرفی اتریش از اراضی اشغال‌شده بیرون رفتند (۱۸۵۴) و دو امیرنشین دانوبی (یعنی والاکیا و مولداوی) به اشغال اتریش در آمد. کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶) استقلال عملی امیرنشینها را در تحت سروری رسمی دولت عثمانی تأمین کرد. با جلوس (۱۸۵۹) آلکساندر کوزا بر تخت امارت دو امیرنشین مولداوی و والاکی، تاریخ رومانی جدید آغاز شد.

والاکیای بزرگتر: ← والاکیا یا والاکی.

والاکیای کوچکتر: ← والاکیا یا والاکی.

والانجرد (vālānjerd)، دهستان (جم ۵'۳۷۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بروجرد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۱۹ آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است.

والانس[10] (vālāns)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۶۴'۱۳۴)، مرکز ولایت دروم، بخش فرانسه، بر رود رون. دارای کارخانه‌های ابریشمبافی است؛ کلیسای جامعی به سبک رومانسک دارد (قرن ۱۱م؛ قسمتی از آن ترمیم شده است)، و جالب سیاحان است.

والانس[11] (vālāns؛ از فنس)، اسپانیائی **والنثیا** (vālenţiā)، عربی **بلنسیه** (balansiyya)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۵۳'۶۹۰)، کرسی ایالت والانس، ش اسپانیا. سومین شهر بزرگ اسپانیا و مرکز تجارتی و صنعتی است، و بندر پر رفت و آمدی، ال گراثو (el grāo)، بر خلیج والانس در مدیترانه دارد. صناعت ابریشم و توتون و سفالهای رنگین دارد، و پرتقال و شراب از صادرات آن است. دانشگاه آن ح ۱۵۰۰ تأسیس شده. نخست مستعمره‌ی رومی بود و در زمان تسلط مسلمین بسیار ترقی کرد؛ در ۱۰۹۴–۹۹ سید بر آن فرمان میراند؛ پس از تسخیر آن (۱۲۳۸) توسط جیمز I آراگون با بارسلون رقابت میکرد. شهری خوش‌منظره است و کلیسای جامعی از قرون ۱۳م–۱۵م و ارگی از قرن ۱۶م دارد. کاخ عدالت دوره‌ی رنسانس و بازار ابریشم گوتیک آن نیز از بناهای دیدنی قدیمی این شهر است. در جنگ داخلی (۱۹۳۶–۳۷) مقر دولت سلطنت‌طلبان بود.

والانس[11] (vālāns؛ از فنس)، اسپانیائی **والنثیا** (vālenţiā)، عربی **بلنسیه** (balansiyya)، ناحیه (۲۳'۳۰۳ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۳'۰۷۳'۲۵۵) و مملکت سابق، ش اسپانیا، کنار مدیترانه. اکنون ایالات آلیکانته و کاستلیون د لا پلانا و والانس (شهر) را شامل است. بیشتر ناحیه کوهستانی است، و دشتهای ساحلی حاصلخیز آن محل تمرکز جمعیت است. عملیات آبیاری و آبرسانی و نظام کشت تنجیده‌ی آن، که از زمان تسلط اعراب آغاز شده، این ناحیه را به صورت "باغستان اسپانیا" در آورده است که از آن انواع

---

(۱)Wallace (۲)Walachia (۳)Olt (۴)Muntenia (۵)Oltenia (۶)Negru (۷) Cimpulung (۸)Mircea (۹)Brankovan (۱۰)Valence (۱۱)Valencia

میوه‌ها، مرکبات، غلات، روغن زیتون، و شراب فراوان به دست میآید، و بسیاری از آنها صادر میشود. از زمانهای قدیم، برای تربیت کرم ابریشم، درخت توت در آن کشت میشده، ولی صناعت ابریشم اکنون رو به زوال است. خوراک‌های آموده و سرامیک و محصولات فلزی، و پارچه عمده‌ترین فراورده‌های صنعتی این ناحیه است. آثار ماقبل تاریخی فراوان در والانس به دست آمده است. در اوایل مسکن ایبریائیان بود، سپس مستعمره‌ی یونانیان و کارتاژیان شد و زمانی میدان جنگ میان کارتاژیان و رومیان بود (← ساگونتو). در قرن ۸م مسخر مورها شد، و پس از سقوط خلافت قرطبه به صورت امیر-نشینی مستقل در آمد (۱۰۲۲). سید مدت کوتاهی بر شهر و ناحیه‌ی والانس فرمانروائی داشت (۱۰۹۴–۹۹). پس از مدتی که این ناحیه در تصرف مرابطون و موحدون بود، بار دیگر زمان کوتاهی والانس استقلال یافت، و سپس این ناحیه به تصرف جیمز I آراگون در آمد (۱۲۳۸–۵۲). مملکت والانس هویت سیاسی خود را نخست در اتحادیه‌ی آراگون و سپس در حکومت اسپانیائی حفظ کرد، ولی در قرن ۱۸م فیلیپ V همه‌ی امتیازات آن را از میان برد. قرنهای ۱۴م و ۱۵م دوره‌ی شکوفائی اقتصادی و هنری والانس بود، ولی پس از بیرون راندن مورها (۱۶۰۹) انحطاط این سرزمین آغاز شد. در قرن ۲۰م والانس از لحاظ اقتصادی حیات تازه‌ای یافته است.

والانس-گرم: ← وزن همارز یا وزن ترکیبی.

والانسین[1] (vālānsien)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۴۷٬۴۶۴)، ولایت نور، ل فرانسه، بر کنار رود اسکو (سکلت). ماشینسازی و نساجی از صنایع آن است. در ایالت قرون وسطائی انو منزلت مهمی داشت، و در قرن ۱۵م توربافی آن شهرت یافت. امپراطور بودوئن I و وانو و فرواسار در این شهر به دنیا آمده بوده‌اند.

والا والا[2] (wālā wālā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۳٬۶۱۹)، ج‌ش ایالت واشینگتن، کشمة، کنار رود والا والا، نزدیک مرز اورگون. مرکز تجارتی و توزیع فراورده‌های کشاورزی است. یک تأدیبگاه ایالتی در نزدیکی آن واقع است.

والبژیخ[3] (vālbĵix)، آلمانی **والدنبورگ**[4] (vāldenburg)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۲۵٬۰۴۸)، ج‌غ لهستان. فعالیت اقتصادی عمده‌ی آن استخراج زغال است. اهمیت شهر در قرن ۱۹م هنگامی آغاز شد که حوضه‌ی زغال سنگ سیلزی سفلی صنعتی شد. در جنگ II متحمل آسیب فراوان شد، و سپس از آلمان به لهستان انتقال یافت.

والپارائیسو، شهر، شیلی: ← والپارزو.

والپارزو[5] (vālpārezo؛ فر)، شیلیائی **والپارائیسو** (vālpārāiso)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵۱٬۴۵۹)، شیلی مرکزی، کنار فکو، بندر عمده‌ی غ امریکای جنوبی و دومین شهر بزرگ شیلی. در ۱۵۳۶ به دستور آلماگرو بنا شد. امروز شهر صنعتی پررونق و از تفرجگاههای سیاحان است. از زلزله آسیب فراوان دیده است (مخصوصاً در ۱۹۰۸).

والپول[6]**، رابرت** (rābərt wālpōl)، ملقب به (اولین) **ارل آو اورفرد**[7] (ērl āv orfərd)، ۱۶۷۶–۱۷۴۵، سیاستمدار انگلیسی. در دست گرفتن موفقیت‌آمیز اوضاع ورشکستگی مالی انگلستان منجر به تسلط او در زندگی سیاسی شد (۱۷۲۱–۴۲). نفوذ او در کرولاین آنباخی، ملکه و همسر جورج II، منجر به این شد که او واقعاً اولین نخست‌وزیر در تاریخ انگلستان شود. در امور داخلی داد و ستد را تشویق کرد، در حالی که از مالیات زمین، برای راضی نگاه داشتن متنفذین حزب توری، کاست. در امور خارجی طرفدار دوستی با فرانسه و پرهیز از جنگ بود. پس از ← جنگ گوش جنکینز، که به جنگ جانشینی اتریش کشانیده شد، شکستهای نظامی او را وادار به کناره‌گیری کرد (۱۷۴۲).

والپول[8]**، هارس** (hārəs wālpōl)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو اورفرد**[9]، ۱۷۱۷–۹۷، نویسنده‌ی انگلیسی. در ایتن و کمبریج تحصیل کرد. در ۱۷۵۷ در تویکنم اقامت گزید و چاپخانه‌ای در آنجا برپا کرد. از دوستان ت. گری بود و اولین کار چاپی او نمایه‌گری بود (۱۷۵۷). نامه‌ها و یادداشتهای خود او انگلستان دوره‌ی جورج را جلوه‌گر میکند. داستان "وحشت‌انگیز" دز اورانتو (۱۷۶۵) از او است.

والپول[10]**، سر هیو (سیمور)** (sər hiu simor)، ۱۸۸۴–۱۹۴۱، داستاننویس انگلیسی، متولد زلند جدید. آثارش مورد توجه بسیار قرار گرفت، و معروفترین آنها جنگل سیاه (۱۹۱۶)، آینه‌ی سبز (۱۹۱۸)، کلیای جامع (۱۹۲۲)، و یک مجموعه از داستانهای تاریخی است.

والت، ژان دو لا: ← شهواران مهمان‌نواز.

والتا[11] (vāleta)، شهر و دریابندر (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۱۴٬۰۰۰)، پایتخت کشور مالت. شهری است قدیمی که آثار فراوان، از جمله یک کاخ، از شهواران مهمان‌نواز از قرن ۱۶م و موزه‌ای از آثار باستانی دارد. در جنگ II بشدت بمباران شد.

والتاوا، رود، چکوسلواکی: ← مولداو.

والتر[12]**، برونو** (bruno vālter)، ۱۸۷۶–۱۹۶۲، رهبر ارکستر آلمانی-امریکائی، نام اصلیش برونو والتر شلزینگر[13] (šlezinger). در کنسرواتوار شترن برلین تحصیل کرد. در اپراهای کولونی و هامبورگ رهبری ارکستر داشت، و سپس، تا ۱۹۱۲ در اپرای دولتی وین بود. در ۱۹۱۲–۲۲ مدیر موسیقی اپرای مونیخ، و در ۱۹۲۵–۲۹ مدیر موسیقی اپرای شهری در برلین بود. در ۱۹۳۵ به وین بازگشت، ولی در ۱۹۳۸ اتریش را ترک گفت، و به تابعیت فرانسه در آمد، و در ۱۹۳۹ در کشمة ماندگار شد. در کشمة رهبر ارکستر اپراخانه‌ی مترپلیتن بود، و در ۱۹۴۱ رهبر فیلارمونیک نیو یورک شد.

والتر[14]**، هیوبرت** (hiubərt wāltər)، ف ۱۲۰۵، اسقف اعظم و سیاستمدار انگلیسی. در ۱۱۸۹ به اسقفی سالزبری گماشته شد، و در ۱۱۹۰ همراه ریچارد I در جنگهای صلیبی شرکت کرد. در ۱۱۹۳ به انگلستان بازگشت و اسقف اعظم کنتربری شد، و در غیاب ریچارد سمت نایب‌السلطنگی داشت، و از شورشی که بنا بود به تحریک جان (بعداً جان لکلند) برپا شود جلوگیری کرد. پس از عزیمت (۱۱۹۴) مجدد ریچارد، هیوبرت عملاً فرمانروای انگلستان بود. صرف نظر از آزمندیی که داشت، در نظام مالیاتی و اداری اصلاحات مهمی به عمل آورد. در ۱۱۹۶ به فرمان او کلیسائی را که رهبر افزارمندان انقلابی لندن، ویلیام فیتسازبرت[15] (wilyām fitsāzbərt) در آن بست نشسته بود، آتش زدند و همین عمل سبب شد که در ۱۱۹۸ منصب غیر دینی خود را از دست بدهد. پس از جلوس جان بر تخت سلطنت (۱۱۹۹)، والتر به منصب مهرداری شاه منصوب شد و در جلوگیری از اعمال وی مؤثر بود.

والتر فون در فوگلوایده[16] (vālter fon der fogelvāyde)، ح ۱۱۷۰–ح ۱۲۳۰، مینینگر اثر ریشی. ظریفترین شاعر غنائی قرون وسطی به شمار میرود، که غزلیات عاشقانه و منظومه‌های مذهبی سروده است.

والتلینا[17] (vāltellinā)، از دره‌های کوههای آلپ در لومباردی، ل ایتالیا. این دره دارای دهکده‌های روستائی، گاوپروری، جنگلها، و کارخانه‌های برقابی است. در ۱۵۱۲ به ایالت گریزون ملحق شد، در آغاز جنگ سی‌ساله مردم کاتولیک والتلینا آماده‌ی شورش علیه مردم گریزون، که اکثراً پروتستان بودند، شدند؛ در ۱۶۲۰ سر به شورش بر داشتند، و سران پروتستان را قتل عام کردند. این اغتشاشات داخلی فوراً در اروپا دامنه یافت. قتل عام سال ۱۶۲۰ دخالتهای نظامی اسپانیا، اتریش، پاپ، و دسته‌جات کاتولیک گریزون و فرانسه را به وجود آورد. دره‌ی نگونبخت والتلینا به نوبه‌ی خود از طرف این ارتشها مورد حمله قرار گرفت، و در ۱۶۲۷ تحت کنترول اسپانیا در آمد. هنگامی که فرانسه به نفع پروتستانها وارد جنگ شد، یک سپاه فرانسوی بار دیگر به دره‌ی والتلینا اعزام شد (۱۶۳۵). ه. دوک دو روآن دره را متصرف شد اما نتوانست آن را دوباره تحت کنترول کامل گریزون در آورد. عاقبت دوک دو روآن گریزون را تخلیه کرد (۱۶۳۷). با صلح میلان (۱۶۳۹)، گریزون دوباره والتلینا را کلاً به دست آورد، و تا ۱۷۹۷ آن را در دست داشت، که از آن پس ضمیمه‌ی جمهوری سیزالپین شد. در ۱۸۱۵ به تصرف مملکت لومباردی-ونسی، و سپس به تصرف ایتالیا درآمد.

والتمستو، شهر سابق، ← والتم فارست، کوی لندن بزرگتر.

والتم فارست[18] (wāltəm fārəst)، کوی (در

(۱)Valenciennes (۲)Walla Walla (۳)Walbrzych (۴)Waldenburg (۵)Valparaiso (۶)Walpole (۷)Orford (۸)Walpole (۹)Orford (۱۰)Walpole (۱۱)Valletta (۱۲)Walter (۱۳)Schlesinger (۱۴)Walter (۱۵) Fitzosbert (۱۶)Walther von der Vogelweide (۱۷)Valtellina (۱۸)Waltham Forest

۱۹۷۱ جه ۲۷۵٬۴۶۸)، لندن بزرگتر (⇐ لندن، شهر، انگلستان)، جش انگلستان. در ۱۹۶۵ از ادغام شهرهای چینگفرد[1] (cingfərd)، لیتن[2] (leytən)، و والتمستو[3] (wâltəmstō) به وجود آمد. والتم فارست اساساً شهری است مسکونی.

والتم کراس[4] (wâltem krās). بخشی در هرتفردشر، جش انگلستان. یکی از سه صلیب النر (← النر آو کستیل) در اینجا برپا است.

والتن[5]، **ارنست تامس سینتن** (ërnəst tāməs sintən wālton)، ۱۹۰۳— ، فیزیکدان بریتانیائی؛ متولد ایرلند. در ۱۹۴۶ استاد فلسفه‌ی تجربی و طبیعی در ترینیتی کالج شد. در تحقیقات مربوط به تبدیل هسته‌های اتمی به وسیله‌ی بمباران آنها با ذراتی که مصنوعاً شتابانیده شده بودند از پیشقدمان بود. به جهت این تحقیقات جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۱ در فیزیک به وی و سر ج. کاکرافت تعلق گرفت. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

والتن[5]، **آیزک** (āyzək wāltən)، ۱۵۹۳—۱۶۸۳، نویسنده‌ی انگلیسی. یکی از معروفترین کتابها در زبان انگلیسی، ماهیگیر با قلاب تمام‌عیار (چاپ اول ۱۶۵۳، چاپ پنجم ۱۶۷۶)، را نوشت که بارها در حیات خودش با تجدید نظر چاپ شد. در این کتاب نه‌تنها رموز ماهیگیری با قلاب بیان شده، بلکه در ضمن آن تصویری از صلح و تقوای بی‌پیرایه، که دستاویز والتن برای مخالفت با جنگهای داخلی زمان خودش بوده، نیز ترسیم شده. چندین زندگینامه در باره‌ی دوستان خود نوشته است. نیز ← زندگینامه.

والتن[5]، سر **ویلیام ترنر** (sər wilyām tër-nər wāltən)، ۱۹۰۲— ، آهنگساز انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد. یکی از اولین آثارش، یک کوارتت پیانوئی (۱۹۱۸—۱۹)، به وسیله‌ی هیئت امنای کارنگی منتشر شد (۱۹۲۴). در دهه‌ی ۱۹۲۰ روبنا، منظومه‌ی طنزآمیز ایدیث سیتول، که با موزیک والتن همراه شده بود، در لندن جلب توجه کرد. آثار ارکستری او شامل پورتسمث پوینت (۱۹۲۵)، سکاپینو (۱۹۴۰)، و دو سمفونی (۱۹۳۵ و ۱۹۶۱) است. یک اوراتوریو، تحت عنوان بزم بلشصر (۱۹۳۱)، و مارش تاج‌گذاری جورج VI (۱۹۳۷) و ملکه الیزابت II (۱۹۵۳) را تصنیف کرد. از دیگر آثار معروفش یک کنسرتو برای ویولا و ارکستر (۱۹۲۹)، یک کنسرتوی ویولن (۱۹۳۹) و یک سونات برای ویولن و پیانو (۱۹۵۰) است. موسیقی والتن، گرچه احساسات درونی و فردی او را بیان میکند، آثارش همه‌جا را فرا گرفته، و وی کوشیده است که به موسیقی معاصر انگلیسی جنبه‌ی بین‌المللی بدهد.

والخرن[6] (vālxeren)، غربیترین جزیره (۲۰۰ کمه؛ جه ۷۵٬۶۶۵)، ایالت زیلاند، جغ هلند، در دریای شمال، بر دهانه‌ی مصب سکلت. به وسیله‌ی پل به هولاند جنوبی (← هولاند) و با راه آهن به زمینلاد هلند مرتبط است. عمدتاً کشاورزی است، و محصولاتش تره‌بار، میوه، و گندم است. شهرهای عمده‌اش میدلبورگ و ولیسینگن[7] (vlisingen؛ در ۱۹۷۰ جه ۴۰٬۱۹۷، دارای اهمیت سوق الجیشی) است. در جه II بمباران‌های سخت (اکتبر ۱۹۴۴) والحزن موجب شکستن سدها شد و جزیره را آب فرو گرفت. ولی قبل از پایان ۱۹۴۵ مهندسین هلندی دوباره سدها را ساختند.

والخوف، رود تجشه ← لادوگا، دریاچه‌ی.

والد[8]، **جورج** (jorj wāld)، ۱۹۰۶— ، زیستشناس امریکائی، استاد زیستشناسی دانشگاه هاروارد، مه نیو یورک. به خاطر تحقیقاتی که در باره‌ی عمل رؤیت انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ه. ک. هارتلین و ⇐ ر. آ. گرانیت) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۷ در فیزیولوژی و پزشکی شد. والد خصوصاً نقش ویتامین آ را در سازوکار توراشیمیائی شبکیه نشان داده، و در هیئت مولکولی غشاء حساس شبکیه و تغییراتی که تحریکات نور در آن تولید میکند مطالعاتی کرده است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وال د/آئوستا[9] (vāl dāostā) یا **واله د/آئوستا**[10] (valle)، ناحیه‌ی خودمختار (۳٬۲۶۲ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۱۱۱٬۲۳۹)، لغ ایتالیا، بر مرز فرانسه (در غ) و سویس (در ل). تا ۱۹۴۵ جزء ایالت آئوستا در پیمون بود. قانون اساسی ۱۹۴۷ ایتالیا آن را منطقه‌ای آزاد، خارج از مرز گمرکی ایتالیا، شناخت. این ناحیه شامل دامنه‌های مون بلان، ماترهورن، و مونته روزا[11] (monte rozā) است. مرتفعترین قله‌ی آن گران پارادیزو میباشد. داههای سن برنار بزرگ و سن برنار کوچک (← سن برنار) در دره‌ی وال د/آئوستای علیا به یکدیگر ملحق میشوند. تفرجگاههای زمستانی جالب توجه دارد. مرکز آن آئوستا است. اکثر مردم آن به یک لهجه‌ی فرانسوی تکلم میکنند.

وال د/واز[12] (vāl duāz)، ولایت (۱۲۴۸ کمه؛ در ۱۹۶۸ جه ۶۹۳٬۲۶۹)، بخش ناحیه‌ی پاریس؛ کرسی آن ⇐ پونتواز است.

والدای، ارتفاعات[13] (vāldāy)، تپه‌هائی در لغ جمشیر اروپائی که به صورت رشته‌های موازی به طول ح ۴۸۰ کم در امتداد لش-جغ، بین لنینگراد و مسکو، ممتد است. بلندی آن به ح ۳۴۰ متر میرسد.

والدزمولر[14]، **مارتین** (mārtin vāldzemüller)، لتی ایلاکومیلوس (ilākomilus)، ـ۱۴۷۰؟ ۱۵۲۲، عالم آلمانی در جغرافیا و هیئت که قسمت عمده‌ی پایان عمر خود را در سن‌دیه، آلزاس، زندگی میکرد. نخستین نقشه‌نگاری است که به قاره‌ی نویافته‌ی جهان نام امریکا داده است. شکل قاره‌ی جدید را در دو نقشه چاپ کرد، و همراه آن رساله‌ای توضیحی به نام مقدمه‌ی کیهنوی انتشار داد که شرح مسافرت آمریگو وسپوتچی نیز در آن آمده بود. بعدها هرچه بر نقشه‌ی خود نوشت که قاره‌ی جدید نتیجه‌ی پویش کریستوف کلمب بوده و نسبت اکتشافی که وی قبلاً به آمریگو وسپوتچی داده نادرست بوده است، سودی نبخشید و نام امریکا همچنان بر قاره‌ی جدید باقی ماند. تحریر جدیدی نیز به دستیاری همکاران خود از کتاب بطلمیوس فراهم آورد که در ۱۵۱۳ به چاپ رسید.

والدس، آرماندو پالاثیو: ⇐ پالاثیو والدس، آرماندو.

والدس، پیر: ← والدوس، پتروس.

والدس-لئال[15]، **خوان د** (xuān de wāldes-leāl)، ۱۶۲۲—۹۰، نقاش به سبک باروک و حکاک اسپانیائی که بیشتر فعالیت او در سویل و کوردووا بود. شهرت وی به تجسم دادن موضوعهای اخلاقی به صورتی ترسناک است، همچون در تابلوهای رمز غرور (هارتفرد، کونکتیکت) و هیروگلیفهای مرگ (سویل). از وی همچنین تابلوهای نقاشی مذهبی متحرکی که با استفاده از روش رنگامیزی اختراعی خود ساخته بود، همچون راه به سلیبگاه (انجمن اسپانیائی، نیویورک) و چندین تصویر ظریف بر جای مانده است.

والدشتاین، آلبرشت فون: ← والنشتاین.

والدک[16] (vāldek)، امیرنشین سابق (۱٬۰۸۷ کمه)، آلمان غربی، اکنون بخش اداری هسن. پایتخت آن آرولسن[17] (ārolsen) بود. ناحیه‌ای است کشاورزی و جنگلی که رودهای اودر و دیمل[18] (dimel) آن را زهکشی میکنند. در ح ۱۲۰۰ کنت‌نشین بود، و در قرن ۱۷م با اتحاد با پیرمونت امیرنشین شد. در ۱۹۱۸ والدک-پیرمونت یک جمهوری شد؛ در ۱۹۲۲ پیرمونت ضمیمه‌ی پروس و جزء ایالت هانوور شد؛ و در ۱۹۲۹ والدک جزئی از هسن-ناسوی سابق شد.

والدک-روسو[19]، **رنه** (rēne vāldek-ruso)، ۱۸۴۶—۱۹۰۴ نخست‌وزیر فرانسه (۱۸۹۹—۱۹۰۲)؛ متولد نانت. بخشودگی دریفوس (← دریفوس، قضیه‌ی) را از طرف رئیس جمهور به دست آورد. قانونگذاری ضد کلیسا را آغاز کرد ولی با اقدامات افراطی مخالفت ورزید. در دوره‌ی نخست‌وزیری او ← حادثه‌ی فاشودا (۱۸۹۹) روی داد؛ وزیر امور خارجه‌اش ت. دلکاسه بود.

والدمار[20] I (vāldemār-)، ملقب به **کبیر**، ۱۱۳۱—۸۲، شاه (۱۱۵۷—۸۲) دانمارک. در ۱۱۴۷ یکی از سه مدعی تاج و تخت دانمارک شد. پس از آنکه دو رقیب خود، سوین[21] III (sueyn-) و کنوت[22] (kənut)، را شکست داد به سلطنت رسید (۱۱۵۷). پس از آن پیکاری علیه شاه سوین را رهبری کرد، که در نبردی نزدیک ویبورگ به شکست سوین انجامید. گرچه در دانمارک قدرت کامل به دست آورد، وندها بدانجا هجوم آوردند. والدمار با کومک هانری

(۱)Chingford (۲)Leyton (۳)Walthamstow (۴)Waltham Cross (۵)Walton (۶)Walcheren (۷)Vlissingen (۸)Wald (۹) Aosta, Val d' (۱۰)Valle (۱۱)Monte Rosa (۱۲)Val-d'Oise (۱۳)Valdai Hills (۱۴)Waldseemüller (۱۵) Valdés Leal (۱۶)Waldeck (۱۷)Arolsen (۱۸)Diemel (۱۹)Waldeck-Rousseau (۲۰)Waldemar (۲۱)Sweyn (۲۲)Canute

شیر و آلبرشت خرس وندها را مطیع ساخت و آنان را وادار به پذیرفتن دین مسیح کرد. برای آنکه حمایت آلمانها را به دست آورد، واسال امپراطور فردریک I شد، اما بعداً خود را از تحت کنترول امپراطور خارج ساخت. والدمار قانون دانمارک را تدوین کرد، و در نروژ مستملکاتی به دست آورد. وصلت دخترانش با پسران فردریک I، با اریک X سوئد، و با فیلیپ II فرانسه موجب شد که بر حیثیت او افزوده شود. آبسالون مشاور دینی، سیاسی، و نظامی او بود.

والدمار[1] II (-vāldemār)، ۱۱۷۰–۱۲۴۱، شاه (۱۲۰۲–۴۱) دانمارک، پسر دوم والدمار I. در زمان سلطنت برادرش کنوت VI، از دانمارک در مقابل حمله‌ی آلمانها دفاع کرد، و سپس کنترول دانمارک را بر شورین بسط داد. وقتی که به سلطنت رسید، و فردریک II فتوحات او را در آلمان تایید کرد، با استونی جنگید، و قسمت عمده‌ی ناحیه‌ی بالتیک را در اختیار گرفت. در ۱۲۲۳ خائنانه دستگیر کنت شورین، که واسال خودش بود، شد و مدت ۳ سال زندانی بود. پس از آنکه قسمت عمده‌ی سرزمین خود را واگذار کرد آزاد شد. سپس در صدد بر آمد که سرزمین از دست رفته‌ی خود را بازپس گیرد، اما شکست خورد (۱۲۲۷) و بقیه‌ی عمر خود را صرف تدوین قانون دانمارک و اصلاحات داخلی کرد.

والدمار[1] IV (-vāldemār) **[والدمار آترداگ** (āterdāg)]، ح ۱۳۲۰–۷۵، شاه (۱۳۴۰–۷۵) دانمارک. در آغاز سلطنتش دانمارک در میان فرمانروایان بیگانه تجزیه شده بود، اما وی با مهارت نظامی خود توانست مملکت را وحدت بخشد (۱۳۶۱). دختر خود مارگریت را به عقد شاه نروژ در آورد تا بتواند دانمارک و نروژ را متحد سازد؛ به نام خویشاوند خود، مارگراف براندنبورگ، در امور آلمان دخالت کرد. با نقض پیمانی که با شاه سوئد بسته بود، سکانیا را تصرف کرد، که بدین ترتیب کنترول ماهیگیری پرسود را به دست آورد. پیروزی او بر ← اتحادیه‌ی هانسالی (۱۳۶۲) موقتاً گوتلاند را به تصرف او در آورد، ولی، در ۱۳۶۸، شهرهای هانسائی، مکلنبورگ، سوئد، و هولشتاین ائتلافی علیه او تشکیل داده او را شکست دادند. والدمار ناچار به عهدنامه‌ی شترالزوند تن در داد (۱۳۷۰).

والدمار کبیر: ← والدمار I.

والدنبورگ: ← والبزیخ، شهر، لهستان.

والدنسیز، فرقه‌ی پروتستان، ← والدوسیان.

والدو، پیر: ←والدوس، پتروس.

والدوس[2]، **پتروس** (petrus vāldus)، صورت لاتینی نام **پیر والدو**[3] (pier vāldo) یا **والدس**[4] (vāldes)، ح ۱۱۴۰–ح ۱۲۱۷. بدعت‌گذار فرانسوی در دین. نخست بازرگان موفقی بود؛ سپس از دنیا (ح ۱۱۷۳)، و از تمام مایملک خود دست کشید، و تمام وقت خود را صرف مطالعات دینی کرد. به وعظ پرداخت و پیروانی گرد آورد که به "مسکینان لیون" معروف بودند، و بعداً والدوسیان خوانده شدند. از طرف پاپ لوکیوس III تکفیر شد، و پیروانش مورد آزار قرار گرفتند.

والدوسیان[5](vāldosiān)، فنس **ودوا** (voduā)، انگلا **والدنسیز** (wāldensiz)، فرقه‌ی پروتستان که از میان "مسکینان لیون" (← والدوس، پتروس) بر خاست. این جماعت، که از مسیحیت اصیل منحرف شده بودند، توسط پاپ لوکیوس III تکفیر شدند و تا آغاز زجر و آزاری که بر آنها وارد شد در دوفینه مقاومت کردند (۱۴۸۷) و سپس در پیمون به حیات خود ادامه دادند. در ۱۵۳۲ به پروتستانهای آلمانی و سویسی پیوستند. در ۱۶۵۵ فرانسویان و شارل امانوئل با آنان به مبارزه پرداختند. پس از الغای (۱۶۸۶) فرمان نانت ه. آرنو آنها را به سویس رهنمائی کرد و سپس آنان را باز گردانید. پس از انقلاب فرانسه، در ۱۸۴۸ از آزادی کامل برخوردار شدند.

وال‌دو‌گراس[6] (vāl-dē-grās)، بیمارستان نظامی پاریس، محل تعلیمات عملی بهداشت و پزشکی نظامی. در ۱۶۲۱ آن دتریش این محل را، که هتل بود، به راهبه‌های بندیکتی که از نزدیک بیور[7] (bievr؛ شهری در ولایت اسون، فرانسه) به پاریس آمده بودند اختصاص داد. سپس، به یادبود ولادت فرزندش (بعداً لوئی XIV)، دستور داد تا نمازخانه‌ی مجللی در این محل بسازند که بنای آن از ۱۶۴۵ آغاز شد، و هنرمندان متعدد در معماری و حجاری آن شرکت کردند. در انقلاب فرانسه صومعه به صورت بیمارستان نظامی در آمد و کمی بعد مدرسه‌ای برای عملیات پزشکی و جراحی ضمیمه‌ی آن کردند که همان مدرسه‌ی تعلیمات عملی بهداشت و پزشکی نظامی کنونی است. فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ی پزشکی نظامی لیون مدت نه ماه در وال‌دوگراس تحت تمرین قرار میگیرند و از طریق مسابقه به عنوان پزشک و جراح و استاد پزشکی نظامی انتخاب میشوند.

وال‌دو‌مارن[8] (vāl dē mārn)، ولایت (۲۴۴ کمه؛ در ۱۹۶۸ جه ۱٬۱۰۰٬۰۰۰)، فرانسه. این ولایت، که در ۱۹۶۴ در ناحیه‌ی پاریس (ج‌ش) به وجود آمد، ج‌ش ولایت سن و بعضی از شهرهای سن‌امارن سابق را در بر میگیرد. کرسی آن ⇐ کرتی است.

والدهایم[9]، **کورت** (kurt vāldhāym)، ۱۹۱۸ – ، دیپلومات اتریشی، دبیر کل سازمان ملل متحد (۱۹۷۱–۸۰). در پایان جه II وارد خدمات سیاسی شد، و به سفارت کبرای اتریش در کانادا رسید. در ۱۹۵۸ که اتریش وارد سازمان ملل متحد شد، والدهایم یکی از اعضای هیئت نمایندگی آن کشور بود، و سپس نماینده‌ی دائمی اتریش بود (۱۹۶۵–۶۸). از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ وزیر امور خارجه‌ی اتریش بود، و در ۱۹۷۱ که داوطلبی او برای ریاست جمهوری اتریش با شکست رو به رو شد، بار دیگر به عنوان نماینده‌ی دائمی به سازمان ملل متحد بازگشت. در دسامبر ۱۹۷۱ برای مدت پنج سال، به جانشینی او تانت، به دبیر کلی سازمان ملل متحد برگزیده شد؛ در ۱۹۷۶ نیز برای بار دوم به مدت ۵ سال به همین سمت انتخاب شد.

والدیویا[11] (vāldivia)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۹۰٬۹۴۲)، مرکز ایالت والدیویا، ج شیلی مرکزی، کنار فکه. به وضع جالبی در کنار رود والدیویا بنا شده. پ. والدیویا آن را بنا کرد (۱۵۵۲). شهر صنعتی پرفعالیتی است. علاوه بر صنایع چرم، تصفیه‌ی شکر، و کشتی سازی کارخانه‌های ذوب‌آهن و تهیه‌ی فولاد دارد. هوای آن سرد، و بارندگی فراوان است. در ۱۹۶۰ یکی از شدیدترین زلزله‌های تاریخ آن را ویران کرد. در ۱۹۶۲، گرچه تجدید بنای آن بالنسبه پیش رفته بود، هنوز هم قسمت قابل ملاحظه‌ای از شهر به حالت خرابی بود.

والدیویا[11]، **پدرو د** (pedro de vāldivia)، ح ۱۵۰۰–۱۵۵۴، کشورگشای اسپانیائی، فاتح شیلی، در فتح پرو از بهترین افسران ف. پیثارو بود، و در ۱۵۴۰ پیثارو او را مأمور مطیع کردن شیلی کرد. در ۱۵۴۱ سانتیاگو را بنا نهاد، و به تأسیس ماندگاههای دیگر پرداخت. در ۱۵۴۹ نایب‌السلطنه‌ی پرو او را حکومت شیلی داد. سرانجام در شورشی به دست بومیان کشته شد. بانی شهر والدیویا بود.

والر[12]، **ادمند** (edmənd wālər)، ۱۶۰۶–۸۷، شاعر انگلیسی. در پارلمنت از سخنوران نامی بود. باآنکه در آغاز از مخالفان شاه بود، بعدها از چارلز I در مقابل پارلمنت حمایت میکرد، و در توطئه‌ای (۱۶۴۳) به منظور نگاهداری شهر لندن برای چارلز شرکت جست و در نتیجه‌ی کشف توطئه جریمه و تبعید شد. در ۱۶۵۱ مورد عفو قرار گرفت، و هنگام بازگشت خاندان استوارت بار دیگر به پارلمنت رفت و تا زمان مرگ چنین بود. شهرت اشعار او به روانی و جلای آنها است و سبک بیان، و مخصوصاً جنبه‌ی حماسی، خصوصیت عمده‌ی شعر او است. شناخته‌ترین اشعار غنائی او برو، ای گل زیبا است.

والرام II: ← ناسو.

والری، داستان ؛ ← کرودنر.

والری[13]، **پول** (pol vāleri)، ۱۸۷۱–۱۹۴۵، شاعر و منتقد فرانسوی. با تشویق پ. لویس و مالارمه منظومه‌هائی در چند مجله منتشر کرد، اما بزودی از نظم به نثر روی آورد. در ۱۹۱۲ ژید و چند تن دیگر از هواخواهانش او را وا داشتند تا مجموعه‌ای از اشعار خود را منتشر کند، که با اضافاتی مجموعه‌ی پارک جوان (۱۹۱۷) را منتشر کرد. منظومه‌ی دیگر او گورستان دریائی (۱۹۲۰) است. در ۱۹۲۰ قصاید و آلبوم اشعار قدیم و در پی آنها، در ۱۹۲۲ زیبائیها انتشار یافت. آثار منثورش مشتمل است بر ۵ مجموعه‌ی مقالات، به نام تنوع (۱۹۲۴–۴۴) و چهار گفتار در همه‌ی زمینه‌ها از هنر گرفته تا ریاضیات و علوم. در ۱۹۲۵ به جانشینی آناتول

(۱)Waldemar (۲)Waldus (۳)Valdo (۴)Valdes (۵)Waldenses (۶)Val-de-Grâce (۷)Bièvres (۸)Val-de-Marne (۹)Waldheim (۱۰)Pérez de Cuellar (۱۱)Valdivia (۱۲)Waller (۱۳)Valéry

فرانس عضو آکادمی فرانسه شد.

والریان[1] (vālerian)، نام هر یک از گیاهان تیره‌ی والریاناکئا (valerianaceae)، عموماً علفی و بوته‌ای، مخصوص نواحی سرد و معتدل نیمکره‌ی شمالی. نام والریان عموماً به گیاهان از نوع والریانا (*Valeriana*) و جنسهای وابسته‌ی به آن اختصاص دارد که به عنوان گل باغچه کاشته میشوند و گلهای معطر دارند. والریان متعارفی (*V. officinalis*) گیاهی است چندساله که در قرون وسطی به عنوان ادویه مصرف داشت وسپس از ریشه‌ها و ساقه‌های زیرزمینی آن عطری روغنی میگرفتند، و اکنون نیز به همین منظور کشت میشود. این گیاه در بعضی از کشورهای شرقی به جای سنبل الطیب مصرف دارد که ریشه‌ها و ساقه‌های زیرزمینی خشک‌شده‌ی آن را نیز والریان مینامند و در طب به عنوان مسکن و بادشکن از آن استفاده میشود. والریان سرخ (*Centranthus ruber*) و والریان افریقائی (*Fedia cornucopia*) از انواع زینتی شرقی این گیاه است.

والریانوس[2] [پوبلیوس لیکینیوس والریانوس (publius likinius vāleriānus)]، ضبط فارسی از فنس **والرین** (vālerian)، فت پس از ۲۶۰، امپراطور (۲۵۳–۲۶۰) روم. در زمان دو امپراطور، دکیوس و گالوس، مناصب مهم کشوری و نظامی داشت. پس از مدتی فرمانروائی آیمیلیانوس، والریانوس به امپراطوری رسید. در ۲۵۷ عموم مسیحیان را تحت شکنجه قرار داد. با آنکه مرد ناقابلی نبود، برای فرمانروائی چندان شایستگی نداشت و در زمان او ل ایتالیا و یونان از تصرف او خارج شد و آسیای صغیر را ایرانیان مسخر کردند. پسرش گالینوس را به عنوان شریک در امپراطوری انتخاب کرد و در مشرق به نبرد با شاپور I ساسانی پرداخت که در این جنگ قشون رومیان از میان رفت و والریانوس اسیر شد (۲۶۰). در اسارت از جهان رفت و پسرش جای او را گرفت.

والرین، امپراطور روم، ← والریانوس.

والس (wālas)، برای اعلام انگلیسی که به این صورت میشناسید به ضبط دیگر آن والاس رجوع کنید.

والس، ادگر: ← والاس، ادگار.

والس[3]**، گراهام** (grāhām wālas)، ۱۸۵۸–۱۹۳۲، جامعه‌شناس انگلیسی و عالم علوم سیاسی. در ۱۹۱۴ استاد علوم سیاسی دانشگاه لندن شد. شهرت وی مرهون تجزیه و تحلیل علوم سیاسی از جنبه‌ی روانشناسی است. از آثارش طبیعت انسانی در علوم سیاست (۱۹۰۸)، جامعه‌ی بزرگ (۱۹۱۴)، و میراث اجتماعی ما (۱۹۲۱) میباشد.

والس، یوهانس دیدریک وان در: ← وان در والس، یوهانس دیدریک.

والسال[4] (wālsal)، کاونتی پارو (← پارو) (در ۱۹۷۱ حه ۱۸۴٬۶۰۶)، ستفردشر، انگلستان، ل‌ل‌غ بهرمنگام، در بلک‌کانتری. استخراج آهن و زغال، دباغی، و کارخانه‌های مختلف دارد. مصنوعات چوبی و قطعات مربوط به هواپیما صادر میکند. در ۱۹۷۴ ضمیمه‌ی ولایت جدید وست میدلندز شد.

وال ستریت[5] (wāl strit)، خیابان باریکی در قسمت سفلای ناحیه‌ی مانهاتن، شهر نیو یورک، که از خیابان معروف برادوی به ایست ریور منتهی میشود، و بانکها و مؤسسات مالی بزرگ کشمة در آن متمرکز است. از این جهت، کلمه‌ی وال ستریت به صورت مستعار برای نشان دادن علائق مالی کشمة به کار میرود، و مقصود از "متنفذین وال ستریت" بانکداران و سرمایه‌گذاران معروف کشمة است.

والسی[6] (wālsi)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۹۷٬۰۶۱)، ولایت چشر، غ انگلستان مرکزی، بر دهانه‌ی رود مرزی. صنایعی چند از جمله آردسازی و تعمیر کشتی دارد، ولی عمدة مسکونی است. در ۱۹۷۴ قسمتی از ولایت متروپالیتن مرزیاید شد.

والسینگم[7]، سر **فرانسیس** (sər frānsis* wālsingəm) ۱۵۳۲؟–۹۰، سیاستمدار انگلیسی. پروتستان متعصبی بود، و در ایام سلطنت ملکه مری I از انگلستان خارج شد، ولی با جلوس (۱۵۵۸) الیزابت I بازگشت. وارد پارلمنت شد (۱۵۵۹)، و بزودی توسط ویلیام سسیل (← برلی، اولین بارون) برای کسب اطلاعات از خارج به خدمت گرفته شد. پس از رسیدن به وزارت، در ۱۵۷۳ شبکه‌ی جاسوسی مفصل و نیرومندی فراهم آورد، و همین دستگاه بود که ملکه مری اسکاتلند را به اتهام توطئه علیه الیزابت زندانی کرد (۱۵۶۸) و سبب اعدام او شد. دستگاه جاسوسی وی در ۱۵۸۷ جزئیات دقیق حمله‌ی در شرف وقوع ناوگان اسپانیا را کشف کرد. والسینگم، به جهت پروتستان بودن، سبب شد که اتحادی میان انگلستان و فرانسه و هلند بر ضد اسپانیا تشکیل شود. باآنکه به مأموریتهای مختلف گماشته شد، و در ۱۵۷۷ لقب یافت، هرگز نتوانست الیزابت را به قبول سیاست تهاجمی پروتستانی خود متقاعد سازد. سر فیلیپ سیدنی، پسرای وی که مسئول دیون دامادش بود، دشواریهای مالی فراوان فراهم آورد، و او در حالی چشم از جهان فرو بست که وامهای سنگینی گریبانش را فراگرفته بود.

والشتات، سیلزی، ← لیگنیتس.

والفسکا[8]**،** کنتس **ماریا** (kontes māriā* vālefskā)، ۱۷۸۹–۱۸۱۷، بانوی اشرافی لهستانی. ناپلئون I در ورشو با وی ملاقات کرد (۱۸۰۷) و او را معشوقه‌ی خود ساخت. او از ناپلئون پسری به نام کنت آلکساندر والفسکی آورد.

والفسکی[9]**،** کنت **آلکساندر** (kont āleksāndr* vālefski)، ۱۸۱۰–۶۸، دیپلومات فرانسوی، متولد لهستان، پسر ماریا والفسکا و ناپلئون I. پس از بازگشت خاندان بوربون به فرانسه رفت و در ۱۸۳۰ به لهستان بازگشت و به شورشیان پیوست و برای عرض شکایت لهستان به انگلستان رفت. پس از سرکوب شدن شورش، والفسکی به فرانسه بازگشت و تابعیت این کشور را پذیرفت و وارد خدمت نظام شد؛ در ۱۸۳۷ از این خدمت استعفا کرد و به روزنامه‌نگاری پرداخت. هنگامی که لوئی ناپلئون (بعداً ناپلئون III) در ۱۸۴۸ به قدرت رسید، والفسکی به عنوان مأمور سیاسی به ایتالیا و انگلستان و اسپانیا اعزام شد. سپس وزیر امور خارجه (۱۸۵۵–۶۰) و وزیر کشور (۱۸۶۰–۶۳) بود، و در فراهم آوردن مقدمات تشکیل کنگره‌ی پاریس (۱۸۵۶) کوشید، که خود ریاست آن را داشت. در ۱۸۶۵ ریاست مجلس مقننه را داشت و در ۱۸۶۷ وارد مجلس سنا شد.

والک (vālak)، برگ پیاز کوهی (*Allium latifolium*).

والکر (wālker). برای اعلام انگلیسی که اصلاً به صورت walker نوشته میشود و ممکن است به صورت والکر بشناسید، به صورت صحیح آن واکر رجوع کنید.

والکوره: ← والکوره‌ها.

والکوره‌ها[10] (vālküre-)، در اساطیر ژرمنی، دختران جنگاور ودن. بر جنگها فرمان میراندند و کسانی را که باید بمیرند انتخاب میکردند و ارواح قهرمانان را به والهالا باز میگرداندند. رئیس آنان برونهیلد بود. آنان را به صورت سوار بر اسب در میان هوا، و کلاه‌خود بر سر و نیزه به دست، تصور میکردند. اینان در والکوره‌ی ریشارد واگنر نقشی برجسته دارند.

والکینو، جزایر، در فکه؛ ← جزایر آلئوتان.

والمر[11] (vālmer)، شهر سابق که اکنون جزء شهر دیل (کنت، انگلستان) و قلعه‌ی آن اقامتگاه رسمی فرماندار سینک پورتس است.

والمی[12] (vālmi)، دهکده (در ۱۹۶۸ حه ۲۹۱) در آرگون، لش فرانسه. در ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ توپخانه‌ی فرانسویان پروسیها را در اینجا متوقف کرد، که بعداً بدون هیچ گونه جنگ دیگری به آن سوی رود راین عقب نشستند. این عمل در جنگهای انقلابی فرانسه ابتکار را به دست فرانسویان داد و بدین ترتیب اثری قطعی در جنگ داشت.

والمیکی[13] (vālmiki)، بنا بر روایات، نخستین شاعر به زبان سانسکریت است که شعر به صورت وحی به او میرسید. کتاب مشهور رامایانا، که در آن مؤلف نقش عمده دارد از او است. این منظومه نخستین منظومه‌ی پرتصنع حماسی است و منبع الهام آیندگان بوده است. تاریخ درست تألیف آن معلوم نیست، ولی چنان تصور میکنند که در ۳۰۰ ق‌م تألیف آن تمام شده بوده است.

والنتینو[14]**، رودولف** (rudolf vālentino)، ۱۸۹۵–۱۹۲۶، هنرپیشه‌ی ایتالیائی سینما، نام اصلیش **رودولفو د/آنتونگوئولا**[15] (rodolfo dāntonguolā). در ۱۹۱۳ به کشمة رفت؛ در ۱۹۲۵ به تابعیت کشمة در آمد. از ستارگان

---

(۱) valerian (۲) Valerian (۳) Wallas (۴) Walsall (۵) Wall Street (۶) Wallasey (۷) Walsingham (۸) Walewska (۹) Walewsky (۱۰) Valkyries (۱۱) Walmer (۱۲) Valmy (۱۳) Valmiki (۱۴) Valentino (۱۵) D'Antonguola

سینمای صامت هالیوود به شمار میرود. از فیلمهای معروفش خون و شن، شیخ و پسر شیخ است. نیز ← سینما، قسمت تاریخی.

والنتینوس[1](vālentinus)، ف ح ۱۳۵—ح ۱۶۰، مؤسس مذهب والنتینوس (← گنوستیسیم، قسمت IV). ظاهراً در مصر متولد شده و در اسکندریه و سپس در رم درس خوانده بوده است؛ در رم مردمان برجسته‌ای که تغییر مذهب دادند بر گرد او جمع شدند. والنتینوس حقیقت نهائی را همچون دسته‌ای از آیونها (-āyon؛ یونانی، = عمر، دوره‌ای از زمان) میدانست که عده‌ی آنها ۳۳ است و جفت جفت از آیونهای نخستین، خالوس و خاموشی، بیرون میآیند. از این دو عقل و حقیقت تولد مییابد که به نوبه‌ی خود کلمه (لوگوس) و زندگی از آنها نتیجه میشود. سیزدهمین آیون، سوفیا یا حکمت، با آرزوی بیش از حدی که برای راه یافتن به عالم غیب داشت، سبب آن شد که بینظمی عظیمی در داخل پلروما (pleromā، عالم غیب) فراهم شود. هوس سوفیا به صورت وجودی بیشکل به خارج پلروما تبعید شد. برای باز گرداندن نظم و رستگاری اخلاقی که از سوفیای تبعیدشده به وجود آمده بودند، سه آیون آخرین به وجود آمد—مسیح، روح القدس، و عیسای نجات دهنده که "میوه‌ی متعارفی" پلروما است. فرمانروای عالم دمیورگوس (demiurgos؛ یونانی، = آفریننده) است که او را با خدای عهد یکی دانسته‌اند که اشکال حیات را آفرید و به وسیله‌ی آنها انسان گرفتار شد. عیسی در عالم ظاهر خواهد شد تا آن معرفت (گنوسیس) را که سبب باز گشتن آدمی به جهان بالا است آشکار سازد. والنتینوس نامه‌ها و مواعظ و مزامیری نوشته که پاره‌هائی از آنها موجود است. نسخه‌ی خطی "انجیل حقیقت" به زبان قبطی که این اواخر کشف شده، ممکن است از والنتینوس بوده باشد.

والنتینوس[2]**، قدیس** (qeddis vālentinus)، ف ح ۲۷۰، راهب شهید رومی. رسوم وابسته‌ی به او در کشورهای انگلیسی‌زبان، محتملاً بازمانده از زمانی است که در آن جشنی از روزگار شرک پیش از مسیحیت مربوط به عشق در ۱۴ فوریه صورت میگرفته است. وی را اکنون عموماً قدیس حامی عاشقان و مددکار کسانی میدانند که در عشق شکست خورده‌اند. کارتهای تبریکی را که عاشقان در این روز میفرستند، از روی نام او والنتین مینامند. ذکرانش ۱۴ فوریه است.

والنتی‌نیانوس[3] I (-vālentiānus)، ۳۲۱—۷۵، امپراطور (۳۶۴—۷۵) روم (مغرب). در دوره‌ی یولیانوس و یوویانوس مقام نظامی عالی داشت. پس از مرگ یوویانوس به امپراطوری برگزیده شد؛ برادر خود والنس را به امپراطوری مشرق منصوب کرد. چندین بار قبایل آلمانی را شکست داد، و سردار او، تئودوسیوس I، با موفقیت از امپراطوری در بریتانیا و افریقا دفاع کرد. برای استحکام مرزهای امپراطوری روم، والنتی‌نیانوس فرمان داد که بر کنار رودهای راین و دانوب دژهائی بسازند. از مالیاتها کاست و تعلیم و تربیت را ترقی داد. با آنکه خود مذهب ارتدوکس داشت، به پیروان مذهب آریانیسم، و نیز مشرکان، آزادی مذهب داده بود. پسرانش، والنتی‌نیانوس II و گراتیانوس، جانشین او شدند.

والنتی‌نیانوس[3] II (-vālentiniānus)، (۳۷۱؟—۳۹۲، امپراطور (۳۷۵—۹۲) روم (مغرب)، پسر والنتی‌نیانوس I. پس از مرگ پدرش، او و برادرش، گراتیانوس، مشترکاً به امپراطوری برگزیده شدند. پس از مرگ (۳۷۸) والنس، گراتیانوس فرمانروائی مشرق را به تئودوسیوس I واگذار کرد. در طفولیت والنتی‌نیانوس II، در نتیجه‌ی مبارزه‌ی میان پیروان مذهب آریانیسم که مادرش، یوستینا، از آنان حمایت میکرد، و مسیحیان پیرو اعتقادنامه‌ی نیقیه (← اعتقادنامه) که گراتیانوس و قدیس آمبروسیوس رهبر آنان بودند، اوضاع کشور آشفته بود. در ۳۸۳ گراتیانوس به فرمان ماکسیموس کشته شد و حکومت شخصی والنتی‌نیانوس آغاز شد. در ۳۸۷ ماکسیموس او را از رم طرد کرد، ولی تئودوسیوس او را دوباره به رم باز گردانید (۳۸۸). چهار سال بعد والنتی‌نیانوس کشته شد؛ و ظاهراً قاتل او آربوگاست سردار فرانکی بود که امپراطور دست‌نشانده‌ای به نام ائوگنیوس را بر جای وی نشاند.

والنتی‌نیانوس[3] III (-vālentiniānus)، ۴۱۹—۵۵، امپراطور (۴۲۵—۵۵) روم (مغرب). دو سال پس از مرگ دائیش، هونوریوس، توسط پسر عمویش تئودوسیوس II که یوآنس غاصب (فرمانروائیش ۴۲۳—۲۵) را خلع کرد؛ بر تخت امپراطوری نشست. مادر والنتی‌نیانوس، گالا پلاکیدیا، در کودکی وی نایب‌السلطنه بود، ولی در ۴۳۳—۴۵۴، یکی از سرداران سپاه، آیتیوس، عملاً فرمانروای روم غربی بود. در افریقا بونیفاکیوس از واندالها به فرماندهی گنسریک شکست خورد (۴۳۰)؛ در ۴۴۲ آیتیوس ناگزیر استقلال واندالها را به رسمیت شناخت. در نتیجه‌ی جنگ میان آیتیوس و بونیفاکیوس، و ناآرامی بربرها و شورش روستائیان، وضع کشور آشفته بود. والنتی‌نیانوس مرد سست‌عنصری بود، ولی به پاپ لئوی I برای برقرار کردن تقویت نظم کلیسائی در مغرب کمک کرد. هجوم وحشتناک هونها به سرپرستی آتیلا در ۴۴۱ آغاز شد؛ باآنکه آتیلا در گل شکست خورد (۴۴۵)، در ۴۵۲ به ایتالیا حمله برد. در ۴۵۴ والنتی‌نیانوس و یکی از محارم دربارش آیتیوس را کشتند، و اندکی پس از آن خود وی نیز به قتل رسیده ماکسیموس جانشین او شد.

والنثیا (vālentiā)، اسپانیا، ← والانس.

والنس[4] (vālens)، ح ۳۲۸—۳۷۸، امپراطور (۳۶۴—۷۸) روم (مشرق)، برادر والنتی‌نیانوس I. به مذهب آریانیسم در آمد؛ از ویزیگوتها در نبرد آدریانوپل شکست خورد و به قتل رسید. تئودوسیوس I جانشینش شد.

والنسیا[5] (vālensiā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت تخمیناً ۲۳۲'۰۰۰)، ل ونزوئلا. در ۱۵۵۵ نزدیک کرانه‌ی غربی دریاچه‌ی والنسیا ساخته شد؛ چهارمین شهر بزرگ ونزوئلا است. اطراف آن را با تلاقهای بیماریزا فرا گرفته، و ماندگاران نخستین برای انتخاب پایتخت کاراکاس را بر این شهر، که بیشتر مرکزیت داشت، ترجیح دادند. والنسیا در بخش کشاورزی ونزوئلا واقع است. محصول عمده‌ی آن نیشکر است که با محصول پنبه‌ی آن رقابت میکند. فعالیت صنعتی آن پنبه‌ریسی، لبنیاتسازی، آمودن گوشت، و کفشسازی است. به وسیله‌ی بزرگراه و راه آهن به بندر وابسته‌اش، پوئرتو کبیو[6] (puerto kəbeyyo)، و به کاراکاس مربوط است.

والنشتاین[7] یا **والدشتاین، آلبرشت فون** (vāldštāyn یا ālbrešt fon vālenštāyn)، ۱۵۸۳—۱۶۳۴، ژنرال سلطنت‌طلب در جنگ سی‌ساله؛ متولد بوهم. به آکادمی لوتری در آلتدورف پیوست، و سپس در مصاحبت دوستی به احکام نجوم علاقه‌مند شد، و این علاقه در سراسر زندگی با او بود. بعدها به مذهب کاتولیک رومی در آمد. در نتیجه‌ی ازدواج با زن بیوه‌ی ثروتمندی راه ترقی را برای خود باز کرد و، به پاداش طرفداری از فردیناند ستیریا (امپراطور فردیناند II) پیش و مقارن و پس از شورش بوهم، که مایه‌ی شروع جنگ سی‌ساله بود، کنت پالاتینا و امیر و، در ۱۶۲۵، دوک فریدلاند شد. در ۱۶۲۵ سپاه عظیمی برای امپراطور فراهم آورد و مهمترین ژنرال سلطنت‌طلب شد، و در مرحله‌ی دانمارکی جنگ با تیی، ژنرال اتحادیه‌ی کاتولیک، همکاری داشت. والنشتاین در ۱۶۲۶، در سر پل دساو، مانفلد را سخت شکست داد، و بعضی از نیروهای وی به تیی مدد رساندند و سبب شکست نیروهای کریستیان IV شدند. سال بعد والنشتاین بازمانده‌ی قوای مانسفلت را از میان برد و پس از آن نیروهای کریستیان IV را شکست داد. آنگاه، والنشتاین که به اوج قدرت و ثروت رسیده بود، زاگان را با دوکنشین بزرگ مکلنبورگ به متصرفات خود افزود. وی که رؤیای یک آلمان یگانه و نیرومند را در سر میپروراند، آرزوی آن داشت که صلح و تسامح مذهبی برقرار شود. به وی منصب دریاسالاری اعطا شد، ولی امیدهای وی برای تأسیس نیروی عظیم دریائی با شکستی (۱۶۲۸) که در محاصره‌ی شترالزوند واقع بر بالتیک خورد، بیحاصل ماند. دشمنان نیرومند وی—رجال کلیسا، اسپانیائیان، و پرنسها—در دربار وین، به سال ۱۶۳۰ بر او پیروز شدند، و او از فرماندهی معزول شد. شکست خوردن جانشینش، تیی، از گوستاو II (گوستاو آدولف) سوئد بار دیگر سبب بازگشت والنشتاین به قدرت شد (۱۶۳۲). با سپاهی عظیم کار بوهم را تسویه کرد و به نزاعی با شاه سوئد آغاز کرد که با شکست خودش و کشته شدن شاه در لوتسن پایان یافت (۱۶۳۲). ناتوانی بعدی والنشتاین (جز در جنگی با سوئد در ۱۶۳۳) و گفتگوهای وی با دشمن سبب شد که او را به خیانت متهم کنند. فردیناند محرمانه او را از فرماندهی خلع کرد (۱۶۳۴). والنشتاین بار دیگر کوشید تا مذا-

(۱)Valentinus (۲)Valentine (۳)Valentinian (۴)Valens (۵)Valencia (۶)Puerto Cabello (۷)Wallenstein

کرات با سوئدیها را آغاز کند و با چند صد نفر از سپاهیان خود به اگر گریخت که او را به حیله در آنجا کشتند. قاتل وی بعد از آن مورد مرحمت امپراطور قرار گرفت. والنشاین چهره‌ی اصلی یکی از نمایشنامه‌های سه‌بخشی شیلر است.

والوا[1] (vāluā)، خاندان سلطنتی فرانسه که در ۱۳۲۸–۱۵۸۹ بر فرانسه فرمانروائی کرد. با مرگ (۱۳۲۸) شارل IV آخرین شاه کاپسینها، سلسله‌ی والوا با فیلیپ VI، پسر شارل دو والوا و نوه‌ی فیلیپ III، سلطنت را به دست آورد. شاخه‌ی مستقیم خاندان والوا با شارل VIII پایان یافت (۱۴۹۸)؛ سلسله با لوئی XII (والوا-اورلئان) ادامه یافت و، پس از مرگ (۱۵۱۵) او شاخه‌ی والوا-آنگولم سلسله را ادامه داد، که فرانسوای I اولین فرمانروای آن بود. با مرگ (۱۵۸۹) هانری III، خاندان بوربون که از پسر کهتر لوئی IX منشعب میشد، با هانری IV سلطنت را به دست گرفت.

شجره‌ی خاندان والوا

تواریخ مربوط به دوره‌ی سلطنت است.

فیلیپ VI (۱۳۲۸–۵۰)
ژان II (۱۳۵۰–۶۴)
شارل V (۱۳۶۴–۸۰)
شارل VI (۱۳۸۰–۱۴۲۲)
شارل VII (۱۴۲۲–۶۱)
لوئی XI (۱۴۶۱–۸۳)
شارل VIII (۱۴۸۳–۹۸)
لوئی XII (۱۴۹۸–۱۵۱۵) شاخه‌ی والوا-اورلئان
فرانسوای I (۱۵۱۵–۴۷)
هانری II (۱۵۴۷–۵۹) شاخه‌ی والوا-آنگولم
فرانسوای II (۱۵۵۹–۶۰)
شارل IX (۱۵۶۰–۷۴)
هانری III (۱۵۷۴–۸۹)

والوا-آنگولم: ← والوا، خاندان.

والوا-اورلئان، ← اورلئان، نام خاندان؛ والوا، خاندان.

والوتون[2]**، فلیکس** (feliks vāloton)، ۱۸۶۵–۱۹۲۵، نقاش و منبتکار سویسی؛ عضو گروه نابیها؛ متولد لوزان. در پاریس کار میکرد. به هنر کنده‌کاری بر روی چوب حیات تازه بخشید. کنده کاریهای استادانه‌ی عادی او، با ترکیب طرحهای سیاه و سفید، جامعه‌ی پاریس را با ظرافت و هوشمندی مجسم میسازد. تابلوهای چشم‌انداز سویس وی در موزه‌ی شهر نیو لاندن، کنوتکیکت و خواب (۱۹۰۸) در موزه‌ی ژنو موجود است.

والونا[3] (vālonā، ایتالیائی) آلبانیائی **ولونا**[4] (vlonā) یا **ولوره**[5] (vlore)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۵۰'۰۰۰)، بندر آلبانی، بر خلیج والونای آدریاتیک. بندر و مرکز تجارتی است، و مواد خوراکی و چرم و سیمان و توتون در آن فراهم میآید. نزدیک آن یک میدان نفتی است، و در نزدیکی آن نمک و قیر نیز استخراج می‌شود. به وسیله‌ی یک خط لوله به میدان نفتی نزدیک برات مربوط است. از قرن ۵م مقر اسقف اعظم بود و در مبارزات (قرنهای ۱۱م–۱۲م) میان نورمانهای سیسیل و بیزانسیان نقش برجسته داشته است. در ۱۳۴۵ به تصرف صربستان و در ۱۴۶۴ به دست عثمانیان افتاد. استقلال آلبانی در ۱۹۱۲ در این شهر اعلام شد. در ۱۹۱۴–۲۰ در تصرف ایتالیا بود. در جنگ II بمباران شد.

والونها[6] (vālon-)، اصطلاح کلی برای مردمان فرانسوی‌زبان بلژیک، در مقابل اصطلاح فلاندریها که مخصوص ساکنان ایالات شمالی است که به زبان فلاندری تکلم میکنند. والون در معنای خاص خود لهجه‌ی فرانسوی مخصوصی است که در ناحیه‌ی لیژ رایج است؛ نهضت احیای ادبیات والونی در قرن ۱۹م در شهر لیژ تمرکز یافت. از قرون وسطی، در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی والونها و فلاندریها با یکدیگر اختلاف اساسی داشته، و انقلاب صنعتی این فاصله را بیشتر کرده است. در قسمت والونی بلژیک، بیشتر منابع کانی ومراکز صنایع سنگین این کشور متمرکز است، در صورتی که فلاندریها بیشتر به کشاورزی و صنایع سبک (مخصوصاً پارچه‌بافی) و کشتیسازی اشتغال دارند. والونها عموماً نماینده‌ی عناصر رادیکال بلژیک، و فلاندریها نماینده‌ی عناصر محافظه‌کار این کشورند؛ تیرگی روابط میان این دو گروه، مدتهای دراز، سبب بحرانهای سیاسی بوده است. در ۱۹۶۱ والونهای سوسیالیست درخواست خود را برای نو کردن ساختمان کشور با خودمختاری محلی وابسته به یک دولت فدرال تجدید کردند. نام والونها در امریکا، توسط هلندیها، برای پناهندگان هوگنو (← هوگنوها) به کار میرود و از این لحاظ تمایزی میان پروتستانهای فرانسوی و والونی قائل نمیشوند.

واله: ← آذر بیگدلی.

واله[7] (vāle)، آلمانی **والیس**[8] (vālis)، ایالت [← کانتون] (۵'۲۳۴ کیلومتر در ۱۹۷۰ جم ۲۰۶'۵۶۳)، ج سویس؛ مرکز آن سیون، با فرانسه و ایتالیا هممرز است و میان دو رشته‌کوههای آلپ شمالی و جنوبی آن دره‌ی حاصلخیز رود رون علیا قرار دارد. چند قله‌ی بلند آلپ (ماترهورن، دوفورشپیتسه، دوم، و وایسهورن) در آن واقع است. عمدهٔ مرکز کشاورزی و دامپروری است، برقابی عالی دارد و مصنوعات و مواد شیمیائی در آن ساخته میشود. تسرمات[9] (tsermāt) بزرگترین تفرجگاه و محل ورزشهای زمستانی آن است. بیشتر مردم به زبان فرانسوی تکلم میکنند، و مذهب کاتولیک دارند. در ۵۷ قم به دست رومیان افتاد و سپس به بورگینیونها و فرانکها رسید. در ۹۹۹ رودولف III بورگونی، اسقف سیون را خاوند واله قرار داد، ولی اختلافی پیش آمد و واله‌ی جنوبی به ساووا ملحق شد. در ۱۴۷۵ اسقف سیون و کمونهای واله‌ی علیا دوک ساووا را شکست دادند و تا ۱۷۹۸ واله‌ی سفلی زیر فرمان واله‌ی علیا بود. در ۱۷۹۸ ایالتی از جمهوری هلوتیا، در ۱۸۰۲ جمهوری مستقل، و در ۱۸۱۰ ولایتی از فرانسه شد؛ در ۱۸۱۵ به عنوان ایالتی در ایالات متحده‌ی سویس پذیرفته شد.

واله[10]**، پیترو دلا** (pietro dellā vālle)، ۱۵۸۶–۱۶۵۲، سیاح ایتالیائی. شرح مسافرتش را در عثمانی، مصر، فلسطین، ایران، و هند در سیاحت‌نامه‌ای نوشته که در ۱۶۵۰–۶۳ انتشار یافت (ترجمه‌ی فارسی؛ تهران، ۱۳۴۸ هش). از کتیبه‌های تخت‌جمشید چند علامت میخی نقاشی کرد و به اروپا برد.

والهالا[11] (vālhāla) [نورس، ← تالار کشتگان]، در اساطیر نورس، تالار پذیرائی اسیر در اقامتگاه خودشان در آسمان (← آسگارد). قهرمانانی که در نبرد کشته میشدند به وسیله‌ی والکوره‌ها بدین تالار آورده شده مورد استقبال قرار می‌گرفتند و از آنان پذیرائی میشد.

واله-پوسن[12]**، شارل ژان دو لا** (šārl jān dē lā vāle-pusan)، ۱۸۶۶–۱۹۶۲، ریاضیدان بلژیکی که بیشتر شهرت او به کارهایش در نظریه‌ی توابع است، و نیز در مکانیک، نظریه‌ی پتانسیل، انتگرالگیری لبگ (← ه. ل. لبگ)، و توزیع اعداد اول تحقیقاتی دارد. در ۱۹۴۵ عضو آکادمی علوم شد.

واله د/آئوستا، بخش خودمختار، ایتالیا، ← وال د/آئوستا.

واله داغستانی (vālehe dāqestāni) **علیقلی خان،** متخلص به **واله**، فت ۱۱۷۰ هق، شاعر ایرانی؛ مت اصفهان. نیاکان وی از مردم داغستان بوده‌اند. واله در اصفهان مورد توجه و احترام شاه سلطان حسین صفوی بود، و داستان عشق او با دختر عمویش، خدیجه سلطان، شهرت بسیار دارد، و بعضی از شعرا داستان عشق این دو را منظوم کرده‌اند. در فتنه‌ی افغان، معشوقه‌ی واله اسیر افغانان میشود، و واله تاب نیاورده به هندوستان میرود. واله مؤلف تذکره‌ی ریاض الشعراء است که نسخه‌ی خطی آن در کتابخانه‌ی ملی تهران موجود است. این تذکره، از نظر تفصیل احوال بعضی از شاعران و بسیاری شعرهائی که از هر شاعر نقل کرده است، اهمیت زیاد دارد. واله به زبان ترکی نیز شعر می‌گفته است. معشوقه‌ی وی، خدیجه سلطان، نیز طبع شعری داشته و آثاری از وی باقی است.

والی[13]**، آرثر** (ārtər wāli)، ۱۸۸۹–۱۹۶۶، خاورشناس انگلیسی، یکی از بزرگترین دانشمندان خاورشناس مدرسی جهان، مهمترین آثارش مشتمل است بر ترجمه‌های اشعار چینی و ژاپنی. از آثار دیگرش تاریخ محرمانه‌ی مغولها و قطعات دیگر (۱۹۶۴) است. والی هیچ سفری به شرق نکرده بوده است.

والیاذولید[14] (vālyādolid)، مأخوذ از عربی **بلد الولید** (balado 'l-valid)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۳۶'۳۴۱)، مرکز ایالت والیاذولید (در ۱۹۷۰ جم ۴۱۲'۵۷۲)، ل اسپانیای مرکزی، در لئون؛ مرکز صنعت و ارتباطات و نیز بازار تجارت مهم غلات است. این شهر در تاریخ اسـ

---

(1)Valois (2)Vallotton (3)Valona (4)Vlona (5)Vlorë (6)Walloons (7)Valais (8)Wallis (9) Zermatt
(10)Valle (11)Valhalla; Walhalla (12)Vallée-Poussin (13)Waley (14)Valladolid

پانیا نقش مهمی داشته است. تاریخ قدیم آن درست دانسته نیست؛ در قرن 10م مسیحیان آن را از تصرف مورها خارج کردند، و در قرنهای ۱۲م و ۱۳م اهمیت فراوان پیدا کرد، و در قرن ۱۵م جانشین تولدو به عنوان مقر اصلی شاهان کاستیل شد. در زمان خوان II به جشنواره‌های پرتبذیر و هنرنمائیها شهرت داشت، و در ۱۴۶۹ این شهر صحنه‌ی ازدواج فردیناند (بعداً فردیناند V آراگون) و ایزابل بود. کریستوف کلمب در این شهر از دنیا رفت، و شارل V غالباً در آن میزیست، و فیلیپ II در اینجا به دنیا آمد. پس از آنکه در ۱۵۶۱ فیلیپ II مادرید را پایتخت قرار داد، این شهر انحطاط فراوان یافت، ولی همچنان مرکز فرهنگی باقی ماند. دانشگاه آن (تأسیس ۱۳۴۶) نسخه‌های خطی گرانبها دارد. خانه‌ای که سروانتس در آن قسمتی از کتاب دون کیشوت خود را نوشت، و نیز خانه‌ی کریستوف کلمب در این شهر نگاهداری میشود. از آثار دیگرش کلیسای جامعی است از اواخر دوره‌ی رنسانس که ساختمان آن در ۱۵۸۵ آغاز شد و خوسه چوریگرا آن را به پایان رسانید؛ دیگر مدرسه‌ی سانتا کروز (اکنون موزه) و مدرسه‌ی سان گرگوریو (قرن ۱۵م) با نمای به اسراف آراسته و کاخ سلطنتی قدیم، و بنای به سبک باروک دانشگاه و کلیساهای سان پابلو و سانتا ماریا آنتیگوا (قرون ۱۲م–۱۳م). در ۱۰کیلومتری جغ والیادولید قلعه‌ی سیمانکاس واقع است که بایگانی ملی اسپانیا است، و در آن مجموعه‌ی گرانبهائی از میلیونها سند و مدرک تاریخی مشتمل بر تاریخ امپراطوری ماوراء بحار اسپانیا در امریکا نگهداری میشود.

والی الصدقه: ← دیوان صدقات.

والیبال[1] (vālibāl)، ورزشی که بین دو دسته‌ی ۶نفری در زمینی مسطح به طول ۶۰ پا و به عرض ۳۰ پا (ح ۱۸ متر در ح ۹ متر) در سالن یا هوای آزاد بازی میشود. میدان بازی طولاً به وسیله‌ی توری به ارتفاع ۸ پا (۲،۴ متر) به دو نیمه‌ی مساوی تقسیم میشود. هدف این بازی فرود آوردن توپ در نیمه‌ی میدان حریف است به طوری که توپ به زمین بخورد. بازی مذکور را ویلیام مورگن[2] (wilyām morgən) در ۱۸۹۵ در امریکا اختراع کرد. والیبال امروز جزء ورزشهای رسمی انجمن ملی تربیت بدنی است، و در آموزشگاهها نیز رواج دارد.

والیس، کانتون، سویس: ← واله.

والیس[3]، **جان** (jān wālis)، ۱۶۱۶–۱۷۰۳، ریاضیدان انگلیسی. جمع و جورکننده‌ی استعمال فورمولها؛ وارد کننده‌ی علامت ∞ برای بی‌نهایت. در تربیع دایره مطالعه کرده. اثر مهمش آریتمتیکا اینفینیتورم (۱۶۵۵) است. از ۱۶۴۹ استاد هندسه در دانشگاه آکسفرد بود. نیز ← علامات اعمال.

والیس و فوتونا[4] **جزایر** (vālis,futunā)، سرزمین ماوراء بحار فرانسه (ح ۱۹۴ کمم؛ در ۱۹۶۹ حه ۸٬۵۴۶)، قکه جنوبی، ۴۰۰کیلومتری غ ساموا، در جش فیجی. جزایر آتشفشانی متعدد دارد که عمده‌ترین آنها فوتونا و آلوفی[5](alofi) است. صادراتش الوار است. در ۱۸۴۲ تحت الحمایه‌ی فرانسه، و در ۱۹۶۱ یکی از سرزمین‌های ماوراء بحار فرانسه شد.

والین[6] (vālin؛ فنس)، ترکیب آلی، یکی از ۲۲ α ⇐ آمینو ـ اسید، به فورمول

$(CH_3)_2CH-CH(NH_2)-CO_2H$

که عموماً در پروتئینهای حیوانی یافت میشود. یکی از چند آمینو ـ اسید اساسی در تغذیه‌ی انسان است؛ نوجوانان روزانه ح ۲۳ ملگ، برای هر ۱ کگ وزن بدن خود، بدان نیاز دارند. آنزیمهای بدن میتوانند آن را به ترکیبات ساده‌تر تبدیل کنند، و نقصان موروثی یکی از آنزیمهائی که در این فرایند تبدیل لازم است موجب اختلالاتی در پیشاب میشود. در ۱۸۷۹ از آلبومین جدا شد، و در ۱۹۰۶ ساختمان شیمیائی آن به دست آمد.

والین، مستشرق فنلاندی: ← طنطاوی، محمد؛ عربستان، قسمت ۱۸.

والینگتن شهر: ⇐ سانتن، کوی لندن بزرگتر.

والینی[7] (vāliny) یا **ولهینیا** (volhiniā)، لهستانی **ولینی** (voliny) ناحیه‌ی تاریخی، لغ اوکرائین، یکی از قدیمترین سکنی‌گاههای اسلاوها در اروپا. آغاز تاریخ آن (ح ۹۸۱) منطبق است با تاریخ دوکنشینهای گالیچ و ولادیمیر (← ولادیمیر-والینکی). پس از انحلال (ح ۱۳۴۰) این دو دوکنشین، والینی میان لهستان (قسمت غربی) و لیتوانی (قسمت شرقی) تقسیم شد (ح ۱۳۸۸). پس از وحدت لیتوانی و لهستان طبق معاهده‌ی لوبلین (۱۵۶۹)، والینی یکی از ایالات نیمه‌خودمختار لهستان شد. در تقسیم لهستان در ۱۷۹۳ و ۱۷۹۵ به دست روسیه افتاد، و در ۱۷۹۷ یک ایالت شد. قسمت غربی آن (به انضمام لوتسک) در ۱۹۲۱–۳۹ دوباره در تصرف لهستان بود؛ در ۱۹۴۵ جزء تجشس شد. اکنون این ناحیه ۱۹٬۹۴۲ کمم وسعت دارد و جمعیتش ۸۹۰٬۵۰۰ نفر است.

والیه اینکلان[8]، **رامون دل** (rāmon del vālye inklān)، ۱۸۷۰–۱۹۳۶، نویسنده‌ی اسپانیایی. سخت تحت تأثیر ادبیات خارجی و نهضت نوپردازی اسپانیا قرار گرفته بود. اطواری غریب داشت و گزافه‌گوی بود؛ کتاب زنان (۱۸۹۵) او مجموعه‌ای است از داستانهای شورانگیز عاشقانه، و در کتاب سوناتها (۱۹۰۲–۱۹۰۵) خود را نمونه‌ای از قهرمانان هرزگی و شهوت‌پرستی قدیم قرار داده است، گل تقوی (۱۹۰۴) نموداری از زندگی در زادگاه او، گالیسیا است. کتابهائی به شعر نیز دارد. در آثار متأخر خود سیماهای زشت زندگی را به صورت کاریکاتوری مضحک بیان کرده و مورد تمسخر قرار داده، که از آن جمله است جبار (۱۹۲۷) که آن را در امریکای لاتین نوشته و زندگی دیکتاتوری



وامپیر

حیواناتی که گزیده است منتقل میکند، ولی بر خلاف تصور عمومی چندان خون شکار خود را

وامبری[9]، **آرمین** (ārmin vāmbəri)، نام اصلیش **هرمان بامبرگر**[10] (hermān bām-berger)، ۱۸۳۲–۱۹۱۳، جهانگرد و خاورشناس و مورخ مجار. تا ۱۹۰۵ استاد دانشگاه بوداپست بود. چند سال در استانبول میزیست، و در ۱۸۶۳–۶۴ از ایران و خیوه و بخارا و سمرقند و هرات و قسمتهای دیگری از آسیای مرکزی دیدن کرد. از آثار او است: سفرهائی در آسیای مرکزی (۱۸۶۵)، سرگردانیها و ماجراهائی در ایران (۱۸۶۷)، طرحهائی از آسیای مرکزی (۱۸۶۸)، تاریخ بخارا (۱۸۷۳)، آسیای مرکزی و مسئله‌ی مرز انگلیس و روس، اسلام در قرن ۱۹م (۱۸۷۵)، آداب و رسوم سرزمینهای خاوری (۱۸۷۶)، تمدن بدوی قوم ترک و تاتار (۱۸۷۹)، اصل مجارها (۱۸۸۲)، فرهنگ باختری در سرزمینهای خاوری (۱۹۰۶)، و آثار زبانشناختی متعدد، از جمله لغتنامه‌ی آلمانی به ترکی و لغتنامه‌ی زبان ترک و تاتار (۱۸۷۸).

وامپوتا[11] (wāmpoā)، ماندارن **هوانگ‌پو**[12] (huāng-pu)، شهر و رودبندر، ج ایالت کوانگتونگ، چین، بر جزیره‌ای در رود کانتون. ح ۱۵کیلومتری جش کانتون واقع، و بندر خارجی آن است؛ در ۱۹۵۲ توسعه یافت و نوسازی شد تا بتواند برای ناوهای بزرگ اقیانوسی آماده باشد. مرکز عمده‌ی صنعتی آهنگری و فولادکاری و کشتیسازی است. دانشگاه نظامی آن (تأسیس ۱۹۲۴) به وسیله‌ی چیانگ کای‌شک سازمان یافت. چوئن‌لای از افسران فارغ التحصیل این دانشگاه بوده است.

وامپیر[13] (vāmpir)، خفاش امریکای جنوبی که از خون حیوانات تغذیه میکند. خفاش بزرگی است، و طول بالهای گسترده‌اش به ۷۵ سم می‌رسد. بینی این حیوان به غشائی شبیه سرنیزه مجهز است، و دندانهای ثنایا و انیاب بسیار برنده دارد. آهسته بر شکار خفته‌ی خود فرود میآید و قسمتی از پوست آن را میکند و خونش را میمکد. با این عمل بیماری هاری را به

---

(۱)volleyball (۲)Morgan (۳)Wallis (۴)Wallis, Futuna (۵)Alofi (۶)valine (۷)Volyn; Volhynia
(۸)Valle Inclán (۹)Vámbéry (۱۰)Bamberger (۱۱)Whampoa (۱۲)Huang-pu (۱۳)vampire

نمیکند که آن را از پا در آورد.

وام عمومی[1]، قرض دولت که به پول رایج کشور بیان میشود، و دولتها آن را از طرق مختلف، برای تأمین هزینه‌ی کارهای عمومی کشور، تحصیل میکنند. این نوع وام معمولاً در نتیجه‌ی کسر درآمد یا بروز جنگ یا هزینه‌های اضطراری پیش میآید. امروز تحصیل این قبیل وامها از طریق اوراق قرضه، اوراق خزانه، و سایر اوراق بهادار با تضمین دولت صورت میگیرد. مهمترین وثیقه‌ی استرداد این گونه وامها علاقه‌ی مردم به پرداخت مالیات و قدرت دولت در جمع‌آوری عواید است.

وامق: ← وامق و عذرا.

وامق و عذرا (vāmeqo azrā)، عنوان فارسی داستانی یونانی الاصل، که احتمالاً در دوره‌ی انوشروان به زبان پهلوی در آمده است، و در دوره‌ی اسلامی مورد توجه شاعران و نویسندگان بسیاری قرار داشته. ظاهراً اصل آن در قرن ۳م هق موجود بوده است. در ادبیات فارسی، قصه‌ی وامق و عذرا از مشهورترین قصه‌های عاشقانه است. محل آغاز داستان اصلی جزیره‌ی ساموس (در مآخذ عربی و اسلامی، شامس) در دریای اژه است، و قهرمانان آن عبارتند از عذرا، دختر "فلقراط" (؟) [معرب پولوکراتس[2] (polukrātes)، فرمانروای ساموس]، و وامق، که جوانی است از خویشان او.

نخستین شاعری که مستقلاً این داستان را به نظم آورده عنصری است، و پس از او فصیحی جرجانی، امیر فرخاری (farxāri)، قتیلی بخارائی، ضمیری اصفهانی؛ و از شاعران ترک، محمود لامعی و بهشتی آن را به نظم در آورده‌اند. در روایات مختلفی که از این داستان نقل شده است، شخصیت قهرمانان آن به صورتهای مختلف در آمده است، و آنان را گاه منسوب به چین و زمانی منسوب به یمن کرده‌اند.

از داستان وامق و عذرای عنصری، که در کتابهای تذکره اغلب نامش را در شمار آثار عنصری نقل کرده‌اند، تا چند سال پیش، جز ابیاتی پراکنده در فرهنگها، نشانی در دست نبود، تا اینکه، بر حسب اتفاق، اوراقی از آن در پشت جلد کتاب عربی کهنه‌ای پیدا شد، و بدین گونه قسمتی از این داستان از نابودی و فراموشی محفوظ ماند. این داستان را عنصری در قالب مثنوی و در بحر متقارب سروده است، و در سال ۱۹۶۷، در لاهور، به تصحیح و حواشی محمد شفیع چاپ و منتشر شده است.

وام و اجاره[3]**، قانون**، قانونی که در ۱۹۴۱ به تصویب کنگره‌ی کشمة رسید، و به رئیس جمهور کشمة اجازه داد که لوازم وتجهیزات جنگی به صورت وام، اجاره، یا انتقال در اختیار کشورهائی که دفاع از آنها در جنگ II برای کشمة اهمیت حیاتی داشت بگذارد، یا به آنها بفروشد. تا پایان جنگ II، اغلب کشورهائی که عضویت "ملل متحد" (← سازمان ملل متحد) را پذیرفته بودند مشمول استفاده از این قانون شدند، ولی بعضی از آنها یا تقاضای استفاده نکردند، یا موفق به دریافت این کومک نشدند. برخی از کشورها، مانند انگلستان و بلژیک، معامله‌ی متقابل کردند و به ارتش امریکا در اروپا لوازم جنگی میدادند، و این عمل را "وام و اجاره‌ی معکوس" مینامیدند. در ۳۱ اوت ۱۹۴۵ اجرای قانون فوق خاتمه یافت، و جمع کل کومکی که به موجب این قانون به کشورهای مختلف شده بود متجاوز از ۵۰ میلیارد دلار بود، که ح ۳۱ میلیارد آن به بریتانیا و بیش از ۱۱ میلیارد آن به تجشم تعلق گرفته بود نیز ← ف. د. روزولت؛ قروض جنگ.

وان[4] (vān)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۴۰'۷۲۴)، کرسی ولایت موربیهان، لغ فرانسه، در برتانی در انتهای خلیج موربیهان. ناحیه‌ی اطرافش سرشار از آثار خرسنگی (← خرسنگ) دوره‌ی حجر است. وان پایتخت مملکت (بعداً دوکنشین) برتانی بود (قرون ۹م–۱۶م). در قسمت داخلی شهر برج و باروی قرن ۱۳م و کلیسای جامع سن‌پیر (قرون ۱۳م–۱۹م) دیده میشود. فرانسوای I در این شهر متولد شد.

وان[5]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۷'۰۵۷)، کرسی ولایت وان (← اورارتو)، ترکیه، نزدیک ساحل **دریاچه‌ی وان** (۳'۷۶۴ کمم). شهر وان مرکز تمدن باستان ارمنی، و پایتخت اورارتو بوده است. پس از شکست بیزانس به دست سلاجقه (۱۰۷۱) و سپس به دست ترکان عثمانی (۱۵۴۳) افتاد. در نزدیکی تلی واقع است که در قرن ۱۹م بقایای اورارتو در آنجا کشف شد، و لوحه‌هائی مربوط به تاریخ ارمنستان به دست آمد. در ۱۹۳۹ یک هیئت باستانشناسی استحکاماتی کشف کرد. بسیاری از ارامنه در این ناحیه به دست ترکان عثمانی قتل عام شدند (← ارامنه، کشتار)

وان، مملکت قدیم: ← اورارتو.

وان، دریاچه‌ی: ← وان، شهر. ترکیه.

وان[6]**، هنری** (henri vân)، ۱۶۲۲–۹۵، شاعر رازور بریتانیائی؛ مه ویلز. آثارش، از جمله اشعار (۱۶۴۶)، اوئوُر ایسکانوس (۱۶۵۱)، سیلِکس سْکینْتیلانس (بخش اول، ۱۶۵۰، بخش دوم، ۱۶۶۵)، تالیا رِدیویوا (۱۶۷۸) هم مشتمل بر اشعار غیر مذهبی است و هم مشتمل بر منظومه‌های مذهبی (نظیر شب دیگر ابدیت را در یافتم).

وانادیوم[7] (vānādiom؛ از فنـ)، عنصر فلزی براق و خاکستری نقره‌ای (علامت شیمیائی V؛ نیز ← عنصر، جدول). به علت ظرفیت شیمیائی متغیرش، وانادیوم ترکیبات گوناگون و پیچیده‌ای دارد؛ از چهار اکسید آن پنتوکسید وانادیوم و از املاح آن وانادات‌ها از همه مهمترند. اکسیدهای آن در رنگرزی و کاشیسازی به کار میروند؛ در تهیه‌ی مرکب و نیز به عنوان کاتالیزگر به کار میرود. در آلیاژها استعمال میشود. در کانیهای مختلف به حالت ناخالص یافت میشود. کشف آن را عموماً به نیلس گابریل سوستروم[8] (nils gābriel sevstrëm؛ ۱۷۸۷–۱۸۵۴)، شیمیدان سوئدی، نسبت میدهند. این عنصر نخستین‌بار توسط سر هنری انفیلد راسکو[9] (sər henri enfild rāskö؛ ۱۸۳۳–۱۹۱۵، شیمیدان انگلیسی) در ۱۸۶۷ از ترکیباتش جدا شد.

وان الن، جیمز ا.: ← وان الن، کمربندهای.

وان الن، کمربندهای[10] (vān alən)، دو کمربند (که گاه آن را یک کمربند، با شدت متغیر، تصور میکنند) تشعشعی در خارج جو زمین، ممتد از فاصله‌ی ح ۶۵۰ تا ح ۶۵'۰۰۰ کم بالای زمین. وجود چنین کمربندها با اطلاعاتی که از نخستین ماهواره‌ی کشمة، کاشف I، پرتاب‌شده در سال جهانی ژئوفیزیکی به دست آمد، مورد تأیید قرار گرفت. این کمربندها به نام جیمز ا. وان الن (۱۹۱۴–) دانشمند نجومفیزیک امریکائی نامگذاری شد که نخستین‌بار یافته‌های قمر کاشف I را تفسیر کرد. ناحیه‌ی کمربندها را، برای آنکه از جو [← آتموسفر] متمایز باشد، مغناطکره (meqnāt.kore) نامیده‌اند. ذرات دارای بار برقی، یعنی پروتونها و الکترونهای پرانرژی که این کمربند را تشکیل میدهند، در امتداد خطوط نیروی مغناطیسی زمین دوران می‌کنند. منشأ این ذرات را فورانهای خورشیدی میدانند که به صورت متناوب صورت میگیرد.

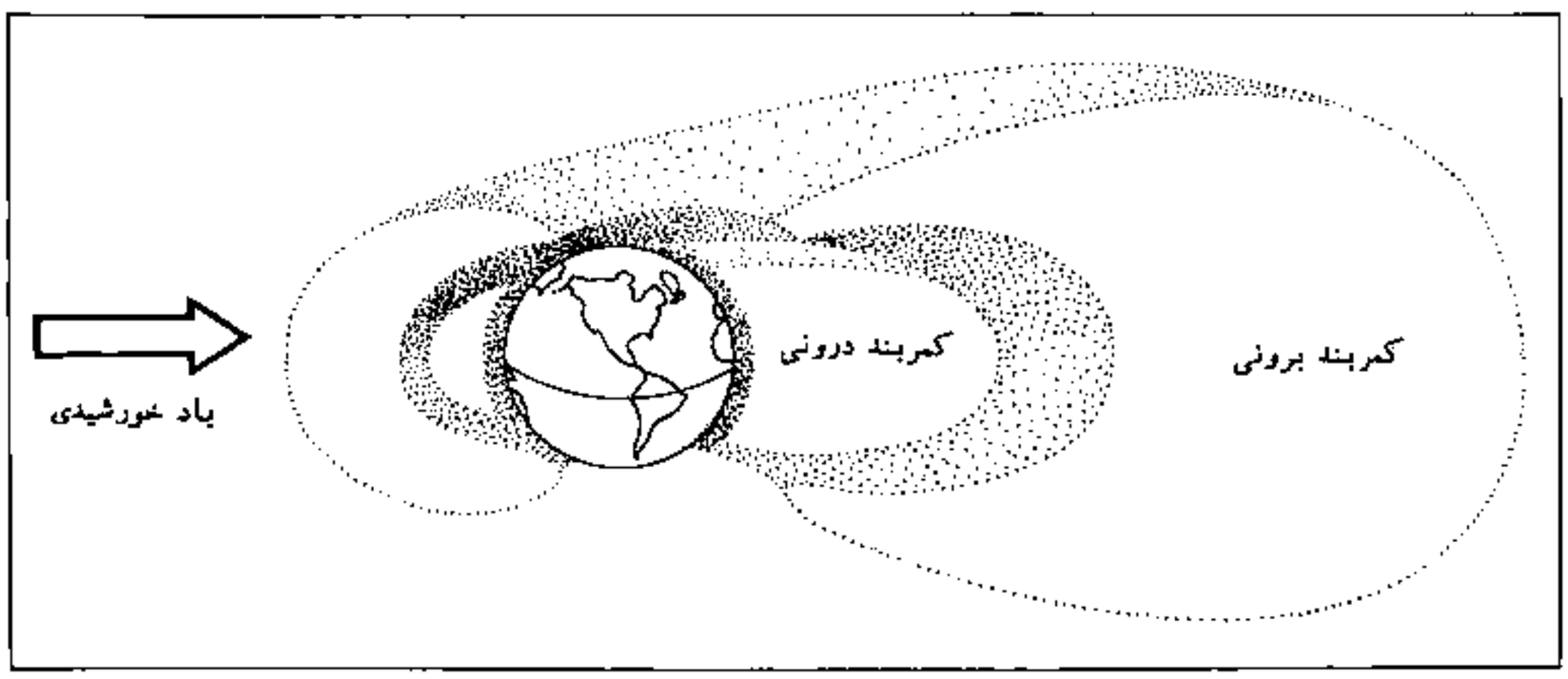

این ذرات، پس از عبور از فضا، در دام میدان مغناطیسی زمین می‌افتند و ظاهراً علت تولید فجر (← شفق) از هر دو ناحیه‌ی فضای بالای دو

(۱)debt, public (۲)Polycrates (۳)lend-lease (۴)Vannes (۵)Van (۶)Vaughan (۷) vanadium (۸)Sefström (۹)Roscoe (۱۰)Van Allen belts

قطب زمین، که در آنجا کمربندها در قسمت فرو قانی جو فرو میروند، همین ذرات هستند. هواتاب[1] را، که گاه به نامهای شبتاب[2] و زمینتاب[3] نیز خوانده میشود، و نور ملایم مثلث شکلی است که پیش از طلوع یا پس از غروب آفتاب بر افق مشاهده میشود، نیز نتیجه‌ی علت مشابهی تصور میکنند. هنوز معلوم نیست که آیا این تشعشع شدید در آینده برای فضاپیمایان سبب دشواری خواهد شد یا نه. تحقیقات جدید در باره‌ی میدان مغناطیسی زمین نشان داده است که این میدان به طور متناوب جهت خود را معکوس میکند، و حتی برای مدتی از میان می‌رود. هنگامی که جنین شود، مغناطکره نیز محو خواهد شد. با انفجارهای هسته‌ای در فضای خارجی، کمربندهای وان الن مصنوعی تولید شده است.

وانان (vānān)، ده (جم 2'010 سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ ۲۵ کیلومتری غ شهر کرد، ۶ کیلومتری جاده‌ی سورشجان به شهر کرد. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

وان آیک هوبیرخت: ← آیک، هوبیرخت وان.

وانت هوف[4]، یاکوبوس هندریکوس (yākobus hendrikus vān't hof). ۱۸۵۲–۱۹۱۱، عالم هلندی شیمیفیزیک؛ مت روتردام. در ۱۸۷۸–۹۶ در دانشگاه آمستردام و از ۱۸۹۶ در دانشگاه برلین تدریس میکرد. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل 1901 در شیمی (اولین جایزه‌ی نوبل) برای تحقیقات در دینامیک شیمیائی و قابلیت هدایت اسموزی شد. تحقیقاتش در باره‌ی ساختمان مولکولی شیمی فضائی را بنیان نهاد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وانچوان، چین: ← چانگکیاکو.

وان خوخ، وینسنت: ← وان گوگ.

واندالها[5] (vāndāl)، قبیله‌ی ژرمنی. اصل ایشان از ژوتلند شمالی بود و، مانند دیگر اقوام ژرمنی، حد قرن ۵م قم در دره‌ی رود اودر ماندگار شدند. در قرن ۳م، ظاهراً در تحت لوای امپراطوری، به پانونیا و داکیا رفتند. در آغاز قرن ۵م واندالها به مهاجرتی آغاز کردند که آنان را از همه‌ی قبایل دیگر ژرمنی به جاهای دورتر کشانید. در ۴۰۶ به سرزمین گل حمله‌ور شدند، و فرانکهای متحد با روم اجازه‌ی اقامت به ایشان ندادند. در ۴۰۹ از پیرنه گذشتند و به اسپانیا رفتند. پس از برخورد با مقامتی در اسپانیا، سرانجام با امپراطور روم، هونوریوس، پیمان صلح بستند و، بنا بر آن، با قبول تفوق امپراطور، در اسپانیا ساکن شدند. هنگامی که در اسپانیا بودند به جنگ با رومیان و ویزیگوتها ادامه میدادند، و در همین زمان به تقویت نیروی دریائی خود پرداختند. در ۴۲۸، گوندریک[6] (gunderik)، شاه واندالها، درگذشت و برادرش گنسریک جانشین او شد که قدرت واندالها را به اوج خود رسانید. بر اثر فشار گوتها، و با توجه به اینکه در سرزمینهای افریقا هنوز اقوامی از اروپا ماندگار نشده بودند، واندالها در ۴۲۹ به افریقا مهاجرت کردند و سردار رومی، بونیفاکیوس را شکست دادند (۴۳۰). این روایت که رفتن واندالها به افریقا بنا بر دعوت بونیفاکیوس بود، محتملا نادرست است. از ۴۳۵ قسمت عمده‌ی ایالت افریقای روم تحت کنترول واندالها در آمد، و در ۴۳۹ کارتاژ را مسخر کردند. کشتی‌های ایشان به شکار کشتیهای مدیترانه مشغول بود و گروههائی برای چپاول به سیسیل و ایتالیا روانه میکردند. در ۴۴۲، والنتی‌نیانوس III، گنسریک را به عنوان فرمانروای مستقل شناخت و مهاجرت واندالها متوقف ماند. سالهای بعد صرف تأسیس یک کشور نیرومند شد. ناوگان ایشان بر مدیترانه تسلط داشت، و حتی امپراطوری روم شرقی نیز قدرت ایشان را احساس میکرد. در ۴۵۵ شهر رم در معرض چپاول سپاهیان گنسریک قرار گرفت، و ملکه و دو دخترش به عنوان گروگان گرفته شدند. واندالها پیرو مذهب مسیحی آریوس (← آریانیسم) بودند و، مخصوصاً در زمان گنسریک و پسرش، هونریک[7] (hunerik؛ ف ۴۸۴)، سخت به آزار مسیحیان ارتدوکس میپرداختند. مایوریانوس امپراطور روم غربی و لئوی I امپراطور روم شرقی کوشیدند تا قدرت واندالها را بر اندازند، ولی زنو امپراطور روم شرقی ناچار شد با گنسریک پیمان صلح ببندد (۴۷۶). پس از مرگ (۴۷۷) گنسریک، انحطاط دولت واندالها بسرعت آغاز شد. در ۵۳۳ یوستی‌نیانوس I سپاهی به فرماندهی بلیزاریوس به افریقا روانه کرد که پس از مقاومت مختصری از طرف واندالها کارتاژ را از چنگ ایشان بیرون آورد. از آن پس دیگر واندالها عنوان یک ملت را از دست دادند. واندالها قوم هنرمندی نبودند و از دوران سلطنت ایشان آثاری برجای نمانده است. استعمال جدید این کلمه در زبانهای اروپائی (به معنی مخرّب و نادان) نماینده‌ی ترس و کینه‌ای است که کاتولیکهای افریقائی نسبت به ایشان داشتند، و نیز یادآور چپاولی است که به دست ایشان در شهر رم صورت گرفته بود.

وان دایک[8]، کورنلیوس وان آلن (kornelius vān ālen vān dāyk)، انگلو **ون دایک** (van)، عربی **کرنیلیوس فندیک** (kornilius fandayk)، ۱۸۱۸–۹۵، عربشناس هلندی امریکائی‌شده. دکتر طب بود و برای تبلیغ مسیحیت از امریکا به لبنان رفت (۱۸۴۰) و زبان عربی آموخت و در عربیت به حد کمال رسید. با بطرس البستانی (← بستانی) مدرسه‌ای در عبیه (abya)، لبنان، تأسیس کرد و میان بیت الـ مقدس و صیدا و لبنان در آمد و شد بود. معلم مدرسه‌ی امریکائی بیروت شد و از مؤسسان آن به شمار میرود. اصرار داشت که زبان رسمی تعلیم در مدرسه‌ی امریکائی زبان عربی باشد، و چون در تأمین نظر خود کامیاب نشد از شغل معلمی استعفا کرد (۱۸۸۲)، و در بیروت از دنیا رفت. نزدیک ۲۵ جلد کتاب علمی به زبان عربی تألیف کرده است که از نخستین کتابهای علمی جدید به زبان عربی به شمار میرود، و در هموار کردن راه تألیف کتابهای علمی به زبان عربی بسیار مؤثر بوده است. الیرآة الوسیّه، فی‌الکُرة الارضیّه، النقش فی الحجر (۸ جلد)، اصول علم الهیئه، الاصول الجبریه، الاصول الهندسیه، و طب العین، از آثار اوست.

وان در[9] (vān der)، برای نامهائی که با این دو کلمه آغاز میشود و به این صورت در این کتاب موجود نیست، به جزء نام پس از آن مراجعه شود، مثلاً برای وان در گوس، به گوس، هوگو وان در مراجعه کنید.

وان در گوس، هوگو: ← گوس، هوگو وان در.

وان در والس[10] [یوهانس دیدریک وان در والس (yohānes diderik vān der vāls)]، ۱۸۳۷–۱۹۲۳، فیزیکدان هلندی؛ مت لیدن. رابطه‌ی معروفی (معادله‌ی وان در والس) که بین حجم و فشار و دمای گازها کشف کرد در نوع خود (به استثنای معادله‌ی گازهای کامل) تنها معادله‌ای است که ارزش نظری دارد. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل 1910 در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وان در وایدن، روژه: ← وایدن، روژه وان در.

واندزورث[11] (wāndzwərt)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۲۹۸'۹۳۱) لندن بزرگتر، جنب لندن، بر رود تمز. در ۱۹۶۵ از الحاق کوی بترسی و شهر [← بادوی بلدی] واندزورث به وجود آمد. پهنه‌ای از آن در کنار تمز صنعتی است، و شبکه‌ی گاز و آب جو سازی دارد. مساحت کوی بالغ بر ۹۰ کمه است.

وان د گراف، رابرت جمیسن: ← وان د گراف، مولد.

وان د گراف، شتابگر: ← وان د گراف، مولد.

وان د گراف، مولد[12] (vān de grāf mowllede) یا **شتابگر وان د گراف**، دستگاهی که در ۱۹۱۳ توسط رابرت جیمسن وان دگراف[13] (انگلو ون دی گراف؛ rābart jamisān van di ۱۹۰۱–۶۷، فیزیکدان امریکائی) اختراع شده و، با تولید پتانسیلهای ایستانبرقی بسیار زیاد، برای شتاباندن الکترونها و یونها، و رساندن آنها به تراز انرژی بسیار زیاد، به کار میرود. استعمال آن برای شتاباندن الکترون به صورتی است که در شکل دیده میشود. الکترونهائی که از یک منبع نیرومند تولید الکترون به دست میآید، بر روی تسمه‌ی گردانی افشانده میشود که آنها را به یک پایانه‌ی پرولتاژ‌گیره‌ی رسانای میانتهی بزرگ میرساند و آنها را در این پایانه فرو مینشاند (شکل در ص ۳۱۳۶). بنا بر قوانین ایستانبرق ، تسمه میتواند، بدون توجه به اینکه پیشتر چه اندازه الکترون در پایانه‌ی پرولتاژ جمع شده است، به فرو نشاندن هر اندازه الکترونهای تازه ادامه دهد. الکترونهای انباشته‌شده میدانی برقی ایجاد میکنند

(۱)airglow (۲)nightglow (۳)earthlight (۴)van't Hoff (۵)Vandals (۶)Gunderic (۷)Hunneric (۸)Van Dyck (۹)van der (۱۰)van der Waals (۱۱)Wandsworth (۱۲) Van de Graaf generator (۱۳) Van de Graaf

که بیشترین شدت آن میان پایانه‌ی پرولتاژ و پایانه‌ی متصل به زمین است. یک طپانچه‌ی الکترونی الکترونها را در ناحیه‌ای که شدت میدان برقی زیاد است تزریق میکند، و این الکترونها، از طریق یک لوله‌ی خلأ، به طرف پایانه‌ی متصل به زمین شتابانده میشوند. تابه‌ی حاصل‌شده از روزنه‌ی کوچکی در ته این پایانه بیرون میرود.

این اسباب را میتوان، با جانشین کردن طپانچه‌ی الکترونی با یک منبع یون، و نیز به جای منبع الکترونِ پایینِ تسمه با قرار دادن دستگاهی که به جای فرو ریختن الکترون بر تسمه، الکترون از آن بیرون آورد، به یک شتابگر یونی تبدیل کرد. منبع یون دستگاهی است که الکترونها را از اتمهای یک گاز بیرون میکشد و یونهای بازمانده را تزریق میکند.

مولد وان د گراف

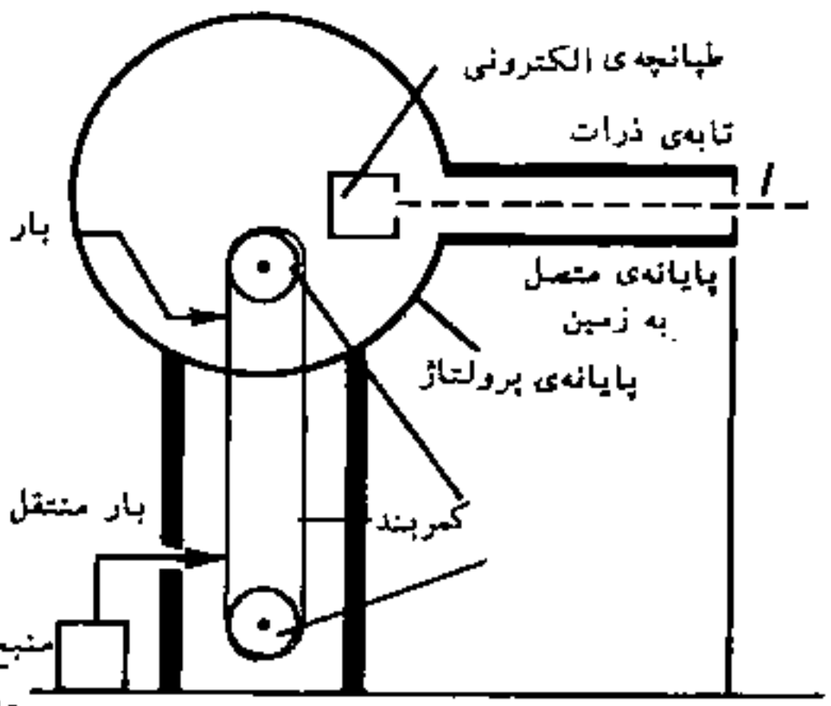

شتابگر ایستانبرقی افزار بینهایت مهمی در فیزیک هسته‌ای است، چه با آن تابه‌ی پیوسته‌ای از پرتابه‌های با انرژی شناخته‌شده برای نفوذ در هسته‌ی اتم فراهم میشود. تابه‌های این شتابگرها همچنین برای تحقیق در تأثیر تشعشات بر بلورها و بافتهای زنده و نیز در درمان سرطان به کار میرود. تابه‌های الکترونی در صنعت برای ستردن کردن خوراکیها و پروردن کائوچو و بسیاری پلاستیکها مورد استعمال دارد. اگر تابه به هدفی فلزی برخورد کند، سبب تولید تابه‌ای از اشعه‌ی ایکس می‌شود که در پرتونگاری صنعتی به کار میرود. تابه‌های بعضی از هسته‌های اتمی سبک، که به هدفهای خاص برخورد کنند، تابه‌های نیرومند نوترونی میسازند که در تجزیه‌های فیزیک هسته‌ای و تولید ایزوتوپهای رادیوآکتیو و تجزیه‌ی مواد برای یافتن آثار ناخالصی مورد استعمال دارد.

واندمیر[1] (vāndemier)، ماه اول تقویم انقلابی فرانسه. در ۱۳ واندمیر سال چهارم (۵ اکتبر ۱۷۹۵) ناپلئون بوناپارت، که تا آن روز ژنرالی گمنام بود، با فرو نشاندن شورشی که بر ضد دیرکتوار در پاریس برپا شده بود، به شهرت رسید.

واندولده[2] یا **وان د ولده** (هر دو vānde-velde)، خاندانی از نقاشان هلندی، مشتمل بر **اساياس** (esāyās؛ ۱۵۹۱–۱۶۳۰)، نقاش منظر و صحنه‌های نظامی و کارو ناوال؛ برادرش **یان** (yān؛ ۱۵۹۳؟–۱۶۴۱؟)، که آثارش شامل صورتها، صحنه‌های تاریخی و ژانر، مناظر، و غیره است؛ **ویلم** (vilem؛ ۱۶۱۱–۹۳)، نقاش صحنه‌ها و نبردهای دریائی، مقیم لندن (از ۱۶۷۳) به عنوان نقاش دربار؛ یک پسر ویلم، **ویلم** (۱۶۳۳–۱۷۰۷)، نقاش، خصوصاً نقاش صحنه‌های دریائی و نبردهای دریائی انگلیس و هلند، مقیم لندن (از ۱۶۷۳) و نقاش دربار (از ۱۶۷۷)؛ و پسر دیگرش **آدریان** (ādriān؛ ۱۶۳۶–۷۲)، نقاش مناظر و صحنه‌های مربوط به اساطیر و کتاب مقدس.

واندوم[3] (vāndom)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۱۶٬۷۲۸)، ولایت لوار-اِشر، ل فرانسه‌ی مرکزی. در قرون وسطی پایتخت پررونق کنت‌نشین (بعد از ۱۵۱۵ دوکنشین) واندوم بود، و اکنون یک شهر صنعتی است؛ صنعت مواد غذائی، صنعت مکانیک، صنایع شیمیائی و چاپ. هانری IV آن را به عنوان سهم‌الارث خود از اراضی بوربون به دست آورد (۱۵۸۹)، و لقب دوک واندوم را به پسر نامشروع خود، سزار (← واندوم، دوک دو) داد (۱۵۹۸). لوئی I دو کنده و مارشال روشامبو در این شهر، و رونسار در قلعه‌ای نزدیک آن متولد شدند.

واندوم[3]، **دوک دو** dūk dë vāndom*)، لقب دو تن از سرداران فرانسوی. (۱) **سزار دو بوربون** (sezār dë burbon)، ۱۵۹۴–۱۶۶۵، پسر نامشروع هانری IV فرانسه و گابریل د/-استره. در ۱۵۹۵ فرماندار برتانی، و در ۱۵۹۸ دوک شد (← واندوم، شهر). در ۱۶۱۴–۱۶ علیه ماری دو مدیسی شورید؛ به علت توطئه علیه ریشلیو زندانی شد (۱۶۲۶–۳۰). در ۱۶۴۱ که بار دیگر متهم به توطئه علیه ریشلیو شده بود، ناچار فرار کرد. پس از مرگ ریشلیو باز گشت، و در ۱۶۴۳ به علت توطئه علیه مازارن تبعید شد. با این حال، در قیام فروند همراه با قوای دولتی جنگید، بوردو را تصرف کرد (۱۶۵۳)، و یک ناوگان اسپانیائی را در بارسلون شکست داد (۱۶۵۵). (۲) **لوئی ژوزف** (lui jozef؛ ۱۶۵۴–۱۷۱۲)، مارشال فرانسه، نوه‌ی سزار دو بوربون و پسر لور مانچینی (← مانچینی، خاندان). ← در جنگ اتحاد بزرگ جنگید. در جنگ جانشینی اتریش جانشین دوک دو ویلروا در ایتالیا شد (۱۷۰۲) و اوژن دو ساووا را در کاسانو شکست قاطع داد (۱۷۰۵). برای جبران شکست دوک دو ویلروا به فلاندر اعزام شد (۱۷۰۶)؛ نخست پیروز شد، اما بعد در اودنارده شکست خورد (۱۷۰۸). در ۱۷۱۰ به کومک فیلیپ V اسپانیا شتافت، و با فتوحاتش موفق به شکست دادن متفقین شد.

واندوم، میدان[4] (vāndom)، فعلی پلاس واندوم (plās)، میدانی در پاریس، ل رود سن. طرح آن را ← ژول آردوئن مانسار ریخت، و مجسمه‌ی عظیمی از لوئی XIV در آن نصب شد (۱۶۹۹). در ۱۰ اوت ۱۷۹۲ این مجسمه برداشته شد، و ناپلئون I در ۱۸۰۶ یک ستون پیروزی در آن نصب کرد.

واندە[5] (vānde)، ولایت (۷٬۰۱۶ کمه؛ در ۱۹۶۸ جه ۴۲۱٬۲۵۰)، غ فرانسه، بر ساحل قطل، در پواتو؛ کرسی آن ⇐ لا روش-سور-یون. عمدة کشاورزی است، و تفرجگاههای ساحلی و بنادر ماهیگیری دارد. اورانیوم در اینجا کشف شد. شورش دهقانان (۱۷۹۳–۹۵) که در آنجا آغاز شد "شورش واندە" نام یافته است. روستائیان کاتولیک و متعصب واندە، که با اشراف محلی در صلح و صفا زندگی میکردند، علیه دولت انقلابی فرانسه به شورش برخاستند، و تحت رهبری ژاک کاتلینو[6] (jāk kātlino؛ ۱۷۵۹–۹۳)، فرانسوا آتاناز شارت دو لا کونتری[7] (frānsuā ātānāz shāret dë lā konTri؛ ۱۷۶۳–۹۶) و لا روشژاکلن سپاهی فراهم آوردند که افراد آن به بیش از ۵۰٬۰۰۰ تن رسید، و توانست این ناحیه را از تسلط مقامات انقلابی خارج کند. لغ فرانسه، بجز نانت، زیر سلطه‌ی آنها در آمد. اما عدم انضباط سربازان موجب شد که در اواخر ۱۷۹۳ عقبنشینی کنند. عاقبت ارتش انقلابی آنان را سخت شکست داد (۱۷۹۴). پس از سقوط روبسپیر با دولت مرکزی پیمان سلحی منعقد کردند (۱۵ فوریه‌ی ۱۷۹۵) که مزایائی به آنان میداد. وقتی که مهاجرین سلطنت‌طلب در صدد پیاده شدن در برتانی بر آمدند، دوباره جنگ در گرفت (۱۷۹۶)؛ نیروهای دولتی تحت فرماندهی ژنرال ل. اوش مهاجرین را عقب نشاندند، و مردم واندە را به سرنوشت خود رها کردند. نیز ← شوانها؛ ژ. کادودال.

وان دیمن: ← دیمن، آنتون وان.

وان دیمن، ارض: ← تاسمانی.

وانزتی، بارتولومئو: ← ساکو و وانزتی، قضیه‌ی.

وان زلاند[8]، **پول** (pol vān zelānd)، ۱۸۹۳–۱۹۷۳، سیاستمدار و اقتصاددان بلژیکی و رهبر حزب کاتولیک آن کشور. در ۱۹۳۵–۳۷ نخست وزیر بلژیک بود، و قوانینی از تصویب گذرانید (۱۹۳۶) که شباهت زیاد به قوانین دوره‌ی فرانکلین روزولت در کشمة داشت، حزب فاشیست را در بلژیک منحل کرد، و سیاست بیطرفی پیش گرفت. کوششهائی برای همکاری اقتصادی بین‌المللی به عمل آورد. در ۱۹۳۹ رئیس کمیته‌ی آوارگان در لندن شد، و در تمام مدت جه II برای همکاری اقتصادی بین‌المللی کار کرد. در ۱۹۴۴ کمیسر عالی برای باز گردانیدن آوارگان بلژیکی به وطنشان بود. در ۱۹۴۹ وزیر امور خارجه‌ی بلژیک شد، و مشاور مالی دولت بلژیک و شورای وزیران ناتو بود. وان زلاند به دعوت دولت ایران به ایران مسافرت کرد، و گزارشی راجع به وضع پولی

(۱)Vendémiaire (۲)Vandevelde, Van de Velde (۳)Vendôme (۴)Place Vendôme (۵)Vendée (۶)Cathelineau (۷)Charette de La Contrie (۸)Van Zeeland

ایران تنظیم و تقدیم دولت کرد.

وانسان[1] (vānsān)، شهر (در ۱۹۷۱ جه تخمیناً ۳۰۰'۰۰۰)، جش کره‌ی شمالی، کنار دریای ژاپن. از بنادر مهم و پایگاه نیروی دریائی است؛ بندرگاهی طبیعی دارد که در پناه خطی از جزایر قرار گرفته است. صنعت ماهی و آمودن ماهی در شهر حایز اهمیت است. پالایش نفت، آمودن برنج، و ساختن لوکوموتیو و کالاهای چرمی نیز از صنایع مهم آن است. وانسان در ۱۸۸۳ برای تجارت به روی بیگانگان گشوده شد؛ در جه II از پایگاههای نیروی دریائی ژاپن بود، و در جنگ کره سخت آسیب دید.

وانستد و وودفرد، شهر سابق، ⇐ ردبریج، کوی لندن بزرگتر.

وانشان (vānešān)، ده (جه ۱'۸۷۰ بش ۱۳۴۵ هش)، دهستان عربستان، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۳کیلومتری ل خونسار. محصولاتش غلات و تنباکو است. ← امامزاده ابوالفتوح در آن قرار دارد.

وانک، کلیسای (vānak)، نامی که ارمنیان به کلیساهای بزرگ میدهند؛ ضمناً نام اختصاصی کلیسای زیبای عهد صفوی در جلفا، اصفهان، دارای نقاشیهای عالی سبک مخلوط مینیاتور با نقاشی ایتالیائی. صحنه‌های مذهبی عیسویان بر کاشیهای عهد صفوی منقوش است. نمونه‌ی ممتاز هنرهای ظریف مشترک ایرانی و اروپائی است.

وانک طاطاؤوس: ← قره کلیسا.

وانگارد[2] (vāngārd؛ از فنس)، نام اولین دسته از ماهواره‌های کشمت که به فضا پرتاب شد. طرح "وانگارد" در ۲۹ ژوییه‌ی ۱۹۵۵ به وسیله‌ی رئیس جمهور کشمت اعلام شد. این طرح مشتمل بر چندین طرح بعدی نیز بود. اولین پرتاب موفقیت‌آمیز در این طرح، پس از ۲ پرتاب که با شکست مواجه شده بود، پرتاب وانگارد I در ۱۷ مارس ۱۹۵۸ است که در مدار قرار گرفت، و توانست شکل زمین را با دقت مشخص کند. پس از آن ۸ وانگارد، که همه مثل وانگارد I سه‌طبقه‌ای ولی سنگینتر بودند، پرتاب شد که فقط دوتای آنها توانستند در مدار قرار گیرند (وانگارد II، ۱۷ فوریه‌ی ۱۹۵۹، و وانگارد III، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۹). مشخصات وانگارد I و وانگارد III در جدول آمده است. نیز سپوتنیک.

	وانگارد I	وانگارد III
ابعاد به متر	۰٫۱۶	۰٫۵۱×۰٫۶۶
وزن به هنگام پرتاب به کگ	۱٫۴۸	۲۲٫۷
اوج و حضیض به کم	۶۵۸ و ۳۹۵۰	۵۱۳ و ۳۷۴۸
دوره‌ی تناوب به دقیقه	۱۳۴	۱۳۰

وانگپو[3] (wāngpu) یا **هوانگپو**[4] (huāngpu) رودی به طول ح ۹۵ کم، ج ایالت کیانگسو، چین. از شانگهای میگذرد و به یانگتسه میریزد. مرز شرقی شانگهای را تشکیل میدهد. راه آبی مهمی برای کشتیهای اقیانوسپیماست که به شانگهای میآیند.

وانگ چینگ‌وی[5] (wāng cing-wey)، ۱۸۸۵–۱۹۴۴، انقلابگر و رهبر سیاسی چینی. از هواخواهان سون یات‌سن بود، و چون در صدد قتل نایب‌السلطنه‌ی چین بر آمده بود به حبس ابد محکوم شد (۱۹۱۰). پس از آنکه در انقلاب جمهوری آزاد شد (۱۹۱۲)، تا ۱۹۲۵ در فرانسه تحصیل کرد. در آغاز رهبر جناح چپ حزب کوئومینتانگ بود، ولی چند بار (۱۹۲۷–۳۷) تغییر مسلک سیاسی داد. در ۱۹۲۵–۳۵ نخست‌وزیر، و رئیس شورای سیاسی بود (۱۹۳۸). در ۱۹۳۸ از ملیون جدا شد، و با ژاپن صلح کرد. رئیس دولت دست‌نشانده‌ی ژاپن در نانکن (۱۹۴۰–۴۴) بود.

وانگ فان: ← کره‌ی سماوی.

وان گوگ[6] (vān gog)، نام کامل هلندی وی **وینسنت وان خوخ** (vinsent vān xox)، ۱۸۵۳–۹۰، نقاش هلندی، پسر یک کشیش. در ۱۸۶۹ در یک گالری هنری، نخست در لاهه و سپس در بروکسل، به کار مشغول شد. بسیار به دیدن موزه‌ها میرفت، و در همین دوره بود که نامه‌نگاری با برادرش تئو (teo) را، که در سراسر عمر او دوام یافت، آغاز کرد. این نامه‌ها که گردآوری و چاپ شده، یکی از رقیقترین و الهامبخشترین اسناد در تاریخ هنر است. در ۱۸۷۳ گالری هنریی که در آن کار میکرد او را به شعبه‌ی لندن خود گسیل داشت. در ۱۸۷۵ به پاریس رفت. اندکی پس از آن گرفتار تمایلات شدید دینی شد و کار خود را در دستگاه گالری هنری از دست داد. وان گوگ پس از آن متوالیاً به شغلهای گوناگون مشغول شد، و چون نتوانست وارد مدرسه‌ی الاهیات پاریس شود، حرفه‌ی واعظ غیر دینی را در ناحیه‌ی معدنی بورینا‌ژ[7] (borinā)، بلژیک، به عهده گرفت. در این کار شوق و شور فراوان نشان داد، ولی چندان شایستگی نداشت و به همین جهت در ۱۸۷۹ از خدمت برکنار شد. سرانجام به وظیفه‌ی هنری خود پی برد و تصمیم به پرداختن به نقاشی را در نامه‌ای به برادرش نوشت.

از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۵، با کومک مالی تئو، به تحصیل نقاشی و رسّامی پرداخت. کار این دوره‌اش بسیار تاریک است، چنانکه در تابلوی خورندگان سیب زمینی (۱۸۸۵؛ موزه‌ی شهرداری، آمستردام، هلند) مشهود است، و شاید این تیرگی و تاریکی بازتابی از مصیبتهائی عاطفی باشد که با آنها رو به رو بوده است. در ۱۸۸۶ عازم پاریس شد که تئو در آنجا کار میکرد، و در همین سفر بود که با نقاشان امپرسیونیست آشنا شد. کارهای وی بلافاصله تحت تأثیر این نقاشان قرار گرفت و روشنی و صفای رنگ تازه پیدا کرد. دو سال بعد، به اندرز تولوز‌لوترک، وان گوگ پاریس را به عزم آرل در ج فرانسه ترک کرد که آسمان صاف و درخشان این ناحیه سخت در کارهای او مؤثر افتاد، و تابلوهایش آکنده از رنگ و نور شد. نقاشی اطاق خواب خودش (۱۸۸۸؛ مؤسسه‌ی هنری شیکاگو) و "گلهای آفتابگردان" (۱۸۸۸، گالری تیت، لندن) در اینجا صورت گرفت.

نزدیک پایان اولین سال اقامتش در آرل، پ. **گوگن** به آنجا رفت تا کنار یکدیگر زندگی کنند، ولی این دو نقاش نتوانستند با یکدیگر سازگار شوند. پس از یک نزاع شدید، وان گوگ نخست کوشید تا گوگن را بکشد، و سپس قسمتی از گوش خود را برید. در نتیجه برادرش مدتی او را در یک بیمارستان بستری کرد. سال بعد، بنا به درخواست خودش، در توانخانه‌ای در آرل پذیرفته شد، و در این دوران فراغت آثار بسیار پدید آورد. شب پرستاره (۱۸۸۹؛ موزه‌ی هنر نو، نیو یورک) از همین دوره است. در ۱۸۹۰ یکی از نقاشیهای او به نمایشگاه بروکسل فروخته شد، و این تنها نقاشی او است که در زمان حیاتش به فروش رفته است. در همین سال خودکشی کرد.

وانگ وی[8] (wāng wey)، ۶۹۹–۷۵۹، شاعر چینی. مردی چندهنره و، در عین شاعری، پزشک و نقاش بود. تقریباً به صورت انحصاری قطعات چهارمصراعی میسرود؛ این قطعات به صورتی لطیف نمایشگر صحنه‌هائی است همچون آنها که در نقاشیهای معدودی که از او باز مانده مشاهده میشود. به اجبار خدمت کسی را پذیرفت که نخست غاصب امپراطوری بود و سپس امپراطور قانونی شد. در سالخوردگی، پس از مرگ همسرش، در یک دیر بودائی دیرنشین شد.

وانلو[9] (vānlo, vānlo)، خانواده‌ای از نقاشان فرانسوی که اصل هلندی داشتند. **ژاکوب** (jākob) یا **ژاک وانلو** (jāk)، ۱۶۱۴–۷۰. در ۱۶۶۲ از هلند به پاریس رفت و در این شهر به عنوان صورتساز شهرت فراوان یافت. تابلوی میشل کوربی از او در موزه‌ی لوور موجود است. نوه‌اش **ژان باتیست وانلو** (jān bātist؛ ۱۶۸۴ ۱۷۴۵)، عضو آکادمی سلطنتی و صورتساز مشهور بود. تابلوهائی از لوئی XV و ماری لشچینسکا ساخت. در لندن مورد تحسین قرار گرفت و از سر رابرت والپول و دیگران تابلوهائی تهیه کرد. وی همچنین به تابلوهای تاریخی و نقاشی‌های دیواریش شهرت دارد. برادرش، **کارل** یا **شارل آندره وانلو** (šārl ānDre؛ ۱۷۰۵–۶۵)، به عنوان نقاش تزیینی شهرت بین‌المللی داشت. دوره‌ی زندگی قدیس گرگوریوس را بر سقف انوالید او نقاشی کرده است؛ ازدواج عذرا و توقف در شکار (هر دو در لوور) نمونه‌های خوبی از کار او است. پس ژان باتیست، **لوئی‌میشل وانلو** (lui mišel؛ ۱۷۰۷–۷۱)، صورتساز مشهوری بود. از ۱۷۳۵ تا ۱۷۴۶ نقاش فیلیپ V، شاه اسپانیا، بود، و تابلوهائی از لوئی XV و دیگر افراد خاندان سلطنتی فرانسه ساخت.

وانوا لوو[10] (vānuā levu)، نام سابق آن

(۱)Wonsan (۲)Vanguard (۳)Whangpoo (۴)Hwangpoo (۵)Wang Ching-wei (۶)Van Gogh (۷)Borinage
(۸)Wang Wei (۹)Vanloo (۱۰)Vanua Levu

جزیره‌ی صندل[1]، جزیره‌ی آتشفشانی (ح ـ ۵'۵۳۰ کمم؛ جـ تخمیناً ۴۵'۰۰۰)، ج قکب، دومین جزیره‌ی بزرگ از جزایر فیجی. قله‌ی ثرستن[2] (tërstən فرازا ۹۷۵ متر) بلندترین قله، و ندرکتی[3] (ndreketi) رود عمده‌ی آن است. شبه جزیره‌ی بزرگ شرقی آن با برزخ باریکی به این جزیره متصل است. کانهای طلای باارزش و کشتزارهای نیشکر وسیع دارد.

وانوتچی، پیترو دی کریستوفورو، نقاش ایتالیائی، ← پروجینو.

وان ویلیامز[4]، **رلف** (ralf vân wilyāmz)، ۱۸۷۲–۱۹۵۸، آهنگساز انگلیسی، که به علت به کار گرفتن عناصر فولکلوری در آهنگهایش مشهور است. از آهنگهایش ۹ سمفونی، شامل سمفونی لندن (۱۹۱۴، تجدید نظرشده در ۱۹۲۰)؛ اپراها؛ موسیقی همسرائی؛ کنسرتوها؛ و تصنیفها است.

وانیشانی یا **ونیشونی، لهجه‌ی**، از لهجه‌های مرکزی ایران.

وانیل[5] (vānil؛ از فنس)، گیاه ثعلبی پیچنده‌ی امریکائی از نوع وانیلا (*Vanilla*) که برای استفاده از میوه‌هایش کاشته میشود. میوه‌ها عبارتند از نیامهائی که ماده‌ی عطری وانیل از آنها به دست میآید. وانیل را به طرق شیمیائی نیز به دست میآورند.

وأواء (va'vā')، شهرت **ابوالفرج محمد ابن احمد غسانی دمشقی**، فـ ح ۳۸۵ هق، شاعر شیرین‌سخن عرب. دیوان شعرش با ترجمه‌ی روسی آن توسط ا. ی. کراچکوفسکی، مستشرق روسی، به چاپ رسیده است (لیدن، ۱۹۱۳).

واو مجهول، واوی که در قدیم برابر مصوّت کوتاه و (= ضمه) اما کشیده بوده است، و هنوز تلفظ آن در افغانستان و برخی از شهرستانهای ایران وجود دارد، مانند واژه‌ی آشوفت که تلفظ آن در قدیم āŝo:ft بوده است (درین مقاله "،" پس از مصوت نشانه‌ی کشیدگی آن است). تلفظ این واو در تحول زبان فارسی اندک اندک به مصوت دراز "او" (مانند تلفظ "و" در کلمه‌ی نور) و گاه مصوت کوتاه "و" (مانند تلفظ "و" در کلمه تو) تبدیل شده است، چنانکه آشوفتن (āŝo:ftan) و روفتن (ro:ftan) دو تلفظ و در نتیجه دو شکل آشوفتن (āŝuftan) و آشفتن (āŝoftan) و روفتن (ruftan) و رفتن (roftan) را پدید آورده است. نیز ← واو معروف.

واو معدوله (ma'dule) [از عدول (odul)؛ عربی، = راه کج کردن]، واوی که در فارسی رایج و استانده‌ی امروز پس از حرف "خ" نوشته شده ولی تلفظ نمیشود؛ مانند "و" در واژه‌های خوارزم، خواهر، خواجه، خواب، خوالیگر، خوان. این "و" در قدیم جزء دوم از حرف مرکب "خو" (xo) بوده و همراه "خ" تلفظ میشده است. تلفظ این "و" همراه "خ" هنوز در لهجه‌ی برخی از روستاها و شهرستانهای ایران به گوش میخورد.

واو معروف، واوی که در خط فارسی برابر مصوت دراز "او" است، مانند واو در واژه‌های خوب، دود، و گلو. نیز ← واو مجهول.

واوورمان[6]، **فیلیپس** (filips vāvërmān)، ۱۶۱۹–۶۸، نقاش هلندی؛ متـ هارلم. بیشتر به نقاشیهای جاندارش از صحنه‌های جنگ و اردو و منازعات شهسواری و شکار شهرت دارد. چند اثر از این گونه دارد که از حیث خوبی با یکدیگر تفاوت دارند، ولی در همه‌ی آنها، درخشندگی رنگ و حیات و ترکیب بسیار عالی، از صفات مشخصه به شمار میرود. در کارهای او، به صورتها و منظره‌ها تقریباً به یک اندازه اهمیت داده شده و این دو به صورتی ماهرانه در هم آمیخته است. در بسیاری از موزه‌های مهم اروپا آثار او نگاهداری میشود. برادرانش، **پیتر واوورمان** (piter؛ ۱۶۲۳–۸۲)، و **یان واوورمان** (۱۶۲۹–۶۶) از سبک او تقلید میکردند و پیتر در این راه موفقیت فراوان داشت.

واویلوف[7]، **نیکولای ایوانوویچ** (nikolāy ivānovic vāvilof)، ۱۸۸۷–۱۹۴۳؛ گیاهشناس و عالم ژنتیک روسی. معروف است که، پس از آنکه از لحاظ سیاسی محبوبیت خود را از دست داد و تروفیم دنیسوویچ لینکو که واویلوف با نظریه‌های وی مخالف بود، وجهه‌ی سیاسی پیدا کرد، در یک اردوی کار اجباری از دنیا رفت. نخست استاد مؤسسه‌ی کشاورزی لنینگراد و رئیس مؤسسه‌ی صناعت گیاهی بود. در ۱۹۱۸ در ماوراء قفقاز نوعی گندم کشف کرد که در ارتفاع ۹۰۰متری میروید و در مقابل زنگ و آفت قارچی مقاوم است. تحقیقات ژنتیکی او در باره‌ی گونه‌های گندم وی را بر آن داشت که، از روی تعیین پهنه‌هائی که بیشترین و متنوعترین انواع غلات در آنها مشاهده میشود، در جستجوی منشأ اصلی پیدایش این گونه‌ها بر آید. در ۱۹۳۶ گزارش داد که زادگاه کشاورزی، و بنا بر آن تمدن، اتیوپی و افغانستان است. واویلوف گیاهان کشتی را به دو دسته تقسیم میکرد؛ یکی آنها که از اهلی کردن انواع وحشی به دست آمده‌اند مانند جو برهنه و چاودار، و دیگر آنها که تنها شکل پرورش‌یافته‌ی آنها شناخته است، همچون زرت. پس از افول ستاره‌ی سیاسی لیسنکو، آثار واویلوف بار دیگر در تجشس مورد توجه قرار گرفت. کتاب ایمنی گیاهان در مقابل بیماریهای واگیردار (۱۹۱۸) از او است.

وای[8] (wāy)، رودی در انگلستان و ویلز، به طول ۲۰۹ کم، که به کشندان رود سورن میریزد. دره‌ی آن، خاصه در مرز گلاسترشر-مانمثشر، بسیار زیبا است.

وایالئاله[9] (wāyāleāle)، قله‌ای به ارتفاع ۱'۵۴۸ متر در قسمت مرکزی کاووای، هاوائی. ریزش متوسط سالیانه در این قله ۱'۲۰۹ سم است. این قله و چراپونجی از حیث ارتفاع ریزش در عالم بینظیرند.

وای. ام. سی. ای: ← انجمن جوانان ذکور مسیحی.

وایپرشت[10]، **کارل** (kārl vāypreŝt)، ۱۸۳۸–۸۱، پوینده‌ی آلمانی شمالگان. همراه با یولیوس فون پایر[11] (yulius fon pāyer؛ ۱۸۴۲–۱۹۱۵) در ۱۸۷۱ به نووایا زملیا سفر کرد. وایپرشت و پایر ریاست هیئتی را برای تحقیقات در اطراف قطب شمال داشتند (۱۸۷۲–۷۴) و در همین سفر ← ارض فرانسوا ژوزف را کشف کردند. وایپرشت از طرفداران روش توافق بین‌المللی برای اکتشافات قطبی بود، و کوششهای وی در تشکیل نخستین "سال قطبی بین‌المللی ۱۸۸۲–۸۳" تأثیر فراوان داشت.

وایت[12]، **الوین بروکس** (elwin bruks wāyt)، ۱۸۹۹– ، نویسنده‌ی امریکائی. از نویسندگان اوایل انتشار مجله‌ی نیو یورکر بود، و ستون "گفتگوهای شهری" را مینوشت که مجموعه‌ای از آنها را به نام زنبق وحشی منتشر کرد (۱۹۴۶). از آثار دیگر او است: آیا سکس ضروری است؛ (با همکاری جیمز ثربر[13] [jeymz tërbər؛ ۱۸۹۴–۱۹۶۱]، ۱۹۲۹)، استوارت کوچولو (داستان کودکان، ۱۹۴۵)، نوکهای قطبنمای من (۱۹۶۲). اشعار زیبا و طنزآمیز نیز دارد.

وایت، آیل آو: ← وایت، جزیره‌ی.

وایت، بنجمین دین؛ ← وایت، جیمز.

وایست[14]، **پتریک** (patrik wāyt)، ۱۹۱۲– ، نویسنده و داستاننویس استرالیائی؛ متـ لندن. در کودکی به استرالیا برده شده، ولی بعداً برای تحصیل به انگلستان باز گشت. در جج II در نیروی هوائی سلطنتی خدمت کرد. اولین رمان وی در ۱۹۳۹ و آخرین آن در ۱۹۷۳ منتشر شد. از آثار مهمش اینهاست: چشم طوفان، دره‌ی نیکبخت، و زندگی و مرگ. اولین استرالیائی است که برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۳ در ادبیات شده است. چند داستان کوتاه و نمایشنامه نیز نوشته است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وایت[14]، **پول دادلی** (pol dādli wāyt)، ۱۸۸۶–۱۹۷۳، پزشک امریکائی، متخصص بیماریهای قلب. آثار متعدد در بیماریهای قلب و تشخیص و درمان آنها نوشته است، از جمله بیماری قلب (۱۹۳۱؛ تجدید چاپ با تجدید نظر ۱۹۳۲، ۱۹۳۷، ۱۹۴۴، و ۱۹۵۱) و مفتاحهائی برای تشخیص و درمان بیماریهای قلبی (۱۹۵۵). از نخستین کسانی است که از الکتروکاردیوگرافی (elektrokārdiogrāfi؛ فنس) در تشخیص بیماریهای قلبی استفاده کرده، و کتابی نیز در این باره نوشته است.

وایت[15]، **سر تامس** (*sər tāməs wāyət)، ۱۵۰۳–۴۲، شاعر و سیاستمدار انگلیسی. در دوران هنری VIII مصدر خدمات گوناگون بود. پیش از آنکه ان بولین ملکه‌ی انگلستان شود، معشوقه‌ی وایت بود. نخستین گروه غزلهای ۲۴-بیتی را در زبان انگلیسی او سروده است، و در این کار بیشتر از شیوه‌ی پترارک پیروی میکرد. موضوع عمده در سراسر اشعار وی رفتار بدی است که معشوقگانش با وی داشته‌اند. علاوه بر غزلیات، منظومه‌های غنائی و هجویات و نیز تفسیری بر قطعات استغفاری مزامیر داود دارد.

---

(۱)Sandalwood Island (۲)Thurston (۳)Ndreketi (۴)Vaughan Williams (۵)vanilla (۶)Wouwerman (۷)Vavilof (۸)Wye (۹)Waialeale (۱۰)Weyprecht (۱۱)Payer (۱۲)White (۱۳)Thurber (۱۴)White (۱۵)Wyatt

در ۱۵۳۶ لقب یافت. پسرش **سر تامس وایت** (sər tāməs*؛ ف ۱۵۵۴)، توطئه‌گر معروفی بود. هنگامی که ماری تودور نقشه‌ی خود را برای ازدواج با فیلیپ II اسپانیا اعلام کرد، وی دست به شورش زد؛ ابتدا موفقیتی پیدا کرد، و عازم لندن شد. اما وفاداری مردم لندن مانع این شد که ملکه را دستگیر و شهر را تصرف کند. عاقبت تسلیم، و به عنوان خائن به دار آویخته شد.

وایت[۱]، ترنس هنبری (terens hanbēri wāyt)، ۱۹۰۶–۶۴، نویسنده‌ی انگلیسی؛ متبعثی. شناخته‌شده‌ترین اثرش چهار کتاب درباره‌ی شاه گذشته و آینده (۱۹۳۹–۵۸) است که در آن به صورتی گیرا و لذتبخش داستان شاه آرثر و شهسواران او را بازگو کرده است. وی، که در باره‌ی زندگی قرون وسطائی اقوالش معتبر است، کتابی در بازداری با نام شاهباز (۱۹۵۱) و کتابی به نام کتاب جانوران (۱۹۵۴) تألیف کرده است، و این آخری ترجمه‌ی کتابی لاتینی از قرن ۱۲م در باره‌ی احوال و افعال جانوران است که وایت حواشی و تعلیقات فراوان بر آن نوشته است.

وایت، جزیره‌ی[۲] (wāyt)، انگل **آیل آو وایت** (āyl āv)، جزیره (۳۸۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۱۰۹٬۲۸۴)، دریای مانش، مقابل همپشر، ج انگلستان. به واسطه‌ی هوای معتدل و مناظر زیبایش تفرجگاه است. شغل عمده‌ی اهالی پرورش گوسفند و تهیه‌ی لبنیات میباشد. رومیها در ۴۳ بم آن را تصرف کردند. در اواخر قرن ۱۰م مرکز فرماندهی دینها بود. از ۱۸۸۸ ولایت اداری مجزائی است. آزبورن هاوس، خانه‌ی ییلاقی ملکه ویکتوریا، در اینجا است.

وایت[۳]، جیمز (jeymz wāyət)، ۱۷۴۶–۱۸۱۳، معمار انگلیسی. به سبکهای گوناگون کار کرده، ولی بیشتر به عنوان یکی از پایه‌گذاران احیای سبک گوتیک شهرت دارد. در ۱۷۷۶ به نظارت کلیسای وستمینستر گماشته شد، و تعمیرات کلیساهای جامع سالزبری و دارم و جاهای دیگر را انجام داد، و در ۱۷۷۶–۹۴ رصدخانه‌ی رد کلیف آکسفرد را بنا کرد. خانه‌های مسکونی متعددی در بخشهای مختلف انگلستان ساخت. کلیسائی که برای ویلیام بکفرد بنا نهاد، با برج بلند به سبک گوتیک، که مدتها متروک شده بود، شهرت یافت. وایت همچنین به کارهایش در تزیینات داخلی به سبک رابرت ادم معروف بوده است. پسر و شاگردش بنجمین دیسن وایت (benjamin din؛ ۱۷۷۵–۱۸۵۰؟) در نظارت وستمینستر جانشین او شد (۱۸۱۳–۲۷). به نوسازی تئاتر دروری لین پرداخت، و کتاب ملاحظاتی در باره‌ی طرحی برای تئاتر سلطنتی، دروری لین (۱۸۱۳) را تألیف کرد.

وایت[۴]، ستنفرد (stanfərd wāyt)، ۱۸۵۳–۱۹۰۶، معمار امریکائی؛ مت شهر نیو یورک. در اثر بازمانده‌ی او طاق نصرت واشینگتن و باشگاه قرن (هر دو در شهر نیو یورک) نماینده‌ی توجه او به آرایشهای حجاری دوره‌ی رنسانس است.

به خاطر زنی به دست شوهر آن زن کشته شد و دادرسی پس سر و صدائی پس از آن به راه افتاد.

وایت[۴]، گیلبرت (gilbərt wāyt)، ۱۷۲۰–۹۳، طبیعیدان انگلیسی. از ۱۷۵۱ به عنوان دستیار کشیش خدمت میکرد. مشاهدات طبیعی خود را به تفصیل تمام در نامه‌هائی به طبیعیدانان دیگر گزارش میداد، و کتاب وی، تاریخ طبیعی و مسائل باستانی سلبرن (۱۷۸۹)، که بر مبنای همین نامه‌ها تألیف شده، نمونه‌ی برجسته‌ای از نویسندگی مطالب علمی با سبک ادبی بسیار عالی به شمار میرود.

وایت[۴]، والتر فرانسیس (wāltər frānsis wāyt)، ۱۸۹۳–۱۹۵۵، رهبر سیاهپوست امریکائی. از ۱۹۱۶ تا زمان مرگ دبیر کل "اتحادیه‌ی ملی برای پیشرفت مردم رنگین" بود و سرسختانه با تمایز نژادی و قساوت نسبت به سیاهپوستان در کشمکش مبارزه کرد. دفاع وی از حقوق سیاهان به صورتی زنده در کتابش، مردی به نام سفید (۱۹۴۸)، بیان شده است. از آثار دیگرش آتش در آتلانتا (۱۹۴۸)، فرار (۱۹۲۶)، و تا ارض موعود چه اندازه راه است (۱۹۵۵) می‌باشد.

وایت[۴]، ویلیام السنن (wilyām alənsən wāyt)، ۱۸۷۰–۱۹۳۷، پزشک امریکائی، متخصص امراض روانی. از پیروان ز. فروید بود، و روشهای نوین درمان بیماریهای روانی را مورد آزمایش قرار داد، و بالاخص در ترویج این روش کوشید. در ۱۹۳۴ گروهی از طرفدارانش "بنیاد ویلیام السنن وایت" را برای پیشرفت منظورهای علمی او تأسیس کردند.

وایتانگی[۵]، پیمان (vāytāngi)، پیمانی که در دهکده‌ی وایتانگی، بخش ایالتی اوکلند، ل زلند جدید، میان رؤسای ماثوری و دولت انگلستان منعقد شد (۱۸۴۰).

وایتبویز: ← سفیدپسران.

وایت ریور، کشمت: ← رود سفید.

وایتسزکر[۶]، کارل فریدریش فون (kārl frid-ris fon vāytszeker)، ۱۹۱۲– ، منجم و کیهانشناس امریکائی؛ مت کیل، آلمان. در زمینه‌های فیزیک اتمی و نجومفیزیک و فلسفه‌ی طبیعی تحقیقات دارد. بدون آگاهی از کارهای بته، فرضیه‌ی حلقه‌ی کربون در فیزیک را به عنوان منبع تولید انرژی در خورشید پیشنهاد کرد (۱۹۳۹)، و در ۱۹۴۵ ← نظریه‌ی غباری را برای تشکیل منظومه‌ی شمسی عرضه داشت. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۷ در مؤسسه‌ی فیزیک ماکس پلانک در گوتینگن تدریس کرد؛ از آن پس استاد فلسفه در دانشگاه هامبورگ بود. از آثار او نظر جهانی فیزیک (۱۹۴۳)، تاریخ طبیعت (۱۹۴۳)، انرژی اتمی و عصر اتم (۱۹۵۷) است.

وایتفیلد[۷]، جورج (jorj wāytfild) یا **جورج ویتفیلد** (witfild)، ۱۷۱۴–۷۰، واعظ انجیلی انگلیسی، رهبر متودیستهای کالونی. در آکسفرد به گروه متودیست، که ج. وسلی و چارلز وسلی آن را رهبری میکردند، پیوست. مانند وسلی در کلیسای انگلستان شمار شد. هفت بار به امریکا سفر کرد؛ در مجامع انبوهی سخنرانی کرد، و از جمله‌ی کسانی است که بیداری عظیم را دامن زدند. او نظریات کالون (خصوصاً نظریه‌ی او در باره‌ی تقدیس) را پذیرفت (ح ۱۷۴۱)، و از وسلی‌ها جدا شده رهبری متودیستهای کالونی را که در ویلز نیرومند بودند به‌عهده گرفت.

وایتهال[۸] (wāythāl)، خیابانی در وستمینستر، لندن، از چرینگ کراس تا خیابان پارلمنت؛ محل ادارات دولتی و سنوتاف (senotāf؛ یادبود جج I). کاخ اسقف اعظم یورک که در آن هنری VIII و کرامول مردند، و چارلز I در بیرون آن اعدام شد، در این خیابان بود.

وایت هاوس: ← کاخ سفید.

وایتهد[۹]، الفرد نورث (alfrəd nort wāyt-hed)، ۱۸۶۱–۱۹۴۷، فیلسوف و ریاضیدان انگلیسی؛ مت کنت. در ۱۸۸۴ از کالج ترینیتی، کیمبریج، فارغ‌التحصیل شد، و تا ۱۹۱۱ در آنجا دانشیار ریاضیات بود. در ۱۹۱۱–۱۴ دانشیار ریاضیات دانشگاه لندن، و در ۱۹۱۴–۲۴ استاد ریاضیات همین دانشگاه بود. از ۱۹۲۴ استاد فلسفه‌ی دانشگاه هاروارد شد. شهرت وایتهد به کارهائی است که در ریاضیات و منطق و فلسفه‌ی علم و تحقیق در مبادی بعدالطبیعه کرده است. در ریاضیات، دامنه‌ی روشهای ریاضی را توسعه داد، و با همکاری برتراند راسل کتاب اصول ریاضیات (۳ جلد، ۱۹۱۰–۱۳) را تألیف کرد که اثر برجسته‌ای در منطق است. تحقیقات وی در ساختمان علم، زمینه را برای نوشته‌های متافیزیکی او فراهم آورد. مقولات سنتی فلسفه را، از آن جهت که برای بیان روابط متقابل ماده و زمان و مکان نارسا است، مورد انتقاد قرار داد. به همین جهت مصطلحات خاصی وضع کرد تا مفهوم "واقعیت" خود را که فلسفه‌ی ارگانیسم مینامید، برای دیگران بیان کند. مفهوم خدا که از تطبیق ساختمان فلسفی او در دین به آن میتوان رسید، با جهان وابستگی متقابل دارد و با آن گسترش پیدا میکند؛ وی مفهوم خدای کامل و توانا بر همه چیز را طرد کرد. از جمله‌ی آثار او است: سازمان اندیشه (۱۹۱۶)، اصول معرفت طبیعی (۱۹۱۹)، اصل نسبیت (۱۹۲۲)، علم و جهان نو (۱۹۲۵)، سمبولیسم (۱۹۲۷)، هدفهای تعلیم و تربیت و مقالات دیگر (۱۹۲۹) فرایند و واقعیت (۱۹۲۹)، سرگذشت اندیشه‌ها (۱۹۳۳)، و تحقیقاتی در علم و فلسفه (۱۹۴۷).

وایتهورس[۱۰](wāythors) [انگل. = اسب سفید]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۱٬۲۱۷)، ج یوکون، بر رود لویس، ل سککوی، کانادا. از ۱۹۵۲ کرسی سرزمین یوکون است. در کنار شاهراه آلاسکا واقع شده و ایستگاه پایانه‌ی راه آهن یوکون از سککوی است. مرکز ناحیه‌ای است که استخراج معدن، شکار و صید جانوران در آن متداول است. مرکز پلیس سوار کانادا برای ج یوکون، دارای فرودگاه، مرکز فرستنده، و بنگاه هواشناسی مهمی است.

وایت هورس، دره‌ی[۱۱](wāyt hors) [انگل. =

(۱)White (۲)Wight, Isle of (۳)Wyatt (۴)White (۵)Waitangi (۶)Weizsaeker, Weizsäcker (۷)Whitefield (۸)Whitehall (۹)Whitehead (۱۰)Whitehorse (۱۱)White Horse, Vale of the

اسب سفید]، بارکشر، ج مرکزی انگلستان. بستگی تاریخی با شاه الفرد کبیر دارد.

وایخو[1]، **سسار** (sesār vāyexō)، ۱۸۹۵–۱۹۳۸، شاعر پروئی. یکی از بانفوذترین چهره‌های ادبیات جدید اسپانیائی-امریکائی بوده است، ولی با وجود این پیروان کمی داشته. خود را نماینده‌ی رنجهای مردم محروم میدانست و زندگی خویش را وقف پیشرفت اجتماعی کرده بود. وایخو که دورگه‌ای از ریشه‌ی بومیان امریکا بود، از اینکه میدید هندیشمردگان مورد بهره‌کشی قرار میگیرند بسختی رنج میبرد. اشعار وی در پیشروان سیاه (۱۹۱۸)، آمیخته‌ای از بیان نمادی با مشاهده‌ی طنزآمیز است که به سبک کلاسیک موجز سروده شده است. به اتهام ناروا در ۱۹۲۰ زندانی شد، در زندان قسمتی از کتاب تْریلْثِه (۱۹۲۲) را نوشت که لحن تیره و غم‌انگیز و صورت تجربی دارد. در ۱۹۲۳، به میل خود جلای وطن کرد و به اروپا رفت و پیرو عقاید مارکسی شد، و در جنگهای اسپانیا به جمهوریخواهان پیوست.

وایدمن، چارلز ادوارد: ← هامفری، داریس.

وایدن[2]، **روژه وان در** (roje vān der vāyden)، معروف به **روژه دو لا پاستور**[3] (dē lā pāstūr)، ح ۱۴۰۰–۶۴، از نخستین استادان نقاشی فلاندری، که او را از شاگردان روبرت کامپین[4] (robert kāmpin؛ ۱۳۷۵؟–۱۴۴۴)، دانسته‌اند؛ مت تورنه. در قدیمترین کارهای او تأثیر ← ه. وان آیک نیز مشهود است. ولی، در صورتی که وان آیک استاد در مشاهده‌ی عینی بود، روژه در کارهایش عواطف غیر ملموس را با چنان اطمینانی مجسم میساخت که هیچ کس از این لحاظ بر او پیشی نگرفته است. احساس دینی او از نخستین شاهکارش، پایین آوردن مسیح از صلیب (پرادو)، آشکار است؛ در این تابلو، وی گروه کسانی را که بر گرد چهره‌ی غم‌انگیز مسیح جمع شده‌اند، به صورت سوکوارانی نمایش داده است که بزرگترین اندوه را با ضبط نفسی باورنکردنی نمایش میدهند. روژه در ۱۴۳۶ نقاش رسمی شهر بروکسل شد. سپس چند دسته نقاشیهای بدون تاریخ برای تزیین محرابهای کلیساها ساخت که از جمله‌ی آنها است، واپسین داوری (در بیمارستان بون، فرانسه)، تابلوی سه‌پارچه‌ی براک (لوور)، مصلوب شدن مسیح و صدقه‌دهندگان (وین)، و ستایش مجوسان (برلین)؛ در این نقاشیها طرز اجرا با شیوه‌ی فلاندری رایج نمایاندن با شکوه جزئیات تفاوت دارد و تقریباً چهره‌ها به صورت تندیسی به سبک ایتالیائی نقاشی شده است. بنا بر منبعی قدیمی معلوم می‌شود که روژه در ۱۴۵۰ سفری برای زیارت واتیکان به ایتالیا کرده بوده است. اینکه چنین سفر فرضی تأثیری بر سبک نقاشی روژه کرده باشد، بسیار مورد گفتگو واقع شده است. معلوم شده است که تابلوی تدفین (اوفیتسی) به روش توسکانی ترسیم این موضوع، مخصوصاً به کار فرا آنجلیکو شباهت دارد، و تابلوی مریم عذرا و کودک با قدیسان (فرانکفورت) بسیار به سبک هنر دینی ایتالیائی آن روز شبیه است. با این همه، سبک روژه وان در وایدن به حد اعلی انفرادی است. نقاشیهای دینی و صورتسازیهای او سادگی آمیخته به عظمت دارد. در صورتسازیهای وی، مانند نقاشی چهره‌ی یک خانم جوان (موزه‌ی ملی هنر واشینگتن) و چهره‌ی فرانچسکو د/استه (موزه‌ی متروپلیتن)، وضوح خطوط محیطی و نفوذ روانشناختی هر دو نمایش داده شده است. دیگر از آثار برجسته‌ی روژه اینها است، قدیس لوقا درحال نقاشی مریم عذرا که کپیه‌ای از آن در موزه‌ی هنرهای زیبای بستن موجود است، مصلوب شدن مسیح (موزه‌ی فیلادلفیا)، و نقاشیهای موجود در موزه‌های شیکاگو و هوستن، و سان مارینو، کالیفرنیا. تأثیر روژه زیاد بوده، و سنّت نقاشی او به دست نقاشانی چون ه. مملینگ ادامه یافته است.

وایدنرایش[5]، **فرانتس** (frānts vāydenrāyš)، ۱۸۷۳–۱۹۴۸، کالبدشناس و مردمشناس آلمانی؛ استاد کالبدشناسی دانشگاه هایدلبرگ (۱۹۲۱). تدریس کالبدشناسی توجه او را به مردمشناسی جلب کرد و زمینه را برای کارهای بعدی وی در این موضوع مهیا ساخت. در ۱۹۲۸–۱۹۳۵ استاد مردمشناسی دانشگاه فرانکفورت بود، و در کاوشها و تحقیقات درباره‌ی سنگواره‌ی سینانْتْروپوس [= انسان چینی] یافته‌شده در غارهای نزدیک پکن شرکت داشت. پس از آن به موزه‌ی امریکائی تاریخ طبیعی شهر نیو یورک پیوست. مشهورترین اثرش جمجمه‌ی سینانتروپوس پکنی در ۱۹۴۳ توسط مؤسسه‌ی زمینشناسی چین انتشار یافت. از آثار دیگر او است سینانتروپوس پکینِنْسیس یا انسان کهن پکن (۱۹۴۳) و هوموسولوئنْسیس یا انسان تنها (۱۹۴۸).

وایرشتراس[6]، **کارل ویلهلم تئودور** (kārl vilhelm teodor vāyerštrās)، ۱۸۱۵–۹۷، ریاضیدان بزرگ آلمانی، از بنیانگذاران تئوری توابع متغیرهای موهومی. نخست ۴ سال بازرگانی و علم حقوق در دانشگاه بن تحصیل کرد، ولی بدون گرفتن دیپلم دانشگاه را ترک کرد. سپس به تحصیل ریاضیات پرداخت. نظریه‌ی توابع تحلیلی متجانس وی مبنای جدیدترین تحقیقات در توابع بیضوی بوده است.

وایزمن[7]، **خاییم** (xāyim vāyzman)، ۱۸۷۴–۱۹۵۲، دانشمند و رهبر صهیونی، نخستین رئیس جمهور (۱۹۴۸–۵۲) رژیم اشغالگر قدس. در ۱۹۱۰ تبعه‌ی انگلستان شد، و در جج I یکی از مدیران آزمایشگاههای دریاداری انگلستان بود (۱۹۱۶–۱۹)؛ یک استون صنعتی، که برای ساختن مواد منفجره مورد احتیاج انگلستان بود ساخت. در صدور اعلامیه آ. ج. بلفور دست داشت. پس از ۱۹۲۰ پیشوای صهیونیان شد. در ۱۹۴۸ رئیس جمهور موقت و در ۱۹۴۹–۵۲ رئیس جمهور رژیم اشغالگر قدس بود.

وایزمن، نیکولس پتریک ستیون: ← نیومن، جان هنری.

وایس، اریش: ← هودینی، هنری.

وایس[8]، **پتر** (peter vāys)، ۱۹۱۶– دزامنویس، داستاننویس، کارگردان فیلم، و نقاش آلمانی-سوئدی. نخستین داستانهای وایس دوری از والدین (۱۹۶۱) و نقطه‌ی محوشدن (۱۹۶۲)، بیان‌کننده‌ی تجربه‌ی مهاجرت وی است. درام فلسفی او در باره‌ی طبیعت انقلاب، شکنجه و اعدام ژان پول مارا بدان صورت که توسط هم‌منزلهای وی در پناهگاه شارانتون به دستور مارکی دو ساد صورت گرفت (۱۹۶۴)، به صورتی مؤثر محیط یک پناهگاه ناسالم را همچون جهانی کوچک و اجتماعی نمایش میدهد. این نمایشنامه و نمایشنامه‌ی دیگر وایس، استنطاق (۱۹۶۵، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۶۰ هش)، شهرت جهانی یافته است. کتاب تروتسکی در تبعید (۱۹۷۰) از آثار اخیر او است.

وایس[8]، **پول** (pol wāys)، ۱۹۰۱– ، فیلسوف امریکائی. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۹ که بازنشسته شد و به دانشگاه کاتولیک پیوست، در دانشگاه ییل تدریس میکرد. وی در فلسفه‌ی خود اندیشه‌ی فیلسوفان امریکائی، چ. س. پیرس و و. جیمز، را با اندیشه‌ی متفکران اروپائی معاصر در هم آمیخته است. در باره‌ی جمالشناسی نیز آثاری دارد. مجله‌ی متافیزیک را تأسیس کرد (۱۹۴۷) و یکی از ویرایشگران مجموعه‌ی مقالات چارلز سمیوئل پیرس (۸ جلد، ۱۹۳۱–۵۸) است. از آثار او است، واقعیت (۱۹۳۸)، طبیعت و انسان (۱۹۴۷)، آزادی انسان (۱۹۵۰)، اشکال هستی (۱۹۵۸)، جهان هنر (۱۹۶۱)، نه هنر اساسی (۱۹۶۱)، دین و هنر (۱۹۶۳)، و ورزش؛ تحقیقی فلسفی (۱۹۶۹).

وایسمان[9]، **آوگوست** (āgust vāysmān)، ۱۸۳۴–۱۹۱۴، زیستشناس آلمانی؛ مت فرانکفورت. شهرت عمده‌ی وی به نظریه‌ی داروینیسم جدید او است که در آن کوشیده است تا واقعیات توارث را با دوام و پیوستگی نسج نطفه یا ژرم-پلاسم (jerm-plāsm) و قدرت قاهره‌ی انتخاب طبیعی توضیح دهد. به عقیده‌ی وایسمان، "ژرم-پلاسم" از والدین به کودک انتقال پیدا میکند، ولی همه‌ی آن در ساختن کودک مصرف نمیشود و قسمتی از آن به نسل سوم و از آنجا به نسلهای بعد انتقال مییابد. بدین ترتیب ژرم-پلاسم سازوکار توارث را میسازد و عمل "انتخاب طبیعی" داروین، ایجاد تغییراتی در ژرم-پلاسم است. از آثار او تحقیقاتی در نظریه‌ی اخلاف (۱۸۷۵)، پیوستگی پلاسمای نطفه (۱۹۸۵)، و ژرم-پلاسم (۱۸۹۲) است.

وایسهورن[10] (vāyshorn)، قله‌ی ۴٬۵۱۱متری، ایالت واله، سویس، یکی از بزرگترین قله‌ها در ← آلپهای پنین.

وایقان (vāyqān)، ده (جه ۲٬۵۷۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان خامنه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۶کیلومتری ج شبستر. محصولاتش غلات و حبوبات است.

وایکاونت، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

وایکاونتس، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

وایکاونت ملویل، تنگه‌ی[11] (vāykānt melvil)

(۱)Vallejo (۲)Weyden (۳) la Pasture (۴)Campin (۵)Weidenreich (۶)Weierstrass (۷)Weizmann
(۸)Weiss (۹)Weismann (۱۰)Weisshorn (۱۱)Viscount Melville Sound

یا **تنگه‌ی ملویل**، شاخه‌ی قشم، به طول ۴۰۲ کم و به عرض ۱۶۱ کم، غ ناحیه‌ی فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، کانادا. قسمت غربی آن را سر ر. مکلور در ۱۸۵۰–۵۳ کشف کرد.

وایکسل: ← ویستول.

وایکیکی، شناگاه و تفرجگاه، ← **هونولولو**.

وایکینگها[1] (vāyking-) یا **ویکینگها** (vi-king-)، جنگجویان اسکاندیناویائی. از قرن ۹م تا قرن ۱۱م به کرانه‌های اروپا و جزایر انگلستان حمله میبردند، و به همین جهت این برهه از زمان را عصر وایکینگ نامیده‌اند. مردم اسکاندیناوی، در دوره‌ی نوسنگی، در جا-معه‌های کوچک خودمختاری به صورت کشاورز و ماهیگیر و شکارچی زندگی میکردند. در آغاز عصر وایکینگ، ایشان بهترین سازندگان کشتی و دریانوردان جهان بودند؛ سپس چندان با کشتی در دریا پیش رفتند تا به گروئنلند و شمال امریکا رسیدند. در اوج عصر وایکینگ، کشتی جنگی رایج میان وایکینگها، "کشتی دراز"، دماغه‌ی بلندی داشت که با مجسمه‌ی جانوری تزیین شده بود، و قسمت دم آن نیز مرتفع بود (← ناو، شکل). کشتی ۳۰ پاروزن و به طور متوسط ۹۰ جاشو داشت. بادبان مربع‌شکل آن را به صورت نوارهای عمود بر یکدیگر و به الوان گوناگون میساختند، و سراسر کشتی را با رنگهای شاد رنگ میکردند و با کنده‌کاریهای استادانه میآراستند. بر هر دو طرف کشتی ردیفی از سپرهای رنگین آویخته بود. این رایجترین نوع کشتی وایکینگ بود؛ شکل انواع دیگر، بنا بر منظوری که هر کشتی برای آن ساخته شده بود، تفاوت میکرد. ازدیاد جمعیت، نارضا-تیهای داخلی، جستجوی محلی برای داد و ستد، و نیز عطش ماجراجوئی، وایکینگها را از سر-زمینهای خود به سفر دریائی وا میداشت. در آغاز عصر وایکینگ، جامعه‌های اسکاندیناویائی با دموکراسی اداره میشد، ولی فرمانروایان محلی بزودی قدرت را به دست گرفتند و بر جامعه‌های دیگر چیره شدند و در صدد بر آمدند که با فتوحات ماوراء دریائی بر ثروت و قدرت خود بیفزایند. وایکینگها در حمله‌های خود بسیار سنگدل و غارتگر و آزمند بودند، و ترسی که از آنان بر دلها افتاده بود راه را بر پیروزیهای ایشان هموار میکرد. چندین کشور محلی در اسکاندیناوی پیدا شد، و کشورهای نروژ و دانمارک و سوئد از آنها به وجود آمد. دین وایکینگها دین شرک و از گونه‌ی ژرمنی آن بود؛ اسطوره‌های دینی و قهرمانی ایشان محتوای ادبیات کهن نورس را تشکیل میدهد. با نفوذ مسیحیت به اسکاندیناوی، و با ظهور سه کشور بزرگ اسکاندیناوی، و با طلوع کشورهای اروپائی که قادر به دفاع از خود در برابر وای-کینگها بودند، عصر وایکینگ به پایان رسید. بعضی از وایکینگها در جاهائی که مورد حمله قرار داده بودند ماندگار شدند. وایکینگها در روسیه به نام **وارانگیان** خوانده میشدند، و هم اینان بودند که رهبرشان روریک نخستین دولت روسی را تأسیس کرد. در جاهای دیگر به نام نورس (← نورمانها) و جز آن خوانده میشدند.

وایل[2]، **کورت** (kurt vāyl)، 1900–50. آهنگ-ساز آلمانی–امریکائی، متد دساو، آلمان. نخست با تصنیف دو اپرای سوررئالیست، قهرمان (۱۹۲۶) و تزار از خود عکسبرداری کرده است (۱۹۲۸)، شهرت یافت. در ۱۹۳۵ به کشمة رفت، و به نوشتن کمدی موزیکال پرداخت، که از آن جمله است ترانه‌ی سپتامبر، جانی جانسن (۱۹۳۶)، و لیدی در تاریکی (۱۹۴۱). در این آثار وایل با کمال آسانی از تکنیکهای پیشرفته، از جمله ریتمهای (← وزن) مضاعف و چندتونالیته‌ای (← تونالیته)، استفاده کرده، و آنها را با موسیقی عامیانه‌ی امریکائی و جاز آمیخته است. آخرین آهنگهایش عبارتند از صحنه‌ی خیابانی (۱۹۴۷)، در قلب دره (۱۹۴۸)، و گمشده در ستارگان (۱۹۴۹، با همکاری مکسول اندرسن).

وایل[3]، **گوستاو** (gustāv vāyl)، ۱۸۰۸–۸۹، مستشرق آلمانی و مدرّس زبانهای عربی و سریانی در پاریس. وی مدتی در قاهره و الجزایر بود، و چند ماه هم در استانبول به سر برد. الواق الذهب زمخشری و هزار و یک شب را ترجمه کرد. اثر دیگرش تاریخ خلفا (۱۸۴۶–۶۲) است.

وایل[4]، **هرمان** (hermān vāyl)، ۱۸۸۵–۱۹۵۵، ریاضیدان آلمانی–امریکائی. در بسیاری از زمینه‌های ریاضی، از جمله معادلات دیفرانسیل، نظریه‌ی تابع، نظریه‌ی گروه، مکانیک کوانتوم، نسبیت، توپولوژی، و فلسفه‌ی ریاضیات کارهای عمده کرده است. از آثار او است: زمان-مکان-ماده (۱۹۲۱)، ذهن و طبیعت (۱۹۳۴)، گروههای کلاسیک (۱۹۳۹)، نظریه‌ی جبری اعداد (۱۹۴۰)، و فلسفه‌ی ریاضیات و علم طبیعت (۱۹۴۹). نیز ← ریاضیات شهودی.

وایلد[5]، **اوسکار** (oskār wāyld)، شهرت فارسی **آسکر فینگل او، فلهرتی ویلز وایلد** (āskar fingəl oflahərti wilz)، ۱۸۵۴–1900، شاعر و نویسنده و طنزنویس انگلیسی. هنگام تحصیل در آکسفرد، هم به برجستگی در تحصیل و هم به خارج از متعارف بودن در لباس و سلیقه و رفتارش شهرت داشت. وایلد که تحت نفوذ تعلیمات جمالشناسی و. ه. پیتر و ج. راسکین قرار گرفته بود، خود مرکز گروهی شد که زیبائی و جمال را تنها به خاطر خود آن میستودند، و او و دیگر مبلغان "هنر به خاطر هنر" در مجله‌ی پنچ، و در اوپرتی ساخته‌ی گیلبرت و سالیون، مورد استهزا قرار گرفتند. نخستین اثر چاپشده‌ی وایلد، اشعار (۱۸۸۱)، مورد توجه قرار گرفت. در ۱۸۸۲ که درامش به نام ورا در کشمة به نمایش گذاشته شده بود، در آنجا سخت-رانی کرد. پس از ازدواج (۱۸۸۴)، به نوشتن مقالات در نشریه‌های متناوب و نیز انتشار این گونه نشریات آغاز کرد؛ ولی کار ادبی فعالانه‌ی وی با انتشار کتاب جنایت لرد آرثر سیویل و داستانهای دیگر (۱۸۱۹) و دو مجموعه از افسانه‌های پریان–شاهزاده‌ی خوشحال (۱۸۸۸) و خانه‌ی انار (۱۸۹۲)–آغاز شد. در ۱۸۹۱ تصویر دوریان گری (۱۸۹۱؛ ترجمه‌ی فارسی؛ تهران، ۱۳۲۷ هش) از او منتشر شد؛ این داستان ترسناک، زندگی جوانی زیباروی را نمایش میدهد که، بر اثر رفتن در پی خوشگذرانی بی بندوبار و عدم توجه به موازین اخلاقی، کارش به تباهی می-انجامد. داستانها و مقالات وی همه سخت مورد توجه قرار میگرفت، ولی عالیترین تجلی نبوغ آفریننده‌ی وایلد را در نمایشنامه‌های وی می-توان یافت، بادبزن خانم ویندرمر (۱۸۹۲؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش)، زنی بی‌اهمیت (۱۸۹۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، شوهر دلخواه (۱۸۹۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران)، و شاهکارش اهمیت جدی بودن (۱۸۹۵). این کمدیها همه بسیار زیرکانه و مشحون از لطیفه‌ها و لغزهای پرمعنی–، پس از آثار شریدن و گولدسمیت، نخستین آثاری هستند که شایستگی درامی و ادبی هر دو را جمع دارند. وایلد عذر کم‌عمقی آنها را با این گفته‌ی خود خواسته است که، "من نبوغ خود را در زندگی و تنها هنرمندیم را در کتابهایم نهاده‌ام". دو تراژدی، دوشس پادوا (۱۸۹۲)، و سالومه (۱۸۹۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) نیز نوشت. در ۱۸۹۵ برعلیه ← مارکوئس آو کوینزبری، که به دوستی وایلد با فرزندش، لرد آلفرد داگلس، اعتراض کرده بود، اقامه‌ی دعوی کرد، ولی خود محکوم به پرداخت جریمه و دو سال زندانی شد. همین زندان الهامبخش مشهورترین اشعارش، قصیده‌ی زندان ردینگ (۱۸۹۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تحت عنوان ناله‌هائی از زندان ریدینگ، تهران) و دفاعیه‌ای به نام دِ پروفوندیس شد که وصیّ ادبی او آن را در ۱۹۰۵ منتشر کرد. در ۱۸۹۷ از زندان آزاد شد و تا پایان عمر در فرانسه زیست و دوچار مصیبت بیماری و افلاس بود.

وایلدر[6]، **ثورنتن نیون** (torntən niven wāyldər)، ۱۸۹۷–۱۹۷۵، نمایشنامه‌نویس و داستانnویس امریکائی، قسمت عمده‌ی تحصیلات مقدماتی او در چین صورت گرفت، که پدرش در آنجا در کنسولگری امریکا خدمت میکرد. ۱۷-ساله بود که به کشمة باز گشت، و تحصیلات خود را به پایان رسانید. در ۱۹۳۰–۳۶ استاد دانش-گاه شیکاگو بود. پس از نوشتن داستان پلرسان لویس ری (۱۹۲۷) شهرت جهانی پیدا کرد. ولی شهرت وی به نمایشنامه‌نویسی بیشتر است، و از نمایش-نامه‌های معروف او است: شهر ما (در ۱۹۳۸ اجرا شد) که زندگی در یک شهر کوچک نیو انگلند را نمایش میدهد، و پوست دندانهای ما (در ۱۹۴۲ اجرا شد) که نمایشنامه‌ای کنایی در باره‌ی نوع بشر است؛ در این هر دو نمایشنامه (هر دو برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) از تکنیکهای تئاتری دور از واقعپردازی استفاده کرده است.

وایلی[7]، **الینر (هویت)** (elinər hoyt wāyli)، ۱۸۸۵–۱۹۲۸، شاعره و داستانnویس امریکائی. این خانم، در زمان خود، همان اندازه که به شخصیت و زیبائی رفتارش شهرت داشت، به لطافت و خوش‌آهنگی اشعارش نیز معروف بود. نخستین مجموعه‌ی مهم شعر او، تورهائی برای سید باد، در ۱۹۲۱ منتشر شد، و پس از آن مجموعه-های شعر دیگر نیز منتشر کرد؛ عشق سیاه

(۱) Vikings (۲) Weill (۳) Weil (۴) Weyl (۵) Wilde (۶) Wilder (۷) Wylie

(۱۹۲۳)، دم زدن ساچیز (۱۹۲۸)، و فرشتگان و مخلوقات زمینی (که پس از مرگش در ۱۹۲۹ منتشر شد). اشعار بسیارپرداخته و محکم او از شعرای متافیزیکی قرن ۱۷م متأثر بوده است. داستانهای او همه با ظرافت طرح شده است و رنگ طنزآمیز دارد. سه بار ازدواج کرد، و شوهر سومش آثار او را گردآوری کرد.

وایمار[1] (vāymār)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۳'۶۸۹)، آلمان شرقی، پایتخت مملکت سابق تورینگن، آلمان مرکزی. زمانی از مراکز فرهنگی آلمان مرکزی بود، و همان طور که پوتسدام نماد میلیتاریسم شمرده میشد، وایمار نماد فرهنگ آلمانی بود. وایمار گرچه دارای کارخانه‌های مختلف (خصوصاً نساجی، ماشین‌افزار، وسایل برقی، و شیشه) و صناعت چاپ است، هنوز هم خصوصیات شهرکی زیبا را محفوظ نگاه داشته است. وایمار در قرن ۱۰م شناخته شد، ولی فقط در قرن ۱۶م، وقتی که پایتخت دوکنشین (و بعد از ۱۸۱۵ مهیندوکنشین) ساکس-وایمار شد، اهمیت یافت. در زمان فردریک I، برگزیننده‌ی ساکس، ل. کراناخ مهتر در آنجا کار میکرد (قرن ۱۶م)، و از ۱۷۰۸ تا ۱۷۱۷ ی. س. باخ ارگنواز دربار وایمار بود. ولی در زمان کارل آوگوست بود که وایمار به اوج شهرت فرهنگی رسید. با آمدن (۱۷۷۵) گوته به دربار، نامهای وایمار و گوته مترادف هم شدند؛ و گوته در دوره‌ی حیات خود وایمار را نه‌تنها قبله‌ی ادب اروپا ساخت، بلکه اشخاصی چون هردر و شیلر را بدانجا جلب کرد، تئاتر وایمار را تأسیس و اداره کرد، و به عنوان صدر اعظم کارل آوگوست در اصلاحات شهری فعالیت داشت. اولین نمایشنامه‌ی گوته و بسیاری از نمایشنامه‌های شیلر در تئاتر دولتی وایمار اجرا شد. پس از مرگ (۱۸۳۲) گوته، وایمار بیشتر متکی بر شهرت گذشته‌ی خود بود، ولی زندگی فعال فرهنگی آن ادامه داشت. ف. لیست در ۱۸۴۸–۵۹ مدیر موسیقی این شهر بود، و در همین زمان لوهنگرین واگنر اول‌بار در آنجا اجرا شد. اینکه ف. نیچه در وایمار زندگی کرد و مرد موجب شد که خواهرش بایگانی آثار نیچه را در آنجا تأسیس کند. در ۱۹۱۹ وایمار مقرّ مجمع ملی آلمان بود، که جمهوری وایمار (← آلمان، تاریخ، قسمت II) را به وجود آورد. باوهاوس اول‌بار در آنجا تأسیس شد (۱۹۱۹). وایمار یک دانشکده‌ی موسیقی و یک آکادمی هنر و معماری دارد. از اماکن معروف آن یک کلیسا با گورهای لوکاس کراناخ و هردر، کاخ دوکی سابق با گورهای گوته و شیلر، خانه‌های گوته، شیلر، و لیست، تئاتر دولتی، و موزه‌ی گوته میباشد. مرکز وایمار در جنگ II آسیب دید، اما بعداً ترمیم شد.

وایمار، جمهوری: ← وایمار، شهر؛ آلمان، تاریخ، قسمت II.

واینا کاپاک، اینکای پرو؛ ← اواینا کاپاک.

واینبرگر[2]**، یارومیر** (yäromir väynberger)، ۱۸۹۶–۱۹۶۷، آهنگساز چک. در کنسرواتوار‌های پراگ و لایپزیگ تحصیل کرد. در ۱۹۳۹، پس از مسافرتهای پردامنه‌ای، در شهر نیو یورک اقامت گزید. معروفترین آثارش، پولکا و فوگ از اپرای شوانداً، نوازنده‌ی نی‌بان (۱۹۲۷) است. از آثار دیگرش اپرای والنشتاین (۱۹۳۷) و باله‌ی ساراتوگا را میتوان نام برد.

وایومینگ[3] (wāyŏming)، ۴۴مین ایالت (۲۵۳٬۵۹۶ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۳۳۳٬۶۱۱)، غ کشمتا کرسی آن شاین. رودهای عمده‌اش سنیک، یلوستون، و ← رود گرین است. دامپروری رایج و بالایش نفت در آن معمول است. منابع معدنی آن زغال سنگ و نفت و گاز طبیعی است. در ۱۸۹۰ جزء ایالات متحده پذیرفته شد.

وایونت[4]**، سد** (vāyont)، سدی به ارتفاع ۲۶۲ متر، بر رود وایونت، ریزابه‌ای از رود پیاوه. یکی از بلندترین سدهای جهانی است که در ۱۹۶۱ پایان یافت، و برای گرفتن برق از آن استفاده میشود. بارندگیهای سنگین ۱۹۶۳ سبب سرریختن آب از بالای سد شد که دهکده‌ی لونگارونو را از بین برد، و روستاهای اطراف را آب گرفت و نزدیک به 2'000 نفر غرق شدند. نیز ← سد، جدول.

وب، سر استن: ← ویکتوریا و البرت، موزه‌ی.

وب[5]**، بیتریس (پاتر)** (biətris pātər web)، ۱۸۵۸–۱۹۴۳، دانشمند انگلیسی در علم اقتصاد، دختر یکی از صنعتداران ثروتمند. به مسائل اجتماعی علاقه‌مند شد، و در تحقیقات چارلز بوث راجع به شهر لندن با وی شریک شد. کتاب نهضت تعاونی در بریتانیای کبیر او در ۱۸۹۱ منتشر شد. در ۱۸۹۲ با سیدنی (جیمز) وب (sidni jeymz؛ ۱۸۵۹–۱۹۴۷) ازدواج کرد که در انتشار رساله‌های فیبین (۱۸۹۰)، که از طرف ← انجمن فیبین نشر میشد، شرکت داشت. از این پس زن و شوهر با همکاری خارج از حدود متعارف به کارهای اجتماعی پرداختند و در انجمن فیبین و در تأسیس حزب کارگر انگلستان نقش مهمی داشتند. از آثار مشترک ایشان است: تاریخ اتحادیه‌ی صنفی (۱۸۹۴)، دموکراسی صنعتی (۱۸۹۷)، حکومت محلی انگلستان (۶ جلد، ۱۹۰۶–۲۲)، نهضت تعاونیهای مصرف (۱۹۲۱). جیمز وب در ۱۹۲۲ به نمایندگی مجلس عوام و در کابینه‌ی مکدانلد به وزارت رسید (۱۹۲۹).

وب، سیدنی (جیمز): ← وب، بیتریس (پاتر).

وب[6]**، فیلیپ سپیکمن** (filip spikmən web)، ۱۸۳۱–۱۹۱۵، معمار انگلیسی. تأثیر او، همراه با تأثیر بعضی از معاصرانش، سبب آن شد که پس از نیمه‌ی قرن ۱۹م اسلوب معماری خانه‌های مسکونی، مبتنی بر روشهای رایج در زمان ملکه ان و شاه جورج، و نیز مبتنی بر استفاده از مصالح ساختمانی به خاطر ارزشهای هنری خاص آنها، تجدید حیات پیدا کند. دستیار جورج ادمند ستریت[6] (jorj edmənd strit؛ ۱۸۲۴–۸۱) معمار شد، و یکی از دوستان و طرفداران اعتقادات زیباشناختی و. ماریس بود. نخستین کار وی بنای ساختمان تاریخی "کاخ سرخ" است که آن را برای ماریس ساخت (۱۸۵۹)، و در آن نظریات مالک و معمار هر دو صورت عمل به خود گرفت. طرحهائی که برای مبل و اثاث خانه ریخت، به آن انجامید که مؤسسه‌ی ماریس و شرکا تشکیل شود (۱۸۶۱) که در توسعه‌ی نهضت هنرها و حرفه‌ها اهمیت فراوان داشت. وب یکی از ۶ عضو این شرکت بود، و برای آن شرکت مبلها و سفالهای سقفپوش و شیشه‌های رنگین طرحریزی کرد.

وب، مشیو: ← مانش، دریای.

وبا[7] (vabā)، فنت **کولرا** یا **کلرا** (هر دو kolerā)، بیماری عفونی حاد و سخت و بسیار مسری، ناشی از میکروب مخصوصی (*Vibrio cholerae* یا *V. comma*)، که به توسط آب و غذاهای آلوده سرایت میکند. علائم آن اسهال مائی (آبکی)، استفراغ، تب، و فتور (سستی) زیاد است. غالباً مهلک و تلفاتش بسیار زیاد است. امروزه با مایه‌کوبی از بروز آن جلوگیری میشود.

وبان[8]**، مارکی دو** (märki dë vobāN*)، لقب **سباستین لو پرتر**[9] (sebāstiaN lë pretr)، ۱۶۳۳–۱۷۰۷، مارشال فرانسه، مهندس نظامی فرانسوی. در جنگهای زمان لوئی XIV (از ۱۶۵۵ به بعد) محاصره‌ی چند شهر مهم از قبیل ایپر، لوکزامبورگ، لیل، والانسین، کامبره، و نامور را رهبری کرد. در ۱۶۷۸ کمیسر کل استحکامات شد. صدها دژ مستحکم نظامی ساخت، و بسیاری از آبراهه‌های فرانسه را تعمیر کرد یا ساخت. در زمان وبان اولین صنف مهندس در ارتش فرانسه سازمان یافت. در ۱۷۰۳ مارشال فرانسه شد.

وبای اطفال: ← وبای کودکی.

وبای خوک[10]، مرضی مسری و کشنده‌ی خوک که عامل آن یک نوع ویروس است. برای پیشگیری باید خوکهای سالم را مایه‌کوبی کرد.

وبای کودکی یا **وبای اطفال**[11]، بیماری شبیه وبا که نزد کودکان، به واسطه‌ی عفونت و التهاب شدید (ناشی از میکروبهای مختلف) امعاء، پیدا میشود.

وبر، یکی از ← ایام عجوز.

وبر[12] (veber) [به نام فیزیکدان آلمانی، و. ا. وبر]، در سلسله‌ی آحاد مکتا (← سلسله‌ی آحاد)، واحد شار مغناطیسی (علامت: wb)، معادل با شاری مغناطیسی که چون از مداری مشتمل بر یک پیچ بگذرد، در صورتی که آن را در مدت یک ثانیه با کاهش یکنواخت به صفر برسانند، برقرانی معادل با یک ولت ایجاد کند. وبر مساوی 10^8 مکسول است.

وبر[13]**، ارنست هاینریش** (ernst häynriš ve-ber)، ۱۷۹۵–۱۸۷۸، فیزیولوژیست آلمانی، استاد دانشگاه لایپزیگ (۱۸۲۱–۷۱). شهرت او به تحقیقاتی است که در باره‌ی حس لامسه و تدوین **قانون وبر** کرده است؛ بنا بر این قانون، افزایش محرکی که برای ایجاد افزایش در احساس لازم است، ثابت نیست، بلکه به شدت محرک سابق بستگی دارد. با برادرش، ادوارد فریدریش وبر (eduārd fridriš؛ ۱۸۰۶–۷۱)،

(۱)Weimar (۲)Weinberger (۳)Wyoming (۴)Vaiont (۵)Webb (۶)Street (۷)cholera (۸)Vauban (۹)Le Prestre (۱۰)hog cholera (۱۱)cholera infantum (۱۲)weber (۱۳)Weber

قدرت متوقف‌کننده‌ی عصب واگوس (← سلسله‌ی اعصاب، قسمت III) را کشف کرد (۱۸۴۵). با برادر دیگرش، و. ا. وبر به تحقیقاتی در صوت‌شناخت و حرکت موجی پرداخت.

وبر، قانون: ← وبر، ارنست هاینریش

وبر[1]، کارل ماریا (فریدریش ارنست) فون (kārl māriā fridriš ernst fon veber)، ۱۷۸۶–۱۸۲۶، آهنگساز و پیانونواز آلمانی؛ متن‌ریک لوبک. چندین اپرای رمانتیک ساخته است، که از جمله‌ی آنها صیادان آزاد (۱۸۲۱)، اوریانته (۱۸۲۳)، و اوبرون (۱۸۲۶) است. از آثار سازی معروفش دعوت به رقص (۱۸۱۹) برای پیانو میباشد.

وبر[1]، ماکس (māks veber)، ۱۸۶۴–۱۹۲۰، جامعه‌شناس آلمانی؛ متولد ارفورت. در زمانهای مختلف در دانشگاههای فرایبورگ و مونیخ و هایدلبرگ تدریس میکرد. باآنکه غالباً بیمار و برای چین نوشتن ناتوان بود، آثار فراوانی از وی بر جای مانده است. بیشتر به آن علاقه داشت که در تکمیل یک روششناسی برای علوم اجتماعی بکوشد. مدعی بود که کار علوم اجتماعی، بر خلاف علوم فیزیکی، تنها منحصر به آن نیست که قوانین رفتاری را تعیین کند، بلکه وظیفه‌ی دیگر آن تعیین معانی خاصی است که مردمان به افعال خود نسبت میدهند. با این نظر مارکسی مخالف بود که اقتصاد مهمترین عامل در علیّت اجتماعی بوده باشد، و به چند گونگی و وابستگی متقابل علتها به یکدیگر اعتقاد داشت. بنا بر این، در کتاب اخلاق در مذهب پروتستان و روح سرمایه‌داری (۱۹۲۰)، رأیی ابراز کرده است که، بنا بر آن، میان خصوصیت زاهدانه‌ای که مذهب مسیحی کالونی مروج آن بوده است، با ظهور سازمانهای سرمایه‌داری ارتباط نزدیک وجود داشته است. دیدهای سیاسی وبر تغییر فراوان پیدا کرد. نخست از ستایشگران بیسمارک و تمرکز قدرت در دست دولت بود، و سپس متمایل به حکومتی مسئول بر شیوه‌ی امریکائی شد. از آثار او اقتصاد و جامعه (۱۹۲۲؛ چاپ چهارم، ۱۹۵۶)، و تاریخ عمومی اقتصاد (۱۹۲۴) است.

وبر[1]، ویلهلم ادوارد (vilhelm eduārd veber)، ۱۸۰۴–۹۱، فیزیکدان آلمانی، متولد گوتینگن. در ۱۸۳۱–۳۷ و ۱۸۴۹–۹۱ استاد دانشگاه گوتینگن بود و در آنجا با ک. ف. گاوس در پاره‌ی مغناطیس زمین تحقیق میکرد و یک تلگراف برقاطیسی اختراع کرد. وضع دستگاه آحاد برقی مطلق از او است. کولن، واحد مقدار برق، زمانی وبر نامیده میشد، ولی اکنون واحد شار مغناطیسی نام وبر دارد، با همکاری برادرش ا. ه. وبر کتابی در حرکت موجی تألیف کرد (۱۸۲۵).

وبرن[2]، آنتون فون (ānton fon vebern)، ۱۸۸۳–۱۹۴۵، آهنگساز اتریشی و رهبر ارکستر، در ۱۹۰۶ درجه‌ی دکتری خود را از دانشگاه وین به دست آورد، شاگرد آ. شونبرگ بود. تا ۱۹۱۸ ارکسترهای تئاتری را در پراگ و شهرهای مختلف آلمان رهبری میکرد، و از آن پس به تدریس و آهنگسازی پرداخت. بیشتر آهنگهایش برای ارکستر کوچک موزیکال یا پیانو تصنیف شده است.

وبستر[3]، جان (jān webstər)، ۱۵۸۰؟–۱۶۳۴، درامنویس انگلیسی؛ متولد لندن. دو تراژدی شیطان سفید (ح ۱۶۰۸) و دوشس مالفی (ح ۱۶۱۴) را نوشته، و تمامی شهرتش تقریباً به همین دو اثر وابسته است. در تنظیم نمایشنامه‌های بسیار، با درامنویسان (مخصوصاً با ت. دکر) همکاری کرده است؛ نمایشنامه‌ی ناراضی را با همکاری ج. مارستن نوشته است (۱۶۰۴).

وبستر[3]، دنیل (danyəl webstər)، ۱۷۸۲–۱۸۵۲، سیاستمدار و خطیب امریکائی. از ۱۸۱۳ عضو مجلس نمایندگان و از ۱۸۲۵ سناتور (ابتدا از ← حزب فدرالیست و بعد از حزب ویگ) بود. در ۱۸۴۱–۴۳ و ۱۸۵۰–۵۲ وزیر امور خارجه بود، و ← پیمان وبستر–اشبرتن را امضا کرد.

وبستر[3]، نوآ (noā webstər)، ۱۷۵۸–۱۸۴۳، لغتشناس و زبانشناس امریکائی. پس از خدمت در انقلاب امریکا، به انجمن وکلای دادگستری پذیرفته شد و به کار وکالت پرداخت. کتاب ساختمان نحوی زبان انگلیسی او در سه جزء (۱۸۷۳–۸۵) در صدر فهرستی از آثار او قرار دارد که سالها سبب شهرت و حجیّت او در زبان انگلیسی بوده است. جزء اول آن، که کتاب تهجی مقدماتی نام دارد، و وبستر آرزومند بود با این کتاب تلفظ و تهجی امریکائی را استانده کند، مورد توجه عمومی قرار گرفت و در مدارس کتاب درسی بود. در ۱۸۵۰ که جمعیت کشمت ۲۳٬۲۰۰٬۰۰۰ نفر بود، سالانه ح ۱٬۰۰۰٬۰۰۰ نسخه از این کتاب به فروش میرفت. دشواری ثبت کردن حق چاپ انحصاری کتاب در ۱۳ ایالت سبب شد که وی سالها برای تأسیس دستگاه ملی ثبت حق تألیف تلاش کند. فدرالیست فعالی بود و جزوه‌هائی در تأیید حکومت مرکزی منتشر کرد، و در ۱۷۸۵ کتاب طرحهائی برای سیاست امریکا را انتشار داد. در ۱۷۹۳ زادگاه خود هارتفرد را ترک گفت و، برای تأیید دستگاه اداری واشینگتن، به نیو یورک رفت و به چاپ نشریه‌ی میتروای امریکائی پرداخت. با فراغت و درآمدی که از فروش کتابهای درسی عایدش میشد، تمام وقت خود را صرف تألیف کتاب لغتی برای زبان انگلیسی میکرد. در ۱۸۰۶ فرهنگ مختصر خود را منتشر کرد، و از آن پس در صدد انتشار فرهنگ بزرگتری بر آمد. در ۱۸۲۸، فرهنگ امریکائی زبان انگلیسی او منتشر شد که در آن ۱۲٬۰۰۰ لغت وجود داشت که در هیچ کتاب لغت دیگر اثری از آنها نبود و بعضی از این لغات صورت ادبی نداشت. تعاریف لغات بسیار عالی بود و سالانه ۳۰۰٬۰۰۰ نسخه از این کتاب فروخته میشد، و این خود نشانه‌ی آن است که کتاب او چه اندازه در استانده کردن تلفظ امریکائی مؤثر بوده است. کتاب لغت وبستر از آن زمان تاکنون چندین بار تجدید نظر و چاپ شده است.

وبستر–اشبرتن، پیمان[4] (webstər-aŝbërtən)، پیمانی که در ۱۸۴۲ میان کشمت، به نمایندگی دنیل وبستر وزیر امور خارجه، و بریتانیای کبیر، به نمایندگی بارون اشبرتن، منعقد شد. این پیمان اختلافات میان دو کشور را در مورد مرزهای ل‌ش حل کرد؛ بیش از ۱۸٬۱۳۰ کیلومتر اراضی مورد اختلاف، که شامل دره‌ی اروستوک بود، به کشمت واگذار شد؛ و رود سنت جانز برای کشتیرانی هر دو کشور آزاد اعلام شد. این پیمان مرز کشمت–کانادا را در ناحیه‌ی دریاچه‌های بزرگ نیز تثبیت کرد.

وبلن[5]، ثورستاین (torstāyn veblen)، ۱۸۵۷–۱۹۲۹، اقتصاددان و جامعه‌شناس امریکائی نروژی الاصل. تا ۱۷ سالگی در نروژ بود و سپس به کشمت رفت، و در ۱۸۸۴ از دانشگاه ییل درجه‌ی دکتری گرفت. در دانشگاههای شیکاگو، ستنفرد، و میسوری تدریس کرد. در تجزیه و تحلیل مؤسسات اجتماعی از لحاظ روانی کومک بزرگی به تأسیس مکتب جدید اقتصاد، به نام "اقتصاد مؤسساتی"، کرد. در تاریخ، مردمشناسی، روانشناسی، و علوم سیاسی مطالعات زیادی داشت، و در نوشته‌های خود از این مطالعات حد اکثر استفاده را کرده است. وبلن در باره‌ی نظام قیمتها، ادوار تجاری، و نقش اشخاص فنی در صنعت، فرضیه‌های جدیدی به وجود آورد که در افکار دیگران تأثیر بسزائی داشته است. از تألیفات عمده‌ی وی یکی نظریه در باره‌ی طبقه‌ی فارغ‌البال (۱۸۹۹) و دیگری مهندسین و نظام قیمتها (۱۹۲۱) است.

وپکه[6]، فرانتس (frānts vëpke)، ۱۸۲۶–۶۴، مستشرق آلمانی و متخصص در ریاضیات اسلامی. وی متن جبر خیام را با ترجمه‌ی فرانسوی و حواشی و ملحقات به چاپ رسانید (پاریس؛ ۱۸۵۱). ترجمه‌ی فرانسوی ملخصی از کتاب الفخری را نیز به ضمیمه‌ی مقدمه‌ای در باب حل معادلات سیاله در دوره‌ی اسلامی به چاپ رسانیده است (پاریس، ۱۸۵۳).

وپیسکوس، یولیوس قیصر سترابو: ← قیصر، خاندان.

وت[7]، پیتر یوهانس (piter yohānnes vet)، ۱۸۱۴–۱۸۹۹، مستشرق هلندی، استاد دانشگاه آمستردام. به نوشته‌هایش در باره‌ی هند و مستعمرات هلند شهرت یافت؛ قرآن را به هلندی ترجمه کرد و لب اللباب سیوطی را به چاپ رسانید. بر کتاب ر. پ. آ. دوزی، تاریخ مسلمانان اسپانیا تا فتح اندلس به دست مرابطون، تعلیقاتی نوشت.

وتد، در احکام نجوم، ← بیوت.

وتد (vatad)، [عربی، ـ میخ]، در علم عروض، یکی از ارکان (← رکن) که از دو حرف متحرک و یک حرف ساکن تشکیل شده باشد. اگر دو حرف متحرک به هم پیوسته باشد، آن را **وتد مقرون** یا **وتد مجموع** خوانند، مانند پسر و خدا، و اگر حرف ساکن میان دو حرف متحرک واقع شود، آن را **وتد مفروق** خوانند، مانند خسته و ناله. آشکار است که عروضیان قدیم متوجه نشده‌اند که وتد خود قابل تقسیم به یک سبب خفیف [← سبب، معادل یک هجای

(۱)Weber (۲)Webern (۳)Webster (۴)Webster-Ashburton Treaty (۵)Veblen (۶)Woepke (۷)Veth

دراز (ـ)]، و یک حرف متحرک [معادل یک هجای کوتاه (U)] است.

وتد (vatad) [عربی، = میخ] [جمعش اوتاد (ötād)]، در اصطلاح صوفیه، هر یک از اوتاد، که عبارتند از چهار تن از رجال غیب. به منزله‌ی چهار رکن عالمند، و هر یک از آنها در یکی از چهار گوشه‌ی عالم (شمال، جنوب، مشرق، و مغرب) سکونت دارد. هر چند اوتاد نیز، مثل نقبا (← نقیب) و اقطاب، از خلق مستور و از دعوی دورند، به اعتقاد صوفیه، به وسیله‌ی این چهار نفر است که خداوند جهات را محفوظ میدارد، و در واقع وجود آنها به منزله‌ی میخ‌های عالم است. در سلسله‌ی مراتب رجال غیب، فروتر از اوتاد، ۷ تن هستند که ایشان را ابرار (abrār) میخوانند، و فروتر از آنها ۴۰ نفرند که ابدال خوانده میشوند، و از آنها فروتر ۳۰۰ تن هستند که ایشان را اخیار (axyār) میخوانند؛ و همه‌ی اینها رجال غیب و مستوران خوانده میشوند، و در کتب و حکایات صوفیه ذکر اهل این مراتب مکرر در میان میآید. اوتاد را بعضی از صوفیه عمد (omod) [= عمودها، ستونها] نیز خوانده‌اند، و در حفظ و مراقبت عالم، وجودشان را به منزله‌ی ستونی که در بناها به کار میرود میپندارند.

وتد مجموع، در علم عروض، ← وتد، در علم عروض.

وتد مفروق، در علم عروض، ← وتد، در علم عروض.

وتد مقرون، در علم عروض، ← وتد، در علم عروض.

وتر (vatar). ۱[۱]- در مثلث قائم الزاویه، ضلع مقابل به زاویه‌ی قائمه، و آن بلندترین اضلاع است. ۲[۲]- وتر یک منحنی قطعه خط مستقیمی است که دو انتهایش بر منحنی باشد.

وترن[۳] (vetern)، دریاچه‌ای به مساحت ۱٬۸۹۸ کیلومتر مربع سوئد. به وسیله‌ی کانال گوتا (← گوتا، رود) به دریای بالتیک مرتبط است. و شهر یونکوپینگ در کنار آن واقع است. بزرگترین جزیره‌ی آن ویسینگسو[۴] (visingso) است.

وتو[۵] (veto) [لتین، = نهی میکنم]. در بعضی کشورهای دموکراسی، رئیس قوه‌ی مجریه حق دارد از اجرای قوانینی که به تصویب قوه‌ی مقننه رسیده است جلوگیری کند، و این حق را حق وتو گویند. در کشمکش، به موجب بند هفتم ماده‌ی اول قانون اساسی، رئیس جمهور میتواند از تأیید و امضای تصمیماتی که به تصویب کنگره رسیده خودداری کند، و در حقیقت، از حق وتو استفاده نماید. اما اگر کنگره قانونی را که رئیس جمهور "وتو کرده است" مجدداً با اکثریت دو ثلث تصویب کند رئیس جمهور نمی‌تواند دیگر از اجرای آن جلوگیری نماید. در شورای امنیت سازمان ملل متحد هم، رأی منفی هر یک از پنج عضو ثابت (بریتانیای کبیر، تجشه، چین، فرانسه، و کشمکش) شوری وتو نامیده میشود. بعضی اعضای شوری (بالاخص کشمکش و تجشه) تا کنون توانسته‌اند، با استفاده از این حق، از اجرای بسیاری از تصمیمات، که با اکثریت آرا تصویب میشده، جلوگیری کنند.

وتین[۶] (vetin)، سلسله‌ی مشهور آلمانی که شاخه‌های آن در ساکس، تورینگن، لهستان، بریتانیای کبیر، بلژیک، و بلغارستان فرمانروائی داشتند. نام آن از دژ وتین، بر رود زاله و نزدیک هاله، گرفته شده است. سلسله‌ی وتین از قرن 10م که کشورگشائی ژرمنها را به طرف مشرق به دست گرفت اعتبار یافت. ح سال 1100 مارکگرافنشین مایسن را گرفت، و کمی بعد استیلای خود را بر تمام ساکس و تورینگن بسط داد. در ۱۴۲۵، فردریک I برگزیننده‌ی ساکس شد. متصرفات خاندان وتین چند بار منقسم شد. عمده‌ترین این تقسیمات (۱۴۸۵) تقسیم به دو شاخه‌ی اصلی ارنستی (ernesti) و آلبرتی (ālberti)ـ به نام ارنست و آلبرت، پسران فردریک Iـ بود، در ۱۵۴۷ در نتیجه‌ی شکست و دستگیری یوهان فریدریش I، عنوان برگزیندگی و بیشتر ساکس از شاخه‌ی ارنستی به شاخه‌ی آلبرتی منتقل شد. شاخه‌ی ارنستی مستملکات خود را در تورینگن نگاه داشت، ولی به چند شاخه‌ی عرضی منقسم شد. در ۱۹۱۸ که خاندان وتین در ساکس و تورینگن خلع شد، متصرفات آن در تورینگن مرکب بود از مهیندوکنشین ساکس‌وایمار‌آیزناخ (← ساکس‌وایمار)، و دوکنشینهای ساکس‌کوبورگ‌گوتا (← ساکس‌کوبورگ)، ساکس‌ماینینگن، و ساکس‌آلتنبورگ. خاندانهای سلطنتی انگلستان (از طریق پرینس البرت) و بلژیک (از طریق لئوپولد I) و خاندان سلطنتی سابق بلغارستان (از طریق فردیناند I) و پرتغال (از طریق فردیناند II) از خاندان ساکس‌کوبورگ‌گوتا هستند. خاندان انگلیسی نام خود را به ویندزر تبدیل کرد. شاخه‌ی بلغارستان در ۱۹۴۰ خلع شد. فردیناند II پرتغال که از بستگان پرینس البرت بود با ملکه ماریای II پرتغال ازدواج کرد، ولی سلسله‌ی شاهان پرتغال همان نام براگانزا را حفظ کردند. شاخه‌ی آلبرتی که در ساکس فرمانروائی داشت در ۱۸۰۶ مقام سلطنتی موروثی یافت، و از ۱۶۹۷ تا ۱۷۶۳ در لهستان نیز فرمانروائی کرد (← آوگوستوس II و آوگوستوس III).

وثن (جمع آن اوثان)، ← عرب، قسمت ۴۰ بت.

وثوق، میرزا حسن خان: ← وثوق‌الدوله.

وثوق‌الدوله (vosuqo'd.dōle)، لقب **میرزا حسن خان وثوق**، ۱۲۵۱–۱۳۲۹ هش، از رجال اواخر دوره‌ی قاجاریه، و اوایل دوره‌ی پهلوی، برادر قوام‌السلطنه. در جوانی تحصیلات عربی و فارسی کرد و، پس از آنکه در دوره‌ی مشروطیت به مقاماتی رسید، زبانهای فرانسوی و انگلیسی را هم آموخت. در ۱۳۱۰ هق به جای پدرش، معتمدالسلطنه، محاسب مالیات یا مستوفی آذربایجان شد، و از این تاریخ عنوانش محاسب مملکت آذربایجان شد. در ۱۳۱۱ به خطاب "جناب" نائل شد، و در ۱۳۱۲ هق لقب وثوق‌الملک، و در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه لقب وثوق‌الدوله یافت (۱۳۱۴ هق). در ۱۳۱۷ هق محاسبات خالصه‌های سرکاری نیز به او محول شد. در این سمت تا ۱۳۲۴ هق که از طرف تجار تهران به نمایندگی دوره‌ی اول مجلس شورای ملی انتخاب شد، باقی بود. در این دوره‌ی نمایندگی، پس از چندماهی، نایب رئیس اول مجلس نیز شد. پس از به توپ بسته شدن مجلس و انحلال آن در ۱۳۲۶ هق، در تهران بدون شغل و کاری زندگی میکرد. بعد از فتح تهران (۱۳۲۷ هق) به عضویت هیئت مدیره‌ای در آمد که عده‌ای را، از آن جمله حاج شیخ فضل‌الله نوری، به اعدام محکوم کرد. در کابینه‌ی سپهدار تنکابنی اول‌بار وزیر عدلیه شد. در دولت‌های بعدی سپهدار وزیر مالیه بود، و در کابینه‌ی ۱۳۲۹ هق وی وزیر داخله (کشور)، و در پنج کابینه‌ی صمصام‌السلطنه، و نیز در کابینه‌ای که تحت ریاست علاءالسلطنه (میرزا محمد علیخان) در ۱۰ صفر ۱۳۳۱ هق تشکیل شد وزیر امور خارجه بود. در ۲۹ شوال ۱۳۳۴ هق رئیس‌الوزرا (نخست‌وزیر) و وزیر امور خارجه شد. در کابینه‌ی عین‌الدوله وزیر معارف و اوقاف شد. در ۲۹ شوال ۱۳۳۶ هق بار دوم رئیس‌الوزراء و وزیر داخله (کشور) شد. این کابینه ۲ سال به طول انجامید؛ در همین دوره است که قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلستان منعقد کرد، و به همین سبب این کابینه به کابینه‌ی قرارداد معروف شد.

در دی‌ماه ۱۲۹۹ هش از کار افتاد و رهسپار اروپا شد. در ۱۳۰۴ هش به ایران باز گشت، و در ۱۳۰۵ هش از سیرجان به نمایندگی مجلس انتخاب شد. در دو کابینه‌ی مستوفی‌الممالک (حسن مستوفی) در ۱۳۰۵ هش وزیر مالیه، و سپس در نیمه‌ی همین سال وزیر عدلیه شد. از اردیبهشت ۱۳۱۵ هش تا اردیبهشت ۱۳۱۷ هش ریاست فرهنگستان ایران با او بود.

وج: ← اگیر ترکی.

وج، دره‌ی (vajj)، ← لات، یکی از بتهای اعراب.

وجد (vajd)، نزد صوفیه، آنچه بدون جهد و تکلّف بر قلب سالک رسد، و گوئی مثل برقی است که میدرخشد و بسرعت خاموش میشود. وجد غالباً مقرون با آثار خارجی از قبیل آه و ناله، بانگ و خروش، و اشک و گریه است. ازین رو، وجد را اظهار حال و علامت آن میدانند. منشأ وجد را صوفیه رقّت قلب میدانند، و آن را ملازم اندوه میشمارند. اظهار بانگ و ناله‌ای که عبارت از وجد است **تواجد** (tavā-jod) خوانده میشود، و آن را در حصول و تهیه‌ی اسباب وجد واقعی مؤثر میدانند، و جز بدین منظور، هر گونه تواجد را از نوع نفاق و ریا میشمرند و مذموم میخوانند. اما وجد واقعی که از تکلف خالی باشد نشان محبت و ایمان محسوب است. بعضی از مشایخ گفته‌اند سماع جز بر کسانی که اهل وجد باشند روا نیست.

وجدان، در روانشناسی، ← شعور.

وجدان مغفوله: ← شعور مغفول.

وجدانی: ← عینی.

وجده[۷] (vojda)، فنس **اوجدا**[۸] (ujdā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۶۰٬۰۰۰)، لش مراکش، ۱۳کیلومتری مرز الجزایر؛ تأسیس قرن ۱۰م. مرکز

(۱)hypotenuse (۲)chord (۳)Vättern (۴) Visingsö (۵)veto (۶)Wettin (۷)Oujda (۸)Oudjda

بازرگانی و محل تقاطع خطوط راه آهن است. وجده در سالهای ۱۸۴۴، ۱۸۵۹، و ۱۹۰۷ موقتاً به اشغال فرانسویها در آمد، و از آن به عنوان یک پایگاه نظامی استفاده کردند.

وجنه، عظم: ← سر.

وجوب: ← احکام پنجگانه‌ی شرعی.

وجود[1] (vojud) یا **هستی**، یکی از مباحث مهم و اصلی در فلسفه. در کتب فلسفه‌ی اسلامی قسمت الاهیات به معنی اعم را غالباً با بحث وجود شروع میکنند. چون مسئله‌ی وحدت وجود در عرفان و تصوف نیز از جمله‌ی مسائل بسیار مهم است بحث وجود از جمله‌ی مباحث عرفان نظری نیز میباشد.

چون وجود اعمّ از هر چیز است، تعریف و شناساندن آن ممکن نیست، زیرا برای شناساندن هر چیز از لفظ یا جمله‌ای استفاده می‌کنند که از خود آن چیز عامتر باشد و از جهت معنی از آن روشنتر و آشکارتر، و هیچ چیزی عامتر و روشنتر و آشکارتر از مفهوم وجود نیست. بنا بر این، هرچه در تعریف وجود گفته شده است بیان معنی لفظ و شرح اسم است نه بیان حقیقت آن. چون در تعریف هرچیز وجود به نحوی از انحاء مندرج است و خود وجود قابل تعریف نیست، حقیقت آن ناشناخته است و، به اصطلاح، از شدت ظهور و شمول در شدت ابهام و خفا است. این بحث که آیا اصلاً وجودْ حقیقتی دارد یا معنی انتزاعی اعتباری است خود ناشی از بحث دیگری است که هر چیزی در ذهن انسان از ماهیت و وجود مرکب است. یعنی اگر برای انسان از چیزی تعریف کنند، صورت و ماهیت آن در ذهن حاصل میشود، ولی پس از حصول آن صورت، انسان از وجود آن در خارج سؤال میکند که آیا چنین چیزی در خارج هست یا نه. اگر برای کسی که در ناشناخته‌ترین نقطه‌ای از جهان زندگی میکند هواپیما را چنین وصف کنند که وسیله‌ای است فلزی با دو بال و در هوا پرواز میکند، صورت آن در ذهن او ترسیم میشود، اما ممکن است در وجود خارجی آن شک کند و تا نبیند به وجود آن اقرار نیارد، همچنانکه ما تصوری از سجاده‌ی سلیمان در هوا داریم ولی به وجود خارجی آن معترف نیستیم. آن صورتی که در ذهن از چیزی حاصل میشود ماهیت است، و وجود یا هستی در ذهن بر آن اضافه میشود، و از اینجا است که در فلسفه میگویند وجود در ذهن عارض یا زاید بر ماهیت است.

اکنون این مسئله پیش میآید که آیا آنچه در خارج متحقق است خود شیء و ماهیت آن است و هستی امری انتزاعی از تحقق آن است یا آنچه در خارج هست خود وجود است و ماهیت یا صورت ذهنی امری اعتباری و انتزاعی از صورت و حد خاص آن است. این مسئله در میان فلاسفه‌ی متأخر به مسئله‌ی ← اصالت وجود انسان یا اصالت ماهیت مشهور شده است. بعضی از حکمای قدیم وجود را اصل شمرده‌اند و ماهیات را حدود و تعیّنات وجود دانسته‌اند، و آن را یک امر اعتباری ذهنی گفته‌اند، و دسته‌ی دیگر حقیقت و اصل را ماهیات دانسته‌اند، و وجود را امری اعتباری دانسته‌اند که در ذهن از تحقق هر شیء حاصل میشود. برای استدلال طرفین در این باب باید به کتب حکمت قدیم مراجعه شود. اما باید دانست که مقصود از وجود، که اصالت آن مورد بحث است، وجود خارجی است، زیرا آنچه در ذهن از مفهوم وجود حاصل میشود یک امر عقلی اعتباری است، و اینکه میگویند مفهوم وجود بدیهی است و اعرف و شناخته‌ترین اشیاء است همین مفهوم ذهنی است، و گرنه وجود خارجی و حقیقت آن ناشناخته است.

این مفهوم بدیهی اعتباری که از تحقق اشیاء در خارج گرفته شده است مفهومی است مشترک میان همه‌ی موجودات، ولی بر طبق عقیده به اصالت وجود، وجود به همه‌ی موجودات به یکسان گفته نمیشود، و به اصطلاح اهل منطق قدیم مُشَکِّک است نه متواطی (← وحدت وجود). از این بحث نتیجه میشود که موجودات خارجی از جهت داشتن وجود محقق (در صورت قول به اصالت وجود) یکسان نیستند و وجود بعضی از وجود بعضی دیگر قویتر است، مثلاً خدا، که وجود محض است، وجودش از حیث شدت و قدرت لایتناهی است، و موجودات مادی از جهت وجود بسیار ضعیف هستند و در معرض تغییر و تحول قرار دارند. ضعیفترین وجودها وجود رابط است که از آن در فارسی به کلمه‌ی "است" تعبیر میشود و فقط موضوع و محمول را در قضیه و جمله به یکدیگر مربوط میسازد، و قویتر از آن وجود رابطی است که عبارت از وجود شیء در شیء دیگر است، مانند وجود رنگ و بُعد در اجسام که خود آنها فی ذاته وجودی ندارند و هستی آنها به تبع هستی اجسام است.

حقیقت وجود، در صورت قول به تحقق آن و قول به اعتباری بودن ماهیت، نه کلی است و نه جزئی، نه عام است و نه خاص، نه واحد است و نه کثیر؛ زیرا اگر حقیقت وجود مثلاً کلی باشد لازم میآید که جزئی اصلاً موجود نباشد، و اگر جزئی باشد لازم میآید که کلی اصلاً موجود نباشد. کسانی که به وحدت وجود قایلند حقیقت وجود را با وحدت یکی میدانند و کثرات را امری عارضی میدانند، مانند نور که حقیقت آن نور در آفتاب و در نور شمع یکی است و کثرات نور ناشی از مراتب ضعف و شدت است و امری اصیل و ذاتی نیست.

در عرفان نظری، که قایل به وحدت وجود است، گفته شده است که اگر حقیقت وجود بشرط لا باشد، یعنی خودش بتنهائی و بدون هیچ امری دیگر در نظر گرفته شود، همان مرتبه‌ی احدیّت و مقام جمع الجمع است و همه‌ی امور در آن مستهلک است، و آن جز ذات خدا چیزی نیست. و اگر حقیقت وجود به شرط شیء گرفته شود، و مقصود همه‌ی اشیاء باشد، همان ذات خداوند است با جمیع آفرینش و آن را مرتبه‌ی الوهیت و واحدیت و مقام جمع و مقام ربوبیت خوانند. و اگر حقیقت وجود لابشرط یعنی بدون هیچ شرطی از بشرط لا و بشرط شیء در نظر گرفته شود همان وجودی است که در همه‌ی موجودات است و آن را هویت ساریه در همه‌ی موجودات میخوانند یعنی حقیقتی که در هر چیز سریان دارد.

وجود به اعتباراتی تقسیمات دیگری نیز دارد مثل وجود مطلق و وجود خاص، یعنی وجود خاص هر یک از موجودات؛ یا وجود خارجی و وجود ذهنی؛ یا وجود نفسی و رابطی و رابط که برای تفصیل آن باید به کتب فلسفی مراجعه شود. مسئله‌ی ماهیت و وجود در میان فلاسفه‌ی مدرسی در اروپا نیز مطرح بوده است، و مسئله‌ی اصالت کلیات یا صِرفِ نام بودن آنها تقریباً همان مسئله‌ی اصالت وجود و ماهیت است؛ زیرا ماهیات همان صور عقلی و کلیات طبیعی هستند و قول به اصالت ماهیات با قول به اصالت کلیات یکی است، و خلاف این عقیده یعنی صِرف نام یا صِرفِ ذهنی و اعتباری بودن کلیات مساوی است با اعتقاد به اصالت وجود افراد و اشخاص و جزئیات. پس از قرون وسطی نیز در اصطلاح بیشتر فلاسفه‌ی اروپا، وجود گاهی به وجود فی‌نفسه یعنی وجود مستقل از دریافت و شناخت انسان اطلاق میشود، و گاهی به وجود ذهنی، و به این دو معنی هم در برابر ماهیت است و هم در برابر عدم و نیستی. در اصطلاح فلاسفه‌ی مذهب وجود، وجود به واقعیت زنده یا به واقعیتی که در آن زندگی میکنیم، و در حقیقت به وجود خاص انسان، اطلاق میشود. وجود منطقی آن است که به اجناس و انواع و به اصطلاح به امور عام یا به دسته‌ها و گروهها نسبت داده میشود، و وجود خارجی و وجود خاص جزئی را شامل نیست. مثلاً، اگر گفته شود عدد مربعی که دو برابر عدد مربع دیگر باشد وجود ندارد مقصود وجود خارجی آن عدد نیست زیرا اعداد به هر حال در خارج موجود نیستند. راسل میان وجود بحت بسیط[2] (bahte basit) و وجود خاص فرق میگذارد. به عقیده‌ی او وجود بحت بسیط، به هر چیزی که در حیز معرفت و ادراک انسان بیاید، از جمله اعداد، گفته میشود در صورتی که وجود خاص صفت طبقه‌ی معینی از افراد است.

وجود، مذهب: ← وجود انسان، اصالت.

وجود انسان، اصالت (esālate vojude en-sān) یا **مذهب وجود** یا **اگزیستانسیالیسم**[3] (egzistānsiālism؛ از فنس)، عنوان فلسفه‌ای که هستی انسان را مرکز و غایت همه‌ی مسائل میداند. این فلسفه پس از جنگ I در آلمان ظاهر شد، و بعد از جنگ II در فرانسه و آلمان پیروان بسیاری پیدا کرد. اگزیستانسیالیست[4] (egzis-tānsiālist) به معنی پیرو فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم است. فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم ابتدا در آلمان تحت عنوان فلسفه‌ی وجود[5] ظاهر شد. معنی کلمه‌ی اروپائی اگزیستانس وجود یا هستی است، ولی، در فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم، به معنی بسیار محدودتر آن، یعنی فقط وجود و هستی انسان، میباشد. هستی انسان در نظر پیروان این فلسفه مرکز و غایت همه‌ی مسائل است. هر انسانی وجود خاص منفردی است که با عبارات

(۱) existence (۲) pur being (۳) existensialism (۴) existensialist (۵) Existenz Philosophie (آلمانی)

و مفاهیم فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه قابل تفسیر و توضیح نیست. آنچه قابل توضیح است مسائل کلی و امور عامه است، ولی هر انسانی خاص خود است، و مختار و آزاد است. چون انسان در تعیین سرنوشت خود آزاد است، راههای بیشماری برای انتخاب و اختیار دارد، و به همین جهت، آینده‌ی او قابل پیشبینی نیست. چون آینده‌ی او قابل پیشبینی نیست، اضطراب و رنج و نگرانی و ترس از لوازم وجود اوست. بنا بر این، وضع انسان در هیچ یک از دستگاههای فلسفی معروف جهان قابل طرح و تعیین و پیش‌بینی نیست. از اینجاست که کیرکگارد، متفکر دانمارکی قرن ۱۹م، بر دستگاه فلسفی معنویت مطلق هگل اعتراض کرد، و گفت اگر مطلقی موجود باشد جز به وسیله‌ی خداوند قابل ادراک نیست، و انسان، که جزئی از این دستگاه عظیم مطلق است که هنوز مطلق بودن آن به مرحله‌ی وجود نیامده است، چگونه میتواند از آن سر در بیاورد. جای و وظیفه‌ی هیچ کس در این جهان معلوم و معین نیست، اختیار و سرنوشت انسان در دست خود او است، که باید، با شجاعت تمام، آن را بگیرد و راه ببرد، و به صرف تفکر و تأمل کفایت نکند. کیرکگارد، که مسیحی مؤمنی بود، به مسیحیتی که از شریعت ظاهری، یعنی دستگاه روحانیت، سرچشمه میگیرد اعتقاد نداشت، و مسیحیت را امری شخصی و درونی و از راه اختیار و "جهش ایمان" میدانست. کارل یاسپرس، از حکمای بزرگ اگزیستانسیالیست معاصر، نیز معتقد است که زمانِ حکمتِ ما بعدالطبیعه‌ی استدلالی سر آمده است، و به همین جهت، از خطر اینکه روزی فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم هم به صورت یک دستگاه فلسفی منظم در آید بیمناک است، و نوشته‌های خود را صرفاً عرضه‌ی تجربیات و امکاناتی میداند که ممکن است دیگران هم آن را به مقتضای وضع و محیط خود در یابند. یاسپرس خدا را وجودی متعالی میخواند، و آن را سرچشمه‌ی ناشناخته و ناشناختنی وجود میداند. صنعت و تکنولوژی عظیم امروز را خطری بزرگ برای دریافت وجود خاص انسان و شخصیت او می‌شمارد. وی نیز معتقد است که آزادی و اختیار عمیقترین امری است که در وجود انسان است، و ماهیت انسان، به علت تشخّص و انفراد آن، قابل دریافت نیست.

کیرکگارد و یاسپرس معتقد به وجود خدا هستند، و نظیر آنان در فرانسه نویسنده و متفکر معاصر، گابریل مارسل است، که کاتولیک است. دسته‌ی دیگری از فلاسفه‌ی اگزیستانسیالیست وجود خدا را منکرند، و در رأس ایشان فیلسوف مشهور معاصر آلمان، مارتین هایدگر قرار دارد. در فرانسه، ژان پول سارتر و آلبر کامو از این دسته هستند. سارتر و کامو عقاید خود را بیشتر در داستانها و نمایشنامه‌ها بیان داشته‌اند، ولی سارتر کتاب فلسفی معروفی هم به نام بود و نبود دارد.

به طور کلی، فلسفه‌ی اصالت وجود انسان مخالف اندیشه‌ی مطلق است، و به همین جهت، با حکومتهای مطلقه، از قبیل فاشیسم و کمونیسم، مخالف است. ضعف کلی در اعتقاد بشر به مذهبِ عکس‌العمل حکمای اگزیستانسیالیست را در دو جهت مخالف بر انگیخته است، دسته‌ی معتقدان به خدا و مذهب (از قبیل گابریل مارسل) کوشش دارند که این ضعف را جبران کنند، و دسته‌ی دیگر سعی دارند که ضربه‌ی نهائی را بر آن وارد سازند، و بنا به اصل اختیار و آزادی، تعیین سرنوشت و نجات را به دست خود انسان بدهند.

وجود برترین، مذهب[1] (bartarin) یا **فلسفه‌ی متعالی** (mota'āli) یا **ترانساندانتالیسم**[1] (trānsāndāntālism)، در ادبیات، نهضتی که از ۱۸۳۶ تا ۱۸۶۰ در انگلستان جدید رواج داشت، و مبتنی بر فلسفه‌ی اروپائی (خاصه انگلیسی و آلمانی) و تعالیم مذهبی مشرق‌زمین بود. پیروان فلسفه‌ی برترین معتقد به سریان خدا در طبیعت بودند، و به همین جهت اعتقاد راسخ به استقلال فردی و اعتماد به نفس داشتند. نمونه‌ی برجسته‌ی ادبیاتی که این افکار در آن تشریح شده آثار ر. و. امرسن است.

وجوود[2]**، جوسایا** (josāyā wejwud)، ۱۷۳۰–۹۵، سفالگر انگلیسی از خاندان سفالگران. ستفردشر و شاید بزرگترین همه‌ی سفالگران. در ۹سالگی در کارخانه‌ی برادرش تامس مشغول کار شد. در ۱۷۵۳ با یکی از برجسته‌ترین سفالگران ستفردشر شریک شد. در ۱۷۵۹ کار مستقل خود را آغاز کرد. قطعه زمینی نزدیک ستوک‌آن‌ترنت به دست آورد و در آن دهکده‌ای به نام اِتْروریا برای کارگران خود تأسیس کرد، و کارگاه جدیدی در ۱۷۶۹ بنا نهاد. در اتروریا، وجوود در ساختن فراورده‌های تزیینی تخصص پیدا کرد. وجوود زمانی وارد کار سفالگری شد که این صناعت هنوز کوچک بود، و توانست با هنرمندی و سلیقه و قدرت مدیریت خویش آن را به مقام یک صناعت بسیار مهم برساند. وی تجارب خود را در هنر سفالگری با علاقه‌مندی به ساختن راهها و کانالها و مدارس و بهبود بخشیدن به وضع زندگی کارگرانش در هم آمیخت. بزودی سفالینه‌های کِرِم‌رنگ او شهرت فراوان یافت و به عنوان ظرفهای ملکه شناخته شد، و در عین حال از کارخانه‌ی او اشیاء تزیینی از قبیل شمعدان و گلدان با تزیینات به رنگ سیاه به بازار آمد که به نام سفالینه‌های سنگی بازالتی یا مصری مشهور شد. و نیز سفالینه‌هائی رگه‌دار و موجدار به تقلید از گرانیت و سفالینه‌ای نیمشفاف و صاف و بی‌لعاب به نام ظرف یشمی (یشبی) از کارخانه‌ی خود بیرون داد؛ بهترین نوع ظرفهای یشمی وی زمینه‌ی آبی داشت که بر روی آن تصاویر یونانی به رنگ سفید و برجسته نقش شده بود. از بهترین هنرمندان برای ساختن قطعات هنری ظریف استفاده میکرد. در گِلهای پخته (تِرّا کوتا)ی وی که رنگهای گوناگون داشت، معمولاً یک رنگ به صورت برجسته بر روی زمینه‌ای به رنگ دیگر قرار دارد. وجوود یک دست ظروف غذاخوری برای کاترین کبیر ساخت. کارهای وی در موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی نگاهداری میشود؛ در موزه‌ی هنر فوگ، کیمبریج (ماساچوست)، مجموعه‌ای از آنها وجود دارد. چند جزوه به چاپ رسانید و کتاب سخنی با ساکنان جوان سرزمین سفالگری او در ۱۷۸۳ منتشر شد.

وجوه قرآن: ⇐ **حبیش تفلیسی.**

وجه (vajh)، در دستور زبان، یکی از خصوصیات افعال که ناظر به چگونگی روی دادن فعل است صرف نظر از شخص و زمان؛ مانند وجه امری، وجه التزامی، وجه اخباری، وجه شرطی، و وجه مصدری. در بعضی زبانها تقسیمات زمانی وجهی افعال با یکدیگر اختلاط یافته است. نیز ← زمان.

وجه، در عدسی، دو سطح طرفین عدسی. ← **عدسی،** در فیزیک، آغاز مقاله.

وجه اخباری: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجه التزامی: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجه‌السبع: ← **مظفرالدین سنقر.**

وجه امری: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجه تسمیه‌ی قرآن: ← **قرآن، قسمت I.**

وجه دین (vajhe din)، کتابی کلامی و دینی، به فارسی، به احتمال قوی از آثار ناصر خسرو. کتاب در ۵۱ گفتار است، و در آن، مؤلف به توضیح در باره‌ی مسائل عمده‌ی کلام و فقه‌ـاز قبیل دوزخ و بهشت، قرآن، ظاهر و باطن شریعت، و همچنین نماز، روزه، حج، و امثال آنها پرداخته است، و هر کدام را بر طبق مذهب اسماعیلیه توضیح داده و تأویل کرده است (برلین، ۱۳۴۳ هق؛ تهران، ۱۳۴۸ هش).

وجه شبه، در علم بیان، ← **تشبیه.**

وجه شرطی: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجه مصدری: ← **وجه،** در دستور زبان.

وجین (vejin) [از واجین]، دفع علفهای هرز از میان مزارع، چمنها، و باغچه‌ها.

وجیه‌الله میرزای سپهسالار: ← **امیر خان سردار.**

وجیه‌الملک، لقب سعد ابن علی قمی.

وچرکرت دینیک (vacarkarte dinik) [به‌لوی، ← فتاوای دینی]، کتابی ممزوج از تفسیر پهلوی و متن دینی. متن دینی دارای ۱۷٬۵۰۰ کلمه‌ی پهلوی و ۲۶۰ کلمه‌ی اوستائی است، و ترجمه‌ی آن دارای ۶۳۰ کلمه‌ی اوستائی است که به ۹۰۰ کلمه‌ی پهلوی ترجمه و تفسیر شده است.

وحدت (vahdat) در برابر کثرت، یعنی قابل انقسام نبودن شیء، و کثرت یعنی قابل انقسام بودن شیء. وحدت و کثرت، به قول حکما، از مفاهیم بدیهی هستند، یعنی تصور آنها احتیاج به شناسائی و تعریف ندارد و هر چه در بیان آنها گفته شود از بابت شرح لفظ است نه تعریف و تحدید ماهیت. بعضی گفته‌اند که وحدت عین وجود است، زیرا وحدت شیء یعنی وجود آن و هر شیء، تا از جهتی وحدت نیابد، موجود نمی‌شود. مثلا، تا اجزای انسان وحدت خاصی نیابد و با یکدیگر متحد نشود انسان به وجود نمی‌آید؛ و عدد ۵، تا اجزاء پنجگانه‌ی آن با یکدیگر متحد نشود، موجود نمیشود؛ و مثلث، تا سه ضلع آن به هم متصل نشود و وحدت نیابد،

(۱) transcendentalism (۲) Wedgwood

به وجود نمیآید. پس وحدت عین وجود است، اما با کمی دقت نظر میتوان گفت که وحدت عین وجود نیست بلکه مساوی وجود و به قول حکما مُساوِق وجود است. زیرا اگر وحدت عین وجود باشد باید جسمی که به چند قسمت تقسیم شود، و وحدت خود را از دست بدهد بکلی معدوم شود و دوباره در وجود اجزاء خود وجود-های تازه‌ای بیابد، و این درست نیست. اما می-توان گفت که، اگرچه مفهوم وجود غیر از مفهوم وحدت است، مصداق آن دو در خارج یکی است، و اگر جسمی به چند جزء قسمت شود، با از دست دادن وحدت سابق خود وجود وحدانی سابق خود را نیز از دست میدهد.

واحد حقیقی آن است که اصلاً به هیچ نحوی انقسامپذیر نباشد و آن جز در وجود حقیقی محض که وجود واجب الوجود است متصور نشود، و این واحد حقیقی ذاتش عین وحدت است. اما واحدی که وحدت بر ذات آن عارض شود و انقسامپذیر نباشد و دارای وضع باشد نقطه است (زیرا ذات نقطه غیر از وحدت است و وحدت بر ذات آن عارض میشود و چون در فضا است دارای وضع است و به اصطلاح قابل اشاره است). واحد غیر حقیقی یا واحد در جنس است (مانند انسان و اسب که از لحاظ جنس واحدند و جنسشان حیوان است) یا واحد در نوع (مانند حسن و علی) یا واحد در موضوع (مانند سفید و سنگین که در موضوع واحدی مانند سنگ مرمر واحد هستند). دو شیء واحد در جنسْ مجانس خوانده میشوند، و دو شیء واحد در نوع، مماثل یا مثل. دو شیء واحد از جهت کمّ مساوی خوانده میشوند و دو شیء از جهت کیف مشابه خوانده میشوند(مثلاً میگویند حسن شبیه علی است). دو شیء واحد از جهت نسبت مناسب خوانده میشوند. بحث وحدت و کثرت از مباحث فلسفه‌ی اولی یا ما بعد الطبیعه است. نیز ← صدور کثرت از وحدت.

وحدت (vahdat)، در تصوف و عرفان. بعضی مشایخ عرفا و صوفیه بکلی منکر کثرت در عالم شده‌اند و عالم را همان حقیقت بسیط و واحد وجود دانسته‌اند و هر کثرتی را که در عالم مشاهده میشود وهمی و خیالی پنداشته‌اند، و از این رو کثرت را امری اعتباریِ صرف گفته‌اند. اما بسیاری از محققان عرفا کثرت در وجود و وحدت در وجود را امری محقق دانسته وگفته‌اند کثرت در وجود که مشهور است امری خیالی و وهمی نیست، بلکه حقیقی است، و این کثرتِ حقیقی با وحدت حقیقیِ وجود منافات ندارد، چه وحدت حقیقی وحدت عددی نیست که با کثرت منافات داشته باشد و ضد آن باشد، بلکه وحدت حقیقی عین کثرت است. مثال آن تجلّی نور و انعکاس آن در آینه‌ها و اشیاء منعکس‌کننده است که نور اصلی عین نورهای منعکس‌شده است، و همچنانکه به تعدد اشیاء منعکس‌کننده نورهای متعدد وجود دارد، همین نورهای متعدد عین نور اصلی است به دلیل آنکه بمحض از میان رفتن نور اصلی نورهای منعکس‌شده‌ی دیگر نیز محو میشوند و از میان میروند. پس این وحدت حقیقی است و در عین حال کثرات نیز حقیقی هستند و این همان معنی وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است.

وحدت اصل، مذهب: ← مونیسم.

وحدت افریقا، سازمان[1]، سازمانی که در ۱۹۶۳ در آدیس‌آبابا، حبشه، توسط ۳۲ کشور مستقل افریقائی به منظور وحدت و توسعه‌ی افریقا تشکیل شد. این سازمان از استقلال و تمامیت ارضی اعضای خود دفاع میکند، به اقداماتی برای ریشه‌کن کردن هر نوع استعمار در افریقا میپردازد، در ترویج همکاریهای بین‌المللی می-کوشد، و سیاستهای اقتصادی و دیپلوماتیک و تربیتی و بهداشتی و رفاهی و علمی و دفاعی اعضای خود را هماهنگ میسازد. در سال ۱۹۷۶ اعضای آن ۴۸ کشور بوده است. سازمان وحدت افریقا دارای یک دبیرخانه‌ی دائمی است با یک دبیرکل؛ مرکز دبیرخانه در آدیس‌آبابا است.

وحدت طبیعت[2]، یا **مونوفیزیتیسم** (monofizi-tism؛ فن)، یکی از شاخه‌های دین مسیحیت معتقد به اینکه عیسی پس از تجسّد دارای طبیعت واحد لاهوتی شده است. این اعتقاد مخالف اعتقاد اکثریت مسیحیان است که معتقد به این هستند که عیسی، پس از تجسد، دارای دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی (خدائی و انسانی) در شخص واحد است، و مخالف اعتقاد نسطوریان است که عقیده دارند که در عیسی، پس از تجسد، دو شخص با دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی وجود داشته است. اصل مونوفیزیتیسم را به آپولیناریوس[3] لاذقی (apollināriuse lāzeqi؛ فتح ۳۹۰) نسبت میدهند، ولی اوتوخس آن را به صورت شکل اعتقادی و مذهبی خاص در آورده است. مخالفت سرسختانه‌ی اوتوخس با عقاید نسطوریان او را به جانب دیگرِ تفریط کشانید و به طبیعت واحد در شخص واحد مسیح پس از تجسد معتقد شد. اوتوخس، برای دفاع از عقیده‌ی خود، به پاپ لئوی I متوسل شد، ولی پاپ لئو در نامه‌ای که به فلاویان، بطرک قسطنطنیه، نوشت این اعتقاد را مردود شناخت. نامه‌ی لئو که به "رساله‌ی اعتقادیه" معروف است در تاریخ مسیحیت دارای اهمیت خاصی است. لئو در این نامه متذکر شد که عیسی شخص واحد و کلمه‌ی الاهی است که در او دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی به طور ابدی متحد شده‌اند ولی با یک-دیگر نیامیخته‌اند، و هر کدام در شخص واحد عیسی قدرت خاص خود را اعمال میکند، ولی صفات و خواص هر دو منتسب به شخص واحد عیسی است. این انتساب خواص به شخص واحد در اصطلاح مسیحیت "اشتراک صفات" خوانده میشود، و به موجب آن، میتوان گفت که عیسی به عنوان فرزند خدا مصلوب شده است و به عنوان فرزند انسان از آسمان آمده است. در ۴۵۱ مارکیانوس، امپراطور روم شرقی، که با پاپ (۴۴۰–۶۱) لئوی I روابط خوبی داشت، ← شورای خالکدون را برای مبارزه با اعتقاد اوتو-توخس دعوت کرد و پیش از آن یک شورای دینی در شهر افسوس در اوت ۴۴۹ تشکیل شده بود. شورای دینی شهر افسوس تحت نفوذ دیوسکوروس، بطرک اسکندریه، که از طرفداران اوتوتوخس بود واقع شد و در آن اوتوتوخس را از تهمت ارتداد مبرا داشته، و فرستاده‌ی پاپ را که حامل نامه‌ی لئوی I بود تحقیر و توهین کرده بودند. پاپ این شوری را محکوم کرده و آن را "شورای راهزنی" خوانده بود. در ← شورای خالکدون تصمیمات "شورای راهزنی" باطل شناخته شد و در آن اصول اعتقادی به نام اصول اعتقاد خالکدون به تصویب رسید. این اصول اعتقاد در کلیسای شرق و غرب مورد قبول واقع شد و فقط مونوفیزیتها و نسطوریها آن را بکلی رد کردند زیرا، به موجب این اصول اعتقادی، عقاید مونوفیزیتها و همچنین عقاید نسطوریان مردود شناخته شده بود. مونوفیزیتها در بیت المقدس و مصر و انطاکیه بر علیه تصمیمات شورای دینی خالکدون قیام کردند. مونو-فیزیتیسم پس از آن خود دوچار انشعابهائی در داخل شد. دسته‌ای از ایشان پیرو یولیانوس، اسقف هالیکارناس، شدند که معتقد بود که عیسی، از همان لحظه‌ی تجسد، دارای بدنی جاویدان و فساد ناپذیر شده است. دسته‌ی دیگر طرفدار سوروس، بطرک انطاکیه، شدند که نظری بر خلاف نظر یولیانوس داشت. در قرن ۶م عده‌ی دیگری به نام تئوپاسکیتها (teopāskit-) پیدا شدند که میگفتند آن که مصلوب شد و رنج کشید خود خدا بود. دسته‌ی مهم دیگر از مونو-فیزیتها پیروان یعقوب برادیا هستند. این دسته در میان مسلمانان به یعاقبه یا یعقوبیان معروف شده‌اند. مونوفیزیتها سه کلیسای اصلی دارند، کلیسای قبطی و حبشی، کلیسای ارمنی، و کلیه-های یعقوبی سوریه. نیز ← غسانیان.

وحدت‌طلبان لیبرال[4] (liberāl)، در تاریخ بریتانیا، حزبی که اعضائی از حزب لیبرال، که مخالف طرح فرمانروائی میهنی گلادستون برای ایرلند بودند، پس از جدا شدن از حزب لیبرال، تشکیل دادند (۱۸۶۶). ← دیوک آو دونشر رهبر، و ج. چیمبرلین از اعضای برجسته‌ی آن بودند.

وحدت مشیت، مذهب[5] یا **مونوتلتیسم** (mono-teletism)، اعتقاد دینی مسیحی قرن ۷م که در سومین شورای دینی قسطنطنیه در ۶۸۰ محکوم شد (← قسطنطنیه، شورای). این اعتقاد، که مبتنی بر آن بود که مسیح، با وجود داشتن دو طبیعت، با یک اراده و مشیت عمل میکرده است، با مصوبات شورای خالکدون مخالف بود. این مذهب اولین‌بار در ۶۲۲ پیشنهاد شد و بلافاصله به ملاحظات سیاسی، و برای ایجاد سازشی میان ← مذهب وحدت طبیعت و مذهب ارتدوکس، مورد قبول امپراطور هرقل قرار گرفت. پیروان مذهب ارتدوکس شرقی، در عین آنکه به مذهب وحدت مشیت به چشم تردید مینگریستند، به تأیید هرقل تمایل نشان دادند. در ۶۳۱ کوروس[6] فاسیسی (kuruse fāsisi)، بطرک اسکندریه، اعتقادی

(۱)Organization of African Unity (OAU) (۲)monophysitism (۳)Apollinarius (۴)Liberal Unionists
(۵)Monotheletism (۶)Cyrus

مبتنی بر وحدت مشیت ترویج کرد که مورد مخالفت کشیشی فلسطینی (بعداً بطرک اورشلیم) به نام سوفرونیوس[1] (sofronius) قرار گرفت. به دستور سوفرونیوس، سرگیوس[2] بطرک قسطنطنیه نامه‌ای به پاپ هونوریوس I نوشت و نظر او را در باره‌ی این اعتقاد جدید خواستار شد. پاپ در جواب نامه‌ای نوشت که ظاهراً وحدت مشیت را تأیید میکرد، ولی بحث بیشتر در این مسئله را جایز ندانست. کمی بعد هرقل اعلامیه‌ای منتشر کرد (۶۳۸) که بنا بر آن مذهب وحدت مشیت مذهب رسمی شاهانه‌ی مسیحیت شناخته شد. هنگامی که این اعلامیه به رم رسید، پاپ سورینوس، جانشین هونوریوس، آن را رسماً محکوم کرد. هرقل، پیش از مرگ، منکر صدور اعلامیه از طرف خود شد و صدور آن را به سرگیوس نسبت داد. ولی جانشینان هرقل، قسطنطین III و کنستانس II، به تأیید این مذهب ادامه دادند. پاپ یوآنس IV و پاپ تئودوروس I مذهب وحدت مشیت را کفر شمردند، ولی در برابر تأیید امپراطور کاری از دست ایشان بر نیامد. کنستانس II اعلامیه‌ی نخستین را لغو کرد و به جای آن فرمانی انتشار داد و در آن آشکارا اشاره به یک اراده یا دو اراده و یک قدرت یا دو قدرت را ممنوع ساخت. این فرمان نسبت به مذهب طبیعت واحد که در امپراطوری روم شرقی استقرار یافته بود جنبه‌ی مساعد داشت، ولی در مورد مذهب ارتدوکس سکوت اختیار کرده بود. در ۶۴۹ پاپ قدیس مارتینوس I در شورای دینی لاتران مذهب وحدت مشیت را محکوم کرد و بر اثر آن توسط امپراطور دستگیر، زندانی، و تبعید شد. قدیس ماکسیموس[3] (māksimus؛ ح ۵۸۰–۶۶۲، عالم الاهیات یونانی) از مخالفان سرسخت مذهب وحدت مشیت بود. با جلوس قسطنطین IV بر تخت سلطنت، مذهب کاتولیک مورد تسامح قرار گرفت. پس از شورای قسطنطنیه در ۶۸۰، مذهب وحدت مشیت، جز در میان مارونیان سوریه، از میان رفت. در ۷۱۱–۱۳ مدت کوتاهی مذهب شاهانه‌ی وحدت مشیت احیا شد، و این امر که آخرین اختلاف نظر در باره‌ی مسیح‌شناسی بود، حیثیت دستگاه پاپی را افزایش داد و از آن پس پاپ زمام مخالفت با بددینی رسمی امپراطوری را به دست گرفت.

وحدت وجود (vahdate vojud)، عقیده‌ی فلسفی مبنی بر اینکه همه‌ی موجودات عالم اصل و منشأ واحدی دارند، و آن وجود است، و اختلاف موجودات از حیث اختلاف در مراتب وجود است. بنا بر این عقیده، همه‌ی موجودات اعم از واجب الوجود و ممکن الوجود، و اعم از آفریدگار و آفریده، و اعم از مجردات و روحانیات و مادیات، و اعم از ذهنیات و عینیات اصل واحد دارند، و آن وجود یا هستی است. اختلاف موجودات و کثرت بی پایان آنها از حیث اختلاف در مراتب وجود است، که در واجب الوجودِ بالذات یا آفریدگار در عالیترین مراتب قدرت و شدت و وسعت و شمول است، و در پستترین مراتب در نهایت ضعف و سستی و فتور؛ و به اصطلاح منطقیون قدیم، حقیقت وجود مشکک (mošakkek) است نه متواطی (motavāti)، یعنی حقیقتی است که اختلاف افراد آن فقط در شدت و ضعف است نه در امور ذاتی دیگر [مانند نور، که اختلاف افراد آن، مانند نور آفتاب و ماه و ستارگان و نور برق و شعله‌ی آتش و زبانه‌ی شمع و روشنی کرمک شبتاب، همه در شدت و ضعف نور است نه در اصل ماهیت نور، و از لحاظ ماهیت و حقیقت فرقی میان روشنی کرمک شبتاب و نور آفتاب و ستاره‌ی شعری نیست].

باید دانست که اعتقادِ صِرفْ به وحدت وجود از جهت نظری مستلزم اعتقاد به وجود آفریدگار و موجودات غیبی غیر مادی نیست، و از جنبه‌ی نظری ممکن است کسانی را که فقط معتقد به وجود ماده‌اند و جز ماده چیزی نمی‌شناسند نیز وحدت وجودی خواند، اما در عمل چنین نیست، و کسانی که قائل به وحدت وجودند همه قائل به جهان هستی وراء ماده و نشأه‌ی دیگری بجز عالم طبیعت هستند، و اصل و حقیقت هستی را ذات واجب الوجود میدانند، و موجودات دیگر را در حقیقت منسوب به او و پرتوی و جرقه‌ای از هستی او میشمارند، و بعضی اصلاً وجودات دیگر را تَبَعی و عَرَضی و ناپایدار و به منزله‌ی اشباح و سایه‌های هستی خدا میدانند، و عالم را سراب و خیال و وهم میپندارند، و میگویند همچنانکه در روز انواع نورها از انواع شیشه‌ها و آینه‌ها میتابد ولی هیچ کدام منشأی جز نور آفتاب ندارد، و همین که آن منبع اصلی غروب کرد همه در تاریکی و ظلمت میروند؛ یا مانند نور چلچراغی که در انواع آینه‌ها و بلورهای اطاق منعکس میشود و بیننده‌ی غافل آن همه نور را متعدد و از منابع مختلف میپندارد، و همین که کلید برق را بچرخانند، با خاموشی منبع اصلی، همه راه زوال و نیستی پیش میگیرند نسبت موجودات دیگر به ذات آفریدگار، که هستی واقعی و متعیّن حقیقی است، نیز چنین است؛ منتهی در اینجا دیگر زوال منبع اصلی هستی متصور نیست، زیرا او وجود محض و حقیقت هستی است، و نیستی را به هستی راهی نیست، چه اجتماع نقیضین به حکم عقل از محالات است.

اعتقاد به وحدت وجود مستلزم اعتقاد به اصالت وجود است در برابر اصالت ماهیت. معتقدان به اصالت ماهیت میگویند که آنچه متحقق و ثابت است ماهیات و ذوات اشیاء است، و ماهیت دو شیء باهم از لحاظ حقیقت و ذات متخالف است، و هستی یا وجود امری ذهنی و اعتباری است که در ذهنْ از تحققِ ماهیتی در عالم خارج یا در ذهن پیدا میشود، و خودِ هستیْ بدون ماهیاتِ متحققْ حقیقتی ندارد. پس، به عقیده‌ی این حکما، حقایق اشیاء و ماهیات از یکدیگر جداست، و جهت جامع و وحدت میان آنها امری ذهنی و اعتباری است، و آنچه محقق است اشیاء متعدد و ماهیات متکثر است.

اما طرفداران وحدت وجود میگویند که میان حقایق و اشیائی که ذواتشان با هم اختلاف دارد هیچ جهت جامعه‌ای نمیتوان تصور کرد، و اینکه وجود یا هستی جهت جامعه‌ی همه‌ی موجودات و ماهیاتِ متحقق است دلیل بر آن است که خود امری حقیقی و واقعی است، و در حقیقت، آنچه اعتباری و ذهنی است خود ماهیات است، که به منزله‌ی حدود مراتب مختلف حقیقت وجود است. مثلاً، انسان مرحله یا مرتبه‌ای است از وجود، و ماهیت انسان حد این مرتبه است؛ و جماد مرتبه‌ای است از وجود، و ماهیت جماد حد این مرتبه است؛ و معلوم است که انسان و جماد ماهیاتند، و اموری اعتباری و ذهنی هستند.

قول به اصالت وجود و وحدت وجود مسئله‌ی مهمتری را پیش کشیده است و آن اینکه واجب الوجود وجود حقیقی است، و عین همه‌ی موجودات دیگر است، به این معنی که ذات واجب الوجود، که وجود حقیقی است، بسیط است از همه‌ی جهات، و هیچ گونه ترکیب، اعم از خارجی و ذهنی و اعتباری، در آن راه ندارد، زیرا ترکیب مستلزم احتیاج اجزاء به یکدیگر و مستلزم احتیاج شیء مرکب به یک ترکیب دهنده است، و ذات واجب الوجود بی‌نیاز و مستغنی از هر چیز باید باشد، والا واجب الوجود نتواند بود. اما آنکه وجودش بسیط از همه‌ی جهات است باید خودْ عین همه‌ی اشیاء باشد، زیرا اگر فرض کنیم بسیط الحقیقه‌ی از جمیع جهات، مثلاً، انسان نباشد، ترکیبی ذهنی از ذات بسیط با جهت عدم انسانیت پیش خواهد آمد، و این گونه ترکیب با فرض بسیط از هر جهت بودن مخالف است، و از فرض ترکیبْ خلاف فرض بساطت لازم میآید.

این مطلب که ذات واجب الوجود عین همه‌ی اشیاء است همان است که در اصطلاح فلاسفه‌ی مغرب زمین (مانند اسپینوزا و مالبرانش) همه‌خدائی نامیده میشود و به دو گونه بیان شده است. یکی اصل و حقیقی دانستن ذات واجب الوجود و مستهلک و ناچیز و سراب دانستن همه‌ی موجودات در برابر او، و گفتن اینکه تمام موجودات دیگر اشباح و سایه‌ها و نمودهای ضعیفی از وجود واجب الوجودند؛ و دیگر آنکه خدا در موجودات عالم مستهلک و فانی فرض شود، و این عقیده‌ی اخیر بیشتر جنبه‌ی نفی خدا دارد تا اثبات آن. در میان متصوفه‌ی مشرق‌زمین هم عده‌ای معتقد بودند که آنچه مقام احدیت یا غیب الغیوب است بدون مظاهر وجود وجود ندارد، و آنچه محقق است همین عالم صورت و ظاهر است، و خداوند مجموع این عالم است و غیر آن نیست. البته این عقیده حتی از طرف خود پیروان وحدت وجود نفی و انکار شده است، و بیشتر پیروان وحدت وجود به وجود ذات واجب الوجود که اعلی مراتب وجود و در نهایت کمال و شدت و قدرت است، و همان مقام احدیت و غیب الغیوب است معتقدند، و موجودات دیگر را در مراتب پایینتر وجود پرتوهائی از وجود او میدانند، و به حقیقت، چنانکه قبلاً نیز مذکور شد، میگویند که وجود در همه یکی است و اختلاف در شدت و ضعف است.

(۱)Sofronius (۲)Sergius (۳)Maximus

به هر حال، اعتقاد به اینکه واجب الوجود وجود محض و بسیط الحقیقه است، و بسیط الحقیقه عین همه‌ی اشیاء است، همان است که اروپائیان پانتئیسم[1] (pānteism) میخوانند، و عده‌ای از فلاسفه‌ی مغرب‌زمین، با همه‌ی اختلاف در روش، به این معنی معتقدند، که مشهورترین آنان برونو و اسپینوزا هستند، و فلسفه‌ی هگل را نیز به تعبیری فلسفه‌ی همه‌خدائی میخوانند. اما اعتقاد به وحدت وجود بدون اعتقاد به همه‌خدائی نیز در فلسفه‌ی غرب وجود دارد، و عده‌ای فلسفه‌ی فلوطین و نوافلاطونی را فلسفه‌ی وحدت وجود میدانند، و آن را فلسفه‌ی پانتئیسم نمیخوانند، بلکه پانانتئیسم[2] (pānānteism) مینامند، و این اصطلاح شاید با وحدت وجود به معنی حقیقی آن بیشتر سازگار باشد؛ زیرا، پانانتئیسم، در عین اینکه موجودات دیگر را وابسته و متعلق به خدا میداند، خدا را وابسته به موجودات و عین همه موجودات نمیداند، و با آنکه ماهیت عالم و خدا را هستی میداند، هستی خدا را جدا و برتر و والاتر و متعالیتر می‌شمارد.

فلسفه‌ی وحدت وجود از طرف پیروان سنت و اصحاب حدیث مطلقاً رد شده است، زیرا بنا به اعتقاد اهل سنت، که از ظواهر قرآن و حدیث استنباط شده است، خداوند بکلی و از همه‌ی جهات غیر از مخلوقات است، و او را از هیچ جهت شبیه و مانندی نیست. به همین جهت، طرفداران وحدت وجود از طرف متشرعین تکفیر شده و گاهی مورد تعقیب و قتل قرار گرفته‌اند. برونو و اسپینوزا نیز از طرف متشرعین و کلیسای مسیحیت به خاطر اعتقاد به پانتئیسم تکفیر شده‌اند. نیز ← وجود یا هستی.

وحشی بافقی، کمال‌الدین (kamālo'd.din vahšie bāfqi)، متخلص به **وحشی**، ۹۳۹–۹۹۱ هق، شاعر ایرانی؛ مت بافق (یزد). در یزد زندگی میکرد، و در همین شهر در گذشت. علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، مثنویی به نام شیرین و فرهاد دارد که آن را به پایان نرسانید، و پس از وی، وصال شیرازی آن را ادامه داد، ولی عمر او هم وفا نکرد که آن را به پایان رساند (← وصال شیرازی). مثنویهای خلد برین و ناظر و منظور نیز ازوست. هرچند در شیوه‌ای نزدیک به سبک هندی شعر میگفت، به سبب تأثیر و گیرندگی آثار وی، و به ویژه ترکیب‌بند مشهورش، با مطلع

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
قصه‌ی بی سر و سامانی من گوش کنید،

میتوان گفت خود صاحب سبک خاصی بوده است. دیوانش بارها به چاپ رسیده است (از جمله در تهران، ۱۳۳۹ هش).

وحی (vahy)، الهام از طرف خدا به پیغمبران، آنچه وحی میشود تنزیل و عمل فرستادن وحی انزال نامیده میشود. مطالبی که به محمد ص وحی شده ناشی از سرچشمه‌ای آسمانی است که در قرآن از آن به لوح محفوظ (بروج ۲۱)، کتاب مکنون (maknun؛ واقعه ۷۶)، و ام الکتاب (زخرف ۳) تعبیر شده، و آنچه در عالم واقع شده و خواهد شد در آن مسطور است. وحی به واسطه‌ی روحی آسمانی (روح القدس، روح الامین) و، به تعبیر دیگر، ملائکه، خاصه جبرئیل، به حضرت میرسید (بقره ۹۱؛ شعراء ۱۹۲ و ما بعد؛ نحل ۲، ۱۰۶؛ شوری ۵۲؛ و غیره). آغاز نزول وحی در شب قدر در ماه رمضان سال ۴۱ ولادت حضرت در کوه حراء بوده، و اولین سوره‌ای که به حضرت وحی شده سوره‌ی علق بوده، و پس از آن مدتی فترت واقع شده (فترت وحی)، و بعداً سوره‌ی مدثر (یا ضحی) نازل شده است. لفظ وحی در قرآن گاهی به معنی الهام غریزی و فطری (نحل ۷۰) و گاهی به معنی وسوسه‌ی شیطانی (انعام ۱۲۱) نیز آمده است.

وحید، شاعر، ← وحید دستگردی؛ وحید قزوینی.

وحید تبریزی (vahide tabrizi)، از شعرا و ادبای ایرانی نیمه‌ی اول قرن ۹م هق. از زندگانی وی اطلاع روشنی در دست نیست. مورخان ادب از وی چند کتاب در عروض و قافیه نام برده‌اند، از آن جمله مفتاح البدایع و رساله‌ی جمع مختصر، که کتاب اخیر به تصحیح ی. ا. برتلس، همراه با ترجمه‌ی روسی و بعضی توضیحات به روسی، در ۱۹۵۹ در مسکو چاپ و منتشر شده است.

وحید دستگردی (vahide dastgerdi)، شهرت **حسن**، متخلص به **وحید**، ۱۲۹۸–۱۳۶۱ هق، فرزند محمد قاسم؛ مت دستگرد اصفهان، شاعر و نویسنده‌ی معاصر. در کودکی، در روستای دستگرد، به کشاورزی و گله‌داری مشغول بود، سپس برای تحصیل، به عبدالکریم سودایی، معلم روستا که شاعر نیز بود، سپرده شد. در ۱۵-سالگی (۱۳۱۲ هق) دستگرد را به قصد ادامه‌ی تحصیل ترک کرد و به اصفهان رفت. علوم ادبی را نزد میرزا یحیای مدرس بیدآبادی، معروف به کاشی‌پز (فت ۱۳۴۹ هق) و علوم دینی را نزد سید محمد باقر درچه‌ای (فت ۱۳۴۶ هق) و آخوند عبدالکریم گزی (فت ۱۳۲۹ هق) آموخت. در آغاز مشروطیت وارد زندگانی سیاسی شد و با آزادیخواهان همکاری کرد، و در جراید به نوشتن مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی، به نظم و نثر، پرداخت، و مدتها روزنامه‌های پرنده، زاینده‌رود، درفش کاویان و مفتش ایران–سه روزنامه‌ی اخیر مقارن آغاز جنگ I انتشار می‌یافت–را اداره میکرد. به سبب سرودن مسمط سیاسی نارنجک ناگزیر شد از اصفهان به چهار محال بختیاری فرار کند (۱۳۳۴ هق). پس از دو سال دوباره به اصفهان باز گشت و از آنجا به تهران آمد. از این پس زندگانی سیاسی را ترک گفت، و به زندگی ادبی و نشر مجله‌ی ادبی وحید و تصحیح و تحشیه و چاپ کتابهای ادبی پرداخت. مدتی در اداره‌ی انطباعات (بعداً نگارش) وزارت معارف مشغول کار شد، و چند گاهی نیز تدریس کرد. بعداً به راهنمائی علیخان ظهیرالدوله به حلقه‌ی اهل فقر در آمد. بیش از ۲۰'۰۰۰ بیت شعر دارد. در شعر نخست **لمعه**، و سپس به دستور میرزا یحیی بیدآبادی، **وحید** تخلص کرد. از آثار اوست: دوره‌ی ۲۲ساله‌ی مجله‌ی ارمغان (تأسیس ۱۲۹۸ هش)، سرگذشت اردشیر به نظم، ره‌آورد وحید به نظم و نثر، صد اندرز وحید به نظم و نثر، دیوان قصاید و غزلیات، جلد دوم یغمالیه، که به تقلید یغمالیه‌ی میرزا محمد علی مذهب اصفهانی تصنیف شده است. از کارهای او تأسیس انجمن ادبی ایران (۱۲۹۹ هش) و سپس انجمن ادبی حکیم نظامی، و دیگر تصحیح و نشر خمسه‌ی نظامی و نیز دیوان وی، و تصحیح و طبع و نشر دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، دیوان باباطاهر، و دیوان ادیب‌الممالک فراهانی میباشد.

وحید قزوینی (vahide qazvini) یا **طاهر وحید** (tāher-)، شهرت **میرزا محمد طاهر ابن محمد حسین قزوینی**، متخلص به **وحید**، ف ۱۱۲۰ هق، شاعر و دبیر و وزیر عصر صفوی. وی مجلس‌نویس شاه عباس II صفوی بود. همچنین، منشی دو تن از وزیران عصر صفوی، یعنی ساروتقی و خلیفه سلطان، بود، و خود نیز به وزارت شاه سلیمان رسید. به قول فرآبادی (از معاصرین وحید)، وی تحصیلات بسیاری نداشت، اما به ذوق و استعداد شخصی خود بدان مقامات رسید. شیوه‌ی شاعری او همان شیوه‌ی هندی یا اصفهانی است، که در روزگار او رواج داشت؛ بعضی نویسندگان دوره‌های بعد نوشته‌اند که شعر او به مناسبت مقاماتش مورد تحسین بوده نه از باب خوبی و زیبائی. از آثارش، علاوه بر دیوان شعر (که تا ح 100'000 بیت در تذکره‌ها یاد شده)، تاریخ شاه عباس دوم و منشآت اوست.

وخان[3] (vaxān). **۱**– دره‌ی مرتفع و باریکی در فلات پامیر، ل‌ش افغانستان. ناحیه‌ای را تشکیل میدهد که از طرف ش تا طش °۷۵، میان جشت تاجیکستان و ل‌غ هندوستان (کشمیر و چترال) ممتد است. **۲**– رودی که در این دره به طرف غ جاری است و یکی از ریزابه‌های علیای آب پنج (← پنج یا آب پنج) است و قسمتی از مرز ل‌غ ناحیه‌ی وخان را تشکیل میدهد.

وخانی یا وخی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

وخش[4] (vaxš)، در دین یونان، پاسخ یکی از خدایان به پرسش انسان. معمولاً این امر در جاهای معینی (وخشگاه) وابسته به خدایان (مانند زئوس در دودونه و آپولون در دلفی) به عمل میآمد. بعضی وخشها به توسط اشخاصی (وخشگران) در حال بیخودی، برخی در خواب، و بعضی به وسیله‌ی زمزمه‌ی برگهای درختان صادر میشد. تعبیر وخشها به توسط کاهنها (زن یا مرد) به عمل میآمد، و تعبیرکنندگان بسیار محترم بودند. وخشهای دلفی نافذترین وخشها و عمدتاً در باب پرهیزگاری و بسط مهاجرنشینهای یونانی بود. وخش را در کتب فارسی سروش و هاتف نیز گفته‌اند.

وخش، رود تاجیکستان: ← وخشاب.

وخش (vaxš)، شهرکی قدیمی از نواحی بلخ، در ناحیه‌ی ختل.

وخشاب[5] (vaxšāb) یا **وخش** (vaxš)، رودی به طول ح 690 کم، در جغ تاجیکستان، تجشت، که به جانب غ و جغ جریان دارد. از آبریزهای شمالی آمو دریا و بزرگترین آبریزهای آن است. مسیر علیای آن، یا تمام رود، سرخاب

(۱)pantheism (۲)panentheism (۳)Wakhan (۴)oracle (۵)Vaksh

(sorxāb) نامیده میشود. پل سنگی معروفی بر وخشاب، که ایرانیان آن را پل سنگین و جغرافیدانان عربی‌نویس آن را قنطرة الهجاره (qantarato 'l.hejāra) میخواندند هنوز باقی است.

وخشگاه، در دین یونان، ← وخش.

وخشگر، در دین یونان، ← وخش.

وخشهای سیبولائی: ← عهدین غیر قانونی، جدول.

وخی یا وخانی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.

ود (vadd)، در قرآن، نام یکی از بتهای مورد پرستش در قبیله‌ی بنی کعب عربستان که اسلام آن را از میان برد (نوح ۲۲). عبد ود [= بنده‌ی ود] (← عمرو ابن عبد ود) نامی بوده که برای تقرب به این بت میگذاشتند (مانند عبد مناف برای بت دیگر مناف)، نیز ← دومة الجندل.

ودا[1] (vedā) [سانسکریت، = دانش]، مجموعه‌ی کهنترین نوشته‌های مقدس مذهب هندوئی یا برهمنی. افکار اصلی این مذهب را آریائیهائی که در ۱۵۰۰ ق‌م لغ هندوستان را گشودند و احتمالاً تمدن دره‌ی هند را نابود کردند به هندوستان آوردند. اینان، خدایان گوناگون طبیعی، مراسم مذهبی همراه با قربانی برای آتش، نوشیدن نوشابه‌ی مقدس سومه (soma)، و نوعی اشرافیت طبقاتی را با خود به هند آوردند. وداها مشتمل بر چهار قسمت است: (۱) ریگ ودا (ـrig) یا ودای سرودها، که بیش از ۱'۰۰۰ سرود است؛ (۲) سامـا ودا (ـsāmā) یا ودای آوازها که سرودهائی است که از ریگ ودا برداشته شده، و ۱/۶ آن است؛ (۳) یجور ودا (ـyajur) یا ودای جشنها که شعر و نثر مخلوط است، و (۴) اتهروا ودا (ـatharvā) یا ودای سرودهای روحانیان که با نثر آمیخته است، و شامل ادعیه و افسونها و طلسمات است. برهمنه یا براهمنه (bra[ā]hmana) شرح و تفسیرهایی است که بر وداها نوشته شده است. تفسیرهای فلسفی وداها به اوپانیشادها معروف است.

وداع با اسلحه[2]، داستانی از ا. همینگوی که در ۱۹۲۹ انتشار یافت. موضوع این داستان چنین است: فردریک هنری امریکائی که در جنگ I به عنوان افسر در شعبه‌ی آمبولانسهای ارتش در ایتالیا خدمت میکند، زخم برمیدارد، و معشوقه‌ی انگلیسی او کاترین بارکلی، از وی پرستاری میکند؛ این زن از هنری باردار می‌شود، و هنری از خدمت میگریزد و با او به سویس میرود. کاترین و نوزادش میمیرند و هنری با تنهائی و پریشانی رو به رو میشود. بیشتر شهرت این کتاب به خاطر آن است که، علاوه بر چیزهای دیگر، عقبنشینی ایتالیائیها را از دهکده‌ی کاپورتو بخوبی توصیف میکند.

ودانت (vedānta) [سانسکریت، = پس از ودا]، اصطلاحی که در آیین هندو، در سه مورد به کار رفته است، (۱) برخی از اوپانیشادها، که عبارت از مجموعه‌ی گفتگوهائی شاعرانه در باره‌ی ما وراء الطبیعه است که پس از وداها نوشته شده، و بعضاً شرح و تفسیر آنهاست؛ (۲) مجموعه‌ای از آیینهای فلسفی مربوط به هم و از مبادی مختلف که از حقیقت غائی بحث میکند که علم به آن حقیقت غایت و هدف اوپانیشادهاست؛ و (۳) نام یکی از این آیینهای فلسفی. اوپانیشادها بنا بر ۶ آیین، یا شش گونه نظر و بینش تعبیر و تفسیر شده، و یک رشته تجزیه و تحلیل عمیق از حقیقت غائی است. همه‌ی این آیینها یا نظامهای فلسفی یک نظم کلی و اخلاقی را مقرر میدارند که ادوار جاودانی بالیدن و از میان رفتن را در طبیعت، و احیای مجدد روح انسانی را توجیه میکند. این آیین‌های فلسفی، غایت فلسفه را از میان رفتن الم و تجدید حیات که بر اثر جهل پدید میآید می‌داند، و چون تنها عقیده و ایمان به رستگاری کافی نیست، و کسی با تجربه‌ی مستقیم نمیتواند حقیقت را بشناسد و بر آن دست یابد، باید که این آیینهای فلسفی را به کار بندد تا بر جهل پیروز شود، و اتحاد او با الوهیت میسر گردد.

وداویاسه: ← ویاسا یا ویاسه.

ودر، رود: ← ورویه، شهر، بلژیک.

ودروی دو کاوانیال، مارکی دو[3] (*mārki dë vodrëy dë kāvānyāl)، لقب **پیر فرانسوا دو ریگو**[4] (pier frānsuā dë rigo)، ۱۶۹۸–۱۷۶۵، آخرین حاکم فرانسوی کانادا؛ متکبک. پدرش، **فیلیپ دو ریگو**، نیز حاکم کانادا بود (۱۷۰۵–۲۵). در ۱۷۶۰ کانادا را به انگلستان تسلیم کرد، و به همین جهت در فرانسه به اتهام سوء اداره محاکمه ولی تبرئه شد.

ودکا[5] (vodkā)، نوشابه‌ی الکلی ملی روسیه که در سایر نقاط جهان هم رایج است. نوعی ودکا آن است که از تقطیر مالت چاودار و جو به دست میآید، از زرت و سیب زمینی هم ودکا تهیه میشود. از ج‌ه II به بعد مصرف آن در کشمة نیز رواج یافته است.

ودکیند[6]، **فرانک** (frānk vedekind)، ۱۸۶۴–۱۹۱۸، درامنویس آلمانی، متهانوور. روزنامه‌نویس و ناشر نیز بود، و از پیشگامان اکسپرسیونیستها به شمار میرفت. در آثار خود از عناصر جلف و انواع گوناگون آدمها استفاده میکرد تا آداب و رسوم اجتماعی معاصر را تنقید کند. درامهای معروفش از قبیل طلیعه‌ی بهار (۱۸۹۱)، روح زمین (۱۸۹۵)، و جعبه‌ی پاندورا (۱۹۰۳)، مبتنی بر اصول اکسپرسیونیسم است. لولو، قهرمان این درامها، مظهر و تجسمی است از زن به صورت وجودی فاسد و حیوانی. آ. برگ، اپرای خود، لولو، را بر مبنای همین درام اخیر ودکیند تنظیم کرده.

ودل، جیمز: ← ودل، دریای.

ودل، دریای[7] (wedəl)، شاخه‌ی قطبا جنوبی در ناحیه‌ی جنوبگان، ج‌ش امریکای جنوبی. در ج‌ش ← شبه جزیره‌ی پامر واقع است. در ۱۸۲۳ جیمز ودل (jeymz؛ ۱۷۸۷–۱۸۳۴) مدعی کشف آن شد. و. س. بروس در پویش ۱۹۰۲–۰۴ خود این دریا را پوییده، و در سال جهانی ژئوفیزیکی (۱۹۵۷–۵۸) کاملاً مورد تحقیق و بررسی قرار گرفت. ساحل غربی آن در امتداد نصف النهار ۶۰° طغ است.

ودن[8] (voden)، نورس **اودین** (odin)، در دین ژرمنی، خدای برتر. پرستش او، با آنکه در میان سراسر قبایل ژرمنی رواج داشت، گاه تحت‌الشعاع پرستش پسرش ثور (tor) قرار می‌گرفت. چنان معتقد بودند که ودن، به کومک برادرش، زمین و آسمان را از لاشه‌ی غولی به نام ایمیر (imir) آفریدند، و ودن نخستین زن و مرد را از درخت زبان گنجشک و توسکا به وجود آورد. به عنوان رئیس خدایان، قوانینی وضع کرد که بر جهان و سرنوشت انسانها حکومت میکند. در دربار او در والهالا، والکوره‌ها مقربان او بودند. ودن بیشتر به مقام خدای جنگ شناخته میشد، ولی دانش و شعر و جادو را نیز از او میدانستند. زنش فریگ، و پسرانش ثور، بالدر (bālder)، و تیو (tiv) نام داشتند. ودن را با مرکوری (عطارد)، خدای رومی، یکی میشمردند، و روز این خدا (چهارشنبه) در میان طوایف ژرمنی نام روز ودن (به انگلیسی، Wedensday) پیدا کرد.

ودنا، مقدونیه، یونان، ← ادسا.

ودوا، فرقه‌ی پروتستان، ← والدوسیان.

ودویل[9] (vodvil؛ فنس)، در اصل، ترانه‌ای سبک، مشتق از ترانه‌های میکساری و عشق‌آمیز منسوب به اولیویه باسلن[10] (olivie bāslan، ترانه‌نویس فرانسوی در قرن ۱۵م) که به نام وو (vo) معروف بود. در انگلستان و امریکا این کلمه به نمایشهائی تفریحی اطلاق میشود که از ترانه‌های نامرتبط، رقص، گفتارهای مضحک، و عملیات آکروباسی و شعبده‌بازی تشکیل شده باشد. از ح ۱۸۸۰ تا ح ۱۹۳۲ در کشمة رواج داشت. رواج رادیو و سینما در میان مردم موجب انحطاط وودویل شد، اما تلویزیون دوباره آن را احیا کرد.

ودیعه (vadi'a)، در فقه، عقدی که به موجب آن شخصی مالی را به دیگری بسپارد تا آن را حفظ کند، و اصطلاح فقهی آن إستنابَةٌ فی‌الحفظ است، یعنی جانشین کردن کسی در حفظ مال. این عقد جایز است، و بنا بر این، با هر لفظی که مضمون آن را برساند منعقد میشود و حتی کسی که ودیعه یا امانت را قبول میکند، اگر لفظاً چیزی نگوید ولی در عمل چنان رفتار کند که دلیل قبول باشد، عقد ودیعه حاصل میشود. امانت‌دهنده مودِع و امانت گیرنده مُستَودِع یا امین یا امانتدار خوانده میشوند. چون ودیعه عقد جایز است، با مرگ یکی از دو طرف باطل میشود و امانتدار باید بیدرنگ آن را به مالک بعدی تحویل دهد، و در این صورت می‌گویند که این مال در دست امانتدار امانت شرعی است یعنی واجب است که بدون مطالبه‌ی مالک آن را به وی بدهد. مال ودیعه در دست امانتدار به عنوان امانت نگهداری میشود و مادامی که تفریط و تعدی نکند ضامن آن نیست، یعنی در صورت تلف نباید مثل یا قیمت آن را به مالک بپردازد. اما در صورت تفریط در امانت یا تعدی در آن، امانتدار ضامن مال است. البته حفظ هر چیزی بستگی به جنس آن

---

(۱)Veda (۲)Farewell to arms (۳)Vaudreuil de Cavagnal (۴)Rigaud (۵)vodka (۶)Wedekind (۷)Weddell Sea (۸)Woden; Odin (۹)vaudeville (۱۰)Basselin

دارد، مثلاً حفظ مال نقد باید در صندوق قفل شده باشد و حفظ لباس و کتاب در محلهای مناسب آن. تفریط در حفظ لباس مثلاً آن است که لباس پشمی را گاه بگاه دوای ضد بید نزند. اما تعدی که موجب ضمان است نیز بستگی به جنس مال امانت دارد. مثلاً اگر مال امانت لباس باشد تعدی آن است که امانتدار آن لباس را بپوشد و در این صورت ضامن آن خواهد بود. و نیز اگر صاحب مال یعنی امانتسپار امانت خود را طلب کند و امانتدار از دادن آن امتناع ورزد، بمحض امتناع، ضامن مال ودیعه خواهد بود. احکام دیگر آن در کتب فقهی و قانون مدنی ایران مذکور است.

ودیعه‌ی احتیاطی[1]، اصطلاح معمول بورس، و آن عبارت از مبلغ پول نقدی است که مشتری به دلال میسپارد تا سهام و اوراق بهادار برای او خریداری کند، یا اگر زیانی متوجه دلال شد جبران خسارت او را بکند. معمولاً چنین پولی جزئی از کل قیمت سهام است، و دلال بقیه‌ی آن را تأمین کرده بعداً از مشتری دریافت می‌دارد. در برخی از کشورها قانونی هست که، برای جلوگیری از قمار در خرید و فروش سهام، مبلغ ودیعه‌ی احتیاطی را معین میکنند.

ودین[2] (vedin)، نام باستانی آن **بونونیا** (bononiā)، شهر (در ۱۹۶۸ جم تخمیناً ۴۲٬۴۹۵)، بلغارستان، مرکز بخش ودین، بر ساحل راست رود دانوب. رودبندر و پایانه‌ی راه آهنی است که غلات و میوه در آنجا بارگیری می‌شود. ماهیگیری آن حایز اهمیت است. مقر اسقف است و یک کلیسای جامع دارد. گذشته‌ی ودین در آثار کهنی چون کلیساها، مساجد، و کنشتهای آن نمایان است. شهر رومی بونونیا در قرن اول ب‌م بر گرد قلعه‌ای که در محل آن ساخته شده بود توسعه یافت. در دوره‌ی تسلط ترکان عثمانی (۱۳۹۳–۱۸۷۸)، جز دوره‌ی کوتاهی در اواخر قرن ۱۷م که اتریشیها آن را اشغال کردند، رونق داشت (← عثمانی، امپراطوری، قسمت VII، ص ۱۶۸۶، ستون ۲).

ور (var)، در ایران باستان، در محاکمه‌های مبهم و مشکل، دو طرف دعوی را مورد آزمایشی به نام ور قرار میدادند، و هر کس موفق میشد او را محقّ میدانستند. از جمله‌ی این آزمایشها نوشانیدن آب آمیخته به گوگرد (← سوگند) و گذشتن از میان آتش (مثلاً ← سیاوش) بود. نیز ← ساسانی، تمدن، قسمت V؛ اوردالی.

ور، دماغه‌ی، نام فرانسوی راس الاخضر، افریقا.

ورا، رود، آلمان، ← وزر، رود.

ورآباد (var.ābād)، ده (جم ۹۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان گله‌زن، بخش حومه‌ی شهرستان خمین، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری ش خمین. محصولاتش غلات، بنشن، پنبه، تنباکو، و چغندر قند است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

وراثت، اصطلاح صحیح به جای اصطلاح نادرست توارث، که در جلد اول کتاب حاضر به کار رفته است.

وارن، امیل: ← ورهارن، امیل، شاعر بلژیکی.

ورازاد (varāzād)، در شاهنامه، شاه اسپیجاب، بر مرز توران و ایران، که به دست فرامرز کشته شد.

وراق (varrāq)، کسی که به شغل وراقت (verā-qat)، یعنی استنساخ و تصحیح و تجلید کتابهای خطی، میپرداخته است. وراقها اغلب از طبقه‌ی اهل فضل بوده‌اند، و بسیاری از مشاهیر دانشمندان اسلام این پیشه را داشته‌اند، مانند ابن الندیم و یاقوت حموی. شغل وراقت از مشاغل خوب بوده است، و از این باب که به کتابت قرآن کومک میکرده، از جنبه‌ی شرعی نیز پر-اهمیت تلقی میشده است. وراقها، علاوه بر نسخه‌برداری از کتب و تصحیح و تجلید آنها، به فروش کاغذ نیز میپرداخته‌اند، و در بعضی از کتب که وظایف پیشه‌وران را در حکومت اسلامی تعیین کرده‌اند، در وظیفه‌ی وراق یادآوری شده که باید کاغذ را به کسی که احتمال میرود از آن منظور استفاده‌ی غیر شرعی داشته باشد (از قبیل تهیه‌ی شهادتنامه دروغین یا نوشتن سخنان و مطالبی علیه دین و آیین) نفروشند.

وراقها معمولاً تشکیلات مهمی داشته‌اند، و عده‌ای زیر نظر آنها بدین کار میپرداخته‌اند. علاوه بر فروش کاغذ و استنساخ کتب و تصحیح و تجلید آنها، تهیه‌ی وثیقه‌ها [= اسناد] و عهدنامه‌های مردم نیز به وسیله‌ی ایشان انجام می‌شده است.

وراقت: ← وراق.

وراق هروی، محمود: ← محمود وراق هروی.

وراکروز[3] (verākruz؛ از فنس)، اسپانیائی **وراکروس** (us-) [= صلیب حقیقی]، ایالت (۷۱٬۸۹۵ کم‌م، در ۱۹۷۰ جم ۳٬۸۱۳٬۶۱۳)، ش مکزیک؛ کرسیش خالاپا. کنار خلیج مکزیک واقع و، جز دشت ساحلی آن، کوهستانی است. ساحل آن در ۱۵۱۸ کشف شد. موقع جغرافیائی و خصوصیات طبیعی آن اقلیمهای گوناگون و فراوردهای متنوع در آن به وجود آورده، و آن را یکی از مهمترین ایالات کشاورزی مکزیک ساخته است. شهرهای عمده‌اش **وراکروز، اوریابا، و کوردووا** است.

وراکروز[3]، اسپانیائی **وراکروس** (us-) [= صلیب حقیقی]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۴۲٬۳۵۱)، ایالت **وراکروز**، ش مکزیک، کنار خلیج مکزیک. از جهت اهمیت بندری تنها تامپیکو با آن رقابت میکند. کورتز در ۱۵۱۹ نزدیک نقطه‌ای بیاده شد که بعداً (۱۵۹۹) برای محل شهر فعلی انتخاب شد. در تاریخ مکزیک نقش عمده‌ای داشته؛ در ۱۸۳۸ تحت محاصره‌ی دریائی فرانسویان قرار گرفت؛ در ۱۸۴۷ سپاهیان–وینفیلد سکات در آنجا پیاده شدند تا پیکار عمده‌ی جنگ مکزیک را آغاز کنند. در ۱۸۶۱، سپاهیان اسپانیائی، که بنا بر موافقتنامه‌ای با فرانسویها و انگلیسها متفق شده بودند، به عنوان طلیعه‌ی این نیروهای متفق وارد وراکروز شدند؛ ماه بعد هم متفقین آنها، فرانسویها و انگلیسها، در وراکروز پیاده شدند. وقتی معلوم شد که فرانسویها در صدد هستند که خودشان مستقلاً وراکروز را تصرف کنند، انگلیسها و اسپانیائیها از فرانسویان جدا شدند. پس از آن ماجرای امپراطوری ماکسیمیلیان آغاز شد. هنگامی که ملوانان امریکائی در تامپیکو توقیف شدند، نیروهای کشتهٔ در وراکروز پیاده شدند، و جنگ کوتاهی میان نیروهای دو طرف در گرفت (۲۱ آوریل ۱۹۱۴) که در نتیجه‌ی آن مکزیک روابط سیاسی خود را با کشتهٔ قطع کرد. شهر وراکروز اکنون یک مرکز تجارتی و صنعتی در ناحیه‌ای نفتخیز مهم است.

وراکروس، شهر و ایالت، مکزیک، ← وراکروز.

ورامین (varāmin)، بخش (جم ۸۶٬۴۴۸ نفر ۱۳۴۵ هش)، استان مرکزی (تهران). مشتمل است بر دهستانهای **بهنام پازکی** (behnāme pāzoki؛ جم ۲۳٬۱۷۳؛ دارای ۷۵ آبادی)، **بهنام سوخته** (جم ۱۲٬۵۹۵؛ دارای ۴۹ آبادی)، **بهنام عرب** (جم ۱۷٬۶۰۲؛ دارای ۴۷ آبادی)، **بهنام وسط** (جم ۱۵٬۵۶۳؛ دارای ۴۷ آبادی). خاک آن رسوبی و فوق العاده حاصلخیز است. **جاجرود** آن را مشروب میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، سیب زمینی، چغندر، پنبه، صیفی، و میوه است. ورامین یکی از مهمترین و حاصلخیزترین بخشهای تهران محسوب میشود. اغلب آبادیهای آن قدیمی و آثاری از گذشته در آنها به چشم میخورد.

از آثار تاریخی آن امامزاده جعفر را می‌توان نام برد. در آبادی **پارچین**، از این بخش، کارخانه‌های شیمیائی ارتش قرار دارد. مرکز آن شهر **ورامین** است. بر طبق قانون تقسیمات کشور، مصوب ۱۶ آبان‌ماه ۱۳۱۶ هش، بخش ورامین جزء شهرستان تهران تشکیل شد.

ورامین (varāmin)، شهر (جم ۱۱٬۱۸۳ نفر ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش **ورامین**، استان مرکزی (تهران)، ۴۲کیلومتری ج‌ش تهران، بر راه‌آهن تهران–مشهد. ورامین در گذشته یکی از مهمترین نقاط ری قدیم محسوب میشد که بعدها جای آن را گرفته کرسی این قسمت از ایالت جبال شد. این حوقل ضمن اشاره به آبادیهای این ناحیه از ورامین هم نام میبرد، و میگوید که هر کدام از این شهرکها بیش از ده هزار نفر جمعیت دارد. بعد از ویرانی ری به دست مغولها قسمت اعظم ساکنین آن به ورامین نقل مکان کردند و در آغاز قرن ۸م هق این شهر از آبادترین شهرهای این ناحیه محسوب میشد. حمدالله مستوفی در باره‌ی آن مینویسد "ورامین در ماقبل دیهی بوده است، و اکنون قصبه شده و دارالملک آن تومان گشته". وی همچنین به محصولات (پنبه، غله، و میوه) و آب و هوای خوب آن اشاره کرده است. در آغاز قرن ۹م هق ورامین رو به خرابی نهاد و شهر تهران جای آن را گرفت. در دوره‌ی پس از قاجاریه باز ورامین مورد توجه قرار گرفت و با ایجاد کارخانه‌های قند و روغنکشی، مزارع نمونه، ← سد لتیان که قسمتی از اراضی دشت حاصلخیز ورامین را آبیاری میکند، رو به رونق و آبادی گذاشت. بناهای تاریخی مهم آن عبارتند از مسجد جمعه‌ی ورامین (← مسجد جمعه) که از آثار مهم

(۱) margin (۲) Vidin (۳) Veracruz

هنری ایران محسوب میشود. برج علاءالدین (← علاءالدین، مقبره‌ی). بقعه‌ی امامزاده یحیی که دارای گنبد آجری زیبائی است و از لحاظ تزیینات گچبری، کتیبه‌ی برجسته و کاشیکاری اهمیت تاریخی دارد. تاریخ بنای آن ۷۰۷ هق و بانی آن ابو محمد ابن زید نامی است. محراب وازاره‌های کاشی نفیس آن در موزه‌های مختلف جهان موجود است. بقعه‌ی شاهزاده حسین که، به خاطر بقایای محراب زیبای آن که از کاشی معرق لاجوردی و فیروزه‌ای ساخته شده است، از ارزنده‌ترین آثار تاریخی دوره‌ی مغول محسوب میشود.

ورامین، مسجد جمعه‌ی: ← مسجد جمعه.

ورانداری، سیور دو لا: ← لا ورانداری، سیور دو.

ورانگل[۱]، بارون **پیوتر نیکولایویچ** (bāron piotr nikolāyevic vrāngel*)، ۱۸۷۸—۱۹۲۸، ژنرال روسی و یکی از رهبران ضد انقلاب در ج روسیه. در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴—۰۵) و جنگ I خدمت کرد. پس از انقلاب بولشویکی (نوامبر ۱۹۱۷) به ضد انقلابیون ملحق شد و به دنیکین پیوست. پس از کناره‌گیری دنیکین، به فرماندهی کل نیروهای داوطلب ضد بولشویک منصوب شد. پس از چند موفقیت، سواستوپول را از دست داد (۱۵ نوامبر ۱۹۲۰) و ناچار شد با بقیه‌ی نیروهایش کریمه را تخلیه کند. به یوگوسلاوی پناهید، و در ۱۹۲۶ به بلژیک رفت، و در آنجا مهندس معدن شد.

ورانگل، جزیره‌ی[۲] (vrāngel)، جزیره‌ای (طول ۱۲۱ کم و عرض ۷۲ کم و مساحت ۴'۵۰۷ کمم) نزدیک سرزمین خایاروفکی، جمشس (ل ش سیبریه)، در دریای چوکچی (کنار قشم). نصف النهار °۱۸۰ از آن میگذرد. از مراکز هواشناسی و مطالعات قطبی است. در سرزمین لم یزرع آن حیوانات قطبی پرورش میدهند. بومیان سیبریه از آن خبر داشتند؛ بارون ف. پ. فون ورانگل به جستجوی آن پرداخت (۱۸۲۳) ولی آن را نیافت؛ در ۱۸۶۷، تامس لانگ[۳] (tāməs lang) امریکائی، ناخدای یک کشتی امریکائی شکار بال، آن را یافت و به نام ورانگل نامید. روسها در ۱۹۱۱ بدانجا پیاده شدند، در ۱۹۲۴ مدعی مالکیت آن شدند، و در ۱۹۲۶ آن را جزء مستملکات خود در آوردند.

ورانگل، جزیره‌ی[۴] (vrāngel)، انگلرانگل (rangəl)، جزیره‌ای (طول ۵۰ کم و عرض ۸—۲۲ کم) نزدیک ج‌ش آلاسکا، در مجمع‌الجزایر آلکساندر، ج دهانه‌ی رود ستیکین. روسها در ۱۸۳۴ آن را اشغال کردند و به نام بارون ف. پ. فون ورانگل آن را ورانگل نامیدند. شهر ورانگل (جم ۱'۳۱۵) بر کرانه‌ی شمالی، در ابتدا دژی بود که برای جلوگیری از دست‌اندازی شرکت بازرگانان خلیج هودسن ساخته بودند. در ۱۸۶۷—۷۷ پادگان نظامی کشمة بود، و بعدها محل تدارک لوازم سفر برای شکار- چیان و پویندگان و نیز معدنچیانی شد که از رود ستیکین برای رفتن به یوکون استفاده می‌کردند. اکنون صید ماهی و تهیه‌ی الوار و پوستهای قیمتی و استخراج معدن در این جزیره صورت میگیرد.

ورانگل[۵]، بارون **فردیناند پتروویچ فون** (bāron ferdināND petrovic fon vrān-gel*)، ۱۷۹۶—۱۸۷۰، افسر دریائی و پوینده‌ی قطبی روسی. فرماندهی هیئت پویشی دریائی روسیه را داشت (۱۸۲۰—۲۴) که نواحی شمالگان را پویید. اولین فرماندار مستعمرات روسی در آلاسکا (۱۸۲۹—۳۵) و مدیر شرکت روسی-امریکائی (۱۸۵۵—۵۷) بود. با فروش (۱۸۶۷) آلاسکا به کشمة بسیار مخالف بود. هر دو جزیره‌ی ورانگل از او نام گرفته‌اند.

ورانگل[۶]، **کارل گوستاو** (kārl gustāv vrān-gel)، ۱۶۱۳—۷۶، فیلد مارشال سوئدی. پس از آنکه در پیکارهای زمینی در جنگ سی‌ساله لیاقت نشان داد، فرمانده تساوگان شد، و دینها را شکست داد (۱۶۴۴). در ۱۶۴۶ فیلد مارشال و جانشین تورستنسون در فرماندهی کل نیروهای سوئد در آلمان شد، و با تورن، ژنرال فرانسوی، به باواریا لشکر کشید. در جنگهای لهستان، فرماندهی نیروهای زمینی و دریائی را داشت. به دانمارک لشکر کشید (۱۶۵۷—۵۸). پس از برقراری صلح (۱۶۶۰) نایب‌السلطنه‌ی شارل XI شد.

ورانگل، کوههای[۷] (vrāngel)، رشته‌کوهی در آلاسکا، ممتد ح ۱۶۰ کم به طرف ج‌ش، از رود کاپر تا مرز یوکون، که در آنجا این رشته‌کوه با کوههای سنت ایلایس[۸] (sent ilāyəs) به یکدیگر میرسند. بلندترین کوههای آن سنفرد[۹] (sanfərd؛ ۵'۴۸۹ متر)، بلکبرن[۱۰] (blak-bərn؛ ۵'۰۳۵ متر)، و ورانگل است که بر قله‌ی آن (۴'۲۶۸ متر) رصدخانه‌ای برای تحقیق در اشعه‌ی کیهانی ساخته شده.

وراوی: ← مشکین‌شهر، شهر.

وراوی (varāvi)، دهستان (جم ۴'۷۹۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش لامرد، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۱۳ آبادی. محصولاتش غلات، خرما، و تنباکو است. در بعضی از دهات آن ویرانه‌هائی از بناهای قدیمی مشاهده میشود. دهستان وراوی سابقاً جزء بخش کنگان، از شهرستان بوشهر، بود. به موجب تصویبنامه‌ی بهمن‌ماه ۱۳۳۷ هش از آن بخش منتزع و جزء بخش جدیدالتأسیس لامرد شد. مرکزش، **وراوی** (جم ۹۸۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ل‌غ لامرد قرار دارد.

وراوینی، سعدالدین: ← سعدالدین وراوینی.

وراهه‌مهر[۱۱] (varāha-meher)، قرن ۶م، بنا به روایات، نخستین هندی معتبر در علم نجوم. او را یکی از "نه گوهر" دربار ویکرمه (← کالیداس) شمرده‌اند. وراهه‌مهر مگ-برهمنی بود که، چنانکه از اسمش بر میآید، از ایران به هند رفته بوده است. مقصود از مگ-برهمنان خورشیدپرستانی هستند که از سرزمینهای دور ماوراء پنجاب (ایران) به هند رفته‌اند.

وربانو، ایتالیا، نام سابق ← دریاچه‌ی عادجوره.

ورپشت (varpošt)، ده (جم ۲'۲۳۴ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرون، شهرستان نجف‌آباد، استان دهم (اصفهان)؛ ۳۱کیلومتری غ نجف‌آباد. کوهستانی است. محصولاتش غلات، صیفی، سیب زمینی، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

ورت[۱۲]، **شارل فردریک** (šārl frederik vort)، ۱۸۲۵—۹۵، طراح لباس و خیاط انگلیسی-فرانسوی که مدتی بیش از یک نسل رهبری طرح لباسهای زنانه با او بود؛ در پاریس مقیم شد (۱۸۴۶) و طراحی یک عمده‌فروشی لباسهای ابریشمی را به عهده گرفت. در ۱۸۵۸ با شریکی خیاطخانه‌ای زنانه در "رو دو لا په" [= خیابان صلح] تأسیس کرد. حمایت اوژنی، ملکه‌ی فرانسه از او، سبب شهرت وی در طرح‌های ابتکاریش شد.

ورتر[۱۳] (verter)، اپرائی از ژول ماسنه، در چهار پرده، که از اثر معروف گوته، رنجهای ورتر جوان، اقتباس شده است. این اپرا اول‌بار در وین (۱۶ فوریه‌ی ۱۸۹۲) و سپس در لندن (۱۱ ژوئن ۱۸۹۲) اجرا شد.

ورتهایمر، کنستانتین: ← هیکل‌بینی.

ورتهایمر[۱۴]، **لئوپولد** (leopold verthāymer)، ۱۸۶۲—۱۹۳۷، فیلسوف و منتقد آلمانی، نام مستعارش **کنستانتین برونر**[۱۵] (konstāntin bruner)؛ متآلتونا. ورتهایمر سخت تحت تأثیر اسپینوزا قرار داشت و از پیروان وحدت وجود بود و اهل علم و فضل را به دو دسته‌ی معنویون و توده‌ی خلق تقسیم میکرد. معنویون کسانی هستند که به حقیقت معنوی فکر میکنند و به مطلق می‌اندیشند، و توده‌ی خلق کسانی هستند که به اسطوره و شبیه می‌اندیشند و فقط کاریکاتور و صورت ظاهری حقیقت را میبینند. ورتهایمر موسی و عیسی و افلاطون و اکهارت و بتهوون و شکسپیر و میکلانژ و رامبراند و همه‌ی عرفا و متصوفان را از دسته‌ی اول و کانت و شوپنهاور را از دسته‌ی دوم میداند. به عقیده‌ی او سه نوع تفکر وجود دارد: تفکر یا عقل عملی، تفکر معنوی، و تفکر ظاهری یا شبیه‌سازی. عقل عملی با اساس تجربی محسوسات ما سر و کار دارد. تفکر معنوی با مطلق و امور غیر نسبی سر و کار دارد و در احساس به شکل هنر، در علم به شکل فلسفه، و در اراده‌ی معنوی به شکل عشق عرفانی جلوه‌گر میشود. تفکر ظاهری یا شبیه‌سازی نقطه‌ی مقابل تفکر معنوی است و به شکل ما بعد الطبیعه‌ی دین و اخلاق ظاهر می‌شود. ما بعد الطبیعه نمود و شبیه علم است و مطلق نیست بلکه آن را شبیه مطلق ساخته‌اند از قبیل "شیء فی نفسه" کانت و "اراده"ی شوپنهاور. اینها امور نسبی هستند و مطلق نیستند. در مقابل آن "مطلق"، آنچنانکه اسپینوزا گفته است، قرار دارد که همه چیز به

(۱)Wrangel (۲)Wrangel(l) Island (۳)Long (۴)Wrangell Island (۵)Wrangel(l) (۶)Wrangel (۷)Wrangell Mountains (۸)Saint Elias Mountains (۹)Sanford (۱۰)Blackburn (۱۱)Varaha-Mihir (۱۲)Worth (۱۳)Werther (۱۴)Wertheimer (۱۵)Brunner

او منسوب است و او به چیزی منسوب نیست. اخلاق به عنوان انتقاد اعمال دیگران خودخواهی وحشیانه است و با ادب انسانی که خودخواهی عقلانی و علم فضایل و آداب است فرق دارد. از آثار اوست: دانش معنویون و توده‌ی خلق (۲ جلد ۱۹۰۸) و اسپینوزا در برابر کانت (۱۹۰۹).

ورتهایمر[1]، **ماکس** (māks verthāymer)، ۱۸۸۰–۱۹۴۳، روانشناس امریکائی-آلمانی؛ متولد پراگ. پژوهشهای ابتدائی وی، در آن هنگام که استاد روانشناسی فرانکفورت و برلین بود، وی را در صف مقدم روانشناسان معاصر قرار داد. با ظهور هیتلر به کشمة رفت و به تدریس در مدرسه‌ی جدید تحقیقات اجتماعی مشغول شد. اکتشاف "پدیده‌ی فی" در باره‌ی خطای حرکت (۱۹۱۰–۱۲) توسط وی، سبب بر آمدن مکتب روانشناسی پانفوذ گشتالت (← هیکل‌بینی) شد. تجربه‌های اولیه‌ی وی با همکاری و. کولر و ک. کوفکا راه جدیدی (ماکروسکوپی در مقابل میکروسکوپی) برای تحقیق در مسائل روانشناسی باز کرد. در قسمت آخر عمرش بیشتر به مسئله‌ی آموزش و یادگیری توجه داشت؛ از مجموعه‌ی پژوهشهای وی کتاب تفکر بارور (۱۹۴۵) فراهم آمد، که پس از مرگ وی منتشر شد.

ورتیسیسم[2] (vortisism؛ فنی). مکتبی هنری از قرن ۲۰م، وابسته به مکتب فوتوریسم، که چندان دوام نکرد. نماینده‌ی برجسته‌ی آن گودیه‌بژسکا بود. با وجود این، بیشتر پیروان این مکتب در انگلستان به سر میبردند. هدف اساسی در این مکتب آن بود که همه‌ی اشکال هنری را مستقیماً به ماشین و تمدن صنعتی جدید مربوط کند.

ورث (vars)، گیاه، ← اسپرک.

ورجاوند (varjāvand)، به معنی بلندپایه و برازنده، و مجازاً به معنی ورجمند و دارای فره‌ی ایزدی. یکی از معتقدات مزدیسنان آن است که پس از سپری شدن روزگار پادشاهی کی گشتاسب، دیگر فر ایزدی به کسی تعلق نگرفت، اما اهورامزدا آن را تا دامنه‌ی رستاخیز برای ایرانیان نگاه دارد و سوشیانت از فر ایزدی برخوردار شود و از کنار دریاچه‌ی هامون بر خیزد و گیتی را از راستی و عدل آباد کند. یکی از وقایع آخر الزمان روی کار آمدن پادشاهی است از نژاد کیانیان. این شهریار دادگر که به ایران‌زمین دست یابد، در ناحیه‌ی کینیستان (چین یا سمرقند)، و برخی گویند میان هندوان، تولد خواهد یافت. این شاهزاده بهرام نام دارد و به لقب "ورجاوند" خوانده می‌شود. بهرام ورجاوند زمام پادشاهی به دست گیرد و چون به ۳۰سالگی رسد، لشکر بسیار از چین و هند بیاراید و از همت وی ایران آباد شود.

ورجوی (varjovi)، ده (جمع ۲٬۹۱۱ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سراجو، بخش حومه‌ی شهرستان مراغه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۵کیلومتری ج مراغه. محصولاتش غلات، چغندر، کشمش، و بادام است. از صنایع دستی جاجیم‌بافی دارد.

ورجین، جزایر[3] (vĕrjin)، مجموعه‌ی حد 100 جزیره‌ی کوچک، هند غربی، ش پورتو ریکو، که در ۱۴۹۳ به توسط کریستوف کلمب کشف شد. **جزایر ورجین بریتانیا** (۱۷۴ کمم؛ در ۱۹۷۰ جمع ۱۰٬۴۸۴) عبارت از بیش از ۳۰ جزیره (۱۶ تای آنها غیرمسکون)، و بخشی از مستعمره‌ی جزایر بادپناه است؛ مرکزش رود تاون (rŏd tăn). در ۱۶۶۶ به تصرف بریتانیا در آمد. **جزایر ورجین کشورهای متحد** (۳۴۴ کمم؛ در ۱۹۷۰ جمع ۶۲٬۴۶۸) جزئی از هند غربی هلند بود، و در ۱۹۱۷ کشمة آن را به مبلغ ۲۵ میلیون دلار خریداری کرد. مرکزش شارلت آمالیا است. اهمیت سوق الجیشی این جزایر بدین جهت است که در ملتقای دریای کارائیب و قطا واقعند.

ورجین بریتانیا، جزایر: ← ورجین، جزایر.

ورجین کشورهای متحد، جزایر: ← ورجین، جزایر.

ورجینیا (vĕrjiniā)، برای اعلامی که به این صورت میشناسید و تحت این عنوان نمییابید، به صورت رایج فارسی آن ویرجینیا رجوع کنید.

ورچه (varce)، ده (جمع ۹۴۰ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حمزه‌لو، بخش حومه‌ی شهرستان خمین، استان مرکزی (تهران)، ۲۰کیلومتری لغ خمین؛ بر راه شوسه‌ی خمین-اراک. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، پنبه، و چغندر قند است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

ورخنئودینسک: ← اولان اوده.

ورخویانسک[4] (verxoyānsk)، شهر (جمع ۱٬۸۰۰)، ل جخشر یاکوت، جمشس، در ل سیبریه. از مراکز داد و ستد خز است. در سردترین نقاط زمین (پایینترین دما ۶۹° – صدبخشی) واقع است. در زمان تزارها تبعیدگاه سیاسی بود. **کوههای ورخویانسک** رشته‌کوهی است بین رودهای لنا و آلدان که فرازای آن به ۳٬۵۰۰ متر میرسد، دارای معادن زغال سنگ، نقره، قلع، و روی است.

ورخویانسک، کوههای: ← ورخویانسک، شهر.

ورد (verd)، جمعش ادراد (ŏrād)، مناجات و دعائی که برای پاکیزه شدن قلب و تقرب به خدا خوانده میشود، و غالباً به صورت تکرار کلماتی از قبیل لا اله الا الله، استغفر الله، یا الله، و نظایر آنها است (این کلمات را ذکر نیز مینامند). **ورد عام** یا ذکر جهری (jahri) در میان صوفیه ذکرهائی کلی است که هر کس به میل خود می‌خواند. **ورد خاص** یا ذکر سرّی ذکر معینی است که شیخ یا پیر یا مرشد برای یک فرد معین میکند. بعضی از صوفیان چنان گمان دارند که با کثرت ذکر کار به جائی میرسد که قلب، بدون حرکت زبان، ذکر میگوید، و آن را ذکر خفیّ نامند (در مقابل ذکر جلیّ).

ورد، از اسبان محمد ص، ← محمد، قسمت ۱ه.

ورد، دماغه‌ی، نام انگلیسی راس الاخضر، افریقا.

وردان (vardān) یا **وردانه** (vardāne)، دهکده‌ای قدیمی از بخارا. به قول تاریخ بخارا، این دهکده حصاری بزرگ داشته و از قدیم جای پادشاهان بوده است، ولی دیگر اکنون جای پادشاهان نیست؛ قدیمتر از شهر بخارا است، و آن را شاهپور ملک بنا کرده است؛ در سرحد ترکستان واقع است، و در آنجا هر هفته یک روز بازار بوده است.

وردان یا بردان (vardān, bardān)، صورت دیگر آن واردان، یه باردانس (bārdānes)، فت ۴۵ب‌م، شاهنشاه(۳۹ یا ۴۰–۴۵) اشکانی (← اشکانیان). هنگام مرگ پدر خود، اردوان III، از پایتخت دور بود، و به همین سبب گودرز، برادر او، به پادشاهی نشست. اما چون گودرز سنگدل وخونریز بود، پس از چند روز نجبای پارتی او را از تخت به زیر آوردند، و وردان را به پایتخت خوانده به سلطنت بر داشتند، و گودرز به گرگان نزد اقوام داهه گریخت. وردان بعداً به تصرف سلوکیه پرداخت، و سپس متوجه ارمنستان شد تا آنجا را از دست رومیان بیرون آورد. در این اثنا خبر شورش گودرز به او رسید، و لشکر به دفع او برد، و در جائی میان هرات و گرگان وی را شکست داد. اما چون با نجبای پارتی بدرفتاری میکرد، نجبا که از او ناراضی بودند، هنگام بازگشت از گرگان او را در شکارگاهی کشتند، و گودرز را به سلطنت بر داشتند.

وردان‌زور ابن لنگر: ← اتابکان یزد.

وردآورد (vard.āvard)، ده (جمع ۲٬۰۶۴ نسمه ۱۳۴۵ هش)، بخش کن، شهرستان تهران، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری جغ کن. رود کرج مشرویش میسازد. محصولاتش غلات، صیفی، و میوه است.

وردآورد، آبادی، دهستان خرم‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۳۰کیلومتری لغ تویسرکان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، توتون، و حبوبات است. آثار قلعه‌ای به نام قلعه‌ی قزل ارسلان در کوههای اطراف آن وجود دارد. این آبادی از ۳ محل به نام وردآورد بالا، پایین، و وسط تشکیل یافته که در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۳ آبادی وردآورد سفلی (جمع ۴۲۵)، وردآورد علیا (جمع ۱٬۳۵۴)، وردآورد وسطی (جمع ۵۰۹) آمده است.

وردآورد سفلی، تویسرکان، ← وردآورد، آبادی.

وردآورد علیا، تویسرکان، ← وردآورد، آبادی.

وردآورد وسطی، تویسرکان، ← وردآورد، آبادی.

وردچوب[5] (vard.cub)، نام چوب زینتی بعضی درختان استوائی برزیل. وردچوب برزیلی، که آن را جاکانْدرا (از انگلا) نیز میگویند، از درخت دالبرگیا نیگرا (*Dalbergia nigra*) به دست میآید، و آن چوبی است معطر، به رنگ ارغوانی تیره، که برای ساختن جعبه‌ی پیانو و در مبلسازی و غیره به کار میرود.

ورد خاص: ← ورد.

وردزورث، داروئی: ← وردزورث، ویلیام.

وردزورث[6]**، ویلیام** (wilyām wĕrdzwĕrt)، ۱۷۷۰–۱۸۵۰، شاعر انگلیسی، از نخستین پیشـ

(۱)Wertheimer (۲)vorticism (۳)Virgin Islands (۴)Verkhoyansk (۵)rosewood (۶)Wordsworth

وایان رمانتیسم. در سفر به فرانسه گرفتار عشق دختری به نام آنت والون[1] (ānet vālon) شد که برای او دختری آورد. روح انقلاب فرانسه سخت در او مؤثر افتاد و، متأثر از اصول و تعلیمات روسو و جمهوری‌طلبی، به انگلستان باز گشت (۱۷۹۲). در ۱۷۹۳ دو دیوان شعر او به نامهای راهپیمائی شبانه و طرحهای توصیفی منتشر شد. پیدایش دوره‌ی وحشت در فرانسه مانع بازگشت وی به این کشور شد و، پس از آنکه چند میراث کوچک به وی رسید، با خواهرش داروتی در دورستشر اقامت گزید. در این شهر از دوستان صمیمی س. ت. کولریج شد و، محتملاً در تحت نفوذ وی، به تحصیل فلسفه‌ی اختباری د. هارتلی پرداخت. این دو شاعر به اتفاق یکدیگر چکامه‌های غنائی (۱۷۹۸) را انشاد کردند و هدفشان در این دیوان آن بود که زبان واقعی مردم را در شعر وارد کنند؛ منظومه‌ی "صومعه‌ی تینترن" از وردزورث در همین دیوان به چاپ رسید. این اثر عنوان بیانیه‌ای از شالوده‌های رمانتیک پیدا کرد. در ۱۷۹۹ وردزورث و خواهرش به لیک دیستریکت انگلستان نقل مکان کردند و بقیه‌ی عمر را در آنجا به سر بردند. چاپ دوم (۱۸۰۰) چکامه‌های غنائی، که مشتمل بر مقاله‌ای نقدی در بیان اصول شاعری وردزورث بود، بیرحمانه مورد انتقاد قرار گرفت. منظومه‌ی مطول اوتوبیوگرافی وی، به نام پیش درآمد، در ۱۸۰۵ پایان یافت، ولی پس از مرگ او انتشار یافت. اشعار در دو جلد (۱۸۰۷) وردزورث مشتمل بود بر "غزلی برای وظیفه"، "غزل، اعلام ابدیت"، و تعدادی از قطعات و غزلیات مشهور. از آن پس قدرت آفرینندگی وردزورث رو به کاهش رفت؛ با وجود این چند منظومه‌ی قابل توجه پس از این تاریخ انتشار یافت که از آن جمله است گشت و گذار (۱۸۱۴) و یادداشتهای گردش به دور قاره‌ی اروپا در ۱۸۲۰ (۱۸۲۲). در ۱۸۴۲ برای او مستمری برقرار شد، و سال بعد، پس از مدتها مورد بیمهری بودن، به جای ر. ساوذی، عنوان ملک‌الشعرائی دربار انگلستان پیدا کرد. شخصیت و شعر وردزورث سخت از عشق وی به طبیعت، و بالخاصه مناظر لیک دیستریکت، که بیشتر دوران کمال عمر خود را در آنجا گذرانده بود، تأثر پذیرفته است. وی که متفکری باحرارت و صادق بود، در آثار خود چنان به جد و وقار سخن رانده است که اشعار او را میتوان با اشعار میلتن مقایسه کرد، ولی شعر او با رقت و عشق به سادگی آمیخته است. در آثار نخستین وی زیبائی شاعرانه‌ی اشیاء و اشخاص پیش‌پاافتاده مشاهده میشود. اینکه وی زبان تکلم متعارفی را در اشعار خود وارد کرده بود، سخت مورد انتقاد قرار گرفت، ولی این عمل وی سبب شد که شعر انگلیسی از شر قراردادهای ساختگی و الزامی قرن ۱۸م خلاص شود. خواهر وردزورث، **داروتی وردزورث** (dāroṯi؛ ۱۷۷۱–۱۸۵۵)، که سراسر عمر خود را وقف مصاحبت و غمخواری برادر شاعر و مشهور خود کرده بود، بیشتر به اشعار و یادداشتهای روزانه‌اش شناخته شده است، و این آثار برای زندگینامه‌نویسان بعدی شاعر بسیار سودمند افتاده است. این یادداشتهای روزانه، که از ۱۷۹۸ آغاز شده، بیان لطیف و لذتبخشی دارد و در آنها زندگی خانگی و دوستان و سفرهای ویلیام وردزورث توصیف شده است.

ورد عام: ← ورد.

وردلو، فیلیپ: ← مادریگال.

وردن[2] یا **وردن‌سورمـوز**[3] (verdan-sür-mëz)، نام باستانی آن **ورودونوم** (verodu-num)، شهر صنعتی (در ۱۹۶۸ جمع ۲۴٬۷۱۶)، ولایت موز، لش فرانسه، در لورن، بر رود موز. از مراکز ارتباطات سوق الجیشی است، و نیز صنایع گوناگون دارد. تا قرن ۴م یک اسقف‌نشین بود، و با نواحی اطرافش یکی از سه اسقف اعظم‌نشین–دوتای دیگر مس و تول–را تشکیل میداد که هانری II فرانسه از امپراطوری مقدس روم به دست آورد (۱۵۵۲). صلح وستفالی (۱۶۴۸) این تصرف را تأیید کرد. بعد از ۱۸۷۱ وردن دژ مستحکم اصلی در مقابل آلمان شد، و یک حلقه‌ی دفاعی آن را فرا میگرفت. طولانیترین و خونینترین نبردهای جنگ I در وردن روی داد، که در آن ۲ میلیون سپاهی شرکت داشتند، و حدود ۳۷۰٬۰۰۰ تن آنها کشته شدند. این نبرد در ۲۱ فوریه‌ی ۱۹۱۶ با یک حمله‌ی آلمانها آغاز شد؛ قلاع دوئومون و وو[4] (vo) سقوط کردند، اما خود وردن همه‌ی حمله‌های آلمانها را دفع کرد. پتن و نیول در این نبرد فرماندهی داشتند. یک حمله‌ی نیروی انگلیسیها در ولایت موجب شد که وردن از فشار فوری حمله‌ی آلمان رهائی یابد، و در دسامبر ۱۹۱۶ فرانسویها قسمت عمده‌ی سرزمینهای از دست‌داده را باز گرفتند. در ۱۹۱۸ امریکائیها و فرانسویها در منطقه‌ی وردن و سن‌میئیل فاتح شدند. پس از جنگ، وردن کاملاً از نو ساخته شد. در جنگ II وردن به دست آلمانها افتاد (۱۹۴۰)، و در ۱۹۴۴ امریکائیها آن را از دست آلمانها خارج کردند. وردن دارای یک کلیسای جامع از قرن ۱۱م و یک تالار شهری به سبک باروک از قرن ۱۴م است. صنایع جدید آن آمودن مواد غذائی، کارهای چرمی، و ساختن افزارهای فلزی است.

وردن، پیمان[5] (verdan)، پیمانی که در ۸۴۳ در وردن منعقد شد، و به موجب آن امپراطوری فرانکها میان سه پسر امپراطور لوئی I تقسیم شد. لوئی ژرمنی قسمت شرقی (بعداً آلمان) را به دست آورد؛ شارل II (شارل کچل) شاه قسمت غربی (بعداً فرانسه) شد؛ و لوتار I قسمت مرکزی (فروبومان، لورن، آلزاس، بورگونی، پروانس، و قسمت عمده‌ی ایتالیا) و عنوان امپراطور را به دست آورد. گرچه ← پیمان مرسن پیمان وردن را از میان برد (۸۷۰)، این پیمان پایان وحدت سیاسی را در اروپای غربی مشخص ساخته است.

وردنجان (vardanjān)، ده (جمع ۱٬۷۵۲ نفر ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهارمحال؛ ۱۵کیلومتری ل شهرکرد. کوهستانی، و محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

وردن‌سورموز: ← وردن، شهر، فرانسه.

ورده[6]، **آدولف فون**، از سیاحان جزیرة العرب؛ ← حضرموت؛ عربستان، قسمت IV، ص ۱۷۱۷، ستون ۳.

وردی[7]، **جوزپه** (juzeppe verdi)، ۱۸۱۳–۱۹۰۱، بزرگترین آهنگساز ایتالیائی قرن ۱۹م؛ مترونکوله، پارما. سه اپرای او–نابوکو (میلان، ۱۸۴۲)، که داستان زندگی پختصر است؛ ریگولتو (ونیز، ۱۸۵۱)؛ ایل ترووداتوره (رم، ۱۸۵۳)–وی را همچون استاد آهنگهای دراماتیک شناسانند. سبک آهنگسازی او در بال ماسکه (رم، ۱۸۵۹) و نیروی سرنوشت (سن پطرزبورگ، ۱۸۵۰) تکامل یافت؛ در آیدا (قاهره، ۱۸۷۱) جمیع عناصر سبکهای اولیه‌اش به حد کمال رسیده است. به شکسپیر بسیار علاقه داشت، و سه تا از اپراهایش از نمایشنامه‌های شکسپیر اقتباس شده است: مکبث (فلورانس، ۱۸۴۷؛ تجدید نظرشده‌ی آن، پاریس ۱۸۶۵)، اتللو (میلان، ۱۸۸۷) و فالستاف (میلان، ۱۸۹۳، بر اساس زنان سرخوش ویندزر، از شکسپیر). وردی نماینده‌ی اوج سبک ایتالیائی اپرا است؛ آثارش سخت جنبه‌ی میهنی داشته است، سرود ملل (۱۸۶۲)، یک مرثیه در یادبود آ. ماندزونی، و چند موسیقی مذهبی.

وردیمه سورتیجی (vardime surtiji)، دهستان (جمع ح 100؟)، جزء دهستان سورتیجی، بخش چهار دانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۷ (؟) آبادی. زارمرود (zārem.rud) مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش برنج، غلات، و ارزن است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

وردآگر[8]، **خاثینتو** (xāṯinto verdāger)، ۱۸۴۵–۱۹۰۲، شاعر کاتالونیائی که او را شاعر ملی کاتالونیا و محبوبترین شاعر رنسانس کاتالونیائی قرن ۱۹م دانسته‌اند. ناراحتیهای دینی و بیماری، غالباً سبب تیرگی زندگی او بوده. به عنوان کشیشی مقدس شناخته میشد، و آثاری در باره‌ی شور و شوق دینی تألیف کرده است که چکامه‌ها و سرودهای رازورانه (۱۸۷۹) از آن جمله است. در شاهکارش، آتلانتیدا (۱۸۷۷)، از اساطیر ماقبل تاریخ ایبری سخن گفته است.

ورز، طریقه‌ی: ← طریقه‌ی ورز.

ورزاو و خرس[9] (varzā)، اصطلاحی که در معاملات بورسی به کار برده میشود. ورزاو [← گاو نر] به کسی گفته میشود که در بورس سهامی خریداری میکند که بعد آنها را به بهای گرانتری بفروشد. غالباً چنین خریدی به وعده بوده و پول نقدی هم تأدیه نمیشود، و فروش آن هم قبل از موعد پرداخت بهای سهمی که خریده است انجام میگیرد. خرس به کسی میگویند که سهمی را در بورس میفروشد بدون اینکه مالک چنین سهمی باشد، به این معنی که چون او تصور میکند بهای سهم معینی پایین خواهد رفت، علی الحساب آن را میفروشد به این امید که

(۱)Vallon (۲)Verdun (۳) Verdun-sur-Meuse (۴)Vaux (۵)Verdun, Treaty of (۶)Wrede (۷)Verdi
(۸)Verdaguer (۹)Bulls and Bears

همان سهم را بعداً به قیمت نازلتری خریداری کند و ازین راه سودی به دست آورد، ولی واضح است که قبل از موعد و روز تصفیه‌ی حساب باید همان سهم را خریداری کرده باشد تا بتواند در ازای فروش خود تحویل خریدار بدهد.

ورزرود (varaz-rud) [ور (← وراء) + از + رود]، طبق روایت شاهنامه‌ی فردوسی، ایرانیان در زبان پهلوی ناحیه‌ی ماوراء النهر را بدین نام میخوانده‌اند.

ورزق (varzaq)، دهستان (جه ۲۵'۱۸۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ دارای ۳۱ آبادی. کوههای داران، خونسار، و عربستان در آن ممتدند. گردنه‌های خاکستری (بین راه عربستان-فریدن)، نادر شاه (بین راه سامان-فریدن)، و تنگ خونسار به طول ۳ کیلومتر (بین راه خونسار-اصفهان) در ارتفاعات فوق قرار دارند. رود داران مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، سیب زمینی، و کتیرا است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

ورزقان (varzaqān)، بخش (جه ۹۵'۵۷۳ سشه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی). از ل به رود ارس محدود است. مشتمل است بر دهستانهای اوزومدل، دیزمار شرقی، دیزمار غربی (← دیزمار، ناحیه‌ی مرزی)، و مواضعخان. رودهای محلی مشروبش میسازند که اهرچای و خرداتق (xarvānaq) از آن جمله‌اند. محصولاتش غلات، پنبه، و برنج است. بخش ورزقان طبق تصویبنامه‌ی مهرماه ۱۳۲۳ هش در شهرستان اهر تشکیل شد. مرکزش **ورزقان** (جه ۱'۶۳۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، در ۴۳-کیلومتری غ اهر است.

ورزقان، ده (جه ۲'۳۲۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بروانان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۵ کیلومتری ل ترکمن چای. کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

ورزلات (varzalāt)، دهستان (جه ۶'۵۱۹ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ دارای ۱۲ آبادی.

ورزنه (varzane)، ده (جه ۴'۶۶۰ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودشت، بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۴۵کیلومتری جش کوهپایه؛ کنار زاینده‌رود. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. پل ورزنه، بر زاینده‌رود، از پلهای قدیمی محسوب میشود. ایستگاه اندازه-گیری آب دارد.

ورزنه، ده (جه ۱'۱۵۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان عربستان، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۴کیلومتری جش گلپایگان. محصولش غلات است.

ورژن[1]، **کنت دو** (kont dë verjen*)، لقب **شارل گراویه**[2] (šārl grāvie)، ۱۷۱۹–۸۷، سیاستمدار فرانسوی؛ مت دیژون. هنگامی که سفیر فرانسه در استکهلم بود در کودتای گوستاو III شرکت جست (۱۷۷۲). لوئی XVI او را وزیر امور خارجه کرد (۱۷۷۴). از انقلاب امریکا، نخست محرمانه به وسیله‌ی بومارشه و سپس رسماً با امضای (۶ فوریه‌ی ۱۷۷۸) پیمان اتحادی با بنجمین فرانکلین، پشتیبانی کرد. ورژن نماینده‌ی رسمی فرانسه در مذاکرات میان بریتانیای کبیر و کشمت، فرانسه، و اسپانیا بود (← پاریس، معاهده‌ی، ۱۷۸۳).

ورژیه، هانری دو: ← لا روشژاکلن، کنت دو.

ورس (vars)، ← سرو کوهی.

ورساق (versaq)، از طوایف ترک، که در ناحیه‌ی ورساق از ولایات قره‌مان در آسیای صغیر میزیسته‌اند. به خدمت شاه اسماعیل I پیوستند، و در سلک اویماقات قزلباش در آمدند.

ورسای[3] (versāy)، شهر (در ۱۹۶۸ جه ۹۴'-۹۱۵)، سابقاً کرسی ولایت سن-اِ-اواز، اکنون کرسی ولایت ⇐ ایولین، ل فرانسه. دهکده‌ای بود که لوئی XIV با ساختن کاخ سلطنتی (اواسط قرن ۱۷م) آن را مشهور ساخت. رشد شهر ورسای در ۱۶۸۲ هنگامی آغاز شد که لوئی XIV دربار خود را بدانجا انتقال داد. کاخ آن مشهورترین کاخهای جهان شد و سرمشق و الگوی صدها کاخ دیگر قرار گرفت. ساختمان عظیم آن، که نمایشگر سبک معماری کلاسیک فرانسوی در اوج آن است کار ل. لو وو، ژ. آ. مانسار، و شارل لو برن است، آ. لونوتر پارک و باغهای آن را طرحریزی کرد، و مجسمه‌های آن کار اساتیدی چون آنتوان کوازوکس[4] (āntuān kuāzvoks؛ ۱۶۴۰–۱۷۲۰) است. ماشین عظیمی در مارلی-لوروا[5] (mārli-lē ruā؛ در حومه‌ی ورسای) برای منبع ذخیره‌ی آب آبنماهای کاخ ساخته شد. کاخ شامل دو کاخک، به نامهای تریانون بزرگ و تریانون کوچک، معابد متعدد، و بناهای تزیینی دیگر است. لوئی XV، که در کاخ ورسای تولد یافته بود، قسمت داخلی کاخ و نیز پارک را تغییر داد، و با جشنها و بزمهای باشکوهی که در آنجا برپا میکرد اروپا را به حیرت انداخت. ورسای که صحنه‌ی آغاز انقلاب فرانسه بود دیگر هرگز مقر سلطنتی نشد (تویلری در پاریس جایگزین آن شد). لوئی فیلیپ آن را یک بنای ملی و موزه کرد. خبر تأسیس امپراطوری آلمان (۱۸۷۱) و جمهوری سوم فرانسه در کاخ ورسای اعلام شد. چند معاهده‌ی مهم در ورسای منعقد شده است (← ورسای، معاهده‌ی). کاخ ورسای با هدایای خاندان راکفلر نوسازی شد.

ورسای، معاهده‌ی[6] (versāy)، نام چند پیمان که در کاخ ورسای به امضا رسید: **۱۷۸۳** (سوم سپتامبر) ← پاریس، معاهده‌ی. **۱۸۷۱** پیمانی مقدماتی که به ← جنگ فرانسه و پروس پایان داد، و در پیمان فرانکفورت تصویب و تأیید شد. به موجب این عهدنامه، فرانسه آلزاس (جز سرزمین بلفور) و بخشی از لورن را به آلمان واگذار کرد و موافقت کرد که ۵ میلیارد فرانک غرامت جنگ بپردازد. **۱۹۱۹** (۲۸ ژوئن)، مهمترین پیمانی که به امضا رسید، و پیمان اصلی از ۵ پیمان صلحی است که به جج I پایان داد (چهار پیمان دیگر در سن-ژرمن، برای اتریش؛ تریانون، برای مجارستان؛ نویی، برای بلغارستان؛ و سور، برای ترکیه). این پیمان میان آلمان از یک طرف و متفقین (جز روسیه) از طرف دیگر منعقد شد. عقد این پیمان نتیجه‌ی مذاکرات طولانی در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) بوده است. "چهار مرد بزرگ" در این کنفرانس عبارت بودند از ویلسن، رئیس جمهور کشمت؛ کلمانسو، نخست‌وزیر فرانسه؛ لوید جورج، نخست‌وزیر بریتانیا؛ و اورلاندو، نخست‌وزیر ایتالیا؛ آلمان در مذاکرات شرکت نداشت. اختلافاتی که میان پیشنهادهای این چهار عضو بروز کرد موجب شد که ویلسن از پیشنهاد اصول چهارده گانه‌ی خود صرف نظر کند، ولی توانست قرارداد جامعه‌ی ملل را در معاهده بگنجاند. آلمان پس از اعتراضهای بیهوده پیمان را پذیرفت که از ژانویه‌ی ۱۹۲۰ به مرحله‌ی اجرا در آمد. آلمان غرامات جنگ را قبول کرد؛ آلزاس و لورن را به فرانسه باز گردانید؛ لهستان پروسی و بیشتر پروس غربی را به لهستان واگذار کرد. در این معاهده مراجعه به آراء عمومی در سیلزی علیا، شلویگ شمالی، اوپن، و مالمدی پیشبینی شده بود؛ اداره‌ی سار را تحت قیمومت جامعه‌ی ملل به فرانسه سپرد؛ راینلاند نیز برای همین مدت تحت اشغال متفقین در آمد؛ دانتزیگ یک شهر آزاد شد؛ سپاه و نیروی دریائی آلمان محدود و ساختن سلاحهای سنگین تعرضی برای آلمان ممنوع شد؛ اشغال و خلع سلاح بعدی راین پیشبینی شد. سنای امریکا از تصویب این معاهده خودداری کرد. هیتلر پس از ۱۹۳۵، بیشتر مواد این پیمان را از طرف خود یکجانبه لغو کرد.

ورست[7] (verst)، واحد مقیاس طول روسی برابر با ۱,۰۶۷ کیلومتر یا ۰,۶۶۲۹ مایل انگلیسی.

ورسخافلت[8]، **پیتر آنتون** (piter ānton vers-xāfelt)، ۱۷۱۰–۹۳، مجسمه‌ساز فلاندری در سبک روکوکو. ح ۱۵ سال در رم گذراند، و در آنجا بنای یادبودی برای پاپ بندیکتوس XIV ساخت. در ۱۷۵۲ در مانهایم، آلمان، ساکن شد، و در آنجا به مدیریت آکادمی منصوب گشت. مهمترین آثارش در همین شهر است.

ور سفلی، محلات، ← ورین، ده.

ورسک (varask, veresk)، پل راه آهن ایران، بر دره‌ی ورسک، ۲۹کیلومتری ج پل سفید. این پل که بزرگترین پلهای راه‌آهن در خط سرتاسری از تهران به شمال است، پلی است آهنی و معلق، به طول ۸۵ متر و ارتفاع 100 متر، از کف دره. ایستگاه ورسک در کنار آن قرار دارد.

ورسک (varask)، (*Erica arborea*)، درخته‌چه‌ای با برگهای باریک و خوشه گلهای بزرگ که در نقاط شنی میروید. نیز ← خلنج.

ورسنژتوریکس[9] (versanjetoriks)، فت ۴۶ قم، سردسته‌ی گلها در شورش (۵۲ قم) آنان علیه رومیان. وی با سلطه‌ی رومیان برگل مخالف بود.

---

(۱) Vergennes (۲) Gravier (۳) Versailles (۴) Coysevox (۵) Marly-Le-Roi (۶) Versailles, Treaty of (۷) verst (۸) Verschaffelt (۹) Vercingetorix

در آن هنگام که قیصر در ایتالیا سرگرم بود، سراسر گل، به سرکردگی ورسنژتوریکس سر به شورش برداشت. ورسنژتوریکس با نیروهای چریکی و حمله به مراکز تجمع نیروهای رومی و تدارکات آنها پیروزیهائی به دست آورد و قیصر و سردارش، لابینیوس را شکست داد. پس از آنکه ورسنژتوریکس به دژ آلسیا پناه برد، قیصر دژ را محاصره کرده آن را تسخیر، و رهبر شورشیان را دستگیر کرده به رم برد (۵۲ ق‌م)، و پس از ۶ سال اسارت او را به قتل رسانید. شرح این نبرد در کتاب جنگهای گالیائی به قلم خود قیصر ذکر شده است.

ورش: ← قرآن، قسمت IX.

ورشکستگی[1]، عدم توانائی تاجر یا شرکتی از تأدیه‌ی تمام یا قسمتی از دیون خود. هدف اصلی قوانین ورشکستی در اغلب کشورها این است که دارائی شخص ورشکسته را منصفانه بین طلب‌کاران تقسیم کنند. در حقوق روم طلبکار می‌توانست شخص ورشکسته را توقیف کند یا بفروشد یا بکشد. در زمان یولیوس قیصر مقرر شد که اگر ورشکسته حساب خود را با دارائیش تسلیم کند از تعقیب شخص او صرف نظر شود. به این ترتیب اصل سلب حق ورشکسته از مال او ایجاد شد. طبق قوانین ایران، ورشکستگی مختص به تاجر است، یعنی اگر کسی تاجر نباشد نمیشود او را ورشکسته اعلام کرد. شخص غیر تاجر که نتواند دیون خود را بپردازد ممکن است معسر یا مفلس باشد.

ورشو[2] (varšō)، لهستانی **وارشاوا** (vāršāvā)، شهر (در ۱۹۷۶ جم تخمیناً ۱٬۴۳۶٬۱۰۰)، پایتخت لهستان، بر دو طرف رود ویستول. قسمت عمده‌ی شهر در سمت راست ویستول واقع است، و قسمت دیگر که در سمت چپ این رود است پْراگا خوانده میشود. ورشو یک مرکز سیاسی و فرهنگی، و یکی از بزرگترین شهرهای تاریخی اروپا است؛ نیز یک مرکز صنعتی است (مواد شیمیائی، اتومبیل، ماشین‌آلات، اسباب و افزارهای دقیق، و وسایل برقی). ورشو احتمالاً در اطراف دژی که به وسیله‌ی یکی از دوکهای ماسوویا ساخته شده بود (قرن ۱۳م) گسترش یافت. در ۱۴۱۳ پایتخت دوکنشین ماسوویا شد، که در ۱۵۲۶ به لهستان بزرگ منظم شد. پس از آنکه کراکو در حریق سال ۱۵۹۵ سوخت، ورشو به جای آن پایتخت لهستان شد. ورشو، علی رغم هجومها و تاراج‌های متوالی، بسیار زود یک مرکز تجارتی و فرهنگی شد. یک بار در ۱۶۵۵ و بار دیگر در ۱۶۵۶ در زمان کارل X، و بار سوم در ۱۷۰۲ در زمان کارل XII موقتاً به دست سوئدیها افتاد؛ در ۱۷۹۲ و ۱۷۹۴ روسها آن را اشغال کردند؛ و در تقسیم سوم لهستان (۱۷۹۵) به تصرف پروس در آمد. در ۱۸۰۶ ناپلئون I آن را آزاد ساخت، و پایتخت مهیندوکنشین ورشو و مقر دیتی شد (۱۸۱۲) که استقرار مجدد لهستان را اعلام کرد. ولی در ۱۸۱۳ به دست روسها افتاد، و در ۱۸۱۵ پایتخت مملکت اسماً مستقل لهستان مرکزی شد، که کنگره‌ی وین به دربار سلطنتی واگذار کرد. ورشو مرکز اصلی شورش ناموفق (۱۸۳۰) لهستان علیه تسلط روسها بود. در ۱۹۱۵ آلمانها آن را اشغال کردند. در نوامبر ۱۹۱۸ سپاهیان لهستانی آن را آزاد کردند و پایتخت کشور بازیافته‌ی لهستان اعلام داشتند. دفاع موفقانه‌ی لهستانیها از ورشو، تحت رهبری ژنرال م. وگان، روسها را در جنگ روس و لهستان عقب نشاند (۱۹۲۰). در ۱۹۲۶ ورشو صحنه‌ی کودتای نظامی مارشال پیلسودسکی بود، که حکومت دیکتاتوری را در لهستان برقرار کرد. در جنگ II آلمانها ورشو را در اشغال خود در آوردند (۱۹۳۹–۴۵)، و سکنه‌ی آن را تحت فشار و شکنجه قرار دادند. در ۱۹۴۰ آلمانها محله‌ی یهودیان ورشو را مجزا کردند، که در ۱۹۴۲ ح ۵۰۰٬۰۰۰ نفر جمعیت داشت؛ به انتقام شورشی که در این محله روی داد (فوریه‌ی ۱۹۴۳)، آلمانها ح ۴۰٬۰۰۰ نفر از یهودیان را که از نبرد جان سالم به در برده بودند به قتل رساندند؛ هنگامی که ورشو به وسیله‌ی نیروهای شوروی آزاد شد (ژانویه‌ی ۱۹۴۵) فقط ۲۰۰ تن از یهودیان باقی مانده بودند. از اوت تا اکتبر ۱۹۴۴، نیروهای مقاومت زیرزمینی لهستانی، برای نجات ورشو با سپاهیان آلمانی جنگیدند؛ و هنگامی که جنگ به اوج شدت خود رسیده بود، ارتش شوروی هیچ گونه دخالتی نکرد. آلمانها، به دنبال موفقیت خود، ساکنین ورشو را بیرون راندند و شهر را ویران کردند. تصمیم بعد از جنگ برای ابقای ورشو به عنوان پایتخت، بازسازی در مقیاس عظیمی را ایجاب کرد. قسمت کهنه‌ی شهر (از قرون وسطی)، با کلیسای جامع قرن ۱۴م آن، از نو به صورت اصلی ساخته شد. از بناهای معروف ورشو کلیسای صلیب مقدس، کلیسای بانوی ما، کلیسای قدیس کارملیت (قرن ۱۷م)، چند کاخ زیبا، و بناهای یادبود کوپرنیک و آ. میتسکیویچ میباشد. ورشو، که مرکز فرهنگی و فکری لهستان است دارای مؤسسات تعلیمات عالیه، شامل دانشگاه ورشو (تأسیس ۱۸۱۸)، و آکادمی علوم است. شهر دارای چند کتابخانه و موزه نیز میباشد.

ورشو[3] (varšō)، نام آلیاژهای گوناگون مس، روی، و نیکل، که گاهی شامل سرب و قلع نیز میباشد. آلیاژی است به رنگ نقره‌ای سفید که سه عنصر اصلی سازای آن، مس و روی و نیکل با نسبتهای زیر آن را تشکیل میدهند: مس از ۵۰ تا ۶۱٫۶ درصد، روی از ۱۹ تا ۱۷٫۲ درصد، و نیکل از ۳۰ تا ۲۱٫۱ درصد. این نسبتها در آلیاژهای تجارتی همیشه مشخص است. ورشو به خاطر سختی و مقاومتش در مقابل خوردگی، برای تهیه‌ی ظروف غذاخوری، و سیمهائی که باید حرارت زیاد تحمل کنند به کار میرود. یک شیمیدان صنعتی آلمانی، به نام ارنست آوگوست گایتنر[4] (ernst ägust gäytner؛ ۱۷۸۳–۱۸۵۲) آن را کشف کرد (اوایل قرن ۱۹م).

ورشو، پیمان[5]، پیمانی برای دفاع مشترک که در ۱۹۵۵ در ورشو میان کشورهای آلبانی، آلمان شرقی، بلغارستان، چکوسلواکی، تجشه، رومانی، لهستان، و مجارستان به امضا رسید. این پیمان را به عنوان اتحادی اعلام کردند که در مقابل پیمانهای پاریس برای تجدید تسلیحات آلمان غربی بسته شدن آن ضرورت داشته است. مدت این پیمان ۲۰ سال، و در آن قید شده است که اگر نظام امنیت دسته‌جمعی میان شرق و غرب اروپا برقرار شود، این پیمان ملغی خواهد بود. در ۱۹۶۸ آلبانی ازاین پیمان اخراج شد. به موجب این پیمان، کشورهای امضا کننده دارای فرماندهی نظامی مشترکی میشدند، و واحدهایی ازنیروهای اتحاد جماهیر شوروی در سرزمینهای کشورهای امضا کننده مقیم میشد. در آغاز سال ۱۹۸۰ تعداد نیروهای نظامی این پیمان بالغ بر ۳٬۷۵۰٬۰۰۰ تن بود.

منظور اصلی پیمان تثبیت قدرت و تقویت حضور شوروی در کشورهای وابسته بود. بولگانین و خروشچف مخصوصاً در تحکیم این پیمان می‌کوشیدند. با نیروهای همین پیمان بود که شورشهای سال ۱۹۵۶ لهستان و مجارستان، و نیز شورش سال ۱۹۶۸ چکوسلواکی در هم کوبیده شد.

ورفل[6]، **فرانتس** (frants verfel)، ۱۸۹۰–۱۹۴۵، نویسنده، شاعر، و درامنویس اتریشی؛ متولد پراگ. در پراگ، لایپزیگ، و هامبورگ علم آموخت، در جنگ I شرکت کرد. ورفل اصولاً شاعری است غنائی، و وابسته به مکتب امپرسیونیسم. وی با اخلاق و افکار جامعه‌ی عصر خود به مبارزه برخاست، و مکتب رمانتیسم را مورد حمله قرار داد. وی فلسفه‌ی برادری انسانها و رازوری خود را به صورت شعر و درام و داستانهای حماسی و غنایی بیان کرده است. علاوه بر چند دیوان شعر، این آثار از اوست: درامهای آواز بز (۱۹۲۱)، بولس در میان یهودیان (۱۹۲۶)، ملکوت خدا در بوهم (۱۹۳۰)، داستانهای وردی (۱۹۲۴)، و خواهران و برادران نشایل (۱۹۳۱). پس از روی کار آمدن نازیها در آلمان وی آن کشور را ترک گفته در کشمت مسکن گزید، و هم در آنجا چشم از جهان فروبست. در این کشور شهرت وی بیشتر به‌سبب رمان چهل روز در موسی داغ (۱۹۳۴) و ترانه‌های برنادوت (۱۹۴۱) است که از آن فیلم سینمایی هم تهیه شد.

ورق (varaq)، اصطلاح برای یک تکه کاغذ به اندازه‌ی اصلی که از کارخانه بیرون آمده است، و آن را در زبانهای فرنگی از لغت فولیو (folio) گرفته‌اند. در کتابشناسی و نسخه‌شناسی ورق به هر ورق کتاب که دو صفحه است اطلاق میشود و در نسخ شرقی که آنها را از راست به چپ مینویسند صفحه‌ی دست چپ هر ورق را غالباً به نشان "A" یا "ر" (رو) و صفحه‌ی دست راست را به "B" یا "پ" (پشت) میشناسانند. به جای اینکه عده‌ی صفحات نسخه‌ی خطی را نشان دهند، عده‌ی ورقهای آن را شماره میکنند.

ورق الخیال: ← بنگ.

ورقله (varqala) یا **ورگله**[7] (vargla)، شهر و واحه (در ۱۹۶۸ جم ۱۸٬۲۰۶)، ش الجزایر. شهر

(۱) bankruptcy (۲) Warsaw (۳) German silver (۴) Geitner (۵) Warsaw Treaty (Organization)
(۶) Werfel (۷) Wargla; Ouargla

مرکز یک واحه‌ی پرآب است که در محل تقاطع چندین راه کاروانرو صحرای افریقا واقع است. ورقله دارای نخلستانی است که بیش از ۵۰۰٬۰۰۰ درخت بارور دارد. میدانهای نفتی حاسی مسعود در نزدیکی آن است. حد سال 1000، محل سکونت خوارجی (← خوارج) شد که از کشورهای اسلامی مجاور به آنجا گریخته بودند. کشورشهری شد که از قرن ۱۶م به ترکان عثمانی خراج میپرداخت. در ۱۸۵۳ به تصرف فرانسویان در آمد. موزه‌ای از زندگی صحرائی دارد. نیز← ولایات صحرائی.

ورقة ابن نوفل (varaqat 'bne năfal)، فت ۱۲ هق، حکیم عرب از خاندان قریش در دوره‌ی جاهلیت، و پسر عم حضرت خدیجه همسر حضرت محمد ص پیغمبر اسلام. پیش از اسلام از بتپرستی دست کشید و به دین مسیحی در آمد و به خواندن کتابهای ادیان پرداخت. اوایل دوران نبوت را درک کرد ولی به زمان دعوت نرسید. در خبر است که چون نخستین وحی در کوه حراء بر پیغمبر نازل شد، پیغمبر هراسان نزد خدیجه آمد و او را آگاه کرد، و خدیجه با حضرت محمد ص به نزد ورقه که پیر و کور شده بود رفتند، و چون او از داستان وحی باخبر شد گفت، "ای برادرزاده، این همان ناموسی است که خدا بر موسی فرو فرستاد، کاش جوان میبودم، کاش در آن زمان که قبیله‌ات تو را بیرون میکنند زنده باشم". و پیغمبر گفت، "آیا ایشان مرا بیرون میکنند؟" گفت، "آری هیچ کس نیست که چیزی چون تو بیاورد و با او دشمنی نکنند؛ اگر روز دعوت تو بباشم، سخت به یاری تو بس خواهم خاست". ورقه شعر میسرود و در شعر از روش حکیمان پیروی میکرد.

بعضی از مورخان او را در شمار اصحاب پیغمبر آورده‌اند.

ورقه و گلشاه (varaqe va golšāh)، داستان عاشقانه‌ای بر اساس داستان عروة ابن حزام و عفراء (← عفراء) که در ادبیات فارسی تحریرهای مختلف دارد و چند شاعر به منظوم کردن آن پرداخته‌اند. قدیمترین منظومه‌ای که در سرگذشت عشق این دو سروده شده، منظومه‌ی ورقه و گلشاه عیوقی است که از شاعران عهد غزنوی است و این منظومه را در بحر متقارب سروده، و یکی از نخستین منظومه‌های عاشقانه‌ای است که در ادب فارسی سروده شده و به طور کامل امروز در دسترس ماست.

ورقه و گلشاه تهران در ۱۳۴۳ در چاپ و منتشر شده است.

ورقه‌ی سهم[1] (varaqeye sahm)، سندی که دلالت میکند بر سهیم بودن صاحب آن در مالکیت یک شرکت. ورقه‌ی سهم ممکن است عادی یا ممتاز باشد. به اوراق سهام ممتاز منافع مقطوعی تعلق میگیرد، ولی صاحبان اوراق سهام عادی فقط از باقیمانده‌ی منافع، پس از وضع بهره‌ی سهام ممتاز، استفاده میکنند. دارندگان سهام عادی حق رأی در اداره‌ی امور شرکت را دارند.

ورک (varak)، ده (جمعا ۵۱۱)، دهستان الموت، بخش معلم کلایه، شهرستان قزوین، ۲۵ کیلومتری جش معلم کلایه، کوهستانی و سردسیر است. آبش از رود محلی تامین میشود.

ورکات (varkāt)، ده (جمع ۵۰۰)، دهستان لاشار، بخش بمپور، شهرستان ایرانشهر، ۶۰ کیلومتری ج بمپور، کنار راه شوسه بمپور ـ چاه‌بهار، کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش برنج، غلات، ذرت، و خرما میباشد.

ورکمن[2]**، فنی بولک** (feni bulək wĕrkmən)، ۱۸۵۹–۱۹۲۵، بانوی کوهنورد امریکائی. در ۱۸۸۱ با ویلیام هانتر ورکمن (wilyām hāntər، ۱۸۴۷– ۱۹۳۷)، که پزشکی معروف بود ازدواج کرد، و همراه وی به سفر در اروپا، شمال افریقا، و خاورمیانه پرداخت، و از یخچالهای هیمالیا و قراقروم نقشه برداری کرد. در چند مسابقه‌ی کوهنوردی به ارتفاعهای 6'100 متر از حریفان سبقت جست. در ۱۹۰۶ با صعود بر قله‌ای در کشمیر (به ارتفاع 7'100 متر) صاحب بهترین رکورد کوهنوردی زنان جهان شناخته شد. ورکمن هشت سفرنامه نوشته از جمله، در دنیای یخ هیمالیا (۱۹۰۰)، قلل و یخچالهای تون‌کون (۱۹۰۹)، در تابستان در بیغوله‌های یخی قراقرم شرقی (۱۹۱۷)، و غیره.

ورکوه (var.kuh)، دهستان (جمع 1'705 سش ۱۳۴۵ هش)، ش بخش چقلوندی، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، دارای ۱۴ آبادی. کوهستانی و سردسیر است.

ورکه‌زنه (varkazana؛ پارسی باستان)، نام یکی از ماهها در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی ارهسمنو و اکتبر و نوامبر فرنگی.

ورکی (varaki)، ده (جمع 1'098 سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کلیجان رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ ۴۰ کیلومتری ج ساری. کوهستانی و جنگلی است. رود تجن مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، و عسل است.

ورگا[3]**، جووانی** (jovānni vĕrgā)، ۱۸۴۰–۱۹۲۱، داستانویس و نمایشنامه نویس ایتالیائی، متکاتانیا (سیسیل). در فلورانس و میلان به تحصیل پرداخت، و اولین آثار خود را در شهر اخیر نوشت. وی از تحصیل علم حقوق دست کشید و به ادبیات پرداخت. چند داستان عشقی به سبک رئالیستهای فرانسوی نوشت. آخرین آثارش، که به سبکهای گوناگون نوشته شده، با سادگی و دقت محض مشخص است. گرچه در ابتدا شهرتی نیافت، بتدریج معروف شد تا آنجا که امروزه یکی از برجسته‌ترین نویسندگان اروپای معاصر شمرده میشود، و در ردیف فلوبر و زولا قرار میگیرد. از آثار مهمش سوار روستائی (۱۸۸۰)، داستانهای روستائی (۱۸۸۳)، و ماسترودون زوالدو (۱۸۸۹) را میتوان ذکر کرد.

ورگان، پل: ← فلاورجان.

ورگلان[4]**، هنریک** (henrik vergelān)، ۱۸۰۸–۴۵، نویسنده و میهنپرست نروژی. از قهرمانان آزادی و دموکراسی و همکاری بین‌المللی بود و سخت برای تعلیم و تربیت عمومی و اصلاحات تلاش میکرد. شخصیت برجسته و وطنپرستی افراطی او سبب شد که با اختلافات و مشاجرات شدید رو به رو شود. در زمان حیاتش به عنوان نابغه‌ی ادبی نروژ شناخته میشد، و مدتها پس از مرگ وی هنوز نفوذ و تأثیر او محسوس بود. اشعار ورگلان نمایشگر شور و شوق او نسبت به انسان و طبیعت است. از جمله‌ی آنها است، آفرینش، انسان، و مسیح (۱۸۳۵) که شعر درامی مطولی است که در آن کمال مطلوب‌های آزادیخواهانه در زمینه‌ای اساطیری بیان شده است؛ یهودی (۱۸۴۲) و زن یهودی (۱۸۴۴) که در آنها از درخواست پذیرفته شدن یهودیان در نروژ حمایت کرده است. در حماسه‌ی درامی او، به نام ناخدای انگلیسی (۱۸۴۴) که در آخرین بیماری خود آن را تألیف کرده بود، هدف نهائی خویش را که آزادی نوع بشر است بیان کرده است.

ورگله، شهر و واحه، ← ورقله.

ورگهان (vargahān)، دهستان (جمع ۳'۵۰۶ سش ۱۳۴۵ هش)، جش بخش هوراند؛ شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۴ آبادی. رود قره‌سو مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، برنج، و پنبه است. مرکزش، **ورگهان** (جمع ۹۳۲ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۳۱٫۵ کیلومتری جش هوراند است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد.

ورگیلد: ← دیه.

ورگیلیوس مارو، پوبلیوس: ← ویرژیل.

ورلن[5]**، پول** (pol verlen): ۱۸۴۴–۹۶، شاعر فرانسوی، متمس. با انتشار دو دیوان پارناسی (← پارناسیان) منظومه‌های غم‌انگیز (۱۸۶۶) و جنگهای شورانگیز (۱۸۶۹) شهرتی به دست آورد و چهره‌ی برجسته‌ای از جهان ادب آشفته‌ی پاریس شد. ازدواج ورلن با بدبختی به پایان رسید، و وی با شاعر جوان مورد حمایتش، رمبو، به انگلستان و بروکسل رفت. زندگی این دو با یکدیگر، هنگامی که ورلن با تیراندازی رمبو را زخمی کرد، پایان یافت و ورلن مدت ۲ سال در بلژیک زندانی شد. در زندان به مذهب کاتولیک گروید و چند قطعه شعر دینی عالی سرود که در مجموعه‌ای به نام حکمت (۱۸۸۱) انتشار یافت. دیوان رومانسهای بی‌کلام (۱۸۷۴) او نیز از همین دوره است و ورلن در این اشعار به عنوان یکی از نخستین سمبولیستها (← سمبولیست) جلوه‌گر میشود. ارج نهادن به حوادث و مناظر حسی پیش پا افتاده‌ی زندگی، همراه با مالیخولیا و وارستگی کاذب دکادانها، از مشخصات شعر ورلن است، ولی سادگی خاص خود ورلن بیشتر جالب توجه است. در سراسر دوران انحطاط آخر عمرش، که با فقر و مستی و بی‌بند و باری همراه بود، ورلن درستی و بی‌تزویری آشفته‌ی خود را حفظ کرد. سابق بر این و به همین نزدیکی (۱۸۸۴) و توازی (۱۸۸۹) شاید بهترین اشعار دوران اخیر زندگی او بوده باشد. از میان آثار نثری او مهمتر از همه شعرای ملعون (۱۸۸۴) است که در آن به صورت خلاصه از پیروان سمبولیست خود، مخصوصاً مالارمه و رمبو، سخن گفته. شعر ورلن، در ترجمه، بسیاری از

(۱) stock (۲) Workman (۳) Verga (۴) Wergeland (۵) Verlaine

اصالت (و حالت خروج از متعارف) الفاظ و موسیقی کلامی خود را از دست میدهد.

ورمال (varmāl)، ده (جمع ۱٬۲۷۴ نسم ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیب‌آب، بخش پشت‌آب و شیب‌آب، شهرستان زابل، استان بلوچستان و سیستان، ۸کیلومتری غ سه‌کوهه. رود هیرمند مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است. از صنایع دستی گلیمبافی و قالیچه‌بافی دارد.

ورمانت[1] (vērmānt)، ۱۴مین ایالت (۲۴٬۸۸۷ کمم؛ در ۱۹۷۰ جم ۴۴۴٬۷۳۲)، لش کشمت. کرسی آن مانتپیلیر[2] (māntpiliər) و از شهرهای دیگرش برلینگتن و راتلند است. از ل به کبک، از ش به رود کنکتیکت و از غ جزئاً به دریاچه‌ی شامپلن محدود است. شغل عمده‌ی اهالی تهیه‌ی لبنیات است. ماشینسازی و صنایع کاغذسازی و نساجی نیز دارد. نخستین سفیدپوستی که به اینجا گام نهاد شامپلن بود، و این ناحیه مدتی بین ایالات نیو همپشر و نیو یورک متنازع فیه بود تا در ۱۷۷۷ ورمانت استقلال خود را اعلام داشت. در ۱۷۹۱ جزء ایالات (آزاد) کشمت پذیرفته شد. در سالهای اخیر جلب سیاحان یکی از منابع مهم عایدات این ایالت شده است.

ورم پستان، در دامپروری، مرضی که بر اثر عدم رعایت بهداشت و آلوده شدن پستان به میکروبهای مختلف ایجاد و موجب تولید حرارت و درد و تورم پستانها و تغییر خواص شیر میشود.

ورم حنجره: ← لارنژیت.

ورمر[3]**، یان** (یا **یوهانس**) (yān, yohānes vermer)، ۱۶۳۲–۷۵، نقاش ژانر و منظره‌ساز هلندی، متولد و مقیم دلفت. به نام ورمرِ دلفتی (delfti) و همچنین یان (یوهانس) وان در ورمر نیز معروف بود. در ۱۶۵۳ به تشکیلات صنفی نقاشان پذیرفته شد که دو بار ریاست آن با او بود. در زمان حیات کوتاهش بسیار کم شهرت یافت، و تا یک قرن پس از آن نیز آثارش در بوته‌ی فراموشی ماند یا اشتباهاً به نقاش دیگری نسبت داده میشد. اکنون در میان بزرگترین استادان نقاشی هلندی جای دارد و به عنوان بزرگترین نقاشی که با رنگ کار کرده است شناخته میشود. موضوعهای طرف توجه او ساختن تصاویر داخل اطاقها و غالباً همراه با صورت یک زن تنها بوده است. در این تصاویر کوچک، با آنکه موضوع آنها چندان برجستگی ندارد، ورمر چندان صفا و لطف شاعرانه و شکوهمندی اجرا به کار برده است که هنوز کسی بر آن پیشی نگرفته. هیچ نقاشی نتوانسته است عالیتر از او درخشندگی رنگهای آبی یا زرد، تلألؤهای مرواریدگون، و درجات گوناگون نور منعکس‌شده را چنان مجسم کند که همه‌ی این خصوصیات در یک ترکیب بسیار منظم جایگزین شده باشد. در مورد تصاویر بلورین و آینه‌وار وی، گفته‌اند که او از دستگاه نورشناختی خاص، مثلاً یک اطاق تاریک، مدد میگرفته است. ورمر بر روی هر کار خود مدتها وقت صرف میکرد، و به همین جهت تعداد آثار او اندک است و به بهای زیاد معامله میشود. تنها ۴۰ تابلو را میتوان با قطعیت به او نسبت داد، که از این جمله است دختر شیردوش و نامه (در ← موزه‌ی رایکس)؛ آرتیست و مدل (وین)؛ منظره‌ی دلفت (لاهه)؛ سرباز و دختر خندان (۱۶۵۷؛ مجموعه‌ی فریک، نیو یورک)؛ زن جوان و کوزه‌ی آب (موزه‌ی متروپلیتن)؛ دختر جوان با یک فلوت (گالری هنر واشینگتن)؛ و کنسرت (ح ۱۶۶۰–۶۵؛ موزه‌ی گاردنر، بستن).

ورمز، نام انگلیسی شهر ورمس، آلمان.

ورمس[4] (vorms)، انگلا **ورمز** (wērmz) شهر (در ۱۹۷۰ جم ۷۶٬۶۹۷)، راینلاند-پفالتس، آلمان غربی، بر رود راین. دارای کارخانجات گوناگون، و مرکز صادرات شراب راین است. در ۱۴ ق‌م به دست رومیان افتاد؛ یکی از اسقفنشین‌های اولیه، و پایتخت اولین مملکت بورگونی (قرن ۵م) شد. تا ۱۸۰۳ اسقفها به عنوان امرای امپراطور مقدس روم بر بعضی نواحی آن حکومت میکردند. خود شهر در ۱۱۵۰ اولین شهر آزاد امپراطوری شد. در ۱۷۹۷ ضمیمه‌ی فرانسه، در ۱۸۱۵ جزء هسن-دارمشتات، و پس از جم II ضمیمه‌ی راینلاند-پفالتس شد. در این جنگ بیش از نیمی از آن منهدم شد. ورمس صحنه‌ی وقایع مهم تاریخی بوده است. شورای کلیسای ورمس (۱۰۷۶) خلع پاپ گرگوری VII را اعلام کرد. کنکوردای ۱۱۲۲ (← ورمس، کنکوردای) موافقتی بود که میان پاپ کالیکستوس II و امپراطور هانری V برای پایان دادن به مجادله بر سر خلعت‌پوشان به عمل آمد. امپراطور حق نصب اسقفها و رهبانان را به پاپ داد ولی حق مخالفت با انتخاب کاردینالهائی را که با آنها موافق نبود برای خود حفظ کرد. ←

دیت ورمس (۱۵۲۱)، که به فرمان امپراطور شارل V تشکیل شد، به مسائلی چند، از جمله موضوع مذهب نوظهور لوتر رسیدگی کرد. لوتر با حصول تأمین جانی به دیت آمد، و طی مباحثات طولانی با علمای دینی از نظریات خود عدول نکرد. پس از چند روز بحث، در ۲۶ آوریل، به وی امر شد که شهر را ترک گوید. این مجلس اختلاف میان کلیسای کاتولیک رومی و عقاید اصلاح‌طلبان را تشدید کرد.

ورمس[4]**، دیت** (diete vorms)، ۱۵۲۱، بزرگترین دیت امپراطوری که در ورمس، آلمان، تشکیل شد. در ژانویه ۱۵۲۱ توسط امپراطور شارل V افتتاح شد. از جمله‌ی مسائل مورد بحث در آن رسیدگی به رفتار تمردآمیز لوتر بود. شارل مجبور شد لوتر را به دیت احضار کند، که وی در ۱۶ آوریل در آن حضور یافت، و از او خواستند که از تعلیمات خود که پاپ آنها را محکوم کرده بود دست بردارد. لوتر پس از یک روز مهلت جواب رد داد. مدت یک هفته علمای دین با او به مباحثه نشستند ولی سودی نداشت. بنا بر روایات، لوتر دفاع خود را در ۱۸ آوریل با این جمله به پایان رسانید، "من بر سخن خود ایستاده‌ام. نمیتوانم کار دیگری کنم. خدا مرا یاری میکند. آمین". عاقبت امپراطور که بحث را بیحاصل میدید، به لوتر فرمان داد که از شهر خارج شود. با فرمان ورمس (۲۵ مه) رسماً او را از حقوق مدنی محروم کردند، و این خود سبب تقویت اصلاح دینی شد.

ورمس، کنکوردای[5] (konkordāye vorms)، توافقی که در ۱۱۲۲ میان پاپ کالیکستوس II و امپراطور هانری V برای پایان دادن به کشمکش بر سر خلعت‌پوشان برقرار شد. بنا بر مواد این توافقنامه، امپراطور انتخاب آزاد اسقفها و کشیشها را تضمین کرد و از اینکه انگشتری و عصائی به عنوان نماد وظایف روحانی به آنان اعطا کند چشم پوشید. در مقابل، پاپ به این تسلیم شد که هانری در آلمان در انتخاب حضور داشته باشد و پیش از اجرای تشریفات ارتسام، انتخاب شدگان را به وظایف و حقوق غیر دینی ایشان بگمارد. در بورگونی و ایتالیا، این حق پس از ارتسام برای امپراطور شناخته شده بود. سازشی که با این کنکوردا میان دو قدرت دینی و دنیائی ایجاد شد، پایه و اساس همه‌ی کنکوردهای پس از آن بود. کنکوردای ورمس در اولین ← شورای لاتران تأیید شد.

ورمقان (varmaqān)، ده (جم ۵۱۰)، دهستان فعله‌گری، بخش حومه‌ی شهرستان سنقر، استان پنجم (کرمانشاهان)، ۳۶ کیلومتری ش سنقر. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. از صنایع دستی زنان قالیچه‌بافی، جاجیم، و پلاس‌بافی است.

ورملاند[6] (vermländ)، ولایت (۱۹٬۴۰۸ کمم؛ جم ۲۹۱٬۲۵۶) غ سوئد مرکزی، ل دریاچه‌ی وترن، بر مرز نروژ. قسمت عمده‌ی ایالت تاریخی ورملاند را شامل است. ناحیه‌ی زراعتی است؛ استخراج و ذوب آهن؛ کالاهای چوبی و صناعت کاغذ دارد. مرکزش کارلستاد و شهرهای مهمش کریستینهامن[7] (kristinehāmn) و آرویکا[8] (arvikā) است.

ورم مفصل[9] یا **ورم بند** (varame mafsel, band)، التهاب و دردناکی مفصل [= بند] که معمولاً با گرمی و سرخی همراه است. این وضع ممکن است نتیجه‌ی عفونت (مثلاً سوزاک، سل، تب روماتیسمی)، ضربدیدگی، آسیب‌دیدگی عصب، افزایش یا کاهش عمل غده‌های درونریز، یا انحطاط و ضعف حاصل از سالخوردگی بوده باشد. علت ورم مفصل روماتیسمی، که از همه‌ی اشکال آن بیشتر شیوع دارد، هنوز شناخته نشده است. زنان بیش از مردان در معرض آن واقع میشوند. ورم مفصل روماتیسمی بیشتر میان سالهای ۲۵ و ۵۰سالگی عارض میشود، ولی گاه در کودکان نیز بروز میکند. ورم مفصل استخوانی، که شکل شایع دیگر آن است، بر اشخاص مسن فربه عارض میشود. کورتیزون و آث‌ت‌ه (هورمون استخراج‌شده از غده‌ی نخامی مقدم) در درمان ورم مفصل سودمند است، ولی غالباً عوارض نامطبوع همراه دارد. ئیدروکورتیزون و فنیلبوتازون، که هر دو از وابسته‌های شیمیائی کورتیزون هستند، نیز در درمان ورم مفصل به کار میروند. رژیم غذائی که از حیث چربی غنی ولی از حیث مواد قندی یا نشاسته‌ای فقیر باشد،

(۱)Vermont (۲)Montpelier (۳)Vermeer (۴)Worms (۵)Worms, Concordat of (۶)Värmland (۷)Kristinehamn (۸)Arvika (۹) arthritis

توصیه میشود. نقرس نیز نوعی ورم مفصل است.
ورم ملتحمه[1] (varame moltaheme)، التهاب ملتحمه (پرده‌ی شفاف و نازکی که روی چشم و سطح داخلی پلکها را میپوشاند). اشکال مختلف آن ناشی از میکروبهای مختلف است، مانند ورم ملتحمه‌ی سوزاکی، ناشی از گونوکوک (← سوزاک)، یا درد چشم ناشی از باسیل موراکس و غیره.
ورمنجه، چشمه، کرمانشاه، ← میاندربند، دهستان، کرمانشاه، استان پنجم.
ورمیلیی[2]، **پیترو مارتیره** (pietro mārtire vermilyi)، ۱۵۰۰–۶۲، مصلح دینی پروتستان ایتالیائی که به نام پیترو مارتیره نیز خوانده میشود. به فرقه‌ی کاتولیک رومی آوگوستینیان پیوست، و به عنوان عالم و خطیب دینی مقام مهمی پیدا کرد. در نایل تحت تأثیر مصلح دینی اسپانیائی، خوان د والدس[3] (xuān de vāldes؛ ح ۱۵۰۰–۴۰) قرار گرفت و به بد دینی متهم شد، و مدتی او را از موعظه کردن منع کردند. در ۱۵۴۱ به ریاست دیر شهر لوکا منصوب شد و در میان گروهی از مصلحان دینی معروف به لوکائیان عنوان مرکزیت پیدا کرد. ورمیلیی به ترویج تعلیمات پروتستانها پرداخت و چون تهدید به حبس شد، به پیز، سویس، و ستراسبورگ گریخت. به دعوت کرنمر اسقف اعظم انگلستان به آن کشور رفت و از ۱۵۴۷ تا بازگشت مذهب کاتولیک در ۱۵۵۳ استاد دانشگاه آکسفرد بود. سپس به عنوان استاد به ستراسبورگ بازگشت و بعد از آن به استادی الاهیات در زوریخ منصوب شد (۱۵۵۶)، که تا زمان مرگ همین سمت را داشت. در مجمع مشترکی از پروتستانها و کاتولیکها، که برای اتحاد این دو مذهب در پواسی[4] (puāsi؛ شهری در ل فرانسه) تشکیل شد (۱۵۶۱) و حاصلی نداشت، وی از نمایندگان مذهب پروتستان بود. آثار وی زیاد خوانده میشد و در تأسیس الاهیات پروتستان سهم عمده داشت.
ورن، نام اوستائی گیلان.
ورن[5]، **ژول** (jūl vern)، ۱۸۲۸–۱۹۰۵، داستانویس فرانسوی، پدر داستانهای علمی تخیلی جدید، متولد نانت. پس از پایان تحصیلات متوسطه‌ی خود در نانت، برای تحصیل علم حقوق به پاریس رفت. بسیار زود به تئاتر علاقه پیدا کرد، و اشعاری برای اوپرتها سرود (۱۸۴۸–۵۰). چندسالی میان پرداختن به شغلی یا به تئاتر مردد ماند، ولی پس از ۱۸۶۳ به علم و جغرافیا علاقه پیدا کرد و یک رشته داستانهای تخیلی علمی نوشت که در آنها به صورت عجیبی بسیاری از پیشرفتهای علمی و فنی قرن ۲۰م پیشبینی شده است. آثار او رواج فراوان یافت، و تا زمان مرگش بیش از ۵۰ جلد از رمانهای علمی او انتشار پیدا کرد. از جمله‌ی این آثار است: پنج هفته در بالون (۱۸۶۳)، مسافرت به مرکز کره‌ی زمین (۱۸۶۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۷ هش)، از زمین تا کره‌ی ماه (۱۸۶۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران) بیست هزار فرسنگ زیر دریا (۱۸۷۰؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش)، سفر به دور دنیا در هشتاد روز (۱۸۷۳؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش)، جزیره‌ی اسرارآمیز (۱۸۷۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش)، و میشل استروگوف (۱۸۷۶؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۵ هش). از بسیاری از آثار او نمایشنامه و فیلم ساخته‌اند که هنوز هم، مخصوصاً برای نوجوانان، جالب توجه است.
ورنادسکی[6]، **ولادیمیر ایوانوویچ** (vlādimir ivānovic vernādski)، ۱۸۶۳–۱۹۴۵، دانشمند روسی. روش اندازه‌گیری سن احجار و سنگهای معدنی را بر اساس میزان رادیوآکتیویته ابداع کرد. تحقیقاتی در کانشناسی، ژئوشیمی (علم تغییرات شیمیائی و ترکیب قشر زمین)، و همشکلی عناصر کرده است. کار عمده‌ی آزمایشگاهیش تحقیق در باره‌ی نقش کهسازواره‌ها در فرایندهای زیستشیمیائی در قشر زمین بوده است. مؤسس و اولین رئیس آکادمی علوم اوکرائین بود (۱۹۱۸).
ورنامخواست (varnāmxāst)، ده (جه ۵٬۴۸۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان آیدغمش، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۸ کیلومتری جنوب فلاورجان. زاینده‌رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و برنج است. به اصطلاح محل به این ده غلامخواست میگویند.
ورنده، ده، ساری، ← گرمابرود.
ورنر[7]، **آبراهام گوتلوب** (ābrāhām gotlob verner)، ۱۷۵۰–۱۸۱۷، زمینشناس آلمانی. در ۱۷۷۵ استاد آکادمی کانشناسی فرایبورگ شد، و با کوشش او این مدرسه به صورت یکی از مدارس عمده‌ی آلمان در آمد. در قسمت آخر قرن ۱۸م، ورنر یکی از برجسته‌ترین چهره‌ها در تحقیقات مربوط به سنگها و کانیها بود. وی نخستین کسی است که سنگها را به صورت علمی طبقه‌بندی کرده است. بنا بر نظریه‌ای از او، که به نپتونیسم[8] (neptunism) معروف است، زمین در ابتدا اقیانوسی از آب بوده، و قسمت عمده‌ی خشکیهای کنونی نهشتهای این اقیانوس است. با آنکه قسمت عمده‌ی نظریه‌ی ورنر از اعتبار افتاده است، زمینشناسی از لحاظ تطبیق گاهشماری در تشکیل سنگها و تعریفات دقیق وی، بسیار از او بهره برده.
ورنر[9]، **آلفرد** (älfred verner)، ۱۸۶۶–۱۹۱۹، شیمیدان سویسی. از ۱۸۹۳ در دانشگاه زوریخ تدریس میکرد. با تحقیقاتی که در ارتباط زنجیری اتمها در مولکول به عمل آورد، و در بسط مطالعات ایزومرها اهمیت شایانی داشت، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۳ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
ورنر، قانون: ← ورنر، کارل آدولف.
ورنر[10]، **کارل آدولف** (kārl ādolf verner)، ۱۸۴۶–۹۶، زبانشناس دانمارکی. کتابدار دانشگاه هاله و استاد زبانهای اسلاوی دانشگاه کپنهاگ بود. شهرتش به **قانون ورنر** است که، بنا بر آن، تبدیل صامتها در زبانهای ژرمنی نتیجه‌ی الگوهای تبدیل در وضع تکیه‌گاههای واژه در زبان مادر بوده است. نیز ← قانون گریم.
ورنکش (varankeš)، ده (جه ۲٬۰۱۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بروانان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۵کیلومتری ل‌ش ترکمن چای. محصولاتش غلات و حبوبات است.
ورنه: ← طبقه، در جامعه‌شناسی.
ورنه[11]، **امیل ژان اوراس** (emil jān orās verne)، ۱۷۸۹–۱۸۶۳، پسر آ. ش. ه. ورنه، یکی از بزرگترین نقاشان فرانسوی در موضوعهای نظامی قرن ۱۹م. متولد پاریس. بیشتر به تزیینات در اطاق کونستانتین در کاخ ورسای و به تابلوی دفاع از سنگر در کلیشی (لوور) شهرت دارد. نقاش رسمی ناپلئون III شد.
ورنه[11]، **آنتوان شارل اوراس** (ānтuān šārl orās verne)، ۱۷۵۸–۱۸۳۵، معروف به کارل ورنه، نقاشی فرانسوی، پدر ا. ژ. ا. ورنه؛ متولد بوردو. در دوره‌ی امپراطوری ناپلئون I، با ترسیم صحنه‌های لشکرکشی ایتالیا و نقاشیهای نبرد مارنگو (ورسای) و بامداد اوسترلیتز، به شهرت رسید. در دوره‌ی بازگشت خاندان بوربون به عنوان نقاش برای چاپ سنگی و نیز همچون نقاش سازنده‌ی تصاویر سگ و اسب و مناظر شکار معروف بود.
ورنه[11]، **کلود ژوزف** (klod jozef verne)، ۱۷۱۴–۸۹، نقاش فرانسوی؛ متولد آوینیون. از پدرش، آنتوان ورنه، که نقاشی تزیینی بود تعلیم گرفت، و سپس برای تکمیل معلومات خود به رم رفت و در آنجا شهرت یافت. در ۱۷۵۳ به پاریس احضار شد و شاه او را مأمور کرد تا مجموعه‌ی نقاشیهای بنادر مشهور فرانسه را بسازد، که ۱۴ تابلو (لوور) از آنها را به پایان رسانید. آ. ش. ا. ورنه پسر او بود.
ورنی[12] (verni)، محلول صمغ یا رزینهای طبیعی یا مصنوعی در روغن (ورنی روغنی، روغن جلا) یا در حلالی فرّار (ورنی فرّار)، که در معرض هوا میخشکد و پرده‌ی نازک سخت و معمولاً براقی تشکیل میدهد. برای تزیین یا حفظ سطوح به کار میرود، و ممکن است شفاف یا نیمه‌شفاف یا رنگین باشد. برای ساختن ورنیهای روغنی، صمغ یا رزین سختی را که معمولاً ترشح گیاهی سنگواره‌شده است، در روغنی (عموماً روغن بزرک) حل میکنند و آن را با حلال فراری چون تربانتین رقیق میسازند. ورنیهای فرار را از حل کردن صمغها یا رزینهای نرم مانند شلاک، مصطکی (← پسته)، و سندروس در حلال فراری چون الکل، بنزن، استون، یا تربانتین میسازند. رنگ مینائی ورنیی است که رنگیزه‌ای به آن افزوده باشند. لاکر را ممکن است از حل کردن یکی از مشتقات سلولوز در حلالی فرار یا، چنانکه در خاور دور معمول است، از ورنی طبیعی که از شیره‌ی بعضی از درختان به دست میآید بسازند. اسامی ورنیهای مختلف، بر حسب مورد استعمال یا ماده‌ای که در آنها به کار رفته، چنین است: ورنی زرورق‌چسبانی ژاپونی، ورنی کالسکه‌سازی، ورنی صحافی، ورنی سرّاجی، ورنی عایق، ورنی عکاسی،

(۱) conjunctivitis (۲) Vermigli (۳) Valdes (۴) Poissy (۵) Verne (۶) Vernadsky (۷) Werner (۸) neptunism (۹) Werner (۱۰) Verner (۱۱) Vernet (۱۲) varnish

لاک الکل، و روغن جلای نقاشی. ورنی را از زمانهای قدیم میشناختند. تابوت مومیائیهای مصری را با خمیری از حل کردن رزین در روغن و گرم گرم به کار بردن آن میپوشاندند. استعمال دیگر قدیمی آن در پوشاندن تابلوهای نقاشی بوده است. نیز ← روزین.

ورنیه[1] (vernie)، اسبابی که به وسیله‌ی آن دقت اندازه‌گیری با یک مقیاس مستقیم یا منحنی زیادتر میشود، و کسرهائی از تقسیمات مقیاس را میتوان خواند. این اسباب تشکیل یافته است از یک مقیاس فرعی (B)، مستقیم الخط یا منحنی، که میتواند بر روی مقیاسی ثابت (A) بلغزد. تقسیمات B به اندازه‌ی کسری که صورتش همیشه ۱ و مخرجش معمولاً 10 است، از تقسیمات A کوچکتر است. اگر مقیاس بزرگ (A) به میلی‌متر تقسیم شده باشد، و طول ورنیه (B) ۹ میلی‌متر و عده‌ی تقسیمات آن 10 باشد، هر یک از این تقسیمات ۹/10 میلیمتر خواهد بود. در صورتی که 0 ورنیه بر تقسیم m مقیاس اصلی منطبق باشد، تقسیمات ۱ و ۲ و ۳ و ... و ۹ و 10 آن به ترتیب از تقسیمات m+1 و m+2 و m+3 و... و m+9 و m+10 مقیاس اصلی به اندازه‌ی 1/10 و 2/10 و 3/10 و... و 9/10 و 10/10 میلیمتر عقب هستند. چون ورنیه را به اندازه‌ی ۱ و ۲ و ۳ و... و ۸ و ۹ و 10 دهم میلی‌متر جلو ببرند، تقسیمات ۱ و ۲ و ۳ و ... و ۸ و ۹ و 10 آن متوالیاً در برابر تقسیمات m+1 و m+2 و m+3 و... و m+8 و m+9 و m+10 مقیاس اصلی قرار خواهد گرفت؛ بر عکس، اگر تقسیم pم ورنیه منطبق با تقسیمی از مقیاس اصلی باشد، 0 آن به اندازه‌ی p دهم میلیمتر از تقسیمی از مقیاس اصلی که مقدم بر آن است جلوتر است؛ بالاخره اگر تقسیمات pم و (p+1)م ورنیه در یک فاصله‌ی مقیاس اصلی قرار گیرند، صفر آن کمی بیشتر از p دهم و کمی کمتر از (p+1) دهم میلیمتر پیش از تقسیم مقدم بر آن واقع میشود.

وقتی که منظور اندازه گرفتن ضخامت جسمی باشد، آن را میان دو شاخه‌ی اسباب قرار میدهند و ورنیه را چندان جا به جا میکنند تا جسم درست میان دو شاخه قرار گیرد (شکل). تقسیماتی که بر روی مقیاس اصلی پیش از 0 ورنیه است تعداد سانتیمترها و میلیمترها یا، چنانکه در شکل آمده، اینچها و $\frac{1}{10}$ های اینچ را نشان میدهد. اگر 0 ورنیه درست مقابل یکی از تقسیمات مقیاس اصلی قرار گیرد، ضخامت جسم همان عددی است که بر روی مقیاس اصلی خوانده میشود؛ اما اگر، چنانکه در شکل دیده میشود، چنین نباشد، درجه‌ای از ورنیه را جستجو میکنیم که بیش از دیگر درجه‌ها مقابل یکی از درجات مقیاس اصلی است؛ این درجه تعداد $\frac{1}{100}$ های تقسیمات مقیاس اصلی است، که در شکل مورد نظر ۷ و بنا بر این ضخامت جسم 1,5 (تقسیمات بر روی مقیاس اصلی) بعلاوه‌ی 0,07 (تقسیمات ورنیه)، یعنی 1,57 اینچ میباشد.

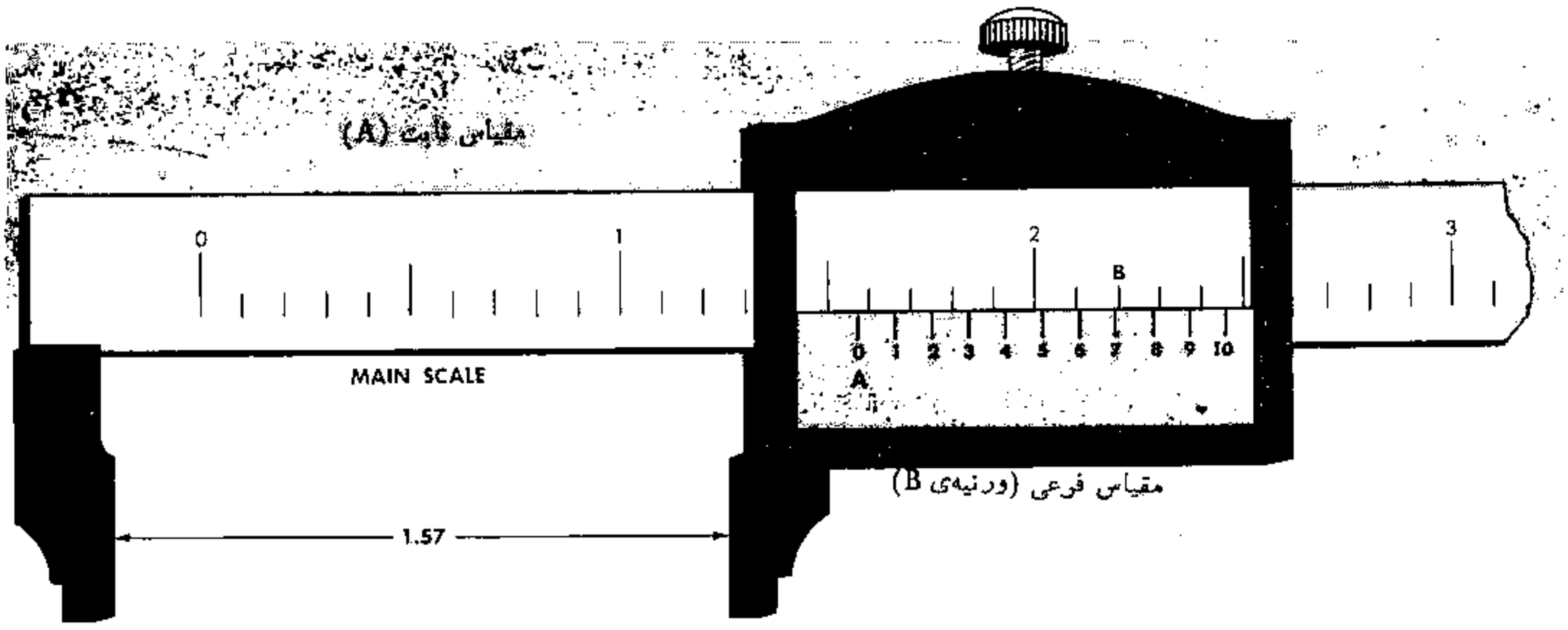

ورنیه از پیر ورنیه (pier؛ ۱۵۸۰—۱۶۳۷) ریاضیدان فرانسوی نام گرفته است که طرز کار این اسباب اختراعی خود را در کتاب ساختمان و مورد استعمال و خواص کوادران جدید ریاضی (۱۶۳۱) بیان کرده است.

ورنیه، پیر: ← ورنیه.

ورو‌ای[2]**، آلبرت** (ālbert vervāy)، ۱۸۶۵—۱۹۳۷، شاعر هلندی؛ مت آمستردام. نخستین اشعار او آهنگدار و طبیعی و تخیلی بوده و نفوذ وردزورث در آنها مشاهده میشد؛ اشعار متأخرش ناموزون و پیچیده بود. ورو‌ای عقیده داشت که نقش شعر آن است که همچون نیروئی اجتماعی عمل کند، و در نشریه‌اش، به نام نهضت (۱۹۰۵—۱۹)، و همچنین در مقام استادی ادبیات هلندی در لیدن (۱۹۲۴—۳۵)، به اشاعه‌ی نظریه‌های خود میپرداخت.

وروس[3]**، لوکیوس آورلیوس** (lukius ārelius verus)، ۱۳۰—۱۶۹، امپراطور (۱۶۱—۱۶۹) روم به اتفاق مارکوس آورلیوس؛ مت رم. به اتفاق سردارانش، خاصه ← آویدیوس کاسیوس فاتحانه با بلاش III اشکانی جنگیده (۱۶۲—۱۶۵) ارمنستان را گرفت.

وروشمارتی[4]**، میهالی** (mihāly vërëšmār-ti)، ۱۸۰۰—۵۵، شاعر مجار، یکی از بزرگترین شعرای مجارستان. زبان جدیدی در شعر به وجود آورد و خصوصیات مکتبهای ملی و کلاسیک را در اشعارش با هم درآمیخت. در خارج کشورش به خاطر غنائیات میهنی، خصوصاً ندا (۱۸۳۷)، شهرت دارد. حماسه‌های ملی او مشتمل است بر ارلان (۱۸۲۵) و دو کاخ مجاور (۱۸۳۱). وروشمارتی چند درام و آثار انتقادی دارد، و هزار و یک شب و آثار شکسپیر را ترجمه کرده است. در ۱۸۳۰ به عنوان اولین عضو آکادمی مجار ـ که همین سال تأسیس شده بود ـ انتخاب شد.

وروشیلوف[5] (vorošilof)، روسی واراشیلوف (vārāšilof)، شهر (در ۱۹۷۰ حه 128'000)، ج سرزمین کرانه‌ای، جمشس، در شرق دور سیبریه؛ ملتقای راه آهن ماوراء سیبریه و راه آهن شرقی چین. در ۱۸۹۸ بنا شد. کارخانه‌های تصفیه‌ی قند، موتورسازی، و ماشینهای کشاورزی دارد. تا ۱۹۳۵ **نیکولسک‌اوسوریسکی**[6] (nikolsk-ussuriski) نام داشت، بعداً تا ۱۹۵۷، وروشیلوف نام یافت، و از آن پس نامش **اوسوریسک**[7] است.

وروشیلوف[8]**، کلیمنت یفرموویچ** (kliment yefremovic vorošilof)، روسی واراشیلوف، ۱۸۸۱—۱۹۶۹، فیلد مارشال شوروی؛ مت اوکرائین. در ۱۹۰۳ در کارخانه‌ی کشتیسازی لوگانسک کار میکرد. در ۱۹۰۴ عضو حزب بولشویک لوگانسک شد. در ۱۹۰۷—۱۴ در زندان و تبعید بود، و مکرر از زندان گریخت. در ۱۹۱۸ فرماندهی دسته‌ی جریک را در جنگ با آلمانها و دفاع از اوکرائین را در مقابل حملات دنیکین به عهده داشت. در ۱۹۲۵—۴۰ کمیس دفاع بود.

---

(۱)vernier (۲)Verwey (۳)Verus (۴)Vörösmarty (۵)Voroshilov (۶)Nikolsk-Ussuriiski (۷) Ussurisk (۸)Voroshilov

در ۱۹۳۵ فیلد مارشال شد. در جنگ II دفاع از لنینگراد را به عهده گرفت. در ۱۹۴۳ در کنفرانس تهران شرکت جست. در ۱۹۴۵–۴۷ رئیس شورای نظارت در مجارستان، در ۱۹۴۶–۵۳ معاون نخست‌وزیر، و در ۱۹۵۳–۶۰ صدر هیئت رئیسه‌ی شورای عالی تجشب بود. تألیفات متعددی در باب نیروهای مسلح شوروی دارد.

وروشیلوفگراد، شهر، اوکرائین، ← لوگانسک.

وروکیو[1]، **آندرئا دل** (verrok-kio)، ۱۴۳۵–۸۸، پیکرتراش و نقاش فلورانسی، نام اصلیش آندرئا دی میکله چونی[2] (di mikele di cone). از چهره‌های برجسته‌ی اوایل دوره‌ی رنسانس، که کارگاه او در فلورانس مرکزی برای کارآموزی هنرمندان جوان بود. بسیاری از آثار نقاشی او از میان رفته است. یکی از بازمانده‌های آنها، تابلوی تعمید مسیح (اوفیتسی)–در ترسیم آن لئوناردو داوینچی دستیار وی بوده –، بخوبی چیره‌دستی او را نشان میدهد. در ترسیم نقاشی محراب پیستویا، لورنتسو دی کردی دستیار او بوده است. دیگر از آثار او است: توبیاس و فرشته (گالری ملی، لندن) و حضرت مریم و کودکش (گالری ملی، لندن؛ برلین). اغلب کارهای پیکرتراشی وروکیو بر جای مانده است. در این هنر، نخستین کارآموزی او زیر دست دوناتلو صورت گرفت. از قدیمترین کارهای او در این زمینه است؛ دیرباوری قدیس توماس (اورسانمیکلیه)، و یک شمعدان مفرغی که برای قصر سیگنوریا (در سینا) ساخته بود. در ۱۴۷۲ سنگ گورهای پیرو وجووانی دِ مدیچی (سان لورنتسو) را حجاری کرد. در همین زمان پیکره‌ی زیبای کودک با یک دلفین و نقش برجسته‌ی داود را ساخت. در ح ۱۴۸۰ به ونیز رفت تا به ساختن مجسمه‌ی سوار بر اسب ب. کولئونی مشغول شود. وروکیو طرح سهمگینی برای صورت این فرمانده ریخت که تا پس از مرگش قالبگیری نشد. نمونه‌هائی از کارهای مفرغی او در موزه‌ی متروپلیتن، نیو یورک، و دو مجسمه از جولیانو و لورنتسو د مدیچی در گالری ملی هنر واشینگتن موجود است.

ورون، پیمان[3] (vervan)، ۱۵۹۸، پیمان صلح میان فرانسه و اسپانیا که به وسیله‌ی نمایندگان هانری IV فرانسه و فیلیپ II اسپانیا در شهرک ورون، ولایت ان، فرانسه، به امضا رسید (۲ مه‌ی ۱۵۹۸). این پیمان با وادار ساختن اسپانیا به خارج کردن نیروهای خود از فرانسه، و در نتیجه سلب حمایت خود از اتحادیه‌ی کاتولیک اسپانیائی، به جنگهای مذهبی فرانسه پایان داد.

ورونا[4] (veronā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۶۳٬۵۸۹)، ونسی، مرکز ایالت ورونا، لش ایتالیا، کنار رود آدیجه. مرکز مهم کشاورزی و صنعتی است، و نمایشگاههای بین‌المللی کشاورزی در آن تشکیل میشود؛ و نیز مقر اسقف است. قرار گرفتن ورونا بر کنار شاهراه ← گردنه‌ی برنر به اروپای مرکزی، از زمان رومیان به این شهر اهمیت بازرگانی و سوق الجیشی بخشیده است. آغاز تأسیس این شهر ناشناخته است، ولی پیش از آنکه در ۸۹ ق‌م به تصرف رومیان در آید، ماندگاه مهمی بوده است. در زمان هجوم قبایل ژرمنی به ر‌م، اودوآکر آن را دژ مستحکم خود ساخت، و تئودوریک بیشتر اوقات در آنجا اقامت داشت. ورونا که زمانی از دوکنشینهای لومباردها و سپس از کنتنشینهای فرانکها بود، در قرن ۱۲م به صورت کمون آزاد در آمد، و با کمونهای دیگر ونیز اتحادیه‌ی ورونائی را تشکیل داد (۱۱۶۴) و سپس (۱۱۶۷) بر ضد امپراطور فردریک به ← اتحادیه‌ی لومباره پیوست. اتلینو دا رومانو از ۱۲۲۶ تا ۱۲۵۹ بر این شهر فرمانروا بود. کشمکش میان گوئلفها و گیبلین‌ها، که در قرون ۱۳م و ۱۴م به این شهر آسیب فراوان رسانید، در داستان رومئو و ژولیت تجسم یافته است. خاندان گیبلینو دلا سکالا (gibellino della skālā) در ۱۲۷۷ خاوندان ورونا بودند؛ در زمان ← کان فرانچسکو دلا سکالا این شهر به اوج قدرت خود رسید. جانشینان وی بتدریج متصرفات خود را از دست دادند، و عاقبت در ۱۳۸۷ ورونا به تصرف میلان در آمد. کشور ونیز در ۱۴۰۵ این شهر را مسخر کرد. دوره‌ی تسلط ونیزیان (۱۴۰۵–۱۷۹۷) روزگار خوشی برای ورونا بود. در دوره‌ی رنسانس، از ورونا معمارانی همچون فرا جووانی جوکوندو[5] (frā jovānni jokondo؛ ۱۴۳۳؟–۱۵۱۵) و م. سامیکلی (sāmmikeli؛ در جلد اول به صورت سانمیکلی آمده که باید بدین صورت اصلاح شود)، و نقاشانی همچون پیزانلو و پ. ورونزه برخاستند و به تزیین شهر خود و نیز شهر ونیز پرداختند. در قرن ۱۹م، اتریش، که در آن زمان بر ونیز فرمان میراند، ورونا را مهمترین دژ خود در ل ایتالیا قرار داد. پس از پایان یافتن تسلط اتریش در نتیجه‌ی جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶)، ورونا به کشور ایتالیا پیوست. در جنگ II این شهر، به علت وضع سوق الجیشی خود، سخت در معرض بمباران متفقین قرار گرفت (۱۹۴۴–۴۵) و آسیب فراوان دید. هنگام عقب‌نشینی آلمانها نیز بار دیگر در معرض خرابی واقع شد و آلمانها ۹ پل آن را که بر روی رود آدیجه بسته شده بود خراب کردند (آوریل ۱۹۴۵) که از این جمله پونته دلا پیترا [(ponte dellā pietrā)، = پل سنگی] از دوره‌ی رومیان و پونته سکالیجرو از ۱۳۵۴ بود. کلیسای جامع به سبک رمانسک (قرون ۱۲م–۱۵م) نیز بسختی آسیب دید. با این همه، هنوز در ورونا آثار معتبر باستانی وجود دارد، از این جمله است یک آمفی‌تئاتر رومی (که جز کولوسئوم از همه‌ی آمفی‌تئاترهای دیگر بزرگتر است) که اکنون برای اجرای اپرا از آن بهره‌برداری میشود؛ تالار شهرداری قرن ۱۲م؛ قلعه‌ی عظیمی از قرن ۱۴م؛ و قصر لودجا دل کونسیگلیو (lodjā del konsiglio) از دوره‌ی رنسانس.

ورونا، کنگره‌ی[6] (veronā)، ۱۸۲۲، آخرین کنفرانس اروپائی که بنا به مقررات اتحاد چهارگانه (۱۸۱۴)، در ورونا، ایتالیا، تشکیل شد (اکتبر–دسامبر ۱۸۲۲). مسئله‌ی عمده‌ی مورد بحث آن شورش اسپانیا بر ضد فردیناند VII بود، و کنگره تصمیم گرفت که سپاهیانی از فرانسه، در زیر فرمان اتحاد مقدس، این شورش را فرو نشانند. این تصمیم مورد اعتراض وزیر امور خارجه‌ی انگلستان، ج. کنینگ قرار گرفت، و به شکاف فزاینده‌ای میان بریتانیای کبیر و قدرتهای دیگر انجامید.

ورونزه[7]، **پائولو** (pāolo veroneze)، ۱۵۲۸–۸۸، نقاش ایتالیائی، از مکتب ونسیائی؛ نامش پائولو کالیاری[8] (kāliāri) بود، و از آن جهت به ورونزه [= ورونائی] شهرت یافت که در ورونا به دنیا آمده بود. وی که زیر دست چندتن از نقاشان کوچک محلی تعلیم گرفته بود، بیشتر از جولیو رومانو و مخصوصاً تیتین تأثیر پذیرفت. در ۱۵۵۳ در ونیز بود و به هنر اختصاصی خود که استفاده‌ی بیدریغ از رنگ بود آغاز کرد. هنرمندی او بزودی شناخته شد. مأموریت یافت که بر سقفهای کاخ دوکی نقاشی کند، و مجالس عمر و جوانی و مرا در حال تقدیم هدایا به ونیز را نقاشی کرد. نقاشیهای وی آکنده از چهره‌هائی است که به صورتی مواج در طرحی فضائی به هم آمیخته است. پیچیدگی روش نقاشی خاص او در بسیاری از کارهایش در کلیسای سان سباستیان مشهود است. با کشیدن منظره‌ها، صحنه‌های اساطیری، و چهره‌پردازیها، ورونزه یکی از اصیلترین نمونه‌های ⇐ پندارپردازی را به کمال رسانید. ورونزه بیشتر به ساختن صحنه‌های اعیاد دینی شهرت دارد که آنها را به صورتی کاملاً دنیائی مجسم ساخته است که از این جمله است عشای ربانی در عموای (لوور)، ازدواج در قانا (۱۵۶۲؛ لوور)، و بزم در خانه‌ی فریسیان (ح ۱۵۷۰؛ میلان). در این صحنه‌ها وی به تأکید تمام شکوه رنگ و اسراف در نمایش چیزهای فرعی را جلوه‌گر ساخته، و خوراکیهای موجود در مجلس مهمانی و آراستگی لباس درباریان را بوضوح بیان کرده است، و در مجالس وی تصاویر سربازان و نوازندگان و اسبها و سگها و میمونها و بناهای باشکوه مشاهده میشود. در ۱۵۷۳ ورونزه را به تهمت اینکه در تابلوی نقاشی بزم در خانه‌ی لاوی (اکنون در آکادمی، ونیز) چیزهای مخالف دین آورده است، او را به محکمه‌ی تفتیش عقاید فرا خواندند؛ شجاعانه از خود دفاع کرد، ولی از او خواستند که جزئیات "موهن" را در نقاشی خود تغییر دهد. در ۱۵۷۶ یکی از مشهورترین آثار خود، هنک عفت اثوروپه، را ساخت که اکنون در کاخ دوکی نگاهداری میشود. پس از آتشسوزی سال ۱۵۷۷ برای بازسازی کاخ دوکی استخدام شد و در آن نقاشیهای بسیار عالی خود، پیروزی ونیز و حکومت با عدل و صلح ونیز را ساخت. ورونزه در میان بزرگترین نقاشان تزیینی ونیز جای دارد. هماهنگی رنگ و زمینه‌های غنی کارهایش او را در زمره‌ی بزرگترین نقاشانی قرار میدهد که با رنگ سر و کار داشته‌اند. بعضی از کارهای او در موزه‌های امریکا موجود

(۱)Verrocchio (۲)Di Michele Cioni (۳)Vervins, Treaty of (۴)Verona (۵)Giocondo (۶)Verona, Congress of (۷)Veronese (۸)Caliari

است، ونوس و مارس (موزه‌ی متروپلیتن)، دو نقاشی نمادی (مجموعه‌ی فریک، نیو یورک)، خانمی با دخترش (گالری هنر والتر، بالتیمور) و آفرینش حوا (انستیتوی هنر، شیکاگو).

ورونوف[1]، **سرژ** (serj voronof)، ۱۸۶۶-۱۹۵۱، جراح فرانسوی؛ متولد روسیه. در ۱۸۹۷ در فرانسه به تابعیت فرانسه در آمد، و در جنگ I در بیمارستانهای نظامی جراحیهای جالب‌توجهی انجام داد. مدیر آزمایشگاه جراحی کولژ دو فرانس بود (از ۱۹۲۱)، و در آنجا پیوند غدد حیوانات (مخصوصاً میمون) را برای اصلاح نقصان تیروئید اطفال و جوان ساختن پیران عملی کرد.

ورویه[2] (vervie)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۳٬۵۸۷)، ایالت لیژ، بر رود ودر[3] (vedr)، ش بلژیک. فراورده‌های فلزی و منسوجات دارد. در نزدیکی آن سد ژیلپ، بزرگترین مخزن آب بلژیک، واقع است.

ورهارن[4]، **امیل** (emil verhāren)، فنسه وارن (verāren)، ۱۸۵۵-۱۹۱۶، شاعر بلژیکی-فلاندری که آثار خود را به زبان فرانسوی نوشته است. عشق شدید وی به اصلاحات اجتماعی، متوالیاً، در صورتهای گوناگون جلوه‌گر شده است، در تنفر نسبت به انسانها، همچون در دیوان شعر ناتورالیستی فلاندریها (۱۸۸۳)، در بدبینی نسبت به رشد صنعتی شدن شهرها، همچون در دهکده‌های دروغین و شهرهای از هر سو در حال گسترش (هر دو ۱۸۹۵)؛ و بالاخره در ستایش از روی خوشبینی انرژی انسان، همچون در اشعار غنائی نیروهای آتشفته (۱۹۰۲) و شکوه چندجانبه (۱۹۰۶). دوره‌ای از ناآرامی مالیخولیائی زندگی شاعر، که در آن به سفر در اروپای باختری پرداخت و مدتی دراز در لندن گذراند، در آثار شعری سمبلیستی او منعکس شده است—شبها و ویرانیها (هر دو ۱۸۸۸) و شعله‌های سیاه (۱۸۹۱). یک اثر سمبلیستی نیز در اشعار عاشقانه دارد — ساعتهای روشن (۱۸۹۶)، ساعتهای بعد از ظهر (۱۹۰۵)، و ساعتهای شامگاه (۱۹۱۱). برجسته‌ترین اثر درامی او که آمیخته‌ای از نظم و نثر است، هلن اسپارت (۱۹۱۲) است. اشعار وی که در بالهای سرخ جنگ آمده، نمایشگر اعتراض سخت او علیه جنگ است.

وریا: ← بیریه.

وریتره، در دین آریائی، ← اهی.

وریذ: ← سیاهرگ.

وریس[5]، **هوخو دو** (huxo dē vris)، ۱۸۴۸-۱۹۳۵، گیاهشناس هلندی؛ متولد هارلم. وی، با استفاده از روش تجربی برای تحقیق در فرایند تکامل، راه تازه‌ای برای تحقیق و مطالعه در تکامل گشود. تحقیق وی در تغییرات ناپیوسته، مخصوصاً در پامچال شب، او را به اکتشاف مجدد (۱۹۰۰) قانون وراثت مندل و به تکمیل نظریه‌ی موتاسیون رهبری کرد؛ نتایج این تحقیقات در دو کتابش، نظریه‌ی موتاسیون (۱۹۰۱) و پرورش گیاه (۱۹۰۷) آمده است. وی معتقد بود که موتاسیون عمده‌ترین راهی است که از آن راه، در جریان تکامل، انواع تازه به وجود میآید، و اینکه هر صفت تغییرپذیر در یک واحد فیزیکی تنها جلوه‌گر میشود. وریس استاد (۱۸۸۱—۱۹۱۸) دانشگاه آمستردام بود و یک باغ آزمایشی در هیلورسوم (← نوردهولاند) تأسیس کرد.

وریسیمو[6]، **اریکو لوپس** (eriku lupes verissimu)، ۱۹۰۵— ۷۵، نویسنده‌ی برزیلی. کتاب ادبیات برزیلی را در ۱۹۴۵ به زبان انگلیسی تألیف کرد. شناخته‌ترین داستانش چهارراهها (۱۹۳۵؛ ترجمه‌ی انگلیسی ۱۹۴۳) است. از آثار دیگر او دو تحقیق در باره‌ی فرهنگ امریکای شمالی و مکزیکو (۱۹۵۷؛ ترجمه‌ی انگلیسی ۱۹۶۰) است.

وَرین (vareyn)، ده، دهستان پشت گدار، شهرستان محلات، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۸ کیلومتری ل محلات. محصولاتش غلات، بنشن، صیفی، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. از ۲ محل تشکیل شده است که در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ آبادی با نامهای ور علیا (vare olyā؛ جم ۸۳۷) و ور سفلی (vare soflā؛ جم ۵۳۱) آمده است.

ورینداب[7] (vrindāban) یا **برینداب** (brindāban)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۹٬۴۷۵)، غ ایالت اوتار پرادش، هند. افسانه‌های مربوط به جوانی کریشنا، خدای هندوان، به این شهر مربوط میشود. ح ۱٬۰۰۰ زیارتگاه دارد که مهمترین آنها معبد سرخ کریشنا است. تا ۱۹۴۸ نام شهر بریندابن بود. در جلد اول به صورت بریناون ارجاع شده که باید بدین صورت اصلاح شود.

ورینگفوس، آبشار، نروژ، ← **هاردانگرفیورد**.

ورینیگینگ[8] (veriniging) یا **فرینیخینگ** (ferinixing) [آفریکانس، ← اتحاد]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۶۹٬۵۵۳)، ترانسوال، ل‌ش اف ریقای جنوبی، بر رود فال. از مراکز صنعتی، و فراورده‌های عمده‌اش آهن، فولاد، لوله و آجر است. میدانهای طلا در نزدیکی آن است. شهر در ۱۸۹۲ تأسیس شد. پیمان ورینیگینگ (مه‌ی ۱۹۰۲)، که به ← جنگ بوئرها خاتمه داد، در اینجا تدوین و در پرتوریا امضا شد.

وریوس فلاکوس: ← فستوس.

وزارت، در تاریخ ایران، عالیترین مراتب دولتی، و عنوان منصب و مقام رسمی وزیر و به اصطلاح مشاور و معاون و مدبّر مسئول در دستگاه خلیفه و سلطان. گویند در دوره‌ی اسلامی وزارت از عهد عباسیان آغاز شد و ابوسلمه‌ی خلال که از طرف خلیفه سفاح عنوان وزیر آل محمد یافت، بنا بر مشهور، اولین‌کس بود که در اسلام به این عنوان شهرت یافت. در دوره‌ی برامکه مقام وزارت رونقی یافت، و وزرای مزبور چنان تسلط و نفوذ پیدا کردند که هارون‌الرشید، ظاهراً از بیم و وحشت، به نکبت و سقوط آنان اقدام کرد. پس از آن، مقام وزارت در نزد خلفا به تفاوتِ قدرت و ضعف آنها تفاوت یافت، و عاقبت با ضعف مقام خلافت وزارت نیز اسمی بی مسمی و بازیچه‌ی امیرالامرا و ترکان شد. با ظهور سامانیان وزارت نیز عنوانی تازه یافت، و وزیر مشاور و مدبر امور مملکت و سلطنت شد، و کسانی مانند ابوعلی بلعمی و ابوجعفر عتبی بدان شغل رونقی تمام دادند، چنانکه در عهد غزنویان نیز کسانی مانند ابوالعباس اسفراینی، و خواجه احمد ابن حسن میمندی، و امیر حسنک وزیر، و خواجه احمد ابن عبدالصمد، با عنوان خواجه‌ی بزرگ، در واقع صاحب تدبیر و مشاور و رئیس و ناظر تمام دیوانها و ادارات به شمار میآمدند. در نزد آل بویه نیز با ظهور ابوالفتح ابن عمید، و مخصوصاً صاحب ابن عباد، وزارت اهمیت تمام یافت، و بعد از صاحب ابن عباد، کلمه‌ی صاحب از عناوین وزارت واقع شد. در اوایل عهد سلاجقه خواجه نظام‌الملک طوسی به آن آبروئی داد و آن را مهمترین مقامات و در واقع بلافاصله بعد از مقام سلطنت و بلکه معادل و نگهدارنده‌ی آن کرد. اما در اواخر عهد سلاجقه وزارت به بیع و شری افتاد و اهمیت آن کاست. در عهد مغول و تاتار نیز وزارت تا حدی جنبه‌ی مشاورت و تدبیر در امور مالی و اداری داشت، و ایلخانان مقتدر و تیمور و اعقاب او آزادی و قدرتی برای وزرای خویش باقی نمیگذاشتند، و فرجام حزن‌انگیز کسانی مانند خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان (← شمس‌الدین جوینی) و رشیدالدین فضل‌الله در آن ایام برای بسیاری از وزرا تکرار شد. در دوره‌ی صفویه وزارت غالباً عنوان مشاور و منشی عالیمقام بود؛ مع ذلک لفظ وزیر اختصاص به شخص اول بعد از سلطان نداشت، چنانکه وزیر اعظم را اعتمادالدوله و وزیر راست میخواندند در حالی که مجلس‌نویس سلطان را وزیر چپ میخواندند. همچنین در مورد عنوان وزیر اصفهان، وزیر مُهْر، وزیر غلامان، وزیر قورچی، وزیر موقوفات، و امثال آنها، وزارت معنی نظارت و منشیگری را داشته است. در دوره‌ی نادر شاه و زندیه نیز وزارت عنوانی نداشته، و وزیر در حکم منشی‌الممالک به شمار میآمده است. در عهد قاجاریه، مخصوصاً از عهد فتحعلی شاه، با ازدیاد روابط با خارجه وزارت مقام و عنوانی دیگر یافت، و القاب اعتمادالدوله و صدر اعظم و شخص اول مملکت در مورد وزیر اعظم اطلاق شد، و سپس کسانی مانند قائم مقام و میرزا تقی خان امیر کبیر بدان شغل رونقی دادند. ناصرالدین شاه قاجار یک بار در ۱۲۷۵ هق به نام مجلس شورای دولتی و بار دیگر در ۱۲۸۸ هق به نام دارالشورای کبری چیزی شبیه به هیئت دولت تشکیل داد، و میخواست شغل وزارت را به صورتی شبیه به آنچه در ممالک اروپا بود در آورد. اما نتیجه‌ی آن با طبع مستبدش سازگار نیفتاد.

عنوان صدراعظم بعداً به رئیس‌الوزراء و متعاقباً به نخست وزیر تبدیل شد.

عده‌ی وزرا و وزارتخانه‌ها در ادوار مختلف در تغییر بوده است. به طوری که در اولین فرمانی که ناصرالدین شاه قاجار صادر کرد (۱۲۷۵ هق) ۶ وزیر مسئول با ۶ وزارتخانه به وجود آمد (وزارت داخله، وزارت خارجه،

---

(۱)Voronoff; Voronov (۲)Verviers (۳)Vesdre (۴)Verhaeren (۵)Vries (۶)Verissimo (۷)Vrindaban; Brindaban (۸)Vereeniging

وزارت وظایف). بعد از فرمان مشروطیت (۱۳۲۴ هق)، اولین کابینه با ۸ وزیر (و ۸ وزارتخانه) معرفی شد (وزارت عدلیه، وزارت مالیه، وزارت خارجه، وزارت داخله، وزارت علوم، وزارت تجارت، وزارت لشکر، وزارت معادن و طرق و شوارع). در آغاز سلطنت رضا شاه کابینه‌ی محمد علی فروغی (۸ آذر ۱۳۰۴ هش) با ۸ وزیر و یک کفیل و ۸ وزارتخانه تشکیل شد (وزارت عدلیه، وزارت داخله، وزارت خارجه، وزارت جنگ، وزارت مالیه، وزارت پست و تلگراف، وزارت فوائد عامه و تجارت، وزارت معارف)، از آن پس باز هم عده‌ی وزارتخانه‌ها تغییر یافته است.

در نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۷ کابینه متشکل بود از ۱۷ وزیر و ۱۷ وزارتخانه، بدین شرح:

۱ – وزارت امور اقتصادی و دارائی (سابقاً مالیه)
۲ – وزارت امورخارجه
۳ – وزارت کشور (سابقاً داخله)
۴ – وزارت کار و اموراجتماعی
۵ – وزارت دفاع (سابقاً وزارت جنگ)
۶ – وزارت فرهنگ و هنر
۷ – وزارت راه و ترابری (سابقاً طرق و شوارع و فوائد عامه)
۸ – وزارت دادگستری (سابقاً عدلیه)
۹ – وزارت آموزش و پرورش (سابقاً علوم، معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه؛ فرهنگ)
۱۰ – وزارت پست و تلگراف و تلفن
۱۱ – وزارت اطلاعات و جهانگردی
۱۲ – وزارت بازرگانی
۱۳ – وزارت کشاورزی و عمران روستائی
۱۴ – وزارت صنایع و معادن
۱۵ – وزارت بهداری
۱۶ – وزارت مسکن و شهرسازی
۱۷ – وزارت علوم و آموزش عالی

ضمناً چند وزیر مشاور (وزیر بدون وزارتخانه) در هیئت دولت شرکت داشتند که از طرف نخست وزیر به پاره‌ای امور در سطوح وزارتی رسیدگی میکنند.

درتاریخ مذکوردربالا ۵ مشاور وجود داشتند بدین شرح:

وزیر مشاور در امور اجرایی
وزیر مشاور و سرپرست اوقاف
وزیر مشاور در امور پارلمانی
وزیرمشاور و رئیس سازمان برنامه وبودجه
وزیر مشاور

وزان[1] (vazzān)، فنس **اوئزان**[2] (uezān)، شهر (در ۱۹۶۰ جم ۲۶٬۲۰۳)، مراکش، ایالت رباط؛ مدفن و مزار عبدالله، شریف وزان، و مرکز پیروان طریقه‌ی طیبیه (طریقه‌ای که مولای عبدالله، از نواده‌های ادریس II مؤسس شهر فاس، در ۱۷۲۷ به وجود آورد). در قرن ۱۵م مورهای رانده‌شده از غرناطه آن را تأسیس کردند. کارهای دستی آن معروف است.

وزر[3] (vezer)، رودی به طول ح ۴۸۰ کم، لغ آلمان. از تلاقی رودهای فولدا و ورا[4] (verā) تشکیل شده، در جهت ل از برمن میگذرد و به دریای شمال میریزد. تمامی آن قابل کشتیرانی است؛ به وسیله‌ی کانالهائی به رودهای راین، امس، و الب متصل شده.

وزرگ فرمدار (vozorg framadār) [= بزرگ فرماندار] در عهد ساسانی به وزیر اعظم و رئیس الوزرا اطلاق میشد. بزرگترین شخص اداری مملکت، بعد از شاه، وزرگ فرمدار یا صدر اعظم بود که لقب هزاربد داشت، و وظیفه‌ی او اداره کردن کشور تحت نظارت شاه بود، ولی اکثر امور را بنا به رأی خود انجام میداد. از این گذشته، هنگامی که شاه در سفر یا در جنگ بود، وزرگ فرمدار نایب‌السلطنه محسوب میشد. مذاکرات سیاسی از جمله‌ی تکالیف او بود، و حتی عنداللزوم فرماندهی سپاه را نیز به عهده میگرفت. پس از او، از لحاظ مقام، سایر رؤسای طبقات و وزرا قرار داشتند. نیز ← ساسانی، تمدن.

وزغ: ← قورباغه.

وزلی (wezli)، ضبط دیگری از اسم انگلیسی وسلی.

وزن [عربی، = سنگینی]، در علم عروض، تناسب و نظمی میان اجزاء سخن موزون، یعنی هجاهای آن (← هجا). در زبان فارسی دو گونه وزن هست. (۱) وزن هجائی (در ترانه‌های عامیانه) که بنیاد آن بر تساوی تعداد هجاها در هر مصراع از شعر است، مانند این ترانه، "دویدم و دویدم – سر کویی رسیدم..." که از مصراع‌های هفت‌هجائی تشکیل یافته است (U _ UUU _ _/_ _ U _ _). پرویز خانلری در تحقیقی که در باره‌ی اوزان ترانه‌های عامیانه‌ی فارسی و سرودها در لهجه‌های محلی کرده است (تحقیق انتقادی در عروض فارسی، و وزن شعر فارسی، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۵ هش) عامل مؤثر دیگری نیز در وزن اشعار هجائی فارسی یافته، و آن تکیه یا ضرب قوی (آکسان) روی یکی از هجاها در پایه‌هائی است (← پایه) که از این هجاها تشکیل میشود. به عبارت دیگر و بنا بر توضیح وی، این هر دو عامل، یعنی کمیت هجاها (که مبنای شعر رسمی فارسی است) و تکیه (← آکسان)، با هم در وزن ترانه‌ها معتبر است و در یکدیگر تأثیر دارند، زیرا که کمیت هجاها در لهجه‌های عامیانه مانند فارسی فصیح ثابت و قطعی نیست، و از همین رو به مناسبت وزن، میتوان هجای درازی را تند و معادل هجای کوتاه تلفظ کرد، و به عکس، هجای کوتاهی را کشیده و معادل هجای دراز تلفظ کرد. اما در مقابل ثابت نبودن کمیت، تکیه در لهجه‌های عامیانه آشکارتر از زبان فصیح فارسی است و، بدین سبب، در وزن ترانه‌ها تأثیر دارد و با تغییر کلی آنها وزن تغییر میپذیرد. مثلاً، ترانه‌ی هجائی بالا وزنی است هفت‌هجائی مرکب از سه پایه، دو پایه‌ی دوهجائی، و یک پایه‌ی سه‌هجائی پس از آنها، و محل تکیه در آنها چنین است:

_ _ U / UU / _ U
_ _ U / _ _ / _ U

(۲) وزن عروضی که بنیاد آن بر تساوی تعداد هجاها و نظم و تناسب میان هجاهای کوتاه و دراز در هر مصراع است، مانند وزن این شعر،

الا ای خمیده سر زلف دلبر
که همرنگ مشکی و همسنگ عنبر

که دوازده‌هجائی و از بحر متقارب است؛ تناسب میان هجاهای کوتاه و دراز آن ۸/۴، و نظم آنها آمدن دو هجای دراز در پی یک هجای کوتاه است که به تناوب تکرار شده، بدین گونه، "U _ _ / U _ _ / U _ _ / U _ _". در حقیقت، اصل هر وزن عروضی در شعر فارسی سلسله‌ای نامحدود از ضربها یا هجاهای کوتاه و دراز است که به حسب نظمی معین در پی یکدیگر آمده باشند، و وزن هر مصراع از شعری، پاره‌ی معین و محدود از سلسله‌ای خاص است. درازترین وزن در شعر فارسی بیست‌هجائی (یا بیست‌ضربتی)، و کوتاهترین وزن ده‌هجائی است.

وزن[5]، نیروی جاذبه‌ی زمین بر اجسام مادی (← جاذبه). آحاد اندازه‌گیری وزن همان آحاد عملی نیرو است (گرم‌وزن، کیلوگرم‌نیرو یا کیلوگرم‌وزن). وزن یک جسم مساوی حاصلضرب جرم آن در شتاب ثقل است، و چون شتاب ثقل از استوا به قطب اندک اندک زیاد میشود، وزن جسم بر حسب عرض جغرافیائی موضع آن تغییر میکند. از لحاظ استعمال علمیِ وزن، باید بین نیروی جاذبه‌ی زمین و منتجه‌ی این نیرو با نیروی مرکزگریزِ ناشی از حرکت وضعی زمین تمیز گذاشت. در هر نقطه‌ی زمین، نیروی جاذبه‌ی زمین تقریباً متوجه مرکز آن است، ولی منتجه‌ی مذکور اندکی از نیروی جاذبه کمتر است، و عموماً متوجه مرکز نیست. نقطه‌ی اثر وزن یک جسم مرکز ثقل آن است.

بنا بر آنچه ذکر شد، هرگاه یک جسم مادی بتواند از تحت تأثیر نیروی جاذبه‌ی زمین خارج شود، دیگر وزن نخواهد داشت؛ به عبارت دیگر به حالت ⇐ بیوزنی در میآید. بیوزنی حالت خاصی است که یک فضانورد در پرواز فضائی مداری بر گرد زمین و در قسمتهای ناشتا‌بیده‌ی همه‌ی پروازهای در فضا احساس میکند. در پرواز مداری بر گرد زمین، بیوزنی زمانی حاصل میشود که جاذبه‌ی گرانشی زمین، که سبب ایجاد احساس وزن برای ما است، درست با نیروی مرکزگریزی که از پرتاب موشک به آن و به شخص فضانورد داده شده، متعادل شود. این دو نیرو در دو جهت مخالف بر جسم اثر میکنند، و چون با یکدیگر برابر شوند، یکدیگر را خنثی میکنند. این کیفیت را بر سطح زمین نمیتوان ایجاد کرد، و در هواپیماهای جت تنها به مدت یک دقیقه در مسیر با گرانش صفر ایجاد میشود. آثار فیزیولوژیائی و روانشناختی در مدت درازی از بیوزنیی که فضانورد در معرض آن واقع شود، هنوز به صورت کامل شناخته نشده است. چنان تصور میشود که اگر این وضع دو هفته دوام داشته باشد، دشواری چندان پیش نمیآید، چه هیچ یک از اعمال بدن انسان برای به کار افتادن نیازی به گرانش ندارد. در بیوزنی احساس امتداد قائم از میان میرود، و هر حرکت

(۱)Wazzan (۲)Ouezzane (۳)Weser (۴)Werra (۵)weight

فیزیکی ممکن است با واکنشهائی همراه باشد که در مقایسه‌ی با استانده‌های زمینی بسیار مبالغه‌آمیز به نظر برسد.

وزن یا **ریتم**[1] (ritm) یا **ضرب**، در موسیقی، یکی از دو عامل مقدماتی موسیقی، که عامل دیگرش صوت و منودی است. وزن در واقع کشش نتها و تشدید آنها را تعیین میکند. زمینه‌ی وزن در قطعه‌ی موسیقی در قرن ۱۲م پیدا شد، و به این انجامید که یک قطعه‌ی موسیقی را به واحدهای متساوی زمانی، به نام "ضرب"، تجزیه کنند. در قرن ۲۰م توجه بدین است که از چند الگوی وزنی متفاوت در یک زمان استفاده شود.

در موسیقی ایرانی ریتمها بیشتر در قالب‌های سه‌ضرب است که انواع مختلف آن ریتمهای ترکیبی متفاوتی مانند ۶/۸، ۹/۸، و ۱۲/۸ را به وجود آورده است.

وزن اتمی[2]، نسبت میان وزن یک اتم از عنصری معین به وزن سبکترین همجای (← ایزوتوپ) کربون، یعنی $C_{۱۲}$. ئیدروژن که سبکترین عناصر است دارای وزن اتمی ۱,۰۰۸ میباشد، یعنی وزن یک اتم ئیدروژن تقریباً ۱/۱۲ وزن یک اتم کربونِ ۱۲ است. سابقاً، یعنی پیش از آنکه جدا کردن همجاهای عناصر میسر شود، اکسیژن ($O_{۱۶}$) عنصر استانده برای محاسبه‌ی اوزان اتمی بود. بعداً، وقتی که $O_{۱۷}$ و $O_{۱۸}$ دو همجای اکسیژن کشف شد و وجود آنها در اکسیژن طبیعی به اثبات رسید، اغلب شیمیدانها باز هم همان وزن استانده‌ی ۱۶ را برای این مخلوط ($O_{۱۶}$، $O_{۱۷}$، و $O_{۱۸}$) قائل شدند و وزن اتمی را نسبت به آن میسنجیدند. از طرف دیگر، فیزیکدانها مقیاسی پذیرفتند که در آن مقدارِ استانده‌ی ۱۶ به $O_{۱۶}$ وابسته بود. این دو مقیاس ح ۲۷۵ جزء از یک میلیون ($\frac{۲۷۵}{۱۰^۶}$) با هم اختلاف داشتند—اختلافی که در کارهای نظری دقیق حایز اهمیت بود. برای رفع این اشکال، در ۱۹۶۲ استانده‌ی فعلی بر اساس $C_{۱۲}$ برقرار شد. چون وزن اتمی نسبت میان اوزان دو عنصر است، نسبت میان جرمهای این دو عنصر نیز خواهد بود، و بنا بر این، **جرم اتمی** نیز خوانده میشود.

وزن ترکیبی: ← وزن هم‌ارز.

وزن رباعی، در علم عروض، ← ترانه، بحر.

وزنسنسکی[3]، **آندری آندریویچ** (ändrey āndreyevic voznesenski)، ۱۹۳۳—
شاعر روس؛ اهل مسکو. وزنسنسکی در مؤسسه‌ی معماری مسکو تحصیل کرد و بعد دوست ب. ل. پاسترناک شد و مورد حمایت وی قرار گرفت. با نشر نخستین اشعارش (۱۹۵۸) مورد توجه عامه واقع شد. در ۱۹۶۳ مبارزه‌ی ضد مدرنیسم دولت جلو نوشته‌های او را گرفت. تدریجاً اشعارش دوباره رواج یافت، اما کارهای درامی او، گرچه محتوای سیاسی نداشت، از گردش خارج شد (۱۹۷۰) و خود او تحت نظر شدید قرار گرفت (۱۹۷۱). شعر وزنسنسکی حاوی زمینه‌ی پردامنه از موضوعهای اساسی و معرفت عمیقی از سنت حماسی روس میباشد.

وزن مخصوص[4]، وزن واحد حجم یک ماده‌ی متجانس، و آن از تقسیم وزن ماده بر حجمش به دست میآید. نیز ← جرم مخصوص؛ چگالی.

وزن مولکولی[5]، جرم یا وزنِ نسبی یک مولکول در مقایسه با وزن (یا جرم) اتم اکسیژن ($O_{۱۶}$). بنا بر این، وزن مولکولی عبارت است از حاصل جمع اوزان اتمی اتمهای سازای مولکول. مثلاً، آب ($H_۲O$) شامل دو اتم ئیدروژن (وزن اتمی ۱,۰۰۸) و یک اتم اکسیژن (وزن اتمی ۱۶) است؛ در نتیجه، وزن مولکولی آب ۱۸,۰۱۶ = (۱۶ × ۱) + (۱,۰۰۸ × ۲)، یا در مولرد عملی ۱۸ است. اگر فورمول یک جسم مرکب تعداد واقعی اتمهای موجود در یک مولکول را نمایش دهد، که معمولاً چنین است، وزن مولکولی وزن فورمولی نیز هست. ولی بعضی ترکیبات، مثلاً نشاسته یا سلولوز، مهمولکول‌هائی هستند که با فورمولهائی اختیاری ($C_۶H_{۱۰}O_۵$ برای نشاسته و سلولوز) مشخص میشوند که فقط تعداد نسبی هر اتم را در مولکول نمایش میدهند. در این گونه موارد، وزن مولکولی وزن فورمولی خاص جسم نیست. اوزان مولکولی ترکیبات فرّار را میتوان با اندازه‌گیری جرم مخصوص بخار آنها به دست آورد. اوزان مولکولی ترکیبات غیر فرار به وسیله‌ی حل کردن آنها در یک حلال مناسب، و تعیین مقدار بالا رفتن نقطه‌ی غلیان یا تنزل نقطه‌ی انجماد محلول (← رالولت، قانون) به دست می‌آید.

وزنه‌برداری[6]، ورزشی که قرنها مورد علاقه‌ی مردم اروپا بوده و از ۱۸۹۶ جزء ← مسابقات اولمپی در آمده است.

وزن هم‌ارز[7] (vazne ham'arz) یا **وزن ترکیبی**[8] یا **عدد متناسب**[9]، هر یک از اوزان تطبیقی عناصر مختلف نسبت به یک عنصرِ مأخذ، که از لحاظ ترکیب و استخلاف دارای یک ارزش شیمیائی هستند. دالتن نخستین کسی بود که اوزان ترکیبی بسیاری از عناصر را تعیین کرد، و در این کار وزن ترکیبی ئیدروژن را واحد قرار داد. چون عده‌ی عناصری که با ئیدروژن ترکیب میشوند نسبةً معدود است، بعداً اکسیژن مأخذ اوزان ترکیبی قرار داده شد، و برای آن وزن ترکیبی ۸ قائل شدند. در نتیجه، برای ئیدروژن وزن ترکیبی ۱,۰۰۸ (یا تقریباً، ۱) به دست آمد. اصطلاح "وزن ترکیبی" در دوره‌ای که هنوز مسئله‌ی وزن اتمی کاملاً به تحقیق نپیوسته بود کمابیش رواج داشت. در حقیقت، وزن هم‌ارز یک عنصر مساوی خارج قسمت وزن اتمی آن است بر ظرفیت شیمیائی آن، که آن را والانس‌گرم[10] (välāns.gram؛ از فنس) نیز میخوانند. مثلاً، وزن اتمی روی ۶۵,۳۸ (بر حسب وزن اتمی ۱۶ برای اکسیژن) است، و چون روی عنصری دو ظرفیتی است، وزن هم‌ارز آن ۶۵,۳۸/۲ یا ۳۲,۶۹ میباشد (بر حسب وزن هم‌ارز ۸ برای اکسیژن). عناصری که دو یا چند ظرفیت شیمیائی دارند دارای دو یا چند وزن هم‌ارز میباشند.

وزن هم‌ارز یک ماده‌ی مرکب وزن مقداری از آن است که تماماً با وزن هم‌ارز عنصری یا ماده‌ای دیگر ترکیب شود. نیز ← هم‌ارز گرمی.

وزوا (vazvā)، دهستان (جمعیت ۵٬۷۴۶ سنه ۱۳۳۵ هش)، بخش خلجستان، شهرستان تفرش، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۲۳ آبادی. وزوا از بلوکات قدیم قم محسوب میشد. به قول زین‌العابدین شیروانی، صاحب کتاب بستان السیاحه، "وزوای ناحیه‌ای است از قهستان قم و محلی است خرم؛ آبش خوشگوار، و هوایش سازگار. گویند ۹ پاره قریه در اوست و باغات فراوان دارد، و آن ناحیه اتصال دارد به ملک تفرش؛ و فواکه سردسیرش به غایت ممتاز است". در بهمن ماه ۱۳۳۶ هش که تفرش به شهرستان تبدیل شد، دهستان وزوا جزء بخش خلجستان از توابع شهرستان تفرش شد.

در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

وزوان (vaz.vān)، ده (جمعیت ۳٬۲۹۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش میمه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۳کیلومتری ج میمه. محصولاتش غلات، سیب زمینی، و میوه است.

وزوای، ناحیه، قهستان قم، ← وزوا، دهستان.

وزوو[11] (vezuv؛ از فنس)، ایتالیائی **وزوویو** (vezuvio)، تنها آتشفشان فعال قاره‌ی اروپا، ج ایتالیا، نزدیک ساحل شرقی خلیج ناپل. ارتفاع مخروط اصلی آتشفشان با هر آتشفشانی تغییر میکند (از ۱۹۵۲ تا کنون ۱٬۱۸۶ متر). قله‌ی دوم آن (ارتفاع ۱٬۱۳۲ متر)، به نام مونته سوما[12] [= کوه سوما] به وسیله‌ی دره‌ای به طول ح ۵ کم از قله‌ی اصلی جدا میشود. تاکستانهای معروف لاکْریما کْریشتی در پای دامنه‌ی حاصلخیز آن قرار دارد. یک راه آهن هوائی (نقاله) تقریباً تا لبه‌ی دهانه‌ی (به قطر ح ۷۰۰ متر) آتشفشان بالا میرود. در دامنه‌ی غربی، در ارتفاع ۶۰۸متری، رصدخانه‌ی زلزله‌شناسی وجود دارد. قدیمترین آتشفشانی این کوه در ۷۹ ب‌م صورت گرفت که دو شهر پومپئی و هرکولانوم را منهدم ساخت. در قرن ۱۸م ۶ بار، در قرن ۱۹م ۸ بار (خصوصاً در ۱۸۷۲)، و در ۱۹۰۶ و ۱۹۲۹ و ۱۹۴۴ فعالیت داشته است.

وزوویو: ← وزوو.

وزی، غده‌ی[13] (vezi)، فنس **پروستات** (prostāt)، غده‌ای که جزئی از دستگاه تولید مثل نرینه است. اندامی است تقریباً به بزرگی شاه بلوط که میان گردن مثانه و ابتدای پیشابراه قرار گرفته و از بافتهای غده‌ای و عضلانی تشکیل شده است. پروستات مایعی قلیائی تولید میکند که همزمان با خروج منی در پیشابراه ترشح می‌

---

(۱) rhythm (۲) atomic weight (۳) Voznessensky (۴) weight density (۵) molecular weight (۶) weight lifting (۷) equivalent weight (۸) combining weight (۹) nombre proportionnel (فنس) (۱۰) valence-gramme (۱۱) Vesuvius (۱۲) Monte Somma (۱۳) prostate gland

شود و به حیات و تحرک نطفه کمک میکند. پروستات در معرض عفونت و سرطان است. و نیز در مردانی که بیش از ۵۰ سال دارند، این غده ممکن است بزرگ شود و گاهی این بزرگی چنان باشد که از فشاری که بر مثانه و پیشابراه وارد میآورد مانع دفع ادرار و سبب بیماری کلیه شود. در چنین حالتی غالباً با عمل جراحی پروستات را بر میدارند.

وزیر[1] (جمعش وزرا یا وزیران)، هر یک از عمال عالیرتبهی قوه مجریه که متصدی مقام وزارت است. نخستوزیر وزرا را انتخاب می‌کند، که هیئت دولت را تشکیل میدهند، و پس از معرفی به شاه، یا رئیس جمهور، به مجلسین، یا مجلس، معرفی میشوند تا رأی اعتماد به دست آورند.

وزرا لوایح قانونی را تهیه و پس از تصویب هیئت دولت برای تصویب به مجلسین (یا مجلس) تقدیم میکنند، و خودشان نیز در مذاکرات مجلسین (یا مجلس) حضور دارند و به ایرادات و پرسشها و استیضاح نمایندگان پاسخ میدهند. وزرا در مقابل قانون مسئولیت دارند؛ ممکن است بر حسب موارد این مسئولیت سیاسی یا جزائی باشد. در امور سیاسی وزیران مسئول و ضامن عملیات یکدیگرند.

وزیر، مسجد، مسجد مورخ ۱۰۵۵ هق، در کاشان، دارای سردر زیبا و آب انبار بزرگ؛ بانی آن میرزا مقیم، وزیر شاه عباس.

وزیر اعظم: ← اعتمادالدوله؛ وزارت.

وزیر آل محمد: ← ابو سلمهی خلال؛ القاب؛ وزارت.

وزیر امیرالمؤمنین، لقب، ← امیرالمؤمنین.

وزیران خارجه، شورای: ← شورای وزیران خارجه.

وزیر چپ: ← وزارت.

وزیر حضور: ← عملهی خلوت.

وزیر خلوت: ← عملهی خلوت.

وزیر راست، در دربار صفوی، ← اعتمادالدوله؛ وزارت.

وزیرستان[2] (vazirestān)، ناحیه (۱۱٬۵۸۴ کمه؛ در ۱۹۶۱ جه ۳۹۵٬۰۰۰)، پاکستان غربی. از غ به افغانستان محدود است. ناحیهای است بسیار لم یزرع و کوهستانی که به دو بخش تقسیم شده است: وزیرستان شمالی (در ۱۹۶۱ جه ۱۵۹٬۴۷۰) که سکنهی آن را قبایل وزیر تشکیل میدهند، و وزیرستان جنوبی (در ۱۹۶۱ جه ۲۳۵٬۴۴۲) که سکنهاش نیمهچادرنشین هستند. این قبایل بیشتر از طریق راهزنی امرار معاش میکنند؛ سالهای متمادی، در پناه کوههای مرتفع، در مقابل مقامات بریتانیائی مقاومت نشان دادند. حکومت پاکستان مرکزی روش صلحآمیز بریتانیا را با پرداخت کومکهای مالی به رؤسای قبایل وزیرستان ادامه داد؛ نیز کوشید تا رؤسای قبایل را به اسکان در نواحی مسکونتر وا دارد. تا ۱۹۵۵ وزیرستان بخشی از ایالت مرز شمال غرب بود.

وزیری: ← قطع.

وژ[3] (voj)، رشتهکوه، لش فرانسه، مابین ولایات اودن و وژ. گردنهی بلفور در ج آن را از کوه‌های زورا جدا میکند. قلههای آن اغلب گرد است و آنها را بالون (bālon؛ فنس) مینامند؛ مرتفعترین آنها بالون گبویلر[4] (bālone gebviler) به ارتفاع ۱٬۴۲۲ متر است. دامنههای آن (با شیب تند در آلزاس و شیب ملایم در لورن) جنگلپوش است؛ از تاکستانهای آن (در دامنههای آلزاس) شرابهای معروف فراهم می‌شود. تفرجگاههائی دارد، رودهای موزل، مورت، سار، و ایل[5] در آن سرچشمه میگیرند.

وژ[6]، ولایت (۵٬۹۰۲ کمه؛ در ۱۹۶۸ جه ۳۸۸٬۲۰۱)، ش فرانسه، عمدتاً در لورن، کرسی آن اپینال. از ش به کوههای وژ محدود میشود. رودهای موزل و موز قسمت عمدهی آن را زهکشی میکنند.

وژلا[7]، **کلود فاور دو** (klod fāvr dë voǰlā)، ملقب به **بارون دو پروژ**[8] (baron dë perouǰ)، ۱۵۸۵—۱۶۵۰، صرف و نحوی فرانسوی. در کتاب خود، اشاراتی در بارهی زبان فرانسوی (۱۶۴۷)، طرز استعمال زبان فرانسوی را، بدان صورت که در میان مردم تحصیلکرده رایج بود، به عنوان زبان فرانسوی استانده [= استاندارد] معرفی کرد. این کتاب ۲۳ بار تا سال ۱۷۳۸ به چاپ رسیده است. وژلا در ۱۶۳۴ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد.

وس، پاولوس د: ← وس، کورنلیس د.

وس[9]، **کورنلیس د** (kornelis de vos)، ۱۵۸۵—۱۶۵۱، نقاش چهره و صورتساز فلاندری، معاصر روبنس. گرچه از پیروان مکتب روبنس بود، خودش سبک خاصی در صورتسازی ابداع کرد. صورتهائی که از کودکان کشیده خصوصاً موفقیت‌آمیز بوده است. برادرش **پاولوس د وس** (pālus de vos؛ ح ۱۵۹۶—۱۶۷۸) در نقاشی جانوران و صحنههای شکار مهارت تمام داشت. آثارش در موزههای مادرید و لنینگراد جالب توجه است.

وسائل الشیعه (vasā'elo 'š.ši'a)، کتابی از شیخ حر عاملی به نام تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة که به اختصار وسائل نیز نامیده می‌شود. این کتاب حاوی جمیع اخبار کتب اربعهی شیعه و بسیاری از دیگر کتابهای حدیث شیعه است. دو بار در ایران چاپ شده است. این کتاب را شرحی تکمیلی به نام تحریر وسائل الشیعه و تحبیر مسائل الشریعه و منتخبی از خود مؤلف است به نام هدایة الامه، از کتاب اخیر نیز تلخیصی به نام بدایة الهدایه فی الواجبات و المحرمات المنصوصه فراهم آورده است، که به اختصار بدایه هم گفته میشود (← صاحب ریاض الشهاده).

وسالیوس[10]، **آندرئاس** (āndreās vesālius)، ۱۵۱۴—۶۴، کالبدشناس فلاندری، از پیشروان علم تشریح در اروپا؛ مه آنورس. اکتشافات فراوانی در کالبدشناسی کرد، و به عنوان استاد کالبدشناسی (۱۵۳۷؟—۱۵۴۶؟) دانشگاه پادوا شهرت فراوان یافت. اثر مهمش، ساختمان بدن انسان (۱۵۴۳)، مبتنی بر تحقیقاتی است که از کالبدشکافی به دست آورده بود و در همهی زمینههای کالبدشناسی بحث میکند؛ تصاویر جالب توجه آن کتاب را کار یان فون کالکار[11] (yān fon kālkār؛ ۱۴۹۹؟—۱۵۵۰) میدانند. این کتاب بسیاری از تعلیمات قدیمی جالینوس را باطل کرد و طوفانی از انتقاد بر ضد وسالیوس به راه انداخت. پادوا را ترک گفت و پزشک مخصوص شارل V (شارل کن) و پسرش فیلیپ II شد. در ۱۵۴۳ به زیارت بیت المقدس رفت و هنگام بازگشت در یونان در گذشت.

وسایط فضاپیما[12] یا **نقالهی فضاپیما**، هر یک از انواع کپسولهای حامل اسبابهای اندازهگیری و حامل انسان که با نیروی موشک به فضا پرتاب میشود. نخستین نقالهی فضاپیمای واقعی سپوتنیک I بود که در ۴ اکتبر ۱۹۵۷ به فضا پرتاب شد. اولین نقالهی سرنشیندار واستوک I بود که یوری گاگارین فضاپیما یک دور با آن بر گرد زمین دوران کرد. وارس نوع دیگری از نقالهی فضاپیما است. برای پویش فضا (← فضاپویی)، سفینههائی فضائی مورد احتیاج است که کاملاً از تحت تأثیر جاذبهی زمین خارج باشند. در این سفینهها باید همهی نیازمندیهای سرنشینان برای مدت چندین ماه تأمین شده باشد که از این جمله است غذا، آب، اکسیژن، سوخت اضافی، اسبابهای علمی، منبع برق، وسیلهی حمایت در مقابل تشعشعات خورشیدی و کیهانی، امکان هدایت سفینه در راه و در پایان سفر، و وسایل فرود آمدن آرام بر هر سطح ناشناخته و بر خاستن سفینه از آن و باز گشتن به زمین. ممکن است پس از این امکان ساختن سفینههائی فراهم شود که بتوانند چند صد نفر انسان را ماهها و شاید سالها در فضا جا به جا کنند. نوع دیگر از سفینههای فضائی "ایستگاههای فضائی مداری" است. این ایستگاهها نوعی آزمایشگاه مجهز فضائی است که در آنجا تجربیات فضائی صورت میگیرد و گروهی از فضاپیمایان میان آنجا و زمین رفت و آمد میکنند. احتمال آن میرود که تا سال ۱۹۸۵ امکان آن فراهم آید که حمل و نقل تجارتی با هواپیماهای موشکی میسر شود که در مسافرتها قسمت عمدهی سفر با آنها از طریق فضای ماوراء جو صورت پذیرد.

وسپاسیانوس[13]، **تیتوس فلاویوس سابینوس** (titus flāvius sābinus vespāsiānus)، ۹ بم—۷۹ بم، امپراطور (۶۹—۷۹) روم، مؤسس سلسلهی فلاوینها. در زمان نرون پروکنسول در افریقا بود. در ۶۶ بم از طرف نرون مأمور جنگ بر علیه یهودیان شد، و وقتی که در یهودا بود نرون در گذشت؛ همان وقت لشکریان او را امپراطور اعلام کردند. ویتلیوس را که با سپاهیانش به رم آمده بودند دستگیر کرد و به قتل رسانید. جنگهایش را علیه یهودیان پسرش تیتوس به پایان رسانید. بانی کولوسئوم است. از رویدادهای مهم دورهی امپراطوری او لشکرکشی آگریکولا به بریتانیا بود.

وسپر (vesper)، ← فوسفوروس.

وسپوتچی[14]، **آمریگو** (āmerigo vesputci)، ۱۴۵۴—۱۵۱۲ دریانورد ایتالیائی؛ مه فلورانس.

---

(1)minister (2)Waziristan (3)Vosges (4)Guebwiller (5)Ill (6)Vosges (7)Vaugelas (8) Pérouges (9)Vos (10)Vesalius (11)Calcar (12)space vehicles (13)Vespasian (14)Vespucci

به خدمت خاندان مدیچی در آمد، و در ۱۴۹۲ برای اداره‌ی امور تجاری آنها به سویل رفت. در ۱۴۹۹ همراه آلونسو د اوخدا[1] (ālonso de oxedā؛ ۱۴۶۵؟–۱۵۱۵) برای پویش امریکای جنوبی عازم شد، ولی با توافق یکدیگر، قبل از آنکه خشکی در هند غربی دیده شود از هم جدا شدند، و وسپوتچی بتنهائی مصبهای رود آمازون را کشف کرد، و در امتداد کرانه‌ی شمالی امریکای جنوبی و میان جزایر پیش رفت. در ۱۵۰۰ به اسپانیا بازگشت و در ۱۵۰۱ به خدمت دولت پرتغال در آمد تا ساحل جنوبی امریکای جنوبی را بپوید. وسپوتچی در این سفر مصب ریو د لا پلاتا را یافت و احتمالاً تا °۵۰ عج پیش رفت. وسپوتچی امریکای جنوبی را همچون قاره‌ی جدیدی، خارج از آسیا، پذیرفت. در نتیجه، در علم هیئت آن زمان اختلالی پدیدار شد، و در ۱۵۰۷، مارتین والدزمولر در مقدمه‌ی هَیَوی نام امریکا را (به افتخار وسپوتچی) به این قاره‌ی جدید داد. سفر وسپوتچی در ۱۵۰۲ پایان یافت، و او به اسپانیا بازگشت.

وست[2] (west)، لفظ انگلیسی، به معنی غرب، غربی، و مغرب، که در بعضی اعلام جغرافیائی می‌آید، حرف آخر ت، در بعضی ترکیبات این لفظ، گاهی ساقط میشود، مثلاً در وستمرلند، که گاهی وسمرلند گفته میشود. نیز ← ایست.

وست[3]**، ادوارد ویلیام** (edwārd wilyām west)، ۱۸۲۴–۱۹۰۵، مستشرق انگلیسی. در اوستا و زبان پهلوی تحقیق کرده و ۵ جلد از **کتب مقدس مشرق** را منتشر کرده است (همه ترجمه از زبان پهلوی).

وست[3]**، بنجمین** (benjamin west)، ۱۷۳۸–۱۸۲۰، نقاش امریکائی در موضوعهای تاریخی. پس از تعلیمات مختصری که نزد هنرمندان محلی در سپرینگفیلد به دست آورد، در ۱۸ سالگی به عنوان نقاش صورتساز در فیلادلفیا مستقر شد، و سپس از آنجا به نیو یورک نقل مکان کرد. در ۱۷۶۰ به اروپا رفت، و بقیه‌ی عمر را در آنجا گذرانید، ۳ سال در ایتالیا تحت سرپرستی آ. ر. منگس کار کرد، و نیز از ی. ی. وینکلمان الهام گرفت. پس از آن در لندن اقامت گزید، و از رهبران نهضت کلاسیک جدید شد. در ۱۷۷۲ نقاش دربار جورج III شد. وست یکی از مؤسسان **آکادمی شاهی هنر** بود، و در ۱۷۹۲ به ریاست آن منصوب شد. بیش از ۴۰۰ تابلو، بالاخص موضوعهای تاریخی، اساطیری، و دینی کشید. شاگردان فراوان داشت، و برای هنرمندان جوان، خصوصاً آن دسته نقاشان امریکائی که در انگلستان تحصیل میکردند، دوست سخاوتمند و مشاوری بود. تأثیر عمیقی بر نقاشی امریکائی دوره‌ی خود داشته است. از برجسته‌ترین آثارش مرگ ژنرال ولف (گالری گروتِر، لندن) و بیمار پن با هندیمردگان (آکادمی هنرهای زیبا، پنسیلوانیا) میباشد.

وست، تامس: ← د لا ور، بارون.

وست[3]**، دیم ربکا** (deym rebekā west*)، ۱۸۹۲– ، بانوی داستانویس و نقدنویس بریتانیائی، نام اصلیش سیسیلی فیرفیلد[4] (sisili feyrfild)، مت ایرلند. در زبانهای مختلف برای نشریه‌های انگلیسی و امریکائی مقالات انتقادی و سیاسی مینوشته است. داستان‌های وی مشتمل بر مطالعات تفصیلی در روان‌شناسی افراد است، از جمله، بازگشت سرباز (۱۹۱۸)، قاضی (۱۹۲۲)، بی السینده (۱۹۳۹)، و مرغان فرد می‌افتند (۱۹۶۶). از آثار نقدی او است، ضرورت عجیب (۱۹۲۸)، و دربار و دژ (۱۹۵۷). بره‌ی سیاه و شاهین خاکستری (۱۹۴۲) سفرنامه‌ای فوق العاده و تحقیقی سیاسی و تفسیری است که در باره‌ی یوگوسلاوی نوشته است.

وست[5]**، نثنیل** (nataniəl west)، ۱۹۰۳–۴۰، داستانویس امریکائی. نویسنده‌ی بسیار مبتکری بود که سترونی و غرابتی را که در زیر رؤیای امریکائی نهفته است آشکار کرد. نخستین داستانش، زندگی رؤیائی بالسو شنیل (۱۹۳۱) طنز زننده‌ای بود که از کارهای آینده‌ی او خبر می‌داد. برای چندین مجله نیز مقاله مینوشت، و در ۱۹۳۵ به هالیوود رفت و به فیلمنامه‌نویسی پرداخت. یک میلیون خالص (۱۹۳۴) وست حکم محکومیت سختی است که برای جهان مادی صادر کرده است. آخرین داستان وی، روز ملخ (۱۹۳۹)، جامعه‌ای از مردمان ناجور وحشتناک را مجسم میسازد که در محیط ابرواقعی و تهی هالیوود زندگی میکنند.

وستا[6] (vestā)، در دین رومی، الاهه‌ی خانه و خانواده، مطابق هستیای یونانیان (← هستیا). وستالها (← وستال) آتش معبد وستا را در رم همواره روشن نگاه میداشتند. نیز ← پناتس.

وستا[6] (vestā)، نام یکی از سیارکان که در ۱۸۰۷ توسط منجم آلمانی، هاینریش ویلهلم ماتئوس اولبرس[7] (hāynriš vilhelm māteus ol-bers؛ ۱۷۵۸–۱۸۴۰)، کشف شد. دورترین و درخشانترین سیارک کشف‌شده است که گاه با چشم غیر مسلح قابل دیدن است. قطر آن ۱/۱۰ قطر سیارک سرس است.

وستال[8] (vestāl)، در دین رومی، کاهنه‌ی وستا. وستالهای معبد وستا در رم ۶ دختر بودند که از بهترین خانواده‌های رومی انتخاب و از ۶ تا ۱۰ سالگی وارد معبد میشدند، و ۳۰ سال در آنجا به س میبردند. درین مدت حق شوهر کردن نداشتند، و متخلفین زنده به گور میشدند. از وظایف آنها تهیه‌ی مراسم قربانی و مراقبت از آتش مقدس معبد بود. مقام ارجمند و نفوذ بسیار داشتند.

وست ایندیز: ← هند غربی.

وست برامیچ[9] **یا وست برامیج** (west brāmij; west mic-) یا **وست برمیج** (west brəmij-)، شهر [= کاونتی بارو] (در ۱۹۷۱ جه ۱۶۶٬۶۲۶)، ستفردشر، غ انگلستان مرکزی. در ۱۹۶۶، با انضمام پهنه‌های دیگر به آن، گسترش پیدا کرد. معادن زغال سنگ و کارخانه‌های ذوب فلزات دارد. در ۱۹۷۴ بخشی از وست میدلندز شد.

وست برامیج: ← وست برامیچ.

وست برمیج: ← وست برامیچ.

وستپرویسن (vestproysen)، نام آلمانی پروس غربی.

وست پوینت[10] (west poynt)، منطقه‌ی نظامی، ج‌ش شهر نیو یورک، کشمت، بر ساحل غربی رود هودسن. از ۱۸۰۲ مقر آکادمی نظامی کشمت است. در انقلاب امریکا دارای دژهائی برای محافظت هودسن بود. نیز ← آرنلد، بنیدیکت.

وست رایدینگ: ← یورکشر، انگلستان.

وستربوتن[11] (vesterboten)، ولایت (۵۹٬۱۲۳ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۲۳۳٬۹۷۱)، ل سوئد، میان مرز نروژ و دریای بالتیک (خلیج بوتنی). مشتمل است بر ایالت تاریخی وستربوتن و قسمتهائی از دو ایالت تاریخی انگرمانلاند و لاپلاند. ناحیه‌ای است که صناعت عمده‌ی آن تهیه‌ی الوار و صنایع وابسته‌ی به آن است.

اومئو[12] (umeo؛ در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۵۴٬۵۳۰) مرکز و شلفتئو[13] (šelefteo؛ در ۱۹۷۰ جه ۶۱٬۸۹۵) تنها شهر مهم دیگر آن است.

وسترگوتلاند[14] (vestergotlānd)، سوئدی **وستریوتلاند**، ایالت تاریخی، ج قسمت مرکزی سوئد، که اکنون بین ولایات سکاراپورگ[15] (skārāborg) و الوسبورگ منقسم است.

وسترمارک[16]**، ادوارد آلکساندر** (edvārd āleksāndr vestermārk)، ۱۸۶۲ – ۱۹۳۹، فیلسوف، مردمشناس، و جامعه‌شناس فنلاندی؛ مت هلسینکی. استاد جامعه‌شناسی دانشگاه لندن (۱۹۰۷–۳۰) و استاد فلسفه‌ی دانشگاه تورکو (تا ۱۹۳۵) بود. وسترمارک در تاریخ اخلاق و تاریخ مراسم ازدواج شخصیت برجسته‌ای بود و شناخته‌ترین اثرش تاریخ ازدواج بشر (۱۸۹۱) است. چندین کتاب در آداب و مراسم مردم مراکش نوشته است. از آثار دیگر او است: منشا و تکامل اندیشه‌های اخلاقی (۲ جلد، ۱۹۰۶–۰۸)، آینده‌ی زناشوئی در تمدن باختری (۱۹۳۲)، و مسیحیت و اخلاق (۱۹۳۶).

وسترنورلاند، ولایت، سوئد، ← نورلاند.

وسترووس[17] (vesteros)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۱۰٬۴۵۷)، مرکز ولایت وستمانلاند[18] (vest-mānlānd، در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۲۶۰٬۸۶۹)، ش سوئد، بر ساحل لغ دریاچه‌ی ملارن، به فاصله‌ی ۹۷کیلومتری غ استکهلم. چون دارای پنج برج از قرون وسطی است، به "شهر پنج‌برج" معروف است. بزرگترین صناعت برقی سوئد، و نیز بزرگترین کارخانه‌های فلزگری اسکاندیناوی در این شهر است. کلیسای جامعی از قرن ۱۳م و دژ مستحکمی از قرن ۱۴م دارد. چند دیت (مجلس شور) در این شهر تشکیل شد، خصوصاً دیت ۱۵۲۷ که کلیسای لوتری را به وجود آورد و دیت ۱۵۴۴ که سلطنت سوئد را موروثی ساخت.

وسترولن، جزایر، نروژ، ← لوفوتن و وسترولن.

وستریوتلاند، ایالت تاریخی، ← وسترگوتلاند.

وستفالن، آلمان، ← وستفالی.

وستفالی[19] (vestfāli)، آلمانی **وستفالن**[20]

(۱)Ojeda (۲)west (۳)West (۴)Fairfield (۵)West (۶)Vesta (۷)Olbers (۸) vestal (۹)West Bromwich (۱۰)West Point (۱۱)Västerbotten (۱۲) Umeå (۱۳) Skellefteå (۱۴)Västergotland (۱۵)Skaraborg (۱۶)Westermarck (۱۷) Västerås (۱۸)Västmanland (۱۹)Westphalia (۲۰)Westfalen

(vestfālen)، ایالت قدیم، ل‌غ آلمان. مرکزش مونستر بود. در ۱۹۴۶ ضمیمه‌ی نورد راین-وستفالن شد، ناحیه‌ای است در ل هموار و در ج و ش پرتپه. رودهای امس، وزر، رور، و لیپه[1] (lipe) آن را زهکشی میکنند. خاک آن عمدة حاصلخیز و کشاورزی است. دره‌ی رور، در غ، قسمتی است از حوضه‌ی زغال سنگ رور و ناحیه‌ی رور، که یکی از مهمترین نواحی صنعتی جهان است. خارج از ناحیه‌ی رور، صناعت نساجی در وستفالی شمالی مهم است. نام وستفالی اول‌بار در قرن 10م به قسمتی از غ دوکنشین ساکس اطلاق شد که، برخلاف قسمت شرقی آن (ایستفالی)، پس از تجزیه‌ی دوکنشین ساکس در ۱۱۸۰ به عنوان یک ناحیه باقی ماند، گرچه وحدت سیاسی خود را از دست داد. قسمت عمده‌ی وستفالن تحت حکومت امرای روحانی-اسقفهای مونستر، اوسنابروک، میندن، و پادربورن، و اسقف اعظم کولونی که ناحیه‌ی اطراف آرنسبرگ[2] (ārnsberg) را به عنوان دوکنشین وستفالی به دست آوردند در آمد. از تیولهای موقتی که از تجزیه‌ی ساکس پیدا شد، کنت‌نشینهای لیپه، راونسبرگ، و مارک[3] بود که همگی بعدها جزء حوزه‌ی وستفالی در امپراطوری مقدس روم شدند (ح ۱۵۰۰). در قرن ۱۲م هرج و مرج موجود میان خاوندان فئودال محلی به پیدایش فمگریشت منجر شد، که مرکزش در آرنسبرگ بود. در اواخر قرون وسطی، بیشتر شهرهای مهم وستفالی، مثلاً مونستر، اوسنابروک، پادربورن، بیلفلد، و زوست جزء ← اتحادیه‌ی هانسالی شدند. در نتیجه‌ی انقراض خاندان کلیوز و نیز در نتیجه‌ی جنگ سی‌ساله (که در ۱۶۴۸ با ← صلح وستفالی پایان یافت)، برگزیننده‌ی براندنبورگ، راونسبرگ و مارک و اسقف‌نشین میندن را به دست آورد؛ بدین ترتیب پروس جایای خود را در آلمان غربی پیدا کرد. در قرن ۱۶م اصلاح دینی در وستفالی موفقیتهائی به دست آورد، ولی بیشتر سکنه‌ی آن دوباره به مذهب کاتولیک بازگشتند. اسقف‌نشینهای مونستر، پادربورن، و اوسنابروک و دوکنشین وستفالی فقط در ۱۸۰۳ توانستند در نتیجه‌ی جنگهای ناپلئونی از قید روحانیون رهائی یابند. در ۱۸۰۷، پس از عقد پیمان تیلزیت، ناپلئون تمام متصرفات پروس در غ الب و همچنین برگزیننده‌نشینهای هسن-کاسل و هانوور و دوکنشین برونسویک را تصرف کرد؛ بخش شمالی این سرزمینها، که مونستر را شامل میشد، مستقیماً ضمیمه‌ی فرانسه شد، و بخش جنوبی عنوان مملکت وستفالی پیدا کرد و ژ. بوناپارت، برادر ناپلئون، شاه آن شد. کنگره‌ی وین قسمت اعظم وستفالی را به پروس داد (۱۸۱۵)، و هسن-کاسل، هانوور، و برونسویک باز گردانده شدند.

وستفالی، صلح[4] (vestfāli)، ۱۶۴۸، تصفیه‌ی عمومی امور اروپا که به جنگ سی‌ساله پایان داد. مذاکرات در ۱۶۴۴، در دو کنفرانس همزمان در مونستر و اوسنابروک آغاز شد و نتیجه‌ی آن انعقاد دو پیمانی بود که متفقاً مقررات صلح را تشکیل میدادند. برای جلب رضایت فرانسه و سوئد، از قدرت خاندان هابسبورگ کاسته شد و امپراطوری مقدس روم فقط به صورت یک اتحاد سست میان کشورهای مستقل خودمختار در آمد. فرانسه قسمت عمده‌ی آلزاس و چند دژ مرزی را به دست آورد. سوئد پومرانی غربی و اسقف‌نشینهای برمن و وردن را به تصرف گرفت. سویس و ایالات متحد هلند استقلال کامل به دست آوردند. فرانسه که از این میان به صورت یکه نیروی مسلط و مقتدر سر بر آورده بود، کارزار را با اسپانیا تا ← صلح پیرنه (۱۶۵۹) ادامه داد.

وست گلمورگن: ⇐ **گلمورگن غربی**، ولایت، ویلز.

وست لوذین[5] (west lodiən) [= لوذین غربی]، سابقاً **لینلیثگوشر** (linlitgōšər)، ولایت [= کاونتی] (۳۱۰ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۱۰۸'۴۷۴)، ج اسکاتلند، بر خلیج فورث؛ مرکزش لینلیثگو، تهیه‌ی لبنیات رواج زیاد دارد، ولی اهمیت ولایت به جهت منابع معدنی (زغال و آهن) آن است.

وستمانایار، ایسلند؛ ← وستمن، جزایر.

وستمانلاند، ولایت، سوئد، ← وستروس.

وستمرلند[6] (westmərland) یا **وسمرلند** (wesmər-)، ولایت [= کاونتی] (۲'۰۴۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۷۲'۷۲۴)، ل انگلستان؛ مرکزش شهر اپلبی[7] (apəlbi؛ در ۱۹۷۱ جه ۱'۹۴۶). قسمت عمده‌ی آن در ناحیه‌ی زیبای لیک دیستریکت واقع است. نسبت به مساحتش کم‌جمعیتترین ولایات انگلستان است. غالباً کوهستانی است. مشاغل عمده کشاورزی و پرورش گاو میباشد. سنگ آهک و گرانیت در آن استخراج میشود. در ۱۹۷۴ ضمیمه‌ی ولایت جدید ⇐ کامبریا شد.

وستمرلند، اولین ارل آو: ← نویل، رلف.

وستمن[8]**، جزایر** (vestmən)، ایسلندی **وستمانایار**[9] (vestmānæeyār)، گروهی از ۱۵ جزیره‌ی کوچک، به فاصله‌ی ح ۱۵کیلومتری کرانه‌ی ایسلند. بزرگترین آنها جزیره‌ی هایمائی (hāymæey) [ایسلندی، = جزیره‌ی خانه]، ح ۸ کم طول دارد، و بیشتر ساکنان این جزایر در آنجا زندگی میکنند. زندگی مردم از ماهیگیری و شکار غاز و انواع پرندگان دریائی میگذرد، که گروههای عظیم آنها در این جزایر نشو و نما میکنند. شهر عمده، وستمانایار (در ۱۹۷۰ جه ۵'۱۸۳). در جزیره‌ی هایمائی است. در ۱۶۲۷ دزدان دریائی الجزایری این جزایر را غارت کردند و ح ۳۰۰ نفر از مردم آن را به بردگی گرفتند. فوران یک کوه آتشفشان در هایمائی در ۱۹۷۳ به این جزایر آسیب رسانید و به صنعت ماهیگیری آن لطمه وارد ساخت.

وستمیث[10] (westmit)، ایرلندی **وستمیذ** (id-)، ولایت [= کاونتی] (۱'۷۶۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۵۳'۴۵۷)، جمهوری ایرلند مرکزی، در ایالت لنستر، مرکزش شهر **مالینگار**[11] (mālingār؛ جه ۷'۷۴۲). غالباً مسطح و حاصلخیز و دارای دریاچه‌ها و باتلاقهای بسیار است. مشاغل عمده تهیه‌ی لبنیات و پرورش گاو است. کارخانه‌ی نساجی و آسیابهای آرد نیز دارد. بزرگترین شهرش اتلون است.

وست میدلندز[12] (west midləndz) [= میدلندز غربی]، ولایت (در ۱۹۷۲ جه تخمیناً ۲'۷۹۰'۰۰۰)، انگلستان مرکزی، که با قانون حکومت محلی ۱۹۷۲ (قابل اجرا از ۱۹۷۴) به وجود آمد، و شامل ۷ شهر [= کاونتی بارو] است: بیرمنگام، کاونتری، ⇐ دادلی، ⇐ سولیهال، والسال، وارلی، وست برامیچ، و وولورهمتن. قسمتهائی از شهرهای سابق ستفردشر، ووسترشر، و واریک‌شر را نیز شامل است.

وستمینستر[13] (westminstər) یا **وسمینستر** (wesm-)، کوی [= بارو] (در ۱۹۷۱ جه ۲۳'۳۶۰) لندن بزرگتر، ج‌ش انگلستان، بر رود تمز. در آوریل ۱۹۶۵ تشکیل شد. از اماکن عمده‌ی آن وستمینستر ابی، پارلمنت (← کاخ وستمینستر)، ← کاخ بوکینگهام، ← کاخ سنت جیمز، و داونینگ ستریت، گالری ملی، گالری تیت، کالج سلطنتی علوم و تکنولوژی، هاید پارک، و موزه‌ی ← مادام توسو است. کلیسای جامع وستمینستر عالیترین مرجع و مقام مذهب کاتولیک در انگلستان و ویلز است. مدرسه‌ی وستمینستر (تأسیس قرن ۱۴م) از مدارس ملی معروف است.

وستمینستر، قوانین[15]، در تاریخ انگلستان قرون وسطی، قوانینی که در پارلمنت انگلستان در وستمینستر به صحه‌ی ادوارد I انگلستان رسید. قانون وستمینستر I (۱۲۷۵) عملاً یک مجموعه‌ی قوانین را تشکیل میدهد؛ در زمینه‌های گوناگون است و بسیاری از قوانین نانوشته در آن به صورت نوشته در آمده و از بسیاری از سوء استفاده‌های اداری سخت جلوگیری کرده است. قانون وستمینستر II (۱۲۸۵) هدف و چشم‌انداز مشابهی دارد؛ بیشتر از لحاظ اصلاحات قضائی و مقررات آن در باره‌ی هبه‌ی مشروط اهمیت دارد که مایه‌ی ترویج حبس کردن املاک شد و در زمینداری انگلستان تغییرات بنیادی ایجاد کرد. در قانون وستمینستر III (۱۲۹۰) چنین مقرر شده بود که در هنگام انتقال یک ملک تیول یا جزئی از آن، مالک

(۱)Lippe (۲)Arnsberg (۳)Mark (۴)Westphalia, Peace of (۵)West Lothian (۶)Westmorland (۷)Appleby (۸)Westman (۹) Vestmannaeyjar (۱۰)Westmeath (۱۱)Mullingar (۱۲)West Midlands (۱۳)Westminster (۱۴) Westminster, Statute of (۱۵)Westminster, Statutes of

جدید باید آن را مستقیماً از تیولدار کل بگیرد نه از کسی که آن را به وی انتقال میدهد. بدین ترتیب تیولداری دست دوم موقوف شد.

وستمینستر، کاخ[1]، کاخی در کوی وستمینستر، لندن بزرگتر، انگلستان. ساختمان عظیم کنونی که طرح عمودی گوتیک دارد، توسط س ج. بری ساخته شد (۱۸۴۰–۶۰) تا جانشین مجموعه‌ای از ساختمانهائی قدیمی شود که تقریباً همه‌ی آنها در آتشسوزی ۱۸۳۴ از میان رفته بود. ادوارد خستوان نخستین بناهای کاخ را در محلی بنا کرده بود که شاید بر آنجا هنوز کاخ سلطنتی قدیمتری وجود داشت. این بناها تا قرن ۱۶م مقر خاندان سلطنتی بود، و در این قرن عنوان خانه‌ی مجلس عوام و خانه‌ی مجلس لردان (= پارلمنت) پیدا کرد. تالار بزرگ به فرمان ویلیام II در پایان قرن ۱۱م ساخته شد. سقف خرپائی که به سبکی بسیار عالی به پهنای ۲۱ متر به عنوان نوسازی بعدی این تالار، به دستور ریچارد II ساخته شد، ظریف‌ترین نمونه‌ی موجود قرون وسطائی از سقفهای با تیرهای آشکار بود که با بمبهای آتشزا در جنگ II (۱۹۴۱) سوخت. تالار وستمینستر تنها قسمتی از کاخ بود که در آتشسوزی ۱۸۳۴ آسیب ندید و اکنون عنوان مدخل بنا را دارد. در این کاخ قرنها است که مجلس لردان به عنوان عالی‌ترین دادگاه قانونی انگلستان تشکیل میشود. از حوادث مشهور تاریخی که در آن اتفاق افتاد اینها است، خلع ریچارد II، محکوم کردن چارلز I به اعدام، و محاکمات سرتامس مور و وارن هیستینگز. از بمبارانهای جنگ II آسیب فراوان دید و سپس تعمیرات اساسی در آن صورت گرفت.

وستمینستر ابی[2] (westminstər abi)، کلیسائی در لندن که نخست دیر و کلیسائی از فرقه‌ی بندیکتیان بود، و این دیر در ۱۵۳۹ بسته شد. این بنا که از مهمترین ساختمانهای به سبک گوتیک است، یکی از امکنه‌ی مقدسه‌ی ملی نیز به شمار میرود. چنان تصور میشود که نخستین کلیسا بر محل آن در قرن ۷م، به فرمان اتلبرت شاه کنت ساخته شده بوده است. به امر ادوارد خستوان، در ح ۱۰۵۰ ساختمان یک کلیسای نورمان آغاز شد که مراسم تقدیس آن در ۱۰۶۵ صورت گرفت. در ۱۲۴۵ هنری III به خراب کردن بنا و ساختن یک قسمت جدید در ش آن آغاز کرد، و کار او مقدمه‌ی ساختن بناهائی بود که چندین قرن ادامه یافت. ساختمان ظریف هشت‌ضلعی محل تجمع روحانیان در ۱۲۵۰ ساخته شد، و در قرن ۱۴م صومعه‌ها و خانه‌ی رئیس دیر و ساختمانهای عمده‌ی دیری را بر آن افزودند. ساختن صحن کلیسا در قرن ۱۶م پایان پذیرفت. هنری VIII نمازخانه‌ی حضرت مریم را به یادبود هنری VII بنا کرد. این نمازخانه، با سبک عمودی خود، از لحاظ طاقهای جناغی سقف آن جالب توجه است. دو برج غربی توسط سر ک. رن و ن. هاکسمور ساخته شد (۱۷۲۲–۴۵). در اواخر قرن ۱۹م، زیر نظر سر ج. گ. سکات، تعمیرات پر دامنه‌ای صورت گرفت. کلیسای کنونی دارای مقطع صلیبی است، و صحن و دو بازوی آن رواقهای کناری دارد. سرایشگاه در صدر کلیسا مقطع نیمدایره دارد، و حلقه‌ی نمازخانه‌های آن تنها نماینده‌ی کامل این نوع ساختمان در انگلستان است. تأثیر معماری فرانسوی در بلندی سقف صحن مشهود است که بلندترین سقف صحن کلیسا در انگلستان است. همه‌ی پادشاهان و ملکه‌های انگلستان، از ویلیام I به بعد، در وستمینستر تاجگذاری کرده اند، و ۱۸ تن از شاهان در آن به خاک سپرده شده‌اند. از قرن ۱۴م به بعد، مشهورترین سیاستمداران و برجسته‌ترین اتباع انگلستان را در این کلیسا دفن کرده‌اند. در "گوشه‌ی شعرا" که در پیشگاه جنوبی سرایشگاه واقع است، گورهای چاس، براونینگ، تنیسن، لانگفلو، و شاعران بزرگ دیگر انگلستان قرار دارد.

وست ویرجینیا[3] (west virjiniā) یا **ویرجینیای غربی**، ۳۵مین ایالت (۶۲٬۶۲۹ کمم؛ در ۱۹۷۰ جه ۱٬۷۴۴٬۲۳۷)، ش مرکزی کشمت؛ در ۱۸۶۳ به عنوان ایالت پذیرفته شد؛ چارلزتن کرسی و دومین شهر بزرگ آن، هانتینگتن بزرگترین شهر، و ویلینگ شهر عمده‌ی آن است. این ایالت، با یک پیشرفتگی در ل و یکی دیگر در ش، شکل نامنظم دارد. از غ به رودهای اوهایو و بیگ سندی[4] (big sandi) محدود است؛ رود پوتومک مرز میان آن و ایالت مریلند است. رودهای دیگرش عبارتند از نیو ریور [= رود جدید]، کنائه[5] (kənaa)، کنائه‌ی کوچک، و مونانگهیلا[6] (monāngə-hilā). این ایالت که قسمت عمده‌ی آن در فلات آلگانی[7] (ālegāni) قرار دارد، بسیار ناهموار و تپه‌ای است. پیشرفتگی ش آن جزئی از سلسله‌کوههای آپالاش است. ح ۶۰٪ مردم آن، با آنکه کشاورزی (غلات، میوه، توتون، دامداری، مرغداری) چندان وسیع نیست، در روستاها زندگی میکنند. این ایالت مهمترین مرکز تولید زغال سنگ قیری در کشمت است؛ کانیهای دیگر آن عبارت است از گاز طبیعی، سنگ، و نمک. کارخانه‌های تولید مواد شیمیائی، فولاد، آلومینیوم، شیشه، و تهیه‌ی الوار دارد. باآنکه در دهه‌ی ۱۶۷۰ مرزنشینان به آن نفوذ کردند، چون کوههای ناهمواری آن را از ش جدا می‌کند، تا دهه‌ی ۱۷۳۰ جایگاه سکونت ماندگاران عمده نشد. در ۱۷۴۹ زمینهای وسیعی به ← شرکت اوهایو واگذار شد. شکست فرانسویان و هندیشمردگان (۱۷۶۳) تصرف و استعمار این ناحیه را تسریع کرد. دشمنی هندیشمردگان پس از شکست ایشان در جنگی معروف به جنگ لرد دانْمُوْر[8] (۱۷۷۴) کاهش یافت. با گشوده شدن راه آبی میسی‌سیپی و اتمام (۱۸۱۸) جاده‌ی ملی ویلینگ، ماندگاری در این ناحیه توسعه پیدا کرد. با آنکه جزئی از ویرجینیا بود، اختلافهای سیاسی و اقتصادی سبب ایجاد برخوردهائی شد. قسمت غ ویرجینیا از آن جدا شد و به اتحادیه‌ی ایالات پیوست و به عنوان ایالتی جدید پذیرفته شد. در ضمن جنگ، هارپرز فری (محل حمله‌ی ۱۸۵۹ جان براون) چندین بار دست به دست گشت. توسعه‌ی صنعتی ایالت که بر منابع عظیم کانی آن متکی است، در اواخر قرن ۱۹م آغاز شد. اغتشاشات کارگری که غالباً شدید بود، در قرن ۲۰م ادامه یافت. انحطاط صناعت زغال، که با افزایش خودکاری در ماشینها توأم شد، در سالهای ۱۹۵۰ سبب پیدایش بیکاری فراوان و نقصان جمعیت شد، ولی تغییر شکل اقتصادی و رشد صنایع شیمیائی و اکتشاف (۱۹۶۵) منابع بزرگ گاز طبیعی تازه تاحدی اوضاع را بهبود بخشید.

وست هم، شهر سابق، ⇐ نیوئم، کوی لندن بزرگتر.

وستینگهاوس[9]، **جورج** (jorj westinghäs)، ۱۸۴۶–۱۹۱۴، مخترع و کارخانه‌دار امریکائی. وسیله‌ای برای انتقال قطار راه آهن از دو خط متقاطع به یکدیگر، ترمز هوائی، و علامتهای خودکار از اختراعات او است. شرکت ترمز هوائی وستینگهاوس را در ۱۸۶۹ و شرکت متحد کلید و علامت را در ۱۸۸۲ تأسیس کرد. وی در وارد کردن نظام جریان برق متناوب پرولتاژ در کشمت، برای انتقال نیروی برق، از پیشگامان بود. شرکت برقی وستینگهاوس در ۱۸۶۶ تأسیس شد. وی همچنین اختراعی را برای انتقال گاز به ثبت رسانید. بیش از ۴۰۰ اختراع او در زمان حیاتش به ثبت رسید.

وست یورکشر[10] (west yorkšər) [= یورکشر غربی]، ولایت (در ۱۹۷۲ جه ۲٬۰۵۳٬۰۰۰)، ل انگلستان مرکزی، که به موجب قانون ۱۹۷۲ حکومت محلی (که در ۱۹۷۴ به مرحله‌ی اجرا در آمد) به وجود آمد. به ۵ بخش منقسم، و مشتمل است بر شهرهای [= کانتی بارو] برد-فرد، لیدز، هالیفاکس، ⇐ دیوزبری، هادرزفیلد، ویکفیلد، و قسمتهائی از ولایت سابق یورکشر.

وسط الثریا: ← ثریا.

وسط‌الحیوة (vasato 'l.hayāt)، نامی که امیر خسرو دهلوی بر شعرهائی که در دوران کمال و آغاز زمان سلوک سروده است نهاده.

وسطی‌کلا (vostā.kalā)، ده (جه ۱٬۹۶۶ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان دشت‌سر، بخش حومه‌ی شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۵کیلومتری ش آمل. محصولاتش برنج، غلات، و عسل است. از صنایع دستی کتانبافی دارد.

وسطی‌کلا، ده (جه ۱٬۸۸۳ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان علی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ ۷کیلومتری ج‌ش شاهی. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، کنف، و توتون است.

وسطین (vasateyn)، در ریاضیات، ← تناسب.

وسفنارد یا وصفنارد (هر دو vasfenārd)، ده (جه ۱٬۰۶۰ نسث ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)؛ ۹کیلومتری لغ شهر ری. محصولاتش غلات، چغندر قند، و صیفی است. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء تهران منظور

(۱)Westminster Palace (۲)Westminster Abbey (۳)West Virginia (۴)Big Sandy (۵)Kanawha (۶)Monongahela (۷)Allegheny (۸)Lord Dunmore (۹)Westinghouse (۱۰)West Yorkshire

شده است.

وسکان، کشیش (voskān)، ۱۶۱۴–۷۴، چاپگر وکشیش ارمنی؛ متـ جلفای اصفهان. پس از اینکه به حلقه‌ی روحانیت پیوست به آمستردام فرستاده شده تا به کارهای چاپخانه‌ی ارمنی، که در ۱۵۱۲ تأسیس و شروع به چاپ کتب ارمنی کرده بود، رسیدگی و فعالیت آن را سرپرستی کند. وی در ۱۶۶۶ چند کتاب مقدس چاپ کرد، و سپس چاپخانه را به مارسی در فرانسه منتقل کرد، و هم در آنجا به سن ۶۰سالگی وفات یافت. وسکان یکی از بزرگان ارامنه در قسمت چاپ میباشد.

وسکر[1]، **آرنلد** (ārnəld weskər)، ۱۹۳۲–، نمایشنامه‌نویس انگلیسی؛ متـ لندن. در زمانهای مختلف به نجاری و بوجاری و قنادی اشتغال داشت. مجموعه‌ی سه نمایشنامه‌ی وی– سوپ جوجه و جو (۱۹۵۸)، ریشه‌ها (۱۹۵۸)، و من در باره‌ی اورشلیم سخن میگویم (۱۹۶۰)– در باره‌ی خانواده‌ای یهودی روشنفکر کمونیست نوشته شده است. نگرش سوسیالیستی وی در نمایشنامه‌های دیگرش، بالخاصه آشپزخانه (۱۹۶۱)، چیپس با هر چیز (۱۹۶۲)، و چهار فصل (۱۹۶۹) منعکس شده است.

وسکس[2] (weseks)، مملکت پادشاهی آنگلو-ساکسونها در انگلستان. ساکسونها احتمالاً در ۴۹۴ در آنجا سکنی گزیدند. تا قرن ۸م به ترتیب تحت الشعاع کنت، نورثامبریا، و مرشا بود. از سلطنت (۸۷۱–۸۹۹) الفرد کبیر تاریخ آن جزء تاریخ انگلستان است.

وسلی[3]، **جان** (jān wesli)، ۱۷۰۳–۹۱، واعظ انجیلی و مصلح دینی انگلیسی، مؤسس مذهب متودیسم. در ۱۷۲۵ به منصب شماسی در کلیسای انگلستان گماشته شد، در ۱۷۲۶ سمتی در کالج لینکن، آکسفرد، پیدا کرد، و در ۱۷۲۸ به مقام اسقفی رسید. در آکسفرد سرپرستی گروهی از دانشجویان را داشت (۱۷۲۹) که برادر کوچکش، چارلز وسلی (۱۷۰۷–۸۸)، و جورج وایتفیلد در میان ایشان بودند. این گروه را، به ریشخند، متودیستها مینامیدند، چه در درس خواندن و نیز در انجام دادن تکالیف دینی از متود و روش ثابتی پیروی میکردند. در ۱۷۳۵ وسلی و برادرش همراه با ج. ا. اوگلثورپ به جورجیا رفتند، تا جان در آنجا همچون مبلغ دینی به کار برخیزد، و چارلز منشی اوگلثورپ باشد. جان وسلی، در مدت ۲ سال خدمت در این مستعمره، سخت تحت تأثیر مبلغان موراویائی قرار گرفت؛ در بازگشت به انگلستان دوستان موراویائی فراوانی پیدا کرد. در ۲۴ مه‌ی ۱۷۳۸، در اجتماع کوچکی از یک انجمن دینی، وسلی در ضمن گوش دادن به قرائت مقدمه‌ای که لوتر بر رساله‌ی به رومیان نوشته بود، به کیش تازه گرایید. اعتقاد به رستگاری از طریق منحصر ایمان به مسیح، بار مأموریتی شد که در سراسر عمر بر دوش میکشید. بزودی به کار موعظه پرداخت که گفته‌اند در آن ضمن ۴۰٬۰۰۰ موعظه کرد و حدود ۴۰۰٬۰۰۰ کیلومتر را در سفرهایش پیمود. به اندرز وایتفیلد، وسلی به موعظه کردن در هوای آزاد یا در مزارع پرداخت، و این کار را نخست در بریستول آغاز کرد و پس از آن در جاهای دیگر آن را ادامه داد. در ۱۷۳۹ گروهی در لندن از او خواستند که انجمنی برای ایشان تشکیل دهد و خود رهبری آن را داشته باشد. محلی در لندن خریده شد که تا ۱۷۷۹ مرکز عمل متودیستها در لندن بود. چون معتقدات کلامی او آرمینیائی (منسوب به یاکوبوس آرمینیوس) بود و به کمال مسیحی اعتقاد داشت، منکر اصول انتخاب کالونی شد (حـ ۱۷۴۰) و در نتیجه رابطه‌ی او با وایتفیلد برید، ولی این دو بعدها رفاقت شخصی را با یکدیگر خوب حفظ کردند. در ۱۷۸۴ وسلی اعلامیه‌ای را منتشر کرد که بنا بر آن مجامع متودیستی رسماً تأسیس شد و در واقع اساس متودیسم وسلیائی بود. در همین سال متوجه شد که باید کسی را برگزیند که مراسم دینی را در میان متودیستهای امریکا انجام دهد. دکتر تامس کوک[4] (tāməs kok؛ ۱۷۴۷–۱۸۱۴) را به این سمت منصوب کرد، و فرانسیس ازبری[5] (frānsis azberi؛ ۱۷۴۵–۱۸۱۶) را به دستیاری او برگماشت. وسلی قصد آن نداشت که کلیسائی جداگانه تأسیس کند، ولی در نزدیکی پایان زندگی او کلیسای اسقفی متودیست در امریکا به وجود آمد، و معلوم شد که، در انگلستان، متودیستها نمیتوانند در داخل کلیسای انگلیکان عمل کنند. بنا بر این وسلی، با آنکه خود تا زمان مرگ همچون کشیشی از کلیسای انگلستان باقی ماند، طرحی ریخت که پس از مرگش مجامع متودیست استقلال کامل داشته باشند. در سالهای اخیر عمر وی، انکاری که از طرف دیگران در سالهای پیش نسبت به او نشان داده میشد و مایه‌ی ناراحتی او بود، جای خود را به تحسینی داد که نسبت به شایستگیهای او ابراز میداشتند. نیز ← انتعاش دینی.

وسلی، چارلز: ← متودیسم؛ وسلی، جان.

وسمرلند، ولایت، انگلستان؛ ← وستمرلند.

وسمق (vasmaq)، ده (جـ ۱٬۱۰۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۱۴کیلومتری جش رزن. محصولاتش غلات، حبوبات، وانگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

وسمه (vasme) یا **باسمه** (bāsme)، برگ نیمکوب نیل که جوشانده‌ی آن برای رنگ مو به کار میرفته است.

وسمینستر، کوی لندن؛ ← وستمینستر.

وسیج، ناحیه؛ ← فاراب؛ فارابی، قسمت I

وش (vaŝ)، مجموعه‌ی الیاف پنبه‌ی متصل به پنبه‌دانه‌ها که در داخل قوزه‌ی پنبه‌ی رسیده، هنگامی که هنوز پنبه را از دانه‌ی آن جدا نکرده‌اند، موجود است.

وشا، صمغ گیاهی؛ ← باریجه.

وشت، در عهد ساسانیان؛ ← گند.

وشته (veŝte)، ده (جـ ۶۹۲ سش ۱۳۴۵ هش)، طالقان سفلی، دهستان طالقان، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۷کیلومتری جش شهرک. بقعه‌ای به نام امامزاده یوسف دارد. چشمه‌ی آب شوری دارد که از آن نمک می‌گیرند.

وشتی (vaŝti) [عبری، = زن زیبا]، ملکه‌ای که احشویروش برای اطاعت نکردن او را خلع کرد (استر ۱.۹).

وشق[6] (vaŝaq)، معرب **وشک** (vaŝak)، پستانداری گوشتخوار از تیره‌ی گربه‌ها. دمی کوتاه، موی نرم و فشرده‌ی سیاهرنگ یا خاکستری، و چیزی شبیه کاکل بر نوک گوش دارد. اقسام آن در اروپا و کوههای آلپ و اسکاندیناوی و روسیه‌ی شمالی و آسیا به سر میبرند. وشق کانادا (*Lynx canadensis*) و وشق امریکا (*L. rufus*) از اقسام آن است که به علت پوست مرغوبشان طرف توجهند.



وشق

وشق[7] (vaŝaq)، در نجوم، صورت فلکی کوچکی در نیمکره‌ی شمالی فلکی. نیز ← صورت فلکی، جدول I، ص ۱۵۸۹.

وشق ایرانی: ← سیاه‌گوش.

وشقه، شهر، اسپانیا؛ ← اوئسکا.

وشم: ← خالکوبی.

وشمگیر (voŝmgir) [ظهیرالدوله ابومنصور وشمگیر ابن زیار]، فتـ ۳۵۷ هق، دومین امیر (۳۲۳–۳۵۷ هق) از خاندان آل زیار؛ برادر مرداویج. بعد از برادر به جای او نشست. اما با حمله‌ی آل بویه و ماکان کاکی و امرای سامانی مواجه شد، و ری و گرگان را از دست داد. در آخر کارْ سامانیان او را در مقابل آل بویه کومک کردند، لیکن کاری از پیش نبرد. هنگام شکار، به زخم گرازی مجروح شد و وفات یافت؛ پسرش بیستون به جای او نشست.

وشمگیر (voŝmgir)، ده (جـ ۱٬۴۵۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان کتول، بخش علی‌آباد، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۳کیلومتری غ علی‌آباد. رود کفشگیری مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، و توتون است. از صنایع دستی شالبافی دارد. تپه‌ای دارد که حاوی آثار قدیمی است. به نام پیچک‌محله نیز خوانده میشود.

وشمگیر، سد: ← گرگان، رود.

وشمگیر، قابوس: ← قابوس وشمگیر.

وشنوه (veŝnave)، ده (جـ ۱٬۲۰۴ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان قهستان، بخش کهک، شهرستان قم، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۴کیلومتری جش کهک. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، فندق، گردو، و عسل است.

وصاف (vassāf)، شهرت **شرف‌الدین** (یا **شهاب‌الدین**) **عبدالله ابن فضل‌الله شیرازی**، معروف به **شرف شیرازی** (ŝaraf-)، متخلص به **شرف**، و ملقب به **وصاف الحضره** (vassāfo 'l-haz-ra)، ۶۶۳ هق، ادیب و شاعر ایرانی؛ متـ شیراز. پدرش عزالدین فضل‌الله در ۲۲ ذیقعده‌ی ۶۹۸ هق در قحطی فارس فوت کرد. وصاف در شیراز در مشاغل دیوانی و خدمت عمال و مأمورین دولتی داخل شده، از خواص خواجه صدرالدین احمد

(۱)Wesker (۲)Wessex (۳)Wesley (۴)Coke (۵)Asbury (۶)lynx (۷)Lynx

خالدی زنجانی (نایب امیر طغاجار هنگام حکومت او بر فارس) شد. وصاف این خواجه را، که بعدها به وزارت گیخاتو خان رسید، مدح گفته است. بعد به خاندان خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر تقرب پیدا کرد، و به وسیله‌ی او در عهد غازان و اولجایتو مورد مرحمت این دو سلطان قرار گرفت. وی مؤلف کتاب مهم معروف به تاریخ وصاف است. قبر وصاف در شیراز، میان تکیه‌ی خواجه حافظ و تکیه‌ی چهل‌تنان، است.

وصاف الحضره: ← وصاف.

وصال، تخلص وصال شیرازی.

وصال شیرازی (vesāle širāzi)، شهرت **میرزا محمد شفیع،** معروف به **میرزا کوچک،** متخلص به **وصال،** ۱۱۹۷—۱۲۶۲ هق، شاعر ایرانی عصر فتحعلی شاه قاجار. غزلسرا و مثنوی‌گوی بود؛ مثنوی شیرین و فرهاد وحشی را، که ناتمام مانده بود، ادامه داد ولی عمرش وفا نکرد که آن را به پایان رساند. علاوه بر ادبیات، در موسیقی نیز دست داشت، و به تصوف و عرفان هم شیفته بود. گذشته از دیوان، ۱۲ بندی هم در مراثی سرود. وقار شیرازی پسر او بود.

وصایای دوازده بطرک: ← عهدین غیر قانونی.

وصف جامع، در قیاس فقهی، ← قیاس، در اصطلاح فقها.

وصفنارد، ده، شهر ری، ← وسفنارد یا وصفنارد.

وصل (vasl) [عربی، = پیوستن]، در علم قافیه، حرفی که به روی پیوندد و آن را متحرک سازد، مانند "ی" درین بیت (سعدی)،

هر دم از عمر میرود نفسی
چون نگه میکنم نمانده بسی.

با پیوستن حرف وصل به روی، واژه‌هائی را که در حرکت پیش از ساکنهای همسان آخر خود اختلاف دارند، میتوان با یکدیگر قافیه ساخت، مانند توانگری و سایری. رعایت یکسانی حرف وصل در قوافی واجب است.

وصل و فصل (vasl,fasl) [عربی، = پیوستن و جدا کردن]، در علم معانی. **۱- وصل،** پیوستن دو یا چند جمله عمدتاً یا دو یا چند مفرد (غیر جمله) به یکدیگر است به وسیله‌ی واو عطف، و مقصود از عطف مشارکت دو یا چند چیز در حکم واحد است. وصل چند جمله به یکدیگر، مانند (حافظ)،

فاش میگویم و از گفته‌ی خود دلشادم
بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم؛

و وصل چند مفرد به یکدیگر مانند (سعدی)،

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری.

۲- فصل، ترک عطف یعنی جدا کردن دو یا چند جمله از یکدیگر است در موارد ذیل،

۱) هنگامی که اتحاد دو جمله چنان آشکار باشد که نیازی به آوردن واو عطف احساس نشود (کمال اتصال)، مانند (سعدی)،

بخت جوان دارد آن که با تو قرین است
پیر نگردد که در بهشت برین است؛

ب) هنگامی که دو جمله با یکدیگر اختلاف تام داشته باشند (کمال انقطاع)، مانند (عنصری)،

دور هر روزی بیفزاید چو عمر شهریار
بوستان چون بخت او هر روز برناتر شود؛

پ) هنگامی که دو جمله از حیث انشا و خبر با یکدیگر مختلف باشند، مانند (مولانا)،

حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد
جان فدای آنچه ناپیداست باد.

وصله، در اصطلاح لوطیها، ← لوطی.

وصی: ← وصیت.

وصیت (vasiyyat)، عبارت از آن است که انسان سفارش کند که بعد از مرگش برای او کارهائی از قبیل نماز، روزه، و حج انجام دهند (وصیت عهدیه)؛ یا عین مملوک یا منفعت آن را پس از مرگ خود به ملکیت دیگری واگذار کند (وصیت تملیکیه). کسی که به او وصیت میشود "وصیّ" [جمعش اوصیاء]، و شخص وصیت‌کننده "موصی" نام دارد. به عقیده‌ی شیعیان وصی و جانشین بلافصل پیغمبر اسلام ص حضرت علی ع است.

وصیت‌نامه، نوشته‌ای که به موجب آن موصی (← وصیت) عهودی را بر ورثه‌ی خود تحمیل کرده یا طریق تقسیم یا مصرف اموال خود را پس از مرگ تعیین کند. وصیتنامه ممکن است به طور رسمی یا خودنوشته یا سرّی تنظیم شود، و در پاره‌ی موارد فوق العاده وصیت ممکن است شفاهی باشد. در هر حال، موصی باید در موقع تنظیم وصیت‌نامه صحت مشاعر خود را حفظ کرده و اراده و اختیار توسط یکی از اشخاص ذینفع از او سلب نشده باشد.

وصیله: ← عمرو ابن لحی.

وضع حمل: ← زایمان.

وضو (vozu)، در فقه، شستن دست و رو و مسح سر و پا به ترتیبی خاص، که سبب پاک شدن از حدث اصغر است، و مسلمان را برای نماز گزاردن، تماس بدن او با قرآن، طواف واجب خانه‌ی کعبه، و پاره‌ای امور دیگر آماده میسازد.

وطواط، شاعر و ادیب، ← رشید وطواط.

وظایف الاعضاء، علم: ← فیزیولوژی.

وظیفه: ← مواجب.

وظیفه‌خوران، آبادی، آذربایجان، ← سراسکند.

وعظ (va'z)، پند دادن به عامه و ترغیب ایشان به اعمال نیک و نهی ایشان از اعمال بد و منکرات. وعظ از آغاز اسلام در میان مسلمانان معلوم بود. حضرت رسول ص و خلفای راشدین در ضمن خطبه‌هائی که به مناسباتی ایراد میشد، و مخصوصاً در ضمن خطبه‌های پس از نماز جمعه، وعظ و پند میگفتند، و از جمله اجزاء خطبه‌ی روز جمعه پس از حمد خدا و رسول ص یکی هم وعظ است. در میان خطبه‌های حضرت علی ع که در نهج البلاغه نقل شده است، خطبه‌هائی متضمن وعظ زیاد دیده میشود. از نیمه‌ی دوم قرن اول هق به بعد که در شهرهای بزرگ اسلامی، و مخصوصاً در بصره و کوفه، زهاد و اهل عبادت و صلاح پیدا شدند، وعظ و "تذکیر" به وسیله‌ی ایشان در مساجد و مجامع عمومی معمول شد، و جاحظ نام عده‌ای از ایشان را در کتاب البیان و التبیین خود آورده است. پس از آن زهاد و بزرگان صوفیه و فقها و مدرسان بزرگ نیز مجالس وعظ و تذکیر دایر کردند، و این مجالس اختصاصی به روزهای جمعه نداشت. از بزرگان صوفیه که مجالس وعظ ایشان معروف و مشهور بود یکی ابوالقاسم قشیری بود که در هنگام اقامتش در بغداد در قصر خلیفه وعظ گفت. پسر او ابونصر عبدالرحیم قشیری نیز از وعاظ بزرگ بود و در مدرسه‌ی نظامیه مجلس داشت و اهل ذمه به مجالس او حاضر میشدند و گاهی اسلام میآوردند و مردم بدکار از اعمال زشت خود توبه میکردند. در ۴۸۶ هق شخصی از مردم مرو، به نام ابوالحسین اردشیر ابن منظور عبادی، وارد بغداد شد و، به مناسبت بیان گرم و فصیحش در وعظ، شهرتی در بغداد به هم رسانید و در مدرسه‌ی نظامیه وعظ گفت تا آنجا که عده‌ای از مشایخ و بزرگان از جمله امام محمد غزالی در مجالس وعظ او حاضر می‌شدند. به هر حال، مجالس وعظ از طرف علما و بزرگان صوفیه در سرتاسر ممالک اسلامی دایر بود، و وعاظ برای جلب مردم سخنان خود را با آیات و احادیث و اشعار میآراستند. گاهی مجالس چنان پرشور میشد که مردم به گریه می‌افتادند، و این جبیر صحنه‌هائی از این گونه مجالس وعظ را در بغداد وصف کرده است. گاهی اهل زهد و صلاح در بازارها و میدانها مردم را به دور خود جمع میکردند و وعظ و پند می‌دادند. بعضی از این اشخاص این امر را وسیله‌ی ارتزاق قرار داده بودند. در مقامات بدیع‌الزمان همدانی و در مقامات حریری صحنه‌های دلکشی از این گونه مجالس نقل شده است. گاهی مجالس وعظ مشایخ و متصوفه‌ی بزرگ را مینوشتند، و این نوشته‌ها به نام مجالس و امالی معروف است (غیر از امالی حدیث و امالی علوم ادبی). کتاب معارف بهاءالدین ولد و کتاب مجالس سبعه‌ی مولانا از این قبیل است. در آغاز کلیات سعدی نیز چند مجلس نقل شده است که ظاهراً مجالس وعظ بوده است و اتفاقاً خود سعدی به مجالس وعظ خویش در گلستان اشاره کرده است. در میان شیعیان مجالس وعظ و تذکیر در ماه محرم با ذکر مصائب حضرت امام حسین ع توأم بوده است و این امر از زمان صفویه به بعد عمومیت یافته و شامل همه‌ی مجالس وعظ در تمام ایام سال شده است، به طوری که واعظ در پایان وعظ خود به مناسبتی اشاره به واقعه‌ی کربلا و وقایع عاشورا میکند.

در مسیحیت نیز وعظ مقام مهمی داشت و وسیله‌ای برای تبلیغ کفار و تحکیم ایمان مؤمنان و باز داشتن ایشان از ارتکاب مناهی و هدایت به نیکوکاری بود. از وعاظ بسیار معروف مسیحیت در امپراطوری بیزانس قدیس یوحنای زرین دهن است که مواعظ او سخت معروف است. قدیس آوگوستینوس نیز واعظ و خطیب زبردستی بود. وعظ یکی از اسباب بر انگیختن جنگهای صلیبی بود و مواعظ پیر منزوی در ایجاد جنگ اول صلیبی و مواعظ قدیس برنار، که او را از بزرگترین وعاظ قرون وسطی میدانند، در بر انگیختن جنگ دوم صلیبی اثر عمده داشت. در دوره‌ی اصلاح دینی لوتر بزرگترین واعظ و خطیب دینی محسوب میشود.

وعل: ← بز وحشی.

وعیدیه: ← شفاعت.

وفائی، تخلص وفائی شوشتری.

وفائی شوشتری (vafā'ie šuštari)، شهرت **ملا فتح‌الله ابن ملا حسن** (mollā)، متخلص به **وفائی،** فت ۱۳۰۴ هق، شاعر ایرانی که بیشتر در مدایح و مراثی ائمه شعر سروده است. دیوانش

بارها به چاپ رسیده (از جمله در بمبئی، ۱۲۹۸ هق). علاوه بر دیوان، سراج المحتاج و شهاب ثاقب از آثار اوست.

وفاداران[1]، در انقلاب امریکا، مستعمره‌نشینانی که طرفدار بقای تسلط انگلستان بودند. بیشتر ایشان از صاحبان املاک و کشیشان و کسانی بودند که در دستگاههای دولتی انگلیسی مناصبی داشتند. در مستعمره‌های واقع در کرانه‌های جنوبی و مرکزی قطاً نیرومندتر بودند. مقاومت آنان به صورت جنگ داخلی همراه با حمله و غارت و اسیر گرفتن در آمد. بسیاری از آنان به سرزمینهائی که در تصرف انگلستان بود گریختند. وطنپرستانْ بسیاری از املاک وفاداران را مصادره کردند.

وفاداران به امپراطوری متحد[2]، عنوان امریکائیانی که، به علت جانبداری از بریتانیا در انقلاب امریکا، از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه به کانادا مهاجرت کردند. مهاجرت اغلب آنها در ۱۷۸۳–۸۴ واقع شد، و اکثر به نووا سکوتیا و کبک رفتند. مهاجرین به نووا سکوتیا تقاضای دولتی جداگانه داشتند، و برونسویک جدید به خاطر آنان در قسمت غربی نووا سکوتیا تأسیس شد (۱۷۸۴). اختلاف اینها با ساکنین فرانسوی کبک از حیث مذهب و زبان و غیره منجر به تأسیس کانادای علیا (وفاداران، انگلیسی‌زبان) و کانادای سفلی (فرانسوی‌زبان) شد. نیز ← اونتاریو؛ تورونتو.

وفد، حزب (vafd)، حزب سیاسی مصر، که در ۱۹۱۹ به وسیله‌ی زغلول پاشا تأسیس شد. هدف آن آزاد کردن مصر از یوغ انگلستان و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بود. از ۱۹۲۴ تا ۱۹۵۲ پارلمان مصر تحت تسلط حزب وفد بود و چند بار، به فرمان ملک فؤاد و پسرش فاروق، منحل شد. پس از ۱۹۲۷ نحاس پاشا رهبر حزب شد. مخالفان وفد آن را متهم میکردند که بیش از اصول به اشخاص توجه دارد و حتی در آدم‌کشی نیز دخیل است. در ۱۹۵۳ توسط محمد نجیب، که در اواخر ۱۹۵۲ حکومت را به دست گرفته بود، منحل شد.

وفس (vafs)، بخش (جمع ۸۷٬۲۶۰ سش ۱۳۴۵ هش)، لرغ شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران). مشتمل است بر دهستانهای بزچلو، شرای علیا (← شرا) و وفس (جمع ۷٬۴۸۱؛ دارای ۵ آبادی). قسمت ج و ل آن کوهستانی است. رود قره‌چای قسمتی از آبادیهای آن را مشروب میسازد. زیارتگاه و قلعه‌ی قدیمی دارد. مرکز بخش و دهستان وفس آبادی **وفس** (جمع ۴٬۲۱۴ سش ۱۳۴۵ هش) است که در ۱۶کیلومتری ل کمیجان قرار دارد. چون آبادی وفس در انتهای شمالی بخش، که کوهستانی است، قرار دارد و راه آن نیز سخت و دور است، عملاً آبادی کمیجان، مرکز دهستان بزچلو، مرکز بخش محسوب میشود.

وفس عاشقلو (vafs āsēqlu)، دهستان (جمع ۸٬۲۹۱ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ دارای ۱۵ آبادی. کوهستانی و خوش آب و هوا است. چشمه، قنات، و رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است.

وفسی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

وفود، سال: ← محمد ص، قسمت ۴۵.

وفور (vofur)، ← بسامد.

وفور زاویه‌ای[3] (vofur-)، بسامد یک فرایند متناوب (مثلاً نوسان الکتریکی یا ارتعاش صوتی) که بر حسب رادیان بر ثانیه بیان میشود؛ معادل حاصلضرب بسامد بر حسب سیکل (← بسامد) در ۲π.

وفیات الاعیان (vafayāto 'l.ā'yān) [وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان]، کتابی از ابن خلکان در شرح حال ح ۸۵۰ تن از بزرگان علما و امرا که به ترتیب حروف تهجی نام آنان، در قاهره تألیف یافته است (۶۵۴–۶۷۲). در این کتاب از صحابه و تابعین و خلفای راشدین، به سبب شهرت آنان، جز از تنی چند، آن هم به اختصار، نامی نبرده است؛ در این کتاب تنها به ذکر سال وفات و مولد، و ذکر نادره‌ای یا شعری یا رساله‌ای از علما و بزرگان اکتفا کرده است. وفیات الاعیان به زبانهای ترکی و اروپائی ترجمه، و بارها در ایران و مصر چاپ شده است. بر آن ذیلهای متعدد نوشته‌اند که مهمترین و معروفترین آنها فوات الوفیات در شرح حال ۵۷۲ تن از بزرگان، از محمد ابن شاکر کتبی است.

وقار، تخلص وقار شیرازی.

وقار شیرازی (vaqāre širāzi)، شهرت **احمد**، متخلص به **وقار**، ۱۲۳۲–۹۸ هق، شاعر ایرانی؛ پس وصال شیرازی. کمالات پدر را به ارث برد. در خوشنویسی مهارت داشت؛ مثنوی مولوی که به خط وی چاپ شده است شهرتی بسزا دارد. وقار در ۱۲۶۶ هق، به همراهی برادرش محمود حکیم، به هندوستان رفت، و بعد، به دعوت فیروز میرزا، حکمران فارس، به شیراز باز گشت. در ۱۲۷۴ هق به تهران آمد، و به دربار ناصرالدین شاه قاجار راه یافت. آثارش مشتمل است بر انجمن دانش، بهرام و بهروز، رموز الاماره (ترجمه‌ی نامه‌ی علی ع به مالک اشتر).

وقایع اتفاقیه (vaqāye'e ettefāqiyye)، روزنامه‌ای که در تهران به دستور میرزا تقی خان امیر کبیر تأسیس شد، و اولین شماره‌ی آن در ۵ ربیع الثانی ۱۲۶۷ هق انتشار یافت، بعداً به طور هفتگی منتشر میشد. این "روزنامه"ی هفتگی مدت 10 سال مرتب منتشر میشد، و از ۱۲۷۷ که مدیریت آن به صنیع‌الملک واگذار شد به شکل مصور، و به نام "روزنامه‌ی دولت علیه‌ی ایران" و بعد از آن به نام روزنامه‌ی ایران انتشار یافت.

وقت (vaqt) [= زمان کوتاه، زمان حاضر]، نزد صوفیه، آنچه بر سالک در آید، و در وی تصرف کند، و او را به حکم خویش به احوالی از خوف، حزن، یا فرح بگرداند. البته هر وقت را حکمی است؛ در یک وقت سکون واجب است، و در وقت دیگر شُکْر یا شکایت. اما، به هر حال، عارف حکم وقت را در نظر دارد، اگرچه همواره محکوم آن نیست. صوفی اگر تابع وقت و وقت بر او غالب باشد، ابن الوقت (ebno 'l- vaqt) خوانده میشود، و اگر محکوم و تابع وقت نباشد، و بر وقت خویش غالب باشد، او را ابو الوقت (abo 'l.vaqt) میخوانند. رعایت اقتضای وقت نزد صوفی اهمیت دارد، و صوفیه درین باب اهتمام بسیار دارند، و گویند صوفی با وقت خویش خوش است، به گذشته و آینده نظر ندارد، و حتی اشتغال به گذشته و حال را حجاب راه میدانند. صوفی اگر ابن الوقت است در واقع مشغول به امری است که در آن حال اشتغال بدان اولی است. البته استفاده‌ی از وقت لازمه‌اش حفظ وقت است از مداخله‌ی نفس و شیطان، و همچنین، کتمان وقت از اغیار و رعایت ادب وقت در کسب فوائد وقت اهمیت دارد. تسمیه‌ی این حال به وقت ظاهراً، چنانکه ابن سینا هم در کتاب اشارات بیان میکند، از حدیث نبوی مأخوذ است که گفته "لی مع الله وقت لا یَسَعُنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل"، یعنی مرا با خدا وقتی هست که در آن نه هیچ ملک مقرب در میگنجد و نه هیچ نبی مرسل.

وقره: ← قطر، شیخ‌نشین.

وقف (vaqf)، در اصطلاح فقها، حبس عین ملک و بخشیدن منفعت آن (به قول فقها حبس العین و تسبیل المنفعة). مقصود از حبس عین ملک آن است که ملک از تصرف واقف بیرون می‌آید، ولی در عین حال قابل خرید و فروش و هر نوع معامله‌ای که منجر به انتقال ملک باشد نمیشود. بخشیدن منفعت باید به شخص یا اشخاص، یا مصالح و وجوه کلی و عمومی باشد. در صورت وقف به شخص یا اشخاص قبول ایشان هم لازم است، اما قبول نسل بعدی لازم نیست. مانند آنکه وقف کند ملکی را بر شخص یا اشخاص معینی و بر اولاد و نسل ایشان که در این صورت فقط قبول اشخاص زنده کافی در صحت وقف است و با قبول ایشان ملک از تصرف واقف خارج میشود. اما در وقف بر مصالح عمومی، چون طرف معینی وجود ندارد، قبولْ شرط صحت وقف نیست. در اصطلاح فقها کسی که وقف میکند واقف و اشخاصی که برایشان وقف شده است موقوف علیهم یا موقوف علیه (اگر شخص واحدی باشد) و مال وقف موقوف خوانده میشود. از شرایط صحت وقف یکی منجز بودن آن است، یعنی خود عمل وقف نباید مشروط به شرطی باشد. مانند آنکه واقف بگوید وقف می‌کنم به شرط آنکه فلان کار عملی شود. در صحت وقف قبض موقوف علیهم شرط است، یعنی اگر موقوف علیه شخص یا اشخاص باشند، باید عین موقوفه را از واقف دریافت کنند و اگر وقف بر مصالح عامه باشد، باید ناظر یا قیّم یا حاکم مال وقف را قبض کند و دریافت دارد. واقف باید مالک ملک موقوف باشد، و بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد. موقوف علیه باید موجود باشد، مثلاً وقف ابتدائی بر فرزندی که هنوز متولد نشده است صحیح نیست، اما به تبع فرزند موجود صحیح است (مانند آنکه واقف بگوید وقف کردم بر فرزند یا فرزندانم (که موجود هستند) و فرزندان و نسل ایشان (که هنوز به

(۱)Loyalists (۲)United Empire Loyalists (۳) angular frequency

دنیا نیامده‌اند). موقوف علیه همچنین باید معین باشد، مثلاً اگر واقف بگوید "وقف کردم بر یکی از فرزندانم" وقف صحیح نیست. وقف بر امور غیر شرعی یعنی اموری که دین اسلام آن را تجویز نکرده است نیز صحیح نیست. مال موقوف باید ملک واقف باشد و دارای منفعت باشد و قابل تسلیم باشد (مثلاً وقف مطالبات چون قابل تسلیم و قبض نیست صحیح نیست).

وقف (vaqf)، در اصطلاح قراء، قطع تلفظ و صوت برای نفس گرفتن. قاری قرآن، در حین قرائت قرآن، درآخر آیات وقف میکند. پس از خواندن بازمی‌ایستد و با نفس مجدد آیه‌ای دیگر تلاوت میکند. وقف، به طور کلی، بر سه قسم است، وقف تام، وقف حسن (خوب)، و وقف قبیح (زشت). وقف تام آن است که وقف بر کلامی و ابتدا بر کلام بعدی صحیح و درست باشد مثل وقف در آخر هر آیه‌ای و ابتدا به آیه‌ی دیگر. وقف حسن آن است که وقف بر آخر کلمه‌ای خوب باشد ولی ابتدا به مابعد آن خوب نباشد، مثلاً در الحمد لله رب العالمین، وقف بر الحمدلله خوب است اما ابتدا به رب العالمین، چون کلام بریده است درست نیست. وقف قبیح یا زشت آن است که هیچ یک از دو صفت فوق را نداشته باشد. عمل وقف سکون است، یعنی **مثلا وقف برالحمدُ، الحمدُ به سکون دال است** و، وقف بر تنوین مفتوح الف است، مثلاً وقف بر محمداً، محمدا است. برای تفصیل باید به کتب تجوید مراجعه کرد.

وقف (vaqf) [عربی، ← ایستادن]، در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن ساکن کردن "ت" مفعولات (ـــ U) است تا تبدیل به مفعولات (ـــ.) شود؛ به عبارت دیگر، انداختن هجای کوتاه (← هجا) آخر پایه و درازتر کردن هجای دراز پیش از آن است. عروضیان، به جای مفعولات، که بدین گونه از مفعولاتُ بر آمده است، مفعولان میگذارند و آن را موقوف میخوانند.

وقف تام، در اصطلاح قراء، ← وقف.

وقف حسن، در اصطلاح قراء، ← وقف.

وقف قبیح، در اصطلاح قراء، ← وقف.

وقواق (vaqvāq) یا **واق واق** (vāq vāq)، بنا بر آنچه در نوشته‌های جغرافیانویسان مسلمان آمده، نام دو جزیره، یکی در قسمت غربی قهنه، و دیگری نزدیک ج چین. از آنچه در باره‌ی این جزایر نوشته‌اند معلوم میشود که طلا در آنها فراوان بوده و درختانی داشته‌اند با میوه‌های شبیه انسان. گ. فران که در سیاحتنامه‌ها و کتابهای جغرافیائی نویسندگان مسلمان تحقیقات فراوان کرده و نتیجه‌ی مطالعات خود را در کتاب داستانهای سفر و متون جغرافیائی فارسی و عربی و ترکی مربوط به شرق دور از قرن ۸م تا قرن ۱۸م (۲ جزء، پاریس، ۱۹۱۳–۱۴) آورده چنین نتیجه گرفته است که وقواقِ نزدیکِ چین جزیره‌ی سوماترا و وقواق قهنه غربی جزیره‌ی ماداگاسکار است. بنا بر نظر وی، کلمه‌ی واق واق از نام قبیله‌ی سیاهپوستی در سوماترا گرفته شده که به زبان محلی پکپک (pakpak) خوانده میشود و معرّب آن فکفک است که از لحاظ تلفظ با وقوق و واق واق بسیار نزدیک است. از قدیم کشتیهای سوماترا به سواحل افریقا میآمده‌اند و نوعی درخت از خانواده‌ی نخل، که شاید میوه‌ی عجیب آن منشأ سخنان جهانگردان در باره‌ی درخت با میوه‌های انسانی شده، در هر دو جزیره نامهای شبیه به یکدیگر دارد، بکوونی (bakkovany) در سوماترا و وکوه (vakva) در ماداگاسکار، که هر دو با نام قوم پکپک نزدیکی دارد، و به همین جهت است که در کتابهای جغرافیا و کتابهای لغت، وقواق هم نام جزیره است و هم نام درختی که بار آن به صورت آدمیزاد است.

وکاتیو (vokātiv)، حالت ندا در صرف اسامی؛ ← حالات اسم.

وکالت، عقدی که به موجب آن شخصی دیگری را برای انجام دادن کاری نایب خود میکند. تعریف **وکالت در فقه اسلامی "استنابه در تصرف" است** یعنی نایب گرفتن در تصرفات. وکالت چون عقد است احتیاج به ایجاب و قبول دارد. شخصی که نایب میکند موکِّل و شخصی که نایب در تصرف است وکیل خوانده میشود. ایجاب که قولی است دلالت‌کننده بر وکالت از جانب موکل است و قبول از جانب وکیل. قبول ممکن است لفظی باشد یا عملی، به این معنی که موکل به وکیل بگوید فلان متاع را برای من بفروش و وکیل بدون اظهار گفته‌ای آن متاع را بفروشد. وکالت عقدی جایز است یعنی هر یک از طرفین می‌تواند آن را برهم بزند، منتهی موکل در صورت به هم زدن وکالت، یعنی عزل وکیل، باید او را آگاه سازد، و بنابر این اگر وکیل، پیش از اعلام عزلش، تصرفی در مال موکل به موجب وکالت بکند آن تصرف صحیح خواهد بود. وکالت با مرگ یکی از طرفین باطل میشود، و اگر موکل به موجب قانون محجور، یعنی از تصرف در اموال خود ممنوع شود، وکالت وکیل باطل میگردد. اگر وکالت در امر معینی باشد و آن امر زایل و تلف شود وکالت باطل میگردد. در فقه تصریح شده است که در آنچه شارع خواسته است تا شخص بنفسه آن کار را انجام دهد وکالت صحیح نیست، مانند نماز واجب و روزه در حال حیات موکل. بنا بر این آنچه خود شخص بنفسه در اجرای آن شرط نباشد وکالت در آن جایز است و موارد آن به طور کلی عبارت است از خرید و فروش و گرفتن ثمن کالا و رهن و صلح و حواله و ضمان شرکت و وکالت (که در این صورت وکالت در توکیل خوانده میشود) و عاریه و صدقه و عقد نکاح و طلاق و نظایر آن. موکل باید عاقل و بالغ باشد و تصرف او در آنچه نایب میگیرد جایز باشد. در وکیل نیز بلوغ و عقل معتبر است. سایر شرایط مهم وکالت را در کتب فقه و در قانون مدنی ایران (فصل سیزدهم)، باید دید.

وکسفرد[1] (weksfərd)، ولایتِ [= کاونتی] ساحلی (۲٬۳۵۲ کمم؛ در ۱۹۷۱ جع ۸۵٬۸۹۲)، **ج‌ش جمهوری ایرلند؛ در ایالت لنستر. زمینش** حاصلخیز و شغل عمده کشاورزی است، ماهیگیری نیز اهمیتی دارد. مرکزش، شهر **وکسفرد** (در ۱۹۷۱ جع ۱۱٬۷۴۴)، دیری از قرن ۱۲م دارد. در قرن ۹م به وسیله‌ی دینها ساخته شد؛ انگلیسها به سال ۱۱۶۹ در اینجا پیاده شدند. در **۱۶۴۹ به وسیله‌ی آ. کرامول محاصره و تصرف شد.**

وکسلر[2]، **ولادیمیر یوسیفوویچ** (vlādimir yosifovic veksler)، ۱۹۰۷–۶۶، فیزیکدان روسی. استاد مؤسسه‌ی تحقیقات هسته‌ای در مسکو و متخصص اشعه‌ی ایکس و اشعه‌ی کیهانی. بیشتر به تولید انرژیهای زیاد توجه داشت. پس از مطالعاتی در شتابگرهای ذره‌ای، همزمان با مکمیلن و مستقل از وی، اصول سنکروترون را بیان کرد (← سیکلوترن). در ۱۹۵۹ برنده‌ی جایزه‌ی لنین، و در ۱۹۶۳ در کشمتر برنده‌ی جایزه‌ی اتم در خدمت صلح شد.

وکلن[3]، **نیکولا لوئی** (nikolā lui voklan)، ۱۷۶۳–۱۸۲۹، شیمیدان فرانسوی. در ۱۷۹۸ کروم را جدا کرد، و با تجزیه کردن بریل نشان داد که این ماده از لحاظ شیمیائی با زمرد یکی است.

وکلوز[4] (voklüz)، ولایت (۳٬۵۷۵؛ در ۱۹۶۸ جع ۳۵۳٬۹۶۶)، ج‌ش فرانسه، در پرووانس. شامل ونسن سابق. مرکزش آوینیون. دهکده‌ی وکلوز، نام رسمی آن **فونتن دو وکلوز**[5] (fonten dë)، که پترارک در آن میزیست، در این ولایت است.

وکولور[6] (vokulër)، شهر (جع تخمیناً ۲٬۹۳۹)، ولایت موز، ل‌ش فرانسه، بر رود موز. در اینجا، به سال ۱۴۲۸، ژاندارک داستان رؤیاهای خود را نخستین‌بار برای روبر بودریکور[7] (rober bodricur) از بزرگان این شهر نقل کرد و او وی را همراه چند سرباز به شینون نزد شارل VII فرستاد (۱۴۲۹). ویرانه‌های قصر بودریکور هنوز باقی است.

وکیل، شهرت کریم خان زند.

وکیل، مسجد، از ابنیه‌ی معروف دوره‌ی کریم خان زند، در شهر شیراز، که از مهمترین آثار وی محسوب میشود. دارای سردر، صحن و شبستان وسیع، و ۴۸ ستون سنگی زیبا است. منبر آن نیز، که دارای ۱۴ پله و از سنگ مرمر ساخته شده، جالب توجه است. تاریخ بنای مسجد ۱۱۸۷ هق است، ولی ظاهراً کاشیکاری و تزیینات آن در دوره‌ی قاجاریه صورت گرفته است. در کتیبه‌های کاشی آن نام فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه قاجار به چشم میخورد.

وکیل الدوله: ← وکیل السلطنه.

وکیل الرعایا، شهرت کریم خان زند.

وکیل السلطنه (vakilo 's.saltane)، در دوره‌ی صفویه و افشاریه، عنوان کسی که مهام سلطنت پادشاه ضعیف یا صغیری را در عهده میگرفته و به نام او امور مملکت را اداره میکرده است. (نادر شاه و کریم خان زند، هر کدام چندی در واقع وکیل السلطنه بوده‌اند، و در عهد صفویه هم بعضی از امرا این عنوان و سمت را دارا بوده‌اند). آن را وکیل الدوله نیز میگفته‌اند. منصب وکیل السلطنه از بعضی جهات شباهت به مقام صدر اعظم و اعتمادالدوله، و تا حدی

(۱)Wexford (۲)Veksler (۳)Vauquelin (۴)Vaucluse (۵)Fontaine de V. (۶)Vaucouleurs (۷)Baudricourt

نایب‌السلطنه، در دوره‌ی قاجاریه داشته است.

وکیل خداوند: ← قدیس‌سازی.

وکیل شیطان: ← قدیس‌سازی.

وکیل مطلق: ← صدر اعظم.

وگا، گارثیلاسو د لا: ← گارثیلاسو، د لا وگا.

وگا، لوپه د: ← لوپه د وگا (کارپیو)، فلیکس.

وگان[1]، ماکسیم (māksim vegān)، ۱۸۶۷–۱۹۶۵، ژنرال فرانسوی؛ مت بلژیک. پیوسته در این باره که اصل وی از خاندان سلطنتی بوده شایعاتی وجود داشته است. در ۱۹۱۴–۲۳ رئیس ستاد ژنرال (بعداً مارشال) فوش بود، و در ۱۹۲۰ دفاع از ورشو را بر ضد قشون سرخ بر عهده داشت و جنگ میان روسیه و لهستان را به نفع لهستان به پایان رسانید. در ۱۹۲۳–۲۴ کمیسر عالی فرانسه در سوریه و در ۱۹۳۹–۴۰ فرمانده عالی خاور نزدیک بود. در جج II جانشین گاملن در فرماندهی عالی متفقین شد (مه‌ی ۱۹۴۰)، ولی نتوانست از سقوط فرانسه جلوگیری کند. پس از اعلام آتش‌بس میان فرانسه و آلمان (ژوئن)، وگان در حکومت ویشی وزیر جنگ بود، و سپس نماینده‌ی کل فرانسه در ل افریقا و فرمانروای الجزایر شد. در ۱۹۴۱ از نمایندگی کل خلع شد، و در ۱۹۴۲ آلمانها او را به عنوان گروگان در مقابل ژنرال ه. ا. ژیرو، که به متفقین پیوسته بود، توقیف کردند و تا ۱۹۴۵ در توقیف آلمانها بود. پس از بازگشت به فرانسه او را به اتهام همکاری با آلمانها محاکمه کردند ولی در ۱۹۴۸ تبرئه شد. تاریخ ارتش فرانسه (۱۹۳۸) و سه جلد خاطرات (۱۹۵۰–۵۷) از آثار او است. در ۱۹۳۸ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

وگاو، باریس آندریویچ: ← پیلنیاک، باریس.

وگنر[2]، آلفرد لوتار (ālfred lutār vegener)، ۱۸۸۰–۱۹۳۰، زمینشناس و هواشناس و پوینده‌ی آلمانی، استاد دانشگاه گراتس (از ۱۹۲۴)؛ مت برلین. به نظریه‌اش درباره‌ی نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای معروف است که آن را در کتاب منشأ قاره‌ها و اقیانوسها (۱۹۱۵) آورده است. وی همچنین به سفرهای پویشی به گروئنلند (که در آخرین آنها جان خود را از دست داد)، برای تأسیس ایستگاههای هواشناسی و اندازه‌گیری یخپهنه و تعیین نرخ جابجائی گروئنلند، شهرت دارد. گزارش سفر وی به گروئنلند در کتاب سفر گروئنلند که پس از مرگ وی انتشار یافت (۱۹۳۹) آمده است.

ولاء (velāʿ) یا **موالات** (movālāt)، نوعی پیوستگی و دوستی که، به موجب قرارداد و پیمان، بین فرد یا خانواده‌ای غیر عرب از موالی با قبیله‌ای عربی در عهد اسلام برقرار میشده. این گونه ولاء در عهد اسلام، نظیر مؤاخات (برادرخواندگی) و استلحاق (پسرخواندگی) و تحالف (همپیمانی) بوده است در عهد جاهلیت. در اسلام این گونه پیوستگی را ولاء حلف (helf، = سوگند) یا ولاء اصطناع (estenāʿ، = برگزیدن) میخوانده‌اند. ترتیب این پیوستگی چنین بوده است که کسی یا خانواده‌ای با قبیله‌ای یا شیخی از عرب قرار میگذاشته است که مولای او یا مولای قبیله‌ی او بشود، و او بعد از مرگ وی از ماترک وی ارث ببرد (در جاهلیت، نه در اسلام)، و در عهد حیات وی عاقله‌ی او باشد. در عصر بنی امیه، و حتی اوایل عباسیان، به سبب حشمت و نفوذ عرب و ذلت موالی، اینان غالباً با قبایل عرب پیوستگی می‌کردند، و خود را بدان سبب عرب فرا مینمودند. این نسبت و انتساب به عرب، که حتی کسانی مانند ابومسلم خراسانی و اسحاق موصلی و والبة ابن الحباب و طاهر ابن حسین (جد طاهریان) بدان سبب خود را عرب فرا می‌نمودند، در روزگار قدرت عرب رواج داشته و عنوان ولاء و موالات بدان داده میشده. مع‌هذا، شعوبیه و مخصوصاً بشار ابن برد، شاعر نابینا و هجاگوی ایرانی الاصل مشهور، کسانی را که بدین گونه خود را منسوب به عرب مینمودند هجو و طعن میکردند، و نسب عربی آنها را شکننده و ناپایدار میشمردند و به شیشه تشبیه میکردند. با زوال قدرت و حشمت عرب، نسبت موالات و ولاء ضعیف شد، و موالی عرب رفته رفته نسبت ولاء خود را انکار کردند.

ولاء اصطناع: ← ولاء یا موالات.

ولاء حلف: ← ولاء یا موالات.

ولاثکث: ← ولاسکولز، دیگو د؛ ولاسکولز، دیگو روذریگث د سیلوا ای.

ولاد، امیر والاکیا: ← والاکیا یا والاکی.

ولاده، زن عبدالملک، ← قیس ابن عیلان.

ولادی‌قفقاز[3] (vlādiqafqāz)، نام سابق **اوردژونیکیدزه[4]** (ordĵonikidze)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۲۳۶٬۰۰۰)، کرسی جخشـ آستیای شمالی، جغ جمشسر اروپائی، بر رود ترک در دامنه‌ی شمالی کوههای قفقاز. آغاز راه نظامی گرجستان است. از مراکز صنعتی، با پالایشگاه سرب و نقره؛ و نیز کارخانه‌های تهیه‌ی مواد شیمیائی و آمودن مواد غذائی میباشد. سکنه‌ی آن را روسها، آستها، ارامنه، و گرجیها تشکیل میدهند. شهر در ۱۷۸۴ به عنوان قلعه‌ای مستحکم تأسیس و ولادی‌قفقاز نامیده شد؛ مدتها مرکز نظامی و سیاسی روسیه در قفقاز بود. در ۱۹۲۱ مرکز جخشـ گورسکایا[5] (gorskāyā) شد که در ۱۹۳۶ جخشـ آستیای شمالی گشت. در ۱۹۳۲ اوردژونیکیدزه، در ۱۹۴۴ دزائوژیکائو[6] (dzāuĵikāu)، و دگربار در ۱۹۵۴ اوردژونیکیدزه نام یافت. قله‌ی معروف کازبک (← کازبک، کوه) درست در پایین شهر سر بر افراشته است.

ولادیمیر[7] (vlādimir)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۲۳۴٬۰۰۰)، قسمت مرکزی جمشسر اروپائی، ل‌ش مسکو. مرکز تهیه‌ی ماشین‌آلات، پارچه، و مواد پلاستیک است. در اوایل قرن ۱۲م ولادیمیر II کیف آن را تأسیس کرد، و ح ۱۱۵۷ کرسی مهیندوکنشین ولادیمیر-سوزدال[8] (suzdāl) شد، که بعد از سقوط دولت کیف تشکیل یافته بود. در ۱۲۳۸ تاتارها تحت فرماندهی باتو خان آن را ویران کردند. پس از آنکه دوکهای مسکو از میان امیران روسیه قد بر افراشتند، ولادیمیر را گرفتند (۱۳۶۴)، لقب مهیندوک یافتند، و مدت درازی بر آنجا حکومت کردند. از بناهای تاریخی آن کلیساهای جامع اوسپنسکی و دِمِیتْریوس (قرن ۱۲م) و دروازه‌ی زرین (۱۱۶۴) است؛ و چند صومعه از سنگ سفید به سبک معماری ولادیمیر-سوزدال (قرون ۱۲م و ۱۳م)، که مخلوطی از سبکهای رومانسک و بیزانس بود، دارد.

ولادیمیر[9] I (vladimir-) یا **قدیس ولادیمیر**، فت ۱۰۱۵، نخستین مهیندوک مسیحی (ح ۹۸۰–۱۰۱۵) کیف؛ پسر سویاتوسلاو و نوه‌ی قدیسه اولگا. ولادیمیر نخست در نووگورود فرمان می‌راند (۹۷۰–ح ۹۷۸). پس از شکست دادن دو برادر خود، یاروپولک (yāropolk) و اولگ (oleg)، امیر کیف شد. قبایل اسلاوی را که در فواصل دوری از کیف میزیستند متحد کرد و تحت فرمان مملکت کیف، که خود تأسیس کرده بود، در آورد، و در جنگهای با لیتوانیائیان و بلغارها و یونانیان کریمه پیروز شد. نخست مشرک متعصبی بود، و در تحت تأثیر پیشرفت مسیحیت در کیف و روابط فرهنگی و بازرگانی با بوزانتیون به مذهب مسیحی در آمد. پس از غسل تعمید که در ۹۸۸ یا ۹۸۹ صورت گرفت، با آنا، شاهزاده‌خانم بیزانسی، خواهر امپراطور باسیلیوس II ازدواج کرد. بعد از این زناشوئی، شهر خرسون کریمه را به بوزانتیون باز گرداند. ولادیمیر مذهب ارتدوکس یونانی را مذهب خاندان و ملت خود قرار داد، و برای آنکه مردم نووگورود و جاهای دیگر را به مذهب مسیحی در آورد متوسل به زور شد. بازمانده‌ی عمر خود را به ساختن کلیساها و تأسیس مدارس و کتابخانه‌ها گذراند. فرامینی نیز برای تشکیل محاکم قضائی و محاکم کلیسائی صادر کرد.

ولادیمیر-سوزدال، مهیندوکنشین، ← ولادیمیر؛ سوزدال.

ولادیمیر-والینسکی[10] (vlādimir-vālinski)، لهستانی **ولوجیمیش[11]** (vlojimieš)، شهر (در ۱۹۶۷ جع تخمیناً ۲۳٬۰۰۰)، لغ اوکرائین. از مراکز کشاورزی است. یکی از قدیمترین ماندگاههای اوکرائینیها، که در قرن ۹م تأسیس شده، و احتمالاً در ۹۸۸ به وسیله‌ی ولادیمیر I کیف از نو بنیاد یافته بوده است. اسقفنشین کلیسای ارتدوکس شرقی و مرکز مهیندوکنشین ولادیمیر یا لودومریا[12] (lodomeriā) شد. این ماندگاه مستحکم، و از مراکز بازرگانی میان قرون ۱۰م و ۱۳م شد. ابتدا تابع کیف بود، و بعد در ۱۱۵۴ مستقل شد، و مدتی والینی را شامل بود. در ۱۱۸۸ با دوکنشین گالیچ یکی شد، و از اتحاد آنها دوکنشین گالیچ-والینی تشکیل یافت. از ۱۳۰۰ شهر مرکز همین دوکنشین بود. در قرن ۱۴م به تصرف لیتوانی در آمد. مکرر دست به دست شد، ولی سرانجام در ۱۷۹۵ به روسیه باز گشت و ولادیمیر-والینسکی نام یافت. ← پیمان ریگا (۱۹۲۱) شهر را به لهستان باز گرداند، اما در ۱۹۳۹ جزء اوکرائین شد.

---

(۱)Weygand (۲)Wegener (۳)Vladikavkaz (۴)Ordzhonikidze (۵)Gorskaya (۶)Dzaudzhikau (۷)Vladimir (۸)Vladimir-Suzdal (۹)Vladimir (۱۰)Vladimir-Volynski (۱۱)Wlodzimierz (۱۲)Lodomeria

ولادی‌وستوک[1] یا **ولادیووستوک**[1] (هر دو vlādivostok)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۴۲'۰۰۰)، کرسی سرزمین کرانه‌ای، بخش جنوبی آسیائی، بر شبه جزیره‌ای در خلیج پطر کبیر، دریای ژاپن. مهمترین بندر تجشم در فکه (در زمستان با کشتی یخشکن باز نگاه داشته میشود)، آخرین نقطه‌ی ← راه آهن ماوراء سیبریه و راه دریائی شمالی، پایگاه عمده‌ی ناوگان شوروی در فکه و پایگاه کشتیهای صید ماهی و بال است. کارخانه‌ی بزرگ کشتیسازی و کارخانه‌های شیمیائی و ساختن وسایل مهندسی و کنسروسازی و تهیه‌ی مواد غذائی دارد. روسها در ۱۸۶۰ بر محل این شهر یک پایگاه نظامی تأسیس کردند، و در ۱۸۶۲ به صورت بندر در آمد. در ۱۸۸۸ پایتخت سرزمین کرانه‌ای شد. پس از اتمام راه‌آهن ماوراء سیبریه، شهر ولادی‌وستوک بسرعت رو به رشد نهاد، و بعد از آنکه پورت آرتور از دست روسیه خارج شد و به تصرف ژاپن در آمد (۱۹۰۵)، توسعه‌ی آن به عنوان پایگاه دریائی افزایش یافت. در جنگ I این شهر مرکز تهیه‌ی ساز و برگ برای متفقین بود، و پس از انقلاب ۱۹۱۷ آن را اشغال کردند. قسمت عمده‌ی نیروهای اشغالگننده ژاپنی بودند، ولی ح ۷۵۰'۰۰۰ امریکائی و انگلیسی و ایتالیائی و فرانسوی نیز شرکت داشتند. در ۱۹۲۰ که ولادی‌وستوک به عنوان جزئی از جمهوری نو-پدید خاور دور اعلام شد، ژاپونیها از اشغال آن دست بر نداشتند، و یک حکومت دست‌نشانده‌ی ضد انقلابی در آن تأسیس کردند. در ۱۹۲۲ که این شهر به تصرف شورویها در آمد، همه‌ی نیروهای اشغالگر از آن خارج شدند. در جنگ II این شهر بندر عمده‌ی ذخایری بود که به عنوان وام و اجاره به شوروی میرسید. ولادی‌وستوک مهمترین مرکز فرهنگی شوروی در خاور دور است. شعبه‌ی خاور دور آکادمی علوم تجشم و دانشگاه خاور دور (افتتاح مجدد در ۱۹۵۶) از جمله‌ی سازمانهای فرهنگی متعدد آن است.

ولار[2]، **آمبرواز** (āmbruāz volār)، ۱۸۶۷–۱۹۳۹، تاجر گردآورنده‌ی آثار هنری، و ناشر فرانسوی. شهرتش به آن است که بسیار زود توانسته بود ارزش هنری هنرمندان برجسته‌ی مکتب پاریس، مخصوصاً وان گوگ و سزان (که برای ایشان نخستین‌بار نمایشگاه نقاشی مخصوص به یک هنرمند را دایر کرد) و رنوئو، را بشناسد و به یاری آنان بر خیزد. علاقه‌ی وی به نشر آثار هنری از همان آغاز اشتغال به حرفه‌اش آشکار شد. در سه آلبومی که به نام آلبومهای نقاشان حکاک (۱۸۹۶–۹۹) منتشر کرد، آثاری از بونار، سزان، شاگال، دگا، رنوار، و دیگران به چاپ رسیده بود. از آن پس همت خود را به چاپ کتابهای هنری مصورشده با کارهای استادانی همچون پیکاسو، دوفی، و رنوئو مصروف کرد، و این گونه آثار اکنون برای گردآوردندگان مجموعه‌های هنری و موزه‌ها بسیار گرانبها است. زندگینامه‌های روایتی از دوستانش، سزان و رنوار و دگا، و نیز یک اوتوبیوگرافی به نام خاطرات تاجر تابلوهای نقاشی از تألیفات او است.

ولاسکو[3]، **لویس د** (luis de velāsko)، ۱۵۰۰–۶۴، مأمور مستعمراتی اسپانیائی، دومین نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۵۰–۶۴) اسپانیای جدید، مردی فعال و بشردوست بود، و اقدامات زیادی برای تأمین رفاه هندیشمردگان کرد، و گویند ۱۵۰'۰۰۰ تن از آنان را آزادی بخشید. دانشگاه مکزیکو در زمان او تأسیس شد (۱۵۵۳). پسرش، **لویس د ولاسکو**، ۱۵۳۴–۱۶۱۷، نایب‌السلطنه‌ی اسپانیای جدید (۱۵۹۰–۹۵، ۱۶۰۷–۱۱) و نایب‌السلطنه‌ی (۱۵۹۵–۱۶۰۴) پرو بود، و در کومک به هندیشمردگان و توسعه‌ی قلمرو خود اقدام کرد. بعداً رئیس شورای جزایر غربی شد، و لقب مارکوئس د سالیناس یافت.

ولاسکوئز[4]، **دیگو د** (diego de velāskuez)، اسپانیائی **ولاثکث** (velāṭket) ح ۱۴۶۰–۱۵۲۴؟ کشورگشا و مدیر اسپانیائی، نخستین حاکم کوبا. در سفر دوم کریستوف کلمب به هیسپانیولا (۱۴۹۳) همراه او بود، و در ۱۵۱۱ فرماندهی سپاهیانی را یافت که برای فتح کوبا اعزام شدند. پس از اتمام فتح در ۱۵۱۴، کار مستعمره‌سازی را ادامه داد و خود حاکم جزیره شد (بعدها پادشاه اسپانیا به او لقب آدِلانْتادو ([فرمانروا] داد). ا. کورتز را به فتح مکزیک (۱۵۱۸) اعزام داشت. سپس پانفیلو د نارواث را برای وادار کردن او به بازگشت به کوبا فرستاد (۱۵۲۰) ولی نارواث شکست خورد و بقیه سپاهیانش به کورتز پیوستند. ولاسکوئز در ۱۵۲۱ از پست خود معزول شد، ولی در ۱۵۲۳ دوباره منصوب شد.

ولاسکولز[5]، **دیگو رودریگث د سیلوا ای** (diego rodriget de silvā i velāskuez)، اسپانیائی **ولاثکث** (velāṭket)، ۱۵۹۹–۱۶۶۰، نقاش مشهور اسپانیائی؛ متسویل. پدرش پرتغالی و مادرش اندلسی بود. نقاش دربار فیلیپ IV بود. در نخستین آثار وی ناتورالیسم شدید مشهود است. سپس تابلوهای تسلیم بردا (در پرادو) و پورتره‌ی فیلیپ IV (۱۶۲۳؛ مجموعه‌ی فریک، نیو یورک) را نقاشی کرد. در ۱۶۲۹–۳۱ و ۱۶۴۹–۵۱ از ایتالیا دیدن کرد. برجسته‌ترین آثار قسمت اخیر عمر او یک رشته نقاشی‌ها است که از کوتوله‌ها و دلقکهای درباری کشیده است.

ولاسکو آلوارادو[6]، **خوان** (xuān velāskō ālvāreḍō)، ۱۹۱۰–۱۹۷۷، رئیس جمهور (۱۹۶۸–۷۷) پرو. در خانواده‌ای کارگری به دنیا آمد، به خدمت ارتش داخل شد (۱۹۲۹) و به رتبه‌ی ژنرالی رسید. به عنوان فرمانده عالی ارتش، یک شورای نظامی تشکیل داد (۱۹۶۸) و رئیس جمهور، فرناندو بلائونده تری[7] (fernāndo belaunde teri، ۱۹۱۲–)، را، که نتوانسته بود منابع نفتی را از تصرف کشمنت خارج کند، خلع کرد. یک کابینه‌ی تمام‌نظامی تشکیل داد، و بلافاصله معادن نفت را تصرف کرد. مطبوعات را محدود ساخت و اصلاحات ارضی پردامنه‌ای برای از بین بردن مالکیتهای وسیع آغاز کرد، و به ملی کردن گزیده‌ای از صنایع پرداخت. با شورش فوریه‌ی ۱۹۷۵، از کار برکنار شد، و ژنرال فرانثیسکو مورالس برمودس[8] (frāntisko morāles bermudes؛ ۱۹۲۲–) به جای او منصوب شد.

ولاسکو ایبارا[9]، **خوسه ماریا** (xose māriā velāsko ibārrā)، ۱۸۹۳–، رئیس جمهور (۱۹۳۴–۱۹۴۴، ۳۵–۱۹۵۲، ۴۷–۱۹۶۰، ۵۶–۶۱، ۱۹۶۸–۷۲) کشور اکوادور. ناطقی زبردست و سریع الانتقال است که دو بار، پیش از آنکه به جانشینی گالو پلاسا لاسو[10] (gālō plāsā lāsō؛ ۱۹۰۶–) رئیس جمهور شود، به ریاست جمهوری برگزیده و عزل شد. با آنکه سانسور مطبوعات را بسختی برقرار کرد، در ساختن مدارس و راهها اهتمام فراوان داشت؛ کشور آباد شد و او دوره‌ی ریاست جمهوری خود را به پایان رسانید. بار دیگر در ۱۹۶۰ به ریاست جمهوری برگزیده شد، و برنامه‌ای برای اصلاحات اقتصادی طرح ریخت، ولی در نتیجه‌ی سختگیریهایش از محبوبیت افتاد. با کنگره درگیر شد و یک دسته‌بندی نظامی (نوامبر ۱۹۶۱) او را مجبور به استعفا کرد. در ۱۹۶۸ که باز به ریاست جمهوری انتخاب شد، با کنگره‌ای مخالف و دشواریهای عظیم اقتصادی و هرج و مرج‌های سیاسی روزافزون رو به رو بود. پس از بروز بلوائی که با تظاهرات هزاران دانشجو آغاز شد، کنگره را منحل کرد، و با پشتیبانی نظامیان حکومتی دیکتاتوری برقرار ساخت (ژوئن ۱۹۷۰). در فوریه‌ی ۱۹۷۲ سران نظامی او را از کار برکنار کردند و یک شورای نظامی زمام امور را به دست گرفت.

ولاش (valāš)، ← آل باوند (کیوسیه).

ولاش (valāš)، شاهنشاهان اشکانی، ← بلاش.

ولاش (valāš) یا **بلاش**، ۱۹مین شاهنشاه (۴۸۴–۴۸۸) سلسله‌ی ساسانی، پسر یزدگرد II، جانشین پیروز I. ولاش پادشاهی نیک‌نهاد و خوش‌نیت بود، ولی مردی نبود که کشور ایران در آن وقت به وجود او احتیاج داشت. عاقبت ناخرسندی بزرگان موجب شد که، پس از ۴ سال سلطنت، او را خلع و کور کردند. وی دین مسیحی را در ارمنستان به رسمیت شناخت. قباد I جانشینش شد.

ولاشان (velāšān)، ده (جم ۱'۷۴۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۴کیلومتری ج سده. زاینده‌رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و صیفی است.

ولاشجرد (valāšjerd)، ده (جم ۱'۴۴۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قلقل‌رود، شهرستان تویسرکان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ غ تویسرکان.

ولاغوز (valāquz)، ده (جم ۲'۹۸۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش کردکوی، شهرستان گرگان، استان دوم (مازندران)؛ ۲کیلو-

---

(۱) Vladivostok (۲) Vollard (۳) Velasco (۴) Velásquez (۵) Velásquez (۶) Velasco Alvarado (۷) Belaúnde Terry (۸) Morales Bermúdez (۹) Velasco Ibarra (۱۰) Plaza Lasso

متری ج کردکوی. محصولاتش غلات، حبوبات، برنج، و توتون است. از صنایع دستی شالبافی دارد.

ولاکها (vlāk-)؛ ← والاکیا.

ولامنک[1]، **موریس دو** (moris dĕ vlā-mank)، ۱۸۷۶–۱۹۵۸، نقاش و نویسنده‌ی فرانسوی؛ مه پاریس. نخست به موسیقی علاقه نشان داد، و در ارکسترهای پاریس ویولن می‌نواخت. سپس به نقاشی روی آورد، و نزد خود نقاشی آموخت، و در ضمن به مسابقات دوچرخه‌سواری نیز علاقه نشان میداد (تا ۱۸۹۶). در نقاشی نخست از مکتب فویسم پیروی کرد، و از اولین هنرمندانی بود که از پیکرتراشی افریقائی متأثر شدند؛ چند تابلو مهیج و اکسپرسیو نیست در هنر فرانسوی به وجود آورد. معروف‌ترین تابلوهای فویسم او در لندن یا ساوثمتن است که وی در ۱۹۰۵ در آنجا گذرانید. ولامنک داستان نیز مینوشت، راهی که به هیچ میرسد، قرون وسطای بدون کلیساهای جامع، و پورتره‌ی بیش از مرگ (۱۹۴۳). ولامنک اول کسی است که توجه هنرمندان را به زیبائیهای هنر سیاهان جلب کرده است.

ولایات ثلاث: ← ثلاث، ولایات.

ولایات صحرائی[2]، نام دو بخش اداری ج الجزایر در صحراء، در آن هنگام که در تصرف فرانسویان بود؛ اکنون **واحات الصحراء** نامیده می‌شود. یکی از این دو بخش واحات (۱٬۰۶۶٬۴۹۳ کمه؛ جمعیت ۴۲۲٬۰۰۰)، محدود است از ش به تونس و لیبی، از ج به نیجر، و از غ به بخش دیگر سورا (sŏrā)، مرکز آن ورقله. بخش دیگر، **سورا** (۱٬۰۱۴٬۹۶۰ کمه؛ جمعیت ۱۶۸٬۰۰۰)، محدود است از ل و غ به مراکش، و از ج به جمهوری اسلامی موریتانی و مالی؛ مرکز آن کولون‌بشار[3] (kolon beŝār). نخستین‌کسی که این ناحیه‌ی صحرائی را پویید و از آن نقشه برداشت، هانری دوریه[4] (hānri dūvĕrie؛ ۱۸۴۰–۹۲، جهانگرد فرانسوی) بود. تسلط قطعی فرانسه بر آن در آغاز قرن ۲۰م صورت گرفت. در ۱۹۵۶ فرانسویان در بخش واحات منابع نفت و گاز طبیعی کشف کردند. در نتیجه نگاهداری این منابع در مذاکرات مربوط به استقلال الجزایر اهمیت فراوان پیدا کرد، و فرانسویان با پرداخت حق امتیاز سنگین به الجزایر به استخراج نفت پرداختند. بخش سورا کانهای پرحاصلی از آهن و فوسفات و منگنز دارد.

ولایت: ← ولی، نزد صوفیه.

ولایت (velāyat)، در سازمان کشوری و سیاسی سابق ایران، قسمتی از مملکت که دارای یک شهر حاکم‌نشین و توابع باشد، اعم از اینکه حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی باشد. قانون تشکیل ایالات و ولایات در ۱۴ ذیقعده‌ی ۱۳۲۵ هق تصویب شد. نیز ← تقسیمات کشور (ایران).

ولایت (velāyat)، محبت و نصرت، و نیز قبول اولویت کسی در تدبیر امری، و نیز به معنی سلطه و سلطنت. ← **تولالیان یا اهل تولی.**

ولایت‌رود (velāyat.rud)، ده (جمعیت ۶۴۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لورا و شهرستانک، بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۷۸کیلومتری لغ کرج. کوهستانی و سردسیر است. معدن زغال سنگ دارد.

ولبه، اسپانیا، ← اوللوا.

ولت، علفزارهای افریقای جنوبی، ← ولد.

ولت[5] (volt) [به نام ← آ. ولتا]، واحد اندازه‌گیری برقرانی و اختلاف پتانسیل برق، و آن اختلاف پتانسیلی است که چون در دو انتهای یک جسم هادی به مقاومت یک اهم برقرار شود جریانی به شدت یک آمپر از آن بگذرد. اجزای معمول آن میلی‌ولت (mili-؛ = 1/1000 ولت) و میکرو‌ولت (mikro-؛ = یک میلیونم ولت) است. نیز ← ولتاژ؛ سلسله‌ی آحاد، جدول ۷، ص ۱۳۱۹.

ولتا[6]، **آلساندرو** (ālessāndro voltā)، ملقب به کنته ولتا (konte*)، ۱۷۴۵–۱۸۲۷، فیزیکدان ایتالیائی. از ۱۷۷۹ استاد فیزیک دانشگاه پادوا بود؛ و با کارها و تحقیقاتی که در الکتریسیته انجام داد شهرت یافت. ناپلئون I او را لقب کنته داد و سناتور مملکت لومباردی کرد. الکتروفور و پیل ولتا را اختراع کرد. الکتروفور[7] (elektrofor؛ فنس) برای تولید بار برقی به وسیله‌ی القا به کار میرود. ولت (واحد برقرانی و اختلاف پتانسیل) به نام ولتا است.

ولتا ردوندا[8] (voltā redondā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۲۰٬۶۴۵)، ایالت ریو د ژانیرو، ش برزیل، بر کنار رود پارئیبا. نزدیکی آن به مناسبع برقابی و به مواد اساسی خام و به مراکز صنعتی ریو د ژانیرو و سائو پولو موجب شده است که جایگاه یک کارخانه‌ی عظیم فولادسازی شود. شهر در ۱۹۴۱ تأسیس شد، و ساختن کارخانه‌ی فولادسازی آن، سال بعد آغاز گشت، که تولید آن از ۱۹۴۶ به راه افتاد. در طی یک دهه ولتا ردوندا بیش از نیمی از شمشها و ورقهای فولادی امریکای جنوبی را تولید کرد.

ولتاژ[9] (voltāj؛ فنس)، اصطلاحی که معمولاً به جای اختلاف پتانسیل برقی یا برقرانی به کار برده میشود. بنا بر این، واحد آن همان واحد اختلاف پتانسیل، یعنی ولت است.

ولت‌آمپر[10] (voltāmper؛ از فنس)، واحد قدرت ظاهری در جریان متناوب، برابر با قدرتی که از جریان یک آمپری با ولتاژ متناوب یک ولت به دست میآید (نماد آن، VA).

ولتامتر[11] (voltāmetr؛ فنس)، پیل الکترولیتی که در آن یک فلز، معمولاً نقره یا مس، بر اثر الکترولیز نمکی از آن فلز، بر کاتود مینشیند. از روی افزایش وزن کاتود، و دانستن ظرفیت شیمیائی فلز، مقدار برقی که از مدار عبور کرده است به دست میآید.

ولتای علیا[12] (voltā-)، فنس **اوت‌ولتا**[13] (ot-voltā)، جمهوری (۲۷۴٬۰۰۰ کمه؛ جمعیت در ۱۹۷۵ تخمیناً ۶٬۰۳۲٬۰۰۰)، غ افریقا، عضو ← جامعه‌ی فرانسه؛ مرکزش **اواگادوگو**[14] (uāgādugu؛ در ۱۹۷۰ جمعیت تخمیناً ۱۱۰٬۰۰۰). از غ و ل به مالی، از ل‌ش به نیجر، از جش به داهومی، و از ج به ساحل عاج، غنا، و توگو محدود است. زبان رسمی فرانسوی و مذهب غالب (۱.۲ میلیون نفر) اسلام است؛ ۲۰۰٬۰۰۰ کاتولیک، ۹٬۰۰۰ پروتستان، و بقیه پیروان آنیمیسم هستند. قسمت مهم ولتای علیا را ساوانا تشکیل میدهد، و مخصوص پرورش دام است. فراورده‌های صادراتی آن پسته‌ی زمینی و کنجد است. پول رسمی آن فرانک فرانسه است.

تاریخ

اولین هجوم اروپائیان به این ناحیه در قرن ۱۹م آغاز شد. افسری فرانسوی، پول وولِه[15] (pol vule؛ ۱۸۶۶–۹۹)، با یک ستون پیاده‌نظام برای تصرف این سرزمین اعزام شد (۱۸۹۶)؛ در سپتامبر ۱۸۹۶ اواگادوگو به تصرف وولِه در آمد. در ۱۹۰۴ مستعمره‌ای جدید به نام سنگال علیا و نیجر تشکیل یافت؛ در ۱۹۱۹ این مستعمره تبدیل به مستعمره‌ی ولتای علیا شد، که مرکز اداری آن اواگادوگو بود. این مستعمره شامل سرزمین فعلی ولتای علیا و چند ناحیه با سکنه‌ی همنژاد مجاور بود. در ۱۹۳۲ مستعمره‌ی ولتا به مستعمره‌های سودان، نیجر، و ساحل عاج تجزیه شد، و در ۱۹۳۷ ناحیه‌ی اواگادوگو جزئی از یک واحد اداری به نام ساحل عاج علیا شد.

وقتی که جنگ II آغاز شد، رؤسای قبایل و افرادشان دوشادوش فرانسه جنگیدند. در ۱۹۴۷ تجدید بنای ولتای علیا به عنوان یک واحد ارضی، که هدف رؤسای قبایل بود برقرار شد، و به دنبال آن راه‌آهن ابیجان-بوبوـدیولاسو به اواگادوگو امتداد یافت. در سپتامبر ۱۹۵۸ رأی‌دهندگان ولتای علیا جمهوری پنجم فرانسه را تصویب کردند، و در ۱۱ دسامبر ۱۹۵۸ مجمع ولتای علیا رأی به خودمختاری خود داد، و جمهوری ولتا در جامعه‌ی فرانسه، نام یافت. در ۱۹۵۹ نامش به ولتای علیا تغییر یافت. در ۵ اوت ۱۹۶۰ جمهوری مستقل ولتای علیا به وجود آمد، و موریس یامئوگو اولین رئیس جمهور آن شد؛ در همین سال به عضویت سازمان ملل متحد در آمد. در ۳ ژانویه‌ی ۱۹۶۶ سرهنگ سانگوله لامیزانا[16] (sāngule lāmizānā؛ ح ۱۹۱۵–) رئیس ستاد ارتش، جانشین یامئوگو شد.

در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۰ کودتائی بدون خونریزی سانگوله لامیزانا را از کار برکنار کرد؛ و "کمیته‌ای نظامی"، به ریاست سایه زربو[17] (sāye zerbo)، جانشین آن شد. قانون اساسی لغو و مجمع ملی منحل شد. منشأ این کودتا را بدون شک در اعتصاب کارمندان آموزشی میدانند که از اکتبر، در کشوری که ۹۰٪ آن بیسوادند، برپا شد.

ولتر[18] [فرانسوا ماری آروئه دو ولتر (frānsuā

(۱)Vlaminck (۲)Saharan Departments (۳) Colomb-Béchar (۴) Duveyrier (۵)volt (۶)Volta (۷)electrophorus (۸)Volta Redonda (۹)voltage (۱۰)voltampère (فنس) (۱۱)voltameter (۱۲)Upper Volta (۱۳)Haute-Volta (۱۴)Ouagadougou (۱۵)Voulet (۱۶)Lamizana (۱۷)Zerbo (۱۸)Voltaire

mări ārue dë volter)]، ۱۶۹۴–۱۷۷۸، فیلسوف و نویسنده‌ی فرانسوی، نام نخستین وی آروئه[1]؛ مه پاریس. پس یک سردفتر اسناد رسمی بود و در مدرسه‌ی یسوعی لوئی‌لوگران [= لوئی بزرگ] در پاریس آموزش و پرورش یافت. به اتهام نادرست اهانت کردن به نایب‌السلطنه، فیلیپ II د/اورلئان، مدت ۱۱ ماه در باستیل زندانی شد (۱۷۱۷). در همین زندان نخستین تراژدی خود، اودیپ، را بازنویسی کرد و به سرودن منظومه‌ی حماسی در باره‌ی هانری IV، به نام آنریاد، آغاز کرد. و نیز در همین زمان بود که بر خود نام ولتر نهاد. اودیپ سبب شهرت او شد و نایب‌السلطنه مقرری برای او برقرار کرد. ولتر از طریق معاملات مخاطره‌آمیز نیز ثروت جداگانه‌ای برای خود فراهم آورد؛ به سخاوتمندی شهرت داشت، ولی در سراسر عمر، از روشهای زیرکانه در معاملات، پول به جنگ میآورد، و با ثروتی هنگفت از دنیا رفت. در ۱۷۲۶ یکی از اشراف جوان، به نام شوالیه دو روآن[2] (ševalie dë roān)، که از لطیفه‌ای از ولتر که به او بر میخورد دلخور شده بود، کسی را وا داشت که ولتر را کتک بزنند. ولتر علاوه بر آنکه نتوانست در دادگستری داد خود را از او بستاند، به سبب نفوذ خاندان پرقدرت روآن به زندان باستیل نیز افتاد، و تنها پس از آنکه قول داد از فرانسه خارج شود و به انگلستان برود، از بند آزاد شد.

اقامت در انگلستان اثری محوناشدنی بر ولتر باقی گذاشت، که پس از آن، در سراسر عمر، با منتهای قدرت خود بر علیه استبداد قضائی مبارزه کرد. در مدت اقامت بیش از دو سال خود در انگلستان با ادبای انگلیسی آن زمان آشنا شد. از آزادی فکری بیشتری که در انگلستان میدید تحت تأثیر قرار گرفت، و سخت فریفته‌ی افکار نیوتن و لاک شد. کتاب نامه‌هائی مربوط به ملت انگلستان (۱۷۳۳، به انگلیسی) را، که سال بعد به نام نامه‌های فلسفی (۱۷۳۴) در فرانسه انتشار یافت، میتوان گفت که سرآغاز رواج علم و فلسفه‌ی انگلیسی بود که از مشخصات دوره‌ی روشنفکری به شمار میرود. این کتاب رسماً در فرانسه ممنوع شناخته شده بود. هنگامی که ولتر در انگلستان بود، نخستین اثر از آثار تاریخی خود، "تاریخ شارل XII سوئد"، را منتشر کرد که عنوان نمونه‌ی برجسته‌ای از زندگینامه‌نویسی پیدا کرده است. چون در ۱۷۲۹ به فرانسه باز گشت، چندین تراژدی نوشت که بْروتوس (۱۷۳۰) و زائیر (۱۷۳۲) از جمله‌ی آنها است. در ۱۷۳۳ با مادام **امیلی دو شاتله**[3] (emili dü §atle ۱۷۰۶–۴۹، فیزیکدان و ریاضیدان فرانسوی) ملاقات کرد که علاقه‌مندی وی به مسائل فرهنگی، خصوصاً در علوم، به وی شبیه بود. این هر دو با هم در سیره (sire)، لورن، زیر نظر پراغماض مارکی دو شاتله (شوهر امیلی)، اقامت گزیدند، و این ارتباط با امیلی تا زمان مرگ این زن ادامه یافت. ولتر در سیره به تجربیاتی در فیزیک و شیمی پرداخت و نامه‌نگاریهای مطول خود را با پرنس فردریک پروس (بعداً فردریک II) آغاز کرد و کتاب اصول فلسفه‌ی نیوتن، و منظومه‌ی قهرمانی و طنزآمیز باکره (مربوط به افسانه‌های ژاندارک) و درامهای سمیرامیس و مروپ (۱۷۴۳) و محمد (۱۷۴۱) را تألیف کرد. بر اثر سفارش مارکیز دو پومپادور، ولتر عنوان تاریخنگار سلطنتی و پیشخدمت خلوت شاه و عضو فرهنگستان فرانسه را پیدا کرد. نخستین‌بار در ۱۷۴۳ از برلین دیدن کرد، و پس از مرگ دو شاتله دعوت فردریک II را برای ملازمت دربار او پذیرفت. روابط وی با فردریک II، که همانند ولتر طبعی لجوج داشت، غالباً طوفانی بود، تا جائی که عاقبت در ۱۷۵۳ ولتر به شتاب پروس را ترک گفت. پس از آنکه این دو مرد از یکدیگر دور شدند، دوباره آشتی کردند و مکاتبات میان ایشان از نو برقرار شد. چون فرانسه، چنانکه دلخواه ولتر بود، پذیرای او نشد، در ژنو سکونت گزید، و سپس خانه‌ای در نزدیکی لوزان خرید. مقامات ژنوی بزودی ولتر را مورد اعتراض قرار دادند که چرا در خانه‌ی خود تئاتر خصوصی به راه انداخته است و چرا د/آلامبر را وا داشته است که مقاله‌ی مخصوص "ژنو" را برای دایرةالمعارف بنویسد. در آن مقاله آمده بود که کشیشان کالونی ژنو، از آن جهت که چشم و گوششان باز شده، دیگر به دین تشریفاتی و سازمانی اعتقاد ندارند، و این امر سبب هیاهو و گفتگوی فراوان شده بود. ولتر ملکی به نام فرنه (نیز فرنه‌ولتر) خرید (۱۷۵۸) و در آنجا همچون شاه کوچکی تا اندکی پیش از مرگ زندگی میکرد. نامه‌های مفصلی میان او و مردان و زنان برجسته‌ی زمانش مبادله میشد؛ از مهمانان و دیدارکنندگانی که برای ادای احترام به "پطرک فرنه" میآمدند پذیرائی میکرد؛ خود را وقف دادخواهی برای قربانیان آزارهای دینی و سیاسی کرده بود؛ برای دایرةالمعارف مقاله مینوشت؛ به کارهای ملکی رسیدگی میکرد؛ توجه تمام به بهبود وضع و حال زارعان و مستأجران ملکی خود داشت؛ آثار کورنی را منتشر کرد و تفسیری بر راسین نوشت؛ و تعداد فراوانی داستان و جزوه بدون ذکر نام مؤلف منتشر کرد که در آنها به سازمانهای مستقر زمان خود بسختی و تلخی حمله کرده بود. و شگفت است که امروز یکی از همین آثار، به نام ساده دل (۱۷۵۹ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳ هش) از کتابهائی است که خواننده‌ی فراوان دارد. این کتاب شاهکار "داستانهای فلسفی" ولتر است و داستان زادیگ و کولن (۱۷۶۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۳ هش)–شاید مشتمل بر جوهر سبک نویسندگی ولتر–نیز یکی دیگر از این گونه داستانها است. ولتر در ساده دل به آن خوشبینی فلسفی که لایبنیتز مروج آن بود، حمله کرده است. جمله‌ی خاتمه‌ی این کتاب به صورت "بیائید باغ مرا کشت کنید" (به جای بحث و تحقیق در مسائلی که جواب ندارد)، فلسفه‌ی عملی ذوق سلیم ولتر را خلاصه میکند. ولتر با زبردستی و ظرافت تمام توانسته است، با گرداندن کلام از صورتی به صورت دیگر، طنزآمیزترین تأثیر را به نوشته‌های خود بدهد؛ تعبیرات وی همیشه شیرین و ماهرانه و بی‌تکلف است؛ به همان اندازه که اثر قلمش نوربخش است، طنزهایش ویرانگر است. ایجاز و وضوح خصوصیتی است که در همه‌ی نوشته‌های او وجود دارد. کتاب فرهنگ فلسفی ولتر مجموعه‌ای است که طرز تفکر او را در موضوعات بسیار گوناگون نشان میدهد. در آثار شعری جدی او، کمال اسلوب معمولاً با نوعی سردی در هم آمیخته است و همین سبب شده است که این گونه آثار مانند آثار دیگرش زیاد مورد رجوع نباشد، هرچند این آثار نسبت به آثار سایر تقلیدکنندگان از وی در قرن ۱۸م در عالیترین مقام قرار دارد. ولتر در این امر که بازیگران در نمایش با لباسهای اصیل بر روی صحنه بیایند، سهم مهمی داشت، و نیز برای بهبود بخشیدن به وضع اجتماعی بازیگران کوشید و در این باره کامیاب شد. در فلسفه‌ی خود، که بر پایه‌ی بدبینی و اصالت تعقل بنا شده، به لاک و نیز به مونتنی و پ. بل مدیون است. با وجود ستایش بی‌اندازه‌ی ولتر از وضوح و عقل، خود غالباً به تناقض‌گوئی پرداخته است. مثلاً، در جائی اظهار عقیده کرده است که طبع آدمی همچون طبع جانور تغییرناپذیر است، و در جای دیگر از ترقی و مردمی شدن تدریجی اجتماع از طریق هنر و علم و بازرگانی سخن گفته است. در سیاست به اصلاحات و نوآوری معتقد بود، ولی از نادانی و تعصب مردم و شداید انقلاب بیم داشت. در دین، عقیده‌اش این بود که اعتقاد دینی برای کلفتها و خیاطها خوب است، ولی برای مردمان فهمیده و ممتاز تنها خداپرستی ساده را کافی میدانست. با الحاد و ماتریالیسم الوسیوس و اولباک مخالف بود. این گفته‌ی وی که "اگر خدا نباشد باید آن را اختراع کنید"، ضرب‌المثل شده است. تکیه کلام وی، "رسوا را خرد کنید"، را چنین تفسیر کرده‌اند که یا منظورش کلیسا بوده است یا نظام حکومتی قدیم به صورت کلی. نفوذ ولتر در همگانی کردن علم و فلسفه‌ی زمانش بی‌اندازه زیاد بوده است. شاید بادوامترین و اصیلترین کار فرهنگی او در میدان تاریخ بوده باشد. کتاب قرن لوئی XIV (۱۷۵۱) وی مشتمل بود بر قسمتی از افکاری که در شاهکار وی، گفتار در باره‌ی تاریخ به صورت عمومی و در باره‌ی خلقیات و روحیه‌ی ملتها (۷ جلد، ۱۷۵۶)، که نخستین کوشش برای نوشتن تاریخ سراسر جهان به شمار میرود، آمده است؛ ولتر به اندازه‌ی سیاست و جنگ برای فرهنگ و بازرگانی اهمیت قائل بود و از تنگ‌نظری ملی اجتناب میکرد. در ۸۴مین سال تولدش در پاریس شاهد اجرای تراژدی ایرن خود در پاریس بود. سفر و پذیرائی شایان از او در این شهر، پیروزی وی و ستایشی نسبت به او بود، ولی هیجانی که همین حادثه برای او به وجود آورد بیش از آن بود که بتواند تحمل کند، و اندکی بعد در پاریس از دنیا رفت. برای آنکه بتوانند او را همچون یک مسیحی به خاک بسپارند، پیش از مرگ سندی را که در آن بعضی از نوشته‌های خود را

(۱) Arouet (۲) De Rohan (۳) Châtelet

نفی کرده بود امضا کرد. کلیسا این عمل را کافی نمیدانست، ولی وی از امضای توبه نامه‌ی مفصلتر خودداری کرد. به دوستی این اعتقادنامه‌ی رسمی را نوشت: "من میمیرم در حالی که خدا را پرستش میکنم، دوستانم را دوست میدارم، نسبت به دشمنانم کینه‌ای ندارم، و از زجر دادن دیگران متنفرم". رئیس دیری پنهانی نعش ولتر را به صومعه‌ای در شامپانی برد و در آنجا دفن کرد. در ۱۷۹۱ بازمانده‌ی جسد او را به پاریس آوردند و در پانتئون به خاک سپردند. نخستین چاپ مجموعه‌ی کامل آثار ولتر که به چاپ کوهل معروف شد، توسط بومارشه به چاپ رسید (۷۰ جلد به قطع هشت‌قسمتی یا ۹۲ جلد به قطع دوازده‌قسمتی، ۱۸۸۳). انتشار مجموعه‌ی کامل و عظیم نامه‌های ولتر در ۱۹۵۳ آغاز شده است. بسیاری از آثار دیگر ولتر به فارسی ترجمه شده است.

ولترا[1] (volterrā)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۱۵٬۸۲۴)، توسکان، ایتالیای مرکزی. در ازمنه‌ی قدیم یکی از شهرهای مقتدر اتروریا بود. در قرن ۱۴م به تصرف فلورانس در آمد. آثار قدیمی آن باروهای دوره‌ی اتروسکها و قرون وسطی که خوب مانده؛ کلیسای جامع قرن ۱۰م؛ و کهنترین عمارت شهرداری در توسکان است. قلعه‌ی قرون وسطائی آن (قرون ۱۴م و ۱۵م) اکنون زندان است. در این شهر مرمر سفید استخراج و اشیاء ظریف از آن ساخته میشود.

ولترا، دانیله دا(dāniele dā volterrā)، ۱۵۰۹–۶۶، نقاش و حجار ایتالیائی، شاگرد میکلانجلو؛ نام اصلیش **دانیله ریتچارلی**[2] (ritcārelli). شهرتش به خاطر تابلوی پایین آوردن مسیح از صلیب (کلیسای ترینیتا دل مونتی، رم) میباشد. فرسکوهائی نیز از زندگی مریم عذرا در همین کلیسا دارد.

ولترا[3]**، ویتو** (vito volterrā)، ۱۸۶۰–۱۹۴۰، ریاضیدان و فیزیکدان ایتالیایی. در ۱۸۳۳ استاد مکانیک دانشگاه پیز، و در ۱۸۹۳ استاد همین کرسی در دانشگاه تورن شد. در ۱۹۰۰–۳۱ استاد فیزیک ریاضی دانشگاه رم بود. از لحاظ سیاسی مخالف رژیم موسولینی بود، و علناً مخالفت خود را ابراز میکرد؛ به همین جهت از دانشگاه و از آکادمی اخراج شد، ولی پاپ پیوس XI نام وی را جزء اعضای آکادمی پاپی علوم ثبت کرد، و وی به فرانسه رفت. از لحاظ علمی، ولترا از مؤسسان توابع انتگرالی است، که در فیزیک و زیستشناسی موارد استعمال فراوان داشته است. در همین زمینه، وی برای اولین‌بار منابع آنالیز ریاضی را در مسائلی به کار بست، همچون مبارزه برای زندگی، رشد سازواره‌ها، وراثت مندلی، که تا آن زمان به فکر استفاده‌ی از ریاضیات در مورد آنها نبودند. علاوه بر کارهایش در معادلات انتگرال، تحقیقاتی در توابع خطی و غیره انجام داد.

ولتسنج یا **ولتمتر** (voltmetr؛ فس)، ← گالوانومتر.

ولتورنو[4] (volturno)، رودی به طول ۱۷۵ کم، ج ایتالیا؛ از کوههای آپنین سرچشمه میگیرد و پس از گذشتن از کاپوا به دریای تیرنه میریزد. صحنه‌ی پیروزی گاریبالدی بر سپاهیان بوربون (۱۸۶۰) و عبور قوای کشمنت (اکتبر ۱۹۴۳) پس از نبردهای شدید بوده است.

ولخش (valaxš)، شاهنشاهان اشکانی، ← بلاش.

ولده[5] (veld) یا **ولت** (velt) [هلندی، ← مزرعه]. این اصطلاح به فلاتهای علفزار ناهموار واقع در افریقای جنوبی و رودزیای جنوبی اطلاق میشود. ارتفاع آنها از ح ۱۵۰ تا ۱٬۸۰۰ متر، در ارتفاعات پست بیشتر مخصوص دامپروری، و در ارتفاعات زیاد مخصوص کشت سیب زمینی و ذرت است.

ولد، بهاءالدین: ← بهاءالدین ولد.

ولد[6]**، ثیودور دوایت** (tiodor duāyt weld)، ۱۸۰۳–۹۵، الغاگر (← الغاگران) امریکائی. در ۱۸۲۵ به عضویت "گروه مقدس" از پیروان انتعاش دینی در آمد، و در ۱۸۳۰ به نهضت ضد برده‌داری پیوست که در آن، مخصوصاً با همکاری دو بازرگان نیو یورکی، آدتر و لویس تپن[7] (ārtər, luis tapən)، نقش مهم داشت و انجمن ضد برده‌داری امریکا را تأسیس کرد. با انجلینا گریمکه[8] (anjelinā grimke)، که خود الغاگر برجسته‌ای بود، ازدواج کرد (۱۸۳۸). کتاب مقدس بر ضد برده‌داری (۱۸۳۷) تألیف اوست.

ولد، سلطان: ← سلطان ولد.

ولد، شاه، پادشاه آل جلایر، ← شاه ولد.

ولد[9]**، هانری وان دو** (hānri vān dē veld)، ۱۸۶۳–۱۹۵۷، طراح و معمار بلژیکی؛ متولد آنورس. کار خود را همچون نقاش و نقاد و طراح در بلژیک و فرانسه آغاز کرد، و نمایشگاه تزیینات داخلی وی در درسدن (۱۸۹۷) مورد تحسین قرار گرفت. در توسعه‌ی یوگندستیل (yugendstil)، که معادل آلمانی هنر جدید است، نقش رهبری داشت. طرحهای وی برای اثاثه و مبل کیفیتی بسیار عالی دارد. با افکاری مأخوذ از راسکین و ویلیام موریس، در مدرسه‌ی اختصاصی خود، مدرسه‌ی هنرها و پیشه‌های وایمار، تدریس میکرد. فعالیتهای معماری وان دو ولد فراوان بوده است. بهترین کارش در خانه‌ی شخصی وی نزدیک بروکسل (۱۸۹۵) و در اطاق دفتری که برای مدرسه‌ی خود در وایمار ساخته بود (۱۹۰۶) موجود است، ولی شهرت وی در معماری هرگز با شهرت در کارهای دیگر و با نوشته‌های متعددش برابری نمیکند. اولین کتابش رنسانس در هنرها و پیشه‌های جدید (۱۹۰۷) است.

ولدآباد بزرگ (valad.ābāde bozorg)، ده (جمع ۱٬۵۲۸ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)، ۱۱کیلومتری جنوب غربی کرج. رود کرج مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و چغندر قند است.

ولد الزنا[10] (valado 'z.zenā) یا **حرامزاده** (harāmzāde)، طفل حاصل از نزدیکی زن و مردی که بین آنان قانوناً رابطه‌ی زوجیت برقرار نباشد. در اصطلاح حقوق اروپائی و امریکائی چنین طفلی را معمولاً فرزند طبیعی[11] گویند که مترادف است با فرزند نامشروع[12] در زبان غیر حقوقی ما. رفتار اجتماعات مختلف در برابر حرامزاده‌ها متفاوت است. قوانین عرفی انگلستان حقوق کمی برای آنها قائل بود، ولی بعداً قوانین مدون حقوق آنان را تأمین کرد. در ایالتهای مختلف کشمنت قوانین مربوط به حرامزاده‌ها تفاوت دارد، و معمولاً ازدواج بعدی زن و مرد، طفل حرامزاده را مشروع میکند. در ایران، بنا بر ماده‌ی ۸۸۴ قانون مدنی "ولدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمیبرد، لیکن اگر حرمت رابطه، که طفل ثمره‌ی آن است، نسبت به یکی از ابوین ثابت و نسبت به دیگری، به واسطه‌ی اکراه یا شبهه، زنا نباشد، طفل فقط از این طرف و اقوام او ارث میبرد و بالعکس". بنا بر این، طفلی که در نتیجه‌ی وطی به شبهه به دنیا آید، در صورتی که زن و مرد هر دو در اشتباه باشند، ولد الزنا محسوب نمیشود، اما اگر یکی از طرفین به حرمت نزدیکی عالم باشد و دیگری جاهل، طفل نسبت به طرفی که جاهل بوده شبهه و نسبت به طرفی که عالم بوده زنا خواهد بود. این حکم مصداق ماده‌ی ۱۱۶۵ قانون مدنی ایران است که چنین میگوید: "طفل متولد از نزدیکی به شبهه فقط ملحق به طرفی میشود که در اشتباه بوده، و در صورتی که هر دو در اشتباه بوده‌اند ملحق به هر دو طرف خواهد بود". غرض از الحاق طفل به طرفین یا یکی از آنها این است که تمامی آثار و احکامی که شامل حال طفل مشروع و قانونی است در باره‌ی طفل متولد از شبهه نیز جاری میباشد. اهم این آثار و احکام توارث است که، بنا بر مدلول ماده‌ی ۸۸۴ یادشده در فوق، توارث بین ولد شبهه و کسی که طفل به شبهه از او تولد یافته است موجود میباشد.

ولدان (veldān)، ده (جمع ۱٬۳۶۰ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش مسابین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۹کیلومتری ش سده. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و صیفی است. احتمالاً در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش جزء شهر اصفهان محسوب شده است.

ولدبیگی (valad.beygi)، دهستان (جمع ۳٬۰۰۰؟)، بخش لالات (باباجانی)، شهرستان پاوه، استان پنجم؛ دارای ۲۲(؟) آبادی. در تابستان گله‌داران طایفه‌ی ولدبیگی در آن به تعلیف احشام و زراعت مشغولند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

ولدماراس، آوگوستیناس: ← لیتوانی.

ولدنامه (valad.nāme) یا **مثنوی ولدی** (valadi)، منظومه‌ای در بحر خفیف مخبون مقصور (یا محذوف)، اثر سلطان ولد. این کتاب حاوی سرگذشت مولانا جلال‌الدین رومی و یاران اوست و، گرچه از نظر اشتمال بر معانی دقیق و نکته‌های باریک به مثنوی مولانا نمی-

---

(۱)Volterra (۲)Ricciarelli (۳)Volterra (۴) Volturno (۵) veld; velt (۶)Weld (۷)Tappan (۸)Grimke
(۹)Velde (۱۰)bastard (۱۱)natural child (۱۲)illegitimate child

رسد، از نظر تحقیق در شرح حال پرماجرای مولانا و پیروان و یاران و مریدان او یکی از مهمترین و معتبرترین اسناد تاریخیی است که ۱۸ سال پس از مرگ مولانا سروده شده است.

ولده، وان د: ← واندولده یا وان د ولده.

ولدی، مثنوی: ← ولدنامه.

ولدیان (valadiān)، دهستان (جم ۱۴٬۳۵۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان خوی، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ دارای ۲۸ آبادی. کوهستانی است. قطورچای مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و حبوبات است. مرکزش، **ولدیان** (جم ۱٬۴۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۲۳کیلومتری خوی است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

ولدیز[1] (valdiz)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱٬۰۰۵)، ج آلاسکا، بر ← خلیج پرینس ویلیام، ش انکرج. بندرگاه عالی و بدون یخبندان آن در ۱۷۹۰ به توسط اسپانیائیها کشف و نامگذاری شد. در ۱۸۹۸ شهر به عنوان محل پیاده شدن کسانی که در جستجوی راهی به میدانهای طلادار یوکون بودند به وجود آمد.

ولر[2]**، تامس هاکل** (tāməs hākəl welər)، ۱۹۱۵– ، پزشک امریکائی. به جهت کارهایش در کشت و رویش ویروسهای پولیومیلیت در بافتهای مختلف، سهمی (با مشارکت ⇐ ج. ف. اندرز و ف. چ. رابینز) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۴ فیزیولوژی و پزشکی نصیبش شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ولر[3]**، فریدریش** (fridriš vēler)، ۱۸۰۰–۸۲، شیمیدان آلمانی. روش جدیدی برای جداکردن آلومینیوم ابداع کرد (۱۸۲۷) و در ۱۸۲۸ همین روش را برای جدا کردن بریلیوم و ایتریوم به کار برد. از طریق ترکیب، اوره ساخت و این نخستین ساختن یک ماده‌ی آلی از مواد غیر آلی، عصر جدیدی را در شیمی آلی آغاز کرد. کار وی در اسید بنزوئیک برای شیمی سوخت و ساز اهمیت فراوان داشت. تألیفات او به عنوان متن درسی شیمی بسیار رایج بود، که از آن جمله است اصول شیمی آلی (۱۸۴۰).

ولز[4] (welz)، شهر [= باروی بلدی. ← بارو] (در ۱۹۷۱ جم ۱۱٬۱۷۰)، سامرست، انگلستان، ج‌غ بیشاپ. نخست شهری کلیسائی بود، و از زمان قرون وسطی فقط اندکی تغییر یافت. اولین کلیسای آن در قرن ۸م ساخته شد. در غارهای زیرزمینی نزدیک آن بقایای انسان ماقبل تاریخ پیدا شده است. کلیسای جامع باث و ولز از مجللترین کلیساهای انگلستان است و در قرون ۱۲م–۱۳م ساخته شده.

ولز[5]**، سامنر** (sāmnər welz)، ۱۸۹۲–۱۹۶۱، دیپلومات امریکائی. خدمت دیپلوماتیک خود را با دبیری در سفارت امریکا در توکیو آغاز کرد (۱۹۱۵)، سپس در کشورهای امریکای لاتین خدمات و مأموریتهای مهم سیاسی داشت. در دوره‌ی ریاست جمهوری ف. د. روزولت معاون وزارت امور خارجه شد (۱۹۳۳)، و در همین سال سفیر امریکا در کوبا شد. در ۱۹۳۷–۴۲ معاون وزارت امور خارجه بود. در کنفرانس میان چرچیل و روزولت، که منجر به عقد ← منشور آتلانتیک شد، شرکت داشت. از آثارش زمان اخذ تصمیم (۱۹۴۴)، گزارشی از یک مأموریت محرمانه‌ی او در اروپا (۱۹۴۰)؛ و هفت تصمیمی که به تاریخ شکل بخشید (۱۹۵۰) میباشد.

ولز[6]**، هارس** (hāres welz)، ۱۸۱۵–۴۸، دندانپزشک امریکائی که اولین بار گاز خنده‌آور (اکسیدو ازت) را برای بیحسی جهت کشیدن دندان به کار برد، ولی نتیجه رضایتبخش نبود زیرا دندان را، قبل از آنکه بیحسی کامل به دست آید، کشید.

ولز[6]**، هربرت جورج** (hërbərt jorj welz)، ۱۸۶۶–۱۹۴۶، نویسنده‌ی انگلیسی، متکثر. در ۱۴سالگی شاگرد بزاز بود، و بعدها توانست از طریق دریافت کومک خرج تحصیلی وارد دانشگاه لندن شود. متأثر از تعلیمات استادش، ت. ه. هاکسلی، تا ۱۸۹۳ به آموختن زیستشناسی پرداخت، و در این سال حرفه‌ی داستاننویسی خود را آغاز کرد. نخستین کتابهای او، که آکنده از خیالبافی و تحقیقات شبه علمی است، اعتقادات سیاسی او را آشکار میسازد. از این جمله است ماشین زمان (۱۸۹۵) و دیدار شگفت‌انگیز (۱۸۹۵). در داستانهای دوره‌ی میانین نویسندگی خود، از خیالپردازی دست کشید و به جنبه‌های واقعی زندگی توجه کرد، و بیش از آنکه در پند توصیف جهان رؤیائی خود باشد، به توصیف دنیائی که در آن میزیست پرداخت. این کتابها، که کمال نویسندگی او را نشان می‌دهد، مشتمل است بر کیپس (۱۹۰۵)، تونو-بانگی (۱۹۰۹)، و تاریخ آقای پولی (۱۹۱۰). کتابهای اخیر او عموماً داستانهائی فکری است که در آنها طرز نگرش خود را نسبت به جهان بیان میکند. ولز مدت کوتاهی عضویت ← انجمن فیبین را داشت که میخواستند سوسیالیسم را به صورت تدریجی رواج دهند، ولی از آن گونه سوسیالیسم ناراضی شد و طرحی از تصور خود نسبت به یوتوپیای جدید (← یوتوپیا) ریخت. از این دسته آثار اخیر او است، دنیای ویلیام کلیسولد (۱۹۲۶)، شکل چیزهائی که خواهد آمد (۱۹۳۳)، مغز جهان (۱۹۳۸)، و کتاب ملال‌انگیزش عقل در دنبال افسارش (۱۹۴۵). از آثار دیگر او است کتاب پرخواننده‌ی خلاصه‌ی تاریخ (۱۹۲۰)، و علم و زندگی (۱۹۲۹) که آن را با همکاری پسرش جورج فیلیپ ولز و با جولیان هاکسلی نوشته است.

ولزر، خاندان، ← ونزوئلا، تاریخ.

ولزلی، آرثر: ← ولینگتون.

ولزلی[7]**، ریچارد کالی** (ricārd kāli welzli)، ملقب به **مارکوس ولزلی** (mārkues*)، ۱۷۶۰–۱۸۴۲، فرماندار کل هندوستان (۱۷۹۷–۱۸۰۵). نفوذ انگلستان را در هند توسعه داد و قدرت فرانسویان را از بین برد. قدرت تیپو سلطان را در هم شکست، و با کومک برادرش (که بعدها دیوک آو ولینگتون شد)، از قدرت حکام محلی جلوگیری کرد. وزیر امور خارجه (۱۸۱۰–۱۲) و نایب‌السلطنه‌ی ایرلند (۱۸۲۱–۲۸، ۱۸۳۳–۳۴) بود. در ۱۷۹۹ مارکوئس شد.

ولس[8]**، اگون** (egon veles)، ۱۸۸۵–۱۹۷۴، آهنگساز و موسیقیشناس اتریشی. مطالعاتی در موسیقی بیزانسی و عرب دارد که شامل عناصر شرقی در آواز غربی (۱۹۴۷) و تاریخی از موسیقی و سرودشناسی بیزانسی (۱۹۴۸) میباشد. از ۱۹۳۹ در انگلستان اقامت گزید، و در آکسفرد به تدریس پرداخت؛ چندین اپرا، باله، موسیقی مجلسی، و سمفونی تصنیف کرد.

ولسباخ[9]، بارون **فون آوئر** (bāron fon āer velsbāx*)، ۱۸۵۸–۱۹۲۹، شیمیدان اتریشی. عناصر خاکهای کمیاب، نئودیم و پرازئودیم (۱۸۸۵) و لوتسیوم [ح ۱۹۰۸، مستقل از ژرژ اوربن[10] (jorj urban)، ۱۸۷۲–۱۹۳۸)، شیمیدان فرانسوی] را کشف کرد. به اختراع توری چراغ ولسباخ معروف است. توری ولسباخ توری استوانه‌شکلی است که به اکسیدهای توریوم و سریوم آغشته شده و چون در شعله‌ی گازی قرار گیرد، به علت فروزان شدن اکسیدها در نتیجه‌ی حرارت، نور بسیار سفیدی از خود خارج میکند. نیز ← روشنائی؛ ژ. ش. گ. دو مارینیاک.

ولستد، جیمز، افسر شرکت انگلیسی هند شرقی، ← عربستان، قسمت ۱۸.

ولشک، شهر، تجشم، ← ولگا.

ولسکیها، قبیله، ← کوریولانوس.

ولسن[11] (velsen)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۶۷٬۵۰۱)، ایالت هلند شمالی، غ هلند، نزدیک مصب کانال دریای شمال؛ مرکز فولادسازی. بندر صید ماهی است.

ولسونگا ساگا[12] (volsungā sāgā) [ایسلندی، = ساگای ولسونگها]، داستان منثور ایسلندی که از روی صورت شعری قدیمتر، که در اساطیر ژرمنی با نیبلونگنلید (← نیبلونگن) معرفی شده، ساخته شده و محتملاً در اواخر قرن ۱۳م فراهم آمده است. قهرمان آن زنی است به نام گودرون[13] (gudrun) که سبب خرابی کار خاندان سلطنتی ولسونگها، که رئیس ایشان زیگورد (← زیگفرید) است میشود. ویلیام ماریس این افسانه را به انگلیسی ترجمه کرده و منظومه‌ی حماسی زیگورد ولسونگ (۱۸۷۶) را بر اساس آن نوشته است. نیز ← برونهیلد.

ولسینیئی[14] (volsinii)، شهر قدیم اتروریا، ایتالیا، محتملاً در محل شهر جدید اورویتو. این شهر عضو نیرومندی از ائتلافیه‌ی اتروسکی (← اتروسکها) بود، و هنگامی که رومیان آن را گرفتند (۲۸۰ قم) و غارت کردند، آن ائتلافیه متزلزل شد. یک ولسینیئی جدید در نزدیکی بولسنا ساخته شد.

ولش (welš؛ انگلا)، این لفظ به معنی ویلزی یا منسوب به ناحیه‌ی ویلز (فسگال) در انگلستان است.

ولش، زبان[15] (welš)، نام زبان محلی مردم ناحیه‌ی ویلز از نواحی غربی انگلستان که به دسته‌ی سلتی از زبانهای هندواروپائی متعلق است. ← زبان، جدول.

---

(۱)Valdez (۲)Weller (۳)Wöhler (۴)Wells (۵)Welles (۶)Wells (۷) Wellesley (۸)Wellesz (۹)Welsbach (۱۰)Urbain (۱۱)Velsen (۱۲)Volsungasaga (۱۳)Gudrun (۱۴)Volsinii (۱۵)Welsh language

ولش مارچز[1] (welš mārcez)، زمینهائی در ویلز، در طول مرز انگلستان. پس از پیروزی نورمانها در انگلستان در قرن ۱۱م، ویلیام I در آنجا ارلنشینهای مرزی به منظور حفظ قلمرو خود در انگلستان تأسیس کرد. امرای خود را تشویق کرد تا دیگر ارلنشینهای ویلز را بگیرند. قانون اتحاد (۱۵۳۶) این رویه را منسوخ کرد، و ۱۵۰ ارلنشین را از میان برد و آنها را ضمیمه‌ی انگلستان، یا به شایرها تجزیه کرد.

ولف I یا گوئلف I ← گوئلفها.

ولف[2]**، فریتس** (frits volf)، ۱۸۸۰–۱۹۴۳؟، مستشرق و ایرانشناس مشهور آلمانی و مؤلف کتاب معروف فرهنگ شاهنامه‌ی فردوسی. ولف در شهر برلین مدرسه‌ی متوسطه‌ی فرانسوی "کولژ روایال فرانسه" را تمام کرد و برای تکمیل تحصیلات خود به شهرهای مونیخ و هایدلبرگ و گیسن سفر کرد. در دانشگاه گیسن رساله‌ی دکتری خود را با ک. بارتولومه گذرانید. این رساله تحت عنوان مصادر هندی و ایرانی در ۱۹۰۷ در مجله‌ی تحقیقات زبانشناسی تطبیقی منتشر شد. پس از آن ولف به ترجمه‌ی اوستا به آلمانی، که استادش بارتولومه آن را آغاز کرده بود، پرداخت و در ضمن به تهیه‌ی کار عظیم فرهنگ شاهنامه‌ی فردوسی، که در حقیقت فهرست تمام کلمات شاهنامه را بر طبق چاپهای ی. فون مول و ترنر ماکان (← شاهنامه) و فولرس شامل می‌شد، پرداخت و ۲۵ سال در این کار شگرف با وجود مشکلات فراوان صرف کرد. این فرهنگ را دولت آلمان به مناسبت جشن هزاره‌ی فردوسی، که در ۱۹۳۴ (۱۳۱۳ هش) در تهران برگزار شد، منتشر ساخت. ولف دنبال تصحیح شاهنامه را که فولرس ناتمام گذاشته بود نیز گرفت، ولی این کار او هنوز به چاپ نرسیده است. ولف یهودی بود، ولی به آیین مسیحی لوتری گروید. اما این امر موجب نشد که آلمان هیتلری او را از تعقیب مصون دارد. ولف مانند دیگر یهودیان آلمان نازی تحت تعقیب بود، و آخرین بار که دیده شد در ۳۱ مارس ۱۹۴۳ بود، و از آن به بعد دیگر کسی او را ندید.

ولف[3] **فریدریش آوگوست** (fridriš āgust volf)، ۱۷۵۹–۱۸۲۴، ادیب آلمانی و عالم فقه اللغه. از ۱۷۸۳ استاد فلسفه‌ی دانشگاه هاله و از دوستان گوته و دیگر پیشوایان فرهنگ آلمانی بود. از لحاظی مؤسس فقه اللغه‌ی جدید است که آن را وسیله‌ای برای شناختن بهتر آثار گذشته میدانست. کتاب انتقادی ملاحظات مقدماتی در باره‌ی هومر (۱۷۹۵) او نه تنها راه را برای این تصور باز کرد که آثار هومری تألیف مشترک چند نفر است، بلکه با روش آن راهی برای تحقیق انتقادی در کتاب مقدس در قرن ۱۹م گشوده شد. پس از ۱۸۰۷ که دانشگاه هاله بسته شد ولف در برلین میزیست.

ولف[4]**، کاسپار فریدریش** (kāspār fridriš volf)، ۱۷۳۳–۹۴، زیستشناس آلمانی، از مؤسسین علم رویانشناسی مشاهده‌ای؛ مت برلین. وی در کتاب نظریه‌ی تناسل (۱۷۵۴) خود بار دیگر نظریه‌ی تکامل و تغییر حالت تدریجی نطفه یا **اپیژنز**[5] (epiǰenez) را جانشین نظریه‌ی کمال نطفه در حین تشکیل کرد، و دانشمندان را به مقایسه‌ی رشد گیاهان و جانوران متوجه ساخت. چندسالی در آکادمی علوم ستراسبورگ کار می‌کرد.

ولف[6]**، کریستیان فون** (kristiān fon volf)، ۱۶۷۹–۱۷۵۴، فیلسوف و ریاضیدان آلمانی؛ مت برسلاو. وی یکی از نخستین کسانی است که به جای زبان لاتینی در تألیف آثارش زبان آلمانی را به کار برد، و تعلیمات لایبنیتز را مرتب کرد و در ترویج آنها کوشید. در پنا درس خواند و، پیش از آنکه به استادی دانشگاه هاله منصوب شود (۱۷۰۶)، در لایپزیگ تدریس میکرد. تعلیمات وی که آشکارا با اعتقاد به قضا و قدر همراه بود، پیروان تورع را بر آن داشت که در تبعید وی از دانشگاه بکوشند، و در این کار توفیق یافتند. از آن پس در دانشگاه ماربورگ تدریس میکرد (۱۷۲۳–۴۰). اثر عمده‌ی ولف کتاب اندیشه‌های معقول در باره‌ی خدا و جهان و ارواح انسانها (۱۷۱۹) است. در اثر ولف، از تعلیمات لایبنیتز، **اعتقاد به نظم ازپیش‌پرداخته‌شده** بیش از نظریه‌ی مونادها مشهود است، ولی این هر دو نظریه در نزد ولف بسیار تعدیل پیدا کرده است. بیشتر به تصور وسیعش از فلسفه، اصرارش به وضوح و دقت، و اعتقاد جازمش به قدرت عقل و ریاضیات شهرت دارد. نیز ← قانونشناسی.

ولف[6]**، ماکس** [ماکس فرانتس یوزف کورنلیوس ولف (māks frānts yozef kornelius volf)]، ۱۸۶۳–۱۹۳۲، منجم آلمانی؛ مت هایدلبرگ. در ۱۸۹۳ مدیر رصدخانه‌ی کونیگستول در نزدیکی هایدلبرگ، و در ۱۹۰۲ استاد دانشگاه هایدلبرگ شد. در ۱۸۹۱ عکاسی نجومی را تأسیس کرد که در اکتشاف سیارکها بسیار مفید افتاد. ستاره‌ی دنباله‌دار ولف را، که دوره‌ی تناوبش ۷٫۷ سال است، کشف کرد.

ولف[6]**، هوگو** (hugo volf)، ۱۸۶۰–۱۹۰۳، آهنگساز اتریشی. یکی از بزرگترین لیدسازان (← لید) آلمانی است که بیش از ۳۰۰ لید تصنیف کرده است. اپرای کورگیدور و سرناد ایتالیائی او شهرت دارد.

ولفرام، عنصر فلزی، ← تنگستن.

ولفرام فون اشنباخ[7] (volfrām fon ešen-bāx)، ح ۱۱۷۰–ح ۱۲۲۰، شاعر آلمانی. شهسواری بود که به آوارگی زندگی میکرد. در ۱۲۰۳ در دربار هرمان، لاندگراف تورینگن، میزیست. تنها اثر کامل او، پارتسیفال، منظومه‌ای از شهسواری است که جنبه‌ی غنائی و لطیفه‌پردازی و عمق تصور آن جالب توجه است (← پارتسیفال). ویلهلم و تیتورل از منظومه‌های حماسی ناتمام او است. به عنوان یکی از شخصیتها در تانهویزر واگنر آمده است، ولفرام نه تنها بزرگترین شاعر غزلسرای آلمان بود، بلکه در میان شاعران قرون وسطای اروپا مقام بلندی داشت.

ولف‌فراری[8]**، ارمانو** (ermanno volf-ferrāri)، ۱۸۷۶–۱۹۴۸، آهنگساز ایتالیائی-آلمانی؛ مت ونیز. در آلمان تحصیل کرد. دوازده اپرائی که ساخته، و بیشتر آنها به سبک اپرای بوفای (← اپرا) قرن ۱۸م است، اول‌بار در آلمان اجرا شد؛ معروفترین آنها رازسوزان (۱۹۰۹) است. تنها اثر تراژدی او جواهرات مریم مقدرا (۱۹۱۱) است.

ولفلین[9]**، هاینریش** (hāynriš vēlflin)، ۱۸۶۴–۱۹۴۵، مورخ هنری سویسی. از ۱۹۲۴ استاد دانشگاه زوریخ بود. آثارش مشتمل است بر رنسانس و باروک (۱۸۸۸)، اصول تاریخ هنر (۱۹۱۵) و هنر کلاسیک (۱۸۹۹).

ولفنبوتل[10] (volfenbütel)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۴۰٬۲۷۹)، ساکس سفلی، جمهوری فدرال آلمان، بر رود اوکر[11] (oker). ولفنبوتل در اطراف قلعه‌ای توسعه یافت که اقامتگاه گوئفلها شد (ح ۱۲۸۰)، و تا ۱۷۵۳ مقر دوکهای برونسویک-ولفنبوتل بود (← برونسویک، کشور). کتابخانه‌ی معروف دوک (تأسیس قرن ۱۷م)، که لایبنیتز و لسینگ در آن کتابدار بودند، دارای ح ۳۵۰٬۰۰۰ جلد کتاب است که ح ۳٬۰۰۰ جلد کتاب مربوط به پیش از قرن ۱۶م و تقریباً ۷٬۰۰۰ نسخه‌ی خطی است. کاخ دوکی قدیمی (قرون ۱۵م–۱۸م) این شهر اکنون مقر چندین مدرسه است.

ولفها: ← گوئلفها.

ولگا[12] (volgā)، رودی به طول ۳٬۶۹۰ کم، در دشت بزرگ روسیه، عمده‌ترین آبراهه‌ی تجشت، درازترین رود اروپا. در ← ارتفاعات والدای، در فرازای ۲۲۶متری، سرچشمه میگیرد و در حاجی طرخان با تشکیل دلتای وسیعی به دریای خزر میریزد. مسیر آن تقریباً در تمام طول سال قابل کشتیرانی است. حوضه‌ی آن پهنه‌ای به مساحت ۱٬۳۸۰٬۰۰۰ کم دارد. نخست ۱۴۵ کم در امتداد چغ جریان پیدا میکند و از رژف[13] (rjef؛ شهری در بخش کالینین، جمشس) می‌گذرد، سپس در امتداد ل‌ش از کنار شهرهای کالینین و ایوانووو میگذرد و به مخزن ریبینسک میریزد؛ بعد از آن به جانب ش میپیچد و از ریبینسک، یاروسلاول، کاستراما، و ⇐ کینیشما میگذرد، آنگاه، با در پیش گرفتن امتداد چش و ش، پس از گذشتن از گورکی و چبوکساری (← چوواش)، به قازان میرسد. در قازان این رود دور میزند و متوجه ج میشود، پس از عبور از اولیانوفسک به کوی‌بیشف میرسد. ولگا پس از آن امتداد چغ دارد و از سیزرانی، بالاکلاوا، ولسک[14] (volsk) و ساراتوف میگذرد و به ولگاگراد (ستالینگراد سابق) میرسد و در اینجا، پیش از رسیدن به دریای خزر، جهت چش را در پیش میگیرد. در زیر ولگاگراد، شاخه‌ای به موازات ولگا، به نام آختوبا[15]، از آن جدا میشود. این دو شاخه‌ی اصلی و تعداد زیادی از کانالها که آنها را به یکدیگر میپیوندند، تار و

---

(۱)Welsh Marches (۲)Wolff (۳)Wolf (۴)Wolff (۵)epigenesis (۶)Wolf (۷)Wolfram von Eschenbach (۸)Wolf-Ferrari (۹)Wölfflin (۱۰)Wolfenbüttel (۱۱)Oker (۱۲)Volga (۱۳)Rzhev (۱۴)Volsk (۱۵)Akhtuba

پودهای یک دشت سیلابی را تشکیل میدهند که، همانند دریای خزر، ارتفاع آن کمتر از سطح اقیانوس است. ریزابه‌های عمده‌ی رود ولگا عبارتند از آکا، کاما، و ویتلوگا[1] (vyetlugā).

طرحهای برقابی. ساختن سدها و مخزنها و تأسیسات برقابی در دوره‌ی حکومت نظام شوروی بر روسیه، شکل ظاهری رود ولگا را سخت تغییر داده است. نخستین طرح برقابی در ۱۹۳۷ در ایوانووو به پایان رسید. با این طرح سد و مخزن ولگا فراهم آمد و از این مخزن یا دریاچه‌ی پشت سد کانالی به مسکو کشیده شد. به دنبال آن، در ۱۹۴۱، درست پیش از ورود تجشس به جد II، طرحهای برقابی اوگلیش و ریبینسک خاتمه یافت. با سد ریبینسک، مخزن ریبینسک (← ریبینسک) تشکیل شد. از کار-خانه‌ی برقابی این سد ۳۳۰'۰۰۰ کیلووات قدرت برقی به دست میآید و نخستین دستگاه برقابی بزرگی است که بر روی ولگا تأسیس شده است. سد بعدی در ۱۹۵۵ پایان یافت که ظرفیت تو-لیدی برق آن ۴۰۰'۰۰۰ کیلووات است.

دو طرح برقابی بسیار بزرگ رود ولگا در نزدیکی کوی‌بیشف و ولگاگراد عملی شده است. سد کوی‌بیشف که در ۱۹۵۵ پایان یافت، ایستگاه برقابی به قدرت ۲'۳۰۰'۰۰۰ کیلووات دارد. قدرت برقی سد ولگاگراد که ساختمان آن در ۱۹۵۸ در دل این شهر اتمام یافت، ۲'۵۷۵'۰۰۰ کیلووات است. سدها و ایستگاههای برقابی دیگری نیز در نظر گرفته شده است.

کشتیرانی و کانالها. ساخته شدن سدها و مخزنها، در نتیجه‌ی منظم شدن آب رود ولگا، کشتیرانی بر این رود را بهبود بخشیده است. سابق بر این، کم شدن عمق رود و پیدا شدن کرانماسه، مانع کشتیرانی در فصل کم شدن آب رود در اواخر تابستان بود. در زمستان، مدتی نزدیک ۴ ماه قسمت سفلای این رود و مدت ۵ ماه قسمت علیای آن یخ میبست و کشتیرانی بر آن میسر نبود. برای اینکه کار حمل و نقل بر دره‌ی این رود در زمستان نیز ادامه یابد، در جد II راه آهنی به موازات ولگا کشیده شد که در ۱۹۴۴ پایان پذیرفت. باآنکه مدت کشتی-رانی بر این رود نسبة کوتاه است، ولگا مهم-ترین راه آبی درونبومی تجشس به شمار میرود. در ۱۹۵۵، شبکه‌ی ولگا به ضمیمه‌ی رود کاما، ۵۵٪ کالاهای حمل شده‌ی بر رودها و کانالهای شوروی را حمل کرده است.

اهمیت رود ولگا با کانالهائی که آن را به شبکه‌ی رودهای دیگر میپیوندد، افزایش یافته است. این کانالها عبارتند از کانال مسکو که ولگا را در ایوانووو با پایتخت شوروی مربوط میکند؛ کانال ولگا-دون (گشایش ۱۹۵۲) که در ولگاگراد این رود را به رود دون میپیوندد، و آبراهه‌ی ماری اینک که عبارت از رشته‌ای از دریاچه‌ها و رودها و کانالها است که ولگا را به بالتیک و لنینگراد متصل میکند. ← راه آبی ماری اینک، که به نام آبراهه‌ی ولگا-بالتیک خوانده میشود، در برنامه‌ی هفتساله (۱۹۵۹—۱۹۶۵) بسیار توسعه یافت و نو شد.

تاریخچه. پهنه‌ی رود ولگا در اوایل قرون وسطی محل سکونت قبایل اسلاوی و فینی شد، که از آن همچون راه بازرگانی برای اراضی مجاور دریای خزر و آسیای مرکزی استفاده میکردند. حمله‌ی مغول سبب شد که روسها در قسمتهای علیای ولگا و آکا سنگربندی کنند و تسلط خود را تا نیژنی نووگورود (گورکی کنونی، تأسیس ۱۲۲۱) پیش برانند. تسلط روسها بر سراسر دره‌ی ولگا تا قرن ۱۶م کامل نشد، که در این قرن قازان (۱۵۵۲) و حاجی طرخان (۱۵۵۶) را ایوان مخوف مسخر کرد. پس از ساخته شدن راه آهن شرقی-غربی در اواخر قرن ۱۹م، رود ولگا حلقه‌ی اتصال شمالی-جنوبی حمل و نقل شد که قایقرانان آن شهرت فراوان داشتند. اکنون جای قایقها را کشتیهای جدید رودخانه‌ای گرفته است که ۳'۰۶۰ کم فاصله‌ی از مسکو تا حاجی طرخان را ۹روزه طی میکنند.

ولگا-بالتیک، آبراهه‌ی: ← ماری اینک، راه آبی.

ولگاگراد: ← ستالینگراد.

ولو، شهر، یونان: ← ولوس.

ولوالجی، ابوعبدالله محمد (abu.'abdollāh mohammade valvāleji)، منسوب به ولوالج، از توابع بدخشان، از شاعران پارسیگوی مشهور عهد سامانیان که از او بیتهائی در تذکره‌ها آمده است.

ولوپی (valu.pey)، دهستان (جمع ۵'۴۱۷ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش سوادکوه، شهرستان شاهی، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۱۸ آبادی. کوهستانی است. یکی از شاخه‌های رود تالار از این دهستان سرچشمه میگیرد. محصولاتش غلات و برنج است. برای وجه تسمیه ← سواد کوه، بخش، مازندران.

ولوجسا (valujā)، ده (جمع ۱'۷۸۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان میاندورود، بخش حومه‌ی شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)، ۲۶کیلومتری ش ساری. رود نکا مشروبش میسازد. محصولاتش برنج و غلات است.

ولوجیمیش: ← ولادیمیر ولینکی.

ولور[2] (vellor)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۱۳۸'۲۲۰)، ایالت اندهرا پرادش ج‌ش هند، بر رود پالار. زمانی مرکز حیدر علی خان بهادر و تیپو سلطان بود و بعد کانون شورش سپاهیان شد. اکنون شهر داد و ستد کشاورزی است. قلعه‌ای قدیمی، یک معبد شیوا (قرن ۱۴م)، و دانشکده‌ی پزشکی دارد.

ولوره، شهر، آلبانی، ← والونا.

ولوس[3] (volos)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۵۱'۲۹۰)، ش یونان، ج‌ش تسالی، کنار خلیج ولوس، شاخه‌ای از دریای اژه. بندر اصلی تسالی، و مرکز حمل و نقل و بازرگانی و صنعتی است. صادرات عمده‌ی آن توتون و غله و ابریشم و زیتون است. در زمان تسلط عثمانیان به نام غولوس (qolos) خوانده میشد، و پس از ۱۸۸۱ که به تصرف یونان در آمد، بسرعت نوسازی شد و ترقی کرد. آن را ولو[4] (volo) نیز مینامند.

ولوف، افریقا، ← سنگال.

ولوکلا (valu.kalā)، ده (جمع ۱'۴۵۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مشهد گنج‌افروز، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۱۴کیلومتری ج بابل. رود بابل مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، نیشکر، و کنف است.

ولوگدا[5] (vologdā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۷۸'۰۰۰)، ل جمشسر اروپائی، بر رود ولوگدا. ملتقای راه آهن و مرکز تهیه‌ی لبنیات است. در ۱۱۴۷ بنا شد. کارخانه‌های کشتیسازی و ماشین-آلات دارد. در ۱۱۴۷ شناخته شده بود؛ در ۱۳۴۷ به تصرف مسکو در آمد، و از قرن ۱۵م تا قرن ۱۷م مرکز بازرگانی و ترانزیتی به روسیه‌ی شمالی و سیبریه و اروپای غربی بود. در کرملین قدیمی ولوگدا، کاخی اسقفی و کلیسای جامع قدیس سوفیا (۱۵۶۸—۷۰) هست که ایوان IV آن را ساخته است.

ولوگسس، نام یونانی بلاش، شاهنشاهان اشکانی.

ولونا: ← والونا.

ولهاوزن[6]، **یولیوس** (yulius velhāzen) ۱۸۴۴—۱۹۱۸، مستشرق آلمانی، استاد دانشگاه گوتینگن. ادیان عرب در جاهلیت (۱۸۸۷—۹۷)، تاریخ دولت اموی و جنگهای آن با روم (۱۹۱۰)، و دولت عربی و سقوط آن از ظهور اسلام تا پایان دولت اموی (۱۹۰۲) از آثار آلمانی او است؛ جزء دوم دیوان اشعار الهذلیین (← عربی، ادبیات، قسمت IV) را با ترجمه‌ی آلمانی آن در ۱۸۸۷ به چاپ رسانید.

ولهینیا، ناحیه‌ی تاریخی، اوکرائین، ← والینی.

ولی (valiyy) [جمعش اولیاء (ōliā')]، نزد صوفیه، کسی که دارای مرتبه‌ی ولایت (velāyat) باشد، یعنی به خداوند نزدیک باشد و خداوند او را به دوستی خویش گزیده باشد. چنین کسی هم عارف به خداوند و صفات اوست، و هم از دعوی و تظاهر دور است. چون از تدبیر و تصرف در امور خویش اجتناب دارد، خداوند متولّی امور اوست و چون بقای او به شهود حق است، جز عبادت حق چیز دیگری را متولّی نیست، و ازین روست که او را ولی میخوانند. صوفیه در اهمیت ولی و مقام ولایت تأکید و مبالغه‌ی بسیار میکنند، و آن را نه تنها تالی مقام نبوت میخوانند، بلکه ولایت را عبارت از باطن نبوت میدانند، و میگویند نبی تصرف در نفوس میکند و حال خود را نیز اظهار میکند (← معجزه)، در صورتی که ولی تصرف در نفوس میکند اما حال خود را هم مخفی میدارد. ازین رو، بعضی از متصوفان صوفیه مدعی شده‌اند که مقام ولایت از مقام نبوت بالاتر است. تعداد اولیا در نزد صوفیه فراوان است؛ هجویری می-گوید در هر دوره‌ای چهار هزار تن از اولیا هستند که احوال آنها از خلق مستور است، و مردم آنها را نمیشناسند. شرط ولی هم در نزد صوفیه آن است که از اصرار بر معصیت مصون باشد، چنانکه شرط نبی آن است که اصلاً معصوم باشد. همچنین در مورد ولی شرط آن است که حال خود را مخفی بدارد، در صورتی که شرط نبی آن است که حال خود را اظهار کند. به

(۱)Vetluga (۲)Vellore (۳)Volos (۴)Volo (۵)Vologda (۶)Wellhausen

هرحال، صوفیه در باب ولی مواظبت طاعات و اجتناب از معاصی و همچنین اخفای حال را تأکید کرده‌اند، و تفاوت بین ولی و آن کس را که مدعی مرتبه‌ی ولایت است در همین نکته می‌دانند که ولی خود دهان از دعوی فرو میبندد، و همه‌ی عالم به ولایت او گواهی میدهد، اما مدعیْ خود همه جا زبان به دعوی میگشاید، و همه‌ی عالم ولایت او را انکار میکنند. در این باب هم که آیا ولی به ولایت خویش علم دارد یا نه، بین مؤلفین صوفیه اختلاف است. قشیری و هجویری معتقدند که این امر ممکن است، و بعضی دیگر این علم را مستلزم وقوف از خاتمه‌ی کار و یقین به نجات و فلاح میپندارند، و حصول آن را برای ولی ممکن نمیشمارند. نیز ← نبی.

ولیا، جزیره، یوگوسلاوی، ← کرک.

ولیا، شهر قدیم، ← الئا.

ولی‌الله دهلوی، شاه: ← شاه ولی‌الله دهلوی.

ولی امیرالمؤمنین: ← امیرالمؤمنین.

ولیان (valiān)، ده (جم ۱٬۱۹۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان برغان، بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۳۹کیلومتری لغ کرج. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، صیفی، میوه، و عسل است. برای آثار باستانی مجاور آن ← گنج تپه.

ولید ابن عبدالملک (valid)، ۴۸–۹۶ هق، ۶مین خلیفه (۸۶–۹۶ هق) از سلسله‌ی خلفای اموی. بعد از وفات (۸۶ هق) پدرش عبدالملک ابن مروان به خلافت نشست. در زمان وی فتوح اسلامی توسعه یافت؛ اندلس و شمال افریقا به تصرف مسلمین در آمد، و در سند و ماوراء النهر نیز مسلمین پیشرفتهائی کردند. ولید به ساختمان و آبادی علاقه داشت. کلیسای قدیس یوحنای معمدان را در دمشق مبدل به مسجد کرد، و آن مسجد به نام جامع اموی باقی است. ولید، به سبب آنکه عامی و از ادب و لغت عربی بهره‌ای نداشت، مورد طعن بود، و حکایاتی درین باب در کتابهای ادب نقل شده است.

ولید ابن عتبه: ← محمد ص، قسمت ۳۵.

ولید ابن عتبه [ولید ابن عتبة ابن ابی سفیان (valide 'bne otbate 'bne abi sofyān)]، فت ۶۴ هق، از امرا و والیان اموی؛ نوه‌ی ابوسفیان. در سال ۵۷ هق، در حکومت معاویه، والی مدینه بود. پس از مرگ معاویه، پس و جانشینش، یزید، به ولید نامه نوشت، و بدو فرمان داد تا از حسین ابن علی ع و عبدالله ابن زبیر برای وی بیعت بگیرد (← کربلا، واقعه‌ی)، و ولید شبانه آن دو را خواست، و آن دو از وی مهلت خواستند، و شبانه مدینه را ترک کردند. یزید او را از مقام والی مدینه عزل کرد (۶۰ هق) و عمرو ابن سعید (amre 'bne sa'id) را به جای او گماشت، و ولید را به دمشق نزد خود خواند، و در آنجا از مشاوران او بود. سپس او را به مدینه فرستاد (۶۲ هق) و والی آنجا کرد. ولید به بیماری طاعون در گذشت.

ولید ابن عقبه (valide 'bne oqba)، فت ۶۱ هق، یکی از والیان روزگار عثمان و برادر مادری او [مادرشان اروی بنت کریز (arvā bente korayz) بود]. ولید شاعر و بخشنده و اهل ظرافت و میخوارگی، و در فسق مشهور بود. در سال نهم هجرت، محمد ص او را، به عنوان عامل صدقات، به میان بنی مصطلق (← محمد ص، قسمت ۳۵) فرستاد؛ جمعی از افراد آن قبیله به استقبال او شتافتند، اما او از کینه‌ای که در روزگار جاهلیت میان او و این طایفه بود هراسان شد و گریخت، و نزد محمد ص آمد، و گفت که ایشان بر سر جنگ هستند. حضرت میخواست جمعی را به جنگ ایشان بفرستد که نمایندگان قبیله آمدند، و حقیقت کار روشن شد، آنگاه آیه‌ی ان جائکم فاسق بنبیء... (سوره‌ی حجرات ۶) [= اگر فاسقی خبری نزد شما آورد...] نازل شد.

پس از سعد ابن ابی وقاص، عثمان ولید را والی کوفه کرد، و او از سال ۲۵ تا ۲۹ هق در آنجا بود، اما کار فسق و فجور وی به حدی شهرت گرفت که بعضی از مورخین نوشته‌اند وی یک شب تا صبح به میخوارگی پرداخت، و بامداد مست به مسجد رفت، و به جای ۲ رکعت نماز صبح، ۴ رکعت خواند و گفت، ــ "اگر بیشتر ازین هم میخواهید بخوانم". گویند وی در سجود خویش گفته است، ــ "بنوش و مرا نیز بنوشان!". افراط وی در میخوارگی و فسق باعث شد که عده‌ای از مردم نزد عثمان گواهی دادند، و عثمان او را از آن مقام عزل کرد، و به مدینه آورد، و در آنجا علی ابن ابی طالب ع او را به دست خود حد زد. وی در رقه در گذشت.

ولید ابن مغیره (valide 'bne moqayra) [ولید ابن مغیرة ابن عبدالله ابن عمر مخزومی (maxzumi)]، از بزرگان و اشراف قریش معاصر با حضرت رسول ص، و از دشمنان و مخالفان سرسخت آن حضرت که آیات چندی از قرآن در باره‌ی خصومت و عناد او با حضرت رسول نازل شده است. ولید، در عین خصومت و عناد با حضرت رسول، مردی باهوش و عاقل بود و مانند بعضی از دشمنان حضرت رسول راه افراط نمیپیمود و ایذاء و آزار او بیشتر جنبه‌ی معنوی و طعن و طنز و احتجاج و رهبری مخالفان را داشت تا آزار بدنی و دشنام، و این جمله از آیاتی که در باره‌ی او نازل شده است مستفاد میشود. میگویند هنگامی که قریش برای تعمیر کعبه اجتماع کردند (در آن هنگام حضرت رسول ص ۳۵ سال داشت و هنوز به رسالت مبعوث نشده بود)، ولید ابن مغیره گفت، در بنای کعبه مال حرام و اجرت زنا و مال ناحق مردم و بیع ربا نباید مصرف شود. این قول را به کس دیگر نیز نسبت داده‌اند. و نیز چون خواستند خانه‌ی کعبه را برای تعمیر خراب کنند، مردم از کلنگ زدن به خانه کعبه برای خرابی آن بیم داشتند، ولید آنان را از ترس در آورد و خود مباشر ویرانی آن شد. هنگامی که حضرت رسول رسالت خود را اعلام کرد، ولید در جمله‌ی کسانی بود که پیش ابوطالب رفتند تا برادرزاده‌اش را از تبلیغ دین جدید منصرف سازد. سالی پیش از موسم حج، قریش از بیم آنکه حضرت رسول از فرصت اجتماع قبایل مختلف در موسم حج استفاده کند و به تبلیغ دین خود بپردازد، به مشورت برخاستند تا چگونه تبلیغات او را خنثی سازند و چه نامی بر پیغمبر نهند که موجب نفرت مردم شود. ولید گفت بهترین راه آن است که او را جادوگر بخوانیم، زیرا او با سخنان خود موجب جدائی زن و شوهر و پدر و پسر میشود. آیات ۱۱ تا ۳۰ از سوره‌ی مدثر در بیان این واقعه نازل شده است. از این آیات که در مذمت و تهدید ولید نازل شده است همچنین بر میآید که ولید در میان قوم خود بانفوذ و مردی توانگر بوده است. داستان حمایت او از عثمان ابن مظعون که اسلام آورده بود و رد او این حمایت ولید را در شرح حال حضرت رسول مذکور است. ولید ابن مغیره در سال اول هجرت بر اثر زخمی که چندی پیش از آن به استخوان پایش رسیده بود از دنیا رفت. خالد ابن ولید سردار بزرگ اسلام از پسران او است. نیز ← محمد ص، قسمت ۷.

ولید ابن یزید (valid)؛ ۸۸–۱۲۶ هق، ۱۱مین خلیفه (۱۲۵–۱۲۶ هق) از خلفای سلسله‌ی اموی؛ پسر یزید ابن عبدالملک. وی بعد از هشام ابن عبدالملک به خلافت نشست. در زمان او یحیی ابن زید در خراسان خروج کرد و کشته شد؛ ولید عیاش و شرابخوار بود، و حتی نسبت به کسان و خویشان خود نیز سفاک و بیرحم بود. یزید ابن ولید ابن عبدالملک، که بعد معروف به یزید ناقص شد، بر او شورید و ولید کشته شد (جمادی الثانی ۱۲۶ هق). ولید ابن یزید متهم به زندقه بود، و در وصف عشق و شراب اشعار لطیف بدو منسوب است.

ولیسینگن: ← فلاشینگ، هلند؛ والخرن.

ولی فورج[1] (vali forj)، محلی در جنوب ایالت پنسیلوانیا، کشمکش. در انقلاب امریکا اردوگاه عمده‌ی سپاهیان بری جورج واشینگتن بود (دسامبر–ژوئن ۱۷۷۷). فعلاً پارک عمومی است.

ولیک، درخت یا درختچه، ← دیوآلبالو.

ولیک امریکائی[2] (valik-)، *(Epigaea repens)*، گیاه خزنده، با برگهای باریک پیوسته‌سبز و گلهای کوچک معطر بهاری که در زیر برگها است. به حالت وحشی میروید. انتقال بوته‌های خودروی آن به باغها مشکل است، ولی قلمه و دانه‌ی آن را در خاکهای اسید میتوان برای زینت پرورش داد.

ولیمه: ← شب شش.

ولین، باغشهر، لندن، ← هاوارد، سر ابنیزر.

ولینگتن[3] (welingtən)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۳۵٬۶۷۷)، پایتخت زلند جدید، بر انتهای جنوبی جزیره‌ی شمالی، کنار تنگه‌ی کوک. فرارده‌های عمده‌ی آن ماهی و سنگ ساختمانی است. در ۱۸۴۰ بنا شد. در ۱۸۶۵ به جای اوکلند پایتخت شد. مقر فرماندار کل دومینیون زلند جدید، مجلسین، گالری ملی هنری (۱۹۳۶)، و موزه‌ی دومینیون (۱۹۳۶، دارای مجموعه‌ی آثار هنری مائوری) است.

ولینگتن، (اولین) **دیوک آو:** ← ولینگتون.

(۱)Valley Forge (۲)trailing arbutus; Mayflower (۳)Wellington

ولینگتون[1] (velington)، شهرت فارسی **آرثر ولزلی، ملقب به (اولین) دیوک آو ولینگتن** (ārtər welzli diuk āv welingtən) ۱۷۶۹–۱۸۵۲، مرد جنگی و سیاستمدار بریتانیائی؛ متولد دوبلن. در ۱۷۸۷ وارد خدمت ارتش شد و به کومک برادرش، ر. ولزلی، بسرعت ارتقاء درجه پیدا کرد. در ۱۷۹۶ همراه با هنگ خود به هند رفت؛ در شکست دادن (۱۷۹۹) تیپو سلطان، مهاراجه‌ی میسور، در سرینگپتم سهیم بود، و به فرمانداری همین ناحیه منصوب شد. در ۱۸۰۰ رهبر راهزنان را شکست داد، و در ۱۸۰۲ به درجه‌ی سرتیپی ارتقا یافت. در ۱۸۰۳ بر سر رؤسای مراتهه لشکر کشید و با ح 10'000 سرباز، سپاه ح 40'000 نفری آنان را با یک حمله‌ی غافلگیرانه شکست داد. برای برادرش رایزن کشوری و لشکری خوبی بود، و با او در ۱۸۰۵ به انگلستان باز گشت و لقب دیوک یافت. از منخاب وی به نمایندگی پارلمنت (۱۸۰۶) و وزارت ایرلند (۱۸۰۷)، مانع آن نبود که لشکرکشی بر ضد دانمارک را رهبری کند (۱۸۰۷). فکر شکست دادن ناپلئون در جزیره‌ی ایبری از او بود، و در ۱۸۰۸ فرماندهی سپاهی را داشت که برای کومک به پرتغال برای ایستادگی در مقابل فرانسه اعزام شده بود. در ۱۸۰۹ به شبه جزیره‌ی ایبری باز گشت، و در آنجا سرانجام به فرماندهی نیروهای انگلیسی و پرتغالی و اسپانیائی در جنگ شبه جزیره رسید. با استفاده از مزیت ناهمواری زمین، میهنپرستی اسپانیائها، و اشتغال ناپلئون در جنگها و نقشه‌های دیگر، هر چند دولت انگلستان چندان از او تأیید نمیکرد، فرانسویان را در ۱۸۱۳ به آن سوی کوههای پیرنه راند. در اواخر ۱۸۱۳، ولزلی به ج فرانسه حمله کرد، بعد از پیروزی در ویتوریا، اسپانیا، دوکِ ویتوریا شد، و پس از بازگشت به انگلستان به افتخارات چندی رسید و عنوان دوکِ ولینگتن پیدا کرد. مدت کوتاهی سفیر پاریس بود، و پس از آن به جای نشینی وایکاونت کاسلری (← استوارت، رابرت) در کنفرانس صلح وین انتخاب شد، ولی هنگامی که ناپلئون از جزیره‌ی الب باز گشت، ولزلی را به فرماندهی نیروهای متفقین بر گماشتند. در این سمت بود که وی به بزرگترین موفقیت و شهرت خود رسید و به کومک سردار پروسی، فون بلوشر، در نبرد واترلو بر ناپلئون پیروز شد. بار دیگر ولینگتون بیش از اندازه مورد تقدیر قرار گرفت و به فرماندهی نیروهای اشغالکننده‌ی فرانسه منصوب شد، و تمام نفوذ خود را به کار برد تا با فرانسه‌ی مغلوبشده بدرفتاری شود. ولینگتون، معروف به "سرباز آهنین"، با سلیقه‌ی سربازی خود در باره‌ی به کار بردن قدرت و برقرار کردن نظم، و عدم اعتماد اشرافی‌مآبانه‌ی خویش به سازمانهای دموکرات، حیثیت خود را در اختیار سیاست اختناق حزب توری گذاشت و در هیئت وزرا پستی به او سپرده شد (۱۸۱۹). در کنگره‌ی ورونا (۱۸۲۲) نماینده‌ی انگلستان بود و با دخالت در شورش در اسپانیا مخالفت کرد. ولینگتون در ۱۸۲۸ دولتی از اعضای حزب توری تشکیل داد. در مقابل اعتراض و هیاهوی مردم تسلیم شد و قانون آزمون را لغو کرد و قانون ← آزادی کاتولیکان را از تصویب گذراند، و راه را برای ورود کاتولیکان رومی به خدمات دولتی و پارلمنت باز کرد، ولی در نتیجه‌ی این عمل حمایت گروه فراوانی از اعضای حزب خود را از دست داد. هنگامی که به مخالفت با اصلاحات پارلمانی بر خاست، کابینه‌ی او ساقط شد (۱۸۳۰)، و در معرض توهین گروهی از مردم قرار گرفت. در ۱۸۳۴ از تشکیل کابینه خودداری کرد، ولی به عنوان وزیر خارجه در دولت سر رابرت پیل (۱۸۳۴–۳۵)، و بار دیگر به عنوان وزیر مشاور (۱۸۴۱–۴۶) در هیئت وزیران عضویت داشت. در لغو کردن قوانین غله، در عین آنکه کاملاً موافق سیاست پیل نبود، به تأیید او برخاست، در ۱۸۴۲ به فرماندهی کل نیرو در سراسر عمر منصوب شد. در کلیسای سنت پول به خاک سپرده شد.

ولینی، ناحیه‌ی تاریخی، ← والینی یا ولهینیا.

ومبلی[2] (wembli)، شهر [= باروی بلدی. ← بارو]، میدلسکس، ج انگلستان مرکزی، نزدیک لندن. نمایشگاه امپراطوری بریتانیا در ۱۹۲۴–۱۹۲۵ در اینجا برپا شد. ← مسابقات اولمپی ۱۹۴۸ در ورزشگاه آن، که گنجایش 100'000 نفر دارد، برپا شد. صنایع آن شامل ریخته‌گری فلزات، فراورده‌های فلزی، اسبابهای برقی، و مواد شیمیائی است. در ۱۹۶۵ به انضمام ویلزدن[3] (wilzden)، کوی ⇐ برنت از لندن بزرگتر را تشکیل دادند.

ون، جزیره، سوئد، ← لاندسکرونا.

ون یا وند: ← زبان گنجنگ.

ونائی (vannā'i)، ده (جمع ۱'۷۴۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ⇐ برده‌سره، بخش اشترینان، شهرستان بروجرد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ ۱۲کیلومتری ج اشترینان. کوهستانی و ییلاقی است. محصولش غلات است.

ونبرگ[4]، **کارل** (kārl venberg)، ۱۹۱۰–، شاعر سوئدی. نظر شکاکانه‌ی وی نسبت به زندگی در آثارش–محاسبه‌ی زمان (۱۹۴۵)، عبور از خیابان (۱۹۵۲)، و نقطه‌های نظر (۱۹۵۴)– مشهود است. از نقادان با نفوذ ادبیات جدید سوئدی به شمار میرود.

ونبرو، سر **جان:** ← هاکمور، نیکولس.

ون بیورن[5]، **مارتین** (mārtin van biurən)، ۱۷۸۲–۱۸۶۲، ۸مین رئیس جمهور (۱۸۳۷–۴۱) کشمت. وکیل دعاوی بود. از حزب دموکرات به سناتوری انتخاب شد. در ۱۸۲۸ فرماندار نیویورک شد. در مقام وزیر امور خارجه (۱۸۲۹–۳۱) از مشاورین نزدیک رئیس‌جمهور ا. جکسن بود. در ۱۸۳۳–۳۷ معاون رئیس جمهور بود. هراس عمومی ۱۸۳۷، و مشکلاتی که از پی آن آمد، موجب عدم رضایت مردم ازو شد.

ونتا، رود، ← لتونی.

ونتریس[6]، **مایکل جورج فرانسیس** (māykəl jorj frānsis ventris)، ۱۹۲۲–۵۶، زبانشناس و معمار انگلیسی. دانشجوی رشته‌ی معماری بود، ولی به خواندن نوشته‌های ترجمه‌نشده‌ی میسنی، که در کنوسوس و پیلوس و جاهای دیگر به دست آمده بود، علاقه‌مند شد. در ۱۹۵۲ با همکاری جان چدویک[7] (jān cadwik) به خواندن آن نوشته‌ها توفیق یافت، و سپس کتاب اسنادی به زبان یونانی میسنی (۱۹۵۶) را انتشار داد. در ۳۴سالگی در یک حادثه‌ی اتومبیل از دنیا رفت.

ونتسپیلس[8] (ventspils)، آلمانی **ویندا**[9] (vindā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع 40'000)، لغ لتونی؛ بندر بدون یخ دریای بالتیک، بر مصب رود ونتا. دارای کشتیسازی، شیلات، و کارخانه‌های گوناگون است. این شهر در اطراف یک قلعه‌ی قرن ۱۳م بنا شد، و در ۱۳۱۴ شهریت یافت.

ونتسل: ← ونسلاوس، قدیس.

ونتسیا (venetsiā)، ایتالیا: ← ونیز.

ونتسیا تریدنتینا: ← ترنتینو–آلتو آدیجه.

ونتسیا جولیا[10] (venetsiā juliā)، ناحیه‌ی اداری سابق، ل‌ش ایتالیا، بر دریای آدریاتیک که پس از جنگ I، در ۱۹۱۹، از چند منطقه‌ی جداشده از اتریش (فریولی شرقی، تریست، ایستریا، و قسمتی از کارنیولا) تشکیل شد. در ۱۹۲۱ شهر فیوم بدان افزوده شد. اهالی آن، جز در ناحیه‌ی ساحلی، از نژاد سلوونیائی هستند. پس از جنگ II قسمت اعظم این ناحیه (ح ۷'۴۸۶ کمم) را ایتالیا به یوگوسلاوی واگذار کرد. قسمت عمده‌ی ایستریا ضمیمه‌ی کروآسی شد؛ قسمتی از فریولی و کارنیولا به سلوونیا منضم شد؛ قسمتی دیگر (ح ۷۳۳ کمم) منطقه‌ی آزاد تریست را تشکیل داد، باقی آن (ح ۴۶۶ کمم) به ولایت ایتالیائی اودینه ضمیمه شد و ناحیه‌ی خود مختار فریولی–ونتسیا جولیا را تشکیل داد.

ونتو، ناحیه: ← ونس، ایتالیا.

ونتورث[11] **بنینگ** (bening wentwərt)، ۱۶۹۶–۱۷۷۰، از فرمانداران امریکائی انگلستان در مستعمرات آن کشور در امریکا. از تاجران برجسته‌ی پورتسمث، نیو همپشر، بود و در انجمن و شورای مستعمرات عضویت داشت؛ هنگامی که نیو همپشر عنوان ایالت مستقل پیدا کرد، وی به فرمانداری آن منصوب شد (۱۷۴۱). بدون هیچ مجوز قانونی، املاک زیادی را که مورد ادعای نیو یورک بود، به دوستان و خویشاوندان و شخص خودش اختصاص داد. به همین جهت املاک واگذاری نیو همپشر (بعدها ایالت ورمانت) بسیار متنازع فیه شد. شهر بنینگتن[12] (beningtən)، ورمانت، از نام کوچک او نام گرفته است.

ونتورث، تامس: ← سفرفرد، اولین ارل آو.

ونتیدیوس باسوس[13] **پوبلیوس** (publius ventidius bāssus)، قرن اول ق‌م، سردار معروف رومی. در خدمت قیصر و سپس در خدمت آنتونیوس بود. در ۴۳ ق‌م کنسول شد. سپاهیان اره I

(۱)Wellington (۲)Wembley (۳)Willesden (۴)Vennberg (۵)Van Buren (۶)Ventris (۷)Chadwick
(۸)Ventspils (۹)Windau (۱۰)Venezia Giulia (۱۱)Wentworth (۱۲)Benington (۱۳)Ventidius Bassus

را که تحت فرماندهی لابینوس و پاکر، پسر ارد، بودند مغلوب کرد.

وند یا ون: ← زبان گنجنگ.

وندآده (vandāde)، ده (جم ۱٬۳۸۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش میمه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۸کیلومتری جش میمه. محصولاتش غلات، پنبه، سیب زمینی، و میوه است. دارای امامزاده‌ای قدیمی است.

وندادهرمز (vandād hormoz)، نخستین فرمانروای (۱۳۸–۱۹۰ هق) سلسله‌ی قارن‌وندان از امرای محلی طبرستان. امرای محلی را بر ضد عربها متحد کرد، و سرداران خلیفه مهدی را شکست داد. عاقبت به اطاعت هادی، پسر مهدی، در آمد و همراه او به بغداد رفت. پس از چندی به ولایت خود باز گشت، و استقلال خود را از سر گرفت. به گفته‌ی بعضی از مورخین، در عهد خلافت هارون‌الرشید به دربار وی رفت، و خلیفه او را به اصفهبدی خراسان منصوب کرد. وندادهرمز در خلافت مأمون در گذشت.

ون دایک[1] (یا **وندایک**)، سر **انتونی** (هر دو sar antoni van dāyk*)، ۱۵۹۹–۱۶۴۱، نقاش فلاندری در موضوعهای دینی، و صورتساز، مه آنورس. مدت ۵ سال در ایتالیا به مطالعه‌ی آثار مشاهیر ونیزی پرداخت و صورتهائی از معاریف جنووائی نقاشی کرد. پس از سال ۱۶۳۲ بیشتر در انگلستان گذرانید، که در آنجا چارلز I وی را نقاش دربار و لقب اعطا کرد. در نقاشی توصیفی از آریستوکراتهای انگلیسی، تصویر خیالی نجیبزاده‌ای را خلق کرد که پس تکمیل نقاشی پورتره در انگلستان بسیار مؤثر افتاد. تابلوهایش در اکثر موزه‌های جهان یافت میشود.

وندتا[2] (vendettā) [انتقام شخصی]، حق و وظیفه‌ای برای افراد یک گروه خویشاوند که چون یکی از ایشان در معرض ظلم و ناحقی یا قتل قرار گیرد، دیگران تلافی کنند. وندتا در عرف بسیاری از اقوام دیده میشود. منعکس‌کننده‌ی جامعه‌ای است که در آن خانواده تنها واحد اجتماعی صاحب اقتدار است، و دولتی برای برقرار کردن نظم وجود ندارد. پس از آنکه اجتماعی به حد کافی تضامن پیدا کرد، دیگر انتقام خصوصی مجاز نیست، و پرداختن دیه امری اجباری میشود. دولت به موقع خود اعمال ضد اجتماعی را مجازات میکند و رفته رفته قانون جزا پیدا میشود. وندتا ممکن است در جاهائی رواج پیدا کند که مردم از دولت چندان ترس ندارند و به آن اعتماد ندارند که داوری شخصی و خصوصی را با عدل و انصاف بیشتر منطبق بدانند. وظیفه‌ی وندتا در درجه‌ی اول بر عهده‌ی نزدیکترین خویشاوند کسی است که در معرض ستم قرار گرفته است. در میان بعضی از اقوام ممکن است هر یک از اعضای گروه خویشاوندانی که ستمگر از ایشان بوده است در معرض انتقام قرار گیرد، و گاه این عمل به صورت جنگ میان دو گروه در میآید. عمده‌ترین صورت وندتا انتقام خونی یعنی گرفتن جان در مقابل جان است. با آنکه وندتا در همه‌ی قسمتهای جهان امروزی غیر قانونی است، در جاهای دورافتاده یا جاهائی که از حمایت دولت قانونی برخوردار نیست، عملاً وجود دارد.

وندرآباد (vendar.ābād)، ده (جم ۱٬۲۶۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه‌افشار، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۴کیلومتری ج اسدآباد. محصولاتش غلات، پنبه، و انگور است. از صنایع دستی گلیمبافی دارد.

وندربیلت[3] (vandərbilt)، خاندانی از سرمایه‌داران و صنعتداران و رجال راه آهن کشت که مؤسس آن **کورنلیوس وندربیلت** (kor-nelius، ۱۷۹۴–۱۸۷۷) بود. هنگامی که کورنلیوس پسربچه‌ای بود، به حمل بار و مسافر میان جزیره‌ی ستتن و مانهاتن نیو یورک اشتغال داشت، و بزودی اختیار همه‌ی این گونه راههای رودخانه‌ای و راههای کوتاه دیگر اطراف نیو یورک را در دست گرفت، رفته رفته ثروتش زیاد شد و به نام ناخدا وندربیلت شهرت یافت. در سال ۱۸۵۱ که هجوم به طلا به اوج خود رسیده بود، کورنلیوس یک خط حمل و نقل دریائی میان کرانه‌ی شرقی کشت و کالیفرنیا تأسیس کرد که قسمتی از آن، در امتداد راهی که بنا بود بعداً کانال نیاگارا شود، از خشکی میگذشت. پس از افروخته شدن آتش جنگ داخلی، وارد کارهای راه آهن شد، و از ۱۸۶۷ راه آهن مرکزی نیو یورک را در اختیار گرفت و در ۱۸۷۳ شیکاگو و نیو یورک را با خط آهن به یکدیگر متصل کرد. ثروت فراوانی گرد آورد و یک میلیون دلار برای تأسیس دانشگاه وندربیلت بخشید. پسرش، **ویلیام هنری وندربیلت** (wilyām henri، ۱۸۲۱–۸۵)، در ریاست اداره‌ی راه آهن مرکزی نیو یورک جانشین او شد و ثروت خانواده را افزایش داد. مبالغی به دانشگاه وندربیلت و کالج پزشکان و جراحان (اکنون بخشی از دانشگاه کولومبیا) و سازمانهای دیگر بخشش کرد. یک پسر ویلیام هنری، **کورنلیوس وندربیلت**، درمانگاه وندربیلت و کلیسای سنت جان را بنا کرد. یک پسر دیگر ویلیام هنری، **جورج واشینگتن وندربیلت** (۱۸۶۲–۱۹۱۴)، در کارهای خیریه‌ی متعدد شرکت کرد و زمینی برای تأسیس دانشسرای کولومبیا بخشید.

وندربیلت، جورج واشینگتن: ← وندربیلت، خاندان.

وندربیلت، کورنلیوس: ← وندربیلت، خاندان.

وندربیلت، ویلیام هنری: ← وندربیلت، خاندان.

وندل[4]، **یوست وان دن** (yōst vān den vondel)، ۱۵۸۷–۱۶۷۹، شاعر و درامنویس هلندی که عموماً وی را مهمترین نویسنده‌ی زبان هلندی میدانند، متکولونی، آلمان. هنگام ظهور ملت هلند، وندل شاعر ملی بود. با اشعار وی که به مقتضای زمان و به سبکی خطابی گفته شده، پیروزیهای ایالات متحد هلند صورت جاودانی پیدا کرده است. در ۱۶۲۵ به معترضان پیوست و در نهضت ضد کالونی یاکوبوس آرمینیوس شرکت جست، و بعدها که استقلال ملی تأمین شد به مذهب کاتولیک در آمد (ح ۱۶۴۱). بسیاری از اشعار او از همین تغییر مذهب، و نیز از مرگ همسر و فرزندانش، الهام گرفته است. اشعار وندل نغمه‌دار و روان و با حذف صوتهای فراوان همراه است که وی این سنت را در شعر هلندی رواج داد، و نیز سبک آهنگی شبیه اشعار فرانسوی دارد. نمایشنامه‌های وندل که بر گرده‌ی نمایشنامه‌های رازورانه و کلاسیک نوشته شده، رنگ دینی مسیحی دارد و در اطراف موضوع تعارض میان هوس طغیان آدمی و آرزوی وی برای اطاعت از فرمان خدا دور میزند. مشهورترین آنها گیزبرخت وان آمستل (۱۶۳۷) و لوسیفر (۱۶۵۴) است که به زبانهای متعدد ترجمه شده.

وندن، شهر لتونی، ← لسین.

وندنبرگ[5]، **آرثر هندریک** (artər hendrik vandənbĕrg)، ۱۸۸۴–۱۹۵۱، سناتور (۱۹۲۸–۵۱) امریکائی. پیش از سناتوری مدت ۲۰ سال وابسته به روزنامه‌ی هرلد گرند رپیدز بود. در سنا از رهبران بانفوذ جمهوریخواهان شد. پیش از جنگ II عموماً او را انزواطلب تصور میکردند، ولی از ۱۹۴۵ نظر وی در باره‌ی سیاست خارجی کشت تغییر کرد. در ریاست کمیسیون خارجه‌ی سنا در تصویب ← برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا تأثیر فراوان داشت. چندین رساله در باره‌ی الگزاندر همیلتن تألیف کرد. برادرزاده‌اش، **هویت سنفرد وندنبرگ** (hoyt sanford، ۱۸۹۹–۱۹۵۴)، ژنرال امریکائی، رئیس ستاد نیروی هوائی (۱۹۴۸–۵۳) بود. در کنفرانسهای کبک، قاهره، و تهران عضو ستاد نظامی روزولت و همراه وی بود.

وندنبرگ، هویت سنفرد: ← وندنبرگ، آرثر هندریک.

ون دورن[6]، **کارل (کلینتن)** (kārl klintən van dorən)، ۱۸۸۵–۱۹۵۰، مؤلف و ناشر امریکائی، استاد زبان انگلیسی در دانشگاه کولومبیا (۱۹۱۱–۳۵). رئیس هیئت تحریریه‌ی تاریخ ادبیات امریکائی کیمبریج (۱۹۱۷–۲۱) بود. مقاله‌ای بسیار (۱۹۲۴)، مدخلی بر ادبیات امریکائی (۱۹۳۳)، و داستان امریکائی از ۱۷۸۹ تا ۱۹۳۳ (۱۹۴۰) از آثار انتقادی؛ موج نهم (۱۹۲۶) از آثار داستانی، و تاریخ سری انقلاب امریکا (۱۹۴۱) از آثار تاریخی او است. زندگینامه‌هائی از ت. ل. پیکاک (۱۹۱۱) و بنجمین فرانکلین (۱۹۳۸، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتس، ۱۹۳۹) و دیگران نیز نوشته است.

وندها[7] (wend-) یا **سوربها**[8] (sorb-)، قومی اسلاو (ح ۳۰۰٬۰۰۰ نفر) ساکن آلمان شرقی، در لوزاس. به زبان لوزاسی (که سوربی یا وندی نیز نامیده میشود)، که زبانی اسلاو با دو گویش عمده است، سخن میگویند، یکی لوزاسی علیا که به زبان چک نزدیک است، و دیگر لوزاسی

(۱)Van Dyck; Vandyke (۲)vendetta (۳)Vanderbilt (۴)Vondel (۵)Vandenberg (۶)Van Doren (۷)Wends (۸)Sorbs

سغدی که به زبان لهستانی نزدیک است. سکنه‌ی جنگل شپره (← شپره) تقریباً یکلی از وندها هستند. در قرون وسطی، آلمانها همه‌ی اسلاوهائی را که در سرزمینی واقع میان رود-های اودر در ش و الب و زاله در غ میزیستند، وند مینامیدند. تسلط آلمانها بر سرزمین وند-ها در قرن ۶م آغاز شد و در زمان شارلمانی (قرن ۸م) به اوج خود رسید. اتحاد میان وندها در قرن 10م، و نیز در قرن ۱۲م، از پیشروی آلمانها جلوگیری کرد. در ۱۱۴۷ جنگی صلیبی بر ضد وندهای بتپرست به رهبری هانری شیر ساکسی و آلبرشت خرس براندنبورگ در گرفت. روی هم رفته این جنگ صلیبی به شکست انجا-مید، ولی در سالهای بعد هانری شیر، به کومک والدمار I دانمارک و آلبرشت خرس و امیران دیگر، به پیروزی رسید. در پایان قرن ۱۲م، تقریباً سراسر آلمان، به استثنای پروس شرقی، تحت فرمان دولت آلمان قرار گرفت و به دین مسیحی در آمد. اصطلاح صربها (همریشه با سوربها) نیز گاهی به جای وندها به کار میرود.

وندیداد (vandidād)، اوستائی ویدئودائه (vidaevadāta) [← قانون ضد دیو]، یکی از قسمتهای پنجگانه‌ی اوستا، مجموعاً شامل ۲۲ فرگرد (فصل). مندرجات آن مختلف است. فرگرد اول در آفرینش زمین و کشورها؛ فرگرد دوم در داستان جم (جمشید)؛ فرگرد سوم در خوشی و ناخوشی جهان،...؛ اما غالب مطالب فرگردها تا فرگرد ۲۱م در قوانین دینی و احکام مذهبی است از قبیل سوگند خوردن و پیمان داشتن و عهد شکستن، نظافت و غسل و تطهیر و پاک نگاه داشتن آب، آداب دخمه، اجتناب از لاشه، توبه و انابه و کفاره، مزد طبیب، بحث در باب پیشوایان درست و دروغین، آداب ناخن چیدن و بریدن مو، شرحی در باب خروس که بامدادان بانگ زند و مردم را از پی تسبیح و ستایش یزدان خواند، و خصایص سگ و نگهبان آن.

ون دی گراف، رابرت جمیسن: ← وان د گراف، مولد.

ونرن[1] (venern)، دریاچه (ح ۵۶۵۰ کمم)، غ سوئد مرکزی. بزرگترین دریاچه‌ی سوئد است. رود کلار (klār) به آن میریزد، و رود گوتا آبش را به کاتگات میبرد. از لحاظ وسعت سومین دریاچه‌ی اروپا است.

ون رنسلر[2]**، ستیون** (stivən van rensələr)، ۱۷۶۴–۱۸۳۹، رهبر سیاسی و مرد نظامی ام-ریکائی. چندسالی به نگاهداری املاک خود، که اکنون بیشتر شهرهای آلبنی و رنسلر (نیو یورک) را تشکیل میدهد، اشتغال داشت، و سپس وارد سیاست شد. فدرالیست پرحرارتی بود، و در مجلس ایالتی (۱۷۸۹–۹۰، ۱۸۰۸–10)، سنای ایالتی (۱۷۹۰–۹۵)، معاونت فرمانداری (۱۷۹۰–۱۸۰۱)، و عضویت کنگره (۱۸۲۲–۲۹) خدمت میکرد. در کمیسیون ساختن کانال ایری عضویت داشت و سپس (۱۸۲۵–۳۹) رئیس آن بود. در جنگ مرزی ۱۸۱۲ فرماندهی ارتش ملی را به عهده داشت و در کانادا سخت شکست خورد و از سمت خود استعفا کرد. در ۱۸۲۴ یک مدرسه‌ی فنی در تروی تأسیس کرد.

ون رنسلر[2]**، مارتا** (mārtā van rensələr)، ۱۸۶۴–۱۹۳۲، عالم اقتصاد خانگی (تدبیر منزل) امریکائی و پیشگام در توسعه و ترویج کلاسهائی برای تعلیم و تربیت زنان روستائی. در 1900 به دانشگاه کورنل پیوست و به تدریس دوره‌ی تدبیر منزل در آن پرداخت. از همین درسها به ضمیمه‌ی درسهای دیگری، کالج دولتی تدبیر منزل شهر نیو یورک تشکیل، و این خانم به ریاست آن منصوب شد.

ونزوئلا[3] (venezuelā، از فنس)، اسپانیائی **ونسوئلا** (venesuelā)، کشور جمهوری ـ۹۱۲٬۰۵۰ کمم؛ جم در ۱۹۷۷ تخمیناً ۱۲٬۷۰۰٬۰۰۰)، لغ امریکای جنوبی؛ پایتختش کاراکاس. از ل به دریای کارائیب که جزیره‌ی مارگاریتا و چند گروه جزایر دیگر از متصرفات ونزوئلا در آن واقع است، از غ به کولومبیا، از ج به برزیل، و از ش به گویان بریتانیا محدود است. چهار پهنه‌ی جغرافیائی دارد، پستیومهای ساحلی سر-شار از نفت (صادرات اصلی) اطراف دریاچه‌ی ماراکایبو، حوضه‌ی اورینوکو با دشتهای پهناور آن، چمنستانهائی (← لانوس) که دامپروری کشور در آن به عمل میاید، و بلندیومهای گویان که عمدتاً ناشناخته و ناپوییده است. بلندیومهای ونزوئلا به سوی غ، که دنباله‌ی کوههای آند است، عمده‌ی سکنه‌ی کشور را دارد. قهوه بر دامنه‌های سرد و کاکائو در کوهپایه‌ها به عمل میآید. شهرهای عمده، علاوه بر کاراکاس، عبارتند از ماراکایبو، کورو[4] (koro، در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۵۵٬۹۵۵)، پوئرتو کاویو[5] (puerto kāveyo، در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۷۰٬۵۹۸)، کوما-نا[6] (kumānā، در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۱۰۰٬۴۹۸)، بارکیسیمتو، و والنسیا.

ساکنین اولیه‌ی ونزوئلا هندیشمردگانی بودند که فرهنگ و رسوم آنان، بر حسب قبایل مختلف، بسیار متفاوت بود. مقتدرترین و پرشمارترین این قبایل کارائیبها بودند. عمده‌ی سکنه‌ی فعلی مستیسو (۶۵٪) است؛ ۲۱٪ سفید-پوست، ۷٪ سیاهپوست، و ۷٪ هندیشمرده‌اند. در پایان ۱۹۵۸ ح ۹۰۰٬۰۰۰ تن از جمعیت ونزوئلا را خارجیان تشکیل میدادند که به ترتیب اکثریت اسپانیائی، ایتالیائی، پرتغالی، کولوم-بیائی، امریکائی، کوبائی، بریتانیائی، آلمانی، و سوری بوده‌اند. زبان رسمی اسپانیائی و مذهب غالب کاتولیک رومی است؛ پول آن بولیوار (در ۱۹۷۵ معادل ح ۱۷ ریال) است.

تاریخ

در اول اوت ۱۴۹۸ کریستوف کلمب ونزو-ئلا را کشف کرد. در اوت ۱۴۹۹ که آلونسو د اوخدا[7] (ālonso de oxedā، ۱۴۶۵–۱۵۱۵) به خلیج ونزوئلا وارد شد این نام را، که به معنی "ونیز کوچک" است بدان داد. در ۱۵۱۸ شارل I اسپانیا، که مبلغ هنگفتی از یک مؤسسه‌ی بانکی آلمانی متعلق به خاندان وِلْزر[8] قرض کرده بود تا بتواند به عنوان امپراطور مقدس روم انتخاب شود، با واگذاری حق مستعمره کردن ونزوئلا به این مؤسسه قرض خود را تصفیه کرد. در مدتی کمتر از ۲۰ سال، خاندان ولزر دست به پویش پردامنه‌ای زد و این سرزمین را سازمان داد، اما نسبت به بومیان خشونت اعمال کرد. در ۱۵۴۶ این حق واگذاری لغو شد، و ونزوئلا به اسپانیا باز گشت. ماندگار ساختن این مستعمره با جنگهای مداوم هندیشمردگان دوچار اشکال میشد، تا در ۱۵۸۰ که بیماری آبله بسیاری از هندیشمردگان را از میان برد. ایالات به عنوان ملک موروثی به کشورگشایان اعطا شد. پس از ح ۵۰ سال این نظام کنار گذاشته شد (در قرن ۱۶م) و املاک اعطائی غیر قانونی اعلام شد. شوراهای شهری نفوذ بیشتری به دست آوردند، و در ساکنان مستعمره این اندیشه پیدا شد که خود را ونزوئلائی بشمارند. ف. میراندا پس از دو تلاش ناموفق برای برپا کردن یک انقلاب در ونزو-ئلا، به عنوان رهبر کنگره‌ی شوراهای شهری شناخته شد و در ۵ ژوییه‌ی ۱۸۱۱ استقلال ونزوئلا را اعلام کرد. دسته‌های سلطنت‌طلب به هم پیوستند تا جمهوری جدید را درهم شکنند، و در ضمن زلزله‌ای موجب خرابی پایگاههای جمهوریخواهان و ضعیف کردن آنان شد و حال آنکه مراکز سلطنت‌طلبان از آسیب زلزله مصون ماند. سلطنت‌طلبان کنترول را به دست آوردند؛ میراندا دستگیر و به کادیث، اسپانیا، فرستاده شد، که در آنجا مرد. س. بولیوار به کولومبیا گریخت و از راه آند به ونزوئلا لش-کر کشید. در ۱۳ اوت ۱۸۱۲ به کاراکاس وارد شد و لقب "منجی وطن" یافت؛ ولی شکست خورد و به ژامائیک گریخت. در ۱۸۱۶ بولیوار در ونزوئلای شرقی پیاده شد، و ستادهای عملیات خود را در آنگوستورا (← سیوداد بولیوار) مستقر کرد. در فوریه‌ی ۱۸۱۹ کنگره‌ی آنگوس-تورا بولیوار را به ریاست جمهوری ونزوئلا بر گزید. در ژوییه‌ی ۱۸۱۹ بولیوار با ۳٬۰۰۰ سپاهی به کولومبیا وارد شد و، پس از آنکه اسپانیائی-ها را در بویاکا شکست داد، به بوگوتا وارد شد. تحت رهبری بولیوار، **کولومبیای بزرگ** تشکیل یافت، و بولیوار رئیس جمهور و دیکتاتور نظامی آن شد. با پیروزی (۲۴ ژوئن ۱۸۲۳) بولیوار در کارابوبو[9] (kārābobo، دهکده‌ای در ایالتی به همین نام در ونزوئلا)، جنگ استقلال ونزوئلا پایان یافت. قانون اساسی ونزوئلا تدوین شد و منظماً تغییر یافت تا سال ۱۹۰۸ که خ. و. گومس حکومت را قبضه کرد و تا ۱۹۳۵ دیکتاتور ونزوئلا بود. از ۱۹۳۵ تاریخ ونزوئلا با منازعات میان نیروهای دموکرات و نیروهائی که طالب برقرار نگاه داشتن قدرت شخصی بودند همراه است. در اواخر ۱۹۴۵ یک کمیته‌ی نظامی ۷نفری، به ریاست ← رومولو بتانکور که اصلاح‌طلب و ضد کمونیسم بود، تشکیل شد و حکومت را در دست

(۱)Vänern (۲)Van Rensselaer (۳)Venezuela (۴)Coro (۵)Puerto Cabello (۶)Cumaná (۷)Ojeda
(۸)Welser (۹)Carabobo

گرفت. در ۱۹۴۷ قانون اساسی جدید ونزوئلا تنظیم و برای اولین‌بار در تاریخ ونزوئلا یک رئیس جمهور از طریق انتخابات آزاد در آن پیشبینی شد. سال بعد انتخابات صورت گرفت، ر. گایگوس به ریاست جمهوری انتخاب شد، ولی ۸ ماه بعد کودتائی نظامی و بدون خونریزی حکومت او را سرنگون کرد (۱۹۴۸) و مارکوس پرس خیمنث[1] (márkos peres ximenez؛ ۱۹۱۴–) دیکتاتور مطلق شد. در ژانویه‌ی ۱۹۵۸ شورشی عمومی موجب سقوط خیمنث شد. سال بعد انتخابات آزاد صورت گرفت، و رومولو بتانکور به ریاست جمهوری انتخاب شد. حکومت بتانکور برنامه‌هائی برای اصلاح مالیاتی و کشاورزی، ساختن مدرسه، و از میان بردن بیسوادی طرح کرد. ولی در ۱۹۶۰ نارضائی نسبت به رژیم او آغاز شد. در ۱۹۶۲ دو شورش نظامی روی داد، و ترور. ریسم دست چپی رو به افزایش گذاشت؛ شورش دوم خصوصاً بعد از حمایت بتانکور از محاصره‌ی دریائی کوبا به وسیله‌ی کشتی روی داد. مناسبات ونزوئلا و کوبا تیره شد، کوبا متهم شد که اسلحه به چریکهای ونزوئلا تحویل داده است.

در دسامبر ۱۹۶۳ رائول لئونی[2] (rāul leoni؛ ۱۹۰۵–۷۲) به ریاست جمهوری انتخاب شد. در ۱۹۶۶ حکومت لئونی علیه تروریستهای وابسته به کوبا اقدامات شدیدی اتخاذ کرد. در انتخابات ۱۹۶۸ دکتر رافائل کالدرا[3] (rāfāel kaldera؛ ۱۹۱۶–) به ریاست جمهوری انتخاب شد. وی موفق شد که به فعالیت چریکها پایان دهد. کنگره قوانینی برای ملی کردن تدریجی منابع نفت وضع کرد، ونزوئلا یکی از تولیدکنندگان عمده‌ی نفت جهان است. در سال ۱۹۷۴ تولید نفت آن ۱۲۲٬۷۳۶٬۰۰۰ تن بوده که قسمت عمده‌ی آن از عمق آبهای دریاچه‌ی مارا‌کایبو و حوضه‌های مجاور آن استخراج میشود. در دسامبر ۱۹۷۳ ⇐ کارلوس آندرس پرس از حزب دموکرات به ریاست جمهوری برگزیده شد. در ۱۹۷۴ پرس تمایل خود را به ملی کردن صنایع عمده‌ی ونزوئلا، از جمله نفت و صناعت آهن و فولاد اعلام کرد. بیشتر نفت ونزوئلا به اروپا و کشمت صادر میشود. در ۲۹ دسامبر ۱۹۷۴ ونزوئلا و کوبا روابط سیاسی خود را، که از ۱۹۶۱ به هم خورده بود، تجدید کردند. ونزوئلا عضو ⇐ اوپک است.

ونسان دو بوده[4] (vansān dē bove)، ح ۱۱۹۰ – ح ۱۲۴۶، فرایار فرانسوی از فرقه‌ی دومینیکیان. وی مؤلف ۳ جزء از ۴ جزء یک دایرةالمعارف لاتینی، قاموس کبیر، بود که به عنوان تلخیصی از معارف آن زمان بسیار ارزنده بوده است. جزئی که عنوانش "اخلاقیات" است از مؤلفی ناشناخته میباشد. ۳ جزئی که تألیف ونسان است دارای عناوین "طبیعت"، "تعلیم"، و "تاریخ" است. ترتیب فصول در جزء طبیعت به همان ترتیب ۶ روز خلقت در سفر پیدایش است؛ در تعلیم از هنرهای آزاد تا هنرهای مکانیکی ذکر شده؛ در تاریخ داستان انسان از آدم ابوالبشر تا زمان مؤلف، بدان صورت که میان دانشمندان مدرسی قرن ۱۳م رواج داشته، خلاصه شده است.

ونسان دو پول[5]**، قدیس** (qeddis vansan dē pol)، ۱۵۸۱–۱۶۶۰، کشیش فرانسوی که به انجام دادن کارهای خیر شهرت دارد. در ۱۶۰۰ ارتسام یافت. در باره‌ی اسارت او به دست دزدان دریائی و بردگیش در تونس و گریختن از آنجا روایات مختلف است. در رم مورد توجه پاپ پاولوس V قرار گرفت، که وی را به سفارت به دربار هانری IV فرانسه فرستاد، و عنوان کشیش مخصوص ملکه‌ی فرانسه یافت. در تجدید حیات مذهب کاتولیک سخت کوشید و توجه درباریان فرانسه را به احوال نیازمندان جلب کرد، و در واقع سازمان دادن به دستگاههای خیریه از او آغاز شد. در ۱۶۲۵ فرقه‌ای از کشیشان غیر دینی تأسیس کرد که به خدمت در نواحی روستائی مشغول شدند و به لازاریان یا وینسانیان شهرت یافتند؛ ونسان با این کشیشان به سرپرستی تیمارستانها و ایجاد پرورشگاهها پرداخت و اصلاحاتی در روحانیت فرانسه کرد. برای کارهای شهری سازمان "خواهران نیکوکار" را تأسیس کرد. در ۱۷۳۷ قدیس شد. ذکرانش ۲۷ سپتامبر است.

ونسانیان یا لازاریان: ← ونسان دو پول، قدیس.

ونسلاوس[6] (venseslās)، ۱۳۶۱–۱۴۱۹، امپراطور (هرگز به این عنوان تاجگذاری نکرد) و پادشاه (۱۳۷۸–۱۴۰۰) آلمان، و شاه (۱۳۷۸–۱۴۱۹) بوهم به عنوان ونسلاوس IV، ه نورنبرگ. در ۱۳۷۳–۷۸ برگزیننده‌ی براندنبورگ بود. در ۱۳۷۸ جانشین پدرش امپراطور شارل IV شد. علاقه‌ی او بیشتر به بوهم بود و اختلافات او با اشراف آلمان منجر به خلع (۱۴۰۰) او از پادشاهی آلمان و انتخاب امپراطور روپرت شد. ونسلاوس هرگز خلع خود را نپذیرفت، ولی در ۱۴۱۱، با انتخاب برادرش سیگیسموند به عنوان امپراطور، موافقت کرد. در بوهم، ونسلاوس در میان مردم محبوب بود، ولی با اشراف و روحانیان، خاصه با اسقف اعظم پراگ، مبارزه داشت؛ زیرا در یکی از حمله‌های خشم و جنونی که مکرر بدان دوچار میشد، قدیس یان نپوموکی (yāne nepomuki؛ ۱۳۴۰؟–۹۳، قدیس حامی بوهم)، نماینده‌ی کل اسقف پراگ، را کشته بود. فرمان کوتنا هورا، که در ۱۴۰۹ از طرف ونسلاوس صادر شده بود، به چکها در دانشگاه پراگ برتری داد و انتخاب یان هوس را به ریاست دانشگاه ممکن ساخت. حتی پس از آنکه در پراگ ممانعتهای دینی برقرار شد (۱۴۱۲)، ونسلاوس به پشتیبانی از هوس پنهانی ادامه داد، ولی پیدایش تابوریان احساسات او را در اصلاح دینی سرد کرد. وقتی که چند تن از مشاورینی که او معین کرده بود، از پنجره به بیرون پرتاب شدند (این عمل که به "از پنجره بیرون افکندن پراگ" معروف است، اولین‌بار در ۱۴۱۹ صورت گرفت) وی دوچار حمله شد و در گذشت. تندخوئی و میخوارگیهای او، گرچه بسیار مورد تأکید تاریخنویسان قرار گرفته، صفت بسیاری از معاصران او نیز بوده است.

ونسلاوس I[6] (venseslās). چک **واتسلاف** (vātslāf)، ۱۲۰۵–۵۳، شاه (۱۲۳۰–۵۳) بوهم، پسر و جانشین اوتوکار I. در دوران سلطنتش، شهرهای بوهم و موراوی، که کوچنشینهای آلمانی را به آنها فراخوانده بود، به دریافت فرمان شهر آزاد مانند ماگدبورگ نایل شدند. در ۱۲۴۱ در مقابل حمله‌ی باتو خان مقاومت کرد. از حمایت امپراطور فردریک II در برابر اوریش بهره‌مند شد، اما بعداً از پاپ گرگوریوس IX، در منازعه‌ی وی با امپراطور، پشتیبانی کرد. پسرش اوتوکار II جانشین او شد.

ونسلاوس II[6]**، چک واتسلاف**، ۱۲۷۱–۱۳۰۵، شاه بوهم (۱۲۷۸–۱۳۰۵) و لهستان (۱۳۰۰–۰۵)، پسر وجانشین اوتوکار II، شاه (۱۲۵۳–۷۸) بوهم. از هنگام مرگ (۱۲۷۸) پدرش تا ۱۲۸۳، اوتو، مارگراف براندنبورگ، از طرف رودولف I، شاه آلمان، عهده‌دار نیابت سلطنت بود. اوتو از قدرت خود سوء استفاده کرد، و مردم بوهم سخت مورد آزار قرار گرفتند تا آنکه دخالت رودولف دوباره نظم را برقرار کرد. پس از ورود (۱۲۸۳) ونسلاوس به پراگ، زاویس[7]، که پنهانی با مادر او ازدواج کرده بود، قدرت را به دست آورد. دسیسه‌های زاویس و مخالفت او با رودولف I که پدر زن ونسلاوس بود، منجر به سقوط زاویس شد. ونسلاوس در ۱۲۹۰ خود قدرت را به دست گرفت. وی گرچه چندان تعلیم نیافته بود، طرحهائی برای تدوین قانون بوهم ریخت، و تدریجاً قدرت خود را، که با روش ضد هاپسبورگی زاویس منطبق بود، توسعه داد. به درخواست بعضی از خاوندان لهستانی، دوکنشین کراکوو را پذیرفت (۱۲۹۱)، و در ۱۳۰۰ به عنوان شاه تمام لهستان تاجگذاری کرد. در ۱۳۰۱ سلطنت مجارستان را برای پسر خود (بعداً ونسلاوس III) پذیرفت. شاه آلمان، آلبرت I هاپسبورگ، و پاپ بونیفاکیوس VIII از ونسلاوس خواستند که از لهستان و مجارستان و نیز از حق استخراج معادن سرشار نقره‌ی کوتنا هورا دست بردارد. ونسلاوس حمله‌ی آلبرت را دفع کرد (۱۳۰۰)، و خود را آماده‌ی حمله به اتریش میکرد که در گذشت.

ونسلاوس III[8]، چک **واتسلاف**، ح ۱۲۸۹–۱۳۰۶، پادشاه بوهم (۱۳۰۵–۰۶) و مجارستان (۱۳۰۱–۰۵)، پسر و جانشین ونسلاوس II. پس از مرگ (۱۳۰۱) آندراش III مجارستان، به سلطنت مجارستان انتخاب شد. به علت ناتوانی در تنفیذ قدرت خود در مجارستان، دعاوی خود را به دوک اوتوی باواریا واگذار کرد (۱۳۰۵)، که جانشین او نیز شارل I، مؤسس سلسله‌ی آنژون در مجارستان، شد. با این حال، ونسلاوس سعی کرد که ادعای خود را بر حق موروثیت سلطنت لهستان قطعی کند، ولی در ضمن پیشروی به سوی لهستان در اولموتس به قتل رسید. ونسلاوس III آخرین شاه سلسله‌ی پرمیسل است. پس از وی یوهان لوکزامبورگی به

(۱)Pérez Jiménez (۲)Leoni (۳)Caldera (۴)Vincent of Beauvais; Vincent de B. (فر.) (۵)Vincent de Paul
(۶)Wenceslaus (۷)Zavis (۸)Wenceslaus

سلطنت بوهم انتخاب شد (۱۳۱۰) و با خواهر ونسلاوس ازدواج کرد.
ونسلاوس IV: ← ونسلاوس، امپراطور.
ونسلاوس[1]، قدیس (qeddis venseslās)، چک واتسلاف[2] (vātslāf)، آلمانی ونتسل[3] (ventsel)، ح ۹۰۷–۹۲۹، دوک (۹۲۱–۹۲۹) بوهم. مادر بزرگش او را مسیحی پرورش داد. او مسیحیت را ترویج کرد، با هنری I آلمانی صلح کرد، و به دست برادرش بولسلاف[4] I (boleslāf) کشته شد. قبلاً به عنوان قدیس حامی بوهم شناخته شده بود. ذکرانش ۲۸ سپتامبر است.
ونسن[5] (vansen)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۴۹'۲۹۷)، ولایت والدومارن، چ‍ش حومه‌ی پاریس، میان رودهای مارن و سن. شهر مشرف است به باروهای قدیم پاریس و در اطراف قلعه‌ای از قرون وسطی، که در قرن ۱۷م به زندان تبدیل شد، توسعه یافته است. دارای کاخ بزرگی است که زمانی اقامتگاه سلطنتی بود. جنگل ونسن در جنوب آن است. ونسن دارای دو موزه است که یکی به تاریخ مستعمراتی فرانسه و دیگری به تاریخ نظامی فرانسه اختصاص دارد. یکی از مشهورترین باغ وحشهای اروپا را دارد.
ونسن، ناحیه‌ی تاریخی، فرانسه، ← کنتا ونسن.
ونسوئلا: ← ونزوئلا.
ونسی[6] (venesi؛ فنس)، ایتالیائی **ونتو[7]** (veneto)، ناحیه (۱۸'۳۸۳ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم ۴'۱۰۹'۷۸۷)، ل‍ش ایتالیا، بر خلیج ونیز، شاخه‌ای از دریای آدریاتیک. رودهای مینچو و پو به ترتیب آن را از لومباردی (در غ) و از امیلیا-رومانیا (در ج) جدا میسازند. ونسی به ایالتهای بلونو[8] (belluno)، پادوا، رویگو[9] (rovigo)، تریزو[10] (trevizo)، ونیز، ورونا، و ویچنتسا تقسیم شده است، که همگی به نام شهر عمده‌ی ایالت هستند. دشت حاصلخیز ونسی و کوهپایه‌های آلپ در مرزهای شمالی آن غلات، انگور، میوه، چغندر قند، و شاهدانه تولید میکند. درخت توت برای پرورش کرم ابریشم فراوان رشد میکند. ونیز مرکز تجارتی، صنعتی، و دریائی است؛ کیودجا بندر ماهیگیری مهم آن است. شهرهای جالب‌توجه آن (ونیز) و دریاکنارهای ونسی سیاحان فراوان به خود جلب میکنند. ونسی در قرن ۴م قم تحت حکومت رومیان در آمد. آوگوستوس ونسی و ایستریا را یک ایالت جداگانه ساخت که مرکز کزش آکویلیا بود. هجوم بربرها به این ناحیه سخت آسیب رسانید. ح قرن ۱۰م شهرها رفته رفته اهمیت انفرادی یافتند؛ نخست تحت حکومت اسقفهای خود قرار گرفتند، و بعد به صورت شهرهای آزاد در آمدند. بعضی از آنها تحت حکومت خاندانهای اشرافی نیرومند قرار گرفتند، اما جمهوری ونیز به مقام والا رسید، و در آغاز قرن ۱۵م قلمرو آن رسماً شامل تمامی ونسی فعلی بود. پیمان کامپو-فورمیو (۱۷۹۷) ونسی را به اتریش واگذار کرد، و پیمان پرسبورگ (۱۸۰۵) آن را به مملکت ایتالیای ناپلئونی داد (← پرسبورگ). در ۱۸۱۴ ونسی به اتریش بازگشت و تا پایان ← جنگ الریش و پروس (۱۸۶۶) وضع به همین حال بود؛ سپس به ایتالیا واگذار شد. بعد از جنگ II ایالت شرقی اودینه از ونسی جدا شد و، با بقیه‌ی ونتیا-جولیا، ناحیه‌ی خودمختار فریولی-ونتیا-جولیا را تشکیل داد.
ونسینک[11]، آرنت یان (ārent yān vensink)، ۱۸۸۲–۱۹۳۹، مستشرق هلندی و معلم زبان عربی و هنر اسلامی در لیدن. وی از مؤلفان و نویسندگان دایرة‌المعارف اسلامی بود، و مهمترین کار او تألیف فهرست الفبائی احادیث نبوی است به نام المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، که تا کلمه‌ی "عدو"ی آن چاپ شده است؛ از دیگر آثارش دلایل وجود خدا در علم کلام اسلام (۱۹۳۶) است.
ونک (vanak)، ده سابق، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان شمیرانات، استان مرکزی (تهران)، ۴کیلومتری چ‍غ تجریش. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه، و توت آن معروف بود. از ییلاقات تهران محسوب میشد، و گروهی از ارامنه در قسمتی از آن به نام قلمه‌ی ارامنه ساکن بودند. ونک از آبادیهای قدیمی است که نام آن در بعضی از مآخذ جزء ری قدیم آمده است. یاقوت نیز از آن به عنوان یکی از آبادیهای ری نام میبرد.
ونک، ده، شهرضا، ← سمیرم علیا.
ونکوور[12] (vankuvər)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۴۲۶'۲۵۶)، چ‍غ کولومبیای بریتانیا، کانادا، مقابل جزیره‌ی ونکسوور، بزرگترین شهر غ کانادا و بندر عمده‌ی آن در فکب و دارای کارگاههای کشتیسازی است. مقر دانشگاه کولومبیای بریتانیا میباشد. چوبپری از صنایع بسیار مهم آن است، و دیگر فراورده‌های آن فولاد، قند، اتومبیل، دانه‌بار، و میوه است که به همه‌ی نقاط جهان حمل میشود.
ونکوور[13]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۲'۴۹۳)، چ‍غ واشینگتن، بر رود کولومبیا، کشمة. شرکت خلیج هودسن آن را در ۱۸۲۵–۲۶ به عنوان دژی تأسیس کرد. قدیمترین ماندگاه در امریکا بود، و در ۱۸۴۶ یکی از متصرفات امریکائی و در ۱۸۵۷ جزء کشمة شد. بندر عمده و فراورنده‌ی چوب، مواد غذائی، مواد شیمیائی، و منسوجات است. در جم II، به علت صناعت کشتیسازی و پایگاه نظامی مجاور آن حایز اهمیت بود.
ونکوور، جزیره‌ی[13]، (۳۲'۱۳۷ کمم؛ در ۱۹۷۱ جم تخمیناً ۳۶۰'۰۰۰)، چ‍غ کولومبیای بریتانیا، کانادا، در فکب. بزرگترین جزایر ساحلی غ امریکای شمالی است. کوهستانی و دارای جنگلهای انبوه است. استخراج معادن و ماهیگیری و تهیه‌ی الوار معمول میباشد. شهر ویکتوریا، کرسی کولومبیای بریتانیا، در آن واقع است. در قرون ۱۶م و ۱۷م پویندگان انگلیسی و اسپانیائی، و در ۱۷۷۸ جیمز کوک آن را پوییدند. در ۱۷۹۲ جورج ونکوور آن را دور زد. در ۱۸۴۶ مستعمره‌ی فرمانگزار شد.
ونکوور[14]، جورج (jorj vankuvər)، ۱۷۵۸–۹۸، دریانورد و پوینده‌ی انگلیسی. در ۱۳ سالگی وارد خدمت بحریه شد، و در دومین و سومین مسافرتهای اکتشافی جیمز کوک همراه وی بود. در ۱۷۹۱–۹۴ در فکب دریانوردی کرد. ← جزیره‌ی ونکوور را، که به نام او نامگذاری شده، دور زد.
ونلو[15] (venlo)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۶۳'۰۷۷)، ایالت لیمبورگ، چ‍ش هلند، بر رود ماس (موز) و نزدیک مرز آلمان. کارخانه‌های چوبپری، مواد شیمیائی، و افزارهای بصری دارد. سابقاً شهر مستحکمی بود که در جنگهای قرون ۱۶م و ۱۷م و ۱۸م بارها دست به دست گشت. یک کلیسای گوتیک از قرن ۱۵م و یک تالار شهری از قرن ۱۶م دارد.
ون لون[16]، هندریک ویلم (hendrik wiləm van lun)، ۱۸۸۲–۱۹۴۴، مؤلف و روزنامه‌نگار امریکائی؛ متولد روتردام، هلند. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه خبرنگار آموشیتد پرس در آن کشور، و در آغاز جنگ I به همین سمت در بلژیک بود. تاریخهای همگانی متعدد نوشته است، از جمله داستان بشر (۱۹۲۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۴ هش)، تاریخ کتاب مقدس (۱۹۲۳)، تسامح (۱۹۲۵)، و امریکا (۱۹۲۷). در ۱۹۴۲ به خاطر کومکهائی که در زمان اشغال هلند توسط آلمانها به هلند کرده بود، نشان "شیر هلند" به او داده شد.
ونن I (-vonon)، یا **ونونس[17]** (vonones)، ف ۱۹ ب‌م، شاهنشاه (۷ یا ۸ ب‌م–۱۲ ب‌م) اشکانی (← اشکانیان). پس از قتل اردوان II، بزرگان پارت از آوگوستوس تقاضا کردند که یکی از پسران فرهاد IV را برای ایشان بفرستد، و او ونن را که بزرگترین آنها و در رم گروگان بود به ایران فرستاد. دیری از سلطنت ونن نگذشت که نجبا ازو ناراضی شدند، زیرا وی به اخلاق رومی عادت کرده بود و بعضی عادت پارتی او را خوش نمیآمد و، گذشته از این، او را تحت الحمایه‌ی قیصر روم میدانستند. عاقبت، اردوان III به دستیاری نجبا او را مغلوب کرد، و ونن به ارمنستان پناه برد، و به حمایت رومیان پادشاه آنجا شد، ولی بر اثر اصرار اردوان و عدم تمایل رومیان به جنگ با دولت اشکانی، رومیان او را به سوریه فرستادند، و چون در صدد فرار بر آمد به دست نگهبانانش کشته شد.
ونن II (-vonon)، یا **ونونس[17]** (vonones)، اشک XXI، پادشاه (۵۱ ب‌م) اشکانی. شاهزاده‌ی اشکانی و والی ماد، از اقربای دور گودرز، که پارتیها پس از مرگ گودرز او را به سلطنت بر داشتند. در باره‌ی مدت سلطنتش–که کوتاه بود–میان مورخان اختلاف است. اما تاریخ سکه‌هائی که از او به دست آمده از سه ماه آخر سال ۵۱ و ۹ ماه اول سال ۵۲ است. حادثه‌ی مهمی در

---

(۱)Wenceslaus (۲)Vaclav (۳)Venzel (۴)Boleslav (۵)Vincennes (۶)Venetia (۷)Veneto (۸)Belluno (۹)Rovigo (۱۰)Treviso (۱۱)Vensinck (۱۲)Vancouver (۱۳)Vancouver Island (۱۴)Vancouver (۱۵)Venlo (۱۶)van Loon (۱۷)Vonones

سلطنت او روی نداده است. پس از او پسرش، بلاش I، به تخت سلطنت نشست.

ونوس[1] (venus)، در اساطیر رومی، الاهه‌ی رویش، عشق، و زیبائی. بعدها (قرن ۳م ق‌م) او را با آفرودیته‌ی یونانی یکی شمردند. در دوران امپراطوری روم، ونوس را به عناوین مختلف پرستش میکردند، ونوس گنتریکس (genetriks) [= زاینده]، مادر آینیاس (← انه)؛ ونوس فلیکس (feliks) [= بارور]، بخشنده‌ی طالع نیک؛ ونوس ویکتریکس (victriks) [= پیروزگر]، بخشنده‌ی پیروزی، و ونوس ورتیکوردیا (vertikordiā) [= گرداننده‌ی دل]، حامی عفت زنانه. معروفترین مجسمه‌های آفرودیته یا ونوس اینها است: ونوس میلو یا ملوس (milo, melos؛ موزه‌ی لوور)، ونوس مدیچی (اوفیتسی)، ونوس کاپوا (kāpuā؛ موزه‌ی ملی، نایل)، و ونوس کاپیتولی (موزه‌ی کاپیتولی، رم). ونوس میلو مجسمه‌ای یونانی از مرمر است که تاریخ آن را قرن ۲م یا اول ق‌م می‌دانند؛ در ۱۸۲۰ در جزیره‌ی ملوس پیدا شد و سفیر فرانسه آن را خریده به لوئی XVIII اهدا کرد، و سرانجام توسط لوئی XVIII به موزه‌ی لوور بخشیده شد. ونوس مدیچی از قرن ۳م ق‌م و محتملاً از روی آفرودیته‌ی کنیدوس کار پراکسیتلس که خراب شده بود ساخته شده است.

ونوس فلیکس: ← ونوس.

ونوس گنتریکس: ← ونوس.

ونوس ورتیکوردیا: ← ونوس.

ونوس ویکتریکس: ← ونوس.

ونولیس، بیش: ← تامسن، جیمز (۱۸۳۴–۸۲).

ونونس: ← ونن I، ونن II.

ونهم، فرانسیس هربرت: ← هواپیمائی.

ونیر[2] (vanir)، در دین ژرمنی، خدایان ثروت و حاصلخیزی و صلح که زنای با محارم و جادوگری در میان آنان رایج بوده است.

ونیز[3] (veniz)، ایتالیائی ونتسیا[4] (venetsiā)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۳۶۳٬۰۶۳)، مرکز ونی، لش ایتالیا، در داخل مردابی در خلیج ونیز (انتهای شمالی دریای آدریاتیک). بر ۱۱۸ خرده‌جزیره بنا شده است. با پلها و راه آهن به زمینلاد ایتالیا اتصال دارد. مورانو (کارخانه‌های شیشه‌سازی) و لیدو دی ونتسیا بر جزایر نزدیک، و بندر جدید مارگرا[5] (märgerā) بر زمینلاد است. ونیز، به علت داشتن کلیساها و کاخهای مجلل و صدها کانال و پل معروف (← پل آهها)، یکی از نقاط مشهور سیاحت و تفرج است و گنجینه‌های هنری بیمانندی دارد. به علت وجود کوچه‌های تنگ و پلهای برجسته بر روی خشکی، فقط پیاده‌روی در ونیز میسر است و همه‌ی وسایط نقلیه آبی است. در قرن ۵م آوارگانی که از دست بربرها گریخته بودند در ونیز سکونت گزیدند. ونیز در ۶۹۷ به صورت شهر-کشور جمهوری، تحت فرمانروائی یک دوج [doj؛ فنس؛ ایتالیائی دوجه (doje)] ـدوک انتخابی در آمد. ونیز تدریجاً یک کشور مقتدر دریائی شد، و طی قرون ۱۰م–۱۵م بیشتر دالماسی، تمام ونی، قبرس، کرت، و سایر جزایر یونانی را متصرف شد، و به عنوان "ملکه‌ی دریاها" بر دریای مدیترانه حکومت میکرد. حکومت آن از همان اوایل به سبک اعیانی دسته‌جمعی بود؛ پس از ۱۳۱۰ شورای ده‌نفری کشور را اداره میکرد. انحطاط ونیز از اواخر قرن ۱۵م آغاز شد، و تا ۱۷۱۵ تدریجاً تمام متصرفات یونانی آن به تصرف عثمانی در آمد. در ۱۷۹۷ بآسانی تسلیم ناپلئون I شد، که قسمتی از آن را به اتریش داد (← کامپو فورمیو، پیمان). شورش (۱۸۴۸–۴۹) ضد اتریشی ونیز سرکوب شد، ولی در ۱۸۶۶ ونیز، به اتفاق ونسی، با ایتالیا متحد شد. در بیشتر معماریهای ونیزی نفوذ بیزانسی دیده میشود. آثار معماری متأخر-تر سبک باروک دلپذیری دارد (کلیساهای سان جورجو مادْجوره و سانتا ماریا دِلا سالوتِه). در مرکز شهر کلیسای سان مارکو (مقر بطرک ونیز) و میدان سان مارکو، و کاخ به سبک گو-تیک دوجها)که‌با پل‌آهها به‌زندان‌سابق‌وصل‌است، قرار دارد. بر کانال بزرگ، که محل عبور و مرور عمده‌ی شهر است، پل معروف ریالتو بنا شده. در کاخها و کلیساهای شهر آثار گرانبهای نقاشی ونیزی وجود دارد که در دوره‌ی تیسین و تینتورتو، به اوج عظمت رسید. در ۱۹۶۶ دوچار آسیب فراوان سیل شد. شهر تفرجگاهی لیدو دی ونتسیا در نزدیکی آن است.

ونیزلوس[6]، **الیفتریوس** (elyefteryos venizelos)، ۱۸۶۴–۱۹۳۶، سیاستمدار یونانی. رهبر لیبرالهای جمهوریخواه، متکرت. ۶ بار نخست‌وزیر (۱۹۱۰–۱۵، ۱۹۱۵، ۱۹۱۷–۲۰، ۱۹۲۴، ۱۹۲۸–۳۲، و ۱۹۳۳) بود. موجبات وحدت کرت و یونان را فراهم آورد (۱۹۱۳)؛ یونان را در جنگهای بالکان (۱۹۱۲–۱۳) پیروزمندانه رهبری کرد؛ یک دولت موقتی، که طرفدار متفقین بود، در سالونیک برپا کرد (۱۹۱۵)؛ پس از کناره‌گیری کنستانتین I، وی یونان را به جه I کشانید (۱۹۱۷)؛ و برقراری جمهوری یونان را موجب شد (۱۹۲۴). برای پیشگیری از استقرار مجدد رژیم سلطنتی، در کرت و چند نقطه‌ی دیگر شورشهائی پدید آورد (۱۹۳۵) ولی نتیجه‌ای نگرفت، و در تبعید در گذشت.

ونیشونی یا وانیشانی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

وو، ایالت، چین، ← کیانگسو.

وو[7] (vo)، آلمانی **وات**[8] (vāt)، ایالت [= کانتون] (۳٬۲۱۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ حه ۵۱۱٬۸۵۱)، ج‌غ سویس، مابین دریاچه‌ی ژنو، کوههای ژورا، و آلپهای برنی؛ کرسی آن لوزان. کشاورزی و تاکستان دارد. دارای چندین تفرجگاه است. اکثر اهالی فرانسوی‌زبان و پروتستانند. در ۱۵۳۶ برن آن را از ساووا گرفت. شورش وو علیه حکومت برن (۱۷۹۸) موجب مداخله‌ی فرانسه در سویس و ایجاد جمهوری هلوتیا شد. در ۱۸۰۳ یکی از ایالات کنفدراسیون سویس شد.

وو، کارا دو: ← کارا دو وو.

وو، لو، معمار، ← لو وو.

ووازن[9]، **گابریل** (gābriel vuāzan)، ۱۸۸۰–۱۹۷۳، هواپیماساز فرانسوی. با شرکت لوئی بلریو کارخانه‌ای تأسیس کرد (۱۹۰۴). یک هواپیمای دوبالله ساخت (۱۹۰۷–۰۸)، در جه I کارخانه‌اش ۱۰٬۴۰۰ هواپیما ساخت و به کار انداخت.

ووئلوکسی، رود فنلاند، ← لادوگا، دریاچه‌ی.

ووئه[10]، **سیمون** (simon vue)، ۱۵۹۰–۱۶۴۹، صورتساز و نقاش تزیینی فرانسوی؛ متولد پاریس. نخست به رم رفت، و در آنجا موفقیت به دست آورد. در ۱۶۲۷ به عنوان نقاش لوئی XIII به فرانسه فرا خوانده شد، چند کاخ سلطنتی را تزیین کرد. ووئه نخستین کسی است که سبک باروک ایتالیائی را در فرانسه وارد کرد. وسایل و افزارهای نسوینی در ⇐ پندارپردازی به وجود آورد، و سبک باشکوهی پدید آورد که بنیان نقاشی فرانسوی قرن ۱۷م قرار گرفت. ش. لو برن، پ مینیار، و لو سوئور از جمله‌ی شاگردان وی بودند که سبک او را ادامه دادند. بعضی از تابلوهای او در موزه‌ی لوور موجود است.

ووئیار[11]، **ادوار** (eduār vuiyār)، ۱۸۶۸–۱۹۴۰، نقاش و چاپکر فرانسوی، عضو گروه نابیها. شهرتش به خاطر صحنه‌هائی است که از مونمارتر نقاشی کرده. از تابلوهای معروف او مادر و خواهر خود اوست که در موزه‌ی هنر نیویورک نگاهداری شده است. نام وی به صورت **ووئیلار** (vuilār) نیز آمده است.

ووئیلار، ادوار: ← ووئیار، ادوار. نقاش فرانسوی.

ووپر[12] (vuper)، رودی به طول ح 100 کمه، ل‌غ آلمان غربی، یکی از شاخه‌های غ رود راین. با مسیر پرپیچ و خمی به سوی ل و ل‌غ جریان دارد و از شهرهای **ووپرتال، رمشاید، و زولینگن** می‌گذرد. مسیر وسطای آن، بعد از ناحیه‌ی مجاور رور، محل تمرکز صنعتی راینلاند است.

ووپرتال[13] (vupertāl)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۴۱۸٬۴۵۴)، نورد راین-وستفالن، ل‌غ آلمان فدرال، بر رود ووپر، در جوار شهرهای زولینگن و رمشاید. در ۱۹۲۹ از ترکیب بارمن، البرفلد، و چند شهر کوچک دیگر یک مجتمع صنعتی تشکیل داد. مرکز تولید پارچه، آهن، فولاد، رنگهای شیمیائی، و دارو است. نیمی از شهر در جه II ویران شد. پس از جنگ به عنوان یک پایتخت صنعتی نوسازی شد.

وو پی-فو[14] (wu pey-fu)، ۱۸۷۳–۱۹۳۹، ژنرال چینی. بعد از مرگ (۱۹۱۶) یوان شی-کای رهبر دولت پکن شد، و با دیگر سران جنگی، خاصه **چانگ تسو-لین**، بر سر حکمفرمائی چین شمالی جنگید. در ۱۹۲۷ از چیانگ کای-شک شکست خورد، و از کار کناره گرفت. ژاپونیها کوشیدند تا وی را در رأس حکومت پوشالی خود که در ۱۹۳۹ در ل‌غ چین دایر کرده بودند قرار دهند، ولی موفق نشدند.

ووچانگ[15] (wucāng)، شهر سابق، از سال

(۱)Venus (۲) Vanir (۳)Venice (۴)Venezia (۵)Marghera (۶)Venizelos (۷)Vaud (۸)Waadt
(۹)Voisin (۱۰)Vouet (۱۱)Vuillard (۱۲)Wupper (۱۳)Wuppertal (۱۴)Wu P'ei-fu (۱۵)Wuchang

۱۹۵۰ قسمتی از ووهان، در ملتقای رودهای هان و یانگتسه. یک مرکز اداری و فرهنگی، و صنایع آن نساجی، کاغذسازی، و کشتیسازی است. بر راه آهن اصلی لِ‌ـج چین قرار دارد، و در ۱۹۵۵ یک پل راه آهن آن را با هانیانگ مرتبط ساخت. اولین شورش ۱۹۱۱، که به ایجاد جمهوری چین منجر شد، در ۱۰ اکتبر در اینجا روی داد. مقر دانشگاه ووهان است.

وو چینگ[1] (vu cing)، مجموعه‌ی ۵ اثر ادبی و تاریخی باستانی چین، که تصنیف یا گردآوری آنها را، بنا بر روایات از کنفوسیوس میدانند، (۱) ای چینگ، کتابی در اِخبار از غیب با ضمایمی فلسفی و فولکلوری؛ (۲) شو چینگ، مجموعه‌ای از اسناد رسمی؛ (۳) شی چینگ، اشعاری مشتمل بر ۳۰۵ منظومه‌ی عشقی و روستائی و جنگی؛ (۴) لی جی در بیان و توصیف شمائل و مشتمل بر ضمیمه‌ای در حکایات؛ و (۵) چون چیو، سالنامه‌ای مربوط به ایالت لو، زادگاه کنفوسیوس، مشتمل بر حوادث اصلی از ۷۲۲ تا ۴۸۱ ق‌م.

وود، ادوارد فردریک لیندلی: ← هالیفاکس، اولین ارل آو.

وود[2]**، جان** (jān wud)، ۱۷۰۴–۱۷۵۴، معمار انگلیسی که چون کارهای وی در شهر باث، یورکشر، خصوصیت قرن ۱۸م را برای این شهر تثبیت کرد، به وودِ بانی ملقب شده است. در ۱۷۲۲ از لندن به باث باز گشت و به تغییر نقشه‌ی شهر پرداخت و در طرحریزی خیابانها و خانه‌ها اصولی را به کار برد که پیش از وی معماران دیگر در محله‌ی وِشت اِنْد لندن عملی کرده بودند. از طرحها و بناهای وی در باث، میدان ملکه و پارک رئیس دیر و سیرک و هلال شاهی را باید نام برد.

وود، جثرو: ← گاو آهن.

وودرف، ویلفرد: ← مورمونها.

وودستاک[3] (wudstāk)، شهر [← ناروی بلدی. ← نارو] (در ۱۹۷۱ جه ۳٬۰۰۰)، آکسفردشر، انگلستان. قلعه‌ای که در آن ادوارد امیر سیاه به دنیا آمد و الیزابت زندانی شد اینجا است.

وودورث، رابرت سشنز: ← غریزه.

وودورد[4]**، رابرت برنز** (rābərt bĕrnz wud-ward)، ۱۹۱۷–۷۹، شیمیدان امریکائی، از انستیتوی تکنولوژی ماساچوست فارغ‌التحصیل شد، و در دانشگاههای متعدد امریکائی، و نیز در کانادا و انگلستان تدریس کرد، و سرانجام به استادی دانشگاه هاروارد منصوب شد (۱۹۳۸). به ساختن یک رشته مواد ترکیبی، که تهیه‌ی آنها دشوار بود، پرداخت و توانست ترکیبات آلی پیچیده‌ای همچون کینین (۱۹۴۴) کولسترول و کورتیزون (۱۹۵۱)، اسیدهای آمینه‌ی مسکّن و استریکنین (۱۹۵۵) را در آزمایشگاه بسازد. در هیئت فضائی آنتی‌بیوتیکها و تغییرات مفیدی برای بهتر کردن خواص آنها تحقیقاتی کرده است. کامیابی عمده‌ی وی در ۱۹۶۱ ساختن ترکیبی از کلوروفیل بوده است. جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۵ در شیمی به او اعطا شد.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وودویل[5]**، الیزابت** (elizābet wudvil)، ح ۱۴۳۷–۹۲، ملکه‌ی همسر ادوارد IV انگلستان. زناشوئی پنهانی او با ادوارد (۱۴۶۴)، ریچارد نویل، ملقب به ارل آو واریک، را به خشم آورد، که ادوارد را از انگلستان راند و هنری VI را به سلطنت باز گرداند. ادوارد بار دیگر تاج و تخت را به دست آورد. پس از مرگ (۱۴۸۳) ادوارد، الیزابت ادعای تاج و تخت را برای پسرش ادوارد V کرد، ولی ریچارد، ملقب به دیوک آو گلاستر، برادر کهتر ادوارد IV، تاج و تخت را به عنوان ریچارد III غصب کرد، پسران الیزابت را کشت، و زناشوئی الیزابت را با ادوارد IV باطل اعلام کرد. دختر الیزابت ملکه‌ی همسر هنری VII بود.

وورتس[6]**، شارل آدولف** (šārl ādolf vŭrts)، ۱۸۱۷–۸۴، شیمیدان فرانسوی؛ متولد نزدیک ستراسبورگ. در ۱۸۵۲–۷۵ استاد دانشگاه سوربون، در ۱۸۵۳–۷۵ استاد دانشکده‌ی طب پاریس، و از ۱۸۷۵ استاد دانشکده‌ی علوم پاریس بود. شهرتش به جهت تحقیقاتی است که در شیمی آلی انجام داد، متیل و اتیل آمینها (۱۸۴۹) و گلیکول (۱۸۵۶) را کشف کرد. در ۱۸۵۵ طریقه‌ی ترکیب مصنوعی ئیدروکربورها را به وسیله‌ی تأثیر سودیوم بر آلکیلهای (ālkil-؛ رادیکال یکظرفیتی C_nH_{2n+1}) شورگن تکمیل کرد (فعل و انفعال وورتس). این طریقه را رودولف فیتیگ[7] (rudolf fitig، ۱۸۳۵–۱۹۱۰، شیمیدان آلمانی) در تهیه‌ی بعضی از ئیدروکربورها، از جمله ئیدروکربورهای معطر، به کار برد. وورتس کتبی نیز در تأیید نظریه‌ی اتمی و در شیمی پزشکی و زیستشیمی نوشت. فرهنگ شیمی محض و کاربسته (۳ جلد، ۱۸۶۸–۷۸) از اوست. عضو آکادمی علوم شد (۱۸۶۷).

وورتس، فعل و انفعال: ← وورتس، شارل آدولف.

وورتسبورگ[8] (vürtsburg)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۱۷٬۱۴۷)، آلمان فدرال، مرکز فرانکونیای سفلی، لِ‌غ باواریا، بر رود ماین، در منطقه‌ای پرتاکستان؛ مرکز تولید ماشین‌افزار، مواد شیمیائی، و پارچه. در ۷۴۱ قلمرو اسقفی شد؛ امیر-اسقفهایش، که تا ۱۸۰۲ بر نواحی وسیعی از فرانکونیا حکومت داشتند، در ۱۵۸۲ دانشگاه وورتسبورگ را تأسیس کرده، وورتسبورگ را به صورت یکی از زیباترین شهرهای اروپا در ادوار معماری باروک و روکوکو در آوردند. از بناهای تاریخی آن کاخ اسقف (۱۷۲۵–۴۴)، کلیسای جامع به سبک رومانسک (قرون ۱۱م–۱۳م)، و چند بنای معروف دیگر قرون وسطائی است.

وورتمبرگ[9] (vürtemberg)، کشور سابق آلمان، جِ‌غ آلمان، مرکزش شتوتگارت. رودهای نکار و دانوب علیا از آن میگذرد. ناحیه‌ای است پرتپه و کشاورزی که زیبائی مناظر آن معروف است. این ناحیه ژورای سوابیائی (← ژورا، رشته جبال) را در ج و قسمتی از جنگل سیاه را در غ فرا میگیرد. کنتنشین وورتمبرگ از بقایای دوکنشینهای قدیمی سوابیا و فرانکونیا به وجود آمد، و در ۱۴۹۵ کنتنشین شد. در دهه‌ی ۱۸۰۰ مساحت آن دو برابر شد، زیرا چندین تیول از فرمانروایان مذهبی و کشوری را، که در آن منطقه بود، و همچنین شهرهای آزاد امپراطوری سابق (اولم، هاله، گموند[10] [gmünd]، اسلینگن، و غیره) را تصرف کرد. در ۱۸۰۶ توسط ناپلئون I تبدیل به کشوری شد که در ۱۸۱۳ علیه خود او برخاست. در ← جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) به طرفداری اتریش جنگید، ولی در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان پیوست. در ۱۹۱۸ رژیم سلطنت در آن برچیده شد، و در ۱۹۱۹ به جمهوری وایمار ملحق گردید. پس از جنگ II این ایالت میان وورتمبرگ-بادن و وورتمبرگ-هوهانزولرن تقسیم شد، که این دو در ۱۹۵۲ به هم ضمیمه شده ایالت (کشور) جدید بادن-وورتمبرگ را تشکیل دادند.

وورتمبرگ-بادن[11] (vürtemberg bāden)، کشور سابق (ح ۱۵٬۷۰۰ کمم)، جِ‌غ آلمان غربی. مرکزش شتوتگارت بود. پس از ۱۹۴۵ تشکیل شد، و شامل بخشهای شمالی کشورهای سابق بادن و وورتمبرگ بود. در ۱۹۵۲ ضمیمه‌ی بادن-وورتمبرگ شد.

وورتمبرگ-هوهانزولرن: ← وورتمبرگ-هوهانزولرن.

وورتمبرگ-هوهانزولرن[12] (vürtemberg-hohānzolern)، آلمانی وورتمبرگ-هوئنتسولرن (hoentsolern)، ایالت سابق (۱۰٬۴۰۶ کمم)، جِ‌غ آلمان غربی؛ مرکزش توبینگن. در ۱۹۴۶، در منطقه‌ی اشغالی فرانسه، از قسمت جنوبی وورتمبرگ، ولایت سابق هوهانزولرن، و بخش لینداو (یعنی قسمت عمده‌ی سوابیا) تشکیل شد. در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان پیوست، و در ۱۹۵۲ جزئی از بادن-وورتمبرگ شد.

وورستد: ← پشم.

وورونتسوف، شاهزاده، ← گرجستان، قسمت VI.

ووستر، شهر، انگلستان؛ ← ووسترشر.

ووستر[13] (wustər)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۷۶٬۵۷۲)، قسمت مرکزی ایالت ماساچوست، کشمت، بر رود بلکستون[14] (blakstŏn)، غ بستن. در ۱۶۶۸ مسکون شد. دومین شهر بزرگ ایالت و از مراکز راه آهن و صنایع است. فراورنده‌ی مصنوعات فلزی، لوازم برقی، کاغذ، و منسوجات است. مقر دانشگاه کلارک (۱۸۸۹)؛ موزه‌های هنر، تاریخ، و تاریخ طبیعی دارد.

ووستر، ارل آو: ← پرسی، تامس.

ووسترشر[15] (wustərshər)، یا **ووستر**[16]، ولایت [← کاونتی] (۱٬۸۲۳ کمم؛ در ۱۹۷۱ جه ۶۹۲٬۶۰۵)، غ انگلستان مرکزی. عمدتاً تپه‌زار، با باغهای میوه و مراتع است. در قسمت شمالی منابع سرشار آهن و زغال دارد. جمعیتش در سالهای اخیر افزایش یافته. مرکزش، شهر **ووستر** (در ۱۹۷۱ جه ۷۴٬۴۴۵) بر رود سورن واقع است. آخرین شهری بود که سر به اطاعت پارلمنت گذارد (۱۶۴۶)، و صحنه‌ی پیروزی نهائی

(۱)Wu Ching (۲)Wood (۳)Woodstock (۴)Woodward (۵)Woodville (۶)Würtz (۷)Fittig (۸)Würzburg (۹)Württemberg (۱۰)Gmünd (۱۱)Württemberg-Baden (۱۲)Württemberg-Hohenzollern (۱۳)Worcester (۱۴)Blackstone (۱۵)Worcestershire (۱۶)Worcester

(۱۶۵۱) کرامول بود. از مصنوعاتش ظروف چینی، دستکش و کالاهای فلزی است.

ووستنفلد[1]، هاینریش فردیناند (hāynriš fer-dināND vüstenfeld)، ۱۸۰۸–۹۹، مستشرق آلمانی که در ادبیات و زبان عربی و سانسکریت تخصص داشت. آثار او، به خصوص متون عربی که به طبع رسانید، همه در درجه‌ی اول اعتبار است. از آثار مهم او طبع طبقات الحفاظ، معجم البلدان، سیره‌ی ابن هشام، و وفیات‌الاعیان را میتوان ذکر کرد؛ مهمترین تألیف او جلد اول انساب عرب و تطبیق سنوات میلادی و هجری قمری است.

ووشی[2] (wušī)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۹۰۰'۰۰۰)، ج ایالت کیانگسو، چین، بر ساحل کانال بزرگ (یون‌هو)، مرکزی صنعتی است با کارخانه‌های پنبه‌ریسی، اسبابهای سیمانی، و مواد شیمیائی. در ملتقای راه آهن شانگهای با قسمت عمده‌ی شمال چین قرار دارد. دارای یک آکادمی فلسفه (تأسیس ۱۶۰۴) و دانشگاه است.

ووشین، چین، ← سوچو.

وولپیوس، کریستیان: ← گوته.

وولزی[3]، تامس (tāməs wulzi)، ۱۴۷۳–۱۵۳۰، رجل سیاسی و نخست‌کشیش انگلیسی، کاردینال کلیسای کاتولیک رومی. در ۱۴۹۸ به مقام کشیشی ارتسام یافت، و در ۱۵۰۷، به عنوان نمازگزار سلطنتی، به خدمت هنری VII در آمد؛ و مأموریتهای سیاسی را که در اسکاتلند و هلند به وی سپرده شد بخوبی انجام داد. با جلوس (۱۵۰۹) هنری VIII به تخت سلطنت، وولزی مشاور مخصوص شاه شد (۱۵۱۱). وی موفقانه ارتشی برای حمله‌ی به فرانسه سازمان داد (۱۵۱۳) و خودش در این لشکرکشی همراه هنری بود. در ۱۵۱۴ اسقف لینکن، و سپس اسقف اعظم یورک شد. در ضمن، کنترول واقعی سیاست داخلی و خارجی انگلستان را برای شاه جوان در دست داشت. در انتخاب شارل V به عنوان امپراطور مقدس روم، سیاست اتحاد انگلستان با فرانسه را بر هم زد، و یک پیمان محرمانه‌ی اتحاد تدافعی و تعرضی با امپراطور بر علیه فرانسه منعقد کرد (۱۵۲۲). ولی پس از شکست فرانسه در پاویا (۱۵۲۵)، بار دیگر سیاست مساعدی نسبت به فرانسه اتخاذ کرد. وولزی که در ۱۵۱۸ لرد چانسلر شده بود، دو بار در تلاش برای رسیدن به مقام پاپی شکست خورد. وی عواید بسیار سرشاری داشت که عمدتاً از منابع روحانی به دست میآورد، دربار معظمی برای خود داشت، چندین کاخ ساخت—از جمله همپتن کورت—و در جلال و شکوه با شخص شاه رقابت میورزید. دشمنان او در دربار، که به ثروت و جلال، و نفوذ او بر شاه رشک می‌بردند، طلاق کاترین آراگونی را مستمسکی برای از میان بر داشتن او ساختند. با کاردینال ل. کامپدجو، نماینده‌ی پاپ در طلاق (۱۵۲۹) کاترین آراگونی، وی را محاکمه کردند. تقاضای اعاده‌ی دادرسی کاترین، به خاطر امتناع پاپ، رد شد. تمام مناصب و افتخارات—جز اسقفی اعظم یورک—را از دست داد (۱۵۲۹). به اتهام خیانت دستگیر شد (۱۵۳۰). و هنگامی که عازم لندن بود در راه در گذشت. وولزی یکی از لایقترین سیاستمداران انگلستان است، و انگلستان را به صورت کشوری مقتدر و درجه اول در قرن ۱۶م در آورد.

وولستن[4]، ویلیام هایید (wilyām hāyd wulstən)، ۱۷۶۶–۱۸۲۸، شیمیدان و فیزیکدان انگلیسی. گرچه در ۱۷۹۴ دکتر در پزشکی شد، بیشتر وقت خود را صرف مطالعات علمی کرد. با کشف طریقه‌ای برای ساختن طلای سفید چکش‌خوار (← طلای سفید) قروتی به دست آورد که راه پژوهشهای بعدی را به روی او باز کرد. پالادیوم و رودیوم را کشف کرد. بر اساس تجزیه‌هائی که بر روی اکسالاتها، سولفاتها، و کربوناتها انجام داد، قانون نسبتهای مضاعف را بیان کرد. در مبحث نور موفق به مشاهده‌ی خطوط فراونهوفر در طیف خورشیدی شد، و زاویه‌یابی اختراع کرد که با آن زوایای بلورها را اندازه گرفت. در ۱۸۰۴–۱۶ دبیر انجمن سلطنتی بود. در مقاله‌ی رودیوم نامش به صورت ولاستن آمده که باید بدین صورت اصلاح شود.

وولستنکرافت[5]، مری (meri wulstənkrāft)، ۱۷۵۹–۹۷، بانوی نویسنده‌ی انگلیسی. اثر او، به نام پشتیبانی از حقوق زنان (۱۷۹۲)، با مخالفتهای شدیدی مواجه شد. در همان سال به پاریس رفت و دوره‌ی وحشت را در آن شهر گذرانید.

وولف[6]، تامس کلیتن (tāməs kleytən wulf)، ۱۹۰۰–۳۸، داستانویس امریکائی. آثار وی—چهار داستان بسیار بزرگ و دو مجموعه از داستانهای کوتاه و یک رساله‌ی انتقادی—همه نمایشگر یک صحنه است، که به علت مرگ پیشرس او ناتمام ماند. حوادث و اشخاص داستانهای او تقریباً همه از خود او و تنهائی و آلام و اکتشاف نفس وی حکایت میکند، و جنبه‌ی غنائی و نمایشی آنها شدید است. از جمله‌ی آثار او است: در باره‌ی زمان و رودخانه (۱۹۳۵)، تار و سخره (۱۹۳۹)، و دوباره نمیتوانی به خانه بروی (۱۹۴۰)، که دو کتاب اخیر پس از مرگ وی چاپ شد.

وولف[6] جیمز (jeymz wulf)، ۱۷۲۷–۵۹، ژنرال بریتانیائی؛ متکفت. در ۱۷۴۱ وارد خدمت ارتش شد. در نبرد دتینگن (۱۷۴۳) شرکت داشت. در ۱۷۵۸، زیر فرمان ج. امرست، در کانادا مشغول خدمت شد، و در جنگ فرانسه و هندیشمردگان شرکت داشت. در نبردی که در دشت آبراهام واقع شد، بر ژنرال ل. ز. دو مونکالم پیروز شد، ولی هر دو در آن جنگ کشته شدند.

وولف[7]، ورجینیا ستیون (vērjinyā stivən wulf)، ۱۸۸۲–۱۹۴۱، داستانتویس و مقاله‌نگار انگلیسی، دختر سر ل. ستیون، زوجه‌ی لئرد وولف، که مشترکاً در ۱۹۱۷ بنگاهی مطبوعاتی تأسیس کردند، مه لندن. خانه‌ی ایشان محفلی برای گردهمائی هنرمندان و نویسندگان و نقادانی بود که روی هم رفته به نام "گروه بلومزبری" (به نام منطقه‌ی بلومزبری در لندن) شهرت یافته بودند. در نویسندگی میتوان گفت که وی پیرو شیوه‌ی امپرسیونیسم بوده است. نخستین کتابهایش، سفر به خارج (۱۹۱۵) و شب و روز، روش سنتی داشت؛ و در کتابهای اطاق یعقوب (۱۹۲۲)، خانم دَلووی (۱۹۲۵)، به سوی فانوس دریائی (۱۹۲۷)، و امواج (۱۹۳۱)، استادانه راه و رسم جریان خودآگاهی را در ادبیات، که عبارت از بیان و نگارش اندیشه‌ها و احساسهای گوناگون شخصیت داستان بدون توجه به دلیل منطقی یا تسلسل حوادث است، به کار گرفت. از داستانهای تجربی دیگر او است، سالها (۱۹۳۷) و میان فرامین (۱۹۴۱). منتقد خوش‌تشخیصی بود و بعضی از بهترین مقاله‌های نقدی او در خواننده‌ی معمولی (۱۹۲۵)، خواننده‌ی معمولی دوم (۱۹۳۳)، مرگ پروانه و مقالات دیگر (۱۹۴۲)، و لحظه و مقالات دیگر (۱۹۴۸) گرد آمده است. در مقالاتی که در اطاقی متعلق به خود شخص (۱۹۲۹) و سه گینه (۱۹۳۸) آمده، از نیاز زن به استقلال و فرصت داشتن برای آفرینندگی سخن رفته است. زندگینامه‌ای که از ر. ا. فرای نوشته (۱۹۴۰)، تحقیق دقیقی در زندگی و احوال یک دوست است. از ترس گرفتاری و آشفتگی عقلی خود را غرق کرد.

وولف[8]، هامبرت (hāmbərt wulf)، ۱۸۸۵–۱۹۴۰، شاعر و منتقد انگلیسی. اشعار او، که به ظرافت شهرت دارد در چند مجموعه آمده، که از آن جمله است باغهای کِنْزینگتن (۱۹۲۴) و تماز وحشت (۱۹۲۷). هجوها و طنزها، همچون هجونامه (۱۹۲۵)، و آثار انتقادی او، همچون مکالمه‌ها و حدیث نفسها (۱۹۲۹)، نیز مشهور است.

وولف[9]، سر هنری درامند چارلز (sər henri drāmənd cārlz wulf)، ۱۸۳۰–۱۹۰۸، دیپلومات انگلیسی. از طرف انگلستان مأموریت یافت تا مسئله‌ی روملیای شرقی را حل کند؛ نماینده‌ی پارلمنت شد. نماینده‌ی ویژه‌ی انگلستان در عثمانی و مصر برای حل مسائل مصر (۱۸۸۵–۸۷) بود؛ سفیر کبیر در ایران شد (۱۸۸۸). در به دست آوردن امتیاز نفت ایران به وسیله‌ی دارسی نقشی ایفا کرده بوده است. در ۱۸۹۲–1900 وزیر مختار انگلستان در مادرید بود.

وولفنیت (vulfenit)، ← مولیبدن.

وولفهره، شاه مرشا، ← مرشا.

وولکانو، جزیره، ایتالیا، ← لیپاری، جزایر.

وولکانوس[10] (vulkānus)، خدای آتش رومیان، مطابق هفایستوس یونانیان.

وولکانیزاسیون[11] (vulkānizāsion) پروردن کائوچو به زبان فرانسوی.

وولگات[12] (vulgāt؛ از لتی) [لتی وولگاتا ادیتیو (editio)، ← تحریر عام] یا **قانون مقدس غربی[13]** (← قانون یا قانون مقدس)، قدیمترین متن موجود از تمام کتاب مقدس. متن لاتینی رسمی کلیسای کاتولیک رومی است. در اواخر قرن ۴م ب‌م، به فرمان پاپ قدیس داماسوس I، به توسط قدیس هیرونوموس تهیه شد، تا جانشین متن لاتینی قدیمی شود که از یونانی ترجمه شده بود.

---

(۱)Wüstenfeld (۲)Wushih (۳)Wolsey (۴)Wollaston (۵)Wollstonecraft (۶)Wolfe (۷)Woolf (۸)Wolfe (۹)Wolff (۱۰)Vulcan (۱۱)vulcanization (۱۲)Vulgate (۱۳)Western canon

عهد قدیم آن ترجمه‌ی دقیقی از متن مسوره‌ای عبری است (← مسوره)، هیرونیموس در این کار از معاضدت چند تن از علمای دینی یهودی برخوردار بود. در مورد ملحقات عهد قدیم، هیرونیموس ترجمه‌ی شتابزده‌ای از طوبیت و یهودیت و اضافات سفر دانیال فراهم کرد، ولی به ترجمه‌ی باقی ملحقات دست نزد، و به همین جهت، اینها در وولگات به همان صورت ترجمه‌ی قدیمی آمده است. وی در ترجمه‌های قدیم اناجیل بدقت تجدید نظر کرد (اناجیل در سالهای ۳۸۲–۳۸۳ ترجمه شده بود).

وولگات از قرن ۵م در مغرب‌زمین رواج داشت، و در اوایل قرون وسطی همه‌جا در کلیسای کاتولیک رومی متداول بود، همه‌ی ترجمه‌های نخستین به زبانهای محلی از روی این کتاب صورت گرفته است. در نسخه‌های وولگات اختلافاتی وجود داشت. در ۱۵۴۶، شورای دینی ترانت وولگات را متن رسمی قرار داد، و در ۱۵۹۲، متن رسمی، بدون تحریفات و نسخه‌بدلها، به توسط پاپ کلمنس VIII چاپ شد و رواج یافت. همه‌ی چاپهای بعدی وولگات از روی همین چاپ کلمنس صورت گرفته است. در ۱۹۳۳ پاپ عده‌ای را مأمور کرد تا، با مراجعه‌ی به همه‌ی نسخه‌های قدیمی، در وولگات تجدید نظر کامل به عمل آورند. کار این تجدید نظر، زیر نظر کمیسیونی منصوب از طرف پاپ پاولوس VI در ۱۹۶۵، ادامه یافت.

وولمن[1]**، جان** (jān wulmən)، ۱۷۲۰–۷۲، رهبر کویکرهای (← انجمن دوستان) امریکائی. در ابتدای زندگی خیاط بود و در مجمع برلینگتن به سمت کشیشی منصوب شد (۱۷۴۳)، و پس از آن سفرهای فراوان در مستعمرات کرد و به تعلیم و موعظه پرداخت. در ضمن دیداری از انگلستان در یورک در گذشت. سخت از بیعدالتی اجتماعی آگاه بود و یکی از نخستین کسانی است که بر ضد بردگی سیاهان بانگ مخالف بلند کرده است. کتاب ملاحظاتی در باره‌ی نگاهداری سیاهان (۱۷۵۴) از تألیفات او است.

وولورهمتن[2] (wulvərhamtən)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۲۶۸٬۸۴۷)، ستفردشر، غ انگلستان مرکزی، در بلک کانتری. شهری است که بسیار صنعتی شده، و فراورده‌های صنعتی آن عبارتند از اتومبیل، سخت‌افزارها، لاستیک اتومبیل، و مواد شیمیائی. در ۱۹۷۴ ضمیمه‌ی وست میدلندز شد.

وولف، پول: ← ولتای علیا.

وولی[3]**، سر چارلز لنرد** (sər cārlz lenərd wuli)، ۱۸۸۰–۱۹۶۰، باستانشناس انگلیسی. از کارهای اول او کاوشهای در نوبه (۱۹۰۷–۱۱، ۱۹۱۲)، در کرخمیش (۱۹۱۲–۱۴، ۱۹۱۹) عراق، و در تل العمارنه‌ی مصر (۱۹۲۱–۲۲) بوده است. سپس مدیریت حفاریهای مشترک موزه‌ی بریتانیائی و دانشگاه پنسیلوانیا در اور، بین النهرین، را داشت (۱۹۲۲–۳۴) و کشفیات وی به باز شناختن باستانشناسی و تاریخ خاور میانه کومک فراوان کرد. آخرین کار حفاری وی در تل عَطْشانَه، سوریه، صورت گرفت (۱۹۳۷–۳۹ و ۱۹۴۶–۴۹). از تألیفات او است، سومریان (۱۹۲۸)، کندوکاو در گذشته (۱۹۳۰)، اور کلدانیان (۱۹۳۸)، یک کشور فراموش‌شده (۱۹۵۳)، و کاوشهای اور (۱۹۵۴).

وولیج[4] (wulij) یا **وولیچ**، کوی [← مترپالیتن بارو] (جه ۱۴۶٬۳۹۷) لندن، ج لندن مرکزی، کنار رود تمز. آکادمی سلطنتی نظامی (تأسیس ۱۷۴۱) و اسلحه‌خانه‌ی سلطنتی در اینجا واقعند. در ۱۹۴۰ شدیداً بمباران شد. در ۱۹۶۵ قسمتی از آن ضمیمه‌ی کوی نیولم شد.

وونت[5]**، ویلهلم ماکس** (vilhelm māks vunt)، ۱۸۳۲–۱۹۲۰ روانشناس آلمانی و عالم فیزیولوژی که به پدر روانشناسی تجربی معروف شده است. از ۱۸۷۵ در دانشگاه لایپزیک سمت استادی داشت. موسس اولین آزمایشگاه روانشناسی تجربی (لایپزیک، ۱۸۷۸) وبنیانگذار علم روانشناسی مردم است. آثارش مشتمل است بر علم روانشناسی مردم (۱۹۱۲)، مدخلی بر روانشناسی (۱۹۱۱)، و اصول فیزیولوژیکی روانشناسی. اولین مجله‌ی روانشناسی تجربی را تاسیس کرد.

ووورِه[6] (vuvre)، شهر (جه تخمیناً ۲٬۶۱۷)، ولایت اندر-لوار، ل فرانسه‌ی مرکزی. کنار رود لوار و نزدیک شهر تور واقع است. کلیسائی از قرن پانزدهم دارد.

ووه[7] (veve)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۷٬۹۵۷)، ایالت [← کانتون] وو، سویس، کنار دریاچه‌ی ژنو، در ارتفاع ۳۸۶متری. تفرجگاه است و کارخانه‌های کفشسازی و شکلاتسازی دارد.

ووهان[8] (wuhān)، گروهی از ۳ شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴٬۲۵۰٬۰۰۰) در چین مرکزی، کرسی ایالت هوبی. مجتمعی صنعتی است مشتمل بر هانکو، هانیانگ، و ووچانگ، واقع در ملتقای رودهای هان و یانگتسه در ایالت هوبی. راه آهن اصلی لین چین از سراسر ووهان میگذرد. ۲ دانشگاه و یک دانشکده‌ی پزشکی دارد.

وهابیان، فرقه‌ی اسلامی، ← وهابیه.

وهابیه یا **وهابیان** (vahhābiyye'-iān)، از فرقه‌های اسلامی، که آن را ابن‌عبدالوهاب تاسیس کرد. مذهب آنها عبارت است از مذهب حنابله مطابق تفسیر ابن‌تیمیه، و بدین جهت زیارت قبور ائمه و اولیا را ناروا میشمارند. اکنون مذهب رسمی عربستان سعودی است.

وه اردشیر: ← مداین.

وه آنتیوخ خسرو، شهر. ← مداین.

و. ه. او.: ← سازمان جهانی بهداشت.

وهب ابن منبه (vahbe 'bne monabbeh)، ۳۴–۱۱۰ هق، مة یمن، از اصل ایرانی. گفته‌های او در اخبار اهل کتاب در تفاسیر قرآن زیاد آمده است. نیز ← سیرة یا سیر.

وهب اللات: ← عرب، قسمت ۱۲، اذینه، زباء.

وهرام، شاهان ساسانی، ← بهرام.

وهران (vahrān)، فس اوران[9] (orān) شهر (در ۱۹۶۷ جه ۳۲۴٬۴۸۱)، ل الجزایر، بندری بر دریای مدیترانه. در قرن ۱۵م توسط بازرگانان عرب اندلسی تأسیس شد. دو بار (۱۵۰۹–۱۷۰۸، ۱۷۳۲–۹۱) در تصرف اسپانیا و دو بار (۱۷۰۸–۳۲، ۱۷۹۱–۱۸۳۱) در تصرف عثمانی بود. بعد از ۱۷۹۱ ترکهای عثمانی آن را یک مرکز ایالتی کردند. در ۱۸۳۲ به اشغال فرانسویان در آمد، و در اواخر قرن ۱۹م توسعه و ترقی آن آغاز شد. محله‌ی قدیمی آن مسجدی از قرن ۱۸م دارد، محله‌ی جدید آن به سبک شهرهای فرانسه است. صادرات اوران گوشت، گندم، و پشم است. در جنگ II نخست در دست حکومت ویشی بود، ولی در ۱۹۴۲ به دست نیروهای متفقین افتاد. در دهه‌ی ۱۹۵۰ صحنه‌ی کشمکشهای داخلی شدید بود، "سازمان ارتش سری"، که یک سازمان زیرزمینی تروریست فرانسوی بود، و "جبهه‌ی آزادیبخش ملی"، متشکل از ناسیونالیستهای الجزایری پیکارهای شدیدی با هم داشتند، فعالیتهای عادی در شهر بکلی متوقف شده بود. با تضمین استقلال الجزایر به وسیله‌ی فرانسه (۱۹۶۲)، تأسیسات دریائی و پایگاههای فرانسه در وهران برچیده شد.

وهرز (vahrez) یا **وهریز** (vahriz)، از سرداران خسرو انوشروان. به کومک اعراب حبشیها را از یمن بیرون راند (۵۷۰)، و از جانب خسرو به حکومت آن کشور منصوب شد.

وهریز: ← وهرز.

وهسودان (vahsudān) [امیر ابو منصور وهسودان ابن مملان (mamlān)]، حکمران تبریز از آل مسافر شاخه‌ی آذربایجان و ممدوح قطران تبریزی. وی بین ۴۲۰ و ۴۵۰ هق در تبریز حکومت داشت.

وهسودان ابن جستان: ← جستانیان.

وهسودان ابن محمد: ← آل مسافر.

وه شاهپوهر: ← شاپور، شهر.

وهم[10] (vahm)، در روانشناسی، اعتقاد باطلی که مبتنی بر سوء تعبیر واقعیات است. اوهام گذرا غیر عادی نیست، اما اوهام ثابت نشانه‌های پارانویا و تقسیم خاطر است. در روانشناسی اجتماعی (← روانشناسی) اوهام از جهت وظیفه‌ی مهمی که در ایجاد و توسعه‌ی هیستری گروهی دارند مورد مطالعه قرار میگیرند. نیز ← اوهام عظمت.

وهم تعقیب[11] (vahme ta'qib)، از علائم اختلال روانی. شخص تمام شکستها، ناکامیها، و مشکلات خود را، چه واقعی و چه خیالی، بر اثر توطئه‌هائی میداند که دیگران علیه او طرح میکنند، و همواره تصور میکند که دیگران در تعقیب وی هستند، و قصد آزار و شکنجه کردن او را دارند. نیز ← وهم.

وهو: ← سازمان جهانی بهداشت.

وهوخشتر (vohuxšatr)، اوستائی وهو خشثره (vohu xšaṭra)، چهارمین بخش از پنج بخش گاتها.

وهومنو، در نزد زردشتیان، ← قیامت، قسمت V.

وهیب ابن عبد مناف: ← آمنه‌ی بنت وهب.

وهیزک: ← تقویم اوستائی (جدید).

وهیشتوایشت (vahištoišt)، اوستائی وهیشتو ایشتی (vahišito išti)، چهارمین بخش از ۵

---

(۱) Woolman (۲) Wolverhampton (۳) Woolley (۴) Woolwich (۵) Wundt (۶) Vouvray (۷) Vevey
(۸) Wuhan (۹) Oran (۱۰) delusion (۱۱) persecution delusion

بخش گانها.

وی[1] (wey)، رودی به طول ح ۷۲۰ کم، که در غ ایالت کانسو چین، سرچشمه میگیرد، به سوی ش جریان مییابد تا به رود زرد بپیوندد. درهٔ آن مهد تمدن قدیم چین بوده است، و اکنون هم ناحیه‌ای است کشاورزی، و مرکز پرجمعیت و اقتصادی ایالت شنسی میباشد.

وی[2]، **سیمون** (simon vey)، ۱۹۰۹–۴۳، بانوی فیلسوف و رازور فرانسوی، مت پاریس. پس از گرفتن دیپلم دبیرستان در ۱۵سالگی، ۴سال فل‌سفه خواند، سپس به دانشسرای عالی رفت و فارغ‌التحصیل شد (۱۹۳۱) و به تدریس در دبیرستانها پرداخت. مقالاتی در مجلات سوسیالیستی و کمونیستی مینوشت. در جنگهای داخلی اسپانیا، تا زمانی که سلامت وی مختل شد، فعالانه شرکت داشت. وی که از اصل یهودی بود، در ۱۹۴۰ سخت به مسیحیت علاقه‌مند شد، و عیسی بر روی صلیب را همچون پلی میان خدا و انسان تصور کرد، و به مذهب کاتولیک رومی در آمد. بیشتر آثارش که پس از مرگ وی منتشر شده، مشتمل است بر یادداشتها و مجموعه‌ای از مقالات دینی، از جمله انتظار خدا (۱۹۵۱)، قهر و عنایت (۱۹۵۲)، نیاز به ریشه‌ها (۱۹۵۲)، یادداشتها (۲ جلد، ۱۹۵۵)، ظلم و آزادی (۱۹۵۵)، مقالات گزیده (۲ جلد، ۱۹۵۶)، و نوشته‌های تاریخی و سیاسی (۱۹۶۰).

ویا[3]، **فرانسیسکو** (frānsisko viyyā)، ۱۸۷۷؟–۱۹۲۳، انقلابگر مکزیکی که سهم عمده‌ای در پیروزی ف. ا. ماذرو داشت. در ۱۹۱۳ که ⇐ و. اوئرتا روی کار آمد به مخالفت وی و سپس بر ضد و. کارانسا قیام کرد، و بر ل مکزیک مسلط شد، و به اتفاق ا. زاپاتا مکزیکو را گرفت. چون رئیس جمهور ویلسن دولت کارانسا را شناخت، ویا خشمگین شد، و به شهرهای مرزی کشتهٔ دستبرد زد، و سپاهی که کشتهٔ برای دستگیری وی فرستاد کاری از پیش نبرد. سرانجام ویا مقتول شد.

ویاارموسا[4] (viyyāermosā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۷۱'۰۰۰)، کرسی ایالت تاباسکو، ج‌ش مکزیک. در اواخر قرن ۱۶م تأسیس شد. فرآورده‌ی مهم آن نفت است.

ویاتکا، جمشر، ⇐ کیروف.

ویادوک: ⇐ راهبر.

ویاردجو[5] (viāredjo)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۵۵'۳۸۲)، توسکان، ایتالیای مرکزی، تفرجگاه کنار دریا، بندر ماهیگیری دریای تیرنه.

ویاسا (viāsā) یا **ویاسه** (viāsa)، مؤلف حماسه‌ی بزرگ مهابهاراتا. در بارهٔ او آمده است که حرامزاده‌ای کاملاً سیاهپوست و غیر آریائی بود، و در دل بیوه‌های برادران خود، که برای او پسران بسیار میآورند، وحشت و اضطراب می‌افکند. زندگی و اخلاق او، اگرچه شگفت‌آور است، در پرده‌ی اسرار نهفته. اما نام ویاسا، که صورت کامل آن وداویاسه است، احتمالاً به هیچ وجه نام شخصی نیست، و معنی "گردآورنده" یا "تنظیم کننده" دارد، و عنوانی علمی بوده که به مؤلفان ممتاز داده میشده است.

ویاسه: ⇐ ویاسا.

ویان (veyān)، ده (جم ۱'۵۵۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حاجیلو، بخش کبودرآهنگ، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۶کیلومتری ج کبودرآهنگ. محصولاتش غلات، صیفی، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

ویبورگ، شهر، دانمارک، ⇐ ویبورگ.

ویبورگ[6] (viborg)، دانمارکی **ویبور** (vi-bor) شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۶'۲۲۷)، ل ژوتلند مرکزی، دانمارک. مرکز تولید دخانیات، آب جو، پارچه، و ماشین‌آلات است. در ادوار بت‌پرستی مرکزی دینی بود. کلیسای جامع مرمت‌شده‌اش در ۱۱۳۰ بنا شده.

ویبورگ[7]، فنلاندی **ویپوری** (vipuri)، سوئدی **ویبوری** (vibory)، شهر (جم در ۱۹۶۹ تخمیناً ۶۹'۰۰۰)، لغ جمشر اروپائی، لغ لنینگراد، نزدیک مرز فنلاند، بندری کنار دریای بالتیک بر خلیج فنلاند. اصلاً قلعه‌ای سوئدی (بنای ۱۲۹۳)، و قرنها از مراکز مهم فرهنگی و داد و ستد بود. در ۱۷۲۱ سوئد آن را به روسیه وا گذاشت، در ۱۸۱۲ ضمیمه‌ی فنلاند (که در آن وقت تحت حکومت روس بود) شد، تا ۱۹۴۰ متعلق به فنلاند بود، پس از جنگ (۱۹۳۹–۴۰) روس و فنلاند به تجشر واگذار شد، در جم II سپاهیان آلمان و فنلاند آن را گرفتند (۱۹۴۱)، سرانجام در ۱۹۴۷ به تجشر واگذار شد.

ویبوری، نام سوئدی ویبورگ، جمشر.

ویپل[8]، **جورج هویت** (jorj hoyt wipəl)، ۱۸۷۸–۱۹۷۶، پزشک دردشناس امریکائی. در ۱۹۰۹–۱۴ در دانشگاه جانز هاپکینز و در ۱۹۱۴–۲۱ در دانشگاه کالیفرنیا تدریس کرد، و در ۱۹۲۱–۵۴ استاد دردشناسی و رئیس مدرسه‌ی پزشکی و دندانپزشکی دانشگاه راچستر بود. کارهایش شامل تحقیقات در سوخت و ساز، تجدید خون، و کمخونی بوده است. در پژوهش‌های مستقلی که در بارهٔ درمان کمخونی با استفاده‌ی از جگر انجام داد سهمی (با مشارکت ماینت و و. پ. مرفی) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۴ در فیزیولوژی و پزشکی نصیبش شد. نیز ⇐ نوبل، جوایز، جدول.

ویپوری، نام فنلاندی ویبورگ، جمشر.

ویت[9]، **فرانسوا** (frānsuā viet)، ۱۵۴۰–۱۶۰۳، قانونشناس و ریاضیدان فرانسوی. با استعمال حروف به عنوان علامات جبری، جبر نوین را بنیان نهاد، و راه حلهائی برای معادلات درجه‌ی دوم، و سوم، و چهارم ابداع کرد. علم جبر را در هندسه و معلّقات به کار بست. او را "پدر جبر" خوانده‌اند.

ویت[10]، **کورنلیوس د** (kornelius de vit)، ۱۶۲۳–۷۲، افسر دریائی هلندی، برادر ی. د. ویت، به اتهام توطئه‌چینی بر ضد گیوم د/اورانژ (بعداً ویلیام III انگلستان) به زندان افتاد، و او و برادرش به دست مردم کشته شدند.

ویت[11]، **گاستون** (gaston viet)، ۱۸۸۷–۱۹۷۱، مستشرق فرانسوی، مت پاریس. معلم ادبیات عرب در دانشگاه قاهره بود، و در ۱۹۲۶ در همان شهر مدیر موزه‌ی هنرهای اسلامی شد. در ۱۹۵۱ به استادی کولژ دو فرانس رسید. در ۱۹۵۷ به عضویت فرهنگستان کتیبه‌ها برگزیده شد. از تألیفات او فهرست کتیبه‌های عربی و تاریخ مصر عربی است. از جمله آثار فراوان دیگر او چاپ متن و ترجمه‌ی فرانسوی المواعظ و الاعتبار مقریزی و چاپ متن و ترجمه‌ی مختصر ادریسی است.

ویت[12]، **یان د** (yān de vit)، ۱۶۲۵–۷۲، رهبر جمهوریخواه هلندی. زمانی که به عنوان سالار بزرگ اداره‌ی امور کشور را در دست داشت (۱۶۵۳–۷۲) به جنگ اول هلند و انگلستان پایان داد (۱۶۵۴، ⇐ جنگهای هلند)، در جنگ دوم هلند، وی کشور خود را پیروز ساخت. عنوان شهریاری را لغو کرد تا به قدرت خاندان اورانژ پایان دهد، اتحاد سه‌گانه (۱۶۶۸) را بر ضد لوئی XIV ترتیب داد. در جنگ سوم هلند، بدون کامیابی، درخواست صلح کرد و، وقتی که احساسات مردم ناگهان به سوی ویلیام III اورانژ متوجه شد (۱۶۷۲)، کناره‌گیری کرد. هنگامی که به دیدن برادرش، ک. د. ویت به زندان می‌رفت. هر دو برادر به دست انبوهی از مردم به قتل رسیده قطعه قطعه شدند.

ویتالیسم: ⇐ نیروی حیاتی، نظریه‌ی.

ویتامین آ: ⇐ ویتامینها.

ویتامین اِ: ⇐ ویتامینها.

ویتامین ب: ⇐ ویتامینها

ویتامین ث: ⇐ ویتامینها.

ویتامین دِ: ⇐ ویتامینها.

ویتامین کا: ⇐ ویتامینها.

ویتامینها[13] (vitāmin-؛ فنس)، موادی آلی که لازم است به مقادیر کم در غذای انسان و جانوران موجود باشد تا نمو و رشد آنها به صورت طبیعی صورت گیرد. مدتها پیش از آنکه مفهوم و لفظ ویتامین پیدا شود، بیماریهای حاصل از کمبود ویتامین را درمان میکردند. پزشکان قدیم یونانی و رومی و اسلامی برای معالجه‌ی شب‌کوری خوردن جگر بز را تجویز میکردند. پزشک انگلیسی، جیمز لیند[14] (jeymz lind؛ ۱۷۱۶–۹۴)، در ۱۷۵۷ ثابت کرد که خوردن مقدار کمی میوه‌ی تازه، مخصوصاً عصاره‌ی لیمو-ترش، از پیدا شدن بیماری اسقربوط، که از نقصان ویتامین ث حاصل میشود، جلوگیری می‌کند. در نتیجه‌ی تحقیقات لیند، به جیره غذائی دریانوردان انگلیسی مقداری آب لیمو افزوده شد. رسیدن به علم و اطلاع در باره‌ی اهمیت ویتامینها در خوراک جانوران شامل دو مرحله بوده است، (۱) باز شناختن نقش ویتامینها در بیماریها، و (۲) باز شناختن نقش ویتامینها در رشد طبیعی.

ویتامینها و بیماری، نخستین مرحله در سال ۱۸۵۵ آغاز شد که پزشکی ژاپنی، به نام کانهیرو تاکاکی[15] (kānehiro tākāki)، در جیره‌ی دریانوردان ژاپنی مقداری جو داخل کرد. در آن هنگام چنان تخمین زده میشد که

(۱)Wei (۲)Weil (۳)Villa (۴)Villahermosa (۵)Viareggio (۶)Viborg (۷)Vyborg (۸)Whipple (۹)Viète (۱۰)Witt (۱۱)Wiet (۱۲)Witt (۱۳)vitamins (۱۴)Lind (۱۵)Takaki

۴۰٪ از جاشوان و ناویان، که غذای عمده‌ی ایشان برنج سفیدکرده بود، از بیماری بریبری رنج میبرند. ابتکار تاکاکی عملاً مرض بریبری را از ناوگان ژاپنی بر انداخت، ولی خود وی این موفقیت را به غلط نتیجه‌ی عمل پروتئینهای موجود در جو میدانست. در ۱۸۹۷، ک. آیکمان، که در جاوه کار میکرد، با این تجربه که چون مساکیانها را با برنج سفیدکرده تغذیه کنند بیماریی شبیه بریبری بر آنها عارض میشود، به فهم سبب حقیقی پیدا شدن این بیماری نزدیکتر شد. علاوه بر این، مشاهده کرد که اگر بر خوراک ماکیانهای مبتلاشده مقداری برنج سفید نکرده بیفزایند، نشانه‌های بیماری از میان می‌رود. آیکمان نیز به این استنتاج غلط رسید که آنچه در سفید کردن برنج از میان میرود، محتوی ماده‌ای است که سموم یا میکروبهای موجود در خود برنج را از میان میبرد.

در ۱۹۱۱ ک. فونک نظریه‌ی "ویتامین" مواد غذائی را که برای جلوگیری از بعضی بیماریها ضرورت دارد، مطرح کرد. وی چنان تصور کرد که ماده‌ی خالص ضد بریبری را به دست آورده است و به آن نام "ویتامین" [= آمین زندگی] داد، زیرا چنان میپنداشت که این ماده از گونه‌ی شیمیائی آمینها است و برای ادامه‌ی زندگی ضرورت دارد. بعضی از ویتامین‌ها آمین نیستند. و بنابر این استدلال فونک برای نامگذاری درست نبوده است، ولی این نام به همان صورت که او پیشنهاد کرده بود اکنون رایج است.

شواهد بزودی نشان داد که بیش از یک نوع ویتامین وجود دارد. در ۱۹۱۲، خوراکی که به خوکچه‌های هندی داده بودند تا به صورت تجربی سبب پیدایش بریبری در آنها شود، به جای این بیماری سبب تولید اسقربوط یعنی بیماری شد که پیش از آن در میان دریانوردان انگلیسی پیدا شده بود. مفهوم ویتامینهای چندگانه و نقش آنها در بیماریهای گوناگون در ۱۹۱۳ بهتر شناخته شد که با تجربه در یافتند که چون موشها را با خوراک فاقد چربی (فاقد "ویتامین آ"ی محلول در چربی) تغذیه کنند، اختلالی در بینائی آنها حاصل میشود.

عمل ویتامینها در رشد طبیعی. نقش اساسی ویتامینها در رشد طبیعی بدن توسط محقق انگلیسی ف. گ. هاپکینز، به اثبات رسید؛ وی این مطلب را کشف کرد که اگر به موشهای مورد آزمایش مقادیر کافی از پروتئین و چربی و ئیدراتهای کربون و مواد کانی خورانده شود، در صورتی که بر این خوراک اندکی شیر یا غذاهای دیگر اضافه نکنند، موشها رشد نخواهند کرد. اثر محرک رشد این خوراکها به علت وجود عوامل ناشناخته (ویتامینها) به مقدار اندک است. در ۱۹۰۵، موجودات زنده‌ی ذره‌بینی را برای تحقیق در ویتامینها مورد استفاده قرار دادند. با مشاهده‌ی آثار محیطهای غذائی گوناگون در رشد باکتریها، چند ویتامین کشف شد که برای نمو باکتریها ضرورت داشت. بعدها معلوم شد که بعضی از این ویتامینها برای زندگی جانوران نیز لازم است.

نامگذاری ویتامینها. نامگذاری الفبائی ویتامینها در اوایل قرن ۲۰م آغاز شد تا از استعمال اسامی و اصطلاحاتی همچون "عامل جلوگیری از بریبری" خودداری کنند. ماده‌ی محلول در چربی را که از اختلال چشم در موش‌ها جلوگیری میکرد، ویتامین آ نامیدند، ماده‌ای را که مانع پیدا شدن تجربی بریبری میشد، ویتامین ب، و ماده‌ی ضد اسقربوط را ویتامین ت نام نهادند. بعدها دانسته شد که ویتامین ب خود مخلوطی از چند ویتامین است که آنها را ب ۱ (ب یک) و ب۲ و ب۳ و غیره نامگذاری کردند.

وظایف ویتامینها. همه‌ی فعالیتهای موجودات زنده در نتیجه‌ی صورت گرفتن فعل و انفعالهائی شیمیائی میسر میشود که از آنها انرژی به دست میآید یا بافتها و مواد حیاتی ساخته میشود. این فعل و انفعالها به وسیله‌ی آنزیمها به راه می‌افتد و تسریع میشود؛ هر آنزیم خاصّ یک فعل و انفعال خاص را تسهیل میکند. ویتامینها همچون جزئی از شبکه‌ی آنزیمی به کار می‌افتند. این واقعیت که ویتامینها به مقادیر بسیار کم لازمند، نتیجه‌ی این واقعیت است که آنزیمها در فعل و انفعالهائی که خود سبب به راه افتادن آنها میشوند، به مصرف نمی‌رسند. اگر در جیره‌ی غذائی مقادیر لازم از ویتامینهای مورد نیاز موجود باشد، افزودن مقادیر بیشتر هیچ حاصلی ندارد.

علاوه بر منبع شناخته‌شده‌ی ویتامین در جیره‌ی غذائی، چند راه تولید دیگر ویتامین نیز شناخته شده است. بعضی از باکتریهای روده‌ای ویتامینهائی را میسازند که از جدار روده وارد خون میشود و به بدن میرسد. بعضی از ویتامینها در بافتها ساخته میشوند. خاصیت ویتامین‌سازی در انواع مختلف جانوران متغیر است. موشها ویتامین ت میسازند و در خوراک خود به آن نیاز ندارند. برخلاف، انسان و خوکچه‌ی هندی و میمون، باید این ویتامین را از راه خوراک به دست آورند. انسان معمولاً به ویتامین ک نیازی ندارد چه از طریق موجودات ذره‌بینی داخل روده‌های او ساخته میشود.

ویتامینهای محلول در چربی و محلول در آب. ویتامینهای محلول در چربی عبارتند از ویتامینهای آ، اِ، دِ، و ک. گروه ویتامینهای مختلط ب و ویتامین ت از ویتامینهای محلول در آب است. باز شناختن این گروهها از آن جهت اهمیت دارد که در بعضی از اختلالات هضم چربی (مثلاً در اسهال چربی)، نقصان ویتامین‌های محلول در چربی ممکن است حاصل شود، در صورتی که ویتامینهای محلول در آب به صورت متعارفی جذب میشوند. و نیز ویتامینهای محلول در چربی در کبد ذخیره میشوند، در صورتی که ذخیره شدن ویتامینهای محلول در آب در بدن چندان قابل توجه نیست. در نتیجه ویتامینهای محلول در آب باید به صورتی منظمتر از راه غذا تأمین شود.

۱- ویتامینهای محلول در چربی

ویتامین آ یا رتینول (retinol). این ویتامین به مقدار زیاد در روغن کبد ماهی(روغن ماهی) موجود است. رنگیزه‌های زرد پوست پرتقال (= کاروتن) که به نام پرووِیتامین (pro- ماده‌ای که در بدن میتواند به ویتامین مبدل شود) شناخته میشوند، در سبزیهای خوراکی سبز و زرد، همچون هویج و سیب زمینی شیرین و اسفناج وجود دارد. بدن میتواند این مواد را به ویتامین فعال آ تبدیل کند. این ویتامین در عمل رؤیت اهمیت دارد، و همچنین برای نگاهداری ساخت متعارفی پوست و بافتهای آستر غده‌ها و روده‌ها ضرورت دارد. نقصان ویتامین آ به چشم صدمه میزند و سبب شبکوری و التهاب چشم میشود. عوارض دیگر آن جوش زدن پوست و خشکی آن و تحلیل رفتن غده‌های چربی و عرق پوست است. و نیز حساسیت شدید در مقابل سرما و بیماریهای عفونی گوناگون عارضه‌ی دیگری از آن است.

مقدار مصرف روزانه‌ای که برای ویتامین آ توصیه میشود، بر حسب واحد بین‌المللی (= 0,3 میکروگرم)، ۱'۵۰۰ واحد برای شیرخواران، ۳'۰۰۰ واحد برای کودکان تا ۶ سال، و ۴'۰۰۰ واحد برای کودکان بیش از ۶ سال و اشخاص بالغ است. افراط در مصرف آن ممکن است عوارض مسمومیت از این ماده بدهد که از آن جمله است شکننده شدن استخوانها و بزرگ شدن جگر و سپرز. مقدار "ویتامین آ"ی لازم برای تولید تجربی این عوارض چندین برابر مقدار مصرف متعارفی روزانه است.

ویتامین د. این ویتامین به دو صورت وجود دارد. ویتامین د ۳ که به صورت طبیعی از تأثیر آفتاب بر ۷-دِئیدروکولسترول موجود در پوست بدن تولید میشود. ویتامین د ۲، یا کالسیفرول (kālsiferol) که به صورت تجارتی از تاباندن اشعه‌ی فوق بنفش بر ارگوسترول به دست میآید. بهترین منبع این ویتامین روغن جگر ماهی است. آ. ویندائوس آن را کشف کرد، و مصنوعاً ساخت.

ویتامین د جذب کلسیوم و فوسفور را از روده‌ها تنظیم میکند و برای رشد طبیعی استخوانها ضرورت دارد. نقص آن در کودکان سبب بروز بیماری راشیتیسم میشود. این بیماری بیشتر در کودکانی که در سرزمینهای ابری مناطق شمالی زندگی میکنند و وضع غذائی خوبی ندارند فراوان است، و در نواحی استوائی و مداری که آفتاب فراوان است بندرت دیده میشود. کمبود این ویتامین در بزرگسالان سبب نرم شدن استخوانها میشود.

ویتامین ا، ویتامینی است که به مقدار زیاد در بافتهای بدن انسان پراکنده است؛ عوارض خاصی برای کمبود آن شناخته نشده است. در کمتر مصرف شدن ویتامین آ تأثیر دارد و ذخیره شدن آن را در جگر افزایش میدهد. انسان بالغ روزانه تقریباً به ۲۰ میلیگرم از آن نیاز دارد.

ویتامین ک، توسط باکتریهای روده ساخته میشود و، بنابر این، معمولاً وجود آن در جیره‌ی غذائی ضرورت ندارد. این ویتامین برای ساخته شدن پروترومبین که در عمل لخته شدن خون مهم است، اثر اساسی دارد. کمبود ویتامین ک ممکن است در اختلالاتی که بر جذب چربی در بدن تأثیر میگذارد (مثلاً بسته شدن مجاری صفرا) مشاهده شود. علامت این کمبود کاهش

قدرت انعقاد خون و بند نیامدن خون از زخم‌های کوچک است. کمبود ویتامین ک در کودکان شیرخواری که هنوز باکتریهای سازای این ویتامین درست در روده‌هایشان به کار نیفتاده است، سبب بروز "بیماریهای خونروی نوزادان" میشود. نیازمندی روزانه‌ی اشخاص بالغ به این ویتامین ح ۱ میلیگرم است.

II- ویتامینهای محلول در آب

ویتامین ب۱، یا تیامین، این ویتامین به مقدار زیاد در پوست غلات و خمیر ترش و به مقدار کمتر در انواع گوشت موجود است. این ویتامین جزئی از شبکه‌های آنزیمی را میسازد که به بدن قابلیت تبدیل ئیدراتهای کربون را به انرژی میدهد. مخصوصاً برای عمل عادی سلسله‌ی اعصاب اهمیت دارد. کمبود آن سبب بروز بریبری میشود. مقدار نیازمندی بدن به آن وابسته است به مقدار ئیدراتهای کربونی که مصرف شده باشد. مقدار مصرف روزانه‌ای که تجویز میشود از ۰٫۲۵ میلیگرم برای کودکان تا ۱ ملگ برای اشخاص بالغ است.

اسید نیکوتینیک، یا نیاسین، ویتامینی که در خمیرترش و انواع گوشت وجود دارد. در بدن به مکملهای آنزیمی تبدیل میشود که انجام یافتن بسیاری از فعل و انفعالهای شیمیائی به آنها بستگی دارد. کمبود نیاسین سبب بیماری پلاگر (لفظاً به معنی پوست زبر) میشود. نیاسین در بدن از آمینواسیدهای موجود در خوراکهای پروتئینی (مثلاً شیر و مشتقات آن) ساخته می‌شود، و به همین جهت مقدار روزانه‌ی آن بستگی به مقدار آمینواسیدهای موجود در خوراکها دارد؛ مقدار مصرف روزانه‌ای که توصیه میشود ح ۲۰ ملگ است.

اسید فولیک (folik)، به مقدار زیاد در بافتهای گیاهی و جانوری موجود است و در ساختمان اجزاء مهم یاخته نقش عمده دارد. ایجاد کمبود تجربی آن در حیوانات سبب کم‌خونی میشود. کمبود آن در انسان سبب نوعی اسهال است که در آن جذب غذا از دیواره‌ی روده مختل میشود. اسید فولیک در این مورد کمخونی را اصلاح میکند، و نیز برای درمان بعضی از انواع دیگر کمخونی در نوزادان و در زنان باردار سودمند است. چون این ویتامین به مقدار کافی در مواد غذائی وجود دارد، و علاوه بر این باکتریهای روده نیز آن را میسازند، ظاهراً کمبودی از آن در غذا حاصل نمیشود.

اسید پانتوتنیک (pāntotenik)، ویتامین دیگری که به مقدار زیاد در جگر و کلیه و زرده‌ی تخم مرغ و خمیر ترش و سبزیجات و شیر و غلات وجود دارد. این ویتامین برای تولید انرژی و نیز ساخته شدن چندین هورمون لازم است. ایجاد کمبودهای تجربی آن در جانوران سبب سفید شدن مو، خونریزی، التهاب پوست در موشها، و کم شدن پر و اختلال رشد در جوجه‌ها شده است. کمبود آن در انسان نامحتمل است، و حداقل مصرف روزانه‌ای برای آن معین نشده است.

بیوتین (biotin). بهترین منبع غذائی بیوتین جگر است، ولی در زرده‌ی تخم مرغ و خمیر ترش نیز وجود دارد. این ویتامین در شبکه‌ی اعمال آنزیمهای گوناگون که در ساخته شدن بافتها دخالت دارند، شرکت دارد. کمبود تجربی بیوتین را (که علت پیدایش آفتهائی در پوست و اعصاب میشود و در جانوران به مرگ آنها می‌انجامد) با خوراندن مقادیر زیاد سفیده‌ی تخم مرغ خام تولید کرده‌اند. سفیده‌ی تخم مرغ مشتمل بر پروتئینی است به نام آویدین که با بیوتین ترکیب میشود و از جذب شدن آن جلوگیری میکند. آویدین با پختن از میان میرود، و به همین جهت معمولاً ممانعتی از جذب بیوتین به عمل نمیآورد. بیوتین توسط باکتریهای روده ساخته میشود و عموماً در انسان کمبود آن مشاهده نمیشود.

ویتامین ب۶ یا پیریدوکسین، در خمیر ترش، جگر، و گیاهان مختلف وجود دارد. این ویتامین در انجام یافتن فعل و انفعالهائی که بعضی از اسیدهای آمینه (سنگ شالوده‌ی پروتئینها) و اسیدهای چرب در آنها وارد میشود، سهمی دارد. کمبود پیریدوکسین در انسان بسیار نادر است، و حد اقل مورد نیاز آن را نمیتوان معین کرد.

ویتامین ب۱۲ یا سیانوکوبالامین، به مقدار زیاد در جگر وجود دارد و برای تولید اسید دئوکسیریبونوکلئیک (deoksiribonuk-leik)—DNA—ضروری است و جزء اصلی هسته‌ی یاخته است. در کمخونیهای بدخیم، بیمار دچار کمبودهائی از لحاظ "عاملی درونی" است که معمولاً توسط معده ساخته میشود و برای جذب ویتامین ب۱۲ کمال لزوم را دارد. خوردن ویتامین ب۱۲ در معالجه‌ی این بیماری مؤثر است. این ویتامین معمولاً در خوراکیها به مقدار بسیار ناچیز موجود است و نیاز روزانه‌ی آن در اشخاص بالغ از میکروگرم تجاوز نمی‌کند.

اینوسیتول(inositol)، به مقدار زیاد در فراورده‌های بعضی از گیاهان، بالخاصه جوانه‌ی گندم، و در بعضی از ترکیبات چرب بدن وجود دارد. کمبود آن در انسان مشاهده نشده و نمی‌توان حداقل مورد نیاز آن را معین کرد.

اسید پارا-آمینوبنزوئیک، در گیاهان و جانوران فراوان است و به مقدار زیاد در جگر و خمیر ترش وجود دارد. ظاهراً پیش از پیدا شدن اسید فولیک تولید میشود.

ویتامین ث یا اسید آسکوربیک، به مقدار زیاد در میوه‌های خانواده‌ی لیموترش وجود دارد. از نابود شدن بعضی از ویتامینهای دیگر، مخصوصاً اسید فولیک و عوامل شریک در کار آنزیمها، در بافتها جلوگیری میکند. کمبود ویتامین ث سبب بروز بیماری استربوط میشود که علامت ممیزه‌ی آن ریختن دندانها و خونروی از بدن و کم‌خونی و تولید ورم در بدن و در بندها است. مقدار مصرف روزانه‌ای که توصیه میشود برای شیرخوارگان ۱۰، برای کودکان ۲۰، و برای بزرگسالان ۳۰ ملگ است.

ویتاوتاس، مهیندوک لیتوانی، ← ویتوفت.

ویتبسک[1] (vitebsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۳۱٬۰۰۰)، لش روسیه‌ی سفید، بر دوینای غربی. کارخانجات تهیه‌ی ماشین‌آلات و پارچه دارد. در قرن ۱۴م به دست لیتوانی و در ۱۷۷۲ به دست روسیه افتاد. تا هنگام اشغال (۱۹۴۱–۴۴) آلمانها در جم II، ۴۵٪ سکنه‌ی آن یهودی بود.

ویتبنک[2] (vitbank)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۶٬۹۲۳)، ترانسوال، لش جمهوری افریقای جنوبی. مرکز اداری مهمترین حوضه‌ی زغال سنگ افریقای جنوبی است. علاوه بر کارخانه‌های آمودن مواد زغالی، کارخانه‌های تولید کربور، سیانور پوتاسیوم، فولاد، و وانادیوم دارد. دانشکده‌ی کارآموزی کارگران معدن در آن واقع است.

ویتبی[3] (witbi)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۲٬۷۱۷)، رایدینگ شمالی (یورکشر)، انگلستان، بندر دریائی بر مصب رود اسک، و تفرجگاه. در ۶۶۳، آزوی، شاه نورثامبریا، ← شورای ویتبی را در اینجا فرا خواند تا از بین سنن کلیساهای سلتی و رومی یکی را بر گزینند.

ویتبی، شورای[4] (witbi)، شورائی دینی که توسط آزوی، شاه نورثامبریا، در شهر ویتبی فرا خوانده شد (۶۶۳). هدف این بود که شوری، از بین سنن کلیساهای سلتی و رومی (خاصه در تعیین روز عید فصح) یکی را بر گزینند. آزوی عرف کلیسای رومی را بر گزید. بدین ترتیب مسیحیت رومی بر مسیحیت ایرلندی در انگلستان پیروز شد. نیز ← قدیس ویلفرد.

ویتربو[5] (viterbo)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۵۴٬۶۲۶)، لاتیوم، ایتالیای مرکزی. مقر پاپهای قرون ۱۳م بوده و دارای کوبهای جالب نظر قرون وسطائی با کاخها و آبنماهای زیبا و کلیسای جامع به سبک رومانسک است. در جم II آسیب دید.

ویتروویوس[6] [مارکوس ویتروویوس پولیو (märkus vitruvius pollio)]، اواخر قرن ۲م و اوایل قرن اول قم، مؤلف رومی در موضوعات معماری و مهندسی، و معمار امپراطور آوگوستوس. در کتاب معماری ده‌جلدی او از طرحریزی شهر و مصالح ساختمانی و ساختمان معابد و سبکهای معماری یونانی و بناهای عمومی و خصوصی و تزیینات داخل بنا و اسبابهای اندازه‌گیری زمان و ماشینهائی که در ساختمان به کار میرود و ماشینهای نظامی بحث شده است. ارزش این کتاب منحصر به فرد بودن و جنبه‌ی دایرةالمعارفی آن است. نظریه‌های ویتروویوس در دوره‌ی رنسانس برای احیای آثار باستانی بسیار مورد توجه معماران قرار گرفت.

ویتس، کونراد[7] (konrād vits)، نقـ ح ۱۴۳۴ ـح ۴۷، نقاش آلمانی که در ژنو و بال فعالیت داشت. بسیاری از آثار او در بال موجود است. یکی از نخستین منظره‌های دقیق از لحاظ نقشه‌برداری را در تاریخ نقاشی اروپائی به وجود آورد.

ویتستون، پل[8] (pole witstōn)، مدار منشعب-

(۱)Vitebsk (۲)Witbank (۳)Whitby (۴)Whitby, Synod of (۵)Viterbo (۶)Vitruvius (۷)Witz
(۸) Wheatstone bridge

شده‌ی برقی که برای اندازه گرفتن مقاومت به کار میرود. هنگامی که هیچ جریانی از A به B نگذرد (شکل ۱) و عقربه‌ی گالوانومتر G هیچ

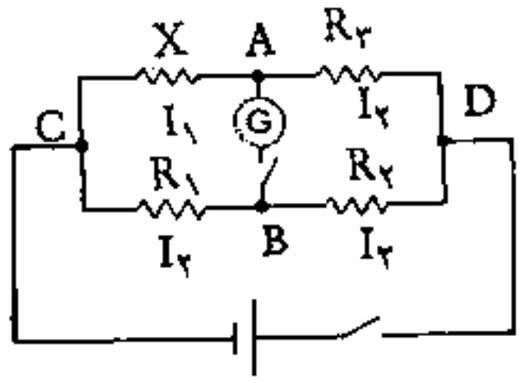

شکل ۱

انحرافی را نشان ندهد، معلوم میشود که $\frac{X}{R_۳}=\frac{R_۱}{R_۲}$ که در آن $R_۱$، $R_۲$، و $R_۳$ نماینده‌ی مقاومتهای معلوم و X نماینده‌ی مقاومت مجهول است. سیم CD با مقاومت یکنواخت، و عموماً به طول ۱ متر، با مقاومتهای $R_۱$ و $R_۲$ در پل ویتستون است؛ $R_۳$ مقاومت استانده‌ای است که از یک جعبه‌ی مقاومت انتخاب میشود و X مقاومتی است که میخواهند آن را اندازه بگیرند. محل اتصال B لغزان است و آن را چنان بر CD جا به جا میکنند (شکل ۲) که عقربه‌ی گالوانومتر بر صفر بایستد، که در این صورت $X/R_۳$ همان نسبت طول دو قسمت CD میشود. با معلوم بودن $R_۱$ و $R_۲$ اندازه‌ی X از رابطه‌ی فوق به دست میآید.

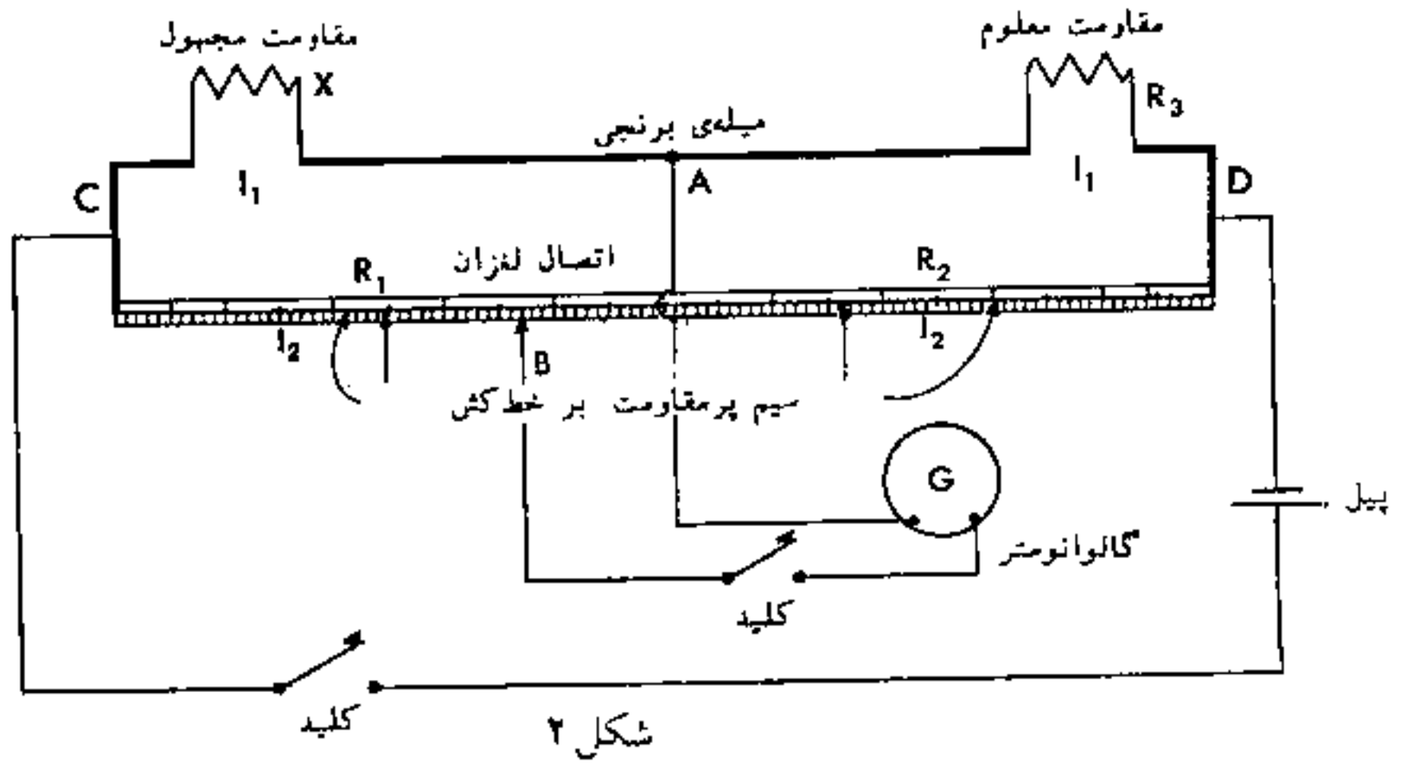

شکل ۲

ویتستون[۱]، **سر چارلز** (sər cārlz witstŏn*)، ۱۸۰۲–۷۵، فیزیکدان و مخترع انگلیسی. شریک در اختراع نوعی تلگراف برقی، و مخترع نوعی فرستنده‌ی خودکار است. اختراع کنرلینا به او منسوب است. نیز تحقیقاتی در نور و صوت و برق دارد. ← پل ویتستون اختراع او نیست، ولی استعمالش را او رایج ساخت.

ویتفیلد، جورج: ← وایتفیلد، جورج.

ویتکاور[۲]، **رودلف** (rudolf witkāər)، آلمانی **ویتکوور** (vitkover)، ۱۹۰۱–۷۱، مورخ هنری آلمانی. پس از گرفتن درجه‌ی دکتری از برلین، در کتابخانه‌ی هرتزیانای رم (۱۹۲۳–۳۳) و انستیتوی واربورگ لندن (۱۹۳۴–۵۶) مشغول تحقیق شد، و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۶ استاد دانشگاه لندن بود. سپس به مدیریت شعبه‌ی هنرهای ظریف و باستانشناسی دانشگاه کولومبیا، کشمت، منصوب شد. مردی پرنیرو بود، و این شعبه‌ی دانشگاه را به صورت مرکز تحقیقی برای تاریخ هنر در آورد. از آثار او اینهاست: اصول معماری در دوره‌ی اومانیسم (۱۹۴۹)، که سخت در معماران جدید انگلیسی نفوذ داشته است، نقاشیهای کاراچی (۱۹۵۲)، جان لورنتسو برنینی (۱۹۵۵)، هنر و معماری در ایتالیا از ۱۶۰۰ تا ۱۷۵۰ (۱۹۵۸)، گفتارهائی در تاریخ معماری (۱۹۶۷)، و گفتارهائی در تاریخ هنر (۱۹۶۷).

ویتکوفسکی: ← هاردن، ماکسیمیلیان.

ویتکونگ[۳] یا **ویت‌کونگ** (هردو vietkong)، اصطلاحی است که معمولاً به افراد نیروهای چریکی فعال در ویتنام جنوبی (← ویتنام)، و نیز به نهضت مقاومت در برابر حکومت این سرزمین اطلاق میشود. این اصطلاح به معنی "کمونیست ویتنامی" است، و پس از ۱۹۵۷ در نظام نگو دین دیم[۴] (ngo din dim، 1901–۶۳) به وجود آمد که تعداد دسته‌های جنگجویان چریک رو به افزایش گذاشت. خود ویتکونگها این اصطلاح را دوست ندارند، چه همه‌ی آنان کمونیست نیستند، و خود را نیروهای مسلح ملی آزادی مینامند که معمولاً به نام "جبهه‌ی آزادیبخش ملی" نامیده میشود. این جبهه، که در واقع جناح سیاسی ویتکونگ است، در ۱۹۶۰ تشکیل شد، و رهبر آن، نگوین هوئو تهو[۵] (nguyen huu tho، 1910–)، که به هیچ حزبی وابسته نیست، از هواخواهان کمونیستها است. این جبهه تشکیل شده است از "اتحادیه‌های آزادی" (کشاورزان، کارگران، زنان، دانشجویان، روشنفکران، و سربازان قدیمی)؛ سازمانهای دینی [کاتولیک، بودائی، کائو دائی (kāo dā'i) و هوآ هائو (hoā hāo)]؛ اقلیتهای کوهنشین و کامبوجی؛ و سه حزب سیاسی رادیکال سوسیالیست، دموکرات، و انقلاب خلق. تنها حزب اخیر که در ۱۹۶۲ تأسیس شد، آشکارا کمونیست است. نخستین واحد ویتکونگ در ۱۹۵۷ توسط گروههای ویتمین تشکیل شد که بر ضد فرانسویان جنگیده بودند و در ۱۹۵۴، پس از آنکه قسمت عمده‌ی آنان بنا بر توافقنامه‌ی ژنو به ویتنام شمالی رفتند، در ویتنام جنوبی بر جای ماندند. عده‌ی ویتکونگها با سربازگیری محلی جدید، مخصوصاً از میان ساکنان روستاها، افزایش پیدا کرد، و پس از بازگشت عده‌ای که به ویتنام شمالی (← ویتنام) رفته بودند، بر قدرت ایشان افزوده شد. فعالیت ویتکونگها با اجرای عملیات پراکنده‌ی وحشتزا در میان مردم آغاز شد. جنگهای به مقیاس وسیع در ۱۹۶۱ با حمله‌ای به پایگاه نظامی دولتی شروع شد. در ۱۹۶۵ قدرت ویتکونگ چندان بود که اگر کشمت دخالت نمیکرد حکومت سایگون را ساقط میکرد. عده‌ی افراد جنگجویان ویتکونگ را از ۱۶۰'۰۰۰ تا ۲۴۰'۰۰۰ تخمین زده‌اند. مدت چندین سال تجهیزات آنان منحصر بود به سلاحهای امریکائی که در نبردهای با نیروهای دولتی به غنیمت میگرفتند. ولی از ۱۹۶۵، ویتنام شمالی با فرستادن سلاحهای کاملتر روسی و چینی، ویتکونگ را تقویت میکرد. در نواحی وسیعی از ویتنام جنوبی، افراد دستگاه سیاسی ویتکونگ که عده‌ی آنها را ۸۰'۰۰۰ تخمین کرده‌اند، به اداره‌ی امور روستائی و جمع‌آوری مالیات و تبلیغات و سربازگیری اشتغال داشتند، و در این نواحی ویتکونگها آموزشگاهها و بیمارستانها و حتی کارخانه‌های اسلحه‌سازی کوچک مخصوص به خود تأسیس کرده‌اند. برنامه‌ی سیاسی ویتکونگ که در ۱۹۶۷ منتشر شده، فاقد اصطلاحات کمونیستی و آشکارا خواستار تشکیل دولتی ائتلافی با احزاب مختلف و اصلاحات اقتصادی است. از این مهمتر آنکه در باره‌ی بیطرفی ویتنام جنوبی در آن تأکید شده و چنان میخواستند که وحدت دو ویتنام به تأخیر افتد. این برنامه را بعضی به عنوان تاکتیکی از جبهه‌ی کمونیستی این نهضت تفسیر کرده‌اند، و بعضی دیگر آن را نشانه‌ی پیروزی جناح غیر کمونیستی بر جناح کمونیستی در آن دانسته‌اند. ولی، وابستگی رو به افزایش جبهه‌ی آزادیبخش ملی به کومکهای انسانی و تجهیزاتی ویتنام شمالی، سبب پیداشدن این عقیده شده است که ویتکونگ تحت سلطه ویتنام شمالی قرار داشته بوده است.

ویتکوور، رودولف: ← ویتکاور، رودولف.

ویتکیند: ← ویدوکیند.

ویتگنشتاین[۶]، **لودویگ یوزف یوهان** (ludvig yozef yohān vitgenštāyn)، ۱۸۸۹–۱۹۵۱، فیلسوف بزرگ اتریشی نیمه‌ی اول قرن ۲۰م در فلسفه‌ی مذهب تحقق منطقی و در سمانتیک، و از نظریه‌پردازان این قرن؛ مته وین. جد او از یهودیت به مذهب پروتستان گروید، و پدرش، در نتیجه‌ی کوشش و کار زیاد، یکی از صاحبان صنایع فولادسازی در اتریش شد؛ مادر او به مذهب کاتولیک بود. ۴ برادر و ۳ خواهر همه بااستعداد بودند، و یکی از برادرانش پیانو‌نواز برجسته‌ای شد. ویتگنشتاین ۲ سال در مدرسه‌ی عالی صنعتی شارلوتنبورگ[۷] (šārlo-

(۱)Wheatstone (۲)Wittkower (۳) Viet Cong (۴)Ngo Dinh Diem (۵)Nguyen Huu Tho (۶)Wittgenstein (۷)Charlottenburg

tenburg، شهری قدیمی که اکنون بخشی از برلین، آلمان غربی است) به فراگرفتن مهندسی مشغول شد، و در ۱۹۰۸ به انگلستان رفت و در دانشگاه منچستر به تحصیل مهندسی پرداخت. بتدریج به ریاضیات ناب تمایل یافت، و پس از خواندن کتاب اصول ریاضیات برتراند راسل سخت تحت تأثیر آن قرار گرفت، و رشته‌ی مهندسی را ترک کرد و به کیمبریج رفت تا از درسهای راسل بهره برد. پس از مدتی به نروژ رفت، و در جنگ I داوطلبانه وارد ارتش اتریش شد، و در اواخر جنگ در ایتالیا به اسارت در آمد. در طول جنگ یادداشتهای کتاب معروف خود، رساله‌ی منطقی-فلسفی، را تهیه کرد و آن را به صورت کتابی برای برتراند راسل فرستاد تا آن را چاپ و منتشر کند، که در ۱۹۲۱ منتشر شد. این رساله از جمله‌ی کتب مهم فلسفی قرن ۲۰م است که در نهایت اختصار (حد ۸۰ صفحه) و به صورت جملات و کلمات قصار که با شماره‌گذاری اعشاری مرتب شده نوشته شده است، و دارای سبک عالی محکمی است، ولی در نتیجه‌ی اختصار و ایجازش مورد شروح و تفاسیر فراوان واقع شده است. اصطلاحات این کتاب با اصطلاحات سنتی و معمولی فلسفی منطبق نیست، و به همین جهت فهم آن دشوار است چنانکه خود وی مطالبی را که راسل در دیباچه‌ی این کتاب برای توضیح آن نوشته بود، قبول نداشت. ویتگنشتاین در این کتاب میگوید که جهان از اشیاء ترکیب یافته است و اشیاء واقعیات مفرد یا بسیط را تشکیل میدهند. نمایش اشیاء در زبان از راه "اسماء" است. "اسماء" در جملات ابتدائی "تصاویر" وضع ممکن امور هستند. پس زبان "تصویر" واقعیات است. نظریه‌ی "تصویر" از مسائل مهم و مشکل رساله‌ی منطقی-فلسفی است. نظریه‌ی دیگر در این رساله نظریه‌ی "عمل تصدیق" است که مربوط به قضایا و جمله‌های مرکب از جمله‌های ابتدائی است. میان قضایای فطری و مقدم بر تجربه و قضایای تجربی و اکتسابی فرق مهمی است، و آن اینکه قضایای نخستین همه حمل شیء بر نفس یا تکرار بیفایده است (مانند کل بزرگتر است از جزء، یا کل مجموع اجزاء خود است). قضایای مابعد طبیعی و اخلاقی در زبان قابل بیان و "نمایش" نیستند، زیرا زبان مرکب از جملات است و جملات معنی‌دار تصاویر واقعیات است.

ویتگنشتاین پس از جنگ به اتریش باز گشت و داوطلبانه برای تعلیم در مدارس ابتدائی به کار پرداخت. با آنکه از پدرش ثروت هنگفتی به او رسیده بود، در نهایت سادگی زندگی می‌کرد، و مقداری از ثروتش را وقف هنرمندان و شعرا کرد. در ۱۹۲۶ تدریس در مدارس را ترک کرد و مدتی به باغبانی و معماری پرداخت، و برای خواهرش در وین کاخی ساخت که میگویند نمونه‌ی همان انسجام و سادگی و صلابتی است که در رساله‌ی منطقی-فلسفی دیده میشود. ویتگنشتاین در وین به "حلقه‌ی وین"، که اعضای آن در مذهب تحققی منطقی تحقیق میکردند، پیوست و مخصوصاً با موریتس شلیک[1] (morits šlik؛ ۱۸۸۲–۱۹۳۶، فیلسوف آلمانی و مؤسس "حلقه‌ی وین") مجالس بحث و گفتگو برقرار کرد. در ۱۹۲۹ به کیمبریج باز گشت، و از ۱۹۳۰ به تدریس در آن دانشگاه پرداخت. پس از چندی اقامت در نروژ، دوباره به کیمبریج باز گشت، و به جای ج. ا. مور استاد فلسفه شد. در جنگ II داوطلبانه به خدمت در بیمارستانها، در آزمایشگاه تحقیقات بالینی پرداخت. در ۱۹۴۴ دوباره به تدریس در کیمبریج مشغول شد، و در ۱۹۴۷ از کار تدریس استعفا کرد. از ۱۹۴۹ به بعد پی برد که بیماری سرطان گریبانگیرش شده است. با این همه، خود را نباخت و به سفر و مطالعه و تحقیق پرداخت، و سرانجام، چون نمیخواست در بیمارستان بماند، به خانه‌ی پزشک معالج خود رفت و در همان جا نیز در گذشت.

رساله‌ی منطقی-فلسفی تنها کتابی است که در زمان حیات ویتگنشتاین منتشر شده است. کاوشهای فلسفی (۱۹۵۳)، اصول ریاضی (۱۹۵۶)، کتابهای آبی و قهوه‌ای: مطالعات مقدماتی برای تحقیقات فلسفی (۱۹۵۸)، و یادداشتها، ۱۹۱۴–۱۹۱۶ (۱۹۶۱) از دیگر آثار اوست که پس از مرگش منتشر شده. در کاوشهای فلسفی نظر ویتگنشتاین کاملاً با آنچه در رساله گفته است فرق کرده، به طوری که رساله و کاوشهای فلسفی دو فلسفه‌ی جداگانه هستند.

ویتل[2]، سر **فرنک** (sər frank witəl*)، ۱۹۰۷– ، مهندس هوائی انگلیسی؛ مستر کاونتری. در ۱۹۳۰ طرحهای اساسی موتور توربوجت (← جت) را به ثبت رسانید. ویتل نخستین کسی است که توربین گازی را با پیشرانی جت ضمیمه کرد و توربین را به عنوان وسیله‌ی کارامدی در راندن هواپیما به کار برد. در دو دهه‌ی ۴۰م و ۵۰م قرن حاضر، ویتل به کومک دیگران توربوجتها و هواپیماهای جت متعدد ساخت و آنها را مورد آزمایش قرار داد. این آزمایشها به رواج موتورهای جت هوائی جدید انجامید.

ویتلسباخ[3] (vitelsbāx)، خاندان پادشاهی باواریا. دوکنشین باواریا را در ۱۱۸۰ و پالاتینای راین (← پالاتینا) را در ۱۲۱۴ به دست آورد. امپراطور لوئی IV از خاندان ویتلسباخ، سرزمینهای خانوادگی را میان دو شاخه‌ی عمده‌ی خاندان تقسیم کرد (۱۳۲۹). در باره‌ی شاخه‌ی پالاتینا و شاخه‌های فرعی آن ← پالاتینا. شاخه‌ی باواریا که در سرزمین اصلی باواریا فرمانروائی داشت، در زمان دوک ماکسیمیلیان I، رهبر کاتولیکها در جنگ سی‌ساله، قدرت بسیار و حق برگزینندگی به دست آورد. بر اثر اضمحلال این شاخه در ۱۷۷۷، شاخه‌ی پالاتینا به تاج و تخت باواریا رسید. در ۱۷۹۹ تمامی سرزمینهای خانوادگی، زیر فرمان فرمانروائی یگانه، از نو متحد شد و فرمانروای آن در ۱۸۰۶، شاه باواریای گسترش‌یافته‌ای شد. این خاندان در ۱۹۱۸ برکنار شد.

ویتلوگا، رود، ← ولگا.

ویتلیوس[4]، **آولوس** (älus vitellius)، ۱۵–۶۹، امپراطور (۶۹) روم. مورد توجه تیبریوس، کالیگولا، کلاودیوس، و نرون (امپراطوران روم) بود. و گالبا او را به فرماندهی نیروهای راین سفلی منصوب کرد. پس از پیروزی بر اوتو، که جانشین گالبا شده بود، به جای وی به امپراطوری نشست، ولی وسپاسیانوس مغلوب و مقتولش کرد.

ویتمن[5]، **والت** (والتر ویتمن) (wälter wit-mən)، ۱۸۱۹–۹۲، شاعر امریکائی. در ۱۱-سالگی مدرسه را ترک گفت و در چاپخانه‌ای حروفچین شد. در ۱۹ سالگی در لانگ آیلند حرفه‌ی آموزگاری انتخاب کرد، و روزنامه‌ی لانگ آیلند را انتشار داد. از ۱۸۴۱ روزنامه‌نگار تمام‌وقت شد و به شعر و نثر برای روزنامه‌های نیویورک و بروکلین چیز مینوشت. علاقه‌ی شدید وی به مسائل سیاسی در این دوره سبب شد که ریاست هیئت تحریریه‌ی دیلی ایگل را، که روزنامه‌ای از حزب دموکرات بود، بر عهده بگیرد. پس از ۱۸۴۸ مدتی حرفه‌ی نجاری و خرپاکوبی پیشه کرد. در ۱۸۵۵ به هزینه‌ی خود ۱۲ قطعه از اشعارش را که از ۱۸۴۷ بر روی آنها کار کرده بود، در کتاب برگهای علف انتشار داد. به علت اینکه طول مصراعها در آن از حد متعارف خارج شده و به صورت شعر آزاد در آمده بود، در معرض انتقاد فراوان قرار گرفت. ویتمن پیوسته در چاپهای پیاپی در کتاب خود دست میبرد و آن را بزرگتر میکرد تا آخرین چاپ آن در ۱۸۹۲ منتشر شد. اکنون بسیاری از نقادان او را بزرگترین شاعر امریکائی و مبلغ آزادی و حیثیت انسان و ستاینده‌ی دموکراسی معرفی میکنند. از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۵ داوطلبانه به عنوان پرستار در یکی از بیمارستانهای واشینگتن خدمت کرد. آواز طبل (۱۸۶۵) و دنباله‌ی آواز طبل (۱۸۶۵–۶۶) دو دیوان اشعار دیگر او است که در باره‌ی جنگ‌های داخلی امریکا سروده است. کتاب منثور چشم‌اندازهای دموکراسی او در ۱۸۷۱، و آخرین کتابش، شاخه‌های ماه نوامبر در ۱۸۸۸ منتشر شد. ویتمن در شاعران پس از خود بسیار مؤثر افتاده و مورد تقلید قرار گرفته است.

ویتمین یا **ویتمین**[6] (هر دو vietmin) یا **ویتمینه** یا **ویتمینه** (هر دو vietminh) [علامت اختصاری الفاظ ویتنامی دوک‌لاپدونگ-مین-هوی، = اتحادیه‌ی ویتنام برای استقلال]، حزب سیاسی ویتنام که در ۱۹۴۲ به توسط نمایندگان سازمانهای انقلابی آنام، تونکن، و کوشنشین تشکیل شد. فعالیتهای ویتمن منجر به تشکیل دولت ویتنام شمالی شد. هو چی‌مین رهبر آن بود.

ویتمینه: ← ویتمین.

ویتناگموت[7] (witenāgemōt) [انگلیسی کهن، = مجلس رایزنان]، مجلس رایزنان (ویتان) شاه در انگلستان آنگلوساکسون. چنین مجلسی در هر یک از ممالک آنگلوساکسون وجود داشته است. اعضای آن را ارلهای بانفوذ و بزرگان کلیسا و تینها (teyn-) [= ملازمان یک

(۱)Schlick (۲)Whittle (۳)Wittelsbach (۴)Vitellius (۵)Whitman (۶)Vietminh, Viet Minh (۷)witenagemot

خاوند] تشکیل میدادند، و مجلسی اشرافی بود و افراد آن به فرمان شاه انتخاب میشدند. این واقعیتها، ادعای قدیمی را که ویتناگموت شبیه به پارلمنت ملی دموکراتیک بعد بوده است، باطل میکند. ویتناگموت دارای قدرت فراوان بوده است. باآنکه عده‌ی اعضا و وظایف مجلس در هر کشور و با هر شاه تغییر میکرد، شاه معمولاً در مورد وضع قوانین و مالیاتها و قراردادهای خارجی و دفاع ملی و اعطای تیول با صلاحدید و رضایت آنان عمل میکرد. محتملاً ویتناگموت کمتر به صورت مستقیم در برابر شاه ایستادگی نشان میداده است، ولی قدرت بالقوه‌ی آن خود عامل تعدیل کننده‌ی قدرت شاه بوده است. باآنکه منابع و اسناد در این مورد بسیار نادر است، ظاهراً رایزنان قدرت انتخاب شاه را نیز داشته‌اند. چون سلطنت معمولاً ارثی بود، این انتخاب بیشتر جنبه‌ی تشریفاتی داشت، ولی در مواردی رایزنان واقعاً شاه را انتخاب می‌کردند.

ویتنام[1] یا **ویت‌نام** (هر دو vietnām)، مملکت سابق (ح ۳۳۰٬۷۳۰ کمم)، ج‌ش آسیا. در ۱۹۴۵–۵۰ از سرزمینهائی تشکیل شد که بیشتر محل سکونت آنامیان بود. این سرزمینها عبارت بود از **تونکن**، **آنام**، و **کوشنشین**. قسمت عمده‌ی آن کوههای پوشیده از جنگل و فلات است، و در دشتهای کرانه‌ای و دلتاهای حاصلخیز آن جمعیت فراوان زندگی میکند. در ل دلتای رود سرخ است، و در ج دلتای رود مکونگ؛ ل و ج با قسمت باریک ویتنام مرکزی به یکدیگر متصل میشود که در میان کوههای آنام و دریای چین جنوبی واقع است. این ناحیه اقلیم مداری موسمی دارد، که بنا بر وضع هر محل تغییراتی پیدا میکند. شغل عمده‌ی مردم آن کشاورزی، و محصول عمده برنج است؛ در ج کشتزارهای کائوچو و چای و قهوه وجود دارد. بیش از ۸۰٪ مردم را اصولاً مغولواران تشکیل میدهند، و دینی دارند که آمیخته‌ای از دینهای کنفوسیوسی و بودائی است؛ در ج اقلیت بزرگی دین کاتولیک رومی دارند. اقلیتهای عمده‌ی ارتفاعات عبارتند از موئی (moi)، موئونگ (muong)، مان، و میائو (miāo). گروهی از کامبوجیان در دلتای مکونگ نزدیک مرز کامبوج، و جمعی از چینیان در مراکز شهری به سر میبرند.

تاریخ قدیم ویتنام همان تاریخ **تونکن**، **آنام**، و **کوشنشین** است. با آنکه فرانسویان در اواخر قرن ۱۶م به این سرزمین راه یافتند، دوره‌ی مستعمره شدن آن از ۱۸۵۹ آغاز میشود که فرانسویان سایگون را متصرف شدند و به مستعمره‌ی کوشنشین سازمان دادند (۱۸۶۷). در ۱۸۸۴ فرانسه تونکن و آنام را تحت الحمایه‌ی خود اعلام کرد، در ۱۸۸۷ تونکن، آنام، کوشنشین، و کامبوج را ضمیمه‌ی یکدیگر کرد و هندوچین را تشکیل داد، که در ۱۸۹۳ لائوس نیز ضمیمه‌ی آن شد.

پس از حج I نهضتی ملی در ویتنام آغاز شد که در دوران اشغال ژاپنیها در حج II نیرومندتر شد. ژاپونیها به ــ حکومت ویشی اجازه دادند که تا پایان مارس ۱۹۴۵ این سرزمین را مانند سابق اداره کند، ولی پس از این تاریخ، به نفع نظامی که توسط بائو دائی، امپراطور پیشین آنام، به روی کار آمد، از فرانسویان خلع ید کردند. حکومت بائو دائی بزودی سقوط کرد، و در پایان جج II، حزب ویتمین، به ریاست هو چی‌مین، در مقابل بازگشت حکومت فرانسویان مقاومت نشان داد و یک حکومت جمهوری تأسیس کرد که مرکز آن در هانوی بود. در مارس ۱۹۴۶ نیروهای فرانسوی به هانوی رسیدند، اما پس از چند پیکار پراکنده، فرانسویان آنام و تونکن را به عنوان دولتهای آزاد ویتنام در داخل فدراسیون هندوچین به رسمیت شناختند، ولی از اینکه کوشنشین به این کشور جدید ملحق شود، جلوگیری کردند. در نوامبر ۱۹۴۶، جنگ میان فرانسویان و دولت ویتنام به صورت مقدمه‌ی جنگی خونین و چریکی در آمد. فرانسویان از گفتگوی بیشتر با هو چی‌مین و دیگر سران ویتمین خودداری کردند، و در ۱۹۴۹ بائو دائی را به فرمانروائی ویتنام گماشتند و کوشنشین را جزئی از آن محسوب داشتند. چون نزدیک شدن نیروهای چین کمونیست به مرز شمالی هندوچین (که در دسامبر ۱۹۴۹ به آن رسیدند) فرصت کومک کردن مؤثر شوروی و چین را به نیروهای ویتمین، که قسمت عمده‌ی سرزمینهای خارج نواحی پرجمعیت را در تصرف داشتند، زیادتر میکرد، فرانسویان به تقویت نیروهای نظامی بائو دائی پرداختند. در دسامبر ۱۹۴۹ پیمانی که در آن به ویتنام در داخل اتحادیه‌ی فرانسه استقلال میبخشید، به امضا رسید. دولت جدید سریعاً توسط کشمه و انگلستان و کشورهای دیگر به رسمیت شناخته شد (فوریه‌ی ۱۹۵۰)؛ در این اثنا رسمیت رژیم هو چی‌مین نیز توسط تجشم و چین کمونیست و دیگر وابستگان به شوروی مورد شناسائی قرار گرفت. به استثنای تایلند (که بائو دائی را به رسمیت شناخت)، کشورهای ج‌ش از هر دو رژیم خود را دور نگاه داشتند. در فوریه‌ی ۱۹۵۰، فرانسه رسماً از کشمه برای تأمین تجهیزات نظامی و رساندن کومکهای دیگر به رژیم بائو دائی استمداد کرد؛ حیثیت این رژیم در اوایل ۱۹۵۰ هنوز چندان زیاد نبود؛ بعضی از کشورهای غیر کمونیست هندوچینی به آن همچون حکومت دست‌نشانده‌ی فرانسه نظر میکردند، و تسلط آن محدود به سرزمینی بود که در زیر فرمان نظامی فرانسه قرار داشت. در آن ضمن که نیروهای فرانسوی مشغول نبرد با نیروهای ویتمین بودند، که پس از ۱۹۵۰ رهبری آنها با کمونیستها بود، در داخل آن قسمت از ویتنام که در تصرف فرانسه قرار داشت، برای به دست آوردن استقلال بیشتر و علیه رژیم بائو دائی که از طرف فرانسویان حکومت میکرد، شورشهائی صورت میگرفت. در اوایل ۱۹۵۴ وضع نظامی فرانسویان بدتر شد، و این بدان جهت بود که نیروهای ویتمین شهر ⇐ دینبینفو در نزدیکی مرز لائوس را محاصره کردند که فرانسه در آنجا استحکاماتی برای دفاع از دلتای رود سرخ داشت. دینبینفو در ماه مه سقوط کرد، و در کنفرانس ژنو ۱۹۵۴، فرانسه ناچار شد به زیان خود پیمان آتش‌بس را امضا کند. پیمان صلح توسط نماینده‌ی اتحادیه‌ی فرانسه و نماینده‌ی نیروهای ویتمین به امضا رسید. بنا بر این پیمان، ویتنام در امتداد خطی که تقریباً بر مدار ۱۷° عا میگذشت، به دو قسمت تقسیم شد، ویتنام شمالی که به تصرف دولت کمونیست هو چی‌مین در آمد، و ویتنام جنوبی که در اختیار حکومت دست‌نشانده‌ی فرانسه‌ی بائو دائی قرار گرفت. **ویتنام شمالی**، یا **جمهوری دموکراتیک ویتنام** (۱۵۸٬۷۵۰ کمم، در ۱۹۷۳ جمه ۲۲٬۳۰۰٬۰۰۰) مشتمل است بر همه‌ی تونکن و قسمتی از آنام؛ پایتخت آن هانوی. از ل به چین، از ش به خلیج تونکن، از ج به ویتنام جنوبی، و از غ به لائوس محدود است. بنا بر تقسیم سال ۱۹۵۴ ویتنام، ویتنام شمالی مالک قسمت عمده‌ی منابع کانی، مخصوصاً کانهای زغال، و نواحی صنعتی این سرزمین شد. به کومک تجشم و چین کمونیست، زیانهای جنگ بسرعت جبران شد و اقتصاد آسیب دیده‌ی آن به راه افتاد، و یک برنامه‌ی توسعه‌ی صنعتی و کشاورزی که اساس اشتراکی کردن منابع بود طرحریزی و عملی شد. برنامه‌ای پنجساله (۱۹۶۱–۶۶) برای توسعه‌ی تولید انرژی و تسهیلات حمل و نقل و صناعتهای فلزگری به مورد اجرا گذاشته شد؛ سرمایه‌ی آن با گرفتن وامی از چین کمونیست فراهم آمد که ویتنام شمالی از لحاظ اقتصادی نیازمند به آن بود. مرکز قدرت اسمی کشور یک مجلس ملی بود، و هر چند قانون اساسی (پذیرفته‌شده در دسامبر ۱۹۵۹) قدرت این مجلس را تأیید میکرد، اقتدار واقعی در دست حزب کمونیست بود. در ۱۹۶۰ هو چی‌مین یک دوره‌ی دیگر به ریاست جمهوری برگزیده شد. در سالهای اول دهه‌ی ۱۹۶۰، ویتنام شمالی مکرر توسط کشورهای همسایه‌اش، لائوس و ویتنام جنوبی، متهم به آن شد که با فرستادن اسلحه و تجهیزات نیروهای چریکی را که مایه‌ی تهدید این کشورها هستند تقویت کرده است. هو چی‌مین تا ۱۹۶۹ که از دنیا رفت همچنان رئیس جمهور بود و سخت در برابر هجومهای هوائی امریکا که به پشتیبانی از ویتنام جنوبی صورت میگرفت، مقاومت نشان داد، و در این مقاومت به کومک چین و شوروی پشتگرمی داشت. **ویتنام جنوبی** یا **جمهوری ویتنام** (۱۷۳٬۸۰۹ کمم؛ در ۱۹۷۳ جمه ۱۹٬۷۰۰٬۰۰۰) مشتمل است بر کوشنشین و قسمت عمده‌ی آنام؛ پایتخت آن سایگون. از ل به ویتنام شمالی، از ش و ج به دریای ج چین، و از غ به کامبوج و لائوس محدود است. ویتنام جنوبی عمدتاً ناحیه‌ای کشاورزی است، ولی صنایع سبکی همچون آب جوسازی، تهیه‌ی سیگار، شکر، پارچه، فراورده‌های کائوچوئی و آمودن مواد غذائی نیز دارد. چند ماه پس از تقسیم ۱۹۵۴ ویتنام، ویتنام جنوبی از اتحادیه‌ی فرانسه خارج شد و بدین ترتیب به استقلال کامل رسید. در یک همه‌پرسی (رفراندوم) که در ۲۶ اکتبر

(1) Viet Nam

۱۹۵۵ صورت گرفت، رأی‌دهندگان به خلع باثو دائی و استقرار رژیم جمهوری رأی دادند و نخست‌وزیر ملی، نگو دین دیم (← ویتکونگ) به ریاست جمهوری برگزیده شد. کشمة و انکلستان و فرانسه و دیگر قدرتهای باختری آن را به‌رسمیت شناختند. بنا بر توافقنامه‌ی ژنو، قرار بود برای متحد کردن دو ویتنام، در ۱۹۵۶ انتخابات عمومی صورت بگیرد، ولی ویتنام جنوبی به بهانه‌ی آنکه توافقنامه‌ی ژنو را امضا نکرده است، این کار را به تأخیر انداخت. در سالهای بعد، سیاست مستبدانه‌ی نگو مخصوصاً سانسور شدید مطبوعات، دخالت در انتخابات، و ایجاد محدودیت برای حزب مخالف سبب انتقادهای فراوان شد. وی کاتو دائی را که فرقه‌ای دینی بود، با سپاهیان خاص خود بر انداخت، و نیز با کسان دیگر که به مخالفت با او برخاسته بودند چنین کرد. با وجود اصلاحات ارضی و توسعه و بهبود زندگی روستائی که در این کشور با کومکهای بزرگ کشمة و کشورهای دیگر صورت گرفت، در اواخر ۱۹۶۱ نیروهای ویتکونگ که از ویتنام شمالی مدد می‌گرفتند، عملاً نیمی از این سرزمین را با مقاومت مختصری از طرف مأموران محلی تحت تصرف خود در آوردند. کشمة برای از بین بردن چیرگی کمونیستها، بر کومکهای خود افزود و در عین حال نگو را برای پرداختن به اصلاحات دموکراتیک تحت فشار قرار داد. در آوریل ۱۹۶۱ نگو بار دیگر به ریاست جمهوری برگزیده شد، ولی بسیاری از رأی دهندگان به عنوان اعتراض به حکومت وی از رأی دادن خودداری کردند. در اوایل ۱۹۶۴ نبرد با ویتکونگها شدت یافت و نگو با یک کودتای نظامی سرنگون و کشته شد؛ گروه مشاوران نظامی کشمة در ویتنام جنوبی راه و رسم جنگ ضد چریکی جدیدی برای جلوگیری از توسعه‌ی پیشرفت کمونیستها در این سرزمین پیشنهاد کردند. رژیم جدید نظامی پس از نگو با کودتای نظامی دیگری توسط ژنرال نگوین کهان[1] (nguyen khān؛ ۱۹۲۷–) بر افتاد و وی نخست وزیر شد. ناپسامانیهای سیاسی سبب شد که پس از سقوط نگو دین دیم تا زمان به قدرت رسیدن مارشال نیروی هوائی، نگوین کائو کی[2] (nguyen kāo ki؛ ۱۹۳۱–) در ۱۹۶۵، که قدرت سیاسی کلاً به دست نظامیان افتاد، ۹ دولت بر سر کار بیایند. در سپتامبر ۱۹۶۶، بر اثر فشار مردم و نیز امریکائیان که در واقع تأمین کننده نیازمندیهای جنگی ویتنام جنوبی بودند، کائو کی ناچار شد انتخابات عمومی را برای تشکیل مجلس ملی انجام دهد و ظاهراً دموکراسی را برقرار کند. قانون اساسی جدید در آوریل ۱۹۶۷ به تصویب مجلس رسید. در انتخاب رئیس جمهور، با آنکه نگوین وان تیو[3] (nguyen vān tio؛ ۱۹۲۳–) بیش از ۳۵٪ آراء را نداشت، در نتیجه‌ی پراکندگی رأیها به ریاست جمهوری رسید؛ و در ۱۹۷۱، وان تیو بار دیگر رئیس جمهور شد. در ریاست جمهوری ⇐ ل. جانسن (۱۹۶۳–۶۸) کومک نظامی کشمة به ویتنام از حیث سرباز (تا بیش از ۵۰۰٬۰۰۰) و تجهیزات افزایش یافت و هواپیماهای کشمة ویتنام شمالی را بمباران میکردند؛ در دوره‌ی ریاست جمهوری نیکسن، مذاکراتی میان نمایندگان دو ویتنام برای ترک مخاصمه‌ی میان دو ویتنام در پاریس آغاز شد. در اواسط ۱۹۷۱ دخالت مستقیم امریکا در جنگ ویتنام به پایان رسید و قراردادی به امضا رسید، و از آن پس حوادثی که در ویتنام جنوبی صورت میگرفت نبردهای پراکنده‌ی میان دولت و کمونیستهای ویتکونگ بود. آتش‌بس که به موجب قرارداد پاریس (ژوئن ۱۹۷۳) برقرار شد، صلح را همراه نداشت؛ حملات ویتنام شمالی و ویتکونگ ادامه داشت. در ۱۹۷۴، ویتنام جنوبی با چین کمونیست، که جزیره‌ای در دریای چین جنوبی را متصرف شده بود، وارد جنگ شد. وان تیو تدریجاً حکومت و قدرت خود را به صورت دیکتاتوری در آورد؛ حکومت محلی را منحل کرد؛ مطبوعات را محدود ساخت؛ هزاران ویتکونگ مظنون را دستگیر کرد؛ و عده‌ی زیادی را اعدام کرد. تظاهرات عمومی (اکتبر ۱۹۷۴) در سایگون موجب شد که وان تیو دولت خود را، برای تسکین مخالفان، تجدید کند. در آغاز ۱۹۷۴ قانون اساسی اصلاح شد، و به وی اجازه داد که برای بار سوم در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند، و در ضمن دوره‌ی ریاست جمهوری را از ۴ سال به ۵ سال افزایش داد. در آوریل ۱۹۷۵ سایگون به دست ویتکونگها سقوط کرد؛ در ۲۱ آوریل ۱۹۷۵ وان تیو استعفا کرد تا مذاکرات صلح را امکانپذیر سازد و خودش به تایوان گریخت. در ۳۰ آوریل ۱۹۷۵ دولت به دست ویتنام شمالی و ویتکونگها افتاد.

وحدت دو ویتنام. دولت فاتح ویتنام شمالی فوراً اقدام به وحدت بخشیدن به دو ویتنام کرد. در ۲۵ آوریل ۱۹۷۶ نمایندگان مجمع ملی (۴۹۲ نماینده) انتخاب شدند، و در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۶ اولین اجلاس مجمع، که ۲۴۹ کرسی آن را نمایندگان ویتنام شمالی تشکیل میدادند، تشکیل یافت، و وحدت دو ویتنام، به صورت **جمهوری سوسیالیستی ویتنام** (۳۳۲٬۵۶۰ کمه؛ جمع در ۱۹۷۷ تخمیناً ۴۷٬۳۰۰٬۰۰۰) اعلام، و ⇐ **تون دوک تانگ** رئیس جمهور آن شد.

جمهوری سوسیالیستی ویتنام در ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۷ به عضویت سازمان ملل متحد در آمد، و در ضمن به عضویت صندوق بین‌المللی پول و نیز بانک جهانی پذیرفته شد.

در نوامبر ۱۹۷۷ روابط ویتنام با چین رو به تیرگی گذاشت. در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ کامبوج روابط سیاسی خود را با ویتنام قطع کرد. ویتنام برای مقابله با این امر، کنترول خود را بر جنوب شدت داد، و در مارس ۱۹۷۸ بازرگانی خصوصی را، که اکثراً در دست چینیها بود، ملی اعلام کرد. چین کمونیست کارشناسان فنی خود را از ویتنام فرا خواند (مه‌ی ۱۹۷۸) و کومک اقتصادی خود به ویتنام را قطع کرد. در ۳ نوامبر ۱۹۷۸ یک پیمان دوستی و همکاری میان ویتنام و تجشم منعقد شد. در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۸ ویتنام به سپاهیان پول پوت که در مرز مستقر بودند حمله کرد، و در طی چند روز آنها را متلاشی ساخت. در ۷ ژانویه‌ی ۱۹۷۹ پنومپن سقوط کرد، و یک شورای انقلابی خمر در آنجا استقرار یافت، در ۱۸ فوریه ویتنام با این شوری پیمان دوستی و همکاری منعقد کرد. مقارن همین زمان (۱۷ فوریه‌ی ۱۹۷۹) چین در سراسر مرز مشترک خود با ویتنام دست به حمله‌ای شدید علیه ویتنام زد. هدف واقعی پکن از این حمله آن بود که دولت هانوی را وادار به عقبنشینی از کامبوج و "تغییر مشی عمومی" آن کند. ولی ارتش چین نتوانست در خطوط دفاعی ویتنام نفوذ کند، و اگر هم موفق شد که خسارات قابل ملاحظه‌ای به اقتصاد ایالات مرزی ویتنام وارد کند، در ۶ مارس ۱۹۷۹ پکن ناچار شد که عملیات را متوقف ساخته، نیروهای خود را فرا خواند، و دست به مذاکراتی بزند. این بحران بر روابط ویتنام-چین لطمه وارد ساخت.

ویتنام، جمهوری سوسیالیستی: ← ویتنام یا ویت‌نام، آخر مقاله.

ویتنام جنوبی: ← ویتنام.

ویتنام شمالی: ← ویتنام.

ویتنبرگ[4] (vitenberg)، شهر (در ۱۹۷۵ جمع ۴۷٬۱۵۱)، در کشور سابق ساکس-آنهالت، آلمان شرقی، بر رود الب، مرکز تولید و مرکز راه آهن. از ۱۲۷۳ تا ۱۴۲۲ پایتخت دوکهای آشکانی ساکس-ویتنبرگ (← ساکس) بود؛ در ۱۴۲۳ به مارگرافهای مایسن (که پس از ۱۴۲۵ برگزینندگان ساکس شدند) رسید. دانشگاه ویتنبرگ (تأسیس ۱۵۰۲) مهد اصلاحات مذهبی لوتر بود. در ۱۵۱۷ لوتر ۹۵ رساله‌ی مذهبی خود را به در کلیسای قلعه نصب کرد؛ در ۱۵۲۰ فرمان پاپ اعظم را که علیه خود وی صادر شده بود در میدان شهر سوزاند؛ در ۱۵۳۴ اولین کتاب مقدس کامل لوتر در اینجا به چاپ رسید. ویتنبرگ در ۱۵۴۷ به تصرف امپراطور شارل V افتاد و، با سقوط آن، لقب برگزینندگی و دوکنشین ساکس از شاخه آلبرت به شاخه‌ی ارنست سلسله‌ی وتین رسید. چون پس از آن پایتخت ساکس به درسدن انتقال یافت، ویتنبرگ رو به انحطاط گذاشت. در ۱۸۱۵ ویتنبرگ به پروس انتقال یافت و جزئی از ساکس شد. دانشگاهش در ۱۸۱۷ ضمیمه‌ی دانشگاه هاله شد. ابنیه‌ی معروفش عبارتند از شلوسکیرشه (یا قصر کلیسا، قرن ۱۵م) مشتمل بر گور لوتر، و خانه‌ی لوتر (اکنون موزه).

ویتنی[5]، **کوه** (witni)، کوهی به ارتفاع ۴٬۴۱۸ متر، ش کالیفرنیا. مرتفعترین قله‌ی رشته‌کوه سیرا نوادا و دومین قله مرتفع کشمة. به وسیله‌ی بزرگراهی به دره‌ی مرگ مرتبط است.

ویتنی[5]، **ایلای** (ilāy witni)، ۱۷۶۵–۱۸۲۵، مخترع امریکائی **ماشین پنبه‌پاک‌کنی**. هنگامی که به عنوان معلم سرخانه در ملکی که پنبه‌کاری فراوان داشت خدمت میکرد، طرحی برای ماشین جدا کردن پنبه از غوزه ریخت (۱۷۹۳) و ده‌روزه آن را ساخت. سپس با مباشر آن ملک

(۱)Nguyen Khanh (۲)Nguyen Cao Ky (۳)Nguyen Van Thieu (۴)Wittenberg (۵)Whitney

(که بعد با مالک ازدواج کرد) شریک شد، و در نیو هیون کارخانه‌ای برای ساختن ماشین پنبه‌پاک‌کنی تأسیس کردند؛ چون نیاز به این ماشین فراوان بود، و ویتنی نمیتوانست همه‌ی تقاضاها را قبول کند، دیگران از ماشین او تقلید کردند و آن را ساختند. اختراع او به دیگران فواید بسیار رسانید ولی چندان چیزی نصیب خود او نساخت. در ۱۷۹۸ کارخانه‌ای برای سلاحهای آتشین در نزدیکی نیو هیون تأسیس کرد؛ تفنگ‌هائی که کارگران او به شیوه‌ای میساختند که به بفراوری امروزی شباهت داشت، اولین تفنگهائی بود که یدکیهای استانده‌ی قابل تعویض داشت.

ویتنی[1]، ویلیام دوایت (wilyām duāyt witni)، ۱۸۲۷–۹۴، دانشمند لغوی و سانسکریت‌شناس امریکائی. پس از تحصیل در آلمان، استاد زبان سانسکریت (بعد از ۱۸۵۴) و فقه اللغه‌ی تطبیقی (بعد از ۱۸۷۰) دانشگاه ییل شد. از زبانشناسان و خاورشناسان برجسته‌ی امریکا بود، و کتابهای صرف و نحو سانسکریت (۱۸۷۹) و زبان و تحقیق در زبان (۱۸۶۷) از تألیفات او است، و فرهنگ قرن، که یک کتاب لغت انگلیسی است، به سرپرستی او با موفقیت انتشار یافت.

ویتواترزرند[2] (witwātərzrand) یا (به اختصار) **رند[3]** (rand)، ناحیه‌ی پشته‌ای سنگی طلادار، به طول 100 کم و به عرض ۴۰ کم، ج ترانسوال، ل‌ش اتحادیه‌ی (اکنون جمهوری) افریقای جنوبی. سرشارترین پهنه‌ی طلاخیز زمین است؛ ح ۳۳٪ طلای جهان از آنجا میآید. مرکز عمده‌ی آن ژوهانسبورگ و شهرهای عمده‌اش ⇐ بنونای، ⇐ باکسبرگ، ⇐ جرمیستن، و ⇐ سپرینگز است. معادن سطحی آن در ۱۸۸۴ کشف شد. رگه‌ی اصلی آن را در عمق ۱۷۷ متری در ۱۸۸۹ یافتند. نقره و ایریدیوم فراورده‌های فرعی تصفیه‌ی طلای آن است. ناحیه‌ی رند که ناحیه‌ای بسیار صنعتی شده است، دارای کارخانه‌های فولادسازی، مواد شیمیائی، و ماشین‌آلات است.

ویتوریا[4] (vitoriā)، سابقاً **ویکتوریا** (viktoriā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ح ۱۲۳٬۸۰۹)، کرسی ایالت ⇐ اسپیریتو سانتو، برزیل، کنار قطلا. بندر مهم حمل کانه‌ی آهن است، و به وسیله‌ی راه آهن به نهشتهای معدنی ایالت مینس ژرایس مرتبط است. در ویتوریا پنبه، قند، و قهوه نیز تولید میشود. شهر در اواسط قرن ۱۶م تأسیس شد.

ویتوریا[4] (vitoriā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۳۶٬۸۷۳)، کرسی ایالت آلاوا، ل اسپانیا، در ایالات باسک. مرکز تولید ماشین‌آلات، قند، و کاغذ است. کلیسای جامع سبک گوتیک دارد. در ۱۸۱۳ ولینگتون، سردار انگلیسی، در این شهر پیروزی بزرگی بر قوای فرانسه به فرماندهی ژوزف بوناپارت و ژوردان به دست آورد.

ویتورینو دا فلتره[5] (vittorino dā feltre)، ۱۳۷۸–۱۴۴۶، معلم و اومانیست ایتالیائی. نام واقعیش ویتورینو رامبولدینی[6] (rāmboldini)، و به نام زادگاه خود، فلتره، به ویتورینو دا فلتره معروف شده بود. در مدرسه‌ای که در مانتوا دایر کرده بود اطفال اشراف و فقرا را به یک چشم مینگریست، و رفتارش با آنان یکسان بود. روش او تازگی داشت؛ وی نه‌تنها موضوعهای اومانیستی را تعلیم میداد، بلکه برای تعلیمات دینی و تربیت بدنی نیز اهمیت خاص قائل بود؛ بسیاری از روشهایش نوین بود، خصوصاً در ارتباط نزدیک معلم و شاگرد و تطابق دادن تعلیم با استعداد و نیازمندیهای اطفال. بسیاری از چهره‌های برجسته‌ی قرن ۱۵م ایتالیا از شاگردان او بوده‌اند.

ویتوریو امانوئله: ← ویکتور امانوئل III–I

ویتوریو ونتو[7] (vittorio veneto)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳۵٬۸۸۱، ونسی، ل‌ش ایتالیا، بر دامنه‌های آلپ. صحنه‌ی پیروزی قطعی ایتالیا بر اتریش بود، که منجر به تسلیم اتریش‌هنگری (اکتبر–نوامبر، ۱۹۱۸) شد. یک مرکز صنعتی و بازرگانی است.

ویتوفت[8] (vitoft)، لیتوانی، **ویتاوتاس** (vitātās)، ۱۳۵۰–۱۴۳۰. مهیندوک لیتوانی. پسر عمویش، لادیسلاوس II لهستان، ناچار شد که او را در ۱۳۹۲ به عنوان مهیندوک بشناسد، ولی ویتوفت به عنوان فرمانروای زیردست لادیسلاوس باقی ماند. لیتوانی در زمان ویتوفت به اوج گسترش خود رسید (از دریای بالتیک تا دریای سیاه) و ادب و فرهنگ آن نیز به اوج ترقی خود نائل آمد. وی در صدد آن بود که تاتارهای اردوی زرین را به تسلیم وا دارد، ولی از آنها شکست خورد (۱۳۹۹). در شکست دادن ← شهسواران توتونی در تانبرگ کومک کرد (۱۴۱۰).

ویته[9]، کنت سرگی یولیویچ (kont sergey yulievic vite)؛ ۱۸۴۹–۱۹۱۵، سیاستمدار روس. مدیر راه آهن بود، و به وزارت ارتباطات (۱۸۹۲) و وزارت دارائی (۱۸۹۲–۱۹۰۳) رسید. استانده‌ی طلا را ملاک قرار داد و در مالیه اصلاحات کرد، با جلب سرمایه‌های خارجی سبب پیشرفت صنایع روسیه شد، و با کشیدن راه آهن ماوراء سیبریه به آبادی این سرزمین کومک کرد. این کارها فاصله‌ی توسعه‌ی صنعتی روسیه و اروپا را کمتر کرد و بر عده‌ی پرولتاریای صنعتی روسیه، که در چند شهر بزرگ متمرکز شده بود، افزود. در ۱۹۰۳، شاید به علت مخالفتش با تزار در سیاست تهاجمی وی در خاور دور، از خدمت منفصل شد، ولی در ۱۹۰۵ بار دیگر بر سر کار آمد و پیمان صلح با ژاپن را او بست. در نمایندگی در ← پیمان پورتسمث، به صورتی دور از انتظار، این پیمان را مساعد به حال روسیه تمام کرد و به عنوان پاداش لقب کنت یافت. در بازگشت به روسیه اعلامیه‌ی نیکولای را که در آن وعده‌ی حکومت آزاد منشانه‌تر و تأسیس دوما داده شده بود، او تنظیم کرد، در ۱۹۰۵ به نخست‌وزیری انتخاب شد و نتوانست همکاری لیبرالها را در مقابل سوسیال دموکراتها و مرتجعان برای خود جلب کند. از فرانسه وام گرفت و شورشی کارگری را در مسکو فرو نشاند. در ۱۹۰۶ استعفای او مورد قبول نیکولای قرار گرفت که پس از آن نظام محافظه‌کارانه‌تری برقرار شد.

ویتیر[10]، جان گرینلیف (jān grinlif witiər)، ۱۸۰۷–۹۲، شاعر و اصلاح‌طلب امریکائی عضو انجمن دوستان. تحصیل چندانی نکرد، ولی کتاب زیاد میخواند. در ۱۴ سالگی با خواندن و الهام گرفتن از مقدمه‌ای از کتاب ر. برنز به شعر گفتن پرداخت. نخستین شعر او را و. ل. گریسن، رهبر الغاگران، به چاپ رسانید، و سراسر عمر از دوستان او بود. در ۱۸۲۸–۳۲ برای روزنامه‌های مختلف داستانویسی و خلاصه نویسی میکرد و شعر میسرود. با نشر دو کتابش، افسانه‌های نیو انگلند (۱۸۳۱) و مجموعه‌ی اشعار سبوی چرکین (۱۸۳۲)، یکی از پیشگامان ادبیات محلی شد. در کتابچه‌ی عدالت و مصلحت (۱۸۳۳) خود را از الغاگران معرفی کرد و در انجمن ملی ضد برده‌داری که مردم به آن علاقه‌ای نداشتند شرکت جست. در ۱۸۳۴–۳۵ در مجلس قانونگذاری ماساچوست عضویت داشت، و یکی از مؤسسان حزب جمهوریخواه بود. تا ۱۸۴۰ که سلامت مزاجش مختل شد، در صحنه‌ی سیاست وارد بود و از طرفداران استوار الغای بردگی بود. از آن پس بیشتر شعر میساخت و مقاله مینوشت، و در واقع سخنگوی الغاگران بود و و مجله‌ی هفتگی آنان را در واشینگتن اداره میکرد؛ هر ۲ سال یک بار دیوان شعری از او منتشر میشد. پس از جنگهای داخلی از سیاست کناره گرفت و منحصراً به شعر پرداخت. مشهورترین کتاب شعر او برفگیر (۱۸۶۶) است که تصویری از زندگی کودکی او را مجسم میکند. نزدیک 100 سرود کلیسائی دارد که معروفترین آنها، خداوندگار مهربان و پدر نوع بشر، چندان رواج پیدا کرد که جز لانگفلو هیچ شاعری از این حیث بر او برتری نداشت.

ویتی لوو، جزیره، در فکه: ← فیجی.

ویتیم[11] (vitim)، رودی به طول ۱٬۸۳۰ کم، جخشه بوریات، چ‌ش جمشسر آسیائی، شاخه‌ای از رود لنا. در فلات طلاخیز ویتیم سرچشمه می‌گیرد. از مصب آن تا بودایبو[12] (bodāybo)، بندر عمده‌اش، مدت ۵ ماه از سال قابل کشتیرانی است.

ویتینگتن[13]، ریچارد (ricārd witingtən)، ۱۳۵۸–۱۴۲۳، بازرگان انگلیسی، شهردار لندن. زندگی خود را با حرفه‌ی بزازی آغاز کرد و سپس وارد سیاست شد و به عضویت انجمن شهر و بالاخره (۱۳۹۷) به شهرداری لندن رسید، که سه بار انتخابش تجدید شد. با ترقی مقام، ثروتش فزونی مییافت و به هنری IV و هنری V مبالغ کلی قرض داد، که او را مأمور مالی برای تکمیل کلیسای وستمینستر قرار دادند. ثروت فراوان خود را برای مصارف خیریه به میراث گذاشت. افسانه‌ی انگلیسی "دیک ویتینگتن و گربه‌اش" بسیار دور از زندگی واقعی ریچارد ویتینگتن است که پدرش شهسواری

(۱)Whitney (۲)Witwatersrand (۳)Rand (the) (۴)Vitoria (۵)Vittorino da Feltre (۶)Ramboldini (۷)Vittorio Veneto (۸)Witowt (۹)Witte (۱۰)Whittier (۱۱)Vitim (۱۲) Bodaybo (۱۳)Whittington

از گلاسترشر بود. در آن داستان چنین آمده است که ویتینگتن بچه‌ی یتیمی بود که در خانه‌ی تاجر ثروتمندی شاگرد آشپز بود. گربه‌ای را که تنها دارائیش بود با خود به کشتی اربابش برد و در نتیجه‌ی بدرفتاری آشپز از آنجا گریخت؛ در حین فرار صدای زنگ کلیسا به صورت هاتفی به او گفت: "باز گرد، شهردار لندن بزرگ"؛ چون باز گشت معلوم شد یکی از فرمانروایان اسپانیا که املاکش را موشها ویران کرده بودند آن گربه را به مبلغ گزافی خریده است؛ ویتینگتن داماد ارباب خود شد و ترقی کرد و سرانجام به شهرداری لندن رسید. ریشه‌ی این داستان در منابع فارسی و دانمارکی و ایتالیائی قدیمتر موجود است.

ویتکائینو[1]، **سباستیان** (sebāstiān viṭkāino) ح ۱۵۵۰ — ح ۱۶۲۸، بازرگان و پوینده‌ی اسپانیائی. پس از آنکه کوشش وی برای تأسیس مستعمره‌ای در کالیفرنیای سفلی بیحاصل ماند (۱۵۹۶)، به پویش سواحل کالیفرنیا پرداخت، و خلیج مونتری[2] (monteri) را کشف و نامگذاری کرد. در ۱۶۱۱ او را به دنبال ماجرای بیحاصل جستجوی جزایر افسانه‌ای طلا (ریکا دو اورو) و نقره (ریکا دو پلاتا) و برقرار کردن ارتباط با ژاپن گسیل داشتند.

ویتکایا[3] (viṭkāyā) یا **بیسکایا**، عربی **بسقایه** (besqāya) ایالت اسپانیا (۲٬۲۲۲ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمه ۱٬۸۷۶٬۷۸۷)، ل اسپانیا، ج خلیج بیسکی؛ مرکز آن بیلبائو. چگالی جمعیت در آن بیش از دیگر ایالات اسپانیا است (۳۱۰ نفر در کمه). سابقاً ایالتی از ایالات باسک بود. اکنون قسمت غربی پستبومهای باسک را شامل است. ویتکایا دارای بندرگاههای زیبائی است. فعالیت دریائی آن، که از قرون وسطی آغاز شده، در اطراف بیلبائو متمرکز است. ویتکایا تفرجگاههای متعدد در کرانه‌های خود دارد.

ویتکایا که در قدیم خاوندنشین بود، در ۱۳۷۱ ضمیمه‌ی کاستیل شد. یکی از مراکز عمده‌ی نهضت خودمختاری ایالات باسک باقی مانده است.

ویجاگاپاتام[4] (vijāgāpātām)، شهر (جمع ۳۶۲٬۲۷۰)، ایالت ⇐ اندهرا پرادش، ج‌ش هند، بندری بر خلیج بنگال. در قرن ۱۷ بریتانیائیها آن را تأسیس کردند. به خاطر کارهای دستی، خصوصاً اشیاء زینتی از عاج و استخوان و نقره، معروف بوده است. منگنز صادر میکند؛ یکی از پایگاههای دریائی مهم هند، و ۴مین بندر مهم هند است. ضبط دیگر آن ویشاگاپاتام است.

ویجایاوادا[5]، هند: ← بزوادا.

ویجینگر[6] (vijayanagar) یا **بیجنگر** (bijanagar) [سانسکریت، = شهر پیروزی]، شهر ویران‌شده، ج‌ش هند. در قرون ۱۴م—۱۶م پایتخت مملکت ویجینگر بود که همه‌ی آن قسمت از هندوستان را که در ج رود کیستنا (← کوروماندل) قرار داشت فرا میگرفت؛ این رود به منزله‌ی حایلی میان مملکت هندوئی و مملکت اسلامی ل هند بود. در اوج ترقی (ح ۱۵۱۰—ح ۱۵۳۰) این کشور زمان پادشاهی کریشنادوا دایا (krišnadeva rāyā)، با ممالک آسیائی و اروپائی روابط بازرگانی داشت. این شهر، که در زمان آبادی طول محیط آن به ح 100 کم میرسید، مرکز تجارتی مهمی بود و به هنرمندان و نویسندگان و معابد خود شهرت داشت و مرکز فرهنگ برهمنی و هنر دراویدی به شمار میرفت. در نبرد میان این کشور و سلاطین متحدشده‌ی مسلمان دکن، این شهر ویران شد و مدتی پس از آن مملکت ویجینگر نیز از میان رفت.

ویچرلی[7]، **ویلیام** (wilyām wicərli)، ۱۶۴۰؟—۱۷۱۶، نمایشنامه‌نویس انگلیسی که تحصیلات خود را در فرانسه و در آکسفرد به پایان رسانید. نخستین کمدی وی، عشق در جنگل (اجرا، ۱۶۷۱)، موفقیت عظیم به دست آورد. پس از نمایشنامه‌ی بعدی، آقای استاد رقص (اجرا، ۱۶۷۲)، دو شاهکار به وجود آورد، زن روستائی (اجرا، ۱۶۷۴؟) و سوداگر سادمدل (اجرا، ۱۶۷۶). با آنکه او را فاسدترین و هرزه‌ترین نمایشنامه‌نویس دوره‌ی بازگشت خاندان استوارت شمرده اند، لطایف و طنزها و هجوهای عالی وی مقام برجسته‌ای در تاریخ درام انگلیسی به او بخشیده است. عاقبت مورد بیمهری دربار قرار گرفت، و پس از مرگ همسرش، به علت وامداری، چند سال زندانی شد. جیمز II، پس از جلوس به تخت سلطنت، او را از زندان آزاد و مستمری در حق او برقرار کرد. انتشار منتخبات اشعارش در ۱۷۰۴ سبب دوستی وی با الگزاندر پوپ جوان شد که بسیاری از اشعار دوست شاعر پیرتر خود را مورد تجدید نظر قرار داد.

ویچنتسا[8] (vicentsā)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۱۱۵٬۷۴۷)، ایالت ویچنستا در ونسی، ل‌ش ایتالیا. مرکز بازرگانی و کشاورزی است، و دارای چند کارخانه است. زادگاه آندرئا پالادیو است که با سبک معماری کلاسیک خود این شهر را مه‌روف ساخت. کلیسای جامع به سبک گوتیک آن (قرن ۱۳م) در جنگ II کاملاً ویران شد.

ویچیتا[9] (wicitā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۲۷۶٬۵۵۴)، ج ایالت کانزاس، کشمت، بر رود آرکانساس. در ۱۸۶۸ بنا شد. بزرگترین شهر ایالت و دارای صنایع آمودن گوشت و تصفیه‌ی نفت و هواپیماسازی است. مقر دانشگاه ویچیتا است. یک پایگاه نیروی هوائی نزدیک آن است.

ویچیتا فالز[10] (wicitā fālz)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۹۶٬۲۶۵)، ل ایالت تکزاس، کشمت، بر رود ویچیتا. از مراکز نفت و دارای صنایع پالایش نفت و ماشینسازی است. مقر دانشگاه میدوِسْترن و یک بیمارستان روانی ایالتی است.

ویخنه (viaxna؛ پارسی باستان)، نام ماهی در عهد هخامنشی، مطابق ماه بابلی ادارو و فوریه و مارس فرنگی.

وید[11]، **ترلو** (tĕrlō wid)، ۱۷۹۷—۱۸۸۲، روزنامه‌نگار و رهبر سیاسی امریکائی. فن چاپ را آموخت و مدت کوتاهی در جنگ داخلی شرکت کرد (۱۸۱۲) و در روزنامه‌های مختلف ایالت نیو یورک کار میکرد. در حزب ویگ قدرت یافت، و در ۱۸۴۰ در انتخابات و. هریسن به ریاست جمهوری سهم مؤثر داشت. پس از متلاشی شدن حزب ویگ، وید به حزب تازه‌ی جمهوریخواه پیوست (۱۸۵۵) و سخت به همکاری با و. ه. سیوارد (نامش به صورت سوئرد در جلد اول آمده است که باید بدین صورت اصلاح شود) مشغول شد و او را به فرمانداری نیو یورک و سناتوری رسانید. او و سیوارد، پس از نومید شدن از تسلط بر لینکلن، از هواخواهان پا بر جای او شدند. در جنگ داخلی به مأموریت خاصی به فرانسه و انگلستان رفت، که خوب از عهده برآمد. با طرفداری از سیاست نوسازی اندرو جانسن، قدرت او در حزب جمهوریخواه از میان رفت و پس از آن دیگر نتوانست نفوذ سیاسی به دست آورد. یکی از زبردستترین سیاستمداران زمان خود بود، ولی در هدفها و روشهای سیاسی خود به هیچ وجه پابند وجدان نبود. در کتاب نامه‌هائی از اروپا و هند غربی (۱۸۶۶) گزارش سفرهایش آمده است.

ویدال[12]، **پر** (per vidāl)، نمة ۱۱۸۰—۱۲۰۶، غزلسرای پروونسال، اهل تولوز. ریچارد I از انگلستان از جمله‌ی حامیان او بود. غزلهای او که نمونه‌های عالی شعر عشقی تروبادور است، به سبب احساسات شدید شخصی، و سبک ساده‌ای که دارد، قابل توجه است.

ویدزمه، ناحیه، ← لتونی؛ لیوونیا.

ویدسیث[13] (widsit)، منظومه‌ی آنگلوساکسونی قرن ۷م که در یک نسخه‌ی خطی تألیف و به نام کتاب اِکْسِتر گردآوری شده (ح ۹۷۵) و اکنون در کلیسای جامع اکستر است. گزارشی است از دوره‌گردیهای ختیاگری ژرمنی و داستانهائی که وی نقل کرده است. زندگی مینسترلهای دوره‌ی قهرمانی ژرمنی بخوبی در این منظومه توصیف شده است.

ویدوکیند[14] (widukind) یا **ویتکیند**[15] (wittekind)، فت ۸۰۷؟، رهبر ساکسونها بر ضد شارلمانی. ساکسونها از پذیرفتن غسل تعمید خودداری میکردند و بر سر این موضوع جنگی میان آنها و فرانکها روی داد؛ ولی هنگامی که ویدوکیند غسل تعمید یافت (۷۸۵)، ساکسونها نیز تسلیم شدند.

ویدین[16] (vidin)، نام باستانی آن بونونیا[17] (bononiā)، شهر (در ۱۹۶۸ جمع تخمیناً ۴۲٬۴۹۵)، منتها الیه لغ بلغارستان، و بندری بر رود دانوب، مرکز ایالت ویدین. کالاهای فلزی، سرامیک، ملیله‌دوزیهای زرین و سیمین تولید میکند. ویدین در قرن اول بم به عنوان دژ رومی بونونیا تأسیس شد، و در قرن ۱۴م کرسی مملکت مستقل بلغارستان غربی بود. در ۱۳۹۶ ترکهای عثمانی آن را متصرف شدند. چندین مسجد، کلیسا، و کنیسه، یک بازار، و ویرانه‌های یک دژ قرون وسطائی دارد.

---

(۱)Vizcaíno (۲) Monterey (۳)Vizcaya; Biscaya (۴)Vizagapatam (۵) Vijayawada (۶)Vijayanagar (۷)Wycherley (۸)Vicenza (۹)Wichita (۱۰)Wichita Falls (۱۱)Weed (۱۲)Vidal (۱۳)Widsith (۱۴)Widukind (۱۵)Wittekind (۱۶)Vidin (۱۷)Bononia

ویدر[1]، **جورج** (jorj widər)، ۱۵۸۸–۱۶۶۷، شاعر انگلیسی. هنگامی که به خاطر نوشتن کتاب گزافکاریهای عریان و تازیانه‌خورده (۱۶۱۳)، که در آن به شهوتپرستی و خست و غرور و غیره حمله کرده بود، در زندان به سر میبرد، پنج منظومه‌ی روستائی به نام شکار جوبان (۱۶۱۵) تصنیف کرد. از آثار بعدی او فیدلیا (۱۶۱۷) و فضیلت زیبا (۱۶۲۲) است. در ح ۱۶۲۵ به نهضت پیرایشگری پیوست و نوشته‌های او رنگ دینی پیدا کرد. در جنگ داخلی انگلستان به عنوان سرباز و سیاستمدار شرکت داشت.

ویر (viar)، ده (جم ۱٬۳۹۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سلطانیه، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان زنجان، ۵۳کیلومتری جش زنجان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و بنشن است. از صنایع دستی گلیمبافی و جاجیمبافی دارد.

ویر[2]، **ادوارد د** (edwārd də vir)، ملقب به (هفدهمین) **ارل آو آکسفرد** (ërl āv āks-fərd)، ۱۵۵۰–۱۶۰۴، شاعر انگلیسی که برخی او را نویسنده‌ی نمایشنامه‌های شکسپیر می‌دانند.

ویرانی (virā'i)، ده (جم ۱٬۴۱۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان جلگه‌افشار، بخش اسدآباد، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۱۵کیلومتری جش اسدآباد. کوهستانی و سردسیر است. رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

ویرتانن[3]، **آرتتوری ایلماری** (ärtturi ilmäri virtänen)، ۱۸۹۵–۱۹۷۳، دانشمند فنلاندی در زیستشیمی، متهلسینکی. برای تحقیقاتی که در باره‌ی طرز استفاده‌ی نباتات از ئیدروژن انجام داد، برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۴۵ نوبل در شیمی شد. در ۱۹۳۱ مدیر مؤسسه‌ی زیستشیمی در هلسینکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویرجینیا[4] (virjiniā)، انگلا **ورجینیا** (vër-jiniā)، دهمین ایالت (۱۰۵٬۷۰۹ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۴٬۶۴۸٬۴۹۴)، ش کشمت؛ اولین مهاجرنشین از مهاجرنشینهای سیزده‌گانه. کرسی آن ریچمند و از شهرهای دیگرش نورفک، رونئوک و پورتسمث است. همپتن رود ز بندر مهم واردات و مرکز کشتیرانی و کشتیسازی است. ایالت مشتمل بر قسمتی از دشت ساحلی قطلا و قسمتی از کوههای آپالاش میباشد. رودهای مهمش پوتومک، و جیمز است. زراعت (توتون و پنبه و غیره) و استخراج زغال در آن رونق دارد. صنایع آن، غیر از کشتیسازی، تهیه‌ی سیگار برگ، منسوجات پنبه‌ای، ابریشم مصنوعی، و کاغذ است. نخستین ماندگاه دائم انگلیسیها در امریکا جیمزتاون (← جیمزتاون، دهکده) بود که در ۱۶۰۷ تأسیس شد. اولین مستعمره‌ی فرمانگزار در تاریخ انگلستان شد (۱۶۴۲). قبل از انقلاب امریکا از مخالفین فعال بریتانیا بود، و در انقلاب نقش عمده‌ای داشت. در ۱۸۶۱ به ائتلافیه‌ی ایالات امریکا پیوست، و عرصه‌ی اصلی پیکارهای جنگ داخلی شد. ولایات غ کوههای آپالاش، که با انفصال از جامعه‌ی ایالات متحده مخالف بود، در ۱۸۶۳ به نام ویرجینیای غربی به اتحادیه پیوست. ویرجینیا در ۱۸۷۰ دوباره به اتحادیه پیوست. هر دو جنگ جهانی باعث توسعه‌ی صنعتی آن شد.

ویرجینیا، کوههای[5] (virjiniā)، انگلا **ورجینیا** (vërjiniā)، غ نوادا، غ دریاچه‌ی پیرمید[6] (piramid)، واقع میان گردنه‌ی استر[7] (astər) و رود کارسن[8] (kārsən). رشته‌کوه ل پیرمید و رشته کوه ج ویرجینیا [یا کوه واشو[9] (vāšo)] جزء آن است. در ج آن کوه دیویدسن[10] (deyvidsən؛ ۲٬۳۹۵ متر)، جایگاه کامستاک لود، واقع است.

ویرجینیا سیتی[11] (virjiniā siti) دهکده (جم ح ۵۰۰) غ نوادا، جش رنو. در ۱۵۸۹ هنگامی به وجود آمد که کانهای فراوان طلا و نقره در نزدیکی آن، مخصوصاً در کامستاک لود، شناخته شد. در دهه‌ی ۱۸۷۰ مادرشهر کانی غرب بود و ح ۳۵٬۰۰۰ جمعیت داشت.

ویرجینیای غربی، ایالت، کشمت: ← وست ویرجینیا.

ویرخه[12]، **دانیل (اورابیتا)** (dāniel urrabietā vierxe)، ۱۸۵۱–۱۹۰۴، تصویرنگار اسپانیائی؛ مه مادرید. به پاریس رفت (قبل از ۱۸۷۰) و بزودی به خاطر ترسیم صحنه‌های کمون پاریس شهرتی کسب کرد. برای مجلات جهان مصور و زندگی نوین کار کرد، و آثار نویسندگانی چون ویکتور هوگو، امیل زولا، و پو را مصور ساخت. ولی بیشتر شهرتش به تصاویری است که برای دون کیشوت رسم کرده (لندن، ۴ جلد، ۱۹۰۶–۰۷). در ۳۰سالگی سمت راست بدنش فلج شد، و از آن پس موفق شد که با دست چپ خود کار کند و بیشتر کارهایش با همین دست انجام گرفته است. ویرخه تأثیر بارزی بر هنر تصویرسازی مدرن داشته است.

ویرژیل[13] (virjil). نام اصلی لاتینی او **پوبلیوس ورگیلیوس مارو** (publius vergilius māro)، ۷۰–۱۹ قم. شاعر رومی. پدرش که کشاورزی از طبقه‌ی خرده‌مالک بود، او را برای تحصیل به کرمونا برد. پس از آن ویرژیل تحصیلات خود را در میلان، نایل، و رم ادامه داد. تجربیات کودکی ویرژیل در مزرعه‌ی پدرش سهم اساسی در تربیت وی داشت. ظاهراً ویرژیل، پس از پایان تحصیلاتش در رم، مدت 10 سال با پدرش میزیسته و اوقات او به کشاورزی و مطالعه و سرودن شعر میگذشته است. در ۴۱ قم مزرعه‌ی خانواده‌ی ویرژیل برای جا دادن به سربازان مصادره شد. ویرژیل پس از آن به رم رفت و عضو انجمنی ادبی شد که از حمایت مایکناس و آوگوستوس برخوردار بود، و در همین جا بود که منظومه‌ی اشعار شبانی خود را در ۳۷ قم تصنیف کرد. در این اشعار زندگی روستائی را بر روش سلف یونانی خود، تئوکریتوس، مورد توصیف تخیّلی قرار داد. پس از آن به سرودن اشعار روستائی از نوع مخالف مبتنی بر واقعپردازی و دارای جنبه‌ی تعلیمی پرداخت. در گئورگیاس که در ۳۰ قم سروده، غرضش آن بوده است که، همانند هزیود یونانی، لطف و زیبائی زندگی واقعی روستائی و کار کردن در مزرعه را توصیف کند. تعبیرات شاعرانه‌ی کامل وی، در میان گروه شاعران سراینده‌ی اشعار شبانی و روستائی، مقام اول را به او اختصاص داده است. در بازمانده‌ی عمر خود، ویرژیل به تصنیف انئید (← انه) پرداخت که حماسه‌ای ملی در سرگذشت آینیاس است، و بدون تردید یکی از بزرگترین شاهکارهای ادبیات جهان است. بیماری مصیبت‌بار ویرژیل او را از تجدید نظر نهائی در انئید، که آن را ضروری میدانست، باز داشت، و اگر ملاحظه‌ی فرمان آوگوستوس در میان نبود، نسخه‌ی ناتمام را می‌سوزانید. ویرژیل برجسته‌ترین چهره در ادبیات لاتینی است. با وجود آنکه دین بتپرستی داشت، در سراسر قرون وسطی صاحب‌نفوذ بود، و دانته او را به عنوان استاد و راهنمای خود برگزیده بود. از دانته به بعد، بسیاری از شاعران خود را سخت مدیون ویرژیل خوانده‌اند. منظومه‌های کوچک منسوب به ویرژیل مورد تردید است.

ویرژینال، ساز: ← کلاوسن.

ویرژینیوم (virjiniom؛ از فنس)، نام سابق عنصر شیمیائی فرانسیوم.

ویرگینیا[14] (virginiā)، در اساطیر رومی، دختر کنتوریون ویرگینیوس (kenturion virginius). پدر، برای آنکه دخترش را از شر شهوت آپیوس کلاودیوس[15]، ملقب به کراسوس[16] (krāssus)، یکی از داوران دهگانه‌ی روم، محفوظ دارد، او را با خنجر کشت. همین امر سبب بر افتادن دستگاه داوران دهگانه شد. این داستان مکرر در ادبیات غربی آمده است.

ویرمونی (virmuni)، ده (جم ۱٬۴۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان آستارا، استان یکم (گیلان)؛ ۴کیلومتری غ آستارا. محصولاتش غلات، برنج، و صیفی است.

ویروس[17] (virus؛ از فنس)، عامل عفونتزای زیر میکروسکوپی. تا زمانهای اخیر، آنچه از ویروس میدانستند بسیار ناچیز بود. نتیجه‌ی تأثیر آنها در موجودات زنده، یعنی بیماریهای گوناگونی که بر انسان و جانوران و گیاهان عارض میشود، از هزاران سال پیش مشهود بوده است. در بعضی از موارد، بیماریهای حاصل از ویروس، همچون آبله، به وسیله‌ی مایه‌کوبی یا شکلهای دیگر مداوا و مدتها پیش از آنکه به تصور مفهوم کهسازواره‌ی به نام ویروس پی برده باشند، معالجه میشده است. در ۱۸۹۲، و بیشتر بر اثر کوششهای باکتریشناس روسی، ایوانوفسکی[18] (ivānofski)، معلوم شد که سازواره‌هائی چندان خرد (قطر آنها از ۲۰ تا ۴۰۰ آنگستروم تغییرمیکند) وجود دارد که از بهترین

(۱)Wither (۲)Vere (۳)Virtanen; Wirtanen (۴)Virginia (۵)Virginia Mountains (۶)Pyramid (۷)Astor (۸)Carson (۹)Washoe (۱۰)Davidson (۱۱)Virginia City (۱۲)Vierge (۱۳) Vergil; Virgil (۱۴)Virginia (۱۵)Claudius (۱۶)Crassus (۱۷)virus (۱۸)Ivonofski

صافیهای چینی عبور میکنند. از آن جهت که عبور از صافی وابسته به عوامل فیزیکی متعدد است، از این راه نمیتوان به تحقیق معلوم کرد که آیا یک کهسازواره (سازواره‌ی خرد) ویروس است یا نه. ویروس، بر خلاف دیگر سازواره‌های زنده، ساخت یاخته‌ای ندارد و ممکن است تبلور پیدا کند (احتمالاً تنها با ترکیبات شیمیائی)؛ به همین جهت، بعضی از دانشمندان بر آنند که باید ویروسها را در ضمن مواد غیر جاندار طبقه‌بندی کنند. با این همه، ویروسها میتوانند (هر چند فقط در بافتهای زنده) تولید مثل کنند، و این خاصیت را دارند که به خود تغییر شکل می‌دهند، و همان عواملی که سازواره‌های زنده را نابود میکنند، سبب نابودی آنها نیز میشوند. بنا بر این، منطقی چنان است که ویروسها را همچون ساده‌ترین شکل از سازواره‌های زنده در نظر بگیریم، و آنها را پل ارتباط میان دو جهان موجودات جاندار و بیجان تصور کنیم. ویروسها تنها در بافتهای زنده کار میکنند و آن‌ها را نمیتوانیم در محیط غیر زنده کشت کنیم. چنان به نظر میرسد که فقط از نوکلئوپروتئینها (ترکیبی از ⇐ اسید نوکلئیک و پروتئین) ساخته شده‌اند. هنگامی که ویروسی وارد یاخته‌ی زنده میشود، ظاهراً سوخت و ساز آن را چنان تحت اختیار خود میگیرد که یاخته‌ی میزبان دیگر هیچ گونه تصرفی در اجرای وظایف حیاتی و رشد خود ندارد. بعضی از سرطانهای جانوران را از ویروس دانسته‌اند. علاوه بر این، ویروس‌ها مسئول بروز عده‌ای از بیماریهای عفونی هستند. ویروسها در انسان سبب بروز سرخجه، اوریون، آبله، تب زرد، پولیومیلیت، انفلوانزا، سرماخوردگی معمولی، و بسیاری از بیماریهای دیگر میشوند. دو گروه از ویروسها، که در سال‌های اخیر کشف شده، عبارتند از گروه کوکساکی (نامگذاری‌شده به نام شهری در ایالت نیو یورک)، و گروه اچو (ECHO؛ حروف اول کلمات عبارت انگلیسی Enteric Cytopathogenic Human Orphan = یاخته‌ی بیمارکن روده‌ای بی‌پدر و مادر انسانی). سازواره‌های کوکساکی بیمارئی شبیه مننژیت را سبب میشوند که به پولیومیلیت شباهت دارد ولی با فلج همراه نیست. همچنین باعث بیماریهای عفونی تابستانی میشوند که از جمله‌ی آنها است زخم گلو، پیدا شدن تاول در دهان، و ناراحتی‌های معده و روده؛ درد واگیردار مناهیچه‌های میان دنده‌ها و سینه؛ و بیماری جدی درد ماهیچه‌ای قلب در نوزادان و کودکان خردسال. ویروسهای گروه اچو سبب بیماریهای عفونی روده‌ای متعدد همچون اسهال تابستانی در شیرخوارگان، شبه مننژیتهای همراه با فلج یا بدون فلج، و بیماریهای گوناگون مجاری تنفس می‌شوند؛ بعضی از انواع اچو میتوانند در آن واحد بیماریهای مجاری تنفسی و روده را با هم سبب شوند. بیماری هاری نمونه‌ای از بیماریهای ویروسی نزد جانوران است. گیاه توتون و گیاهان دیگر نیز در معرض حمله‌ی ویروسها قرار میگیرند. حتی یک باکتری میتواند عنوان میزبان ویروس را پیدا کند، و زمانی این فکر پیدا شده بود که به وسیله‌ی ویروسها با باکتری‌های بیماریزا مبارزه کنند، ولی، با توسعه‌ی آنتی‌بیوتیکها و پیدا شدن روشهای دیگر مبارزه با بیماریهای باکتریائی، ظاهراً از فکر استفاده از ویروس برای این منظور صرف نظر شده است. چنان به نظر میرسد که ابتلای به بیماری ویروسی سبب ایجاد مصونیتی میشود که از مصونیت حاصل از ابتلای به بیماریهای باکتریائی بیشتر است.

ویریاتوس[1] (viriātus)، ف ۱۳۹ ق‌م، سرکرده‌ی قبایل لوسیتانی (← لوسیتانیا)، یکی از بازماندگان قتل عام لوسیتانیائیها به وسیله‌ی س. ل. گالبا. شورشی را که بر ضد حکومت رومی بر خاسته بود با موفقیت رهبری کرده رومیان را شکست داد (۱۴۷ ق‌م). در طی ۲ سال بعد پهنه‌ی قابل توجهی را تحت کنترول خود در آورد. در ۱۴۵ ق‌م فابیوس ماکسیموس کنسول از طرف رم برای محدود کردن فعالیت او اعزام شد، ولی سال بعد ویریاتوس جانشین ماکسیموس را شکست داد و قدرت خود را باز یافت. چند بار دیگر نیز رومیان را شکست داد. بعداً با نیروهائی که سنای رم برای مقابله‌ی با او فرستاده بود از در صلح در آمد، و به همین جهت سنا وی را دوست رم اعلام کرد. عاقبت یکی از پیروانش رشوه گرفته او را به قتل رسانید، و پس از قتل او حکومتش پاشیده شد.

ویزئو[2] (vizeu)، شهر (در ۱۹۶۰ جه ۱۷٬۳۶۵)، مرکز ایالت بیرا آلتا (← بیرا)، ل پرتغال مرکزی، مرکز تجارت غلات و میوه و پارچه و مواد منفجره است. این شهر از بناهای رومیان است و فردیناند I کاستیل در ۱۰۵۸ آن را از تصرف مورها خارج کرد. کلیسای جامعی از قرن ۱۲م، بازمانده‌هائی از استحکامات قدیمی، و یک موزه دارد.

ویزدم[3]، **آرثر جان ترنس دیبن** (ārṭər jān terens dibən wizdəm)، ۱۹۰۴— ، فیلسوف انگلیسی. استاد فلسفه‌ی دانشگاه سنت اندروز، اسکاتلند، شد (۱۹۵۲). در ۱۹۶۸ استاد دانشگاه اورگون شد. ویزدم از لودویگ ویتگنشتاین سخت تأثر یافته بود. در آثار اولیه‌اش خصوصاً توجه به مسائل پیرامون اندیشه‌ی ساخت معانهای منطقی داشته بوده است، و به طور کلی مسائلی را مورد توجه قرار میداد که مربوط بود به فلسفه‌ی طبیعی تحقیق، و او این تحقیق را تحقیقی در ساختمان غائی واقعیتها میشمرد؛ "پیشرفت فلسفی شامل به دست آوردن دانش واقعیتهای جدید نیست بلکه تحقیق دانش جدید واقعیتها میباشد". از آثارش اینها است: مسائل ذهن و ماده (۱۹۳۴)، فلسفه و بیکانالیز (۱۹۵۳)، و پارادوکس و کشف (۱۹۶۵).

ویزمار: ← مکلنبورگ.

ویزون (vizon؛ از فنـ)؛ ← مینک.

ویزیگتها: ← ویزیگوتها.

ویزیگوتها[4] یا **ویزیگتها** (هر دو ـvizigot) یا **گوتهای غربی** (ـgot)، شعبه‌ای از گوتها که یکی از گروههای عمده‌ی ژرمنها میباشند. در اوایل قرن ۴م از اوستروگوتها جدا شده شروع به پیشروی در ایالات امپراطوری روم شرقی در ناحیه‌ی دانوب کردند. ⇐ اولفیلاس آنان را به آریانیسم تبلیغ کرد. در ۳۷۶، بر اثر فشار حمله‌ی هونها، ویزیگوتها به ریاست سرکرده خودشان فریتیگرن[5] (fritigern) به سرزمینهای امپراطوری روم متواری شدند، با مأموران رومی اختلافاتی پیدا کردند، و بدین جهت امپراطور والنس قوائی برای گوشمالی آنان فرستاد، ولی ویزیگوتها قوای امپراطوری را در آدریانوپل بکلی در هم شکستند (۳۷۸). رومیان چند ایالت به آنها واگذار کردند (۳۸۲)، ولی در ۳۹۵ آلاریک I خود را شاه ویزیگوتها اعلام و کشورگشائی را آغاز کرد؛ ویزیگوتها در سراسر ایتالیا پیشروی کردند (تاراج رم در ۴۱۰) و، در زمان آتاوولف، به ج گل و ل اسپانیا رفتند (۴۱۲). در اسپانیا متصرفات واندالها را به چنگ آورده از جانب ل تا ابوار پیش رفتند. قدرت ویزیگوتها در زمان سلطنت الوریک به اوج خود رسید، ولی در ۵۰۷ آلاریک II از فرانکها شکست خورد، و تقریباً تمام متصرفات خود را در ل پیرنه از دست داد. از آن پس تاریخ ویزیگوتها اصولاً با تاریخ اسپانیا یکی میشود. ویزیگوتها مذهب کاتولیک را پذیرفتند، و با جمعیت اسپانیائی و رومی اسپانیائی در آمیختند. پس از مرگ (۶۷۲) رکسوینت دولت ویزیگوتی اسپانیا دوچار هرج و مرج شد. و رودریگ، آخرین شاه ویزیگوتها، در ۷۱۱ مغلوب طارق ابن زیاد سردار عرب شد.

ویژنان (vijnān)، دهستان (جه ۵۹۰ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش گیلان غرب، شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم (⇐ باختران)؛ دارای ۳ آبادی. محصولش غلات است. تیره‌هائی از ایل کلهر در این دهستان زندگی میکنند. در فرهنگ جغرافیائی ایران (جلد ۵، تهران، ۱۳۳۱ هش)، ویژنان به عنوان بلوک ذکر شده است نه به عنوان دهستان؛ و به همین لحاظ هم جزء توابع بخش گیلان غرب منظور نشده است،

ویژه‌لوبرن[6]، **الیزابت** (elizābet vije-lēbran) ۱۷۵۵—۱۸۴۲، بانوی نقاش صورتساز فرانسوی؛ مت پاریس. تحت تأثیر ژ. ب. گروز بود. در ۱۷۷۹ به ورسای فرا خوانده شد تا تصویری از ماری آنتوانت نقاشی کند. وی در آنجا به موفقیت رسید، و نقاش و دوست ملکه شد. دو تابلو از بهترین آثارش به تصاویری از ماری آنتوانت اختصاص دارد، که در یکی از آنها ملکه گل سرخی در دست دارد و در دیگری با دو فرزندش نقش شده است (هر دو در ورسای). پس از وقوع انقلاب فرانسه به ایتالیا گریخت، و در سالهای بعد از وین، برلین، سن پطرزبورگ، درسدن، و لندن دیدن کرد. در آثارش ظرافت، صراحت، و سادگی به چشم میخورد، و مشهورترین آنها صورتهائی است که از مادام دوستال، ک. ژ. ورنه، و دو تابلوئی است که از خود و همسر و دخترش کشیده است. وی به خاطر نقاشیهای مدادی نیز شهرت دارد.

ویس (vis)، دختر شهرو و قارن و زن شاه موبد

(۱)Viriatus (۲)Viseu (۳)Wisdom (۴)Visigoths (۵)Fritigern (۶)Vigée-Lebrun

و معشوق برادر کوچک موبد موسوم به رامین. ویس و رامین از عاشقان معروف ادبیات فارسی (← عشاق داستانهای ادبیات فارسی) هستند که سرگذشت آنان را فخرالدین گرگانی از زبان پهلوی به نظم فارسی در آورده است.

ویس (vis) در عهد ساسانی، قریه. رئیس قریه را ویس‌بذ (bad-) میگفتند.

ویس (veys)، ده (جمع ۳٬۳۹۴ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان باوی، بخش حومه‌ی شهرستان اهواز، استان ششم (خوزستان)، ۲۵کیلومتری ل‌ش اهواز، کنار رود کارون. محصولاتش غلات و صیفی است. ویس از آبادیهای قدیم ایران است و ظاهراً از مقبره‌ای که در آنجا بنا شده، نام گرفته است.

ویس، شاعر آنگلو-نورمان، ← واس.

ویس[1] **یوهان داوید** (yohān dāvid vis)، ۱۷۴۳—۱۸۱۸. مؤلف سویسی، اهل برن. خانواده‌ی سویسی روبنسون (۱۸۱۳) را به استقبال از کتاب روبنسون کروزوئه نوشته است. تألیف این کتاب را اغلب، به غلط، به پسرش **یوهان رودولف ویس** (rudolf؛ ۱۷۸۱—۱۸۳۰) نسبت میدهند، که در واقع پردازنده‌ی کتاب بوده است. یوهان رودولف استاد فلسفه در برن و مؤلف سرود ملی سویس بوده است.

ویس، یوهان رودولف: ← ویس، یوهان داوید.

ویس اسانتیالیس: ← نیروی حیاتی، نظریه‌ی.

ویس افغان، میر: ← میر ویس افغان.

ویسایان[2]**، جزایر** (visāyān) یا **بیسایاس**[3] (bisāyās)، مجموعه‌ی چند جزیره (160٬62 کمه؛ در ۱۹۷۰ جم تخمیناً 10'000'000) در دریای ویسایان، از جزایر فیلیپین. از آن جمله است سامار، لیته، نگروس، پانای، بوهول، و سبو.

ویسبادن[4] (visbāden)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۵۰٬۱۲۲)، آلمان غربی، مرکز هسن، کنار راین، در دامنه‌ی جنوبی کوه تاونوس[5] (tānus). محل یکی از معروفترین چشمه‌های معدنی اروپا که آب شور آن از دوران قدیم معروف بوده، و مرکز داد و ستد شراب راین میباشد. کارخانه‌های فلزکاری، مواد شیمیائی، پلاستیک، پارچه‌بافی، و نیز استودیوهای فیلمبرداری دارد. از ۱۸۱۶ تا ۱۸۶۶ پایتخت دوکنشین ناسو و از ۱۸۶۶ تا ۱۹۴۵ متعلق به پروس بود. نیمی از این شهر زیبا در جنگ II ویران شد.

ویس‌بذ، در عهد ساسانی، ← ویس.

ویسبو: ← ویسبی، شهر، سوئد.

ویسبی[6] (visbi)، سوئدی **ویسبو**[7] (visbū)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۹٬۲۴۵)، مرکز ولایت گوتلاند، سوئد، کنار دریای بالتیک. باآنکه اکنون شهر تفرجگاه است و بندرگاهی دارد که یخ نمیبندد و مرکز کارهای سیمانی و تصفیه‌ی شکر است و اسقف اعظم لوتری در آن اقامت دارد، شهرت عمده‌ی آن به سابقه‌ی تاریخی آن است. مرکز دینی بتپرستان بود؛ در قرن ۱۱م مرکز مهم تجارت بین‌المللی ← اتحادیه‌ی هانائی شد. جمهوری مستقلی بود و مرکز تجارت ل اروپا به‌شمار میرفت و برای خود سکه ضرب میکرد، و قانون دریائی بین‌المللی از اینجا نشأت یافت. ویرانه‌های ۱۰ کلیسای عالی و کلیسای جامع تعمیرشده، همه از قرن‌های ۱۲م و ۱۳م، گواه بر عظمت سابق این شهر است. انحطاط آن از ۱۲۸۰ آغاز شد که سوئد ولایت گوتلاند را، در آن هنگام که ویسبی گرفتار نزاعهای داخلی بود، تسخیر کرد. دانمارکیها در ۱۳۶۱ آن را غارت کردند و در ۱۳۶۲ گرفتند و در ۱۳۷۰ به اتحادیه‌ی هانسائی باز گرداندند. در دو قرن پس از آن پایگاه دزدان دریائی بود و در این مدت مرکز تجارت از آن به لوبک انتقال یافت. ویسبی در ۱۵۷۰ به تصرف دانمارک در آمد، ولی در ۱۶۴۵ به سوئد انتقال یافت. در قرن ۱۹م بار دیگر این شهر مرکز تجارتی شد.

ویسپرد (vispard)، پهلوی ویسپرت، اوستائی ویسپه رتئو (vispe ratavo) [= همه‌ی روان]، یکی از بخشهای پنجگانه‌ی اوستا که آن را می‌توان مجموعه‌ای از ملحقات یسنا دانست. به هنگام مراسم دینی بدون یسنا سروده نمیشود، و مخصوصاً در اعیاد دینی شش گهنبار سال خوانده میشود. عده‌ی فصول (کرده‌های) ویسپرد را بین ۲۵ و ۲۷ ضبط کرده‌اند.

ویس پوهر (vis puhr)، در مآخذ اسلامی اهل البیوتات، در عهد ساسانیان به افراد ۷ خاندان درجه‌ی اول خاندانهای ساسانی، قارن، سورن، اسپاهبذ، اسفندیار، مهران، زیک، اطلاق میشد. آنان نسب خود را به اشکانیان میرسانیدند. رؤسای این خاندانها مشاغل مخصوصی داشتند که ارثی بود. خاندانها املاک وسیعی داشتند که دولت در اداره‌ی آنها دخالت نمیکرد. نیز ← شهریار.

ویست (vist)، ده (جمع ۲٬۸۲۱ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان پشتکوه، بخش حومه‌ی شهرستان گلپایگان، استان دهم (اصفهان)، ۱۸کیلومتری ج‌غ گلپایگان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و پنبه است.

ویستاویژن: ← سینما، قسمت III، بند (۳).

ویستخم (vistaxm)، پادشاه ماد، ← بستام.

ویستول[8] (vistul)، لهستانی **ویسلا**[9] (vislā)، آلمانی **وایکسل** (vāyksel)، بزرگترین رود و راه آبی عمده‌ی لهستان، به طول ۱٬۰۶۳ کم، از کوههای کارپات سرچشمه گرفته، در جهت ل از کراکوو، ورشو، و تورون گذشته، در دانته‌زیک به دریای بالتیک میریزد. تقریباً در تمام طولش قابل کشتیرانی است. کانالهائی آن را به رودهای اودر، دنیپر، و نیمن متصل میکند.

ویس خان، شیخ: ← شیخ ویس خان.

ویسکانسین[10] (wiskānsin)، رودی به طول ح ۶۹۰ کم که از ل‌ش ایالت ویسکانسین، مرز میشیگان سرچشمه میگیرد، و به سوی ج‌غ جاری شده به میسی‌سیپی میریزد. با کانال کوچکی به رود فاکس و نتیجةً به دریاچه‌ی میشیگان مربوط میشود.

ویسکانسین[10] (wiskānsin)، ۳۰مین ایالت (۱۴۵٬۴۳۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۴٬۴۱۷٬۹۳۳)، ل کشمة مرکزی؛ کرسی آن مدیسن و شهرهای بزرگ دیگرش عبارتند از میلواکی و دسین. در ۱۸۴۸ به عنوان ۳۰مین ایالت به اتحادیه پیوست. از ل غ به دریاچه‌ی سوپریور، از ل‌ش به رود منامینی[11] (menāmini)، از ش به دریاچه‌ی میشیگان، و از غ به رودهای میسی‌سیپی و سنت‌کروی[12] (sent kroy) محدود است. دریاچه‌های بسیاری از عصر یخبندان در آن باقی مانده. حرفه‌ی اصلی اهالی کشاورزی (زرت، جو، سیب زمینی) تهیه‌ی لبنیات، ساختن وسایط نقلیه‌ی موتوری و یدکی آنها و کاغذ و آب جو، و آمودن مواد غذائی است. پس از آنکه مدتی در دست فرانسویان بود به تصرف انگلیسها در آمد (۱۷۶۳) در ۱۷۸۷ جزئی از سرزمین شمال غرب شد. تسلط کامل کشمة بر آن پس از جنگ ۱۸۱۲ آغاز شد. در دهه‌ی ۱۸۲۰، با کشف معادن سرب، مهاجرت سفیدپوستان به آن افزایش یافت. در ۱۸۳۶ سرزمین مجزائی شد. مهاجرت اروپائیان (خصوصاً آلمانها) به این سرزمین بسیار زیاد بود. بعد از ۱۸۶۰ رشد اقتصادی در آن بسرعت پیش رفت. بعد از جنگ II صنعتی شدن آن ادامه یافت. با اتمام "طرح راه دریائی و نیروی سنت لارنس" (← سنت لارنس) چند شهر آن به اقیانوس راه پیدا کرد.

ویسکنته، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

ویسکوز[13] (viskoz؛ فنس)، محلول کولوئیدی (← کولوئید) سلولز، که بر اثر فعل و انفعال سلولز با سود سوزآور و سولفور کربون به دست میآید. در ۱۸۹۲ چارلز فردریک کراس[14] (cārlz fredrik krās؛ ۱۸۵۵—۱۹۳۵، شیمیدان انگلیسی) و دو تن از همکارانش این محلول را کشف کردند و آن را به نام خود به ثبت رساندند. ۶ سال بعد در انگلستان توانستند ورقهای بسیار نازکی ("فیلم") از ویسکوز بسازند. در ۱۹۱۱ در سویس ماشینی تهیه شد که میتوانست به طریق صنعتی فیلمهائی از ویسکوز بسازد؛ نام این فیلم را سلوفان گذاشتند که ترکیبی است از قسمتهای اول و آخر دو کلمه‌ی فرانسوی **سلولوز** و **دیافان** (= شفاف). ویسکوز را برای به دست آوردن مشتقات سلولوز به کار میبرند. ← نیز ریون.

ویسکونتسا، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

ویسکونتی[15] (viskonti)، خاندانی ایتالیائی از گیبلینها (← گولفها و گیبلینها) که از قرن ۱۳م تا ۱۴۴۷ در میلان حکومت میکرد. در قرن ۱۲م اعضای این خاندان عنوان ویسکنته یافتند، که نام خاندان از آن مشتق شده است. این خاندان تدریجاً تمامی لومباردی و بخشهای مجاور آن را به دست آورد. **جان گالئاتسو ویسکونتی** (jān gāleāttso؛ ۱۳۵۱—۱۴۰۲)، خلعت‌پوشان خود را به عنوان دوک موروثی از امپراطور ونسلاوس خرید (۱۳۹۵) و امپراطور روپرت را، که در صدد بود حکومت امپراطوری را به ایتالیا باز گرداند، شکست داد (۱۴۰۱). برای برقراری

(۱)Wyss (۲)Visayan (۳)Bisayas (۴)Wiesbaden (۵)Taunus (۶)Wisby (۷)Visby (۸)Vistula (۹)Wisla (۱۰)Wisconsin (۱۱)Menominee (۱۲)St. Croix (۱۳)viscose (۱۴)Cross (۱۵) Visconti

یک مملکت ایتالیائی، جان گالئاتسو دست به برنامه‌ای منظم در کشورگشائی زد، که در آن بهترین کوندوتیره‌های زمان، علاوه بر مهارت سیاسی خودش، به او کومک کردند، اما هنگامی که اسباب حمله‌ی به فلورانس را فراهم میساخت به مرض طاعون درگذشت. وی حکومت را اصلاح و متمرکز کرد، هنر و صنعت را پیش برد، و به وسیله‌ی ازدواج با ایزابل، دختر ژان II فرانسه، خاندان خود را با فرانسه متحد ساخت؛ دخترش، والنتینا با لوئی د/اورلئان ازدواج کرد (همین ازدواج موجب ادعای لوئی XII فرانسه بر میلان شد). جانشینان جان گالئاتسو پسرانش، **جووانی ماریا ویسکونتی** (jovānni māriā؛ ۱۳۸۹–۱۴۱۲)، فرمانروائی هرزه و ستمگر که به قتل رسید، و **فیلیپو ماریا ویسکونتی** (filippo māriā؛ ۱۳۹۲–۱۴۴۷) بودند. فیلیپو از قدرت و دیپلوماسی خود برای باز گرداندن دوکنشین از حالت آشفتگی بعد از قتل جووانی ماریا به حالت آرامش استفاده کرد. با ونیز و فلورانس جنگید. دختر و تنها وارثش، بیانکا ماریا (biānkā māriā) با فرانچسکوی I سفورتسا (← سفورتا، خاندان) ازدواج کرد، که پس از مرگ پدر زنش مدت کوتاهی (۱۴۴۷–۵۰) دوک میلان بود.

ویسکونتی، تئوبالدو: ← گرگوریوس X.

ویسکونتی، جان گالئاتسو: ← ویسکونتی، خاندان.

ویسکونتی، جووانی ماریا: ← ویسکونتی خاندان.

ویسکونتی، فیلیپو ماریا: ← ویسکونتی، خاندان.

ویسکی[1] (viski، از انگلا)، نوشابه‌ی الکلی که از تقطیر خیسانده‌ی تخمیرشده‌ی مخلوطی از دانه‌های مختلف (معمولاً جاودار، جو، یولاف، گندم، زرت) به دست میآید.

ویسکی، شورش[2]، شورشی (۱۷۹۴) در شهرهای پنسیلوانیا غ کوههای آلگانی [تلفظ صحیح آن الگینی (algeyni) است که باید در مقاله‌ی آلگانی و آلگانی، کوههای بدین صورت اصلاح شود]، به علت وضع مالیات رسومات الگزاندر همیلتن در ۱۷۹۱ مردم این نواحی که بیشتر اسکاتلندی و ایرلندی بودند، و ویسکی یکی از لوازم ضروری زندگی آنان به شمار میرفت، از این مالیات ناراضی بودند و آن را برای آزادی و آسایش خود زیانبخش تصور میکردند. اعتراضهای عمومی و اعتصابهائی در ۱۷۹۴ صورت گرفت تا از اجرا شدن این قانون حکومت مرکزی جلوگیری شود. واشینگتن، رئیس جمهور، با فرستادن قوا شورش را فرو نشاند و مقاومت را در هم کوبید. همیلتن که میخواست مردم را به اطاعت از قدرت مرکزی وادار کند، و عبرتی برای دیگران فراهم آورد، عده‌ای را توقیف و محاکمه کرد، ولی واشینگتن محکومان را بخشید. قدرت دولت برای اجرای قوانین به اثبات رسید، ولی کینه‌ی مرزنشینان نسبت به عمل کنترول حکومت فدرال عواقبی سیاسی داشت که مدت درازی دوام کرد.

ویسلا: ← ویستول.

ویسلر[3]، **جیمز (ابت) مکنیل** (jeymz abət maknil wislər)، ۱۸۳۴–۱۹۰۳، نقاش و حکاک امریکائی. در ۱۸۵۵ به پاریس رفت، و تابلوی دختر بنفیه کوچولو (۱۸۶۳) را با موفقیت به نمایش گذارد. از پاریس به لندن رفت و در آنجا، پیش از آنکه به عنوان هنرمند شناخته شود، با بذله‌گوئیهای طنزآمیزش شهرت یافت. اقامه‌ی دعوای او علیه ج. راسکین نمونه‌ای بود از تلاشهائی که برای ترویج هنر خود به کار میبرد، با تأثیر عمیقی که از د. ر. ولاسکوئز و هنرمندان چاپکر ژاپنی پذیرفت، سبکی خاص خلق کرد که واجد دقت و لطافت بسیار زیاد بود. ویسلر در هنر حکاکی نیز چیره‌دست بود، و ح ۴۰۰ اثر از خود به جا گذاشت. پورتره‌ی مشهوری از مادرش کشید که در موزه‌ی لوور محفوظ است. مقالاتی نیز مینوشت، که از جمله‌ی آنها هنر شریف دشمن‌سازی است.

ویسمار[4] (vismār)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۵۶'۵۷۰)، کشور سابق مکلنبورگ، آلمان شرقی، کنار دریای بالتیک. بندر نفتی و مرکز صنعتی، با کارخانه‌های کشتیسازی و ماشینسازی است. در ۱۲۵۶–۱۳۰۶ مقر امیرهای مکلنبورگ بود، و بعد یکی از شهرهای عمده‌ی ← اتحادیه‌ی هانسائی شد. در ۱۶۴۸ به تصرف سوئد، و در ۱۸۰۳ به تصرف مکلنبورگ‌شورین در آمد. تا جنگ II هنوز بعضی از ابنیه زیبای قرون وسطائی خود را حفظ کرده بود. در طی جنگ II بسختی آسیب دید، با این حال، اکنون هم دارای چند کلیسای به سبک گوتیک است. در اوایل جنگ به توسط نیروهای بریتانیایی، و، متعاقباً، به وسیله‌ی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی اشغال، و سرانجام به جمهوری دموکراتیک آلمان واگذار شد.

ویسمان[5]، **هرمان فون** (herman fon vismān)، ۱۸۵۳–۱۹۰۵، پوینده‌ی آلمانی در افریقا. افریقا را از لواندا (در آنگولا) تا زنگبار پیمود و، به نام لئوپولد II بلژیک، شبکه‌ی رود کاسای را پویید (۱۸۸۳–۸۵). به عنوان مأمور دولت آلمان (۱۸۸۹–۹۲) شورش اعراب را در افریقای شرقی آلمان فرو نشاند. در پهنه‌های ساحلی، که سلطان زنگبار از دست داده بود، شهر موشی[6] (moši) را بر دامنه‌ی کیلیمانجارو تأسیس کرد. در ۱۸۹۵–۹۶ فرماندار افریقای شرقی آلمان بود.

ویسنت[7]، **ژیل** (jil visent)، اسپانیائی **خیل ویسنته** (xil visente)، ۱۴۷۰ یا قبل از آن– ۱۵۳۶ یا بعد از آن، درامنویس و شاعر پرتغالی. از زندگی وی اطلاع قاطعی در دست نیست. وی به دربار شاهان پرتغال، مانوئل I و ژان II، وابسته بود، و ممکن است زرگر، یا خویشاوند زرگر زبردستی از دربار بوده باشد. ویسنت اومانیست بود، و از نوشته‌هایش تأثیر رنسانس، خصوصاً رنسانس ایتالیا، آشکار است. نمایشنامه‌های غنائی و تفریحی او (ح ۱۵۰۰ – ح ۳۶) برای اجرای در دربار تهیه شده، و از میانپرده‌های فارسی (← فارس، نوعی نمایشنامه) سبک تا کمدیهای کامل و تراژدی‌کمدی تنوع داشته است. بعضی از نمایشنامه‌هایش جنبه‌ی مذهبی داشته و بعضی هجوآمیز بوده است. نوشته‌هایش به پرتغالی و اسپانیائی، و مخلوطی از این دو زبان، در شکل دادن به درام اسپانیائی و پرتغالی حائز اهمیت بوده است. گرچه بعضی از نمایشنامه‌هایش را تفتیش افکار ضبط کرد، ویسنت امروز یکی از چهره‌های برجسته‌ی رنسانس ایبریائی به شمار میرود.

ویسنته، خیل: ← ویسنت، ژیل.

ویس و رامین (viso rāmin)، منظومه‌ای عاشقانه از سرگذشت عشق دو دلداده با نام ویس و رامین که فخرالدین گرگانی در نیمه‌ی اول قرن ۵ه ه‍ق آن را در قالب مثنوی (بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف) سروده است، و ح ۹'۰۰۰ بیت میباشد. این داستان، پیش از آنکه فخرالدین گرگانی آن را به نظم در آورد، به زبان پهلوی بوده، و اصل آن منسوب به دوره‌ی اشکانیان است. فخرالدین جای جای اطلاعات زمان خویش را در ضمن داستان گنجانیده است. این کتاب نخستین منظومه‌ی عاشقانه‌ای است که در ادبیات فارسی به طور کامل باقی مانده (← عشاق داستان‌های ادبیات فارسی). وصفهای دقیق شاعر از حالات عشقی ویس و رامین نشانه‌ی توانائی او در داستانپردازی است، و نظامی احتمالاً در سرودن خسرو و شیرین به این داستان نظر داشته است. مثنوی ویس و رامین تاکنون سه بار در ایران (۱۳۱۴ ه‍ش و ۱۳۳۷ ه‍ش) و یک بار هم در کلکته (۱۸۶۵) به چاپ رسیده است. ویس و رامین در قرن ۱۳م به زبان گرجی ترجمه شده است، و این ترجمه در ۱۹۱۷ به انگلیسی ترجمه شده است.

ویسه، در شاهنامه، نام پدر پیران.

ویسه (veyse)، دهستان (جه ح ۱۵'۲۰۰)، شهرستان مریوان، استان کردستان، دارای ۳۰ (؟) آبادی. محصولاتش غلات، زرت، توتون، و برنج است. مرکزش، **ویسه** (جه ۴۲۹ سشه ۱۳۴۵ ه‍ش) در ۱۴کیلومتری ج‌غ دژ شاهپور است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ ه‍ش دهستانی به این نام نیامده است.

ویسیان (veysiān)، بخش (جه ۱۹'۷۱۸ سشه ۱۳۴۵ ه‍ش)، ج شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان. مشتمل است بر دهستانهای کرگاه، هویان، و **ویسیان** (جه ۴'۹۳۵ سشه ۱۳۴۵ ه‍ش، دارای ۲۹ آبادی). رودهای خرم‌آباد و طاف مشرویش میسازند. مرکزش، ماسور (māsur؛ جه ۷۳۵ سشه ۱۳۴۵ ه‍ش)، در ۷کیلومتری ج خرم‌آباد، کنار راه آسفالته‌ی خرم‌آباد–اندیمشک قرار دارد.

ویسینگسو، جزیره، ← ولرن، دریاچه.

ویشاکاپاتام، شهر، ← ویجاگاپاتام، شهر، اندهرا پرادش، هند.

ویشتاسپ (vištāsp)، پدر داریوش بزرگ. در زمان سلطنت (۵۲۱–۴۸۶ یا ۴۸۵ ق‌م) پسرش حاکم پارت بود. بعضی او را همان گشتاسپ، پادشاه حامی زردشت، میدانند.

ویشتاسپ، شاه کیانی، ← گشتاسپ.

---

(۱) whisky (۲) whisky rebellion (۳) Whistler (۴) Wismar (۵) Wissmann (۶) Moshi (۷) Vicente

ویشـرت[1]، **ارنست** (ernst višert)، ۱۸۸۷–۱۹۵۰، رمانتویس آلمانی. آثارش با تفسیر نمادی حقیقت و با سادگی بیان، خصوصاً عشق عمیقی به طبیعت و خدا مشخص است؛ باروتی (۱۹۳۴) و جنگل مرگ (۱۹۴۵).

ویشـرت[2]، **جـورج** (jorj wišərt)، ۱۵۱۳؟–۱۶۴۶، مصلح مذهبی اسکاتلندی. در مانتروز[3] (māntroz)، اسکاتلند، مدیر دبیرستان بود. در ۱۵۳۸ از اسکاتلند گریخت تا از عواقب اتهام بددینی در امان باشد؛ مدت کوتاهی در انگلستان بود و بعد به قاره‌ی اروپا رفت. در ۱۵۴۴ به اسکاتلند باز گشت و، باآنکه با خطر رو به رو بود، به این سو و آن سو سفر میکرد و دین مسیحیت را به صورتی که خودْ آن را فهمیده بود تبلیغ میکرد. مهمترین نتیجه‌ی موعظه‌های وی تغییر مذهب دادن جان ناکس بود. کاردینال بیتن کمه و محکوم کردند (۱۵۴۶) و در سنت اندروز به آتش سوزاندند.

ویشکا (višką)، ده (جم ۱٬۲۴۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان خشکبیجار بخش خمام، شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)؛ ۸کیلومتری جش خمام. سفیدرود مشروبش میسازد. محصولاتش برنج و ابریشم است.

ویشکا (višką)، ده (جم ۲٬۰۴۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سنگر و کهدمات، بخش حومه‌ی شهرستان رشت، استان یکم (گیلان)، ۱۳کیلومتری جش رشت. سفیدرود مشروبش میسازد. محصولاتش برنج و ابریشم است.

ویشنو[4] (višnu) [سانسکریت، ← نافذ و منتشر در همه جا]، از خدایان عمده‌ی ← آیین هندو، که با برهما و شیوا تثلیث هندوئی را تشکیل میدهند. در ریگ ودا (← ودا) چند سرود به نام او هست، ولی شکل الوهیت کنونی آن از دوره‌ی حماسی هند (600 قم–200 بم) است؛ در این شکل الوهیت او به‌عنوان نگاهدارنده و پشتیبان جهان است (دو اولوهیت دیگر هندی یکی برهما آفریننده‌ی جهان و دیگری شیوا ویران‌کننده‌ی جهان است). ویشنو تجسدهای بیشمار در این جهان دارد که ده‌تای آنها مشهور است و دهمی که به نام کالکین است هنوز نیامده است. تجسد ششم او راما و تجسد هشتم او کریشنا است که از همه مهمترند. راما را در رامایانا و کریشنا را در بهاگاوادگیتا ستوده‌اند. پرستش ویشنو در دو شکل متجسد راما و کریشنا، مخصوصاً از قرن ۱۵م به بعد، توسعه و رواج بیشتری یافته است، و این مذیون نهضت پارسائی (بهاکتی) در ل هند است. معابد برپاشده به نام کریشنا و راما در سراسر هند فراوان است و مخصوصاً از آن کریشنا. جشنهای متعددی، به نام ویشْنَوا، به افتخار صورتهای ویشْنو و کریشنا و رامای ویشنو در آیین هندو وجود دارد. آیین ویشنوئیسم یا ویشنوپرستی با شیوا‌پرستی (شیوائیسم) و شَکْتی‌پرستی (شَکْتیسم) سه شکل عمده‌ی آیین هندوی جدید است. ویشنوئیسم خدا را در ۵ صورت می‌پرستد: (۱) تجسدها یا آواتارها (āvātār-)؛ (۲) خدای متعالی با صفات شکوهمند علم و قدرت و مهارت و سیادت و مردانگی و درخشندگی؛ (۳) تجلیات الاهی در صورت کریشنا و برادر بزرگ او و پسر او و نوه‌ی او که هر یک از آنها وظایفی را در جهان به عهده دارد؛ (۴) خداوند در صورت ذاتی او که همواره مورد پرستش متفکران است؛ و (۵) خدا به صورت بت که شکل مادی خداست و در معابد پرستش میشود.

هدف شخص مخلص و پارسا آن است که خود را از دور تولد و مرگ خارج کند و از حضور ویشنو متمتع شود و این جز به عنایت و لطف الاهی میسر نیست. ویشنو هم هدف است و هم وسیله، و علاوه بر این اعمال نیک (کرمه) و علوم معنوی و اخلاص به خدا نیز ضروری است. اگر مؤمن چنان بلوغ بیابد که بر خود مسلط شود، و کاملاً تن به رضای الاهی دهد، نجات یافته است. مکاتب مهم فلسفی ویشنوئیسم عبارتند از: (۱) ویشیشْتادْوَیتا یا یگانگی مشروط که می‌



ویشنو

گوید روح و ماده اجزاء کل مطلق هستند؛ (۲) دویتا (dvaytā؛ دوگانگی) که به جدائی روح از خدا معتقد است و خدا را تنها واقعیت مستقل میشناسد؛ (۳) دویتادویتا (دوگانگی در یگانگی) که معتقد است که روح از ماده جدا است ولی این هر دو از خدا جدا نیست؛ (۴) شُدّاه دویتا (یگانگی محض) که جهان را بدون عقیده‌ی مایا تفسیر میکند؛ و (۵) اخینتیا-بهدابهدا (-axint-yā-bhedā؛ دوگانگی غیر قابل درک و عدم دوگانگی) که معتقد است به اینکه رابطه‌ی روح و ماده در رابطه‌ی هر دو با خدا از راه فکر قابل ادراک نیست.

ویشنیک[5]، **رومن** (roman višniak)، ۱۸۹۷–، زیستشناس و عکاس و زبانشناس و فیلسوف روسی-امریکائی؛ مت پاولوفسک، نزدیک پطرزبورگ. در پزشکی و فلسفه و تاریخ و زیست‌شناسی درجه‌ی دانشگاهی گرفت. در ۱۹۲۰ به برلین گریخت، و در آنجا به تحقیقات در باره‌ی غده‌های داخلی پرداخت، و با عکاسی برای روزنامه‌ها امرار معاش میکرد. از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ مجموعه‌ای از عکسهای مربوط به جوامع یهودی اروپای مرکزی و غربی فراهم آورد که زیر عنوان یهودیان لهستانی (۱۹۴۷) منتشر شد. در اواسط دهه‌ی ۱۹۳۰ یازده بار به زندان افتاد و در اردوهای کار اجباری به انجام دادن خدمات سخت مجبور شد. از زندان گریخت و به امریکا مهاجرت کرد (۱۹۴۰). وی از پیشتازان سینماتوگرافی زماندار (همچون برای نشان دادن سریع شکفتن گل یا روئیدن دانه) و برداشتن عکس میکروسکوپی رنگین از سازواره‌های زنده است؛ پژوهشهای زیستشناختی وی بیشتر در باره‌ی میکروبشناسی دریائی و دستگاههای گردش در گیاههای تکیاخته‌ای است. یک جلد کتاب وی مشتمل بر عکسهای رنگین میکروسکوپی از پروتئینها و ویتامینها و هورمونها، به نام قطعات ساختمانی حیات در ۱۹۷۱ منتشر شد.

ویشی[6] (višī)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۳۳٬۸۹۸)، ولایت آلیه، فرانسه‌ی مرکزی، بر رود آلیه. چشمه‌های آب گرم معدنی آن از زمان رومیها مورد استفاده بوده است و در تمام اروپا شهرت یافته. برای سیاحان دارای هتلها و تفریحگاه‌های متعدد است؛ بطریهای "آب ویشی" از صادرات آن است. در جم II مقر ← حکومت ویشی بود.

ویشی، حکومت[7] (višī)، حکومتی که در فرانسه، پس از متارکه‌ی جنگ بین آلمان و فرانسه (۲۲ ژوئن ۱۹۴۰)، به وسیله‌ی مارشال پتن در شهر ویشی تشکیل یافت. کنترول مؤثر این حکومت فقط بر فرانسه‌ی اشغال‌نشده و مستعمرات آن بود. مجمع ملی جمهوری سوم را منحل کرد و قانون اساسی جدیدی به تصویب رسانید (10 ژوئیه‌ی ۱۹۴۰) که به موجب آن جمیع اختیارات قوه‌ی اجرائی و قوه‌ی قضائی را به مارشال پتن میداد، و پیر لاوال را معاون و قائم مقام پتن میکرد. در همین ضمن، ژنرال دوگل یک کمیته‌ی فرانسه‌ی آزاد تشکیل داد که متفقین آن را به عنوان حکومت موقتی فرانسه شناختند. حکومت ویشی که به وسیله‌ی افرادی چون لاوال، ژ. ف. دارلان، و ژاک دوریو[8] (jāk dorio؛ ۱۸۹۸–۱۹۴۵)، رهبر فاشیستها، آلتی در دست آلمانها بود، برنامه‌ی اصلی خود را "همکاری" با آلمانها قرار داد، گرچه این برنامه هرگز توقعات آلمانها را کاملاً ارضا نمیکرد. وقتی که متفقین در ل افریقا پیاده شدند و مراکش و الجزایر را تصرف کردند، هیتلر قرارداد متارکه‌ی جنگ ۱۹۴۰ را لغو (۱۱ نوامبر ۱۹۴۲) و تمام فرانسه را اشغال کرد، و در صدد تصرف ناوگان تولون بر آمد، ولی افراد این ناوگان آن را منهدم کردند. از آن پس حکومت ویشی وجود مؤثری نداشت، و مارشال پتن در واقع عملاً زندانی آلمانها بود و مجبور بود افراد حکومت خود را از میان طرفداران هیتلر انتخاب کند. پس از

(۱)Wiechert (۲)Wishart (۳)Montrose (۴)Vishnu (۵)Vishniac (۶)Vichy (۷)Vichy government (۸)Doriot

سقوط نیروی مسلح آلمان در تابستان ۱۹۴۴، لاوال در صدد بر آمد که قدرت را به مقامات جمهوری سوم واگذار کند. بعداً آلمانها او را وادار کردند که با وزرای خود به بلفور برود (۱۸ اوت ۱۹۴۴)، و از آن پس لاوال از هرگونه فعالیت سیاسی خودداری کرد. وقتی که نیروهای متفقین به ویشی نزدیک شدند، پتن نیز به نوبه‌ی خود به بلفور برده شد (۲۰ اوت)، و وی نیز در آنجا از هر گونه دخالت در حکومت امتناع ورزید.

ویشینسکی[1]، **آندری یانواریویچ** (andrey yānuāryevic vīsinski)، ۱۸۸۳–۱۹۵۴، قاضی و دیپلومات روسی. در جوانی وارد حزب سوسیال دموکرات شد، و در جنگ داخلی (۱۹۱۸–۲۰) در صف بولشویکها جنگید. استاد حقوق و سپس رئیس دانشگاه مسکو شد؛ به مقام دادیاری (۱۹۳۳) و سپس دادستانی کل (۱۹۳۶) رسید. در تصفیه‌ی حزبی ستالین دستیار حقوقی او بود، و در محاکمات جنایتکاران در مسکو (۱۹۳۶–۳۸) سمت دادستان اصلی را داشت. در ۱۹۳۸ به معاونت نخست‌وزیری رسید. هنگام افروخته شدن آتش جنگ II، ویشینسکی معاون وزارت امور خارجه بود، و در کمیسیونهای متفقین مربوط به مدیترانه و ایتالیا، از طرف تجشس نمایندگی داشت. بعد از آن (۱۹۴۴–۴۵) حافظ منافع شوروی در کشورهای بالکان، مخصوصاً رومانی، بود. به عنوان برجسته‌ترین چهره‌ی روسی در سازمان ملل متحد، با نکته‌پردازیهای گزنده و نیز با شدت حملاتش به کشمکش شهرت پیدا کرد. از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ وزیر امور خارجه‌ی شوروی بود، و در این سال مولوتوف جای وی را گرفت، و او به نمایندگی دائمی تجشس در سازمان ملل برگزیده شد. در نیو یورک از دنیا رفت. حقوق در اتحاد جماهیر شوروی (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۴۸) یکی از آثار او است.

ویک، شهر، اسکاتلند، ← کیتنس.

ویک[2]، **جزیره‌ی** (weyk)، آتول و سه جزیره‌ی کوچک (۷٫۸ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمعاً ۱٬۶۴۷)، قکب مرکزی، بین هاوائی و گوام. به توسط بریتانیائیها کشف شد (۱۷۹۶). متعلق به کشمکش و پایگاه هوائی و دریائی است. در ۱۹۴۱ ژاپنیها آنها را گرفتند، و تا ۱۹۴۵ در دست آنان بود.

ویک، کلارا: ← شومان، روبرت.

ویکتور (viktor)، صورت فارسی نام انگلیسی ویکتر (viktər).

ویکتور امانوئل[3] I (viktor emānuel-؛ از فنس)، ایتالیائی **ویتوریو امانوئله** (vittorio emānuele)، ۱۷۵۹–۱۸۲۴، شاه (۱۸۰۲–۲۱) ساردنی. برادر و سلف او، شارل امانوئل IV (šārl، ایتالیائی کارلو امانوئله؛ ۱۷۵۱–۱۸۹۱)، تمام قلمرو خود، جز ساردنی، را در جنگهای انقلاب فرانسه از دست داد (۱۷۹۸). ویکتور امانوئل همراه برادرش به ساردنی رفت و، با استعفای وی، جانشینش شد. پس از سقوط ناپلئون I، وی به تورن بازگشت (۱۸۱۴)، پیمون، ساووا، و نیس را باز گرفت، و لیگوریا و جنووا را به دست آورد. بسیاری از اصلاحات ناپلئونی را لغو کرد، و از اعطای یک قانون اساسی امتناع ورزید. شورشی در پیمون بر خاست (۱۸۲۱) که عمدةً کاربوناری مسئول آن بود، و موجب شد که ویکتور امانوئل به نفع برادرش کارلو فلیچه[4] (kārlo felice؛ ۱۷۵۶–۱۸۳۱، سلطنتش (۱۸۲۱–۳۱) استعفا دهد.

ویکتور امانوئل[5] II (viktor emānuel-؛ از فنس)، ایتالیایی **ویتوریو امانوئله** (vittorio emānuele)، ۱۸۲۰–۷۸، شاه (۱۸۴۹–۶۱) ساردنی و اولین شاه (۱۸۶۱–۷۸) مملکت متحد ایتالیا. در جنگ ۱۸۴۸–۴۹ علیه اتریش جنگید، و هنگامی که پدرش شارل آلبر، پس از شکست در نووارا، استعفا کرد، به سلطنت نشست. با همکاری کاوور، که در ۱۸۵۲ به صدر اعظمی او منصوب شد، نماد و چهره‌ی اصلی نهضت ریسورجیمنتو شد، که هدف آن وحدت بخشیدن به ایتالیا بود. به علت اصلاحات لیبرالی که در ساردنی انجام داد، و نیز به خاطر محترم شمردن قانون اساسی، در ساردنی وجهه‌ی خوبی به دست آورد؛ با ورود در جنگ کریمه به عنوان متحد فرانسه، انگلستان، و عثمانی، حیثیت ساردنی را در خارج بیفزود. دیدار و مصاحبه‌ی کاوور با ناپلئون III در پلومبیر منجر به جنگ ۱۸۵۹ ایتالیا شد، که در آن فرانسه و ساردنی در مقابل اتریش قرار گرفتند. نبرد سخت سولفرینو با پیمان متارکه‌ای میان فرانسه و اتریش، بدون مشورت با ویکتور امانوئل، در ویلافرانکا دی ورونا خاتمه یافت؛ ولی مواد آن در پیمان زوریخ تصویب شد. وقتی که در ۱۸۶۰ توسکان، رومانیا، پارما، و مودنا رأی به اتحاد با ساردنی دادند (خلاف مفاد پیمان زوریخ)، ویکتور امانوئل، با واگذاری ساووا و نیس به فرانسه، رضایت آن کشور را به دست آورد. به لشکر کشی (۱۸۶۰) گاریبالدی به سیسیلهای دو گانه کومک کرد، و پس از عبور گاریبالدی از ایالات پاپی و شکست دادن سپاهیان پاپ، به نیروهای او پیوست. آرای عمومی در ناپل و سیسیل و مارکه (ایالت مرزی) و اومبریا (هر دو از ایالات پاپی) با اتحاد ساردنی مساعد بود، و در ۱۸۶۱ مملکت متحد ایتالیا اعلام شد. پایتخت از تورن به فلورانس انتقال یافت (۱۸۶۵). در ← جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) ویکتور امانوئل جانب پروس بود، و در برقراری صلح، ونتسیا را به دست آورد. بقیه‌ی ایالات پاپی به وسیله‌ی نیروهای ناپلئون III حمایت میشد؛ ولی وقتی که ناپلئون سقوط کرد (۱۸۷۰)، نیروهای ایتالیا ایالات پاپی را تصرف کردند، و رم پایتخت ایتالیا شد (۱۸۷۱). پاپ پیوس IX و جانشینانش اعتراض کردند و مشکلی جدی که به "مسئله‌ی رم" معروف است پیش آمد که تا عقد ← پیمان لاتران (۱۹۲۹) دوام داشت. بقیه‌ی دوره‌ی سلطنت ویکتور امانوئل صرف استحکام مملکت جدید ایتالیا شد. بعد از وی، پسرش، اومبرتوی II، به سلطنت رسید.

ویکتور امانوئل[5] III، ایتالیایی **ویتوریو امانوئله**، ۱۸۶۹–۱۹۴۷، شاه (۱۹۰۰–۴۶) ایتالیا، امپراطور (۱۹۳۶–۴۳) اتیوپی، و شاه (۱۹۳۹–۴۳) آلبانی، پسر و جانشین اومبرتوی I. در ۱۸۹۶ با پرنسس النا، دختر نیکولای I مونتنگرو، ازدواج کرد. گرچه در اتحاد مثلث با آلمان و اتریش-هنگری شرکت داشت، در پی به دست آوردن روابط دوستانه با فرانسه و انگلستان بود. به جنگ (۱۹۱۱–۱۲) علیه ترکهای عثمانی کومک کرد، و در نتیجه لیبی را به دست آورد. در جنگ I، گرچه در آغاز طرفدار بیطرفی بود، عاقبت در ۱۹۱۵ به متفقین پیوست. چون توانائی تسلط یافتن بر اوضاع آشفته‌ی داخلی ایتالیا را پس از جنگ نداشت، از جلوگیری فاشیستها در پیشروی به سوی رم خودداری کرد، و از موسولینی دعوت کرد که دولت تشکیل دهد (۱۹۲۲). در دوره‌ی حکومت فاشیسم، ویکتور امانوئل فقط اسماً شاه بود، اما فتوحات موسولینی عناوینی برای او فراهم ساخت. وقتی که شورای عالی فاشیست بر علیه موسولینی رأی داد (ژوییه‌ی ۱۹۴۳)، شاه او را از مقامش خلع کرد و تحت نظر قرار داد، و پ. بادوگلیو را به نخست‌وزیری منصوب کرد. پس از تسلیم ایتالیا به متفقین، نیروهای آلمان رم را اشغال کردند، و شاه به ج ایتالیا گریخت. ویکتور امانوئل، چون به علت طول مدت همکاریش با موسولینی محبوب مردم نبود، ناچار شد اختیارات سلطنتی خود را به پسرش، اومبرتوی II تفویض کند (۱۹۴۴)، و در ۱۹۴۶ به نفع او از سلطنت استعفا دهد. در مصر در گذشت.

ویکتور اوگو: ← ویکتور هوگو.

ویکتور هوگو[6] (viktor hugo)، شهرت فارسی **ویکتور اوگو** (ugo). ۱۸۰۲–۸۵، شاعر و درامنویس و داستانویس فرانسوی؛ منزانسون. پدرش از ژنرالهای زمان ناپلئون بود. در کودکی او را به ایتالیا و اسپانیا بردند، و هنوز چندان سنی از او نگذشته بود که نخستین کتاب شعر خود را منتشر کرد، و مصمم شد که "یا شاتوبریان باشد یا هیچ". مقدمه‌ی درام کرامول (۱۸۲۷) وی را در صف مقدم رمانتیکها (← رمانتیک) قرار داد؛ بزرگترین نماینده‌ی این مکتب باقی ماند، و بسیاری او را بزرگترین شاعر زمان خود میدانستند. آثار عمده‌ی شعری او اینها است: شرقیات (۱۸۲۹)، برگهای پاییز (۱۸۳۱)، سرودهای سپیده‌دم (۱۸۳۵)، ندامای درونی (۱۸۳۷)، برگها و سایه‌ها (۱۸۴۰)، کیفرها (۱۸۵۳)، تأملات (۱۸۵۶)، و افسانه‌ی قرون (۱۸۵۹). انتشار تراژدی ارنانی (۱۸۳۰) او آشوبی میان طرفداران کلاسیسیسم و رمانتیسم برپا کرد. این درام مبنای اوپرای ارنانی وردی بود؛ وردی همچنین کتاب دیگر هوگو، شاه تفریح میکند (۱۸۳۲)، را در اثر دیگر خود، ریگولتو، مورد استفاده قرار داد. از جمله‌ی نمایشنامه‌های دیگر هوگو اینها است: ماریون دلورم (۱۸۳۱)؛ روی بلاس؛ و بورگراوها (۱۸۴۳)، که عدم موفقیت آن نشانه‌ی پایان یافتن دوره‌ی درام رمانتیک بود. مرگ غم‌انگیز دختر هوگو و شوهرش در همین سال مایه‌ی سرودن یک رشته از اشعار مربوط به دوران کودکی برای هوگو شد که هنر پدر بزرگ بودن (۱۸۷۷) مجموعه‌ای از آن رشته است.

---

(۱) Vishinsky (۲) Wake (۳) Victor Emmanuel (۴) Charles Félix (فنس) (۵) Victor Emmanuel (۶) Hugo

بزرگترین داستانهای هوگو عبارت است از بوتر-دام دو پاری (۱۸۳۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۷ هش)، بینوایان، کارگران دریا (۱۸۶۶، ترجمه‌ی فارسی و نیز تحت عنوان رنجبران دریا، ۱۳۳۷ هش) و نود و سه (۱۸۷۴ ترجمه‌ی فارسی، ۱۳۳۶ هش). ویکتور هوگو کار سیاسی خود را با طرفداری از دوکِ رایشتات، پسر ناپلئون، آغاز کرد؛ سپس از هواخواهان پسر لوئی فیلیپ و، زمان کوتاهی، لوئی بوناپارت شد. اما چون پس از آن به مخالفت با ناپلئون III بر خاست، او را نخست به بلژیک و سپس به جزیره‌ی جرزی و بعد از آن (۱۸۵۵) به جزیره‌ی گرنزی تبعید کردند که تا ۱۸۷۰ در آن اقامت گزید، و چون مورد عفو قرار گرفت این بخشایش را نپذیرفت. در ۱۸۷۰ پیروزمندانه به پاریس باز گشت و به نمایندگی مجمع ملی و سنا برگزیده شد. در سالهای آخر عمر مورد احترام و ستایش عمومی بود و او را پس از مرگ در پانتئون به خاک سپردند. نقادان در عظمت نسبی او با یکدیگر اختلاف کلمه دارند، ولی باید گفت که وی برجسته‌ترین چهره در ادبیات قرن ۱۹م فرانسه بوده است.

ویکتوریا[1] (viktoriā)، ایالت (۲۲۷٬۶۲۰ کمم؛ جم ۳٬۴۴۳٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۰)، جش استرالیا، کرسی آن ملبورن. از حیث جمعیت چگالترین ایالات استرالیا و از حیث وسعت، بعد از تاسمانی کوچکترین آنها است. آب و هوایش معتدل است؛ آلپهای استرالیائی در ماههای مه-نوامبر پوشیده از برف است. از محصولاتش پشم، گندم، و لبنیات میباشد. از ۱۸۳۴ مهاجر-نشینهائی در آنجا تأسیس شد. ابتدا جزء مهاجر-نشین ویلز جدید جنوبی بود، ولی در ۱۸۵۱ مهاجرنشین جداگانه‌ای شد. در ۱۹۰۱ به عنوان ایالت به ← ملل مشترک المنافع استرالیا پیوست. در طی جج II و پس از آن، صناعت در این ایالت رو به پیشرفت بوده است، و عمده‌ی صنایع آن صنایع فلزی و ماشین‌آلات است.

ویکتوریا[1]، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۹۳٬۵۰۰)، جغ کولومبیای بریتانیا، کانادا، کرسی ایالت و بر انتهای جش جزیره‌ی ونکوور. بزرگترین شهر و بندر عمده و مرکز تجارتی جزیره است. صنایع آمودن ماهی و تهیه‌ی الوار و کاغذ دارد. در ۱۸۴۳ تأسیس شد. رصدخانه‌ی نجومفیزیکی کانادا، و دانشگاه ویکتوریا (۱۹۶۳) در اینجاست.

ویکتوریا[1]، یا **سیوداد ویکتوریا**[2] (siudād)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۴٬۳۰۴) کرسی ایالت تاماولیپاس، لش مکزیک، بر رود سان مار-کوس[3] (sān mārkos). در ۱۷۵۰ بر دامنه‌ی سیرا مادره‌ی شرقی بنا شد. محصولات عمده‌اش نیشکر و مرکبات است، و از جنگلهای کاج آن بهره‌برداری میشود.

ویکتوریا[4] [الگزاندرینا ویکتوریا (alegzānd-rinā viktoriā)]، ۱۸۱۹–۱۹۰۱، ملکه‌ی (۱۸۳۷–۱۹۰۱) بریتانیای کبیر و ایرلند و امپراطور (۱۸۷۶–۱۹۰۱) هند. وی یگانه فرزند ادوارد، دیوک آو کنت (چهارمین پسر جورج III)، و ماری لویز ویکتوریا، شاهزاده خانم ساکس-کوبورگ، بود. یک سال بیشتر نداشت که پدرش مرد. پس از مرگ (۱۸۳۰) جورج IV، وارث تاج و تخت شناخته شد. در ۱۸۳۷، در سن ۱۸ سالگی، بر جای عمویش، ویلیام IV، بر تخت پادشاهی انگلستان جلوس کرد. با جلوس زنی بر اریکه‌ی سلطنت، ارتباط میان انگلستان و تاج و تختهای هانوری، به پیروی از قانون سالیک هانوور بریده شد. یکی از مشاوران غیر رسمی ملکه‌ی جوان شتوکمار بود که لئوپولد I پادشاه بلژیک، از بستگان ملکه، به نزد او فرستاده بود. نخست‌وزیرش، ویلیام لم، نزدیکترین دوست و مشاور او شد. در ۱۸۳۹ که کابینه‌ی لم استعفا کرد، ملکه که به علت اعتماد به لم هوا-خواه حزب ویگ بود، از مرخص کردن بانوان مأمور خدمت در خوابگاهش که از حزب ویگ بودند، خودداری کرد، و این نشانه‌ی آن بود که وی به حزبی که سر کار است اعتماد دارد. رهبر حزب توری، سر رابرت پیل، از تشکیل دادن کابینه امتناع کرد و لم در پست خود باقی ماند. در ۱۸۴۰ ویکتوریا به همسری پسر دائیش البرت، شاهزاده‌ی ساکس-کوبورگ-گوتا، در آمد. البرت که ملکه نسبت به او بسیار عشق می-ورزید، در سراسر زندگی او در وی نفوذ کامل داشت. به سعی البرت، ملکه و توریها در ۱۸۴۱ که پیل به نخست‌وزیری رسید، با یکدیگر آشتی کردند. نخستین فرزندش، ویکتوریا، که بعدها ملکه‌ی آلمان شد، در ۱۸۴۰، و نخستین پسرش، پرینس آو ویلز (بعدها ادوارد VII)، در ۱۸۴۱ به دنیا آمدند. ویکتوریا ۹ فرزند ۴ پسر و ۵ دختر به دنیا آورد. زناشوئیهای این فرزندان و فرزندان ایشان سبب پیوستگی خاندان سلطنتی انگلستان با خاندانهای سلطنتی روسیه، آلمان، یونان، دانمارک، رومانی، و چند دولت ایالتی آلمان شد. میل البرت و ملکه برای آنکه در سیاست خارجی آزادمنشانه ولی پرماجرای وایکاونت پالمرستون طرف مشورت واقع شوند، سبب تولید کشمکشی با پالمرستون شد که در استعفای (۱۸۵۱) او مؤثر افتاد. در ۱۸۵۱ با گشایش نمایشگاه موفقیت‌آمیز کاخ بلور که طرح آن را البرت ریخته بود، محبوبیت خاندان سلطنتی افزایش یافت. پس از مرگ (۱۸۶۱) البرت، اندوه ملکه چندان زیاد شد که نزدیک بود محبوبیت خود را از دست بدهد. مدت ۳ سال در برابر مردم ظاهر نشد، و تا ۱۸۶۶ پارلمنت را افتتاح نکرد، و سرانجام توانست تدریجاً به زندگی عادی باز گردد. آشکار شدن دوباره‌ی وی در برابر مردم، بیشتر نتیجه‌ی تلاش بنجمین دیزریلی بود که با ویلیام گلادستون بر سیاست قسمت اخیر سلطنت ویکتوریا تسلط داشتند. گلادستون، علی رغم تسلیم شدنش به ملکه، هرگز مورد محبت او نبود. دیزریلی که در نگاه داشتن روابط شخصی خود با ملکه نهایت مهارت را داشت، وی را متقاعد کرد که به پرنس آو ویلز سمتی در حکومت واگذار کند. در ۱۸۷۶، با وجود مخالفت شدیدی که ابراز میشد، برای ملکه ویکتوریا لقب امپراطور هندوستان را تأمین کرد که مایه‌ی شادمانی فرا-وان وی شد؛ ویکتوریا سخت دوستدار جاه و جلال امپراطوری بود و سخت به رفاه حال رعا-یای خود در مستعمرات، بالخاصه در هندوستان، دلبستگی داشت. در ایام پیری وی مردم او را بسیار دوست میداشتند. در سالهای ۱۸۸۷ و ۱۸۹۷، جشنهائی به یادبود ۵۰مین و ۶۰مین سال درازترین دوران پادشاهی انگلستان برپا شد. قدرت ویکتوریا به عنوان یک پادشاه کشور مشروطه هنوز بسیار زیاد بود. قدرت خود را به کار برد تا ارل آو روزبری را از حزب اکثریت به نخست‌وزیری برگزیند (۱۸۹۴). ملکه هوش سرشار نداشت، ولی پاکی اخلاق و ضمیرش به او کومک کرد تا بتواند، پس از چندین دوره‌ی سلطنت نامطبوع، حیثیت تاج و تخت انگلستان را باز گرداند، و آن را نماد و نشانه‌ی خدمت به مردم و وحدت امپراطوری سازد.

ویکتوریا، برزیل، ← ویتوریا.

ویکتوریا، آبشارهای[5] (viktoriā)، آبشاری در رود زامبزی، بر مرز زامبیا-رودزیا، ج افریقای مرکزی، نزدیک شهر لیوینگستن. عرضش ح ۱٬۶۰۰ متر و ارتفاع آن ۱۲۸ متر است، و از حیث عظمت فقط آبشار نیاگارا از آن برتر میباشد. آبشار به ۴ قسمت منقسم است. در ۱۸۵۵ د. لیوینگستن آن را کشف کرد، و به نام ملکه ویکتوریا نامید.

ویکتوریا، ارض[6]، بخشی از جنوبگان، ج زلند جدید. از ش به دریای راس و از غ به ← ارض ویلکس محدود است. مشتمل بر رشته‌هائی از کوههای برف‌پوشیده و فلات مرتفعی در میان آنهاست. سر ج. ک. راس آن را کشف کرد (۱۸۴۱)، نام سابق آن **ارض ویکتوریای جنوبی** بوده است.

ویکتوریا، جزیره‌ی[7]، جزیره (۲۱۲٬۲۰۰ کمم)، بخشی از ← مجمع‌الجزایر شمالگان، جغ سر-زمین فرانکلین، سرزمینهای شمال غرب، کانادا، در قشم. یکی از بزرگترین جزایر مجمع‌الجزایر شمالگان است. تامس سیمسن[8] (tāməs sim-sən) و پیتر و. دیز[9] (pitər diz)، پویندگان بریتانیائی، در اواخر دهه‌ی ۱۸۳۰ آن را کشف کردند، و جان ری[10] (jān rey؛ ۱۸۱۳–۹۳، پوینده‌ی اسکاتلندی) در ۱۸۵۱ آن را پویید.

ویکتوریا، دریاچه‌ی، افریقا، ← ویکتوریا نیانزا.

ویکتوریا، دماغه‌ی یا **ویکتوریا پوینت**[11] (vik-toriā poynt)، دماغه‌ای در انتهای جنوبی برمه، غ مصب رود پاکچان[12].

ویکتوریا پوینت: ← ویکتوریا، دماغه‌ی.

ویکتوریا رژیا (viktoriā reǰiā؛ فس)، (*Victoria regia*)، گیاه آبی از تیره‌ی نیلو-فریان که برگهای بزرگ به شکل طشت دارد و میتوان کودکی را در آن بر روی آب نشاند.

ویکتوریا نیانزا[13] (viktoriā niānzā) یا **دریاچه‌ی ویکتوریا**، دریاچه‌ای به مساحت ح

---

(۱)Victoria (۲)Ciudad V. (۳)San Marcos (۴)Victoria (۵)Victoria Falls (۶)Victoria Land (۷)Victoria Island (۸)Simpson (۹)Dease (۱۰)Rae (۱۱)Victoria Point (۱۲)Pakchan (۱۳)Victoria Nyanza

۶۹'۴۹۰ کمه، ش افریقای مرکزی، که اوگاندا و تانگانیکا (اکنون ← تانزانیا) و کنیا در اطراف آن واقعند. از دریاچه‌های آب شیرین زمین فقط دریاچه‌ی سوپریور (در امریکای شمالی) از آن بزرگتر است. طولش ح ۴۱۰ کم و عرضش ح ۲۵۰ کم، و در فرازای ح ۱'۱۳۵ متر واقع است. معمولاً آن را سرچشمه‌ی اصلی رود نیل میدانند (شاخه‌ی موسوم به نیل ویکتوریا از آن خارج میشود). دریاچه را ج. ه. سپیک در ۱۸۵۸ کشف کرد، و ه. م. ستنلی آن را پویید (۱۸۷۵).

ویکتوریا و البرت، موزه‌ی[1] (ـ viktoriā albərt)، موزه‌ای در کوی کنسینگتن جنوبی، لندن، که در ۱۸۵۲ به عنوان موزه‌ی کارهای دستی در مارلبره هاوس افتتاح شد. در ابتدا هسته‌ی آن را اشیائی هنری تشکیل میداد که از نمایشگاه بزرگ سال ۱۸۵۱ خریداری شده و مجموعه‌هائی از مدرسه‌ی دولتی طراحی را بر آنها افزوده بودند. در ۱۸۵۷ آن را به محل جدیدش در کنسینگتن جنوبی انتقال دادند و جزئی از مجموعه‌ی موزه‌های کنسینگتن شد. ساختمان بنای جدید، که طرح آن از سر استن وب[2] (sər astən web*؛ ۱۸۴۹—۱۹۳۰) بود، در ۱۸۹۹ آغاز شد و نام فعلی موزه را ملکه ویکتوریا در همین سال بر آن نهاد. چون در ۱۹۰۹ این موزه گشایش یافت، به صورت موزه‌ی هنری محض در آمد، و مجموعه‌های علمی را به نام موزه‌ی علم نامگذاری کردند. این موزه مشتمل است بر کالج سلطنتی هنر، یک کتابخانه‌ی هنری بزرگ، و مجموعه‌هائی از موزه‌ی هند که به آن ضمیمه شده است. مجموعه‌های نقاشی و حجاری آن (خصوصاً از ایتالیای قدیم) شهرت دارد؛ دیگر از محتویات آن مجموعه‌هائی از سرامیک و شیشه و پارچه و میناکاریهای قرون وسطی و عاج و کارهای فلزی و کنده‌کاریها و اثاثیه‌ی خانه است. طرحهای رافائل برای قالیهای دیواری نمازخانه‌ی سیستین از گنجینه‌های معروف این موزه است.

ویکتوریاهاون، شهر، نروژ: ← نارویک.

ویکتوریای جنوبی، ارض: ← ویکتوریا، ارض.

ویکد/ آزیر[3]**، فلیکس**(feliks vik-dāzir)، ۱۷۴۸—۹۴، پزشک و کالبدشناس فرانسوی، شهرتش خصوصاً در تحقیقات در باب سلسله‌ی اعصاب و انقباض و انبساط عضلانی در مهره‌داران است، از مؤسسان انجمن سلطنتی پزشکی بوده (۱۷۷۶) و سمت دبیر کل دائمی آن را داشته است. عضو آکادمی علوم (۱۷۷۴) و آکادمی فرانسه (۱۷۸۸) شد.

ویکرز[4]، سر **ادوارد**(sər edwārd wikərz*)، ۱۸۰۴—۱۸۹۷، صنعتدار انگلیسی در صنایع فولاد. با پدر زنش جورج نیلر[5] (jorj neylər) در تأسیس (۱۸۲۸) شرکت فولاد سازی شریک شد. در ۱۸۶۷ این شرکت تبدیل به "شرکت ویکرز و پسران" شد، و در ۱۸۸۸ به کار اسلحه‌سازی پرداخت (← زاخاروف، سر بازیل). با خریدن مؤسسه‌ی ماکسیم نوردنفلت، "شرکت ویکرز آرمسترانگ" را تشکیل داد، و خودش مدیر آن شد.

ویکرز-آرمسترانگ، شرکت: ← زاخاروف، سر بازیل؛ ویکرز، سر ادوارد.

ویکرمادیتیا[6] یا **ویکرمادیتیه** (vikrama-dityā,-tya) [معنی حرفی آن. "خورشید قدرت"] یا **ویکرمه** (vikrama)، لقب چاندرا-گوپتای II (ح ۳۷۶—۴۱۴) و سکنده گوپتا، شاهان سلسله‌ی گوپتای هند. این نام، بنا بر روایت، به یک راجه‌ی افسانه‌ای قدیمتر اجین تعلق داشته است که دوره‌ای به نام او خوانده شده (دوره‌ی ویکرمه، ۵۷ قم)، و نیز با شاهی به نام ویکرمه (ح ۵۴۴) ارتباط داشته است. ولی با تحقیقات جدید، عموماً دوره‌ی شاهان گوپتا با این نام خوانده میشود. نیز ← کالیداس یا کالیداسا.

ویکرمادیتیه: ← ویکرمادیتیا؛ کالیداس.

ویکرمورواسی: ← کالیداس.

ویکرمه: ← کالیداس.

ویکسبرگ[7] (viksbĕrg)، شهر (در ۱۹۷۰ جمه ۲۵'۴۷۸)، غ ایالت میسی‌سیپی، کشمه. بندر عمده‌ای کنار رود میسی‌سیپی و از مراکز بازرگانی و آمودن و صدور پنبه است. در جنگ داخلی امریکا، در **پیکار ویکسبرگ** (نوامبر ۱۸۶۲— ژوییه‌ی ۱۸۶۳)، پس از مقاومت طولانی سقوط کرد، و به دست ی. س. گرانت افتاد، و در نتیجه سراسر میسی‌سیپی تحت تسلط اتحادیه در آمد.

ویکسبرگ، پیکار: ← ویکسبرگ، شهر.

ویکفیلد[8] (weykfild)، شهر (در ۱۹۷۱ جمه ۵۹'۶۵۰)، مرکز اداری رایدینگ غربی (یورکشر)، ل انگلستان مرکزی. از قرن ۱۴م از مراکز پارچه‌بافی بوده؛ از مراکز عمده‌ی کشاورزی نیز هست. دینها و ساکسونها آن را اشغال کردند، صلیبی از قرن 10م از یک کلیسای ساکسون در آن باقی مانده است. ریچارد، ملقب به سومین دیوک آو یورک، در نبرد ویکفیلد شکست خورد و کشته شد (۱۴۶۰). صنایع جدید آن تهیه‌ی کالاهای پشمی، مواد شیمیائی، و ماشین‌افزار تولید میکند.

ویکفیلد، ادوارد گیبن (edwārd gibən weykfild)، ۱۷۹۶—۱۸۶۲، سیاستمدار بریتانیائی. نظریات او در امور مستعمراتی منجر به تأسیس (۱۸۳۴) مهاجرنشین استرالیای جنوبی شد. در ۱۸۳۹ شرکت اراضی زلند جدید را تأسیس کرد، و آن زلند جدید را زیر استعمار بریتانیا در آورد. در ۱۸۵۲ به زلند جدید رفت، و در آنجا وارد سیاست شد.

ویکلو[9] (wiklō)، ولایت ساحلی (۲'۰۴۵ کمه؛ در ۱۹۷۱ جمه ۶۶'۲۷۰)، ش جمهوری ایرلند، در ایالت لنستر؛ مرکزش شهر ویکلو (در ۱۹۷۱ جمه ۳'۹۰۸). پرورش گاو و استخراج سرب و مس معمول است. نزدیکی شهر به دوبلن آن را یکی از مراکز جهانگردی ساخته است.

ویکلیف[10]**، جان** (jān viklif)، ح ۱۳۲۸—۸۴، مصلح مذهبی انگلیسی. در آکسفرد تحصیل کرد. گستاخانه تعلیم میداد که مسیح یگانه خداوند بشر است؛ روحانیان نباید صاحب مال و مکنت باشند؛ کتاب مقدس عالیترین سند موثق است؛ و بسیاری از تعلیمات کلیسا (خصوصاً قلب ماهیت) نادرست بوده است. تعلیمات وی در ی. هوس اثر بخشید و از این راه در قاره‌ی اروپا راه یافت. ویکلیف نخستین کسی است که به ترجمه‌ی کتاب مقدس به انگلیسی پرداخت. در ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲ به بدعتگذاری در دین محکوم شد، ولی آزار ندید. نیز ← لالاردها.

ویکم، سر رابرت: ← کالوچو.

ویکنت، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

ویکنتس، لقب: ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

ویکو[11] (weyko)، شهر (در ۱۹۷۰ جمه ۹۵'۳۲۶)، ش قسمت مرکزی ایالت تکزاس، ج‌ش دلس، کشمه، بر رود برزس، واقع در ناحیه‌ای بسیار پنبه‌خیز. دریاچه‌ی ویکو نزدیک آن است. مرکز داد و ستد و صنعتی است.

ویکو، جامباتیستا: ← ویکو، جووانی باتیستا.

ویکو[12]**، جووانی باتیستا** (jovānni bāttistā viko)، ۱۶۶۸—۱۷۴۴، فیلسوف و مورخ ایتالیائی که به نام جامباتیستا ویکو (ـjāmbāt-tistā) نیز شهرت دارد؛ مه ناپل. در ۱۶۹۷ استاد علم معانی و بیان در دانشگاه ناپل شد، و در ۱۷۳۴ سمت تاریخنگار شاه ناپل یافت. بسیاری او را نخستین مورخ به سبک جدید می‌دانند؛ وی نخستین کسی است که روش منظمی برای پژوهش تاریخی طرح ریخت، و نظریه‌ای در باره‌ی تاریخ عرضه کرد که از زمان خودش بسیار پیش بود. در نظر ویکو، تاریخ گزارش و شرح ولادت و تکامل جامعه‌ها و سازمانهای آنها است. وی بدین ترتیب از روش قدیمی تاریخ‌نویسی‌خواه به صورت زندگینامه‌ی مردان بزرگ و خواه به صورت پیشرفت مشیت خداکاره‌گیری کرد. به معارضه‌ی با عناصر ضد تاریخی که در فلسفه‌ی دکارت غلبه با آنها بود، وی معتقد بود که تاریخ یکی از موضوعات معتبر معرفت بشری است. برای زبان و اسطوره‌شناسی و سنت همچون افزارهای تحقیق تاریخی اهمیت فراوان قائل بود. به عنوان فیلسوف، عقیده‌اش آن بود که هر دوره‌ی تاریخی ویژگیهای مخصوص به خود را دارد، و اینکه دوره‌های تاریخی در سراسر تاریخ به نظم تغییرناپذیری تکرار میشود. ولی، نظر وی با نظریه‌ی قدیمی دوره‌ای بودن تاریخ این تفاوت را داشت که دوره‌ها درست همسان با یکدیگر تکرار نمیشود، بلکه اوضاع و احوال جدید و پیشرفتها سبب پیدایش تغییراتی در آنها است. بنابر این مورخ هرگز نمیتواند یک پیشگو باشد. ویکو در باره‌ی حقوق هم چیز نوشته و معتقد بوده است که انسان بنا بر فطرت خود حس عدالت و تشخیص قانون و حق طبیعی دارد. نظریه‌های عمده‌ی ویکو در کتابش، علم نو (۱۷۲۵)، آمده است که دو بار (۱۷۳۰؛ ۱۷۴۴) در آن تجدید نظر کامل کرده بود.

ویکونیا[13] (vikunyā؛ اسپانیائی)، پستاندار وحشی امریکای جنوبی از نوع لاما (*Lama*) از تیره‌ی شتر. ویکونیا از گواناکو کوچکتر است و رنگ حنائی کمرنگی دارد. در کوههای

(۱)Victoria and Albert Museum (۲)Webb (۳)Vicq-d'Azyr (۴)Vickers (۵)Naylor (۶)Vikramaditya
(۷)Vicksburg (۸)Wakefield (۹)Wicklow (۱۰)Wyclif (۱۱)Waco (۱۲)Vico (۱۳)vicuña



ویکونیا

آند، پرو، بولیوی، و اکوادور یافت میشود. گرچه برای جلوگیری از زوال آن مورد حفاظت است، به خاطر پوست و پشمش شکار می‌شود، و از پشم آن پارچه‌ی ظریفی تهیه میشود.

ویکینگها: ← وایکینگها.

ویگ[1]، حزب (wig)، حزب سیاسی انگلستان. این نام که نخست اصطلاحی اهانت‌آمیز بود و در باره‌ی جداشدگان از کلیسای اسکاتلندی قرن ۱۷م به کار میرفت، ظاهراً کوتاه‌شده‌ی کلمه‌ی ویکامور (wigāmor) به معنی گاوچران است. در ۱۶۷۹ این نام بر مخالفان انگلیسی جانشینی دیوک آو یورک (بعداً جیمز II) متدین به مذهب کاتولیک رومی اطلاق میشد که رهبری آنان با اولین ارل آو شافتسبری بود. چون از قدرت پارلمنت در برابر امتیازات ویژه‌ی مقام سلطنت حمایت میکردند، ویگها از این حیث در واقع جایگزین دسته‌ای بودند که در انقلاب پیرایشگری به نام "گِرْدْسران" خوانده می‌شدند. گرچه این حزب توسط مردمانی از طبقه‌ی اشراف همچون شافتسبری رهبری میشد، اعضای آن بیشتر از زمینداران طبقه‌ی متوسط و مردمان تجارت‌پیشه‌ای بودند که عده‌ی زیادی از ایشان از کلیسا جدا شده بودند. انقلاب باشکوه ۱۶۸۸، که در آن بعضی از توریها (← توری) نیز به ویگها ملحق شدند، حق جانشینی را برای شاه پروتستان‌مذهب تأمین کرد و آغاز دوره‌ی طولانی تسلط ویگها شد. در پادشاهی ملکه ان، ویگها طرفدار ← جنگ جانشینی اسپانیا بودند و از جانشینی هانوری بنا بر قانون جانشینی (۱۷۰۱) پشتیبانی میکردند. مهرورزی جکوبایتها نسبت به حزب توری پس از مرگ ملکه ان سبب شد که این حزب پس از پیروزی کوتاه (۱۷۱۰–۱۴) از اعتبار بیفتد، و جلوس جورج I بر تخت سلطنت تفوقی برای حزب ویگ پیش آورد که مدت ۵۰ سال دوام یافت. چهره‌ی برجسته‌ی این حزب، تا زمان سقوط آن در ۱۷۴۲، ر. والپول بود که مدیریت ماهرانه و سیاست زیرکانه‌ی او این حزب را در داخل و خارج پارلمنت به صورت یک نیروی یکپارچه در آورد، و بیشتر این کار نتیجه سیاست انتخاباتی دیوک آو نیوکاسل بود. این حزب معتقد به نظریه‌های حکومت مشروطه و تسامح دینی طرح‌شده توسط جان لاک بود. جلوس (۱۷۶۰) جورج III، که نسبت به رهبران ویگ نفرت داشت و میخواست قدرت مطلق داشته باشد، و نیز پیدا شدن اختلاف کلمه و انشعاب در خود حزب، سبب آن شد که توریها به عنوان "دوستان شاه" بار دیگر وارد خدمت شوند؛ بسیاری از ویگها در این زمان، به پیروی از عقاید و نظریات روشنفکری، هواخواه برنامه‌های آزاد مدنی و اصلاحات اجتماعی شدند. دسته‌ای از افراد این حزب، به رهبری مارکوئس آو راکینگهم، از بعضی اصلاحات عملی پشتیبانی نشان دادند، ولی در مقابل هر تغییر اساسی در نظام انتخابات، که مورد حمایت گروه دیگری از افراد حزب به رهبری ویلیام پیت، ملقب به اولین ارل آو چتم، بود، مقاومت ورزیدند. ویگها هرگز پس از مرگ راکینگهم وحدت خود را باز نیافتند، و توریها دوره‌ی طولانی تسلط خود را به رهبری ویلیام پیت آغاز کردند. بازمانده‌ی ویگها که تا ۱۸۳۰ از مصدر کار بودن محروم مانده بودند، در نهضتی برای اصلاحات سیاسی، به نمایندگان طبقه‌ی صنعتگر و تاجر پیوستند که قدرت آن در لوایح اصلاحی ۱۸۳۲ به اوج خود رسید. از آن پس ویگ به صورت شاخه‌ی محافظه‌کارتر حزب لیبرال در آمد.

ویگ[1]، حزب (wig)، در تاریخ کشمکش از احزاب متنفذ در ربع دوم قرن ۱۹م که از اتحاد دسته‌های مخالف آ. جکسن و متمولین و صنعتداران بزرگ، که از دموکراسی جکسنی هراسناک بودند، تشکیل شد. رهبران عمده‌ی آن، ه. کلی و د. وبستر، به سبب اختلافات داخلی حزب و غیره، در انتخابات ریاست جمهوری توفیق نیافتند. در انتخابات ۱۸۴۰، نامزد حزب، و. ه. هریسن به ریاست جمهوری رسید، ولی دولت او دیری نپایید. در ۱۸۴۸ بعضی از اعضای حزب به حزب فری‌سویل پیوستند. کمی پس از شکست فاحش حزب در انتخابات ۱۸۵۲، حزب متلاشی شد، و اعضای آن به احزاب دیگر پیوستند.

ویگان[2]، ماکسیم (māksim veygān)، ۱۸۶۷–۱۹۶۵، ژنرال فرانسوی. در سالهای اول جنگ I ریاست ستاد مارشال فوش را عهده‌دار بود. در ۱۹۲۳–۲۴ در سوریه خدمت کرد. در ۱۹۳۵ به ریاست ستاد ارتش فرانسه منصوب شد. در دولت پتن مدتی (۱۶ ژوئن–۶ سپتامبر ۱۹۴۰) مقام وزارت جنگ را عهده‌دار بود. در ۱۹۴۲ به توسط گشتاپو دستگیر، و در آلمان زندانی شد؛ متفقین در ۱۹۴۵ آزادش کردند. آثار متعددی دارد از جمله تورن؛ ۱۱ نوامبر؛ تاریخ ارتش فرانسه فوش؛ وخاطرات (۱۹۵۰).

ویگتن، شهر و ولایت اسکاتلند، ← ویگتن‌شر.

ویگتن‌شر[3] (wigtən šər) یا **ویگتن،** ولایت (۱٬۲۶۱ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۲۷٬۳۳۵)، جغ اسکاتلند. شامل قسمت غربی گلوی؛ مرکز اداری آن ⇐ ستر نزار. منطقه‌ای زراعی، که پرورش گاو، گوسفند، و خوک نیز در آن معمول است. به موجب قانون ۱۹۷۳ حکومت محلی جزئی از ناحیه‌ی ⇐ سترتکلاید شد.

ویگلان[4]، آدولف گوستاو (ādolf gustāv vigelān)، ۱۸۶۹–۱۹۴۳، مجسمه‌ساز نروژی.

ویگنر[5]، یوجین پول (yujin pol wignər)، ۱۹۰۲– ، دانشمند فیزیک ریاضی امریکائی از اصل مجارستانی، متولد بوداپست. پیش از مهاجرت به امریکا در مدارس فنی برلین و گوتینگن، آلمان، تدریس میکرد. در ۱۹۳۰–۳۷ استاد فیزیک ریاضی دانشگاه پرینستن بود، و پس از یک سال تدریس در دانشگاه ویسکانسین، بار دیگر برای تدریس فیزیک نظری به پرینستن باز گشت (۱۹۳۸). در جنگ II جزو گروهی از دانشمندان بود که برای ساختن بمب اتمی کار میکردند. پس از آن به کار دانشگاهی خود باز گشت (۱۹۴۷). کتاب نظریه‌ی گروهها و کاربرد آن در مکانیک کوانتوم طیف اتمی (۱۹۳۱) یکی از کتابهای مورد رجوع در مکانیک کوانتومی است. در تألیف دو کتاب ساختمان هسته (۱۹۵۸) و نظریه‌ی فیزیکی رئاکتورهای شیمیائی هوتردای (۱۹۵۸) نیز سهیم بوده است. به جهت وضع اصول حاکم بر مکانیک و عمل متقابل پروتونها و نوترونها در هسته‌ی اتم سهمی (با مشارکت ی. ه. د. ینسن و م. گ. مایر) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۳ در فیزیک نصیبش شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویگو[6] (vigo)، شهر و بندر (در ۱۹۷۰ جه ۱۹۷٬۱۴۴)، ایالت پونتوذرا[7] (pontevedrā)، لغ اسپانیا، در گالیشیا. از پرکارترین بنادر اسپانیا در قطلا است؛ دارای مرکز صید تونا و ساردین. پالایشگاههای نفت و کارخانجات کاغذسازی دارد. در ۱۷۰۲ یک ناوگان فرانسوی‌اسپانیائی، که در حمایت آن طلا و سنگهای گرانبها حمل میشد، در خلیج ویگو به وسیله‌ی بریتانیائیها و هلندیها غرق شد، و احتمال میرود که هنوز مقدار زیادی از این گنجینه در قعر این خلیج مدفون باشد؛ کوششهائی که برای یافتن آن شده است بی‌نتیجه مانده. در ۱۷۱۹ بریتانیائیها بندر را تصرف کردند.

ویل، الفرد: ← ماریستاون.

ویلا[8] (villā) [لتی، = ملک روستائی]، خانه‌ی آسایش و رفع خستگی واقع در یک منطقه‌ی ییلاقی (کنار دریا، ایستگاههای آب معدنی، و غیره)؛ و نیز سرای مجلل باغچه‌دار واقع در حومه‌ی شهر. در زمان رومیان ویلا به اقامتگاههای روستائی و شهری هر دو اطلاق میشد، که اغلب هر دو در یک گروه ساختمانی برپا میشد. ویلای روستائی مجموعه‌ای بود از ساختمانها و ابنیه‌ی مناسب برای هرگونه بهره‌برداری کشاورزی؛ در صورتی که ویلاهای شهری مکان تفریحی بود. در زمان مرور نژیان ویلا به املاک وسیعی گفته میشد که یک دستگاه پادشاهی نامستقر در حال پیشروی، یکی پس از دیگری آنها را اشغال میکرد. در دوره‌ی کارولنژیان ویلا مرکز بهره‌برداری روستائی بسیار خوبی را تشکیل میداد. فقط در ایتالیا ویلاهای تفریحی، آن چنانکه در زمان رومیان بود (← رومی، هنر و معماری)، باقی ماند؛ از آغاز رنسانس، پاپها، کاردینالها، خاندانهای بزرگ برای خود ویلاهائی بدین سبک میسازند. نیز ← ویلا د/استه؛ ویلا دوریا پامفیلی.

ویلا، شهر: ← هبریدیز جدید.

ویلا بورگزه: ← بورگزه، ویلا.

ویلا د/استه[9] (villā deste)، نام دو ویلای معروف در ایتالیا. یکی از آنها در تیوولی، ۳۰کیلومتری ش ر م واقع است. در ۱۵۵۰ توسط پیرو لیگوریو[10] (pirro ligorio) برای کار-

(۱) Whig (۲) Weygand (۳) Wigtownshire (۴) Vigeland (۵) Wigner (۶) Vigo (۷) Pontevedra (۸) villa (۹) Villa d'Este (۱۰) Ligorio

دینال اپیولیتو II د/استه ساخته شد که با نقاشیها و مجسمه‌ها آراسته شده و یکی از زیباترین باغهای رنسانس ایتالیا آن را احاطه کرده است. باغ، با آبنماها و حوضها و فواره‌های شگفت‌انگیز، کار برنینی، تزیین شده است. ویلا د/استه‌ی دیگر، که در قرن ۱۶م بر کرانه‌ی غربی دریاچه‌ی کومو، ۵کیلومتری ل کومو با پارکی عالی ساخته شده، اکنون یکی از مهمانخانه‌های معروف اروپا است.

ویلا دوریا پامفیلی[1] (villā doriā pāmfili)، ویلای رومی که در قرن ۱۷م برای کامیلو پامفیلی (kāmillo pāmfili)، برادرزاده‌ی پاپ اینوکنتیوس X ساخته شد. نقشه و طرح ویلا از آلساندرو آلگاردی[2] (ālessāndro ālgārdi، ۱۶۰۲–۵۴، پیکر تراش و معمار ایتالیائی) است. این ویلا در مقابل دیوارهای غربی دم، نزدیک دروازه‌ی پانکراتسیو (pānkrātsio) واقع است. رومیان آن را بلرسیرو (belres-piro، = خوش هوا) مینامیدند.

ویلار[3]**، دوک دو** (dūk dē vilār*)، لقب **کلود لوئی اکتور ویلار** (klod lui ektor)، ۱۶۵۳–۱۷۳۴، مارشال فرانسه، آخرین سرداران لوئی XIV. در جنگ هلند (۱۶۷۲–۷۸) جنگید، و در ۱۶۸۳ به مأموریت خاص به وین اعزام شد. در ۱۶۹۸–۱۷۰۱ سفیر کبیر در وین بود، در ۱۷۰۲ در ← جنگ جانشینی اسپانیا فرماندهی داشت، و با پیروزی در نبردگاه معروف فریدلینگن[4] (۱۷۰۲)، در گوشه‌ی جنوب بادن، آلمان، کنار رود راین، و در بادن و هوخشتت (۱۷۰۳) شهرت یافت. در ۱۷۰۴ شورش کامیزارها را فرو نشاند. در مالپلاکه از دیوک آو مارلبره و اوژن دو ساووا شکست خورد (۱۷۰۹)، ولی در سالهای بعد موفقانه از مرز فرانسه دفاع کرد؛ در ۱۷۱۲ اوژن دو ساووا را در دنن شکست داد، و در ۱۷۱۴ پیمان راشتات را منعقد کرد. ویلار عضو شورای نیابت سلطنت بود (۱۷۱۵–۳۲)، و در هنگام مرگش فرماندهی عالی جنگ جانشینی لهستان را به عهده داشت. در ۱۷۱۴ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد.

ویلارت، آدریان: ← مادریگال.

ویلارد[5]**، هنری** (henri vilārd)، ۱۸۳۵–۱۹۰۰، روزنامه‌نگار و رجل مالی امریکائی، نام اصلیش **هیلگارد ویلارد** (hilgārd)؛ متولد آلمان. در ۱۸۵۳ به کشمه رفت و در جنگ داخلی از خبرنگاران برجسته بود؛ در شرکت راه آهن پاسیفیک شمالی سهم و نفوذ عمده پیدا کرد (۱۸۸۱) و خرج فراوان گذراندن راه آهن از کوهها او را ورشکست کرد (۱۸۸۳)، ولی با سرمایه‌ی جدید دوباره شرکت را به راه انداخت و خود رئیس آن شد (۱۸۸۹). سلف شرکت "جنرال الکتریک" کنونی نیز از تأسیسات او بود. در ۱۸۸۱ امتیاز روزنامه‌ی ایونینگ پست نیو یورک را خرید. با دختر و. ل گرین ازدواج کرد.

ویلاردوئن[6] (vilārduan)، خاندان اشرافی فرانسه که از ۱۲۱۰ تا ۱۲۷۸ بر پلوپونز فرمانروائی داشت. **ژوفروا دو ویلاردوئن** (jofruā dē)، ح ۱۱۵۰–ح ۱۲۱۳، مارشال شامپانی و رومانی، و یکی از رهبران جنگ صلیبی چهارم بود. ژوفروا، در کتابی که به نام در باره‌ی فتح قسطنطنیه نوشته (انتشار ۱۵۸۵) شرح این جنگ را داده است. این کتاب از نخستین شاهکارهای ادبی زبان فرانسوی است که در زمینه‌ی تاریخ نگارش یافته. املاک سودبخش و حاصلخیزی در تراکیا به او واگذار شد. برادرزاده‌اش، **ژوفروای I دو ویلاردوئن**، ف ۱۲۱۸، پلوپونز را در ۱۲۰۵ فتح کرد، بر امپرنشین آخایا، که به عنوان تیول از طرف امپراطوری لاتین به او داده شده بود فرمانروائی کرد (۱۲۱۰–۱۸). این امپرنشین در زمان پسرش **ژوفروای II دو ویلاردوئن**، ف ۱۲۴۶، که مدیر هوشیاری بود، رونق و برومندی یافت. یک پسر دیگر ژوفروای I، **گیوم دو ویلاردوئن** (giyyom، ف ۱۲۷۸)، امیر (۱۲۴۶–۷۸) آخایا، با داماد خود، شارل I ناپل همدست شد و بر ضد میخائیل VIII امپراطور بیزانس به جنگ پرداخت. با مرگ (۱۲۷۸) گیوم، شاخه‌ی ذکور خاندان ویلاردوئن برافتاد.

ویلاردوئن، ژوفروا دو: ← ویلاردوئن، خاندان.

ویلاردوئن، ژوفروای I دو: ← ویلاردوئن، خاندان.

ویلاردوئن، ژوفروای II دو: ← ویلاردوئن، خاندان.

ویلاردوئن، گیوم دو: ← ویلاردوئن، خاندان.

ویلاری[7]**، پاسکوالـه** (pāskuāle villāri)، ۱۸۲۷–۱۹۱۷، مورخ و سیاستمدار ایتالیائی. در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت جست، و در ۱۸۸۹–۹۲ وزیر آموزش و پرورش بود. با اولین اثرش، ساوونارولا (۱۸۵۹) به معلمی تاریخ مدرن در پیز منصوب شد. از دیگر آثارش زندگی و دوره‌ی ماکیاولی (۳ جلد ۱۸۷۷–۸۲)، و زندگینامه‌های دانته، کاوور، و گاریبالدی است.

ویلا سیزنروس: ← صحرای اسپانیا.

ویلافرانکا دی ورونا[8] (villāfrānkā di veronā)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۲٬۳۶۶)، ونتسیا، لش ایتالیا، فراورنده‌ی کالاهای ابریشمی و تورهای ماهیگیری. پس از شکستهای اتریش در ماجنتا و سولفرینو، ناپلئون III و امپراطور فرانسوا ژوزف در اینجا ملاقات کردند (۱۸۵۹) و یک پیمان مقدماتی صلح بستند که در همین سال با پیمان زوریخ به تصویب رسید. ساردنی، متحد ناپلئون، در کنفرانس شرکت نداشت، اتریش لومباردی را واگذار کرد که ضمیمه‌ی ساردنی شد؛ ونتسیا در تصرف اتریش باقی ماند. فرمانروایان توسکان به جای خود باز گشتند، و ایالات پاپی کنفدراسیونی تحت ریاست پاپ تشکیل دادند. این دو بند اخیر پیمان را ساردنی نپذیرفت و، برای جلب رضایت ناپلئون، ویکتور امانوئل II نیس و مانتون را به فرانسه واگذار کرد (۱۸۶۰). با خروج ساردنی از پیمان ویلافرانکا، ویکتور امانوئل II تقریباً نقش رهبری خود را در ریسورجیمنتو از دست داد، و به روابط ایتالیا و فرانسه لطمه‌ی شدید وارد ساخت.

ویلاک[9]**، الیزر** (elieyzər wilāk)، ۱۷۱۱–۷۹، کشیش امریکائی. در ۱۷۳۵ کشیش شهرکی در کونکتیکت شد و در آنجا به تعلیم و تربیت هندیشمردگان علاقه‌مند شد و یک مدرسه‌ی خیریه برای آنان گشود و آن را اداره کرد (۱۷۵۴–۶۷). یکی از نخستین شاگردان این مدرسه به انگلستان سفر کرد و به جمع‌آوری اعانه پرداخت، و چون جمع اعانه‌ها به 50'000 دلار رسید، ویلاک به محلی که اکنون هانوور، نیو همپشر، است رفت و کالج دارتمث را تأسیس کرد (۱۷۷۰) که خود نخستین رئیس آن بود.

ویلالوبوس[10]**، ایتور** (eytor vilā-lobos)، ۱۸۸۷–۱۹۵۹، آهنگساز برزیلی. آهنگهای خود را با الهام از موسیقی فولکلوری و عامیانه‌ی برزیلی میساخته است. مجموعه‌ای از آهنگهای دیگرش شامل سمفونی، اپرا، کنسرتو، موسیقی مجلسی، و ترانه‌های متعدد است.

ویلاند[11]**، کریستوف مارتین** (kristof mārtin viland)، ۱۷۳۳–۱۸۱۳، شاعر و نویسنده‌ی آلمانی که گاه او را "ولتر آلمان" نامیده‌اند. سبک نویسندگی و شاعری او نمونه‌ی برجسته‌ای از روکوکوی آلمانی، روان، باشکوه، و گاه طنزآمیز و مایه‌ی خنده است. موضوعات نویسندگی خود را از کتابهای قدیمی یونان و روم و نیز از داستانهای پریان انتخاب کرده است. پس از آنکه نوشتن یک داستان سیاسی به نام آینه‌ی زرین (۱۷۶۹) سبب انتخاب شدن وی به آموزگاری و للگی امرای ساکس‌وایمار شد، سیاست و تعلیم و تربیت مورد توجه وی قرار گرفت. کتاب تاریخ آگاتون (۱۷۶۶) وی یکی از نخستین داستانهای روانشناختی است؛ آبدریتن (۱۷۷۴) بهترین هجونامه‌ی سیاسی ویلاند است. از داستانهای شعری او موزاریون (۱۷۶۸) و منظومه‌ی قهرمانی تخیلی اوبرون (۱۷۸۰) است. با ترجمه‌ی (۱۷۶۲–۶۶) آثار شکسپیر، راه را برای توسعه‌ی ادبی آینده‌ی آلمان هموار کرد.

ویلاند[11]**، هاینریش** (hāynriš vilānd)، ۱۸۷۷–۱۹۵۷، شیمیدان آلمانی. استاد و مدیر آزمایشگاههای شیمی در دانشگاه مونیخ شد (۱۹۲۵) به جهت مطالعاتی که در باره‌ی اسیدهای صفرا انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۷ در شیمی شد. تحقیقاتش در اکسایش زیست‌شناختی نیز معروف است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویلانی[12]**، جووانی** (jovānni villāni)، ح ۱۲۷۵–۱۳۴۸، مورخ ایتالیائی؛ متولد فلورانس. چون کارمند دولت فلورانس بوده، شرح بعضی وقایعی را که در آنها شرکت داشته نقل کرده است. تاریخ فلورانس (۱۲ جلد) که به عنوان یک تاریخ عمومی از زمانهای قدیم تا ۱۳۴۸ نگاشته شده وقایع زمان خود او را بخوبی نقل میکند. این کتاب یکی از قدیمترین مبانی نثر ایتالیائی است و به تثبیت زبان توسکانی به عنوان زبان استاندی ایتالیائی کمک کرده است.

ویلبر[13]**، دانلد نیوتن** (dānəld niutən wilbər)، ۱۹۰۷– ، خاورشناس امریکائی،

(۱)Villa Doria Pamphili (۲)Algardi (۳)Villars (۴)Friedlingen (۵)Villard (۶)Villehardouin (۷)Villari (۸)Villafranca di Verona (۹)Wheelock (۱۰)Villa-Lobos (۱۱)Wieland (۱۲)Villani (۱۳)Wilber

متخصص در معماری قدیم ایرانی. بیش از ۲۵ بار به ایران سفر کرد، و در ۱۹۵۲ در سفارت امریکا در تهران کار میکرد. از آثار او است: ساختمان‌های بارتی در تخت سلیمان (۱۹۳۸)، ایران در زمان گذشته و حال (۱۹۴۸؛ چاپ هفتم، ۱۹۷۵)، معماری اسلامی ایران در دوره‌ی ایلخانیان (۱۹۵۵)، کتابشناسی مشروح افغانستان (۱۹۵۶)، و افغانستان (۱۹۵۶).

ویلبر[1]**، ریچارد** (richārd wilbər)، ۱۹۲۱–، شاعر امریکائی. سراینده‌ی هنرمندی است که بر سنّت قدیم شعر میکوید و پیوسته اصالت و عمق و ظرافت و روشنفکری در اشعار او دیده میشود. از دیوانهای شعر او است: تغییرات زیبا (۱۹۴۷) جیزهای این دنیا (۱۹۵۶؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر)، نصیحتی به یک پیامبر (۱۹۶۱)، و منظومه‌های ریچارد ویلبر (۱۹۶۳). بعضی از آثار مولیر را به انگلیسی ترجمه کرده است.

ویلبرفورس[2]**، ویلیام** (wilyām wilbərfors)، ۱۷۵۹–۱۸۳۳، سیاستمدار و بشردوست بریتانیائی. در ۱۷۸۰ نماینده‌ی پارلمنت شد، و از دوستان صمیمی و. پیت، ارل آو چتم، بود. برای الغاء برده‌فروشی به ت. کلارکسن پیوست، و کوششهایش به تصویب قانون الغاء تجارت برده انجامید (۱۸۰۷).

ویلبی، جان: ← مادریگال.

ویلتس، ولایت انگلستان، ← ویلتشر.

ویلتشر[3] (wiltšer) یا **ویلتس** (wilts)، ولایت (۳٬۴۸۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ جه ۴۸۶٬۰۴۸)، ج اد. انگلستان مرکزی، مرکزش سالزبری. بیش از نصف آن را دشتهائی، از جمله دشت سالزبری، اشغال میکنند. ستونهنج، در این دشت، دارای آثار ماقبل تاریخ انگلستان است. منطقه اکثراً چراگاه و کشاورزی است؛ شغل عمده پرورش گوسفند و تهیه‌ی لبنیات میباشد. کارخانه‌های نساجی، مصنوعات فلزی، و کوزه‌گری نیز دارد.

ویلتن[4] (wiltən)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳٬۸۱۵)، ویلتشر، ج انگلستان مرکزی؛ پایتخت قدیم وسکس و صحنه‌ی جنگ (۸۷۱) بین‌الفرد کبیر و نورسها. قرنها است که در اینجا فرش میبافند.

ویلد[5] (wild)، پهنه‌ای بین داونز شمالی و داونز جنوبی (← داونز)، انگلستان، واقع در ولایات اسکس، ساری، و کنت. سابقاً صناعت آهن آن رونق داشت. حالیه منطقه‌ای زراعتی است.

ویلدنبروخ[6]**، ارنست فون** (ernst fon vildenbruch)، ۱۸۴۵–۱۹۰۹، شاعر و نمایشنامه‌نویس آلمانی، نوه‌ی لوئی فریدریش کریستیان، امیر پروس؛ متبیروت. آثارش مشتمل است بر دیوان اشعار، رمان، درامهای تاریخی از قبیل شاه هانری و خاندانش (۱۸۹۶)، و داستان‌هائی چون آقای نانکارا (۱۸۸۶).

ویلر ای نیکولائو[7]**، والریانو** (vāleriāno veyler i nikolāu)، ۱۸۳۸–۱۹۳۰، ژنرال اسپانیائی. به سانتو دومینگو و سپس به کوبا اعزام شد، و در آنجا در جنگ دهساله خدمت کرد. به اسپانیا بازگشت (۱۸۷۳)، و علیه کارلوسیان جنگید (۱۸۷۵–۷۶). به عنوان فرماندار نظامی جزایر کاناری (۱۸۷۸–۸۳) لقب مارکس دِ تنریفه گرفت. در ۱۸۹۶ در کوبا جانشین مارتینث د کامپوس شد، ولی روشهای ستمگرانه‌ی او بر ضد شورشیان، به اعتراض کشمت و احضار او منجر شد (۱۸۹۷). پس از آن چند بار وزیر جنگ شد.

ویلر-کوتره، شهر، فرانسه، ← ویلر-کوتره، منشور.

ویلر-کوتره، منشور[8] (viler-kotre) [منسوب به ویلر-کوتره، شهری از ولایت اِن، فرانسه]، یکی از متون اصلی قانونگذاری قدیم فرانسه (۱۵۳۹) که بنا بر آن در محاکم و اسناد رسمی، به جای زبان لاتینی، زبان فرانسوی رسمیت پیدا کرد، و در توسعه و ترویج این زبان به عنوان زبان ملی سهم عمده داشت. نیز ← فرانسه، زبان.

ویلروا[9]**، دوک دو** (dūk dē vilruā*)، لقب **فرانسوا دو نوویل**[10] **ویلروا** (fransuā dē nēvil)، ۱۶۴۴–۱۷۳۰. مارشال فرانسه؛ متولد لیون. در ← جنگ اتحاد بزرگ جانشین ← دوک دو لوکزامبورگ در فلاندر شد (۱۶۹۵)، که در آنجا در مقابل ویلیام III انگلستان ناموفق شد. در جنگ جانشینی اسپانیا جانشین نیکولا دو کاتینا[11] (nikolā dē kātinā؛ ۱۶۳۷–۱۷۱۲، مارشال فرانسه) در ایتالیا شد، و از اوژن دو ساووا شکست خورد (۱۷۰۱) و در کرمونا زندانی شد (۱۷۰۲). در ۱۷۰۶ از مارلبره شکست خورد. در سالهای ۱۷۱۷ و ۱۷۲۲ پست‌های مهمی داشت، تا آنکه به علت دسیسه‌چینی علیه فیلیپ II د/اورلئان، نایب‌السلطنه‌ی فرانسه در دوران خردسالی لوئی XV، مغضوب واقع شد.

ویلروا، فرانسوا دو نوویل: ← ویلروا، دوک دو، مارشال فرانسه.

ویلز[12] (welyz)، به زبان ولش **کومری** (kumri)، لتی **کامبریا** (kāmbriā)، فتس (کشور) **گال** (gāl)، شبه جزیره (۲۰٬۷۶۱ کمه؛ در ۱۹۷۳ جه ۲٬۷۴۴٬۰۰۰)، با ولایت مرزی مانمت که از لحاظ اداری ضمیمه‌ی ویلز است)، غ انگلستان؛ از لحاظ سیاسی، از ۱۵۳۶ با انگلستان یکی شده است. از ل محدود است به دریای ایرلند؛ از ج به تنگه‌ی بریستول؛ از ش به ولایات انگلیسی چشر، هرفرد و ووستر، و گلاسترشر؛ و از غ به خلیج کاردیگن و تنگه‌ی سنت جورج. ۱۲ ولایت سابق ویلز عبارت بودند از دنبی‌شر، فلینت‌شر، کارنارون‌شر، مانتگامری‌شر، و مریانت‌شر (در ل)؛ و برکناک‌شر، پمبروک‌شر، رِدنورشر، کاردیگن‌شر، کرمارذن‌شر، گلمورگن‌شر، و مانمشر (در ج). به موجب قانون حکومت محلی بریتانیا (۱۹۷۲، قابل اجرا در ۱۹۷۴)، ویلز تجدید سازمان یافت، و به ۸ ولایت غیر متریالیتن منقسم شد: ⇐ پاویس؛ ⇐ دیود؛ ⇐ کنوئید؛ گلمورگن جنوبی، گلمورگن غربی، و گلمورگن وسطی (⇐ گلمورگن‌شر)، ⇐ گونت؛ و ⇐ گویند. تقریباً سراسر ویلز را ⇐ کوههای کامبریائی پوشانده است، و بلندترین ارتفاع در کوه سنودن به ۱٬۰۸۵ متر میرسد. از جمله‌ی رودهای آن کلوئید[13] (kluid)، کانوی[14] (kānwey) تایوی[15] (tāyvi)، دیوی[16] (divi)، سورن، و وای است. این بخش از بریتانیای کبیر فرهنگ خاص خود را محفوظ نگاه داشته است. یک چهارم ساکنان این سرزمین به زبان ولش و انگلیسی هر دو تکلم میکنند، و زبان ح ۴۱٬۰۰۰ نفر از مردم تنها ولش است.

مرتفعات مرکزی و ولایات شمالی زمینهای کشاورزی و مراتع، و چگالی جمعیت در این نواحی کم است. ثروت جدید ویلز بیشتر از میدانهای زغال سنگ و صنایع ج است که شهرهای کاردیف، سوانسی، ⇐ رانده، و مرثر تیدویل در این قسمت واقع است. تأثیر رومیان در ویلز اندک بوده، و پیروزی آنگلوساکسونها بر ش بریتانیا در این ناحیه تأثیر زیاد نکرده است. بتدریج که کشورهای هپتارکی رو به رشد می‌نهادند، نبردهای مرزی سختی میان آنها اتفاق می‌افتاد؛ معروف است که شاه آفا، برای جدا کردن مرشا از ویلز به کندن خندق آفا (← آفا) فرمان داد. علی رغم هجومهای پیاپی، شعر و ادب و موسیقی ولش شکوفان شد. ویلیام I قدرت مردم ویلز (← ولش مارچز) را، که مدت ۲۰۰ سال به جنگهای چریکی میپرداختند، به رسمیت شناخت. تسخیر ویلز به دست ادوارد I صورت اتمام پذیرفت (۱۲۸۳)، و این رسم انگلیسی که بزرگترین پسر شاه انگلستان عنوان امیر (پرینس) ویلز داشته باشد از زمان او آغاز شد. در ۱۴۰۰–۱۳، اوون گلنداور شورشی را رهبری کرد، و اوون تیودور (← تودور، که نوه‌ی او، هنری VII، نخستین شاه تودور شد) در جنگ گلها شرکت داشت و کشته شد. با فرمان اتحاد (۱۵۳۶) هنری VIII، هر قانونی که مخالف قانون انگلستان بود لغو شد، و زبان انگلیسی عنوان زبان رسمی پیدا کرد. اصلاح دینی بکنده‌ی در ویلز راه یافت. بسدها بسیاری از مردم به ← فرقه‌ی متودیست کالونی پیوستند، و این کار پشتیبان ناسیونالیسم ویلزی شد که یکی از موفقترین نهضتهای ناسیونالیستی غیر سیاسی جهان است. انقلاب صنعتی سبب بهره‌برداری از ثروتهای کانی شد. جا به جا شدن جمعیت، که نتیجه‌ی این انقلاب بود، سبب مهاجرت (مخصوصاً به کشمت) شد. در اواخر قرن ۱۹م، ویلز جنوبی مهمترین مرکز صادرات زغال جهان بود. در سالهای آخر دهه‌ی ۱۹۲۰ و سالهای دهه‌ی ۱۹۳۰، ویلز بسختی از انحطاط اقتصادی آسیب دید. رواج صنعتی جه II و نظارت بر کانها پس از جنگ، سبب بهبود وضع شد. دانشگاه ویلز (تأسیس ۱۸۹۳) از چهار کالج تشکیل شده است (← ابریستویث، کاردیف، بنگور[17] [bangor]، و سوانسی).

ویلز، خلیج[18] (weylz)، شاخابه‌ی ← دریای راس، در پخپهنه‌ی راس (← راس، سد). از ۱۹۱۱ به عنوان پایگاهی برای هیئتهای پویشی جنوبگان مورد استفاده قرار میگیرد. نیز ← امریکای صغیر.

---

(۱)Wilbur (۲)Wilberforce (۳)Wiltshire (۴)Wilton (۵)Weald, the (۶)Wildenbruch (۷)Weyler y Nicolau (۸)Ordonnance de Villers-Cotterêts (۹)Villeroi (۱۰)Neufville (۱۱)Catinat (۱۲)Wales (۱۳)Clwyd (۱۴)Conway (۱۵)Teifi (۱۶)Dovey, Dyfi (۱۷)Bangor (۱۸)Whales, Bay of

ویلز جدید جنوبی[1] (weylz-)، ایالت (-۸۰۱' ۴۵۷ کمم؛ جع ۴'۵۶۳'۰۰۰ تخمین ۱۹۷۳)، ج‌ش ← ملل مشترک المنافع استرالیا؛ کرسیش سیدنی. از ش به قکب، از ج‌ش به دریای تاسمان، از ج به ویکتوریا، از غ به استرالیای جنوبی، و از ل به کوینزلند محدود است. در ۱۷۷۰ جیمز کوک از این ناحیه دیدن کرد، و مدعی مالکیت بریتانیا بر ساحل شرقی استرالیا شد. مستعمره‌ی اولیه‌ی ویلز جدید جنوبی مشتمل بر تاسمانی، استرالیای جنوبی، ویکتوریا، کوینزلند، سرزمین شمالی، و زلند جدید بود. در ۱۸۲۵—۶۳ این نواحی به مستعمرات جداگانه تبدیل شد. در ۱۹۰۱ از ایالات ملل مشترک المنافع استرالیا شد. هوای ایالت معتدل است. قسمت عمده‌ی اراضی جنوبی به وسیله‌ی رود ماری مشروب میشود. در ج‌ش آن آلپهای استرالیائی واقع است. منابع معدنی سرشار دارد، از جمله زغال، طلا، آهن، مس، نقره، و سرب. صادرات عمده‌اش پشم، گوشت، گندم، و زغال است. ← سرزمین پایتخت استرالیا در آن واقع است.

ویلزدن: ← ومبلی.

ویلسن[2]**، ادمند** (edmənd wilsən)، ۱۸۹۵—۱۹۷۲، نویسنده و منتقد امریکائی. نویسنده‌ی نیرومندی که وی را یکی از مهمترین نقادان اجتماعی و ادبی زمان خود معرفی کرده‌اند. در دهه‌ی ۱۹۳۰ بیشتر به نظریه‌های فروید و مارکس توجه داشت، که در بسیاری از آثار خود از آنها بحث کرده است. یکی از کتابهای عمده‌ی او، قلعه‌ی آکسل (۱۹۳۱)، تحقیقی در سمبولیسم و ادبیات تحلیلی دیگر است؛ متفکران سه‌گانه (۱۹۳۸) و زخم و کمان (۱۹۴۱) کتابهای دیگری از همین قبیل است. به عنوان منتقد اجتماعی در مسائل اجتماعی و روانشناختی و سیاسی، که در شکل دادن به اندیشه‌های ادبی مؤثر میشوند، بحث کرده است. مطالعات اجتماعی او مشتمل است بر به سوی ایستگاه فنلاند (۱۹۴۰)، که تاریخی از سنت انقلابی اروپا است، و زمینلرزه‌ی امریکا (۱۹۵۸).

ویلسن، اطاق ابری: ← اطاق ابری ویلسن.

ویلسن[2]**، انگس** (angəs wilsən)، ۱۹۱۳—، داستاننویس انگلیسی، نام اصلیش فرنک جونستن (frank jonstən). داستانهای وی از زندگی انگلیسی مایه گرفته است. در این داستانها اجتماعی مطرح است که در آن ارزش‌های سنّتی نیروی خود را از دست داده‌اند، و روابط شخصی و عمومی با مظاهر و فریب به تباهی کشیده شده است. پس از انتشار دو جلد داستان کوتاه، نخستین داستانش، شوکران و بَنْد (۱۹۵۲)، انتشار یافت. آثار دیگرش عبارتند از: برداشتهای آنگلوساکسونی (۱۹۵۶)، که بعضی آن را بزرگترین اثر وی میدانند، مرد پیر در باغ وحش (۱۹۶۱)، و موضوعی برای خنده نیست (۱۹۶۷).

ویلسن[2]**، جان البرت** (jān albərt wilsən)، ۱۸۹۹—، مصرشناس امریکائی، استاد و رئیس سابق مؤسسه‌ی شرقی که از ۱۹۲۶ در آن کار میکند. در ۱۹۲۶—۳۱ عضو هیئت اعزامی به مصر بود و در الاقصر کار میکرد. برهان مصر، در تاریخ تمدن مصر (۱۹۵۱) از او است.

ویلسن[2]**، جیمز** (jeymz wilsən)، ۱۷۴۲—۹۸، قاضی امریکائی، امضاکننده‌ی اعلامیه‌ی استقلال؛ مت اسکاتلند. در ۱۷۷۵ به عضویت کنگره‌ی مهاجرین انتخاب شد و سخت از استقلال دفاع کرد؛ دو بار دیگر (۱۷۷۶ و ۱۷۸۲) نیز به عضویت کنگره‌ی مهاجرین انتخاب شد. بیشتر شهرت او به سهمی است که در کنوانسیون فدرال ۱۷۸۷ داشت و سخت کوشید تا در قانون اساسی این اصل را وارد کند که قدرت دولت از ملت ناشی میشود. در تنظیم قانون اساسی سهم مؤثری داشت و در تهیه‌ی قانون اساسی پنسیلوانیا (۱۷۹۰) فعالیت فراوان کرد؛ در ۱۷۸۹—۹۸ قاضی دیوان عالی کشمت بود. دفترها و رساله‌های متعددی در حقوق نوشته است.

ویلسن[2]**، (جیمز) هرلد** (jeymz harəld wilsən)، ۱۹۱۶—، سیاستمدار انگلیسی و نخست وزیر (۱۹۶۴—۷۰ و ۱۹۷۴—۷۵) انگلستان. در استادیاری کالج دانشگاهی آکسفرد (۱۹۳۸—۳۹) با استاد کرسی، سر و. ه. بوریج، کار میکرد و در طرح گزارش معروف او راجع به بیمه‌ی اجتماعی (۱۹۴۲) سهیم بود. در جج II وارد خدمات کشوری شد؛ در ریاست اقتصاد و آمار (۱۹۴۳—۴۴) وزارت سوخت و نیرو اطلاعات فراوانی در باره‌ی صناعت استخراج معادن فراهم آورد، و کتاب سیاست جدیدی برای زغال (۱۹۴۵) او مبنای برنامه‌های حزب کارگر برای ملی کردن کانها شد. در ۱۹۴۵ به عضویت پارلمنت انتخاب شد و در کابینه‌ی کارگری وزارت کار با او بود (۱۹۴۵—۴۷). کوشش وی در رقابت با گیتسکل برای رسیدن به مقام رهبری حزب کارگر بی‌نتیجه ماند (۱۹۶۰)، ولی پس از مرگ (۱۹۶۳) گیتسکل به رهبری حزب رسید و در تأمین وحدت حزب سخت کوشید. در ۱۹۶۴ با اقلیتی بی‌سابقه در تاریخ انگلستان (چهار کرسی) به نخست وزیری انتخاب شد و تا ۱۹۷۰ که حزب محافظه‌کار اکثریت پارلمنت را به دست آورد در این سمت باقی بود. در ژوئن ۱۹۷۰ انتخابات را تجدید کرد، و بر خلاف انتظار فقط ۲۸۷ کرسی در مقابل ۳۳۰ کرسی حزب محافظه‌کار به دست آورد، و ویلسن از نخست‌وزیری استعفا کرد، ولی همچنان ریاست حزب کارگر را به عهده داشت؛ ا. هیث، به جایش نخست‌وزیر شد. در نتیجه‌ی اعتصاب کارگران، دولت هیث ناچار شد که انتخابات را تجدید کند و این بار حزب کارگر دوباره اکثریت را به دست آورد و مجدداً ویلسن به نخست‌وزیری منصوب شد (مارس ۱۹۷۴). کتاب هدف برای سیاست (۱۹۶۴) مجموعه‌ای از سخنرانیهای او است. در ۱۶ مارس ۱۹۷۶ از نخست‌وزیری استعفا داد.

ویلسن[2]**، چارلز تامسن ریس** (cārlz tamsən ris wilsən)، ۱۸۶۹—۱۹۵۹، فیزیکدان انگلیسی. روشی برای تحقیق در فعالیت ذراتی که دستخوش تحلیل یونی شده‌اند، به وسیله‌ی اطاق ابری ویلسن، ابداع کرد. برنده‌ی سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۷ (با مشارکت آ. ه. کامپتن) در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویلسن[2]**، ریچارد** (ricārd wilsən)، ۱۷۱۳—۱۷۸۲، نقاش منظره‌ساز انگلیسی. نخست صورت‌سازی میکرد، ولی پس از سفری به ایتالیا (ح ۱۷۵۰—۵۶) به سنّت منظره‌پردازی کلود لورن توجه تمام پیدا کرد. با نمایشگاهی که در ۱۷۶۰ از آثار خود در لندن دایر کرد، شهرت فراوان به دست آورد و به کتابداری آکادمی سلطنتی منصوب شد. رواج عمده‌ی آثارش پس از مرگ او صورت گرفت. بر منظره‌سازان پس از خود تأثیر فراوانی داشته است. تابلوهای بر خلنجزار هونسلو (گالری ملی، لندن)، بعد از ظهر، و دریاچه‌ی نمی (هردو در مترپلیتن، نیو یورک) معروفترین نمونه‌های کار او است.

ویلسن[2]**، کوه** (wilsən)، قله‌ای به ارتفاع ۱'۷۴۰ متر، ج کالیفرنیا، در ← کوههای سن گیبریل، ل‌ش پاسادنا. جایگاه رصدخانه‌ی کوه ویلسن (تأسیس ۱۹۰۴) بر این قله است که مؤسسه‌ی کارنگی و مؤسسه‌ی تکنولوژی کالیفرنیا مشترکاً آن را اداره میکنند.

ویلسن[2]**، وودرو** [تامس وودرو ویلسن (tāməs wudrō wilsən)]، ۱۸۵۶—۱۹۲۴، ۲۷ مین رئیس جمهور (۱۹۱۳—۲۱) کشمت. رئیس (۱۹۰۲—۱۰) دانشگاه پرینستن و فرماندار (۱۹۱۱—۱۳) نیو جرزی بود. چون به ریاست جمهوری رسید اصلاحاتی به نام "آزادی نوین" آغاز کرد، و بر ضد تراستها اقدام کرد. در دوره‌ی اول زمامداری خود کشمت را در جج I بیطرف نگاه داشت، و همین امر باعث انتخاب مجدد وی در ۱۹۱۶ شد. وزیر خارجه‌ی خود و. ج. براین را، که سخت پیرو بیطرفی بود، تغییر داده ر. لنسینگ را که طرفدار متفقین بود به جای وی گماشت، و سرانجام کشمت به جنگ کشانیده شد (۱۹۱۷). پس از پایان جنگ، ویلسن در رأس هیئت نمایندگان کشمت در کنفرانس پاریس شرکت کرد، و برای اصول معروف به اصول چهارده‌گانه سخت کوشید. تنها نتیجه‌ای که از مساعی او حاصل شد تأسیس جامعه‌ی ملل بود، که آن هم در امریکا مورد مخالفت جمهوریخواهان، که مخالفین سیاسی او و در آن هنگام صاحب قدرت شده بودند، واقع شد (← ه ک. لاج)، ولی او از پای ننشست، و برای جلب پشتیبانی مردم از راه سخنرانی به راه افتاد، و سرانجام در ۱۹۱۹ از پا در آمد، و بقیه‌ی دوره‌ی ریاست جمهور را از سیاست کناره گرفت. جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۹ برای صلح به وی اعطا شد، خطابه‌های او را به شیوائی ستوده‌اند. تألیفات زیادی دارد.

ویلسن[2]**، هارس هیمن** (hārəs heymən wilsən)، ۱۷۸۶—۱۸۶۰، مستشرق انگلیسی. به عنوان دستیار جراحی در ۱۸۰۸ به خدمت شرکت هند شرقی در بنگال در آمد، سپس در ضرابخانه‌ی کلکته مشغول خدمت شد؛ در ۱۸۳۲ استاد زبان سانسکریت آکسفرد شد و کتابدار خانه‌ی هند شرقی لندن و مدیر انجمن پادشاهی آسیائی بود. از آثار اوست، فرهنگ سانسکریت انگلیسی (۱۸۱۹)، فرقه‌های دینی هندوئی (۱۸۲۸—۳۲)، و تاریخ هند انگلیسی (۱۸۴۴—۴۸). قسمتی از ریگ‌ودا را نیز ترجمه کرده است (۱۸۵۰).

ویلسن[2]**، سر هنری میتلند** (sər henri meytlənd wilsən)*، ۱۸۸۱—۱۹۶۴، فیلد مارشال بریتانیائی، از چهره‌های برجسته‌ی جج II؛ مت

(1) New South Wales (2) Wilson

ایرلند. در ۱۹۳۹ در مصر فرماندهی داشت، و لشکر کشی بدفرجام به یونان در ۱۹۴۱ را او رهبری کرد، و در ۱۹۴۳–۴۴ فرماندهی عالی متفقین در مدیترانه با او بود. در کنفرانسهای یالتا و پوتسدام شرکت داشت. در ۱۹۴۶ لقب یافت.

ویلشتتر[1]**، ریشارد**(rišārd vilšteter)، ۱۸۷۲–۱۹۴۲، شیمیدان آلمانی؛ مت کارلسروهه. استاد مؤسسه‌ی شیمی ویلهلم در برلین (۱۹۱۲–۱۶) و سپس در دانشگاه مونیخ (۱۹۱۶–۲۵) بود. به جهت تحقیقاتی که در باره‌ی کلوروفیل و رنگیزه‌های گیاهی (سرخ، آبی، و بنفش) انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۱۵ نوبل در شیمی شد. آخرین تحقیقاتش در جذب اسید کربونیک در گیاهان و ترکیب شیمیائی آنزیمها بوده است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویلفرانش یا ویلفرانش سورسون[2] (vil-frānš-sür-son)، شهر (در ۱۹۶۸ حد ۲۶٬۸۴۶)، ولایت رون، ش فرانسه‌ی مرکزی، بر کنار رود سون. مرکز صنایع فلزکاری و بافندگی و شیمیائی است. رودبندر، و مرکز تجارت شراب معروف بوزوله (bojole) میباشد.

ویلفرانش‌سورسون: ← ویلفرانش.

ویلفرد[3]**، قدیس**(wilfred)، ۶۳۴–۷۰۹، نخست‌کشیش انگلیسی. در ۶۵۴ به لیون و رم سفر کرد و در هر یک از این دو شهر مدتی به تحصیل پرداخت. در ۶۶۱ به انگلستان بازگشت و کشیش شهر ریپن[4] (ripən) شد. در شورای ویتبی (۶۶۳) شاه آنزوی تحت تأثیر بیانات او مراسم دینی سلتی، و از جمله طرز محاسبه‌ی عید فصح را تغییر داد و به جای آن مراسم و شعائر رومی را پذیرفت. ویلفرد در ۶۶۹ به مقام اسقفی رسید و قلمرو مذهبی او گسترش یافت و با اسقف اعظم کنتربری بر سر همین قلمرو اختلاف پیدا کرد، ولی با مداخله‌ی پاپ میان آن دو توافق حاصل شد. بسیاری از مردم را به مذهب مسیح در آورد و در وارد کردن آداب عبادت کلیسای رومی در انگلستان سخت مؤثر بود. ذکر اتش ۱۲ اکتبر است. نیز ← مملکت ساسکس.

ویلکس، ارض[5] (wilks)، بخشی از جنوبگان، کنار قهه. نامش از نام ج. ویلکس گرفته شده است.

ویلکس، تامس: ← مادریگال.

ویلکس[6]**، جان** (jān wilks)، ۱۷۲۷–۹۷، رهبر سیاسی و روزنامه نگار انگلیسی؛ مت لندن. در دانشگاه لیدن درس خواند و سپس به انگلستان بازگشت و با خرج کردن پول زیاد یک کرسی در پارلمنت انگلستان به دست آورد (۱۷۵۷). ویلکس زمانی برجستگی پیدا کرد که شاه جوان، جورج III، تحت سرپرستی جان استوارت، سومین ارل آو بیوت، میکوشید تا قدرت سلطنت را افزایش دهد و از اصلاحات جلوگیری کند. ویلکس در نشریه‌ی خود به نام بُرتون شمالی به سیاست خارجی بیوت حمله برد (۱۷۶۲–۶۳)، و حتی در شماره‌ی ۴۵ معروف آن نطق شاه را مورد انتقاد قرار داد. پس از زندانی شدن به فرمان شاه، و تهدید به زندانی دیگر، به پاریس گریخت (۱۷۶۴) و غیاباً محکوم به فتنه‌انگیزی شد. در ۱۷۶۸ به انگلستان بازگشت و چندین بار از میدلسکس به نمایندگی پارلمنت انتخاب شد، ولی طرفداران شاه مانع ورود او به پارلمنت بودند. رأی‌دهندگان به وی از این کارها خشمگین شدند و آن را دخالت شاه برای جلوگیری از اینکه مردم نماینده‌ی خود را به مجلس بفرستند تلقی کردند. ا. برک و نویسنده‌ی ناشناسی به نام مستعار جونیس[7] (junias) از ویلکس پشتیبانی میکردند، ولی برای دست یافتن وی به کرسی پارلمنت سودی نداشت. پس از ۲۲ ماه زندانی شدن در نتیجه‌ی محکومیتی، به امور سیاسی لندن بازگشت و به عضویت انجمن شهر (۱۷۶۹)، کلانتر لندن (۱۷۷۱)، و شهردار (۱۷۷۴) انتخاب شد. در ۱۷۷۴ به پارلمنت بازگشت و رهبر مبارزه برای آزاد شدن مستعمرات انگلستان در امریکا و اصلاحات پارلمانی شد. در بلوای گوردن (۱۷۸۰)، وی که سمت خزانه‌دار لندن را داشت، به مناسبت فشاری که بر آشوبگران وارد آورد، محبوبیت خود را از دست داد. هر چند ویلکس عوامفریب بود، سازشکار و فسادپذیر نبود و به صورت نمادی از ایستادگی در مقابل ستمکاران در آمد.

ویلکس[8]**، چارلز** (cārlz wilks)، ۱۷۹۸–۱۸۷۷، افسر نیروی دریائی و پوینده‌ی امریکائی. در رأس هیئتی از دانشمندان، کره‌ی زمین را دور زد (۱۸۳۸–۴۲)، و این هیئت ج قطب جنوبگان، و فیجی را پویید. نیز ← ویلکس، ارض.

ویلکس‌بری[9] (wilks-bari)، شهر (در ۱۹۷۰ حد ۵۸٬۸۵۶)، ش ایالت پنسیلوانیا، کشت، بر رود ساسکویهنا. در ۱۷۶۹ منسکون شد، و در ۱۸۷۱ عنوان شهری یافت. محصول آن زغال سنگ، منسوجات، و مواد غذائی است. به نام ج. ویلکس و آیزک بری[10] (āyzək bari)، ۱۷۲۶–۱۸۰۲، سیاستمدار انگلیسی) که از مهاجرنشینان امریکائی در مقابل پارلمنت دفاع میکردند، نام یافته است.

ویلکی[11]**، وندل لویس**(wendəl luis wilki)، ۱۸۹۲–۱۹۴۴، سیاستمدار و صنعتدار امریکائی. با سیاست معامله‌ی جدید روزولت مخالف بود. در انتخابات ۱۹۴۰ رئیس جمهور شد، جمهوریخواهان نامزدش کردند. طرفدار جدی ورود کشت در جنگ II بود، و مسافرتهای زیادی به نمایندگی رئیس جمهور کرد. نظریات خود را در کتاب یک جهان (۱۹۴۳) گرد آورده است.

ویلکیچ، دهستان، اردبیل، ← نمین، بخش.

ویلکینز[12]**، سر جورج هیوبرت** (sər jorj hiubərt wilkinz)، ۱۸۸۸–۱۹۵۸، پوینده‌ی انگلیسی؛ مت استرالیا. چند سفر به جنوبگان و نواحی شمالگان کرد. تجربیاتی که در هیئتهای پویشی و. سفانسون (۱۹۱۳–۱۸) به شمالگان و سر ا. ه. شکلتن (۱۹۲۱–۲۲) به جنوبگان به دست آورد موجب شد که برای رهبری هیئتهای بعدی به قطب آمادگی پیدا کند. از پیشگامان روش پویش هوائی بود، و اول کسی است که از امریکای شمالی به نواحی قطبی اروپا پرواز کرد (۱۹۲۸). سرپرست یک هیئت پویشی زیر دریائی به نواحی شمالگان بود، که شرح آن را در زیر قطب شمال (۱۹۳۱) آورده است.

ویلکینز[12] **ماریس هیو فردریک** (māris hiu fredrik wilkinz)، ۱۹۱۶– ، زیستفیزیکدان ایرلندی؛ مت زلند جدید. در ۱۹۴۰ درجه‌ی دکتری خود را از دانشگاه بیرمنگام به دست آورد. پژوهشهائی را در دانشگاه سنت اندروز، اسکاتلند، و دانشگاه لندن رهبری کرد. در دانشگاه برکلی، کالیفرنیا، در جداسازی همجاهای اورانیوم برای استفاده در بمب اتمی کار کرد. اندکی پس از آن تحقیقات خود را در فیزیک هسته‌ای کنار گذاشت و به مسائل زیست‌شناسی مولکولی، خصوصاً ⇐ اسید نوکلئیک، پرداخت. برای همین تحقیقات برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ف. ه. ک. کریک و ج. د. واتسن) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۲ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویلکینسن[13] **جفری** (jefri wilkinsən)، ۱۹۲۱– ، شیمیدان انگلیسی. در سالهای اول دهه‌ی ۱۹۵۰ در دانشگاه هاروارد، کشت، تدریس میکرد. در ۱۹۵۵ به کالج امپراطوری علوم و تکنولوژی دانشگاه لندن بازگشت. به خاطر مطالعاتش در ترکیبات آلی‌فلزی با ساختمان ساندویچی (یک اتم آهن میان دو حلقه‌ی پنج‌جانبی کربون برای تشکیل دادن یک مولکول آلی‌فلزی)، برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ا. ا. فیشر) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۳ در شیمی شد. نیز نوبل، جوایز، جدول.

ویلکینسن[13]**، جیمز** (jeymz wilkinsən)، ۱۷۵۷–۱۸۲۵، ژنرال امریکائی. از تحصیل طب دست کشید و تحت فرماندهی واشینگتن به خدمت نظام در آمد. در ← پیکار سرتوگا ژنرال آجودان ه. گیتس شد، و پیام پیروزی او را بر ژنرال ج. برگوین به کنگره رسانید و به پاداش آن درجه‌ی سرتیپی گرفت (۱۷۷۷). سپس به وزارت جنگ منصوب شد (۱۷۷۸)، که به علت شرکت در توطئه‌ای بر ضد واشینگتن از این سمت برکنار شد. در توطئه‌ی جدا کردن ج‌غ کشت و در آوردن آن به صورت یک ملت جداگانه‌ی متحد با اسپانیا نقش عمده داشت. در ۱۷۹۱ بار دیگر به خدمت ارتش داخل شد. در فرمانداری لویزیانا (۱۸۰۵–۰۶) در توطئه‌ی ا. بر شرکت داشت، و بعد سبب گرفتاری او شد. در کتاب یادداشتهائی از زمان خودم (۳ جلد، ۱۸۱۶) کوشیده است تا به انتقادهائی که از او شده جواب گوید.

ویلکینسن[13]**، چارلز کی** (cārlz key wilkinsən)، ۱۸۹۷– ، باستانشناس امریکائی، موزه‌دار قسمت هنر قدیم شرق نزدیک در موزه‌ی متروپلیتن نیو یورک. در ۱۹۳۲–۴۵ سرپرستی هیئت اعزامی آن موزه را به ایران داشت و در قصر ابونصر (نزدیک شیراز) و نیشابور

(۱)Willstätter (۲)Villefranche-sur-Saône (۳)Wilfrid (۴)Ripon (۵)Wilkes Land (۶)Wilkes (۷)Junius (۸)Wilkes (۹)Wilkes-Barre (۱۰)Barre (۱۱)Willkie (۱۲)Wilkins (۱۳)Wilkinson

کاوش میکرد. مقالات چندی در مجله‌ی موزه‌ی متریلیتن منتشر کرده است.

ویلل[1]، کنت **ژان باتیست سرافن ژوزف دو** *kont ĵān bātist serāfan ĵozef dē vilel)، ۱۷۷۳–۱۸۵۴، سیاستمدار و نخست‌وزیر (۱۸۲۲–۲۸) فرانسه؛ مه تولوز. پس از بازگشت خاندان بوربون به نمایندگی انتخاب شد (۱۸۱۵) و، به عنوان سلطنت‌طلب افراطی، در خنثی کردن نتایج انقلاب فرانسه کوشید. با توطئه‌های کاربوناری مواجه شد، با تمدید دوره‌ی مجلس نمایندگان از ۴ سال به ۷ سال (۱۸۲۴) قانون اساسی را نقض کرد، و طرحی برای جبران خسارت مهاجران از ذخیره‌های ملی تهیه کرد. در ۱۸۲۷ که مورد حمله‌ی لیبرالها و همچنین سلطنت‌طلبان افراطی قرار گرفت، مجلس را منحل کرد. در انتخابات مجدد شکست خورد، و استعفا داد.

ویلم (vilem)، در پاره‌ی فرمانروایان هلندی که به این نام خوانده شده‌اند ← ویلیام.

ویلمت[2] (wilamət)، رود کشمه، به طول ح ۴۸۰ کم، که در کوههای کسکید، غ اورگون، سرچشمه میگیرد و، پس از عبور از شهرهای سیلم و پورتلند، به رود کولومبیا میریزد. دره‌ی آن از نظر جمعیت چگالترین نقطه‌ی کشمه است.

ویلمستاد[3] (vilemstād)، شهر (در ۱۹۶۰ جم ۴۳٬۵۴۷)، کرسی جزیره‌ی کوراسائو. بندری آزاد، مرکز تجارتی مستعمره، و محل حمل محصولات نفتی واصل از ماراکایبو (ونزوئلا) است. پالایشگاه نفت دارد.

ویلمینگتن[4] (wilmingtən)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۰٬۳۶۶)، ل‌ش ایالت دلاور، کشمه، بر رود دلاور. بزرگترین شهر ایالت، صنعتی و بازرگانی، و دارای صنایع نساجی، شیمیائی، چرمسازی، آهن، فولاد، و لاستیک‌سازی است. سوئدیها در ۱۶۳۸ دژ کریستینا را درین محل بنا کردند. چندی بعد به دست هلندیها و سپس به دست انگلیسها افتاد. و. بن در ۱۶۸۲ آن را تصاحب کرد.

ویلن[5] (vilan) [از فنس. ← دهنشین] در نظام زوستای خاوندی. از دوران امپراطوری روم در قرن ۴م تا قرن ۱۳م که اروپای باختری در زیر تسلط نظام خاوندی بود، خدمات کشاورزی توسط دهنشینان حقیر و فرمانبرداری صورت میگرفت که آنان را روستائی مینامیدند. ولی کلمه‌ی روستائی یک اسم کلی است که طبقات گوناگونی از طبقات وابسته به زمین را شامل میشود، و ویلن (مشتق از ویلانوس لاتینی، به معنی ساکن ده) یکی از آن طبقات است. از لحاظ حقوقی و اجتماعی و اقتصادی، تعریف ویلن دشوار است. در قاره‌ی اروپا، یک ویلن عموماً روستائی آزادی بود که کمتر از سرفهای غیر آزاد تعهدات ارضی گرانبار بر دوش داشت. ولی در انگلستان یک ویلن معمولاً غیر آزاد بود و در اوضاع و احوال حقوقی و اجتماعی و اقتصادی مشابه با سرفهای قاره‌ی اروپا به سر میبرد. با آنکه حقوقدان قرون وسطائی چنان تصور می‌کرد که وجه امتیازی میان روستائی آزاد و غیر آزاد وجود دارد، و ملاک آن سنگینتر بودن بار و نامشخصتر بودن خدماتی است که روستائی غیر آزاد آنها را تحمل میکند، این گونه تمایزهای حقوقی متکی بر واقعبینی نیست. وضع قانونی ویلن هر چه بود، سراسر زندگی او و فرزندانش از اساس زیر سلطه‌ی اوضاع و احوالی اقتصادی قرار داشت که آنان را ناگزیر از آن میساخت که بیحرکت بمانند و قرنها مشغول کار کردن در قطعه زمینی معین و در زیر فرمان یک خاوند و خاندان او باشند.

ویلن، به عنوان عضو یک اجتماع ارضی خاوندی، که از اساس خودکفا بود، آن اندازه زمین در اختیار داشت که بتواند زندگی خود و خانواده‌اش را تأمین کند. در ازای داشتن این زمین، وظیفه داشت که با همکاری ویلنهای دیگر زمینهای ارباب یا خاوند را نیز کشت و درو کند. علاوه بر این، مقادیری به صورت نقدی یا جنسی نیز به خاوند میپرداخت. ویلن از لحاظ قضائی نیز تحت تسلط خاوند بود و از محکمه‌ی خاوندی دادخواهی میکرد. مدتی نزدیک 900 سال، ویلنها که عبارت از گروه کثیری از توده‌ی مردم اروپای باختری بودند، در زیر کنترول سیاسی و اقتصادی و حقوقی خصوصی طبقه‌ی اشراف زمینداری میزیستند که حکومت کردن و جنگیدن با ایشان بود. تنها با آزاد شدن ویلن در اواخر قرون وسطی تسلط اشراف زمیندار از میان رفت. از آن پس ویلن به صورت کشاورز آزاد تابع کشور در آمد، و حقوق اساسی قانونی و اجتماعی و اقتصادی به دست آورد.

ویلنا[6] (vilnā)، لیتوانی **ویلنیوس**[7] (vilnius)، لهستانی **ویلنو**[8] (vilno)، شهر (در ۱۹۷۳ جم ۴۰۹٬۰۰۰)، پایتخت لیتوانی، بر رود ویلیا[9] (viliā) که شاخابه‌ای از نیمان است. مرکز تولید ماشین‌آلات کشاورزی، مواد غذائی، الوار، و لوازم الکتریکی است. دانشگاهش در ۱۵۷۸ تأسیس شده. تاریخ آن به قرن 10م میرسد. در ۱۳۲۳ پایتخت مهیندوکشین لیتوانی بود. در نتیجه‌ی وحدت لهستان و لیتوانی، ویلنا اهمیت خود را از دست داد. در تقسیم سوم لهستان (۱۷۹۵) به روسیه رسید و از ۱۸۰۱ تا ۱۸۱۵ کرسی ایالت ویلنا بود. در جنگ I به اشغال قوای آلمان در آمد، طبق کنفرانس صلح پاریس به لیتوانی داده شد، ولی در ۱۹۲۰ لهستان آن را تصرف کرد و پس از مراجعه به آراء عمومی مشکوکی (۱۹۲۲) آن را ضمیمه‌ی خاک خود ساخت (← جامعه‌ی ملل). تجدد در ۱۹۳۹ ویلنا را (با لهستان شرقی) اشغال کرد، ولی بزودی آن را به لیتوانی واگذاشت. پایتخت موقت لیتوانی مدتی شهر کاوناس بود. از قرن ۱۶م مرکز فرهنگ یهود در اروپای شرقی بود و آلمانها ضمن اشغال ویلنا در جنگ II (۱۹۴۱–۴۴) تعدادی از یهودیان ساکن ویلنا را از بین بردند. آکادمی علوم (تأسیس ۱۹۴۱) لیتوانی در اینجاست، شهر ویلنا کلیسای جامعی از قرن ۱۶م دارد.

ویلنو، لیتوانی، ← ویلنا.

ویلنوو، پیر دو[10] (pier dē vilnēv) [پیر شارل ژان باتیست سیلوستر دو ویلنوو (šārl ĵān bātist silvestr)]، ۱۷۶۳–۱۸۰۶، دریاسالار فرانسوی. در نبرد ترافالگار، به علت ناآمادگی ناوگانش، شکست خورد و اسیر انگلیسها شد. پس از آزادی به فرانسه بازگشت و خودکشی کرد.

ویلنیوس، لیتوانی، ← ویلنا.

ویلوبی، سر هیو: ← چانسلر، ریچارد.

ویلوربان[11] (vilürbān)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۱۲۲٬۸۹۸)، ولایت رون، فرانسه؛ حومه‌ی صنعتی شهر لیون. کارخانه‌های فلزکاری، و تهیه‌ی مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، ابریشم، و مواد غذائی دارد.

ویلهلم (vilhelm)، اسم آلمانی برای مرد، معادل ویلیام انگلیسی و گیوم فرانسوی.

ویلهلم یا فریدریش ویلهلم[12] (fridriš vilhelm)، ۱۸۸۲–۱۹۵۱، ولیعهد آلمان، پسر ویلهلم II. در جنگ I، در حمله‌ی (۱۹۱۶) آلمانها به وردن فرماندهی داشت. در ۱۹۱۸ به هلند گریخت، و از ادعای خود به سلطنت منصرف شد. در ۱۹۲۳ با اجازه‌ی دولت وایمار به آلمان بازگشت. مدتی از طرفداران رژیم هیتلر بود.

ویلهلم I (آلمان و پروس) (vilhelm)، ۱۷۹۷–۱۸۸۸، شاه (۱۸۶۱–۸۸) پروس و امپراطور (۱۸۷۱–۸۸) آلمان؛ دومین پسر فردریک ویلهلم III پروس؛ مه برلن. در جنگهای ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ بر ضد ناپلئون خدمات ممتاز کرد. در انقلاب ۱۸۴۸ به انگلستان گریخت، و در بازگشت (۱۸۴۹) فرماندهی نیروهائی را داشت که شورش بادن را فرو نشاندند. در ۱۸۵۸ نایب‌السلطنه‌ی برادرش فردریک ویلهلم IV (که دیوانه شده بود)، شاه پروس، شد، و پس از مرگ او به سلطنت پروس نشست. بیسمارک را به صدر اعظمی منصوب کرد (۱۸۶۲)، و در نتیجه‌ی طرح بیسمارک برای وحدت دادن به آلمان، در جنگ اتریش با دانمارک به اتریش پیوست (۱۸۶۴). در جنگ اتریش و پروس شخصاً فرماندهی کرد (۱۸۶۶)، و رئیس اتحادیه‌ی آلمان شمالی شد (۱۸۶۷). در جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰–۷۱) فرمانده سپاهیان آلمان بود، و در دوره‌ی محاصره‌ی پاریس و پس از آن، ورسای را ستاد فرماندهی خود قرار داد (اکتبر ۱۸۷۰–مارس ۱۸۷۱)، و پس از پایان جنگ، در تالار آینه‌ی ورسای به امپراطوری آلمان اعلام شد (۱۸ ژانویه‌ی ۱۸۷۱). ویلهلم در انتخاب وزرا و سرداران با کمال صلاح‌اندیشی اقدام میکرد، و با ثبات تمام از آنها در مقابل مخالفینشان پشتیبانی میکرد، و مثلاً در کشمکش بیسمارک با کلیسای کاتولیک رومی (← کولتور کامپف)، با اینکه با سیاست بیسمارک مخالف بود، به عنوان اینکه سیاست صدر اعظم اوست، از بیسمارک حمایت کرد. وی در تأمین وحدت آلمان در تحت تسلط پروس با بیسمارک، آ. فون رون، و مولتکه شریک است. پس از او

---

(۱)Villèle (۲)Willamette (۳)Willemstad (۴)Wilmington (۵)villein (۶)Vilna (۷)Vilnius (۸)Vilno (۹)Viliya (۱۰)Villeneuve (۱۱)Villeurbanne (۱۲)William; Wilhelm (آلمانی)

پسرش فردریک III (فت ۱۸۸۸) و سپس نوه‌اش ویلهلم II به سلطنت رسیدند.

ویلهلم[1] II (آلمان و پروس) (vilhelm-)، ۱۸۵۹–۱۹۴۱، شاه پروس (۱۸۸۸–۱۹۱۸) امپراطور آلمان و پسر فردریک III و شاهزاده خانم ویکتوریا (دختر ملکه ویکتوریا) و نوه‌ی ویلهلم I، مت پوتسدام. پس از پدر به سلطنت نشست، و با عزل (۱۸۹۰) بیسمارک (که در زمان ویلهلم I امپراطوری آلمان را بنا نهاده بود، ولی با سیاست ویلهلم II مخالفت میکرد) عزم خود را به اینکه شخصاً مملکت را اداره کند بروز داد. در دوره‌ی او صنایع آلمان بسط یافت، نیروی دریائی کشور به پایه‌ای رسید که با بریتانیای کبیر رقابت میکرد، و قدرت مستعمراتی و نظامی و تجارتی آلمان توسعه یافت. انگلستان که نمیتوانست چنین حریفی را در مقابل ببیند، پیمان معروف به اتفاق دوستانه (← اتفاق مثلث) را با فرانسه منعقد کرد. امتناع ویلهلم از تجدید عهد با روسیه و طرفداری وی از سیاست اتریش در بالکان منجر به عقد اتفاق مثلث (فرانسه، انگلستان، و روسیه) شد. این صف‌آرائیها به جنگ I منجر شد. ویلهلم که پادشاهی خودمختار بود، طرح ۱۹۱۷ رایشستاگ را برای صلح رد کرد، و جنگ را تا شکست آلمان در میدانهای جنگ ادامه داد. چون ویلسن، رئیس جمهور کشمکش، استعفای او را از شرایط مقدماتی مذاکرات صلح قرارداده بود، ویلهلم در ۱۰ نوامبر ۱۹۱۸ به هلند گریخت، و کمی بعد استعفا داد، و در دورن سکنی گزید. متفقین خواستار تسلیم وی برای محاکمه‌ی او به عنوان مسبب جنگ شدند، ولی دولت هلند از تسلیم وی امتناع کرد. ویلهلم خاطرات خود را نوشته است.

ویلهلم[1] IX (vilhelm-)، ۱۷۴۳–۱۸۲۱، لاندگراف (۱۷۸۵–۱۸۰۳) و، به عنوان ویلهلم I، برگزیننده‌ی (۱۸۰۳–۲۱) هسن-کاسل. سپاهیان مزدوری برای استفاده در انقلاب امریکا به بریتانیای کبیر فرستاد (← روتشیلد، خاندان). به ائتلاف علیه فرانسه پیوست (۱۷۹۲)؛ فرانسه سرزمینهای او را تصرف کرد (۱۸۰۶–۱۳). کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) سرزمینهای او را به وی باز گردانید.

ویلهلم، کانال قیصر: ← کیل، کانال.

ویلهلم، کانال کایزر: ← کیل، کانال.

ویلهلم تسو وید[2] (vilhelm tsu vid)، ۱۸۷۶–۱۹۴۵، شاه (۱۹۱۴) آلبانی. از یکی از خانواده‌های اشرافی آلمان بود که از دوره‌ی امپراطوری مقدس روم سابقه داشت. در ۱۹۱۳ به سلطنت آلبانی (که در ۱۹۱۲ از دولت عثمانی مستقل شده بود) دعوت شد. در ۱۹۱۴ دعوت را پذیرفت، و در ۷ مارس ۱۹۱۴ به دوراتسو وارد، و مواجه با اوضاع آشفته‌ای شد. ویلهلم نتوانست بر اوضاع مسلط شود، و کمی بعد از آغاز جنگ I اسعد پاشا او را مجبور به کناره‌گیری کرد (سپتامبر ۱۹۱۴)، گرچه حاضر به استعفا کردن نشد.

ویلهلمسهافن[3] (vilhelmshāfen)، شهر (در ۱۹۷۲ حه ۱۰۴٬۳۳۰) و دریابندر، ساکس سفلی، آلمان فدرال، بر خلیج کوچکی در دریای شمال. در ۱۸۶۹ تأسیس شد؛ تا ۱۹۴۵ پایگاه عمده‌ی نیروی دریائی آلمان در دریای شمال بود. در جنگ II سخت بمباران شد. متفقین تأسیسات نیروی دریائی آن را پیاده کردند. امروز یک مرکز صنعتی با کارخانجات سازنده‌ی ماشینهای سنگین، شاسیهای اتومبیل، وسایل برقی، مبل و پارچه است. یک مؤسسه‌ی زیستشناسی دریائی، یک مؤسسه‌ی زمینشناسی، و یک ایستگاه پرنده‌شناسی دارد.

ویلهلم فون هولاند[4] (vilhelm fon holānd)، ح ۱۲۲۷؟–۵۶، شاه (۱۲۵۴–۵۶) آلمان. در ۱۲۴۷–۵۴ رقیب کونراد IV در سلطنت بود.

ویلهلمینا[5] (vilhelminā)، ۱۸۸۰–۱۹۶۲، ملکه‌ی (۱۸۹۰–۱۹۴۸) هلند؛ دختر و جانشین ویلیام III هلند؛ مت لاهه. تا ۱۸۹۸ مادرش نیابت سلطنت او را به عهده داشت. ملکه‌ای با وجهه و محبوب مردم بود، و قدرت پارلمان را محترم میشمرد. در بیطرف نگاه داشتن هلند در جنگ I، و نیز در اصلاحات اجتماعی پس از جنگ مؤثر بود. وقتی که در جنگ II آلمانها به هلند تاختند، ویلهلمینا به انگلستان گریخت. در ۱۹۴۵ به هلند بازگشت؛ در ۱۹۴۸، پس از برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت خود، به نفع دخترش ژولیانا استعفا کرد.

ویلیام[6] (اورانژ) (wilyām)، فنسگیوم د/اورانژ[7] (giyyom dorānj) [← گیوم اورانژ]، نام سه تن از امرای اورانژ. **ویلیام I** اورانژ همان ویلیام خاموش است. **ویلیام II**، ۱۶۲۶–۵۰، پسر فردریک هنری، و در ۱۶۴۷–۵۰ ستادهاودر هلند بود. **ویلیام III** اورانژ همان ویلیام III انگلستان است.

ویلیام I (اسکاتلند)؛ ← ویلیام شیر.

ویلیام[8] I (انگلستان) (wilyām-)، ملقب به **فاتح و حرامزاده**، ۱۰۲۷؟–۸۷، شاه (۱۰۶۶–۸۷) انگلستان، پسر نامشروع روبر I (دوک نورماندی). پس از مرگ پدرش دوک نورماندی شد (۱۰۳۵). در ۱۰۵۱ (یا ۱۰۵۲) از انگلستان دیدن کرد، و شاید ادوارد خستوان، که از بستگانش بود، او را به جانشینی خود نامزد کرد. قدرت روزافزون او سبب کشمکش بین وی و هانری I فرانسه شد، و ویلیام سپاهیان هانری را در ۱۰۵۴ و ۱۰۵۸ مغلوب کرد. در ۱۰۶۴، هرلد را آزاد ساخت (کشتی هرلد در ساحل فرانسه شکسته، و وی دستگیر و تسلیم ویلیام شده بود)، ولی از او قول گرفت که از ادعای ویلیام به سلطنت انگلستان پشتیبانی کند. هرلد در ۱۰۶۶ به سلطنت انگلستان نشست، و چون ویلیام ازین امر آگاه شد، به انگلستان حمله کرد، و در نبرد هیستینگز هرلد را شکست داد و کشت (۱۰۶۶)، و تاجگذاری کرد، و به این ترتیب، ← کشورگشائی نورمانها استقرار یافت. در مقام سلطنت انگلستان، دژها ساخت و در آنها پادگان گذاشت، شورشها را خاموش کرد، و در ضمن قسمتهای بزرگی ازین سرزمین را ویران ساخت، و اراضی را از صاحبان آنها گرفت و بین طرفداران خود تقسیم کرد. ویلیام به اصلاح کلیسا نیز دست زد، و به جای اسقفهای انگلیسی روحانیان بیگانه نشاند، و دادگاههای کلیسائی جداگانه برقرار کرد (۱۰۷۶). سلطنت ویلیام از ۱۰۷۵ به بعد بیشتر صرف کشمکشهای برّ اروپا شد. با پسر خود، روبر II، جنگید، و از ۱۰۸۰ تا هنگام مرگش با فرانسه در جنگ بود. در ۱۰۸۵–۸۶، به امر وی، یک ممیزی عمومی در انگلستان انجام گرفت. ویلیام سابقه‌ی مهمی برقرار کرد، و آن اینکه وفاداری نسبت به شاه بالاتر از وفاداری نسبت به خاوندهای کشور است. ویلیام مردی عفیف و جدی بود، و یکی از بزرگترین پادشاهان انگلستان و از شخصیتهای مؤثر در تاریخ اروپا است. در شهر کان، فرانسه، مدفون است. جانشینش ویلیام II است.

ویلیام I (سیسیل)؛ ← ویلیام بد.

ویلیام II (سیسیل)؛ ← ویلیام خوب.

ویلیام[9] II (انگلستان) (wilyām-)، معروف به **ویلیام روفس** (rufəs؛ = سرخ‌مو)، ح ۱۰۵۶–۱۱۰۰، شاه (۱۰۸۷–۱۱۰۰) انگلستان؛ پسر محبوب ویلیام I و جانشین وی. با کمال قدرت حکومت کرد؛ به کوچکترین بهانه‌ای از اتباع خود پولهای هنگفت میگرفت؛ کلیساها و اراضی آنها را فروخت، و کشیشان را سخت بیمناک ساخت. در ۱۰۹۶ که برادرش، روبر II (دوک نورماندی)، به جنگ صلیبی رفت، ویلیام نورماندی را اشغال کرد. در ۱۰۹۷ به انگلستان بازگشت، و اسکاتلند را مطیع ساخت. در کلیسای جامع وینچستر مدفون است. جانشینش هنری I بود.

ویلیام[10] III (انگلستان) (wilyām-)، در کتب فارسی ضبط فرانسوی آن، **گیوم د/اورانژ** (giyyom dorānj)، ۱۶۵۰–۱۷۰۲، شاه (۱۶۸۹–۱۷۰۲) انگلستان و اسکاتلند و ایرلند، پسر ویلیام II (اورانژ)؛ مت لاهه. در ← جنگهای هلند با انگلستان صلح کرد. با مری، دختر پروتستان جیمز II انگلستان، ازدواج کرد. با سوئد، اتریش، و اسپانیا ائتلافی تشکیل داد که جنگ اتحاد بزرگ را علیه لوئی XIV آغاز کرد (۱۶۸۸). چون نتوانست جیمز II را وادار کند که از لوئی XIV جدا شود، به مخالفت با انگلستان برخاست. پس از مذاکرات محرمانه، ویلیام به انگلستان رفت، به جیمز II اجازه داد که به فرانسه برود، و تاج و تخت انگلستان را (مشترکاً با زوجه‌اش مری II) پذیرفت. این انقلاب افتخارآمیز بدون خونریزی ویلیام را وادار کرد که بیله‌ی حقوق (۱۶۸۹) و قانون جانشینی (۱۷۰۱) را بپذیرد. در ایرلند به سیاست خشن خود در ضبط اراضی و واگذاری آنها به درباریان انگلیسی، سپاهیان، و ماجراجویان

(۱) William; Wilhelm (آلمانی) (۲) William of Wied; Wilhelm zu Wied (آلمانی) (۳) Wilhelmshaven (۴) William of Holland; Wilhelm von Holland (آلمانی) (۵) Wilhelmina (۶) William (۷) Guillaume d'Orange (۸) William (۹) William (Rufus) (۱۰) William

ادامه داد. پیوسته در جنگهای قاره‌ی اروپا درگیر بود تا وقتی که لوئی XIV سلطنت او را به رسمیت شناخت (۱۶۹۸). جنگها موجب تحمیل مالیاتهای سنگینی شد که مردم را خوش نیامد؛ و سیاست قرضه‌ی ملی دائمی آغاز شد. ویلیام برحسب ضرورت افرادی از حزب ویگ برگزید، و در نتیجه نظام هیئت دولت مسئول را به راه انداخت. با مرگ زوجه‌اش و جنگ جانشینی اسپانیا از وجهه‌اش کاسته شد.

ویلیام[1] **IV** (wilyām-)، ۱۷۶۵–۱۸۳۷، شاه (۱۸۳۰–۳۷) بریتانیای کبیر و ایرلند، از خاندان هانوور، سومین پسر جورج III. جانشین جورج IV شد (۱۸۳۰). با تصویب لایحه‌ی اصلاحی ۱۸۳۲ (← لوایح اصلاحی) موافقت کرد، اما رهبری سیاسی در دست دیوک آو ولینگتن، ج. گری، و. لم، و سر ر. پیل باقی ماند. به عنوان شاه (۱۸۳۰–۳۷) هانوور، قانون اساسی جدیدی به این سرزمین داد (۱۸۳۳). برادرزاده‌اش، ویکتوریا، جانشینش شد.

ویلیام[1] **I** (هلند) (wilyām-)، هلندی **ویلم** (vilem)، ۱۷۷۲–۱۸۴۳، شاه (۱۸۱۵–۴۰) هلند، مهیندوک لوکزامبورگ، امیراورانژ، و دوک ناسو؛ پسر ارشد ویلیام V (آخرین ستادهاودر هلند)؛ متلاهه. پس از سقوط ناپلئون، کنگره‌ی وین (۱۸۱۵) مملکت هلند (مشتمل بر هولاند و بلژیک حالیه) را تشکیل داد، و ویلیام را پادشاه این مملکت ساخت. مقارن این احوال، مستملکات خود را در آلمان با لوکزامبورگ تعویض کرد. حکومت ارتجاعی او و اقدامات وی بر ضد کاتولیکها باعث شورش بلژیکیها و جدا شدن بلژیک شد. در ۱۸۴۰ به نفع پسرش ویلیام II استعفا داد، و با ثروتی هنگفت در برلین اقامت گزید.

ویلیام[1] **II** (هلند)، هلندی **ویلم**، ۱۷۹۲–۱۸۴۹، شاه (۱۸۴۰–۴۹) هلند و دوک (۱۸۴۰–۴۹) لوکزامبورگ؛ پسر و جانشین ویلیام I هلند. درجنگ شبه جزیره در خدمت ولینگتن خدمات ممتاز کرد، و نیز در واترلو فرمانده سپاهیان هلند بود. پس از استعفای پدرش به سلطنت نشست، و اگرچه آشفتگی اقتصادی ناشی از دوران سلطنت پدر را سر و سامان داد، با اصلاحات سیاسی موافقتی نداشت. ولی وقایع سال ۱۸۴۸ (← انقلابهای ۱۸۴۸) او را وادار به اصلاحات پردامنه و اعطای قانون اساسی کرد. پسرش، ویلیام III، جانشینش شد.

ویلیام[1] **III** (هلند)، هلندی **ویلم**، ۱۸۱۷–۹۰، شاه (۱۸۴۹–۹۰) هلند و دوک (۱۸۴۹–۹۰) لوکزامبورگ؛ پسر و جانشین ویلیام II هلند. اصلاحاتی را که در دوره‌ی پدرش طرحریزی شده بود به اکراه اجرا کرد، و در ۱۸۶۲ الغای برده‌گی را در هند غربی هلند فرمان داد. ایالت هلندی لیمبورگ که از ۱۸۱۵ جزء اتحادیه‌ی آلمانی بود به هلند باز گشت (۱۸۶۶). به موجب پیمان ۱۸۶۷ لوکزامبورگ سرزمینی بیطرف ولی تحت حکومت خاندان اورانژ–ناسو اعلام شد. دخترش ویلهلمینا جانشین او در سلطنت هلند شد.

ویلیام آکمی[2] (wilyāme ākəmi)، انگلیسی **ویلیام آو آکم**، فنسی **گیوم د/اوکام** (giyyom dokām)، حد ۱۲۸۵– حد ۱۳۴۹، یکی از فلاسفه‌ی مدرسی بسیار مشهور قرون وسطائی، متولد آکم، دهکده‌ای نزدیک لندن. در جوانی به فرقه‌ی فرانسیسیان پیوست، و در ۱۳۰۹ یا ۱۳۱۰ در آکسفرد به تحصیل الاهیات و کلام مسیحی پرداخت. در سالهای ۱۳۱۸–۱۹ یا ۱۳۱۸–۲۰ خطابه‌هائی در باره‌ی کتاب جملات پتروس لومباردوس ایراد کرد. این خطابه‌ها، که برای به‌دست آوردن درجه‌ی علمی در رشته‌ی الاهیات مسیحی بود، توجه دانشجویان رشته‌ی الاهیات آکسفرد را به خود جلب کرد، ولی طرز برخورد ویلیام با مسائل فلسفی و کلام مسیحی مخالفت هیئت علمی رشته‌ی الاهیات را بر انگیخت، و رئیس دانشگاه به دربار پاپ در آوینیون رفت و ویلیام را به داشتن عقاید خطرناک و ارتداد متهم ساخت. ویلیام به دربار پاپ فرا خوانده شد تا به اتهامات منسوب به او پاسخ دهد، و او مدت ۴ سال (۱۳۲۴–۲۸) در انتظار حکم پاپ در آوینیون به سر برد. پاپ یوآنس XII دستور داد تا مجمعی از علمای الاهیات به اتهامات او رسیدگی کند. این مجمع در ۱۳۲۶ فهرستی از عقاید مشکوک او ترتیب داد. بجز این اتهامات، ویلیام به همراه رهبر فرقه‌ی فرانسیسیان در مسئله‌ی حدود اختیارات پاپ درگیر شد (۱۳۲۷)، و در این مسئله موضعی بر ضد پاپ اختیار کرد. در ۱۳۲۸ از تورس محکومیت، به همراه چند تن از رهبران فرانسیسی به دربار لوئی IV (لوئی باواریائی) پناه بردند. لوئی IV در مسئله‌ی جانشینی امپراطوری با پاپ در افتاده بود. پاپ ویلیام و همراهانش را تکفیر کرد، و او در مونیخ، در تحت حمایت امپراطور، به تألیف مقالات و رسالات در باره‌ی اختیارات پاپ پرداخت. پس از مرگ (۱۳۴۷) لوئی، ویلیام در صدد آشتی با دربار پاپ بر آمد، ولی ۲ سال بعد به مرض طاعون سیاه، که در آن زمان قسمتی از اروپا را فرا گرفته بود، در گذشت.

ویلیام آکمی از طرفداران نومینالیسم (← کلی، مفهوم)، و منکر وجود واقعی کلیات است. به عقیده‌ی او ماهیت مشترک و عام میان افراد وجود ندارد، و وجود حقیقی از آنِ افراد و جزئیات است، زیرا اگر اینِ ماهیتْ عینِ افراد و جزئیات باشد، خود جزئی است و نمیتواند مشترک باشد، و اگر گفته شود که در عین اشتراک میان افراد و کلیتْ عین آنها است سخن متناقض گفته شده است، زیرا یک شیء نمیتواند هم مشترک و کلی و هم فرد و جزئی باشد. بنا بر این، غیر از افراد و جزئیات چیزی وجود ندارد. این امر ویلیام آکمی را به اصالت تجربه وادار کرده است، زیرا چون آنچه هست فقط افراد و موجودات مشخصی است، علم به آن جز از راه شهود و حس و تجربه میسر نیست و کلیات و انتزاعیات نمیتوانند مبدأ علم انسان واقع شوند. در روش علمی و تحقیق باید تا اندازه‌ی امکان از انتزاعیات و امور تجریدی پرهیز کرد و به اموری پرداخت که فقط لازم و ضروری برای رسیدن به یقین است. این اصل اقتصاد و پرهیز از کثرات انتزاعی و تجریدی در تحصیل علم یقینی به "تیغ آکم" معروف شده است. از نظر وی علم و معرفت بر ۲ قسم است، شهودی و انتزاعی. علم شهودی ادراک مستقیم اشیاء و صفات آنها است و مفید یقین است. علم انتزاعی یا تجریدی ادراک به واسطه و غیر مستقیم اشیاء است، و افاده‌ی یقین نمیکند. علم شهودی علم به اعمال و افکار و احساسات خود انسان را نیز شامل است و علم انسان به آنچه در درون نفس خود میگذرد یقینی است. از اینجا مسئله‌ی اختیار و آزادی انسان نتیجه میشود، زیرا انسان به علم شهودی و با مراجعه‌ی به وجدان خود در مییابد که در آنچه میکند مختار و آزاد است. پایه‌ی عقاید و نظریات اخلاقی ویلیام آکمی همین اصل اختیار و آزادی انسان است. خداوند نیز، چون قادر و توانای مطلق است، آزاد و مختار میباشد. بنا بر این، قوانین الاهی اجباری و مبنی بر زور و فشار نیست، یعنی خدا چون قادر مطلق است قوانین او و ایجاد او عالم را و انسان را از روی آزادی عمل اوست که مبنی بر محبت و بخشایش است نه آزادی عمل از روی دیکتاتوری و استبداد. از اینجا نظریات سیاسی ویلیام آکمی سرچشمه میگیرد، و او پاپ را دارای اختیارات نامحدود نمیداند، و پاپ نمیتواند مردم را از حقوق طبیعی و از آزادی محروم سازد، زیرا او نیز باید در آزادی عمل خود جانب محبت و احترام به آزادی انسانها را رعایت کند.

ویلیام آو آکم: ← ویلیام آکمی.

ویلیام[3] **بد** (wilyāme bad) یا **ویلیام I**، ۱۱۲۰–۶۶، شاه (۱۱۵۴–۶۶) سیسیل؛ پسر روژه‌ی II. بااینکه به "بد" ملقب شده قانونگذاری خردمند بود. جانشینش ویلیام خوب شد.

ویلیام تل: ← تل، گیوم.

ویلیام حرامزاده: ← ویلیام I انگلستان.

ویلیام خاموش[4] (wilyām-) یا **ویلیام I اورانژ** یا **گیوم د/اورانژ** (giyyom dorāNj)، ۱۵۳۳–۸۴، امیر (۱۵۴۴–۸۴) اورانژ، کنت (۱۵۵۹–۸۴) ناسو، و بانی استقلال هلند. پدرش کنت ناسو بود. ویلیام در آلمان متولد شد، و در دربار امپراطور شارل V کاتولیک بار آمد، و نزد امپراطور تقرب تمام یافت. در ۱۵۴۴ امیرنشین اورانژ و املاک وسیعی در هلند به ارث برد، و در ۱۵۵۵ به ستادهاودری هولاند و زیلاند و اوترشت منصوب شد. در دولت فیلیپ II اسپانیا نیز خدمت کرد، و در جنگ او با هانری II فرانسه فیلیپ را یاری کرد، و مقدمات سه پیمان کاتو–کامبرزی (۱۵۵۹) را فراهم ساخت. در ۱۵۶۳ او و چند تن دیگر از اشراف عریضه‌ای به فیلیپ نوشتند، و در خواست احضار آ. پ. دو گرانول را، که دست به کشتار پروتستانها زده بود، کردند. فیلیپ که هیچگاه نسبت به ویلیام خوشبین نبود خشم خود را پنهان داشت، و گرانول را احضار کرد (۱۵۶۴)، ولی در تصمیم خود به نابود کردن پروتستانها و آزادیهای

(۱) William (۲) William of Occam (۳) William (۴) William the Silent

سیاسی هلندیها تغییری نداد، و این امر مخالفت ویلیام را بر انگیخت، و در مقابل تجاوزات اسپانیا از دسته‌ی گو پشتیبانی کرد (۱۵۶۶). فیلیپ ← دوکه د آلوا را به حکومت هلند فرستاد (۱۵۶۷). ویلیام که از مشاغل خود کناره‌گیری کرده به آلمان رفته بود، در ۱۵۶۸ ایمان خود را به مذهب پروتستان اعلام کرد، و در نتیجه، چند تن از امرای پروتستان برای او نفرات و کومک مالی فرستادند، و ویلیام علناً بر ضد اسپانیا اسلحه به دست گرفت. در ۱۵۷۶ ایالات هلند تحت لوای او بر ضد اسپانیا متحد شدند، و در ۱۵۸۱ فیلیپ را مخلوع از سلطنت ایالات هلند اعلام کردند، و منصب ستادهاودری را در خاندان فیلیپ موروثی ساختند، و وی پادشاه بی تخت و تاج هلند شد. ویلیام به دست یک نفر کاتولیک متعصب فرانسوی در شهر دلفت مقتول و مدفون شد.

ویلیام[1] خوب (wilyām-) یا **ویلیام II**، حک ۱۱۵۳–۱۱۸۹، شاه (۱۱۶۶–۸۹) سیسیل؛ پسر ویلیام بد. اتحادیه‌ی لومبارد را در مقابل امپراطور فردریک I پشتیبانی کرد. برای فتح امپراطوری بیزانس کوشید، و دوراتتسو و سالونیک را گرفت، ولی از اسحاق II شکست خورد. وصیت کرد که سیسیل به ملکه کنستانس برسد، ولی تانکرد سلطنت سیسیل را از کنستانس (هر دو از بستگانش بودند) غصب کرد.

ویلیام روفس: ← ویلیام II انگلستان.

ویلیامز[2]، تنسی (tenəsi wilyāmz)، ۱۹۱۴–، درامنویس امریکائی، نام اصلیش **تامس لنیر ویلیامز** (tāməs laniər). یکی از پیشگامان نمایشنامه‌نویسی در امریکا است که نخستین موفقیتهای خود را با پدید آوردن اثرهای باغ وحش شیشه‌ای (۱۹۴۵، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش) و اتوبوسی به نام هوس (۱۹۴۷، ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۳ هش؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) به دست آورد. در این نمایشنامه‌ها و بسیاری از آثار بعدی خود، شهوات و هواهای نفسانی شدید، و محرومیتهای جامعه‌ای مضطرب و آشفته را، بررسی کرده و باز نموده است. به عنوان شاعر تئاتر، مخصوصاً از لحاظ صحنه‌هائی با جذابیت بسیار دراماتیک و گفتگوی درخشان و برجسته، قابل توجه است. شاید موفقیت بیشتر او در تصویر و تجسمهای او از زنی بی‌کس و کار و بسیار احساساتی جنوبی است که با زندگی، و خاصه با خاطراتی از گذشته‌ی درخشان خود که دیگر هرگز وجود نخواهد یافت، دست به گریبان است. نمایشنامه‌های بعدی او، که هیچگاه تندی و طنز دو اثر نخستین او را ندارند، عبارتند از تابستان و دود (۱۹۴۸؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش)، گربه روی شیروانی داغ (۱۹۵۵، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر) و خال دز (۱۹۵۰؛ ترجمه‌ی فارسی به نام خال گل، تهران)؛ چند نمایشنامه‌ی تکپرده‌ای نیز نوشته است. داستانهای کوتاه بسیار در دو مجموعه به نامهای یک سلاح و دیگر داستانها (۱۹۴۸) و آب‌نبات سخت (۱۹۵۴)؛ و یک جلد شعر به نام در زمستان شهرها (۱۹۵۶) نیز دارد.

ویلیامز، رلف وان: ← وان ویلیامز، رلف.

ویلیامز[2]، فرنکوود ارل (frankwud ērl wilyāmz)، ۱۸۸۳–۱۹۳۶، پزشک امریکائی متخصص در امراض روانی و پسیکانالیز، و از پیشوایان نهضت بین‌المللی بهداشت روانی.

ویلیامزبرگ[3] (wiliāmzbērg)، شهر تاریخی (در ۱۹۷۰ حه ۹٬۰۶۹)، جزء ایالت ویرجینیا، کشمت، میان رودهای جیمز و یورک[4] (york). در ۱۶۳۲ مسکون شد. مقر موقتی حکومت پس از سوخته شدن (۱۶۷۶) جیمزتاون در شورش بیکن (← تشئیل بیکن). در نهضت استقلال‌طلبی مهاجرنشینها انجمنهای مهمی در آنجا تشکیل شد. در ۱۶۹۹ کرسی ویرجینیا شد، و پس از انتقال کرسی به ریچمند (۱۷۷۹) از رونق افتاد.

ویلیام شیر[5] (wilyām-) [ویلیام I، ملقب به شیر]، ۱۱۴۳–۱۲۱۴، شاه (۱۱۶۵–۱۲۱۴) اسکاتلند. پس از برادرش ملکم IV به سلطنت رسید. اتحادی که در ۱۱۶۸ با لوئی VII منعقد کرد آغاز دوستی طولانی میان فرانسه و اسکاتلند بود. در ۱۱۷۴ به حمایت پسران شورشی هنری II به انگلستان حمله برد، ولی اسیر شد، و ناچار پیمانی امضا کرد که اسکاتلند را تابع انگلستان ساخت. در ۱۱۸۹ مبلغی به ریچارد I که نیازمند پول بود پرداخت، و پیمان را باطل کرد. در ۱۱۸۸ استقلال کلیسای اسکاتلند را از کلیسای انگلستان به تصویب پاپ رسانید.

ویلیام صوری[6] (wiliāme suri) ح ۱۱۳۰–پیش از ۱۱۸۵، مورخ و اسقف اعظم شهر صور. در مملکت لاتینی اورشلیم، و محتملاً از اصل فرانسوی، به دنیا آمد و در انطاکیه و اروپا درس خواند. در ۱۱۶۷ به سرشماسی صور منصوب شد. شاه آمالریک I او را به سفارتهای مختلف فرستاد و مربی پسر و جانشین آمالریک، بودوئن IV، شد (ح ۱۱۷۰). پس از مرگ آمالریک به صدر اعظمی مملکت اورشلیم رسید (۱۱۷۴) و در ۱۱۷۶ اسقف اعظم صور شد. شهرت وی به کتاب تاریخی است که نوشته، که مخصوصاً از لحاظ حوادث مربوط به زمان خودش معتبر است. در کتاب تاریخ کارهائی که آن سوی دریا صورت گرفت، که تنها اثر بازمانده از او است، گزارش تفصیلی جنگهای صلیبی و مملکت لاتینی اورشلیم از ۱۰۹۵ تا ۱۱۸۴ آمده است.

ویلیام فاتح: ← ویلیام I انگلستان.

ویلیام ویکمی[7] (wilyāme wikəmi)، انگلیسی **ویلیام آو ویکم**، ۱۳۲۴–۱۴۰۴، اسقف انگلیسی و مهردار سلطنتی. در ۱۳۷۴ به خدمت دربار انگلستان در آمد، و عهده‌دار رسیدگی به کار ساختمانهائی اضافی شد که به فرمان ادوارد III بر قلعه‌ی ویندزر افزوده میشد. بسرعت در دربار صاحب نفوذ شد و به منشیگری مخصوص شاه رسید و لرد نگاهبان مهر خاص شاه شد (۱۳۶۴). در همه‌جای انگلستان ریاست روحانی پیدا کرد، ولی انتصاب او به مقام اسقفی تا ۱۳۶۲ صورت نگرفت؛ در ۱۳۶۶ اسقف وینچستر، و سال بعد لرد مهردار سلطنتی شد. سیاستمداری او ضعیف بود، و ناتوانی ادوارد III، که از زیاد شدن سن او حاصل شده بود، همراه با مبارزه‌ی احزاب، بتدریج کار او را دشوارتر میکرد. در ۱۳۷۱ ویلیام معزول شد، و عزل او بیشتر نتیجه‌ی بر خاستن موج مخالفت با کلیسا بود. در معارضه‌ی با جان آو گانت، وی یکی از محرکان اصلاحات پارلمانی در پارلمنت معروف به **پارلمنت خوب** (۱۳۷۶) بود. در نتیجه به سوء استفاده‌ی قبلی از اموال دولتی متهم و محکوم شد، و همه‌ی املاکی را که در تصرف داشت از او گرفتند. پس از جلوس ریچارد II به تخت سلطنت، از اتهامات قبلی تبرئه شد و بیشتر بازمانده‌ی عمر را به وظایف اسقفی خود پرداخت، هر چند از ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱ بار دیگر عنوان مهردار سلطنتی داشت. ماندگارترین اهمیت او در دو بنائی است که از وی به یادگار مانده است: یکی کالج جدید آکسفرد (۱۳۷۹)، و دیگری کالج وینچستر (افتتاح ۱۳۹۴) که از بزرگترین مدارس عمومی انگلستان است. صحن کلیسای نورمساندیائی وینچستر را نوسازی و بسیاری از کلیساهای حوزه‌ی اسقفی خود را مرمت کرد. ویلیام که مرد کلیسای محافظه‌کار ولی باوجدانی بود، سخت به اصلاحات کلیسائی دلبستگی داشت.

ویلیرز[8]، جورج: ← باکینگم، (اولین و دومین) دیوک، آو.

ویلیرز[8]، جورج ویلیام فردریک (jorj wilyām fredrik viliərz)، ملقب به (چهارمین) **ارل آو کلرندن[9]** (ērl āv klarəndən*)، ۱۸۰۰–۷۰، سیاستمدار بریتانیائی. مأموریتهای اولیه‌ای که در خارج کشور به او محول شد عبارت بود از دخالت (۱۸۳۳–۳۹) در جنگهای داخلی اسپانیا به عنوان سفیر بریتانیا و مذاکره (۱۸۳۵) در باب یک پیمان تجارت برده. لرد مهردار سلطنتی بود (۱۸۳۹–۴۱). به عنوان نایب‌السلطنه‌ی ایرلند (۱۸۴۷–۵۲) تلاشهائی برای آرامش ناپسامانی و فلاکت زمان قحطی به کار برد. در ۱۸۵۳–۵۸، در طی جنگ کریمه، وزیر امورخارجه، و یکی از اعضای معاهده‌ی صلح پاریس (۱۸۵۶) بود. دو بار دیگر (۱۸۶۵–۶۶، ۱۸۶۸–۷۰) وزیر امور خارجه بود.

ویلینگ[10] (wiling)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۴۸٬۱۸۸)، وست ویرجینیا، بر رود اوهایو. در ۱۷۶۹ ماندگاه، و در ۱۸۳۶ به عنوان شهر پذیرفته شد. مرکز مهم صنعتی و تجاری است، و در پهنه‌ای سرشار از زغال سنگ و گاز طبیعی واقع است. فراورده‌های صنعتی آن عبارت است از فولاد، آهن، مواد شیمیائی، سرامیک، شیشه، توتون، پلاستیک، و منسوجات. در ۱۷۸۲ صحنه‌ی یکی از آخرین زد و خوردهای انقلاب امریکا بود که در آن قسمتی از مهاجمان بریتانیائی و هندی شمردگان بیرون رانده شدند.

ویلیوئی[11] (vilyui)، رودی به طول ۲٬۴۳۵ کم، جمشسر، در سیبریه، از آبریزهای غربی لنا. در امتداد سواحل آن طلا و الماس و کانه‌ی آهن

(۱)William (۲)Williams (۳)Williamsburg (۴)York (۵)William the Lion (۶)William of Tyre (۷)William of Wykeham (۸)Villiers (۹)Clarendon (۱۰)Wheeling (۱۱)Vilyui

یافت میشود. ح ۱٬۲۰۰ کم آن قابل کشتیرانی است، و ماهی فراوان دارد.

ویلیه دو ل/ایل-آدام[1]، **اوگوست** (ogüst vilie dē lil-adām)، ملقب به **کنت دو ویلیه**، ۱۸۳۸–۸۹، نویسنده‌ی فرانسوی، استاد قصص خیالی و ترسناک. از آثارش در سبک رمانتیک-رمان حوای آینده (۱۸۸۶)، و داستانهای کوتاهی است که در مجموعه‌ای به نام حکایات دردناک (۱۸۸۳) گرد آمده.

ویمبلدن[2] (wimbəldən)، شهر، ساری، ج ا-کلستان، حومه‌ی جغ لندن. از ۱۹۶۵ ضمیمه‌ی کوی مرتن، لندن بزرگتر شده است. مرکز تنیس انگلستان است؛ مسابقات بین‌المللی در اینجا برپا میشود. اولین مسابقه در ۱۸۷۷ برپا شد.

ویمپر[3]، **ادوارد** (edwārd wimpər)، ۱۸۴۰–۱۹۱۱، تصویرنگار و کوهنورد انگلیسی. اولین کسی بودکه از ماترهورن بالا رفت (۱۸۶۵).

ویمز[4] **میسن لاک** (meysən lāk wimz)، ۱۷۵۹–۱۸۲۵، کشیش و نویسنده‌ی امریکائی. مدتی در کلیساهای مختلف خدمت کرد و از ۱۷۹۴ به بعد، مدت ۳۰ سال، به عنوان نماینده‌ی دوره‌گرد ناشری امریکائی کتابفروشی میکرد و این را نیز خدمت به خدا میشمرد. شهرت او به کتاب زندگی و کارهای جورج واشینگتن (ح ۱۸۰۰) است که در چاپ پنجم آن داستان معروف بریده شدن درخت گیلاس به دست واشینگتن در نوجوانی و مورد مؤاخذه‌ی پدر قرار گرفتن و به سبب راستگوئی از مجازات خلاص شدن او آمده است. وی این زندگینامه و چندین زندگی-نامه‌ی دیگر را به صورت داستان تألیف کرد.

ویمزهرست، جیمز: ← ویمشورست، ماشین.

ویمشورست، ماشین[5] (vimšurst)، [مأخوذ از نام مخترع آن جیمز ویمزهرست (jeymz wimzhərst؛ ۱۸۳۲–۱۹۰۳)؛ مخترع انگلیسی]، ماشینی برای تولید برق ساکن از طریق القا. عبارت از دو صفحه‌ی گرد شیشه‌ای است که رو به رو و نزدیک یکدیگر در دو جهت مخالف بر گرد یک محور دوران میکنند. بر طرف خارجی هر یک از دو صفحه، و نزدیک محیط آنها، پولکهای فلزی چسبانده شده است. در شکل، بیضیهای داخلی نماینده‌ی پولکهائی است که بر صفحه‌ی شیشه‌ای جلو، که در خلاف جهت عقربه‌های ساعت دوران میکنند، چسبانده شده است، و بیضیهای خارجی نماینده‌ی پولکهای فلزی صفحه‌ی دیگر است که در جهت عقربه‌های ساعت می-چرخد. فرض کنیم که در آغاز دوران بار مثبت برقی کوچکی بر پولک فلزی A موجود باشد. A که بسیار به B نزدیک است، الکترونها را به جانب خود میکشد و سبب میشود که این الکترونها در میله‌ی فلزی ثابت CB از C به B جریان یابد. بدین ترتیب B و C به ترتیب دارای بار منفی و بار مثبت میشوند. چون B دوران کند و در وضع B′ قرار گیرد، بار منفی آن الکترونهای A را میراند و این الکترونها از طریق میله‌ی ثابت دیگر A′D′ به طرف D′ حرکت میکنند، و در نتیجه D′ بار منفی و A′ بار مثبت دارا میشود. در عین حال پولک متقا-طر با B، یعنی C، که بار مثبت دارد، به C′ رفته است که بار مثبت آن الکترونها را به طرف D′ میکشد و به این ترتیب به تأثیر B′ بر A′ و D′ مدد میرساند. سپس A′ به طرف A و، در عین حال، D′ به طرف D حرکت میکند و دوره‌ی القا تکرار میشود. نتیجه‌ی کلی آن است که بار مثبت به طرف دستگاه گردآورنده‌ی بار-های مثبت در طرف راست و بار منفی به طرف دستگاه گردآورنده‌ی بارهای منفی در طرف چپ حرکت میکند. به نوک هر یک از این دو دستگاه یک جاروی فلزی بسته شده و از طریق آن بارهای برقی مثبت و منفی وارد دو بطری لید میشود که در واقع کار خازن را انجام می-دهند. خازن راست از بار مثبت و خازن چپ از بار منفی پر میشود. ولتاژ زیاد این خازنها نخستین بار منبع برق برای به کار انداختن لوله-های اشعه‌ی ایکس بوده است. نیز ← وان د گراف، مولد.

ویمور[6]، **ژان باتیست دوناسین دو:** ← روشامبو، کنت دو.

ویمه: ← فیروزکوه، شهر، دماوند.

ویمیرو[7] (vimeyro)، دهکده (در ۱۹۷۰ جم ۹۴۵)، در مرکز پرتغال، لغ لیسبون. در اینجا ولینگتون سردار انگلیسی، قوای فرانسه به فرماندهی ژونو را شکست داد (۱۸۰۸).

ویمینالیس، تپه ← رم.

وین[8] (vien)، شهر (در ۱۹۶۸ جم ۳۰٬۲۷۶)، ولایت ایزر، جش فرانسه، بر رود رون. کارخانه-های نساجی دارد. پایتخت آلبیگائیان بود، و بعداً یکی از شهرهای مهم گل رومی شد؛ یکی از

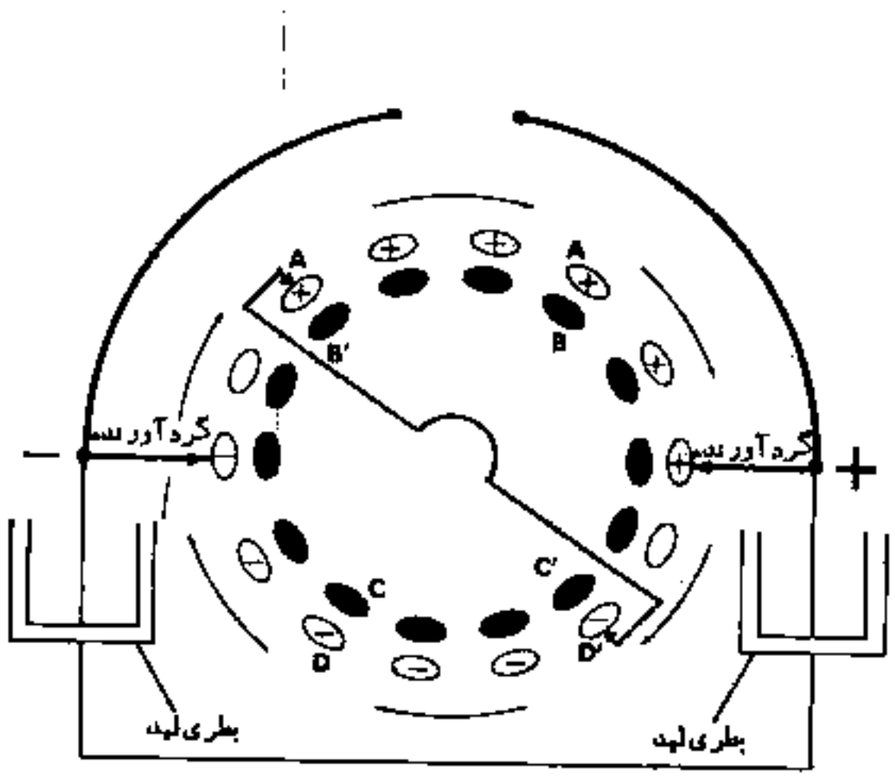

ماشین ویمشورست

قدیمترین مقرهای اسقف اعظم (در ۱۷۹۰ منحل شد)، و مقر چند پادشاه بورگونی (قرون ۵م–۹م بود. شورائی در اینجا تشکیل شد که شهسواران پرستشگاه را منحل کرد (۱۳۱۲)؛ آثار رومی فراوان در آن به جا مانده است.

وین[9] (vien؛ آلمانی vin) یا **وینه** (viane)، لتیـ ویندوبونا (vindobonā) شهر و ایالت (۴۱۴ کم؛ در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۱٬۶۰۳٬۹۰۰)، پایتخت اتریش و مقر اداری اتریش سفلی، بر رود دانوب. مقر سابق امپراطوران مقدس روم و، پس از ۱۸۰۶، امپراطوران اتریش بوده، و یکی از بزرگترین شهرهای تاریخی جهان و کانون آمیزش مردم و فرهنگهای ژرمنی، اسلاو، ایتالیائی، و اتریشی است. مقر اسقف اعظم و محل دانشگاه وین (تأسیس ۱۳۶۵) است. در دشتی واقع است که وینر والد و کوهپایه‌های کارپات آن را فرا گرفته؛ اکنون مرکزی صنعتی، بازرگانی، حمل و نقل، و بندر مهمی بر رود دانوب است. شهر به ۲۳ بخش تقسیم شده است که در دو گروه به شکل تقریباً نیمدایره مرکز شهر را فرا گرفته‌اند. صناعت آن عمدتاً بر کنار چپ دانوب و بخشهای جنوبی متمرکز است، و فراورده‌های آن ماشین‌آلات، پارچه، مواد شیمیائی، و مبل است. یک پالایشگاه بزرگ نفت دارد و از مراکز آب جوسازی و عرقکشی است. قسمت عمده‌ی مردم به کارهای دستی اشتغال دارند. نمایشگاه صنعتی سالانه‌ی وین خریداران اطراف و اکناف جهان را جلب میکند. وین که نخست ماندگاه سلتها بود، و ویندوبونا نام داشت، یک مرکز مهم نظامی و بازرگانی رومی شد؛ امپراطور مارکوس آورلیوس در آن اقامت داشت و در آنجا در گذشت. پس از آنکه رومیان آن را ترک کردند، بارها در میان مهاجمان دست به دست گشت. مجارها که در آغاز قرن ۱۰م آن را تصرف کردند، به وسیله‌ی لئوپولد I بابنبرگ[10] (leopold bābenberg؛ اولین مارککراف اتریش) رانده شدند. خاندان بابنبرگ دژ مستحکمی ساخت (۱۱۰۱). در قرن ۱۲م، اولین دوک اتریش مقر خود را بدینجا انتقال داد، و آن را پایتخت دوکنشین ساخت. اهمیت تجارتی شهر تدریجاً افزایش یافت و در ۱۲۲۱ عنوان شهریت پیدا کرد. اوتوکار II که در ۱۲۵۱ اتریش را تصرف کرد، آن را مستحکم ساخت، ولی در ۱۲۷۶ آن را به رودلف I هابسبورگ وا گذاشت. در ۱۴۸۵–۹۰ شهر در اشغال ماتیاس کوروینوس قرار داشت، و برای اول‌بار در محاصره‌ی ترکان عثمانی قرار گرفت (۱۵۲۹). در محاصره‌ی دوم (۱۶۸۳) ترکها به فرماندهی قره مصطفی پاشا و متحدین مجارستانی آنها، شتارمبرگ قهرمانانه از شهر دفاع کرد و نزدیک بود تسلیم شود که یان سوبیسکی و شارل لئوپولد به نجات شهر آمدند، در اوایل قرن ۱۸م استحکامات دیگری گرداگرد

(۱)Villiers de l'Isle-Adam (۲)Wimbledon (۳)Whymper (۴)Weems (۵)Wimshurst machine (۶)Vimeur (۷)Vimeiro (۸)Vienne (۹)Vienna (10) Leopold of Babenberg

شهر ساخته شد. بناهای باشکوهی برپا شد. ی. ب. فیشر فون ارلاخ طرحها و نقشه‌های نوینی برای هوفبورگ [= مقر امپراطوری] تهیه کرد. بنای معظم و زیبای دیگری، از جمله کاخهای تابستانی و زمستانی اوژن دو ساووا ساخته شد. ماری ترز دانشگاه سابق آن را وسعت داد، و ساختمان کاخ شونبرون را، که بنای آن قبل از وی آغاز شده بود، به اتمام رسانید. هایدن، موتسارت، بتهوون، و شوبرت در وین سکنی داشتند. در ۱۸۰۵ و ۱۸۰۹ ناپلئون وین را اشغال کرد. عصر مترنیخ و سیاست جاسوسی، سانسور، و سرکوبی مسلحانه‌اش دوره‌ی جدیدی بعد از ← کنگره‌ی وین در اتریش به وجود آورد که به عصر مترنیخ معروف است (۱۸۱۵–۴۸). انقلاب ۱۸۴۸ که مترنیخ را به استعفا وا داشت، وین را در دست شورشگران افکند، اما ویندیش‌گرتس شورشیان را سرکوب کرد، و امپراطور فردیناند I به نفع فرانسوا ژوزف استعفا کرد. آغاز تاریخ شهر جدید وین، زمان سلطنت فرانسوا ژوزف است. در ۱۸۶۰ خندق و باروی قدیمی اطراف قسمت داخلی شهر به بولوار مه‌روفی (رینگشتراسه) تبدیل شد. ساختمانهای اصلی اطراف یا نزدیک این بولوار مشتمل است بر عمارت شهرداری به سبک نئوگوتیک با مجسمه‌های فراوان و برجی به ارتفاع ح 100 متر، دو موزه‌ی گنبددار تاریخ طبیعی و هنر (به سبک رنسانس ایتالیائی)؛ یکی از زیباترین کلیساهای گوتیک؛ ساختمانهای پارلمان (به سبک یونانی)؛ کاخ دادگستری؛ اپرای معروف وین (به سبک رنسانس)؛ کنسرواتوار موسیقی، و آکادمی علوم. در اواخر قرن ۱۹م و آغاز قرن ۲۰م وین بار دیگر از لحاظ مرکز فرهنگی و علمی رونق یافت. پزشکانی چون ک. روکیتانسکی و واگنر-یاورگ در بیمارستان عمومی وین کار می‌کردند؛ در همین ضمن، فروید نظریه‌ی پسیکانالیز خود را بسط داد. وین اشخاصی چون ی. برامس، آ. بروکنر، ر. شتراوس، و آ. شونبرگ را به خود جلب کرد. چه I به وین سخت آسیب رساند. با انقلاب ۱۹۱۸ ناگهان پایتخت جمهوری کوچکی شد که اتریش به آن تبدیل شده بود. در ۱۹۲۲ وین ایالت خودمختار اتریش شد. دولت سوسیال دموکرات کارل سایتس[1] (kārl sāyts، ۱۸۶۹–۱۹۵۰) برنامه‌ی نوینی برای کارهای شهری به کار بست. در زمینه‌ی ساختمان مسکن و خانه‌های آپارتمانی نمونه برای کارگران سرمشقی برای جهان شد. جنگ داخلی ۱۹۳۴ میان سوسیالیستهای وین و دولت دولفوس آسیب فراوان به این ساختمانها وارد کرد. در مارس ۱۹۳۸ هیتلر پیروزمندانه وارد وین شد، و اتریش به آلمان منضم شد. سکنه‌ی کثیر یهود وین (۱۱۵'۰۰۰ در ۱۹۳۸)، تا سال ۱۹۴۵ که روسها به وین وارد شدند، به ۶'۰۰۰ تن تقلیل یافته بود. در مه‌ی ۱۹۵۵، سفرای کشمت، تجشم، فرانسه و بریتانیای کبیر در وین یکدیگر را ملاقات و پیمانی با دولت اتریش منعقد کردند. در ژوئن ۱۹۶۱ کنفرانسی از سران (ج. ف. کندی رئیس جمهور کشمت و خروشچف نخست‌وزیر تجشم) در وین تشکیل شد. کشمت و تجشم مذاکرات خود را در باره‌ی خلع سلاح در وین انجام دادند (۱۹۷۰، ۱۹۷۱). پیمان ⇐ سالت II به وسیله‌ی ⇐ ج. کارتر (رئیس جمهور کشمت) و ⇐ برژنف (صدر هیئت رئیسه‌ی تجشم) در وین به امضا رسید (۱۹۷۹).

وین، حلقه‌ی: ← مذهب تحقق منطقی.

وین[2] ژوزف ماری (jozef māri vian)، ۱۷۱۶–۱۸۰۹، نقاش فرانسوی، متولد مونپلیه، برنده‌ی جایزه‌ی رم شد، و در ایتالیا به تحصیل پرداخت؛ در آکادمی سلطنتی نقاشی و مجسمه سازی پذیرفته شد، و به استادی آنجا رسید. در ۱۷۷۵ مدیر آکادمی فرانسه در رم شد. آثارش بازتابی است از افکار نئوکلاسیست وینکلمان. وین که از معلمان رهبر در زمان خود به شمار میرفت، از شخصیت عظیمی برخوردار بود. مهمترین شاگردانش ژ.ل. داوید بوده است.

وین، کنگره‌ی[3] (vien)، سپتامبر ۱۸۱۴– ژوئن ۱۸۱۵، کنفرانس سیاسی عامی که برای تکمیل ← معاهده‌ی پاریس ۱۸۱۴ به منظور سر و سامان دادن به امور و مسائل اروپا، پس از نخستین استعفای ناپلئون I، در وین تشکیل شد. امپراطور فرانسیس II (فرانسیس I اتریش) میزبان این کنفرانس بود. سلاطین و سران برجسته‌ی اروپا در این کنگره شرکت داشتند، از جمله آلکساندر I روسیه و فردریک ویلهلم III پروس. ریاست هیئت نمایندگی اتریش و نیز ریاست کنگره با مترنیخ بود. نمایندگی فرانسه را تالران داشت که با زبردستی توانست برای خود رأیی برابر رأی چهار قدرت بزرگ فاتح تأمین کند. همه‌ی دول بزرگ و کوچک دیگر اروپا نمایندگان قانونی در کنگره داشتند، ولی مجمع عمومی آن تشکیل نشد، و همه‌ی کارها در کمیته‌ها حل و فصل میشد و قدرت تصمیم گرفتن در دست قدرتهای بزرگ بود. مسائلی که کنگره با آنها رو به رو بود پیچیدگی و دشواری فراوان داشت، چه انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون ساختمان اروپا را به کلی درهم ریخته بود. هر چند اصل حقانیت–بازگشت سلسله‌ها و حدود ارضی پیش از انقلاب–غالباً به صورت تشریفاتی طرح میشد، آنچه بیشتر مورد توجه کنگره بود برقرار کردن تعادل قوا برای حفظ صلح در اروپا بود. به جای امپراطوری مقدس رومی مرده، اتحادیه‌ی آلمانی ایجاد شد. به علت وجود پیمانهای سرّی قبلی میان متفقین، و نیز به علت فشار سیاست قدرت‌طلبی، ناگزیر میبایستی تغییرات عمده داده شود. با آنکه اصل خودمختاری ملی در بعضی از موارد طرح میشد، عملاً این اصل مورد غفلت قرار میگرفت. کنگره با مجالس رقص و تفریح باشکوه آغاز شد، و در عین حال رقابتها و دسیسه‌چینیها از پیشرفت کار اساسی آن جلوگیری میکرد. نقاط حساس تماس و تصادم عبارت بود از حل و فصل مسئله‌ی لهستان، رسیدگی به ادعاهای سوئد و دانمارک و روسیه، و تعیین مرز کشور (ایالت)های آلمان. به طور کلی، روسیه و پروس مخالف با اتریش و فرانسه و انگلستان بودند، و این اختلاف زمانی (ژانویه‌ی ۱۸۱۵) چندان زیاد شد که این سه قدرت اخیر با یکدیگر پیمان دفاع مشترکی بستند. صدمه‌ی این بحران و بازگشت ناپلئون از جزیره‌ی الب چندان مایه‌ی ناراحتی نمایندگان شد که کنگره در صدد یافتن راه حلهائی برای مشکلات خود بر آمد. تأسیس اتحادیه‌ی آلمانی در ۸ ژوئن ۱۸۱۵ پذیرفته شد و در اعلامیه‌ی کنگره (۹ ژوئن)، که ۹ روز پیش از شکست ناپلئون در واترلو به امضا رسیده بود، گنجانده شد. بازگشت لوئی XVIII به تاج و تخت فرانسه و فردیناند VII به تاج و تخت اسپانیا به تصویب رسید؛ و وجود ایتالیا از لحاظ جغرافیائی، نه از لحاظ سیاسی، مورد بحث قرار گرفت، و امیدهای آن برای وحدت نقش بر آب شد. ناپل و سیسیل در زیر فرمان خاندان بوربون متحد شدند؛ املاک پاپی بازگردانده شد؛ دوکنشینهای پارما، پیاچنتسا و گواستالا مادام‌العمر به ماری لویز بخشیده شد؛ توسکان و مودنا بار دیگر به تصرف خاندان هاپسبورگ–لورن در آمد؛ مملکت لومباردی–ونسی تأسیس و تحت فرمان اتریش قرار داده شد؛ بخشی از دالماسی نیز که پیشتر در تصرف کشور ونیز بود، به تصرف اتریش در آمد. ساووا و نیس و پیمون به کشور ساردنی بازگردانده شد، و لیگوریا و جنووا را به آن ملحق کردند. لهستان بار دیگر میان روسیه و پروس و اتریش تقسیم شد و سهم روسیه در این تقسیم بیشتر بود؛ بخشی از لهستان با ورشو عنوان کشوری پیدا کرد که با روسیه متحد شد؛ کراکو و سرزمینهای پیرامون آن به صورت جمهوری تحت الحمایه‌ی روسیه و اتریش و پروس در آمد. چون به اتریش، در مقابل نفع بیشتر روسیه از اراضی لهستان، قسمتی از اراضی ایتالیا بخشیده شده بود، برای ارضای پروس، قسمت عمده‌ی ساکس و نیز بخش مهمی از ایالت وستفالی و راین به این کشور داده شد. انگلستان که بیشتر به تحصیل اراضی مستعمراتی دارای اهمیت سوق الجیشی علاقه‌مند بود، مستعمرات سیلان و کاپ را که پیشتر به هلند تعلق داشت نگاه داشت، و نیز بخشهائی از هند غربی را به زیان هلند و اسپانیا به دست آورد، مالت و هلیگولاند را در تصرف خود نگاه داشت، و به یک تحت الحمایه در ← جزایر یونیانی دست یافت. هلند اتریش سابق با ایالتهای متحد به هم پیوست و کشور هلند در زیر فرمان خاندان اورانژ به وجود آمد. فنلاند که پیش از آن به سوئد تعلق داشت، به تصرف روسیه در آمد. کنگره انتقال نروژ را از تاج و تخت دانمارک به تاج و تخت سوئد تأیید کرد؛ پومرانی غربی به پروس داده شد (← پومرانی)، و پروس در ازای آن دوکنشین لاوئنبورگ را به دانمارک تسلیم کرد. مرزهای باواریا تقریباً همان مرزهای کنونی آن شد، و برای وورتمبرگ و بادن نیز چنین بود. بر وسعت سویس افزوده شد و بیطرفی آن مورد تأیید و تضمین قرار گرفت. در مورد فرانسه، پیمان صلح جدیدی در ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ با آن بسته شد (← پاریس، معاهده‌ی، ۱۸۱۵). اعلامیه نهائی کنگره‌ی وین،

(۱)Seitz (۲)Vien (۳)Vienna, Congress of

متوالیاً به امضای دولتهای ذینفع رسید، ولی برای تکمیل آن، بستن پیمانهای دیگری ضرورت پیدا کرد. هر چند تغییرات ارضی به صورت کامل مدت درازی دوام نیافت، روی هم رفته راه حلی برای مسائل کل اروپا به شمار میرفت که، هر چند عادلانه نبود، عملاً برای حل این مسائل شایستگی داشت. **اتحاد چهارگانه** و **اتحاد مقدس** که برای نگاهبانی از تصمیمات وین و حل و فصل دعاوی و مسائل از طریق مذاکره تشکیل شده بود، گام بزرگی برای همکاری اروپائی بود. عیب عمده بی‌توجهی به خواسته‌های ملی در حال رشد و نیز به تغییرات اجتماعی حاصل از انقلابهای ۱۸۴۸ و شکست مذاکرات برای داخل کردن امپراطوری عثمانی در مقررات وین و عدم حل و فصل رضایتبخش مسئله‌ی مشرق بود.

وین[1]، **ویلهلم** (vilhelm vin)، ۱۸۶۴–۱۹۲۸، فیزیکدان آلمانی. به جهت تحقیقاتش در باب قوانین تشعشع انرژی (حرارت) برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۱ در فیزیک شد. در ئیدرودینامیک، اشعه‌ی ایکس، و تشعشع نور نیز تحقیقاتی کرده است. نیز ← نوبل، جوایز. جدول.

وین[2]، **سر هنری** (sər henri veyn*)، ۱۵۸۹–۱۶۵۵، درباری انگلیسی، پدر سر هنری وین، رهبر پیرایشگر. مورد مهر جیمز I قرار گرفت، لقب یافت (۱۶۱۱)، و با معاملات سودآوری که کرد ثروتمند شد. در چند دوره‌ی پارلمنت شرکت داشت (۱۶۱۴–۴۰). در ۱۶۳۹ خزانه‌دار شد و در ۱۶۴۰ به وزارت رسید. از طرف چارلز I مأموریتهای سیاسی در هلند (۱۶۲۹–۳۰) و نزد گوستاو آدولف (۱۶۳۱) داشت. انتصاب وی به وزارت مورد مخالفت ارل آو سترفرد قرار گرفت. مخالفت وی با سترفرد موجب شد که نفوذ خود را نزد شاه از دست بدهد، و از کار برکنار شود. به اقلیت پارلمانی پیوست؛ ولی هیچ گاه نتوانست نفوذ سابق خود را به دست آورد.

وین[2]، **سر هنری**، ۱۶۱۳–۶۲، سیاستمدار انگلیسی، پسر سر ه. وین درباری. در انقلاب پیرایشگر طرفدار جدی اعتدال و تسامح دینی، و شاید شایسته‌ترین مدیری بود که از این نهضت بر خاسته بود، در جوانی به مذهب پیرایشگری در آمد، در آکسفرد و خارج انگلستان درس خواند، و مدت کوتاهی در سفارت انگلستان در وین خدمت میکرد. در ۱۶۳۵ به نیو انگلند رفت و در ۱۶۳۶ به فرمانداری ماساچوست منصوب شد. معتقدات مذهبی و طرفداری وی از ا. هاچینسن سبب شد که به مجادلات سیاسی، مخصوصاً با جان وینترپ، کشیده شود، و در ۱۶۳۷ به انگلستان باز گردد. فرمانداری وی با تأسیس کالج هاروارد و آغاز جنگ با قبیله‌ی هندیشمردگان پیکوئوت (pikuot) شهرت خاص پیدا کرد. در ۱۶۳۹–۴۱ معاون خزانه‌داری نیروی دریائی بود، در ۱۶۴۰ لقب یافت، و در پارلمنت طویل و پارلمنت کوتاه صاحب کرسی بود. وین اجازه داد که ج. پیم از یکی از نوشته‌های پدرش رونوشت بردارد، و پیم از این نوشته بعد از آن برای تعقیب قضائی ارل آو سترفرد بهره‌برداری کرد. وین با حکومت اسقفی مخالف بود. هر چند در بسته شدن "پیمان و اتحاد مجلل" (← پیمانگران) با اسکاتلند سهم اساسی داشت، با استقرار کلیسای پرسبیتری مخالفت کرد. هنگامی که پرسبیتریان به قدرت رسیدند (۱۶۴۶)، رهبری حزب را که پس از مرگ پیم به او رسیده بود از کف داد. وی مبلّغ تسامح مذهبی و سلطنت مشروطه بود. در کمیته‌ای که مأمور مذاکره‌ی بیحاصل با چارلز I بود عضویت داشت، و از اینکه در امر اعدام شاه (۱۶۴۹) دخالت کند خودداری کرد. در ۱۶۴۹ عضو شورای دولتی شد، و در همه‌ی کمیسیونهای مهم حکومت مشترک المنافع (← کرامول، آلیور) عضویت داشت، و تا زمانی که آلیور کرامول در ۱۶۵۳ پیشنهاد وی را برای اصلاح نظام انتخاباتی انگلستان رد کرد، از دوستان نزدیک او بود. پس از نوشتن کتابچه‌ای به نام یک مسئله‌ی شفابخش (۱۶۵۵) به زندان افتاد و سپس آزاد شد. در زمان ریچارد کرامول عضو پارلمنت بود، ولی پس از سقوط حکومت ریچارد خواستار بازگشت پارلمنت طویل شد. به اتهام ظاهراً نادرست توطئه کردن با ژنرال جان لمبرت[3] (jān lam-bərt؛ ۱۶۱۹–۸۳) برای استقرار نظام دیکتاتوری، محبوبیت خود را در میان مردم از دست داد. در ۱۶۶۲ توسط حکومت دوران بازگشت خاندان استوارت محکوم به خیانت، و اعدام شد. از کتابهای متعدد وی در باره‌ی مذهب و حکومت تفکرات یک مرد بازنشسته (۱۶۵۵) و جزوه‌هائی در باره‌ی محاکمه‌ی سر هنری وین (۱۶۶۲) است.

وینبیگو، دریاچه‌ی: ← فاکس، رود کشمه.

وینترتور[4] (vintertur)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۹۲'۷۲۲)، ایالت [= کانتون] زوریخ، ل سویس، مرکز صنعتی (لوکوموتیو، ماشین‌آلات، منسوجات) است. موزه‌ی معروف نقاشی دارد.

وینترز[5]، **ایور** (ivər wintərz)، ۱۹۰۰–۶۸، شاعر و نقدنویس امریکائی. از ۱۹۲۸ تا زمان مرگش در شعبه‌ی انگلیسی دانشگاه ستنفرد کار میکرد. نقدهای جدال‌آمیز وی بر این پایه بود که هر اثر هنری باید "حکمی از داوری اخلاقی" بوده باشد. اثر نقدی عمده‌ی وی، در دفاع از عقل (۱۹۴۷)، مجموعه‌ای از سه اثر پیشتر او است. اشعار وی که از گونه‌ی زاهدانه تا غنائی و تغزلی در میان آنها یافت میشود، در مجموعه‌ی اشعار (۱۹۵۲) و نخستین اشعار ایور وینترز (۱۹۶۶) آمده است.

وینتهورست[6]، **لودویگ** (ludvig vinthorst)، ۱۸۱۲–۹۱، رهبر سیاسی آلمانی. به عنوان مؤسس و رئیس حزب مرکزی کاتولیک، در مبارزه‌ی میان اوتو فون بیسمارک صدر اعظم آلمان و کاتولیکهای رومی آلمان که به **کولتورکامپف** معروف شد، برجسته‌ترین مخالف بیسمارک بود. وی که در امور پارلمانی مهارت فراوان داشت، بعداً در آشتی دادن بیسمارک با کاتولیکهای رومی آلمان دخیل بود.

وینتهوک، شهر، ← ویندهوک، شهر، افریقای جنوب غربی.

وینتیان[7] (vientiān) یا **وینتین** (vientien)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۵۰'۰۰۰)، پایتخت اداری و بزرگترین شهر لائوس، ل لائوس مرکزی، بر کنار رود مکونگ، ح ۲۱۰ کیلومتری جش پایتخت سلطنتی لوانگ پرابانگ (← لائوس). این دو پایتخت به وسیله‌ی راه آهن به یکدیگر مرتبط هستند. وینتیان یک مرکز بازرگانی برای فراورده‌های جنگلی، منسوجات، و پوست است. اقلیتهای چینی و ویتنامی قسمت عمده‌ی تجارت وینتیان را در دست دارند. جنبه‌های جالب‌توجه شهر کانالها و پاگوداهای متعدد آن است. فرودگاه بین‌المللی دارد. وینتیان از ۱۷۰۷ پایتخت یک مملکت لائو بود. در ۱۸۲۷ سیامیها آن را تاراج کردند. در ۱۸۹۳ تحت فرمانروائی فرانسویها قرار گرفت و در ۱۸۹۹ پایتخت تحت الحمایه‌ی فرانسوی لائوس شد. ویرانه‌های پایتخت کهنه در نزدیکی شهر جدید است.

وینتین، شهر، لائوس: ← وینتیان.

وینثرپ[8] **جان** (jān winţrəp)، ۱۵۸۸–۱۶۴۹، فرماندار مستعمره‌ی خلیج ماساچوست، کشمه؛ مه انگلستان. عضو ← شرکت خلیج ماساچوست بود، و سپس به فرمانداری مستعمره‌ی خلیج ماساچوست انتخاب شد (۱۶۲۹). مخالفت وی با سر هنری وین (۱۶۱۳–۶۲) موجب شد که وین به انگلستان باز گردد.

وینچستر[9] (wincestər)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۴'۶۴۳)، ل ویرجینیا، غ‌ل‌غ شهر واشینگتن؛ تأسیس ۱۷۴۴؛ مرکز تجارت و آسودن و صدور سیب ناحیه‌ی سیبزار اطراف آن. جورج واشینگتن حرفه‌ی مهندسی خود را در ۱۷۴۸ در اینجا آغاز کرد و دفتر کار وی هنوز محفوظ است؛ در جنگ داخلی آسیب فراوان دید و چندین بار دست به دست گشت؛ ر. ا. برد در این شهر به دنیا آمد.

وینچستر[9]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳۱'۰۴۱)، مرکز ولایت همپشر یا هنتس. پایتخت مملکت آنگلوساکسون وسکس و مرکز هنر و فرهنگ بود و از لحاظ دینی نفوذ فراوان داشت. کلیسای جامع آن (تأسیس ۱۰۹۳) نماینده‌ی چندین دوره‌ی معماری است. کالج آن هنوز در بنای قرن ۱۴م دایر است.

وینچی، لئوناردو دا: ← لئوناردو دا وینچی.

وینداو (vindā)، لتونی، ← ونتسپیلس.

ویندائوس[10]، **آدولف** (ādolf vindās)، ۱۸۷۶–۱۹۵۹، شیمیدان آلمانی، مه برلین، استاد شیمی و مدیر آزمایشگاههای شیمی دانشگاه گوتینگن (۱۹۱۵–۴۴) بود. به جهت پژوهشهایش در سترولها، خصوصاً در ارتباط آنها با ویتامینها، برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۲۸ نوبل در شیمی شد. بعداً ویتامین د ۳ را کشف کرد و مصنوعاً آن را ساخت. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ویندرمیر[11] (windərmir)، بزرگترین دریاچه‌ی انگلستان، نزدیک سکافل، بین‌لنکشر و وستمرلند. ۱۷ کم طول، ح ۱'۶۰۰ متر عرض، و

(۱)Wien (۲)Vane (۳)Lambert (۴)Winterthur (۵)Winters (۶)Windthorst (۷)Vientiane (۸)Winthrop (۹)Winchester (۱۰)Windaus (۱۱)Windermere

۶۴ متر عمق دارد؛ در لیک دیستریکت واقع و جالب سیاحان است. شهرهای نزدیک آن ویندرمیر و امبلساید[1] (ambəlsāyd) است.

ویندزور: ← ویندزر، نام خاندان.

ویندلباند، ویلهم، فیلسوف آلمانی، ← نوکانتی، فلسفه‌ی.

ویندوارد، جزایر: ← جزایر بادگیر.

ویندوبونا: ← وین، شهر و ایالت.

ویندهوک[2] یا **وینتهوک** (vind [t] huk)، شهر (در ۱۸۷۰ حه ۶۱'۲۶۰)، کرسی افریقای جنوب غربی. بزرگترین شهر افریقای جنوب غربی و مرکز اداری، ارتباطی، و اقتصادی آن است. ویندهوک یکی از مهمترین مراکز معاملات پوست گوسفند قراقل است. شهر به وسیله‌ی یک شبکه‌ی راه آهن به جمهوری افریقای جنوبی مرتبط است. ویندهوک نخست مرکز رئیس قبیله‌ی ناما بود، که در قرن ۱۹م ساکنان هرروی ناحیه را شکست داد. پس از اشغال (۱۸۸۵) سرزمین به وسیله‌ی نیروهای آلمانی، مقر اداری شد و بعداً (۱۸۹۲) پایتخت مستعمره‌ی آلمانی افریقای جنوبی قرار گرفت.

ویندهیا، ارتفاعات[3] (vindhiā)، رشته‌تپه‌هائی به طول ح ۹۷۰ کم، مدهیا پرادش، هند مرکزی. این ارتفاعات خط تاریخی تقسیمی میان ل و ج هند بوده، و مهاجمان آریائی سانسکریت‌زبان را از دراویدیان جدا میکرده است. قطعات حجیم سنگ سیاه این ارتفاعات، که مدتها از مصالح ساختمانی مهم بوده، در ساختن بناهای ستوپا به کار میرفته است.

ویندهیا پرادش[4] (vindhiā prādeš)، ایالت سابق اتحادیه‌ی هندوستان، لش هند، میان اوتار پرادش و مدهیا پرادش؛ در ۱۹۵۶ ضمیمه‌ی مدهیا پرادش شد.

ویندیشگرتس[5]، فورست **تسو آلفرد** (fürst tsu ālfred vindišgrets)، ۱۷۸۷—۱۸۶۲، فیلد مارشال اتریشی؛ مت پروکسل. هنگامی که در امپراطوری هاپسبورگ انقلاب بر پا شد، وی فرماندار نظامی بوهم بود. در وین فرماندهی را به دست گرفت و شورش را در آنجا فرو نشاند، اما بر اثر فشار افکار عمومی به بوهم بازگردانده شد. در همین ضمن پراگ به دست شورشیان افتاد، و زن و پسر ارشد ویندیشگرتس کشته شدند. ویندیشگرتس پراگ را دوباره تصرف کرد (ژوئن ۱۸۴۸) و یک رژیم دیکتاتوری در بوهم برقرار کرد. یک بار دیگر وین، که شورشیان در آنجا دوباره شوریده بودند، تحت اطاعت ویندیشگرتس در آمد (اکتبر ۱۸۴۸). به شوارتسنبرگ یاری کرد تا فرانسوا ژوزف را به تخت بنشاند. در ۱۸۴۹ از فرماندهی معزول شد.

وینر[6]، **نوربرت** (norbərt winər)، ۱۸۹۴—۱۹۶۴، ریاضیدان امریکائی استاد مؤسسه‌ی تکنولوژی ماساچوست (ام. آی. تی). شهرت عمده‌ی وی به نظریه‌اش در سیبرنتیک و سهمی است که در پیشرفت حسابگرهای الکترونی داشته است. میدانهای پژوهش وی احتمالات و نظریه‌ی اصل موضوع و مبانی ریاضیات است. کودک پیشرسی بود، و در کتاب بچه‌ی اعجوبه‌ی سابق (۱۹۵۳) گزارش جوانی خود را آورده است. در کتاب دیگر من یک ریاضیدانم (۱۹۵۶) احوال سالهای پختگی و کارهای علمی خویش را نقل میکند. از آثار دیگر او استفاده‌ی انسانی از موجودات انسانی (۱۹۵۰) و سیبرنتیک (چاپ جدید، ۱۹۶۱) است.

وینر والد[7] (viner vāld) [آلمانی، = جنگل وین]، تپه‌های کم‌ارتفاع جنگلی، در اتریش سفلی، غ وین. زیبائی جنگلها آن را مورد توجه سیاحان و مردم وین قرار داده است.

وینزر[8] (winzer)، نام خانوادگی خاندان سلطنتی بریتانیای کبیر. نام وتین، نام خانوادگی البرت ساکس‌کوبورگ‌گوتا، همسر ملکه ویکتوریا، در ۱۹۱۷ به وسیله‌ی جورج V به وینزر تغییر یافت. در فارسی به صورتهای وینزور یا ویندزور نیز آمده است.

وینزر[8] (winzər) شهر (در ۱۹۷۱ حه ۲۰۳'۳۰۰)، ج اونتاریو، کانادا، بر رود دترویت، مقابل شهر دترویت، ایالت میشیگان. صنایع فولاد، ماشینسازی، و مواد شیمیائی دارد. مقر دانشگاه وینزر است.

وینزر[8] یا **نیو وینزر** (niu)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۳۰'۰۶۵)، بارکشر، ج انگلستان مرکزی، کنار رود تمز. **کاخ وینزر**، انگلا ویندزر کاسل [(kāsəl، فارسی ویندزر (windzor)]، در این شهر واقع است، و از زمان ویلیام فاتح مقر عمده‌ی فرمانروایان انگلستان بوده. یکی از قسمتهای کاخ نمازخانه سنت جورج است که از مجللترین کلیساهای انگلستان و محل مراسم اعطای لقب شهسوار گروه زانوبند (← زانوبند) میباشد. بسیاری از پادشاهان انگلستان در اینجا مدفونند.

وینزر[8]، **داچس آو** (dācəs āv winzər*)، لقب **والیس وارفیلد سیمسن** (wālis wārfild simsən)، ۱۸۹۶— ، دوشس انگلیسی، مت امریکا. دو بار طلاق گرفت. دوستی او با ادوارد VIII انگلستان منجر به کناره‌گیری ادوارد از تاج و تخت شد. پس از زناشوئیش با ادوارد، که عنوان دیوک آو وینزر پیدا کرده بود (۱۹۳۷)، طبق نامه‌ی رسمی، شرکت داشتن او در مقام شاهانه‌ی شوهرش منع شد. نیز ← ادوارد VIII.

وینزر، دیوک آو: ← ادوارد VIII، شاه انگلستان.

وینزر، کاخ: وینزر، بارکشر، انگلستان.

وینزلو، شهر، ← شهابسنگ.

وینزور: وینزر، نام خاندان.

وی‌نسار (vey.nesār)، ده (جه ۱'۳۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاردولی، شهرستان قروه، استان کردستان؛ ۳۲کیلومتری جش قروه. محصولش غلات است. از صنایع دستی جاجیمبافی، گلیم‌بافی، و قالیچه‌بافی دارد.

وینستنلی، جرارد: ← دیگرها.

وینسنت یورک، هنری: ← گرین، هنری.

وینسنز[9] (vinsenz)، شهر (جه ۱۹'۸۶۷)، جغ ایالت ایندیانا، کشمت، بر رود وابش. در ۱۷۰۲ یک میسیون مسیحی فرانسوی در اینجا مستقر شد، ولی به یقین مدتها بیش از این تاریخ بازرگانان فرانسوی پوست بدینجا آمده بوده‌اند. در ۱۷۶۳ بریتانیائیها آن را متصرف شدند. در جنگ داخلی یکی از هدفهای اصلی هیئت ج. ر. کلارک بود. در ۱۸۰۰—۱۳ کرسی سرزمین ایندیانا بود. امروز این شهر مرکز دامداری، کفشسازی، و تهیه‌ی فراورده‌های شیشه‌ای و کاغذ است.

وین علیا، ولایت فرانسه، ← اوت‌وین.

وینق، ده. اهر، ← منجوان، دهستان.

وینکلر[10]، **کلمنس آلکساندر** (klemens ālek sānder vinkler)، ۱۸۳۸—۱۹۰۴، شیمیدان آلمانی، و احتمالاً بزرگترین عالم شیمی غیر آلی در ربع اخیر قرن ۱۹م. فن تحلیل گازها را پیشرفت داد. طریقه‌ی نوینی در صنعت اسید سولفوریک اختراع کرد. بزرگترین کارش کشف (۱۸۸۶) ژرمانیوم است.

وینکلر[11]، **هوگو** (hugo winkler)، ۱۸۶۳—۱۹۱۳، مستشرق آلمانی، استاد دانشگاه برلین؛ به کارهایش در باستانشناسی شهرت دارد. در کاوشهای باستانشناختی شهر صیدا شرکت داشت و در ۱۹۰۶—۰۷ ضمن حفاریهای بغازکوی الواحی به خط میخی و زبان حتی کشف کرد که سبب افزایش اطلاعات دانشمندان نسبت به تمدن حتیها شد.

وینکلرید[12]، **آرنلد فون** (ārnold fon vinkelrid)، فت ۱۳۸۶، قهرمان سویسی. بنا بر روایات افسانه‌ای—که مورد تأیید جمعی از مورخین است—پس از آنکه سویسیها، در نبرد زمباخ، موفق به شکستن صفوف سربازان اتریش نشدند، وینکلرید، پهلوان نامی، با نثار جان خود در صفوف دشمن رخنه کرد تا هموطنانش پیروز شوند.

وینکلمان[13]، **یوهان یوآخیم** (yohān yoāxim vinkelmān)، ۱۷۱۷—۶۸، باستانشناس و مورخ هنر باستانی آلمانی که اقوالش در این باره حجت بوده است. در ۱۷۵۴ به مذهب کاتولیک رومی تغییر مذهب داد و سال بعد به ایتالیا رفت. باقی عمر را به مطالعه در کتابخانه‌ی واتیکان و پژوهش در رم و فلورانس و ناپل گذراند، اثر عمده‌اش تاریخ هنر باستانی (۱۷۶۴) است که اساس باستانشناسی علمی جدید بوده است.

وینگیت[14]، **اورد چارلز** (ord cārlz wingeyt)، ۱۹۰۳—۴۴، ژنرال انگلیسی. در ۱۹۲۸—۳۳ در نیروهای دفاعی سودان، و در ۱۹۳۶—۳۹ در مأموریت خاصی در فلسطین خدمت می‌کرد. در فلسطین برای نخستین‌بار روش جنگ چریکی را بر ضد کسانی که میخواستند لوله‌ی نفت حیفا را قطع کنند، به کار برد. وی که

(۱)Ambleside (۲)Windhoek (۳) Vindhya Range (۴)Vindhya Pradesh (۵) Windischgrätz (۶)Wiener (۷) Wienerwald (۸)Windsor (۹)Vincennes (۱۰)Winkler (۱۱)Winckler (۱۲)Winkelried (۱۳)Winckelmann (۱۴)Wingate

صهیونی متمصبی بود، به جوخه‌هائی از جوانان یهودی روشهای جنگی آموخت و با رهبران یهود ارتباط نزدیک داشت. در جنگ II، با آنکه سرگردی بیش نبود، در اتیوپی فرماندهی سپاهیان انگلیسی و بومی را داشت (۱۹۴۱) که بر نیروهای بسیار پرشمارتر ایتالیائی حمله بردند و آنان را بیرون راندند و امپراطور هیلا سلاسی را به تاج و تختش باز گرداندند. در ۱۹۴۲ به هندوستان خوانده شد و درجه‌ی سرتیپی یافت و سپاهانی را برای حمله به برمه، که در تصرف ژاپونیها بود، آماده کرد، و ۷ ماه به این کار ادامه داد (۱۹۴۳). سپس به درجه‌ی سرلشکری ارتقا یافت و فرماندهی سپاه بزرگتری پیدا کرد که رهسپار برمه شد، ولی دو هفته پس از آغاز این عملیات در حادثه‌ای هوائی کشته شد. شخصیتی گوناگون داشت و در نبرد از روشهای سنتی پیروی نمی‌کرد. کارائی و عملی بودن نبرد چریکی جنگلی را، که عامل آن سربازان تربیت‌شده‌ی به سبک باختری باشند، به اثبات رسانید.

وینلند[1] (vinland)، نام قسمتی از امریکای شمالی که لیف اریکسن در قرن ۱۱م کشف کرد. اطلاعات مربوط به پویش لیف اریکسن نشان نمیدهد که آیا کشف او بنا بر طرح یک نقشه‌ی قبلی بوده یا بر حسب تصادف، اما مسلم این است که وی سرزمینی یافت سرشار از تاکستان و گندمزار دیم. بعدها **تورفین کارلسونی** (در جلد اول به صورت **تورفین، کارلسونی** آمده که باید بدین صورت اصلاح شود). به جستجوی مجدد آن رفت. محل آن را به تفاوت از لابرادور تا نیو جرزی گفته‌اند.

وینه، پایتخت اتریش، ← وین یا وینه.

وینی (vini)، ده (جمعیت ۱٬۵۲۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشیان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۱۸کیلومتری ج فلاورجان. زاینده رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و کنجد است.

وینیا دل مار[2] (vinyā del mār) [اسپانیائی، ← تاکستان کنار دریا]، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۸۴٬۳۳۲)، شیلی مرکزی. عملاً حومه‌ای از والپارزو، و یکی از جالب توجهترین تفرجگاه‌های امریکای جنوبی است. دارای صنایع پالایش نفت و شکر است.

وینیافسکی[3]، **هنریک** (henrik vieniāfski)، ۱۸۳۵–۸۰، ویولن‌نواز و آهنگساز لهستانی، متولد لوبلین. در ۸ سالگی در کنسرواتوار پاریس به آموختن ویولن آغاز کرد. در ۱۸۶۰–۷۱ تکنواز ویولن در دربار روسیه و مقیم سن پطرزبورگ بود. در ۱۸۷۲ به اتفاق آ. گ. روبینشتین به کشمة رفت. در ۱۸۷۴ استاد ویولن کنسرواتوار بروکسل شد، ولی چند سال بعد به تشکیل کنسرتهای سیّار پرداخت. دو کنسرتو و قطعات کوچکی برای ویولن ساخته است.

وینیپگ[4] (winipeg)، رودی به طول ح ۳۳۰ کم، غ اونتاریو و ج‌ش مانیتوبا، کانادا. از انتهای شمالی دریاچه‌ی وودز[5] (wudz) خارج شده در امتداد لغ جریان یافته به ← دریاچه‌ی وینیپگ میریزد. ایستگاههای برقابی آن برق قسمت عمده‌ی مانیتوبا را تأمین میکند.

وینیپگ[6] (winipeg)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۲۴۶٬۲۴۶)، ج‌ش ایالت مانیتوبا، کانادا، و بر ملتقای رودهای سرخ و آسینیبوین. بزرگترین شهر ایالت و مرکز ایالت چمنی و یکی از بزرگترین مراکز داد و ستد گندم در جهان است. صنایع آمودن گوشت و تهیه‌ی آرد و الوار در آن اهمیت دارد. مقر دانشگاههای مانیتوبا و وینیپگ است.

وینیپگ[6]، **دریاچه‌ی** (winipeg)، ۲۴٬۵۱۴ کمم، ج قسمت مرکزی ایالت مانیتوبا، کانادا، ل شهر وینیپگ. در ۱۷۳۳ به توسط لا وراندری کشف شد. رودهای سرخ، وینیپگ، و سسکچوان بدان میریزند، و رود نلسن آب آن را به خلیج هودسن میریزد.

وینیپگوسیس[7]، **دریاچه‌ی** (winipegōsis)، ۵٬۴۰۰ کمم، غ ایالت مانیتوبا، کانادا، غ ← دریاچه‌ی وینیپگ.

وینیتسا[8] (vinitsa)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۲۱۲٬۰۰۰)، غ اوکرائین، بر بوگ جنوبی، از مراکز فلاحتی ناحیه‌ی پادولیا. در قرن ۱۴م تأسیس شد. تا قبل از اشغال (۱۹۴۱–۴۳) آلمانها در جنگ II، ۴۰٪ سکنه‌ی آن یهودی بودند.

وینیتسا[8]، شهر (جمعیت ۵٬۸۴۷)، ایالت اوکلاهوما، ـکشمة. صنایع فلزی و معدن زغال سنگ دارد.

وینیچنکو[9]، **ولادیمیر** (vlādimir vinichenko)، ۱۸۸۰–۱۹۵۱ نویسنده و سیاستمدار اوکرائینی. داستانهای نخست وی جنبه‌ی طبیعت‌پردازی داشت؛ در داستانهای بعدی مبارزه‌ی فرد با اجتماع مطرح میشود. از درامهای کنایه‌دار مشهور او پلنگ سیاه و خرس سفید (۱۹۱۱) است. به علت فعالیتهای انقلابی، مکرر در معرض شکنجه‌ی حکومت تزاری قرار گرفت. در ۱۹۱۸ به ریاست هیئت مدیره‌ی اوکرائین منصوب شد، و مدتی ریاست جمهوری خلق با او بود. کتاب ولادت جدید یک ملت (۳ جلد، ۱۹۲۰) او درباره‌ی انقلاب اوکرائین (۱۹۱۷–۲۰) بحث میکند. وی مدتی در فرانسه میزیست.

وینیفرد، قدیس، ← هالیول، ویلن.

وینیمال[10] (vinyemāl)، کوهی به ارتفاع ۳٬۲۹۷ متر، ج فرانسه، بلندترین کوه سلسله جبال پیرنه در فرانسه.

وینیو[11]، **ونسان دو** (vānsān dū vinyo)، ۱۹۰۱– ، زیستشیمیدان امریکائی، متولد شیکاگو، به خاطر ساختن هورمونی مصنوعی که به هنگام تولد نوزاد انقباض رحمدان را تحریک میکند برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۵ در شیمی شد. مطالعات دیگرش در هورمونها، آمینواسیدها، پروتئینها، و ویتامینها است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

وینیول، اتین دو: ← لایر، فرمانده فرانسوی.

وینیولا[12]، **جاکومو دا** (jākomo dā vinyola)، ۱۵۰۷–۷۳، از برجسته‌ترین معماران اواخر دوره‌ی رنسانس ایتالیا، نام اصلیش جاکومو باروتسی[13] (bārottsi) یا بازوکیو[14] (bārokkio). در ۱۵۵۰ بپاپ یولیوس III او را به منصب معماری دستگاه پاپی برگماشت، و قسمت اخیر عمر خود را در رم گذراند که بیشتر کارهای مهم او در آنجا است. پس از مرگ میکلانژ، وینیولا در ساختن کلیسای سن پیر جایگزین وی شد. از ظریفترین کارهای معماری او، یکی ویلا کاپرارولا، نزدیک ویتربو است که آن را برای کاردینال آلساندرو فارنزه ساخته بود، و دیگری ویلای زیبای جولیا برای پاپ یولیوس در رم است. در طراحی قسمت داخلی کلیسای جزو (jezu، = یسوع) در شهر رم که مادر کلیساهای یسوعی است، طرحی عرضه کرد که در معماری کلیسائی بسیار نفوذ و رواج یافت. در جزو، محور طولی کلیساهای قرون وسطائی را با طرح مرکزی گنبددار رنسانس با هم ترکیب کرد. صحن کلیسا را بسیار وسیع کرد و جناحهای دو طرف را به صورت نمازخانه‌های کوچک در آورد. طرحی که برای نمای خارجی جزو ریخته بود، مورد قبول واقع نشد و طرح جاکومو دلا پورتا جای آن را گرفت. وینیولا به رساله‌ای (۱۵۶۲) که در باره‌ی ۵ شیوه‌ی معماری نوشته، شهرت جهانی دارد. در این رساله، که بر اساس کتاب ویتروویوس تألیف شده، قواعد دقیق و معینی برای مراعات نسبتهای ساختمانی در سبک قدیمی مشهود در ساختمانهای رومی آمده است. این رساله را که پیوسته مورد استفاده بوده، بعضی همچون وحی منزلی تصور میکرده و تخطی از قواعد آن را جایز نمیدانسته‌اند. ولی قصد اصلی خود وینیولا چنین نبود، و در طرح‌های او حتی در آن حالت که از سبکهای قدیمی پیروی میکرد، اصالت و آزادی عمل فراوان دیده میشود.

وینیی[15]، **آلفرد دو** (ālfred dē vinyi) [آلفرد ویکتور، ملقب به **کنت دو وینیی** (a. viktor, kont de v.*)]، ۱۷۹۷–۱۸۶۳، شاعر و داستاننویس و درامنویس فرانسوی. پیش از رسیدن به سن ۳۰سالگی به سبک ادبی خاص خود دست یافته بود. با آنکه از لحاظ بدنی ناتوان بود، او را به مدرسه‌ی نظام فرستادند و در ۱۸۱۴ رتبه‌ی افسری پیدا کرد، ولی در ۱۸۲۷ از خدمت نظام کناره گرفت. بهترین اشعار وی در اشعار قدیم و جدید (۱۸۲۶) مشتمل بر "الوآ (eloā)" و قطعه‌ی معروف "موسی"، و در سرنوشتها (۱۸۶۴) آمده است. از آثار نثری او اینهاست: داستانهای ستیلو (۱۸۳۲)، بندگی و عظمت نظامی (۱۸۳۵)، و شاتِرتون (۱۸۳۵؛ نمایشنامه). منتخبی از یادداشتهای او به نام خاطرات یک شاعر پس از مرگش انتشار یافت (۱۸۷۶). بر خلاف دیگر رومانتیکهای معاصرش، شخصیت خود را در نوشته‌هایش دخالت نمیداد، در عوض اندیشه‌های خود را به وسیله‌ی نمادهائی با نیرومندی دراماتیکی عرضه میکرد.

---

(۱)Vinland; Wineland (۲)Viña del Mar (۳)Wieniawski (۴)Winnipeg (۵)Woods (۶)Winnipeg (۷)Winnipegosis (۸)Vinnitsa (۹)Vinnichenko (۱۰)Vignemale (۱۱)Vigneaud (۱۲)Vignola (۱۳)Barozzi (۱۴)Barocchio (۱۵)Vigny

شهرت وی که مدتی تحت‌الشعاع ویکتور هوگو و لامارتین قرار گرفته بود، از زمان بودلر بار دیگر زنده شد.

ویواره: ← لاکدوک.

ویوارینی[1] (vivārini)، خاندانی از نقاشان ایتالیائی. **آنتونیو ویوارینی** (antonio؛ ح ۱۴۱۵– بین ۱۴۷۶ و ۱۴۸۴)، کارگاه پررونقی با شرکت برادر زن (یا شوهر خواهر) خود تأسیس کرد. از کارهای مشترک آنها مریم عذرا بر اریکه‌ی سلطنت (آکادمی ونیز) است. از آثاری که تنها از خود اوست محرابی در کلیسای جامع پارنتسو و یکی دیگر در واتیکان میباشد. برادرش **بارتولومئو ویوارینی** (bārtolomeo، ح ۱۴۳۲– ح ۹۹)، که چندین اثر در آکادمی ونیز دارد. **آلویزه ویوارینی** (ālvize، ح ۱۴۴۶– ح ۱۵۰۳)، پسر آنتونیو، علاوه بر نقاشیهائی در آکادمی ونیز، چند پورتره نیز ساخته است.

ویوارینی، آلویزه: ← ویوارینی، خاندان.

ویوارینی، آنتونیو: ← ویوارینی، خاندان.

ویوارینی، بارتولومئو: ← ویوارینی، خاندان.

ویوالدی[2]**، آنتونیو** (āntonio vivāldi)، ح ۱۶۷۵–۱۷۴۱، آهنگساز ایتالیائی. در ۱۷۰۳ کشیش شد، و از ۱۷۰۹ به بعد بیشتر وقت خود را در ونیز به تعلیم و نواختن ویولن و ساختن آهنگ برای یکی از چهار کنسرواتوار موسیقی برای دختران یتیم صرف کرد. وی گرچه مقداری موسیقی آواز (شامل ۶۰ اپرا) ساخته، شهرتش خصوصاً به جهت موسیقی ساز است– سوناتها و ۴۴۷ کنسرتو برای ویولن و دیگر سازها. در سبک موسیقی سازی، س. باخ، که بسیاری از کنسرتوهای او را برای ارگ تنظیم کرد، بسیار مؤثر بوده.

ویوتان[3]**، هانری** (hānri viëtān)، ۱۸۲۰–۸۱، ویولن‌نواز و آهنگساز بلژیکی. در اروپا و کشمة ارکسترهائی داد که خودش در آنها ویولن مینواخت؛ در سن پطرزبورگ تعلیم میداد (۱۸۴۶–۵۲)، و در آنجا ویولن‌نواز دربار نیز بود. ۶ کنسرتوی ویولن او هنوز در فهرست کنسرتوهای استانده قرار دارد.

ویور[4]**، وارن** (wārən wivər)، ۱۸۹۴– دانشمند امریکائی. مدیر بخش علوم طبیعی در مؤسسه‌ی راکفلر بود (۱۹۳۲–۵۵). تحقیقات عمده‌اش در مسائل مربوط به نظریه‌ی احتمال در ریاضیات است. یکی از مؤسسان نظریه‌ی اطلاعات به شمار میرود. نظریه‌ی ریاضی مخابره (با مشارکت ک. شنن، ← نظریه‌ی اطلاعات؛ ۱۹۴۹) از نوشته‌های او است.

ویورلی[5] (weyvərly)، دهکده، ساری، انگلستان. دیری از قرن ۱۲م دارد. ج. سویفت در "مور پارک"، از املاک سر ویلیم تمپل، میزیست.

ویوس[6]**، خوان لویس** (xuān luis vives)، ۱۴۹۲–۱۵۴۰، اومانیست و فیلسوف اسپانیائی، دوست اراسموس؛ مه والانس. به دعوت هنری VIII به انگلستان رفت و در آکسفرد تدریس کرد. با وقوع طلاق میان هنری و کاترین آراگونی مخالف بود، و انگلستان را ترک کرد و تا پایان عمر در بروژ ماند. ویوس که متفکری نیرومند و حادثه‌جو بود، با اعتبار و حجیت ارسطو و مقررات فلسفه‌ی مدرسی به مخالفت برخاست، با استفاده از استقراء در تحقیقات فلسفی و روانشناختی، و با آزمودن فرضیه‌های خود به وسیله‌ی عمل، پیشتاز فرانسیس بیکن و فلسفه‌ی او بود. کتاب درباره‌ی نفس و زندگی (۱۵۳۸) او یکی از نخستین کتابهای روانشناسی جدید به شمار میرود. کتاب دیگرش، در باره‌ی تعلیم (۱۵۳۱)، تجزیه و تحلیل مهمی در نظریه‌ی آموزش و پرورش است.

ویوکناندە[7] (vivekanānda)، ۱۸۶۳–۱۹۰۲، صوفی هندی و برجسته‌ترین نماینده‌ی فلسفه‌ی ودانت. در کلکته در خانواده‌ی مرفهی به دنیا آمد که بر او نام نارندره ناته داته (nārendra nāth dātta) نهادند. در جوانی با راماکریشنا ملاقات کرد، و از آن پس خود را بتمامی وقف تعلیمات او کرد. پس از مرگ (۱۸۸۶) راماکریشنا، همچون راهب آواره‌ای به گردش در سراسر هندوستان پرداخت. در ۱۸۹۳ به کشمة رفت و در آنجا نماینده‌ی مذهب هندوئی در پارلمان جهانی ادیان در شیکاگو شد. پس از ۴ سال تعلیم در غرب به هند بازگشت و در آن دستگاه تبلیغ راماکریشنا را به راه انداخت، و برای تشویق تجدید حیات ملی به مبارزات سخت بر خاست. آثار کامل او منتشر شده است (۷ جلد، ۱۹۲۲–۳۱)

ویول: ← شدت نورانیت.

ویول[8] (viol)، خانواده‌ی سازهای زهی آرشه‌دار، که از مهمترین مجموعه‌ی سازها از قرن ۱۵م تا قرن ۱۷م بوده است. قدمت تاریخی آن معلوم نیست، ولی احتمالاً به قرن ۱۱م میرسد. در نیمه‌ی دوم قرن ۱۷م اهمیت خود را از دست داد و خانواده‌ی ویولن جایگزین آن شد، و عملاً تا آغاز قرن ۲۰م در بوته‌ی فراموشی قرار گرفت. تفاوت ویول با ویولن در طرز نواختن، در شکل، و در تعداد سیمهای آن (۵ تا ۷ سیم) است. اغلب ویولها بر روی زانو یا میان زانو گذاشته و نواخته میشود، و به همین جهت ویول دو گامب (dē gāmbe؛ از ایتالیائی ویولا دا گامبا ← ویول زانوئی) نامیده شده است.

ویول[9]**، آرچیبالد پرسیول** (ārcibāld pĕr-sivəl weyvəl)، ملقب به (اولین) **ارل ویول** (ĕrl*)، ۱۸۸۳–۱۹۵۰، فیلد مارشال بریتانیائی و نایب‌السلطنه‌ی هند. در جنگ افریقای جنوبی و در جنگ I (که در آن یک چشم خود را از دست داد) خدمت کرد. در ۱۹۱۷–۱۸، تحت فرماندهی ژنرال النبی در فلسطین، نخست با فن رزمی بیابانی آشنا شد، که بعداً با موفقیت از آن استفاده کرد. در جنگ II فرمانده کل نیروهای بریتانیا در خاورمیانه بود، و توانست نیروهای ایتالیا را در سیرنائیک متلاشی کند (← افریقای شمالی، پیکارهای). سپس فرمانده کل در هند شد. در ۱۹۴۲ چند ماهی فرماندهی عالی متفقین را در خاور دور به عهده داشت. در ۱۹۴۳ نایب‌السلطنه و فرماندار کل هند شد. و تا ۱۹۴۷ که استعفا داد تمام تلاش خود را به کار برد تا هند را برای خودفرمانروائی آماده سازد، و برای نیل به این هدف به احزاب و گروههای مختلف هندو کمک می‌کرد. در ۱۹۴۳ وایکاونت ویول‌آو سیرنائیک، و در ۱۹۴۷ ارل شد. کتابهای چندی، از جمله جنگ فلسطین، النبی، النبی در مصافها، و سرباز نمونه را نوشت. همچنین یک گزیده‌ی اشعار، به نام گلهای دیگر مردان را تألیف کرد.

ویول، ژول، فیزیکدان فرانسوی، ← شدت نورانیت.

ویول دو گامب: ← ویول.

ویولن[10] یا **ویولون** (هر دو violon؛ از فن)، خانواده‌ای از سازهای زهی که با آرشه نواخته میشود، اعضای اصلیش عبارتند از **ویول** (اصطلاحات "ویولن اول" و "ویولن دوم" از حیث ابزار فرقی ندارند بلکه از جهت نقشی است که ویولن در ارکستر اجرا میکند)، **ویولن آلتو**[11] (ālto)، **ویولنسل**، و **کنترباس**. این ۴ ساز قسمت

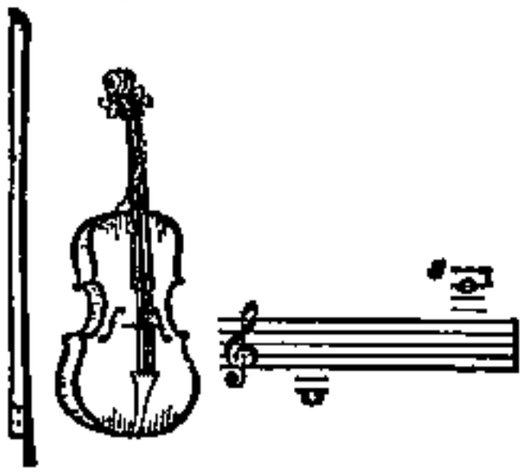

ویولن

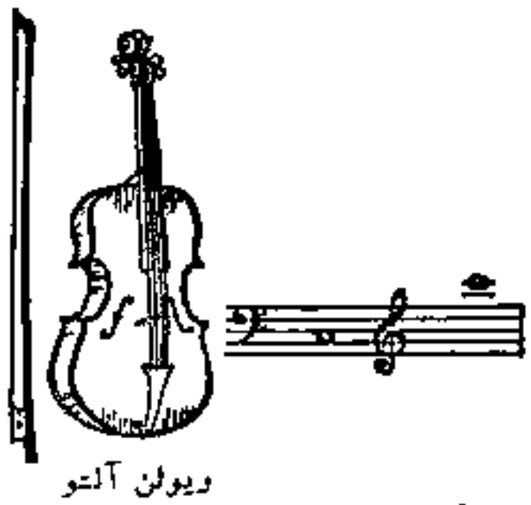

ویولن آلتو

زهی یک ارکستر سمفونیائی معمولی را تشکیل میدهد، و در حقیقت استخوان‌بندی ارکستر است؛ و نیز ۳ ساز اول در کوارتت زهی به کار میرود. هر یک، به استثنای کنترباس، ساز سولوی مهمی است. جمعاً توانائی و وسعت صدای زیاد دارند (فاصله‌ی پایینترین نت کنترباس و بالاترین نت ویولن بیش از شش اکتاو است). با تکنیک مختلف آرشه میتوان تأثیرات متنوع ایجاد کرد. اعضای خانواده‌ی ویولن شبیه به هم هستند، جلو و عقب ساز کمی محدب و دسته‌ی آن راست و بی‌دستان است، و غیر از کنترباس (که شباهت بیشتری به خانواده‌ی ویول دارد)، ۴ زه دارد. هر یک از اعضای خانواده طنینی مخصوص به خود دارد؛ ویولن دارای طنینی احساساتی و دلنشین است؛ ویولن آلتو (شبیه ویولن بزرگ) صدای بم و طنین گرم دارد؛ ویولنسل (از حیث اندازه دو برابر ویولن) دارای رنگامیزی غنی است؛ ویولن و ویولن

(۱)Vivarini (۲)Vivaldi (۳)Vieuxtemps (۴)Weaver (۵)Waverly (۶)Vives (۷)Vivekananda (۸)viol (۹)Wavell (۱۰)violin (۱۱)viola

آلتو را در موقع نواختن کمابیش افقی میگیرند و ساز را بر شانه تکیه داده با چانه محکم نگاه میدارند. هنر ویولن‌سازی در قرون ۱۶م و ۱۷م به وسیله‌ی صنعتگران ماهری چون آماتی، گوارنری، و خانواده‌ی سترادیواریوس به اوج کمال رسید.

ویولن آلتو، ← خانواده‌ی ویولن، برای شکل ← ویولن.

ویولنسل[1] (violonsel)، ساز زهی از خانواده‌ی ویولن. اندازه‌ی آن ۲ برابر ویولن، و دارای ۴ سیم است. وسعت صدای آن یک اکتاو پایینتر از وسعت صدای ویولن آلتو (← ویولن) است. همزمان با ویولن کامل شد، اما به علت بزرگیش، مانند ویول، هنگام نواختن میان دو زانو گذاشته میشود. ویولنسل تا هنگامی که در قرن ۱۸م

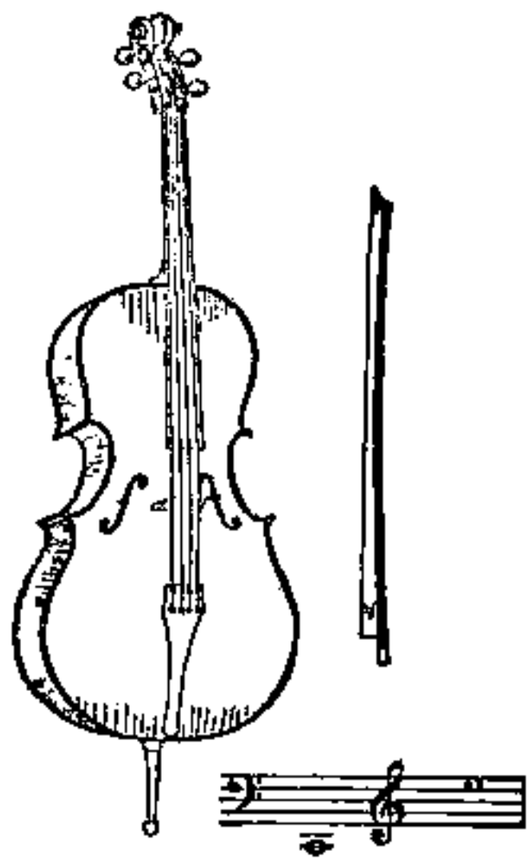

ویولنسل

اصلاحاتی در آن به عمل آمد، همراه ساز دیگر به کار میرفت؛ از آن پس نه‌تنها در ارکسترها و موسیقی مجلسی مفید قرار گرفت، بلکه به عنوان ساز سولو هم نواخته شد. معمولاً چلو[2] (cello) خوانده میشود.

ویولون: ← ویولن.

ویوله‌لودوک[3]، اوژن امانوئل (ĕjen emā_nüel viole_lĕ_dük)، ۱۸۱۴–۷۹، معمار و نویسنده‌ی فرانسوی، مت پاریس. وی برجسته‌ترین نماینده‌ی احیای سبک گوتیک در کشور خود بود، و با تعمیراتی که در بناهای تاریخی فرانسه کرد، شهرت جهانی به دست آورد. پس از تحصیل معماری در فرانسه، به ایتالیا سفر کرد، و برای مطالعه‌ی در آثار قرون وسطائی سراسر فرانسه رنج فراوان برد. پس از آنکه چند کلیسا و تالارهای شهرداری را در شهرهای کوچک فرانسه مرمت و احیا کرد، با معمار دیگری، ژان باتیست لاسوس[4] (jān bātist lāsüs؛ ۱۸۰۷–۵۷)، مأمور احیا و بازسازی کلیسای سنت‌شاپل پاریس شدند. پس از آن او و لاسوس کارهای مهمی در کلیسای نوتر دام پاریس انجام دادند (۱۸۴۵–۵۵) که طرحریزی منبر جدید و تعویض برج مرکزی با پلکانهای مار پیچ کلیسا از آن جمله بود. از بازسازیهای مهم دیگر او کارهائی است که در کلیساهای جامع آمین و شارتر و رنس، و در شهر کارکاسون کرده است. ویوله‌لودوک چند کتاب تألیف کرد که ارزش باستانشناختی پایدار دارد، و در آنها در باره‌ی هماهنگی ساختمانی بناهای سبک گوتیک تأکید شده است؛ فرهنگنامه‌ی استدلالی معماری فرانسه از قرن یازدهم تا قرن شانزدهم (10 جلد، ۱۸۴۵–۶۹) و فرهنگنامه‌ی اثاث البیت فرانسوی تا رنسانس (۱۸۵۵)، که هر دوی آنها با تصاویر کار خود او مصور شده است؛ گفتگوهائی در باره‌ی معماری (۲ جلد، ۱۸۵۸–۷۲).

ویون[5]، فرانسوا (frānsuā viyyon)، ۱۴۳۱– ۶۳؟، شاعر فرانسوی؛ مت پاریس. از خاندان حقیری بر خاست، و کشیشی به نام گیوم دو ویون (giyyom dĕ) او را به فرزندی پذیرفت و نام خود را بر وی نهاد. در مدرسه شاگرد بسیار بی‌انضباطی بود؛ سپس به دسته‌ای از ولگردان و دزدان پیوست و چندین قصیده به زبان مخصوص آنان سرود. در ۱۴۵۶، پس از آنکه به دانشکده‌ی الاهیات کولژ دو ناوار دستبرد زد، مجموعه‌ی اشعار به نام وصیتنامه‌ی کوچک (۱۴۵۶) را تألیف کرد. پس از آن چندین سال ولایتهای فرانسه را از زیر پا گذراند و برای امرار معاش به هر کار دست میزد و از دزدی و چپال روی گردان نبود؛ در ۱۴۶۱ او را دستگیر کردند و در زندان اسقف اورلئان زندانی شد. به مناسبت تاجگذاری لوئی از زندان رهائی یافت و دیوان وصیتنامه‌ی بزرگ (۱۴۶۲) را نوشت. در پایان ۱۴۶۲ به عللی نامعلوم محکوم به مجازات اعدام با دار شد، ولی بعد در مجازاتش تخفیف دادند و او را به تبعید محکوم کردند. از این پس خبری از او در دست نیست، و قطعاً هنگامی که در ۱۴۸۹ چاپ اول آثارش منتشر شد در قید حیات نبود. در شعر نه صاحب نظریه بود و نه نوپرداز؛ علاوه‌بر اشکال ثابت شعری منحصراً قطعات هشت‌مصراعی هشت‌هجائی دارای سه قافیه سروده است که نمایندگان اصلی آن آ. شارلیه و ک. دو پیزان بوده‌اند. تنها چیزی که در باره‌ی وی میتوان گفت این است که، در جهان سنتی شعر، وی شاعری است که به روانی و با ظرافتی بینظیر نغمه‌سرائی کرده و "با گریه خندیده است". تعبیرات شخصی او عصر جدید شعر را گشوده است. از ویون، علاوه بر دو دیوانی که ذکر شد، ۱۵ منظومه‌ی دیگر بر جای مانده که بعضی از آنها به‌امحاکمه‌ی ۱۶۴۲–۴۳ او مربوط میشود (رباعی، گور نوشته یا منظومه‌ی به دارآویختگان، و عرض حال به پارلمان).

ویودینا[6] (voyvodinā)، ایالت خودمختار (۲۱٬۴۶۹ کم؛ در ۱۹۷۱ جم ۱٬۹۵۰٬۲۶۸)، ل صربستان، یوگوسلاوی. شهر عمده‌ی آن نووی ساد. جزئی از دشت بزرگ دانوبی است، و از رودهای دانوب، تایس، و ساوا مشروب میشود، و آبادترین و پرجمعیتترین قسمت صربستان را تشکیل میدهد. مرکز غله‌ی یوگوسلاوی است و میوه (مخصوصاً آلو، برای ساختن برندی) و انگور و سبزیجات فراوان در آن کشت میشود. دامپروری آن نیز مهم است و آسودن مواد غذائی بزرگترین صناعت آن است. علاوه بر نووی ساد، شهرهای عمده‌ی آن عبارت است از سوبوتیکا، پانچوو[7] (pāncevo)، و سومبور[8] (sombor). این ناحیه، پیش از آنکه در قرن ۱۶م به تصرف عثمانیان در آید، جزئی از مجارستان و کروآسی بود، و با پیمان پاسارووِیتس بار دیگر ضمیمه‌ی مجارستان شد. قسمتهائی‌از این ناحیه در قرن ۱۸م جزء مرز نظامی مجارستان بود و همه‌ی آن مسکن صربها و کروآتهائی شد که از امپراطوری عثمانی گریخته بودند، یا آلمانیهائی که به عنوان مستعمره در آن ساکن شده بودند. مردم کنونی آن هنوز مخلوطی از اقوام صرب و کروآسیائی و مجار و رومانیائی، و سلوواکها هستند. در ۱۹۲۰ با پیمان تریانون به یوگوسلاوی واگذار شد و در ۱۹۴۶ خودمختاری پیدا کرد. با تشکیلاتی که در ۱۹۴۶ به این ایالت داده شد، ویوودینا مشتمل بر ۳ بخش استسرم[9] در جغ؛ باچکا[10] در لغ و قسمت غربی بانات طمشوار (← بانات).

ویویانی[11]، وینچنتسو (vincentso viviāni)، ۱۶۲۲–۱۷۰۳، ریاضیدان ایتالیائی، شاگرد و مصاحب گالیله در سالهای آخر عمر او. وی، به صورت نظری، طرح کتابهای گمشده‌ی آریستایوس و آپولونیوس پرگائی را در موضوع مقاطع مخروطی بازسازی کرد، که پس از پیدا شدن این کتابها معلوم شد بازسازی او درست بوده است.

ویه (voye)، گیاه، ← کما.

ویهای: ← ویهایوی.

ویهایوی[12] (weyhāywey) یا **ویهای[13]** (weyhāy)، شهر، لش ایالت شانتونگ، چین. دریابندری بر پوهای. سابقاً قسمتی از سرزمینی (ح ۷۴۰ کم) به همین نام بود که از ۱۸۹۸ تا ۱۹۳۰ در اجاره‌ی بریتانیای کبیر بود. در زمان بریتانیائیها شهر، که دهکده‌ای بیش نبود، توسعه یافت و به صورت بندری مهم در آمد، و یک پایگاه دریائی (بندر ادوارد) بر جزیره‌ی لیوکونگ تأسیس شد.

ویبالوروتیا[14]، خاویر (xāvier viyāurutiā)، ۱۹۰۳–۵۵، شاعر و نمایشنامه‌نویس مکزیکی. سخت از ⇐ رامون لویس ولارده تأثیر پذیرفته بود. در ۱۹۲۸ نخستین تماشاخانه‌ی تجربی را در مکزیک تأسیس کرد. آثار شعری او مشتمل است بر بازتابها (۱۹۲۶) و آهنگهای شبانه (۱۹۳۳). تفکر بیش از اندازه‌ی ویبالوروتیا در باره‌ی مرگ در منظومه‌های غم غربت مرگ (۱۹۳۸) و مرگ دهم (۱۹۴۱) منعکس شده است.

ویبی، پول: ← باروت.

---

(۱) violoncelle (۲)cello (۳)Viollet-le-Duc (۴)Lassus (۵)Villon (۶)Vojvodina (۷)Pančevo (۸)Sombor (۹)Srem (۱۰)Backa (۱۱)Viviani (۱۲)Weihaiwei (۱۳)weihai (۱۴)Villaurrutia

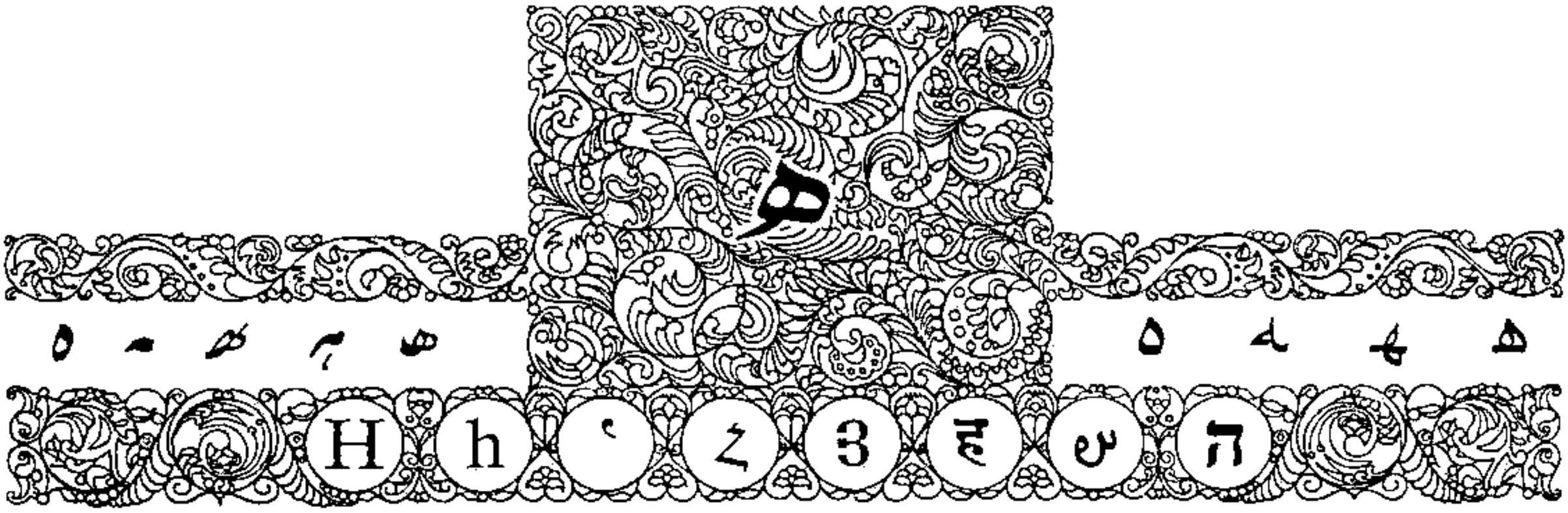

ه

ه ـه ـه ـه ه

H h ʿ ح 3 ह س ה

هائیتی[1] (hāiti)، فنـ آئیتی، جمهوری (-۲۷'۷۵۰؛ جه در ۱۹۷۵ تخمیناً ۴'۵۸۳'۸۰۰)، هند غربی، ثلث غربی جزیره‌ی هیسپانیولا (بقیه‌ی جزیره را ← جمهوری دومینیک اشغال کرده)؛ پایتختش پورتوپرنس (جه در ۱۹۷۵ تخمیناً ۶۴۵'۰۰۰). سرزمینی است کوهستانی و جنگلی و دارای دشتهای حاصلخیز. محصولات عمده‌اش قهوه، کاکائو، و پنبه است. ساکنین آن اکثر سیاهپوست، و زبان رسمی فرانسوی است. مذهب غالب کاتولیک رومی است؛ پول رسمی گورد (gurd؛ در ۱۹۷۵ معادل ۱۵ ریال) میباشد.

تاریخ

قسمت غربی هیسپانیولا از ۱۶۹۷ متعلق به فرانسه بود. انقلاب فرانسه موجب شورش بردگان شد (۱۷۹۱)، و پس از آن، هائیتی در تحت استیلای فرمانروایان محلی دوره‌ی پرماجرائی گذرانید. این فرمانروایان گاهگاه، و نیز توسن لوورتور و ژ. ز. دسالین و غیره، بر تمام جزیره تسلط داشتند. در ۱۸۰۴ استقلال هائیتی اعلام، و در ۱۸۲۰ جمهوری شد. در ۱۹۱۵–۳۴ عملاً تحت‌الحمایه‌ی کشمت بود.

اولین سیاهپوستی که به ریاست جمهوری هائیتی برگزیده شد دومارسه استیمه[2] (dü-mārse estime) بود (۱۹۴۶). وی دست به یک "انقلاب سفید" زد که هدف آن اجرای برنامه‌های اجتماعی بود؛ در تاریخ ملت هائیتی دوره‌ای پیش آمد که مطبوعات و احزاب سیاسی از آزادی برخوردار شدند. ولی در ۱۹۵۰ همان هیئت سه‌نفری (تریوم ویرا) که انتخاب استیمه را به ریاست جمهوری امکانپذیر ساخته بود خلع وی را اعلام داشت و او را تبعید کرد. در همین سال پول ماگلوار[3] (pol māgluār)، معروف به "مرد مقتدر" تریوم ویرا، به ریاست جمهوری انتخاب شد. ماگلوار گرچه تاحدی از همان برنامه‌های اجتماعی استیمه پیروی می‌کرد، حکومتش بر اساس دیکتاتوری بود. در پایان دوره‌ی ۶ساله‌ی ریاست جمهوری او نهضت مقاومتی از طرف دانش‌آموزان پورتوپرنس، که افسران جوان و کارمردانی هم در آن راه داشتند، بر ضد تجدید انتخاب ماگلوار به وجود آمد؛ ماگلوار عزل و تبعید شد (۱۹۵۶). سپس آشفته‌ترین دوره در دوران جمهوری هائیتی پیش آمد که ۹ ماه به طول انجامید، و با انتخاب (۲۲ سپتامبر ۱۹۵۷) دکتر فرانسوا دووالیه[4] (frānsuā düvālie؛ ۱۹۰۷–۷۱) به ریاست جمهوری پایان یافت. قانون اساسی ۱۹۶۴ وی را برای تمام عمر رئیس جمهور هائیتی شناخت. دووالیه پیش از مرگش پسر خود، ژان کلود دووالیه (jān klod)، را که ۱۹ساله بود به جانشینی خویش تعیین کرد، که از ۱۹۷۱ ریاست جمهوری را عهده‌دار است. هائیتی عضو سازمان ملل متحد است.

هائیتی، هر فصل از یسنا.

هابانرا[5] (hābānerā؛ از اسپانیائی)، رقصی که در نیمه‌ی قرن ۱۹م در کوبا به وجود آمد، و از نام هاوانا، کرسی کوبا، نام گرفت. هابانرا رقصی است که ضرب آن شبیه ضرب تانگو ولی از ضرب تانگو سنگینتر است. بیزه آن را در اپرای کارمن به کار گرفت؛ راول، دبوسی، شابریه، و اوبر نیز هابانرا نوشته‌اند.

هابر، طریقه‌ی[6] (hāber) [به نام ف. هابر]، طریقه‌ی تجارتی برای ساختن امونیاک به وسیله‌ی ترکیب کردن مستقیم ازت و ئیدروژن. گازهای خالص را که به نسبت لازم برای ترکیب با هم مخلوط شده‌اند، تحت فشار قرار میدهند و گرم میکنند و از روی یک کاتالیزگر می‌گذرانند. این عمل معمولاً در دمای °۵۰۰ صدبخشی و فشار ۲۰۰ جو [= آتموسفر] صورت میگیرد، ولی فشارهای تا ۱'۰۰۰ جو نیز گاهی به‌کار میرود. گاز امونیاک حاصل‌شده را با سرد کردن سریع به امونیاک مایع تبدیل میکنند، و ازت و ئیدرژن اضافی را که با هم ترکیب نشده‌اند به اطاق فعل و انفعال باز میگردانند.

هابر[7]، **فریتس** (frits hāber)، ۱۸۶۸–۱۹۳۴، شیمیدان آلمانی؛ متـ برسلاو. استاد شیمیفیزیک و مدیر مؤسسه‌ی قیصر ویلهلم برلین بود. برای کشف ← طریقه‌ی هابر برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۸ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هابز[8]، **تامس** (tāməs hābz)، ۱۵۸۸–۱۶۷۹، فیلسوف انگلیسی. مدتی معلم سرخانه در خاندان کوندیش، و زمان کوتاهی معلم پرینس چارلز بود، و به ریاضیات و فیزیک و مذهب اصالت عقل رایج در زمان خود سخت علاقه‌مند شد. در مسافرتهائی که به برّ اروپا کرد با دانشمندانی همچون گالیله و گاسندی روابط دوستانه پیدا کرد. در ۱۶۴۰، پس از آنکه نوشته‌های سیاسی وی سبب بیمهر شدن طرفداران حکومت پارلمانی نسبت به او شده بود، به فرانسه رفت. ولی انتشار آثار وی انگلیسیهای مقیم فرانسه را نیز به ضدیت با او بر انگیخت، و اعتقاد وی به ماتریالیسم نیز اصحاب کلیسا را بر ضد او تحریک کرد، و به همین سبب ناگزیر به انگلستان بازگشت، و توانست زندگی آرامی داشته باشد. آثار مهم او که با چندین تجدید نظر به اسامی گوناگون انتشار یافت اینها است: دِ کیوِ (لاتینی، = در اهل شهر) به لاتینی و انگلیسی (۱۶۴۲)، لِویاتان (۱۶۵۱)، دِ کورپوره پولیتیکو (لاتینی، = در سیاست بدن؛ ۱۶۵۰)، دِ هومینِه (لاتینی، = در انسان؛ ۱۶۵۸). هابز در لویاتان فلسفه‌ی سیاسی خود را عرضه کرده است. وی با دیدی مبتنی بر فلسفه‌ی ماشینی زندگی بر این عقیده بود که زندگی مجموعه‌ای از حرکات بدن است، و اینکه انسان بنا بر طبع جانوری خودخواه و تنها متوجه به شخص خود و در جنگ دایمی با دیگر انسانها است. انسانها از لحاظ خودبینی طبیعی با یکدیگر برابرند و زندگی "ناپاک و پست و کوتاه" دارند. ترس از مرگ عامل اصلی است که انسانها را بر آن میدارد که با قرار دادی دسته‌جمعی دولتی تشکیل دهند و با واگذار کردن حقوق طبیعی خود به یک فرمانروا به حکومت مطلقه‌ی او گردن نهند. با آنکه قدرت شخص فرمانروا در اساسْ برخاسته از افراد ملت است ــ و این نظری است که با نظر حق الاهی مخالف است ــ، قدرت شخص شاه مطلق است و تابع قانونی نیست. و نیز در نظر هابز قدرت کشوری برتر از قدرت کلیسائی است. با آنکه هابز حکومت مطلقه را کارآمدترین شکل سلطنت میدانست، نظریه‌ی وی در مورد شاه یا پارلمان نیز قابل تطبیق بود. فلسفه‌ی سیاسی هابز کسان دیگر، همچون لاک و اسپینوزا و روسو، را به تحقیق در این باره بر انگیخت، ولی آنان، در خصوص قرارداد اجتماعی، به نظریه‌های مخالف دیگری مخصوص خود رسیدند.

هابز[9]، **ویلیام هربرت** (wilyām hërbərt

(۱)Haiti (۲)Estimé (۳)Magloire (۴)Duvalier (۵)habanera (۶)Haber process (۷)Haber (۸)Hobbes (۹)Hobbs

hābz)، ۱۸۶۴–۱۹۵۳، زمینشناس امریکائی. در ۱۹۰۶–۳۴ استاد زمینشناسی و مدیر آزمایشگاه زمینشناسی دانشگاه میشیگان بود، و در ۱۹۲۶–۳۱ سرپرستی هیئتهای پویشی دانشگاهی اعزامی به گروئنلند را نیز به عهده داشت. هابز در زلزله، آتشفشانها، و یخچالهای طبیعی صاحبنظر بود. از جمله‌ی آثارش زلزله‌ها (۱۹۰۷)، مشخصات یخچالهای موجود (۱۹۱۱)، و واچرخه‌های یخی (۱۹۲۶) میباشد.

هابسبورگ، خاندان: ← هاپسبورگ.

هابسن[1] **جان اتکینسن** (jān atkinsən hābsən)، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، اقتصاددان و روزنامه‌نگار انگلیسی. نظریه‌های اقتصادی مکتب کلاسیک را مورد انتقاد قرار داد، و معتقد بود که هدف فرضیه‌های اقتصادی باید فقط راهنمائی برای حل مسائل رفاه اجتماعی باشد. در کتاب امپریالیسم (۱۹۰۲) خود، امپریالیسم را همچون فراورده‌ای از فزونیهای اقتصادی سرمایه‌داری تعبیر میکند. از دیگر آثارش کاپیتالیسم نوین (۱۸۹۴)، علم اقتصاد توزیع (۱۹۰۰)، و علم اقتصاد بیکاری (۱۹۲۲) است.

هابل[2]**، ادوین پاول** (edwin pāwəl hābəl)، ۱۸۸۹–۱۹۵۳، منجم امریکائی. در ۱۹۱۴–۱۷ در رصدخانه‌ی یرکیز کار میکرد، و در ۱۹۱۹ به رصدخانه‌ی ماونت ویلسن پیوست و مدیر آن شد. پژوهشهای منظم وی در باره‌ی سحابیهای برونکهکشانی (← کهکشانه) شهرت و افتخار فراوان برای او فراهم آورد. نخستین‌کسی است که مدارک رصدی در تأیید نظریه‌ی جهانِ در حال گسترش عرضه کرد، و یافته‌های خود را به صورت ← قانون هابل بیان داشت. از جمله‌ی آثار او است: تحقیق کلی در سحابیهای کهکشانی (۱۹۲۶)، سحابیهای برونکهکشانی (۱۹۲۷)، سحابی ماریجی به عنوان منظومه‌ای اختری (۱۹۲۹)، جهان سحابیها (۱۹۳۶)، و برداشت رصدی از جهانشناسی (۱۹۳۷).

هابل[3]**، قانون** (hābəl) [ماخوذ از نام ا. پ. هابل]، در نجوم، گزاره‌ای که به موجب آن فواصل میان کهکشانه‌ها یا توده‌های کهکشانی دائماً در تزاید است، و اینکه در نتیجه جهان در حال گسترش است. این قانون در باره‌ی همه‌ی کهکشانه‌ها یا توده‌های کهکشانی، که به اندازه‌ی کافی از یکدیگر دور هستند که نیروهای گرانشی در مورد آنها صرف نظر کردنی باشد، صدق می‌کند.

هابما، کوس: ← هیرمانس، هرمان.

هابهاوس[4]**، لنرد تریلانی** (lenərd trilāni hābhās)، ۱۸۶۴–۱۹۲۹، فیلسوف، جامعه‌شناس، و نویسنده‌ی انگلیسی. در آکسفرد و کیمبریج تدریس کرد. در صدد بر آمد که به وسیله‌ی مدارکی از مردمشناسی و روانشناسی تطبیقی نشان دهد که تکامل زیستشناختی و تکامل فکری به موازات یکدیگر پیش میروند. هابهاوس از لیبرالهائی بود که با امپریالیسم سخت مخالفت میورزید. از آثارش نظریه‌ی دانش (۱۸۹۶) و اخلاقیات در تکامل (۱۹۰۶) است.

هابیل (hābil)، اسم. اسم اروپائی Abel برای مرد، مشتق از صورت عبری این نام است، و در انگلیسی ایبل (eybəl) و در سایر موارد آبل (ābel) خوانده میشود.

هابیل[5] (hābil) [عبری، = نفس یا بخار]، نام پسر چوپان آدم و حوا که برادرش قابیل از حسد او را کشت (پیدایش ۴.۱–۸). داستان دو پسر آدم، بدون ذکر نام ایشان، در قرآن آمده (مائده ۳۰–۳۴).

هاپسبورگ[6] یا **هابسبورگ** (hāpsburg)، خاندان فرمانروای اتریش از ۱۲۸۲ تا ۱۹۱۸. زمینهائی که در دست این خاندان بوده، و از قرن ۱۰م برفرمانروائی آنان گواهی میدهد، در لغ سویس و در ناحیه‌ی آلزاس بوده است. نام این خاندان از قصر هاپسبورگ گرفته شده، که اکنون ویرانه‌های آن در ناحیه‌ی آرگاو، سویس، باقی است. در قرن ۱۳م این خاندان بیشتر آلزاس علیا، سویس، و بادن را در دست داشت. **کنت رودولف IV هاپسبورگ، به عنوان رودولف I** شاه آلمان شد (۱۲۷۳). او اتریش، ستیریا، کارینتیا، و کارنیولا را از اتوکار II شاه بوهم گرفت (۱۲۷۶) و، در ۱۲۸۲، این دوکنشینها را در خاندان خود موروثی کرد. سویس بزودی از دست آنها رفت، ولی تیرول (۱۳۶۳)، لش ستیریا (۱۳۷۴)، و تریست (۱۳۸۲) به زمینهای هاپسبورگ افزوده شد. بنا بر قوانین و مقررات خانوادگی، همه‌ی متصرفات هاپسبورگ یکجا و با هم نگاه داشته میشد و خارج ساختن آن از خاندان ممکن نبود، و زنها نیز از آن ارث نمیبردند. پس از انتخاب (۱۴۳۸) آلبرشت II به پادشاهی آلمان، گرچه مقام امپراطوری هنوز انتخابی بود، در حقیقت این مقام به خاندان هاپسبورگ تعلق داشت (برای صورت نامهای امپراطوران هاپسبورگ ← امپراطوری مقدس روم). سه زناشوئی موجب شد که هاپسبورگ به یک قدرت جهانی تبدیل شود: (۱) زناشوئی ماکسیمیلیان I با ماری دو بورگونی، که هلند و بلژیک و لوکزامبورگ را در قلمرو این خاندان قرار داد؛ (۲) زناشوئی پسر آنها، فیلیپ I، با خوانای دیوانه، که امپراطوری اسپانیا را در اختیار پسر ارشد آنان، امپراطور شارل V قرار داد؛ و (۳) زناشوئی پسر کهتر فیلیپ و خوانا، فردیناند، با آنا، خواهر لوئی II پادشاه مجارستان و بوهم، که خاندان هاپسبورگ را به تاج و تخت این دو کشور رسانید (۱۵۲۶). به این ترتیب امپراطوری هاپسبورگ "که هرگز خورشید در آن غروب نمیکرد" از کوههای کارپات تا فیلی‌پین کشیده شده بود. در تقسیمی که شارل V کرد، پسرش فیلیپ II، امپراطوری اسپانیا را، که سیسیل و ناپل و میلان و هلند (← هلند اتریش و اسپانیا) جزو آن بود، در اختیار گرفت. و فردیناند، به عنوان فردیناند I امپراطور شد، و اتریش و بوهم و مجارستان و نواحی مختلف آلمان را صاحب شد. جنگهای امپراطوری قرن ۱۷م موجب ضعف آنان شد و آلزاس، فرانش‌کنته، آرتوا، و بخشهائی از فلاندر و انو را از تصرف آنان خارج کرد. ولی در ضمن مجارستان را از تصرف دولت عثمانی خارج کردند. شاخه‌ی اسپانیائی این خاندان در ۱۷۰۰ به‌کارلوس II پایان یافت؛ ← جنگ جانشینی اسپانیا که در نتیجه‌ی آن پیش آمد (۱۷۰۱–۱۴)، اتریش را ناچار کرد که از ادعاهای خود نسبت به اسپانیا چشم بپوشد، ولی هلند اتریش و میلان به اتریش داده شد. پراگماتیک سانکسیون این امکان را به وجود آورد که یک زن، ماری ترز، سرزمینهای هاپسبورگ را به ارث ببرد؛ در ← جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰–۴۸) وی در برابر یک ائتلاف، از حق وراثت خود دفاع کرد و فقط سیلزی را از دست داد. شوهرش، مهیندوک توسکان، به عنوان فرانسیس I امپراطور شد (۱۷۴۵). با پسر آنها یوزف II، که یکی از بزرگترین پادشاهان هاپسبورگ بود، شاخه‌ی هاپسبورگ‌لورن آغاز شد. در توسکان شاخه‌ی دیگری از همین خاندان فرمانروائی میکرد (۱۷۹۰–۱۸۶۰)، در مودنا، که از طریق ازدواج به دست خاندان آمده بود، تا ۱۸۵۹ شاخه‌ی اتریش‌استه (← استه) فرمانروائی میکرد. شاخه‌ی عمده‌ی این خاندان را لئوپولد II و فرانسوای II (که در ۱۸۰۴ به عنوان فرانسوای I لقب "امپراطور اتریش" به خود گرفت) ادامه دادند. از این زمان، تاریخ هاپسبورگ تاریخ اتریش شد، و پس از ۱۸۶۷ به تاریخ اتریش‌هنگری تبدیل یافت. پس از مرگ (۱۹۲۲) امپراطور کارل فرانتس یوزف (که در ۱۹۱۸ کناره‌گیری کرد)، ادعاهای این خاندان به پسر وی اوتو رسید.

هاپسبورگ‌لورن (hāpsburg-loren)، شاخه‌ای از ← خاندان هاپسبورگ.

هاپکینز[7]**، جانز** (jānz hāpkinz)، ۱۷۹۵–۱۸۷۳، سرمایه‌دار و بشردوست امریکائی. دانشگاه جانز هاپکینز (در بالتیمور) به سرمایه‌ی او تأسیس شد (۱۸۶۷). در بعضی مقالات جلد اول این کتاب به صورت جان هاپکینز آمده که باید بدین صورت اصلاح شود.

هاپکینز[7]**، جرارد منلی** (jerārd manli hāpkinz)، ۱۸۴۴–۸۹، شاعر انگلیسی، به کلیسای کاتولیک پیوست (۱۸۶۶)، و در سلک یسوعیان در آمد. در ۱۸۷۷ ارتسام یافت. شعرهایش که به دست ر. س. بریجز تدوین، و در ۱۹۱۸ منتشر شد، در شاعران قرن ۲۰م تأثیر فراوان داشته.

هاپکینز[7] **سمیث** (smiṯ hāpkinz)، ۱۸۷۳–۱۹۵۲، شیمیدان امریکائی. در خاکهای کمیاب صاحبنظر بود، و، با همکارانش، عنصر ایلینیوم را که از نام دانشگاه ایلینوا که در آن تدریس میکرد نام گرفت که اکنون پرومئوم خوانده میشود کشف کرد. از آثارش شیمی عناصر کمیاب (۱۹۲۳) است.

هاپکینز[7]**، سر فردریگ گاولند** (sər fredrik gāləland hāpkinz)، ۱۸۶۱–۱۹۴۷، زیستشیمیدان انگلیسی؛ متولد ایستبورن. در ۱۹۱۴–۴۳ استاد زیستشیمی دانشگاه کیمبریج بود. در سوخت و ساز ئیدراتهای کربن و فعالیت عضلانی صاحبنظر بود. به واسطه‌ی تحقیقاتش در باب ویتامینها برنده‌ی سهمی از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۹ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ←

(۱)Hobson (۲)Hubble (۳) Hubble's law (۴)Hobhouse (۵)Abel (۶)Hapsburg, Habsburg (۷)Hopkins

نوبل، جوایز، جدول.

هاپکینز[1]**، هری لوید** (hari loyd hāpkinz)، ۱۸۹۰–۱۹۴۶، از مأموران عالیرتبه‌ی کشوری امریکائی. در ۱۹۳۳ به مدیریت اداری رفاه اجتماعی برگزیده شد؛ در ۱۹۳۸ به وزارت تجارت رسید، ولی در ۱۹۴۰، به علت بیماری، از وزارت کناره گرفت. از دوستان نزدیک ف. د. روزولت رئیس جمهور بود و، به عنوان معاون مخصوص او، مقام برجسته داشت و به مأموریتهای مهم به اروپا فرستاده شد. در ریاست جمهوری ترومن، برای مذاکره در باره‌ی حل مسئله‌ی لهستان، به تجشد رفت، و در ۱۹۴۵ از کارهای دولتی دست کشید.

هاپنر[2]**، جان** (jān hāpnər)، ۱۷۵۸–۱۸۱۰، نقاش صورتساز انگلیسی؛ مورد توجه جورج III بود، که احتمالاً وی را فرزند نامشروعش میپندارند. در صورتسازی چنان شهرتی در میان عامه پیدا کرد که بلافاصله پس از س ت. لارنس قرار گرفت. موفقیت هاپنر بیشتر در صورتسازی زنان و کودکان بوده است. تحت سرپرستی پرینس آو ویلز (← ادوارد VII) بسیاری از بهترین آثارش در کاخ سنت جیمز گذاشته شد، که هنوز هم در آنجا باقی است. از تابلوهای معروفش پورتره‌هائی در گالری ملی لندن، در کاخ وینزر، و ۱۱ پورتره در موزه‌ی متریلیتن، نیویورک، محفوظ است.

هاپی[3]**، ویلیام فردریک** (wilyām fredrik hāpi)، ۱۸۸۷–۱۹۵۹، قهرمان بیلیارد امریکائی و محتملاً بزرگترین بیلیاردباز تاریخ. اولین‌بار در پاریس عنوان قهرمان جهانی یافت (۱۹۰۶). در مدت ۴۶ سال بازی، ۵۱ بار عنوان قهرمان جهانی پیدا کرد. کتاب سی سال بیلیارد (۱۹۲۵) و بیلیارد، آن گونه که باید بازی شود (۱۹۴۱) از او است.

هاتای (hātāy)، ترکیه، ← اسکندرون، سنجاق.

هاترا یا هتره: ← الحضر.

هاتسپر[4]**:** ← پرسی، سر هنری.

هاتف، در دین یونان، ← وخش.

هاتف اصفهانی (hātefe esfahāni)، شهرت **سید احمد حسینی،** متخلص به **هاتف،** ف ۱۱۹۸ هق، شاعر و طبیب ایرانی، معاصر کریم خان زند؛ پدر سحاب اصفهانی. گذشته از تبحر در ادبیات فارسی و عربی، و منطق و حکمت، در طب نیز دست داشت. در انواع شعر ماهر بود، اما شهرت وی به واسطه‌ی ترجیع‌بند عرفانی اوست، که از بهترین نمونه‌های این نوع شعر به شمار میرود. دیوانش بارها به چاپ رسیده است (از جمله در تهران، ۱۳۵۷ هش). از هاتف مقداری شعر به زبان عربی نیز باقی است.

هاتفی: ← هاتفی جامی.

هاتفی جامی (hātefie jāmi)، شهرت **عبدالله،** ف ۹۲۷ هق، شاعر ایرانی. خواهرزاده‌ی نورالدین عبدالرحمان جامی، و مانند وی، از مردم خرجرد جام بود. از انواع شعر، در مثنوی گوئی مهارت داشت، و خمسه‌ای به سبک خمسه‌ی نظامی آغاز کرد، و چهار مثنوی آن را، به نام‌های لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، هفت منظر، و تیمورنامه یا ظفرنامه، پرداخت. تیمورنامه (لکنهو، ۱۸۶۹) در باره‌ی وقایع تاریخی عصر تیمور و فتوحات آن پادشاه است. مثنویی نیز در فتوحات شاه اسماعیل I صفوی به نظم آورد که ناتمام ماند.

هاتن[5]**، جیمز** (jeymz hātən)، ۱۷۲۶–۹۷، زمینشناس اسکاتلندی؛ مت ادنبورگ. نظریه‌ی اونیفورمیسم را در مقابل عقیده‌ی کاتاستروفیسم، که مدتها مقبول بود، آورد. عمده‌ترین اثرش نظریه‌ی زمین (۲ جلد، ۱۷۹۵) است.

هاثورن[6]**، ناتانیل** (nətanyəl hātorn)، ۱۸۰۴–۶۴، داستانnویس امریکائی؛ مت سیلم. ۱۲ سال پس از کالج در انزوا چیز مینوشت. داستان فَنْشُو (۱۸۲۹) او موفقیتی به دست نیاورد، ولی داستانهای کوتاه او طرف توجه واقع شد، و به عنوان قصه‌های دو بار گفته‌شده (۱۸۳۷؛ دوره‌ی دوم ۱۸۴۲) در دو مجموعه انتشار یافت. چون نتوانست از نویسندگی زندگی خود را تأمین کند، در اداره‌ی گمرک شهر بستن مشغول خدمت شد، و چون آن را مناسب حال خود ندید، زندگی در ← مزرعه‌ی بروک را آزمود و خود را با آن نیز مناسب نیافت. در ۱۸۴۲ ازدواج کرد، و در کانکرد، ماساچوست، ساکن شد و کتاب خزه‌هائی از یک خانه‌ی کهنه (۱۸۴۶) را نوشت. برای امرار معاش، به عنوان مهندس بندر، در سیلم مشغول کار شد (۱۸۴۶) و نوشتن شاهکار خود، نامه‌ی سرخ (۱۸۵۰)، را در اینجا آغاز کرد. این داستان، و داستان بعدی او، خانه‌ی هفت شیروانی (۱۸۵۱؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۴۵ هش)، آکنده از درخشندگیهای نیو انگلند پیرایشگر و تأثیرات روانشناختی تیره‌ی آن است. پیش از آن هاثورن در نزدیکی لنکس[7] (lenəks)، ماساچوست، سکنی گزید و در اینجا کتاب معجزه (۱۸۵۲) را نوشت که، به ضمیمه‌ی قصه‌های تَنْگْلْوود (۱۸۵۳)، کتاب خواندنی جوانان در باره‌ی اساطیر یونان شد. هاثورن، در تنگلوود از دوستان نزدیک هرمن ملویل شد. پس از بازگشت به کانکرد رمانی دره‌ی شادی (۱۸۵۲) را به پایان رساند که مبتنی بر تجربه‌ی مزرعه‌ی بروک بود. بت مرمرین (۱۸۶۰) یادگار سفر او به ایتالیا، و خانه‌ی قدیم ما (۱۸۶۳) یادگار ایام اقامت او در انگلستان است. پس از بازگشت به کشمکش بر روی چند اثر کار کرد که هرگز به اتمام نرسید. هاثورن به نوشتن داستانهای کوتاه شهرت دارد؛ بعضی گفته‌اند که وی داستان کوتاه را در امریکا به صورت هنر خاص در آورد، و بیشتر در قصه‌هایش از مسائل غیبی و امور ترسناک سخن گفته و گاه انزواطلبی و سرخوردگی و حالات عجیب و غریب مردم نیو انگلند را توصیف کرده است.

هاجر[8] (hājar) [عبری، ← سرگردان]، کنیز سارا که او را برای فرزند آوردن به شوهرش ابراهیم بخشید و اسماعیل از وی متولد شد. سارا به او حسد برد و او را با فرزندش به جای دوری در صحرا بردند و فرشته‌ای به کومک او آمد (پیدایش ۱۶، ۹.۲۱–۲۱). مطابق روایات اسلامی، اسماعیل در آن نقطه‌ی دور پاشنه‌ی پا را از ناراحتی به زمین سایید و چشمه‌ی زمزم خانه‌ی کعبه از آن به وجود آمد. اسماعیل را جد قوم عرب میدانند. پولس مقدس هاجر را علامت بندگی در شریعت کهن میداند (غلاطیان ۴.۲۴).

هاجس: ← وارد، در اصطلاح صوفیه.

هاجکین[9]**، الن لوید** (alən loyd hājkin)، ۱۹۱۴– ، فیزیولوژیست انگلیسی که در توضیح کیفیت انتقال تحریکات عصبی در امتداد الیاف عصبی سهم عمده‌ای دارد. به خاطر "اکتشافات مربوط به ساز و کارهای یونی در تحریک و توقف تحریک قسمتهای غشائی محیطی و مرکزی یاخته‌های عصبی" برنده‌ی سهمی (با مشارکت ا. ف. هاکلی و ← ج. ک. اکلز) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۳ در فیزیولوژی و پزشکی شد. وی بیشتر تحقیقات خود را بر روی تارهای عصبی عظیم دو جانور دریائی–ش و سپیا–انجام داد و نتایجی که به دست آورد برای سلسله‌ی اعصاب همه‌ی جانوران صحت دارد. وی و همکارانش ثابت کردند که تحریک عصبی نتیجه‌ی تغییرات خاصی است که در غشاء سطحی لیف عصبی حاصل میشود. هاجکین در کیمبریج استاد پژوهشگر انجمن شاهی (۱۹۵۲) و عضو شورای پژوهش پزشکی (۱۹۵۹) شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاجکین، بیماری[10] (hājkin)، بیماری مزمنی که عمدةً بر اثر بزرگ شدن عقده‌های لنفی (← لنفی، جهاز) بروز کرده و پیشروی میکند؛ همچنین مغز استخوان، طحال، و کبد را نیز شامل میشود. علائم بیماری تب، کمخونی، و کاهش وزن است.

هاجکین[11]**، داروثی مری کروفوت** (dāroti məri krofut hājkin)، ۱۹۱۰– ، زیست‌شیمیدان بریتانیائی. به خاطر تحقیقاتی که در ساختمان ترکیبات زیستشیمیائی اساسی برای ادراک و کنترول کم‌خونی بدخیم انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۴ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاچه‌سو (hāce.su)، ده (جمع ۱٬۲۵۳ نفر؛ ۱۳۴۵ هش) دهستان حومه‌ی بخش صایین قلعه (شاهین دژ)، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۶کیلومتری ش صایین قلعه؛ کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و کرچک است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

هاچینسن[12]**، ان** (an hācinsən)، ح ۱۵۹۱–۱۶۴۳، رهبر دینی در نیو انگلند؛ مت انگلستان. به عنوان بدعتگذار در دین از خلیج ماساچوست بیرون رانده شد، و با پیروان خود مهاجرنشین پورتسمت را در رود آیلند تأسیس کردند. نیز ← وین، سر هنری.

هادرزفیلد[13] (hādərzfild)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۱۳۰٬۹۶۴)، رایدینگ غربی (یورکشر)، انگلستان؛ مرکز مهم نساجی. کارخانه‌های دیگری نیز دارد. در ۱۹۷۴ بخشی از ولایت جدید وست

(۱)Hopkins (۲)Hoppner (۳)Hoppe (۴)Hotspur (۵)Hutton (۶)Hawthorne (۷)Lenox (۸)Hagar (۹)Hodgkin (۱۰)Hodgkin's disease (۱۱)Hodgkin (۱۲)Hutchinson (۱۳)Huddersfield

بورکنر شد.
هادرومنتوم، تونس، ← سوس یا سوسه.
هادریانوس (hādriānus) و **آدریانوس** (-ād)، اسامی لاتینی (Ad-;Hadrianus) برای مرد. بعضی اعلام اروپائی مشتق از آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Adriano	آدریانو (ādriāno)
آلمانی، هلندی	Adrian	آدریان (ādriān)
انگلیسی	«	ایدرین (eydriən)
ایتالیائی	Adriano	آدریانو (ādriāno)
فرانسوی	Adrien	آدرین (ādriaN)
« (برای زن)	Adrienne	آدرین (ādrien)

هادریانوس[1] [پوبلیوس آیلیوس هادریانوس (publius āylius hādriānus)]، ۷۶–۱۳۸، امپراطور (۱۱۷–۱۳۸) روم، متولد اسپانیا. در طفولیت یتیم شد و تحت قیمومت ترایانوس قرار گرفت. در فرماندهی (مخصوصاً در داکیا) و مدیریت مهارت و لیاقت خود را نشان داد. با این همه، انتخاب او به عنوان جانشین ترایانوس که توسط ترایانوس صورت گرفته و پس از مرگ او اعلام شده بود، مردم رم را تا حدی رنجیده‌خاطر کرد. سلطنت هادریانوس با قدرت و درایت همراه بود. وی مهارت نظامی خود را در استقرار آرامش در موسیا (۱۱۸) آشکار کرد. سیاست تجاوزکارانه‌ی ترایانوس را در آسیا ترک کرده سرحد امپراطوری را در فرات تثبیت کرد. در فلسطین از بیرحمی فروگذار نکرد. سیاست رومی کردن او، مخصوصاً در آن هنگام که یهودیان را از بیت المقدس بیرون راند، با مخالفت و مقاومت رو به رو شد. شورش برکوخبا (۱۳۱) را بسختی سرکوب کرد (۱۳۲)؛ جنگی که در نتیجه‌ی آن پیش آمد (۱۳۲–۳۵) دشوارترین جنگ زمان سلطنت او بود. در رم، با ساختن سیرکها و دستگیری از مسکینان بسیار بخشندگی میکرد، و خدمات عمومی را توسعه و بهبود بخشید. در سرزمینهای امپراطوری بسیار مسافرت میکرد و به آراستن مراکز ایالات توجه فراوان داشت. در آلمان حصارها و بارو-های حمایتی بسیار ساخت، و در انگلستان (که ح ۱۲۱ از آنجا دیدن کرده بود) به ساختن ← دیوار هادریانوس فرمان داد. نقشه‌ی خود را برای ساختن معبدی از ژوپیتر (یوپیتر کاپیتولینوس) بر جای ویرانه‌های معبد اورشلیم عملی کرد و اورشلیم را به نام تازه‌ی آیلیا کاپیتولینا نامید. در آتن طاق نصرت هادریانوس را ساخت، و در رم پانتئون را نوسازی کرد و بر وسعت فوروم افزود. سالهای آخر عمر خود را کمابیش بآرامی در رم میگذراند و به هنر میپرداخت. زبان یونانی میدانست و در شعر و موسیقی تسلط داشت. از هنرمندان حمایت میکرد، و توجه او به آنتینوئوس محبوبش بر بسیاری مجسمه‌ها ثبت شده است. آنتونینوس پیوس را به جانشینی خود برگزید.
هادریانوس I–VI (-hadrianus)، نام شش پاپ، برای آنهائی که در مقالات جداگانه نیامده است به جدول پاپها در مقاله‌ی پاپ رجوع کنید.

هادریانوس[2] I (-hādriānus)، ف ۷۹۵، پاپ (۷۷۲–۷۹۵)، اهل رم، جانشین ستفانوس IV. به اصرار وی، شارلمانی از آلمپ عبور کرد و دزیدریوس را، که املاک پاپی را ضمیمه‌ی متصرفات خود کرده بود شکست داد. شارلمانی، در ضمن محاصره‌ی پاویا به رم آمد (۷۷۴) و بخشش ایالاتی را که توسط پپین کوتاه به پاپ صورت گرفته، و مایه‌ی تشکیل ایالات پاپی شده بود، تأیید کرد و ایالتهای دیگری بر آن افزود. هادریانوس عنوان اشرافیت (پاتریسین) رومی به شارلمانی داد و به تحت الحمایگی سراسر ایتالیا نسبت به او اعتراف کرد. هادریانوس از ایرنه، ملکه‌ی بیزانس، در مخالفت او با تمثال‌شکنی طرفداری کرد و نمایندگانی برای شرکت در دومین شورای دینی نیقیه گسیل داشت. شبکه‌های بزرگ آبرسانی رومی در زمان فرمانروائی او ساخته شد. نیز ← پاپ، جدول.
هادریانوس[2] IV، ف ۱۱۵۹، پاپ (۱۱۵۴–۵۹)، انگلیسی، و نام اصلیش نیکولس بریکسپیر[3] (nikoləs breykspiər) بود. در جوانی به فرانسه رفت و عنوان ریاست دیر پیدا کرد. پاپ اوژنیوس III او را به کاردینالی آلبانو گماشت و برای تنظیم امور کلیسا وی را به اسکاندیناوی فرستاد. هادریانوس پس از آنکه به مقام پاپی رسید مخالفت آرنلد برشائی را از میان برد (۱۱۵۵). فردریک I را تاج بر سر نهاد (۱۱۵۵)، ولی هنگامی که فردریک، برخلاف ← کنکوردای ورمس، کسانی را که مورد علاقه‌ی او بودند به اسقفی کولونی و ورونا گماشت (۱۱۵۸ یا ۵۹) به مبارزه با او بر خاست. برای بستن قرارداد صلح با ویلیام سیسیلی، که به اراضی پاپی چنگ انداخته بود، هادریانوس ناگزیر عنوان فرمانروائی ویلیام را بر سیسیل و آپولیا و کاپوا به رسمیت شناخت، این کار مایه‌ی خشم فردریک شد که به سیسیل چشم داشت، ولی سبب محفوظ ماندن املاک پاپی از دست‌اندازیهای امپراطور بود. قصد فردریک برای رسیدن به حکومت رم سبب شد که هادریانوس در صدد تکفیر او بر آید. هادریانوس که به دسایس امپراطور ناچار از ترک رم شده بود، پیش از آنکه حکم تکفیر را صادر کند از دنیا رفت. وی تنها پاپ انگلیسی بوده است. صحت تاریخی این امر که وی ایرلند را به عنوان تیول پاپی به هنری II انگلستان بخشیده بود، مورد اختلاف میان دانشمندان است. نیز ← پاپ، جدول.
هادریانوس، دیوار[4]، دیوار قدیمی رومی به طول ۱۱۸ کم، ممتد در قسمت باریک جزیره‌ی بریتانیای کبیر از والزند[5] (wālzend) واقع بر رود تاین، تا بونس[6] (bōnes)، بر ← خلیج سالوی. ح ۱۲۱–۱۲۷ به فرمان امپراطور هادریانوس، محتملاً برای پیوستن دژهای آگریکولا به یکدیگر، ساخته شد و یک قرن بعد سوروس بر آن افزود. قطعاتی از این دیوار، به ارتفاع ح ۲ متر و عرض ح ۲٫۵ متر، و همچنین "ایستگاههای میلی" (دژهای سنگی که به فواصل یک میل رومی از یکدیگر ساخته شده) باقی مانده است، و دولت انگلستان در حفظ این آثار که از برجسته‌ترین یادگارهای دوران تصرف رومیان به شمار می‌رود کوشاست.
هادریانوس، مقبره‌ی: ← کاستل سانت/آنجلو.
هادس[7] (hādes) [ید، نادیده] یا **هایدس** (-hāy) یا **پلوتون** (pluton) [ید، ← غنی]، در دین یونان، حکمفرمای عالم زیرین؛ پسر کرونوس و رئا. خدائی مهیب ولی عادل بود. با زن خود، پرسفونه، بر اشباح مردگان حکمفرمائی میکرد. رومیان قسمت نام دوم او را گرفته به دیس [= مرگ] ترجمه کردند. لفظ هادس به سرزمین تحت حکومت او نیز اطلاق میشود که وضع آن با تغییر اطلاعات جغرافیائی تغییر میکرد. در ایلیاد در غرب اقصی، ماوراء رود اوکئانوس، واقع است. بعدها آن را زیر زمین شمردند. معتقد بودند که رودهای هادس، ستوکس یا آخرون، سرزمین مردگان را از قلمرو زنده‌ها جدا میکند. خارون مرده‌هائی را که با رعایت تشریفات به خاک سپرده میشوند با قایق از آخرون میگذراند. مدخل هادس تحت نگهبانی کربروس است.
هادسن، ضبط انگلیسی هودسن.
هادویخ[8] (hādevix)، ف آغاز قرن ۱۳م، شاعره‌ی رازور و راهبه‌ی هلندی. آثارش که مشتمل بر غزلیات زیبائی در عشق به خدا، و نامه‌ها و مکاشفات منثور است، هم از لحاظ آغاز ادبیات هلند و هم از لحاظ رازوری کاتولیکی حائز اهمیت است.
هادی، از القاب امام علی‌النقی ع.
هادی[9]، در الکتریسیته، جسمی که برق را هدایت میکند، ← هدایت، در فیزیک.
هادی[10]، در حرارت، جسمی که حرارت را هدایت میکند، ← هدایت، در فیزیک.
هادی (hādi)، ف ۱۷۰ هق، ۴مین خلیفه‌ی (۱۶۹–۱۷۰ هق) عباسی، نام او موسی، و پدرش مهدی ۳مین خلیفه‌ی عباسی بود. پس از آنکه مهدی خلیفه عیسی ابن موسی را مجبور کرد که از ولایت عهد چشم بپوشد، پسرش موسی ملقب به هادی را ولیعهد خود کرد. در ۱۶۷ هق مهدی هادی را با سپاهی بزرگ و تجهیزات زیاد به جنگ ونداد هرمز و شرویین، صاحبان طبرستان، فرستاد. مهدی در اواخر عمر قصد داشت که هادی را از ولایت عهد خلع، و پسر دیگر خود هارون را، که با هادی از یک مادر بود، به ولایت عهد منصوب کند. برای این منظور هادی را از گرگان خواست، ولی هادی سر باز پیچید، و به همین جهت مهدی در ۱۶۹ هق عازم طبرستان و گرگان شد تا هادی را به چشمپوشی از جانشینی وادار کند، ولی در رذ (razz)، نزدیک ماسبذان، وفات یافت (۱۶۹ هق). در غیبت هادی، هارون به راهنمائی یحیی ابن خالد برمکی از شورش سپاهیان در بغداد جلوگیری کرد و نشانهای خلافت را برای هادی فرستاد. هادی به عجله از گرگان حرکت کرد و پس از ۲۰ روز به بغداد رسید، و بر اوضاع مسلط

(۱)Hadrian (۲)Adrian (۳)Breakspear (۴)Hadrian's Wall (۵)Wallsend (۶)Bowness (۷)Hades
(۸)Hadewijch (۹)conductor, electrical (۱۰)conductor, thermal

شد. از وقایع مهم دوره‌ی کوتاه خلافت او وقعه‌ی فخ و کشتار علویان، و نیز آمدن ونداد هرمز به بغداد و امان خواستن اوست. هادی نیز مانند مهدی به تعقیب و کشتار مانویان پرداخت. هادی قصد داشت که هارون را به انصراف از ولایت عهد مجبور کند و به جای او پسر خودش جعفر را ولیعهد سازد. ظاهراً هارون میخواست به این امر رضایت دهد، ولی یحیی ابن خالد برمکی مانع شد. توطئه‌های پشت پرده، که در رأس آن خیزران مادر هادی و هارون قرار داشت به کومک هارون آمد و هادی ناگهان مرد، و مرگ او را در نتیجه‌ی توطئه‌ی مادرش خیزران دانسته‌اند. هادی مادرش را در کارها دخالت نمیداد، و او به همین جهت از هادی ناراضی بود و جانب هارون را داشت. مدت خلافت هادی را یک سال و یک ماه و ۲۲ روز یا ۲۳ روز گفته‌اند. هادی را مردی شجاع و تنومند و سریع‌العمل معرفی کرده‌اند. اقدام او در کشتار و شکنجه شبیه اقدام بیشتر خلفای اموی و عباسی است و اختصاص به او نداشته است.

هادی، امامزاده، بقعه‌ی عهد صفویه (← امامزاده)، در شهر ری. کتیبه‌ی معرّق روی مرقد حاکی از بنای آن به امر شاه طهماسب I صفوی است. نام امامزاده هادی و خواهرش زینب، از نواده‌های امام هفتم، در سمت پایین مرقد مذکور است.

هادی ابن علی، امامزاده، بقعه‌ای (← امامزاده) در همدان، منسوب به هادی، فرزند امام چهارم که نمونه‌ی شیوائی از معماری ساده‌ی عهد سلجوقی است.

هادی سبزواری [حاج ملا هادی سبزواری (mollā hādie sabzevāri)] متخلص به **اسرار،** ۱۲۱۲–۸۹ هق، از دانشمندان بزرگ و حکمای قرن ۱۳م هق. نخست در مشهد، و سپس در اصفهان حکمت، فقه، اصول، و کلام آموخت. معروفترین اثرش اسرارالحکم است. حاج ملا هادی حواشی متعددی نیز بر شواهد ربوبیه و دیگر آثار ملا صدرا نوشته، و همچنین غزلیات حکمی و مایل به تصوف هم سروده است.

هادی نجم‌آبادی [حاج شیخ هادی نجم‌آبادی]، معروف به **سنگلجی،** ۱۲۵۰–۱۳۲۰ هق، مجتهد مشهور و خردمند وارسته و مصلح عهد ناصری. وی پسر حاج ملا مهدی ابن ملا محمد باقر نجم‌آبادی بود که پدرانش همه از مشاهیر اهل علم در عهد خویش بودند. شیخ هادی از ح ۱۲ سالگی برای تحصیل به نجف رفته در ۱۲۷۰ هق به تهران بازگشت؛ اما اندکی بعد دیگربار به آنجا رفت، و تا ۱۲۸۰ هق در همان جا ماند، و در بازگشت، در تهران اقامت جست. در ۱۲۹۰ به حج رفت، و چند سال بعد به امامت مسجد و مدرسه‌ای معروف به شیخ هادی، که میرزا عیسی وزیر آن را بنا نهاد، پرداخت و در جنب آن مسجد خانه گرفت، و به افاضه و تدریس و تربیت پرداخت، و هم در آن مدرسه مدفون شد. حاج شیخ هادی در عصر خویش مورد نهایت حرمت و اعتقاد و اعتماد عامه بود، و در نهایت وارستگی و بینیازی با رجال و وزرا سلوک می‌کرد. ناصرالدین شاه قاجار وقتی به دیدن او رفت نجم‌آبادی وی را در جلو خانه‌ی خویش و بر روی حصیری که خود بر آن مینشست پذیرفت. حاج شیخ هادی مانند سید جمال‌الدین افغانی، که ظاهراً با او روابط داشته است، از عوامل عمده‌ی بیداری ایران و در شمار مروجین فکر ترقی و اصلاح در عالم اسلام است، و گویند تنها کسی که برای میرزا رضا کرمانی در شب سال قتل او مجلس یادبود مختصری دایر کرد وی بود. از آثار او کتاب تحریر العقلاء به انضمام بعضی رسائل دیگرش در تهران چاپ شده است.

هادی و علینقی، امامزاده: ← بنگی امام، ده، کرج.

هاراپا: ← هندی، هنر و معماری، قسمت I.

هارا-کیری[1] (hārā-kiri)، در ژاپن، نوعی خودکشی به واسطه‌ی دریدن شکم، که معمولاً به عنوان حفظ شرافت به عمل میآمد. سابقه‌ی آن از قرون وسطی است، و پیش از ۱۸۶۸ در مورد نافرمانی یا عهدشکنی نسبت به امپراطور اجباری بود. هنوز هم گاهی اشخاصی که بدبختی به آنها روی دهد به هارا-کیری متوسل میشوند.

هارال، نام نروژی هارولد I–III، شاهان نروژ.

هارال بلاتان: ← هرلد کبوددندان

هاربر[2] (hārbər)، کلمه‌ی انگلیسی به معنی بندرگاه که قسمتی از نام بعضی اعلام جغرافیائی را تشکیل میدهد، مانند پرل هاربر.

هاربین[3] (hārbin)، روسی **خاربین** (-xār)، شهر(در ۱۹۷۰ حه ۲٬۷۵۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین؛ کرسی ایالت هیلونککیانگ؛ کنار رود سونگاری. از مراکز حمل و نقل منچوری مرکزی است. کارخانه‌های آمودن مواد غذائی دارد؛ کارخانجات نساجی و کاغذسازی آن اهمیت دارد. در ۱۸۹۷ روسها آن را به عنوان مسکن متصدیان عملیات ساختمانی بر راه آهن چین شرقی ساختند. پس از ۱۹۱۷ بسیاری از روسهای سفید بدانجا مهاجرت کردند؛ پرجمعیتترین شهر از لحاظ سکنه‌ی اروپائی در خاور دور بوده است، ولی پس از برقراری حکومت چین کمونیست، بسیاری از اروپائیان شهر را ترک کردند.

هارپاگوس (hārpāgos)، از نجبای دربار ایشتوویگو. پس از اینکه هویت کوروش کبیر مکشوف شد، ایشتوویگو پسر هارپاگوس را کشته گوشت او را در ضیافتی به خورد پدرش داد. هارپاگوس کوروش را در بر انداختن ایشتوویگو یاری کرد.

هارپرز فری[4] (hārpərz feri)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۴۲۳)، شرقیترین نقطه‌ی ویرجینیای غربی، کشمت، بر ملتقای رودهای پوتومک و شننداوا. در آنجا ج. براون به زرادخانه‌ی کشمت حمله برد (۱۸۵۹). در جنگ داخلی امریکا مفتاح دره‌ی شننداوا بود، و چند بار دست به دست گشت تا سرانجام به دست سپاهیان اتحادیه افتاد (۱۸۶۳).

هارپسیکورد، ساز، ← کلاوسن.

هارپو، بازیگر، ← مارکس، برادران.

هارپوئیا: ← هارپی، در دین یونان.

هارپی[5] (hārpi)، یا هارپوئیا (hārpuiā)، در دین یونان، عفریته‌ای که سرش مانند سر زن و بدن و بالها و پنجه‌هایش مانند پرندگان بود. هارپیها دختران الکترا بودند.

هارت[6]، **ماس** (mās hārt)، ۱۹۰۴–۶۱، درام‌نویس امریکائی. در نوشتن نمایشنامه‌ی نمیتوانید با خود ببرید (۱۹۳۶) و دیگر نمایشنامه‌ها با ج. س. کاوفمن همکاری کرده است. خودش نیز بتنهائی نمایشنامه‌هائی نوشت که از آن جمله است پیروزی بالدار (۱۹۴۳).

هارتس[7] (härts)، رشته‌کوه پوشیده از جنگل‌های انبوه، در مرکز آلمان (بر مرز آلمان شرقی و آلمان غربی)، به طول ح 100 کم بین رودهای الب و وزر. قسمتهائی از ساکس سفلی و ساکس-آنهالت را فرا گرفته است. هارتس علیا، در لغ، کانهای سرشار نقره، آهن، سرب، و مس دارد؛ بلندترین قله‌ی آن بروکن است. تفرجگاههای فراوان دارد. پس از جج II جستجوهائی برای یافتن اورانیوم در هارتس آغاز شده است

هارتس، ولایت، انگلستان، ← هارتفردشر.

هارتفرد[8] (härtfərd)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۵۸٬۰۱۷)، مرکز ایالتی، قسمت مرکزی ایالت کونکتیکت، کشمت، بر رود کونکتیکت. در ۱۶۳۳ ماندگاه شد. بزرگترین شهر ایالت و از مراکز صنعتی و مالی و بازرگانی است، و در امور بیمه شهرت جهانی دارد. از مصنوعاتش سلاحهای گرم، ماشین تحریر، و توربینها و موتورهای کشتی و مسواک و بروس است. نیز ← ت. هوکر.

هارتفرد[9]، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۲۰٬۳۷۹)، مرکز هارتفردشر. در دوره‌ی ساکسونها اهمیت داشته است. نخستین شورای ملی کلیسا در اینجا تشکیل شد (۶۷۲).

هارتفرد، انجمن[10]، ۱۵ دسامبر ۱۸۱۴–۴ ژانویه‌ی ۱۸۱۵، کنفرانسی از ۲۶ نماینده‌ی ایالات انگلستان جدید، که با جنگ سال ۱۸۱۲ مخالف بودند، و در شهر هارتفرد، کونکتیکت، بدین منظور تشکیل شد که وضع آن ایالات را در جنگ بررسی کند. اگرچه ایالات افراطی در جدا شدن از کشمت پافشاری میکردند، انجمن رویه‌ی عاقلانه‌ای اتخاذ کرده چنین نظر داد که اگر انفصال ضرورت یابد باید بتدریج و در دوره‌ی آرامش به عمل آید. انجمن هارتفرد دو نتیجه داشت، یکی تأیید نظریه‌ی حقوق ایالات، و دیگر اینکه انجمن عملاً موجب از بین رفتن حزب فدرالیست، که سلسله‌جنبان انجمن بود، شد، و این حزب دیگر نتوانست قد علم کند.

هارتفردشر[11] (härtfərdšər) یا **هارتفرد**[12] یا **هارتس**[13] (härts) یا هرتس (hërts) ولایت (۱٬۶۳۴ کمه؛ در ۱۹۷۱ حه ۹۲۲٬۱۲۸)، ش از-گلستان مرکزی. سرزمینی فلاحتی و هموار است؛ محصولاتش گندم، علوفه، تره‌بار، و گل. از شهرهای عمده‌ی آن سنت آلبنز است. ولایت در تاریخ نظامی، مخصوصاً در جنگ گلها اهمیت

(۱)hara-kiri (۲)harbor (۳)Harbin (۴)Harpers Ferry (۵)Harpy (۶)Hart (۷)Harz (۸)Hartford
(۹) Hertford (۱۰) Hartford Convention (۱۱) Hertfordshire (۱۲) Hertford (۱۳) Herts

خاصی داشته. مرکزش هارتفرد است، ولی شهرهای ⇐ سیونیج، سنت آلبنز، واتفرد، و همل همپستد، مراکز شهری مهمتری هستند.

هارتلی[1]، **دیوید** (deyvid härtli)، ۱۷۰۵—۵۷، فیزیکدان و فیلسوف انگلیسی، بنیانگذار روانشناسی مبتنی بر تداعی معانی. در کتاب ملاحظاتی در بارهٔ انسان (۲ جلد، ۱۷۴۹)، وی همهٔ پدیده‌های ذهنی را همچون نتیجهٔ احساسات توضیح داده است که از ارتعاشهای مادهٔ سفید مغز و نخاع شوکی بر میخیزد. عقل و ذهن در نظر او از تداعی و اشتراک احساسات ساده نتیجه میشود.

هارتلین[2]، **هالدن کفر** (häldən kefər härtlin)، ۱۹۰۳— ، عالم امریکائی فیزیولوژی اعصاب که، به خاطر تحقیقاتش در بارهٔ عمل رؤیت، برندهٔ سهمی (با مشارکت ج. والد و ⇐ ر. آ. گرانیت) از جایزهٔ نوبل ۱۹۶۷ در فیزیولوژی و پزشکی شد. با تحقیقاتی که در تارهای عصبی چشم مرکب نوعی خرچنگ و در شبکیهٔ قورباغه به عمل آورد، توانست کیفیت فیزیولوژیائی دریافت مبرز میان نواحی روشن و تاریک را در رؤیت بیان کند. هارتلین در ۱۹۵۳ استاد زیستفیزیک مؤسسهٔ راکفلر (اکنون دانشگاه راکفلر) در شهر نیو یورک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هارتمان[3]، **ادوارد فون** (eduārd fon härtmān)، ۱۸۴۲—۱۹۰۶، فیلسوف آلمانی؛ متولد برلین. فرزند افسری پروسی بود و در آغاز به سپاهیگری پرداخت. ولی چون زانوی او دوچار نوعی ناراحتی شد نتوانست در خدمت نظام بماند و روی به دانش و فلسفه آورد. در ۱۸۶۷ درجهٔ دکتری در فلسفه گرفت و در ۱۸۶۹ فلسفهٔ ناخودآگاهی را منتشر کرد. هارتمان گرچه به فلسفهٔ اصالت معنی نظری وابسته است، آن را تا آنجا قبول دارد که با اصول واقعیت تجربی و نتایج علوم طبیعی سازگار باشد. او نظر اصالت معنی هگل را با عقیدهٔ اصالت ارادهٔ شوپنهاور و فلسفهٔ ناخودآگاهی شلینگ در هم میآمیزد و از آن فلسفهٔ خاصی که جنبهٔ شهودی دارد میسازد. اصل جهان در نظر او اراده است که با تصور و معنی در هم آمیخته است و ناخودآگاهی مطلق را به وجود آورده. این ناخودآگاهی مطلق آن نیست که در روانشناسی و روانکاوی گفته میشود و طبقهٔ سفلای وجدان و ضمیر انسان است، بلکه آن ذات فلسفی منسجمی است که دارای دو صفت متمایز است، ارادهٔ بی‌پایان و اندیشه و معنی بی‌پایان. این دو صفت از هم جدائی‌ناپذیرند و بر روی یک صفحه یا یک سکه هستند. اراده اِنّیّت و هستی جهان است و اندیشه و تصور کیفیت و چگونگی آن. وجود جهان اراده است اما جهان موجود ارادهٔ متصف به عقل و اندیشه است. بنا بر این، گرچه اصل جهان زشت و بد است، صورت آن بهترین صورت ممکنه است. چون اصل جهان بدی است، هدف نجات و خلاص انسان باید نفی جهان و خروج از جهان و، به عبارت عرفا، عدم و نیستی باشد. برای این مقصد از جهان ناخودآگاه جهان خودآگاه انسان به وجود آمده است و این جهان خودآگاه برای وصول به مقصد اصلی که عدم باشد تجلیات روحی و معنوی و فرهنگی را به وجود آورده است که عبارت است از دین و اخلاق و هنر. دین جهانی آینده باید ترکیبی از دین بودائی و دین مسیحی باشد. از دین بودائی رغبت به فنا و عدم و از دین مسیحی رغبت به تعالی انسان به سوی ملکوت، اساس این دین نو باید باشد. این دو راه باید وسیلهٔ خلاصی انسان از بند هستی خویش باشد.

هارتمان[3]، **مارتین** (märtin härtmān)، ۱۸۵۷—۱۹۱۸، مستشرق آلمانی. هنگام مرگ استاد زبانهای سریانی و عربی و اسلامیات در مدرسهٔ زبانهای شرقی برلین بود. مدت ۱۲ سال در اسلامبول و بیروت در خدمت دولت آلمان بود (۱۸۷۵—۸۷) و سفرهای فراوانی به شرق کرد و تا ترکستان چین رفت و کتابخانه‌ها و مجموعه‌ی نسخه‌های خطی را از نظر گذراند. کتاب سرودهای صحرای لیبی (۱۸۹۹) او نتیجهٔ سفرش به مصر است. شریک در تأسیس "انجمن آلمانی برای اسلامشناسی" و نخستین رئیس آن بوده است. نیز ← قتبان.

هارتمان[3]، **نیکولای** (nikolāy härtmān)، ۱۸۸۲—۱۹۵۰، از فلاسفهٔ بزرگ آلمان در قرن ۴۲۰، متولد ریگا. پس از تحصیل در شهرهای مختلف و خدمت سربازی در جنگ I، در ۱۹۲۰ به مقام استادی در دانشگاه ماربورگ رسید. در ۱۹۲۵—۳۱ در دانشگاه کولونی و در ۱۹۳۱—۴۵ در برلین تدریس کرد و در ۱۹۴۵ به دانشگاه گوتینگن رفت و تا آخر عمرش در همین شهر بود. هارتمان در آغاز از مکتب فلسفی "نوکانتی" پیروی میکرد، سرانجام از آن سر پیچید و به نوعی فلسفهٔ اصالت واقع گرایید و دانش را مشتق از اشیاء خارج ذهن، و اشیاء عالم را مستقل از ذهن دانست. پس از نفی فلسفهٔ اصالت معنی، هارتمان خود طرح فلسفه‌ای بر اساس علم‌الوجود ریخت و مقولات وجود را نه ماهیات کلی و کلیات ذهنی حاکم بر اشیاء دانست، بلکه معتقد به مقولاتی شد که بر واقعیات و اشیاء خارجی منطبق است. هارتمان وجود را به اوضاع وجودی (وجود خاص و وجود کیفی)، انواع وجودی (عینی و ذهنی)، وجوه وجودی (امکان و ضرورت و تحقق و اتفاق و امتناع)، و مراتب وجودی (ماده و حیات و خودآگاهی و روح) تقسیم کرد. عالم وجود دارای طبقات و لایه‌هائی است، و هر طبقه و لایه‌ای مقولات خاص به خود دارد. مقولات اساسیتری هم هست که بر همهٔ طبقات وجود منطبق است (از قبیل ماده و صورت). هر چه طبقات وجود بالاتر رود صورتْ قویتر و ماده ضعیفتر میشود. طبقات بالاتر وجود که تغییر صورت میدهند خیلی از صفات طبقات پایینتر را دارند ولی طبقات پایینتر فاقد صور طبقات بالاترند. طبقات پایینتر وجود قویترند و طبقات بالاتر، گرچه وابسته و مقید به طبقات پایینتر هستند، در امور تازه‌ای که کسب کرده‌اند مستقل از آنند. طبقهٔ بالاتر بر روی طبقهٔ پایینتر استوار است، مثلاً روح بر حیات و حیات بر اعضای بدن و اعضای بدن بر مواد فیزیکی استوار است. اما این استوار بودن و تعلق طبقهٔ بالا به پایین به این معنی نیست که آنچه طبقهٔ بالاتر دارد طبقهٔ پایینتر هم دارد. بنا بر این در طبیعت و ماده علت غائی و شوق و میل که فلاسفهٔ قدیم به آن معتقد بودند وجود ندارد؛ آنچه در طبیعت و ماده هست جبر و علیّت است. اما فلسفهٔ مادی جدید هم همین خطا را مرتکب شده است و صفات طبقهٔ پایینتر را به بالاتر داده است و مقولات ماده را به روح و حیات. هارتمان در اخلاق نیز نظریات مهمی دارد که در آثار او باید دید. تألیفات مهم او عبارتند از وجوه اساسی متافیزیک معرفت (۱۹۲۱)، اخلاق (۱۹۲۵)، مسئلهٔ وجود معنوی (۱۹۳۳)، اساس علم‌الوجود (۱۹۳۵)، و فلسفهٔ اصالت معنی آلمان (جلد اول در ۱۹۲۳ و جلد دوم در ۱۹۲۹). نیز ← قانونشناسی، قسمت IX.

هارتمان فون آوئه[4] (härtmān fon āe)، ح ۱۱۷۰—ح ۱۲۲۰، شاعر آلمانی، رمانسهای اِرک (ح ۱۱۸۵) و ایوائین (ح ۱۲۰۵) او قصه‌های افسانه‌ی آرثری است. دیگر آثارش مشتمل است بر افسانه‌ی مذهبی گرگوریوس و نغمه‌ی عاشقانه‌ی هاینریش فقیر (که لانگفلو افسانه‌ی زرین خود را از آن اقتباس کرده است).

هارث[5]، سر **والتر نورمن** (sər wältər nor- mən härţ)، ۱۸۸۳—۱۹۵۱، زیستشیمیدان انگلیسی. در ۱۹۲۵—۴۸ استاد و مدیر دپارتمان شیمی دانشگاه بیرمنگام بود. به واسطهٔ تحقیقاتش در باب ئیدراتهای کربون و ویتامین ث، برندهٔ سهمی (با مشارکت پ. کارر) از جایزهٔ نوبل ۱۹۳۷ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هارثکنوت[6] (härţəknut)، فت ۱۰۴۲. شاه (۱۰۳۵—۴۲) دانمارک و شاه (۱۰۴۰—۴۲) انگلستان، پسر کنوت. پس از مرگ (۱۰۳۵) پدرش به سلطنت دانمارک رسید، که در حیات پدر نیز عملاً در آنجا فرمانروائی میکرد. در انگلستان برادر ناتنی او، هرلد پاخرگوشی، نخست به عنوان نایب‌السلطنه و بعداً به عنوان شاه (۱۰۳۷—۴۰) فرمانروائی کرد. با مرگ (۱۰۴۰) هرلد، هارثکنوت، گرچه با ۶۲ ناو جنگی در انگلستان پیاده شد، سلطنت انگلستان را با مسالمت به دست آورد. سلطنتش با خشونت و فشار همراه بود، اما با انتخاب ادوارد خستوان به جانشینی خود از امکان منازعاتی برای سلطنت انگلستان (چه با مرگ او شاخه‌ی ذکور خاندان سلطنتی دانمارک در انگلستان منقرض میشد) جلوگیری کرد.

هاردانگرفیورد[7] (härdängerfiord)، دومین آبدره‌ی بزرگ نروژ، که ۱۸۳ کم از قط در لغ نروژ پیش رفته است. در رأس یک شاخه‌ی جنوبی آن آبشار شکدالسفوس[8] (şegedālsfos؛

(۱)Hartley (۲)Hartline (۳)Hartmann (۴)Hartmann von Aue (۵)Haworth (۶)Harthacanute (۷)Hardangerfjord (۸)Skjeggedalsfoss

ارتفاع ۱۶۰ متر) قرار دارد. آبشار ورینگفوس[1] (vëringfos؛ ارتفاع ۱۶۰ متر) نزدیک رأس شاخه‌ی شرقی آن است. کوههای هاردانگرفیل[2] (-gerfyel) از آبدره‌ی مزبور به درونبوم امتداد یافته در هاردانگریوکل[3] (-yokel) به ارتفاع ۱٬۸۷۵ متر میرسد. دهکده‌ها و مناظر زیبا این ناحیه را جالب سیاحان کرده است.

هاردن[4]، سر آرثر (*sər ārtər hārdən) ۱۸۶۵–۱۹۴۰، زیستشیمیدان انگلیسی؛ متمنچستر. به جهت تحقیقاتش در باب تخمیر الکل، برنده‌ی سهمی (با مشارکت ه. فون اویلر کلپین) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۹ در شیمی شد؛ خصوصیات زیماز را مشخص کرد، و بدین کشف نایل شد که دیگرِ آنزیمها نیز در تخمیر مؤثرند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاردن[4]، ماکسیمیلیان (māksimiliān hār-den)، ۱۸۶۱–۱۹۲۷، روزنامه‌نگار آلمانی، نام اصلیش **ویتکوفسکی[5]** (vitkofski). از هواخواهان بیسمارک بود، و پس از سقوط بیسمارک دستگاه دولتی ویلهلم II را در روزنامه‌ی هفتگی خود (دی تْسوکونْفْت) مورد انتقاد شدید قرار داد. پس از جج I، سیاستمداران جمهوری آلمان را بشدت انتقاد میکرد. از آثارش آلمان، فرانسه، و انگلستان (۱۹۲۳) است.

هاردنبرگ، فریدریش فون: ← نووالیس.

هاردنبرگ[6]، فورست کارل آوگوست فون (*fürst kārl ăgust fon hārdenberg)، ۱۷۵۰–۱۸۲۲. وزیر امور خارجه‌ی پروس (۱۸۰۴–۰۶) و صدر اعظم (۱۸۱۰–۲۲)؛ متهانوور. برنامه‌ی اصلاحاتی را که کارل فوم اوند تسوم شتاین آغاز کرده بود ادامه داد؛ انحصارهای بازرگانی را لغو کرد؛ زمینهای فئودال را آزاد ساخت؛ و به یهودیان آزادی داد. فردریک ویلهلم III را تشویق کرد که به اتحاد ضد ناپلئون بپیوندد (۱۸۱۳). پس از ۱۸۱۵ متزایداً زیر نفوذ محافظه‌کارانه‌ی مترنیخ قرار گرفت.

هاردی[7]، تامس (tāməs hārdi)، ۱۸۴۰–۱۹۲۸، داستاننویس و شاعر انگلیسی. با داستان دور از انبوه مردم دیوانه (۱۸۷۴) به شهرت رسید. از داستانهای دیگر او بازگشت بومی (۱۸۷۸) و شهردار کاسْتِربْریج (۱۸۸۶) را میتوان نام برد. این داستانها عموماً شامل مطالعاتی غم‌انگیز و ناتورالیستی درباره‌ی افراد و محیط است. انتقادات شدید مخالفانش وی را به شعر و شاعری متمایل گردانید. بدبینی هاردی در آثار منظوم او نیز منعکس است؛ شعرهای وسکس (۱۸۹۸) و لحظات رؤیا (۱۹۱۷). داستانهای کوتاه ممتازی نیز نوشته است، از جمله قصه‌های وسکس (۱۸۹۸).

هاردینگ، ستیون: ← ستیون هاردینگ، قدیس.

هاردینگ[8]، کارل لودویگ (kārl ludvig hārding)، ۱۷۶۵–۱۸۳۶، منجم آلمانی. سیارگ ژونون را کشف کرد، و به مدیریت رصدخانه‌ی گوتینگن منصوب شد. از آثارش اطلس جدید آسمان (۱۸۰۸–۲۳) است.

هاردینگ[8]، وارن گمیلیل (wārən gəmeylyəl hārding)، ۱۸۶۵–۱۹۲۳، ۲۸مین رئیس جمهور (۱۹۲۱–۲۳) کشمت. از کارهائی که در زمان حکومت او انجام شد کنفرانس واشینگتن بود (← کنفرانسهای دریائی). به علت سوء استفاده‌ها و رسوائیهائی که در دوره‌ی ریاست جمهوری او صورت گرفت، دولت او از فاسدترین دولتهای تاریخ کشمت محسوب میشود.

هارس (hārəs) و **هوریشیو** (horeyŝio)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هوراس و هوراتیوس.

هارشا: ← هرشه.

هارکس[9]، جرمایا (jerəmāyā hārəks)، ۱۶۱۷؟–۱۶۴۱، منجم انگلیسی. نخستین کسی است که عبور زهره را رصد کرد (۱۶۳۹). وی گذشتن سایه‌ی کوچک زهره را هنگام عبور از مقابل قرص خورشید که به وسیله‌ی تلسکوپی بر روی یک صفحه‌ی کاغذ منعکس شده بود، مشاهده کرد. اندازه‌گیری هارکس از فاصله‌ی خورشید تا زمین، صحیحتر از اندازه‌گیری دیگری بود که تا زمان وی صورت گرفته بود.

هارکنس[10]، ویلیام (wilyām harknes)، ۱۸۳۷–۱۹۰۳، منجم امریکائی. هنگام رصد کسوف کلی خورشید در ۱۸۶۹، خط K ۱۴۷۴ را در تاج خورشید کشف کرد (← خورشید، قسمت III). یکی از اعضای اصلی کمیسیون رصد عبور زهره (۱۸۷۱) بود و در ۱۸۷۴ برای همین منظور به ریاست هیئتی به تاسمانی رفت. مدیر نجومی رصدخانه‌ی نیروی دریائی کشمت (۱۸۹۴–۹۹) بود. دستگاههای رصد را بهتر ساخت و چند اسباب تازه اختراع کرد.

هارگریوز[11]، جیمز (jeymz hārgrivz)، ۱۷۲۰؟–۱۷۷۸، مخترع انگلیسی که عموماً اختراع ماشین ریسندگی جنی (← ریسندگی) را ح ۱۷۶۵ به او نسبت میدهند.

هارگیسا[12] (hārgeysā)، شهر (در ۱۹۶۳ جه تخمیناً ۴۰٬۰۰۰)، ل سومالی. مرکز تجارتی، و محل آبرسانی به چوپانان چادرنشین است. در ۱۸۷۰ نیروهای مصری شهر را متصرف شدند، ولی در ۱۸۸۴ شهر را ترک کردند تا به جنگ علیه مهدی سودانی بپردازند. بعداً انگلیسها شهر را تحت کنترول خود در آوردند و، در ۱۹۴۱، آن را کرسی سومالیلند بریتانیا کردند.

هارلکوین (hārləkuin)، ← آرلکن.

هارلم[13] (hārləm)، بخش مسکون قسمت علیای محله‌ی مانهاتن، شهر نیو یورک، کشمت. ایست ریور در ش و رود هارلم در لش آن واقع است. در ۱۶۵۸ به عنوان ماندگاه هلندیها تأسیس شد. نبرد انقلابی ارتفاعات هارلم در نزدیکی آن روی داد (۱۶ سپتامبر ۱۷۷۶). پس از ۱۹۱۰ به صورت بزرگترین محله‌ی سیاهان در آمد. تعداد زیادی از اهالی پورتو ریکو در بخش شرقی آن سکونت دارند.

هارلم[14] (hārlem)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۷۲٬۲۳۵)، مرکز ایالت هلند شمالی، غ هلند، نزدیک دریای شمال. گرچه یک مرکز صنعتی با کارگاههای کشتیسازی است، بیشتر شهرت آن به خاطر پرورش لاله و صدور پیاز لاله است. هارلم مقر اسقف کاتولیک رومی است. در ۱۲۴۵ فرمان شهریت آن صادر شد؛ در ۱۵۷۳ اسپانیائیها آن را تاراج کردند. در قرن ۱۷م از مراکز نقاشی هلندی بود؛ نقاشانی همچون فرانس هالس و یاکوب وان رویسدال، در اینجا نقاشی میکردند. در همین دوره مرکز پرورش لاله شد. بناهای معروفش کلیسای سن باوو [هلندی، = گْروتِه کِرْک] از قرن ۱۵م، و عمارت شهرداری (آغاز بنا در ۱۲۵۰؛ کاخ سابق کنتهای هلند) است. زادگاه ل. ی. کوستر بوده است.

هارلم[15]، رود، راه آبی قابل کشتیرانی به طول ح ۱۳ کم در شهر نیو یورک؛ مانهاتن را از برانکس جدا میکند.

هارله[16]، شارل دو (sārl dē hārle)، فنس **آرله** (ārle)، ۱۸۳۲–۱۸۹۹ خاورشناس بلژیکی. استاد زبانهای شرقی دانشگاه لوون و عضو فرهنگستان سلطنتی بلژیک بود. آثار متعددی در زبانشناسی و تاریخ دینی از خود بر جای گذاشت و مدیریت مجله‌ی خاورشناسی موزئون با او بود؛ اوستا را به فرانسوی ترجمه کرد.

هارلی[17]، رابرت (rābərt hārli)، ملقب به (اولین) **ارل آو آکسفرد** (*ërl āv āksfərd) و **ارل مورتیمر** (mortimər) ۱۶۶۱–۱۷۲۴، سیاستمدار انگلیسی. به وسیله‌ی دختر عمویش لیدی ابیگیل مشم نفوذ زیادی در ملکه ان داشت، و در ۱۷۱۱–۱۴ در واقع نخست‌وزیر بود. در ۱۷۱۳ پنهانی پایان جنگ جانشینی اسپانیا را ترتیب داد. بر سر به دست آوردن قدرت با هنری سین جن کشمکش کرد و از کار برکنار شد. کتابخانه‌ی شخصی او مایه‌ی ← کتابخانه‌ی هارلین بوده است.

هارلین، کتابخانه‌ی[18] (hārliən)، مجموعه‌ای از نسخه‌های خطی مشتمل بر بیش از ۷٬۰۰۰ جلد کتاب و بیش از ۱۴٬۰۰۰ سند قانونی که توسط ر. هارلی و پسرش ادوارد هارلی، دومین ارلِ آکسفرد، فراهم آمده بوده است. دولت انگلستان در ۱۷۵۳ آن را به مبلغ ۱۱٬۰۰۰ لیره خرید و این مجموعه، به ضمیمه‌ی مجموعه‌های سر رابرت بروس کاتن[19] (*sər rābərt brus kātən؛ ۱۵۷۱–۱۶۳۱) و سر هانس سلون، اساس کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیائی شد.

هارلینگتن، بخش شهری سابق؛ ← هیلینگدن، کوی لندن بزرگتر.

هارماش کوروش: ⇐ کوروش، رود.

هارمزورث، الفرد چارلز ویلیام: ← نورثکلیف، وایکاونت.

هارمزورث[20]، هرلد سیدنی (harəld sidni hārmzwërt)، ملقب به (اولین) **وایکاونت راذرمیر[21]** (*vāykănt rāḏərmiər)، ۱۸۶۸–۱۹۴۰، ناشر انگلیسی. مدیر مالی برجسته‌ی

---

(۱) Vøringfoss (۲)Hardangerfjell (۳)Hardangerjøkel (۴)Harden (۵)Witkowski (۶)Hardenberg (۷)Hardy (۸)Harding (۹)Horrocks; Horrox (۱۰)Harkness (۱۱)Hargreaves (۱۲)Harghessa; Hargeisa (۱۳)Harlem (۱۴)Haarlem (۱۵)Harlem (۱۶)Harlez (۱۷)Harley (۱۸)Harleian Library (۱۹)Cotton (۲۰)Harmsworth (۲۱)Rothermere

دستگاه انتشاراتی برادرش وایکاونت نورثکلیف بود. در ۱۹۱۵ هفته‌نامه‌ی سَندی پیکْجورنال را تأسیس کرد و، پس از مرگ (۱۹۲۲) برادرش، بر جهان وسیع روزنامه‌نگاری مستولی شد. با آنکه مدتها نسبت به فاشیسم رفتار دوستانه داشت، در جنگ II از صمیم قلب انگلستان را تأیید میکرد.

هارمودیوس[1] و آریستوگیتون[2] (hārmodios, āristogeyton)، فت ح ۵۱۴ ق‌م، دو تن وطن‌پرست آتنی. هارمودیوس جوانی زیبا و دوست آریستوگیتون بود. هیپارخوس، جبار آتن، خواستار بود که جای آریستوگیتون را در دل هارمودیوس بگیرد، اما هارمودیوس به وی اعتنا نکرد. هیپارخوس، برای انتقامجوئی، خواهر هارمودیوس را در جشن باشکوهی مورد اهانت قرار داد. در نتیجه، هارمودیوس و آریستوگیتون در صدد قتل هیپارخوس و برادرش هیپیاس بر آمدند. نقشه‌ی آنها کاملاً عملی نشد، هیپارخوس را کشتند، اما به هیپیاس آسیبی نرسید. هارمودیوس در محل واقعه فوراً به قتل رسید، و آریستوگیتون کمی بعد دستگیر، و زیر شکنجه کشته شد.

پس از اینکه هیپیاس از آتن اخراج شد، هارمودیوس و آریستوگیتون نزد مردم مقبول‌ترین پهلوانان آتن شدند. آنتنور[3] (āntenor؛ نیمه‌ی دوم قرن ۶م ق‌م)، مجسمه‌ی آن دو را از مفرغ ساخت. در ۴۸۰ ق‌م، خشیارشا این مجسمه‌ها را از آتن به ایران آورد. کریتیوس و نیوتس، مجسمه‌سازان یونانی در قرن ۵م ق‌م، مجسمه‌ی آنان را مجدداً ساختند. بعداً مجسمه‌های اصلی را اسکندر مقدونی از شوش به آتن باز فرستاد.

هارمونی: ← آرمونی.

هارمونیا[4] (hārmoniā)، در اساطیر یونان، دختر آرس و آفرودیته، زن کادموس. چشم روشنی عروسی گردنبند نامیمونی بود که به وسیله‌ی پولونیکس به اریفوله، زن آمفیارائوس، رسید.

هارن، اونو زویر: ← هارن، ویلم وان.

هارن[5]، ویلم وان (vilem vän hären)، ۱۷۱۰–۶۸، شاعر هلندی از خانواده‌ای اشرافی. اثر عمده‌اش حماسه‌ی فریسو (۱۷۴۱) است. برادرش اونو زویر وان هارن (ono zvir؛ ۱۷۱۳–۷۹)، سراینده‌ی اشعار میهنپرستانه بوده است.

هارناک[6]، آدولف فون (ädolf fon härnäk)، ۱۸۵۱–۱۹۳۰، عالم الاهی آلمانی و مورخ کلیسا، مت دوریات. متوالیاً در دانشگاههای لایپزیک، گیسن، ماربورگ، و برلین استاد تاریخ کلیسا بود. مدیر (۱۹۰۵–۲۱) کتابخانه‌ی شاهی برلین بود و رئیس بنیان پژوهش تاریخ کایزر ویلهلم شد. از آثار او است، تاریخ عقاید (۴ جلد، ۱۸۸۶–۹۰) که تأثیر فراوانی بر تحقیقات الاهی جدید کرده است، مسیحیت چیست؟ (۱۸۹۵)، گسترش مسیحیت در سه قرن اول (۲ جلد، ۱۹۰۴–۰۵)، و لوقای پزشک (۱۹۰۷).

هارنت[7]، ویلیام مایکل (wilyām māykəl hārnət)، ۱۸۴۸–۹۲، نقاش امریکائی، مت ایرلند. در کودکی به فیلادلفیا مهاجرت کرد. نخست حکاکی (گراوورسازی) آموخت، و سپس در آکادمی هنرهای زیبای پنسیلوانیا و آکادمی ملی طراحی به تحصیل نقاشی پرداخت. بیشتر از طبیعت بیجان نقاشی میکرد و در ⇐ پندار-پردازی مهارت داشت. از کارهای او است، پس از شکار (کاخ کالیفرنیائی لژیون دونور، سان فرانسیسکو)، و نشانهای سلح (موزه‌ی هنرهای زیبای سپرینگفیلد، ماساچوست).

هاروارد[8]، جان (jān hārvārd)، انگلجان **هارورد** (hārvərd)، ۱۶۰۷–۳۸، روحانی؛ مت لندن. در ۱۶۳۷ به امریکا رفت، و در چارلز-تاون، ماساچوست، اقامت گزید. کتابخانه‌ی اختصاصی و نیمی از املاک خود را که ح ۸۰۰ دلار ارزش داشت به کالج نوتأسیس "نیو تاون" (بعداً کیمبریج) بخشید. سپس این کالج به افتخار او کالج هاروارد نامیده شد (← هاروارد، دانشگاه).

هاروارد، دانشگاه[9] (hārvārd)، دانشگاهی در کشمة که قسمت عمده‌ی آن در کیمبریج، ماساچوست، جای دارد. کالج مردانه‌ی هاروارد که قدیمترین کالج امریکائی است، با عطیه‌ای از مجلس قانونگذاری مستعمره‌ی خلیج ماساچوست در ۱۶۳۶ تأسیس شد. در ۱۶۳۸، به یادگار جان هاروارد، که نخستین کسی بود که قسمتی از ماترک خود را به این مدرسه بخشیده بود، به نام هاروارد نامگذاری شد. در دهه‌ی ۱۶۴۰، علی‌رغم نابسامانی مالی، کالج هاروارد گسترش یافت، و در ۱۶۵۰ مجلس قانونگذاری شخصیت حقوقی و رسمیت آن را تصویب کرد. در ابتدا دستگاهی بود که به تعلیم و تربیت کشیشان پیرایشگر اختصاص داشت، ولی رفته‌رفته به صورت مؤسسه‌ای برای تعلیمات عمومی در آمد، و موضوعات تدریس و سیاستهای تازه‌تر و آزادانه‌تر در آن وارد شد. در قرن ۱۸م تأسیسات هاروارد توسعه یافت و تسهیلاتی در نامنویسی فراهم آمد و دلبستگی دینی به ← نظام آزادی کلیساهای محلی کاهش پیدا کرد. تعلیم الاهیات به صورت رسمی در ۱۷۲۱ با تأسیس کرسی الاهیات آغاز شد و از ۱۸۲۷، با افتتاح دیوینیتی هال (دانشکده‌ی الاهیات)، هاروارد کانون تعلیم الاهیات در نیو انگلند شد. کالج هاروارد در سالهای آغاز تأسیس بیشتر به خرج مستعمره اداره میشد، ولی بزودی تقدیم هدایا و عطایا از طرف مردمان خیراندیش به پیشرفت آن کمک کرد و آخرین کومک خرج دولتی در ۱۸۲۳ به آن پرداخت شد. در دوره‌ی ریاست ج. و. الیت بر هاروارد، این کالج به صورت یک دانشگاه بزرگ جدید در آمد، و مدارس پزشکی و حقوق آن سازمان تازه پیدا کرد. کار برجسته‌ی دیگر الیت آن بود که نظام انتخابی را در واحدهای درسی در هاروارد روی کار آورد. این دانشگاه، علاوه بر کالج هاروارد، مشتمل است بر دانشکده‌های الاهیات (۱۸۱۶)، حقوق (۱۸۱۷)، علوم و هنرها (۱۸۷۲)، تعلیم و تربیت (۱۹۲۰)، مهندسی (۱۹۳۵)، و مدرسه‌ی مدیریت عمومی (۱۹۳۵). هاروارد همچنین مدارسی برای مدیریت حرفه‌ای (۱۹۰۸)، پزشکی (۱۷۸۴)، بهداشت عمومی (۱۹۲۲)، و بهداشت دندان (۱۹۴۱) دارد. کالج زنانه‌ی رادکلیف (تأسیس ۱۸۷۹، رسمیت‌یافته در ۱۸۹۴) نیز وابسته به هاروارد است. کتابخانه‌ی دانشگاه، که از بهترین کتابخانه‌های کشمة است، بیش از ۸ میلیون کتاب دارد، و موزه‌ی هنر آن (موزه‌ی فاگ) یکی از عالیترین موزه‌های دانشگاهی در سراسر جهان است.

هاروارد، طبقه‌بندی، در نجوم، ← طبقات طیفی.

هاروت و ماروت، نام دو فرشته که در قرآن آمده (بقره ۹۶). مفسران بر آنند که چون در زمان ادریس پیغمبر مردم به جادوگری پرداخته بودند، و از آن راه به گمراهی می‌افتادند، خداوند این دو فرشته (یا دو مرد نیکوکار) را مأمور کرد که به مردم حقیقت سحر را بیاموزند تا از فریفته شدن به آن در امان بمانند. بعضی دیگر با استفاده از منابع یهودی تصور کرده‌اند که این دو فرشته از گناهان آدمیزاد در تعجب بودند و داوطلب آمدن به زمین شدند، و خود ناچار گناهان بزرگی از زنا و قتل کردند، و از خدا خواستند که در این جهان عذابشان کند، و در بابل به عذابهای گوناگون گرفتار شدند.

هارورد، جان: ← هاروارد، جان.

هارولد[10] I (hārold-)، نروژی **هارال[11]** (hä-ral)، ح ۸۵۰–ح ۹۳۳، نخستین‌شاه (۸۷۲–۹۳۳)، نروژ. پس از آنکه در چند نبرد دیگر شاهان کوچک محلی را شکست داد، یک پیروزی عمده (۸۷۲) در هافسفیورد وی را فرمانروای نروژ ساخت. در دوران سلطنت او مهاجرت به ایسلند، و همچنین تهاجمهای نورسها به کرانه‌های اروپا، به اوج خود رسید. هارولد روابط دوستانه‌ی خود را با اتلستن، شاه انگلستان، محفوظ نگاه داشت. تمدن نروژی قرن ۹م وایکینگها در دربار او شکوفان شد. پس از مرگ او زمینها-یش میان پسرانش تقسیم شد، ولی یکی از پسرانش هاکون I، قدرت را به دست آورد.

هارولد[10] III، نروژی **هارال**، ف ۱۰۶۶، شاه (۱۰۴۶–۶۶) نروژ، برادر ناتنی اولاف II (قدیس اولاف). پس از مرگ (۱۰۳۰) اولاف، هارولد به خدمت زوله امپراطور بیزانس رفت و در جنگهای علیه ترکهای سلجوقی شرکت کرد، اما در ۱۰۴۲ به اسکاندیناوی باز گشت تا به شورش علیه ماگنوس ملحق شود. در ۱۰۴۶ با ماگنوس در سلطنت شریک شد، و در ۱۰۴۷ مستقلاً شاه شد، و در محاربات آشفته‌ی زمان خودش درگیر شد. تاریخ انگلستان را سخت تحت تأثیر قرار داد. در ۱۰۶۶ تاستیگ، ارل تبعیدشده‌ی نورثامبریا، را در حمله‌ای به شمال انگلستان همراهی کرد، ولی حمله‌ی آنها در ستمفرد بریج با شکست مواجه شد، و هر دو در نبرد به دست هرلد، شاه انگلستان، کشته شدند. با این حال، راه برای پیروزی نورمانها در

(۱)Harmodius (۲)Aristogiton (۳)Antenor (۴)Harmonia (۵)Haren (۶)Harnack (۷)Harnett (۸)Harvard (۹)Harvard University (۱۰)Harold (۱۱)Harald

هیستینگز باز شده بود.

هارون، در قرآن، نام برادر مریم مادر عیسی (مریم ۲۹).

هارون[1] [عبری، ← کوهنشین یا روشن‌شده]، در کتاب مقدس، نخستین حبر (← احبار) بزرگ، برادر و وزیر و سخنگوی موسی در مصر. روحانیان و احبار یهود همه از خاندان او هستند. به گفته‌ی تورات، گوساله‌ی طلائی را برای پرستش بنی اسرائیل او ساخت، ولی قرآن موسی را پیغمبر و گوساله‌ساز را سامری میداند، و می‌گوید که بنی‌اسرائیل در غیاب موسی سخن او نشنیدند و گوساله‌پرست شدند (خروج ۱۴.۴–۱۶، ۲۰.۶، ۱.۷–۱۲، ۲۸–۳۲، اعداد ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۳۳؛ تثنیه ۶.۱۰. قرآن، بقره ۲۴۹، نساء ۱۶۱؛ اعراف ۱۱۹، یونس ۷۶، مریم ۵۴، طه ۳۱، ۷۳، ۹۲، ۹۴، مؤمنون ۴۷، فرقان ۳۷، شعراء ۱۲، ۴۷، قصص ۳۴، صافات ۱۱۴ و ۱۲۰). در هور در گذشت.

هارون، نام اروپائی Aaron برای مرد مشتق از اصل عبری نام هارون است، و در آلمانی و دانمارکی آرون (āron)، در انگلیسی ارن (arən)، و در فرانسوی آرون (ārɔn) خوانده میشود.

هارون، خلیفه‌ی عباسی، ← هارون‌الرشید.

هارون، زندان: ← زندان هارون.

هارون، طور، کوه، ← هور.

هارون‌آباد، نام سابق شهر شاه‌آباد غرب، ← شاه‌آباد، شهرستان.

هارون ابن آلتونتاش (āltuntāš)، پسر و جانشین امیر آلتونتاش. بعد از وفات (۴۲۳ هق) آلتونتاش لقب خوارزمشاه به امیر سعید ابن مسعود داده شد و هارون ابن آلتونتاش به نیابت او در خوارزم به حکومت نشست (۴۲۳ هق).

هارون ابن خمارویه: ← طولونیان.

هارون ابن سلیمان: ← بغراخان.

هارون ابن علی: ← یحیی ابن ابی منصور.

هارون ابن موسی ابن اشیر، ابوسعید: ← عهد قدیم، قسمت I: سوره.

هارون‌الرشید (hārunor.rašid)، ۱۴۹–۱۹۳ هق، ۵مین خلیفه‌ی (۱۷۰–۱۹۳ هق) عباسی، برادر موسی هادی و پسر مهدی، مادر هادی و هارون خیزران نام داشت و امّ ولد (کنیزی که از مردی آزاد صاحب فرزند شود) بود. تولد هارون را در محرم ۱۴۹ هق، و بعضی هم در ذیحجه‌ی ۱۴۵ هق گفته‌اند ولی، چون سن او را به هنگام رسیدن به خلافت ۲۲ یا ۲۱ گفته‌اند و عمر او را ۴۴ سال دانسته‌اند، قول نخستین درستتر مینماید. در ۱۶۳ هق، هنگامی که هارون بیش از ۱۴ سال نداشت، مهدی او را با لشکری مجهز به جنگ بیزانس فرستاد. یحیی برمکی و ربیع حاجب به عنوان مدبران و مباشران امر هارون در این جنگ تعیین شدند، و خالد برمکی نیز در این سفر جنگی همراه بود. در جمادی الآخر ۱۶۵ هق دگربار مهدی هارون را به همراهی ربیع حاجب به جنگ بیزانس فرستاد، در این جنگ سردار بیزانس، به نام نقیطا (naqitā)، کشته، و شهر ماجده فتح شد، و سپاه هارون تا خلیج دریای قسطنطنیه (بوسفور) پیش رفت، و ملکه‌ی بیزانس، ایرنه، با پرداخت فدیه تقاضای صلح کرد. هارون در محرم ۱۶۶ هق از این سفر جنگی باز گشت، و شاید به خاطر موفقیت او در این سفر بود که مهدی او را پس از هادی ولیعهد ساخت و از بزرگان و فرماندگان سپاه برای او بیعت گرفت. در ۱۶۹ هق مهدی تصمیم گرفت که هادی را از ولایت عهد خلع کند و هارون را پس از خود ولیعهد سازد. هادی در این هنگام در گرگان بود، و مهدی کس پیش او فرستاد تا خود آزادانه از ولایت عهد استعفا دهد، ولی هادی نپذیرفت و مهدی خود عازم گرگان شد، اما در راه مرد (← مهدی). پس از آنکه هادی به خلافت رسید تصمیم گرفت که هارون را به استعفا از ولایت عهد مجبور کند و به جای او پسر خود جعفر را که کودکی بیش نبود ولیعهد سازد. در این موقع یحیی برمکی پیشکار و مدبر امور هارون بود و با مهارت و تدبیر جلو تصمیم هادی را گرفت و در نهانی هارون را وا داشت که از استعفا خودداری کند. از کسانی که در دربار در طرف هارون بودند خیزران بود. خیزران که در زمان شوهرش مهدی در کارها دخالت میکرد و امید داشت که در زمان پسرش هادی نیز در امور خلافت دخالت کند، از طرف هادی از این کار منع شد و این امر بر او گران آمد و به چاره‌جوئی پرداخت، و چنانکه نوشته‌اند، در مرگ هادی بی‌تأثیر نبوده است. ظاهراً هادی در شب مرگ خود قصد داشته است که هارون و پیشکار او یحیی برمکی را به قتل برساند. به هر حال، پس از مرگ هادی، هارون بیدرنگ بر مسند خلافت نشست و اداره‌ی امور خلافت را به یحیی سپرد و او را وزیر خود کرد، و خیزران نیز دخالت خود را در امور از سر گرفت و تا هنگام مرگ (۱۷۳ هق) به دخالت خود ادامه داد. دوران خلافت هارون به شکوه و جلال معروف شده است، اما در حقیقت دوران ۲۴ساله‌ی خلافت او خالی از اضطراب و اختلال نبوده است و در شرق و غرب خلافت عباسی جنبشهای استقلال‌طلبی و تجزیه‌طلبی آغاز شد، و این جنبش‌ها مقدمه‌ای بود برای تجزیه‌ی واقعی امپراطوری بزرگ اسلامی. علویان که مدعیان خلافت بودند، به مخالفت خود همچنان ادامه دادند، و یحیی ابن عبدالله ابن حسن علوی (← فخ) در سال ۱۷۵ هق در دیلمان (دیلم) خروج کرد و خروج او هارون را در بیم و نگرانی فرو برد و او ولایت همه‌ی بلاد جبال و طبرستان را به فضل برمکی داد، و او را مأمور دفع قیام یحیی ابن عبدالله علوی کرد. فضل با تدابیر زیاد موفق شد که یحیی را به تسلیم وادار کند و برای او خط امانی از هارون بگیرد. هارون در سال ۱۷۸ هق فضل برمکی را مأمور خراسان کرد و او در آنجا خدماتی پسندیده انجام داد. در ۱۷۸ هق ولید ابن طریف، که از خوارج بود، در شمال عراق سر به شورش و طغیان بر افراشت و کار او بالا گرفت، ولی در ۱۷۹ هق یزید ابن مزید شیبانی او را به قتل رسانید. در ۱۷۶ هق در شام میان قبایل نزاری و یمنی کار خصومت و تعصب به فتنه و خونریزی کشید و هارون که از این امر نگران بود جعفر برمکی را مأمور فرو نشاندن این فتنه کرد، و او بخوبی از عهده‌ی این مأموریت بر آمد. در سال ۱۷۸ هق مصر و افریقای شمالی نیز دوچار فتنه و شورش شد. شورش مصر را هرثمة ابن اعین، سردار هارون، خوابانید و شورش افریقای شمالی به تدبیر یحیی برمکی فرو نشست. در ۱۸۳ هق طوایف خزر به ارمان و ارمنستان حمله بردند و دست به کشتار و غارت زدند. هارون دو تن از سرداران بزرگ خود، خزیمة ابن خازم و یزید ابن مزید، را مأمور ارمنستان کرد، و این دو سردار خزرها را از ارمنستان و ارمان بیرون راندند. در ۱۸۷ هق هارون بر برامکه خشمگین شد و دستور قتل جعفر برمکی و حبس یحیی برمکی و فضل برمکی را صادر، و همه‌ی املاک و اموال برمکیان را ضبط کرد.

چنانکه از مطالب گذشته معلوم شد برمکیان در تحکیم امر خلافت هارون و فرو نشاندن آشوبها و فتنه‌ها خدمات بزرگی انجام داده بودند. علت بر انداختن آنها را باید در توطئه‌های درباری و تسلیم شدن هارون به این دسائس دانست، و الا در حسن عهد و وفا و خدمت ایشان به هارون جای تردیدی نبود. چنانکه بعضی از مورخان نوشته‌اند، پس از پی انداخته شدن برامکه خلل و اضطرابی که در امور دیده میشد فزونی یافت و دیگر در دستگاه خلافت کسانی که بتوانند در تدبیر و کفایت و حل و فصل امور جای ایشان را بگیرند نبودند. خود هارون چندان اهل تدبیر و دوراندیشی نبود، و این امر از اینکه خلافت را در میان سه پسرش امین و مأمون و قاسم تقسیم کرد معلوم میشود. با آنکه خود او تجربه‌ی تلخی از زمان برادرش هادی داشت، از آن پند نیاموخت و نتیجه آن شد که سالها پس از مرگ او خلافت عباسی دوچار جنگهای داخلی و هرج و مرج شد. در زمان هارون جنگ بیزانس گاهگاهی از سر گرفته میشد. در ۱۸۱ هق قلعه‌ی سَفْساف را از بیزانس گرفتند و سپاه مسلمانان تا انقره (← آنکارا) پیش رفتند. در ۱۸۵ هق صلحی که میان ایرنه، ملکه‌ی بیزانس، و هارون بسته شده بود نقض شد و نیکفوروس I، امپراطور بیزانس، از اجرای مواد صلح سر باز زد. هارون با سپاهی عازم بیزانس شد و شهر هِرَقْلَه را فتح کرد و نیکفوروس طالب صلح شد. در سال ۱۸۹ هق اخباری از ظلم و ستم علی ابن عیسی ابن ماهان، والی خراسان، به هارون رسید و هارون شخصاً عازم خراسان شد و تا شهر ری رفت، و ۴ ماه در ری ماند. علی ابن عیسی با هدایا و اموال زیاد نزد هارون آمد و با دادن انواع هدایا به او و اطرافیانش وی را از خود راضی ساخت. در همین سفر مرزبان ابن جستان (← جستانیان) امیر دیلمان (دیلم) و وندداد هرمز امیر طبرستان و جد مازیار پیش او آمدند و اسلام آوردند، و او پسران شروین و وندداد هرمز را به عنوان گروگان نزد خود نگه داشت و سپس به بغداد باز گشت. در ۱۹۰ هق رافع ابن لیث در سمرقند سر به مخالفت بر داشت، در همین سال باز جنگ میان بیزانس و مسلمانان در گرفت و رومیان شهر عین زربه را فتح کردند، و هارون و

(1) Aaron

سرداران او به مقابله‌ی با ایشان شتافتند و شهرهای هرقله و صفصاف و غیر آن را فتح کردند و تا طوانه (tavāna) پیش رفتند، و نیکفوروس تاجار خواهان صلح شد و شرایط سنگین را تقبل کرد. در ۱۹۱ هق هارون علی ابن عیسی ابن ماهان را، که سبب ناخشنودی مردم خراسان از او و شورش رافع ابن لیث بود، از ولایت خراسان عزل کرد و هرثمة ابن اعین را به جای او به ولایت خراسان معین کرد. در ۱۹۲ هق هارون خود به عزم دفع رافع ابن لیث عازم خراسان شد و در ۱۹۳ هق در سنابـاد، یکی از دهات طوس، وفات یافت (سوم جمادی الاخر)، و در همان جا مدفون شد.

مؤلفان غربی در خصوص روابط هارون با شارلمانی و مبادله‌ی سفرا و هدایا و درخواست شارلمانی در باره‌ی حفظ و حراست بیت المقدس مطالبی گفته‌اند که در کتب مورخان اسلامی نیست و شاید اصلی نداشته باشد. علاوه بر شورش علویان و خارجیان و مدعیان دیگر در شرق و غرب، شورش خرم‌دینان در گرگان و آذربایجان نیز در زمان هارون آغاز شد. افسانه‌های هزار و یک شب نمایانگر عیش‌دوستی و لذت‌پرستی هارون و بزرگان زمان او و شکوه و رفاه و تنعم مردم بغداد در زمان او است.

هارونوبو[1]، **سوزوکی** (suzuki hārunobu)، ۱۷۲۵–۷۰، هنرمند ژاپنی در چاپ رنگی. وی نخستین‌کسی بود که رنگهای متعدد را به صورت وسیع و کارامد در چاپ به کار برد. در ۱۷۶۵ چاپ گاهنامه‌های چندرنگ را با حکاکی بر روی چوب اختراع کرد. به تولید آثاری که از لحاظ هماهنگی محض در رنگ، ظرافت خطوط، و لطف احساس مورد توجه قرار میگرفت، ادامه داد. از چهره‌پردازیهای بازیگران و بدکاران عامه‌پسند بتدریج پیش رفت تا به مرحله‌ی نمایش زندگی خانوادگی، چهره‌های پرلطف دختران جوان، و عشقهای روستائی رسید.

هارون ولایت، زیارتگاه معتبری مورخ ۹۱۸ هق، در اصفهان؛ دارای کاشیکاری ممتاز عهد اسماعیل I صفوی. در ادوار بعد چندبار تعمیر شده. آثار هنری عهد صفوی و پس از آن دارد. مورد توجه خاص مردم است.

هارونی (hāruni)، ده (جمـ ۲'۷۲۱ سشـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ ۲۲کیلومتری غ شهر کرد. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات تاتی است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

هارونیه (hāruniyye)، بنای آجری در طوس، خراسان؛ احتمالاً از اوایل قرن ۴م هق.

هارووویتس[2]، **ولادیمیر** (vlādimir hārovits)، ۱۹۰۴– ، پیانونواز روسی‌امریکائی؛ متکیف. در کنسرواتوار کیف تحصیل کرد. در ۱۹۲۸ در ارکستر فیلارمونیک نیو یورک به کار آغاز کرد، و بزودی یکی از معروفترین پیانونوازان در کشمة شد. در ۱۹۳۳ با دختر آ. توسکانینی ازدواج کرد، و در شهر نیو یورک ماندگار شد.

هاروی[3]، **جان** (jān hārvi)، ملقب به **هارون هاروی آو ایکورث**[4] (ikwērt) ۱۶۹۶–۱۷۴۳، رجل سیاسی و خاطره‌نویس انگلیسی. مرد سوداوی‌مزاجی بود، و زیر دست رابرت والپول به خدمات کوچک گوناگون اشتغال داشت. شهرت او به کتاب یادداشتهائی در باره‌ی سلطنت جورج II است که منبع معتبری برای اطلاع از سیاست و دسایس دربار جورج II به شمار میرود.

هاروی، جزایر، در فکب، ← کوک، جزایر.

هاروی[5]، **ویلیام** (wiliām hārvi)، ۱۵۷۸–۱۶۵۷، پزشک انگلیسی که اکثراً او را بنیانگذار طب نوین میشمارند. در کیمبریج تحصیل کرد، و از دانشگاه پادوا درجه‌ی دکتری پزشکی به دست آورد (۱۶۰۲). به لندن باز گشت، دانشیار کالج پزشکان، و بعداً پزشک دربار شد. هاروی نخستین کسی است که چگونگی گردش خون، و عمل قلب را بدون کومک میکروسکوپ کشف کرد. نظریه‌ی او در ۱۶۱۶ تنظیم شد و تحت عنوان در باره‌ی حرکت قلب و خون در جانوران (۱۶۲۸) انتشار یافت. در رویانشناسی نیز تحقیقاتی دارد.

هاری[6] (hāri)، بیماری عفونی حاد پستانداران، مخصوصاً گوشتخواران. سبب پیدایش آن ویروسی است که، از طریق آب دهان جانور بیمار، به جانور سالم یا انسان سرایت میکند؛ این انتقال ممکن است با گزیدن یا ریختن آب دهان جانور بیمار بر پوست جانور سالمی که بریدگی دارد صورت پذیرد. ویروس هاری تمایل شدیدی به بافت عصبی دارد و به نخاع شوکی و مخ میرود. در انسان دوره‌ی کمون هاری متغیر است از ۱۰ روز تا دو سال یا بیشتر. نشانه‌های ابتلای به هاری عبارت است از تب و هیجان شدید و تشنج عضلات گلو و حنجره. آب دهان زیاد میشود و عطش شدید دست میدهد، ولی بیمار نمیتواند آب را ببلعد. با تشنجها و تحلیل قوا و فلج سبب مرگ میشود. انسان معمولاً از طریق گزیده شدن به وسیله‌ی سگ مبتلا به هاری میشود، ولی گزش گربه و روباه و چند جانور دیگر نیز ممکن است او را مبتلا کند. راه تولید مصونیت از این بیماری در سگها در ۱۸۸۴ توسط پاستور با موفقیت نشان داده شد؛ از آن زمان به بعد مایه‌کوبی سگها برای جلوگیری از ابتلای آنها به هاری رواج یافته است. پاستور در ۱۸۸۵ ثابت کرد که اگر واکسن ضد هاری بسرعت به انسان یا جانور مبتلای به هاری تزریق شود، از پیشرفت این بیماری جلوگیری میکند.

هاری، ماتا: ← ماتا هاری.

هاریانا[7] (hāriānā)، ایالت (۴۴'۳۴۱؛ در ۱۹۷۱ جمـ ۹'۹۷۱'۱۶۵)، شمال قسمت مرکزی هند. در اول نوامبر ۱۹۶۶ در نتیجه‌ی تقسیم ایالت سابق پنجاب، بر اساس زبان، به دو ایالت هندی‌زبان هاریانا و پنجابی‌زبان پنجاب به وجود آمد. مرکزش ⇐ چندیگره است. ایالتی است محروم از منابع یا زیبائی طبیعی. گرچه مرز شرقی آن را رود جمنا تشکیل میدهد، دشت آبرفتی شنی آن را تنها یک رود بزرگ قطع میکند که آن هم فقط در فصل بارانی آب دارد. پنبه محصول عمده‌ی آن است.

هاس[8]، **آرتور** (ārtər hās)، ۱۸۸۴–۱۹۴۱، فیزیکدان امریکائی؛ متولد بوهم. استاد فیزیک در وین، لایپزیگ، لندن، و (از ۱۹۳۶) دانشگاه ایندیانا (کشتمة) بود. این نظریه را در نور پیشنهاد کرد که "بسته‌های" نور یا کوانتومها (فوتون)، در حرکت به سوی زمین، انرژی از دست میدهند. این نظریه توضیحی است برای حرکت بطرف قرمز طیف نور. کتاب مکانیک موجی و نظریه‌ی جدید کوانتوم (۱۹۲۸) از او است.

هاسدروبال[9] (hāsdrubāl) یا **آسدروبال**، نام دو سردار کارتاژی. **هاسدروبال**، فد ۲۲۱ قم، پس از مرگ پدر زنش، هامیلکار بارکا، جانشین او در فرماندهی اسپانیا شد. مملکت کارتاژ را وسعت داده قرطاجنه را بنا نهاد. برادر زنش **هانیبال** جانشین او شد. برادر دیگر زنش **هاسدروبال** فد ۲۰۷ قم، وقتی هانیبال به ایتالیا رفت، فرماندهی اسپانیا را به عهده گرفت. با خاندان سکیپیو جنگید. برای اجتناب از خطر، از آلپ به ایتالیا رفت، ولی کنار متاوروس از رومیان شکست خورده کشته شد، و رومیها سر او را در اردوگاه هانیبال انداختند. این شکست آغاز انحطاط دولت کارتاژ بود.

هاسل[10]، **اود**(od hāsel)، ۱۸۹۷– شیمیفیزیکدان نروژی که به خاطر تحقیقاتش در ترکیبات شیمیائی برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ د. ه. ر. بارتن) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۹ در شیمی شد. هاسل در ۱۹۳۴ به استادی شیمیفیزیک دانشگاه اوسلو منصوب شد، و تا هنگام بازنشستگی (۱۹۶۴) در همین مقام بود. مهمترین تحقیقات وی در باره‌ی ساختمان ترکیبات حلقوی مشتمل بر ۶ اتم کربن است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاسلت[11] (hāselt)، شهر (در ۱۹۷۰ جمـ ۳۹'۶۶۳)، مرکز ایالت لیمبورگ، لش بلژیک، بندری نزدیک ← کانال آلبر. در ۱۸۳۱ هلندیها در اینجا بلژیکیها را شکست دادند.

هاسه[12] **یوهان آدولف** (yohān ādolf hāse)، ۱۶۹۹–۱۷۸۳، آهنگساز آلمانی، شاگرد آ. سکارلاتی. آهنگهائی که تصنیف کرده اوراتوریو، سونات، و سمفونی بوده است، ولی بیشتر شهرتش به آهنگهای اپرائی است. در ۱۷۳۱–۶۰ آهنگساز دربار در درسدن بود؛ آهنگهایش در لندن، ونیز، و وین نیز اجرا شد.

هاشم، امامزاده، زیارتگاه معروفی واقع در بالای تپه‌ای در کنار سفیدرود، ۳۴کیلومتری رشت، کنار جاده‌ی تهران؛ منسوب به هاشم، فرزند محمد ابن حنفیه (← امامزاده). بنایش زیبا ولی فاقد جنبه‌ی تاریخی است.

هاشم‌آباد، ده، رضائیه؛ ← مرگور، دهستان.

هاشم‌آباد (hāšemābād)، ده (جمـ ۱'۲۷۱ سشـ

---

(۱)Harunobu (۲)Horowitz (۳)Hervey (۴)Ickworth (۵)Harvey (۶)hydrophobia; rabies (۷)Haryana (۸)Haas (۹)Hasdrubal (۱۰)Hassel (۱۱)Hasselt (۱۲)Hasse

۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم، ۹کیلومتری لغ گرگان. در دشت واقع شده و هوایش معتدل و مرطوب است. محصولاتش غلات و برنج است. از صنایع دستی ابریشمبافی دارد.

هاشم ابن عبد مناف (hāšeme 'bne abde manāf)، پدر عبدالمطلب جد پیغمبر ص که خاندان او را به این مناسبت بنی هاشم مینامند. بنا بر روایات، قبرش در غزه است.

هاشم ابن مغیره‌ی مخزومی: ← عمر خطاب.

هاشم الاتاسی: ← اتاسی، هاشم ۱۱-.

هاشم نوری [میرزا هاشم نوری، پسر محمد رحیم خان]، از پیشخدمتهای دربار ناصرالدین شاه قاجار. وی در تهران با تامسن (tāmsən)، کاردار سفارت انگلستان، روابط دوستانه داشت، و مشهور بود که تامسن و همچنین چارلز موری (cārlz mëri) وزیر مختار انگلیس، با زن میرزا هاشم که خواهر زن ناصرالدین شاه بود رابطه دارند. تامسن خواست میرزا هاشم را به عنوان وقایعنگار سفارت به شیراز بفرستد، ولی دولت ایران مانع شد، و بین طرفین مراسلات شدید و خشن مبادله شد، و مأموران دولت زن میرزا هاشم را دستگیر کردند. اما خود او به سفارت انگلستان متحصن شد، و سفیر انگلستان به حمایت و دفاع از او بر خاست، و بین او و دولت ایران درین باب چندین مراسله‌ی خشن رد و بدل شد. عاقبت، چون سفیر نیز متهم به داشتن روابط با زن میرزا هاشم شد، و مورد اهانت قرار گرفت، با خشم و قهر از تهران حرکت کرد (۲۶ ربیع الاول ۱۲۷۲ هق)، و این قضیه منتهی به قطع روابط دولتین و اقدام دولت انگلستان به تسخیر بوشهر و محمره شد. نیز ← جنگ ایران و انگلیس.

هاشمی کرمانی (hāšemie kermāni)، شهرت **سید محمد هاشم، معروف به شاه جهانگیر هاشمی** (šāh jahāngir-)، فت ۹۴۶ یا ۹۴۸ هق، شاعر و عارف ایرانی. نسبش از طرف پدر به قاسم انوار و از طرف مادر به شاه نعمت‌الله ولی میرسید. هاشمی از خراسان به سند رفت، و در آنجا اقامت کرد؛ در ۹۴۶ هق به قصد حج خارج شد، و در اثنای راه به دست راهزنان به قتل رسید. مثنوی تظهرالآثار او باقی است.

هاشمیه یا الهاشمیه (al.hāšemiyya)، پایتخت اداری خلفای عباسی پیش از تأسیس بغداد. نام شهری خاص نبود، بلکه هر جا خلیفه مستقر میشد به همین نام خوانده میشد، و به همین جهت چند هاشمیه در تاریخ ثبت شده است. سفاح نخستین خلیفه‌ی عباسی، پس از ترک کوفه، رو به روی قصر ابن هبیره، در نیمه راه میان کوفه و بغداد، شهری ساخت و آن را هاشمیه نامید. در ۱۳۴ هق سفاح مقر خود را از این هاشمیه به هاشمیه‌ی دیگری، نزدیک انبار، انتقال داد، ولی در ۱۳۶ هق پیش از پایان یافتن کار بنای این شهر از دنیا رفت. منصور، خلیفه‌ی دوم عباسی، پیش از آنکه بغداد را پایتخت قرار دهد، در محلی نزدیک کوفه مستقر شد. ظاهراً مقصود نخستین خلفای عباسی، ضمن این تغییر محل اقامت و بنای هاشمیه‌ها، یافتن محل مناسبی برای بنای پایتخت بود و، بالاخره، محل بغداد به این منظور انتخاب و پایتخت شد.

هاشمیه، پیروان محمد حنفیه، ← عباسیان، قسمت I، کیسانیه.

هاشور: ← پرداز.

هافسفیورد[1] (hāfsfiord)، شاخابه‌ای از دریای شمال، ج‌غ نروژ، نزدیک ستاوانگر. هارولد I در ۸۷۲ پیروزی قطعی خود را در اینجا به دست آورد، و در نتیجه شاه تمامی نروژ شد.

هافل[2] (hāfel)، رودی به طول ح ۳۵۰ کم، ل‌ش قسمت مرکزی آلمان. از مکلنبورگ تا شپانداو به طرف ج جاری است، و در اینجا به رود شپره پیوسته و با آن به رود الب میریزد.

هافنیوم[3] (hāfniom؛ از فنس)، عنصر فلزی (علامت شیمیائی Hf؛ نیز ← عنصر، جدول). اهمیت تجارتی ندارد، و در همه جا به مقدار کم یافت میشود. ژرژ اوربن[4] (jorj urban؛ ۱۸۷۲– ۱۹۳۸، فرانسوی) آن را کشف کرد، و گئورگ فون هوشی آن را جدا ساخت (۱۹۲۳). از لحاظ شیمیائی با زیرکونیوم شباهت دارد. این امید هست که بتوان از آن به عنوان یک عنصر نوترونگیر در ماشینهای تولید نیروی هسته‌ای استفاده کرد، زیرا برای جذب نوترون بسیار قابلیت دارد. هافنیوم مستقیماً با شورگنها ترکیب، و در حرارت با کربون، بور، گوگرد، و سیلیسیوم ترکیب میشود.

هاکسلی[5]، **آلدس لنرد** (āldəs lenərd hāks-li)، ۱۸۹۴–۱۹۶۳، نویسنده‌ی انگلیسی، نوه‌ی ت. ه. هاکسلی. فراوان سفر میکرد، و در دهه‌ی ۱۹۲۰ در ایتالیا مهزیست که در آنجا با د. ه. لارنس دوستی نزدیک پیدا کرد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۳۰ به کشمت رفت و در کالیفرنیا مقیم شد. چون از سن ۱۸ سالگی به کوری تهدید میشد، وقت و نیروی فراوانی برای بهبود بخشیدن به قوه‌ی بینائی صرف کرد. حرفه‌ی نویسندگی خود را با نوشتن مقالات انتقادی و اشعار نمادی آغاز کرد، ولی بزودی متوجه داستانویسی شد. زرد کرومی (۱۹۲۱)، پونچه‌ی کهنه (۱۹۲۳)، و آن برگهای خشک (۱۹۲۵) او تصاویر شکننده و آمیخته به شک یک اجتماع در حال انحطاط را نمایش میدهد. در جهان برتر جدید (۱۹۳۲) تمدنی کابوسی و رؤیائی از قرن ۴۲۵م مجسم شده است. پس از اینها کتابهای پس از چندین تابستان قو میمیرد (۱۹۳۹)، بوزینه و ذات (۱۹۴۸)، شیاطین لودون (۱۹۵۲)، و نابنه و الاهه (۱۹۵۵) را منتشر کرد. داستانهای او که آکنده از اندیشه‌ها و نکات طنزآمیز است، با بدبینی فراوان، تنفر و سرخوردگی او را نسبت به روزگار معاصر منعکس میسازد. ولی از نوشته‌های اخیر او علاقه‌مندی شدید وی به عرفان و فلسفه‌ی شرق مشهود است. داستانهای کوتاهی نیز نوشته، از جمله لبخند ژوکوند که موفقانه بر صحنه و سینما آمده است.

هاکسلی[5]، **سر اندرو فیلدینگ** (sər andru filding hāksli)، ۱۹۱۷– ، پزشک از انگلیسی متخصص در فیزیولوژی، مت لندن. در ۱۹۶۰ استاد فیزیولوژی یونیورسیتی کالج لندن، و در ۱۹۶۹ استاد پژوهشی انجمن سلطنتی همان کالج شد. به خاطر کشفیاتی که در باره‌ی سازوکارهای یونی در بن انگیختن و متوقف ساختن قطعات غشائی محیطی و مرکزی یاخته‌های عصبی انجام داد، برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ج. اکلز و ا. ل. هاجکین) از جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۶۳ در فیزیولوژی و پزشکی شد. در ۱۹۷۴ لقب یافت. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاکسلی[5]، **تامس هنری** (tāməs henri hāks-li)، ۱۸۲۵–۹۵، زیستشناس و مربی انگلیسی. از پژوهشهای زیستشناختی خود دست کشید و ناشر بانفوذ افکار علمی در میان مردم شد، و از نمایندگان برجسته‌ی اعتقاد به نظریات داروین در انگلستان بود. وی که از لاادریه بود، در هر چیز که بلاواسطه قابل تجزیه و تحلیل منطقی و اثبات علمی نبود شک داشت. حقیقت را کمال مطلوب میدانست، و از افزاز آن که روش علمی است، و از حاصل آن که نظریه‌ی تکامل است، بسیار سخن میگفت و چیز مینوشت. اصول اخلاقی بشری را در خارج چشمانداز فرایندهای مادی تکامل قرار میداد؛ معتقد بود که تمدن نتیجه‌ی اعتراض بشر به طبیعت است، و پیشرفت انسان از طریق کنترولی که بر تکامل میکند حاصل میشود. خدمات عمومی متعدد داشت و در ۱۰ کمیسیون سلطنتی (۱۸۶۲–۸۴) انجام وظیفه میکرد. از جمله‌ی آثار متعدد او است، تکامل و اخلاق (۱۸۹۳)، مجموعه‌ی مقالات (۹ جلد، ۱۸۹۴)، یادداشتهای علمی (۴ جلد، ۱۸۹۸–۱۹۰۱)، و یک اوتوبیوگرافی (۱۹۰۹).

هاکسلی[5]، **سر جولین سارل** (sər julian sārəl hāksli)، ۱۸۸۷–۱۹۷۵، زیستشناس و نویسنده‌ی انگلیسی، نوه‌ی ت. ه. هاکسلی؛ مت لندن. در تکزاس (۱۹۱۲–۱۶)، آکسفرد (۱۹۱۹–۲۵)، و کینگز کالج لندن (۱۹۲۵–۳۵) تدریس میکرده است. در این سالها و سالهای بعد، که دبیر کل انجمن جانورشناسی لندن بود (۱۹۳۵–۴۲)، ریاست اتحادیه‌ی ملی کارگران علمی را نیز داشت. در ۱۹۴۶–۴۸ مدیر کل سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) بود. موهبت علمی فراوان داشت، و از جمله‌ی آثار او است، زیستشناسی حیوانی (با همکاری ج. ب. س. هالدین، ۱۹۲۷)، پژوهش علمی و نیازهای اجتماعی (۱۹۳۴)، ما اروپائیان [با همکاری الفرد کورت هدن[6] (alfrəd kort hadən؛ ۱۸۵۵–۱۹۴۰)، ۱۹۳۶]، اندیشه‌های زنده‌ی داروین (۱۹۳۹)، انسان در جهان نو (۱۹۴۷)، و وراثت، شرق و غرب (۱۹۴۹)،

هاکسمور[7]، **نیکولس** (nikoləs hâksmur)، ۱۶۶۱–۱۷۳۶، معمار انگلیسی که در ساختن اغلب بناهای بزرگ به سبک باروک انگلیسی دخالت داشته است. از ۲۱ سالگی در طرحریزی و ساختمان بیمارستان چلسی، کلیساهای شهر لندن، کاخهای سلطنتی، و کلیسای جامع سنت پول دستیار سر ک. رن بود. در ساختمان بیمارستان گرینیچ قائم‌مقام مهندس ناظر بود (۱۷۰۵–۲۹). در بنای کاخهای بزرگ با سر

(۱) Hafrsfjord; Hafsfjord (۲) Havel (۳) hafnium (۴) Urbain (۵) Huxley (۶) Haddon (۷) Hawksmoor

جان ونبرو[1] (sər jān vanbru*، ۱۶۶۴–۱۷۲۶، معمار و درامنویس انگلیسی) همکاری داشت. با فرمانی که در ۱۷۱۱ صادر شد، هاکسمور به عنوان یکی از معمارانی انتخاب شد که مقرر بود نقشه‌ی ساختمانی ۵۰ کلیسا را برای شهر لندن طرحریزی کنند. در ۱۷۱۴–۳۰ نقشه‌ی بسیار اصیل ۶ کلیسا را کشید، که کلیسا‌های سنت جورج، بلومزبری، و کرایستچرچ از جمله‌ی آنها بود. هاکسمور که از عناصر معماری چندین دوره تأثیر پذیرفته بود، خود مبتکر طراحی خاصی شد که در تاریخ بین‌المللی هنر باروک مقام شایسته‌ای برای او فراهم آورد.

هاکوپیان، هاکوپ ملیک (hākop melik hākopiān)، ۱۸۳۵–۸۸، نویسنده‌ی ارمنی ایرانی و از بزرگترین نویسندگان کلاسیک ارمنی؛ مت سلماس. به تفلیس رفت، و تحصیلات متوسطه‌ی خود را ناتمام گذاشته به سلماس باز گشت. دگربار به تفلیس رفت و به نویسندگی پرداخت، و از آن پس تمام وقت خود را صرف ادبیات جدید ارمنی کرد. آثارش ح ۴۰ کتاب است، که به چند زبان ترجمه شده است.

هاکودا‌ته[2] (hākodāte). شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۴۱٬۶۶۳)، انتهای جغ جزیره‌ی هوکایدو، ژاپن؛ کنار تنگه‌ی تسوگارو. مرکز کشتیسازی است. در ۱۸۵۴ به روی کشتیهای کشته و در ۱۸۵۷ به طور عموم به روی کشتیهای خارجی باز شد، و اکنون بندر عمده‌ی جزیره است. مرکز بازرگانی و صنعتی است، و صنعت فلزگری و ماهیگیری دارد.

هاکون[3] I (hākon_) یا **هاکون خوب**، نروژی **هوکون** (hokon)، ح ۹۱۵–۹۶۱، شاه (ح ۹۳۵–۹۶۱) نروژ، پسر هارولد I. در دربار اثلستن انگلستان به کیش مسیحیت تربیت یافت. برادرش اریک، به عنوان شاه اصلی جانشین هارولد شد، ولی دیگر پسران هارولد از اطاعت اریک خودداری ورزیدند، و در به دست آوردن قدرت به هاکون کومک کردند. هاکون ارتش و ناوگان ملی نروژ را تقویت کرد. تلاش وی برای ترویج مسیحیت در نروژ ناموفق ماند. از زخم مهلکی که بر داشت در گذشت، و پسران اریک جانشینش شدند.

هاکون[3] IV، نروزی **هوکون**، ۱۲۰۴–۶۳، شاه (۱۲۱۷–۶۳) نروژ؛ پسر نامشروع هاکون III (سلطنتش ۱۲۰۲–۰۴) و نوه‌ی سوره. پس‌از مرگ (۱۲۱۷) شاه اینگه[4] (inge)، جانشین هاکون III، به سلطنت رسید. هاکون IV بر مدعیان سلطنت فایق آمد، و در ۱۲۲۳ یک شورای عالی در برگن سلطنت او را تأیید کرد. پاپ اینوکنتیوس IV سلطنت او را به رسمیت شناخت، و در برگن تاجگذاری شد (۱۲۴۷). در دوره‌ی سلطنت هاکون نروژ قرون وسطی به اوج ترقی رسید؛ ایسلند و گروئنلند به تصرف نروژ در آمد؛ و اصلاحات قانونی مهمی انجام گرفت. دربار هاکون بسیار باشکوه بود، و ادبیات نورس کهن در زمان او شکوفان شد. سنوری ستورلوسون مدتی در دربار او به سر برد. هاکون هنگام لشکرکشی به اسکاتلند در جزایر اورکنی در گذشت. پسرش ماگنوس VI جانشینش شد.

هاکون خوب: ← هاکون I.

هاکونه[6] (hākone)، دهکده و ییلاق کوهستانی، جغ هونشو، ژاپن، ۳۲ کیلومتری جغ فوجی‌یاما و ح ۶۵ کیلومتری جغ یوکوهاما، کنار دریاچه‌ی هاکونه. چشمه‌های آب گرم فراوان دارد. منظره‌ی فوجی‌یاما از آنجا بسیار زیباست. مزار هاکونه (بنای ۷۵۷) از مزارهای معروف ژاپن مرکزی است.

هاکوود، سر جان: ← کوندوتیره.

هاکی[7] (hāki)، از بازیهائی که روی زمین به وسیله‌ی دو تیم ۱۱ نفری یا روی یخ (دو تیم ۶ نفری) انجام میشود. هاکی روی زمین قرنها در انگلستان رایج بوده، و از ۱۹۰۱ به بعد نیز در امریکا رواج یافته است. هر بازیکن با عصائی چوبی که سر آن خمیده است باید توپی را در دروازه‌ی حریف وارد کند. مدت بازی ۶۰ دقیقه (در دو زمان ۳۰دقیقه‌ای) است. میدان بازی زمینی است به ابعاد ۹۰–۱۰۰ یارد در ۵۰–۶۰ یارد. هاکی روی یخ مخصوص مردها و اصل آن از کانادا است، و به احتمال قوی دانشجویان دانشگاه مگیل، کانادا، آن را به صورت امروز در آورده‌اند (۱۸۷۰). طول و عرض میدان بازی به ترتیب ۲۰۰ و ۸۵ یا (۶۱ و ۲۶ متر) است.

هاکینز، سر انتونی هوپ، ← هوپ، انتونی.

هاکینز[8]، **سر جان** (sər jān hākinz*)، ۱۵۳۴–۹۵، دریانورد انگلیسی، پدر سر ر. هاکینز. در دریانوردی پرسود تجارت برده، سیاهان افریقائی را در بندرهای اسپانیا میفروخت. زمانی که خزانه‌دار و متصدی کارهای مالی نیروی دریائی بود کشتیسازی را بهبود بخشید. به اتفاق پسرش علیه جهازات شکست‌ناپذیر جنگیدند (۱۵۸۸).

هاکینز[8]، **سر ریچارد** (sər ricārd hākinz*)، ۱۵۶۲؟–۱۶۲۲، دریانورد انگلیسی که با پدرش، سر ج. هاکینز، بر ضد جهازات شکست‌ناپذیر جنگیدند. هنگامی که به امریکای جنوبی دست برد میزد به دست اسپانیائیها اسیر و زندانی شد (۱۵۹۷–۱۶۰۲). بعدها در پارلمنت خدمت کرد.

هاگ، شهر، هلند، ← لاهه.

هاگ (hāg)، فس **سپور**[9] (spor)، در زیستشناسی، اصطلاحی برای معرفی مرحله‌ای از زندگی سازواره‌های تکیاخته‌ی گونه‌گون (مخصوصاً باکتریها) که در آن سازواره به حالت آرامش یا به حالت مقاوم در برابر عوامل خارجی قرار دارد؛ نیز برای نامیدن یاخته‌ی بی‌جنس مولد مثل تولیدشده در بسیاری از گیاهان (مثلاً قارچها، سرخسها، خزه‌ها، و جلبکها) و جانوران تکیاخته (آغازیان) و در همه‌ی گیاهانی که در آنها عمل تناوب نسل صورت می‌گیرد، که در این صورت آن را هاگسازی[10] (hāg.sāzi) گویند. هر هاگ معمولاً به صورت توده‌ای از پروتوپلاسم است که هسته‌ای دارد و یک دیواره‌ی یاخته‌ای آن را احاطه کرده است، در هاگهای مقاوم و در مرحله‌ی آرامش هاگهای تولید مثلی، این دیواره سخت و در مقابل آب نفوذناپذیر میشود، و به همین جهت هاگ می‌تواند در اوضاع و احوال نامساعد، همچون گرما و رطوبت مفرط، مقاومت ورزد و به زندگی خود ادامه دهد. بسیاری از گیاهان و جانوران تکیاخته، هم از راه ساخته شدن هاگ و هم از راه تقسیم مستقیم (میتوز)، تولید مثل میکنند، و نیز میتوانند هاگهای ناهمگون بسازند که از پیوستن آنها به یکدیگر فرد تازه‌ای به وجود آید. مثلاً، تولید مثل مخمرها هم از طریق تشکیل دو گونه هاگ صورت میگیرد و هم از طریق غنچه‌زائی (← گنتگیری). در قارچها، بعضی از هاگها دیواره‌ی نازک دارند و رویش آنها سریع است، و بعضی دیگر دیواره‌های ستبر دارند و از گونه‌های مقاوم در برابر عوامل خارجی هستند. در گیاهان پرياخته، نسل سپوروفیت [از طریق میتوز (← میتوز)] هاگهائی تولید میکند که تعداد کروموزومهای آنها به اندازه‌ی نصف گونه‌ی عادی است؛ این هاگها پس از رشد مستقیماً به صورت نسل گامتوفیت در میآیند که (از طریق میتوز) یاخته‌های مولد مثل نر و ماده میسازند و از آمیزش آنها با یکدیگر یک سپوروفیت فراهم میآید (برای اصطلاحات این مقاله ← گنتگیری).

هاگ[11]، **جیمز** (jeymz hāg)، ۱۷۷۰–۱۸۳۵، شاعر انگلیسی، ملقب به چوپان اِتّریک؛ مت اتریک[12]، اسکاتلند. موهبت شعری او توسط سر والتر سکات کشف شد که از اشعار او در خیاگران مرزی خود آورده است. از مجموعه‌های شعر او شاعر کوهستان (۱۸۰۷) و شب‌زنده‌داری ملکه (۱۸۱۳) است.

هاگانا: ← فلسطین، قسمت VIII.

هاگسازی: ← هاگ.

هاگن[13](hāgen)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۰۰٬۹۰۹)، نورد راین‌وستفالی، غ آلمان غربی؛ از مراکز صنعتی ناحیه‌ی رور. در ۱۷۴۶ عنوان شهریت یافت؛ پس از ۱۸۷۰ اهمیت صنعتی پیدا کرد؛ در جنگ II سخت آسیب دید. کارخانه‌های آن آهن و فولاد، مواد شیمیائی، ماشین‌آلات، کاغذ، و موتور اتومبیل تولید میکند.

هاگیا سوفیا: ← ایا صوفیه.

هاگینز[14]، **چارلز برنتن** (cārlz brentən hāginz)، ۱۹۰۱– ، پزشک امریکائی؛ مت نووا سکوتیا. در ۱۹۲۴ از مدرسه‌ی پزشکی

(۱)Vanbrugh (۲)Hakodate (۳)Haakon (۴)Inge (۵)Haakon (۶)Hakone (۷)hockey (۸)Hawkins; Hawkyns (۹)spore (10) sporulation (۱۱)Hogg (۱۲)Ettrick (۱۳)Hagen (۱۴)Huggins

هـاروارد فارغ‌التحصیـل شد. در ۱۹۲۷ به بخش جراحـی دانشگاه شیکاگو پیوست. شهـرتش بـه جهت تحقیقات در بیماری سرطان است. به خاطر کشفـی که در نقش هـورمونها در درمان سرطان غده‌ی وزی کرد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ف. پ. راوس) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۶ در فیزیو- لـوژی و پـزشکـی شد. نیـز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاگینز[1]، سر **ویلیام** (sər wilyām hāginz*)، ۱۸۲۴–۱۹۱۰، منجـم انگلیسی، پیشقدم در تجـ- زیه‌ی طیفی ستـارگان و عکسبرداری طیفـی از آسمان؛ مت لندن. در ۱۹۰۰–۰۶ رئیس انجمـن سلطنتی بـریتانیائی بـود. یک اطلس نمایـانگر طیفهای اختری (۱۸۹۹) فراهم کرد.

هاگینه (hāgine)، محـل قـرار گرفتن هـاگهای (← هاگ) گیاهان بی‌گل.

هال[2] (hāl)، شهر (در ۱۹۷۰ جـ ۶۳٬۵۸۰)، چغ کبک، کانـادا، در ملتـقـای رودهـای گتینـو[3] (gatinō) و اوتاوا. مرکز صنایـع چـوببری و کاغذسازی است. کارخانه‌های ذوب آهـن و فولاد و مرکز نیروی برقابی نیز دارد.

هال[4]، نام رسمی آن **کینگستن-اپان-هال**[5] (kings- tən apān-hāl)، شهـر (در ۱۹۷۱ جـ ۲۸۵٬۴۷۲)، رایدینگ شرقی (یـورکشر)، انگلستان، بر خلیج هامبر. یکی از بنادر عمده‌ی یورکشر و لینکـن‌شر، و دارای مصنـوعـات بسیـار است. خطوط کشتیرانی آن را به بنّ اروپـا متصل می- سازند. از پایگاههای ماهیگیری اقیانوسی است. چند موزه دارد. در ۱۹۴۱ سخت بمباران شد. در ۱۹۷۴ ضمیمه‌ی ولایت جدید هامبرساید شد.

هال، اثر: ← هال، ادوین هربرت.

هال[6]، **ادوین هربرت** (edwin hërbərt hāl)، ۱۸۵۰–۱۹۳۸، فیـزیکـدان امـریکائـی، کاشف (۱۸۸۰) پدیده‌ای به نـام "اثـر هـال" عبارت از اینکه هرگاه یک صفحه‌ی فلزی بسیار نازک در میدانـی مغناطیسی، عمـود بر سطح صفحه، قرار داده شود انحرافـی در خطوط جـریان بـرق در صفحه حاصل میشود. ایـن اثر، بـا ضخامت پیدا کردن صفحه، زایل میشود. هال در هدایت (حرا- رتی و برقی) فولاد نیز تحقیقاتی کرده است.

هال، ایسف، منجم امریکائی؛ ← مریخ.

هال[6]، **چارلز فرانسیس** (cārlz frānsis hāl)، ۱۸۲۱–۷۱ پـوینده‌ی امریکائی؛ مت نیـو همپشر. برای یافتن هیئت پـویشی سر جان فرانکلین دو سفـر کـرد (۱۸۶۰–۶۲ و ۱۸۶۴–۶۹). بـه معلو- مات جغرافیائـی مربوط بـه قطب شمال چیزهای فراوان افزود. رئیس هیئت اعزامی دولت امریکا بـه قطب شمـال (۱۸۷۱) بـود. کتاب تحقیقات در شمالگان و زندگی در میان اسکیموها (۱۸۶۴) داستان سفر دوم وی به شمالگان است.

هال[7]، **کوردل** (kordəl hāl)، ۱۸۷۱–۱۹۵۵، سیاستمدار امریکائی و وزیـر امـور خارجـه‌ی (۱۹۳۳–۴۴) کشمـت. در دستگاه فـرانـوـنکداری تنسی خـدمت میکـرد؛ پس از خـدمت در ← جنگ اسپانیا و امریکا، در ۱۹۰۳ بـه منصب قضا- وت رسید. در سالهـای ۱۹۰۷–۲۱ و ۱۹۲۳–۳۱ در مجلس نمایندگان کشمت مشغول خـدمت بود و قوانین مهم مالیاتی را تدوین میکرد. در ۱۹۳۰ به نمایندگی سنا انتخاب شد و در ۱۹۳۳ وزارت امور خارجه را بر عهده گرفت. پیوسته در صـدد استقرار روابط اقتصادی سالم بین‌المللی بود، و سیاست وی مبتنی بـر اعمال حسن نیت سازنـده نسبت به ملتهای غیر مهاجم بود. از آغاز جنگ II وسایل کومک بـه متفقیـن را تسهیل میکـرد و خواستار تجدیـد نظر در قانـون بیطرفـی کشمت بود. در برقراری وحدت در میان متفقین کوشش داشت و از تأسیس سازمـان جهانـی برای حفظ صلح پشتیبانی میکرد. به علت بیماری از وزارت امور خارجه کناره گرفت. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۵ صلح شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هال[8]، **گرنویل ستنلی** (granvil stanli hāl)، ۱۸۴۶–۱۹۲۴، روانشناس و مربی امـریکائی. در آلمان به مطالعه‌ی روانشناسی تجربی پرداخت، و سپس یـک آزمایشگاه روانشناسی در دانشگاه جانـز هاپکینز تـأسیس کرد (۱۸۸۲)، روزنامه‌ی امریکائی روانشناسی را تـأسیس کرد (۱۸۸۷)، یکی از مـؤسسان و نخستین رئیس (۱۸۹۱) انجمـن روانشناسی امریکائی بود. از آثارش محتویات ذهن کـودکان هنگـام ورود بـه دبستان (۱۸۸۳) است، که موجـد نهضت مطالعه در بـاره‌ی اطفـال در کشمت شد.

هالئاکالا[9] (hāleākālā)، کـوهـی بـه ارتـفـاع ۳٬۰۵۸ متر، ش جزیره‌ی ماوئی، هاوائی. دارای بزرگترین دهانه‌ی آتشفشانی خاموش جهان است (محیط دهانه ۴۹ کم و عمقش ۸۲۹ متر است).

هالاند[10] (hāländ) ولایـت (۴٬۹۲۰ کمـ، در ۱۹۷۰ جـ ۱۹۴٬۲۶۶)، چغ سوئـد، بـر تنگه‌ی کاتگات، مرکزش هالمشتاد. ایـن ناحیه در ۱۶۵۸ توسط کارل X سوئد از دانمارک گرفته شد.

هالبرشتات[11] (hālberštāt)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۴۶٬۷۷۴)، جمهـوری دمـوکراتیک آلمـان، در کشور سابـق ساکس-آنهـالت، آلمـان مـرکزی. مرکز راه آهن، و دارای کارخـانه‌های پاچه‌بافی و کاغذسازی، و صنایـع دیگر است. از ۸۱۶ مقر اسقف بـود، هانری شیر آن را آتش زد (۱۱۷۹)، و پس از سقـوط هـانـری (۱۱۸۰)، اسقفنشیـن هالبرشتات، تـوسط امپراطور فـردریـک I، به عنـوان تیـول بـه اسقفها واگـذار شد. در ۱۶۴۸ ضمیمه‌ی براندنبورگ و پس از آن جزء ایـالت پروسی ساکس شد. کلیسای قـرن ۱۲م و کلیسای جامع قرن ۱۳م–۱۷م آن از بناهای عالی قدیمی این شهر است.

هالبه[12]، **ماکس** (māks hālbe)، ۱۸۶۵–۱۹۴۵، نویسنده‌ی ناتـورالیست آلمانـی، که آثـارش از ایبسن و هاوپتمان متأثر است. نمایشنامه‌هایش شامـل بوگند (۱۸۹۳) و مادر زمین (۱۸۹۷) مـی- باشد. چنـد داستـان نیـز، از جمله بو (۱۹۱۶) نوشته است.

هالدین[13]، **جان بردن ساندرسن** (jān bërdən sāndərsən hāldeyn)، ۱۸۹۲–۱۹۶۴، عالـم انگلیسی ژنتیک، پسر ج. س. هـالدین. شهرتش بـه کارهـائـی است که بـرای استـفـاده‌ی از ریاضیات در زیستشناسی و عـرضه کردن تصویری علم برای مـردم عـادی انجام داده است. از تألـیفات او زیستشناسی جانوری (۱۹۲۷) است، که بـا ج. س. هاکسلی مشترکاً تألیف کرده‌اند.

هالدین[13]، **جان سکات** (jān skāt hāldeyn)، ۱۸۶۰–۱۹۳۶، دانشمند انگلیسی. در بـاره‌ی اثر گازها و وسایل نجات و بیماریهای ریوی مربوط به کانهای زغـال سنگ پژوهش کرد، و در تأمین ایمنی معادن سهم عمده داشت. اسبابی ساخت که مرحله بـه مرحله فشار را کـم میکرد و بـرای تأمین سلامت کسانی که از اعماق دریا بالا می- آمدند بسیار سودمنـد بـود، و در ۱۹۰۵ ایـن مطلب را کشف کرد که تنظیم عمل تنفس به فی- مـان مـرکز تنفسی دمـاغ است که عمل آن در تحت تأثیر مقدار انیدرید کربونیک موجود در خون است. مجلـه‌ی بهداشت را تـأسیس کرد، از آثار دیگر او سازواره و محیط (۱۹۱۷)، فیزیولوژی جـدیـد (۱۹۱۹)، تنفس (۱۹۲۲)، علـم و فلسفـه (۱۹۲۹)، و فلسفه‌ی یک زیستشناس (۱۹۳۶) است.

هالر[14]، **آلبرشت فون** (ālbreşt fon hāler)، ۱۷۰۸–۷۷، دانشمند و نـویسنـده‌ی سویسی؛ مت برن. تحقیقاتش خصوصاً در فیزیـولوژی تجربی معروف است. علاوه بـر آن گیاهشناس نیز بود، و به شاعری و نویسندگی در کتابشناسی و داستان و تاریخ پزشکی شهرت داشت. از جمله‌ی آثارش مبادی فیزیولوژی بدن آدمی (۸ جـلـد، بـه لاتینـی، ۱۷۵۷–۶۶) است.

هالر[15]، **ونتسل** (ventsel hālər)، چک **واتسلاف هـولار** (vātslaf holār)، ۱۶۰۷–۷۷، سیاه- قلم‌ساز و قلمزن بوهمی. پس از مدتـی کار کردن در ستراسبورگ و کولونی، همراه ت. ه. ارندل، به انگلستان رفت (۱۶۳۷) و در آنجا در خدمت چارلز I کار میکرد. علـی رغم حامیان متشخص و مهارت فـوق‌العاده‌ای که داشت، غـالباً محتاج بـود، و در فقر در گذشت. بسیـاری از کارهـای خود را هنگام اقامت در آنـورس (۱۶۴۵–۵۲) ساخته بـود. هالـر بیش از ۲٬۵۰۰ قطعـه کار از موضوعات بسیار متنوع مشتمل بر صورتپردازی، منظره، موضوعات دینی، زنـدگی معمولی، کشتی، و طرحهای معماری تصویر کرده بـود. مجموعـه- هائی همچون تئاترم مولیرم وی سندهای ارزنده- ای از لباسهای آن زمان به شمار میرود.

هالس[16]، **دیرک** (dirk hāls)، ح ۱۵۹۱–۱۶۵۶، نقاش هلندی، بـرادر فـرانس هالس (ح ۱۵۸۰–۱۶۶۶) که از ذوق و سلیقه‌ی او تقلید میکـرد ولی اصالت و نبوغ او را نـداشت. در ساختـن مناظـر بزمـی و مجالس طـرب متخصص بـود و مجلس مهمانی شاه (گـالـری ملی، لندن) او جالب توجه است.

هالس[16]، **فرانس** (frāns hāls)، ح ۱۵۸۰–۱۶۶۶، نقاش بزرگ هلندی که در زمـان خود در صورت- سازی و ساختن تابلوهای گروهـی پس از رامـ- برآن مقـام دوم داشت؛ مت آنورس. بیشتر زندگی خـود را در هارلـم گذراند، و در اینجا از کارل وان ماندر تعلیم گرفت و بـزودی شهرت فراوان یافت. با این همه، به علت اسراف و تبذیری که

(۱) Huggins (۲) Hull (۳) Gatineau (۴) Hull (۵) Kingston-upon-Hull (۶) Hall (۷) Hull (۸) Hall
(۹) Haleakala (۱۰) Halland (۱۱) Halberstadt (۱۲) Halbe (۱۳) Haldane (۱۴) Haller (۱۵) Hollar (۱۶) Hals

داشت، بیشتر عمر را در فقر گذراند. مستی و معاشران عیاش را بسیار دوست میداشت. نخستین ازدواجش به ناکامی انجامید، ولی از همسر دوم خود 10 فرزند پیدا کرد. زمان او مقارن با آزاد شدن هلند و دوره‌ی آبادانی و توسعه‌ی این کشور بود. بزرگان کشوری را رسم آن بود که برای اجتماعات گوناگون خود سفارش صورت‌سازیهای گروهی بدهند، و هالس تابلوهای بزرگی از آنان با لباسها و نشانهای رسمی می‌ساخت. بعضی از این "نقاشیهای گروهی" از عالیترین کارهای او به شمار میرود. هر کس در این تابلوها به وضع خاصی نموده شده، و مجموعه‌ی افراد گروه به صورتی بسیار طبیعی و جاندار و دور از تکلّف به نظر میرسد. تابلوهائی از صورتسازیهای یک‌نفری و نیز نقاشی‌هائی از چیزهای معمولی از او برجای مانده است. با گذشت عمر رفته رفته از به کار بردن رنگهای قهوه‌ای تند زمان جوانی دست برداشت و به جای آن به آمیختن رنگهای سیاه و خاکستری با رنگهای درخشان و براق پرداخت. در دهه‌ی 1630 به اوج شهرت خود رسید. در 1644 به ریاست رسته‌ی نقاشان انتخاب شد. در 1652 اموال او را در مقابل قرضی که داشت توقیف کردند، و پس از آن زندگی سختی پیدا کرد. در 1664 دو شاهکار خود ــ رؤسای نوانخانه و بانوان رؤسای نوانخانه (هر دو در هارلم) ــ را به وجود آورد. در این صورتسازیهای گروهی تیره‌رنگ او همان درخشندگی و نورانیتی مشهود است که در دیگر تابلوهای شاد او به نظر میرسد. در گرفتن تأثیرات زودگذر و با نقاشی به آنها زندگی بخشیدن، کسی بر هالس پیشی نگرفته است. بیشتر آثار او در مجموعه‌های هارلم موجود است، ولی نمونه‌های برجسته‌ای از آنها در مجموعه‌های دیگر جهان نیز دیده میشود. از شاهکارهای او است: تیراندازان سنت جورج (سه نقاشی)، تیراندازان سنت آدریان (دو نقاشی)، رؤسای بیمارستان سنت الیزابت (هارلم)، عروس و داماد و باده‌نوش شاد (موزه‌ی رایکس، آمستردام)، سوار خندان (مجموعه‌ی والاس، لندن)، دودی (موزه‌ی متروپلیتن)، ح یک سوم از 300 نقاشی او در مجموعه‌های امریکا موجود است.

هالس[1]، **فرانس** (frāns hāls)، ح 1618–69، نقاش هلندی، پسر فرانس هالس (ح 1580–1666). در نقاشی تابلوهای زندگی آرام و مناظر روستائی مهارت داشت.

هالست[2]، **گاستو** (gāstəv hālst)، 1874–1934، آهنگساز انگلیسی از اصل سوئدی. در کالج سلطنتی موسیقی تحصیل کرد. از 1903 تا 1934 در مؤسسات آموزشی مختلف به تعلیم موسیقی پرداخت. آثار اولیه‌اش از گریگ، ر. شتراوس، و ر. وان ویلیامز متأثر است، ولی بیشتر آثارش به حد اعلی ابتکاری است. آهنگهای معروفش عبارتند از سیارات (1914–16)، که سویتی است برای ارکستر؛ سرود مسیح (1917)، برای همسرایان و ارکستر؛ و اپرای نادان کامل (1920–22).

هالکواونه[3] (hālkuone) [ین. = ماهی خورک]، در اساطیر یونان، دختر آیولوس. به هنگام مرگ شوهرش در دریا جست؛ خدایان از شفقت هر دو را به ماهی خورک مبدل کردند، و زئوس ۱۴ شبانروز در هنگام انقلاب شتوی باد را از وزیدن ممنوع کرد.

هالماهرا[4] (hālmāherā)، یا **جایلولو**[5] (jāy-lolo)، جزیره (ح 18'100 کمم؛ جع ح 87'500)، ش اندونزی، واقع میان گینه‌ی جدید از ش و دریای سلب از غ؛ بزرگترین جزایر ادویه. کوهستانی و آتشفشانی است. از محصولاتش جوز بویا، کائوچو، ساگو، و برنج است. در جج II از پایگاههای هوائی عمده‌ی ژاپن بود. از 1525 پرتغالیها و اسپانیائیها به آن راه یافتند، و در 1660 تحت تسلط هلند قرار گرفت.

هالمستاد: ← هالمشتاد، شهر، سوئد.

هالمشتاد[6] (hālmštād)، سوئدی **هالمستاد**، شهر صنعتی و دریابندر (در 1970 جع 44'448)، مرکز ولایت هالاند، جغ سوئد، کنار کاتگات. صنایع فلزی و نساجی دارد. سابقاً از استحکامات مهم دانمارک بود؛ در 1645 به تصرف سوئد در آمد. حمامهای آب معدنی نزدیک آن است. کلیسائی به سبک گوتیک (قرن ۱۴م) و یک دژ (قرن ۱۷م) دارد.

هالند، (سومین) **بارون:** ← هالند هاوس.

هالند، جان فیلیپ: ← زیردریائی.

هالند، قسمتهای (hāland)، ← لینکن‌شر، انگلستان.

هالند هاوس[7] (hālənd hās) [= خانه‌ی هالند]، مقر خاندان هالند در کنزینگتن، لندن، که در 40 سال اول قرن ۱۹م به سبب مهمانداریهای فراوان هنری ریچارد وسل فاکس[8] (henri ricārd vasəl fāks؛ 1773–1840)، (سومین) بارون **هالند**، و همسرش در آن، شهرت یافت. بنای 1607 است که در 1767 پدربزرگ فاکس آن را خرید. ستاد فکری لیبرال‌های انگلیسی و مردان برجسته‌ی دیگر بود. اصلاح‌طلبانی همچون ج. بنتم، و دانشمندانی همچون م. فاراده و ه. دیوی، و نویسندگانی همچون ت. مور و لرد بایرن و سر والتر سکات، و سیاستمدارانی همچون و. لم و جورج کنینگ و وایکاونت پالمرستون، از تماسهائی که در مهمانیهای ناهار معروف هالند هاوس برای ایشان فراهم میآمد، متأثر میشدند.

هالوژن: ← شورگن.

هالوس، نام باستانی قزل‌ایرماق.

هالوی، ضبط دیگری از نام ل. آلوی.

هاله[9] (hāle)، حلقه‌ی روشنی که معمولاً وقتی آسمان از پرده‌ی نازکی از ابر سیروستراتوس (← ابر) پوشیده است، بر اثر انکسار نور در بلورهای یخ ابر، به گرد ماه یا خورشید تشکیل میشود. به علت روشنی خورشید، هاله‌ی خورشیدی بندرت با چشم غیرمسلح قابل رؤیت است، ولی با شیشه‌ی تیره میتوان آن را دید. هاله معمولاً سفید است، ولی اگر دوره‌ی آن محو نباشد، رنگین (لبه‌ی داخلی مایل به قرمزی) میباشد.

هاله[10] (hāle)، شهر (در 1970 جع 257'300)، جمهوری دموکراتیک آلمان، پایتخت کشور سابق ساکس-آنهالت، ش آلمان مرکزی، بر رود زاله. مرکز ناحیه‌ی مهم استخراج نمک است، و صنایع ماشین‌سازی، فلزکاری، و مواد شیمیائی دارد. از پایگاههای فرانکها بود، و سپس به اسقفهای اعظم ماگدبورگ واگذار شد (968). از اعضای ← اتحادیه‌ی هانسائی بود (1281–1478)، و اصلاح دینی را پذیرفت (1544). در 1648 به براندنبورگ (که بعداً پروس شد) واگذار شد. دانشگاه معروفش در 1694 تأسیس شد و در 1817 دانشگاه ویتنبرگ ضمیمه‌ی آن شد. اولین انجمن کتاب مقدس در این شهر تأسیس شد (1710). از بناهای زیبا و ظریف آن برج سرخ به سبک گوتیک و کلیسای مریم است، که هر دو از قرون وسطی است.

هاله[11]، **ادمند** (edmənd hāle)، انگل **ادمند هلی** (hali)، 1656–1742، منجم و ریاضیدان انگلیسی. بیشتر بدان جهت شهرت دارد که نخستین منجمی بود که بازگشت یک ستاره‌ی دنباله‌دار را پیشگوئی کرد، و نیز نخستین کسی بود که به استفاده‌ی از عبور زهره برای یافتن اختلاف منظر خورشید متوجه شد. در 1676 به جزیره‌ی سنت هلن رفت تا به مشاهده و رصد کردن آسمانهای جنوبی بپردازد، و فهرستی از 341 ستاره از نیمکره‌ی جنوبی فراهم آورد. در 1677 نخستین رصد کامل عبور عطارد را به انجام رسانید. به هزینه‌ی خود کتاب اصول نیوتن را به چاپ رسانید. بر مبنای نظریه‌ی نیوتن، مدار ستاره‌ی دنباله‌دار بزرگ سال 1682 را محاسبه کرد، و این ستاره‌ی دنباله‌دار به یادگار او به نام ذوذنب هاله (← دنباله‌داران) خوانده شد. در 1698–1700 به یکی از نخستین تحقیقات در خصوص تغییرات قطبنما در قطب شمالی پرداخت. در 1720 عنوان منجم سلطنتی پیدا کرد. ماه را در مدت یک دور گردش کامل عقده‌های آن در معرض رصد قرار داد. و این کار 18 سال طول کشید. از اکتشافات دیگر هاله یافتن حرکت خاص ستارگان، انحراف بزرگ در حرکت مشتری و زحل، و تعیین شتاب حرکت متوسط ماه است. فهرست مشروح وی از ستارگان دنباله‌دار شناخته‌شده در 1705 منتشر شد؛ جداول نجومی (1749) وی پس از مرگش انتشار یافت.

هاله‌ی دگرگونگی[12] (hāle-)، در زمینشناسی، ناحیه‌ای که اطراف یک توده‌ی سنگهای نفوذی قرار گرفته و در آن سنگها دگرگون شده‌اند. در این نواحی غالباً نهشتهای کانه‌ای ارزنده وجود دارد.

هالی[13]، **رابرت ویلیام** (rābərt wilyām hā-li)، 1922– ، زیستشناس امریکائی. نخستین کسی است که توالی نوکلئوتیدها را در یک ⇐ اسید نوکلئیک مشخص کرد، و از این رو در تفهیم سازواره‌های ژنتیک و ترکیب مصنوعی پروتئین سهیم شد؛ همین موجب شد که برنده‌ی سهمی

(1)Hals (2)Holst (3)Halcyone (4)Halmahera (5)Jailolo (6)Halmstad (7)Holland House (8)Fox
(9)halo (10)Halle (11)Halley (12)metamorphic aureole (13)Holley

(با مشارکت ⇐ ه. گ. خورانا و م. و. نیز نـ برگ) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۸ در فیزیولوژی و پزشکی شود. هالی در ۱۹۶۲ به استادی زیستـ شیمی در دانشگاه کورنل منصوب شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هالیچ، اوکرائین، ← گالیچ.

هالیرود[1] (hālirud) [= صلیب مقدس]، کاخی در ادنبورگ، مقر سابق شاهان اسکاتلند. دیوید I در ۱۱۲۸ دیری در آنجا بنا نهاد. بنای کنونی ح ۱۵۰۰ به وسیله‌ی جیمز I آغاز شد. در ۱۵۴۴ قسمتی از آن را انگلیسها ویران کردند، و صحنه‌ی قتل د. ریتسیو بود (۱۵۶۶). در ۱۶۵۰ بر اثر آتشسوزی تقریباً بکلی خراب شد، و چارلز II آن را دوباره ساخت (۱۶۷۱–۷۹).

هالیس، نام باستانی قزل‌ایرماق.

هالیفاکس[2] (hālifāks)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۹۱'۱۷۱)، رایدینگ غربی (یورکشر)، انگلستان. موزه و گالری هنری آن قابل توجه است. می‌گویند د. دفو قسمتی از کتاب روبنسون کروزوئه را در اینجا نوشت. از صنایعش فرشبافی و نساجی (پارچه‌های پنبه‌ای و پشمی) است. در ۱۹۷۴ بخشی از ولایت جدید مترپالیتن یورکشر غربی شد.

هالیفاکس[2]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۲۲'۰۳۵)، کرسی ایالت نووا سکوتیا، کانادا، کنار قطل. بزرگترین شهر ایالت و عمده‌ترین بندر زمستانی کانادا است. از صنایع آن تهیه‌ی الوار، ذوب فلزات، کشتیسازی، تصفیه‌ی قند، و آمودن مواد غذائی است. در ۱۷۴۹ تأسیس شد. در هر دو جنگ جهانی از پایگاههای عمده‌ی دریائی و هوائی بود.

هالیفاکس[2]، اولین **ارل آو** (ërl āv hāli-fāks)، لقب **ادوارد فردریک لیندلی وود**[3] (edwārd fredrik lindli wud)، ۱۸۸۱–۱۹۵۹، سیاستمدار و دیپلومات انگلیسی. به عنوان عضو حزب محافظه‌کار به نمایندگی مجلس عوام برگزیده شد (۱۹۱۰)، و در ۱۹۲۱ به معاونت وزارت مستعمرات رسید و سپس وزیر آموزش و پرورش (۱۹۲۴) و کشاورزی (۱۹۲۴–۲۵) شد. در ۱۹۲۶–۳۱ نایب‌السلطنه‌ی هند بود، و مواجه با مبارزات م. گاندی و ناسیونالیستهای هند شد، و در صدد سازش با آنان بر آمد. در ۱۹۳۵ رهبر مجلس لردها شد، و در ۱۹۳۸ به وزارت امور خارجه رسید و به علت سهم عمده‌ای که در مذاکرات با آلمان داشت، که منجر به بسته شدن ← پیمان مونیخ شد، در معرض حمله‌ی مخالفانش قرار گرفت، و ا. ایدن به جای وی به وزارت امور خارجه رسید (۱۹۴۰). از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ سفیر انگلستان در کشمیر بود. مسائل هند (۱۹۳۲) وسخنرانیهائی درباره‌ی سیاست خارجی (۱۹۴۰) مجموعه‌ی نطقهای او است که به صورت کتاب منتشر شده است.

هالیفاکس، (اولین) **ارل آو**: ← مانتگیو، چارلز.

هالیکارناس[4] (hālikārnās)، یـ **هالیکارناسوس** (-āssos)، شهر قدیم کاریا، ج‌غ آسیای صغیر. مقبره‌ای که بیوه و جانشین ماوسولوس در فرمانروائی کاریا برای شوهرش بنا کرد (ح ۳۵۲ ق‌م) از عجایب سبعه است. نیز ← موسولئوم.

هالینشد[5]، **رفیل** (rafeyəl hālinšed)، ح ۱۵۲۰ – ح ۱۵۸۰، وقایعنگار انگلیسی. مترجمی بود که با شخصی به نام رجینلد وولف[6] (rejinəld wolf) در نوشتن تاریخی عمومی شرکت داشت، و این کتاب هرگز به اتمام نرسید. چهار سال پس از مرگ وولف، در ۱۵۷۷ کتاب هالینشد، به نام وقایعنامه‌های انگلستان، اسکاتلند، و ایرلند (۲ جلد ۱۵۷۸)، انتشار یافت که در نوشتن آن ویلیام هریسن[7] (wilyām hari-sən؛ ۱۵۳۴–۹۳) و ریچارد ستنیهرست[8] (ricārd stanihërst) با هالینشد همکاری کرده بودند. شکسپیر از این کتاب برای نوشتن نمایشنامه‌های تاریخی خود، مخصوصاً مکبث و لیر شاه، استفاده کرده است.

هالیول[9] (hāliwel) [= چاه مقدس]، ناحیه‌ی شهری (در ۱۹۷۱ جه ۸'۵۳۶)، فلینتشر، ل ویلز، نزدیک کشندان دی. بازار دام است و کارخانه‌های کاغذ و چوب دارد. نام آن از چاه قدیس وینیفرد[10] (winifred، قدیس افسانه‌ای ویلز در قرن ۷م) مأخوذ است که بنا بر افسانه‌ها در جائی که سر این قدیس را از تنش جدا کردند جوشیدن گرفت. یک نمازخانه‌ی گوتیک که به دستور مارگارت، مادر هنری VII، بر سر این چاه ساخته شده، زیارتگاه کاتولیکهای رومی است.

هالیوود[11] (hāliwud)، قسمتی (در ۱۹۷۰ جه ح ۱۹۴'۰۰۰) از شهر لوس آنجلس، ج ایالت کالیفرنیا، مرکز صنعت سینما در کشمیر. در اواخر دهه‌ی ۱۸۸۰ بنا شد، و از ۱۹۱۰ جزء لوس آنجلس است. اولین فیلمی که در هالیوود تهیه شد در ۱۹۱۱ بود. بسیاری از ستارگان سینما در بورلی هیلز نزدیک هالیوود، منزل دارند، و لفظ هالیوود امروز نماد صنعت فیلمبرداری و آداب و اخلاقیات ستارگان سینما، و حاکی از زیبائی و "زرق و برق" و بی‌اعتدالیها و بی‌بندوباری مفرط است.

هالیهد، شهر و بندر عمده‌ی انگلسی، ویلز.

هام[12] (hām)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۸۴'۹۴۲)، آلمان غربی، در نورد راین‌وستفالن، ل‌غ آلمان، بر رود لیپه. مرکز راه آهن در ناحیه‌ی رور، و دارای کارخانه‌ی آهن و فولاد است. در ۱۲۲۶ تأسیس شد. عضو فعال ← اتحادیه‌ی هانسائی بود. در قرن ۱۴م به تصرف دوکنشین کلیوز (← کلیوز) در آمد، و سپس ضمیمه‌ی براندنبورگ شد. بعداً جزء ایالت پروسی وستفالی شد. بیشتر بناهای تاریخی آن در جج II منهدم شد.

هامار[13] (hāmār)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۵'۷۷۷)، مرکز ایالت هدمارک، ج‌ش نروژ، کنار دریاچه‌ی میوسا. مرکز ناحیه‌ی پرحاصل کشاورزی و دارای کارخانه‌های تهیه‌ی ماشین‌آلات و کالاهای چرمی است. در ۱۱۵۲ به عنوان مقر اسقف تأسیس شد و اکنون یکی از مراکز مذهبی لوتریان است. مرکز ورزشهای زمستانی است.

هامارشولد: ← هامرشولد، داگ.

هامان[14] (hāmān) [عبری، = مشهور]. ۱–، در کتاب مقدس، از درباریان احشویروش که فرمان قتل عام یهودیان را صادر کرد، ولی استر و مردخای از آن جلوگیری کردند و سبب بالای دار رفتن خود او شدند (استر ۳–۷). ۲–، در قرآن، نام وزیر یا مشاور فرعون همزمان با موسی، که فرعون از او خواست برجی بسازد که از فراز آن به آسمان بالا رود و از خدای موسی خبر گیرد (قصص ۳۸؛ عنکبوت ۳۸).

هامان[15]، **یوهان گئورگ** (yohān georg hā-mān)، ۱۷۳۰–۸۸، فیلسوف آلمانی قرن ۱۸م که به جهت اظهارات و طرز بیان غریب و خلاف عادتش به "جادوگر شمال" معروف شده است؛ متکونیکسبرگ، پروس. پس از تحصیلات در رشته‌های مختلف، در فاصله‌ی سالهای ۱۷۵۲ و ۱۷۵۹ در شهرهای ریگا و کورلاند به تعلیم خصوصی اشتغال داشت. پس از مدتی به کونیکسبرگ باز گشت و در ۱۷۶۷ در اداره‌ی مالیات غیر مستقیم به کار پرداخت، و در ۱۷۷۷ مدیر گمرک شد، ولی در ۱۷۸۴ دوچار مشکلات مالی گردید و بازنشسته شد. هامان با نهضت روشنفکری و اصالت عقل مخالف بود و با همه‌ی دوستیش با کانت با اصالت معنی یا ایدآلیسم او نیز مخالفت میکرد. هامان معتقد بود که معیار حقیقتْ ایمان و اعتقاد باطنی شخص است و از راه تجربه‌ی زندگی یا کشف و شهود حاصل می‌شود. هامان به جوردانو برونو و اعتقاد او مبنی بر وحدت اضداد معتقد بود و کثرت و جدائی را امری ظاهری میدانست. همه‌ی اشیاء تجلی ذات خدا است و مظهر خیر و رحمت اوست. فلاسفه‌ی قرن ۱۹م هامان را به خاطر اعتقادات ضد عقلی او مورد توجه قرار ندادند، ولی با ظهور فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم مسیحی از طرف پیروان این مسلک مورد تقدیر و احترام واقع شد. هامان در نظر پیروان نهضت ادبی شتورم اوند درانگ به عنوان مبشّر و پیامبر مورد احترام بود. از آثار او ملاحظات یک مسیحی در کتاب مقدس (۱۷۵۸) و جهاد یک زبانشناس (۱۷۶۲) است. در این کتاب اخیر نظر معروف "شعرْ زبان مادری نوع انسان است" را بیان کرده است.

هاماوران (hāmāvarān)، در داستانهای ملی ایران، کشوری در ج ایران، احتمالاً یمن (حمیر). سودابه، زن کاووس یا کیکاووس، دختر پادشاه هاماوران بود. نیز ← رستم.

هامبر[16] (hāmbər)، خلیج دهانه‌ی رودهای ترنت و اوز، ساحل شرقی انگلستان؛ به طول ۶۴ کم و عرض ۱۶۰۰ متر–۱۳ کم، و قابل کشتیرانی. پیشروی دریا بنادر سابقش را ویران کرده. شهرهای عمده‌اش هال و گریمزبی است.

هامبرساید[17] (hāmbərsāyd)، ولایت (در ۱۹۷۲ جه ۸۳۸'۰۰۰)، ل‌ش انگلستان. به موجب قانون حکومت محلی (۱۹۷۲) به وجود آمد. مشتمل

(1)Holyrood (2)Halifax (3)Wood (4)Halicarnassus (5)Holinshed (6)Wolfe (7)Harrison
(8)Stanihurst (9)Holywell (10)Winifred (11)Hollywood (12)Hamm (13)Hamar (14)Haman
(15)Hamann (16)Humber (17)Humberside

است بر شهرهای [← کانتی بارو] گریمزبی، هال، و قسمتهائی از ولایات یورکشر (رایدینگ شرقی و رایدینگ غربی) و لینکن‌شر.

هامبورگ[1] (hāmburg)، ایالت (۷۴۷ کمم)، آلمان فدرال، ل آلمان. بیشتر آن از شهر هانسائی آزاد هامبورگ (در ۱۹۷۰ جم ۱٬۷۹۳٬۸۲۳)، بر رود الب نزدیک دهانه‌اش در دریای شمال، تشکیل شده است. بزرگترین دریابندر آلمان و مرکز کارگاههای کشتیسازی، ماشین‌آلات و مواد شیمیائی، و ناوگان ماهیگیری است. مرکز فرهنگی است و یک دانشگاه (تأسیس ۱۹۱۹) و چند دانشکده‌ی فنی و پزشکی دارد، و از شهرهای آزاد امپراطوری بوده است. شهر هامبورگ توسط شارلمانی تأسیس شد و بزودی توسعه یافت. از لحاظ بازرگانی و کسب مهم شد و به صورت یک شهر آزاد امپراطوری در آمد. اتحاد آن با لوبک (۱۲۴۱) پایه‌ی ← اتحادیه‌ی هانائی را تشکیل داد. هامبورگ در ۱۵۲۹ اصلاح دینی را پذیرفت. با ورود بازرگانان پارچه (که از آنورس اخراج شده بودند)، پروتستانهای هلندی، و یهودیان پرتغالی به هامبورگ، این شهر رو به ترقی گذاشت. در ۱۸۱۵ به کنفدراسیون آلمان، در ۱۸۷۱ به امپراطوری آلمان، در ۱۹۱۹ به جمهوری وایمار، و در ۱۹۴۹ به جمهوری فدرال آلمان (غربی) پیوست. در ۱۹۳۸ بندر بیرونی آن کوکسهافن، در مقابل چند شهر دیگر، از جمله آلتونا[2] (āltonā)، به پروس واگذار شد. در بمبارانهای هوائی جم II نیمی از شهر ویران شد و ح ۵۵٬۰۰۰ نفر کشته شدند، پس از جنگ بازسازی شد، و اکنون شهری زیبا، مدرن، و مرکز فرهنگی است، و به اپراخانه و تئاترها، و مؤسسات نشرش شهرت دارد. ایالت هامبورگ از ۱۹۴۵ تحت اشغال انگلیسها بوده است.

هامبورگ دارای باغهای گیاهی و جانوری است، چند موزه دارد. از بناهای جالب‌توجه آن کلیسائی به سبک باروک (۱۷۵۰–۶۲، بازسازی پس از یک آتشسوزی، ۱۹۰۷–۱۲) و تالار شهری به سبک رنسانس (۱۸۸۶–۹۷) میباشد. ف. مندلسون و ی. برامس در این شهر متولد شدند.

هامبولت[3] (hāmbölt)، رودی که با چندین شاخه در ل‌ش نوادا سرچشمه میگیرد و ح ۴۸۰ کم به طرف غ و ج جریان یافته در هامبولت سینک، نزدیک رشته‌کوه هامبولت، ناپدید می‌شود. پویندگان قدیم آن را میشناختند و نام‌گذاری کردند، و یکی از راههای مهم مهاجرت از ایالت لیک سیتی به کالیفرنیای مرکزی بوده است. در ۱۹۳۵ سدی بر آن بسته شد که در ۱۹۳۶ ساختمان آن پایان یافت.

هامر–پورگشتال[4]، بارون **یوزف فون** (bāron* yozef fon hāmer-purgštāl)، ۱۷۷۴–۱۸۵۶، مستشرق و مورخ اتریشی، و مدرس زبانهای عربی و فارسی و ترکی. وی خصوصاً در تاریخ عثمانی صاحبنظر بود، و تاریخ امپراطوری عثمانی (۱۸۲۷–۳۴) او از کتب بسیار معتبر است که به فرانسوی نیز ترجمه شده. دیگر آثار مهم او عبارتند از تاریخ حشیشیه (۱۸۱۸)، تاریخ شعر در عثمانی (۱۸۳۶–۳۸)، تاریخ اردوی زرین در قپچاق (۱۸۴۰)، و ترجمه‌ی اطواق الذهب زمخشری و انتشار آن با متن اصلی.

هامرشولد[5]، **داگ** (dāg hāmerŝold)، سوئدی **هامارشولد** (hāmārŝēld)، ۱۹۰۵–۶۱ سیاستمدار سوئدی، استاد اقتصاد سیاسی و کارشناس مسائل مالی بود. بارها نماینده‌ی دولت سوئد در سازمانهای بین‌المللی بود. در ۱۹۵۳ به دبیر کلی سازمان ملل متحد برگزیده شد، و در ۱۹۵۷ دگربار بدین سمت انتخاب شد. در یک سانحه‌ی هوائی، در حین انجام وظیفه، در رودزیای شمالی (اکنون زامبیا) کشته شد. برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۶۱ شد.

هامرفست[6] (hāmerfest)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً ۷٬۰۶۰)، ولایت فینمارک، ل نروژ، بندر جزیره‌ی کوالوئو[7] (kvālēū). گرچه شمالی‌ترین شهر اروپاست، بندرش همیشه از یخ آزاد است. مرکز ماهیگیری و صید بال و سگ‌ماهی است. آلمانها طی جم II از آن به عنوان پایگاه دریائی استفاده کردند، و هنگام عقبنشینی آن را ویران ساختند. پس از جنگ به سبک نوینی دوباره شهر ساخته شد.

هامسون[8]، **کنوت** (knut hāmsun)، ۱۸۵۹–۱۹۵۲، داستانویس نروژی، نام اصلیش پدرسن[9] (pedersen). مدتی به سیر و سیاحت گذرانید، دو بار به کشمه رفت، و در سفر دومش (۱۸۸۶–۸۸) به کارهای مختلف، از جمله رانندگی اتوبوس، پرداخت. در اغلب داستانهای وی زندگی آواره‌ی وی منعکس شده است، از جمله گرسنه (۱۸۹۰)، بان (۱۸۹۴)، و رشد خاک (۱۹۱۷). برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۰ در ادبیات شد. از آثار بعدی او اینها را میتوان ذکر کرد، ولگردان (۱۹۲۷)، و حلقه بسته است (۱۹۳۶). در جم II، به علت هواخواهی از نازیها، محبوبیت خود را از دست داد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هامفری، هیوبرت[10] (hiubərt hāmfri)، ۱۹۱۱–۷۸، ۳۸مین معاون (۱۹۶۵–۶۸) رئیس جمهور کشمه. در ۱۹۴۹–۶۴ سناتور بود. در ریاست جمهوری ل. جانسن به معاونت وی برگزید شد (۱۹۶۵). جانسن او را به مأموریتهای مختلفی در کشورهای آسیایی فرستاد تا نقطه نظر و هدف امریکا را از جنگ ویتنام برای این کشورها تشریح کند، در داخل امریکا هم مدام از درگیری امریکا درجنگ ویتنام دفاع می‌کرد. در انتخابات ریاست جمهوری (۱۹۶۸) شکست خورد.

هامفریز[11] **دیوید** (deyvid hāmfriz) ۱۷۵۸–۱۸۱۸، شاعر و سیاستمدار امریکائی. در دوره‌ی انقلاب امریکا استعداد نظامیش توجه جورج واشینگتن را جلب کرد، و واشینگتن او را در ستاد عملیاتی خود به کار گرفت. در ۱۷۹۳ در الجزایر، و در ۱۷۹۶–۱۸۰۲ در اسپانیا به عنوان سفیر خدمت کرد. اشعار و مقالات متعدد و متنوعی دارد.

هامفریز، ویلیام جکسن: ← هواشناسی.

هاملن[12] (hāmeln) یا **هاملین** (lin–)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۴۷٬۴۱۴)، ساکس سفلی، در هانوور، جمهوری فدرال آلمان، بر رود وزر. رود بندر و مرکز حمل و نقل است. از ماندگاههای ساکسونها بود؛ ح ۱۲۰۰ حقوق شهریت یافت، و در ضمن اینکه اغلب دست به دست میشد، استقلال قابل توجهی به دست آورد. از اعضای ← اتحادیه‌ی هانائی بود (۱۴۲۶–۱۵۷۲). قبل از جم II در ایالت پروسی هانوور بود.

هاملین، شهر، آلمان فدرال، ← هاملن.

هامورابی: ← حمورابی.

هامون (hāmun)، نامی که در ایران شرقی و افغانستان و بلوچستان به باطلاقهای شوری اطلاق میشود که قسمتهای فروافتاده‌ی فلات ایران را اشغال میکنند، و گاه به دریاچه‌های عظیم مبدل میشوند. عمده‌ترین آنها عبارتند از هامونهای سیستان، ماشکیل، گود زره، و جزموریان. **هامون سیستان** یا **دریاچه‌ی سیستان** (← سیستان، قسمت II) اساساً مشتمل است بر دو مرداب، که یکی را در محل **هامون صابری** (sābari) میخوانند، و دیگری، که در ش آن است، **هامون پوزه** (puze) نام دارد. این دو مرداب از آبهای هاروت رود و فراه رود (هر دو از ل، از افغانستان میآیند)، خاش رود (از ش، از افغانستان)، و هیرمند (از ج میآید) تشکیل میشوند. در ج این دو مرداب، پهنه‌ای موسوم به نیزار (neyzār) قرار دارد، که پوشیده از نی است. با وجود مقدار آبی که هامون سیستان از رودهای مختلف دریافت میدارد، عمقش هیچگاه از ۴٫۵ متر تجاوز نمیکند، و اغلب ح ۱٫۵ الی ۲٫۵ متر است. در مواقع طغیان هیرمند، دو مرداب به هم متصل میشوند، و همه‌ی نیزار را نیز آب فرا میگیرد، و دریاچه‌ی عظیمی تشکیل میشود که ← کوه خواجه را در بر میگیرد، و مازاد آب آن از طریق نهری موسوم به شله (šela) یا شیلغ (šilaq)–یا به قول بعضی مآخذ فارسی، شلاق (šelāq)–به گود زره میریزد. فرازای هامون سیستان ح ۴۸۰ متر است، و گود زره از آن پستتر است. به طور متوسط، هر ۱۰ سال یک بار آب هامون به گود زره میریزد. در روایات زردشتی، سه پسر از پشت زردشت از کنار هامون ظهور خواهند کرد (← سوشیانت).

هامون پوزه: ← هامون.

هامون سیستان یا **دریاچه‌ی سیستان:** ← سیستان، قسمت II؛ هامون.

هامون صابری: ← هامون.

هامه (hāma)، اسمی که عربهای قدیم به مرغی میدادند که به پندار ایشان از مغز مرده بیرون میآمد. اگر مردن از قتل بود این مرغ فریاد میکرد که "سیرابم کنید" تا به این ترتیب کسان او خبر مییافتند و خون مقتول پایمال نمیشد.

هامهونگ[13] (hāmhung) ژاپنی **کانکو**[14]

(۱)Hamburg (۲)Altona (۳)Humboldt (۴)Hammer-Purgstall (۵)Hammarskjöld (۶)Hammerfest (۷)Kvalϕy (۸)Hamsun (۹)Pedersen (۱۰)Humphrey (۱۱) Humphreys (۱۲) Hameln; Hamelin (۱۳) Hamhung (۱۴)Kanko

(kānko)، شهر (در ۱۹۶۲ جم تخمیناً ۱۲۵٬۰۰۰)، کره‌ی شمالی، مرکز صناعت فلزی و نساجی. در نزدیکی آن معادن زغال هست. مؤسس سلسله‌ی یی، آخرین شاخه‌ی امپراطوری کره، در این شهر متولد شد.

هامیلتن (hāmilton)، ضبط فارسی نام انگلیسی همیلتن. برای کلماتی که به این صورت میشناسید به همیلتن رجوع کنید.

هامیلکار بارکا[1] (hāmilkār bārkā) یا **آمیلکار بارکا**، ح ۲۷۰–۲۲۸ ق‌م، فرمانده کارتاژی، پدر هانیبال. در اولین ← جنگهای کارتاژی شجاعانه جنگید، و چون، به موجب عهدنامه‌ی صلح، سیسیل تسلیم شد، وی گردن ننهاده به افریقا عقب نشست. شورش سربازان مزدور خود را بشدت فرو نشاند (۲۳۸ ق‌م) و عملاً دیکتاتور کارتاژ شد. در ۲۳۷ ق‌م عازم فتح اسپانیا شد و موفقانه پیش میرفت تا در جنگ کشته شد.

هان[2] (hān)، رودی به طول ح ۱٬۳۰۰ کم، در ایالات شنسی و هوپی، چین. شهرهای هانکو، ووچانگ، و هانیانگ بر ملتقای آن با یانگتسه واقعند.

هان[2] (hān)، سلسله‌ای از پادشاهان (۲۰۲ ق‌م – ح ۲۲۰ ب‌م) چین. این سلسله، جز در سالهای ح ۹ ب‌م – ح ۲۵ ب‌م، که سلسله‌ی چین سلطنت را به دست گرفت، مدت ح ۴۰۰ سال در چین حکمرانی داشت. مؤسس آن لیو یانگ[3] (liu pāng؛ ۲۴۷–۱۹۵ ق‌م)، دهقانی بود در یک دهکده، و در دوره‌ی سلطنت سلسله‌ی چین جزء جریکها بود. سلطنت کوتاه سلسله‌ی چین (← چین، کشور، قسمت X، جدول) دوره‌ی سلاطین هان را به دوره‌ی هان غربی یا هان قدیم و هان شرقی یا هان اخیر تقسیم میکند (← چین، تاریخ، قسمت X). در عهد سلسله‌ی هان وسعت مملکت چین و فرهنگ آن تکامل یافت. اولین لغتنامه‌ی چینی و دایرةالمعارف تاریخی چین ازین دوره است، و ورود آیین بودا به چین در همین دوره شد و روابط فرهنگی با هند و قسمتهائی از شرق نزدیک را توسعه داد. پس از انقراض سلسله‌ی هان، کشور چین ح ۳۵۰ سال به واحدهای سیاسی کوچکتر منقسم شد که عبارت بودند از سه پادشاهی و سلسله‌ی تسین. نیز ← چین، تاریخ.

هان[4]**، اوتو** (oto hān)، ۱۸۷۹–۱۹۶۸، شیمیدان و فیزیکدان آلمانی؛ متولد فرانکفورت. کارهائی که در زمینه‌ی رادیوآکتیویته انجام داد مشتمل است بر کشف چند جسم رادیوآکتیو، تکمیل روشهای جداسازی ذرات رادیوآکتیو و مطالعه‌ی مسائل شیمیائی با استفاده از معرّفهای رادیوآکتیو، و تشکیل عناصر رادیوآکتیو مصنوعی به وسیله‌ی بمباران اورانیوم و توریوم با نوترونها. به جهت توفیق در تلاشی اورانیوم (۱۹۳۹) و کشف امکان فعل و انفعال زنجیری، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۴ در شیمی شد. بمب اتمی بر اساس کارهای او ساخته شد. در ۱۹۲۸–۴۴ مدیر مؤسسه‌ی قیصر ویلهلم برلین بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هان، یولیوس: ← هواشناسی.

هانانیان، گاریگین گیراگوسیان (gārigin girāgosiān hānāniān)، ۱۸۸۸–ح ۱۹۵۲، از کشیشهای مبرز و فاضل ارامنه‌ی اصفهان. وی در زبانهای ارمنی، فارسی، عربی، انگلیسی، و فرانسوی تبحر داشته. مهمترین آثارش کتاب لغت فارسی به ارمنی است که سالهای متمادی در تدوین آن کار کرد و ح ۴۰ سال پیش چاپ شد. وی در اصفهان وفات یافت.

هانت[5]**، سر جان** [سر هنری سسیل جان (sər henri sesil jān hānt)]، ۱۹۱۰– ، کوهپیمای انگلیسی و افسر ارتش انگلستان. رئیس هیئتی بود که در ۱۹۵۳ عازم صعود به قله‌ی اورست شد (دو تن از اعضای هیئت برای نخستین‌بار به قله –۸٬۸۴۸متر– رسیدند). در ۱۹۴۴–۴۶ فرمانده تیپ ۱۱م هندی در هندوستان بود. در ۱۹۶۶ لقب یافت.

هانت[5]**، جیمز هنری لی** (jeymz henri li hānt)، ۱۷۸۴–۱۸۵۹، شاعر و نقدنویس و روزنامه‌نگار انگلیسی. با بزرگان ادب زمان خود دوست بود و نویسندگان نامداری همچون ج. لم، ج. کیتس، و شلی در خانه‌ی او محفل ادبی تشکیل میدادند. با برادرش، جان، در ۱۹۰۸ هفته‌نامه‌ی اگزَمینر را تأسیس کردند که جیمز در آن مقالات سیاسی مینوشت. به علت مقاله‌ی توهین‌آمیزی نسبت به نایب‌السلطنه، که در هفته‌نامه چاپ شده بود، دو برادر زندانی شدند (۱۸۱۳–۱۵)، ولی از زندان روزنامه را منتشر میکردند. در ۱۸۲۲ هانت در ایتالیا به شلی و بایرن پیوست و نشریه‌ی لیبرال را منتشر کرد (۱۸۲۲–۲۳) که دوام نیافت. در دوره‌های دیگر به نشر نشریه‌های دیگر پرداخت. شهرت ادبی وی عمدةً به مقالات گوناگون، اشعار غنائی "در باره‌ی ابن ادهم" و "جنی مرا بوسید"، و اوتوبیوگرافی (۱۸۵۰) لطیفه‌آمیز و بی‌تکلف او است. سرگذشت ریمینی (۱۸۱۶) مبتنی بر عشق پائولو و فرانچسکا دا ریمینی تنها منظومه‌ی بزرگ مهم او است. وی که منتقد ادبی برجسته‌ای بود، نخستین‌کسی است که نبوغ ادبی کیتس و شلی را ستوده است.

هانت[5]**، هولمن** (hölmən hānt)، ۱۸۲۷–۱۹۱۰، نقاش انگلیسی، یکی از بنیانگذاران انجمن اخوت پیش از رافائلیان و برجسته‌ترین نماینده‌ی این نهضت؛ متولد لندن. نقاشیهای وی، هرچند از لحاظ رنگ خام و از لحاظ تکنیک دشوار است، به علت صراحت و صداقت شدید جالب توجه است. در ۱۸۵۴، برای آنکه به مدارک معتبر برای نقاشیهای مذهبی خود دست یابد، سفری به فلسطین کرد. از مهمترین آثار او اینها است: نور جهان (دانشگاه آکسفرد)، شبان مزدور (گالری منچستر)، و پیروزی بیگناهان (گالری لیورپول).

هانتر، رود، ویلز جدید جنوبی، ← نیوکاسل.

هانتر[6]**، جان** (jān hāntər)، ۱۷۲۸–۹۳، کالبدشناس و جراح اسکاتلندی، از شاگردان برادرش و. هانتر. از پیشتازان کالبدشناسی تطبیقی و ریخت‌شناسی بود، و پژوهشهای ارزنده کرد و راه و رسمهائی در جراحی گذاشت که از جمله‌ی آنها بستن سرخرگهای اتساع‌یافته هنوز متداول است. تاریخ طبیعی دندانهای انسان (۱۷۷۱)، کتابی در بیماریهای زهروی (۱۷۸۸)، و رساله در باره‌ی خون و آماس و جراحتهای گلوله‌ای (۱۷۹۴) از آثار او است، مجموعه‌ی کالبدشناسی او که در ۱۸۰۰ توسط کالج سلطنتی جراحان خریداری شد، هسته‌ی موزه‌ی هانتری را تشکیل میدهد.

هانتر[6]**، دارد** (dārd hāntər)، ۱۸۸۳–۱۹۶۶، چاپگر امریکائی. شهرتش به خاطر تحقیقاتی است که در تاریخ و فن کاغذسازی انجام داده است. مؤسس "موزه‌ی کاغذ دارد هانتر" (۱۹۳۸) در مؤسسه‌ی تکنولوژی ماساچوست است. از آثارش کاغذسازی (تجدید چاپ، ۱۹۴۸) و کاغذسازی با دست در امریکا (۱۹۵۰) است.

هانتر[6]**، ویلیام** (wilyām hāntər)، ۱۷۱۸–۸۳، پزشک اسکاتلندی. به عنوان سخنران و متخصص برجسته در قابلگی و استاد کالبدشناسی شهرت داشت، سپس رئیس فرهنگستان سلطنتی هنرها و مدیر مدرسه و موزه‌ی کالبدشناسی شد، که مردان معروفی در آن تربیت شدند. مجموعه‌ی کالبدشناسی گرانبهای خود را برای دانشگاه گلاسگو به میراث گذاشت. کتاب مهم کالبدشناسی رحم باردار انسانی (۱۷۷۴) از جمله‌ی آثار او است.

هانتینگتن[7] (hāntingtən)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۷۴٬۳۱۵)، غ ایالت وست ویرجینیا، کشمته، بر رود اوهایو؛ بزرگترین شهر ایالت. پایانه‌ی راه آهن است، معادن زغال و چاههای گاز، کارخانه‌های تهیه‌ی نیکل و آلیاژهای نیکل، کفش، و شیشه دارد. دانشگاه مارشال در اینجا است.

هانتینگتن[7]**، الزورث** (elzwērt hāntingtən)، ۱۸۷۶–۱۹۴۷، جغرافیادان امریکائی. استاد کالج فرات ترکیه بود (۱۸۹۷–۱۹۰۱) و در هیئتهای اعزامی (۱۹۰۳) و (۱۹۰۵–۶) به آسیای مرکزی عضویت داشت، و آزموده‌های خود را در پویشهائی در ترکستان (۱۹۰۵) و تبت آسیا (۱۹۰۷) منتشر کرد. از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۵ استاد دانشگاه ییل بود، و از ۱۹۱۷ تحقیقات خود را بیشتر به اقلیمشناسی و انسانشناسی اختصاص داد. از آثار او عامل اقلیمی (۱۹۱۴)، تمدن و اقلیم (۱۹۱۵؛ چاپ تجدید نظر شده، ۱۹۲۴)، و سرچشمه‌های تمدن (۱۹۴۵) است.

هانتینگدن، انگلستان: ← هانتینگدن‌شر.

هانتینگدن[8] (hāntingdən)، شهر، مرکز هانتینگدن‌شر، ش انگلستان مرکزی؛ ح ۹۰کیلومتری ل لندن. آب جوسازی و صناعت مهندسی دارد. زادگاه آ. کرامول. نیز ← هانتینگدن و پیتربره.

هانتینگدن اند پیتربره: ← هانتینگدن و پیتربره.

هانتینگدن اند گادمنچستر: ← هانتینگدن و گادمنچستر.

هانتینگدن‌شر[9] (hāntingdənšer) یا **هانتینگدن**، ولایت سابق (۹۳۵ کم، جم ۷۹٬۸۷۹)، ش انگلستان مرکزی، اکثر منطقه‌ای فلاحتی و نیز

(۱)Hamilcar Barca (۲)Han (۳)Liu Pang (۴)Hahn (۵)Hunt (۶)Hunter (۷)Huntington (۸)Huntingdon (۹)Huntingdonshire

دارای کارخانه‌های کاغذسازی و آب جوسازی است. در ۱۹۶۵ از انضمام آن با ولایت سوک آو پیتربره (← پیتربره) ولایت هانتینگدن و پیتربره به وجود آمد.

هانتینگدن و پیتربره[1] (hăntingdən, pitər-bərə)، انگلا **هانتینگدن اند پیتربره** (and) ولایت (۱٬۲۵۹ کمه)، در ۱۹۷۱ جم ۲۵۲٬۳۳۷)، ش انگلستان مرکزی. در ۱۸۶۵ از انضمام دو ولایت سابق هانتینگدن‌شر و سوک آو پیتربره (← پیتربره) با یکدیگر به وجود آمد. مرکز آن هانتینگدن و گادمنچستر است. ولایتی است عمدتاً زراعتی؛ محصولات اصلی آن گندم، جو دوسر، میوه، سیب زمینی، و سبزیجات است. بازماندههای دو جادهی مهم رومی قدیم در آن موجود است. در ۱۹۷۴ قسمتی از ولایت جدید ⇐ کیمبریج‌شر شد.

هانتینگدن و گادمنچستر[2] (hăntingdən, gădmancestər)، انگلا **هانتینگدن اند گادمنچستر** (and) شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۶٬۵۴۰)، مرکز ولایت هانتینگدن و پیتربره، ش انگلستان مرکزی. صنایع سبک دارد. در ۱۹۷۴ ضمیمهی ولایت جدید ⇐ کیمبریج‌شر شد.

هاندردویت[3] (händrədweyt) [= 100 وزنه]، واحد وزنی از سلسلهی اوردوپویز. هاندردویت در امریکا مساوی با 100 پوند یا ۴۵٫۳۶ کیلوگرم است، که هاندردویت کوتاه نامیده میشود؛ هاندردویت انگلیسی یا بلند، برابر با ۱۱۲ پوند یا ۵۰٫۸ کیلوگرم است (← سلسلهی آحاد، جدول ص ۱۳۱۸، ستون ۲، مقیاسهای وزن) هاندردویت متری معادل ۵۰ کیلوگرم است.

هانری (hänri)، صورت فارسی نام فرانسوی آنری (Henri) برای مرد. بعضی اعلام اروپائی مطابق آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی
اسپانیائی	Enrique	انریکه (enrike)
آلمانی	Heinrich	هاینریش (häynriš)
آلمانی (صورت مصغّر)	Heinz	هاینتس (häynts)
انگلیسی	Henry	هنری (henri)
انگلیسی (صورت مصغّر)	Harry	هری (hari)
ایتالیائی	Enrico	انریکو (enriko)
پرتغالی	Henrique	انریکه (enrike)
لاتینی	Enricus	انریکوس (enrikus)
„	Henricus	هنریکوس (henrikus)
هلندی	Hendrik	هندریک (hendrik)

هانری[4] (hänri؛ از فنس)، واحد خودالقائی، و آن خودالقائی مداری است که اگر نرخ تغییر جریان در آن مساوی یک آمپر در ثانیه باشد، برقرانی القائی حاصل‌شده‌ی در آن مساوی یک ولت شود. به اسم جوزف هنری نامیده شده.

هانری I-VII، امپراطوران امپراطوری مقدس روم؛ ← هانری I-VII شاهان آلمان.

هانری[5] I (آلمان) (hänri-) معروف به **هانری شکارچی**[6]، ۸۷۶؟–۹۳۶، شاه (۹۱۹–۹۳۶) آلمان و (به عنوان هانری I) امپراطور امپراطوری مقدس روم. نخستین دوک ساکس (۹۱۲) که به جانشینی کونراد I به پادشاهی آلمان انتخاب شد (۹۱۹). از تاجگذاری به وسیلهی اسقفها امتناع کرد، و بدین ترتیب استقلال خود را از کلیسا محفوظ داشت، و در طی پادشاهی خود رفتارش را نسبت به کلیسا تغییر داد. پس از آنکه موقعیت خود را در رأس یک اتحادیهی سست در ساکس، فرانکونیا، سوابیا، و باواریا مستحکم کرد، به دوکنشینهای فئودال عملاً خود مختاری داد. لوتارینگیا را از تحت اطاعت فرانسه خارج ساخت (۹۲۵). با مجارها که به ساکس حمله کرده بودند (۹۲۵) یک پیمان متارکهی جنگ ۹ساله منعقد کرد. شهرهای مستحکم و محصور بسیار در نواحی شرقی مرزی بنا نهاد. در ۹۳۲ شورای امپراطوری ارفورت هانری را از پیمانی که با مجارها بسته بود آزاد ساخت؛ در ۹۳۳ هانری مجارها را در نبرد بزرگی شکست داد. در ۹۳۴ مرز خود را به طرف دانمارک گسترش داد. قبل از مرگش جانشینی را برای پسر خود اوتوی I تأمین کرد. زوجهی او، قدیسه ماتیلدا (mätildä؛ فت ۹۶۸)، دیرهای بسیار بنا کرد؛ ذکرانش ۱۴ مارس است.

هانری II[7] (امپراطوری مقدس روم) (hänri-)، معروف به **هانری قدیس**، آلمانی هاینریش در هایلیگه[8] (häynriš der häylige)، ۹۷۳–۱۰۲۴، امپراطور (۱۰۱۴–۲۴) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۰۰۲–۲۴) آلمان، نتیجهی هانری I آلمان. دوک باواریا بود. در ۱۰۰۲ به جانشینی اوتوی III به پادشاهی آلمان انتخاب شد. در ۱۰۰۴ به عنوان شاه لومباردها و در ۱۰۱۴ در رم به عنوان امپراطور به وسیلهی اسقفها تاجگذاری کرد. در ۱۰۰۴ بولسلاف I را از بوهم بیرون راند، ولی جنگ، تا وقتی که در ۱۰۱۸ بولسلاف سرزمینهائی در ش آلمان به دست آورد، ادامه داشت. خود و ملکه‌اش، کونیگونده[9]ی (kunigunde-) لوکزامبورگی، در عداد قدیسهای کلیسای کاتولیک رومی هستند. هانری بدون فرزند در گذشت، و کونراد II جانشینش شد. ذکرانش ۱۵ ژوئیه است.

هانری III[10] (امپراطوری مقدس روم) یا **هانری سیاه** (hänri-)، آلمانی هاینریش در شوارتسه[11] (häyn-riš der švärtse)، ۱۰۱۷–۵۶، امپراطور (۱۰۴۶–۵۶) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۰۳۹–۵۶) آلمان، یگانه پسر و جانشین امپراطور کونراد II. در ۱۰۲۸ به عنوان شریک پدرش در سلطنت آلمان تاجگذاری کرد. در ۱۰۳۹ شخصاً پادشاهی یافت. گرچه چندبار علیه مجارستان لشکرکشی کرد، نتوانست قدرت خود را در این ناحیه برقرار کند؛ در ۱۰۴۳ توانست مرز اتریش و مجارستان را در رودهای لایتا و موراوی تثبیت کند، که تا ۱۹۱۹ به همین وضع باقی ماند. در ۱۰۴۶ تاج امپراطوری بر سر گذاشت. در دورهی او امپراطوری قرون وسطائی به اوج قدرت خود رسید. از اصلاحات فرقهی کلونیان پشتیبانی کرد. در ۱۰۴۶ سه تن مدعی پاپی را خلع کرد، و انتخاب یک نفر آلمانی اصلاح‌طلب (کلمنس II) را ترتیب داد. لئوی IX (۱۰۴۸) و ویکتور II (۱۰۵۵) نیز از نامزدهای او برای مقام پاپی بوده‌اند. حامی فضل و هنر بود، و مدارس بسیاری بنا نهاد. پس از مرگ او زوجه‌اش نیابت سلطنت پسرش هانری IV را بر عهده داشت.

هانری IV[12] (امپراطوری مقدس روم) (hänri-)، ۱۰۵۰–۱۱۰۶، امپراطور (۱۰۸۴–۱۱۰۵) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۰۵۶–۱۱۰۵) آلمان، پسر و جانشین امپراطور هانری III. وی شخصیت بارز کشمکشهای طولانی امپراطور و پاپها است. در دوران صغارتش اشراف آلمانی و روحانیون، بسیاری از اقتدارات سلطنتی را غصب کردند. در ۱۰۶۲ اسقف اعظم کولونی، که از نیابت سلطنت مادر هانری ناراضی بود، هانری IV را بربود، و املاک شاهی را بر قلمرو خود افزود و نیابت سلطنت را به عهده گرفت؛ بعداً ناچار شد آدالبرت، اسقف اعظم هامبورگ-برمن، را که طرف توجه هانری بود با خود شریک سازد، و کمی بعد آدالبرت قدرت را مستقلاً به دست گرفت. در ۱۰۶۵ هانری به سن بلوغ رسید، ولی آدالبرت در نیابت سلطنت باقی ماند تا عاقبت در ۱۰۶۶ نجبا هانری را مجبور کردند که آدالبرت را از دربار طرد کند. اولین وظیفهی هانری پس از به دست گرفتن حکومت این بود که قدرت خود را در دوکنشینها (مخصوصاً در ساکس) برقرار سازد. اختلاف او با پاپ گرگوریوس VII بر سر مسئلهی خلعت‌پوشان دشوارترین مشکل دوران فرمانروائی او بود، و بر سر این مسئله، هانری گرگوریوس را مخلوع اعلام داشت (۱۰۷۶)، و گرگوریوس هانری را تکفیر کرد، و اعلام داشت که هانری مخلوع است، و ذمهی اتباعش از وفاداری به او مبری. در نتیجه، ائتلافیهی مقتدری از اشراف آلمان توافق کردند (اکتبر ۱۰۷۶) که هانری را به سلطنت نشناسند، مگر اینکه از پاپ طلب آمرزش کند. هانری ناچار در سرمای زمستان از آلپ گذشت، و با فروتنی تمام در کانوسا از پاپ آمرزش طلبید، و بخشوده شد (ژانویهی ۱۰۷۷). مع ذلک، اشراف آلمان رودولف سوابیائی را به پادشاهی انتخاب کردند، و جنگ داخلی در گرفت. گرگوریوس تا مارس ۱۰۸۰ بیطرف ماند، و سپس دگربار هانری را مخلوع و کافر اعلام داشت، و رودولف را تأیید کرد. اما این بار هانری جمع کثیری طرفدار داشت، و متفقاً با اسقفهای آلمان و ایتالیا، گرگوریوس را مخلوع اعلام و کلمنس III (← گویبرت راونائی) را به پاپایی علم کرد، و در ۱۰۸۱ به ایتالیا لشکر کشید، در ۱۰۸۴ رم را اشغال کرد، و به دست کلمنس III تاجگذاری کرد. قبل از پیشروی نورمانها به فرماندهی روبرگیکار، هانری ناچار استعفا داد (۱۱۰۵)، و روبرگیسکار

---

(۱)Huntingdon and Peterborough (۲)Huntingdon and Godmanchester (۳)hundredweight (۴)henry, the
(۵)Henry (۶)Henry the Fowler (۷)Henry (۸)Heinrich der Heilige (۹)Kunigunde (۱۰)Henry
(۱۱) Heinrich der Schwarze (۱۲)Henry

گرگوریوس را به مقام خود باز گرداند. در آلمان هانری IV از پشتیبانی طبقه‌ی سوم برخوردار بود؛ وقتی که پسرش هنری V بر او شورید (۱۱۰۴)، فقط شهرهای ناحیه‌ی راین به امپراطور وفادار ماندند. هنری زندانی شد و در ۱۱۰۵ استعفا کرد، در ۱۱۰۶ از زندان گریخت و طرفداران بسیاری نیز به دست آورد، ولی مرگ امانش نداد، و اندکی بعد در گذشت.

هانری V[1] (امپراطوری مقدس روم) (-hānri)، ۱۰۸۱–۱۱۲۵، امپراطور (۱۱۱۱–۲۵) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۱۰۵–۲۵) آلمان؛ پسر امپراطور هانری IV. در ۱۰۹۹ در سلطنت شریک پدر شد، و در رأس طرفداران آشتی با پاپ قرار گرفت. و با تصویب پاپ پاسکالیس II بر پدر بشورید (۱۱۰۴)، و او را زندانی و وادار به استعفا کرد (۱۱۰۵)؛ ولی خودش نیز بر سر مسئله‌ی خلعت‌پوشان با پاپ در افتاد. در ۱۱۱۰ هانری به ایتالیا وارد شد، ولی چون با پاپ توافق حاصل نکرد، در ۱۱۱۱ پاپ و کاردینالها را زندانی کرد، و پاپ، برای به دست آوردن آزادی خود، حق انتخاب و تعیین اسقف‌ها را به هانری وا گذاشت، و به دست خود تاج امپراطوری را بر سر وی نهاد. هانری به آلمان بازگشت، ولی در ۱۱۱۲ امتیازاتی را که داده بود لغو کرد. در ۱۱۱۴–۲۱ با شورشهائی در ساکس رو به رو شد که نتوانست آنها را فرو نشاند؛ در ۱۱۱۶ به ایتالیا رفت تا تیولهای ماتیلدا را متصرف شود. کشمکش امپراطور و دستگاه پاپی در دوره‌ی پاپ گلاسیوس II و پاپ کالیکستوس II ادامه داشت، و سرانجام به وسیله‌ی ← کنکوردای ورمس (۱۱۲۲) فیصله یافت. زوجه‌ی هانری، متیلدا، پس از مرگ شوهر با ژوفروا پلانتاژنه ازدواج کرد. هانری چون فرزندی نداشت، پس از مرگش اشراف، دوک ساکس را، با نام لوتار II، به جانشینی او امپراطور کردند

هانری VI[1] (امپراطوری مقدس روم)، ۱۱۶۵–۹۷، امپراطور (۱۱۹۱–۹۷) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۱۹۰–۹۷) آلمان؛ پسر و جانشین امپراطور فردریک I (فردریک بارباروسا)، زوجه‌ی او کنستانس وارث سیسیل بود، و پس از مرگ تانکرد، هانری سیسیل را متصرف شد (۱۱۹۴). در همان سال ریچارد I انگلستان به دست هانری افتاد، و ناچار سوگند وفاداری نسبت به او یاد کرد. هانری در هنگام عزیمت به جنگ صلیبی در گذشت. پسرش (بعداً امپراطور فردریک II) در سیسیل به جای او نشست، و برادرش، فیلیپ سوابی، جانشین او در سلطنت آلمان شد.

هانری VII[1] (امپراطوری مقدس روم) یا **هانری دو لوکزامبورگ** hānri dē lūkzam-burg)، ح ۱۲۷۵–۱۳۱۳، امپراطور (۱۳۱۲–۱۳) امپراطوری مقدس روم و شاه (۱۳۰۸–۱۳) آلمان. وی کنت لوکزامبورگ بود، و پس از قتل آلبرشت I به پادشاهی آلمان برگزیده شد (۱۳۰۸). توجه خاص به ایتالیا داشت، و کوشید که با پایان دادن به زدوخوردهای گولفها و گیبلینها قدرت امپراطوری را در ایتالیا مستقر کند، ولی توفیق نیافت. در ۱۳۱۱، در میلان، به عنوان شاه لومباردها، و در ۱۳۱۲، به عنوان امپراطور، در رم تاجگذاری کرد. در حین لشکرکشی به ایتالیای جنوبی در گذشت. یوهان لوکزامبورگی پسرش بود. **لولی IV** جانشینش شد.

هانری I[1] (-hānri)، ح ۱۰۰۸–۶۰، شاه (۱۰۳۱–۶۰) فرانسه، پسر و جانشین روبس II، متنزدیک اورلئان. سلطنت فرانسه در دوره‌ی او بسیار ضعیف، و خود وی آلت دست فئودالهای بزرگ بود. وی برای حفظ تاج و تخت خود، در مقابل مادر و برادر کوچکترش روبر، و کنتهای بلوا، با واگذاری قسمتی از قلمرو خود پشتیبانی روبر I، دوک نورماندی، را بر له خود جلب کرد. پس از آنکه برادرش در مقابل وی تسلیم شد، هانری ناباخردانه او را به سمت دوکِ بورگونی منصوب کرد، و به این ترتیب یک رقیب قدرتمند برای پادشاهی فرانسه به وجود آورد. در اواخر سلطنتش دشمن اصلی او پسر روبر I، به نام ویلیام (بعدها ویلیام I انگلستان)، بود. ویلیام با موفقیت در مقابل دو حمله‌ی هانری مقاومت کرد. جانشین هانری پسرش، فیلیپ I، بود.

هانری II[1] (-hānri)، ۱۵۱۹–۵۹، شاه (۱۵۴۷–۵۹) فرانسه، پسر فرانسوای I، متسن‌ژرمن‌آن‌له. در تمام دوران سلطنت خود تحت نفوذ ← آن دو مونمورانسی، معشوقه‌اش دیان دو پواتیه، (← اولین) دوک دو گیز، و شارل دو گیز قرار داشت. کشمکشهای پدر خود علیه امپراطور شارل V و پس او فیلیپ II اسپانیا را ادامه داد تا آنکه ← پیمان کاتو-کامبرزی (۱۵۵۹) به ادعاهای فرانسه بر ایتالیا پایان داد. در ۱۵۵۸ بندر کاله را متصرف شد. در زمان او، خصوصاً بعد از ۱۵۵۵، بسیاری از پروتستانها به فرانسه پناه‌هیدند، و فعالیت مذهبی آنها موجب هراس هانری شد؛ هانری روابط حسنه‌ای با دستگاه پاپ نداشت، ولی کاتولیک رومی مؤمنی باقی ماند. با صدور فرمانهای شدید پروتستانها را تحت فشار قرار داد. همسرش ملکه، کاترین دو مدیسی، در سلطنت شوهرش نقش عمده‌ای نداشت. هانری از جراحتی که در یک مسابقه‌ی شمشیربازی برداشت درگذشت. فرانسوای II جانشینش شد. هانری II دارای ۱۰ فرزند بود، که ۳ تای آنها–فرانسوای II، شارل IX، و هانری III–به سلطنت رسیدند.

هانری III[1] (-hānri)، ۱۵۵۱–۸۹، شاه (۱۵۷۴–۸۹) فرانسه، پسر هانری II و کاترین دو مدیسی، جانشین برادرش شارل IX، متفونتبلو. هانری (آن وقت دوکِ آنژو)، به عنوان رهبر کاتولیکها، هوگنوها را در ژارناک و مونکونتور[2] (monkontur؛ دهکده‌ای در ولایت وین، فرانسه) شکست داد (۱۵۶۹). به خاطر اعتقادات مذهبیش از ادامه‌ی مذاکرات برای ازدواج با الیزابت I ملکه‌ی انگلستان امتناع کرد (۱۵۷۱)، و ← کشتار سن-بارتلمی را دامن زد. در ۱۵۷۳ به پادشاهی لهستان انتخاب شد و، با مرگ برادرش شارل IX، به فرانسه باز گشت. دوره‌ی سلطنت هانری، به علت **جنگهای مذهبی** تقریباً به طور مداوم، آشفته بود. وی با فرمان بولیو[3] (boliē، ۱۵۷۶) به میانه‌روها و پروتستانها امتیازاتی داد که به تشکیل اتحادیه‌ی مقدس به وسیله‌ی هانری، ملقب به سومین دوک دو گیز، منجر شد. هانری، در طول حوادث پی در پی، بیهوده میکوشید که با استفاده از اتحادیه‌ی مقدس علیه پروتستانها، بر قدرت خود بیفزاید. هانری، پس از مرگ (۱۵۸۴) برادرش فرانسوا، ملقب به دوک د/آلانسون، آخرین فرد ذکور خاندان والوا بود و در انتخاب هانری دو ناوارِ پروتستان (بعداً هانری IV) به عنوان جانشین احتمالی خود با مخالفت هانری دو گیز مواجه شد. در منازعاتی که به این سبب اتفاق افتاد (جنگ سه هانری)، هانری دو ناوار سپاهیان شاه را در کوترا[4] (kutrā، شهری در زیروند) شکست داد (۱۵۸۷). هانری دو گیز با استفاده از ضعف شاه، به کومک مردم پاریس، علیه او قیام کرد و در روز باریکاد (۱۲ مه‌ی ۱۵۸۸) او را از پاریس بیرون راند. هانری III بار دیگر تغییر جبهه داد و اسباب قتل هانری دو گیز و برادرش لوئی را فراهم ساخت و نیروهای خود را برای فتح پاریس به نیروهای هانری دو ناوار ملحق کرد. وی در محاصره به دست راهب متعصبی به نام ژاک کلمان کشته شد. هانری که شاهی ضعیف، هرزه، و بی‌بند و بار بود، پس از خود فرانسه را پریشان از جنگ داخلی و هرج و مرج مالی بر جای گذاشت.

هانری IV[5] (-hānri) یا **هانری بزرگ**، یا **هانری دو ناوار** (dē nāvār)، ۱۵۵۳–۱۶۱۰، شاه (۱۵۸۹–۱۶۱۰) فرانسه و (۱۵۷۲–۱۶۱۰) ناوار، پسر آنتوان دو بوربون و ژان د/آلبره، نخستین شاه سلسله‌ی بوربون فرانسه. وی که مذهب پروتستان داشت از طرف کولینی به عنوان پیشوای هوگنوها شناخته شد (۱۵۶۹). چند روزی پس از ازدواجش (۱۸ اوت ۱۵۷۲) با مارگریت دو والوا، خواهر شارل IX، ← کشتار سن-بارتلمی روی داد. هانری با انکار مذهب پروتستان جان خود را نجات داد، اما از دربار، که همچون زندانی در آن میزیست، گریخت (۱۵۷۶) و به مذهب پروتستان بازگشت. هانری III، بر اثر مرگ (۱۵۸۴) فرانسوا د/آلانسون او را جانشین احتمالی خود شناخت، اما اتحادیه‌ی مقدس به رهبری هانری، سومین دوک دو گیز، از شناختن یک پروتستان به عنوان ولیعهد سر باز زد و شاه را بر انگیخت که با فرستادن سپاه هانری را به مذهب کاتولیک باز گرداند. در جنگی که واقع شد (این جنگ به علت آنکه مخاصمان اصلی آن هانری III، هانری ناوار، و هانری دو گیز بودند، به جنگ سه هانری معروف شد)، هانری دو ناوار در کوترا (← هانری III) بر هانری III غلبه کرد (۱۵۸۷). اما هنگامی که اتحادیه‌ی مقدس علیه شاه قیام کرد، به جانبداری او بر خاست (۱۵۸۸). هانری IV، پس از مرگ هانری III، سپاهیان اتحادیه‌ی مقدس، زیر فرماندهی ماین، را در آرک[6] (۱۵۸۹ دهکده‌ای در سن-انفریور)

(۱) Henry (۲) Moncontour (۳) Beaulieu (۴) Coutras (۵) Henry (۶) Arques

و در ایوری‌لا‌باتای (۱۵۹۰) شکست داد، اما اسپانیا به کومک اتحادیه شتافت و هانری ناچار از محاصره‌ی پاریس دست کشید. در ۱۵۹۳ بار دیگر مذهب پروتستان را انکار کرد و توانست به پاریس وارد شود (۱۵۹۴). سیاست مسالمت‌آمیز او بزودی پشتیبانی عامه را جلب کرد. هانری پس از میان بردن نفوذ اسپانیا در فرانسه به اسپانیا اعلان جنگ داد (۱۵۹۵) و با پیمان ورون به هدف خود رسید، و جنگ او با اسپانیا و اتحادیه‌ی مقدس خاتمه یافت (۱۵۹۸). سپس به مرمت کشور خود، که از جنگها آسیب دیده بود، پرداخت. با فرمان نانت (۱۵۹۸) مسئله‌ی مذهب پروتستان را حل کرد و تسامح مذهبی را برقرار ساخت. به کومک وزیر خود سولی مقرراتی برای امور مالی وضع کرد، کشاورزی را ترغیب و صنایع جدیدی تأسیس کرد، و جاده‌ها و کانالهائی ساخت. تجارت خارجی را با بستن معاهداتی با اسپانیا، انگلستان، و عثمانی توسعه داد، و کانادا را مستعمره‌ی فرانسه کرد. او به نیکبختی همه‌ی طبقات مشتاق بود، و شعار "هر یکشنبه یک جوجه در دیگ هر روستائی" او مشهور است. هانری در سیاست خارجی در صدد تشکیل اتحادی علیه اسپانیا و خاندان هاپسبورگ اتریش بود، و هنگامی که در کار تهیه‌ی مقدمات جنگ با این قدرتها بود به دست یک مذهبی متعصب، به نام ف. راواياک کشته شد. در ۱۵۹۹ همسرش مارگریت دو والوا را طلاق داد، و در همین سال معشوقه‌اش ← گابریل د/استره، که هانری قصد ازدواج با او را داشت، مرد. در ۱۶۰۰ با ماری دو مدیسی ازدواج کرد. ماری دو مدیسی در دوره‌ی خردسالی پسرش، لوئی XIII، نایب‌السلطنه بود. دوره‌ی سلطنت هانری مقارن با تحول هنر و ادبیات فرانسه از رنسانس به دوره‌ی کلاسیک بود. تسامح و اعتدال او منعکس‌کننده‌ی اندیشه‌های فیلسوف معاصر وی، مونتنی، است. داستانها و لطیفه‌هائی که از هانری نقل میکنند حکایت از لطیفه‌پردازی و شیرین‌بیانی او می‌کند، و توجه فراوان او به مردم عادی فرانسه او را مردمپسندترین شاه فرانسه ساخته است.

هانری V (فرانسه)، ← شامبور، هانری دو.

هانری[1] II (hānri-) یا **هانری تراستامارا[2]** (trāstāmārā)، ۱۳۳۳–۷۹، شاه اسپانیائی (۱۳۶۹–۷۹) کاستیل و لئون، پسر نامشروع آلفونسوی XI، مت سویل. در یک شورش نافرجام علیه برادر ناتنی خود، پدروی ستمگر، شرکت جست، و در ۱۳۶۶ به کومک دوگکلن و پدروی IV آراگون پدروی ستمگر را از سلطنت بر کنار کرد. با کومک انگلستان، پدروی ستمگر و ادوارد امیر سیاه هانری را در ناخرا شکست دادند (۱۳۶۷)، اما پس از عزیمت ادوارد امیر سیاه، هانری پدرو را شکست داد و به قتل رسانید (۱۳۶۹). جان آو گانت، داماد پدروی ستمگر، و فردیناند I پرتغال به عنوان پادشاهی او و جانشینی پسرش خوان I (اسپانیا) معترض شدند.

هانری II (ناوار)، ← آلبره.

هانری، قانون: ← هنری، قانون.

هانری بزرگ: ← هانری IV، شاه فرانسه.

هانریت‌آن: ← هنریتا ان.

هانری تراستامارا: ← هانری II، کاستیل و لئون.

هانریت‌ماری دو فرانس: ← هنریتا مریا.

هانری د/آلبره، شاه ناوار، ← آلبره.

هانری دریانورد[3] (-hānri)، پرتغالی **انریکه** (enrike)، ۱۳۹۴–۱۴۶۰، امیر پرتغال، حامی و مشوق پویش جغرافیائی؛ مت پورتو. به علت رشادت فوق العاده‌اش در پیکار سبته (۱۴۱۵)، پدرش ژان I، شاه پرتغال، یک دوکنشین به وی اعطا کرد. پیکار مراکش هانری را برانگیخت تا معلومات خود را در باره‌ی افریقا افزایش دهد، و در ۱۴۱۶ یک زرادخانه‌ی دریائی تأسیس کرد، و از بندر لاگوش به عنوان پایگاه برای پویش استفاده کرد. بعداً یک رصدخانه و یک مدرسه برای مطالعه‌ی جغرافیا و ناوبری بدان افزود. یکی از دریانوردانش جزایر مادرا را دوباره کشف کرد (۱۴۲۰)، و کرانه‌ی غربی افریقا بتدریج پوییده شد. در ۱۴۴۲ یک پایگاه تجارت برده در خلیج آرگوین[4] (Arguin)، کرانه‌ی موریتانیا، تأسیس شد. وقتی که ناخدایان هانری با تعدادی برده و مقادیری طلا به پرتغال باز گشتند، پویش افریقا رواج یافت، و از ۱۴۴۴ تا ۱۴۴۶ بین ۳۰ تا ۴۰ کشتی تحت نفوذ هانری به ساحل گینه عزیمت کردند؛ در ضمن دریانوردانش در خاک سودان نفوذ یافتند، سنگال را کشف کردند، و به نقطه‌ای نزدیک سیرا لئون کنونی رسیدند. سوء استفاده از تجارت برده موجب شد که هانری دزدیدن سیاهان را منع کند (۱۴۵۵). هانری نقش سیاسی مهمی در دوران صدارت آلفونسوی V داشت. شهرت نظامی وی، که به علت لشکرکشی ناموفقش به طنجه (۱۴۳۷)، ضعیف شده بود، در پیکاری علیه مراکش دوباره تقویت شد، و فرماندهی چند ارتش خارجی به وی واگذار شد. ولی اهمیت هانری به خاطر سهم برجسته‌ای است که در هنر ناوبری و پیشرفت پویش داشته.

هانری I دو بوربون: ← کنده، هانری I دو.

هانری II دو بوربون: ← کنده، هانری II دو.

هانری دو بورگونی[5] (hānri dĕ burgony)، ح ۱۰۵۷–۱۱۱۴، کنت (۱۰۹۷–۱۱۱۴) پرتغال، برادر اود[6] (ĕd)، دوک بورگونی، مت دیژون. آلفونسوی VI، شاه لئون، او را در جنگ با مورها به یاری طلبید (ح ۱۰۹۵). بخشی از سرزمینی که قبلاً در دست پسر عمش رمون، داماد آلفونسو، بود به او واگذار شد. آلفونسو دختر نامشروع خود، و نیز لقب کنت کویمبرا، را به او داد، و این لقب سپس به کنت پرتغال تبدیل شد. پس از مرگ آلفونسو VI، کوشید موقعیت خود را به وسیله‌ی جنگ و دسیسه مستحکم کند، ولی توفیق نیافت، اما سرزمینی بر جای گذاشت که در زمان پسرش آلفونسوی I، مملکت مستقل پرتغال شد.

هانری دو فلاندر[7] (hānri de flāndr)، ح ۱۱۷۴–۱۲۱۶، امپراطور (۱۲۰۶–۱۶) امپراطوری لاتینی قسطنطنیه، برادر و جانشین بودوئن I (قسطنطنیه)؛ در سلسله‌ی کنتهای فلاندر، مت والانسین. لایقترین و محترمترین امپراطوران امپراطوری لاتینی قسطنطنیه بود، و موفقانه علیه بلغارها جنگید. به جنگ چهارم صلیبی پیوست (ح ۱۲۰۱).

هانری I دو کنده: ← کنده، هانری I دو.

هانری II دو کنده: ← کنده، هانری II دو.

هانری دو گیز: ← گیز، سومین دوک دو؛ گیز، پنجمین دوک دو.

هانری دو لورن: ← گیز، سومین دوک دو؛ گیز، پنجمین دوک دو.

هانری دو لوکزامبورگ: ← هانری VII (امپراطوری مقدس روم).

هانری دو ناوار: ← هانری IV، شاه فرانسه.

هانری سیاه: ← هانری III (امپراطوری مقدس روم).

هانری شکارچی: ← هانری I (آلمان).

هانری شیر[8] (-hānri)، ۱۱۲۹–۹۵، دوک (۱۱۴۲–۸۰) ساکس و (۱۱۵۶–۸۰) باواریا، پسر هانری مغرور. امپراطور فردریک I، دوکنشین باواریا را به او باز داد به این امید که میان گوئلفها و خاندان هوهنشتاوفن صلح برقرار شود (← گوئلفها و گیبلینها). هانری در نخستین لشکرکشیهای فردریک به ایتالیا شرکت کرد، ولی تمام توجهش به ساکس معطوف بود، که در آنجا نفوذ خود را، با پشتیبانی فردریک، گسترش داد. با آلبرشت خرس و دیگر نجبا در جهاد وندها شرکت جست (۱۱۴۷). در سالهای بعد قدرت خود را در خلنجزارهای محدود به رودهای الب و اودر و دریای بالتیک گسترش داد. مردم را به اقامت در نواحی متصرفی خود تشویق کرد، و آنجا را مسیحی ساخت. در ۱۱۶۸ با متیلدا، دختر هنری انگلستان، ازدواج کرد. در ۱۱۷۸ اختلافی میان هانری و اسقف هالبرشتات روی داد که بهانه‌ای شد برای سقوط قدرت گوئلفها. امپراطور فردریک که برای رفع اختلاف به داوری خوانده شده بود، زمینهای سپرده به هانری را ضبط کرد (۱۱۸۰). به این ترتیب، باواریا و ساکس (آخرین دوکنشینهای بزرگ آلمانی) به امیرنشینهای کوچک تقسیم شد. برای هانری تنها برونسویک و لونبورگ باقی ماند و خودش به تبعید به انگلستان رفت. هنگامی که فردریک در جنگ صلیبی بود، هانری دگرباره شورید (۱۱۸۹). آخرین آشتی او (۱۱۹۴) با امپراطور هانری VI در نتیجه‌ی ازدواج پسر ارشدش با یکی از دختر عموهای امپراطور تسهیل شد. پسر کهتر هانری، با نام اوتوی IV، امپراطور شد (۱۲۰۹).

هانری قدیس: ← هانری II (امپراطوری مقدس روم).

هانری مغرور[9] (-hānri)، ح ۱۱۰۸–۳۹، دوک

---

(۱)Henry (۲)Trastámara (۳)Henry the Navigator (۴)Arguin (۵)Henry of Burgundy; Henri de Bourgogne (فنـ) (۶)Eudes (۷)Henry of Flanders; Henri de Flandre (فنـ) (۸)Henry the Lion (۹)Henry the Proud

(۱۱۲۶–۳۸) باواریا و (۱۱۳۷–۳۸) ساکس، وی که دوکنشین باواریا و ثروت فراوانی را به میراث برده بود، در نتیجه‌ی ازدواج (۱۱۲۷) با گرترود، یگانه فرزند امپراطور لوتار II، از نیرومندترین اشراف آلمان شد. همراه با لوتار در جنگ با هوهنشتاوفن شرکت کرد، و در ۱۱۳۶ با او به ایتالیا رفت و در این سفر پاپ سرزمین توسکان را به او بخشید. لوتار مایل بود که هانری جانشین او باشد، ولی هانری در امپراطور گزینی ۱۱۳۸ از کونراد III هوهنشتاوفن شکست خورد و کونراد او را از دوکنشینش محروم کرد، اما اتباعش نسبت به وی وفادار ماندند. هانری موفق شد که آلبرشت خرس را از ساکس بیرون براند، و هنگامی که در صدد حمله‌ی به باواریا بود، ناگهان در گذشت، و پسرش هانری شیر جانشین او شد.

هانزن، امیل: ← نولده، امیل.

هانس، اسم آلمانی برای مرد، ← یوهنا، اسم.

هانسالی، اتحادیه‌ی[1] (hānsā-)، اتحادیه‌ی بازرگانی میان شهرهای قرون وسطائی آلمان. این اتحادیه شکل و ترتیب خاص نداشت، و تاریخ پیدایش آن را نمیتوان به درستی معین کرد. چنان به نظر میرسد که، در آغاز کار، یک هانسا عبارت بوده از شرکتی میان بازرگانانی که با کشورهای خارجی داد و ستد میکردند. پس از پیشروی آلمان به طرف شرق و ماندگار شدن آلمانیها در شهرهائی از سرزمینهای اسلاو و بالتیک، میان راسته‌های بازرگانان و شرکتهای موجود در شهرها اتحادیه‌هائی تشکیل شد (قرن ۱۳م). مهمترین آنها یک شرکت بازرگانی آلمانی بود که مراکز اصلی آن در ویسبی جای داشت؛ با توسعه‌ی به طرف شرق، شاخه‌ای از آن در نووگورود تأسیس شد. در لندن، امتیازاتی که مخصوص بازرگانان کولونی بود، به بازرگانان دیگر آلمانی نیز اعطا شد، و هانسای بازرگانان آلمانی تحت نام ← بازرگانان سنتیارد به وجود آمد. تاسامانیهای سیاسی در امپراطوری مقدس روم، و دشواریهائی که در کار حمل و نقل کالاهای بازرگانی از طریق دریا فراهم آمد دریازنان، وضع مقرراتی بر ضد بازرگانان بیگانه، و حقوق گمرکی بسیار زیاد سبب آن شد که شهرهای آلمان بیشتر با یکدیگر نزدیک و متحد شوند. در ۱۲۴۱ لوبک و هامبورگ پیمان حمایت دوجانبه با یکدیگر منعقد کردند. شهرهای دیگری به این پیمان پیوستند و از این میان اتحادیه‌ی نیرومندی به وجود آمد که رهبری آن با لوبک بود. بندرها و شهرهائی از هلند تا لهستان وارد این اتحادیه شدند، ولی شهرهای شمالی آلمان اعضای اصلی آن به شمار میرفتند. این اتحادیه سخت به توسعه‌ی عملیات خود پرداخت و شعبه‌های خارجی عمده‌ای در بروژ و برگن تأسیس کرد. اتحادیه‌ی هانسائی، پس از پیروزی بر والدمار IV دانمارک، به اوج قدرت خود رسید، و در عهدنامه‌ی شترالزوند (۱۳۷۰) عملاً تجارت کشورهای اسکاندیناوی به انحصار آن در آمد. تسلط آن بر بالتیک، در اثنای جنگهای متعدد، تا شکست خوردن اتحادیه از هلند در ۱۴۴۱، دوام یافت. ولی، تشکیلات رسمی آن (پس از ۱۳۵۸) خبر از این میداد که دوره‌ی تسلط این اتحادیه رو به پایان است؛ مجالس مشاوره‌ی نامنظمی که از اعضا در لوبک تشکیل میشد، اهمیت چندان نداشت. تعداد اعضا میان 100 و 160 در حال نوسان بود. اختلافهای داخلی، فقدان تکیه‌گاه‌های سیاسی، رشد کشورهای خارجی دارای مرکزیت و، در نتیجه‌ی آن، از میان رفتن مزایای هانسائی، پیشرفت کشتیرانی در انگلستان و هلند، و تغییرات گوناگون در امر بازرگانی، همه از عواملی بود که به زیان اتحادیه تمام شد. سازمان سیاسی آن، که همیشه جنبه‌ی فرعی داشت، در قرن ۱۶م اهمیت خود را از دست داد. آخرین مجلس مشاوره‌ی آن در ۱۶۶۹ منعقد شد، ولی اتحادیه هرگز رسماً انحلال نیافت. نام آن در لوبک و هامبورگ و برمن باقی ماند.

هانسن[2]**، پتر آندرس** (peter ändres hän-sen)، ۱۷۹۵–۱۸۷۴، منجم دانمارکی. از ۱۸۲۵ مدیر رصدخانه‌ای در نزدیکی گوتا بود، که بعداً به گوتا انتقال یافت (۱۸۵۹). در نظریه‌ی ماه تجدید نظر کرد و جداول ماه را گردآورد (۱۸۵۷)، که در تهیه‌ی سالنامه‌های دریائی بسیار به کار میرود.

هانکو[3] (hānko)، سوئدی **هانگو** (hängē)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۹٬۶۸۶)، بغ فنلاند، بندر بی‌یخبندان بر شبه جزیره‌ی کوچکی در دریای بالتیک؛ تفرجگاه تابستانی. پس از جنگ روس و فنلاند (۱۹۳۹–۴۰) شبه جزیره‌ی هانکو به صورت پایگاه دریائی ۳۰ساله به تجشم اجاره داده شد، ولی در ۱۹۴۴ در مقابل اجاره دادن ۵۰ساله‌ی پورککالا به فنلاند باز گشت. نیز ← پورککالا.

هانکو[4] (hänkŏ)، شهر سابق، ایالت هوپی، چین، بندری بر ملتقای رودهای هان و یانگتسه؛ از ۱۹۵۰ جزو ووهان. به وسیله‌ی پل به ووچانگ و هانیانگ مرتبط است. بزرگترین شهر ووهان، و صنعتیترین و بازرگانیترین شهر چین مرکزی میباشد.

هانگچو[5] (hängcō)، نام سابقش **لینان** (linān)، شهر (در ۱۹۷۰ حه تخمیناً ۱٬۱۰۰٬۰۰۰)، کرسی ایالت چکیانگ، چین، بر مصب چینتانگ (cientāng) در خلیج هانگچو. مرکز تجارتی و فرهنگی و انتهای جنوبی یون‌هو (← کانال بزرگ) است، و در ش دریاچه‌ی معروف شی هو قرار دارد. صادراتش ابریشم و چای و بادزن کاغذی است. مقر دانشگاه چکیانگ است. قرن‌ها از زیباترین شهرهای چین شمرده میشد. در ۶۰۶ بم بنا شد، و از ۹۰۷ تا ۹۶۰ پایتخت یک مملکت مقتدر بود. بسیاری از دیرها و اماکن مقدس آن مربوط به همین دوره است. از ۱۱۳۲ تا ۱۲۷۶ که مورد حمله‌ی قوبلای قاآن قرار گرفت، پایتخت سلسله‌ی سونگ جنوبی بود. در شورش تایپینگ ویران شد (۱۸۶۱). در ۱۸۹۶ به روی تجارت خارجی گشوده شد. در ۱۹۳۷–۴۵ در تصرف ژاپن بود، و در ۱۹۴۹ به دست چین کمونیست افتاد.

هانمان[6]**، زامویل کریستیان فریدریش** (zāmu-el kristiān fridriš hānemān)، ۱۷۵۵–۱۸۴۳، پزشک آلمانی، مؤسس هومئوپاتی. نظریات خود را در باره‌ی این شکل درمان در کتاب ارغنون فن عقلانی درمان (۱۸۱۰) منتشر کرد. در لایپزیگ و پاریس طبابت میکرد و، با وجود مخالفت پزشکان سنتی، پیروان فراوان داشت.

هانو[7] (hänno) یا **هانون** (on-)، نق ۴۸۰؟ ق‌م، دریانورد کارتازی. هفت شهر در مراکش بر کرانه‌ی قطا تأسیس کرد، و احتمالاً تا سیرالئون را پویید.

هانوئی، شهر ویتنام، ← هانوی.

هانوور[8] (hänovr؛ فا، آلمانی hänover)، ایالت سابق پروس، لغ آلمان، که از مرز هلند و دریای شمال (لغ) تا کوههای هارتس (چش) ممتد بوده است. از ۱۹۴۶ ضمیمه‌ی ساکس سفلی شد. شامل شهرهای هانوور، اوسنابروک، هیلدسهایم، امدن، لونبورگ، تسله، و گوتینگن بود. عمدتاً ناحیه‌ای پستبوم و کشاورزی است (غله، سیب زمینی، و چغندر قند). جزئی از دوکنشین قدیم برونسویک بود، و تا ۱۶۹۲ دوکنشین برونسویک–لونبورگ را تشکیل میداد، ولی در آن سال دوک ارنست آوگوست به مقام برگزیننده ارتقا یافت و دوکنشینش مرکز برگزیندگی هانوور شد. اتحاد شخصی انگلستان و هانوور در دوره‌های سلسله‌ی هانوور با جورج I در ۱۷۱۴ آغاز شد (← هانوور، خاندان). در ۱۸۰۷–۱۳ هانوور قسمتی از مملکت زروم بوناپارت را در وستفالی تشکیل میداد. پس از بازگشت خاندان سلطنتی قدیم، به صورت مملکت پادشاهی در آمد (۱۸۱۵) عضو اتحادیه‌ی آلمانی شد. چون ویکتوریا ملکه‌ی انگلستان شد، هانوور به موجب ← قانون سالیک از تاج و تخت انگلیس مجزا شد (۱۸۳۷). ارنست آوگوست، پسر جورج III که به سلطنت هانوور رسید، سیاست ارتجاعی خود را با الغای قانون اساسی آغاز کرد، ولی در ۱۸۴۸ مجبور شد دوباره آن را بپذیرد. پسرش، جورج V، در ۱۸۵۱ به سلطنت رسید، و در نتیجه‌ی جانبداری از اتریش در جنگ اتریش و پروس (۱۸۶۶) کشور خود را از دست داد که یکی از ایالات پروس شد. ضبط صحیح آلمانی آن **هانوفر** است.

هانوور[8]، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۵۲۳٬۹۴۱)، مرکز ساکس سفلی، ل آلمان غربی، بر رود لاینه[9] (läyne) و کانال میتلاند، سابقاً پایتخت مملکت و ایالت سابق هانوور. مرکز تجارتی، و دارای انواع صنایع مهم است. بمبارانهای جنگ II آثار قرون وسطائی آن را منهدم کرد، ولی کلیسای گوتیک (قرن ۱۴م) و تالار شهرداری (قرن ۱۵م) آن دوباره ساخته شد. هانوور مقر دانشگاههای پزشکی، دامپزشکی، و فنی، و چندین موزه است.

هانوور، خاندان[10] خاندان سلطنتی هانوور (← هانوور، ایالت سابق)، از سلسله‌ی گوئلفها، که

(۱)Hanseatic League (۲)Hansen (۳)Hanko (۴)Hankow (۵)Hangchow; Hang-chou (۶) Hahnemann (۷)Hanno (۸)Hanover; Hannover (آلمانی) (۹)Leine (۱۰)Hanover, house of

رسیدن آن به تاج و تخت انگلستان با قانون جانشینی (۱۷۰۱) استقرار یافت، و اساس آن این بود که افراد این خاندان اخلاف جیمز I بودند. نخستین شاه هانوری (در ۱۷۱۴) از انگلستان، جورج I، برگزیننده‌ی هانوور، نوه‌ی الیزابت دختر جیمز و ملکه‌ی بوهم، و پسر سوفیا برگزیننده‌ی هانوور بود. جانشینان وی جورج II، جورج III، جورج IV، و ویلیام IV بودند. قانون سالیک در خاندان هانوور مانع جانشینی زنان در سلطنت بود، و هنگامی که ویکتوریا به تخت سلطنت انگلستان رسید (۱۸۳۷)، تاج و تخت انگلستان و هانوور از یکدیگر جدا شد. پس از ازدواج ویکتوریا، خاندان سلطنتی انگلستان، خاندان سلطنتی وتین بود. ارنست آوگوست، پسر جورج III، به سلطنت هانوور رسید، و پسرش جورج V جانشین او شد، که در ۱۸۶۶ تاج و تخت را از دست داد. ضبط صحیح آلمانی آن **هانوفر** است.

هانوور جدید، در فکب، ← لاونتای.

هانوی[1] (hānoy) یا **هانوئی** (hānoi)، شهر (جم در ۱۹۷۰ تخمیناً ۸۵۰'۰۰۰)، پایتخت جمهوری دموکراتیک ویتنام (ویتنام شمالی)، ش تونکن، کنار رود سرخ. مرکز حمل و نقل دریائی محصولات صنعتی و کشاورزی (خاصه برنج و چرم) است، و از طریق راه آهن با کونمینگ، پکن، و سایگون ارتباط دارد. بعضی صنایع سنگین دارد. مشتمل است بر ۲ قسمت: یکی شهر کهنه‌ی آنامی و دیگری بخشهای مدرن به سبک اروپائی. در قرون ۷م–۱۵م مقر فرمانروایان چینی آنام بود. در ۱۹۰۲ پایتخت هندوچین فرانسه شد، و در ۱۹۴۵–۴۶ مقر دولت ویتنام قرار گرفت. صحنه‌ی جنگهای سنگین میان نیروهای فرانسوی و ویتنامی بود (۱۹۴۶–۵۴). در ۱۹۵۴ پایتخت ویتنام شمالی شد. در جنگ ویتنام از حمله‌ی هوائی نیروی هوائی کشمة آسیب دید (۱۹۶۷). هانوی یک مرکز فرهنگی است؛ دانشگاه هانوی، دانشکده‌ی پولیتکنیک، و مؤسسه‌ی پزشکی شرقی (یک مرکز مهم آموزشی و پژوهشی) در آن واقع است؛ چند بنای قدیمی، خصوصاً پاگودای بودای بزرگ دارد. پس از الحاق ویتنام جنوبی به ویتنام شمالی، و تشکیل جمهوری سوسیالیستی ویتنام، هانوی پایتخت این جمهوری شد.

هانی ابن عروه (hānie 'bne orva)، فت 60 هق، از طرفداران امام حسین ع در کوفه، که پس از حکومت عبیدالله زیاد، مسلم ابن عقیل را که نماینده‌ی امام بود در منزل خود پنهان کرد. وی را در کنار مسلم در میدان کوفه به دار آویختند.

هانی ابن هانی: ← کربلا، واقعه‌ی.

هانیانگ[2] (hānyāng)، شهر سابق (جم ح ۵۰۰'۰۰۰)، ایالت هوبی، چین، ملتقای رودهای هان و یانگتسه، از ۱۹۵۰ بخشی از ووهسان است که به وسیله‌ی پلهائی با هانکو و ووچانگ مرتبط است. پنبه‌ریسی، فلزکاری، و فولادکاری دارد.

هانیبال (hānnibāl)، نام لاتینی برای مرد، مشتق از فنیقی. بعضی اسامی مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی
اسپانیائی	Anibal	آنیبال (ānibāl)
انگلیسی	Hannibal	هنیبل (hanibal)
ایتالیائی	Annibale	آنیباله (ānnibāle)
پرتغالی	Annibal	آنیبال (ānibāl)
فرانسوی	Annibal	آنیبال (ānibāl)
"	Hannibal	

هانیبال[3] (hānnibāl) یا **آنیبال** [فنیقی، ← لطف بعل]، ۲۴۷–۱۸۲ ق‌م، سردار کارتاژی، از بزرگترین نوابغ نظامی عالم؛ پسر هامیلکار بارکا، از خاندان معروف بارکا. در ← جنگهای کارتاژی، پس از شوهر خواهرش هاسدروبال، از طرف سپاهیان به فرماندهی کل قوای اسپانیا انتخاب شد (۲۲۱ ق‌م). برای اینکه انتقام کار تاژ را از رومیان بگیرد، عازم حمله به ایتالیا شد. با سپاه و تجهیزات (از جمله چندین فیل) از آلپ گذشت و، با سواره‌نظام خود، به دره‌ی رود پو رسید. پس از نابود کردن دسته‌ای از سپاهیان روم، در ۲۱۷ متوجه روم شد. مجدداً رومیان را کنار دریاچه‌ی تراسیمنوس[4] (trā-simenus؛ اکنون پروجا) مغلوب کرده به ج ایتالیا رفت و متحدینی به دست آورد. در ۲۱۶ ق‌م در کانای یکی از درخشانترین پیروزیهای تاریخ را به دست آورد، ولی چون کومکی از کارتاژ نرسید، نتوانست رم را بگیرد. در ۲۰۷ ق‌م برادرش هاسدروبال در متاوروس شکست خورد، و هانیبال مجبور به عقبنشینی شد. در ۲۰۳ ق‌م، به دعوت دولت کارتاژ، به دفاع کارتاژ در مقابل سکیپیو شتافت، ولی در جنگ زاما شکست خورد (۲۰۲ ق‌م). پس از انعقاد صلح (۲۰۱ ق‌م) حکمران کارتاژ شد، و دست به اصلاحات اساسی در حکومت زد. اما رومیها، که از دشمنی او ترسناک بودند، تسلیمش را خواستار شدند، و چون به غربت رفت به دنبالش شتافتند. وقتی گرفتاری را نزدیک دید خود را مسموم کرد.

هانیگالیات: ← میتانی، مملکت باستانی.

هانی‌گرمله (hāni.garmale)، ده (جم ۱'۱۴۴ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اورامان لهون، شهرستان پاوه، استان پنجم؛ ۲۶کیلومتری لغ پاوه و ۳کیلومتری مرز ایران و عراق. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و میوه است. از صنایع دستی شالبافی دارد.

هاو[5]، **ایلایس** (ilāyəs hā)، ۱۸۱۹–۶۷، مخترع امریکائی. نخستین چرخ خیاطی ساخته‌ی خود را در ۱۸۱۵ و دومین آن را در ۱۸۴۶ به نمایش گذاشت. چون در کشمة کومک مالی به او نشد، سومین ماشین اختراعی خود را با تمام حقوق آن به ویلیام تامس انگلیسی فروخت. با تامس در انگلستان برای ساختن یک ماشین چرم‌دوزی همکاری کرد، و چون میان آن دو ناسازگاری پیدا شد، هاو به امریکا باز گشت. در اینجا متوجه شد که ماشین او را دیگران ساخته‌اند و از آن بهره‌برداری میکنند. با مراجعه‌ی به محکمه، عاقبت در ۱۸۵۴ حق اختراع خود را به دست آورد. نیز ← آ. م. سینگر.

هاو[5]، **جولیا وارد** (julyā wārd hā)، ۱۸۱۹–۱۹۱۰، بانوی نویسنده و متفکر اجتماعی امریکائی. در اجرای طرحهای بشردوستانه و در انتشار روزنامه‌ی کامنولث بستن، که طرفدار الغای بردگی بود، دستیار شوهرش س. گ. هاو بود. خانم هاو در باره‌ی حق انتخاب و آزادی زنان و مسائل دیگر سخنرانی میکرد و در تأسیس یک سازمان صلح جهانی سهیم بود. در ۱۸۶۱، پس از مشاهده‌ی حرکت سربازان اتحادیه به جنگ، کتاب سرود نبرد جمهوری را نوشت که مهمترین کتاب او است. فرهنگستان هنر و ادبیات امریکا او را به عنوان نخستین زن به عضویت پذیرفت. علاوه بر چند کتاب شعر، کتابهای مسائل جنسی و تربیت (۱۸۷۴) و جامعه‌ی جدید (۱۸۸۱) از تألیفات او است.

هاو[5]، **ریچارد** (ricārd hā)، ملقب به **ارل هاو** (ërl*)، ۱۷۲۶–۹۹، دریاسالار بریتانیائی؛ برادر و. هاو، مت لندن. مدافع دریای مانش در جنگ هفتساله و در ۱۷۷۶ فرمانده ناوگان بریتانیا در انقلاب امریکا بود، ولی در ۱۷۷۸ استعفا کرد. در ۱۷۸۲ برای رفع محاصره‌ی جبل طارق فرماندهی یافت.

هاو[5]، **سمیوئل گریدلی** (samyuəl gridli hā)، ۱۸۰۱–۷۶، متفکر و بشر دوست امریکایی. نیکوکاری خود را، که در سراسر عمر او دوام داشت، با رفتن به یونان و کومک کردن در جنگ استقلال آغاز کرد، و ۶ سال در آن سرزمین ماند. بیشتر به خدماتی که برای نابینایان انجام داد معروف است؛ آسایشگاه نابینایان را در نیو انگلند تأسیس کرد و ۴۴ سال سرپرست آن بود. کامیابی وی در تعلیم و تربیت لورا بریجمن[6] (lorā brijmən؛ ۱۸۲۹–۸۹) که هم کور و هم کر بود، در بهبود آموزش و پرورش اشخاص معلول در کشمة سخت مؤثر افتاد. به همراهی همسرش ج. و. هاو در مبارزه با برده‌داری تلاش میکرد. در آشوبهای کرت (۱۸۶۶–۶۷) بار دیگر سفری به یونان کرد که به پایان عمری که مصروف به خدمت دیگران شده بود انجامید. نامه‌ها و یادداشتهای او به چاپ رسیده است (۱۹۰۶–۵۹).

هاو[7]، **ویلیام** (wilyam hā)، ملقب به (پنجمین) **وایکاونت هاو** (vāykānt*)، ۱۷۲۹–۱۸۱۴، ژنرال بریتانیائی در انقلاب امریکا، برادر ر. هاو. در ۱۷۷۵ با نیروهای تقویتی برای ت. گیج به بستن رسید، و در نبرد معروف به نبرد بانکر هیل فرماندهی داشت. در همین سال به جای ت. گیج فرماندهی یافت. در نبرد برندیواین واشینگتن را شکست داد. در ۱۷۷۸ استعفا کرد و به انگلستان باز گشت، و سر ه. کلینتن به جای او به فرماندهی منصوب شد (۱۷۷۸).

هاوائی[8] (hāvāi)، جزیره (۱۰'۴۱۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جم ۶۳'۴۶۸)، بزرگترین و جنوبیترین جزایر ایالت هاوائی. کوههای ماونا لوآ، ماونا کئا، و هوالالای[9] (hualālāy) مشرف بر آن

(۱)Hanoi (۲)Hanyang (۳)Hannibal (۴)Trasimeno (۵)Howe (۶)Bridgman (۷)Howe (۸)Hawaii (۹)Hualalai

است. هوایش بین گرمای شدید در پهنه‌های سواحل جنوبی و سرمای یخبندان در قلل کوهها تغییر میکند. تولیدکننده‌ی عمده‌ی نیشکر جزایر هاوائی است؛ قهوه و آناناس نیز به عمل میآید. در دامنه‌ی ماونا کئا پرورش گاههای وسیع دام دارد. بندر عمده‌اش، هیلو، بر ساحل ل‌ش است.

هاوائی[1] (hāvāi) یا **هاوایی، سابقاً جزایر هاوائی**، پنجاهمین ایالت (۱۶٬۶۳۷ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۷۶۹٬۹۱۳)، کشمه، قکم مرکزی، به فاصله‌ی ح ۳٬۳۸۰کیلومتری سان فرانسیسکو؛ کرسی آن هونولولو. جزایر هاوائی سابقاً **جزایر سندویچ** (sandwic) نام داشت. هاوائی از ۸ جزیره‌ی عمده و تعدادی جزایر کوچک تشکیل یافته است؛ جزایر عمده‌ی آن عبارتند از اواهو، هاوائی، ماولی، کاوای، لانای، نیئیهائو[2] (niihāu)، کاهوئولاوه[3] (kāho-olāve)، و مولوکای. هوای این ایالت بسیار خوب و مطبوع است. محصولات و اساس صنایع آن نیشکر و آناناس است؛ قهوه، برنج، سیسال، و پنبه نیز کشت میشود. سکنه‌ی آن از نژادهای مختلف، با فرهنگهای مختلف، تشکیل یافته است.

این جزایر را جیمز کوک در ۱۷۷۸ کشف کرد. کامهامهای I در ۱۸۱۰ حکمران مطلق آنجا شد؛ مبلغین مسیحی در ۱۸۲۰ بدانجا وارد شدند، و یک دوره‌ی آشفتگی دینی به وجود آمد. ملکه لیلیوکالانی در ۱۸۹۳ خلع شد، و یک حکومت موقتی روی کار آمد. پیش از اینکه کشمة جزایر را تصرف کند (۱۸۹۸)، س. ب. دول رئیس جمهور جزایر هاوائی بود. در ۱۹۰۰ جزء ⇐ سرزمینهای کشمة شد. از ۱۹۳۰ تا جج II جهانگردان منبع عایدی پررونقی برای جزایر بودند. با حمله‌ی ژاپنیها به پرل هاربر کشمة وارد جج II شد. در طی جنگ جزایر هاوائی پایگاه مسلح و مستحکمی برای جنگ‌های فکب بود. در ۲۱ اوت ۱۹۵۹ رسماً عنوان ایالت یافت. دانشگاه هاوائی در هونولولو است.

هاوائی، جزایر: ← هاوائی، ایالت.

هاوارد[4] (hāwārd)، خاندان اشرافی بریتانیائی که سابقه‌ی آن به قرن ۱۰م باز میگردد، و نخست هریورد (heriward) نامیده میشد. وقتی که انگلستان مورد حمله قرار گرفت، یکی از افراد هریورد علیه ویلیام I (ویلیام فاتح) جنگید. اعقاب او القاب زیر را یافتند: ارلهای ارندل (۱۱۳۹)، بارونهای ملترورز (mal-trawərz؛ ۱۳۳۰)، ارلهای ساری و دیوکهای نورفک (۱۴۸۳)، بارونهای فیتسلن (۱۶۲۷)، ارلهای نورفک (۱۶۴۴)، و بارونهای هریس (۱۸۸۴). جان هاوارد، اولین دیوک آو نورفک بود؛ پسرش تامس هاوارد، دومین دیوک آو نورفک، و نوه‌اش تامس هاوارد، سومین دیوک آو نورفک بودند. برادرزاده‌ی این سومین دیوک، کاترین هاوارد، ملکه‌ی انگلستان بود. هنری هاوارد، ارل آو ساری، پسر سومین دیوک آو نورفک بود. هنری هاوارد، ارل آو ساری، شاعر انگلیسی، نخستین بانی نهضت ساختن ⇐ باغشهر در انگلستان. در ۱۸۷۲ به نیراسکا رفت، و سپس در شیکاگو مشغول کار شد. در کتاب باغشهرهای فردا (۱۸۹۸) به بیان نمونه‌ی شهری پرداخته است که همه‌ی احتیاجات خود را کفایت میکند و در آن فواید شهری و صناعت با مزایای یک ناحیه‌ی کشاورزی در هم آمیخته است. در نتیجه‌ی فعالیت او نخستین باغشهر لچورث[5] (lecwērt) در انگلستان، ۵۵کیلومتری ج‌ش لندن، در ۱۹۰۳ بنا شد. در ۱۹۲۰ نقشه‌ی باغشهر ولین[6] (welin)، ۴۰کیلومتری ل لندن، را طرح کرد.

هاوارد[7]، **برنارد مارمدیوک فیتسلن-** (bērnārd mārmədiuk fitsalən-hāwārd)، ملقب به شانزدهمین **دیوک آو نورفک** (diuk āv norfək)، ۱۹۰۸–۷۵، از ← خاندان هاوارد در انگلستان، اولین دیوک مملکت و مارشال انگلستان. مراسم تاجگذاری جورج VI و الیزابت II را او ترتیب داد. ← میلز فیتسلن-هاوارد. ملقب به ۱۷مین دیوک آو نورفک پسر عمش بود.

هاوارد[7]، **تامس** (tāməs hāwārd)، ملقب به اولین **ارل آو سافک** (ërl āv sāfək)، ۱۵۶۱–۱۶۲۶، عضو ← خاندان هاوارد، پسر چهارمین دیوک آو نورفک. فرمانده اسکادرانی بود که به ناوگان اسپانیائی حامل جواهرات حمله کرد (۱۵۹۱). لرد خزانه‌داری شد (۱۶۱۴). دخترش فرانسیس، و شوهر او، ر. کار، محاکمه و به اتهام قتل سر تامس اوربری[8] (sər tāməs overberi؛ ۱۵۸۱–۱۶۱۳، شاعر و درباری انگلیسی، که از دوستان کار بود) محکوم به مرگ شدند، ولی هر دو مورد عفو قرار گرفتند، اما تا سال ۱۶۲۲ در برج لندن محبوس بودند. هاوارد از آن پس دیگر قدرت خود را باز نیافت.

هاوارد[9]، **تامس**، ملقب به چهارمین **دیوک آو نورفک** (diuk āv norfək)، ۱۵۳۶–۷۲، عضو ← خاندان هاوارد، پسر ه. هاوارد، ارل آو ساری. مورد توجه ملکه الیزابت بود، اما به ر. دادلی رشک میورزید. از نامزدهای وصلت با ماری استوارت بود؛ الیزابت نسبت بدو ظنین شد. در ۱۵۶۹–۷۰ زندانی بود، و پس از آزادی در یک توطئه درگیر شد، و سر از تنش جدا کردند.

هاوارد[9]، **تامس** (tāməs hāwārd)، ملقب به دومین **دیوک آو نورفک** (diuk āv norfək)، ۱۴۴۳–۱۵۲۴، از ← خاندان هاوارد، پسر ج. هاوارد، اولین دیوک آو نورفک. پس از نبرد بازورث زندانی شد، ولی هنری VII او را آزاد کرد. اسباب ازدواج مارگریت تودور را با جیمز IV اسکاتلند فراهم ساخت. ژنرال رهبر انگلستان شد و اسکاتلندیها را در فلادن شکست داد (۱۵۱۳). نیای همه‌ی افراد شاخه‌ی اصلی خاندان هاوارد است.

هاوارد[9]، **تامس**، ملقب به سومین **دیوک آو نورفک**، ۱۴۷۳–۱۵۵۴، عضو ← خاندان هاوارد، پسر ت. هاوارد، دومین دیوک آو نورفک. با کاردینال وولزی سخت مخالفت ورزید. از ازدواج خواهرزاده‌ی خود، ان بولین با هنری VIII پشتیبانی کرد، اما بعداً ریاست دادگاه و اعدام او را بر عهده داشت. گرچه رهبری مبارزه با زیارت فیض را داشت (۱۵۳۶)، کاتولیک باقی ماند. به خیانت متهم شد (۱۵۴۶)، ولی با مرگ هنری از این اتهام نجات یافت. ماری تودور او را آزاد کرد (۱۵۵۳)، و او علیه شورش وایت بر خاست. پس از اعدام خواهرزاده‌اش قدرتش رو به افول گذاشت.

هاوارد[9]، **جان** (jān hāwārd)، ملقب به اولین **دیوک آو نورفک**، ۱۴۳۰–۸۵، عضو ← خاندان هاوارد؛ نوه‌ی ← تامس موبری، اولین دیوک آو نورفک. در جنگ گلها به خاندان یورک پیوست، و در نبرد بازورث در کنار ریچارد III کشته شد. با ادوارد IV در فرانسه جنگید.

هاوارد[9]، **چارلز** (cārlz hāwārd)، ملقب به اولین **ارل آو کارلایل** (ërl āv kārlāyl)، ۱۶۲۹–۸۵، عضو ← خاندان هاوارد. در زمان آ. کرامول و چارلز I مصدر مقامات مهم بود.

هاوارد[9]، **چارلز**، ملقب به اولین **ارل آو ناتینگم** (ërl āv nātingəm)، ۱۵۳۶–۱۶۲۴، عضو ← خاندان هاوارد. لرد دریاداری انگلستان بود، و در ۱۵۸۸ فرماندهی نیروهای علیه جهازات شکست‌ناپذیر را داشت.

هاوارد[9]، **فردریک** (fredrik hāwārd)، ملقب به پنجمین **ارل آو کارلایل** (ërl āv kārlāyl)، ۱۷۴۸–۱۸۲۵، عضو ← خاندان هاوارد. نایب‌السلطنه‌ی ایرلند و از سیاستمداران برجسته‌ی آخر قرن ۱۸م بود.

هاوارد[9]، **کاترین** (kātrin hāwārd)، ؟۱۵۲۱–۴۲، ملکه‌ی انگلستان، پنجمین همسر هنری VIII. وی دختر لرد ادمند هاوارد و برادرزاده‌ی ت. هاوارد، سومین دیوک آو نورفک، بود. هنری، بلافاصله پس از طلاق گفتن ان آو کلیوز، در ۱۵۴۰ کاترین را به عقد خود در آورد. در ۱۵۴۱ کاترین را متهم کردند که پیش از عروسی اخلاق ناشایسته داشته است. با آنکه وی اعتراف کرد، هنری او را مورد بخشش قرار داد. چون پس از آن نیز شواهدی بر اخلاق بد او اقامه شد، وی را به مرگ محکوم کردند، ولی باید گفت که اعدام (۱۳ فوریه‌ی ۱۵۴۲) او بیش از آنکه جنبه‌ی اخلاقی داشته باشد جنبه‌ی سیا-

---

(۱)Hawaii (۲)Niihau (۳)Kahoolawe (۴)Howard (۵)Letchworth (۶)Welwyn (۷)Howard (۸)Overbury (۹)Howard

سی داشت، هنری میخواست خود را از قدرت خطرناک خاندان هاوارد خلاص کند.

هاوارد[1]، لزلی (lezli hāwārd)، ۱۸۹۳–۱۹۴۳، بازیگر انگلیسی؛ متـ لندن. پس از آنکه اول‌بار بر صحنه جلوه‌گر شد، (۱۹۱۷)، قیافه و حالت بدبینی موقرانه‌اش وی را در نمایشنامه‌هائی چون میدان پژکلی و در فیلمهائی چون پیکمالیون محبوب ساخت. از ۱۹۳۵ فقط در فیلم‌های سینمائی بازی کرده است.

هاوارد، لوک: ← ایر.

هاوارد[1]، میلز فیتسلن ـ (milz fitsalən-hā wārd)؛ ملقب به ۱۷مین **دیوک آو نورفک** (diuk āv norfək*)، ۱۹۱۵– ، ارل مارشال انگلستان، بزرگ فعلی ← خاندان هاوارد در انگلستان.

هاوارد[1]، ویلیام (wilyām hāwārd)، ملقب به اولین **وایکاونت ستفرد** (vāykānt sta-fərd*)، ۱۶۱۲–۸۰، از اشراف انگلستان. چارلز I به او عنوان وایکاونت بخشید (۱۶۴۰). در انقلاب پیرایشگر شرکت نداشت، و چون در بانگت خاندان استوارت خود را فراموش‌شده احساس میکرد، غالباً با حزب دربار به مخالفت بر می‌خاست. در حادثه‌ی توطئه‌ی پاپی (← اوتس، تایتس)، وی یکی از ۵ کاتولیک رومی توقیف‌شده بود، و قبل از همه محاکمه شد. در نتیجه‌ی شهادت دروغین تایتس و دیگران، او را به اینکه محرک توطئه‌ای کاتولیکی بوده است متهم کردند و گردنش را زدند.

هاوارد[1]، هنری (henri hāwārd)، ملقب به **ارل آو ساری** (ërl āv sāri*)، ۱۵۱۷–۴۷، شاعر انگلیسی. از خاندان سلطنتی و از اخلاف مستقیم ادوارد I بود. غرور و تندخوئی او سبب شد که چند بار به زندان بیفتد، و عاقبت به جرم خیانت محکوم شد و گردنش را زدند. با ترجمه کردن دو کتاب از انئید ویرژیل نوعی از شعر بی‌قافیه را در زبان انگلیسی وارد کرد که به شعر سفید معروف شد.

هاوارد[1]، هنری (henri hāwārd) ملقب به **ارل آو نورثمتن** (ërl āv norθamtən*)، ۱۵۴۰–۱۶۱۴، درباری انگلیسی، پسر هنری هاوارد شاعر، عضو ← خاندان هاوارد. به دانش زیاد و بی‌بندوباری در زندگی سیاسی شهرت داشت. هنگام خدمت در دربار الیزابت I، متهم به توطئه کردن با ماری استوارت شد، و به اتهام خیانت و بددینی به زندان افتاد (۱۵۸۳–۸۵). در سلطنت جیمز I مشاور مخصوص (۱۶۰۳) و ارل آو نورثمتن (۱۶۰۴) و مهردار سلطنتی (۱۶۰۸) شد. پس از مرگ سالزبری، وزیر عمده‌ی شاه شد (۱۶۱۲). در زندانی شدن سر تامس اوربری (← تامس هاوارد اولین ارل آو سافک) دست داشت، ولی ظاهراً سبب قتل او وی نبود.

هاوئل[2]، فرانسیس کلارک (frānsis klārk hāəl)، ۱۹۰۸– ، مردمشناس امریکائی، صاحبنظر در تکامل انسان و در بومشناسی دوران پلئیستوسن (← دوران چهارم).

هاوئلز[3]، ویلیام دین (wilyām din hāəlz)، ۱۸۳۷–۱۹۲۰، منتقد و داستانویس و ناشر امریکائی، قهرمان واقعپردازی در ادبیات امریکائی. بسیار زود به نویسندگی پرداخت و در روزنامه‌ی اوهایو به کار پرداخت (۱۸۵۶–۶۱). در نبرد انتخاباتی لینکلن یک زندگینامه برای او نوشت و، در مقابل، در ۱۸۶۱ کنسول امریکا در ونیز شد. دو کتاب زندگی ونیزی (۱۸۶۶) و سفر ایتالیا (۱۸۶۷)، که دو کتاب اول از کتابهای متعدد سفرنامه‌ای او بود، مایه‌ی شهرتش شد. پس از بازگشت به امریکا با روزنامه‌ها و مجلات مختلف همکاری میکرد. نخستین داستانهایش، سفر عروسی آنها (۱۸۷۲) و لیدی آرستوک (۱۸۷۹) جنبه‌ی کمدیهای اخلاقی داشت، ولی هنگامی که با نوشتن داستانهای طلوع سیلاس لیهم (۱۸۸۵) و تابستان هندیشمردگان (۱۸۸۶) به واقع‌پردازی توجه پیدا کرد، از رهبران داستانویسی شد. مقالاتی که در نقد آثار نویسندگان بزرگ اروپائی، همچون تولستوی و زولا و ایبسن، نوشت به ذوق ادبی امریکائی شکل بخشید. دوست و ناشر آثار مارک تواین بود و بسیاری از واقعپردازان جوان را راهنمائی میکرد. رفته رفته به مبارزات اجتماعی و مسئله‌ی صنعتی شدن سخت علاقه‌مند شد، و این امر در داستانهای تصادفی بودن تروتهای نو (۱۸۹۰)، خصوصیت مفو (۱۸۹۲) و یک وظیفه‌ی بزرگ (۱۸۹۳) بخوبی آشکار است. به صورتی شگفت‌انگیز بسیارنویس بود، و علاوه بر داستانهای فراوان نمایشنامه نیز مینوشت، که از آن جمله است واگون خواب (۱۸۸۳) و آسانسور (۱۸۸۵).

هاوئلز[3]، ویلیام وایت (wilyām wāyt hāəlz)، ۱۹۰۸– ، مردمشناس امریکائی. شهرتش به خاطر کارهائی است که در تغییرات جسمانی آدمی و در انسان سنگواره انجام داده است.

هاوان[4] (hāvān) یا **هاوانا** (nā–)، اسپانیائی لا آوانا یا لا آبانا، شهر (در ۱۹۷۴ جمعیت تخمیناً 1'838'000)، غ کوبا، کرسی ایالت هاوان و پایتخت کوبا، بر ساحل شمالی کوبا، بزرگترین شهر و بندر عمده‌ی هند غربی؛ تأسیس ح ۱۵۱۵. موقعیت آن از جنبه‌ی تاریخی و تجارتی بسیار اهمیت داشته است. صادرات عمده‌اش شکر، میوه، سیگار و سیگار برگ، و توتون است. هتلهای عالی و وسایل تفریح هاوان را یکی از تفرجگاههای زمستانی جالب‌توجه ساخته است، ولی تعداد جهانگردانی که از امریکا بدانجا میرفتند از ۱۹۶۰ رو به کاهش گذاشته‌اند. هوای آن گرم و مرطوب است، ولی بادهای دریائی دمای آن را معتدل میسازد.

تاریخ

نخستین حاکم اسپانیائی کوبا، دیگو د ولاسکوئز شهر هاوان را تأسیس کرد (۱۵۱۵). بندرگاه عالی آن کشتیهای بازرگانی فراوان به خود جلب کرد، و بزودی یک مرکز بازرگانی مهم شد. در ۱۵۵۲ پایتخت کوبا شد، و در ۱۶۰۰ ح ۴'000 سکنه داشت. در ۱۷۶۲ نیروهای انگلیسی شهر را متصرف شدند و ح یک سال آن را در تصرف داشتند. اشغال هاوان موجب گشایش بازرگانی میان این شهر و مستعمرات بریتانیائی امریکای شمالی شد. در ۱۸۹۸ یک نبرد ناو امریکائی بنهانی در بندرگاه هاوان به پویش پرداخت، و این حادثه تاحدی موجب بروز ← جنگ اسپانیا و امریکا شد.

در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۹۵۰ دولت کوبا مخارج گزافی برای تفرجگاه ساختن هاوان مصرف کرد، و اکنون این شهر یکی از تفرجگاههای معروف میباشد. دانشگاه هاوان در ۱۷۲۱ تأسیس شد.

هاوانا، شهر، کوبا؛ ← هاوان.

هاوایی، ضبط دیگری از نام هاوائی؛ ← هاوائی.

هاوبراکن[5]، آرنلد (ārnold hābrāken)، ۱۶۶۰–۱۷۱۹، نقاش و حکاک هلندی. مؤلف تئاتر بزرگ نقاشان هلندی (۳ جلد، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۱)، که مشتمل بر زندگینامه‌های مهمی است.

هاوپتمان[6]، گرهارت یوهان روبرت (gerhārt yohān robert hāptmān)، ۱۸۶۲ – ۱۹۴۶، درامنویس و داستاننویس و شاعر آلمانی. با نمایشنامه‌ی وی، پیش از سپیده‌دم (۱۸۸۹)، نهضت توجه به طبیعت (ناتورالیسم) در تئاتر آلمان و شهرت هاوپتمان آغاز شد. از نمایشنامه‌های مبتنی بر واقعپردازی دیگر او ترازدی بافندگان (۱۸۹۲)، کمدی بالتوی پوست سگ آبی (۱۸۹۳)، و ترازدی هنشل ارابه‌ران (۱۸۹۹) است. از آثار نثری او ملحد زوآنا (۱۹۱۸) است. منظومه‌ی بزرگ تیل اولنشپیگل (۱۹۲۸) او از حماسه‌های بعد از جنگ I آلمان بوده است. هاوپتمان که در مدت سه نسل چهره‌ی برجسته‌ی ادبیات آلمان به شمار میرفت، موفق به دریافت جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۲ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هاوپتمن[6]، برونسو ریچارد (brunō ricārd hāptmən)، ۱۸۹۹–۱۹۳۶، جانی امریکائی آلمانی الاصل که پسر خردسال لیندبرگ را دزدید و مقتول کرد. پس از محاکمه‌ی هیجان‌انگیز، به وسیله‌ی صندلی برقی اعدام شد.

هاوتسما[7]، مارتین تئودور (märtin teodor hātsmā)، در مآخذ اسلامی هوتسما (hutsmā)، ۱۸۵۱–۱۹۴۳، مستشرق هلندی و یکی از نویسندگان و مؤلفان دایرةالمعارف اسلام. به زبان عربی تسلط داشت و در نشر تاریخ طبری با دخویه همکاری کرد. از آثار دیگر او نشر مجموعه‌ی متون مربوط به تاریخ سلاجقه (۴ جلد، ۱۸۸۶–۱۹۰۲)، قانون اساسی ایران (۱۹۰۷)، و منتخباتی از اشعار خمسه‌ی نظامی (۱۹۲۱) میباشد.

هاوتهشیندلر[8]، سر البرت (sər albərt hātəm-šindlər)، ۱۸۴۶–۱۹۱۶، مهندس انگلیسی. رئیس تلگراف ایران بود و پس از آن مأمور دادن تشکیلات جدید به قشون شد، و از شاه درجه‌ی سرتیپی گرفت. نوشته‌های او در باره‌ی ایران و مردم و ادبیات آن حجت است. مدت ۲۵ سال عضو انجمن جغرافیائی سلطنتی

(۱)Howard (۲)Howell (۳)Howells (۴)Havana (۵)Houbraken (۶)Hauptmann (۷)Houtsma (۸)Houtum-Schindler

بود، و بیشتر آثار او در مجلات جغرافیائی منتشر شده.

هاوتن[1]، (اولین) **بارون** (bāron hātən*)، لقب **ریچارد مانکتن میلز**[2] (ricārd mānk-tən milz)، ۱۸۰۹–۸۵، شاعر انگلیسی؛ متولد لندن. در ۱۸۳۷ نماینده‌ی پارلمنت شد، و به قانون حق طبع علاقه پیدا کرد. بر اثر جدال در باره‌ی قانون غله از حزب پیل کنار گرفت. مشوق نویسندگان جوان بود؛ عنوان ملک‌الشعرائی دربار را برای تنیسن به دست آورد. مؤلف دیوان اشعار ظریفی از جمله طبش قلب خودم و زندگی کیتس است. نیز ← فیتزجرالد، ادوارد.

هاور، لو، فرانسه، ← لو هاور

هاورث[3] (hāwərt)، دهکده (جمعیت تخمیناً ۶٬۰۰۰)، رایدینگ غربی، یورکشر، ل انگلستان. خاندان برونته در این دهکده زندگی میکردند و محل سکونت ایشان اکنون موزه و کتابخانه شده است؛ همگی، جز یکی از سه خواهران برونته (ان برونته)، در اینجا مدفونند.

هاوزر[4]، **کاسپار** (kāspār hāzer)، ۱۸۱۲؟–۱۸۳۹، بچه‌ی سرراهی آلمانی؛ و شاید یک کودک شیاد. در ۱۸۲۸ همچون یک پسر وحشی در نورمبرگ پیدا شد، و ادعا میکرد که سالها در سوراخ تاریک زندان به سر برده است. پس از آنکه سر و سامانی یافت سرگذشت خود را نوشت (۱۸۲۹)؛ ف. ه. ستنپ او را به پسرخواندگی خود بر داشت (۱۸۳۲). هاوزر بر اثر زخم کاردی که شاید خودش به خود زده بود، در گذشت. اینکه بعضی معتقدند که وی فرزند مهیندوک بادن بوده است، ثابت و مدلل نشده. یاکوب واسرمان او را موضوع یکی از رمانهای خود قرار داد.

هاوسمن[5]، **الفرد ادوارد** (alfrəd edwārd hāsmən)، ۱۸۵۹–۱۹۳۶، شاعر و مدرس انگلیسی؛ متولد شراپشر. در ادبیات کلاسیک تبحر داشت و آثار یوونالیس و لوکانوس را تصحیح و تدوین کرد. غزلهای او بسیار معروف است. مجموعه‌ی شعرهایش مشتمل است بر کودک شراپشر (۱۸۹۶)، آخرین اشعار (۱۹۲۲) و مجموعه‌ی اشعار (۱۹۴۰). در ۱۸۹۲ استاد زبان لاتینی یونیورسیتی کالج لندن، و در ۱۹۱۱ استاد لاتینی دانشگاه کیمبریج شد.

هاوسمن[5]، **لارنس** (lārəns hāsmən)، ۱۸۶۵–۱۹۵۹، نویسنده‌ی انگلیسی، برادر ا. ا. هاوسمن. به عنوان مؤلف بی‌نام کتاب نامه‌های عاشقانه‌ی یک زن انگلیسی (۱۹۰۰) شهرت یافت. بیشتر به نمایشنامه‌نویسی مشهور است و نمایشنامه‌های کوچک قدیس فرانسیس (۱۹۲۲–۳۵) و نمایشهای کاخ (۱۹۳۴) از او است. نمایشنامه‌ی بسیار معروفش، ملکه ویکتوریا (۱۹۳۴) را، به علت آنکه اعضای زنده‌ی خاندان سلطنتی را در صحنه به نمایش میگذاشت، در انگلستان از روی صحنه آمدن ممنوع گردید، ولی در ۱۹۳۵ در امریکا به نمایش گذاشته شد و موفقیت فراوان کسب کرد.

هاوسهوفر[6]، **کارل** (kārl hāshofer)، ۱۸۶۹–۱۹۴۶، جغرافیادان آلمانی، بزرگترین محقق در جغرافیای سیاسی (← جغرافیا). از استادی در مونیخ به رایزنی هیتلر در مسائل خارجی رسید. از جمله‌ی آثارش جغرافیای سیاسی اقیانوس کبیر (۱۹۲۵) است. با همسرش خودکشی کردند.

هاوف[7]، **ویلهلم** (vilhelm hāf)، ۱۸۰۲–۲۷، داستاننویس آلمانی، متشتوتگارت. کتاب لیشتنشتاین (۱۸۲۶) او از نخستین داستانهای تاریخی بود که بسیار مورد توجه عامه قرار گرفت. بعضی از داستانهای کوچک او به انگلیسی ترجمه شده است، از جمله داستانهای پریان (۱۹۱۰) و داستانهای کاروان (۱۹۱۲).

هاوگسون[8] (hāgesun)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۲۷٬۲۱۹)، ولایت روگالان[9] (rogālān)، جنوب نروژ، بندر ماهیگیری و مرکز کارخانه‌های کنسرو ماهی در دریای شمال. پناهای وایکینگها، خصوصاً قبر هارولد I، نزدیک آن است.

هاولند، جزیره‌ی[10] (hāland)، جزیره (۱٫۸۹ کم²)، قلمرو مرکزی، نزدیک استوا. در ۱۸۴۲ به وسیله‌ی سوداگران کشمت کشف شد، و در ۱۸۵۶ کشمت مدعی مالکیت این جزیره، ← جزیره‌ی جارویس، و ← جزیره‌ی بیکر شد. هر سه جزیره به خاطر نهشتهای گوانوی آنها به وسیله‌ی شرکتهای امریکائی و انگلیسی در قرن ۱۹ بهره‌برداری میشد. صناعت گوانو رو به انحطاط گذاشت، و این جزایر در بوته‌ی فراموشی افتادند تا وقتی که سر راه هوائی استرالیا واقع شدند، و از آن پس رونق یافتند. مهاجرنشینان امریکائی از هاوائی به آنجا کوچ داده شدند تا کنترول کشمت را در برابر دعاوی بریتانیا بر جزیره برقرار سازند. از ۱۹۳۶ به دست وزارت کشور کشمت اداره میشود. فرودگاه آن بر سر راه بین هونولولو و استرالیا است.

هئومه: ← هوم، گیاه.

هاونزلو[11] (hānzlō)، کوی (در ۱۹۷۱ جمعیت ۲۰٬۱۸۲)، لندن بزرگتر، جنب انگلستان، بر رود تمز. در ۱۹۶۵ از انضمام شهرهای هستن و آیزلورث و برنتفرد اند چیزیک با بخش شهری فلتم[12] (feltəm) تشکیل یافت. تولید کننده‌ی صنعتی تیغ خودتراش، صابون، لاستیک اتومبیل، بیسکویت، ابزارهای دقیق، و مواد داروئی است. آثار ماقبل تاریخ و ماندگاههای رومی دارد.

هاویتسر[13] (hāwitser؛ از انگل)، توپ سنگین کوتاهی که بر مسیری نسبةً بلند گلوله پرتاب میکند. قطر پرتابه‌های هاویتسر از ۷۵ تا ۳۰۰ ملم است. مورد استعمال این سلاح در تیراندازی بر فراز تپه‌ها، جنگلها، یا دیگر موانعی است که سد راه تیرهای با مسیر مستقیم است. برد هاویتسرهای سنگین از ۲۰٬۰۰۰ پا (حدود ۶٬۱۹۰ متر) متجاوز است. هاویتسر میتواند مستقیماً نیز به هدفهای مرئی تیراندازی کند. نیز ← خمپاره‌انداز.

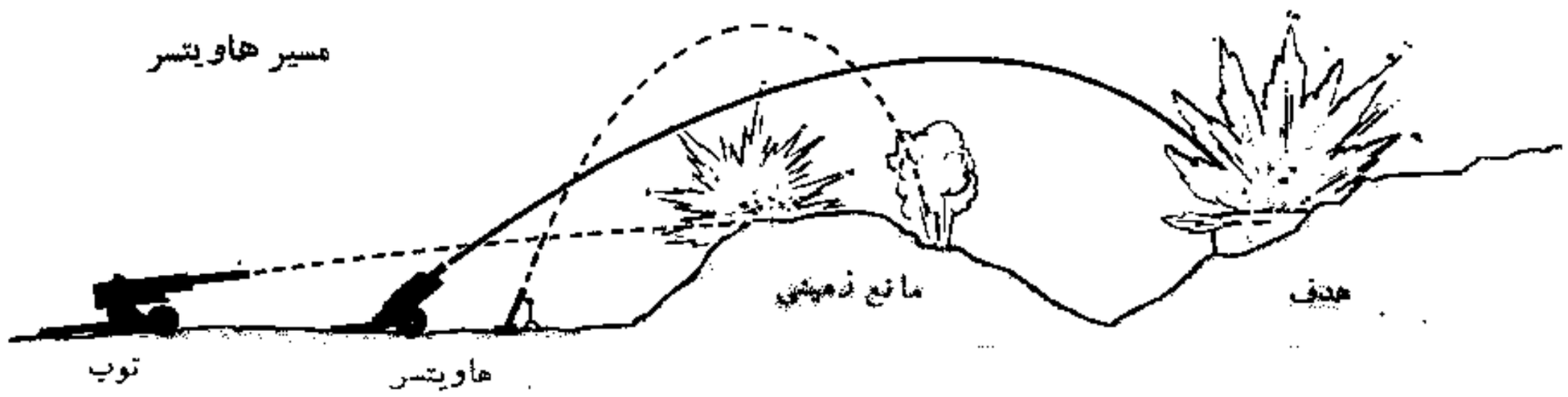

هایاکاوا[14]، **سمیوئل** (samyuəl hāyākāvā)، ۱۹۰۶–، دانشمند امریکائی سمانتیک؛ متولد کانادا. در ۱۹۲۹ به کشمت رفت. کتابهایش شامل زبان در عمل (۱۹۴۱)، زبان، معنی، و بلوغ (۱۹۵۴)، و نماد، پایه، و شخصیت (۱۹۶۵) میباشد.

هایبرگ[15]، **یوهان لودویگ** (yohān ludvig hāyberg)، ۱۷۹۱–۱۸۶۰، نویسنده‌ی دانمارکی، مدیر تئاتر ملی؛ متولد کپنهاگ. در نمایشنامه‌ی لطیفه‌ی کریسمس و شوخی سال نو (۱۸۱۷) نویسندگان معاصر خود را هجو کرد. به عنوان مدافع درام کلاسیک، شخصیت با نفوذی در ادبیات و نقد ادبی دانمارک بود. چندین کمدی موزیکال به تقلید از نمونه‌های فرانسوی نوشت، ولی از لحاظ موضوع و لطیفه‌پردازی جنبه‌ی دانمارکی آنها را حفظ کرد. شاید نمایشنامه‌ی تپه‌ی پریان (۱۸۲۸) او بیش از هر نمایشنامه‌ی دیگر دانمارکی به معرض نمایش گذاشته شده باشد.

هایت[16]، **جان وسلی** (jān wesli hāyət)، ۱۸۳۷–۱۹۲۰، مخترع امریکائی، بیشتر به کارهائی که درباره‌ی سلولوئید کرده است شهرت دارد–با برادرش در ۱۸۷۲ کارخانه‌ی ساختن آن را ایجاد کرد. اختراع نوعی صافی، به نام "صافی هایت"، که آب را در ضمن حرکت تصفیه می‌کرد، نیز اهمیت داشت. دیگر از اختراعات او است، نوعی یاتاقان که بسیار رایج است، کارخانه‌ی استخراج قند از نیشکر که بر همه‌ی آنچه پیش از آن بود برتری داشت، نوعی چرخ خیاطی، ساختن ماده‌ی شبیه عاج، و اسبابها و فورمولهای دیگر.

(۱)Houghton (۲)Milnes (۳)Haworth (۴)Hauser (۵)Housman (۶)Haushofer (۷)Hauff (۸)Haugesund (۹)Rogaland (۱۰)Howland Island (۱۱)Hounslow (۱۲)Feltham (۱۳)howitzer (۱۴)Hayakawa (۱۵)Heiberg (۱۶)Hyatt

هاید[1]، **ادوارد** (edwārd hāyd)، ملقب به (اولین) **ارل آو کلرندن**[2] (ērl āv klarən-dən)، ۱۶۰۹–۷۴، از رجال و مورخین انگلیسی. طرفدار شاه بود، و چارلز I را یاری کرد، و به اتفاق شاهزاده چارلز (بعداً چارلز II) به تبعید رفت (۱۶۴۶) و یکی از رایزنان عمده‌ی او بود. پس از بازگشت خاندان استوارت، در ۱۶۶۰–۶۷ لرد چانسلر بود، و در این مقام کوشید که تساهل دینی را برقرار کند، ولی پارلمنت پیشدستی کرد، و ← مجموعه‌ی قوانین کلرندن را به تصویب رسانید. چون هاید در مسئله‌ی هولاند توفیق نیافت، و ضمناً دربار فاسد هم از وی ناخشنود بود، در ۱۶۶۷ برکنار شد، و بعد، از انگلستان گریخت، و بقیه‌ی عمر را در تبعید گذرانید. بر خلاف درباریان معاصرش، مردی معتدل و ثابت‌قدم بود. اثر مشهورش، تاریخ شورش (۳ جلد، ۱۷۰۲–۴، چاپ استانده، ۱۸۸۸)، در شرح جنگ داخلی است، مطبعه‌ی معروف کلرندن در آکسفرد، که اینک وابسته به مطبعه‌ی دانشگاه آکسفرد میباشد، تاحدی با منافع حق طبع این کتاب تأسیس شد.

هاید[3]، **تامس** (tāməs hāyd)، ۱۶۳۶–۱۷۰۳، مستشرق انگلیسی. در ۱۶۶۵–۱۷۰۱ کتابدار ← کتابخانه‌ی بودلیان بود، و در ۱۶۹۱ استاد زبان عربی در آکسفرد و در ۱۶۹۷ استاد زبان عبری شد. اول کسی است که اصطلاح حروف میخی را، که امروز مورد قبول همه است، به کار برده است، وی از کسانی است که مبدأ بازی شطرنج را از ایران میدانند، البته خود او از بازی شطرنج بکلی بی‌اطلاع بوده است، و مدارک سانسکریت در زمان او در دسترس نبوده. از آثار اوست، انتشار متن فارسی و سریانی تورات والتون (۱۶۵۷)، چاپ متن و ترجمه‌ی لاتینی زیج الغ بیگ (۱۶۶۵)، تاریخ دینی ایران (۱۷۰۰)، و چاپ متن و ترجمه‌ی لاتینی الافادة و الاعتبار ابن اللباد (در مقاله‌ی ابن اللباد نام این کتاب به نام الافادات آمده، و باید بدین صورت اصلاح شود).

هاید[3]، **داگلس** (dāgləs hāyd)، ۱۸۶۰–۱۹۴۹، دانشمند مدرسی ایرلندی و رئیس جمهور (۱۹۳۸–۴۵) ایرلند. مؤسس (۱۸۹۳) جمعیت گیلی (← گیلی، ادبیات)، که به احیای زبان ایرلندی پرداخت. هاید آثار فراوان در ادبیات و تاریخ ایرلند نیز نوشته است.

هاید پارک[4] (hāyd pārk)، باغی به وسعت ۱۴۷ هکتار، غ لندن. در دوره‌ی خاندان استوارت در آنجا اسبدوانی به عمل میآمد. دریاچه‌ی مصنوعی سرپنتاین در ۱۷۳۳ در آن برپا شد. اولین نمایشگاه بین‌المللی در آنجا منعقد شد (۱۸۵۱). یکی از گوشه‌های آن محل اجتماع ناطقین سرپائی است.

هایدریش[5]، **راینهارد** (rāynhārd hāydriš)، ۱۹۰۴–۴۲، افسر پلیس آلمانی در رژیم ناسیونال‌سوسیالیست آلمان. به علت سوء رفتار ناچار به استعفا از خدمت در نیروی دریائی شد (۱۹۳۱)، و به اس.اس (← ناسیونال سوسیالیسم) پیوست، بزودی اعتماد هیملر را به خود جلب کرد، و در ۱۹۳۴ به معاونت گشتاپو (← پلیس مخفی) منصوب شد. در ۱۹۴۱ به جای فون نویرات به سرپرستی بوهم و موراوی گماشته شد؛ روشهای خشن او در آنجا، و نیز در نروژ و هلند و فرانسه‌ی اشغال‌شده، وی را به "دارزن" اروپا معروف کرد. در ماه مه‌ی ۱۹۴۲ میهنپرستان چک با گلوله او را به قتل رسانیدند؛ چند روز بعد تمامی دهکده‌ی لیدیسه، به قصاص این قتل، از طرف آلمانها با خاک یکسان شد.

هایدس: ← هادس.

هایدگر[6]، **مارتین** (mārtin hāydeger)، ۱۸۸۹–۱۹۷۶، بزرگترین فیلسوف آلمانی معاصر که در تفکر فلسفی قرن ۲۰م نفوذ فراوان داشته است، هایدگر فلسفه را در شهر فرایبورگ فرا گرفت و تحت تأثیر ادموند هوسرل و فلسفه‌ی فنومنولوژی او واقع شد. هایدگر در ۱۹۲۳ در ماربورگ به مقام استادی در فلسفه رسید و در ۱۹۲۷ قسمت اول کتاب وجود و زمان خود را منتشر ساخت، که معروفترین اثر فلسفی اوست. در ۱۹۲۸ به جای هوسرل استاد فلسفه‌ی دانشگاه فرایبورگ شد، در ۱۹۳۳ به ریاست دانشگاه فرایبورگ رسید، و در ۱۹۳۴ از ریاست دانشگاه استعفا کرد. آثار مهم او عبارتند از: متافیزیک چیست؟ (۱۹۲۹)، در باره‌ی ماهیت علت (۱۹۲۹)، هولدرلین و ماهیت شعر (۱۹۳۷)، در باره‌ی حقیقت (۱۹۴۳) بیرامعها (۱۹۴۹)، مدخل ما بعدالطبیعه (۱۹۵۳) و خطابه‌ها و مقالات (۱۹۵۴). در باره‌ی هایدگر عقاید و آرا مختلف است. عده‌ای او را مبدع و موجد فلسفه‌ی نو میدانند که راه اشتباهی دوهزارساله‌ی فلسفه را به راه مستقیم واقعی خود انداخته است؛ عده‌ای به جهت غموض افکار و صعوبت فهم اندیشه‌اش او را اصلاً فیلسوف نمیدانند، و عده‌ای نیز او را شاعر و زبانشناس مینامند. در حقیقت اشکالاتی که در طرز بیان فلسفی اوست و فهم افکار او را بر بسیاری از مردم دشوار ساخته موجب شده است که عده‌ای به ناحق او را فیلسوف ندانند. هایدگر در فلسفه پیرو س. ا. کیرکگارد و ادموند هوسرل است. عقیده‌ی شایع در فلسفه‌ی امروزی این است که هایدگر از فلاسفه‌ی اگزیستانسیالیست است، ولی او خود را جزو این دسته از متفکرین نمیشمارد. اساس فلسفه‌ی هایدگر بر وجود و علم الوجود است. اما او وجود را آن گونه که فلاسفه‌ی مغربزمین از افلاطون تا زمان معاصر در نظر داشته‌اند در نظر نمیگیرد، زیرا به عقیده‌ی او برای فهم وجود باید به وجود انسان پرداخت و وجود را نباید به عنوان شیء و ذات و جوهر و حتی موجود در نظر گرفت. فلاسفه وجود را، به لفظ، به عنوان شیء و در حقیقت به عنوان اعرف و اعم اشیاء که در عین حال ناشناخته‌ترین اشیاء است شناسانده‌اند. برای ادراک وجود تنها راهی که هست پرداختن به وجود انسان است که هایدگر آن را وجود حضوری[7] مینامد. برای فهم وجود انسان باید به مبانی و مبادی وجود انسان پی برد. این مبانی و مبادی را او، برخلاف ارسطو و کانت، مقولات نمینامد بلکه آن را وجودیات میخواند، این وجودیات آنهائی هستند که به طور اعم و اوسع در ضمیر انسان قرار دارند. وجود انسان به معنای "ظهور و بروز در جهان" است ولی این "در جهان بودن" به معنای مکانی و فضائی نیست بلکه به معنای پرتاب شدن بلااراده در عالم شیء است. این پرتاب شدن بلااراده یا "بی اراده آمدن به جهان" از مبانی اصلی وجود انسان است. از این "بی‌اراده‌آمدن به جهان" کیفیتی در وجود انسان حاصل میشود که هایدگر آن را "دلهره" یا "اضطراب" مینامد و میتوان آن را "نگرانی" نیز خواند. نگرانی یا دلهره و اضطراب یکی دیگر از مبانی اصلی وجود انسان است. گرچه این دلهره و اضطراب انسان متوجه همه‌ی اشیاء است، در درجه‌ی اول متوجه وجود خود اوست. وجود انسان تنها "وجود" نیست، بلکه وجودی است که نگران و دلواپس وجود خویش است. این نگرانی و دلواپسی مستلزم یکی دیگر از مبانی اصلی وجود انسان است و آن "ترس" است. این "ترس"، ترس از چیز دیگری نیست، بلکه ترس از امکان نیستی و عدم است. ترس انسان را از راه وجود به راه عدم سوق میدهد و این عدم همان مرگ است. مرگ چیزی نیست که از خارج بر وجود تحمیل شود بلکه معنی هستی نیستی و نیست شدن است و تا انسان "هست" میشود "مرگ" نیز معنی پیدا میکند. در برخورد و مقابله‌ی انسان با مرگ، وجود انسان معنی و "فوریت" خود را باز مییابد. اگر انسان به زمان ابدی و نامتناهی دست مییافت هیچ چیز برای او "فوریت" نداشت و در نتیجه هیچ چیز برای او معنی نداشت. اما انسان از این معنی غافل است و نمیداند که برای مقابله با مرگ باید فوریّت وجود را درک کند و به زندگی خود حقیقت بخشد. تفکر به انسان یاد میدهد که مرگ او را به دریافت وجود و حیات خود میخواند و او را به درک مسئولیت و اخذ تصمیمات اختیاری فرا میخواند. این تفکر در باب مرگ کلیدی است برای گشودن در زمان و زمانی بودن به عنوان افق هستی انسان و مرز آن. زمان مرز و افق هستی انسان است. زمانی بودن انسان اصل "دلواپسی"ها و "نگرانی"های اوست. زمانی بودن به این معنی نیست که وجود انسان در زمان پایان مییابد بلکه به این معنی است که وجود انسان محدود است. این است طرح بسیار مجملی از عقاید و افکار هایدگر که البته نمیتواند چهره‌ی او را به طور واقعی ترسیم کند، ولی میتواند نشان‌دهنده‌ی راهی باشد که او در پیش گرفته بوده است.

هایدلبرگ[8] (hāydelberg)، شهر (در ۱۹۷۰ حدود ۱۲۱٬۲۰۳)، وورتمبرگ-بادن، آلمان غربی، بر رود نکار. در ناحیه‌ای پر از باغات و تاکستانها واقع است و وضع زیبائی دارد. به واسطه‌ی دانشگاهش (تأسیس ۱۳۸۶ به وسیله‌ی روپرت) معروفیت خاصی دارد. در ۱۲۲۵ به تصرف کنت پالاتینای راین (← پالاتینا) افتاد و تا ۱۷۲۵ مقر برگزینندگان پالاتینا بود. در ۱۶۲۲ توسط هواخواهان امپراطوری، و در ۱۶۸۹ و ۱۶۹۳

(۱)Hyde (۲)Clarendon (۳)Hyde (۴)Hyde Park (۵)Heydrich (۶)Heidegger (۷)dasein (۸)Heidelberg

توسط فرانسویها ویران شد. قلعه‌ی معروفش یادگار قرون ۱۵م–۱۷م است. **کاتشیسم هایدلبرگ** کتاب مذهبی کلیسای (کالونی) اصلاح‌شده‌ی آلمان است که بنا به تقاضای فردریک پارسا تهیه شد و در ۱۵۶۳ به چاپ رسید.

هایدلبرگ، کاتشیسم: ← هایدلبرگ، شهر.

هایدن[1]، فرانتس یوزف (frānts yozef hāy-den؛ انریشی hāydn)، ۱۷۳۲–۱۸۰۹، آهنگساز اتریشی. در کودکی در جزو دسته‌ی همسرایان کلیسای سان ستفانو، وین، آواز میخواند، و ممارست اصلی وی در موسیقی از همین جا پیدا شد. بیشتر ساخته‌های موسیقی وی از مدت ۲۹سالی (آغاز آن ۱۷۶۱) است که به عنوان مدیر موسیقی در خدمت خاندان استرهازی بود. در دهه‌ی ۱۷۸۰ که سفارشهائی از لندن و پاریس دریافت کرد، و مورد احترام و تقدیر سراسر اروپا شد، با موتارت دوستی و همکاری بسیار نزدیک پیدا کرد، و این همکاری در پیشرفت موسیقی هر دو مؤثر افتاد. در ۱۷۹۱ و ۱۷۹۴ از لندن دیدن کرد. کوارتتهای زهی و سمفونیهای وی، که در تکامل فورم کلاسیک سونات اهمیت داشت، با افزودن یک یا دو منوئه پیش از آخرین حرکت، در گسترش سوناتهای سه‌حرکتی ک.ف.ا. باخ تأثیر فراوان داشت. آثار هایدن، از لحاظ اصالت، جانداری، و استادی در نوشته‌های سازی جالب توجه است. دو اوراتوریوی بزرگ خود، آفرینش (۱۷۹۸) و فصول (۱۸۰۱)، را در دوران پیری نوشته است. آثار او مشتمل است بر بیش از 100 سمفونی که بعضی از آنها نامهای خاص دارد، همچون سمفونی بدرود (۱۷۷۲)، سمفونی غافلگیری (۱۷۹۱)، و سمفونی ساعت (۱۷۹۴)؛ بیش از ۸۰ کوارتت زهی؛ موسیقیهای مجلسی فراوان؛ بیش از ۵۰ سونات برای پیانو؛ و چندین اپرا و قداس و آواز.

هایدینگر[2] ویلهلم کارل فون (vilhelm kārl fon hāydinger)، ۱۷۹۵–۱۸۷۱، کانیشناس و زمینشناس اتریشی. در ۱۸۲۳–۲۷ در ادنبورگ و از ۱۸۴۰ به بعد در وین میزیست. در وین مدیر بنیاد سلطنتی زمینشناسی بود (۱۸۴۹–۶۶). جاروی هایدینگر (← قطبش، قسمت III) به نام اوست.

هایذ[3] (hāyd)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۱٬۹۴۹)، کنت، انگلستان؛ تفرجگاه تابستانی و یکی از سینک پورتس.

هایزنبرگ[4] ورنر (verner hāyzenberg)، ۱۹۰۱–۷۶، فیزیکدان آلمانی. به جهت نظریه‌اش در مکانیک کوانتوم (۱۹۲۵) و کشف اشکال دگروار (← دگروارگی) ثیدروژن، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۲ در فیزیک شد. در ۱۹۲۷ اصل ابهام (← کوانتوم) را بیان کرد. در دانشگاههای لایپزیک (۱۹۲۷–۴۱)، برلین (۱۹۴۲–۴۵)، و گوتینگن (۱۹۴۶–۵۸) تدریس کرد و ریاست مؤسسه‌های فیزیک برلین، گوتینگن، و مونیخ (از ۱۹۵۸) را به عهده داشت. در کتاب فیزیک و فلسفه (۱۹۵۸) از انقلاب در فیزیک اتمی بحث میکند، نیز ← نوبل، جوایز، جدول، شرودینگر، اروین.

هایزه[5]، پاول یوهان لودویگ (pāl yohān ludvig hāyze)، ۱۸۳۰–۱۹۱۴، نویسنده‌ی واقعپرداز آلمانی؛ مه برلین. علاوه بر ۱۲۰ داستان که نوشته، و به سبب آنها شهرت یافته، ۵۰ نمایشنامه و بسیاری ترجمه‌های عالی، مخصوصاً از زبان ایتالیائی، نیز داشته است. نخستین آلمانی بود که در ادبیات به دریافت جایزه‌ی نوبل موفق شد (۱۹۱۰). مشهورترین داستان او آرابیاتا (۱۸۵۵) و شناخته شده‌ترین آثار دیگرش عبارتند از فرزندان جهان (۱۸۷۳)، دختران تُرِبی (۱۸۵۸) و آندرئا دلفین (۱۸۵۹). نوشته‌های هایزه عالی و صیقل‌خورده و مبتنی‌بر تجربه‌های روانشناختی است. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هایفتس[6] یاشا (yāshā hāyfets)، ۱۹۰۱– ، ویولن‌نواز روسی‌امریکائی؛ مه ویلنا. نخست نزد پدرش تعلیم گرفت و در 1910 در کنسرواتوار سن پطرزبورگ به تحصیل موسیقی پرداخت. پس از موفقیتهای بزرگی که به عنوان یک پسربچه‌ی نوازنده در اروپا به دست آورد، به کشمه رفت (۱۹۱۷)، و شارمند کشمه شد (۱۹۲۵). در سالهای بلوغ هنرمند والائی شد که تفسیرهای موسیقی ظریف را با تکنیک بیمانندی تلفیق میکرد. آثاری فراوان برای ویولن و آثاری نیز برای آهنگسازان دیگر ساخته است.

هایفونگ[7] (hāyfong)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۵۰۰٬۰۰۰)، ل‌ش ویتنام شمالی (اکنون جمهوری سوسیالیستی ویتنام)، بر شاخه‌ای از دلتای رود زرد، ح ۲۰کیلومتری خلیج تونکن. بندر عمده و پایگاه دریائی تونکن است. پایانه‌ی راه آهن و مرکز بازرگانی برنج و پنبه و کانی است. بیشتر سکنه‌ی آن چینی هستند. سابقاً مهمترین پایگاه دریائی هندوچین فرانسه بوده است. پس از خروج فرانسویان از هندوچین، و به وجود آمدن ویتنام شمالی (۱۹۵۴)، با کومک چینیها و روسها، بندرگاه آن ترمیم و نوسازی شد. در جنگ ویتنام از بمبارانهای هوائی (۱۹۶۵–۶۸ و ۱۹۷۲) سخت آسیب دید.

های‌فی[8] (hāy fi) یا **های‌فای** [مختصر شده‌ی انگلیسی های‌فیدلیتی[9] به معنی درستی کامل]، روشی برای پخش موسیقی با صفحه و نوار که صدا را چنان به گوش میرساند که گویی شنونده در یک سالون نشسته است و به کنسرتی گوش میدهد. چنانکه در شکل دیده میشود، صدائی که از یک نوار یا یک صفحه یا رادیو پخش می‌شود، نخست از یک پیشفزونساز[10] میگذرد که شدت و نوای موسیقی را کنترول میکند. پس از آن، فزونساز قدرت مناسب را که برای کار کردن بلندگوها لازم است فراهم میآورد. صدا از فزونساز وارد شبکه‌ی تقسیم میشود، که به هر یک از دو بلندگو ردیف بسامد صحیح مخصوص به آن را میرساند. یکی از دو بلندگو اصوات بم و دیگری اصوات زیر را پخش میکند نیز← سترلوفونی.



هایک[11]، فریدریش آوگوست فون (fridrīš āgust fon hāyek)، ۱۸۹۹– ، اقتصاددان بریتانیائی‌اتریشی که درجه‌ی دکتری خود را در علم اقتصاد از دانشگاه وین به دست آورد؛ مه وین. در ۱۹۳۱ در انگلستان اقامت گزید، و تا ۱۹۵۰ در مدرسه‌ی اقتصاد لندن تدریس میکرد. سپس استاد علوم اجتماعی و اخلاق در دانشگاه شیکاگو بود (۱۹۵۰–۶۲). پس از آنکه به سن بازنشستگی رسید یک کرسی استادی در دانشگاه فرایبورگ، آلمان غربی، به وی واگذار شد. برنده‌ی سهمی (با مشارکت گ. میردال) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۴ در علم اقتصاد شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هایکشیتاس: ← مدرسی، فلسفه‌ی، قسمت V.

هایگیت[12] (hāygeyt)، ناحیه‌ی مسکونی کوی همپستید، لندن، انگلستان. نام آن محتملاً از دروازه [ـ گیت]ای مشتق است که در قرن ۱۴م برای گرفتن باج عبور از ملک یک کشیش که جنگل و شکارگاه بود در اینجا ساخته شده بود. خانه‌ای که فرانسیس بیکن در آن از دنیا رفت در این ناحیه است، و ا. سپنسر و جورج الیت و کارل مارکس در گورستان آن مدفونند.

هایلبرون[13] (hāylbron)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۰۱٬۶۶۰)، وورتمبرگ‌ـبادن، آلمان غربی، بر رود نکار، مرکز صناعت فلزی، نساجی، و مواد دارولی. از ۱۲۸۱ تا ۱۸۰۳ شهر آزاد امپراطوری بود. در قرن ۱۹م اهمیت صنعتی یافت. قسمت قدیم شهر در جه II عمدةً ویران شد. برج

(۱)Haydn (۲)Haidinger (۳)Hythe (۴)Heisenberg (۵)Heyse (۶)Heifetz (۷)Haiphong (۸)Hi-Fi
(۹)High Fidelity (۱۰)preamplifier (۱۱)Hayek (۱۲)Highgate (۱۳)Heilbronn

معروف گوتسنتورم (götsenturm، بنای ۱۳۹۲ که گوتس فون برلیشینگن در آن زندانی بود) از آسیب محفوظ ماند.

هایلندز[1] (häyləndz) [انگل. ← بلندبومها]، ناحیه‌ای کوهستانی در اسکاتلند، ل خطی ممتد از خلیج مصبی ماری تا دامبارتن. گرمپینز آن را از ناحیه‌ای پستبوم به نام لولندز[2] (-lə ndz) جدا میسازد. نظام قبیله‌ای و لباس مخصوص اسکاتلندی (دامن، کیف چرمی، و غیره) در اواخر قرون وسطی در این ناحیه پیدایش یافت. به علت طرفداری قبایل هایلندز از جکوبایتها (قرن ۱۸م)، انگلیسها آنها را بشدت سرکوب و لباسشان را ممنوع کردند. در قرن ۱۹م که احساسات مردم هایلندز فرو نشست و ← زبان گیلی رو به انحطاط گذاشت، پوشیدن لباس محلی و استعمال نی‌انبان (آلت موسیقی ملی اسکاتلند) مجاز شد.

هایمانس[3]، **کورنلی** (korney häymäns)، ۱۸۹۲–۱۹۶۸، عالم فیزیولوژی بلژیکی؛ متخصص گانگلیون. از جمله‌ی کارهای وی در پیشرفت فیزیولوژی گردش خون، تحقیقی در یک سازوکار حسی است که از طریق آن فشار سرخرگی خون در نتیجه‌ی سازوکاری انعکاسی ثابت میماند. به جهت کشفی که در نقش سازوکارهای آئورتی (← آئورت) و سینوس در تنظیم تنفس کرد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۸ در فیزیولوژی و پزشکی شد. در ۱۹۳۵ به استادی دانشگاه گان منصوب شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هایمور، از تشکیلات پارتیزانی فاشیستی، ← شتارمبرگ.

هایموس: ← بالکان، کوههای.

هاینان[4] (häynän)، جزیره (۳۳٬۶۷۰ کمـ؛ در ۱۹۵۳ جم ۲٬۸۰۰٬۰۰۰)، چین، در دریای چین جنوبی، جزء ایالت کوانگتونگ. از لحاظ وسعت دومین جزیره‌ی ساحلی چین است. تنگه‌ی هاینان (به عرض ۱۶–۲۴ کم) آن را از زمینلاد ایالت جدا میکند. زراعت (محصول عمده برنج) تهیه‌ی الوار، و استخراج آهن در آن معمول است. در ۱۹۳۹–۴۵ در اشغال ژاپن بود، در ۱۹۵۰ به دست کمونیستها افتاد. پایگاه دریائی یولین، که به دست ژاپونیها تأسیس شده بود، به توسط حکومت چین توسعه یافت.

هاینتس، نام آلمانی برای مرد، مطابق هانری و هنری (انگل).

هاینریش (häynriš)، نام آلمانی برای مرد، مطابق هانری و هنری (انگل).

هاینریش در شوارتسه: ← هانری III (امپراطور مقدس روم).

هاینریش در هایلیگه: ← هانری II (امپراطور مقدس روم).

هاینه[5] **هاینریش** (häynriš häyne)، ۱۷۹۷–۱۸۵۶، شاعر یهودی آلمانی؛ متولد دوسلدورف. وی که از بزرگترین شاعران غنائی آلمان بود، چندین بار تغییر شغل داد. پس از آنکه در کاسبی شکست خورد، به کار وکالت رو آورد، و چون آن را نامناسب با حال خود دید از آن دست کشید و به تاریخ و ادبیات پرداخت. با انتشار نخستین اشعار و نمایشنامه‌هایش، جای خود را به عنوان یک رومانتیک جوان در ادب آلمان باز کرد. با شاعران و نویسندگان دیگر همچون ف. دو لا موت فوکه، آ. فون شامیسو، ا. ت.آ. هوفمان، و ک. ایمرمان آشنا شد؛ بعضی از اینان دوستان سراسر عمر او شدند، و بعضی دیگر دشمنانش. هاینه که از آلمان سرخورده و مورد بیمهری سیاسی قرار گرفته بود، این کشور را ترک گفت و به پاریس رفت (۱۸۳۱)، و در آنجا به تأیید افکار برخاسته از انقلاب فرانسه پرداخت، و مدتی از پیروان سن-سیمون بود. به عنوان فرد برجسته‌ای از نهضت ادبی انقلابی "آلمان جوان"، از فرانسه به پراکندن افکار انقلاب فرانسه در آلمان ادامه میداد. دولت فرانسه برای او یک مستمری برقرار کرد، و هاینه به عنوان خبرنگار مقالاتی برای روزنامه‌های آلمان مینوشت و پس از سالها ابتلای به بیماری سخت از دنیا رفت. نوشته‌های هاینه منعکس‌کننده‌ی دوگانگی طبیعت او است؛ در آنها نفوذ شدید ادبیات کلاسیک و رومانتیک آلمان هر دو مشهود است. طرز تفکر هاینه هم جنبه‌ی ملی و هم جنبه‌ی بین‌المللی دارد، و تأثیر اندیشه‌های فرانسوی و انگلیسی و یهودی در آن به نظر میرسد. کتاب ترانه‌ها (۱۸۲۷)، مشتمل بر داستانهای "دریای شمال" و "میانپرده‌ی غنائی"، نمایشگر اقتباساتی است که هاینه از شاعران سراینده‌ی ترانه‌های توده‌ای کرده است. از مجموعه‌های شعر دیگر او اشعار جدید (۱۸۴۷)، رومانسها (۱۸۵۱)، و اشعار متأخر (۱۸۵۳) است. آهنگسازان مشهوری برای اشعار هاینه آهنگ ساخته‌اند، و برای اشعار غنائی او بیش از ۳٬۰۰۰ آهنگ ساخته شده است. اشعار متأخر و نیز نوشته‌های نثر هاینه طنزی گزنده دارد و در آن از رمانتیسیسم و میهنپرستی مبتنی بر جنگ‌طلبی به تلخی انتقاد شده است. تندترین خرده‌گیریهای وی در سفر هارتس (۱۸۲۶) و تصاویر سفر (۱۸۲۷–۳۱) که ترکیبی از نظم و نثر است، دیده میشود. در آتا تْرول (۱۸۴۳) و آلمان (۱۸۴۴)، و نیز در داستان ناتمام حاخام باکاراک، عکس‌العمل هاینه در برابر ضد سامی‌گری آلمان مشهود است. شاید به علت جهان‌میهنی هاینه بوده است که آثار او بیش از آنکه در آلمان شهرت پیدا کند، در سرزمینهای دیگر خواننده پیدا کرده است.

هاینیش[6] **میشائل** (mišäel häyniš)، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، رئیس جمهور (۱۹۲۰–۲۸) اتریش. از کشاورزان پیشرو و نویسندگان مشهور بود. از لحاظ سیاسی مقبول همه‌ی احزاب مهم بود، و در ۱۹۲۰ به عنوان اولین رئیس جمهور اتریش انتخاب، و در ۱۹۲۴ دوباره به همین سمت برگزیده شد. هاینیش پیوسته توجه خاص به وحدت اتریش و آلمان داشت.

هبرید، جزایر، غرب اسکاتلند، ← هبریدیز.

هبرید جدید، در فکبه ← هبریدیز جدید.

هبریدیز[7] (hebridiz) یا **جزایر هبرید** (hebrid، از فنـ) یا **جزایر غربی**[8]، گروهی مرکب از بیش از ۵۰۰ جزیره، غ و لغ اسکاتلند. کمتر از ۱/۵ آنها مسکون است. هبریدیز خارجی ۲۵۹ کم ممتد است، و تنگه‌های مینچ و مینچ کوچک و دریای هبریدیز آنها را از هبریدیز داخلی جدا میکنند. به موجب قانون حکومت محلی (۱۹۷۳)، هبریدیز خارجی جزو یک ناحیه‌ی اداری جدید، به نام پهنه‌ی جزیره‌ای جزایر غربی، و هبریدیز داخلی جزو نواحی ⇐ سترکلاید و هایلند شد.

هبریدیز جدید[9] (-hebridiz) یا **هبرید جدید** (-hebrid)، دسته‌جزیره (ح ۱۴٬۷۶۰ کمـ؛ در ۱۹۷۲ جم ۸۹٬۰۰۰)، فکبه جنوبی، ش استرالیا. از تقریباً ۸۰ جزیره‌ی آتشفشانی تشکیل یافته که جزایر عمده‌ی آن یکی اسپیریتو سانتو[10] (espiritu sänto)، بزرگترین جزایر مجموعه، و دیگری جزیره‌ی افاته[11] (efäte) است که شهر ویلا[12] (دارالحکومه‌ی جزایر) در آن است. این جزایر کوهستانی و مالاریاخیز است. سکنه‌ی آنها از ملانزیائیها هستند. محصولات عمده کوپرا و قهوه و صدف است. در ۱۶۰۶ به توسط پرتغالیها کشف شد. از ۱۸۸۷ دومینیون مشترک بریتانیا و فرانسه است.

هبل (hobal)، نام یکی از بتهای عربستان که در خانه‌ی کعبه جای داشت، پس از فتح مکه توسط علی ع شکسته شد، و به دستور آن حضرت در چاب بنی شیبه دفن گردید، گویا در جاهلیت، به جای سلام، درود بر هبل میفرستادند.

هبل[13]، **فریدریش**(fridriš hebel) ۱۸۱۳–۶۳، درامنویس آلمانی، شاعر و استاد متبحر تراژدی. نمایشنامه‌هایش مشتمل بر ماریانا ماگدالنا (۱۸۴۴) هرود و ماریامنه (۱۸۵۰) آگنس برناوئر (۱۸۵۲)، و نیبلونگها (۱۸۶۲) است.

هبوط: ← شرف، در احکام نجوم.

هبه[14] (hebe)، در اساطیر یونان، الاهه‌ی جوانی، دختر زئوس و هرا، و زوجه‌ی هرکول. میتوانست پیران را جوان کند. گویند پس از آنکه هرکول به کوه اولمپ صعود کرد وی را جوان گردانید.



هبه

هپاتیک[15] (-hepä tik)، گروهی از رستنیهای گلدار منطقه‌ی معتدله، از نوع هپاتیکا (-Hepa tica). دارای غنچه‌های سفید در بهار میباشد. سابقاً از برگهای آن به عنوان دارو استفاده میشد.

هپبرن، جیمز: ← بالول، (چهارمین) ارل آو.

هپبرن[16]، **کثرین**(katərin hepbərn)، ۱۹۰۹–

(۱)Highlands (۲)Lowlands (۳)Heymans (۴)Hainan (۵)Heine (۶)Hainisch (۷)Hebrides (۸)Western Islands (۹)New Hebrides (۱۰)Espiritu Santo (۱۱)Efate (۱۲)Vila (۱۳)Hebbel (۱۴)Hebe (۱۵)hepatica (۱۶)Hepburn

، هنرپیشه‌ی امریکائی در تئاتر (مثلاً در داستان فیلادلفیا) و در سینما، از جمله در گل بامداد (برنده‌ی جایزه‌ی آکادمی هنرهای سینمائی و علوم، ۱۹۳۴)، زنان کوچولو، و تعطیل.

هپتا[1]- (heptā). پیشوندی به معنای هفت، مثلاً در هپتارکی.

هپتارکی[2] (heptārki) [یونانی، = هفت مملکت]، نامی که به هفت مملکت آنگلوساکسون انگلستان داده میشد. این اصطلاح محتملاً نخستین بار در قرن ۱۶م توسط نویسندگانی به کار رفت که تصور میکردند انگلستان درست به هفت مملکت تأسیس‌شده توسط انگلوساکسونها تقسیم شده است. عملاً تقسیمات سیاسی و جغرافیائی نه به این ترتیب بود و نه شکل ثابتی داشت، بلکه قرنها طرز تقسیم و مرزها متغیر بود. برای تاریخ آن به مقالات مربوط به ممالک هپتارکی رجوع کنید—نورثامبریا، انگلیسای شرقی، مرشا، اسکس، ساسکس، وسکس، و کنت.

هپتال یا **هفتال**: ← هیتال.

هپتامرون، کتاب، ← مارگریت دو ناوار.

هپلوایت[3] **جورج** (jorj hepəlwāyt)، فت ۱۷۸۶، مبلساز انگلیسی و طراح مبل. از مشخصات سبک او اشکال منحنی الخط، تزیینات با نقاشی یا منبتکاری، و جزئیات خاص او همچون پایه‌هائی (ساده، فلوتی، یا به شکل نی) که رفته رفته باریکتر میشود، و نیز نوکهای برجسته‌ی پایه‌ها است. اشکال خاص تزیینی او عبارت از طرحهای کلاسیک است که توسط رابرت و جیمز ادم طراحی شده بود، و نیز روبانها، گل و بوته‌ها، خوشه‌های گندم، و چنگ. طرحهای ویژه‌ی پشتی صندلیهای ساخت او، از سپری و بیضی و قلبهای مشبک در هم و نردبانی و چرخی‌شکل معروفیت دارد که در آنها چوب الش رنگ‌شده و نیز ماهرگانی به کار رفته است. کارهای کوچک او، همچون میزهای کار مشبک و پیش‌بخاریها و جعبه‌های جای کارد و چنگال و چایدان، بسیار مورد توجه کسانی است که در صدد جمع‌آوری مجموعه‌های هنری هستند.

هپورث[4]، دیم **باربرا** (deym bārbərā hepwərt)، ۱۹۰۳—۷۵، بانوی مجسمه‌ساز انگلیسی. مجسمه‌های ظریف و غالباً تجریدی او یادآور کارهای ⇐ ژ. آرپ است. پیوسته در اندیشه‌ی ایجاد کمال در شکل و بافت سطح بود. نخست با سنگ کار میکرد، و در اواخر به مفرغ پرداخت.

هپی[5] (hopey)، نام سابقش چیلی[6]، ایالت (۲۰۴٬۷۸۲ کمم؛ در ۱۹۷۳ جم ۴۳٬۷۳۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین، بر شاخابه‌ای از دریای چین جنوبی؛ کرسی آن سابقاً تین‌تسین بود، و از ۱۹۶۷ ⇐ شی-چیا-چوانگ است. از ل، در طول دیوار بزرگ چین، به منچوری محدود است. تماماً در دشتی آبرفتی واقع است. از محصولاتش گندم، ارزن، و سویا است. معادن مهم زغال دارد. مراکز عمده‌ی آن پکن و تین‌تسین است. قسمتی از ایالات سابق جهول و چاهار در ۱۹۵۶ به هپی منضم شد. دانشگاه هپی در تین‌تسین است.

هتخشان (hotoxšān) یا **هوتخشان** (huto-)، در عهد ساسانی، طبقه‌ی صنعتگران. رئیس طبقه را هتخشبذ (hotoxš-baḏ) میگفتند. نیز ← هوئیتی؛ ساسانی، تمدن. قسمت II.

هتشخبذ: ← هتخشان یا هوتخشان.

هترودین[7] (heterodin)، مداری که برای تغییر دادن بسامد یک پیام برقی به‌کار میرود. تغییر بسامد با درهم آمیختن دو پیام برقی حاصل میشود که بسامدهای آنها اندکی با یکدیگر اختلاف دارد. بازداده‌ی دستگاه "آمیزنده" عبارت از بسامدهائی (بسامدهای ضربان) است که حاصل جمع و تفاضل دو بسامد درداده است (← ضربان). معمولاً بسامد ضربان چنان انتخاب میشود که فزونسازیِ بیشترِ پیامِ مطلوب را با بسامد ضربان کمتری ممکن سازد. نیز ← سوپرهترودین.

هتروسیکل[8] (heterosikl)، ترکیباتی آلی که ترکیب اتمها در مولکولهای آنها به شکل حلقوی است، و در آن حلقه عناصری جز کربون نیز وجود دارد. مثلاً پیریدین C_5H_5N، که ساختمان حلقوی آن در شکل دیده میشود. در

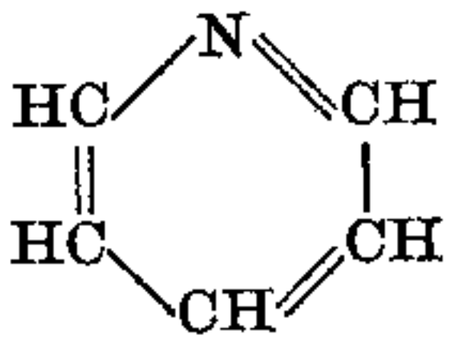

پیریدین

صورتی که همه‌ی اتمهای حلقه مشابه باشد (معمولاً کربون)، آن را **هوموسیکل** (homo-sikl) مینامند، مانند بنزن C_6H_6

هتره، شهر قدیم عراق، ← الحضر.

هتل دز/انوالید[9] (hotel dezanvālid)، فنس **اوتل دز/انوالید**، ساختمانی که در ۱۶۷۰ در شهر پاریس برای سربازان ناقص‌العضو و رنجور تأسیس شد. هتل دز/انوالید با غنائم جنگی، یادبودهای پیروزیها، و نقاشیهای نظامی مزین است. "موزه‌ی توپخانه"ی آن مجموعه‌ی بسیار جالب‌توجهی از سلاحهای قرون وسطائی و دوره‌ی رنسانس دارد. مرکب از دو قسمت است که یکی از آنها، به نام دوم (dom)، که در ۱۷۰۶ به توسط مانسار ساخته شد، از ۱۸۴۰ مقبره‌ی ناپلئون I است.

هتل دو ویل[10] (hotel dē vil)، فنس **اوتل دو ویل** (otel)، بنای معظمی در پاریس که مقر شهرداری این شهر است. در آخر قرن ۱۵م رو به ویرانی گذاشته بود؛ در ۱۵۳۳ ساختمان وسیعتری به سبک ایتالیائی به جای آن ساخته شد. در ۱۸۷۱ این ساختمان نیز خراب شد، و تجدید بنای آن به وسیله‌ی معمارانی چند انجام گرفت (۱۸۷۲—۸۲).

هتل-دیو[11] (hotel-dio) فنس **اوتل دیو** (otel diē) [= مهمانخانه‌ی خدا]، نام عمومی بیمارستان در بعضی از شهرهای فرانسه، خصوصاً در پاریس. هتل دیوی پاریس قدیمترین بیمارستان پاریس است که در قرن ۷م نزدیک کلیسای نوتردام بنا شد. در ۱۷۷۲ به آتش سوخت، ولی دوباره در همان مکان ساخته شد. در دوره‌ی امپراطوری دوم ویران شد، و دگربار ساخته شد (۱۸۶۸—۷۸).

هتم (hatm)، [عربی، = دندان پیشین کسی را شکستن] در علم عروض، یکی از زحافها (← زحاف)، و آن اجتماع حذف و قصر است در مفاعیلن (U ــ ــ ــ) تا از آن مفاع (U ــ.) بماند؛ به عبارت دیگر، حذف دو هجای دراز (← هجا) از آخر پایه، و درازتر ساختن هجای دراز پیش از آنها. عروضیان به جای مفاع، که بدین گونه از مفاعیلن برآمده است، فعول میگذارند و آن را اهتم (ahtam) میخوانند.

هجا، در شعر، ← هجو یا هجا.

هجا (hejā) یا **مقطع** (maqta')، فنس سیلاب (silāb)، در صداشناسی، مجموع چند صوت که با یک دم زدن، بی‌فاصله و قطع، همراه یکدیگر تلفظ و شنیده شوند و ضربی پدید آورند. هجا کوچکترین واحد وزن در شعر فارسی است، و بر دو گونه است. (۱) **هجای کوتاه**، که از یک صامت [فنس کنسن (konson)] و یک مصوت [فنس ویل (voyyel)] کوتاه (زبر، پیش، زیر) ترکیب میشود؛ مانند "خُ" در خدا. (۲) **هجای دراز** که از یک حرف صامت و یک مصوت دراز ("ا"، "و"، "ی")، مانند با، بی، بو، یا دو حرف صامت و یک مصوت کوتاه میان آن دو، مانند سَر، بَر، دِل، پدید میآید. هجای دیگری در فارسی هست که یک حرف صامت از دو نوع پیشین افزونتر دارد، و آن را **هجای درازتر** میخوانیم، مانند ماه و مهر. اما این هجا، که به ظاهر با یک نَفَس تلفظ میشود، مرکب از دو هجای دراز و کوتاه است، زیرا مصوت پنهان و خفیفی پس از آخرین حرف صامت آن هست که هر چند در تلفظ عادی شنیده نمیشود، در تقطیع شعر (البته در میان وزن) آشکارتر و به صورت یک مصوت تلفظ میشود و با حرف صامت پیش از خود هجائی کوتاه پدید میآورد، مانند واژه‌ی مهر در این مصراع، "گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز" که بر مفعولُ فاعلاتُن مفعولُ فاعلاتان (/ــU ــ ــ ــ ــ/ــU ــ/ــ ــ ــU) تقطیع میشود. هجاهای کوتاه و دراز و درازتر به ترتیب به شکلهای U، ــ، و ــ. نمایش داده میشود. هجای درازتر هیچگاه در شعر، جز در آخر وزن نمی‌آید (مانند مثالی که ذکر شد)، و اگر در آغاز یا میان وزن بیاید، تبدیل به دو هجا، یکی دراز و یکی کوتاه، میشود. اما در نثر و گفتار فراوان به کار برده میشود. رکن اصلی یا مایه‌ی ترکیبی اصوات هر هجا حرف مصوت آن است. در عروض فارسی هجای دراز از حیث کمیت معادل دو هجای کوتاه است، و در پاره‌ای از اوزان (خاصه وزن رباعی) میتوان دو هجای کوتاه را به جای یک هجای دراز یا هجائی دراز را به

(۱)hepta (۲)heptarchy (۳)Hepplewhite (۴)Hepworth (۵)Ho-pei; Hopeh (۶)Chihli (۷)heterodyne
(۸) hétérocycle (۹) Hôtel des Invalides (۱۰)Hôtel de Ville (۱۱)Hôtel-Dieu

جای دو هجای کوتاه نشاند، بی‌آنکه در وزن تغییری پدید آید.
هجای دراز: ← هجا یا مقطع
هجای درازتر: ← هجا یا مقطع
هجای کوتاه: ← هجا یا مقطع.

هجر (hajar)، در لغت عربستان جنوبی به معنی "شهر"، و به همین جهت چندین محل به این نام معروف بوده است: هجر نجران، هجر جاذان، و هجر ماذن (همه در عربستان جنوبی). معروف‌ترین آنها هجر پایتخت بحرین قدیم (احساء کنونی) است که گاه بحرین را هجر نیز می‌نامیدند. محصول عمده‌ی آن خرمای بسیار عالی است و در زبان عربی ضرب‌المثل خرما به هجر بردن ــ نظیر زیره به کرمان بردن ــ به همین مناسبت پیدا شده است. مقارن با ظهور اسلام در تصرف ایران بود و فرماندار آنجا اسلام آورد. پس از وفات پیغمبر ص مردی به نام غُرور از خاندان شاهی حیره در آنجا علم طغیان بر افراشت و مغلوب شد. در عصیان قرامطه، ابوسعید جنابی قرمطی بر شهرهای بحرین و از جمله هجر مستولی شد. پسرش احساء را به جای هجر پایتخت قرار داد.

هجرت (hejrat)، مسافرت پیغمبر اسلام (← محمد ص) از موطن خود مکه به شهر یثرب که بعدها مدینة‌النبی و به اختصار مدینه نامیده شد. هجرت در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۶۲۲ میلادی صورت گرفت؛ آنان که با پیغمبر از مکه هجرت کرده بودند مهاجرین و کسانی که در مدینه به یاری او بر خاستند انصار نامیده شدند. و نیز در قرآن مهاجرین و انصار به این دو دسته از اصحاب گفته شده (توبه 101—118). در زمان خلافت عمر، به اشاره‌ی حضرت علی ع، هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان انتخاب شد. هجرت به فرمان خدا صورت گرفت و سبب پا گرفتن و توسعه‌ی اسلام شد. در اصطلاح حدیث و تاریخ اسلام خروج از جاهلیت را به اسلام نیز هجرت گویند چنانکه ارتجاع به جاهلیت را تعرب بعد الهجره نامند. نیز ← محمد ص، قسمت ۱۹.

هجرت به حبشه، در تاریخ اسلام، ← محمد ص، قسمت ۸.

هجره، در نزد قرامطه، ← قرامطه قسمت III.

هجو (hajv) یا **هجا** (hejā)، نکوهش و بر شمردن زشتیهای چیزی یا کسی، اغلب به زبان ادب و شعر. هجو یکی از موضوعات برجسته‌ی ادبیات در میان اغلب ملتها است، و به تناسب خصوصیات اجتماعی و نوع آثار ادبی هر ملتی، خصوصیت و رنگ خاص آن ادب و زبان را دارد، اما زمینه‌ی اصلی آن وصف شخص یا اشخاصی است به زشتی، خواه این زشتی در آنها باشد، یا ادعای گوینده این خصوصیت را در باره‌ی ایشان تصویر کرده باشد. در ادبیات عرب دوره‌ی جاهلی، هجو میان شاعران بر اثر کشمکشهای قبیله‌ای فراوان بوده است، و در دوره‌ی اسلامی نیز ادامه یافته و، با دگرگونیهای محیط، تغییراتی در آن راه یافته است. در میان شاعران عرب، هجوهای حطیئه، جریر، و فرزدق شهرت بسیار دارد، و همچنین است هجوهای بشار ابن برد. در دوره‌ی عباسی، ابن رومی نمونه‌ی برجسته‌ی هجوسرائی است، و هجوهای او بالاخص از رنگ اجتماعی بهره‌ی بسیار دارد.

در ادب فارسی، از همان آغاز پیدایش شعر دری، و حتی از نخستین نمونه‌های آن، مانند شعر یزید ابن مفرغ، نشانه‌های هجو را بخوبی میتوانیم مورد نظر قرار دهیم، و در تقسیم‌بندیهای موضوعی شعر فارسی، اغلب هجو را با بی از ابواب شعر دانسته‌اند. در اغلب دیوانهای شعر فارسی کمابیش نشانه‌هائی از هجوسرائی دیده میشود. اگرچه شاعرانی که بیشتر کارشان هجوسرائی بوده است اغلب دیوانهای شعرشان از میان رفته، و از آثارشان جز به عنوان شواهد لغوی در فرهنگها چیزی باقی نمانده است، با این همه، آثار هجوآمیز بازمانده بخش عمده‌ای از شعر فارسی را تشکیل میدهد.

برروی هم، زمینه‌ی شعرهای هجوآمیز فارسی در دوره‌های نخستین بیشتر انتقاد از اخلاق و عادات اشخاص است، و دشنامهای رکیک و صریح با اشاره به مسائل جنسی و خصوصاً انحراف جنسی، و به کار بردن کلمات ناپسند کمتر در آن دیده میشود، و این نوع هجو، که شاعر کسی را از طریق طرح مسائل جنسی و دشنامهائی از این گونه یاد کند، بیشتر در ادواری است که ترکها روی کار آمده‌اند، و با قدرت و وسعت دولت ایشان، این نوع هجو- سرائیها در ادب فارسی گسترش یافته است. نمونه‌ی هجوهای نوع اول هجوی است منسوب به فردوسی در باره‌ی محمود غزنوی، و بعضی ابیات هجو آمیز دیگر از منجیک ترمذی و شاعران دیگر عهد سامانی از قبیل (مُنجیک ترمذی)،

ای خواجه مر مرا به هجا قصد تو نبود
جز طبع خویش را به تو بر کردم آزمون
چون تیغ نیک کش به سگی آزمون کنند
و آن سگ بود به قیمت آن تیغ رهنمون.

نمونه‌های نوع دوم هجوهائی است که در دیوان سوزنی سمرقندی و انوری ابیوردی و دیگر شاعران قرن ۶م هق دیده میشود. پس از دوره‌ی سلاجقه، در دوره‌ی تیموریان، عبید زاکانی سرآمد همه‌ی طنزنویسان و هجوسرایان است، و در ادوار بعد، فوق الدین یزدی، شهاب ترشیزی، و یغمای جندقی به هجوسرائی شهرت بسیار دارند. ← طنز.

هجوم به طلا[1]، هجوم کانجویان و بازرگانان و ماجراجویان به میدانهای نویافته‌ی استخراج طلا. یکی از مهمترین آنها هجوم به کانهای طلای کالیفرنیا در ۱۸۴۸ بود. هجومهای مهم دیگر به طلا عبارت است از هجوم به استرالیا (۱۸۵۱—۵۳)، ویتواترزرند (۱۸۸۴)، و کلاندایک (۱۸۹۷—۹۸). غالباً در این هجومها معدودی از کانجویان توانستند ثروتمند شوند، ولی هجوم مردم سبب شد که گروهی در آن نواحی ماندگار شوند و شهرهای تازه به وجود آید.

هجویری (hojviri) یا **جلابی هجویری غزنوی** (jollābie hojvirie qaznavi)، شهرت **شیخ ابوالحسن علی ابن عثمان جلابی هجویری غزنوی**، ف ۴۶۵ هق، از نویسندگان متصوفه و مشایخ آنها در قرن ۵م هق. هجویر و جلاب نام دو محله در غزنین بوده است، و علی ابن عثمان ازین رو به غزنوی نیز مشهور شده است. وی رموز طریقت را از ابوالعباس شقانی (šeqqāni)، ابوالفضل ختلی (xatli یا xottali)، ابوالقاسم گرگانی، و ابوالقاسم قشیری اخذ کرد، و برای درک صحبت مشایخ، به عراق، شام، فارس، خراسان، ماوراء النهر ترکستان، و هند مسافرتها کرد، و در هند وفات یافت، و قبر او در لاهور هنوز باقی است. هجویری شاعر و نویسنده بوده است، و کتاب **کشف المحجوب** در تصوف، که شباهت به رسالة القشیریه دارد، ازوست. وی دیوان شعر هم داشته است، که ظاهراً در زمان حیاتش آن را به سرقت برده‌اند. چند کتاب دیگر نیز در کشف المحجوب یاد میکند، مثل کتاب فنا و بقا، منهاج الدین، و کتاب البیان، که از آنها اطلاعی درست اکنون در دست نیست. سلسله‌ی طریقت هجویری به جنید بغدادی میرسد، و مشایخ او چنانکه خود وی در کشف المحجوب تصریح میکند جملگی جنیدی بوده‌اند. نیز ← کشف المحجوب.

هجیر (hojir)، در شاهنامه، پسر گودرز و نگاهبان دژ سپید. در جنگ یازده رخ هماورد سپهرم، پهلوان تورانی، بود؛ و او را به شمشیر از پای در آورد. نیز ← سهراب یا سرخاب.

هجت، چارلز: ← نیوبیوم.

هخامنش (haxāmanes)، یا **آخایمنس** (axāy-menes)، سردودمان ← سلسله‌ی هخامنشی، بزرگترین و مقتدرترین خاندانهای سلطنتی ایران. بنا به کتیبه‌ی بیستون، هخامنش پنجمین جد داریوش بزرگ بوده است، بدین ترتیب: داریوش پسر ویشتاسب؛ ویشتاسب پسر آرشام؛ آرشام پسر آریارامنه؛ آریارامنه پسر چیش‌پیش، و چیش‌پیش پسر هخامنش. کوروش کبیر نیز از شاخه‌ی دیگری نسبش به چیش‌پیش و هخامنش میرسد. هخامنش ظاهراً بنیادگذار سلطنت هخامنشی نیز بوده است و زمان او را میان سالهای 700 و 675 قم میدانند. حدس میزنند که قوم پارس به رهبری هخامنش از ل به ج ایران مهاجرت کرده و با موافقت پادشاه ایلام، که در آن زمان سخت به دنبال متحدان قوی بر ضد آشور میگشته است، در ش دولت ایلام در پارس کنونی مستقر شده‌اند. به گفته‌ی یونانیان، آخایمنس شخصیتی افسانه‌ای بوده و عقابی او را پرورش داده بوده است. پدر او شخصی به نام آیگئوس (āygeus) یا پرسئوس (perseus) بوده است. در دودمان هخامنشی شخصی دیگر نیز به نام آخایمنس (هخامنش) بوده است که برادر خشیارشا بوده و در زمان او و زمان اردشیر I هخامنشی سمت ساتراپ داشته است.

هخامنشی، سلسله‌ی (haxāmanesi)، نام سلسله‌ای از پادشاهان ایران قدیم که در 559—330 قم سلطنت کردند. سردودمان خاندان هخامنشی هخامنش بوده است. مؤسس سلسله، **کوروش کبیر**، دولت ماد را منقرض کرده (550 قم) پادشاهی را به پارسیان منتقل کرد، و بابل و لیدیا را زیر فرمان آورد. جانشینش کمبوجیه مصر را گرفت. پس از او داریوش بزرگ پادشاهی کرد (521—486 یا 485 قم). در زمان او دولت هخامنشی به منتهای وسعت خود رسید. ← جنگهای مدی در عهد وی شروع شد و در سلطنت پسرش خشیار-

(1) gold rush

شای I ادامه یافت، و منجر به شکست ایرانیان در سالامین و پلاته گردید. پس از او اردشیر درازدست (اردشیر I) و خشایارشای II و سغدیان پادشاهی کردند تا نوبت داریوش II رسید که، با مداخله در ← جنگ پلوپونزی، به دست اسپارتیها انتقام شکست سالامیس را از آتن گرفت. پسرش، اردشیر II، طغیان برادر خود، کوروش کوچک، را سرکوب کرد (۴۰۱ ق‌م) و تمام شهرهای آسیای صغیر و جزیره‌ی قبرس را تحت استیلای ایران آورد. در زمان داریوش III سلسله‌ی هخامنشی به دست اسکندر مقدونی منقرض شد. دولت هخامنشی در زمان داریوش بزرگ از هند و پامیر تا دریای آدریاتیک، و از دریای عمان تا کوههای قفقاز و دریای خزر و آن سوی سیحون گسترده بود. در این دولت بزرگ ۳۰ ملت مختلف با حفظ خصوصیات ملی زیر فرمان شاهنشاهان ایران زندگی میکردند. هر بخش ایران به یک خشثر پاون (یه ساتراپ) سپرده شده بود. پادشاه شخص اول کشور و دارای قدرت کامل بود، و بر تمام سازمانهای کشوری و لشکری و دینی نظارت داشت. ایران هخامنشی هفت خاندان ممتاز داشت که یکی از آنها خاندان سلطنتی بود. از سازمان لشکری داریوش بزرگ اطلاع درستی در دست نیست. او سپاه جاویدان را تأسیس کرد، و بر ایالات و کشورهای تابع پادگانهائی گماشت. در مواقع جنگ افراد سپاه از ایالات و کشورهای تابع گرفته میشد. و آن مرکب از پیاده‌نظام و سواره‌نظام بود. پادشاهان آخرین هخامنشی سربازان مزدور یونانی نیز داشتند. به علاوه، از زمانی که فنیقیه تابع ایران شد، دولت هخامنشی صاحب نیروی دریائی (مرکب از کشتیهای حمل سواران و اسبان، و کشتیهای پارکشی) شد. کشاورزی اهمیت داشت. صنایع ایران علاوه بر صنایع پارسیها و مادها ـ سنگتراشی، اسلحه‌سازی، زرگری، پارچه‌بافی، فلز کاری، کاشیسازی، معماری، و غیره ـ شامل صنایع اقوام تابعه ـ بابلیها، فنیقیها، مصریان، و یونانیان ـ نیز بود. بازرگانی رونق بسیار داشت. راههای تجارتی و تأسیس ایستگاههای تجارتی مورد توجه مخصوص بود (← داریوش بزرگ). در دوره‌ی هخامنشی دین زردشت بیش از پیش در ایران نفوذ یافت. عمده‌ترین آثار هخامنشی در پازارگاد، تخت جمشید، و شوش است، کتیبه‌هائی از این دوره در تخت جمشید، نقش رستم، بیستون، و شوش به دست آمده که همه به خط میخی است.

شاهنشاهان سلسله‌ی هخامنشی

(تواریخ مربوط به دوران سلطنت است)

کوروش کبیر	(۵۵۹–۵۳۰ ق‌م)
کمبوجیه	(۵۳۰–۵۲۲ ق‌م)
داریوش بزرگ	(۵۲۱–۴۸۶ یا ۴۸۵ ق‌م)
خشیارشای I	(۴۸۵–۴۶۵ ق‌م یا ۴۸۶–۴۶۴ ق‌م)
اردشیر I	(۴۶۴–۴۲۴ ق‌م)
خشیارشای II	(۴۲۴ ق‌م)
سغدیان	(۴۲۳ ق‌م)
داریوش II	(۴۲۴–۴۰۴ ق‌م)
اردشیر II	(۴۰۴–۳۶۰ ق‌م)
اردشیر III	(۳۵۹–۳۳۸ ق‌م)
ارشک	(۳۳۸–۳۳۶ ق‌م)
داریوش III	(۳۳۶–۳۳۰ ق‌م)

هخامنشی، فارسی: ← فارسی باستان.

هد،[1] سر **فرانسیس باند** (sər frānsis bānd hed)، ۱۷۹۳–۱۸۷۵، از مأموران انگلستان در کانادا. سیاست ارتجاعی و اتحادش با قرارداد خانوادگی سبب شورش (۱۸۳۷) و. ل. مکنزی و سایر اصلاح‌طلبان شد. در ۱۸۳۸ کانادا را ترک گفت، و سالهای بعد را به نویسندگی پرداخت.

هدا[2]، **ویلم کلاس** (vilem klās hedā)، ۱۵۹۴–ح ۱۶۷۸، نقاش هلندی. شهرتش در نقاشی تابلوهای زندگی خانوادگی، خصوصاً تابلوهای "صبحانه" با انواع گوناگون غذاها است.

هدایا[3] **و پیشکش،** یکی از اسامی قدیم مالیات است. آنچه امروز مالیات نامیده میشود تاریخ بسیار قدیمی دارد که در ادوار مختلف تحت عناوین متفاوت در کشورهای شرق و غرب معمول بوده است. مثلاً، در ایام قدیم، مردم اروپا بر حسب رسم و عادت معمول هر سال "هدیه" به رؤسا و سرکردگان و دولتهای خود میدادند که به لاتینی آن را دونوم (donum) میگفتند. در مرحله‌ی دوم دولتها به مردم توسل جسته تقاضای مساعدت میکردند تا هر کس در خور توانائی خود مبلغی بپردازد، این کومک را به لاتینی پرکاریوم (prekārium) میخواندند. در مرحله‌ی سوم عنوان "هدیه" پیش آمد که تا اندازه‌ای الزامی بود. مثلاً، در قانون اساسی انگلستان، که در ۱۲۱۵ اعطا شد، مقرر شده بود که هر وقت پسر ارشد یکی از اشراف و لردها لقب میگرفت، یا دختر لرد ازدواج میکرد، یا خود لرد اسیر دشمن میشد، و پولی برای خلاصی او لازم میآمد، مردم بایستی کومک کنند و وجوهی بپردازند. در فرانسه این نوع کومکها تبدیل به مالیاتهائی شد که تا ۱۷۸۹ معمول بود و بعد منسوخ شد. این گونه کومکها را به لاتینی آدیوتوریوم (ādyutorium) میگفتند که در دیگر زبانهای اروپائی "کومک" نامیده میشد. مرحله‌ی چهارم وقتی بود که مردم حاضر شدند فداکاری کرده وجوهی بابت مخارج دولت بدهند و، در ازاء خدماتی که دولت برای آنها انجام میداد، داوطلبانه این وجوه را بپردازند. مرحله‌ی پنجم هنگامی بود که مردم به مسئولیت خود پی برده خود را موظف به پرداخت مالیات شناختند. در مرحله‌ی ششم دولت مردم را وادار به پرداخت مالیات میکرد و، در صورت امتناع، آنها را مجبور میکرد که مخارج دولت را تأمین کنند. مرحله‌ی هفتم همان مرحله‌ی کنونی است که دولت، بدون توجه به امیال مردم، توانائی مالی هر کس را مأخذ پرداخت مالیات قرار میدهد و آن را وصول میکند.

در ایران، از ایام پیشین، پرداخت مالیات معمول بوده و، علاوه بر آن، هدایائی هم از طرف مردم پرداخت میشده که بعدها به شکل عوارض در آمد. این هدایا بر ۲ قسم بود، یکی آنچه به پادشاهان میدادند، و دیگر آنچه رعایا به اربابان، و افراد ایلات به خانهای خود می‌پرداختند. مثلاً، در عهد هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان، رسم بر این بوده است که در روز عید نوروز هدایائی، چه از نوع کالا و چه زر و سیم، به پادشاه داده میشد. این رسم در دوره‌ی تسلط عربها و بعد از آنها هم معمول بود، و کمابیش به اشکال مختلف تا اوایل مشروطه رواج داشت. اگرچه قانون اساسی ایران ادامه‌ی پیداخت این عوارض را ملغی ساخت، اربابان و خانها در وصول آن پافشاری میکردند، تا آنکه در ۱۳۳۴ هش مجلس شورای ملی قانون لغو عوارض دهات را تصویب و تأیید کرد.

هدایت[4]، در فیزیک. ۱– انتقال انرژی حرارتی (← حرارت) در ماده‌ای است که قسمتی از آن گرمتر از قسمتهای دیگر آن شده باشد. حرارت از قسمتی که گرمتر است به قسمت سردتر جریان پیدا میکند تا تعادل دما از نو برقرار شود. نرخ جریان حرارت میان بخشهای مختلف با اختلاف دمای میان آنها و نیز با قابلیت هدایت حرارتی ماده‌ی مورد نظر متناسب است. انرژی حرارتی یک ماده نتیجه‌ی ارتعاش مولکولها و انرژی حرکت الکترونهای آزاد آن است. جریان حرارت در جامدات بر اثر ارتعاش مولکولهائی که مولکولهای همسایه‌ی خود را تحریک میکنند، و نیز جا به جا شدن الکترونهای آزاد انرژی‌دار به طرف نواحی سردتر، صورت میگیرد. چون غلبه با کیفیت دوم است، فلزها که الکترونهای آزاد بیشتر دارند، از نافلزها (مثلاً چوب یا شیشه) که تعداد الکترونهای آزادشان کمتر است، حرارت را بهتر هدایت میکنند. موادی که قابلیت هدایت ضعیف دارند، مثلاً پنبه‌ی کوهی، به عنوان وسیله‌ای برای عایقکاری و جلوگیری از جریان حرارت به کار میروند. **قابلیت هدایت**[5] حرارتی یک ماده نرخی است که با آن، در صورت موجود بودن یک درجه اختلاف دما میان دو سر واحد طول در آن ماده، حرارت این فاصله را میپیماید؛ تجربه نشان داده است که این نرخ به وسعت مقطع قائم ماده‌ی مورد نظر و نیز به زینه‌ی دما برای واحد طول بستگی دارد. اگر سطح مقطع قائم ماده‌ی مورد نظر یک واحد و زینه‌ی دما یک درجه برای واحد طول باشد، آنگاه مقدار حرارت هدایت شده در یک ثانیه در این ماده اندازه‌ی قابلیت هدایت حرارتی آن را به دست میدهد. اگر این خاصیت را با k نمایش دهیم، میتوانیم معادله‌ی هدایت حرارت را به صورت

$$\Delta Q/\Delta t = kA(\Delta T/\Delta l)$$

بنویسیم که در آن ΔQ مقدار حرارت انتقال یافته در زمان Δt، A وسعت مقطع ماده‌ی مورد نظر، و $\Delta T/\Delta l$ زینه‌ی دمای میان دو نقطه‌ای به فاصله‌ی Δl از یکدیگر است. ضریب k (قابلیت هدایت) برای مس که هادی خوبی است ۰,۹۳ کالری ثانیه، و برای سیلیس که هادی بدی است ۱/۵۰۰ این مقدار است؛ این ضریب در نقره ۱,۰۱ کالری ثانیه در آهن ۰,۱۵، و در آب ۰,۰۰۱۴، و در هوای خشک ۰,۰۰۰۰۵ است. ۲–

(۱)Head (۲)Heda (۳)aids (۴)conduction (۵)conductivity

انتقال بار برقی در ماده‌ای است که میان دو کنار آن اختلاف نیروی برقرانی وجود داشته باشد. نرخ جریان برق با نیروی برقرانی و قابلیت هدایت ماده‌ی مورد نظر متناسب است. در جامدات، این انتقال با حرکت الکترونهائی که بار منفی حمل میکنند در داخل جسم صورت میگیرد. در اینجا نیز فلزات، به علت آنکه الکترونهای آزاد بیشتر دارند، بهتر از نافلزها برق را هدایت میکنند. کائوچو که هادی ضعیفی است، غالباً به عنوان عایق به کار میرود. در مایعات و گازها، انتقال برق از حرکت یونها حاصل میشود. محلولهای مایع بسیار یونیده (مثلاً آب شور) هادیهای برقی خوبی هستند.

قابلیت هدایت برقی، یعنی نرخ انتقال بار برقی نیز با نوع ماده‌ی مورد نظر و سطح مقطع قائم آن بستگی دارد، و خارج قسمت قابلیت هدایت برقی به قابلیت هدایت حرارتی برای همه‌ی فلزات ثابت و متناسب با دما است. نیز ← فوق هدایت.

هدایت (hedāyat) [هدایت طبرستانی]، شهرت **رضا قلی خان**، متخلص به **چاکر** و (بعد) **هدایت**، ۱۲۱۵–۸۸ هق، شاعر و ادیب ایرانی، معروف به "للهباشی"؛ مت تهران. در دستگاه شاهزادگان قاجار مورد توجه بود. به مقام امیرالشعرائی رسید، و در دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار به عنوان سفیر به خوارزم رفت (۱۲۶۷ هق؛ ← خان خیوه)، و بعد رئیس مدرسه‌ی دارالفنون شد. تألیفات وی بسیار است، از جمله مجمع الفصحا، ریاض العارفین، مدارج البلاغه، روضة الصفای ناصری (← روضة الصفا)، انجمن‌آرای ناصری، و بکتاشنامه.

هدایت، صادق: ← صادق هدایت.

هدایة الحکمه (hedāyato 'l.hekma)، ← اثیرالدین ابهری.

هدایة المتعلمین (hedāyato 'l.mota'alle-min)، کتابی در طب، به فارسی، تألیف ابوبکر ربیع ابن احمد اخوینی (axavayni)، مؤلف به یک واسطه شاگرد ابوبکر محمد ابن زکریای رازی بوده است. هدایة المتعلمین در نیمه‌ی دوم قرن ۴م هق نوشته شده است، و از کتب برجسته‌ی طب و در شمار متوسطات (motavassetāt) (یعنی حد میانه‌ی کتب مفصل و مختصر) است. نسخه‌هائی قدیمی از این کتاب در دست است، و بر اساس همین نسخه‌ها، در مشهد چاپ شده است (۱۳۴۴ هش).

هدایة المسترشد، کتاب، ← طوسی.

هدایة المسترشدین: ← صاحب هدایة المسترشدین.

هدسه (hadassa)، نام عبری استر.

هدش (hedeš)، ده (جم ۳٬۲۲۷ سث ۱۳۳۵ هش)، دهستان میانکوه، بخش مهریز، شهرستان یزد، استان دهم؛ ۱۹کیلومتری لغ مهریز. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولش غلات است. از صنایع دستی پارچه‌بافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهی به این نام نیامده است.

هدفیلد[1]، سر **رابرت ابت** (sər rābərt abət hadfild)، ۱۸۵۸–۱۹۴۰، فلزگر انگلیسی. به جهت اختراعات فراوانش، خاصه اختراع فولاد منگنز، لقب یافت (۱۹۰۸). از آثار وی فاراده و پژوهشهای فلزگری او (۱۹۳۱) میباشد.

هدلی[2] **هنری کیمبل** (henri kimbəl hadli)، ۱۸۷۱–۱۹۳۷، آهنگساز امریکائی و رهبر ارکستر. در ۱۹۰۴–۰۹ در اروپا آهنگ ساخت و رهبری ارکستر کرد. در بازگشت به امریکا رهبر ارکستر سمفونی شهر سیتل شد. در ۱۹۱۱–۱۵ رهبر ارکستر سمفونی سان فرانسیسکو بود. آهنگهائی که ساخته بسیار روان و در تمام فرمها میباشد.

هدمارک[3] (hedmārk)، ولایت (۲۷٬۵۰۰ کمم؛ در ۱۹۷۲ جم تخمیناً ۱۸۰٬۰۰۰)، ج‌ش نروژ، بر مرز (در ش) سوئد؛ کرسی آن هامار. پهنه‌ی جنگلی عمده‌ی نروژ است؛ تولیدات آن خصوصاً در دره‌ی رود گلومای علیا میباشد.

هدن، الفرد کورت: ← هاکسلی، سر جولین سارل.

هدهد[4] (hodhod)، نام عربی مرغی که به



هدهد

فارسی پوپک و شانه‌سر خوانده میشود. پرنده‌ای است از تیره‌ی اوپوپیدای (Upupidae) و از نوع اوبوبا (*Upupa*) که در افریقا و قسمتهای گرمتر آسیا و اروپا زندگی میکند. رنگ شکلاتی لطیف و تاج زیبائی از پر بر سر دارد که هنگام احساس خطر آن را بالا و پایین میبرد. هدهد لانه‌ی خود را در سوراخهای درخت و دیوار و شکاف سنگها میسازد. هدهد ماده ۵ تا ۷ تخم میگذارد، و در مدتی که برای بیرون آمدن جوجه‌ها بر روی تخمها میخوابد، هدهد نر به او خوراک میدهد. خوراک هدهد از حشرات است و مدت زیادی وقت بر روی زمین صرف جستن خوراک می‌کند. هنگام ترس خود را بر روی زمین پهن میکند و صورت مرده به خود می‌گیرد، در ج اروپا گوشت آن را به عنوان خوراک مطبوع میخورند. هدهد جنبه‌ی افسانه‌ای دارد، و نامش در قرآن، داستان بلقیس و سلیمان آمده است.

هدی: ← قربانی، قسمت IV.

هدین[5]، **سون آندرس فون** (sven ān-ders fon hedin)، ۱۸۶۵–۱۹۵۲، پوینده‌ی سوئدی در آسیای مرکزی و چین و هند. در ۱۸۸۵–۱۸۸۶ مسافرتی به ایران و بین النهرین کرد. در ۱۸۹۰ به سمت منشی سفارت سوئد در ایران منصوب شد؛ از دماوند بالا رفت. پویشهای عمده‌ی وی در آسیای مرکزی به عمل آمد. از جمله فلات تبت را پوییمد (۱۹۰۵–۰۸) و سرچشمه‌های براهماپوترا و ساتلج و سرچشمه‌ی واقعی رود سند را کشف کرد. از آثارش از میان آسیا (۱۸۹۸)، آسیای مرکزی و تبت (۱۹۰۳)، و جاده‌ی ابریشم (۱۹۳۸) است.

هدینگتن[6] (hadingtən)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۶٬۵۰۵)، مرکز ایت لوذین، ج‌ش اسکاتلند. مرکز تولید زرت و دارای کارخانه‌های ساختن ماشینهای کشاورزی و نساجی است. در ۱۲۱۶، ۱۲۴۴، و ۱۳۵۵ در نتیجه‌ی حمله‌ی انگلیسها به آتش سوخت. ج. ناکس در حومه‌ی آن متولد شد. در ۱۹۷۵ هدینگتن ضمیمه‌ی ناحیه‌ی لوذین شد.

هدینگتن شر، اسکاتلند، ← ایت لوذین.

هذلولی[7] (hozluli) یا **قطع زاید** (qat'e zā-yed)، منحنی مستوی که تفاضل فواصل هر نقطه‌اش از دو نقطه‌ی ثابت، به نام کانونهای هذلولی، یکسان است. اگر دو کانون را به F و F′ نمایش دهیم، تفاضل فواصل نقطه‌ای مانند P از F و F′ چنین است،

$$PF' - PF = K.$$

مقدار ثابت k را به 2a مینمایند، که عدد ثابت هذلولی خوانده میشود (شکل). خط واصل بین F و F′ را فاصله‌ی کانونی نامند، و طول آن را به 2C نمایش میدهند. PF و PF′ را شعاعهای حامل نقطه‌ی P نامند. هذلولی دارای دو محور تقارن عمود بر هم است، یکی FF′ و دیگری عمود منصف آن. وسط FF′ مرکز تقارن هذلولی

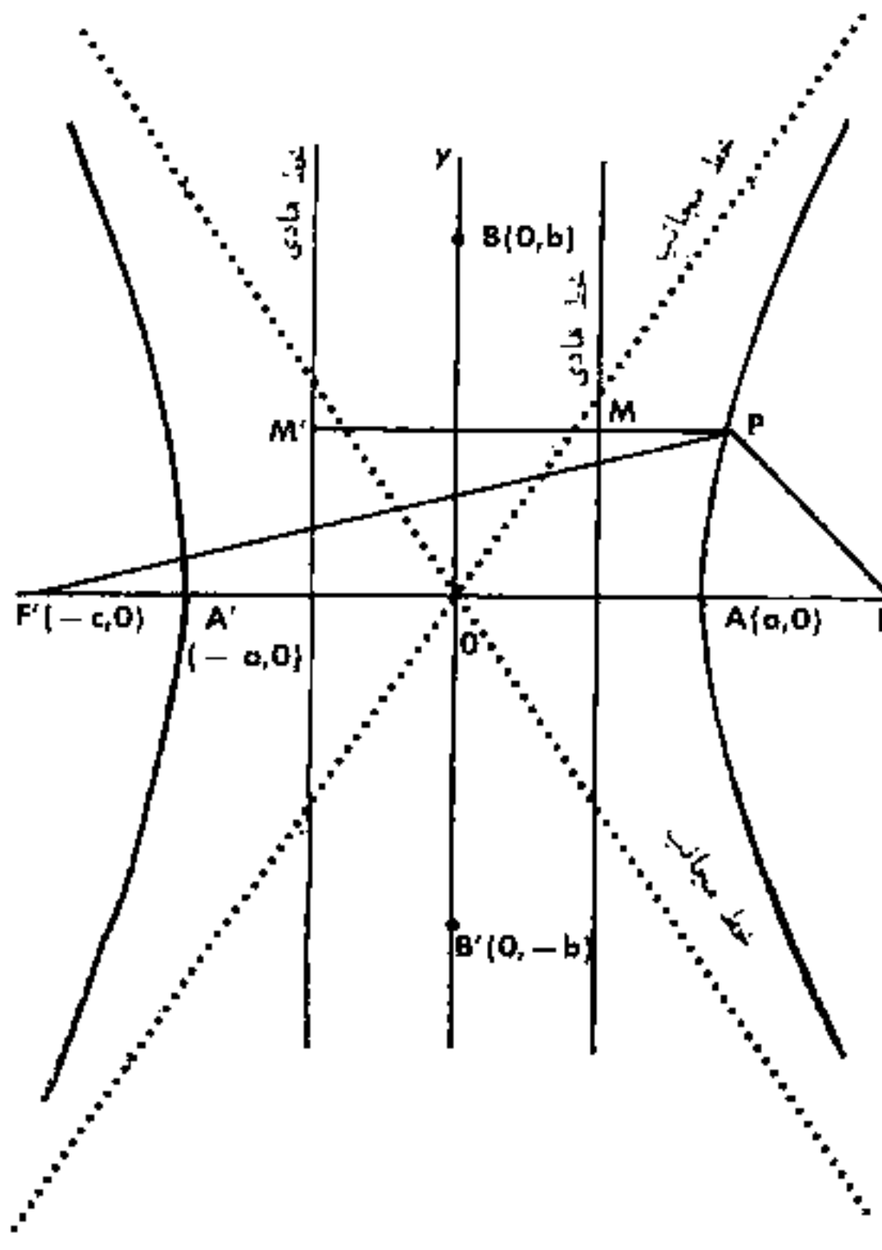

و محل تقاطع FF′ با هذلولی (A و A′) رأس-

(۱)Hadfield (۲)Hadley (۳)Hedmark (۴)hoopoe (۵)Hedin (۶)Haddington (۷)hyperbola

های هذلولی است. هذلولی دو مجانب مارّ بر مرکز دارد. هذلولی متساوی‌القطرین آن است که مجانبهایش بر هم عمود باشند. خروج از مرکز هذلولی نسبت فاصله‌ی کانونها به فاصله‌ی رأسهای آن است، یعنی $\frac{c}{a}$. هذلولی قطع مخروطی حاصل از قطع دو پرده‌ی سطح مخروطی است.

هذلولیوار[1] (hozlulivār)، یکی از سطوح درجه‌ی دوم که نامتناهی و دارای مرکز تقارن (o در تصاویر ۲ و ۳ ص ۱۲۹۵) است. اگر هذلولیی در حول یکی از محورهایش دوران کند، هذلولیوار دوار (← سطح دوار) حاصل می‌شود که سطح و حجم حاصل‌شده هر دو را به این نام میخوانند.

معادله‌ی کلی سطوح مرکزدار درجه‌ی دوم نسبت به سه سطح اصلی آنها چنین نوشته میشود.

$$Sx^2+S'y^2+S''z^2+H=0$$

اگر S و S′ علامت مخالف با H، و S″ علامت موافق با آن داشته باشد، با فرض

$$a^2=-\frac{H}{S},\ b^2=-\frac{H}{S'},\ c^2=\frac{H}{S''}$$

معادله بدین صورت در میآید،

$$\frac{x^2}{a^2}+\frac{y^2}{b^2}-\frac{z^2}{c^2}-1=0$$

که معادله‌ی هذلولیوار یکپرده‌ای است (شکل ۲ از سطوح درجه‌ی دوم، ص ۱۲۹۵). و اگر S و S′ علامت موافق با H، و S″ علامت مخالف با آن داشته باشد، با فرض

$$a^2=\frac{H}{S},\ b^2=\frac{H}{S'},\ c^2=\frac{H}{S''},$$

چنین خواهیم داشت،

$$\frac{x^2}{a^2}+\frac{y^2}{b^2}-\frac{z^2}{c^2}+1=0$$

که معادله‌ی هذلولیوار دو پرده‌ای است (شکل ۳ از سطوح درجه‌ی دوم، ص ۱۲۹۵). در هر دو حالت سه محور مختصات محورهای تقارن، و مبدأ مختصات مرکز تقارن است.

هذلی، ابو ذؤیب: ← هذلیون.

هذلیون (hozaliyyun)، در اصطلاح ادبیات عرب، شعرائی که از قبیله‌ی **هذیل** (hozayl) هستند. قبیله‌ی هذیل از قبایل عدنان است و جد ایشان هذیل پسر مدرکة ابن الیاس(modrekate bne elyās') است که جد پانزدهم حضرت رسول ص بوده است. قبیله‌ی هذیل در ارتفات میان تهامه و نجد زندگی میکردند، افراد ایشان به فصاحت و شعر معروف بودند، کتب ادب عربی مملو از اشعار ایشان است، و از قدیمترین ایام ادبا و راویان شعر عربی به جمع اشعار هذلیون اشتغال داشته‌اند. مشهورترین کسی که اشعار هذلیون را جمع و شرح کرده است حسن ابن حسین سکری است. کتاب سکری، به نام شرح دیوان الشعراء الهذلیین، در سه جلد در قاهره به طبع رسیده است (۱۹۶۵). یکی دیگر از شعرای این قبیله ابوذؤیب هذلی (abu.zo'ayb-، فت ح ۲۷ هق) است، که در غزوه‌ها و فتوحات اسلامی شرکت داشت. مشهورترین شعرش مرثیه‌ای است که برای مرگ ۵ فرزندش از طاعون در ظرف یک سال سروده است. نیز ← صحابه.

هذلیین، اشعار الـ: ← عربی، ادبیات، قسمت IV.

هذیان خمری[2] (xamri)، اختلال دماغی که ممکن است پس از چند سال اعتیاد مزمن به شرب الکل حاصل شود، شخص مبتلا گیج و سراسیمه و هذیانی میشود، دست و زبان او لرزش شدید پیدا میکند، و چیزهای غیر واقعی همچون جانوران گوناگون را به خیال در برابر خود مجسم میبیند یا تماس آنها را با پوست بدن خود توهم میکند. درمان و حتی پیشگیری آن با تزریق مقادیر مناسب از دکستروز، تیامین، و انسولین و خوراندن پیوسته‌ی مایعات (کلورورِ سودیوم و لاکتاتِ سودیوم) و ویتامینهای ب میسر است. آنچه در معالجه کمال اهمیت را دارد، آرام نگاه داشتن مریض جز به وسایل فیزیکی از قبیل بستن و نظیر آن است که سبب ناراحتی و تحلیل قوا و گاه آسیب‌دیدگی بیشتر میشود. گاه بیمار را با پارالدئید معالجه میکنند، و در حالتهای سخت مخدر تجویز میکنند.

هذیل، قبیله‌ی عرب، ← هذلیون.

هذیلیه: ← معتزله، قسمت V.

هر[3]**، رابرت** (rābərt her)، ۱۷۸۱–۱۸۵۸، شیمیدان امریکائی. بوری اکسیدریک را برای جوش دادن فلزات اختراع کرد (۱۸۰۱)؛ نیز اسباب و ابزارهای آزمایشگاهی فراوان برای آزمون و آزمایش اختراع کرد.

هـ ر، نمودار، در نجوم، ← غولپیکران و کوتوله‌ها، قسمت I.

هرا[4] (herā)، در دین یونان، ملکه‌ی اولمپی خدایان، حامی زنان؛ دختر کرونوس و رئا، خواهر و زن زئوس، و مادر هفایستوس و آرس. همسری حسود و نسبت به معشوقه‌های زئوس و اولاد آنان سخت کینه‌توز بود. چون پاریس سیب نفاق را به او نداد، برای انتقامجوئی، در ← جنگ تروا جانب یونان را گرفت. معابد وی در آرگوس و ساموس بسیار زیبا بود. رومیان وی را یونو میخواندند.

هرا، نام شهر هرات در ادبیات فارسی و عربی.

هرائین (harā'in)، ده (جمعاً ۱٬۳۶۷ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان خرقان، بخش آوه، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری جنوب آوه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، سیب زمینی، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت **هرائین علیا** آمده است.

هرائین علیا، ده، قزوین، ← هرائین.

هرات، دهستان، رفسنجان، ← هرات و مروست.

هرات[5] (harāt)، نام باستانی **آریا** (āriā)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعاً ۱۰۳٬۹۱۵ نفر)، بزرگترین شهر در افغانستان غربی، پایتخت ایالت هرات، کنار هری رود، ح ۱۲۰ کیلومتر از مرزهای ایران و تجشه فاصله دارد. بر سر راه بازرگانی میان ایران و هندوستان قرار داشت. در ادبیات فارسی و عربی نام این شهر به صورتهای مختلف آمده، از آن جمله **هرا، هراه، و هری** که از **هریو** گرفته شده؛ نام شهر در کتیبه‌های قدیمی ایرانی به صورت هریوه (harayva) آمده است. در دوره‌ی ساسانیان هرات مرکز نظامی مهمی در خط مرزی، در مقابل هیاطله محسوب میشد، با این حال، این قوم گاهی بر هرات حکومت می‌کرده‌اند. هرات در ۳۱ هق یا اندکی پس از آن به دست سپاهیان اسلام فتح شد. در مورد جنگ داخلی هرات و وقایع اوایل خلافت امویان، که هرات تحت تسلط آنان بود، اطلاعی در دست نیست، اما ظاهراً قیامی در هرات صورت گرفت که شهر بار دیگر توسط سپاهیان عرب فتح شد (۴۱ هق). در ۸۳ هق یزید ابن مهلب شورش بعضی از عربها را که از پیروان ابن اشعث بودند سرکوب کرد، و آنان را از هرات بیرون راند. هرات، مقارن با استقرار قدرت عباسیان، میدان برخوردهائی بود که میان گروههای مسلمان و قبایل عرب صورت میگرفت. در زمان خلافت عباسیان هرات به جهت منسوجاتش معروف بود. جغرافیانویسان ایرانی و عرب در قرن ۴م هق اطلاعات فراوانی در باره‌ی هرات به دست می‌دهند. بنا به گفته‌ی حمدالله مستوفی، هرات در زمان فرمانروائی غوریان در قرن ۵م هق رونق یافت. مغولها در ۶۱۸ هق آن را تصرف کرده دست به قتل و غارت مردم گشودند، و بار دیگر از ۶۱۹ تا ۶۳۴ هرات ویران ماند، اما بعداً قسمت عمده‌ی ویرانیها ترمیم شد. در ۶۴۳ هق شمس‌الدین کرت، از طرف حاکم مغولی خراسان، به حکومت هرات منصوب شد. جانشینان وی، خصوصاً فخرالدین کرت و غیاث‌الدین I کرت، در شهر مساجد و بناهائی ساختند، و افراد این خاندان مشوق هنر و ادب بودند. امیر تیمور در ۷۸۲ هق هرات را فتح کرد و به حکومت آل کرت پایان داد. در دوره‌ی تیموریان، خصوصاً در زمان سلطان حسین بایقرا، شهر به منتهای رونق خود رسید؛ وزیر او، علیشیر نوائی، مشوق ساخت‌مان و هنر و ادب بود. ناحیه‌ی مصلای کنونی، و بناهای چندی همچون مدرسه‌ی گوهرشاد و محال علیشیر و بسیاری از باغها و بناهای هرات از همین زمان است. مزار خواجه عبدالله انصاری در قریه‌ی گازرگاه، ۲کیلومتری ش‌ش هرات، ح ۸۲۰ هق به فرمان شاهرخ تیموری ساخته شد. ازبکها در ۹۱۳ هرات را متصرف شدند، ولی شاه اسماعیل I صفوی آن را باز گرفت (۹۱۶ هق). در هنگام مرگ (۹۳۰ هق) شاه اسماعیل I صفوی ازبکها دگربار بر هرات دست یافتند، تا اینکه شاه طهماسب I صفوی دوباره بر هرات مسلط شد (۹۳۴ هق). هرات یک‌چند در دست طایفه‌ی ابدالی بود، تا وقتی که نادر شاه افشار آنان را مقهور کرد (۱۱۴۲ هق). بعد از مرگ نادرشاه، افاغنه بر هرات مسلط شدند. در دوره‌ی قاجاریه، هرات از تصرف ایران خارج شد (← هرات، جنگهای). نیز ← محموه شاه درانی.

هرات، تاریخ‌نامه‌ی: ← تاریخ‌نامه‌ی هرات.

هرات، جنگهای، یک رشته جنگهائی که در دوره‌ی قاجاریه برای باز گرفتن هرات از افاغنه صورت گرفت و منجر به واگذاری کامل هرات به

(۱)hyperboloid (۲)delirium tremens (۳)Hare (۴)Hera (۵)Herat

افغانستان شد. در ۱۲۴۹ هق عباس میرزا ولیعهد از طرف فتحعلی شاه مأمور حمله به افغانستان و تسخیر هرات شد. عباس میرزا پسران خود، خسرو میرزای قاجار و محمد میرزا (← محمد شاه قاجار)، را از دو طرف به محاصره‌ی هرات فرستاد، و خود نیز با قائم مقام (ثانی) به خراسان رفت. اما چون فتحعلی شاه گرفتار بیماری شد، عباس میرزا را به تهران احضار کرد و عباس میرزا ناچار محمد میرزا را به جای خود به هرات فرستاد و قائم مقام را با ۸٬۰۰۰ سپاهی در خراسان گذاشت تا عنداللزوم به کومک محاصره‌کنندگان هرات بشتابند، و خودش به تهران آمد. قائم مقام چون کار محاصره‌ی هرات را سخت دید خود به آنجا حرکت کرد و هر یک از شاهزادگان را مأمور تسخیر یکی از قلاع سر راه آن شهر کرد و هرات را از اطراف در محاصره گرفت. اما عباس میرزا که علیل المزاج بود در بازگشت به مشهد در راه درگذشت (۱۲۴۹ هق)، و خبر مرگ او موجب شد که قائم مقام، در حالی که نزدیک بود هرات را مسخر کند، با محمد میرزا و سپاهیان خود به تهران بازگشتند و دست از محاصره‌ی هرات کشیدند. پس از مرگ (۱۲۵۰ هق) فتحعلی شاه، محمد میرزا به سلطنت رسید. وی که پیوسته خیال تسخیر هرات را در سر داشت، در ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ هق به قصد تسخیر هرات عازم شد. محمد شاه در ضمن محاصره‌ی (۱۲۵۴ هق) هرات با مداخله‌ی خصمانه‌ی انگلیسها مواجه شد، و سرانجام، پس از تلفات و خسارات زیاد، دست از محاصره‌ی هرات کشیده به تهران بازگشت.

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، دوست محمد خان افغان حاکم کابل و قندهار، پس از سازش با انگلیسها، عازم فتح هرات شد؛ در این موقع محمد یوسف، حاکم هرات، از سلطانمراد میرزا حسام‌السلطنه، والی خراسان، یاری خواست؛ اما پس از رسیدن سپاه ایران محمد یوسف راه خیانت پیش گرفت، و این بار حسام‌السلطنه خود عازم هرات شد، و از رمضان ۱۲۷۲ هق تا صفر ۱۲۷۳ هق آن شهر را محاصره کرد و عاقبت در صفر همین سال هرات را متصرف شد. اما این بار نیز مداخلات انگلستان و تجاوزات علنی آن دولت به جزایر و بنادر جنوب ایران موجب وخامت اوضاع شد تا عاقبت به موجب عهدنامه‌ی صلح پاریس، که بین نماینده‌ی ایران و سفیر انگلستان منعقد شد (۱۲۷۳ هق = ۱۸۵۷ بم)، قرار شد که انگلیسها بنادر و جزایر ایران را تخلیه کنند و در عوض ایران سپاهیان خود را از هرات و افغانستان فرا خواند و استقلال آنها را به رسمیت بشناسد. بدین ترتیب افغانستان از تحت تبعیت ایران خارج شد.

هرات ومروست (harāto marvast)، دهستان، غ بخش شهر بابک، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان). خط الرأس ارتفاعات چاه‌شیخ حد طبیعی این دهستان با دهستان جوزم و دهج است. محصول عمده‌ی آن غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. مرکزش مروست است.

در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ دهستان مجزای **مروست** (جم ۳٬۱۸۴؛ دارای ۶ آبادی) و **هرات** (جم ۴٬۷۳۸؛ دارای ۲۱ آبادی) آمده است.

هرادتس کرالووه[1] (hrādets krālove) آل‌مانی **کونیگ‌گرتس**[2] (kēniggrets) شهر (در ۱۹۷۰ جم ۶۹٬۵۸۷)، بوهم شرقی، چکوسلواکی، بر رود الب. نبرد سادووا (۱۸۶۶) در نزدیکی آن به‌وقوع پیوست.

هرادچانی: ← پراگ.

هراز (harāz)، رودی در ل ایران، به طول ۱۵۰ کم، که از دره‌ی لار (ل تهران)، به نام رود لار (← لار، ناحیه و مرتع) سرچشمه گرفته، پس از گذشتن از تنگهای باریک و عمیق و پیوستن ریزابه‌های چندی به آن به آبادی پلور (polur) رسیده و از آنجا به نام رود هراز خوانده می‌شود. این رود پس از گذشتن از آبادی اسک در جهت ل پیش رفته و شعبات متعددی از کوههای لاریجان، و دامنه‌های دماوند ضمیمه‌ی آن می‌شوند ولی مهمترین شعبه‌اش رود نور (← شهرستان نور) است. رود هراز پس از گذشتن از شهر آمل، که در آنجا به رود آمل نیز معروف است، به مسیر خود ادامه داده وارد دریای خزر میشود. بر روی این رود پلهای متعددی ساخته شده که مهمترین آنها، پل معلق آمل، از بتون مسلح ساخته شده است (بنای پل در ۱۳۱۵ هش شروع و در ۱۳۱۷ هش به پایان رسید).

هرازپی (harāz.pey)، دهستان (جم ۱۱٬۷۰۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان آمل، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳۵ آبادی. از ل به دریای خزر محدود است. رود هراز مشروبش میسازد. محصولات عمده‌اش برنج، غلات، کنف، پنبه، و حبوبات است.

هراس[3] (harās). فسه پانیک (pānik؛ از یونان)، در مفهوم عام، اضطراب و وحشت ناگهانی بر اثر حادثه‌ای غیرمنتظر. در مفهوم خاص اقتصادی، پیدایش ناگهانی نوعی احساس عدم اعتماد مردم به دستگاههای مالی و بانکی کشور. بر اثر پیدایش این هراس، مردم یکباره برای گرفتن سپرده‌های خود به بانکها هجوم میآورند، و چون بانکها نمیتوانند به تمام این تقاضاها جواب مثبت بدهند، از پرداخت خودداری می‌کنند، و در نتیجه، ورشکسته اعلام میشوند، و این امر خود موجب اضطراب بیشتری در مردم میشود. در گشتهٔ بحرانهای بزرگی که بر اثر این گونه اضطراب عمومی به وجود آمده فراوان است، و از جمله میتوان بحران سالهای ۱۸۳۷ و ۱۸۷۳ و ۱۹۲۹ را نام برد.

هراکلس (herākles)، ← هرکول.

هراکلیا[4] (herākleyā)، شهر قدیم یونانی، ج ایتالیا، نزدیک خلیج تارانت، در آنجا پورهوس رومیان را مغلوب کرد (۲۸۰ قم).

هراکلیا پونتیکا[5] (herākleyā pontikā)، شهر قدیم یونانی، بر ساحل جنوبی دریای سیاه، محل ارگلی (eregli) حالیه، ترکیه. در قرون ۴۵–۶م قم از مراکز تجارتی عمده بود.

هراکلیتوس[6] (herāklitos)، در مآخذ اسلامی **هرقلیطوس** (herqelitus)، از فلاسفه‌ی بزرگ یونانی پیش از سقراط که به واسطه‌ی غموض و ابهام افکارش به حکیم مبهم و به واسطه‌ی جدی و غمگین بودنش به حکیم گریان معروف شده است. هراکلیتوس ح سالهای ۵۰۴–۵۰۱ قم مرد کامل (ح ۴۰ سالگی) بوده و میگویند با داریوش I، شاهنشاه هخامنشی، دوستی داشته. هراکلیتوس ظاهراً از فیثاغورس و کسنوفانس جوانتر و شاید از پارمنیدس مسنتر بوده است. هراکلیتوس از خاندان پادشاهان روحانی شهر افسوس بوده و نسب او به آندروکلوس[7] (ändroclos) بانی شهر افسوس میرسیده است. امتیازات اشرافی و حقوق سلطنتی به او به ارث رسیده بود ولی او، از راه غرور و بی اعتنائی، از این حقوق و امتیازات به نفع برادر کوچکترش چشم پوشید. با این حال، وی تمایلات اشرافی را سخت دارا بود و از عامه مردم تنفر داشت و آنان را به چیزی نمیشمرد. از هراکلیتوس کتابی به جای مانده بود که در زمان قدیم به آن نام در باره‌ی طبیعت داده بودند، ولی این نام از هراکلیتوس نبود زیرا در آن زمان مؤلفان به کتابهای خود عنوانی نمیدادند. این کتاب از میان رفته است ولی قطعاتی از آن در آثار یونانیان دیگر به جای مانده است و از روی آن قطعات، که به صورت کلمات قصار است، عقاید فلسفی او معلوم میشود. همچنانکه طالس اصل عالم را آب می‌دانست و آناکسیمنس اصل عالم را هوا میدانست، هراکلیتوس اصل عالم را آتش میپنداشت و می‌گفت همه چیز از آتش آمده و به آتش تبدیل خواهد شد. آتش مانند پول است که به هر متاعی تبدیل و هر متاعی به آن تبدیل میشود. این عالم را نه خدائی و نه انسانی آفریده است، بلکه آتشی است که همیشه بوده و خواهد بود، روشن شدن آن از روی اندازه و خاموشی آن از روی اندازه است. عالم که از اصل آتش است پیوسته در جنبش است و قرار و سکونی وجود ندارد. بنا بر این وجود و هستی معنی ندارد و آنچه معنی دارد صیرورت و گشتن است. همه چیز در حرکت و جنبش دائمی است. هیچ کس در رودخانه‌ای نمیتواند دو بار شنا کند زیرا هم آب رودخانه عوض میشود و هم شخص شناگر. چون همه چیز در صیرورت و تجدد است، نقطه‌ی فاصله‌ای میان اشیاء وجود ندارد، شب و روز، حیات و مرگ، خواب و بیداری، جوانی و پیری همه یک چیز است. هر چیزی در عین حال ضد خود نیز هست، آب دریا هم شیرین است و هم تلخ؛ تلخ برای انسان و شیرین برای ماهیان. مافوق این جنبش و حرکت دائمی "نظم جهانی" یا "لوگوس" است که قانون حاکم بر اشیاء است. این لوگوس یا نظم و قانون جهانی است که عالم حرکت و اضداد را هماهنگ میسازد؛ کشش کمان برای انبساط و میل زه کمان برای انقباض که دو کشش متضاد است آن دو را در یک حال هماهنگی نگه میدارد. میگویند هراکلیتوس به مرض استسقا گرفتار شد و خود را در کود و پهن گاو

(۱)Hradec Králové (۲)Königgrätz (۳)panic (۴)Heraclea (۵)Heraclea Pontica (۶)Heraclitus (۷) Androclos

فرو برد تا بلکه گرمای آن آب زاید بدنش را تبخیر کند. این امر منجر به مرگ او شد.

هراکلیدس[1] (herāklides)، فیلسوف بزرگ یونانی قرن ۴م ق‌م، شاگرد افلاطون. گویند نخستین کسی بوده که این مطلب را اظهار کرده است که حرکت ستارگان بر گرد زمین که به نظر میرسد، نتیجه‌ی گردش زمین بر گرد محور آن است. تنها قطعاتی از تألیفات وی بر جای مانده است. هراکلیدس از فیثاغورسیان قدیم (← فیثاغورث، قسمت III) بوده است.

هراکلیوس I، امپراطور بیزانس، ← هرقل.

هراکلیون، شهر، ← کاندی.

هرالد، انگلستان، ← انجمن پیکها.

هرالد: ← هرالدری.

هرالدری[2] (herāldri)، منصب و وظیفه‌ی اشخاصی به نام هرالد [(herāld)، از فنس قدیم، مأخوذ از آلمانی قدیم، ← مدیر سلاح]. در قرون وسطی، غالباً وظیفه‌ی یکی از رؤسای شهسواران آن بود که مردان را از روی سپرهاشان بشناسد؛ بدین ترتیب نظر وی در شناسائی علامت اختصاصی هر شخص و خانواده حجت بود. بتدریج که وظایف قدیم هرالدها از میان رفت، وظیفه‌ی اختصاصی آنها طرح کردن و ثبت کردن و اعطا کردن نشانهای خانوادگی شد. علامتهای شخصی و خانوادگی در قبایل ابتدائی رواج داشت (← توتم) و هومر از آنها نام برده است، ولی هرالدری، به معنی خاص، یک سازمان ملوک‌الطوایفی است؛ محتملاً در اواخر قرن ۱۲م در آلمان پیدا شد، و سپس در فرانسه و اسپانیا و ایتالیا رواج و تکامل پیدا کرد و توسط نورمانها به انگلستان انتقال یافت. جنگهای صلیبی و مسابقات شهسواری، که سبب گرد هم جمع شدن شهسواران کشورهای مختلف شده بود، اوضاع و احوال را برای پیدایش هرالدری مساعد کرد. از زمان ریچارد I نشانهای خانوادگی به کار میرفت. مهرهائی با نقش خانوادگی، پیش از آنکه این علامت بر سپرها نقش شود، مورد استعمال داشت. لوئی VII یا لوئی لوژون نخستین شاه فرانسه بود که در مهر خود علامت گل سوسن فرانسه را وارد کرد. در قرن ۱۳م علامت خانوادگی را بر لباسی که روی زره میپوشیدند سوزندوزی میکردند، و در همین قرن هرالدری در طبقات مختلف ملوک‌الطوایفی رواج فراوان یافت. حمل کردن علامت خانوادگی با خود چندان میان همگان رایج شد که هنری V آن را ممنوع کرد. علاوه بر نشانهای شخصی، نشانهائی برای خانواده و صنف و مذهب و مدرسه و شهر و مملکت و غیره نیز وضع شده است. پس از جنگهای صلیبی، صلیب هم در هرالدری مورد استفاده قرار میگرفته است.

هرالدز کالج، انگلستان، ← انجمن پیکها.

هراه، نام شهر هرات در ادبیات فارسی و عربی.

هربارت[3]، **یوهان فریدریش** (yohān fridriš herbārt)، ۱۷۷۶–۱۸۴۱، فیلسوف آلمانی، متولد اولدنبورگ. فلسفه را در شهر ینا از فیشته آموخت. پس از آن به سویس رفت و در شهر اینترلاکن معلم سرخانه شد، و در این مدت با پستالوزی آشنا شد. در ۱۸۰۲ از دانشگاه گوتینگن لیسانسیه‌ی فلسفه شد و در ۱۸۰۵ در همان دانشگاه به تدریس فلسفه پرداخت. در ۱۸۰۸–۳۳ در شهر کونیگسبرگ فلسفه و علوم تربیتی تدریس کرد. در ۱۸۳۳ دوباره به عنوان استاد فلسفه به شهر گوتینگن بازگشت و در همان شهر در گذشت. فلسفه‌ی هربارت منطق و ما بعد الطبیعه و روانشناسی و جمال‌شناسی و علوم تربیتی را در بر میگیرد. هربارت، بر خلاف کانت که شیء فی‌نفسه (نومن) را از شیء پدیدار (فنومن) جدا و غیر قابل ادراک میدانست، معتقد بود که هیچ پدیداری از وجود جدا نیست و هر پدیداری در ذهن اشاره‌ای است به وجودی خارجی، بنا بر این، باید ظواهر و پدیدارهائی را که به صورت تصورات و مفاهیم در ذهن وجود دارند مورد تجزیه و بررسی قرار داد. در مفاهیم حاصل از تجربه، از قبیل تصورات اشیاء و "من" و مفهوم تغییر و تبدیل، خلأها و تناقضاتی دیده میشود. وظیفه‌ی فلسفه‌ی ما بعد الطبیعه در توضیح و تبیین مفاهیم اصلی ما از عالم وجود و برطرف ساختن فرضیات و اشتباهات است. چون هرچه در ذهن ظهور دارد و پدیدار میشود راهی به موجودی خارجی است. فلسفه‌ی هربارت فلسفه‌ی اصالت واقع است نه اصالت معنی و ذهن. در نظر هربارت در پس صفات و عوارض شیء خود شیء با وحدت خاص خود قرار دارد که حامل آن صفات است، ولی این صفات و کیفیات متکثّر نیست بلکه جلوه‌ها و اعتبارات مختلف یک چیز است. اگر ما برف را سرد و سبک و سفید درک میکنیم بدین معنی نیست که چند صفت و کیفیت مختلف در برف وجود دارد بلکه یک شیء است که به صور مختلف بر ما پدیدار میشود. پس در عالم وجود صفات و کیفیات متکثر وجود ندارد و آنچه هست حقایق و واقعیات متکثّر است. نظر هربارت در روانشناسی بر این پایه است که در جهان روان و روح "قوا" وجود ندارد، بلکه آنچه هست قوانینی است که بر ترکیب و عمل متقابل حالات ذهنی از قبیل احساسات و تصورات و افکار حکمفرماست. همچنانکه در جهان خارج حقایق بسیطی وجود دارد که صفات و جلوه‌های مختلف دارد، "من" یا "روان" نیز امر بسیطی است که اعمال بسیطی دارد و این اعمال بسیط همان تصویرات و تصورات است. این نظر روانشناسی هربارت را از نظر اصالت تداعی معانی، که مکتب روانشناسی تجربی انگلیسی است، مشتق میدانند؛ منتهی هربارت میخواهد سازوکار و استقرار اعمال ذهنی را به شکل ریاضی در آورد و آن را عمل متقابل تصورات و تصویرات میان دفع و زجر از یک طرف و ترکیب و اشتراک از طرف دیگر بداند. خود ذهن فی‌نفسه تغییر نمیپذیرد، و هر تغییر و صیرورتی که در آن رخ میدهد باید عامل خارجی داشته باشد. فراموشی و عینیت یک تصور از ذهن در دفع و زجری است که تصورات متخالف بر یکدیگر وارد میکنند. افکار و تصورات یا یکدیگر را دفع میکنند یا جذب. تصورات یا مشابه یکدیگر (مانند دو رنگ آبی از دو شیء مختلف)، یا مغایر یکدیگر (مانند رنگ آبی و شیرینی)، یا مخالف یکدیگرند (مانند رنگ آبی و رنگ زرد). تصورات مشابه با یکدیگر متحد میشوند و تصورات مغایر در یک واحد جمع میشوند (مثلاً سفیدی و شیرینی در شکر جمع میشوند) و تصورات مخالف یکدیگر را دفع میکنند. پس قوانین عمل تقابل تصورات و افکار در وحدت و اجتماع و دفع خلاصه میشود. هر تصوری که دفع میشود از میان نمیرود بلکه در ناخودآگاهی فرو میرود و منتظر میماند تا اسباب دفع آن از میان برود. دفع و نفی یک تصور نیز درجات دارد و اولین درجه‌ی آن ابهام است. تصور در حالت ابهام کاملاً در ناخودآگاهی فرو نمیرود، بلکه در آستانه‌ی آگاهی قرار میگیرد؛ اگر تصورات دافعه قویتر باشند، تصور دفع‌شده در زیر آستانه‌ی آگاهی قرار میگیرد. پس تصوری که دفع نشده است در بالای آستانه‌ی آگاهی یعنی در خودآگاهی یا وجدان قرار دارد. فعالیت ذهنی تنها در دفع و زجر مدرکات و تصورات نیست بلکه در جذب و ترکیب آن نیز هست. به وسیله‌ی جذب و ترکیب، مدرکات و تصورات مختلف به صورت ترکیبات تازه‌ای در میآیند. مدرکات و تصوراتِ جمع‌شده بر طبق علاقه‌ها و اعتیادات شخصی با هم جمع میشوند و گاهی، نه بر حسب علاقات شخصی بلکه بر حسب علاقات فوق‌شخصی (از قبیل عقاید فلسفی و دینی)، با هم جمع میشوند. ادراک مدرکات عبارت است از اجتماع مجموعه‌ای از مدرکات قبلی با مدرکات تازه‌تر. در جریان رشد ذهنی بعضی از مجموعه‌های مدرکات بر ذهن حاکم میشوند و این مجموعه‌ی مدرکات حاکم در حضور اشیاء و تصورات در وجدان و ذهن نفوذ مهمی دارند. "احساس" و "میل" و "اراده" در نظر هربارت عمل متقابل مدرکات و تصورات یا مجموعه‌ی مدرکات و تصورات است. "میل" اعتلای یک تصور است به وسیله‌ی تصور دیگر در برابر مقاومت تصور دیگر، و از این جا است که لذت و رنج به وجود میآید. اراده کوششی است که با تصور امکان وصول به چیز مورد کوشش مربوط است. عقاید تربیتی هربارت نتیجه‌ی عقاید روانشناسی او است.

هرباریوم[4] (herbariom؛ از لتین)، مجموعه‌ای از گیاهان خشک‌شده از جنسهای مختلف برای بررسی علمی گیاهی. عموماً نمونه‌های گیاهی را در کاغذ ضخیم قرار داده بر حسب نوع مرتب میکنند. کشورهای مختلف عموماً هرباریومهای گوناگون در مؤسسه‌های گیاهی یا باغهای گیاهان تهیه میکنند. مشهورترین آنها در کشمة هرباریوم هاروارد، در انگلستان ← باغ کیو، در روسیه هرباریوم لنینگراد، و در پاریس موزه‌ی تاریخ طبیعی است.

هربرت[5]، **ادوارد** (edwārd hērbərt)، ملقب به اولین **بارون هربرت آو چربری** (bāron herbərt of cherbəri)، ۱۵۸۳–۱۶۴۸، فیلسوف و شاعر و دیپلومات انگلیسی، برادر مهتر تـ. هربرت.

(۱)Heraclides (۲)heraldry (۳)Herbart (۴)herbarium (۵)Herbert

سفیر انگلستان در فرانسه بود (۱۶۱۹–۲۴). از پیشگامان نهضت خداپرستی (← خداپرستان) بود که اصول عقاید خود را در کتاب دین بیدینی (۱۶۴۵) و سایر آثارش آورده است. در مجموعه‌ی اشعار (۱۶۶۵) وی که جنبه‌ی غیر دینی و متافیزیکی دارد، برداشت فلسفی جدی و تحلیلی واقع‌پردازانه‌ی آشکار دیده میشود. یک زندگی‌نامه از هنری VIII (۱۶۴۹) و یک اوتوبیوگرافی نیز نوشته است.

هربرت[1]، سر **تامس** (sər tāməs hĕrbərt*)، ح ۱۶۰۶–۸۲، سیاح و نویسنده‌ی انگلیسی. مسافرتهای پردامنه‌ای به ایران کرد (۱۶۲۸–۲۹). از آثارش توصیف پادشاهی ایران (۱۶۳۴) است، که در ۱۶۳۸ با اضافات و ملحقاتی به نام چند سال سیاحت در افریقا و آسیای بزرگ دگربار به چاپ رسید.

هربرت[1] **جورج** (jorj hĕrbərt)، ۱۵۹۳–۱۶۳۳ شاعر متافیزیکی انگلیسی، برادر ا: هربرت. کشیش شد (۱۶۳۰). شعرهایش که تحت عنوان معبد (۱۶۳۳) پس از مرگش منتشر شده، در شمار بهترین اشعار روحانی و عرفانی است.

هربرت، مری: ← پمبروک، سومین ارل آو.

هربرت[1]، **ویکتور** (viktor hĕrbərt)، ۱۸۵۹–۱۹۲۴ آهنگساز ایرلندی‌امریکائی و رهبر ارکستر. کارش با نواختن چلو (← ویولنسل) آغاز شد. رهبر ارکستر سمفونی پیتسبرگ بود (۱۸۹۸–۱۹۰۴). اپرتهای او مشهور است.

هربرت، ویلیام: ← پمبروک، سومین ارل آو.

هربرت آو چربری: ← هربرت، ادوارد.

هربلو[2] (herbelo)، صورت فارسی نام **بارتلمی د/اربلو دو مولنویل**[3] (bārtelemi derbelo dĕ molanvil)، ۱۶۲۵–۹۵، مستشرق فرانسوی. وی کتابدار کتابهای شرقی در کتابخانه‌ی ملی پاریس بود. کتابی دایرةالمعارف‌گونه به نام کتابخانه‌ی شرقی(۱۶۹۷) تألیف کرد که تا قرن ۱۸م مأخذ مهم در باره‌ی شرقشناسی بود، و چاپهای مختلف شد.

هربی (herbi) یا **هروی** (hervi)، ده (جمعیت ۱٬۳۴۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سهندآباد، بخش بستان‌آباد، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۱کیلومتری غ بستان‌آباد. محصولش غلات است.

هرتر[4] **کریستین آرچیبالد** (kristiən ärci-bāld hertər)، ۱۸۹۵–۱۹۶۶، کارمند کشوری امریکائی، مت پاریس. فرماندار جمهوریخواه ماساچوست (۱۹۵۳–۵۷) بود. در ۱۹۵۹–۶۱ وزیر امور خارجه‌ی کشمت بود. در تصویب برنامه‌ی مارشال (← اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد) کومک کرد.

هرتس[5] (herts؛ به نام هـ ر. هرتس)، علامت اختصاری آن Hz، در فیزیک، واحد بسامد، مساوی با یک سیکل در ثانیه. اضعاف آن کیلوهرتس (=1'000Hz)، مگاهرتس (=1'000'000 Hz)، و ژیگاهرتس (=1'000'000'000Hz)، است.

هرتس یا هارتس: ← هارتقردشر.

هرتس[6]، **گوستاو** (gustāv herts)، ۱۸۸۷–۱۹۷۵، فیزیکدان آلمانی، مت هامبورگ. در اتم تحقیقات کرد، و به جهت تحقیقاتی که در باره‌ی تصادم الکترونها با اتمها انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ج. فرانک) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۵ در فیزیک شد. در ۱۹۲۸ استاد مؤسسه‌ی تکنولوژی برلین، و در ۱۹۳۵–۴۵ مدیر پژوهش در مؤسسه‌ی زیمنس بود. به دست سپاهیان شوروی دستگیر شد، و از آن پس در تجسس به تحقیقات اتمی مشغول بود (تا ۱۹۵۴). در ۱۹۵۵–۶۱ در دانشگاه لایپزیگ تدریس می‌کرد. هرتس عضو آکادمی علوم برلین و آکادمی علوم آلمان غربی بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هرتس، محرک (moharreke herts)، اسبابی نوسانگر که به وسیله‌ی آن ه. ر. هرتس برای نخستین بار امواج هرتسی تولید کرد (۱۸۸۸). این اسباب مرکب بود از دو گلوله‌ی فلزی A و B، متصل به گلوله‌های کوچکتر E و E′ به وسیله‌ی دو میله‌ی هادی. قسمت‌های هادی A–E و B–E′ در حکم سلاح‌های خازن نوسانگرند. هرگاه به وسیله‌ی یک قرقره‌ی القا اختلاف پتانسیل کافی بین A و B برقرار شود، بین E و E′ تخلیه‌ی الکتریکی به صورت جرقه حاصل میشود.

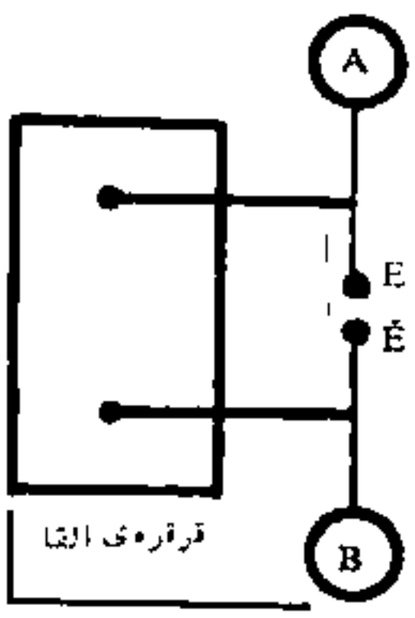

محرک هرتس

هرتس[6] **هاینریش رودلف** (häynriš rudolf herts)، ۱۸۵۷–۹۴، فیزیکدان آلمانی؛ مت هامبورگ. ضمن تجربیاتش برای تأیید نظریه‌ی برقاطیسی مکسول، امواج برقاطیسی را تولید کرد و مورد تحقیق قرار داد. این امواج را امواج هرتسی یا امواج رادیو نیز مینامند. هرتس ثابت کرد که این امواج عرضی (← موج) هستند، و با سرعت نور حرکت میکنند، و میتوان آنها را مانند اشعه‌ی نور منعکس یا منکسر کرد، یا قطبانید (← قطبیدن). در تخلیه‌ی برق در گازهای رقیق نیز تحقیق کرد.

هرتسبرگ[7]، **گرهارد** (gerhärd hertsberg)، ۱۹۰۶– ، شیمیدان، مت هامبورگ، آلمان. در ۱۹۳۵، در دوره‌ی نازیها، به کانادا مهاجرت کرد، و به تابعیت کانادا در آمد. در شورای ملی پژوهشی در اوتاوا به کار مشغول شد. در بررسی طیفی مولکولها تحقیق کرد، و موفق به تعیین ساختمانهای بسیاری از مولکولهای دواتمی و چنداتمی شد؛ نیز بعضی از مولکولهای موجود در جوّ سیارات، ستارگان دنباله‌دار، و فضای بین اختری را شناخت. به خاطر سهمی که در به دست آوردن اطلاعات مربوط به ساختمان الکترونی و هندسی مولکولها، خصوصاً "رادیکالها"ی آزاد داشت، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۱ شیمی شد.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هرتسفلد[8] **ارنست امیل** (ernst emil herts-feld)، ۱۸۷۹–۱۹۴۸، باستانشناس آلمانی، هنگام مرگ استاد آثار قدیم مؤسسه‌ی تحقیقات عالی دانشگاه پرینستن. از ۱۹۰۳ سفرهای فراوان در خاور نزدیک کرد و در کردستان و لرستان (۱۹۰۵)، استانبول و هند (۱۹۰۸) و جاهای دیگر ترکیه و افغانستان(۱۹۱۶ و ۱۹۲۴) به حفاری پرداخت. در ۱۹۲۸ چندماهی در مشهد مرغاب کاوش کرد. به عنوان رئیس هیئت اعزامی دانشگاه شیکاگو در حفاریهای تخت جمشید آثار هنری فراوان کشف کرد. عضو انجمن پادشاهی آسیائی و فرهنگستان عربی دمشق بود. آثار فراوان دارد، از جمله، نقش برجسته‌های ایرانی (۱۹۱۰)، پایکولی، شرح بنا و کتیبه‌ی اوایل تاریخ شاهنشاهی ساسانیان (برلین، ۱۹۲۴)، تاریخ باستان‌شناسی ایران (۱۹۳۵)، کتیبه‌های قدیم ایرانی (۱۹۳۸)، ایران در شرق قدیم (آکسفرد، ۱۹۴۱)، و تاریخ سرزمین سامرا (۱۹۴۸). کتابی نیز در باب زردشت و دنیای عهد او در پرینستن، کشمت منتشر کرد (۱۹۴۷). نیز ← مداین.

هرتسگ[9]، **فرنتس** (ferents hertseg)، ۱۸۶۳–۱۹۵۴، نویسنده‌ی مجار. فارسهای (← فارس، نمایشنامه) رمانتیک عامیانه، و نیز داستانهای تاریخی و اجتماعی مینوشت که عموماً طنزآمیز بود. نوشته‌هایش برای طبقه‌ی متوسط بود، ولی هجوهای ملایم بعضی از داستانهای اجتماعی وی، همچون دیولن طلائی (۱۹۱۶) سطحی بالاتر از سطح خواسته‌ی مردم متوسط داشت.

هرتسن، آلکساندر ایوانوویچ: ← گرتسن.

هرتسوگ، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

هرتسوگ[10]، **جیمز بری مونیک** (jeymz bari munik hertsog)، ۱۸۶۶–۱۹۴۲. از سرکردگان سیاسی و نظامی اتحادیه‌ی افریقای جنوبی. در ۱۸۹۲–۹۵ در پرتوریا، و از آن پس در← کشور آزاد اورانژ به کار قضاوت مشغول بود. در جنگ بورها فرماندهی داشت (۱۸۹۸–۱۹۰۲)، و پیمان صلح ورینیگینگ را امضا کرد (۳۱ مه‌ی ۱۹۰۲). پس از تأسیس ← اتحادیه‌ای افریقای جنوبی در ۱۹۱۰ مدتی (۱۹۱۰–۱۲) در دولت بوتا وزارت دادگستری را عهده‌دار بود. در سال ۱۹۱۳ حزب ملیون را تشکیل داد.

هرتسوگین، لقب، ← القاب و عناوین اشرافی اروپائی.

هرتسل[11]، **تئودور** (teodor hertsl)، ۱۸۶۰–۱۹۰۴، روزنامه‌نگار اتریشی ـ مجارستانی، مؤسس صهیونیت، مت بوداپست. در وین به روزنامه‌نگاری و درامنویسی پرداخت. اولین کنگره‌ی صهیونیسم را در شهر بال (سویس) تشکیل داد (۱۸۹۷)، و همین کنگره بعداً سازمان جهانی صهیونیسم شد که خود وی تا زمان مرگش ریاست آن را داشت.

هرتویگ[12] **اوسکار**(oskär hertvig)، ۱۸۴۹–۱۹۲۲، رویانشناس آلمانی. کشف کرد که گشنگیری از به هم آمیختن یاخته‌ی تخمی نر و

(۱)Herbert (۲)Herbelot (۳)Molainville (۴)Herter (۵)hertz (۶)Hertz (۷)Herzberg (۸)Herzfeld (۹)Herczeg (۱۰)Hertzog (۱۱)Herzl (۱۲)Hertwig

ماده حاصل میشود.
هرتی[1]، **چارلز هومز** (härtz hömz härti)، ۱۸۶۷–۱۹۳۸، شیمیدان امریکائی. طریقه‌ای برای تعیین مقدار روغن در فراورده‌های پنبه‌دانه اختراع کرد. فرایندی هم برای تولید کاغذ سفید از کاجهای جوان ج کشمة عرضه کرد که به صنعتی‌سازی ج کشمة کومک کرد.
هرثمة ابن اعین (harsamate 'bne a'yan)، ف ۲۰۰ هق. از دلاوران و بزرگان عرب. در نزد هارون‌الرشید خلیفه‌ی عباسی قربت و مکانت داشت. وی بعد از رفع شورشهائی که در مصر و افریقای شمالی روی داده بود، از جانب خلیفه هارون‌الرشید فرمانروای خراسان شد و بعد از هارون، در جنگی که میان امین و مأمون روی داد، با طاهر ذوالیمینین به یاری مأمون برخاست. لیکن مأمون به سعایت حاسدان او را به قتل رسانید.
هرچگان (harcegān)، ده (جه ۲'۴۶۷ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ ۱۸ کیلومتری لغ شهر کرد. کوهستانی و هوایش معتدل است. محصولاتش غلات و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.
هردر[2]، **یوهان گوتفرید فون** (yohān gotfrid fon herder)، ۱۷۴۴–۱۸۰۳ فیلسوف، شاعر، و نقدنویس آلمانی، از رهبران **شتورم اوند درانگ**. ابتدا الاهیات تحصیل کرد و، پس از اینکه با نقدهای ادبی خویش جلب توجه کرد، در ۱۷۷۶، به وساطت گوته واعظ رسمی دربار وایمار شد، و در گوته نفوذی داشت. هردر می‌خواست به شرح نوعی فلسفه‌ی تاریخ بپردازد که سیر ترقی انسان را نشان دهد. بزرگترین اثر او خلاصه‌ی فلسفه‌ی بشر (۱۷۸۴–۹۱) است. در آشنا ساختن اهل تفکر وطن خویش با ادبیات خارجی (خصوصاً آثار شکسپیر و سرودهای عامیانه‌ی انگلیسی) زحمت بسیار کشید و علاقه‌ی مردم را به علم زبان جلب کرد.
هردسبرونگ[3] **آینار** (āynār herdsbrong)، ۱۸۷۳–۱۹۶۷، منجم دانمارکی. با مقالاتی که در ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ انتشار داد، به وجود ستارگان کوتوله و غولپیکر اشاره کرد. هـ. ن. راسل، منجم امریکائی، بی‌خبر از این مقالات، اندکی بعد به نتایج مشابهی رسید. افکار این دو مرد در نمودار هردسبرونگ‌راسل (← **غولپیکران و کوتوله‌ها**، قسمت I) با هم ترکیب شد، که شالوده‌ی بنای نجوم جدید گردید. اثر بزرگ او در باره‌ی خوشه‌ی ثریا (← **خوشه‌ها**) در ۱۹۴۹ به چاپ رسید. نیز ← **طبقات طیفی**
هردسبرونگ‌راسل، نمودار، در نجوم، ← **غولپیکران و کوتوله‌ها**، قسمت I.
هردلیچکا[4]**، آلش** (āleš hërdlickā)، ۱۸۶۹–۱۹۴۳، مردمشناس امریکائی؛ متولد بوهم. در امریکا تحصیل پزشکی کرد و در ۱۹۰۳ به سازمان دادن بخش مردمشناسی جسمانی موزه‌ی ملی نیویورک آغاز کرد، که از ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۲ ریاست آن بخش را داشت. انجمن ملی مردمشناسی جسمانی و مجله‌ی مخصوص آن را تأسیس کرد (۱۹۱۸) که تا زمان مرگش آن را منتشر می‌کرد. در ۱۸۹۸–۱۹۲۵ به پژوهشهای مردمشناختی در اروپا و امریکا و خاور آسیا و مصر و استرالیا و جنوب افریقا اشتغال داشت. کارهایش در خصوص مردمسنجی و نخستین انسان و تکامل انسان و تحقیقاتش در باره‌ی مهاجرت احتمالی هندیشمردگان امریکا به سیبریه و آلاسکا، سبب شهرت بین‌المللی او در این زمینه‌ها شد. از جمله‌ی آثار او مردمشناسی جسمانی (۱۹۱۹)، مردمسنجی (۱۹۲۵) و امریکائیان قدیم (۱۹۲۵) است.
هردوار[5] (hardvār)، زیارتگاهی از هندوان، کنار رود گنگ، در اوتار پرادش. هر سال میلیونها نفر به زیارت آنجا میروند، و تپه‌ها و آبهای صاف و هزاران معبد محل زندگی مرتاضان آن دیدنی است. هندوان شست و شوی در آب گنگ را وسیله‌ی رستگاری میدانند. کلمه‌ی هردوار به معنی "در آسمان" است.
هر رای، گوروی سیخها، ← سیخ.
هررو[6] (herero)، قوم بانتو، عمدتاً در افریقای جنوب غربی و در بوتسوانا. عده‌ی آنان به حدود ۵۵'۰۰۰ تن میرسد. قومی چوپان هستند که به خاطر گله‌های عظیم گاو شهرت دارند، و احتمالاً از ناحیه‌ی دریاچه‌ی تانگانیکا مهاجرت کرده‌اند. سرزمین آنان ضمیمه‌ی افریقای جنوب غربی آلمان شد (۱۸۸۵)، و از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ علیه حکومت آلمانها طغیان کردند، و تقریباً همه‌ی آنها به قتل رسیدند. در زمانهای اخیر این قوم اغلب برای به دست آوردن استقلال تلاش کرده است.
هرزگووین: ← بوسنی و هرزگووین.
هرزندات (harzandāt)، دهستان (جه ۲۰'۶۴۹ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۹ آبادی. رودهای محلی، چشمه، و رود زنوز مشروبش میسازند. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و میوه است. مرکزش، **هرزند جدید** (جه ۲'۲۶۸ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری ل مرند است. این دهستان با دهستان زنوز بخش سابق زنوز را تشکیل میدادند. در بعضی از آبادیهای این دهستان اهالی به لهجه‌ی هرزنی یا هرزندی تکلم میکنند که نزدیک به لهجه‌ی تالی است.
هرزند جدید: ← **هرزندات، دهستان، شهرستان مرند.**
هرزند عتیق (harzande atiq) یا **هرزند کهنه** یا **کهن هرزن** (kohan-)، ده (جه ۹۴۸ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان هرزندات، شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۰کیلومتری ل مرند. محصولش غلات است. ساکنین آن به لهجه‌ی هرزنی یا هرزندی تکلم میکنند.
هرزند کهنه، ده، مرند، ← **هرزند عتیق.**
هرزویل، ده، رودبار، ← **هرزه‌ول.**
هرزه‌سنگ[7]، (harze.sang) مواد بی‌ارزشی که با سنگهای معدنی همراه است.
هرزه‌ملاط (harze.malāt)، قسمت قائم ملاط که بین مصالح ساختمانی واقع شود.
هرزه‌ول (harzevel) یا **هرزویل** یا **هرزه ویل** (harzevil)، ده (جه ۸۲۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان رحمت‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان رودبار، استان یکم (گیلان)، ۹کیلومتری ج‌ش رودبار و ۳کیلومتری ل‌ش منجیل. کوهستانی و سردسیر است. رود هرزه‌ول مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، زیتون، و صیفی است. بنا به گفته‌ی رابینو، هرزویل در میان درختان زیتون و میوه پنهان است و سابقاً کارخانه‌ی روغنکشی داشته است. وی همچنین در آن از زیارتگاهی به نام امامزاده ابراهیم نام میبرد.
هرزه ویل، ده، رودبار، ← **هرزه‌ول.**
هرس، شهر، ← **هریس**، بخش شهرستان تبریز.
هرس[8] (haras)، قطع بعضی قسمتهای نبات (مخصوصاً قسمتهای چوبی) به منظور ازدیاد گل یا میوه یا برای جلوگیری از بزرگ و بدشکل شدن درخت. برای ازدیاد عمر نبات به وسیله‌ی قطع قسمتهای مریض یا برای تقویت نیروی نمو در قسمتهای دیگر نبات نیز آن را هرس می‌کنند. هنگام جا به جا کردن درخت یا بوته ریشه‌های زاید و انتهای شاخه‌ها را هرس می‌کنند. هنوز قاعده‌ی ثابتی برای بهترین زمان هرس وجود ندارد.
هرستال، شهر بلژیک، ← **هریستال یا هرستال.**
هرستان (harestān)، ده (جه ۲'۰۱۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ماربین، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۳کیلومتری غ سده. زاینده رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و صیفی است.
هرسک، نام ترکی هرزگووین، ← بوسنی و هرزگووین.
هرسکوویتس[9]**، ملویل جان** (jān melvil herskəvits)، ۱۸۹۵–۱۹۶۳، مردمشناس امریکائی. تحقیقات نژادشناسی در سورینام، هائیتی، ترینیداد، و برزیل انجام داد، ولی مهمترین کارهایش در افریقا صورت گرفت. در به کار بستن اصول نوین مردمشناسی فرهنگی در نژادشناسی سیاهپوستان پیشگام بوده است. از جمله‌ی آثارش سیاهپوست امریکائی: مطالعه‌ای در جنگیری دونژادی (۱۹۲۸)، داهومی (۱۹۳۸)، و عامل انسانی در افریقای در حال تحول (۱۹۶۲) میباشد.
هرسم (harasam)، دهستان (جه ۸'۶۰۲ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شاه‌آباد، استان پنجم؛ دارای ۳۴ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و چغندر قند است. مرکزش، **هرسم** (جه ۴۱۷ سش ۱۳۴۵ هش)، در ج‌ش شاه‌آباد واقع است. آبش از چشمه‌ی معروف به سراب هرسم تأمین میشود. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت سراب هرسم آمده است.
هرسی[10]**، جان** (jān hërsi)، ۱۹۱۴– داستانویس امریکائی. در نوشته‌هایش، که بعضی از آنها نمایشگر تجربه‌های خود وی به عنوان خبرنگار جنگی در جنگ II است، از مسائل مر-

(۱)Herty (۲)Herder (۳)Hertzsprung (۴)Hrdlicka (۵)Hardwar (۶)Herero (۷)gangue (۸)pruning (۹)Herskovits (۱۰)Hersey

بوط به نامردمی انسان نسبت به انسان بحث شده است. نخستین داستان وی، زنگی برای آدانو (۱۹۴۴)، که در شهری اشغال‌شده به دست امریکائیان در ایتالیای ویران شده‌ی از جنگ نوشته شد، برنده‌ی جایزه‌ی داستان پولیتسر ۱۹۴۵ شد. از آثار دیگر او است: دیوار (۱۹۵۰) در باره‌ی شکنجه‌هائی که نازیها به یهودیان لهستانی داده‌اند، عاشق جنگ (۱۹۵۹)، و خریدار کودک (۱۹۶۰). در کتاب هیروشیما (۱۹۴۶؛ ترجمه‌ی فارسی تهران ۱۳۵۲) گزارش عینی و مؤثری از آثار بمب اتمی آورده است.

هرسین (harsin)، بخش (جم ۲۳٬۹۲۱ نف ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان کرمانشاه، استان پنجم. رود گاماساب از طرف غرب آن را محدود میکند. و چون بین نهاوند، کرمانشاه، و لرستان قرار گرفته از موقعیت و اهمیت خاصی برخوردار است. ل، ش، و ج آن را مرتفعاتی فرا گرفته است، بلندترین قله‌ی این مرتفعات ۳٬۶۹۷ متر ارتفاع دارد. رود هرسین، که از سراب معروف هرسین سرچشمه میگیرد، آن را مشروب می‌سازد. محصولاتش غلات، حبوبات، کتیرا، و فراورده‌های دامی است. راه شوسه‌ی کرمانشاه‌خرم‌آباد از میان بخش و مرکز آن میگذرد. برای آثار باستانی ← هرسین، اماکن باستانی. مرکزش شهر **هرسین** (جم ۱۰٬۶۵۷ نف ۱۳۴۵ هش)، در ۵۴کیلومتری ش کرمانشاه است. به، علت آب و درخت فراوان از زیبائی و هوای خوب برخوردار است. سراب هرسین در آن قرار دارد.

هرسین، اماکن باستانی. قبور پیش از هخامنشی مربوط به کاسیها در بخش هرسین موجود است، و اشیاء مفرغی زیاد از آنها به دست آمده، ویرانه‌هائی از عهد ساسانیان نیز در شهر هرسین وجود دارد.

هرشل[1]، سر **جان فردریک ویلیام** (sər jān fredrik wilyām hersel)، ۱۷۹۲–۱۸۷۱، منجم انگلیسی، پسر سر ویلیام هرشل. با رصدهای خود رصدهای پدرش را از ستارگان مضاعف تأیید کرد، و چند ستاره‌ی مضاعف را که تا آن زمان ناشناخته بود بر فهرست این ستارگان افزود، و مطالعات خود را در این باره چنان وسعت داد که سحابیها را نیز شامل شود. نتایج کارهای خود را در ۱۸۳۳ به انجمن نجوم سلطنتی به صورت کاتالوگی از ستارگان تقدیم کرد. برای تکمیل اطلاعات خود در ۱۸۳۴ به دماغه‌ی امیدنیک رفت و چند سحابی و خوشه‌ی ستاره‌ای را که تا آن زمان دیده نشده بود اکتشاف و اندازه‌گیری کرد. از جمله‌ی آثار او اصول علم نجوم (۱۸۴۹) و سخنرانیهای بی‌تکلف در باره‌ی موضوعات علمی (۱۸۶۷) است.

هرشل[1]، سر **ویلیام** (sər wilyām hersel)، ۱۷۳۸–۱۸۲۲، منجم انگلیسی؛ متولد هانوور، آلمان. اسم اصلی او فریدریش ویلهلم هرشل بود. از پیشقدمان تنظیم اکتشافات آسمانی، و تهیه‌ی فهرست اجرام فلکی بود. با تلسکوپ آینه‌دار اختراعی خود اکتشافاتی کرد که از آن جمله سیاره‌ی اورانوس (۱۷۸۱) است. به این نتیجه رسید که منظومه‌ی شمسی به صورت دسته‌جمعی در فضا حرکت میکند. ۲ قمر اورانوس (۱۷۸۷) و ۲ قمر زحل (۱۷۸۹) را کشف کرد. خواهرش کارولین (۱۷۵۰–۱۸۴۸) نیز با او کار میکرد.

هرشه[2] (harša) یا **هارشا**، ح ۵۹۰–۶۴۷، امپراطور (۶۰۶–۴۷) هند. تمام ل هند را تسخیر کرد (۶۰۶–۱۲). پایتخت وی در کنوج مرکز هنر و ادب بود. از مذهب هندوئی دست کشید و بودائی شد، و کشتن حیوانات را در مملکت خود منع کرد. پس از مرگ او هند شمالی دگربار در هرج و مرج افتاد.

هرشی[3]، **الفرد دی** (alfrəd dey hērši)، ۱۹۰۸– ، دانشمند ژنتیک و ویروسشناس امریکائی که، همراه با دو دانشمند دیگر ام‌ریکائی، ⇐ س. ا. لوریا و ⇐ م. دلبروک، به خاطر اکتشافاتی که در سازوکار تولید مثل و ساختمان ژنتیکی ویروسها کرده بودند، در بردن جایزه‌ی پزشکی نوبل ۱۹۶۹ در فیزیولوژی و پزشکی سهیم بود. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هرفرد[4] (herfərd)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۴۶٬۵۰۳)، مرکز هرفردشر، بر رود وای، انگلستان. کلیسای جامع (قرن ۱۱م) دارد. صلیب سفید نزدیک شهر یادبود پایان طاعون اواسط قرن ۱۴م است. زادگاه نل گوین و د. گریک است. در ۱۹۷۴ هرفرد قسمتی از ولایت جدید هرفرد و ووستر شد.

هرفرد[5] (herford)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۰ جم ۶۵٬۵۳۱)، نورد راین‌وستفالن، ش غ آلمان. صنایع آن عمدهٔ تهیه‌ی مبل، منسوجات، و شکلات است.

هرفرد[5]، **آلیور** (ālivər hērfərd)، ۱۸۶۳–۱۹۳۵، نویسنده‌ی انگلیسی. چندین کتاب طنز‌آمیز و عجیب نوشته و خودْ آنها را مصور کرده است، از جمله زمینلرزه‌ی کم‌جرات... (۱۸۹۸)، رباعیات یک بچه گربه‌ی ایرانی (۱۹۰۴)، گاهنامه‌ی یک‌بدبین (۱۹۱۷)، و فرهنگ نوآموزان (۱۹۳۱).

هرفرد اند ووستر: ← هرفرد و ووستر.

هرفردشر[6] (herfərdšər) یا **هرفرد**، ولایت (۲٬۱۸۱ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۱۳۸٬۴۲۵)، غ انگلستان، بر مرز ویلز. عموماً منطقه‌ی فلاحتی، و باغات میوه و گاوهایش معروف است. صحنه‌ی جنگهای سرحدی با ویلز بوده. مرکزش هرفرد است. در ۱۹۷۴ با تقریباً تمامی ووسترشر ولایت جدید هرفرد و ووستر را تشکیل داد.

هرفرد و ووستر[7] (herfərd, wustər)، انگلستان مرکزی، که به موجب قانون حکومت محلی (۱۹۷۲) در ۱۹۷۴ به وجود آمد. از شهر ووستر و قسمت عمده‌ی ولایات سابق هرفردشر و ووسترشر تشکیل یافته است.

هرقل (heraql)، یا **هراکلیوس**[8] (herā-klius؛ لتی)، ح ۵۷۵–۶۴۱، امپراطور (۶۱۰–۴۱) بیزانس؛ متولد کاپادوکیا. پس والی کارتاژ بود، و جانشین جبار فوکاس شد. در جنگهای (۶۲۲–۶۲۸) ایران و روم در زمان خسروپرویز جلو سپاهیان ایران را گرفت؛ آسیای صغیر و ارمنستان را فتح کرد و به آذربایجان در آمد؛ شهر گنزک (← شیز) را تسخیر کرد (۶۲۳ یا ۶۲۴) و آتشکده‌ی آذرگشنسب را ویران ساخت. در ۶۲۸ کاخ سلطنتی دستگرد را متصرف شد. سعی کرد پیروان مذهب وحدت طبیعت را با کلیسای ارتدوکس آشتی دهد؛ و این عمل به پیدایش ← مذهب وحدت مشیت انجامید. جانشینش مدت کوتاهی پسرش قسطنطین III و بعد نوه‌اش کنستانس II شد.

هرقلیطوس: ← هراکلیتوس.

هرکول[9] (herkul؛ از فنس)، یا هراکلس (herākles)، معروفترین پهلوانان افسانه‌های یونانی و رومی که به علت زورمندی و شجاعتش زبانزد است. پسر زئوس و آلکمنه بود. چون هرا، ملکه‌ی خدایان و زن زئوس، از تولد او خشمگین بود، دو مار فرستاد تا او را در گهواره بکشند، ولی هرکول آنها را خفه کرد. به شفاعت و اصرار پالاس، هرا راضی شد که پستان به دهان او بگذارد تا او نیز فناناپذیر شود، ولی هرکول چنان پستان او را گزید که شیر از آن به سقف آسمان جسته کهکشان را تشکیل داد. بعدها هرا او را دیوانه کرد و وی زن و فرزندان خود را کشت. برای اینکه از گناهی که مرتکب شده بود پاک شود از معبد دلفی چاره‌جوئی کرد. پولیا به وی گفت که باید ۱۲ سال ائوروستئوس (eurusteos)، پادشاه آرگوس و میسن، را خدمت کند، و پس از آن فناناپذیر خواهد شد. ائوروستئوس ۱۲ کار دشوار به او ارجاع کرد، کشتن شیر نمئا؛ کشتن هودرا؛ زنده گرفتن گوزنی که شاخهای زرین و سم مفرغی داشت؛ دستگیر کردن گراز اِرومانْتوس؛ پاک کردن اصطبل آوگیاس؛ کشتن ← مرغان ستومفالیی؛ دستگیر کردن نره‌گاو کرت؛ دستگیر کردن اسبان دیومدس، شاه تراکیه، که گوشت آدم میخوردند؛ گرفتن کمربند هیپولوته، ملکه‌ی آمازونها؛ دستگیر کردن نره گاوهای گریونس (geryones)، غول سه‌سر؛ به دست آوردن سیبهای زرین هسپریدس (← دختران شب)؛ و آوردن کربروس. علاوه بر این کارها، که میتوان آنها را "۱۲ خوان هرکول" نامید، کارهای دشوار دیگر انجام داده و خدایان را در جنگ با غولها یاری کرده است. از همراهان شکار گراز کالودون و آرگونوتها بود. سرانجام دیانیرا، زن هرکول، که محبت شوهر را به خود در شرف زوال میدید، جامه‌ای آلوده به خون نسوس و به زهر هودرا را برای وی فرستاد. چون هرکول جامه را پوشید تمام بدنش به سوز و گداز آمد و وقتی خواست آن را از تن بیرون کند گوشتهای بدنش کنده شد. پس به دستور او آتشی برفراز قله‌ی اویته (oite) بر افروختند، و خود را در آن سوزانید. سپس خدایان او را به کوه اولمپ بردند و در آنجا با هبه ازدواج کرد. پرستش او بسیار رایج بود. معروفترین مجسمه‌های او در تایل است.

هرکول، ستونهای[10] (herkul)، برآمدگیهائی

---

(۱) Herschel (۲) Harsha (۳) Hershey (۴) Hereford (۵) Herford (۶) Herefordshire (۷) Hereford and Worcester (۸) Heraclius (۹) Hercules (۱۰) Pillars of Hercules

که در دهانه‌ی شرقی تنگه‌ی جبل طارق وجود دارد. آنها را معمولاً با جبل طارق [نام قدیمی آن کالپه (kālpe)] در اروپا، و کوه آچه [(āca؛ نام قدیمی آن آبوله (ābula)]، در نزدیکی سبته در افریقا یکی میدانند. جبل موسی (غ سبته) را نیز یکی از ستونها شمرده‌اند. آنها را دروازه‌های هرکول نیز گفته‌اند.

هرکولانوم[1] (herkulānom)، شهر قدیم، ج ایتالیا، بر خلیج ناپل، در پایه‌ی کوه وزوو. شهرتش بیشتر از آن جهت است که (با پومپئی) به سبب آتشفشانی ۷۹ بم وزوو مدفون شد. اول بار در ۱۷۰۹ ویرانه‌های آن کشف شد، و سپس حفریات در آن ادامه یافت؛ در این حفریات دیوارها، مجسمه‌ها، کتابهای سالم و امثال آنها یافته شد. شهرهای کنونی رزینا[2] (rezina) و پورتیچی[3] (portici) در محل آن ساخته شده است.

هرکول فارنزه: ← فارنزه، هرکول.

هرکیشان، گوروی سیخها، ← سیخ.

هرگلان (hargalān)، ده (جه ۱'۸۷۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۲۶ کیلومتری جش دهخوارقان. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است.

هرگووینه، گوروی سیخها، ← سیخ.

هرلد[4] (harəld)، ۱۰۲۲؟—۱۰۶۶، شاه (۱۰۶۶) انگلستان، رقیب ویلیام I. پسر گادوین و عضوی از نیرومندترین خانواده‌ی اشرافی دوره‌ی پادشاهی ادوارد خطوان بود. در ۱۰۵۱ تبعید شد، و در ۱۰۵۳ خانواده‌ی او بازگشت و قدرت خود را باز یافت. در سفری باد کشتی او را به کرانه‌ی فرانسه راند، دستگیر شد و او را وا داشتند تا سوگند یاد کند که از ادعای ویلیام به تاج و تخت انگلستان پشتیبانی کند. پس از بازگشت به میهن سوگند خود را پس خواند. در یک شورش نورثامبریائیها، هرلد جانب مخالف برادرش تاستیگ را گرفت. به همین جهت، پس از مرگ (۱۰۶۶) ادوارد، که هرلد را به جانشینی خود نامزد کرده بود، خانواده‌ی او دو دسته شدند. ویلیام ناگهان در جنوب و تاستیگ با هارولد III نروژ از شمال تاخت آوردند. هرلد، تاستیگ و هارولد III را شکست داد و کشت، ولی در هیستینگز با ویلیام رو به رو شد و به قتل رسید.

هرلد بلوتوث: ← هرلد کبود دندان.

هرلد پاخرگوشی[5] (harəld)، انگلها **هرلد هرفوت** (herfut)، **هرلد I**، ف ۱۰۴۰، شاه (۱۰۳۷—۴۰) انگلستان، پسر نامشروع کنوت. در مرگ (۱۰۳۵) پدرش مدعی تاج و تخت انگلستان شد. با برادر ناتنی خود، هارثکنوت، بر سر کنترول انگلستان کشمکش کرد، و در ۱۰۳۷ به سلطنت انتخاب شد.

هرلد کبوددندان (harəld)، انگلها **هرلد بلوتوث**[6] (blutuţ)، دانمارکی **هارال بلاتان** (blātān)، ف ح ۹۸۵، نخستین شاه مسیحی (۹۳۵—۸۵) دانمارک. نروژ را تسخیر کرد ولی نتوانست آن را نگاه دارد. به دین مسیح گرایید (۹۶۰؟). در جنگ علیه پسرش سوین کشته شد.

هرلد هرفوت: ← هرلد پاخرگوشی.

هرلن، رود، ← کرولن.

هرم[7] (heram)، در هندسه، جسم محدود به یک پرده‌ی ⇐ سطح هرمی هادی بسته و صفحه‌ای قاطع مولدها. مقطع قاعده‌ی هرم، و سطح جانبی مثلثهائی است منتهی به رأس. نیز ← حجم.

هرم، دهستان، لار، ← هرم و کاریان.

هرماس[8]**، شبان** (šabāne hermās)، از مکاشفات مسیحی که در پایان قرن اول در رم تألیف شده است. مجموعه‌ای از رؤیاهای غیبی خود مؤلف، هرماس، است که در کلیساهای نخستین مورد احترام فراوان بوده است. قسمتهائی از اصل یونانی و تمام ترجمه‌ی لاتینی و حبشی آن موجود است. نیز ← عهد جدید.

هرمافرودیت: ← نرماده.

هرمافرودیتوس[9] (hermāfroditos)، در اساطیر یونان، پسر زیبای هرمس و آفرودیته. پری چشمه‌ای که در آن آبتنی میکرد عاشق وی شد، ولی او اعتنائی نکرد. پری وی را تنگ در آغوش گرفت و به درگاه خدایان دعا کرد که بدنهای به هم پیچیده‌ی آنان یکی شود. دعایش مستجاب شد. منشأ لفظ هرمافرودیت (به معنی شخصی که از هر دو جنس است)، و امثال آن در زبانهای اروپائی، همین است.

هرمان، نام آلمانی برای مرد. بعضی صور مطابق آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی
آلمانی	Hermann	هرمان (hermān)
انگلیسی	Herman	هرمن (hĕrmən)
ایتالیائی	Hrmanno	ارمانو (ermānno)
فرانسوی	Hermann	ارمان (ermāN)
لاتینی	Arminius	آرمینیوس (ārminius)

هرمان، فد ۲۱ بم، ← آرمینیوس.

هرمان دالماسیائی[10] (hermāne dālmāsiā'i)، نیز معروف به **هرمان سلاو**[11] (slāv)، فیلسوف، منجم، و مترجم زبان عربی به لاتینی، قرن ۱۲م. در شارتر یا در پاریس تحصیل کرد، در ۱۱۳۸—۴۲ در اسپانیا، و در ۱۱۴۳ در لانگدوک میزیست. از آثاری که ترجمه کرده است اینهاست، کتاب احکام نجوم ابوعثمان سهل ابن بشر (۱۱۳۸)؛ احتمالاً زیج خوارزمی (ح ۱۱۴۰)؛ کتاب المدخل احکام الی علم النجوم ابومعشر بلخی (ح ۱۱۴۰)، که آن را به رابرت چستری تقدیم کرد؛ دو کتاب بر ضد اسلام (ح ۱۱۴۲)، که کتاب دوم آن روایتی است از مناظره‌ی مجعولی میان پیغمبر اسلام ص و عبدالله ابن سلام—ترجمه‌ی این کتاب احتمالاً همراه با ترجمه‌ی قرآن (۱۱۴۱—۴۳) به وسیله‌ی راهبرت چستری بوده است—؛ تنها اثر مستقلی که به هرمان نسبت میدهند کتابی است به لاتینی به نام دِ اِسْنْتِپِس. در این کتاب از ۵ جوهر جاودانی (علت، حرکت، مکان، زمان، و عادت) بحث میکند.

هرمان سلاو: ← هرمان دالماسیائی.

هرمانشتات، رومانی، ← سیبیو.

هرمجدون[12] (harmajaddun) یا **حارمجدون** (hār-) [عبری، کوه مجدون]، محلی تصوری که، به گفته‌ی عهد (مکاشفه‌ی یوحنا ۱۶.۱۶)، جنگ نهائی میان خیر و شر در آنجا صورت خواهد گرفت و تمام حکمرانان جهان در آن شرکت خواهند کرد. این اسم از مجدو یا مجدون مشتق شده که نبردگاه نخاو، فرعون مصر، با یوشیا، پادشاه یهودا، بوده است.

هرمز (hormaz,hormoz)، ← اهورمزدا.

هرمز، آبادی، ← هرمز، جزیره.

هرمز (hormoz)، نام دو شهر قدیم در ایران.

۱— هرمز یا هرمز قدیم، شهر اصلی در زمینلاد ایران، بر مدخل شرقی خلیج فارس؛ در محلی که اکنون شهر میناب قرار گرفته است. ناوگان نئارخوس، سردار مقدونی، ظاهراً در همین محل در دهانه‌ی رود میناب لنگر انداخت. بطلمیوس از این شهر به عنوان هرموزه (harmuza) یاد کرده ولی محل شهر را درست تعیین نکرده است.

بانی شهر را اردشیر I ساسانی میدانند، ولی ظاهراً شهر پیش از او وجود داشته است. در قرن ۴م هق هرمز قدیم دریابندر ولایات کرمان، سیستان، و خراسان محسوب میشد. مارکو پولو دو بار از هرمز دیدار کرده و، بعد از شرح مفصل درباره‌ی رونق و توسعه‌ی تجارت شهر، میگوید که محل خوبی نیست و گرمای آفتاب در تابستان وحشتناک است. **۲— هرمز یا هرمز جدید،** شهری در جزیره‌ی هرمز. چندسالی پس از دومین دیدار مارکو پولو از هرمز، قطب‌الدین تهمتن، شاه هرمز، به علت حملات مکرر و شدید دشمنان خود، شهر هرمز را ترک کرد، و با تمام ساکنین و دارائی آنها به جزیره‌ی کوچک جرون (هرمز حالیه) پناه برد (۷۰۰ هق). به دستور وی بندری در انتهای شمالی جزیره، در محلی مناسب، ساخته شد که کمی بعد شهر بسیار پررونقی از آن به وجود آمد. این شهر هرمز جدید نام گرفت، ولی بتدریج کلمه‌ی "جدید" حذف، و پس از آن این جزیره و شهرش به عنوان هرمز شناخته شد؛ نام جرون هم به شهرو (← بندر عباس، بندر و شهر) انتقال یافت. در ۷۲۰ هق شاه قطب‌الدین جزیره‌ی کیش را، که تا آن موقع از رونق تجاری برخوردار بود، تسخیر کرده بحرین را نیز مطیع خود ساخت. در زمان سلطنت همین شاه، ابن بطوطه از شهر هرمز جدید دیدن کرده و از آن به عنوان شهری بزرگ و زیبا، دارای بازارهای پررونق، یاد کرده است. در آن زمان هرمز بندری بود که هند و سند از آنجا کالای خود را به عراق، فارس، و خراسان میفرستادند. با وجود هوای گرم و فقدان آب گوارا و سبزی، هرمز ۳ قرن دیگر نیز از رونق زیادی برخوردار بود. به غیر از ابن بطوطه سیاحان دیگری نیز از رونق و فراوانی کالای شهر نام برده‌اند. پس از آنکه جزیره‌ی هرمز به دست پرتغالیها افتاد، شهر هرمز نیز کم‌کم اهمیت خود را از دست داد و بعدها بندر عباس جانشین آن، و هرمز به

---

(۱)Herculaneum (۲)Resina (۳)Portici (۴)Herold (۵)Harold Harefoot (۶)Harold Bluetooth (۷)pyramid
(۸)Hermas (۹)Hermaphroditus (۱۰)Hermann the Dalmatian (۱۱)Slav (the) (۱۲)Armageddon

ویرانه‌ای تبدیل شد. نیز ← خلیج فارس، بندرهای ۵۰۳ و ۵۰۴.

هرمز I (hormoz)، شاهنشاه (۲۷۲–۲۷۳) ساسانی؛ پسر و جانشین شاپور I. مانند پدر، به مانی به چشم احترام مینگریست. وی بانی شهر هرمزد اردشیر (سوق الاهواز متأخر اسلامی) در خوزستان است؛ جانشینش بهرام I.

هرمز II، شاهنشاه (۳۰۲ یا ۳۰۳–۳۰۹ یا ۳۱۰) ساسانی؛ پسر و جانشین نرسی. پادشاهی عدالت‌خواه بود. در جنگ با عربها کشته شد و آذر نرسی به جایش نشست.

هرمز III، شاهنشاه (۴۵۷–۴۵۹) ساسانی؛ پسر و جانشین یزدگرد II. با لقب پادشاهی در سیستان حکومت داشت، و پس از پدر بر تخت نشست. اما برادرش پیروز I تاج و تخت را ازو گرفت.

هرمزد IV، شاهنشاه (۵۷۹–۹۰) ایران از سلسله‌ی ساسانی، پسر خسرو I. چون مادرش دختر خاقان ترک بود، او را هرمز ترکزاد میخواندند. پس از خسرو به تخت نشست، و جنگهای پدر را با دولت بیزانس دنبال کرد. در ۵۸۸ که سرگرم جنگ با رومیان بود، خبر تاخت و تاز خاقان ترک به سرحدات ایران بدو رسید. هرمز سردار نامی خویش، بهرام چوبین، را به دفع او فرستاد. بهرام خاقان را شکست داد و کشت، و پس او را اسیر کرد، و با غنائم بسیار به ایران باز گشت. هرمز که از فتح بهرام بیمناک شده بود، او را به لازیکا به جنگ رومیان روانه کرد. و چون بهرام شکست خورد، برای او دوکدان و جامه‌ی زنان فرستاد. سپاهیان بهرام از این توهین هرمز بر سردار خویش خشمگین شدند و، برای انتقامجوئی، به پایتخت روی آوردند. هرمز لشکری به دفع آنان فرستاد که آنها نیز به شورشیان پیوستند، و چون مردم پایتخت نیز شورش کردند، هرمز از پایتخت گریخت، و به دست برادرزن خویش گستهم افتاد، و زندانی و کور شد، و سپس به قتل رسید (← گستهم، قسمت ۴). هرمز پادشاهی عادل بود، و برخلاف نظر و توصیه‌ی موبدان، با مسیحیان خوشرفتاری کرد.

هرمز V، شاهنشاه (ح ۶۳۱) ساسانی. وی نواده‌ی خسرو پرویز بود، و در دوره‌ی هرج و مرج پس از اردشیر III ساسانی مدت کوتاهی سلطنت کرد.

هرمز یا هرموز (هر دو hormoz)، جزیره، بخش قشم، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (← هرمزگان)؛ ۳۵ش بندر عباس. جزیره تقریباً به شکل بیضی (قطر اطول آن ح ۹کیلومتر و قطر اقصرش ح ۷ کیلومتر) است. تپه‌ها و ارتفاعات آن به علت وجود سنگهای معدنی رنگهای مختلف دارند. مهمترین ماده‌ی کانی آن خاک سرخ است که از قدیم در این جزیره شناخته شده بود، و از آن استفاده میکردند. نمک سفید آن نیز بسیار مرغوب است. از لحاظ موقعیت دارای اهمیت خاصی است و ظاهراً به این سبب است که تنگه‌ی هرمز به نام آن خوانده شده است. از این جزیره میتوان بر خلیج فارس، بحر عمان و قسمتی از اقیانوس هند مسلط شد. تنها آبادی آن **هرمز** (جه ۲'۴۱۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، و ویرانه‌های شهر قدیم هرمز یا هرمز جدید (← هرمز، نام دو شهر قدیم) در آن است. در ۱۵۰۷ (۹۱۳ هش) **آلبوکرک**، با توجه به موقعیت مهم نظامی هرمز، آنجا را تصرف، و امیر سیف‌الدین فرمانروای هرمز را خراجگزار دولت پرتغال کرد؛ ضمناً قلعه‌ای معظم در آن ساخت، ولی، به علت بروز اختلاف بین ملاحان و صاحب‌منصبان بحریه، ناچار آن را ترک گفت. در محرم ۹۲۱ هق (۱۵۱۵ م) آلبوکرک به طور قطع جزیره‌ی هرمز را تصرف کرد. شاه اسماعیل I صفوی، به علت گرفتاریهای داخلی و درگیری با دولت عثمانی، اقدامی جدی در این باب به عمل نیاورد، بلکه با آلبوکرک معاهده‌ای بست که به موجب آن تسلط پرتغال را بر هرمز شناخت. در مقابل پرتغالیها هم متعهد شدند که در لشکرکشی شاه به بحرین و قطیف، فرو نشاندن شورشهای بلوچستان و مکران، و نیز در جنگ با دولت عثمانی شاه ایران را یاری کنند. سرانجام شاه عباس I صفوی به دست **امامقلی‌خان** و با یاری شرکت هند شرقی بریتانیا پرتغالیها را از هرمز بیرون راند و سلسله‌ی ملوک هرمز منقرض شد (۱۰۳۱ هق). با رانده شدن پرتغالیها پای دولت انگلیس و هلند در خلیج فارس باز، و این ناحیه صحنه‌ی رقابت آنها شد. در ۱۱۴۹ هق نادر شاه افشار کلیه‌ی سواحل و جزایر خلیج فارس، از جمله هرمز، را تحت اطاعت خود در آورد. نیز ← خلیج فارس، بندهای ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، و ۵۰۷.

هرمزآباد (hormoz.ābād)، ده (جه ۱'۳۰۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان انار، شهرستان رفسنجان، استان هشتم (کرمان)؛ لغ رفسنجان.

هرمزآباد، ده (جه ۹۹۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان مهران، فرمانداری کل (اکنون استان) ایلام، کنار راه شوسه‌ی مهران–دهلران؛ ۱۵کیلومتری ش مهران. رود کنجانچم مشروبش میسازد. محصولش غلات است.

هرمزان (hormozān)، فت ۲۵ هق، سردار معروف ایرانی در اواخر عهد ساسانیان. گویند وی خال شیرویه (پسر خسرو پرویز ساسانی) بود و هنگام فرار یزدگرد III از مدائن در رکاب او حضور داشت. در حلوان از جانب او به ولایت خوزستان منصوب شد و بدانجا رفت. هرمزان در شوشتر در مقابل ابوموسی اشعری به دفاع ایستاد، و یک بار نیز عربها را شکست داد، اما دیگر بار در شوشتر به محاصره افتاد، و عاقبت ابوموسی اشعری و اعراب، به دلالت یکی از ایرانیان، به درون شهر راه یافتند، و هرمزان متواری و آخر تسلیم شد. ابوموسی او را به مدینه فرستاد و او به حیله از کشتن نجات یافت، و بعد اسلام آورد و قرآن آموخت، و در مدینه زیست. سرانجام، به سبب آنکه در تحریک ابولؤلؤه و قتل عمر مورد سوء ظن واقع شد، به دست عبیدالله ابن عمر به قتل رسید.

هرمزگان، استان (hormozgān)، بنا بر گزارش سرشماری عمومی مرکز آمار ایران، نشریه‌ی شماره‌ی ۱ دی ماه ۱۳۵۵ هش، نام جدید فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان.

هرمزد (hormozd یا hormazd)، ← اهورمزدا.

هرمزد اردشیر، شهر قدیم خوزستان، ← هرمز I، اهواز.

هرمزی، ریسه‌ی: ← کامبرین، دوره‌ی.

هرمزی، سری: ← کامبرین، دوره‌ی.

هرمس، سیارک، ← سیارکان.

هرمس[1] (hermes)، در دین یونان، از خدایان اولمپی، پسر زئوس و مایا. جنبه‌های مختلف داشت، خدای تجارت، دزدان و طراران، بخت و اقبال (و بالنتیجه، قماربازان)، مسابقات ورزشی، و بلاغت بود؛ پیغامبر خدایان بود؛ ارواح را به هادس میبرد.



هرمس (موزه‌ی ناپل)

چنگ و نیلبک از اختراعات وی بود. او را به صورت جوانی شادمان و رعنا تصویر میکردند. الهامبخش بسیاری جشنهای عیاشی بود. در هنر وی را با کلاهی بالدار و صندلهای بالدار، و حامل کادوکئوس نمایش میدهند. مطابق مرکوریوس رومیان است.

هرمس (hermes)، در روایات اسلامی. در روایات اسلامی از ۳ هرمس اسم برده میشود. **هرمس I** یا **هرمس مثلث‌النعمه** یا **هرمس مثلث بالنعم** (مطابق هرمس تریسمگیستوس) یا **هرمس الهرامسه**، متنف، مطابق خنوخ عبرانیان و ادریس اعراب. قبل از طوفان نوح میزیسته و در صعید مصر مسکن داشته. اولکسی است که از اجرام علوی، حرکات نجومی، طب، و غیره بحث کرده و درین ابواب رسائلی تألیف کرده است. **هرمس II** یا **هرمس بابلی** بعد از طوفان میزیسته، و شاگرد فیثاغورس و عالم طب و فلسفه و علم اعداد بوده. **هرمس III** نیز بعد از طوفان میزیسته؛ عالم طب و کیمیا، و اسقلیبوس شاگردش بوده.

هرمس، در تواریخ علوم اسلامی، حکیم مصری، مؤلف کتبی در احکام نجوم (از جمله عرض مفتاح النجوم) و کیمیا و سحر. به ظن قوی وجودش موهوم است.

هرمس الهرامسه: ← هرمس، در روایات اسلامی.

هرمس بابلی: ← هرمس، در روایات اسلامی.

هرمس تریسمگیستوس[2] (hermes trismegistos) [یه، ← هرمس سه بار بزرگ]، نامی که افلاطونیان جدید و متصوفه و کیمیاگران به تحوت، خدای مصریان و کما بیش مطابق هرمس یونانیان، داده بودند. کتابهای هرمسی که به او نسبت داده شده از قرن ۳م‌ب‌م است. این کتابها، و فلسفه‌ی هرمسی که در قرن ۱۷م رواج بسیار داشت، ناشی از تعلیمات قبطیان و کهنه‌ی مصر میباشد، و هنوز هم معتقدان به علوم غریبه آنها را به کار میبرند. نیز ← هرمس، در روایات اسلامی.

(۱) Hermes (۲) Hermes Trismegistus

هرمس مثلث النعمه: ← هرمس، در روایات اسلامی.
هرمس مثلث بالنعم: ← هرمس، در روایات اسلامی.
هرمسی، کتابهای: ← هرمس تریسمگیستوس.
هرمن (hĕrmən)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هرمان آلمانی و ارمان فرانسوی.
هرمندر: ← سیخ.
هرموپولیس[1] (hermopolis)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۱۳'۵۰۲)، جزیره‌ی سیروس، یونان، شهر و بندر عمده‌ی ← جزایر سیکلاد.
هرموپولیس پاروا: ← دمنهور.
هرموپولیس ماگنا، مصر، ← اشمونین.
هرموز، جزیره، ← هرمز یا هرموز.
هرموز، شاه، در دیوان حافظ، ← تهمتن ابن تورانشاه.
هرموزه: ← هرمز، نام دو شهر قدیم.
هرموس، رود آسیای صغیر، ← ساردیس.
هرم و کاریان (harmo kāriān)، دهستان (جم ۴'۲۰۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش جویم، شهرستان لار، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۸ آبادی. در دشت واقع شده و هوایش گرم و خشک است. محصولاتش غلات، خرما، کنجد، و تنباکو است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد. اقامتگاه ← ایل باصری است. ویرانه‌های آتشکده‌ی آذر فرنبغ در آن قرار دارد (← کاریان، ده). در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش تحت عنوان **هرم** آمده است.
هرمیتاژ، موزه، لنینگراد، ← ارمیتاژ.
هرمیونه[2] (hermione)، در افسانه‌های یونانی، یگانه فرزند هلنه و منلائوس و زن نئوپتولموس. پس از کشته شدن شوهرش به دست اورستس، با وی ازدواج کرد.
هرن، پاول: ← هورن، پاول.
هرن[3]**، جیمز** (jeymz hĕrn)، ۱۸۳۹—۱۹۰۱، هنرپیشه و درامنویس امریکائی، نام حقیقیش **جیمز اهرن**[4] (əhĕrn). نمایشنامه‌ی مردان شجاع (اجرا، ۱۸۷۹) را با همکاری د. بلسکو نوشت، و خودش در آن بازی کرد.
هرن[5]**، سمیوئل** (samyuəl hĕrn)، ۱۷۴۵—۹۲، تاجر پوست و پوینده‌ی انگلیسی در کانادا. در ۱۱سالگی وارد نیروی دریائی شد. در ۱۷۶۶ به استخدام شرکت خلیج هودسن در آمد. در ۱۷۶۹ ریاست یک هیئت اعزامی به شمال کانادا را پیدا کرد تا در باره‌ی یک رود بزرگ و معادن مسی که بومیان خبر آن را داده بودند پویش کند. دو تلاش اول وی بی‌نتیجه ماند، ولی بار سوم، با راهنمائی یکی از بومیان، رود کاپرماین[6] (kāpərmāyn) را کشف کرد و تا مصب آن پیش رفت. گرچه از یافتن معادن مس نومید شد، سفر وی اهمیت فراوان داشت. با آنکه اطلاعاتی جغرافیائی که به دست داده بود چندان صحت نداشت، سرزمین ناشناخته‌ای را کشف کرد و این مطلب را به ثبوت رسانید که هیچ گذرگاه شمال غرب کوتاهی وجود ندارد.
هرن[7]**، لافکادیو** (läfkädio hĕrn)، نام ژاپنی وی **یاکومو کوئیزومی** (yākumo koizumi)، ۱۸۵۰—۱۹۰۴، نویسنده‌ای که چندین ملیت داشت، ولی به زبان انگلیسی کتاب مینوشت؛ از پدری ایرلندی و مادری اهل مالت. در جزایر یونیائی متولد شد و از ۱۸۶۹ تا ۱۸۹۰ درامریکا به سر برد، سپس به ژاپن رفت و تبعه‌ی ژاپن شد. نمونه‌ی آثار او چیتا؛ خاطره‌ای از آخرین جزیره (۱۸۸۹) و تلاشی برای تفسیر ژاپن (۱۹۰۴) می‌باشد.
هرنج (haranj)، ده (جم ۲۱۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، طالقان وسطی، دهستان طالقان، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۶کیلومتری ل شهرک. در ۸کیلومتری ل آن قلعه‌خرابه‌ای به نام قلعه منصور بر روی کوه مشاهده میشود.
هرنج، به قسمتی از مجرای قنات گویند که روی آن باز باشد. از نقطه‌ای که آب از مجرای تحت‌الارضی خارج شده است شروع میشود و نسبةً عمیق است.
هرند (harand)، ده (جم ۳'۳۶۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودشت، بخش کوهپایه، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)؛ ۲۰کیلومتری جغ کوهپایه. محصولاتش غلات، حبوبات، و پنبه است.
هرندن[8] **انجلو** (anjəlō hĕrndən)، ۱۹۱۳—، سیاهپوست کمونیست امریکائی که در سازمانهای کارگری امریکا نفوذ دارد. رهبر تظاهرات بر علیه اداره‌ی کومک و تعاون ایالت جورجیا در امریکا بود. شرکت او در دادگاه برای حفظ آزادی افراد موجب معروفیت بخصوص او شد.
هرندن[8]**، ویلیام هنری** (wilyām henri hĕrndən)، ۱۸۱۸—۹۱، دوست و زندگینامه‌نویس آبراهام لینکلن. پدرش که از طرفداران برده‌داری بود، به علت تمایل هرندن به الغای برده‌داری، او را از مدرسه بیرون آورد. در ۱۸۴۳ به عضویت ارشد دستگاه مشاوره‌ی حقوقی لینکلن و هرندن درآمد. در تشویق لینکلن به حمایت از الغای برده‌داری، که در پیشرفت سیاسی او سهم مهمی داشت، کوشید. پس از کشته شدن لینکلن خاطرات کودکی و جوانی او را از کسانی که با وی نزدیک بودند گرد آورد، و با آنچه خود از وی میدانست در هم آمیخت، و کتاب لینکلن هرندن؛ داستان یک زندگی بزرگ (۳ جلد، ۱۸۸۹) را در شرح حال او منتشر کرد. چون بعضی از داستانها که در این کتاب آمده بود، با آنچه در باره‌ی لینکلن رواج داشت، مخالف بود، سخت مورد حمله و انتقاد قرار گرفت.
هرنگ (herang)، ده (جم ۱'۶۰۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (← هرمزگان)، ۱۳کیلومتری جش بستک. محصولاتش غلات، خرما، و صیفی است.
هرنوساند[9] (hernēsānd)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۶'۶۲۴)، مرکز ولایت وسترنورلاند، ل‌ش سوئد، دریابندری (در زمستان یخ میبندد) بر دهانه‌ی رود انگرمان. چوب، قیر، سلولوز و خمیر چوب صادر میکند. مرکز اسقفی لوتریان است. در قرن ۱۴م تأسیس شد و در ۱۵۸۵ شهریت یافت؛ در ۱۷۲۱ روسها آن را غارت کردند.
هرنه[10] (herne)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۰۴'۰۷۷)، نورد راین‌وستفالن، لغ آلمان؛ یکی از مراکز صنعتی و بندر ناحیه‌ی رور. فراورده‌های صنعتی آن عبارتند از منسوجات، رادیو و تلویزیون، و ماشین‌آلات.
هرنهوت[11] (hernhut)، شهر (در ۱۹۶۵ جم تخمیناً ۱'۸۰۰)، کشور سابق ساکس، جمهوری دموکراتیک آلمان؛ اکنون در بخش درسدن، جش آلمان شرقی. در ۱۷۲۲ توسط کینتسندورف به عنوان یک مهاجرنشین کلیسای موراوی ایجاد شد، و حالیه یک مرکز موراویائی، با یک موسسه‌ی نشر و چند موزه میباشد.
هرو: ← هرون اسکندرانی.
هرو[12] (hero)، در افسانه‌های متأخر یونان، کاهنه‌ی زیبای آفرودیته در سستوس، بر ساحل مقابل هلسپونت. لئاندروس[13] (leāndros)، جوانی از اهل آبیدوس، عاشق او بود، و هر شب به راهنمائی مشعلی که هرو می‌افروخت شناکنان به نزد وی میرفت. در یک شب طوفانی لئاندروس غرق شد، و هرو از نا امیدی خود را به دریا افکند. نیز ← داردانل.
هرو[14] (harō)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۲۵۲'۷۱۸)، میدلسکس، ج انگلستان مرکزی، نزدیک لندن. محل آموزشگاه هرو (تأسیس ۱۵۷۱)، یکی از مدارس معروف ملی انگلستان، است. اشخاص برجسته‌ای چون بایرن و پالمرستون از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند. بعد از ۱۹۶۵ یکی از کویهای لندن بزرگتر شد.
هروآباد (hero.ābād)، شهر (جم ۶'۹۵۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۴۵کیلومتری ش تبریز. این شهر قدمت چندانی ندارد و مدتها در تحت اداره‌ی عده‌ای از خوانین بود تا در دوره‌ی قاجار از سلطه‌ی آنان خارج شده مرکزیت یافت. اکنون به نام خلخال نیز خوانده میشود. برای اطلاع از مرکز قدیم شهرستان خلخال ← خلخال، شهرستان.
هروالسکا: ← کروآسی.
هروئین: ← تریاک.
هرود، سلسله‌ی شاهان فلسطین، ← هرودس.
هرودس (herodes) یا **هرودوس** (herodus) یا **هرود**[15] (herod)، نام سلسله‌ای که در زمان عیسی مسیح در فلسطین فرمانروائی داشتند. بانی شوکت این خاندان **آنتی‌پاتروس** (ānti-pātros) یا **آنتی‌پاتر** (فت ۴۳ق‌م) بود. در مآخذ فارسی و عربی نام خاندان را هیرودس (hiru-dos) و هیرودیس و هیرودوس ضبط کرده‌اند. آنتی‌پاتروس پس از شکست پومپیوس از یولیوس قیصر مورد عنایت قیصر قرار گرفت، و به سبب کومک به هیرکانوس II (← مکابیان) در فلسطین قدرت یافت. سلسله به نام پسر او هرودس کبیر است که به وسیله‌ی مارکوس آنتونیوس عنوان

(۱)Hermopolis (۲)Hermione (۳)Herne (۴)Aherne (۵)Hearne (۶)Coppermine (۷)Hearn (۸)Herndon
(۹)Härnösand (۱۰)Herne (۱۱)Herrnhut (۱۲)Hero (۱۳)Leander (۱۴)Harrow (۱۵)Herod

سلطنت یهود را به دست آورد و نام این سلسله از او است. هرودس در اواخر عمر مبتلا به پریشانی فکر شد و سه پسر خود، آریستوبول و آلکساندر (۶ ق‌م) و آنتی‌پاتر (۴ ق‌م) را کشت، و کشور را بین پسران دیگرش **آرکلائوس** (ārkelāus)، هرودس آنتیپاس، و فیلیپ تقسیم کرد. در زمان همین هرودس حضرت مسیح متولد شد، و همو بود که مردم بیگناه را قتل عام کرد. آرکلائوس (فت ۶ ب‌م) بر یهودا و ادوم سلطنت داشت؛ هرودس آنتیپاس فرمانروای جلیل و جلعاد بود. فیلیپ (فت ۳۴ ب‌م) فرمانروای ناحیه‌ی ش جلیل بود؛ مملکتش غیر یهودی بود، و او یک سیاست رومیسازی و هلنی‌سازی موفقی پیش گرفت. پسر بزرگ آریستوبول مقتول، هرودس آگریپای I بود. پسر آگریپای I، هرودس آگریپای II، که مردی ضعیف‌النفس بود، مردم را از خود بیزار کرد. به طور کلی خاندان هرودس نالایق و بد و همه به قدرت روم متکی بودند. در دوره‌ی آنها در همه جای کشور هرج و مرج حکمفرما بود.

هرودس آگریپای I[1] (herodes āgrippā-)، 10 ق‌م–۴۴ ب‌م، از سلسله‌ی هرودس، پسر مهتر آریستوبول (← هرودس، سلسله). در ۳۹ ب‌م به سلطنت رسید. مرد لایقی بود؛ بر متصرفات فیلیپ، عمویش، و غ دمشق تسلط یافت (۴۱ ب‌م)، و در زمان کلاودیوس به حکومت ج سوریه و فلسطین و ش و غ رود اردن رسید.

هرودس آگریپای II[1]، ۲۷–ح 100 ب‌م، از سلسله‌ی هرودس. فقط حکومتِ بخش ل مملکت پدرش هرودس آگریپای I بدو رسید. فرمانروائی ضعیف‌النفس بود، و مردم را از خود بیزار کرد. در شورش (۶۶–۷۰) یهودیان جانب رم را گرفت. برنیس (مت ح ۲۸ ب‌م) خواهرش بود.

هرودس آنتیپاس[2] (herodes antipās)، فت بعد از ۳۹ ب‌م، از سلسله‌ی هرودس، فرمانروای جلیل و جلعاد، پسر هرودس کبیر. یوحنای معمدان را به قتل رسانید، و هنگام اعدام مسیح حکومت میکرد. بسیار جاه‌طلب بود. کالیگولا او را از سلطنت خلع و از کشور تبعید کرد (۳۹ ب‌م).

هرودس کبیر[3] یا **هرودس I** (herodes-)، ۷۳ ق‌م–۴ ق‌م، مؤسس سلسله‌ی هرودس، که به وسیله‌ی مارکوس آنتونیوس عنوان سلطنت (۳۷–۴ ق‌م) یهود را به دست آورد. پس از جنگ آکتیون با اوکتاویانوس (بعداً آوگوستوس) صلح کرد. برای جلب رضایت یهودیان در رعایت قوانین شریعت یهود نهایت کوشید، و معبدی برای آنان ساخت. 10 بار ازدواج کرد، خاندانهای گوناگونی که با آنها ازدواج کرد پیوسته بر ضد هم توطئه میکردند. در سالهای آخر فرمانروائیش دوچار پریشانی فکری شد. ۳ تن از پسران خود، آریستوبول، آلکساندر، و آنتی‌پاتر را کشت، و کشور را بین پسران دیگرش، **آرکلائوس** (← هرودس)، هرودس آنتیپاس و فیلیپ تقسیم کرد.

هرودوت، مورخ یونانی، ← هرودوتوس.

هرودوتوس[4] (herodotos)، فس هرودوت (herodot)، ۴۸۴؟–۴۲۵؟ ق‌م، مورخ یونانی، ملقب به پدر مورخین؛ مت هالیکارناس. کتاب تاریخ او، که اولین اقدام جامع در نقل تاریخ غیر دینی است، آغاز تاریخنویسی غرب است. سیاحتهای زیاد در ممالک مشرق قدیم کرده و تحقیقات خود را راجع به احوال و تاریخ بعض این ممالک نوشته، ولی هدف اصلی او نقل جنگهائی بوده که از زمان تشکیل مملکت ایران تا زمان خشیارشا بین ایران و یونان واقع شده. گرچه اثر او، به طور کلی، منظره‌ی مشرق قدیم را در قرن ۵ ق‌م مینماید، و آنچه را خودش دیده اکثراً درست نوشته، در موارد زیاد نگاشته‌های او اغراق‌آمیز است و صورت داستانگونی دارد.

هرودوس، سلسله شاهان فلسطین، ← هرودس.

هروزنی، بدرژیش: ← هروزنی، فریدریش.

هروزنی[5]، **فریدریش** (fridriš hrozni)، به زبان چک **بدرژیش هروزنی** (bedrjiš)، ۱۸۷۹–۱۹۵۲، باستانشناس و خاورشناس چک، استاد دانشگاه پراگ (۱۹۱۹). شهرت وی به خواندن زبان حتی در نتیجه‌ی تحقیق در نوشته‌های میخی بابلی است که در کاوشهای بغازکوی به دست آمده بود.

هروستراتوس (herostrātos)، ← دیان، معبد.

هروفسکی[6]، **یاروسلاف** (yāroslāf herofski)، ۱۸۹۰–۱۹۶۷، شیمیدان چک؛ مت پراگ. به جهت یک روش برقاشیمیائی برای تجزیه‌ی اجسام که در ۱۹۲۲ تعبیه کرد برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۹ در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هروفیلوس[7] (herofilos)، فة ۳۰۰ ق‌م، کالبدشناس یونانی که بعضی وی را "پدر کالبدشناسی علمی" میخوانند. از معاصرین اراسیستراتوس در اسکندریه بود، ساختمان مغز و نخاع شوکی را مطالعه کرد، و بین اعصاب محرک و اعصاب حسی تمایز قائل شد. در چشم، لوله‌ی گوارش، اعضای تناسلی، و عروق و شرائین بررسی کرد. ضربان نبض را به وسیله‌ی یک ساعت آبی شمرد.

هرولها[8] (herol-) یا **اروله** یا **هرولی** (heruli) قومی که احتمالاً از ژوتلند بودند؛ در قرن ۳ ب‌م در سواحل دریای آزوف، در شرق رود دون، مسکن داشتند. هرولها به اتفاق گوتها با هونها جنگیدند، و در حمله‌ی ادوآکر بر ضد امپراطور روم وی را یاری کردند، و در ل اتریش سکنی گزیدند. مملکت آنها در قرن ۶ م به وسیله‌ی لومبارد‌ها نابود شد، و هرولها، به عنوان یک قوم، از بین رفتند. نیز ژرمنها.

هرولی: ← هرولها یا اروله.

هرون اسکندرانی[9] (heron-) یا **هرو** (hero)، در مآخذ اسلامی **ایرن اسکندرانی** (iren-)، ریاضیدان و مخترع قرن اول ب‌م، که گویا در اسکندریه میزیسته است. باآنکه به یونانی چیز مینوشته، اصل او نامعین است. چند اثر از وی به صورت یونانی یا ترجمه‌ی لاتینی موجود است. در باره‌ی اندازه‌گیری سطوح هندسی چیز نوشته است، و فورمولی برای یافتن مساحت مثلث به او منسوب است. بیشتر به تحقیقاتش در باره‌ی مکانیک و فشار هوا و خلأ مشهور است، و چندین اسباب اختراع کرده بود که با آب یا بخار یا هوای فشرده کار میکرد؛ و از این جمله است یک فواره و چند نوع سیفون و دستگاهی که در آن پس زدن بخار آب سبب چرخیدن یک گلوله یا یک چرخ میشود. نیز ← جت.

هره (herre یا here)، اصطلاح معماری برای آجرهائی که به طور قائم چیده شود.

هره‌دشت (hare-dašt)، ده (جه ۵۸۱ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان لیسار و هره‌دشت، بخش حومه‌ی شهرستان طوالش، استان یکم؛ ۱۸کیلومتری ل هشتپر. رود هره‌دشت مشرویش میسازد. محصولاتش غلات و برنج است.

هری، نام شهر هرات در ادبیات فارسی و عربی.

هریان (harīān)، ده (جه ۹۱۵ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان درجزین، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۲۱کیلومتری ج رزن. محصولاتش غلات، حبوبات، و سیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هریت، تامس: ← علامات اعمال.

هریج[10] (harij)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۴٬۸۹۲)، اسکس، ش انگلستان مرکزی؛ بندر بر کشندان رودهای ستاور[11] (stār) و آرول[12] (ārwel). در زمان جنگ یک پایگاه عمده‌ی دریائی بوده است؛ و در مواقع عادی بندری برای آمد و رفت کشتیها به برّ اروپا است.

هری رود[13] یا **هریرود** (harirud)، نام باستانی آریوس (ārius)، رودی به طول 1٬100 کم، لغ افغانستان و ج ترکمنستان شوروی. از کوه بابا برمیخیزد و رو به غ از دره‌ی حاصلخیز هرات میگذرد، پس از آن رو به ل قسمتی از مرز میان افغانستان و جمهوری ترکمنستانِ در ش و ایران در غ را تشکیل میدهد، و سپس به ریگزار قراقوم فرو میرود. قسمت سفلای آن تجن نام دارد.

هریزاو[14] (herizā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۴٬۵۹۷)، کرسی نیم‌کانتون آپنتسل آوسر رودن (← آپنتسل)، ل‌ش سویس. برودری، پارچه‌های نخی و ماشین‌آلات میسازد. از بناهای قدیمی آن کلیسائی از قرون ۹م–۱۰م است.

هریس (heris)، بخش (جه ۲۷٬۵۳۶ سش ۱۳۴۵ هش)، ل و ش شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی). مشتمل است بر ۲ دهستان بدوستان و خانرود. رود قوری‌چاری (qurī-cāy) قسمتی از آبادیهای آن را مشروب می‌سازد. محصولش غلات و حبوبات است. از فراورده‌های دامی پنیر، کره، و روغن آن معروف، و قالی آن نیز مشهور است. بخش هریس در مهر ماه ۱۳۲۳ هش در شهرستان اهر تشکیل شد و در اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ هش از آن

(۱)Herod Agrippa (۲)Herod Antipas (۳)Herod the Great (۴)Herodotus (۵)Hrozny (۶)Heyrovsky (۷)Herophilus (۸)Heruli; Eruli (۹)Heron; Hero (۱۰)Harwich (۱۱)Stour (۱۲)Orwell (۱۳)Hari Rud (۱۴)Herisau

شهرستان منتزع و تابع شهرستان تبریز شد. در ده خانقاه (جه ۴۴۷ سنه ۱۳۴۵ هش، از دهستان خانمرود)، ۸کیلومتری ج هریس بقعه‌ی آجری بزرگی به نام بقعه‌ی شیخ اسحاق، در ساحل رود محلی خانقاه قرار دارد. در قسمت غربی بقعه گورستانی قدیمی وجود دارد که بر روی قبور آن الواح، کتیبه‌ها، مجسمه‌ها، قطعه‌سنگها، و میلهای حجاری‌شده وجود دارد که اغلب سالم مانده، و نشان میدهند که این قبور متعلق به قرنهای ۹م، ۱۰م، و ۱۱م هق هستند. در ده هیق (hiaq) جه ۵۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش، از دهستان خانمرود)، ۸کیلومتری ج‌غ هریس، نیز ۲ گورستان قدیمی وجود دارد که بر روی یکی از آنها صندوقها و الواح سنگی به چشم میخورد؛ و از دیگری که قدیمیتر است ظروف سفالین، اسلحه، و زینت‌آلاتی به دست آمده است. مرکزش، شهر **هریس** (جه ۵٬۸۷۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۱۰کیلومتری ل‌ش تبریز قرار دارد. به صورت هرس (heres) نیز آمده است.

هریس (heris)، ده (جه ۱٬۴۷۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرفخانه، بخش شبستر، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۷کیلومتری ل‌غ شبستر. کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

هریس، دهستان (جه ۲۱٬۸۲۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سراب، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۷ آبادی. مرکزش، **هریس** (جه ۲٬۰۱۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۹کیلومتری ج‌غ سراب قرار دارد. محصولاتش غلات و حبوبات است.

هریس: ← لویس یا هریس.

هریس: ← عربستان، قسمت ۱۸.

هریس[1]، **تامس لیک** (tāməs leyk haris)، ۱۸۲۳–۱۹۰۶، عارف مسیحی امریکائی، مؤسس جمعیت برادران زندگانی نو، مت انگلستان.

هریس[1]، **جولی** (juli haris)، ۱۹۲۵– ، بانوی هنرپیشه‌ی امریکائی. در نمایش عضو جشن عروسی (۱۹۵۰) موفقیت یافت و به دریافت جایزه‌ی کانون نقد درامی نایل شد. فیلمهای سینمائی او مشتمل است بر شرق عدن (۱۹۵۵) و من یک دوربین عکاسی هستم (۱۹۵۵). در فیلمهای تلویزیونی نیز بازی کرده است.

هریس[1]، **چیپین ارن** (ceypin arən haris)، ۱۸۰۶–۶۰، دندانپزشک امریکائی، از پیشقدمان دندانپزشکی جدید. نخستین مدرسه و نخستین مجله‌ی دندانپزشکی را در امریکا تأسیس کرد.

هریس[1]، **روی** (roy haris)، ۱۸۹۸– ، آهنگساز امریکائی. از آثارش وقتی که جانی رو به خانه میآید (یک "اوورتور امریکائی")، سمفونیهائی برای آواز، و یک کوینتت برای پیانو است. در حالی که آهنگسازی کاملاً نوپرداز نیست، گاه گاه از وسایلی چون آهنگ‌های پولیتونی و الگوهای نامنظم استفاده می‌کند. از ۱۹۶۰ آهنگساز مقیم در دانشگاه کالیفرنیا بوده است.

هریسبرگ[2] (harisbërg)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۶۸٬۰۶۱)، کرسی پنسیلوانیا. در ۱۷۸۵ بنا شد؛ در ۱۸۷۰ شهریت یافت، و در ۱۸۱۲ کرسی ایالت شد. پس از آنکه فرقه‌های مذهبی آلمانی، و اسکاتلندیها و ایرلندیها در آن ساکن شدند، به صورت مرکز کانال پنسیلوانیا و راه آهن توسعه یافت. محصولاتش فولاد، پوشاک، الوار، قطعات موتور جت، و وسایل برقی است.

هریستال[3] (heristāl) یا **هرستال**[4] (hers-)، فنس **اریستال** (eris-) یا **ارستال** (erstāl)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۲۹٬۶۰۰)، ایالت لیژ، ش بلژیک، بر رود موز، در حومه‌ی صنعتی لیژ. مرکز صنعت اسلحه‌سازی بلژیک است؛ دیگر صنایعش عبارتند از صنعت آهن و فولاد، موتور اتومبیل، موتور هواپیما، و وسایل برقی. مقر کاخبانان اولیه‌ی کارولنژیان بوده است.

هریسن[5]، **بنجمین** (benjəmin harisən)، ۱۸۳۳–۱۹۰۱، ۲۳مین رئیس جمهور (۱۸۸۹–۹۳) کشمت، نوه‌ی رئیس جمهور و. ه. هریسن. پس از تحصیل علم حقوق در سینسیناتی به ایندیانا پلیس رفت (۱۹۵۴) و به کار وکالت دعاوی و سیاست پرداخت. در جنگ داخلی فرماندهی هنگ هندیشمردگان داوطلب با او بود، و در ۱۸۶۵ به درجه‌ی سرتیپی این هنگ ارتقا یافت. در ۱۸۸۱ از طرف حزب جمهوریخواه به سناتوری رسید، ولی در انتخاب مجدد شکست خورد. در ۱۸۸۸ جمهوریخواهان او را در مقابل س. گ. **کلیولند** نامزد ریاست جمهوری کردند، و پس از مبارزه‌ای که آن را فاسدترین مبارزه‌ی انتخاباتی در تاریخ امریکا خوانده‌اند، با آنکه کلیولند رأی بیشتری داشت، هریسن در کالج انتخاباتی برگزیده شد. وضع مبهم وی در باره‌ی اصلاح خدمات اجتماعی، هم خواستاران اصلاحات و هم ناپاکان جامعه را ناراضی کرد. نخستین کنفرانس همه‌ی امریکا در زمان او تشکیل شد (۱۸۸۹). در انتخابات ۱۸۹۲ از کلیولند شکست خورد و بار دیگر به وکالت دعاوی در ایندیاناپلیس باز گشت.

هریسن[5]، **راس گرنویل** (rās granvil harisən)، ۱۸۷۰–۱۹۵۹، زیستشناس امریکائی. در ۱۹۰۷ استاد دانشگاه ییل شد. شهرتش به جهت تحقیقات و کارهائی است که در تکامل عصبی در رویان و تجدید حیات عصبی انجام داده است. هریسن روشی برای پیوند زدن بافت کشف کرد که به وسیله‌ی آن میتوان پاخته‌های زنده‌ی مجزا را در یک محیط تحت کنترول بررسی کرد.

هریسن[5]، **والس کرکمن** (wāləs kërkmən harisən)، ۱۸۹۵– ، معمار امریکائی. در ← مدرسه‌ی بوزار تحصیل کرد. ساختمانهای نمائشی نمایشگاه ۱۹۳۹ نیو یورک را طرح ریخت. از معماران سازمان ملل در نیو یورک بوده است. هریسن در بسیاری از پروژه‌های عمده‌ی دیگر سهیم بوده، از جمله راکفلر سنتر.

هریسن، ویلیام: ← هالینشد، رفیل.

هریسن[5]، **ویلیام هنری** (wilyām henri harisən)، ۱۷۷۳–۱۸۴۱، ۹مین رئیس جمهور (۱۸۴۱) کشمت. قبلاً حکومت سرزمین جدید التأسیس ایندیانا را داشت (۱۸۰۰–۱۲). از فرماندهان پیروز جنگ سال ۱۸۱۲ بود. در انتخابات پرجنجال سال ۱۸۴۰، نامزد حزب ویگ بود، و به ریاست جمهوری انتخاب شد، ولی یک ماه پس از اینکه بر مسند ریاست جمهوری نشست در گذشت. ب. هریسن نوه‌اش بود.

هریک[6]، **رابرت** (rābərt herik)، ۱۵۹۱–۱۶۷۴، شاعر انگلیسی، مت لندن. عموماً او را بزرگترین ← شعرای کولیر میشمارند. در ۱۶۰۷ نزد عمویش که جواهرساز شاه بود به کار مشغول شد، و تا ۱۶۱۳ در لندن گذرانید. کتاب هسپریدز او مشتمل بر اشعار عاشقانه و مذهبی است. از جمله شعرهای مذهبی او قطعه‌ی مؤثر مناجات برای روح القدس است. اشعار او به سادگی، سنجیدگی الفاظ، و خوش‌آهنگی معروف است.

هریکنده (hari.kande)، ده (جه ۹۵۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بیشه، بخش حومه‌ی شهرستان بابل، استان دوم (مازندران)؛ ۶کیلومتری ج‌ش بابل. یکی از شاخه‌های رود بابل مشروبش میسازد. محصولاتش برنج، غلات، پنبه، و نیشکر است.

هریمن[7]، **آورل** (āvrel hariman)، شهرت فارسی **ویلیام ایورل هریمن** (wilyām ey-vərəl harimən)، ۱۸۹۱– ، از مأموران خدمات عمومی امریکائی. راه آهنی را که به میراث برده بود توسعه داد و سپس بانکدار و صاحب مؤسسه‌ی کشتیسازی شد. ریاست اداره‌ی رفاه ملی (۱۹۳۴–۳۵) را داشت و سپس در وزارت بازرگانی (۱۹۳۷–۴۰) کار میکرد تا آنکه در ۱۹۴۱ به ریاست اداره‌ی وام و اجاره‌ی ماوراء بحار رسید. بعد سفیر کبیر در تجشت (۱۹۴۳–۴۶) و انگلستان (۱۹۴۶) بود. پس از تصدی وزارت بازرگانی (۱۹۴۶–۴۸)، نمایندگی کشمت در اروپا در ← برنامه‌ی احیای اقتصاد اروپا به او واگذار شد (۱۹۴۸)، در ۱۹۵۵–۵۹ نرماندار نیو یورک بود و در نامزدی برای ریاست جمهوری ۱۹۵۶ از طرف دموکراتها شکست خورد. در ۱۹۶۱ سفیر سیار مخصوص رئیس جمهور کندی شد، و تا زمان مرگ کندی نماینده‌ی کشمت در کنفرانس صلح ویتنام در پاریس بود. کتاب صلح با روسیه (۱۹۵۹) نوشته‌ی او است.

هرینگ[8] (hering)، ماهی خوراکی آبهای قطب شمالی در کرانه‌های اروپا و امریکا شامل گروا و ساردین. جنسهای فراوان از آن وجود دارد که معروفترین آنها کلوپئا هارنگوس (*Klupea harengus*) است که به شکل دسته‌های بزرگ حرکت میکنند. طولش ح ۳۰ سم، و رنگش در زیر شکم کبود و در پهلو نقره‌فام است. در بهار و پاییز ح ۳۰٬۰۰۰ تخم میگذارد که به قعر آب رفته رشد میکنند، و پس از ۳ سال ماهیهای کاملی می‌شوند. نیز ← شاه ماهی؛ ماکرل.

هرینگ[9]، **اوالد** (evāld hering)، ۱۸۳۴–۱۹۱۸، فیزیولوژیست و روانشناس آلمانی،

---

(۱)Harris (۲)Harrisburg (۳)Héristal (۴)Herstal (۵)Harrison (۶)Herrick (۷)Harriman (۸)herring (۹)Hering

استاد (از ۱۸۹۵) دانشگاه لایپزیگ. بیشتر به پژوهشهایش در فیزیولوژی حواس و فیزیک روانی شهرت یافته است، با قانون فشنر (← گ. ت. فشنر) مخالف بود. نظریه‌ای در باره‌ی رؤیت رنگها وضع کرد.

هرینگتن[1]**، جیمز** (jeymz haringtən)، ۱۶۱۱–۷۷، نویسنده‌ی سیاسی انگلیسی. کتاب کشورهای مشترک المنافع اقیانوسیه (۱۶۵۶) تأثیر زیادی در برقراری افکار دموکراسی در قاره‌ی امریکا و سایر کشورها داشت.

هرینگها، نبرد: ← شاه ماهیها، نبرد.

هرینگی[2] (haringi)، کوی (در ۱۹۷۱ جمع ۲۷۷٬۳۱۶)، لندن بزرگتر (⇐ لندن، شهر، اگلستان)، چش انگلستان. در ۱۹۶۵ از انضمام شهرهای هورنزی[3] (hornzi)، تاتنم[4] (tā-tənēm)، و وود گرین[5] (wud grin) به وجود آمد. در تاتنم مبل، پوشاک کودک، ابزارهای سبک مهندسی ساخته میشود. استودیوهای تلویزیون بی.بی.سی لندن در وود گرین است.

هریو، شهر، افغانستان، ← هرات.

هریو، ادوار: ← اریو، ادوار.

هریورد بیدار[6] (hereward-)، نق ۱۰۷۰، خاوند لینکن‌ش. از رهبران مقاومت در برابر ویلیام I بود که پیتربره را غارت کرد (۱۰۷۰) و بعداً قوای خود را در آیل آو ایلی مستحکم ساخت. وقتی که شاه جزیره‌ی ایلی را متصرف شد (۱۰۷۱) هریورد به مقاومت خود ادامه داد تا صلح آبرومندانه‌ای به دست آورد. قهرمان افسانه‌ای آنگلوساکسونهای مغلوب شد.

هریوه، نام شهر هرات در ادبیات فارسی و عربی.

هزاراسبیان یا **هزاراسپیان:** ← لر بزرگ، سلسله.

هزار اسپ (hāzār asp)، نام شهرکی و قلعه‌ای استوار نزدیک خیوه، بر ساحل چپ جیحون، که تا خوارزم سه روز راه فاصله داشته است. آبْ آن را چنان فرا گرفته بود که به صورت شبه جزیره در آمده بود. نزدیک قلعه‌ی هزار اسپ جنگی میان سنجر و اتسز خوارزمشاه رخ داد که به غلبه‌ی سنجر انجامید (۵۳۳ هق). بنا بر تاریخ جهانگشای جوینی، این شهرک پس از حمله‌ی مغول در آب غرق شده است.

هزاراسپ ابن ابوطاهر (hezār-asp-)، معروف به **نصرت‌الدین هزاراسپ،** فرمانروای لر بزرگ و دومین اتابک (۶۰۰–۶۲۶ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ، پسر ابوطاهر فضلویه. بعد از پدر به امارت لر بزرگ رسید (۶۰۰؛ ق‌م). وی دامنه‌ی متصرفات خود را تا نزدیک اصفهان بسط داد، و با سلسله‌ی اتابکان فارس جنگید. خلیفه ناصر او را لقب اتابک داد، و سلطان محمد خوارزمشاه در مسافرت عراق او را بنواخت، و دختر او را جهت پسر خود غیاث‌الدین گرفت. در هنگام فرار سلطان محمد خوارزمشاه، وی در حدود بروجرد به خدمت خوارزمشاه و به یاری او آمد، اما بلافاصله از او رنجیده به سرزمین خود باز گشت. بعد از او پسرش عمادالدین پهلوان به امارت نشست.

هزاراسپیان یا **هزاراسبیان:** ← لر بزرگ، سلسله.

هزاربد (hazār-bad)، پهلوی هزار بست [= رئیس هزار تن]، در اوایل عهد ساسانی به صدر اعظم و رئیس‌الوزراء اطلاق میشد. نیز ← وزرگ فرمذار.

هزار برکه، کوه: ← بینگول داغ.

هزاربرگ: ← بومادران.

هزار بندگ (hazār bandag) [= هزار بنده]، در عهد ساسانی صاحب هزار غلام را می‌گفتند، و آن لقب مهر نرسی بود.

هزارپا[7]، جانوری از سلسله‌ی بندپایان، از راسته‌ی جفت‌پائیان، که چون هر قطعه از قطعات بدن استوانه‌ای آن دو جفت پا دارد به این نام خوانده شده است. به صدپا شبیه است، با این تفاوت که تعداد پاهایش بیشتر و حرکتش کندتر است؛ این جانور نیز گیاهخوار است. هزارپا از مواد گیاهی در حال پوسیدن و از قسمتهائی از نبات تغذیه میکند که با خاک در تماس است و به همین جهت گاه به فراورده‌های گیاهی آسیب میرساند. پوشش شاخی این جانور تاحدی محافظ آن است؛ اگر ناراحت شود به شکل مارپیچ سخت به دور خود میپیچد. بعضی از انواع آن مایع بدبوئی نیز از خود ترشح میکنند. هزارپاها در جاهای مرطوب و تاریک به سر میبرند. در شکل، A مقطع عرضی بزرگ‌شده‌ی

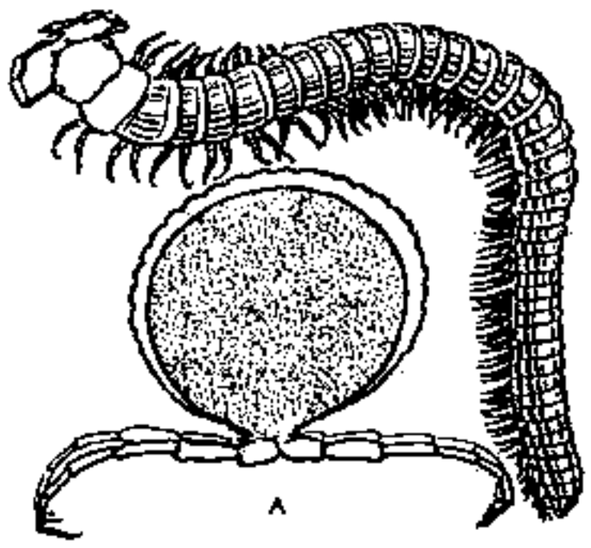
۸

هزارپا

یک حلقه‌ی هزارپا را نشان میدهد.

هزارجریب (hezār.jerib)، ده (جمع ۹۶۳ سشهش ۱۳۴۵ هش)، دهستان گرجی، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)، ۳۶کیلومتری لغ داران. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

هزارجریب، دهستان (جمع ۵٬۴۱۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش چهاردانگه، شهرستان ساری، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲۴ آبادی. کوهستانی و جنگلی است. آبادیهای آن در کنار زارِه‌رود قرار دارند. محصولات عمده‌اش غلات، ارزن، و برنج است. پرورش زنبور عسل در آن رایج است. در این دهستان مراتع مناسبی برای گله‌داری وجود دارد.

هزار جزیره[8]، مجموعه‌ی بیش از ۱٬۸۰۰ جزیره و ۳٬۰۰۰ آبتل در رود سنت لارنس در مخرج رود از دریاچه‌ی اونتاریو، ل ایالت نیو یورک، و ج ایالت اونتاریو. بعضی از آنها متعلق به کانادا و برخی متعلق به کشمة و دسته‌ای نیز در دست مالکین خصوصی است. تفرجگاه تابستانی است.

هزار جلفا (hezār jolfā)، ده (جمع ۴۵۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بشاریات، بخش آبیک، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۳۵کیلومتری غ آبیک. محصولاتش غلات، چغندر قند، و انگور است. قلعه‌ی خرابه‌ای قدیمی دارد.

هزارچشم[9] یا **هوفاریقون** (hufāriqun)، گیاه علفی یا چوبی از نوع هوپریکوم (*Hypericum*)، دارای گلهای زرد، که در برّ قدیم فراوان است، و در امریکا نیز منتشر شده. نوع معروف آن برگهائی دارد که چون در مقابل روشنائی قرار گیرند، نقطه‌های روشن بسیار در آنها دیده میشود.

هزار خال، ده، کجور، ← کجور.

هزارخانی (hezār.xāni)، ده، دهستان فعله‌گری، بخش حومه‌ی شهرستان سنقر، استان پنجم؛ ۲۶کیلومتری ل‌ش سنقر. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ آبادی مجزا، **هزارخانی سفلی** (جمع ۴۰۱) و **هزارخانی علیا** (جمع ۶۷۷)، آمده است.

هزارخانی سفلی، ده، سنقر، ← هزارخانی.

هزارخانی علیا، ده، سنقر، ← هزارخانی.

هزاردستان: ← الف لیلة و لیله.

هزارسپ (مبارزالدین) ابن محمود، از امرای شبانکاره، جدول ص ۱۴۵۰.

هزارستان (hazārestān)، سرزمین قبایل هزاره در ناحیه‌ی کوهستانی مرکزی افغانستان. محدود است از ل به کوه بابا، از غ به سرزمین باز هرات، و از ش و ج به دره‌ی هیرمند. این ناحیه در قدیم به نام غور شناخته میشد، و ویرانه‌های شهر غور محتملاً نماینده‌ی محل پایتخت قدیمی فیروزکوه است که در آنجا شاهان غوری در قرن ۱۲م سلطنت میکردند. اکنون شهر معتبری ندارد.

هزارمرگه، کوه، کردستان، ← مریوان، شهرستان.

هزار مزار: ← شد الازار.

هزار مسجد، رشته‌کوه، ل خراسان، ل‌ش ایران، که بلندترین قله‌ی آن ح ۳٬۲۰۰ متر ارتفاع دارد. شعب این کوه در ل‌ش شهر مشهد به اژدر کوه و قره سلطان معروف است. در این کوه ستونهای مرتفعی از سنگ بازالت مشاهده میشود که از دور به مناره‌های مسجد شباهت دارند، و ظاهراً به همین مناسبت هم این کوه به کوه هزار مسجد معروف شده است.

هزار و دوازده سؤال: ← صبه، ص ۱۵۵۴، آخر مقاله.

هزار و یک بیت سروش یا **روضة الاسرار،**

(۱)Harrington (۲)Haringey (۳)Hornsey (۴)Tottenham (۵)Wood Green (۶)Hereward the Wake
(۷) millipede; millepede (۸)Thousand Islands (۹) St.-John's wort

مثنوی در بحر رمل مسدس مقصور (یا محذوف)، اثر سروش اصفهانی، در شرح واقعه‌ی کربلا و شهادت امام حسین ع و کسانش. یکی از بهترین نمونه‌های مرثیه‌سرائی در شعر فارسی است و شهرت فراوان دارد.

هزار و یک شب: ← الف لیلة و لیله.

هزار و یک مزار: ← شد الازار.

هزاره (hazāra)، طایفه و ناحیه‌ای در افغانستان. نام هزاره به قومی اطلاق میشود که در ناحیه‌ی کوهستانی ل و غ دره‌های هیرمند و ترنک (tarnak) زندگی میکنند، و این ناحیه، از لغ تا هندوکش و کوه بابا، و از غ تا نزدیک هرات و دره‌ی هریرود ممتد است، ولی قبایلی که در غربیترین قسمت این ناحیه زندگی می‌کنند طوایف دیگری از چهار ایماق هستند که از حیث زبان و مذهب با هزاره‌های واقعی اختلاف دارند، چه اینان به زبان ترکی تکلم میکنند و مذهب تسنن دارند، در صورتی که هزاره‌ها زبان فارسی و مذهب تشیع دارند. در قبایل هزاره خون مغولی غلبه دارد، و این امر از سیمای ایشان آشکار است، ولی شک نیست که با غوریان اصلی این کوهستانها آمیخته شده زبان فارسی را از آنان گرفته‌اند. بعضی چنان تصور میکنند که هزاره‌ها از اخلاف سپاهیان منکوقاآن هستند، ولی دلایل قطعی در این باره وجود ندارد. اما در این شک نیست که پس از تاخت و تاز سخت مغولان بر غوریان، در آن نواحی که از جمعیت خالی شده بود مغولان ماندگار شدند، و اکنون خصوصیات نژادی مغولی و غوری هر دو در میان هزاره‌ها مشهود است. هنوز مردمی سختکوشند و تن به کارهای سخت و عملگی میدهند، و نیز برای خدمت کردن در ارتش هندی انگلستان اشتیاق نشان میداده‌اند. با افغانها که بر ایشان حکومت میکنند، چندان میانه‌ی خوشی نداشته‌اند، و در ۱۸۹۱–۹۲ بر ضد عبدالرحمان خان طغیان کردند و سرکوب شدند.

نام هزاره بدون شک ترجمه‌ی فارسی کلمه‌ی مغولی "مینگ" به معنی هزار است که عده‌ی افراد دسته‌های سپاهان مهاجم مغول بوده است. همه‌ی این ناحیه را هزارستان مینامند.

هزاوه (hazāve)، ده (جم ۲'۱۸۶ سه ۱۳۴۵ هش)، فراهان سادات (← فراهان)، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)، ۳۶کیلومتری جنوب غ فرمهین. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و انگور است. از آبادیهای قدیمی است که در گذشته اهمیت زیادی داشت و از آبادترین آبادیهای فراهان محسوب میشد. زادگاه مردانی چون امیر کبیر و قائم مقام فراهانی است.

آقا خان در سال ۶۳۳ هق در این آبادی به تخت سلطنت جلوس کرد. در اراضی آن آثاری از اماکن قدیمی به چشم میخورد، و اشیائی از قبیل مسکوکات و ظروف سفالین پیدا شده است.

هزج، بحر (hazaj) [عربی، ← گردانیدن صوت به هنگام خوانندگی]، در علم عروض، بحری (← بحر) که از تکرار شش بار مفاعیلن (هزج مسدس) یا هشت بار مفاعیلن (هزج مثمن) در هر بیت پدید آید (← پایه؛ دایره)، مانند (بابا طاهر، هزج مسدس محذوف)،

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هر چه دیده بیند دل کند یاد
(U_ _ _/ U_ _ _/ U_ _)

(حافظ، هزج مثمن)،

اگر آن ترک شیرازی بدست‌آرد دل ما را
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را
(U_ _ _/U_ _ _/U_ _ _/U_ _)

(← حذف).

هزج مثمن: ← هزج، بحر.

هزج مسدس: ← هزج، بحر.

هزل، سخن، ← هزلیات.

هزل المراد به الجد، الـ (al.hazlo 'l.jedd 'lmorād behe')، در علم بدیع، در مدح یا ذم کسی یا چیزی سخن خویش به صورت هزل گفتن، مانند (کمال‌الدین اسماعیل)،

گر خواجه ز بهر ما بدی گفت
ما چهره ز غم نمیخراشیم
جز وصف نکوییش نگوئیم
تا هر دو دروغ گفته باشیم.

و نیز (ابوالعلاء گنجوی)،

خاقانیا اگر چه سخن نیک دانیا
یک نکته گویمت بتنو رایگانیا
هجو کسی مکن که بود مه ز تو به سن
شاید که او پدر بود و تو ندانیا.

هزلیات (hazliyyāt) [عربی، از هزل (hazl) (← شوخی کردن، پریشان گفتن)]، سخنانی (نظم یا نثر) طیبت‌آمیز و خنده‌آور، رکیک یا غیر رکیک که، به قصد شوخی و انبساط خاطر یا انتقاد از موضوعات اخلاقی و اجتماعی و جز اینها، گویند یا نویسند. مانند هزلیات سوزنی سمرقندی یا عبید زاکانی.

هزلیت[1]، **ویلیام** (wilyām hazlit)، ۱۷۷۸–۱۸۳۰، مقاله‌نویس انگلیسی. پدرش کشیش بود، ولی او اندیشه‌ی وارد شدن در دستگاه روحانیت را ترک گفت و به نقاشی و سپس روزنامه‌نگاری پرداخت. نقدهای او در اشخاص نمایشنامه‌های شکسپیر (۱۸۱۷)، سخنرانیهائی در باره‌ی شاعران انگلیسی (۱۸۱۹)، و روحیه‌ی زمان (۱۸۲۵) جمع شده است. از تک‌مقاله‌های مهم او است، نخستین آشنائی من با شاعران، در باره‌ی احساس فنا ناپذیری در جوانان، و رفتن به یک جنگ. علاقه‌ی وی به آزادی و انقلاب فرانسه الهامبخش او در نوشتن زندگینامه‌ی ناپلئون (۴ جلد، ۱۸۲۸–۳۰) بوده است.

هزوارش (hozvāreš)، به کلماتی در خط پهلوی گفته میشود که به زبان آرامی نوشته ولی به پهلوی تلفظ میشوند، مثل روز که یوم نوشته ولی روز خوانده میشود. خط سیاق که اساس آن کلمات عربی است ولی تلفظ فارسی دارد در حقیقت نوعی هزوارش است. از راه تعمیم، کلماتی را که در ← زبان سغدی و ← زبان پارتی نیز صورت آرامی ولی تلفظ سغدی یا پارتی دارند هزوارش میگویند.

هزیود[2] (heziod؛ از فس)، یا **هسیودوس** (hesiodos)، نه قرن ۸ق‌م، شاعر یونانی. چنان تصور میشود که بعد از هومر میزیسته است، ولی اطلاع قطعی در باره‌ی تاریخ تولد وی در دست نیست. خود را به عنوان یک کشاورز بئوسیائی معرفی کرده است. از زندگی وی جز اندکی که از آثارش به دست میآید چیزی نمیدانیم، که از آن جمله است اشاره‌ای که به اصل خاندان خود و به نزاع ملکی با برادرش کرده. ظاهراً این دعوای ملکی را باخته بوده است، چه منظومه‌ی تعلیمی او، کارها و روزها، آکنده به نصیحتهای تند به برادرش و دستورهائی برای کشاورزان است؛ هدف او ترویج عدالت و درستکاری و کارامدی است. مقصود از روزها، روزهای سعد یا نحس برای انجام دادن بعضی کارها است. کتاب دیگر منسوب به او تولد خدایان است که در آن از سلسله‌ی نسب خدایان دین شرک قدیم یونان سخن گفته است؛ کتاب دیگرش سپر هراکلس نام دارد. مکتب شعری هزیودی رقیب با مکتب هومری از او نام گرفته است. هومر و هزیود اساطیر بسیاری از خدایان یا نئشون قدیم یونان را تدوین کردند و بر جای گذاشتند.

هژیر، عبدالحسین (hajir)، ۱۲۸۱–۱۳۲۸ هش. رجل سیاسی و نخست‌وزیر (خرداد ۱۳۲۷– آبان ۲۷ هش) ایران. از مدرسه‌ی علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شد. چند بار به وزارت رسید، و در ۲۷ خرداد ماه ۱۳۲۷ هش نخست‌وزیر شد. در آبان ماه همین سال از نخست‌وزیری استعفا کرد، و به وزارت دربار منصوب شد؛ در همین سمت، در مجلس روضه‌خوانی مسجد سپهسالار به وسیله‌ی سید حسن امامی اصفهانی مضروب، و به قتل رسید.

هس، کشور، ← هسن.

هس، آندره (āndre hes)، حقوقدان فرانسوی که از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ به عنوان مشاور حقوقی دولت و معلم مدرسه‌ی عالی حقوق در خدمت ایران بود. همسرش مادام آندره هس نیز از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ رئیس دارالمعلمات بود.

هس[3]**، رودولف** (rudolf hes)، ۱۸۹۴–۱۹۸۷، رهبر ناسیونال سوسیالیست آلمانی، متولد اسکندریه، مصر. در ۱۹۲۰ به حزب نازی پیوست. هیتلر او را قائم‌مقام و وزیر مشاور خود کرد (۱۹۳۳). پنهانی با هواپیما به اسکاتلند گریخت. (۱۰ مه‌ی ۱۹۴۱)، و این امر هیجانی در سراسر جهان بر انگیخت. در اسکاتلند به عنوان اسیر جنگی زندانی شد. در دادرسی جنایتهای جنگ در نورمبرگ (۱۹۴۶) سلامت عقل او مورد تردید قرار گرفت و به حبس ابد در زندان شپانداو، برلین، محکوم شد. در سالهای اخیر تنها زندانی این زندان بود.

هس[3]**، ژرمن هانری** (jerman hānri hes)، ۱۸۰۲–۵۰، شیمیدان سویسی‌روسی، متولد سویس. در دانشگاه سن پطرزبورگ تدریس میکرد. یکی از بنیانگذاران گرماشیمی است؛ قانون هس را بیان کرد (۱۸۴۰)، مقدار حرارتی که در یک فعل و انفعال شیمیائی جذب یا دفع میشود ثابت

(1)Hazlitt (2)Hesiod (3)Hess

است، و به تعداد مراحلی که این فعل و انفعال از آنها میگذرد بستگی ندارد، مشروط به اینکه فعل و انفعال فقط اجسامی را که وارد آن شده و از آن خارج میشوند در بر داشته باشد.

هس، قانون، در شیمی، ← هس، ژرمن هانری؛ گرماشیمی.

هس[1]**، موزس** (mozes hes)، ۱۸۱۲–۷۵، یهودی سوسیالیست و فیلسوف آلمانی؛ متبنی ف. انگلس همکاری داشت، و مارکس را سخت تحت تأثیر خود قرار داد. پس از انقلاب (۱۸۴۸)، با انگلس و مارکس قطع رابطه کرد، و از پیروان پرشور ف. لاسال در پاریس شد. از رهبران صهیونیت بود، و در تأسیس کشوری یهود اصرار میورزید.

هس[1]**، والتر رودولف** (vālter rudolf hes)، ۱۸۸۱–۱۹۷۳، فیزیولوژیست سویسی. به جهت کارها و تحقیقاتش در باره‌ی کنترول اعضای بدن به وسیله‌ی بعضی از قسمتهای مغز، پرنده‌ی سهمی (با مشارکت ا. مونیش) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۹ در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هس[1]**، ویکتور فرانسیس** (viktor frānsis hes)، ۱۸۸۳–۱۹۶۴، فیزیکدان امریکائی، متولد اتریش. در ۱۹۳۸ به کشمت رفت، و بعد به تابعیت کشمت در آمد. هس، به اتفاق دیگران، ثابت کردند که تشعشعی که جوّ را یونیده میکند اشعه‌ی کیهانی است؛ به جهت کشف اشعه‌ی کیهانی پرنده‌ی سهمی (با مشارکت ک. د. اندرسن) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۶ در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هسپروس[2] (hesperus) [لتی، از یونانی اسپروس (esperos)، ← غربی. شامگاهی]، نام یونانی زهره به عنوان ستاره‌ی شامگاهی، در مقابل فوسفوروس به عنوان ستاره‌ی صبحگاهی.

هسپریا[3] (hesperiā)، نام سیارکی که در ۱۸۶۱ توسط ج. و. سکیاپارلی کشف شد.

هسپریدس، در اساطیر یونان، ← دختران شب.

هستن اند آیزلورث: ← هستن و آیزلورث، شهر، انگلستان.

هستن و آیزلورث[4] (hestən, āyzəlwərt)، انگلیسی **هستن اند آیزلورث** (and)، شهر، میدل سکس، ج انگلستان مرکزی، نزدیک لندن، در ۱۹۶۵ ضمیمه‌ی کوی هاونزلو، لندن بزرگتر، شد.

هسته، در زیستشناسی، ← یاخته.

هسته‌ای، افزارهای: ← عصر حجر قدیم، قسمت I.

هسته‌چه یا نوکلئول: ← یاخته.

هسته‌ی اتم: ← اتم.

هسته‌ی مرکزی زمین: ← زمین؛ قسمت III.

هستی: ← وجود یا هستی.

هستیا[5] (hestia)، در اساطیر یونان، الاهه‌ی اجاق خانوادگی و رفاه کشور؛ دختر کرونوس و رئا. باکره، کهنسال، و مورد احترام فراوان بود. رومیان او را مطابق وستا میدانستند.

هسر[6] (hasar)، پوششی از یخ نرم، گاهی دارای ضخامت زیاد، که وقتی دمای جوّ از نقطه‌ی انجماد کمتر است بر اشیائی که باران سرد بر آنها میبارد تشکیل میشود.

هسن[7] (hesen)، انگلیسی **هس**[8] یا **هسه** (hes, hesə)، کشور (۲۱٬۱۰۴ کم؛ در ۱۹۷۰ جم ۵٬۰۳۸٬۰۰۰)، جمهوری فدرال آلمان، غ آلمان؛ کرسی آن ویسبادن. کشور جدید هسن، که در ۱۹۴۶ تشکیل شد، از ج به بادن-وورتمبرگ و باواریا، از غ به راینلاند-پفالتس، از ل به نورد راین-وستفالن، و از ش به کشور تورینگن سابق محدود است. شامل کشور پروس سابق و هسن-ناساو است. شهرهای مهم آن کاسل، فولدا، ماربورگ، فرانکفورت، و ویسبادن است. علاوه بر اینها، شامل هسن-دارمشتات نیز میباشد. ناحیه‌ای است عموماً پرتپه، زراعتی، و جنگلی که در امتداد راین تاکستانهای معروفی دارد. صنایعش در فرانکفورت (مواد شیمیائی)، کاسل (ماشین-آلات)، و دارمشتات متمرکز شده است. تفرجگاههای ناحیه‌ی تاونوس[9] (tānus) مشهور است. وحدت تاریخی ندارد و نامش از خاندان هسن که بر آن حکمروائی میکردند گرفته شده. هسن در ۱۲۴۷ جزو امپراطوری مقدس روم شد. پس از مرگ (۱۵۶۷) فیلیپ شکوهمند که اصلاح دینی را به آن داخل کرد، بین ۴ پسر او تقسیم شد که پایتخت هر قسمت به ترتیب کاسل، ماربورگ، راینفلس[10] (rāynfels)، و دارمشتات بود. پس از انقراض دو شاخه‌ی ماربورگ و راینفلس، دو شاخه‌ی باقیمانده فرمانروای تمامی ناحیه (هسن-کاسل و هسن-دارمشتات) شدند. در قرن ۱۸م فرمانروایان هسن با اجیر دادن سربازان مزدور (مخصوصاً طی انقلاب امریکا به انگلیسها) وضع مالی خود را بهبود میبخشیدند. در ۱۸۰۳ لاندگراف هسن-کاسل به منصب برگزیدگی (← برگزینندگان) ارتقا یافت، هسن-کاسل ازآن پس تا ۱۸۶۶کورهسن(kurhesen)خوانده میشد. وقتی که ناپلئون I در ۱۸۰۶ کنفدراسیون راین را تأسیس کرد، لاندگرافنشین هسن-دارمشتات به مهیندوکنشین ارتقاء یافت، و در ۱۸۰۷ آن را به کشور وستفالی، که تحت سلطنت برادرش ژروم بوناپارت بود، ضمیمه کرد. کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) کورهسن را بازگرداند و به آن و به هسن-دارمشتات اراضی جدیدی تفویض کرد. در ۱۸۶۶ کورهسن، شهر آزاد فرانکفورت، و ناساو، که هر سه در جنگ اتریش و پروس به طرفداری از اتریش بر خاسته بودند، ضمیمه‌ی پروس شدند و همه به صورت ایالت واحد هسن-ناساو در آمدند، که کاسل کرسی آن ایالت شد. در ۱۹۲۹ کشور سابق والدک ضمیمه‌ی هسن-ناساو شد. مهیندوکنشین هسن-دارمشتات نیز در جنگ اتریش و پروس جانب اتریش را گرفت. در ۱۸۷۱ هسن-دارمشتات به امپراطوری جدید التأسیس آلمان پیوست. پس از خاتمه‌ی جنگ II تمام هسن-ناساو، پروس سابق و آن قسمت از هسن-دارمشتات که در ش رود راین بود به صورت ایالت واحد هسن تحت اشغال کشمت در آمد. قسمت غ راین (که به نام هسن راین خوانده شده و شامل ماینتس و ورمس میشود) ضمیمه‌ی ایالت راینلاند-پفالتس تحت اشغال فرانسه قرار گرفت.

هسن-دارمشتات: ← هسن.

هسن-کاسل یا کورهسن: ← هسن.

هسن-ناساو[11] (hesen-nāsā)، ایالت، کشور سابق پروس که در ۱۸۶۶ از چند ناحیه تشکیل یافت، کورهسن (← هسن)؛ دوکنشین ناساو، بخشی از لانداگرافنشین هسن-هومبورگ[12] (homburg)؛ شهر آزاد فرانکفورت، و غیره، و از ۱۹۲۹ جمهوری سابق والدک. با روی کار آمدن هیتلر حاکمیت خود را از دست داد، (۱۹۳۴)، و فقط یک واحد اداری آلمان شد.

هسن-هومبورگ: ← هسن-ناساو.

هسه یا هس: ← هسن.

هسه[13]**، هرمان** (hermān hese)، ۱۸۷۷–۱۹۶۲، داستانویس و شاعر آلمانی. در سویس اقامت گزید (در آغاز جنگ I) و در ۱۹۲۳ شارمند سویس شد. اولین اثرش، پتر کامنزیند (۱۹۰۴)، که در آن طغیان اطفال را علیه والدینشان بیان میکند، موجب شهرت وی شد. از آثار دیگرش دمیان (۱۹۱۹؛ ترجمه‌ی فارسی)، گرگ بیابان (۱۹۲۷؛ ترجمه‌ی فارسی)، مرگ و عاشق (۱۹۳۰)، بازی مرواریدهای شیشه‌ای (۱۹۴۳) است ــ که در آن، در حالی که بشریت در جنگ به سر میبرد، نوعی تلفیق از فلسفه‌های غرب و شرق تشکیل میدهد. هسه بیش از هر نویسنده‌ی دیگر، توانسته است از رنجهای درونی و احساسات و کشمکشهای روحی، انزوا و زندگی باطنی بشر سخن گوید. برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۶ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هسیودوس شاعر یونانی، ← هزیود.

هسیونگنو: ← هونها.

هش، علامت اختصاری برای سال هجری شمسی در این کتاب.

هشام I (hešām)، ۱۳۹–۱۸۰ هق، دومین امیر (۱۷۲–۱۸۰ هق مطابق ۷۸۸–۷۹۶) اموی اندلس، پسر و جانشین عبدالرحمان I. مدبر و شجاع و نسبت به دشمنان سختگیر، و خواستار کشورگشائی، و کامیاب بود. چندین مسجد بنا کرد و ساختمان مسجد جامع قرطبه را، که پدرش آغاز کرده بود، به پایان رسانید. در شهرها کسانی را گماشته بود که از طرز رفتار فرمانداران وی را آگاه کنند، و به همین جهت مردمان او را دوست میداشتند. و در عدل و داد وی را به عمر ابن عبدالعزیز تشبیه میکردند.

هشام ابن ربیعه: ← محمد ص، قسمت ۱۱.

هشام ابن عبدالملک (hešam 'bne abdo'l-malek)، ۷۱–۱۲۵ هق، دهمین خلیفه‌ی (۱۰۵–۱۲۵ هق) اموی، جانشین برادرش یزید ابن عبدالملک. قیام زید ابن علی و کشته شدن او در کوفه در خلافت هشام واقع شد، و نیز سپاهیان او در جنگ سختی با خاقان ترک در ماوراء النهر رو به رو شدند که به قتل خاقان و تسخیر قسمتی از ترکستان انجامید. گویند در خزانه‌ی او آن اندازه مال گرد آمده بود که در زمان هیچ یک از خلفای دیگر بنی‌امیه‌ی شام چنان

---

(۱)Hess (۲)Hesperus (۳)Hesperia (۴)Heston and Isleworth (۵)Hestia (۶)glazed frost (۷)Hessen
(۸)Hesse (۹)Taunus (۱۰)Rheinfels (۱۱)Hessen-Nassau (۱۲)Hessen-Homburg (۱۳)Hesse

نبود. در عهد او مسلمین قسمتی از قفقاز و ترکستان و ج فرانسه را فتح کردند، و فتوحات مسلمین دیگر ازین حد تجاوز نکرد. قصر تابستانی رصافه (rosāfa) را در ۴فرسنگی غ رقه بنا کرد، که در همان‌جا در گذشت.

هشام ابن عمرو الفوطی: ← معتزله، قسمت ۷.

هشام ابن قاسم اصفهانی: ← خدای‌نامه.

هشام ابن محمد کلبی: ← کلبی.

هشام ابن مغیره‌ی مخزومی (hešāme 'bne moqayraye maxzumi)، از بزرگان عرب دوره‌ی جاهلی؛ فرزند عبدالله ابن‌عمر مخزومی. وی از مردم مکه، و وفاتش نزدیک به زمان بعثت بوده است. قبیله‌ی قریش و کنانه در دوره‌ی جاهلی سال مرگ او را یکی از مبادی تاریخ خود میشمرده‌اند (← عام). هشام در جنگ فجار شرکت داشته و رئیس بنی مخزوم بوده است. حارث ابن هشام، از صحابه‌ی پیغمبر، فرزند اوست.

هشامیه: ← معتزله، قسمت ۷.

هشتادپهلو (haštād.pahlu)، کوهی به ارتفاع ۲٬۹۷۹ متر در لرستان، ج خرم‌آباد. از جانب ش تا کناره‌ی رود دز ممتد است. این کوه به شکل نیمدایره‌ی نامنظمی است که ظاهراً به علت داشتن شاخه‌ها و تنگها از اطراف به هشتادپهلو معروف شده است.

هشت بهشت: ← میرزا آقاخان کرمانی.

هشت بهشت، یکی از منظومه‌های خمسه‌ی امیر خسرو دهلوی که شاعر آن را، به تقلید از هفت پیکر نظامی، در بحر خفیف مخبون مقصور (یا محذوف) سروده است.

هشت بهشت، کاخ (hašt behešt)، بنای زیبای عهد شاه سلیمان I صفوی، در اصفهان، دارای ظرافت‌کاریهای ممتاز معماری عهد صفویه. بر اثر تملک خصوصی آسیبهای بسیار دیده است؛ در این اواخر تعمیر شده و در فهرست بناهای باستانی قرار گرفته است.

هشت‌پا[1] (hašt.pā)، لتیِ اوکتوپوس (oktopus)، نرمتن پابرسر (← پابرسران) بیمهره که در

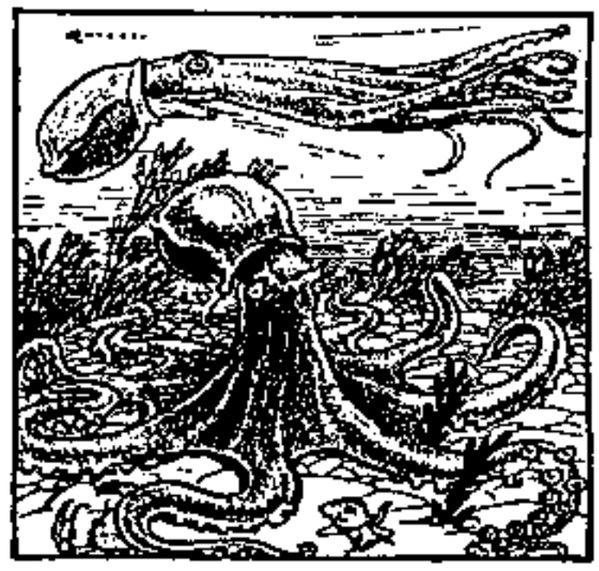

هشت‌پا

آبهای معتدل و گرم یافت میشود. شکم کیسه‌مانند، و هشت بازو دارد که هر یک دارای دو ردیف قرصهای مکنده است، صدف ندارد. کیسه‌ی مرکب سیاهی دارد که، به هنگام احساس خطر، آب را تیره میکند. طول هشت‌پای مدیترانه‌ای و قطراً تا ۳ متر میرسد؛ قطر هشت‌پاهای عظیم‌الجثه‌ی فکبر از ۹ متر تجاوز میکند. ترشح سمی دهان هشت‌پا شکار را فلج میسازد. ماده‌ی آن ممکن است چند روز تا ۵۰٬۰۰۰ تخم بگذارد؛ تخمها شبیه دانه‌ی برنج است، ولی به شکل خوشه‌های هزارتائی به هم متصل هستند. تحقیقات دانشمندان نشان داده است که هشت‌پا جانوری است بسیار باهوش که میتواند از این لحاظ با مهره‌داران قیاس شود.

هشت‌پر (hašt.par)، شهر (جم ۵٬۸۶۷ نسمه ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان طوالش، استان یکم، ۱۱۶کیلومتری لغ رشت؛ بر راه آستارا-بندر انزلی. محصولات عمده‌اش برنج، توتون، ابریشم، و عسل است. از صنایع دستی شالبافی و جاجیمبافی دارد. ساکنین آن به لهجه‌ی طالشی تکلم میکنند.

هشتجرد یا **هشتگرد،** ده، کرج، ← ساوجبلاغ، ناحیه.

هشترخان: ← حاجی طرخان.

هشترخانیه: ← جانیه.

هشترود، دهستان، ← آتش‌بیگ.

هشترود (hašt.rud)، شهرستان (جم ۱۶۴٬۴۸۶ نسمه ۱۳۴۵ هش)، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ مرکزش سراسکند. مشتمل است بر ۲ بخش حومه و چهار اویماق. در دامنه‌ی شرقی کوه سهند قرار دارد. رودهای محلی مشروبش میسازند که مهمترین آنها قرانقوچای است. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و فراورده‌های دامی است. راه آسفالته‌ی تبریز-میانه و راه آهن تهران-تبریز از آن میگذرد. چشمه‌ی آب گرم دارد که اهالی برای درمان امراض جلدی و روماتیسم از آن استفاده میکنند. ویرانه‌های معروف به قلعه‌ی ضحاک (← چهار اویماق) در آن قرار دارد. در شهریورماه ۱۳۲۶ هش سراسکند (هشترود)، که یکی از بخشهای تابع شهرستان مراغه بود، از آن شهرستان منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان تبریز شد و بعدها از شهرستان تبریز نیز مجزا شد و یکی از شهرستانهای آذربایجان شرقی را تشکیل داد.

هشترودی، محسن (haštrudi)، ۱۲۸۶–۱۳۵۵ هش، ریاضیدان ایرانی، استاد (۱۳۱۹–۵۵) دانشگاه تهران، متولد تبریز. دکتر در ریاضیات از دانشگاه پاریس شد (۱۳۱۵ هش). در ۱۳۱۵ به ایران باز گشت و به تدریس در دانشگاه تهران مشغول شد. در ۱۳۳۰–۳۱ هش رئیس دانشگاه تبریز بود، و در ۱۳۳۶ هش رئیس دانشکده‌ی علوم دانشگاه تهران شد، و پس از بازنشستگی سمت استاد ممتاز دانشگاه تهران یافت. هشترودی کتب و مقالات چندی به فارسی و فرانسوی تدوین کرده است که از آن جمله دانش و هنر (مجموعه‌ای از مقالات علمی و ادبی) و نظریه اعداد را میتوان نام برد.

هشتک[2] (haštak) در نجوم، صورت فلکی کوچکی نزدیک قطب جنوب فلکی. نقطه‌ی قطب جنوب در آن واقع است. نیز ← تصویر ۱۵۹۰.

هشتگرد، ده، کرج، ← ساوجبلاغ، ناحیه.

هشت و پنج، در اصطلاح معماری، نام طاقهای منحنی زاویه‌دار، که استادان قدیم با دسم کردن ۸ مربع در طول و ۵ مربع در عرض طرح میریختند. نیز ← هفت و پنج.

هشت‌وجهی[3] (hašt.vajhi)، حجمی که به ۸ وجه محدود باشد. **هشت‌وجهی منتظم** آن است که وجوه جانبی آن ۸ مثلث متساوی‌الاضلاع باشد. یک هشت‌وجهی منتظم تشکیل یافته است از

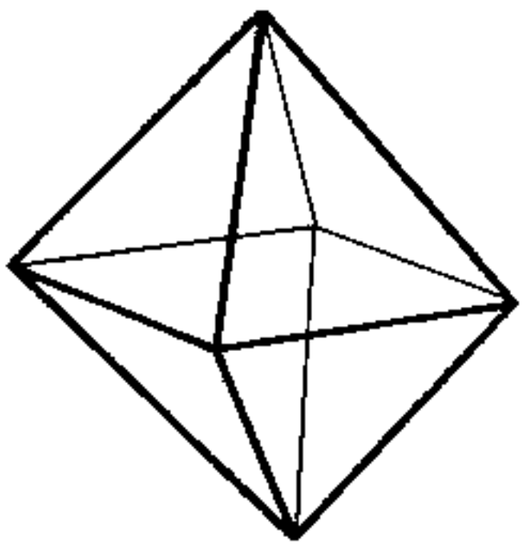

۲ هرم منتظم مربع‌القاعده متساوی که قاعده‌های آنها بر هم منطبق است. نیز ← کثیر الوجوه.

هشت وزیر، مسئله‌ی: ← شطرنج، قسمت VI، بند ۲.

هشت‌وگیر (hešto.gir؛ معمولاً hašt-)، در اصطلاح بنائی، نوعی ترکیب آجر یا خشت که آجر یا خشت دیوار را پس و پیش میگذارند به منظور اینکه بعداً قسمتی از بنا بدانجا پیوسته یا نماسازی به عمل آید.

هشتی (hāšti)، دهلیز ورودی خانه که عموماً هشت‌ضلعی بوده است.

هشتیان: ← صومای، دهستان.

هشجین (hešajin)، ده (جم ۲٬۸۱۳ نسمه ۱۳۴۵ هش)، مرکز بخش و دهستان خورش رستم، شهرستان خلخال، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۳۱کیلومتری ج هروآباد. کوهستانی است محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی جاجیمبافی و گلیمبافی دارد.

هشمیز (hašamiz)، ده (جم ۱٬۰۵۴ نسمه ۱۳۴۵ هش)، دهستان ژاوه رود، شهرستان سنندج، استان کردستان؛ ۲۷کیلومتری جغ سنندج. کوهستانی و سردسیر است. محصولش غلات است.

هشیوار (hašivār)، دهستان (جم ۸٬۶۰۹ نسمه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان داراب، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳۰ آبادی. محصولاتش غلات، برنج، پنبه، و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هضم: ← گوارش.

هفایستوس[4] (hefāystos)، در دین یونان، خدای اولمپی آتش و فلزگری؛ پسر زئوس و هرا و پدر ارختئوس. معمولاً به صورت مردی لنگ و ریشو با شانه‌ها و بازوان قوی نمایش داده میشد. دلقک خدایان اولمپی بود. وقتی سر دردناک زئوس را شکافت و از پیشانی آن آتنه بیرون جست. مسکن دلخواهش در



هفایستوس

زمین جزایر آتشفشانی بود و در آنها کارگاه-

(۱)octopus (۲)Octans (Octant) (۳)octahedron (۴)Hephaestus

هائی داشت که سیکلوپها در آنها کار میکردند. چون خدای صنایع بود، در مراکز صنعتی، مانند آتن، او را پرستش میکردند. در سه جنگ تروا پشتیبان یونانیان بود. رومیان او را وولکانوس میخواندند.

هفتاد، ترجمه‌ی: ← ترجمه‌ی هفتادی.

هفتاد و دو تن: ← کربلا، واقعه‌ی.

هفتاد و دو تن، امامزاده، بقعه‌ای (← امامزاده) در ساروق، اراک. مشتمل است بر دو گنبد متصل به یکدیگر، نوشته‌های روی دیوار گنبد بزرگتر مورخ ۵۸۷ هق و گنبد کوچک مورخ ۶۲۰ هق است. قبور متعدد آن منسوب به امامزادگان از نسل امام ۴م ع است. پنج صندوق منبت روی قبور دارد.

هفتاد و دو ملت، اصطلاحی مأخوذ از حدیث نبوی که به طرق مختلف روایت شده است، و مضمون آن اینکه امت پیغمبر اسلام پس از او به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهند شد که هفتاد و دو فرقه‌ی آن بر گمراهی و ضلالت هستند و تنها یک فرقه‌ی آن "ناجیه" یعنی نجات‌یافته و بر راه راست است. روایت مشهور این است که حضرت رسول ص فرموده است که قوم یهود به هفتاد و یک فرقه منشعب شد و قوم نصاری به هفتاد و دو فرقه، و امت من (یعنی مسلمانان) به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهد شد که، بجز یکی، همگی در آتش خواهند بود. در روایت دیگر آمده است که امت من (یعنی مسلمانان) به هفتاد و دو فرقه منشعب خواهند شد. به هر حال، اگر روایت افتراق به هفتاد و سه فرقه صحیح باشد مقصود از هفتاد و دو ملت فرقه‌های گمراه است و اگر روایت هفتاد و دو صحیح باشد مقصود از هفتاد و دو ملت همه‌ی فرقه‌های اسلامی است. نویسندگان کتب ملل و نحل سعی کرده‌اند که عده‌ی فرق مسلمین را در هفتاد و سه ملت یا فرقه تثبیت کنند ولی توفیق نیافته‌اند زیرا فرقه‌های مختلف اسلامی خیلی بیش از هفتاد و سه فرقه است و تنها فرقه‌های مختلف شیعه از هفتاد و دو فرقه متجاوز است. بغدادی مؤلف کتاب الفرق بین الفرق که سعی کرده است مضمون حدیث را با فرقه‌های مختلف اسلامی تطبیق، و آن را در هفتاد و سه تثبیت کند خود دوچار تناقض شده است، زیرا در بیان تعداد فرقه‌های گمراه هفتاد و دوگانه گفته است: آنچه گفتیم هفتاد و دو فرقه است که بیست فرقه‌ی آن روافض (یعنی شیعه)، ۲۰ فرقه‌ی آن از خوارج، ۲۰ فرقه‌ی آن از قدریه، ۲۰ فرقه‌ی آن از مرجئه (morjea)، ۵ فرقه نجاریه و بکریه و ضراریه و جهمیه و کرامیه‌اند. چنانکه ملاحظه میشود مجموع این فرقه‌ها که بغدادی شمرده است هشتاد و پنج فرقه میشود نه هفتاد و دو فرقه. به هر حال هر یک از فرقه‌های اسلامی خود را همان فرقه‌ی ناجیه که حضرت رسول ص فرموده است میخوانند و دیگران را هالک و اهل دوزخ میشمارد.

هفتادی، ترجمه‌ی: ← ترجمه‌ی هفتادی.

هفت آشوب: ← زلالی خوانساری.

هفت اقلیم: ← اقلیم، در جغرافیای قدیم.

هفت اقلیم (haft eqlim)، کتابی در تذکره‌ی شعرا، به زبان فارسی، تألیف امین احمد رازی (امین ابن احمد). مؤلف از مردم ری بوده است، ولی کتاب خود را در هندوستان تألیف کرده (۱۰۰۲ یا ۱۰۲۸ هق). و آن را به ۷ بخش، به مناسبت هفت اقلیم زمین (← اقلیم، در جغرافیای قدیم)، تقسیم کرده است، و شعرا را بر این اساس طبقه‌بندی نموده، و در ذیل هر اقلیمی اطلاعاتی جغرافیائی نیز آورده است. این کتاب یک بار در هند (سه جلد، ۱۹۱۸–۱۹۳۹) ناتمام چاپ شده است، و چاپ مغلوطی هم از تمامی آن، از روی نسخه‌ی خطی مورخ ۱۰۷۱ هق، در تهران بدون تاریخ منتشر شده است.

هفتال یا **هپتال:** ← هپتال.

هفتالیان[1] (haftālīān) یا **هونهای سفید**[2] (-hon)، معرب آن **هیاطله** (hayātele)، نام قبیله‌ای که در تاریخ قرون ۵م و ۶م بم ایران و هند اهمیت فراوان داشته است. این قبیله نزد مورخین بیزانسی به اسامی چند، از جمله افتالیتوی (eftālitoy). معروف بوده است. نخستین اطلاع در باره‌ی این قوم از کتابهای تاریخ چین به دست میآید که هفتالیان را قبیله‌ای از قبایل بزرگ یوئه‌چی، ساکن شمال دیوار بزرگ چین، دانسته‌اند. هیاطله پیش از قرن ۵م به طرف مغرب حرکت کردند، و ح ۴۲۰ به ماوراء النهر رسیدند، و در طی ۱۳۰ سال بعد، با حمله‌های پی‌درپی، کشور ایران را تهدید میکردند. بهرام گور جلو آنان را گرفت. ولی پس از وی، در ۴۸۴ پیروز I ساسانی را مغلوب و مقتول کردند. خسرو انوشروان در ۵۵۷ با کومک ترکان قدرت هفتالیان را بر انداخت.

هونهائی که به هندوستان حمله کردند، ظاهراً از همان تیره‌ی هفتالیانی بودند که به ایران میتاختند. مرکز ایشان در بامیان و بلخ بود، و از آنجاها به جنوب و جنوب غربی حمله میکردند. در قرن ۵م بم از ش بر باکتریا تاخته آن را متصرف شدند. در اواخر قرن ۵م بم، به فرماندهی توراماناً به مالوا در هند مرکزی رسیدند، و مدتی آنجا را در تصرف داشتند. بعد از توراماناً پسرش میهیراگولا (ف ۵۴۰ بم) سلطنت کرد، ولی امرای هندی که از ظلم او به ستوه آمده بودند با هم متحد شدند و بر وی شوریدند (ح ۵۲۸)، و او به کشمیر پناه برد، و پس از چندی سلطنت آنجا را به دست گرفت. کمی پس از مرگ وی، با حمله‌ی ترکان، دولت هفتالیان هند بر افتاد، و هفتالیان بتدریج در اقوام مجاور منحل شدند.

هفت امامی: ← سبعیه.

هفت اورنگ (haft ōrang)، نام مجموعه‌ی هفت مثنوی از نورالدین عبدالرحمان جامی که به پیروی از خمسه‌ی نظامی گنجوی سروده است.

هفت‌بند (haft.band)، گیاهی از نوع پولیگونوم (*Polygonum*)، دارای شیره‌ای تلخ، و گلهائی قرمز به صورت دم گربه، ریشه‌ی آن به عنوان مدر به کار میرود. جنس *P. orientale* برای زینت کاشته میشود.

هفت پیکر: ← صبای کاشانی.

هفت پیکر (haft peykar) یا **بهرامنامه،** مثنوی در بحر خفیف سالم مخبون مقطوع، از نظامی گنجوی، جزو خمسه‌ی نظامی. شاعر درین داستان به شرح سرگذشت بهرام گور و زناشوئی وی با دختران پادشاهان هفت اقلیم و افسانه گفتن دختران برای بهرام پرداخته و هفت افسانه‌ی زیبا در آن آورده است. هفت پیکر یکی از شیرینترین منظومه‌های نظامی است، و وزن آن از حدیقة الحقیقه اقتباس شده است. گروهی از محققان این منظومه را شاهکار نظامی میدانند.

هفت پیکر بهرام گور، داستانی منثور که به سبکی ساده و عامیانه نگاشته شده است و نویسنده‌ی آن معلوم نیست. ظاهراً این کتاب از روی هفت پیکر نظامی و به منظور ساده کردن آن، به طرزی که قابل استفاده‌ی عامه و مردم کم‌سواد باشد، تهیه شده است.

هفت‌تپه (haft.tappe)، آبادی (جم ۵۵۶ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان حسین‌آباد، بخش شوش، شهرستان دزفول، استان ششم (خوزستان)، ج دزفول، 100کیلومتری ل اهواز.

احیای کشت نیشکر خوزستان، در ضمن طرحهای ← عمران خوزستان در این ناحیه مورد توجه قرار گرفت، و در ۱۳۳۸ هش کشت آزمایشی نیشکر در ۲۰۰ هکتار، در محلی به نام هفت‌تپه، شروع شد، و سپس با تأسیس کارخانه‌ی نیشکر هفت‌تپه و بهره‌برداری از آن، در ۱۸ آذرماه ۱۳۴۰ هش، اقداماتی در راه توسعه‌ی کشت نیشکر در اراضی این محل به عمل آمد. در جوار کارخانه‌ی نیشکر هفت‌تپه، به علت دسترسی به ⇐ باگاس که ماده‌ی اولیه‌ی خمیر کاغذ است، کارخانه‌ی کاغذسازی تأسیس شد (← کاغذ، قسمت کاغذسازی در ایران). باگاس نیشکر، به مقدار زیاد، از طرح نیشکر هفت‌تپه تهیه و در اختیار کارخانه‌ی کاغذسازی قرار میگیرد.

هفت‌تن یا **هفت‌تنان،** ایوان و باغ عهد زندیه در ل شهر شیراز؛ مدفن چند تن از عرفا.

هفت‌چشمه (haft.cešme)، ده (جم ۱٬۱۸۷ نف ۱۳۴۵ هش)، دهستان شیرامین، بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۱۴کیلومتری ج دهخوارقان. محصولاتش غلات و حبوبات است.

هفت خان [← هفت وادی، منزل] یا **هفت خوان،** در داستانهای ملی ایران. ۱- هفت مرحله‌ی خطرناک که رستم در راه مازندران برای رهائی کاووس از آنها گذشت. چون خبر گرفتاری کاووس به زال رسید، رستم را به رهائی او به مازندران فرستاد و گفت تا جایگاه کاووس دو راه پر خطر است؛ یکی راهی دراز و دور که کاووس رفت، و یکی کوتاه که دو هفته زمان می‌گیرد و تو از این راه برو. رستم بدان راه رفت، و ازین خانها با پیروزی گذشت.

خان اول. دشتی پر از گور و نیستانی در آن، که رستم پس از شکار گورخری و کباب کردن و خوردنش، رخش را به چرا رها کرد و خود به خواب رفت. پس از ساعتی شیری که در نیستان کنام داشت، پدیدار شد و با رخش در آویخت، و رخش با لگد و دندان او را از پای در آورد.

خان دوم. بیابانی بی‌آب و گرم و خشک که

(1) Ephthalites (2) White Huns

رفتن را از تشنگی بر رخش و رستم دشوار ساخته بود. رستم به خداوند نالید و از تشنگی سست و پیخود بر زمین افتاد؛ همان دم میشی از پیش او گذشت، و رستم دانست که میش به آبشخور میرود، در پی میش روان شد و به چشمه‌ای رسید، و آب خورد و زین از رخش جدا کرد و تن او را شست، و پس از افکندن گوری و بریان کردن و خوردنش آهنگ خواب کرد و رخش را گفت که اگر جانوری یا دشمنی پدیدار شد، خود با او در نیاویزد و نزد رستم آید.

خان سوم. رستم تا نیمه‌شب در خواب بود که اژدهائی از گوشه‌ی دشت پدیدار شد. رخش نزد رستم شتافت و سم بر زمین کوفت. اما چون رستم بیدار شد اژدها ناپدید گشت. چون رستم بار دیگر به خواب رفت اژدها از تاریکی بیرون آمد و دوباره رخش به بالین رستم آمد و سم کوفت. رستم بیدار شد و همچنان چیزی ندید و رخش را سرزنش کرد و سوم‌بار به خواب رفت. اژدها بار دیگر پدیدار شد و غرید. رخش سوم‌بار سم بر زمین کوفت و خروش بر آورد. این بار که رستم بیدار شد، به خواست خداوند اژدها را در تاریکی دید، شمشیر کشید و با او در آویخت، اما چون اژدها بسیار زورمند بود، رخش به یاری رستم، دو کتف او را به دندان کند و پوستش را درید و رستم سرانجام سر او را به شمشیر از تن جدا کرد، و به راه افتاد.

خان چهارم. چشمه‌ای که کنارش خوانی از میش بریان و نان و نمکدان و جامی زرین پر شراب، و نزدیک جام طنبوری بود؛ رستم طنبور بر گرفت و سرودی سر داد. چون آواز او به گوش زنی جادو که جایگاهش بدان دشت بود، رسید، به صورت دختری پر رنگ و بوی نزد رستم آمد. رستم جامی باده بدو داد و خداوند را یاد کرد. همینکه نام خدا بر زبان راند، دختر زیبا به صورت گنده‌پیری سیاه‌رو و پرچین و زشت در آمد، رستم او را به بند آورد و با خنجر دو نیم کرد.

خان پنجم. سرزمینی پر سبزه و آب که رستم در آن آهنگ خواب کرد و رخش را به چرا گذاشت، دشتبان که اسب در سبزه‌زار دید، ناسزاگویان نزد رستم شتافت و چوبی بر پای او زد. رستم بر جست و دو گوش او را گرفت و کند. دشتبان با گوشهای کنده نزد پهلوان اولاد (olād) نگاهبان آن سرزمین رفت. اولاد با گروهی نزد رستم آمد، اما رستم کسان اولاد را کشت و او را به کمند آورد و ازو نشان کاووس و ایرانیان را پرسید، و به او وعده داد که اگر وی را به جایگاه دیو سپید و کاووس راهنمائی کند، پادشاهی مازندران را به او دهد. اولاد گفت که "ازین جای تا پیش کاووس صد فرسنگ و از آنجا تا نزدیک دیو سپید صد فرسنگ دیگر راهی دشوار و بد است در میان دو کوه که دوازده هزار نره‌دیو نگاهبان آنند. پس از آن دشت و سنگلاخ است، آنگاه رود آبی که صد فرسنگ پهنا دارد و نره‌دیوی با دیوان بسیار پاسبان آنند و پس از آن جایگاه دیو سپید است".

خان ششم. رسیدن رستم به دروازه‌ی مازندران و در آویختن او با ارژنگ، سپهبد دیو سپید، و کشتن او و لشکریانش، و رفتن به شهری که جایگاه کاووس بود.

خان هفتم. گذر کردن رستم از هفت کوه پر از نره‌دیوان و رسیدن به غاری که دیو سپید در آن خفته بود. اولاد گفت که دیو سپید چون روز گردد و هوا گرم شود به خواب میرود. رستم به غار رفت و برای بیدار کردن او بانگی بلند بر آورد، دیو سپید بر جست و با رستم به جنگ در آمد. رستم نخست یک ران او را به تیغ افکند. اما دیو سپید سخت زورمند بود و پای‌بریده با رستم در آویخت. سرانجام رستم او را به گردن بر آورد و به زمین زد و دلش را درید و جگر گاهش را بیرون کشید. و سپس نزد کاووس شتافت و خون جگر دیو سپید را در چشم او و لشکریان ایران چکانید و چشمان همه را، که دیو سپید به جادویی نابینا ساخته بود، روشن ساخت.

۲- هفت مرحله‌ی خطرناک و دشوار که اسفندیار در راه رسیدن به رویین‌دژ، جایگاه ارجاسپ تورانی، و کشتن او و رها ساختن خواهران خویش، همای و به‌آفرین از بند وی، از آنها گذشت. پس از آنکه لهراسب به دست ارجاسپ کشته شد و لشکریان ایران از پس تورانیان بر نیامدند و در محاصره افتادند، گشتاسپ به اندرز و چاره‌جوئی جاماسب وزیر خود، اسفندیار را که به سخن‌چینی گرزم به بند افتاده بود، از بند گشاد و به جنگ ارجاسپ فرستاد. لشکریان توران شکست یافتند؛ ارجاسپ گریخت و گرگسار پهلوان تورانی به بند اسفندیار آمد. اسفندیار پس از این جنگ و در بهار دیگر، به راهنمایی گرگسار، که هر بار او را از باده مست میکرد و چگونگی راه ازو میپرسید، از راهی پرخطر که به یک هفته به رویین دژ میرسید این هفت خان را پیمود.

خان اول. دو گرگ نر و ماده، هر یک به بزرگی فیلی، با دندانی بلند و دو شاخ به اسفندیار روی آوردند و اسفندیار نخست آنها را به تیر زد و سپس به شمشیر پاره پاره کرد.

خان دوم. جنگ اسفندیار با دو شیر نر و ماده که هر دو را به شمشیر از پای در آورد.

خان سوم. کشتن اسفندیار اژدهائی بزرگ و آتشین‌دم و نیرومند را، بدین‌سان که صندوقی ساخت، و بر آن شمشیرهای تیز نشاندند و خود به درون آن رفت، دو اسب بر صندوق بستند و به جانب اژدها روان کردند؛ اژدها اسبها و صندوق را به کام کشید و چون شمشیرها به دهان او فرو رفت و از آن رنج زورش کاسته شد، اسفندیار از صندوق بیرون آمد و به شمشیر مغزش را خرد کرد.

خان چهارم. روز دیگر گرگسار گفت که بر راه زنی غول و جادوست که قامت خود بلند می‌سازد و بیابان را دریا میکند و لشکریان را غرقه میسازد. اسفندیار لشکر را به پشوتن سپرد و خود طنبوری بر گرفت و با جامی پر از می به راه افتاد. به بیشه‌ای خرم و پردرخت رسید و بر لب چشمه‌ای از اسب فرود آمد و سرودی همراه نوای طنبور سر داد. زن جادو که در آن بیشه جایگاه داشت به صورت دختری خوبرو نزد اسفندیار آمد. اسفندیار او را از باده گرم کرد و زنجیر پولادینی را که زردشت به بازویش بسته بود و نهانی با خود داشت، به گردن او افکند، چنانکه نیرو از تن جادو برفت. زن جادو خود را شیری ساخت، اما اسفندیار شمشیر کشید و او را گفت که به صورتی که هست در آید، جادو چنانکه بود، گنده‌پیری سر و موی سفید و سیاه‌ظاهر شد. اسفندیار شمشیر بر سرش زد و او را بکشت. همینکه جادو مرد آسمان تیره شد و باد و گردی سیاه بر خاست. چنانکه همه‌جا تاریک شد. اسفندیار به بالائی بر آمد و خروشی بلند بر آورد، و پشوتن و لشکریان به آواز او نزد وی آمدند.

خان پنجم. کوهی بلند بر سر راه بود و سیمرغی با دو بچه به بلندی قامت خود بر آن آشیانه داشت. اما اسفندیار دوباره صندوق چوبین و شمشیرهای گرد بر گرد آن نشانده را به پای ساخت و درون آن رفت. روز دیگر که سیمرغ به پرواز آمد و صندوق و اسبان را دید فرود آمد که آن را به هوا ببرد، اما منقار و بال و چنگش به تیغها پاره و مجروح شد و سست و خون‌آلود به زمین افتاد. اسفندیار از صندوق بیرون جست و با شمشیر او را پاره پاره کرد.

خان ششم. بیابانی که در آن سه روز و سه شب به بلندی یک نیزه برف بارید و باد و دمه‌ای سخت بر آمد. اسفندیار به درگاه خداوند نیایش کرد تا ابرها پراکنده شدند و باد خوش وزیدن گرفت. اما گرگسار گفته بود که پس از برف و سرمای شدید به بیابانی خشک و بی‌آب خواهند رسید که همه از تشنگی و گرسنگی تلف خواهند شد. آنگاه اسفندیار بار و بنه همان جا گذاشت و با صد ستور که نیمی آب و خوراک و نیم دیگر سلاح میبردند، به راه افتاد. در راه رودی بزرگ و پهناور پدیدار شد و شتر پیشاهنگ در آن پای نهاد و نزدیک بود غرق شود که اسفندیار دو ران او را گرفت و از آب بیرون کشید سپس گرگسار را به پیش خواند و او را برای گذر کردن از پایاب و پیش افتادن و راه نمودن به رودخانه فرستاد، و لشکریان همه از آب گذشتند، و آنگاه گرگسار را به سزای چندین دروغ که گفته بود کشت و در آب افکند.

خان هفتم. اسفندیار لشکریان به پشوتن سپرد، و خود در جامه‌ی بازرگانان با صد شتر بار جواهر و کالای گونه‌گون و ۷۰ صندوق که ۱۶۰ پهلوان جنگی در آن جای گرفته بودند، و ۲۰ تن سپهسالاران که در لباس ساربانان کاروان را به پیش میراندند، به جانب دژ روان شد. پشوتن را نیز گفت که اگر دیدبان در روز دود و شبهنگام آتش بیند، نشان فرا خوانده شدن لشکریان است. چون نزدیک دژ رسید، جامی پر گوهر و لعل و فیروزه و یک اسب و 10 طاقه دیبا به پیشکش نزد ارجاسپ برد و گفت که بازرگانی تورانی است و خراد نام دارد و اجازه میخواهد که کاروان را به دژ آورد، و در سایه‌ی مهر و داد پادشاه به خرید و فروش پردازد. ارجاسپ اجازه داد و اسفندیار کلبه‌ای آراست و خریداران بسیار بر او گرد آمدند. روز دیگر به ارجاسپ گفت که در صندوقها تاج و بازوبندهای شاهانه است که اگر شاه آنها را بپذیرد، بر بازرگان سپاس نهاده است. ارجاسپ به او

اجازه داد که هر زمان بخواهد، بی بار خواستن از دربان، نزد شاه در آید. آنگاه اسفندیار گفت که چون بدینجا میآمد، بر سر راه دریائی بود و چون بر کشتی نشستیم چنان تندبادی بر آمد که همه بر جان خویش ترسان شدیم و با خدای عهد کردم که اگر تندرست به خشکی رسیم، به هر جای که باشد، به درویشانش فراوان چیز دهیم. و سران کشور را به بزم خوانیم. ارجاسپ این دعوت را پذیرفت؛ اسفندیار گفت که کلبه‌ی او تنگ است و اگر شاه فرمان دهد به بام دژ بر آیند. شاه اجازه داد و نیز گفت که برای مهمانی به کاخ او در آیند، اسفندیار شبهنگام آتشی بلند بر بام دژ افروخت و صندوقها را بگشاد و خود و نامدارانش جامه‌ی رزم به تن کردند، و پشوتن و لشکریان نیز به نشان آتش راه دژ در پیش گرفتند. ارجاسپ که غوغا و گیرودار شنید، از خوابگاه بیرون جست و جامه‌ی جنگ پوشید. اما اسفندیار او را کشت و خواهران خود را آزاد کرد و با نامداران خود تا صبح با لشکریان ارجاسپ نبرد کردند و همه‌ی آنان و از آن جمله دو سپهسالار تورانی، کهرم و اندریمان برادر او، را کشتند، و با گنج ارجاسپ به ایران باز گشتند. نیز ← طرخان.

هفت خوان: ← هفت خان.

هفت رنگ، در اصطلاح معماری، کاشیهائی که نقوش رنگارنگ دارد.

هفت سیاره: ← زلالی خوانساری.

هفت سین (haft sin)، از مشهورترین مراسم نوروز نزد ایرانیان، عبارت از آراستن هفت چیز که نام آنها با حرف س آغاز میشود. اینها را معمولاً[1] از میان چیزهای زیر انتخاب می‌کنند، سیب، سیاهدانه، سنجد، سماق، سیر، سرکه، سبزه، سبزی، سمنو. هفت‌سین را قبل از تحویل سنت بسیار کهن به نظر میرسد، و امکان دارد که اشاره به هفت سپنتا (هفت امشاسپند) باشد.

هفت شهر سیبولا: ← سیبولا.

هفت شهیدان (haft.šahidān)، بقعه‌ی کوچکی با گنبد فیروزه‌فام دوپوشه، کنار قبرستان ده پیرگاه (یا هفت شهیدان)، کنار راه مسجد سلیمان به لالی، خوزستان.

هفت کشور: ← فیضی دکنی.

هفتکل (haft.kel)، بخش (جمع ۱۸٬۳۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم (خوزستان). اراضی این بخش را تپه‌ها و کوههای کم‌ارتفاع گچی تشکیل داده که برای زراعت مناسب نیست. در باره‌ی تسمیه‌ی آن گفته‌اند که روزی حاج گرگعلی، رئیس طایفه‌ای به همین نام، از نزدیک کوهی میگذشت، هفت تن عرب راه را بر او بستند ولی وی هر هفت تن را کشت. طایفه‌اش برای یادبود هفت کلْ (← تل، تپه‌سنگ) بر روی قبر آنها ساختند. میدان نفتی هفتکل در سال ۱۳۰۶ هش (۱۹۲۷) کشف شد و از لحاظ قدمت دومین منطقه‌ی نفتخیز جنوب ایران محسوب میشود. ۴۸ حلقه چاه در آن حفر شده است که از ۲۰ حلقه‌ی آن روزانه ۲۰٬۰۰۰ تن نفت خام استخراج میشود. مرکزش، شهر **هفتکل** (جمع ۹٬۶۱۶ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۸۸کیلومتری جش مسجد سلیمان قرار دارد، و مرکز امور اداری و صنعتی نفت سفید و هفتکل است. در بعضی مآخذ به صورت **هفتگل** ضبط شده است.

هفت کول: ← بداغ.

هفت کوه، در نظر جغرافیدانان قدیم، هفت کوه معروف. این کوهها عبارت بودند از ← کوه قاف؛ دماوند؛ کوه سرندیب (← سیلان) ـ که بر بالای آن جای پای عظیمی دیده میشود که مسلمانان آن را جای پای حضرت آدم و بودائیان جای پای بودا میدانند؛ کوه گلستان در ناحیه‌ی طوس؛ کوه ورن؛ کوه لزگیان؛ و کوه چین.

هفت‌گردان، جنگ: ⇐ جنگ هفت‌گردان.

هفتگل، بخش، مسجد سلیمان، ← هفتکل.

هفت‌لنگ (haft.lang). یکی از دو شعبه‌ی طوایف بختیاری مشتمل بر چهار طایفه‌ی دورکی و بابادی و دیناری و بختیاروند، و هر یک منقسم به تیره‌های مختلف (روی هم رفته ۵۵ تیره)؛ در باره‌ی وجه تسمیه‌ی آن ← چهارلنگ. پس از زوال قدرت طوایف چهارلنگ، قدرت یافتند. منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان، جعفر قلی خان، از رؤسای آنها را به ایلخانی شناخت. و جعفر قلی خان، برای نیل به این مقام، ۱۴ تن از خویشان، از جمله برادر خود را کشت. پس دولت شورید، در محاصره افتاد، و گریخت. کلبعلی خان، از طایفه‌ی دورکی جانشینش شد، ح ۱۲۶۷ هق حسینقلی خان، پسر جعفر قلی خان، به قدرت رسید، کلبعلی خان را کشت، و مدت ۳۲ سال ایلخانی کرد. در ۱۲۹۹ هق ظل‌السلطان او را به اصفهان خواند، و در آنجا، او را خفه یا مسموم کردند، اسفندیارخان پسر بزرگ او را نیز به حبس انداختند.

هفت منظر: ← هاتفی جامی.

هفتواد (haftvād)، در تاریخ اشکانیان، نام فرمانروای دست‌نشانده‌ی اشکانی در کرمان، که اردشیر بابکان پیش از استقرار پادشاهی خویش با او جنگید، و بر او دست یافت. از این شخص، که نام او به صورت هفواد (hafvād) نیز یاد شده، سکه‌هائی به دست آمده است. هفتواد، بنا بر تحقیقات دانشمندان زبانشناس، صورت تحریف‌یافته‌ای از هفتان بوخت (boxt) (هفت رهاننده ← هفت امشاسپند) است. اما سرگذشت هفتواد در شاهنامه صورتی افسانه‌ای یافته است بدین شرح: هفتواد مردی بینوا از شهر کجاران در کرمان و نزدیک دریا بود که هفت پسر و یک دختر داشت. در این شهر دختران بسیار بودند، و همه از پنبه‌ریسی به بینوائی روزگار میگذراندند. روزی دختر هفتواد سیبی از درخت افتاده دید؛ آن را بر داشت و در آن کرمی یافت. کرم را به فال نیک گرفت، به خانه برد و خوراک داد و از او پرستاری کرد، و بر اثر آن توانائی بیشتر در رشتن پنبه یافت. سرانجام هفتواد و هفت پسرش ثروتمند و زورمند شدند، و بر حاکم شهر شوریدند و او را کشتند. هفتواد دژی استوار بر بالای کوه بر آورد، و در آنجا مستقر شد. اردشیر بابکان که خبر او را شنید، لشکر به جنگ او برد اما شکست یافت و باز پس نشست. و چون از کار کرم ــ که قدرت هفتواد در پرتو وجود آن بود ــ آگاهی یافت، به جامه‌ی بازرگانی خراسانی با بارهای زر و سیم به دژ رفت، و دژبانان برای داد و ستد او را به دژ راه دادند. اردشیر خود ۳ روز پرستاری از کرم را که این زمان همچون پیلی بزرگ شده بود به عهده گرفت، و به دست خویش بدان خوراک داد. روز سوم روی گداخته در دهان وی ریخت و او را کشت، و با همراهان خویش با جنگاوران دژ به نبرد پرداخت، و به نشانه‌ای که با لشکریان خویش در پیرامون دژ گذاشته بود بر بام دژ آتش برافروخت و به زبان آتش و دود آنان را به یاری خواند. و بدین تدبیر بر هفتواد دست یافت، و او را با پسر بزرگش، شاهوی، زنده بر دار کرد.

هفتوان، کوه، کردستان، ← دشت طال.

هفت و پنج، در اصطلاح معماری، نام طاقهای منحنی زاویه‌دار که در طرح آنها ۷ مربع در طول و ۵ مربع در عرض رسم میکنند. نیز ← هشت و پنج.

هفته[1] (hafte)، دوره‌ای از زمان کوتاهتر از یک ماه و بلندتر از یک شبانروز، معمولاً هفت‌روزه. ظاهراً هفته‌ی هفت‌روزه از قرارداد‌های ملل قدیم آسیای غربی است که هر روز را تحت تأثیر یکی از سیارات (به تعبیر آن روز) میدانستند، و هنوز هم اسامی روزهای هفته در زبانهای اروپائی الفاظی است که پیوستگی هر روز را با یکی از سیارات نشان میدهد، و ترجمه‌ی آن الفاظ چنین است: روز خورشید (یکشنبه)، روز ماه (دوشنبه)، روز مریخ (سه‌شنبه)، روز عطارد (چهارشنبه)، روز مشتری (پنجشنبه)، روز زهره (جمعه) روز زحل [در انگلیسی] (شنبه). در زبانهای فرانسه و آلمانی روز شنبه به لفظی است که از کلمه‌ی شبات عبری یا سبت عربی گرفته شده و به معنی روز راحتی است. در فارسی و عربی روزهای بعد از شنبه را با اعداد یک تا پنج نامگذاری می‌کنند. نیز ← تقویم.

هفته، ده (جمع ۱٬۶۲۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قره‌کهریز، بخش سربند، شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۶کیلومتری ش آستانه. محصولاتش غلات، بشن، انگور، و میوه‌جات است.

هفته‌ها، عید: ← پنجاهه، عید.

هفته‌ی مقدس[2]، هفته‌ی آخر روزه‌ی بزرگ، که مسیحیان در آن آلام و مرگ مسیح را به یاد میآورند. روزهای مهمش عبارتند از یکشنبه‌ی نخل، پنجشنبه‌ی پاشوئی، جمعه‌ی نیک، شنبه‌ی مقدس (ایام روزه و پرهیز مسیحیان ظهر شنبه به سر میرسد). نیز ← فصح، عید.

هفده تن، امامزاده، بنای (← امامزاده) مورخ ۱۰۳۱–۳۲ هق از عهد شاه عباس I صفوی در گلپایگان. به فرمان امامقلی خان، سردار معروف شاه عباس، ساخته شده. گنبد کاشی و کتیبه‌های معرق بسیار عالی به خط غیاث‌الدین علی جواهری دارد.

هفشجان (hafšejān)، شهر (جمع ۷٬۹۱۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد. فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهار محال؛ ۱۲کیلومتری جنوب

(1) week (2) Holy Week

شهر کرد، محصولش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هفوف (hofuf)، نام قدیمتر آن **الهفهوف** (al.hofhuf)، شهر (در ۱۹۶۰ جم تخمیناً 100'000، ح ۴۰٪ شیعه)، ش عربستان سعودی، پایتخت احساء. نخست نام مجموعه‌ی باغهائی بود که قصبه‌ی الاحساء، پایتخت قدیم احساء، را احاطه میکرد و سپس به عنوان مرکز احساء که خود جانشین هجر شده بود، جای آن را گرفت. تا دهه‌ی ۶۰ قرن ۲۰ برج و بارو داشت. از ۱۳۷۱ هق مرکز ایالت شرقی عربستان سعودی است. در زمان تسلط ترکان عثمانی (۱۲۸۹–۱۳۲۳ هق) حکومت ناحیه‌ی احساء (که به غلط نجد نامیده میشد) تابع حکومت بصره بود. پس از تصرف (۱۳۲۲ هق) هفوف به دست عبدالعزیز III ابن سعود، این شهر تا ۱۳۷۲ هق مرکز ایالتی بود، و در این سال دمام کرسی ایالت شرقی شد. پارچه‌های دستباف و مصنوعات دستی دیگر آن از قبیل قهوه‌جوش و سلاح و جواهر، در خلیج فارس شهرت داشت، و هنوز هم پنجشنبه بازار آن گروه کثیری را از اطراف به آن شهر جلب میکند. هفوف با جاده‌ی آسفالته و راه آهن به دمام و ریاض پایتخت عربستان سعودی مربوط است.

هفهوف، الـ: ← هفوف.

هق، علامت اختصاری برای سال هجری قمری در این کتاب.

هقعه (haq'a)، پنجمین منزل منازل قمر.

هکابه[1] (hekābe)، در افسانه‌های یونان، ملکه‌ی تروپا، زن پریاموس. پس از ← جنگ تروا اودوسئوس او را به اسارت برد.

هکاتایوس آبدرائی: ← هکاتو.

هکاتومپیلوس[2] (hekātompilos؛ از یـ)، یـ **هکاتومپولوس** (ـpu-) [ـ (شهر) صد دروازه]، یکی از نخستین پایتختهای دولت اشکانی (← **اشکانی، تمدن**)، که ویرانه‌های آن در اطراف شهر دامغان کنونی واقع است. به قول فلاویوس آریانوس (flāvius āriānus؛ نه قرن ۲م بم، مورخ یونانی)، شهر را سلوکوس I بنا نهاد، ولی حق آن است که این شهر قبلاً وجود داشته، و سلوکوس آن را وسعت داده است. تسمیه‌ی آن را به "شهر صد دروازه" به مناسبت جاده‌های فراوانی که در آنجا تلاقی میکرده‌اند گفته‌اند. تیرداد پایتخت خود را به این شهر یونانی، که در کنار جاده‌ی بزرگ تجارتی بین شرق و غرب بود، منتقل ساخت. نوشته‌های پلوتارک حاکی از این است که در اواسط قرن اول ق‌م شهر تحت نفوذ تمدن یونانی بوده، زیرا به قول وی، پیش از زمان اردI در آنجا یکی از نمایشنامه‌های ائوریپیدس نمایش داده میشده است.

هکاته[3] (hekāte)، در اساطیر یونان، الاهه‌ی مرموز ماه. در عالم زیرین ملازم پرسفونه بود و میتوانست ارواح مردگان را بر انگیزد، و به همین جهت الاهه‌ی اشباح بود. در عالم بالا در گورستانها و چهارراهها رفت و آمد میکرد.



هکاته

هکاری (hakkāri). ۱– نام قبیله‌ی کردی که در زمانهای قدیم در ناحیه‌ی کوهستانی دور از دسترس ج و ش دریاچه‌ی وان میزیست و این ناحیه به وسیله‌ی جغرافیادانان و مورخین عرب به نام ایشان هکاریه خوانده میشد. ۲– نام ولایت ج‌ش ترکیه‌ی جدید (در ۱۹۷۵ جم ۱۵۲'۹۲۷) در ناحیه‌ی هکاریه. جمعیت این ولایت بسیار پراکنده است و میانگین چگالی جمعیت ۷ نفر در کمه است. در ۹۲۰ به تصرف ترکان عثمانی در آمد، ولی تا قرن ۱۹م تسلط آنان اسمی و تشریفاتی بود. تا حج I عده‌ی زیادی مسیحیان نسطوری در آن زندگی میکردند، حتی در زمان حاضر نیز اکثریت سکنه‌ی آن را کردها تشکیل میدهند.

هکاریه (hakkariyya)، نامی که مورخان و جغرافیانویسان اسلامی به سرزمین محل سکونت کردان هکاری داده بوده‌اند.

هکان (hakān)، دهستان (جم 11'100)، بخش سابق کوهک، شهرستان جهرم، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳ (؟) آبادی. کوهستانی و دارای هوای گرمی است. تنباکوی آن معروف و محصولات دیگرش غلات، خرما، و برنج است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

هکت[4]**، سیلیگ** (silig hekt)، ۱۸۹۲–۱۹۴۷، زیستفیزیکدان امریکائی؛ مت لهستان؛ پیشگام در به کار بستن اصول شیمیفیزیک در فیزیولوژی حواس. حداقلِ داده‌های ضروری در آستانه‌ی رؤیت را تعیین کرد. نیز برای کارهایش در احیای آزمایشگاهی ارغوان بصری (← **رودوپسین**) شهرت یافته است. از طرفداران ترویج علم در میان عامه بود، و کتاب توضیح اتم (۱۹۴۷) از تألیفات اوست.

هکتار[5] (hectār)، واحد سطح بزرگی در سلسله‌ی متری برابر با 10'000 متر مربع. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جداول صص ۱۳۱۸–۱۹.

هکتو–[6] (hecto)، پیشوند مأخوذ از زبان یونانی، به معنی صد، مثلاً هکتومتر، = صد متر؛ هکتولیتر، = 100 لیتر.

هکتور[7] (hektor) در اساطیر یونان، سرکرده‌ی سپاهیان تروا در ← جنگ تروا. وی پسر مهتر پریاموس و هکابه، شوهر آندروماخه، و پدر آستواناکس بود. در ایلیاد هومر وی به عنوان شجاعترین قهرمان در مقاومت تروا آمده است. اخیلس به خونخواهی خون پاتروکلوس او را کشت.

هکل[8]**، ارنست هاینریش** (ernst häynriš hekel)، ۱۸۳۴–۱۹۱۹، عالم و فیلسوف طبیعی آلمانی؛ مت پوتسدام. تحصیلات خود را، در طب و علوم طبیعی، در شهرهای وورتسبورگ و برلین و وین به پایان رسانید، و استاد تشریح تطبیقی و مدیر مؤسسه‌ی حیوانشناسی در دانشگاه ینا شد. هکل زندگی خود را، بجز مسافرتها، در شهر ینا گذرانید و در همان شهر در گذشت. هکل از علمداران نظریه‌ی موتاسیون در آلمان بود و، پس از آنکه داروین کتاب اصل اجناس را منتشر ساخت، کوشش خود را مصروف این ساخت که صورتی جامع و کلی از تطور اشکال اعضای موجودات زنده به دست دهد. در کتاب تاریخ آفرینش (۱۸۹۲) روی قانون اصلی پیدایش حیات تکیه کرد و گفت که تحولِ عضوِ زنده‌ی فردی خلاصه‌ی تحول عضو زنده‌ی نوعی است. هکل در خطابه‌ای که در چهارمین کنگره‌ی بین‌المللی حیوانشناسی در کیمبریج ایراد کرد (۱۸۹۸) شجره‌ی نسب نوع انسان را از پستترین نوع حیوانات ترسیم کرد و آن را دارای ۲۶ مرحله دانست. در کتاب معمای جهان (۱۸۹۹) هکل سعی کرد که نظریه‌ی تطور را با مسائل فلسفی و دینی تطبیق کند. فلسفه‌ی او نوعی متافیزیک مادی است و میخواهد روح و ماده را یک شیء بداند و این دو را جدا از یکدیگر نشناسد، و به همین جهت روانشناسی را قسمتی از فیزیولوژی میخواند و میگوید هر سلول حیاتی خواص روانی دارد و زندگی روانی حیوانات چندسلولی مجموعه‌ی اعمال روانی سلولهای مفرد ترکیب‌کننده‌ی آن است. همچنانکه حیوانات بالاتر از حیوانات پایینتر تحول یافته‌اند، قوای روانی انسانی نیز از خواص روانی حیوانات پایینتر تحول یافته. هکل در نتیجه منکر جاودانی بودن روح و آزادی و اختیار انسان و منکر خدای فردی و شخصی است. هکل میکوشید که دینی بر مبنای طبیعت جانشین دین مسیحی کند و میگوید اءجایی که ما به آسمان پرستاره و قطره‌ی آب پر از حیوانات میکروسکوپی داریم، و نظر پر از شگفتیی که به تأثیر انرژی در تحریک ماده داریم، و تفکری که در جریان عمومی قوانین کلی طبیعت به همه‌ی اجزای عالم میکنیم، همه جزئی از حالت روحی ماست که ما آن را دین طبیعی میخوانیم.

هکل[9]**، ارنش** (eriš hekel)، ۱۸۸۳–۱۹۷۰، نقاش آلمانی. در ۱۹۰۵، به اتفاق ⇐ ا. ل. کیرشنر و ⇐ ک. شمیت‌ـروتلوف، گروه ⇐ **بروکه** را در درسدن تأسیس کردند. نقاشیهای هکل در این دوره (مثلاً صحنه در یک جنگل، ۱۹۱۳، موزه‌ی کولونی) با رنگ زننده و کار منقطع قلممو مشخص است. آثار اخیرش از جنبه‌ی احساسی آرامتر بوده است.

هکلا[10] (hekla)، کوه آتشفشان، به ارتفاع ۱'۵۰۴ متر، یخ ایسلند. از سال ۱۰۰۴ به بعد

(۱)Hecuba (۲)Hecatompylos (۳)Hecate (۴)Hecht (۵)hectare (۶)hecto- (۷)Hector (۸)Haeckel (۹)Heckel (10)Hekla

بارها فعالیت آتشفشانی آن به ثبت رسیده، که مهمترین آنها در ۱۷۶۶ و جدیدترین آنها در ۱۹۴۷ بوده است. افسانه‌هائی در فولکور ایسلندی در باره‌ی این کوه آمده است.

هکلوت[1]، **ریچارد** (ricārd haklut)، ح ۱۵۵۲—۱۶۱۶، جغرافیادان انگلیسی؛ مت لندن. شهرت وی به تألیف کشتیرانیهای عمده و مسافرتها و اکتشافات ملت انگلستان (۳ جلد، ۱۵۸۹—۱۶۰۰) است.

هکنسک، رود، ← نیو جرزی، ایالت، کشمت.

هکنی[2] (hakni)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۲۱۶٬۶۵۹) لندن بزرگتر، ج‌ش انگلستان، بر کنار رود لی. در ۱۹۶۵ از الحاق چند کوی دیگر لندن، از جمله هکنی سابق، به وجود آمد. صنایع عمده‌ی آن چاپ و مبلسازی است.

هکوان، تل: ← فرمشکان، دهستان، شیراز.

هگادا: ← هلاخا.

هگزا-[3] (-hegzā؛ فس)، پیشوند مأخوذ از زبان یونانی، به معنی شش؛ مثلاً هگزوزها.

هگزوزها[4] (-hegzoz؛ از فس)، ئیدراتهای کربن (تکقندها) مشتمل بر ۶ اتم کربن، مثلاً گلوکوز یا دکستروز، $C_6H_{12}O_6.H_2O$. هگزوزها در بسیاری از گیاهان و جانوران وجود دارند. عمده‌ترین هگزوزها عبارتند از گلوکوز، گالاکتوز(← قند، قسمت I)، و لوولوز(← فروکتوز).

هگسیاس، فیلسوف، ← کورنئیها.

هگل[5]، **گئورگ ویلهلم فریدریش** (georg vilhelm fridriš hegel)، ۱۷۷۰—۱۸۳۱، بزرگترین فیلسوف آلمان در قرن ۱۹م، و از متفکران و صاحبنظران بزرگ اروپا در قرون جدید، مت شتوتگارت. تحصیلات مقدماتی را در همان جا انجام داد. در ۱۷۸۸ به توبینگن رفت تا تحصیل علوم دینی و الاهی کند، ولی بیشتر همّ او مصروف یاد گرفتن فلسفه و زبانهای لاتینی و یونانی شد. دوستان نزدیک او هولدرلین، شاعر بزرگ آلمانی، و شلینگ، فیلسوف معروف بودند. پس از خاتمه‌ی تحصیلاتش، به کشیش شدن رغبتی نشان نداد، و ترجیح داد که با عایدات مختصر خود اوقات فراغت را صرف فلسفه و ادبیات یونانی کند. در شهر برن (سویس) معلم سر خانه شد، و از کتابخانه‌ی غنی آن شهر استفاده‌ی فراوان برد. در ۱۷۹۶ به شهر فرانکفورت واقع در کنار رود ماین رفت، و در آنجا نیز معلم سر خانه شد. در ۱۸۰۱ به شهر ینا رفت، و در دانشگاه آنجا به تدریس پرداخت، در شهر ینا کتاب معروف فنومنولوژی ذهن (۱۸۰۷) را نوشت. از ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۶ ریاست مدرسه‌ی عالی نورنبرگ را داشت، و در همان شهر کتاب علم منطق (۱۸۱۲—۱۶) را تألیف کرد. در ۱۸۱۶ استاد دانشگاه هایدلبرگ شد. در ۱۸۱۸ به دعوت دانشگاه برلین به آن شهر رفت، و تا آخر عمر در آنجا ماند. در ۱۸۲۱ کتاب "خطوط اساسی فلسفه‌ی حقوق را منتشر کرد. دروس او در باره‌ی تاریخ فلسفه، فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی دین، و جمالشناسی نیز در همان دوره‌ی اقامت و تدریس او در برلین منتشر شد. در همین دوره‌ی اقامت در برلین، هگل از شهرت و نفوذ زیاد برخورد بود. هگل به مرض وبا که در آن هنگام آلمان را فرا گرفته بود در گذشت.

فلسفه‌ی هگل. فلسفه‌ی هگل اوج فلسفه‌ی اصالت تصور یا ایدآلیسم آلمان است. او با تبحری که در فلسفه‌ی طبیعی و ما بعد طبیعی و تاریخ داشت، و با عمق اندیشه و اصالت نظر خود، میکوشید تا حقیقت جهان را همچون معنی و روح، و عالم ماده را مخلوق ذهن و روح جلوه دهد. روح و ذهن مبدأ و منتها و آفریدگار هر چیز است. در فلسفه‌ی او، خدای ارسطو، خدای مسیحیت، طبیعت، و انسانِ فلسفه‌ی جدید در هم آمیخته است. فکر با موضوع خود یکی است، ولی این یگانگی از راه اختلاف و دوگانگی و تضاد حاصل میشود. حقیقتْ رفع اشتباه است، ولی به وسیله‌ی همین رفع اشتباه است که حقیقت ظاهر میشود. خدا بینهایت است، ولی این بی‌انتهائی از راه خلق متناهی و محدود و نفی آن حاصل میشود. فضیلتْ بی گناه وجود ندارد، و کلی تا جزئی نشود کلیتش معلوم نمیشود، و روح تا به شکل ماده در نیاید از روح بودن خود آگاهی پیدا نمیکند، و لذت جاویدانی روحِ بی‌پایانْ وجود طبیعت محدود و وجود نقائص را در این جهان ضروری میسازد.

مجموعه‌ی فلسفی هگل، به نام دایرةالمعارف علوم فلسفی، شامل ۳ قسمت است: منطق، طبیعت، و روح یا ذهن. مناسبات این ۳ با یکدیگر و روش هر یک دیالکتیکی (احتجاجی) است. هگل مفهوم دیالکتیک را از یونانیان گرفته است، که به معنی بحث و احتجاج است. در هر بحث و احتجاج، دو طرف وجود دارد که در مسئله‌ای با هم به مناقشه میپردازند: یکی در طرف مثبت و آن دیگری در طرف منفی. اما، بتدریج که بحث پیش میرود، نقاط تاریک روشن میشود، و هر یک از دو طرف، با رها کردن قسمتهائی از عقاید خود، در سطح جامعتر و کلیتر به یکدیگر میرسند، و نتیجه‌ی حاصل ترکیبی است جامع عقاید دو طرف مثبت و منفی. فکر نیز در سیر خود روش احتجاجی و دیالکتیکی دارد: نخست امری مثبت را وضع میکند [وضع یا تز[6] (tez)]، که بیدرنگ نقیض آن [وضع مقابل یا آنتیتز[7] (āntitez)] آن را نفی میکند؛ و در مرحله‌ی بعد، که جامع و ترکیب آن دو است، این دو ضد یا نقیض با هم در میآمیزند، و وضع تُوی به وجود میآید [وضع جامع یا سنتز[8] (santez)]، که باز نقیض آن آن را نفی میکند، تا در ترکیب جامعتری به هم برسند؛ و به همین ترتیب، تا جائی که دیگر نقیضی در کار نباشد، و همه‌ی نقائض و تضادها که در کُمون بودند بیرون ریخته شوند. این سیر و پیشرفت دیالکتیکیْ خاصِ فکر نیست، و در هر امری هست؛ چنانکه تخم برای آنکه جوانه زند باید صورت بذری خود را نفی کند، و جوانه برای تکامل باید صورت جوانه بودن را نفی کند و به صورت نهال در آید. انسان تا صورت کودکی و نوجوانی را نفی نکند، به صورت کمال در نمیآید. فکری که بینهایت است متضمن نفی خود که متناهی باشد هست، و این متناهی خارج از نامتناهی نمیتواند باشد، زیرا در این صورت، نامتناهیْ نامتناهی نتواند بود.

منطق با مقولات یا صور مجرد فکر شروع به کار میکند. در اینجا فکر و ذهن با مفاهیم مجرد و انتزاعی آغاز میکنند تا به امور انضمامی و مادی برسد. عامترین و انتزاعیترین مفاهیم و مقولاتْ وجود است، یعنی وجود عام که در برگیرنده‌ی همه‌ی موجودات است. مفهوم وجود عامِ بی‌تعیّنِ لا بشرطْ خود با مفهوم نیستی یکی است، زیرا هیچ یک از موجوداتِ متعین نیست. در اینجا سیر دیالکتیکی آغاز میشود، زیرا وجود عام لا بشرط با نقیض خود که عدم است یکی میشود، و این در مفهومِ متضادِ متناقضْ در مفهوم جامعتری با هم یکی میشوند، و آن صیرورت یا "گردیدن" است. صیرورت یا گردیدن، در عین حال، هم بودن شیء و هم نبودن آن است. سیر دیالکتیکی بدین ترتیب به مقولات بالاتر، از قبیل کیف و کم و اندازه میرسد، تا آنکه به مفهوم مطلق برسد، که در آنْ فکر هم نفس خویش است و هم موضوع و متعلق خویش.

در طبیعت هم سیر دیالکتیکی از مرحله‌ی لا بشرطی و بی‌تعیّنی محض آغاز میکند. در سیر دیالکتیکیِ منطق، که سیر اندیشه و تفکر است، اجزاء درون یکدیگرند، و البته تعبیر اجزاء در قلمرو اندیشه تعبیری مجازی است، زیرا اجزاء و قسمتها همه در مادیات است، و در مادیات، اجزاء همه بیرون از یکدیگر و در کنار یکدیگر و مشخص از یکدیگرند، در صورتی که، در جهان اندیشه، هر چه جزء یا مقوله یا قسمت فرض میشود همه در همدیگر منطوی است، و مسئله در حقیقت مسئله‌ی بطون و ظهور یا نهانی و آشکاری است؛ چنانکه صیرورتْ ظهور هستی و نیستی است، و هستی و نیستی هر دو در صیرورتْ منطوی و نهان هستند؛ و نیز صیرورتْ بطونِ کیفیت و کیفیتْ بطونِ کمیت است، یا کمیت ظهور کیفیت است، تا برسد به مطلق، که ظهور همه‌ی مقولات اندیشه و فکر است، و مقولات دیگر همه در آن منطوی و مضمر است.

اما طبیعت چنین نیست، و نقطه‌ی مقابل فکر است؛ اجزاء آن به معنی حقیقیْ اجزاء است، و همه در کنار یکدیگر و برون از یکدیگر است. مبدأ سیر دیالکتیکی فکرْ هستی یا وجود عام لا بشرط بود، و مبدأ سیر دیالکتیکی طبیعتْ فضا یا مکان است، که بی‌تعین است، و آنگاه متعیّن میشود که با آناتِ زمانْ ماده را به وجود آورد، و گفته شود فلان جسم در فلان مکان و فلان زمان است. همه چیز در طبیعت زمانی و مکانی است، و بدین ترتیب، محدود و متناهی است. سیر دیالکتیکی در طبیعت به سوی غایت معینی است، و به اصطلاح غائی است؛ حرکتی است از جمادی به انسانیت و ذهن یا روح.

در روح یا ذهن نیز سیر دیالکتیکی صورت میگیرد، و این سیر از یک حالت آگاهی

---

(۱)Hakluyt (۲)Hackney (۳)hexa- (۴)hexose (۵)Hegel (۶)thesis (۷)antithesis (۸)synthesis

مبهم یا نفس بالقوه است که در جنین و کودک هست، و بی تعیّن و مبهم است و پس از آن به مراحل حساسیت و آگاهی و آگاهی از خود و حافظه و تعقل میرود. این مراحلْ همه ذهنی است و، به اصطلاح هگل، مجموع این مراحلْ روح ذهنی است. پس از آن مرحله‌ی روح عینی است، که مرحله‌ی تحقق خارجی و عینی روح ذهنی است. روح عینی یا روح متحققِ در خارجْ همان تأسیسات و سازمانهای اجتماعیِ است، از قبیل اخلاق و قانون و دولت. روح مطلقْ جامع و در برگیرنده‌ی روح ذهنی و روح عینی است. در اینجا روح به خود باز گشته و به خویش باز آمده است؛ با خود و برای خود است. قلمرو روح مطلق نیز ۳ پایه دارد، پایه‌ی اول هنر است، پایه‌ی دوم دین، و پایه‌ی سوم فلسفه. موضوع پایه‌ی هنر زیبائی است، و آن تجلی مطلق در صورت مقید محسوس است. زیبائی یا طبیعی است، یا ساخته‌ی دست بشر است، که معانی معقول را به صورت محسوسات در معماری و پیکرتراشی و نقاشی و شعر در میآورد. در هنر شرقی، جنبه‌ی حسی غلبه دارد، و جنبه‌ی معنی به صورت رمز و کنایه است؛ و در هنر کلاسیک یونان و روم، جنبه‌ی معنی قویتر؛ و در هنر جدید، معنی بر محسوس غلبه دارد. دین بالاتر از هنر است، زیرا هنر تجلی مطلق در محسوس است، و دین تجلی مطلق در تصور باطنی. بالاتر از دین، حکمت و فلسفه است، که پایه و مرحله‌ی تفکر محض است، و در مرحله‌ی حکمت و فلسفه است که مطلق در سیر دیالکتیکی خود به خویش باز میگردد، و خودْ موضوع خودْ قرار میگیرد.

هگل در فلسفه‌ی تاریخ نیز صاحبنظر است. در نظر او، همه‌ی تاریخ انسانی سیری است به سوی کمال معنوی و روحی. در سیر تاریخِ انسانْ غایتی و مقصدی هست که وظیفه‌ی مورخ کشف آن غایت و مقصد است، و این غایت و مقصد، در نظر هگل، وصول تدریجی به آزادی است. قدم نخست در تاریخ عبور از توحش و زندگی طبیعی به دوره‌ی نظم و قانون است. دولت با زورْ نظم و قانون را برقرار میکند، و چاره‌ای جز آن نیست. در سیر تاریخ به سوی آزادی مراحلی است که باید پیموده شود. در مرحله‌ی ابتدائی، که دولتهای شرقی در آن مرحله بودند، یک تن آزاد بود، و او رئیس دولت بود، و دیگران بنده و برده بودند. در مرحله‌ی میانه، که دولتهای یونان و روم قدیم را شامل است، عده‌ای آزاد بودند، و در مرحله‌ی آخری، که مرحله‌ی دول جدید اروپائی است، عده‌ی آزادان بیشتر است. جنگ در نظر هگل ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، زیرا دولتها هر کدام به منزله‌ی افراد آزادی هستند که منافعشان با هم در تضاد و تصادم است، و برای رفع این تضاد ناچار جنگ در میگیرد، و بدین ترتیب تاریخ جهان پیدا میشود.

فلسفه‌ی هگل بدین ترتیب جامع متقابلات و در برگیرنده‌ی متضادات است، و به همین جهت است که پس از وی، در میان پیروان او، هم فلاسفه‌ی معنوی و هم متفکران مادی، و به اصطلاح، هم هگلیهای راست و هم هگلیهای چپ دیده میشوند. نفوذ او در فلاسفه‌ی آلمان و فرانسه و ایتالیا قابل ملاحظه است. در اواخر قرن ۱۹م در انگلستان نیز عده‌ای از حکمای پیرو هگل دیده میشوند. در باره‌ی نظر هگل راجع به سیاست ← سیاست، علم.

هگمتانه (hagmatānā)، ← همدان.

هل[1] (hel) یا **هیل**، (*Elettaria cardamomum*)، دانه‌های گیاه گرمسیری هند و سیلان که از ادویه‌ی غذائی است، و برای معطر ساختن شربت و شیرینی به کار میرود.

هلاخا[2] (halāxā) [عبری، = قانون] قسمتی از میدراش و تلمود که دستورها و احکام مذهبی مستخرج از تفسیرهای غیر مدون تورات در آن درج شده است. هگادا (haggādā) در مقابل آن، قسمت دیگری است که جنبه‌ی ادبی و هنری احکام شفاهی شریعت را با آوردن مثال و داستان و تشبیه و استعاره آشکار میسازد

هلاس[3] (hellās)، در جغرافیای قدیم، اصلاً نام شهر و ناحیه‌ی کوچکی در تسالی بود، ولی بعداً یونانیان سرزمین هلنیها را بدین نام خواندند.

هلاکوخان، پادشاه ایلخانی، ← هولاکو خان.

هلال، در نجوم، ← ماه، اشکال ظاهری.

هلال ابن بدر (helāle 'bne badr)، فت ۴۰۵ هق، از امرای خاندان بنی حسنویه؛ پسر بدر ابن حسنویه. وی به سبب تمدی و تجاوزی که به شهرزور کرد، مورد قهر پدر واقع شد، و در دینور بر او طغیان کرد، و در جنگی که بین پدر و پسر واقع شد، بر پدر فائق آمد، و او را در قلعه‌ای محبوس کرد. اما چندی بعد خود او به دست دیالمه، که به دعوت پدر و به یاری او آمده بودند، مقهور و گرفتار شد، و به دست آنان به قتل رسید.

هلال ابن عامر (helāle 'bne āmer)، شاخه‌ای از قبیله‌ی عرب عامر ابن صعصعه، از هوازن، از قیس ابن عیلان، از اعراب عدنانی. مسکن آنان در حجاز و نجد در اطراف مکه و طائف بود، و سپس در شام اقامت گزیدند و سرانجام به مصر و مغرب رفتند. نیز ← ربیعه، شجره، ص ۱۰۷۴.

هلال ابن علفه (helāl 'bne ollafa)، فت ۳۸ هق، از لشکریان عرب در جنگ قادسیه. وی، بنا بر روایات مورخین، همان کس بود که درین جنگ رستم فرخزاد، سردار ایرانی را که گویند خود را در آب افکنده بود، بشناخت و به قتل رسانید، و قتل رستم سبب شد که مقاومت سپاه ایران از بین رفت و این سپاه پراکنده شد. نام وی به صورت **هلال ابن علقمه** (alqama-) نیز آمده است.

هلال ابن علقمه: ← هلال ابن علفه.

هلال ابن هلال حمصی (helāle 'bne helāle hemsi) یا **هلال حمصی**، فت ۸۸۳، دانشمندی از مردم حمص، سوریه، که ۴ کتاب اول آپولونیوس را برای ابوالقاسم احمد ابن موسی (← بنو موسی) به عربی ترجمه کرد.

هلال احمر [= هلال سرخ]، ← صلیب سرخ.

هلال الخصیب (helālo 'l.xasib) یا **هلال خصیب** (helāl.)، [عربی، = هلال حاصلخیز]، قسمت حاصلخیزی در کنار شرقی و شمالی جزیرة العرب، شامل عراق و سوریه و فلسطین. کنار شرقی آن خلیج فارس و کنار غربی آن خلیج عقبه است.

هلال حمصی: ← هلال ابن هلال حمصی.

هلال خصیب: ← هلال الخصیب.

هلالی، تخلص هلالی جغتائی.

هلالی جغتائی (helālie jaqatā'i)، شهرت **نورالدین یا بدرالدین**، متخلص به **هلالی**، فت ح ۹۳۵ هق، شاعر ایرانی، و یکی از چند غزلسرای درجه‌ی اول آغاز قرن ۱۰م هق؛ متولد استراباد. اصلاً از ترکان جغتائی بود. به هرات مهاجرت کرد. اشعارش عاشقانه و لطیف است. علاوه بر دیوان شعر، ۳ مثنوی ــ صفات‌العاشقین، لیلی و مجنون، و شاه و درویش ــ دارد. دیوانش بارها به طبع رسیده (از جمله در تهران، ۱۳۳۷ هش). هلالی در هرات، به جرم تشیع، به دست عبیدالله خان ازبک کشته شد.

هلالین بقراط (helālayn-). بقراط خیوسی، در ضمن تلاش برای تربیع دایره، چند نوع هلال کشف کرد که یافتن مربع همسطح آنها میسر است؛ هلالین یا دو هلال بقراط یکی از آنها است. فرض کنیم که نیم مربع ABC در نیمدایره‌ای به مرکز O محاط باشد (شکل). AB را قطر قرار میدهیم و بر روی آن نیمدایره‌ی

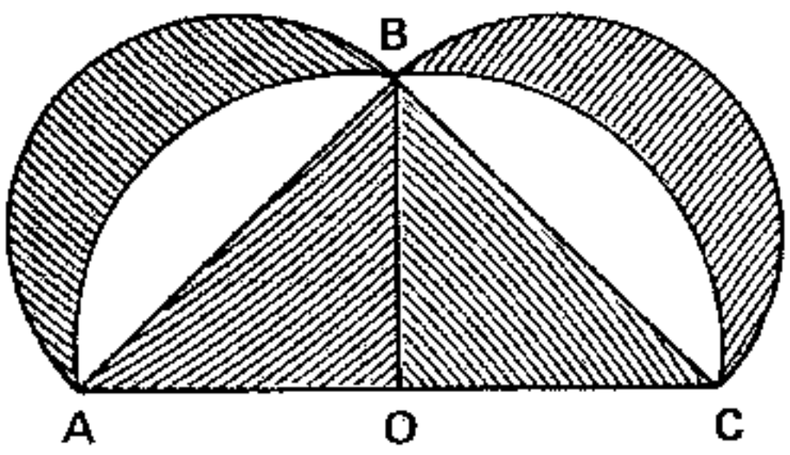

هلالین بقراط

دیگری رسم میکنیم. نسبت میان مساحت دو نیمدایره مثل نسبت میان مربعهای قطرهای آن دو است، یعنی $\overline{AC}^2 = 2\overline{AB}^2$، و، بنا بر این، نیمه‌ی نیمدایره‌ی بزرگ برابر با نیمدایره‌ی کوچک خواهد بود، و چون قسمت مشترک میان آن دو را حذف کنیم، معلوم میشود که شکل هلالی و مثلث ABO با یکدیگر برابرند؛ به همین ترتیب هلالی که بر BC تشکیل میشود با مثلث BOC برابر است. نتیجه آنکه سطح دو هلال مساوی سطح مثلث ABC یا مربعی معادل با آن است.

هلاند، کشور اروپائی، ← هلند.

هلاورد: ← ختل.

هلایجان (halāyjān)، دهستان (جه ۴٬۸۱۹ نف ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان ایذه (بنا بر "تقسیمات کشور ایران" نشریه‌ی وزارت کشور، ۱۳۵۱ هش)، استان ششم (خوزستان)؛ دارای ۴۰ آبادی. محصولات عمده‌اش گندم، جو،

(۱)cardamom (۲)halakah; halacha (۳)Hellas

و برنج است.
هلبک: ← ختل.
هلدر، شهر، هلند، ← نورد هولاند.
هلر (holor)، ده (جمع ۱٬۳۶۳ نفر در سال ۱۳۴۵ هش)، بخش قشم، شهرستان بندرعباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون هرمزگان)، ۲۰ کیلومتری غ قشم؛ واقع در جزیره‌ی قشم.
هلسیون یا **هلسپونت** یا **هلسپونتوس:** ← داردانل.
هلسپونت یا **هلسپون** یا **هلسپونتوس:** ← داردانل.
هلسپونتوس یا **هلسپونت** یا **هلسپون:** ← داردانل.
هلست[1]**، بارتولومئوس وان در** (bārtolo-meus vān der helst)، ۱۶۱۳–۷۰، نقاش صورتساز هلندی؛ مت هارلم. بیشتر عمر وی در آمستردام گذشت که شارمندان آن صورتسازیهای او را بر صورتسازیهای رامبران ترجیح میدادند. چندین تابلوی گروهی از اعضای انجمن شهر نیز نقاشی کرد. از بهترین آثار او مهمانی محافظان شهر (۱۶۴۸) و رؤسای تفنگچیان (هر دو در موزه‌ی رایکس) است. هلست یکی از بانیان اتحادیه‌ی قدیس لوقای نقاشان (۱۶۵۴) بود. نوازنده و دو نقاشی ظریف از وی در موزه‌ی متریلیتن نگاهداری میشود.
هلسینکی[2] (helsinki)، سوئدی **هلسینگفورس**[3] (helsingfors)، شهر (در ۱۹۷۶ جمعیتاً ۴۹۲٬۴۰۰)، پایتخت فنلاند؛ بندری از دریای بالتیک بر خلیج فنلاند. در شبه جزیره‌ای واقع است، و به وسیله‌ی چند جزیره و نیز دژ سولوبنلینا حفاظت میشود. مرکز فرهنگی، بازرگانی و اداری فنلاند؛ محصولاتش کاغذ، توتون، شکر، شراب، پارچه، و ماشین‌آلات است. به علت پاکیزگی و بناهائی که از خارای سفید محلی ساخته شده، آن را "شهر سفید شمالی" نیز میگویند. در ۱۵۵۰ گوستاو I آن را تأسیس کرد و، پس از انتقال پایتخت از تورکو به آن (۱۸۱۲)، به سرعت گسترش یافت. دانشگاه (در ۱۸۲۸ از تورکو بدانجا منتقل شد)، ایستگاه راه‌آهن، اداره‌ی پایگانی ملی، ساختمان اپرا، و کلیسای قدیس نیکولا از بناهای برجسته‌ی آن است. در جنگ II کمی آسیب دید. مسابقات اولمپی ۱۹۵۲ در آن برگزار شد.
هلسینگبورگ[4] (helsingborg) سوئدی **هلسینگبوری** (-bory)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیتاً ۹۳٬۶۰۹) و دریابندر، ولایت مالموهوس (← مالمو)، ۶۰ سوئد، بر تنگه‌ی اورسوند، مقابل السینور. از قرن ۹م مرکز داد و ستد و موضعی مستحکم بود؛ در ۱۶۵۸ دانمارک آن را به سوئد واگذاشت، ولی در ۱۶۷۶ دانمارکیها آن را گرفته تاراج کردند؛ در ۱۷۱۰ سوئد آن را به دست آورد، و از نو ساخته شد. رشد صنعتی آن در نیمه‌ی قرن ۱۹م آغاز شد. محصولاتش مس، شکر، آب جو، و فوسفات است. یگانه منبع زغال سنگ سوئد در لش آن قرار دارد.
هلسینگبوری، شهر، سوئد، ← هلسینگبورگ.

هلسینگفورس: ← هلسینکی.
هلسینگور، دانمارک، ← السینور.
هلگولاند، جزیره، آلمان، ← هلیگولاند.
هللویاه[5] (halleluyā) [عبری ← یهوه منزه است]، کلمه‌ی شادی و حمد و تسبیح در عبادت یهودیان (مزامیر ۱۰۴–۶؛ ۱۱۱–۱۳؛ ۱۱۵–۱۷؛ ۱۳۵؛ ۱۴۶–۵۰). در دعاهای مسیحی و مخصوصاً در عید فصح به کار میرود.
هلمن[6]**، لیلیان** (liliān helmən)، ۱۹۰۵–، بانوی درامنویس امریکائی. از کاملترین زنان نمایشنامه‌نویس زمان خودش به شمار میرود. نخستین اثرش، ساعت کودکان (۱۹۳۴) است. بیشتر نمایشنامه‌های هلمن برای سینما تنظیم شده، از جمله روباههای کوچک (۱۹۴۱). چند لیبرتو برای ساده دل ولتر نوشت (۱۹۵۶).
هلمند: ← هیرمند، رود.
هلمولتز: ← هلمهولتس.
هلمونت[7]**، یان باپتیستا وان** (yān bāptistā vān helmont)، ۱۵۷۷–۱۶۴۴، پزشک، شیمیدان، و فیزیکدان فلاندری؛ مت بروکسل. وی تغییرات فیزیولوژیائی را معلول علل شیمیائی دانست، اما نتایجی که به دست آورد با نظریات رازورانه‌اش رنگ پذیرفته بود. انهیدرید کربونیک را کشف کرد. گازها را از جامدات و مایعات متمایز ساخت. استعمال لفظ گاز، در مفهوم علمی امروز، به او منسوب است. نقش عصیر معده را در گوارش آشکار ساخت.
هلمهولتس[8]**،** عنوان کاملش **هرمان لودویگ فردیناند فون هلمهولتس** (hermān ludvig ferdinānd fon helmholts)، در بعضی مآخذ فارسی **هلمولتز** (helmoltz؛ از فنس)، ۱۸۲۱–۹۴، دانشمند آلمانی، مت پوتسدام. گرچه به عنوان فیزیکدان و زیستشناس معروف است، پزشک و ریاضیدان و فیلسوف نیز بود. دامنه‌ی استعمال قانون بقای انرژی را بسط داد و آن را تحت فورمول ریاضی در آورد؛ به مباحث ترمودینامیک و روانبرق مطالبی افزود؛ نظریه‌ی یانگ را در باب رؤیت رنگها بسط داد؛ عمل تطابق چشم را توجیه و اوفتالموسکوپ[9] (oftālmoscope؛ اسبابی برای دیدن قسمتهای درونی چشم) را اختراع کرد. در سوتشناخت اعتبار و مقام شامخ داشت. از ۱۸۷۱ استاد فیزیک دانشگاه برلین بود. نیز ← زیتفیزیک.
هلن[10] (hellen)، در اساطیر یونان، نیای هلنیها که اینان به نام او موسوم شدند. پسر دئوکالیون و پورها، و پدر آیولوس و دوروس بود.
هلنا[11] (helanā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیتاً ۲۲٬۷۳۰)، کرسی مونتانا، ج غ گریت فالز، کشمت. در ۱۸۶۴، پس از کشف معادن طلا، بنا شد. در ۱۸۷۴ کرسی ایالت شد. مرکز ناحیه‌ی معدنی و کشاورزی است.
هلنا[11]**، قدیسه،** ح ۲۴۸–۳۲۸؟، مادر قسطنطین I. در ۳۱۳ به مسیحیت گروید. گویند به اورشلیم رفت، و در آنجا صلیب واقعی (یعنی صلیبی که عیسی بر آن مصلوب شد) و گور وی را یافت. ذکرانش ۱۸ اوت است.
هلن تروا، در افسانه‌های یونانی، ← هلنه.
هلند[12] (holland، از فنس)، هلندی **هلاند** (holānd) یا **ندرلاند** (nederlānd)، کشور پادشاهی (۴۱٬۳۴۴ کم؛ در ۱۹۷۷ جمعیتاً ۱۳٬۹۰۰٬۰۰۰)، لغ اروپا. از غ و ل به دریای شمال، از ش به آلمان غربی، و از ج به بلژیک محدود است، پایتخت تاریخی آن لاهه، و پایتخت اداری آن آمستردام است. قسمت عمده‌ی آن فروبوم است. آب و هوای آن بحری با تابستانهای خنک و زمستانهای معتدل است. ریزش سالانه در مرکز کشور ح ۷۴۰ ملم است. مردم هلند از لحاظ نژادی از اعقاب فرانکها، ساکسونها، و فریسلاندیها هستند، که با عده‌ای مهاجر (ح ۳۰۰٬۰۰۰) از اندونزی مخلوط شده‌اند. زبان رسمی زبان هلندی است، جز در ایالت فریسلاند، که به زبان فریزی تکلم میشود. پول رایج آن گیلدر (gilder؛ در آغاز ۱۹۸۲ معادل ح ۳۰ ریال) است. به موجب قانون اساسی، مذهب آزاد است؛ ۴۱٫۶ درصد پروتستان، ۴۰٫۵ درصد کاتولیک رومی، و بقیه مذاهب گوناگون دیگر. از لحاظ اداری هلند به یازده ایالت تقسیم شده است که عبارتند از اوترشت، اوورایسل، درنته، زویدهولاند، زیلاند، فریسلاند، گرونینگن، گلدرلاند، لیمبورگ، نورد برابانت، و نورد هولاند؛ کوراسائو سرزمین ماوراء بحار آن است. در هلند کانالهای زهکشی فراوان وجود دارد، و رودهای عمده‌ی آن سکلت، ماس (← موز)، آیسل، وال، و راین سفلی است که به وسیله‌ی آبراههائی به مجموعه‌ی کانالهای بلژیک و آلمان غربی مرتبط هستند. کشندان سکلت شامل جزایر والخرن و بولاند است. شهرهای ایالات بحری مهم آن، علاوه بر آمستردام و لاهه، عبارتند از لیدن، دلفت، اوترشت، دورتخت و ولیسینگن (← فلاشینگ). علاوه بر اینها، شهرهای آلکمار و ادام[13] (edām؛ ایالت نورد هولاند. بر دریاچه‌ی آیسلمر) به عنوان بازارهای پنیر شهرت بین‌المللی دارند، و هارلم مرکز پرورش گلهای معروف هلند است. شهرهای مهم ایالات درونبومی اینهاست: بردا، سرتوگنبوس، تیلبورگ، ماستریشت، آرنهم، و نایمگن. چگالی جمعیت در هلند یکی از بزرگترین رقم چگالی جمعیت در جهان است. کشور هلند از لحاظ صنعتی در سطح بالا قرار دارد، و در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ چهل درصد درآمد ملی از صنایع آن تأمین میشده است. تولیدات صنعتی مهم عبارتند از منسوجات، ماشین‌آلات، وسایل برقی، آهن و فولاد، نفت تصفیه‌شده، کشتی، مواد غذائی آموده، پلاستیکها، و مواد شیمیائی. کشاورزی آن مکانیزه و کارامد، و دامپروری رایج است. محصولات کشاورزی آن چغندر قند و سیب زمینی است. ماهیگیری، گرچه نسبت به زمان سابق کمتر است، در اقتصاد آن حایز اهمیت میباشد، منابع طبیعی معدود آن شامل زغال، گاز طبیعی، و نفت است. بازرگانی خارجی هلند پردامنه است؛ صادرات عمده‌ی آن

(۱)Helst (۲)Helsinki (۳)Helsingfors (۴)Hälsingborg (۵)Hallelujah (۶)Hellman (۷)Helmont (۸)Helmholtz (۹)ophthalmoscope (۱۰)Hellen (۱۱)Helena (۱۲)Netherlands (۱۳)Edam

ماشین‌آلات، منسوجات، فراورده‌های نفتی، میوه و تره‌بار، و گوشت است. قسمت عمده‌ی ثروت کشور از طریق خدمات مالی و حمل و نقل به دست میآید. آمستردام از پرکارترین بنادر جهان است. کشتیرانی بازرگانی هلند بسیار توسعه یافته است، و جهانگردی آن رونق دارد. هلند عضو ⇐ بازار مشترک و بسیاری از سازمانهای اقتصادی است.

تاریخ

وقتی که یولیوس قیصر قسمت عمده‌ی فرو- بومان نزدیک رودهای راین و موز را تصرف کرد (ح ۵۵ ق‌م ← گالیائی، جنگهای)، در این جا قبایل ژرمنی و سلتها سکونت داشتند. چند قبیله‌ی ژرمنی در دلتای راین بودند که اهم آنها باتاویها و فریسلاندیها (← فریلاند) بودند. باتاویها تا ۷۰ ب‌م که سر به شورش بر داشتند به لژیونهای رومی خدمت میکردند. ح ۳۰۰ سال بعد، قبایل نیرومند ژرمنی، از جمله فرانکهای غربی، پی در پی به این ناحیه تاختند، و تدریجاً فریسلاندیها را، جز در منتها الیه شمالی زمینلاد که در آنجا ساکسونها سکونت داشتند، به ساحل شرقی دریای شمال راندند. در زمان شارلمانی (سلطنتش ۷۶۸–۸۱۴)، ساکسونها و فریسلاندیها کاملاً مقهور فرانکهای غربی شدند، و زبان فرانکها جای زبانهای قبایل ژرمنی را گرفت.

اندکی پس از مرگ (۸۱۴) شارلمانی و تجزیه‌ی قلمرو او، چند دوکنشین و کنت‌نشین در فروبومان، به وسیله‌ی رهبران محلی، تأسیس شد. با فرا رسیدن قرون وسطی، هلند عمده‌ترین ناحیه شد، و نفوذ و قلمرو خود را در زمان کنت فلوریس[1] V (floris-؛ حکومتش ۱۲۵۶–۹۶) گسترش داد. اسقف‌نشین قدیم اوترشت امیرنشین مهم دیگری بود. در اواخر قرون وسطی، شهرهائی چون آمستردام، هارلم، و گرونینگن، با دوکنشین گلدرلاند، اهمیت یافتند. در قرن ۱۵م، دوکهای بورگونی، به وسایل گوناگون، قسمت عمده‌ی فروبومان را به دست آوردند ولی با از میان رفتن شاخه‌ی ذکور سلسله‌ی بورگینیونها و وصلت (۱۴۷۷) ماری دو بورگونی با آرشیدوک (بعداً امپراطور) ماکسیمیلیان، خاندان اتریشی هابسبورگ بر فروبومان حکومت یافتند (← هابسبورگ، خاندان). پس ماری، فیلیپ، با خوافای دیوانه ازدواج کرد، و پس آنها، شارل V، شاه اسپانیا شد (۱۵۱۶). در ۱۵۴۷ شارل وحدت هلند و اتریش و در ۱۵۴۹ وحدت هلند و اسپانیا را اعلام کرد. در اواخر دوران امپراطوریش، شارل V مالک‌الرقاب فروبومان بود (۱۵۵۵). پس شارل V، فیلیپ II، همّ خود را صرف گسترش اسپانیا کرد؛ برای آنکه فروبومان را زیر کنترول مستقیم خود در آورد، کوشید تا نیروی پروتستانیگری را که در حال پیدایش بود سرکوب کند، و آزادیهای سیاسی، اقتصادی، و مذهبی را، که مدتها مردم بدانها دلگرم بودند، از میان بر داشت؛ در نتیجه کاتولیکهای رومی و پروتستانها هر دو تحت رهبری ویلیام خاموش علیه او شوریدند. مدت 10 سال، ۱۷ ایالت که فروبومان را شامل میشد در یک شورش عمومی متحد شدند. در ۱۵۷۷ قسمت عمده‌ی این ناحیه آزاد، و فرمانروائی آن به ویلیام خاموش واگذار شد. ولی حتی میانه‌روی و سیاستمداری وی نیز نتوانست ایالات شمالی و جنوبی را متحد سازد. در ۱۵۷۸ ناحیه‌ی جنوبی (بلژیک کنونی) علیه ویلیام سر بر داشت. در ۱۵۷۷ هفت ایالت شمالی اتحادیه‌ی اوترشت را تشکیل دادند (← اوترشت) که اهم آنها ایالت هلند بود. این اتحادیه، یا "ایالات متحد"، مبارزه علیه اسپانیا را ادامه داد، و ویلیام تا هنگام مرگش (۱۵۸۴) این مقاومت را رهبری میکرد. پس ویلیام، موریس ناسوئی، ستادهاودر (۱۵۸۴–۱۶۲۵) جمهوری، مبارزه‌ی استقلال‌طلبانه را علیه اسپانیا ادامه داد، اما شناسائی نهائی استقلال هلند به وسیله‌ی دولت اسپانیا تا زمان ← صلح وستفالی (۱۶۴۸) به دست نیامد. در ضمن ایالات جنوبی نسبت به اسپانیا و کلیسای کاتولیک رومی وفادار ماندند، و از آن پس به هلند اسپانیا معروف شدند.

در قرن ۱۷م ایالات متحده قدرت دریائی و تجارتی پیشرو در جهان شد؛ پیشرفت و ترقی آن بر اثر ماندگاهها و مهاجرنشینهای هلند در جزایر هند شرقی، هندوستان، افریقای جنوبی، و جزایر هند غربی بود. حکومت هلند ⇐ اولیگارشی ولی متکی بر اصول جمهور و فدرال بود. هلندیها آزادی مذهب را محترم میشمردند، آوارگان مذهبی–یهودیان اسپانیائی و پرتغالی، هوگنوهای فرانسوی، و آوارگان انگلیسی–را به گرمی پذیرفتند. عناصر فکری و فرهنگی– هنرها، علوم، ادب، و فلسفه–به موازات تجارت و بانکداری رونق یافت. هلند، در اوج قدرت خود، چند ائتلاف اروپائی را برای پیروزی بر فرانسه‌ی متجاوز زمان لوئی XIV رهبری کرد. ویلیام III (فرمانروائیش ۱۶۷۲–۱۷۰۷)، نتیجه‌ی ویلیام خاموش، و زوجه‌اش، ماری، به سلطنت انگلستان خوانده شدند (۱۶۸۸)، ولی از امور مربوط به هلند قطع علاقه نکردند. جمهوری هلند، که ویلیام ستادهاودر آن بود، مدت ح یک قرن پس از مرگ او به حیات خود ادامه داد. ولی وضع آن بر اثر رقابتهای شدید میان ایالات، پیوسته مورد تهدید قرار میگرفت. ۴ جنگ دریائی با بریتانیای کبیر، از نیمه‌ی قرن ۱۷م تا آخر قرن ۱۸م، نیز موجب تضعیف آن شد. در ۱۷۹۵ ارتش انقلابی فرانسه جمهوری ضعیف هلند را بر انداخت.

پس از دوره‌ی کوتاه ناپلئونی، دولتهای مقتدر اروپائی در کنگره‌ی وین (۱۸۱۴–۱۵) یک مملکت سلطنتی جدید هلند تشکیل دادند مشتمل بر ایالات متحد سابق و هلند اتریش و اسپانیای سابق، و یکی از امرای خاندان اورانژ، ویلیام I، را به سلطنت آن بر داشتند. در ۱۸۳۰ شورشی در ایالات جنوبی بر خاست که نتیجه‌اش تأسیس کشور بلژیک بود. در امور خارجی، روابط هلند با بلژیک پس از یک دهه جنگ تدریجاً بهبود یافت، و دعاوی هلند نسبت به امیرنشین لوکزامبورگ با مرگ (۱۸۹۰) ویلیام III پایان یافت. سیاست بیطرفی هلند در جنگ I موفقیت‌آمیز بود، و همین سیاست ادامه داشت تا وقتی که در جنگ II ماشین جنگی آلمان آن کشور را مورد حمله قرار داد (۱۹۴۰). ملکه ویلهلمینا (سلطنتش ۱۸۹۰–۱۹۴۸)، که بیطرفی هلند را در جنگ I حفظ کرده بود، از تسلیم شدن به آلمانها خودداری کرد، و با اعضای دولت خود به انگلستان رفت. گرچه مقاومت هلندیها در مقابل آلمانها فقط ۵ روز طول کشید، ویرانی فراوان به بار آمد و چندین شهر، از جمله روتردام، سخت آسیب دیدند؛ پلها و راه آهنها منفجر شد، و قسمتی از خاک هلند بر اثر شکستن سدها در آب فرو رفت. در ۱۹۴۸ ملکه ویلهلمینا استعفا کرد و دخترش، ژولیانا، جانشینش شد.

هند شرقی، که قسمت عمده‌ی آن مدت ۳۰۰ سال تحت فرمانروائی هلند بود، به وسیله‌ی نیروهای ژاپن اشغال شد (۱۹۴۲). در ۱۹۴۵ گروهی از اندونزیائیها یک جمهوری مستقل اعلام داشتند، و در مقابل اشغال مجدد هلند مقاومت نشان دادند. پس از ۴ سال خصومت و کشمکش، و پس از دخالت سازمان ملل متحد، هلند قبول کرد که به اندونزی استقلال دهد، در دسامبر ۱۹۴۹ حکومت به کشور جدید انتقال یافت. هلند از اعضای اولیه‌ی سازمان ملل متحد است. در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ اکثر کشندانهای رودها در تخ هلند بکلی مسدود شد، و بدین ترتیب از خطر کشندها محفوظ ماند. از آن پس جزایر هولاند شمالی و هولاند جنوبی (← هولاند) به زمینلاد هلند پیوستند و از حالت جزیره‌ای خارج شدند.

هلند، جنگهای[2] ۱– ۱۶۵۲–۵۴، جنگ میان انگلستان و هلند. این جنگ نشانه‌ی بحران رقابتی طولانی بود که میان این دو کشور به عنوان دو عامل حمل و نقل دریائی و تجارت بین‌المللی وجود داشت. علت تسریع این بحران یکی تفتیش و گرفتن کشتیهای هلندی توسط کشتیهای انگلیسی بود که در ضمن یک جنگ دریائی غیر رسمی صورت گرفت، و دیگر تصویب قوانین دریانوردی (۱۶۵۱) بود که مستقیماً بر ضد تجارت هلند با متصرفات انگلستان طرح‌ریزی شده بود. خصومت میان دو کشور با یک جنگ دریائی (مه‌ی ۱۶۵۲) میان دریاسالارهای انگلیسی و هلندی، ر. بلیک و م. ه. ترومپ شروع شد. در آغاز جنگ، بلیک ناوگان ماهیگیری هلند را در دریای مانش نابود کرد، ولی پیروزی (نوامبر ۱۶۵۲) ترومپ بر بلیک در نزدیکی دماغه‌ی دانجنس (← م. ه. ترومپ) بار دیگر دریای مانش را در اختیار هلندیان در آورد، و در نتیجه‌ی پیمانی (ژانویه‌ی ۱۶۵۳) میان هلند و دانمارک راه دریای بالتیک بر کشتیهای تجارتی انگلیسی بسته شد. در این اثنا اصلاحاتی در نیروی دریائی انگلستان به عمل آمد و ژنرال ریچارد دین[3] (ricārd din؛ ۱۶۱۰–۵۳) و ژنرال ج. مانک مشترکاً به فرماندهی دریائی منصوب شدند. ترومپ پس از

(۱)Floris (۲)Dutch Wars (۳)Deane

یک درگیری در نزدیکی پورتلند (فوریه‌ی ۱۶۵۳)، عقبنشینی کرد، و بار دیگر انگلستان بر دریای مانش مسلط شد. پس از پیروزی بلیک در نزدیکی آبتل گابارد[1] (ژوئن ۱۶۵۳) انگلیسها سواحل هلند را تحت محاصره‌ی دریائی قرار دادند. در عین آنکه تجارت هلند در نتیجه‌ی این محاصره از کار افتاد، انگلستان خود به نابودی مالی نزدیک میشد. مذاکراتی میان طرفین صورت گرفت، ولی به نتیجه نرسید. در ژوییه‌ی ۱۶۵۳ ترومپ به ناوگان انگلیسی، که هلند را در محاصره داشت، حمله برد و شکست خورد و کشته شد، ولی کشتیهای انگلیسی ناگزیر برای تعمیر به انگلستان باز گشتند. عاقبت در آوریل ۱۶۵۴ قرارداد صلح به امضا رسید. هلندیها قبول کردند که در آبهای بریتانیا به کشتیهای آن کشور ادای احترام کنند و غرامت جنگی بپردازند و، برای ادعاهای ارضی خود، به داوری راضی شوند. ۳- ۱۶۶۴–۶۷، جنگ دیگری میان انگلستان و هلند. در جنگ اول قدرت دریائی هلند ضعیف شده ولی از میان نرفته بود، و این قدرت پیوسته با تفوق تجارتی دریائی انگلستان، مخصوصاً در هند شرقی و در تجارت برده‌ی غرب افریقا رقابت میکرد. در ۱۶۶۴ رابرت هومز[2] (rābərt hōmz) به متصرفات هلند بر ساحل افریقا حمله برد، و ریچارد نیکلز[3] (ricārd nikəlz؛ ۱۶۲۴–۷۲) مهاجرنشین هلند جدید را مسخر کرد. در مارس ۱۶۶۵ انگلستان رسماً اعلان جنگ داد. دیوک آو یورک (بعداً جیمز II) در نبرد لوستافت (ژوئن ۱۶۶۵) پیروز شد، و در سپتامبر استف مانستر، که با انگلستان متحد بود، ایالت شرقی هلند را گرفت؛ ولی اندکی بعد او را از آنجا بیرون راندند. در ژانویه‌ی ۱۶۶۶، لوئی XIV فرانسه به انگلستان اعلان جنگ داد، ولی منافع وی چنان نبود که طرفدار هلند شود، و در جنگ سهم کوچکی داشت. ناوگان انگلستان، به فرماندهی مانک و ← پرنس روپرت در نبرد چهارروزه یا نبرد داونز (dānz؛ ۱–۴ ژوئن ۱۶۶۶) از م. آ. د. رویتر و کورنلیس ترومپ شکست خورد، ولی در اوت به تلافی، در نزدیکی ساحل هلند، شکست سختی نصیب ناوگان هلند شد. بیماری طاعون و آتشسوزی بزرگ و ناخرسندی مردم اسکاتلند، انگلستان را خواستار صلح کرد و مذاکرات آغاز شد، و در این اثنا که چارلز II ناوگان انگلستان را به حالت عدم آمادگی رها کرده بود، دریاسالار رویتر در رود تمز به کشتیهای انگلیسی تاخت و خسارات سنگینی به آنها وارد ساخت (۱۶۶۷). بر اثر ← پیمان بردا (ژوییه‌ی ۱۶۶۷) قوانین تجارت انگلستان به نفع هلند تعدیل شد، و همه‌ی پیروزیهای جنگ باقی ماند. در همین زمان فرانسه و انگلستان اراضی تسخیرشده را به یکدیگر باز پس دادند. بردا ضربه‌ای بر حیثیت انگلستان بود، ولی عاقبت به سود انگلستان تمام شد. ۳- ۱۶۷۲–۷۸، نخستین جنگ از جنگهای بزرگ لوئی XIV فرانسه. هدف آن از بین بردن رقابت هلند با تجارت فرانسه و توسعه‌ی امپراطوری لوئی XIV بود. لوئی که با پیمان سرّی دوور (۱۶۷۰) تأیید چارلز II انگلستان را جلب کرده و با سوئد و چند کشور آلمانی متحد شده بود، به ایالات جنوبی هلند تاخت (مه‌ی ۱۶۷۲). هلندیها، با گشودن سدها، از پیشروی او در آمستردام جلوگیری کردند؛ همزمان با آن، ناوگان هلند به فرماندهی رویتر ناوگان انگلستان و فرانسه را در خلیج ساولوند شکست داد. چون فرانسه پیشنهاد صلح هلند را که در این موقع بحرانی داده شده بود رد کرد، انقلابی صورت گرفت و ویلیام اورانژ (بعداً ویلیام III انگلستان) به جای یان د ویت بخت‌برگشته رهبری هلند را به دست گرفت (ژوییه‌ی ۱۶۷۲)؛ تلاش ویلیام برای شکستن خطوط دفاعی فرانسه و نفوذ در خاک آن کشور به جائی نرسید و فرانسویان شهر ماستریشت را گرفتند (۱۶۷۳). در پایان سال فرانسویان ناگزیر از عقبنشینی شدند، و اسپانیا، لئوپولد I (امپراطوری مقدس روم)، براندنبورگ، دانمارک، و قدرتهای دیگر به هواداری هلند وارد جنگ شدند. در ۱۶۷۴ انگلستان با هلند صلح کرد؛ ولی عملیات نظامی به سود فرانسه جریان یافت. در ۱۶۷۴ ← لوئی II دو کنده در نبرد سنف[4] (senef) پیروز شد، و مارشال تورن در سینتسهایم[5] (sintshāym) به پیروزی رسید. شکستی که مارشال کرکی[6] (kreki؛ ۱۶۲۴؟–۸۷، مارشال فرانسوی، ملقب به مارکی دو کرکی) در ۱۶۷۵ متحمل شده بود، با نبرد دریائی آبراآم دوکن[7] (ābrāām dūken؛ 1610؟–۸۸، افسر نیروی دریائی فرانسوی) در ۱۶۷۶ جبران شد، و در ۱۶۷۷ فرانسویان ویلیام را در کاسل شکست دادند و فرایبورگ ایم برایسگاو را متصرف شدند. مذاکرات صلح در نایمگن آغاز شد (۱۶۷۸). ماستریشت به هلند باز گشت و با یک پیمان تجارتی تعرفه‌های گمرگی فرانسه، که تضییقاتی برای هلند ایجاد میکرد، به سود هلند تعدیل شد. پس از آن با پیمان دیگری که با اسپانیا بسته شد، فرانسه در مقابل تخلیه‌ی متصرفات هلند در اسپانیا، فرانش‌کنته و یک رشته دژهای مرزی را از اسپانیا مالک شد. در نتیجه‌ی پیمانی که با لئوپولد I بسته شد (۱۶۷۹)، مالکیت فرانسه بر فرایبورگ ایم برایسگاو و قسمتی از لورن مورد تأیید قرار گرفت.

هلند، شرکت اراضی: ← شرکت اراضی هلند.
هلند، شرکت هند شرقی: ← هند شرقی هلند، شرکت.
هلند، شرکت هند غربی: ← هند غربی هلند، شرکت.
هلند، گویان: ← گویان.
هلند، گینه‌ی جدید: ← گینه‌ی جدید.
هلند، هند شرقی: ← اندونزی؛ هند شرقی هلند.
هلند، هند غربی: ← هند غربی.

هلند اتریش و اسپانیا[8]، آن قسمت از فروبومان که، از ۱۴۸۲ تا ۱۷۹۴، در تصرف خاندان امپراطوری هاپسبورگ بود. این ناحیه تقریباً همان بلژیک و لوکزامبورگ کنونی است. فروبومان از خاندان بورگونی، در نتیجه‌ی ازدواج (۱۴۷۷) ماری دو بورگونی با ماکسیمیلیان (بعدها امپراطور ماکسیمیلیان I)، به خاندان هاپسبورگ رسید؛ پسر ایشان فیلیپ (بعدها فیلیپ I اسپانیا) به ارث مالک فلاندر، برابان، آرتوا، انو، دوکنشین لوکزامبورگ، لیمبورگ، هولاند، و زیلاند شد. پسرش، شارل V، اوترشت، گلدرلاند، اوورایسل، فریلاند و درنته را بر متصرفات خود افزود، و در ۱۵۴۷ سراسر هلند را متصرفات موروثی خاندان هاپسبورگ اعلام کرد. شارل V در ۱۵۵۴، به سود پسرش فیلیپ II اسپانیا، از سلطنت هلند استعفا کرد. ایالات هلند سازمانهای فردی خود را حفظ میکردند و بدین ترتیب سبب محدود شدن قدرت فرمانداران اسپانیائی بروکسل بودند. نظام فرمانروائی سخت ← دوکه د آلوا، که به عنوان فرماندار جانشین مارگریت پارما شد (۱۵۶۷)، و از روش حکومت مشروطه جلوگیری کرد، با مقاومت هلندیها و فلاندریها رو به رو شد که ویلیام خاموش و مارنیکس و اولدنبارنولت و دیگران آنان را رهبری میکردند. در ۱۵۷۶ اینان طبق عهدنامه‌ی گان (← گان) بر ضد اسپانیا با یکدیگر متحد شدند. علی رغم نبردهای بیرحمانه‌ی آلوا و جانشیناش رکنس[9] (rekesens؛ ف ۱۵۷۶)، خوان اتریشی، و آلساندرو فارنزه که سیاستمدارتر بود اسپانیا توانست فقط ایالات جنوبی را باز پس بگیرد و هفت ایالت متحده‌ی هلند به استقلال خود دست یافتند. نبردهای خونین شهرهای آباد فلاندری، خاصه آنورس را ویران کرد. مذهب پروتستان از هلند اسپانیا ریشه‌کن شد، و بلژیک تا امروز کاتولیک باقی مانده است. از قرن ۱۷م تا کنون، ایالات تیره‌بخت در هر جنگ بزرگ اروپائی میدان نبرد بوده‌اند، ولی صناعت و تجارت آنها هر بار از نو سبب آبادانی آنها شده است. با قرارداد صلح وستفالی (۱۶۴۸)، شمال برابانت و قسمتی از لیمبورگ از تصرف اسپانیا خارج شد و به ایالات متحده پیوست؛ آرتوا و قسمتهائی از انو و لوکزامبورگ با پیمان ← صلح پیرنه (۱۶۵۹) به فرانسه رسید؛ و بخشهائی از فلاندر (مشتمل بر دنکرک و لیل) و انو با پیمانهای اکس‌لاشاپل (۱۶۶۸) و نایمگن (۱۶۷۸–۷۹) به فرانسه منتقل شد. باقی متصرفات اسپانیا در فروبومان، با پیمان ← صلح اوترشت (۱۷۱۴) به شاخه‌ی اتریشی خاندان هاپسبورگ انتقال یافت. اسقفنشین لیژ، که یک امارت کلیسائی بود، از متصرفات خاندان هاپسبورگ نبود، بلکه تحت نفوذ اسپانیا (پس از ۱۷۱۴) و اتریش قرار داشت و در سرنوشت ایالتهای همسایه‌ی خود شریک بود. پس از ۱۷۸۰ امپراطور یوزف II به اصلاحات ضد کلیسائی و تدابیری اداری و قضائی دست زد که موجب تمرکز شد ولی این کار با مقاومت رهبران کاتولیک‌مذهب و محافظه‌کار رو به رو

(۱)Gabbard (۲)Holmes (۳)Nicolls (۴)Seneff (۵)Sinzheim (۶) Créquy (۷)Duquesne (۸)Netherlands, Austrian and Spanish (۹)Requesens

شد. سرانجام، در اواخر سال ۱۷۸۹، اتازنروی هلندِ اتریش یوزف را خلع و حکومت جمهوری ایالات متحد بلژیک را اعلام کرد. لئوپولد II، جانشین یوزف II، توانست با اتازنرو کنار بیاید و اتازنرو در ۱۷۹۰ فرزند او شارل را به عنوان مهیندوک موروثی انتخاب کرد. این بازگشت بلژیک به اتریش چندان دوام نکرد، چه در ۱۷۹۴ با جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه همه‌ی آن سرزمین تحت اختیار فرانسه در آمد، و در ۱۷۹۷، بنا بر ← پیمان کامپو فورمیو، رسماً به فرانسه واگذار شد. برای تاریخ بعد از الحاق آن (۱۸۱۵) به کشور هلند، به مقالات بلژیک و دوکنشین لوکزامبورگ مراجعه کنید.

هلند جدید[1]، انگل نیو نترلند (niu nedər-land)، مهاجرنشین هلندی در امریکای شمالی در سالهای ۱۶۱۳–۶۴، مشتمل بر اراضی کنار رود هودسن، و سپس کنار مسیر سفلای رود دلاور. این سرزمین جزء اراضی واگذاری (۱۶۲۱) دولت هلند به ← شرکت هند غربی هلند بود. مرکزش آمستردام جدید (← نیو یورک. شهر) بود. در ۱۶۶۴ انگلیسها، به فرماندهی ریچارد نیکلز (← هلند، جنگهای، قسمت ۲)، سرزمین را تصاحب کردند.

هلندی، زبان[2]، از زبانهای هند واروپائی، متعلق به دسته‌ی ژرمنی غربی. ← زبان، جدول ص ۱۱۶۷.

هلندیا[3] (holandiā)، شهر (جم ۳۶٬۵۰۰)، مرکز گینه‌ی جدید غربی، ل گینه‌ی جدید، بر خلیج هامبولت؛ شاخابه‌ای از فکه. پرورش دام و کشت نیشکر دارد. در قرن ۱۹م، هنگامی که مرکز داد و ستد بود، اهمیت یافت. در جم II به اشغال ژاپنیها در آمد، و در ۱۹۴۴ نیروهای کشمت آن را آزاد ساختند. در ۱۹۶۳ اندونزی نامش را دوباره به کوتابارو[4] (kotābāru) تغییر داده بود. اکنون نام آن **جاجاپورا**[5] (jājāpurā) است.

هلندیان پنسیلوانیائی: ← آلمانی پنسیلوانیائی.

هلندی پرنده[6] (holandie parande)، در داستانهای دریانوردی، پدیدار شدن کشتی شوم شراع‌کشیده‌ای در نزدیکی دماغه‌ی امید نیک. گفته میشود که ناخدای آن به این محکوم است که، در نتیجه‌ی سوگند کفرآمیزی که خورده، همیشه بر دریا بماند. شکلی از این داستان مورد استفاده‌ی واگنر در اپرای هلندی پرنده، قرار گرفته است.

هلنس: ← هلنیها.

هلنه[7] (helene) یا **هلن تروا** (helene truā)، در افسانه‌های یونانی، دختر لدا و زئوس؛ زیباترین زنان عصر خود. از میان خواستگاران بسیار خود منلائوس را برگزید. چون پاریس سیب نفاق را به آفرودیته داد، وی نیز هلنه را به پاریس داد. از اینجا ← جنگ تروا برپا شد. پس از جنگ با منلائوس به اسپارت باز گشت. یگانه فرزندش از منلائوس هرمیونه بود.

هلنیست[8] (hellenist)، کسی که به یونانیها وابسته است یا از رسوم و عادات آنان تقلید میکند، بالاخص کسی که یهودی الاصل است و زبان یونانی را به عنوان زبان مادری به کار میبرد.

هلنیستی، تمدن[9] (hellenisti)، فرهنگی با صبغه‌ی یونانی، که بر اثر مساعی اسکندر مقدونی در توسعه دادن هلنیسم به موازات فتوحاتش در متصرفات او گسترش یافت. پس از مرگ (۳۲۳ ق‌م) او دیادوخوی سلسله‌هائی تأسیس کردند که، اگرچه وحدت سیاسی امپراطوری اسکندر را در هم شکست، وحدت بازرگانی و دانش یونانی را توسعه داد. فرهنگ نوینی در هنر، ادب، و علوم پدید آمد که اسکندریه و پرگاموس مراکز عمده‌ی آن بود. رفاه مادی اغنیا افزایش، و تعلیم و تربیت بین ثروتمندان تعمیم یافت (البته مستمندان، نه فقط از این مزایا سهمی نبردند، بلکه بینواتر از پیش شدند). ادبیات رونق بسیار گرفت، و آموزش (غیر منحصر به فلسفه) به وجود آمد. اگرچه آثار ادبی دوره‌ی هلنیستی تقلیدی، ثقیل، و کسل‌کننده خوانده شده، بعضی از آنها بسیار پرمایه است. کتابخانه‌هائی تأسیس و کتبی در رشته‌های مختلف تألیف شد. حجاری رونق یافت، و بعضی مجسمه‌های معروف (از قبیل ونوس میلو) از دوره‌ی هلنیستی است. بزرگترین خدمت این دوره بسط، حفظ، و توانگر ساختن میراث یونان برای استفاده‌ی رومیان و تمدنهای بعد است. پس از استیلای روم، رومیان بسیاری چیزها از ملل مغلوب فرا گرفتند، و در واقع تمدن هلنیستی را خاموش نکردند، بلکه آن را اخذ و جذب کردند.

هلنیسم[10] (hellenism)، فرهنگ، آرمانها، و نحوه‌ی زندگی یونانی آتن و شهرهای وابسته به آن در زمان پریکلس. بر خلاف اخلاقیات سختگیر عبرانی که در تورات آمده، از هلنیسم معانی شادی دنیوی، آزادی، و عشق به زندگی متبادر به ذهن میشود. اگرچه هلنیسم با فتوحات اسکندر مقدونی در قرن ۴م ق‌م پایان یافت، ← تمدن هلنیستی از آن ناشی شد. لفظ هلنیسم به هر نهضتی به منظور احیاء آرمانهای یونانی نیز اطلاق میشود. نیز ← حمیدیم.

هلنیکا: ← گزنوفون، قسمت II.

هلنیها (helleni-) یا **هلنس** (hellenes)، نامی که یونانیان قدیم خود را بدان میخواندند (← هلن). هلنیها به ۴ طایفه‌ی آخایائیها (← آخایا)، آیولیها، دوریها، و یونیها تقسیم شده بودند. نیز ← هلاس.

هلو[11]، (*Prunus persica*)، درخت میوه، با گلهای بسیار زیبای زینتی و میوه‌ی هسته‌دار مطبوع آبدار. اصلش از چین ولی منسوب به ایران است، و در نقاط معتدل بسیار به عمل میآید. بعضی انواع آن، که دارای برگهای قرمز و در سال دو بار گل میدهد، برای زینت کاشته میشود. بهترین انواع هلوی ایران در ناحیه‌ی شرقی، مخصوصاً در خراسان و اطراف شهر مشهد، به عمل میآید.

هلو، بیماری لب‌شتری: ← پیچیدگی برگ هلو.

هلو، پیچیدگی برگ: ← پیچیدگی برگ هلو.

هلوئیز[12] (heloiz)، فر. **الوئیز** (eloiz)، ۱۱۰۱–۱۱۶۴، معشوقه‌ی پ. آبلار که بعداً به ازدواج او در آمد؛ م. پاریس. خواهرزاده‌ی کشیشی به نام فولبر[13] (fülber) بود که، پس از آنکه مدتی وی را در دیری در آرژانتوی گذاشت، او را نزد خود فرا خواند، و آبلار را مربی او قرار داد. عشق پرشوری هلوئیز و آبلار را به یکدیگر نزدیک کرد. هلوئیز به برتانی پناهید و در آنجا پسری به دنیا آورد، و پنهانی با معشوق خود آبلار ازدواج کرد. پس از انتقام وحشتناکی که فولبر از آبلار گرفت (← آبلار)، هلوئیز در عشق خود نسبت به او وفادار ماند. از آن پس از راه مکاتبه (به لاتینی) با هم ارتباط داشتند، و این ارتباط تا هنگام مرگ (۱۲۴۲) ادامه داشت. هلوئیز ۲۲ سال پس از مرگ شوهرش زنده ماند، و مورد احترام روحانیان عالیمقام و پاپها قرار داشت.

هلوپشته (halu.poshte)، دهستان (جم ۳۵۱ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۲ آبادی. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است. از دهستانهای ییلاقی شهرستان نور محسوب میشود. مرکزش، **هلوپشته** در ۲۴کیلومتری ل‌ش بلده قرار دارد.

هلوتها[14] (helvet-)، قبیله‌ای از ژرمنها، و یکی از طوایف شجاع و مقتدر قوم سلت که در ناحیه‌ی **هلوتیا**، بین کوه ژورا، دریاچه‌ی ژنو، و رودهای رون و راین میزیستند. در ۵۸ ق‌م عزم تصرف تج گل را کردند، ولی یولیوس قیصر در بیبراکته آنان را مغلوب کرد.

هلوتیا[15] (helvetiā)، بخش اداری رومی آلمان علیا (قرن اول ق‌م–قرن ۵م ب‌م). شامل قسمت غربی کشور سویس کنونی بود. **هلوتها** ساکنین آن بودند.

هلوتیا، نام لاتینی سویس.

هلوتیا، جمهوری[16] (helvetiā)، ۱۷۹۸–۱۸۰۳. در سپتامبر ۱۷۹۷، چند تن از رهبران تبعیدی سویس به فرانسه دولت انقلابی فرانسه را بر آن داشتند که به کومک نواحی سویسِ تابع فرانسه بشتابد و حکومت اشرافی کانتونی را بر اندازد. دیرکتوار که خواستار ایمن کردن گذرگاههای آلپ و حفظ خزانه‌ی برن بود، فرمان حمله به سویس را صادر کرد (ژانویه‌ی ۱۷۹۸)، مقاومت زیاد نبود، و دولت متحدی به نام جمهوری هلوتیا تشکیل شد. نداشتن پول و دخالتهای نظامی و سیاسی دائمی فرانسه مایه‌ی ناراحتی این جمهوری بود. قانون اساسی ۶ بار در ظرف مدت ۵ سال عوض شد، و هنگامی که جنگهای انقلاب فرانسه به سویس کشیده شد (۱۷۹۹)، هرج و مرج به ویرانی انجامید. سپاهی از ارتش فرانسویان را در زوریخ شکست داد (ژوئن)، ولی پیدا شدن اختلاف میان اتریش و روسیه سبب شد که ماسنا در زوریخ بر سپاهیان

(۱)New Netherlands (۲)Dutch language (۳)Hollandia (۴)Kotabaru (۵)Djajapura (۶)Flying Dutchman (۷)Helen (۸)hellenist (۹)Hellenistic civilization (۱۰)Hellenism (۱۱)peach (۱۲)Heloise (۱۳)Fulbert (۱۴)Helvetii (۱۵)Helvetia (۱۶)Helvetic Republic

روس، تحت فرماندهی کورساکوف[1] (korsa-kof) پیروز شود (سپتامبر). سوورووف که از ایتالیا برای کومک به کورساکوف آمده بود، ناچار از عقبنشینی به لینداو در آلمان شد. بقای جمهوری هلوتیا تا ۱۸۰۳ بیشتر مدیون حضور فرانسویان بود، چه مردم سویس با تمرکز مخالف بودند. در فوریه‌ی ۱۸۰۳ ناپلئون با فرمانی سویس را به صورت کنفدراسونی از ۱۹ ولایت [= کانتون] و دارای یک مجلس فدرال تابع فرانسه در آورد.

هلوسیوس، فیلسوف فرانسوی: ← الوسیوس، کلود آدرین.

هلوئین[2] (helvelin)، کوه (فرازا ۹۵۰ متر)، کامبرلند و وستمرلند، ل انگلستان. نزدیک قله‌ی آن بنای یادبودی از جارلز گاف[3] (cārlz gāf) هست، که سر والتر سکات و ویلیام وردزورث در اشعار خود از وی یاد کرده‌اند.

هلوی، یهودا: ← یهودا هلوی.

هله[4] (helle)، در اساطیر یونان، دختر آتامانس و خواهر فریکسوس. هنگام فرار، در تنگه‌ی داردانل غرق شد، و تنگه به نام وی هلسپونتوس [= دریای هله] خوانده شد. نیز ← داردانل.

هلی، ادمند: ← هاله، ادمند.

هلیفکس[5] (halifaks)، ضبط کلمه‌ی هالیفاکس بر طبق تلفظ انگلیسی آن. برای کلماتی که به این صورت میشناسید به هالیفاکس رجوع کنید.

هلیکوپتر[6] (helikopter، از فنس)، وسیله‌ی نقلیه‌ی هوائی از نوع پروانه‌دار که در آن نیروی برآور به وسیله‌ی یک یا چند پیشران افقی که با محرکی به کار می‌افتند تأمین می‌شود. این روش پرواز یکی از نخستین روشهائی است که مورد توجه قرار گرفته بوده است؛ لئوناردو دا وینچی در قرن ۱۶م امکان آن را توصیف کرده. از شناخته‌ترین کسانی که در پیدایش و تکامل این وسیله سهیم بوده‌اند اینانند، لوئی برگه[7] (brege؛ ۱۸۸۰–۱۹۵۵)، ایگور سیکورسکی[8] (sikorski، ۱۸۸۹–) و خوان دلا ثیروا. هلیکوپتر برای پرواز در مسافتهای دور به کار نمیرود، ولی چون به راه انداختن آن آسان است و از پهنه‌ی کوچکی از زمین میتواند برخیزد و بر آن بنشیند، موارد استعمال فراوان پیدا کرده است؛ کومک کردن به کسانی که به واسطه‌ی آسیب دیدن کشتی در دریا در معرض خطر غرق شدن قرار گرفته‌اند؛ مبارزه با آتشسوزی؛ بذرافشانی؛ کنترول آمد و شد وسایط نقلیه در جاده‌ها؛ و بسیار کارهای دیگر. در جنگ کره از هلیکوپتر برای رساندن ذخایر جنگی و به عنوان وسیله‌ی حمل و نقل زخمیان جنگ استفاده‌ی فراوان شد، و در دهه‌ی ۱۹۶۰ در جنگهای ویتنام جنوبی وسیله‌ی شناسائی و حمل و نقل سربازان بود. نیز ← اتوژیر.

هلیکون[9] (helikon) یا **الیکون** (elikon)، دسته‌کوه، بئوسی. یونان مرکزی، در افسانه‌های یونانی جایگاه موزها است. قسمتی از مرز میان بئوسی قدیم و فوکیس را تشکیل میدهد. معبد موزها در قسمت شرقی آن واقع است.

هلیگولاند[10] (heligoland) یا **هلگولاند**[11] (helg-)، جزیره (ح ۶۰ هکتار، در ۱۹۷۰ حه تخمیناً ۳٬۲۰۰)، لغ آلمان، در دریای شمال. از ماسه‌سنگ سرخ تشکیل شده است، و ح ۶۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد، و از سبزه پوشیده است. زیبائی آن قبل از جج II جالب سیاحان بود. سابقاً در تصرف دانمارک بود؛ انگلیسها در ۱۸۰۷ آن را اشغال کردند، و در ۱۸۱۴ رسماً به انگلستان واگذار شد. در ۱۸۹۰ انگلستان آن را در مقابل زنگبار با آلمان معامله کرد. به موجب پیمان ورسای استحکامات آن کلاً منهدم شد، اما در ۱۹۳۶ آلمان دوباره آن را مستحکم کرد، و در جج II به عنوان پایگاه دریائی آن را مورد استفاده قرار داد. در ۱۹۴۷، انگلیسها، که آن را تحت اشغال خود داشتند، آنجا را از سکنه‌اش تخلیه کرده استحکامات آن را منفجر ساختند.

هلیلان (holeylān)، دهستان (حه ۶٬۰۶۳ نسمه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان شاه‌آباد، استان کرمانشاهان. این دهستان ۳۲ آبادی دارد. قسمتهای جنوب، غرب، و شمال آن کوهستانی است. رود سیمره در آن جریان دارد و حد طبیعی شهرستان شاه‌آباد با شهرستان خرم‌آباد است. هوای آن در نواحی کوهستانی سرد و در قسمتهای دشت و نزدیک رود سیمره معتدل است. رودهای محلی و چشمه‌ها مشروبش می‌سازند. محصولات عمده‌اش غلات، حبوبات، و فراورده‌های دامی است. ظاهراً قسمتی از اراضی هلیلان جزء لرستان محسوب میشود. نیز ← هلیلان، ویرانه‌های شهر قدیمی.

هلیلان، ویرانه‌های شهر قدیمی کنار رود سیمره، در هلیلان، که به عقیده‌ی دمرگان احتمال میرود که شهر بیت بوناکی (؟) مذکور از عهد عیلامیها بوده باشد.

هلیل‌رود (halil.rud)، رودی در ج ایران، استان کرمان، که از ارتفاعات ساردویه و بافت سرچشمه گرفته، ابتدا به جانب ج جریان یافته و سپس به سمت جش منحرف شده و از طرف غ وارد جزموریان میشود. ساختمان سدی بر روی این رود، به نام سد جیرفت، در محل تنگ نراب (narāb)، در دست اقدام بوده است. این سد از سدهای مخزنی است که مشخصات آن بدین شرح است: نوع سد بتونی قوسی؛ طول تاج ۲۵۰ متر؛ ارتفاع از کف ۱۳۳ متر؛ گنجایش کل مخزن ۴۳۰ میلیون مکا؛ سطح زیر کشت ۸٬۰۰۰ هکتار؛ تولید سالیانه‌ی برق ۸۰ میلیون کیلووات ساعت. قرار بوده است کار ساختمان آن در ۱۳۵۵ هش خاتمه پذیرد.

هلیله[12] (halile) میوه‌ی گیاهی از تیره‌ی بادام کوهی که اسید تانیک (← مازو) فراوان دارد و در طب قدیم از آن برای تقویت لثه و بند آوردن خون بن دندان و جلوگیری از رطوبت معده و تسکین بواسیر و غیره استفاده میکردند. از اقسام آن است، هلیله‌ی کابلی، هلیله‌ی زرد، هلیله‌ی بلیله، و هلیله‌ی بادامی یا لوز هندی (*T.catappa*).

هلیله‌ی بادامی یا لوز هندی: ← هلیله.

هلیله‌ی زرد (halile-)، میوه‌ی گیاهی گرمسیری، دارای خواص هلیله‌ی کابلی.

هلیله‌ی سیاه، یکی از انواع هلیله‌ی کابلی.

هلیله‌ی کابلی (halileye kāboli)، میوه‌ی درختچه‌ی نواحی گرم از جنس موروبولانی کابولا (*Myrobolani chaebula*) که شبیه به آمله و مسهل است. هلیله‌ی سیاه از انواع آن است.

هلیوپولیس[13] (heliopolis) [یو، = شهر خورشید]، شهر قدیم، مصر سفلی، که ویرانه‌های آن در ۱۰کیلومتری ل‌ش قاهره است. مرکز عبادت خدای آفتاب، به نام رع، بود. در دوره‌ی امپراطوری جدید مصر مقر نایب‌السلطنه‌ی ل مصر بود. مسله‌های متعدد در آن برپا شده بود که رومیان آنها را برای تزیین شهر رم و دیگر شهرهای مصر انتقال دادند، دو تا از این مسله‌ها، به نام سوزن کلئوپاترا، یکی به لندن (۱۸۷۸) و دیگری به شهر نیو یورک (۱۸۸۰) برده شد. مدارس فلسفه و نجوم آن تا تأسیس شهر اسکندریه رونق داشت. مصریان آن را ایونو (iyunu) میخواندند، در عهد به صورت اون (on؛ پیدایش ۵۰.۴۱) یا آون (avan حزقیال ۱۷.۳۰) و بیت شمس (ارمیاء ۱۳.۴۳) آمده، و اعراب پس از تسخیر مصر آن را عین شمس خوانده‌اند.

هلیوپولیس، شهر قدیم. سوریه، ← بعلبک.

هلیوتروپیسم: ← تروپیسم.

هلیودوروس[14] (heliodoros)، نق ۱۷۵ قم، سیاستمدار سلوکی که، به امید واهی رسیدن به تخت سلطنت، سلوکوس IV را کشت.

هلیوس[15] (helios) [یو، = خورشید]، در دین یونان، خدای خورشید؛ پسر هوپریون و تیا، شوهر کلومنه، و پدر فائتون. هر روز ارابه‌ای طلائی از قصر خود در مشرق به قصر دیگرش در مغرب میراند. هلیوس نماد جنبه‌های مادی خورشید و آپولون نماد جنبه‌های روحانی آن بود. به روایت اودیسه، چون اودوسئوس گاو مقدس او را خورد، کشتی وی را غرق کرد. رومیان او را سول (sol) میخواندند.

هلیوگابالوس[16] (heliogābālus) یا **الاگابالوس** (elā-) ح ۲۰۵–۲۲۲، امپراطور (۲۱۸–۲۲) روم. از کهنه‌ی معبد الاگابالوس (خدای آفتاب) در حمص، و به قول مادرش، پسر کاراکالا بود. پس از شکست ماکسرینوس، وارث قانونی، سربازان او را در شام به امپراطوری بر داشتند. حکومتش به سبب زشتی زندگی خصوصی و شمائر پرستش خدای آفتاب شهرت داشت. خود و مادرش در شورش پاسداران امپراطور کشته شدند. آلکساندر سوروس به جایش نشست.

هلیوم[17] (heliom؛ از فنس)، عنصر گازی (علامت شیمیائی He؛ نیز ← عنصر، جدول). بیرنگ، بیبو، و بیطعم است. گازی است بی‌اثر، یعنی

---

(۱)Korsakov (۲)Helvellyn (۳)Gough (۴)Helle (۵)Halifax (۶)helicopter (۷)Breguet (۸)Sikorsky (۹)Helicon (۱۰)Heligoland (۱۱)Helgoland (۱۲)myrobalan (۱۳)Heliopolis (۱۴)Heliodorus (۱۵)Helios (۱۶)Heliogabalus (۱۷)helium

میل ترکیبی آن بسیار کم است. به سبب سبکی (فقط ئیدروژن از آن سبکتر است) و اشتعال‌ناپذیر بودنش، در بالونها و سفینه‌های هوائی به کار میرود. چون در خون انسان خیلی کم حل‌پذیر است، یکی از موادی است که غواصها از آن استفاده میکنند، و در محفظه‌هائی که برای غواصان ساخته میشود به کار میرود. هلیوم مایع برای ایجاد دماهای بسیار پست مصرف میشود (← سرمازائی). در طبیعت به واسطه‌ی تلاشی رادیوآکتیو عناصر و به وسیله‌ی بمباران کردن عناصر فلزی سبک با اشعه‌ی کیهانی تولید می‌شود؛ در جو زمین به نسبت $\frac{5}{1'000'000}$ وجود دارد. در خورشید از ئیدروژن تولید میشود؛ و پیش از آنکه وجود آن در زمین شناخته شود، وجودش در خورشید کشف شده بوده است. کشف (۱۸۹۴) هلیوم در زمین به سر و. رمزی منسوب است. هلیوم طبیعی مخلوطی از دو همجای پایدار ـ هلیوم ۳ و هلیوم ۴ ـ است. همجاهای ناپایدار آن ـ هلیوم ۵، هلیوم ۶، و هلیوم ۸ ـ را مصنوعاً ساخته‌اند. ذرات آلفا که از بعضی مواد رادیوآکتیو صادر میشود هلیوم ۴ (۲ پروتون و ۲ نوترون) است. هلیوم ۲ مایع دارای پاره‌ای خواص نامتعارف است، از جمله قابلیت هدایت حرارتی فوق‌العاده‌ی آن و اینکه بر اثر سرما منبسط میشود.

هلیون، گیاه، ← مارچوبه.

هم، رنگیزه‌ی خون، ← رنگیزه.

هم[1]، **یان داویدسون وان** (yān davidson vān hem)، ۱۶۰۰–۸۴، نقاش هلندی. بیشتر از میوه‌ها و گلها نقاشی میکرد، و یکی از نامدارترین نقاشان هلندی در نقاشی زندگی خانوادگی است. تابلوهای او در بسیاری از موزه‌های اروپائی موجود است؛ موزه‌ی متروپلیتن ۳ تابلو از کارهای او دارد.

هما یا **همای** (homāy)، ← ارجاسپ؛ به‌آفرین.

هما، شاعر، ← همای شیرازی.

همائی (homā'i) دهستان (جمع ۲٬۲۳۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش ششتمد، شهرستان سبزوار، استان نهم (خراسان)؛ دارای ۱۶ آبادی. محصولاتش غلات، حبوبات و کنجد است. مرکزش، **همائی**، در چغ ششتمد قرار دارد که در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت **همائی سفلی** (جمع ۱۰) و **همائی علیا** (جمع ۷۲) آمده است.

همائی سفلی: ← همائی، دهستان سبزوار.

همائی علیا: ← همائی، دهستان سبزوار.

هماب[2] (hamāb) [= هم+آب]، رودی که به رود دیگر تقریباً هم‌اندازه‌ی خود میریزد.

هم‌ابر[3]، **خط** (ham'abr)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که ابرآلودگی در آنها در دوره‌ی مفروضی یکسان است.

هماتیت[4] (hemātit؛ از فنس)، از اکسیدهای کانی آهن (Fe_2O_3) که تقریباً ۷۰٪ آهن دارد. یکی از کانه‌های مهم آهن است. در طبیعت به حالت بیشکل (خاکی) قرمزرنگ، و به حالت تبلور قهوه‌ای (← لیمونیت) تا سیاه به دست میآید. گرد قرمزرنگ هماتیت به عنوان رنگیزه (اخرا) به کار میرود. هماتیت در سراسر جهان پراکنده است و رنگ بسیاری از سنگهای رسوبی به علت آن است. برای خالص کردن چدن با طریقه‌ی ورز مورد استفاده قرار میگیرد.

هماتیت قهوه‌ای: ← لیمونیت.

هم‌ارز گرمی[5] (ham'ārze gerami) [= هم‌ارز بر حسب گرم]، در شیمی، وزن هم‌ارز یک ماده بر حسب گرم. هم‌ارز گرمی یون یک عنصر نسبت وزن اتمی آن است بر حسب گرم به ظرفیت آن. مثلاً، وزن اتمی مس ۶۳ است، و وقتی که این فلز دو ظرفیتی باشد، هم‌ارز گرمی آن ۶۳/۲ یا ۳۱٫۵ گرم است. هم‌ارز گرمی یک اسید از تقسیم کردن وزن مولکولی آن بر عده‌ی اتمهای ئیدروژن اسیدی قابل استخلاف در مولکول آن، و هم‌ارز گرمی یک باز از تقسیم کردن وزن مولکولی آن بر ظرفیت اتم فلزی در آن به دست میآید. مثلاً، وزن مولکولی جوهر گوگرد، (SO_4H_2)، ۹۸ است، و هم‌ارز گرمی آن ۹۸/۲، یا ۴۹؛ و وزن مولکولی سود محرق، ($NaOH$)، ۴۰ است، و هم‌ارز گرمی آن ۴۰/۱، یا ۴۰. هم‌ارز گرمی یک ملح از تقسیم کردن وزن مولکولی آن بر حاصلضرب عده‌ی اتمهای فلز در مولکول آن در ظرفیت فلز به دست میآید. مثلاً هم‌ارز گرمی سولفات آلومینیوم، با فورمول $Al_2(SO_4)_3$، که وزن مولکولی آن ۳۴۲ است، مساوی خارج قسمت ۳۴۲ بر حاصلضرب ۲ (عده‌ی اتمهای Al) در ۳ (ظرفیت Al)، یعنی ۵۷ میباشد. نیز ← محلول نورمال.

هم‌ارز (یا **معادل**) **مکانیکی حرارت**: ← هم‌ارزی (یا معادله‌ی) مکانیکی حرارت.

هم‌ارزی[6] (یا **معادله‌ی**) **مکانیکی حرارت** (ham'arzi-). ج. پ. ژول از راه آزمایش ثابت کرد که در تبدیل کامل یک مقدار معین انرژی مکانیکی به حرارت همیشه هم‌ارزی ثابتی وجود دارد، و معین کرد که چه اندازه انرژی مکانیکی لازم است تا دمای واحد جرم آب را به اندازه‌ی یک درجه‌ی صدبخشی بالا ببرد. این هم‌ارزی یا معادله با فورمول $W=JH$ نمایش داده میشود، که در آن W مقدار کار، H مقدار حرارت، و J مقدار ثابتی است که هم‌ارز (یا معادل) مکانیکی خوانده میشود. بنا بر این J نمایش مقدار کاری است که بر اثر تبدیل یک واحد حرارت به انرژی مکانیکی به دست میآید. مقدار J در سلسله‌ی سگث (← سلسله‌ی آحاد) $4,186\times10^7$ ارگ کالری است. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول IV، ص ۱۳۱۹.

هممام: ← همام تبریزی.

همام تبریزی (homāme tabrizi)، شهرت **همام‌الدین ابن علاء** (homāmo'd.dine bne alā')، متخلص به **همام**، ۵۹۸ یا ۶۳۶–۷۱۴ یا ۷۱۳ هق، شاعر ایرانی. از مردم آذربایجان و معاصر سعدی بوده، و به شیوه‌ی او غزل سروده است. با خاندان جوینی پیوستگی داشت. در تبریز وفات یافت. دیوانش را به امر رشیدالدین فضل‌الله جمع‌آوری کرده‌اند، مقداری از آن به چاپ رسیده است (تهران، ۱۳۳۳ هش).

همانی[7] (hamāni) یا **اتحاد**، در ریاضیات، گزاره‌ای از تساوی میان کمیتهای معلوم یا مجهول که به ازاء همه‌ی مقادیری که به مجهولات داده شود صحت دارد، مثل $3x=2x+x$ که با هر مقدار x صادق است. علامت تساوی را در همانی به جای = بیشتر با ≡ نمایش میدهند.

هماون، جنگ (hamāvan)، در شاهنامه، دومین جنگ بزرگ میان ایران و توران در عهد کیخسرو، که از کوهی به نام هماون نزدیک رود شهد (šahd)، در توران‌زمین، نام گرفته است. چون دو لشکر رو به روی یکدیگر شدند، تورانیی یازور نام، به فرمان پیران، به جادوئی بر ایرانیان ابر و برف و سرما فرستاد، چنانکه دست و بازوی همگان از کار باز ماند، و تورانیان بسیاری از ایرانیان را کشتند. اما سرانجام رهام یازور را بر بلندی کوه دید، و به جانب او راند، و به شمشیر یک دستش را از شانه انداخت. در دم بادی برآمد و ابر و سرما ناپدید شد. اما ایرانیان که کشته‌ی بسیار داده بودند، به کوه هماون کشیدند، و چون خبر یافتند که پیران قصد محاصره‌ی هماون را دارد، شبانه طوس و رهام و گیو و چند تن دیگر از پهلوانان بر تورانیان شبیخون بردند، و بسیاری از آنان را کشتند. طوس، که از بسیاری لشکریان توران و کمی سپاه خود بیمناک بود، نامه به کیخسرو نوشت، و رستم را به یاری خواست. پس از آمدن رستم با ۳۰٬۰۰۰ سپاه به سپهسالاری فریبرز، کار دگرگونه شد، و شکست بر تورانیان افتاد. در این جنگ از پهلوانان، الوا، نیزه‌دار رستم، و بسیاری از پسران و نوادگان گودرز از ایرانیان، و از معروفترین پهلوانان تورانی ارژنگ، کاموس، ← چنگش، و اشکبوس از تورانیان کشته شدند. نیز ← فرغار.

هماهنگی، در موسیقی، ← آرمونی.

هماهنگیان[8] یا **راپیان**[9] (rapiān)، جامعه‌ی دینی امریکائی که توسط انفصالیون آلمانی تحت رهبری گ. راپ تشکیل شد. مالکیت در این جامعه اشتراکی بود و افراد آن از تعلیمات سخت پیشوای خود، و از جمله مجرد ماندن، پیروی میکردند. در ۱۸۰۵ دهکده‌ی هارمونی [= هماهنگی] را در پنسیلوانیا تأسیس کردند و آن را به صورت یک مرکز اجتماع آبادکشاورزی و صنعتی در آوردند. راپیان به رهبری راپ، در ۱۸۱۴–۱۵ به ایندیانا رفتند و هارمونی دیگری بنا نهادند و آنجا را نیز آباد کردند، ولی در ۱۸۲۵ املاک خود را به رابرت اوون فروختند و به پنسیلوانیا باز گشتند تا سومین دهکده‌ی خود را به نام اکونومی [= اقتصاد؛ اکنون امبریج] در لغ پیتسبرگ بنا کنند. در ۱۸۳۲ جزئی از مردم این مستعمره به رهبری کنت لئو، که ماجراجوئی آلمانی بود، از آن خارج شدند تا جامعه‌ی جدیدی برای خود فراهم آورند، با مرگ (۱۸۴۷) راپ

---

(۱)Heem (۲)confluent (۳)isoneph (۴)hematite (۵)gram-equivalent (۶)mechanical equivalent of heat (۷)identity (۸)Harmony Society (۹)Rappites

جامعه‌ی هماهنگیان سست شد و با پیر شدن افراد آن بتدریج رو به انحطاط رفت و در ۱۹۰۶ بر افتاد.

همای (homāy)، در داستانهای ملی ایران، هفتمین پادشاه سلسله‌ی کیانیان. دختر و همسر بهمن بود. پس از مرگ بهمن، چون همای باردار بود، تاج شاهی را بر شکمش نهادند، و تا داراب را نزاده بود سلطنت کرد (۳۰ سال). گویند چهرآزاد لقب داشت. در مآخذ عربی نامش را خمای (xomāy) نیز ضبط کرده‌اند. نیز شهرزاد یا شهرزاد قصه‌گو.

همای یا هما: ← ارجاسب؛ به‌آفرین.

همایجان (homāy.jān)، دهستان (جه ۱۴'۳۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش بیضا، شهرستان شیراز، استان هفتم (فارس)؛ دارای ۳۹ آبادی. رودهای شش‌پیر، اردکان، و چشمه‌ها و قناتها مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و برنج است.

همای شیرازی (homāye širāzi)، شهرت رضا قلی، متخلص به هما، ۱۲۱۲–۹۰ هق، شاعر و ادیب ایرانی؛ مت شیراز. از غزلسرایان خوش‌طبع و نامی شیراز به شمار میرفت، و علاوه بر غزلگوئی، در دیگر انواع شعر نیز دست داشت. دیوانش به نام شکرستان در تهران چاپ شده است (۱۳۲۵ هق). هما با رضاقلی‌خان هدایت معاصر بود.

همایون، پادشاه تیموری هند؛ ← همایون پادشاه.

همایون، دستگاه (homāyun). یکی از دستگاههای موسیقی ایرانی (← دستگاه) که دارای گام مخصوص قابل مقایسه با گام کوچک موسیقی اروپائی است. گوشه‌های آن مالیخولیائی و نغمه‌های آن ملایم است. گوشه‌های مهم این دستگاه عبارتند از، چکاوک، بیداد، شوشتری، و منصوری.

همایون اسفراینی (homāyune esfarāyeni)، فت ۹۰۲ هق، شاعر ایرانی؛ مت اسفراین. در آغاز جوانی به تبریز رفت، و مشمول مراحم یعقوب بیگ ترکمان شد. مدتی بر اثر عاشقی دیوانه شد. نسخه‌ی خطی دیوانش در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی سپهسالار موجود است.

همایون پادشاه، عنوان مشهور **سلطان ناصرالدین همایون**، ۹۱۳–۹۶۳ هق، دومین پادشاه از سلسله‌ی تیموریان هند؛ مت کابل. در ۹۳۷ هق به سلطنت نشست. همایون به علم و ادب رغبت داشت و دیوان شعری از او باقی است. با طغیان و مخالفت شیر شاه سوری مواجه شده به دربار شاه طهماسب صفوی پناه برد، و شاه طهماسب به مهربانی از او پذیرائی کرد. همایون پادشاه، بعد از چند سال به هند باز گشت، و به کومک سردار خود، بیرام خان، به نشر قدرت و توسعه‌ی قلمرو خویش پرداخت. همایون در دهلی بر اثر سقوط از بام کتابخانه‌ی خویش، که برای دیدن طلوع ستاره‌ی زهره به آنجا رفته بود، وفات یافت و پسرش اکبر شاه به جای او به سلطنت نشست.

همایون شاه، آرامگاه، بنای عالی سبک ایرانی در دهلی، ل هند، که از آثار برجسته‌ی هنری ایرانی و هندی اواخر قرن ۱۰م هق است. دارای طاقنماها و گنبد زیبا برفراز سکوی وسیع، و محوطه‌ی بس بزرگ، و دروازه‌های مختلف است. نمای آن مشتمل بر طاقنماها و غرفه‌های دوران صفویه و مزین به معرقهای سنگ سفید و سرخفام است. به وسیله‌ی بانو حاجی بیگم حمیده خانم، همسر ایرانی همایون پادشاه، پس از فوت او احداث شده است.

همایون شهر: ← سده، شهر.

همایون‌نامه یا قانون همایونی: ← خواندمیر.

همای و همایون (homāy.o.homāyun)، منظومه‌ای عاشقانه در بحر متقارب، در ۴۴۰۷ بیت، اثر خواجوی کرمانی از شاعران قرن ۸م هق، در داستان عشق همایون با همای دختر فغفور چین. این منظومه جزء منظومه‌هائی است که خواجو، به تقلید از خمسه‌ی نظامی، در مقابل اسکندرنامه پرداخته است.

همبارش[1]، **خط** (hambāreš)، خطی بر نقشه، واصل میان نقاطی که عمق ریزش در آنها در دوره‌ی مفروضی یکسان است.

همبپاری: ← بپاری.

همبیج[2]، **جی** (jey hambij)، ۱۸۶۷–۱۹۲۴، نویسنده و هنرمند امریکائی؛ مت کانادا. اندازه‌گیریهای فراوان او از ظروف و معابد قدیمی یونانی وی را به اکتشاف اصولی ریاضی رهنمون شد که به نظر خودش این اصول با دقت توسط طراحان آثار هنری قدیم مصر و یونان مراعات میشده است. این اصول که به نام "تقارن دینامیکی" نامگذاری شد، موارد استعمال فراوان پیدا کرد و در میان هنرمندان بحثهای فراوان بر انگیخت. از آثار او تقارن دینامیکی: گلدانهای یونانی (۱۹۲۰) و اصول تقارن دینامیکی (۱۹۲۶) است.

همپار یا ایزومر، در شیمی؛ ← همپاری.

همپاری (ham.pāri) [= دارای پاره‌های برابر بودن] یا **ایزومریم**[3] (izomerism)، در شیمی، وصفی که در دو یا چند جسم مرکب وجود دارد که فورمولهای مولکولی مشابه دارند ولی ترتیب قرار گرفتن اتمها در آنها یکسان نیست. همپارها یا ایزومر[4]ها (izomer-)، یعنی مولکولهائی که خاصیت همپاری دارند، از لحاظ وزنی ترکیب مشابه دارند، ولی از حیث خواص گوناگون با یکدیگر متفاوتند. مثلاً، دو کربور ئیدروژن، بوتان و ایزوبوتان، هر دو در مولکول خود ۴ اتم کربون و ۱۰ اتم ئیدروژن دارند، ولی طرز قرار گرفتن اتمها در مولکولهای آنها یکسان نیست:

فورمول بوتان $(CH_3)CH_2.CH_2(CH_3)$

فورمول ایزوبوتان $.CH(CH_3)_3$

همپتن (hamptən)، صورت دیگری از نام انگلیسی همتن.

همپتن رودز[5] (hamptən rōdz)، لنگرگاه، چش ایالت ویرجینیا، کشمت، که از آنجا رودهای جیمز و الیزابت به خلیج چسپیک میریزد. از زیباترین بندرگاههای طبیعی و از پررونقترین دریابندرهای کشمت است. یکی از نبردهای دریائی جنگ داخلی امریکا در آنجا واقع شد (۱۸۶۲). **کنفرانس صلح همپتن رودز**، به منظور پایان دادن به جنگ داخلی، در آنجا منعقد شد (فوریه‌ی ۱۸۶۵)، ولی ایالات جنوبی شرایط لینکلن را نپذیرفتند، و کنفرانس به نتیجه‌ای نرسید.

همپتن رودز، کنفرانس صلح: ← همپتن رودز.

همپتن کورت: ← همتن کورت.

همپدن[6]، **جان** (jān hampdən)، ۱۵۹۴–۱۶۴۳، سیاستمدار انگلیسی. از ۱۶۲۱ در پارلمنت خدمت میکرد. زندانی شدن او در ۱۶۳۸ به علت استنکاف از پرداختن باج کشتی به چارلز I، که از قدیم از ولایات دریائی گرفته میشد، خشم مردم را بر ضد چارلز I بر انگیخت. همپدن که در پارلمنت طویل و پارلمنت کوتاه هر دو از رهبران بود، یکی از ۵ عضوی بود که چارلز I میخواست آنان را توقیف کند (۱۶۴۲)، و همین کار سبب تسریع در جنگ داخلی شد. همپدن هنگی از اعضای پارلمنت تشکیل داد و در محاصره‌ی ردینگ شرکت جست و در جنگ دیگری که با پرنس روپرت میکرد زخم مهلک بر داشت. مقاومت مردانه‌ی او در مقابل چارلز سبب شد که به صورت یکی از قهرمانان ملی در آید.

همپستد[7] (hampstəd) یا **همستد** (hams-)، کوی (جه ۹۵'۰۷۳)، لغ لندن، انگلستان؛ وابسته به هنرمندان و نویسندگان. باغ ملی **همپستد هیث** (hit) ح ۳۵۰ هکتار وسعت دارد. در ۱۹۶۵ کویهای همپستد، هولبرن، و سنت پنکرس[8] (sent pankərs) ضمیمه‌ی یکدیگر شده کوی ⇐ کمدن را تشکیل دادند.

همپشر[9] (hampšər) یا **هنتس**[10] (hants)، ولایت ساحلی (۳'۸۹۳ کمم؛ در ۱۹۷۱ جه ۱'۵۶۱'۶۰۵)، ج انگلستان؛ مرکزش وینچستر. در زمین پست و بلند آن پرورش گوسفند و تهیه‌ی لبنیات به عمل میاید. کارگاههای کشتیسازی دارد و داد و ستد دریائی آن عظیم است. بنادر عمده‌ی آن پورتسمث و ساوثمتن میباشد. با ادبیات و تاریخ انگلستان وابسته است.

هم‌پیمانان راین[11] (rāyn)، اتحادیه‌ای از امیران آلمان که در ۱۸۰۶، تحت حمایت ناپلئون I، تشکیل شد. اعضای اصلی آن عبارت بودند از شاهان باواریا، وورتمبرگ، ساکس و وستفالی، و مهیندوک بادن. اعضای این اتحادیه تابعیت خود را نسبت به امپراطوری مقدس روم فسخ کردند، و فرانسیس II که لقب امپراطور اتریش داشت، در ۱۸۰۶ از عنوان امپراطور رومی صرف نظر کرد. ناپلئون میکوشید تا اوضاع داخلی و خارجی این اتحادیه را تحت نفوذ خود قرار دهد، ولی تکرار بحرانهای بین‌المللی تلاشهای او را بیحاصل میگذاشت. پس از عقبنشینی ناپلئون از روسیه (۱۸۱۲–۱۳)، اعضای اتحادیه که در جنگ جبهه‌های خود را تغییر داده بودند، سبب از بین رفتن آن شدند. با این همه، اتحادیه برای ایجاد وحدت آلمان نتایج مهمی

(۱)isohyet (۲)Hambidge (۳)isomerism (۴)isomer (۵)Hampton Roads (۶)Hampden (۷)Hampstead (۸)Saint-Pancras (۹)Hampshire (۱۰)Hants (۱۱)Confederation of the Rhine

داشت.

همت‌آباد (hemmat.ābād)، دهستان (جم ـ۳۰۱۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان بروجرد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۱۷ آبادی. مرکزش، **همت‌آباد** (جم ۱۴۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۶۰ش بروجرد است. محصولاتش غلات و چغندر است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

همت‌آباد، ده (جم ۹۳۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان بالاولایت، بخش طیبات، شهرستان تربت جام، استان نهم (خراسان)؛ ۸۴کیلومتری ل‌غ طیبات. محصولاتش غلات و بنشن است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.

همتن[1] (hamtən) یا **همپتن** (hamp.)، از ۱۹۶۵ بخشی از لندن بزرگتر، در ⇐ ریچموند آپن‌تمز، ۶۰ش انگلستان، بر رود تمز؛ محل خانه‌ی د. گریک. کاخ **همتن کورت** نزدیک آن واقع است. همتن سابقاً قسمتی از تویکنم بود.

همتن کورت[2] (hamtən kort) یا **همپتن کورت** (hamp.)، کاخی در همتن، انگلستان، کنار رود تمز. توسط کاردینال ت. وولزی بنا شد (در آغاز قرن ۱۶م). وولزی در ۱۵۲۸ آن را به هنری VIII تقدیم کرد، که وی ملحقاتی بر آن افزود، از جمله یک گالری هنر و یک پارک عمومی. سه کنفرانس **همتن کورت** در آنجا تشکیل شد.

همتن کورت، کنفرانس[3]، کنفرانسی که در سال ۱۶۰۴، در آغاز سلطنت جیمز I، پادشاه انگلستان، در کاخ **همتن کورت** تشکیل شد. هدف این کنفرانس یافتن توافقی میان پیرایشگری و کلیسای رسمی بود. در این کنفرانس مختصر امتیازاتی به پیرایشگران داده شد، و بعضی از آنان اخراج شدند. کنفرانس ترجمه‌ی یک متن جدید از کتاب مقدس را اجازه داد، که متن مجاز یا کتاب مقدس شاه جیمز نام یافت. نیز ← کتاب مقدس، ص ۲۱۷۸، ستون ۳.

همجا (ham.jā)، فس **ایزوتوپ**[4] (izotop)، هر یک از دو یا چند اتم که دارای یک عدد اتمی هستند، ولی اعداد جرمی (← عدد جرمی) آنها متفاوت است؛ به عبارت دیگر، هسته‌های آنها از حیث عده‌ی پروتونها یکسان ولی از جهت عده‌ی نوترونها متفاوتند. بنا بر این، عناصر همجای یک عنصر معین از حیث خواص شیمیائی با آن عنصر یکسانند، و با آن در یک خانه‌ی جدول تناوب (← قانون تناوب) جا دارند (تسمیه ناشی از همین است)، ولی از حیث خواص فیزیکی اندکی متفاوتند. عناصر همجا را اغلب با قید عده‌ی پروتونها و نوترونهای هسته نام می‌برند، و علامت آنها همان علامت شیمیائی معمولی است که عدد جرمی مذکور را در بالای آن، کمی به طرف چپ، مینویسند، مثلاً کربون معمولی دو همجا دارد، یکی "کربونِ ۱۲" (^{12}C) و دیگر "کربونِ ۱۳" (^{13}C). از ۱۹۳۴، که ژولیوکوری (زن و شوهر) اول بار رادیوآکتیویته‌ی مصنوعی را کشف کردند، به بعد تقریباً برای تمام عناصر همجاهای رادیوآکتیو ساخته شده است.

همجوشی هسته‌ای[5] (ham.juši)، گونه‌ای از فعل و انفعال هسته‌ای که در آن هسته‌های اتمی سبک با یکدیگر ترکیب میشوند و هسته‌ی سنگینتر و پایدارتر میسازند. در نمونه‌ای از یک فعل و انفعال همجوشی (شکل)، هسته‌ی اتم دوتریوم به یک هسته‌ی تریتیوم اتصال پیدا می‌کند. این دو، موقتاً، با هم جوش میخورند، و یک هسته‌ی مرکب بسیار برانگیخته (هلیوم) میسازند. این ۵ ذره نمیتوانند یک هسته‌ی پایدار بسازند، ولی از دو نوترون و دو پروتون ترکیبی فراهم میشود که اجزاء آن سخت به یکدیگر پیوستگی دارند. نوترون اضافی طرد می‌شود، و این دو نتیجه‌ی فعل و انفعال با سرعت بسیار از یکدیگر میگریزند. برای آنکه چنین فعل و انفعالی صورت بگیرد، باید دو هسته‌ی نخستین با چنان سرعتی به یکدیگر نزدیک شوند که بتوانند بر نیروی دافعه‌ی موجود میان آنها، که نتیجه‌ی بارهای مشابه پروتونهای سازنده‌ی آنها است، غالب شوند. فیزیکدانان هسته‌ای سرعت اولیه‌ی لازم را به وسیله‌ی شتابگر ذرات به یکی از دو هسته‌ی وارد در فعل و انفعال میدهند. در درون ستارگان و در بمب ئیدروژنی ـ که در آنها فعل و انفعال همجوشی نقش عمده دارد ـ دمای بسیار زیاد سبب تولید سرعتهای لازم میشود. (هر چه دمای یک جسم بیشتر باشد، حرکت اتفاقی اتمهای سازای آن زیادتر میشود.

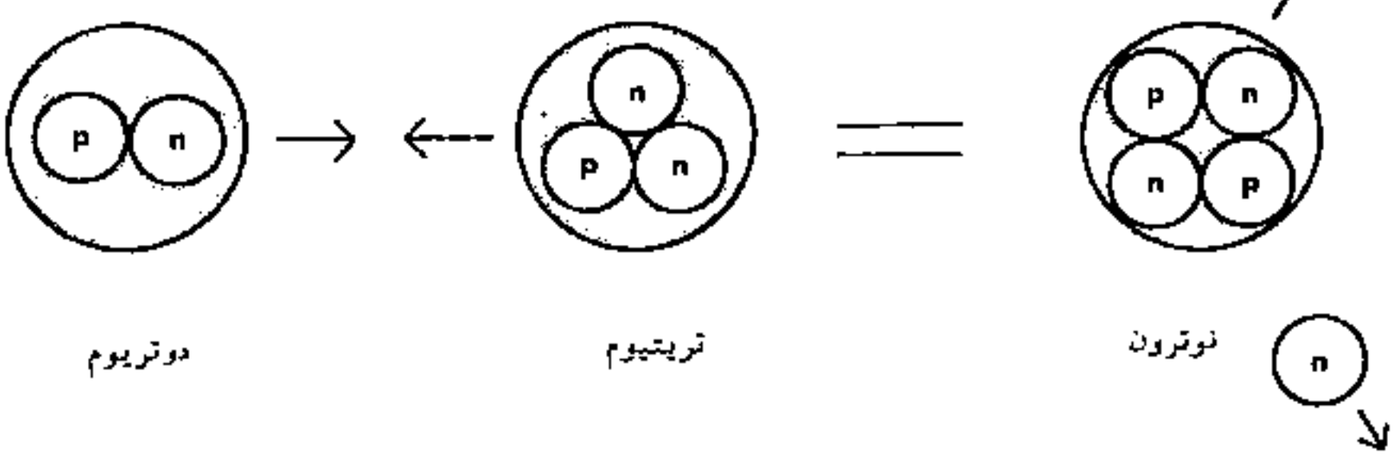

در دمای ستارگان مدتها از هنگامی گذشته است که اتمها از الکترونهای خود عاری شده‌اند و چنان است که ماده‌ی درونی یک ستاره مخلوطی از الکترونهای آزاد است که ⇐ **پلاسما** خوانده میشود).

مهمترین خصوصیت فعل و انفعال همجوشی آن است که انرژی سینتیک کلی محصولات فعل و انفعال بر انرژی سینتیک وابسته به حرکت هسته‌های نخستین فزونی دارد. منبع این انرژی سینتیک اضافی، آن مقدار از انرژی درونی هسته‌های نخستین است که بر انرژی درونی هسته‌ی هلیوم فزونی دارد. چون نیروئی که میان پروتونها و نوترونها (نوکلئون) وجود دارد و آنها را در کنار هم نگاه میدارد، نیروی جذبی است، پایدارترین هیئت مجموعه‌ای از نوکلئونها آن است که تا اندازه‌ای که ساختمان آنها اجازه میدهد به یکدیگر نزدیک باشند، و این حالتْ "حالتِ حداقل انرژی درونی" نام دارد. هنگامی که چنین هیئتی از نو فراهم شود، و نوکلئونها در نزدیکترین فاصله‌ی ممکن نسبت به یکدیگر قرار گیرند، مقداری از انرژی درونی به صورت انرژی سینتیک آزاد میشود که از آن میتوان کار گرفت ـ مثلاً کوهها را از جا کند یا شهرها را ویران کرد. انرژی درونی هسته‌ی هلیوم کمتر از مجموع انرژیهای درونی هسته‌های تریتیوم و دوتریوم است، و این به دلیل خصوصیتی از نیروی هسته‌ای است که، اگر عده‌ی نوترونها با عده‌ی پروتونها برابر باشد، این فزونی سبب آن میشود که نوکلئونها نزدیکتر به یکدیگر بسته‌بندی شوند. فعل و انفعالهای همجوشی هسته‌ای منبع قسمت عمده‌ی انرژیی است که از ستارگان تشعشع پیدا میکند، و از همین راه است که اغلب هسته‌های موجود در طبیعت ساخته میشود. در دما و فشار بسیار بالای مخصوص درون ستارگان، هسته‌های ئیدروژن آن اندازه سرعت دارند که بتوانند بر نیروی دافعه‌ی برقی موجود میان آنها غلبه پیدا کنند و، در نتیجه، فعل و انفعال همجوشی آغاز شود. به دنبال آن یک زنجیر فعل و انفعال همجوشی صورت میگیرد، و نتیجه‌ی خالص آن این است که در برابر هر ۴ هسته‌ی ئیدروژن مصرف‌شده یک هسته‌ی هلیوم همراه با ذرات دیگر و تشعشع برقاطیسی حاصل میشود. این کیفیت ممکن است همچون یک حلقه‌ی کربون صورت بگیرد، یا به شکل مستقیمتر و بدون استفاده از هسته‌ی کربون به عنوان کاتالیزگر. هسته‌های هلیوم حاصل‌شده ممکن است با یکدیگر و با ئیدروژن ترکیب شوند و هسته‌های پیچیده‌تری بسازند.

دانشمندانی که نخستین بمب اتمی را در لوس آلاموس، نیو مکسیکو، با استفاده از شکافت اورانیوم به عنوان منبع انرژی ساختند، به این امر متوجه شدند که دمای تولیدشده در این بمب آن اندازه زیاد است که میتواند فعل و انفعال همجوشی را برای مدت کوتاهی به راه اندازد. نیز ← بمب ئیدروژنی. اکنون تمام کوشش در آن است که بتوانند از فعل و انفعالهای همجوشی انرژی را به نرخی چندان بطیء استخراج کنند که برای تولید توان صنعتی سودمند باشد. دشواری کار در آن است که دمای چند میلیون درجه‌ی لازم برای دادن سرعت کافی به هسته‌ها را فراهم کنند تا این سرعت بتواند بر نیروهای دافعه‌ی برقی غلبه کند. در همه‌ی تحقیقاتی که بدین منظور صورت میگیرد، به کار بردن میدانهای مغناطیسی پیچیده برای محبوس کردن پلاسما ضرورت دارد. اگر دانشمندان بتوانند به

(۱)Hampton (۲)Hampton Court (۳)Hampton Court Conference (۴)isotope (۵)nuclear fusion

چنین موفقیتی برسند، همه‌ی انرژیهای لازم قابل پیشبینی برای آینده‌ی بشری را میتوان از منبع پرمایه‌ی دوتریوم موجود در اقیانوسها به دست آورد.

همچسبی: ← همچسبی و دگرچسبی.

همچسبی[1] و دگرچسبی[2] (ham.casbi, -degar)، در فیزیک، از عمده‌ترین مشخصات ماده گرایندگی آن است به اینکه اجزای خود را با هم نگاه دارد یا به ماده‌ی دیگر در آویزد. این خاصیت ناشی از نیروهائی است که بین مولکولهای ماده در کار است. نیروهای بین مولکولی را در مورد قسمتهای مجاور درون یک جسمْ همچسبی و در مورد قسمتهای سطوح مجاور دو جسمْ دگرچسبی گوئیم. به دلایلی معتقدند که هرگاه دو مولکول خنثی یا دو اتم خنثی به یکدیگر نزدیک شوند، انرژی پتانسیل مجموعه‌ی آنها در فاصله‌ای معین به حداقلی میرسد، و لهذا اگر بخواهیم آنها را از این نزدیکتر یا دورتر کنیم باید کار انجام دهیم (← اصل کمترین انرژی)، توزیع مولکولها، یونها (← یون)، و اتمها در یک جسم جامد بر حسب مقتضیات چنین تعادلی مشخص میشود؛ و فواصل منظم دانه‌های تبلور و ساختمان مولکولی مربوط به آن است. هر نیروئی که مایل به کاستن از فاصله‌ی تعادل باشد مواجه با رد عملی خواهد شد که بسرعت زیاد میشود، و هر نیروئی که مایل به زیاد کردن آن باشد مواجه با رد عملی خواهد شد که ابتدا زیاد میشود و سپس، با نزدیک شدن گسستگی، به صفر میگراید. هر قدر دو جسم به هم نزدیکتر باشند دگرچسبی شدیدتر است. به همین جهت است که گرد محکمتر از ماسه میچسبد، و مایعات بهتر به یک جسم جامد میچسبند تا جامد دیگر. همچسبی معمولاً در مایعات کمتر از جامدات و در گازها کمتر از مایعات است.

همچند[3]، خط (ham.cand)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که کمیت مفروضی در تمام آنها یک مقدار دارد.

همدان (hamdān)، قبیله‌ای از عربهای جنوب جزیرة العرب که شیوخ آن در برابر سلاطین حمیری ایستادگی میکردند. پس از بر افتادن حمیریان به دست سپاهیان حبشه، همدان هسته‌ی مقاومت ملی در برابر تسلط بیگانگان را تشکیل دادند. از نخستین اعرابی بودند که اسلام آوردند و به پیغمبر ص کومک کردند. در خلافت علی ع نیز سخت به یاری او کوشیدند، که علی ع آنان را "نیزه و سپر" خود لقب داده بود. بنو همدان هم اکنون جزو قبایل اصلی یمن به شمار میروند.

همدان (hamadān)، شهر (جم ۱۲۴٬۱۶۷ نسم ۱۳۴۵ هش)، مرکز شهرستان و فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، در دامنه‌ی ل الوند، به فاصله‌ی ۳۸۶کیلومتری تهران و ۲۲۸کیلومتری ری قزوین (جاده‌ی آسفالته). از بناهای جالب توجه آن اینها است، آرامگاه بوعلی سینا، ← مقبره‌ی استر و مردخای، ← مقبره‌ی بابا طاهر عریان، سنگ‌شیر، گنجنامه، و گنبد علویان (← گنبد، طاق بلند و معظم). دانشگاه بوعلی سینا، از ـ

چهار مجتمع تشکیل یافته بود که عبارت میباشند از مجتمع علوم پزشکی و بهداشتی، مجتمع علوم محیط زیست و منابع طبیعی، مجتمع علوم آموزشی، و مجتمع کشاورزی و توسعه‌ی روستائی.

(تأسیس ۱۳۵۳ هش)

تاریخ

همدان شهری بسیار قدیمی است. اینکه نام آن در منابع به خط میخی مورخ 1100 قم آمده، و از فتح آن به دست تیگلت پیلسر I سخن رفته باشد، غیر قطعی و بلکه دور از احتمال است. هرودوت گفته است که دیاکو در قرن ۷م قم این شهر را بنا نهاد و نام آن اگباتانا (agbātānā)، و به گفته‌ی مورخان قدیمی دیگر اکباتانا (ek-) (اکباتان)، بوده است. این نام را مشتق از کلمه‌ی ایرانی هنگمته (hanga-mata) [هگمتانه (hagmatāna)] و معنی آن را "محل اجتماع" دانسته‌اند، ولی صورت عیلامی هل مته نه (hal mata na)، به معنی "سرزمین مادها" ممکن است اشتقاق دیگری از این کلمه باشد. این شهر به عنوان پایتخت مادها و پایتخت زمستانی هخامنشیان و شهر مهمی بر کنار راه کاروانی میان شرق و بین‌النهرین در زمان سلوکیان و پارتیان و ساسانیان شهرت فراوان داشته است. در منابع ارمنی به صورت اهمتن (ahmatan) و همتن (hamatan)، و در عهد به صورت احمتا (ahmetā؛ عزرا ۶.۲) و در منابع سریانی به صورتهای گوناگون یاد شده است. در تاریخ قدیم مادها در معرض محاصره و ویرانی قرار گرفته بوده است.

از تاریخ پیش از اسلام ولی اساطیری این شهر بعضی از نویسندگان عربیزبان، بالخاصه جغرافیانویسان، بخوبی آگاه بوده‌اند. پس از جنگ نهاوند (← نهاوند، فتح)، فرماندار ایرانی همدان با عربهای پیروزمند قرارداد صلح بست. چنان به نظر میرسد که پس از این قرارداد، ایرانیان قرارداد را شکستند و شهر به حمله به توسط مسلمانان در بهار ۴۴ هق مسخر شد. عربهائی از قبایل ربیعه و عجل در همدان سکونت گزیدند و از وجود آنان در این شهر به سال ۷۷ هق در تاریخ طبری سخن رفته است. از مسیحیان و یهودیان نیز به عنوان قسمتی از ساکنان شهر یاد شده است.

جغرافیانویسان عرب همدان را مستحکم‌ترین شهر ناحیه‌ای دانسته‌اند که عرب به آن نام جبال داده است، و ماد باستانی را در بر میگرفته است. در نبرد میان امین و مأمون (۱۹۵ هق) بر سر خلافت، این شهر مدت درازی در محاصره بود. همدان قرن ۴م هق را جغرافیانویسان شهر بزرگی نوشته‌اند که به صورت عمده پس از تسخیر آن به دست اعراب ساخته شده بود. در باروی خود ۴ دروازه داشت، و مشتمل بر ۳ بازار بود و حومه‌های گسترده‌ای داشت. مسجد عمده‌ی آن در همان زمان مسجد کهنه نامیده میشد. در ۳۱۹ هق مرداویج دیلمی همدان را مسخر کرد و بسیاری از ساکنان آن را کشت. کشمکشها و اختلافات مذهبی آن زمان در همدان نیز وجود داشت، و در ۳۵۱ هق بسیاری از مردم بر سر این کشمکشها جان خود را از کف دادند.

بنا بر منابع، همدان همچون ری و اصفهان یا شهرهای دیگر کانون فرهنگی و فکری نبود، بلکه بیشتر عنوان شهری تجارتی داشت که در یک ناحیه‌ی حاصلخیز کشاورزی قرار گرفته است. همچنین مرکز صناعت و نساجی نبود، ولی در گزارشها آمده است که ساخته‌های زرین و چرمی از این شهر صادر میشده است. ارتفاع زیاد و سرمای سخت زمستان سبب محدودیت فراورده‌های کشاورزی این ناحیه بوده است. مقدسی در کتاب خود از خصوصیات لهجه‌ی فارسی این شهر سخن گفته است، از جمله اینکه به آخر نامهای خاص عربی پسوند "لا" می‌افزوده‌اند.

ترکمنهای غز در ۴۲۰ هق همدان را غارت کردند؛ در ۶۱۸ هق مغولها پس از محاصره‌ای طولانی شهر را گرفتند و آن را ویران ساختند، و بیشتر مردم شهر یا کشته شدند یا از این شهر گریختند. متأسفانه تألیفی در باره‌ی تاریخ آن بر جای نمانده است. یاقوت حموی در معجم‌البلدان خود مطالبی از کتاب تاریخی نگاشته‌ی ابوشجاع شیرویه (فت ۵۰۹ هق) نقل کرده است. حاجی خلیفه از کتابهای تاریخی دیگری در باره‌ی این شهر نام برده است که هیچ یک از آنها اکنون در دست نیست، و همین میرساند که سنت دانشمندی پیوسته‌ای در این شهر وجود نداشته است.

در دوره‌ی ایلخانیان همدان اهمیت سابق خود را باز یافت، اباقا خان در همین شهر از دنیا رفت. رشیدالدین فضل‌الله در همدان به دنیا آمده بوده است. شهر همدان پس از آنکه مدتی در تصرف آل جلایر بود مسخر امیر تیمور شد و سپس در تصرف آق قوینلو قرار گرفت، و سرانجام صفویان پس از ۹۰۸ هق این شهر را به متصرفات دیگر خود افزودند. در قرن دهم هق همدان چند بار به اشغال عثمانیان در آمد. در ۱۱۳۶ هق احمد پاشا، فرماندار بغداد، این شهر را متصرف شد و ۸ سال بعد نادر شاه او را بیرون راند؛ سرانجام همدان در ۱۱۴۵ هق به ایران باز گشت. آقا محمد خان قاجار در ۱۲۰۴ هق همدان را مسخر و ارگ شهر را ویران کرد.

همدان، استان: ← همدان، فرمانداری کل.

همدان، شهرستان (جم ۵۵۱٬۷۰۵ نسم ۱۳۴۵ هش)، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، مشتمل بر ۴ بخش: سیمینه‌رود، کبودرآهنگ، اسدآباد، و رزن. از ل محدود است به زنجان و بیجار، از ش به قزوین، از ج‌ش به ساوه و اراک، از ج به ملایر و تویسرکان، از غ به کرمانشاه و سنندج؛ مرکزش شهر همدان. کوه الوند در ج شهرستان واقع است. رودهای عمده‌ی آن کرخه و قرمه‌چای است. به وسیله‌ی راه آسفالته به قزوین و تهران و نیز به کرمانشاه مرتبط است. محصولات عمده‌ی آن غلات، انگور، کنف، و پنبه است. از صنایع دستی آن قالی و قالیچه و ظروف سفالین است.

(1)adhesion (2)cohesion (3)isopleth

همدان، فرمانداری کل (جم ۸۸۹٬۸۸۸ نف ۱۳۴۵ هش)، یکی از تقسیمات کشور، غ ایران که مشتمل است بر شهرستانهای همدان؛ ملایر، نهاوند، و تویسرکان، مرکز آن شهر همدان. در سرشماری عمومی ۱۳۵۵ کشور نام آن به صورت **استان همدان** آمده است.

همدان، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

همدان گشسپ (hamdān-gošasp) سردار ایرانی که، هنگام شورش بهرام چوبین بر خسرو پرویز، به بهرام پیوست.

همدانی (hamadāni)، شهرت **ابراهیم ابن جعفر**، ف ۲۷۲ هق، از سرداران و دلاوران خوارج. در لشکر صاحب الزنج امارت داشت و در بسیاری از جنگها با زنگیان همراه بود؛ در ۲۷۰ هق که صاحب الزنج به قتل رسید، همدانی نیز اسیر شد. موفق عباسی او را حبس کرد و در زندان کشت.

همدانی، شهرت **ابومحمد حسن ابن احمد** (hamdani)، ف ۳۳۴ هق، جغرافیدان، باستانشناس، و منجم؛ اهل یمن. صاحب کتاب صفة جزیرة العرب، در جغرافیای عربستان، و کتاب الاکلیل، شامل اطلاعات بسیار در باب افکار علمی عربهای باستانی.

همدما[1]**، خط** (ham.damā)، خطی بر یک نقشه یا نمودار واصل بین نقاطی که در لحظه‌ی معین یک دما (درجه‌ی حرارت) دارند، یا در دوره‌ی معینی دمای متوسط در آنها یکسان است.

همر، شاعر یونانی، ← هومر.

همرستاین[2]**، آسکر** (āskər hamərstāyn)، ۱۸۴۶–۱۹۱۹، مدیر آلمانی-امریکائی اپرا. بسیاری از خوانندگان مشهور را به کشت برد، و چندین اپرا، همچون لوئیز، پلئاس و ملیسانده، و الکترا را روی صحنه آورد. نوه‌اش، **آسکر همرستاین**، ۱۸۹۵–۱۹۶۰، غزلسرا و سازنده‌ی اشعار اپرائی بود و ساخته‌های او (اوکلاهوما؛ ۱۹۴۳ [برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر]؛ چرخ فلک؛ [۱۹۴۵] و جنوب اقیانوس آرام [۱۹۴۹؛ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر]) در تاریخ تئاتر شهرت فراوان کسب کرد.

همرسمیث[3] (hamərsmit)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۱۸۴٬۹۳۵)، غ لندن، انگلستان، کنار رود تمز. در ۱۹۶۵ از انضمام کوی فولم و همرسمیث تشکیل یافت. مرکز رادیو تلویزیون بی.بی.سی. لندن است.

همرفت (hamraft)، اصطلاح دیگر برای **فرارفت**.

همروساز (ham.ru.sāz)، اصطلاح دیگری، که در بعضی مقالات کتاب حاضر، به جای **کولیماتور** به کار رفته است.

همزه، سوره‌ی (homaza؛ غیبت‌کننده)، سوره‌ی ۱۰۴م قرآن، مکی، ۹ آیه. مطابق روایت، شأن نزول این سوره این است که دسته‌ای از قریش، که به ثروت خویش مغرور بودند، از یتیمی و تهیدستی پیغمبر اسلام ص عیبجوئی میکردند. خدا آنان را به عذاب دوزخ بیم میدهد، و می‌فرماید کسی که عیبجوئی بسیار میکند، و به نوامیس و اعراض مردم طعنه‌ی بسیار میزند، دوچار ویل الاهی خواهد بود.

همزیستی[4] (ham.zisti)، فنس **سمبیوز** (saM-bioz)، در زیستشناسی، زندگی مشترک سازواره‌های ناهمجنس. این اصطلاح معمولاً مخصوص وابستگی دو طرفی است، بدان معنی که این طرز زندگی برای هر دو جنسی که با هم زندگی میکنند سودمند است، ولی توسعاً زندگی انگلی را نیز شامل میشود که در آن انگل سربار زندگی میزبان است و سودی به آن نمیرساند؛ شکل دیگر آن همکاسگی[5] (ham.kāsegi) است که در آن دو سازواره از یکدیگر استقلال دارند و رابطه‌ی آنها رابطه‌ی بهره‌مند شدن مشترک است؛ شکل دیگر آن برده‌داری[6] است همچون در بعضی از انواع مورچه‌ها که شته‌ها را پرورش میدهند تا از شیره‌ی آنها تغذیه کنند. همزیستی واقعی ارتباطی است که میان جانوران گیاهخوار (مثلاً موریانه، گاو، و خرگوش) و آغازیان یا باکتریهائی وجود دارد که سبب هضم سلولوزند و در روده‌های آنها زندگی میکنند و هیچ یک از این دو نمیتواند بدون کومک دیگری زندگی کند. همزیستی میان دو گیاه یا یک گیاه و یک جانور نیز وجود پیدا میکند. همزیستی دو گیاه بسیار گسترده و غالباً به سود انسان است. نمونه‌ای از آن وابستگی حیاتی جلبک و قارچ است که از مجموع آن دو یک گلسنگ پدید میآید؛ نمونه‌ی دیگر ارتباطی است که میان گیاهان مولد بقولات و باکتریهای ازتی و باکتریهای شوره زا وجود دارد و در کشاورزی مهم است. دو نمونه‌ی بارز همزیستی میان گیاه و جانور، ارتباط میان یوکا و پروانه‌ی یوکا، و ارتباط میان انجیر و زنبور انجیر است؛ در هر دو حالت حشره سبب باروری گیاه میشود، و گیاه برای نوزاد حشره غذا فراهم میآورد.

همژرفا[7]**، خط** (ham.jarfā)، خطی بر یک نقشه واصل بین نقاط هممعمق بستر دریا.

همسانی[8] (hamsāni)، فنس ادمئومورفی (omeo-morfi)، تبدیل یکبیک (yekbeyek) و از دو جانب متصل یک شکل یا هیئت هندسی. مقصود از یکبیک بودن تبدیل این است که هر نقطه‌ی شکل اصلی فقط به یک نقطه مبدل شود، و هر نقطه‌ی شکل جدید فقط از یک نقطه از شکل اصلی پدید آمده باشد؛ و مقصود از متصل بودن تبدیل از دو جانب (به زبان غیر فنی) این است که دو نقطه‌ی نزدیک به هم از شکل اصلی به دو نقطه‌ی نزدیک به هم در شکل جدید مبدل شوند، و دو نقطه‌ی نزدیک به هم از شکل جدید از دو نقطه‌ی نزدیک به هم از شکل اصلی پدید آمده باشند. شکلی را که در نتیجه‌ی چنین تبدیلی از یک شکل فراهم آید، با شکل اولیه **همسان** خوانند. مثلاً اگر محیط دایره‌ای را در یکی از نقاط آن ببریم، و سپس بکشیم تا به خط مستقیم تبدیل شود، این تبدیل یکبیک نیست (و متصل هم نیست)، زیرا دو انتهای خط مستقیم از یک نقطه‌ی دایره پدید آمده‌اند. ولی اگر محیط این دایره را از لاستیک تصور کنیم و آن را بدون اینکه پاره شود یا دو نقطه‌اش بر هم افتد بکشیم یا جمع کنیم، میتوان دایره را به اشکال گوناگونی (بیضی، مربع، مثلث، و غیره) همسان با دایره در آورد (شکل).



اشکال همسان، منحنیهای بسته‌ی ساده

ساده‌ترین مثال همسانی در اشکال ساده‌ی هندسی همین "کشیدن و جمع کردن، بدون پاره کردن و بر هم انداختن" است، مشروط بر اینکه اشکال مورد بحث را لاستیکی تصور کنیم. در این صورت، مثلاً میتوان کره را به مکعب تبدیل کرد، و لهذا کره و مکعب همسانند. همسانی اپتاد و زوایا و هیئت شکل را تغییر میدهد، مع ذلک، بعضی از خواص شکلی که دستخوش تبدیل همسانی میشود، بر جا میماند. بحث در این خواص موضوع رشته‌ی توپولوژی است، که تبدیل همسانی اساسی آن است. برای توضیح بیشتر ← توپولوژی.

همستادی (hamsetādi) یا **ایزوستازی**[9] (izostāzi؛ فنس)، حالتی که در قشر زمین فرض شده، و به موجب آن، در زیر سطوح مساوی از زمین، تا سطح فرضی در عمق زمین که سطح تعادل است، جرمهای مساوی موجود است. نظریه‌ی همستادی در واقع تطبیق قانون اجسام شناور (← ارشمیدس، قانون) است بر قشر زمین. بنا بر این نظریه، قاره‌ها سنگهای سیالی (← سیال) به وزن مخصوص ۲٫۶–۲٫۷ است که در سیما شناور است؛ وزن مخصوص سیما بیش از ۳ است، و بر سان مایع غلیظی عمل میکند. اگر این فرضیه درست باشد، پس از برقراری تعادل، به ازاء هر یک متر از سیال که بیرون سیما باشد ۸ متر آن در سیما غوطه‌ور خواهد بود. مطالعه‌ی امواج زلزله حاکی است که سلسله‌های جبال ریشه‌های سیالی دارند که تا عمق ۴۰ کم و بیشتر پیش میرود، ولی ضخامت قشر سیال در جلگه‌های نزدیک اقیانوس از ۱۰ تا ۱۲ کم است، و در کف اقیانوسها هیچ یا بسیار نازک است. بنا بر مطالب مذکور، اگر قسمتی از سطح زمین، به واسطه‌ی رسوبات زیاد یا قشر ضخیم یخ، سنگین شود تعادل به هم میخورد و قسمت سنگین‌شده ناچار فرو میرود؛ بالعکس آب شدن یخ یا فرو افتادن تخته‌های بزرگ سنگ از ناحیه‌ای سبب بالا آمدن آن میشود؛ این فرو رفتن و بر آمدن برای آن است که تعادل بر قرار بماند. نیز ← ک. ا. دائن؛ قاره؛ ج. ف. هیفرد.

همستد: ← همپستد، کوی، لندن.

همسرایان[10] (hamsarāyān)، اجتماع چندین خواننده برای اجرای یک قطعه‌ی موسیقی آوازی. آوازخوانی به صورت همسرائی یکی از نخستین نهادهای جامعه‌های ابتدائی بوده

(۱) isotherm (۲) Hammerstein (۳) Hammersmith (۴) symbiosis (۵) commensalism (۶) helotism
(۷) isobath (۸) homeomorphy (۹) isostasy (۱۰) chorus

است. همسرائی در یونان قدیم، چه در سرود خوانیهای دینی و چه در ملودیهای همگانی رواج داشت. همسرائی متعارفی، که در موسیقی‌های چندصدائی (پولیفونیائی) به کار میرود، مشتمل بر ۴ صدای مختلط است، سوپرانو، ⇐ آلتو، تنور، و باس؛ ممکن است آلتو نداشته باشد. همسرائی معروف به همسرائی "با صداهای برابر" مشتمل بر ۲، ۳، یا ۴ صدای مرد، زن، یا کودک است. آهنگساز میتواند آن را به اشکال گوناگون ترکیب کند. یان اوکگم[1] (yān okegen؛ ۱۴۳۰؟–۹۵)، آهنگساز معروف فلاندری)، استاد موسیقی نمازخانه‌ی شارل VII، سرودی دینی ساخته بود که ۳۶ نفر آن را با ۴ صدا (هر صدا با ۹ نفر) اجرا میکردند.

در آغاز موسیقی پولیفونیائی، در نمازخانه‌های شاهان و امیران و پاپها و دیرها و غیره، عده‌ی همسرایان اندک بود ولی خوانندگان با آوازهای عالی انتخاب میشدند. باخ، در لایپزیک، دسته‌های آوازخوان معدودی در اختیار داشت، در صورتی که هندل برای اجرای سرود سوگواری ساخته‌ی خود در کلیسای وستمینستر یک گروه ۸۰نفری را برگزیده بود. با انقلاب فرانسه همسرائیهای همگانی رواج یافت، و قرن ۱۹م قرن موسیقی همسرائی بود.

همسکرک[2]، مارتن وان(-mārten vān hems-kərk)، ۱۴۹۸–۱۵۷۴، نقاش و گراوورساز هلندی. مدتی (۱۵۳۲–۳۶) در رم اقامت کرد. در همه‌ی رشته‌های نقاشی، حکاکی، طرحهای فرشینه، نقشه‌های معماری، و غیره کار کرده است. بهترین تابلوهایش عبارتند از تدفین (بروکسل) و باکوس، ونوس، و سرس (اکس-آن-پروانس).

همشکلی[3] (ham.šekli) یا **ایزومورفیسم[3]** (isomorfism؛ فنس)، تشابه شکل تبلور میان اجسامی که ترکیبهای شیمیائی متفاوت دارند. در بعضی شرایط، اجسام همشکل یا ایزومورف بلورهای مختلط متجانسی تشکیل میدهند، دو جسم دارای ترکیب شیمیائی یکسان را که در شکلهای متفاوت متبلور میشوند دیمورف (-dimorf) نامند، و این خاصیت را دیمورفیسم[4] گویند؛ مثلاً کلسیت و آراگونیت (گونه‌ای کربونات کلسیوم). اصل همشکلی در ۱۸۱۹ به وسیله‌ی آ. میچرلیش بیان و تکمیل شد.

همشورا[5]، خط (ham.šurā)، خطی بر یک نقشه که نقاطی از اقیانوس را که دارای یک شورا هستند به هم وصل میکند.

همشید[6]، خط (ham.šid)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که مدت تابش خورشید بر آنها یکسان است.

همفرهنگی، در مردمشناسی؛ ← فرهنگ.

همفشار، خط[7] خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که فشار جو در آنها یکسان است.

همکاران، در دین زردشتی، ایزدان یاور امشاسپندان. (← ایزد؛ امشاسپند). مثلاً ایزد ماه، ایزدگوش، و ایزد رام همکاران امشاسپند بهمن هستند.

همکاری عمران منطقه‌ای، پیمان[8] [علامت اختصاری آر. سی. دی[9]] پیمان توافقی میان کشورهای ایران و پاکستان و ترکیه به منظور ایجاد زمینه‌ی همکاریهای وسیعتر اقتصادی، فنی، بازرگانی، و فرهنگی. این پیمان در اجلاسیه‌ی سران سه کشور در کنفرانس استانبول به امضا رسید (۳۱ تیرماه ۱۳۴۳ مطابق ۲۲ ژوییه‌ی ۱۹۶۴)، و در اعلامیه‌ی مشترکی که در پایان کنفرانس صادر شد سران سه کشور موافقت اصولی خود را در موارد زیر اعلام داشتند:

ا) ایجاد مبادله‌ی آزاد یا آزادتر کالا به وسایل عملی گوناگون از قبیل قراردادهای بازرگانی؛

ب) برقراری مناسبات و همکاری بیشتر بین اطاقهای بازرگانی موجود و احیاناً تأسیس اطاقهای بازرگانی مشترک؛

پ) تنظیم و اجرای برنامه‌های طرحهای مشترک بین سه کشور؛

ت) تقلیل نرخهای پستی بین سه کشور به میزان تعرفه‌های داخلی؛

ث) بهبود و توسعه‌ی خطوط حمل و نقل هوائی داخل منطقه و احیاناً تأسیس یک خط هوائی بین‌المللی مجهز بین سه کشور که بتواند با سایر خطوط هوائی به طور مؤثر رقابت کند؛

ج) مطالعه در پاره‌ی امکانات توسعه‌ی یک همکاری نزدیک در امر کشتیرانی و، من‌جمله، تأسیس یک خط مشترک دریائی با تشکیل یک کنفرانس کشتیرانی منطقه‌ای؛

چ) انجام دادن مطالعات و بررسیهای لازم برای احداث و بهبود خطوط ارتباطی راه و راه آهن بین سه کشور؛

ح) لغو تشریفات روادید عبور بین سه کشور به منظور تسهیل مسافرت؛

خ) انعقاد قراردادی به منظور بسط جهانگردی در منطقه؛

د) کمک و معاضدت فنی به یکدیگر از راه اعزام کارشناس، تربیت کادر فنی، و مبادلات بورسی بین سه کشور؛

ذ) مطالعه و بررسی کلیه‌ی امکانات موجود به منظور توسعه و تحکیم همکاریهای فرهنگی بین سه کشور؛ ایجاد حس آگاهی در قاطبه‌ی مردم نسبت به میراث فرهنگی مشترک و اشاعه‌ی اطلاعات و نشریات لازم در باره‌ی تاریخ و تمدن و فرهنگ ملل منطقه؛ تأسیس کرسیهای مشترک و متقابل در دانشگاهها؛ مبادله‌ی دانشجو؛ اعطای بورسهای مطالعاتی و فرهنگی و همچنین تأسیس مراکز فرهنگی و هنری جهت انجام مطالعات و تحقیقات لازم نسبت به میراث فرهنگی مشترک سه کشور.

همکاسگی: ← همزیستی.

همگیری الکترون، انرژی: ← انرژی همگیری.

همگیری ذره‌ی آلفا، انرژی: ← انرژی همگیری.

همگیری هسته‌ای، انرژی: ← انرژی همگیری.

همگین (hamgin)، ده (جمعیت ۱٬۰۷۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان قمشه، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۵کیلومتری جنوب قمشه. محصولاتش غلات، پنبه، و میوه است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

هملت[10] (hamlet)، درامی در ۵ پرده از شکسپیر، که حدود ۱۶۰۰–۰۱ نوشته و به نمایش گذاشته شد، و نیز نام قهرمان آن. موضوع درام از یک افسانه‌ی قدیم دانمارکی گرفته شده است. هملت شبح پدر (شاه دانمارک) خود را میبیند که به او چنین میگوید، "برادرم کلادیوس مرا کشته و حیات و سلطنت و زوجه‌ام را از من گرفته است". هملت برای ایمن بودن از بدخواهی کلادیوس و انتقام گرفتن از وی، تظاهر به جنون میکند، و نامزد خود اوفلیا (ofelia) را ترک میگوید. اوفلیا دیوانه میشود و خود را غرق میکند. کلادیوس هملت را با دو ملازم و پیامی مبنی بر قتل او، نزد پادشاه انگلستان میفرستد، هملت در راه از پیام آگاه میشود، و با دستکاری در آن، ملازمان را به کشتن میدهد. یک سال بعد، هنگامی به کشور خود باز میگردد که مراسمی برای سوگواری او برپا شده است. پس مستی را بهانه میکند، کاخ را به آتش میکشد، و عموی خود را میکشد. این نمایشنامه به فارسی ترجمه شده است (۱۳۳۷ هش).

هملرز، خط[11] (ham-larz)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که زلزله در یک زمان به آنها میرسد.

هممل همستد[12] (hemal hemsted)، شهر [باروی بلدی؛ ← بارو] (در ۱۹۷۱ جمعیت ۶۹٬۳۷۱)، هارتفردشر، ناحیه‌ی انگلستان. مرکز دادوستد و حومه‌ای از لندن است. کارخانه‌های آن کاغذ، افزارهای سبک مهندسی، ماشینهای دفتری، و دوربینهای عکاسی تولید میکنند.

هم‌ماهیتی: ← قلب ماهیت.

هممند[13] (hamənd)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۰۷٬۷۹۰)، ایالت ایندیانا، کشمتر نزدیک دریاچه‌ی میشیگان. در ۱۸۵۱ مسکون شد. محصول آن واگنهای راه آهن، مصنوعات فلزی و چوبی، ادوات جراحی است. پالایش نفت و صنعت چاپ دارد.

همنوائی[14] (ham.navā'i)، در برق، حالت یک مدار که در آن حالت مقاومتگونه‌های القاگری و ظرفیتی (← ممانعت) یکدیگر را خنثی می‌کنند. همنوائی بر دو نوع است، زنجیری و موازی. اولی (شکل ۱) مربوط است به مداری مشتمل بر پیچه‌ای با القاگری (یا ضریب خودالقائی) L و خازنی با ظرفیت C و مقاومت R، که به دنبال یکدیگر بسته شده‌اند، اگر جریان متناوبی با بسامد f این مدار را طی کند، شرط همنوائی (زنجیری) مدار

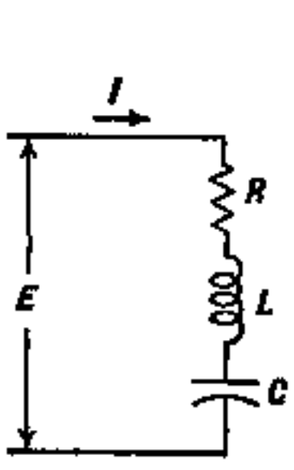

شکل ۱

(۱)Ockeghem (۲)Heemskerck (۳)isomorphism (۴)dimorphism (۵)isohaline (۶)isohel (۷)isobar; isobaric line (۸)Regional Cooperation for Development (۹)R.C.D. (۱۰)Hamlet (۱۱)coseismic line; homoseismal line (۱۲)Hemel Hempstead (۱۳)Hammond (۱۴)resonance

با این بسامد آن است که $f=1/2\pi\sqrt{LC}$. عبارت $1/2\pi\sqrt{LC}$ را بسامد طبیعی مدار خوانند. در حالت همنوائی، ممانعت مدار نسبت به جریان کمترین مقدار خود را دارد. وقتی برقرانی متناوب E بر مدار وارد شود، در حالت همنوائی شدت جریان E/R خواهد بود؛ اما اگر بسامد برقرانی کم یا زیاد شود، شدت جریان پایین می‌افتد. اگر مداری چنان باشد که تغییر بسامد سبب افت ناگهانی شدت جریان شود گویند مدار گزینندگی دارد، زیرا چنین مداری میتواند بسامدی را که با آن همنوا است از سایرین تمیز دهد. همچنین، در مدار همنوا اگر مقاومت (R) کم باشد شدت جریان (E/R) ممکن است نسبةً زیاد شود. چون اختلاف پتانسیل در طرفین هر یک از پیچه و خازن مساوی حاصلضرب شدت جریان و ممانعت پیچه یا خازن است، این اختلاف سطح ممکن است به مقدار معتنابهی برسد. مداری را که با بسامد f همنوا است مدار موزون[1] خوانند. میزان کردن گیرنده‌ی رادیو عمدةً عبارت است از میزان کردن القاگری و ظرفیت مدار مخصوصی در گیرنده، به نحوی که این مدار با بسامد معینی که میخواهند بگیرند موزون شود تا شدت جریان به حد اعلای خود برسد. دو مدار را که نسبت به یک بسامد موزون باشند مدارهای موزون خوانند.

همنوائی موازی (شکل ۲) در مدارهائی روی میدهد که در آنها پیچه و خازن به طور موازی بسته شده‌اند. با بسامدهای کم، مقاومتگونه‌ی خازن زیادتر از آنِ پیچه است و قسمت بیشتری از جریان از پیچه می‌گذرد، و با بسامدهای زیاد بیشتر آن از خازن عبور میکند. به ازاء بسامد معینی (بسامد همنوائی)، دو مقاومتگونه یکی میشوند، و از دو شاخه یک مقدار جریان میگذرد. بسامد همنوائی در اغلب موارد همان مقدار سابق‌الذکر ($1/2\pi\sqrt{LC}$) را دارد. در حالت همنوائی، ممانعت مدار به حد اعلی میرسد. این گونه مدارها در دستگاههای فرستنده و گیرنده‌ی رادیو مورد استعمال فراوان دارند. نیز ← صافی، در برق.

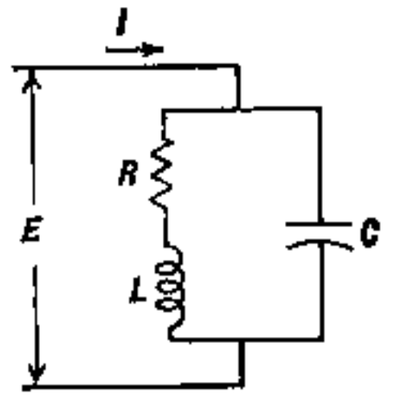

شکل ۲

همنهشت، در نظریه‌ی اعداد، ← همنهشتی.

همنهشتی[2] (hamnehešti). ۱- در اعداد، رابطه‌ی دو عدد صحیح که باقیمانده‌های تقسیم آنها بر عدد مفروضی (موسوم به اساس همنهشتی) یکسان است (انتخاب اصطلاح همنهشتی برای رابطه‌ی مذکور به همین مناسبت است). هر گاه دو عدد بر حسب اساس معینی دارای چنین رابطه‌ای باشند، گویند بر حسب این اساس همنهشت هستند، مثلاً اعداد ۳۱ و ۵۳ بر حسب اساس ۱۱ همنهشت هستند. اگر دو عدد نسبت به یک اساس همنهشت باشند، تفاضل آنها بر اساس قابل قسمت است. رابطه‌ی همنهشتی را با علامت ≡ نمایش میدهند، و (مثلاً) مینویسند:

(اساس ۱۱) $۵۳\equiv۳۱$

(بخوانید، ۵۳ و ۳۱ بر حسب اساس ۱۱ همنهشتاند). همنهشتی از مباحث مهم ← نظریه‌ی اعداد است.

۲- در هندسه، حالت دو شکل که بتوان یکی را بر دیگری کاملاً منطبق کرد. مثلاً، دو مثلث وقتی همنهشت هستند که دو ضلع و زاویه‌ی بین دو ضلع یکی مساوی با دو ضلع و زاویه‌ی بین دو ضلع دیگری باشد.

هموراژی: ← خونروی.

هموزاک، در دین مانی، ← مانویت، قسمت VII.

هموفیلی[3] (hemofili؛ از فنس)، بیماری نادری ناشی از کمی قابلیت بستن خون. در مبتلایان به هموفیلی، ممکن است بر اثر جراحت بسیار کوچکی، خونروی منجر به هلاکت شود. این بیماری به طور وراثت از طرف مادر فقط به فرزندان ذکور منتقل میشود. ابتلای ولیعهد روسیه به هموفیلی سبب نفوذ راسپوتین در دربار نیکولای II بود. اعضای خاندان سلطنتی اسپانیا نیز بدان دوچار بودند.

هموگلوبین: ← گویچه.

همها: ← رنگیزه.

همه‌پرسی (hame.porsi)، اصطلاحی که در سالهای اخیر به جای رفراندوم یا مراجعه به آراء عمومی به کار برده میشود.

همه‌خدائی، مذهب (hame-xodā'i) [معادل بالنسبه مشهور فارسی برای اصطلاح فرنگی پانتئیسم (← وحدت وجود) در فلسفه و حکمت اروپائی]، مشرب کسانی از حکما که قائل بوده‌اند به اینکه همه چیز خدا است، و به عبارت دیگر، خدا و جهان یک چیز بیش نیست (وحدت وجود). در حقیقت، عنوان مذهب همه‌خدائی شامل دو عقیده‌ی مختلف است، (۱) اعتقاد به اینکه وجود واقعی فقط خدا است، و جهان چیزی نیست جز مظاهر و صور همان وجود، که در حقیقت نه واقعیت ثابت دارند و نه ذات مستقل. اسپینوزا متمایل به این قول است، و قول مالبرانش و مذهب منسوب به ی. س. اریگنا نیز تاحدی همین است، و نظیر این اعتقاد را نزد عرفا و حکمای اسلامی به وحدت وجود تعبیر میکنند، (۲) اعتقاد به اینکه وجودِ واقعی فقط جهان است، و خدا چیزی نیست جز مجموعه و کل کائنات جهان. این مشرب، که نوعی مذهب طبیعی است، در واقع عالم را موجود مستقل و خدا را تابع و متفرع بر آن فرض میکند. اولباک، دیدرو، و جناح چپ اصحاب مکتب هگل به این قول تمایل دارند، و این مذهب را مذهب همه‌خدائی طبیعی، و همه‌خدائی مادی نیز میخوانند. متکلمین مسیحی حتی مذهب همه‌خدائی اسپینوزا را نیز، که همه چیز را در خدا مستهلک میدیده است، نوعی کفر و زندقه‌ی ریاکارانه و نقابدار تلقی میکنند که گوئی میخواسته است خدا و جهان هر دو را در یک وجود کلی مستهلک کند. ازین رو، برای اجتناب از وقوع در نسبت کفر و زندقه، بعضی متفکرین از قبول عنوان پانتئیسم[4] خودداری کرده‌اند، و مذهب خود را پانانتئیسم[5] خوانده‌اند، یعنی اعتقاد به اینکه همه چیز در خداست.

همه‌خوار[6] (hame.xār)، جانوری که از گیاه و حیوان هر دو تغذیه میکند، در مقابل گوشتخوار و علفخوار که منحصراً خوراکش یکی از این دو است.

همه کسی (hame kasi)، ده (جمع ۱٬۷۲۳ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، بر راه شوسه‌ی همدان-سنندج؛ ۴۰کیلومتری لغ همدان. کوهستانی و سردسیر است. چشمه‌ها و رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

همه‌گیری یا **اپیدمی**: ← بیماریهای واگیردار.

همیپترا[7] (hemiptērā) یا **نیم‌بالان** یا **نیمبالان** (هر دو nim.bālān)، راسته‌ای از حشرات که ساس به آن تعلق دارد. ساسهای بالغ معمولاً ۴ بال دارند. پایه‌ی بالهای پیشین معمولاً ضخیم شده است ولی نوک آنها غشائی است. بالهای عقبی کاملاً غشائی هستند. نیمبالان دگردیسی کامل ندارند. بچه‌های ساس بال ندارند. معدودی از ساسها در سراسر زندگی بدون بال میمانند. در همه‌ی آنها منضمات دهانی برای سوراخ کردن و مکیدن مجهز است. بعضی از شیره‌های گیاهی تغذیه میکنند و بعضی به حشرات حمله‌ور میشوند. ساسهای آبی تقریباً همه شکاری هستند. ساسهای آبی به حشرات دیگر و حلزونها و بچه‌های قورباغه حمله میکنند. ساس غول‌پیکر پنج‌سانتیمتری آبی به ماهیهای کوچک حمله‌ور میشود. بسیاری از ساسها انواع حشرات را میخورند. نوعی از آنها میتواند مزرعه‌ای از غله را بر اندازد.

همیشتگان، در نزد زردشتیان، ← قیامت، قسمت ۷.

همیشه‌بهار[8]، گیاه زینتی یکساله از نوع کالندولا (*Calendula*) از تیره‌ی مرکبان. گلهایش به رنگ زرد یا نارنجی است، در نقاط معتدل تقریباً در تمام مدت سال گل دارد.

همیشه‌بهار آبی[9]، گیاه دائمی زینتی از نوع کالتا (*Caltha*) که در نقاط مرطوب نیمکره‌ی شمالی میروید. جنس کالتا پالوستریس (*C. palustris*) دارای برگهای پراق گرد و گلهای زیبای زرد شبیه به گلهای آلاله است.

همیلتن[10] (hamiltən)، خاندان اشرافی اسکاتلندی، اصلاً انگلیسی، از اعقاب والتر فیتس‌گیلبرت (wāltər fitsgilbərt)، که در ۱۲۹۶ صاحب املاکی در لنارکشر بود. در ۱۳۱۴ از وفاداری به ادوارد II انگلستان دست کشید، و دژ بائول (bāṭwel) را به رابرت د بروس (← بروس، خاندان) تسلیم کرد، و در عوض لقب درياfت کرد. نوه‌اش، سر دیوید آو همیلتن آو

(۱)tuned circuit (۲)congruence (۳)hemophilia (۴)pantheism (۵)panentheism (۶)omnivorous
(۷)Hemiptera (۸)calendula (۹)marsh marigold (۱۰)Hamilton

کدزو (kadzō؛ ف پیش از ۱۳۹۲)، اولین عضو خاندان بود که لقب همیلتن را اختیار کرد. خاندان در ۱۴۴۵، هنگامی که سر جیمز همیلتن آو کدزو ملقب به اولین بارون همیلتن شد، عنوان اشرافیت یافت، جیمز همیلتن با خاندان بانفوذ داگلس وصلت کرد، و با دست کشیدن (۱۴۵۳) از وفاداری نسبت به تاج و تخت اسکاتلند، از خاندان داگلس حمایت کرد. اما سال بعد از حمایت خاندان داگلس دست کشید، و با مری، دختر ارشد جیمز II اسکاتلند، ازدواج (ازدواج دومش) کرد. فرزند نامشروع جیمز همیلتن آو کدزو، جان همیلتن بود که اولین ارل آو ارن شد. ارلهای ارن یک شاخه‌ی اصلی این خاندان، و شاخه‌ی اصلی دیگر مارکوئسهای همیلتن بودند (برای اعضای این دو شاخه به مقالات آتیه رجوع کنید). شاخه‌های فرعی دیگری نیز از این خاندان منشعب شد که اهم آنها بارون‌های همیلتن و دیوکهای همیلتن هستند (← مقالات آتی). نیز ← داگلس، خاندان.

همیلتن[1] (hamiltən)، رودی به طول ۹۶۵ کم، ج لابرادور مرکزی. نزدیک مرز کانادا سرچشمه میگیرد، مسیر علیای آن اشوئنیپی[2] (aŝuənipi) نام دارد، که از دریاچه‌ای به همین نام خارج میشود، به صورت حلقه‌ی بزرگی از چند دریاچه میگذرد، و پس از آن همیلتن نام میگیرد.

همیلتن[3]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۳۰۹٬۱۷۳)، ج اونتاریو، کانادا، در جوار بندرگاه همیلتن در رأس دریاچه‌ی اونتاریو. در ۱۸۱۳ بنا شده. بندر دریاچه‌ای، مرکز راه آهن و فرودگاه هوائی است. دارای کارخانه‌های فولادسازی، تصفیه‌ی پنبه، بافندگی، اتومبیلسازی، و تعمیرگاههای راه آهن است. دانشگاه مکمستر (-məkmas tər) در این شهر است.

همیلتن[3]، شهرصنعتی (در ۱۹۷۰ جه ۶۷٬۸۶۵)، ج‌غ اوهایو، ل سینسیناتی، بر رود میامی. در ۱۷۹۱ در محل دژ همیلتن تأسیس شد.

همیلتن[3]، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۴۶٬۳۴۷)، لنارکشر، اسکاتلند. رودولف هس پس از پرواز از آلمان نزدیک اینجا فرود آمد (مه‌ی ۱۹۴۱). در ۱۹۷۵ همیلتن جزئی از ⇐ سترتکلاید شد.

همیلتن، کرسی مستعمره‌ی برمودا، ← برمودا.

همیلتن، کوه، ← لیک، رصدخانه‌ی.

همیلتن[3]، **الگزاندر** (alegzāndər hamil-tən)، ۱۷۵۷–۱۸۰۴، سیاستمدار امریکائی، متولد غربی. در ۱۷۷۲ به مستعمره‌ی امریکای شمالی (اکنون کولومبیا) رفت. طرفدار خواسته‌های میهنپرستان و از مبارزان انقلاب امریکا و در تصویب قانون اساسی کشمکش بسیار مؤثر بود. از رهبران ← حزب فدرالیست بود. نخستین وزیر دارائی کشمکش بود، و در تصدی این مقام، بانک کشورهای متحد را تأسیس کرد. طرفدار تقویت حکومت مرکزی و کاستن اختیارات ایالات بود. بازرگانان، صنعتداران، دارندگان سهام دولتی، سرمایه‌داران، صاحبان کشتی، و ملاکین را تقویت میکرد. در سیاست خارجی طرفدار انگلستان بود. اگرچه سیاست جفرسن بیش از سیاست وی مردمپسند بود، رؤیای همیلتن، که امریکای آینده را سرزمینی ثروتمند و صنعتی میدید، درستتر از رؤیای دموکراسی کشاورزی جفرسن در آمد. همیلتن در دوئل به دست ارن بر کشته شد. نیز ← حقوق ایالات.

همیلتن[3]، **الگزاندر**، ۱۷۶۲–۱۸۲۴، مستشرق انگلیسی، متخصص در زبان سانسکریت، در خدمت شرکت هند شرقی در بنگال، و عضو انجمن سلطنتی آسیائی در کلکته بود. از آثار او است، فهرست نسخه‌های خطی سانسکریت کتابخانه‌ی سلطنتی (۱۷۰۷)، مصطلحات صرف نحو سانسکریت (۱۸۱۵)، و کلیدی برای گامشماری هندوان (۱۸۲۵).

همیلتن، اما: ← همیلتن، لیدی.

همیلتن[3]، **انتونی** (antoni hamiltən)، ۱۶۴۶؟–۱۷۲۰، نویسنده‌ی فرانسوی ایرلندی‌الاصل. بیشتر عمر خود را در فرانسه گذراند و در زبان فرانسوی استاد شد. در جنگهای هلند جزو سپاهیان لوئی XIV بود، و در ۱۶۸۷ بر یک هنگ ایرلندی در سپاه جیمز II فرماندهی داشت. معروفترین اثرش خاطرات کنت گرامون (۱۷۱۳) است که آن را بر اساس زندگی شوهر خواهرش، کنت فیلیبر گرامون، تألیف کرده بود. بیشتر اهمیت این کتاب به آن است که زندگی دربار چارلز II را بخوبی مجسم ساخته است.

همیلتن[3]، **جان** (jān hamiltən)، ملقب به (اولین) **مارکوئس آو همیلتن** (märkuəs āv)، ۱۵۳۲–۱۶۰۴، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ دومین پسر جیمز همیلتن (دومین ارل آو ارن). در آغاز از مخالفین ماری استوارت بود، ولی بعد از موافقین جدی او شد، و در فرار (۱۵۶۸) وی از لاخ لیون او را یاری کرد. بعد از مرگ (۱۵۷۵) پدرش، به علت دیوانگی برادرش (جیمز همیلتن، سومین ارل آو ارن)، رئیس خاندان همیلتن شد. در قتل جیمز استوارت (ارل آو ماری) دست داشت، و این امر دشمنی شدیدی بین او و سر ویلیام داگلس آو لاخلیون، که از بستگان ماری بود، ایجاد کرد. همیلتن از اسکاتلند گریخت، ولی در ۱۵۸۵ باز گشت، و به خدمت جیمز VI پیوست، و املاک خانوادگی را (جز ارلنشین ارن که به جیمز استوارت منتقل شده بود) به دست آورد. در ۱۵۹۹ لقب مارکوئس به وی اعطا شد.

همیلتن، جیمز (jeymz hamiltən)، نام چند تن از اعضای اشرافی اسکاتلندی خاندان همیلتن، ۱– ملقب به (اولین) **ارل آو ارن** (*ërl āv arən) و (دومین) **بارون همیلتن** (*bāron). ۲– ملقب به (دومین) **ارل آو ارن**. ۳– ملقب به (سومین) **ارل آو ارن**. ۴– ملقب به (دومین) **مارکوئس آو همیلتن** (*märkuəs). ۵– ملقب به (اولین) **دیوک آو همیلتن** (*diuk āv) و (سومین) **مارکوئس آو همیلتن**. به مقالات مربوط به هر یک از آنها رجوع کنید نیز ← همیلتن، خاندان اشرافی اسکاتلندی.

همیلتن[3]، **جیمز**، ملقب به (دومین) **ارل آو ارن**، ۱۵۱۵–۷۵، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ پسر جیمز همیلتن (اولین ارل آو ارن). پس از مرگ (۱۵۴۲) جیمز V حاکم اسکاتلند شد، و سرپرستی ماری استوارت را نیز به عهده داشت. در ۱۵۵۴ مری آو گین او را وادار کرد که استعفا بدهد، به ازدواج ماری با فرانسوا (بعداً فرانسوای II، شاه فرانسه) رضا داد. همیلتن در پیوستن به دسته‌های مختلف دوچار تردید رأی بود، و گاهی به این و گاه به آن میپیوست، پس از ازدواج (۱۵۶۴) ماری با لرد دارنلی از اسکاتلند گریخت. سرانجام، لا اقل اسماً، به اطاعت جیمز VI (جیمز I انگلستان) در آمد.

همیلتن[3]، **جیمز** (jeymz hamiltən)، ملقب به سومین **ارل آو ارن** (*ërl āv arən)؛ ۱۵۳۰–۱۶۰۹، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ پسر ج. همیلتن (دومین ارل). هنری VIII انگلستان او را برای همسری الیزابت (بعداً ملکه الیزابت I) در نظر گرفته بود، ولی پدر همیلتن خواهان وصلت وی با ماری استوارت بود. از دشمنان سرسخت باتول بود. در ۱۵۷۵ املاک پدرش را به ارث برد، ولی دیوانه اعلام شد، و او را تحت مراقبت برادرش جان همیلتن (اولین مارکوئس آو همیلتن) قرار دادند. املاک و لقب ارن را جیمز استوارت (ملقب به ارل آو ارن) ضبط کرد (۱۵۸۰). در ۱۵۸۵ املاک خاندان: جز ارلنشین ارن، به جان همیلتن باز گشت.

همیلتن[3]، **جیمز**، ملقب به (دومین) **بارون همیلتن** (*bāron) و (اولین) **ارل آو ارن**، ۱۴۷۷؟–۱۵۲۹، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ پسرهمیلتن آو کدزو و مری (دخترجیمز II اسکاتلند). در ۱۵۰۳ جیمز IV اورا عنوان ارل آو ارن داد. پس از وصلت آ. داگلس (ششمین ارل آو انگس) با مارگریت تودور، همیلتن از جان استوارت (دیوک آو آلبنی) برای نیابت سلطنت جیمز V پشتیبانی کرد، و در ۱۵۱۷ عضو شورای نیابت سلطنت و سپس رئیس شوری شد. در ۱۵۲۴ که انگس به اسکاتلند باز گشت، ارن با وی همدست شد، و جیمز V را که طفلی بیش نبود در زندان نگاه داشتند. پس از سقوط انگس به خاندان سلطنت پیوست.

همیلتن[3]، **جیمز**، ملقب به (سومین) **مارکوئس آو همیلتن** و (اولین) **دیوک آو همیلتن** از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ پسر جان همیلتن (اولین مارکوئس). در ۱۶۱۹ ارل آو کیمبریج شد. در ۱۶۲۳ در مذاکرات بی‌نتیجه برای ازدواج پرینس چارلز (بعداً چارلز I) با ماریا، دختر فیلیپ II اسپانیا شرکت جست.

همیلتن[3]، **جیمز**، ملقب به (سومین) **مارکوئس آو همیلتن** و (اولین) **دیوک آو همیلتن** (*diuk) ۱۶۰۶–۴۹، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن، پسر جیمز همیلتن (دومین مارکوئس) و نوه‌ی جان همیلتن. مشاور عمده‌ی چارلز I در امور اسکاتلند بود. کوشید تا پیمانکران را آرام سازد. با لشکر اسکاتلندی خود به حمایت از چارلز در پرستن جنگید (۱۶۴۸)، ولی مغلوب شد. همان دادگاهی که چارلز را محکوم کرد، او را نیز محاکمه و محکوم به

(۱) Hamilton (۲) Ashuanipi (۳) Hamilton

اعدام کرد.
همیلتن[1]، **لیدی** (leydi hamiltən*)، شهرت **اما همیلتن** (emā)، ح ۱۷۶۵–۱۸۱۵، بانوی انگلیسی. ابتدا معشوقه و بعداً زن سر ویلیام همیلتن، سفیر کبیر انگلستان در ناپل، بود. نفوذ بسیاری در ملکه‌ی ناپل داشت. پس از ۱۷۹۸ معشوقه‌ی ه. نلسن بود که در ۱۸۰۱ دختری از او به دنیا آورد. ج. رامنی صورتهای بسیاری از او کشیده است.
همیلتن[1]، **ویلیام** (wilyām hamiltən)، ملقب به (دومین) **دیوک آو همیلتن** (diuk āv*)، ۱۶۱۶–۵۱، از اشراف اسکاتلندی، از خاندان همیلتن؛ برادر جیمز همیلتن (اولین دیوک). مانند برادرش به خدمت چارلز I انگلستان پیوست. در ۱۶۴۰–۴۳ و ۱۶۴۶ وزیر امور اسکاتلند بود. به چارلز جداً توصیه میکرد که به درخواستهای پارلمنت تن در دهد، و مذهب پرسبیتری را در انگلستان برقرار کند، ولی نتیجه‌ای نگرفت. در سازمان دادن دومین جنگ داخلی مؤثر بود، و پس از دستگیر شدن (۱۶۴۸) برادرش در پرستن، به هولاند گریخت، ولی در ۱۶۵۰ به معیت چارلز II باز گشت. در حمله‌ی ۱۶۵۱ به انگلستان زخم مهلکی بر داشت.
همیلتن[1]، سر **ویلیام** (sər wilyām hamil-tən*)، ۱۷۸۸–۱۸۵۶، فیلسوف اسکاتلندی. به حقوق و فقه اللغه و ادبیات علاقه‌ی فراوان داشت. و در دانشگاه ادینبورگ استاد تاریخ و فلسفه بود. شهرت درحال‌زوال مکتب مابعد الطبیعه‌ی اسکاتلندی را به آن باز گردانید. مقاله‌ی "فلسفه‌ی نامشروط" (۱۸۲۹)، که به عنوان نقد بر دروس تاریخ فلسفه‌ی و. کوزن در مجله‌ی ادینبورگ منتشر کرد، مشتمل بر نظریات وی در باره‌ی "نامحدود" بود که وی آن را غیر قابل شناختن میدانست. همیلتن که از فلسفه‌ی کانت تأثیر پذیرفته بود، جهانی را که آدمی میشناسد، از لحاظ زمان و مکان و درجه، محدود و مشروط میدانست. در منطق کوشش وی برای "کمیت بخشیدن به محمول" پیش درآمد خامی بود از آنچه بعدها توسعه پیدا کرد و منطق ریاضی از آن پیدا شد. اهمیتی که برای فلسفه‌ی آلمانی و ارسطو قائل بود، سبب توسعه‌ی دید فلسفی دانشگاهی انگلستان شد. پسرش، فرانسیس، سخنرانیهای متافیزیک و منطق او را به چاپ رسانید (۴ جلد، ۱۸۵۹–۶۰).
همیلتن[1]، سر **ویلیام راون** (sər wilyām rā-wən hamiltən)، ۱۸۰۵–۶۵، ریاضیدان ایرلندی. شهرت او عمدتاً به طرحریزی وی از کواترنیون است که خود به غلط چنان میپنداشت که توجیه ریاضی جهان از طریق آن امکانپذیر است، و دیگر به نظریه‌ی منظومه‌های اشعه که تأثیر آن در علم نورشناخت همانند تأثیر مکانیک تحلیلی لاگرانژ برای مکانیک بوده است. وی همچنین نیروشناخت (دینامیک) را به درجه‌ای عالی از کمال رسانید. اصل همیلتن که تعمیمی از اصل حد اقل زمان است (یعنی اینکه شعاع نورانی برای رفتن از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر راهی را انتخاب میکند که پیمودن آن مستلزم حداقل زمان باشد) یکی از نظریه‌های اساسی نیروشناخت است.
همیلتن[1]، **هنری** (henri hamiltən)، ح ۱۷۳۲–۹۶، از افسران ارتش انگلیس در انقلاب امریکا. به دست جورج راجرز کلارک دستگیر شد.
همیلتن آو کدزو[2]، سر **جیمز** (sər jeymz* hamiltən āv kadzō)، ملقب به (اولین) **بارون همیلتن** (bāron*)، ف ۱۴۷۹، از اشراف اسکاتلندی. وی اولین کس از خاندان همیلتن است که لقب اشرافی یافت. در ۱۴۳۹ بیوه‌ی آ. داگلس (پنجمین ارل آو داگلس)را به زنی گرفت، و پس از اینکه جیمز II داگلس را مقتول کرد، از اطاعت شاه سر فرو پیچید (۱۴۵۳)، ولی بعداً دختر جیمز II را، که بیوه‌ی تامس بوید (tāməs boyd)، ملقب به ارل آو ارن (ërl āv ārən) بود، به زنی گرفت (۱۴۶۹)، و از دوستان نزدیک جیمز III شد.
همینگوی[3]، **ارنست** (ërnəst hemingwey)، ۱۸۹۹–۱۹۶۱، داستانویس امریکائی. در جنگ I به عنوان راننده‌ی آمبولانس در فرانسه و ایتالیا خدمت میکرد، و پس از آن به محفل ادبی گرترود ستاین، بانوی ادیب و هنردوست امریکائی، که محل آمد و شد امریکائیان دور از وطن بود، آمد و شد میکرد. نخستین کتابهایش، سه داستان و ده منظومه (۱۹۲۳)، در زمانه‌ی ما (داستان کوتاه، ۱۹۲۴)، و سیلهای بهاری (داستان، ۱۹۲۶) چندان جلب توجه نکرد، ولی پس از انتشار داستان خورشید همچنان میدمد (۱۹۲۶، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۹ هش و ۱۳۴۰ هش تحت عنوان خورشید همچنان میدرخشد) به عنوان سخنگوی "نسل‌شکست‌خورده"ی چشم‌و گوش‌بازشده شناخته شد. وداع با اسلحه (۱۹۲۹، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) داستانی جنگی است که با اسلوب دشوار و موجز نوشته شده است. داستانهای بعدی او عبارت بود از داشتن و نداشتن (۱۹۳۷، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش)، زنگها برای که به صدا میاید (۱۹۴۰، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۸ هش)، مربوط به جنگ داخلی اسپانیا که همینگوی در آن خبرنگار روزنامه بود، و عبور از رودخانه و جنگل (۱۹۵۰). در کتابهای غیر داستانی او، مرگ در بعد از ظهر (۱۹۳۲) و تپه‌های سبز افریقا (۱۹۳۵، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش)، مردانگی و شجاعت و نیروی مبارزه‌ی با مرگ و زندگی مورد ستایش قرار گرفته است. همین موضوعات و روش موجز او در نویسندگی شاید به صورتی بهتر در داستانهای کوتاه مردان بدون زن (۱۹۲۷)، برنده چیزی به دست نمیآورد (۱۹۳۳)، و سنون پنجم (نمایشنامه، ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۳ هش) و نخستین چهل و نه داستان (۱۹۳۸) آمده است. سه داستان کوتاه بسیار مورد توجه دیگر او اینها است: قاتلان، شکست‌ناپذیر، و برفهای کلیمانجارو (ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۶ هش). در کوبا مقیم شد و داستان مرد پیر و دریا (۱۹۵۲، برنده‌ی جایزه‌ی پولیتسر ۱۹۵۳، ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۱ هش)ی او شرح حالی از یک ماهیگیر کوبائی است.
هنام، دهستان خرم‌آباد، ← هنام و بطام.
هنام و بسطام (honāmo bastam)، دهستان، ش بخش الشتر، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان. کوهستانی و سردسیر است. بلندترین کوههای آن سفیدکوه و مخمل‌کوه است. رودهای هنام، کاکارضا و چشمه‌سارها مشروبش میسازند. ساکنین از طایفه‌ی حسنوند هستند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ دهستان **بسطام** (جم ۵٬۵۳۰؛ دارای ۷۳ آبادی) و **هنام** (جم ۳٬۱۲۹؛ دارای ۲۰ آبادی) آمده است.
هنان[4] یا **هونان** (هر دو honān)، ایالت ـ ۱۶۸٬۳۵۰؛ در ۱۹۶۸ جم تخمیناً 50'000'000)، ش چین؛ کرسی آن چنگچو (← کایفنگ). کوهستانی و در ج‌غ و ل دره‌های حاصلخیز دارد. محصولات عمده‌اش برنج، ابریشم، پنبه، و پسته‌ی زمینی است. استخراج زغال و آهن تاحدی معمول است. اولین منطقه‌ای است که چینیها در آن مستقر شدند، و نشر تمدن چینی از آنجا آغاز شد.
هنتس، ولایت، انگلستان، ← همپشر.
هنتس شمالی، انگلستان، ← نورثمپتن‌شر.
هنجام، جزیره، ← هنگام یا هنجام.
هنچ[5]، **فیلیپ** (filip henc)، ۱۸۹۶–۱۹۶۵، پزشک امریکائی، صاحبنظر در بیماریهای روماتیسمی. در ۱۹۴۷ به استادی دانشگاه مینسوتا منصوب شد. به خاطر تحقیقاتی که در باره‌ی هورمونهای طبقه‌ی قشری غده‌ی روی کلیه انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت ا. ک. **کندل** و⇐ ت. رایشتاین) از جایزه‌ی ۱۹۵۰ نوبل در فیزیولوژی و پزشکی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
هند، دختر ربیعه، ← هند جگرخوار.
هند[6] (hend)، کشور جمهوری (3'208'000 کمه؛ در ۱۹۷۷ جم تخمیناً 622'700'000)، که قسمت عمده‌ی شبه قاره‌ی هند (مشتمل بر پاکستان، ⇐ بنگلادش، بهوتان، و نپال) را شامل است، و جزایر آندامان و نیکوبار در خلیج بنگال، و جزایر لاکادیو، مینیکوی و آمینديوی (← لاکادیو) در دریای عربستان جزو آن است. مرکزش دهلی نو (← دهلی) است. قسمت قاره‌ای آن ۱۴٬۹۶۶ کم مرکز مشترک با پاکستان، چین، تبت، نپال، بهوتان، برمه، و ⇐ بنگلادش دارد، و طول مرز ساحلی آن در کنار خلیج بنگال و دریای عربستان ۵٬۶۸۸ کم است.

برای تسهیل ارجاع، مندرجات آتیه به شرح ذیل طبقه‌بندی شده است:

I. ساختمان و جغرافیای طبیعی
II. گیا و زیا
III. تقسیمات اداری و حکومت
IV. مردم هند
V. زبان و مذهب
VI. وضع اقتصادی
VII. تاریخ.

I. ساختمان و جغرافیای طبیعی

۱ـ سیمای جغرافیائی. شبه قاره‌ی هند با

(۱)Hamilton (۲)Hamilton of Cadzow (۳)Hemingway (۴)Honan (۵)Hench (۶)India

۳ سیمای جغرافیائی اصلی و ۲ سیمای فرعی مشخص است: هیمالایا با رشته‌جبال وابسته به آن، که مرز شمالی را مشخص میسازد و عملاً هند را از لحاظ اقلیمی از سایر کشورهای آسیائی متمایز میکند؛ شبه جزیره که گرانکوه عظیمی است از سنگهای متبلور قدیم؛ پستبوم گنگ-براهماپوترا که میان دو رود واقع است، و اکنون دشتی آبرفتی است که بعضی از رود-های عمده‌ی هند در آن جریان یافته به دریا میریزد؛ یک دشت ساحلی باریک در کنار دریای عربستان؛ و یک دشت ساحلی پهنتر در کنار خلیج بنگال.

بعضی از مرتفعترین قلل جهان در کوههای شمالی یافت میشود، از جمله گادوین-اوستن (۸٬۶۱۰ متر)، کانچنجونگا (۸٬۵۷۹ متر)، نانداده‌وی (۷٬۸۱۷ متر)، کامت ۷٬۵۵۵ متر)، بادرینات[1] (bādrināt، ۷٬۰۶۵ متر)، و دوناگیری[2] (dunāgiri، ۷٬۰۶۵ متر).

شبه جزیره مشتمل است بر دامنه‌ی پرشیب گاتهای غربی (← گاتها)، مقابل دریای عربستان؛ تپه‌های داخلی پستی که بندرت ارتفاعشان از ۶۱۰ متر تجاوز میکند؛ فلات داخلی دکن، که بستر گدازه‌ای پهناور است؛ و تپه‌های محیطی در ل و ش و چ، که ارتفاع آنها در میسور و مدرس به ۲٬۴۴۰ متر میرسد. ثروت کانی عمده‌ی هند و نیز بسیاری از رودهای بزرگ آن، از جمله نربدا، تاپتی[3]، مهاندی، و کاوری، در شبه جزیره واقع است. گودال عظیم میان شبه جزیره و هیمالایا بزرگترین دشت آبرفتی روی زمین است (ح ۱٬۰۸۷٬۷۹۵ کمم)، و بدون بریدگی قابل ملاحظه‌ای در طول ۳٬۲۲۰ کم از دلتای سند (در پاکستان) تا دلتای گنگ-براهماپوترا (مشترک میان ⇐ بنگلادش و هند)، و به عرض متوسط ح ۳۲۰ کم، امتداد دارد. در طول این دشت رودهای مهمی چون گنگ، براهماپوترا، جمنا میگذرد که حاصلخیزترین خاک هند را فراهم میسازد.

۲- اقلیم. هند دارای اقلیمهای متنوع است. سواحل شرق سفلی (کوروماندل) و غرب سفلی (مالابار) و دلتای گنگ مرطوب مدارگانی است؛ قسمت عمده‌ی شبه جزیره، و پستبوم گنگ-براهماپوترا از مرطوب زیر مدارگانی تا معتدل تغییر میکند؛ و غرب دور که استپ و بیابان خشک است، از زیر مدارگانی تا معتدل در تغییر است. کوههای شمالی یک طبقه‌بندی منطقه‌ای نشان میدهند که از زیر مدارگانی مرطوب تا شمالگانی خشک، بر حسب ارتفاع، تغییر میکند.

میانگینهای اقلیمی وجود ندارد، و حدود نهائی آب و هوا و اقلیم حتی شدیدتر از آن است که تنوع گسترده‌ی اقلیمها نشان میدهد. بدین ترتیب، دهکده‌های راجستان ممکن است فقط اندکی بارش سالانه داشته باشند، در حالی که در فاصله‌ی ۲٬۴۰۰ کیلومتری شرقی آن در چراپونجی بارش سالانه ۱۲٬۷ متر است. بخش-هائی از ساحل مالابار و پایگاههائی در هیمالایا منظماً از ۲۵۰ سم تا ۷۵۰ سم بارش سالانه دارند؛ در بسیاری از پهنه‌های پرسکنه‌ی گنگ-براهماپوترا و شبه جزیره بارش سالانه کمتر از ۱ متر است. برف زمستانی در کوههای شمالی و دره‌ی کشمیر عادی است، اما در قسمت عمده‌ی هند رگبارهای شدید تگرگ بهاری متداولتر است. در نیمه‌ی شمالی هند، از ماه دی تا اسفند بشمه پدید میآید، اما در اوایل اردیبهشت دما ممکن است به ۵۰درجه‌ی صدبخشی در سایه برسد. رطوبت نسبی زیاد، از اردیبهشت تا شهریور عمومی است. چرخه‌های برونحاره‌ای (← چرخه) اغلب از اردیبهشت تا تیر و از شهریور تا دی به پهنه‌های ساحلی بر میخورد.

سیمای برجسته‌ی اقلیم هند باد موسمی آن است، و در تقسیم سال به ۴ فصل کومک میکند: فصل بارانی، از باد موسمی جغ (تیر ماه-مهر ماه)؛ فصل مرطوب، از باد موسمی پرونده (آبان-آذر)؛ فصل سرمای خشک، از باد موسمی لش (دی-فروردین)؛ فصل گرم (اردیبهشت-خرداد). باد موسمی جغ رطوبت را از قهنه با خود میآورد، که تمام کشاورزی هند وابسته بدان است. متأسفانه نه هنگام فرا رسیدن و فرا رفتن این باد قابل پیشبینی است و نه طول مدت و شدت آن؛ و معمولاً وضع عادی آن تغییرپذیر است.

II – گیا و زیا

حدود یک چهارم خاک هند جنگلپوش است. جنگلهائی که ارزش تجارتی دارند، و بعضی از رستنیهای انبوه حاره‌ای، عمدةً منحصر به هیمالایای شرقی، گاتهای غربی، و جزایر آندامان است. کاج، بلوط، خیزران، و سرو کوهی، از جنسهای مهم گیاهان هیمالایا است؛ صندل، تک، آبنوس، انبه، و ماهوگانی هندی در قسمت جنوبی شبه جزیره یافت میشود. گلهای عرضهای جغرافیائی میانه و زیر مدارگانی و مدارگانی در مناطق اقلیمی خاص به خود به مقدار فراوان رشد میکنند. جانوران وحشی از قبیل گوزن، میمون، خرس، گرگ، فیل، و پلنگ در دامنه‌های هیمالایا و بخشهای تپه‌ای آسام و دشت زیست میکنند. در پهنه‌های مسکونی سگ و میمون به صورت وحشی و نیمه‌وحشی فراوان است.

III – تقسیمات اداری و حکومت

هند اکنون (۱۹۷۸) به ۲۲ ایالت و ۸ سرزمین اتحادی تقسیم شده است، که نام و مراکز آنها در جدول (ص ۳۲۹۲) آمده است.

هند کشور جمهوری مستقلی است. قانون اساسی آن، که در ۲۶ ژانویه‌ی ۱۹۵۰ به اجرا در آمد، حکومتی پارلمانی بر اساس آراء عمومی، با یک رئیس جمهور، فراهم می-سازد. پارلمان شامل رئیس و دو مجلس-شورای ایالات و مجلس عوام-است. شورای ایالات حد اکثر ۲۵۰ عضو دارد که همگی، جز ۱۲ تای آنها، برای مدت ۶ سال، به وسیله‌ی قوای مقننه‌ی ایالتی انتخاب میشوند، و هر ۲ سال یک بار ۲ ثلث این عده تعویض میشوند. این اعضا نمایندگان ایالات و سرزمینهای اتحادی هستند؛ ۱۲ عضو دیگر به وسیله‌ی رئیس جمهور به عنوان کارشناس در زمینه‌های مختلف انتخاب میشوند. مجلس عوام حد اکثر ۵۲۰ عضو دارد (گرچه رئیس جمهور میتواند اعضائی به نمایندگی مجتمع آنگلو-ایندیان [= انگلیسی-هندی] و سرزمین-های اتحادی نیز منصوب کند) که تعداد نماینده-گان هر ایالت به نسبت جمعیت آن ایالت است. مدت نمایندگی در این مجلس ۵ سال است، ولی رئیس جمهور حق انحلال آن را قبل از ۵ سال دارد. رئیس جمهور برای مدت ۵ سال به وسیله‌ی یک "کالج انتخاباتی" مرکب از اعضای هر دو مجلس انتخاب میشود. قانوناً فرماندهی عالی نیروهای مسلح با رئیس جمهور است؛ رئیس جمهور نیز به نوبه‌ی خود شورای وزیران را که در رأس آن نخست‌وزیر قرار دارد منصوب میکند. این شوری که مشتمل بر اعضاء هیئت دولت، وزرای مشاور، و معاونان وزرا میباشد برنامه‌ی دولت را تنظیم و اجرا میکند. اولین نخست‌وزیر هند جواهر لعل نهرو بود، که پس از مرگش (۱۹۶۴) لعل بهادر شستری (la'l bahādor šastri، ۱۹۰۴–۶۶) به نخست-وزیری رسید. پس از مرگ (۱۹۶۶) شستری، دختر نهرو، بانو ایندیرا گاندی، نخست‌وزیر شد (۱۹ ژانویه‌ی ۱۹۶۶)، و در ۱۰ مارس ۱۹۷۱ نیز دوباره به این سمت برگزیده شد، و تا آوریل ۱۹۷۷ در این سمت باقی بود که در این سال جناح مخالف (جاناتا) حزب کنگره را در انتخابات شکست داد، و موراجی دسای به نخست-وزیری رسید؛ در ژانویه‌ی ۱۹۸۰ دوباره گاندی به نخست‌وزیری رسید.

گرچه در هند چندین حزب سیاسی فعالیت دارد، فقط معدودی از آنها نمایندگان پارلمان را انتخاب میکنند، که یکی از آنها-حزب کنگره-با در دست داشتن اکثریت پارلمانی کنترول دولت را در دست دارد. کنگره‌ی ملی هند (تأسیس ۱۸۸۵) مقتدرترین گروهی بود که برای استقلال هند از بریتانیا مبارزه کرد، و حزب حاکم یک هند مستقل شد-هم به خاطر وجهه‌ی ملی آن و هم به خاطر عضویت اکثریت رهبران نهضت استقلال هند در آن. در نوامبر ۱۹۶۹ بانو ایندیرا گاندی و هواخواهانش گروهی به نام حزب جدید کنگره تشکیل دادند که جنبه‌ی سوسیالیستی آن بر گروه مخالف فزونی داشت. در دسامبر ۱۹۶۹ بانو گاندی پارلمان را منحل کرد، و در انتخابات جدید (مارس ۱۹۷۱) حزب جدید کنگره اکثریت نیرومندی در مجلس عوام به دست آورد. هند عضو ملل مشترک المنافع بریتانیا، و از اعضای اولیه‌ی سازمان ملل متحد است. در ۱۹۷۴ هند، با انفجار بمب هسته‌ای زیرزمینی، در میان کشورهای نیرومند هسته‌ای مقام ششم را به دست آورد.

IV – مردم هند

مردم هند، که از لحاظ جمعیت در مرتبه‌ی دوم-پس از چین-در جهان قرار دارند، از لحاظ نژادی بسیار مختلط هستند و تمیز نژادی

(۱)Badrinath (۲)Dunagiri (۳)Tapti

نام ایالات	مرکز	جمعیت (سرشماری موقت، ۱۹۷۱)*	زبان اصلی
اریسه	بهووانشوار	۲۱٬۹۳۵٬۰۰۰	اوریه‌ای
آسام	⇐ شیلونگ	۱۴٬۶۳۰٬۰۰۰	آسامی و بنگالی
⇐ اندهرا پرادش	حیدرآباد	۴۳٬۳۹۵٬۰۰۰	تلوگو
اوتار پرادش	لکنهو	۸۸٬۳۶۵٬۰۰۰	هندی
بنگال غربی	کلکته	۴۴٬۴۴۰٬۰۰۰	بنگالی
بهار	پاتنا	۵۶٬۳۳۲٬۰۰۰	هندی
پنجاب	⇐ چندیگره	۱۳٬۴۷۳٬۰۰۰	پنجابی و هندی
تامیل نادو (← مدرس)	مدرس	۴۱٬۱۰۳٬۰۰۰	تامیل
تریپورا	⇐ اگرتله	۱٬۵۵۷٬۰۰۰	بنگالی و تریپوری
*جمو و کشمیر	شریناگار	۴٬۶۱۵٬۰۰۰	کشمیری، دوگری، اردو
راجستان	جیپور	۲۵٬۷۲۴٬۰۰۰	راجستانی و هندی
سیکیم	گانکتوک	۲۰۸٬۰۰۰	
کرالا	تریوندروم	۲۱٬۲۸۰٬۰۰۰	مالایالم
گجرات	گاندینگر (احمدآباد سابق)	۲۶٬۶۸۷٬۰۰۰	گجراتی
مانیپور	⇐ ایمپهل	۱٬۰۷۰٬۰۰۰	مانیپوری
مدهیا پرادش	بهوپال	۴۱٬۶۵۱٬۰۰۰	هندی
مگهالایا	⇐ شیلونگ	۹۸۳٬۰۰۰	گارو و خاسی
مهارشترا	بمبئی	۵۰٬۳۳۵٬۰۰۰	مراتی
میسور (کارناتاکا)	بنگالور	۲۹٬۲۶۳٬۰۰۰	کناره‌ای
ناگلند	کوهیما	۵۱۶٬۰۰۰	آسامی و لهجه‌های محلی ناگا
هاریانا	⇐ چندیگره	۹٬۹۷۱٬۰۰۰	پنجابی و هندی
هیماچال پرادش	سیملا	۳٬۴۲۴٬۰۰۰	هندی و پاهاری

سرزمینهای اتحادی	مرکز	جمعیت	زبان
آروناچال پرادش (← سازمان مرز شمال شرقی)	⇐ زیرو	۴۴۵٬۰۰۰	آسامی و گورخالی
آندامان و نیکوبار، جزایر	پورت بلر	۱۱۵٬۰۰۰	بنگالی
پوندیشری	پوندیشری	۴۷۱٬۰۰۰	فرانسوی و تامیل
⇐ دادرا ونگر اولی	سیلواسا	۷۴٬۰۰۰	گجراتی
دهلی	دهلی	۴٬۰۴۴٬۰۰۰	هندی، اردو، و پنجابی
گوآ، دمان، و دیو	پنجیم	۸۵۷٬۰۰۰	پرتغالی و کونکانی
لاکادیو، مینیکوی، و آمیندیوی	کاواراتی	۳۲٬۰۰۰	مالایالم
میزورام	⇐ آیجل	۳۲۲٬۰۰۰	لوشائی/میزو

* ارقام گرد شده است.
* کشمیر در اشغال پاکستان است

مشخص میان آنها دشوار است؛ ولی در میان آنها سیاهواران، استرالیائیواران، مغولواران، و قفقازیواران متمایزند (← نژاد). ۳ گروه اول عمدتاً مردمان قبیله‌ای تپه‌های جنوبی، آسام، هیمالایا، و جزایر آندامان را تشکیل میدهند. قفقازیواران عمدتاً مدیترانه‌ای، و شامل دراویدیان جنوب و دیگر گروههای غالب در شمال، و هند و آریائیهای غالب در لغ هستند.

نتیجه‌ی گروهبندیهای تاریخی اختلاف زبان و مذهب مردم هند است.

V ــ زبان و مذهب

۱ــ زبان بنا بر سرشماری ۱۹۶۱، ۱٬۶۵۲ زبان و لهجه‌های مختلف در هند متداول است؛ در تنها یک ایالت آن، مدهیا پرادش، ۳۷۷ زبان و لهجه به کار میرود. از این تعداد، ۲۱۱ زبان رسماً مجزا به شمار میروند. که ۱۴ تای آنها را، از لحاظ اهمیت، قانون اساسی شناخته است. ح ۹۰٪ مردم به یک یا چند زبان از این ۱۴ زبان محلی تکلم میکنند. از همه‌ی این زبانها مهمتر هند و آریائی است که از سانسکریت منشعب است. زبان هندی، که ۱۳۳٬۴۳۵٬۳۶۰ (در ۱۹۶۱) نفر به‌آن تکلم میکنند، زبان اصلی مکالمه است. اردو که ۲۳٬۳۲۳٬۵۱۸ تن به آن تکلم میکنند با زبان هندی این اختلاف را دارد که کتابت آن با حروف فارسی، و شامل تعداد فراوانی لغت فارسی و عربی است. دیگر زبانهای هندوآریائی عبارتند از بنگالی، مراتی، گجراتی، اوریه‌ای، راجستانی، پنجابی، و آسامی. ← زبانهای دراویدی، که شامل تلوگو، تامیل کناره‌ای، و مالایالم است در جنوب هند تکلم میشود، و در ۱۹۶۱ ح ۱۰۲ میلیون متکلم داشته است. گروه‌های کوچکی در آسام و هیمالایا به زبانهائی که ریشه‌های آنها تبتی-چینی است تکلم میکنند. زبان انگلیسی در موارد رسمی، آموزش، علوم، ارتباطات، و صنعت بسیار رایج است، و اغلب زبان دوم طبقات تحصیلکرده به شمار میرود.

۲ــ مذهب. قانون اساسی هند آزادی مذهب را شناخته است. ح ۸۳٫۵٪ مردم به آیین هندو هستند. در تمام سرزمین هند ــ جز در جمو، ناگلند، کشمیر، و بهنه‌های قبیله‌ای آسام ــ اکثریت مطلق با این آیین است. گروههای اقلیت مذهبی عبارتند از مسلمان (۱۰٫۷٪)، مسیحی (۲٫۴۴٪)، سیخها (۱٫۸٪)، و بودائی (۰٫۷۶٪). مسلمانها بیش از ۱۰٪ مردم مهارشترا، بهار، میسور، و بنگال غربی، و ح ۲۵٪ جمعیت در آسام و کرالا را تشکیل میدهند.

نظام طبقاتی (← طبقه، در جامعه شناسی) خصیصه‌ی برجسته و متمایز آیین هندو است، که در آن هر فرد به هنگام تولد در یکی از چهار گروه برهمن (← براهمه)، کشتریه (حکام و نظامیان)، وایسیه (طبقه‌ی کشاورزان و سوداگران)، و سودره (طبقه‌ی کارگران) ــ و هاریجانها قرار می گیرد. ۴ گروه طبقاتی اول به گروههای فرعی، برحسب مشاغل و موضع جغرافیائی و عوامل دیگر، تقسیم میشوند. قانون اساسی هند امتیازات طبقاتی را غیر قانونی شناخته است.

VI ــ وضع اقتصادی

هند منابع سرشاری از کانیها، و منابع نیرو دارد. ذخایر عظیم کانه‌های آهن اساس صناعت سنگین آن را تشکیل میدهد. زغال سنگ منبع اصلی تولید نیروی برق است؛ اما توسعه‌ی نیروی برقابی نیازمندی هند را از لحاظ نیرو تأمین میکند. با آنکه از ۱۹۵۷–۵۸ تولید نفت در هند به ۱۰ برابر افزایش یافته، نفت هنوز از واردات مهم این کشور است.

نیاز به یک برنامه‌ی رشد اقتصادی در هند حتی پیش از ۱۹۴۷ در نظر گرفته شده بود؛ طرحهای اقتصادی پنجساله از ۱۹۵۱ به مرحله‌ی اجرا در آمد. گذشته از بخش کشاورزی، اقتصاد هند مخلوطی است از کارهای مؤسسات عمومی، عمومی اختصاصی، و خصوصی.

VII ــ تاریخ

هندوستان یکی از نواحی زمین است که

از زمانهای بسیار قدیم پیوسته مسکون بوده است. کهنترین تمدنی که میتوان تاریخ آن را بروشنی معین کرد، تمدن دره‌ی سند است که زمان آن به ۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ سال ق‌م میرسد، و در آن زمان در گروههائی از شهرها و دهکده‌های آباد این ناحیه فرهنگ برجسته‌ای به وجود آمد که شاید غنیترین و پرتجملترین تمدن قدیمی شناخته‌شده بوده باشد. ح ۱۵۰۰ ق‌م مهاجمان آریائی، در جستجوی دشتهای پر آب هندوستان، از گردنه‌ی خیبر به دره‌ی سند در آمدند و قسمتی از تمدن این ناحیه را بر انداختند و قسمت دیگر آن را پذیرفتند، سپس دوره‌ی هزارساله‌ای از ناآرامی پیش آمد که در آن گروههای مختلف، برای رسیدن به قدرت، با یکدیگر پیکار میکردند و دولتهای کوچک یا مملکتهای بزرگ تشکیل میدادند. در این دوره، دهکده و الگوهای خانوادگی هندی و نظام طبقه‌ای بخوبی استقرار یافت و ادبیات ممتازی پیدا شد که رامایانا و مهابهاراتا از آن جمله است.

اسکندر مقدونی در ۳۲۶ ق‌م به دره‌ی سند حمله برد. جانشینان وی، در امپراطوری ماوریا، در یک سلسله‌ی آریائی جنبه‌ی یونانی خود را از کف دادند و مجذوب تمدن هندی شدند. ساندراکوتوس از پایتخت خود در پاتنا (بهار) بیشتر قسمت شمالی هندوستان را مطیع خود ساخت، جانشینش، آشوکا، کار ساندراکوتوس را کامل کرد و سراسر هندوستان را تحت رهبری واحد در آورد. آشوکا به دین بودائی در آمد (ح ۲۵۷)، و یاد او به کارهای برجسته‌ی اداری و حقوقی و فرهنگی که در زمان وی صورت گرفت زنده است. بسیاری از ستوپاهای بودائی و معابد عالی حجاری‌شده در شکم کوهها در سارناته، آجانتا، ساتچی، و جاهای دیگر از زمان او و دیگر امپراطوران بودائی است. پس از آشوکا هندوستان، با هجوم قبایل دیگری از آسیای مرکزی و غربی از گذرگاههای شمال غربی این سرزمین، قطعه قطعه شد و مملکتهای متعدد به وجود آمد. در این ضمن دین هندوئی طبقه‌ای (← طبقه) بر دین بودائی غلبه یافت و آن را عملاً از سرزمین زادگاهش بیرون راند.

مملکتهای هندوئی نخستین‌بار پس از قرن ۴م در شبه جزیره‌ی هندوستان به وجود آمد، در صورتی که دولتهای از منشأ برهمنی مدتها پیش از آن برقرار بود. امیران راجپوت (← راجپوتها) هندی از ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ب‌م به اوج قدرت خود رسیدند، و اخلاف ایشان در زمان استیلای انگلستان بر هندوستان نیز در دستگاههای حکومتی صاحب مقامهای برجسته بودند. کارهای معماری جالب توجهی که تاریخ آنها از مدتها پیش از آغاز قرن مسیحی تا قرن ۱۶م است، سراسر شبه جزیره را پوشانده، که از آن جمله است معبد بزرگ کنارک. بیشتر این معابد در زمان حاضر دایر است و مراسم پرستش در آنها صورت میگیرد.

در قرن ۸م نخستین موج حمله‌ی مسلمانان از دروازه‌های سنتی (← گردنه‌ی خیبر) لغ هند به این سرزمین رسید، سلطان محمود غزنوی (۳۶۰–۴۲۱ هق) ۱۷ بار به عنوان جهاد به شبه قاره‌ی هند تاخت. نخستین سلطان مسلمان دهلی قطب‌الدین ایبک (فت ۶۰۷ هق) است. رفته رفته قدرت مسلمانان به سوی ش و ج گسترش یافت و، در زمان امپراطوران مغول که از اعقاب تیمور بودند، به اوج توسعه‌ی ارضی و فرهنگی خود رسید. بابر، که در ۹۳۳ هق به پنجاب حمله برد، نخستین کسی بود که خود را، پس از شکست دادن سلطان افغانی دهلی، امپراطور هند نامید. ولی، تنها در ۹۶۸ هق بود که اکبر شاه، نوه‌ی بابر، توانست قدرت خود را لا اقل در دره‌ی گنگ استقرار بخشد. اکبر شاه نیز نخستین امپراطور مسلمانی بود که در آن کوشید تا با اتحاد با شاهان هندو یک دولت ملی تأسیس کند. با آنکه درس ناخوانده بود، از هنر و ادبیات بسیار حمایت میکرد. پس از وی امپراطوران نامدار دیگری پیدا شدند که شاه جهان و اورنگ‌زیب از جمله‌ی آنان بودند، از اینها کاخها و مساجد باشکوه، دژهای عالی، آرامگاههای حیرت‌انگیز، و باغهای دلنوازی بر جای مانده است. تاج محل، شهر متروک فتحپور سیکری و باغهای شالیمار (اکنون در پاکستان، ح ۱۰کیلومتری ش لاهور که در ۱۶۳۷ در زمان شاه جهان ساخته شد) همه شواهدی بر فرهنگ بسیار پیشرفته‌ی مغولی هند هستند. در دوران سلطنت (۱۰۶۸–۱۱۱۸ هق) اورنگ‌زیب، امپراطوری مغول به اوج توسعه‌ی خود رسید و از آن پس ایام انحطاط آن آغاز شد. سیاست سخت و آمیخته با فشار اورنگ‌زیب با قیامهای مسلحانه رو به رو شد. مراتبه‌های جنوب غربی هندوستان، به رهبری شیواجی قهرمان بسیاری از داستانهای مراتبه‌ای، به پیکار بر خاستند، و پس از بر افتادن امپراطوری مغول، همین مراتبه‌ها در قسمت عمده‌ی قرنهای ۱۷م و ۱۸م و ۱۹م با انگلیسها می‌جنگیدند.

واسکو دو گاما در ۱۴۹۸ به کالیکات در کرانه‌ی مالابار رسید. مدت ۲۰۰ سال قدرتهای عمده‌ی اروپا برای دست یافتن بر ثروت هند با یکدیگر دست و پنجه نرم میکردند. انگلستان بتدریج دست حریفهای غربی خود را کوتاه کرد و سلاطین مغولی را مطیع ساخت. در نیمه‌ی قرن ۱۹م انگلستان بر دره‌ی ثروتمند سند و دشتهای حاصلخیز ساحلی استیلای کامل یافت، بازمانده‌ی هند (نزدیک نیم قرن) زیر تسلط مهاراجه‌ها و دیگر امیران موروثی بود. ناسامانیهای هند که از اشتیاق مردم به استقلال سرچشمه گرفته بود، سبب شد که انگلستان در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ از این شبه قاره خارج شود و، بر اساس اکثریت دینی، در این سرزمین دو کشور پاکستان (مسلمان) و هند (هندو) به وجود آمد.

استقلال سبب مهاجرت دسته جمعی ۱۳ میلیون نفر از مردم و افروخته شدن آتش جنگها و کشتارهای دینی شد؛ بیش از ۶ میلیون هندو و سیخ، به عنوان آواره و پناهنده از پاکستان به ل هند فرار کردند. نزدیک به همین عده مسلمانانی بودند که به خاطر ترس از هندوها به پاکستان گریختند. هند در ۲۶ ژانویه ۱۹۵۰ قانون اساسی تازه‌ای پیدا کرد، انتخابات آزاد صورت گرفت، و با الغای امارتهای راجه‌ای و الحاق مستعمرات سابق فرانسه و پرتغال، قدرت خود را تثبیت کرد.

هند، اقیانوس: ← اقیانوس هند.
هند، کنگره‌ی ملی: کنگره‌ی ملی هند.
هند آکلة الا کباد: ← هند جگرخوار.
هندبا (hendbā)، گیاه، ← کاسنی.
هندبال[1] (handbāl؛ از انگلـ)، بازی سالن یا هوای آزادکه در میدانی دارای یک یا ۴ دیوار انجام میشود. زمین یکدیواری به ابعاد ۲۰ یا در ۳۴ یا (ح ۶ در ح 10 متر)، و زمین چهاردیواری به ابعاد ۲۳ یا (ح ۷ متر) در ۴۶ یا (ح ۱۴ متر) است و ارتفاع سه دیوار جلو ۲۳ پا و ارتفاع دیوار عقب ۱۲ پا میباشد. اصل این بازی از ایرلند است و هندبال در زمین چهاردیواری قرنها در انگلستان و ایرلند بازی میشد، و از ۱۸۷۰ در امریکا رایج شده است. بازی به وسیله‌ی تیمهای ۲ یا ۴نفری انجام میشود، هدف بازی آن است که یک توپ کوچک به یک یا یکی از دیوارها چنان اصابت کند که بازیکنان تیم مقابل نتوانند توپ را، پیش از آنکه دو بار به زمین بخورد و باز گردد، به طرف مقابل باز گردانند.
هند بنت ابی امیه: ← ام سلمه.
هند پرتغال[2]، مستعمره‌ی سابق پرتغال در شبه قاره‌ی هند. مرکز آن پنجیم (← گوآ) بود. این مستعمره شامل بخش دامائو، جزیره‌ی دیو، و گوآ بود. در ۱۹۶۱ تمامی هند پرتغال ضمیمه هند شد، و سرزمین اتحادی گوآ، دمان، و دیو را تشکیل داد (← هند، کشور، جدول ص ۳۲۹۲).
هند جگرخوار (hende jegar.xār) یا **هند، ملقب به آکلة الاکباد** (ākelato 'l.'akbād)، فت ۱۴ هق، زوجه‌ی ابوسفیان و مادر معاویه، دختر عتبة‌ابن ربیعه. پیش از آنکه همسر ابوسفیان شود، شوهر دیگری داشت به نام فاکه ابن مغیره (fākehe 'bne moqayra). وی زنی گشاده‌زبان و دلیر بود، و شعر نیز میسرود، و در سوگ کشتگان بدر مرثیه‌ها سروده است. در جنگ احد، وی مشرکین را بر کشتار مسلمانان تحریض و ترغیب میکرد، و زنان را در اطراف خویش گرد آورده بود، و ایشان سرود میخواندند و دف میزدند، و از بدن کشتگان مسلمان قطعه‌هائی میبریدند و زیور خویش میساختند، و هند جگر حمزة ابن عبدالمطلب (← حمزه)، عموی پیغمبر، را بیرون کشید، و به دندان گرفت، و از این روی او را آکلة الاکباد و هند جگرخوار نامیدند. هند از کسانی بود که حضرت رسول ص در روز فتح مکه فرمان قتل ایشان را داد، که هر کجا دیده شوند به قتل رسند حتی اگر در زیر پرده‌ی کعبه باشد، ولی هند با گروهی از زنان نزد حضرت رفت، و اسلام آورد، و حضرت از ایشان بیعت گرفت. نیز ← محمد ص، قسمت ۲۸.
هندرابی، جزیره‌ی (henderābi, -henda-)، جزیره (جم ۷۳ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش شیبکوه، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)، در خلیج فارس؛ ۱۳۰ کیلومتری جغ بندر لنگه. طول آن ح ۹ کم و عرض متوسطش ۴ کم است. دارای ارتفاعات پستی است که بلندترین نقطه‌ی آنها ح ۳۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. نزدیک شدن

(۱) handball (۲) Portuguese India

به آن از ساحل جنوبی سخت، ولی در جانب ش و ل ساحل هموار است. ساکنین آن به صید ماهی و مروارید اشتغال دارند.

هندرسن[1]، آرثر (ārṭər hendərsən)، ۱۸۶۳—۱۹۳۵، سیاستمدار بریتانیائی، سازمان‌دهنده و رهبر حزب کارگر انگلستان؛ مت گلاسگو. در آغاز زندگی آهنگر و یکی از رهبران اتحادیه‌های کارگری بود. در ۱۹۰۳ به عضویت پارلمنت انتخاب شد؛ در ۱۹۰۸—۱۰ و ۱۹۱۴—۱۷ ریاست حزب جدید کارگر را داشت، و در ۱۹۱۶—۱۷ خزانه‌دار کل بود. در وزارت امور خارجه (۱۹۲۹—۳۱) برای از بین بردن مشکلات موجود میان فرانسه و آلمان و تقویت جامعه‌ی ملل کوشید. در ۱۹۳۱ با طلوع حکومت ملی در انتخابات شکست خورد. تا پایان عمر ریاست ← کنفرانس خلع سلاح را داشت (۱۹۳۲—۳۳). هدف‌های زنجیری (۱۹۱۹) از جمله‌ی تألیفات او است. برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل ۱۹۳۴ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هندریک (hendrik)، نام هلندی برای مرد، مطابق هانری و هنری (انگلا).

هندریکیه ستوفلس: ← رامبران.

هندسه[2]، شاخه‌ای از ریاضیات مربوط به خواص و اندازه‌گیری و نسبتهای میان خطوط و زوایا و سطوح و حجمها که در آن روشهای اقلیدس به کار میرفته است. این روشها مبتنی بر عده‌ای تعریف، پنج اصل موضوع، و ۹ بدیهی کلی بوده است. تعریفها که بدون اثبات پذیرفته میشده، گزاره‌هائی درباره‌ی نقطه و خط و حجم و قضیه و فرض و غیره بوده است. بدیهیات نیز بدون اثبات ذکر میشد، مثلاً اینکه اگر بر دو کمیت مساوی دو کمیت مساوی دیگر بیفزاییم یا از آنها بکاهیم، حاصل جمع یا تفاضل مساوی خواهد بود؛ و اینکه کل، مساوی مجموع اجزای آن و از هریک از این اجزاء بزرگتر است. دو نمونه‌ی اصل موضوع اینها است: از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر میتوان یک خط مستقیم رسم کرد؛ از هر نقطه به عنوان مرکز میتوان دایره‌ای به شعاع معین رسم کرد.

هندسه‌ی مسطحه[3]، هندسه‌ای که در آن عمدتاً بحث در باره‌ی زوایا و مثلثها و چندضلعیها و دایره‌ها و اشکال دیگری است که می‌توان با خطکش و پرگار رسم کرد؛ **هندسه‌ی مجسمه[4]** یا **هندسه‌ی فضائی** در اشکال سه‌بعدی همچون کره و مکعب و چندوجهی بحث میکند. مثلثات هندسه‌ی خاصی از مثلث است.

تا قرن ۱۹م در هندسه‌ی اقلیدسی[5]، با وجود آنکه ریاضیدانان پیوسته از اثبات اصل موضوع پنجم آن ناتوان مانده بودند، هیچ کس تردید نمیکرد. شکل قدیمی این اصل موضوع چنین است: "اگر خط راستی دو خط راست دیگر را چنان قطع کند که مجموع زوایای داخله‌ی یک طرف کوچکتر از دو قائمه باشد، چون آن دو خط را بینهایت امتداد دهیم، در طرفی که این زاویه‌های کوچکتر از دو قائمه واقع است یکدیگر را قطع خواهند کرد". صورت کوتاهتر این اصل موضوع چنین است: "از نقطه‌ی خارج یک خط تنها یک خط میتوان به موازات آن رسم کرد".

در قرن ۱۹م به این نتیجه رسیدند که یک دستگاه منطقی هندسه میتوان تأسیس کرد که در آن نیازی به اصل موضوع پنجم نباشد و چند دستگاه هندسه به همین ترتیب ساخته شد. در یکی از آنها چنان فرض شده بود که از نقطه‌ی خارج خط میتوان دو خط یا بیشتر به موازات آن رسم کرد. این دستگاه هندسه‌ی نااقلیدسی که توسط **گاوس** و **لوباچفسکی** و دیگران تکمیل شد، نام **هندسه‌ی لوباچفسکیائی** (سپس، **هندسه‌ی هذلولیائی**) پیدا کرد و از آن این نتیجه به دست آمد که مجموع زوایای مثلث کوچکتر از ۲ قائمه است. در این هندسه، جز اصل پنجم، همه‌ی بدیهیات و اصل موضوعات و نیز قضایای غیر مبتنی بر اصل پنجم، مستقیم یا غیر مستقیم مورد استفاده واقع میشود. هندسه‌ی نااقلیدسی دیگر توسط ریمان پیشنهاد شد که نام هندسه‌ی ریمانی (سپس، هندسه‌ی بیضوی) پیدا کرد. در این هندسه جانشین اصل پنجم اقلیدس این اصل است که از خارج خط اصلاً نمیتوان خطی به موازات آن رسم کرد. ۲۸ قضیه‌ی اول کتاب اقلیدس در این هندسه حذف میشود.

در ۱۸۷۲ ف. کلاین تعریفی برای هندسه پیشنهاد کرد که هندسه‌های نا اقلیدسی و اقلیدسی هر دو را شامل میشد؛ تعریف وی چنین بود: "یک هندسه عبارت است از مطالعه در آن خواص از یک مجموعه‌ی S، که چون عضوهای آن در معرض تبدیلات یک گروه تبدیل قرار گیرد، آن خواص تغییر ناپذیر بماند". تبدیل T‌ی مجموعه‌ی A به مجموعه‌ی B را تناظر یکبیک (← تناظر) عضوهای A و B مینامند. برای ساختن هندسه‌ای مطابق با این تعریف، تنها به این نیازمندیم که یک عضو اصلی (مثلاً یک نقطه، خط، یا دایره)، یک مجموعه (یا فضا)ی S از این عضوها (مثلاً یک سطح یا سطح کروی از نقطه‌ها، یک سطح از خطوط، یا یک تا به از دایره‌ها)، و یک گروه از تبدیلات انتخاب کنیم که عضوهای اصلی باید در معرض آنها قرار گیرند. آنگاه تعریفات و قضایای هندسه عبارت از خواصی خواهد شد که در این گروه تبدیلات تغییر ناپذیر میمانند.

پیشرفت دیگری که پس از اکتشاف هندسه‌ی نااقلیدسی به دست آمد، فرمولبندی مجموعه‌های صحیح اصول موضوعه برای هندسه‌های اقلیدسی و نااقلیدسی بود. مجموعه‌های اصول موضوعی برای هندسه‌ی اقلیدسی مشتمل است بر مجموعه‌های موریتس پاش[6] (morits pāš، ۱۸۳۳—۱۹۳۳) برای هندسه‌ی ترسیمی (۱۸۸۲)، پئانو (۱۸۸۹)، هیلبرت (۱۸۹۹)، آزولد وبلن[7] (āzwəld veblen، ۱۸۸۰—۱۹۶۰) و جورج دیوید برکوف[8] (jorj deyvid bĕr-kof، ۱۸۸۴—۱۹۴۴) ریاضیدانان امریکائی (۱۹۰۴ و ۱۹۳۲)، و بپولوی[9] (beppo levi، ۱۸۷۵—۱۹۶۱، ریاضیدان ایتالیایی) (۱۹۶۰). هدف آن بود که تمام ساختمان هندسه‌ی اقلیدسی بر ساده‌ترین پایه قرار گیرد، یعنی حد اقلی از عضوها و نسبتهای تعریف ناشده و مجموعه‌ای از اصول موضوعه‌ی در باره‌ی آنها چنان انتخاب شود که همه‌ی هندسه‌ی اقلیدسی را بدون توسل به علم ذهنی و حضوری بتوان به صورت منطقی از آنها استخراج کرد.

چندین شاخه‌ی خاص هندسه‌ی رسمی وجود دارد، **هندسه‌ی تحلیلی**، **هندسه‌ی ترسیمی** و **هندسه‌ی تصویری[10]**. در هندسه‌ی تصویری که از توجه نقاشان و ریاضیدانان به مسئله‌ی ترسیم اشکال سه‌بعدی بر یک سطح پیدا شد، اشکال هندسی توسعه و تعمیم بیشتری پیدا میکند. ژ. دزارگ و بلز پاسکال و ژ. و. پونسله از واضعان این هندسه بوده‌اند. با آنکه در هندسه‌ی تصویری، مانند هندسه‌ی ترسیمی، از تصویر و مقطع استفاده میشود، با این یکی تفاوت دارد. یکی از موضوعات مهم بحث آن تحقیق در خواصی است که با تصویر کردن و قطع کردن تغییر نمیکند.

در **هندسه‌ی دیفرانسیل[11]**، روشهای حساب دیفرانسیل و انتگرال در مطالعه‌ی منحنیها و سطوح به کار برده میشود. گاوس و ریمان در تأسیس این هندسه سهیم بوده‌اند.

هندسه‌ی اقلیدسی: ← هندسه.

هندسه‌ی بیضوی: ← هندسه.

هندسه‌ی تحلیلی[12]، هندسه‌ای که در آن، برای کشف خواص اشکال هندسی، به جای آنها معادلاتشان را در دستگاه مختصات به کار می‌برند. این شاخه از هندسه توسط رنه دکارت و پیر دو فرما وضع شد و پس از آن توسعه یافت. مثلاً، برای نمایش دادن یک خط مستقیم معادله‌ی $ax+by=c$ (a و b و c اعداد ثابت و x و y طول و عرض نقطه نسبت به محور مختصات) به کار میرود؛ یا معادلاتی به صورت $y^2=2px$ و $x^2+y^2=k^2$ معادلات سهمی و دایره است. برای شکل ← شکل ۴، مقاله‌ی عدد.

هندسه‌ی ترسیمی[13]، روشی از ترسیم و حل کردن مسائل سه‌بعدی به وسیله‌ی خطوط و نقاطی که در یک صفحه یعنی یک سطح دوبعدی کشیده می‌شود. اصول هندسه‌ی ترسیمی پایه‌ی تعبیراتی نموداری است که مهندسان و معماران برای کشیدن نقشه‌هائی به کار میبرند که کارگران با مراجعه‌ی به آنها شیء یا بنای مورد نظر را می‌سازند. هندسه‌ی ترسیمی مخصوصاً به آن دسته از سطوح منحنی[14] قابل انطباق است که ساخته شدن آنها از خم کردن یک صفحه، بدون پاره شدن یا چین خوردن یا کش آمدن آن صفحه، میسر است؛ چنین سطوح را سطوح گسترشپذیر (← گسترش) مینامند. مخروط و استوانه گسترش‌پذیرند، ولی کره چنین نیست.

هندسه‌ی ترسیمی بر پایه‌ی این اندیشه بنا شده است که یک نقطه‌ی فضائی به وسیله‌ی سه

(۱)Henderson (۲)geometry (۳)plane geometry (۴)solid geometry (۵)Euclidean geometry (۶)Pasch (۷)Veblen (۸)Birkhoff (۹)Levi (۱۰)projective geometry (۱۱)differential (۱۲)analytical geometry (۱۳)descriptive geometry

فاصله‌ی دو به دو متعامد نسبت به یکدیگر آن نقطه تا سه صفحه‌ی دو به دو نسبت به یکدیگر متعامد کاملاً مشخص میشود، و نیز اینکه اگر دو تا از این سه صفحه چنان دوران داده شود که بر صفحه‌ی سوم قرار گیرند، در صورتی که تصویر به مقیاس مناسب کشیده شده باشد، سه فاصله به اندازه‌های حقیقی نموده خواهد شد. مثلاً، در شکل ۱، سه صفحه‌ی عمود بر یکدیگر H (افقی)، V (قائم) و P (نیمرخ) نموده شده است. این سه صفحه در یک نقطه‌ی مشترک، یا مبدأ O، با یکدیگر تلاقی میکنند و چنان تصور میشود که هر یک به صورت نامحدود امتداد پیدا می‌کند. دو صفحه‌ی افقی و قائم فضا را به ۴ بخش

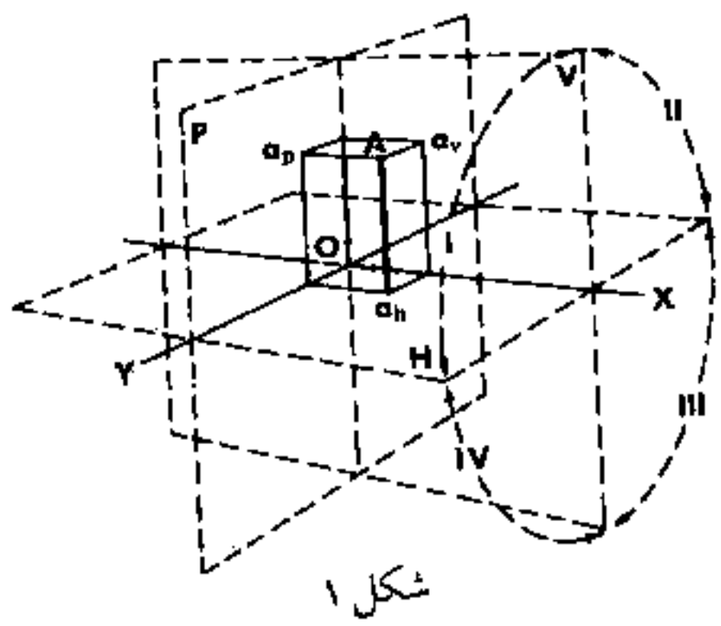

شکل ۱

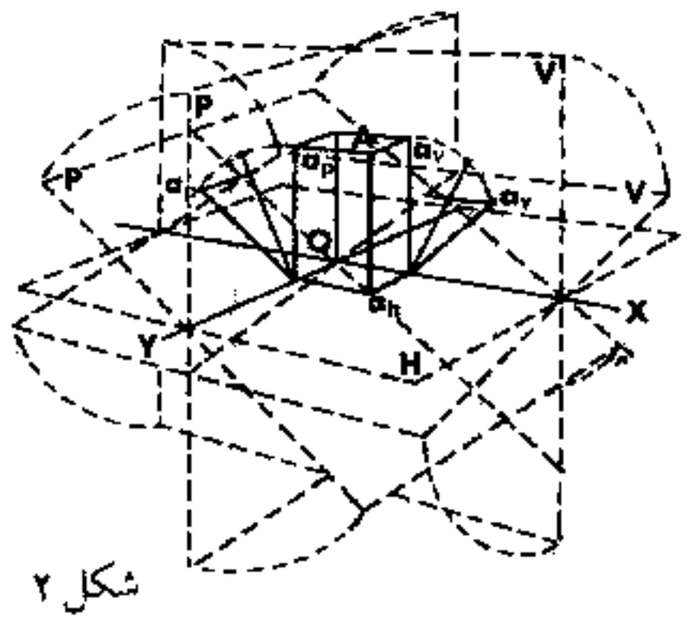

شکل ۲

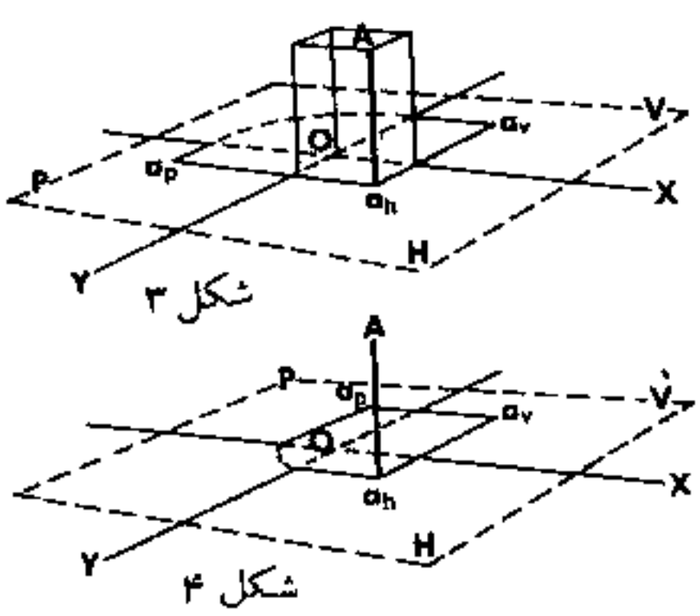

شکل ۳

شکل ۴

تقسیم میکنند که آنها را با علامتهای I، II، III، و IV، بدان صورت که با چشمی که در تصویر است دیده میشوند، نمایش داده‌ایم. فرض کنیم نقطه‌ای مانند A در ربع اول قرار گرفته و از حرکت دادن نقطه‌ی O به اندازه‌ی ۳ واحد به راست، ۲ واحد به پیش، و ۵ واحد در جهت قائم به دست آمده باشد. اگر از A عمودهائی بر دو صفحه‌ی قائم و نیمرخ فرود آوریم، پایه‌های این دو عمود به ترتیب a_v و a_p میشود. فاصله‌های قائم این دو نقطه از صفحه‌ی افقی به اندازه‌ی فاصله‌ی قائم A از همین صفحه است. عمودی که از A بر سطح افقی فرود آید، در نقطه‌ی a_h به این سطح میرسد که همان اندازه در جلو V و در طرف راست P واقع است که A در جلو و در طرف راست این دو صفحه قرار گرفته است.

هنگامی که صفحه‌ی V بر گرد محور X دوران کند و بر صفحه‌ی H منطبق شود (شکل ۲)، a_v در صفحه‌ی H بر روی خطی قرار می‌گیرد که بر OX عمود است و از a_h میگذرد. به همین ترتیب، با گرداندن صفحه‌ی P و منطبق کردن آن بر H، a_p سرانجام بر خطی عمود بر OY قرار میگیرد که آن نیز از a_h میگذرد. شکل ۳ شکلی است که بر صفحه‌ی H، پس از انتقال دو تصویر قائم و نیمرخ نقطه‌ی A بر روی آن، به دست آمده است. تعیین مناسب ۳ تصویر درست محل قرار گرفتن فضائی نقطه‌ی A را نسبت به مبدأ O معین میکند. روشهای هندسه‌ی ترسیمی برای حل مسائل مربوط به اشکال چیزهائی که باید ساخته شود، گسترشی است از آنچه در باره‌ی هندسه‌ی ترسیمی نقطه گفتیم، چه اشکال از عناصر خط و نقطه تشکیل میشوند. بعضی از این مسائل عبارت است از، یافتن خطوط تقاطع لوله‌ها و سطحهائی که دارای شکل غیر متعارفی هستند؛ گسترش ورقه‌های فلزی که باید به شکل مورد نظر ساخته شوند؛ تعیین فاصله‌های آزاد میان اجزاء یک ساختمان یا قسمتهای مختلف یک افزار، و خطوط تقاطع سطوح هموار؛ و تعیین سایه‌هائی که قسمتهای مختلف یک بنا می‌اندازد.

هندسه‌ی تصویری: ← هندسه.
هندسه‌ی دیفرانسیل: ← هندسه.
هندسه‌ی ریمانی: ← هندسه.
هندسه‌ی فضائی: ← هندسه.
هندسه‌ی لوباچفسکیائی: ← هندسه.
هندسه‌ی مجسمه: ← هندسه.
هندسه‌ی مسطحه: ← هندسه.

هندسه‌ی نااقلیدسی[1] (nā.oqlidosi)، پس از اقلیدس، هندسه‌ی "ترکیبی"، که بر پایه‌ی اصل موضوعهای او بنا شده بود، هدف عمده‌اش آن بود که اصل موضوع دو خط متوازی را از روی مفروضات دیگر اقلیدس استخراج کند. در سالهای اول دهه‌ی قرن ۱۹م، فارکاس بولیوی[2] (fārkās bolyoy، ۱۷۷۵–۱۸۵۶، ریاضیدان مجار) و لوباچفسکی به این فکر افتادند که فرض دیگری را به جای اصل موضوع توازی اقلیدس قرار دهند، و آن اینکه از نقطه‌ی P بیش از یک خط میتوان کشید که خط مفروضی را قطع نکند. از ترکیب این اصل موضوع توازی غیر اقلیدسی با مفروضات دیگر اقلیدس، هندسه‌ای ساختند که در آن قضیه‌ی فیثاغورس صحت ندارد و مجموع زوایای یک مثلث از دو قائمه کوچکتر است. مدتی بیش از ۵۰ سال این نظریه در تهدید این خطر بود که به تناقضاتی بینجامد. ولی حدود ۱۸۷۰، اوجنیو بلترامی[3] (eujenio beltrāmi؛ ۱۸۳۵–۱۹۰۰، ریاضیدان و فیزیکدان ایتالیائی) و فلیکس کلاین مدلهائی اقلیدسی در هندسه‌ی نااقلیدسی اکتشاف کردند، یعنی به این نتیجه رسیدند که بعضی از نقطه‌ها و منحنیها در فضای اقلیدسی با همه‌ی مفروضات بولیوی و لوباچفسکی در باره‌ی خط و نقطه سازگار است. بنا بر این، اگر هندسه‌ی ایشان سبب پیدا شدن تناقضی بوده باشد، بعضی از نقطه‌ها و منحنیها در فضای اقلیدسی نیز باید چنین باشند. پس از آن، با صورتهای دیگری که به اصل موضوع توازی و تغییراتی که به بعضی از مفروضات دیگر اقلیدس داده شد، هندسه‌های نااقلیدسی دیگری به وجود آمد.

هندسه‌ی تحلیلی نیز دستخوش تغییراتی شد، مثلاً به جای فورمولهای فواصل که مبتنی بر قانون فیثاغورس بود، فورمولهای دیگری مبتنی بر مفروضات هندسه‌ی نااقلیدسی جانشین شد. در واقع هندسه‌های نااقلیدسی فراوان ظهور کرد، و سرانجام کلاین اصلی برای طبقه‌بندی آنها اکتشاف کرد، ماهیت تبدلات فضا که شیئی را به جای شیء دیگری میبرد که همارز آن در نظر گرفته میشود، و نوع خواصی که در این تبدلات تغییر ناکرده (انواریان) باقی میماند. در هندسه‌ی اقلیدسی، این تبدلات حرکتهائی است که شیئی را در شیء همنهشت آن میبرد و فاصله‌ی میان دو نقطه را انواریان باقی می‌گذارد. علاوه بر این، هندسه‌ی تحلیلی با دخالت دادن مختصاتی که اعداد حقیقی متعارفی نبودند تغییر شکل پیدا کرد—مخصوصاً با تحقیق در فضاهائی که مختصات نقاط آنها اعداد مختلط است، این گونه فضاها، از آن جهت که یک خط مختلط (که در آن هر نقطه مختصات مختلط دارد) همارز با یک صفحه‌ی متعارفی است، در واقع بسیار غنیتر از فضاهای متعارفی است. از طرف دیگر، در این قرن، صفحه‌ها و خطهائی به کار گرفته شده است که تنها عده‌ی معدودی نقطه دارند، مثلاً صفحه‌ای که تنها مشتمل بر ۹ نقطه و ۱۲ خط (درست یک خط میان هر دو نقطه) است و با اصل توازی اقلیدس سازگاری دارد. مختصات در این حالت فقط اعداد ۱، ۰، و ۱– است که جمع و ضرب لازم در آنها صورت گرفته است.

پیدا شدن فضاهای با ابعاد زیادتر اهمیت فراوان داشته است. درست به همان صورت که نقطه‌ای در صفحه (یا در فضا) با ۲ (یا ۳) عدد

(۱)non-Euclidean geometry (۲)Bolyai (۳)Beltrami

توصیف میشود، در فضای ۴ (یا بیشتر) بعدی که مورد تحقیق گراسمان قرار گرفته است، نقطه با ۴ (یا بیشتر) عدد توصیف میشود. با آنکه پیش خود مجسم کردن چنین فضاها میسر نیست، تحقیق جبری در آنها مانند فضای متعارفی امکانپذیر است.

هندسه‌ی هذلولیائی: ← هندسه.

هند شرقی[1]، نام مبهمی که معمولاً به هند و هندوچین و مجمع‌الجزایر مالزی اطلاق می‌شود. در اصطلاح اصح سیاسی به هند شرقی هلند (← اندونزی) اطلاق میشد.

هند شرقی بریتانیا، شرکت[2]، مؤسسه‌ی انگلیسی که در ۱۶۰۰ برای انحصار بازرگانی با نیمکره‌ی شرقی تشکیل شد، و اساسنامه‌ی آن بعداً به تصویب پارلمنت انگلستان رسید. از ابتدا عملیات بازرگانی خود را منحصر به صدور منسوجات به هندوستان کرد. در ۱۶۹۸ منحل و مجدداً در ۱۷۰۸ دایر شد. پس از پیروزیهای (۱۷۴۵–۶۱) ← رابرت کلایو بر رقبای فرانسوی، شرکت مزبور عملاً فرمانروای مطلق هندوستان شد. برای تأسیسات نظامی اراضی وسیعی را تصرف کرد، و در ۱۷۷۳ اداره‌ی امور آن از طرف پارلمنت انگلستان به دولت واگذار شد. و. هیستینگز اولین فرماندار کل (۱۷۷۴–۸۴) هندوستان بود. در ۱۸۱۳ انحصار تجارت مؤسسه‌ی مزبور ملغی شد، و از ۱۸۳۳ عملیات شرکت صرفاً جنبه‌ی اداره کردن هندوستان را به خود گرفت. شورش سپاهیان (۱۸۵۷) باعث شد که انگلستان هندوستان را مستقیماً اداره و ضمیمه‌ی امپراطوری کند. شرکت هند شرقی بریتانیا یکی از معروفترین عوامل استعمار بوده است. نیز ← شرکتهای با حقوق ویژه.

هند شرقی فرانسه، شرکت[3]، ۱۶۶۴–۱۷۶۹، شرکتی که به فرمان لوئی XIV به منظور تجارت در نیمکره‌ی شرقی تأسیس شد. این شرکت در تأسیس مستعمره‌ای در ماداگاسکار توفیق نیافت، ولی بندرگاههائی در جزایر نزدیک آن، بوربون و ایل‌دو‌فرانس (اکنون رئونیون و موریشس)، به دست آورد. از ۱۷۱۹ این شرکت در هندوستان مستقر شد، ولی نزدیک به ورشکستی بود. در آن سال این شرکت، به مدیریت جان لا، با شرکتهای بازرگانی دیگر فرانسوی در یکدیگر ادغام شدند و شرکت هند به وجود آمد. در ۱۷۲۳ استقلال پیدا کرد. با انحطاط امپراطوری مغول، فرانسویان، برای حفظ منافع خود، دخالت در امور سیاسی هندوستان را لازم شمردند. از ۱۷۴۱، شرکت هند که مدیریت آن با دوپلکس بود، نسبت به هندیان و نیز انگلیسها سیاست تهاجمی در پیش گرفت، ولی عاقبت دوپلکس از رابرت کلایو شکست خورد. شرکت فرانسوی، علی رغم موفقیت ظاهری آن، قادر به نگاهداری خود از لحاظ مالی نبود و عاقبت در ۱۷۶۹ از میان رفت.

هند شرقی هلند[4]، عنوان مستملکات سابق هلند در مالزی. مشتمل بر جاوه، سوماترا، بانکا، مادورا، سلب، سرام، بالی، لومبوک، فلورس، مجمع‌الجزایر ریو، قسمتهای جنوبی و شرقی بورنئو، و قسمتهای غربی تیمور و گینه‌ی جدید، و بسیاری جزایر کوچکتر. مساحت آن ۱٬۹۰۳٬۶۶۰ کم و جمعیت آن در ۱۹۴۷ تخمیناً ۷۶٬۳۶۰٬۰۰۰ نفر بود. هند شرقی هلند اکنون جزء جمهوری اندونزی است.

هند شرقی هلند، شرکت[5]، ۱۶۰۲–۱۷۹۸. شرکتی که به تصویب پارلمان هلند، به منظور کومک در جنگ بر ضد اسپانیا و توسعه‌ی بازرگانی، تشکیل شد. انگلیسها و پرتغالیها را از سرزمینهای اندونزی، مالایا، و سیلان بیرون راند، تجارت جزایر ادویه را انحصار کرد؛ در دماغه‌ی امید نیک (ج افریقا) مستعمره‌ای تأسیس کرد. این شرکت از پیشتازان استعمار بود، و متصرفات آن بعداً قسمتی از مستعمرات امپراطوری هلند را تشکیل داد؛ از مهمترین شرکتهای با حقوق ویژه بود.

هند غربی[6]، انگلوست ایندیز[6] (west indiz)، مجمع‌الجزایری بین امریکای شمالی و امریکای جنوبی که به صورت خطی منحنی از ایالت فلوریدا، کشمت، تا ل ونزوئلا در طول ح ۴٬۰۰۰ کم قرار دارد، و دریای کارائیب را از قطا جدا میکند. گاهی آن را جزایر آنتیل نیز می‌خوانند. هند غربی از ۵ قسمت تشکیل یافته است که عبارتند از:

۱ـ ملل و کشورهای مستقل: باربادوز که سابقاً مستعمره‌ی بریتانیا بود، و در ۱۹۶۶ استقلال یافت و جمهوری شد؛ کوبا؛ ← جمهوری دومینیک؛ هائیتی؛ ژامائیک؛ ترینیداد و توباگو که سابقاً مستعمره‌ی فرمانگزار بود، و در ۱۹۶۲ واحد مستقل عضو ممالک مشترک المنافع بریتانیا شد.

۲ـ هند غربی بریتانیا: انتیگوا؛ ← جزایر باهاما؛ ← جزایر کایمان؛ جزایر بادپناه؛ جزایر بادگیر؛ ← جزایر ورجین.

۳ـ هند غربی فرانسه: گوادلوپ و مارتینیک.

۴ـ هند غربی امریکا: پورتوریکو (کشمت) و جزایر ورجین کشمت و بریتانیا.

۵ـ هند غربی هلند: کوراسائو؛ آروبا، نزدیک ساحل ونزوئلا، از لحاظ اداری تابع کوراسائو؛ بونر[7] (boner)، نزدیک ساحل ونزوئلا؛ سنت یوستیشس[8] (sent yusteyŝəs)، قسمتی از جزیره‌ی سنت مارتین[9] (sent mār-tin)؛ و سابا[10] (sāba)، در ۲۵کیلومتری لغ سنت یوستیشس، و اولین جزیره‌ای که توسط هلندیها اشغال شد.

بسیاری از جزایر هند غربی را کریستوف کلمب کشف کرد (۱۴۹۲). اولین ماندگاه دائمی سفیدپوستان در هیسپانیولا تأسیس شد (۱۴۹۶).

هند غربی، فدراسیون[11]، ۱۰ جزیره از هند غربی بریتانیا که در ۱۹۵۸ با یکدیگر اتحادیه‌ای تشکیل دادند. اهم آنها ترینیداد و توباگو، ژامائیک، و باربادوز بودند، ولی فدراسیون بیشتر جزایر بادپناه و جزایر بادگیر را شامل میشد. مرکز حکومت فدراسیون پورت آو سپین بود. در ۱۹۶۱ ژامائیک از فدراسیون خارج شد، و پس از آن توباگو و ترینیداد فدراسیون را ترک کردند، و عاقبت این فدراسیون نوزاد منحل شد (مه‌ی ۱۹۶۲).

هند غربی دانمارک[12]، سرزمینی که اکنون هند غربی امریکا را تشکیل میدهد (← هند غربی، قسمت ۴). در ۱۹۱۷ کشمت این جزایر را به مبلغ ۲۵ میلیون دلار از دانمارک خریداری کرد. مرکزش شارلوت آمالیه[13] (šārlot āmālie) بود که اکنون سنت تامس[14] (sent tāməs) نام یافته است. گرچه این گروه جزایر از ۸۶ جزیره تشکیل یافته است، فقط ۳ جزیره بزرگ آنها حایز اهمیت است ـ سنت کروی[15] (sent kroy)، سنت تامس، و سنت جان[16] (sent jān).

هند غربی هلند: ← هند غربی، قسمت ۵.

هند غربی هلند، شرکت[17]، شرکت بازرگانی و استعمارگر که تشکیل آن در ۱۶۲۱ به تصویب جمهوری هلند رسید و در ۱۶۲۳ سازمان یافت. این شرکت هلند جدید را در محل نیو یورک فعلی بنا نهاد. حقوق بازرگانی در سواحل افریقا در منطقه‌ی بین مدار رأس السرطان و دماغه‌ی امید نیک، و در سواحل امریکا در منطقه‌ی بین نیوفندلند و تنگه‌ی ماژلان از طرف دولت هلند به آن واگذار شد. شرکت در اداره‌ی کلیه‌ی امور این سرزمینها اختیارات مطلق داشت، و یکی از پیشتازان استعمار بود.

هند فرانسه[18]، سرزمین سابق ماوراء بحار فرانسه در هندوستان، مرکزش پوندیشری. مشتمل بود بر پوندیشری؛ ایالت کاریکال[19] (kārikāl؛ برساحل کوروماندل)، که در ۱۷۳۹ راجه‌ی تانجور آن را به فرانسه واگذاشت، و پس از آنکه چند بار دست به دست گشت، عاقبت در ۱۸۱۷ رسماً جزو هند فرانسه شد؛ یانائون[20] (yānāon؛ شهر و دریابندر، در ۴۷۰کیلومتری لل‌ش مدرس)، که در ۱۷۵۰ به عنوان شهر آزاد در هند فرانسه تأسیس شد، انگلیسها آن را اشغال کردند، و در ۱۸۱۷ دوباره به فرانسه بازگشت؛ ماهه یا مائه[21] (mā[h]e؛ جزیره‌ی کوهستانی در قهنه)؛ و ماندگاه تجارتی چاندراناگار نزدیک کلکته.

هندل، ژرش فریدریش[22] (jorŝ fridriŝ hen-del) ۱۶۸۵–۱۷۵۹، آهنگساز آلمانی‌ـانگلیسی؛ متهاله. پس از مسافرتهائی در سراسر آلمان و ایتالیا، و اجرای اپراهای خود، عاقبت در انگلستان اقامت گزید (۱۷۱۲). ظریفترین آهنگهایش در اپراهای اوست، مثلاً آتالانتا. اوراتوریوی مهم او، مسیحا، در دوبلن عرضه شد (۱۷۴۲). از اوراتوریوهای دیگر او

(۱)East Indies (۲)East India Company, British (۳)East India Company, French (۴)Dutch East India (۵)Dutch East India Company (۶)West Indies (۷)Bonaire (۸)St. Eustatius (۹)Saint Martin (۱۰)Saba (۱۱)West Indies Federation (۱۲)Danish West Indies (۱۳)Charlotte Amalie (۱۴)Saint Thomas (۱۵)Saint Croix (۱۶)Saint John (۱۷)Dutch West India Company (۱۸)French India (۱۹)Karikal (۲۰)Yanaon (۲۱)Mahé (۲۲)Händel

سامون، یهودای مکابی، و استر است. سوئیتهای ارکستری او امروز مقبول عامه است. برای سازهای گوناگون و سازهای سولو ترانه، سونات، و کنسرتو نیز ساخته است. سرودی برای تاج‌گذاری جورج III ساخت که هنوز هم در تاج‌گذاریها از آن استفاده میشود. در وستمینستر ابی مدفون است.

کلیه‌ی آثار هندل حالت عظمت و شکوه خاصی دارد. وی هیچگاه خود را در سبک و شیوه‌ی خاصی مقید نمیکرد. از همان آغاز کار متوجه خصوصیات شیوه‌های موسیقی آلمانی و ایتالیائی و فرانسوی شده بود، و با زبردستی بسیار تکنیک آن شیوه‌ها را در آثار خود به هم میآمیخت. منابع الهام او نیز بسیار متنوع بود. آثار وی تا یک قرن پس از مرگش آهنگسازان انگلیسی را سخت تحت تأثیر قرار داد.

هندمینی (hendemini)، دهستان (جمع ۳٬۱۶۹ نف سنه ۱۳۴۵ هش)، بخش سابق بدره [اکنون شهرستان جزء فرمانداری کل (اکنون استان) ایلام]، دارای ۱۲ آبادی. از ل و ش به رود صیمره و از ج و ج‌غ به ارتفاعات کبیرکوه محدود است. محصولات عمده‌اش غلات و توتون است.

هندن[1] (hendən)، شهر (جمع ۱۵۱٬۵۰۰)، میدلسکس، انگلستان، از حومه‌های مسکونی لندن. در ۱۹۶۵ ضمیمه‌ی ⇐ بارنت شد.

هندو (hendu) [جمعش هندوان]، اهل هند، مخصوصاً مردم هندوستان که به آیین و سنن قدیم باقی مانده‌اند.

هندو، آیین[2]، اصطلاحی برای معرفی اعتقادات و شعائر دینی اکثریت مردم هندوستان. در میان دینهای قدیمی زنده‌ی جهان، آیین هندو تنها آیینی است که مؤسس واحد ندارد، بلکه در ظرف مدت ۵٬۰۰۰ سال بتدریج رشد یافته و دینها و نهضتهای فرهنگی شبه قاره‌ی هند را به خود جذب کرده است. بازمانده‌های باستانشناختی ← تمدن دره‌ی سند (ح ۲۰۰۰ ق‌م) نشان میدهد که خدایی به نام شیوا در آنجا مورد پرستش بوده است. آیین هندو به فرقه‌های متعدد تقسیم شده، و سازمان کلیسائی کاملاً معینی ندارد. دو سیمای بسیار کلی آن که مورد قبول همه‌ی هندوان است، یکی نظام طبقه‌ای (← طبقه، در جامعه‌شناسی) است، و دیگری قدمت قدیمترین نوشته‌ی دینی یعنی ودا که به حکیمان الهام شده بوده است. دین ودا که مخلوطی از دین بومی ماقبل تاریخ هند با دین مهاجمان آریائی است، به صورت عمده، عبارت از پرداختن به دعاهای افسونی و قربانی کردن بوده است.

خدایان طبیعی ودا به **ودا و اسوره** تقسیم می‌شدند. بعضی از آنها در آیین هندوی امروز وجود دارد، مثلاً، وارونا (آسمان)، آگنی (آتش)، ایو (باد)، و سوریا (خورشید). ح ۵۵۰ ق‌م، مذهب برهمائی (← برهما)، که آیین جدید هندو از آن پیدا شده است، به جای دین ودائی نظام پیچیده‌ای از شعائر و تصوف را جانشین کرد که در بهرهمنه‌ها (← سانسکریت، ادبیات) و اوپانیشادها مورد بحث قرار گرفته است. در برهمنه‌ها قواعد قربانی کردن برای خدایانِ با مراتب گوناگون آمده است. در اوپانیشادها که شالوده‌ی فلسفه‌ی جدید هندو است، از اعتقاد به یک موجود یا روح کلی بحث شده است که ارواح افراد پس از پیروزی بر مایا (پندار زمان و مکان) با آن متحد میشود. آیین بودا و ← آیین جین، که از ح ۳۰۰ ق‌م تا ۴۰۰ ب‌م در هند شکوفان شد، به این شعائر دینی و الاهیات و محافظه‌کاری موجود در طبقه‌ی برهمه حمله بردند. آیین برهمائی از میان نرفت، بلکه سیماهائی از آن دو آیین را پذیرفت و شعائر خود را به صورت قوانین مانو (← مانو) مدون کرد. چندین مکتب برای تفسیر اوپانیشادها روی کار آمد، که از برجسته‌ترین آنها مکتب ودانت بود، و راه و رسم یوگا که وسیله‌ی تسریع در اتحاد با روح کلی از طریق ریاضتهای جسمی و روحی و به میانجیگری قربانی است، پیدا شد. معتقد به یوگا چنان می‌اندیشد که یک دوره‌ی زندگی برای این اتحاد کفایت نمیکند و، در نتیجه‌ی کارهای بدی که از آدمی سر میزند، لازم میشود که پس از مرگ ولادت مجددی به صورت انسان یا حیوان پیدا کند (← تناسخ) تا بالاخره شایسته‌ی پیوستن به بینهایت شود. مرحله‌ی بعدتری از تکامل در تنترها (tantra-) و پورانه‌ها (← ادبیات سانسکریت) صورت گرفت. تنترها عمدةً دستورهائی است برای جلب رأفت و رحمت الاهی از طریق خواندن اوراد و افسونها و تعظیم و تکریم خدایان. پورانه‌ها مشتمل بر قصایدی است در توصیف خدایانی که به جای بعضی از صفات خداوندی خصوصیات آدمیزاد برای خود پذیرفته بودند. سیوا (یا شیوا)ی مخرب و ویشنوی محافظ (← ویشنو) خدایان عمده‌ی پورانه‌ها هستند. این دو خدا، با برهما یعنی خدای غیر قابل نزدیک‌شدنی که جهان را آفریده است، تثلیث مرکزی آیین هندوی جدید را تشکیل میدهند. ویشنو را نهمین تجسد خدا یا آواتارها (← ویشنو)ـبر روی زمین تصور می‌کردند؛ تجسد دیگر، یا کریشنا، پیروان فراوان پیدا کرد. همسر ویشنو، لکشمی، الاهه‌ی نیکبختی است. همسر شیوا، کالی، الاهه‌ی سیاه مرگ تصور میشود، هر چند صورتهای دیگر خوب نیز برای آن قائلند؛ بعضی مار را تجسد کالی و گاو نر را تجسد شیوا میپندارند. هندوان دیگر، مخصوصاً کسانی که از طبقات پایین اجتماعند، جانوران گوناگون و درختان و بیماریها و سنگها را پرستش میکنند. زیارت امکنه‌ی مقدسه یکی از خصوصیات برجسته‌ی آیین هندو است که از آن جمله است شهرهای پوری و بنارس و الله آباد، و رودهای گنگ و نربدا. در آیین هندوی به اصطلاح عالیتر، همه‌ی اشکال پرستش به عنوان ترازهای مختلف ادراک یک حقیقت تلقی می‌شود. بهاگاوادگیتا در پرورش آیین هندوی عالیتر نقش اساسی داشته است. آیین هندو، در همه‌ی ادوار، چیزی بیش از دین محض و در واقع راه کامل زندگی بوده است. در تحت تأثیر اوضاع و احوال جدید، بسیاری از شعائر و عادات هندوئی تغییر شکل پیدا کرده یا از میان رفته است. انگلیسها ازدواج کودکان و نیز رسم قدیمی ساتی را، که سوزاندن همسر مرد از دنیا رفته با او بود، ممنوع کردند. نجاست طبقات پایین که آن را نتیجه‌ی گناهکاری مردم این طبقات در زندگیهای گذشته‌ی ایشان میدانستند، مورد حمله‌ی گاندی قرار گرفت و اکنون در جمهوری هند این عمل غیر قانونی محسوب می‌شود. آنچه هنوز بسیار رایج است، حمایت حیوانات بالخاصه گاو ماده است.

هندو اروپائی[3]. ۱– نام دسته‌ای از نژاد سفید که محتملاً نخست در دشتهای اطراف دریای خزر میزیسته‌اند، و از جمله، شامل مردم اروپا و نژاد غالب هندوستان و مردم ایران و افغانستان میشود. ۲– نام گروه مهمی از زبانهای عالم که در اصل زبان نژاد هندواروپائی بوده است، و بتدریج زبانهای مختلف از آن نتیجه شده که از آن جمله‌اند زبانهای هندوایرانی، یونانی، لاتینی، ارمنی، ژرمنی، سلتی، و اسلاوی. زبانهای فارسی، ارمنی، اردو، فرانسوی، انگلیسی، روسی، و آلمانی از زبانهای کنونی این گروهند. نیز ← زبان، جدول.

هندوآریائی[4]، گروه زبانی. شعبه‌ای از زبانهای هندواروپائی. استعمال عمومی این کلمه بر اساس نژادی فعلاً متروک شده است. نیز ← زبان، جدول.

هندوان، بخش، بندر معشور، ← هندیجان.

هندوانه[5] (*Citrullus vulgaris*)، گیاه بالا رونده‌ی یکساله، از تیره‌ی خیاریان، دارای میوه‌های آبدار (موسوم به هندوانه) بزرگ کروی یا بیضی با پوست معمولاً سبز و گوشت قرمز. اصل آن از افریقا است، ولی اکنون در بیشتر کشورهای جهان از شرق و غرب کاشته می‌شود. در ایران از تخمه‌های بوداده‌ی آن در آجیل استفاده میکنند. هندوانه‌ی لیموئی نوعی از آن است که با گوشت سفت و سفید آن کنسرو میسازند.

هندوانه‌ی ابوجهل: ← حنظل

هندوایرانی[6]، نام شاخه‌ای از زبانهای هندواروپائی که شامل زبانهای رایج و متروک ایران، هندوستان، افغانستان، پاکستان، ترکستان، و قفقاز از ریشه‌ی هندواروپائی میشود. این زبانها به دو دسته‌ی مهم ایرانی و هندی تقسیم می‌شود. زبانهای کافری افغانستان را میتوان حد فاصل میان زبانهای ایرانی و هندی شمرد (← زبان، جدول). هندوایرانی گاه به دسته‌ای از نژاد هندواروپائی که به ایران و هندوستان مهاجرت کردند نیز اطلاق میشود.

هندوچین[7] (hendocin)، شبه جزیره‌ی ج‌ش آسیا، مشتمل بر برمه، سیام، هندوچین فرانسه (مستملکه‌ی سابق فرانسه)، و فدراسیون مالایا. از ایام قدیم تحت نفوذ تمدن هندی و چینی بوده. پس از ورود اروپائیان، قسمت شرقی تحت استیلای فرانسه، قسمت مرکزی در دست دولت مستقل سیام، و قسمتهای غربی و جنوبی تحت تسلط بریتانیای کبیر قرار گرفت. در ۱۹۴۰–۴۵ در تصرف ژاپن بود. سرزمین موسوم به **هندوچین** یا **هندوچین فرانسه** (۷۰۵٬۰۰۰ کمم) از ل به چین، از لغ به برمه، و از غ به سیا[م] محـ

(۱)Hendon (۲)Hinduism (۳)Indo-European (۴)Indo-Aryan (۵)watermelon (۶)Indo-Iranian (۷)Indochina

دود، و مرکب بود از ممالک ویتنام (مشتمل بر کوشنشین، آنام، و تونکن)، لائوس، و کامبوج.
هندوچین فرانسه: ← هندوچین.
هندودر (hendudar)، ده (جمع ۱٬۹۵۰ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش سربند. شهرستان اراک، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۱کیلومتری چغ آستانه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، و پنبه است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی دارد.
هندوراس[1] یا **هوندوراس** (هر دو hondurās)، اسپانیائی اوندوراس، جمهوری (۱۱۲٬۰۸۷ کمع؛ جمع در ۱۹۷۵ تخمیناً ۳٬۹۸۲٬۰۰۰)، امریکای مرکزی، کرسی آن تگوسیگالپا. از ل به خلیج هندوراس و دریای کارائیب، از ش به دریای کارائیب، از ج جزئا به فکم محدود، و با نیکاراگا، سالوادر، و گواتمالا همسایه است. سرزمینی است کوهستانی، با جنگلهای پهناور و نهشتهای معدنی سرشار (از جمله طلا و نقره)، و دارای آب فراوان. محصول عمده‌اش موز و محصولات دیگرش نارگیل، قهوه، دام، و کانیها است (کشتزارهای وسیع موز در سواحل دریای کارائیب متعلق به شرکتهای امریکائی است). زبان رسمی اسپانیائی، و پول رایج لمپیرا (lempirā، در ۱۹۷۵ معادل ح ۳۵ ریال) است.

تاریخ

اول بار کریستوف کلمب آن را دیدار کرد (۱۵۰۲). پ. د آلوارادو آن را متصرف شد. در ۱۸۲۱ از اسپانیا مستقل شد. سپس جزء امپراطوری مکزیکی ایتوربیده و عضو اتحادیه‌ی امریکای مرکزی شد. موسکیتیا مدتها تحت تسلط انگلستان بود. علاوه بر اختلافات مرزی، میدان جنگهای داخلی و مداخله‌ی کشمکش بود. در جنگ II در ۱۹۴۱ به دول محور اعلان جنگ داد. در ۱۹۶۵ قانون اساسی جدید آن به اجرا در آمد، و اوسوالدو لوپس آریانو[2] (osvāldo lopes āreyāno؛ ۱۹۲۲–) برای یک دوره‌ی ۶ساله به ریاست جمهوری برگزیده شد. مهاجرت صدها هزار تن از اهالی سالوادور در نواحی مرزی سالوادور-هندوراس، و اخراج عده‌ی زیادی از این مهاجران به وسیله‌ی هندوراس موجب بروز جنگی میان سالوادور و هندوراس شد (۱۹۶۹). گرچه این جنگ بیش از ۵ سال طول نکشید، آثار نامطلوبی به جا گذاشت، یک منطقه‌ی غیر نظامی در امتداد مرز برقرار شد، اما حوادث مرزی چندین سال ادامه داشت. در ۱۹۷۱ رامون ارنستو کروس[3] (rāmon ernes-to krus) به جای لوپس آریانو به ریاست جمهوری انتخاب شد؛ اما در دسامبر ۱۹۷۲ لوپس با کودتائی (۱۲۷مین کودتا در هندوراس در طی ۱۵۱ سال) کروس را از کار برکنار کرد، و اعلام داشت که حکومت را برای مدت کمتر از ۵ سال به عهده نخواهد گرفت، و وعده‌ی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی داد. در ۱۹۷۵ نیروهای مسلح، لوپس را از کار برکنار کردند، و به جایش آلبرتو ملگار کاسترو[4] (alberto melgār kāstro) فرمانده کل نیروهای مسلح را به ریاست جمهوری گماشتند.
هندوراس (یا هوندوراس) بریتانیا[5] (هر دو hondurās)، مستعمره‌ی فرمانگزار (۸۰۰ ۲۲ کمع؛ در ۱۹۷۰ جمع ۱۱۹٬۶۴۵) بریتانیا، امریکای مرکزی، کنار دریای کارائیب، بین گواتمالا و مکزیک؛ کرسی آن (از ۱۹۷۱) بلموپان[6] (belmopān؛ در ۱۹۷۰ جمع ۱٬۰۰۰) و بندر مهمش بلیز. احتمالاً ا. گورتز در ۱۵۲۴ به این ناحیه وارد شد، ولی ظاهراً اولین ماندگاران هیزم‌شکنان انگلیسی بودند که از ژامائیک به آنجا آمدند. در ۱۷۷۹ اسپانیائیها ماندگاران را از بین بودند، ولی در ۱۷۸۶ تحت استیلای بریتانیا قرار گرفت. در ۱۹۶۴ حکومتی خودمختار داخلی به دست آورد، و در ۱۹۷۳ نام آن از هندوراس بریتانیا به بلیز تغییر یافت. در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۱ استقلال خود را از بریتانیا اعلام کرد (تنها گواتمالا که مدعی مالکیت آن است استقلال آن را به رسمیت نشناخت). در ۲۵ سپتامبر ۱۹۸۱ به عنوان صدوپنجاهمین عضو به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شد. محصول عمده‌اش چوب میباشد.
هندوستان[7] [فارسی، ← سرزمین هندوان]، اصطلاحی است که به قسمتهای مختلف هند و پاکستان (⇐ بنگلادش) اطلاق میشود. گاهی مقصود از آن تمام شبه قاره‌ی هند بوده، و زمانی ناحیه‌ی میان رود نربدا و هیمالایا را میرسانده، و گاهی مقصود از آن ل هند مرکزی بوده است. پس از تقسیم شبه قاره‌ی هند (۱۹۴۷) گاهی هندوستان معرف دولت هندوئی هند در مقابل دولت مسلمان پاکستان است.
هندوستانی، زبان، از زبانهای هندی آریائی، از ریشه‌ی هندواروپائی، و زبان رسمی هندوستان (← هندی، زبان) نیز ← زبان، جدول.
هندوسکائیان[8] (hendo-sakā'iān)، نامی که معمولاً به قبایلی از آسیای مرکزی داده میشود که در ایام قدیم به هندوستان حمله بردند و در آنجا ممالکی برپا کردند، نیز ← سکاها؛ یوئه‌چی یا کوشانها؛ هفتالیان.
هندوشاه نخجوانی [هندوشاه ابن سنجر صاحبی نخجوانی]، از منشیان و مؤلفان معروف فارسی قرن ۷م و ۸م هق. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی مستنصریه‌ی بغداد به پایان برد. سپس به خدمت خاندان جوینی در آمد، و یکچند به نیابت برادر خود، سیف‌الدوله امیر محمود، حکومت کاشان داشت (۶۷۴ هق). مدتی نیز در دستگاه اتابک نصرت‌الدین احمد لر (امارتش ۶۹۵– ۷۳۰ هق)، از اتابکان لر بزرگ گذرانید، و کتاب معروف خود تجارب السلف (← الفخری) را به نام او کرد.
هندوکش (hendu.koš)، ده (جمع ۱٬۳۷۵ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان کرچمبو، بخش داران، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۴۸کیلومتری لغ داران، در دامنه‌ی کوه قرار گرفته و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

هندوکش[9] (hendu.koš)، رشته‌کوهی در آسیای مرکزی که بیشتر آن در ل‌ش افغانستان واقع است، و از طرف ش تا پاکستان امتداد دارد. مورخین یونانی دوره‌ی اسکندر آن را پاروپامیسوس میخواندند. رشته‌ی هندوکش به طول ح ۸۰۰ کم در طول مرز شمالی کشمیر و آنگاه به جانب غ و چغ در افغانستان تا رشته‌ی کوه بابا (غ کابل)، و از طرف ش تا فلات پامیر و رشته‌کوه قراقروم ممتد است. در قسمت مرکزی قله‌هائی بلندتر از ۶٬۰۰۰ متر دارد؛ بلندترین قلل آن تیر اجمیر[10] (tir ejmir؛ فرازا ۷٬۷۰۰ متر) در غرب چترال است. کنار ل‌ش آن، در محل اتصال با پامیر، مرز مشترک میان سه حوزه‌ی زهکشی رودهای جیحون و سند و تاریم است. گردنه‌هائی (فرازا ۳۰۰ تا ۵٬۱۸۰ متر) از آن میگذرد که معبر فاتحین هند بوده است. اسکندر مقدونی از یکی از سه گردنه‌ی خاوک، کوشان (یا غوربند)، و بامیان، ل کابل به هند رفت؛ تیمور گورکانی هنگام بازگشت از هند از بامیان گذشت.
هنده‌خاله (hende.xāle)، ده (جمع ۲٬۱۳۱ نفر در ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش تولم، شهرستان صومعه‌سرا، استان یکم (گیلان)؛ کنار مرداب انزلی. رود پسیخان مشرویش میسازد. محصولاتش برنج، کنف، و توتون است. به قول رابینو هنده‌خاله در گذشته مرکز تولم بوده و ۲۰۰ خانوار جمعیت داشته است. وی همچنین از یک مسجد و ۳ زیارتگاه آن‌میر معظمان، آقا میر، و چهل‌تنان‌نام برده است.
هندی[11]، در نجوم، صورت فلکی کوچکی در نیمکره‌ی جنوبی آسمان. نیز ← صورت فلکی. جدول I، ص ۱۵۸۹.
هندی، ادبیات[12]. ادبیات شفاهی به زبانهای بومی هندوستان از دورانهای بسیار قدیم سابقه دارد، ولی تا پیش از قرن ۱۶م ادبیات نوشته به صورت وسیع وجود نداشت. عامل عمده‌ی پیدایش ادبیات کتبی، مخالفت فاتحان مسلمان هندوستان نسبت به دانشمندان هندو (که به سانسکریت چیز مینوشتند) و طلوع نهضتهای زاهدانه در میان هندوان که مشوق ترویج ادبیات سانسکریت شد، بوده است. موادی از آثار بزرگ کلاسیک سانسکریت‌مخصوصاً مهابهاراتا و رامایانا‌به شعرهای پندآمیز خالی از محسنات شعری تغییر شکل پیدا کرد. شعر سنّتی ایران سرچشمه‌ای بود که پس از آن ادبیات و آثار اردو، که برای دربار امپراطوران مغول فراهم میشد، از آن سیراب شد و رشد پیدا کرد، و شعر اردو درباره‌ی موضوعات و معانی جاری فراوان سروده شد. در اوایل قرن ۱۹م، با گشایش مدارسی که به زبانهای بومی در آنها تدریس میشد، و با وارد شدن ماشینهای چاپ به هندوستان، جهشی به نشر متعارفی داده شد، و شاید نویسندگان بنگالی در این پیشرفت نقش رهبری را به عهده داشتند. ادبیات خارجی، مخصوصاً انگلیسی، تحصیل میشد و تا حدی با معانی و موضوعها و اشکال ادبی قدیم هند در

(۱)Honduras (۲)Lopez Arellano (۳)Cruz (۴)Castro (۵)British Honduras (۶)Belmopan (۷)Hindustan (۸)Indo-Scythians (۹)Hindu Kush (۱۰)Tirich Mir (۱۱)Indus (Indian) (۱۲)Indian literature

هم میآمیخت. امروز در همه‌ی زبانهای مهم هند و پاکستان ادبیات مکتوب وجود دارد، و نیز ادبیات مکتوب انگلیسی وسیعی موجود است که به عامه‌ی دانشگاه‌دیده‌های هندوستان، صرف نظر از زبان مادری آنان، اختصاص دارد. از میان شناخته‌ترین نویسندگان قرن ۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، باید از رابیندرانات تاگور، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات در ۱۹۱۳ و محمد اقبال شاعر که نخست به اردو و سپس به فارسی چیز مینوشت، نام ببریم. از جمله‌ی نویسندگان دیگر، این اشخاص بیشتر شایسته‌ی ذکرند، م. گاندی و جواهر لعل نهرو در سیاست، بانکیم چاندرا چاترجی[1] (bānkim cāndrā cāterji؛ ۱۸۳۸–۹۴)، پرم چند (prem cand) و سودهین گوش (sudhin guš) در داستانویسی، و بانو س. نایدو در شعر (← سانسکریت، ادبیات؛ پالی؛ پراکریت).

هندی، زبان. ۱– نام عمومی زبانهای هندو-آریائی هند و پاکستان که متعلق به دسته‌ی هندوایرانی از ریشه‌ی هندواروپائی‌اند. معروف‌ترین زبانهای متروک این دسته سانسکریت است. ۲– نام زبان رسمی هندوستان، از زبانهای هندوآریائی از ریشه‌ی هندواروپائی که ← زبان هندوستانی نیز گفته میشود. ← زبان، جدول.

هندی، سبک: ← سبک، در ادبیات.

هندی، موسیقی[2]. موسیقی هندوستان کاملاً یک‌آهنگی است. برای مردم مغربزمین از همه‌ی موسیقیهای دیگر شرقی مطبوعتر و پذیرفتنیتر است. در این موسیقی، اکتاو به ۲۲ پاره‌ی موسوم به سروتی (sruti) تقسیم میشود که همه‌ی آنها با یکدیگر برابر نیستند، ولی هر یک از آنها تقریباً مساوی ربع پرده‌ی موسیقی غربی است. گامهای اساسی دو گام به نامهای سا-گراما (sā-grāmā) و ما-گراما است. سا-گراما مهمتر و تقریباً به گام دو ماژور شبیه است. ما-گراما، که تنها از لحاظ یک فاصله با سا-گراما اختلاف دارد، از ح قرن ۱۶م متروک شده است. گامهای دیگری، با زیاد یا کم کردن بعضی از فواصل، یا کنار گذاشتن بعضی از پرده‌ها، از این دو گام پیدا شده است. ملودی بر پایه‌ی دستگاه راگاها بنا شده که گونه‌ای از ملودیی است که اساس بدیهه‌سازی را تشکیل میدهد. عده‌ی راگاها فراوان است، و همراه با هر یک از آنها دسته‌ای از قواعد برای بدیهه‌سازی در آن راگا وجود دارد. به هر یک از آنها خواص اخلاقی و عاطفی نسبت میدهند، و هر یک از آنها مخصوص فصل معین سال یا زمان خاصی از شبانروز است. ولی، در مورد هر راگای معین، این خواص و کیفیات در نقاط مختلف هندوستان با یکدیگر متفاوت است. راگاها الهامبخش بسیاری از نقاشان مینیاتور-ساز راجپوتانا بوده است که بنا بر آن، صورت تمثال بر حسب زمان و محل ساختن و نیز سازنده‌ی آن تفاوت پیدا میکرده است. در افسانه‌ها از قدرت راگاها سخن رفته است؛ مثلاً، راگای مربوط به تاریکی میتواند، در صورتی که در نیمروز توسط خواننده‌ی ماهری خوانده شود، زمین را در تاریکی فرو برد. در اجرای راگاها، به گاماکاها، یعنی آرایشها و زیبائیها که علامت مشخصه‌ی این موسیقی است، اهمیت فراوان داده میشود، آوازهائی که با هم اجرا میشود عالیترین نوع موسیقی است. در این شکل موسیقی، آهنگ بسیار پیچیده و بر پایه‌ی بعضی از الگوهای آهنگی است که تالا نام دارد، و تالاها به صورتی بسیار پیچیده با یکدیگر ترکیب میشود. قدیمیترین آلت موسیقی طبل است که چندین گونه از آن وجود دارد؛ طبل را با انواع خاص روکشی که بر روی پوست قرار میدهند، کوک میکنند. مهمترین ساز وینا است. در قدیم چنگ را بدین نام میخواندند، ولی در زمان حاضر وینا همان زیتر (ziter؛ نوعی قانون یا سنتور) است که یک نسواگر ضمیمه‌ی آن شده. آلت مشابهی سیتار نام دارد که در ل هندوستان بسیار رواج دارد، و با مضراب نواخته میشود، و حجم آن بزرگتر از وینا است. علاوه بر این، انواع نی‌انبان، لوت (← عود)، کمانچه، سرنا، ترومپت، فلوت، سنج، و گونگ در هندوستان معروف است. بعضی از این آلات موسیقی از ممالک اسلامی همسایه به هندوستان راه یافته است. از ۱۹۶۰ به این طرف، موسیقی هندی در مغربزمین مورد توجه فراوان قرار گرفته است.

هندی، هنر و معماری[3]. اصولاً سنتی و دینی است. هر اثر هنری، نه‌تنها نمادی از یک خدا یا قدرتهای او، بلکه تجلی خدا و قدرتهای او نیز هست. هم در هنر بودائی و هم در هنر هندو، سمبولیسم در نمایش هر حرکت و هر وضع و حال متضمن ترازهای گوناگونی از معانی است. در مجسمه‌های بودا، اوضاع مختلف دستها–مودراها (mudrā)–به معنی حالات دینی همچون رسیدن به حقیقت (نیروانا)، راه درست، و رستگاری است. در مجسمه‌سازی هندو، خدایان (← ویشنو، کریشنا، و شیوا) غالباً با دستهای متعدد نشان داده شده‌اند که هر دستی نماینده‌ی صفت خاصی است. در این مقاله از هنر و معماری شبه قاره‌ی هند سخن رفته است که به دو قسمت پاکستان (اکنون پاکستان و ⇐ بنگلادش) و هند تقسیم شده است. به استثنای هنر و معماری مغول که نیازمند بحث جداگانه است، رویدادهای مهم هنر هندی، هندو، بودائی، و جینی (← جین، آیین) در اینجا مورد بحث قرار گرفته است.

۱– تمدن دره‌ی سند (ح ۳۰۰۰ ق‌م–ح ۱۵۰۰ ق‌م). قدیمترین هنر هندی از دره‌ی رود سند در نیمه‌ی دوم هزاره‌ی ۳م ق‌م بر خاسته است. شناخته‌ترین مراکز آن موهنجودارو و هاراپا[4] (hārāpā؛ محلی در ج پنجاب غربی، پاکستان) است که کهنترین نمونه‌های شهرسازی به شمار میروند. خانه‌ها و بازارها و انبارها و حمامهای عمومی در یک طرح شبکه‌ای آرایش پیدا کرده بوده است. شبکه‌ی تکامل‌یافته‌ای نیز از مجاری فاضلاب در این محلها دیده میشود. از تمدن دره‌ی سند مجسمه‌های کوچکی از سنگ صابون و سنگ آهک به دست آمده است. بعضی از این مجسمه‌ها همانند مجسمه‌هائی دینی است که در تمدن معاصر آن در بین النهرین دیده میشود، و بعضی دیگر به شیوه‌ی پیچ و خم‌دار و صیقلی ساخته شده است که نمایشگر حجاری بعدی هند است که در آن قالب و شکل حرکت‌نمای آن نماینده‌ی دَم جانبخش حیات (پرانا) است. همچنین از کاوشهای این نواحی مهرهای مربع‌شکلی به دست آمده که با صورتهای گاو نر آراسته شده است؛ خمره‌های سفالی و اسباب‌بازیهای چرخدار و عروسکهائی که آنها را خدایان مادر تصور کرده‌اند، نیز از این دوره موجود است. از پایان دوره‌ی تمدن سند (ح ۱۵۰۰ ق‌م) تا زمانی که اسکندر مقدونی از رود سند گذشت (۳۲۵ ق‌م)، آثار کمی برجای مانده است. ولی اصول معماری در ساختن بناهای چوبی توسعه پیدا کرد که کمتر از آنها اثری برجای مانده است. از دوره‌ی سلاطین ماوریا مهمترین آثاری که موجود است ستونهای مشتمل بر منشورهائی است که امپراطور آشوکا آنها را در جاهای مختلف ل هندوستان بر افراشته و در آمدن خود را به مذهب بودائی به آگاهی عموم رسانیده بود. ستونهای بزرگ صاف بیش از ۱۵ متر ارتفاع دارد و بر سر آنها صورتهای جانوران قرار داده شده است. در این ستونها و بقایای شهر پایتخت پاتنا، تأثیر شدید هنر ایرانی و اندکی از تأثیر هنر یونانی مشهود است. و نیز از دوران آشوکا پنجره‌ی چایتیا [سانسکریت، ← مکان مقدس] با طاق رومی باقی است که بر سر در معبد کنده‌شده در کوه در نزدیکی بوده گایا قرار داشته است. تالارهای چایتیا صومعه‌های بزرگی بوده است که در دل کوهها میساختند. گاه به آنها به نام غار اشاره شده است، ولی با تکاملی که از هزاره‌ی ۳م ق‌م تا هزاره‌ی اول پ‌م در آنها پیدا شد، غارها به صورت تالارهای ستوندار یا دیوارهای آراسته با نقاشی و حجاری در آمد.

II– اوایل دوره‌ی کلاسیک. این دوره (قرنهای ۲م – اول ق‌م) قدیمترین ستوپاها (← ستوپا) را بر جای گذاشته است. این تپه‌های مشتمل بر یادبودهای بودا، با محجرها و دروازه‌هائی احاطه شده است که روی آنها را آرایشهای کنده‌کاری پوشانیده. مدالهای برجسته‌ی جاتاکاها (داستانهای تجسّم خدا به صورت بودا) نمایشگر داستانهائی است که، بدون ملاحظه‌ی ترتیب زمانی، در کنار یکدیگر کنده‌کاری شده‌است. مجسمه‌های یاکشیها (ارواح مؤنث درخت) و مجسمه‌های دیگر عبارت از قطعاتی است که ناشیانه آنها را به یکدیگر متصل کرده‌اند. در بازمانده‌های یک ستوپا در سانچی (sānci؛ دهکده‌ای در مدهیا پرادش) نیز همین توجه به هنر قدیم ملاحظه میشود. در کنده‌کاری بر دروازه‌ی یک ستوپای دیگر در سانچی، از اوایل این دوره، زیبائی و تعادل بخوبی نمودار است. از یاکشیها رفته رفته صورتهای زیبا ولطیف زنانه بیرون آمد. کنده‌کاریهای بوده گایا، که محل تابیدن نور حقیقت بر بودا بود، و قدیمترین نقاشیهای دیواری برجای‌مانده نیز از

(۱) Chatterjee (۲) Hindu music (۳) Indian art and architecture (۴) Harappa

اوایل این دوره است؛ در یکی از غارهای آجانتا، بودا به صورت تجسم‌یافته‌ی آن در فیل موجود است. در دوره‌ی کوشانها که فاتحان شمالی بودند، دو سبک بسیار مهم هنری میان قرن ۲م و قرن ۵م رواج یافت، هنر گاندهاره‌ای و هنر ماتهورائی (māthurā). هنر گاندهاره‌ای که از ناحیه‌ی گاندهاره نام گرفته است، نمایشگر نخستین مجسمه‌های بودا است. پیش از آن بودا را به صورت نمادی، همچون درخت انجیر بنگالی، چرخ زندگی، جای پا، و یک تخت خالی مجسم میکردند. در این دوره، برای نخستین‌بار، بودا را به صورت بشری نمایش دادند. هنر گاندهاره‌ای چندان به هنر روم قدیم شباهت دارد که بعضی از نویسندگان چنان گمان کرده‌اند که هنرمندان رومی را برای کار به هند برده بودند. سری شبیه بر آپولو با هیئت مغرورانه و حالتی پرلطف و لباسهائی بدن‌نما از خصوصیات این مجسمه‌های بودا است. نقش برجسته‌های ساخته‌شده در سنگ رستی تیره‌رنگ، قیافه‌هائی را نمایش میدهد که یادآور سبک امپراطوری روم است. ولی، در نواحی دورتر مشرق و جنوب، از هنر معاصر ماتهورائی، یک هنر هندی محض به وجود آمد. ماده‌ای که روی آن کار میشد معمولاً سنگ آهک سرخفام بود. بوداهای سنگینتر و کاملاً متقادن، که دستهای آنها بنا بر مقررات دینی، نه مطابق طبیعت، ساخته میشد، معصومانه به روی پرستندگان خود لبخند میزدند. تمثالسازی بودا در گاندهاره تکامل یافت؛ ولی ماتهورا صورت هندی را محفوظ نگاه داشت و به آن تکامل بخشید، دورتر از این نواحی به طرف جنوب، یعنی در دکن، سلسله‌ی اندهرا به شکوفائی خود ادامه میداد؛ برجسته‌ترین اثر آن کنده‌کاریهای ستوپای بزرگ آماراواتی از ح 200 پ‌م است.

III- دوره‌ی گوپتا. عصر سلسله‌ی گوپتا دوره‌ی زرین هنر بودائی است. چایتیاهای کنده‌شده در کوه یا جداگانه ساخته‌شده از این دوره بر جای است؛ نماها و درون آنها با برجسته‌کاریهای نرم و عالی پوشانده شده است. معبد دارای حیاط و رواق، که در این دوره همچون بنائی بودائی آغاز شد، همانند تالارهای چایتیا، توسط هندوان نیز پذیرفته شد. در این دوره، مجسمه‌های مذاهب عمده‌ی هندوستان—بودائی، هندو، و جینی—چندان با یکدیگر اختلاف نداشت. مجسمه‌های سنگی بسیار بزرگ، نقش‌برجسته‌های با گل پخته، و مجسمه‌های مفرغی کوچک فراوان به سبک تلطیف‌شده‌ی گوپتائی ساخته شده است؛ سطح تولید به صورتی جالب توجه و یکنواخت در سطح عالی است. بیشتر نقاشیهای دیواری آجانتا در این دوره فراهم شده است؛ در نمایاندن خوشیهای زندگی دنیائی، همان زیبائی زندگی روحانی را خلاصه کرده‌اند. کمال و آرامش آنها نماینده‌ی هنر گوپتائی است که از هند به سرزمینهای مجاور آن نیز راه یافت. پس از این دوره، مجسمه‌های مفرغی و خارائی نالاندا (nālandā، در ایالت بهار) و جاهای دیگر به روش منحطی از هنر گوپتائی ساخته میشد؛ چندان به جزئیات تزیینی اهمیت دادند که آرامش گوپتائی فدای آن شد.

IV- معماری و حجاری سلسله‌های هندو. از قرن ۶م به بعد، با طلوع مجدد سلسله‌های هندو در سراسر هند، روش معبدسازی ویژه‌ای تکامل یافت. ایوان و رواقی از مدخل معبد به تالار ستوندار (مانداپا) منتهی میشد. بر بالای زیارتگاه غالباً برج بزرگی (سیکهارا) بنا می‌کردند. در ج هندوستان، برجهای دراویدی (← دراویدیان) به صورت یک رشته بناهای افراشته به نظر میرسید که هر کدام نماد خدای خاصی بود؛ در ل، منارهای هندوآریائی (ناگارا) به شکل مخروطهای بسیار بزرگ ساخته میشد. معابد بیشماری ساخته و چندان با حجاری آنها را آراسته بودند که سبک آنها به نام "معماری پیکرتراشانه" نام گرفته است. معابد کهاجوراهو (khājurāho) درهندوستان مرکزی (ح 1000) اوج ساختمانهای ناگارا را نمایش میدهد، و پاگودای کنارک (ح ۱۲۵۰)، با حجاریهای شاعرانه‌ی مشهور خود، آخرین کنده‌کاریها را، که در آن تعادل حجم با اجرائی ظریف درهم آمیخته است، در برابر بیننده مجسم میسازد. معابد جینی، در ← کوه آبو، که همه‌ی آنها از مرمر سفید وارداتی و از قرنهای 10م تا ۱۳م ساخته شده، چندان در داخل خود کنده‌کاری دارد که جلال و شکوه سنگ و شکل در خودنمائی این ریزه‌کاریها گم شده است. در ج هندوستان، در قرن ۷م، اسلوب دراویدی معابد هرمی پنج‌طبقه [راته (rāth)] در مهابالیپورام (mahābālipuram؛ دهکده‌ای در ش مدرس) رواج یافت. اسلوب دراویدی همچنین در قرن ۸م در معبد حفرشده در کوه در الورا و در ساختمانهای سنگی جزیره‌ی الفانتا مشهود است. در قرن ۱۱م، این سبک به کمال رسید، و در همین زمان مجسمه‌های مفرغی ج هند ریخته شد که از میان آنها شاید مجسمه‌های ناتاراجا (شیوای رقصنده) شناخته‌ترین و زیباترین بوده باشد. سبک دراویدی با معماری پیکرتراشانه‌ای که در آن کنده‌کاری روی گچ جانشین سنگ شده بود (قرن ۱۷م) به پایان رسید.

V- نقاشی هندی. تغییرات جوی و عوامل دیگر به همه‌ی نقاشیهای دیواری موجود آسیب رسانیده است، مشهورترین بازمانده‌ی این گونه نقاشیهای بودائی آنهائی است که در غارهای آجانتا دیده میشود. از نقاشیهای دیواری هندو جز قطعاتی که در الورا و تانجور بر جای مانده اثری نیست. قدیمترین نقاشیهای کتابهای دستنویس، بودائی و از دوران سلسله‌ی پالا است؛ خطوط ظریف دارد و نشانه‌ای از عمق در آنها دیده نمیشود. در نقاشیهای نسخه‌های خطی جینی قرنهای ۱۳م تا ۱۵م، صورتها زیبا و رنگها روشن است و بخوبی، با ملاحظه‌ی سبک خاص برآمده، نشان دادن چشمها در تصویر شناخته میشوند. نقاشیهای مینیاتور راجپوتها، که از قرن ۱۶م تا قرن ۱۹م در ل هند رواج داشت، بیشتر تقلید از نمونه‌های مغولی بود که در موضوعهای هندوئی به کار رفته بود. در نقاشی راجپوتها توجه به طبیعت و نمایاندن پیچ و خمهای ظریف برای آشکار ساختن شکل انسان نمایان است. مجموعه‌های عالی از هنر هندی در موزه‌ی انگلستان و موزه‌ی ویکتوریا و البرت لندن و موزه‌ی هنرهای زیبای بستن موجود است.

هندیان، بخش، بندر معشور، ← هندیجان.

هندیان (hendiān)، نام دیگر رود زیدون (← زیدون، دهستان). نیز ← شش‌پیر.

هندیجان (hendijān)، بخش (جه ۲۲٬۲۱۱ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بندر معشور (اکنون ماهشهر)، استان ششم (خوزستان)، ل خلیج فارس. رود هندیان از میان آن میگذرد. بر طبق فتکه ۱۳۱۶ هش هندیجان یکی از بخشهای شهرستان خرمشهر را تشکیل میداد، بعدها از آن شهرستان منتزع و ضمیمه‌ی شهرستان بندر معشور شد. مرکزش، **هندیجان** (جه ۳٬۷۵۷ سش ۱۳۴۵ هش)، ۷۴کیلومتری ج‌ش بندر معشور، کنار رود هندیان است. در گذشته شهرکی آباد و بازاری بزرگ برای فروش ماهی بوده و مسجدی زیبا داشته است. آثار بناها و آتشکده‌ها در آن دیده میشد و از زیر خاک آن اشیائی به دست میآمد. بعضی خرابی آن را در اثر طاعون ۱۲۴۷ هق میدانند. در بعضی از مآخذ به صورت هندیان و هندوان نیز آمده است.

هندیشمردگان[1] (hendišemordegān)، اقوامی که، قبل از آمدن اروپائیها، امریکای شمالی و مرکزی و جنوبی را اشغال کرده بودند. بسیاری از صاحبنظران امروزی معتقدند که هندیشمردگان از آسیا، از طریق تنگه‌ی برینگ، به نیمکره‌ی غربی مهاجرت کرده‌اند. این مهاجرت به دفعات صورت گرفته، و دلیل آن خانواده‌های زبانی مختلف است. شباهتهای جسمانی از قبیل موی صاف و زبر سیاه، چشمان سیاه، بدنهای کم‌مو، و پوست گندمگون بین هندیشمردگان حاکی از این است که همه متعلق به یک نژاد اصلی هستند، ظاهراً تمدن و فرهنگ عصر حجر جدید را با خود به امریکا بردند؛ بیشتر آنها به کومک یک مته آتش می‌افروختند. سگ اهلی همراه داشتند، با سبدبافی آشنا بودند و ادوات سنگی به کار میبردند. در امریکای جنوبی و امریکای مرکزی تمدن و فرهنگ مادی آنها قبل از ورود سفیدپوستان به درجات عالی رسیده بود (تمدنهای مایا، تولتک، آزتک، اینکا، و چیبچا). ایجاد حکومتهای شهری مقتدر، که در مورد اینکاها به پایه‌ی امپراطوری واقعی رسید، با پیشرفتهای زیاد در معماری و هنر همراه بود. ولی بعضی قبایل (مانند ساکنین تیرا دل فوئگو) از فرهنگ مادی عالی برخوردار نبودند و گروههای دیگر در مراحل فرهنگی متوسط بودند که بعضی با کشاورزی و پاره‌ای از راه شکار و ماهیگیری زندگی میکردند. در میان جامعه‌های کشاورز معمولاً زرت غله‌ی عمده را تشکیل میداد. مردمشناسان تقسیم‌بندیهائی از نظر مناطق فرهنگی به عمل آورده‌اند (مانند منطقه‌ی جنگلهای شرقی و منطقه‌ی جلگه‌ها). در ۱۴۹۲ تعداد هندیشمردگان در ل مکزیک 900'000 بود ولی تا ۱۸۷۰ این عده به 300'000 تقلیل یافته بود؛ در ۱۹۴۵ تعداد آنان 400'000 بود. در کشورهای امریکای مرکزی و امریکای جنوبی خواص نژادی هندیشمردگان غلبه دارد،

(1) Indians

و در قرن ۲۰م یک نهضت برای احیا و حفاظت فرهنگ هندیشمردگان [ایندیانیسمو[1] (indiānismo)] قوت گرفت.

سرزمین هندیشمردگان[2]، در تاریخ کشت، عموماً به ناحیه‌ای اطلاق میشود که توسط قانونی در ۱۸۳۴ به هندیشمردگان اختصاص داده شد، بالاخص به سرزمینی که قبایل چروکی (ceroki؛ هندیشمردگان پراکنده در ج کوههای آپالاش)، کریک (krik؛ پراکنده در جورجیای مرکزی و آلاباما)، سمینول، چاکتا (cāktā؛ پراکنده در مرکز و ل میسی سیپی و در غ آلاباما) و چیکاسا (cikāsā؛ پراکنده در غ تنسی، ل میسی سیپی، و غ آلاباما) در سالهای میان ۱۸۲۰ و ۱۸۴۵ بدانجا نقل مکان کردند. بتدریج که هندیشمردگان ناچار به سکونت در قسمت شرق اوکلاهومای فعلی، در ل رود سرخ، شدند، این قسمت سرزمین هندیشمردگان خوانده شد. علاوه بر ۵ قبیله‌ی فوق‌الذکر قبایل دیگری از هندیشمردگان نیز به این ناحیه نقل مکان کردند. با ورود اوکلاهوما به اتحادیه (۱۹۰۷) این سرزمین منحل شد. در مآخذ فارسی به جای هندیشمردگان اصطلاح **سرخپوستان** به کار رفته است.

هندیشمردگان، سرزمین: ← هندیشمردگان.

هندیشمردگان، موسیقی[3]. موسیقی هندیشمردگان امریکای شمالی عمدةً هنری آوازی است، و کاملاً جنبه‌ی ملودی دارد، و آرمونی و پولیفونی در آن یافت نمیشود. زیر و بم‌خوانی، در نتیجه‌ی به کار انداختن کشش عضلانی شدید تارهای صوتی، غیر قطعی است. طبل، ساز عمده‌ی کوبه‌ای، و فلوت، ساز عمده‌ی بادی این موسیقی است. آواز وسیله‌ی ارتباط با نیروهای مافوق طبیعت به شمار میرود، و از اجرای آن به دست آمدن نتایج قطعی (همچون پیروزی، باران، یا تندرستی) را توقع دارند. دستگاه نت‌نویسی ندارد، طرز خواندنْ دهان به دهان از نسلی به نسل دیگر منتقل میشود. بعضی از آوازهای تشریفاتی یا طبی را از متعلقات خواننده‌ی آنها میدانند، و چنان گمان میکنند که در رؤیا به وی الهام شده است. تنها مالک چنین آوازی حق خواندن آن را دارد، مگر اینکه وی بخواهد آن را به دیگری بفروشد و او را در خواص آن با خود شریک سازد. در اغلب ترانه‌های عاشقانه‌ی کنونی هندیشمردگان، تأثیر شدید موسیقی اروپائی مشهود است.

هندیه، سد، ← عراق، قسمت ۳.

هنر آبستره: ← هنر انتزاعی.

هنرآموز، در دستگاه فرهنگی ایران، ← تربیت معلم، قانون.

هنر انتزاعی[4] (honare entezā'i) یا **هنر آبستره[4]** (ābstre؛ فنـ)، شیوه‌ای هنری که در اوایل قرن ۲۰م به شکل نهضتی در هنرهای تجسمی (پلاستیک) پدید آمد. هدف آن حفظ "هیئت اصلی" در یک کار هنری و حذف همه‌ی عناصر و عوامل دیگر بود. ازین رو، خصوصیت یک تابلو یا مجسمه‌ی آبستره این است که شکل ظاهری آن به شکل ظاهری اشیاء در طبیعت نمیماند. تعریف جامع و مانعی برای این شیوه نمیتوان یافت. میان کارهائی که عنوان انتزاعی بر آنها اطلاق میشود تفاوت بسیار است. کارهای هندسی خالص و ارتجالی کاندینسکی ـ که هیچ گونه موضوعی در آنها نمیتوان یافت ـ و تابلوهای گله ـ که جلوه‌هائی از جهان محسوس در آن یافت میشود ـ، هر دو در شمار نقاشیهای انتزاعی به شمار میروند. برخی از نقدنویسان سزان را پیشقدم اصلی این شیوه میدانند. به هر حال، این شیوه در پدید آمدن و بسط یافتن شکلهای تازه‌ای که اختراعات و فنون تازه وجود آنها را ایجاب کرده، تأثیر حیاتی داشته است.

پس از بارور شدن مکتب کوبیسم، شیوه‌های کوچک چندی، که کمابیش جنبه‌ی انتزاعی داشت، پدید آمد. برخی از این شیوه‌ها دیری نپائید. تعیین حدود و ارزیابی دقیق این شیوه‌ها ممکن نیست، زیرا بیشتر آنها آمیزه‌هائی است از نظریات و یافته‌های گروههای آزمایشی کشورهای گوناگون، که تنی چند اندک زمانی از آنها سود جسته و سپس رهایشان کرده‌اند. فی المثل، از در آمیختن کوبیسم و اکسپرسیونیسم، شکل یا "ایسم" تازه‌ای پدید میآمد، و پس از اندک زمانی جای خود را به شیوه یا "ایسم" زودگذر دیگری میداد. نفوذ این نهضتها غالباً در تئاترهای پیشتاز یا ادبیات آزمایشی، یا معماری، بیشتر دیده میشد. و چون به پاریس میرسید، در شیوه‌های بارور آنجا تحلیل میرفت. در دهه‌ی 1910 شهر مسکو یکی از بزرگترین مراکز هنر اروپا بود. نمایشگاههای پیاپی از کارهای نقاشان پاریس در آنجا برپا میشد. در طی این مدت چندین مکتب آزمایشی و زودگذر در مسکو پدید آمد، که برخی از آنها مانند ریونیسم[5] (reyonism)، ⇐ سوپرماتیسم، و ⇐ کنستروکتیویسم نخستین مراحل هنر انتزاعی بود، و این شیوه، برخلاف شیوه‌های پیشین، چندان پایدار ماند تا آنکه در دیگر کشورها رخنه کرد، و عمومیت یافت. ریونیسم، که به دست میخائیل فیودوروویچ لاریونوف[6] (mixāil fiodorovic lārionof؛ ۱۸۸۱–۱۹۶۴) پایه‌گذاری شده بود، همراه با نقاشیهای کاندینسکی، خالصترین تجربه‌ی شیوه‌ی انتزاعی به شمار میرفت. آغاز آن عبارت بود از تبدیل شکل و طرح اشیاء و دورنماها به پرتوهای نور؛ نام ریونیسم [از فنـ ریوُن، = نور] از اینجا ناشی شده است. مهمترین مرحله در نقاشی انتزاعی روسی شیوه‌ی سوپرماتیسم بود؛ پایه‌گذار این شیوه، ک. مالویچ، برای ایجاد ترکیبهای انتزاعی، از اشکال و طرحهای خالص هندسی استفاده کرد. شیوه‌ی سوپرماتیسم پایه‌ی کار نقاشان غیر عینی قرار گرفت. جنبه‌ی غیر عینی شیوه‌ی سوپرماتیسم بعدها در نهضتهای دیگر و نیز در کار آگهی‌سازی تأثیر بسیار داشت. نقاشان شیوه‌ی کنستروکتیویسم، که تا حدی از کوبیستهای فرانسوی متأثر بودند، در واقع شکل سه‌بعدی به کارهای خود دادند؛ و در آنها چوب و سیم و تکه‌های فلز و شیشه، و حتی آجر و سیمان، به کار بردند. نقاشان این شیوه، با ترکیب عناصری که به کار میبردند، قرارداد‌های خطوط و رنگها را زیر پا گذاشتند. تا مدتی نفوذ شیوه‌ی کنستروکتیویسم روسی در کار نقاشی بیحساب بود. این تأثیر خصوصاً در صحنه‌پردازی تئاتر سخت به چشم میخورد. تقریباً هیچ یک از گروههای پیشتاز از ساختن دکورهائی به شیوه‌ی انتزاعی فروگذار نکردند. از جمله‌ی نقاشان مهمی که بعداً شیوه‌ی خالص انتزاعی را دنبال کردند پ. موندریان بود.

هنر جدید[7]، جنبش هنری در اروپا در دهه‌ی ۱۸۹۰. این جنبش در معماری، خاصه در تزیین بنا، ساخت اثاث و مبل خانه، و طراحی است. در آلمان به نام یوگندستیل[8] (yugendstil) و در اسپانیا به نام مدرنیسمو[9] (modernismo) خوانده میشود. هنر جدید در واقع نوگرائی و رهائی از قیود سنتی طراحی و معماری است. این سبک تحت تأثیر مکتب انگلستان آغاز شد، ولی چون انگلیسها ذاتاً محافظه‌کار و مخالف طرحهای تازه و انقلابی هستند، از معماران و طراحان سبک جدید خود چندان استقبالی نکردند. جنبش هنر جدید در ۱۸۹۲ در بلژیک آغاز شد، و طرحهای این سبک توسط ⇐ و. اورتا در هتل تاسل در بروکسل پیاده شد. بنای این هتل نمونه‌ای از کاربرد عمیق یک معماری تازه و آزاد از هر گونه قیود سنتی است. ه. وانده‌ولده نیز از پیشگامان این جنبش هنری به شمار میرود. از هنرمندان دیگر این سبک آنتونیو گاودی ای کورنت[10] (āntonio gādi i kornet؛ ۱۸۵۲–۱۹۲۶ معمار، پیکرتراش، و نقاش اسپانیائی) بوده که، گرچه توجه زیاد به سبک گوتیک داشت، تحت تأثیر افکار نوگرائی رایج در اروپای آن زمان کار میکرد. ج. ر. مکینتاش نیز از هنرمندان این سبک است که کارهایش در آلمان و اتریش بیش از انگلستان مورد توجه قرار گرفت، و موجب پیدایش سبک جدیدی در این دو کشور شد. در اتریش ا. واگنر در یک سخنرانی (۱۸۹۴) لزوم یک تجدید بنای اساسی را در فرهنگ معماری، برای همگام ساختن آن با مقتضیات زمان، توصیه کرد؛ در کارهایش حشو و زواید را به کمترین حد کاهش داد و به ظاهر بناهایش حالت پلاستیکی بخشید و، به جای تقسیم‌بندیهای حجم‌های مختلف، از ترکیبی از خطوط تزیینی استفاده میکرد. در حقیقت آنچه در بنا برجسته بود به این طریق مسطح میشد و ارزشهای قابل لمس به ارزشهای قابل رؤیت تبدیل میشد، که خود تحولی تزیینی است. در فرانسه نیز مانند انگلستان، نسبت به ابتکارات تازه مقاومت شد، و این جنبش تازه تنها قسمت کوچکی از تولیدات فرانسوی، یعنی منحصراً تزیینات داخلی خانه‌ها را در بر گرفت و جزئی از معماری خانگی را تشکیل داد. از هنرمندان معروف فرانسوی طراح سردرهای ورودی متروی پاریس، هکتور گیمار[11] (hektor gimār؛

(۱) indianismo (۲) Indian Territory (۳) Indian music (۴) abstract art (۵) rayonism (۶) Larionov (۷) art nouveau (فنـ) (۸) Jugendstil (۹) modernismo (۱۰) Gaudí i Cornet (۱۱) Guimard

۱۸۶۷–۱۹۴۲)، است. در ردیف هنرمندان هنر جدید نقاش اتریشی گوستاو کلیمت[1] (gustāv klimt، ۱۸۶۲–۱۹۱۶) و طراح امریکائی لویس کامفرت تیفنی[2] (luis kāmfərt tifəni، ۱۸۴۸–۱۹۳۳) را میتوان نام برد.

هنر چیست، کتابی از تولستوی در بیان ماهیت هنری هر اثر که کوششی است برای طرح و بنیانگذاری شیوه‌ی جمالشناسی در عقاید دینی و اخلاقی و اجتماعی. خلاصه‌ی آن این است، یک اثر تنها وقتی هنر تلقی میشود که روح شنونده یا خواننده یا بیننده را به روحیات و عواطف پدیدآورنده‌ی آن اثر آشنا و آغشته سازد، و اگر چنین ارتباط یا آغشتگی پدید نیامد، آن اثر دیگر هنر نیست. در میان درجات متعدد هنر، برترین آنها هنر دینی یا مذهبی است، که عواطفی را که از خدا و عشق و انسان سرچشمه می‌گیرد بر مردم القا میکند. موافق این نظر، تولستوی برخی از آثار شکسپیر و واگنر را مردود شمرد، و نیز آثار بزرگ داستانی خود را که تا آن زمان پدید آورده بود، "هنر بد" خواند.

هنرستان، در دستگاه فرهنگی ایران، ← تربیت معلم، قانون.

هنرستان بانوان: ← هنرستان دولتی بانوان.

هنرستان دولتی بانوان، مؤسسه‌ای که از دولتی شدن دارالصنایع (که در ۱۳۰۱ هش به صورت ملی داير، و در ۱۳۰۳ هش امتیازش از وزارت فرهنگ صادر شد) در شهریور ۱۳۱۱ هش به نام دارالتعلیم صنعتی نسوان به وجود آمد و تحت نظر اداره‌ی صناعت و فلاحت (۱۳۱۱ هش)، اداره‌ی صناعت و معادن (۱۳۱۴ هش)، و وزارت فرهنگ (۱۳۲۸ هش) در آمد. ابتدا برنامه‌اش محدود، و ورودش برای همه‌ی بانوان آزاد بود؛ بعداً برنامه‌ی وسیعتر و شرایط ورود تعیین شد؛ نامش نیز به هنرستان بانوان تغییر یافت. در ۱۳۲۳ هش اساسنامه‌ی آن از تصویب شورای عالی فرهنگ گذشت. در سال تحصیلی ۱۳۲۵–۲۶ دبیرستان کامل خانه‌داری شناخته شد.

هنرستان عالی موسیقی، هنرستانی در تهران برای آموزش موسیقی. دوره‌ی این هنرستان ۴ سال بود، که در آن، علاوه بر تدریس ادبیات فارسی و زبان خارجی، دروس عملی و نظری موسیقی (اعم از موسیقی غربی و ایرانی) تدریس میشد.

تاریخچه

در ۱۲۹۷ هش کلاس موزیک (که فقط به موزیک نظامی اختصاص داشت) مدرسه‌ی دارالفنون از آن جدا شد و به صورت مدرسه‌ای مستقل، زیر نظر وزارت معارف در آمد، و سازمان آن گسترش یافت؛ به طوری که می‌توان گفت که این نخستین مدرسه‌ی مستقلی است که برای تعلیم موسیقی غربی به روش علمی در ایران تشکیل شد. در ۱۳۱۱ هش نام مدرسه، که مدرسه‌ی موسیقی دولتی بود، به مدرسه‌ی موسیقار تغییر یافت. از آغاز سال ۱۳۱۳ هش نام مدرسه، به موجب قانون تربیت معلم، به هنرستان موسیقی تبدیل شد. در ۱۳۲۰ هش در اساسنامه‌ی هنرستان تأسیس یک دوره‌ی عالی ۳ساله در نظر گرفته شد، ولی این دوره در مهر ماه ۱۳۲۸ هش تشکیل شد، و هنرستان عالی موسیقی نام یافت. اکنون هنرستان عالی موسیقی به مدرسه‌ای اطلاق میشود که مشتمل است بر دوره‌ی ابتدائی، دوره‌ی راهنمائی، دوره‌ی متوسطه، دوره‌ی عالی به نام هنرکده، و دوره‌ی عالی رشته‌ی نظامی.

هنر غاری: ← غاری، هنر.

هنر کاتالونیائی: ← کاتالونیائی، هنر.

هنر مصری: ← مصری، هنر.

هنر نو[3]. از قرن ۱۹م تا امروز هنرمندان از مفاهیم و فنون نقاشی سنّتی معمول از دوره‌ی رنسانس روگردان شده‌اند. در قرن ۱۹م شورش نقاشان بر علیه قوانین و قواعد کلاسیک ترکیب‌بندی، دقت اجرای آثار، هماهنگی رنگامیزی، و حماسی بودن موضوع نقاشی آغاز شد. در عین آنکه طرز نگرش هنرمندان استقلال بیشتری مییافت، سرپرستی و رهبری کلیسا و دولت بشدت رو به انحطاط میرفت، در نیمه‌ی دوم همین قرن کوربه، مانه، دگا، و تولوز-لوترک، با انتخاب مناظری از زندگی شبانه‌روزی به عنوان موضوع نقاشی، عملاً موضوعهای حماسی را طرد کردند. مونه، رنوار، و پیسارو، علاوه بر دورنماسازی، مناظری از کافه‌ها و زندگی شهری را با استفاده‌ی از روش جدید نقاشی بر طرحهای خود افزودند. در حالی که هنر پیوسته تاحدی انتزاعی مانده بود، امپرسیونیستها در دهه‌ی ۱۸۷۰، با ارائه‌ی سبک جدید خود، در حقیقت پیش‌کسوت هنر نو بودند. این نقاشان، با حرکات آزادانه‌ی قلمو، به سبک جدید قدم نهادند؛ گاه با نقاط رنگارنگ و گاه با ضربه‌های تند قلمو بومهای نقاشی را میپوشانیدند، و این طرحها با موضوع نقاشی چندان هم مرتبط نبود، ولی همین مجموعه‌ی نقاط یا ضربه‌های قلمو با یکدیگر هماهنگی و ارتباط داشتند.

در مجسمه‌سازی اشکال و تغییرات دینامیک در سبک امپرسیونیسم در آثار رودن، رنوار، دگا، و پیکرتراش ایتالیائی ⇐ م. روسو منعکس شد. بدایع هنری مهم دیگر در اواخر قرن ۱۹م را میتوان در آثار ادوار مونک و آثار تخیلی جیمز انسور مشاهده کرد. در دهه‌ی ۱۸۹۰ نابیها افکار تصویری را از گوگن گرفتند، در حالی که تزیینات خطی مارپیچی به وسیله‌ی طراحان هنر جدید در سراسر اروپا تولید میشد. از اوایل قرن ۲۰م عنصر رنگ مقامی والا در هنر یافت، و رنگهای شاد سبک فویسم توسط ه. ماتیس، ژ. براک، و روئو در فرانسه و رنگهای تند گروه اکسپرسیونیست توسط ⇐ ا. ل. کیرشنر و ا. نولده (نیز ← اکسپرسیونیسم) جای طرحها و اشکال مشخص صوری را گرفت. کاندینسکی رنگ و خط را در خدمت هنر کاملاً انتزاعی و بکلی جدا از موضوع نقاشی، و برای نمایش احوال روحی، به کار گرفت (ح ۱۹۱۰). در همین دوران ترکیبات و طرحهای انقلابی سزان توسط پیکاسو و براک پیگیری شد. این هنرمندان، ح ۱۹۰۹، هنری انتزاعی از طبیعت بیجان ابداع کردند که در آن حجمها و سطوح جابه‌جا شده به کار گرفته شده بود. این سبک که به کوبیسم شهرت یافت، در طی مراحل مختلف سیر خود، هنر نقاشی و مجسمه‌سازی اروپا و امریکا را تحت نفوذ و تأثیر خود قرار داد. در مجسمه‌سازی پیکاسو، ⇐ دوشان‌ویون، و ⇐ آ. آرکیپنکو این سبک را پذیرفتند، و امکانات تحقق بخشیدن به حجمهای محدب و مقعر را تا حدودی در نظر گرفتند. سبک کوبیسم در ایتالیا توسط رهبران فوتوریسم (ح ۱۹۰۹–ح ۱۵) و در آلمان توسط گروه ⇐ بلاوه رایتر (۱۹۱۱–۱۴) پذیرفته شد ولی این هر دو جنبش با آغاز جنگ II خاموش شد. امریکا در مواجهه با فویسم و کوبیسم در ۱۹۱۳ خود به شرکت در تحول هنر نو راغب شد. در این هنگام هنرمندان روسی با جدیت فراوان در خلق آثار غیر پیکری میکوشیدند. پیکرتراشانی چون ⇐ ن. گابو و ⇐ آنتوان پوسنه به ⇐ کنستروکتیویسم پیوستند و با این پیوستگی هر گونه رابطه‌ای را با طبیعت منکر شدند، و مالویچ مکتب ⇐ سوپرماتیسم را تأسیس کرد (۱۹۱۳). در هلند، اعضای گروه ⇐ ستیل (۱۹۱۷–۳۱) هنر غیر عینی را ابداع کردند. در سبک آنها به استفاده از خطوط مستقیم و زوایای قائمه و سه رنگ اصلی، به اضافه‌ی سیاه و سفید، تأکید و اصرار شده است. این تحول، که به وسیله‌ی هنرمندان هلندی و روسی صورت گرفت، دارای اصولی بود که بآسانی میتوانست در همه‌ی طرحهای هنری و صنعتی باوهاس در دهه‌ی ۱۹۲۰ مورد استفاده قرار گیرد. کاندینسکی، پ. کله، و ⇐ ل. فاینینگر از مشهورترین اعضای باوهاوس بودند. هنری با جنبه‌ی عملی کمتر به وسیله‌ی ⇐ ژان آرپ، م. دوشان، و ⇐ ک. شویترس در دادائیسم خلق شد. دهه‌ی ۱۹۲۰ شاهد آغاز هنر دیگری نیز بود که نمایندگان ⇐ عینیت جدید آن را خلق کردند، و از میان آنان مهمتر از همه گ. گروس، ⇐ اوتو دیکس، و ⇐ م. بکمان بودند. این هنرهای نو همگی نسبت به هنرهای پیشین جنبه‌ی اعتراضی داشت، و با ظهور فاشیسم و کسادی دهه‌ی ۱۹۳۰ اعتراض شدیدتر شد. خ.ک. اوروسکو، د. ریورا، و د. آ. سیکیروس از جمله‌ی این نقاشان بودند که هنرشان نوعی اعتراض به شرایط موجود اجتماعی بوده است. در تابلوهای دیواری این هنرمندان پیکر آدمی در والاترین حد شأن آن منعکس شده است. موضوع اهمیت سرنوشت انسانی نیز در آثار هنرمندان امریکائی چون پیتر بلوم[4] (pitər blum، ۱۹۰۶–) جک لوین[5] (jak levin؛ ۱۹۱۵–) و بن شان[6] (ben šān، ۱۸۹۸–۱۹۶۹)، و همچنین در آثار پیکاسو در فرانسه منعکس شد. پیدایش مکتب جدیدی از هنر نو تا بعد از جنگ II به تعویق افتاد. سوررئالیستها در زمان جنگ II پراکنده شدند، و برخی از آنان در امریکا پناه گرفتند، تا اینکه در امریکا مکتب جدیدی به راه افتاد که معمولاً با نام جکسن

(۱)Klimt (۲)Tiffany (۳)modern art (۴)Blume (۵)Levine (۶)Shahn

پالک[1] (jaksən pāləк، ۱۹۱۲–۵۶)، مربوط است و آن را نهضت ⇐ اکسپرسیونیسم انتزاعی مینامند و تا امروز هم ادامه دارد. در این طرز نقاشی، نقاش میکوشد تا به وسایل گوناگون و با کار کردن از زوایای مختلف و پاشیدن رنگ بر روی پرده به وسیله‌ی حرکات باحالت، پرده‌ی نقاشی را به وجود آورد. این نهضت اکنون جهانی شده و خصوصاً در ژاپن فعالیت دارد. هدف آن بر خلاف دادائیستها ویرانگری نیست. این جنبش تحرک را از فوتوریستها (← فوتوریسم)، خودکاری را از سوررئالیستها، و به کار گرفتن سمبول (← سمبولیسم) را از اکسپرسیونیستها گرفته است. در زمینه‌ی مجسمه‌سازی و پیکرتراشی خولیو گونثالث[2] (xulio gonţā-lez، ۱۸۷۶–۱۹۴۲) با لحیم کردن فلزات آثار انتزاعی به وجود آورد. ⇐ ا. کالدر و مجسمه‌های متحرک و ملون او حساب جداگانه‌ای دارد. آثار او بقدری چشم‌نوازند که به میزان زیاد مورد تقلید هنرمندان دیگر و صنایع قرار گرفته‌اند. با آنکه تقریباً همه‌ی سبکها و دوره‌های هنر نو مورد تمسخر و اعتراض شدید عموم قرار گرفته است، همه کما بیش بر هنرمندان نسل بعد تأثیر گذارده‌اند.

هنر و معماری اسلامی: ← اسلامی، هنر و معماری.

هنر و معماری ایران: ← ایران، هنر و معماری.

هنر و معماری مکزیکی: ← مکزیکی، هنر و معماری.

هنر و معماری موری: ← موری، هنر و معماری.

هنر و معماری هندی: ← هندی، هنر و معماری.

هنرهای ملی، موزه‌ی. موزه‌ی آثار هنرهای دستی ملی ایرانی، مشتمل بر خاتم، فرش، زری، مینیاتور، کاشی، منبت، و امثال آنها. در سال ۱۳۰۹ هش تأسیس شد و جزء اداره‌ی هنرهای زیبا بود، اکنون جزء وزارت فرهنگ و هنر است.

هنری (henri)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هانری، انریکو (ایتالیائی)، و هاینریش (آلمانی) مصغر آن هری (hari) است.

هنری[3] I (henri-)، ۱۰۶۸–۱۱۳۵، شاه (۱۱۰۰–۳۵) انگلستان، پسر کهتر ویلیام I. با برادران ارشدش ویلیام II انگلستان و روبر II، دوک نورماندی، اختلاف پیدا کرد، و در صدد برآمد تا در بر اروپا استقرار پیدا کند، ولی چندان موفقیتی به دست نیاورد. پس از قتل (۱۱۰۰) ویلیام II، هنری تاج و تخت انگلستان را، در غیاب روبر II که در جنگ صلیبی بود، با یک کودتا به دست آورد و روبر را از سلطنت محروم کرد. هنری در ۱۱۰۵ به نورماندی تاخت، و برادرش روبر II را تا آخر عمر به زندان انداخت (← روبر II). در مسئله‌ی خلعت‌پوشان با انسلم در افتاد. دوره‌ی سلطنت هنری، با شورشهائی که در نورماندی بر خاست، و لوئی VI فرانسه نیز به آنها دامن میزد، آشفته بود. دختر خود متیلدا را به ازدواج امپراطور هانری V در آورد. سالهای آخر سلطنت هنری صرف کوششهائی شد که برای تأمین جانشینی دخترش متیلدا به سلطنت کرد، و منجر به یک جنگ داخلی طولانی میان ستیون و متیلدا شد. سلطنت هنری یکی از دوره‌های نظم و ترقی در انگلستان بوده است. عدالت سلطنتی تحکیم شد و گسترش یافت؛ نظام قانونی نورماندیائی تدریجاً با نظام آنگلوساکسون قدیم در آمیخت.

هنری[3] II، ۱۱۳۳–۱۱۸۹، شاه (۱۱۵۴–۱۱۸۹) انگلستان، پسر متیلدا، ملکه‌ی انگلستان، و ژوفروا پلانتاژنه؛ مؤسس سلسله‌ی پلانتاژنه؛ متولد، فرانسه. پیش از مرگ ژوفروا دوک نورماندی شد، و در ۱۱۵۱ سرزمینهای آنژو را به ارث برد. وصلت او (۱۱۵۲) با النور د/آکیتن دوکنشین آکیتن، گویین، و سرزمینهای پهناوری در ج فرانسه را نصیب او کرد. با هجوم به انگلستان (۱۱۵۲–۵۳)، ستیون را وادار کرد که او را به ولیعهدی بشناسد، و در ۱۱۵۴ به سلطنت رسید؛ بدین‌ترتیب بخش عمده‌ای از فرانسه‌ی کنونی و همه‌ی انگلستان را به تصرف در آورد. گرچه بیشتر در فرانسه به سر میبرد، در انگلستانی که بر اثر جنگهای داخلی ویران شده بود نظم را باز گرداند، بارونها را مطیع کرد، نیروی دولت را در اختیار دربار در آورد، و دادگاههای سلطنتی را تقویت کرد. اختلاف طولانی او با تامس ا بکت، که از طرف وی اسقف اعظم کنتربری شده بود، بر سر این بود که فقط دادگاههای کلیسائی به تخلفات کشیشهائی که متهم به جرم باشند رسیدگی کنند. شورای عالی شاه ← قوانین کلرندن را پذیرفت (۱۱۶۴)، که به موجب آن این گونه کشیشها به دادگاههای غیر کلیسائی کشیده میشدند. تامس ا بکت به این قانون معترض شد، و به فرانسه گریخت. برای آنکه اختلافی در این مورد با پاپ پیش نیاید، هنری به آشتی کردن با بکت تسلیم شد (۱۱۷۰)، و بکت به انگلستان باز گشت. پافشاری بکت برای به دست‌آوردن امتیازهای کلیسائی عاقبت به قتل او انجامید. بر اثر خشم عمومی، هنری ناچار شد که کفاره‌ی گناه خود را بدهد؛ و گرچه قوانین کلرندن لغو نشده بود، دادگاههای کلیسائی اختیارات از دست‌رفته را باز یافتند. هنری به ایرلند لشکر کشید (۱۱۷۱–۷۲) و تصرفات سابق ← دومین ارل آو پمبروک را در آنجا موقتاً مستحکم کرد. در آغاز سلطنتش ولایات شمالی انگلستان را از اسکاتلند گرفته، و ویلز شمالی را مطیع ساخته بود. با فرانسه تقریباً همیشه در اختلاف و کشمکش بود (زمان لوئی VII و فیلیپ II)، و پس ۱۱۷۲ در کشمکشهائی خانوادگی درگیر شد که با شورش پسرش هنری آغاز شده بود. دیگر پسرانش–ژوفروا (دوک برتانی)، ریچارد (بعداً ریچارد I)، و جان–نیز در توطئه‌ی شورش دست داشتند. ریچارد با فیلیپ فرانسه متحد شد، و هنری II را در ۱۱۸۹ شکست داد، و در همین سال هنری در گذشت. ریچارد I جانشینش شد.

هنری[3] III، ۱۲۰۷–۱۱۷۲، شاه (۱۲۱۶–۷۲) انگلستان، پسر مهتر و جانشین جان لکلند. زیر نظر یک شورای نیابت سلطنت شاه شد. در ۱۲۱۷، لوئی، دوفن فرانسه (بعداً لوئی VIII)، پس از شکستی که بر وی وارد شد از حمله‌ی به انگلستان دست کشید. بعضی از بارونهای انگلیسی که متحدان سابق لوئی بودند، به ایجاد آشوب ادامه دادند؛ ولی هیوبرت د. برگ، مقتدرترین فرد در دولت بعد از ۱۲۲۱، تدریجاً نظم را برقرار کرد. هنری در ۱۲۲۷ اختیارات کامل سلطنت را به دست آورد، و در ۱۲۳۰، بر خلاف نظر هیوبرت د برگ، یک لشکرکشی ناموفق به گاسکونی و برتانی کرد. در ۱۲۳۲ هیوبرت را برکنار و زندانی کرد، قدرت دولت را در دست گرفت، و در دوره‌ی سلطنتی گام نهاد که با زیاده‌رویها و استبداد مطلق و بیکفایتی توأم بود. علی رغم اعتراضات بارونها و برادرش ریچارد، ارل آو کورنوال، فرانسویان را اطراف خود گرد آورد، از جمله خویشاوندان الئانور دو پروانس[4] (eleănor dē provāns؛ فت ۱۲۹۱، که بعداً با وی ازدواج کرد) و برادران ناتنی خودش. مبالغ گزافی صرف جنگهای بیهوده در گاسکونی کرد. اتحاد وی با پاپ موجب توقعات مالی پاپ و تفوق روحانیون بیگانه در انگلستان شد. در ۱۲۵۴ هنری کوشید تا پسرش ادمند، ارل آو لنکستر، را بر تخت سیسیل بنشاند. بارونها از پرداخت سرمایه‌ی لازم برای این کار خودداری کردند و در ۱۲۵۸ هنری را وا داشتند تا حکومت را به کمیته‌ای تفویض کند که به وسیله‌ی بارونها و شاه انتخاب شود. این امر به توسط ← شروط آکسفرد انجام گرفت، که شروط وستمینستر (۱۲۵۹) آن را تحکیم کرد. هنری شروط را طرد کرد، و در ۱۲۶۳ جنگ آغاز شد (← جنگ بارونها). میانجیگری لوئی IX فرانسه که کاملاً به نفع شاه اعلام شد موجب درگیری مجدد جنگ شد. س. د مانتفرت، رهبر بارونها، در لویس پیروز شد (۱۲۶۴) و پارلمنت نماینده‌ی خود را فرا خواند (۱۲۶۵) عاقبت نیروهای سلطنتی تحت رهبری پرینس ادوارد پیروز شدند و مانتفرت کشته شد. در ۱۲۶۷ همه‌ی بارونها بلاشرط تسلیم شدند. از ۱۲۶۷ پرینس ادوارد (بعداً ادوارد I) فرمانروای واقعی بود و هنری اسماً سلطنت داشت. در دوره‌ی سلطنت طولانی هنری III در بعضی زمینه‌ها پیشرفتهائی حاصل شد. معماری و بازرگانی و صنعت توسعه یافت، ولی جنگها مانع این توسعه و پیشرفت شد.

هنری[5] IV یا هنری آو بالینگبروک[6] (āv bālingbruk)، ۱۳۶۷–۱۴۱۳، پادشاه (۱۳۹۹–۱۴۱۳) انگلستان، پسر ارشد جان آو گانت و نوه‌ی ادوارد III. در ۱۳۷۷ ارل دربی شد، و در ۱۳۸۰ با مری د بون[7] (də bun)، شریک در وراثت ارلشین هرفرد، وصلت کرد. در ۱۳۸۷ علیه ریچارد II با ← دیوک آو گلاستر همراه شد، و یکی از لردهائی بود که مدت یک سال بر انگلستان فرمانروائی کردند. در ۱۳۹۰ در لیتوانی همراه با ← شهسواران توتونی خدمت میکرد و در ۱۳۹۱ به انگلستان باز گشت. بار دیگر به لیتوانی رفت (۱۳۹۳) و از آنجا عازم بیت المقدس شد. پس از بازگشت به

(۱) Pollock (۲) González (۳) Henry (۴) Eleanor of Provence (۵) Henry (۶) Bolingbroke (۷) Bohun

انگلستان به پدرش و به ریچارد پیوست تا توطئه‌ی جدیدی را که به وسیله‌ی گلاستر چیده شده بود برهم زنند، و او در ۱۳۹۷ دیوک آو هرفرد شد. پس از اختلافی که با ت. موبری پیدا کرد، به فرمان شاه ۶ سال تبعید بود ولی شاه به وی وعده داد که از ارث او را محروم نکند. اما پس از مرگ (۱۳۹۹) جان آو گانت، ریچارد املاک او را غصب کرد. هنری در ۱۳۹۹، در آن هنگام که ریچارد به ایرلند رفته بود، به انگلستان باز گشت، و کومکهای پردامنه‌ای به دست آورد، و ریچارد را پس از بازگشتش وادار به تسلیم کرد. ریچارد به استعفا رضایت داد، و ادعای هنری نسبت به تاج و تخت از طرف پارلمنت تأیید شد؛ بدین ترتیب هنری سلسله‌ی سلطنتی لنکستری را بنیاد گذارد. بلافاصله با شورشهائی رو به رو شد. در آغاز ۱۴۰۰ تن طرفداران ریچارد سر به طغیان بر داشتند، ولی سرکوب، و بیشتر سران شورش اعدام شدند. خود ریچارد هم در گذشت، و شاید هم به امر هنری به قتل رسید. اسکاتلندیها و ویلزیها نیز، به کومک فرانسویها، شوریدند (۱۴۰۰)؛ در ۱۴۰۲ اسکاتلندیها کاملاً سرکوب شدند، اما ویلزیها، به سرکردگی اوون گلنداور، به شورش ادامه دادند. خانواده‌ی پرسی (سر هنری پرسی و پدرش) که وقتی طرفدار شاه بود، به طور نامنتظر شورید، ولی در ۱۴۰۳ شکست خورد. شورشی هم در ل سرکوب شد (۱۴۰۵)، و رهبران آن اعدام شدند، که اعدام آنها سخت مورد انتقاد مردم قرار گرفت. علی رغم دستگیری جیمز (بعداً جیمز I)، وارث تاج و تخت اسکاتلند، گرفتاری با اسکاتلند ادامه داشت، شورش جدید نورثام‌برلند خوابانیده شد (۱۴۰۸)، ویلزیها اندکی پس از آن سرکوب شدند، و سپاهیان فرانسوی دست از چپاول متصرفات انگلیسها در فرانسه کشیدند. هنوز مدتی از پایان یافتن این اغتشاشات نگذشته بود که هنری دوچار بیماریی شد که چند سال آخر عمرش او را علیل ساخت، و گرفتار نزاع میان دو دسته برای کنترول شورای ویژه‌ی سلطنتی شد. هنری V به تاج و تختی رسید که کوششهای نظامی پدرش موقتاً آن را نگاه داشته بود. ولی، گرچه هنری IV امتیازهای شاهی را در مقابل پارلمنت محفوظ نگاه داشته بود، مهارت و حوصله‌ی کافی نداشت تا ثبات مالی را به دستگاه سلطنت، که بسیار مقروض شده بود، باز گرداند. هنری IV موضوع یکی از نمایشنامه‌های شکسپیر است.

هنری[1] V (henri-)، ۱۳۸۷–۱۴۲۲، شاه (۱۴۱۳–۲۲) انگلستان، پسر مهتر هنری IV؛ متمانمت. احتمالاً تحت تربیت عمویش ه. بوفورت قرار گرفت. در ۱۳۹۹ به وسیله‌ی ریچارد II شهسوار، و در همین سال، پس از رسیدن پدرش به سلطنت، پرینس آو ویلز لقب گرفت. با پدرش و سر هنری پرسی، و بعداً بتنهائی، سپاهیان علیه اوون گلنداور را در ویلز رهبری کرد، و در آنجا تجربیات نظامی و اداری ارزنده‌ای به دست آورد. در پیروزی (۱۴۰۳) نیروهای سلطنتی بر خانواده‌ی پرسی نقش عمده داشت. در شورای ویژه‌ی سلطنتی فعالیت یافت (از ح ۱۴۰۹)، که به هنگام بیماری پدرش ریاست آن را به عهده داشت (۱۴۱۰–۱۱). با توجه بیشتری که نسبت به بورگینیونها در مقابل آرمانیاکها (← آرمانیاکها و بورگینیونها) در فرانسه نشان داد نارضائی پدرش را فراهم ساخت، و به اشاره‌ی پیروانش به اینکه باید فوراً جانشین پدرش در سلطنت بشود، از شورای ویژه‌ی سلطنتی کناره‌گیری کرد، ولی پس از مرگ (۱۴۱۳) پدرش شاه شد، وزرای مسئول را برکنار کرد، و ه. بوفورت را لرد چانسلر کرد. شورش لالردها را فرو نشاند. مصمم شد که سرزمینهائی را که اجدادش در فرانسه صاحب بودند دوباره به دست آورد، و بدین منظور یک پیمان محرمانه با بورگونی بست و آماده‌ی حمله به فرانسه شد؛ بدین ترتیب جنگ صدساله دوباره سر گرفت. اولین حمله را در ۱۴۱۵ آغاز کرد، به سوی کاله پیش رفت، و ادعای خود را به تاج و تخت فرانسه اعلام داشت. در یکی از معروفترین نبردهای تاریخ انگلستان با قوای فراسوی که بسیار برتر بودند رو به رو شد و آنها را در آزنکور شکست داد (۱۴۱۵). با سیگیسموند (بعداً امپراطور سیگیسموند) اتحادی تشکیل داد، پیمان خود را با بورگونی تمدید کرد، و در ۱۴۱۷ لشکر کشی دیگری به فرانسه کرد. در ۱۴۱۹ در روان ترک مخاصمه کرد، و نورماندی در تصرف انگلیسها ماند. در ۱۴۲۰ با کاترین والوائی ازدواج کرد، و موافقت کرد که به نام پدر زنش بر فرانسه حکومت کند، و پدر زنش نیز هنری را به جانشینی خود پذیرفت. هنری به فتوحات خود ادامه داد، و در ۱۴۲۰ به پاریس وارد شد. سال بعد با همسرش به انگلستان باز گشت، و علی رغم مخالفت عمومی برای جنگ دیگر، وسایل نظامی را برای جنگ بعدی آماده کرد، و برای حمله‌ی سوم خود به فرانسه عازم شد. پس از یک سال پیروزیهای ناچیز، بیمار شد، و در سپتامبر ۱۴۲۲ در گذشت. هنری بیباکی اولیه‌ی خود را ترک کرده بود، و با عدالت حکومت کرد. انگلستان را از هرج و مرج دوران سلطنت پدرش رهائی بخشید و به نظم و به درجه‌ی اعلای ناسیونالیسم رسانید. با همه‌ی اینها، توجه و علاقه‌ی اصلی او به این معطوف بود که کنترول بر سرزمینهای انگلستان در فرانسه—که واقعاً آنها را حق خود می‌پنداشت—را به دست آورد. شخصیت ممتاز او، موفقیتهای نظامیش، و مراقبت از مردم مستمند او را یک قهرمان ملی ساخته بود. ولی جنگها تاج و تخت را زیر بار وام سنگین گذاشت، و ملت پس از هنری با دشواریهای اقتصادی و نظامی رو به رو شد.

هنری[1] VI، ۱۴۲۱–۱۴۷۱، شاه (۱۴۲۲–۶۱، ۱۴۷۰–۷۱) انگلستان، یگانه پسر هنری V و کاترین والوائی. هنوز ۹ ماه تمام نداشت که به سلطنت رسید. وقتی که پدر بزرگش، شارل VI فرانسه، در گذشت، انگلیسها هنری را، بنا بر ← پیمان تروا، شاه فرانسه اعلام کردند. ولی فرانسویها شارل VII، پسر شارل VI، را به سلطنت شناختند. در سالهای آغاز سلطنت هنری، انگلستان تحت حمایت عموهای او، جان آو لنکستر (که در فرانسه نایب‌السلطنه بود) و ← دیوک آو گلاستر، قرار داشت؛ اما قدرت واقعی در دست شورائی تحت نفوذ هنری بوفورت بود. پس از شکست (۱۴۲۹) انگلیسیها از ژاندارک در اورلئان و تاجگذاری شارل VII اندکی پس از آن در رنس، شوری سعی کرد که منافع انگلستان را در فرانسه از طریق تاجگذاری هنری در پاریس (۱۴۳۱) به عنوان شاه فرانسه حفظ کند. ولی پس از مرگ (۱۴۳۵) جان آو لنکستر و نقض اتحاد انگلستان-بورگونی به وسیله‌ی بورگونی، منافع انگلیسها در فرانسه با ناامیدی رو به رو شد. از ح ۱۴۳۵ هنری زیر نفوذ دسته‌ای قرار گرفت که در رأس آن نخست هنری بوفورت و بعد ویلیام د لا پول (← پول، خاندان) قرار داشتند، و این هر دو با ادامه‌ی جنگ در فرانسه مخالفت میورزیدند. ویلیام د لا پول مذاکراتی برای ازدواج هنری با مارگریت آو انجو انجام داد (۱۴۴۵). این وصلت در آغاز در نظر انگلیسها بخوبی تلقی شد، اما وقتی که هنری، که اکنون زیر نفوذ همسرش قرار گرفته بود، ناحیه‌ی من را تسلیم شارل VII کرد، ویلیام د لا پول و ملکه محبوبیت خود را از دست دادند. ویلیام د لا پول متهم شد و هنگامی که عازم سفر به برّ اروپا بود به طرز اسرارآمیزی در دریا به قتل رسید. شورش جک کید، که بلافاصله پس از مرگ د لا پول روی داد، چیزی جز یکی از بسیاری شورشها و طغیانهائی نبود که عدم رضایت عمومی را از دولت نشان میداد. هواخواهان ملکه و ادمند بوفورت، ملقب به دیوک آو سامرست، که پس از مرگ د لا پول بر شاه نفوذ داشت، با مخالفت ریچارد، ملقب به دیوک آو یورک، که مقتدرترین اشراف در مملکت و نفر دوم برای جانشینی سلطنت بود، مواجه شد. مبارزه میان این دو دسته به صورت یک نبرد سلسله‌ای میان خاندانهای لنکستر و یورک در آمد که به جنگ گلها معروف شد. در ۱۴۵۳، چند هفته‌ای پیش از تولد پسرش، دوچار جنون شد. دیوک آو یورک، علی‌رغم اعتراضهای مارگریت، امور مملکت را در دست گرفت (۱۴۵۴)، ولی وقتی که شاه سلامت روانی خود را باز یافت، یورک از شوری اخراج شد. در ۱۴۵۵ یورک با لنکستریها در سنت آلبنز در منازعه‌ای که عموماً اولین نبرد جنگ گلها شمرده میشود، رو به رو شد؛ سامرست به قتل رسید، و هنری دستگیر شد. هنری دگربار دوچار جنون شد، و یورک مجدداً زمام امور را به دست آورد، ولی هنری دوباره سلامت خود را باز یافت و زمامداری یورک پایان پذیرفت. یورکیستها [= طرفداران یورک] یک پیروزی دیگر در نورثمتن به دست آوردند (۱۴۶۰)، هنری دگربار دستگیر و زندانی شد، و یورک، علی‌رغم ادعای پسر هنری، جانشین تاج و تخت نامیده شد. یورک در ویکفیلد کشته شد (۱۴۶۰)، ولی پسرش ادوارد نیروهای لنکستریها را شکست داد و به لندن وارد شد و به نام ادوارد IV شاه اعلام شد (۱۴۶۱). در نبرد دوم سنت آلبنز (۱۴۶۱)، هنری که تحت نظر نیروهای یورکیست قرار داشت، گریخت تا به همسرش ملحق شود. در تمام

(۱) Henry

مدت زدوخوردهای بعدی در اسکاتلند ماند تا آنکه در ۱۴۶۵ دستگیر و در برج لندن زندانی شد. وقتی که ریچارد نویل، ملقب به ارل آو واریک، در ۱۴۷۰ از انگلستان عبور کرد، ادوارد IV به هلند گریخت و هنری به سلطنت بازگشت، ولی پیروزیهای ادوارد IV در ⇐ بارنت و تیوکسبری به سلطنت هنری پایان داد، و این شاه نگونبخت در گذشت، یا احتمالاً در برج لندن به قتل رسید (۱۴۷۱). هنری مردی درستکار، باتقوا، و حامی هنر و ادب و مؤسس (۱۴۴۰) کالج ایتن بود. ولی مردی بی‌ثبات، ضعیف الاراده، و در سیاست ساده بود؛ و بیکفایتی او در مواجهه با فشارها و مسئولیتهای سلطنت بود که احتمالاً موجب جنون او شد. بعضی از رویدادهای دوران سلطنت هنری اساس سه نمایشنامه‌ی شکسپیر بوده است.

هنری[1] VII (henri-)، ۱۴۵۷–۱۵۰۹، پادشاه (۱۴۸۵–۱۵۰۹) انگلستان. پسر ادمند تودور (← تودور، خاندان)، ملقب به ارل آو ریچمند، بود که پس از مرگ پدر به دنیا آمد؛ مادرش مارگریت بوفورت، نوه‌ی جان آو گانت، بود. در ویلز تحت سرپرستی و تربیت عمویش جسپر تودور (jaspər) قرار گرفت، که در دوره‌ی سلطنت ادوارد IV هنری جوان را از انظار پنهان نگاه داشت، و در ۱۴۷۱، پس از مرگ هنری VI، هنری جوان را که اکنون سرخاندان لنکستر شده بود برای اطمینان خاطر به برتانی برد. مرگ (۱۴۸۳) ادوارد و تفرقه‌ی پسرانش پس از جلوس ریچارد III به سلطنت، هنری را رهبر طبیعی حزب مخالف ریچارد ساخت، که ظلم و ستم او مردم انگلستان را به ستوه آورده بود. در ۱۴۸۵، با کومک دیگر مهاجران انگلیسی، از دریای مانش عبور کرد و در ویلز پیاده شد، سپاهیانی در غ فراهم کرد، و در نبرد بازورث نیروهای ریچارد III را شکست داد و ریچارد کشته شد. هنری وارد لندن شد و تاجگذاری کرد، و با الیزابت (دختر ادوارد IV) ازدواج کرد (۱۴۸۶)؛ بدین ترتیب خاندانهای یورک و لنکستر را متحد ساخت، سلسله‌ی تودور را تأسیس کرد، و به جنگ گلها پایان داد. ولی تلاشهای یورکیستها [← طرفداران یورک] برای رسیدن به سلطنت سالهای اول سلطنت هانری را آشفته کرد. اولین تلاش جدی شورشی بود به نفع ل. سیمنل که بآسانی منکوب شد (۱۴۸۷). هجوم فرانسویها به برتانی مخالفت شدیدی در انگلستان به وجود آورد، و سرانجام، با همراهی اسپانیا و امپراطور ماکسیمیلیان، هنری به بولونی لشکر کشید، ولی صلح پیشنهادی شارل VIII را پذیرفت. در ۱۴۹۴ هنری س ا. پوینینگز را به ایرلند فرستاد تا فرمانروائی انگلستان را در آنجا مستحکم کند. در ۱۴۹۶ هنری به اتحادی که برای مخالفت با فرانسویان در ایتالیا تشکیل شده بود پیوست. فردیناند و ایزابل اسپانیا، که مایل به متحد شدن با هنری بودند، سفیری به اسکاتلند فرستادند تا مخالفتی را که در آنجا با هنری بود از میان بردارند. پ. واربک که از طرف یورکیستها مدعی تاج و تخت بود، و جیمز IV، شاه اسکاتلند، از او پشتیبانی میکرد، بلافاصله از اسکاتلند عازم شد، ولی در کورنوال شکست خورد. با وجود آنکه هنری میل داشت که دخترش مارگریت را به عقد جیمز در آورد، جیمز دست به حمله‌ای به انگلستان زد (۱۴۹۷). در ۱۴۹۹ پس از ازدواج (۱۵۰۳) مارگرت با جیمز پیمان صلحی میان دو کشور بسته شد، و این ازدواج سرانجام به وحدت انگلستان و اسکاتلند انجامید. با پیمانی که با ماکسیمیلیان بست، هنری توانست تاج و تخت را از شر تهدید ادمند د لا پول (← پول، خاندان) برهاند. در ۱۵۰۱ پس هنری، آرثر، با کاترین آراگونی ازدواج کرد. پس از مرگ (۱۵۰۲) آرثر، موافقت بر این شد که کاترین با برادر آرثر، هنری (بعداً هنری VIII)، ازدواج کند. پس از مرگ (۱۵۰۴) ایزابل I اسپانیا، هنری با جانشینان او در کاستیل، فیلیپ I و خوانا، عقد اتحاد بست. پس از مرگ فیلیپ، هنری که اکنون بیوه بود، خواستار آن شد که با خوانا، که کاملاً دوچار جنون شده بود، ازدواج کند، ولی این ازدواج سر نگرفت. هنری سپس مذاکرات ناموفقی برای ازدواج دخترش با پسر فیلیپ (بعداً امپراطور شارل V) انجام داد. روابط میان هنری و فردیناند تیره شد؛ فردیناند با فرانسویها متحد شد، و هنری پیمانهائی با ماکسیمیلیان ترتیب داد. اندکی بعد، هنری دوچار بیماری شد و دیگر سلامت خود را باز نیافت. هنری رهبر سیاسی زیرکی بود؛ سنت فرمانروائی خاندان تودور را برقرار ساخت. ازدواج او و سرکوب کردن بیرحمانه‌ی توطئه‌ی یورکیستها برای به دست آوردن تاج و تخت آشفتگی جنگ داخلی را به آرامش و نظم تبدیل کرد. مهارتهای سیاسی او انگلستان را در صلح نگاه داشت، و یک پیمان بازرگانی مساعد با هلند منعقد کرد؛ در زمان او نیروی دریائی تقویت شد، و پویشها در برّ جدید آغاز گشت.

هنری[1] VIII، ۱۴۹۱–۱۵۴۷، شاه (۱۵۰۹–۴۷) انگلستان، پسر دوم هنری VII. در ۱۵۰۸ پرینس آو ویلز شد. در جوانی به موسیقی و ورزش علاقه میورزید. وقتی که به سلطنت رسید (۱۵۰۹) وارث خزانه‌ای سرشار و قدرتی کافی برای فرمانروائی از پدرش شد. اندکی بعد با بیوه‌ی برادرش، کاترین آراگونی، ازدواج کرد. دوران سلطنت هنری را میتوان به چهار دوره‌ی متمایز تقسیم کرد.

I— وولزی و سیاست خارجی. در ۱۵۱۱ هنری به پاپ یولیوس II، فردیناند V اسپانیا، و دولت ونیز در اتحادیه‌ی مقدس آنها علیه فرانسه پیوست. با ت. وولزی سپاهیان خود را به فرانسه برد (۱۵۱۳)، تروان[2] (téruān) دهکده‌ای در ولایت پادوکاله) و تورنه را تصرف کرد، و سپس، بعد از شکست نیروهای مهاجم اسکاتلندی در نبرد فلادن فیلد (← فلادن)، به انگلستان باز گشت. وقتی که فردیناند اسپانیا، محرمانه با فرانسه ترک مخاصمه کرد، هنری هم که در سیاستهای پیچیده و پرفرنج برّ اروپا درگیر بود، خواهر خود ماری در فرانس را به ازدواج لوئی XII فرانسه در آورد (۱۵۱۴). ولی سال بعد، پس از مرگ لوئی XII و رسیدن فرانسوای I به سلطنت، اتحادیه از هم پاشیده شد. پس از مرگ (۱۵۱۶) فردیناند تغییرات سریعی در اوضاع سیاسی روی داد که در نتیجه‌ی آن وولزی توانست اتحاد جدیدی با فرانسه برقرار کند که بزودی دیگر قدرتهای مهم اروپائی را برای یک صلح جهانی شامل شد (۱۵۱۸)، و دختری هنری، مری (بعداً مری I)، به نامزدی دوفن فرانسه در آمد. با انتخاب (۱۵۱۹) نوه‌ی فردیناند، که شاه اسپانیا بود، به عنوان امپراطور شارل V، انگلستان توازن قدرت را میان امپراطوری مقدس روم و فرانسه نگاه داشت. در جنگ اجتناب‌ناپذیری که پس از آن روی داد، انگلستان، علی رغم مودت ظاهری که میان هنری و فرانسوا در میدان قماش زرین به وجود آمده بود، علیه فرانسه به شارل V ملحق شد (۱۵۲۲)، وقتی که شارل یک پیروزی قطعی به دست آورد (۱۵۲۵) و از غنائمی که به دست آورده بود هیچ سهمی به انگلستان نداد، هنری و وولزی در صدد برآمدند که از طریق اتحادی، با فرانسه—اتحادی که مردم مخالف با آن بودند—از اعتلای قدرت امپراطوری جلوگیری کنند. علی رغم خزانه‌ی رو به زوال و مخالفت عمومی، انگلستان تحت مدیریت وولزی، که هنری تقریباً کنترول کامل امور را به وی تفویض کرده بود، به پیشرفت و ترقی نایل شد. اعدام (۱۵۲۱) ادوارد ستفرد (← ستفرد، خاندان) نشانه‌ی قدرت هنری در مقابل بازماندگان ضعیف اشرافیت قدیم بود. دربار یک مرکز اومانیسم باقی ماند، و هنری عنوان "مدافع ایمان"، را، به خاطر نوشتن رساله‌ای علیه لوتر، از جانب پاپ به دست آورد (۱۵۲۱).

II— اصلاح دینی. در آغاز ۱۵۲۷ هنری تصمیم به طلاق دادن کاترین گرفت. کاترین به داشتن فرزند پیشتر تمایلی نشان نمیداد و نسبت به اسپانیا وفادار مانده بود، و هنری فریفته‌ی ← ان بولین بود. هنری میخواست به این علت که ازدواج او با کاترین بدون اجازه‌ی پاپ صورت گرفته، این ازدواج را باطل کند. پاپ کلمنس VII کمیسیونی متشکل از کاردینال وولزی و کاردینال کامپدجو را مأمور کرد تا در این باره تصمیم بگیرد. کاترین از اجرای نظر دادگاه و رفتن به صومعه خودداری کرد. پیش از آنکه در این مورد تصمیمی اتخاذ و اعلام شود، کلمنس کمیسیون را به رم فرا خواند (۱۵۲۹). شکست کار کمیسیون به سقوط وولزی و اتخاذ سیاستی ضد روحانی از طرف هنری، به کومک وزیر جدیدش ت. کرامول، برای وادار ساختن پاپ به رضا دادن به طلاق شد. "پارلمنت اصلاح دینی"، که مسئول مخالفت با روحانیت بود، در پی اولین مراحل حمله‌ی شاه به رم تشکیل شد، ولی پاپ تسلیم نشد. در ۱۵۳۲ کلیسای انگلستان حاضر به اطاعت از شاه شد، و س توماس مور از مقام چانسلری استعفا کرد. کرامول آشکارا وزیر اصلی هنری، و ت. کرنمر اسقف اعظم کنتربری شدند. در ۱۵۳۳ هنری با ان بولین ازدواج کرد، و کرنمر ازدواج هنری را با کاترین باطل اعلام داشت، و پاپ هنری را تکفیر کرد. در اواخر ۱۵۳۴ پارلمنت دا-

(۱) Henry (۲) Thérouanne

خواهی از دربار پاپ را منع کرد، پرداخت هر گونه وجهی را به رم متوقف ساخت، و قدرت پاپ را به شاه انتقال داد، که اکنون بدون هیچ عنوانی در رأس کلیسای انگلستان قرار گرفته بود. هیچ تغییری در اصول عقاید دینی حاصل نشد، جز آنکه سیادت پاپ مردود شناخته شد، ولی ارتباط با رم بکلی قطع و کلیسای انگلستان تأسیس شد (← انگلستان، کلیسای). جانشینی سلطنت به اولاد هنری از ان بولین انتقال یافت. بازدیدی از دیرها، تحت نظارت کرامول، در ۱۵۳۵ به وضع یک قانون پارلمانی انجامید (۱۵۳۶) که به موجب آن دیرهای کوچکتر به دربار سلطنت باز گشت، و بقیه‌ی آنها در طی چند سال بعد ضبط شد. با تقسیم بعضی از املاک موقوفه‌ی این دیرها میان اشراف زمیندار میانه حال، هنری وفاداری گروه بانفوذی را به دست آورد.

III— پس از اصلاح دینی. در ۱۵۳۶ ان بولین، که صاحب دختری شده بود و وارث ذکوری برای تاج و تخت نیاورد، متهم به زنا، و اعدام شد (← بولین، ان). اندکی بعد هنری با ج. سیمور ازدواج کرد، که در ۱۵۳۷ پسری (بعداً ادوارد VI) به دنیا آورد، و خودش در گذشت. در این اثنا، در ۱۵۳۶—۳۷، هنری با قیامهائی در ل از طرف رعایای معترض به سختی زندگی و بدعتهای دینی (← زیارت فیض) درگیر شد، و آنها را با قساوت ولی به‌صورتی مؤثر از میان برد. در ۱۵۳۷ هنری انتشار یک متن انگلیسی از کتاب مقدس را مجاز ساخت، اما ۶ ماده‌ای که به تصویب پارلمنت رسید (۱۵۳۹) اصول اساسی اصول عقاید کاتولیک را محفوظ داشت. هنری اتحاد با فرانسه را، در مقابل مخالفت شارل با طلاق، تا وقتی که بروز جنگهای متناوب میان فرانسه و امپراطوری در ۱۵۳۶ وی را نسبةً در امان نگاه داشته بود، برقرار نگاه داشت. در ۱۵۴۰ هنری با ان آو کلیوز ازدواج کرد، ولی عشقی نسبت به او نداشت، و وی را طلاق داد، و کرامول را که بانی این ازدواج بود گردن زدند. هنری سپس با کاترین هاوارد ازدواج کرد، ولی هاوارد نیز به سرنوشت ان بولین دوچار شد، و کاترین پار ششمین زوجه‌ی هنری شد (۱۵۴۳). در ۱۵۴۲ جنگ با اسکاتلند، که هنوز تحت کنترول جیمز V طرفدار فرانسه و کاتولیکها بود، آغاز شد. در این جنگها جیمز V کشته شد. تلاشهای هنری برای تسلط یافتن بر اسکاتلند و وحدت بخشیدن به دو مملکت، که میخواست به وسیله‌ی وصلت میان مری، ملکه‌ی اسکاتلند، و پسر خودش، ادوارد، به آن جامه‌ی عمل بپوشاند، در مقابل عمل کاردینال د. بیتن و مری آو گیز که مری را با دوفن فرانسه نامزد کردند، با شکست مواجه شد. برای جلوگیری از این وصلت، انگلستان در جنگ علیه فرانسه به شارل پیوست، و هنری توانست بولونی را تصرف کند. این جنگ پرخرج تا ۱۵۴۶ ادامه داشت. در سلطنت هنری نیروی دریائی برای اولین‌بار به عنوان یک نیروی دائمی سازمان یافت. ویلز رسماً ضمیمه‌ی انگلستان شد (۱۵۳۶). گرچه از انحلال دیرهای ایرلند سرمایه‌ی سرشاری نصیب هنری شد، و عناوین شاه ایرلند و رئیس کلیسای ایرلند را به دست آورد (۱۵۴۲)، وی ناچار شد که سیاست آشتی‌پذیری نسبت به رهبران ایرلندی پیش گیرد.

IV— استبداد هنری. هنری در سراسر دوران سلطنت خود در عقاید دینی ارتدوکس باقی ماند، ولی ۶ ماده‌ی مصوب پارلمنت به طور نامنظم تقویت میشد، استفاده از کتاب مقدس انگلیسی محتاطانه رواج مییافت، تصرف املاک کلیسا ادامه پیدا میکرد، و تخریب بازمانده‌های مقدس و اماکن متبرک آغاز میشد. راه برای پروتستانیگری باز شده بود. در مرگ هنری، شورائی که او برای دوران صغارت ادوارد VI منصوب کرده بود به اصول عقاید جدید متکی شد. هنری جوانی بود کامل و دور از اعمال زشت، ولی گرچه وفاداری رعایایش تا آخر ادامه داشت، سجایای اخلاقی او رفته رفته رو به انحطاط میرفت. شاید بزرگترین خطای او خودستائی عظیمش بوده باشد. وی تمایلات شخصی خود را به جامه‌ی سیاست یا حقوق اخلاقی می‌پوشانید، وزرای خود را مجبور میکرد که برای اشتباهاتی که خودش مرتکب شده بود جرائم سنگین بپردازند، و بسیاری از آنها را، بدون عذر چندان موجه، اعدام کرد. ولی استبداد وی با بصیرت سیاسی که در انقلابات دوران فرمانروائی خود پیدا کرده بود، تعدیل یافته بود. علاوه بر این، او توانسته بود فرمانروائی مطلق خود را فقط بر ملتی تحمیل کند که پذیرای آن بود. گرچه هنری بر پارلمنت خود تسلط داشت، اهمیت این دستگاه قانونگذاری در دوره‌ی او بسیار افزایش یافت. در دست توانای او انگلستان از یک تحول نسبةً صلح‌آمیز و مترقی برخوردار شد، و آن هم در زمانی که جنگها و منازعات مذهبی بقیه‌ی اروپا را آسیب میرساند. جزئی از یک نمایشنامه‌ی تاریخی در باره‌ی هنری VIII به شکسپیر منسوب است.

هنری، او[1] (ō henri)، نام مستعار **ویلیام سیدنی پورتر**[2] (wilyām sidnī portər)، ۱۸۶۲—۱۹۱۰، داستاننویس امریکائی. در تکزاس تحویلدار بانک بود (۱۸۹۱—۹۴) و متهم به اختلاس شد، و به هوندوراس گریخت، اما باز گشت و ۳ سال زندانی شد و نخستین داستانهای کوتاهش را در زندان نوشت. پس از آزادی، در شهر نیو یورک مقیم شد و برای مجلات داستان مینوشت. داستانهای کوتاه ساده‌ی او به داشتن توطئه‌های دقیق و خاتمه‌های شگفت‌انگیز شهرت داشت و رنگ زندگی شهر نیو یورک را منعکس کرد و با دلسوزی برای قربانیهای اجتماع همراه بود. ح ۳۰۰ داستان کوتاه او در کتابهای دله‌دزدیها (۱۹۰۴)، چهار میلیون (۱۹۰۶)، صدای شهر (۱۹۰۸)، عقاید (۱۹۰۹) و جز آن جمع شده است.

هنری[3]**، پتریک** (patrik henri)، ۱۷۳۶—۹۹، میهنپرست و ناطق امریکائی. بیشتر پیش خود تحصیل کرد و وکیل دعاوی برجسته‌ای شد. در ۱۷۶۵ سخت با قانون تمبر (← انقلاب امریکا) به مخالفت برخاست، و سال بعد آتش عصیان را در جنوب دامن زد. ناطق زبردستی بود و جمله‌هائی از او زبانزد مردم گشته است، همچون، "اگر این خیانت است، هر چه بیشتر بهتر" و "یا مرگ یا آزادی". از رهبران رادیکالها بود و در مجلس شهرنشینان (۱۷۶۵—۷۴) و کنگره‌ی قاره‌ای (۱۷۷۴—۷۶) و کنوانسیون ایالتی ویرجینیا (۱۷۷۵) عضویت داشت. در انقلاب امریکا منصب نظامی، که بسیار مورد آرزویش بود، به دست نیاورد، ولی به فرمانداری ویرجینیا رسید. باآنکه بعدها از طرفداران حکومت اتحادی (فدرالیست) شد، از تصویب قانون اساسی فدرال، به تصور اینکه حقوق ایالات و افراد را به خطر می‌اندازد، جلوگیری کرد.

هنری[3]**، جوزف** (jōzef henri)، ۱۷۹۷—۱۸۷۸، فیزیکدان امریکائی. آهنربای برقی را تکمیل کرد، خودالقائی و (مستقلاً از فاراده) قانون جریان القائی را کشف کرد. نخستین دستگاه تلگراف برقاطیسی را اختراع کرد و به کار انداخت. واحد خودالقا، هانری، از نام وی نام گرفته است.

هنری[4]**، رابسرت** (rābərt henri)، ۱۸۶۵—۱۹۲۹، معلم و نقاش امریکائی. در ۱۸۸۸ به پاریس رفت و مدتی در مدرسه‌ی هنرهای زیبا به کار پرداخت، و چون از کار در آنجا و سایر مکتبهای پاریس ناخرسند بود، کارگاه خاصی برای خود تأسیس کرد. در ۱۸۹۱ به فیلادلفیا بازگشت، و همچون عضوی از گروه هشت نفری در عصیان بر ضد هنر آکادمیائی سهیم شد. هنری یکی از برجسته‌ترین معلمان هنر امریکائی است. نخست در فیلادلفیا، و سپس در نیو یورک، و پس از آن در مدرسه‌ی شخصی خود در همین شهر تدریس میکرد (۱۹۰۹—۱۲)، و در اتحادیه‌ی هنری دانشجویان الهامبخش ایشان برای دریافت مفهوم دینامیکی هنر بود. در برابر تبعیت از رسوم در سبک، وی هنر را واسطه‌ای برای تعبیر از زندگی و مخصوصاً انسانیت می‌دانست. هنری در آثارش بیشتر در چهره‌پردازیهای درامی درخشندگی داشت. از آثار معروف او است: کولی اسپانیائی (موزه‌ی متروپلیتن)، زن جوان سیاهپوش و خودش (مؤسسه‌ی هنری شیکاگو)، و دختر و بادبزن (آکادمی هنرهای زیبای پنسیلوانیا).

هنری، قانون[5] (henri) یا **قانون هانری** (hānri) قانونی که به موجب آن جرمی از یک گاز که در دمای ثابت در حجم معینی از یک مایع حل میشود با فشار گاز در بالای مایع نسبت مستقیم دارد، مشروط به اینکه هیچ گونه فعل و انفعال شیمیائی میان مایع و گاز صورت نگیرد. این قانون به نام ویلیام هنری نامیده شده است.

هنری[6]**، ویلیام** (wilyām henri)، ۱۷۷۴—۱۸۳۶، عالم انگلیسی فیزیک و شیمی. ← قانون هنری در باره‌ی گازها به نام اوست.

هنری آو بالینبروک: ← هنری IV.

---

(۱) O. Henry (۲) Porter (۳) Henry (۴) Henri (۵) Henry's law (۶) Henry

هنریتا ان[1] (henrietā an) یا **هنریتا آو انگلند**[2] (āv england) یا **هانریت آن**[3] (hānriet ān)، ۱۶۴۴–۷۰، دوشس‌د/اورلئان (dorleān)، مشهور به مادام؛ خواهر چارلز II انگلستان و همسر فیلیپ I د/اورلئان. به نمایندگی لوئی XIV پیمان سری دوور (← چارلز II) را با چارلز II منعقد ساخت. مشهور بود که وی با خوردن زهر در گذشته است، ولی این شهرت پایه و اساسی نداشت.

هنریتا آو انگلند: ← هنریتا ان.

هنریتا مریا[4] (henrietā məriā) یا **هانریت ماری دو فرانس** (hānriet_māri dē frāns)، ۱۶۰۹–۶۹ همسر چارلز I انگلستان، دختر هانری IV فرانسه. در ۱۶۲۵ به همسری چارلز در آمد. باآنکه زنی خوب و نسبت به شوهرش وفادار بود، کاتولیک بودن وی او را در انگلستان در معرض سوء ظن قرار داد. داشتن ارتباط با پاپ و قدرتهای خارجی و افسران نظامی انگلیسی، بدگمانیهای مردم را نسبت به چارلز بیشتر کرد و سبب تسریع جنگ داخلی شد. پس از ۱۶۴۴ در فرانسه میزیست و سخت میکوشید تا قدرتهای خارجی را به کومک شورش و جلوگیری از اعدام او (۱۶۴۹) برانگیزد. پس از بازگشت خاندان استوارت به انگلستان رفت ولی در ۱۶۶۵ دوباره به فرانسه باز گشت. باآنکه نتوانست پسرانش، چارلز II و جیمز II را به مذهب کاتولیک در آورد، اعتقادات دینی وی در آنان بی‌اثر نبود.

هنریسن[5]**، رابرت** (rābert henrisən)، ح ۱۴۲۵–ح ۱۵۰۶، شاعر اسکاتلندی. منظومه‌ی اصلی او، وصیتنامه‌ی کرسیدا، که قهرمان زن آن به صورت جذامی بدبختی از دنیا میرود، همچون مقدمه‌ای اخلاقی بر **تروئیلوس و کرسیدای** چاسر سروده شده است. تاحدی به علت همین منظومه، او را "چاسری اسکاتلندی" لقب داده‌اند. اینکه مزاج او بیش از چاسری بودن اسکاتلندی است، از خشکی و هولناکی قطعاتی از آثار او، همچون فابلهای اخلاقی ازوپ (۱۵۷۱)، آشکار می‌شود.

هنزا (hanzā)، دهستان (جمع ح ۴۲'۰۰۰)، بخش ساردویه، شهرستان جیرفت، استان هشتم (کرمان)، دارای ۵۱ (۴) آبادی. کوهستانی، جنگلی، و سردسیر است. محصولاتش غلات و حبوبات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

هنسن[6]**، جان** (jān hansən)، ۱۷۱۵–۸۳، اولین "رئیس جمهور کشمة در اجتماع کنگره"؛ مة مریلند. در انجمن قانونگذاری ایالتی مریلند شرکت داشت، و در جمع میهنپرستان در انقلاب امریکا فعالیت میکرد، و در ۱۷۸۰–۸۲ عضو کنگره‌ی مهاجرین بود. چون هنسن نخستین رئیس جمهوری بود که بنا بر مواد اتلاف برای دوره‌ی یکساله (۱۷۸۱–۸۲) برگزیده شده بود، غالباً از او به نام اولین رئیس جمهور کشمة ذکر می‌شود؛ ولی وظایف او منحصر به وظایف یک صاحب‌منصب دارای ریاست بود و ارتباطی به وظایف ریاست جمهوری مطابق قانون اساسی نداشت.

هنسن[7]**، جوسایا** (josāyā hensən)، ۱۷۸۹–۱۸۸۳، برده‌ی سیاهپوست؛ مة مریلند. ظاهراً همان عمو تم در **کلبه‌ی عمو تم** است. در ۱۸۲۵ دسته‌ای از بردگان ارباب خود را از مریلند به کنتاکی گریزاند. دوچار حیله و گرفتار شد و او را در جنوب فروختند، و در ۱۸۳۰ با زن و فرزندانش گریخت. در کانادا رهبر جامعه‌ی بردگان گریخته شد. زمانی که در کنتاکی بود به مذهب متودیست در آمده واعظ مذهبی شده بود، و به همین جهت زیاد سفر میکرد و ۳ بار هم به انگلستان رفت. زندگینامه‌ای از خود نوشت به نام زندگی جوسایا هنسن (۱۸۴۹) که ۲ بار در آن تجدید نظر کرد و بار آخر آن را به نام حقیقت نیرومندتر از افسانه است انتشار داد.

هنسن، ویلیام سمیوئل: ← هواپیمائی.

هنسن[8]**، هاوارد** (hāwārd hansən)، ۱۸۹۶–، آهنگساز و مربی امریکائی. در ۱۹۲۱ به رم رفت، و اولین امریکائی بود که به آکادمی امریکائی رم وارد شد. در بازگشت (۱۹۲۴) به امریکا مدیر مدرسه‌ی موسیقی ایستمن در راچستر نیو یورک شد. از جمله‌ی آثارش سمفونی رومانتیک (سمفونی شماره‌ی ۲، ۱۹۳۰) و اپرای مری ماونت (در ۱۹۳۴ اجرا شد) میباشد. آثار همسرائی و ارکستری او مشتمل است بر سرود برای پیشگامان (۱۹۴۸)، سرود کُرّوبی (۱۹۵۰)، و ترانه‌ی دموکراسی (۱۹۵۷).

هنعه (han'a)، ششمین منازل قمر.

هنگ[9] (hang)، در ریاضیات. هنگ عدد مختلط a+bi (← عدد، در ریاضیات، قسمت IX)، بنا بر تعریف، عدد $\sqrt{a^2+b^2}$ است. مثلاً، هنگ عدد 3i+4 مساوی است با $\sqrt{25}=5$ = $\sqrt{16+9}$. هنگ یک عدد مختلط را گاه **قدر مطلق** آن نیز میخوانند. نیز ← عدد، قسمت IX.

هنگام، در اصطلاح موسیقی، ← اکتاو.

هنگام (hengām) یا **هنجام** (henjām)، جزیره، شهرستان بندر عباس، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)؛ ۵۵کیلومتری جغ قشم. هوای آن گرم و مرطوب است و دارای ارتفاعات پست آهکی است که بلندترین قله‌ی آنها، به نام میترا، ۱۰۶ متر ارتفاع دارد. عمق آب در کرانه‌های شمال شرقی آن ح ۱۰–۱۵ متر است و، از این لحاظ، کشتیها میتوانند به آن نزدیک شوند. از لحاظ موقعیت جغرافیائی دارای اهمیت نظامی است.

جزیره‌ی هنگام زمانی به اشغال پرتغالیها در آمد، و آنها در آن قلعه و پایگاه نظامی ساختند. در زمان شاه عباس I صفوی، به دست یاری نیروی دریائی انگلیس، از آنها مسترد شد و تا زمان تأسیس نیروی دریائی ایران از پایگاههای دریائی انگلستان بود، پس از آن به ایران واگذار شد (۱۳۱۳ هش) از آبادیهای آن فقط **هنگام نو** (جمع ۱۱۵ نفر سنه ۱۳۴۵ هش) و **هنگام کهنه** (جمع ۳۰۳ نفر سنه ۱۳۴۵ هش) قابل ذکرند.

هنگام کهنه، آبادی، ← هنگام، جزیره.

هنگام نو، آبادی، ← هنگام، جزیره.

هنگری: ← مجارستان.

هنگویه (honguye)، ده (جمع ۱'۰۱۲ نفر سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان فرامرزان، بخش بستک، شهرستان بندر لنگه، فرمانداری کل بنادر و جزایر بحر عمان (اکنون استان هرمزگان)؛ ۴۲کیلومتری جغ بستک. محصولاتش غلات، خرما، و صیفی است.

هنگیانگ[10] (hengyāng)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت تخمیناً ۲۴۰'۰۰۰) هونان مرکزی، چین، کنار رود سیانگ. مرکز حمل و نقل ایالت هونان است. مصنوعاتش مواد شیمیائی، ماشین‌افزار، منسوجات، کاغذ، غذای آموده، و کود شیمیائی است. معادن سرب و روی در نزدیکی آن است.

هنگیست و هورسا[11] (hengist, horsā)، نام‌های دو برادر، که بنا بر روایات، رهبر تاخت و تاز ژرمنی قرن ۵م در انگلستان بودند. احتمال میرود که آنها برای کومک به برتانیها بر ضد پیکتها و اسکاتلندیها دعوت شده بودند، و در کنت ماندگار شدند.

هنله[12]**، یاکوب** (yākob henle)، ۱۸۰۹–۸۵، کالبدشناس و بافتشناس آلمانی؛ مة باویر. در ساختمان میکروسکوپی بافتها تحقیقات کرد. این نظریه‌ی پاستور را که "کهسازواره‌ها موجب بروز بیماریهای عفونی میشوند" پیشبینی کرد. اثر مهمش کتاب کالبدشناسی (۳ جلد، ۱۸۶۶–۷۱) است.

هنلی[13]**، ویلیام ارنست** (wilyām ërnəst henli)، ۱۸۴۹–۱۹۰۳، شاعر غزلسرای انگلیسی، نقدنویس و سردبیر نشریات ادبی. معروفترین شعرهایش انگلستان، انگلستان من و اینویکتوس است. در نوشتن ۴ نمایشنامه با ر. ل. ستیونسن همکاری کرد.

هنلی-آن-تمز[14] (henli_ān_temz)، شهر (در ۱۹۷۱ جمع ۳۱'۷۴۴)، آکسفردشر، انگلستان مرکزی، در پای تپه‌های چیلترن، بر رود تمز. محل برگزاری مسابقات سالیانه‌ی بین‌المللی قایقرانی (تأسیس ۱۸۳۹) است. چند مدرسه‌ی انگلیسی و امریکائی و باشگاههای قایقرانی دارد.

هنوم[15] (hennom)، دره‌ای در غ اورشلیم، شاید همان وادی رباب‌ه‌ی (rabāba_) کنونی. چون با توفت، جایگاه پرستش مولک، ارتباط داشت، به زشتی مشهور بود. یوشیا با آلوده کردن این وادی به پلیدیها و شکستن مجسمه‌ها، پرستش مولک را بر انداخت و پس از آن جایگاهی شد که پلیدیهای شهر به آنجا میریخت، و چون در دوران پرستش مولک آتش در آن افروخته میشد، و بعدها نیز پلیدیها را در آنجا به آتش میسوزاندند، یهودیان نام آن، گهنوم (جهنم،

(۱)Henrietta Anne (۲)H. of England (۳)Henriette Anne (۴)Henrietta Maria (۵)Henryson (۶)Hanson (۷)Henson (۸)Hanson (۹)modulus (۱۰)Hengyang (۱۱)Hengist and Horsa (۱۲)Henle (۱۳)Henley (۱۴)Henley-on-Thames (۱۵)Hinnom

زمین هنوم)، را اقتباس کردند و مخصوص مکان عذاب و شکنجه قرار دادند و لفظ جهنم از همین جا آمده است.

هنوی[1]، **جونس** (jōnəs hanwey)، ۱۷۱۲–۱۷۸۶، سیاح و نویسنده‌ی انگلیسی. در ۱۷۴۳ در رأس کاروانی برای تجارت از روسیه به ایران آمد، و درین مسافرت صدمات بسیار دید، و پس از چند سال در ۱۷۵۰ به انگلستان باز گشت، و به تحریر شرح مسافرت طولانی خود پرداخت که در ۱۷۵۳ در ۴ مجلد نشر یافت، آثار دیگری نیز دارد. اواخر عمر به امور خیریه پرداخت. گویند وی اولین کس بود که معمولاً با چتر در کوچه‌های لندن رفت و آمد میکرد.

هنی[2]، **سونیا** (sonyā heni)، ۱۹۱۳–۶۹، بانوی اسکیتباز (← اسکیتینگ) نروژی‌امریکائی؛ مت اوسلو. در ۸سالگی اسکیتبازی را آغاز کرد، و ۲ سال بعد برنده‌ی اولین جایزه‌ی مسابقه‌ی اسکیتبازی به خط مستقیم شد. ۱۰ سال پیاپی (۱۹۲۷–۳۶) برنده‌ی مسابقه‌ی بین‌المللی این بازی شد. در مسابقات اولمپیک سالهای ۱۹۲۸، ۱۹۳۲، و ۱۹۳۶ نیز مقام قهرمانی را کسب کرد. یک کتاب اوتو بیوگرافی به نام بالهایی بر پاهای من (۱۹۴۰) نوشته است.

هنیبل (hanibəl)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق آنیبال و هانیبال.

هنیبل[3] (hanibel)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۱۸٬۶۹۸)، ل‌ش میسوری، کنار رود میسی‌سیپی، کشمت، تأسیس ۱۸۱۹. رودبندر و مرکز خط آهن و شهر صنعتی است. ← مارک تواین کودکی خود را در این شهر گذرانید که خانه‌ی او را در آن محفوظ داشته‌اند.

هنینگ، مترجم قرآن: ← قرآن، قسمت X، بند (و–X).

هنینگ[4] **والتر برونو هرمان** (vālter bruno hermān hening)، ۱۹۰۸–۵۸، مستشرق انگلیسی، استاد تتبعات مربوط به آسیای مرکزی در مدرسه‌ی تحقیقات شرقی و افریقائی لندن، عضو فرهنگستان انگلستان. از آثار او سندیکا (۱۹۴۰) و زردشت، سیاستمدار یا جادوگر؟ (۱۹۵۱) است. از ۱۹۵۴ مدیر شورای اجرائی مجموعه‌ی کتیبه‌های ایرانی بوده است. در ۱۹۵۰ به دعوت دولت ایران سفری به ج ایران کرد، کتیبه‌های سرمشهد، نقش رستم، و کرتیر را تفسیر کرد.

هو: ← پشت‌بند.

هو، رابرت: ← هو، ریچارد مارچ.

هو[5]، **ریچارد مارچ** (ricārd mārc ho)، ۱۸۱۲–۸۶، مخترع امریکائی و سازنده‌ی ماشین‌های چاپ، فرزند مهتر رابرت هو (rābərt؛ ۱۷۸۴–۱۸۳۳) مؤسس شرکت رابرت هو و شرکا. وی مهمترین مخترع خاندان خود بود و ماشین چاپ استوانه‌ای اختراع نیپر[6] (neypər) را تکمیل کرد، و پس از آن شرکت او عمده‌ترین شرکت سازنده‌ی ماشین چاپ استوانه‌ای در کشمت شد. نخستین ماشین چاپ مسطح با دستگاه فشار استوانه‌ای را در کشمت او ساخت. در ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ نخستین ماشین چاپ روتاری (← چاپ) را هو اختراع کرد و ساخت، که در نتیجه‌ی آن سرعت چاپ ۴ برابر شد؛ ماشینهای روتاری او مدت ۲۰ سال در همه جا رایج بود، تا اینکه ویلیام بولک[7] (wilyām bulək ۱۸۱۳–۶۷) ماشین چاپی اختراع کرد که در آن واحد هر دو روی ورق کاغذ را چاپ میکرد و به جای ورق کاغذ نورد کاغذ در آن به کار میرفت. هو پس از آن به ساختن ماشینهای چاپی مشابه ماشین بولک پرداخت و آن را تکمیل کرد، و اساس کار ماشینهای کنونی همان تکاملی است که توسط وی برای ماشین چاپ فراهم آمده است.

هوا[8]، گازی که جو زمین را تشکیل میدهد. ترکیب متوسط آن، قطع نظر از بخار آب (← رطوبت) و غبار، به شرح ذیل است:

ترکیب متوسط هوا
(بر سطح زمین یا نزدیک آن)

ماده	درصد (بر حسب حجم هوای خشک)	درصد (برحسب وزن هوای‌خشک)
نیتروژن	۷۸,۰۸	۷۵,۵۴
اکسیژن	۲۰,۹۵	۲۳,۱۴
آرگون	۰,۹۳	۱,۲۷
انیدرید کربونیک	۰,۰۳	۰,۰۵
نئون	۰,۰۰۱۸	۰,۰۰۱۲
هلیوم	۰,۰۰۰۵	۰,۰۰۰۰۷
متان	۰,۰۰۰۲	
کریپتون	۰,۰۰۰۱	۰,۰۰۰۳
ئیدروژن	۰,۰۰۰۰۵	۰,۰۰۰۰۰۴
کسنون	۰,۰۰۰۰۰۸	$۳,۶ \times ۱۰^{-۵}$
اوزون	۰,۰۰۰۰۵	$۱,۷ \times ۱۰^{-۶}$

در بسیاری از محاسبات مهندسی، هوا را فقط مرکب از نیتروژن (۷۶,۸% وزن؛ ۷۹,۱% حجم) و اکسیژن (۲۳,۲% وزن؛ ۲۰,۹% حجم) محسوب میدارند. لفظ هوا گاهی نیز به جو زمین اطلاق میشود. هوا، مانند هر سیال دیگر، به اجسامی که در آن غوطه‌ورند فشار وارد می‌آورد، و این فشار به وسیله‌ی بارومتر سنجیده میشود. نیز ← هوای مایع؛ تهویه.

هوا[9] (وضع)، چگونگی وضع جوی در مکان و زمان معین از لحاظ دما، فشار جو، باد، رطوبت ابر، و بارش. هواشناسی اصلاً قدیمی است، و با پیدایش وسایل سریع ارتباطی بین نقاط دور‌دست امروزه خیلی توسعه یافته است. در ممالکی که مجهز به وسائل کافی هستند، روزانه نقشه‌ی هواشناسی منتشر میشود. بر این نقشه نتیجه‌ی اندازه‌گیریهای هر ایستگاه به وسیله‌ی اشکال و علامات ثبت میشود (خطوط همفشار [← همفشار، خط]، نواحی فشار پست و فشار بلند را مشخص میسازد، و منحنیهای درشت جبهه هوای گرم و سرد و قسمتهای سایه‌دار نواحی بارندگی را نمایش میدهد). پیشگوئیهای هواشناسی مبتنی بر تجربه است، زیرا عواملی که وضع هوا را در آینده مشخص میکند به طور کامل شناخته نشده است.

هوا، آلودگی[10]، آمیخته شدن هوا با گازهای سمی و ذرات خرد جامد و مایع، به حدی که بهداشت محیط‌زیست را در معرض خطر قرار دهد. منابع عمده‌ی آلودگی عبارت است از ترابری که، مثلاً در امریکا، بیش از ۵۰% آلودگی هوا نتیجه‌ی آن است، منابع تولید حرارت و نیرو؛ فرایندهای صنعتی؛ و سوزاندن فضولات. سوزاندن بنزین و سوختهای دیگر در اتومبیل و کامیون و هواپیمای جت، سبب تولید چندین نوع آلاینده‌ی [← آلوده‌ساز] دست اول میشود: اکسیدهای نیتروژن؛ هیدروکربورهای گازی؛ اکسید کربون؛ و تعداد زیادی ذرات، عمدةً سرب. در نور خورشید، اکسیدهای نیتروژن با هیدروکربورها ترکیب میشوند و آلاینده‌های دست دومی، به نام اکسنده‌های نوراشیمیائی (← نوراشیمی) فراهم میآید، که از آن جمله است اوزون، و پروکسی آسیتیل نیترات (PAN) که مایه‌ی سوزش چشم است. اکسیدهای نیتروژن همچنین با اکسیژن هوا ترکیب میشوند و دی‌اکسید نیتروژن میسازند، که گازی قهوه‌ای رنگ و بدبو است. در شهرهای بزرگ، همچون لوس‌آنجلس، که ترابری علت عمده‌ی آلودگی هوا است، دی اکسید نیتروژن با دیگر آلاینده‌ها و بخار آب هوا مخلوط میشود و مه دودآلود قهوه‌ای‌رنگی میسازد که نام انگلیسی آن ترکیبی از دو کلمه‌ی به معانی دود و مه است، و در فارسی میتوانیم آن را مهدود[11] (meh.dud) بخوانیم. در شهرها، تنها ترابری سبب آلودگی شدید هوا نیست، بلکه سوزاندن سوختهای سنگواره‌ای (زغال سنگ و نفت) در ایستگاه‌های تولید نیرو و کارخانه‌ها و دفاتر و خانه‌ها، و نیز از بین بردن فضولات به وسیله‌ی آتش‌زدن آنها، در آلودگی هوا تأثیر فراوان دارد. این احتراقهای عظیم سبب تولید خاکستر و دوده و ذرات دیگری به مقدار فراوان میشود که تیرگی هوای شهرهای بزرگ نتیجه‌ی آنها و نیز مقادیر عظیم اکسیدهای گوگرد است. این اکسیدها مایه‌ی زنگ زدن آهن، پوسیده شدن سنگهای ساختمانی، تجزیه‌ی نایلون، کدر شدن آلات نقره‌ای، و از بین رفتن گیاهان است. اکسیدهای گوگرد، همچون آلاینده‌های نوراشیمیائی، سبب بروز بیماریهای تنفسی همچون ورم شش، برونشیت، آسم، و حتی انفلوانزا و سرماخوردگیهای معمولی میشوند. هنگامی که وضع هوا چنان است که مهدود از روی شهر پراکنده نمیشود، ساکنان شهر، مخصوصاً خردسالان و سالخوردگان و بیماران مبتلا به بیماری‌های مزمن باید در داخل خانه‌های تهویه‌شده بمانند و از تلاشهای بدنی خودداری کنند. حوادث اسف‌انگیز ناشی از آلودگی هوا در شهرهای جهان—همچون مهدود سال ۱۹۵۲ لندن که سبب مرگ ۴٬۰۰۰ نفر شد—دولتها را به فکر چاره انداخته است. ولی حتی آلودگی روزانه‌ی هوا هم ممکن است آهسته و بآرامی در سلامت و رفتار مردم تأثیر کند. مثلاً، اکسید کربون، بدان سبب که اکسیژن را از جریان خون خارج میکند، سبب بی‌اشتهائی، خستگی، سردرد، بیهوشی، و کاهش هماهنگی عضلانی و حدّت

(۱)Hanway (۲)Henie (۳)Hannibal (۴)Henning (۵)Hoe (۶)Napier (۷)Bullock (۸)air (۹)weather (۱۰)air pollution (۱۱)smog [sm(oke)+(fo)g]

بصری میشود. آلودگی هوا ممکن است از راه‌هائی مخفی و کند که هنوز کشف نشده است، به ساکنان شهر آسیب برساند. به همین جهت اکنون پژوهشهائی صورت میگیرد تا معلوم کنند تأثیر درازمدت قرار گرفتن در معرض هوای با آلودگی کم تا چه اندازه است؛ و نیز معلوم کنند که آلاینده‌های هوا چگونه در بدن انسان با یکدیگر و با عوامل فیزیکی، همچون تغذیه و تلاش و الکل و دود سیگار و داروهای متعارفی فعل و انفعال میکنند. مسئله‌ی دیگری که مورد پژوهش قرار گرفته است ارتباط آلودگی هوا با سرطان و نقصهای نوزادان و موتاسیونهای ژنتیکی است.

هر نوع صناعت شکلی از آلودگی هوای مخصوص به خود دارد. پالایشگاههای نفت سبب زیاد شدن هیدروکربورها و ذرات خردی در هوا میشوند. کارخانه‌های ذوب آهن و فلزات و تهیه‌ی خمیر کاغذ و کاغذ و کارخانه‌های تولید مواد شیمیائی و سیمان و آسفالت، همه مقادیر کثیری ذرات وارد هوا میکنند. سیمهای بدون روپوشی که جریان برق پرولتاژ از آنها می‌گذرد، هوای مجاور خود را یونیده میکنند، و اوزون و آلاینده‌های خطرناک دیگری پدید میآورند. آلاینده‌های دیگر عبارت است از حشره‌کشها و موادی که برای از بین بردن علفهای هرز به کار میروند، فضولات رادیو اکتیو، و غبار حاصل از کودها و محلهای استخراج معادن و چراگاههای دامپروریها. تنها در کشت، خسارتی را که سالانه از این راه نتیجه میشود بالغ بر شانزده میلیارد دلار تخمین زده‌اند.

در سالهای اخیر، اغلب کشورها برای جلوگیری از آلودگی هوا، و به طور کلی محیط زیست، قوانین و مقررات خاص وضع کرده‌اند. اکنون در کشمت و ژاپن و اروپا کوششهای پیگیری میشود که منابع انرژی دیگری جز سوخت را جانشین آن کنند، که از آن جمله است انرژی همجوشی هسته‌ای و انرژی خورشیدی؛ و نیز در صدد آن هستند که وسایل ترابری را با برق یا بخار آب به کار اندازند.

هوا[1] (hevea، لتی)، (*Hevea brasiliensis*)، درخت بزرگ امریکای جنوبی از تیره‌ی فرفیون، عمده‌ترین منبع محصول کائوچوی طبیعی است، و در نواحی گرمسیری استوائی به مقدار زیاد کاشته میشود. از لحاظ کیفیت ظریفترین کائوچوی طبیعی را به دست میدهد. ارتفاع این درخت ممکن است تا بیش از ۳۰ متر برسد. شیرابه‌ی صمغی آن، که از آن لاستیک ساخته میشود، به وسیله‌ی شکاف دادن به‌تنه‌ی درخت در فواصل منظم به دست میآید. شروع بهره‌برداری از صمغ درخت از ۵ تا ۷ سالگی است.

هوابر[2] (havā.bor) یا **نیمرخ آئرودینامیکی** (āerodināmiki؛ فس)، هر جسمی که، به مقتضای شکل خود، در برابر روانه‌ی متحرک هوا رد عمل مفیدی ظاهر سازد. بال هواپیما یکی از اشکال معمولی هوابر است؛ هنگامی که بال در هوا حرکت میکند، منطقه‌ای کمفشار بر روی آن و منطقه‌ای پرفشار در زیر تولید می‌شود؛ در نتیجه، در منطقه‌ی کمفشار نیروئی برآور تولید میشود که بال را به طرف بالا می‌راند. بعضی نیمرخها را میتوان بر حسب رد عملهای متفاوتی که مطلوب است به کار انداخت.

شهپرها (← هواپیما) را میتوان به منظور کج کردن هواپیما و چرخاندن آن به کار گرفت. ملخ هوابر دوّاری است که چنان نسبت به هواپیما قرار گرفته که براور حاصل از آن به صورت نیروی کشش هواپیما به جلو در میآید؛ به وسیله‌ی تغییر گام (← پا در پیچ) ملخ میتوان کشش را تغییر داد.

هوابرده[3] (havā.borde)، آنچه به وسیله‌ی هوا حمل یا نگاه داشته میشود، مثلاً هواپیما.

هواپیما[4] یا (سابقاً) **طیاره**، وسیله‌ی نقلیه‌ای سنگینتر از هوا که به وسیله‌ای مکانیکی رانده میشود، و بالهای ثابتش عمل مکانیکی هوا را در ضمن پرواز تحمل میکند. در آغاز میکوشیدند تا ماشینهای پرنده‌ای مبتنی بر اصل پرواز مرغ بسازند، ولی تا آغاز قرن ۴۲۰ پرواز با وسیله‌ی نقلیه‌ی سنگینتر از هوا میسر نشد. در ۱۷ دسامبر ۱۹۰۳، ـــ برادران رایت نخستین ماشین پرنده‌ی سنگینتر از هوا و دارای حجم بزرگ را در نزدیکی کیتی هاک ساخته و به کار انداختند. نخستین پرواز ۱۲ ثانیه طول کشید، ولی پرواز دیگری که در همان روز صورت گرفت مدت بیشتری داشت؛ فرود آمدن با ایمنی همراه بود. آن ماشین دوباله (هواپیمائی با دو سطح اصلی متکی بر هوا یا بال) بود و دو ملخ داشت که با موتور بنزینی کار میکرد. هواپیماهای جدید یکباله است و ممکن است بال دراز یا متوسط یا کوتاه داشته باشند. هواپیماها را از لحاظ نیروی پیشرانی به ۳ نوع جت، توربوجت، و موشکی (← جت) تقسیم میکنند. هواپیما ۶ قسمت اساسی دارد، بدنه، بالها، سکانهای ثابت، سکان

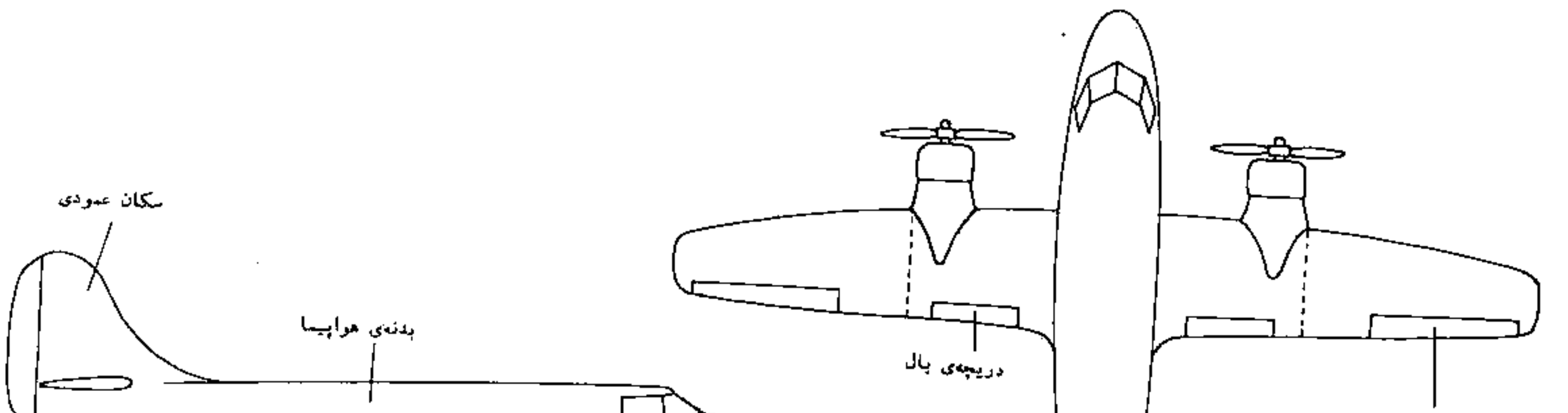

عمودی، یک یا چند موتور، و چرخ فرود آمدن (شکل). بدنه مهمترین قسمت است و چنان ساخته شده است که مقاومت هوا در برابر آن به

(۱)Para rubber tree (۲)airfoil (۳)air-borne (۴)airplane; aeroplane; aircraft

حد اقل برسد. بالها وسیله‌ی نگاه داشتن هواپیما بر روی هوا هستند. براور هواپیما، یا نیروئی که آن را در پرواز تحمل میکند، اساساً نتیجه‌ی عمل مستقیم هوا بر سطوح بالها است، که موجب میشود هوا به سوی پایین شتاب پیدا کند. براور با سرعت تغییر میکند، و حد اقل سرعتی وجود دارد که با آن پرواز امکانپذیر میشود. بر لبه‌ی خلفی بالها سطوح آویزانی به نام شهپر[1]ها هست که برای کنترول طرفی و چرخاندن هواپیما به کار میرود. پایداری در جهت پرواز به وسیله‌ی باله‌ی دم صورت میگیرد که یک هوابر قرار گرفته در دنبال هواپیما است. صفحه‌ی دم هوابر افقی واقع در ناحیه‌ی دم هواپیما است که حرکت سر و ته هواپیما را کنترول میکند. سکان که معمولاً در عقب باله‌ی دم است، هوابری فرعی است که در پرواز متعارفی میتواند جهت حرکت هواپیما را تغییر دهد. تا این اواخر اغلب موتورهای هواپیماها از نوع دررنسوز (← موتور با احتراق داخلی) بود، ولی از جنگ II به بعد موتورهای با توربین گازی اهمیت فراوان یافت، و از آن زمان به بعد پیشرانه‌ی جتی در بیشتر هواپیماهای نظامی و تجارتی وسیله‌ی اصلی تولید نیروی محرک شده است. این امر تأثیر مهمی بر شکل ساختمان هواپیماها داشته است که ارتباط نزدیکی با نسبت میان قدرت بارکشی (بر حسب اسب بخار) هواپیما و وزن آن دارد. در ماشین براندران رایت برای هر اسب بخار وزنی حدود ۵٫۵ کگ وجود داشت. در موتورهای جدید این وزن حدود نیم کگ و کمتر است. با موتورهای جتی قدرت بارکشی چندان افزایش یافته است که دیگر هواپیما برای صعود اتکای کمتری به خصوصیات آئرودینامیکی ساختمان بالها دارد. در نتیجه بالها کوتاهتر شده و عقبتر رفته است. در بعضی از موارد سطح بالمانندی که از جلو تا عقب هواپیما به شکل مثلثی به طرف خارج ممتد است، جانشین بال شده است. سطوح دیگر همچون باله‌ی دم و صفحه‌ی دم نیز تغییراتی پیدا کرده است. چرخ فرود آمدن در زیر هواپیما قرار دارد و هنگامی که هواپیما بر روی زمین یا روی آب است وزن آن را تحمل میکند، و در فرود از تکان آن میکاهد. برای تأمین سلامت پرواز کارهای فراوانی جهت بهبود بخشیدن به تعادل و استقرار و کنترول پرواز و عوامل دیگر صورت گرفته است. ← نیز هواپیمائی؛ هلیکوپتر؛ گلایدر.

هواپیمائی[2]، اصطلاحی که در مفهوم وسیع بر همه‌ی فعالیتها و وسایل اعمال مربوط به پرواز اطلاق میشود. لئوناردو دا وینچی نخستین بار پرواز را از لحاظ علمی مورد مطالعه قرار داد. نخستین پرواز (۱۷۸۳) با نقاله‌های سبکتر از هوا (← بالون) صورت گرفت. از پیشتازان پرواز با نقاله‌های سنگینتر از هوا این کسان بیشتر قابل ذکرند: سر جورج کیلی[3] (sər jorj keyli؛ ۱۷۷۳–۱۸۵۷، دانشمند و مخترع انگلیسی) که اولین تحقیقات خود را در ۱۸۰۹–10 منتشر کرد، و همین تحقیقات اساس آئرودینامیک جدید قرار گرفت؛ ویلیام سمیوئل هنسن[4] (wilyām samyuəl hensən؛ مخترع انگلیسی، که هواپیماهای تکبال جدید را پیش‌بینی کرد، ۱۸۴۲)؛ جان سترینگفلو[5] (jān stringfelo؛ سازنده‌ی نخستین نمونه‌ی هواپیمائی که با موتور پرواز میکرد و آن را اولین هواپیمائی میدانند که پرواز کرده است)؛ فرانسیس هربرت ونهم[6] (frānsis hërbərt wenhəm؛ طراح آزمایش با ⇐ تونل باد، ۱۸۶۶)؛ آلفونس پنو[7] (ālfons peno؛ ۱۸۵۰–۸۰) مهندس فرانسوی که با پول گوشو[8] (pol gošo) طرح هواپیمای تکبال قابل نشستن بر روی آب را ریختند، (۱۸۷۸)؛ کلمان آدر[9] (klemān āder؛ ۱۸۴۱–۱۹۲۵، مهندس فرانسوی) که هواپیمای تکبال به شکل خفاش او پرواز کرد (۱۸۹۰)؛ سر هایرم ستیونز مکسیم (← ماکسیم، خاندان) که هواپیمای متحرک با نیروی بخار را ساخت (۱۸۹۴)؛ س. پ. لنگلی و اوتو لیلینتال. نخستین هواپیمائی که با موتور کار میکرد و انسان با آن پرواز کرد، توسط اورویل رایت (← رایت، برادران) به کار افتاد و تجربه‌ی او را برادرش ویلبر رایت تکرار کرد (۱۷ دسامبر ۱۹۰۳، کیتی هاک، کارولینای شمالی). لوئی بلریو بر دریای مانش پرواز کرد (۱۹۰۹). گلن کرتیس[10] (glen kërtis) نخستین قایق پرنده را ساخت (۱۹۱۲). پس از جنگ I، هواپیمائی اهمیت فراوان پیدا کرد. نخستین عبور با هواپیما از ل قطا توسط ا. سی. رید با قایق پرنده‌ی نیروی دریائی کشمت صورت گرفت (۱۹۱۹). سر جان ویلیام آلکاک[11] (sər jān wilyām ālkāk؛ ۱۸۹۲–۱۹۱۹) و آرثر ویتن براون[12] (arţər witən brān؛ ۱۸۸۶–۱۹۴۸) میان نیوفندلند و ایرلند پرواز کردند (۱۹۱۹). و سر راس سمیث[13] (sər rās smiţ؛ ۱۸۹۲–۱۹۲۲) میان لندن و استرالیا (۱۹۱۹). ر. ا. برد و فلوید بنت[14] (floyd benet؛ ۱۸۹۰–۱۹۲۸) میان سپیتزبرگ و قطب شمال پرواز کردند (۱۹۲۶). ج. ا. لیندبرگ بتنهائی بر فراز قطا پرواز کرد (۱۹۲۷). هرمان کول[15] (hermān kēl؛ ۱۸۸۸–۱۹۳۸، خلبان آلمانی) و گ. فون هونفلد[16] (hünefeld) از ایرلند به نیوفندلند پرواز کردند (۱۹۲۸). سر چارلز ادوارد کینگسفردسمیث[17] (ser cārlz ed-ward kingzfərd-smit؛ خلبان استرالیائی) کسی است که بر فراز قکم از سان فرانسیسکو به استرالیا، با ۲ توقف، پرواز کرده است (۱۹۲۸). در ۱۹۳۱ اولین پرواز بدون توقف از ژاپن به ایالت واشینگتن انجام گرفت. ویلی پوست و هرلد گتی[18] (harəld gati) به دور کره‌ی زمین پرواز کردند (۱۹۳۱)؛ پوست بتنهائی کره‌ی زمین را دور زد (۱۹۳۳). امیلیا ارهارت نخستین زنی است که به عنوان مسافر (۱۹۲۸)، و سپس بتنهائی (۱۹۳۲) بر فراز قطا پرواز کرده است. ترابری هوائی کشمت تا ۱۹۳۵ برای پستررسانی بود، و بعداً برای حمل و نقل مسافر قابل بهره‌برداری شد. خطوط هوائی پان‌امریکن (بعدها خطوط هوائی جهانی پان امریکن) در ۱۹۳۴ ترابری پستی هوائی را آغاز کرد. نخستین سرویس هوائی حمل و نقل مسافر بر فراز قطا توسط پان امریکن در ۱۹۳۹ به راه افتاد. در جنگ II فرماندهی نظامی ترابری هوائی و سرویس ترابری هوائی نیروی دریائی کشمت پیشتازان خطوط هوائی سراسر کره‌ی زمین بودند. سرهنگ دیوید شیلینگ[19] (deyvid šiling) نخستین پرواز با جت را بر فراز قطا انجام داد (۱۹۵۰). چارلز بلر[20] (cārlz bler) نخستین کسی است که تنها به قطب شمال پرواز کرد (۱۹۵۱). با دو هلیکوپتر اس–۵۵ کشمت نخستین پرواز با هلیکوپتر بر فراز قطا صورت گرفت (۱۹۵۲). خطوط هوائی جت عموماً مخصوص پروازهای داخلی و پرواز‌های میان قاره‌ها است.

تاریخچه هواپیمائی در ایران. در سال ۱۳۰۶ هش، به موجب امتیاز مخصوصی که به تصویب مجلس شورای ملی رسید، ۲٬۷۱۷ کم خطوط هوائی ایران به مدت ۵ سال به شرکت آلمانی هواپیمائی یونکرس (yunkers) واگذار شد. در ۱۳۱۷ هش، به شرکت هواپیمائی لوفتهانزا اجازه داده شد که هواپیماهای آن، که ماهی یک بار از برلین به کابل پرواز میکردند، در تهران فرود آیند. پس از یک سال از خاتمه‌ی این اجازه، ایران از داشتن خطوط هواپیمائی منظم محروم ماند. با ازدیاد تعداد مسافر و بسته‌های پست هوائی، و همچنین شرکت ایران در سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری، و انعقاد قراردادهای حمل و نقل هوائی، شرکتهای مختلفی مانند ارفرانس، ک.ال.ام، اس.آ.اس، پان آمریکن، لوفتهانزا، و غیره، خطوط هوائی در این کشور دایر کردند. دو شرکت ایرانی به نام شرکت هواپیمائی ایران و شرکت هواپیمائی پارس نیز تشکیل شد، که پروازشان اغلب محدود به نقاط داخلی و کشورهای مجاور بود. در اردیبهشت ۱۳۳۷ هش دو شرکت فوق به موجب قانونی که از مجلس شورای ملی گذشت، شرکت واحدی به نام ⇐ **شرکت هواپیمائی ملی ایران** را تشکیل دادند، و ضمناً دولت نیز از این شرکت پشتیبانی میکرد. اکنون شرکت هواپیمائی ملی ایران در تمام خطوط هوائی داخلی کار میکند، و سرویس خطوط هوائی خارجی به اغلب کشورهای جهان را نیز به عهده دارد. نیز ← نیروی هوائی ایران؛ هلیکوپتر؛ هواپیما.

هواپیمائی کشوری، سازمان، سازمانی که قانون آن در ۱۳۲۸ هش به تصویب رسید. در آن قانون اداره‌ی هواپیمائی کشوری نام داشت و جزء وزارت راه بود. در ۱۳۵۳ هش نامش به سازمان هواپیمائی کشوری تغییر یافت، جزء وزارت جنگ شد، و رئیس آن سمت معاونت وزارت

---

(۱) aileron (۲) aviation (۳) Cayley (۴) Honson (۵) Stringfellow (۶) Wenham (۷) Penaud (۸) Gauchot (۹) Ader (۱۰) Curtiss (۱۱) Alcock (۱۲) Brown (۱۳) Smith (۱۴) Bennett (۱۵) Köhl (۱۶) Hunefeld (۱۷) Kingsford-Smith (۱۸) Gatty (۱۹) Schilling (۲۰) Blair

جنگ را داشت. با کومکهای فنی که از سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری میگیرد موفق به تکمیل فرودگاهها، نصب وسائل بیسیم و ناوبری هوائی، و همچنین تربیت عده‌ای کارکنان ورزیده در امور مراقبت هوائی، هواشناسی، و بیسیم شده که میتوانند اطلاعات لازم را به هواپیماهائی که در دالانهای هوائی (← دالان هوائی) پرواز می‌کنند بدهند. اجازه‌ی پرواز هواپیماهای غیر نظامی و تشخیص صلاحیت کارکنان آنها با این سازمان است.

هواپیمائی ملی ایران، شرکت: ⇐ شرکت هواپیمائی ملی ایران.

هواپیمای بی‌موتور: ← گلایدر.

هواتاب یا شبتاب یا زمینتاب: ← وان الن، کمربندهای.

هوادس[1] (huādes)، در نجوم، خوشه‌ی باز (← خوشه‌ها) به شکل V در صورت فلکی ثور که اسمش در ادبیات کلاسیک زیاد آمده است. دیران در آن است ولی جزء خوشه نیست.

هوار[2]**، کلمان** (klemān huār)، صورت فارسی نام **کلمان امبو اوار** (ambo ūār)، ۱۸۵۴–۱۹۲۶، مستشرق فرانسوی و مترجم سفارت فرانسه در دمشق. وی زبانهای فارسی و عربی را میدانست، البداء و التاریخ، ربامیات باباطاهر عریان، و دستور زبان فارسی را منتشر کرد؛ گرشاسب‌نامه‌ی اسدی را تصحیح کرد؛ و رساله‌ای در باره‌ی باب و کتاب خطاطان و مصوران مشرق اسلامی را نوشت.

هوازدگی[3] (havā.zadegi) یا **آزار هوا**، ناراحتیها و اختلالهای ناشی از صعود به ارتفاع زیاد، یا پرواز با هواپیما در ارتفاع زیاد یا با سرعت خیلی زیاد. صعود سریع سبب میشود که گاز ازت، که در فشار عادی در خون محلول است، به صورت حبابهائی در آید. این حبابها در عروق شعریه گیر میکنند، و جریان خون را بند میآورند. همچنین، بر اثر نقصان فشار جو در ارتفاعات، اکسیژن خون کم میشود، و این سبب سستی عضلات و بیهوشی میگردد (آزار بلندی).

هوازن (havāzen)، قبیله‌ی عرب که از جنبه‌ی انساب به قیس ابن عیلان میرسد (← ربیعه، شجره، ص ۱۰۷۴). منازل ایشان در قسمتهائی از نجد مجاور یمن بود و حنین نزدیک طائف از وادی‌های بنی هوازن است. نیز ← ثقیف.

هواسکار، برای نامهائی که به این صورت می‌یابید به تلفظ صحیح آن ⇐ اواسکار رجوع کنید.

هواسنج، اصطلاح فارسی معادل بارومتر.

هواسنگ یا آئرولیت: ← شهابسنگ.

هواشناسی[4]**، یا علم کائنات الجو**، شاخه‌ای از فیزیک که در باره‌ی جو و بالخاصه تغییرات هوا بحث میکند. این علم با مشاهده‌ی اوضاع جوی توسط انسان ابتدائی آغاز شد که منابع غذائی او به آنها بستگی داشت. تحقیقات قدیمی در باره‌ی پدیده‌های هواشناختی در سفر ایوب از کتبهٔ آمده است. این اعتقاد که از روی اوضاع و احوال ۱۲ روز آغاز سال میتوان اوضاع و احوال ۱۲ ماه را پیشبینی کرد، از قرن ۱۵م ق‌م سابقه دارد، ارسطو در قرن ۴م ق‌م نخستین کتاب کائنات جو را نوشت که مدت ۲۰۰۰ سال اثر استانده در این موضوع بود. با پیشرفت علم فیزیک و اختراع اسبابهای هواشناسی، این علم ترقی تازه‌ای آغاز کرد؛ از جمله‌ی این اسبابها اینها است: بادنمای لئوناردو دا وینچی(۱۵۰۰)، دماسنج گالیله (ح ۱۵۹۳)، و بارومتر جیوه‌ای توریچلی (۱۶۴۳). از جمله‌ی پیشرفتهای بعدی این علم است: نخستین گزارش ادموند هاله از بادهای بسامان و بادهای موسمی (۱۶۸۶)، ترسیم (۱۸۲۰) نخستین نقشه‌ی وضع هوا توسط براندس[5] (brāndəs)، معرفی چرخه‌ها توسط و. سی. ویلیام ردفیلد[6] (wilyām redfild؛ ۱۷۸۹–۱۸۵۷) به عنوان طوفانهای چرخنده (۱۸۴۰)، و نظریه‌ی و. فرل در باره‌ی جریان عمومی جو (۱۸۵۶). اختراع تلگراف فرصتی پیش آورد که توانستند داده‌های مربوط به اوضاع جوی را از ایستگاههای دور جمع‌آوری کنند. میان جبه I و جبه II، و. بیرکنس جبهه‌ی قطبی را کشف و نظریه‌ی موجی خود را در باره‌ی چرخه‌ها عرضه کرد. یک هواشناس امریکائی، به نام راسبی[7] (rāsbi)، به تحلیل ریاضی شرایط وضع هوا پرداخت. از کسان دیگری که در پیشرفت این علم سهیم بوده‌اند، اینان بیشتر نامبردارند: جیمز پالرد اسپی[8] (jeyms pālərd espi؛ ۱۷۸۵–۱۸۶۵)، آ. ف. هومبولت، ا. باکن، یولیوس هان[9] (yulius hān؛ ۱۸۳۹–۱۹۲۱)، مشیو فانتین ماری[10] (maṭiu fānteyn māri؛ ۱۸۰۶–۷۳)، ک. ابی، لرد ریلی، ک. ه. د. بویس‌بالو، ویلیام جکسن هامفریز[11] wilyām jaksən hāmfriz؛ ۱۸۶۲–۱۹۴۹، فیزیکدان امریکائی). از ۱۹۵۹ کشمکش چند ماهواره به فضا فرستاده است که تشکیل ابرها را در نقاط مختلف زمین عکسبرداری و به زمین مخابره میکنند. از ایستگاههای هواشناسی خودکار پراکنده در سراسر زمین اطلاعات به یک حسابگر مرکزی میرسد و پیشگوئی وضع کلی هوا بنا بر این اطلاعات صورت میگیرد. نیز ← آثار علوی.

هواشناسی، اداره‌ی کل. به منظور توسعه دادن و متمرکز ساختن فعالیتهای هواشناسی، به موجب قانون مصوب اسفند ۱۳۳۷ هش، در وزارت راه اداره‌ای بدین نام تأسیس شد. وظایف آن تأسیس ایستگاههای هواشناسی و تفحصات علمی و تربیت کارمندان فنی است.

هوا کو لو-فنگ: ← هوا کو-فنگ، رئیس جمهور چین.

هوا کو-فنگ[12] (hua ko-feng) یا **هوا کو-لو-فنگ** (-kuo-)، ۱۹۲۲؟– ، نخست‌وزیر (۱۹۷۶–۱۹۸۰) و رئیس (۱۹۷۶–۸۱) حزب کمونیست چین. مرگ (۱۹۷۶) دو مرد اول چین–چوئن-لای و مائو تسه-تونگ– در سیاست کلی چین تأثیر عمیقی پدید آورد. مردی که استعداد و مهارت نامنتظری در برخورد با بحران نشان داد، یکی از اعضای گمنام حزب، به نام هوا کو-فنگ بود؛ در فوریه‌ی ۱۹۷۶ وی به جای چوئن لای به کفالت نخست وزیری، و ۲ ماه بعد به‌نخست‌وزیری منصوب شد. در اکتبر همین سال، با مرگ مائو تسه‌تونگ، به جای وی به ریاست حزب کمونیست چین انتخاب شد. ظاهراً در یک خانواده‌ی روستائی در ایالت شانسی متولد شده، و با مائو تسه‌تونگ خویشاوندی دارد. اطلاعات محدودی که از زندگی هواکوفنگ به دست آمده نشان میدهد که وی همیشه بی‌اندازه به مائو نزدیک بوده؛ در دوره‌ی انقلاب فرهنگی در چین (اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰) با رهبران نظامی هونان به مخالفت بر خاست، و مائو با انتقال دادن وی به پکن او را نجات داد. پس از آن نیز رادیکالها، که در اوج قدرت بودند با وی به مبارزه پرداختند، و این بار نیز مائو او را نجات داد.

مهارت اداری هوا کوفنگ مورد توجه بوده است. در ۱۹۵۵ دبیر کمیته‌ی محلی حزب بود. در نهمین کنگره‌ی حزب (۱۹۶۹) به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب شد، در ۱۹۷۳ به عضویت پولیتبورو در آمد، و در ۱۹۷۵ وزیر امنیت عمومی شد. در شهریور ماه ۱۳۵۷ رسماً از ایران دیدار کرد. در 10 سپتامبر ۱۹۸۰ از مقام نخست‌وزیری استعفا کرد؛ در ژوئیه‌ی ۱۹۸۱ از ریاست حزب کمونیست کناره گرفت.

هواکینتوس[13](huākintos)، در اساطیر یونان، جوان زیبائی که محبوب آپولون و زفوروس (باد مغرب) بود. چون به زفوروس اعتنائی نمیکرد، هنگامی که با آپولون مشغول بازی حلقه‌پرانی بود، زفوروس حلقه‌ای را که آپولون پرت کرد منحرف ساخته باعث قتل او شد. از خون وی گل سنبل (ید هواکینتوس) برخاست.

هواگاز[14](havā.gāz)، سوختی که قسمت عمده‌ی آن اکسید کربون و نیتروژن است. آن را از عبور دادن هوای فشرده از کوره‌ای که در آن زغال سنگ یا کوک به حال سوختن است، به دست میآورند. کربون زغال با اکسیژن هوا تولید اکسید کربون میکند و نیتروژن بدون تغییر از میان کوره میگذرد. اگر همراه با هوا بخار آب نیز به کوره داخل کنند، هواگاز ئیدروژن نیز پیدا میکند. به علت آنکه ح ۶۰٪ هوا گاز نیتروژن است، ارزش حرارتی آن پایین است. چون ارزان تمام میشود، در صنعت مورد استعمال فراوان دارد. نیز از آن برای ساختن امونیاک ترکیبی استفاده میکنند.

هوالالای، کوه، ← هاوالی.

هولتسوارن، خاندان آلمانی، ← هوهانزولرن.

هوانس خان، ماسی‌یان: ← ماسی‌یان، هوانس خان.

هولنشتاوفن: ← هوهنشتاوفن.

هوانگپو، رود چین، ← وانگپو.

هوانگ‌پو: ← وامپولا، شهر، چین.

هوانگ تی[15] (huāng ti) [= امپراطور زرد]، سومین امپراطور از سه امپراطور افسانه‌ای ماقبل تاریخ چین. اختراع بسیاری از لوازم اساسی تمدن از قبیل آجر و اسبابهای موسیقی

(۱)Hyades (۲)Huart (۳)airsickness (۴)meteorology (۵)Brandes (۶)Redfield (۷)Rossby (۸)Espy (۹)Hann (۱۰)Maury (۱۱)Humphreys (۱۲)Hua Kuo-feng (۱۳)Hyacinth (۱۴)air gas; producer gas (۱۵)Huang-Ti

را به او نسبت داده‌اند. بنا بر روایات، وی نخستین سازمان‌دهنده و متحد کننده‌ی ملت چین، و همسرش نخستین اهلی‌کننده‌ی کرم ابریشم بوده است. نیز ← چینی، موسیقی.

هوانگ‌شی[1] (huāng-šī)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۲۰۰'۰۰۰)، ش ایالت هوپه، چین، بر رود یانگتسه. یک مرکز جدید صنعتی است که پس از ۱۹۵۰ ساخته شده؛ دارای یک مجتمع عظیم آهن و فولادسازی است. دیگر صنایع آن تهیه‌ی سیمان، مصالح ساختمانی، منسوجات، و مواد غذائی آموده است.

هوانگ های: ← دریای زرد.

هوانگ هو[2] (huāng ho) یا **رود زرد**، دومین رود بزرگ چین(اولی یانگتسه)، به طول ح ۴'۸۳۰ کم. در ایالت چینگهای سرچشمه گرفته به خلیج چیلی از دریای زرد میریزد. به سبب طغیانهای مخربش به "اندوه چین" معروف است. از قرن ۴۲ ق‌م هوانگ هوی سفلی ح ۱'۵۰۰ بار طغیان مخرب داشته، و ۹ بار مسیرش تغییر کرده است. در ۱۹۳۸ چینیها برای جلوگیری از پیشرفت ژاپونیها مسیر آن را به سوی ج تغییر داده، و پهنه‌ای به وسعت بیش از ۵۱'۸۰۰ کمم را مورد طغیان قرار دادند، و بدین ترتیب ح ۹۰۰'۰۰۰ تن کشته شدند؛ در ۱۹۴۷ مسیر آن به محل اولیه‌اش باز گردانده شد. از ۱۹۵۵ چین یک طرح ساختمانی ۵۰ساله برای کنترول هوانگ هو در نظر گرفته است.

هوئنلوه‌شیلینگسفورست[3]، گراف **کلودویگ تسو** (-gräf klodvig tsu hoenloe-ši-lingsfürst)، ۱۸۱۹–۱۹۰۱، سیاستمدار آلمانی؛ متسویس. به عنوان نخست‌وزیر (۱۸۶۶–۷۰) باواریا، به وحدت بخشیدن آلمان کومک کرد، و در ۱۸۷۱ به خدمت امپراطوری آلمان در آمد و یکی از پشتیبانان بیسمارک شد. سفیر کبیر در پاریس (۱۸۷۴–۸۰) و فرماندار (۱۸۸۵–۹۴) آلزاس و لورن بود. در ۱۸۹۴ به جانشینی کاپریوی صدر اعظم آلمان شد، و جمیع وظایف خود را به هیئت دولت خودش، خصوصاً به فورست برنهارد فون بولو، واگذار کرد. پس از کناره‌گیری (1900) هوئنلوئه، فون بولو جانشین او در صدارت شد.

هوئنلیندن[4] (hoenlinden)، دهکده (در ۱۹۶۸ حه تخمیناً ۱'۸۰۰)، باواریای علیا، در ۳۲کیلومتری ش مونیخ. صحنه‌ی پیروزی فرانسویان بر اتریشیها (۱۸۰۰) بود، که به پیمان صلح لونویل (۱۸۰۱) انجامید.

هوانوردی، قوانین[5]، در وسیعترین معنی، هر قانونی که به استفاده‌ی از هوا مربوط میشود، و از جمله‌ی آن است استفاده‌ی از ارتباطات رادیوئی و تلگرافی، به صورت معمولیتر، اشاره به قوانینی است که به هوانوردی کشوری مربوط میشود. توسعه‌ی ترابری هوائی به مقیاس وسیع پس از جه I، نیاز به رعایت مقررات ملی و بین‌المللی را همراه داشت. در ۱۹۱۹ از مذاکراتی که در مجمعی میان کشورهای پیروزشده در جه I صورت گرفت، قرارداد بین‌المللی برای ناوردانی هوائی نتیجه شد که معمولاً به نام "قرارداد پاریس" خوانده میشود. این قرارداد سازشی میان دو نظر متناقض بود: بعضی از کشورها نظرشان این بود که هر کشور حق حاکمیت بر هوای بالای سرزمین خود را دارد، نظر بعضی دیگر آن بود که در هوا باید نوعی آزادی برای پرواز، همچون آزادی دریاها برای کشتیرانی، وجود داشته باشد. بنا بر این، در آن قرارداد حق حاکمیت هر کشور بر هوای آن شناخته شد بی‌آنکه این حق زیانی به پرواز بی‌خطر هواپیمای کشور دیگری در این فضا برساند، و نیز چنان مقرر شد که هر وسیله‌ی نقلیه‌ی هوائی (مانند هر کشتی) باید یک ملیت ثبت‌شده داشته باشد، و هوانوردان نیز باید تصدیق صلاحیت و پروانه‌ی پرواز داشته باشند. انگلستان، فرانسه، ایتالیا و ژاپن از جمله‌ی ۳۳ دولتی بودند که قرارداد را امضا کردند. کشمت قرارداد را امضا کرد ولی آن قرارداد از تصویب کنگره نگذشت. در قانون تجارت هوائی کشمت (۱۹۲۶) مقررات فدرالی در مورد پروانه داشتن هوانوردان، خط هوائی، ارتفاع پرواز، وسایل و تجهیزات علمی برای پرواز، و چیزهای نظیر آنها وضع شد. قدرت اجرائی به اداره‌ی تجارت هوائی در وزارت تجارت محول شد که بعدها وظایف آن بر عهده‌ی اداره‌ی هواپیمائی کشوری و سپس آژانس هواپیمائی فدرال (۱۹۵۸) قرار گرفت. کشورهای دیگر نیز قوانینی به مقتضای قرارداد پاریس وضع کردند، و نیز موافقتنامه‌های دوجانبه میان کشورها و قراردادهای عمومی بسته شد. در جه II احتیاج به مقررات محکمتری برای ترابری هوائی بین‌المللی و همچنین یکنواخت بودن تجهیزات و قوانین و مقررات بیشتر احساس شد. حتی پیش از پایان جنگ کنفرانسی برای هواپیمائی کشوری بین‌المللی در شیکاگو تشکیل شد (نوامبر ۱۹۴۱) که نمایندگان ۵۲ کشور در آن شرکت داشتند، ولی تجشم در آن شرکت نکرد. چندین موافقت‌نامه در آن به امضا رسید. از "پنج آزادی هوائی" سخن زیاد رفت؛ آزادی پرواز در فضای هوائی کشورها بدون نشستن بر زمین؛ آزادی برای فرود آمدن به منظورهای غیر حمل بار و مسافر؛ حق پیاده کردن بار و مسافر از کشوری که هواپیما در آن به ثبت رسیده است؛ حق بر داشتن بار و مسافر گرفتن برای کشوری که هواپیما در آن به ثبت رسیده است؛ و حق حمل بار و مسافر میان دو کشور بیگانه. دو حق اول پذیرفته شد، ولی حق پنجم سخت مورد مخالفت قرار گرفت؛ تنها دو حق اول در موافقتنامه‌ی سرویسهای ترانزیت هوائی گنجانده شد و به امضای عمومی رسید. در این کنفرانس، پس از بحثهای مفصل، طرح سازمانی به نام سازمان موقتی بین‌المللی هواپیمائی کشوری ریخته شد که مرکز آن مونترآل بود. پس از اخراج (۱۹۴۷) اسپانیا از این سازمان، سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری (اختصاراً ایکائو) وابسته‌ی به سازمان ملل متحد جانشین سازمان سابق شد. پرتاب موفقیت‌آمیز ماهواره‌ها تکمیل قوانین هوانوردی را ایجاب کرده است.

هوأو تهو، نگوین: ← ویتکونگ.

هوئه[6] (hue)، شهر (در ۱۹۶۸ حه تخمیناً ۱۵۷'۰۰۰)، جمهوری دموکراتیک ویتنام (سابقاً در ویتنام جنوبی)؛ کرسی سابق آنام، بر رود هوئه و نزدیک دریای چین جنوبی. احتمالاً در قرن ۱۳م به توسط چینیها ساخته شد. بندر مهم و مرکز تجارت است؛ صادراتش ابریشم، برنج، چای، توتون، و عاجینه است. در ۱۸۸۳ به وسیله‌ی فرانسویها اشغال شد. در جنگ ویتنام صحنه‌ی طولانیترین و سنگینترین حمله‌ی هوائی (ژانویه–فوریه‌ی ۱۹۶۸) بود؛ ح ۴۰'۰۰۰ تن از مردم غیر نظامی کشته شدند، و قسمت عمده‌ی شهر ویران شد. هوئه یک فرودگاه مهم دارد و مقر دانشگاه است.

هوئه تاوئرن[7] (höe täern)، یا **هوهه تاوئرن** (hohe) رشته‌ای از آلپهای شرقی، ج اتریش، در سالزبورگ، کارینتیا، و تیرول شرقی. در گروسگلوکنر به ارتفاع ۳'۸۲۰ متر میرسد.

هوای[8] (huāy)، رودی (ح ۱'۰۹۰ کم) در ج ایالت هنان و ل‌غ ایالت آنهوئی، ش چین. به دریاچه‌ی هونگتسه میریزد. دارای ریزابه‌های متعددی است که یک ناحیه‌ی کشاورزی را مشروب میکنند.

هوای تثبیت‌شده: ← هوای ثابت.

هوئیتی (huiti)، در زبان اوستائی، طبقه‌ی صنعتگران. نیز ← هتختان.

هوای ثابت[9] یا **هوای تثبیت شده**، نام قدیمی انیدرید کربونیک؛ نیز ← شیمی، قسمت IV.

هوای مایع[10]، هوا به حالت مایع. مایعی است شفاف، بسیار سرد، به رنگ آبی کمرنگ، که جرم مخصوص آن تقریباً مساوی جرم مخصوص آب است. برای تهیه‌ی آن، هوا را تحت فشار زیاد قرار داده میگذارند منبسط شود تا دمای آن از "۱۹۵٫۸– صدبخشی (نقطه‌ی جوش نیتروژن که از سازاهای عمده‌ی هوا است) پایینتر رود. هوای مایع در دمای معمولی فوراً به حالت گاز در میآید، و به همین جهت آن را در ظرف دوجداری مخصوصی به نام ← بطری دیوئر نگاهداری میکنند. مورد استعمال آن در سردسازی است. در تهیه‌ی نیتروژن، اکسیژن، آرگون، و دیگر گازهای بی‌اثر نیز به کار میرود؛ بتدریج که دمای هوای مایع بالا میرود، نخست ئیدروژن در °۱۹۵٫۸– صدبخشی تبخیر میشود، سپس آرگون در °۱۸۵٫۷– صدبخشی و اکسیژن در °۱۸۳– صدبخشی تبخیر میشوند.

هوای‌نان[11] (huāy-nān)، شهر (در ۱۹۷۰ حه تخمیناً ۳۵۰'۰۰۰)، ل ایالت آنهوئی، چین. در ۱۹۴۹ به عنوان مرکز عمده‌ی یک ناحیه‌ی استخراج زغال چین تأسیس شد. مواد داروئی نیز تهیه میکند.

هواینینگ، شهر چین، ← آنکینگ.

هوبارت[12] (hōbārt)، شهر (در ۱۹۷۱ حه ۵۲'

---

(۱)Huang-shih; Hwangshih (۲)Hwang Ho (۳)Hohenlohe-Schillingsfürst (۴)Hohenlinden (۵)Air, law of the (۶)Hué (۷) Hohe Tauern (۸)Hwai; Huai (۹)fixed air (۱۰)liquid air (۱۱)Huai-nan; Hwainan (۱۲)Hobart

۴۲۵)، کرسی و بندر عمده‌ی تاسمانی، استرالیا، بر کشندان رود درونت[1] (dĕrwənt)، در پای کوه ولینگتن. بندرگاه آن از زیباترین بندرگاههای جهان است. شهر در ۱۸۰۴ تأسیس شد، و به نام رابرت هوبارت (rābərt)، وزیر مستعمرات بریتانیا، نام یافت.

هوبرت، نام آلمانی برای مرد. بعضی صور مطابق آن:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی
اسپانیائی	Huberto اوبرتو	(uberto)
آلمانی	Hubert هوبرت	(hubert)
"	Hugibert هوگیبرت	(hugibert)
انگلیسی	Hubert هیوبرت	(hiubərt)
ایتالیائی	Uberto اوبرتو	(uberto)
پرتغالی	Huberto اوبرتو	(ubertu)
فرانسوی	Hubert اوبر	(ūber)
لاتینی	Hubertus هوبرتوس	(hubertus)

هوبرتوسبورگ، صلح (یا پیمان)[2] (huber-tusburg)، فوریه‌ی ۱۷۶۳، پیمان میان پروس، اتریش، و ساکس در پایان جنگ هفتساله، که در کاخ هوبرتوسبورگ در ساکس به امضا رسید. به موجب این پیمان پروس سیلزی را نگاه داشت، و مرزهای پیش از جنگ ساکس از نو برقرار شد. این پیمان به ضمیمه‌ی ← معاهده‌ی پاریس (۱۷۶۳) به جنگ هفتساله پایان داد.

هوبشمان[3] **یوهان هاینریش** (yohān hāynriš hŭbšmān)، ۱۸۴۸—۱۹۰۸، مستشرق و زبان‌شناس آلمانی؛ متولد ارفورت. از ۱۸۷۷ تا زمان مرگ استاد زبانشناسی تطبیقی دانشگاه ستراسبورگ بود. چندین زبان میدانست، و در پهلوی و فارسی تخصص داشت، و کارهای اساسی در لهجه‌ی اوستی انجام داد، و ثابت کرد که زبان ارمنی زبان مستقل هندوژرمنی است. از جمله‌ی آثار او اینها است: تحقیقات در اوستا، پسنا ۵۶ (۱۸۷۲) تتبعات ایرانی (۱۸۷۹)، تتبعات ارمنی (۱۸۸۳)، ریشه‌شناسی لهجه‌ی اوستی (۱۸۸۷)، اسامی خاص در ارمنی قدیم (۱۸۹۳)، تتبعات در زبان فارسی (۱۸۹۵)، و صرف و نحو ارمنی (۱۸۹۷).

هوبلی-دهاروار[4] (hubli-dhārvār)، شهر (در ۱۹۷۱ جمعیت ۳۷۹'۵۵۵)، ایالت کرناتکه (میسور سابق)، جنوب هند. شهرهای هوبلی و دهاروار، به فاصله‌ی ۲۱ کیلومتر از یکدیگر، در ۱۹۶۱ به هم منضم شده یک شهر تشکیل دادند. دهاروار مرکز بخش اداری ناحیه‌ای پنبه‌خیز است. هوبلی مرکز بازرگانی و حمل و نقل است، و کارخانه‌های پنبه‌ریسی و ابریشمبافی دارد؛ به گرد یک معبد سنگی هندو (قرن ۱۱م) ساخته شد. دهاروار در اطراف قلعه‌ای (ظاهراً از ۱۴۰۵) ساخته شد، و در ۱۶۸۵ مسلمانان آن را متصرف شدند؛ در ۱۷۵۳ به تصرف مراتها در آمد. حیدر علی خان بهادر، فرمانروای مسلمان میسور، در ۱۷۷۸ دهاروار را تصرف کرد؛ در ۱۸۱۸ به انگلیسها واگذار شد.

هوبما[5]، **ماینـدرت** (māyndert hobemā)، ۱۶۳۸—۱۷۰۹، نقاش دورنماساز بزرگ هلندی، که از حیث مقام نسبت به معاصرش یاکوب وان رویسدال، که محتملاً این شخص معلم وی نیز بود، در درجه‌ی دوم قرار داشت؛ متولد آمستردام. بیشتر عمرش در محله‌ی فقیرنشینی از آمستردام گذشت و در همان جا به مسکنت در گذشت. باآنکه گفته‌اند که بعضی از معاصران نامدارش، همچون واندولده، بعضی از چهره‌ها را در تابلوهای او نقاشی کرده‌اند، ظاهراً هوبما در حیات خود شهرتی نداشته، و حتی یک قرن پس از مرگش تابلوهای او به بهای ناچیز به فروش میرفته است. ولی اکنون وی به عنوان یکی از بزرگترین نقاشان دورنماساز شناخته شده است. با آنکه وسعت نظر و تخیل رویسدال را نداشت، در طراحی و اجرای شجاعانه و نمایش رنگ با او برابری میکرد. صحنه‌های نقاشی وی آکنده از حیات و درخشندگی و مشاهده‌ی آمیخته به مهر طبیعت است. بیشتر صحنه‌های جنگلی و دهکده‌ها و اسبابها و نظایر آنها را نقاشی می‌کرد، و استادی وی در نمودن جزئیات هرگز چنان نبود که از ارزش و تأثیر کلی ساخته‌های بزرگ و نیرومند او بکاهد. بیشتر کارهای وی در انگلستان موجود است، که شاید در اینجا زودتر از هر جای دیگر به ارزش او پی برده شده است، و به همین جهت نفوذ وی در منظره‌سازان انگلیسی پس از وی زیاد بوده است. از جمله کارهای او است، خیابان مشجر میدلهاریس (گالری ملی، لندن)، آسیاب (لوور)، آسیاب آبی (موزه‌ی رایکس)، و مدخل یک دهکده (موزه‌ی متروپلیتن). در موزه‌ی ملی انگلستان بهترین مجموعه‌ی آثار او نگاهداری میشود.

هوبوکن[6] (hoboken)، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۳۳'۶۹۳)، ایالت آنورس، لش بلژیک، بر رود سکلت؛ قسمتی از آنورس بزرگ. حومه‌ی صنعتی شهر آنورس، دارای کارگاههای کشتیسازی، تصفیه‌خانه‌های مس و قلع و نقره، و کارخانه‌های پشم‌شوئی است.

هوبوکن[6]، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۴۵'۳۸۰)، ایالت نیوجرزی کشمت، بر رود هودسن و مقابل جرزی سیتی و مانهاتن سفلی. بندر اقیانوسی و از مراکز تجارتی و صنعتی است. دارای صنایع کشتیسازی و تهیه‌ی محصولات غذائی و وسایل برقی و علمی است.

هوبه سنبا: ← **شاپور ذوالاکتاف.**

هوپ[7]، **انتونی** (antoni hŏp)، نام مستعار سر **انتونی هوپ هاکینز**[8] (hākinz)، ۱۸۶۳—۱۹۳۳، داستاننویس انگلیسی. داستان رومانتیک زندانی زِنْدا (۱۸۹۴؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۳۴ هش) او را مشهور ساخت. از دیگر داستانهایش میتوان اینها را نام برد: خانم مکسن اعتراض میکند (۱۹۱۱)، ببر کوچک (۱۹۲۵)، و نمایشنامه‌ی ماجرای لیدی اورسولا.

هوپاتیا: ← **هیپاتیا.**

هوپربورئوسها[9] (huporboreos-)، در افسانه‌های یونانی، مردمی که در شمال اقصی در سعادت و رفاه کامل میزیستند.

هوپرمنسترا[10] (hupermenstrā) در اساطیر یونان، ← دانائوس؛ لوتکئوس.

هوپریون[11] (huperion)، در اساطیر یونان، از نسره تیتانها؛ پدر هلیوس، سلنه، و ائوس از خواهرش تیا.

هوپسیکلس[12] (hupsikles)، در مآخذ اسلامی **ابسقلاوس** (ebesqelāvos)، نق ح ۱۸۰ ب‌م، ریاضیدان و منجم یونانی. مقاله‌ی چهاردهم اصول هندسه‌ی اقلیدس به او منسوب است.

هوپه، ایالت، چین؛ ← هوبی.

هوپه-زایلر[13]، **فلیکس** (feliks hope-zāyler)، ۱۸۲۵—۹۵، شیمیدان آلمانی. در دانشگاههای توبینگن و ستراسبورگ تدریس کرد. شهرتش به خاطر مطالعات در هموگلوبین، کلوروفیل، و سوخت و ساز است. لسیتین (← مارگارین) خالص را تهیه کرد.

هوپ‌هوپ: ← صابر طاهرزاده.

هوپ‌هوپنامه: ← صابر طاهرزاده.

هوپی[14] (hupey)، یا **هوپه** (hupeh)، ایالت (ح ۱۸۶'۴۸۰ کمه، در ۱۹۷۳ جمعیت تخمینا ۳۸'۰۰۰'۰۰۰)، چین مرکزی؛ کرسی آن ووهان. بیشتر آن دشتی آبرفتی است؛ رودهای یانگتسه و هان آن را زهکشی میکنند. در چش آن معادن سرشار آهن موجود است. برنج و پنبه و گندم به عمل میآورد. از مراکز داد و ستد آن هانکو، ووچانگ، و هانیانگ است.

هوپیتال: ← لوپیتال، گیوم دو.

هوتختشان: ← هنختشان.

هوتر، یاکوب: ← منونیتها.

هوتسما، مستشرق هلندی، ← هاوتسما، مارتین تئودور.

هوتسندورف، کونراد فون: ← کونراد فون هوتسندورف.

هوتک (hutak)، ده (ج ۱'۳۹۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان زنگی‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان کرمان، استان هشتم (کرمان)، ۳۶کیلومتری ل کرمان. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هوتن، ترکستان چین، ← ختن.

هوتن[15]، **اولریش فون** (ulriš fon huten)، ۱۴۸۸—۱۵۲۳، اومانیست، شاعر، و مصلح سیاسی آلمانی. نوشته‌هایش به لاتینی و سپس به آلمانی بود. در ۱۵۱۷ ملک‌الشعرای دربار ماکسیمیلیان I شد. از ی. رویشلین پشتیبانی کرد؛ به ف. فون زیکینگن پیوست (۱۵۱۹)، طرفدار لوتر شد. پس از شکست زیکینگن ناچار شد به سویس پناهنده شود (۱۵۲۲).

هوتنتوتها[16] (hotentot-)، مردمی (ح ۳۹'۰۰۰) که عمدتاً ساکن جنوب افریقا و ایالت کیپ، افریقای جنوبی، هستند. از لحاظ زبان و نژاد ظاهراً وابسته به بوشمنها هستند. هوتنتوتها، که در زمانهای قدیم مردمی گله‌چران ساکن کرانه‌ی دماغه‌ی امید نیک بودند، اولین بومیانی هستند که با ماندگاران هلندی تماس یافتند (نیمه‌ی قرن ۱۷ م). رفته رفته هوتنتوتها

(۱)Derwent (۲)Hubertusburg, Peace of (۳)Hübschmann (۴)Hubli-Dharwar (۵)Hobbema (۶)Hoboken (۷)Hope (۸)Hawkins (۹)Hyperboreans (۱۰)Hypermenstra (۱۱)Hyperion (۱۲)Hypsicles (۱۳)Hoppe-Seyler (۱۴)Hupei; Hupeh (۱۵)Hutten (۱۶)Hottentots

زمینهای خود را از دست دادند، و از سرزمین خود بیرون رانده شدند یا به بردگی در آمدند، و تعداد آنان کاهش یافت. این مردم هنوز هم زندگی چادرنشینی شبانی دارند.

هوچقان (hocqān)، ده (جم ۱٬۴۶۲ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۴کیلومتری ل‌ش مرند. محصولاتش غلات و پنبه است.

هو چی‌مین[1] (ho ci-min) یا **هو چی‌مینه** (minh-)، ۱۸۹۲–۱۹۶۹، رهبر انقلابی ویتنامی، رئیس جمهور (۱۹۵۴–۶۹) ویتنام شمالی؛ نام اصلیش نگویِن تات تان (nguyen tāt tān). در ۱۹سالگی از موطن خود، آنام، به فرانسه گریخت و در آنجا به تشکیل حزب کمونیست فرانسوی کومک کرد. در ۱۹۲۵–۲۷ در مسکو به سر میبرد. سپس از رهبران کمینترن در شانگهای شد، و در ۱۹۳۰ حزب کمونیست ویتنام را تأسیس کرد. بین سالهای ۱۹۳۰–۴۵ به هندوچین باز گشت، یک نهضت استقلال ویتنامی (← ویتمین) سازمان داد، و نیروئی چریکی تشکیل داد که در جنگ II با ژاپنیها جنگید. در ۱۹۴۵ رئیس دولت موقت ویتنام شد. در ۱۹۴۶ بین فرانسه و دولت هو-چی-مین جنگ در گرفت، و سرانجام با موافقت‌نامه‌ی ژنو (ژوییه‌ی ۱۹۵۴) جنگ پایان یافت، و قسمتی از ویتنام در ل مدار ۱۷° به هو چی-مین واگذار شد. در تصدی مقام ریاست جمهوری دموکراتیک ویتنام (ویتنام شمالی) نقش عمده‌ای در مسائل کمونیستی آسیا داشته است.

هو چی‌مینه: ← هو چی‌مین.

هوخ[2]، **پیتر د** (piter de hux)، ح ۱۶۲۹–پس از ۱۶۷۷، نقاش ژانر معروف هلندی، متروتردام. نمونه‌ی اصلی تابلوهایش زندگی آرام خانگی، اغلب با خانواده و کودکان، است.

هوخ[3] **ریکاردا** (rikārdā hux)، ۱۸۶۴–۱۹۴۷، بانوی داستانویس، مورخ، و شاعر آلمانی، متولد برونسویک. شهرتش بیشتر به خاطر رمانسهای تاریخی گاریبالدی، شکست و پیروزی (۱۹۰۶–۰۷) و رمانس جنگهای سی‌ساله، جنگ بزرگ در آلمان (۱۹۱۲–۱۴) میباشد. از آثار دیگرش داستان محاکمه‌ی دُروگا (۱۹۱۸)، دو بررسی تاریخی از رومانتیسم، و اشعار است.

هوخشتت[4] (hēxštet)، دهکده (در ۱۹۶۸ جم تخمیناً ۳٬۶۰۰) باواریای غربی، آلمان فدرال، بر رود دانوب. صحنه‌ی پیروزی فرانسویان بر اتریشیها در نبرد بلینداهایم (۱۸۰۰) بود.

هوخهوت[5] **رولف** (rolf hoxhut)، ۱۹۳۳–، نمایشنامه‌نویس آلمانی. با درامهای جدلی خود که در باره‌ی چهره‌های مشهوری چون پاپ پیوس XII و سر و. چرچیل نوشت شهرت یافت. در نمایشنامه‌ی سپاهیان (۱۹۶۷) در فرمانهای چرچیل برای بمبارانهای کامل شهرهای آلمان در جنگ II بحث میکند، ضمناً بدین نکته اشاره میکند که چرچیل، برای رضایت ستالین، در توطئه مرگ ژنرال ولادیسلاف سیکورسکی دست داشته است.

هود (hud)، پیغمبری که بر قوم عاد مبعوث بود، و چون قوم از شنیدن سخنان او و آمدن به راه راست سر باز زدند، خدا آنان را هلاک کرد (اعراف ۶۳؛ هود ۵۲–۶۳؛ شعراء ۱۲۴). بعضی از مفسران قرآن او را با عابر (ābar) مؤسس قوم عبری (یهود) یکی دانسته‌اند، و نیز در قرآن کلمه‌ی هود به معنی یهود آمده (بقره ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۴). قبر هود را نزدیک چاه برهوت، در حضرموت، و نیز در مسجد اموی دمشق، و معروفتر از همه در خانه‌ی کعبه دانسته‌اند. نیز ← شداد.

هود، امامزاده، بنائی (← امامزاده) در درجزین، همدان. برج آجری ۱۲ضلعی آن از نمونه‌های خوب ساختمانهای قرن ۸م هق است. گنبد و تزیینات کاشیکاری مختلف آن ریخته است. به علت نزدیکی با آبادی ینگی‌قلعه بدین نام نیز خوانده میشود.

هود[6]، **تامس** (tāməs hud)، ۱۷۹۹–۱۸۴۵، شاعر انگلیسی، متولد لندن. شهرت امروزی وی بیشتر مدیون شعرهائی است که سرشار از عواطف انسانی و اعتراضات اجتماعی است [نمونه‌ی پیراهن (۱۸۴۳) و پل نالها (۱۸۴۵)]. اشعار و قطعات منثور طنزآمیز نیز نوشته است.

هود، سوره‌ی (hud)، سوره‌ی یازدهم قرآن، مکی، ۱۲۳ آیه. در آن از توحید و اعتقاد به رسالت پیغمبر اسلام ص و روز قیامت و کیفر و پاداش آن روز بحث میشود. آدمی را بر آن میدارد که در آفاق و انفس سیر کند، و از سرنوشت پیشینیان، که این سوره بیشتر به ذکر آن پرداخته است (و از جمله قوم هود)، عبرت گیرد، و به راهی رود که چنان سرنوشتی در این جهان و آن جهان نداشته باشد. مطابق روایت، چون این سوره مشتمل به دستور استقامت (فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ) است، پیغمبر اسلام ص فرموده که سوره‌ی هود مرا پیر و فرسوده ساخت.

هوداس، مستشرق: ← اوداس، اوکتاو ویکتور.

هوداسپس: ← جهلوم یا جهلم.

هودرا[7] (hudrā)، در اساطیر یونان، مار آبی ۹سر که هر سرش را میبریدند دو سر به جایش بر میخاست. هرکول بر آن فائق آمد (هر سر را که جدا میکرد گردنش را میسوزانید).

هودراوتس: ← راوی، رود، هندوستان.

هودسن[8] (hudson)، انگلهادسن (hādsən)، رود کشمت، به طول ۵۱۰ کم، که شهر نیو یورک بر مصب آن واقع است. در ل‌ش ایالت نیو یورک در کوههای ادیرانداک سرچشمه گرفته تقریباً همواره به سمت ج جریان یافته به قطا میریزد. هودسن یکی از شاهراههای عمده‌ی جهان و به وسیله‌ی کانال به دریاچه‌های بزرگ، دریاچه‌ی شامپلن، و رود سنت لارنس مرتبط است.

هودسن، تنگه‌ی: ← هودسن، خلیج.

هودسن، خلیج[9] (hudson)، انگلهادسن (hādsən) دریای درونبومی، به طول ۱٬۳۷۰ کم و عرض ۱٬۰۵۰ کم و مساحت ح ۱٬۲۳۰٬۰۰۰ کمم، ش قسمت مرکزی کانادا، که به وسیله‌ی تنگه‌ی هودسن به قطا و به وسیله‌ی تنگه‌ی فاکس[10] (fāks) به قشم مرتبط است. عموماً در بخش سرزمینهای شمال غرب واقع و با جزایرش جزء این سرزمین است. صنعت ماهیگیری آن مهم است. رودهای چرچیل و سورن به آن می‌ریزند. در ۱۶۱۰ به توسط هـ. هودسن کشف شد.

هودسن، شرکت خلیج: ← خلیج هودسن، شرکت.

هودسن[11]، **ویلیام هنری** (wilyām henri hudson)، انگلهادسن (hādsən)، ۱۸۴۱–۱۹۲۲، نویسنده و طبیعیدان انگلیسی، متولد بوئنوس آیرس از پدر و مادر امریکائی. به طبیعت، خصوصاً پرندگان، با دیده‌ی احساساتی مینگریست. در کتابهایش گیاهان و جانوران را با قدرت و زیبائی وصف میکند. صحنه‌ی داستانهای عاشقانه‌ی او امریکای جنوبی است، از آثار او اینها است، سرزمین ارغوانی (۱۸۸۵)، طبیعیدان در لا پلاتا (۱۸۹۲) کاخهای سبز (۱۹۰۴)، و دیرزمانی پیش در سرزمینی دور (۱۹۱۸) که شرح حال خود اوست. از ۱۸۷۰ در انگلستان اقامت داشت.

هودسن[11]، **هنری**، انگلهادسن، ح۱۵۵۰–۱۶۱۱، دریانورد وپوینده‌ی انگلیسی، درخدمت ← شرکت مسکووی. در ۱۶۰۷ و ۱۶۰۸ کوشید که از طریق گذرگاه شمال شرق راهی به چین پیدا کند، ولی توفیق نیافت. در ۱۶۰۹ از طرف شرکت هند شرقی هلند مأموریت یافت، و در سپتامبر همین سال به خلیج نیو یورک رسید، و ۲۴۰ کم از رودی را که به نام او رود هودسن خوانده می‌شود به جانب بالا پیمود، و این امر سبب ادعای هلند بر نواحی مذکور شد. در ۱۶۱۰ از طرف دولت انگلستان از لندن به راه افتاد و به تنگه‌ی هودسن کنونی وارد شد، ولی اندکی بعد همراهان او، که قبلاً توطئه کرده بودند، هودسن و پسرش و چند تن دیگر را بدون آذوقه در قایقی نشانده به دریا سپردند، و ظاهراً جملگی آنان تلف شدند.

هودلر[12] **فردیناند** (ferdināṇd hodler)، ۱۸۵۳–۱۹۱۸، نقاش و تصویرساز سویسی. به پاریس رفت (۱۸۹۱) و در آنجا به گروه نقاشان سمبولیستی که گرد گوگن بودند جلب شد. پس از آن به اکسپرسیونیسم رو کرد و از رهبران این شیوه در نقاشی شد. از تابلوهای معروفش هیزم‌شکن (موزه‌ی برن) است.

هودینی[13]، **هری** (hari hudini)، ۱۸۷۴–۱۹۲۶، شعبده‌باز و نویسنده‌ی امریکائی. اسم اصلیش **اریش وایس**[14] (eriš vāys) بود، و نام صحنه‌ای خود را از نام اودن، جادوگر فرانسوی، گرفته است. در رها ساختن خود از بند شهرت جهانی داشت.

هور[15] (hur) یا **طور هارون**، نام کوهی که، بنا بر عهة (اعداد ۲۰.۲۲)، در مرز سرزمین موآب و محل وفات هارون برادر حضرت موسی بوده است. بنا بر روایت، آن را با جبل بنی هارون، کوهی در جنوب کشور اردن، یکی دانسته‌اند، ولی این محل با توصیفی که از آن در عهة آمده مطابق در نمیآید. بر قله‌ی شرقی این کوه، به ارتفاع ۱٬۵۸۵ متر، قبری به نام قبر هارون

---

(۱) Ho Chi Minh (۲)Hooch; Hoogh (۳)Huch (۴)Höchstädt (۵)Hochhuth (۶)Hood (۷)Hydra (۸)Hudson (۹)Hudson Bay (۱۰) Foxe Channel (۱۱)Hudson (۱۲)Hodler (۱۳)Houdini (۱۴)Weiss (۱۵)Hor

وجود دارد که زیارتگاه اعراب بدوی بوده.
هور، سر سمیوئل: ← لاوال، پیر.
هورا[1] (hārā)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۷۴۵٬۶۲۲)، غ ایالت بنگال، ش هند، بر رود هوگلی، رو به روی کلکته. مرکز مهم صنعتی منطقه‌ی کنار رود هوگلی، و دارای صنایع پارچه‌بافی، ژوت، شیشه، و فولاد است.
هوراتس و هوراتیوس، نامهای اروپائی برای مرد، مطابق هوراس، هارس (انگل)، هوریشیو، و هوراتیوس.
هوراتیوس (horatius)، نام لاتینی (Hora-tius) برای مرد.
بعضی اعلام مشتق از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی
اسپانیائی	Horacio	اوراثیو (orāṯio)
آلمانی	Horatius	**هوراتسیوس** (horātsius)
"	Horaz	هوراتس (horāts)
انگلیسی	Horace	هارس (hāras)
"	Horatio	هوریشیو (horeyšio)
ایتالیائی	Orazio	اوراتسیو (orātsio)
فرانسوی	Horace	اوراس (orās)
	(هوراس) horās	

صورت فارسی‌شده‌ی آن).
لاتینی Horatius هوراتیوس (horātius)
هوراتیوس (فلاکوس)، کوینتوس، شاعر غنائی لاتینی؛ ← هوراس.
هوراتیوس کوکلس: ← هوراتیوس یک‌چشم.
هوراتیوس[2] **یک‌چشم** (horātius)، لتینی کوکلس[3] (kokles)، پهلوان داستانی رومی. او و دو نفر همراهانش مانع پیشروی سپاهیان اتروسک لارس پورسنا به جانب پل سوبلیکیوس شهر رم شدند تا رومیان، برای حفظ شهر، پل را خراب کردند. سپس در رود تیبر شنا کرده خود را به شهر رسانید. به پاداش این عمل آن اندازه زمین که در یک روز میتوانست شخم زند به او دادند.
هوراس (horās)، صورت فارسی نام فرانسوی اوراس برای مرد، مطابق هوراتیوس و هارس (انگل) و هوریشیو (انگل).
هوراس[4] (horās؛ از فس)، نام لاتینی وی **کوینتوس هوراتیوس فلاکوس** (kuintus horātius flākkus) ۶۵ قم—۸ ب‌م، شاعر لاتینی، یکی از بزرگترین شاعران غنائی؛ متولد لوکانیا. در رم و آتن تحصیل کرد و به بروتوس و جمهوریخواهان پیوست و در فیلیپی جنگید (۴۲ قم). هنگام بازگشت به رم، توسط ویرژیل به مایکناس معرفی شد (ح ۳۸ قم) که دوست و حامی دائمی او بود. نخستین هجویات او در ۳۵ قم منتشر شد، غزلها ح ۳۰ قم، کتاب دوم هجویات در ۲۹ قم، سه کتاب قصاید ح ۲۴ قم، و نخستین کتاب نامه‌های منظوم ح ۲۰ قم. کتاب چهارم قصاید، کتاب دوم نامه‌ها، سرود کارمن، و هنر شعر او از ح ۱۳ قم است. هوراس در ساختن شعر استاد بود. در نخستین اشعار او تأثیر آرخیلوخوس (ārxiloxos) یونانی متهود است، ولی در اشعار بعدی وی اقتباس کامل اوزان شعری یونانی و استعمال آنها در زبان لاتینی آشکار میشود. بتدریج که به دوران کمال زندگی نزدیک شد، به جای آنکه به هجو کردن و خوار کردن اشخاص بپردازد، به هجوهای کلیتر و نقادی ادبی توجه پیدا کرد. آثار وی تصویر زنده‌ای از اجتماع رومی معاصر وی به دست میدهد، و مخصوصاً روحیه‌ی عصر آوگوستی رم را که زمان صلح و شکوفائی هنرها بود بخوبی مجسم میسازد. هوراس در ادبیات انگلیسی تأثیر فراوان داشته است.
هوراند (horānd)، بخش (جه ۳۳٬۴۰۶ نف ۱۳۴۵ هش)، ش شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی). مشتمل است بر ۵ دهستان چهاردانگه، دودانگه، دیکله، ورگهان، و یافت. رودهای محلی و قره‌سو مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، برنج، و پنبه است. بخش هوراند در مهرماه ۱۳۲۳ هش در شهرستان اهر تشکیل شد. مرکزش، **هوراند** (جه ۱٬۲۷۲ نف ۱۳۴۵ هش)، در ۴۷کیلومتری ل اهر است. این ده مرکز دهستان دو دانگه نیز هست؛ از صنایع دستی قالیبافی و گلیمبافی دارد.
هورای[5] (horāy)، در اساطیر یونان، الاهگانی که سرپرست نظام طبیعت و بازگشت فصول بودند؛ دختران زئوس و تمیس. هزیود از ۳ نفر از آنان نام میبرد: ایرنه (eyrene؛ صلح)، دیکه (dike؛ عدالت)، و اثونومیا (eunomiā؛ نظم).
هوربلیشا[6]**، لزلی** (lezli horbəlišā)، ۱۸۹۳—۱۹۵۷، رهبر سیاسی، وکیل دعاوی، و روزنامه‌نگار انگلیسی؛ متولد لندن. در ۱۹۳۴—۳۷ وزیر حمل و نقل انگلستان بود و برای تنظیم امر ترافیک در زمان او علایم خاصی وضع شد که به علایم بلیشا معروف است؛ تصدی وزارت جنگ او (۱۹۳۷—۴۰) مقارن با اوایل جنگ II بود.
هورتا[7] (hortā)، پرتغالی **اورته** (ortə)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۷٬۴۷۵) مرکز بخش هورتا، در جزایر آسور. دارای بندرگاهی بسیار عالی و کارگاههای کشتیسازی، و نیز پایگاه مهم نظامی است.
هورتانسیا[8] (hortānsiā؛ از فس)، (*Hydran-gea*)، بوته‌ی برگریز زینتی آسیا و امریکا، باگله‌ائی به رنگهای آبی (رنگ آبی‌گاهی با گذاشتن زاج یا آهن در خاک به دست میآید)، سفید، و صورتی. در نواحی سرد در گلدان کاشته میشود.
هورتنسیوس[9]**، کوینتوس** (kuintus hor-tensius)، قرن ۴م—قرن ۳ قم، سیاستمدار رومی، و دیکتاتور (۲۸۶ قم) رم. قانون هورتنسیوس (← پلبینها) را وضع کرد.
هورتنسیوس[9]**، کوینتوس**، ۱۱۴—۵۰ قم، خطیب رومی. وکیل دعاوی مورد توجه پاتریسینها بود، و به عنوان وکیل مدافع در محاکمات مربوط به رشوه‌خواری و اختلاس رایج در رم شهرت یافت. هورتنسیوس در فن خطابه به سبک شکوفان آسیائی استاد بود. از خطابه‌هایش اثری در دست نیست.
هورتی[10]**، دریاسالار** (horti)، شهرت **میکلوش هورتی فون نودی‌بانیو**[11] (miklōš horti fon nodybānio)، ۱۸۶۸—۱۹۵۷، دریاسالار و سیاستمدار مجار. در دوره‌ی دیکتاتوری کمونیست ← **بلا کون رئیس دولت ضد انقلابی بود** (۱۹۱۹). دو بار (مارس و اکتبر ۱۹۲۱) در صدد بر آمد که امپراطور شارل IV (← کارل فرانتس یوزف) را به سلطنت باز گرداند. سپس شارل رسماً از سلطنت بر کنار شد، و وی نایب‌السلطنه‌ی (۱۹۲۰—۴۴) کشوری بدون شاه بود. پس از خودکشی (۱۹۴۱) کنت پال تلکی، مجارستان به عنوان متحد آلمان وارد جنگ II شد. علی رغم مخالفت هورتی، نیروهای آلمانی مجارستان را اشغال کردند (مارس ۱۹۴۴). پس از آنکه کوشید تا با روسها موقتاً صلح کند، به فشار آلمانها مجبور به استعفا شد، و در باواریا تحت نظر قرار گرفت تا آنکه به وسیله‌ی نیروهای کشمکش آزاد شد. در دادگاه نورنبرگ به عنوان گواه حاضر شد (۱۹۴۶)، و از ۱۹۴۹ تا هنگام مرگ در پرتغال به سر برد.
هورخش (horaxš) [هو؛ در اوستا و پهلوی به معنای خوب + رخش؛ به معنای رخشان]. این واژه در ادبیات پارسی به معنی آفتاب رخشان آمده؛ سهروردی آن را در فلسفه‌ی خود برای منبع افاضات غیبی اصطلاح کرده است.
هوردالان[12] (hordālān)، ولایت (۶۰۰ ۱۵ کمه؛ در ۱۹۷۲ جه ۳۷۷٬۰۰۰)، ج‌غ نروژ. دریای شمال مرز غربی آن است. کرسی آن برگن میباشد. هوردالان مشتمل است بر ناحیه‌ی **هاردانگر فیورد** و جزایر متعدد، و پهنه‌ای است جالب جهانگردان. ماهیگیری، کشاورزی، و پاره‌ای صنایع (از جمله تهیه‌ی مواد شیمیائی و کالاهای فلزی) حرفه‌ی اصلی مردم است.
هورز[13] یا **هیورز، کلاپتن** (klāptən havərz, hey-)، ح ۱۶۵۰—۱۷۲۰، پزشک و کالبدشناس انگلیسی. در ساختمان استخوان و در رشد مطالعه کرد. "مجاری هورزی" در درون استخوانها به نام او نامیده شده است.
هورسا: ← هنگیست و هورسا.
هورست، زمین برآمده؛ ← فرازمین.
هورسلی[14]، سر **ویکتور** (sər viktor* horsli)، ۱۸۵۷—۱۹۱۶، جراح و پیشناس انگلیسی. در جراحی غده‌ها و سلسله‌ی اعصاب متخصص بود، و عمل جراحی جالب توجهی برای جراحی غده‌ی نخاع شوکی ابداع کرد. کتاب الکل و بدن انسان (۱۹۰۷، با همکاری دیگران) از آثار او است.
هورفردوست[15] (havərfərdwest)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۹٬۱۰۱)، کرسی ولایت سابق پمبروک‌شر، ج‌غ ویلز. کلیسای جالب نظری از قرن ۱۳م دارد. در ۱۹۷۴، به موجب قانون حکومت محلی، جزئی از ولایت جدید ⇐ دیود شد.
هورقلیا (havarqalyā) [از دو واژه‌ی عبری هبل (habal)، بخار و هوای گرم، و قرنئیم (qarna'im)، تشعشع و درخشش]، عالم مثال

(۱)Howrah (۲)Horatius (۳)Cocles (۴)Horace (۵)Horae (۶)Hore-Belisha (۷)Horta (۸)hydrangea; hortensia (فس) (۹)Hortensius (۱۰)Horthy (۱۱)Nagybanya (۱۲)Hordaland (۱۳)Havers (۱۴)Horsley (۱۵)Haverfordwest

که عالمی میان جسمانیات و مجردات است، و گاه اقلیم هشتم ـ به مناسبت آنکه برتر از اقلیمهای هفتگانه است ـ نیز خوانده شده است. این اصطلاح را نخستین بار سهروردی، و پس از وی شیخ احمد احسائی و حاج محمد کریم خان و حاج ملا هادی سبزواری به کار برده‌اند. به بیان و عقیده‌ی شیخ احمد احسائی، جسد مادی پس از مرگ از میان میرود، اما جسدی هورقلیائی ـ همانند بخار گرم ـ از آدمی باقی میماند، و روان هنگام رستاخیز بدین جسد ملحق میشود، و آدمی با همین جسد به بهشت یا دوزخ میرود.

هورکانیا: ← جرجان.

هورکانیوم ماره: ← خزر، دریای.

هورمزد (hurmozd)، ← اهورمزدا.

هورمون رشد: ← غده‌ی نخامی.

هورمون سوماتوتروپ: ← غده‌ی نخامی.

هورمونها[1] (ـhormon؛ از فنس)، ماده‌ی ترشح‌شده‌ای که از یک غده یا عضوی از بدن به دیگر بافتها، از طریق جریان خون، برده میشود. معمولاً هورمونهای گوناگون به وسیله‌ی غده‌ها (تیروئید، پاراتیروئید، بیضه، لوز المعده، و غیره) تولید و ترشح میشود. کمبود هر یک از این هورمونها ممکن است موجب اختلالات جدی در بدن شود. بسیاری از هورمونها را امروز از راه ترکیب تهیه میکنند، و در کمبود آنها در بدن به کار میبرند. هورمونهای گیاهی را اوکسین[2] (oksin؛ فنس) مینامند، که آنها را نیز امروز میتوان از راه ترکیب تهیه کرد و در کشاورزی به کار برد. نیز ← سلسله‌ی اعصاب، آخر مقاله.

هورن، ساز بادی؛ ← کر.

هورن[3] (یا هرن)، **پاول** (هر دو pāl horn)، ۱۸۶۳–۱۹۰۸، مستشرق آلمانی. از ۱۸۸۹ تا هنگام مرگ استاد فقه اللغه‌ی شرقی دانشگاه ستراسبورگ بود. به انگلستان، ایتالیا، روسیه، و ترکیه سفر کرد. از آثار او است: سنگهرهای ساسانی (۱۸۹۱) اساس فقه اللغه‌ی فارسی جدید (۱۸۹۳)، فرهنگ اسدی (۱۸۹۷)، تاریخ ادبیات فارسی (۱۹۰۱)، تاریخ زبان ترکی جدید (۱۹۰۲)، و تاریخ مختصر ایران. متن فارسی تذکره‌ی شاه طهماسب را به آلمانی ترجمه و چاپ کرده است.

هورن، دماغه‌ی[4] (horn)، جنوبیترین نقطه‌ی قاره‌ی امریکا، ج شیلی، در مجمع‌الجزایر تیرا دل فوئگو. در ۱۶۱۶ به توسط و. ک سکاوتن [هلندی سخاوتن (sxäten)] کشف شد، و وی آن را به نام مولد خود نامگذاری کرد.

هورن[5]، **کنت دو** (*kont dë horn)، لقب **فیلیپ دو مونمورانسی**[6] (ـfilip dë monmo rānsi)، ۱۵۱۸؟–۶۸، از اشراف هلند. در دوران نیابت سلطنت مارگریت پارما، عضو شورای کشوری بود. در مخالفت با کاردینال گرانول، که نیروهای اسپانیا و تفتیش افکار را در هلند وارد کرده بود، به اگمون و ویلیام خاموش پیوست. پس از یک دادرسی بیقاعده، سرش را بریدند. هورن از قهرمانان ملی هلند است.

هورنای[7]، **کارن** (kāren hornāy)، ۱۸۸۵–۱۹۵۲، بانوی روانپزشک امریکائی؛ متولد آلمان. پیش از رفتن به کشمت (۱۹۳۲) معاون مؤسسه‌ی روانکاوی برلین و مدت ۱۲ سال در آن تدریس کرده بود. در کشمت نخست نایب‌رئیس (۱۹۳۲–۳۴) مؤسسه‌ی روانکاوی شیکاگو بود، و سپس به شهر نیویورک رفت و در مدرسه‌ی جدید پژوهش اجتماعی تدریس میکرد. در پیدایش اختلال اعصاب، از تحلیل فرویدی کناره گرفت و، پیش از آنکه عوامل زیستشناختی را در این امر مؤثر بداند، برای عوامل محیطی و فرهنگی اهمیت قائل شد. برای ترویج این اعتقاد مؤسسه‌ی امریکائی روانکاوی را در ۱۹۴۱ تأسیس کرد، و ریاست آن با وی بود. به عقیده‌ی او، نگرانی و اضطراب برای هرکس از چیزهائی پیدا میشود که امنیت او را به خطر می‌اندازد. از آثار او است: شخصیت عصبی متمدن زمان ما (۱۹۳۷)، جدالهای درونی ما (۱۹۳۷)، خودکاوی (۱۹۴۲)، و اختلال اعصاب و رشد انسان (۱۹۵۰).

هورنبلند[8] (hornblend؛ از فنس)، سیلیکات طبیعی آلومینیوم، کلسیوم، آهن، و منیزیوم. به رنگهای سبز تیره، قهوه‌ای مایل به سیاهی، یا سیاه کامل یافت میشود. به صورت توده‌های مطبّق یا به صورت منشورهای ۶وجهی، و گاهی نیز به صورت شاخه‌های باریک یا به صورت دانه یافت میشود. بآسانی ذوب میشود. هورنبلند در سنگ‌های آذرین وجود دارد. نیز ← دیوریت.

هورنبلوئر، جانشن: ← ماشین بخار.

هورنزی، شهر سابق؛ ⇐ هرینکی. کوی لندن بزرگتر.



هوروس

هوروس[9] (horos)، خدای آسمان، خدای نور و نیکوئی، یکی از بزرگترین خدایان ← دین مصری، که اغلب با آمون یکی محسوب میشود. به کومک تحوت و مادر خود، انتقام مرگ پدر، اوزیریس، را از ست بگرفت.

هورون[10]**، دریاچه‌ی** (huron؛ از فنس)، انگلیسی **هیورن** (hiurən)، دریاچه‌ای به وسعت ۵۹٬۵۰۰ کمه و طول ۳۳۲ کم و عرض ۲۹۵ کم، از حیث بزرگی دومین دریاچه از دریاچه‌های بزرگ امریکای شمالی. از ل و ش به ایالت اونتاریو (کانادا) و از غ به ایالت میشیگان (کشمت) محدود است. دریاچه‌های سوپریور و میشیگان را زهکشی کرده به دریاچه‌ی ایری میریزد. دستخوش طوفانهای شدید و از اواخر پاییز تا اوایل بهار یخ بسته است.

هورون[11]**، لوئی دوکو دو** (lui dūkō dë horon)، فیزیکدان فرانسوی. طریقه‌ی معروف به سه‌رنگی یا تریکروم[12] (trikrom؛ فنس) را در چاپ گراوور رنگی اختراع کرد، و بدان وسیله، تقریباً همزمان با ش. کرو، ولی بدون اطلاع از کارهای او، عکاسی رنگی را عملی ساخت.

هوره (hure)، ده (جم ۱٬۷۳۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان لار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر کرد، فرمانداری کل (اکنون استان) بختیاری و چهارمحال؛ ۲۱کیلومتری ل شهر کرد. کوهستانی و هوایش معتدل است. زاینده‌رود مشروبش می‌سازد. محصولاتش برنج، بادام، و کشمش است.

هوره چیثره (hvare ciθra)، در روایات زردشتی، پسر سوم زردشت.

هوری: ← هوریائیان.

هوریائی[13]**، زبان** (huriā'i)، زبان اقوامی که در هزاره‌ی ۲م ق‌م در تاریخ و فرهنگ خاور نزدیک (ل بین النهرین، سوریه، و مشرق آسیای صغیر) نقشی مؤثر داشتند. سابقاً این زبان را میتانی یا سوبارتوئی (منسوب به سوبارتو؛ subārtu، نامی که به ناحیه‌ی شمال سومر و اکد داده میشد) مینامیدند. احتمالاً زبان هوریائی نه فقط با زبان اورارتوئی، بلکه با گرجی نو و زبانهای قفقازی وابسته به گرجی نو، نیز بستگی دارد.

هوریائیان (ـhuriā'i)، نام قومی که در هزاره‌ی ۲م ق‌م نقش مهمی در خاور نزدیک داشتند. منازل ایشان ش دجله و کوههای زاگروس بود، و سپس به طرف غ گسترش یافتند و تا سوریه پیش رفتند. ظاهراً این جابه‌جا شدن هوریائیان نتیجه‌ی در آمدن اقوام هند و ایرانی از ل به فلات ایران و تقریباً همزمان با ورود کاسیها به بابل و شاید هیکسوسها به مصر بوده است. بعضی از سلسله‌های آشور را بر انداختند و بر آن سرزمین مسلط شدند. در قرن ۱۵م ق‌م امارتهای کوچک هوریائی با یکدیگر متحد شدند و دولت میتانی را تشکیل دادند. میتانی بر سر تسلط بر سوریه با تحوطمس III، فرعون مصر، جنگید ولی میان این کشور و آمنحوتپ III دوستی برقرار شد و نامه‌ی درازی که توشرته (tušratta)، شاه میتانی، به این فرعون نوشته، بزرگترین متن از ← زبان هوریائی است که باقی مانده. هوریائیان که با حتیها همسایه بودند از لحاظ فرهنگی در آن قوم نفوذ فراوان داشتند. سرزمین اصلی هوریائیان، در ل بین النهرین، هوری نام داشت. از زبان هوریائی الواحی به چهار خط میخی باقی مانده است: اکدی قدیم، بابلی، هوری خاص، و اوگارینی.

هوریشیو (horeyšio)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هوراس و هوراتیوس.

هورینی، نصر: ← عربی، ادبیات، قسمت XV.

هوز (havvaz)، ← ابجد.

هوز هو: ← کی کیست.

هوس[14]**، یان** (yān hus)، ح ۱۳۷۳–۱۴۱۵، مصلح دینی چک. در خانواده‌ای کشاورز در بوهم متولد شد. از مدرسه‌ی الاهیات پراگ فارغ‌التحصیل شد و ح ۱۴۰۰ به مقام کشیشی منصوب شد. در ۱۴۰۲ به عنوان واعظ نمازخانه‌ی بیت لحم به موعظه کردن به زبان چک پرداخت. بزودی تحت تأثیر ویکلیف قرار گرفت و، گرچه عقاید او را نپذیرفت، با محکوم کردن او توسط

---

(۱) hormones (۲) auxine (۳) Horn (۴) Horn, Cape (۵) Hoorn; Hornes (۶) Montmorency (۷) Horney
(۸) hornblende (۹) Horus (۱۰) Huron (۱۱) Hauron (۱۲) trichrome (۱۳) Hurrian (۱۴) Huss; Hus (چک)

دانشگاه پراگ مخالفت ورزید (۱۴۰۳) و کتاب تریلوگوس او را به زبان چک ترجمه کرد. در مواعظ خود به گزافکاریهای کشیشان حمله برد و دشمنی بسیاری از آنان را بر ضد خود برانگیخت، که اسقف اعظم پراگ را علیه او تحریک کردند. ولی ونسلاوس IV (← ونسلاوس، امپراطور) پشتیبان هوس بود. وی، علاوه بر آن، به عنوان نماینده‌ی تمایلات ملی مردم چک با عناصر آلمانی در بوهم به مبارزه برخاست. در ۱۴۰۸ اسقف اعظم و دانشگاه با طرح شاه مبنی بر اختیار کردن بیطرفی در میان دو پاپ رقیب، گرگوریوس XII و بندیکتوس XIII (پدرو دو لونا، ناپاپ)، به مخالفت برخاستند. تنها آن گروه از اعضای دانشگاه نظر ونسلاوس را تأیید کردند که چک بودند، و در نتیجه شاه وضع دانشگاه را تغییر داد و اکثریت را مختص چکها ساخت، و هوس را به ریاست آن برگزید. بدین ترتیب در دستگاه روحانیت بوهمی دو اردوی مخالف پیدا شد. هنگامی که، در همان سال، شورای دینی پیزا هر دو پاپ را خلع کرد و پیترو کاردینال فیلارگی را به نام آلکساندر V به پاپی برگزید، وضع بهتر نشد؛ اندکی بعد کاردینال کوسا به نام یوآنس XXIII جای آلکساندر را گرفت. با تأیید پاپ، اسقف اعظم موعظه در بیت لحم را ممنوع ساخت و دستور داد تا کتابهای ویکلیف را آتش زدند، و در ۱۴۱۰ هوس و پیروان او را تکفیر کرد. ونسلاوس در کنار هوس ایستاد و در ۱۴۱۱ آشتی برقرار شد، ولی در ۱۴۱۲ که هوس آشکارا فرامین ناپاپ یوآنس XXIII را علیه لانسلو، شاه ناپل، رد کرد و بر ضد تسامح دینی به موعظه پرداخت، بار دیگر آتش جنگ زبانه کشید. پاپ هوس را تکفیر کرد و هوس، برای آنکه پراگ را از حکم تحریم پاپی دور نگاه دارد، در قلعه‌ای نزدیک تابور انزوا گزید. در دو سال انزوا و تبعید آثار عمده‌ی خود را تألیف کرد که دِ اِکْلِسیا از جمله‌ی آنها و در آن تأثیر ویکلیف بخوبی نمایان است. وی منکر عصمت پاپ متجاوز از حدود اخلاق بود، و اعتبار نهائی را مخصوص کتاب مقدس میدانست نه کلیسا، و برای دولت قائل به حق نظارت بر کلیسا بود. به همین دلایل است که وی را پیشتاز نهضت اصلاح دینی مذهب پروتستان شمرده‌اند. بنا به دعوت امپراطور سیگیسموند، که خط امانی برای هوس نوشته بود، هوس خود را در ۱۴۱۴ به شورای دینی کنستانس معرفی کرد تا اعتقادات و نظرهای او مورد رسیدگی واقع شود. این شوری به امانامه‌ی او اعتنا نکرد و او را به زندان انداخت و به عنوان یک بدین مورد محاکمه‌اش قرار داد. دوست وی، ژروم پراگی را نیز گرفتند و به محاکمه کشیدند. هوس بعضی از اعتقادات را که به او نسبت داده بودند منکر شد؛ بعضی دیگر را پذیرفت و گفت تا نادرستی آنها را بر وی ثابت نکنند به خطای خود اقرار نخواهد کرد. شوری خواندن نوشته‌های او را تحریم کرد و فرمان داد تا خود وی را بر دار زنند و به آتش بسوزانند، و هوس شجاعانه جان داد. پس از آن عنوان قهرمان ملی پیدا کرد و دانشگاه پراگ او را شهید به شمار آورد و کلیسای کنونی چکوسلواکی معتقد به آن است که سنت وی را ادامه میدهد.

هوسا[1] (hăsā) قومی (ح ۶٬۸۰۰٬۰۰۰ تن) از نژاد سیاه، که بیشتر در ل نیجریه و ج نیجر سکونت دارند. تقریباً همه‌ی آنان مسلمانند، و به کشاورزی مشغولند. به سبب فعالیت وسیع بازرگانی آنان، زبان هوسائی زبان مشترک بیشتر سرزمینهای افریقای غربی شده است. در قدیم، قوم هوسا چند سلطان‌نشین مستقل به نام **کشورهای هوسا** تشکیل داده بودند، که مهمترین آنها کانو[2] (kāno) بود. این کشورها در اوایل قرن ۱۹م به وسیله‌ی قوم فولانی فتح شد. قوم هوسا نیروی عمده‌ای در سیاست استقلال نیجریه شمرده میشود.

هوساک[3]، گوستاو (gustāv husāk)، ۱۹۱۳– ، رهبر سیاسی چکوسلواکی. از ۱۹۳۳ عضو حزب کمونیست بود، و در جنگ II میلیون چکوسلواکی را به شورش بر ضد اشغال آلمانها بر انگیخت. پس از جنگ به مقامات دولتی و حزبی ارتقا یافت. در تصفیه‌ی حزبی ۱۹۵۱ دستگیر و زندانی شد. در ۱۹۶۰ آزاد شد، و در ۱۹۶۳ اجازه‌ی بازگشت به حزب یافت. به کارهای دبیر کل حزب، آ. نووتنی، خرده‌گیری میکرد و خواستار آزادی سیاسی و خودمختاری ملی سلوواکیها بود. پس از استعفای نووتنی نایب نخست‌وزیر شد، و طراح اصلاحات ۱۹۶۸ او بود. پس از حمله‌ی تجشد به چکوسلواکی (اوت ۱۹۶۸) از طرفداران سخت شوروی شد. در آوریل ۱۹۶۹ دبیر کل حزب کمونیست شد. در تجدید روابط چکوسلواکی با شوروی کوشید، و کنترول شدید حزب را بر اقتصاد و حکومت این کشور از نو بر قرار کرد.

هوسپ امین (hosep emin)، شهرت **امین هوسپیان امینیان**، ۱۷۷۶–۱۸۲۶، از رجال ارامنه؛ مت همدان. در سنین جوانی به هندوستان رفت، سپس در لندن وارد مدرسه‌ی عالی نظامی شد. بعد از راه عثمانی به ارمنستان رفته علیه دولت عثمانی فعالیت سیاسی کرد. از آنجا به گرجستان رفته به کارهای سیاسی پرداخت و برای استقلال ارمنستان کوشید. پس از ۲۵ سال، دوباره به هندوستان باز گشت و شرح حال خود را به زبان انگلیسی منتشر کرد.

هوسپ میرزایان (hosep mirzāyān)، ۱۸۶۸–۱۹۳۵، نویسنده و مترجم ارمنی؛ مت تهران. در ادبیات فارسی بسیار وارد بوده و بسیاری از کتب ادبی فارسی را به ارمنی ترجمه کرده؛ به انگلیسی و روسی نیز آشنا بوده است. سالهای زیاد نمایندگی ارامنه را در مجلس شورای ملی داشت. در سالهای قبل از آن برای به دست آوردن مشروطیت مجاهدت بسیار کرد.

هوسرل[4]، ادموند (edmund huserl)، ۱۸۵۹–۱۹۳۸، فیلسوف بزرگ آلمانی و بنیادگذار فلسفه‌ی فنومنولوژی. هوسرل در موراوی، در خانواده‌ای یهودی، به دنیا آمد. تحصیلات او در دانشگاههای آلمان بود. در ۱۸۸۴ به وین رفت و در آنجا، تحت تأثیر ف. برنتانو، به فلسفه علاقه‌مند شد. در ۱۸۸۷ به دین مسیحی و کلیسای لوتری پیوست. از ۱۸۸۷ در شهر هاله به تدریس فلسفه پرداخت، از ۱۹۰۱ در دانشگاه گوتینگن تدریس کرد، و از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۸ که سال بازنشستگی او بود در فرایبورگ به تعلیم اشتغال داشت، و در همین شهر در گذشت. هوسرل با "روانی" ساختن منطق مخالف است. روانی ساختن منطق و امور دیگر آن چیزی است که از فلسفه‌ی هیوم و دیگران بر میخیزد و منطق را با اعمال نفس و روح انسان یکی میداند. نتیجه‌ی این امر، به نظر هوسرل، به نسبیت هر امر منجر میشود. یعنی چون قوانین منطق همان طرز اندیشه و عمل نفسانی است، با اختلاف اشخاص و انفس منطق نیز اختلاف پیدا میکند. منطق با حکم و اندیشه و اعمال نفس سر و کار ندارد و نیز راه و روش تفکر هم نیست. بر عکس، قوانین منطق قوانین هستی و وجود است. اگر گفته شود که اجتماع نقیضین محال است مقصود این نیست که انسان در عین حال دو جمله‌ی نقیض با یکدیگر نمیگوید یا نباید بگوید، بلکه مقصود این است که در عالم وجود دو نقیض با یکدیگر جمع نمیشود. بنا بر این، قوانین منطق از روانشناسی مستقل است و منطق به معانی تعلق دارد نه به احوال نفس. انسان هر چه فکر کند و بیندیشد و حکم کند و بیان کند دو جنبه‌ی متفاوت و مستقل دارد: یکی اعمال و احوال نفسانی که این فکر و بیان و حکم را میسازد و تولید میکند و دیگری معانی و اغراض آن؛ و این دو را نباید با یکدیگر اشتباه کرد. معانی و اغراض امور کلی و معنوی و موضوعی و ذاتی هستند، و هوسرل آن را "ذات" میخواند که با ذات به معنی ماهیت نباید اشتباه شود، زیرا ماهیت امری اعتباری و انتزاعی از وجود شیء است ولی "ذاتِ" مورد نظر هوسرل عبارت است از معنی شیء یا معانیی که با هم متحد شده و معنی یک شیء را ساخته‌اند. معنی هر چیزی را باید از حشو و زوایدی که بر آن احاطه کرده‌اند دور کرد و به "شهود" آن پرداخت. روش شهود ذات هوسرل در فلسفه به فنومنولوژی یا پدیده‌شناسی معروف شده است که از مکاتب مهم فلسفی قرن ۲۰م است. از حکمائی که فلسفه‌ی فنومنولوژی هوسرل را دنبال کرده‌اند میتوان ماکس شلر (← قانونشناسی، قسمت IX)، م. هایدگر، ژ. پ. سارتر، و مرلو-پونتی را نام برد. از کتابهای مهم او یکی فلسفه‌ی حساب (۱۸۹۱) و دیگری اندیشه‌هائی در باره‌ی فنومنولوژی محض و فلسفه‌ی فنومنولوژی (۱۹۱۳) است. نشریه‌ی متناوبی نیز به نام سالنامه‌ی فلسفی و تحقیقات فنومنولوژی منتشر میکرد.

هوسم، نام سابق شهر رودسر؛ ← رودسر.

هوسی، جنگهای[5] (husi)، ۱۴۱۹–۳۶، یک رشته از مبارزات که در قرن ۱۵م با پیدا شدن هوسیان در بوهم و موراوی اتفاق افتاد. این مبارزات میان هوسیان و کاتولیکها جنبه‌ی مذهبی، و میان چکها و آلمانها جنبه‌ی ملی داشت، و همچنین تلاش و مبارزه‌ای اجتماعی

(۱)Hausa; Haussa (۲)Kano (۳)Husák (۴)Husserl (۵)Hussite Wars

بود. هنگام مرگ (۱۴۱۹) ونسلاوس IV (← وِنسلاوس، امپراطور)، هوسیان بوهم و موراوی در مقابل برادرش سیگیسموند که دشمن سرسخت ایشان بود، سلاح به دست گرفتند تا از رسیدن وی به سلطنت جلوگیری کنند. یان زیزکا که رهبر هوسیان بود، در ۱۴۲۰ سیگیسموند را بیرون راند، و در ۱۴۲۲ بار دیگر در کوتنا هورا او را شکست داد. از ۱۴۱۹ تا ۱۴۳۶ بوهم در واقع شاهی نداشت، هر چند ویتوفت، مهیندوک لیتوانی، به عنوان شاه انتخاب شده و وی برادرزاده‌ی خود، سیگیسموند کوریبوت[1] (koribut) را به نیابت سلطنت به بوهم فرستاده بود. کوریبوت در ۱۴۲۴ بر تخت نشست و تا ۱۴۲۷ در این مقام باقی بود. پس از شکست (۱۴۲۴) زیزکا، اختلاف میان دو جناح تندرو و میانه‌رو هوسیان ـ تابوریان و اوتراکیان ـ وسعت پیدا کرد. یکی از تابوریان، پروکوپیوس بزرگ، به عنوان فرمانده نظامی هوسیان جا‌نشین زیزکا شد. در ۱۴۲۵–۲۶ سپاهی از هوسیان به سیلزی و ساکس حمله برد، و در ۱۴۲۹–۳۰ نیروهای متحدشده‌ی هوسیان در آلمان تا فرانکونیا پیشروی کردند. چندین جنگ دینی علیه هوسیان توسط چکها، که سازمان نظامی و روشهای جنگی ایشان بر حریفانشان برتری داشت، بکلی با شکست مواجه شد. مذاکرات با شورای دینی بال، مخصوصاً به میانجیگری دانشگاه پراگ، آغاز شد، و در ۱۴۳۳ نمایندگان چک به بال رسیدند (← بال، شورای). نتیجه‌ی مذاکرات بسته شدن قراردادی بود که بنا بر آن هوسیان میانه‌رو به کلیسای کاتولیک رومی باز گشتند. تابوریان این قرارداد را نپذیرفتند، و این بار جنگ داخلی میان اوتراکیان و تابوریان (که اکثریت آن با طبقات پایین اجتماع بود) در گرفت. در نبرد قاطع لیپانی (۱۴۳۴) تابوریان شکست خوردند و پروکوپیوس کشته شد. در مجلس مذاکره‌ای که در یِهلاوا[2] (yihlāvā) در موراوی تشکیل شد (۱۴۳۶)، قرارداد بال به امضا رسید و سیگیسموند شاه بوهم شناخته شد. در جلوس آلبرشت II، جانشین سیگیسموند، رهبر اوتراکیان، ژرژ پودبرادی، نخست از طرف لادیسلاوس V و سپس از ۱۴۵۸ به عنوان شاه بر بوهم فرمان میراند. وی الغای قرارداد بال (۱۴۶۲) را از طرف پاپ نپذیرفت، و در ۱۴۶۶ از سلطنت خلع شد. جنگ جدیدی میان ژرژ و اشراف در گرفت، و در ۱۴۶۹ ماتیاس کوروینوس هنگری به بوهم حمله برد. زمانی که، مدتها پس از مرگ ژرژ، صلح برقرار شد (۱۴۷۸)، عناصر دینی جنگها عمدتاً از هم پاشیده بودند.

هوسیان[3] (husiān)، پیروان یان هوس در بوهم و موراوی. در ۱۴۲۰ اعلامیه‌ای مشتمل بر ۴ ماده در پراگ انتشار دادند و خواستار آزادی موعظه، آزادی شرکت در تناول عشای ربانی (← قربانی مقدس، آیین) هم برای مسیحیان عادی و هم برای راهبان، تحدید مالکیت کلیسا، و مجازات جرایم جزائی توسط دولت شدند. هوسیان در ← جنگهای هوسی به ۲ دسته منشعب شدند: جبهه‌ی اعتدالی اوتراکیان (جمعی از اینان در قرن ۱۶م به لوتریان پیوستند و انجیلی خوانده شدند) و دسته‌ی افراطی تابوریان.

هوش[4]. تعریف هوش معمولاً چنین است: استعداد کلی موجود زنده برای استفاده از آنچه بر اثر تجارب گذشته فرا گرفته است در مواجه شدن با موارد مشابه با گذشته یا کاملاً تازه. استعداد امری است ارثی که محیط کمابیش آن را از قوه به فعل میآورد. **تستهای هوشی** (test) وسیله‌ی سنجش استعداد یادگیری فرد است. اولین تستهای هوشی به وسیله‌ی آلفرد بینه تعبیه شد، و او نهضت تست کردن را در روانشناسی آغاز کرد (۱۹۰۵). بعضی از روانشناسان در اینکه تستهای هوشی واقعاً هوش را اندازه‌گیری میکنند تردید دارند، اما در هر حال، این تستها در امر آموزش و پرورش و اداره‌ی امور صنعتی (در طبقه‌بندی افراد، راهنمائی حرفه‌ای، و راهنمائی دانش‌آموزان در انتخاب رشته‌ی تحصیلی) مفید واقع شده است. تستهای هوشی عموماً مجموعه‌ی نامتجانسی است از مسائل، و تکالیفی که باید در مدت معینی انجام داده شود، برای اینکه بتوان از تستها استنتاجی در باب هوش کسرد، باید قبلاً آنها استانده شده باشند. برای استانده کردن یک تست، آن را به عده‌ای (حتی الامکان زیاد) از افراد با سنین مختلف میدهند. از نتایج حاصل میتوان عده‌ی متوسط پرسشها، مسائل، و تکالیفی را که افرادی به سن معین انجام میدهند تعیین کرد. مثلاً، ممکن است از 100 پرسش، به طور متوسط، طفل هفت‌ساله 10، طفل ۹ساله ۱۵، و طفل ۱۲ساله ۳۰ پرسش را کاملاً جواب دهد؛ حال اگر یک طفل ۹ساله ۳۰ پرسش را جواب گفته باشد، گویند **سن هوشی** او ۱۲ است. خارج قسمت هوشی صد برابر نسبت بین سن هوشی و سن شناسنامه‌ای است. از دهه‌ی ۱۹۲۰ به بعد، توجه به تهیه و استفاده از تستهای کلی هوشی تقلیل یافته و تستهائی مورد توجه قرار گرفته که استعدادهای مخصوص و عوامل شخصیت را اندازه میگیرد. نیز ← ضعف عقل.

هوشع[5] (hušaʿ)، فت بعد از ۷۲۲ ق‌م، آخرین شاه (ح ۷۳۰–۷۲۲ ق‌م) اسرائیل (← پادشاهان، کتاب، جدول). خراجگزار شاه آشور بود و عصیان ورزید و شلمنصر شاه آشور به ساءره حمله کرد و قوم یهود را به اسارت به آشور برد (دوم پادشاهان ۱۵. ۳۰؛ ۱۷).

هوشع[6] [عبری، = یهوه مدد میکند]، یکی از انبیای کوچک بنی اسرائیل، معاصر سلطنت یربعام II. **کتاب هوشع نبی**، کتابی از عهة است که توسط آن پیغمبر نوشته شده (قرن ۸م ق‌م). در آن کتابْ اسرائیلِ بتپرست به زن بی‌ایمان تشبیه شده، و مشتمل بر مواعظی اخلاقی برای جلوگیری از انحطاط اخلاقی است و وعده می‌دهد که پس از کیفر نجات خواهد بود.

هوشلاگا[7] (hošelāga)، دهکده‌ی سابق هندیـ شمردگان، کانادا. که در ۱۵۳۵ ژاک کارتیه آن را کشف کرد. در محل فعلی بخش مرکزی مونترآل واقع بوده است. مرکز قوم هوشلاگائی، که ساکنین عمده‌ی دره‌ی سنت لارنس بودند. با حفریاتی که در آن به عمل آمده بازمانده‌های فرهنگی کشف شده است.

هوشنگ، در داستانهای ملی ایران، دومین پادشاه سلسله‌ی پیشدادیان؛ پسر سیامک. پس از کیومرث ۴۰ سال سلطنت کرد. به روایت شاهنامه انتقام پدر از دیو سیاه بگرفت. مخترع آهن و آتش و واضع جشن سده بوده است. پس از او طهمورث به سلطنت رسید.

هوشنگ ابن کاوس: ← شروانشاهان، قسمت II.

هو شی[8] (hu šī)، ۱۸۹۱–۱۹۶۲، نویسنده و سیاستمدار چینی. در چین و کشمة تحصیل کرد. از رهبران تجدید حیات ادبی چین و از طرفداران ساده کردن الفبا بوده است (← چینی، زبان). در ۱۹۳۸–۴۲ سفیر کبیر چین در کشمة بود.

هوشی[9]، **گئورگ فون** (georg fon hevešī)، ۱۸۸۵–۱۹۶۶، زیستفیزیکدان و شیمیدان سوئدی، اصلش مجار؛ مة بودایست. به خاطر تحقیقاتی که در استعمال همجاها به عنوان ردیاب در مطالعه‌ی شیمیائی و زیستشناختی فرایندها انجام داد برنده‌ی جایزه‌ی ۱۹۴۳ نوبل در شیمی شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هوشیار (شیرازی)، محمد باقر، ۱۲۸۳–۱۳۳۶ هش، استاد دانشگاه تهران، مؤسس اولین آزمایشگاه روانشناسی در ایران. در مونیخ و برلین تحصیل کرد، و دکتر در روانشناسی شد. کتاب روانشناسی عملی و عملیات آزمایشگاهی و هوش‌سنجی (۱۳۱۷) او تنها اثر فارسی در روانشناسی تجربی محسوب میشود. در این کتاب تست هوشی معروف بینه‌ـترمن به فارسی عرضه شده است. دکتر هوشیار، علاوه بر روانشناسی، در فلسفه و تعلیم و تربیت و فلسفه‌ی تاریخ و ادبیات زبان آلمانی تبحر داشت. از آثار دیگرش یکی ترجمه‌ی کتاب تحقیق دقیق در شخصیت انسان و دیگری اصول آموزش و پرورش (۱۳۲۷ هش) است که مهمترین اثر او به شمار میرود. قسمتی از یکی از آثار نیچه را با عنوان اراده‌ی معطوف بقدرت و نیز اگمونت اثر گوته را به فارسی ترجمه کرده است.

هوشیدر: ← سوشیانت.

هوفاریقون، گیاه؛ ← هزارچشم.

هوفت[10] **پیتر کورنلیسون**(piter kornelisön hōft)، ۱۵۸۱–۱۶۴۷، شاعر، مورخ، و درام‌نویس هلندی؛ مة آمستردام. شهرتش به کتاب تاریخ هلند (۱۶۴۲، ناتمام)، از ۱۵۵۵ تا ۱۵۸۴، است. غزلیاتی شیوا سروده و مضامین و مایه‌ی اشعار غنائی فرانسه و ایتالیا را در زبان هلندی وارد کرده است.

هوفر[11]، **آندرئاس**(āndreās hofer)، ۱۷۶۷–۱۸۱۰، میهنپرست اتریشی، مسافرخانه‌دار تیرولی. روستائیان تیرول را در شورش ضد باواریا رهبری کرد (۱۸۰۹)، و اتریشیها او را فرماندار تیرول کردند. فریب خورد و به دست

(۱)Korybut (۲)Jihlava (۳)Hussites (۴)intelligence (۵)Hoshea (۶)Hosea (۷)Hochelaga (۸)Hu Shih (۹)Hevesy (۱۰)Hooft (۱۱)Hofer

فرانسویها افتاد و تیرباران شد.

هوفستدر[۱]، **رابرت** (rābərt hofstadər)، ۱۹۱۵– . فیزیکدان امریکائی، به خاطر اندازه‌گیریهائی که در ابعاد و ساختمانهای برقاطیسی پروتونها، نوترونها، و هسته‌های اتمی انجام داد برنده‌ی سهمی (با مشارکت رودولف لودویگ موسباوئر) از جایزه‌ی ۱۹۶۱ نوبل در فیزیک شد. هوفستدر در ۱۹۴۶–۵۰ استاد فیزیک در پرینستن بود، سپس به عنوان استاد یار به دانشگاه ستنفرد رفت، و در ۱۹۵۴ استاد شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هوف عم یهنعم: ← قنبان.

هوفل (hufel)، ده، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان دشت میشان، استان ششم (خوزستان)، ۱۰کیلومتری ل سوسنگرد؛ کنار رود کرخه؛ از همین رود مشروب میشود. محصولش غلات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش به صورت ۲ آبادی نزدیک به هم، **هوفل شرقی** (جمع ۷۱۳) و **هوفل غربی** (جمع ۴۳۱)، آمده است.

هوفل شرقی، ده، دشت میشان، ← هوفل.

هوفل غربی، ده، دشت میشان؛ ← هوفل.

هوفمان[۲]، **ارنست تئودور آمادئوس** (ernst teodor āmādəus hofmān)، ۱۷۷۶–۱۸۲۲، نویسنده‌ی رمانتیک و آهنگساز آلمانی؛ مت کونیگسبرگ. زمانی مدیر اپرا و منتقد هنری بود. در نقل قصه‌های گوتیک استاد بود. نوشته‌هایش وحشتناک و فوق الطبیعه بود مانند: برادران سرابیون (۱۸۱۹–۲۲)، اکسیر شیطان (۱۸۱۵–۱۶)، کاتیر مور، گربه‌ی مؤدب (۱۸۲۰–۲۲). از آثار دیگرش فندقشکن و شاه موشان (ترجمه‌ی فارسی ۱۳۳۱ هش، تهران) میباشد که مبنای بالت چایکوفسکی است. او فنباک در ساختن اپرای داستانهای هوفمان از سه اثر او الهام گرفته است.

هوفمان[۳]، **آوگوست ویلهلم فون** (äguust wilhelm fon hofmān)، ۱۸۱۸–۹۲، شیمیدان آلمانی، متخصص در شیمی آلی. نخستین کسی است که روزانیلین و مشتقات آن را تهیه کرد، و اساس صناعت آنیلین را به این ترتیب بنا گذاشت. وی فعل و انفعالی برای به دست آوردن آمینها از آمیدها کشف کرد و نیز "طریقه‌ی هوفمان" را برای تعیین اوزان مخصوص بخارها، و از روی آنها اوزان مولکولی مایعات، ابداع کرد.

هوفمان[۳] **جوزف** (jözəf hofmān)، ۱۸۷۶–۱۹۵۷، پیانونواز لهستانی–امریکائی. در ۱۸۷۷ در اپراخانه‌ی متروپلیتن شهر نیو یورک اولین کنسرت خود را اجرا کرد. در ۱۹۲۴–۳۸ ریاست مؤسسه‌ی موسیقی کرتیس (kërtis) فیلادلفیا را به عهده داشت.

هوفمان[۴]، **فریدریش** (fridriš hofmān)، ۱۶۶۰–۱۷۴۲، پزشک آلمانی؛ مت هاله. پزشک مخصوص فردریک ویلهلم پروس شد. از نخستین کسانی است که آپاندیسیت را توصیف کرده‌اند.

هوفمان[۴] **یوزف** (yozef hofmān)، ۱۸۷۰–۱۹۵۶، معمار و تزیینکار اتریشی؛ مت موراوی. تحت تعلیم اوتو واگنر–که یکی سبک معماری خاص اتریشی ابداع کرده بود–قرار گرفت. هوفمان در به کار بردن اشکال مربع و چهارگوش اصرار میورزید. طرح بنای ساناتوریومی (آسایشگاه) نزدیک وین نمونه‌ای از آن است. در بسیاری از نمایشگاههای بین‌المللی شرکت جست، و در وین بسیاری خانه، مغازه، کافه، بیمارستان، و هتل ساخته است که در آنها خطوط مستقیم غالب است. نوسازی تزیینات داخلی از ابتکارهای اوست.

هوفمان–دونر[۵]، **هاینریش** (hāynriš hof-mān-doner)، ۱۸۰۹–۹۴، نویسنده و پزشک آلمانی؛ مت فرانکفورت. رئیس یکی از بیمارستانهای فرانکفورت بود. معروفترین اثرش، پتر لاابالی (۱۸۴۵)، از کتابهای معروف کودکان است.

هوفمانستال[۶]، **هوگو فون** (hugo fon hofmānstāl)، ۱۸۷۴–۱۹۲۹، درامنویس و شاعر اتریشی؛ مت وین. اولین اثر منظومش در ۱۶سالگی و اولین نمایشنامه‌اش، مرگ تیسین (۱۸۹۲)، در هجده سالگی منتشر شد. بهترین آثارش در لیبرتوهائی است که برای ر. شتراوس تنظیم کرده است: الکترا (۱۹۰۳)، روزنکاوالیر (۱۹۱۱)، آریادنه آوف ناکسوس (۱۹۱۲)، آرابلا (۱۹۱۹)، و غیره. از آثار دیگرش اشعار (۱۹۰۳)، تراژدی در تورم (۱۹۲۵)، و مکاتباتش با شتراوس (۱۹۵۵) میباشد.

هوفی[۷] (hofi)، نام سابقش لوچو[۸] (lucō)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع تخمیناً ۴۰۰٬۰۰۰)، کرسی ایالت آنهوئی، چین. شهری است که بسرعت صنعتی شده؛ از جمله‌ی مصنوعاتش منسوجات، فولاد، و غذای آموده است. دانشگاه آنهوئی در این شهر است، و یک دانشگاه پولیتکنیک، یک دانشکده‌ی پزشکی و مؤسسه‌های کشاورزی و معدن دارد.

هوک[۹]، **رابرت** (rābərt huk)، ۱۶۳۵–۱۷۰۳، عالم انگلیسی. اولین کسی بود که نظریه‌ی حرکات سیارات را به صورت یکی از مسائل مکانیک در آورد. آلات نجومی را اصلاح کرد؛ دستگاهی عملی برای تلگراف تعبیه کرد؛ ساعت دارای فنر مارپیچی را اختراع کرد؛ اولین ماشین حساب را ساخت. سلولهای بافتهای گیاهی را توصیف کرد. **قانون هوک** را وضع کرد که بیان آن چنین است: "تلاشی که در داخل یک جسم کشسان پدید میآید مساوی است با حاصلضرب ضریب کشسانی در دگروشی (← کشسانی، قسمت ۱)".

هوک[۱۰]، **سیدنی** (sidni huk)، ۱۹۰۲– ، فیلسوف امریکائی. در دانشگاه نیو یورک تدریس میکرد (۱۹۲۷–۷۲) و مدتها (۱۹۴۸–۶۹) ریاست دپارتمان فلسفه‌ی آن دانشگاه با او بود. نخست از پیروان مارکس بود و کتابهای متعدد مارکسی (۱۹۳۴) و از هگل تا مارکس (۱۹۳۶) را تألیف کرد. سپس از مارکسیسم برید و فعالانه به مخالفان کمونیسم پیوست. نظریات وی در باره‌ی زندگی امریکائی در این آثار او آمده است: بدبینی آری، دسیسه‌کاری نه (۱۹۵۳)، عقل سلیم و اصلاحیه‌ی پنجم (۱۹۵۷)، منزلت دین در جامعه‌ای آزاد (۱۹۶۸)، و آزادی عالمانه و هرج و مرج عالمانه (۱۹۷۰).

هوک، قانون: ← هوک، رابرت.

هوکایدو[۱۱] (hokāydo)، سابقاً **یزو**[۱۲] (yezo)، جزیره (ح ۷۸٬۰۴۰ کمه؛ در ۱۹۷۰ جمع ۵٬۱۸۴٬۲۸۷)، ل ژاپن؛ کرسی آن ساپورو. شمالیترین ۴ جزیره‌ی عمده‌ی ژاپن، کم جمعیتترین آنها، و از حیث وسعت دومین آنها است. داخل آن کوهستانی و دارای بسیاری قلل آتشفشانی است؛ ح ۶۰٪ آن جنگلی است. رود ⇐ ایشیکاری–دومین رود بزرگ ژاپن–در قسمت غربی این جزیره جاری میباشد. زمستانش بسیار سرد است. محصولات عمده‌اش زغال، الوار، کاغذ، و آهن است. یکی از عمده‌ترین مراکز ماهیگیری کره‌ی زمین میباشد. تا ۱۹۴۵ جزایر کوریل را، که اکنون جزو تجشه است، شامل میشد.

هوکر[۱۳]، **تامس** (tāməs hukər)، ۱۵۸۶–۱۶۴۷، روحانی پیرایشگر در مهاجرنشینهای امریکا، و مؤسس عمده‌ی هارتفرد، کونکتیکت؛ مت انگلستان. از ناسازگاران بود، که به هلند گریخت (۱۶۳۰)، و در ۱۶۳۳ به ماساچوست مهاجرت کرد. با ج. کاتن اختلاف پیدا کرد و ظاهراً از دستورهای سخت مذهبی در ماساچوست ناراضی بود. در ۱۶۳۶ با هواخواهان خود برای تأسیس هارتفرد حرکت کرد، و در آنجا تا هنگام مرگش راهب بود. در تشکیل کنفدراسیون نیو انگلند سهیم بود.

هوک وان هولاند[۱۴] (huk vān holānd)، شهر در (۱۹۶۶ جمع تخمیناً ۵٬۲۰۰)، ایالت هلند غربی، ج‌غ، هلند، بر دریای شمال؛ بندر خارجی روتردام. مبدأ عبور از دریای مانش به مقصد هریچ انگلستان است. صحنه‌ی نبرد ۱۹۱۴ در جج I بود.

هوکوسای[۱۵]، **کاتسوشیکا** (kātsušikā hoku-say)، ۱۷۶۰–۱۸۴۹، نقاش ژاپنی، طراح و حکاک چوب، و یکی از بزرگترین طراحان چاپ. نخست چندسالی به حکاکی چوب اشتغال داشت. در دهه‌ی ۱۷۹۰ به ساختن تصویر برای کتابها و کارتهائی برای تبریک و آگهی مشغول شد. روی هم رفته برای نامیدن خود ۳۰ نام مختلف به کار برده است. بسیار پرکار بود و شهرت فراوان یافت، ولی در پایان عمر در مسکنت زندگی میکرد. امتیاز وی به مهارت فنی فوق العاده و ترسیم دقیق زندگی معاصر او است. در منظره‌سازیهای وی تخیلی شگفت‌انگیز و حسن ترکیب مشاهده میشود. از بهترین آثار او مانگوا یا ده هزار طرح، در ۱۵ جلد (۱۸۱۴–۷۸) است؛ مجموعه‌ی چاپهای رنگی مناظر پلهای معروف و مناظر جزایر لوچو؛ و مناظر کوه فوجی از اوست. هوکوسای در هنر مغربزمین تأثیر فراوان داشته است.

هوکو شوتو: ← پکادورس.

---

(۱)Hofstadter (۲)Hoffmann (۳)Hofmann (۴)Hoffmann (۵) Hoffmann-Donner (۶)Hofmannsthal (۷)Hofei (۸)Luchow (۹)Hooke (۱۰)Hook (۱۱)Hokkaido (۱۲)Yezo (۱۳)Hooker (۱۴)Hook of Holland (۱۵)Hokusai

هوکو گونتو: ← پکادورس.
هوکون، نام نروژی هاکون.
هوکی و سوئی: ← سوئی، زبان.
هوگارث[1]**، دیوید جورج** (deyvid jorj hōgārt)، ۱۸۶۲–۱۹۲۷، باستانشناس پوینده و نویسنده‌ی انگلیسی، شهرتش خصوصاً به خاطر حفریاتی است که در قبرس، مصر، کرت، و سوریه انجام داد. از آثار او اینها است: جاده‌های قدیم و جدید در آسیای صغیر شرقی (۱۸۹۲)، فیلیپ و اسکندر مقدونی (۱۸۹۷)، شرق قدیم (۱۹۱۴)، بالکان (۱۹۱۵)، شاهان حتی (۱۹۲۶)، نیز ← عربستان، قسمت VII، بند ۱۸.
هوگارث[1]**، ویلیام** (wilyām hōgārt)، ۱۶۹۷–۱۷۶۴، نقاش، طنزنگار، و حکاک انگلیسی؛ متولد لندن. از کوچکی به نقاشی پرداخت و در ۱۵-سالگی شاگرد یک استادکار قلمزن ظروف نقره‌ای شد. در همین اوقات به حکاکی روی مس توجه کرد و صفحاتی برای مصور کردن کتابها و چاپ کردن کارتهای مصور حکاکی کرد–مخصوصاً آنها که برای کتاب هیودیبرس نوشته‌ی سمیوئل باتلر فراهم آورد. در ایام فراغت نیز به تعلیم گرفتن نقاشی مشغول شد. کوشید تا از راه شبیه‌سازیهای کوچک و شبیه‌سازیهای گروهی (مشهور به "قطعات مکالمه") وسایل امرار معاش خود را فراهم کند. ولی نخستین موفقیت واقعی وی در ۱۷۳۲ با یک مجموعه تصاویر "اخلاقی" به نام پیشرفت هارلوت فراهم شد. نخست ۶ نقاشی ساخت و سپس آنها را حکاکی کرد و، برای تهیه‌ی خرج چاپ، آنها را پیشفروش کرد، و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. ۳ سال بعد پیشرفت ریک، که مجموعه‌ی مشابهی بود، انتشار یافت و از آنها و سایر کارهایش سود فراوان برد. در ۱۷۴۵ یک مجموعه از حکاکیهای وی به نام زناشوئی مطابق مد منتشر شد که بعضی آن را شاهکار وی میدانند. با دقت در نمایاندن جزئیات و نشان دادن شخصیت اشخاص به صورت جالبْ توجه داشت، و در این تصاویر وجود ولخرجی و پوچی را در زندگی یک زوج جوان پیرو مد مجسم کرده است. در ۱۷۵۳ تحلیل زیبائی او انتشار یافت که اثری جالب توجه و در عین حال خارج از حدود ادب بود. هوگارث، در جوانی و پیری، برای امرار معاش به فروش حکاکیهای چاپشده‌اش نیازمند بود. یکی از اینها که کارتونی سیاسی بود موجب گرفتاریش شد، و آخرین روزهای زندگی وی با نزاعهائی تلخ شده‌بود که البته در آنها پیروزی با او بود، و دشمنانش مورد طعن و استهزار قرار گرفتند. تصاویر چاپشده‌ای همچون کوچه‌ی جین و چهار مرحله‌ی قساوت صادقانه آموزنده است، و خود وی گفته است که پیش از آنکه بخواهد سازنده‌ی کارتونهای رافائل باشد، هدفش جلوگیری از پیشرفت بیرحمی بوده است. هر قصدی داشته، پیش از هر چیز طنزنگاری بزرگ بوده، و بیش از آنکه به رافائل شبیه باشد به سروانتس شباهت داشته است. دختر پیگوئی (گالری ملی، لندن) و سروان کورام او دو شاهکار نقاشی انگلیسی به شمار میرود. عمده‌ی آثار هوگارث در انگلستان موجود است، و در موزه‌ی متروپلیتن نمونه‌های زیبائی از کارهای او نگاهداری می‌شود.
هوگل[2]، بارون **فریدریش فون** (bāron frid-rîš fon hügel)، ۱۸۵۲–۱۹۲۵، فیلسوف اتریشی گلیسی دارای مذهب کاتولیک رومی؛ متولد فلورانس. پسر یک دیپلومات اتریشی بود. پس از زناشوئی (۱۸۷۳) در انگلستان سکنی گزید. کتاب وی، عناصر عرفانی دین بدان صورت که از تحقیق در زندگی قدیسه کاترین جنووائی و دوستان وی به دست آمده (۱۹۰۸)، یکی از کتابهای معتبر در تصوف و عرفان مسیحی است. از آثار دیگر او زندگی ابدی (۱۹۱۲) و مقالات و خطابه‌هائی در فلسفه‌ی دین (۱۹۲۱ و ۱۹۲۶) است. از طریق نامه‌ها و مقالاتش نفوذ عمیقی در نهضت تجدید و نو کردن کلیسای کاتولیک رومی داشته است. هوگل، از روشهای تحقیق و تتبع جدید در کتاب مقدس، در مقابل ناخرسندی پاپ از این عمل به دفاع بر خاسته است. با آنکه کاتولیک بود، در همه‌ی ادیان حقیقت الاهی را میدید و منکر آن بود که در صدد تغییر دادن دیگران برآیند. ستایش و پرستش خدا را جوهر دین میدانست و برای زندگی طبیعی و فوق طبیعی ارزش برابر قائل بود.
هوگلی[3] (hugli)، رودی به طول ح ۲۶۰ کم، ایالت بنگال غربی، هند شرقی، شاخابه‌ای از رود گنگ، که به خلیج بنگال میریزد. قابل کشتیرانی برای کشتیهای اقیانوسپیما، و شریان کشتیرانی منطقه‌ی صنعتی شهر **هوگلی** (در ۱۹۶۱ جه تخمیناً ۱۰۴٬۸۳) است.
هوگنبرگ، آلفرد: ← هیتلر، آدولف.
هوگنوها[4] (hugno-)، فنـ **اوگنوها** (ügno-)، پروتستانهای کالونی فرانسه. کلیسای پرسبیتری فرانسه در شورای ۱۵۵۹ تأسیس شد و در تمام طبقات پیروان فراوان یافت. پس از جنگهای مذهبی (۱۵۶۲–۹۸)، هانری IV، پادشاه فرانسه، ← فرمان نانت را صادر کرد که به هوگنوها آزادی کامل داد، و مذهب پروتستان را در ۲۰۰ شهر مستقر ساخت. کاردینال ریشلیو شورشی را که علیه دخول کیش کاتولیک به بئارن برپا شد (۱۶۲۱–۲۲) بهانه قرار داده هوگنوها را از همه‌ی مواضع آنها، بجز لا روشل و مونتوبان، بیرون راند. شورش دیگر پروتستانها (۱۶۲۵) منجر به تسخیر لا روشل به دست ریشلیو (۱۶۲۸) و صلح آله (← آلس) شد (۱۶۲۹) که به قدرت سیاسی هوگنوها پایان داد. در زمان لوئی XIV، با فسخ فرمان نانت، آزار به پروتستانها شدت یافت. گروه بسیاری از هوگنوها به انگلستان، هلند، آلمان، سویس، و امریکا گریختند، و به پیشرفت صنعتی و اجتماعی آن کشورها کومک شایان کردند. در کوههای سون کامیزارها مدت مدیدی با سربازان لوئی XIV جنگیدند (۱۷۰۲–۱۰).
هوگو، ویکتور: ← ویکتور هوگو.
هوگوه (hvogva)، در روایات زردشتی، نام خاندان جاماسب و فرشوشتر.
هوگلار، واتسلاف: ← هالر، ونسل.

هولاکوخان یا **هلاکو خان** (هر دو holāku xān) یا **هولاگو خان**، ح ۶۱۴–۶۶۳ هق، سرسلسله‌ی ایلخانان مغول در ایران، پسر تولی خان که او نیز پسر چنگیز خان بود. پس از آنکه منکو قاآن، پسر تولی خان، در قراقروم به تخت امپراطوری مغول نشست، برادر خود قوبلای قاآن را به مشرق امپراطوری (چین) فرستاد و هولاکو، برادر دیگر خود را، برای اتمام فتح آسیای غربی و مصر نامزد کرد. هولاکو به فرمان منکو قاآن سپاهی بزرگ فراهم کرد و، به دستور قاآن، از هر 10 تن از لشکریانِ همه‌ی فرزندان چنگیز دو تن به اردوی هولاکو پیوستند، و دستور داد که سپاهیان مغول مقیم ایران و هند نیز جزو سپاه هولاکو شوند. تهیه‌ی مقدمات و وسایل این لشکرکشی بزرگ، که هدف آن، به ظاهر، برانداختن اسماعیلیه و برانداختن خلافت بغداد و، در معنی، چنانکه گفتیم، تسخیر کامل آسیای غربی و مصر بود، با دقت و پیشبینی تمام صورت گرفت. از چین کارشناسان منجنیق و نفت‌انداز و "چرخ انداز" خواستند و دستور داده شد که بر همه‌ی رودخانه‌های سر راه پلها بستند و همه‌ی علفزارها و چراگاههای آسیای مرکزی را قرق کردند تا سپاه بر سر راه دوچار مضیقه‌ی علوفه نشود. هولاکو در ذیحجه‌ی ۶۵۱ هق به راه افتاد و در شعبان ۶۵۳ هق به سمرقند رسید، و در آنجا امرا و سلاطین ایران و آسیای صغیر به حضور او آمدند. شمس‌الدین کرت و امیر ارغون از ش ایران، اتابک سعد زنگی از فارس، و نیز امرای آذربایجان و ارمنستان و اران و گرجستان نزد او رفتند. هولاکو ابتدا به فتح قلاع و مراکز اسماعیلیه در خراسان پرداخت و ناصرالدین محتشم قهستان در مصاحبت ملک شمس‌الدین کرت به حضور هولاکو رسید، و قهستان فتح شد و، پس از گرفتن شهر تون، از راه خبوشان (قوچان) به بسطام رسید و در این میان رسولان میان **رکن‌الدین خورشاه** آخرین رئیس اسماعیلیه و دربار هولاکو رفت و آمد میکردند و خورشاه سعی میکرد تا به هر وجهی باشد مغول را از تصرف قلاع اسماعیلیه باز دارد، و هولاکو جز به آمدن شخص رکن‌الدین خورشاه و تخریب دژها رضایت نمیداد، تا سرانجام سپاهیان مغول از طرف مازندران و خوار و سمنان و ری و قزوین رو به قلاع اسماعیلیه آوردند. رکن‌الدین خورشاه بناچار از در تسلیم در آمد و روز یکشنبه اول ذو القعده‌ی ۶۵۴ هق، به همراهی خواجه نصیرالدین طوسی و دیگر اطرافیان، از قلعه‌ی میمون دز فرود آمدند و خود را تسلیم هولاکو کردند. روز دوشنبه ۲۶ ذو القعده‌ی همان سال قلعه‌ی الموت نیز به تصرف مغول در آمد و، بدین ترتیب، حکومت اسماعیلیه بر قلاع کوههای البرز پس از ۱۷۰ سال به پایان رسید. پس از فراغ از کار اسماعیلیه، هولاکو با سپاهیان خود عازم فتح بغداد شد و ابتدا، چنانکه رسم مغولان بود، خلیفه را به تسلیم و "ایلی" دعوت کرد و چندی رسولان میان دو طرف رفت و آمد کردند، و چون مذا-

(۱) Hogarth (۲) Hügel (۳) Hooghly (۴) Huguenots

کرات به جائی نرسید سپاهیان مغول از هر جانب بغداد را در محاصره گرفتند. سرانجام خلیفه مستعصم روز یکشنبه‌ی چهارم صفر ۶۵۶ هق با سه پسر خود و ۳٬۰۰۰ تن از بزرگان شهر پیش هولاکو رفتند و خود را تسلیم او کردند. شهر بغداد مانند دیگر شهرها در معرض قتل عام و غارت و ویرانی قرار گرفت و خود خلیفه نیز روز چهارشنبه‌ی ۱۴ صفر ۶۵۶ هق به دست مغول کشته شد و، بدین ترتیب، خلافت ۵۰۰ساله‌ی خلفای عباسی به پایان رسید. پس از آن سرداران هولاکو، ایلکا نویان و قَرابوقا، شهرهای خوزستان را فتح کردند و در ۶۵۶ هق شهر اربیل به دست اَرْقیو نویان سردار هولاکو افتاد، و پس از آن شهرهای میافارقین و منبج و حلب و دمشق همه به دست سپاهیان مغول افتادند. اَرّان و ارمنستان و آسیای صغیر نیز سر تسلیم فرود آوردند. هولاکو خان اموال و خزاین به دست‌آمده را به آذربایجان فرستاد و همه را در موضع مستحکمی در کوهی نزدیک دریاچه‌ی ارومیه (رضائیه) قرار دادند. در شام خبر فوت (محرم ۶۵۵ هق) منکو قاآن به هولاکو رسید و او با نگرانی از شام مراجعت کرد و کیتبوقا را در شام گذاشت. فرستادگان هولاکو برای تخویف سلطان مصر و وادار کردن او به تسلیم به مصر رفتند. سلطان مصر در این زمان ملک مظفر سیف‌الدین قطز از ممالیک مصر بود که تصمیم به مقاومت گرفت و فرستادگان مغول را به قتل رسانید و روی به جانب شام و فلسطین نهاد، و در جنگ مشهور عین الجالوت (۲۵ رمضان ۶۵۸ هق) سپاه مغول از لشکر مصر شکست سختی خورد و بسیاری از فرماندهان مغول، از جمله کیتبوقا، در آن معرکه کشته شدند، و بدین ترتیب سپاه مغول طعم نخستین شکست بزرگ خود را از مصریان چشید. شهر موصل که در زمان بدرالدین لؤلؤ، امیر موصل، اظهار اطاعت کرده بود، پس از فوت (۶۵۷ هق) او به پسرش اسماعیل ابن لؤلؤ رسید، و او سر از اطاعت باز زد. سنداغو نویان، امیر مغول، به فرمان هولاکو مأمور تسخیر موصل شد و او، پس از محاصره و جنگ بسیار، در رمضان ۶۶۰ هق آن شهر را به تصرف در آورد و به قتل عام اهالی و تخریب کامل شهر فرمان داد. برکه (berka) (برکا) خان، سومین پسر جوجی خان فرزند چنگیزخان، که در این هنگام به امپراطوری اردوی زرین در ج روسیه و ل قفقاز رسیده و، به قول همه‌ی مورخان، اسلام آورده بود، تصرف اران و آذربایجان از طرف هولاکو موقعیت او را در امپراطوری خود به خطر افکنده بود و از طرفی کشته شدن خلیفه‌ی بغداد و قتل عام مسلمانان در بین النهرین و شامات بر برکه خان سخت ناخوش افتاده بود. سلطان مصر، ملک بیبرس، نیز که با هولاکو دشمنی داشت، با فرستادن ایلچیان و پیامهای مودت‌آمیز، برکه خان را به مخالفت با هولاکو تحریک میکرد. جنگی که در ماوراء رودخانه‌ی تَرَک میان دو سپاه مغول روی داد سرانجام به شکست سپاه هولاکو منتهی شد (ربیع‌الاول ۶۶۱ هق). هولاکو در ربیع‌الآخر ۶۶۳ هق در کنار رود جغتو (زرینه‌رود) درگذشت و او را، بنا بر سنت مغولان، با خزاین و اموال و چند دین دختر زیبا در کوه شاهو در برابر شهر دهخوارقان دفن کردند. سن او به هنگام وفات ۴۸ سال شمسی بود. وزیر هولاکو ابتدا امیر سیف الدین بیتکچی بهادر ابن عبدالله خوارزمی بود و در اوایل محرم ۶۶۱ هق، هنگامی که هولاکو به جنگ برکه خان میرفت، در منزل شابسران از نواحی دربند به سعایت دشمنان به قتل رسید. پس از او وزارت به شمس‌الدین جوینی معروف به صاحبدیوان رسید که در تمام بقیه‌ی سلطنت هولاکو وزیر و مدبر کارهای او بود. برادر شمس‌الدین، عطا ملک جوینی، که ابتدا از دبیران امیر ارغون بود، از ۶۵۴ هق به خدمت هولاکو پیوست و جزو منشیان مخصوص او شد و کارش روز به روز در ترقی بود تا آنکه یک سال پس از فتح بغداد، یعنی در ۶۵۷ هق، به حکومت عراق عرب و خوزستان منصوب شد. به دستور هولاکو خواجه نصیرالدین طوسی، که پس از فتح قلاع اسماعیلیه به خدمت او پیوسته بود، رصدخانه‌ی شهر مراغه را به اتفاق مؤید الدین عرضی و فخرالدین مراغی و فخرالدین اخلاطی و نجم‌الدین دبیران قزوینی بنا نهاد. هولاکو به علم کیمیا نیز رغبتی داشت و مالهای فراوان در این راه تلف کرد.

هولاکو خان، پادشاه ایلخانیان، ← **هولاکو خان**.

هولاند[1] یا **هلند** (holand, -land)، از کنت‌نشینهای سابق امپراطوری مقدس روم، از ۱۵۷۹ تا ۱۷۹۵، عضو اصلی ایالات متحد هلند. عموماً نام آن به تمامی هلند اطلاق میشود. هولاند از ۱۸۴۰ به دو ایالت زویدهولاند و نوردهولاند منقسم شده بود. کنت‌نشین در آغاز قرن ۱۰م به وجود آمد، و در اصل نه‌تنها بر هولاند جنوبی و هولاند شمالی کنترول داشت، بلکه زیلند و تمامی فریسلاند نیز تحت کنترول آن بود. ویلهلم فون هولاند به شاهی آلمان انتخاب شد (۱۲۴۷)، اما در اِعمال قدرت بر هولاند ناتوان بود. وی در نبردی علیه فریسلاندیها، که کنترول آنها همیشه دشوار بود، کشته شد (۱۲۵۶). در ۱۲۹۹ ژان، کنت انو، هولاند را تسخیر کرد، که پس از وی جانشینانش تا ۱۴۳۳ بر آن حکومت میکردند، و در این سال فیلیپ نیکو، ملقب به دوکِ بورگونی، آن را از تصرف ژاکلین، کنتسِ انو و هولاند و زیلند و فریسلاند، خارج کرد. در زدوخوردی داخلی، که به همراه این واقعه روی داد، نمایندگان شهرها (که به نام حزب "ماهی روغن" معروف بودند) با اشراف (معروف به قلابهای ماهیگیری) که پشتیبان ژاکلین بودند به منازعه پرداختند. وقتی که آرشیدوک ماکسیمیلیان (بعداً امپراطور ماکسیمیلیان I) قیمومت هلند را پس از مرگ (۱۴۸۲) ماری دو بورگونی بر عهده گرفت، بار دیگر اشراف طغیان کردند؛ ناوگان آنان منهدم شد و رهبرانشان اعدام شدند (۱۴۹۰). صنعت پارچه و تجارت هولاند، گرچه دیرتر از فلاندر و برابان رونق یافته بود، در قرن ۱۵م رقیب بروژ و آنورس شد. بنادر هلند با ← اتحادیه‌ی هانسائی ارتباط نزدیک داشتند، و بعداً، پس از استقلال هلند، مراکز کشتیسازی عمده‌ی قاره‌ی شمالی اروپا شدند. هولاند مبارزه‌ی (قرون ۱۶م–۱۷م) استقلال‌طلبی هلند را رهبری کرد، و تاریخ آن در واقع با تاریخ هلند یکی شد.

هولاند جنوبی، ← زویدهولاند.

هولاند شمالی، ایالت هلند، نوردهولاند.

هولباخ، فیلسوف فرانسوی، ← اولباک، بارون پول هانری د/.

هولباین[2]، **آمبروزیوس** (Ambrozius holbāyn)، ح ۱۴۹۵– ح ۱۵۱۹، تصویرنگار و نقاش صورتساز آلمانی؛ مت آوگسبورگ. شهرتش به خاطر تصاویر و صورتهائی است که در کتب ترسیم کرده است. موزه‌ی بال چند اثر از او دارد. هانس هولباین مهین پدرش بود.

هولباین[2]، **هانس** (hāns holbāyn) یا **هولباین کهین**، ح ۱۴۹۷–۱۵۴۳، پسر کهتر ه. هولباین مهین، نقاش برجسته‌ی دوره‌ی رنسانس آلمان؛ مت آوگسبورگ. بیشتر عمر خود را در بال گذراند، و در آنجا با اراسموس دوستی پیدا کرد و کتاب مدح دیوانگی او را با نقاشیهای خود آراست، و چندین تصویر از چهره‌ی او را نقاشی کرد. در ۱۵۲۶ از انگلستان دیدن کرد و صورت سر تامس مور و اشخاص برجسته‌ی دیگر را ساخت. پس از بازگشت و اقامت کوتاهی در بال در انگلستان مستقر شد. در ۱۵۳۶ نقاش رسمی شاه هنری VIII شد و صورتهائی از شاه و زنان او ساخت. علاوه بر چهره‌پردازیهای فراوان، طرحهای مقدماتی بسیاری که از وی بر جای مانده، از لحاظ حساسیت خطوط و نمودار ساختن شخصیت جالب توجه است، از جمله‌ی کارهای دیگر او یک مجموعه حکاکیهای بر روی چوب به نام رقص مرگ و تصاویری است که برای کتاب لوتر ساخته است.

هولباین[2]، **هانس**، یا **هولباین مهین**، ح ۱۴۶۵– ۱۵۲۴، نقاش و نقشه‌کش آلمانی، مت آوگسبورگ، پدر آ. هولباین و ه. هولباین کهین. بیشتر در آوگسبورگ و اولم کار میکرد، و نقشهائی بر محراب کلیساها، و شاید صورتهائی نیز کشید؛ از آن جمله است نقش زندگی مریم عذرا (کلیسای جامع آوگسبورگ) و محراب بازیلیک سانتا ماریا مادجوره (آوگسبورگ) که هر دو اندک تفاوتی با سبک عملی مکتب سوابیائی دارند. در آخرین نقشهایش، خصوصاً شاهکار محراب قدیس سباستیان (مونیخ)، تأثیر هنر ایتالیائی آشکار است. علاوه بر نقاشی، هولباین طرحهائی برای شیشه‌های رنگین پنجره‌های کلیساها ریخته است

هولبرگ[3]، **لودویگ** (ludvig holberg)، ۱۶۸۴–۱۷۵۴ درامنویس، مقاله‌نویس، و مورخ دانمارکی؛ مبلغ روشنفکری در اسکاندیناوی؛ مت برگن. در برگن و کپنهاگ به تحصیل الاهیات پرداخت. پس از ۱۷۰۸ دانمارک را مسکن خود برگزید و در میان سفرهای اروپائی خود در آنجا میزیست. استاد متافیزیک و سپس تاریخ دانشگاه کپنهاگ شد، و برجسته‌ترین مؤلف زمان خود بود. از جمله‌ی کمدیهای وی که برای او شهرت جهانی فراهم آورد اینها است،

(1)Holland (2)Holbein (3)Holberg

حماسه‌ی طنزی-قهرمانی پدار یاژس (۱۷۱۹–۲۰)، درام طنزی وَسّالی سیاسی (۱۷۲۲)، و نمایشنامه‌های متعدد دیگر (میان ۱۷۲۲ و ۱۷۲۴ وی ۲۶ نمایشنامه نوشت)، اندیشه‌های روشنفکری را در سفر زیرزمینی نیلْس کْلیم (۱۷۴۰)، و در یک داستان اوتوپیائی، و در افکار اخلاقی (۱۷۴۴) و نامه‌ها (۵ جلد، ۱۷۴۸–۵۴)، و مجموعه‌ای از مقالات به رشته‌ی تحریر در آورد. وی همچنین نویسنده‌ی چندین کتاب علمی عوام‌فهم و تاریخ دانمارک و تاریخ یهود و یک اوتوبیوگرافی بوده است.

هولبرن (hölbərn) یا **هوبن** (höbən)، کوی سابق لندن؛ ⇐ کمدن.

هولبروک[1]، **جوسایا** (josäyā hölbruk)، ۱۷۸۸–۱۸۵۴، مربی امریکائی، مؤسس نهضت لایسیم (läysiəm؛ از لتی لوکیون)، برای بهتر کردن تعلیم و تربیت به تجربه‌هائی، در آمیختن دروس رسمی با تعلیمات حرفه‌ای و کشاورزی در آموزشگاههای مختلف، دست زد. پس از آنکه نقشه‌ی وی در مدرسه‌ی متوسطه‌ی کشاورزیی که تأسیس کرده بود با شکست رو به رو شد (۱۸۲۵)، به کار سخنرانی در باره‌ی موضوعهای علمی پرداخت. در ۱۸۲۶، در میلبری[2] (mil-bëri)، ماساچوست، نخستین لایسیم را تأسیس کرد که جزئی از یک نظام تربیتی ملی شد. برای آموزشگاهها و لایسیمها آلات و افزار علمی میساخت، و کتابهای مقالات علمی (۱۸۳۰–۳۲) و لایسیم خانوادگی (۱۸۳۲–۳۳) را منتشر کرد. در ۱۸۳۷ دهکده‌ی لایسیم را در اوهایو تأسیس کرد که پس از چند سال تجربه در آن با شکست رو به‌رو شد. تا زمان مرگش به رهبری نهضت لایسیم ادامه میداد.

هولت: ← عربستان، قسمت VII، بند ۱۹.

هولتس[3]، **آرنو** (ārno holts) ۱۸۶۳–۱۹۲۹، شاعر و نقدنویس آلمانی. تأثیر او به عنوان نقدنویس و به عنوان مؤسس مکتب ناتورالیسم آلمانی بیش از خود آثار وی است، زیرا گ. ی. ر. هاوپتمان سخت از او تأثیر پذیرفته است. از جمله‌ی آثارش بابا هملت [۱۸۸۹، با همکاری یوهانس شلاف[4] (yohānes šlāf؛ ۱۸۶۲–۱۹۴۱)]، هنر (۱۸۹۱)؛ و منظومه‌ی فانتازوس (۱۸۹۸–۹۹) است.

هولدرلین[5]، **فریدریش** (fridriš hëlderlin)، ۱۷۷۰–۱۸۴۳، شاعر غنائی آلمانی؛ متوورتمبرگ. قبل از آنکه دلدادگی و شوریدگی و ناکامی در عشق، او را به سرحد جنون بکشاند، غزلیاتی نغز و شیوا در شرح عشق خود سروده است. همین اشعار بدیع، که تا حدی به سبک کلاسیک است، او را در ردیف شعرای بزرگ آلمان قرار داده. اثر معروفش، رمان هوپریون (۱۷۹۷–۹۹)، معرّف سبک مخصوص ادبی اوست که ترکیبی از ادبیات کلاسیک و الهامات رمانتیک است.

هولدزورث[6]، سر **ویلیام سیرل** (sər wilyām sirl höldzwərt)، ۱۸۷۱–۱۹۴۴، مورخ انگلیسی. در ۱۹۰۳–۵۸ استاد قانون اساسی یونیورسیتی کالج لندن، و پس از ۱۹۲۲ استاد دانشگاه آکسفرد بود. تاریخ قانون انگلستان (چاپ جدید، ۹ جلد، ۱۹۲۲–۳۸) اثر ارزنده و معتبری است که روش دادگاههای انگلیسی را تا ۱۸۷۵ نشان میدهد. آثار دیگرش مورخان قانون انگلیسی-امریکائی (۱۹۲۸) و چارلز دیکنز به عنوان مورخ حقوقی (۱۹۲۸) میباشد. در ۱۹۲۹ لقب یافت.

هولشتاین[7] (holštāyn)، دوکنشین سابق، ل آلمان؛ آن قسمت از شلسویگ-هولشتاین که در ج رود آیدر است؛ کرسی آن کیل، و لوبک (که تا ۱۹۳۷ شهر آزاد بود) و رندسبورگ[8] (rendsburg) از شهرهای مهم آنند. برای تاریخ هولشتاین بعد از ۱۸۱۴ ← شلسویگ-هولشتاین. هولشتاین در ۱۱۱۱ به عنوان کنت‌نشین امپراطوری مقدس روم تأسیس و به آدولف شاوئنبورگی اعطا شد. در ۱۳۸۶ کنتِ هولشتاین دوکنشین شلسویگ را به عنوان تیول موروثی دریافت کرد. پس از مرگ (۱۴۵۹) آدولف VIII، آخرین عضو خاندان شاوئنبورگ، شلسویگ و هولشتاین به ارث به کریستیان I دانمارک (خواهرزاده‌ی آدولف) رسید. کریستیان که کنتِ اولدنبورگ بود، در ۱۴۶۰ دانمارک، شلسویگ، و هولشتاین را به صورت اتحادیه‌ی شخصی در آورد. مخالفت اشراف شلسویگ و هولشتاین با این امر مدت ۴ قرن طول کشید. هولشتاین در ۱۴۷۴ به مقام دوکنشینی تابع امپراطوری مقدس روم ارتقا یافت. در قرن ۱۶م هر دو دوکنشین به ۳ بخش منقسم شدند: یک بخش سلطنتی، تحت فرمانروائی شاهان دانمارک؛ یک بخش دوکی، تحت حکومت دوکهای هولشتاین-گوتورپ (← اولدنبورگ)؛ و یک بخش مشترک، تحت حکومت مشترک شاهان دانمارک و دوکها. در ۱۶۵۸ معاهده‌ی روسکیلده حکومت دانمارک را بر بخش دوکی لغو کرد، اما در ۱۷۲۱ بخش دوکی شلسویگ با بخش سلطنتی یکی شد. در ۱۷۷۳ مهیندوک پاول (بعداً امپراطور پاول I) روسیه، وارث شاخه‌ی گوتورپ، بخش دوکی هولشتاین را به سلسله‌ی سلطنتی دانمارک تسلیم کرد و در عوض کنت‌نشین اولدنبورگ را به دست آورد.

هولشتاین[9]، **فریدریش فون** (fridriš fon holštāyn)، ۱۸۳۷–۱۹۰۹، "مرد مرموز" وزارت امور خارجه‌ی آلمان، معروف به "امینانس گریز[10]" (eminäns griz؛ از فنـ). پس از کنگره‌ی برلین، چهره‌ی نیرومندی در شکل دادن به خط مشی سیاسی آلمان شد، و پس از سقوط رقیبش، بیسمارک، ظاهراً رهبر فکری امور خارجه آلمان بود. مقام رسمی او (۱۸۷۸–۱۹۰۶) مشاور در اداره‌ی سیاسی وزارت امور خارجه بود، و در تمام مدت عمرش تقریباً هیچ کس خارج از دستگاه اداری او را نمیشناخت. هولشتاین در صدد این بود که روسیه و انگلستان را بر ضد یکدیگر بر انگیزد، اتحاد فرانسه و اتریش را از میان ببرد، و اتحادیه‌ی آلمان-اتریش را قویترین اتحادیه‌ها در اروپا سازد. هولشتاین در ۱۹۰۶، پس از بحران مراکش (۱۹۰۵)، کناره‌گیری کرد.

هولمز، شرلوک: ← شرلوک هومز.

هولمیوم[11] (holmiom؛ از فنـ)، عنصر فلزی از خاکهای کمیاب (علامت شیمیائی Ho؛ نیز ← عنصر. جدول). کشف (۱۸۷۹) این عنصر را معمولاً به پر تئودور کلوه[12] (per teodor kleve؛ ۱۸۴۰–۱۹۰۵، شیمیدان سوئدی) نسبت میدهند؛ ولی پیش از او، در ۱۸۷۸، دو شیمیدان سویسی، سوره[13] (sore) و دولافونتن[14] (dëlā-fonten)، از طریق طیفنمائی، به وجود آن پی برده بودند. در جدول تناوب عناصر، هولمیوم در ← سلسله‌ی لانتانیدها قرار دارد.

هولوفرنز[15] (holofernez)، سرداری که به شهر بتولیا (betuliā) حمله کرد و یهودیت برای دفاع از شهر خود، او را کشت (یهودیت ۲–۱۳).

هولوگرافی[16] (holografi؛ از فنـ)، نوعی عکاسی، برای به دست آوردن تصویر ۳ بعدی، که در آن از امواج نور، بدون وجود عدسی، استفاده میشود. در هولوگرافی از نورهای همفاز (← فاز، در فیزیک)، مثلاً نور لازر، استفاده میشود. این نور نخست به وسیله‌ی یک آینه یا وسیله‌ای دیگر به دو قسمت تقسیم می‌شود، که یکی از آن دو صحنه‌ای را که باید عکسبرداری شود روشن میسازد. این قسمت از نور، پس از روشن کردن اشیاء مختلف صحنه، پراکنده و با قسمت دوم نور ترکیب میشود و یک رشته نوار تداخلی (← تداخل) بر صفحه‌ی عکاسی (یا هولوگرام[17]) میسازد. این نوارهای تداخلی متناظر است با جا به جا شدنهای فاز در ضمن آنکه مسیرهائی با طولهای مختلف را طی میکند. با تابانیدن نوری مشابه با نور اولیه بر صفحه‌ی عکاسی، میتوان صحنه را دوباره تولید کرد. بر یک طرف هولوگرام یک تصویر مجازی سه‌بعدی نمایان میشود؛ برطرف دیگر، یک تصویر حقیقی دوبعدی شبیه آنچه با دوربینهای معمولی به دست میآید. هولوگرافی امکاناتی برای تلویزیون سه‌بعدی، حسابگرهای نوری، تداخلسنجی، و غیره به دست میدهد.

هولوگرام: ← هولوگرافی.

هولون نور، دریاچه؛ ← کرولن.

هوله‌سو (hola.su)، ده (جـ ۱٬۵۴۰ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش شاهین‌دژ، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)؛ ۶کیلومتری جش شاهین‌دژ. کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و کرچک است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

هولیوس[18] **یوهانس** (yohānes hevelius)، ۱۶۱۱–۸۷، منجم لهستانی؛ متـ دانتزیگ. از رصدخانه‌ی بسیار مجهزی که در خانه‌ی خودش

(۱)Holbrook (۲)Millbury (۳)Holz (۴)Schlaf (۵)Hölderlin (۶)Holdsworth (۷)Holstein (۸)Rendsburg (۹)Holstein (۱۰)Eminence Grise (فنـ) (۱۱)holmium (۱۲)Cleve (۱۳)Soret (۱۴)Delafontaine (۱۵)Holofernes (۱۶)holography (۱۷)hologram (۱۸)Hevelius

در دانتزیگ داشت، از سطح ماه رصدهای ارزنده‌ای کرد، ۴ ستاره‌ی دنباله‌دار کشف کرد، و داده‌هائی برای کاتالوگ خودش، که مشتمل بر ۱۵۶۴ ستاره بود، گرد آورد. مطالعات خود را در باب نقشه‌برداری از ماه در کتاب سلنوگرافیا (۱۶۴۷) ثبت کرد، که برای نقشه‌های ماه بسیار جالب‌توجه است. یکی از اولین کسانی است که عبور عطارد را رصد کرد (۱۶۶۱).

هوم (hom)، اوستائی هئومه (haoma)، گیاهی دارای ساقه‌ی نرم و پرالیاف، و شیره‌ای سفید به رنگ شیر. ایرانیان باستان جوشانده‌ی آن را که مسکر است مینوشیدند و آن را مقدس می‌داشتند.

هوم (hom) [در شاهنامه تلفظ آن (hum) است]، عابدی از نژاد فریدون که بر کوهساری در بردع (ظاهراً همان برذعه یا بردعه است) منزل داشت. افراسیاب که پس از آخرین شکست خود از ایرانیان، در غاری در کوه بردع مسکن گزیده بود، روزی ناله سر داده بود و بر از دست رفتن تاج و تخت خویش افسوس میخورد. هوم که در کوهسار مشغول نیایش بود، چون ناله و سخنان او را به زبان تورانی شنید، دانست که افراسیاب است؛ پس به غار رفت و با او در آویخت و او را به کمندی که به کمر بسته بود، بست و کشان کشان میبرد تا به کیخسرو تسلیم کند. در راه افراسیاب از سختی بند نالید و خواست تا هوم کمند را سستتر کند. هوم را بر او دل بسوخت و کمند را سستتر کرد. افراسیاب که چنین دید خویشتن را از کمند در کشید و در دریای خنجست (xanjast؛ ← چیچست) پنهان شد. از اتفاق گیو و گودرز که با سواران نزد کیخسرو میرفتند، چون هوم را در کنار چیچست دیدند، از او پرسیدند که آیا با کمند بر لب آب به گرفتن نهنگ آمده است؛ هوم داستان را باز گفت، آنگاه خبر به کیکاووس و کیخسرو بردند، و هر دو شهریار با هوم بر لب چیچست باز گشتند. هوم گفت که گرسیوز را بیاورند و شکنجه کنند تا بیتاب شود و ناله بر آورد، و افراسیاب چون آواز برادر را بشنود، از آب بیرون میآید. چون چنین کردند، افراسیاب از آب به در آمد و گرفتار شد، و او را به کیخسرو سپردند.

هوما[1]، **ماساهارو** (māsāhāru homā)، ۱۸۸۸–۱۹۴۶، ژنرال ژاپنی. در جنگ II، از آغاز حمله‌ی ژاپن تا اوت ۱۹۴۲، فرمانده ارتش ژاپن در فیلیپین بود. گویند پس از اینکه با آن تسلیم شد با سربازان امریکائی و فیلیپینو بدرفتاری کرد. بعد از تسلیم ژاپن او را به مانیل بردند، و به عنوان جنایتکار جنگ به دار آویختند.

هومان (humān)، در شاهنامه، برادر پیران ویسه، و پهلوان تورانی در جنگهای افراسیاب با کیخسرو. افراسیاب او را نزد سهراب فرستاد تا وی را به جنگ رستم برانگیزد؛ هومان به عنوان همراه سهراب و از سران سپاه او به نزد رستم رفت. در هنگام گویبازی سیاووش، با افراسیاب، از یاران افراسیاب بود. سرانجام به دست بیژن کشته شد. نیز ← **گردآفرید**.

هومانیست: ← **اومانیست؛ اومانیسم**.

هومانیسم: ← **اومانیسم**.

هومئوپاتی[2] (homeopāti؛ از فنس) [فنس، از هومئو، = شبیه، و پاتی، = درد]، روشی در طب که اساس آن قانون مشابهات است، یعنی اینکه مشابه به مشابه درمان میشود. این روش مداوا در آغاز قرن ۱۹م در لایپزیگ، آلمان، توسط هانمان تأسیس شد که در مقابل آن شکل سنتی درمان را آلوپاتی[3] (ālopāti) [از آلوس یونانی، = دگر، و پاتی] نامید. مشاهده شده بود که اگر گنه گنه به شخص سالم داده شود، همان علایم در وی بروز میکند که مالاریا در اشخاص مبتلای به آن پدید میآورد؛ به همین جهت تجویز گنه گنه بهترین وسیله‌ی درمان مالاریا شناخته شد. هر وقت داروئی پیدا شود که در بدن علائم بیماری خاص را ایجاد کند، تجویز مقدار کمی از آن دارو وسیله‌ی درمان آن بیماری است. مدارس پزشکی خاص تعلیم هومئوپاتی در امریکا و اروپا به رسمیت شناخته شده است.

هومبورگ[4] (homburg)، شهر (در ۱۹۷۰. جم ۴۱٬۵۹۸)، هسن، آلمان فدرال. چشمه‌های معدنی دارد و تفرجگاه دلپسندی است. صنایع سبک دارد. تا ۱۸۶۶ کرسی کنت‌نشین هسن‌هومبورگ بود. نام رسمی آن **بادهومبورگ** است.

هومبولت[5]، فرایهر **آلکساندر فون** (frāyher* āleksānder fon humbolt)، ۱۷۶۹–۱۸۵۹، دانشمند، فیلسوف، نویسنده، و پوینده‌ی آلمانی؛ مة برلین. در ضمن مسافرتهای خود، در پاریس با امه ژاک آلکساندر بونپلان[6] (eme jāk āleksāndr bonplān؛ ۱۷۷۳–۱۸۵۸) آشنا شد، و با وی مسافرتی علمی به امریکای جنوبی و امریکای مرکزی و کوبا کرد (۱۷۹۹–۱۸۵۴). در ۱۸۲۹، به درخواست امپراطور روسیه، سفر علمی دیگری به سیبریه و دریای خزر کرد. هومبولت استعمال خطوط همدما (← همدما، خط) را تثبیت کرد؛ در منشأ و مسیر طوفانهای استوائی، افزایش شدت مغناطیسی از استوا تا قطب، و آتشفشانها مطالعه کرد؛ و پیشتاز پژوهش در باره‌ی ارتباط میان محیط جغرافیائی و توزیع گیاهی بوده است. در اثر معروف خود، به نام کُسموس (۵ جلد، ۱۸۴۵–۶۲)، کوشیده است که عالم فیزیکی را به صورت یک واحد جلوه‌گر سازد. شرح مسافرتهای آسیائی او در کتاب آسیای مرکزی (۱۸۴۳) آمده است. و. فون هومبولت برادرش بود. نیز ← لیبیگ.

هومبولت[7]، فرایهر **ویلهلم فون** (frāyher* wilhelm fon humbolt)، ۱۷۶۷–۱۸۳۵، زبانشناس و نویسنده‌ی آلمانی؛ برادر آ. فون هومبولت؛ مة پوتسدام. در اروپا مسافرتهای زیاد کرد. در ۱۸۰۹–۱۰، که وزیر آموزش و پرورش پروس بود، در اصلاح روش تعلیمات کوشید، و دانشگاه جدید برلین را تأسیس کرد (۱۸۱۰). در ۱۸۱۹، به عنوان اعتراض بر روش ارتجاعی دولت، از خدمات دولتی کناره گرفت. وی از دوستان گوته و شیلر بود. از آثارش کتابی است در باب زبان کاوی (زبان قدیم جاوه)، که از نظر تاریخ زبانشناسی حائز اهمیت است.

هومبولت[7]، **یخچال** (humbolt)، در یخ گرونلند، بزرگترین یخچالی که تاکنون در نیمکره‌ی شمالی شناخته شده. ا. ک. کین آن را در سفر پویشی (۱۸۵۳–۵۵) خود کشف کرد.

هومپردینک[8]، **انگلبرت** (engelbert humperdink)، ۱۸۵۴–۱۹۲۱، آهنگساز و معلم آلمانی، در کنسرواتوارهای کولونی و مونیخ تحصیل کرد. دوست واگنر بود، و در تهیه‌ی پارزیفال واگنر با او همکاری داشت. معروفیتش به خاطر اولین اپرایش، هنزل و گرتل (۱۸۹۳) است. چند اپرای دیگر و موسیقی دراماتیک نیز نوشت.

هومر یا همر[9] (هر دو homer)، ینه هومروس (homeros)، و در مآخذ اسلامی **اومیروس** (omirus)، بزرگترین شاعر حماسی دنیای قدیم و بزرگترین شاعر یونان قدیم که مؤلف و آفریننده‌ی دو اثر بزرگ ایلیاد و اودیسه شناخته شده است. علاوه بر آن، مجموعه‌ای به نام سرودهای هومری و باتراخومیوماخی (جنگ موشها و قورباغه‌ها) به او نسبت داده‌اند. یونانیان باستان نیز در باره‌ی هومر اطلاعات ناچیزی داشته‌اند و در زمان و مکان تولد او اختلاف بسیار است. یوهانس تستس[10] (yohānes tsetses)، مورخ بیزانسی در قرن ۱۲م، زمان هومر را همان زمان ← جنگ تروا میداند. پلوتارک زمان او را کمی پس از جنگ تروا میداند؛ بعضیها او را همزمان با دوریها دانسته‌اند، و بعضی عصر او را در دوره‌ی مهاجرت یونیها گفته‌اند، و هرودوتوس زمان او را ح ۸۵۰ ق‌م خوانده است. تحقیقات ادبی به هر حال نشان میدهد که زمان او پیش از قرن ۸م ق‌م بوده است، و بنابر این، شاید گفته‌ی هرودوت به حقیقت نزدیکتر باشد. در مکان تولد او نیز اختلاف است. پیندااروس شاعر، او را اهل سمورنه (ازمیر) گفته است و این قول مقبولیت بیشتر یافته است، و سمونیدس[11] (semonides) او را اهل کیوس گفته است، و نقالان و خوانندگان داستانهای هومر، که در آغاز خود را از نسل هومر میدانسته‌اند، در کیوس سکونت داشته‌اند. چون در اشعار هومر ذکر شهرها و امکنه‌ی یونیا زیاد میرود، و این دلیل آن است که هومر با این امکنه آشنائی بیشتری داشته، احتمال میرود که هومر از مردم یونیا (که شهرهای سمورنه و کیوس از آن جمله است) باشد. عده‌ای گفته‌اند که چون هومر تقریباً در قرن ۹م ق‌م میزیسته است نمیتواند اهل یونیا باشد، زیرا در قرن ۹م ق‌م یونیا هنوز به اشغال یونانیها در نیامده بود. زندگینامه‌نویسان هومر را نابینا و همزمان با هزیود شاعر یونانی خوانده‌اند که محل تردید است.

با آنکه از زمانهای قدیم هومر را مؤلف ایلیاد و اودیسه میشناخته‌اند، از قرن ۱۸م به بعد بحث مهمی در کتب و محافل ادبی اروپا در

(۱)Homma (۲)homeopathy (۳)allopathy (۴)Homburg (۵)Humboldt (۶)Bonpland (۷)Humboldt (۸)Humperdinck (۹)Homer (۱۰)Tzetzes (۱۱)Semonides

گرفته است که به "مسئله‌ی هومر" معروف شده. کسی که این مسائل را پیش کشید فریدریش آوگوست ولف بود که در ۱۷۹۵ ملاحظات مقدماتی در باره‌ی هومر را منتشر ساخت. ولف در این کتاب با روش و اسلوب علمی خواست ثابت کند که ایلیاد و اودیسه کار شعرای مختلف و مخصوصاً نقالان و داستانسرایان مختلف است که بتدریج بر روی هم انباشته شده است و همه به یک گوینده به نام هومر نسبت داده شده. پیش از او آبه د/اوبینیاک [فرانسوا ادلن[1] (fränsuā edlan ābe dobinyāk)؛ ۱۶۰۴–۷۶، منتقد فرانسوی] در قرن ۱۷م کتابی در باره‌ی هومر به نام حسبیات آکادمیک منتشر ساخته و در باره‌ی وی و اینکه او مؤلف ایلیاد و اودیسه باشد تردید کرده بود. نظریات ولف تا اواخر قرن ۱۹م مورد قبول اکثریت نقادان و هومرشناسان بود، اما از اواخر قرن ۱۹م، بر اثر تحقیقات اندرو لنگ و والتر لیف[2] (vāltər lif؛ ۱۸۵۲–۱۹۲۷) عقیده‌ی بیشتر نقادان بر این است که ایلیاد و اودیسه از هومر است و فقط ملحقات و اضافاتی بر آن علاوه شده و دستکاریهائی در آن به عمل آمده است. منتهی شک در اینکه آیا ایلیاد و اودیسه هر دو از هومر است یا هر کدام متعلق به شاعر دیگری است هنوز به قوت خود باقی است.

از جمله تردیدهائی که در باره‌ی انتساب ایلیاد و اودیسه به هومر شده بود این بود که در عصر پیش از اختراع خط ممکن نبود که کسی منظومه‌ای به این درازی تدوین کند. در پاسخ این تردید گفته شده است که در عصر پیش از خط، به جهت اعتماد مردم بر حافظه، قدرت حافظه‌ی انسان بسیار قویتر از قدرت حافظه‌ی مردم عصر کتابت بوده است (در زمان ما نیز کوران، به جهت اعتماد بر حافظه، حافظه‌ی قوی‌تری دارند). یکی از علل تردید وجود مکررات و عدم توافق میان قسمتهای مختلف این دو منظومه است. در پاسخ آن گفته شده است که چون نظم این دو منظومه پیش از عصر کتابت بوده، هدف آن طبعاً خواندن از روی متن نبوده، بلکه برای شنیدن مردم سروده شده است. در چنین حالتی طبیعی است که تکرار و عدم توافق میان قسمتهای گوناگون پیش بیاید. اظهارات مختلف در باره‌ی خدایان و خلط افسانه با تاریخ و مسائل اخلاقی نیز نمیتواند تردیدهائی جدی در انتساب این منظومه‌ها به یک نفر ایجاد کند، زیرا ممکن است که در آن عصر شاعر مواد و مطالب مختلف را بدون نظر انتقادی جمع کرده و به هم پیوسته باشد. در برابر این تردیدها دلایلی که یکی بودن شاعر ایلیاد و شاعر اودیسه را میرساند قوی است، از جمله آنکه سراسر ایلیاد بر سر موضوع واحدی است که خشم اخیلس باشد و قطعات فرعی و عرضی لطمه‌ای به وحدت موضوع نمیرساند. همچنانکه کتاب اول ایلیاد با خشم اخیلس آغاز میشود و کتاب آخر نیز با پایان یافتن خشم اخیلس پایان میپذیرد، و در اودیسه نیز موضوع واحد است و آن بازگشت اودوسئوس است.

هومر[3]، وینزلسو (winzlō hōmər)، ۱۸۳۶–۱۹۱۰، نقاش دورنماساز امریکائی که بیشتر به منظره‌های دریائی توجه داشت. در ۱۸۶۱ به عنوان خبرنگار هفته‌نامه‌ی هاربر به جبهه‌ی جنگ فرستاده شد؛ تصاویر جنگی و طرحهائی که از زندگی سیاهپوستان بر داشته بود، پس از جنگ سبب اشتهار بین‌المللی او شد. بسیاری از طرحهای وی از زندگی عادی، همچون ضربه‌ی شلاق (موزه‌ی متروپلیتن) از همین زمان است که کار وی ساختن تصویر برای مجله‌ها بود. در ۱۸۷۶ از این کار دست کشید و به نقاشی پرداخت. چند سفر به اروپا کرد ولی مایه‌ی الهام خود را در صحنه‌های امریکائی یافت و به دریا پرداخت و مناظر تابستانی آن را در ایالت مین و مناظر زمستانی آن را در فلوریدا و باهاما نقاشی کرد. در تابلوهای رنگ روغنی و آبرنگ وی توجه به واقعیت و عینیت و شکوه رنگها مشهود است، ولی بیشتر آبرنگهای او شهرت دارد. پس از ۱۸۸۴ زندگی گوشه‌نشینی اختیار کرد. تعبیرهای نیرومند و درامی وی از دریا در حدی است که کسی بر وی پیشی نگرفته و جایگاه منحصر به فردی در هنر امریکائی دارد. از آبرنگهای برجسته‌ی او جریان خلیج، طوفان در حال شکستن، و ساحل میشن (موزه‌ی متروپلیتن)؛ از تابلوهای رنگ و روغنی او جریان خلیج و مهتاب (متروپلیتن)، و هشت ناقوس (گالری آدیسن، آندوور، ماساچوست) است.

هوم رول، در تاریخ ایرلند، ← فرمانروائی میهنی.

هومز[4]، آلیور وندل (ālivər wendəl hōmz)، ۱۸۴۱–۱۹۳۵، نویسنده و قاضی امریکائی. به علت مخالفتش با اعضای شورای عالی در بعضی از مسائل، لقب "معترض بزرگ" به او داده بودند، و با عقاید روشن و نیرومند خود بسیار مورد توجه آزادیخواهان بود، و شهرت جهانی پیدا کرد. به آن معتقد بود که پاسداری حقوق انسان لازمتر از پاسداری از حقوق مالکیت است. کتابهای وی، و از جمله حقوق عمومی، بسیار مورد توجه است. پدرش **آلیور وندل هومر.** (۱۸۰۹–۹۴)، نویسنده و پزشک، استاد کالبدشناسی و فیزیولوژی در دانشگاه هاروارد بود، و مقالات پزشکی مهمی نوشته است. وی ابتدا به تحصیل علم حقوق پرداخت. سپس به رشته‌ی پزشکی روی آورد. مدت ده سال طبابت کرد، مبحث تشریح را هم تدریس میکرد. اشعار گوناگون و داستانهای کوتاهی نیز دارد.

هومز، شرلوک: ← شرلوک هومز.

هومز[4]، ویلیام هنری (wilyām henri hōmz)، ۱۸۴۶–۱۹۳۳، زمینشناس و مردم‌شناس امریکائی. توجه وی به ساکنان تندانهای چغ کشمة موجب شد که به باستانشناسی روی آورد. در ۱۹۱۰–۲۰ متصدی بخش مردمشناسی موزه‌ی ملی کشمة بود. هنگامی که، در ۱۸۷۵ عملیات نقشه برداری را در اطراف رودسان خوان،

درجش ایالت یوتا اداره می‌کرد، توجهش به مسائل باستان شناسی و زمین شناسی جلب شد. مقالات متعددی هم در این مباحث نوشت. تحقیقاتی که در مسئله‌ی سفالسازی هندیشمردگان انجام داده راهنمای مهمی در مطالعه‌ی این اقوام از لحاظ نژاد شناسی بوده است. هموکوهپیمایی ماهر و برجسته بود، و قله‌هایی چند به افتخار وی نامگذاری شده است.

هومل[5]، فریتس (frits homel)، ۱۸۵۴–۱۹۳۶، دانشمند مدرسی و متبحر آلمانی در آشورشناسی؛ مة آنسیاخ. مؤلف خلاصه‌ای از تاریخ و جغرافیای شرق قدیم (۱۹۲۶) است. نیز ← قحطان.



هومن

هومن[6] (homen)، در اساطیر یونان، مظهر ازدواج. به صورت جوان زیبائی در لباس زنانه و حامل مشعل عروسی تصویر میشد.

هوموپترا[7] (ho-moptera) یا **یک-سانبالان** (yeksān-bālān) راسته‌ای از حشرات شبیه ساس مشتمل بر شته‌ها و زنجره‌ها، که ارتباط نزدیکی با ساسهای واقعی از راسته‌ی همیپترا دارند. ولی اختلافشان با همیپترا در آن است که نوک مکنده‌ی آنها بیشتر از پایه‌ی سر بیرون میآید تا از قسمت پیشین آن؛ نیز بالهای پیشین یکسانبالان به تمامی غشائی است، در صورتی که در نیمبالان پایه‌ی این بالها حالت چرمی پیدا کرده است. تیره‌های عمده‌ی یکسانبالان عبارتند از زنجره‌ها، شته‌ها، شپشه‌های پرنده‌ی درختی، و حشره‌ی قرمزدانه.

هوموس: ← گیاخاک.

هومو ساپینس: ← انسان اولیه.

هوموسیکل: ← هتروسیکل.

هوموفونی، موسیقی، ← پولیفونی.

هونان، ایالت چین، ← هنان یا هونان.

هونان[8] (hunān) [چینی، ← جنوب دریاچه]، ایالت (۲۱۰'۰۴۸ کمه؛ در ۱۹۷۳ جه ۳۸'۰۰۰'۰۰۰)، چش چین مرکزی، ج دریاچه‌ی تونگ-تینگ؛ کرسی آن چانگشا. سرزمینی است پرتپه. رودهای سیانگ و یوان، که به دریاچه‌ی تونگ-تینگ و سپس به رود یانگتسه میریزند، آن را مشروب میکنند. از فراورندگان عمده‌ی چای و برنج و ذرت و توتون و مواد معدنی (سرب، روی، ذغال، آنتیموان، قلع، و تنگستن) است. سپاهیانی که سلسله‌ی چینگ را از تجاوز شورشیان تایپینگ نجات دادند، بنا بر روایات، از همین سرزمین مردان جنگی بر خاسته بودند. در جنگ II قسمت عمده‌ی آن از اشغال ژاپنیها مصون ماند؛ در ۱۹۴۹ تحت حکومت چین کمونیست در آمد.

(۱)Hedelin (۲)Leaf (۳)Homer (۴) Holmes, (۵) Hommel (۶)Hymen; Hymenaeus (۷) Homoptera (۸) Hunan

مائو تسه‌تونگ در این ایالت متولد شد.

هونانفو، نام سابق لویانگ، چین.

هونتهورست[1]، **خریت وان** (xerit vān honthorst)، ۱۵۹۰–۱۶۵۶، نقاش ژانر، صورتساز، و سازنده‌ی مناظر زندگی عادی و تصاویر کنائی هلندی؛ مت اوترشت. در ایتالیا (ح ۱۶۱۰–۱۶۲۰) اطلاع کاملی از کارهای کاراوادجو به دست آورد. چون به نقاشی صحنه‌هائی با نور شمع علاقه‌ی فراوان داشت، به لقب ایتالیائی گراردو دله نوتی (gerārdo delle notti) [= گراردوی شب] ملقب شده بود. در بازگشت به هلند سنّت کاراوادجو را با خود به این سرزمین برد. همچنین روش ایتالیائی نقاشی پندارپردازانه (⇐ پندارپردازی) را برای تزیین داخل عمارات و کاخها با خود به هلند برد. در ۱۶۲۸ چارلز I او را به انگلستان دعوت کرد، وی در آنجا به تزیین وایتهال پرداخت و چهره‌هائی از شاه و اشراف انگلستان را نقاشی کرد که چند تا از این نقاشیها اکنون در گالری ملی انگلستان موجود است. تابلوی شاه زمستانی بوهم او در موزه‌ی مترپلیتن نیو یورک نگاهداری میشود.

هونجان (hunejān)، ده (جع ۳٬۶۱۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان سمیرم سفلی، بخش حومه‌ی شهرستان شهرضا (قمشه) استان دهم (اصفهان)؛ ۳۶ کیلومتری ج شهرضا. کوهستانی، و هوای آن معتدل است. محصولاتش غلات، انگور، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی و جاجیمبافی دارد.

هوندوراس: ← هندوراس.

هونریک: ← واندالها.

هونشو[2] (honšu)، جزیره (ح ۲۳۰٬۵۱۰ کمم؛ در ۱۹۷۰ جع ۸۱٬۵۶۰٬۵۹۰)، ژاپن مرکزی، بین دریای ژاپن و قکب؛ بزرگترین و مهمترین جزایر ژاپن، که خود مشتمل بر ۳۸۲ خرده‌جزیره میباشد. قسمت عمده‌اش کوهستانی است؛ ارتفاعش در فوجی‌یاما به ۳٬۷۷۶ متر میرسد (مرتفعترین قله در ژاپن)؛ کوه آساما بلندترین کوههای آتشفشانی فعال آن است. در قسمت مرکزی آن دشت کانتو[3] (kānto) قرار دارد. هوایش بین سرمای شدید (در ل) و هوای گرم گرد مداری (در ج) تغییر میکند. زلزله در آنجا زیاد روی میدهد. محصولات کشاورزی و ابریشم خام دارد. شهرهای یوکوهاما، توکیو، ناگویا، اوزاکا، و کوبه صنایع سنگین دارند. هونشو به وسیله‌ی پلی به هوکایدو مرتبط است.

هونفلد، گ. فون: ← هواپیمائی.

هونکر[4]، **اریش** (eriš honeker)، ۱۹۱۲–، رهبر سیاسی آلمان شرقی. وی که پسر یک کارگر معدن و کمونیست سرسخت بود، به علت فعالیتهای حزبی در دوره‌ی نازیها، ۱۰ سال به زندان افتاد. پس از جنگ به حزب وحدت سوسیالیستی (کمونیستی) والتر اولبریشت پیوست و بزودی در دستگاه حزبی آلمان شرقی ترقی کرد. در ۱۹۵۸ به عضویت کمیته‌ی مرکزی حزب رسید و مسئول امور امنیتی شد. هنگامی که اولبریشت از رهبری حزب استعفا کرد (۱۹۷۱)، هونکرجای وی را گرفت، سپس در همین سال به ریاست شورای دفاع ملی منصوب شد. در ۱۹۷۶ دبیر کل حزب وحدت سوسیالیستی، و در ۲۹ اکتبر همین سال به ریاست شورای کشوری رسید.

هونکونگ، چین: ← هونگ‌کونگ.

هونگتسه[5] (hungtse)، دریاچه‌ای به طول ۱۰۵ کم، ش چین، بر مرز ایالات آنهوئی و کیانگسو. رود هوای در آن میریزد، و به کانال بزرگ مرتبط است. سد سان هو در مخرج دریاچه قرار دارد.

هونکیار اسکله‌سی، پیمان: ← عثمانی، امپراطوری، قسمت VII.

هونگ‌کونگ[6] (hong kong) یا **هونکونگ** (honkong)، چینی **شیانگ‌جیانگ** (šiāng-jiāng)، مستعمره‌ی فرمانگزار بریتانیا (مساحت مستعمره ۱٬۰۳۴ کمم؛ جع در ۱۹۷۷ تخمیناً ۴٬۵۰۰٬۰۰۰)، جش چین، مجاور ایالت کوانگتونگ، کرسی آن هونگ‌کونگ (یا ویکتوریا؛ ۷۵ کمم؛ در ۱۹۷۶ جع تخمیناً ۱٬۱۰۰٬۰۰۰) مشتمل است بر جزیره‌ی هونگ‌کونگ که در ۱۸۴۲ چین آن را به بریتانیا وا گذاشت؛ شبه جزیره‌ی کاولون[7] (kālun، ۹ کمم) که جزء زمینلاد چین و مقابل جزیره‌ی هونگ‌کونگ واقع است، و در ۱۸۶۰ واگذار شد؛ جزیره‌ی ستونکاترز[8] (stonkātərz؛ ح ۲٬۵ کمم)، چینی نگون شون چاو (ngon šun că)؛ و ناحیه‌ی موسوم به سرزمینهای جدید (۹۴۷ کمم) که عبارت است از ناحیه‌ی واقع در ل کاولون از خلیج میرز[9] (mirz) در ش تا شاخابه‌ای از رود مروارید در غ. این ناحیه در ۱۸۹۸ به اجاره‌ی ۹۹ساله به بریتانیا داده شد. در ۱۹۴۸–۴۹ جمع زیادی از مردم نواحی چین که در دست کمونیستها بود به این مستعمره پناهنده شدند. شهر هونگ‌کونگ بندری آزاد و یکی از بندرگاههای مهم خاور دور است. در جج II، در ۱۹۴۱–۴۵، در اشغال ژاپن بود.

هونگ‌لی، امپراطور چین، ← چین لونگ.

هونوریوس[10] (honorius)، ۳۸۴–۴۲۳، امپراطور (۳۹۵–۴۲۳) روم غربی؛ پسر تئودوسیوس I. برادرش، آرکادیوس، روم شرقی را به ارث برد. پس از اینکه قیم او، ستیلیکو، به امر وی کشته شد (۴۰۸)، آلاریک I یک بار در ۴۰۸ و دگر بار در ۴۰۹ به ایتالیا تاخت، و رم را تاراج کرد (۴۱۰). هونوریوس پایتخت خود راونا را در مقابل آلاریک نگاه داشت، و پس از مرگ آلاریک با ویزیگوتها به سرکردگی آتاوولف صلح کرد (۴۱۲). در ۴۲۱ ناچار کنستانتیوس III را در امپراطوری شریک کرد. حکومتش مرحله‌ی مهمی در انحطاط روم غربی بود.

هونوریوس[10] I (honorius-) فت ۶۳۸، پاپ (۶۲۵–۳۸)؛ مت کامپانیا، ایتالیا. علاقه‌ی وافر به امور کلیسائی اسپانیا و انگلستان نشان داد، و اصلاحات فراوان در کلیساهای رم انجام داد. در مورد اختلافی که در باره‌ی ← مذهب وحدت مشیت روی داد، عقیده‌ی وی به عنوان پاپ سؤال شد، و او در پاسخ نامه‌ای نوشت و در ضمن آن عبارت "اراده‌ی واحد" را به کار برد که مفاد آن ظاهراً این بدعت را تأیید میکرد. خود و نامه‌اش در سومین ← شورای قسطنطنیه به بددینی منسوب شدند. ولی چون پاپ این فتوی را به اصطلاح اکس کاتدرا (← عصمت کلیسا) نداده بود، بعدها بر ضد عصمت پاپی مورد استناد قرار نگرفت. نیز ← پاپ، جدول.

هونوریوس[10] II (honorius-)، فت ۱۱۳۰، پاپ (۱۱۲۴–۳۰). ایتالیائی و نامش لامبرتو[11] (lāmberto) بود. جانشین پاپ کالیکتسوس II شد. پیش از آنکه انتخاب شود چند سالی در آلمان گذرانید تا اختلاف میان هانری V و پاپ را در باره‌ی خلعت‌پوشان حل کند (← کنکوردای ورمس). هونوریوس در انتخاب لوتار II به امپراطوری از وی پشتیبانی کرد. اختلاف پردامنه‌ای با هنری I انگلستان در باره‌ی حق پاپ در اعزام نمایندگان خاص به انگلستان پیدا کرد. نیز ← پاپ، جدول.

هونوریوس[12] III، فت ۱۲۲۷، پاپ (۱۲۱۶–۲۷). ایتالیائی و نامش چنچو ساولی (cenco sāvelli) بود؛ بعد از اینوکنتیوس به مقام پاپی برگزیده شد. در ۱۱۹۷ به مقام کاردینالی ارتسام یافت؛ و امور مالی دستگاه پاپی را بخوبی اداره کرد. از طرف پاپ اینوکنتیوس مربی و سرپرست فردریک (بعداً امپراطور فردریک II) شد. وقتی که به مقام پاپی رسید، فردریک II را به شرکت در جنگ صلیبی ترغیب کرد. در ۱۲۲۰ فردریک II را تاجگذاری کرد، و بار دیگر وعده‌ی شرکت در جنگ صلیبی را از او به دست آورد، اما در تمام دوران پاپی هونوریوس، فردریک از عزیمت به جنگ سر باز زد. هونوریوس در سیاست انگلستان دخالت کرد، و بارونها را وا داشت تا از هنری III پشتیبانی کنند. نیز ← پاپ، جدول.

هونولولو[14] (honolulu)، شهر (در ۱۹۷۰ جع ۳۲۴٬۸۷۱)، بر ساحل جش اواهو؛ کرسی ایالت هاوائی. بندر عمده‌ی جزایر هاوائی و توقفگاه خط هوائی بین قاره‌ی امریکای شمالی و مشرق‌زمین و استرالیا است. در دشت باریکی بین دریا و رشته کوه کولولائو قرار دارد. در جش آن شناگاه و تفرجگاه ساحلی معروف وایکیکی (wāykiki) قرار دارد. از ابنیه‌ی عمده‌ی آن کاخ یولانی (مسکن سابق پادشاهان هاوائی)، دانشگاه هاوائی (۱۹۰۸)، و آکادمی هنر (۱۹۲۶) است. صنایع تصفیه‌ی شکر و آمودن آناناس دارد. پایگاه دریائی پرل هاربر در ۱۱ کیلومتری جغ آن است. در ۱۸۴۵ به جای لاهاینا[15] کرسی جزایر هاوائی شد.

هونها[16] (hon-)، قوم چادرنشین و دارای زندگی شبانی، از اصل نژادی ناشناخته که از ل آسیای مرکزی بر خاستند و در قرن ۴م در اروپا ظاهر

(۱)Honthorst (۲)Honshu (۳)Kanto (۴)Honecker (۵)Hungtse (۶)Hong Kong (۷)Kowloon (۸)Stonecutters (۹)Mirs (۱۰)Honorius (۱۱)Lamberto (۱۲)Honorius (۱۳)Savelli (۱۴)Honolulu (۱۵)Lahaina (۶۱)Huns

شدند. تشکیلات آنها بیشتر جنبه‌ی نظامی داشت. به اردوهائی تقسیم شده بودند که هرکدام مستقلاً به نبردهای پردامنه میپرداخت، و پس از غارت و ویران کردن سرزمینها آنجاها را ترک میکردند. هونها را کوتاه‌قامت و دارای سیمای مغول‌مانند توصیف کرده‌اند. تفوق نظامی آنان به داشتن اسبهای کوتاه و تکاوری بود که عملاً هرگز از پشت آنها جدا نمیشدند. علی رغم شباهت عادات و روشهای جنگی آنها به هونهای سفید و مجارها و مغول و ترکها، ارتباط طشان با این اقوام یا بسیار ضعیف است یا در مورد مجارها و ترکها معنای درست ندارد. هونها در تاریخ در قرن ۴م ظاهر میشوند، یعنی در آن هنگام که دیوار چین برای جلوگیری از هجوم آنان کشیده شد. چینیان به آنان نام هسیونگنو (hsiungnu) داده‌اند و اینان از قرن ۳م ب‌م تا ۵۸۱ ل چین را اشغال کردند. پس از زیر پا گذاشتن آسیا، ح ۳۷۲ به قسمت پایین دره‌ی ولگا حمله بردند و به طرف غ پیش رفتند و قبایل ویزیگوتها و اوستروگوتها را از برابر خود راندند، و به این ترتیب مهاجرتهای بزرگی را سبب شدند که مایه‌ی بر افتادن امپراطوری روم، و تغییر چهره‌ی اروپا شد. از دانوب گذشتند و در عمق امپراطوری شرقی نفوذ کردند و امپراطور تئودوسیوس II را خراجگزار خود ساختند (۴۳۲). بزرگترین شاه ایشان، آتیلا، در هنگری برای خود کاخ ساخت. بیشتر سرزمین‌هائی که امروز روسیه‌ی آسیا، لهستان، و آلمان را تشکیل میدهد، به او باج و خراج میدادند، و مدتها به عنوان فرمانده قوا از دولت روم غربی حقوق میگرفت. هنگامی که رومیان از پرداخت باج بیشتر خودداری کردند (۴۵۰)، هونها به ایتالیا و گل حمله‌ور شدند و از آتیوس شکست خوردند (۴۵۱)، ولی پس از مرگ آتیلا (۴۵۳) و پیش از بیرون رفتن از ایتالیا آنجا را غارت کردند. از حرکتهای بعدی ایشان اطلاع درست در دست نیست. بعضی را عقیده بر آن است که هونهای سفید بازمانده‌ی هونها بوده‌اند.

هونهای سفید: ← هفتالیان.

هونیادی[1]**، یانوش** (yānoš hunyādi)، ح ۱۳۸۵–۱۴۵۶، قهرمان ملی مجار، رهبر مقاومت در برابر ترکهای عثمانی؛ مت ترانسیلوانی. در ۱۴۴۱–۴۶ امیر ترانسیلوانی و در ۱۴۴۶–۵۳ نایب‌السلطنه‌ی مجارستان (در صغارت لادیسلاوس V) بود. پیروزی عمده‌اش (همراه با قدیس جووانی دی کاپیسترانو) در بلگراد بود (۱۴۵۶) که تسخیر مجارستان را به دست ترکها ۷۰ سال به تأخیر انداخت. بسیاری از اشراف مجار با هونیادی مخالف بودند. پسر ارشدش، لادیسلاوس، به جهت قتل عموی شاه، به امر لادیسلاوس V اعدام شد (۱۴۵۷). پسر کهین او، با نام ماتیاس کورویتوس، شاه مجارستان شد.

هووخ شتره (huvaxšatra)، یا **هوخشتره** (hovaxšatara)، پند کواکسارس[2] (kuāk-sāres)، سومین و بزرگترین سلاطین سلسله‌ی ماد (سلطنتش ح ۶۲۵–۵۸۵ ق‌م)، پسر و جانشین فرورتیش. با سکاها جنگیده آنان را از ایران بیرون راند (۶۱۵ ق‌م). در ۶۱۲ نینوا را تسخیر و دولت آشور را منقرض کرد. در ۵۹۰–۵۸۵ ق‌م با شاه لیدیا جنگید، ولی عاقبت صلح کرد؛ جانشینش ایشتوویگو.

هووخشتره: ← هووخشتره.

هوور[3]**، جان ادگر** (jān edgər huvər)، ۱۸۹۵–۱۹۷۲، جرمشناس امریکائی و رئیس (۱۹۲۴–۷۲) اف بی.آی؛ مت شهر واشینگتن. در سازماندهی اف.بی.آی نقش بسیار مهم و مؤثری داشت. در دهه‌ی ۱۹۳۰ کوشش فراوان برای گسترش فعالیت سازمان در کشف جرایم کرد، و حتی خودش در دستگیری چند گانگستر مهم شرکت جست. هوور آثاری تألیف کرده، که از آن جمله است مطالعه‌ای از کمونیسم (۱۹۶۲) و در باره‌ی کمونیسم (۱۹۶۹).

هوور[3]**، سد** (huvər)، سدی بر رود کولورادو، در نوادا–آریزونا، کشمت، که در ۱۹۳۱–۳۶ ساخته شد. یکی از بزرگترین سدهای جهان است؛ ارتفاعش ۲۲۱ متر و طولش ۳۷۹ متر. از بزرگترین مخازن جهانی نیروی برقابی است. پهنه‌های جنوب کالیفرنیا، آریزونا، و مکزیک را آبیاری میکند؛ در ضمن برای کنترول طغیان آب نیز به کار میرود. دریاچه‌ی میند[4] (mid) را، که تفرجگاه و بزرگترین دریاچه‌ی مصنوعی جهان است (۵۸۸ کمم)، تشکیل میدهد. سابقاً سد بولدر[5] (böldər) نام داشت. نیز ← سد، جدول.

هوور[6]**، هربرت (کلارک)** (hërbərt klärk huvər). ۱۸۷۴–۱۹۶۴، ۳۰مین رئیس جمهور (۱۹۲۹–۳۳) کشمت؛ مت آیووا. قبل از ۱۹۱۵ به کارهای مهندسی و استخراج معدن اشتغال داشت. در جنگ I و پس از آن سازمانهای دستگیری از آسیب‌دیدگان اروپا را اداره میکرد. در ۱۹۲۱–۲۸ وزیر بازرگانی کشمت بود. در انتخابات سال ۱۹۲۸ بر رقیب خود، که نامزد حزب دموکرات بود، پیروز شد. در دوره‌ی حکومت او کشمت مواجه با بحران اقتصادی شدیدی شد؛ عده‌ی بیکارها به ۱۵ میلیون بالغ گردید؛ جنگ‌دیدگان بیکار که در شهر واشینگتن به راه افتاده بودند، به امر هوور، به وسیله‌ی نیروهای فدرال اخراج شدند. اگرچه فعالیتهای اجتماعی وسیعی، به توصیه‌ی هوور، برای مقابله با بحران آغاز شد، نتیجه‌ای به دست نیامد، و بحران در تمام دوره‌ی حکومت او دوام یافت. از کنفرانسهای خلع سلاح زمان وی نیز نتیجه‌ای حاصل نشد (← کنفرانسهای دریالی). برای تخفیف بحران اقتصادی آلمان طرحی پیشنهاد کرد (۱۹۳۱) که موقتاً مطالبه‌ی غرامات جنگ از آلمان تعطیل شود، ولی از آن هم نتیجه‌ی عملی به دست نیامد. سرانجام در انتخابات سال ۱۹۳۲ رقیب دموکرات او، روزولت، بر وی پیروز شد، و در ۱۹۳۳، مقارن با منتهای شدت بحران در امور بانکها، دوره‌ی ریاست جمهور هوور به سر آمد. از آن به بعد هوور نقش "یکی از رجال سالخورده" را داشت و رهبر جناح محافظه‌کار حزب جمهوریخواه بود.

هووقه یا **هو:** ← پشت‌بند.

هوهانزولرن[7] (hohānzolern؛ از فنس)، آلمانی **هوئنتسولرن**(hoentsolern)، خاندانی از امرای آلمانی که بر براندنبورگ (۱۴۱۵–۱۹۱۸)، پروس (۱۵۲۵–۱۹۱۸)، و آلمان (۱۸۷۱–۱۹۱۸) فرمانروائی کردند. اصل خاندان از ج آلمان است، و سابقه‌اش به قرن ۱۱م میرسد؛ نام خاندان از نام قلعه‌ای در سوابیا مأخوذ است. کونراد هوهانزولرن به وسیله‌ی امپراطور فردریک I کاخبان نورمبرگ شد (ح ۱۱۷۰)، و فردریک هوهانزولرن (فت ح ۱۲۰۰) جانشین او شد؛ پسران فردریک شاخه‌های سوابیائی و فرانکونیائی خاندان را تشکیل دادند (برای شاخه‌های سوابیائی ← هوهانزولرن، ایالت سابق پروس). شاخه‌ی فرانکونیائی مارگگرافنشینهای آنسباخ (۱۳۳۱) و کولمباخ[8] (kulmbāx؛ ۱۳۴۰) را به دست آورد. در سال ۱۴۱۵ امپراطور سیگیسموند، فردریک VI هوهانزولرن را نایب‌السلطنه‌ی براندنبورگ کرد، و فردریک رسماً مقام برگزینندگی براندنبورگ را تحت عنوان فردریک I، به دست آورد (۱۴۱۷). براندنبورگ مرکز قدرت هوهانزولرن شد. فردریک II (۱۴۴۰–۷۰) نیو مارک را از شهواران توتونی و لوزاس سفلی را از امپراطور خریداری کرد؛ و برلین را پایتخت سیاسی قرار داد. در ۱۵۲۵ آلبرشت براندنبورگی، مهین‌سرور ← شهسوران توتونی به سرزمینهای وابستگان خود عنوان دوکنشین غیر روحانی پروسی داد. یوآخیم[9] II (yoāxim؛ ۱۵۰۵–۷۱؛ حکومتش ۱۵۳۵–۷۱)، برگزیننده‌ی (۱۵۳۵–۷۱) براندنبورگ، به آیین لوتری در آمد. وقتی که یوهان سیگیسموند (yohān sigismund؛ فرمانروائیش ۱۶۰۸–۱۹) به مذهب کالونی در آمد، رعایایش به مذهب لوتری باقی ماندند، و بدین ترتیب تسامح مذهبی از مشخصات این سلسله شد. با به دست آوردن (۱۶۱۴) کلیوز، مارک، و راونسبرگ و پروس موروثی (۱۶۱۸) خود، هوهانزولرن را به مقام یک قدرت رهبری‌کننده‌ی آلمانی رسانید. فردریک ویلهلم، معروف به برگزیننده‌ی بزرگ (۱۶۴۰–۸۸)، بخشی از پومرانی، مینden، و هالبرشتات را به دست آورد، و امید به دست آوردن ماگدبورگ را نیز داشت. فرمانروائی وی تمرکز قدرت و حکومت مطلق را در سرزمین هوهانزولرن همراه داشت. در ۱۷۰۱ پسرش، به عنوان فردریک I "شاه در پروس"، تاجگذاری کرد، و در پیمان ← صلح اوترشت شاه پروس شناخته شد (۱۷۱۳). عنوان شاه نماد جدیدی از وحدت پیوندهای خانوادگی هوهانزولرن بود. فردریک ویلهلم I (سلطنتش ۱۷۱۳–۴۰)، با اصلاحات اداری، مالی، و نظامی که انجام داد، معمار واقعی عظمت خاندان هوهانزولرن بود. فردریک کبیر (سلطنتش ۱۷۴۰–۸۶) سیلزی را از ماری ترز گرفت، و

(۱)Hunyadi (۲)Cyaxares (۳)Hoover (۴)Mead (۵)Boulder (۶)Hoover (۷)Hohenzollern (۸)Kulmbach (۹)Joachim

پروس غربی و ارملاند[1] (ermeland) را در اولین تجزیه‌ی لهستان به دست آورد (۱۷۷۲). دیکتاتور روشنفکری بود که قوانین پروس را اصلاح و تدوین کرد (۱۷۹۴). فردریک ویلهلم II (سلطنتش ۱۷۸۶–۹۷)، فردریک ویلهلم III (سلطنتش ۱۷۹۷–۱۸۴۰)، و فردریک ویلهلم IV (سلطنتش ۱۸۴۰–۶۱) فرمانروایان نیمه‌مقتدری بودند؛ وزرای آنها در تاریخ پروس بیشتر اهمیت دارند. ویلهلم I (سلطنتش ۱۸۶۱–۸۸) اداره‌ی امور را به بیسمارک تفویض کرد، که تحت اداره‌ی او پروس بر رقیب خود اتریش و بر فرانسه پیروز شد. در ۱۸۷۱ ویلهلم امپراطور (کایزر) آلمان اعلام شد. جانشینانش فردریک III (سلطنتش ۱۸۸۸) و ویلهلم II (سلطنتش ۱۸۸۸–۱۹۱۸) بودند، و عدم ثبات و جاه‌طلبی ویلهلم II آلمان را به جنگ I کشانید.

هوهانزولرن[2] (hohānzolern؛ از فنس)، آلمانی **هوئنتسولرن** (hoentsolern)، ایالت سابق پروس، آلمان غربی، در سوابیا. پس از جنگ II جزئی از ایالت بادن‌ـوورتمبرگ شد. شهر عمده‌اش زیگمارینگن است. ناحیه‌ای کوهستانی است. نام خاندان هوهانزولرن از نام کاخ تسولرن (tsolern) یا هوئنتسولرن، در ل آن ماخوذ است. ح ۱۶۰۰ سرزمین به ۲ دوکنشین، بعداً امیرنشین، تقسیم شد که دو شعبه از شاخه‌ی هوهانزولرن سوابیائی‌ـهوهانزولرن‌ـهشینگن[3] و هوهانزولرن‌ـزیگمارینگن[4]ـبر آنها حکومت کردند. هر ۲ خاندان حقوق فرمانروائی خود را به پروس واگذار کردند (۱۸۴۹). کارل هوهانزولرن‌ـزیمارینگن، به نام کارول I، شاه رومانی شد.

هوهانزولرن‌ـزیگمارینگن: ← هوهانزولرن، ایالت.

هوهانزولرن‌ـهشینگن: ← هوهانزولرن، ایالت.

هوهنشتاوفن[5] (hohenštāfen)، آلمانی **هوئنشتاوفن** (ـhoen)، خاندانی از امرای آلمانی. در ۱۰۷۹ فردریک، کنت هوهنشتاوفن، با آگنس، دختر امپراطور هانری IV، ازدواج کرد و به مقام دوکی سوابیا رسید. شاخه‌ی شاهان و امپراطوران آلمان با پسر فردریک، کونراد III، آغاز شد (۱۱۳۸)، که جانشینانش به ترتیب فردریک I، امپراطور هانری VI، و فیلیپ سوابی بودند. اهمّ رقبای آنان گوئلفها بودند، که از میان آنها اوتوی IV در مقابل فیلیپ سوابی به پادشاهی برگزیده شد و از ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۵ امپراطور امپراطوری مقدس روم بود، اما وارث هوهنشتاوفن، فردریک II، از طرف دسته‌ی رقیب گوئلفها به شاهی برگزیده شد (۱۲۱۲). برجسته‌ترین و جالبترین عضو خاندان همین فردریک است که مرکز توجه خاندان را به سیسیل و ایتالیای جنوبی معطوف ساخت. کونراد IV و کونرادین آخرین اعضای قانونی هوهنشتاوفن، و مانفرد و انتیو، پسران نامشروع فردریک II، همگی در مقابل مخالفت پاپ دوچار صدمه شدند، و با مرگ (۱۲۷۲) انتیو خاندان هوهنشتاوفن از میان رفت. خاطرات عظمت امپراطوری آلمان در دوره‌ی فرمانروائی هوهنشتاوفن در تاریخ عصر اخیر آلمان نقش مهمی داشته، و افسانه‌های همچون افسانه‌های کیفهویزر الهام کرده است.

هوهنفریدبرگ[6] (hohenfridberg)، لهستانی **دوبرومیش**[7] (dobromyeš)، دهکده (در ۱۹۶۶ جه تخمیناً ۹۵۰)، ج‌غ لهستان (از ۱۹۴۵)، سابقاً در سیلزی سفلی. صحنه‌ی پیروزی قطعی (۱۷۴۵) فردریک II پروس بر قوای اتریش و ساکس در جنگ جانشینی اتریش بود. هوهنفریدبرگ پس از جه II به لهستان واگذار شد.

هوهنلوئه‌ـشیلینگسفورست، ضبط دیگر از هوئنلوئه‌ـشیلینگسفورست.

هو‌ـهو‌ـهاو‌ـتی[8] (hu.ho.hā.ti) یا **هو‌ـهوت**[9] (huhehot)، شهر (در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۷۰۰'۰۰۰)، کرسی ← ناحیه‌ی خود مختار مغولستان داخلی، ل چین. پایانه‌ی جاده‌های کاروانرو به سینکیانگ و به جمهوری خلق مغولستان، که به وسیله‌ی راه آهن به پکن مرتبط است. از مراکز معاملاتی برای لغ چین می‌باشد. کارخانجات مواد شیمیائی، منسوجات، کود شیمیائی، موتور اتومبیل، و قند دارد. مقر دانشگاه مغولستان داخلی است، و دارای یک دانشکده‌ی پزشکی، و چند مؤسسه‌ی فنی است.

هوهویت[10] (huhoviyyat)، در منطق و فلسفه، از اصول عقلی و بدیهی در این مفهوم که شیء عین خودش است؛ مثلاً انسان انسان است و سنگ سنگ است، و از آن به "الف الف است" یا "A=A" نیز تعبیر میکنند. اصول عقلی یا بدیهی یا قوانین اساسی فکر، یا به گفته‌ی قدما "اوّلیّات"، پایه و اساس هر گونه استدلال است، و اگر در استدلالی از علت و چرائی مقدمات استدلال بپرسند، سرانجام به نقطه‌ای منتهی خواهند شد که نقطه‌ی مبدأ و اساس است و دیگر از علت و چرائی آن نمیتوان پرسید، و این نقطه که مبدأ همه‌ی استدلالها است همان اصل هوهویت یا A=A یا "شیء عین خودش است" میباشد که قابل استدلال نیست و بدیهی است. در فلسفه دو اصل دیگر را از اصل هوهویت مشتق میدانند، و آن اصل امتناعِ اجتماعِ نقیضین و اصل امتناعِ ارتفاعِ نقیضین است. اصل امتناع اجتماع نقیضین به این معنی است که شیء نمیتواند در عین حال هم باشد و هم نباشد، یا وجود و عدم با هم جمع نمیشوند؛ و اصل امتناع ارتفاع نقیضین یا امتناع حالت سوم به این معنی است که میان وجود و عدم شیء دیگری نیست. شیء یا هست یا نیست و چنین نیست که نه هست باشد و نه نیست. ارسطو اصل هوهویت را ذکر نکرده است و فقط دو اصل دیگر یعنی امتناع اجتماع نقیضین و امتناع ارتفاع نقیضین را متذکر شده است. این دو اصل را در کتب فلسفی اسلامی به عبارت النّقیضان لا یَجْتَمِعان و لا یَرْتَفِعان ذکر میکردند. در اصل هوهویت نوعی غیریت و جدائی ذهنی در خود شیء تصور میشود. مثلاً وقتی میگویند انسان انسان است، در خود انسان نوعی جدائی ملحوظ میشود و گوئی ذهن در آغاز شک میکند که آیا انسان همان انسان است، و بعد بلافاصله این جدائی و غیریت ذهنی را با تأکید انسان انسان است بر طرف میسازد. اصل هوهویت را در بعضی کتب فلسفی فارسی به اصل "این همانی" ترجمه کرده‌اند. این اصل که بدیهیترین و اولیترین اصول عقلی است، شیء را به نظر ثبات و عدمِ تغییر مینگرد و گویا تأکید میکند که شیء در نفس خود همیشه ثابت و پایدار است و این امر با فلسفه‌ی ثباتی و پایداری (ستاتیک) سازگار است. اما کسانی که ثبات و پایداری اشیاء را امری ظاهری میدانند، و هیچ چیز را در هیچ آنی ثابت و پایدار نمیدانند، بدیهی بودن این اصل را مورد تردید قرار داده‌اند، چنانکه هراکلیتوس یونانی گفته است "در یک رودخانه دو بار نمیتوان شنا کرد"، و هگل به اجتماع نقیضین معتقد است و گفته است که شیء تز است و نقیض آن آنتی‌تز و ترکیب آن دو سنتز.

در منطق قدیم در باب حمل (حمل محمول بر موضوع)، حمل شیء بر نفس را حمل هوهو یا حمل اولی ذاتی خوانده‌اند، و آن وقتی است که شیء را بر نفس خود حمل میکنند و میگویند انسان انسان است، یا حد و تعریف شیء را بر خود آن حمل میکنند، و مثلاً میگویند انسان حیوان ناطق است، یا آب دو ئیدروژن و یک اکسیژن است. به عبارت دیگر حمل هوهو یا حمل اولی ذاتی عملی است که در آن موضوع و محمول از لحاظ مفهوم یکی باشند؛ در برابر عمل شایع صناعی که حمل دو مفهوم مختلف بر یکدیگر است، مانند انسان دانا است یا گچ سفید است.

هوهه تاولرن: ← هوله تاولرن.

هوهوت، شهر، ← هو‌ـهو‌ـهاو‌ـتی، نیز ← مغولستان داخلی، ناحیه‌ی خود مختار.

هوی[11] (hoy)، دومین جزیره‌ی بزرگ (طول ۲۱ کم، عرض ۹٫۵ کم) جزایر اورکنی، ل اسکاتلند.

هویا[12] (hoyā؛ از لتی)، (*Hoya carnosa*)، گیاه پیچنده‌ی گرمسیری بزّ قدیم، با برگهای ضخیم و گلهای سفید یا سرخ معطر.

هویان (huyān)، دهستان (جه ۲'۴۳۷ سث ۱۳۴۵ هش)، غ بخش ویسیان، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۱۷ آبادی. کوهستانی و هوای آن معتدل است. رود خرم‌آباد و چشمه‌سارها مشروبش می‌سازند. محصولش غلات است.

هویج[13] یا **گزر** (gazar)، (*Daucua carota*)، گیاه دوساله از تیره‌ی چتریان، با ریشه‌ی کلفت مخروطی خوراکی به رنگ زرد یا نارنجی یا بنفش که دارای قند، نمکهای معدنی، و ویتامینها است. از ۲'۰۰۰ سال پیش ازین کاشته میشده، **هویج وحشی** گیاه یکساله یا دوساله از همان جنس است که هویج معمولی از آن پدید آمده، اصلش از آسیا و اروپا است، و در قطعات دیگر منتشر شده. برگهای بسیار بریده، چترهای گلهای ریز به هم فشرده، و ریشه‌های

(۱)Ermeland (۲)Hohenzollern (۳)H.-Hechingen (۴)Sigmaringen (۵)Hohenstaufen (۶)Hohenfriedeberg (۷)Dobromierz (۸)Hu-ho-hao-t'e (۹)Huhehot (۱۰)identity (۱۱)Hoy (۱۲)hoya (۱۳)carrot

جوبی از مشخصات آن و وسیله‌ی تشخیص آن از هویج معمولی است.

هویج وحشی: ← هویج یا گزر.

هویدا، امیر عباس (hoveydā)، ۱۲۹۵–۱۳۵۸ هش، رجل سیاسی و نخست‌وزیر (۱۳۴۳–۵۶ هش) ایران. پس از چندی خدمت در شرکت ملی نفت ایران، در دولت ← حسنعلی منصور به وزارت دارائی منصوب شد. در ۶ بهمن ۱۳۴۳، پس از ترور حسنعلی منصور، به نخست‌وزیری رسید و تا ۱۵ مرداد ۱۳۵۶، پس از ۵ بار ترمیم، کابینه‌ی او دوام داشت؛ در این تاریخ جمشید آموزگار به جای وی نخست وزیر شد. هویدا پس از نخست وزیری به وزارت دربار منصوب شد (۱۵ مرداد ۱۳۵۶ هش) و در دولت مهندس شریف امامی از این مقام برکنار شد، و در مهرماه ۱۳۵۷، به استناد قانون حکومت نظامی بازداشت گردید.

هویزه، بخش، دشت میشان، ← حویزه.

هویزینگا[1]، یوهان (yohān hoyzingā)، ۱۸۷۲–۱۹۴۵، مورخ هلندی؛ متولد گرونینگن. شهرتش به خاطر مطالعات در تاریخ فرهنگی اواخر قرون وسطی، رنسانس، و دوره‌ی اصلاح دینی است. از آثارش افول قرون وسطی (۱۹۱۹)، اراسموس (۱۹۲۴)، در سایه‌ی آینده (۱۹۳۵)، و علم تاریخ (۱۹۳۷) را میتوان نام برد. در دانشگاههای گرونینگن و لایپزیگ تحصیل کرد؛ در ۱۹۰۵–۱۵ استاد تاریخ دانشگاه گرونینگن بود؛ بعداً به دانشگاه لیدن انتقال یافت. در طی جنگ II (در ۱۹۴۲) نازیها به عنوان گروگان دستگیرش کردند.

هویس[2]، تئودور (teodor hoys)، ۱۸۸۴–۱۹۶۳، رئیس جمهور (۱۹۴۹–۵۹) آلمان فدرال. در ۱۹۲۰ به حزب دموکرات پیوست، و نماینده‌ی این حزب در رایشستاگ بود (۱۹۲۴–۲۸، ۱۹۳۰–۳۳). وقتی که رایشستاگ منحل شد (اکتبر ۱۹۳۳)، به هایدلبرگ رفت و تا ۱۹۳۶ مدیریت مجله‌ی تئاتر را به عهده داشت. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۹ و دگربار در ۱۹۵۴ به ریاست جمهوری برگزیده شد. در ۱۹۵۹ ⇐ م. لوبکه به جای او رئیس جمهور شد.

هویساید[3]، آلیور (ālivər hevisāyd)، ۱۸۵۰–۱۹۲۵، ریاضیدان و فیزیکدان انگلیسی؛ متولد لندن. در تکمیل تلفن سهیم بود، و در اوایل قرن ۲۰م این نظریه‌ی خود را وضع کرد که یک لایه‌ی هادی برق (یونیده) در جوّ علیای زمین وجود دارد. آ. ا. کنلی نیز به همین نتیجه رسید؛ اکنون وجود این لایه به ثبوت رسیده است، و به هر دو نامِ ← لایه‌ی هویساید-کنلی و **لایه‌ی هویساید** خوانده میشود (← آ. ا. کنلی).

هویساید، لایه‌ی: ← هویساید، آلیور.

هویساید-کنلی، لایه‌ی[4] (lāyeye hevisāyd-kenəli) یا **لایه‌ی کنلی-هویساید**، طبقه‌ای از گاز یونیده در جوّ علیا که امواج برقاطیسی را هدایت، منعکس، و منکسر میکند. اثرات آن بر حسب طول موج و بسامد امواج رادیوئی تغییر میکند؛ بعضی از این امواج ظاهراً از لایه عبور کرده در فضا وارد میشوند، در حالی که بعضی دیگر، پس از طی مسافتی دراز، به سوی زمین منعکس میشوند. نیز ← آ. ا. کنلی؛ آ. هویساید.

هویسمانس[5]، کورنلیس (kornelis hoysmāns)، ۱۶۴۸–۱۷۲۷، نقاش فلاندری در نقاشی مناظر و موضوعهای دینی. منظره‌سازیهای او که با قلمموی پهن نقاشی شده، آکنده از رنگهای گرم و تیره است؛ با شیوه‌ی نیزیان در به کار بردن رنگ همچشمی میکرد. کارهای او در بسیاری از موزه‌های اروپا دیده میشود.

برادر و شاگردش، یان باپتیست هویسمانس، ۱۶۵۴–۱۷۱۶، نیز منظره‌ساز بود، ولی در تقلید از ونیزیان مهارت برادر را نداشت. نمونه‌هائی از آثار معدود بازمانده‌ی او در موزه‌های بروکسل و آنورس موجود است.

هویسمانس[5]، یاکوب (yākob hoysmāns)، ح ۱۶۳۳–۹۶، نقاش صورتساز فلاندری؛ متولد آنورس. کار عمده‌اش در انگلستان برای ملکه کاترین براگانزائی (ملکهٔ همسر چارلز II انگلستان) بود، که در آنجا نمازخانه‌ی کلیسای سنت جیمز را تزیین کرد؛ تصاویر چندی از ملکه ساخت که در گالری ملی لندن موجود است. در لندن چشم از جهان فرو بست.

هویسمانس، یان باپتیست: ← هویمان، کورنلیس.

هویگنس[6] (hoygens؛ فارسی مقتبس از فرانسوی huigans)، عنوان کاملش **کریستیان هویگنس** (kristiān)، ۱۶۲۹–۹۵، ریاضیدان و فیزیکدان هلندی، پسر کونستانتین هویگنس؛ متولد لاهه. عدسیهای تلسکوپ را تکمیل کرد و در ۱۶۵۵ یک قمر زحل و حلقه‌های آن را کشف کرد. این اکتشافها را در کتابی به نام سیستما ساتورنیوم (۱۶۵۹) توصیف کرد. اولین کسی است که از آونگ در ساعت استفاده کرده است. نظریه‌ای موجی، در مقابل نظریه‌ی ذره‌ای نیوتن، برای نور ابداع کرد، و ← اصل هویگنس را وضع کرد. قطبش نور بر اثر انکسار مضاعف در کلسیت را کشف کرد (۱۶۷۸). اثر مهمش ساعت آونگی (۱۶۷۳) است.

هویگنس، اصل[7] (hoygens)، اصلی در باره‌ی امواج نوری، که به وسیله‌ی کریستیان هویگنس بیان شد، و به موجب آن هر نقطه از یک جبهه‌ی موج منبع امواج جدیدی است. هویگنس با این اصل توانست انعکاس و انکسار نور را توضیح دهد، و در انکسار مضاعف و قطبش نور تحقیق کند.

هویگنس[8]، کونستانتین (konstāntin hoygens)، ۱۵۹۶–۱۶۸۷، شاعر هلندی؛ متولد لاهه. از ۱۶۲۵ منشی ستادهاودر در لاهه بود. اشعارش، که توصیفی و طنزآمیز است، بی‌اندازه مورد توجه بوده. به فرانسوی، ایتالیائی، و لاتینی و همچنین به هلندی شعر سروده است. هویگنس موسیقیدان تمام‌عیاری بود، و آهنگهای فراوان برای سازمان زهی ساخت. هویگنس به صورتی اشرافی و پرتجمل زندگی میکرد، با دانش‌پژوهان عصر خود – از جمله دکارت، کورنلی، و گه دو بالزاک – روابطی نزدیک و صمیمی داشت. وی پدر کریستیان هویگنس بود.

هویل[9]، فرد (fred hoyl)، ۱۹۱۵– ، منجم و نویسنده‌ی بریتانیائی، و یکی از بزرگترین کیهانشناسان جدید. در جنگ II به تحقیقاتی در باره‌ی رادار برای وزارت دریاداری انگلستان پرداخت. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۸ مدرس ریاضیات دانشگاه کیمبریج انگلستان بود، و سپس به استادی نجوم و فلسفه‌ی تجربی همین دانشگاه منصوب شد. عضو رصدخانه‌های ماونت ویلسن و ← کوه پلومار است. از ۱۹۴۵ به تأسیس نظریه‌ی جهان یکنواخت در جاگاه پرداخت و، با همکاری تامس گولد[10] (tāməs göld؛ ۱۹۲۰– دانشمند انگلیسی-امریکائی) و هرمن بوندی[11] (hërmən bondi؛ ۱۹۱۹– ، ریاضیدان و کیهانشناس انگلیسی)، نظریه‌ی "جهان ایستان[12]" را پیشنهاد کرد که، بنا بر آن، آفرینش مداوم ماده (← جهان یا عالم، آخر مقاله)، تقلیل چگالی جهان را که از گسترش دائمی آن حاصل میشود، جبران میکند. در ۱۹۴۸ موفق شد که این نظریه را با نظریه‌ی نسبیت عمومی سازگار کند، ولی مشاهدات بعدی او را ناگزیر از آن ساخت که به صورتی کلی در نظریه‌ی خود تغییراتی بدهد. هویل در مسائل دیگر نجومفیزیک، از قبیل انقباض گرانشی و کوازارها نیز تحقیقاتی دارد. کتابهائی در نجوم و بیان داستانی علوم نوشته است، از جمله مرزهای نجوم (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۳۹ هش) و کهکشانها، هسته‌ها، و کوازارها (۱۹۶۵)، و ده سیمای جهان (۱۹۷۷).

هی[13]، جان (jān hey)، ۱۸۳۸–۱۹۰۵، نویسنده و سیاستمدار امریکائی. از همدرسان آبراهام لینکلن بود و همراه او به واشینگتن رفت و تا زمان کشته شدن وی رایزن و منشی مخصوص او بود. ۵ سال پس از آن در پستهای کوچکی در سفارت امریکا در پاریس و وین و مادرید خدمت میکرد. ۴ سال بعد به کار روزنامه‌نگاری در نیویورک پرداخت و در این دوره روزهای کاستیلی (۱۸۷۱) و کتاب مشهورش، قصیده‌های شهرستان پایک (۱۸۷۱)، را منتشر کرد. ازدواج وی با دختر بانکداری ثروتمند سبب آن شد که بتواند به کارهای ادبی بپردازد و سفر کند و به مناصب سیاسی عالی برسد. در ۱۸۷۸ معاون وزارت امور خارجه شد و به واشینگتن رفت، و در آنجا با ← هنری بروکس ادمز دوستی صمیمانه پیدا کرد. در این دوره داستان بردگان پان (۱۸۸۴) را که داستانی اجتماعی است، بدون ذکر نام خود، و کتاب عظیم آبراهام لینکلن: یک تاریخ (10 جلد، ۱۸۹۰) را با شرکت ج. ج. نیکولی منتشر کرد؛ اطلاعاتی که در این کتاب آمده مبتنی بر موادی است که منشیهای جوان، با اجازه‌ی لینکلن، هنگامی که در خدمت وی

---

(۱)Huizinga (۲)Heuss (۳)Heaviside (۴)Heaviside-Kennelly layer (۵)Huysmans (۶)Huygens; Huyghens (۷)Huygens's principle (۸)Huygens; Huyghens (۹)Hoyle (۱۰)Gold (۱۱)Bondi (۱۲)Steady-state theory (۱۳)Hay

بودند گردآوری کرده بودند. در ۱۸۹۷ مکینلی او را به سفارت امریکا در انگلستان بر گماشت و در این مأموریت که مصادف با ایام سخت جنگ با اسپانیا بود، به کشور خود خدمت فراوان کرد. از ۱۸۹۸ تا هنگام مرگش، در زمان ریاست جمهوری مکینلی و روزولت، وزارت داشت. در طرح سیاست درهای باز (۱۸۹۹) نسبت به چین که سبب آزادی معاملات تجاری برای بازرگانان امریکائی شد، سهم عمده داشت. نیز ← هی‌پونغوت، پیمان.

هیئت[1] (hey'at). ۱- طرز نسبی قرار گرفتن اجزاء یا عناصر یک شیء. ۲- صورت خارجی ناشی از طرز قرار گرفتن. ۳- (در فیزیک و شیمی) وضع نسبی اتمها در یک مولکول در فضا.

هیئت مدیره، در تاریخ فرانسه، ← دیرکتوار.

هیئت مدیره‌ی موقتی، در تاریخ مشروطیت ایران، انجمنی مرکب از ۲۰ نفر از سران مجاهدین و رجال مشروطه که، بعد از فتح تهران به وسیله‌ی مجاهدین (← انقلاب مشروطیت)، از طرف کمیسیون عالی انتخاب و تشکیل شد، و قوه‌ی مجریه‌ی مملکت را به طور موقت در دست گرفت (اواخر رجب ۱۳۲۷ هق). این هیئت، که تا حدی شبیه به دیرکتوار انقلاب کبیر فرانسه بود، از جمله‌ی اقدامات عمده‌ای که کرد یکی ترتیب اخراج محمد علی شاه بود از ایران که، پس از مذاکرات مفصل و متمادی در حضور سفرای روس و انگلیس، پس از اخذ جواهرات سلطنتی و املاک شخصی شاه مخلوع و قبول پرداخت قروض او به بانکها و اشخاص، جهت او مستمری تعیین کرد. دیگر از اقدامات هیئت مدیره‌ی موقتی اخذ جریمه‌ی نقدی بود از مستبدین ثروتمند، و این جریمه‌ها به حکم و دستور هیئت مدیره اخذ میشد و به مصارف ضروری میرسید. دیگر از اقدامات این هیئت اخراج اطبای خارجی دربار و مخصوصاً اخراج اسمیرنوف، معلم زبان روسی احمد شاه، بود که موجب رنجش شدید روسها و جار و جنجال بسیار شد.

هیئت منصفه[2] (hey'ate monsefe)، هیئتی که برای اخذ تصمیم در باره‌ی دعاوی قانونی گرد یکدیگر جمع میشوند. مورخان در باره‌ی منشأ پیدایش هیئت منصفه در انگلستان با یکدیگر اتفاق کلمه ندارند. با آنکه بعضی ریشه‌های آن را از دوره‌های آنگلوساکسون و حتی دوره‌های زرمنی میدانند، اعتقاد اغلب دانشمندان بر آن است که نورمانها این رسم را به انگلستان برده‌اند. نخستین هیئتهای منصفه کسانی نبودند که در دعاوی قانونی اظهار نظر کنند و رأی بدهند، بلکه کسانی صاحب اطلاع در مسئله‌ی مورد نظر بودند، و از آگاهی شخصی خود سخن میگفتند. در مسائل جنائی، نخستین وظیفه‌ی اعضای هیئت منصفه ظاهراً آن بوده است (نیمه‌ی قرن ۱۲م) که موارد اتهام را روشن کنند، و مدتها بعد چنان شد که اعضای هیئت منصفه گرد هم جمع میآمدند و با ادای سوگند به پرسش مربوط به مسئله‌ی بزه پاسخ میدادند. این دادرسیهای ابتدائی هیئت منصفه، که جانشین اوردالی و دیگر روشهای نامعقول دادرسی شده بود، خود رضایتبخش نبود، چه تنها بر سوگند بی‌پشتوانه‌ی اعضای هیئت تکیه داشت. رأی هیئت منصفه قابل نقض نبود، جز با اینکه هیئت منصفه‌ی دیگری فراهم آید و با قید قسم رأی بدهد که هیئت نخستین برخلاف سوگندی که خورده بود عمل کرده است. از قرن ۱۶م هیئت منصفه هم در مسائل حقوقی و هم در مسائل جنائی تشکیل می‌شد، و روش احضار شهود برای ادای شهادت در مسئله‌ی مورد نظر رفته رفته رواج یافت، و در قرن ۱۸م راههای دیگری جز فراهم آمدن هیئت منصفه‌ی دوم برای نقض رأی هیئت منصفه‌ی نخستین پیدا شد. در نظر انگلیسها و ملتهای دیگری که نظام دادرسی با هیئت منصفه را پذیرفته بودند، این روش دادرسی به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از تعدیها و ستمگری‌های اداری و قضائی بسیار مورد توجه بود. از جمله‌ی تعدیاتی که در اعلامیه‌ی استقلال کشمت به آن اشاره شده، یکی به صورت "محروم کردن ما در بسیاری از موارد از فواید دادرسی با هیئت منصفه" ذکر شده است. در اصلاحیه‌های قانون اساسی کشمت تشکیل هیئت منصفه در دعاوی جنائی و بعضی از دعاوی حقوقی رسمیت پیدا کرد. در اغلب دادرسیهای جنائی، نخست اتهام توسط یک "هیئت منصفه‌ی بزرگ" مرکب از ۱۲ تا ۲۳ عضو مورد رسیدگی قرار میگرفت. هیئت به گواهی گواهان علیه شخص متهم گوش میدهد، و اگر ۱۲ عضو از هیئت منصفه معتقد شوند که مدارک کافی برای اتهام وجود دارد، دادستان ادعانامه‌ای علیه شخص متهم صادر و به دادگاه تقدیم میکند. هیئت منصفه‌ی دیگری که برای حضور در دادرسی احضار میشود، به علت کمتر بودن تعداد افراد آن (معمولاً ۱۲ عضو) هیئت منصفه‌ی کوچک نام دارد. روش دادرسی با هیئت منصفه در قضایای جنائی و غیر جنائی اصولاً با یکدیگر شبیه است. افراد هیئت منصفه از کسانی که در ناحیه‌ی صورت گرفتن دادرسی زندگی میکنند دعوت میشوند، و دو طرف دعوی ممکن است به صلاحیت دادگاه و جمع شدن هیئت منصفه به صورت جمعی اعتراض کنند. سپس صلاحیت فرد فرد اعضای هیئت منصفه از این لحاظ که ممکن است از جهت خویشاوندی یا خصوصیات دیگر از مراعات جانب عدالت منحرف شوند مورد جرح و تعدیل قرار میگیرد و به جای اعضائی که شایستگی آنها رد شود اعضای دیگری برای پیوستن به هیئت منصفه دعوت میشوند. پس از آنکه صلاحیت افراد هیئت منصفه مورد قبول واقع شد (معمولاً با چند عضو علی البدل)، آنان سوگند یاد میکنند که از روی عدالت و بدون جانبداری رأی خود را صادر خواهند کرد. پس از شنیدن گواهی گواهان و اظهارات دو طرف دعوی، رئیس دادگاه هیئت منصفه را برای اظهار نظر توجیه میکند و آنان، دور از جلسه‌ی دادگاه، در اطاق دربسته‌ای رأی خود را میدهند. نظام هیئت منصفه در معرض اعتراضات سخت قرار گرفته است. بعضی بر آنند که چون هیچ توضیح و تفسیر قضائی در باره‌ی گواهها و مدارک داده نمیشود، اعضای هیئت منصفه از توجیهات لازم محروم میمانند؛ بعضی معتقدند که باید، همچون در انگلستان، قاضی سیر دادرسی را تلخیص و تاحدی ارزیابی کند و پس از آن هیئت منصفه به صدور رأی بپردازد. اعتراضات دیگر مربوط به هزینه‌ی زیاد دادرسی و نیز این امر است که اعضای هیئت منصفه ممکن است تحت تأثیر تعصبات و قضاوتهای نادرست قرار گیرند.

هیاطله: ← هفتالیان.

هیاکل‌النور (hayākel 'on.nur)، کتابی به عربی، در حکمت اشراق، از شیخ شهاب‌الدین ابوالفتوح سهروردی. بر این کتاب شروح متعدد نوشته شده است، از جمله شرح جلال‌الدین دوانی و شرح ← ملا عبدالرزاق لاهیجی.

هیبت مشعشعی، سید: ← مشعشعیان.

هیبت و انس (heybat, ons)، در اصطلاح صوفیه، دو حالت مختلف از احوال نفسانی که نظیر قبض و بسط (← قبض) اند، و از آن هر دو برتر شناخته میشوند. انس عبارت است از اعتماد به حق و آرام یافتن بدو، و هیبت عبارت است از ترسکاری و بیقراری در پیش او. نزد صوفیه، منشأ هیبت غلبه‌ی جلال حق است، و منشأ انس غلبه‌ی جمال او. به عبارت دیگر، چون خداوند به شاهد جلال در دل سالک تجلی کند، حال هیبت بر انسان دست دهد، و چون به شاهد جمال جلوه کند، حال انس برای وی حاصل آید. مقتضای هیبت عروض غیبت و بیخودی (← سکر) است، و مقتضای انس حصول صحو (← سکر) و حضور. با این همه، برای کسی که در مقام مشاهده باشد، حال انس و هیبت مقوم یکدیگر میشوند، یعنی در آن مقام، سالک در مرتبه‌ای است که هیبت او را از افراط در انس باز میدارد، و انس از افراط در هیبت. نیز ← طمأنینه.

هیبرنیا (hibernia)، نام لاتینی ایرلند.

هیبیس کورپس[3] (heybis corpas) [لاتین = تو باید تن را داشته باشی]، حکمی که یک قاضی خطاب به کسی مینویسد که شخص دیگری را توقیف کرده است؛ در آن حکم دستور میدهد که شخص توقیف‌شده باید در زمان معین برای منظور معین به مکان معین آورده شود. این رسم از قرن ۱۴م در انگلستان سابقه دارد، و در انگلستان و بعدها در کشمت، برای جلوگیری از زندانی کردنهای غلط و توقیفهای غیر قانونی و بدون دادرسی به کار میرود. در قانون اساسی کشمت پیشبینیهائی شده است که صدور چنین حکمی تنها وقتی میتواند معلق بماند که، به علت شورش یا هجوم و حمله، حفظ امنیت عمومی مستلزم تعلیق آن باشد (← قانون زور). نیز ← پیت، ویلیام.

هیپاتیا[4] (hipātiā) لتـ **هوپاتیا** (hu-)، ۳۷۰-۴۱۵، بانوی یونانی، فیلسوف نوافلاطونی و ریاضیدان اسکندریه، که به سبب زیبائی و دانش و فصاحت معروفیت یافت؛ دختر تئون، جانشین پدرش در تدریس فلسفه در دانشگاه اسکندریه شد و گویند دسته‌ای از راهبان، به تحریک

(۱)configuration (۲)jury (۳)habeas corpus (۴)Hypatia

قدیس سیریل اسکندرانی (دشمن شخصی و سیاسی حاکم مصر که ظاهراً عاشق هیپاتیا بود)، او را به قتل رساندند.

هیپارخوس، دانشمند یونانی، ← ابرخس.

هیپارخوس[1] (hippārxos)، ح ۵۵۵–۵۱۴ ق‌م، جبار آتن، پسر پیسترائوس. پس از مرگ (۵۲۷ ق‌م) پدرش مشترکاً با برادرش هیپیاس بر آتن فرمانروائی کردند. حامی هنر بود، و آنا‌کرئون و سیمونیدس را مورد حمایت خود قرار داد. به علت مفاسدش به دست هارمودیوس و آریستوگیتون به قتل رسید.

هیپر[2]- (-hiper، فنس)، پیشوندی به معانی مافوق، ماوراء، و زائد بر حد، مثلاً هیپرسونیک (← سوپرسونیک).

هیپرسون: ← صوت، قسمت VIII.

هیپرسونیک: ← سوپرسونیک.

هیپرمتروپ[3] (hipermetrop، فنس)، کسی که مبتلا به دوربینی در چشم است.

هیپرون[4] (hiperon، از فنس)، گروهی از ذرات ناپایدار ابتدائی که جرم آنها میان جرم یک نوترون و جرم یک دوترون است. اول بار در ۱۹۴۷ در طی بررسیهای اطاق ابری ویلسن "مشاهده شد" و در ضمن تخمینی از جرم آن امکان یافت. نصف عمر هیپرونها بسیار کوتاه است. در جدول زیر هیپرونهای شناخته‌شده آمده است؛ هر هیپرون ⇐ ضد ذره‌ی مربوط به خود را دارد. چون جمیع هیپرونها به نوکلئونها تبدیل میشوند، میتوان آنها را همچون نوع کلئونهای برانگیخته به شمار آورد.

نام	جرمهای الکترونی	بار برقی	نصف عمر برحسب ثانیه	فرآورده‌های تلاشی
Λ°	۲۱۸۳	0	$2{,}5\times10^{-10}$	نوکلئون + پیون*
Σ^+	۲۳۲۸	+1	$0{,}8\times10^{-10}$	نوکلئون + پیون
Σ°	۲۳۳۲	0	10^{-11}	Λ° + فوتون
Σ^-	۲۳۴۰	−1	$1{,}6\times10^{-10}$	نوکلئون + پیون
Ξ°	۲۵۶۶	0	$1{,}5\times10^{-10}$	Λ° + پیون
Ξ^-	۲۵۸۰	−1	$1{,}3\times10^{-10}$	Λ° + پیون

* برای پیون ← مزون.

هیپنوتیسم[5] (hipnotism، از فنس)، اصطلاحی که جیمز بریدِ[6] (jeymz breyd، ۱۷۹۵–۱۸۶۰)، پزشک انگلیسی، برای مغناطیس حیوانی یا ممریسم وضع کرده است (۱۸۴۲). هیپنوتیسم به وسیله‌ی تکرار یکنواخت کلمات یا حرکات در شخصی که در حال آرامش و سکون است القا میشود؛ تا حدی قابل مقایسه با سیمیا است. بعضی افراد تحت تأثیر هیپنوتیسم قرار نمیگیرند. در هیپنوتیسم خفیف حالت خودآگاه بودن (← شعور) باقی میماند، و حرکات در حافظه ثبت میشود. در هیپنوتیسم عمیق حواس و عضلات تحت تأثیر قرار میگیرند، کارهای سنگین و غیر عادی ایجاد خستگی نمیکند، و در حافظه نیز ثبت نمیشود. حالت هیپنوتیسم القاپذیری را شدیدتر میکند، و برای درمان و مطالعه‌ی هیستری به کار میرود. هیپنوتیسم مجملاً از طرف فروید در پیکانالیز به کار رفته است، و هنوز هم در درمان بعضی اختلالات ذهنی (← درمان روحی) و در مطالعه‌ی فعالیتهای ذهنی به کار میرود.

هیپوپوتام: ← اسب آبی.

هیپوتالاموس[7] (hipotālāmus، از فنس)، قسمتی از مغز واقع در زیر غده‌ی نخامی. جمیع مراکز عصبی، خاصه اعصابی که در خواب و در تنظیم ترشحات غدد داخلی (← غده) دخالت دارند، در آن قرار دارد. عمل هیپوتالاموس بستگی بسیار نزدیک با عمل غده‌ی نخامی دارد.

هیپودامو[8] (hippodāmos)، نه قرن ۵ ق‌م. معمار یونانی. اولین کسی است که طرح شهرها را بر اساس هندسی ریخت. طرح شهر رودس را ریخت (۴۰۸ ق‌م)، و برای تهیه‌ی طرح جدیدی برای شهر یونانی توری، در ایتالیا، همراه با مهاجرنشینهای آتنی، بدانجا رفت (ح ۴۴۰ ق‌م). شهرهای دیگر دنیای قدیم از روشهای او پیروی کردند.

هیپو رگیوس: ← بونه، الجزایر.

هیپوسولفیت[9] (hiposulfit، از فنس) یا به اختصار هیپو، نمک اسید هیپوسولفورو، که بالاخص نمکِ سودیوم آن، به فورمول $Na_2S_2O_2{,}5H_2O$، در ظهور عکاسی به کار میرود. این هیپوسولفیت نمک آبیده‌ی متبلوری است که بر اثر حرارت به سولفور و سولفات تجزیه میشود. اکاینده‌هائی چون کلور آن را به سولفاتِ سودیوم تبدیل میکنند، و به همین جهت به عنوان ضد کلور در سفید کردن پارچه‌ها به کار میرود. هیپوسولفیت سودیوم نمکهای شورگن نقره را حل میکند، و به همین جهت به عنوان ثابت‌کننده در عکاسی به کار میرود (← ظهور، در عکاسی). برای تهیه‌ی هیپوسولفیتِ سودیوم گوگرد را در مخلوط غلیظ سولفیتِ سودیوم یا سود میجوشانند.

هیپوفیز، غده‌ی: ← غده‌ی نخامی.

هیپوکراتس: ← بقراط.

هیپوکوندری[10] (hipokondri؛ از فنس)، عکس العمل عصبی که از مشخصات آن وسواس در باره‌ی حال مزاجی یا نگرانی از عیوب جسمی خیالی یا غیر مهم است.

هیپولوتوس[11] (hippolutos)، در اساطیر یونان، پسر تسئوس و آنتیوپه (یا هیپولوته). نامادری وی، فایدرا، عاشق او بود و چون تمنای وی اجابت نشد، فایدرا او را متهم به تجاوز ساخت. تسئوس خشمگین شده مجازات او را از پوسیدون خواست. پوسیدون باعث مرگ وی شد.

هیپولوتوس[11]، **قدیس** (qeddis hippolutos)، ح ۱۶۰–۲۳۵، اولین ناپاپ (ح ۲۱۷–۲۳۵)، شهید رومی. از بهترین اساتید کلیسای رومی در عصر خودش به شمار میرود. با پاپ کالیکستوس I اختلاف پیدا کرد، و به ساردنی تبعید شد. کتاب فیلوسوفومینا، که مشتمل بر اطلاعات ارزنده‌ای در باب بدعتهای گنوستیک (← گنوستیسیم) است، به احتمال قوی از اوست. ذکر اتش ۲۲ اوت است. نیز ← پاپ، جدول.

هیپولوته[12] (hippolute)، در اساطیر یونان، ملکه‌ی آمازونها، دختر آرس. چون به نشانه‌ی سلطنتش آرس کمربند شگرفی به وی داده بود که مورد رشک آدمتوس قرار گرفته بود، آدمتوس هرکول را وادار کرد که کمربند او را به دست آورد. هرکول او را کشت و کمربندش را گرفت. گاه او را با آنتیوپه یکی میشمرند و میگویند که مادر هیپولوتوس بوده است.

هیپومدون: ← مخالفان هفتگانه‌ی تب.

هیپومنس[13] (hippomenes)، ← آتالانته.

هی-پونسفوت[14]، **پیمان** (heyponsfut)، در تاریخ کشمکش، پیمانی مورخ 1901 بین بریتانیای کبیر و کشمکش که به جای پیمان کلیتن–بولور منعقد شد، و بر طبق آن بریتانیا دست کشمکش را در تأسیس کانالی در امریکای مرکزی باز می‌گذاشت، و کشمکش متعهد شده بود که کانال را با شرایط مساوی به روی کشتیهای همه‌ی ملل باز بگذارد. پیمان به نام جان هی و جولین پونسفوت (julian ponsfut، ۱۸۲۸–۱۹۰۲)، سفیر کبیر بریتانیا در کشمکش، که طرح آن را تنظیم کردند نامیده شده است.

هیپیاس[15]، (hippiās)، قرون ۶م – ۵ ق‌م، جبار آتن. پس از مرگ پدرش، پیسترائوس، به اتفاق برادرش هیپارخوس حکومت کرد. هیپارخوس بر اثر اختلافی که میان هارمودیوس و آریستوگیتون و این دو برادر در گرفته بود کشته شد (ح ۱۵۴ ق‌م). از آن پس هیپیاس بتنهایی حکومت کرد تا آنکه خاندان مقتدر آلکمایونیدای و اسپارتیها او را برانداختند و از آن شهر تبعیدش کردند. وی متعاقباً به داریوش بزرگ، شاهنشاه (۵۲۱–۴۸۶ ق‌م) ایران، از سلسله‌ی هخامنشی، پناه برد. در جنگهای مدی که در

(۱)Hipparchus (۲)hyper (۳)hypermetropia (۴)hyperon (۵)hypnotism (۶)Braid (۷)hypothalamus (۸)Hippodamus (۹)hyposulfite (۱۰)hypochondria (۱۱)Hippolytus (۱۲)Hippolyte (۱۳)Hippomenes (۱۴)Hay-Paunçefote Treaty (۱۵)Hippias

۵۰۰–۴۴۹ ق‌م بین امپراتوری ایران و ممالک یونان روی داد، ایرانیان را به دشت ماراتون راهنمایی کرد.

هیپیها[1] (hipi)، نام عمومی جوانانی که به صورت نامنظم تلاش میکنند تا خود را از نظم اجتماعیِ استقراریافته خارج سازند. این اصطلاح در اواسط دهه‌ی 1960 در کشمت پیدا شد. بیشتر کسانی که زندگی هیپیگرانه را پذیرفتند از طبقات بالا و متوسط اجتماع بودند. پدیده‌ی هیپیگری شورشی بر ضد نهادهای اساسی اجتماع بود؛ هیپیها میکوشیدند تا با استعمال داروهای مخدّر و مکیّف از دریافت ارزشها و هدفهای اجتماعی و پایبندی به آنها خود را دور نگاه دارند. داروهائی که به کار میبردند ماریجوانا و ⇐ ال.اس.دی. و حتی هروئین بود، ولی این داروهای اعتیادآور عموماً ممنوع شده است. دو مرکز عمده‌ی هیپیها در کشمت، یکی در نزدیکی سان فرانسیسکو و دیگری در نزدیکی نیویورک است. حدود نیمی از هیپیها را "نوچه‌ها" تشکیل میدادند که قصد فرار از اجتماع داشتند و به صورت غیررسمی از گوروها تعلیم میگرفتند. بسیاری از ایشان مدتی زندگی هیپیگری را میآزمودند و سپس از آن دست میکشیدند. گروه سوم هیپیها "نوجوانان زیر ۲۰ سال" بودند که فلسفه‌ی اصیل و مستقلی برای خود نداشتند و تنها به آن دلخوش بودند که لباسهای عجیب و غریب بپوشند و با استعمال دارو به عوالم دیگر بروند و بر ضد نهادهای استانده و اخلاق قیام کنند.

فلسفه‌ی هیپی. هیپیها نهادهای اساسی دولت و خانواده را طرد کردند، و همچنین با نظامهای اقتصادی و دینی و تربیتی جامعه‌ی جدید مخالف بودند. حکومت مرسوم را ظالمانه میدانستند و آنارشی را فلسفه‌ی اجتماعی میپنداشتند. انحصار زن و شوهر را به یکدیگر قدیمی و خرافی میدانستند و به نوعی از ازدواج دسته‌جمعی با آزادی فراوان در روابط جنسی معتقد بودند. زندگی اقتصادی را چنان میخواستند که هر کس برای تهیه‌ی خوراک خود شخصاً کشت کند و لباس خود را خود فراهم آورد و به جای معامله با پول معامله‌ی جنس به جنس رواج یابد. از دینهای یهودی و مسیحی روگردان میشدند و به دینها و فلسفه‌های شرقی روی میآوردند. تعلیم و تربیت رسمی را نیز منکر بودند و آن را مایه‌ی ربودن عقل میدانستند. به طور کلی، هیپیها مشتاق آزادی شخصی بیشتر بودند و میگفتند که انسان باید از حالت بی‌نام و نشان ("ماشین مانند" یا "مجسمه‌ی مومی") که در جامعه دارد بیرون بیاید و جامعه‌ای طبیعیتر و بهتر بسازد. معتقد بودند که جامعه "غیر انسانی" شده است.

هیت[2] (hit)، شهر (جم ح 3'000)، غ عراق مرکزی، بر کرانه‌ی غربی رود فرات، ح 150 کیلومتری غ بغداد، بر روی تپه‌ای که شاید ساخت دست بشر بوده باشد. شهری بسیار قدیمی است و در کتیبه‌ای آشوری از قرن ۹ ق‌م نام آن به صورت اید آمده است، و این نام ظاهراً از نام فراورده‌ی خاص آن یعنی قیر (به آسوری ایدو. یا ایتو) گرفته شده است. در ۱۶ هق به تصرف مسلمانان در آمد و در ۳۱۵ هق مرکز نبردی با قرامطه بود. شهر هیت، که در ۱۴۸ کیلومتری غ عانه قرار دارد، اهمیت تجارتی و صنعتی دارد و در زمانهای قدیم از لحاظ نظامی مهم بوده است. چون کاروانهای میان عراق و شام، و مخصوصاً میان بغداد و حلب، از آن میگذشت مرکز تجارت ترانزیتی و آبادان بود. قیر از صادرات قدیم هیت بوده که آن را با کشتی بر روی فرات به جاهای دیگر میبردند. نخلستانهای آن نیز فراوان بوده است. گویند عمرو ابن لحی بتها را از این شهر وارد مکه کرد.

هیتال (haytāl)، اصلاً صورت تصحیف‌شده‌ی هپتال (haptāl) یا هفتال (haftāl)، نام قومی وحشی و سفیدپوست که به نواحی تخارستان هجوم آورده در آنجا اقامت گزیدند. به روایت شاهنامه از دشمنان ایران و مهاجمان بدین سرزمین بودند.

هیتلر[3]، **آدولف** (ādolf hitler)، ۱۸۸۹–۱۹۴۵، دیکتاتور آلمان، مؤسس و رهبر ناسیونال سوسیالیسم؛ مت براوناو[4] (brāna)، اتریش علیا. پدرش، آلویس هیتلر (alois، ۱۸۳۷–۱۹۰۳) از کارمندان گمرک اتریش بود. آلویس هیتلر فرزند نامشروع کلفتی به نام ماریا آنا شیکلگروبر[5] (šiklgruber) بود که بعداً به همسری نیای هیتلر، یوهان گئورگ هایدلر[6] یا هیتلر (yohān georg hāydler)، در آمد. آدولف هیتلر چون در درس ضعیف بود از دبیرستان اخراج شد، و پس از مرگ (۱۹۰۷) مادرش به وین رفت، و دوباره در امتحانات ورودی آکادمی هنرها مردود شد. با میراثی که به وی رسیده بود زندگی میکرد، و چون این میراث به پایان رسید، با فروختن کارت پستالهائی که کپیه میکرد زندگی را میگذراند. ضدیت وی با یهودیان—که شاید تحت تأثیر کارل لوگر[7] (kārl lueger، ۱۸۴۴–۱۹۱۰، سیاستمدار اتریشی) در او پیدا شده بود—، رجزخوانیهای سیاسی، و اخلاق تند او سبب شد که دوستان و آشنایانش او را ترک کنند. در ۱۹۱۳ در مونیخ مقیم شد، و هنگام اشتعال آتش جنگ I به ارتش باواریا پیوست. در جنگ یک بار زخم برداشت و یک بار هم با گازهای جنگی مسموم شد، درجه‌اش از سرجوخگی فراتر نرفت، ولی به خاطر ابراز شجاعت نشان درجه‌ی اول صلیب آهن گرفت. جنگ، ناسیونالیسم افراطی او را تشدید کرد، و شکست آلمان را نتیجه‌ی خیانت یهودیان و مارکسیستها میدانست. در بازگشت به مونیخ، در حزب کارگران آلمان، به مشتی از سربازان از جنگ بازگشته پیوست که دارای تمایلات ناسیونالیستی بودند.

هیتلر و حزب نازی. در ۱۹۲۰ حزب کارگران آلمان تغییر نام داد، و به نام حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان، یا نازی، خوانده شد؛ سازمان این حزب در ۱۹۲۱ تجدید شد، و هیتلر را، که روش دیکتاتورمآبانه‌ای پیدا کرده بود، به رهبری آن برگزیدند. وی حزب را به سازمانی پارلمانی پیوست و هواداری ناسیونالیستهای نیرومندی از قبیل فیلد مارشال لوندورف را نسبت به آن جلب کرد. هیتلر، در ۸ نوامبر ۱۹۲۳، "شورش سالون آب جو" را که مقدمه‌ی کودتائی برای بر انداختن حکومت جمهوری بود، به راه انداخت. صاحبمنصبان عمده‌ی باویر (که خود، ناسیونالیستهائی ناراضی بودند) در یک آب جوفروشی توسط نیروهای نظامی نازی (اسواران طوفان) محاصره و مجبور شدند نسبت به این "انقلاب" سوگند وفاداری یاد کنند. ولی همین صاحبمنصبان، پس از آزاد شدن، با استفاده از نیروهای نظامی دولتی، کودتاچیان را شکست دادند. هیتلر گریخت، ولی بزودی دستگیر و به ۵ سال زندان محکوم شد. از این مدت فقط نه ماه در زندان ماند، زیرا مقامات دولتی نسبت به ناسیونالیستهای افراطی گذشت داشتند. توطئه سبب آن شده بود که هیتلر در سراسر آلمان سرشناس شود. در زندان کتاب مابن کامپف [= نبرد من] را به رودولف هس دیکته کرد، که سراسر آن آکنده از ضدیت با یهود، پرستش قدرت، بی‌اعتنائی به اخلاق، و بیان راه و رسمهای استیلای بر جهان بود. این کتاب عنوان "کتاب مقدس ناسیونالیست" پیدا کرد. حزب نازی، به سرپرستی هیتلر و گرگور شتراسر[8] (gregor štrāser، ۱۸۹۲–۱۹۳۴، داروفروش و رهبر حزب)، و دستیاری پ. ی. گ. گوبلس و (از ۱۹۲۸) ه. و. گورینگ، یکندی در حال رشد بود، تا آنکه بحران اقتصادی که در ۱۹۲۹ آغاز شد آن را مورد تأیید عامه قرار داد. در این هنگام هیتلر از نیروی سخنرانیهای مالیخولیائی ولی جذاب خود در باره‌ی نفرت و قدرت، از بینشی که نسبت به روانشناسی توده داشت، و از استادی خود در استراتژیهای فریبنده، سخت بهره‌برداری میکرد. وعده میداد که بحران اقتصادی را با مصادره‌ی اموال "مالداران یهودی" علاج خواهد کرد، و به کارگران نوید آن میداد که وسایل تأمین زندگی آنان را فراهم خواهد ساخت. در نتیجه‌ی ضدیت شدید با کمونیستها، و با وعده‌هائی که در خصوص کنترول کردن تجارت میداد، توانست حمایت بانکداران و صاحبان صنایع را جلب کند. پس از آنکه از ایالت برونسویک حق شارمندی آلمان پیدا کرد، در نبرد طوفانی انتخاب رئیس جمهوری سال ۱۹۳۲ شرکت کرد، در این نبرد از قهرمان ملی جنگ، پاول فون هیندنبورگ، شکست خورد، ولی با وعده‌ی حمایت از فرانتس فون پاپن، که سبب شد غیر قانونی بودن "اسواران طوفان" لغو شود (ژوئن ۱۹۳۲)، وضع خود را مستحکم کرد. هنگامی که نازیها بزرگترین حزب در رایشتاگ انتخاب شدند (ژوییه‌ی ۱۹۳۲)، هیندنبورگ مقام درجه‌ی دومی در کابینه به هیتلر پیشنهاد کرد، ولی هیتلر ناکامانه چشم به آن دوخته بود که به بزرگترین پست و قدرت برسد. صدر اعظمی نصیب کورت فون شلایشر شد که در ژانویه‌ی ۱۹۳۳ استعفا کرد. در اثنای سقوط دولت پارلمانی و طلوع ضدیتهای شدید میان نازیها و کمونیستها، هیندنبورگ، به درخواست فون پاپن،

(۱) hippies (۲) Hit (۳) Hitler (۴) Braunau (۵) Schicklgruber (۶) Heidler (۷) Lueger (۸) Strasser

هیتلر را به صدر اعظمی کابینه‌ای ائتلافی بر گزید، ولی از دادن اختیارات تام به او خودداری کرد. هیتلر، که آلفرد هوگنبرگ[1] (alfred hugenberg؛ ۱۸۶۵–۱۹۶۱، رجل مالی و سیاسی، رهبر حزب ناسیونال سوسیالیستهای محافظه‌کار) از او پشتیبانی میکرد، در ۳۰ ژانویه صدراعظم شد.

هیتلر در قدرت. فرمانروای جدید آلمان در سیاستهای ماکیاولی استادی تمام داشت (از لحاظ فرهنگ بی‌ریشه و گاه کسل‌کننده بود، و علی‌رغم ادعاهائی که از لحاظ هنر و روشنفکری داشت، به تربیت صحیح دست نیافته بود). باآنکه هیتلر دیوانه نبود، دیوانه‌وار از توطئه‌ها و ترورها می‌ترسید؛ اعتقاد راسخ وی به مأموریتی که برای تفوق نژاد آریائی، و به اصطلاح خود وی "نژاد برتر"، داشت، نشانه‌ی آشکاری از عقل منحرف او است. هیتلر، پس از آنکه رسماً به قدرت رسید، خشونت و تخریب را برای انداختن کشور در خط دیکتاتوری خود به خدمت گرفت. کمونیستها را مسبب آتشسوزی رایشستاگ (۲۷ فوریه) معرفی کرد، و نازیها و ناسیونالیستها، با افروختن آتش کینه‌ی ضد کمونیستی، در انتخابات رایشستاگ (۵ مارس) اکثریت کرسیها را به دست آوردند. پس از تصویب قانون تحریم حزب کمونیست، در میان نمایشی از قدرت اسواران طوفان، رایشستاگ به دادن اختیارات دیکتاتوری به هیتلر رأی داد. از نخستین روز "رایش سوم" هیتلر (← آلمان، قسمت تاریخ)، مخالفان سیاسی، همچون شلایشر و شتراسر، یا کشته شدند یا به زندان افتادند، و خود نازیها نیز در معرض تصفیه قرار گرفتند. یهودیان، سوسیالیستها، و دیگران مورد تعقیب واقع شدند، به زندان افتادند، و از حقوق مدنی محروم شدند یا به قتل رسیدند. دولت و قانون و آموزش و پرورش به صورت ضمایمی از حزب ناسیونال سوسیالیسم در آمد. پس از مرگ (۱۹۳۴) هیندنبورگ ریاست جمهوری و صدر اعظمی هر دو به شخص فورر (furer، آلمانی، = پیشوا، عنوان هیتلر) اختصاص یافت. "هایل هیتلر" (آلمانی، = هیتلر به سلامت‌باد) صورت اجباری سلام شد، و فوررپرستی پیوسته تبلیغ میشد. در ۱۹۳۸، در بحبوحه‌ی جنجالی که ترتیب آن از پیش فراهم شده بود، هیتلر سران سپاه را از خدمت عزل کرد و قدرت آنان را میان شخص خود و مشتی از زیر دستانش، همچون و. کایتل، تقسیم کرد. در آن ضمن که خود را برای جنگ آماده میساخت، دیپلوماتهای حرفه‌ای را با نازیهائی از قبیل ی. فون ریبنتروپ مبادله کرد. بسیاری از کسانی که پیشتر نسبت به هیتلر مردد بودند، با ضربه‌های دیپلوماتیک جسورانه‌ی او، که با تجدید سلاح آلمان آغاز شده و در پیروزی ← پیمان مونیخ به اوج خود رسیده بود، طرفدار او شدند. هیتلر، با تهدید، از ملتهای کوچک امتیازات ارضی به دست آورد، و کاری کرد که دولتهای بزرگ اروپائی، به خاطر صلح و ترس از کمونیسم با هدفهای توسعه‌طلبی او موافقت کنند. برای آنکه از شر مجازات آسوده بماند، چنان ادعا کرد که هدفی جز اصلاح ← معاهده‌ی ورسای ندارد. بنیتو موسولینی متحد او شد، و سپس ایتالیا به صورت یکی از اقمار آلمان در آمد، و هیتلر به دیکتاتوری فرانکو در اسپانیا کومک کرد. به دستور هیتلر، ا. دولفوس صدراعظم اتریش را کشتند و اتریش ضمیمه‌ی رایش شد. هیتلر قضیه‌ی "آزار دیدن" گروهی از آلمانیهای ساکن چکوسلواکی را بهانه کرد و قسمتی از آن کشور را متصرف شد (۱۹۳۹). برای آنکه بتواند با خاطر آرام به لهستان حمله کند، پیمان عدم تجاوزی با ستالین امضا کرد (اوت ۱۹۳۹)، ولی این پیمان را تا زمانی محترم شمرد که فرصت حمله‌ی به تجشم به دست آمد (ژوئن ۱۹۴۱). با حمله‌ی به لهستان جنگ II آغاز شد. در دسامبر ۱۹۴۱ فرماندهی جنگ را شخصاً بر عهده گرفت. چون در استراتژی دفاعی ضعیف بود، از قبول شکست پس از نبرد ستالینگراد (اکنون ولگاگراد) سر باز زد، و با ادامه‌ی جنگ عده‌ی زیادی از سپاهیان آلمان را به کشتن داد.

پایان رایش سوم. از ژوییه‌ی ۱۹۴۴ وضع نظامی آلمان وخیم شد، و گروهی از سران لشکری و کشوری توطئه‌ای را که از مدتها پیش طرح آن را ریخته بودند، عملی کردند. هیتلر از بمبی که منفجر شد مختصر آسیبی بیش ندید؛ در پی آن تصفیه‌ی هولناکی صورت گرفت. با آنکه آلمان از اوایل ۱۹۴۵ جنگ را باخته بود، هیتلر اصرار داشت که تا حد مرگ جنگ را دنبال کند. هنگام سقوط نهائی آلمان در آوریل ۱۹۴۵، سران نازی را که خواستار مذاکره با متفقین بودند متهم به خیانت کرد، و در شهر برلین، که با ورود نیروهای شوروی به آن، آشفته و طوفانی بود، باقی ماند. در ۲۹ آوریل با اوا براون[2] (evā brān)، که مدت درازی معشوقه‌ی او بود، ازدواج کرد، و در ۳۰ آوریل هر دو در پناهگاهی از ساختمان صدارت عظمی خودکشی کردند و بنا بر وصیت هیتلر، اجسادشان را سوزاندند. هیتلر از خود، آلمانِ ویران و بد بختی برجای گذاشت، و میراثش یادبود مخوفترین استبداد رأی و جباریت قرنهای جدید است.

هیتوپدشه[3] (hitopadeśa) [سانسکریت، = اندرز نیک]، مجموعه‌ی داستانها و افسانه‌های مأخوذ از پنچتنترا و منابع دیگر، که در قرن ۱۲م در بنگال تألیف شده و در هند زیاد خوانده میشود. به زبانهای خارجی نیز ترجمه شده است.

هیتوتسوباشی[4]، **یوشینوبو** (yošinobu hitotsubāši)، ۱۸۳۷–۱۹۱۳، شوگون ژاپنی که پانزدهمین شوگون از خانوادی توکوگاوا بود. وی هنگامی این منصب را یافت که دوره‌ی دویست ساله‌ی انزوای سیاسی ژاپن، با ورود متیو پری، افسر نیروی دریایی کشته، پایان می‌پذیرفت. هیتوتسوباشی بسیاری از بحرانهای سیاسی داخلی و خارجی ژاپن را فرو نشانید.

هیتورف، لوله‌ی: ← تخلیه‌ی برقی؛ هیتورف، یوهان ویلهلم،

هیتورف[5]، **یوهان ویلهلم** (yohān vilhelm hitorf)، ۱۸۲۴–۱۹۱۴، فیزیکدان آلمانی، متولد بن. به سبب تحقیقاتش در باب یونها و الکترولیز، که قدم مهمی در نظریه‌ی یونش آرنیوس بود، معروف است. در طیف گازها و بخارات، و نیز در تخلیه‌ی برقی در خلأ مطالعه کرد؛ تا حدی پیشرو کروکس در کشف ماهیت اشعه‌ی کاتودی محسوب میشود. **لوله‌ی هیتورف** (← تخلیه‌ی برقی) به نام اوست.

هیتی[6]، **فیلیپ** (filip hiti)، ۱۸۸۶– ، خاورشناس امریکائی؛ متولد سوریه. در دانشگاه امریکائی بیروت و در دانشگاه کولومبیا (نیویورک) تحصیل کرد؛ و در همین دانشگاه (۱۹۱۵–۱۹) و در دانشگاه پرینستن (۱۹۲۶–۵۴) تدریس زبانها و ادبیات سامی را به عهده داشت. از آثارش اینهاست: تاریخ عربها (۱۹۳۷؛ چاپ هفتم ۱۹۶۰)، تاریخ سوریه (۱۹۵۱)، خاور نزدیک در تاریخ (۱۹۶۱)، و اسلام: یک راه زندگی (۱۹۷۰).

هیث[7]، **ادوارد ریچارد جورج** (edwārd ri-cārd jorj hit) ۱۹۱۶– ، نخست‌وزیر (۱۹۷۰–۱۹۷۴) انگلستان، رهبر حزب محافظه‌کار. در جنگ II فعالانه خدمت کرد. پیش از آنکه به خدمت یک بانک بازرگانی در آید (۱۹۴۸) به خدمات دولتی و روزنامه‌نگاری اشتغال داشت. در ۱۹۵۰ از حزب محافظه‌کار به نمایندگی مجلس عوام انتخاب شد. در ۱۹۵۳–۵۵ رهبر پارلمانی حزب محافظه‌کار و وزیر خزانه‌داری بود و وحدت حزب را در بحران کانال سوئز (۱۹۵۶) حفظ کرد. در ۱۹۶۰ لرد مهردار سلطنتی شد، و برای ورود انگلستان به جامعه‌ی اقتصادی اروپا کوششهای بیحاصل کرد (۱۹۶۱–۶۳). در ۱۹۶۵ به رهبری حزب محافظه‌کار برگزیده شد و در مبارزه‌ی انتخاباتی ۱۹۶۶ از حزب کارگر شکست سخت خورد. پس از پیروزی در انتخابات ۱۹۷۰، نخست با دشواریهای اقتصادی و کارگری رو به رو شد و سخت در برابر آنها ایستادگی کرد، و سرانجام توانست در بروکسل پیمان رم را امضا کند و به بازار مشترک و جامعه‌ی اقتصادی اروپا بپیوندد (۱۹۷۲). در نخست‌وزیری هیث گرانی و بیکاری بیش از یک میلیون نفر در انگلستان، و اعتصاب کارگران معادن زغال در ۱۹۷۲ مایه‌ی ناراحتی او بود؛ در سیاست خارجی، مذاکرات او با یان سمیث در باره‌ی رودزیا با شکست رو به رو شد؛ آخرین تلاش هیث برای فیصله دادن به شورش ایرلند شمالی با تحمیل حکومت مستقیم انگلستان بر آن سرزمین نیز بیحاصل ماند. عاقبت ناچار شد پارلمنت را منحل کند، و انتخابات عمومی را در ۲۸ فوریه‌ی ۱۹۷۴ به عمل آورد. گرچه اکثریت ضعیفی در پارلمنت داشت، او و دولتش میپنداشتند که از پشتیبانی ملت برای مقابله با افزایش دستمزدها برخوردار باشند. ولی انتخابات نتیجه‌ی قاطعی به دست نداد، و مذاکرات نمایندگان پارلمنت با هیث برای تشکیل یک دولت ائتلافی به جائی نرسید. هیث استعفا داد (۴ مه‌ی ۱۹۷۴) و ه. ویلسن به نخست

(۱) Hugenberg (۲) Braun (۳) Hitopadesha (۴) Hitotsubashi (۵) Hittorf (۶) Hythe (۷) Heath

وزیری انتخاب شد؛ ← م. تاچر به جای وی به رهبری حزب محافظه‌کار انتخاب شد.
هیثم ابن خالد: ← شروانشاهان، قسمت I.
هیثم ابن محمد: ← شروانشاهان، قسمت I.
هیجده‌دره (hijdah.dare)، ده (جم ۱٬۲۳۲ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۴کیلومتری غ همدان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، عسل، و میوه است. به این آبادی حیدره‌ی (heydāre-) پشت شهر نیز میگویند.
هیجو، شهر، کره: ← پیونگیانگ.
هیچان (hicān)، ده (جم ۱٬۰۰۰ سش ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش نیکشهر، شهرستان چاه‌بهار، استان بلوچستان و سیستان؛ ۲۰کیلومتری لغ نیکشهر. کوهستانی و گرمسیر است. محصولاتش غلات، خرما، و برنج است.
هیچکاک[1]، الفرد جوزف (alfrəd jōzəf hickāk)، ۱۸۹۹–۱۹۸۰، کارگردان و نویسنده و تهیه‌کننده‌ی سینمائی انگلیسی-امریکائی، متولد لندن. کار خود را به عنوان کارگردان در ۱۹۲۵ آغاز کرد و با تهیه‌ی فیلم سی و نه پله (۱۹۳۵) شهرت یافت. در ۱۹۳۸ به کشمکش رفت و در آنجا مشغول به کار شد. تکنیک درخشان هیچکاک در ایجاد نگرانی و دلهره در فیلمهائی از او همچون خانم محو میشود (۱۹۳۸)، ربکا (۱۹۴۰)، طلسم شده و سرگیجه بخوبی آشکار است.
هیچکاک[1]، هنری-راسل (henri-rāsel hickāk)، ۱۹۰۳– ، مورخ امریکائی در موضوعهای معماری. نوشته‌هایش در معماری از جمله‌ی بهترین آثار در این زمینه است؛ از جمله معماری نو (۱۹۲۹)، معماری رود آیلند (چاپ سوم، ۱۹۴۶)، معماری آغاز عصر ویکتوریا در بریتانیا (۱۹۵۴)، و معماری امریکای لاتین از ۱۹۴۵ (۱۹۵۵).
هیچ نمیدانم، نهضت[2]، حزب اقلیت سیاسی امریکائی که در سالهای ۱۸۵۰ از عده‌ای اجتماعات سرّی طرفدار متولدشدگان در امریکا تشکیل شد، و رسماً "حزب امریکائی" نامیده میشد. اساس آن ترس از مهاجرت فراوان خارجیان و مخصوصاً ایرلندیهای کاتولیک‌مذهب به امریکا بود. آتش زدن دیری در چارلز تاون، ماساچوست، در ۱۸۳۴ نخستین حادثه از حوادث ناگواری بود که تضاد میان کاتولیکها و پروتستانها را نشان میداد. عوامفریبان بزودی توانستند از تعصب مردم برای مقاصد سیاسی سودجوئی کنند. شهردار نیو یورک در ۱۸۴۴ و شهردار بستن در ۱۸۴۵ از این گروه انتخاب شدند. چون هنگامی که افراد این حزب مورد بازجوئی قرار میگرفتند، چیزی جز "هیچ نمیدانم" نمیگفتند، این حزب به نام هیچ نمیدانم خوانده شد. شکست قطعی حزب ویگ در ۱۸۵۲ بسیاری از افراد آن حزب را به این نهضت کشید. در ۳۴مین کنگره‌ی امریکا که در ۱۸۵۵ تشکیل شد، ۵ سناتور و ۴۳ عضو کنگره آشکارا خود را عضو حزب امریکائی معرفی کردند. پیدا شدن مسئله‌ی بحث در باره‌ی بردگی و طلوع حزب جمهوریخواه در سرنوشت نهضت هیچ نمیدانم سخت مؤثر افتاد. در کنوانسیون ۱۸۵۵ این نهضت، بر سر مسئله‌ی بردگی اختلاف پیش آمد و سبب پیدا شدن انشقاقی از آن شد. نامزدهای ریاست و معاونت جمهوری این نهضت در ۱۸۵۶ شکست فاحش خوردند، ولی تا ۱۸۶۰ نهضت هنوز در شهرهای شرقی فعالیتی داشت و از آن پس از میان رفت.
هیداتسا[3] (hidātsā)، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی، نیز معروف به مینیتاری[4] (minitāri). در قرن ۱۸م در میسوری علیا، در داکوتای شمالی، ساکن بودند. نمونه‌ی برجسته‌ای از "هندیشمردگان دهکده‌ای" نواحی جلگه‌ای بودند که به زراعت ذرت و شکار سالانه‌ی بوفالو میپرداختند.
هیداری جینگورو[5] (hidāri jingoro)، ۱۵۸۴؟–۱۶۳۴، از معروفترین هنرمندان ژاپنی (← ژاپن، هنر و معماری، بند آخر مقاله). بسیاری از چوبکاریهای بنای یادبود اییاسو در شهر نیکو را انجام داد.
هیدالگو (hidālgo)، برای کلماتی که به این صورت میشناسید به ایدالگو رجوع کنید.
هیدج (hidaj)، شهر (جم ۵٬۰۷۸ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش ابهر، شهرستان زنجان، استان یکم (اکنون استان زنجان)؛ ۱۴کیلومتری لغ ابهر. در دامنه واقع شده و سردسیر است. محصولاتش غلات، انگور، و میوه است.
هیدر[6] (hidr؛ از فنس)، نوعی از جانورهای آب شیرین، ساده‌ترین جانور از تیره‌ی آبوشان[7] (ab.vašān؛ جانورانی از سلسله‌ی کیه‌تنان، دارای بدن شفاف، فاقد مری). بدن جانور لوله‌ای دو لایه است (با ۶–۱۰ زایده‌ی مجوف بر گرداگرد دهان) که در حالت کشیده نزدیک یک سم طول دارد، ولی میتواند خود را جمع کند و به صورت یک دکمه در آورد. تولید مثل آن با جوانه زدن، تقسیم به ۲ قطعه یا بیشتر، و تولید مثل جنسی صورت میگیرد (هیچ اندامی جز اندام تناسلی ندارد). معمولاً به گیاهان

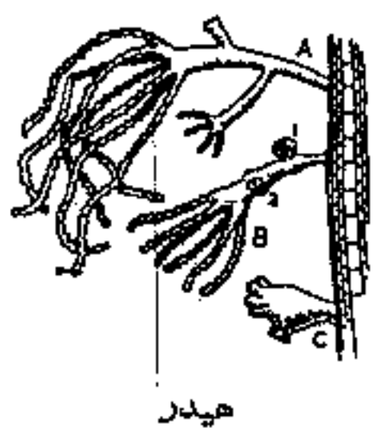

هیدر

آبی میچسبد و از جانوران کوچکی که آنها را با زایده‌هایش میگیرد و با یاخته‌های گزنده‌ی موجود بر آنها بیحس میسازد، تغذیه میکند.
هیدرات، ضبط دیگری از لیدرات در کتابهای فارسی.
هیدرو-[8] (hidro) یا **لیدرو-** (idro-)، پیشوندی که نشان‌دهنده‌ی آب است، مثلاً لیدروژن (یا هیدروژن) یعنی تولیدکننده‌ی آب. در نامگذاری شیمیائی اغلب نشانه‌ی ترکیبی از ئید- روژن است، مثلاً اسید کلوریدریک.
هیدروپونیک: ← زراعت بیخاک.
هیدن[9] بنجمین رابرت (benjamin rābərt heydən)، ۱۷۸۶–۱۸۴۶، نقاش انگلیسی در موضوعهای تاریخی، و نویسنده. وی معلم و سخنران نیز بود، و سخنرانیهایش در باره‌ی "طرح" در بسیاری از شهرها منتشر شد، و به طور کامل نیز انتشار یافت (۱۸۴۷). در میان دوستداران او بسیاری از چهره‌های ادبی معاصر وی بودند.
هیدن[10]، سر فرانسیس سیمور (sər frānsis simor heydən)، ۱۸۱۸–۱۹۱۰، حکاک، نویسنده، و جراح انگلیسی. در ۱۸۴۷–۸۷ جراح موفقی در لندن بود، و بیمارستانی در لندن تأسیس کرد، اما شهرتش بیشتر به خاطر صاحب‌نظر بودن در حکاکی است. از دوستداران کارهای حکاکی رامبران بود، و سعی فراوان کرد تا مردم را با کارهای او آشنا سازد. آثار خودش بسیار عالی است، و بهترین آثار هنریش در کتابخانه‌ی عمومی نیو یورک، موزه‌ی متروپلیتن، و موزه‌ی بریتانیائی است.
هیدنستام[11]، ورنر فون (verner fon heydenstām)، ۱۸۵۹–۱۹۴۰، شاعر غنائی، داستانnویس، و مقاله‌نویس سوئدی. نخستین جلد دیوان او، سفر زیارتی و سالهای آوارگی (۱۸۸۸)، چالشی (مبارزه‌طلبی) بود در برابر واقعپردازی و سودگری ادبیات سوئدی. اسلوب شخصی وی همچنین در منظومه‌ها (۱۸۹۵) و منظومه‌های جدید (۱۹۱۵) او آشکار است که وی را به صورت یکی از بزرگترین شاعران غنائی سوئدی معرفی کرده است. داستانهای تاریخی مردان چارلز (۱۸۹۷–۹۸). سفر زیارتی قدیسه بْریگیتا (۱۹۰۱)، و درخت فولکونگها (۲ جلد، ۱۹۰۵–۷) برای بیدار کردن حس پیوستگی ملی نوشته شده است. مقالات او، بالخاصه "رنسانس" (۱۸۸۹)، در تأیید برداشت ادبی سوئدی خاصی است که در صدد پیوند دادن واقعپردازی با تخیل و احساس زیبائی بوده است. هیدنستام برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۱۶ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.
هیدوج (hiduj)، دهستان (جم ۴٬۵۳۹ سش ۱۳۴۵ هش)، بخش بخش سیب و سوران، شهرستان سراوان، استان بلوچستان و سیستان؛ دارای ۲۲ آبادی. کوهستانی است. رود ماشکیل از آن میگذرد. محصولات عمده‌اش غلات و خرما است. مرکزش، **هیدوج** (جم ۵۶۹ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۲۸کیلومتری ج سوران قرار دارد.
هیدیوشی (تویوتومی)[12] (hideyōsi toyotomi)، ح ۱۵۳۶–۱۵۹۸، دیکتاتور (۱۵۸۵–۹۸) ژاپنی. دزد راهزنی بود که به خدمت نوبوناگا در آمد، و معاون وی شد. پس از مرگ نوبوناگا دیکتاتور شد، و وحدت‌بخشی به ژاپن را که نوبوناگا پایه گذاری کرده بود در ۱۵۹۰ به انجام رسانید. سپس در ظاهر از کار کناره‌گیری کرد، ولی عملاً تا آخر عمر فرمانروای ژاپن بود. در ۱۵۹۲ در صدد تصرف چین از طریق کره

(۱)Hitchcock (۲)Know-Nothing Party (۳)Hidatsa Indians (۴)Minitari (۵)Hidari Jingoro (۶)hydra (۷)hydrozoa (۸)hydro- (۹)Haydon (۱۰)Haden (۱۱)Heidenstam (۱۲)Hideyoshi (Toyotomi)

بر آمد، ولی کاری از پیش نبرد. تجارت خارجی را تشویق کرد. با اینکه خودش پسر کارگری بود، تغییر حرفه و شغل را ممنوع ساخت، و بدین طریق، نظام طبقاتی را تثبیت کرد. در آغاز میلغین مسیحی را با حسن قبول تلقی کرد، ولی بعدها به آزار مسیحیان پرداخت. مشوق هنر بود.

هیر (hir)، ده (جه 1'010 نسـ ۱۳۴۵ هش)، دهستان رودبار، بخش معلم کلایه، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۷کیلومتری غ معلم کلایه. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و ارزن است. معدن زغال سنگ دارد.

هیر، دهستان (جه ۲۸'۶۸۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، بخش بخش حومه‌ی شهرستان اردبیل، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۶۰ آبادی. مرکزش، **هیر** (جه ۲'۲۳۱ نسـ ۱۳۴۵ هش)، در ۲۵کیلومتری بخش اردبیل است. محصولاتش غلات و حبوبات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

هیر (hayr)، ← خلیج فارس، قسمت ۴.

هیراپولیس: ← منبج.

هیرات (hayrāt)، ← خلیج فارس، قسمت ۴.

هیراتی، خط (hierāti)، ← هیروگلیفی.

هیرانوما[1]، بارون **کیچیرو** (baron kiciro hirānuma)، ۱۸۶۵–۱۹۵۲، سیاستمدار ژاپنی، مؤسس انجمن ارتجاعی و جنگ‌طلب کوکوهونشا (kokuhonšā). در ۱۹۲۳ وزیر دادگستری بود، سال بعد کوکوهونشا را تأسیس کرد که محافل عالی نظامی و بازرگانی و سیاسی به پشتیبانی آن بر خاستند. در ۱۹۲۶ نایب‌رئیس شورای رایزنان سلطنتی شد. بر اثر نفوذ وی، ژاپن از جامعه‌ی ملل خارج شد و پیمان دریائی واشینگتن را فسخ، و پیمان ضد کومینترن را امضا کرد. پس از بیحاصل ماندن کودتای نظامی ۱۹۳۶، هیرانوما به ریاست شورای رایزنان رسید. در ۱۹۳۹ مدت ۸ ماه نخست‌وزیر بود و، پس از امضا شدن پیمان اتحاد میان شوروی و آلمان، استعفا کرد. پس از آن ریاست بر شورای رایزنان را همچون گذشته داشت، و در ۱۹۴۰ وزیر کشور شد، و نظر توجو را برای ادامه‌ی جنگ تأیید کرد. در ۱۹۴۶ به عنوان جنایتکار جنگ محکوم به زندان ابد شد، ولی در ۱۹۵۱ از زندان رهائی یافت.

هیربد (hirbad) یا **هیربذ**، اوستائی اثره پئیتی (aeθra paiti). این لفظ در اوستا به معنی استاد و آموزگار بسیار استعمال شده است، ولی بعدها به نگهبانان آتش اطلاق شده. کلیةً در ادبیات فارسی لفظ هیربد مترادف موبد است. هیربدان هیربد (هیربذان هیربذ) عنوان رئیس هیربدان است. تنس، پیشوای دینی معروف عهد اردشیر بابکان، در تاریخ ایران به هیربدان هیربد مشهور است، نیز ← نامه‌ی تنسر.

هیربدان هیربد (هیربذان هیربذ)، رئیس هیربدان، ← هیربد.

هیردال[2]، **ثور** (tor heyerdāl)، ۱۹۱۴–، پوینده و مردمشناس نروژی. در ۱۹۳۷–۳۸ به پژوهشهائی در جزایر مارکیز پرداخت و هندیشمردگان کولومبیا را در ۱۹۳۹–۴۰ مورد مطالعه قرار داد. برای اثبات نظریه‌ی خود مبنی بر آنکه اصل ساکنان جزایر پولینزی از امریکای جنوبی بوده است، سوار بس یک کلک، همراه با ۵ نفر، از پرو تا جزایر توامو تو سفر کرد (۱۹۴۷). شرح این سفر را در کتابش، کن تیکی (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۵۰) آورده است. هیردال در ۱۹۷۰، در دقایقی که با جگن ساخته بود، از مراکش تا باربادوز به منظور اثبات این امر سفر کرد که امکان آن بوده است که در ایام قدیم ساکنان اطراف مدیترانه در کشتیهای نیین به امریکا سفر کرده باشند. از آثار او هندیشمردگان امریکا در اقیانوس آرام (۱۹۵۲) و راه دریائی به پولینزی (۱۹۶۸) است.

هیرش، لئو: ← عربستان، قسمت ۱۸.

هیرکانوس I، یوحنا: ← مکابیان.

هیرکانوس II، یوحنا: ← مکابیان.

هیرکانی، صورت فارسی نسام یونانی باستانی جرجان.

هیرکانی، دریای: ← خزر، دریای.

هیرکانیا[3] (hirkāniā)، صورت فارسی نام یونانی باستانی جرجان. نام اصلی یونانی هورکانیا است.

هیرمانس[4]، **هرمان** (hermān heyermāns)، ۱۸۶۴–۱۹۲۴، درامنویس هلندی؛ مت روتردام. بیشتر آثارش در باره‌ی زندگی یهودیان هلندی است. با نام مستعار **کوس هابما**[5] (kos hābemā) رمانهای رئالیستی از قبیل گنو (۱۸۹۹)؛ امید نیک (۱۹۰۰)؛ اورا و لابورا (۱۹۰۳) نوشته است، و با نام مستعار **ساموئل فالکلاند**[6] (sāmul fālklānd) نیز آثاری دارد.

هیرمند (hirmand) یا **هلمند** (helmand)، نام باستانی آن **اتسوماندر** (etumānder)، رودی در افغانستان که از دره‌های کوه بابا، در غ کابل سرچشمه میگیرد و، پس از عبور از دو گردنه، در امتداد ج‌غ سیر میکند و پس از طی ۱'۴۰۰ کم وارد سیستان میشود. پس از رود کابل مهمترین رود افغانستان است. از دره‌هائی عبور میکند که تابستانها ییلاق قبایل دامدار چادرنشین است. نزدیک ۸۰ کم بالاتر از شهر گرشک (gerešk) وارد مخزنی مصنوعی میشود که برای ذخیره کردن آب و آبیاری ساخته شده است. در قلعه‌ی بست (bost)، که شاخه‌ی عمده‌ی هیرمند یعنی ارغنداب (arqandāb) به آن میپیوندد. عرض آن 100–۱۳۰ متر و عمقش گاه نزدیک ۴ متر می‌شود. از یک صحرای وسیع آبرفتی در امتداد ج‌غ پیش میرود و پس از عبور از ۴ برجک در منتها الیه ج‌غ افغانستان ح ۱۲۰ کم دیگر امتداد پیدا میکند و از چندین دهانه وارد آبگیرهای سیستان میشود. در اینجا هامون هیرمند را تشکیل میدهد که با تلاق نیزاری است، و ابعاد آن به ۴۰ (عرض) و ۱۶۰ (طول) کم میرسد. هیرمند در قسمت آخر مسیر خود مرز میان افغانستان و ایران را تشکیل میدهد. مازاد آب هامون به دریاچه‌ی گود زره واقع در مرز ایران و افغانستان و پاکستان میرود. دولت افغانستان طرح بزرگی برای سد بستن بر هیرمند و استفاده‌ی از آب و برق حاصل از آن دارد که چون ممکن است به حقابه‌ی ایران از این رود زیان برساند، مذاکراتی میان دو دولت برای رسیدگی به این امر جریان دارد. نیز ← سیستان، هامون.

هیرو، جباران سیراکوز، ← هیرون I، هیرون II.

هیرودس: ← هرودس یا هرودوس.

هیرودیس: ← هرودس یا هرودوس.

هیرودینئا[7] (hirudineā)، رده‌ای از کرمهای حلقوی نرماده‌ی (هرمافرودیت) آبی، خاکی، یا انگلی. از مشخصات آنها این است که حفره‌ی بدنی را یک رشته بافتهای پیوندی پر کرده و به صورت یک رشته از کیسه‌های آوندی در آورده است، و دیگر اینکه پستترین حلقه‌های بدن به صورت قرصهای مکنده در آمده، و بر حلقه‌ها زائده‌های پای‌مانند وجود ندارد.

هیروشیگه[8]، **آندو** (āndō hirošige)، ۱۷۹۷–۱۸۵۸، چاپگر ژاپونی و هنرمند چاپ رنگی. بهترین کار او مجموعه‌ای از مناظر (۱۸۳۳) است به نام پنجاه و سه منزل شاهراه توکایدو. به نقاشی و چاپ انواع گل و ماهی و پرنده میپرداخت، ولی هنر عمده‌ی وی در منظره سازی، مخصوصاً مناظر همراه با برف و باران و مه و مهتاب بوده است. از مناظر و مرایا اطلاع کامل داشت. مجموعه‌هائی از مناظر چاپی او در موزه‌های توکیو، لندن، نیویورک، و بستن، و همچنین در مجموعه‌های خصوصی نگاهداری میشود. میثیما در مه صبحگاهی و باران در شوتو از نمونه‌های برجسته‌ی کارهای چاپی او است. هیروشیگه‌ی II و هیروشیگه‌ی III از شاگردان او بودند که نام استادشان را بر خود نهادند.

هیروشیما[9] (hirošimā)، شهر (در ۱۹۷۳ جه 596'000) و بندر، ج‌غ جزیره‌ی هونشو، ژاپن؛ کنار دریای درونبومی. دارای صنایع نساجی و کالاهای کائوچوئی و فراورده‌های کشاورزی است. بر دلتای رود اوتا[10] (otā) بنا شد (ح ۱۵۹۴). پیش از جه II یکی از مراکز تجارتی عمده‌ی ژاپن بود. این شهر را امریکائیها در ۶ ماه اوت ۱۹۴۵ هدف بمب اتمی (اولین بمب اتمی که در جنگ به کار رفته است) قرار دادند. از ۱۸ کم پهنه‌ی شهر، بیش از ۱۰ کم آن بکلی نابود شد، و بقیه بسیار سخت آسیب دید. جمع کثیری از مردم بیگناه بر اثر انفجار بمب به قتل رسیدند، و از آنهائی هم که از انفجار جان به در بردند بسیاری در نتیجه‌ی تشعشعات رادیو آکتیو در گذشتند. بر روی هم در این کشتار قریب 80'000 تن از بین رفتند، و ح 55'000 تن سخت آسیب دیده بعداً مردند.

هیروفسکی[11]، **یاروسلاف** (yāroslāf heyrofski)، ۱۸۹۰–۱۹۶۷، شیمیفیزیکدان چک؛ مت پراگ. به خاطر کشف و تکمیل ← پولاروگرافی برای تجزیه‌ی فلزات، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۹ در شیمی شد. در پونیورسیتی کالج، لندن، تحصیل کرد؛ سپس دکتری خود را

(۱)Hiranuma (۲)Heyerdahl (۳)Hyrcania (۴)Heijermans (۵)Habbema (۶)Falkland (۷)Hirudinea
(۸)Hiroshige (۹)Hiroshima (۱۰)Ota (۱۱)Heyrovsky

از دانشگاه پراگ به دست آورد (۱۹۱۸). در ۱۹۲۶ استاد شیمیفیزیک و مدیر مؤسسه‌ی شیمیفیزیک دانشگاه پراگ شد، و تا ۱۹۵۴ بدین سمت باقی بود. در ۱۹۵۰ مؤسسه‌ی پولاروگرافی آکادمی علوم چکوسلواکی به مدیریت هیروفسکی تأسیس شد. در ۱۹۶۳ به علت ناتندرستی کناره‌گیری کرد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هیروگلیفی[1] (hieroglifi)، نام خط قدیم مصریان که بر اساس صورتنگاشت قرار دارد. نظر به تعمیم این اصطلاح، خط تصویری کرت، آسیای صغیر، مکزیک و امریکای مرکزی را هم هیروگلیفی میخوانند (← حتیها، مایا، آزتک). این خط را شامپولیون فرانسوی کشف کرد. با آنکه درین خط تصاویر روشن و واضح است، رابطه‌ی آنها با مفاهیم چندان آشکار نیست. خط هیروگلیفی در دوران اولین سلسله‌ی پادشاهان مصر کامل شد. در دوره‌ی خاندانهای میانه بتدریج متروک شد و در دوره‌ی خاندانهای جدید بدرستی مفهوم نمیشد و به کاربردن آنها متضمن کوشش بلیغ بود. علامات این خط، علاوه بر آنکه نماینده‌ی مفاهیمی بود، میتوانست علامت صوتی نیز محسوب شود. از این خصوصیت بتدریج خط الفبائی مصری حاصل شد. در دوره‌ی خاندانهای میانه نوعی خط هیروگلیفی تحریری رایج شد که هیراتی (hierāti) نامیده میشود. بعداً خط دیگری به نام دموتی (demoti) رایج شد که، با آنکه اساس تصویری دارد، در نتیجه‌ی تحول و تغییر بسیار، اساس تصویری آن آشکار نیست.

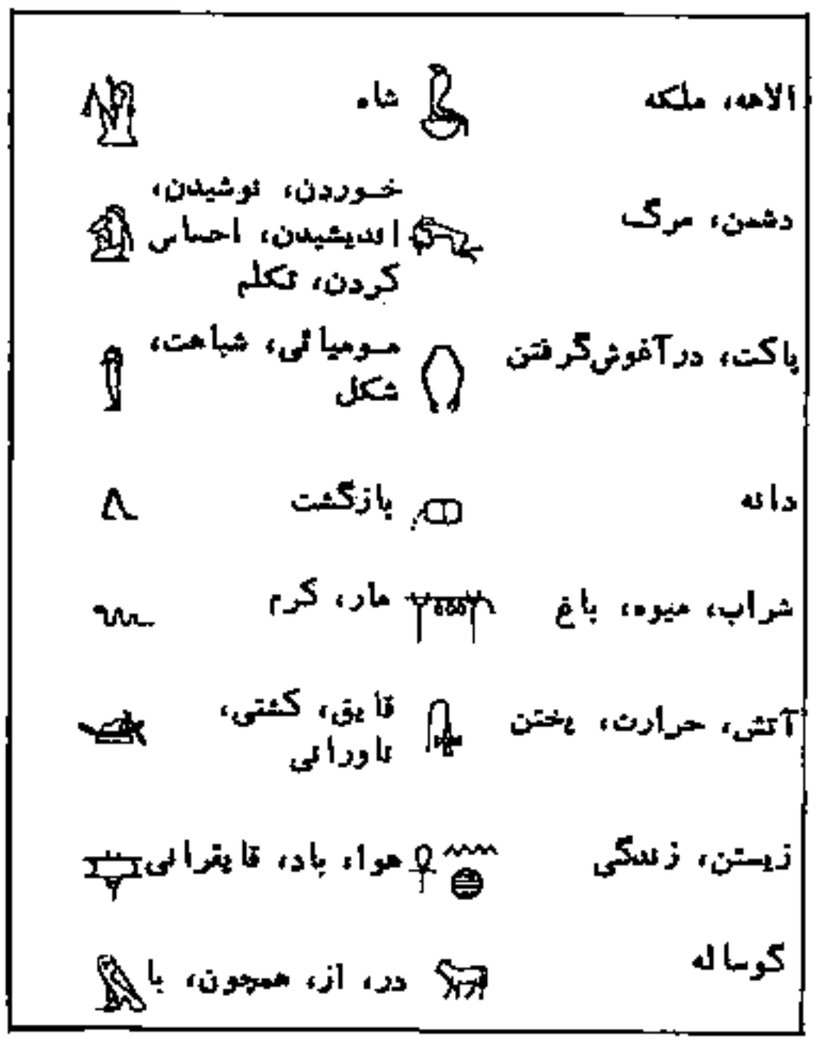

هیرون[2] I (-hieron) یا **هیرونی I** (-hiero)، فت ۴۶۷ ق‌م، جبار (۴۷۸–۴۶۷ ق‌م) یونانی سیراکوز. جانشین برادرش گلون شد. حامی ادبیات بود، و سیمونیدس، پینداروس، و اشیل را در دربار خود داشت. اتروسکها را در جنگی دریائی در کومه شکست داد (۴۷۴ ق‌م).

هیرون[2] II (-hieron) یا **هیرونی II** (-hiero)، فت ح ۲۱۵ ق‌م، جبار (ح ۲۷۰–ح ۲۱۵ ق‌م) یونانی آتن. به علت کفایتش به جباری انتخاب شد. ابتدا متحد کارتاژیها بود، ولی چون ازدیاد قدرت روم را دید، در ← جنگهای کارتاژی متحد و یاور رومیان شد. ارشمیدس را که از بستگانش بود به ساختن جنگ‌افزارهای عظیم تشویق می‌کرد. فرمانروائی دادگستر، باحزم، سخاوتمند، و حامی هنر بود.

هیرونوموس (hieronumos)، اسم یونانی برای مرد. بعضی از اعلام مأخوذ از آن،

زبان	ضبط اصلی	ضبط فارسی درین کتاب	
اسپانیائی	jerónimo	خرونیمو	(xeronimo)
اسپانیائی	Jeromo	خرومو	(xeromo)
آلمانی	Hieronymus	هیرونیموس	(hieronimus)
انگلیسی	Jerome	جروم	(jerŏm)
ایتالیائی	Geronimo	جرونیمو	(jeronimo)
ایتالیائی	Girolamo	جیرولامو	(jirolāmo)
پرتغالی	Jeronimo	ژرونیمو	(ǰeronimu)
فرانسوی	Jérôme	ژروم	(ǰerom)
لاتینی	Hieronymus	هیرونوموس	(hieronumus)

هیرونوموس[3] (hieronumos؛ ید)، انگلیسی (قدیس) **جروم** (jerŏm)، فت (قدیس) **ژروم** (ǰerom)، ح ۳۴۷–۴۲۰، دانشمند مسیحی، یکی از آباء کلیسا، مجتهد در علوم کلیسائی، متولد پانونیا، از پدر و مادری مسیحی. نام رومی او سوفرونیوس اوسبیوس هیرونوموس (sofronius eusebius) بود. در رم نزد آیلیوس دوناتوس درس خواند (ح ۳۵۹–۳۶۳). پس از تحصیلات بیشتر در تریر و آکویلیا به سفر مشرق پرداخت. در ۳۷۵، در انطاکیه حضرت مسیح در حالت مکاشفه و رؤیائی بر او ظاهر شد و از اینکه به علوم و معارف بتپرستان توجه دارد او را ملامت کرد. به مطالعات و تحقیقات رسمی خود پایان داد و به بیابان گریخت تا در آنجا زندگی زاهدانه‌ای پیش گیرد و به بحث و تحقیق در کتاب مقدس بپردازد، و به همین منظور زبان عبری آموخت. در ۳۷۸ به انطاکیه باز گشت و سال بعد به مقام کشیشی منصوب شد، و پس از آن به قسطنطنیه رفت تا نزد ← قدیس گرگوریوس نازیانزوسی به تحصیل علوم دینی بپردازد. در ۳۸۲، به دعوت پاپ داماسوس I، همراه با گرگوریوس، به رم رفت تا چنانکه پاپ خواسته بود به حل و فصل بعضی از مسائل مربوط به مشرق بپردازند؛ هیرونوموس به عنوان منشی پاپ در رم ماند. شرح و تفسیر وی از کتاب مقدس مورد تحسین قرار گرفت و داماسوس از او خواست که ترجمه‌ی تازه‌ای از کتاب مقدس فراهم آورد. خرده‌گیری هیرونوموس از پرداختن روحانیان مسیحی به امور دنیائی، مخالفانی بر ضد او بر انگیخت، و چون داماسوس مرد، وی به مشرق باز گشت. از ۳۸۶ تا زمان مرگش در دیری که یکی از زنان متشخص برای او در بیت لحم ساخته بود باقی ماند. در اینجا به کار بزرگ تجدید نظر در ترجمه‌ی لاتینی کتاب مقدس اشتغال داشت. شرحهائی نیز به رساله‌های پولس نوشت، مواعظ اوریگنس را ترجمه کرد، جزئی از ترجمه‌ی لاتینی متن هفتادی کتاب مقدس را مورد تجدید نظر قرار داد، کتابهای اشعیا و انبیای دیگر، و کتابهای مزامیر و پادشاهان و ایوب را از عبری ترجمه کرد. متنهای هیرونوموس اساس ووگات بوده است. در ۳۹۳ کتاب دِ ویریس ایلوشتریبوس (در باره‌ی مردان نامدار) را تألیف کرد که در آن زندگینامه‌ی ۱۳۵ نویسنده‌ی مسیحی آمده است. از آثار دیگر او است، آدورسوس یوویناتوم، در ستایش دوشیزگی؛ مرثیه‌نامه‌هائی در باره‌ی دوستان از دنیارفته؛ و مجموعه‌ی گرانبهائی از نامه‌ها که نزدیک 100 قطعه از آنها بر جای مانده، و گزارش کم‌نظیری از روزگار او به دست میدهد. مکاتبات او با قدیس آوگوستینوس که گاه با او در نزاع بود، اهمیت خاص دارد. هیرونوموس با بسیاری از اختلاف نظرهای کلامی و تحقیقی، حتی با نزدیکترین دوستان خود همچون روفینوس، درگیر بود. در کلیسای سانتاماریا، رم، مدفون است. ذکرانش ۲۰ سپتامبر است.

هیرونیموس، اسم آلمانی؛ ← هیرونوموس، اسم.

هیروهیتو[4] (hirohito)، ۱۹۰۱– ، امپراطور (۱۹۲۶–) ژاپن؛ متولد توکیو. در ۱۹۲۱ مسافرتی به اروپا کرد (اولین ولیعهد ژاپن بود که به غرب مسافرت کرد). در ۱۹۲۱–۲۶ نایب‌السلطنه بود، و در ۱۹۲۶ به جای پدرش یوشیهیتو نشست. در دوره‌ی او دومین جنگ کشورگشائی ژاپن در چین واقع شد، و ژاپن در ۱۹۴۱ وارد جنگ II شد. پس از شکست (۱۹۴۵) ژاپن، علناً جنبه‌ی خدائی امپراطور نفی شد (۱۹۴۶)، و قانون اساسی ۱۹۴۷ تقریباً تمام اختیارات واقعی را از وی سلب کرد. مع ذلک در زندگی ژاپنیها مظهر ژاپن تلقی می‌شود. بعد از جنگ II، دولتهای چین و استرالیا و زلند جدید نام او را در فهرست جنایتکاران جنگ آوردند، ولی از محاکمه معاف شد. اولین امپراطور ژاپن است که به کشور سفر کرد (اکتبر ۱۹۷۵). هیروهیتو بیش از آنکه رجلی سیاسی باشد یک دانشمند زیستشناس و گیاهشناس است، و چند کتاب منتشر کرده است.

هیز، بخش شهری سابق؛ ⇐ هیلینگدن، کوی لندن بزرگتر.

هیز[5] (heyz)، رودی به طول ۴۸۰ کم، لش دریاچه‌ی وینیپگ، کانادا، که عموماً در امتداد لش جاری است و به خلیج هودسن میریزد.

هیز[5]، **آیزک ایزریل** (āyzək izreyəl heyz)، ۱۸۳۲–۸۱، دکتر در پزشکی و پوینده‌ی امریکائی در شمالگان. رئیس هیئت اعزامی مأمور یافتن راه باز دریائی به قطب شمال (۱۸۶۰–۶۱) بود. در ۱۸۶۹ سفر دیگری به گروئنلند کرد. چند کتاب از سرگذشتهای خود نوشت، از جمله سرزمین اسود (۱۸۷۲).

هیز[5]، **راذرفرد برچرد** (rādərfərd bĕrcərd

(۱)hieroglyphic (۲)Hiero (۳)Jerome (۴)Hirohito (۵)Hayes

heyz)، ۱۸۲۲–۱۸۹۳؛ ۱۹مین رئیس جمهور (۱۸۷۷–۸۱) کشمت. از سربازان و افسران جنگ داخلی، نماینده‌ی مجلس (۸۶۵–۶۷)، و فرماندار (۱۸۶۸–۷۲، ۱۸۷۶–۷۷) بود. در انتخابات ۱۸۷۶ رئیس جمهور شد، جمهوریخواهان او را در مقابل سموئل تیلدن[1] (samyuəl tilden؛ ۱۸۱۴–۸۶) نامزد کردند، و کمیسیونی که برای رسیدگی به آراء مورد اختلاف تشکیل شد به نفع هیز رأی داد. دوره‌ی حکومت او با کاردانی و محافظه‌کاری سپری شد. نسبت به جنوبخواهه سیاست آشتیجوئی پیش گرفت، و سرانجام به دوره‌ی ترمیم پایان داد. در اصلاح وضع کارمندان دولت سخت کوشید. از قبول نامزدی ریاست جمهوری برای بار دوم امتناع کرد، و بقیه‌ی عمر را به اصلاحات فرهنگی و اجتماعی پرداخت.

هیز[2]، **ویلیام هریسن** (wilyām harisən heyz)، ۱۸۷۹–۱۹۵۴، رجل سیاسی امریکائی. در ۱۹۲۱–۲۲، در دوره‌ی ریاست جمهوری هاردینگ، مدیر کل پست بود. در ۱۹۲۲–۴۵ رئیس تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان فیلمهای سینمائی امریکا بود، و اداره‌ی آن را تحت نظام قانونی–معروف به "قانون هیز"–در آورد.

هیس[3]، **الجر** (aljər his)، ۱۹۰۴– ، کارمند رسمی دولت امریکا، متهم بالتیمور. پس از مدتی خدمت در وزارت دادگستری، در ۱۹۳۶ به خدمت وزارت امور خارجه وارد شد، و بسرعت ارتقا یافت تا جائی که در کنفرانسهای بین‌المللی به عنوان مشاور شرکت میکرد، و سیاست خارجی امریکا را با سیاست عمومی جهان تطبیق میداد. در ۱۹۴۷ از خدمت دولت استعفا کرد، و رئیس موقوفات کارنگی برای صلح عمومی شد. در ۱۹۴۸ در یکی از روزنامه‌ها متهم به این شد که به تسلیم اسناد محرمانه‌ی دولتی به تجشس کومک کرده است؛ هیس منکر این اتهام شد و چون، به موجب قانون، نمیتوانست به عنوان جاسوسی محاکمه شود، به عنوان دو مورد شهادت دروغ به محاکمه کشیده شد. بار اول (ژوییه‌ی ۱۴۹۹) هیئت منصفه نتوانست تصمیم بگیرد؛ بار دوم هیئت منصفه او را به ۵ سال زندان محکوم کرد (ژوییه‌ی ۱۹۵۰). در ۱۹۵۴ آزاد شد. کتابی تحت عنوان در دادگاه افکار عمومی (۱۹۵۷) نوشت که در آن تمام اتهامات منسوب به خود را رد کرده است.

هیس[4]، **ویلهلم** (vilhelm his)، ۱۸۳۱–۱۹۰۴، زیستشناس آلمانی؛ متبحر. اهمیت اصول مکانیکی را در رشد روانشناختی تأکید میکرد. اسبابی، به نام میکروتوم (mikrotom ← ریزبر)، برای بریدن بافتها و تهیه‌ی لایه‌های بسیار نازک جهت مطالعه‌ی میکروسکوپی، ساخت. در دانشگاههای بال (۱۸۵۷–۷۲) ولایپزیگ (از ۱۸۷۲) تدریس کرد.

هیسپالیس، نام باستانی شهر سویل، اسپانیا.

هیسپانیا: ← اسپانیا یا اسپانی.

هیسپانیولا[5] (hispānyolā) [← **اسپانیای کوچک**، اسپانیائی **اسپانیولا** (espānyolā)، جزیره (۷۶٬۴۸۳ کمم)، هند غربی، بین کوبا و پورتو ریکو. هائیتی ثلث غربی و ← جمهوری دومینیک در بقیه‌ی آن واقع شده است. کریستوف کلمب آن را کشف کرد (۶ دسامبر ۱۴۹۲)؛ مرکز حکمفرمائی اسپانیا بر هند غربی شد، و اسپانیائیها بومیان را نابود کردند و بردگان سیاهپوست را به جای آنان در جزیره مسکون ساختند. در ۱۶۹۷ اسپانیا قسمت غربی جزیره را به فرانسه وا گذاشت، و تا اواخر قرن ۱۸م جزیره به ۲ قسمت منقسم بود. در نتیجه‌ی شورش (۱۷۹۱) دورانی پرکشمکش آغاز شد. در ۱۷۹۳–۹۸ در دست انگلیسها بود تا توسن لوورتور آنان را بیرون کرد. در ۱۸۰۲–۰۴ نبردهائی بر علیه استیلای فرانسه روی داد، و در ۱۸۰۴، در زمان ژ. ژ. دسالین، استقلال جزیره اعلام شد، و هیسپانیولا عنوان جمهوری هائیتی یافت. در ۱۸۴۳ قسمت شرقی شورش کرد، و در ۱۸۴۴ جمهوری دومینیک را تشکیل داد.

هیستامین[6] (histāmin، از فنس)، ترکیب آلی مشتق در بدن از آمینو اسید هیستیدین که در آن گروه کربوکسیل (COOH) استخلاف شده است. گرچه در بسیاری از بافتهای گیاهی و حیوانی یافت میشود، هیستامین بالاخص در فیزیولوژی انسانی، به این علت که یکی از مواد شیمیائی آزادشده از بعضی یاخته‌ها بر اثر آسیبی است که به آنها وارد میشود، حایز اهمیت است. هیستامین آزاد شده مویرگها را منبسط کرده اغلب موجب میشود که پوست بدن سرخ، و احساس گرمی شود؛ ترشحات معده را نیز زیاد میکند. واکنشهای حاصل بر اثر تولید هیستامین در بسیاری از موارد آلرژی، مثلاً آلرژی به بعضی از مواد غذائی، بروز میکند؛ به وسیله‌ی آنتی‌هیستامین[7] (anti–) میتوان اغلب آلرژی را تحت کنترل قرار داد. آنتی‌هیستامینها گروهی از ترکیباتند که ساختمان شیمیائی گوناگون دارند، و میتوانند اثر هیستامین را خنثی کنند، به عنوان مسکن نیز به کار میروند.

هیسترزیس: ⇐ پسماند.

هیستری[8] (histeri، از فنس)، در اصطلاح عرفی، رفتاری غیر منطقی و هیجان‌آمیز که به صورت اختلالات جسمانی در میآید. روانشناسان آن را نوعی اختلال اعصاب میدانند که در آن حساسیت در برابر تلقین به نفس شدید است. از نظر پسیکانالیز، هیستری معلول کششها (← کشش) و امیال تکبیت شده است. هیستری ممکن است سبب ایجاد بیماری جسمی شود (← روانپزشکی). در اواخر قرن ۱۹م پی بردند که هیستری از حالات روانی است، و برای معالجه‌ی آن هیپنوتیسم را به کار میبردند. نیز ← ژانه، پیر.

هیستیایوس[9] (histiāyos)، فت ۴۹۴ قم، جبار میلتوس. به علت خدماتی که در لشکر کشی (۵۱۳ قم) داریوش بزرگ به سکوتیا کرده بود، داریوش حکومت لسبوس و قسمتی از تراکیا را به او سپرد. بعداً به او مظنون شده به شوش احضارش کرد. وی میلتوس را به داماد خود آریستاگوراس سپرده به ایران آمد. سپس برای سرکوبی شورشی که دامادش برانگیخته بود مأمور یونیا شد. در آنجا به جنگ با ایران بر خاست، ولی مغلوب و به دست ارتافرن کشته شد. نیز ← مدی، جنگهای.

هیستیدین[10] (histidin؛ از فنس)، یکی از آمینو اسیدها که معمولاً در پروتئینهای حیوانی یافت میشود. هیستیدین تولیدکننده‌ی مستقیم هیستامین است. هیستیدین در ۱۸۹۶ از پروتئین جدا ساخته شد؛ ساختمان شیمیائی آن در ۱۹۱۱ از راه سنتز شیمیائی تأیید شد.

هیستینگز[11] (heystingz)، شهر (در ۱۹۷۴ جمعیت ۱۷٬۵۰۰)، ساسکس شرقی، انگلستان، بر ساحل شرقی؛ یکی از سینک پورتس. شهرتش از آن است که میدان نبرد هیستینگز (۱۴ اکتبر ۱۰۶۶) بین نورمانها (به سرکردگی ویلیام I) و ساکسونها (به سرکردگی هرلد) بود. دربن نبرد، که یکی از مشهورترین نبردهای تاریخ است، سپاهیان ویلیام که تعدادشان کمتر ولی کار آزموده‌تر و مجهزتر بودند، پس از یک روز جنگ پیروز شدند. این اولین و قاطعترین مرحله‌ی ← کشورگشائی نورمانها بود.

هیستینگز[11]، **وارن** (wāren heystingz) ۱۷۳۲–۱۸۱۸، اولین فرماندار کل (۱۷۷۴–۸۴) هندوستان. پدرش او را رها کرد، ولی عمویش او را به مدرسه‌ی وستمینستر فرستاد. وارن با جدیت تحصیل کرد. در مدرسه به ادبیات علاقه پیدا کرد، و همین امر موجب آن شد که بعدها نسبت به ادبیات و تمدن هندی دلبستگی داشته باشد. در ۱۷۴۹، به علت مرگ عمو، تحصیلاتش متوقف شد. به عنوان منشی در شرکت هند شرقی شروع به کار کرد (۱۷۵۰).

هیستینگز در ۱۷۷۱ به حکومت بنگال منصوب شد، و تا ۱۷۷۴ این سمت را عهده‌دار بود. در سال اخیر فرماندار کل هندوستان شد. سیاست سخت قضائی و مالی وی مایه‌ی تجدید حیثیت انگلستان در هند بود ولی بامخالفت روبرو شد. هنگامی که پس از استعفا (۱۷۸۴) به انگلستان بازگشت، ادمندبرک او را به جنایتهائی بزرگ (سوء استفاده‌های مالی و تعدی به مردم و غیره) متهم ساخت (۱۷۸۷)، گرچه محاکمه به درازا کشید، وی علی‌رغم کلیه‌ی مساعی برک، ریچارد، ب شریدن و چارلز فاکس، از اتهامات وارده برائت حاصل کرد. (۱۷۹۵).

هیشوی (hišuy)، در شاهنامه، باجخواهی در مرز روم که گشتاسپ را–که به خشم از پدر گریخته بود–با گرفتن هدیه‌ای از آب گذرانیده به خاک روم رسانید، و بعداً یار و دوست او شد.

هیفرد[12]، **جان فیلمور** (jān filmōr heyfərd)، ۱۸۶۸–۱۹۲۵، مهندس امریکائی، واضع نظریه‌ی همتادی. طرحی که برای شکل گویوار زمین ریخته شد و مورد قبول قرار گرفت از اوست (← زمینسنجی).

هیق، ده، تبریز، ← هریس، بخش.

هیکتاس[13] (hiketās)، قرن ۵م قم، فیلسوف فیثاغورسی‌مسلک و منجم، اهل سیراکوز.

(۱) Tilden (۲) Hays (۳) Hiss (۴) His (۵) Hispaniola (۶) histamine (۷) antihistamine
(۸) hysteria (۹) Histiaeus (۱۰) histidine (۱۱) Hastings (۱۲) Hayford (۱۳) Hicetas

اندکی از فیلولائوس معاصر با خود پیشتر رفته و معتقد بود که زمین در مدت ۲۴ ساعت یک دور بر گرد محور خود میچرخد.

هیکس[1] سر **جان ریچارد** (sər jān ricārd* hiks)، ۱۹۰۴– ، اقتصاد دان انگلیسی؛ متولد واریک. برنده‌ی سهمی (با مشارکت ⇐ ک. ج. ارو) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۲ در علم اقتصاد که به خاطر نظریه‌هایش در باره‌ی رویدادهای اقتصادی مختلط و راههای پیشگوئی آنها شد. هیکس مدتی استاد دانشگاه منچستر و مدرسه‌ی اقتصاد لندن بود، و در ۱۹۷۲ بازنشسته شد؛ نظریه‌ی این دو در تعیین سیاستهای سرمایه‌گذاری خارجی و قیمتها موثر بود؛ مولف نظریه‌ی دستمزدها. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هیکسوسها[2] (hiksos-) [تحریف کلمه‌ی مصری قدیمی هکا-خاسه (hekā-xāse)، ← فرمانروایان بیگانه)] یا رعاة (roā't) [عربی، ← شبانان]، مهاجمان به مصر قدیم، که اکنون آنان را همان فراعنه‌ی سلسله‌های XVII-XV می‌دانند. قومی سامی‌نژاد (کنعانی یا عموری) از لغ مصر بودند که در تاریخی میان سالهای ۱۷۲۰ و ۱۷۱۰ ق‌م به مصر درآمدند و فراعنه‌ی سلطنت میانه را مقهور کردند. در زمان تسلط خود، که بیش از یک قرن دوام کرد (تا ۱۵۸۰ ق‌م)، مملکت مقتدری تشکیل دادند که سوریه و فلسطین را نیز شامل میشد، و صلح و خوشبختی در متصرفات خود ایجاد کردند. ارابه‌ای که با اسب کشیده میشد، توسط آنان به مصر در آمد، و در فتوح موفقیت‌آمیز خود از استحکاماتی مکعب‌شکل و ساخته‌شده از گِل گرفته استفاده میکردند؛ باستانشناسان نمونه‌هائی از این گونه تپه‌ها در اریحا و شکیم و لاخیش اکتشاف کرده اند. شاید مهمترین اثر ایشان وارد کردن خدایان کنعانی و مصنوعات دستی آسیائی به مصر بوده باشد که سبب از میان رفتن استبداد و انزواطلبی سلطنتهای قدیم و میانه شده بوده است. هیکسوسها به دست احمس I بر افتادند.

هیکل[3] (haykal)، معبد قدیمی بنی اسرائیل، بر کوه صهیون در اورشلیم، که به اعتقاد یهودیان محلی بوده است که ابراهیم مذبحی برای قربانی اسحاق (← اسماعیل) بنا کرد (پیدایش ۲۲). هیکل محل قربانی عبادتی و جایگاه اجتماع سنهدرین بزرگ و مرکز زیارت سالانه بود که تنها کسانی که طهارت شرعی داشتند میتوانستند به آن داخل شوند. پیش از ساخته شدن هیکل، خیمه‌ی مقدس مخصوص این امور بود. با یک دوره‌ی فترت، از قرن ۱۱م ق‌م تا سال ۷۰ بر جای بود و دو مرحله داشت، هیکل سلیمان و هیکل دوم (و از جمله‌ی آن نوسازی هرودس).

یوسفوس و فیلن جنبه‌ی نمادی در آن میدیدند و تپه‌ی هیکل را مرکز عالم می‌دانستند. قسمت عمده‌ی تلمود به آداب و شعائر هیکل اختصاص دارد. در دوره‌ی کتاب مقدس، خانه‌ی یهوه خوانده میشد. در دوره‌ی پس از آن تنها خانه (بیت) یا خانه‌ی برگزیده (بیت‌ها-بهیرا) نام داشت.

فکر ساختن هیکل اصلی، بدان صورت که گزارش آن در عهة (اول سموئیل و دوم سموئیل) آمده، از داود است که اورشلیم را به عنوان پایتخت مملکت متحد یهودا و اسرائیل برگزید و تابوت مقدس را به آنجا آورد. پس و جانشینش، سلیمان (فرمانروائیش ح ۹۷۲–ح ۹۳۲ ق‌م)، هیکل را بنا کرد. معبد (هیکل) سلیمان توسط بابلیان در زمان بختنصر در ۵۸۶ ق‌م (یا به گفته‌ی بعضی از دانشمندان، ۵۸۷ یا ۵۸۸ ق‌م) ویران شد، و یهودیان به بابل کوچانده شدند. در ۵۳۷ ق‌م، به اجازه‌ی کوروش کبیر فاتح بابل، یهودیان به بازگشت به زادگاه خود آغاز کردند، و به اصرار حجی و زکریا، در زمان فرمانروائی داریوش بزرگ به ساختن مجدد هیکل آغاز کردند (ح ۵۲۰ ق‌م)، و معبد دوم در ۵۱۶ ق‌م با تشریفات دینی گشایش یافت. معبد دوم بار دیگر در سال ۲۰ ق‌م توسط هرودس نوسازی شد، ولی اتمام آن تا سال ۷۰ ادامه یافت، و در این سال رومیان آن را ویران کردند. از این پس مراسم قربانی گسستگی پیدا کرد، و نمازخانه و مدرس جانشین هیکل شد.

هیکل سلیمان. با آنکه شاید معبد سلیمان مشهورترین معبد در تاریخ جهان باشد، توصیف آن بدقت کار آسانی نیست. توصیفهائی که در کتاب مقدس آمده (اول پادشاهان ۶، دوم تواریخ ۳، حزقیال نبی ۴۱) چندان روشن نیست و، علاوه بر این، در آنها اصطلاحات فنی مبهم به کار رفته که دریافتن معنی حقیقی آنها را دشوار میکند. هر چند کاوشهای باستانشناختی بسیاری از دشواریها را از میان بر داشته و اطلاعات اضافی مهمی فراهم آورده است، این دشواری بر جای باقی است که هرگز بنائی همچون هیکل مورد کاوش قرار نگرفته است. سلیمان، با موافقت حیرام، شاه صور، معماران و پیشه‌وران و مصالح ساختمانی را از فنیقیه فراهم آورد. بنا بر این باید گفت که معبد نماینده‌ی معماری فنیقی بوده است. هیچ معبد فنیقی از قرن ۱۵م ق‌م بر جای نمانده است، ولی معبدی در سوریه از زیر خاک بیرون آورده شده است که نقشه‌ی هیکل سلیمان را دارد و تاریخ آن 1000 ق‌م و مشتمل است بر یک راهرو، یک تالار، و یک قدس الاقداس (qodso 'l.aqdās، محل نگاهداری تابوت سکینه یا تابوت مقدس)، که همه به یک پهنا در ساختمانی مستطیل شکل و دراز قرار گرفته‌اند.

حیاط مقابل هیکل مشتمل بوده است بر قربانگاه و "دریاچه". قربانیهای حیوانی بر مذبحی تقدیم میشد که "طولش ۲۰ ذراع و عرضش ۲۰ ذراع و بلندیش 10 ذراع بود" (دوم تواریخ ایام ۴:۱). "دریاچه" حوضچه‌ای مفرغی بود که" از لب تا لبش 10 ذراع بود و از هر طرف مدور بود و بلندیش ۵ ذراع" (اول پادشاهان ۷:۲۳–۲۶) و "برای شست و شوی کاهنان بود" (دوم تواریخ ایام ۶:۴). سلیمان بنای هیکل را با ۲ ستون برنجی که طول هر ستون ۱۸ ذراع بود "آراست و به دستور او" دو تاج از برنج ریخته‌شده... که طول یک تاج ۵ ذراع و طول تاج دیگر ۵ ذراع بود "بر سر ستونها نهادند (اول پادشاهان ۷:۱۵–۲۲).

هرکس، پیش از داخل شدن به تالار اصلی (هیکل) که ۶۰ ذراع طول داشت، میبایستی از دهلیزی بگذرد. پس از هیکل اطاق قدس الاقداس به وسعت ۳۰ ذراع مکعب جای داشت که تصور میکردند سکینه در آن مستقر است و روحانیان بنی اسرائیل مراسم یوم کیپور را در آن به جای میآوردند. امپراطوری سلیمان از طریق فتوحات و بازرگانی چندان ثروتمند شد که این پادشاه به عملی کردن برنامه‌ی ساختمانی عظیمی، بالخاصه در پایتخت، پرداخت. هیکل که ساختمان آن ۷ سال طول کشید (اول پادشاهان ۶:۳۸)، ظاهراً تحت‌الشعاع کاخ خود سلیمان بوده است، که ساختمان آن در مدت ۳۰ سال به پایان رسید (اول پادشاهان ۷:۱)، و بنا بر این، میتوان تصور کرد که هیکل مکان مقدس مخصوص شاه بوده است. نکته‌ی قابل ذکر اینکه یربعام، در آن هنگام که با موفقیت بر ضد شاه رحبعام قیام کرد، برای رقابت ۲ هیکل بنا کرد، یکی مخصوص خود در بیت‌ئیل، و دیگری در دان (اول پادشاهان ۱۲:۵۵–۳۳).

هیکل دوم. معبد دوم در سلطنت زربابل و به تشویق داریوش بزرگ ساخته شد (عزرا ۲:۵؛ ۶:۳ و بعد). در توصیف معبد در عهة (حزقیال نبی ۴۰ و بعد)، اندازه‌گیریهای دقیق برای نوسازی ذکر شده است. از لحاظ معماری به هیکل سلیمان شبیه است، ولی دهلیز و تابوت عهد را که از میان رفته بود ندارد، ولی در کتاب حجی (۲:۳)، هیکل جدید در مقایسه‌ی با هیکل سلیمان "ناچیز" خوانده شده است. با این همه، حیثیت عالی داشت و یهودیان، در ایام پراکندگی، سالانه به زیارت آن میشتافتند. قسمت مهم این معبد حیاط زنان و حیاط مردان و حیاط روحانیان و قدس‌الاقداس بود، و شعائر دینی پیچیده‌ای داشت که روحانیان یهودی برای فرا گرفتن آنها تعلیم میگرفتند.

در ۱۶۸ ق‌م آنیوخوس IV اپیفانس، با قربانی کردن در معبد برای زئوس به حرمت آن تجاوز کرد، که سبب شورش حشمونائیان (سه مکابیان) شد. ۳ سال بعد معبد تطهیر شد و دگربار به کار افتاد. در ۶۳ ق‌م پومپیوس وارد معبد شد، و در ۵۴ ق‌م م. ل. کراسوس گنجینه‌های آن را به یغما برد.

در ۲۵ ق‌م هرودس کبیر که شوق فراوان به ساختمان داشت، جایگاه معبد را وسعت داد و آن را نوسازی کرد، عقابی زرین بر بالای در آن به عنوان تسلط رومیان نصب کرد که سبب شورش زلوتها شد، و چند طلبه‌ی دینی یهودی که جرئت بر داشتن عقاب زرین را کردند به فرمان هرودس به قتل رسیدند. حضرت عیسی، بنا بر اناجیل (مثلاً متی ۱۲:۲۱)، صرافان را از دکه‌هائی که در حیاط بیرونی برای شغل خود فراهم آورده بودند، و کارشان تبدیل پولهای گوناگون زائران به پول محلی برای خریدن قربانی بود، بیرون راند. حضرت عیسی ویرانی معبد را پیشگوئی کرده بود (متی ۲۴:۱–۲). از مصیبت ویرانی معبد در سال ۷۰ همسالله در روز ۹م ماه

(۱)Hicks (۲)Hyksos (۳)Temple

آب‌ـپنجمین ماه سال دینی و ۱۱مین ماه سال عرفی یهودی‌ـیاد میشود.

یهودیان امیدوار بودند که در سال ۱۳۰ که امپراطور هادریانوس فرمان به نوسازی هیکل داده بود این کار صورت بگیرد، ولی چنین نشد و به شورش برکوخبا انجامید.

دیواری که هیکل را احاطه میکرد ۱'۵۵۰ متر طول داشت؛ پاره‌ی کوچکی از آن به نام دیوار ندبه خوانده میشود که مدتهای درازی حکم آخرین مقام مقدس را برای قوم یهود داشته است. بر محل هیکل اکنون مسجد اسلامی قبة الصخره قرار دارد که توسط عبدالملک، خلیفه‌ی اموی، ساخته شده است.

هیکل، محمد حسین (haykal)، ۱۸۸۸–۱۹۵۶، نویسنده و سیاستمدار مصری؛ مت دهکده‌ی هیکل، مصر. در مدرسه‌ی حقوق مصر درس خواند و در پاریس به درجه‌ی دکتری در حقوق رسید. به حزب احرار دستوری پیوست و سردبیر روزنامه‌ی یومیه و هفته‌نامه‌ی السیاسة بود؛ سپس به ریاست حزب و ریاست مجلس سنا رسید و چند بار وزیر معارف شد. در آغاز زندگی ادبی (۱۹۱۴) داستان زینب (۱۹۱۴) را نوشت که نخستین داستان مصری به معنی درست کلمه بود، سپس به زندگینامه‌نویسی پرداخت و ژان ژاک روسو (۱۹۲۱–۲۳) و زندگینامه‌های مصری و غربی (۱۹۲۹) را نوشت، و از آن پس به تألیف یک رشته زندگینامه‌های اسلامی پرداخت، زندگی محمد (۱۹۳۵؛ ترجمه‌ی فارسی، تهران، ۱۳۲۷ هش)، ابوبکر صدیق (۱۹۴۲)، و عمر فاروق (۱۹۴۳)، بسیاری از مقالات انتقادی خود را در دو کتاب در اوقات بیکاری (۱۹۲۵) و انقلاب ادبی (۱۹۳۳) جمع و منتشر کرد، و کتاب اخیر نمونه‌ای از فرهنگ عربی جدید است که از شاگردی در غرب فارغ شده و در میراث قومی ریشه دوانیده است.

هیکل‌بینی[1] (heykal-bini)، آلمانی **گشتالت**[1] (geštält)، مکتبی از روانشناسی که در آن پدیده‌ها، بیش از آنکه مجموعه‌ای از اجزاء جدا از یکدیگر در نظر گرفته شوند، به صورت کلهای سازمانداری مورد توجه واقع میشوند، و بر این اعتقاد بنا شده است که کل هرچیز بیش از مجموعه‌ی اجزاء است. این نهضت که در آلمان آغاز شد، در دهه‌ی ۱۹۳۰ به کشمت انتقال یافت. اصطلاح گشتالت در ۱۸۹۰ توسط کریستیان فون ارنفلس وضع شد، و از ۱۸۹۵ به بعد پژوهشی در این باره به راهی که او رسم کرده بود آغاز شد. در ۱۹۱۲ نهضت گشتالت با کارهای کنستانتین ورتهایمر[2] (konstāntin verthāymer، ۱۸۴۰–۱۹۱۵)، ولفگانگ کوفر، و کورت کوفکا تکان تازه‌ای خورد. از نخستین تجربه‌ها دو قانون اساسی به دست آمد، یکی خاصه‌ی عضویت، بدین معنی که هر عنصر از یک الگو، از طریق یک شرکت دینامیکی، هنگام در آمدن به صورت جزء سازای یک کل، فردیّت خود را تغییر میدهد؛ و دیگری قانون مربوط به پرگنانس (pregnants؛ آلمانی، ← آبستنی، معنیداری، ایجاز) که صفت دینامیکی خودکاری در همه‌ی کلهای سازماندار است و، مثلاً، روا میدارد که رخنه‌های کوچک در یک شکل ترسیم‌شده مورد غفلت واقع شود. مسئله‌ی تن‌روان با طرح یک تناظر ساختی میان فرایند جسمی و فرایند ماوراء حسی و عقلی متناظر با آن حل شده است. کارهای مهمی در باره‌ی شخصیت در روانشناسی اجتماعی توسط مکتب وابسته‌ی به مکتب گشتالت توسط کورت لوین[3] (kurt levin، ۱۸۹۰–۱۹۴۷، امریکائی آلمانی الاصل) صورت گرفته است.

هیکل زربابل: ← هیکل، معبد.

هیکل سلیمان: ← هیکل، معبد.

هیکل هرودس: ← هیکل، معبد.

هیکوری[4] (hikori، از انگلا)، درختی از نوع کاریا (*Carya*) که آن را **گردوی امریکائی** گویند. جنسهای مختلف دارد، از قبیل پکان، گردوی خوک (*C. glabra*)، و غیره. چوب هیکوری سخت و محکم است، و برای ساختن دسته‌ی ابزار و مبل و غیره به کار میرود.

هیل، دانه‌ی گیاه گرمسیری، ← هل.

هیل[5]، **آرچیبالد ویویـن** (ārcibāld vivian hil)، ۱۸۸۶– ، فیزیولوژیست انگلیسی؛ مت بریستول. به خاطر تحقیقاتی که در باره‌ی تولید حرارت در عضلات کرد، برنده‌ی سهمی (با مشارکت اوتو مایرهوف) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۲ در فیزیولوژی و پزشکی شد. وی در باره‌ی تولید حرارت در اعصاب برانگیخته نیز تحقیق کرد. آثارش عبارتند از فعالیت عضلانی (۱۹۲۶) و حرکت در انسان (۱۹۲۷). نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هیل[6] **جورج الری** (jorj elari heyl)، ۱۸۶۸–۱۹۳۸، منجم امریکائی صاحبنظر در گردبادهای خورشیدی و میدانهای مغناطیسی؛ مت نیو یورک. رصدخانه‌های کوه پلومار، یرکیز، و کوه ویلسن را سازمان داد (← رصدخانه). علاوه بر رساله‌های فنی، کتابهای اعماق جهان (۱۹۲۴)، در وداع کهکشان (۱۹۲۶)، و پیامهائی از ستارگان (۱۹۳۱) از او است.

هیل[7]، **سر رولند** (sər röland hil*)، ۱۷۹۵–۱۸۷۹، مربی انگلیسی. نظام حکومت خودمختاری را در مدرسه‌ی خودش در هیزلوود (heyzəlwud)، بیرمنگام، عرضه کرد.

هیلا[8] (hilā). رودی به طول ۱'۰۱۴ کم، کشمت، که از کوههای غ ایالت نیو مکسیکو سرچشمه گرفته پس از عبور از ایالت اریزونا در یوما به رود کولورادو میریزد. دره‌ی آن از ادوار پیش‌از تاریخ مسکن قبایلی از هندیشمردگان بوده است.

هیلا سلاسی[9] (hilā selāsi) [هیلا سلاسی I؛ امهری، ← قدرت تثلیث]، ۱۸۹۱–۱۹۷۵، امپراطور (۱۹۳۰–۳۶، ۱۹۴۱–۷۴) حبشه. به نام تفری مکونن (tafari makonen) فرزند سرداری به نام راس (امیر) مکونن و نوه‌ی برادر منلیک II بود. تفری را نسل ۱۱۱م از فرزندان حضرت سلیمان و ملکه‌ی سبا گفته‌اند. چون در تحصیل علم درخشندگی فراوان داشت، مورد توجه منلیک II قرار گرفت و در ۱۴-سالگی با عنوان راس به حکومت یک ایالت منصوب شد. هنگامی که لیج یاسو[10] (lij yāsu، ۱۸۹۶–۱۹۳۵)، امپراطور جانشین منلیک II، به دین اسلام درآمد، راس تفری که مسیحی قبطی بود او را مجبور به استعفا کرد (۱۹۱۶) و جودیت دختر منلیک را امپراطور و خود را ولیعهد قرار داد. هواخواهان لیج یاسو به جنگهای چریکی پرداختند و تا ۱۹۲۱ که او به اسارت در آمد وضع چنین بود؛ پس از آن لیج یاسو گریخت و بار دیگر اسیر شد و در زندان از دنیا رفت. در سال ۱۹۲۸، راس تفری به عنوان شاه اتیوپی تاجگذاری کرد، و در ۱۹۳۰ پس از مرگ اسرارآمیز جودیت با نام فعلی خود امپراطور اتیوپی شد. سخت به اصلاحات داخلی پرداخت. از اینکه برده‌فروشی را برانداخته است بسیار به خود میبالید. هنگامی که در ۱۹۳۵ ایتالیا به حبشه حمله کرد، خود هیلا سلاسی در میدان نبرد بر سر سپاهیان ایستاد و به دفاع پرداخت. در ۱۹۳۶ که دیگر مقاومت را بیحاصل میدید به حمایت انگلستان پناه برد. دو بار (۱۹۳۶ و ۱۹۳۸) در جامعه‌ی ملل حاضر شد تا مگر کاری بر ضد ایتالیا انجام دهد، ولی کوشش وی به نتیجه‌ای نرسید. در ۱۹۴۰، پس از آنکه ایتالیا وارد جنگ II شد، دولت انگلستان او را با هواپیما به سودان مصر و انگلستان فرستاد تا افراد خود را جمع‌آوری کند. در ۱۹۴۱ بار دیگر وارد حبشه شد و در آدیس‌آبابا بر تخت نشست. در دوران پس از جنگ اصلاحات اجتماعی و سیاسی فراوان کرد که از آن جمله تأسیس یک مجمع ملی بود (۱۹۵۵). در ۱۹۶۰ گروهی از روشنفکران جوان و افسران، به رهبری شاهزاده آسفا واسان، پسر و ولیعهدش، سر به شورش بر داشتند و خواستار "پایان یافتن ستم و فقر" شدند. هیلا سلاسی این شورش را فرو کوفت و پسر خود را بخشید، ولی رهبران دیگر را کشت. همسرش در ۱۹۶۲ درگذشت. در ۱۹۶۱ دانشگاه هیلا سلاسی I را در آدیس آبابا ساخت. در ۱۹۷۴، پس از چند سال خشکسالی و فقر که گروه زیادی از مردم را از پا در آورده بود، نظامیان بر او شوریدند و او را خلع کردند و خود و اموالش را زیر نظر خود قرار دادند (۱۲ سپتامبر ۱۹۷۴). در تبعید درگذشت.

هیلبرت[11]، **داوید** (dāvid hilbert)، ۱۸۶۲–۱۹۴۳، ریاضیدان آلمانی؛ مت کونیکسبرگ. از ۱۸۹۵ استاد دانشگاه گوتینگن بود. کارهایش در معادلات دیفرانسیل و انتگرال، منطق، مبانی علم ریاضی، و نظریه اعداد است. "مسئله‌ی هیلبرت" را مطرح کرد که مربوط است به مسائل لاینحل ریاضی.

هیلبرند[12] **ویلیام فرانسیس** (wilyām frānsis hilebrand)، ۱۸۵۳–۱۹۲۵، شیمیدان امریکائی؛ مت هونولولو. در تجزیه‌های کانی پیشگام بوده است. از آثارش اصول و روشهای تجزیه‌ی سنگ (1900) و تجزیه‌ی سنگهای سیلیکات و کربونات

---

(۱)Gestalt (۲)Wertheimer (۳)Lewin (۴)hickory (۵)Hill (۶)Hale (۷)Hill (۸)Gila (۹)Haile Selassie (۱۰)Lijyasu (۱۱)Hilbert (۱۲)Hillebrand

(۱۹۰۷) است.

هیلپرشت[۱]، **هرمان فولرات** (hermān folrāt hilprešt)، ۱۸۵۹–۱۹۲۵، آشورشناس امریکائی، مت آلمان. دکتر از دانشگاه لایپزیگ (۱۸۸۳)، و صاحبنظر در خط میخی بود. در ۱۸۸۶ به کشمة رفت، در ۱۸۸۶–۱۹۱۱ استاد آشورشناسی در دانشگاه پنسیلوانیا، و در ۱۸۸۷–۱۹۱۱ متصدی گروه سامیشناسی موزه‌ی آن دانشگاه بود. مدیر علمی ۴ هیئت پوینی (۱۸۹۵–۱۹۱۴) به نیپور بود و مجموعه‌ی بابلی موزه‌ی امپراطوری عثمانی را در قسطنطنیه تجدید سازمان داد (۱۸۹۳–۱۹۰۹). در ۱۹۱۴ بازنشسته شد و به آلمان رفت، ولی بعداً به کشمة بازگشت و به تابعیت کشمة در آمد. از آثارش حفریات در آشور و بابل است.

هیلدبراند[۲]، **آدولف فون** (ādolf fon hildebrand) ۱۸۴۷–۱۹۲۱، مجسمه‌ساز و نویسنده‌ی آلمانی؛ مت ماربورگ. شهرتش در ساختن ابنیه‌ی یادبود و مجسمه‌های نیمتنه است. پورترة‌ای از ویلهلم II ساخته است.

هیلدسهایم[۳] (hildeshāym)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۹۳٬۸۰۰)، آلمان فدرال، در ساکس سفلی، ل آلمان مرکزی. گرچه یک شهر صنعتی دارای صنایع سبک است (مواد شیمیائی، رادیو، تلویزیون، و کالاهای کائوچوئی)، بیشتر شهرت آن به عنوان مرکزی تاریخی و فرهنگی است. در ۸۱۵ مقر اسقف شد؛ اسقفهای هیلدسهایم امپراسقفهای امپراطوری مقدس روم شدند. در ۱۲۴۹ عنوان شهریت یافت، و شهر بعداً عضو ← اتحادیه‌ی هانسالی شد. در ۱۸۰۲ جنبه‌ی دینی خود را از دست داد؛ اسقفنشین ضمیمه‌ی پروس، سپس ضمیمه‌ی وستفالی، و در ۱۸۱۵ ضمیمه‌ی هانوور شد. از آثار تاریخی معروف آن کلیسای جامع رومانسک (قرن ۱۱م) و کاخ صنف قصاب (بنای ۱۵۲۹) است؛ نیز موزه‌ای جالب‌توجه از آثار مصر قدیم دارد. بسیاری از ابنیه‌ی تاریخی آن در جج II آسیب دید.

هیلری[۴]، **سر ادمند** (sər edmənd hiləri*)، ۱۹۱۹– ، کوهنورد زلند جدیدی. به اتفاق تنسینگ نورگی[۵] (tensing norgey)، ۱۹۱۴– کوهنورد نپالی اولین کسانی بودند که به قله‌ی اورست صعود کردند (۱۹۵۳). نیز نخستین فردی است که پس از ر. ف. سکات به قطب جنوب رسید (۳ ژانویه‌ی ۱۹۵۸). شرح پویشهای خود را در ۱۹۵۵ منتشر ساخت.

هیلز[۶]، **ستیون** (stivən heylz)، ۱۶۷۷–۱۷۶۱، فیزیولوژیست و روحانی انگلیسی. از ۱۷۰۹ معاون کشیش تدینگتن بود، و مطالعاتی تجربی در فیزیولوژی حیوانی و گیاهی انجام داد که به پیشرفت علم کومک فراوان کرد. اولین اندازه‌گیریهای فشار خون را از راه وارد کردن لوله‌ای در شریان یک اسب انجام داد. در تنفس و جریان شیره‌ی گیاهی و رابطه‌ی میان گیاهان سبز و هوا کارهائی صورت داد که در پیشرفت فیزیولوژی گیاهی مؤثر بود.

هیلکویت[۷]، **ماریس** (māris hilkuit)، ۱۸۶۹–۱۹۳۳، وکیل دعاوی و رهبر اجتماعی امریکائی؛ مت لاتویا. در ۱۸۸۶ به امریکا رفت. در ۱۸۹۷ سوسیالیستهای جناح راست را علیه دنیل دی لیان[۸] (danyəl di liān؛ ۱۸۵۲–۱۹۱۴، رهبر سوسیالیستها) رهبری میکرد، و حزب سوسیال دموکرات را تأسیس کرد که اکنون به نام حزب سوسیالیست خوانده میشود؛ از نظریه‌پردازان (تئوریسین) برجسته بود.

هیلل[۹] (hillel)، نة ۳۰ ق‌م–۱۰ ب‌م، محقق و حاخام یهودی؛ مت شهر بابل و مقیم اورشلیم. بانی روش خاصی در تفسیر تورات و میدراش است. تعلیماتش شباهت زیاد با تعلیمات مسیح دارد.

هیلمن[۱۰]، **سیدنی** (sidni hilmən)، ۱۸۸۷–۱۹۴۶، رهبر کارگران امریکائی. در ۱۹۱۵ به ریاست اتحادیه‌ی کارگران لباس رسید، و در تأسیس کنگره‌ی سازمانهای صنعتی و حزب کارگر امریکا و اتحادیه‌ی کارگران سهیم بود. وی که مردی میانه‌رو بود، در ترویج همکاری دستگاههای مدیریت کارگری با دولت و استفاده از تشکیلات کارگری در منظورهای مساعد با کارگران، بالخاصه در معامله‌ی جدید میکوشید. در ۱۹۴۳–۴۶ ریاست کمیته‌ی سیاسی کنگره‌ی سازمانهای صنعتی با او بود.

هیلو[۱۱] (hilō)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۶٬۳۵۳)، بر خلیج هیلو، جزیره‌ی هاوائی. در ۱۸۲۲ به وسیله‌ی مبلغان مسیحی ماندگاه، و در ۱۹۱۱ به عنوان شهر جزو هاوائی شد. دومین شهر بزرگ هاوائی، و بندر وارداتی است. مرکز داد و ستد و بارگیری نیشکر و پاپایا است. اقتصاد آن به معاملات شکر و جلب سیاحان وابسته است، خصوصاً از ۱۹۶۷ که یک سرویس هوائی مستقیم با زمینلاد کشمة بر قرار کرده است. کالج هیلو، وابسته به دانشگاه هاوائی، در این شهر است.

هیلورسوم، شهر، هلند، ← نورد هولاند.

هیلونگکیانگ[۱۲] (heylungkiāng) [چینی، = رود اژدهای سیاه] ایالت (ح ۴۶۳٬۶۱۰ کم، در در ۱۹۷۳ جم ۲۵٬۰۰۰٬۰۰۰)، ل‌ش چین؛ کرسی آن هاربین. سویا، دانه‌بار، و چغندر قند صادر می‌کند؛ دارای چوببری و استخراج معدن (زغال و طلا) است. در ۱۹۴۹ هیلونگکیانگ غربی جزئی از مغولستان داخلی شد. در ۱۹۵۰ ایالات هینگان[۱۳] (hingān) و نونکیانگ[۱۴] (nūn-kiāgn)، و در ۱۹۵۴ ایالت سونگکیانگ جزء آن شدند. در ۱۹۶۹–۷۰ قسمت غربی که جزء مغولستان داخلی شده بود به آن بازگردانده شد.

هیلیارد[۱۵]، **نیکولس** (nikoləs hilyārd)، ۱۵۴۷–۱۶۱۹، مینیاتورساز و نقاش انگلیسی. نقاش دربار ملکه الیزابت I و جیمز I بود. هیلیارد هنرمندی خودآموخته و اولین مینیاتورساز در انگلستان بوده است.

هیلینگدن[۱۶] (hilingdən)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۱۲۰٬۳۱۲)، لندن بزرگتر (⇐ لندن، شهر، انگلستان). در ۱۹۶۵ از انضمام شهر آکسبریج[۱۷] (āksbrij)، و بخشهای شهر هیز[۱۸] (heyz)، هارلینگتن[۱۹] (hārlingtən)، رایسلیپ‌نورثوود[۲۰] (rāyslip-nortwud)، یوزلی[۲۱] (yuzli)، و وست درینتن[۲۲] (west dreytən) به وجود آمد. چاپ، تولید فیلمهای سینمائی، هواپیماسازی، تولید فراورده‌های غذائی و ابزارهای برقی و موسیقی صنایع عمده‌ی آن را تشکیل میدهد. قسمتی از فرودگاه لندن در این کوی است. مذاکرات ناموفق چارلز I و نمایندگان پارلمنت در آکسبریج صورت گرفت (۱۶۴۵).

هیماچال پرادش[۲۳] (himācāl prādeš)، ایالت (۵۶٬۰۱۹ کم؛ در ۱۹۷۱ جم ۳٬۴۲۴٬۳۳۲)، ساکنان از سرزمینهای اتحادی هند، مرکزش سیملا. از ل و غ به جمو و کشمیر، از ش به تبت و از چ‌ش به اوتار پرادش محدود است. ناحیه‌ای است کوهستانی که ارتفاع آن تا ح ۶٬۷۰۰ متر می‌رسد. در آوریل ۱۹۴۸ از الحاق ۳۰ ایالت امیرنشین بیلاسپور بدان ضمیمه شد. در ژانویه‌ی ۱۹۷۱ عنوان ایالت یافت. جنگلهای کاج ایالت منبع عمده‌ی عایدات آن را تشکیل میدهد. بهنه‌های وسیعی در آن برای کشت و پرورش سیب، گلابی، انار، و دیگر میوه‌ها مساعد است. چای و چند کارخانه‌ی چایسازی دارد. پشم و پشمینه صادر میکند.

هیمارکت، آشوب میدان[۲۴] (heymārkət)، آشوبی که در ۴ مه‌ی ۱۸۸۶ در شیکاگو بر خاست. در دهه‌ی ۱۸۸۰ تقاضاهای ۸ ساعت کار روزانه تدریجاً در میان کارگران امریکائی گسترش می‌یافت. تظاهراتی که بیشتر به وسیله‌ی گروه کوچکی از آشوبگران اجرا میشد موجب شد که جمعیتی ح ۱٬۵۰۰ نفر در میدان هیمارکت گرد آیند. وقتی که پلیس برای متفرق کردن آنان کوشید بمبی منفجر شد و به دنبال آن آشوب بر خاست. ۷ تن از نیروی پلیس و ۴ تن از مردم کشته، و بیش از 100 تن مجروح شدند. تنفر شدیدی در مردم پدید آمد، و تقاضای تنبیه مسببین غائله را کردند. ۸ تن از سران آشوبگران محاکمه شدند، ولی مدرکی به دست نیامد که عامل بمبگذاری آنها بوده باشند، با این حال به بر انگیختن خشونت محکوم شدند؛ ۴ تن از آنها اعدام شدند، یکی از آنان خودکشی کرد، و ۳ تن دیگر به ۷ سال زندان محکوم شدند که در ۱۸۹۳ به وسیله‌ی فرماندار ایلینوی بخشوده شدند.

هیمالایا[۲۵] (himālāyā) [سانسکریت، = جایگاه برف] یا **هیمالیا** (himālia) سلسله کوه آسیای جنوبی، به طول ح ۲٬۴۰۰ کم، که در پاکستان، کشمیر، هند، تبت، چین، نپال، سیکیم، و بوتان ممتد است؛ ارتفاع متوسط آن 6٬000 متر. مدی

(۱)Hilprecht (۲)Hildebrand (۳)Hildesheim (۴)Hillary (۵) Tenzing Norgay (۶)Hales (۷)Hillquit (۸)De Leon (۹)Hillel (۱۰)Hillman (۱۱)Hilo (۱۲)Heilungkiang (۱۳)Hingan (۱۴)Nunkiang (۱۵)Hilliard (۱۶)Hillingdon (۱۷)Uxbridge (۱۸)Hayes (۱۹)Harlington (۲۰)Ruislip-Northwood (۲۱)Yiewsley (۲۲)West Drayton (۲۳)Himachal Pradesh (۲۴)Haymarket Square riot (۲۵)Himalayas

تقریباً غیر قابل عبور بین تبت و هند تشکیل میدهد، و بسیاری رودهای بزرگ ـ خاصه سند، گنگ، و برهماپوترا ـ از آن سرچشمه میگیرند. هیمالایا به سه رشته‌ی تقریباً موازی تقسیم میشود. **هیمالایای بزرگتر**، مشتمل بر قله‌ی اورست (بلندترین قله‌ی زمین) و کانچنجونگا؛ **هیمالایای کوچکتر**، که دره‌ی کشمیر را در بر دارد؛ و **هیمالایای بیرونی**. رشته‌ای از هیمالایا که در ل رود براهماپوترا واقع است گاهی **ترانس‌ـ هیمالایا** (träns ـ ماورای هیمالایا) خوانده میشود. نیز ← دوی.

هیمالایای بزرگتر: ← هیمالایا.

هیمالایای بیرونی: ← هیمالایا.

هیمالایای کوچکتر: ← هیمالایا.

هیمالیا، ضبط دیگری از هیمالایا.

هیمت، رشته‌کوه، یونان، ← هیمتوس.

هیمتوس[1] (himetos) یا **هیمت** (himet)، رشته‌کوه، یونان مرکزی، در آتیک، که به طول ح ۱۶ کم میان آتن و خلیج سارونیک ممتد است. کوه هیمتوس (ح ۱۰۳۰ متر) بلندترین قله‌ی آن است. عسل آن معروف است. از زمان باستان مرمر از آن استخراج میشده است.

هیمجی[2] (himeji)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ـ ۴۵۸٬۳۵۳)، ج جزیره‌ی هونشو، ژاپن، مرکز راه آهن و صنایع. قلعه‌ی معروفی از قرن ۱۴م دارد.

هیمرا[3] (himerā)، شهر قدیم یونانی، ل سیسیل. به نقل روایات، در آنجا گلون سیراکوزی کارتاژیها را شکست داد (۴۸۰ قم)، ولی در ۴۰۸ قم کارتاژیها شهر را ویران کردند.

هیمس[4] (heymes)، اسپانیائی **خمس** (xemes)، پوئبلو (در ۱۹۷۰ جم ۱٬۱۹۷)، نیو مکسیکوی مرکزی، غ سانتافه. در دهه‌ی ۱۵۰۰، وقتی که ← هندیشمردگان پوئبلو بر علیه اسپانیائیها شوریدند، از چند پوئبلوئی که تشکیل یافته بود به یک پوئبلو تقلیل یافت. در ۱۶۹۴ اسپانیائیها آن را متصرف شدند. هندیشمردگان هیمس بر علیه اسپانیائیها سر به شورش برداشتند (۱۶۹۶)، مبلغ دینی آنها را کشتند، و به تاراهوگریخته‌ـ تند. عاقبت بعضی از آنان باز گشتند و دهکده‌ی کنونی را ساختند (ح ۱۷۰۰).

هیملر[5]، **هاینریش** (häynriš himler)، ۱۹۰۰ـ۴۵، رهبر ناسیونال سوسیالیست آلمانی، مت مونیخ. از نخستین اعضای حزب نازی بود. در شورش "تالار آب جو" شرکت داشت (۱۹۲۳)، و در ۱۹۲۹ رئیس اس.اس (← ناسیونال سوسیالیسم) شد. در ۱۹۳۶ رئیس کل دستگاه شهربانی آلمان شد، و در ۱۹۴۳ به مقام وزارت کشور رسید. پس از سرکوبی توطئه‌ای که بر ضد هیتلر شده بود (ژوئیه‌ی ۱۹۴۴)، مانند دیکتاتوری واقعی در آلمان کار میکرد. هیملر بیرحمترین رهبران نازی بود و مسئولیت مرگ میلیونها نفر در اردوگاههای کار اجباری و اردوگاههای اعدام بر گردن اوست. سرانجام رؤسا و کارگردانان حزب خود را نیز دوچار وحشت و اضطراب کرده بود. درآوریل ۱۹۴۵ پیشنهادی به متفقین عرضه کرد که "آلمان حاضر به تسلیم شدن به انگلستان و فرانسه است ولی نه به تجشم"، که پیشنهادش رد شد. اندکی بعد از آنکه به دست انگلیسها بازداشت شد، با سم خودکشی کرد.

هیمیا (himiā)، یکی از علوم غریبه که گویا به وسیله‌ی آن میتوانستند هر یک از سیارات سبعه را، که به عقیده‌ی منجمان در زندگی انسان تأثیر دارد، به اصطلاح تسخیر کنند. در این علم، به اصطلاح، با اوراد و طلسمات و بعضی از ادعیه و اعمال کاری میکردند که آن سیاره در خدمت آن شخص که این کارها را انجام میداد در می‌ـ آمد. برای این کار، در روزهای مخصوص ماه، برای هر یک از سیارات دعا و طلسمات و اعمال مخصوصی در نظر گرفته شده بوده است. مقصد چهارم از کتاب اسرار قاسمی تألیف ملاحسین کاشفی مخصوص هیمیا است. نیز ← علوم خمسه‌ی محتجبه.

هینتر راین: ← راین.

هینتس[6]، **والتر** (vālter hints)، ۱۹۰۶ـ ، مستشرق آلمانی. از ۱۹۵۸ به جانشینی ه. ه. شدر استاد فقه اللغه‌ی دانشگاه گوتینگن شد، پیش از آن در دانشگاههای لایپزیگ (۱۹۳۰ـ۳۴)، برلین (۱۹۳۴)، و گوتینگن (۱۹۳۸ـ۴۵) تدریس میکرد. از آثار او است، تشکیل دولت ملی در ایران (۱۹۳۶، ترجمه‌ی فارسی ۱۳۴۶ ه.ش)، سیاست و فرهنگ ایران از زمان کوروش تا زمان رضا شاه (۱۹۳۸)، فرهنگ باستانی ایران (۱۹۴۲)، و کتاب آداب سیاق (۱۹۵۲).

هیندمیت[7]، **پاول** (pāl hindemit)، ۱۸۹۵ـ ۱۹۶۳، آهنگساز آلمانی‌ـامریکائی، که در ۱۹۴۶ به تابعیت امریکا درآمد. آهنگهای اولیه‌اش آتونال بود، بعداً آهنگهایش رو به تونالیته گرایش یافت. از آثارش یک سمفونی (۱۹۳۴) استخراج از ایرای خودش، ماتیس در مالر، کنسرتوی ویولا (۱۹۳۵)، باله‌ی نوبیلیسیما دیزیویه (۱۹۳۸)، و سمفونی دای هارمونی‌در فلت (۱۹۵۲) میباشد. از ۱۹۵۲ به بعد در زوریخ زندگی کرد.

هیندنبورگ[8] (hindenburg)، لهستانی **زابژه**[9] (zābje)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱۹۷٬۲۱۴)، ج غ لهستان (از ۱۹۴۵)، سابقاً در سیلزی علیا. یکی از مراکز ناحیه‌ی معدنی و صنعتی کالوویتسه است. زابژه در قرن ۱۳م تأسیس شد، در ۱۷۴۲ به پروس انتقال یافت، و به افتخار فیلد مارشال فون هیندنبورگ نامش به هیندنـ بورگ تغییر یافت (۱۹۱۵). در ۱۹۴۵ نام سابق خود را باز یافت.

هیندنبورگ[10] عنوان کاملش **پاول لودویگ هانس فون بنکندورف اوند فون هیندنبورگ** (pāl ludvig häns fon benekendorf und fon hindenburg)، ۱۸۴۷ـ۱۹۳۴، فیلد مارشال، و رئیس جمهور (۱۹۲۵ـ۳۴) آلمان، مت پوزنان. در جنگ I او و رئیس ستادش لودندورف روسها را در تانبرگ شکست سختی دادند (۱۹۱۴) و لهستان را اشغال کردند. در ۱۹۱۶ هیندنبورگ فرمانده کل نیروهای دول مرکزی شد. پس از صلح موقت ۱۹۱۸، سپاهیان خود را با نظم و ترتیب عقب برد تا از یک انقلاب قطعی جلوگیری کند. گرچه شاه‌طلب بود، در ۱۹۲۵ به ریاست جمهوری "رایش" برگزیده شد. آلت دست طبقه‌ی ارتجاعی یونکر بود. با کمک سوسیالیستها، در انتخابات ریاست جمهوری در ۱۹۳۲، هیتلر را شکست داد؛ ولی در ژانویه‌ی ۱۹۳۳، بیشتر بر اثر تحریکات پاپن، ناـ چار شد که هیتلر را به صدر اعظمی بگمارد. هیندـ نبورگ تا زمان مرگش اسماً رئیس جمهور بود.

هینز: ← عربستان، قسمت ۱۸.

هینز[11]، **السوود** (elwud heynz)، ۱۸۵۷ـ ۱۹۲۵، مخترع و کارخانه‌دار امریکائی. در ۴ ژوییه‌ی ۱۸۹۴، تقریباً ۲ سال پس از آزمایشی که فورد در باره‌ی اتومبیل گازولینی انجام داده بود، با موفقیت همین آزمایش را صورت داد. پس از آن به ساختن اتومبیل پرداخت، و یک سوختاما اختراع کرد.

هینشلوود[12]، سر **سیریل نورمن** (sər siril norman hinšəlwud)، ۱۸۹۷ـ۱۹۶۷، شیـ میفیزیکدان انگلیسی که مشترکاً با ← ن.ن. سمنوف، برای تحقیقاتی که در سازوکار فعل و انفعالهای شیمیائی کردند، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۶ شیمی شدند. هینشلوود در ۱۹۳۷ استاد شیمی دانشگاه آکسفرد شد، و تا ۱۹۵۴ در همین سمت باقی بود. در ۱۹۵۵ـ۶۰ رئیس انجمن سلطنتی (بریتانیائی) بود. از آثارش اینهاست، فعل و انفعال میان ئیدروژن و اکسیژن (۱۹۳۴) و رشد، عمل، و تنظیم در یاخته‌های باکتریائی (۱۹۶۶).

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

هینکل[13]، **بیتریس موزس** (biətris mōzəs hinkəl)، ۱۸۷۴ـ۱۹۵۳، متخصص امریکائی بیماریهای روانی. اولین درمانگاه روانی (← درمان روحی) را در امریکا در دانشکده‌ی طب دانشگاه کورنل تأسیس کرد (۱۹۰۸). اثر مهـ روفش کتاب خلق ثانوی فرد (۱۹۲۳) است.

هینکلمان: ← قرآن، قسمت XI.

هینگان، ایالت سابق، چین، ← هیلونگکیانگ.

هینوئو، جزیره، نروژ، ← لوفوتن و وسترولن.

هینیانه: ← بودا، آیین.

هیو (hiv)، ده (جم ۳٬۳۹۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش ساوجبلاغ، شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۴۵کیلومتری لغ کرج. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، و میوه است.

هیو، قدیس، انکلا هیو آو لینکن[14] (hiu āv linkən)، ۱۱۴۰ـ۱۲۰۰، اسقف (۱۱۸۶ـ ۱۲۰۰) لینکن، مت بورگونی. در امتناع بارونها از پرداخت پول به ریچارد I سخنگوی آنان بود، و نیز با جانشین ریچارد، جان لکلند، اختلاف داشت. از روحانیون خیرخواه، دستگیر مستمندان، و باتقوا بود. قسمتی از کلیسای جامع لینکن را نوسازی کرد. ذکرانش ۱۷ نوامبر است.

هیوا اوآ: ← مارکیز، جزایر.

هیولن تسانگ[15] (hiuen tāng) یا **شوان‌ـ**

(۱)Hymettus (۲)Himeji (۳)Himera (۴)Jemez (۵)Himmler (۶)Hinz (۷)Hindemith (۸)Hindenburg (۹)Zabrze (۱۰)Hindenburg (۱۱)Haynes (۱۲)Hinshelwood (۱۳)Hinkle (۱۴)Hugh of Lincoln (۱۵)Hiouenang

تسانگ[1] (šuān tsāng)، بین ۶۰۰ و ۶۰۵–۶۶۴، راهب بودائی چینی، دانشمند مدرسی، و جهانگرد. در ۶۲۹ دست به سفر مخاطره‌آمیزی به هند زد تا کتب دینی هندی را به دست آورد و از اماکن مقدس دیدار کند. از بقعه‌های بودائیها دیدار کرد، زبان سانسکریت آموخت، فلسفه‌ی بودائی را مطالعه کرد، و ۶۵۷ کتاب از کتابهای مقدس بودائی گرد آورد. پس از چند سال اقامت و سفر در هند به آسام رفت، و از آنجا، از طریق پامیر و کاشغر، ختن و ناحیه‌ی لوب نور، آهنگ کابل کرد. در ۶۴۵ به چین باز گشت، و از وی به عنوان قهرمان ملی از طرف مردم و امپراطور استقبال شد، و به تقاضای امپراطور گزارش سفر خود را نوشت.

هیوئیت[2]، **پیتر کوپر** (pitər kupər hiuit)، ۱۸۶۱–۱۹۲۱، فیزیکدان امریکائی، متولد نیویورک. در ۱۹۰۱ لامپ با بخار جیوه را اختراع کرد که در روشنائی و برای یکطرفه کردن (← راستگر) جریان متناوب به کار گرفته شد. یک هلیکوپتر ساخت (۱۹۱۸).

هیوبرت (hiubərt)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق هوبرت و اوبر و اوبرتو.

هیوبرت د بسرگ[3] (hiubərt də bërg)، ف ۱۲۴۳، قاضی بزرگ (۱۲۱۵–۳۲) انگلستان در زمان جان لکلند و هنری III. پس از آنکه هنری در ۱۲۲۷ قدرت را به دست گرفت، ناسازگاری میان هیوبرت و شاه، که بیگانگان طرف توجه شاه با وی مخالف بودند، افزایش یافت. هیوبرت کوشید تا از لشکرکشی به فرانسه (۱۲۳۰) جلوگیری کند، و در برابر جاری شدن پول به سوی دستگاه پاپ ایستادگی کرد. در ۱۲۳۲ به اتهام عدم وفاداری نسبت به شاه زندانی شد. بعدها با شاه آشتی کرد.

هیورز، کلاپتن: ← هورز، کلاپتن.

هیورن، دریاچه‌ی: ← هورون، دریاچه‌ی.

هیورینگ[4] (heyvəring)، کوی (در ۱۹۷۱ جم ۲۴۶٬۷۶۸)، لندن بزرگتر، جزء انگلستان. در ۱۹۶۵ از الحاق باروی بلدی ← رامفرد با بخش شهری هورنچرچ تشکیل یافت. کوئی است بسیار مسکونی؛ ولی مواد پلاستیکی، مواد شیمیائی، و آب جو، نیز در آن ساخته میشود.

هیوز[5]، **تامس** (tāməs hiuz)، ۱۸۲۲–۹۶، قاضی، مصلح، و نویسنده‌ی انگلیسی. در تنسی، کشمکش جامعه‌ی نمونه‌ای تأسیس کرد (۱۸۷۹) که موفقیت‌آمیز نبود. بیشتر شهرتش به خاطر کتابهای دوزهای مدرسه‌ی تام براون (۱۸۵۷) و تام براون در آکسفرد (۱۸۶۱) است. چند زندگینامه نیز نوشت.

هیوز[5] (جیمز) **لنگستن** (jeymz langstən hiuz)، ۱۹۰۲–۶۷، شاعر سیاهپوست امریکائی. اشعار غنائی و ترانه‌ها–از جمله ارواح خسته (۱۹۲۶)، گزیده‌ی اشعار (۱۹۵۹)، بلنگ و قلاده (۱۹۶۷)– درامها، و داستانهای او همه در باره‌ی مسائل مربوط به سیاهپوستان است. در اوتوبیوگرافیش، به نام هم آواره و هم سرگردان (۱۹۵۶) و در جنگ برای آزادی: تاریخ اتحادیه‌ی ملی برای پیشرفت مردمان رنگین (۱۹۶۲) در واقع سخنگوی سیاهان امریکائی بوده است.

هیوز، چارلز اونز: ← نیو یورک، ایالت.

هیوز[5]، **دیوید ادوارد** (deyvid edwārd hiuz)، ۱۸۳۱–۱۹۰۰، مخترع امریکائی، متولد لندن. در ۷ سالگی به ویرجینیا، کشمکش برده شد. در ۱۸۵۵ دستگاه تلگراف ثبات را به ثبت رسانید و تکمیل کرد. در ۱۸۵۷ این دستگاه را به اروپا برد، که در آنجا رواج یافت. حق ثبت او در کشمکش با حق ثبت نمونه‌ی قدیمتری (۱۸۴۴) از این دستگاه به وسیله‌ی شرکت امریکائی تلفن خریداری شد و بعداً اصلاحاتی در آن به عمل آمد. هیوز میکروفونی نیز اختراع کرد.

هیوز[5]، **ریچارد** (ricārd hiuz)، ۱۹۰۰–۷۶، نویسنده‌ی انگلیسی. شهرتش به خاطر رمان فانتزی ترسناک، باد شدید در جامائیک (۱۹۲۹)، است. چند نمایشنامه، شعر، داستانهای کوتاه، و رمان نیز نوشته است.

هیوز[5]، **هاوارد روبارد** (hāwārd röbārd hiuz)، ۱۸۶۹–۱۹۲۴، مخترع امریکائی. در صنعت نفت وارد شد و، در ۱۹۰۸، یک مته‌ی مخروطشکل اختراع کرد که اکنون مورد استعمال عام دارد. بعداً اصلاحاتی در این مته به عمل آورد و در هوستن، تکزاس، آن را ساخت.

هیوستن[6] (hiustən) [به نام سی. هیوستن]، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۱٬۲۳۲٬۸۰۲)، ج ایالت تکزاس، کشمکش. در ۱۸۳۷–۳۹ پایتخت جمهوری تکزاس بود. یکی از بنادر عمده‌ی کشمکش و بزرگترین شهر تکزاس است. صنایع فلزی و شیمیائی دارد، و در نتیجه‌ی جنگ II صنایع دیگر، از جمله کشتیسازی، در آن معمول شده است.

هیوستن[6]، **سموئل** (samyuəl hiustən)، ۱۷۹۳–۱۸۶۳، سیاستمدار امریکائی، و قهرمان ملی تکزاس. نخستین رئیس جمهور (۱۸۳۶–۳۸) تکزاس بود، و بار دیگر ریاست جمهوری تکزاس را داشت (۱۸۴۱–۴۴). پس از اینکه تکزاس به عضویت کشورهای متحد پذیرفته شد، سناتور و بعد فرماندار تکزاس شد. سخت طرفدار اتحادیه بود، و به همین جهت ائتلافیه‌ی ایالات امریکا او را از حکومت معزول کرد (۱۸۶۱). شهر هیوستن از او نام گرفته است.

هیوسین (hiosin)، ← اسکوپولامین.

هیولی (hayulā)، به معنای ماده. هیولی به معنای ماده و اصل و عنصر اشیاء امری مورد نزاع و خلاف نیست و آنچه در فلسفه‌ی قدیم مورد بحث و اختلاف قرار گرفته هیولی به عنوان جزئی از اجزاء جسم مطلق است. توضیح آنکه حکمای قدیم در حقیقت جسم اختلاف داشتند که آیا جسم مرکب از اجزاء لایتجزی است یا جوهری بسیط و غیر مرکب، یا جوهری است که با اعراض ترکیب یافته است، یا آنکه مرکب از دو جوهر دیگر به نام هیولی و صورت است. این قول اخیر قول ارسطو و پیروان او است، و در میان مسلمانان ابوعلی سینا و حکمای مکتب مشائی از آن پیروی کرده‌اند. در میان متفکران اسلامی متکلمان جسم را از اجزاء لایتجزی مرکب میدانستند و شیخ اشراق آن را بسیط میدانست. پس هیولی به عنوان جوهری که یکی از دو جزء اصلی تشکیل‌دهنده‌ی جسم مطلق باشد عقیده‌ی ارسطو و پیروان او است. بنا به این عقیده، جسم مرکب است از ماده یا هیولی، و صورت و هیولی هر دو جوهرند؛ و صورت جسم حال است در ماده یا هیولی و هیولی محل صورت است. مقصود از صورت جسم همان صورت امتداد در جهات سه‌گانه یا جوهر دارای ابعاد طول و عرض و عمق یا ارتفاع است که محسوس است و چشم آن را در میابد. حکمای مشاء میگفتند که به غیر از این صورتِ متصلِ ممتدْ جوهر دیگری در جسم است به نام ماده یا هیولی، زیرا اگر جسم فقط این صورت ممتد ظاهری بود لازم میآمد که به هنگام انقسام یا انفصال، جسم اولی بکلی نابود شود و جسم تازه‌ای که همان اجزاء منقسم باشند به وجود بیاید، مثلاً اگر آب کوزه‌ای را در دو کاسه بریزند، باید بگوئیم که آبی که در کوزه بود بکلی نابود شده و دو آبی که در دو کاسه است کاملاً موجود تازه‌ای هستند، زیرا حقیقتِ جسم را همان صورت اتصال ظاهری آن دانسته‌ایم و در آن صورتِ ظاهریِ متصلْ به هنگام تقسیم آب کوزه به دو کاسه بکلی از بین رفته است و این بالبداهه باطل است، زیرا بالطبیعه و بالبداهه آب دو کاسه عین آب کوزه است. پس ناچار باید گفته شود که آنچه از میان رفته فقط صورت اتصالی است و آنچه مانده است خودْ جوهر دیگری است که محل این اتصال و انفصال و قابل و پذیرای آن است، و آن همان است که هیولی یا ماده میخوانیم. علاوه بر دلیل اتصال و انفصال بر وجود هیولی، دلیل مهم دیگری به نام دلیل قوه و فعل بر وجود هیولی میآورند، و آن اینکه، مثلاً، تخم مرغ تبدیل به جوجه میشود. یا دانه تبدیل به درخت میشود، و اگر گفته شود که جسم فقط همان صورت است باید بگوئیم که هیچ رابطه‌ای میان تخم مرغ و جوجه و دانه و درخت نیست، و تخم و دانه بکلی نابود شده و چیز تازه‌ای به وجود آمده است، در صورتی که انسان به حس میبیند که جوجه دنباله‌ی همان مرغ است به استمرار، و درخت دنباله‌ی همان دانه است به وجود مستمر، پس ناچار باید گفت که جز صورت تخم و دانه و مرغ و درخت جوهر دیگری نیز هست که این صورتهای مختلف در آن حلول میکنند و آن هیولی است. بنابر این هیولی یا ماده جوهری است که در حقیقت قوه و پذیرنده‌ی صورت آینده است و صورت آینده فعلیت آن است. از این تعریف و بیان فروع دیگری نتیجه میشود که مهمترین آنها این است که هیچ صورتی مجرد و خالی از هیولی و هیچ هیولائی مجرد و خالی از صورت وجود ندارد. هیولی به این تعریف که محل صورت جسمی باشد هیولای اولی خوانده میشود، اما خود جسم مطلق پذیرای انواع صورتهای نوعی (از قبیل هوا، خاک، و آهن، و غیره) است و به این عنوان جسم مطلق برای انواع جسم هیولای ثانیه است و انواع جسمها برای صورتهای ثانیه هیولای ثالثه است، مانند

(۱)Hsüan-tsang (۲)Hewitt (۳)Hubert de Burgh (۴)Havering (۵)Hughes (۶)Houston

چوب که، مثلاً، برای میز و صندلی در حکم هیولای ثالثه است. نیز ← صور کثرت از وحدت.

هیوم[1]، جان (jān hium)، ۱۷۲۲–۱۸۰۸، درامنویس انگلیسی، مت اسکاتلند. جدالی که به واسطه‌ی نشر تراژدی رمانتیکش، داگلس، در ۱۷۶۶ برپا شد موجب شد که به لندن نقل مکان کند. این نمایشنامه در زمان خودش بسیار مردم‌پسند بود.

هیوم[1] دنیل دانگلاس (danyal dānglās hium)، ۱۸۳۳–۸۶، عامل میانجی در مجالس احضار ارواح امریکائی، مت ادینبورگ. از کودکی او را به کشمت بردند. در ۱۳سالگی مدعی شد که موهبت ارتباط با ارواح را دارد، و از ۱۸۵۰ تا زمان مرگش از وضع غیر حرفه‌ای خود دست بر نداشت، ولی از هدایائی که به وی میدادند مال فراوان به دست آورد. در مجالس احضار روحی که در اطاق پذیرائی خانه‌ی او تشکیل میشد، اثاثیه‌ی اطاق، بدون دلیل آشکاری، به حرکت در میآمدند، دستهائی شبح مانند دیده میشد، و حتی چنان به نظر میرسید که خود خانه در هوا بالا میرود. در اطراف صحت این پدیده‌های فیزیکی بحثهای فراوان پیدا شد، و همه‌ی تلاشهائی که برای تخطئه‌ی او صورت گرفت بیحاصل ماند.

هیوم[2]، دیوید (deyvid hium)، ۱۷۱۱–۷۶، فیلسوف و مورخ اسکاتلندی، مت ادنبورگ. خلاصه‌ی تحقیقات لاک و بارکلی را به قالب یک شکاکیت عامد و تمام‌عیار درآورد. ذهن انسانی را صرفاً یک سلسله ادراکات میدانست، و رابطه‌ی علت و معلول را در عالم طبیعت صرفاً ناشی از توالی ظاهری و معتاد دو ادراک حسی میشمرد. چون امکان حصول علم یقینی را نفی میکرد، عقل سلیم و ایمان را مأخذ قرارداد. آثار او ← رساله درباره‌ی طبیعت انسان (۱۷۳۹–۴۰)؛ رسائل اخلاقی و سیاسی (۱۷۴۱–۴۲)؛ رسائل فلسفی (۱۷۴۸)؛ تحقیق درباره‌ی مبانی اخلاق (۱۷۵۰)؛ و خطابه‌های سیاسی (۱۷۵۲) – از جهت صفای سبک ادبی ممتاز است، و همین سبک ممتاز کتاب تاریخ بریتانیای کبیر (۱۷۵۴–۶۲) او را، علی رغم اشتباهاتی که داشت، مدتها جزء کتب معتبر نگاه داشت. پس از اینکه روسو از فرانسه به انگلستان رفت، هیوم از او حمایت میکرد، ولی بعداً میانه‌ی آنان سخت به هم خورد.

هیونگ‌نو، قبیله، ← یوئه‌چی.

هیوود[3]، تامس (tāmas heywud)، ؟۱۵۷۴–۱۶۴۱، درامنویس انگلیسی. گرچه نمایشنامه‌هایش بر اساس تاریخ انگلستان، اساطیر، و ماجرای رمانتیک نوشته شده است، شهرتش بیشتر به خاطر نمایشنامه‌هائی از زندگی معاصر خودش در انگلستان است. بهترین نمایشنامه‌اش، زنی که با مهربانی به قتل رسید (اجرا در ۱۶۰۳)، از ظریفترین نمونه‌های تراژدی خانوادگی در درام انگلیسی است. بازیگر تئاتر نیز بود.

هیوود[3]، جان (jān heywud)، ؟۱۴۹۷–۱۵۸۰، درامنویس انگلیسی. وی که در گسترش کمدی انگلیسی اهمیت دارد، معروفترین نویسنده‌ی میانپرده (یک دیالوگ کوتاه کمدی) است، از آن جمله نمایشنامه‌ی آب و هوا (۱۵۳۳). آثار دیگرش شامل بالادها و ضرب‌المثلها و لطیفه‌ها است.

هیوود[4]، ویلیام دادلی (wilyām dādli heywud)، ۱۸۶۹–۱۹۲۸، از رهبران نهضت کارگری امریکا. برای تشکیل اتحادیه‌کارگران صنعتی جهان کوشش فراوان کرد. بعداً به حزب سوسیالیست امریکا پیوست، ولی چون برای پیشبرد مقاصد حزبی معتقد به اعمال زور بود از حزب اخراج شد. در جنگ I، به جرم آشوب و فتنه، زندانی شد. در ۱۹۳۱، هنگامی که در انتظار محاکمه‌ی تازه‌ای بود، به روسیه گریخت.

هیویش[5]، انتونی (antoni hiuiš)، ۱۹۲۴–، فیزیکدان انگلیسی و متخصص در نجوم رادیوئی، استاد دانشگاه کیمبریج. یکی از پیشگامان تکمیل و توسعه‌ی رادار و کاربرد تلسکوپ رادیوئی، که به خاطر کارها و تحقیقاتش در این زمینه‌ها برنده‌ی سهمی (با مشارکت ← سر م. رایل) از جایزه‌ی ۱۹۷۴ نوبل فیزیک شد. در ۱۹۷۱ استاد نجومفیزیک دانشگاه کیمبریج شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

---

(۱)Home (۲)Hume (۳)Heywood (۴)Haywood (۵)Hewish

یائسگی، در زن، ← یاس یا یائسگی.

یاء مجهول، یائی که در تلفظ فارسی برابر مصوّت کوتاه (i) اما کشیده بوده است، و هنوز تلفظ آن در افغانستان و برخی از شهرستانهای ایران وجود دارد، مانند "ی" و تلفظ آن در واژه‌های دیه (de:h)، آهیختن (āhe:xtan)، آری، و قریب (درین مقاله "ـ" پس از مصوّت نشانه‌ی کشیدگی آن است). تلفظ این یاء در تحول زبان فارسی اندک اندک به مصوت دراز "ای" (در واژه‌های ایران و دیه) و گاه مصوت کوتاه (i، در واژه‌ی ده بدل شده است، چنانکه واژه‌های مذکور به ترتیب تلفظ و شکل‌های دیه (dih) و ده (deh)، آهیختن (āhixtan) و آهختن (āhextan)، آری و آره (در گفتار عامیانه)، و قریبی و قریبه را پدید آورده است.
نیز ← یاء معروف.

یاء معروف، یائی که در خط فارسی برابر مصوّت دراز است، مانند "ی" و تلفظ آن در واژه‌های دید، سفید، راستی، و خوبی. نیز ← یاء مجهول.

یآن[1] (yāān)، شهر (در ۱۹۷۰ جم تخمیناً 100'000)، ج‌غ ایالت سچوان، چین، بر ریزابه‌ای از رود مین. مرکز جای برای غ سچوان است، و بزرگراه دشت شرقی تبت از آن میگذرد. در ۱۹۵۰–۵۵ کرسی ایالت سیکانگ بود. یک مؤسسه‌ی کشاورزی دارد.

یائونده[2] (yāunde)، شهر (در ۱۹۷۵ جم تخمیناً ۲۷۴'۰۰۰)، پایتخت جمهوری فدرال کامرون. مرکز اداری، مالی، و ارتباطی کشور است.

یاپ: ← یپ، دسته‌جزیره.

یاپتوس[9] (yāpetos)، در تیتانها تلفظ به صورت yāpetus داده شده که باید بدین صورت اصلاح شود). از نره تیتانها.

یات[10] (yāt، از انگل)، هلندی **یاخت**[11] (yāxt)، در مفهوم گسترده، هر گونه قایق، کشتی، یا ناو اختصاصی که به منظور تفریح و تفرج به کار میرود، گرچه این اصطلاح فقط به قایقهای کوچک بادبانی، موتوری و پاروئی تعلق دارد. سابقه‌ی یاترانی به زمان مصریان، یونانیان، و رومیان میرسد. کلمه‌ی یات از هلندی (یاخت) در زبان انگلیسی وارد شد؛ چارلز II، هنگام بازگشت به انگلستان از تبعید در هلند (۱۶۶۰)، این وسیله‌ی سرگرمی را به انگلستان برد. قدیمترین باشگاه یاترانی در ایرلند تأسیس شد (۱۷۲۰). اکنون این ورزش تفریحی در کشمت، آلمان، فرانسه، و اغلب کشورها رواج یافته است، و مسابقه‌هائی در یاترانی انجام میگیرد. جام امریکا مدت یک قرن بزرگترین جایزه‌ی مسابقه‌های بین‌المللی یاترانی بود. از ۱۸۷۰ کانادا، اسکاتلند، استرالیا، و انگلستان کوشیدند تا جام امریکا را به دست آوردند، ولی باشگاه یاترانی نیو یورک هر بار موفقانه از آن دفاع کرد. در ۱۹۰۰ یاترانی از بازیهای مسابقه‌های اولمپی شد.

یاتاقان[12] [از روسی یاتاگان]، در ماشینها، تکیه‌گاه و راهنمای جزء متحرکی از ماشین در حرکت دورانی. یاتاقان در همه‌ی ماشینهائی که قسمتهای چرخنده دارند به کار میرود، شماره‌گیر تلفن، مدادتراش، چرخ اتومبیل، و چرخ ساعت. یاتاقان بر دو گونه است، (۱) یاتاقان پُر، (۲)

تولیدات آن سیگار، لبنیات، کالاهای سفالی و شیشه‌ای، و الوار میباشد. مرکز بازرگانی ناحیه‌ای قهوه، کاکائو، کوپرا، و نیشکر است. بر راه آهن اصلی کامرون واقع است. یائونده در ۱۸۸۸ به وسیله‌ی بازرگانان آلمانی به عنوان پایگاه تجارت عاج تأسیس شد. در جنگ I سپاهیان بلژیکی آن را اشغال کردند، و پس از جنگ (جز در سالهای ۱۹۴۰–۴۶) کرسی کامرون فرانسه بود. کامرون مقر دانشگاه کامرون (۱۹۶۲) است.

یابلونتس ناد نیسو[3] (yāblonets nād nisu)، آلمانی گابلونس[4] (gāblonts)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۳۴'۲۱۸)، ل‌ش بوهم، چکوسلواکی. مرکز تولید شیشه‌ی بوهمی. کلیسائی به سبک گوتیک از قرن ۱۴م دارد.

یابلونوی[5] (yāblonovi)، رشته‌کوه، جمشر، در ج‌ش سیبریه. قسمتی از آب‌پخشان رودهائی است که به قکب و قشم میریزند. از مرز مغولستان به جانب ل‌ش تا رود اولکما[6] (olekmā) ممتد است. راه آهن ماوراء سیبریه از آن میگذرد. بلندترین قله‌ی آن سوخوندو[7] (soxondo؛ ح ۲'۵۱۰ متر) است.

یابیش جلعاد[8] (yābiš-jel'ād)، شهری در جلعاد، فلسطین اشغالی، مدفن شاؤل (اول سموئیل ۱۱، ۱۱.۳۱، دوم سموئیل ۲۴).

یاتاقان در موارد معمولی



(۱)Ya-an; Yaan (۲)Yaoundé (۳)Jablonec nad Nisou (۴)Gablonz (۵)Yablonovy (۶)Olekma (۷)Sokhondo (۸)Jabesh-gilead (۹)Iapetus (۱۰)yacht (۱۱)jacht (۱۲)bearings

یاتاقان گلوله‌دار یا غلطکدار[1] (بلبرینگ (bolbering، از انگل. ـ حامل گلوله). یاتاقان بر عبارت از سوراخی استوانه‌ای است که آن را در قطعه‌ی فلزی در آورده‌اند و محور گردنده‌ی ماشین در آن جای دارد. داخل سوراخ با آستری از فلز یا آلیاژ خاص (بیشتر بابیت) متفاوت با فلز محور آستر شده است تا سبب کمتر شدن اصطکاک شود. فولاد در برابر فولاد بد است، فولاد در برابر آهن بهتر است، فولاد در برابر مفرغ عالی است. سطحها باید صاف و میان محور و یاتاقان باید روغن باشد تا سبب کاهش اصطکاک شود. در یاتاقان گلوله‌ای و غلطکی اصطکاک بالنسبه کمتر است. این نوع یاتاقان عبارت از یک طوقه‌ی خارجی و یک طوقه‌ی داخلی است که میان آن دو، گلوله‌ها یا غلطکها قرار دارد و چون سطح تماس (سطح گلوله‌ها یا غلطکها) کمتر از سطح طوقه است، همین امر سبب کمتر شدن اصطکاک میشود. وزن یاتاقان، بسته به بار و سرعتی که یاتاقان باید آن را تحمل کند، از چند گرم تا چند صد کگ تغییر میکند. یاتاقانهای بسیار ریز ساعتها از سنگهای گرانبهای سخت، معمولاً یاقوت یا الماس، ساخته میشود، ولی جواهر مصنوعی نیز به کار میرود.

یاتان (yātān)، ده (جم ۱٬۱۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بیات، بخش نوبران، شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۸کیلومتری لغ نوبران. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات، بنشن، سیب زمینی، و انگور است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و جاجیمبافی دارد.

یاتروشیمی: ← طبشیمی.

یاتری یا یاطری (هر دو yātri)، دهستان (جم ۸٬۸۱۷ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان گرمسار، استان مرکزی (تهران)؛ دارای ۲۷ آبادی. حبله رود مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، پنبه، و بنشن است. از صنایع دستی قالیبافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد. راه آهن سرتاسری از آن میگذرد. بلوک یاتری قشلاق طایفه‌ی اوصانلو محسوب میشد. در دوره‌ی قاجاریه این بلوک قلعه‌ای داشت که نایب‌الحکومه‌ی خوار در آنجا منزل میکرد؛ قلعه بر روی تپه‌ای واقع بود، و در قدیم هم قلعه‌ی معتبری محسوب میشد. به فاصله‌ی کمی از قلعه‌ی یاتری امامزاده علی اکبر قرار دارد که بنائی قدیمی است. از آبادیهایش **یاتری سفلی** (جم ۶۲۰ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۲کیلومتری ش گرمسار، و **یاتری علیا** (جم ۴۶۰ در ۱۰کیلومتری ش گرمسار) است.

یاتری سفلی، ده بخش حومه‌ی شهرستان گرمسار، ← یاتری یا یاطری.

یاتری علیا، ده بخش حومه‌ی شهرستان گرمسار، ← یاتری یا یاطری.

یاتکار زریران، رساله‌ی حماسی و مذهبی به زبان پهلوی، مشتمل بر قریب ۳٬۰۰۰ کلمه، ← ایاتکار زریران

یأجوج و مأجوج (ya'jujo ma'juj)، نامهائی که در تورات به صورت جوج و مأجوج (مثلاً حزقیال ۳۸ و ۳۹) و در داستانهای اسرائیلی و فولکلورها به صور گوناگون وارد شده است. مقصود از آنها، اغلب، اقوام وحشی ساکن دشتهای شمال شرقی برّ قدیم بوده است که پیوسته به طرف جنوب هجوم میبردند و اسباب خطر بودند، و همین امر باعث شد که ذوالقرنین یا کوروش سدی آهنین بر گذرگاه هجوم ایشان بسازد.

گفته‌اند که مقصود از ایشان مردم چین است که در زمان قدیم دیواری ایشان را احاطه میکرده که دروازه‌ای به سمت جنوب داشته است. نیز ← ماجوج؛ قبق.

یاخته[2] (yāxte) یا **سلول** (sellul؛ از فس)، در زیستشناسی، واحد (معمولاً ذره‌بینی) ساختمانی و وظیفه‌دار، که اعضای گیاهان و جانوران از آن

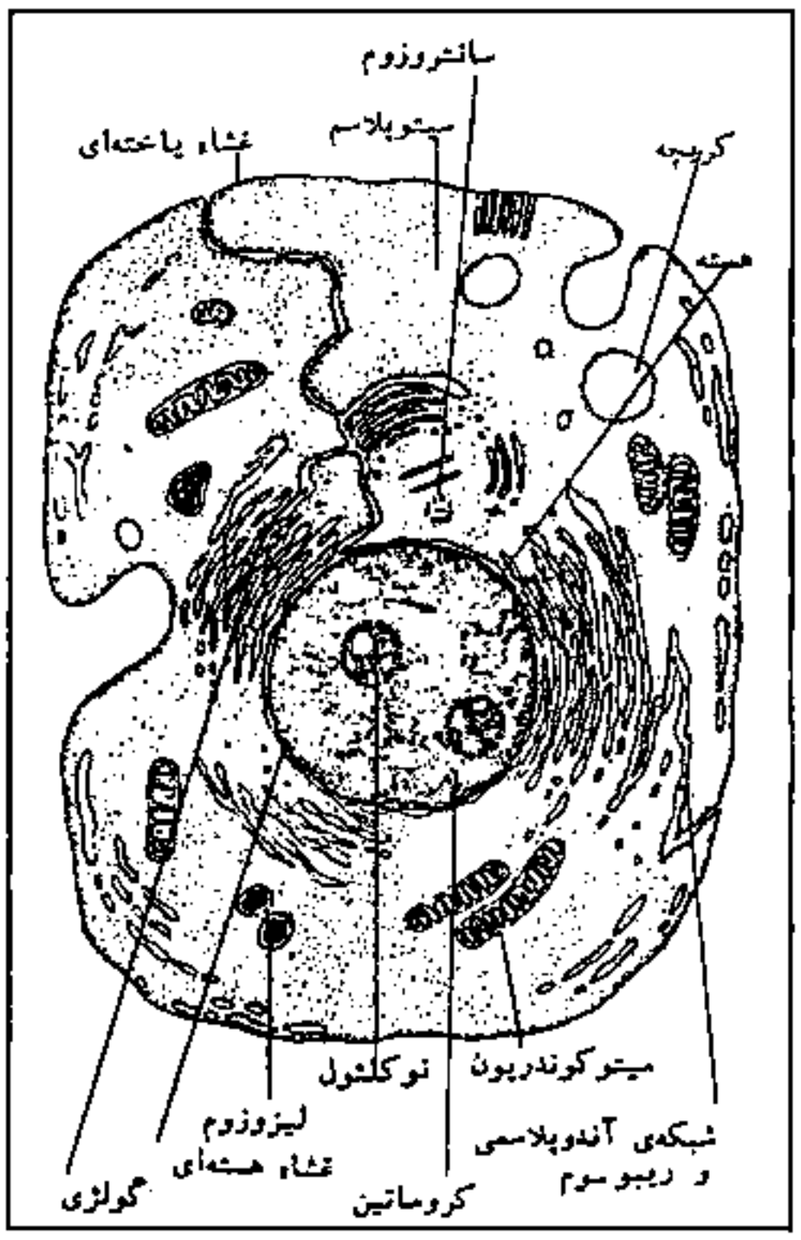

ساخته شده است. یاخته کوچکترین واحد در سازواره‌های زنده است که میتواند فرایندهای اساسی زندگی را به راه اندازد، یعنی سوخت و ساز را برای تأمین انرژی فراهم کند و، با تولید مثل، مایه‌ی بقا و دوام سازواره شود. بسیاری از سازواره‌های تکیاخته (مثلاً اقسام باکتریها و آغازیان) موجود است که در آنها یک یاخته همه‌ی اعمال حیاتی را انجام میدهد. در سازواره‌های عالیتر، تقسیم کار وجود دارد و، به همین جهت، یاخته‌ها بنا بر وظایف خاصی که بر عهده دارند به صورت گروههای مخصوصی در میآیند که هر گروه را یک بافت مینامند، و بافتها نیز به نوبه‌ی خود با یکدیگر جمع می‌شوند و اندامها و دستگاههای مختلف (مثلاً دستگاه گوارش، دستگاه تولید مثل، و نظایر آنها) را تشکیل میدهند. چون تقریباً همه‌ی یاخته‌ها ذره‌بینی هستند، شناسائی اجزاء سازای یاخته با تکامل میکروسکوپ و اسبابهای خاص دیگر، و روشهای تجربی وابسته به آنها، بتدریج افزایش یافته است. بزرگی یک یاخته، همانند شکل آن، بسیار متغیر است. یاخته‌های باکتریائی کوچکترین یاخته‌ها هستند، بعضی از گونه‌های اینها چندان کوچکند که اگر 50'000 از آنها به دنبال هم در یک ردیف قرار گیرند طولشان تنها ۲۵ میلیمتر میشود. بزرگترین یاخته‌ها یاخته‌ی زرده‌ی تخم پرندگان است. بزرگترین یاخته از آن زرده‌ی یک تخم شتر مرغ است. بزرگی هر گیاه یا جانور چندسلولی وابسته به تعداد یاخته‌هائی است که دارد نه به بزرگی سلولهای آن. بزرگی یک فیل در مقایسه با یک موش نه به این علت است که یاخته‌های آن بزرگتر است، بلکه بدان سبب است که هزارها میلیارد یاخته بیشتر دارد. ماده‌ی اساسی یاخته پروتوپلاسم است. پروتوپلاسم در یاخته‌های گیاهی و جانوری هر دو تنوع پیدا میکند و از سه قسمت سیتوپلاسم، غشاء یاخته، و هسته که قسمت مرکزی آن است به وجود میآید. یاخته‌ی گیاهان، علاوه بر غشاء، دیواره‌ی سختی نیز دارد که معمولاً از سلولوز ترشح‌شده توسط سیتوپلاسم (← پروتوپلاسم) ساخته میشود. در داخل سیتوپلاسم اجسامی مجزا (به نام اندامکها[3])، جاهای خالی به نام کریچه[4] (kerice) که محتوی شیره‌ی یاخته‌ای هستند، و دانه‌ها و بلورهای بی‌جان وجود دارد. مهمترین اندامکها عبارتند از کلوروپلاستها (← کلوروپلاست) و میتوکوندریها[5] (mitokondri- از فس). این هر دو نوع اندامکها "کارخانه‌های تولید نیرو"ی حیاتی هستند که انرژی لازم را برای سازواره تأمین میکنند، کلوروپلاستها انرژی لازم را از طریق فتوسنتز از خورشید میگیرند، میتوکوندریها انرژی را از طریق شکستن بندهای اتصال مولکولی مواد غذائی در ضمن عمل اکسایش و تنفسی که در فرایند سوخت و ساز صورت میگیرد، فراهم میآورند. اندامکهای دیگر موجود در سیتوپلاسم عبارتند از لیزوزومها[6] (lizozom- فس) که محتوی آنزیمهای گوارشی هستند؛ سانتروزومها[7] (sāntrozom-) که در اثنای عمل تقسیم یاخته وظایف خود را انجام میدهند؛ ذرات گولژی[8] (golji؛ فس) که هنوز وظایف آنها درست شناخته نشده؛ و، مخصوصاً در گیاهان، پلاستهای دیگری جز کلوروپلاست. سیتوپلاسم همچنین مشتمل بر یک شبکه‌ی آندوپلاسمی (andoplāsm- از فس) نیز هست، و آن پرده‌ی پیچیده‌ای است که وظیفه‌ی آن را انتقال دادن مواد از خارج یاخته به هسته میدانند. نیز چنان به نظر میرسد که این شبکه وسیله‌ای است که هسته، که "مدیر" فعالیت کلی یاخته است، از طریق آن با سایر اجزاء یاخته ارتباط پیدا می‌کند. خود هسته، که از سیتوپلاسم به وسیله‌ی غشاء هسته‌ای جدا میشود، عبارت است از شیره‌ی هسته‌ای که در آن یک یا چند هسته‌چه یا نوکلئول[9] (nukleol؛ از فس)، که ظاهراً جایگاه

(۱)ball bearings (۲)cell (۳)organelles (۴)vacuoles (۵)mitochondria (۶)lysosomes (۷)centrosomes (۸) Golgi (۹)nucleus; nucléole (فس)

ترکیب پروتئین در هسته‌اند، و رشته‌های دراز کروماتین که در ضمن عمل میتوز سخت به یک‌دیگر میپیچند و کروموزمها (← کروموزوم) را میسازند، شناور است. کروماتین اعمال سوخت و سازی تمام یاخته را هدایت میکند و، در اثنای تقسیم یاخته که دو برابر میشود تا یاخته‌ی تازه‌ای را بسازد، دستور العمل این وظیفه را به یاخته‌ی تازه انتقال میدهد. آ. وان لیونهوک، رابرت هوک، و مارچلو مالپیگی از نخستین کسانی بوده‌اند که با استفاده‌ی از میکروسکوپ به شناختن جزئیات یاخته پرداخته‌اند. در قرن ۱۹م، م.ی. شلایدن و ت. شوان در تکمیل اطلاعاتی کوشیدند که اکنون "نظریه‌ی یاخته" نامیده میشود. مشاهدات دقیق این مردان و کسان دیگر بیشتر مربوط به خواص فیزیکی و مکانیکی یاخته بود. درست به همان صورت که دانشمندان امروز به این نتیجه رسیده‌اند که اتم را نباید تنها واحد فیزیکی ماده در نظر گرفت بلکه باید به عنوان تجلی انرژی به آن نگاه کرد، یاخته‌های زنده نیز باید همچون چیزی بیش از "اجزاء ساختمانی" فیزیکی موجود زنده در نظر گرفته شود. اکنون میدانیم که بعضی از فرایندها، مثلاً عبور مواد از غشاء یاخته، به جای آنکه صِرفاً یک عمل مکانیکی باشد، یک رشته پدیده‌های شیمیائی و ایستانبرقی است. علم تحقیق در یاخته به‌نام یاخته‌شناسی یا سیتولوژی[1] (sitoloji؛ فنس) و علم تحقیق در فرایندهای شیمیائی که در یاخته صورت میگیرد به نام یاخته‌شیمی یا سیتوشیمی[2] (sitošimi؛ فنس) خوانده میشود.

یاخته‌شناسی یا سیتولوژی: ← یاخته.

یاخته‌شیمی یا ستیوشیمی: ← یاخته.

یاخیموف[3] (yāximof)، آلمانی **یوآخیمستال**[4] (yoāximstāl)، شهر (جم ۷٬۳۲۰)، لغ بوهم، چکوسلواکی. مرکز عمده‌ی استخراج معادن رادیوم، اورانیوم، و سرب، و دارای چشمه‌های آب گرم و رادیوآکتیو است. معادن سابق سرشار از نقره‌اش کمتر استخراج میشود. کلمه‌ی تالر یا دلار از سکه‌ای گرفته شده که در قرن ۱۶م در این شهر ضرب و به نام یوآخیمستالر خوانده میشد.

یادداشت[5]، در اصطلاح دیپلوماسی، نوشته یا تذکار محرمانه‌ای که به منظور به نتیجه رسیدن مذاکرات سیاسی یا اقتصادی میان رؤسای دول یا مامورین سیاسی آنها مبادله میشود. یادداشت ممکن است کتبی یا شفاهی باشد. در یادداشتهای کتبی، یک دولت برای دولت دیگر مطالب خود را روی کاغذ میآورد و به طرف تسلیم میکند. گاهی اوقات در مذاکرات سیاسی، نماینده‌ی سیاسی تسلیم یادداشت کتبی را به طرف[6] مقتضی نمیداند و تنها به خواندن یادداشت خود اکتفا میکند؛ در این صورت آن را یادداشت شفاهی[6] میگویند. اتخاذ این رویه برای احتراز از سوء تفاهمی است که ممکن است در گفتگوهای زبانی بدون یادداشت ایجاد شود. یادداشتهائی که میان رؤسای دول یا نمایندگان سیاسی آنها مبادله میشود یکی از وسائل تشخیص تعهدات بین‌المللی است.

یادگار زریر: ← ایاتکار زریران.

یادگار محمد، فت ۸۷۵ هق، از شاهزادگان تیموری؛ پسر بایسنقر. در ۸۷۳ هق، ابوسعید گورکان را، که به دست اوزون حسن گرفتار شده بود، به قصاص خون جده‌ی خویش گوهر شاد کشت. در ۸۷۴ هق لشکر از عراق به جنگ سلطان حسین بایقرا به هرات آورد، و او را منهزم کرد (۸۷۴ هق). اما سال بعد مقتول شد، و خراسان به دست سلطان حسین افتاد (۸۷۵ هق).

یادگیری[7]، در روانشناسی، تغییر دادن پاسخهای (← پاسخ) رفتاری بر اثر تجربه‌ای که حاصل میشود، به منظور بهتر کردن پاسخها برای مواجهه‌ی مجدد با موقعیت قبلی یا موقعیتهای تازه. با حافظه، که به خاطر آوردن تجارب گذشته است، فرق دارد (← هوش).

یادویگا[8] (yadvigā)، ۱۳۷۴–۹۹، ملکه‌ی (۱۳۸۴–۹۹) لهستان؛ دختر لوئی I شاه مجارستان و لهستان. با لادیسلاوس یاگیلو، مهینه‌دوک لیتوانی (← لادیسلاوس II پادشاه لهستان)، ازدواج کرد (۱۳۸۶) و لادیسلاوس دین مسیح را پذیرفت. برای وحدت بخشیدن به لهستان و لیتوانی، و برای آنکه مردم لیتوانی را به دین مسیح درآورد، نواحی لووف و گالیچ را به لهستان باز گرداند (۱۳۸۷). یک دانشکده‌ی الاهیات در کراکو تأسیس کرد (۱۳۹۷). یادویگا در میان ملت خود، مانند یکی از قدیسان، گرامی شمرده میشود.

یارا، رود، استرالیا، ← ملبورن، شهر.

یاراحمد اصفهانی: ← نجم ثانی.

یاراحمدزائی، طایفه، ← شهنواز.

یارد[9] (yārd)، واحد انگلیسی طول. اجزای آن عبارت است از فوت (= پا) مساوی ۱٫۳ یارد، و اینچ مساوی ۱٫۱۲ فوت. هر یارد برابر با ۹۱٫۴۴ سم، هر فوت برابر با ۳۰٫۴۸ سم، و هر اینچ برابر با ۲٫۵۴ سم است. نیز ← سلسله‌ی آحاد، جدول.

یارغو: ← یرغو.

یارکند[10] (yārkand)، شهر(جم ح ۸۰٬۰۰۰)، ج غ ایالت سینکیانگ، چین، بر رود یارکند (به طول ح ۹۵۰ کم). در واحه‌ای در کنار بیابان تاکلا ماکان، ج ش کاشغر، در پای دامنه‌ی شمالی رشته‌کوه کونلون قرار دارد. قرنها است که مرکز داد و ستد بوده. مارکو پولو از آن دیدن کرد (۱۲۷۱ و ۱۲۷۵). ساکنان شهر بیشتر مسلمانان ترک‌زبانند، و شهر بیش از ۱۲۰ مسجد دارد.

یارلیق: ← یرلیغ.

یارمث[11] (yārmət)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۸٬۵۱۶)، ج غ نووا سکوتیا، کانادا، در فک. بندری است که الوار و ماهی صادر میکند. دارای کارخانه‌های تولید فراورده‌های چوبی، ریخته‌گری، و منسوجات نخی است. تفرجگاه تابستانی است. در ۱۶۰۴ شامپلن از این ناحیه دیدار کرد، و آنجا یک ماندگاه فرانسوی ماهیگیری شد. در ۱۷۵۹ معدودی از اهالی یارمث (شهری در ماساچوست، کشمة) بدانجا رفتند و ماندگار شدند، و نام آن ناحیه را، به نام شهر سابق خود، یارمث گذاشتند.

یارمث[11] (yārmət)، نام رسمی آن **یارمث بزرگ**[12]، شهر (در ۱۹۷۲ جم ۴۹٬۸۳۰)، نورفک، ش انگلستان؛ ییلاق، تفرجگاه بهداشتی، و از مراکز عمده‌ی ماهیگیری. صناعت نساجی و مهندسی دارد؛ دارای کلیسائی از قرن ۱۲م. در جم II سخت بمباران شد.

یارمث بزرگ: ← یارمث، شهر، انگلستان.

یارندی، لهجه‌ی، از لهجه‌های مرکزی ایران.

یاروسلاو[13]، معروف به **یاروسلاو خردمند**[14] (yāroslāv)، ۹۷۸–۱۰۵۴، مهیندوک (۱۰۱۹–۵۴) کیف؛ پسر ولادیمیر I. فرمانروائی خود را در نووگورود آغاز کرد، ولی پس از شکست برادر مهترش، سویاتوپولک[15] (sviātopolk)، مهیندوک کیف شد (۱۰۱۹). سیاستمداری زیرک و خردمند بود. گالیسی غربی را از لهستانیها باز گرفت (۱۰۳۰)، شورش قبایل لیتوانی (۱۰۴۰) و فنلاند (۱۰۴۲) را فرو نشاند، و آخرین نبرد روسها را با قسطنطنیه (۱۰۴۳) به راه انداخت. دوره‌ی فرمانروائی او در تاریخ کیف دوره‌ای برجسته و مترقی بوده است، تحصیل علم را تشویق کرد، مدارسی بنیاد گذارد، و بناهای مجلل و کلیساهائی (از جمله کلیسای جامع سنت سوفیا، ۱۰۳۷) برپا ساخت. یک بطرکنشین در کیف تأسیس کرد (۱۰۳۹)، و یک نظام دوره‌ای در جانشینی سلطنت برقرار ساخت. یاروسلاو با همه‌ی سلسله‌های سلطنتی معاصر خود در اروپا در تماس نزدیک بود. دخترانش با هارولد II نروژ، آندراش I مجارستان، و هانری I فرانسه ازدواج کردند.

یاروسلاو خردمند: ← یاروسلاو.

یاروسلاول[16] (yāroslāvl)، شهر (در ۱۹۷۲ جم ۵۴۹٬۰۰۰). ل قسمت مرکزی جمشس اروپائی، بر رود ولگای علیا. رودبندر و دارای صنایع اتومبیل‌سازی، لاستیک مصنوعی، ماشین‌آلات، پنبه‌ی کوهی، و نساجی است. پالایشگاه نفت و کشتیسازی دارد. در ۱۰۲۴ بنا شد؛ از ۱۲۱۸ به بعد مرکز امیرنشین مستقلی شد؛ در ۱۴۶۳ ضمیمه‌ی مسکو شد. اولین کشتیهای نوین روسیه در آنجا ساخته شد (۱۵۶۴–۶۵). دیری از قرن ۱۲م و چند کلیسا از قرن ۱۷م دارد. در قرون ۱۶م و ۱۷م مرکز تجارتی پررونقی میان دریای سفید و شرق نزدیک (جاده‌ی مسکو–آرخانگلسک) بود. قدیمترین تئاتر روسیه (بنای ۱۷۴۷) در اینجا است. کرملین قدیمی آن در جنگ داخلی ویران شد (۱۹۱۸). تا قبل از ساخته شدن (۱۹۳۷) کانال مسکو–ولگا بندر مسکو–ولگا به شمار میرفت.

یازجی، ابراهیم [الشیخ ابراهیم الیازجی (al.yāzeji)]، ۱۸۴۷–۱۹۰۶، از پیشاهنگان

---

(۱)cytology (۲)cytochemistry (۳)Jáchymov (۴)(۲)Joachimsthal (۵)note (۶)note verbale (۷)learning (۸)Jadwiga (۹)yard (۱۰)Yarkand (۱۱)Yarmouth (۱۲)Great Y. (۱۳)Yaroslav (۱۴)Yaroslav the Wise (۱۵)Sviatopolk (۱۶)Yaroslavl

نهضت علمی و ادبی معاصر عرب؛ مة لبنان. مجله‌ی الضیاء را تأسیس کرد و به دست خود قالب حروف عربی را برای چاپخانه‌ها ساخت. چند کتاب در لغت تألیف کرد. پدرش شیخ **ناصیف یازجی**، ۱۸۰۰–۷۱، نیز از پیشقدمان نهضت بود که، پس از آموختن مقدمات زبان عرب پیش خود، به تکمیل معلومات خویش پرداخت. عقد الجمان او در معانی و بیان از کتاب‌های مورد توجه است.

یازجی، ناصیف: ← یازجی، ابراهیم.

یازده رخ، جنگ: ← جنگ یازده رخ.

یاس یا یاسمن: ← یاسمن.

یاس[1] **یا یائسگی**، دورانی از سن زن که در آن حیض یا قاعده‌ی ماهیانه، به واسطه‌ی از کار افتادن تدریجی تخمدانها، موقوف میشود. در این حالت، که عموماً بین ۴۵ و ۵۰ سالگی است، زن را یائسه (yā'ese) یا آیسه (āyese) گویند. نیز ← طلاق، قسمت ۱.

یاسا یا یاساق، لغت مغولی به معنی قانون و حکم سلطان، و حتی مطلق دستور و قاعده، و مجموعه‌ی قوانین و احکام چنگیز خان که به موجب حکم و وصیت او در طومارهائی چند ضبط و ثبت و به نام "یاسانامه‌ی بزرگ" و "یاسانامه‌ی چنگیز خانی" مشهور شد. کلمه‌ی یاسا، که در لغت به معنی حکم و قانون بود، از طریق توسّع به معنای مجازات و تنبیه و سیاست نیز اطلاق شد، و به "یاسا رسانیدن" و به "یاسا رسیدن" به معنی تنبیه کردن و مجازات شدن در کتب و تواریخ عهد مغول مکرر آمده است، و "چوب یاسا" عبارت بوده است از همان چیزی که فرنگیها باستوناد (bāstonād) گویند، و مقصرین را گاه، فی‌المثل، "صد ضربه چوب یاسا علی‌الرسم... زنند"، و کلمه‌ی یاسا تا قرن ۱۹م هنوز در بین اقوام مغولی به همین معنی به کار میرفته است. در بعضی موارد مجموعه‌ی قوانین چنگیز خان را توره‌ی چنگیزی (tura-) و توره‌ی چنگیزخانی میخوانند که آن لغتی ترکی است به همین معنای قانون و حکم. در هر حال، مجموعه‌ی یاساهای چنگیز خان هم به حکم او به خط مغولی بر روی تیغه‌های آهن حک و تحریر شد، و به قولی آن را در ۲ یا چند دفتر ضبط کردند و آن دفاتر را در جلدهای حریر نهادند و به جواهر آراستند و در خزائن نهادند، و چنگیز خان فرزندان را فرمود تا در مراعات آن قوانین و مقررات اهتمام به جای آورند، و آن یاساها برای اخلاف او چندی به مثابه‌ی قوانین لایزال در آمد، و در مواقع ضرورت، امرای مغول همواره از روی آن قوانین رفتار میکردند، و خان مغول چون به سلطنت مینشست آن مجموعه را نزد وی می‌آوردند، و همه‌ی حاضران سوگند میخوردند که بدان قوانین عمل کنند، و خود چنگیز خان در حیات خویش فرزند خود جغتای را مأمور اجرا و نظارت بر رعایت یاسا کرد، و او در اجرای آن امر اهتمام تمام ورزید. اوگتای قاآن نیز، چون به جای پدر نشست، مقرر کرد که تمام قوانین و یاساهای چنگیزخان با دقت تمام مراعات شود، و حتی اندکی قبل از مرگ همه‌ی امرا را بخواست تا آن قوانین و یاساها را دیگر بار بر آنها فرو خواند. کیوک خان نیز در اجرای آن قوانین و یاساها اهتمام ورزید، و قوبلای قاآن در رعایت یاساها چندان اهتمام داشت که یکی از فرزندان خود را به سبب ارتکاب خیانت "چوب یاسا" زد و به موجب یاسا حبس کرد. در عهد امیر تیمور و اخلاف او نیز یاساهای چنگیز غالباً تا زمان سلطان بابر همچنان به قوت خود باقی بود. کلمه‌ی یاسا به صورت یاساق هم در بعضی کتابها آمده است، و همین صورت اخیر کلمه به شکل یسق (yasaq) هم ذکر شده است و "یسق چنگیز خان" و "یسق عثمانی" به همین معنی قانون و حکم آنها بوده است، و صاحب یسق مأمور اجرای احکام دولتی بوده است، و ظاهراً همین کلمه اخیر است که به تصحیف نسق (nasaq) شده است.

یاس افریقائی: ← گاردنیا.

یاساق: ← یاسا.

یاس بنفش[2] **یا یاس شیروانی**، درختچه‌ی گلدار زیبای آسیائی و اروپائی از نوع سورینگا (*Syringa*)، که پس از کشف امریکا در آن قاره نیز منتشر شده است. گلهای خوشه‌ای بهاری آن سفید، قرمز، یا بنفش، و بسیار معطر است. انواع پرورش‌یافته‌ی آن دارای گلهای پُرپَر و معروف به سیرنگ فرانسه است.

یاسپرس[3]**، کارل** (kārl yāspers)، ۱۸۸۳–۱۹۶۹، فیلسوف و روانپزشک آلمانی، مة اولدنبورگ. در ۱۹۱۴ دانشیار روانشناسی، و در ۱۹۲۲ استاد فلسفه‌ی دانشگاه هایدلبرگ شد. یکی از چهره‌های برجسته‌ی فلسفه‌ی معاصر است، و معمولاً او را در داخل حلقه‌ی فیلسوفان پیرو ← اصالت وجود انسان قرار میدهند، اما خود یاسپرس این طبقه‌بندی را، از آن جهت که می‌خواهد او را در داخل مکتبی قرار دهد، قبول ندارد. با این همه، اساس فلسفه‌ی او در باره‌ی فردِ دارای وجود خارجی بحث میکند، و معتقد است که فلسفه‌ی اصل باید از وجود فردیِ انسان سرچشمه بگیرد که به دیگر افراد توجه دارد و میخواهد به آنان در فهمیدن هستی کومک کند. مفهوم اساسی فلسفه‌ی او مفهوم "شمول" است که در اساس مفهومی دینی است و هدف آن به خاطر آوردن آن حقیقتِ همه‌فراگیرِ متعالی است که هستی بشری در داخل آن محصور است. با آنکه این اندیشه در قلمرو تفکر علمی نیست، نباید آن را مفهومی غیر عقلانی و غیر استدلالی دانست، چه یاسپرس تحصیل علوم را برای رسیدن به "شمول" ضروری میداند. بدین ترتیب یاسپرس، در عین توجه به ارزش علم، عمیقاً از محدودیت آن آگاه است، و معتقد است که نظریه‌های مجرد اجتماعی و روانشناختی سبب آن میشود که آزادی و موقعیت عینی فرد از نظر او دور بماند. از آثار او است: روانشناسی جهان‌بینیها (۱۹۱۹)، وضع عقلی زمانه (۱۹۳۱)، عقل و هستی (۱۹۳۵)، و فلسفه‌ی وجود (۱۹۳۸).

یاسر عرفات: ← عرفات، یاسر.

یاس شیروانی: ← یاس بنفش.

یاس کاپ: ← گاردنیا.

یاسمن[4] **یا یاس**، بوته‌ی پیچنده از نوع یاسمینوم (*Jasminum*)، مخصوص نواحی گرمسیری یا استوائی، دارای گلهای معطر زرد یا سفید، برای خوشبو ساختن چای به کار میرود، و روغنش در عطرسازی مصرف دارد.

یاسمی، رشید ← رشید یاسمی.

یاسنایا پالیانا[5] (yāsnāya pālyānā)، دهکده‌ای در 10کیلومتری ج تولا، جمشس اروپائی، زادگاه تولستوی. وی در آنجا ملکی داشت که در دو دهه‌ی آخر زندگیش بسیاری از رجال بزرگ ادبی معاصرش در آنجا گرد میآمدند. در جنگ II توسط آلمانها اشغال (۱۹۴۱)، و خانه‌ی تولستوی غارت شد. بعداً خانه ترمیم شد و به صورت موزه در آمد.

یاسوج (yasuj)، شهر (جه ۹۳۱ سث ۱۳۴۵ هش)، مرکز فرمانداری کل کهکیلویه؛ ۱۳۴کیلومتری ل کازرون. یاسوج پیش از این دهکده‌ای بیش نبود، ولی در ۱۳۴۲ هش که فرمانداری کل (اکنون استان) کهکیلویه و بویراحمد تشکیل شد، یاسوج نیز به عنوان مرکز این فرمانداری کل تعیین شد. پس از تشکیل سازمان عمران کهکیلویه و بویر احمد (۱۳۴۵ هش)، اقداماتی در جهت ایجاد شهری مدرن در یاسوج شروع شد. خیابانها و خانه‌ها و مغازه‌های خوب و متعددی در آن به وجود آمد، کارخانه‌ی قند یاسوج در ۱۳۴۶ هش تأسیس، و مراکز متعدد کشاورزی نمونه در آن ایجاد شد.

یاسوجا: ← زایباتو.

یاسون[6] (yāson)، پهلوان اساطیری یونانی، مدعی پادشاهی سرزمین یولکوس (yolkos) در تسالی، که عمویش، پلیاس، از پدرش، آیسون، غصب کرده بود. پلیاس فقط در مقابل پشم زرین حاضر بود آن را مسترد دارد. یاسون آرگونوتها را با کشتی آرگو به کولخیس برد، و به کومک مدیا، دختر آیتس (پادشاه کولخیس)، که به وی دل داده بود، پشم زرین را به دست آورد. از پهلوانان شکار گراز کالودون نیز بود.

یاسی[7] (yāsi) **یا یاشی، (در ۱۹۷۰)** جه تخمیناً ۱۸۴٬۰۰۰)، ش رومانی، پایتخت تاریخی مولداوی. مرکز اسقف اعظم ارتدوکس است. دارای دانشگاه (تأسیس ۱۸۶۰) و چند کلیسای زیبای سبک بیزانسی (قرون ۱۵م تا ۱۷م) است. کارخانه‌های پشمبافی، نخبافی، و ابریشم‌بافی، و دخانیات دارد. تعدادی از ساکنان آن در طی جه II به قتل رسیدند.

برای پیمان یاسی (۱۷۹۲) ← جنگهای روس و عثمانی.

یاشی یا یاسی، رومانی، ← یاسی.

یاطری، دهستان، گرمسار، ← یاتری یا یاطری.

یاعیل[8] (yā'il)، زنی پهلوان در زمان دبوره. وی سیسرا سردار کنعانی را کشت (داوران ۴، ۵).

یافا[9] (yāfa) بخشی از فلسطین اشغالی، بندر عمده‌ی اورشلیم، کنار دریای مدیترانه. در

(۱)menopause (۲)lilac (۳)Jaspers (۴)jasmine; jessamine (۵)Yasnaya Polyana (۶)Jason (۷)Jassy; Iasi (۸)Jael (۹)Jaffa

تورات نام آن همراه با نام یونی نبی در کتاب یونس آمده است. در جنگهای مکابیان با سلوکیان همواره دست به دست میشد. در ۶۸ ب‌م وسپاسیانوس آن را ویران کرد. در قرن ۱۲م به دست صلیبیون، در ۱۷۹۹ به دست ناپلئون، و در ۱۹۱۷ به دست انگلستان افتاد. در ۱۹۴۸ که به تصرف رژیم اشغالگر قدس در آمد، بیشترساکنان آن عرب بودند. در ۱۹۵۰ ضمیمه‌ی تل‌آویو شد. در تورات به اسامی **یافو** (yāfo) و **یوپا** (yoppā) نیز آمده است. یافا دارای صنایع نساجی و فلزگری است.

یافت (yāft)، دهستان (جم ۷٬۶۲۱ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش هوراند، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۲۸ آبادی. رود قره‌سو مشروبش میسازد. محصولاتش غلات، حبوبات، یونجه، و پنبه است. قلعه‌ی معروف **قهقه** در آن قرار دارد. مرکزش، **گنجه‌وبه** (gancube، جم ۸۲۴ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۲۱کیلومتری جنوب هوراند است. از صنایع دستی قالیبافی و گلیم‌بافی دارد.

یافت‌آباد (yāftābād)، ده (جم ۴٬۱۱۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان غار، بخش حومه‌ی شهرستان شهر ری، استان مرکزی (تهران)؛ ۱۲کیلومتری ل‌غ شهر ری. محصولاتش غلات، چغندر قند، میوه، و صیفی است.

یافث[1] (yāfes) [عبری، ← دامنه‌داری]، پسر نوح، جد کسانی که بعدها در جزایری به نام جزایر امّتها ساکن شدند. چنان تصور کرده‌اند که مقصود از این جزایر در کتاب مقدس اراضی اطراف مدیترانه در اروپا و آسیای صغیر باشد (پیدایش ۱۰.۲، ۱۰.۶، ۱۰.۹-۲۷، ۱۰.۱۰-۵).

یافعی، سلطنت محلی، ← عربستان جنوبی، تحت‌الحمایه‌ی، قسمت I.

یافعی، عبدالله (yāfe'i)، ۶۹۹-۷۶۸ هق، صوفی و فقیه و نویسنده، اهل یمن. در مکه ساکن شد و در همان جا در گذشت. روض الریاحین فی حکایات الصالحین در شرح حال ۵۰۰ تن از اولیای صوفیه و الدر النظیم در فضائل قرآن از اوست.

یاقوت[2]، (yāqut)، سنگ قیمتی معدنی شفاف که نوعی سنگ سنباده‌ی قرمز است. از گرانبهاترین جواهرات محسوب میشود. مرغوبترین نوع آن یاقوت مشرق‌زمین است که معادن آنها در برمه، سیام، و سیلان (سری لانکا) یافت می‌شود. بلورهای آن به شکل لوزوجهی (← بلور‌شناسی، جدول) است. تراش یاقوت به گونه‌ی تراش الماس است. امروزه یاقوت مصنوعی به مقدار فراوان از اکسید آلومینیوم مذاب که به آن اکسید کروم می‌افزایند ساخته میشود، که سختی و ترکیب آن همانند یاقوت طبیعی است.

یاقوت (yāqut) [الیاقوت]، کتابی به عربی، تألیف ابواسحاق ابراهیم نوبختی (← نوبختیان)، که در نیمه‌ی اول قرن ۴م هق تألیف شده است، و یکی از قدیمترین و مهمترین تألیفات در زمینه‌ی کلام شیعه به شمار میرود. این کتاب، به علت اهمیتی که داشته، مورد توجه علمای بعدی قرار گرفته، و دانشمندانی از قبیل ابن ابی‌الحدید و علامه‌ی حلی آن را شرح کرده‌اند، و شرح علامه‌ی حلی (تألیف شده در ۶۸۴ هق)، به نام انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، چاپ شده است (تهران، ۱۳۳۸ هش). پس از علامه‌ی حلی نیز شروحی بر این کتاب نوشته شده است، از قبیل شرح سید عمیدالدین عبدالمطلب حسینی حلی (۶۸۱-۷۵۴ هق). شیخ شهاب الدین اسماعیل عاملی نیز یاقوت را در ارجوزه‌ای به نظم آورده است.

یاقوت ابن عبدالله موصلی: ← یاقوت مستعصمی.

یاقوت بنفش: ← کوارتز.

یاقوت حموی (yāqute hamavi) یا **یاقوت رومی، شهاب‌الدین ابوعبدالله**، ۵۷۵-۶۲۶ هق، دایرةالمعارف‌نویس عرب. اصلش از بلاد روم بود و در کوچکی اسیر شد و تاجری بغدادی، به نام عسکر حموی، او را خرید و او را تعلیم کرد و به کار سفر وا داشت و سپس آزاد کرد. یاقوت در شهرهای ایران و عراق و شام و مصر گردش کرد و با مراجعه‌ی به کتابخانه‌ها چیزهائی فراهم آورد که اگر او نبود شاید از بین میرفت. معجم‌الادباء در شرح حال علمای نحو و لغت و قرآن و اخبار و معجم البلدان از اوست.

یاقوت رومی: ← یاقوت حموی.

یاقوت رومی، مهذب‌الدین: ← یاقوت مستعصمی.

یاقوت کبود[3]، نوعی سنباده‌ی شفاف کبودرنگ که از جواهرات قیمتی به شمار میآید. در تایلند، سیلان، سیام، برمه، هند، استرالیا، و کشمیر (مونتانا) یافت میشود. یاقوت کبود مصنوعی از ذوب کردن اکسید آلومینیوم با اکسید تیتان به دست میآید. درشتترین یاقوت کبود جهان، به نام ستاره‌ی هند، به وزن ۵۶۳ قیراط، در موزه‌ی تاریخ طبیعی نیو یورک، در معرض نمایش است.

یاقوت مستعصمی (mosta'sami)، شهرت **جمال‌الدین یاقوت**، ملقب به **قبلة الکتاب** (qeblato 'l-kottāb)، فت ۶۹۸ هق، ادیب و شاعر و از مشاهیر خوشنویسان. وی پایه‌ی خطوط اسلامی را در جائی نهاد که قبل از او کسی به آن نزدیک نشده بود. یاقوت غلام زرخرید و تربیت‌یافته‌ی مستعصم، آخرین خلیفه‌ی عباسی بود، و هم در زمان خود به واسطه‌ی مهارتی که در هنر خوشنویسی داشت شهرت یافت. غالب بزرگزادگان در مکتب وی به کسب هنر مشغول بودند، از جمله علاءالدین جوینی فرزندان و برادر خود را به وی سپرده بود و وی را مینواخت. یاقوت را علاوه بر خوشنویسی اقلام ششگانه (← خط فارسی)، به تندنویسی نیز ستوده‌اند، چنانکه گویند ۳۶۴مین قرآنی را که او کتابت کرده است دیده‌اند. از آثار یاقوت، از قرآنها و کتابها و قطعات و مرقعات تعدادی در کتابخانه‌های ایران و سایر کشورها به جا مانده است. از جمله چند قرآن و کتاب و مرقع در کتابخانه‌ی سلطنتی ایران است که یک قرآن آن تاریخ ۶۷۴ هق، و نسخه‌ی بسیار نفیسی از گلستان سعدی است که تاریخ ۶۶۸ هق دارد. یاقوت در بغداد در گذشته و در جوار آرامگاه احمد ابن حنبل به خاک سپرده شده است. جز یاقوت مستعصمی و قبل از او دو یاقوت دیگر جزو خوشنویسان بوده‌اند، یکی ابوالدّر امین‌الدین یاقوت ابن عبدالله موصلی ملکی (فت ۶۱۸ هق)، و دیگری مهذب‌الدین یاقوت رومی حافظ (فت ۶۲۲ هق)، مقیم نظامیه‌ی بغداد.

یاقوتی (yāquti)، از امرای معروف سلاجقه؛ پسر چغری بیک داود. طغرل بیک، بعد از تصرف عراق، ولایت ابهر و زنجان و آذربایجان را به وی داد (۴۳۰ هق). بعد از او پسرش امیر اسماعیل ابن یاقوتی مورد توجه و تربیت ملکشاه ابن الب ارسلان واقع شد. نیز زبیده خاتون، دختر امیر یاقوتی، در حبالهٔ ملکشاه در آمد، و برکیارق از او ولادت یافت. امیر یاقوتی برادرزاده‌ی طغرل بیک و برادر الب ارسلان بود، اما بعضی از مورخین به اشتباه او را برادر طغرل بیک دانسته‌اند.

یاکسارتس، نام یونانی سیر دریا.

یاکوب، اسم اردپائی، ← یعقوب، اسم.

یاکوب[4]، **گئورگ** (georg yākob)، ۱۸۶۲-۱۹۳۷، مستشرق آلمانی. از ۱۹۱۱ تا زمان مرگ استاد فقه اللغه‌ی اسلامی دانشگاه کیل بود. به تحقیق در خیمه‌شب‌بازی شرقی علاقه‌ی فراوان داشت. از آثار او است چاپ چند نسخه‌ی خطی عربی، و کتابهای تاریخ ادبیات ترک (۱۹۰۰)، ادبیات توده‌ای ترک (۱۹۰۱)، تاریخ خیمه‌شب‌بازی (۱۹۰۷)، و کتاب راهنما برای کنفرانس‌های زبان ترکی عثمانی (۲ جلد، ۱۹۱۵-۱۷).

یاکوبسن[5]، **ینس پتر** (yens peter yākobsen)، ۱۸۴۷-۸۵، رمانتویس دانمارکی؛ خلاق سبک نثرنویسی، شاهکارش رمان تاریخی ماری گروب (۱۸۷۶) است. اشعار نغزی هم سروده است، اثر دیگرش، مادام فوس (ترجمه‌ی فارسی، تهران ۱۳۲۳ هش)، از شاهکارهای ادبی در زبان دانمارکی است.

یاکوبوس، اسم لاتینی، ← یعقوب، اسم.

یاکوبی[6]، **فریدریش هاینریش** (fridriš hāynriš yākobi)، ۱۷۴۳-۱۸۱۹، فیلسوف آلمانی؛ متدوسلدورف. ابتدا برای تجارت تربیت شده بود، ولی کششی باطنی او را به فلسفه راهنمائی کرد، و وی با فلاسفه و متفکران عصر خود، مخصوصاً با مندلسون و گوته، به مکاتبه پرداخت. در ۱۸۰۴ به ریاست آکادمی علوم مونیخ رسید. یاکوبی را فیلسوف احساس و ایمان خوانده‌اند، و این ایمان در فلسفه‌ی او نه تنها در امور دینی و اخلاقی، بلکه در امور علمی و نظری نیز به کار رفته است. یاکوبی دریافت اشیاء خارجی و قطع به واقعیت آنها را از راه ایمان میسر و ممکن میداند نه از راه استدلال و بحث، و به همین جهت کانت را سخت مورد انتقاد قرار داده است. به عقیده‌ی او، کانت واقعیت اشیاء را وابسته به نحوه‌ی دریافت قوای مدرکه‌ی انسان میداند، و به همین دلیل در حقیقتِ وجود اشیاء خارجی فی نفسه مستقل از نفس را منکر شده است. روی این برداشتی که او از فلسفه‌ی کانت کرده است فلسفه‌ی کانت را ایدآلیسم محض می‌خواند. یاکوبی اسپینوزا را نیز مورد حمله قرار داده است، با آنکه فلسفه‌ی او را تنها فلسفه‌ی متعادل و هماهنگ زمان خود میداند. به عقیده‌ی یاکوبی، فلسفه‌ی وحدت وجود و همه‌

(۱) Japheth (۲) ruby (۳) sapphire (۴) Jacob (۵) Jacobsen (۶) Jacobi

خدائی اسپینوزا منجر به انکار خدا و انکار آزادی یعنی منتهی به الحاد و جبر میشود؛ زیرا در نظام فلسفیِ وحدتِ وجودیِ اسپینوزا همه‌ی اشیاء به طریق ریاضی و علّی به هم مربوطند، و در آن جائی برای آزادی انسان باقی نیست، و چون در این نظام فلسفی همه‌ی چیزها به طور ریاضی و علت و معلول به هم مربوطند، در آن جایی برای علتی که معلول نباشد و فوق علتها باشد وجود ندارد.

یاکوبی که فلسفه‌ی کانت را ایدآلیسم محض و مبنی بر ذهنیت مطلق میداند، عقیده‌ی خود را که عینیّت مطلق است در برابر آن قرار میدهد. به موجب این اعتقاد، جهان خارج مستقل از نفس و ذهن ما به طور مطلق وجود دارد. ما با قطع و یقین به جهان خارج پی می‌بریم و آن را میشناسیم، و این قطع و یقین از راه ایمان حاصل میشود نه از راه استدلال و بحث. وجدان ما وجود اشیاء خارجی را به عنوان فرض ضروری علم و دانش به یقین می‌پذیرد. فلسفه‌ی یاکوبی یعنی اعتقاد او به خدا، و موجود ماوراء حس نیز بر پایه‌ی همین عقیده است. ایمانی که ما را به قطع به وجود اشیاء مستقلِ خارج از ما وا میدارد نیز ما را به وجود خدائی که برترین موجود است راهبری میکند. عقیده‌ی یاکوبی در باره‌ی اسپینوزا در مجموعه‌ی نامه‌هائی به موزی مندلسون منتشر شده است(۱۷۸۵). کتاب مهم دیگر او دیوید هیوم در باره‌ی ایمان یا اصالت تصور و واقعپردازی (۱۷۸۷) است.

یاکوبی[1]، کارل گوستاو یاکوب (kārl gustāv yākob yākobi)، ۱۸۰۴–۵۱، ریاضیدان آلمانی؛ متولد پوتسدام. به جهت تحقیقاتش در توابع بیضوی، دترمینانهائی وابسته به مشتقات جزئی، و تئوری اعداد معروف است. در ۱۸۲۷–۴۲ استاد ریاضیات در کونیگسبرگ بود. اثر مهمش نظریه‌ی جدید در توابع بیضوی (۱۸۲۹) است. در دترمینانها، نظریه‌ی اعداد، معادلات دیفرانسیل، و دینامیک نیز کارهایش مورد توجه و معتبر بوده است.

یاکوپو، اسم ایتالیائی، ← یعقوب، اسم.

یاکوت[2]، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی (yākut)، جمهوری خودمختار (۳°۰۷۷'–۶۸۴ کمه، در ۱۹۷۲ جه ۶۹۴'۰۰۰)، جمشیر آسیائی، در ل‌ش سیبریه، بین قشه در ل و ← کوههای ستانووی در ج؛ کرسی آن یاکوتسک. از منابع طبیعی سرشار آن (جنگل و معادن)، به علت مشکلات حمل و نقل، بهره‌ی زیادی برده نمیشود. صادراتش طلا، عاج، ماموت، و خز است. کارخانه‌های چوببری و میدانهای گسترده‌ی گاز طبیعی دارد. هوای آن در تابستان نسبةً گرم است، و در زمستان در ورخویانسک به منتهای سردی میرسد (قطب سرما در اینجاست؛ °۷۵– صدبخشی). یاکوتها و روسها عمده‌ی سکنه‌ی آن را تشکیل میدهند.

یاکوتسک[3] (yākutsk)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۱۰۸'۰۰۰)، کرسی جخشه یاکوت، ل‌ش جمشیر، بندری است در کنار رودخانه‌ی لنا که مرکز تقاطع چندین شاهراه است، و صنایع دباغی و چوببری و آجر سازی دارد. در ۱۶۳۲ تأسیس شده و دارای دانشگاه (تأسیس ۱۹۵۶) و شعبه‌ای از فرهنگستان علوم شوروی است.

یاکومو کولیزومی: ← هرن، لافکادیو.

یاکیمو، اسم ایتالیائی، ← یعقوب، اسم.

یاگلو، فرمانروایان لهستان و لیتوانی، ← یاگیلو.

یاگیلو[4] (yāgielo) یا **یاگلو[5]** (yāgelo)، لهستانی یاگیو (yāgyewo)، خاندان فرمانروای لهستان و لیتوانی (۱۳۸۶–۱۵۷۲)، مجارستان (۱۴۴۰–۴۴، ۱۴۹۰–۱۵۲۶)، و بوهم (۱۴۷۱–۱۵۳۶). بنیادگذار آن "لادیسلاوس یاگیلو" مهیندوک لیتوانی بود که به عنوان لادیسلاوس II شاه لهستان شد. جانشینهای او لادیسلاوس III، کازیمیر IV، یان (فرمانروائیش ۱۴۹۲–۱۵۰۱)، آلکساندر I (فرمانروائیش ۱۵۰۱–۰۵)، سیگیموند I و سیگیسموند II بودند. نیز ← اولادیسلاوس II و لوئی II، شاهان مجارستان و بوهم؛ پیاست.

یاگیو: ← یاگیلو یا یاگلو.

یال[6] (yāl)، بخش شهری (در ۱۹۶۶ جه ۵°۱۰۸)، ولایت کورک، ج جمهوری ایرلند، کنار خلیج یال، برکشندان رود بلکواتر[7] (blakwātər)، کلیسای آن بقایائی از دیر دومینیکی قرن ۱۳م دارد. سر والتر رالی مدتی شهردار اینجا بود؛ بنا بر روایت، وی نخستین سیب زمینی را در ایرلند در باغ خانه‌ی خود کاشت. این شهر بیشتر به توریهای ظریفی که در دیر آن بافته میشد شهرت داشت.

یال[8]، در هندسه، ← زاویه‌ی چندوجهی.

یال، قفل: ← قفل، قسمت II.

یالتا[9] (yāltā)، شهر (در ۱۹۷۲ جه ۳۴'۵۰۰)، بر ساحل جنوبی کریمه، اوکرائین جنوبی؛ از استراحتگاههای بهداشتی عمده بر ساحل دریای سیاه. ناحیه‌ای گردمداری از بهنه‌های اورکیده، تاکستان، و توتون است. کاخ سلطنتی قدیمی لیوادیا نزدیک آن است. یالتا بر محل یک مهاجرنشین قدیمی یونانی واقع است. نیز ← یالتا، کنفرانس.

یالتا، کنفرانس[10] (yāltā)، ملاقات و مذاکراتی (۴–۱۱ فوریه‌ی ۱۹۴۵) که در یالتا میان وینستن چرچیل نخست‌وزیر انگلستان، فرانکلین روزولت رئیس جمهور کشمت، و ستالین نخست‌وزیر تجشه انجام گرفت. بیشتر تصمیمات این کنفرانس، به دلایل سیاسی و نظامی، تا پایان جج II محرمانه باقی ماند؛ متن کامل همه‌ی موافقتنامه‌های این کنفرانس در ۱۹۴۷ انتشار یافت. در این کنفرانس تصمیم ← کنفرانس کازابلانکا مبتنی بر مطالبه‌ی تسلیم بدون شرط آلمان مورد تأیید قرار گرفت. نقشه‌ی تقسیم آلمان به ۴ منطقه‌ی اشغالی (امریکائی، انگلیسی، روسی، و فرانسوی) زیر نظر یک کمیسیون مشترک در برلین، در همین کنفرانس ریخته شد؛ مقرر شد تا ۲ سال پس از تسلیم آلمان غرامات جنسی از آن کشور گرفته شود. نیز در باره‌ی تجدید سازمان حکومت لهستان در لوبلین در همین کنفرانس توافق به عمل آمد. بنا بر تصمیم همین کنفرانس، از چین و فرانسه دعوت شد تا در کنفرانس ملل متحد، که بنا بود در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در سان فرانسیسکو تشکیل شود، شرکت کنند؛ در این امر توافق شد که در شورای امنیت حق "وتو" مقرر شود. طرح ملاقاتهای دیگری از وزیران خارجه‌ی این ۳ کشور بزرگ ریخته شد. تجشه محرمانه توافق کرد که در ظرف مدت ۳ ماه پس از تسلیم آلمان با ژاپن وارد جنگ شود و در مقابل جزایر ساخالین و کوریل و اشغال منطقه‌ای از کره نصیب او باشد. در همین قرارداد محرمانه موافقت شد که بندر تالین (دایرن) بین‌المللی شود، و پورت آرتور، مانند وضع آن پیش از جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴–۵)، عنوان پایگاه دریائی شوروی پیدا کند، و خط آهن منچوری را شوروی و چین مشترکاً اداره کنند. چین بعدها، به علت آنکه از تصمیمهائی که راجع به اراضی آن کشور گرفته شده بود خبر نداشته است، به این قرار محرمانه اعتراض کرد. انگلستان و کشمت نیز خودمختاری منولستان خارجی را به رسمیت شناختند و قبول کردند که اوکرائین و روسیه‌ی سفید به عنوان عضو کامل در سازمان ملل متحد پذیرفته شوند.

یال خری (yāle xari)، ترکیب آجرها (یا خشتها) که در آن آجرها کمی مورّب به یکدیگر تکیه دارند. معمولاً پوشش بالای دیوار صندوقه به صورت یال خری ساخته میشود.

یالرود (yāl.rud)، دهستان (جه ۵۸۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش بلده، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ دارای ۳ آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است. مرکزش، **یالرود**، (جه ۲۷۶ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۱۵ کیلومتری چ‌ش بلده قرار دارد. کوهستانی و سردسیر است.

یالقوز آقاج (yālquz āqāj)، ده (جه ۱°۰۷۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان بروانان، شهرستان میانه، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۵کیلومتری لغ ترکمن چای. کوهستانی است. محصولاتش غلات و حبوبات است.

یالقوز آقاج، ده (جه ۱°۲۷۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان یامچی، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ۱۲ کیلومتری لغ مرند. محصولاتش غلات و پنبه است.

یالمارسون: ← ژاندارمری.

یالو[11] (yālu)، رودی بر مرز چین و کره، که در کوههای چانگپای[12](cāngpāy) سرچشمه گرفته در طول ح ۸۰۰ کم به جانب چ‌غ روان شده نزدیک آنتونگ به خلیج کره میریزد. در ماه‌های آذر–اسفند یخبسته است. برای چین و کره‌ی شمالی نیروی برقابی فراهم میکند، و سدی که این نیرو را فراهم میسازد از بزرگترین سدهای آسیا است.

یام، آبادی، آذربایجان شرقی، ← رودقات.

یام (yām)، ده (جه ۱°۴۳۳ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان فاروج، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)؛ ۳۵کیلومتری لغ قوچان. محصولاتش غلات و میوه است.

---

(۱)Jacobi (۲)Yakut (۳)Yakutsk (۴)Jagiello (۵)Jagello (۶)Youghal (۷)Blackwater (۸)edge (۹)Yalta (۱۰)Yalta Conference (۱۱)Yalu (۱۲)Changpai

یام[1] (yām، از انگلا)، گیاه پیچنده‌ی استوائی از نوع دیوسکورئا (*Dioscorea*) که ریشه‌های ضخیم آن دارای نشاسته‌ی بسیار و خوراکی است. ریشه‌ها را میتوان پخت و جوشاند و خشک و آرد کرد و برای علوفه به کار برد.

یاما: ← قیامت، قسمت III.

یاماتو[2] (yāmăto)، ایالت سابق، غ قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، مطابق بخش کنونی نارا. به موجب افسانه‌های ژاپنی مسکن اولیه‌ی قبیله‌ی سلطنتی ژاپن بود؛ جیمو تنو[3] (jimmu tenno؛ ۷۱۱–۵۸۵ ق‌م)، اولین امپراطور دوره‌ی افسانه‌ای ژاپن، نخست در اینجا فرمانروائی داشت (۶۶۰ ق‌م). در قرون اوایل، ژاپنیها "مردم یاماتو" خوانده میشدند.

یاماساکی[4]، **مینورو** (minoru yāmāsāki)، ۱۹۱۲– ، معمار امریکائی؛ منت سیتل. طرح‌های او به ظرافت و شکوه معروف است. از بناهای معروفی که با طرح او ساخته شده هتل پلاتسا در لوس‌آنجلس (۱۹۶۶) و فرودگاه شرقی بوستن (۱۹۶۸) میباشد. از طراحان ساختمان "مجتمع مرکزی بازرگانی جهانی" در شهر نیو یورک–بلندترین آسمانخراشهای نیو یورک، دارای ۱۱۰ طبقه–است.

یاماشیتا[5]، پرنس **تومویوکی** (prans tomo* yuki yāmāšitā)، ۱۸۸۸–۱۹۴۶، ژنرال ژاپنی. در آلمان علوم نظامی تحصیل کرد. در فیلیپین تسلیم ژنرال مکارتر شد (دوم سپتامبر ۱۹۴۵). به عنوان جنایتکار جنگ محکوم به مرگ شد. توسل او به دیوان کشور کشمکش نتیجه‌ای نبخشید، و به دار آویخته شد (۱۹۴۶).

یاماگاتا[6]، پرنس **آریتومو** (prans āritomo* yāmāgātā)، ۱۸۳۸–۱۹۲۲، سرباز و از رجال ژاپن، موجد ارتش نوین ژاپن. در فرانسه و آلمان علوم نظامی تحصیل کرد. دو بار نخست‌وزیر شد، ولی بیشتر به عنوان گنرو اهمیت داشت.

یاماگوچی[7] (yāmāguci)، شهر تجارتی (در ۱۹۷۰ جه ۱۰۱٬۰۳۷)، ج‌غ جزیره‌ی هونشو، مرکز بخش یاماگوچی، ژاپن. در قرون ۱۴م–۱۶م شهری مستحکم، و جایگاه بسیاری از معابد بودائی بود. ح ۱۵۵۰ فرانسوا گزاویه از آن دیدن کردن و میسیونی در آن مستقر ساخت. اکنون یک مرکز صنعتی است. بخش یاماگوچی (۶٬۰۷۹ کمه؛ در ۱۹۷۰ جه ۱٬۵۱۱٬۴۲۵) دارای منابع چوب عالی است.

یامشوگئو[8]، **موریس** (moris yāmeogo)، ۱۹۲۱– ، رئیس جمهور (۱۹۶۰–۶۶) ولتای علیا. در دهه‌ی ۱۹۴۰ در سیاست فعالیت یافت. به عضویت پارلمان انتخاب شد (۱۹۵۷)، و در ۱۹۵۸ به نخست‌وزیری رسید. در ۱۹۶۰ رئیس جمهور شد، و در ۱۹۶۶ به وسیله‌ی سانگوله لامیزانا (← ولتای علیا) از کار برکنار شد.

یامبلیخوس (yāmblixos)، تلفظ یونانی ایامبلیخوس.

یامچی (yāmci)، دهستان (جه ح ۲۱٬۷۴۰؟)، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۳۲ (؟) آبادی. آن در کنار راه آسفالته‌ی خوی–مرند واقع است. محصولات عمده‌اش غلات، پنبه، و میوه است. در مآخذ سرشماری ۱۴۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است. مرکزش، **یامچی** (جه ۴٬۵۷۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، در ۱۴کیلومتری لغ مرند است.

یامنیتسر[9]، **ونتسل** (ventsel yāmnitser) یا **یامیتسر یا گمنیتسر** (yāmitser, gemnitser)، ۱۵۵۸–۸۵، عضو برجسته‌ی خاندانی از زرگران و حکاکان آلمانی. از مردم وین بود، در نورمبرگ آلمان اقامت داشت، و آثار گرانبهائی برای امپراطوران و بزرگان دربار و کلیسا ساخت. نمونه‌های هنر او، که در آنها نفوذ سبک ایتالیائی در سبک آلمانی به چشم می‌خورد، در موزه‌ی لوور پاریس و موزه‌ی ویکتوریا و البرت لندن دیده میشود.

یامیتسر، ونتسل: ← یامنیتسر، ونتسل.

یان، اسم هلندی برای مرد؛ ← یوحنا، اسم.

یان II، ← یان کازیمیر.

یان III: ← یان سوبیسکی.

یان[10] **فریدریش لودویگ** (fridriš ludvig yān)، ۱۷۷۸–۱۸۵۲، میهنپرست آلمانی. در برلین دبیر دبیرستان بود، و برای رهانیدن آلمان از زیر فرمان ناپلئون سخت تلاش کرد. برای ایجاد نیرومندی و برادری در جوانان، انجمن ژیمناستیک تأسیس کرد، و به همین جهت به او لقب "پدر ژیمناستیک" داده‌اند. گروه‌های ژیمناستیکی که وی تربیت کرد، هسته‌ی ناسیونالیسم و نهضت اتحاد آلمان شد. یان، پس از شرکت در جنگ بر ضد ناپلئون (۱۸۱۳–۱۵)، به کار خود ادامه داد تا در نتیجه‌ی آشوبهائی سیاسی که برپا کرد به زندان افتاد (۱۸۱۹–۲۵). در ۱۸۴۸ به نمایندگی پارلمان فرانکفورت انتخاب شد. نیز ← تورنفراین.

یان[10]، **کارل امیل اوسکار** (kārel emil oskār yān)، ۱۹۰۶– ، مستشرق هلندی. از ۱۹۵۳ استاد زبانهای فارسی و ترکی دانشگاه لیدن، استاد دانشگاه پراگ (۱۹۳۶–۴۷) و استاد زبانهای ترکی و اسلاوی دانشگاه اوترشت (۱۹۴۷–۵۳) بود. جهان اسلام و تاریخ غازان خان (۱۹۴۰) از آثار او است.

یانائون، شهر و دریابندر، ← هند فرانسه.

یاناچک[11]، **لئوش** (leoš yānācek)، ۱۸۵۴–۱۹۲۸، آهنگساز چک و گردآورنده‌ی موسیقی فولکلور اسلاو؛ منه موزاوی. از جمله‌ی آثارش یک راپسودی ارکستری (تاراس بولبا) و یک اپرا (یئوفا) است.

یان اسمیث: ⇐ سمیث، یان داگلس.

یانچشمه (yān.cešme)، ده (جه ۳٬۷۵۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش چادگان، شهرستان فریدن، استان دهم (اصفهان)؛ ۳۸کیلومتری خ‌ش داران. محصولاتش غلات، حبوبات، و سیب‌زمینی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. جمعی از ساکنین در زمستان به قشلاق کوچ میکنند.

یانسن[12]، **آیین** (yānsen) یا **یانسنیسم** (yānse-nism) یا **ژانسنیسم** (jān-)، نهضت دینی بزرگی در دین مسیحی که از کتاب آوگوستینوس، تألیف کورنلیس یانسن، که پس از مرگ وی منتشر شد، سرچشمه گرفت. این نهضت منحصراً جنبه‌ی کاتولیک رومی داشت بدون آنکه انعکاسی در جهان پروتستان داشته باشد. هدف اصلی آن بازگشت مردمان به تقدس شخصی بود، و به همین جهت بیشتر آثار یانسنیستها (پیروان یانسنیسم) جنبه‌ی صوفیانه داشته است. تعلیمات قدیس آوگوستینوس در باره‌ی عنایت ربّانی به صورتی خاص مورد توجه یانسن قرار گرفت، و او به این اصل معتقد شد که روح آدمی باید به مدد عنایت ربانی به خدا ایمان بیاورد، و بدون آن ایمان آغاز نمیشود. اعتقاد به تقدیر به صورتی افراطی در این نهضت پذیرفته شد و پیروان آن چندان به این اصل معتقد بودند که مخالفان ایشان آنان را "کالونیها" مینامیدند. ولی یانسنیسم علاقه‌ای به مذهب پروتستان نداشت و مذهب کاتولیک رومی را برای رستگاری واجب می‌دانست و مخالف رسیدن به حقانیت از راه ایمان تنها بود. به علت قدری بودن این آیین، و نیز به علت کم‌توجهی آن به آیین قربانی مقدس، و حمله‌ی به یسوعیان در باره‌ی آداب اعتراف، میان یانسنیستها و کلیسا اختلاف افتاد. این آیین در فرانسه، مخصوصاً درمیان خدمتگزاران کلیسا، ریشه دوانید، و این کشور بزودی با گالیکانیسم پیوستگی پیدا کرد، و سران کلیسا و دولت غالباً برای بر انداختن قدرت پاپ از یانسنیستها طرفداری میکردند. انتشار دومین اثر بزرگ این آیین، کتاب تناول مثای ربانی مکرر (۱۶۴۳) تألیف آ. آرنو، مخالفت یسوعیان و دومینیکیان را بر انگیخت. در ۱۶۵۳ پاپ ایدوکنتیوس X پنج فقره از تعلیمات یانسنیستها را محکوم به ضلالت کرد، و در ۱۶۵۶ آرنو را از سوربون اخراج کردند. در این اوضاع و احوال، پاسکال که از سران آیین یانسنیسم بود، با کتاب ضد یسوعی خود، نامه‌های ولایتی، طوفانی بر انگیخت، و مدتی یانسنیستها تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند. پ. کنل در اواخر این قرن یک ترجمه‌ی فرانسوی، از عهد جدید را با تفسیرهائی مبتنی بر آیین یانسن منتشر ساخت، که پاپ کلمنس XI آن را تحریم کرد. لوئی XIV سالخورده در صدد ریشه‌کن کردن آیین یانسن بر آمد و با دو فرمان وینئام دومینی (vineām domini؛ ۱۷۰۵) و اونیگنیتوس (unigenitus؛ ۱۷۱۳) عملاً آیین یانسن را از کلیسا بیرون راند. دیر پورروایال که بزرگترین مرکز یانسنیسم بود بسته شد، و بیشتر پیروان این آیین از فرانسه گریختند. گالیکانیسم از ثبت رسمی اونیگنیتوس در فرانسه تا ۱۷۳۰ جلوگیری کرد. یانسنیسم، مخصوصاً در فرانسه، همچون تمایل خاصی در کلیسا باقی ماند، و به صورت وسواسهای افراطی نسبت به اجرای مراسم قربانی مقدس در آمد. در هلند سازمانی که زیر نظارت پاپ نبود به وجود آمد. اکنون اسقفهای یانسنیست در اوترشت و هارلم و

(۱)yam (۲)Yamato (۳)Jimmu Tenno (۴)Yamasaki (۵)Yamashita (۶)Yamagata (۷)Yamaguchi (۸)Yameogo (۹)Jamnitzer; Gemniczer (۱۰)Jahn (۱۱)Janáček (۱۲)Jansenism

دونتر وجود دارند. یانسنیستهای مستقل مقررات شورای ترانت را قبول دارنـد و، جـز از لحاظ اختلافهای خاص، شبیه کاتولیکهای رومی هستند. نخستین اسقف کاتولیکان قدیم تـوسط یـانسنیستها ارتسام یافت.

یانسن[1]، زاخـاریاس (zāxāriās yānsen)، ۱۵۸۰–۱۶۲۸ یا ۱۶۳۸، عینکساز هلنـدی؛ مـنـ لاهه. شهرت او بـه ایـن است کـه نخستین میکـ روسکوپ را حـ ۱۵۹۰ ساخته است.

یـانسن[2]، کـورنلیس (kornelis yānsen)، ۱۵۸۵–۱۶۳۸، متأله کاتولیک رومـی هلنـدی، استاد الاهیات در لـوون (۱۶۳۰) و اسقف ایپـر (۱۶۳۶) شد. برای اصلاح زندگی مسیحیان طبق موازین و تعلیمات قدیس آوگـوستینوس کوشش کرد. دوست وی دوورژیه دو اوران بود. اثـری که به زبان لاتینـی نـوشت، و پس از مـرگش تحت عنوان آوگوستینوس انتشار یافت (۱۶۴۲)، مـوجب بر انگیختـن نهضت یـانسنیسم (← یانسن، آیین) شد.

یان سوبیسکی[3] (yān sobieski) یـا **یـان III** (yān)، ۱۶۲۴–۹۶، شاه (۱۶۷۴–۹۶) لهستان، قهرمان اروپای مسیحی بر ضد ترکهای عثمانی. از یکی از خاندانهای قـدیم اشرافـی بود. در ۱۶۶۸ به فرماندهی سپاهیان لهستان منصوب شد. ترکهای عثمانی را در ۱۶۷۳ مغلوب کرد، و پس از مرگ میخائیل (← یان کازیمیر) بـه سلطنت انتخاب شد (۱۶۷۴). به منظور باز گرفتن پروس شرقی، با فرانسه (در ۱۶۷۵) و سوئد (در ۱۶۷۷) بر ضد فردریک ویلهلم، برگزیننده‌ی براندنـ بورگ، متحد شد، ولـی بعداً بـه سبب پیشروی سلطان محمد IV و مجارهـا به طـرف اتـریش، سیاست خود را بکلی دگرگـون ساخـت، بدیـن معنی که، چون اروپا را در معـرض خطـر دولت عثمانی میدید، با امپراطور لئوپولـد I متحد شد (۱۶۸۳)، و در رأس قوای مشترک امپراطوری و لهستان، وین را از محـاصره‌ی تـرکهـا رهائی بخشید، و سپاهیان عثمانـی را مغلـوب، و ترکها را در مجـارستـان تعقیب کـرد. در ۱۶۸۴ یک اتحادیه‌ی مقدس با پاپ و امپراطور امپـراطوری مقدس روم و دولت ونیز تشکیـل داد. در ۱۶۸۴ پیمان صلحی با روسیه منعقد کرد که فرمانروائی روسیه را بر اوکرائین شرقی تأیید نمود. مساعی (۱۶۸۴–۹۱) وی بـرای اینکـه مـولـداوی و والاکیا را از دست ترکان عثمانی بیـرون آورد، و به دریای سیاه راه یابد، بی‌نتیجه ماند. پس از او آوگوستوس II بـه سلطنت لهستـان رسید. با وفات یان، استقلال لهستان عملاً پایان یافت.

یـان کازیمیـر[4] (yān kāzimir) یـا **یـان II** (yān)، ۱۶۰۹–۷۲، شاه (۱۶۴۸–۶۸) لهستـان؛ پسر سیگیسموند III. به جای برادرش لادیسلاوس IV به سلطنت نشست. دوران آشفته‌ی سلطنت او در تاریخ لهستـان بـه "طوفـان" معـروف است. قزاقها به سرکردگی خملنیتسکی شوریدند، و خـان کـریمـه از آنـان پشتیبـانـی کـرد. یـان قـوای متحد قزاقها و تاتارها و ترکهـا را مغلوب کرد (۱۶۵۱)، ولی در ۱۶۵۴ قزاقها به اتحاد اوکرائـ ئین و روسیه رأی دادند، و تزار آلکسی میخائـ یلوویچ به لهستان هجوم کرد. در ۱۶۵۵، کارل X سوئد لهستان را زیر پا گذاشت، و فقط معجزه‌ی چستوخووا بود که پیشرفت وی را متوقف ساخت. فردریک ویلهلم، برگزیننده‌ی براندنبورگ، کـه در آغاز از متحدین سوئـد بـود، در ۱۶۵۷ بـه لهستان پیوست، و در نتیجـه، یان II مجبـور شد که فرمانروائی کامل او را به پروس شرقی بشناسد. به عـلاوه، بـه مـوجب پیمـان صلح اولیوا (۱۶۶۰)، قسمت شمالی لیـوونیا را به سوئد واگـذار کرد. جنگ با روسیـه در ۱۶۶۷ بـه پایـان رسید، و قسمت شرقی اوکرائین به تـزار روسیـه واگـذار شد. یـان یـک سال بـعـد از مـرگ زوجه‌اش استعفا داد (۱۶۶۸)، و در دیری در شهر نور فرانسه گوشه‌نشین شد. میخـائیـل ویسنیـو ویتسکی[5] (mixāel visniovietski؛ ۱۶۳۸–۷۳) بـه جـای او انتخـاب شد، و پس از دوران آشفته‌ی سلطنت (۱۶۶۸–۷۳) او یان سوبیسکی به سلطنت نشست.

یانکرز[6] (yānkĕrz)، شهر (در ۱۹۷۰ جمـ ۲۰۴٬۳۷۰)، جزء ایالت نیو یورک، کشمت، بـر ساحـل شرقی رود هودسن. مـؤسسه‌ی پـژوهشی گیاهـی تامسن بویس در اینجاست

یانکی[7](yānki)، انگلا ینکی(yanki)، اصطلاحی که امریکائیان در اشاره به مردم ایالت نیو انگـ لند، و غیر امریکائیان، بالخاصه انگلیسها، برای اشاره به هر فرد امریکائی، به کار میبرند. ظاهراً این کلمه ریشه‌ی هلندی دارد و مصغّر اسم خاص یان (= جان) یـا ترکیبی از یان وکس (هلندی، = پنیر) است که بدین ترتیب جـان پنیر معنـی میدهد. از ۱۶۸۳ دریازنـان قسمت اسپـانیائـی ایالت مین به این لقب خوانـده میشدنـد، ولـی امریکائیان هلنـدی الاصل همیشه این عنـوان را داشته‌اند. از ۱۷۶۵ ایـن لقب جنبه‌ی تحقیـر و توهین پیدا کرد، ولـی پس از انقـلاب امـریکا مردم نیو انگلند به داشتن این عنـوان بر خـود میبالیدند. در جنگ داخلی امریکـا عموماً شمالیها را به این لقب میخواندند.

یـانگ[8]، ادوارد (edwārd yāng)، ۱۶۸۳–۱۷۶۵، شاعر و نمایشنامه‌نـویس انگلیسی. پس از سر خوردن از زندگی سیـاسی، حـ ۱۷۲۴ وارد دستگاه روحانیت شد. در زمـان حیـات خود، در نتیجه‌ی انتشار منظومه‌ی مطوّل تعلیمی شکـوی، یا اندیشه‌های شبـانه در بـاره‌ی زندگـی و مـرگ و جاودانگی (۱۷۴۲–۴۵)، شهـرت فراوان یـافت. علاوه بر نوشتن یک مجمـوعه هجونامه به نـام مصیبت کلی (۱۷۲۵–۲۸)، ۳ تراژدی مطنطن نیـز تألیف کـرده است، بـوسیـریس (۱۷۱۹)، انتقـام (۱۷۲۱)، و برادران (۱۷۵۳).

یانگ[8]، اندرو (andru yāng)، ۱۹۳۲– ، رجل سیاسی سیاهپوست امریکائی. پدرش دندانـ پزشک بود. نخست به تحصیل دندانپزشکی علاقه نشان داد، پس از مـدتی که در دانشگاه هاروارد بود به سمینار علوم الاهی هارتفرد وارد شد. پس از اخذ درجه (۱۹۵۵) از این سمینار، مقام کشیشی در آلاباما یافت. در ۱۹۵۷–۶۱ در شهـر نیو یورک برای شورای ملی کلیساها کار کـرد، و در طـی این مدت با ← مارتین لوترکینگ ملاقات کرد.

یانگ به تنظیم قانـون حقـوق بشر ۱۹۶۴ کومک کـرد. در ۱۹۷۲ بـه نمایندگـی پنجمین بخش کنگره‌ای جورجیا انتخاب شد، که نخستین نماینده‌ی سیاهپوست در طـی یک قـرن بود. در پیروزی انتخاباتی ⇐ ج. کارتر مؤثـر بود. پس از انتخاب کارتر به ریاست جمهـوری، یانگ به نمایندگی کشمـت در سازمان ملـل متحد انتخاب شد (۱۹۷۶). در اوت ۱۹۷۹ از سمت خـود در سازمان ملل استعفا داد.

یانگ[8]، اوون دی. (owən di yāng)، ۱۸۷۴–۱۹۶۲، وکیل دعاوی امریکائی و مدیـر شرکت. در بستن وکالت میکرد و سپس به نیو یورک رفت و مشاورت قضائی، و سپس ریاست هیئت مدیره‌ی شرکت جنرال الکتریک را داشت (۱۹۲۲–۳۹). در ۱۹۲۴ نماینده‌ی امریکا در کنفـرانس غرامات جنگ بود. در ۱۹۲۹ که ریاست این کنفرانس را داشت، طرحی به نـام ← طـرح یانگ برای پرداخت غرامتهای جنگ I از طـرف آلمـان تهیه کرد.

یانگ[8]، بـریگم (brigəm yāng)، ۱۸۰۱–۷۷، رهبر امریکائـی ← کلیسای عیسی مسیح قدیمین متأخر، و شاید از بزرگترین پیشوایـان فـرقه‌ی مورمونها. به سرپرستـی گـروهـی از مـورمونها آنان را به جامعه‌ی مورمـونهـا در کـرتلنـد[9] (kĕrtlənd)، اوهـایو، بـرده پس از شکنجـه‌ی مورمونهـا در میسوری شهـرت پیـدا کرد، و در کوچ کردن به نوو، ایلینوا، رهبری بـا او بود. بعد از کشتـه شدن (۱۸۴۴) جوزف سمیث، بزرگـ ترین شخصیت مورمونها شد، و مهاجرت به غرب را در ۱۸۴۶–۴۷ رهبری میکرد، و ماندگار شدن مورمونها در سالت لیک سیتی بـه سرپرستی او صورت گرفت. در اینجا حکومت تعاونـی الاهـی را که رشد فراوان یـافت تأسیس کـرد. یانگ ریاست کلیسا را داشت و پس از تأسیس حکومت موقتی کشمت، فرمانـداری ارضی نیـز با او بود. در نزاع میان کشمت و مورمونها، که به فرستادن نیروهای نظامی انجامید (۱۸۵۷–۵۸)، از قطع رابطه‌ی آشکار با دولت کشمت اجتناب کـرد. بـا آنکه بیشتر به داشتن چند همسر (ظاهراً روی هم رفته ۲۷ زن گرفته بـوده است) شهـرت دارد، از لحاظ اخلاقی مردی سختگیر بود و در رهبری شایستگی فراوان داشت.

یانگ[10]، تامس(tāməs yāng)، ۱۷۷۳–۱۸۲۹، فیزیکدان، پـزشک، و مصرشناس انگلیـسی. در ۱۷۹۹–۱۸۱۴ در لندن به حرفه‌ی پزشکی اشتغال داشت. سخنرانیهـای او (۱۸۰۱–۰۳) در بـاره‌ی فلسفه‌ی طبیعـی گـردآوری شد، و تحـت عنـوان مجموعه‌ی سخنرانیهای در باره‌ی فلسفه‌ی طبیعی و هنرهای مکانیکی انتشار یافت (۱۸۰۷). مفهـوم فیزیکـی جدید انرژی را عـرضه داشت. در سازوکار رؤیت و در نور شناخت صاحبنظـر بـود، و نظریه‌ای در باره‌ی رؤیت رنگها (← رنگ، در رؤیـت) بیان کرد که اکنون به **نظریه‌ی یانگ ـ هلمهـولتس** معروف است؛ در ساختمان چشم و در آستیگماتیسم

(۱)Janssen; Jansen (۲) Janssen (۳)John (Sobieski) (۴)John (Casimir) (۵)Wisniowiecki (۶)Yonkers (۷)Yankee (۸)Young (۹)Kirtland (۱۰)Young

مطالعاتی کرد. شهرت یانگ بالاخص در احیای نظریه‌ی موجی نور در مقابل نظریه‌ی ذره‌ای آن است (← نور) که بر اساس اصل تداخل بیان کرد (۱۸۰۱). همین نظریه را در پدیده‌های انکسار و پراکند نور به کار بست (۱۸۰۹). تنوع معلومات و تبحر یانگ از اینجا پیداست که در باره‌ی کشندها، کشف خطوط لوح شهر رشید (← روزتا)، توضیح مولینگی (۱۸۰۴) سهیم بوده، و ← ضریب یانگ را بیان کرده است.

یانگ[1]**، ثیودور کایلر** (tiodor kāylər yāng)، ۱۹۰۰— ، مستشرق امریکائی، استاد زبان فارسی دانشگاه پرینستن. در ۱۹۲۷—۳۵ در رشت عضو هیئت مبلغان دین مسیح بود. پس از آن عضو مؤسسه‌ی شرقی شیکاگو (۱۹۳۵—۳۸) و عضو دانشگاه تورونتو (۱۹۳۸—۴۷) بود. در ۱۹۵۱ وابسته‌ی مخصوص سیاسی سفارت امریکا در تهران شد. در نوشتن و ویراستن کتاب فرهنگ و شکل اجتماعی شرق نزدیک (۱۹۵۱) سرپرست و سهیم بود.

یانگ[1]**، جفری وینثروپ** (jefri wintrəp yāng)، ۱۸۷۶—۱۹۵۸، نویسنده‌ی انگلیسی، صاحبنظر در کوهنوردی. در ۱۹۱۴ رکورد جالب توجهی در صعود کوههای آلپ به دست آورد. در جنگ I فرماندهی واحد آمبولانس بریتانیائی در بلژیک، فرانسه، و ایتالیا را بر عهده داشت. گرچه یک پای خود را از دست داد، به کوهنوردی ادامه داد. نویسنده‌ی کتاب کوهپیمائی (۱۹۲۵، چاپ هفتم ۱۹۴۹) است.

یانگ[1]**، چارلز اوگاستس** (cārlz ogāstəs yāng)، ۱۸۳۴—۱۹۰۸، منجم امریکائی، مت نیو همپشر. طبقه‌ی برگردان جو خورشید را کشف، و اثبات کرد که تاج خورشید گازی است. از پیشتازان تحقیق در طیف خورشید است و آزمایشهائی برای عکسبرداری از زبانه‌های خورشید کرده است. از جمله‌ی آثار او خورشید (۱۸۸۱)، اصول علم نجوم (۱۸۹۰)، و درسهائی در علم نجوم (۱۸۹۱) است.

یانگ[2]**، چن‌نینگ** (cen-ning yāng) ۱۹۲۲— ، فیزیکدان چینی، پس از پایان تحصیلاتش در چین به کشت رفت، و استاد مؤسسه‌ی مطالعات عالیه شد (۱۹۵۵). آزمایشهایی که با همکاری تسونگ‌دائو لی انجام داد (۱۹۵۶) به این کشف انجامید که هسته‌های اتم، در ضمن تلاشی، ذراتی در جهات خاص صادر میکنند. این دو دانشمند از این آزمایش چنین نتیجه گرفتند که اصل تقارن کلی ذرات در محیط هسته‌ای معتبر نیست، و همین موجب شد که مشترکاً برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۵۷ در فیزیک شوند. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

یانگ، ضریب[3] (zaribe yāng)، ضریب کشانی در مورد سیم کشیده‌ای یا میله‌ای که تحت تأثیر کشش یا فشردگی قرار گرفته است، و آن خارج قسمت تلاش وارد بر مقطع سیم یا میله است بر دگرونی طولی (← کشانی، قسمت I).

یانگ، طرح[4] (yāng)، طرحی که از طرف اروون دی یانگ، نماینده‌ی کشمت در کمیسیون غرامات جنگ پیشنهاد شد و به تصویب رسید (۱۹۲۹). در این طرح، که در باره‌ی پرداخت غرامات جنگ از طرف آلمان به متفقین بود، جنبه‌ی مالی بیشتر از جنبه‌ی سیاسی در نظر گرفته شده بوده است. نیز ← داز، نقشه‌ی.

یانگتسه[5] (yāngtse) یا **یانگتسه کیانگ** (kiāng-) [چینی، = رود مملکت یانگ]، طویلترین رود چین و آسیا، به طول ح ۵٬۵۰۰ کم. از کوههای کونلون شرقی در تبت در ارتفاع ح ۴٬۸۸۰متری سرچشمه میگیرد. از چونگ‌کینگ، هانکو، و نانکینگ میگذرد، و نزدیک شانگهای به دریای چین شرقی میریزد. مسیر علیای آن تا ملتقایش با رود مین، کینشا (kinšā) یا کینشاکیانگ [= رود شنهای زرین] نام دارد. از معابر مهم داد و ستد در چین مرکزی است؛ ۹۴۰ کم از آن تا هانکو قابل کشتیرانی با کشتیهای اقیانوسپیما است. بین شهرهای چونگ‌کینگ و ایچانگ گردنه‌هائی دارد که به عظمت و زیبائی مشهور است، ولی کشتیرانی را از ایچانگ به بعد مشکل و خطرناک می‌کند. ریزابه‌های عمده‌ی یانگتسه از ل یالونگ، مین، کیالینگ، و هان، و از ج رود وو میباشد. با ریزابه‌هایش پهنه‌ای به وسعت بیش از ۱۹۴٬۰۰۰ کم را مشروب میسازد. بندرت طغیان ۲۵۰ کمی را مشروب میسازد. بندرت طغیان مخرب دارد. پل عظیم آن در نانکینگ ۶٬۷۰۵ متر طول دارد.

یانگتسه کیانگ، رود، چین، ← یانگتسه.

یانگ لی، امپراطور چین، ← کانال بزرگ.

یانگچو[6] (yāngcō)، سابقاً **کیانگتو**[7] (kiāng-tu)، شهر تجارتی (در ۱۹۷۰ حه ۲۱۰٬۰۰۰)، در ایالت کیانگسو، ش چین، بر یون‌هو (کانال بزرگ). در ۱۲۸۲—۸۵ مارکو پولو، به فرمان قوبلای قاآن، حاکم آنجا بود، و در آن زمان یانگیو (yāngiu) نام داشت. در زمان سلسله‌های سونگ و تانگ اهمیت داشت.

یانگ چین: ← سونگ، سلسله.

یانگزتاون[8] (yāngztān)، شهر (در ۱۹۷۰ حه ۱۳۹٬۷۸۸)، ل‌ش ایالت اوهایو، کشمت بر رود مهونینگ[9] (məhoning). به علت نزدیکی منابع آهن و زغال، یکی از بزرگترین مراکز صنایع آهن و فولاد کشمت است. کارخانه‌های ساختن ماشین‌آلات، وسایل حمل و نقل و فراورده‌های کائوچوئی نیز دارد. مقر دانشگاه این شهر است.

یانگکو، چین، ← تای‌یوان.

یانگ کوانگ: ← سونگ، سلسله.

یانگهازبند[10]**، سر فرانسیس ادوارد** (sər* frānsis edwārd yānghāzbənd)، ۱۸۶۳—۱۹۴۲، پوینده و نویسنده‌ی بریتانیائی، مت هندوستان. منچوری (۱۸۸۶) و مغولستان (۱۸۸۷) را پوئید. سپس به تبت اعزام شد. در ۱۹۰۴ دالائی لاما را وادار به امضای پیمانی کرد که به موجب آن تبت به روی تجارت مردم مغربزمین گشوده شد. از آثارش قلب یک قاره (۱۸۹۸) و هند و تبت (۱۹۱۲) است.

یان ماوریتس[11] (yān mārits)، ۱۶۰۴—۷۹، سردار و مدیر مستعمراتی هلندی، نوه‌ی برادر ویلیام خاموش. شرکت هند غربی هلند وی را به فرمانداری کل متصرفات جدید خود در برزیل گماشت. یان لش برزیل را از تصرف پرتغالیها خارج کرد، و، برای تأمین تجارت برده، چند پایگاه را در سواحل گینه‌ی افریقا متصرف شد. مدیر لایقی بود، و برای توسعه و پیشرفت برزیل طرحهای وسیعی ریخت. ایالت پرنامبوکو را تأسیس، و شهر رسیفه را تجدید بنا کرد. با همه‌ی اینها، مدیران شرکت خرجهای گزاف او را مورد تنقید قرار دادند. بنا به تقاضای خودش از برزیل فرا خوانده شد (۱۶۴۳). در جنگهای سی‌ساله در اروپا چند بار فرماندهی داشت؛ پس از ۱۶۴۷ فرماندار کلیوز، مارک، و راونسبرگ بود، و در ۱۶۵۲ از امرای امپراطوری مقدس روم شد، در ضمن مهین‌سرور شهواران مهمان‌نواز هم شد.

یان مایِن[12] (yān māyen)، جزیره (۳۸۰ کم، جه ۸)، در قشم، متعلق به نروژ (از ۱۹۲۹)، ح ۴۸۰کیلومتری ل گرونلند. نوار باریکی از اراضی توندرا است و در کوه برنبرگ[13] (berenberg)، که آتشفشان خاموشی است، ارتفاع آن به ۲٬۵۵۲ متر میرسد. ایستگاه هواشناسی و بیسیم دارد. در ۱۶۰۷ توسط هنری هودسن کشف شد.

یان نپوموکی (yāne nepomuki)، قدیس، ← ونسلاوس، امپراطور.

یانوس: ← ساوانا؛ لانوس.

یانوس[14] (yānos)، در دین روم، خدای "آغاز" زمانی و مکانی. چون خدای آغاز مکانی بود بر درها و دروازه‌ها سرپرستی داشت. از جنبه‌ی خدائی آغاز زمانی سرپرست اولین ساعت روز، اولین روز ماه، و اولین ماه سال بود (اسم اولین ماه سال مسیحیان از نام وی مشتق است). به صورت دو سر که پشت به هم داده‌اند تصویر میشد.



یانوس

(۱)Young (۲)Yang (۳)Young's modulus (۴)Young Plan (۵)Yangtze-Kiang (۶)Yangchow; Yang-chou (۷)Kiangtu (۸)Youngstown (۹)Mahoning (۱۰)Younghusband (۱۱)John Maurice of Nassau (۱۲)Jan Mayen (۱۳)Beerenberg (۱۴)Janus

یانوش[1] (yānoše) یا **یانوش زاپولیا** (yānoš zāpolyā) ۱۵۴۰-۱۴۸۷، پادشاه (۱۵۲۶-۴۰) مجارستان و امیر (۱۵۱۱-۲۶) ترانسیلوانی، پسرستفان زاپولیا. رهبر اشراف ضد خارجی مجار بود، و به کوشش وی، مجلس شور مجارستان فرمانی صادر کرد (۱۵۰۵) که انتخاب فرمانروایان خارجی را به سلطنت مجارستان پس از مرگ اولادیسلاوس II ممنوع می‌کرد. یانوش، برای اینکه وضع خود را از لحاظ جانشینی اولادیسلاوس استوار سازد، در صدد ازدواج با آنا، دختر اولادیسلاوس، برآمد، ولی خواستگاری او پذیرفته نشد، و به وسیله‌ی انتصابش به امارت ترانسیلوانی از دربار طرد شد. وصلت آنا با فردیناند اتریش (که بعداً به عنوان فردیناند I به امپراطوری رسید) یانوش را خشمگین ساخت، واحتمالاً به همین سبب از کمک کردن به لوئی II درنبرد (۱۵۲۶) موهاچ خودداری کرد. پس از کشته شدن لوئی، یانوش به وسیله‌ی اشراف مجارستان به سلطنت این کشور انتخاب شد، ولی فردیناند اتریش، به استناد وصلت خود با آنا و توافقهای دیگر، مدعی سلطنت مجارستان شد، و در ۱۵۲۷ یانوش را مغلوب کرد، و مخالفین یانوش وی را به سلطنت برداشتند. در ۱۶۲۹ ترکهای عثمانی مهاجمات خود را به مجارستان آغاز کردند. یانوش موقع را مغتنم شمرد، و سپاهیان فردیناند را مغلوب، و تاج را تسلیم سلطان سلیمان I کرد. سلیمان یانوش را در سلطنت ابقا کرد. ولی قدرت واقعی در دست سلطان سلیمان بود. مبارزه میان یانوش و فردیناند تنها هنگامی پایان یافت که یانوش چون فرزندی نداشت، موافقت کرد که پس از مرگ وی تاج و تخت مجارستان به فردیناند برسد. ولی چند ماه بعد که یانوش دارای فرزندی شد (یانوش سیگیسموند)، این موافقتنامه کان لم یکن تلقی شد. پس‌از مرگ یانوش I، پسرش، یانوش، II، به سلطنت رسید،

یانوش[2] II (-yānoš) یا **یانوش سیگیسموند زاپولیا** (yānoš sigismund zāpolyā)، ۱۵۴۰-۷۱، شاه مجارستان و امیر ترانسیلوانی؛ پسر یانوش I. مادرش دختر سیگیسموند I (شاه لهستان) بود، و ازین طریق با خاندان یاگیلو بستگی داشت. در ۱۵۴۰ به جای پدر به سلطنت رسید. سلطان سلیمان I، به بهانه‌ی حمایت از منافع کودک، در ۱۵۴۱ به مجارستان لشکر کشید، و پایتخت آن بودا (← بوداپست) را گرفت، و آن تا ۱۵۰ سال در دست دولت عثمانی ماند. وی یانوش را امارت ترانسیلوانی داد. دسته‌ی طرفدار اتریش یانوش را خلع کرد (۱۵۵۱)، ولی در نتیجه‌ی مداخله‌ی سلطان سلیمان I، دیت (مجلس شور) ترانسیلوانی او را فرا خواند (۱۵۵۶). در ۱۵۶۲، اتریش با دولت عثمانی صلح کرد، و یانوش را به امارت ترانسیلوانی شناخت. در ۱۵۶۸، که پیمان ترک مخاصمات به مدت ۸ سال بین امپراطور ماکسیمیلیان و سلطان سلیم I منعقد شد، فرمانروائی یانوش بر ترانسیلوانی تأیید گردید. بدین ترتیب مجارستان به ترانسیلوانی و یک قسمت تابع اتریش و یک قسمت تابع عثمانی منقسم شد. از وقایع برجسته‌ی دوران یانوش این است که مجلس شور ترانسیلوانی مذهب کالون را به عنوان مذهب رسمی آن سرزمین شناخت، پس از یانوش، امارت ترانسیلوانی به ستفان باتوری رسید.

یانوش زاپولیا: ← یانوش I، شاه مجارستان.

یانوش سیگیسموند زاپولیا: ← یانوش II، شاه مجارستان.

یانه، وادی، رود اسپانیا، ← گوادیانا.

یانه‌سر (yane.sar)، بخش (جه ۱۸'۳۹۱ سث ۱۳۴۵ هش)، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران). کوهستانی و جنگلی است. بیشتر آبادیهای آن در طرفین رود نکا قرار دارند. محصولاتش برنج و غلات است. به موجب تصویب نامه‌ی اسفند ماه ۱۳۳۳ هش بخش یانه‌سر در شهرستان بهشهر تشکیل شد. مرکزش، **یانه‌سر** (جه ۳۲۳ سث ۱۳۴۵ هش)، در ۴۵کیلومتری جش بهشهر قرار دارد.

یانینا، یونان، ← یوآنینا.

یانینگس، امیل: ← فرشته‌ی آبی.

یانیه، شهر، ← یوآنینا.

یاواتا[3] (yāwātā) یا **یاهاتا**[4]، شهر (جه ۳۲۳°-۱۶۳)، ل جزیره‌ی کیوشو، ژاپن؛ مرکز صنعتی عمده‌ی جزیره. نزدیک آن کارخانه‌های فولادسازی و معادن زغال است. در ۱۹۶۳ شهرهای کوکورا، موجی، توباتا[5] (tobātā)، واکاماتسو، و یاواتا ضمیمه‌ی یکدیگر شدند و شهر ⇐ کیتاکیوشو را، که اکنون هر یک قسمتی از آن است، تشکیل دادند.

یاورف، ایوار (ivār yāver)، ۱۹۲۹-، فیزیکدان نروژی ـ امریکائی؛ متولد برگن، نروژ. مهندس فنی از انستیتوی تکنولوژی نروژ بود، در ۱۹۵۴ به کانادا عزیمت کرد، و در شرکت جنرال الکتریک کانادا به کار پرداخت در ۱۹۵۶ عازم نیو یورک شد. در این شهر به رشته‌ی فیزیک علاقه پیدا کرده به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. و در ۱۹۶۴ از انستیتوی پولیتکنیک نیو یورک به اخذ درجه‌ی دکتری نایل‌آمد. در آزمایشگاههای جنرال الکتریک کار کرد. توجه خود را به فیزیک حالت جامد معطوف داشت. با استفاده از "اثر تونل"، جفت شدن الکترونها را در فوق هادیها آشکار ساخت، و توانست انرژی چنین جفتهای الکترونی را اندازه‌گیری کند. همین موجب شد که برنده‌ی سهمی (⇐ ل. اساکی و ⇐ ب. جوزفن) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۷۳ در فیزیک شود. نیز← نوبل، جوایز، جدول.

یاورگ، یولیوس واگنر: ← واگنر یاورگ.

یاوز سلطان سلیم: ← سلیم I.

یاولنسکی[7]**، آلکسی فون** (aleksi fon yălenski)، ۱۸۶۴-۱۹۴۱، نقاش روسی. در ۱۹۸۶ به مونیخ رفت و با کاندینسکی دیدار کرد، که با وی همکارشد. در۱۹۰۵به فرانسه‌رفت وبا هانری ماتیس که از چهره‌های برجسته فویسم بود همکاری کرد. در بازگشت به مونیخ بار دیگر با کاندینسکی به کار پرداخت، و به گروه هنرمندان معروف به "سوارکار کبود" پیوست. صورتها و مناظری که ساخته از هنر فولکلور و تفکر مذهبی برخوردار است. از ۱۹۱۶ به نمایش دادن انتزاعی سر انسان پرداخت. بسیاری از آثارش در موزه‌ی هنری پازادنا (کالیفرنیا) موجود است.

یاهاتا، ژاپن، ← یاواتا.

یاهو، شاه اسرائیل، ← یهو.

یبروح الصنم، گیاه دائمی[1] ← مهرگیاه.

یبغو: ← خلخ.

یبغو، موسی (yabqu)، معروف به **یبغو کلان**، پسر سلجوق (← سلاجقه). پس از استیلای سلاجقه، طغرل بیگ زمین خاور و ولایت بست و هرات و اسفزار و سیستان و کابل بدو داد. ضبط دیگر نام وی بیغو (bayqu) است.

یبغو کلان: ← یبغو، موسی.

یبنئیل: ← یبنه

یبنه[8] (yabna) یا **یبنئیل** (yabna'il) [عبری، = یهوه آن را میسازد]، شهر (جه ۵'۲۵۰) قدیمی در قسمت مرکزی فلسطین اشغالی؛ یکی از مراکز فلسطینیان که بدست یهودا مکابی ویران و بعدها مجدداً آباد شد. پس از سقوط اورشلیم، و سپاسیانوس به خاخام یوحنان بن زکای اجازه داد که در این شهر سکنی گرفته مدرسه‌ای دایر کند؛ این شهر، بجز مدت کوتاهی تا قیام (۱۳۱ب‌م) شمعون برکوخبا، مرکز یهودیت بوده است. در قرون وسطی صلیبیان در آنجا استحکاماتی به وجود آوردند. در جنگی که پس‌از تقسیم فلسطین در ماه مهٔ ۱۹۴۸ درگرفت شهر به‌سختی آسیب دید.

یبوسیان[9] (-yabos)، نام قبیله‌ای که قبل از عبریها اورشلیم را در تصرف داشت (پیدایش ۱۶.۱۰؛ ۲۱.۱۵؛ اعداد ۲۹.۱۳؛ داوران ۲۱.۱؛ ۱۰.۱۹-۱۱؛ دوم سموئیل ۶.۵، اول پادشاهان ۲۰.۹).

یبوق[10] (yabbuq) [عبری، = خالی‌شده]، رودی به طول ح ۱۳۰ کم، در لغ اردن هاشمی، که به طرف غ جاری است و در ل اریحا به ← نهر اردن میریزد. دره‌ی آن یک مرز طبیعی است. مطابق نوشته‌ی کتمة، یعقوب بر کرانه‌ی ج آن با فرشته کشتی گرفت و پیروز شد (پیدایش ۲۲.۳۲؛ اعداد ۲۴.۲۱؛ تثنیه ۳۷.۲؛ ۱۶.۳؛ یوشع ۲.۱۲؛ داوران ۲۲.۱۲.۱۱). نام کنونی آن **وادی زرقاء** (zarqā'؛ = نهر کبود) است.

یپ[11] (yap) یا **یاپ**، دسته جزیره (۶۰ کم؛ جه ۲'۸۵۶)، غ قکب، غ جزایر کارولین. پایگاه اصلی کابل زیر دریائی قکب، و مرکز فرستنده‌ی رادیوئی مهمی است. مرکب از ۱۴ جزیره است که آهنگ مرجانی آنها را فرا گرفته. در ۱۷۹۱ اسپانیائیها آن را کشف کردند، و در ۱۸۹۹ آن را به آلمان فروختند. در ۱۹۲۱ تحت قیمومیت ژاپن قرار گرفت. در جه II ژاپنیها در اینجا پایگاه هوائی داشتند. در ۱۹۴۷ از سرزمینهای تحت سرپرستی کشت شد. بومیان آن پول سنگی به کار میبرند.

یپر، ایالت فلاندر، ← ایپر.

یپرم خان: ← یفرم (یا یپرم) خان.

یپس، خوان د: ← یوحنای صلیبی، قدیس.

یترون[12] (yatrun) یا **یثرون** [عبری، = فضل

(۱)John (Zapolya) (۲)John (Sigismund Zapolya) (۳)Yawata (۴)Yahata (۵)Tobata (۶)Giaever (۷)Jawlensky (۸)Jamnia (۹)Jebus; Jebusi; Jebusite (10)Jabbok (11)Yap (12)Jethro

او]، کاهن مدینی (← مدین یا مدیان) کوه سینا، پدر زن حضرت موسی (خروج ۲.۲۱، ۳.۱، ۱۸.۳، ۱۸). به نام رعوئیل (ra'u'il؛ خروج ۱۸.۲، اعداد ۱۰.۲۹) و حوباب (hubāb؛ داوران ۴.۱۱) نیز آمده است. نام پدر زن موسی در قرآن نیامده، ولی مفسران او را شعیب پیغمبر دانسته‌اند، و داستان زن گرفتن موسی از مدین هنگام فرار از مصر در قرآن، سوره‌ی قصص آیه‌ی ۲۲ به بعد، آمده است.

یتیمة الدهر (yatimato 'd.dahr) [یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر]، کتابی به عربی، تألیف ابو منصور عبدالملک ثعالبی، در باب شعرا و ادبای عربی‌نویس اواخر قرن ۴م و اوایل قرن ۵م هق که معاصر یا مؤلف بوده‌اند. مؤلف تألیف کتاب را در ۳۸۴ هق شروع کرده است، اما نسخه‌ی نهائی آن را ح سالهای ۴۰۲ و ۴۰۷ هق به پایان رسانیده، و آن را به امیر ابوالعباس مأمون ابن مأمون خوارزمشاه اهدا کرده است. یتیمة الدهر تذکره‌مانندی است در وصف احوال و آثار شاعران و نویسندگان معروف عصر و مشتمل است بر ۴ قسم: (۱) در محاسن اشعار اهل شام و مصر و جزیره، (۲) در محاسن اشعار اهل عراق، (۳) در محاسن اشعار اهل ری و بلاد جبال، و (۴) در محاسن اشعار اهل خراسان.

باآنکه مؤلف به نقل اشعار و آثار معاصران بیشتر نظر دارد تا به بیان احوال آنها، باز کتاب مشحون است از فواید گوناگون تاریخی و ادبی، و مخصوصاً قسم ۳م و ۴م آن برای تاریخ و ادبیات ایران اهمیت مخصوص دارد. همچنین، به سبب احاطه‌ای که ثعالبی در انواع مسائل ادبی خاصه در بحث سرقات دارد، کتاب وی از جهت نقد ادبی هم شامل فواید بسیار است. بیست سالی بعد از اتمام تألیف کتاب، مؤلف ذیلی تکمله‌مانند هم جهت رفع نقایص آن تألیف کرد، که تتمة الیتیمه نام یافت، و غیر از تکمیل مباحث راجع به شعرا و نویسندگان مذکور در یتیمه، حاوی احوال و اقوال جمع دیگری از شعرا و نویسندگان عربی‌نویس دیگر بود که نام ایشان در یتیمة الدهر نیامده بود. یتیمة الدهر در دمشق در ۴ مجلد، و تتمة الیتیمه در تهران در ۲ مجلد طبع شده است، و کتاب دُمْیَةُ القَصْر باخرزی هم در واقع تکمله و تقلید یتیمة الدهر به شمار است.

یثرب، نام قدیم شهر مدینه.

یجرسهدوتا[1] (yajar.sahdusā) [عبری، ← تودهسنگ نشانه]، نام دیگر جلعید یا مصفه.

یجور وِدا: ← ودا.

یحصب، ناحیه: ← ظفار، پایتخت باستانی.

یحنة ابن رؤبه: ← محمد ص، قسمت ۴۵.

یحیی، امامزاده، نام چند بنا در ایران (← امامزاده). ۱- در تهران. مدفن یحیی، فرزند امام دوم، که مقبره‌ی برادرش امامزاده محمد نیز مجاور آن است. بنای قدیم منهدم شد، در جای آن بنای تازه‌ساز هشت‌ضلعی به همان سبک، و مزین به آینه‌کاری و کاشیکاری، با گنبد ۱۲ضلعی ساخته شد. دارای صندوق منبت مورخ ۸۹۵ هق، اثر ملکشاه غازی است، روی در قدیمی نام قرابشاره (بانی) و دیو حسن (معمار) مذکور است. ۲- در ساری. بقعه‌ی آجری ساده دارای صندوق منبت مورخ ۸۴۹ هق (وقف خواجه حسن کاتب فخرالدین مطهر)، و در منیّت (وقف رستم ابن نظام) عمل فخرالدین نجار. ۳- در گنبد قابوس. زیارتگاه بسیار معتبر دشت گرگان، مدفن یحیی ابن زید. بنای جدید به جای بنای پیشین در ویرانه‌های جرجان برپا شده است. مردم دشت گرگان آن را قرنکی امام (qaran-gi) [= امام تاریک] میخوانند، و بسیار مجربش میدانند. ۴- در ورامین (← ورامین، شهر). ۵- در همدان. بقعه‌ی وسیع، مدفن یحیی منسوب به فرزندی حضرت علی ع. وضع معماری آن شبیه معماری قرن ۴م هق است. قطعات صندوق منبت ممتاز عتیقه هنوز باقی است.

یحیی، حضرت: ← یوحنای معمدان.

یحیی، شاه، پادشاه آل مظفر، ← شاه یحیی.

یحیی‌آباد (yahyā.ābād)، ده (جم ۱٬۲۳۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان قاقزان، بخش ضیاءآباد، شهرستان قزوین، استان مرکزی (تهران)، ۳۰ کیلومتری ل‌ش ضیاءآباد. محصولاتش غلات، پنبه، کرچک، چغندر قند، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد.

یحیی ابن ابی منصور، ابوعلی (yahye 'bne abi mansur)، فت ح ۲۱۶ هق، منجم ایرانی الاصل رصدهای مامونی، مؤلف رسائل و جداول نجومی. نوه‌اش **هارون ابن علی**، فت ۲۸۸ یا ۲۸۹ هق، مؤلف زیجات و سازنده‌ی آلات رصد بود.

یحیی ابن احمد سامانی (yahya 'bne-[ابوزکریا یحیی]، شاهزاده‌ی سامانی و برادر امیر نصر II سامانی. وی در ۳۱۷ هق، به تحریک ابوبکر خباز اصفهانی و جمعی از دیالمه و علویان، با دیگر برادران که مانند خود او در زندان بودند، بر برادر خود امیر نصر بشورید، و امیر نصر به بخارا باز آمد، و شورش آنها را فرو نشاند. یحیی به سمرقند و از آنجا به بلخ و نشاپور گریخت، و عاقبت به بغداد افتاد، و در آنجا وفات یافت. قولی هم هست که با یکی از برادرانش، به نام منصور، خود را به نصر II تسلیم کرد.

یحیی ابن البطریق (yahya 'bne 'l.betriq)، پسر ابویحیی البطریق، و از مترجمان علوم به زبان عربی. گویند مأمون او را برای اختیار کتب حکمت و آوردن آنها به بغداد، به روم فرستاد. از آثار او ترجمه‌ی کتاب‌الحیوان ارسطو، و از تألیفات او کتاب السمومات و کتاب اجناس الحشرات است.

یحیی ابن خالد برمکی: ← یحیی برمکی.

یحیی ابن زکرویه، ابوالقاسم: ← قرامطه.

یحیی ابن زید (yahya 'bne zeyd)، ۹۸–۱۲۵ هق، از دلاوران و قیام‌کنندگان بنی هاشم در زمان بنی امیه، و پسر زید ابن علی امام زیدیه. وی با پدرش زید در خروج بر بنی امیه شرکت کرد، و بعد از کشته شدن (۱۲۲ هق) پدر، به بلخ رفت. نصر ابن سیار به دستور یوسف ابن عمر، والی عراق، او را بگرفت. اما ولید، خلیفه‌ی اموی، دستور داد تا او را آزاد کنند. نصر ابن سیار او را یله کرد، و دستور داد تا خراسان بگذارد و نزد خلیفه آهنگ کند. یحیی به سرخس رفت و یک‌چند در آنجا بماند. عامل سرخس، به دستور نصر ابن سیار، او را از آنجا براند، و او به بیهق رفت، و با عامل نشاپور، نامش عمرو ابن زراره (amre 'bne zorāra)، جنگ کرد و او را بکشت و به سوی هرات رفت. نصر ابن سیار لشکر به دفع او فرستاد و وی در جوزجانان به قتل رسید، و او را به دار آویختند، و همچنان بر دار بماند تا ابومسلم خراسانی پدید آمد و بر خراسان استیلا یافت، و جسد او را از دار فرود آوردند و دفن کردند.

یحیی ابن سرافیون (yahya 'bne sarāfiun)، نة نیمه‌ی دوم قرن ۳م هق (در دمشق)، پزشک مسیحی. دو کتاش به زبان سریانی نوشته که یکی از آنها به زبان عربی و لاتینی ترجمه شده و در قرون وسطی کمال شهرت را داشته است.

یحیی ابن سعید انطاکی: ← انطاکی.

یحیی ابن عبداللطیف سیفی قزوینی: ← صدیق الممالک.

یحیی ابن عبدالله علوی: ← فخ

یحیی ابن عدی، ابوزکریا (abu.zakariyyā yāhya 'bne adiyy)، ۲۸۰–۳۶۴ هق، فیلسوف و عالم منطق، اهل تکریت، عراق. شاگرد فارابی بود، و کتابهای بسیار از سریانی به عربی ترجمه کرد. از کتب اوست، تهذیب الاخلاق و شرح مقالة الاسکندر در فرق میان جنس و ماده، و رساله‌ای در رد ترکیب اجسام از اجزاء لایتجزی، و از ترجمه‌های او نوامیس از افلاطون است.

یحیی ابن عزیز: ← حمادیان.

یحیی ابن غالب، منجم، ← ماشاءالله یهودی.

یحیی ابن غانیه: ← مرابطون.

یحیی ابن ماسویه: ← ابن ماسویه.

یحیی ابن مجدالدین اسماعیل: ← قاضی رکن‌الدین.

یحیی ابن محمد: ← محیی‌الدین مغربی.

یحیی ابن یحیی لیثی اندلسی: ← مالک ابن انس.

یحیی اسکندرانی[2]، ملقب به **فیلوپونوس**[3] (filoponos)، [اِنه، ـ کوشا]، نة در اسکندریه در نیمه‌ی اول قرن ۶م، فیلسوف مسیحی. شرح‌های مفصلی بر آثار ارسطو نوشت و در ترکیب فلسفه‌ی مشائی با معتقدات مسیحی سخت کوشید. ایساغوجی فرفوریوس و حساب نیکوماخوس را نیز شرح کرد، نخستین رساله‌ی نجومی باقیمانده از روزگار قدیم از او است. بسیار آزادی فکر داشت و بعضی از نظریات او در فیزیک و مکانیک به صورتی شگفت‌انگیز اصالت دارد. با توسل به تجربه، بر خلاف نظر ارسطو، معتقد بود که اجسام بزرگ زودتر از اجسام کوچک سقوط نمیکنند؛ نیز نظر ارسطو را در باره‌ی محال بودن خلأ قبول نداشت. از روی شرح ایساغوجی وی، طبقه‌بندی ارسطوئی علوم به فلاسفه‌ی مسلمان و سپس به فلاسفه‌ی یهودی انتقال یافت.

یحیی المأمون: ← ذوالنون، سلسله.

(۱) Jegar-sahadutha (۲) John of Alexandria (۳) Philoponus

یحیی برمکی [ابوالفضل یحیی ابن خالد برمکی (yahya 'bne xālede barmaki)]، ۱۲۰–۱۹۰ هق، وزیر معروف خلیفه هارون‌الرشید، و بزرگ خاندان معروف برامکه. وی مربی خلیفه هارون‌الرشید بود، و هارون او را پدر خطاب میکرد. یحیی در تمهید اسباب خلافت هارون اهتمام بسیار کرد، و هارون چون به خلافت رسید خاتم خویش بدو سپرد، و کار او بالا گرفت. یحیی برمکی به سخاوت و سیاست شهرت یافت، و هارون در آخر کار بر او خشم گرفت، و او را در حبس باز داشت تا آنکه در ۷۱سالگی بمرد.

یحیی خان، آقا محمد، ۱۹۱۷–۸۰، ژنرال پاکستانی، و رئیس جمهور (۱۹۶۹–۷۱) پاکستان، متولد پیشاور. در دانشگاه پنجاب و دانشکده‌ی نظامی هند تحصیل کرد. در ارتش بریتانیا وارد شد. در جنگ II در خاورمیانه و در ایتالیا خدمت کرد. به هنگام تقسیم هندوستان به پاکستان و هند (۱۹۴۷)، مأمور تشکیل دانشگاه جنگ پاکستان شد؛ در ۳۴سالگی سرتیپ، در ۴۰سالگی سرلشکر، و در ۴۹سالگی سپهبد شد. در کودتای ۱۹۵۸، که ایوب خان را به قدرت رسانید، دست داشت. در ۱۹۶۶ به فرماندهی کل ارتش پاکستان منصوب شد. پس از استعفای (۲۳ مارس ۱۹۶۹) ایوب خان از ریاست جمهوری، نیروهای ارتش به فرماندهی محمد یحیی خان برای برقراری نظم فرا خوانده شدند، و یحیی خان حکومت نظامی اعلام کرد و خودش در ۳۱ مارس ۱۹۶۹ به ریاست جمهوری منصوب شد. در ۲۶ مارس ۱۹۷۱ فرمان سرکوب کردن نهضت خودمختاری ⇐ بنگلادش را صادر کرد، و مجیب الرحمان را دستگیر و در پاکستان غربی به زندان انداخت. پس از اعلام استقلال بنگلادش، یحیی خان از ریاست جمهوری استعفا داد، و ذوالفقار علی ⇐ بوتو به جایش رئیس جمهور شد.

یحیی خان مشیرالدوله، ۱۲۴۷–۱۳۰۹ هق، از رجال و وزرای معروف قاجاریه در عهد ناصری؛ پسر میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی و برادر میرزا حسین خان سپهسالار. وی یکچند در اروپا به تحصیل پرداخت، و پس از مراجعت، مدتی آجودان میرزا آقا خان نوری شد (۱۲۷۳ هق)، و پس از عزل میرزا آقاخان، ناصرالدین شاه او را آجودان مخصوص و مترجم حضور خود کرد (۱۲۷۵ هق). پس از آن، چندی در تهران و ولایات خدمت کرد، در ۱۲۸۴ هق لقب معتمدالملک یافت، و در ۱۲۸۵ هق با عزت‌الدوله، خواهر ناصرالدین شاه، ازدواج کرد. در ۱۲۹۰ هق با شاه و سپهسالار به اروپا رفت. در مراجعت حکومت یزد (۱۲۹۱ هق) و فارس (۱۲۹۲ هق) و مازندران (۱۲۹۴ هق) و سپهسالاری قشون (۱۲۹۵ هق)، و آخر لقب مشیرالدوله یافت، و وزیر عدلیه شد (۱۲۹۹ هق). پس از آن، به نمایندگی مخصوص، به دربار روسیه رفت (۱۳۰۱ هق)، و ۲ سال بعد به وزارت امور خارجه منصوب شد (۱۳۰۳ هق)، اما پس از ۲ سال معزول شد، و چون وابسته به سیاست روس بود، چندی بعد، به کومک و حمایت وزیر مختار روس در تهران، وزارت عدلیه و تجارت یافت.

یحیی دارابی، سید: ← بابیه.

یحیی سیبک (yahyā sibak)، فت ۸۵۲ هق، شاعر ایرانی؛ معاصر شاهرخ تیموری. وی با تخلصهای تفاحی (toffāhi) [از تفاح، عربی، ← سیب]، فتاحی (fattāhi) [صورت دگرگون‌شده‌ی تفاحی]، اسراری، و خماری شعر سروده است. سیبک در علوم ادبی، و خصوصاً در عروض، استاد مسلم بوده است، و امیر علیشیر این فن را از وی آموخته. شعر سیبک، همانند نثر او، پر است از صنایع بدیعی. آثارش مشتمل است بر شبستان نکات و گلستان لغات (لایپزیک، ۱۸۶۸) و حسن و دل (تهران، ۱۳۴۱ هش؛ در مجله‌ی سخن)، هر دو به نثر؛ دستور عشاق یمنی قصه‌ی شاه‌زاده حسن و شاهزاده دل (برلین، ۱۹۲۶) به نظم. رساله‌ای منظوم در تعبیر خواب نیز بدو منسوب است.

یحیی صبح ازل، میرزا: ← صبح ازل.

یحیی کرابی (karrābi) [خواجه یحیی کرابی]، امیر (۷۵۳–۷۵۹ هق) سلسله‌ی سربداران. وی بعد از قتل خواجه علی شمس‌الدین به امارت سربداران نشست، و چندی بعد به درگاه طغاتیمور خان رفته او را به قتل آورد، و خود نیز بعد از ۴ سال و ۸ ماه حکومت، به دست برادر زنش به نام علاءالدین، به قتل رسید. بعد از او نوبت امارت به برادرش خواجه ظهیرالدین کرابی رسید. نسبت او را کراوی نیز ضبط کرده‌اند.

یحیی معاذ رازی (moāz-) [ابوزکریا یحیی ابن معاذ ابن جعفر رازی]، فت ۲۵۸ هق، عارف و زاهد و محدث و واعظ معروف قرن ۴م هق. وی در ری و بلخ و نشابور به وعظ و ارشاد پرداخت، و صوفیه احوال و سخنان مؤثر از وی در کتابهای خویش نقل کرده‌اند. در نشابور در گذشت.

یحیی معمدان: ← یوحنای معمدان.

یحیی نحوی اسکندرانی[1] یا **یوحنای نحوی اسکندرانی**[2] (nahvi-)، نق ح ۶۲۷ تا ۶۴۰، طبیب و فیلسوف و نحوی از مردم اسکندریه. اسقف یعقوبی بود که به تثلیث اعتقاد نداشت و مورد بیمهری پیاقبه قرار گرفت، و به همین جهت فاتح مسلمان مصر، عمرو ابن عاص، به او مهر میورزید. شرحهائی بر آثار بقراط و جالینوس نوشت و خلاصه‌ای از "شانزده کتاب" جالینوس به او منسوب است.

یخ[3]، آب منجمد، در دمای °0 صدبخشی و فشار ۷۶۰ ملم جیوه تشکیل میشود. چون جرم مخصوص آن از جرم مخصوص آب کمتر است، بر آب شناور میباشد. نقطه‌ی ذوب یخ (یعنی دمای تعادل یخ و آب در تحت فشار آتموسفر) موسوم است به دمای یخ مذاب، و آن °0 صدبخشی است. در زمینشناسی، تأثیر یخ از عوامل فرسایش است، انجماد (و انبساط) آب در شکافهای سنگها موجب خرد شدن آنها میشود؛ یخچالها، به وسیله‌ی اصطکاک زمین را میسایند (← یخچال). نیز ← ذوبان یا ذوب.

یخاب (yax.āb)، دهستان (جم ۲٬۱۶۶ نف ۱۳۴۵ هش)، شهرستان طبس، استان نهم (خراسان)، در حاشیه‌ی کویر لوت؛ دارای ۵ آبادی. محصولش غلات است. مرکزش، **یخاب** (جم ۶۴ نف ۱۳۴۵ هش)، در ۱۷۰کیلومتری ل‌ش طبس است.

یخابرفت[4] (yaxāb.roft)، مواد آواری که به وسیله‌ی جریان آب حاصل از ذوب‌شدن یخهای یخچال منتقل میشود.

یخبرف[5] (yax.barf)، ماده‌ی دانه‌ای، جزئاً برف و جزئاً یخ، که به هنگام تبدیل برف بالای دره‌ی یخچالی به یخ تشکیل میشود.

یخبست[6] (yāx-bast)، نهشت بلورهای یخ که چون قطرات آب فرو تافته، در برخورد به اشیائی که در معرض آنها هستند، منجمد شود، تشکیل میگردد.

یخبندان[7] (yax.bandān)، حالت یا دمای هوا که باعث انجماد آب میشود.

یخپاره[8] (yax.pāre)، توده‌ی کمابیش بزرگی از یخ که از یخهای قطبی جدا شده و در آب اقیانوس شناور باشد.

یخپوزه[9] (yax-puze)، توده‌ی یخی در اراضی قطبی، که پایه‌ی آن در ساحل است، و در دریا پیش رفته است. گاهی بسیار ضخیم میشود و فاصله‌ی سطح فوقانی آن از سطح دریا به چند متر میرسد.

یخپهنه[10] (yax.pahne)، توده‌ی عظیمی از یخ و برف که پهنه‌های بزرگی از نواحی قطبی را میپوشاند. سطح آن تقریباً مسطح است.

یخپهنه‌ی راس: ← راس، سد.

یختاب[11] (yax.tāb)، رخشندگی خیره کننده‌ای در افق که ناشی از انعکاس نور است بر توده‌ی یخی چنان دور که خود آن قابل رؤیت نیست.

یختود[12] (yxa.tud) [یخ + تود (مخفف توده)]، قطعات بزرگ یخ، که چون یخپاره‌ی عظیمی بر اثر باد و امواج شکسته شود، بر سطح دریا تشکیل میگردد. قطعات یختود ممکن است از هم جدا باشند یا با هم تماس داشته باشند.

یخچال[13]، توده‌ی بزرگ یخ که از انباشته شدن و فشرده شدن برف تشکیل شده و آهسته حرکت میکند. اقسام عمده‌ی آن عبارتند از دره‌ای، کوهپایه‌ای (← یخچال کوهپایه‌ای)، و برّی. یخچالهای دره‌ای زبانه‌های بزرگ یخی هستند که از برفپهنه‌های کوهستانها آغاز میشوند، و در امتداد دره‌ای فرود میآیند. یخپهنه‌های بری فعلاً در گرونلند و قاره‌ی جنوبگان دیده میشود (← دوران چهارم). یخ یکی از عمده‌ترین عوامل فرسایش و انتقال مواد است؛ انجماد و انبساط آب در شکافها موجب خرد شدن سنگها میشود، یخچالها و یخهای ساحلی، به واسطه‌ی اصطکاک، زمین را میسایند. صورت کنونی زمینهای کانادا و قسمت زیادی از کشمکش ناشی از تأثیر یخ است.

یخچال بری: ← یخچال، توده‌ی بزرگ یخ.

یخچالپوز[14] (puz-)، قوس انتهای یک یخچال

---

(۱)John of Alexandria (۲)John the Grammarian (۳)ice (۴)outwash (۵)névé (فس) (۶)rime (۷)frost (۸)ice-floe; ice-float (۹)ice-foot (۱۰)icecap; ice-sheet (۱۱)iceblink (۱۲)pack-ice (۱۳)glacier (۱۴)glacier snout

که بر اثر ذوب یخهای آن رودخانه‌ای جاری میشود.
یخچال دره‌ای: ← یخچال، توده‌ی بزرگ یخ.
یخچال کوهپایه‌ای[1]، پهنه‌ی وسیعی از یخ، متشکل از اجتماع چند یخچال، که زمینهای پست پای کوهستانی را پوشانده است.
یخ خشک[2] یا **برف کربونیک** (barfe karbonik)، انیدرید کربونیک (CO_2) جامد. هر گاه فشاری که تحت آن گاز کربونیک به حالت مایع است از بین برود تا مایع بتواند در فضای محصور تبخیر شود، مقداری از آن به حالت گاز در میآید. این تغییر حالت سبب میشود که مایع مقداری حرارت از دست بدهد و "سرمائی" ایجاد کند؛ این "سرما" بقیه‌ی مایع را منجمد میسازد (← تبخیر). یخ خشک برای به دست آوردن دماهای بسیار پست به کار میرود؛ یک مقدار معین یخ خشک میتواند همان اثر سرمائی را فراهم کند که ۱۵ برابر وزن آن از یخ معمولی میتواند تولید کند. یخ خشک در سردسازی تجارتی، خصوصاً برای انتقال مواد غذائی، به کار میرود.
یخرفت[3] (yaxroft)، سنگهائی که به وسیله‌ی یخچالهای طبیعی کنده و منتقل شده‌اند. یخچاله‌های دوران پلئیستوسن یخرفتهای نهائی خودرا در امریکای شمالی و اروپا به جا نهاده‌اند.
یخزائی[4] (yax.zā'i)، جدا شدن کوه یخ از جبهه‌ی یک یخچال هنگام رسیدن آن به دریا، یا جدا شدن قطعه یخی از یک کوه یخ در اثنای شناوری آن در دریا.
یخ زمینی[5]، یخی که در درونبوم از آب شیرین تشکیل میابد (در مقابل یخی که از آب دریا تشکیل میشود).
یخفروزان (yax.foruzān)، ده (جه ۱'۱۳۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۶کیلومتری ل اهر. کوهستانی است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است.
یخکش (yax.kaš)، دهستان (جه ۷'۹۵۱ سشه ۱۳۴۵ هش)، بخش یانه‌سر، شهرستان بهشهر، استان دوم (مازندران)، دارای ۳۰ آبادی. آبادیهای آن در طرفین رود نکا قرار دارند. محصولاتش غلات، ارزن، و برنج است.
یخکوه: ← کوه یخ.
یخگشاد[6] (yax.gošād)، پایان یخبندان، که در آن دما از نقطه‌ی انجماد بالاتر میرود و یخ و برف آب میشوند.
یخگیری[7] (yax.giri)، پوشیده شدن پهنه‌ای از یخچهنه یا یخچال، یا تأثیر این دو بر یک پهنه.
یخنهشت[8] (yaxnehešt)، نهشت غیر مطبّق یخچالی متشکل از مواد رستی محکم که داخل آنها سنگهائی گوشه‌دار و به ابعاد مختلف وجود دارد.
ید الجوزاء[9] (yado 'l.jōzā) [= دست جوزاء] یا **منکب الجوزاء** (mankebo 'l.) [= شانه‌ی جوزاء]، ستاره‌ی آلفا (قدر 0,09) از صورت فلکی جبار. از لحاظ درخشندگی ۴مین ثوابت آسمان است. ستاره‌ای است غولپیکر (تمام مدار زمین بآسانی در آن جا میگیرد) و متغیر (قطرش بین ۲۹۰ میلیون کم و ۴۱۸ میلیون کم تغییر میکند). کلمه‌ی ابط الجوزاء (ebto 'l.) [= بغل جوزاء] را در این اواخر به غلط از روی شکل خارجی نام این کوکب، (betelgeuse)، ساخته‌اند که خود آن شاید در نتیجه‌ی تحریف ید الجوزاء به بد الجوزاء در ترجمه‌ی به لاتینی پیدا شده باشد. برای شکل ← جبار، در نجوم.
ید بیضاء ، ← آزاد بلگرامی.
ید بیضاء (yade bayzā') [= دست سپید و نورانی]، از معجزاتی که در قرآن درباره‌ی موسی ابن عمران پیغمبر آمده است (اعراف ۱۰۵). هنگامی که موسی برای هدایت فرعون به مصر رفت معجزه‌هائی نشان داد، از جمله، پس از آنکه عصای خود را اژدها کرد (← عصای موسی)، فرعون معجزی دیگر از او خواستار شد، و او دست خویش را در گریبان برد و بیرون آورد، در حالی که روشنائی خیره‌کننده‌ای از آن میتافت، و فرعون متحیر و در شگفت شد (اعراف۱۰۶، طه ۲۳، شعراء ۳۲، نمل ۱۲، قصص ۳۲). بر طبق روایات، پس از این دو معجز (عصا و ید بیضا)، فرعون میخواست ایمان بیاورد اما وزیرش هامان او را از این کار منصرف کرد.
یدع اب یجل: ← قتبان.
یدغه یا ایدغه، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.
یدک (yadak)، ده (جه ۱'۵۱۵ سشه ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرزج، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، ۳۵کیلومتری ش قوچان، کوهستانی، و محصولش غلات است.
یدو، نام سابق توکیو، ژاپن.
یدیدیا[10] (yadidiyyā) [عبری، = محبوب یهوه]، نامی که ناتان هنگامی که سلیمان شیرخوار بود به او داد (دوم سموئیل ۲۴.۱۲، ۲۵).
یدیش[11] (yediš)، زبان مکالمه‌ی اکثر یهودیان اروپای شرقی تا حج II. این زبان اصلاً از آلمانی قرون وسطی جدا شده، ولی کلمات عبری بسیار در آن راه یافته، و نیز در هر کشور از زبان محلی اثر پذیرفته است. در نوشتن آن خط عبری به کار میرود. ادبیات جدید یدیش از اواسط قرن ۱۹م آغاز شد. و. مندله موخر سفوریم را باید بانی آن شمرد. روزنامه‌نگاری به این زبان را بالاخص مهاجرین یهودی امریکا تقویت کردند. اکنون رمانها و نمایشنامه‌های متعدد به این زبان وجود دارد.
یرالماسی: ← سیب زمینی ترشی؛ آفتابگردان.
یربا بوئنا: ← سان فرانسیسکو.
یربا ماته، درخت، ← ماته.
یربعام[12] I (yarbo'ām-)، فت ح ۹۱۰ قم، نخستین شاه شمال مملکت اسرائیل پس از آنکه از تصرف رحبعام خارج شد. به ترویج بتپرستی و باز گرداندن آیین گوساله‌پرستی مشهور است (اول پادشاهان ۱۱.۲۶:۱۴.۱۸؛ دوم تواریخ ۱۳:۱۰).
یربعام[12] II (yarbo'ām-)، فت ح ۷۴۹ قم، شاه (ح ۷۸۹–۷۴۹ هق) اسرائیل، پسر یهوآش. عاموس و هوشع در زمان وی نبوت میکردند (دوم پادشاهان ۱۶.۱۴ و ۲۳–۲۹).
یردنه: ← صبه.
یرسن[13]، **آلکساندر امیل ژان** (āleksāndr emil jān yersan)، ۱۸۶۳–۱۹۴۳، باکتریشناس فرانسوی سویسی الاصل. باسیل جذام را کشف کرد و سروم مبارزه‌ی با جذام را ساخت؛ در باب پازهر دیفتری نیز تحقیقاتی به عمل آورد. باسیل طاعون را نیز کشف کرد (به اتفاق کیتاساتو)، و سرومی برای مبارزه‌ی با آن تهیه کرد.
یرغو (yarqu) یا **یارغو** (yārqu). لغت مغولی به معنی مرافعه و محاکمه، و گاه به معنی شکایت و تظلم. **یرغو پرسیدن**، به معنی استنطاق و بازپرسی، در کتب تاریخ عهد مغول مکرر آمده است. **یرغوچی** یا **یارغوچی** عنوان صاحب‌منصب مأمور تحقیق و به اصطلاح عنوان قاضی مغول بوده است، و نام یرغوچی در ردیف نام امرا و وزرا در کتابهای عهد مغول ذکر میشود.
یرقان[14] (yaraqān) یا **زردی**، بیماریی که بر اثر آن صفرا در خون و انساج نفوذ کرده باعث زردی پوست بدن میشود. سببش انسداد مجرای صفرا یا التهاب یاخته‌های کبد به واسطه‌ی عفونت ویروسی یا میکروبی است.
یرکوکی، قلعه، ← محمد I.
یرکیز[15]، **چارلز تایسن** (cārlz taysən yerkiz)، ۱۸۳۷–۱۹۰۵، سرمایه‌دار امریکائی، اهل فیلادلفیا. در ۱۸۸۲ به شیکاگو رفت، و کنترول شبکه‌ی راه آهن شهری شیکاگو را به دست آورد. متهم به زدوبندهای سیاسی برای حفظ منافع خود شد. سهام و منافع خود را در شرکتها فروخت (۱۸۹۹) و به انگلستان رفت (۱۹۰۰). در انگلستان در رأس شرکتی قرار گرفت که متروی لندن را میساخت. نامش به رصدخانه‌ی یرکیز در شیکاگو (← تلسکوپ) داده شد که از طرف وی به دانشگاه شیکاگو تقدیم شد.
یرکیز، رصد خانه‌ی: ← تلسکوپ، شتروره، اولو.
یرلیغ (yarliq)، لغت مغولی به معنی حکم و فرمان پادشاه. غالباً در متون تاریخی فارسی به صورت "یرلیغ خانی"، "یرلیغ عالم‌مطاع" و "یرلیغ گیتی‌مطاع" به کار رفته است. این کلمه به صورت "یارلیق" در زبان ترکی راه یافته است، و به همین معنی در زبان مغولی هنوز باقی است.
یرماک[16]، **تیموفیویچ** (timofievic yermāk) یا **ارماک**[17]، فت ۱۵۸۴ یا ۱۵۸۵، رهبر قزاقهای روسی و فاتح سیبریه. با افراد مسلح معدودی که در اختیار داشت، و آنان را در قایقهای کوچک به پیش میراند، خوانین تاتار سیبریه را مغلوب کرد (۱۵۸۱) و سیبریه را تحت تسلط ایوان مخوف، تزار روسیه، در آورد. حماسه‌هائی در

(1)piedmont glacier (2)dry ice (3)moraine (4)calving (5)land ice (6)thaw (7)glaciation (8)boulder clay (9)Betelgeuse (10)Jedidiah (11)Yiddish (12)Jeroboam (13)Yersin (14)jaundice (15)Yerkes (16)Yermak (17)Ermak

وصف او سروده شده، و "حامی سیبریه" شمرده میشود.

یرموک (yarmuk)، نهری در سوریه که اکنون **شریعة المنادره** (šari'ato 'l.manāzera) نامیده میشود (به علت وجود قبیله‌ی منادره در نزدیک آن). ح ۸۰ کم طول دارد و در جهت غ جاری است و درست در ج دریاچه‌ی طبریه به نهر اردن میریزد، قسمتی از آن مرز میان اردن هاشمی و سوریه است. شهرت عمده‌ی آن به نبردی است (رجب ۱۵ هق) که میان مسلمانان، به فرماندهی خالد ابن ولید، با سپاهی از روم شرقی مرکب از ح ۵۰٬۰۰۰ مرد جنگی (دو برابر سپاهیان اسلام) در نزدیک آن در گرفت و به پیروزی مسلمانان انجامید و آغاز فتوحات بعدی شد.

یرمولوف[1]، **آلکسی پتروویچ** (aleksey petrovic yermolof)، ۱۷۷۲–۱۸۶۱، ژنرال روسی. در جنگهای ناپلئونی شرکت داشت (۱۸۰۵–۰۷، ۱۸۱۲، ۱۸۱۳–۱۴). پس از جنگی که در محل اسلاندوز، نزدیک ارس، روی داد و فتحعلی شاه از روسیه تقاضای صلح کرد، از طرف دولت روسیه، برای عقد معالجه مأمور تهران شد؛ معاهده‌ای که بسته شد همان ← عهدنامه‌ی گلستان است.

یرو[2] (yarō) یا **یرو واتر**[2] (wâtər)، رود کوچکی در ج‌ش اسکاتلند در ولایت سلکرک که به توید میریزد. در ادبیات معروف است.

یروان، ارمنستان شوروی، ← ایروان.

یرو واتر: ← یرو، رود، اسکاتلند.

یریم، آبادی، ← ظفار، پایتخت باستانی.

یرینگ[3]، **رودولف فون** (rudolf fon yering)، ۱۸۱۸–۹۲، حقوقدان و نویسنده‌ی آلمانی، مؤسس مکتب جدید فلسفی-تاریخی حقوق.

یزتا: ← فرشته، قسمت III.

یزد (yazd)، شهر (جه ۹۳٬۳۴۱ سنه ۱۳۴۵)، مرکز شهرستان یزد، ⇐ استان یزد (بنا بر دفتر تقسیمات کشوری ۱۳۵۵ هش). از شهرهای تاریخی ایران که در ۳۱۰کیلومتری ج‌ش اصفهان واقع است. از بناهای تاریخی آن مسجد جامع (← مسجد جامع)، ← مسجد میر چقماق، مسجد جمعه، مدرسه‌ی شاه ابوالقاسم، و ← مقبره‌ی دوازده امام را میتوان نام برد. در یزد کارخانه‌های فراوان، اهم آنها کارخانه‌های نساجی و ریسندگی‌دایر است. مرکز زرتشتیان است و ح ۳٬۰۰۰ زرتشتی در آن سکونت دارند. هوای یزد، به علت نزدیکی به کویر، نسبةً خشک، و باران آن بسیار اندک است. آب یزد از آب‌انبارها و چاههای بسیار عمیق تأمین میشود. یزد زادگاه ابواسحاق اینجو بوده است.

تاریخ

یزد یکی از شهرهای قدیمی ایران است، بنای آن را، که پیش از آن کته (ka[ko]sa) نام داشته، به یزدگرد II ساسانی نسبت میدهند. کته قلعه‌ی مستحکمی بود و حومه‌ای در کنار کویر داشت، دارای ۲ دروازه‌ی آهنین-دروازه‌ی ایزد و دروازه‌ی مسجد بود. به گفته‌ی ابن حوقل و یاقوت حموی، یزد جزو استخر فارس بوده است. یزدگرد ۳ تن از سرداران خود بیده، میبد، و عقدا را مأمور کرد تا ۳ ده در کته بسازند، و آنان به ترتیب ده بیده، ده میبد، و ده عقدا را ساختند. در دوره ساسانیان رفته‌رفته شهر آباد شد. در زمان یزدگرد III (سلطنتش ۶۳۲–۶۵۱ هق) یزد به دست لشکریان عثمان افتاد و مردم یزد، با پذیرفتن جزیه، به آیین زرتشتی باقی ماندند، بعداً دین اسلام در آنجا نفوذ پیدا کرد. یزد نزد زرتشتیان مقدس بوده، و هم اکنون معبدی در آن وجود دارد به نام هفت آتشکده.

یزه، شهرستان (جه ۲۸۱٬۱۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، ⇐ استان یزد، ایران مرکزی، مرکزش شهر یزد. از ل محدود است به کویر نمک، از ش به کویر لوت، از ج به کرمان و فارس، و از غ به اصفهان. در دره‌ی وسیعی واقع شده است که کوههای متعددی اطراف آن قرار دارد، بلندترین این کوهها شیرکوه در ج‌غ یزد واقع است، و آبادیهای یزد بیشتر در دامنه‌ی همین کوه است. نظر به وسعت شهرستان یزد و بعد مسافت، شهرها و بخشهای این شهرستان آب و هوای مختلفی دارد، و به همین جهت محصولات گوناگون-اعم از سردسیری و گرمسیری-در نواحی مختلف آن به عمل میآید، چنانکه در قسمتهای بافق و خور و بیابانک بیشتر محصولات گرمسیری (خرما) و بخشهای واقع در دامنه‌ی کوهها دارای محصولات سردسیری است. محصولات یزد که نسبةً اهمیت اقتصادی دارد عبارتند از پسته، انار، بادام، خشکبار، انگوزه، کتیرا، و روناس که به دیگر شهرها و حتی به خارج از کشور صادر میشود. محصولات غله و حبوبات یزد کفاف مصرف این شهرستان را نمیدهد. صنایع دستباف یزد سابقاً رواج فراوان داشت، ولی اکنون وجود کارخانه‌های پارچه‌بافی باعث رکود این صنایع شده است.

یزد، تاریخ، کتاب، ← تاریخ یزد.

یزد، مسجد جامع: ← مسجد جامع.

یزدآباد (yazd.ābād)، ده (جه ۲٬۱۴۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اشترجان، بخش لنجان، شهرستان اصفهان، استان دهم (اصفهان)، ۷کیلومتری ش فلاورجان. محصولاتش غلات و برنج است.

یزدامله، در دین مانی، ← مانویت.

یزدان: ← ایزد.

یزدان‌آباد سفلی (yazdān.ābāde sofla)، ده (جه ۱٬۱۸۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان شهر کهنه، بخش حومه‌ی شهرستان قوچان، استان نهم (خراسان)، ۱۵کیلومتری ل‌غ قوچان. محصولش غلات است.

یزدانبخش میرزای افشار، از شاهزادگان سلسله‌ی افشاریه، پسر شاهرخ افشار. در ۱۱۸۴ هق که احمد شاه درانی، پس از مدتی محاصره‌ی مشهد، با شاهرخ مصالحه کرد و به قندهار باز گشت، یزدانبخش را همراه برد تا در آنجا یکی از دختران خود را بدو دهد. اما آن دختر وفات یافته بود، و یزدانبخش همچنان در دربار احمد شاه درانی بماند تا آنکه تیمور شاه، پس از مرگ (۱۱۹۲ هق) پدرش احمد شاه، وی را رخصت داد که به خراسان باز گردد.

یزدجرد یا یزدگرد، کوه: ← ملایر، شهرستان.

یزدخواست: ← ایزدخواست یا یزدخواست.

یزدخواست، قلعه‌ی: ← ایزدخواست، دهستان، آباده.

یزدخواست، مسجد، مسجدی در ایزدخواست. تنها مسجدی است که در آن چهارطاقی عهد ساسانی تبدیل به مسجد شده است. بر اثر ریزش صخره‌ای، قسمتی از آن منهدم شده است نیز ← ایزدخواست، دهستان.

یزدگرد I (yazdgerd-)، ملقب به **بزهکار**، شاهنشاه (۳۹۹–۴۲۰) ساسانی، پسر شاپور III و جانشین بهرام IV. آرکادیوس، امپراطور روم، ولیعهد خود تئودوسیوس را بدو سپرد، و یزدگرد او را سرپرستی کرد تا به تخت نشست. جانشین او بهرام گور بود.

یزدگرد II (yazdgerd-)، شاهنشاه (۴۳۸ یا ۴۳۹–۴۵۷) ساسانی، پسر و جانشین بهرام گور. نسبت به عیسویان ارمنستان سختگیری بسیار کرد. به همین جهت در آنجا شورشی برپا شد، ولی یزدگرد شورشیان را مغلوب کرد. جانشینش هرمز III بود.

یزدگرد III (yazdgerd-)، فت ۶۵۱، آخرین شاهنشاه (۶۳۲–۶۵۱) ساسانی، پسر شهریار (پسر خسرو پرویز) و جانشین خسرو V، در دوره‌ی سلطنت وی مسلمانان به ایران حمله کردند، و در جنگهای قادسیه، مداین، جلولاء، و نهاوند ساسانیان را شکست دادند. یزدگرد درحدود مرو به‌دست آسیابانی کشته شد (۶۵۱) و سلسله‌ی ساسانی انقراض یافت.

یزدگرد ابن شهریار: ← آل باوند (شاخه‌ی کینه‌خواریه).

یزدگرد بزهکار: ← یزدگرد I، شاهنشاه ساسانی.

یزدگردی، تقویم: ← تقویم اوستائی.

یزدل (yazdel)، ده (جه ۱٬۴۲۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان نوش‌آباد، بخش آران، شهرستان کاشان، استان مرکزی (تهران)، ۱۵کیلومتری ل‌غ آران. محصولاتش غلات، پنبه، تنباکو، و ابریشم است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

یزدی، سید محمد کاظم، ۱۲۵۶؟–۱۳۳۷ هق، از فقها و مراجع تقلید شیعه. بر خلاف آخوند ملا کاظم خراسانی، از مخالفان مشروطه بود. رساله‌ی عملیه‌ی او، موسوم به العروة الوثقی، از کتابهای مرغوب فقه عملی است و بسیاری از مراجع پس از وی بر آن حاشیه نوشته‌اند.

یزدی، ملا محمد باقر، نه قرن ۱۱م هق، ریاضیدان ایرانی، مؤلف میزان الحساب.

یزدی‌بندی (yazdi.bandi)، در اصطلاح معماری، طاقهای ظریف داخل طاقهای بزرگ. مرحله‌ی مقدماتی مقرنس‌کاری را نیز گویند.

یزرعیل[4] (yezra'il)، دشت حاصلخیزی در فلسطین مرکزی، حوزه‌ی زهکشی رود قیشون، ممتد از دامنه‌ی ج‌ش کوه کرمل تا دره‌ی اردن. در ازمنه‌ی قدیم میدان نبرد، مخصوصاً پیرامون

(۱)Yermolof (۲)Yarrow Water (۳)]hering (Ihering) (۴)]ezreel Esdraelon

مجدو بود. نیز ← جنبوع.
یزرعیل[1] (yezra'il) [عبری. = خدا میکارد]، شهر قدیمی، فلسطین، در دشت یزرعیل، بین مجدو و نهر اردن (اول سموئیل ۲۹.۱). مقر اخآب پادشاه اسرائیل بود که خاندانش غالباً خاندان یزرعیل خوانده میشود.
یزغلامی، لهجه‌ی: ← لهجه‌های فلات پامیر.
یزو (yezo)، جزیره، ژاپن، ← هوکایدو.
یزید، ابوطاهر: ← شروانشاهان.
یزید ابن احمد: ← شروانشاهان، قسمت I.
یزید ابن الطثریه، شاعر عرب عصر اموی، ← عربی، ادبیات، قسمت X.
یزید ابن خالد: ← شروانشاهان قسمت I.
یزید ابن عبدالملک (yazide 'ben abdo l'malek)، ۷۱–۱۰۵ هق، ۹مین خلیفه (۱۰۱–۱۰۵ هق) از سلسله‌ی خلفای اموی دمشق. وی بعد از عمر ابن عبدالعزیز به خلافت نشست (رجب ۱۰۱ هق). در آغاز کار به تغییر عمال و مأمورین و لغو مقررات عادلانه‌ی عمر ابن عبدالعزیز پرداخت. دوره‌ی خلافت او در عیاشی و بلهوسی گذشت، و او همه‌ی کارها را به دو مطربه‌ی خود سلامه (sallāma) و حبابه (habbāba)ـوا گذاشت، و عشقی نزدیک به سرحد جنون بدان دو زن داشت. عاقبت حبابه وفات یافت، و خلیفه نیز از فرط تأثر چند روزی بعد از مرگ او در گذشت.
یزید ابن محمد: ← شروانشاهان، قسمت I.
یزید ابن مزید شیبانی (yazide 'bne mazyade šeybāni)، فت ۱۸۵ هق، از حکام عرب، وی برادرزاده‌ی معن ابن زائده، و به شجاعت مشهور بود. ولایت ارمنستان داشت، و هارون‌الرشید او را عزل کرد (۱۷۲ هق)، ولی پس از شجاعتی که در جنگ با خوارج از خود بروز داد، دگربار او را به ولایت ارمنستان منصوب کرد (۱۸۳ هق)، و آذربایجان و شروان و دربند را نیز به قلمرو ولایت او افزود. سلسله‌ی شیبانی از شروانشاهان از اعقاب او بودند.
یزید ابن معاویه (yazide 'bne mo'āvia)، ۲۵–۶۴ هق، دومین خلیفه (۶۰–۶۴ هق) از سلسله‌ی خلفای اموی. بعد از وفات پدرش معاویه به خلافت نشست (رجب سال ۶۰ هق)، و نخست به دفع مخالفان پرداخت. امام حسین ع را که از بیعت با او ابا داشت، و اهل کوفه غالباً به جانب او میل داشتند، به وسیله‌ی لشکر عبیدالله ابن زیاد، و به همراهی کسانی مانند عمر ابن سعد و شمر ابن ذی الجوشن، در کربلا با اتباع و یارانش شهید کرد (۱۰ محرم ۶۱ هق، ← کربلا، واقعه‌ی). اهل مدینه را که بر والی خود عتبة ابن ولید شوریده و امویان مدینه را مورد اهانت قرار داده بودند، به وسیله‌ی مسلم ابن عقبه عرضه‌ی قتل و غارت کرد (ذو الحجه‌ی ۶۳ هق)، و این را واقعه‌ی حره گویند. اما بر شهر مکه، که عبدالله ابن زبیر در آن عصیان کرده و تحصن جسته بود، دست نیافت، و باآنکه آنجا را به وسیله‌ی حصین ابن نمیر یک‌چند محاصره کرد، قبل از آنکه ازین محاصره نتیجه‌ای حاصل شود، یزید مرد، و مکه و عبدالله ابن زبیر از محاصره رهائی یافتند (ربیع الاول ۶۴ هق).

یزید ابن مفرغ، ابوعثمان (abu.osmān yazide 'bne mofarreq)، فت ۶۹ هق، شاعر عرب. وی به مروان ابن حکم (خلیفه‌ی اموی) پیوست، و همراه عباد ابن زیاد به خراسان رفت، و چون عباد بدو چندان عنایتی نکرد، یزید از او برنجید و او را هجو کرد. عباد او را فرو گرفت، و چندی بعد او را رها کرد، و او به بصره و از آنجا به شام رفت، و چون عباد ابن زیاد و پدرش زیاد ابن ابیه و کسان او را هجو میکرد، عبیدالله ابن زیاد، والی بصره، او را بگرفت، و حتی در صدد کشتن وی نیز بر آمد. اما یزید ابن معاویه (به روایتی معاویه) وی را از آن اقدام منع کرد. ابن مفرغ از زندان آزاد شد، و به کوفه رفت، و در آنجا بود تا وفات یافت.
یزید ابن مهلب (yazide 'bne mohallab)، ۵۳–۱۰۲ هق، از امیران شجاع عرب در فتوحات اسلامی. پس از مرگ (۸۳ هق) پدرش به امارت خراسان منصوب شد و ۶ سال در این منصب باقی بود تا عبدالملک ابن مروان، به سعایت حجاج که از یزید بیمناک بود، او را عزل و حبس کرد، از زندان عراق گریخت و به شام رفت، و چون خلافت به سلیمان ابن عبدالملک رسید بار دیگر به امارت خراسان منصوب شد، و جرجان و طبرستان را فتح کرد. سپس به امارت بصره گماشته شد، ولی هنگامی که عمر ابن عبدالعزیز به خلافت رسید او را به شام احضار و در حلب زندانیش کرد. پس از مرگ عمر، غلامان یزید به زندان ریختند و او را بیرون آوردند که به بصره حمله برد و آنجا را گرفت (۱۰۱ هق) و جنگهائی میان او و فرمانروای عراقین، مسلمة ابن عبدالملک، در گرفت که با کشته شدن یزید در محلی میان واسط و بغداد پایان یافت.
یزیدخوان: ← مخالف‌خوان.
یزید ناقص [یزید ابن ولید I]، ۸۶–۱۲۶ هق، ۱۲مین خلیفه ازسلسله‌ی خلفای اموی، پسر ولید ابن عبدالملک. وی پس از قتل ولید ابن یزید به خلافت نشست (۱۲۶ هق). گویند او را بدان سبب یزید ناقص خوانده‌اند که وظایف و مستمری لشکریان را، بدان مقدار که ولید افزوده بود، کاست، و بعضی گفته‌اند چون مروان ابن محمد او را، به جای یزید [= می‌افزاید]، از راه طعنه ینقص (yanqos) [= میکاهد] خواند، بدین لقب مشهور شد. یزید ناقص اظهار زهد و صلاح میکرد، و در صدد اصلاح خرابکاریهای گذشته بود، اما کثرت آشوب و فتنه او را مجال اقدام نمیداد. در عراق خوارج و در خراسان دعاة بنی عباس برخاسته بودند، و بین اقوام عرب نیز تعصب و اختلاف قومی قدیم پدید آمده بود. مروان ابن محمد نیز یک چند مدعی او بود. خلافت یزید ناقص بیش از چند ماه طول نکشید.
یزیدی، فرمانروایان شروان، ← شروانشاهان، قسمت I.
یزیدی، طایفه، ← یزیدیه یا یزیدی.
یزیدیان، طایفه، ← یزیدیه یا یزیدی.
یزیدیه (yazidiyye) یا **یزیدی** یا **یزیدیان،** طایفه‌ای از کردان حدود موصل و جبل سنجار و دیاربکر و حلب و ارمنیه که آیین و مذهب خاصی به همین نام نیز دارند، و تعداد آنها امروز بین ۴۰'۰۰۰ و ۷۰'۰۰۰ تخمین شده است، و در سابق البته بیش از این بوده‌اند. اسم آنها با نام یزید ابن معاویه به هیچ وجه ارتباط و انتساب ندارد، و احتمال هست که منسوب به کلمه‌ی فارسی ایزد یا یزدان باشد. مع هذا، مخالفان، این طایفه را به نام "شیطان‌پرست" خوانده‌اند. ماهیت و اساس مذهب این طایفه درست روشن نشده است، اما محقق است که در آن بعضی عقاید از شرک و از مذاهب یهود و مجوس و مانوی و صابئه و اسلام به هم درآمیخته است. دو کتاب دینی ایشان، کتاب الجلوه و مصحف رش [= کتاب سیاه]، هر دو به عربی است. قبر عدی ابن مسافر زیارتگاه دینی آنان است.
یس، سوره‌ی (yāsin، از القاب پیغمبر؟)، سوره‌ی (← سوره) ۳۶م قرآن، مکی، ۸۳ آیه. داستان قریه‌ای را مثل میزند که مردم آن فرستادگان خدا را تکذیب کردند، و به صیحه‌ی عذابی هلاک شدند، و فقط آزادمردی که از راه دور آمد به گفته‌ی فرستادگان تسلیم و به سعادتمندی نائل شد. میگوید چه شده است که مردم از اینکه ما زمین مرده را زنده میکنیم، و از آن میوه‌های گوناگون میخورند پند نمیگیرند؟ از آیات دیگر الاهی چون حرکت خورشید و ماه در مقر خود و حرکت کشتی بر دریا مثال میآورد، و میگوید منکرانی که با نفخه‌ی صور بیدار میشوند، آنگاه میفهمند که وعده‌ی پیامبران راست بوده است. به پیغمبر تسلیت میدهد که از گفته‌های مخالفان اندوهناک نباشد که خدا دانای آشکار و نهان است.
یسار: ← محمد ص، قسمت ۴۹.
یساقی (yasāqi)، ده (جه ۱'۸۹۹ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان سدن رستاق، بخش حومه‌ی شهرستان گرگان، استان دوم؛ ۱۵کیلومتری ش کردکوی. محصولاتش برنج، غلات، حبوبات، و توتون است. یساقی از جمله آبادیهای دهستان سدن رستاق است که به بخش کردکوی ملحق شده است.
یساکار[2] (yassakār) [عبری، = مزدآور]، پسر یعقوب، جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی بنی اسرائیل ساکنان سرزمین غ نهر اردن (پیدایش ۳۰، ۱۸؛ ۱۴.۴۹؛ ۴۶، ۱۳؛ اعداد ۲۹.۱؛ ۵.۲؛ تثنیه ۱۲.۲۷؛ ۱۸.۳۳؛ یوشع ۱۷.۱۹؛ اول تواریخ ۱.۷–۵).
یساول (yasāvol، ترکی) سواری که ملازم امرا و رجال بزرگ باشد، یا با گرز طلا یا نقره بر دوش، پیشاپیش آنان حرکت کند و دورباش گوید. **یساولان صحبت** معادل مأموران یا رؤسای تشریفات امروز بوده، که گاهی **یساولان مجلس** نیز خوانده شده‌اند. یساولان را همچون پیک و قاصد برای بردن نامه یا پیام نیز به ماموریت میفرستاده‌اند. در تواریخ عهد صفویه خاصه این لغت بسیار به کار میرود.
یساولان صحبت: ← یساول.
یساولان مجلس: ← یساول.
یسپرسن[1]، **اوتو** (oto yespersen)، ۱۸۶۰–۱۹۴۳، دانشمند دانمارکی در فقه اللغه. استاد زبان و ادبیات انگلیسی در کپنهاگ بود. نخست

(1)Jezreel (2)Issachar (3)Jespersen

با کارهای جالب‌توجهی که در فونتیک (الفبای صوتی) انجام داد شهرت یافت، بعداً کتابهائی در باره‌ی زبان انگلیسی و در زبانشناسی به طور کلی نگاشت، که اهم آنها عبارتند از رشد و سازمان زبان انگلیسی (۱۹۲۲)، فلسفه‌ی دستور زبان (۱۹۲۴) و نحو تحلیلی (۱۹۳۷).

یسنا (yasnā)، اوستائی یسنه (yasna)، یکی از بخشهای پنجگانه‌ی اوستا و مهمترین آنها. در مراسم دینی سروده میشود، و شامل ۷۲ فصل (هائیتی) است. گاتها بخشی از یسنا است. پارسیان یسنا را به ۲ بخش بزرگ تقسیم کنند، از یسنا ۱ تا یسنا ۲۷، از یسنا ۲۸ تا پایان. یسنا حاوی موضوعات ذیل است، ذکر و نیایش اهورمزدا، امشاسپندان، و ایزدان؛ درود (نیان مقدس)؛ هوم (گیاه سکرآور مقدس)؛ اقرار به دین زردشتی؛ ستودن گاتها و ستایش فصول مخصوصی از یسنا؛ سروش؛ نیایش آذر (آتش)، تقدیس آب؛ و غیره.

یسنه: ← یسنا.

یسنین[1]**، سرگی آلکساندرویچ** (sergey ālek-sāndrovic yesenin)، ۱۸۹۵–۱۹۲۵، شاعر روس. سرشناسترین شاعر آغاز انقلاب و مورد احترام فراوان بود. به مکتب ایماژیسم (← ایماژیستها) تعلق داشت که طرفدار استقلال مطلق هنرمند بود. بهترین آثار او اشعار غنائی وی در باره‌ی مناظر روسیه و شادیهای زندگی روستائی است. علاوه بر آن حماسه‌ی پوگاچف (۱۹۲۲) را نیز تصنیف کرده است که تراژدی منظوم شورش روستائیان در ۱۷۷۳–۷۵ است. اصل روستائی داشت و نخست از طرفداران انقلاب بود، ولی بعد مخالف سیاست نظام بولشویکی شد. در ۱۹۲۲ ازدواج کرد و به گردش در اروپا و امریکا پرداخت؛ ازدواج دومش با نواده‌ی تولستوی بود، و به خودکشی از دنیا رفت.

یسوع[2] (yasu') [عبری، ← رهاننده]، پسر سیراخ، مؤلف حکمت یسوع پسر سیراخ.

یسوع، انجمن: ← یسوعیان.

یسوع پسر سیراخ، حکمت: ← حکمت یسوع پسر سیراخ.

یسوعی: ← یسوعیان.

یسوعیان[3] (yasu'i-) یا **انجمن یسوع**، فرقه‌ای از کلیسای کاتولیک رومی. اعضای آن یسوعی یا نزویت (jezuit؛ از فنس) خوانده میشوند. توسط ← قدیس ایگناتیوس لویولائی و ۶ تن از دوستان وی تأسیس شد (۱۵۳۴–۳۹). ایگناتیوس مقرراتی. وضع کرد که هنوز در این فرقه رعایت میشود. یسوعیان در فعالیتهای تبلیغی، آموزشی، علمی، و اصلاح کلیسای کاتولیک کوشا بوده‌اند. از بدو تأسیس فرقه اعضای آن به ترویج مسیحیت در کشورهای دیگر پرداخته‌اند. یکی از آنان، به نام ← قدیس فرانسوا گزاویه به این منظور به خاور دور رفت. در هند، چین، و ژاپن مبلغین یسوعی، با اینکه بسیاری از آنان در خون خود غلطیدند، دست از مقصد خود نکشیدند و کلیسای کاتولیک را در شرق بنیاد نهادند. در امریکا، خصوصاً امریکای جنوبی و کانادا، نیز فعالیت پر دامنه‌ای کرده‌اند. حرارت و وحدت و وفاداری خاص آنان به پاپ برخی دیگر از فرقه‌های کاتولیک را به رشک آورد و گروهی از فرمانروایان اروپای کاتولیک را، که می‌خواستند خود را از سلطه‌ی پاپ برهانند، خشمگین و هراسان ساخت. رفته رفته قدرت پاپ رو به ضعف نهاد، و در ۱۷۰۰ پشتیبان اصلی او یسوعیان بودند. از این رو، آنها آماج حملات قاهرانه‌ی متشکل شدند. از فعالیت آنان در پرتغال (۱۷۵۹)، در فرانسه (۱۷۶۴)، و در مستعمرات اسپانیا (۱۷۶۷) جلوگیری شد، و پاپ کلمنس XIV ناگزیر شد این انجمن را منحل سازد (۱۷۷۳). فردریک کبیر و کاترین کبیر به فرمان پاپ تمکین نکردند و این فرقه در روسیه و پروس پایدار ماند. بار دیگر در ۱۸۱۴ به صورت فرقه‌ای جهانی سر بلند کرد و فعالیت تبلیغی و فرهنگی پر دامنه‌ای آغاز کرد.

یسوکای بهادر، پدر چنگیز خان.

یسی[4] (yassā) [عبری، ← قوی]، پدر داود. این نام برای نمایاندن خاندان شاهی و امیدهای مسیحائی که از آن داشتند اختیار شد (راعوث ۱۷.۴–۲۲؛ اول سموئیل ۱.۱۶–۱۸؛ ۱۲.۱۷ و ۵۸؛ اول تواریخ ۱۲.۲ و ۱۳؛ اشعیا ۱۰.۱۱ و ۱۰؛ متی ۵.۱ و ۶؛ لوقا ۳۲.۳). عیسی را نهال و مریم را ریشه‌ی یسی نامیده‌اند. درخت خاندان عیسی که اصل آن از یسی باشد، یکی از موضوعات هنری قرون وسطی بوده است.

یشت (yašt)، اوستایی ایشتی، به معنی نیایش و ندبه (← یشتها).

یشتها (yašt-)، یکی از بخشهای پنجگانه‌ی اوستا، شامل ۲۱ یشت، هرمزد یشت، هفت امشاسپند یشت، اردیبهشت یشت، خرداد یشت، آبان یشت، خورشید یشت، ماه یشت، تیر یشت، گوش یشت، مهر یشت، سروش یشت، رشن یشت، فرودین یشت، بهرام یشت، رام یشت، دین یشت، ارد یشت، اشتاد یشت، زامیاد یشت، هوم یشت، و ونند یشت.

یشم[5] (yašm)، نام متعارف هر یک از دو سیلیکات کانی که به عنوان سنگ قیمتی به کار میرود. کمیابترین و گرانبهاترین نوع یشم، ژادئیت (jādeit؛ فنس)، سیلیکات آلومینیوم و سودیوم، به رنگ سبز است، فراوانترین و کم بهاترین نوع آن، نفریت (nefrit؛ فنس)، سیلیکات منیزیوم و کلسیوم و آهن، از رنگ سفید تا سبز تیره یافت میشود. چینیها و ژاپنیها برای یشم خواص سحری قائلند و آن را گرامی میشمارند. ژادئیت در برمه‌ی علیا، تبت، و ایالت یونان (چین)، نفریت در زلند جدید، ترکستان، سیبریه، آلاسکا، چین، و سیلزی یافت میشود. یشمهای زیبای کنده‌کاری شده‌ی فراوان، از ۱۴۰۰ ق‌م، در چین یافت شده است.

یشوع: ← یوشع ابن نون.

یشیل ایرماق (yešil irmāq)، نام قدیمی آن **ایریس** (iris)، رودی به طول ≈ ۳۲۰ کم در ترکیه، عمدتاً در ولایتهای توقات و آماسیه، ل ترکیه‌ی آسیا. از کوههای آقداغ، غ سیواس، سرچشمه میگیرد و عموماً به طرف ل جریان دارد و با دلتای وسیعی به دریای سیاه میریزد. رود کلکیت (kelkit) از ش به آن میریزد.

یشیل‌کوی: ← سان ستفانو، پیمان.

یصهار: ← عمران.

یصهر ابن قاهث، ← عمران.

یعاقبه[6] (ya'āqeba) یا **یعقوبیه** (ya'qubiyye) [مفردش یعقوبی]، پیروان کلیسای مسیحی سوریه و عراق و هند، که کاتولیکان رومی و ارتدوکسها به چشم بدبینی به آنان نگاه میکردند. این کلیسا در قرن ۶م به‌عنوان کلیسای مونوفیزیتیسم در سوریه توسط یعقوب برادیا تأسیس شد و امپراطور تئودورا در پیدایش آن سهم فراوان داشت. وضع آن شبیه وضع کلیسای قبطی یعنی کلیسای مونوفیزیتیسم مصر بود. یعاقبه قرنها در زیر تسلط مسلمانها بودند. سنت توجه به علم در میان آنان رایج بود، و ابن العبری اسقفی از همین فرقه بوده است. بیشتر یعاقبه در عراق زندگی میکنند، مقر روحانی بزرگ ایشان (بطرک انطاکیه) در حمص است. آداب و عادات ایشان به مسیحیان شرقی دیگر شباهت دارد، به شمائر انطاکی یا سوری غربی عمل میکنند، زبان عبادتی ایشان زبان سریانی است. از قرن ۱۷م با رم ارتباط پیوسته دارند، در نتیجه در رم یک جامعه‌ی دینی مسیحی پیدا شده است که در آیین قربانی مقدس با پاپ شرکت دارد ولی آداب و شمائر آن با یعاقبه مشترک است. "کاتولیکهای سوری" نیز در شمار یعاقبه قرار میگیرند؛ رئیس روحانی آنان بطرک دیگری از انطاکیه است که در بیروت مستقر است. سازمان کلیسائی اینان با ملکائیه و مارونیان و کاتولیکهای کلدانی، که جامعه‌های دینی دیگری در عراق هستند که در آیین قربانی مقدس با رم شریکند، تفاوت دارد. در مالابار، هند فرقه‌ای به نام "یعاقبه‌ی مالابار" زندگی میکنند؛ این فرقه در قرن ۱۷م و هنگامی تأسیس شد که قسمت عمده‌ی مسیحیان مالابار از آیین قربانی مقدس رومی دست کشیدند و با بطرک یعقوبی ارتباط برقرار کردند، و اکنون از شمائر انطاکی با اندک تغییری پیروی می‌کنند. به ۲ گروه منقسم شده است که بر سر حقانیت و قدرت با یکدیگر در نزاعند، و گروه کوچکی شبیه پروتستان نیز در میان ایشان هست که به نام "یعاقبه‌ی اصلاح‌طلب" خوانده میشوند. در قرن ۲۰م عده‌ی زیادی از یعاقبه‌ی مالابار آیین قربانی مقدس پاپ را پذیرفتند، ولی آداب نماز و شمائر خود را نگاه داشتند. بعد از آنکه طفل را تعمید دادند او را با آهن سرخ داغ میکنند. کشیشان اگر قبل از کشیش شدن متزوج باشند میتوانند زوجه‌ی خود را نگاه دارند ولی بعد از کشیش شدن تزویج را جایز نمیدانند. روزه بشدت میان ایشان شیوع دارد و بسیار سخت نیز میباشد. یعاقبه صلوة و سایر شمائر مذهب خود را، اگر چه زبان معمولی ایشان عربی است، به زبان سریانی ادا میکنند.

ترهّب در میان یعاقبه، چه مرد و چه زن، جداً شیوع دارد. به انواع مختلف گاهی جمعی با هم مجتمعاً در صومعه یا صحرائی و گاهی منفرداً، و بعضی دائماً روی یک ستون مینشینند. با سایر

---

(۱)Yesenin; Esenin (۲)Jesus (۳)Jesus, Society of (۴)Jesse (۵)jade (۶)Jacobite Church

فرقه‌های عیسوی خاصه نسطوریان ایران کمال عداوت دارند. در ۱۳۰۰ هق، به خواهش دولت انگلستان، دولت عثمانی قبول کرد که یعاقبه را یک طایفه‌ی مستقل محسوب بدارد.

یعرب ابن قحطان (ya'robe 'bne qahtān)، گفته شده است که پادشاهی از یمن و جد پادشاهان حمیر بوده. و نیز گفته‌اند نخستین کسی است که به عربی تکلم کرده و به همین جهت یعرب خوانده شده است.

یعربی (ya'robi)، نام سلسله‌ای از ائمه‌ی عمان، که در ۱۰۳۴–۱۱۵۴ هق (۱۶۲۴–۱۷۴۱) در آن سرزمین فرمانروائی داشتند. سرسلسله‌ی خاندان یعربی یعرب ابن مالک (ya'robe 'bne mālek) بود. نام اعضای خاندان و کسانی از آنها که سلطنت کردند در جدول فوق آمده. در دوره‌ی امامت سلطان ابن سیف II، یکی از اعضای خاندان، به نام سلطان ابن مرشد، به کومک احمد ابن سعید، بر ضد سیف قیام کرد، و به امامت انتخاب شد. قسمت اعظم عمان به دست سلطان ابن مرشد افتاد، و برای سیف جز مسقط چیزی نماند. دولت ایران، به درخواست سیف، به یاری او رفت؛ سلطان ابن مرشد به قتل رسید. بعد از وفات سیف، احمد ابن سعید، که دختر سیف را به زنی داشت، به امامت عمان رسید (۱۱۵۴ هق).

یعسوب، از اسیان محمد ص، ← محمد، قسمت ۵۱.

یعفوریان (ya'furiān) یا **حوالیان** (hevā-liān)، سلسله‌ای از امیران یمن که خود را از اخلاف تبع میدانستند. مؤسس سلسله‌ی یعفور ابن عبدالرحمان (یا عبدالرحیم) ابن کریب (korayb) حوالی بود. پیش از ۲۲۷ هق، هنگام خلافت معتصم عباسی، یعفور استقلال خود را از حکام عباسی، که بسرعت در پی یکدیگر می‌آمدند و میرفتند، اعلام کرد؛ در ۲۴۷ هق یعفور توانست حمیر ابن حارث فرماندار صنعاء را بیرون کند و تسلط خود را در مرتفعات ج گسترش دهد. از منابعی که چندان روشن نیست چنان بر میآید که از آغاز در این سلسله وحدتی وجود نداشته است. در ۲۵۶ هق محمد پسر یعفور خداوندگار صنعاء بود و معتمد خلیفه‌ی عباسی او را فرماندار رسمی آن ناحیه میشناخت، ابراهیم پسر محمد در ۲۷۰ هق او را کشت و مختملاً محرک او در این قتل خود یعفور سالخورده بود که محمد دست او را از کارها کوتاه کرده بود.

شجره‌ی خاندان یعربی
(تواریخ هجری قمری و مربوط به دوره‌ی امامت است)

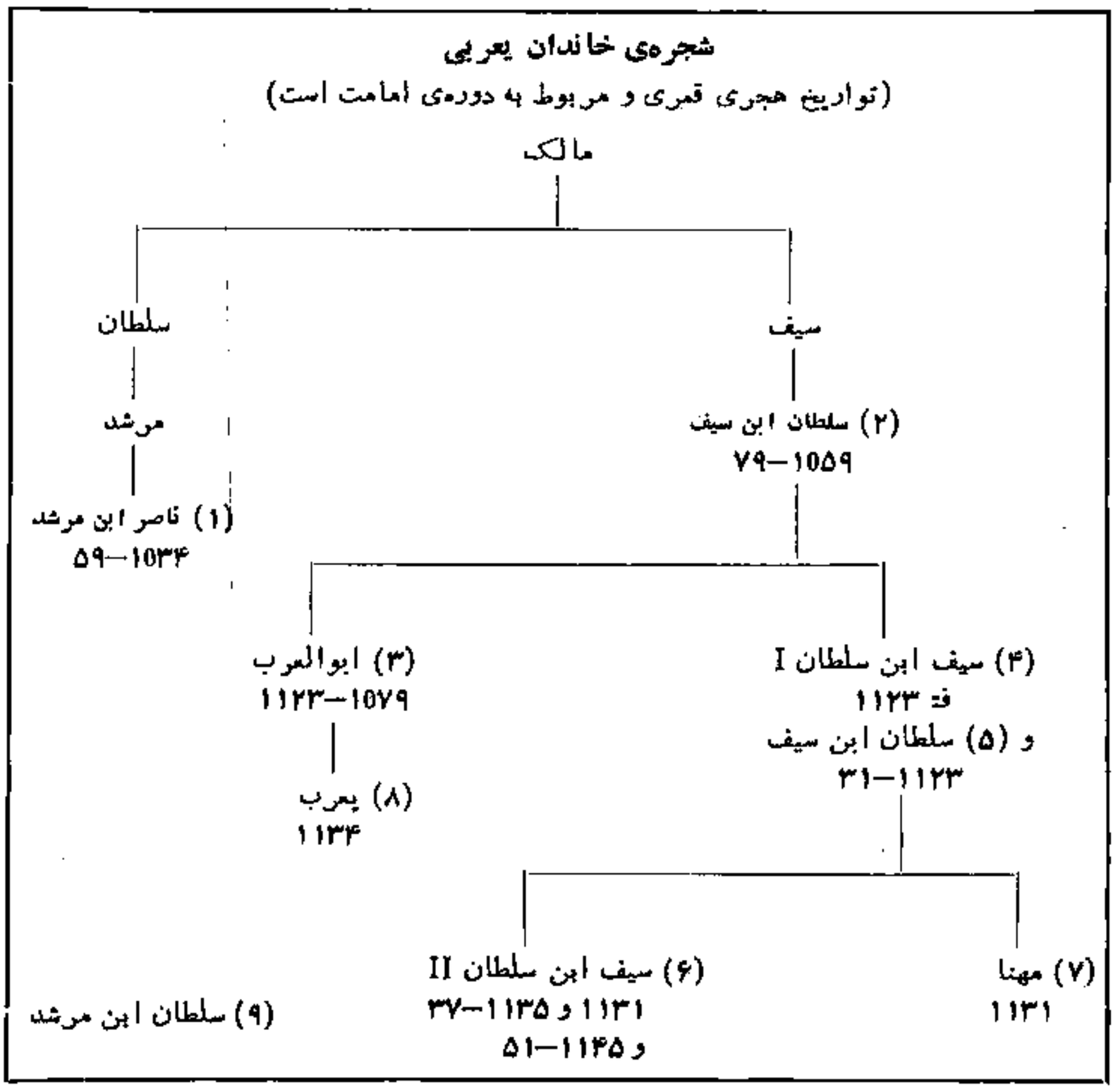

ظهور قرامطه و زیدیان در یمن سبب شد که بیش از دو نسل از وی در فرمانداری باقی نمانند.

یعقوب[1] [عبری، غاصب جای دیگری]. ۱– پسر اسحاق و برادر توأم عیسو، ملقب به اسرائیل، جد بنی اسرائیل. به گفته‌ی تورات، به حیله میراث و برکتی را که پدرش قصد دادن به عیسو داشت ربود. زندگی یعقوب آکنده از نومیدیهای سخت (دریافتن این مطلب که پس از سالها خدمت دائی وی لابان به جای آنکه دختر خود راحیل را به او بدهد ابتدا دختر دیگر خود لیه را به او تزویج کرده)؛ رفتار خودسرانه‌ی پسران بزرگش (در مقابل پسر کوچک او یوسف) و رؤیاهای روحانی (تجلی نردبانی که تا آسمان بالا رفته؛ کشتی گرفتن وی با فرشته)، و شادمانی عظیم (رسیدن وی به یوسف در مصر) بود (پیدایش ۲۵–۵۰؛ هوشع ۱۲.۲–۴ و ۱۲؛ ملاکی ۲.۱؛ اعمال ۷.۱۲–۱۶؛ عبرانیان ۱۱.۲۰ و ۲۱. قرآن؛ بقره ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴؛ آل عمران ۷۸؛ نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۴؛ هود ۷۴؛ یوسف ۶، ۳۸، ۶۸؛ مریم ۵۰؛ انبیاء ۷۲؛ عنکبوت ۲۶؛ ص ۴۵). ۲– پدر یوسف قدیس (متی ۱.۱۵ و ۱۶).

یعقوب (ya'qub)، اسم عبری الاصل برای مرد. بعضی اسامی که اصل آنها بالاخره به اصل عبری این نام باز میگردد:

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی در این کتاب
اسپانیائی	Jacobo	خاکوبو (xakobo)
اسپانیائی	Diego	دیگو (diego)
اسپانیائی	Jago	خاگو (xāgo)
اسپانیائی	Jaime	خایمه (xāyme)
آلمانی	Jacob	یاکوب (yākob)
آلمانی	Jakob	یاکوب (yākob)
انگلیسی	Jack	جک (jak)
انگلیسی	Jacob	جیکب (jeykəb)
انگلیسی	James	جیمز (jeymz)
ایتالیائی	Giacobbe	جاکوبه (jākobbe)
ایتالیائی	Jacopo	یاکوپو (yākopo)
ایتالیائی	Jachimo	یاکیمو (yākimo)
ایتالیائی	Giacomo	جاکومو (jākomo)
پرتغالی	Jacob	ژاکوب (ǰākob)
پرتغالی	Jayme	ژایمه (ǰāyme)
پرتغالی	Diogo	دیوگو (diogu)
فرانسوی	Jacob	ژاکوب (ǰākob)
فرانسوی	Jacques	ژاک (ǰāk)
لاتینی	Jacobus	یاکوبوس (yākobus)
هلندی	Jacob	یاکوب (yākob)

یعقوب I، امیر گرمیان، ← گرمیان.

یعقوب II، امیر گرمیان، ← گرمیان.

یعقوب[2]**، رساله‌ی**، رساله‌ای مشتمل بر ۵ باب از عهد که بر حسب سنت در ردیف رساله‌های کاتولیک یا کلی محسوب میشود. این یعقوب (رساله‌ی ۱.۱)، بنا بر روایات، یعقوب حواری صغیر است. محتویات رساله خوب منظم نشده، و در آن، که بیشتر جنبه‌های عملی دین را مورد بحث قرار داده، پندها و تهدیدهائی نیز دیده میشود. رساله با بیان امتحان و صبر بر محنت آغاز می‌شود (۱.۲–۱۸). و سپس به بیان اصول کلی اخلاقی میپردازد، "و به کلام عمل کن و تنها شنونده‌ی آن مباش" (۱.۱۹–۲۷) و "ایمان بی عمل مرده است" (۲.۱۴–۲۶). باقی رساله مشتمل است بر احترام انسان (۲.۱–۱۳)، نگاهداری زبان (۳.۱، ۳.۱–۱۸؛ ۵.۱۲)، زیستن با سازگاری (۴.۱–۱۷)، تبهکاری ثروتمندان (۵.۲–۷، ۵.۱–۶)، فایده‌ی دعا (۵.۱۳–۱۸)، نجات دادن گناهکاران (۵.۱۹–۲۰). در باره‌ی منشأ و تاریخ تحریر این رساله عقاید مختلف است، و یکی از آخرین کتابهائی است که به عنوان نوشته‌های رسمی و صحیح پذیرفته شده است.

یعقوب ابن الافلح، آخرین امیر از سلسله‌ی رستمیان، ← رستمیان.

یعقوب ابن طارق (tāreq-)، فد ح ۱۸۰ هق، منجم

(۱) Jacob (۲) James

بزرگ ایرانی الاصل زمان خود در بغداد. مؤلف رسائلی در نجوم و ریاضیات.

یعقوب ابن کلس: ← عزیز، خلیفه‌ی فاطمی مصر.

یعقوب ابن لیث: ← یعقوب لیث.

یعقوب اسحاق الحضرمی: ← قرآن، قسمت ۷.

یعقوب برادیا[1] (ya'qube barādiā) یا **یعقوب بردعی** (barda'i) یا **برذعانی** (barza'āni)، فت ۵۷۸ ب‌م، مؤسس فرقه‌ی یعاقبه. اندکی پیش از ۵۰۰ در تلا (tellā)، ش رها، متولد شد. در ۵۴۱، سور[2] (sever)، بطرک انطاکیه، و سایر کشیشان آن شهر که با اجتماع خالکدون مخالف بودند او را به ریاست خود برگزیدند و به سمت اسقف رها منصوب کردند. چون طریقه‌ی یعاقبه مخالف مذهب رسمی مملکت بیزانس و قسطنطنیه بود، امپراطورهای بیزانس، خصوصاً امپراطور یوستینیانوس، یعقوب و اتباع او را بسیار صدمه و آزار دادند. یعقوب برادیا، وقتی که حضرت رسول ص تقریباً به سن ۱۰ سالگی بوده است، وفات کرد. لفظ "برادیا" در نام وی از شهرت سریانی او بردآنا (bordeānā) به معنی کسی که لباس پاره پوشیده، گرفته شده است. نیز ← عنانیان.

یعقوب بردعی: ← یعقوب برادیا.

یعقوب برذعانی: ← یعقوب برادیا.

یعقوب بیگ ترکمان (beyge torkamān)، فت محرم ۸۹۶ هق، از فرمانروایان سلسله‌ی امراء آق قویونلو، پسر اوزون حسن. وی، بعد از غلبه بر برادرش، سلطان خلیل ترکمان، و قتل او (۸۸۳ هق)، به تبریز در آمد و به امارت نشست. در زمان او سلطان حیدر، پسر سلطان جنید و نواده‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی، داعیه‌ی جهانجوئی یافت، و در جنگی که بین او و لشکر یعقوب بیگ و فرخ یسار (از شروانشاهان) روی داد، کشته شد، و یعقوب بیگ فرزندان او و سلطان علی و ابراهیم و اسماعیل را در شیراز بند کرد. یعقوب بیگ بعد از ۱۳ سال سلطنت وفات یافت، و گویند یکی از زنانش او را مسموم کرد، و خود و فرزندش نیز از همان زهر هلاک شدند. بعد از یعقوب بیگ، پسرش میرزا بایسنقر (← بایسنقر ترکمان) به امارت نشست. یعقوب بیگ به شعر و شراب علاقه‌ی تمام داشت و عده‌ای از شعرای آن عصر به دربار وی منسوب بوده‌اند.

یعقوب حواری[3]، یکی از ۱۲ حواری حضرت عیسی، ملقب به اصغر، پدرش حلفی (halfā). مادرش مریم یکی از کسانی بود که در پای صلیب حضور داشت (متی ۳.۱۰، مرقس ۴۰.۱۵، اعمال ۱۳.۱). اولین اسقف بیت المقدس و از خویشان حضرت مسیح بود و عموماً او را مؤلف ← رساله‌ی یعقوب میدانند. نخست در قسمت غربی فلسطین و سپس در مصر تبلیغ مسیحیت میکرد و در همین جا به دار آویخته شد. ذکرانش اول ماه مه است.

یعقوب حواری[3]، فت ح ۴۳، یکی از ۱۲ حواری حضرت عیسی، ملقب به **اکبر**. پسر زبدی و برادر یوحنای انجیلی بود. توسط هرودس آگریپای I به قتل رسید (مرقس ۱۷.۳، ۳۷.۵، ۱۲.۹؛ متی ۲۲.۲۰–۲۹، اعمال ۱۰۱۲–۲).

مورد تقدیس است. ذکرانش ۲۵ ژوئیه است.

یعقوب رهاوی (rohāvi)، ح ۶۳۳–۷۰۸، اسقف یعقوبی (محتملاً از ۶۸۴–۶۸۸). نحوی و مورخ و فیلسوف و عالم الاهی و مفسر کتاب مقدس بود. نخستین کتاب مبوّب در نحو سریانی را او نوشت، و برای تشخیص اصوات حروف علاماتی وضع کرد؛ از کتاب نحو او بر میآید که سریانیان بیش از عربهای معاصر خود به زبان یونانی آشنائی داشته‌اند. در کتاب تاریخ اثوسبیوس (نیمه‌ی اول قرن ۴م) تجدید نظر کرد و دنباله‌ی آن را تا سال ۶۹۲ نوشت. ترجمه‌ی سریانی مقولات و عبارت ارسطو، که پیش از این به وی نسبت میدادند، اکنون معلوم شده است که از وی نیست.

یعقوبشاه (ya'qub.šāh)، ده (جم ۱۸۴۱ ست ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهار بلوک، بخش سیمینه رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۰ کیلومتری جغ بهسار. کوهستانی و سردسیر است. انگور آن شهرت دارد، و سایر محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

یعقوب صرفی کشمیری، ملا: ← فانی.

یعقوب لیث (ya'qube leys) [ابویوسف یعقوب ابن لیث]، مشهور به **ملک الدنیا** (maleko d.donyā) و **صاحبقران** (sāheb.qerān)، فت ۲۶۵ هق، مؤسس و اولین امیر (۲۴۷–۲۶۵ هق) از سلسله‌ی صفاریان، پسر لیث صفار. اصلش از قریه‌ی قرنین در سیستان بود، و در آغاز کار، مانند پدر، صفار [← رویگر] بود، و سپس به عیاری (← عیاران) و راهزنی افتاد، و عده‌ای بر گرد او جمع شدند. یعقوب با یاران خود در ۲۳۲ هق به خدمت صالح ابن نصر کنانی پیوست، و او سرهنگی سپاهیان خود بدو داد. ح ۲۳۸ هق، در جنگ با خوارج، که آن ایام در سیستان موجب زحمت مردم شده بودند، به همراهی مطوعه‌ی سیستان، لیاقت و رشادت بسیار بروز داد، پس از بر انداختن درهم ابن نصر، در ۲۴۷ هق فرمانروای سیستان شد. پس از آن بست را تسخیر کرد، و با رتبیل، پادشاه سند و کابل، جنگ کرد (۲۴۹ هق). سپس هرات و پوشنگ را از حکام آل طاهر گرفت (۲۵۳ هق). یعقوب، که همواره در پی بسط قلمرو خود بود، نخست به کرمان، که اساساً جزء متصرفات آل طاهر بود، حمله برد و آنجا را گرفت (۲۵۵ هق)، و در همان سال فارس را از دست علی ابن حسین، عامل خلیفه، بیرون کرد. پس از آن، به دفع پسر رتبیل به کابل تاخت، و کابل را، که تا این زمان در دست بودائیان بود، فتح کرد (۲۵۵ هق)، و بسیاری از بتکده‌های ایشان را ویران ساخت، و غنایم فراوان، از جمله بتهای زرین و سیمین بسیار، با خود به سیستان آورد. یعقوب دوباره آهنگ فارس، که خلیفه دگربار بر آن مستولی شده بود، کرد، و خلیفه از بیم، فرمان امارت بلخ و طخارستان را بدو داد و او را باز گردانید. یعقوب بار دیگر به کابل حمله برد و آنجا را گرفت (۲۵۸ هق)، و بلخ را نیز فتح کرد. مقارن همین ایام، عبدالله پسر محمد ابن صالح سگزی (sagzi) به دعوی امارت سیستان بر یعقوب شورید. یعقوب او و برادرانش را شکست داد، و آنان گریخته در نیشابور به پناه محمد ابن طاهر طاهری رفتند. یعقوب، که در پی بهانه برای بر انداختن طاهریان بود، کس نزد محمد ابن طاهر فرستاد و آنها را طلب کرد. عبدالله محمد ابن طاهر را به جنگ با یعقوب تشجیع کرد. اما محمد زیر بار نرفت، و عبدالله و برادرانش ناچار به گرگان نزد داعی کبیر گریختند. یعقوب به نیشابور رفت، و محمد را با قریب ۱۶۰ تن از بستگانش باز داشت (۲۵۹ هق) و به سیستان فرستاد، و بدین ترتیب سلسله‌ی طاهریان به دست یعقوب بر افتاد. یعقوب آنگاه لشکر به طبرستان برد و در آنجا بر عبدالله دست یافت و او را به قتل آورد، و برادران او را نیز که از گرگان به ری گریخته بودند از حاکم ری مطالبه کرد. حاکم ری برادران عبدالله را گرفته به یعقوب تسلیم نمود، و یعقوب آنها را در نیشابور با میخ به دیوار دوخت، و سپس به سیستان باز گشت. یعقوب بار دیگر در صدد تسخیر فارس و بغداد بر آمد، ولی دعوت صاحب الزنج را برای پیوستن به او در مخالفت با خلیفه نپذیرفت. موفق، از جانب برادر خود معتمد، به دفع یعقوب شتافت، و در محلی به نام دیر العاقول آب دجله را بر لشکرگاه وی گشادند، و لشکر او پراکنده شد، و او ناچار عقب نشست (۲۶۲ هق). پس از جمع‌آوری لشکر، بار دیگر در ۲۶۳ هق فارس را گرفت. در ۲۶۴ هق در جندیشاپور خوزستان به تهیه‌ی سپاه برای حمله به بغداد مشغول شد، اما معتمد خلیفه در نامه‌ای او را فریفت و از او خواست که در بغداد با وی دیدار کند، تا فرمانروائی بر جهان اسلام را به یعقوب دهد، و خود به مناسبت انتساب به پیغمبر به خطبه قناعت کند. یعقوب به بغداد رفت و چون لشکریان دو طرف فرود آمدند، لشکریان معتمد حمله آوردند، و یعقوب شکست یافته به جندیشاپور باز گشت (۷ شوال ۲۶۵ هق). یعقوب دوباره در صدد تهیه‌ی سپاه بود که به بیماری قولنج دوچار شد، و از همان مرض در گذشت (۲۰ شوال ۲۶۵ هق)، و برادرش عمرو لیث جای او را گرفت. یعقوب مردی سپاهی‌منش، با تدبیر، و عاقل و موقر بود، و به دیانت و قناعت شهرت داشت. پایتخت وی شهر زرنج سیستان بود. مدت ۷ سال، به امر خلیفه، به نام وی در مکه و مدینه خطبه میخواندند، و شهرت او در ممالک اطراف تا آنجا بود که او را ملک الدنیا و صاحبقران میخواندند.

یعقوب وراژینی[4] (vorājini)، ح ۱۲۳۰–۱۲۹۸، ایتالیائی، اسقف اعظم جنووا (بعد از ۱۲۹۲). در ۱۲۴۴ به فرقه‌ی دومینیکیان پیوست. کوشید تا میان دو گروه رقیب گوئلفها و گیبلینها که آرامش ایتالیا را برهم زده بودند صلحی برقرار کند، ولی سعیش در این راه بیحاصل بود. (← گوئلفها و گیبلینها). از نظر شفقت و تقوی شهره بود، و به همین مناسبت هم در ۱۸۱۶ اسماد (← قدیس سازی) یافت. در جنووا و ساوونا او را به عنوان قدیس تلقی میکنند.

(۱) Jacob Baradaeus; Jacques Baradée (فت) (۲) Sévère (۳) James (۴) Jacobus de Voragine

ذکرانش روز ۱۵ ژوبه است.
یعقوب‌وند پاپی (ya'qub.vande pāpi)، دهستان (جم ۴۰۰'۱۲)، بخش الوار گرمسیری، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان، دارای ۱۷ (۴) آبادی. کوهستانی و گرمسیر است. محصول عمده‌اش غلات است. از صنایع دستی قالیبافی دارد. ساکنین از طوایف یعقوب‌وند و پاپی هستند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده.
یعقوبی، احمد ابن ابی یحیی (ya'qubi)، مشهور به **ابن واضح** (ebne vāzeh)، فت ۲۸۴ هق، مورخ و جغرافیادان عرب‌زبان. ابتدا در خدمت طاهریان خراسان بود و کتاب تاریخ خود را که معروف به تاریخ یعقوبی و مشتمل بر تاریخ عالم و بلاد اسلامی تا ۲۵۹ هق است به نام ایشان نوشت. کتاب البلدان او در جغرافی نیز اهمیت دارد.
یعوق (ya'uq)، در قرآن، نام بتی مورد پرستش در یمن که با ظهور اسلام در هم شکسته شد (نوح ۲۳). گویا در اصل نام یکی از نیکوکاران بوده است.
یغما، تخلص یغمای جندقی.
یغما (yaqmā)، نام سرزمینی در جنوب و مشرق سرزمین خلخ، و نیز مردمانی از ترکان که در آن زندگی میکنند. به گفته‌ی صاحب حدود العالم، یغمائیان را قبیله بسیار است و گویند ح ۱'۷۰۰ قبیله‌اند. در یغما کشاورزی بسیار اندک است و دارائی یغمائیان اسب و گوسفند است. اهالی یغما مانند خلخیان یا قوم خلخ در ادبیات فارسی به خوبروئی معروفند.
یغمای جندقی (yaqmāye jandaqi)، شهرت **میرزا رحیم**، متخلص به **یغما**، ۱۱۹۶–۱۲۷۶ هق، شاعر ایرانی، مه قریه‌ی خور از توابع بیابانک. مدتی سمت منشی‌باشی مخصوص میر اسماعیل خان عرب عامری، حکمران جندق، را بر عهده داشت. و در اشعارش مجنون تخلص می‌کرد. در ۱۲۱۶ هق، که امیر مزبور فراری شد، یغما منشی سردار ذوالفقار خان سمنانی شد، و قسمتی از سروده‌های هجوآمیزش را که به سردابه معروف است از زبان او منظوم کرد، و سرانجام، به علت تفتین حاسدان، مغضوب سردار شد، و چند ماه به زندان افتاد. پس از رهائی از زندان، نام و تخلص خویش را به "ابوالحسن یغما" تبدیل کرد، و آنگاه در دربار محمد شاه قاجار تقرب یافت، و به تهران آمد.
یغما، علاوه بر مهارت در انواع شعر از جد و هزل، خطی نیکو داشت، و در تیراندازی و سواری نیز ماهر بود. با همه‌ی شهرتی که در هجوسرائی دارد، او را باید یکی از بهترین غزلسرایان دوره‌ی قاجار به شمار آورد. دیوانش چندین بار، از جمله در ۱۲۸۴ هق، در تهران به چاپ رسیده است.
یغنابی (yaqnābi)، از لهجه‌های ایرانی (دسته‌ی شرقی)، از ریشه‌ی هندواروپائی، که تنها بازمانده‌ی — زبان سغدی است، و در دره‌ی یغناب، از دره‌های رود زرافشان، معدودی به آن سخن میگویند. — نیز ایرانی، زبانهای؛ زبان، جدول.

یغنعلی‌تپه (yaqn'ali.tappe)، ده (جم ۱۸۸'۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مرحمت‌آباد، بخش حومه‌ی شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۴.۵ کیلومتری لغ میاندوآب. زرینه رود مشروبش میساند. محصولاتش غلات، حبوبات، و چغندر است. از صنایع دستی کلیمبافی دارد.
یغوث (yaqus)، در قرآن، نام بتی مورد پرستش در یمن که با ظهور اسلام در هم شکسته شد (نوح ۲۳). گویا در اصل نام یکی از مردان پاکدامن بوده که در آن حدود میزیسته است.
یفپاتوریا، شهر، جمشر، ← پوپاتوریا.
یفتاح (yaftāh) [عبری، ← یهوه آزاد میکند]، از داوران بنی اسرائیل، برای نذر ناچار دختر خود را، که فرزند یگانه‌اش بود، قربانی کرد (داوران ۱۱.۱۱–۱۲، عبرانیان ۳۲.۱۱).
یفرم بمب‌انداز: ← یفرم (یا پیرم) خان.
یفرم (یا پیرم) خان (yefrem) معروف به **یفرم بمب‌انداز**، ۱۸۶۸ بم–۱۳۳۵ هق از مجاهدین و آزادیخواهان ایران در عهد انقلاب مشروطیت. وی از ارامنه‌ی قفقاز بود و مقارن انقلاب مشروطیت در انزلی میزیست. در مبارزه‌ی استبداد صغیر به مجاهدین گیلان پیوست، و بعد از غلبه‌ی مجاهدین و فتح تهران، که محمد علی شاه قاجار خلع شد، از طرف مجلس عالی یفرم خان به ریاست نظمیه‌ی (شهربانی) تهران منصوب شد، و به واسطه‌ی فقر بودجه، جهت تأمین حقوق مأمورین نظمیه برای اولین بار اقدام به چساندن باندرول بر روی مشروب کرد. یفرم خان در دفع فتنه‌ی سالارالدوله، که به کومک الوار در غرب اغتشاش کرده بود، اهتمام به جای آورد، و پس از شکست سالارالدوله در یکی از قلعه‌های مجاور همدان ضمن جنگ با بقیه‌ی همراهان سالارالدوله به قتل رسید. جنازه‌اش را به تهران آوردند و طی مراسمی با تشریفات در محل دبستان ارامنه (دبستان کوشش) به‌خاک سپردند.
یقطان (yoqtān)، بنا بر عهد قدیم (پیدایش ۱۰. ۲۵)، نواده‌ی سام پسر نوح. این کلمه در منابع عربی به فتح "یا" (yaqtān) آمده، و بیشتر مورخان او را با قحطان پدر قبایل عرب جنوبی یکی شمرده‌اند.
یقین (yaqin)، نزد حکما، معرفتی که در آن جای شک نباشد، به عبارت دیگر، یقین به اینکه چیزی چنین و چنان است با اعتقاد به اینکه آن چیز جز چنان نیست، و ممکن نیست که طور دیگر باشد. در اصطلاح صوفیه، یقین عبارت است از رؤیت عیان به قوت ایمان، و بدون تمسک به حجت و برهان. صوفیه یقین را عبارت میدانند از وصل به مقام ازاله‌ی شک در تصدیق به آخرت و به آنچه غیب خوانده میشود. آنچه به یقین دانسته میشود نزد حکما یقینی خوانده میشود، چنانکه قیاس و برهان مفید یقین است، اما در منطق، یقینیات عبارتند از اولیات (مبادی نخستین)، تجربیات، متواترات، و محسوسات. عرفا برای یقین مراتب قائلند، چنانکه آنچه را از روی دلیل و برهان حاصل آید علم الیقین (elmo 'l.yaqin) خوانند، و آنچه را از مشاهده حاصل شود عین الیقین (ـeyno) شناسند، و آنچه را از شهود متحقق کنند حق الیقین (ـhaqqo) خوانند. علم الیقین مخصوص ارباب عقل است، عین الیقین اختصاص به ارباب علم دارد، و حق الیقین مخصوص است به اهل معرفت. به اعتقاد صوفیه، حصول یقین قلب را نورانی میکند، و هرگونه شک و ریبی را از آن میزداید، و البته انسان را به زهد و حکمت میکشاند.
یکاترینا[1] (yekāterinā)، نام روسی برای زن، مطابق با کاترین در زبان فرانسه.
یکاترینبورگ: ← سوردلوفسک.
یکاترینودار: ← کراسنودار.
یکاترینوسلاو: ← دنیروپتروفسک.
یکانات (yekānāt)، دهستان (جم ۸'۵۸۷ سث ۱۳۵۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، دارای ۱۴ آبادی. قسمتی از آن کوهستانی و سردسیر و قسمت دیگر، که در دشت واقع شده، گرمسیر است. محصولاتش غلات، حبوبات، و میوه است. مرکزش، **یکان کهریز علیا**، در ۳۵کیلومتری لغ مرند واقع است.
یکان‌کهریز (yekān.kahriz)، ده، دهستان یکانات، بخش حومه‌ی شهرستان مرند، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳۵کیلومتری لغ مرند. از دو محل، به فاصله‌ی ۴کیلومتر از یکدیگر، تشکیل یافته. **یکان‌کهریز سفلی** (جم ۲'۸۵۶ سث ۱۳۴۵ هش)، و **یکان‌کهریز علیا** (جم ۲'۵۳۵ سث ۱۳۴۵ هش)، که مرکز دهستان یکانات است.
یکان‌کهریز سفلی، آبادی، مرند، ← یکان‌کهریز.
یکان‌کهریز علیا، آبادی، مرند، ← یکان‌کهریز.
یکپارچه[2] (yek-pārce)، در ساختمان، وصف ساختمانی بتونی که به صورت قطعه‌ی واحدی ریخته شده باشد.
یکجمله‌ای[3]، در ریاضیات، عبارتی جبری که یک جمله بیشتر نداشته باشد (در مقابل دوجمله‌ای و چندجمله‌ای). عبارت $2a^6b^3$ یکجمله‌ایی است که ۲ ضریب آن، و a و b نماینده‌ی کمیتهای خاص است که به ترتیب به قوای ۶ و ۳ رسیده‌اند.
یکساله[4]، در گیاهشناسی، گیاهی که رویش، گل دادن، دانه بستن، و خشکیدن آن در مدت یک سال انجام میگیرد، مانند شقایق و هندوانه. نیز ← دوساله، دائمی.
یکسانبالان: ← هوموپترا.
یکشنبه‌ی سفید: ← پنجاهه، عید.
یک‌فلزی، سیستم: ← سیستم یک‌فلزی.
یکلرز، خط[5] (yek.larz)، خطی بر یک نقشه، واصل بین نقاطی که شدت یک زلزله در آنها یکسان است.
یکله (yekle)، ده (جم ۱'۰۴۹ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان شرا (شرای سفلی)، بخش رزن، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۶۴کیلومتری رزن. محصولاتش غلات و حبوبات است.

(1)Ekaterina (2)monolithic (3)monomial (4)annual (5)isoseismal line

یکمهه (yek.mahe)، دهستان (جه ۱۵'۶۰۰)، شهرستان مسجد سلیمان، استان ششم(خوزستان)، دارای ۱۴ (۹) آبادی. کوهستانی است. محصول عمده‌اش غلات است. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است.

یگن‌آباد (yegnābād)، (جه ۱'۳۵۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۵کیلومتری لغ همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، و صیفی است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

یگن محمد پاشا: ← محمد پاشا یگن.

یگوروف، دمیتری فیودوروویچ: ← لوزین، نیکولای نیکولایویچ.

یل‌آباد (yal.ābād)، ده (جه ۱'۷۲۵ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان ساوه، استان مرکزی (تهران)، ۹کیلومتری جغ ساوه، محصولاتش غلات و انار است.

یلان‌سینه (yalān.sine) پهلوانی ایرانی که به همراه بهرام چوبین بر خسرو پرویز شورید و در جنگ با بهرام با او شرکت جست.

یلپیک[1] (yelpik)، از امراض اسب که در نتیجه‌ی خراب شدن نسج ریه تولید میشود. غالباً با برونشیت همراه است. علائم آن سرفه‌ی مزمن، تنگ نفس، دشواری زفیر، و سوء هاضمه است. از دادن علوفه‌ی پرحجم به دام مبتلی باید خودداری کرد، و به آن علوفه‌ی خشک و تمیز داد؛ پس از خوراک نیز باید به حیوان استراحت داد. این بیماری بیشتر بر اثر فشار کارهای سخت و متمادی عارض میشود.

یلدا (yaldā)، درازترین شب سال که شب اول زمستان است؛ در اصطلاح عمومی آن را شب چله (celle) نیز میگویند، چون زمستان عملی را در حقیقت دو ماه میدانند که ۴۰ روز اول آن را چله‌ی بزرگ و ۲۰ روز آخر آن را چله‌ی کوچک مینامند، و ۴ روز آخر چله‌ی بزرگ و ۴ روز اول چله‌ی کوچک را روی هم رفته چار- چار (← چهارچهار) میخوانند. یلدا کلمه‌ای سریانی و به معنی میلاد است که چون میلاد مسیح در نزدیکی آن است این شب به نام یلدا خوانده شده است، و ظاهراً نخست میلاد ایزد مهر بوده و با انتقال بعضی از آداب مهرپرستی به مسیحیت، جشن میلاد مهر به کریسمس (← عید میلاد مسیح) تغییر صورت داده و جای آن اندکی گشته است.

یلدز، تاج‌الدین: ← تاج‌الدین یلدز.

یلدیرم بایزید: ← بایزید ۱.

یلروپ: ← گلروپ، کارل آدولف.

یلفان (yalfān)، ده (جه ۱'۲۷۳ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان، ۱۵کیلومتری جنش همدان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

یلقون آقاج یا یولقون آغاج (هر دو yolqun-āqāj)، ده (جه ۱'۵۰۱ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش تکاب، شهرستان میاندوآب، استان چهارم (آذربایجان غربی)، ۸کیلومتری ش تکاب. محصولاتش غلات، حبوبات، و زرت است. از صنایع دستی جاجیمبافی دارد.

یلگاوا[2] (yelgāvā)، آلمانی **میتاو** (mitā)، روسی **میتاوا** (mitāvā)، شهر (در ۱۹۶۹ جه تخمیناً ۵۱'۰۰۰)، لتونی، جغ ریگا. مرکز زراعی و تولید کالاهای مختلف است. ← شهسواران لیوونیالی آن را در ۱۲۶۶ بنا کردند، و در ۱۳۴۵ به دست لیتوانیائیها ویران شد. از ۱۵۶۱ تا ۱۷۹۵ مرکز کورلاند بود، و در این سال به روسیه انتقال یافت. در جه I تحت اشغال آلمانیها بود (۱۹۱۵–۱۸). در جه II دگربار به تصرف روسیه در آمد. از جمله ابنیه‌ی معروفش کلیسای تثلیث (قرن ۱۶م) و کاخ دوک (قرن ۱۸م) است.

یلمارن[3] (yelmāren)، دریاچه (ح ۴۹۰ کمه)، ج سوئد مرکزی. در ولایات اوربرو و سودرمانلاند واقع است. به وسیله‌ی کانالی به طول ۱۳ کم به دریاچه‌ی آرهوگا و شهر اوربرو متصل است.

یلمه سالیان (yolme sālīān)، ده (جه ۱'۹۴۰ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان آتابای، بخش ⇐ آق قلعه، شهرستان گرگان، استان دوم، لش آق قلعه محصولاتش غلات و پنبه است.

یلوتاشه، ملقب به **کورخان**، ← گورخانیان

یلوستون[4] (yelostōn)، رود کشمت، به طول ۱'۰۸۰ کم، که در لغ ایالت وایومینگ سرچشمه گرفته وارد پارک ملی یلوستون میشود (در آنجا دریاچه‌ی یلوستون را تشکیل میدهد)، و پس از عبور از ایالت مونتانا به رود میسوری میریزد.

یلونایف[5] (yelonāyf)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۶'۱۲۲)، کرسی سرزمینهای شمال غرب، ج بخش مکنزی، کانادا، کنار رود یلونایف. در ۱۹۳۵ پس از کشف نهشتهای طلا تأسیس شد. بزرگترین شهر سرزمینهای شمال غرب، و مرکز حمل و نقل و استخراج معدن است. فرودگاه و ایستگاه‌های هواشناسی دارد. در ۱۹۶۷ کرسی سرزمین شمال غرب شد.

یلیزاوتپول، شهر، ← گنجه.

یمامه (yamāma)، ناحیه‌ی قدیم جزیرة العرب، ج نجد؛ مسکن فعلی قبیله‌ی بنی تمیم. جنگ میان مسیلمه‌ی کذاب و لشکر خالد ابن ولید در محلی به نام عقرباء در این ناحیه روی داد.

یمبریس: ← ینیس و یمبریس.

یمتلانتس لن، ولایت، سوئد، ← یمتلاند.

یمتلاند[6] (yemtland)، سوئدی **یمتلانتس لن** (yemtlānts len)، ولایت (۵۱'۵۳۰ کمه، در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۱۲۶'۱۵۸)، غ سوئد مرکزی، کنار مرز نروژ، کرسی آن اوسترسوند[7] (östersund، در ۱۹۷۰ جه ۲۷'۳۲۰). تقریباً مطابق ایالات تاریخی یمتلاند در ل و هریدالن (haryedālen) در ج است، که هر دو را سوئد در ۱۶۴۵ از نروژ منتزع کرد. استراحتگاههای بهداشتی و تفرجگاههای زمستانی دارد. ناحیه‌ای است کشاورزی، ولی چوببری و صنایع فرعی نیز دارد.

یمکان (yamkān) یا **یمگان** (yomgān) دره‌ی ممتدی مشتمل بر ح ۱۲ قطعه آبادی، واقع در بدخشان، که ناصرخسرو پس از خروج از بلخ و رفتن به نیشابور و مازندران بدانجا پناه برد، و تا آخر عمر در آنجا زیست. مقبره‌ی وی نیز در همین ناحیه است. مذهب مردمان آنجا هنوز مذهب اسماعیلی است.

یمگان: ← یمکان.

یمن [یمن شمالی] (yaman) [الجمهوریة العربیة الیمنیه]، کشور جمهوری (تخمیناً ۱۹۴'۲۵۰ کمه؛ در ۱۹۷۵ جه ۵'۲۳۷'۹۰۰)، جغ عربستان، پایتختش صنعاء. ازل به عربستان سعودی و ربع الخالی، از ج به عدن، و از غ به بحر احمر محدود است. جز در کناره‌های ساحلی کوهستانی است. محصولاتش قهوه، غلات، میوه‌جات، و شهرهای عمده‌ی آن تعز، و بنادر مخا و حدیده است. آثار تاریخی شهر مأرب در خاک یمن میباشد. دولتهای معین و سبا قبل از میلاد مسیح در یمن پیدایش یافتند. از اواخر قرن ۳م بم، با الحاق حضرموت به دولت سبا، مملکت وسیعی شامل یمن کنونی و اراضی زیادی مجاور آن تشکیل شد. تمدن عربستان جنوبی را از قرن ۸م قم تا انقراض دولت سبا میتوان تمدن یمنی نامید. در زمان ذونواس یمن به دست حبشیها افتاد، و حکومت اینها ۵۰ سال دوام کرد. ح ۵۷۰ بم دولت ایران، به تقاضای سیف‌ابن‌ذی یزن، امیر معروف یمن، که از دربار ایران استمداد کرده بود، یمن را تصرف کرد، و این وضع تا ظهور اسلام ادامه داشت.

تاریخ

جغرافیانویسان قدیم عربستان را به ۳ قسمت تقسیم میکردند: عربستان سنگی (آرابیا پترا)، عربستان بیابانی، و عربستان سعید (← عربستان، بند۱۵) قسمت اخیر،درگوشه‌ی جغ‌جزیرة العرب، همان است که امروز یمن و عسیر و حضرموت بر جای آن واقع است. این ناحیه جایگاه دسته‌ای از کشورهای ثروتمندی بود که بر تجارت جهانی تسلط داشتند. کشور ثروتمند سبا، با پایتخت آن در مأرب شناخته‌ترین کشور از کشورهای قدیمی عربستان جنوبی بوده است. آبادانی این مملکت (در قرنهای ۱۰م–۲م قم) متکی بر تجارت بخور بود. با گشوده شدن راههای جدید تجارتی، این کشور رو به انحطاط رفت. از قرن ۲م قم تا قرن ۶م سلسله‌ی حمیریها که از همان ریشه‌ی نژادی قوم سبا بودند، بر عربستان سعید فرمانروائی داشتند، و رفته رفته دینهای یهودی و مسیحی جای بتپرستی را گرفت.

با حمله‌ی حبشیان مسیحی در ۵۲۵، سلطنت حمیریها برافتاد، و در ۵۷۰ ایرانیان بر این ناحیه مسلط شدند و حبشیان را بیرون راندند. در قرن پس از آن مردم این سرزمین به دین اسلام در آمدند، و فرقه‌های مختلف اسلامی در آن پیدا شد. نواحی کرانه‌ای (تهامه) جایگاه سنیان شافعی‌مذهب بود، و ارتفاعات در تصرف فرقه‌ی شیعه‌ی زیدی.

قرن ۹م در تاریخ یمن اهمیت خاص دارد. در این قرن امام زیدی، یحیی الهادی الی الحق،

(۱)heaves (۲)Jelgava; Yelgava (۳)Hjälmaren (۴)Yellowstone (۵)Yellowknife (۶)Jämtland (۷)Östersund

سلسله‌ای از امامان (فرمانروایان) یمن را تأسیس کرد که تا نیمه‌ی دوم قرن ۲۰م ادامه داشت. چون بنا بر اعتقاد زیدیان، عالم بودن شرط اصلی امامت است، بسیاری از فرمانروایان یمن مردمان دانشمند و نویسندگان پرکاری بوده‌اند و مجموعه‌ی عظیمی از تألیفات ایشان، مخصوصاً در علم کلام و مناظره، فراهم شده است. اصل جانشینی از طریق وراثت به صراحت رد شده بود، و به همین جهت تاریخ قرون وسطای یمن تاریخ مغشوشی از تعارض امامهای محلی مدعی امامت بوده است. در قرن ۱۱م، امامان اسماعیلی به کومک فاطمیان مصر، بر این سرزمین مستولی شدند. صلاح الدین ایوبی در ۱۱۷۳ آنجا را مسخر کرد. پس از انقراض دولت ایوبی، سلسله‌ی رسولیان یمن (از اصل کرد و ترک) از ۱۲۳۰ تا قرن ۱۵م بر یمن حکومت داشتند. در ۱۵۱۶ یمن ضمیمه‌ی متصرفات مملوک لیک مصر شد.

ورود مردم مغربزمین به یمن با حمله‌ی پرتغالیان به عدن در ۱۵۱۳ آغاز شد. در ۱۵۱۷ فرمانروایان مملوک به ترکان عثمانی تسلیم شدند، و از ۱۵۳۶ سپاهیان ترک به تاخت و تاز در این سرزمین پرداختند، ولی امام زیدی، قاسم کبیر (امامتش ۱۵۹۷–۱۶۲۰)، آنان را از قسمت داخلی یمن بیرون راند. از آن زمان تا قرن ۱۹م، تنها نواحی کرانه‌ای در دست عثمانیان بود، و امامان زیدی بر مرتفعات یمن فرمانروائی داشتند. در اوایل قرن ۱۹م یمن مورد حمله و تاخت و تاز وهابیان قرار گرفت، ولی در ۱۸۱۸، ابراهیم پاشا، پسر محمد علی خدیو مصر، به نمایندگی از طرف سلطان عثمانی آنان را از یمن بیرون راند و بار دیگر این سرزمین را زیر فرمان ائمه‌ی زیدی قرار داد. سپاهیان مصری بنادر مهم یمن را تا ۱۸۴۰ در تصرف داشتند، و در این سال از آنجاها بیرون رفتند. امامان زیدی به سلطه‌ی عثمانیان گردن نهادند و سالانه مبلغ گزافی به پادشاه عثمانی میپرداختند. پس از ۱۸۴۰ هرج و مرج در اوضاع پیدا شد، و تا ۱۸۷۲ که بار دیگر عثمانیان صنعاء را اشغال و کنترول خود را شدیدتر کردند، قاعده و نظمی در یمن برقرار نبود. در جنگ I عثمانیان نیروی نظامی عظیمی در یمن داشتند، ولی پس از متارکه‌ی جنگ در ۱۹۱۸ یمن را تخلیه کردند.

در ایام جنگ، انگلیسها از قبیله‌ی ادریسی که میخواستند بر یمن مسلط شوند پشتیبانی میکردند. انگلیسها در ۱۹۱۹ حدیده را تصرف کردند و این شهر پس از خروج آنان در ۱۹۲۱ به دست ادریسیان افتاد. زیدیان، به رهبری امام یحیی ابن محمد الحمید الدین، که از ۱۸۹۱ سلسله‌ای موروثی تأسیس کرده بود، به جنگ با ادریسیان پرداختند که با تصرف حدیده به دست امام یحیی در ۱۹۲۵ خاتمه پذیرفت. این امام به سرزمینهای غربی تحت الحمایگی عدن نیز حمله برد و میخواست تسلط خود را بر این اراضی که پیش از آن در تصرف یمن بود از نو برقرار کند. ادریسیان به حمایت ملک ابن سعود در آمدند، و در ۱۹۳۴ جنگی میان عربستان سعودی و یمن در گرفت. بنا بر پیمان طائف (مه‌ی ۱۹۴۳)، عسیر از تصرف یمن خارج شد و به تصرف عربستان سعودی در آمد، و در عوض عربستان سعودی و انگلستان استقلال یمن را به رسمیت شناختند، ولی اقدامات امام یحیی بر ضد انگلستان در تحت الحمایگی عدن، که به تحریک موسولینی صورت میگرفت، که در ۱۹۲۶ پیمان دوستی با امام بسته بود، تا ۱۹۳۷ ادامه داشت.

تا حج II امامت یمن در برابر سیاست انزوا و محافظه‌کاری خود مخالف جدی در داخل کشور نداشت. با ورود اندیشه‌های آزادیخواهانه‌ی سیاسی و تکنولوژی جدید در اواخر ایام جنگ به یمن، نارضائی آغاز شد. در ۱۹۴۸ یحیی را کشتند، و مشاور وی عبدالله الوزیر، به فرمانروائی یمن رسید. احمد پسر امام یحیی، به کومک یکی از قبایل، حکومت جدید را بر انداخت و عبدالله را کشت. پس از آن، اشتیاق آزادیخواهان به اصلاحات و عدالت، سبب ایجاد شورشهائی در سالهای ۱۹۵۳، ۱۹۵۵، ۱۹۵۹، و ۱۹۶۱ شد که امام احمد توانست آنها را فرو نشاند. یمن در ۱۹۴۷ به عضویت سازمان ملل در آمد.

در ۱۹۴۵ یمن به اتحادیه‌ی عرب، و در ۱۹۵۸ با الحاق به جمهوری متحد عرب به فدراسیون دول متحد عرب پیوست، ولی در ۱۹۶۱ از این فدراسیون بیرون آمد، و در ۱۹۶۲، پس از مرگ احمد، امامت به دست نیروهای شورشی به فرماندهی سرتیپ عبدالله السلال (as.sallāl) بر افتاد، و عبدالله خود را رئیس جمهوری و فرمانده نیروهای نظامی یمن خواند. محمد البدر، پسر امام احمد، که تنها مدت یک هفته در مقام امامت یمن باقی بود، به نواحی شمالی یمن گریخت و در آنجا نیروهای ضد انقلابی بر گرد خویش فراهم آورد. در ۱۹۶۲ میان سلطنت‌طلبان (مدافعان امامت) و دولت جمهوری جنگ در گرفت، و در خواستهای کومک از هر دو طرف سبب دخالت دولتهای عربی دیگر در کار یمن شد؛ عربستان سعودی به حمایت از طرفداران امام بر خاست، و جمهوری متحد عرب (مصر) به کومک جمهوریخواهان شتافت و ۷۰'۰۰۰ سرباز به یمن فرستاد. اما جنگهای داخلی تا ۱۹۶۹ ادامه یافت، و شدیدترین نبردهای آن در زمستان ۱۹۶۳–۶۴ اتفاق افتاد. خروج نیروهای مصری در ۱۹۶۷ که پس از شکست خوردن مصر از اسرائیل صورت گرفت، مایه‌ی پیشرفت سلطنت‌طلبان و محاصره شدن صنعاء و خلع سلال از ریاست جمهوری (نوامبر ۱۹۶۷) و تأسیس شورای سه‌نفری جمهوری به ریاست عبدالرحمان الاریانی (al.eryāni) شد. در ۱۹۶۷ پیروان امام بدر نیز او را از امامت خلع کردند. عربستان سعودی از حمایت سلطنت‌طلبان دست کشید، و جنگهای داخلی تا ۱۹۶۹ کاهش یافت. مذاکرات میان سران جمهوری یمن و عربستان سعودی در جده (۱۹۷۰) به قراردادی انجامید که به جنگهای داخلی پایان داد و بنا بر آن عده‌ای از سلطنت‌طلبان وارد دولت جمهوری یمن شدند و به مناصبی رسیدند. در ۱۹۷۲ موافقتنامه‌ای میان جمهوری یمن و یمن جنوبی به امضا رسید که دو یمن به یکدیگر ضمیمه شدند. در ۱۲ ژوئن ۱۹۷۴ عبدالرحمان الاریانی ناچار به استعفا شد و بلافاصله گروهی از افسران، به رهبری سرهنگ ابراهیم الحمدی، دست به کودتائی بدون خونریزی زدند، شورای فرماندهی برای حکومت تشکیل دادند، و قانون اساسی موقتی، اختیارات اجرائی و قانونگذاری را برای مدت ۶ ماه به این شوری تفویض کرد، که در اکتبر همین سال به مدت ۱۲ ماه تمدید شد. در اکتبر ۱۹۷۷ سرهنگ ابراهیم حمدی و برادرش عبدالله حمدی به قتل رسیدند، یک "شورای ریاست جمهوری" مرکب از ۳ عضو تشکیل شد که در رأس آن سرهنگ دوم احمد حسین القشمی (qašmi)—فرمانده کل نیروهای مسلح و رئیس ستاد—قرار گرفت. قتل سرهنگ حمدی به هنگامی صورت گرفت که سیاست نزدیکی وی با جمهوری خلق یمن جنوبی و احیای وحدت ملی موجب عدم رضایت بعضی اعضای دولت و عربستان سعودی شده بود. در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۸، رئیس جمهور یمن، در توطئه‌ای به قتل رسید. یمن شمالی روابط سیاسی خود را با یمن جنوبی قطع کرد. در ۲۹ مارس ۱۹۷۹ رؤسای جمهور یمن شمالی و یمن جنوبی—علی عبدالله صالح و فتاح اسماعیل—در کویت گرد آمدند و بیانیه‌ای مبنی بر وحدت ۲ یمن و تشکیل کشوری واحد انتشار دادند. در این بیانیه آمده است که کمیسیونی مأمور تهیه‌ی طرح قانون اساسی در ظرف مدت ۴ ماه خواهد شد. این "آشتی‌کنان نمایشی" یک ماه پس از حوادث و درگیریهائی که میان نیروهای نظامی دو یمن روی داد صورت گرفت.

یمن جنوبی یا جمهوری خلق یمن جنوبی، جمهوری (۲۶۷'۶۸۳ کمه، در ۱۹۷۳ جمع تخمیناً ۱'۴۰۰'۰۰۰)، تیغ آسیا، بر کرانه‌ی جنوبی شبه جزیره‌ی عربستان، پایتخت آن عدن. از ل محدود است به عربستان سعودی، از ش به عمان، از ج به خلیج عدن و دریای عربستان، و از غ به جمهوری عربی یمن. یمن جنوبی تشکیل یافته است از دشتی ساحلی، کمربندی کوهستانی، و قسمتی از جلگه‌ی عربی دشت ساحلی، که بسیار باریک و بیش از ۱'۱۳۰ کم در امتداد کناره‌ی شبه جزیره‌ی عربستان ممتد است، ناحیه‌ای است گرم و بدون باران یا رطوبت زیاد و گیاهان پراکنده. حضرموت در بخش مرکزی یمن جنوبی واقع است.

تاریخ یمن جنوبی تا ۱۹۶۸ همان تاریخ تحت الحمایه‌ی عربستان جنوبی است (← عربستان جنوبی، تحت الحمایه‌ی، قسمت VI). در ۱۹۷۰ قانون اساسی جدیدی نام آن را جمهوری خلق یمن جنوبی گذاشت. از آغاز استقلال یمن جنوبی اختلافات مرزی با عمان و جمهوری عربی یمن وجود داشته است که پاره‌ای از آنها منجر به زد و خوردهای مسلح شده است. در ۱۹۷۲ موافقتنامه‌ای با جمهوری یمن، برای پایان بخشیدن به مبارزات و برای اختلاط دو کشور، منعقد شد (← یمن). ولی تا ۱۹۷۴ این موافقتنامه هنوز کامل نشده بود. در ۱۹۷۵ حکومت یمن جنوبی تلاشهائی برای بهبود روابط با امارات متحد عربی انجام داد. در ۹ مارس ۱۹۷۶ با عربستان سعودی روابط سیاسی برقرار کرد، و

یک کومک 100 میلیون دلاری از عربستان دریافت داشت. در ۱۱ مارس ۱۹۷۶ یک آتش‌بس میان یمن جنوبی و شورشیان ظفار برقرار شد. یمن جنوبی از کومک تجشم نیز برخوردار است. حزب سوسیالیست جدید یمن (در ۱۹۷۸) متکی بر "سوسیالیسم علمی" است. کمیته‌ی مرکزی همه‌ی تصمیمات مملکتی را کنترول می‌کند. دبیر کل حزب، عبدالفتاح اسمعیل، رئیس حکومت نیز میباشد. از اکتبر ۱۹۷۹ یک پیمان دوستی و همکاری به مدت ۲۰ سال یمن جنوبی و تجشم را به یکدیگر نزدیک میسازد. وحدت یمن شمالی و جنوبی، چنانکه در قانون اساسی ۱۹۷۰ یمن جنوبی بر آن تکیه شده، هدفی است که واقعیت آن را رد میکند؛ اختلاف‌نظرهای ایدئولوژیک میان صنعاء و عدن عمیقتر از آن است که توافق امضاشده در کویت (← یمن شمالی) در مورد وحدت در کشور بتواند جامه‌ی عمل بپوشد.

یموت (yamut)، یکی از دو طایفه‌ی بزرگ ترکمن، که عمدتاً در ترکمن صحرا زندگی میکنند. از تیره‌های مهم یموت میتوان از آتابای و جعفربای نام برد. تیره‌ی جعفربای بیشتر در گمیشان و اطراف شهر گرگان به سر میبرند، و با تمدن بیشتر آشنا هستند. این تیره به کار تجارت و کشاورزی اشتغال دارند. یموتها، با اینکه نسبت به کوکلانها با زندگی شهرنشینی بیشتر آشنا هستند، باز به آداب و رسوم ترکمنی سخت پای‌بندند.

یمونا، رود هند، ← جمنا.

یمیمه[1] (yamima) [عبری، = کبوتر]، نخستین دختر ایوب پس از مصیبتی که به وی رسید (ایوب ۱۴.۴۲).

یمین‌الدوله: ← محمود غزنوی.

یمین امیرالمؤمنین: ← امیرالمؤمنین.

یمینی، عمید محمد ابن عثمان، شاعر پارسیگوی و کاتب غزنوی، معاصر سلطان یمین‌الدوله بهرامشاه غزنوی.

ین، علامت اختصاری زبان یونانی در این کتاب.

ینا[2] (yenā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۸۸٬۳۴۶)، ج جمهوری دموکراتیک آلمان، بر رود زاله، در ایالت سابق تورینگن. مرکز صنعتی و فرهنگی است. محل کارخانه‌ی بزرگ زایس (سازنده‌ی عدسی و ابزارهای سنجش دقیق) است که پس از جنگ II قسمتی از آن را روسها بردند. ینا در قرن ۱۳م فرمان شهریت یافت، و سپس ضمیمه‌ی ساکس‌وایمار-آیزناخ شد؛ در ۱۹۲۰ جزو تورینگن شد. ناپلئون I پروسیها را در اینجا شکست قطعی داد (۱۸۰۶). دانشگاه ینا (تأسیس ۱۵۵۸) در اواخر قرن ۱۸م و اوائل قرن ۱۹م، هنگامی که شیلر و هگل و فیشته و فون شلگل در آن تدریس میکردند، به اوج عظمت رسید. کلیسائی از قرن ۱۳م دارد

ینابد: ← گناباد، شهر.

ینابیع اللغه: ← صحاح اللغه.

ینان[3] (yenān)، نام رسمی آن **فوشیه**[4] (fuših)، شهر (در ۱۹۷۱ جم تخمیناً ۴۵٬۰۰۰)، ل ایالت شنسی، لش جهن مرکزی، بر ساحل جنوبی ریزابه‌ای از هوانگ هو. پس از ۱۹۳۸ ستادهای ۸مین جاده‌ی (کمونیست) نظامیی شد که در جنگ بر علیه ژاپنیها ح ۱٬۵۰۰٬۰۰۰ تن از مردم را در بخشهائی از ایالات شنسی، کانسو، ونینگ‌شیا تحت کنترول داشت. پایتخت کمونیستها در جنگ داخلی چین پس از جنج II بود، نیروهای ناسیونالیستها آن را تصرف کردند (۱۹ مارس ۱۹۴۷)، دوباره تحت اشغال کمونیستها در آمد (آوریل ۱۹۴۸) و تا هنگام تصرف (ژانویه‌ی ۱۹۴۹) یکن پایتخت آنها بود. جاهای دیدنی و جالب‌توجه آن خانه‌های سابق مائو تسه‌تونگ و چو ان‌لای، و یک پاگودای ۹طبقه، که در دوران سلطنت سلسله‌ی سونگ (۹۶۰–۱۲۹۷) ساخته شد، میباشد.

ینبع (yanbo') [عربی، = چشمه]، بندر کوچکی در حجاز، پیش‌بندر شهر مدینه، کنار بحر احمر (ینبع البحر)، به فاصله‌ی ح ۳۰۰کیلومتری ل‌ل‌غ جده؛ و نیز شهر کوچکی به فاصله‌ی ۶–۷ ساعت راه در ل‌ش آن (ینبع النخل).

ینبوع الحیوة یا **ینبوع الحیات** (هر دو yanbuo 'l.hayāt)، رساله‌ای فلسفی و اخلاقی به فارسی در ۱۳ فصل از بابا افضل کاشی، در نصیحت نفس و راه رسیدن به سعادت [که به گفته‌ی خود نویسنده در آغاز رساله "ترجمه‌ای است از سخنان هرمس الهرامسه" (← هرمس)].

ینبوعی، ابودلف: ← ابودلف ینبوعی.

ینتای، چین، ← چیفو.

ینسن[5]، **هانس دانیل** (hāns dāniel yensen)، ۱۹۰۷–۷۳، فیزیکدان آلمانی؛ متد هامبورگ. پس از پایان تحصیلات خود در هامبورگ و دریافت (۱۹۳۷) درجه‌ی دکتری، استاد مدرسه‌ی پولیتکنیک هانوور شد. از ۱۹۴۹ استاد کرسی فیزیک نظری دانشگاه هایدلبرگ بود، و در همین سال، بالاستقلال، نظریه‌ای در باره‌ی ساختمان هسته‌ی اتم عرضه کرد. این نظریه خواص گوناگون هسته، بالاخص ساختمان مطبّق هسته‌ی اتم، را توضیح میکند. برنده‌ی سهمی (با مشارکت ویگنر و م. مایر) از جایزه‌ی نوبل ۱۹۶۳ در فیزیک شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ینسن[5]، **یوهانس ویلهلم** (yohānes vilhelm yensen)، ۱۸۷۳–۱۹۵۰، نویسنده‌ی دانمارکی. در جوانی به تحصیل علم پزشکی پرداخت، و علاقه‌ی او به زیستشناسی و مردمشناسی در آثارش مشهود است. در نویسندگی سبک ادبی خاصی ایجاد کرد که در آن داستان منثور کوتاهی را با کار تحقیقی در هم میآمیخت. آثار پر حجم او مشتمل است بر مقالات تحقیقی و سفرنامه‌ها و منظومه‌های غنائی. دوره‌ی داستان حماسی سفر دراز (۶ جلد، ۱۹۰۸–۲۲) او داستانی تخیلی است که بر پایه‌ی نظریه‌ی داروین تألیف شده و داستان زندگی انسان را از آغاز تا زمان کریستوف کلمب در آن آورده است. ینسن برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۴ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ینگ‌آباد (yankābād)، ده (جم ۲٬۵۸۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان جرقویه، بخش حومه‌ی شهرستان قمشه، استان دهم (اصفهان)، ۴۵ کیلومتری ل‌ش قمشه. محصولاتش غلات و پنبه است.

ینگی: ← یانکی.

ینگجه (yengeje)، دهستان (جم ۶٬۷۳۲ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش حومه‌ی شهرستان سراب. استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ دارای ۱۶ آبادی. محصولاتش غلات و حبوبات است. مرکزش، **ینگجه** (جم 700 سث ۱۳۴۵ هش)، در ۶،۵ کیلومتری ل‌غ سراب قرار دارد.

ینگجه، ده (جم ۱٬۲۲۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان چهاربلوک، بخش سیمینه‌رود، شهرستان همدان، فرمانداری کل (اکنون استان) همدان؛ ۶کیلومتری ل‌غ همدان. محصولاتش غلات، حبوبات، و انگور است. از صنایع دستی قالیبافی دارد.

ینگجه، ده (جم ۱٬۵۷۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش دهخوارقان، شهرستان تبریز، استان سوم (آذربایجان شرقی)، ۳کیلومتری ش دهخوارقان. محصولاتش غلات و توتون است.

ینگجه، ده (جم ۱٬۲۵۷ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان حومه‌ی بخش‌سرولایت، شهرستان نیشابور، استان نهم (خراسان)، ۱۸کیلومتری ج‌غ چکنه‌ی علیا. کوهستانی، و محصولش غلات است.

ینگجه، ده (جم ۱٬۰۸۸ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان و بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (اکنون استان زنجان)، ۲۴کیلومتری ل‌غ زنجان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات و سیب زمینی است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی و گلیمبافی دارد.

ینگه امام، بخش، کرج، ← ینگی امام.

ینگی‌اسپران (yengi.asparān)، ده (جم ۱٬۳۹۲ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان مواضحان، بخش ورزقان، شهرستان اهر، استان سوم (آذربایجان شرقی)؛ ج‌غ ورزقان. محصول عمده‌اش غلات است.

ینگی امام (yengi emām) یا **ینگه امام** (yenge-)، ده (جم ۳۱۸ سث ۱۳۴۵ هش)، بخش ساوجبلاغ شهرستان کرج، استان مرکزی (تهران)؛ ۲۸کیلومتری ل‌غ کرج. گویند اصلاً کاروانسرائی بود از دوره‌ی صفویه، که در عهد قاجاریه تعمیر و به مهمانخانه تبدیل، و در مقابل کاروانسرا باغی بزرگ احداث شد، و آبادی ینگی امام به وجود آمد. امامزاده‌ای به نام هادی و علینقی دارد.

ینگیشیکی: ← شینتو.

ینگی کند جامع السرا (yengi kande jame'o 's.sarā)، ده (جم ۱٬۰۶۱ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (اکنون استان زنجان)؛ ۷۷کیلومتری ج‌غ زنجان. محصولاتش غلات و انگور است. از صنایع دستی گلیمبافی دارد. در نزدیک این آبادی سجاس رود به قزل‌اوزن میریزد.

ینگی کند سیدلر (yengi kande seyyedlar) ده (جم ۱٬۰۰۵ سث ۱۳۴۵ هش)، دهستان ایجرود، بخش حومه‌ی شهرستان زنجان، استان یکم (اکنون استان زنجان)؛ ۴۲کیلومتری ج‌غ زنجان. کوهستانی و سردسیر است. محصولاتش غلات،

(۱)Jemima (۲)Jena (۳)Yen-an (۴)Fu-shih (۵)Jensen

سیب زمینی، و میوه است. از صنایع دستی قالیـ چه‌بافی و گلیمبافی دارد.
ینی‌بازار، شهر، یوگوسلاوی، ← نووی بازار.
ینی‌چری[1] (yeni-ceri)، عربی **انکشاریه** (enkešāriyya) [ترکی، = قشون جدید]، در ارتش قدیم عثمانی، سربازانی که از فرزندان مسیحیان ممالک مفتوحه تشکیل، و تحت تعلیـ مات سخت قرار داده میشدند. ینی‌چریها بعدها قدرت فراوان پیدا کردند و در عزل و نصب سلاطین مؤثر شدند. در قرن ۱۷م بیشتر عضویت این قشون ارثی بود و فرزند مسیحی بودن ضرو- رتی نداشت. سلطان محمود II با قتل عامی ایشان را بر انداخت.
ینیسئی، رود، ← ینیسی.
ینیسئیسک، شهر، ← ینیسی.
ینیس و یمبریس[2] (yannis, yambris)، دو نفر از مخالفان حضرت موسی (تیموتاوس دوم ۸.۳)، مطابق روایات، نام جادوگران فرعون (خروج ۱۱.۷). نیز ← عهدین غیر قانونی، جدول.
ینیس و یمبریس، کتاب: ← عهدین غیر قانونی.
ینیسی[3] (yenisey) یا **ینیسئی**[4] (yenisei)، رودی به طول ۴٬۰۲۰ کم، جمشس، در سیبریه‌ی مرکزی. از ش کوههای سایان سرچشمه گرفته نخست به جانب غ و سپس به جانب ل سرازیر میشود، و از مینوسینسک[5] (minusinsk)، کراسنویارسک، ینیسئیسک[6] (yeniseisk)، و ایکارکا[7] (igarkā) گذشته به خلیج ینیسی می- ریزد. شیب آن در قسمت علیای مسیر تند، عرض آن در قسمت سفلی ح ۵ و ۶ کم و قابل کشتی- رانی است. یک رشته کانال آن را به رود اوب متصل میکند. قسمتی از سال قابل کشتیرانی است. چوب، غلات، مواد ساختمانی، زغال سنگ، و نفت از این راه حمل میشود. در مسیر سفلای آن ماهی آزاد و بلوگا (سگ ماهی) صید می- کنند.
ینی‌شهر[8] (yeni.šahr) ۱- شهر (در ۱۹۶۵ جم ۱۱٬۳۵۲)، ولایت بورسه، لغ ترکیه‌ی آسیائی، ۵۰کیلومتری ش بورسه. ۲- دهکده و دماغه- همان سیگئوم (sigeum) باستانی در ولایت چنکل (canakkal)، لغ ترکیه‌ی آسیائی، بر ساحل جنوبی مدخل داردانل، نزدیک آن محل شهر قدیمی تروا واقع است، و همان دهکده است که هومر آنجا را محل لنگر انداختن کشتیهای یونانی و اردوی یونانیان در جنگ تروا دانسته است.
ینی فوچه، ترکیه، ← فوچه.
یو[9] (yo)، در اساطیر یونان، شاهزاده خانم آر- گوس. زئوس عاشق او بود و از ترس حسادت هرا وی را به گوساله‌ای مبدل کرد. هرا گوساله را از زئوس گرفته به آرگوس، چوپان صدچشم، سپرد. پس از اینکه هرمس آرگوس را کشت، هرا خرمگسی را مأمور آزار و راندن یو کرد. سرانجام یو به مصر رسید؛ در آنجا دوباره زن شد، و اپافوس (epāfos)، پدر دانائوس و آیگوپتوس، را بزاد. گاهی با ایسیس یکی شمرده میشود.
یوآب[10] (yuāb) [عبری، = یهوه پدر است]، خواهرزاده‌ی داود و فرمانده سپاهیان وی. مدیری شایسته ولی بیرحم بود، چنانکه از کشته شدن ابنیر و ابشالوم و عماسا پیداست. چون به طرفداری ادونیا برخاست سلیمان او را کشت (دوم سموئیل ۱۲.۲—۳۲؛ ۲۲.۳—۳۱، ۱۶.۸؛ ۷.۱۰—۱۴؛ ۱۱؛ ۲۶.۱۲، ۱۴؛ ۱۸، ۱.۱۹ و ۵— ۷، ۷.۲۵—۲۳؛ ۱.۲۴—۹؛ اول پادشاهان ۱، ۲. ۵ و ۶ و ۲۸—۳۴).
یوآحاز: ← یهوآحاز.
یوآخیم II: ← هوهانزولرن.
یوآخیم[11]، **یوزف** (yozef yoāxim)، ۱۸۳۱— ۱۹۰۷، ویولن‌نواز مجار، دوست مندلسون، برامس، و شومان. از مفسرین معروف قطعه‌های ویولنی شمرده میشود؛ برای کنسرتوهای ویولنی بتهوون و برامس آهنگ ساخت.
یوآخیمستال، چکوسلواکی، ← یاخیموف.
یوآش: ← یهواش.
یوئل[12]، **ریچارد ستادرت** (ricārd stādərt) (yuel)، ۱۸۱۷ـ۷۲، ژنرال ائتلافیه‌ی ایالات امریکا. در جنگ مکزیک خدمات برجسته داشت. چون اهل ویرجینیا بود، به پیروی از دوش این ایا- لت در جنگ داخلی، در ۱۸۶۱ از خدمت نظام استعفا کرد. در قشون ائتلافیه بزودی ترقی کرد و در همین سال به منصب ژنرالی ارتقا یافت. تحت فرماندهی ت.ج. جکسن رشادتها کرد و در پیروزی جکسن سهیم بود
یوان[13] (yüān)، سلسله‌ی چینی (۱۲۶۰—۱۳۶۸)، جزئی از امپراطوری بزرگ مغول. قوبلای قاآن مؤسس این سلسله آخرین ضربه را به سلسله‌ی سونگ وارد آورد (۱۲۷۹)، آغاز روی کار آمدن سلسله‌ی یوان شاهد توسعه‌ی سیستم پستی، بهبود راهها و کانالها و افزایش بازرگانی زمینی با غرب بود. روش باستانی آزمایش برای ورود به خدمت دولت تا ۱۳۲۵ منسوخ شد. پیشرفت درام موزیکال در دوران فرمانروائی این سلسله بود. پس از آن سلسله‌ی مینگ روی کار آمد.
یو-ان[14] (yu-ēn)، حروف اول دو کلمه‌ی ان- گلیسی به معنی ملل متحد که به عنوان علامت اختصاری برای معرفی آن به کار میرود. نیز ← سازمان ملل متحد.
یوآنس: ← یوحنا، اسم.
یوآنس (yoānnes)، برای پاپهائی که به این نام در این کتاب میبابید به صورت لاتینی آن، یوهانس، مراجعه کنید.
یوآنس د کاپوا[15] (yoānnes de kāpuā)، ته ح ۱۲۶۲—۷۸، یهودی ایتالیائی که به دین مسیحی در آمد. کتابهائی از عبری به لاتینی ترجمه کرد که از آن جمله است: کتاب التیسیر فی المداواة و التدبیر از ابومروان عبدالملک ابن زهر (← ابن زهر، خاندان)؛ مقالة فی تدبیر الصحة از موسی ابن میمون؛ کلیله و دمنه. ترجمه‌ی لاتینی کلیله و دمنه‌ی او مبنای ترجمه‌های دیگری به زبانهای محلی اروپا و آگاهی یافتن اروپائیان از این اثر ادبی شرقی شد.
یوآنس غاصب: ← والنتی‌نیانوس III.
یوان شی-کای[16] (yüān ši-kāy)، ۱۸۵۹—۱۹۱۶، رئیس جمهور (۱۹۱۲—۱۶) چین. در حکومت سلسله‌ی چینگ مناصب عالی داشت، و از تسو شی در مقابل کوانگ شو طرفداری کرد و، در عین حال، در بر انداختن سلسله‌ی چینگ کوشید. پس از سون یات‌سن رئیس جمهور شد (۱۹۱۲). برای سرکوبی کسانی که با حکومت دیکتاتوری او مخالف بودند مجلس را منحل کرد (۱۹۱۴). در ۱۹۱۵ خود را امپراطور اعلام کرد، ولی قبل از جلوس در گذشت.
یوآنیتیوس، نام لاتینی‌شده‌ی حنین ابن اسحاق.
یوآنینا[17] (yoānināً) یا **یانینا** (yannināً)، ترکی **یانیه** (yānia)، شهر (در ۱۹۷۱ جم ۴۰٬۱۳۰)، لغ یونان، در اپیروس. مرکز زراعتی و دارای کارخانه‌های نساجی و ابریشمبافی است. در ۱۴۳۸—۱۹۱۳ تحت حکومت ترکهای عثمانی بود. در جنگ II صحنه‌ی جنگ شدیدی بود. معروفیت آن به علت اقامت علی پاشا در آن بوده است. از ۱۹۶۶ مقر دانشگاه یوآنینا است.
یوئه-چی[18] (yue-ci)، نام چینی قبیله‌ای از آسیای مرکزی که در باکتریا (بلخ) و هندوستان سلطنت کردند (ح ۱۲۸ قم—ح ۴۵۰ بم)، و به نامهای کوشان (نام یکی از شعبه‌های آن) و هندوسکائی (hendosakā'i) نیز نامیده می- شوند. مردمی صحرانشین و ساکن ایالت کنونی کانسو در چین بودند، و در نتیجه‌ی حمله‌ی قبیـ له‌ی دیگر هیونگ-نو (hiung-nu)، که با ایشان از یک ریشه بودند، به طرف غرب رانده شدند. در ح ۱۷۵—۱۴۰ قم بر قبیله‌ای به نام ووسون پیروز، و در حوضه‌ی رود ایلی که سر- زمین ایشان بود مستقر شدند. سپس بر سکاها تسلط یافتند، و آنان را به سوی ایران و هندوستان راندند. قبیله‌ی یوئه-چی پس از آن بلخ را به تصرف در آورد. از آن به بعد، تا مدت 100 سال، کمتر اسمی از این قبیله به میان میآید، و ظاهراً در این دوره قبایل پنجگانه‌ی یوئه-جی وحدت یافتند، و نام کوشان، که اسم عمده‌ترین این قبایل بود، نام ملی آنان شد. در نیمه‌ی دوم قرن اول بم کابل را فتح کردند و بازمانده‌ی تسلط یونانیان را از آن بر انداخ- تند، و سپس ل هندوستان را نیز قبضه کردند. از فرمانروایان معروف آنان کانیشکا (kāniška) است، که گویا در ۱۲۳—۱۵۳ بم سلطنت میکرده است، و در آسیای شرقی به عنوان حامی آیین بودا شهرت دارد، و گویند کاشغر و یارکند و ختن را فتح کرد. از ۲۲۵ بم انحطاط کوشانها آغاز شد و به دره‌ی سند و ل‌ش افغانستان رانده شدند، و در ناحیه‌ی اخیر سلسله‌ای به نام کیتولو (kitolo) جای ایشان را گرفت. این سلسله از قبیله‌ای بود که با یوئه-چی از یک ریشه بود، و به هنگام هجوم یوئه-چی به هند، در باکتریا مانده بود. کیتولوها، در نتیجه‌ی هجوم قبیله‌ی

(۱)Janissaries; Janizaries (۲)Jannes and Jambres (۳)Yenisei (۴)Enisei (۵)Minusinsk (۶)Yeniseisk (۷)Igarka (۸)Yenisehir (۹)Io (۱۰)Joab (۱۱)Joachim (۱۲)Ewell (۱۳)Yüan (۱۴)UN [United Nations (Organization)] (۱۵)Joannes de Capua (۱۶)Yüan Shih-k'ai (۱۷)Ioánnina (۱۸)Yue (h)-chi(h)

جوئن-جوئن (-juen)، از مرز چین به جنوب هندوکش مهاجرت کردند، و دولتی به نام کوشان کوچک در قندهار (ش افغانستان) تشکیل دادند که ح ۴۳۰ ب‌م رونق داشت، ولی به سبب هجوم هونها منقرض شد. نیز ← هفتالیان.

یوئیل[1] (yu'il) [عبری، = یهوه خدا است]، یکی از انبیای بنی اسرائیل که در کتاب خود، یکی از کتابهای عهد قدیم، به شکل زنده‌ای مصیبت حمله‌ی سن و ملخ را شرح داده و مردم را به توبه خوانده است. پیشگوئیهائی در باره‌ی مسیح موعود دارد (۲:۲۸-۳۲؛ ۳). پطرس در اعمال رسولان (۲) از او یاد کرده‌است.

یوباس[2] I (-yobās)، ح ۸۵ ق‌م-۴۶ ق‌م، شاه نومیدیا. برای پومپیوس جنگید، و پس از پیروزی قیصر در تاپسوس خودکشی کرد.

یوباس[2] II (-yobās)، ف ح ۲۰ ب‌م. شاه مورتانیا، پسر یوباس I. در رم تربیت یافت، و مؤلف دانشمندی بود که کتابهائی به زبان یونانی نوشت (اکنون هیچ اثری از آنها باقی نیست). آوگوستوس حکومت نومیدیا و (بعداً) مورتانیا را به وی تفویض کرد. فرهنگ یونانی و رومی را در قلمرو حکومت خود وارد کرد.

یوبال[3] (yubāl)، به روایت عهة (پیدایش ۴:۲۱)، پسر لامک. او را پدر همه‌ی نوازندگان بربط و نی میدانند.

یوبیل[4] (yubil؛ از عبری)، در کتمة، سالی که در آن بنده‌ها آزاد و وامها بخشیده میشدند. هر ۵۰ سال یک بار اتفاق می‌افتاد (لاویان ۸.۲۵-۵۵). این نام اکنون برای نمایاندن جشن پنجاه‌سالگی یا زمان طولانی نیز به کار میرود (مانند یوبیل الماسی ملکه ویکتوریا در ۱۸۹۷). در کلیسای کاتولیک رومی به سالهائی گفته میشود که هر ۲۵ سال یک بار اتفاق می‌افتد و توسط پاپ قدسیت خاص پیدا میکند و مردم به زیارت روم میروند؛ اولین این یوبیلها در ۱۳۰۰ روی داد.

یوبیل، کتاب: ← عهدین غیر قانونی.

یوپا، فلسطین، ← یافا.

یوپاتوریا[5] (yupātoriā)، روسی **یفپاتوریا** (yefpātoriā)، شهر (در ۱۹۶۹ حه ۷۵'۰۰۰)، ج جمشسر اروپائی، در کریمه‌ی غربی، بندری کنار دریای سیاه. از مراکز بهداشتی کنار دریا برای بیماریهای جلدی و عفونی و سرطان استخوان است؛ از قرن ۱۳م تا قرن ۱۸م تحت حکومت تارهای ترک قرار داشت، در ۱۷۸۳ جزء ترکیه شد. پس از آنکه کریمه ضمیمه‌ی روسیه شد (۱۷۸۳) نام آن به یفپاتوریا تغییر یافت. صناعت ماشین‌آلات و شراب، و صید ماهی دارد. در قرن اول ب‌م بنا، و به اسم مهرداد اوپاتور پادشاه پونتوس نامیده شد. در جنگ کریمه متفقین و در جه II آلمانها آن را اشغال کردند. قسمت قدیمی شهر خرابه‌ی قلاع تاتارها و مسجدی از قرن ۱۶م دارد.

یوپیتر[6] (yupiter)، فنس ژوپیتر (jūpiter)، در دین رومیان، خدای خدایان، پسر ساتورنوس و اوپس و برادر و شوهر یونو. مطابق ژئوس یونانیان است، نام دیگرش **یوه**[7] (yove).

یو.پی.یو.: ← اتحادیه‌ی پستی جهانی.

یوت[8] (yut)، قبیله‌ای از هندیشمردگان امریکای شمالی متعلق به گروه زبانی یوتو-آزتکی، که در اواخر قرن ۱۹م غ کولورادو و ش یوتا را اشغال کردند. در آن هنگام سوارکاران شرزه‌ی چادرنشینی بودند که به دهکده‌های هندیشمردگان پوئبلو در اریزونا و نیومکسیکو حمله می‌کردند. درگیریهائی با سفیدپوستان، مخصوصاً در ۱۸۷۹، داشته‌اند، ولی هرگز کار به جنگ تمام‌عیار نینجامید. اکنون در اقامتگاههای خاص، در کولورادو و یوتا، زندگی میکنند. آنان را به نام هندیشمردگان یوتا نیز می‌خوانند.

یوتا[9] (yutā)، ۴۵مین ایالت (۲۱۹'۹۳۱ کم‌م در ۱۹۷۰ حه ۱'۰۵۹'۲۷۳)، غ کشمتا کرسی آن سالت لیک سیتی. سرزمینی است متنوع و دارای کوهها و فلاتها و دره‌ها. شهرهای مهمش آگدن و پرووو، و رودهای مهم آن کولورادو و گرین است. استخراج معادن (مس، نقره، طلا، سرب، زغال، و روی) و پرورش مواشی و گوسفند معمول است. محصول کشاورزی آن گندم، غلات، و سیب زمینی است. در ۱۸۴۷ مورمونها به رهبری ب. یانگ در اینجا ساکن شدند. این ناحیه، پس از جنگ مکزیک، به تصرف کشمتا در آمد (۱۸۴۸)، و به علت اختلافات مورمونها و دولت کشمتا دوچار مشکلاتی شد. پس از درخواستهای مکرر، و بعد از آنکه رهبر مورمونها حکمی درباره‌ی چندگانی داد به عنوان ایالت شناخته شد (۱۸۹۶). در سالهای اخیر طرحهائی برای آبیاری و توسعه‌ی نیروی برقابی، و جلب سیاحان در این ایالت اجرا شده و اقتصاد آن را بهبود بخشیده است.

یوتا، رود، سوئد، ← گوتا.

یوتاریکه، سوئد، ← گوتالاند، قسمت جنوبی سوئد.

یوتالاند، سوئد، ← گوتالاند، قسمت جنوبی سوئد.

یوتام[10] (yutām) [عبری، = یهوه مستقیم است]، تنها پسر جدعون که به دست ابیملک کشته نشد. ضرب المثل انتخاب شدن خار به پادشاهی درختان از او است (داوران ۹.۵-۲۱).

یوتام[10] [عبری، = یهوه مستقیم است]، ف ح ۷۳۱ ق‌م، شاه (ح ۷۳۵-۷۳۱ ق‌م) یهودا، پسر عزیا، معاصر اشعیا، هوشع، و میکاه (دوم پادشاهان ۱۵.۵؛ ۳۲-۳۸).

یوتبوری، شهر، سوئد، ← گوتنبورگ یا گوتبورگ.

یوتلاند: ← ژوتلند.

یوتوپیا[11] (yutopiā) [یه، = لامکان]، فنس اوتوپی[12] (ūtopi)، نام کتابی که سر تامس مور به لاتینی نوشته است (۱۵۱۶). این کتاب در شرح کشوری است خیالی و آرمانی که در آن نظام کاملی برای سعادت نوع بشر حکمفرما است، و از هر گونه شر و بدی از قبیل فقر و بدبختی عاری است. شهرت کتاب به حدی بود که کلمه‌ی یوتوپیا اسم عامی برای کلیه‌ی کشورهای خیالی فلاسفه‌ی اجتماعی و خیالپردازان شد. از بزرگترین و قدیمیترین آثار یوتوپیائی کتاب سیاست افلاطون، آراء اهل المدینة الفاضله، و مدینه‌ی الاهی تألیف قدیس آوگوستینوس است. از یوتوپیاهای مشهور قبل از قرن ۱۹م، غیر از کتاب مور، شهر آفتاب (۱۶۲۳) کامپانلا، آتلانتیس نو (۱۶۲۷) فرانسیس بیکن، و کشورهای مشترک المنافع افلاتوسیه (۱۶۵۶) اثر ج. هرینگتن است. از جمله‌ی نویسندگان فرانسوی که آثاری در این زمینه دارند میتوان سن‌سیمون، اتین کابه، شارل فوریه، و پ. ژ. پرودون را نام برد. در انگلستان رابرت اوون نمونه‌ی یوتوپیانویسان است. داستانهای معروف یوتوپیائی عبارتند از نظری به مقب (۱۸۸۸) اثر ادوارد بلمی[13] (edwārd beləmi؛ ۱۸۵۰-۹۸، نویسنده‌ی امریکائی)، اریون (۱۸۷۲) از س. باتلر نویسنده‌ی انگلیسی، رؤیائی از جان بال (۱۸۸۸)، و اخباری از هیچ جا (۱۸۹۱) از ویلیام ماریس. از جمله‌ی یوتوپیاهای هجائی پرندگان آریستوفانس، فابل زنبوران ب. مندویل، و بخشهائی از سفرنامه‌ی گالیور سویفت است. افسانه‌های کشورهای آرمانی واقعی در قصه‌های آتلانتیس، ← جزایر خالدات، و ال دورادو برجا مانده‌است.

یوتوشنکو[14]، **یوگنی آلکساندروویچ** (-yevge ni āleksāndrovic yevtušenko)، ۱۹۳۳-، شاعر روسی. نخستین کتاب شعرش در ۱۹۵۲ منتشر شد. در اشعارش دکترین رئالیسم سوسیالیستی را مورد تنقید قرار میدهد، از جمله در وارثان ستالین (۱۹۶۱). آخرین آثارش مشتمل است بر نیروگاه براتسک (۱۹۶۵)، تمر یوگنی یوتوشنکو (تجدید چاپ، ۱۹۶۷)، گلها و گلوله‌ها و آزادی برای قتل (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۷۰).

یوتونگ[15] (yutung) یا **روغن چوب**، فراورده‌ای از دانه‌های درختی مدارگانی به نام درخت تونگ، از تیره‌ی فرفیون و از بعضی از انواع وابسته‌ی به آن، که به نام روغن درخت چین نیز نامیده میشود. رنگ کهربائی دارد و به نسبت زیادی محتوی اسید اِلئوستیآریک است. چون در ساختن ورنیها و مواد خشک‌کننده‌ی رنگهای روغنی مصرف فراوان دارد. از لحاظ تجارتی مهم است. مدتها تولید کننده‌ی عمده‌ی آن چین بود، ولی بعدها این درخت را به جاهای دیگر بردند و در آنجاها نیز از آن بهره‌برداری میکنند. علاوه بر استعمال فراوان این روغن در ساختن ورنی، در ساختن مواد عایق‌کننده و مشمع نیز از آن استفاده میشود. یوتونگ از فشردن دانه‌های سمی موجود در مغز میوه‌ی درخت که به اندازه‌ی سیب است، پس از گرم کردن و خرد کردن و تحت فشار قرار دادن آنها، به دست میآید.

یوتونهیم[16] (yotunheym)، یک گروه کوه در نروژ مرکزی، مرتفعترین کوههای اسکاندیناوی

---

(۱)Joel (۲)Juba (۳)Jubal (۴)jubilee (۵)Eupatoria; Yevpatoriya (۶)Jupiter (۷)Jove (۸)Ute (۹)Utah (۱۰)Jotham (۱۱)Utopia (۱۲)Utopie (۱۳)Bellamy (۱۴)Yevtushenko (۱۵)tung oil (۱۶)Jotunheim

که در **گلیترلند** ارتفاع آن به ۲٬۴۵۳ متر میرسد. یخچال **یوستدالبرن** در غ آن است. چراگاه تابستانی دارد. در افسانه‌های نورس آن را مسکن غولها میدانستند.

یوتیکا[1] (yutikā)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۹۱٬۶۱۱)، ایالت نیو یورک مرکزی، کشت، بر رود موهاک. گشایش کانال ایری صنایع آن را توسعه داد. صنایع نساجی آن مهم است، وسایل و اسبابهای الکترونیک و هواپیمائی نیز میسازد. قدیمترین بیمارستان روانی ایالتی در آن است.

یوجین (yujin)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق اوژن فرانسوی و اویگن آلمانی. ← **اوگنیوس**.

یوحنا (yuhannā)، اسم عربی برای مرد، مشتق از عبری. ضبط فارسی صورت یونانی آن یوآنس (yoānnes) است. بعضی از اسامی مشتق از آن (در داخل علامت "[ ]" صورت مؤنث است)،

زبان	صورت‌اصلی	ضبط فارسی در این کتاب	
اسپانیائی	Juan	خوان	(xuān)
آلمانی	Johann	یوهان	(yohān)
آلمانی	Johannes	یوهانس	(yohānes)
آلمانی	Hans	هانس	(hāns)
انگلیسی	John	جان	(jān)
ایتالیائی	Giovanni	جووانی	(jovānni)
پرتغالی	Joâo	ژوائو	(ĵuāo)
روسی	[Ivan]	ایوان	(ivān)
فرانسوی	Jean	ژان	(ĵāN)
لاتینی	Johannes	یوهانس	(yohānnes)
هلندی	Jan	یان	(yān)

یوحنا[2]، **انجیل**، ۴مین انجیل که، بنا بر روایات، تألیف آن را از یوحنای حواری میدانند و گمان آن است که میان سالهای ۷۰ و ۹۵ در افسوس تألیف شده بوده است. یوحنا هنگام نوشتن این انجیل، دو انجیل دیگر مرقس و لوقا را در اختیار داشته و شرح حال حضرت مسیح را به اختصار برگزار کرده و بیشتر به بیان جنبه‌ی روحانی و رسالت او نظر داشته است. در این انجیل سیمای انسانی مسیح کاملاً بیان شده و در عین حال سیمای الاهی او، و اینکه وسیله‌ی بخشش گناهان بشر است، به تأکید ذکر شده است. کتاب با فقره‌ی فلسفی معروفی که مسیح را با کلمه یکی میداند آغاز شده و پس از آن دو قسمت اصلی آمده است، یکی در باره‌ی رسالت مسیح (۱۹.۱–۵۰.۱۲) و دیگری در باره‌ی مصائب و رستاخیز او (۱۳–۲۱).

یوحنا، رسائل، ۳ رساله از یوحنای حواری که قسمتی از عهد جدید را تشکیل میدهد. رساله‌ی اول موعظه‌ای است برای آمیختن دین عرفانی با دین عملی، و در آن از خدا به عنوان نور (۵.۱–۲۸.۲) و عادل (۲۹.۲–۶.۴) و محبت (۷.۴–۱۲.۵) یاد شده است. در رساله‌ی دوم، که کوتاهترین کتاب عهدین است، نصیحت کرده است که به سخنان کسانی که منکر وجود مسیح شده‌اند گوش فرا ندارند. در رساله‌ی سوم اندرز میدهد که گول شیادان را که میخواهند مردمان را از راه دین راست به در برند نخورند.

یوحنا، مکاشفه‌ی: ← مکاشفه‌ی یوحنا.

یوحنا، نخست انجیل: ← عهدین غیر قانونی،

یوحنا ابن حیلان: ← فارابی، قسمت I.

یوحنا ابن ماسویه: ← ابن ماسویه.

یوحنا الاسد الفرناطی: ← لئوی افریقائی.

یوحنا پالا یولوگ: ← یوحنای V؛ یوحنای VII، یوحنای VIII، امپراطوران بیزانس.

یوحنا پالایولوگوس: ← یوحنای V؛ یوحنای VII؛ یوحنای VIII، امپراطوران بیزانس.

یوحنا دوکاس: ← یوحنای III، بیزانس.

یوحنا زیمیسکس: ← یوحنای I، امپراطور بیزانس.

یوحنا شمشقیق: ← یوحنای I، امپراطور بیزانس.

یوحنا کانتاکوزنوس: ← یوحنای VI، امپراطور بیزانس.

یوحنا کانتاکوزنه: ← یوحنای VI، امپراطور بیزانس.

یوحنا کومننوس: ← یوحنای II، امپراطور بیزانس.

یوحنا لاسکاریس: ← یوحنای IV، امپراطور بیزانس.

یوحنان بن زکای[3] (yohannān ben zakkāy)، رهبر فریسیان اورشلیم پیش از ویرانی هیکل در سال ۷۰، و پس از آن مؤسس فرهنگستان یبنه. در این باره تأکید فراوان داشت که تورات، به عنوان نخستین وظیفه‌ی دینی که آدمی برای آن آفریده شده است، باید مورد تعلم و مطالعه واقع شود. پس از سال ۷۰، این اعتقاد را ترویج میداد که اعمالی که از دوست داشتن، مهربانی، و محبت صورت میگیرد، باید جانشین قربانی‌هائی شود که به عنوان کفاره‌ی گناهان انجام میشود. موفقیت وی در یبنه بقای دین یهود را تأمین کرد.

یوحنا هیسپالنسیس: ← یوهانس هیسپالنسیس.

یوحنای[4] **I** (بیزانس) (yuhannā)، ملقب به **زیمیسکس** (zimiskes)، معرب آن **شمشقیق** (šemešqiq)، ح ۹۲۵–۹۷۶، امپراطور (۹۶۹–۷۶) بیزانس. از خویشان و سرداران امپراطور نیکفوروس II بود. با دستیاری تئوفانو، زوجه‌ی نیکفوروس، امپراطور را به قتل رسانید، و به جایش نشست (۹۶۹)، و در ۹۷۰ تئوفانو را تبعید کرد. با روسها جنگید (۹۷۰–۷۳) و بلغارستان را از آنان باز گرفت. در ۹۷۴ قسمتهائی از سوریه و بین‌النهرین را از خلفای عباسی گرفت. جانشینش باسیلیوس II بود.

یوحنای[5] **II** (بیزانس)، ملقب به **کومننوس** (komnenus)، ۱۰۸۸–۱۱۴۳ امپراطور (۱۱۱۸–۴۳) بیزانس، پسر وجانشین آلکسیوس I کومننوس. با وجود تحریکات خواهرش، آنا کومننا، که میخواست شوهر خود را به تخت بنشاند، جانشین پدر شد. با ترکها و صربها با موفقیت جنگید. به خیال تصرف امپراطوری لاتینی اورشلیم وارد کیلیکیا شد، ولی در ضمن شکار مورد اصابت تیری زهرآلود قرار گرفت، و در گذشت.

یوحنای[6] **III** (بیزانس) (yuhannā)، ملقب به **دوکاس** (dukās)، ۱۱۹۳–۱۲۵۴، امپراطور (۱۲۲۲–۵۴) در نیقیه. سالونیک را از امپراطوری لاتینی قسطنطنیه گرفت (۱۲۴۶)، و امپراطوری از هم گسیخته‌ی بیزانس را تا حدی وحدت بخشید.

یوحنای[7] **IV** (بیزانس)، ملقب به **لاسکاریس** (läskāris)، ح ۱۲۵۰– بعد از ۱۳۰۰، امپراطور (۱۲۵۸–۶۱) در نیقیه. نایب‌السلطنه‌ی وی، میخائیل، خود را به عنوان میخائیل VIII امپراطور اعلام کرد، و یوحنا را کور کرده به زندان انداخت.

یوحنای[8] **V** (بیزانس). ملقب به **پالایولوگوس** (pālāyologus) [یا **پالایولوگ** (pālāyolog)]، ۱۳۳۲–۹۱، امپراطور (۱۳۴۱–۷۶، ۱۳۷۹–۹۱) بیزانس، پسر و جانشین آندرونیکوس III. در آغاز، یوحنا کانتاکوزنوس (← یوحنای VI) نایب‌السلطنه‌ی وی بود، و سلطنت یوحنای V را غصب کرد. یوحنای V در ۱۳۵۵ استعفا داد، ولی دگر بار پس یوحنای V سلطنت پدر را غصب کرد، و به عنوان آندرونیکوس IV فرمانروائی کرد. در نتیجه‌ی این آشفتگیها، قدرت امپراطوری متزلزل شد، و قسمتی از سرزمینهای آن به‌دست ترکان عثمانی افتاد، و در ۱۳۸۱ یوحنا دست‌نشانده‌ی آنان شد.

یوحنای[9] **VI** (بیزانس)، ملقب به **کانتاکوزنوس** (kāntākuzenus) [یا **کانتاکوزنه**، ح ۱۲۹۳–۱۳۸۳]، امپراطور (۱۳۴۷–۵۵) بیزانس، و مورخ ورایزن آندرونیکوس III بود. و پس از مرگ وی نایب‌السلطنه‌ی پسرش یوحنای V شد، ولی در نتیجه‌ی توطئه‌ای به تراکیا گریخت، و خود را امپراطور اعلام کرد (۱۳۴۱). جنگ داخلی در گرفت، و یوحنای VI پیروز، و در ۱۳۴۷ وارد قسطنطنیه شد، و با یوحنای V در امپراطوری شریک گشت. یوحنای VI برای پیشرفت مقاصد خود از ترکان عثمانی استمداد کرد و، بدین طریق، مسبب دست‌اندازی آنان به اروپا شد. در ۱۳۵۵ استعفا داد، و در دیری انزوا گزید، و به تألیف کتابی در تاریخ زمان خود پرداخت.

یوحنای[8] **VII** (بیزانس). ملقب به **پالایولوگوس** [یا **پالایولوگ**]، ۱۳۶۶–۱۴۲۰، امپراطور (۱۳۹۰) بیزانس؛ پسر آندرونیکوس IV. در سال ۱۳۸۵ که یوحنای V، امپراطور بیزانس، پسر خود مانوئل II را در امپراطوری شریک خود ساخت، یوحنای VII، که نوه‌ی یوحنای V بود، قسطنطنیه را گرفت، و خود را امپراطور اعلام کرد. پس از جلوس (۱۳۹۱) مانوئل، یوحنای VII چندی شریک او در امپراطوری بود (۱۳۹۹–۱۴۰۲). از قسطنطنیه در مقابل سلطان بایزید I دفاع کرد (۱۴۰۲).

یوحنای[8] **VIII** (بیزانس)، ملقب به **پالایولوگوس** [یا **پالایولوگ**]، ۱۳۹۰–۱۴۴۸، امپراطور

(۱)Utica (۲)John, Gospel according to Saint (۳)Johanan ben Zaccai [Zakkai] (۴)John (Tzimisces) (۵)John (Comnenus) (۶)John (Ducas) (۷)John (Lascaris) (۸)John (Palaelogus) (۹)John (Cantacuzenus)

(۱۴۲۵–۴۸) بیزانس؛ پسر و جانشین مانوئل II (مانوئل پالایولوگوس)، امپراطور بیزانس. در راه استمداد از دول اروپایی در مقابل ترکان عثمانی، طرحی برای اتحاد کلیساهای شرق و غرب ریخت، که در شورای دینی فلورانس به تصویب رسید (۱۴۳۹)، ولی چون دولتهای اروپائی کومکهای موعود را به عمل نیاوردند، طرفداران کلیساهای شرقی از اطاعت از پاپ امتناع کردند. لهستانیها و مجارها به جنگ عثمانیها رفتند، ولی در وارنا شکست خوردند (۱۴۴۴).

یوحنای اشبیلی: ← یوهانس هیپالنسیس.

یوحنای حواری[1] (yuhannāye havāri) [از عبری یوحنان، = خدا مهربان است]، یکی از حواریان ۱۲گانه‌ی حضرت مسیح. از زمان قدیم او را مؤلف انجیل چهارم و رسائل سه‌گانه (← یوحنا، رسائل) ومکاشفه‌ی یوحنا (همگی ازکتابهای عهد جدید) دانسته‌اند. وی و برادرش یعقوب حواری (کبیر) پسران زبدی بودند و مسیح، به خاطر طرفداری شدیدشان از حق، آنان را بوآنرجس (boānarjas)، یعنی پسران رعد، لقب داده بود (مرقس ۱۷.۳). ظاهراً یوحنا محبوبترین شاگردان مسیح بوده است (یوحنا ۲۴.۱۳، ۲۶.۱۹) و مسیح هنگام مرگ در باره‌ی مواظبت از مادرش مریم به او سفارش کرد. نام او در اعمال رسولان (۳: ۱۳.۴ ؛ ۱۴.۸) آمده است. بنا بر نوشته‌های قرن ۲م، مرگ او در سالخوردگی در افسوس اتفاق افتاد (ح 100) که جز هنگام سفری به رم و مدتی تبعید به پطموس (مکاشفه ۹.۱) در آنجا میزیست؛ ولی بعضی بر آنند که یوحنای حواری و یوحنای افسوسی دو نفر بوده‌اند؛ او را به القاب یوحنای انجیلی و یوحنای الاهی و یوحنای محبوب نامیده‌اند. ذکرانش ۲ دسامبر است.

یوحنای دمشقی[2]، **قدیس** (yuhannāye demašqi)، فد پیش از ۷۵۴، عالم الاهیات مریانی و بزرگترین عالم الاهی کلیسای یونانی. تأثیر او بر الاهیات آن کلیسا، به صورت غیر مستقیم بر علم کلام اسلامی بسیار بوده است. اثر عمده‌ی او، چشمه‌ی معرفت، مشتمل بر سه قسمت است، (۱) مقدمه‌ای فلسفی که غیر مستقیم مبتنی بر فلسفه‌ی ارسطو است؛ (۲) تحقیق در باره‌ی حدود 100 بدعت دینی؛ و (۳) اصول علم کلام مسیحی. پیش از ۷۳۶ از زادگاهش دمشق هجرت کرد و در صومعه‌ی ساباس در فلسطین انزوا گزید، و در همان جا از دنیا رفت. تألیف کتاب برلئم و یوآسف را که اولی کشیشی یونانی و دومی شاهزاده‌ای هندی است، و روایت یونانی کتاب بلوهر و بوداسف است، تا این اواخر به او نسبت میدادند، ولی اکنون معلوم شده است که مؤلف آن یوحنای دیگری از صومعه‌ی ساباس بوده است. ذکرانش ۲۷ مارس است.

یوحنای زرین دهن[3]، **قدیس** (yuhannāye zarrin.dahan)، ح ۳۴۷–۴۰۷، مدرس کلیسا، بزرگترین آباء کلیسای یونان؛ مت انطاکیه. تفسیرها و خطابه‌های فاضلانه‌ای به یونانی نوشته است. ذکرانش ۲۷ ژانویه است.

یوحنای صلیبی[4]، **قدیس** (yuhannāye salibi)، اسپانیائی **خوان د لاکروس**[5] (xuān de lā krus)، ۱۵۴۲–۹۱، متصوف و شاعر اسپانیائی که نام اصلیش خوان د یپس[6] (de yepes) بوده است. وی مؤسس فرقه‌ی کرملیان پابرهنه و از دوستان نزدیک ← قدیسه ترسای آویلالی بود، و همین قدیسه او را به زندگی عرفانیش رهبری کرد. به علت سرسختی وی در پیگیری از اصلاحات ترسا، گرفتاریهائی پیدا کرد. در ۱۵۷۷ در تولدو زندانی شد و مورد شکنجه‌های بدنی و روحی قرار گرفت؛ در همین زندان بود که سرود روحانی خود را سرود و به سرودن ترانه‌های روح آغاز کرد. این اشعار، که آمیخته‌ای از غنائیگری لذتبخش و اندیشه‌های عرفانی عمیق است، از ظریفترین آفریده‌های دوره‌ی طلائی ادبیات اسپانیا به شمار میرود. پس از فراری (۱۵۷۸) که بعضی آن را کرامتی تصور کرده‌اند، به اندلس رفت، و در اینجا آخرین سالهای عمر خود را در مبارزه با مخالفان و تألیف شاهکارهای نثری خود در الاهیات عرفانی، همچون شب تاریک روح و صعود کوه کرمل، گذراند. در ۱۷۲۶ رتبه‌ی قدیسی، و در ۱۹۲۶ عنوان فقیه کلیسا به او اعطا شد. ذکرانش ۲۴ نوامبر است.

یوحنای معمدان[7]، **قدیس** (yuhannāye mo'madān)، یا **یحیی معمدان**، یا **یحیای تعمیددهنده** یا حضرت **یحیای پیغمبر**، نهٔ ح ۲۹، پیغمبر بنی اسرائیل و مبشر حضرت عیسی و پسر خاله‌ی او. پسر زکریای پیغمبر و همسرش الیصابات (الیزابت) بود، و ولادت او معجزه‌آسا پیشگوئی شده بود؛ بنا بر قرآن (سوره‌ی مریم)، روزی زکریا در محراب عبادت نزد حضرت مریم مادر حضرت عیسی که تحت تکفل او بود خوراکی دید که از غیب برای او رسیده بود و او، باآنکه پیر و همسرش نازا بود، از خدا خواست که فرزندی به وی عطا کند، و دعایش پذیرفته و به او بشارت داده شد که پسری به نام یحیی پیدا خواهد کرد. حضرت یحیی رسالتی بر عهده گرفت و قوم خود را به دره‌ی رود اردن خواند و آنان را به توبه کردن بر انگیخت و وعده‌ی آمدن مسیح را به ایشان داد. با فرو بردن مردمان در آب اردن آنان را غسل میداد (تعمید میکرد). غسل تعمید عیسی نیز به دست او صورت گرفت. به تلخی مردم را موعظه میکرد و به نکوهش افراطکاریهای اشراف قوم میپرداخت، و هرودیاس، زوجه‌ی هرودس آنتیپاس، را به خاطر سبکسریهایش ملامت میکرد. به اصرار هرودیاس و نیز پافشاری دخترش سالومه او را گردن زدند (متی ۱.۱۱–۱۹؛ ۱۱.۱۷–۱۳؛ مرقس ۱۶.۶–۲۹؛ لوقا ۳.۱؛ یوحنا ۱). در رایجترین شمایلهای نقاشی‌شده، سر او را بر روی طبقی نشان داده‌اند که سالومه آن را در دست دارد. وی تنها قدیسی است که، علاوه بر حضرت مریم، روز ولادت او، ۲۴ ژوئن، عنوان عید دینی دارد. روز یادبود سر بریدن او ۲۰ اوت است. در مسجد اموی دمشق آرامگاه او موجود است. ذکرانش ۲۴ ژوئن است.

یوخابد یا یوکابد: ← عمران.

یوخاری باش، شعبه‌ای از ایل قاجاریه.

یود[8] (yod، از فنس)، عنصر نافلز از دسته‌ی شورگن‌ها (علامت شیمیائی I، نیز ← عنصر، جدول). در سال ۱۸۱۱ کورتوا آن را کشف کرد. عنصری است جامد، متبلور، و براق، به رنگ خاکستری تیره یا ارغوانی مایل به سیاه. با محلول نشاسته رنگ آبی تند میدهد، که معرّف آن است. در دمای متعارفی تصعید میشود، و گازی آبی و مایل به بنفش با بوی تحریک‌کننده میدهد. با بسیاری از عناصر ترکیب میشود، ولی فعالیت آن از سایر شورگنها کمتر است. در آب به مقدار کم حلپذیر است، ولی در کلوروفورم، تتراکلورورِ کربون، سولفورِ کربون، و محلول یودورِ پوتاسیوم بآسانی حل میشود. مهمترین ترکیبات آن یودورِ سدیوم (yodur)، یودورِ پوتاسیوم، و یوداتها (yodāt) میباشند.

یود به مقدار کم به حالت یودور در آب دریا موجود است، و نیز در خاکهای شوره‌دار (یا نیتراتدار)، و در رسوبات دریاهای قدیمی، و در چاههای نفت و معادن یافت میشود. یود خالص را از ترکیب یودورِ پوتاسیوم با سولفاتِ مس به دست میآورند.

یود به مقدار بسیار کم از عناصر ضروری برای انسان و حیوانات است، که باید به صورت ترکیبات آلی و معدنی همراه غذا و آب آشامیدنی روزانه ح ۱۴ میلیونیم گرم به بدن برسد. کمبود یود در بدن سبب ورم ← غده‌ی تیروئید (گوآتر) میشود. یودورها، تیروکسین (هورمون غده‌ی تیروئید، که آن را مصنوعاً میسازند)، و محلول یودور پوتاسیوم برای معالجه‌ی ورم غده‌ی تیروئید و اختلالات ناشی از آن، و محلول یود در الکل (تنتور یود) برای ضد عفونی کردن زخمها در طب مورد استعمال دارد. یودور پوتاسیوم در عکاسی نیز به کار میرود. "یود ۱۳۱"(I[131])، که همجای مصنوعی بود، و نصف عمرش ۸ روز است، به عنوان پیجو در مطالعه‌ی اختلالات غده‌ی تیروئید به کار میرود. یود تنها یک همجای پایدار دارد، که در طبیعت یافت میشود (یود ۱۲۷)؛ ۲۴ همجای دیگر از آن شناخته شده است، که یود ۱۳۱ یکی از آنهاست، و رادیوآکتیو میباشد.

یوداسف: ← بلوهر و بوداسف.

یورام، شاه اسرائیل و یهودا، ← یهورام.

یورت (yort)، لغتی مغولی که در متون تاریخی فارسی به معانی زیر به کار رفته است، (۱) منطقه چراگاه هر ایل یا عشیره که کاملاً مشخص و معلوم بوده است؛ (۲) محل اقامت و خیمه و خرگاه هر ایل؛ و (۳) مسکن و منزل. کسی که تعیین محل اقامت و اردو و یورت لشکر با او بوده، **یورتچی** نامیده میشد. یورت در فارسی امروز به معنی اطاق و جای نشیمن به کار میرود.

یورت[9]، **یوهان** (yohān yort)، ۱۸۶۹–

(۱)(Saint) John (۲)John of Damascus (۳)John Chrysostom (۴)John of the Cross (۵)Cruz (۶)Yepes (۷)John the Baptist (۸)iodine (۹)Hjort

۱۹۴۸، اقیانوسشناس و زیستشناس نروژی، صاحبنظر در شیلات. مدیر شیلات در تروژ (۱۹۱۰–۱۷) و استاد (۱۹۲۱–۳۹) دانشگاه اوسلو بود. از جملهٔ آثارش زرفنای اقیانوس (با همکاری سر جان ماری، ۱۹۱۲) و ارزش اقتصادی زیستشناسی (۱۹۳۸) است.

یورتچی: ← یورت، لغت مغولی.

یوردانس[1]، **یاکوب** (yākob yordānes)، نقرن ۶م، مورخ اوستروگوتها. در ناحیهٔ دانوب سفلی متولد شد، وارد رهبانیت شد، و بیشتر عمر خود را در راونا گذرانید. کتاب تاریخ گوتهای او، که تلخیصی است از اثر از میان رفتهٔ کاسیودوروس، تنها منبع در تاریخ گوتها است.

یورد شاه یا **یرد شاه** (هر دو (yurde šāh)، ده (جه ۱۶۳)، دهستان سیاه رود، شهرستان دماوند، استان مرکزی (تهران)، ج‍غ دماوند. در این آبادی رود دماوند یا تار به جاجرود میریزد.

یورک (york)، شهر، ← تورونتو.

یورک (york)، انگلستان، ← یورکشر.

یورک[2] (york)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۵۰٬۳۳۵)، ج‍ش پنسیلوانیا و ج‍ش هریسبرگ. در ۱۸۸۷ عنوان شهریت یافت. در ناحیهٔ هلندینشین پنسیلوانیا واقع است، و مرکز یک پهنهٔ زراعتی حاصلخیز است. کارخانه‌های آن ماشین‌آلات، منسوجات و فراورده‌های فلزی، و سیگار برگ تولید میکنند. در ۱۷۷۷–۷۸ مقر کنگرهٔ مهاجرین بود. در جنگ داخلی به اشغال نیروهای ائتلافیه درآمد.

یورک[2] (yrok)، شهر (در ۱۹۷۱ جه ۱۰۳٬۵۱۳)، مرکز یورکشر، ل انگلستان. در هیچ یک از سه رایدینگ نیست. به نام ایوراکوم (ebora-kum)، پایگاه عمده‌ی ایالات بریتانیائی امپراطوری روم بود. در آثار ۳۱۴ بم از اسقف یورک نام برده شده است. شهر یورک مرکز دینی ل انگلستان و مقامش در کلیسای انگلستان بلافاصله بعد از کنتربری است. در قرن ۸م یکی از معروفترین مراکز آموزشی اروپا بود؛ مدرسهٔ سنت پیتر آن یکی از قدیمترین مدارس انگلستان است. کلیسای جامع سنت پیتر از دورهٔ ساکسونها و نورمانها است. دیگر از بناهای جالب توجه آن قلعهٔ یورک و کاخ اسقف اعظم یورک است. در ۱۹۷۴ بخشی از ولایت جدید **یورکشر شمالی** شد.

یورک، اولین دیوک آو: ← انگلی، امند د.

یورک[2]، **سومین دیوک آو** (diuk āv york*)، لقب **ریچارد پلنتجنت** (richārd plantajanet)، ۱۴۱۱–۶۰، از اشراف انگلستان. از طرف پدرش، ریچارد، ارل آوکیمبریج، نوهٔ ادوارد III انگلستان بود؛ و همچنین از طرف مادر، ان مورتیمر، نتیجهٔ لایونل، دیوک آو کلرنس، سومین پسر ادوارد III، با آن شاه نسبت داشت. به منصب مربیگری و سرپرستی شاه ارتقا یافت، و پس از مرگ (۱۴۱۵) عمویش، ادوارد، لقب دیوک آو یورک پیدا کرد. از طرف هانری VI فرانسه لقب یافت (۱۴۲۶) و از طرف این شاه در فرانسه جنگید (۱۴۳۵–۳۱)، و در ۱۴۳۶ نایب‌السلطنهٔ شاه در فرانسه و نورماندی شد. بار دیگر از ۱۴۴۱ تا ۱۴۴۶ به نیابت سلطنت فرانسه رسید ولی چندان کامیابی نداشت. با مرگ (۱۴۴۷) هامفری، دیوک آو گلاستر، ریچارد در جمع وارثان تاج و تخت قرار گرفت، و او را به عنوان نایب‌السلطنه به خارج از کشور در ایرلند فرستادند (۱۴۴۹). سال بعد ریچارد به مبارزه با قدرت روزافزون ملکه مارگریت آو انجو و ادمند بوفورت، دیوک آو سامرست، پرداخت و کامیاب نشد. تولد پسر هانری VI او را از رشتهٔ وارثان سلطنت خارج کرد. پس از مدت کوتاهی نیابت سلطنت در بیماری شاه (۱۴۵۵)، ریچارد بار دیگر به قدرت رسید (← جنگ گلها) و در نبرد سنت آلبنز، که در آن سامرست کشته شد، به پیروزی دست یافت. با این همه، جز در دوران کوتاه نیابت سلطنت (۱۴۵۵) او، قدرت به دست هواخواهان ملکه بود. توطئه‌ای برای رسیدن وی به تخت سلطنت پس از مرگ شاه چیده شد، ولی این توطئه با مقاومت ملکه رو به رو شد و ریچارد در نبرد ویکفیلد به قتل رسید. ولی پسرش، ادوارد آو یورک، به موقع خود را به لندن رسانید (۴۶۱) و به نام ادوارد IV بر تخت سلطنت نشست.

یورک[2]، **خاندان** (york)، خاندان سلطنتی انگلستان، که آغاز تأسیس آن سال ۱۳۸۵ است، و در آن ادمند د لنگلی، پنجمین پسر ادوارد III انگلستان، لقب (اولین) **دیوک آو یورک** پیدا کرد. ادعای نوهٔ لنگلی، ریچارد، دیوک آو یورک به تاج و تخت در مقابل پادشاه قانونی، هنری VI، سرخاندان لنکستر، به جنگ گلها انجامید، ادعای ریچارد تنها متکی به نسب پدری نبود، بلکه از طرف مادرش ان، که نتیجهٔ لایونل، دیوک آو کلرنس، و سومین پسر ادوارد III بود، نیز خود را وارث تاج و تخت میدانست. از خاندان یورک، ادوارد IV و ادوارد V و ریچارد III به سلطنت رسیدند. ازدواج هنری VII لنکستر با الیزابت، بزرگترین دختر ادوارد IV، دو خاندان یورک و لنکستر را با هم یکی کرد. هنری نخستین شاه از خاندان تودور بود.

یورک[2]، **دماغهٔ** (york)، سنگپوزی در ل‍غ گرونلند، در ل خلیج بافن، غ خلیج ملویل. در ۱۸۹۶–۹۷ ر.ا. پیری در آنجا شهابسنگهای عظیمی (به وزن ح 100 تن) کشف کرد که اکنون در موزهٔ تاریخ طبیعی شهر نیو یورک است. در ۱۹۳۲ بنای یادبودی برای پیری در یورک برپا شد.

یورک[3]، **شبه جزیرهٔ** (york)، شبه جزیره‌ای به طول ح 160 کم، ج‍ش استرالیای جنوبی، بین خلیج سپنسر و خلیج سنت وینسنت. محصولاتش گندم و جو است.

یورکتاون[4] (yorktān)، شهر تاریخی (در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۳۰۰)، ج‍ش ایالت ویرجینیا، کشمت، بر رود یورک، نزدیک خلیج چسپیک. در ۱۶۳۱ مسکون شد؛ آخرین مرحلهٔ انقلاب امریکا، معروف به **پیکار (یا محاصرهٔ) یورکتاون**، (۱۷۸۱)، ازین شهر نام گرفته است، و در طی آن واشینگتن و نیروهای فرانسوی که به خلیج چسپیک وارد شده بودند، ژنرال کورنوالیس انگلیسی را در یورکتاون محاصره کردند، و او چون راه فرار از رود یورک را بسته دید تسلیم شد (اکتبر ۱۷۸۱).

یورکتاون، پیکار (یا **محاصرهٔ**)، ← یورکتاون.

یورکس (yorks)، ولایت انگلستان، ← یورکشر.

یورکشر[5] (yorkšər)، **یورک**، یا **یورکس**[6] (yorks)، ولایت [ـ کاونتی] (۱۵٬۹۲۳ کمه)، ل انگلستان و بزرگترین ولایت آن. به ۳ قسمت اداری، رایدینگ (rāyding)، تقسیم میشود، **رایدینگ شرقی**[7] [انگلا ایست رایدینگ (ist)، ۳٬۰۷۷ کمه، جه ۵۴۲٬۵۶۵]، مرکزش بورلی، **رایدینگ شمالی**[8] [انگلا نورث رایدینگ (nort)، ۵٬۵۷۱ کمه، جه ۷۲۴٬۴۶۳] مرکزش نورثلرتن، رایدینگ غربی[9] [انگلا وست رایدینگ (west)، ۷٬۲۴۷ کمه، جه ۳٬۷۸۰٬۵۳۹]، مرکزش ویکفیلد. شرقاً محدود به دریای شمال است؛ در ش آن دشت حاصلخیز یورکشر، و در غ آن ← سلسلهٔ پناین واقع است. رایدینگ غربی منابع سرشار زغال دارد. بندر هال (رایدینگ شرقی) از بنادر عمدهٔ انگلستان است. قسمت عمدهٔ نهضت زیارت فیض در این ولایت واقع شد. آثار تاریخی و مذهبی بسیار دارد. لارنس سترن و خواهران برونته در اینجا اقامت داشتند.

یورکشر جنوبی[10] (yorkšər)، انگلا **ساوث یورکشر** (sāt)، ولایت [ـ کاونتی] (در ۱۹۷۲ جه تخمیناً ۱٬۳۱۵٬۰۰۰)، ل انگلستان مرکزی. به موجب قانون محلی ۱۹۷۲ (قابل اجرا در ۱۹۷۴) تأسیس شد. یورکشر جنوبی شامل شهرهای ⇐ بارنزلی، دانکستر، ⇐ راذرهم، شفیلد، و بخشهائی از ولایات سابق نانینگهشر و یورکشر (یورکشر غربی) است.

یورکشر شمالی[11] (yorkšər)، انگلا **نورث یورکشر** (nort)، ولایت [ـ کاونتی] (در ۱۹۷۲ جه تخمیناً ۶۲۹٬۰۰۰)، ل انگلستان. به موجب قانون محلی ۱۹۷۲ (قابل اجرا در ۱۹۷۴) تأسیس شد. مشتمل است بر شهر یورک، و قسمتهائی از ولایت سابق یورکشر (رایدینگ شمالی، رایدینگ شرقی، و رایدینگ غربی).

یورک فون وارتنبورگ[12]، گراف **یوهان داوید لودویگ** (graf yohān dāvid ludvig yorck fon vārtenburg*) ۱۷۵۹–۱۸۳۰، فیلد مارشال پروس. در لشکر کشی ۱۸۱۲ ناپلئون به روسیه، وی فرمانده سپاه کومکی پروس بود، اما وقتی متوجه شد که سپاهش محکوم به شکست است به مسئولیت خود قرار داد تاوروگن (اکنون تاوراگه) را با روسها منعقد کرد (دسامبر ۱۸۱۲). بر طبق این قرارداد، سپاهیان پروسی خود را از جنگ بیرون کشیدند. اقدام او اعلان جنگ پروس را بر ضد ناپلئون (۱۸۱۳) آماده ساخت. یورک قوای فرانسوی را در وارتنبورگ (در ساکس) شکست داد (۱۸۱۳) و به همین

(۱) Jordanes (۲) York (۳) Yorke (۴) Yorktown (۵) Yorkshire (۶) Yorks (۷) East Riding (۸) North R.
(۹) West R. (۱۰) South Yorkshire (۱۱) North Y. (۱۲) Yorck von Wartenburg

مناسبت لقب وارتنبورگ به وی داده شد.

یوری[1]، **هرلد کلیتن** (harəld kleytən yuri)، ۱۸۹۳–۱۹۸۱، شیمیدان امریکائی. برای جدا ساختن دوتریوم، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۳۴ در شیمی شد. برای کارهائی که در ساختن بمب اتمی (شامل طرق جدا ساختن همجاهای اورانیوم و تهیه‌ی آب سنگین) انجام داد، مشهور شد. از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۸ که بازنشسته شد در دانشگاه شیکاگو تدریس کرد. بیشتر تحقیقات وی پس از جنگ II درباره‌ی استفاده از همجاهای اکسیژن برای اندازه‌گیری زمان در زمینشناسی بوده است. نیز ← نوبل، جوایز جدول.

یوریتومو مینامـوتو[2] (yoritomo minā-moto)، ۱۱۴۸–۱۱۹۹، مرد جنگی و دیکتاتور ژاپنی. قبیله‌ی وی، مینامونو، به سرکردگی او، بر قبیله‌ی تایرا پیروز شد (۱۱۸۵). در ۱۱۹۲ امپراطور وی را عنوان شوگون داد، و وی حکمفرمای واقعی ژاپن شد. نظام ملوک‌الطوایفی متمرکز را برقرار کرد و، بدین ترتیب، به یک دوره‌ی طولانی جنگهای داخلی پایان بخشید.

یوز، جانور، ← چیتا.

یوزباشی (ترکی، ← یوز، صد؛ باش، سر؛ ی، نشانه‌ی اضافه؛ به معنی سرِ صد)، اصطلاح نظامی، به معنی فرمانده صد نفر، که از دوران صفویه تا اواخر قاجاریه در خدمات لشکری معمول بود.

یوزپلنگ[3] (yuz.palang)، نامی که به پلنگ و، مفهومی کمتر درست، به پوما و بعضی از جاگوران عظیم تیره‌ی گربه‌ها اطلاق میشود.

یوزف، اسم آلمانی برای مرد، ← یوسف، اسم.

یوزف I[4] (yozef-)، ۱۶۷۸–۱۷۱۱، امپراطور (۱۷۰۵–۱۱) امپراطوری مقدس روم، شاه مجارستان (۱۶۸۷–۱۷۱۱) و بوهم (۱۷۰۵–۱۱)، پسر و جانشین لئوپولد I، متوین. در زمان سلطنت او مجارستان به رهبری فرانسیس II راکوئی سر به شورش بر داشته بود. یوزف در بحبوحه‌ی جنگ جانشینی اسپانیا به سلطنت رسید و پیش از پایان این جنگ از دنیا رفت. وی بشدت از ادعای برادرش (که بعدها به نام شارل VI امپراطور اسپانیا شد) بر تاج و تخت اسپانیا طرفداری میکرد. یوزف کوششهائی برای اصلاحات داخلی کرد، موسیقیدان و حامی هنر بود و در پیشرفت زندگی هنری در وین تأثیر داشت.

یوزف II[4]، (yozef-)، ۱۷۴۱–۹۰، امپراطور (۱۷۶۵–۹۰) امپراطوری مقدس روم، شاه (۱۷۸۰–۹۰) بوهم و مجارستان، پسر و جانشین امپراطور فرانسیس I و ماری ترز؛ متوین. وی نخستین امپراطور از خاندان هاپسبورگ-لورن بود. از زمان مرگ (۱۷۶۵) پدرش تا زمان مرگ (۱۷۸۰) مادرش، با مادرش مشترکاً بر مستملکات هاپسبورگ سلطنت میکرد. یوزف II یک مصلح و تجددخواه انقلابی بود. اصلاحات وی بیش از آنکه نتیجه‌ی فلسفه‌ی روشنفکری بوده باشد، نتیجه‌ی فلسفه و اصول شخصی خود او بود. در جوانی، هنگام گردش در روستاها، از دیدن وضع غیر انسانی زندگی روستائیان عمیقاً متأثر شده بود، از اینکه مادرش بکندی به اصلاحات دست میزد، ناراحت میشد. پس از مرگ ماری ترز، با یک برنامه‌ی انقلابی که تصور میکرد بر همه‌ی مخالفتها غلبه خواهد کرد، به کار پرداخت، و میخواست در زمان حیات خودش نتیجه‌ی آن را ببیند. در صدد بود مزایای میراثی و کلیسائی را از میان بر دارد، و مملکتی دارای مرکزیت از متصرفات هاپسبورگ تأسیس کند که اداره‌ی آن به دست کسانی باشد که بیش از اصل و نسب خانوادگی بر لیاقت و وفاداری خود نسبت به مملکت متکی باشند. قوانینی مالی و جزائی و مدنی و اجتماعی وضع کرد که، بنا بر آنها، مساوات اجتماعی و رفاه بیشتر نیازمندان تأمین شود. البته روش عمل وی استبدادی بود، چه تصور میکرد که برای رسیدن به موفقیت سرعت عمل ضرورت دارد. عمده‌ترین کار قانونگذاری او الغای بردگی ملکی (← سرف) و باج گرفتن فئودالها از رعایا بود (۱۷۸۱)، کاری کرد که زارعان بتوانند با پرداخت مبلغ معقولی به اشراف تیولدار، زمینهائی را که در تصرف دارند خریداری کنند، و نیز بتوانند با هر کس که دوست دارند ازدواج کنند و هر جا که میخواهند ساکن شوند. با استثناهای معدودی–که تا ۱۸۴۸ دوام کرد–بدین ترتیب فئودالیسم از اتریش بر افتاد. با فرمان تسامح (۱۷۸۱) آزادی عبادتی فراهم شد که البته مطلق نبود ولی دامنه‌ی آن وسعت داشت. موفقیت یوزف II در قوانین ضد کلیسائی و قضائی و اداری و مالیتی کمتر بود؛ بسیاری از آنها حتی در زمان حیاتش لغو شد. فرقه‌های دینی را از اطاعت اوامر رؤسای خارجی ممنوع ساخت، و حتی در صدد آن بود که در کار تربیت کشیشان دخالت کند. ملاقاتی هم که پاپ پیوس VI در وین از او کرد، مانع این گونه اقدامات او نشد. شکنجه‌های قضائی را لغو کرد و قانون جزا را به صورتی انسانی در آورد، و برای محاکمه دو مرحله‌ی استیناف قرار داد. طرحی که برای قانون مدنی داشت صورت اتمام نپذیرفت. در موضوعات مالی، یوزف از افکار فیزیوکراتها متأثر شده بود. مقدمات ممیزی املاک را همچون مقدمه‌ی وضع مالیات واحدی برای املاک فراهم کرد، ولی این عمل وی با مخالفت سخت رو به رو شد. ولی سختتر از این مخالفت، مخالفتی بود که با اندیشه‌ی او در باره‌ی بر انداختن حکومتها و رسوم محلی و مزایای خاص مستملکات وسیع چندزبانه صورت گرفت و آنها را به ۱۳ حوزه تقسیم کرد که اداره‌ی آنها به دست دولت مرکزی وین بود. حتی در صدد بر آمد که زبان آلمانی را زبان رسمی کند، چه وجود چند زبان را در کشور نامعقول میدانست. در مجارستان و هلند اتریش (← هلند اتریش و اسپانیا) شورشهائی برپا شد. یوزف بیمارستانها و تیمارستانها و نوانخانه‌ها و پرورشگاههای متعدد تأسیس کرد؛ باغها و پارکهای عمومی فراوان فراهم آورد؛ قانونی گذراند که، بنا بر آن، مستمندان از غذا و دوای رایگان بهره‌مند میشدند. شکست وی در دائمی کردن نظرهای اصلاحیش، بیشتر نتیجه‌ی بی‌سیاستی و مرگ نابهنگام و عکس‌العمل حاصل از انقلاب فرانسه و سیاست خارجی ناموفق او بود. از طرف دیگر، متصرفات پراکنده و متنوع وی وضع نامساعدی برای اجرای اصلاحات داشت. نقشه‌ی وی برای ضمیمه کردن باواریا به اتریش، و از این راه استحکام بیشتری به مملکت بخشیدن، در سه جنگ جانشینی باواریا (۱۷۷۸–۷۹) نقش بر آب شد؛ طرح وی برای مبادله‌ی هلند اتریش با باواریا، توسط فردریک II پروس که "اتحادیه‌ی امیران" را به همین منظور تأسیس کرد، عقیم ماند (۱۷۸۵). یوزف با کاترین II روسیه (که در سفر کاترین به کریمه ناشناس همراه وی بود) متحد شد، به این امید که از تاراج امپراطوری عثمانی سهمی ببرد. اتریش در جنگ ۱۷۸۷–۹۲ روسیه با عثمانی به روسیه پیوست، ولی توفیقی به دست نیاورد. جانشین یوزف، برادرش لئوپولد II، مخالفت مردم را با لغو سیاست آلمانی کردن متصرفات یوزف، تسکین بخشید. یوزف که بار سنگین مسئولیتهای اجتماعی را بر دوش داشت، کمتر فرصت مییافت که از هنر لذت ببرد. گلوک و موتسارت وضع خوشی در دربار او نداشتند. جز کاونیتس مسلایم و انعطافپذیر، برای دیگر وزیرانش همکاری با امپراطور کاری بسیار دشوار بود. روحانیان و اشراف نسبت به او کینه داشتند و او را مورد تمسخر قرار میدادند، ولی برای عامه‌ی مردم حکم بتی پیدا کرده بود. در روایات عامیانه، یوزف II با سفرها و گزارش‌هائی که به صورت ناشناس انجام میداد، به صورت یک هارون‌الرشید جدید در آمده بود. در باره‌ی او به اشکال مختلف قضاوت کرده‌اند، ولی آنچه مسلم است اینکه در زمان مرگ مملکتی از خود بر جای گذاشت که از لحاظ اجتماعی بسیار آزادتر از مملکتی بود که به ارث به او رسیده بود.

یوزف، فرانتس: ← لیختنشتاین.

یوزفینه، اسم آلمانی برای زن، ← یوسف، اسم.

یوزلی اند وست دریتن، بخش شهری سابق، ⇐ هیلینگدن، کوی لندن بزرگتر.

یوزوفکا: ← ستالینو.

یوستدالسبرلن[5] (yostedālsbreen)، یخچالی به وسعت ۸۱۶ کمه، ج غ نروژ، بین آبدره‌های نورفیور و سوگنه. وسیعترین یخپهنه‌ی درونبوم اروپائی است، که ارتفاع آن به ۲۰۴۰ متر میرسد، و یخپهنه‌های فرعی متعددی از آن در دره‌های مجاور نفوذ میکنند.

یوسته[6]، **سان خرونیمو د** (sān xeronimo de yuste)، صومعه‌ی سابق، ح ۲۰کیلومتری ش پلاسینتیا، ایالت کاثرس، غ اسپانیا، در استرمادورا. امپراطور شارل V، پس از کناره‌گیری از سلطنت (۱۵۵۶)، در این صومعه گوشه‌نشینی اختیار کرد و دو سال بعد از دنیا رفت.

یوستی[7]، **فردیناند** (ferdināND yusti)،

(۱)Ure (۲)Yoritomo Minamoto (۳)panther (۴)Joseph (۵)Jostedalsbreen (۶)Yuste (۷)Justi

۱۸۳۷–۱۹۰۷، زبانشناس و مستشرق آلمانی. از ۱۸۶۵ تا هنگام مرگ استاد فقه‌اللغه‌ی تطبیقی و زبانهای شرقی دانشگاه ماربورگ بود. آثار فراوان دارد، از جمله کتاب دستی زبان زند (۱۸۶۴)، بحث در صوتهای زبان کردی (۱۸۷۳)، تاریخ ایران قدیم (۱۸۷۹)، تاریخ قدیم ملل شرق (۱۸۸۴)، صرف و نحو کردی (۱۸۹۰)، تاریخ ایران (۱۸۹۷)، آسیای مرکزی و شرقی در دوره‌های باستانی (۱۹۰۵).

یوستیس: ← اوستاش.

یوستین، اسم آلمانی، ← یوستینوس، اسم.

یوستینوس (yustinus)، نام لاتینی برای مرد؛ ضبط اصلی آن Justinus. بعضی اعلام اروپائی مأخوذ از آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Justino	خوستینو (xustino)
آلمانی	Justin	یوستین (yustin)
انگلیسی	Justin	جاستین (jāstin)
ایتالیائی	Giustino	جوستینو (justino)
فرانسوی	Justin	ژوستن (jūstaN)

یوستینوس[1] **I** (yustinus)، ح ۴۵۰–۵۲۷، امپراطور (۵۱۸–۲۷) بیزانس. رئیس گارد امپراطور بود، و پس از مرگ آناستاسیوس I قدرت را به دست گرفت. بیسواد بود و حکومت را به یوستی‌نیانوس I سپرد.

یوستینوس شهید[2]، **قدیس** (yustinus)، ح 100–ح ۱۶۵، از مدافعان مذهب مسیح که لقب فیلسوف نیز داشته است. در سامره‌ی فلسطین از پدر و مادر مشرکی به دنیا آمد، و فلسفه آموخت و پس از در آمدن به دین مسیحی در افسوس، از این شهر به آن شهر میرفت و با براهین فلسفی مردمان را به این دین دعوت میکرد. در رم مدرسه‌ای برای تدریس فلسفه‌ی مسیحی باز کرد و در همین مدرسه سرانجام او و شاگردانش به فرمان مارکوس آورلیوس شهید شدند. از نوشته‌های یونانی او دو کتاب دفاعیه و گفتگو بر جای مانده است. در کتاب اول تهمت‌های الحاد و فریبندگی که به دین مسیح میزدند دفاع شده و اخلاق مسیحی مورد بحث قرار گرفته و محتوی گزارشهای گرانبهائی از آداب و عادات مسیحیت قرن ۲م است. در کتاب گفتگو مناظره‌ی میان یوستینوس و یهودیی به نام تروفو (trufo) برای اثبات حقانیت دین مسیح آمده و به نوشته‌های خود یهودیان استناد شده.

یوستی‌نیانوس[3] **I** [فلاویوس پتروس سابباتیوس یوستی‌نیانوس (flāvius petrus sābbātius yustiniānus)]، فنس **ژوستینین**[4] (jūstinian) ۴۸۳–۵۶۵، امپراطور (۵۲۷–۵۶۵) بیزانس، برادرزاده و جانشین یوستینوس I. با دو جنگ بزرگ که سردارهای عمده‌ی آنها بلیزاریوس و نارسی بودند، ل افریقا را از تصرف واندالها (۵۳۳–۴۸) و ایتالیا را از تصرف اوستروگوتها (۵۳۵–۵۴) بیرون آورد. در جنگ با ایران چندان موفقیتی به دست نیاورد، و نیز نتوانست از حمله‌ی بلغارها و اسلاوها جلوگیری کند. بار سنگین مالیاتهائی که برای تأمین هزینه‌های جنگ وضع شده بود، ناخرسندی پیروان مونوفیزیتیسم از سیاست دینی وی، و وفاداری دایمی مردم نسبت به خاندان آناستاسیوس I، نزدیک بود که تاج و تخت را از تصرف او خارج کند، ولی استواری همسرش تئودورا، و پشتیبانی بلیزاریوس و نارسس، از این حادثه جلوگیری کرد. یوستی‌نیانوس در تفوق امپراطور بر پاپ، نه‌تنها در امور سازمانی بلکه در مسائل اعتقادی، سخت میکوشید. در ۵۵۳، برای آشتی دادن مونوفیزیتیسم با کلیسا، دومین شورای قسطنطنیه (← قسطنطنیه، شورای) را تشکیل داد و در اختلاف کلمه‌های گوناگون که در باره‌ی مسائل عقیدتی جریان داشت دخالت کرد. هرگز موفق نشد که وحدت کلمه‌ای ایجاد کند، و کار خودش به الحاد انجامید. مهمترین کار یوستی‌نیانوس تدوین قانون روم بود که به نام **کورپوس یوریس کیویلیس** خوانده میشد. این قانون برای کشوری که مرکزیت پیدا کرده بود وحدتی ایجاد کرد، و در سراسر تاریخ قضائی پس از آن تأثیر داشت. یوستی‌نیانوس بناهای عمومی فراوان ساخت که مهمترین آنها کلیسای هاگیاسوفیا (← ایاصوفیه) بود.

یوسف (yusof)، نام عبری‌الاصل برای مرد. بعضی اسامی از همان اصل، ومؤنث آنها (در "[ ]")،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	José	خوسه (xose)
اسپانیائی	[Josefina]	خوسفینا (xosefinā)
آلمانی	Joseph	یوزف (yozef)
آلمانی	[Josephine]	یوزفینه (yozefine)
انگلیسی	Joseph	جوزف (jŏzəf)
انگلیسی	[Josepha]	جوسیفا (josifā)
انگلیسی	[Josephine]	جوزفین (jŏzəfin)
ایتالیائی	Giuseppe	جوزپه (juzeppe)
ایتالیائی	[Giuseppina]	جوزپینا (juzeppinā)
پرتغالی	José	ژوزه (jūze)
پرتغالی	[Josephina]	ژوزفینا (jūzefinā)
فرانسوی	Joseph	ژوزف (jūsef)
فرانسوی	[Joséphine]	ژوزفین (jūzefin)
لاتینی	Josephus	یوسفوس (yosefus)

یوسف[5]، (yusof) [عبری، ← او (یهوه) می افزاید]، پسر سوگلی یعقوب. برادرانش از حسد او را به غلامی فروختند و خواجه‌اش او را به مصر برد (← عزیز مصر). زن خواجه‌اش او را متهم کرد، و وی را به زندان افکندند، ولی پس از تعبیر کردن خواب فرعون آزاد شد. حاکم مصر شد و در قحطی سختی که روی داد به برادران خود کومک کرد، و همه‌ی خاندان او به مصر کوچ کردند (پیدایش ۳۰، ۳۷؛ ۳۹–۵۰. قرآن، سوره‌ی یوسف). داستان یوسف و اسنات یکی از کتابهای عهدین غیر قانونی است.

یوسف I، ابوالحجاج: ← بنو نصر

یوسف، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۲م قرآن، مکی، ۱۱۱ آیه. داستان یوسف از دوره‌ی کودکی، تعلیماتی که از پدر فرا میگرفت، مناسباتش با برادران که به او رشک میبردند، اسیر شدن وی به دست مصریان، و رسیدن به مقام سلطنت در مصر که مقدمه‌ی هجرت بنی اسرائیل از فلسطین به مصر شد، در این سوره بیان شده، و خدا آن داستان را بهترین بیان داستان (احسن القصص) خوانده، و نشان داده است که پیروزی راه و رسم خدائی با مؤمنان است، وخدا در وقت مقتضی دست بندگان خود را میگیرد.

یوسف‌آباد، ده، ← پایین ولایت (باخرز).

یوسف ابن ابوالساج (yusofe 'bne abo's.sāj)، صورت فارسی‌شده‌ی **یوسف ابن ابی‌الساج**، (abe's.sāj) ف ۳۱۵ هق. از امرای معروف خاندان ساجیان؛ برادر **محمد افشین**. در ۲۸۸ هق به جای برادر نشست، و در ارمنستان کر و فری کرد. اما از دادن خراج به خلیفه خودداری ورزید. حتی ری و قزوین و زنجان و ابهر را تسخیر کرد، و مقتدر خلیفه حکومت این ولایات بدو داد. در ۳۰۳ هق لشکر خلیفه را مغلوب کرد و، معهذا، ری را باز پس داد. در ۳۰۷ هق، در جنگی اسیر لشکر مونس خادم شد، و او را به بغداد بردند. اما در ۳۱۰ هق دیگربار آزاد شد و حکومت ری و آذربایجان یافت. در ۳۱۵ هق، در جنگ با قرامطه، اسیر شد و قرامطه او را به قتل رسانیدند.

یوسف ابن ابی‌الساج: ← یوسف ابن ابوالساج.

یوسف ابن تاشفین (yusofe 'bne tāšfin)، ف ۵۰۰ هق (۱۱۰۷)، شاه (۴۵۳–۵۰۰ هق) مرابطون و بانی (۱۰۶۲) شهر مراکش که آن را پایتخت مرابطون قرار داد. به اسپانیا حمله برد (۱۰۸۶) و آلفونسوی VI لئون و کاستیل را شکست داد. شهر تلمسان، در زمان او بنا شد.

یوسف ابن تغری‌بردی: ← ابوالمحاسن ابن تغری‌بردی.

یوسف ابن حسین رازی، ابویعقوب (yusof 'ebne)، ف ۳۰۴ هق، صوفی و عارف و محدث قرن ۳م هق. با ذوالنون مصری و ابوتراب نخشبی صحبت داشت. وی نزد امام احمد ابن حنبل سماع حدیث کرد، و در ری و بلاد جبل از مشایخ صوفیه به شمار میآمد. در کتابهای صوفیه سخنان و حالات او نقل شده است.

یوسف ابن سبکتکین: ← یوسف غزنوی.

یوسف ابن عبدالرحمان فهری (yusofe 'bne abdo'r.rahmāne fehri)، ۶۹۱–۷۵۹ (۷۲–۱۴۲ هق)، حاکم (۱۲۹–۱۳۸ هق) اندلس و یکی از فرمانروایان مشهور به کیاست و فصاحت. پس از مرگ ثوابة ابن تلمه (savābate 'bne salama)، بر سر امارت در قرطبه میان مصریان و یمانیان اختلاف در گرفت و سرانجام به امارت یوسف متفق شدند و به او، که در البیره سکونت داشت، نامه نوشتند، و وی در ۱۲۹ هق به قرطبه رفت. بعضی از امرای محلی در اربونه و باجه و سرقسطه سر به مخالفت بر داشتند و یوسف آنان را سرکوب کرد. هنگامی که عبدالرحمان I اموی به اندلس در آمد، یوسف به جنگ با او بر خاست (۱۳۸ هق) و یاران او در طلیطله شکست خوردند و یکی از

(۱) Justin (۲) Justin Martyr (۳) Justinian (۴) Justinien (فنس) (۵) Joseph

آنان او را کشت و سرش را برید و نزد عبدالرحمان برد.

یوسف ابن عمر ثقفی (yusofe 'bne omare saqafi)، فت ۱۲۷ هق، والی عراق و سردار معروف عرب در عهد اموی. وی نخست ولایت یمن داشت. هشام ابن عبدالملک، خلیفه‌ی اموی، در ۱۲۱ هق او را به ولایت عراق فرستاد، و او به عراق آمد، و خالد ابن عبدالله قسری را، که پیش از او والی عراق بود، بکشت، و تا زمان یزید ابن ولید، خلیفه‌ی اموی، در کوفه بود. یزید در اواخر ۱۲۶ هق او را معزول کرد، و در دمشق به زندان افکند. عاقبت یزید ابن خالد قسری کس فرستاد و او را به انتقام خون پدر در زندان بکشت. یوسف ابن عمر با حجاج ابن یوسف از یک قبیله بود، و در شدت و خشونت نیز بدو شباهت داشت.

یوسف آشتیانی، میرزا، ملقب به **مستوفی‌الممالک**، فت ۵ رجب ۱۳۰۳ هق، صدر اعظم ناصرالدین شاه قاجار و از رجال و مستوفیان مشهور عهد قاجاریه. وی مدتها منصب مستوفی‌الممالکی داشت و نزد شاه قاجار به غایت مقرب و محترم بود. ۳ سال قبل از فوتش از جانب ناصرالدین شاه منصب صدارت یافت. میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک پسر او بود.

یوسف البرم (yusofo 'l.barm)، شهرت **یوسف ابن ابراهیم**، فت ۱۶۰ هق، مردی از موالی ثقیف و از مردم خراسان که در زمان خلافت مهدی عباسی در بخارا به دعوی امر به معروف و نهی از منکر بر خاست، عده‌ای با او همدست شدند، و فتنه‌ای در خراسان پدید آمد. یزید ابن مزید شیبانی (mazyad-) با او جنگ کرد و او را بگرفت و نزد مهدی فرستاد. مهدی او را بکشت و به فرمان او جسدش را بر دار آویختند.

یوسف (الملک المسعود)، آخرین فرمانروای ایوبی در یمن؛ ← عربستان، قسمت ۱۳.

یوسف برزمی (borzomi)، کوتوال قلعه‌ای به نام برزم، در کنار جیحون، که گویا تا جرجانیه‌ی خوارزم مسافت یک روز فاصله داشته است. یوسف برزمی، در ۴۶۵ هق، در این قلعه الب ارسلان سلجوقی را به ضرب کارد از پا در آورد، و خود او به دست یکی از فراشان ارمنی، به وسیله‌ی میخکوبی، به قتل رسید. یوسف برزمی را یوسف خوارزمی و یوسف کوتوال نیز خوانده‌اند.

یوسف برسابا[1] **(یا بارسابا)**، قدیس (barsābā)، ملقب به **یوستوس** (yustus) [= عادل]، رقیب متیاس (mattiās) در پر کردن جای خالی یهودای اسخریوطی در میان حواریان حضرت مسیح. با قرعه کشیدن، این مقام بهره‌ی متیاس شد (اعمال رسولان ۱.۲۳). ذکرانش ۲۰ ژوییه است.

یوسف بی: ← قره‌مانلی، خاندان.

یوسف خوارزمی: ← یوسف برزمی.

یوسف رامه‌ای[2]، قدیس (yusofe rāme'i)، عضوی از سنهدرین که وسایل تدفین شایسته‌ای برای حضرت مسیح فراهم آورد (متی ۲۷.۵۷–۶۱؛ مرقس ۱۵.۴۲–۴۷؛ لوقا ۲۳.۵۰–۵۶؛ یوحنا ۱۹.۳۸–۴۲). داستان انتقال جام مقدس توسط او به انگلستان و تأسیس نخستین کلیسای انگلستان توسط او در گلاستنبری، به احتمال قوی از ساخته‌های قرون وسطی است و هرگز مورد تأیید کلیسا قرار نگرفته است. ذکرانش ۱۷ مارس است.

یوسف ساهر (sāher) [ساهر = شب زنده‌دار]، یا **یوسف قس** (qass) [قس = کشیش]، نه قرن ۴م هق، پزشک، ریاضیدان، و مترجم سریانی به عربی.

یوسف شاه ابن طغانشاه: ← ایلدگان یزد.

یوسف شاه I لر، فت ۶۸۸ هق، فرمانروای لر بزرگ و هفتمین اتابک (۶۷۲–۶۸۸ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ؛ پسر الب ارغو. وی ملازم درگاه اباقا خان بود، و یک ماه بعد از وفات پدر، به حکم اباقا خان، به امارت لرستان آمد (۶۷۲ هق). در عهد اباقا خان وی غالباً در رکاب ایلخان بود، و برای اداره‌ی امور لر کوچک از جانب خود نایبان میفرستاد. بعد از وفات اباقا خان، وی به یاری و خدمت سلطان تکودار خان برخاست، و چون ارغون خان به ایلخانی رسید، نسبت به او نیز طریق اطاعت سپرد. ارغون وی را مأمور کرد که خواجه شمس‌الدین جوینی را به درگاه او حاضر کند. ارغون خان پس از قتل خواجه شمس الدین، یوسف را اجازه داد که به بلاد لر بازگردد. بعد از یوسف پسرش، اتابک افراسیاب لر، به امارت رسید.

یوسف شاه II لر ملقب به **رکن‌الدین**، فت ۷۴۰ هق، فرمانروای لر بزرگ و دهمین اتابک (۷۳۰–۷۴۰ هق) از سلسله‌ی اتابکان لر بزرگ. وی بعد از پدرش نصرت‌الدین احمد لر به امارت نشست (۷۳۰ هق)، و حدود قلمرو او تا بصره و خوزستان وسعت یافت. وی نیز مانند پدر به عدل و انصاف موصوف است. بعد از او پسرش افراسیاب II لر (مطابق قول ابن بطوطه برادرش بوده) به امارت نشست.

یوسف عادلشاه :← عادلشاهیه.

یوسف عروضی (aruzi)، از شاعران پارسیگوی قرن ۴م هق.

یوسف علی خان جلایر (jalāyer)، از امرا و سرداران افشاریه. بعد از آنکه عده‌ای از امرا شاهرخ افشار را خلع و نابینا کردند (محرم ۱۱۶۳ هق) و میر سید محمد صفوی را به نام شاه سلیمان ثانی بر تخت نشاندند (۵ صفر ۱۱۶۳ هق؛ ← سلیمان II صفوی)، وی با عده‌ای از امرا همدست شد، و شاه سلیمان ثانی را پس از ۴۰ روز سلطنت کور و مخلوع کرد، و دوباره شاهرخ را به سلطنت برداشت، و خود وکیل السلطنه شد، و دست به تبذیر اموال و تقسیم جواهرات نادری گشود، و عاقبت شاهرخ را گذاشته جهت عیش و عشرت خویش به قلعه‌ی کلات رفت، و از آنجا به جنگ با میر علم خان خزیمه پرداخت. میر علم خان چون بر مشهد دست یافت یوسف علی خان و برادر او ژال خان جلایر را بکشت.

یوسف غزنوی (yusofe qaznavi) [امیر ابو یعقوب عضدالدوله یوسف ابن سبکتکین]، ح ۳۸۴–۴۲۳ هق، سپهسالار خراسان در عهد سلطان محمود و سلطان محمد غزنوی، برادر کهتر سلطان محمود غزنوی. وی در آغاز سلطنت سلطان محمود ۳ سال بیشتر نداشت، و محمود او را مانند فرزندان خویش تربیت کرد، و در اواخر عهد خویش سپهسالاری خراسان بدو داد. امیر یوسف شاهزاده‌ای بی‌آزار و عشرت‌جوی و راحت‌طلب و مطیع بود. محمد غزنوی، که بعد از وفات محمود مدت کوتاهی سلطنت کرد، داماد او بود، و در حق او تکریم بسیار داشت. چون سلطان مسعود I به سلطنت رسید، به سبب کدورتی که از یوسف داشت، او را تحت نظر به قصدار فرستاد، و از پایتخت و لشکر دور کرد. چند تن از ملازمان و غلامان او را نیز وا داشت که مراقب حال او باشند، و اعمال و اطوار او را زیر نظر بگیرند. امیر یوسف، که از بداندیشی مسعود در حق خویش واقف بود، در صدد بر آمد که از قصدار به ترکستان بگریزد، و با خانان ترکستان به مکاتبه پرداخت. جاسوسان به مسعود ماجرا باز نمودند، و مسعود او را به غزنین طلب کرد. امیر یوسف چون به غزنین رسید توقیف شد، و پس از چندی وفات یافت. بعضی از شعرا، مانند فرخی و عنصری، در قصاید خویش او را ستوده‌اند، و کیفیت اعزام وی را به قصدار و نیز توقیف او را بیهقی در تاریخ خویش آورده است.

یوسف قس: ← یوسف ساهر.

یوسف کوتوال: ← یوسف برزمی.

یوسف مستوفی‌الممالک: ← یوسف آشتیانی، میرزا.

یوسف مشهدی: ← خط فارسی.

یوسف نجار[3]، قدیس (najjār)، مردی از خاندان داود، شوهر حضرت مریم (به اعتقاد مسیحیان). ظاهراً در زمان مصلوب شدن حضرت مسیح زنده نبوده است، چه آخرین بار که نام وی در اناجیل آمده، مربوط به حادثه‌ی یافتن عیسای کودک در معبد بوده است (متی ۱؛ لوقا ۲؛ یوحنا ۱). به عنوان پدر اسمی حضرت مسیح و همسر عفیف حضرت مریم در میان مسیحیان ارتدوکس و کاتولیک مورد احترام فراوان است. ذکرانش یکی در ۱۹ مارس و دیگری در سومین سه شنبه‌ی پس از عید فصح است.

یوسف و اسنات، کتاب: ← عهدین غیر قانونی.

یوسف و زلیخا (yusofo zoleyxā)، منظومه‌ای در بحر متقارب، در سرگذشت یوسف و ماجرای دلبستگی زلیخا به او؛ از شاعری از شاعران عهد طغانشاه ابن الب ارسلان سلجوقی است، و قرنها در تذکره‌ها به نام فردوسی شهرت داشت. علت این انتساب بیشتر این بود که سراینده‌ی این منظومه از اینکه عمری را به نظم داستان‌های باستانی، از قبیل سرگذشت رستم، صرف کرده احساس پشیمانی میکند، و تذکره‌نویسان متأخر تصور کرده بودند که چنین شخصی جز فردوسی نیست، در صورتی که، علاوه بر قراین دیگر، از قبیل آمدن نام طغانشاه در این

(۱) Joseph Barsabas (۲) Joseph of Arimathea (۳) Joseph, Saint

منظومه و تمایل سراینده به مذهب اهل سنت، اسلوب شاعری او نیز با اسلوب فردوسی تفاوت بسیار دارد. منظومه‌ی یوسف و زلیخا به نام فردوسی بارها، در ایران و هند، به چاپ رسیده است.

یوسفوس، اسم لاتینی برای مرد، ← یوسف، اسم.

یوسفوس[1]، **فلاویوس** (flāvius yosefus)، ۳۷–۹۵؟ مورخ و مرد جنگی، مت اورشلیم. در آغاز جنگ رومیان با یهودیان به حکومت جلیل منصوب شد. چون مخالف جنگ و موافق سازش با روم بود، طرف توجه وسپاسیانوس و تیتوس قرار گرفت، و به روم رفت. کتابهای جنگ یهود، تاریخ باستانی یهود و رد آپیون (دفاعیه‌ی قوم یهود) و یک اوتوبیوگرافی از او بر جای مانده است.

یوسفوند (yusefvand)، دهستان (جه ۷'۸۰۰؟) بخش سلسله، شهرستان خرم‌آباد، فرمانداری کل (اکنون استان) لرستان؛ دارای ۲۲ (؟) آبادی، در دشت واقع شده و سردسیر است. رودهای محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات و حبوبات است. ساکنین آن از طوایف یوسفوند هستند. در مآخذ سرشماری ۱۳۴۵ هش دهستانی به این نام نیامده است. مرکزش، اکبرآباد (جه ۱۸۷ سنه ۱۳۴۵ هش)؛ در ۲۱کیلومتری جغ الشتر واقع است.

یوسف هراتی (harāti) [محمد یوسف خان]، از ماجراجویان مستبدین مشهور ایران در اوایل سلطنت احمد شاه قاجار. وی در محرم ۱۳۳۰ ه ق، به کومک وتحریک قوای روس، در تقاطعی از مشهد و سپس در مسجد گوهرشاد و صحن کهنه‌ی رضوی در مشهد عده‌ای را گرد آورده تحصن جست، و به طرفداری از مراجعت پادشاه مخلوع پرداخت، و از مشروطه و انجمن ایالتی بنای انتقاد نهاد، و چندماهی به کومک طالب الحق و به حمایت اوباش و قوای روس جراید و ادارات دولتی مشهد را مرعوب کرده عده‌ای از مردم را برای بازگشت محمد علی شاه و تجدید سلطنت او تحریک و، در مساجد و مجامع، مشروطه‌طلبان را تکفیر کرد، و عده‌ای تفنگچی و قطاع الطریق بر گرد خود جمع آورد، و در مشهد عملاً قدرت یافت، و به نام محمد علی شاه در آستانه خطبه خواند، و مشروطه‌طلبان و خاصه دموکراتها و اعضای ادارات را تهدید کرد. در نتیجه امنیت مشهد بکلی متزلزل شد، و قوای روس به عنوان حراست اموال و نفوس اتباع خویش عده‌ای قزاق در شهر متفرق کردند، و جهت تهدید عامه، به عنوان تفرقه‌ی اتباع یوسف هراتی که در حرم متحصن بودند، آنجا را به توپ بستند (10 ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ هق). یوسف هراتی بعد از مقاومتی مختصر، از راه نیشابور و ترشیز، به حدود طبس گریخت، ولی دستگیر شده به قتل رسید، و نعش او را برای عبرت عام در کوچه‌ها گرداندند. اقدام قوای روس در بمباران کردن حرم و گنبد رضوی انعکاس سوئی در داخل و خارج ایران داشت.

یوسفی ترکش‌دوز (tarkaš.duz)، یکی از مدعیان درویشی که به قول صاحب عالم آرای عباسی از مریدان درویش خسرو نقطوی، و از زمره‌ی ملاحده بود. در سال هفتم سلطنت شاه عباس I صفوی منجمان به شاه القا کردند که آثار کواکب دلالت بر نحوست و از میان رفتن شخصی عظیم‌القدر میکند. جلال‌الدین محمد منجم یزدی نحوست را بدین تدبیر دفع کرد که سه روز شاه عباس خود را از سلطنت خلع کند، و سلطنت را به یکی از مجرمان واجب‌القتل بسپارد، و پس از سه روز او را به قتل آورد. قرعه‌ی این فال به نام یوسفی ترکش‌دوز افتاد و او را به سلطنت بر داشتند و پس از سه روز که با جاه و جلال سلطنت عاریت کرد، او را به قتل آوررند.

یوس گنتیوم: ← قانونشناسی. قسمت I.

یوش (yuš)، ده (جه ۴۵۸ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان اوزرود، بخش بلده، شهرستان نور، استان دوم (مازندران)؛ ۷کیلومتری غ بلده. کوهستانی و سردسیر است. رود اوزرود مشروبش میساند. محصولاتش غلات و حبوبات است. دارای آثار تاریخی، و زادگاه نیما یوشیج است.

یوشافاط، در کتاب مقدس، ← یهوشافاط.

یوشت فریان (yušte friān)، پارسای دینی که با مردی ناپکار به نام آخت یاتوک (āxte yātuk) [= آخت جادوگر] مناظره کرد. رساله‌ی ماتیکان یوشت فریان (mātikān-)، به زبان پهلوی، دارای ح ۳'۰۰۰ کلمه و ۶ فصل، در باب این مناظره است.

یوشع ابن نون[2] (yušaʿe 'bne nun) یا **یشوع** (yašuʿ) [عبری، = خدا معین میکند]. کسی که موسی به جانشینی خود معین کرد، و او پس از مرگ موسی و پایان سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان تیه آنان را به ارض موعود (کنعان) رسانید. یکی از دو مرد خداترس (قرآن، مائده ۲۶) که برای تجسس از اصول کنعانیان به فرمان موسی به آن سرزمین داخل شده، باید همین یوشع باشد؛ و نیز احتمال دارد که غلام موسی که با وی به جستجوی خضر (بدون ذکر نام در قرآن) برخاسته است (کهف ۵۹–۶۴) نیز یوشع باشد. **کتاب یوشع ابن نون**، از کتابهای عهد قدیم، مشتمل است بر شرح تسخیر شهر اریحا، و جنگ در دره‌ی عجلون که در آنجا خورشید برای تمام شدن پیروزی بنی اسرائیل در آسمان توقف کرد.

یوشقار–اولا، شهر، ← ماری، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی.

یوشن، بوته‌ی دائمی، ← درمنه.

یوشیا[3] (yušiā) [عبری، = یهوه شفا میدهد]، فت ح ۶۱۰ ق‌م، شاه (ح ۶۴۱–ح ۶۰۹ ق‌م) یهودا. مهمترین حادثه‌ی سلطنت وی اکتشاف کتاب قدیمی شریعت (شاید سفر تثنیه) در معبد اورشلیم بود. فرمان داد که آن را در ملاء عام بخوانند، و نهضتی برای مرکزیت دادن به عبادت در اورشلیم ایجاد کرد. پس از آن با مصر جنگ کرد (دوم پادشاهان ۲۲–۲۳؛ دوم تواریخ ۳۴–۳۵).

یوشیدا[4]، **شیگرو** (šigeru yošidā)، ۱۸۷۸–۱۹۶۷، از رجال ژاپن، نخست‌وزیر (۱۹۴۶–۴۷، ۱۹۴۸–۵۴) ژاپن. به رهبری او احزاب محافظه‌کار ژاپن متحداً حزب لیبرال دموکرات را تشکیل دادند (۱۹۴۸). پیمان صلح را در سان فرانسیسکو امضا کرد (۸ سپتامبر ۱۹۵۱). در ۱۹۵۴ از کار کناره‌گیری کرد، ولی به فعالیت سیاسی پشت پرده‌ی خود ادامه داد.

یوشیکا[5]، بارون **میکلوش** (bāron miklōš yošikā)، ۱۷۹۴–۱۸۶۵، میهنپرست و داستانویس مجار. مبتکر سبک داستانویسی تاریخی در مجارستان است، و با آنکه مطالب تاریخی او سطحی و نادرست است، در جلب توجه مردم به تاریخ مجارستان سهم عمده داشته است. پس از شرکت در انقلاب ناکام ۱۸۴۸–۴۹، ناگزیر از مجارستان گریخت، و در بروکسل اداره‌ی دفتر مرکزی مهاجران لهستانی با او بود.

یوشیهیتو[6] (yošihito)، ۱۸۷۹–۱۹۲۶، امپراطور (۱۹۱۲–۲۶) ژاپن؛ پسر و جانشین موتوهیتو. در ۱۹۲۱ مبتلی به جنون شد؛ پسرش هیروهیتو به نیابت سلطنت منصوب گردید. عنوان سلطنتی او تایشو (tāyšo) بود.

یوغ (yuq)، اسبابی که به گردن گاو انداخته به وسیله‌ی آن گاوآهن را به گاو مرتبط میکنند تا شخم بزند، یا کارهای زراعتی دیگر انجام دهد.

یوفه[7]، **آبرام** (ābrām yofe)، ۱۸۸۰–۱۹۶۰، دانشمند روسی، مت اوکرائین. در ۱۹۰۲–۰۶ به عنوان دستیار رونتگن در مونیخ کار کرد. در ۱۹۳۲ مدیر مؤسسه‌ی فیزیک کشاورزی در لنینگراد شد. عضو آکادمی علوم شوروی شد. شهرتش به خاطر کارهائی است که در نیمهادیها، و تحقیقات در مولدهای ترموالکتریک انجام داده است.

یوفیوئیز و یوفیوئیزم: ← لیلی، جان.

یوکا[8] (yukā؛ از لتی)، گیاه بی‌ساقه‌ی سخت برگ یا درختچه‌ی امریکای مرکزی و شمالی از نوع یوکا (*Yucca*) که ساقه‌ی بزرگی از گلهای سفید یا قرمز دارد و گرده‌افشانی آن به وسیله‌ی پروانه‌ی مخصوص یوکا میشود. انواع زینتی آن عبارتند از یوکای برگ کوچک (*Yucca brevifolia*) که به شکل درخت در نواحی بیحاصل میروید، یوکای صبری (*Y. aloifolia*)، و یوکای اسپانیائی (*Y. gloriosa*) که بی‌ساقه است یا ساقه‌ای بسیار کوتاه دارد.

یوکابد یا **یوخابد**: ← عمران.

یوکاتان[9] (yukātān)، ایالت (۳۸'۵۰۸ کمه، در ۱۹۷۰ جه ۷۷۴'۰۱۱)، چش مکزیک؛ کرسیش مریدا. قسمت عمده‌ی بخش شمالی شبه جزیره‌ی یوکاتان را فرا گرفته است.

یوکاتان[9] (yukātān)، شبه جزیره‌ای (۱۸۱'۳۰۰ کمه) در امریکای مرکزی که قسمت عمده‌ی آن در چش مکزیک است، ولی در هندوراس بریتانیا و گواتمالا نیز ممتد میباشد، و دریای کارائیب را از خلیج مکزیک جدا میکند. ایالات **یوکاتان** و کامپچه، سرزمین کینتانا رو، هندوراس بریتا-

---

(۱)Josephus (۲)Joshua; Josue (۳)Josiah; Josias (۴)Yoshida (۵)Jòsika (۶)Yoshihito (۷)Joffe (۸)yucca (۹)Yucatán

نها (اکنون ⇐ بلیز)، و ناحیه‌ی پتن را شامل میشود. محصولات گرمسیری دارد. قبل از ورود سفیدپوستها، شبه جزیره قرنها مهد تمدن مایا بود. بقایای عالی از شهرها و معابد و اهرام دارد.

یوکاسته[1] (yokāste)، مادر اودیپ.

یوکاوا[2]، **هیدکی** (hideki yukāwā)، ۱۹۰۷–۸۱، فیزیکدان ژاپنی؛ مت توکیو. در ۱۹۳۹ استاد دانشگاه کیوتو، توکیو، شد که در آنجا یک مدرسه‌ی فیزیک نظری تأسیس کرد. به خاطر پیشگوئی (۱۹۳۵) وجود مزون برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۴۹ در فیزیک شد. در ۱۹۴۸ به کشمة رفت، و در ۱۹۴۹–۵۳ استاد مدعو در دانشگاه کولومبیا بود. در ۱۹۵۳ به ژاپن باز گشت، و به مدیریت "مؤسسه‌ی پژوهشی برای فیزیک اساسی" در دانشگاه کیوتو منصوب شد.

نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

یوکولی[3]، **مور** (mōr yokoi)، ۱۸۲۵–۱۹۰۴، داستانnویس و روزنامه‌نویس مجار. نماینده‌ی پارلمان (۱۸۶۱–۹۷) بود و نوشته‌های فراوانش خوانندگان زیاد داشت. بعضی از داستانهای او، که رنگ ملی و اسلوب درخشان دارد، به انگلیسی ترجمه شده است، از جمله یک نواب مجار (۱۸۵۳)، ارباب جدید (۱۸۶۸)، و الماسهای سیاه (۱۸۷۰).

یوکوسوکا[4] (yokosukā)، شهر (در ۱۹۷۰ جمع ۳۴۷٬۵۶۸)، بخش ⇐ کاناگاوا، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، بر خلیج توکیو؛ پایگاه دریائی.

یوکون[5] (yukon)، رودی به طول ح ۳٬۲۲۰ کم، که در سرزمین یوکون (کانادا) و در آلاسکا جاری است، و به دریای برینگ میریزد. از درازترین رودهای امریکای شمالی است.

یوکون[5] (yukon)، سرزمین (سطح خشکی ۵۳۱٬۸۴۴ کم، سطح کل ۵۳۶٬۳۲۵ کم؛ در ۱۹۷۱ جم ۱۸٬۳۸۸)، ل‌غ کانادا؛ کرسی آن وایتهورس. کوههای روشور در ش و کوست رینجز در غ و کوه لوگن در گوشه‌ی جغ آن است. رودهای مکنزی و یوکون در آن جریان دارند. شاهراه آلاسکا از آن میگذرد. مشاغل عمده استخراج معدن (طلا، نقره، مس، سرب، زغال)، صید حیوانات دارای پوست گرانبها، و ماهیگیری است. در ۱۸۴۰–۴۹ ر. کمپل آن را پویید. کشف (۱۸۹۶) معادن طلای کلانداید باعث هجوم بیش از ۳۰٬۰۰۰ حادثه‌جو به این سرزمین شد. تا ۱۸۹۵ جزء سرزمینهای شمال غرب بود. کرسی آن تا ۱۹۵۳ شهر داسن بود.

یوکوهاما[6] (yokohāma)، شهر صنعتی (در ۱۹۷۱ جم ۲٬۲۷۹٬۴۸۳)، مرکز ⇐ بخش کاناگاوا، قسمت مرکزی جزیره‌ی هونشو، ژاپن، کنار خلیج توکیو؛ بندر عمده‌ی تجارت خارجی. صادرات عمده‌اش ابریشم است. کارخانه‌های فولادسازی، کشتیسازی، پالایش نفت، تهیه‌ی مواد شیمیائی، و اتومبیلسازی دارد. در ۱۸۵۴ م. ک. پری از آن دیدن کرد. در ۱۸۵۹ به روی تجارت خارجی گشوده شد. پس از زلزله‌ی مخرب ۱۹۲۳ پیشتر آن از نو ساخته شد. در جنگ II در ۱۹۴۵ سخت بمباران شد. شهر دارای ۴ دانشگاه، انواع کلیساهای مسیحی، معابد، و پارکها و باغهای فراوان است.

یوگا[7] (yogā)، [سانسکریت، ← یوغ نهادن، اتحاد]، در مذهب هندو. ۱– مجموعه‌ی آداب و ترتیباتی مشتمل بر ریاضتهای بدنی و فکری که هدف آن نیل به موکشا [← نجات] است. ۲– مکتب فلسفی خاص هندوان که اساسش مبتنی بر اعتقاد به جدائی بین ماده و روح است.

آنچه متضمن ریاضتهای یوگا است مشتمل برترتیب منازل و مقاماتی است که طی آنها شرط وصول به نجات خوانده میشود و ازین مقامات بعضی جنبه‌ی سلبی دارد و عبارت است از پرهیز و اجتناب از بعضی امور، بعضی دیگر هم جنبه‌ی ایجابی دارد و مشتمل است بر اجرای بعضی مناسک و آداب.

اساس ریاضتهای یوگا عبارت است از الـ تزام خلوت، مداومت در روزه، تمرکز حواس، حبس نفس، تفکر، و ذکر. البته ریاضتهای بدنی در حکم مقدمه است برای اذکار روحانی که نجات از آن حاصل میشود، ولی به هر حال نجات واقعی و نهائی فقط پس از مرگ حاصل میشود.

یوگندستیل: ← هنر جدید.

یوگورتاس[8] (yugurtās)، ح ۱۵۶–۱۰۴ ق‌م، شاه نومیدیا، نوه‌ی ماسی‌نیسا. پس از جنگهای طولانی با رومیان، بر اثر خیانت پدرزنش بوکخوس (bokxos)، شکست خورد.

یوگوسلاوی[9] (yugoslāvi؛ از فس)، جمهوری فدرال (۲۵۵٬۸۰۴ کم؛ جم ۲۱٬۸۰۰٬۰۰۰ تخمین ۱۹۷۷)، چ‌ش اروپا، بیشترش در شبه جزیره‌ی بالکان؛ پایتختش بلگراد. از غ به ایتالیا و دریای آدریاتیک، از ل به اتریش و مجارستان، از ش به رومانی و بلغارستان، و از ج به یونان و آلبانی محدود است. ح ۴/۵ یوگوسلاوی کوهستانی است (میانگین فرازا ۴۵۷–۶۱۰ متر)؛ آلپهای ژولیان و کارست در ل‌غ و آلپهای دیناریک به موازات ساحل آدریاتیک (← ذالماسی) امتداد دارد؛ تریگلاو بلندترین قله‌ی آن است. رود دانوب و شاخه‌هایش، در ل‌ش، از آن میگذرد، و بیشتر اراضی زراعتی است. پرورش دام حایز اهمیت است؛ محصولات کشاورزی آن زرت، گندم، چغندر قند، سیب زمینی و انگور است. منابع سرشار معدنی (نفت، آهن، مس، سرب، روی، بوکسیت، آنتیموان، کروم، و منگنز) دارد. فراورده‌های صنعتی مهم آن منسوجات، مواد شیمیائی، و مواد غذائی آموده است. صنایع در سراسر کشور گسترده است، اما مهمترین پهنه‌ی صنعتی دره‌ی میان بلگراد و زاگرب می‌باشد. صادرات مهم آن فراورده‌های فلزی و مواد غذائی، و ماشین‌آلات و وسایل حمل و نقل واردات عمده‌ی آن است. شرکای تجارتی یوگوسلاوی آلمان غربی، ایتالیا، و تچسلا است. از ۱۹۷۰ با ⇐ بازار مشترک موافقتنامه بازرگانی دارد. یوگوسلاوها (یعنی اسلاوهای جنوبی) از چهار گروه صرب، کروآت، سلوونی، و مقدونی تشکیل شده، و بقیه‌ی سکنه مجار و ایتالیائی و اقلیتهای دیگرند. در ۱۹۶۱ از مردم یوگوسلاوی ۴۸٪ پیرو مذهب ارتدوکس، ۳۶٪ کاتولیک (کروآتها و صربها)، و ۱۴٪ مسلمان، و ۲٪ بقیه را پیروان مذهب لوتری تشکیل میدادند. پول آن دینار (در ۱۹۷۷ تقریباً معادل ۳۸ ریال) است. برای تاریخ کشور پیش از ۱۹۱۸ و نیز برای اطلاعات جغرافیائی به مواد مربوط به شش جمهوری خودمختار سازای یوگوسلاوی که طبق قانون اساسی ۱۹۴۶ آن را تشکیل داده‌اند و به جدول زیر رجوع شود،

جمهوری خودمختار	*مساحت کم	*جم سنه ۱۹۷۱
صربستان	۸۸٬۳۶۱	۸٬۴۳۶٬۵۴۷
کروآسی	۵۶٬۵۳۸	۴٬۴۲۲٬۵۶۴
سلوونیا	۲۰٬۲۵۱	۳٬۷۴۲٬۸۵۲
بوسنی و هرزگوین	۵۱٬۱۲۹	۱٬۷۲۵٬۰۸۸
مقدونیه	۲۵٬۷۱۳	۱٬۶۴۷٬۱۰۴
مونتنگرو	۱۳٬۸۱۲	۵۳۰٬۳۶۱

*مساحات و جمعیتهائی که مربوط به هر یک از این جمهوریهای خودمختار در مقالات مربوط به آنها ذکر شده، طبق آخرین مآخذ باید بدین صورت اصلاح شود.

در پایان جنگ I در ۱۹۱۸ کشوری به نام "کشور پادشاهی صربها، کروآتها، و سلوونیها" تشکیل شد که فرمانروایش پطر I بود. آلکساندر I حکومتی دیکتاتوری برقرار کرد(۱۹۲۹–۳۱) و زمام امور را مطلقاً در دست گرفت. سختگیریهای بیحد وی موجب قتل‌او شد (۱۹۳۴). این کشور بر سر مسئله‌ی فیوم (که در ۱۹۲۴ حل شد) با ایتالیا کشمکش داشت، و روابط مجارستان و بلغارستان هم که مدعی نواحی ل و مقدونیه بودند با این کشور تیره بود. در ۱۹۲۹ نام آن به یوگوسلاوی تغییر یافت. یوگوسلاوی عضو اتفاق صغیر بود، ولی در ۱۹۳۹ به کشورهای محور نزدیکتر شد. در مارس ۱۹۴۱ حکومت طرفدار آلمان با کودتائی بدون خونریزی سرنگون شد. در ۶ آوریل همان سال قوای آلمان، ایتالیا، مجارستان، و بلغارستان به یوگوسلاوی حمله کردند، و پطر II پادشاه یوگوسلاوی به خارج گریخت؛ صربستان و کروآسی به صورت کشورهای دست نشانده در آمدند و بقیه‌ی کشور میان مهاجمین تقسیم شد، ولی قوای غیر نظامی یوگوسلاوی تحت فرمان ژنرال میخایلوویچ و تیتو به طور مؤثری علیه قوای اشغالی میجنگیدند. در ۱۹۴۳ جنگ داخلی میان این دو رقیب شروع شد و تیتوی کمونیست غالب آمد. در ۱۹۴۴ قوای روس و متفقین به اتفاق تیتو دست به اخراج آلمانها از مملکت زدند. تیتو در ۱۹۴۵ نخست‌وزیر شده شاه را خلع و حکومت سلطنتی را به جمهوری خلق فدرال تبدیل کرد. با قانون اساسی ۱۹۶۴، شش جمهوری تازه‌تأسیس‌شده خودمختاری وسیع پیدا کردند، ولی قدرت عملاً در دست تیتو و حزب کمونیست باقی ماند. پیمان صلح متفقین با ایتالیا (۱۹۴۷)

(۱)Jocasta (۲)Yukawa (۳)Jokai (۴)Yokosuka (۵)Yukon (۶)Yokohama (۷)yoga (۸)Jugurtha (۹)Yugoslavia

قسمت شرقی ونتیاجولیا را به یوگوسلاوی وا- گذار کرد، و تریست به صورت سرزمین آزاد در آمد؛ کشمکش بر سر تریست با ایتالیا در ۱۹۵۴ با توافق بر سر تقسیم آن به پایان رسید. در داخل یوگوسلاوی اجرای برنامه‌ی شدید سوسیالیستی آغاز شد. مخالفان سرکوب شدند یا از ترس ساکت ماندند، و میخایلوویچ اعدام شد. ارتباط با تجشس و کمینفرم تا ۱۹۴۸ برقرار بود، ولی در این سال میان احزاب کمونیست شوروی و یوگوسلاوی اختلاف افتاد، و یوگوسلاوی از کمینفرم اخراج شد. حکومت تیتو از این پس در طریق برقرار کردن روابط خارجی مستقل افتاد و از کشورهای باختری کومکهای نظامی و اقتصادی گرفت. در ۱۹۵۴ یوگوسلاوی پیمان دفاع مشترکی (مستقل از ناتو) با یونان و ترکیه بست. در ۱۹۵۵ روابط با تجشس دوستانه‌تر شد، ولی، به علت دخالتهای شوروی در مجارستان (۱۹۵۶) و چکوسلواکی (۱۹۶۸)، اختلافات تازه‌ای بروز کرد. با عملی شدن "کمونیسم ملی" یا "تیتوئیسم" در یوگوسلاوی، اشتراکی بودن کشاورزی (۱۹۵۳) و تمرکز اداری و اقتصادی در این کشور از میان رفت. قدرت اقتصادی مهم در اختیار شوراهای کارگران قرار گرفت، و جمهوریها به کمونها تقسیم شدند. در ۱۹۶۶، آلکساندار رانکوویتی[1] (āleksāndăr rānkovity؛ ۱۹۰۹—)، معاون رئیس جمهور، که مدتی دراز از همدستان تیتو بود، به علت آنکه شبکه‌ی جاسوسی تأسیس کرده و با اصلاحات مخالف بود، از حزب تصفیه و اخراج شد. اختلاف با کلیسای کاتولیک رومی در نتیجه‌ی موافقتنامه‌ای با واتیکان در ۱۹۶۶ پایان پذیرفت. مردم یوگوسلاوی بیش از ساکنان هر یک از کشورهای دیگر اروپای شرقی به آزادی رسیدند. ولی آزادی فکری هنوز محدود بود، و نشانه‌ی آن زندانی شدن اشخاصی چون میلووان جیلاس بوده است. در میان ملتهای مختلف، مخصوصاً کروآتها، تحریکات و شورشها از نو پیدا شد، و سانسور زندگی فکری در سالهای اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ شدت یافت. یوگوسلاوی با قانون اساسی مصوب ۱۹۷۴ اداره می‌شود؛ دو مجلس قانونگذاری دارد، یکی مجلس فدرال با ۲۲۰ عضو (۳۰ نماینده از هر جمهوری و ۲۰ نماینده از هر ایالت)، و دیگری مجلس جمهوری و ایالات با ۸۸ عضو (۱۲ نماینده از هر ایالت)؛ اعضای هر یک از دو مجلس برای مدت ۴ سال انتخاب میشوند. قوه‌ی مجریه مرکب از ۹ عضو است که شورای جمهوری را تشکیل میدهند و هر جمهوری و ایالت یک نماینده در آن دارد، و نفر نهم رئیس شورای جمهوری و منتخب پارلمان است. اعضای شورای جمهوری برای مدت ۵ سال انتخاب میشوند و حق انتخاب شدن مجدد ندارند؛ در ماه مه‌ی ۱۹۷۴ پارلمان تیتو را برای مادام‌العمر به ریاست جمهوری برگزید. رئیس جمهور، رئیس کشور و فرمانده نیروهای مسلح و رئیس اتحادیه‌ی کمونیستها (از ۱۹۵۳ به نام "حزب کمونیست یوگوسلاوی") و بالاترین قدرت در کشور است. یوگوسلاوی عضو کشورهای غیر متعهد است.

یولاف (yulāf)، گیاهی از تیره‌ی **گندمیان** که حدود ۸۰ نوع از آن شناخته شده است. در نقاط سرد- سیر و مرطوب میروید. دانه‌های این گیاه از غلات مرغوب برای تغذیه‌ی دامها، خصوصاً اسب، است. آرد آن به عنوان غذا در درمان بیماران مبتلا به ورم روده تجویز میشود.

یولان، شبه جزیره، اروپا، ← ژوتلند.

یولبوری، ولایت سوئد، ← گوله.

یولقون آغاج: ← یلقون آغاج.

یولو[2]، **فولبر** (fülber yulu)، ۱۹۱۷—۷۲، نخستین رئیس جمهور (۱۹۶۰—۶۳) جمهوری کنگو (اکنون جمهوری خلق کنگو). کشیش کاتولیک بود که وارد سیاست شد و نیرومندترین حزب را تأسیس کرد، و در ۱۹۵۶ به شهرداری برازاویل برگزیده شد. واکنش مردم در برابر تلاش وی برای تأسیس دولتی یک‌حزبی او را وادار به استعفا از ریاست جمهوری کرد. آ. ماسامبا-دبا جانشین وی شد.

یوله (yevle)، شهر، سوئد، ← گوله.

یولیا[3] (yuliā)، ۳۹ ق‌م—۱۴ ب‌م، دختر آوگوستوس، زن کلاودیوس مارکلوس، ویپسانیوس آگریپا، و تیبریوس، به علت هرزگی تبعید شد و از گرسنگی مرد.

یولیا[3] (yuliā)، ۱۸ ق‌م—۲۸ ب‌م، دختر یولیا (۳۹ ق‌م— ۱۴ ب‌م) و آگریپا، که به علت هرزگی تبعید شد.

یولیا[3] (yuliā)، فد ۵۴ ق‌م، دختر یولیوس قیصر و زن پومپیوس. پیوند میان پدر و شوهر را برقرار نگاه داشت. پس از مرگش بین این دو جنگ در گرفت.

یولیان، اسم آلمانی، ← یولیانوس، اسم.

یولیانا، اسم اروپائی برای زن، ← یولیانوس، اسم.

یولیانوس (yuliānus)، اسم لاتینی برای مرد. ضبط اصلی آن Julianus است، بعضی اعلام مأخوذ از آن و نیز صورتهای مؤنث آنها (در داخل "[ ]")،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Julián	خولیان (xuliān)
اسپانیائی	[Juliana]	خولیانا (xuliānā)
آلمانی	Julianus	یولیانوس (yuliānus)
آلمانی	Julian	یولیان (yuliān)
آلمانی	[Juliana]	یولیانا (yuliānā)
انگلیسی	Julian	جولین (juliən)
انگلیسی	[Juliana]	جولیانا (juliānā)
ایتالیائی	Giuliano	جولیانو (juliāno)
ایتالیائی	[Giuliana]	جولیانا (juliānā)
پرتغالی	[Juliâo]	ژولیائو (jūliāo)
پرتغالی	[Juliana]	ژولیانا (jūliānā)
فرانسوی	Julien	ژولین (jūlian)
فرانسوی	[Julienne]	ژولین (jūlien)
لاتینی	Julianus	یولیانوس (yuliānus)
لاتینی	[Juliana]	یولیانا (yuliānā)
هلندی	[Juliana]	یولیانا (yuliānā)

یولیانوس کافر[4] (-yuliānus) [فلاویوس کلاودیوس یولیانوس (flāvius klādius)]، ۳۳۱؟—۳۶۳، امپراطور (۳۶۱—۶۳) روم، خواهرزاده‌ی قسطنطین I. مردی فاضل و سرداری لایق بود. به منظور اعاده‌ی عظمت قدیم در باز گردانیدن بتپرستی کوشید، ولی نتیجه‌ای نبرد. عادل و فروتن بود، و به آزار رسمی مسیحیان دست نیالود. در جنگ با ایرانیان کشته شد. جانشینش یوویانوس بود.

یولیانهب[5] (yuliānehob)، شهر (در ۱۹۶۹ جمعیت ۲٬۷۰۳)، بندرگاه گرونلند، پایتخت مستعمره‌ی یولیانهب (در ۱۹۶۹ جمعیت ۳٬۲۱۳)، پرجمعیتترین قسمت گرونلند. مرکز تجارتی اصلی گرونلند و بندر قسمت مخصوص دامپروری آن است.

یولیانی، تقویم: ← تقویم یولیانی.

یولیسیز (yulisiz)، نام انگلیسی برای مرد، مطابق اولیس (فنس) و اولوسس.

یولیش[6] (yulis)، دوکنشین سابق، غ آلمان، میان کولونی و آخن. پایتخت آن شهر یولیش بود. نخست کنت‌نشین بود، و در ۱۳۴۸ با کنت‌نشین برگ یکی شد، و در ۱۳۵۶ به مقام دوکنشینی ارتقا یافت. پس از بر افتادن سلسله‌ی فرمانروایان یولیش، یولیش و برگ هر دو به دوکنشین کلیوز انتقال یافت (۱۵۲۱). مبارزه‌ای که برای جانشینی دوکنشین کلیوز در گرفت در ۱۶۶۶ پایان یافت. یولیش و برگ به شاخه‌ای از خاندان باواریا رسید و باقی دوکنشین نصیب برگزینندگان براندنبورگ شد. در ۱۸۰۶ به فرانسه واگذار شد، و بنا بر تصمیم کنگره‌ی وین به دولت پروس انتقال یافت (۱۸۱۵) و ضمیمه‌ی ایالت راین پروس شد.

یولیش[6]، شهر (در ۱۹۷۰ جمعیت ۱۹٬۴۹۳)، جمهوری فدرال آلمان. در کشور نورد راین-وستفالن، غ آلمان. زمانی پایتخت دوکنشین یولیش بود. در جنگ II تقریباً از میان رفت، و اکنون صنایع چرمسازی و کاغذسازی دارد. در جنگ II تقریباً تمامی شهر ویران شد.

یولیوس (yulius)، نام لاتینی برای مرد، که ضبط اصلی آن Julius است. بعضی اعلام همریشه‌ی آن،

زبان	صورت اصلی	ضبط فارسی درین کتاب
اسپانیائی	Julio	خولیو (xulio)
آلمانی	Julius	یولیوس (yulius)
انگلیسی	Julius	جولیس (juliəs)
ایتالیائی	Giulio	جولیو (julio)
پرتغالی	Júlio	ژولیو (jūliu)
فرانسوی	Jules	ژول (jül)
هلندی	Julius	یولیوس (yulius)

یولیوس[7] **۱، قدیس** (-yulius) پاپ (۳۳۷—۵۲)، رومی، جانشین قدیس مارکوس. در مناقشات مربوط به آریانیسم، وی شورائی در رم دعوت کرد (۳۴۰) که قدیس آتاناسیوس و بسیاری از دیگر تبعیدشدگان کاتولیک از شرق در آن شرکت داشتند (← آریانیسم). ذکرانش ۱۲ آوریل است. نیز ← پاپ، جدول.

(۱)Ranković (۲)Youlou (۳)Julia (۴)Julian the Apostate (۵)Julianehaab; Julianehåb (۶)Jülich (۷)Julius

یولیوس[1] II (yulius)، ۱۴۴۳–۱۵۱۳، پاپ (۱۵۰۳–۱۳)، ایتالیائی و نام اصلیش جولیانو دلا روورہ[2] (juliāno della rovere). عمویش سیکستوس IV چندین منصب به او داد و وی را به مرتبه‌ی کاردینالی رسانید. اینوکنتیوس VIII، جانشین سیکستوس IV، کاملاً تحت نفوذ کاردینال دلا روورہ بود، و به عنوان عکس‌العمل در مقابل قدرت همین کاردینال بود که باقی کاردینالها در ۱۴۹۲ سخت‌ترین دشمنش، کاردینال روذریگو بورخا را به عنوان پاپ آلکساندر VI انتخاب کردند. جولیانو به اراده‌ی خود به تبعید رفت و تا زمان مرگ (۱۵۰۳) آلکساندر با امور کلیسا کاری نداشت. پیوس III مدتی کمتر از یک ماه پاپ بود، و جولیانو (با نام یولیوس II) جانشین او شد. پاپ یولیوس مردی جنگجو بود و کاری را که دشمنش سزار بورژیا برای باز پس گرفتن املاک پاپی آغاز کرده بود با موفقیت کامل دنبال کرد. به اتحادیه‌ی کامبره پیوست و در جنگ با ونیز، راونا و ریمینی و فائنتسا را متصرف شد. سپس در ۱۵۱۰ اتحادیه‌ی مقدس را بر ضد فرانسه تشکیل داد که نتیجه‌ی آن جنگهای ایتالیا شد. در ۱۵۱۲ شورای پنجم لاتران را منعقد کرد، و این شوری گالیکانیسم کلیسای فرانسه را محکوم کرد و خرید و فروش مزایای روحانی را در میان کاردینالها ممنوع ساخت. یولیوس از حامیان بزرگ هنر بود و رافائل و میکلانژ و برامانته از محبت او برخوردار بودند. سنگ بنای ← کلیسای سان پیترو را در رم او نهاد. وی نخستین کسی بود که طرفداری از خویشاوندان را در دستگاه پاپی از میان برد، و از نفوذ فساد رنسانس بر رم تا حدی جلوگیری کرد. نیز ← پاپ، جدول.

یولیوس قیصر: ← قیصر، یولیوس.

یوم، در روایات عرب، ← ایام العرب.

یوم ارماث: ← قادسیه، ص ۱۹۸۵، ستون ۲.

یوم الآخره: ← قیامت.

یوم الجسر: ← جسر، جنگ.

یوم الساعه: ← قیامت، قسمت VIII، بند ۳.

یوم العروبه: ← کعب ابن لوی؛ جمعه.

یوم القیامة: ← قیامت.

یوم حلیمه: ← حلیمه، دختر حارث؛ حارث ابن جبله.

یوم ذی قار: ← ذو قار.

یوم عماس: ← قادسیه، ص ۱۹۸۵، ستون ۲.

یوم فخ: ← فخ.

یوم کیپور[3] (yom kipur) [عبری، = روز آمرزش گناهان]، مقدسترین اعیاد یهود، اوایل پاییز (10م تشرین)، روزه‌ی ۲۴ساعته و ادعیه‌ی خاص دارد.

یومن[4] (yümen)، شهر (در ۱۹۷۰ جه تخمیناً ۳۲۵'۰۰۰)، لغ ایالت کانسو، چین. مرکز اصلی نفت در چین است، این شهر منزلگاهی از جاده‌ی ابریشم بود و چون به دروازه‌ای از دیوار چین به نام یومن [= دروازه‌ی یشمی] نزدیک بود، بدین نام خوانده شد.

یومن آو ذی گارد[5] (yomen āv di gārd)، نگهبانان شخصی شاه انگلستان که اکنون بیشتر جنبه‌ی تشریفاتی دارند. زمانی که هنری VII آنها را در ۱۴۸۵ به وجود آورد، وظیفه‌ی آنان به عنوان نگهبانی و دفاع از شخص شاه بود. تا ۱۷۴۳ آنها در نبرد همراه شاه بودند. گاهی گوسالەخواران نامیده شده‌اند، و هنوز لباسهای قرن ۱۵م بر تن دارند.

یون[6] (yon؛ از فنس). اتم یا گروهی از اتمها که یک یا چند الکترون گرفته یا از دست داده و، در نتیجه، دارای بار برقی منفی (—) یا مثبت (+) شده است. پس، بار برقی یک یون از حیث مقدار مساوی چند خرده‌بار است، و آن را با قراردادن چند (به تعداد خرده بارها) علامت + یا — در بالا و به طرف راست علامت شیمیائی اتم (یا گروه اتمها) مورد بحث مشخص میکنند، مثلاً Cl^- یون کلور با یک خرده‌بار منفی است (یعنی اتم کلور که یک الکترون اضافی گرفته)، و Cu^{++} یون مس با ۲ خرده بار مثبت (اتم مس که ۲ الکترون از دست داده) میباشد. یونها را به آنیون (anion؛ از فنس) یا یون مثبت (شامل کلیه‌ی یونهای غیر فلزی، رادیکالهای اسید، و یون ئیدروکسیل) و کاتیون (kation؛ از فنس) یا یون منفی تقسیم میکنند. نیز ← یونیدن، یونش، گازهای‌یونیده.

یون[7] (yon)، در اساطیر یونانی، پسر آپولون و کرئوسا؛ نیای اساطیری یونیها.

یسون[8] ولایت (۷'۴۶۱ کمه، در ۱۹۶۸ جه ۲۸۳'۳۷۶)، ل فرانسه‌ی مرکزی، که نامش از نام یکی از شاخه‌های رود سن گرفته شده؛ کرسی آن اوسر. شهرهای عمده‌اش آوالون[9] (AVALON) و سانس. یسون ولایتی است عمدتاً کشاورزی. دامپروری رواج دارد.

یون، تعویض[10] (yon). بعضی از مواد قابلیت آن را دارند که بر محلولهای دارای یون، همچون محلولهای املاح، اثر کنند و بعضی از یونها را به جای یونهای دیگر قرار دهند. مثلاً در یک عمل تعویض کاتیونها (تعویض پایه)، وقتی که آب سخت از روی زئولیت عبور داده میشود، یونهای کلسیوم آب با یونهای سودیوم تعویض میشوند. در تعویض آنیون، رادیکالهای اسیدی یا آنیونها با یکدیگر تعویض میشوند. تعویض یون، علاوه بر نرم کردن آب، موارد استعمال صنعتی مهم دیگر نیز دارد، با توأم ساختن تعویضهای کاتیونها و آنیونها این امکان هست که ملحی را از یک محلول کاملاً جدا کرد، و در نتیجه آب خالص به دست آورد، خصوصاً در تبدیل آب شور دریا به آب شیرین.

یونا[11] (yovannā)، در کتاب مقدس؛ زن خوزا، ناظر هرودس. وی از پیروان حضرت مسیح، و یکی از کسانی بود که قبر او را خالی یافت (لوقا ۳.۸، ۱۰.۲۴).

یوناتان[12] (yunātān) [عبری، = یهوه بخشیده]، ۱– بزرگترین پسر شاول مشهور به شجاعت و تقوی. در نبرد کوه جلبوع کشته شد. دوستی صمیمانه‌ی وی با داود ضرب المثل است (اول سموئیل ۱۳؛ ۱۸.۱۴–۱۶.۲۰–۱۸؛ ۱۰.۳۱ و ۲. ۲– یکی از مکابیان.

یوناخا: ← ریشهر.

یوناداب[13] (yunādāb) [عبری، = برگزیده‌ی یهوه]. ۱– برادرزاده‌ی داود (دوم سموئیل ۱۳.۳، ۳۲–۳۶). ۲– مؤسس رکابیان و مصاحب یهو (ارمیا ۳۵).

یوناس[14]، **فرانتس** (frānts yonās)، ۱۸۹۹–۱۹۷۴، رئیس جمهور سوسیالیست (۱۹۶۵–۷۴) اتریش، متولد وین. کارگر چاپخانه بود، و به حزب سوسیالیست پیوست. در ۱۹۵۱ فرماندار وین شد. در ۱۹۵۳ به نمایندگی وین در شورای ملی انتخاب شد. در ۲۳ مه‌ی ۱۹۶۵ به ریاست جمهوری انتخاب شد، و در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۱ بر رقیب انتخاباتی خود، کورت والدهایم پیروز، و دگر بار به ریاست جمهوری برگزیده شد.

یونان[15] (yünnān) [چینی، = جنوب ابرها]، ایالت (۴۱۹'۶۰۰ کمه، در ۱۹۷۳ جه ۲۳'۰۰۰'۰۰۰)، ج‌غ چین، کرسی آن کونمینگ. از غ به برمه و از ج به لائوس و ویتنام شمالی محدود است. فلاتی است مرتفع که رودهای بسیاری، مخصوصاً سالوین، مکونگ، و یانگتسه‌آن را زهکشی میکنند. در ۱۲۵۳ مغولهای سلسله‌ی یوان آن را تصرف کردند. در ۱۶۵۹ به سلسله‌ی چینگ انتقال یافت و یکی از ایالات چین تحت کنترول حکومت مرکزی شد. عمده‌ترین تولید کننده‌ی قلع چین، و از جهت منابع معدنی گوناگون (مس، سرب، روی، زغال) ثروتمند است. در جه II از مراکز مقاومت چینیها درمقابل ژاپنیها بود. دانشگاه یونان در کونمینگ است.

یونان[16]، یه هلاس (hellās)، یه جدید الاس (elās)، کشور جمهوری (۱۳۱'۹۴۵ کمه، جه ۹'۱۰۰'۰۰۰ تخمین ۱۹۷۷) ج‌ش اروپا، قسمتی از شبه جزیره‌ی بالکان و دریاهای یونیائی و اژه (بزرگترین جزایر، الوبویا، و کرت؛ برای سایر مجمع الجزایر ← سیکلاد دودکانز جزایر یونیائی سپوراد‌س). از ل به آلبانی و یوگوسلاوی؛ از ش به دریای اژه؛ از ل‌ش به ترکیه و بلغارستان؛ از ج به دریای مدیترانه؛ و از غ به دریای یونیائی محدود است. تنگه‌ی کورنت. قسمت قاره‌ای یونان را به دو بخش تقسیم می‌کند. بخش جنوبی پلوپونز و بزرگترین شهر آن پاتراس است. اما اغلب شهرها، از جمله آتن پایتخت یونان و بندر پیره، سالونیک، و کاوالا در بخش شمالی است که پرجمعیتتر و آبادتر است. کشوری است پرتپه و ماهور و در بعضی نواحی کوهستانی، دارای رودهای کوتاه که دره‌های بعضی از آنها بسیار حاصلخیز است. یونان گرچه کشوری کشاورزی است، به اندازه‌ی مایحتاج اهالی غذا تهیه نمیکند، و به علت آنکه قرنها مرتع بوده خاکش بسیار فرسوده شده است. مهمترین صادراتش توتون، روغن زیتون، کشمش، مویز، انجیر خشک، و شراب است، ولی بعضی مواد کانی (سنگ آهن، منیزیت، کرومیت، سنگ سنباده) و اسفنج نیز صادر میکند.

(۱)Julius (۲)Rovere (۳)Atonement, Day of (۴)Yümen (۵)Yeomen of the Guard (۶)ion (۷)Ion (۸)Yonne (۹)Avallon (۱۰)ion exchange (۱۱)Joanna (۱۲)Jonathan (۱۳)Jonadab (۱۴)Jonas (۱۵)Yunnan (۱۶)Greece

مذهب عمومی ارتدوکس یونانی است. ۹۸٪ مردم یونان به زبان یونانی جدید تکلم میکنند؛ زبانهای انگلیسی و فرانسوی نیز رایج است. به زبانهای اقلیت، از قبیل آلبانیائی و ترکی نیز تکلم میشود. پول آن دراخما (در ۱۹۷۷ معادل ۱،۸ ریال) است.

تاریخ

I- یونان باستان. چهره‌های مهم فرهنگ یونان باستان در مقالات جداگانه‌ـیونانی معماری و هنر؛ یونانی، زبان؛ یونانی موسیقی؛ و یونانی دین ـ آمده است (نیز به مقالات مربوط به آتن، اسپارت، کورنت، و تب رجوع کنید). بازمانده‌های باستانشناختی نشان میدهد که یونان تاریخی بسیار قدیم دارد که از عصر حجر جدید (ح ۴۰۰۰ ق‌م) آغاز میشود. در عصر مفرغ (ح ۲۸۰۰ ق‌م) فرهنگهای مهم به وجود آمد. ← تمدن اژه‌ای چند مرحله داشته است، که دوتا از مهمترین آنها ← تمدن مینوسی و ← تمدن میسنی بوده‌اند. شاخه‌های مختلف روایتی مردم یونان آیولیها، یونیها، و دوریها بودند که گویا در مواقع مختلفی به یونان رسیده و شاید تاریخ ورود آخرین آنها پیش از 1000 ق‌م بوده باشد. این اقوام در سرزمینهائی که به وسیله‌ی کوهها از یکدیگر جدا شده بود کشورشهرهائی تشکیل دادند که مرتباً با یکدیگر در حال جنگ یا اتحاد بودند. مهمترین کشورشهرهای یونان آتن، اسپارت، تب، و کورنت بود. حتی پیش از دوره‌ای که هومر افتخارات یونان را در اشعار خود جاودانی سازد، یونانیها متوجه دریا شده و به استعمار نقاط ساحلی مدیترانه آغاز کرده بودند، و بالاخره توانستند شبکه‌ای از کشورـ شهرها از سواحل یونیای آسیای صغیر گرفته تا سیسیل و ج ایتالیا و حتی ج فرانسه و اسپانیا ایجاد کنند (← یونان بزرگ). همه‌ی این شهرها را احساس داشتنِ ملیتِ یونانی با یکدیگر متحد میکرد؛ معابد مشترک (مانند دلفی) و جشنها و مراسم مشترک (مانند ← مسابقات اولمپی) داشتند. با وجود این، عدم وحدت سیاسی آنها به اندازه‌ای شدید بود که چون ایرانیان شهرـ های یونیا را مورد تهدید قرار دادند، برای مقابله‌ی با ایشان در ← جنگهای مدی (500ـ ۴۴۹ ق‌م)، تنها به صورت ظاهر با یکدیگر متحد شدند. پس از پایان موفقیت‌آمیز این جنگها درخشانترین فصل تاریخ یونان آغاز شد. فرـ هنگ و تمدن کشورشهرها، مخصوصاً آتن، چنان ترقی کرد که در تاریخ جهان کمتر نظیر داشته است. به کومک ← اتحادیه‌ی دلوسی آتن آباد شد و عصر پرافتخار پریکلس فرا رسید. شعر و هنر و نمایش و معماری و فلسفه رونق گرفت، و یونان سرچشمه‌ی تمدن بعدی باختر زمین شد. عده‌ی شخصیتهای بزرگ یونانی که نامشان هنوز ورد زبانهاست بسیار زیاد بود، و حتی پس از دیدن مصائب سیاسی بر عده‌شان افزوده میشد، که از آن جمله میتوان اشیل، سوفوکلس، اثوریپیدس، آریستوفانس، فیدیاس، سقراط، افلاطون، و ارسطو را که در شرق و غرب معروفند ذکر کرد. آتن گرچه در ← جنگ پلوپونزی (۴۳۱–۴۰۴ ق‌م) مغلوب اسپارت شد، افکار آتنی غالب آمد. حتی با آنکه در کشورشهرها طرزهای مختلف حکومت، از سلطنت و حکومت اشرافی تا حکومت متنفذان و حکومت استبدادی برقرار بود، حکومت دموکراسی در این سرزمین متولد شد. پس از غلبه‌ی کوتاه‌ـ مدت اسپارت بر آتن، کورنت و تب نیز تسلط یافتند، ولی بزودی فیلیپ پادشاه مقدونی در خایرونیا (۳۳۸ ق‌م) همه را شکست داد. اتفاقاً همین شکست به اسکندر مقدونی اجازه داد که تمدن یونان را در سراسر جهان شناخته‌شده‌ی آن زمان بگسترد. در تمام مدتی که یونان‌ـعلی رغم مساعی اتحادیه‌های آخایائی (← آخایا) و آیتولیائی (← آیتولیا)ـگرفتار جنگ و تحت اشغال دیگران بود، ← تمدن هلنیتی به بسط خود ادامه میداد و، گرچه رومیها در ۱۴۶ ق‌م یونان را از لحاظ سیاسی از بین برده بودند، یونانیها را به دیده‌ی رهبران تمدن مینگریستند. هنگام تقسیم امپراطوری روم (۳۹۵ ب‌م) قسمت شرقی یا ← امپراطوری بیزانس از لحاظ سنن کاملاً یونانی بود.

II- یونان قرون وسطائی و نوین. یونان در تاریخ بیزانس عامل مهمی نبود و مکرر مورد تاخت و تاز قبایل وحشی قرار گرفت. رخنه کردن ترکها و حملات نورمانها به آن در قرن ۱۱م آغاز شد. جنگ چهارم صلیبی (۱۲۰۲–۴) منجر به انحلال امپراطوری و ایجاد امپراطوری لاتینی قسطنطنیه شد. هنگامی که امپراطوری بیزانس بار دیگر احیا شد، فقط قسمتی از یونان را باز یافت و بقیه‌اش تحت حکومت فرمانـ روایان اروپائی بود تا اینکه در ۱۴۵۶ به دست ترکهای عثمانی افتاد. یونان در امپراطوری عثمانی اهمیتی نداشت. در اوائل قرن ۱۹م یونانیان به فکر استقلال افتادند، و در ۱۸۲۱ انقلابی کردند که با رهبری آ. ایپسیلانتی و د. ایپسیلانتی (← ایپسیلانتی) و کومکهای لیبرالـ های اروپا نتیجه‌بخش شد. در ۱۸۲۷ کاپودیـ ستریاس رئیس جمهور یونان شد و استقلال یونان با جنگ ناوارینو (۱۸۲۷) و عهدنامه‌ی ادرنه‌ی روس و عثمانی (۱۸۲۹) تأمین و در ۱۸۳۲ از طرف اغلب دول به رسمیت شناخته شد. اما جنگهای داخلی یونان ادامه یافت تا آنکه در ۱۸۶۲ بالاخره اوتوی I پادشاه باواریائی که بر یونانیها تحمیل شده بود معزول و ژرژ I به جانشینی وی انتخاب شد. یونان در ۱۸۹۶–۹۷ بر سر کرت با ترکیه جنگید و نتیجه‌ای نگرفت، ولی فشار بین‌المللی بعداً (۱۹۱۳) کرت را ضمیمه‌ی یونان کرد. در جنگهای بالکان ج‌ش مقدونیه و غ تراکیا به دست یونان افتاد. در جنگ ج ا که کنستانتین پادشاه یونان اصرار در بیطرف ماندن داشت، و حتی پس از جنگ سالونیک از الحاق به متفقین خودداری میـ کرد، ونیزلوس از رهبران سیاسی یونان نهضتی به پا کرد که در نتیجه‌ی آن کنستانتین مجبور به استعفا (۱۹۱۷) و پسرش آلکاندر جانشین او شد. پس از جنگ ا با ← پیمان نویی قسمت غربی تراکیا و با ← پیمان سور قسمت اعظم ترکیه‌ی اروپائی به یونان واگذار شد، ولی در پیمان سور بعداً تغییراتی داده شد. در ۱۹۲۲ یونان به آسیای صغیر حمله برد ولی از ترکها شکست خورد. ← کنفرانس لوزان ش تراکیا را به ترکیه واگذار کرد. اتباع یونان و ترکیه تحت نظارت کمیسیونی از جامعه‌ی ملل در هر یک از دو کشور با یکدیگر مبادله شدند تا مرزهای آنها علاوه بر جنبه‌ی سیاسی از لحاظ ملیت اهالی نیز واقعیت داشته باشد، اقلیتهای ترک و بلغار یونان را ترک کردند. و ح 1'500'000 یونانی از آسیای صغیر به یونان مهاجرت کردند؛ ح 800'000 ترک و 80'000 بلغار از یونان به سرزمینهای خود کوچیدند. کنستانتین بار دیگر به سلطنت رسید ولی مجدداً معزول شد (۱۹۲۲) و ژرژ II به جایش نشست، که او نیز در ۱۹۲۳ معزول شد، ولی پس از آنکه یونان در دوره‌ی جمهوری دوچار چندین سال جنگ شد، در ۱۹۳۵ دوباره به سلطنت رسید. یونان مدت کوتاهی نیز تحت دیکتاتوری متاکساس قرار داشت. در ج ج II یونان بیطرف بود تا وقتی که ایتالیائیها از آلبانی به آن حمله کردند (۱۹۴۰). یونانیها بخوبی از عهده‌ی ایتالیائیها بر آمدند ولی در ۱۹۴۱ آلمانها به یونان حمله کرده بزودی بر مقاومت یونانیها و متفقین انگلیسی آنها فائق آمدند. پس از آن جنگهای منظم غیر نظامی شروع شد که، گرچه موفقیت‌آمیز بود، با نفاق و اختلاف بین جنگـ جویان غیر نظامی دست چپی و دست راستی همراه بود. بعد از اینکه در ۱۹۴۴ با کومک انگلیسها قوای آلمان بیرون رانده شد، کوششهائی برای بهبود این کشور جنگ‌دیده صورت گرفت، اما اختلافات داخلی بر خرابی اوضاع افزود. در نتیجه‌ی مراجعه به آراء عمومی، ژرژ II دگربار به سلطنت دعوت شد (۱۹۴۶)، ولی دست چپیها به رهبری کمونیستها با او مخالفت کرده دولت جداگانه‌ای تشکیل دادند. در ۱۹۴۷ ترومن، رئیس جمهور کشمت، پشتیبانی امریکا را از ضد کمونیستها اعلام کرد، و کومک امریکا مانند سیلی به سوی یونان سرازیر شد. کمونیستها شکست خوردند، و در بهبود وضع اقتصادی خراب ناشی از جنگ اندک پیشرفتی حاصل شد. ژرژ II در ۱۹۴۷ در گذشت و برادرش پول I به سلطنت رسید. یونان در ۱۹۵۲ رسماً به ← پیمان آتلانتیک شمالی پیوست. در ۱۹۶۵ کنستانتین، نوه‌ی ژرژ II، به سلطنت رسید. در ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ یک کودتای نظامی حکومت را به دست گرفت و در ۱۳ دسامبر ۱۹۶۷ کنستانتین و خاندان سلطنتی به ایتالیا تبعید شدند. ژنرال زوئتاکیس[1] (zoetākis) به نیابت سلطنت انتخاب شد، و سرهنگ ⇐ ژرژ پاپادوپولوس نخست‌وزیر شد. در یک رفراندوم‌ـ تحت رژیم حکومت نظامی‌ـاصلاح قانون اساسی به تصویب رسید (۲۹ سپتامبر ۱۹۶۸). قانون اساسی عضویت حزب کمونیست را غیر قانونی شناخت. کومک نظامی امریکا، که پس از کودتای نظامی متوقف شده بود، دوباره برقرار شد

(۱)Zoetakis

(سپتامبر ۱۹۷۰). در تقسیم قبرس به دو جامعه‌ی قبرسی و ترک، یونان از سیاست الحاق قبرس به یونان جانبداری کرده است.

در ۱ ژوئن ۱۹۷۳ پاپاذوپولوس در یک سخنرانی رادیوئی شاه کنستانتین را متهم به توطئه علیه یونان کرد، و حکومت سلطنتی را ملغی، و یک "جمهوری پارلمانی"، که خودش رئیس جمهور موقت آن بود اعلام کرد. در ۲۹ ژوئیه‌ی ۱۹۷۳ یک رفراندوم ملی حکومت یونان را جمهوری و پاپاذوپولوس را رئیس جمهور آن تا ۱۹۸۱ شناخت. در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۳ مردم یونان در صدد یافتن فرمانروای جدیدی شدند. با یک کودتای نظامی، پاپاذوپولوس در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت. حکومتی که پس از آن روی کار آمد در فوریه‌ی ۱۹۷۴ کوشید تا با تأکید در کشف "منابع قابل‌توجهی از نفت و گاز" در کرانه‌ی جزیره‌ی تاسوس در دریای اژه‌ی شمالی برای خود اعتباری فراهم آورد. سپس معلوم شد که در همین ماه دولت ترکیه قبلاً امتیاز اکتشاف نفت را در اژه‌ی شرقی واگذار کرده است، و همین امر موجب بروز اختلافات شدیدی میان یونان و ترکیه شد که با دخالت کشمة و ناتو پایان یافت، وزرای امور خارجه‌ی دو دولت در اوتاوا با یکدیگر ملاقات (۲۰ ژوئن) و توافق کردند که مذاکرات بعدی در بروکسل صورت گیرد، ولی ۵ روز بعد که دو نخست‌وزیر در بروکسل با یکدیگر ملاقات کردند، نخست‌وزیر یونان از ادامه‌ی مذاکرات سر باز زد. اختلافات ترکیه و یونان در باره‌ی مسئله‌ی اژه، نه تنها توجه عامه‌ی مردم یونان را از مسائل داخلی منصرف کرد، بلکه موجب شد که رژیم حکومتی یونان از انزوای سیاسی خود از جامعه‌ی بین‌المللی، جز از ناحیه‌ی کشورهائی که به تجدید تسلیحات آن کومک میکردند، آگاه شود.

در ۲۲ ژوئیه‌ی ۱۹۷۴ رؤسای ستاد یونان از ⇐ ف، گیزیکیس، رئیس جمهور، خواستند تا رهبران سیاسی را برای مشاوره فرا خواند. روز بعد این رهبران دعوت شدند و رئیس جمهور و رؤسای ستاد به آنان گفتند که نیروهای مسلح مصمم است که برای نجات ملت قدرت را به آنها تسلیم کند. در این جلسه قرار شد که ⇐ ک. کارامانلیس نخست‌وزیر شود، و بدین ترتیب کارامانلیس که در ۱۹۵۵–۶۳ نخست‌وزیر یونان بود و سپس از سیاست کناره گرفته بود، از پاریس به یونان بازگشت. کارامانلیس در ظرف ۴۸ ساعت دولت خود را تشکیل داد. زندانیان سیاسی آزاد شدند، و قدرت سیاسی از پلیس نظامی گرفته شد. قانون اساسی ۱۹۵۲ که به وسیله‌ی دیکتاتوری لغو شده بود دوباره برقرار شد، جز اینکه سرنوشت سلطنت موکول به مراجعه به آراء عمومی شد. در اکتبر ۱۹۷۴ حکومت نظامی در همه جا، جز معدودی نقاط مرزی، لغو شد؛ پاپاذوپولوس و ۴ تن از همکارانش تبعید شدند؛ و تحقیقات قضائی در باره‌ی 100 تن از کارمندان حکومت سابق (حکومت سرهنگها) در مورد خیانت و تحریک به قتل به جریان افتاد. شکست مذاکرات ژنو در باره‌ی قبرس، و اشغال ۴۰٪ جزیره به وسیله‌ی ترکها موجب شد که یونان خروج نیروهای خود را از ناتو اعلام کند.

سپس حکومت جدید دست به کار فراهم ساختن مقدمات انتخابات—که اولین انتخابات در طی 10 سال بود—شد. خود کارامانلیس "حزب دموکراسی جدید" را تشکیل داد، احزاب دیگری نیز تشکیل شد که از جمله "اتحادیه‌ی مرکزی لیبرال" بود که "نیروهای سیاسی جدید" —گروهی شامل روشنفکرانی که با دیکتاتوری مخالفت ورزیده بودند—پیوستند. در ۱۷ نوامبر ۱۹۷۴ انتخابات انجام گرفت، و کارامانلیس اکثریت عظیمی در آراء به دست آورد. در رفراندومی که در ۸ دسامبر ۱۹۷۴ انجام گرفت، بازگشت سلطنت بشدت رد شد، و رژیم حکومت جمهوری با اکثریت ۶۹٫۲ درصد آراء به تصویب رسید. قانون اساسی جدید در ۹ ژوئن ۱۹۷۵ تصویب شد. در ۱ ژانویه‌ی ۱۹۸۱ یونان به عضویت بازار مشترک اروپا در آمد.

یونان، دین قدیم[1]. مأخذ و تاریخ اساطیر یونانی محل بحث و حدس است. اعتقادات دینی یونانیان قدیم مختلط و اغلب متناقض بود. اساس دین جنبه‌ی آنیمیسم داشت، ولی اختلاط خدایان محلی موجب آشفتگی بود. حتی در زمان هومر، که خدایان را در قالب انسان و با صفات او تصویر میکردند، هیچ گونه پابندی به اصول اخلاقی برای آنان قائل نبودند. پرستش پهلوانان فناپذیر از قرون اولیه شایع بود. بعدها پهلوانان و خدایان جزء لاینفک افسانه‌ها شدند. خصوصیات خدایان بزرگ و داستانهای آنها از منابع بسیاری ناشی بود، از جمله، عبادات دیرین یونانیان، ← تمدن مینوسی و ← تمدن مینی، و مذاهب آسیائی و مصری. زئوس حاکم بر خدایان اولمپی بود که در کوه اولمپ مأوی داشتند ولی آزادانه در عالم رفت و امد میکردند. در عالم زیرین نیز خدایانی داشتند ساکن هایدس که پلوتون و پرسفونه بر آن حاکم بودند. ← اسرار الئوسی (مربوط به عالم زیرین و دوره‌ی زندگی گیاهی) و ← اسرار اورفئوسی (مربوط به عبادت دیونوسوس) به جهت تعالیم محکم اخلاقی و آداب زندگی که در بر داشت مهم و کاهنان آنها (و نیز کاهنان وخش) مورد ستایش بودند. در اوایل قرن ۵م قدم اعتقاد به خدایان نزد خردمندان در شرف زوال بود، و شعرا و فلاسفه، با پیراستن خدایان از شوائب مادی، و تصویر آنان به مانند قوائی عظیم، صورتی از عالم پرداختند که در آن اخلاقیات برترین مقام را داشت.

یونان بزرگ[2]، لتین ماگنا گرایکیا (māgnā grāykiā)، اسم جمع مهاجرنشینهای یونانی ج ایتالیا، که اغلب در قرن ۸م قدم بر سواحل جنوبی خلیج تاپل و خلیج تارانت تأسیس شده بود. رونق این کشورشهرها به پای سیسیل که در دست یونانیان بود نرسید، و بعد از ۵۰۰ قدم بسختی رو به انحطاط گذاشتند. از جمله‌ی آنها کومه، تارنتوم (← تارانت)، هراکلیا، و کروتونا بود. از وسایل اولیه‌ی ارتباط رومیان با فرهنگ یونانی بودند.

یونانفو، چین، ← کونفوسیوس.

یونانی، زبان[3]، نام دسته‌ای از زبانهای هند و اروپائی که لهجه‌های مختلف دارد. زبان یونانی امروز به صورت قدیمتری که پس از اسکندر مقدونی شایع شد بر میگردد. قدیمترین نسخه‌ی کتاب مقدس به این زبان است. نیز ← زبان، جدول.

یونانی، کلیسای، ← ارتدکس شرقی، کلیسای.

یونانی، معماری و هنر[4]. معماری یونان با در آمدن دوریها به یونان مرکزی (پیش از ۴۰۰۰ قم) آغاز شد و میان قرنهای ۱۰م و ۶م قم به حد کمال رسید. معبد هرائوم (herāeum) در اولمپیا که از قدیمترین معابدی است که تاکنون کشف شده، نماینده‌ی آغاز ← سبک دوریک است. آثار عمده‌ی یونانی میان ۷۰۰ قم و زمان اشغال یونان به دست روم (۱۴۶ قم) ساخته شده است. دوره‌ی زرین معماری زمان فرمانروائی پریکلس بود که در آن معمارانی همچون کالیکراتس، منیکلس، و ایکتینوس پیدا شدند و سبک دوریک در پارتنون و پروپولایوم به کمال رسید. یونانیان در قرار دادن سنگها در ساختمان بر روی یکدیگر از ملاط استفاده نمیکردند، و در عوض در تراشیدن بندها و پیوندها نهایت دقت را به خرج میدادند. از رنگ زدن و زراندود کردن برای آنکه به تزیینات حجاری جلوه‌ی بیشتری بدهند، استفاده میکردند. سبک دوریک، که در مستعمره‌های یونانی آسیای صغیر تکامل یافت، به صورتی وسیع در میلتوس رایج شد. این سبک پس از ۵۰۰ قم در یونان خاص نیز رواج یافت که نمونه‌ی بزرگ آن ارختئوم است. سبک یونانی متأخرتر کورنتی (نیمه‌ی قرن ۴م قم)، که تزیینات بیشتر داشت، چندان به کار نمیرفت. پس از انتقال قدرت از یونان خاص به آسیای صغیر، معماری هلنیستی طلوع کرد (قرنهای ۴م–۳م قم) که عناصر شبیه گل و طرحهای پیچیده در آن به کار میرفت، و طرحریزی شهرها در آن مورد کمال توجه بود. شک نیست که رومیان طرحهای عظیم شهری خود را از معماران یونانی کسب کرده بودند.

در باره‌ی هنر یونان گفته‌اند که این هنر با سفالسازی (ح ۹۰۰–۷۰۰ قم) آغاز شده و از خصوصیات آن اشکال و طرحهای انتزاعی و ریاضی بوده است. توجه جدید به صورتسازی میان سالهای ۷۰۰ و ۶۰۰ قم پیدا شد. مجسمه‌سازی به عنوان عنصر غالب هنری در دوره‌ی قدیم (ح ۶۲۵–۴۸۰ قم) با ساختن مجسمه‌های جوانان برهنه‌ی در حال راه رفتن، به نام کوروی (kouroy)، که نمایشگر اسلهای مصری آنها است، و مجسمه‌های زنان پوشیده که نفوذ خاور نزدیک در آنها آشکار است، آغاز شد. نقاشان دوره‌ی قدیم مناظر اساطیری و مناظر همزمان خود را بر روی ظروف سفالی تصویر کردند؛ برجسته‌ترین استادان اثوتومیدس[5] (eutumides) و اثوفرونیوس[6]

(۱)Greek religion (۲)Magna Graecia (۳)Greek language (۴)Greek architecture and art (۵)Euthymides (۶)Euphronius

(eufronius) بودند. در دوره‌ی آغاز کلاسیک یا دوره‌ی انتقالی (ح ۴۸۰–۴۵۰ ق‌م) کوشش هنرمندان بر آن بود که تعادلی میان تمایل به نمایش طبیعت و نمایش انتزاعی برقرار کنند. در دوره‌ی کلاسیک یا دوره‌ی زرین هنر (ح ۴۵۰–۴۰۰ ق‌م) توجه بدان معطوف بود که موجود بشری کمال مطلوب را، چه از حیث صورت و چه از حیث سیرت، در تصاویر مجسم سازد. در اواخر دوره‌ی کلاسیک (۴۰۰–۳۰۰ ق‌م) تکیه بر عواطف و هیجانات (بالخاصه در مجسمه‌های سکوپاس) بیشتر شد. از میان مجسمه‌سازان و نقاشانی که در فاصله‌ی ۵۰۰–۳۰۰ ق‌م شکوفان شدند، اینان را باید نام برد: پراکسیتلس لوسیپوس، موورون، کرسیلاس، تیموتئوس[1] (timo-teus؛ قرن ۴م ق‌م) و بروآکسیس[2] (bruaksis؛ قرن ۴م ق‌م) از مجسمه‌سازان؛ و آپولودوروس، زئوکسیس، پارهاسیوس، و آپلس، از نقاشان. دوره‌ی هلنیستی آخرین مرحله‌ی هنر یونان بود؛ عمده‌ترین شاهکارهای آن مجسمه‌ی بالدار پیروزی به دست‌آمده در ساموتراس (اکنون در لوور) و مجسمه‌ی لائوکوئون و پسرانش (واتیکان) است.

یونانی، موسیقی[3]. موسیقی در یونان قدیم یک هنر تکامل‌یافته بود. در این باره اطلاعات زیادی در دسترس نیست، ولی از روی منابع فرعی میتوان چیزهائی در این زمینه به دست آورد، مثلاً کتاب سوم سیاست (یا جمهور) افلاطون و مبادی آرمونی از آریستوخنوس[4] (aristo-xenos؛ فیلسوف یونانی قرن ۴م ق‌م). موسیقی قدیم یونان جدا از شعر و رقص نبوده و واجد یک تأثیر احساسی و اخلاقی بوده است. آلات اصلی نوعی از اوبوا به نام آولوس (aulos)ـکه در جشنواره‌های الاهه‌ی شراب مورد استعمال داشته‌و نوعی از لیر به نام کیتارا بوده است. خط موسیقی به وسیله‌ی حروف تعیین میشده و شامل دو سیستم بوده، آوازی و سازی. ملودی در موسیقی یونانی بر اساس مد (← مقام) بوده است. در تاریخ موسیقی قدیم یونانی ارتباط موسیقی با فیزیک مشخص است.

یون ئیدروژن[5] (ـon)، پروتون یا اتم ئیدروژن بدون الکترون محیطی هسته‌ی آن. خواص عمومی اسیدها در محلول بسته به وجود یونهای ئیدروژن است.

یونت‌ئیل: ← سالهای خطا و اویغور.

یونجه[6] یا اسپست (aspast)، (*Medicago sativa*)، گیاه دائمی از تیره‌ی پروانه‌واران، که گلش ارغوانی یا سرخ است. با شرایط و محیطهای مختلف سازگار است. سالیانه ۵ تا ۶ چین میدهد. خاک را بارور میآورد. پروتئین بسیار دارد. لفظ فارسی اسپست ظاهراً بسیار قدیمی است، و عربی شده‌ی آن، اَلْفِصْفِصَه، به واسطه‌ی اعراب به اسپانیا رفته به صورت آلفالفا (ālfālfā) در آمد، و بعد توسط اسپانیائیها به امریکا رفت.

یونجه‌ی زرد: ← اکلیل الملک.

یونس[7] (yunos) [عبری، ← کبوتر]، نام پیغمبری مبعوث بر مردم نینوا که چون مردم از شنیدن سخنانش سر باز زدند آنان را به حال خود رها کرد و برای رفتن از نزد ایشان بر کشتی نشست. طوفانی شدید بر خاست، و برای بیرون کردن گناهکاری از کشتی قرعه به نام او افتاد، چون در آب رفت ماهی بزرگی او را بلعید، و در شکم ماهی دانست که به خشم خدا گرفتار شده است. پس از ۳ روز ماهی او را از شکم خود بیرون آورد و بر ساحل نهاد، و وی دوباره نزد قوم خود باز گشت و به ارشاد ایشان پرداخت. شرح حال وی در کتاب یونس نبی، از کتابهای عهد قدیم، آمده (متی ۱۲.۳۹–۴۱؛ ۱۶.۴؛ لوقا ۱۱.۲۹–۳۰. قرآن، هود ۹۸؛ نساء ۱۶۱؛ انعام ۸۶؛ ص ۱۳۹–۱۴۸؛ به نام ذوالنون [عربی، = صاحب ماهی]، انبیاء ۸۷،۸۸). محلی در کوفه، عراق، کنار رود فرات، به نام قبر نبی یونس وجود دارد.

یونس، سوره‌ی، سوره‌ی ۱۰م قرآن، مکی، ۱۰۹ آیه، مانند سایر سوره‌های مکی به بحث در اطراف مسائل عقیده و توجه دادن به آثار جهانی و ذاتی وجود خدا و سنتهای وی در زمین و پند گرفتن از سرنوشت گذشتگان میپردازد و داستانهائی از ایشان همچون داستان قوم نوح و قوم موسی و قوم یونس را میآورد. منظره‌های قیامت و گذشتگان چنان مؤثر ذکر شده که گویی خواننده‌ی قرآن گذشته و آینده را بخوبی در برابر خود میبیند.

یونسکو[8] (yunesko)، علامت اختصاری برای **سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد[9]**، که از حروف اول کلمات انگلیسی آن تشکیل شده است، سازمانی که در ۱۹۴۵ تأسیس و در ۱۹۴۶ از سازمانهای تخصصی سازمان ملل متحد شد. مرکزش در پاریس است. هدف این سازمان کومک، به صلح جهان از طریق کومک به رشد اجتماعی، مذهبی، و تفاهم نژادی، تشویق تبادل آراء و عقاید، و پیشرفت و تکامل فرهنگ است. همه‌ی اعضای سازمان ملل متحد میتوانند عضو یونسکو باشند. کشورهای دیگر نیز میتوانند به توصیه‌ی هیئت اجرائی و تصویب کنفرانس عمومی یونسکو به عضویت این سازمان درآیند؛ اتریش، مجارستان، و ژاپن سالها قبل از آنکه به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شوند، عضو یونسکو بودند. دو کشور که تا کنون (۱۹۷۷) به عضویت سازمان ملل متحد در نیامده‌اندـکره‌ی جنوبی و سویس‌ـعضو یونسکو هستند. در سال ۱۹۷۷ یونسکو دارای ۱۴۹ عضو بوده است.

بعد از جنگ II یونسکو موزه‌ها و کتابخانه‌هائی را که در جنگ آسیب دیده بود مرمت کرد. در سال ۱۹۵۰ برنامه‌هائی برای پیشبرد تعلیمات ابتدائی در کشورهای امریکای لاتین ترتیب داد. سوادآموزی به مردم نقاط مختلف از مهمترین برنامه‌های درازمدت یونسکو است. این سازمان مراکز فرهنگی مختلفی در کشورهای کامبوج، هند، کره، لیبریه و سایر نقاط و همچنین مراکزی برای آموختن تعلیمات ابتدائی در ممالک امریکای لاتین و خاور میانه برپا ساخته است. یونسکو مبادلات فرهنگی میان شرق و غرب و ترجمه آثار مهم و باارزش را تشویق و حمایت میکند. این سازمان در ۱۹۵۹ یک کمیته‌ی جهانی برای حفظ آثار فرهنگی و باستانی تشکیل داد که نقش اساسی را در نگهداری از آثار باستانی مصر، که بر اثر ساختمان سد آسوان در خطر نابودی بود، ایفا کرد.

یونسکو[10]، اوژن (éjen yonesko)، ۱۹۱۲–، نمایشنامه‌نویس فرانسوی، ملت رومانی. تا ۱۳ سالگی در فرانسه پرورش یافت، و سپس به رومانی رفت. در ۱۹۳۸ به فرانسه باز گشت. آثارش بیهودگی ارزشهای بورژوازی و روش زندگی ناشی از آنها را تأکید میکند. از نمایشنامه‌هایش اینها است، خواننده‌ی سوپرانو کچل (۱۹۵۰)، درس (۱۹۵۱)، صندلیها (۱۹۵۲)، قربانیهای وظیفه (۱۹۵۳)، مستأجر جدید (۱۹۵۷)، شاه در حال مرگ است (۱۹۶۲)، تشنگی و گرسنگی (۱۹۶۶)، و بازیهای قتل عام (۱۹۷۰). در ۱۹۷۰ به عضویت آکادمی فرانسه در آمد.

یونسون[11]، ایوند (eyvind yonson)، ۱۹۰۰–۷۶، نویسنده‌ی سوئدی رمانها و داستانهای کوتاه. پس از آنکه مدتی به عنوان کارگر در ل سوئد کار کرد، در ۱۹۱۹ به استکهلم رفت و به نویسندگی پرداخت. در خارج از کشور سوئد به عنوان نویسنده‌ی مجموعه‌ای از ۴ رمان اوتوبیوگرافی، به نام رمان در باره‌ی اولاف (۱۹۳۴–۳۷)، شهرت یافت. مهمترین اثرش بازگشت به ایتاکا (ترجمه‌ی انگلیسی، ۱۹۵۲)، در باره‌ی فرهنگ یونان قدیم و جدید است. یونسون بیش از ۴۰ اثر از خود به جا گذاشته است. پرنده‌ی سهمی (با مشارکت ه. مارتینسون) از جایزه ادبی نوبل ۱۹۷۴ شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

یونسی (yunesi)، ده (جمع ۱٬۳۳۴ سنه ۱۳۴۵ هش)، دهستان لب کویر، بخش بجستان، شهرستان گناباد، استان نهم (خراسان)؛ ۳۹کیلومتری ل‌ش بجستان. محصولاتش غلات و زیره است.

یونش[12] (yonesš) [اسم مصدر، از یونیدن]، تجزیه شدن به یونها (← یون). اساس نظریه‌ی یونش از آرنیوس است که، برای توجیه الکترولیز، نظریه‌ای آورد (۱۸۸۷) بدین مضمون که، بر اثر حل کردن بعضی اجسام در آب، مولکولهای آنها میپیوندند (مثلاً محلول جوهر نمک، دارای فورمول شیمیائی HCl، تحلیل میشود به یون مثبت ئیدروژن یا H^+، و یون منفی کلور یا Cl^-). هرگاه در چنین محلولی جریان برق وارد کنیم، یونهای مثبت به طرف آنود و یونهای منفی به جانب کاتود میروند، و در تماس با الکترودها، الکترون میدهند یا میگیرند، و تبدیل به اتمها یا مولکولهای خنثی میشوند. همچنین بعضی اجسام، به وسیله‌ی ذوب، میپیوندند، و این امر در صنعت، در تهیه‌ی مواد، اهمیت شایانی دارد. اسید بودن یا قلیائی بودن مواد،

---

(۱)Timotheus (۲)Bryaxis (۳)Greek music (۴)Aristoxenus (۵)hydrogen ion (۶)alfalfa (۷)Jonah; Jonas; Jona (۸)UNESCO (۹)United Nations Educational, Scientific, and Cultural Organization (۱۰)Ionesco (۱۱)Johnson (۱۲)ionization

به حال محلول مربوط به غلظت یونهای ئیدروژن (H^+) یا یون ئیدروکسیل (OH^-) است. معرفها (← معرف) نشان میدهند که غلظت کدام یک از یونها بیشتر است. تورنسل (turnsol، فنس) معرفی است که در محلول اسیدی (زیادتی H^+) قرمز و در محلول بازی (زیادتی OH^-) آبی میشود. غلظت از حیث ئیدروژن را به پها نمایش میدهند. نیز ← اطاق یونش.

یونش، اطاق: ← اطاق یونش.

یونکر[1]**، هاینریش ف. ی.** (hāynriš yunker)، ۱۸۸۹– ، زبانشناس و مستشرق آلمانی، استاد زبان فارسی دانشگاه برلین. از آثار او است: کتاب قرائت فلسفه‌ی زبان (۱۹۴۸)، فرهنگ پهلوی به ترتیب علائم (۱۹۵۵)، مطالعات قرآنی (۱۹۵۵) و مجله‌ی بایگانی موتفنلسی (مدیر، ۱۹۳۷–۱۹۴۵).

یونکرس[2] (yunkers)، مؤسسه‌ی هواپیمائی آلمانی که اولین خط هوائی در ایران را دایر کرد. به موجب قانون مصوب ۲۰ بهمن ۱۳۰۴ هش که مجلس شورای ملی حق انحصاری هواپیمائی را در سه خط ذیل برای مدت ۵ سال از تاریخ تصویب و امضا و مبادله‌ی این قرارداد به مؤسسه‌ی هواپیمائی (یونکرس) واگذار میکند که بلافاصله خطوط ذیل را برقرار نماید، "تهران–بندر پهلوی. تهران–بندر بوشهر، و تهران–قره‌تو". این مؤسسه متعهد شده بود خطوط پستی هوائی ایران را به خطوط پستی هوائی اروپا متصل کند. ضمناً مؤسسه متعهد شده بود که یک کارخانه‌ی هواپیمائی بزرگ برای تعمیرات طیارات در تهران و کارخانه‌های کوچکتری در سایر نقاط مهم هواپیمائی ایران، و نیز یک شرکت هواپیمائی ایرانی تأسیس کند.

یونکره[3] (yon.kore) یا **یونوسفر** (yonosfer؛ فنس)، طبقه‌ای از هوای یونیده (← یونیدن)، که متشکل از لایه‌های متحد المرکز در بالای سطح زمین واقع است، و ترموسفر (← جو) را شامل است. این طبقه در ارتفاع ۶۴۰کیلومتری به مغناطکره ممزوج میشود، که ناحیه‌ی←کمربند‌های وان الن است. آشفتگیهائی در ارتفاع لایه‌ها و در میزان یونش آنها در زمانهای مختلف روز و شب، و در فصول مختلف و در پهنه‌های گوناگون، پدید میآید. عموماً میتوان آن را میان ح ۸۰ و ۶۴۰ کیلومتر در تغییر دانست. وارسهای فضائی (← وارس) برای پویش یونکره و تعیین دما در ارتفاعات مختلف آن به کار گرفته شده است. لایه‌های یونکره را با حروف الفبای لاتینی نشان میدهند، لایه‌ی D، لایه‌ی E (بالای لایه‌ی D)، و لایه‌ی F (منقسم به لایه‌های F–۱ و F–۲، بر بالای لایه‌ی E). وجود یونکره است که، بر اثر باز تابانیدن امواج رادیوئی به سوی زمین، مخابرات پیسیم به مسافات دور را امکانپذیر میسازد. وجود آثار یونکره را آ، هویساید و آ. ا. کنلی نخستین بار مستقل از یکدیگر محقق ساختند، و به همین جهت آن را لایه‌ی کنلی–هویساید نیز مینامند. یونش هوا را در یونکره عمدةً به وسیله‌ی اشعه‌ی آفتاب میدانند.

یونکوپینگ[4] (yēnkēping)، شهر (در ۱۹۷۰ جه ۹۶٬۹۴۴)، ج سوئد بر کرانه‌ی جنوبی دریاچه‌ی وترن. بزرگترین کارخانه‌ی کبریتسازی جهان (تأسیس ۱۸۴۴) درآن است و صنایع کاغذسازی و هواپیماسازی دارد. در ۱۲۸۴ عنوان شهری پیدا کرد، و در ۱۶۲۰، پس از آنکه مردم برای آنکه شهر به دست چپاول دانمارکیها نیفتد آن را آتش زدند، گوستاو آدولف امتیازات خاصی به آن بخشید. آبادانی جدید آن نتیجه‌ی حفر کانال گوتا و رسیدن راه آهن به آن در قرن ۱۹م بود کرسی آن **یونکوپینگ** (۱۱٬۴۸۴ کمه؛ جه ۱٬۴۰۱٬۲۸۵) است که جزئی از ایالت تاریخی سمالاند بوده است.

یونگ[5]**، پیتر دو** (piter dē yong)، ۱۸۳۲–۹۰، مستشرق هلندی، استاد زبانهای فارسی و ترکی دانشگاه اوترشت (از ۱۸۶۹ تا ۱۸۹۰). چند نسخه‌ی خطی فارسی و عربی را منتشر کرده، و این آثار از او است: فهرست کتابخانه‌ی شرقی فرهنگستان لوگدونو باتاویا (۶ جلد، ۱۸۵۱–۷۷)، تفسیر سفر جامعه (۱۸۶۱)، و تحقیق تاریخی و روانشناختی در باره‌ی [حضرت] محمد (۱۸۸۷).

یونگ[6]**، کارل گوستاو** (kārl gustāv yung)، ۱۸۷۵–۱۹۶۱، متخصص سویسی بیماریهای روانی و مؤسس روانشناسی تحلیلی (← روانشناسی). در نهضت پیکانالیز تالی فروید، و اولین رئیس انجمن بین‌المللی پسیکانالیز بود. یونگ و فروید یار و همکار بودند تا آنکه در ۱۹۱۳، بر اثر اختلاف نظر علمی، رسماً از این همکاری صرف نظر کردند. به عقیده‌ی یونگ، لیبیدو نیروی اولیه و غیر جنسی است. عالم لاعن‌شعور و بیخبری دو گونه است، یکی فردی (آنچه در زندگی شخصی تکبیت شده) و دیگری جمعی (نمونه‌های اصلی تمایلات موروثی). یونگ واضع اصطلاحات برونگرائی و درونگرائی است. از آثار مهمش روانشناسی ناخودآگاهی (۱۹۱۶)، روانشناسی تحلیلی (۱۹۱۶)، و روانشناسی و دین (۱۹۳۸) است.

یونگر[7]**، ارنست**(ernst yünger)، ۱۸۹۵– ، نویسنده‌ی آلمانی؛ متهایدلبرگ. آثارش داستانهای کوتاهی در باره‌ی جه I، از جمله طوفان شمشیر (۱۹۲۰)؛ و یادداشتهای روزانه‌ی جه II است. طی خدمت در جه II در فرانسه، به اومانیسم و آگاهی به نیازمندی به یک همکاری بین‌المللی توجه پیدا کرد، و نظر خود را در آثاری چون هلیوپولیس (۱۹۴۹) منتشر کرد.

یون–گرم[8]، (yon-gram) مقداری از یک عنصر به حالت یون که جرم آن بر حسب گرم از حیث عدد مساوی جرم اتمی آن عنصر است. مثلاً یک یون‌گرم ئیدروژن معادل ۱٫۰۰۸ گرم یون ئیدروژن است، و یون‌گرم مس ۶۳٫۵۷ گرم یون مس. نیز میتوان گفت که یون‌گرم یک عنصر جرم N یون از آن عنصر است، که $N = 6{,}02 \times 10^{23}$ عدد آووگادرو میباشد، به عبارت دیگر وابستگی یون‌گرم به یون مثل وابستگی اتم‌گرم است به اتم.

یونگفراو[9] (yungfrā)، [آلمانی، = باکره]، قله، ۴٬۱۵۸ متر، سویس، در آلپهای برنی. اولین‌بار در ۱۸۱۱ به این قله صعود کردند. یونگفراویوخ[10] (yungfrāyox)، به ارتفاع ۳٬۴۵۳ متر، بلندترین گردنه‌ی اروپا است که از آن راه آهن میگذرد. یک مؤسسه‌ی علمی دارد، و در نزدیکی آن ایستگاه هواشناسی هست.

یونگفراویوخ: ← یونگفراو.

یونگکیند[11]**، یوهان بارتولد** (yohān bārtold yongkind)، ۱۸۱۹–۹۱، نقاش منظرساز و حکاک هلندی. در پاریس تحصیل کرد (از ۱۸۴۶). کارهایش برزخی است میان ← مکتب باربیزون و امپرسیونیسم؛ و نقاشان امپرسیونیست را خصوصاً تحت تأثیر قرار داده است. یونگکیند بیشتر در فرانسه نقاشی کرده است، گرچه بسیاری از صحنه‌های کارهایش هلندی است. وی یکی از آبرنگکارهای بسیار ظریف و یکی از پیشروان حکاکان قرن ۱۹م است. آثار وی در موزه‌ی رایکس و گالری شهری آمستردام و در لوور موجود است.

یون–لیانگ هو: ← کانال بزرگ.

یونده، تشعشع[12] (yonande)، تشعشی (خواه برقاطیسی و خواه ذره‌ای) که میتواند، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، سبب یونش شود. از این لحاظ، الکترونها و ذرات آلفا بسیار کارامدتر از نوترونها یا اشعه‌ی گاما هستند.

یونو[13] (yuno)، در دین روم، ملکه‌ی خدایان، خواهر و زن یوپیتر. مانند هرای یونانیان (← هرا) حامی زنان بود.

یونوسفر: ← یونکره.

یونون، ماده‌ی معطر، ← عطر.

یون–هو، نام چینی کانال بزرگ.

یونی[14] (yoni)، منسوب به یون، اتم یا گروه اتمها.

یونی، فرضیه‌ی[15]، این فرضیه که الکترولیتها در حالت محلول به یونهای مثبت و منفی تجزیه میشوند (← یون). ترکیبات یونی عبارت از اتمها یا گروههای اتمی هستند که بارهای برقی مخالف یکدیگر دارند. هنگامی که جریان برقی از چنین ترکیبات، به حالت محلول یا مذاب، عبور کند، یونها به طرف الکترودهای مثبت و منفی جذب میشوند.

یونیا[16] (yoniā) یا **ایونی** (ioni)، ناحیه‌ی یونانی قدیم آسیای صغیر که باریکه‌ی ساحلی غ ترکیه‌ی حالیه و جزایر مجاور را در دریای اژه شامل بود. اسمش مشتق از نام یونیها است که احتمالاً قبل از 1000 ق‌م در این ناحیه مهاجرنشینهائی تأسیس کرده بودند که آتن آنها را زاده‌ی خود میدانست. بر طبق مدارک تاریخی، در یونیا ۱۲ شهر ایجاد شده بود که اتحادیه‌ای تشکیل دادند. این شهرها از ج به ل عبارتند از میلتوس، موئوش[17] (muus)، پرینه[18] (priene)،

---

(۱)Junker (۲)Junkers (۳)ionosphere (۴)Jönköping (۵)Jong (۶)Jung (۷)Jünger (۸)gram-ion (۹)Jungfrau (۱۰)Jungfraujoch (۱۱)Jongkind (۱۲)ionizing radiation (۱۳)Juno (۱۴)ionic (۱۵)ionic hypothesis (۱۶)Ionia (۱۷)Myus (۱۸)Priene

ساموس (جزیره و شهر)، افسوس، کولوفون[1] (kolofon)، لبدوس[2] (lebedos)، تئوس[3] (teos)، اروترای[4] (erutrāy)، کیوس (شهر و جزیره)، کلازومنای[5] (klāzomenāy)، و فوکایا. ۳ شهر اول بر ساحل کاریا، و سایرین بر ساحل لیدیا بودند. شهر سمورنه [← ازمیر] بعدها (ح ۷۰۰ ق‌م) به اتحادیه‌ی شهرهای یونیا ملحق شد. در دوره‌ی امپراطوری لیدیا، شهرهای یونیا استقلال خود را حفظ کردند، تا آنکه کرزوس آنهائی را که در سرزمین آسیای صغیر بود، تسخیر کرد. کوروش، پس از مغلوب کردن کرزوس، به سرکوبی یونیهای یونیا پرداخت (۵۴۵ ق‌م)، و شهرهای یونیا خراجگزار ایران شد. در ۵۰۰ ق‌م شهرهای یونیا علیه داریوش طغیان کردند؛ پشتیبانی آتن از آنها منجر به ← جنگهای مدی شد. ثروت و اهمیت آنها در حکومتهای روم و بیزانس ادامه داشت. پس از تسلط ترکها فرهنگ آنها نابود شد. چون ایرانیان نخستین‌بار با طایفه‌ی یونی از یونیها رو به رو شدند، و یونیا مدت درازی مستعمره‌ی ایران به شمار میرفت، تمام نواحی هلنیها را یونان خواندند.

یونیائی، جزایر[6] (yoniā'i)، نام باستانی آنها **هپتانسوس**[7] (heptānesus)، دسته‌ای از ۷ جزیره (ح ۱°۹۴۵ کمه، در ۱۹۷۱ جع ـ ۱۸۴° ۴۸۳)، یونان، در ← دریای یونیائی نزدیک ساحل غربی یونان. این جزایر عبارتند از ایتاکا، پاکسوس[8] (pāksos) یا پاکسوی (pāk-soy)، زانت، سفالونیا، سیترا، کورفو، و لئوکاس[9] (leucas). قسمت اعظم آنها کوهستانی است. در آنها زراعت، پرورش میوه، دامداری، ماهیگیری، و صابونسازی متداول است. این جزایر در قرون ۱۴م–۱۵م از دولت بیزانس به دولت ونیز منتقل شد. در ۱۷۹۷ ونیز آنها را به فرانسه وا گذاشت، ولی در ۱۷۹۹–۱۸۰۷ تحت اشغال روسیه و عثمانی و از ۱۸۰۹ تحت اشغال انگلستان بود. به موجب پیمان پاریس تحت الحمایه‌ی بریتانیا شد (۱۸۱۵). در ۱۸۶۴ انگلستان آنها را به یونان وا گذاشت.

یونیائی، دریای[10] (yoniā'i)، لتـ **ماره یونیوم** (māre yonium)، قسمتی از دریای مدیترانه، بین غ یونان و چ‌ش ایتالیا. تنگه‌ی اوترانتو آن را به دریای آدریاتیک متصل میکند. جزایر یونیائی در آن قرار دارند.

یونیائی، سبک[11] (yoniā-) یا **سبک ایونیک** (ionik)، شیوه‌ی ستونسازی در معماری یونان باستان. ستون سبک یونیائی دارای سرستونی بهن با حجاریهای طومارشکل است، که مهمترین عامل باز شناختن آن از سایر سبکهاست. در هر جانب سرستون، زیور طومارشکل از جلو به عقب کشیده شده است، و دو سر آن چون طوماری به داخل پیچ میخورد، و در فاصله‌ی میان دو سر، نقشهائی که یک در میان شکل تخم مرغ و پیکان دارد، حجاری شده است. بدنه‌ی ظریف ستون را ۲۴ شیار پوشانده است. این سبک در قرن ۶ق‌م در آسیای صغیر پدید آمده و در قرن ۵ ب‌م به یونان رسید. کاملترین نمونه‌ی سبک یونیائی در یونان، معبد ارختئوم است. رومیان نیز سبک یونیائی را اختیار کردند، اما برخی از زیبائیها و ظرایف آن را رها ساختند. از این رو ستونهای سبک یونیائی رومی سنگینتر و خشنتر از ستونهای یونانی به چشم میآید. سکاموتسی[12] (skāmottsi؛ ۱۵۵۲–۱۶۱۶، معمار دوران رنسانس ایتالیا)، بر پایه‌ی سبک یونیائی، شیوه‌ای تازه پدید آورد که به نام خود او معروف شد (سبک یونیائی سکاموتسی) از این سبک در معماری دوران رنسانس و دوره‌های بعد، به شکلهای گوناگون استفاده شد. نیز ← سبکهای معماری کلاسیک، شکل.

یونیدن[13] (yonidan). این مصدر از لفظ یون ساخته شده، و به معنی تجزیه شدن به یونها است. اسم مصدر آن یونش است. نیز ← گازهای یونیده.

یونیسف[14] (yunisef) یا **صندوق ملل متحد برای کودکان**[15]، از مؤسسات وابسته‌ی سازمان ملل متحد که در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ با تصویب مجمع عمومی تحت نظر شورای اقتصادی و اجتماعی تأسیس شد و مرکزش در نیو یورک است. وظیفه‌ی اولیه‌ی آن کومک به بهداشت کودکان آسیب‌دیده در جنگ و انجام دادن برنامه‌های بهبود اجتماعی برای آنان بود، اما بتدریج دامنه‌ی فعالیت آن گسترش یافت و شامل حال کودکان کشورهای توسعه‌نیافته شد. بر خلاف اغلب مؤسسات سازمان ملل، درآمد یونیسف از طریق کومکهای داوطلبانه‌ی اعضای سازمان ملل و مردم جهان تأمین میشود. از جمله‌ی اقدامات آن کومک به آوارگان عرب در اردن از طریق رساندن شیر به مادران و کودکان آواره است. از کومکهای فوری یونیسف در سالهای اخیر کومک به آسیب دیدگان جنگ داخلی نیجریه در ۱۹۶۹ است.

یونین، جزایر، در فکه، ← توکلاو.

یونیها (yoni-)، طایفه‌ای از هلنیها که مسکن آنان یونیا و نیای اساطیری آنان یون بود. ← یونیا.

یوواسکولا، شهر، ← فنلاند، جمهوری.

یووناليس[16] (yuvenālis)، قرون اول و ۲م ب‌م، شاعر انتقادی رم. ۱۶ منظومه‌ی شدیداللحن انتقادیش در تقبیح جنایات و هرزگی و شرارت رومیها بهترین معرف و گویاترین تصویر وضع اجتماعی رم میباشد.

یوویانوس[17] [فلاویوس کلاودیوس یوویانوس (flāvius klādius yuviānus)]، ح ۳۳۱–۳۶۴، امپراطور (۳۶۳–۶۴) روم. فرمانده گارد یولیانوس کافر در لشکرکشی وی به ایران بود. از طرف سربازان به مقام امپراطوری انتخاب شد. متصرفات رومیان را در ش دجله و نیز استحکاماتی چند را در بین النهرین به ایرانیان باز داد.

یوه؛ ← یوپیتر.

یوهان، اسم آلمانی برای مرد؛ ← یوحنا، اسم.

یوهانس، اسم اروپائی برای مرد؛ ← یوحنا، اسم.

یوهانس[18] VIII (yohānnes-)، ف ۸۸۲، پاپ (۸۷۲–۸۸۲)، رومی؛ جانشین هادریانوس II و سلف مارینوس I. یوهانس سخت با فعالیتهای قدیس ایگناتیوس قسطنطینی در بلغارستان مخالفت میکرد. هنگامی که ایگناتیوس از دنیا رفت، یوهانس، فوتیوس را به عنوان بطرک قسطنطنیه شناخت و شورائی تشکیل داد (۸۷۹–۸۰) که موقتاً اختلافات میان شرق و غرب را از میان بر داشت. یوهانس عمیقاً در سیاست امپراطوری وارد بود. بر سر شارل II (شارل کچل) تاج امپراطوری نهاد. هنگامی که شارل II قدرت را از دست داد، یوهانس طرفدار شارل III (شارل فربه) شد که به امپراطوری رسید. برای بر انداختن فساد از کلیسای رم بسیار تلاش کرد، و پس از نیکولاوس I نیرومندترین پاپ قرن ۹م بود. به دست منسوبان خودش به قتل رسید. نیز ← پاپ، جدول.

یوهانس[18] XII، ح ۹۳۷–۹۶۴، پاپ (۹۵۵–۶۴)، رومی (کنت توسکولوم)، نام اصلیش اوکتاویان (oktāviān). پدرش، آلبریک، در انتخاب او به پاپی در سنی کمتر از ۲۰سالگی به وی کومک کرد. زندگی غیر اخلاقی نمایانی داشت و پاپ شدن او مایه‌ی رسوائی بود. از اوتوی I برای غلبه‌ی بر برنگار II مدد گرفت. یوهانس بر سر اوتو به عنوان نخستین امپراطور آلمان تاج نهاد (۹۶۲)، و این دو با یکدیگر پیمان وفاداری بستند. سپس یوهانس که از دخالت امپراطور در دستگاه پاپی ناراضی بود، بر ضد اوتو به برنگار پیوست. به تلافی این عمل یوهانس، اوتو به رم حمله برد و شورائی دینی تشکیل داد که یوهانس را خلع کرد و لئوی VIII را به جانشینی او بر گزید. شورشیان رم، اندکی پیش از مرگ اسرارآمیز یوهانس، او را به مقام خود باز گردانیدند (۹۶۴). دانشمندان کلیسا در پاره‌ی قانونی بودن پاپی لئوی VIII، و نیز بندیکتوس V که پس از مرگ یوهانس به پاپی برگزیده شد و اوتو او را نیز به نفع لئو خلع کرد، با یکدیگر اختلاف کلمه دارند. لئو در ۹۶۵ از دنیا رفت. نیز ← پاپ، جدول.

یوهانس[18] XXI (یا XX)، ح ۱۲۲۰–۷۷، پاپ (۱۲۷۶–۷۷)، پرتقالی، و نام اصلیش پیترو دی جولیانو (pietro di juliāno) بود؛ متلیسبون. عموماً به لقب پطرس اسپانیا (پتروس هیسپانوس) شناخته شده و تنها پاپ پرتغالی بوده است. به عنوان فیلسوفی مدرسی شهرت داشت و کتاب منطق او خوانده میشد. ۹ ماه پس از انتخاب شدنش به پاپی، سقف کتابخانه بر سرش فرو ریخت، و کشته شد. در واقع وی ۲۰مین پاپ قانونیی بود که نام یوهانس داشت، ولی بنا بر یک اشتباه گاهشماری خود را یو-

---

(۱)Colophon (۲)Lebedos (۳)Teos (۴)Erythrae (۵)Clazomenae (۶)Ionian Islands (۷)Heptanesus (۸)Paxos (۹)Leucas (۱۰)Ionian Sea (۱۱)Ionic order (۱۲)Scamozzi (۱۳)ionize, to (۱۴)UNICEF (۱۵)United Nation Children's Emergency Fund (۱۶)Juvenal (۱۷)Jovian (۱۸)John (۱۹)Giuliano

هانس XXI میدانست و همین شماره برای وی محفوظ مانده است، نیز ← پاپ، جدول.

یوهانس[1] XXII (yohannes-)، ۱۲۴۴–۱۳۳۴، پاپ (۱۳۱۶–۳۴) فرانسوی، نام اصلیش ژاک دوئز[2] (jāk düez). در آوینیون فرمانروائی میکرد. در زمان پاپی بونیفاکیوس VIII به عنوان فقیه کلیسائی شهرت داشت و از تأییدکنندگان او بود. پس از مرگ کلمنس، بیش از ۲ سال طول کشید تا انجمن کاردینالها توانستند پاپ جدید را انتخاب کنند. پیش از انتخاب یوهانس، رقابتی در امپراطوری میان لوئی IV و فردریک اتریش در گرفت. یوهانس در ابتدا بیطرف بود، در ۱۳۲۳ که لوئی پیروز شد، میان یوهانس و امپراطور نزاع سختی در گرفت. این کشمکش قسمتی نتیجه‌ی ادعاهای فراوانی بود که یوهانس نسبت به امپراطوری داشت، و قسمت دیگر به خاطر طرفداری لوئی از فرقه‌ی فرانسیسیان بود، که یوهانس با آنان مخالفت داشت. امپراطور به ایتالیا حمله کرد (۱۳۲۸) و پیترو راینالدوچی ناپاپ را (به نام نیکولاوس V) به جای او گماشت. این ناپاپ بالاخره به پاپ تسلیم شد (۱۳۳۰)، ولی لوئی به ادعاهای یوهانس اعتنائی نکرد. یوهانس در سالهای آخر عمر معتقد به رؤیت خدا در روز رستاخیز شد، ولی چون علمای الاهی به مخالفت با او بر خاستند، از این عقیده دست بر داشت. مردی بسیار مدبر و در تجدید سازمان دستگاه پاپی مؤثر بود. نیز ← پاپ، جدول.

یوهانس[2] XXIII، ۱۸۸۱–۱۹۶۳، پاپ (۱۹۵۸–۶۳)، ایتالیایی، و نام اصلیش آنجلو جوزیه رونکالی[3] (ānjelo juzeppe rönkāli) بود، اصلی روستایی داشت. هنگامی که منشی اسقف برگامو بود (۱۹۰۴–۱۴)، آثار محققانه‌ای تألیف کرد، که از جمله زندگینامه‌ی قدیس کارلو بورومئو است. در جنگ I به خدمت نظامی رفت و نخست به خدمات پزشکی و سپس به خدمات روحانی گمارده شد. پس از جنگ در رم مشغول خدمت دینی شد و به دستگاه تبلیغ دینی سازمانی تازه داد. در ۱۹۲۵ رتبه‌ی اسقف اعظم پیدا کرد و به عنوان سفیر واتیکان به بلغارستان، و سپس به ترکیه و یونان رفت، و در ۱۹۴۴ نماینده‌ی پاپ در فرانسه شد. در فرانسه وسیله‌ی سازش محافظه‌کاران و رادیکال‌های کلیسائی را فراهم آورد و مورد توجه قرار گرفت. در همین سال به رتبه‌ی کاردینالی رسید و بطرک ونیز شد. در ۲۸ اکتبر ۱۹۵۸ به مقام پاپی انتخاب شد. در این مقام اصلاحاتی در دستگاه روحانیت کرد و در ایجاد اصلاحات اجتماعی مربوط به کارگران و یتیمان و آوارگان کوشا بود. خواستار همکاری با مذاهب دیگر بود و بسیاری از سران مذاهب پروتستان و پیشوای مذهب ارتدوکس یونانی و اسقف اعظم کنتربری و رهبر روحانی بزرگ شینتو از او دیدن کردند. در ۱۹۵۹ رأی دادن به احزاب طرفدار کمونیسم را تحریم کرد، ولی با فتوای ۱۹۶۱ خود طرفدار اصلاحات اجتماعی، کومک به کشورهای کم‌توسعه‌یافته، تعیین مزد کافی برای کارگران، و همه‌ی مسائلی شد که به سود حقیقی اجتماع است. یوهانس XXIII عده‌ی کاردینالها را از هر وقت دیگر بیشتر کرد و به دو برابر رسانید. در ۱۹۵۹ قصد خود را برای تشکیل یک شورای کلیسای جامع جهت نوسازی دستگاه کلیسا در عصر جدید و انجام دادن اصلاحاتی که مشتاقانه در نهضت کلیسای جامع طرح شده بود، اظهار کرد. انعقاد این شوری در ۱۱ اکتبر ۱۹۶۲ اوج فرمانروائی دینی او بود. پاکدلی و محبت سرشار وی نسبت به افراد و اجتماعات بشری و آزادگی وی هنگام رو به رو شدن با مسائل کلیسائی، او را یکی از محبوبترین پاپها در دوران جدید ساخته است.

یوهانسبورگ، افریقای جنوبی، ← ژوهانسبورگ.

یوهانس پاولوس[4] I (yohannes pāl-)، ۱۹۱۲–۷۸، پاپ (۲۶ اوت ۱۹۷۸–۲۹ سپتامبر ۱۹۷۸)، ایتالیائی، و نامش **آلبینو لوچیانی[5]** (albino luciāni)، در ۱۹۵۸–۶۹ اسقف ویتوریو بود. در ۱۹۶۹ از طرف پاپ ⇐ پاولوس VI اسقف اعظم ونیز شد. پس از مرگ (اوت ۱۹۷۸) پاولوس VI به مقام پاپی انتخاب شد. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۸، پس از ۳۴ روز که در مقام پاپی بود، به سکته‌ی قلبی در گذشت. یوهانس پاولوس II جانشین وی شد.

یوهانس هیسپالنسیس[6] (yohannes hispā-lensis) یا **یوحنا هیسپالنسیس** عربی **یوحنای اشبیلی**، نیمه‌ی قرن ۱۲م، یهودی نصرانی‌شده‌ی اسپانیائی، مترجم کتابهای عربی به لاتینی، محتملاً نامش سلیمان ابن داود. از ترجمه‌های او است، رساله‌ای در حساب، رساله‌هائی نجومی از ماشاءالله میشی، کتاب فی حرکات السماویه و جوامع علم النجوم از فرغانی، کتاب المدخل الی علم احکام النجوم از ابومعشر، رسالة فی الاسطرلاب از مجریطی، احصاء العلوم فارابی، مقاصد الفلاسفه از غزالی، و بسیاری کتب دیگر.

یوهان فاوست: ← فاوست.

یوهان فریدریش[7] I (yohān fridrīš-) یا **ژان فردریک I** (jān frederik-)، ملقب به **بزرگوار**، ۱۵۰۳–۵۴، برگزیننده (۱۵۳۲–۴۷) و دوک (۱۵۴۷–۵۴) ساکس. مانند پدرش لوتری متعصبی بود. از رهبران اتحادیه‌ی شمالکالدنی (← شمالکالدن) بود، و در ۱۵۴۷ در مولبرگ به دست امپراطور شارل V اسیر شد، و ناچار از سمت برگزینندگی به نفع موریتس، دوک ساکس، چشم پوشید، و فقط عنوان دوک ساکس برایش باقی ماند.

یوهان کور، شاه بوهم، ← یوهان لوکزامبورگی.

یوهان لوکزامبورگی[8] (yohāne lukzām-burgi)، معروف به **یوهان کور**، ۱۲۹۶–۱۳۴۶، شاه (۱۳۱۰–۴۶) بوهم از خاندان لوکزامبورگ؛ پس امپراطور هانری VII. پس از ازدواج با الیزابت، دختر ونسلاوس II (شاه بوهم)، به پادشاهی انتخاب شد. جنگهای بسیار کرد، و چندین اتحادیه تشکیل داد، و سرانجام با فیلیپ VI فرانسه متحد و ناچار وارد جنگ با انگلستان شد، و در نبرد کرسی به قتل رسید (با اینکه کور شده بود، در این نبرد فرمان داد که او را به میان معرکه‌ی کارزار ببرند، و ازین جهت معروف است). امپراطور شارل IV پسرش بود.

یوهان لیدنی[9] (yohāne leydeni)، ح ۱۵۰۹–۳۶، از رهبران هلندی فرقه‌ی آناباتیست. در ۱۵۳۳ به آناباتیستها پیوست، در شورش (۱۵۳۴) این فرقه در مونستر شرکت کرد، سپس فرماندهی آنان را به دست گرفت، و حکومت خداشاهی برقرار کرد، و بعد خود را شاه خواند. در دوره‌ی کوتاه فرمانروائی وی هرج و مرج غلبه یافت، تعدد زوجات قانونی شناخته شد، و املاک اشتراکی شد. در ۱۵۳۵ امرای اخراج‌شده‌ی شهر بازگشتند و شهر را گرفتند، و رهبران شورش را پس از شکنجه‌های وحشیانه به قتل رساندند.

یویست[10] (yuist)، دو جزیره از هبرید خارجی، لغ اسکاتلند. **یویست شمالی[11]** (در ۱۹۷۱ جم ۱٬۷۳۲) ۲۹ کم طول و ۲۱ کم عرض دارد و کرانه‌های آن مضرس است، ش آن پرخلاش و تپه است و در غ مقداری زمین حاصلخیز دارد و بیشتر ساکنان آن کشاورزند. **یویست جنوبی[12]** (در ۱۹۷۱ جم ۳٬۷۸۱)، ح ۳۵ کم طول و ۱۱ کم عرض دارد. یک پایگاه پرتاب موشکی در ۱۹۵۴ بر آن ساخته شد.

یویست جنوبی، جزیره، اسکاتلند، ← یویست.

یویست شمالی، جزیره، اسکاتلند، ← یویست.

یوینبول، آبراهام ویلهلم تئودوروس: ← جوینبول.

یوینبول، تئودوروس ویلم: ← جوینبول.

یوینبول، تئودور ویلم یان: ← جوینبول.

یوینگ[13]، سر جیمز الفرد (sər jeymz alfrəd yuing)، ۱۸۵۵–۱۹۳۵، مهندس و فیزیکدان اسکاتلندی. در دانشگاههای توکیو (۱۸۷۸–۸۳)، دانندی (۱۸۸۳–۹۰)، و کیمبریج (۱۸۹۰–۱۹۰۳) تدریس کرد. تحقیقاتش در مغناطیس به کشف پدیده‌ی هیسترزیس (⇐ پساند) منجر شد. دانش مربوط به ساختمان بلوری فلزات را پیش برد. تحقیقاتش در زلزله‌های ژاپن قابل توجه بود.

یهو[14] (yahu) یا **یاهو** (yāhu) [عبری، = او یهوه است]، فت ح ۸۲۰ قم، شاه (ح ۸۴۶–۸۲۰ قم) اسرائیل. شاه مسح‌شده به دست الیشع است. یهورام، شاه اسرائیل، و اخزیا، شاه یهودا، را کشت و خاندان سلطنتی را قتل عام کرد. مهارت او در ارابه‌رانی ضرب المثل است. برای جلب حمایت آشور به شلمنصر II خراج پرداخت (دوم پادشاهان ۹).

یهوآحاز[15] (yahuāhāz) یا **یوآحاز** (yuāhāz) [عبری، = یهوه نگاه میدارد]. ۱– فت ح ۸۰۴ قم، شاه (ح ۸۲۰–۸۰۴ قم) اسرائیل، پسر یهو

(۱)John (۲)Duèse (۳)Roncalli (۴)John Paul (۵)Luciani (۶)Joannes Hispalensis (۷)John Frederick (۸)John of Luxemburg (۹)John of Leiden (۱۰)Uist (۱۱)North U. (۱۲)South U. (۱۳)Ewing (۱۴)Jehu (۱۵) Jehoahaz; Joahaz

(دوم پادشاهان ۱۰.۱۳–۹؛ ۱۰.۱). ۲– نة ۶۰۹ ق‌م، شاه (ح ۶۰۹ ق‌م) یهودا، پسر یوشیا. نخو فرعون مصر او را خلع کرد و به مصر برد و یهویاقیم را به جایش نشاند (دوم پادشاهان ۳۰.۳۸–۳۵؛ دوم تواریخ ۳۶. به صورت شلوم، اول تواریخ ۱۵.۳؛ ارمیا ۱۱.۲۲).

یهوآش[1] (yahuāš) یا **یوآش** (yuāš)، [عبری، ← یهوه بخشید]. ۱– فت ح ۷۸۹ ق‌م، شاه (ح ۸۰۴–۷۹۸ ق‌م) اسرائیل. در جنگهای با دمشق و یهودا پیروز بود (دوم پادشاهان ۱۳؛ ۱۴). ۲– فت ح ۸۰۲ ق‌م، شاه (ح ۸۴۱–۸۰۲) یهودا، پسر اخزیا. چون پدرش کشته شد و عتلیا جای او را گرفت و خاندان سلطنتی را قتل عام کرد، یهوآش را که کودک بود شوهر عمه و عمه‌اش، یهویاداع و یهوشبع، از کشته شدن رهانیدند. ۶ سال بعد وی با یک کودتا بر تخت نشست (دوم پادشاهان ۱۱).

یهود[2] (yahud) یا **قوم یهود**، اصطلاحی که، مترادف با عبرانیان و اسرائیلیان، برای معرفی اخلاف قبایل اسرائیل متدین به دین موسی یا دین یهود به کار میرود. پیش از جنج II عده‌ی افراد قوم یهود که در سراسر جهان پراکنده بودند ح 16'000'000 بود.

یهودیان ارتباط نزدیکی با اقوام دیگر ساکن جنوب آسیا دارند که به زبانهای سامی سخن میگویند. به گفته‌ی عهد قدیم، تاریخ یهود با آباء ایشان، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، آغاز میشود. حضرت ابراهیم از اور کلدانیان مهاجرت کرده کنعان را منزلگاه خود ساخته بود. تاریخ یهود در جوشن، لش مصر، ادامه یافت که در آنجا چندین قرن پیش از میلاد مسیح به کشاورزی اشتغال داشتند. در زمان رامسس II سخت مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند، و سرانجام به رهبری حضرت موسی از مصر بیرون آمدند؛ حضرت موسی در طور سینا احکام عشره را که بر وی نازل شده بود به قوم خود عرضه داشت.

پیش از آنکه یهودیان بتوانند کنعان را فتح کنند، چندین سال در بیابان سینا آواره وسرگردان بودند. فلسطینیان ساکن کنعان سخت در برابر هجوم یهودیان مقاومت میورزیدند، وقوم یهود که به قبایل چندی منقسم شده و از رؤسای قبایل، به نام داوران، فرمان میبرند، برای مقابله‌ی با فلسطینیان ناگزیر متحد شدند؛ شاؤل نخستین شاه ایشان شد، وی که در ابتدا بر فلسطینیان پیروز شده بود، سرانجام در جلبوع از ایشان شکست خورد. داود که از قبیله‌ی یهودا بود و پس از شاؤل فرمانروائی یافت، به پیروزی رسید، و سرزمینهای متصرفی خود را تا آن سوی نهر اردن وسعت داد، و برای قوم خود آرامش وآسایش فراهم آورد. سلطنت فرزندش، سلیمان، که نخستین معبد (← هیکل) را برای قوم یهود ساخت، آخرین سالهای آرامش یهودیان پیش از پراکندگی و آوارگی بود. قبایل سرزمینهای شمالی زیر فرمان یربعام با یکدیگر متحد شدند و مملکت اسرائیل (با اسرائیل کنونی اشتباه نشود) را تشکیل دادند، و مردم جنوب، زیر فرمان رحبعام، پسر سلیمان، مملکت کوچکتر ولی استوارتر یهودا را بنیان نهادند.

در مدت دو قرن پس از آن (۹۳۵ ق‌م–۷۲۵ ق‌م) این دو مملکت پیوسته با یکدیگر در حال جنگ بودند، سارگن II سامره پایتخت اسرائیل را گرفت (۷۲۲ ق‌م)، و اکثر اسرائیلیان (← قبایل مفقود یهود) نفی بلد شدند. مملکت یهودا نیز متوالیاً زیر یوغ آشور و مصر بود، و در ۵۸۶ ق‌م بابل بر آن مسلط شد؛ بابلیان هیکل را ویران کردند و مردم آن را به اسارت به بابل بردند، و چنین بود تا کوروش کبیر آنان را آزاد کرد و به سرزمین خودشان بازگرداند (۵۳۸ ق‌م). معبد در ۵۱۶ ق‌م از نو ساخته شد (← هیکل).

در دوران هلنیسم یهودیان گروه دینی نیرومندی بودند، ولی تنها در زیر فرمان مکابیان توانستند استقلال سیاسی خودرا بازیابند. کشمکش میان فریسیان و صدوقیان به دخالت رومیان و سپس تسلط کامل ایشان انجامید، و سرانجام در ۷۰ ب‌م معبد بیت المقدس خراب شد. طغیان قوم یهود برضد رومیان در قرن ۲م ب‌م، به سرپرستی برکوخبا، با شکست رو به رو شد.

میان ایرانیان و یهودیان از دیرباز مناسباتی نیکو برقرار بوده است. در سراسر شهرهای بزرگ ایران بویژه اصفهان جوامع یهودی به سر میبرند. در ح ۵۳۸ ق‌م که کوروش یهودیان بابل راکه بختنصر ازفلسطین کوچ داده (← اسارت بابلی) به زادبومشان بازگرداند و فرمان به بازسازی بیت المقدس داد، یهودیان وی را در شمار قدسیان خود آورند و همسری یهودی که به گفته آنها خواهر زربابل حاکم اورشلیم بود برای او بر ساختند. منابع یهود برای خشیارشا نیز همسری یهودی به نام استر ساختند و گفتند که استر به یاری مربی و پسر عم خویش مردخای توانست یهودیان را از کشتار به دست هامان، وزیر خشیارشا، برهاند و مخالفان یهودیان را نابود سازد.

جامعه‌ی اسلامی نیز هرگز یهودیان را کشتار نکردند و یهودیان سرزمینهای اسلامی همواره در امن و آرامش به سر میبردند. گرچه در سرزمینهای اسلامی که گاه یهودیان را وا میداشتند – برای اینکه مسلمانان آنها را بازشناسند – بردوش خود غیار (بریده‌ی پارچه‌ای زرد رنگ که بارنگ جامعه فرق داشت، ← زنار) ببندند، یهودیان نیز مانند پیروان ادیان دیگر که در اسلام به اهل کتاب شناخته بودند در میان مسلمانان آسوده زندگی میکردند و گاه از انجام تکالیفی چون پرداخت جزیه که اسلام بر آنها نهاده بود معاف بودند. در جامعه‌ی اسلامی صدها فیلسوف و پزشک یهودی زندگی می‌کردند، و فلاسفه‌ی یهود بی‌هیچ بیمی با مسلمانان به مناظره میپرداختند. آنها تا امروز در برپایی آیینهای دینی خود از آزادی کامل برخوردارند و بی‌آنکه ترسی به خود راه دهند دین خود را آشکار میکنند.

مهمترین برخورد دشمنانه میان یهودیان و مسلمانان در همان طلوع اسلام در دو غزوه‌ی بنی‌قریضه و خیبر بود که مسلمانان به دلیل پیمان‌شکنی یهودیان با آنها جنگیدند و ناگزیر به ترک شبه جزیره عربستان کردند، اما از آن پس تا سلطه‌ی صهیونیستها بر سر زمین فلسطین دیگر برخورد مهمی میان یهودیان و مسلمانان پیش نیامد و معروف است که حضرت علی(ع) در محکمه‌ی میان او ویک یهودی از کار قاضی که پیش پای او برخاسته و این کار را در حق یهودی نکرده بود ناخرسند شد. دشمنی مسلمانان با صهیونیزم است نه با یهودیان، و این دشمنی از هنگامی پیدا شد که گروهی از یهودیان مدعی شدند که فلسطین سرزمین موعود آنهاست و بدین بهانه شمار فراوانی از مسلمانان و مسیحیان فلسطینی را از خانه‌هایشان بیرون راندند و به کشورهای همسایه – مانند لبنان، سوریه، اردن، و مصر – تبعید کردند.

کشتاری که در اروپا مسیحیان از یهودیان میکردند از این روی بوده که آنها یهودیان را کشنده‌ی مسیح میدانستند و با کشتار آنها می‌خواستند از خون مسیح کینخواهی کنند.

دلیل پولدار بودن یهودیان در اروپا این بود که اروپاییان برای اینکه در سرزمینهایشان ریشه نکنند و آنجا را میهن خود ندانند به آنها اجازه نمیدادند برای خود ملک بخرند و یهودیان ناگزیر آنچه را که با کار خود به دست میآوردند نقدی نگه میداشتند و نگه داشتن پول نقد خواه ناخواه آنها را بسوی ربا خواری کشانید.

اما در جامعه‌ی اسلامی یهودیان مانند همه‌ی مردم، میتوانستند ملک و مال بیندوزند و ازآنها به گونه‌ای که در میان مسلمانان روا باشد بهره ببرند. یهودیان ایران برای نشان دادن همدلی خود با شیعیان در آیینهای سوگواری محرم شرکت میکردند و حتی در شهرهایی مانند شیراز دسته‌های سینه زنی راه میانداختند شماره‌ی شاعران یهودی که به فارسی شعر میگفتند چندان است که از زندگینامه‌ی آنها تذکره‌ای ساخته‌اند.

یهود، ادبیات: ← عبری، ادبیات.

یهود، شاه: ← عیسی یا عیسی مسیح یا عیسی‌ابن مریم، قسمت IV.

یهود، طوایف مفقود: ← قبایل مفقود یهود.

یهود، قبایل مفقود: ← قبایل مفقود یهود.

یهودا[3] (yahudā) [عبری، ← حمد]، پسر یعقوب و جد یکی از اسباط ۱۲گانه‌ی اسرائیل، رئیس شورای خانوادگی و سخنگوی برادران خود در برابر حضرت یوسف در مصر. قبیله‌ی یهودا در ج فلسطین مستقر شدند و نام خود را به مملکت یهودا دادند. خاندان شاهی داود، که به حضرت عیسی منتهی شد، از این قبیله است (پیدایش ۳۵.۲۹، ۲۳.۳۵، ۲۶.۳۷، ۳۸، ۳.۴۳، ۱۴.۴۴، ۱۲.۴۶ و ۲۸، ۸.۴۹، اعداد ۳.۲، ۱۴.۱۰، ۱۳، ۶، ۲۲.۲۶، ۳۴، یوشع ۱۰.۱۵؛ اول تواریخ ۲–۵؛ لوقا ۳۳.۳، عبرانیان ۱۴.۷، مکاشفه ۵.۵، ۵.۷؛ متی ۲.۱).

یهودا[3] (yahudā)، مملکت جنوبی از دو مملکتی که پس از انقسام ملت یهود در زمان رحبعام تشکیل شد (مملکت شمالی اسرائیل بود)؛ پایتخت آن اورشلیم و سلسلهٔ سلاطین آن از

(1)Jehoash; Joash (2)Jews (3)Judah

خاندان داود بود.
یهودا[1] رساله‌ی، رساله‌ی پیش از آخرین کتاب عهد جدید که صحت انتساب آن به یهودای حواری مورد تردید است. آن را رساله‌ی کاتولیک یا کلی نامیده‌اند، ولی معلوم است که برای عده‌ی معدودی نوشته شده و آنان را از بیدینان و منکران مسیح و مفتریان بیم داده (۴، ۸، ۱۰) و به عهد قدیم استناد کرده است (۱۱—۵). مشتمل بر اشاراتی به کتابهای غیر قانونی یهود است.
یهودان یا **یهودیه،** افغانستان: ← میمنه.
یهودان بزرگ، افغانستان: ← میمنه.
یهودا هلوی[2] (yahudā halevi)، ح ۱۰۷۵—۱۱۴۱، ربن، شاعر، و فیلسوف یهودی. اشعارش مذهبی و میهنی و در دفاع از یهودیت است.
یهودای[3] I (yahudā)، ۱۱۳۵ـ۱۲۲۰ ، رهبر یهودیان فلسطینی؛ معروف به هاناسی [امیر] و ربن، تدوین‌کننده‌ی مشنا و رئیس سنهدرین بود. کوشید تا قانون شفاهی یهود را تنظیم کند، و اسناد و مدارک مربوط به آداب و رسوم یهود را محفوظ سازد.
یهودای اسخریوطی[4] (yahudāye esxaryu-ti) یکی از حواریان مسیح که او را خزانه‌دار ایشان گفته‌اند، و همو بود که حضرت عیسی را به مأمورانی که برای دستگیری او آمده بودند نشان داد. پس از مصلوب شدن ظاهری حضرت عیسی، خود را به دار آویخت (متی ۵.۲۷) نیز ← حقل‌الدم.
یهودای اسخریوطی، انجیل: ← عهدین غیر قانونی.
یهودای جلیلی (yahudāye jalili)، فد ۷ ب‌م، از رهبران اولیه‌ی زلوتها، که در شورشی که بر ضد حاکم رومی سوریه برپا کرد کشته شد.
یهودای حواری[5] (yahudāye havāri)، یکی از ۱۲ تن حواریان حضرت مسیح که نباید با یهودای اسخریوطی اشتباه شود؛ به نامهای لباوس (labbāvos) و تداوس (taddāvos) یا طاطاؤوس نیز خوانده شده است (متی ۳.۱۰). همیشه تصور آن بوده است که این یهودا همان یهودای معروف به برادر حضرت مسیح و مؤلف ← رساله‌ی یهودا است، ولی بعضی مؤلف رساله را یهودای دیگری میدانند (متی ۱۳.۵۵، مرقس ۳.۱۸؛ لوقا ۶.۱۶). بنابر روایات غربی، او و شمعون حواری در ایران شهید شدند. ذکرانش ۲۸ اکتبر است.
یهودای مکابی یا یهودا مکابیوس: ← مکابیان.
یهودی، موسیقی[6]. به استناد نوشته‌های کتمة، موسیقی در بین یهودیان در بسیاری موارد عمومیت داشت. آلاتی که معمول بوده کینور (kinor؛ نوعی لیر) اوگاب (ugāb؛ نوعی فلوت؟) و شوفار (šofār؛ نوعی کر که هنوز هم به کار میرود) است. با تشکیل مملکت اسرائیل قدیم، موسیقی به وسیله‌ی عده‌ای از نوازندگان حرفه‌ای معبد بر روی پایه و اساسی قرار گرفت. سازهای جدید از قبیل انواع مختلف چنگ، اوبوا، و ارگ متداول شد. مضامین عهد روی مقامهای معین خوانده میشد. بعد از خرابی (۷۰ ب‌م) معبد (← هیکل)، موسیقی سازی از بین رفت، ولی بعضی از آوازهای مذهبی بدون وزن، که هنوز هم مرسوم است، باقی ماند. موسیقی یهودی آوازهای کلیسائی عیسویان نخستین را تحت تأثیر قرار داد. با اهمیت یافتن روزافزون کنشتها، کانتور (kāntor؛ = تکخوان) به وجود آمد، که سرودهای دینی را میخواند. ملودیهای سنتی رایج میان یهودیان اروپای شمالی در قرون وسطی به واسطه‌ی نفوذ ترانه‌های عامیانه آلمانی از بین رفت. در زمان رنسانس عناصر قدیمی موسیقی به وسیله‌ی یهودیان مشرق‌زمین دوباره در موسیقی وارد شد. کانتورها به ابداعاتی در مدهای شرقی دست زدند، و نوعی از آوازهای تحریردار پدید آمد. سازها، خصوصاً ارگ، دگربار در کنشتها وارد شد. در اوایل قرن ۱۹م یک نهضت اصلاحی افراطی کانتور را از میان برد، و سرودهای سنتی یهودی، به روی آهنگهای همسرائی پروتستانها به مرحله‌ی اجرا در آمد. یک اصلاح معتدلتر تکخوانی را باز گردانید، اما در ضمن موسیقی جدیدی به کار انداخت که به وسیله‌ی آهنگسازان یهودی برای کنشتها تصنیف شده بود. ارنست بلوخ[7] (blox؛ ۱۸۸۰—۱۹۵۹) یکی از بزرگترین آهنگسازان یهود سویسی-امریکائی است که در حقیقت موسیقی ملی یهودی را او ایجاد کرده است.
یهودیت[8] (yahudiyyat)، قدیمترین دین توحید. این کیش ترکیبی است از قوانین و سنن و اصولی که در تورات و تلمود ضبط است. یکی از خصوصیات برجسته‌ی آن اعتقاد به خدای یگانه‌ی قادر مطلق و قانون او به نام تورات است که بر حضرت موسی، رهبر قوم اسرائیل، یعنی قومی که خداوند در عهد ابراهیم پدر بنی اسرائیل آن را قوم برگزیده‌ی خویش قرار داد، نازل شده است. عمل ختنه‌ی فرزندان ذکور به منزله‌ی علامت عهدی است که خدا با قوم خود بسته است. معبد یا کنشت قبل از هر چیز عنوان محل اجتماع دارد. مهمترین عید یهود، عید فصح یهود (به عبری پِسَح) است که در اوایل بهار، به یادگار نجات قوم یهود از مصر برگزار میشود. وظیفه‌ی اصلی ربن تعلیم دین است. مهمترین فرقه‌های قدیمی یهود عبارت بودند از اسینیان، صدوقیان، و فریسیان. در ادوار جدیدتر پیروان قباله و فرقه‌ی حسیدیم پیدا شدند. در قرن ۱۸م نهضت جدیدی به نام تجدد یهودیت در اروپا و امریکا ظاهر شد. دسته‌ی متجدد، بر خلاف سنت‌پرستان، بسیاری از محدودیتهای دینی را از میان برداشتند، و استعمال زبانهای محلی را در نماز و عبادت جایز شمردند، و از تشریفات دینی کاستند. گروهی به نام "محافظه‌کاران" بعضی از آداب و سنن قدیمی را مراعات میکنند.
یهودیت[9] (yahudit)، کتابی از عهد قدیم که در زمره‌ی کتابهای غیر قانونی (← عهد قدیم) گذاشته شده، و در شریعت غربی پیش از کتاب استر جای دارد. سخن از زمانی میگوید که فلسطین در اشغال بیگانگان تحت فرمان هولوفرنز بوده است. یهودیت که زن یهودی بیوه‌ی زیبائی بود، به اردوی دشمن رفت و طرف محبت هولوفرنز قرار گرفت و او را کشت، مهاجمان که فرمانده خود را از دست دادند بزودی مقهور یهودیان شدند.
یهودی سرگردان[10]، یهودی افسانه‌ایی که حضرت مسیح را، در آن هنگام که صلیب را حمل می‌کرد، استهزا کرد، و به همین جهت سرنوشتش آن شد که تا روز قیامت سرگردان باشد.
یهودیه (yahudiyye)، شهر قدیمی در محل قسمتی از اصفهان کنونی، ← جی، شهر.
یهودیه یا یهودان، افغانستان: ← میمنه.
یهورام[11] (yahurām) یا **یورام[12]** (yurām) [عبری، = یهوه بلند میکند]، فت ح ۸۴۶ ق‌م، شاه (ح ۸۵۲—۸۴۶ ق‌م) اسرائیل، جانشین اخزیا (فت ۸۵۲ ق‌م). در کودتای یهو کشته شد؛ آخرین شاه خاندان اخآب در اسرائیل (دوم پادشاهان ۱۷.۱ و ۱۸؛ ۳؛ ۴).
یهورام[11] یا یورام[12]، فت ح ۸۴۶ ق‌م، شاه (ح ۸۵۱—۸۴۶ ق‌م) یهودا، پسر یهوشافاط. عتلیا **زن او بود. اخزیا (فت ۸۴۶ ق‌م) جانشین وی شد (دوم پادشاهان ۱۶.۸ـ۲۴؛ دوم تواریخ ۲۱).**
یهوشافاط[13] یا **یوشافاط[14]** (yahusāfāt yu-) [عبری، = یهوه داوری میکند]، ۱ـ فت ح ۸۵۱ ق‌م، شاه (ح ۸۷۰—۸۵۱ ق‌م) یهودا. پسر آسا. شاه خوبی بود و اصلاحات دینی انجام داد. غالباً با شاهان اسرائیل متحد بود (اول پادشاهان ۲۲؛ دوم پادشاهان ۳؛ دوم تواریخ ۱۲—۲۰). ۲ـ وقایعنگار زمان داود و سلیمان (دوم سموئیل ۹. ۲ و ۱۴).
یهوشبع[15] (yahušaba) [عبری، = ایشان را به یهوه سوگند داد]، شاهزاده‌خانم یهودا، دختر یهورام (ح ۸۴۶ ق‌م) و عمه‌ی یهوآش (فت ح ۸۰۲ ق‌م).
یهوه یا یهوه (yahva ،yahova)، صورت جدیدی از نام قدیمی عبری خدا که نوشتن و تلفظ آن از لحاظ دین یهود به هیچ وجه مجاز نیست.
یهویاداع[17] (yahuyādā) [عبری = یهوه می‌داند]، کاهن بزرگ بنی اسرائیل. به کومک زنش یهوشبع، یهوآش را از کشتن رهانید و توطئه‌ای علیه عتلیا ترتیب داد و یهوآش را به سلطنت رسانید (دوم پادشاهان ۱۱، ۱۲؛ دوم تواریخ ۲۲—۲۴).
یهویاقیم[18] (yahuyāqim) [عبری، = یهوه منصوب میکند]، فت ح ۵۹۸ ق‌م، شاه (ح ۶۰۹—۵۹۸ ق‌م) یهودا، جانشین یهوآحاز (نة ۶۰۹ ق‌م). بتپرستی را از نو رواج داد، کتاب پیشگوئیهای ارمیای نبی را آتش زد، درست پیش از دست یافتن بختنصر بر اورشلیم مرد. نامش پیش از پادشاهی **الیاقیم** بود، و چون شاه شد این نام را بر خود گذاشت (دوم پادشاهان ۶.۲۴ـ۱۶، ۲۵.۲۷—

(۱)Jude (۲) Judah Halevy (۳) Judah (۴) Judas Iscariot (۵)Jude; Judas (۶)Jewish music (۷)Bloch (۸)Judaism (۹)judith (۱۰)Wandering jew (۱۱)jehoram (۱۲)Joram (۱۳)Jehoshaphat (۱۴)Josaphat (۱۵) Jehosheba (۱۶)Jahve; Jahveh; Jahweh; Jehovah (۱۷)Jehoiada (۱۸) Jehoiakim

۳۰).

یهویاکین[1] (yahuyākin) [عبری، = یهوه معین کرد]، نقـ ح ۵۹۸ قم، شاه (ح ۵۹۸ قم) یهودا. به اسارت بختنصر در آمد و در بابل زندانی شد. بعد آزاد و با او شرافتمندانه رفتار شد. (دوم پادشاهان ۶.۲۴–۱۶؛ ۲۷.۲۵–۳۰).

یهویست، مؤلف یهودی، ← عهد قدیم، قسمت III.

یی، سلسله، ← کره، ناحیه‌ی تاریخی.

ییتس[2]، **ویلیام باتلر** (wilyām bātlət yeyts)، ۱۸۶۵–۱۹۳۹، شاعر و درامنویس ایرلندی؛ بعضی او را بزرگترین شاعر انگلیسی‌نویس قرن ۲۰م شمرده‌اند؛ متدوبلن. در لندن، علوم غریبه و مخصوصاً تئوزوفی و عقاید روزنکرویتسیان او را مجذوب خود ساخت. علاقه‌ی وی به ناسیونالیسم ایرلندی و نیز علاقه‌اش به افسانه‌های ایرلند در منظومه‌ی طولانی او، سرگردانی اوئسین (۱۸۸۹)، منعکس است، و به دستیاری لیدی گرگوری و دیگران تماشاخانه‌ی ادبی دوبلن را تأسیس کرد. چند نمایشنامه از جمله کنتس کاتلین (۱۸۹۲) را برای همین تماشاخانه، و چند نمایشنامه‌ی دیگر از جمله سرزمین‌های آرزوی دل (۱۹۰۴) را برای تئاتر ابی نوشت. اشعار وی در ۱۸۹۵، و داستانهای نثری این دوره در سپیده‌دم سلتی (۱۸۹۳) و گل سرخ اسرارآمیز (۱۸۹۷) انتشار یافت. اشعار دوره‌ی متوسط حیات ادبی او جنبه‌ی واقعپردازی بیشتر داشت (مثلاً کلاه‌خود سبز و اشعار دیگر، (۱۹۱۰). در ۱۹۱۷ ازدواج کرد، و توجه وی به علوم غریبه با قدرت نویسندگی ناخودآگاه همسرش تقویت شد. اثر نثری وی، یک رؤیا (چاپ خصوصی، ۱۹۲۶) که از همین نوشته‌های ناخودآگاه سرچشمه گرفته بود، شالوده‌ی سمبولیسم اشعار او در هفت قو در کول (۱۹۱۷) و چهار نمایشنامه برای ژاپن (۱۹۲۱) شد. از بزرگترین کتابهای شعر او در دوره‌های متأخر عمرش، برج (۱۹۲۸) و آخرین اشعار (۱۹۴۰) است. ییتس از چهره‌های مورد احترام جامعه و عضو مجلس سنای ایرلند (۱۹۲۲–۲۸) بود، و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ۱۹۲۳ در ادبیات شد. نیز ← نوبل، جوایز، جدول.

ییل[3]، **الیهیو** (elihiu yeyl)، ۱۶۴۹–۱۷۲۱، بازرگان انگلیسی؛ متهستن. خانواده‌ی او ح ۱۶۵۲ به انگلستان رفت و وی در لندن تربیت شد. ح ۱۶۷۰ در خدمت شرکت هند شرقی به مدرس رفت و در این شرکت به مقام مهمی رسید. در ۱۶۸۷ به فرمانداری دژ سنت جورج در مدرس برگزیده شد. چون در باره‌ی طرز مدیریت او سر و صدائی برخاست، در ۱۶۹۲ از فرمانداری خلع شد و به لندن باز گشت (۱۶۹۹). هنگامی که در هندوستان بود، از طریق تجارت خصوصی سرمایه‌ی هنگفتی فراهم آورد. در ۱۷۱۸ از او درخواست شد که مبلغی به مدرسه‌ای در کونکتیکت، کشمت، اهدا کند تا این مدرسه به نام وی نامگذاری شود. وی بار کالائی فرستاد که به مبلغ ۵۶۲ لیره‌ی انگلیسی فروخته شد و بزرگترین مبلغی بود که پیش از ۱۸۳۷ به آن مدرسه داده شده‌بود. این مدرسه سپس به نیو هیون منتقل شد و نام ییل پیدا کرد و بعدها ← دانشگاه ییل شد.

ییل[3]، **دانشگاه** (yeyl)، دانشگاهی در نیو هیون، کونکتیکت، کشمت؛ مردانه. یکی از مهمترین دانشگاههای امریکا و از جهت قدمت سومین است؛ به اسم الیهیو ییل بازرگان انگلیسی، که کومک مالی معتنابهی به بسط آن کرد.

ییل، قفل: ← قفل، قسمت II.

ییل، لاینس: ← قفل، قسمت II.

ییلاق (yeylāq)، بخش (جم ۳۸٬۴۰۴ سش ۱۳۴۵ هش)، شهرستان قروه، استان کردستان. قسمتهای ج، غ، و ل آن کوهستانی و قسمت مرکزی و شرقی آن که در دشت واقع شده بدون عارضه است. این بخش یکی از حاصلخیزترین نقاط کردستان محسوب میشود. رودهای کوچک و متعدد محلی مشروبش میسازند. محصولاتش غلات، حبوبات، و توتون است. مرکزش، دهگلان (deh.golān جم ۱٬۰۹۲ سش ۱۳۴۵ هش)، در ۵۲کیلومتری لغ قروه، بر راه شوسه‌ی سنندج–همدان واقع است. از صنایع دستی قالیچه‌بافی، جاجیمبافی، و گلیمبافی دارد.

ییل (yin)، سلسله‌ی چین، ← شانگ.

ییلنگچوان، شهر، چین، ← ینگشیا.

ییلنگکاو[4] (yingkā)، شهر (در ۱۹۷۰ جم ۲۱۵٬۰۰۰)، ج ایالت لیائونینگ، چین، بر رود لیائو. بر خط آهن منچوری جنوبی در پهنه‌ای واقع است که برنج، پنبه، و ابریشم تولید می‌کند. ماهیگیری و چوببری، و کارخانه‌هائی دارد که منسوجات، مواد پتروشیمیائی، ماشین‌آلات، قطعات اتومبیل، و فراورده‌های کاغذی تولید میکنند. از ۱۸۳۶ تا ۱۹۰۰ عمده‌ترین بندر منچوری بود.

ییی یانگ: ← کنفوسیوس، قسمت IV.

ییهلاوا، شهر، موراوی، ← هوسی، جنگهای.

---

(۱)Jehoiachin (۲)Yeats (۳)Yale (۴)Yingkou

فرهنگ لغات و اصطلاحات
(فارسی ـ انگلیسی)

لغات و اصطلاحات ممتاز به علامت [*] در جلد متمم همین دایرةالمعارف خواهد آمد

	ا
اآ (از خدایان سومر و بابل)	Ea
ائتلافیه‌ی ایالات امریکا	Confederacy; Confederate States of America
*آئروبیک، باکتریهای	aerobic bacteria
*آئرودینامیک	aerodynamics
*آئروستا	aerostat
آئرولیت	aerolite
*آئروسولها	aerosols
*ائوئرگتس	Euergetes
ائوبویا	Euboea
ائوپاتور (لفظ یونانی برای لقب)	Eupator
*آئوپک	AOPEC
ائوترپه (در اساطیر یونان)	Euterpe
آئورت (فنـ)	aorta ; aorte
ائوروپوس	Europos
ائوروپه (در اساطیر یونان)	Europe
اروپا	Europa
ائورومدون	Eurymedon
ائوس (در اساطیر یونان)	Eos
آئوستا	Aosta
ائوسن، دوره‌ی	Eocene
ائوفروسونه (در اساطیر یونان)	Euphrosyne
ائوکایروس (لفظ یونانی برای لقب)	Eukairos
ائومنیدس (در اساطیر یونان)	Eumenides
آئوموری	Aomori
*آئیتی	Haiti
*آبا	Aba
ابادان	Ibadan
آباره	aqueduct
*آباکان	Abakan
آب اکسیژنه	hydrogen peroxide
*آبئوکوتا (شهر، نیجریه)	Abeokuta
آب‌پخشان	watershed; water parting; divide
آبتاز	débâcle (فنـ)
آبتل	shoal
ابخاز	Abkhaz
آبدرا	Abdera
آبدره	fiord; fjord
*آبدوست (مولکول)	hydrophilic
ابر	cloud
ابرآلودگی	cloudiness
ابرتاوی	Abertawe
ابردین	Aberdeen
ابردین‌شر	Aberdeenshire
*ابرصوتی	supersonic
آبرفت	alluvium
ابرو	Ebro
*آبروتسی	Abruzzi
*آبروتسی ا مولیزه	Abruzzi e Molise
*ابرهای ماژلانی	Magellanic Clouds
آبریز	catchment area; drainage area
آبریز بسته	internal drainage; interior drainage
ابریستویث	Aberystwyth
آبزا	aquafer; aquifer
آب ژاول	javel water
*ابستروکسیون	obstruction
آب سخت	hard water
آبسرا	lake dweling
*آبسری	hydrocephalia
آبسنت	absinthe
آبسنگ	reef
آب سنگین	heavy water
*آبشناسی	hydrology
آبشوران؛ آپشرون	Apsheron
آبکاری	plating
آبکره	hydrosphere
*آبکند	gully
*آبگریز	hydrophobic
آبله	smallpox
آبلاوت	ablaut
ابلیز	loam
ابلیس، جزیره‌ی	Devils Island
ابلیگاتو (در موسیقی)	obbligato
آبنای	creek
آبنشین	lake dweller
آبنگاری	hydrography
*آبنوس، ماهی	sticklblack
ابو	Abo
آبو	Abu
*آبوشان	hydrozoa
آبویل	Abbeville
*آبویلی (فرهنگ آبویلی)	Abbevillian
*آبویلی‌ـشلی	Abbevillian Chellean
*ابهام، اصل	incertainty principle
آبهای ساحلی	territorial waters
Abbey Theatre	ابی، تئاتر
irrigation	آبیاری
Prussian blue	آبی پروس
Abidjan	ابیجان
to hydrate	آبیدن
Abydos	آبیدوس
hydrated	آبیده
Abilene	ابیلین
Abeokuta	*آبیوکوتا
Appalachian	آپالاش، کوههای
appendix	آپاندیس
appendicitis	آپاندیسیت
APRA	*آپرا (حزبی در پرو)
Opéra (فنـ)	اپرا (به عنوان اسم خاص)
Apra Harbor	آپرا هاربر
Épernay	اپرنه
Epsom and Ewell	اپسم اند یوئل
aplanetic lens	*آپلانتیک، عدسی
Uppland	آپلاند
Appleby	اپلبی
Appleton	اپلتن
Apalachee Bay	اپلچی، خلیج
Apeldoorn	آپلدورن
Appenzell	آپنتسل
Apennines	آپنن، کوههای
Apo	آپو، کوه
Apocrypha	آپوکریف
Apollo	آپولون (در دین یونان)
Apulia	آپولیا
Appomattox Courthouse	اپومتکس کورتهاوس
Apia	*آپیا
Epidaurus	اپیداوروس
Epirus	اپیروس
Apis	آپیس
epistemology	*اپیستمولوژی
epiglottis	اپیگلوت
Epigoni	اپیگونها
Épinal	اپینال
epinephrine	اپینفرین
État-généraux (فنـ)	اتا ژنرو
Atacama	آتاکاما
locomotor ataxia	آتاکسی حرکتی
Athamas (در افسانه‌های یونان)	آتاماس

*اتان	ethane
اتجه	Atjeh
اتحاد بزرگ	Grand Alliance
اتحاد پنجگانه	Quintuple Alliance
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی	Union of Soviet Socialist Republic (USSR)
اتحاد چهارگانه	Quadruple Alliance
اتحاد دوجانبی	Dual Alliance
اتحاد سه‌گانه	Triple Alliance
اتحاد عربی	Arab Union
اتحاد مثلث	Triple Alliance
اتحاد مقدس	Holy Alliance
اتحادیه‌ی افریقای جنوبی	Union of South Africa
اتحادیه‌ی آلمانی	German Confederation
اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات به مسافت دور	International Telecommunication Union
اتحادیه‌ی پستی جهانی	Universal Postal Union
اتحادیه پولی	monetary union
*اتحادیه‌ی دلوسی	Delian League
اتحادیه‌ی ژرمنی	Germanic Confederation
اتحادیه‌ی سه امپراطور	Three Emperor's League
اتحادیه‌ی صنعتی	industrial union
اتحادیه‌ی ضد قوانین غله	Anti-Corn-Law League
اتحادیه‌ی ضد میفروشی	Anti-Saloon League
اتحادیه‌ی عرب	Arab League
*اتحادیه‌ی فرانسه	French Union; Union francaise (فنـ)
اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان	Industrial Workers of the World
اتحادیه‌ی کارگران معادن امریکا	United Mine Workers of America
اتحادیه‌ی کارگری	labor union
اتحادیه‌ی کانادائی	canadian confederation
اتحادیه‌ی گمرکی	customs union
اتحادیه‌ی مقدس	Holy League
اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی	Union of Independent African States
*اتحادیه‌ی هانسائی	Hanseatic league
اتر	(the) ether
اتر	ether
آترئوس (در افسانه‌های یونانی)	Atreus
آتروپین	atropine
اتروریا	Etruria
اتروسکها	Etruscans
اتریش	Austria
اتریش، جنگ جانشینی	War of the Austrian Succession
اتریش سفلی	Lower Austria
اتریش علیا	Upper Austria
اتریش و پروس، جنگ	Austro-Prussian War
اتریش-هنگری	Austria-Hungary
آتشخواران (در تاریخ کشمت)	fire-eaters
آتشزنه	flint
آتش سنت المو	Saint Elmo's fire
آتشفشان	volcano
آتش یونانی	Greek fire
*اتصال شیمیائی	chemical linkage
اتصالی (در برق)	short circuit
اتفاق دوستانه (فنـ)	Entente Cordiale
اتفاق صغیر	Little Entente
اتفاق مثلث	Triple Entente
آتلانتا	Atlanta
آتلانتیس (جزیره‌ی افسانه‌ای)	Atlantis
*آتلانتیک، ایالات	Atlantic Provinces
آتلانتیک، منشور	Atlantic Charter
آتلانتیک شمالی، پیمان	North Atlantic Treaty
آتلانتیک شمالی، جریان	North Atlantic Drift
اتلنتا	Atlanta
اتلنتیک سیتی	Atlantic City
اتم	atom
آ تمپو (در اصطلاح موسیقی)	a tempo
اتم-گرم	gram-atom
آتموسفر	atmosphere
اتمی، نظریه‌ی	atomic theory
اتم یونیده	ionized atom
آتن	Athens
اتنا	Etna
*اتنوگرافی	ethnography
اتو	Attu
اتوال، طاق نصرت	Arc de Triomphe de l'Étoile (فنـ)
اتوژیر	autogiro
آتوس	Athos
اتوکلاو	autoclave
اتول	atoll
اتوماتون	automaton
اتوماسیون	automation
اتومبیل	automobile
آتونال (در اصطلاح موسیقی)	atonal
آتیس	Attis; Atys
آتیک	Attica
اتیل	ethyl
اتیلن	ethylene
اتین (فنـ)	éthine
*آثار خرسنگی	megalithic monuments
اثبکا	Athabaska
اثپسکن	Athapascan
اثلون	Athlone
اثیخا	Écija
آجارستان	Adzhar
آجانتا	Ajanta
آجر نسوز	firebrick
اج هیل	Edge Hill ; Edgehill
آجیتاتو (در اصطلاح موسیقی)	agitato
اجین	Ujjain
اچ	Etsch
اچمیادزین	Echmiadzin
احتراق	combustion
احتمال (در ریاضیات)	probability
احساسات (در روانشناسی)	feeling
احکام پاپی مزور	False Decretals
احکام عشره	Ten Commandments; Decalogue
احکام نجوم، علم	astrology
احیاء جنگل	reforestation
احیاء زمین	reclamation of land
آخالسوز	incinerator
آخایا	Achaea
*اخترفیزیک	astophysics
اختسک، دریای	Okhotsk, Sea of
اختلافات فردی (در اصطلاح روانشناسی)	individual differences
اختلاف پتانسیل (در علم برق)	potential difference
اختلاف منظر	parallax
اختلال اعصاب	neurosis
اختلال مشاعر	psychosis
اختناق صدری	angina pectoris
*آختوبا	Akhtuba
اخرا	ocher
آخر النهر (در نجوم)	Achernar
*آخرتشناسی	eschatology
آخرون	Acheron
اخلاق، علم	ethics
آخلوئوس	Achelous
آخن	Aachen
اخیدو	ejido
*آدا (رود، ایتالیا)	Adda
آداجو (در اصطلاح موسیقی)	adagio
اداره‌ی بردگان آزادشده	Freedmen's Bureau
اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد	United Nations Relief and Rehabilitation Administration
اداره‌ی کاریابی	employment bureau
اداره‌ی همکاری اقتصادی	Economic Cooperation Administration
ادراک (در اصطلاح روانشناسی)	perception
آدرنالین	adrenaline
ادرنه	Edrine
آدریا	Adria
ادسا	Edessa ; Edhessa
ادکلنی (فنـ)	eau de Cologne
آدلائید	Adelaide
آدلسبرگ	Adelsberg
ادلفی	Adelphi
آدلی، ساحل	Adélie Coast
آدمخواری	cannibalism
آدم‌نمایان	primates
ادمیرلتی	Admiralty
ادنبورگ	Edinburgh
آدنوئید	adenoids
ادنه	Adana
*آدنین	adenine
ادوارد نیانزا	Edward Nyanza

آدور Adour
ادوم Edom
*ادومیه Idumaea
آدونت (در تقویم مسیحی) Advent
آدونتیستها Adventists
آدیاباتیک adiabatic
آدیابنه Adiabene
آدیجه Adige
ادیراندک، کوههای Adirondack
آدیس آبابا Addis Ababa
آدیغه Adighe
آدیگه Adyge
ادینبره‌شر Edinburghshire
آذرگوی bolide
آر (واحد سطح) are (فنس)
*ار (رود، انگلستان) Aire
ار، دریاچه‌ی Eyre
آرابسک arabesque
*آرابینوز arabinoz
آراخوسیا Arachosia
آراد Arad
اراده (در فلسفه و روانشناسی) will
آرارات Ararat
آراس Arras
اراضی لم‌یزرع (در کانادا) Barren Grounds
آرافورا، دریای Arafura Sea
*آراکاژو Aracaju
آراکان Arakan
آراکان یوما Arakan yoma
آراگاتس Aragats
آراگون Aragon
*آراگونیت aragonite
آرال، دریای Aral Sea
*آراماوآ Aramaua
آرامگان جدیی Calms of Capricorn
آرامگان سرطانی Calms of Cancer
آرامی، زبان Aramaic
*ار. ان. آ RNA
آرانخوئث Aranjuez
آراو Aarau
*آرایه‌ها؛ لوازم آرایش cosmetics
آربلا Arbela
اربوس (دراساطیریونان)؛ اربوس، کوه Erebus
اربیوم erbium
آرپژ arpège (فنس)
آرتاکساتا Artaxata
آرتسو Arezzo
*ارتجاع، ضریب coefficient of restitution
ارتدوکس orthodox
ارتدوکس شرقی، کلیسای Orthodox Eastern Church
ارتریا Eretria
ارتسام (در سازمان مسیحیت) consecration
ارتسگبیرگه Erzgebirge
ارتعاش vibration
آرتوا Artois
آرتوسا (در اساطیر یونان) Arethusa
ارخ Erech

آدور Adour
ادوم Edom
*ادومیه Idumaea
آدونت (در تقویم مسیحی) Advent
آدونتیستها Adventists
آدیاباتیک adiabatic
آدیابنه Adiabene
آدیجه Adige
ادیراندک، کوههای Adirondack
آدیس آبابا Addis Ababa
آدیغه Adighe
آدیگه Adyge
ادینبره‌شر Edinburghshire
آذرگوی bolide
آر (واحد سطح) are (فنس)
*ار (رود، انگلستان) Aire
ار، دریاچه‌ی Eyre
آرابسک arabesque
*آرابینوز arabinoz
آراخوسیا Arachosia
آراد Arad
اراده (در فلسفه و روانشناسی) will
آرارات Ararat
آراس Arras
اراضی لم‌یزرع (در کانادا) Barren Grounds
آرافورا، دریای Arafura Sea
*آراکاژو Aracaju
آراکان Arakan
آراکان یوما Arakan yoma
آراگاتس Aragats
آراگون Aragon
*آراگونیت aragonite
آرال، دریای Aral Sea
*آراماوآ Aramaua
آرامگان جدیی Calms of Capricorn
آرامگان سرطانی Calms of Cancer
آرامی، زبان Aramaic
*ار. ان. آ RNA
آرانخوئث Aranjuez
آراو Aarau
*آرایه‌ها؛ لوازم آرایش cosmetics
آربلا Arbela
اربوس (دراساطیریونان)؛ اربوس، کوه Erebus
اربیوم erbium
آرپژ arpège (فنس)
آرتاکساتا Artaxata
آرتسو Arezzo
*ارتجاع، ضریب coefficient of restitution
ارتدوکس orthodox
ارتدوکس شرقی، کلیسای Orthodox Eastern Church
ارتریا Eretria
ارتسام (در سازمان مسیحیت) consecration
ارتسگبیرگه Erzgebirge
ارتعاش vibration
آرتوا Artois
آرتوسا (در اساطیر یونان) Arethusa
ارخ Erech

آرخانگلسک Archangel
ارختئوم Erechtheum
آرخون‌ها Archons
آرد استخوان bone meal
آردش Ardèche
آردن Ardennes
آردن، جنگل Arden
اردن، نهر Jordan
آردوارک aardvark
اردوال schist
اردوی زرین Golden Horde
اردوی کار اجباری concentration camp
ارزروم Erzerum; Erzurum
ارزن مروارید pearl millet
آرژانتوی Argenteuil
آرژانتین Argentina
آرژانسون Argenson
*آرژینین arginine
ارسنوپیریت arsenopyrite
ارسنیک arsenic
ارض شمال شرقی North East Land
آرفلور Harfleur
ارفورت Erfurt
ارک Erech
آرکات Arcot
آرکادیا Arcadia
آرکانساس Arkansas
آرکئوپتریکس archaeopteryx
آرکئوزوئیک Archeozoic (Era)
ارکستر orchestra
*ارکستراسیون orchestration
ارکستر سمفونی symphony orchestra
آرکوله Arcole
آرکیپا Arequipa
ارگ (از سازهای بادی) organ
ارگ (واحد کار) erg
آرگاو Aargau
آرگایل Argyll
آرگایل‌شر Argyllshire
آرگو (در اساطیر یونان) Argo
آرگوس Argos ; Argus
ارگوسترول ergosterol
آرگولیس Argolis
آرگون (عنصر گازی) argon
آرگون (ناحیه، فرانسه) Argonne
آرگون (رود) Argun
آرگونوتها (در اساطیر یونان) Argonauts
آرگیروکاسترون Argyrokastron
آرگینوسای Arginusae
ارل (عنوان اشرافی) earl
آرل Arles
ارلانگن Erlangen
ارلاو Erlau
آرلبرگ Arlberg
آرلکن Harlequin
آرما Armagh
آرمادیلو armadillo
آرمانتیر Armentières
ارماندادَ hermandad

آرخانگلسک Archangel
ارختئوم Erechtheum
آرخون‌ها Archons
آرد استخوان bone meal
آردش Ardèche
آردن Ardennes
آردن، جنگل Arden
اردن، نهر Jordan
آردوارک aardvark
اردوال schist
اردوی زرین Golden Horde
اردوی کار اجباری concentration camp
ارزروم Erzerum; Erzurum
ارزن مروارید pearl millet
آرژانتوی Argenteuil
آرژانتین Argentina
آرژانسون Argenson
*آرژینین arginine
ارسنوپیریت arsenopyrite
ارسنیک arsenic
ارض شمال شرقی North East Land
آرفلور Harfleur
ارفورت Erfurt
ارک Erech
آرکات Arcot
آرکادیا Arcadia
آرکانساس Arkansas
آرکئوپتریکس archaeopteryx
آرکئوزوئیک Archeozoic (Era)
ارکستر orchestra
*ارکستراسیون orchestration
ارکستر سمفونی symphony orchestra
آرکوله Arcole
آرکیپا Arequipa
ارگ (از سازهای بادی) organ
ارگ (واحد کار) erg
آرگاو Aargau
آرگایل Argyll
آرگایل‌شر Argyllshire
آرگو (در اساطیر یونان) Argo
آرگوس Argos ; Argus
ارگوسترول ergosterol
آرگولیس Argolis
آرگون (عنصر گازی) argon
آرگون (ناحیه، فرانسه) Argonne
آرگون (رود) Argun
آرگونوتها (در اساطیر یونان) Argonauts
آرگیروکاسترون Argyrokastron
آرگینوسای Arginusae
ارل (عنوان اشرافی) earl
آرل Arles
ارلانگن Erlangen
ارلاو Erlau
آرلبرگ Arlberg
آرلکن Harlequin
آرما Armagh
آرمادیلو armadillo
آرمانتیر Armentières
ارماندادَ hermandad

آرمانیاک Armagnac
ارمنستان Armenia
آرموریکا Armorica
ارموسیو Hermosillo
آرمونی harmony
آرمونیک (در موسیقی‌شناخت) harmonic
ارمیاء، رساله‌ی Epistle of Jeremy
ارمیای نبی، کتاب مراثی Lamentations
ارمیتاژ Hermitage
ارمین ستریت Ermine Street
ارن، جزایر Arran; Aran
*ارنب (در نجوم) Lepus
ارندل Arundel
آرنم، ارض Arnhem Land
آرنو Arno
ارو Hérault
ارواد Arwad
اروپا Europe
اروپا، اتحادیه‌ی پرداختهای European Payments Union
اروپا، اداره‌ی انرژی هسته‌ای European Nuclear Energy Agency
اروپا، انجمن بازرگانی آزاد European Free Trade Association
اروپا، بازار مشترک European Common Market
اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد European Recovery Program
*اروپا، جامعه‌ی European Community
اروپا، جامعه‌ی اقتصادی European Economic Community
اروپا، جامعه‌ی انرژی اتمی European Atomic Energy Community
اروپا، جامعه‌ی دفاعی European Defense Community
اروپا، جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد Europe-an Coal and Steel Community
اروپا، سازمان همکاری اقتصادی Organization for European Economic Corporation
اروپا، شورای Council of Europe
اروپا، کشورهای متحد United States of Europe
اروپا، مجمع پارلمانی European Parliamentary Assembly
اروپاسیا Eurasia
اروپای غربی، اتحادیه‌ی Western European Union
اروپیوم europium
اروروت arrowroot
اروس (در اساطیر یونان) Eros
اروستوک Aroostook
آروکانیائیان Araucanian
اروکس Eryx
*آرولسن Arolsen
*آروناچال پرادش Arunachal Pradesh
*اروپدا (شهر، کبک) Arvida
*آرویکا Arvika
اره saw

آرمانیاک Armagnac
ارمنستان Armenia
آرموریکا Armorica
ارموسیو Hermosillo
آرمونی harmony
آرمونیک (در موسیقی‌شناخت) harmonic
ارمیاء، رساله‌ی Epistle of Jeremy
ارمیای نبی، کتاب مراثی Lamentations
ارمیتاژ Hermitage
ارمین ستریت Ermine Street
ارن، جزایر Arran; Aran
*ارنب (در نجوم) Lepus
ارندل Arundel
آرنم، ارض Arnhem Land
آرنو Arno
ارو Hérault
ارواد Arwad
اروپا Europe
اروپا، اتحادیه‌ی پرداختهای European Payments Union
اروپا، اداره‌ی انرژی هسته‌ای European Nuclear Energy Agency
اروپا، انجمن بازرگانی آزاد European Free Trade Association
اروپا، بازار مشترک European Common Market
اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد European Recovery Program
*اروپا، جامعه‌ی European Community
اروپا، جامعه‌ی اقتصادی European Economic Community
اروپا، جامعه‌ی انرژی اتمی European Atomic Energy Community
اروپا، جامعه‌ی دفاعی European Defense Community
اروپا، جامعه‌ی زغال سنگ و فولاد Europe-an Coal and Steel Community
اروپا، سازمان همکاری اقتصادی Organization for European Economic Corporation
اروپا، شورای Council of Europe
اروپا، کشورهای متحد United States of Europe
اروپا، مجمع پارلمانی European Parliamentary Assembly
اروپاسیا Eurasia
اروپای غربی، اتحادیه‌ی Western European Union
اروپیوم europium
اروروت arrowroot
اروس (در اساطیر یونان) Eros
اروستوک Aroostook
آروکانیائیان Araucanian
اروکس Eryx
*آرولسن Arolsen
*آروناچال پرادش Arunachal Pradesh
*اروپدا (شهر، کبک) Arvida
*آرویکا Arvika
اره saw

ارهاش	Rh factor	اسپات ایسلند	Iceland spar
اره‌ماهی	sawfish	*آسپاراژین	asparagine
ارهوس	Aarhus; Århus	اسپارت	Sparta
آریا (در اصطلاح موسیقی)	åria	اسپانیا	Spain
آریانیسم	Arianism	اسپانیا، جنگ جانشینی	War of the Spanish Succession
اریتره	Eritrea	*اسپانیا، جنگ داخلی	Spanish civil war
اریحا	Jericho	اسپانیا و امریکا، جنگ	Spanish-American War
اریدو	Eridu	اسپانیای جدید	New Spain
اریزونا	Arizona	اسپرانتو	Esperanto
آریژ	Ariège	آسپرن	Aspern
اریستال	Héristal	*اسپیریتو سانتو	Espiritu Santo
آریستوکراسی	aristocracy	آسپیرین	aspirin
اریسه	Orissa	آستات (فنـ)	astatine
آریکا	Arica	*استات	acetate
آریوپاگوس	Areopagus	*آستاتیک	astatic
آزاد فکران	freethinkers	استالدئید	acetaldehyde
آزادی	liberty	استاندار	standard
آزادی، حزب (در تاریخ کشمـ)	Liberty Party	استاندارد اویل، شرکت	Standard Oil Company
آزادی، منشور (در تاریخ روسیه)	Edict of Emancipation	آستانه (در روانشناسی و فیزیولوژی)	threshold
آزادی بحث و تحقیق	academic freedom	آستانه‌ی شنودگی	threshold of audibility
آزادی بردگان، اعلامیه‌ی	Emancipation Proclamation	استپ	steppe
آزادی دریاها	freedom of the seas	استتار (در جنگ)	camouflage
آزادی عمل (در اقتصاد) (فنـ)	laissez faire	استتار (در نجوم)	occultation
آزادی کلیساهای محلی، نظام	Congregationalism	استتوسکوپ	stethoscope
آزادیهای چهارگانه (در تاریخ کشمـ)	Four Freedoms	استحکامات	fortification
آزار بلندی	altititude sickness	استخدام کودکان	child labor
آزار صندوق	caisson disease	استخراج عقاید و آراء عمومی	pubbic opinion polling
*آزار هوا	airsickness	*استخلاف (در شیمی)	substitution
آزبورن هاوس	Osborne House	استخوان‌بندی	skeleton
آزتک	Aztec	استر	ester
*آزمایشگاه مداری	orbital laboratory	*استراسیا	Austrasia
*آزمون شیک	Schick test	استرالیا	Australia
ازمیر	Smyrna	استرالیا، سرزمین پایتخت	Australian Capital Territory
آزنکور	Azincourt	استرالیا، سرزمین جنوبگان	Australian Antarctic Territory
آزوریت	azurite	استرالیا، ملل مشترک المنافع	Commonwealth of Australia
آزوف	Azov	استرالیای جنوبی	South Australia
آژاکسیو	Ajaccio	استرالیای شمالی	North Australia
آژانس	agency	استرالیای غربی	Western Australia
اژدر	torpedo	استرالیای مرکزی	Central Australia
اژدها	dragon	استرپتوکوک	streptococcus
آژن	Agen	استرداد مجرمین	extradition
آژنکور	Agincourt	استرگوم	Esztergom
اژه، دریای	Aegean Sea	استرمادورا	Estremadura
اژه‌ای، تمدن	Aegean civilization	استرموز (سـ)؛ اشترموش (بتهـ)	Estremoz
اژین	Égine	*آسترونوت	astronaut
*آساب	Assab	استریکنین	strychnine
اسارت بابلی	Babylonian Captivity	استقلالیان (از فرقه‌های مسیحی)	Independents
آسام	Assam	استکهلم	Stockholm
آساما، کوه	Asama	استل	stele; stela
آسانسیون	Ascension	استوا؛ خط استوا	equator
*اس. او. اس	SOS	آستواگس	Astyages
آسای (در اصطلاح موسیقی)	assai		
اسب	horse		
اسب بخار	horse-power		
اسبیرگ	Esbjerg		

استودیو	studio	آسمانخراش	skyscraper
آستوریاس	Asturias	آسمان‌پیسه	macherel sky
استون	acetone	آسمان	sky
استونی	Estonia	اسماعیل (شهر اوکرائین)	Izmail
استهلاک (در فیزیک)	damping	آسم	asthma
آستی	Asti	اسلینگن	Esslingen
آستیا	Ossetia	اسلاونیا	Slavonia
آستیگماتیسم	astigmatism	اسلاو	Slavs
استیلن	acetylen	آسگارد (در اساطیر نورس)	Asgard
اسد (در نجوم)	Leo	اسگ	Esseg
*اسد اصغر (در نجوم)	Leo Minor	اسکیمو	Eskimo
اسدراس (در کتمة)	Esdras	اسکیلستونا	Eskilstuna
اسرائیل	Israel	اسکیتینگ	skating
اسرار (در مناسک دینی یونان و روم)	mysteries	اسکیزوفرنی	schizophrenia
*اسرار الئوسی	Eleusinian Mysteries	اسکوریال	Escorial
آسری	Ossory	اسکوپولامین	scopolamine
اسطرلاب؛ اصطرلاب	astrolabe	اسکواش (نوعی بازی)	squash
*اسعاد	beatification	اسکنه (در نجوم)	Caelum
اسفار خمسه	Pentateuch	اسکلت؛ استخوان‌بندی	skeleton
آسفالت	asphalt	اسکس	Essex
*اسفنج پلاتین؛ *اسفنج طلای سفید	platinum sponge	اسکدار	Üsküdar
اسقاط (در منطق)	cancellation	اسکلند	Ascot
اسقربوط	scorbutus	اسکاتولوژی	eschatology
اسقف	bishop	اسکاتلند یارد	Scotland Yard
اسقف اعظم	archbishop	اسکاتلندی، لهجه‌ی	Scottish dialect
اسقف‌نشین	diocese	اسکاتلند کلیسای آزاد	Free Church of Scotland
اسقفها، جنگ	Bishops' Wars	اسکاتلند، کلیسای	Church of Scotland
اسک	Esk	اسکاتلند	Scotland
آسک	Usk		

آسمانسنگ siderolite
آسمانتکان siderite
آسمان‌نما؛ پلانتاریوم planetarium
اسمرا؛ اسمره Asmara
اسمز؛ اسموز osmosis
اسن Essen
اسندن Assandun
آسوان Aswan
آسور (سر)؛ اسورش (بتة) Azores
آسوسان Aso-san
*اسون Essone
آسونسیون Asuncion
آسویگو Oswego
اسهال diarrhea
آسیا Asia
*آسیای جنوب شرقی Southeast Asia
آسیای صغیر Asia Minor
اسید acid
*اسید آسپارتیک aspartic acid
اسید استیک acetic acid
اسید آسکوربیک ascorbic acid
اسید اکسالیک oxalic acid
اسید اوریک uric acid
*اسید اولئیک oleic acid
اسید بنزوئیک benzoic acid
اسید بوریک boric acid
اسید پروسیک prussic acid
اسید پیروگالیک pyrogallic acid
اسید پیرولینیو pyroligneous acid
اسید پیکریک picric acid
*اسید تارتریک tartaric acid
اسید سالیسیلیک salicylic acid
*اسید سلنیک selenic acid
اسید سولفوریک sulphuric acid
اسید سیانیدریک hydrocyanic acid
اسید سیتریک citric acid
اسید فورمیک formic acid
اسید فوسفوریک phosphoric acid
*اسید کاربولیک carbolic acid
اسید کربونیک carbonic acid
*اسید کلوروپلاتینیک chloroplatinic acid
اسید کلوریدریک hydrochloric acid
اسید کلوریک chloric acid
اسید گالیک gallic acid
*اسید گلوتامیک glutamic acid
اسید لاکتیک lactic acid
اسید موریاتیک muriatic acid
*اسید نوکلئیک nucleic acid
اسید نیتریک nitric acid
اسیدوز acidosis
*اسیدهای چرب fatty acids
اسیر (خدایان اساطیر نوردی) Aesir
آسیزی Assisi
اسینیان (فرقه‌ی مذهبی یهود) Essenes
آسینیبوین Assiniboine
آسینینگ Ossining
اش Esch
آشافنبورگ Aschaffenburg
آشانتی Ashanti

اشبی‌ـده‌ـلا‌ـزوش Ashby-de-la-zouch
اشترک bore
*اشترماذورا Estremadura
*اشترموش (بتة) Estremoz
اشتقاق، علم etymology
*اشدود (نهر، اسرائیل) Ashdod
*اش‌ـسور‌ـآلزت Esch-sur-Alzette
اشعه‌ی آلفا alpha rays
اشعه‌ی انفراروژ؛ اشعه‌ی زیر قرمز infrared rays
اشعه‌ی ایکس X-rays
اشعه‌ی بتا beta rays
*اشعه‌ی دلتا delta rays
اشعه‌ی انفراروژ اشعه‌ی زیر قرمز: infrared rays
اشعه‌ی فوق بنفش؛ *اشعه‌ی اولتراویوله ultra-violet rays
اشعه‌ی کاتودی cathod rays
*اشعه‌ی کانال canal rays
اشعه‌ی کیهانی cosmic rays
اشعه‌ی گاما gamma rays
*اشعه‌ی مثبت positive rays
اشعیا، کتاب صعود Ascension of Isaiah
اشقلون (شهر) Ashkelon
اشکنازی Ashkenazim
آشنت، جزیره‌ی Ushant
اشوایلر Eschweiler
آشور Assyria
*آشولی (فرهنگ آشولی) Acheulian
اشویل Asheville
اصالت تجربه، مذهب empiricism
اصالت تصور، مذهب idealism
اصالت تعقل، مذهب rationalism
اصالت رفتار، مذهب behaviorism
*اصالت طبیعت، مذهب naturalism
اصالت، عمل، مذهب pragmatism
اصالت لذت، مذهب hedonism
اصالت ماده، مذهب materialism
*اصالت وجود انسان existentialism
اصالت وسیله، مذهب instrumentalism
اصحاب دایرةالمعارف (the) Encyclopedists
اصحاب سلطنت پنجم Fifth Monarchy Men
اصطرلاب؛ اسطرلاب astrolabe
اصطکاک، (در فیزیک و مکانیک) friction
*اصطکاک، ضریب coefficient of friction
*اصطکاک غلطشی rolling friction
*اصطکاک لغزشی sliding friction
اصلاحات کاتولیکی Catholic Reform
اصلاح دینی Reformation
اصلاح قانون amendment
اصل چهار Point Four
اصل کمترین انرژی least-energy principle
اصل موضوع postulate
*اصلی، عدد cardinal number
اصم irrational; surd

اصول چهارده‌گانه Fourteen Points
اطاق (در اصطلاح علمی) chamber; camera
اطاق ابری ویلسن Wilson cloud chamber
اطاق تاریک camera obscura
اطاق روشن camera lucida
اطاق یونش ionization chamber
اطلس، جبال Atlas
*اطلاعات، نظریه‌ی information theory
اعتبار credit
اعتبار اجتماعی Social Credit
اعتدال ربیعی vernal equinox
اعتراف؛ اعترافنامه (در نزد مسیحیان) confession
اعتصاب strike
اعتصاب عمومی general strike
اعتقادنامه creed
اعتیاد drug addiction
اعداد، سفر Numbers
اعداد، نظریه‌ی number theory
اعداد کوانتومی quantum numbers
اعداد متحابه amicable numbers
*اعداد متناسب (در شیمی) combining weights
*اعلامیه‌ی آزادی بردگان Emanicipation proclamation
اعلامیه‌ی استقلال Declaration of Independence
*اعلامیه‌ی پاریس Paris, Declaration of
*اعلامیه‌ی تساهلات Declaration of indulgences
اعلامیه‌ی حقوق بشر Declaration of the Rights of Man
اعمال رسولان؛ اعمال حواریان Acts of the Apostles
آغازیان Protozoa
اغما coma
*اغواط (شهر) Loghouat
*آفار و عیسا، سرزمین Affars and the Issas, French Territory of the
آفازی aphasia
افامیه Apamea
اف.بی.آی FBI
آفتاب sunshine
آفتابزدگی sunstroke
آفتابسنج sunshine recorder
افخارستیا Eucharist
*افراز (در ریاضیات) partition
آفرودیته (در دین یونان) Aphrodite
افروزه filament
افریقا Africa
افریقای اسپانیا Spanish Africa
افریقای استوائی فرانسه French Equatorial Africa
افریقای جنوب غربی South-west Africa
افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی Union of South Africa
افریقای روم Roman Africa

East African Community	*افریقای شرقی، جامعه‌ی
German East Africa	افریقای شرقی آلمان
Italian East Africa	افریقای شرقی ایتالیا
British East Africa	افریقای شرقی بریتانیا
British West Africa	افریقای غربی بریتانیا
French West Africa	افریقای غربی فرانسه
Central African Republic	افریقای مرکزی، جمهوری
Afrikaans	آفریکانس
Oldowan tools	*افزارهای اولدووالی
flake tools	*افزارهای تراشه‌ای
Kafuan tools	*افزارهای کافولی
core tools	*افزارهای هسته‌ای
offset printing	افست
depression	*افسردگی (در روانشناسی)
Ephesus	افسوس
Ephesians	افسوسیان
diffuser	*افشانه (در کومپرسور)
horizon	افق
Cambridge Platonists	افلاطونیان کیمبریج
Offaly	آفلی
economics	اقتصاد، علم
climate	اقلیم
Hypostasis	*اقنوم
ocean	اقیانوس
Atlantic Ocean	اقیانوس اطلس
Antarctic Ocean	اقیانوس جنوبگان
Arctic Ocean	اقیانوس شمالگان
oceanography	اقیانوسشناسی
Pacific Ocean	اقیانوس کبیر؛ اقیانوس آرام
Trust Territory of the Pacific Islands	اقیانوس کبیر، سرزمین قیمومی جزایر
Indian Ocean	اقیانوس هند
Oceania	اقیانوسیه
Oka	آکا
Acapulco	آکاپولکو
Academy	آکادمیا
Royal Academy of Arts	آکادمی شاهی هنر
French Academy	آکادمی فرانسه
Acadia	آکادیا
octave	اکتاو (در اصطلاح موسیقی)
Actaeon	اکتایون (در اساطیر یونان)
Octobrists	اکتبریان (در تاریخ روسیه)
octet	اکتت (در موسیقی)
actuary	اکتوئری
ectoderm	*اکتودرم
Acte (Akte)	آکته
Actinopoda	آکتینوپودا
actinon	*آکتینون
actinide series	آکتینید، سلسله‌ی
actinium	آکتینیوم

Aktyubinsk	*آکتیوبینسک
Actium	آکتیون؛ آکتیوم
Accad; Akkad	اکد
Accra	آکرا
Akershus	*آکرسهوس (ولایت، نروژ)
Akron	اکرن
Acropolis	آکروپولیس؛ آکروپول
Acrocorinthus	آکروکورینتوس
achromatic lens	*آکروماتیک، عدسی
Acre	آکره
accent	آکسان
Aix-en-Provence	اکس-آن-پرووانس
oxydation and reduction	اکسایش و احیا
Uxbridge	*آکسبریج
expressionism	اکسپرسیونیسم
explorer	*اکسپلورر
Exeter	اکستر
Oxford	آکسفرد
Provisions of Oxford	آکسفرد، شروط
Oxford movement	آکسفرد، نهضت
Oxfordshire	آکسفردشر
Axel	آکسل
Aix-la-Chapelle	اکس-لا-شاپل
Aix-les-Bains	اکس-ل-بن
oxidizer	اکسنده
XYZ Affair	اکس-وای-زی، قضیه‌ی
Aksum	اکسوم
axon	*آکسون (در سلسله اعصاب)
oxytocin	*اکسیتوسین
oxide	اکسید
hydroxyl	اکسیدریل
carbon monoxide	اکسید کربون
oxydize	اکسیدن
oxygen	اکسیژن
oximeter	*اکسیمتر
Corona Australis	اکلیل جنوبی (در نجوم)
Corona Borealis	اکلیل شمالی (در نجوم)
Acmeists	آکمئیستها
Ecuador	اکوادور
aquarium	آکواریوم
chord	آکورد (در موتشناخت)
accordion	آکوردئون
Akureyri	آکوریری
accusative	آکوزاتیو
accolade	*آکولاد
accumulator	آکومولاتور
Aconcagua	آکونکاگوا
equites	اکویتس (در تاریخ روم)
Aquila	آکویلا
Aquila degli Abruzzi	*آکویلا دلیی آبروتسی
Aquila Ponticus	آکویلا پونتیکوس
Aquileia	آکویلیا
Aquitaine	آکیتن
Aegadian Isles	اگادی، جزایر
Agadir	اگادیر
agar-agar	آگار آگار
Agana	آگانیا
Aganippe	آگانیپه (در افسانه‌های یونان)

agave	آگاو
Ogden	آگدن
Eger	اگر
Agrapha of Jesus	آگرافای عیسی
Agram	آگرام
Agartala	*آگرتله
Egeria	اگریا (در دین روم)
Agrigento	آگریجنتو
exosphere	*اگزوسفر*بروتکره
existentialism	اگزیستانسیالیسم
Aglaia	آگلایا (در دین یونان)
Egham	اگم
Aigues-Mortes	اگ-مورت
agnosticism	*آگنوستیسیسم
agnostic	*آگنوستیک
ego	اگو (در تاریخ روانشناسی)
Agua	آگوا
Aguascalientes	آگواسکالینتس
Agulhas	آگولاس، دماغه‌ی
Elea	ائا
Eleatic school	ائائی، نحله‌ی
Alabama	آلاباما
Ala-Tau	آلاتائو
Breviary of Alaric	آلاریک، قوانین
Alastor	آلاستور (در اساطیر یونان)
elastomer	*الاستومر
lysergic acid diethylamide	*ال.اس.د.
Alaska	آلاسکا
Alaska Range	آلاسکا، رشته‌ی
Alaska Highway	آلاسکا، شاهراه
Elagabalus	الاگابالوس
Alagoas	*آلاگوآس
Alamanni	آلامانی
(the) Alamo	آلامو
Alencon	آلانسون
alanine	*آلانین
Álava	آلاوا
Eleusinian Mysteris	ائوسی، اسرار
Eleusis	ائوسیس
Aleutian	آلئوسین، جزایر؛ آلئوسین، کوههای
Furies	الاهگان انتقام (در دین یونان)
Graces	الاهگان رحمت (در دین یونان)
Fates	الاهگان سرنوشت (در اساطیر یونان)
Alai	آلای
Alliance	الاینس
Elba	الب (جزیره، ایتالیا)
Elbe	الب (رود)
albatross	آلباتروس
Albacete	آلباثته
Alba Longa	آلبا لونگا
Albano	آلبانو، دریاچه‌ی
Albania	آلبانی
Alba-Iulia	آلبا-یولیا
Albert Canal	آلبر، کانال
Alberta	آلبرتا
Elberfeld	البرفلد
Albert Nyanza	آلبر نیانزا
Elbrus	البروس

*آلبرویل	Albertville	*آلس	Alès	آلگاروه	Algarve
آلبره	Albret	آلساندریا	Alessandria	الگانکین	Algonquian
البکرکی	Albuquerque	آلستر	Ulster	آلگانی	Allegheny; Alleghany
*البلونگ (له)	Elblag	السون	Alesund; Aalesund	آلگرو (در موسیقی)	allegro
آلبنی	Albany	آلسیا	Alesia	آلگرتو (در موسیقی)	allegretto
البورگ	Aalborg	السینور	Elsinore	الگزاندر، مجمع‌الجزایر	Alexander
آلبوفرا	Albufera	العرائش	Larache	الگزاندریا	Alexandria
آلبومینها	albumins	العلمین	Alamein	الگینی، مرمرهای	Elgin Marbles
آلبی	Albi	الغاگران (در تاریخ کشمة)	abolitionists	آلما آتا	Alma-Ata
آلبیگا	Albiga	الغای قوانین فدرال (در تاریخ کشمة)	nullifi-cation	آلماده	Almada
آلبیگائیان	Albigenses			آلمادن	Almadén
آلبیگائی، جهاد	Albigensian Crusade	الفانتا	Elephanta	الماس	diamond
البینگ	Elbing	*آلفای صلیب جنوبی	α Crucis	آلمان	Germany
آلبیون	Albion	ال فرول	El Ferrol	آلمان شمالی، الحادیه	North German-Confederation
آلپ	Alps	آلفیوس	Alpheus	آلمانی	Alemanni
آلپاکا؛ آلپاگا	alpaca	القا (در برق)	induction	آلمانی، زبان	German language
*آلپ‌دو‌اوت‌پرووانس	Alpes-de-Haute-Provence	القاگر	field magnet	آلمانی پنسیلوانیائی	Pennsylvania Dutch
ال پسو	El paso	القاگیر	armature	آلمریا	Almería
آلپ‌ماریتیم	Alpes-Maritimes	*القای ایستانبرقی	electrostatic inducton	المگوردو	Alamogordo
آلپهای استرالیائی	Australian Alps	*القای برقاطیس	electromagnetic ~	*المیدا (شهر، کشمة)	Alameda
آلپهای برنی	Bernese Alps	القصر الکبیر	Alcazarquivir	ال میستی	(El) Misti
آلپهای جنوبی	Southern Alps	الک	elk	التاون	Allentown
آلتامیرا	Altamira	آلکالا	Alcalá	آلنتژو	Alentejo
آلتای؛ آلتائی	Altay	آلکالا د انارس	Alcalá de Henares	آلند، جزایر	Aaland; Åland
*آلتای کرای	Altai Krai	آلکالوئیدها	alkaloids	آلنشتاین	Allenstein
آلتدورف	Altdorf	آلکانتارا	Alcántara	النوار (نوعی فولاد)	elinvar
*آلترناتور	alternator	الکترا (در اساطیر یونان)	Electra	آلنیوک	Olenek
آلتنبورگ	Altenburg	الکترو‌آنسفالوگراف	electroencephalog-raph	الواح دوازده‌گانه	Twelve Tables
*آلتو (در موسیقی)	alto	*الکتروتراپی	electrotherapy	*آلوپاتی	allopathy
آلتو آدیجه	Alto Adige	الکترود	electrode	*آلودگی هوا	air pollution
آلتونا	Altona	الکتروسکوپ	electroscope	الورا	Ellora
آلتیمتر	altimeter	*الکتروفور	electrophorus	*آلور ستار (شهر، مالی)	Alor Setar (Star)
آلثیرا	Alcira	*الکتروکاردیوگراف	electrocardiograph	الوسبورگ	Alvsborg
آلثینگ	Althing	الکترولیت	electrolyte	آلوست	Alost
الجزایر (کشور)	Algeria	الکترولیز	electrolysis	الوسیون	Elysium
الجزایر (شهر)	Algiers	*الکتروم	electrum	*آلوفی	Alofi
الجزایر، جنگ	Algerine War	الکترون	electron	آلومین	alumina
آلچ	Aletsch	الکترون‌ـولت	electron-volt	آلومینیوم	aluminium
الحاد	atheism	الکترونیک	electronics	*آله	Alais
*الحاق (در تولید مثل)	conjugation	آلکتو (در دین یونان)	Alecto	آلیا	Allia
الحاق (در اصطلاح سیاسی)	annexation	آلکساندروفسک‌ـساخالینسکی	Aleksan-drovsk-Sakhalinski	آلیاژ	alloy
الحمراء	Alhambra			آلیاژ چاپ	type metal
آلخثیراس	Algeciras	*آلکساندرونوف	Aleksandronov	*آلیداد	alidad
آلدان	Aldan	*آلکساندریت	alexandrite	الیزابتویل	elisabethville
آلدئید	aldehyde	آلکستیس (در اساطیر یونان)	Alcestis	*آلیزارین	alizarin
آلدرشات	Aldershot	آلکسیسهافن	Alexishafen	الیزه	Élysée
آلدرنی	Alderney	الکل	alcohol	الیس	Elis
ال دورادو	El Dorado	الکل اتیلیک	ethyl alcohol	الیس، جزایر	Ellice Islands
*الدورادو ماینز	Eldorado Mines	الکل تقلیبی	methylated spirit	الیس آیلند	Ellis Island
*آلدوسترون	aldosterone	الکل چوب	wood alcohol	*الیستا (شهر، تجنه)	Elista
*الده (رود، آلمان)	Elde	الکل متیلیک	methyl alcohol	الیس سپرینگز	Alice Springs
آلرژی	allergy	الکل مطلق	absolute alcohol	آلیکانته	Alicante
آلزاس	Alsace	آلکمار	Alkmaar	آلیگاتور	alligator
آلزاس‌ـلورن	Alsace-Lorraine	آلکمنه (در افسانه‌های یونان)	Alcmene	آلیه	Allier
الزمیر	Ellesmere	آلکوباسا	Alcobaca	آمادن گوشت	*meat packing*
آلزن	Alsen	آلکینوئوس (در افسانه‌های یونان)	Alcinoüs	آمار	statistics
آلژوبروتا	Aljubarrota	آلگ	algae	آماراپورا	Amarapura
آلس	Als			*امارات متحد عربی	United Arab

Emeirats		South America	امریکای جنوبی	anabolism	*آنابولیسم
Amazon	آمازون	North America	امریکای شمالی	Annapurna	آناپورنا
Amazonas	*آمازوناس	British North America Act	امریکای شمالی بریتانیا، قانون	Annapolis	آناپولیس
Amazon	آمازونها (در افسانه‌های یونان)	Little America	امریکای صغیر	Annapolis Royal	آناپولیس رویال
Amagasaki	آماگاساکی	Latin America	امریکای لاتین	anatomy	آناتومی
Amager	آماگر	Central America	امریکای مرکزی	Anadyr	آنادیر
amalthaea	*آمالتایا	Central American Federation	امریکای مرکزی، اتحادیه‌ی	Ann Arbor	ان اربر
Amalfi	آمالفی	American	امریکن	anarchy	آنارشی
Amami	*آمامی (جزیره)	Amarillo	امریلو	anarchist	آنارشیست
MIT	*ام.آی.تی	Ems	امس	anarchism	آنارشیسم؛ آنارشیزم
parcel post	امانت پستی	Ems dispatch	امس، پیام	Anatolia	آناطولی
Ambato	*آمباتو	Amsterdam	آمستردام	anaphylaxis	آنافیلاکسی
ragweed	آمبروزیا	New Amsterdam	آمستردام جدید	anaconda	آناکوندا
Ambrosian Library	آمبروزیان، کتابخانه‌ی	amphitheater	آمفی‌تئاتر	Annam	آنام
Ambridge	امبریج	Amphitryon	آمفیتروئون (در افسانه‌های یونان)	Anáhuac	آناواک
Amboise	آمبواز	Amphitrite	آمفیتریته (در دین یونان)	accumulator	انباره؛ آکومولاتور
Amboise, conspiracy of	آمبواز، توطئه‌ی	Amphilochus	آمفیلوخوس (در افسانه‌های یونان)	Nabataens	انباط؛ نبطیان
Ambon	آمبون	Amphion	آمفیون (در افسانه‌های یونان)	expansion	انبساط (در فیزیک)
Amboina	آمبوینا	emu	امو	thicket	انبوهه
Empire State Building	امپایر ستیت بیلدینگ	sky waves	امواج آسمانی	Antaeus	آنتایوس (در اساطیر یونان)
impedence	*امپدانس	electromagnetic waves	امواج برقاطیسی	Entebbe	انتبه
ampere	آمپر (واحد شدت برق)	body waves	*امواج درونی (در زلزله)	natural selection	انتخاب؛ انتخاب طبیعی
emperor	امپراطور	longitudinal waves	امواج طولی	anthracene	آنتراسن
empire	امپراطوری	transverse waves	امواج عرضی	anthracite	آنتراسیت
Empire style	امپراطوری، سبک	tidal waves	*امواج کشندی	entropy	*آنتروپی
Premier Empire	امپراطوری اول (فسـ)	seismic waws	*امواج لرزه‌ای	Antrim	انتریم
British Empire	امپراطوری بریتانیا	stationary waves	*امواج ماندار	Anzio	آنتسیو
Second Empire	امپراطوری دوم (فسـ)	(to) process	آمودن	religious revival	انتعاش دینی
Roman Empire	امپراطوری روم	Amor	آمور (در دین روم)	telepathy	*انتقال حسیات
Western (Roman) Empire	امپراطوری (روم) غربی	Amur	آمور (رود)	transference	انتقال عواطف (در بسیکانالیز)
Latin Empire (of Constantinople)	امپراطوری لاتینی (قسطنطنیه)	amorphous	آمورف	antenna; aerial	آنتن
Holy Roman Empire	امپراطوری مقدس روم	visual education	آموزش بصری	Pico de Aneto	آنتو، پیکو د
ampere-hour	آمپر-ساعت	audio-visual education	آموزش سمعی و بصری	Antwerp	آنتورپ
impressionism	امپرسیونیسم	vocational training	آموزش حرفه‌ای	Antofagasta	آنتوفاگاستا
imperialism	امپریالیسم	Am (m)on	آمون (از خدایان مصریان)	Antung	آنتونگ
direction finder	امتدادیاب	ammonia	امونیاک	Antoninus, Wall of	آنتونینوس، دیوار
amethyst	آمتیست	ammonium	امونیوم	Antibes	آنتیب
Proverbs	امثال سلیمان	Amoy	آموی	antibiotic	آنتی‌بیوتیک
Amchitca	امچیتکا	amoeba	آمیب	antiproton	آنتیپروتون
Omdurman	ام درمان	Good Hope	امیدنیک، دماغه‌ی	antithesis	*آنتیتز
Emden	امدن	amides	آمیدها	Antietam	انتیتم
Andromeda	امراة المسلسله	conjugation	*آمیزش (در تکثیرگیاهی و حیوانی)	Anti-Taurus	آنتی‌توروس
indulgence	آمرزش	Émigrés	امیگره (فسـ) (در تاریخ فرانسه)	anti-toxin	*آنتی-توکسین
Amherst	امرست	amyl	آمیل (در اصطلاح شیمی)	anti-Semitism	آنتی‌سمیتیسم
Amersfoort	*آمرسفورت	amylase	آمیلاز	Anticosti	انتیکاستی
categorical imperative	*امر مطلق (در فلسفه)	Emilia-Romagna	امیلیا-رومانیا	Antigua	انتیگوا (جزیره)
Americium	آمریسیوم	Amiens	آمین	Antigua	آنتیگوا (شهر)
America	امریکا	Amindivi	*آمیندیوی (جزیره)	Antigone	آنتیگونه (در افسانه‌های یونان)
Americanization	آمریکائیسازی	amino	آمینو، مجموعه‌ی (در شیمی)	Antilochus	*آنتیلوخوس (در اساطیر)
Americana	آمریکانا، دایرةالمعارف	amino-acids	آمینو-اسیدها	Antilles	آنتیلها
Spanish America	امریکای اسپانیائی	amines	آمینها	Netherlands Antilles	*آنتیل هلند
British America	*امریکای بریتانیائی	Ain	ان (ولایت)	antimony	آنتیموان
		Aisne	ان (ولایت)	antinomianism	آنتینومیانیسم
		Enneads	*انئادها	Antiope	آنتیوپه (در افسانه‌های یونان)
		Anabaptists	آناباتیستها؛ آناباپتستها	antihistamine	*آنتیهیستامین
				freezing; solidification	انجماد
				American Colonization Society	انجمن امریکائی کوچنشینی
				Heralds' College	انجمن پیکها

انجمن جوانان اناث مسیحی Young Women's Christian Association
انجمن جوانان ذکور مسیحی Young Men's Christian Association
انجمن دوستان (در تاریخ انگلستان) Society of Friends
انجمن سلطنتی (بریتانیائی) Royal Society
انجمن سلطنتی آسیائی Royal Asiatic Society
انجیر بنگالی banyan
انجیر معبد؛ درخت بو bo
انجیل Gospel
*انجیلهای نظیر Synoptic Gospels
انحراف مغناطیسی magnetic declination
انحصار monopoly
*انحنای میدان (در فیزیک) curvature of field
انخفاض depression
آنخیسس (در افسانه‌های یونانی) Anchices
آند، کوههای Andes
اندامان و نیکوبار، جزایر Andaman and Nicobar Islands
آندانته (در موسیقی) andante
اندر Indre
*اندرا پرادش؛ *اندهرا پرادش Andhra Pradesh
اندر-ا-لوار Indre-et-Loire
اندربری Enderbury
اندربی، ارض Enderby Land
اندرسن Anderson
آندروس Andros
آندروسوف، پیمان Andrusov, Treaty of
آندروماخه (در افسانه‌های یونانی) Andro-mache
آندرومده (در دین یونان) Andromeda
آندریانوف، جزایر Andreanof
*آندودرم endoderme
آندوکرین، غدد endocrine
آندورا Andorra
اندومیون (در افسانه‌های یونانی) Endymion
اندونزی Indonesia
*اندهرا پرادش؛ *اندرا پرادش Andhra Pradesh
اندیشه‌ی نو New Thought
اندیوم indium
انرژی energy
انرژی اتمی atomic energy
*انرژی اتمی، سازمان بین‌المللی atomic energy agency, international
انرژی پتانسیل potential energy
انرژی تشعشعی radiant energy
انرژی سینتیک kinetic energy
انرژی شیمیائی chemical energy
*انرژی صفر مطلق zero point energy
انرژی هسته‌ای nuclear energy
انرژی همگیری binding energy
*آنروبیک، باکتریهای anaerobic bacteria
آنزیم enzime
*انژکسیون (در فیزیمائی) injection

آنژو Anjou
آنژون Angevin
آنژین صدری angina pectoris
انسانیات the humanities
آنسباخ Ansbach
انسترومانتال instrumental
انسترومانتالیسم instrumentalism
انستیتو پاستور Pasteur Institute
انستیتو دو فرانس Institut de France (فنس)
انسولین insulin
آنسی؛ *انسی Annecy
آنسین رژیم Ancien Régime (فنس)
آنشان Anshan
آنشلوس Anschluss (ل)
انطاکیه Antioch
انطالیه Antalya
انعقاد coagulation
انعقاد خون clotting of blood
انعکاس (در فیزیک) reflection
انعکاس کلی total internal reflexion
*انفارکتوس infarctus (فنس)
انفراروژ، اشعه‌ی infrared rays
*انفراسونها infrasounds
انفصالیون separatists (در تاریخ کلیسای بریتانیای کبیر)
انفلوانزا influenza
*انفیلد Enfield
انقلاب امریکا American Revolution
انقلاب امریکای جنوبی South American Revolution
انقلاب باشکوه (در تاریخ انگلستان) Glorious Revolution
انقلاب پیرایشگر؛ انقلاب پیوریتن Puritan Revolution
انقلاب روسیه Russian Revolution
انقلاب ژوییه (در تاریخ فرانسه) July Revolution
انقلاب صنعتی Industrial Revolution
انقلاب فرانسه French Revolution; Revolution Francaise (فنس)
انقلاب فوریه (در تاریخ فرانسه) February Revolution
انقلابین (در نجوم) solstices
آنکارا Ankara
انکرج Anchorage
انکسار (در فیزیک) refraction
انکسار جوی atmospheric refraction
انکسار مضاعف (در بورشناخت) double refraction
انکومیندا encomienda
آنکونا Ancona
*انکه (ستاره‌ی دنباله‌دار) Encke
آنکینگ Anking ; An-ch'ing
*آنگا Onega
انگادین Engadine
آنگاوا، خلیج Ungava Bay
انگرمان Angerman
انگرمان‌لاند Angermanland

*آنگرن (شهر، تجشم) Angren
انگس Angus
آنگستروم angström unit
آنگکور توم Angkor Thom
آنگکور وات Angkor Wat
انگل parasite
انگلستان England
انگلستان، کلیسای Church of England
انگلستان جدید New England
انگلستان جدید، ائتلافیه‌ی New England Confederation
انگلسی Anglesey; Anglesea
آنگلوس Angelus
آنگلوساکسون Anglo-Saxon
آنگلوساکسون، سالنامه‌ی Anglo-Saxon Chronicle
آنگلوساکسونها Anglo-Saxons
آنگلها Angles
انگلیای شرقی East Anglia
انگلیسی، زبان English language
انگلیسی میانه، ادبیات Middle English
انگلیکان، جامعه‌ی Anglican Communion
آنگماگسالیک Angmagsalik
انگور فرنگی currant
آنگولا Angola
آنگولم Angoulême
انگیزه (در روانشناسی) motive
انلیل (در اساطیر سومری) En-lil
آنمومتر anemometer
آنمی anemia
آنو (در دین بابلی) Anu
انو Hainaut
انوار (نوعی آلیاژ) invar
انوالید Invalides
آنوبیس (در اساطیر مصری) Anubis
آنود anode
آنورادهاپورا Anuradhapura
*انورتاز invertase
آنورس Anvers (فنس)
*انوگو (شهر، نیجریه) Enugu
آنهالت Anhalt
آنهوئی Anhwei; An-hui
*انیاب canine
*آنیانگ Anyang
انیدرید anhydride
انیدرید کربونیک carbon dioxide
آنیزوتروپ anisotropic
انیسون anise
انیکچک Aniakchak
آنیلین؛ انیلین aniline
آنیمیسم؛ آنیمیزم animism
آنیون anion
انیوبتاک Eniwetok
*آوا noise
اواچیتا Ouachita
اواخاکا Oaxaca
*اوآدیتس Oadites
آوار detritus
*اوارگلا (شهر) Ouargla

آوارگان (در تاریخ کشت) Pilgrims
آواری detrital
اواز Oise
آواز voice
اوئسان، جزیره‌ی Ouessant, île d'
اوئسکا Huesca
*آواشناسی phonetics
*اواگادوگو (شهر، ولتای علیا) Ouagadougou
اوئلوا Huelva
*آوالون Avallon
آوانتی Avanti
اواندر (در افسانه‌های رومی) Evander
آوانش Avenches
اواهو Oahu
*آوای برقی electrical noise
اوب (رود) Ob
اوب (ولایت) Aube
اوبانگی Ubangi
اوبرامرگاو Oberammergau
اوبرهاوزن Oberhausen
*اوبژکتیف objective
اوبسیدین obsidian
*اوبلاست oblast
اوبوا (از سازهای بادی) oboe
اوبوسون Aubusson
*اوبوموشو (شهر، نیجریه) Ogbomosho
اوپاس upas tree
اوپال opal
اوپانیشادها Upanishads
*اوپراتور operator
اوپس (در دین روم) Ops
اوپسالا Uppsala
*اوپک OPEC
*اوپلان Opland
اوپلن Oppeln
اوپورتو Oporto
اوپولو Upolu
اوت August; août (فر.)
اوتار پرادش Uttar Pradesh
اوتارد Outardes
اوتارو Otaru
اوتاوا Ottawa
اوت‌ـپیرنه Hautes-Pyrénées
اوتراکیان Utraquists
اوترانتو Otranto
اوترشت؛ اوترخت Utrecht
اوترالپ Hautes-Alpes
اوت‌ـساووا Haute-Savoie
اوتستال، آلپهای Otztal
اوت‌ـسون Haute-Saône
اوت گارون Haute-Garonne
* اوتل دز/انوالید Hôtel des Invalides (فر.)
*اوتل دو ویل Hôtel de ville
*اوتل دیو Hôtel Dieu
اوت‌ـلوار Haute-Loire
اوت‌ـمارن Haute-Marne
اوتو‌ـآزتک Uto-Aztecan
*اوتن Autum

*اوتوبیوگرافی autobiography
اوت‌ـولتا Haute-volta
اوتون Autun
اوتوی Auteuil
اوت‌ـوین Haute-Vienne
اوتیکه؛ اوتیکا Utica
*اوج (در نجوم) apogee
اودایپور Udaipur
اودر Oder
اودسا؛ ادسا Odessa
*اودلستینگ Odelsting
اودمورت Udmurt
اودنارد Audenarde
اودنبورگ Ödenburg
اودنسه Odense
اودوسئوس (در اساطیر یونان) Odysseus
*اود‌ـسن Hauts-de-Seine
اودیپ، عقده Oedipus complex
*اودیفون audiphone
اودینه Udine
اور (ولایت) Eure
اور (در تورات) Ur
*آورا aura
اوراتوریو (در موسیقی) oratorio
اورادئا Oradea
اورارتو Urartu
اورال Ural
اور‌ـا‌ـلوار Eure-et-Loir
اورال و آلتائی Ural-Altaic
اورانژ Orange
اورانژ، کشور آزاد Orange Free State
اورانگوتان orangutan
اورانوس (در دین یونان و در نجوم) Uranus
اورانیا (در اساطیر یونان) Urania
اورانینبورگ Oranienburg
اورانیوم uranium
*اورانیوم مایه‌دار enriched uranium
اورئومیسین aureomycine
*اورایوایوکوتل Öraefajökull
اوربرو Örebro
*اوربیتال اتمی atomic orbital
اوربینو Urbino
اورتز Orthez
اورتگال Ortegal
*اورتوکروماتیک (در عکاسی) orthochromatic
*اورته (شهر، پرتغال) Horta
اورخون Orkhon
*اورخووو‌ـزویوو Orekhovo Zuyevo
اوردالی ordeal
اوردوپویز avoirdupois
اوردژونیکیدزه Ordzhonikidze
اورست Everest
اورستس (در اساطیر یونان) Orestes
اورسک Orsk
اورفئوسی، اسرار Orphic Mysteries
اورک Ourcq
*اورگون Orgone
اورلندو Orlando

اورلون Orlon
*اورلی (شهر، فرانسه) Orly
اورمی uremia
اورن Orne
او‌ـرن Haut-Rhin
اورنبورگ Orenburg
*اورنسه Orense
آورنو Averno
اورو Évreux
اوروآپان Uruapan
آورورا (در اساطیر روم) Aurora
اورورو Oruro
اوروک Uruk
اوروکس aurochs
اوروگوای Uruguay
اوروگوایانا Uruguaiana
اوروگوئه Uruguay
اورومچی Urumchi
آورون Aveyron
اورونتس Orontes
*اوروندی (مملکت، افریقا) Urundi
اورویتو Orvieto
اوره urea
اوری (ایالت، سویس) Uri
*اوری Evry
*اوریاک (شهر، فرانسه) Aurillac
*اوریانتال (در کنگو، زئیر) Orientale
اوریسابا Orizaba
*اوریسه (ایالت، هند) Orissa
اوریکه Ourique
آوریل April
*اورینته (ایالت کوبا) Oriente
اورینوکو Orinoco
اورینیاک Aurignac
*اورینیاکی Aurignacian
اوریون (در اساطیر یونان) Orion
اوریون (بیماری عفونی) mumps
اوز Ouse
اوزارک Ozark
اوزاکا؛ ازاکا Osaka
*او‌ـزئیر (ناحیه، زئیر) Haut-Zaïre
اوزوسریت ozocerite
اوزوکریت ozokerite
اوزون ozone
اوزیریس (در دین مصر قدیم) Osiris
اوژگورود Uzhgorod
اوژنیک eugenics
اوسا Ossa
اوساکا (ژاپن) Osaka
اوسپایاتا، گردنه‌ی Uspallata, Pass
اوستاند Ostende (فر.)
اوستاند، اعلامیه‌ی Ostend Manifesto
اوستئوپاتی osteopathy
اوست اورت Ust Urt
اوستراسیا Austrasia; Ostrasia
اوسترال، جزایر Austral Islands
*اوسترسوند (شهر، سوئد) Ostersund
اوسترگوتلاند Ostergotland
اوسترلیتز Austerlitz

اوستروگوتها Ostrogoths
اوسترولنکا؛ *اوسترولکا Ostrolenka
اوستیا Ostia
اوستی ناد لابم Usti nad Labem
اوسر Auxerre
اوسرولنه Osroene; Osrhoene
اوسکان (از زبانهای هندواروپائی) Oscan
اوسلو Oslo
اوسمال Uxmal
اوسمیوم osmium
اوسنابروک Osnabrück
اوسورنو Osorno
*اوسوریسک(شهر، تجش) Ussuriysk
*اوسومبورا (شهر، بوروندی) Usumbura
اوسیج Osage
آوسیگ Aussig
اوسیپک Osijek
اوش (شهر، فرانسه) Auch
اوش (شهر، تجش) Osh
اوشمال؛ اوسمال Uxmal
اوشن، جزیره‌ی Ocean Island
آوشویتس Auschwitz
اوشویتسیم Oswiecim
اوشی Ouchy
اوشیما؛ اوشیما O-Shima
اوفا Ufa
اوفیتسی Uffizi
*اوفیتیسم Ophitism
اوفیر (در کتاب مقدس) Ophir
*اوفیس ophis
اوفیون (در اساطیر) Ophion
اوک auk
اوکئانوس(در اساطیر یونانی) Oceanus
اوکئانیدها (در اساطیر یونان) Oceanides
اوکاسن ونیکولت(داستان عشقی) Aucassin et Nicolette (فنس)
اوکالیپتوس eucalyptus
اوکایالی Ucayali
اوکایاما Okayama
اوکراین Ukraine
اوک ریج Oak Ridge
اوکریدا Ochrida; Okhrida
اوکلاهوما Oklahoma
اوکلاهوما سیتی Oklahoma City
اوکلند (شهر، زلند جدید) Auckland
اوکلند (شهر، کشمن) Oakland
اوکیچوبی، دریاچه‌ی Okeechobee
اوکیناوا Okinawa
اوگادن Ogaden
اوگاریت Ugarit
اوگاستا Augusta
اوگاندا Uganda
*اوگبوموشو(شهر، نیجریه) Ogbomosho
آوگسبورگ Augsburg
آوگسبورگ، اتحاد League of Augsburg
*اوگوگیا (در اساطیر یونان) Ogygia
آوگیاس (در افسانه‌های یونانی) Augeas
اولان، شبه جزیره‌ی Avalon
اولان اوده Ulan Ude

اولان باتور Ulan Bator
اولاند Oland
*اولت (رود، والاکیا) Olt
*اولتراسونها (در صوت) ultrasounds
*اولتراسونی ultrasonic
اولتراویوله، اشعه‌ی ultra-violet rays
اولتنیا Oltenia
اولتیماتوم ultimatum
اولد سرم Old Sarum
اولدم Oldham
اولدنبورگ Oldenburg
*اولدووای، تنگ Olduvai
اولرون Oléron
اولشتین Olsztyn
*اولگین (شهر، کوبا) Holguin
اولم Ulm
اولمپی، خدایان (در دین یونان) Olympians
اولمپی، مسابقات Olympic games
اولمپیا؛ المپیا Olympia
اولمپیاد (واحد گاهشماری در یونان) Olympiad
اولموتس Olmütz
اولو Oulu
اولونتوس Olynthus
اولیانوفسک Ulyanovsk
آولیس Aulis
*اولیگارشی oligarchy
اولیگوسن Oligocene
اولیمپیا Olympia
اولیوا Oliva
اومانیسم humanism
*اومئو Umeå
*اومئومورفی؛ همسانی homeomorphy
اومبریا Umbria
اومبریائی (از زبانهای متروک) Umbrian
*اومتاتا (شهر، افریقای جنوبی) Umtata
اومسک Omsk
اومفاله(در افسانه‌های یونان) Omphale
اوملاوت (در دستور زبان) umlaut
اوموتا Omuta
*اومه (شهر، در ایرلند شمالی) Omagh
اومها Omaha
اومی Omei
اونتاریو Ontario
اونتروالدن Unterwalden
*اوندوراس Honduras
اونزویل Évansville
اونس (مقیاس وزن) ounce
اونستن Evanston
اونس سیال (مقیاس ظرفیت) fluid ounce
آونگ pendulum
اونگا؛ آنگا (روسی) Onega
*اونگوار Ungvár
اونیتاریانیسم Unitarianism
اونیفورمیسم (در زمینشناسی) uniformism
اونیکورنیس (جانور افسانه‌ای) unicorn
اونیمک Unimak
*اووئا Ouvea
اوورا Évora
اوورایسل Overijssel; Overyssel

اوورتور (در موسیقی) overture
اوورنی Auvergne
آووست (پرنده‌ی آبچر) avocet
آووکادو avocado
اوون ستنلی Owen Stanley
اوویدو Oviedo
اوهام عظمت (در روانشناسی) grandeur delusion
اوهایو Ohio
آوه ماریا Ave Maria
*اویان Évian
*اویان-ل-بن Évian-les-Bains
آویانندا Avellaneda
اویپشت Ujpest
اویپن Eupen
اویتسیلوپوچتلی (خدای جنگ آزتکها) Huitzilopochtli
آویرو Aveiro
اویستر بی Oyster Bay
اویش؛* آویز Aviz
اویغورها Uigurs; Uighurs
آویلا Avila
اوینوفه (در اساطیر یونان) Oenone
آوینیون Avignon
*اویویدک Újvidék
اهرام pyramids
آهک lime
آهکدهی liming
آهکرس (فنس) marl
آهک زنده quicklime
آهک مرده slaked lime
اهلی کردن domestication
اهم (واحد مقاومت برقی) ohm
آهن iron
آهنربای برقی electromagnet
آهن سفید galvanized iron
*آهن شمش ingot iron
آهنکروم ferrochrome
*آهنگسازان ششگانه؛ *گروه شش‌نفری Six(the); Groupe de six (فنس)
آهن مرداب bog iron ore
آهنمنگنز ferromanganese
آهن ورزیده wrought iron
آی (شاخابه) Ij ; y
آیاس (در افسانه‌های یونانی) Ajax
ایاصوفیه؛ آیاصوفیه Hagia Sophia; Santa Sophia
آیاکوچو Ayacucho
آیاکوس (در اساطیر یونان) Aeacus
ایالات اطلس میانه Middle Atlantic States
ایالات اقیانوس آرام Pacific States
ایالات برده‌دار(در تاریخ کشمن) Slave States
ایالات پاپی Papal States
ایالات چمنی Prairie Provinces; Prairie States
ایالات کرانه‌ای Maritime Provinces
ایالات متحده؛ ایالات متحده‌ی هلند United Provinces

ایالات مرزی Border States
ایالات مرکزی و برار Central Provinces and Berar
ایالات مؤتلفه‌ی امریکا Confederate States of America
ایالت آزاد (در تاریخ کشمکش) Free State
ایالت روحانی ecclesiastical province
*ایالت غربی Western Province
ایامپو Illampú
ایباگه Ibagué
ایبری، شبه جزیره‌ی Iberian Peninsula
ایبریا Iberia
ایبریا، دروازه‌ی Iberian Gates
ایبریان Iberians
*ایبو (گروه نژادی) Ibo
آی.بی.ام. IBM
ایبیس ibis
ایپر Ypres
*ایپریت yperite
ایپسوس Ipsus
ایپسویچ Ipswich
ایپکا ipecac
*ایپو (شهر) Ipoh
ایپیرانگا Ipiranga; Ypiranga
*ایپین Ipin
ایتاکا Ithaca
ایتالیا Italy
ایتالیا، جنگهای Italian Wars
ایتالیائی، زبان Italian language
ایتالیک، زبانهای Italic languages
ایتربیوم ytterbium
ایتریوم yttrium
آیتسکا Itasca
ایتسوکوشیما Itsuku-shima
ایتن Eton
آیتولیا Aetolia
ایثکا Ithaca
*ایچل Içel
ایچانگ Ichang; I-ch'ang
اید (در بیسکا نالیز) id
ایدا Ida
ایدآلیسم idealism
آیداهو Idaho
آیدر Eider
هیدرات hydrate
هیدراتهای کربون carbohydrates
*هیدرازین hydrazine
*هیدروپونیک hydroponics
*هیدروتراپی hydrotherapy
هیدرودینامیک hydrodynamics
هیدرور hydride
هیدروژن hydrogen
هیدروژندهی hydrogenation
هیدروستاتیک hydrostatics
هیدروسفر hydrosphere
هیدروکربورها hydrocarbons
*هیدروکسیپرولین hydroxyproline
هیدروکسید hydroxide
*هیدروکسیلیزین hydroxylysine

*هیدرولوژی؛ *آبشناسی hyrology
هیدرولیز hydrolysis
هیدرولیک hydraulics
ایدک Adak
آیدلوایلد Idlewilde
آیدوئی Aedui
ایدومنئوس (در افسانه‌های یونان) Idomeneus
آیدیلیس Aedile
ایذالگو Hidalgo
*ایراپواتو Irapuato
ایراوادی Irrawaddy
ایرتیش Irtysh; Irtish
ایردانتیسم irredentism
ایرشر Ayrshire
ایرکوتسک Irkutsk
ایرلند؛ آیرلند Ireland
ایرلند جدید New Ireland
ایرلند شمالی Northern Ireland
ایرلندی، زبان Irish language
ایرلندیان متحد United Irishmen
ایروان Erivan
ایروکوی، اتحادیه‌ی Iroquois
ایری Erie
ایریدیوم iridium
ایریس (در دین یونان) Iris
*ایزار (رود، آلمان) Isar
ایزر (رود، فرانسه) Yser
ایزر (ولایت، فرانسه) Isère
*آیزرنس‌تور Eisernes Tor
ایزلینگتن Islington
آیزناخ Eisenach
آیزنشتات Eisenstadt
*ایزوپرن isoprene
ایزوتروپ isotropic
ایزوتوپ isotope
ایزوشیچیتو Izu-Shichito
*ایزوگامت isogamete
*ایزولوسین isoleucine
ایزومر isomer
ایزومورف isomorphe
ایزونتسو Isonzo
ایژفسک Izhevsk
آیسبرگ iceberg
ایستاسیوائل Ixtacihuatl
ایستانبرق electrostatics
*ایست اند (کوی، لندن) Eeast End
ایستبورن Eastbourne
ایستر Easter
ایستریا Istria
ایست ریور East River
ایست سنت لویس East Saint Louis
ایست شیکاگو East Chicage
*ایستگاه فضائی space station
ایست لوذین East Lothian
*ایست هم East Ham
ایسکیا Ischia
آیسل Ijssel; yssel
آیسلبن Eisleben
آیسلمر Ijsselmeer

ایسلند؛ آیسلند Iceland
ایسوریا Isauria
ایسوس Issus
ایسه Ise
آی. سی. ای. او. ICAO
ایسیس (در دین مصر قدیم) Isis
آیسیس (رود انگلستان) Isis
ایسیک کول Issyk Kul
ایشل؛ باد ایشل (Bad) Ischl
*ایشیکاری Ishikari
آیفل Eifel
ایفل، برج Eiffel Tower
ایفنی Ifni
ایفود ephod
*ایفه (شهر، نیجریه) Ife
ایفیژنی (در افسانه‌های یونان)؛ ایفیگنیا Iphigenia
*ایکائو ICAO
ایکاروس (در اساطیر یونان)؛ *ایکاروس (از سیارکها) Icarus
ایکالمکیل Icolmkill
ایکر (واحد مساحت) acre
ایکسیون (در اساطیر یونان) Ixion
ایکونوسکوپ iconoscope
ایکیتوس Iquitos
آی. کیو. I. Q.
آیگئوس (شاه داستانی) Aegeus
ایگدراسیل (در اساطیر نوردی) Yggdrasill
ایگلو igloo
ایگواسو، آبشار Iguassu Falls
ایگوان iguana
آیگوس پوتاموس Aegospotamos
ایگوویوم، الواح Iguvine Tables
آیگیس (در افسانه‌های یونانی) aegis
آیگیستوس (در افسانه‌های یونانی) Aegisthus
آیگینا Aegina
آیگینیائی، مرمرهای Aeginetan
آیلاو Eylau
آیل آو ایلی Isle of Ely
*آیل آو من ~ ~ Man
*آیل آو وایت ~ ~ Wight
*ایل-ا-ویلن Ile-et-Vilaine
ایل دو دیابل Ile du Diable
ایل دو سالو Îles du Salut
ایل-دو-فرانس Île-de-France
*ایل دو لا دزولاسیون Iles de la Déso-lation (فسد)
*ایل دو وان Îles du Vent
ایلزبری Aylesbury
*ایل سو لو وان Îles sous le Vent
*ایلفرد Ilford
ایلمن ilmen
*ایلو ILO
ایلوئیلو Iloilo
ایلومیناتی Illuminati
*ایلوزیونیسم illusionism
ایلون Aijalon
ایله؛ ایلا Elath
آیلی Islay

ایلی	Ely	*آیین آرمینیوس	Armnianism	vents contre-alizés (فـ)	بادهای کنترآلیزه
ایلیاد	Iliad	آیینهای مقدس	sacraments	monsoon	بادهای موسمی
*ایلیئوس (شهر، برزیل)	Ilhéus			counter trade winds; anti-trades	بادهای واسامان
ایلیریا	Illyria	ب		Bad Homburg (شهر آلمان)	*باد هومبورگ
*ایلینگ (کوی، لندن)	Ealing	*با (در دین قدیم مصر)	ba	Badajoz	باذاخوث
ایلینوا؛ ایلینوی	Illinois	بئارن	Béarn	Badalona	*باذالونا
ایلینیوم	illinium	بائوباب	baobab	bar (واحد فشار)	بار
آیمارا	Aymara	بائیا	Baia	piezoelectricity	بارابرق
ایماژیستها	imagists	*بائیا بلانکا	Bahia Blanka	piezoelectric effect	*بارابرقی، اثر
ایمپالا	impala	باب؛ تنگه	channel; sound; strait	barracuda	باراکودا
*ایمپهل	Imphal	*بابرویسک	Bobruysk	electronic charge	بار الکترونی
ایمپیریال، دره‌ی	Imperial	بابل	Babel; Babylon; Babylonia	rain	باران
ایمز	Ames	باب المندب	Bab el Mandeb	blood rain	باران سرخ
ایمنی؛ مصونیت	immunity	بابون	baboon	orographic rain	باران کوهزاد
*آیموییدن	Ijmuiden	بابیت، آلیاژ	babbitt metal	Barranquilla	بارانکیا
آیمیلیا ویا	Aemilian Way	باپتیستها	Baptists	Baranof	بارانوف، جزیره‌ی
این	Inn	باتاآن	Bataan	Baranovichi	*بارانوویچی
اینترلاکن	Interlaken	*باتانگاس	Batangas	fertility rites	بارآوری، شعائر
*اینچ (واحد درازا)	inch	باتاو، جمهوری	Batavian Republic	Barbados	باربادوز
*اینچون (شهر، کره‌ی جنوبی)	Inchon	باتاویا	Batavia	charge	بار برقی
ایندپندنس	Independence	باتری	(electric) battery	Barbizon school	باربیزون، مکتب
ایندرا (در دین ودائی)	Indra	باتلاق	swamp	Bargello	بارجلو
ایندور	Indore	باتنبرگ	Battenberg	Barre des Ecrins	بار دز/اکرن
آیندهوون	Eindhoven	باتنی، خلیج	Botany Bay	Bardo (Le)	باردو
ایندیانا	Indiana	باتیستها؛ باپتیستها	Baptists	extender	بار رنگ
ایندیاناپلیس	Indianapolis	*باتیسفر	batysphere	river load	بار رود
*اینرسی	inertia	*باتیسکاف	batyscaph	Beersheba	بئر سبع؛ بئر شبع
آینزیدلن	Einsiedeln	باث	Bath	Barcelona	بارسلون
اینسبروک	Innsbruck	باجه	Bajah	rainfall	بارش
اینشتینیوم	einsteinium	*باخا کالیفرنیا	Baja California	Beersheba	بئر شبع؛ بئر سبع
اینکا	Inca	باد	wind	pluviometer;rain gauge	بارشسنج
اینکرمان	Inkerman	بادبان	sail	hyetograph	بارشنگار
اینکونابولا	incunabula	بادبان‌ماهی	sailfish	Berks	بارکس
اینگرمانلند	Ingermanland	بادپناه	leeward	Berkshire	بارکشر
اینگولشتات	Ingolstadt	بادرفت	loess	Barquisimeto	بارکیسیمتو
آینو	Ainu	بادرنج؛ بادرنگ	citron	Barking	*بارکینگ (کوی، لندن)
اینورنس	Inverness	بادزد	squall	Bar-le-Duc	بار-لو-دوک
اینورنس-شر	Inverness-shire	باد سرخ	erysipelas	Barmen	بارمن
*آینوس (رود)	Aenus	بادسنج	anemometer	barn	*بارن (در فیزیک)
آینه	mirror	بادشکن (در اصطلاح داروسازی)	carminative	Bas-Rhin	با-رن
اینیسفیل	Inisfail	باد غالب	prevailing wind	Barnaul	*بارناثول (شهر، تبت)
ایوانووو	Ivanovo	باد گودسبرگ	Bad Godesberg	Barnett	*بارنت (کوی، لندن)
ایوتو	Yvetot	بادگیر	windward	Barents Sea	بارنتس، دریای
آیوتهایا	Ayutthaya; Ayuthia	*بادمین	Bodmin	Barnsley	*بارنزلی (شهر، لندن)
ایورئا	Ivrea	بادن	Baden	borough	بارو
ایوری-لا-باتای	Ivry-la-Bataille	باد ناوهایم	Bad Nauheim	powder	باروت
ایوشم	Evesham	بادن-بادن	Baden-Baden	Baroda	بارودا؛ پرودە
آیولوس (در اساطیر)	Aeolus	بادن-بای-وین	Baden-bei-Wien	baroque	باروک (سبکی در معماری و موسیقی)
آیولیا	Aeolia	بادنقش	windrose	barograph	باروگراف
آیولیس	Aeolis	بادنگار	anemograph	barometer	بارومتر
*ایولین	Yvelines	بادنگاشت	anemogram	municipal borough	*باروی بلدی
آیولیها	Aeolians	بادنما	wind vane	Bari	*باری (شهر)
ایون	Avon	بادن-وورتمبرگ	Baden-württemberg	barye	باری (واحد فشار)
آیونا	Iona	بادهای آلیزه	vents alizés (فـ)	Bari delle Puglie	*باری دله پولیه
آیووا	Iowa	بادهای بسامان	trade winds	barite; barytes	باریت
ایوو جیما	Iwo Jima	بادهای تنجیده	stowed ~	Barito	باریتو
ایویثا	Iviza	بادهای چهلگان	roaring forties	barytone	باریتون
ایویگتوت	Ivigtut	*بادهای غرب وزان	westerlies		
ایمیانی	Illimani	بادهای قطبی	polar winds		

*باریسانتری (فنـ)	baricentrique
باریلی	Bareilly
باریوم	barium
باز (در اصطلاح شیمی)	base
بازار سهام پیاده‌رو	curb market
*بازار مشترک	Common Market
بازار مکاره	fair
بازافسرد	regelation
بازالت	basalt
بازپخت	annealing
*بازتافت	reradiation
بازداده	output
بازده	input
بازرگانان ماجراجو	Merchants Adventurers
بازگشت خاندان استوارت (در تاریخ انگلستان)	Restoration
بازگشت خاندان بوربون (در تاریخ فرانسه)	Restauration (فنـ)
*بازماند	remanance
بازل	Basel
بازورث	Bosworth
بازه (در اصطلاح ریاضیات)	interval
بازیلیکاتا	Basilicata
*بازیها، نظریه‌ی	games,theory of
باس (در اصطلاح موسیقی)	bass
باس، تنگه‌ی	Bass
باسانو	Bassano
*باسانو دل گراپا (شهر، ایتالیا)	Bassano del Grappa
باس‌ـپیرنه	Basses-Pyrénées
باستانشناسی	archaeology
باس‌ـتر	Basse-Terre
باستر	Basseterre
باستونی	Bastogne
باستیا	Bastia
باستیل	Bastille
باسزالپ	Basses-Alpes
باسک، ایالات	Basque Provinces
*باسکتبال؛ *بسکتبال	basket ball
باسکها	Basques
باسوتو	Basuto
باسوتولند	Basutoland
باسون (از سازهای بادی) (فنـ)	basson
*باسون مضاعف (از سازهای بادی)	contra-basson
*باسیلان	Basilan
باسیلیان؛ *راهبان باسیلی	Basilian monks
باشان (در کشمة)	Bashan
باشقیرستان	Bashkir
باصر	Bezer
باطوم	Batum
باغچه‌سرای	Bakhchisarai
باغ سنگستانی	rock garden
*باغشهر	garden city
باغ نباتات؛ باغ گیاهان	botanic garden
باغ وحش	zoological garden
*بافت (در اصطلاح سنگ‌شناسی)	texture
*بافتمردگی	necrosis

بافن، جزیره‌ی	Baffin Island
بافن، خلیج	~ Bay
باکانالیا (در دین روم)	Bacchanalia
باکانت‌ها (در دینهای یونان و روم)	Bacchantes
باکتریخوار	bacteriophage
باکتریها	bacteria
*باکتریهای آئروبیک	aerobic bacteria
باکتریهای ازتی	nitrogen-fixing bacteria
*باکتریهای آنروبیک	anerobic bacteria
باکتریهای شوره‌زا	nitrifying bacteria
باکس	Bucks
باکسار	Baxar; Buxar
*باکسبرگ (شهر، افریقای جنوبی)	Boksburg
باکو	Baku
*باکوانگا (شهر، زئیر)	Bakwanga
باکوس (در اساطیر یونان و روم)	Bacchus
باکینگم	Buckingham
باکینگم، کاخ	~ Palace
باکینگم‌شر	Buckinghamshire
باگاتل (در موسیقی)	bagatelle (فنـ)
*باگاس	bagasse
باگراتیونوفسک (شهر، تجسـ)	Bagration-novsk
باگیو	Baguio
بال	Bâle (فنـ)
بال	whale
بالئار، جزایر	Balearic Islands
بالابر	elevator
بالاتون	Balaton
بالاسنج	cathetometer
بالاکلاوا	Balaklava
بالالایکا	balalaika
بالبوآ	Balboa
بالت؛ باله	ballet
بالتیک، دریای	Baltic Sea
بالتیمور	Baltimore
بالخاش	Balkhash
بالدر (در اساطیر نوردس)	Balder
بالکان، شبه جزیره‌ی	Balkan Peninsula
بالکان،کوههای	~ Mountains
بالکسیر؛ بالیکسری	Balikesir
بالون	Balloon
*بالون خبرگیر	pilot balloon
باله (در ماهیها)	fin
باله؛ بالت	ballet
بالی	Bali
*باماکو	Bamako
بامبرگ	Bamberg
*بامو	Bhamo
بانات	Banat
*بانات طمشوار	Banat of Temesvar
بانتو	Bantu
بانجا لوکا	Banja Luka
بانجو؛ بانژو (از سازهای زهی)	banjo
*بانجول	Banjul
باندا	Banda
باندا اورینتال	Banda Oriental
باند ستریت	Bond Street

باندونگ	Bandung
بانژو؛ بانجو (از سازهای زهی)	banjo
بانکا	Bangka ; Banka
بانک انگلستان	Bank of England
بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه	International Bank for Reconstruction and Development
بانک پستی پس‌انداز	postal savings bank
بانک جهانی	World Bank
بانکداری	banking
بانکوک	Bangkok
بانگوئولو	Bangweulu
*بانگی	Bangui
*بانیا لوکا؛ بانجا لوکا	Banja Luka
باواریا	Bavaria
باواریا، جنگ جانشینی	War of the Bavarian Succession
باوتسن	Bautzen
بئوسی	Boeotia
باونتی	Bounty
باوهاوس	Bauhaus
باهاما، جزایر	Bahama Islands
باهیا	Bahia
باهیا بلانکا	Bahía Blanka
بایا	Baia
*بایامو (شهر، کوبا)	Bayamo
بایروپت	Bayreuth
بایکال	Baikal
بایلن	Bailén
بایو	Bayeux
بایون	Bayonne
*ببینگتن	Bebington
بتاترون	betatron
*بتای صلیب جنوبی	β Crucis
*بتای قنطورس	β Centauri
بترسی	Battersea
بتل	Battle
بتل کریک	~ Creek
*بتل‌هاربر	~ Harbour
بتن؛ بتون	cement
بتن روژ	Baton Rouge
بتون؛ بتن	cement
*بثرست (شهر، گامبیا)	Bathurst
بثلهم	Bethlehem
بجایه؛ بوژی	Bougie
بچوانالند	Bechuanaland
بچه‌سرا	nursery school
بحر احمر	Red Sea
بحر الجزایر	Aegean Sea
بحرالمیت	Dead Sea
بحر المیت، طومارهای	~ ~ Scrolls
بخارست	Bucharest
بخار فراتافته	superheated steam
بخاری	stove
بخش کولومبیا	District of Columbia
بدبوم	bad lands
*بدخشان کوهستانی	Mountain Badakhshan
بدفرد	Bedford

بدفردشر Bedfordshire
بدل‌چینی faience
بدلم Bedlam
بدلو، جزیره‌ی Bedloe's Island
*بدینگتن Beddington
برائیلا Brăila
برابان؛ برابانت Brabant
برات Berat
براتسا Brazza
براتیسلاوا Bratislava
براچ Brač
برازاویل Brazzaville
برازیلیا Brasília
براشوو Brasov
براگا Braga
براگانزا Braganza; Braganca
*براملی؛ *برواملی Bromley
براندنبورگ Brandenburg
براندنبورگ‌آن‌در‌هافل Brandenburg-an-der-Havel
برانشی gill
برانکس Bronx
براور (در هواپیمائی) lift
براونزویل Brownsville
بروانی، حرکت Brownian movement (motion)
براهماپوترا Brahmaputra
براهوئی Brahui
برایت، بیماری Bright disease
برایتن Brighton
برایتنفلد Breitenfeld
برایسگاو Breisgau
بربر، ممالک Barbary States
*بربرا Berbera
بربرها Berbers
برتانی (فنس) Brittany; Bretagne
برتانی، جنگ جانشینی War of Breton Succession
برتانیی؛ برتون (فنس) Breton (فنس)
برتن وودز، کنفرانس Bretton Woods
برتون؛ برتانیی Breton (فنس)
برتینیی، پیمان Brétigny
برتیون، روش Bertillon system
برج (در منطقة البروج) sign (of zodiac)
برجسته‌نما stereoscope
برچتسگادن؛ برشتسگادن Berchtesgaden
*برچه (در گیاهشناسی) carpel
بردا Breda
بردا، اعلامیه‌ای ~ , Declaration of
بردا، پیمان ~ , Treaty of
بردا، سازش ~ , Compromise of
بردفرد Bradford
بردگان فراری، قوانین (در تاریخ کشمة) fugitive slave laws
بردگی slavery
برزخ (در اصطلاح جغرافیا) isthmus
برزخ قدیس پاتریکیوس Saint Patrick's Purgatory
برزس Brazos

برزش Bedfordshire
برزیل faience
برزینا Bedlam
برس Bedloe's Island
برسانونه Beddington
برست Brăila
برست لیتوفسک، پیمان Brabant
برسلاو Berat
برسوز (اثر موسیقی) Brazza
برشا Bratislava
برشاوش (در نجوم) Brač
*برشتسگادن Brazzaville
برش زرین (در ریاضیات) Golden Section
برف snow
برف بادآورد snowdrift
برفپهنه snowfield
برفساب nivation
برفمرز snowline
برق (تخلیه‌ی برق به شکل جرقه) lightning
برق electricity
برقاشیمی electrochemistry
برقاطیس electromagnetism
برقرانی electromotive force
برقش electrification
*برقشکن circuit breaker
*برقظرفیت electrovalence
برقگیر lightning rod
برق وارانی counter-electromotive force; back e. f.
برقیدن electrify; electrize
*برکپن (شهر، افریقای جنوبی) Brakpan
برکلی Berkeley
برکلیوم berkelium
برکمستد Berkham(p)stead
برکن Brecon
برکناک Brecknock
برکناک‌شر Brecknockshire
برکنهد Birkenhead
برگ (دوکنشین سابق آلمان) Berg
برگ (در گیاهان) leaf
برگامو Bergamo
*برگردان تمثیلی‌به‌رقمی (در حسابگر) analog-to-digital converter
*برگردان رقمی‌به‌تمثیلی (در حسابگر) digital-to-analog converter
برگزینندگان (در تاریخ امپراطوری مقدس روم) electors
برگن Bergen
برگن اوپ زوم Bergen op Zoom
*برگنتس Bregenz
*برگه (در گیاهشناسی) bract
برلین؛ برلن Berlin
*برلین، دیوار Berlin Wall
برلین، فرمان Berlin Decree
برلین، کنگره‌ی Congress of Berlin
برلینگتن Burlington
برلینگیم، پیمان Burlingame
برمرهافن Bremerhaven
برمن Bremen

*برمندزی Bermondsey
برمودا Bermuda
برمه، اتحادیه‌ی Burma, Union of
برمینگم Birmingham
برن Bern
برنامه‌ی امنیت متقابل Mutual Security Program
*برنت (کوی، لندن) Brent
برنتفرد Brantford
برنتفرد اند چیزیک Brentford and Chiswick
برنج (نوعی آلیاژ) brass
برندن Brandon
برندی brandy
برندیواین Brandywine
برنر، گردنه‌ی Brenner Pass
برنو Brno
برنویی، اصل Bernoulli's principle
برنهاد aggradation
برنینا Bernina
برو، رأس Barrow, Point
برو‌این‌فرنس Barrow-in-Furness
بروتیوم Bruttium
برودز the Broads
برودوی Broadway
بروژ Bruges
بروسلوز؛ تب مالت brucellosis
*بروشانتیت brochantite
بروک، مزرعه‌ی Brook Farm
بروکسل Brussels
بروکلین Brooklyn
بروکن Brocken
بروکن هیل Broken Hill
*بروکه Brücke
بروکهیون Brookhaven
بروم bromine
برومر Brumaire
برومور bromide
*برونبر (در میوه) epicarp
برونبوم enclave
*برونخودی objective
*برونزا extrinsic
برونزد outcrop
برونسویک Brunswick
برونسویک جدید New Brunswick
برونشیت؛ برنشیت bronchitis
*برونکره exosphere
برون‌کهکشانها extragalaxies
برونگانی exogamy
برونگرائی extroversion
برونهشته (در زمینشناسی) outlier
برونی Brunei
برونیابی extrapolation
برهان خلف reductio ad absurdum
برهما Brahma
برهنگی (در زمینشناسی) denudation
بری (شهر) Barry
بری (ناحیه، فرانسه) Brie
بری (ناحیه و ایالت سابق) Berry

بریارئوس (در دین یونان) Briareus
بریانسک Bryansk
بریبری beriberi
بریتانیا Britain
بریتانیای جدید New Britain
بریتانیای کبیر ~ Great
بریتانیک، دایرةالمعارف؛ دایرةالمعارف بریتانیکا Britannica
بریتونیک (از زبانهای هند واروپائی) Brythonic
بریج bridge
بریجپورت Bridgeport
بریجتاون Bridgetown
بریزبن؛ بریسبان Brisbane
*بریسال Barisal
بریسبان؛ بریزبن Brisbane
بریستول؛ بریسل Bristol
بریستول، تنگه‌ی ~ Channel
*بریسل ~
بریک Berwick
*بریک‌اپان‌توید Berwick-upon-Tweed
بریک‌آن‌توید Berwick-on-Tweed
بریکسم Brixham
*بریکسن Brixen
*بریک‌شر Berwickshire
بریگ Brieg
بریگ و تاند Brigue and Tende
بریل beryl
بریل، بیماری Brill disease
بریلیوم beryllium
بریم؛ پریم (انگل) Perim
برین تراست Brain Trust
برینتری Braintree
بریندیزی Brindisi
*برینش (در مکانیک) shearing
برینگ (تنگه، جزیره و دریا) Bering
بریه Briey
بزانسون Besancon
*بزرگساز (در عکاسی) enlarger
*بزرگسازی (در عکاسی) enlarging
بزرگنمائی (در اورشناخت) magnification
بزوادا Bezwada
بزیه Béziers
بژا Béja
*بژک Brzeg
بس (از خدایان مصر قدیم) Bes
بساراپی Bessarabia
بسامد frequency
بسپاری polymerization
بستاب cofferdam
*بستاور (در عکاسی) shutter
بستر (در اصطلاح جغرافیا) bed
بستره (در اصطلاح زمینشناسی) bedding plane
بستن Boston
بستن خون clotting of blood
بستن کارخانه بروی کارگران lockout
*بسجمله؛ کثیر الجمله polynomial
بسفراوری mass production
*بسقنده‌ها polysaccharides
*بسکتبال basketball

بسکری Biskra
*بسگر ولتاژ voltage multiplier
بسمر، طریقه‌ی Bessemer
*بشار Béchar
*بشارت، عید Annunciation
بشم hoar frost
بشمه frost
بصری optic; optical
*بصل النخاع medulla oblongata
بطالیه Batalha
*بطانه zamaska
بطرک؛ بطریارک patriarch
بطری لید Leyden jar
بعل (نام عربیک از خدایان اقوام سامی) Baal
بعل زبوب ~ -zebub
بعل فغور (خدای محلی فنور) ~ -peor
بغازکوی؛ بوغازکوی Bogazkoy; Boghazkeui
بفین، جزیره‌ی Baffin Island
بقای انرژی conservation of energy
بک (دیری در فرانسه) Bec
*بکسلی Bexley
بکشچابا Bekescsaba
بگاردها Beghards
بگونیا begonia
بل (از واحدها) bel
بلارنی Blarney
بلاسکت، جزایر Blasket Islands
*بلاستولا blastula
بلاگووشچنسک Blagoveshchensk
بل‌آلیانس Belle-Alliance
*بلاوله رایتر Blaue Reiter
بل اوریزونته Belo Horizonte
بلاهای مصر Plagues of Egypt
بلت (تنگه، دریای بالتیک) Belt
بلرت Ballarat
بلروفون (در افسانه‌های یونانی) Bellerophon
بلزن Belsen
بلژها Belgae
بلژیک Belgium
بلغارستان Bulgaria
بلغارها Bulgars
بلغاری، زبان Bulgarian language
بلفاست Belfast
بلفور Belfort
بلکبرن Blackburn
بلک بلت Black Belt
*بلکستن (رود، کشمة) Blackstone
بلک کانتری Black Country
بلک هیلز Black Hills
بلکینگه Blekinge
بلگراد Belgrade
*بلگوروده Belgorod
بلگوروددنستروفسکی Belgorod-Dnestrovsky
بلم؛ *بلن Belém
بلمارل، کاخ Balmoral
*بلموپان Belmopan
*بلنتایر Blantyre

*بلند blend
بلندگو loudspeaker
بلو، جنگل Belleau Wood
بلوا Blois
بلوچیتریوم baluchitherium
بلور crystal
بلورشناسی crystallography
*بلوروار crystalloïde (فس)
بلوط چوب‌پنبه cork oak
بلوفیلدز Bluefields
بلوکسبرگ Blocksberg
بلوکهاوس blockhouse
بلومزبری Bloomsbury
بلومفونتین Bloemfontein
بلونا (در دین روم) Bellona
*بلیده (شهر، الجزایر) Blida
بلیز Belize
بلینتسونا Bellinzona
بلیندهایم Blindheim
بم (رزین یا صمغ درختان) balsam
*بم (در صورتشناخت) bass
بم اصلی (در موسیقی) ground bass
بمب اتمی atomic bomb
بمب ئیدروژنی hydrogen bomb
*بمب گرماسنجی bomb calorimeter
بن Bonn
بنارس Benares
بناگوشی mumps
بنبری Banbury
بنتری، خلیج Bantry Bay
بنتونیت bentonite
بنداب bar
بند آمدن زبان aphasia
بندپائیان Arthropods
بندر (شهر، تجشس) Bender
بندر port
*بندر سری بگاوان Bandar Seri Begawan
بندرگاه harbo(u)r
*بندری Bendery
*بند شیمیائی chemical bond
بندیکتیان Benedictines
بندیکتین benedictine
بندیگو Bendigo
بنزرت Bizerta
بنزن benzene
بنزول benzol
بنزی benthos
بنزین benzine
بنزوان benzoin;benjamin
بنفشر Banffshire
بنفشه فرنگی pansy
بنفیس (در نظام فئودالیته) benefice
بنکبرن Bannockburn
بنکساید Bankside
بنگال، خلیج Bengal, Bay of
بنگالور؛ *بنگلور Bangalore
بنگاله؛ بنگال Bengal
*بنگلادش Bengladesh
بنگور Bangor

بنلوکس	Benelux	بورگزه، ویلا	Borghese Villa	بولسنا	Bolsena		
بن نویس	Ben Nevis	بورگلن	Bürglen	بولشویسم	Bolshevism		
*بنوئه	Benue	بورگنلاند	Burgenland	*بولومتر	bolometer		
بنو عباد	Abbadides	بورگوس	Burgos	بولونیا	Bologna		
بنو عمون	Ammon	بورگونی (فنـ)	Burgundy; Bourgogne	بولونی‌ـسور‌ـمر	Boulogne-sur-Mer		
بنو عناق	Anakim	بورلی	Beverley	*بولیو، فرمان	Beaulieu, Edict of		
بنونتو	Benevento	بورلی هیلز	Beverly Hills	بولیوی	Bolivia		
*بنونی	Benoni	بورنئو	Borneo	بوم	habitat		
*بنی، رود	Beni	بورنئوی شمالی	North Borneo	*بوما	Boma		
بنیادپردازی	fundamentalism	بورنمث	Bournemouth	بومانت	Beaumont		
*بنین	Benin	بورنهولم	Bornholm	بومرنگ	boomerang		
بو	Bow	بوروبودور	Borobudur	بومسانی	mimicry		
بوآ	boa	بورودینو	Bordino	بومشناسی	ecology		
*بواترون	bevatron	بورومئه، جزایر	Borromean Islands	بومیان اصلی	aborigines		
بوا دو بولونی	Bois de Boulogne	*بوروندی	Burundi	بون	Beaune		
بوئرها	Boers	بوره(نوعی رقص)	bourrée (فنـ)	*بونا (از انواع کائوچوی مصنوعی)	buna		
بواسیر	hemorrhoids	بوره	borax	*بونا اس (از انواع کائوچوی مصنوعی)	buna S		
بوا‌لو‌دوک	Bois-le-Duc	بوریات	Buryat	*بونا ان (از انواع کائوچوی مصنوعی)	buna N		
بوئناونتورا	Buenaventura	بوریناژ	Borinage	بونا دئا (الاهه‌ی رومی)	Bona Dea		
بوئنوس آیرس	Buenos Aires	بوزائو	Buzau	بوناویستا، خلیج	Bonavista Bay		
*بوباستیس (شهر باستانی، مصر)	Bubastis	بوزار، مدرسه‌ی	École des Beaux-Arts (فنـ)	بوندستاگ	Bundestag		
بوبلوس	Byblos			بوندسرات	Bundesrat		
*بوبینیی	Bobigny	بوژوله	Beaujolais	بونه	Bône		
بوبیو	Bobbio	بوژی	Bougie	بونین، جزایر	Bonin Islands		
*بوتان	butane	بوس	Beauce	بووه	Beauvais		
بوتسن	Bozen	*بوسان (در ریاضیات)	osculating	*بووه، جزیره‌ی	Bouvet		
*بوتسوانا	Botswana	بوسفور	Bosphorus	بووین	Bouvines		
*بوتل	Bootle	بوسکورتاله	Boscoreale	بوهم	Bohemia		
بوتنی، خلیج	Bothnia, Gulf of	بوسنه	Bosna	بوهمی، جنگل	Bohemian Forest		
بوتولیسم	botulism	بوسنی و هرزگوین	Bosnia and Hercegovina	بوهوسلن	Bohuslan		
بوته	crucible			بوهول	Bohol		
بوتیا، شبه جزیره‌ی	Boothia Peninsula	بوش‌ـدو‌ـرون	Bouches-du-Rhône	*بویائی	smell		
*بوجومبورا	Bujumbura	بوشمنها	Bushmen	بویاکا	Boyacá		
بوخنوالد	Buchenwald	بوشیدو	bushido	بویتن	Beuthen		
بوخوم	Bochum	بوفالو (شهر)	Buffalo	بویتنزورگ	Buitenzorg		
بودا، آیین	Buddhism	بوفالو (جانور)	buffalo	بویزی	Boise		
بوداپست	Budapest	بوفورت، دریای	Beaufort Sea	بویکات	boycott		
*بودایبو	Bodaibo	بوکارامانگا	Bucaramanga	بوین	Boyne		
بودلیان، کتابخانه‌ی	Bodleian Library	*بوکاوو	Bukavu	بویون	Bouillon		
*بودو	Bodφ	بوکسرها	Boxers	بهاتپارا	Bhatpara		
بودنزه	Bodensee	بوکسیت	bauxite	*بهار	spring		
بودوایس	Budweis	بوکفالوس	Bucephalus	بهاولپور	Bahawalpur		
بوده گایا	Buddh Gaya	بوکووینا	Bukovina	بهداشت روانی	mentat hygiene		
بور (عنصر شیمیائی)	boron	بوکینگهام، کاخ	Buckingham Palace	بهرتپور	Bharatpur		
*بور (شهر)	Bourg	بوگ	Bug	بهمن	avalanche		
بورئاس (در افسانه‌های یونانی)	Boreas	بوگاندا	Buganda	بهوپال	Bhopal		
بوربونه	Bourbonnais	بوگنویل	Bougainville	بهوتان	Bhutan		
بوردر	(The) Border	بوگوتا	Bogotá	بهووانشوار	Bhuaneswar		
بوردو	Bordeaux	بوگور	Bogor	*بهیلاینگر	Bhilainagar		
بورژ	Bourges	بوگومیلها	Bogomils	بهیلها	Bhils		
بورژوا	bourgeois	بولان، گردنه‌ی	Bolan; Bholan	بیاریتس؛ بیاریتز (فنـ)	Biarritz		
بورژوازی	bourgeoisie	بولاند	Beveland	*بیافرا	Biafra		
بورژه (دریاچه)	Bourget	بولاندیها	Bollandists	*بیافزا، خلیج	Biafra, Bight of		
بورژه، لو	Bourget, Le	بولتسانو	Bolzano	بیالیستوک	Bialystok		
بورس	stock exchange	بولتن	Bolton	بیبراکته	Bibracte		
بورستل، روش	Borstal system	*بولتن‌ـله‌ـمورز	Bolton-le-Moors	بیت المقدس	Jerusalem		
*بورکانبرس	Bourg-en-Bresse	بولداگ	bulldog	بیت ایل؛ بیت ئیل	Bethel		
بورگاس	Burgas	بول ران	Bull Run	بیت حسدا	Bethesda		
بورگ‌ـآن‌ـبرس	Bourg-en-Bresse	بولرو (نوعی رقص)	bolero	بیت شان	Beth-shan		

بیت صیدا Bethsaida
بیت عبره Bethabara
بیت عنیا Bethany
بیت لحم Bethlehem
*بیتولا Bitola
بیتولی Bitolj
بیتینیا Bithynia
بی. تی. یو. B.T.U.
بیحسی (در اصطلاح پزشکی) anesthesia
بید clothes moth
بیداری عظیم Great Awakening
بیدرمایر (سبکی در معماری) Biedermeier
بیدستر beaver
بیدگوشج Bydgoszcz
*بیرا (شهر، موزامبیک)؛ بیرا (ایالت تاریخی) Beira
بیرق ستاره‌نشان Star-spangled Banner
بیرمنگام Birmingham
بیروبیجان Birobidzhan
بیریه Beroea
بیزانس، امپراطوری Byzantine Empire
بیزمارک Bismrck
بیزون bison
*بیساو Bissau
بیسایاس Bisayas
بیسبال baseball
بیست و یک درخواست (در تاریخ ژاپن) Twenty-one Demands
بیسکی، خلیج Biscay, Bay of
بیسموت bismuth
بی سیتی Bay City
بیشکل (در اصطلاح شیمی و معدنشناسی) amorphous
بیشه‌گردان مسلح Bushrangers
بیشینه maximum
بیضی ellipse
بیضیوار ellipsoid
بیطرفی (در قوانین بین‌الملل) neutrality
بیطرفی مسلح (در حقوق بین‌المللی) armed neutrality
Beefeaters بیفئیترز
Baker Island بیکر، جزیره‌ی
bicarbonate بیکربونات
beacon بیکن
radio beacon *بیکن رادیوئی
~ range *بیکن رادیوئی امتدادنما beacon
Bikini بیکینی
Big Ben بیگ بن
*Big River بیگ ریور
Bighorn بیگهورن
Biel بیل
Biela *بیلا (از ستاره‌های دنباله‌دار)
Belorussia بیلاروسیا
Bilaspur بیلاسپور
Biloxi بیلاکسی
Bilá Hora *بیلا هورا
Bilbao بیلبائو
Bielsko-Biala *بیلسکو-بیالا
Bielefeld بیلفلد

Bill of Rights بیله‌ی حقوق
billiards بیلیارد
Billingsgate بیلینگزگیت
Bylini بیلینی (در ادبیات روسی)
billion بیلیون
parkinson's disease *بیماری پارکینسن
sleeping sickness بیماری خواب
psychiatry بیماریهای روانی، درمان
venereal diseases بیماریهای زهروی
occupational diseases بیماریهای شغلی
infectious ~ بیماریهای عفونی
contagious ~ بیماریهای مسری
communicable ~ بیماریهای واگیردار
insurance;assurance بیمه
invertebrates بیمهرگان
Bienne بین، دریاچه‌ی
International بین‌الملل (به عنوان اسم خاص)
Mesopotamia بین النهرین
Binghamton بینگمتن
Bingen بینگن
infinity بینهایت (در اصطلاح ریاضیات)
infinitesimal *بینهایتیک (در ریاضیات)
differential calculus *بینهایتیک، حساب
Biwa بیوا
Bío-Bío بیو-بیو
Butte بیوت
Buteshire بیوت‌شر
biotite *بیوتیت
Bièvres *بیور (شهر، فرانسه)
Beaver بیور، جزیره
weightlessness *بیوزنی
biography *بیوگرافی
Bayonne بیون

پ

pH پئاش
Paumotu پائوموتو
autumn *پائیز
Cephalopoda پابرسران
pope پاپ
Papeete پاپئته
paprika *پاپریکا
Papua پاپوا
~ New Guinea *پاپوا گینه‌ی جدید
papyrus پاپیروس
Pawtucket پاتاکت
Patagonia پاتاگونیا
Patan پاتان
Pazzi conspiracy پاتسی، توطئه‌ی
Patras پاتراس
Patroclus پاتروکلوس (در افسانه‌های یونان)
(the) Potteries پاتریز
patrician پاتریسین
Patzinaks پاتسیناکها
Patmos پاتموس
Patna پاتنا
Patay پاته
Patiala پاتیالا

Pachuca پاچوکا
Patchouli پاچولی
*Padang پادانگ
antibody پادتن
Paderborn پادربورن
Kings پادشاهان، کتاب (از کتابهای عهد)
Dual Monarchy پادشاهی دوگانه
Iron Guard پادگان آهنین
antigen پادگن
Padua پادوا
Pas-de-Calais پاـدوـکاله (ولایت، فرانسه)
Pas de Calais پا دو کاله (تنگه)
Podolia پادولیا

parabellum *پارابلوم
paratyphoid *پاراتیفوئید
para-sympathetic nervous system پاراسمپاتیک، سلسله‌ی اعصاب
parachute پاراشوت
paraffin(e) پارافین
Paraguay پاراگه؛ پاراگوای
parameter پارامتر
Paraná پارانا
paranoia پارانویا
Paraíba; parahiba پارائیبا
paraíba (do Sul) *پارائیبا دو سول
Parthia پارت
Parthenopaeus *پارتنوپائوس
Parthenopean Republic پارتنوپی، جمهوری
parthenogenesis پارتنوژنز (زنـ)
Parthenon پارتنون
parsec پارسک (واحد برای فواصل کیهانی)
parchment پارشمن
Parcae پارکا (از الاهگان رومی)
Park Range پارک رینج
Paarl *پارل
parliament پارلمان
Parlement پارلمان (در تاریخ فرانسه)
Parliament پارلمنت (در بریتانیای کبیر)
Good Parliament پارلمنت خوب (در تاریخ انگلستان)
Rump Parliament پارلمنت دنباله (در تاریخ انگلستان)
Mad Parliament پارلمنت دیوانه (در تاریخ انگلستان)
Long Parliament پارلمنت طویل
Addled Parliament پارلمنت فاسد (در تاریخ انگلستان)
Short Parliament پارلمنت کوتاه (در تاریخ انگلستان)
Parma پارما
Paranaíba; parnaíba پارنائیبا
Parnassus پارناسوس
Parnassians پارناسیان
Paropamisus پاروپامیسوس
Paros پاروس
paddlefish *پاروماهی
Paray-le-Monial پاره‌ـلوـمونیال
pariah پاریا

پاریا، خلیج Paria, Gulf of
پاریس (شهر)؛ پاریس (در افسانه‌های یونانی) Paris
پاریکوتین Paricutín
پازادنا؛ پاسادنا Pasadena
پاسارگادای Pasargadae
پاساروویتس Passarowitz
*پاساژ (در موسیقی) passage
پاساو Passau
پاستو Pasto
پاستورال (در موسیقی) pastoral
پاستوریزه کردن pasteurization
پاسخ (در اصطلاح روانشناسی) response
پاسداران امپراطور Praetorians
پاسداران سیاه Black Watch
پاسندائله Passchendaele
پاسیفائه (در افسانه‌های یونانی) Pasiphaë
پاسیفیک، جنگ Pacific, War of the
پاسیفیک شمالی، راه آهن Northern Pacific Railway
پاسیفیک کانادائی، راه آهن Canadian Pacific Railway
*پاسیگ Pasig
پاسیون (در دین مسیح) Passion
پافلاگونیا Paphlagonia
پافوس Paphos
پاکتولوس Pactolus
پاکس (در دین روم) Pax
پاکساز detergent
پاکستان Pakistan
پاگروم pogrom
پاگو پاگو Pagopago ; Pangopango
پاگودا pagoda
پالاتینا Palatinate
پالادیوم palladium
پالادیوم (در دین یونان و روم) Palladium
پالاس (در اساطیر یونان) Pallas
پالامدس Palamedes
پالائو Palau
*پالاوا Pallava
پالاوان Palawan
پالئوزوئیک، دوران Paleozoic
*پالئوفون paléophone
پالئوگرافی paleography
پالئولیت paleolith
پالئولیتیک، دوره‌ی Paleolithic period
پالئونتولوژی paleontology
پالایش refining
پالایمون (از خدایان یونانی) Palaemon
پالرمو Palermo
پالما (د مالیورکا) Palma (de Mallorca)
*پالماس، لاس Palmas, Las
پالمبانگ Palembang
پالم بیچ Palm Beach
پاله رویال Palais Royal
پالی Pali
پامپاس Pampas
پامپلونا Pampeluna; Pamplona
پامر، شبه جزیره‌ی؛ پامر، مجمع‌الجزایر Palmer

پامفولیا Pamphylia
پامیر Pamir(s)
پان (در دین یونان) Pan
*پانئاس Paneas
پاناما Panama
پاناما، منطقه‌ی کانال Panama Canal Zone
پان‌ـآمریکن Pan-American
پان‌ـآمریکن، نهضت Pan-Americanism
*پانانتئیسم panentheism
پانای Panay
پانتئون (در دین یونان) Pantheon
*پانتئیسم pantheism
پانتلریا Pantelleria
پانتومیم pantomime
پانتیفرکت Pontefract
پانچرترین Pontchartrain
*پانچوو Pancevo
پاندا panda
پانداروس (در اساطیر یونان) Pandarus
پاندورا (در اساطیر یونان) Pandora
*پان‌ـژرمنی Pan-Germanism
پانکروماتیک (در عکاسی) panchromatic
پانگولن pangolin
پانمونجوم Panmunjom
*پانوژیس Panevezhis
پانوکو Pánuco
پانونیا Pannonia
پانیپت Panipat
پانیک panic
*پاوتو Pao-t'ou; Paotow
پاولوفسک Pavlovsk
پاولی، اصل Pauli
پاویا Pavia
*پاویس Powys
پایاب ford
پایان (در اساطیر یونان) Paean
پای خر coltsfoot
پایساندو Paysandu
پایکس، قله‌ی Pikes Peak
پاینت (از مقیاسهای ظرفیت) pint
پاینز، جزیره‌ی Pines, Isle of
پایین‌کوه mountain of circumerosion

پپتونها peptones
پپسین pepsin
پتاح (در اساطیر مصری) Ptah
پتانسیل potential
پترا Petra
پترسن Paterson
پتروپاولوفسک Petropavlovsk
پتروداکتیل pterodactyl
*پتروزاووتسک Petrozavodsk
*پتروشیمی petrochemistry
*پتروکرپوست Petrokrepost
پتروگراد Petrograd
پترهوف Peterhof
پتن Petén
*پتولمائیس Ptolemaïs
پتومائین ptomaine

پچ Pecs
پچبلند pitchblende
پچنگا Pechenga
پچنگها Petchenegs
پچورا Pechora
*پخت (در شیشه‌گری) batch
پختی (در بیضی) ellipticity
پخش (در اصطلاح فیزیک) diffusion
پدال (در پیانو) pedal
پدرخدائی patriarchy
*پدما (شاخابه‌ی گنگ) Padma
پدوکا Paducah
*پدیپالپ (در عقربها) pedipalpus
*پدیده‌شناسی phenomenology
پر feather
پرا Pará
*پراتها (از فرقه‌های گنوستیک) Peratoe
پرادو (از موزه‌های اسپانیا) Prado
پرازئودیم praseodymium
پراش (در اصطلاح فیزیک) diffraction
پراک Perak
پراکریت Prakrit
پراکند (در اصطلاح فیزیک) dispersion
پراگ Prague
پراگری Praguerie
پراگماتیک سانکسیون pragmatic sanction
پرانتز parenthesis
پرانه missile
پرانه‌ی هدایتپذیر guided missile
پراودا (روزنامه‌ی روسی) Pravda
پراودینسک Pravdinsk
پراویدنس Providence
پراوینستاون Provincetown
پرایا Peraea
پرایتور (در روم قدیم) praetor
پراید، تصفیه‌ی Pride's Purge
پرپینیان Perpignan
پرتابشناسی ballistics
*پرتابگر (در فضاپیمائی) launcher
پرتابه projectile
پرت سعید؛ پورت سعید Port Said
پرتقال؛ پرتغال Portugal
پرتوبینی radioscopy
پرتوریا Pretoria
پرتوشناسی radiology
پرتونگاری radiography
پرث Perth
پرث امبوی Perth Amboy
پرث‌شر Perthshire
پرداز hachure
پرری د شین Prairie du Chien
پرزیدنشل، رشته‌ی Presidential Range
*پرزیدیوم Presidium
پرسئوس (در اساطیر یونان) Perseus
پرسبورگ Pressburg
پرسبیتری presbyterian
*پرسبیتری، نظام Presbyterianism
پرسپا، دریاچه‌ی Prespa

پرستن	Preston	پرولتاریا	proletariat	*پسیلوریتی	Psiloriti
پرستن‌پنز	Prestonpans	*پرولین	proline	*پسسینه	metathorax
*پرستویک	Prestwick	پرومتئوس	Prometheus	پسییک	Passaic
پرسفونه (در دین یونان)	Persephone	پرومتئوم	promethium	پشتسنترژبت	Pestszenterzsebet
پرسویونت (در انجمن بیکها)	Pursuivant	پرون	Péronne	پشم	wool
پرکامبرین، دوران	Pre-Cambrian	پرونتروت	Pruntrut	پشم زرین (در اساطیر یونان)	Golden Fleece
پرکوپ، برزخ	Perekop ,Isthmus of	پروانس	Provence	*پشم شیشه	glass wool
پرگا	Perga	پروانسال	Provencal	پشمیش	Przemysl
پرگار	compass	پرووو	Provo	*پفالتس (له)	Pfalz (له)
پرگاموس	Pergamos	*پرووپتامین	provitamin	پکالونگان	Pekalongan
*پرگل	Pregel	*پرویسن (له)	Preussen (له)	پکان؛ جوز امریکایی	pecan
*پر-لاشز	Père-Lachaise	پری، جزایر	Parry Islands	پکتین	pectin
پرلود (در موسیقی)	prelude	پریاپوس (در دین یونان)	Priapus	پکن؛پکینگ	Peking
پرل هاربر	Pearl Harbor	پریاموس (در افسانه‌های یونان)	Priam	پگاسوس (در اساطیر یونان)	Pegasus
پرلیس	Perlis	پریان، داستانهای	fairy tales	پگان	Pagan
پرم	Perm	پریبیلوف، جزایر	Pribilof Islands	*پگماتیت	pegmatite
پرمریبو	Paramaribo	پریپت	Pripet	پگو	Pegu
پرمنگنات	permanganate	پریتونیت	peritonitis	پل	bridge
پرمیسل	Premysl	*پری دو رم، گران	Grand Prix de Rome	پلاتنزه (له)	Plattensee (له)
پرمین، دوره‌ی	Permian period	*پریرا	Pereira	پلاته	Plataea
پرنامبوکو	Pernambuco	پریسکوپ	periscope	*پلاتین، اسفنج	platinum sponge
پرندک	hillock	*پریشاهرخ	oriole	*پلاتینیت	platinite
پرنده	bird	پریگو	Périgueux	*پلاستیک، ضربه‌ی	plastic impact
پرنده‌ی آبچر	wading bird	پریگور	Périgord	پلاستیکها	plastics
پرنده‌ی بهشتی	bird of paradise	پرینس ادوارد آیلند	Prince Edward Island	پلاس دو لا باستی	Place de la Bastille
*پرنیک	Pernik	پرینس البرت	Prince Albert	پلاس دو لا کنکورد	~ ~ Concorde
پرو	Peru	پرینس‌آو ویلز، جزیره‌ی	Prince of Wales	پلاس دو لا گرو	~ ~ Grève
پرواز	flight	پرینستن	Princeton	پلاسگیها	Pelasgians
*پرواز زمینمداری	Earth Orbital Flight	پرینس ویلیام، خلیج	Prince William Sound	*پلاسما (در فیزیک)؛ پلاسما (در خون)	plasma
*پرواز ماهمداری	Moon ~ ~	پرینسیپه	Principe	پلاسی	Plassey
پروانش	periwinkle	پزارو	Pesaro	پلاکت	(blood) platelet
پروانه	butterfly	پزشکی	medicine	پلاگر	pellagra
پروپولایوم (در معماری یونانی)	propylaeum	پژواک	echo	*پلان (در سینما)	plan
پروت	Pruth; Prut	پژوهش؛ استیناف	appeal	پلانتاریوم	planetarium
پروتاکتینیوم	protactinium	پسابش	dehydration; déshydra tation (فنـ)	پلانک، ثابت	Planck's constant
پروتئوس (در افسانه‌های یونان)	Proteus	پسابه	vinasse	پلانکتون	plankton
پروتئینها	proteins	پسابیدن	dehydrate (to)	پلاوئن	Plauen
پروتستان	protestant	پسابیده (فنـ)	dehydrated; déshydraté	پلئوس (در اساطیر یونان)	Peleus
پروتستان، نهضت	Protestantism	پسالتریون (از سازهای زهی)	psaltery	پل آهها	Bridge of Sighs
پروتوپلاسم	protoplasm	پستاب	after-glow	پلئیاد	Pléiade
پروتوزوئا	Protozoa	پست‌امپرسیونیسم	postimpressionism	پلئیستوسن، دوران	Pleistocene epoch
پروتوکل	protocol	پستانداران	mamals	*پلایسه	Pleisse
پروتون	proton	پسدم	after-damp	*پل بازودار	cantilever bridge
پروتون-پروتون، زنجیر	proton-proton chain	پسرخواندگی عیسی	adoptionism	*پل بالارو	vertical-lift ~
*پروتوندهی	protonation	پسکادورس	Pescadores	پلبینها	plebeians
پروتون منفی	antiproton	پسکرانه	hinterland	پلت	Platte
پروجا	Perugia	پسکوف	Pskov	پلت جنوبی	South Platte
پروردن کائوچو	vulcanization	*پسماند	hysteresis	پلت شمالی	North ~
پرورش (حیوانات و گیاهان)	breeding	پسمکوئودی، خلیج	Passamaquoddy Bay	*پلروما	pleroma
پروژکتور	projector	پسوخه (در اساطیر یونان)	Psyche	*پلزنی	Plzen
پروس	Prussia	پسیتاکوز	psittacosis	پلزیوزور	plesiosaurus
پروستات	prostate gland	پسیکاستنی	psyehastenia	*پلشت‌بر	antiseptic (فنـ)
پروس شرقی	East Prussia	پسیکانالیز	psychoanalysis	پل شناور	pontoon bridge
پروس غربی	West ~	پسیکوز	psychosis	*پل قپانی	bascule bridge
پروسیک، اسید	prussic acid	پسیکوسوماتیک	psychosomatic medicine	*پلکسوس (در سلسله‌ای اعصاب)	plexus
پروکروستس (در افسانه‌های یونانی)	Procrustes			*پلکسیگلاس	Plexiglass
پروکنسول (در دولت روم)	proconsul			*پلمایرا	Palmyra
پروکنه (در اساطیر یونان)	Procne			پل متحرک	drawbridge; movable bridge

*پل معلق	suspension bridge	پنلوپه (در افسانه‌های یونان)	Penelope	*پورت لویس	Port Louis
پل مل	Pall Mall	پنوم‌پن	Pnompenh	*پورتلیشه	Port Laoighise
*پل میانگرد	center-swing bridge	*پنه	Pene	پورت مورزبی	Port Moresby
پلن (در تاریخ فرانسه)	(the) Plain	پنیرمایه	rennet	پورتو الگره	Pôrto Alegre
پلوئستی	Ploesti	پنی‌سیلین	penicillin	پورتوپرنس	Port-au-Prince
پلوپس (در اساطیر یونان)	Pelops	پنین، آلپهای	Pennine Alps	پورتو ریکو	Puerto Rico
پلوپونز	Peloponnesus	پنیوس	Peneus	*پورتو سانتو	Porto Santo
*پلوپیدس	Pelopid	پو (رود)	Po	*پورتو-فرانسه؛ *پورت-ا-فرانسه	Port-aux-Francais
پلوتاش	Pelotas	پو (شهر)	Pau	پورتوفرایو	Portoferraio
پلوتسک	Plock	پوئبلا	Puebla	*پورتو نوو	Porto Novo
پلوتون (در نجوم)	Pluto	پوئبلو	Pueblo	*پورت هارکرت	Port Harcourt
پلوتونیوم	plutonium	پواتو	Poitou	*پور دو فرانس	Port de France
پلورزی	pleurisy	پواتیه	Poitiers	پور-رویال	Port-Royal
پلومار، کوه	Palomar	*پوئرتو پرینسیپه	Puerto Príncipe	پورککالا	Porkkala
*پلومباژین	plumbago	*پوئرتو کابِلو	Puerto Cabello	پوروس	Purus
پلومبیر	Plombières	پوئرتو مونت	Puerto Montt	پوری	Puri
*پلومبیر-له-بن	~ -les-Bains	پوئم سمفونیک	symphonic poem; tone poem	پوریم؛ فوریم	Purim
*پلوم دو کانتال	Plomb du Cantal	*پوئنت-نوار	Pointe-Noire	*پورین	purine
پلونا	Plevna	پوئوپو	Poopó	پوریوس	Porjus
پله	Pelée	پوئی-دو-دوم	Puy-de-Dôme	پوزن	Posen
*پلی	Pelly	پوئی-دو-سانسی	Puy de Sancy	پوزنان	Poznan
پلیاد	Pleiad	پوپوکاتپتل	Popocatepetl	پوزیترون	positron
پلیادها (در اساطیر یونان)	Pleiades	پوت؛ پوط	pood; poud	پوزیتیف (در عکاسی)	positive
پلیکان	pelican	پوتاس	potash	پوزیتیویسم	positivism
پلیموت؛ پلیمث	Plymouth	پوتاسیوم	potassium	پوژونی	Pozsony
پلیوسن، دوره‌ی	Pliocene epoch	پوتئولی	Puteoli	پوساداس	Posadas
پلیون	Pelion	*پوتسوئولی	Pozzuoli	پوسان	Pusan
پلیونه (در دین یونان)	Pleione	پوتسدام	Potsdam	پوست (در گیاهان)	bark
پمبا	Pemba	پوتنتسا	Potenza	پوست (در پستانداران)	fur
پمبروک	Pembroke	پوتوسی	Potosí	پوست (در حیوانات)	skin
پمبروک‌شر	Pembrokeshire	پوتومایو	Putumayo	پوستا	Puszta
پمونا	Pomona	پوتومک	Potomac	پوست آنگوستورا	angostura bark
پنابسکات	Penobscot	پوتون؛ پیتون (در افسانه‌های یونان)	Python	پوستومیا	Postumia
پناتس (در دین روم)	Penates	*پوتی	Poti	پوستوینا	Postojna
پنانگ	Penang	پوتیا (در دین یونان)	Pythia	پوسیدون (در دین یونان)	Poseidon
پناین، سلسله‌ی	Pennine Chain	پوتیدایا	Potidaea	پوشسنگ	cap rock
پنبه	cotton	پوچفستروم	Potchefstroom	پوشکار	Pushkar
پنبه‌دوزی	quilting	پودگوریتسا	Podgorica	پوشکره	stratosphere
پنبه‌ی باروتی	guncotton	پودنا	Pydna	پوشکین	Pushkin
پنبه‌ی کوهی	asbestos	پوده‌رست	saprophyte	*پوشمرز	stratopause
*پنبه‌ی کوهی پلاتینی	platinized asbestos	پوده‌گل	sapropel	پوکر (از بازیها)	poker
پنتاپولیس	Pentapolis	پورا	Pura	*پوکه (در فشنگ)	case
پنتاگون	Pentagon	پورانتروئی	Porrentruy	پوگمالیون (در اساطیر یونان)	Pygmalion
پنتسیلیا (در اساطیر یونان)	Penthesilea	پورت آدلائید	Port Adelaide	پولا	Pola
*پنتود	pentode	پورت آرتور (شهر چین)؛ پورت آرثر (شهر کشمة)	Port Arthur	*پولاروگرافی	polarography
*پنتوز	pentose	*پورت-ا-فرانسه؛ *پورتو فرانسه	Port-aux Français	*پولاروید	polaroid
*پنتونال	penthonal	پورت الیزابت	Port Elizabeth	پولاریزاسیون	polarization
پنجاب	Punjab	پورت آو سپین	Port of Spain	پولاریمتر	polarimeter
پنجاه و چهار و چهل یا جنگ (در تاریخ کشمة)	Fifty-four forty or fight	*پورت بلر	Port Blair	پولتاوا	Poltava
پنجاهه، عید	Pentecost	پورت جکسن	Port Jackson	*پولسارها (در نجوم)	pulsars
*پنجشنبه‌ی مقدس	Holy Thursday	پورت رادیوم	Port Radium	*پولسکا	Polska
پنجه‌ی گرگ	club moss	پورت سعید	Port Said	پولکا (نوعی رقص)	polka
پنجه‌ی آبرفتی	alluvial fan (یا cone)	پورتسمث	Portsmouth	پولمن	Pullman
*پندارپردازی	illusionism	پورت سودان	Port Sudan	پولوس	Pylos
پنزا	Penza	پورت فیلیپ، خلیج	Port Phillip Bay	پولوفموس	Polyphemus
پنسکولا	Pensacola	پورتلند	Portland	پولونارووا	Polonnaruwa; Pollonarrua
پنسیلوانیا	Pennsylvania			پولونز (نوعی رقص)	polonaise
پنگوین	penguin			پولونیکس (در افسانه‌های یونان)	Polynices

پولونیوم	polonium	پیاولی	Piauí	پیشسینه	prothorax
پولووتسی	Polovtsi	پیاوه	Piave	پیک	(the) Peak
پولیپ	polyp	پیبلزشر	Peeblesshire	پیکادلی	Piccadilly
*پولیتبورو	politburo	پیپوس، دریاچه‌ی	Peipus ,Lake	پیکاردی	Picardy; Picardie (فنس)
پولیتکنیک، مدرسه‌ی	(Ecole) Poly-technique (فنس)	پیتربره	Peterborough	پیکارسک	picaresque
		پیترزبرگ	Petersburg	*پیکتو	Pictou
پولیفونی	polyphony	پیترمریتسبرگ	Pietermaritzburg	پیکتها	Picts
پولیمر؛ بسپار	polymer	پیترهد	Peterhead	پیک دو میدی	Pic du Midi
پولیمریزاسیون؛ بسپاری	polymerization	پیتسبرگ	Pittsburgh	پیکس	Pecos
پولینزی	Polynesia	پیتسیکاتو (در اصطلاح موسیقی)	pizzicato	*پیکو تورکینو	Pico Turquino
*پولیورتان	polyurethane	پیتکرن، جزیره‌ی	Pitcairn Island	پیگمان؛ رنگیزه	pigment
پولیومیلیت	poliomyelitis	پیتون؛ پوتون	python .	پیگمه	Pygmy; Pigmy
پوما	puma	پیتیسم؛ تورع (لهجت دینی)	Pietism	پیل (در برق)	cell
پومپئی	Pompeii	پیجو	tracer	پیل	Pale
پومرانی؛ *پومرانیا؛ *پومرن	Pomerania	پیچ (ماشین ساده)	screw	*پیل خورشیدی	solar cell
پومرلی؛ *پومرلیا	Pomerelia	پیچ (منحنی موج)	helix	پیلسن	Pilsen
پومونا؛ پمونا	Pomona	پیچش (در اصطلاح فیزیک)	torsion	پیلکومایو	Pilcomayo
پوناپه	Ponape	پیچه	coil	پیل گرمابرقی	thermopile
*پوناکا	Punakha	*پیدابلور	phenocryst	پیلنیتس	Pillnitz
پونتا آرناس	Punta Arenas	پیدازا	phanerogam	پیلوری	pillory
*پونتواز	Pontoise	*پیداگری	detection	*پیله	cocoon
*پونتوذرا	Pontevedra	پیدایش، سفر	Genesis	پیمان ضد کمینترن	Anti-Comintern Pact
پونتوس	Pontus	*پیدایش صغیر	Little Genesis	پیمانگران	Covenanters
پونتیاک	Pontiac	پیر	Pierre	*پیمان ورشو، سازمان	Warsaw Treaty Organization
پونتیفکس (در روم قدیم)	pontifex	پیراهن‌سیاهان	Black Shirts	پیمون	Piedmont
پونتین، ماندابهای	Pontine Marches	*پیرایئوس؛ پیره	Piraeus	*پیمونته	Piemonte
پوند (از آحاد جرم و وزن)	pound	پیرایشگری	puritanism	*پینار دل ریو	Pinar del Río
پوندال (از آحاد نیرو)	poundal	پیرچشمی	presbytia; presbyopia	پیندوس	Pindus
پون دو گار	Pont du Gard	*پیرکس	pyrex glass	*پینرولو	Pinerolo
پوندیشری؛ *پوندیچری	Pondichery	پیرمونت؛ باد پیرمونت	(Bad) Pyrmont	پینسک	Pinsk
پونزی	Pevensey	*پیرنزاتلانتیک	Pyrénées-Atlantiques	پینکی	Pinkie
پونسه	Ponce	پیرنه (فنس)	Pyrenees; Pyrénées	پینگ پنگ	ping-pong
پونه	Poona	پیرنه‌زوریانتال؛ *پیرنزوریانتال	Pyrénées-Orientales	پینگیوان	Pingyuan
پونیک، جنگهای؛ پونی، جنگهای	Punic Wars	پیرنه‌ی سفلی	Basses-Pyrénées	پیوجت، خلیج	Puget Sound
		پیرنه‌ی علیا	Hautes-Pyrénées	پیوره	pyorrhea
پویانگ	Poyang	پیروالکتریسیته؛ تلبرق	pyroelectricity	پیوریا	Peoria
پویش	exploration	پیرود	consequent river	پیونگیانگ	Pyongyang
پوینت برو	Point Barrow	پیروکسن	pyroxene	پیه	tallow
پوینت فور	Point Four program	پیروکسیلین	pyroxylin	پیه ماهی	sperm oil
پوینده	explorer	پیروگالول	pyrogallol		
پوییدن	(to) explore	پیروگالیک، اسید	pyrogallic acid		
پها	pH	پیرومتر؛ تفسنج	pyrometer		
پهانگ	Pahang	پیری، ارض	Peary Land		
پهلوان	hero	پیریا	Pieria		
پهناب (در جغرافیا)	broad	پیریت	pyrite		
پهندشت	Great Plains	پیریدین	pyridine		
*پهنسری	advection	پیز (واحد فشار)	pieze		
*پهنه‌ی فرهنگی	brachycephalic	پیز	Pisa		
پهوکت	culture area	پیزوالکتریسیته؛ بارابرق	piezoelectricity		
پی؛ عصب	Phuket	پیس	Peace		
پیاتیگورسک	nerve	پیستویا	Pistoia		
پیاچنتسا	Pyatigorsk	پیسیدیا	Pisidia		
پیازچه	Piacenza	پیش‌ازرافائلیان	Pre-Raphaelites		
*پیاسینا	chive	*پیشران (در فضاپیمائی)	propellant		
پیام (در اصطلاح مخابرات)	Pyasina	پیشرانه	thrust		
پیانو (در موسیقی)	signal	پیشرو، حزب (در تاریخ کشمکش)	Progressive Party		
پیانو فورت (ساز زهی)	piano				
*پیانیسیمو	piano(forte)	پیشینرود	antecedent river		
	pianissimo				

ت

تاتال، دریاچه‌ی	Taal	تابش (در اصطلاح فیزیک)	beam
تائو، مذهب	Taoism	تابشسنج	bolometer
تائورمینا	Taormina	تابع (در اصطلاح ریاضیات)	function
تائیتی؛ تاهیتی	Tahiti	تابناکی	luminescence
تاباسکو	Tabasco	تابندگی	luminosity
*تابستان	summer	تابو	taboo; tabu
*تابستابخوانی	aestivation	تابوت عهد	Ark of the Covenant
تابش (در اصطلاح فیزیک)	incidence	تابور	Tabor
تابشسنج	bolometer	تابوریان	Taborites
تابع (در اصطلاح ریاضیات)	function	تابه (در اصطلاح فیزیک)	beam
تابناکی	luminescence		
تابندگی	luminosity		
تابو	taboo; tabu		
تابوت عهد	Ark of the Covenant		
تابور	Tabor		
تابوریان	Taborites		
تابه (در اصطلاح فیزیک)	beam		

تابیدگی (در فیزیک) distortion
تاپاژوس Tapajos
*تاپتی Tapti
تاپسوس Thapsus
تاپیر tapir
تاپیوکا tapioca
تاترا Tatra(s)
*تاتنم Tottenham
تاج خروس cockscomb
تاج خورشید corona
تاجگذاری coronation
تاخو Tajo
*تاخومولکو Tajumulco
تاراسکون Tarascon
تاراگونا Tarragona
تارانت؛ *تارانتو(بتل) Taranto
تارب Tarbes
تاربست (در اسبابهای نورشناخت) reticle
*تاربست (در نجوم) Reticulum
تارپان tarpan
تارپون tarpon
تارپیا (در افسانه‌های رومی) Tarpeia
تارتاروس Tartarus
تارتر tartre (فنـ)
تارترات tartrate
تارتریک، اسید tartaric acid
تارتو Tartu
تارتوف (نمایشنامه) Tartuffe
تار عصبی nerve-fibre
تارگوویشته Targoviste
تارن Tarn
تارن‌ـاـگارون Tarn-et-Garonne
تارنز Torrens
تارنوپول Tarnopol
تارنوف Tarnow
تاریخ طبیعی natural history
تاریفا Tarifa
تاریم Tarim
تازیانه‌زنان flagellants
*تازیها (در نجوم) Canes Venatici
تاژ، لو (le) Tage (فنـ)
تاسمان، دریای Tasman Sea
تاسمانی Tasmania
تاسوس Thasos
تافلبرگ Table Mountain
تاقدیس anticline
*تاقدیس شکنجی anticlinorium
تاکلاماکان Taklamakan; Takla Makan
تاکلوبان Tacloban
تاگالوگ؛ تاگال Tagal(og)
تاگانروگ Taganrog
تاگوا tagua
تاگوس Tagus
تاگها Thugs
تالاب étang (فنـ)
تالار ستاره (در لندن) Star Chamber
*تالاموس thalamus
*تالاورا Talavera
*تالاورا ذ لا رلینا ~ de la Reina

تالسا Tulsa
تالکا Talca
*تالکاوانو Talcahuano
*تالمور Tullamore
تالین Tallinn
تالیوم thallium
*تاماتاو Tamatave
تامان Taman
تاماولیپاس Tamaulipas
تامپره Tampere
تامپیکو Tampico
تامرفورس Tammerfors
تامیل Tamil
*تامیل نادو Tamil Nadu
تأمین اجتماعی social security
تانا Tana
تاناگرا Tanagra
تاناناریو Tananarive
تانتال tantalum
تانتالوس (در افسانه‌های یونانی) Tantalus
*تانترائی؛ *تانتریسم Tantrism
تانتن Taunton
تانجور Tanjore
تاند Tende
*تانزانیا Tanzania
تانژانت tangent
تانک tank
تانگانیکا Tanganyika
تانگو (نوعی رقص) tango
تاننبرگ Tannenberg
تانیس Tanis
تانیک، اسید tannic acid
تاوپو، دریاچه‌ی Taupo
تاونتن Towton
تئوتی‌واکان Teotihuacán
تئودوسیوسی، مجموعه‌ی قوانین Theodosian Code
*تئودول Théodule
تئودولیت theodolite
تاوراگه Taurage
تاور آو لاندن Tower of London
تاوروگن Tauroggen
*تاور هملتز Tower Hamlets
تئوری؛ نظریه theory
تئوزوفی theosophy
*تئولوژی theology
تاونزند، قوانین Townshend Acts
تاونزویل Townsville
*تاونوس Taunus
تاهیتی؛ تائیتی Tahiti
تای Tai ; Tai
تای؛ تایها Thai
تایبرن Tyburn
تایپه Taipei; Taipeh
تایپینگ، شورش Taiping Rebellion
تایتنیک Titanic
تایر tire
تایس Theiss
تای شان Tai Shan

تایکاندروگا Ticonderoga
تایکو؛ تایگو Taegu
تایلند Thailand
تایمیر، شبه جزیره‌ی Taimyr
*تایمیرا Taimyra
تئین theine
تاین Tyne
*تاینارووم Taenarum
*تاینارون Tainaron
تاینان Tainan
تاینماوث؛ تینمث Tynemouth
*تاین اند ویر؛ *تاین و ویر Tyne and Wear
تایوان Taiwan
*تایوی Teifi
تأیید (از مناسک مسیحیان) confirmation
تای‌یوان Taiyüan
تب؛ طیوه Thebes
تباهی (در رادیوآکتیویته) decay
تبت Tibet
تبخیر vaporization
تبخیر سطحی evaporation
تبدل عناصر؛ تبدیل عناصر transmutation of elements
*تبدل عیسی، عید Transfiguration, feast of
تبدیل (در اصطلاح هندسه) transformation
تبدیل عناصر؛ تبدل عناصر transmutation of elements
تبرد این Tabard Inn
تب زرد yellow fever
تبسه Tebessa
تبلور crystallization
تبلیغات propaganda
تب نفاسی؛ حمای نفاسی puerperal fever
تبهگن degenerate
تبهگنی degenerescence; degeneracy
تپیک Tepic
تترود tetrode
تتوس (در دین یونانی) Tethys
تتیس (در افسانه‌های یونانی) Thetis
تثبیت مشاغل، قانون (در تاریخ کشمـ) Tenure of Office Act
تثلیث؛ ثالوث (در مسیحیت) Trinity
تثلیث زاویه trisection
تجارت آزاد free trade
*تجددطلبی؛ *تجددخواهی modernism
*تجرید (در فلسفه‌ی علم) abstraction
*تجزیه (در شیمی) (chemical) analysis
تجسد (در تشعشات برقاطیسی) materializtion
*تجسد در نان (در مذهب کاتولیک) impanation
تجسم (در روانشناسی) projection
تجشـ USSR
تجلی مسیح، عید Epiphany
تحت الحمایه protectorate
تحصیلات آزادگان liberal arts
تحققی، مذهب positivism
*تحققی منطقی، مذهب logical positivism
*تحلیل (در روش علمی) analysis

*تحلیلگر دیفرانسیل رقمی digital differential analyzer
تحمیل (در اصطلاح مخابرات بیسیم) modulation
*تحمیل بسامدی frequency modulation
*تحمیل دامنه‌ای amplitude modulation
تحوت (در دین مصر) Thoth
تحویل (در اصطلاح ریاضیات) reduction
تحویل (تبدیل واحدی به واحد دیگر) conversion
تختان (در اصطلاح زمینشناسی) terrace
*تختانک (در اصطلاح زمینشناسی) terracette; sheep track
تختپائی flatfoot
تخلیص liquation
تخلیه‌ی برقی discharge
تخم (در زیستشناسی) ovum
تخمدان ovary
*تخمک ovule
تخمیر fermentation
تداخل (در اصطلاح فیزیک) interference
تداخلسنج interferometer
تداعی معانی (در روانشناسی) association
تدهین نهائی (در آیینهای مقدس کاتولیک رومی) extreme unction
ترا (جزیره) Thera
ترا (دهکده) Tara
تراطلسی transatlantic
تراپانی Trapani
تراپیان؛ تراپیستها Trappists
تراخم trachoma
تراز level
تراز انرژی energy level
ترازو balance
ترازوژمونتش Trás-os-Montes
ترازوی کهنسنج microbalance
ترازیمنو Trasimeno
تراژدی tragedy
تراس (فنس)؛ تراکیا Thrace
تراست (در اصطلاح مالی و اقتصادی) trust
*تراشه‌ای، افزارهای flake tools
ترافالگار Trafalgar
ترافیم (از بتهای یهود) teraphim
تراق decrepitation
تراقاره‌ای transcontinental
تراک detonation
تراکت tract
تراکتور tractor
تراکم compression
تراکم یون ئیدروژن hydrogen-ion concentration
تراکه detonator
تراکیا؛ تراکیه؛ تراس (فنس) Thrace
تراکیدن (to) detonate
تراگذار transducer
ترالی Tralee
ترانت Trent
ترانزیستور transistor
ترانس‌آلای (رشته کوهی جزء شبکه‌ی پامیر) TransAlai

ترانسانداتالیسم transcendentalism
ترانسپادان، جمهوری Transpadane
*ترانسفینی، عدد tansfinite number
ترانسکاین، سرزمینهای Transkeian Territories
ترانسوال Transvaal
*ترانسونیک transonic
ترانسیلوانی Transylvania
ترانی Trani
تراوانکور Travancore
*ترئونین threonine
تربانتین turpentine
تربیا Trebbia
تربیع دایره quadrature (squaring) of the circle
تربیوم terbium
ترکیب (در اصطلاح علم جبر) permutation; arrangement (فنس)
ترجمه‌ی هفتادی؛ ترجمه‌ی هفتاد Septuagint
ترجیع (در روانشناسی) regression
*ترجیع‌بند (در موسیقی) couplet
ترزینا Teresina
ترساز surface-active agent
ترسانددروس (در افسانه‌های یونان) Thersander
ترس ماریاس (Las) Tres Marías
ترسیم در آسمان skywriting
ترشح (در زیستشناسی) secretion
ترشی pickle
ترک (رود) Terek
ترک (مهاجرت متشکل) trek
ترکانل Tyrconnel
*ترکس اند کایکوس Turks and Caicos
ترکس و کایکوس ~ ~ ~
ترکیب (در اصطلاح علم جبر) combination
ترکیب (در شیمی و فلسفه‌ی علم) synthesis
ترکیه Turkey
ترگول مورش؛ *ترگو-مورش Targul-Mures
ترگوم Targum
*ترگوویشته Tirgoviste
ترمز brake
ترموالکتریسیته thermoelectricity
ترموپیل؛ پیل گرمابرقی thermopile
ترموپیل؛ ترموپولای (یه) Thermopylae
ترمودینامیک thermodynamics
ترموس thermos
ترموستا؛ دماپای thermostat
ترموسفر؛ دماکره thermosphere
ترمومتر؛ دماسنج thermometer
ترمی (واحد مقدار حرارت) thermie (فنس)
ترمیدور Thermidor
ترمیستور thermistor
ترمیم (در تاریخ کشمکش) Reconstruction
ترمینوس (در سنن رومی) Terminus
ترمیون thermion
*ترمیونی، صدور thermionic emission
ترن tern
ترناته Ternate

ترناوا Trnava
ترنت Trent
ترنتن Trenton
ترنتینو-آلتو آدیجه Trentino-Alto Adige
*ترنسکای (The) Transkei
ترنگانو Trengganu
ترنووو Trnovo
ترنی Terni
ترو (فنس) Trèves
تروا (شهر قدیم) Troy
تروا (شهر، فرانسه) Troyes
تروا، جنگ Trojan War
تروآده Troad
تروا ریویر Trois Rivières
تروآس Troas
تروئل Teruel
تروبادور troubadour
تروبریاند، جزایر Trobriand Islands
تروپاو Troppau
تروپوپوز؛ گشتمرز tropopause
تروپوسفر؛ گشتکره troposphere
تروپیسم(در گیاهشناسی) tropism
تروخیو Trujillo
ترور terror
تروریسم terrorism
تروک Truk
*تروگلودیت troglodyte
تروگیر Trogir
تروله‌تان Trollhättan
ترومبوز thrombosis
ترومبون (از سازهای بادی) trombone
ترومپت (از سازهای بادی) trumpet
ترومسو Tromso
ترونهیم Trondheim
*ترونهیمسفیور Trondheimsfjord
تروور trouvère
تروی Troy
تروی، اوزان (سلسله‌ای از آحاد وزن) troy
*تروئیزو Treviso
تره هوت Terre Haute
*تریادیتسا Triaditsa
تریاسیک، دوره‌ی Triassic period
تریانون Trianon
تریبون (از مناوین در روم قدیم) tribune
*تریپتوفان tryptophan
تریپتولموس (در دین یونان) Triptolemus
تریپورا Tripura
*تریپولیتانیا Tripolitania
*تریپولیس Tripolis
تریتون (در اساطیر یونان) Triton
تریتیوم tritium
تریچیناپالی Trichinopoly
تریدنس (در اساطیر یونان) trident
تریر Trier
تریرم trireme
تریست؛ *تریسته (ایتالیائی) Trieste
تریستان دا کونیا Tristan da Cunha
تریسترم و ایزالده Tritstram and Isolde

تریکینوز	trichinosis	تشویه (در شیمی)	roasting	*تقطیر تخریبی	destructive distillation
تریگلاو	Triglav	تصاعد (در ریاضیات)	progression	*تقطیر تدریجی	fractional ~
تریلوبیت	trilobite	تصاویر متحرک	animated cartoons	تقطیع (در اصطلاح تلویزیون)	scanning
تریلیون	trillion	تصعید	sublimation	تقلیب (در روانشناسی)	conversion
ترینکومالی	Trincomalee	تصفیه؛ پالایش	refining	تقوع	Tekoa(h)
تری‌نیتروتولوئن	trinitrotoluene	تصلب شرایین	arteriosclerosis	تقویم	calendar
*ترینیتروفنول	trinitrophenol	تصلب قطعاتی	multiple sclerosis	تقویم گرگوری	Gregorian Calendar
ترینیتی	Trinity	*تصورات‌ـنیروها	idées-forces	تقویم یولیانی؛ تقویم قیصری	Julian Calendar
ترینیداد	Trinidad	تصویر (در اصطلاح فیزیک)	image	تک	teak
ترینیداد و توباگو	Trinidad and Tobago	تصویر (در هندسه)	projection	تکابه (در شیمی)	monohydric
تریود (در الکترونیک)	triode	تضعیف مکعب	duplication of cube	تکامل؛ تحول	evolution
تریوز	Treves	تطابق (در رؤیت)	accomodation	تکانه (در اصطلاح برق و مکانیک)	impulse
تریوم‌ویراتوس	Triumvirate	تطاوین؛ تطوان	Tetuán	*تکانه‌ی عصبی	nervous impulse
تریوندروم	Trivandrum	تطور	mutation	تکبیت (در پسیکانالیز)	repression
*تز (در اصطلاح فلسفه)	thesis	تطهیر عذراء، عید	Candlemas	*تکپار مونومر	monomer
تزار	Czar; Tsar	تعادل	equilibrum	تکثیر؛ تولید مثل	reproduction
تزریق	injection	تعادلشناسی	statics	*تکخوان	soloist
تژو	Tejo (رنه)	تعارض قوانین (در اصطلاح حقوقی)	conflict of laws	تکریر (در اصطلاح شیمی)	rectification
تسالونیکیان (در عهد)	Thessalonians	تعاون	cooperation	تکزاس	Texas
تسالی	Thessaly	تعدیل زمان	equation of time	*تکسکوکو، دریاچه‌ی	Texcoco, Lake
تسانا	Tsana	تعرق (در گیاهشناسی)	transpiration	تکسل	Texel
تسئوس (در اساطیر یونان)	Theseus	تعلیمات اکابر	adult education	تکسنگ	monolith
تست	test	تعلیم و تربیت توام	coeducation	تکسیله	Taxila
تستهای ابرازی	projective tests	تعلیم و تربیت مترقی	progressive education	*تکشاخ (در نجوم)	Monoceros
تستهای روانشناسی	mental tests	تعلیم و تربیت والدین	parent education	تکفام	monochromatic
تستهای هوشی	intelligence tests	تعمید	baptism	تکفیر	excommunication
تستینیه	Cetinje	*تعویضپذیر (در گروه ریاضی)	commutative	تکقندها	monosaccharides
تسرس	Cres (چک)	*تعویضپذیری (در حساب)	commutativity	تکگانی	monogamy
*تسرمات	Zermatt	تغریب	heliacal setting	تکلیس	calcination
*تسرنا گورا	Cerna Gora	تغییر	variation	تکمه (در گیاهشناسی)	tuber
تسیس	Cesis; Tsesis	تغییر حالت (در اصطلاح فیزیک)	change of state	تکنتیوم	technetium
تسل آم زه	Zell am See	تغییر مقام (در موسیقی)	modulation	تکنیک	technique
*تسلسل‌بند (در موسیقی)	refrain	تفبرق؛ پیروالکتریسیته	pyroelectricity	*تکنواز	soloist
تسلسل خواطر؛ تداعی معانی	association	تفت‌ـهارتلی، قانون	Taft-Hartley Act	تکوما	Tacoma
تسلسل رسولان مسیح	apostolic succession	تفتیش افکار	Inquisition	تگرگ	hail
تسله	Celle	*تفر (در نجوم)	Puppis	تگوسیگالپا	Tegucigalpa
تسلیم و ترک نفس	quietism	تفریق (در حساب)	substraction	تلاسکالا	Tlaxcala
تسن (فنس)	Tessin	تفریق (در حقوق)	separation	تلاش (در مقاومت مصالح)	stress
تسوایبروکن	Zweibrücken	تفسنج؛ پیرومتر	pyrometer	تلاش مسیحی	Christian Endeavor
*تسوریش (له)	Zürich	تفسیدن	calefaction (فنس)	تلاشی (در اتم)	disintegration
تسوشیما	Tsushima	تفنگ	rifle	تل اویو	Tel Aviv
تسوگ	Zug	تفیلین (در سنت یهود)	phylacteries	*تل اویو‌ـیافا	Tel Aviv-Jaffa
تسوگارو، تنگه‌ی	Tsugaru Strait	تقارب (در هندسه و فیزیک)	convergence	تلپاتی؛ انتقال حسیات	telepathy
تسوگشپیتسه	Zugspitze	تقارن (در اصطلاح هندسه)	symmetry	تلتایپ	teletype (writer)
تسولفراین	Zollverein	تقدیم اعتدالین (در نجوم)	precession of the equinoxes	تلخاب	bittern
تسویکاو	Zwickau	*تقرت؛ توگور (فنس)	Touggourt	*تلستار	Telstar
تسه‌تسه	tsetse fly	تقسیم (در حساب)	division	*تل سفید	White Hill
*تسیگان	tsigane	تقسیم اراضی، قوانین (در روم قدیم)	agrarian laws	تلسکوپ	telescope
*تسیگوینر (آلمانی)	zigeuner	تقسیم توافقی (در اصطلاح هندسه)	harmonic division	*تلسکوپ (در نجوم)	Telescopium
تسیسترسدورف	Zistersdorf	تقسیم خاطر	schizophrenia	تلسکوپ رادیوئی	radio telescope
تسین (ایالت، سویس)	Tessin (له)	تقسیم زرین	Golden Section	تلفوتو	telephoto
تسین	Tsin	*تقطع (در زیستشناسی)	fragmentation	تلفون؛ تلفن	telephone
تسینان	Tsinan	تقطیر	distillation	تلفون بیسیم؛ رادیوتلفون	radiotelephone
تشری (از ماههای یهود)	tishri			تلق؛ طلق	talc
تشریح؛ کالبدشناسی؛ آناتومی	anatomy			تلقیح	inoculation
تشریق	heliacal rising			تلقین (در روانشناسی)	suggestion
تشعشع	radiation			تلقین بنفس (در روانشناسی)	auto-suggestion
تشن	Teschen			تلگراف	telegraph
تشنج	convulsion				

تلگراف بیسیم radiotelegraph
*تلگونوس (در اساطیر یونانی) Telegonus
تلماخوس (در افسانه‌های یونانی) Telemachus
تلمارک Telemark
تلماسه؛ ریگ روان dune
تلمبه pump
*تلمبه (در نجوم) Antlia
*تلمبه‌های هوائی air pumps
*تلمبه‌ی بالابر lift pump
*تلمبه‌ی جبری force pump
*تلمبه‌ی مرکزگریز centrifugal pump
*تلمبه‌ی مکشی suction pump
تلمود Talmud
تلوتوگراف telautograph
تلور tellurium
تلوگو Telugu
تلویزیون television
تلهسی Tallahassee
تم (در موسیقی) theme
*تما Tema
*تمالی Tamale
تمبال kettledrum; timbale (فنـ)
تمبر stamp; timbre (فنـ)
تمبوکتو Timbuktu; Tombouktou (فنـ)
تمپا Tampa
تمپل (the) Temple
تمپلهوف Tempelhof
تمپو (در موسیقی) tempo
تمپه Tempe
تمثال‌شکنی (در تاریخ مسیحیت) iconoclasm
تمثل (در روانشناسی) identification
تمجد Timgad
تمز Thames
تمنی هال Tammany Hall
تمورث Tamworth
تموز (از خدایان بابلی) Tammuz
تمیس Themis
تن (واحد جرم) tonne (فنـ)
تناسب (در ریاضیات) proportion
تناسخ transmigration of the soul; metempsychosis
تناسریم Tenasserim
تناظر (در اصطلاح ریاضیات) correspondence
تناول عشای ربانی communion
تنتور tincture
*تنجاوور Thanjavur
تنداب rapids
تندان cliff
تندباد gale
تندنویسی shorthand
تندوس Tenedos
تنریفه Tenerif(f)e
تنزیل discount
تنسی Tennessee
تنسی، سازمان دره‌ی ~ Valley Authority
تنشبره Tinchebray
*تنظیم خانواده birth control
تنکار؛ تنکال tincal (فنـ)

تنگ (در اصطلاح جغرافیا) gorge
تنگستن tungsten
تنگه؛ باب channel; sound; strait
*تنگه‌ی دوور Strait of Dover
تنگه‌ی شمال North Channel
تنوچتیتلان Tenochtitlán
تنور tenor
تنوره‌ی دیو dust devil
تنوره‌ی یخچالی glacier mill
تنوس Tenos
تنیس tennis
تنین (در نجوم) Draco
*تواپسه Tuapse
توارث؛ *وراثت genetics
تواریخ ایام، کتاب Chronicles
توئستس (در افسانه‌های یونانی) Thyestes
*توافقی، قانون harmonic law
تواموتو، جزایر Tuamotu Islands
*توان (در ریاضیات) power
توبا (از سازهای بادی) tuba
توبوای، جزایر Tubuai Islands
توبول Tobol
توبولسک Tobolsk
توبه penance
*توبه‌شنو confessor
توبه‌گران (فرقه‌ای از مسیحیان) Penitentes
توبینگن Tübingen
توپخانه artillery
توپولوژی topology
توپیکا Topeka
توتم totem
توتوئیلا Tutuila
توتونی، شهسواران Teutonic Knights
توتی کورین؛ *توتیکورین Tuticorin
توخه (در دین یونان) Tyche
تودئوس (پهلوان افسانه‌ای یونانی) Tydeus
*تودلا؛ توذلا (اسپانیایی) Tudela
تودور، سبک Tudor Style
توده‌ی هوا air mass
تور (در دین ژرمنی) Thor
تور (شهر) Tours
توران Turan
تورب (زغال نارس) peat
*توربی Torbay
توربین turbine
تورتوسا Tortosa
تورذسیلیاس Tordesillas
تورس ودراس؛ *تورش ودراش Tôrres Vedras
تورع (نهضت دینی) Pietism
تورفان Turfan
تورکو Turku
تورکوئن Tourcoing
تورکی Torquay
*تورکینو، قله‌ی Pico Turquino
تورگاو (ایالت، سویس) Thurgau
تورگاو (شهر) Torgau
تورم inflation
تورمالین tourmaline

تورن (شهر، لهستان) Thorn (لهـ)
تورن (شهر، ایتالیا) Turin
تورن (ناحیه و ایالت سابق فرانسه) Touraine
تورناو Tyrnau (لهـ)
تورنسل litmus
تورنفراین Turnverein
تورنوسورین Turnu-Severin
تورنه Torne
تورنه Tournai
تورنیو Tornio (فنلـ)
توروس Taurus
*توروون thoron
توروون Torun
تورونتو Toronto
*توره Tevere (بتلـ)
توری (در الکترونیک) grid
توری (از احزاب انگلستان) Tory
*توری‌صافی (در الکترونیک) screen-grid
*توری مانع suppressor grid
تورینگن Thuringia
تورینو Torino (بتلـ)
توریوم thorium
توسان Tucson
توستلا Tuxtla
توسته Theveste
توسکارورا Tuscarora
توسکان Tuscany
*توسکانا Toscana (بتلـ)
*توسکولوم Tusculum
توطئه‌ی باروت (در تاریخ انگلستان) Gun-powder Plot
توطئه‌ی دسامبریها؛ توطئه‌ی دکامبریها (در تاریخ روسیه) Decembrists Conspiracy
توفت Tophet
توفند hurricane
توقیع پاپی؛ بول bull
توکان toucan
*توکان (در نجوم) Tucana
توکانتینس Tocantins
توکلاو Tokelau
توکومان Tucumán
توکی Tokay
توکیو Tokyo; Tokio
توگا (در روم قدیم) toga
توگنبورگ Toggenburg
توگو Togo
توگولند Togoland
تول Toul
*تول Tulle
تولا Tula
*تولئار Tuléar
تولبوخین Tolbukhin
تولتک Toltec
تولدو Toledo
تولک رفتن molting
تولوئن toluene
تولوز Toluouse
تولوسا Tolosa
تولوکا Toluca

تولون Toulon
توله Thule
تولید مثل؛ تکثیر reproduction
*تولید مثل بیجنسی asexual reproduction
*تولید مثل جنسی sexual ~
*تولید مثل رویشی vegetative ~
تولیدو Toledo
تولیوم thulium
*توما، انجیل Gospel of Thomas
تومار Tomar
تومسک Tomsk
*تومن Tumen
تونا tuna
تونالیته (در موسیقی) tonality
توندارئوس (در اساطیر یونان) Tyndareus
*توندرا tundra
تونس Tunisia
تونس، خلیج Tunis, Gulf of
تونسبرگ Tonsberg
تونکن Tonkin
تونگا Tonga
تونگتینگ Tungting
تونگو Toungoo
تونگوز Tungus
تونگوسکا Tunguska
تونل tunnel
*تونل باد wind tunnel
تونله ساپ Tonle Sap
تونهوانگ Tunhwang
تووا Tuva
توهم (در روانشناسی) hallucination
تویتوبورگر والد Teutoburger Wald
توید (نوعی پارچه) tweed
توید (رود، اسکاتلند) Tweed
تویکنم Twickenham
تویلری Tuileries
تهتراز base-level
تهنشست sediment
*تهنشینی sedimentation
تهویه ventilation
تهویه‌ی مطبوع air conditioning
تیا (در اساطیر یونان) Theia; Thia
تیارا tiara
تیاره Tiaret
*تیال (در طول عمر موجودات زنده) tial
*تیانا Tyana
تیبر Tiber
تیپرری Tipperary
تیپوگرافی typography
تیپیکنو Tippecanoe
تیتان titanium
تیتانها (در اساطیر یونان) Titans
*تیتانها، جنگ Titanomachy
*تیتراژ titrage
تیتسویل Titusville
تیتوگراد Titograd
تیتیکاکا Titicaca
تیچینو Ticino

تیرا دل فوئگو Tierra del Fuego
*تیراسپول Tiraspol
تیرانا Tirana
تیرانوزوروس Tyrannosaurus
تیرانه Tiranë
تیرپایه pile
تیرتخش firework
تیرتخشالی pyrotechnics
تیرسیاس (در اساطیر یونان) Tiresias
تیر شهاب falling star
تیرنه، دریای Tyrrhenian Sea
تیروئید، غده‌ی thyroid gland
*تیروچیرپالی Tiruchirapalli
*تیروزین tyrosine
تیرول Tyrol
تیرون Tyrone
تیره (در رده‌بندی گیاهی) family
تیره‌داران Chordata
تیز Tees
تیزاب سلطانی aqua regia
*تیساید Teeside
تیسفون Ctesiphon
تیفوئید typhoid fever
تیفوس typhus
تیلبری Tilbury
تیلبورگ Tilburg
تیلزیت؛ تیلسیت Tilsit
تیماس bush
*تیمفو Timphu
تیمور Timor
تیموس، غده‌ی thymus gland
تیمیشوارا Timisoara
تینتجل هد Tintagel Head
تین‌تسین Tientsin
تین شان Tien Shan
*تینگیس Tingis
تیو (در دین ژرمنی) Tiw
*تیورا تام Tyura Tam
تیوکسبری Tewkesbury
تیومن Tyumen; Tiumen
تیونویل Thionville
تیوولی Tivoli

ث

ثابت (در ریاضیات) constant
*ثابت خورشیدی solar constant
*ثابت کجنمائی constant of aberration
*ثابتهای اتمی atomic constants
ثالوث؛ تثلیث Trinity
ثانیه second
*ثئوتا (سبتا) Ceuta
ثبات تأثرات نوری persistance of vision
ثبوت (در عکاسی) (photographic) fixing
*ثتفرد ماینز Thetford Mines
ثریا (در نجوم) Pleiades
*ثعبان (در نجوم) Thuban
*ثنایا incisors
ثنت، جزیره‌ی Thanet, Isle of
*ثندر بی Thunder Bay

ثنویت dualism
ثور (در نجوم) Taurus

ج

*جاتی (طبقه، در هند) jati
جاثلیق catholicos; katholicos
جاثی علی رکبتیه (در نجوم) Hercules
*جاجاپورا Djajapura
جاده‌ی باجگیر turnpike(road)
جاذبه (در اصطلاح فیزیک) attraction
جارویس، جزیره‌ی Jarvis Island
جارویس، خلیج Jervis
جاز jazz
جازر Gezer
جاکارتا Jakarta; Djakarta
جاگانات Jagannath
جاگاه space-time
جاگرنات Juggernaut
جالندر Jullundur
جام (در گیاهشناسی) corolla
جامد solid
جامعه، سفر Ecclesiastes
جامعه‌شناسی sociology
جامعه‌های اشتراکی communistic settlements
جامعه‌ی اروپائی انرژی اتمی European Atomic Energy Community
جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد Europe an Coal and Steel Community
جامعه‌ی اقتصادی اروپائی European Economic Community
جامعه‌ی ملل League of Nations
جام مقدس Holy Grail
جانبی lateral
جانزتاون Johnstown
جانستن، جزیره‌ی Johnston Island
جانشینی؛ استخلاف (هر دو در شیمی) substitution
*جانگی تاو Dzhangi-Tau
جانور animal
جانورشناسی zoology
جاوه Java
جایزه (در اصطلاح اقتصادی) bounty
جایزه؛ اعانه subsidy
*جایزه بزرگ رم Grand Prix de Rome
جایگشت permutation
جاینتز کوزوی Giant's Causeway
جبار (در نجوم) Orion
جبار tyrant
جباران سی‌گانه Thirty Tyrants
جبر (رشته‌ای از ریاضیات) algebra
جبر؛ لختی (در فیزیک و مکانیک) inertia
*جبر علی determinism
جبل الشرقی Anti-Lebanon
جبل طارق Gibraltar
جبهه front
*جبهه‌ی آزادیبخش کبک Front de Libération de Québec
جبهه‌ی انسدادی occluded front

جبهه‌ی سرد (در هواشناسی) cold front
جبهه‌ی قطبی polar front
جبهه‌ی گرم warm front
جبهه‌ی مردم (در تاریخ فرانسه) Front Populaire (فنـ)
*جبهه‌ی ملی آزادیبخش (درتاریخ عدن) National Liberation Front
*جبهه‌ی موج wave front
جت (شهر) Gath
جت jet
*جتسم jetsam
جتسیمانی؛ جثسیمانی Gethsemane
جدبره Jedburgh
جدول (در اصطلاح ریاضیات) table
جدول تناوب periodic table
جدی (در نجوم) Capricorn (us)
جدی (ستاره) Polaris
جدیده Al-Jadida
جذام leprosy
جذب absorption
جذب سطحی adsorption
جذر (در ریاضیات) square root
جراحی surgery
جراحی درخت tree surgery
جرب scabies; itch
جرثقیل؛ جر اثقال crane
جرثومه germ
*جرزی Jersey
جرزی سیتی Jersey City
جرزیم Gerizim
جرش Gerasa
جرقه spark
*جرقه‌زا pyrophoric
جرم (در فیزیک) mass
جرم crime
*جرم اتمی atomic mass
*جرم‌ـتابندگی، رابطه‌ی mass-luminosity relation
جرم حجمی masse volumique (فنـ)
جرم سکون rest mass
جرم مخصوص density;masse spécifique (فنـ)
جرمنتاون Germantown
*جرمیستن Germiston
جرو Jarrow
جریان خلیج Gulf Stream
*جریان ژاپنی؛ کوروشیو Kuroshio
جریان متناوب alternating current
جریان مستقیم direct current
جریان نبضنده pulsating current
جریانهای دریائی ocean currents
جریان همرفتی convection current
جرید؛ شط الجرید Djerid(Chott)
جزایر آتشفشان Volcano Islands
جزایر ادویه ~ Spice
*جزایر استوائی ~Equatorial
*جزایر آیولیائی ~ Aeolian
جزایر بادپناه؛ *جزایر لیوارد ~Leeward
جزایربادگیر؛ *جزایر ویندوارد Windward

جزایر دریایی؛ سی آیلندز Sea Islands
*جزایر لیوارد؛ جزایر بادپناه Leeward Islands
*جزایر نورماند (فنـ) Îles Normandes
*جزایر ویندوارد؛ جزایر بادگیر Windward Islands
*جزایر یونین ~ Union
*جزمیون dogmatists
جزیره island
جزیرة ابن عمر Cizre
جزیره‌ی اقیانوس Ocean Island
جزیره‌ی پرینس ادوارد Prince Edward Island
جزیره‌ی جنوبی؛ ساوث آیلند South Island
*جزیره‌ی درونبومی inland island
*جزیره‌ی زمینبند land tied Island
جزیره‌ی شمالی؛ نورث آیلند North Island
*جزیره‌ی صندل Sandalwood Island
*جزیره‌ی قاره‌ای continental island
جسم (در اصطلاح هندسه) solid
جسم صلب rigid body
جسم مرکب compound
جسور Jessore
جشه USSR
*جشنواره festival
*جعز Geez
جغرافی؛ جغرافیا geography
جفت placenta
جفت؛ زوج couple
*جفتزائی pair production
*جفتگر (در عکاسی رنگی) coupler
*جفت گرمابرقی thermocouple
جفرسن Jefferson
جفرسن سیتی Jefferson City
جفنه Jaffna
جکسن Jackson
جکسنویل Jacksonville
جکوبایتها Jacobites
*جگر liver
جگر غاز foie gras (فنـ)
جلا Gela
جلبک algae
جلبوع Gilboa
جلجتا Calvary ; Golgotha
جلعاد Gilead
جلعید Galeed
جلندهر Jalandhar
جلیل (ناحیه‌ای در فلسطین) Galilee
جماعت (در روانشناسی) mob
جمالشناسی aesthetics
جمبوری jamboree
جمشسر RSFSR
جمعه‌ی سیاه Black Friday
جمعیت population
جمنا Jumna
*جمو Jammu
جمهوری؛ جمهوریت republic
جمهوریخواه، حزب (درتاریخ کشت) Republican party

جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی Russian Soviet Federated Socialist Republic
جمهوری متحد عرب United Arab Republic
جناح چپ (اصطلاح سیاسی) left wing
جناح راست (اصطلاح سیاسی) right wing
*جنتلمنز اگریمنت gentlemen's agreement
جنس (در زیستشناسی) sex
جنس (در دستور زبان) gender
*جنس (در اصطلاح منطق قدیم) genus
جنگ اجتماعی Social War
جنگ انتقال War of Devolution
جنگ بارونها Barons' War
جنگ تریاک Opium War
جنگ جانشینی war of succession
جنگ جهانی I World War I
جنگ جهانی II World War II
*جنگ چریکی guerrilla warfare
جنگ خروس cockfighting
جنگ داخلی (در تاریخ روم) civil war
جنگ دهساله Ten Years War
جنگ دهقانان Peasants' War
*جنگ سرد cold war
جنگ سی‌ساله Thirty Years War
جنگ شبه جزیره Peninsular War
جنگ شمالی Northern War
جنگ شیمیائی chemical warfare
جنگ صدساله Hundred Years War
جنگ گلها؛ جنگهای گلها Wars of the Roses
جنگلبانی forestry
جنگل برشی copse; coppice
جنگل سیاه Black Forest
جنگلکاری afforestation
جنگ مارسی Marsic War
جنگ مختلط amphibious warfare
جنگ مکانیزه mechanized warfare
جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه French Revolutionary Wars
جنگهای بردگان Servile Wars
جنگهای صلیبی Crusades
جنگهای گلها؛ جنگ گلها Wars of the Roses
جنگهای مذهبی Wars of Religion
جنگ هفتساله Seven Years War
جنگ هفت هفته Seven Weeks War
جنوب south
جنوب جنوب شرقی south-southeast
جنوب جنوب غربی south-southwest
جنوبخوانده (ناحیه‌ای از کشت) (The) South
جنوب شرقی southeast
جنوب غربی southwest
جنوبگان antarctic
جنوبگان، قاره‌ی Antarctica
جنوبگان، نواحی Antarctic regions
جنون جوانی dementia

جنون یاس و سودا manic-depressive psychosis
جنووا؛ ژن (فنـ) Genoa
جو barley
جو atmosphere
جوانه *جیبی bud
جواهر جیرجیرک gem
جوتها؛ ژوتها جیزه Jutes
جوجوتسو جیمز، خلیج jujutsu
جوجه‌کشی، ماشین جیمزتاون incubator
جوجیتسو *جیمو تنو jujitsu
جودو جین judo
*جور (در رده‌بندی گیاهی) جین، آیین variety
جورج، دریاچه‌ی جینان George, Lake
جورجتاون *جینجا Georgetown
جورجی، سبک *جینوکاستر Georgian
جورجیا جیوه Georgia
جورجیا، تنگه‌ی Georgia, Strait of
جورجیا، خلیج Georgian Bay
جورجیای جنوبی South Georgia
جوزا (در نجوم) Gemini
جوز برزیل Brazil nut
جوز کابلی cashew
جوش (در فیزیک) ebullition
جوش، نقطه‌ی boiling point
جوش آتشفشانی agglomerate
جوش اکسیژن oxyacetylene blowpipe
*جوشبین ebullioscope
*جوشبینی ebullioscopy
جوش بیواسطه autogenous welding
جوش دادن welding
جوشسنگ conglomerate
جوش شیرین bicarbonate of soda
جوشکاری؛ جوش دادن welding
جوشن (زمینی در مصر) Goshen
جوشن (در آهنربا) armature
جوگجاکارتا Jogjakarta
جولان Golan
جولیت Joliet
جوندگان Rodentia
جونو Juneau
جوهر بوره boric acid
جوهر حسن‌لبه benzoic acid
جوهر سرکه acetic acid
جوهر شوره nitric acid
جوهر گوگرد sulphuric acid
جوهر لیمو citric acid
جوهر مورچه formic acid
جوهر نمک hydrochloric acid
جوهور Johore
*جوهور باهرو Johor Baharu
جهازات شکست‌ناپذیر Spanish Armada
جهان universe
*جهان سوم Third Nations (World)
جهانسی Jhansi
جهت (در دستور زبان) voice
جهلوم؛ جهلم Jhelum
جهنم hell
جهول Jehol

جهیزیه dowry
جیب sinus
جیب تمام cosinus
جیبنما sinusoid
جیبوتی Djibouti; Jibuti
*جیبی sinusoidal
جیرجیرک cricket
جیزه Gizeh; Giza
جیمز، خلیج James Bay
جیمزتاون Jamestown
*جیمو تنو Jimmu Tenno
جین gin

چ

چاپ printing
چاپالا Chapala
*چاپ برآمده relief printing
چاپ حروفی؛ چاپ سربی letterpress
*چاپ قالبی block printing
*چاپ گود intaglio printing
چاپولتپک Chapultepec
*چاپ همسطح planographic printing
چاد Chad
چادرنشینی nomadism
چارتیزم (نهضت کارگری در بریتانیا) Chartism
چارکاس Charcas
چارلزتاون Charlestown
چارلزتن Charleston
چاشنی percussion cap
چاک ریور Chalk River
چاکو Chaco
چالاب pot-hole; pothole
چالگاه cirque; corrie
*چامبزی Chambezi
چاندرانگار Chandernagor
*چانسلر chancellor
چانسلرزویل Chancellorsville
چانکیانگ Chankiang
چانگان Changan
چانگچون Changchun
چانگشا Changsha
چانگکیاکو Changkiakow
چاه well
چاهار Chahar
چاه آرتزین artesian well
چبوکساری Cheboksary
چپق pipe
چپل Csepel
چترال Chitral
چتر نجات parachute
چتکه، چرتکه abacus
چتم Chatham
چتنوگا Chattanooga
چتور Chittor

چچن Chechen
چچن-اینگوش Chechen-Ingush
چدن cast iron
چراپونجی Cherrapunji
چراغ اطمینان safety lamp
چراگشت transhumance
چربیها fats
چرتکه؛ چتکه abacus
چرتوزا دی پاویا Certosa di Pavia
چرچیل، رود Churchill
چرخ wheel
چرخ، مجازات (فنـ) supplice de la roue
چرخ خیاطی sewing machine
چرخزاد cycloid
*چرخ طیار؛ چرخ لنگر flywheel
چرخ و محور wheel and axel
چرخه cyclone
*چرخه‌ی برونحاره‌ای extra-tropical cyclone
*چرخه‌ی مدارگانی tropical cyclone
*چرخه‌ی موجی wave cyclone
چرکستان Circassia
*چرکسک Cherkessk
چرکی Cherokee
چرم leather
چرمیس Cheremiss
چرنوفتسی Chernovtsy
چرنوویتس Czernowitz
چرنیگوف Chernigov
چریبون Cheribon
*چریکی، جنگ guerrilla warfare
چرینگ کراس Charing Cross
چرینیولا Cerignola
چسب adhesive
چسپیک، خلیج Chesapeake
چستر Chester
چستوخووا Czestochowa
چسکه بودیوویتسه Ceské Budejovice
چسکی تشین Cesky Tesín
*چسکی لس Cesky Les (چک)
چشر Cheshire
چشم eye
چشم برقی electric eye
چشمک زدن (در نجوم و فیزیک) scintillation
چشمکشمار scintillation counter
چشم گربه؛ عین الهر cat's-eye
چشم مرکب compound eye
چشمه spring
چشین Cieszyn
چغندر beet
چفالو Cefalù
چک check
چکا Cheka
چکالوف Chkalov
چکش hammer
چکشخواری؛ قابلیت تورق malleability
چک مسافری traveler's check
چکوسلواکی Czechoslovakia
چکها Czechs

چکه‌سنجی drop-weight-method
چکیانگ Chekiang
چگال dense
چگالش condensation
چگالی specific gravity; densité (فنـ)
چگالی جمعیت density of population
چگالیسنج hydrometer
چلسی Chelsea
چلنجر، هیئت اعزامی Challenger expedition
چلیابینسک Chelyabinsk
چلیپائیان Cruciferae
چلیک barrel
چلیوسکین، دماغه‌ی Chelyuskin, Capa
چمن lawn
چمن ارزنی timothy
چمنستان prairies
چناب Chenab
چنبر (در اصطلاح ریاضیات) torus; tore
چندجمله‌ای polynomial
چندضلعی polygon
چندقنده‌ها polysaccharides
چندگانی polygamy
چندوجهی polyhedron
*چندیگره Chandigarh
چنگ (از سازهای زهی) harp
چنگتو Chengtu
چنگته Chengteh
*چنگچو Cheng-chou; Chengchow
چنل، جزایر Channel Islands
چوب wood
چوب اطلس satinwood
چوب برزیل brazilwood
چوچو chowchow
چوکچی Chukchi
چوکوتین Chowkowtien; Choukoutien
چوگان polo
چولولا Cholula
چونگ‌کینگ Chungking
چوواش Chuvash
*چویت هیلز؛ چویت، تپه‌های Cheviot Hills
چهارشنبه‌ی خاکستر Ash Wednesday
چهار کانتون جنگلی (The)Four Forest Cantons
چهاروجهی tetrahedron
چیاپاس Chiapas
چیاتورا Chiatura
چیئوائوا Chihuahua
چیبچا Chibcha
چیپساید Cheapside
چیتا Chita
چیتاگنگ Chittagong
*چیتا نوتابیله Città Notabile
چیتا وکیا Città Vecchia
چیچاگوف Chichagof
چیچن ایتسا Chichén Itzá
چیچی‌جیما Chichi-Jima
چیچیستر Chichester
چیدامبارام Chidambaram
چیزم تریل Chisholm Trail
چیزیک Chiswick
چیفو Chefoo
*چیگول Chigwell
*چیلپانسینگو Chilpancingo
چیلترن، تپه‌های؛ *چیلترن هیلز Chiltern Hills
چیلکوت، گردنه‌ی Chilkoot Pass
چیلوئه Chiloé
چیلی، خلیج Chihli, Gulf of
*چیم Cheam
چیمبورازو؛* چیمبوراسو Chimborazo
چیمکنت Chimkent
چیمو Chimu
چین (در اصطلاح زمینشناسی) fold
چین (کشور) China
چین، تپه‌های؛ چین هیلز Chin Hills
چین برگشته (در زمینشناسی) overfold
چین تکشیب (در زمینشناسی) monocline fold
چین جنوبی، دریای South China Sea
چینچیلا chinchilla
چین خوابیده recumbent fold
چین شرقی East China
*چینکونا chincona
چینگ Ch'ing
چینگتائو Tsingtao; Chingtao
چینگهای Tsinghai; Chinghai
چینلینگ Chinling
چینه (در اصطلاح زمینشناسی) stratum
چینه‌سازی؛ چینه‌بندی stratification
چینه‌شناسی stratigraphy
چین همخواب isoclinal fold
چین هیلز Chin Hills
چیویتاوکیا Civitavecchia

ح

حاتحور (در دین مصر قدیم) Hathor
حاجی طرخان Astrakhan
حافظه memory
حاکمیت sovereignty
حالت نوزاد (در فیزیک و شیمی) nascent state
حامل (در ریاضیات) vector
حامل (در مخابرات) carrier
حامی، زبانهای Hamitic
حامی، نژاد Hamites
حب البلوغ acne
حبرون Hebron
حبشه؛ اتیوپی Ethiopia
حتیها؛ ختیها Hittites
*حجاب حاجز diaphragm
حجر الفلاسفه philosopher's stone
حجر القمر moonstone
*حجره‌ی واحد شبکه (در فیزیک حالت جامد) unit cell
حجم مخصوص specific volume
حد (در ریاضیات) limit
حد اقل دستمزد minimum wage
حدت بصری visual acuity
حد کشسانی elastic limit
حدیده Hodeida
*حدیده draw'plate
*حراج enchère (فنـ)
حرارت heat
حرارت اتمی atomic heat
حرارت انحلال heat of solution
حرارت تشکیل heat of formation
حرارت خنثاسازی heat of neutralization
حرارت مخصوص specific heat
حرارت مولکولی molecular heat
حرارت نهانی latent heat
*حربا (در نجوم) Chamaeleon
حرکت (در فیزیک و مکانیک) motion
حرکت انتقالی translation
حرکت بطرف قرمز (در طیفشناسی) red shift
حرکت تقدیمی (در نجوم) precession
حرکت توافقی harmonic motion
حرکت دائمی (در اصطلاح مکانیک) perpetual motion
*حرکتزدگی motion sickness
حرکتشناخت kinematics
حرکت متشابه uniform motion
حرکت مستدیر circular ~
حرکت وضعی (در فیزیک) rotation
حرکت یومی diurnal motion
حرمون، جبل Hermon, Mount
حروف چاپ types
حروفچینی typesetting
*حروف قابل انتقال (در چاپ) movable types
حزب کارگر (در تاریخ سیاسی بریتانیا) Labour Party
حزب کارگر امریکا American Labor Party
*حزب کنگره (در هند) Congress Party
حزب محافظه‌کار (در تاریخ بریتانیا) Conservative Party
حساب arithmetic ; calculus
*حساب بینهایتیک infinitesimal calculus
حساب دیفرانسیل و انتگرال differential and integral calculus
حسابرسی auditing
حسابگر computer ; calculateur
*حسابگر تمثیلی analog(ue) computer
*حسابگر رقمی digital computer
*حسابگر قیاسی analog(ue) computer
حسیدیم Hasidim
حشره‌خوار، گیاهان carnivorous plants
حشره‌کش insecticide
حشیشیه Assassins
حصاة (در طب) calculus; stone
حصبه typhoid fever
حضیض (در نجوم) perigee
*حفره‌سازی cavitation
*حفره‌های شهابی meteor craters
حفظ منابع طبیعی conservation of natural resources
حق الاهی divine right
حق رأی دادن زنان woman suffrage

حق طبع؛ حق مؤلف	copyright
*حق قضاوت کنسولی	capitulation
حقل الدم	Aceldama
حق مؤلف؛ حق طبع	copyright
حق نجات (در قانون دریانوردی)	salvage
حقوق ایالات (در تاریخ کشمکش)	states' rights
حقوق بازنشستگی	pension
حقوق برونمرزی	ex(tra)territoriality
حقوق رومی	Roman law
حقوق طبیعی؛ حقوق فطری	natural rights
حقوق عرفی؛ حقوق مرسومه؛ *حقوق غیر مدون	common law
*حقیقی، عدد	real number
حکمای سبعه	Seven Wise Men of Greece
حکمت سلیمان (از کتب عهد)	Wisdom
حکمت یسوع پسر سیراخ	Wisdom of Jesus the Son of Sirach; Ecclesiasticus
حکومت اشرافی	aristocracy
حکومت سرپرستی	Protectorate
حکومت صنفی	corporative state
حکومت مطلقه؛ حکومت استبدادی	absolutism
*حلالدوست	lyophilic
*حلالگریز	lyophobic
حلب	Aleppo; Alep; Haleb
حلق	pharynx
حلقه؛ سیکل	cycle
حلقه‌داران	Annelida
حلقه‌ی کربون؛ سیکل کربون (در فیزیک و نجوم و زیستشناسی)	carbon cycle
حله	Al Hillah
حماسه	epic
حمایت (در اصطلاح اقتصاد)	protection
حمص	Homs; Hims
حمل (در نجوم)	Aries
حنجره	larynx
*حنجره، ورم	laryngitis
*حنک	hard
حنوکا	Hanukkah
حوا (در نجوم)	Ophiuchus; Serpentarius
حوت (در نجوم)	Pisces
حوت جنوبی (در نجوم)	Piscis Australis
حوریب	Horeb
حوضه	basin
حوضه‌ی بزرگ	Great Basin
*حیات، اصالت	vitalism
حیض	menstruation
حیه (در نجوم)	Serpent

خ

خائن	Jaén
خائوس (در دین یونان)	Chaos
خاباروفسک	Khabarovsk
خاتیوا	Játiva
*خاراما	Jarama
خاربیشه	thorn forest
خارپوستان	Echinodermata
خارج قسمت هوشی	intelligence quotient
خارجه	Kharga
خارجیان و اخلالگران، قوانین (در تاریخ کشمکش)	Alien and Sedition Acts
خارکوف	Kharkov
خاروبدیس (در افسانه‌های یونانی)	Charybdis
خار و دنده	pawl and ratchet
خارون (در اساطیر یونان)	Charon
خازن (از اسباب‌های برقی)	condenser; capacitor
خاک	soil
خاکاهک	pedocal
خاکاهن	pedalfer
خاک چینی	china clay
خاکزاد	terrigenous
*خاکستر سود	soda ash
خاک سرخ	red oxyde
خاکسره	solifluction
خاک سنباده	emery
خاکهای قلیائی (در شیمی)	alkaline earths
خاکهای قلیائی (در کشاورزی)	alkali soil
خاکهای کمیاب	rare earths
خاگه	drumlin
خاگی	oval
خالاپا	Jalapa
*خالاپا د انریکس	Jalapa de Enríquez
خالکدون	Chalcedon
خالکوبی	tattooing
خالکیدیکه	Chalcidice
خالکیس	Chalcis
خالیسکو	Jalisco
*خامه (در گیاهشناسی)	style
خان (در تفنگ و توپ)	rifling
خانواده (در رده‌بندی گیاهی)	family
*خاولن	Xauen
خاور دور؛ شرق اقصی	Far East
خاور میانه	Middle East
خاور نزدیک؛ شرق نزدیک	Near East
خاویار	caviar(e)
خایرونیا	Chaeronea
خبرگزاری	news agency
ختن	Khotan
ختنه	circumcision
خداپرستان؛ *دئیستها	Deists
خداشاهی	theocracy
خربق سیاه کاذب	baneberry
خرپا	truss
*خر پوزکی	hinny
خرث د لا فرونترا	Jerez de la Frontera
خرچنگ	crab
*خردسری	microcephalia
خرده‌بار (واحد بار برقی)	elementary charge
خرساباد	Khorsabad
خرسنگ (در اصطلاح باستانشناسی)	megalith
*خرسنگی، آثار	megalithic monuments
خرسون	Kherson
*خرسونسوس تراکیکا	Chersonesus Thracica
خرسونسوس کیمبریکا	Chersonesus Cimbrica
خرشوف؛ آرتیشو (فس)	artichoke
خرطوم	Khartoum
خرنوب	carob
خروج، سفر	Exodus
خروج از مرکز (در ریاضیات)	eccentricity
خروسک؛ لارنژیت	laryngitis
خرونا	Gerona
خز (جانور گوشتخوار)	weasel
خزرها	Khazars; Chazars
خزندگان	Reptilia
خزه‌ی تورب	peat moss
خستگی (در فیزیولوژی و در مهندسی)	fatigue
خش	stria
*خشاب (در طپانچه)	magazine
خشکرود	dry valley; dead valley
*خشکساز (در شیمی)	desiccant
خشکیزائی	epeirogeny; epeirogenesis
خط (در هندسه)	line
خطا	error
خطاهای باصره	optical illusions
*خط بیزاویه (در قطبنما)	agonic line
خط بین‌المللی تاریخ	International date line
خطکش محاسبه	slide rule
خط لوله	pipeline
خط میخی	cuneiform
خطوط تراز	contours
خفاش	bat
خلأ	vacuum
خلاب	quagmire
خلاش	bog
خلافت	califat
خلعت‌پوشان	investiture
خلع سلاح	disarmament
خلع سلاح، کنفرانس	Disarmament Conference
*خلع سلاح هسته‌ای	disarmament, nuclear
خلمنو	Chelmno
خلنج	heather
خلنجزار	heath
خلیج	gulf
خلیج بزرگ استرالیائی	Great Australian Bight
خلیج ماساچوست، شرکت	Massachusetts Bay Company
خلیج هودسن، شرکت	Hudson's Bay
خمپاره‌انداز	mortar
خمر، امپراطوری	Khmer Empire
*خنت (ملت)	Gent
خنثاسازی (در شیمی)	neutralization
خنثی (در زیستشناسی)	hermaphrodite
خنکسازی	cooling system
*خنوخ، اسرار	Secrets of Enoch
*خنوخ، کتاب حبشی	Ethiopic Book of Enoch
خوار	Hvar
خوارزم	Chorasmia
خوارس	Juárez

خوان د فوکا، تنگه‌ی Juan de Fuca Strait
خواندن (در حسابگر) read
خوان فرناندس Juan Fernández
خواهران شفقت (در کلیسای کاتولیک) Sisters of Charity
خوتین Khotin; Hotin
خوخوئی Jujuy
خودآگاهی consciousness
خودالقائی self-induction
*خودکار ساچمه‌ای ballpoint
*خودکار نمدی marker
خودگانی isogamy
*خودلقاحی self-fertilization
خودمختاری autonomy
خوراک (روزانه) diet
*خوراکجو food gatherer
خورانیدن (در اصطلاح برق و الکترونیک) (to)feed
خورپای heliosta
خورتابگیری insolation
خورجین بکولها (در تاریخ کشمکش) carpet-baggers
خورزوف Chorzow
خورشید sun
خورشید نیمشب midnight sun
خورطیفنگار spectroheliograph
خورنگار heliograph
*خورینخم Gorinchem
خوشه‌ها (در نجوم) cluster
خوکار Jucár
خوک خاکی aardvark
خوک گینه guinea pig
خون blood
خون دادن ~ transfusion
خونروی hemorrhage
خونریزی ماهانه menstruation
خونگند؛ سپتیسمی septicemia
خونین Junín
خویشتن ego (لت)
خیابان پنجم Fifth Avenue
خیار cucumber
خیخون Gijón
خیرالدا Giralda
خیرون (در دین یونان) Chiron
خیزران bamboo
*خیزگر (در فضاپیمائی) booster
*خیلا، جانور gila monster
خیمایرا Chimera
خیمه‌ی مقدس Tabernacle
خینگان Khingan
خیوس (بند) Khios

د

داء الاشراف gout
داء الرقص chorea; Saint Vitus's dance
داء الفیل elephantiasis
دائمی (در اصطلاح گیاهشناسی) perennial
*دائومه Dahomey
داتیا Datia

داجون (از خدایان فلسطینیان) Dagon
داخاو Dachau
دادائیسم Dadaism
*دادرا و نگر ـ اولی Dadra and Nagar-Haveli
دادگاه انقلابی (در تاریخ فرانسه) Revolutionary Tribunal; Tribunal révolutionnaire (فنس)
دادگاه جهانی World Court
دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی Permanent Court of International Justice
دادگاه دادگستری بین‌المللی International Court of Justice
دادگاههای خونین (در تاریخ انگلستان) Bloody Assizes
*دادلی Dudley
*داده‌آما، دستگاه؛ *داده‌برز، دستگاه data-handling system
داده‌آمائی data processing
داده‌ها data
*دار السلام Dar-es-Salam
داربی Derby
داربی‌شر Derbyshire
دارتفرد Dartford
دارتمث Dartmouth
دارتمور Dartmoor
دارجیلینگ Darjeeling; Darjiling
دارچین cinnamon
داردانل Dardanelles
داردانوس (در اساطیر یونان) Dardanus
*دارزی arboreal
دارفور Darfur
دارکوب woodpecker
دارلینگ Darling
دارلینگتن Darlington
دارم Durham
دارمرز timber line
دارمشتات Darmstadt
دارو drug
*داروهای سولفائی sulfa drugs
داروین Darwin
داروینیسم Darwinism
داریال Daryal
داریل Dariel
دارین Darien
دارین، طرح Darien Scheme
داز، نقشه‌ی (یا طرح) Dawes plan
داستان زرین (the) Golden Legend
داستان گل سرخ (le) Roman de la Rose (فنس)
داسن؛ داسن سیتی Dawson City
داغستان Dagestan
دافنه (در اساطیر یونان) Daphne
دافنیس (در افسانه‌های یونان) Daphnis
داکا Dacca
داکار Dakar
داکوتای جنوبی South Dakota
داکوتای شمالی North Dakota

داکیا Dacia
داگرئوتیپ daguerreotype
*داگلس Douglas
دالارنا Dalarna
*دالامبر، اصل D'Alembert's principle
دالان لهستان؛ دالان دانتزیگ Polish Corridor
دالان هوائی airway
دالتن، قانون Dalton's law
دالتونیسم (از عیوب چشم) daltonism; color blindness
دالسلاند Dalsland
دالکارلیا Dalecarlia
*دالگلای Dolgellau
دالماسی Dalmatia
دالهوزی؛ دلهوزی Dalhousie
دالیچ Dulwich
داماثو Damão
*دامان؛ دمان Daman
دامبارتن Dumbarton
دامبارتن اوکس Dumbarton Oaks
دامبارتن‌شر؛ دانبارتن‌شر Dumbartonshire
دامپزشکی veterinary medicine
دامفریس Dumfries
دامفریس‌شر Dumfriesshire
دامنه (در فیزیک) amplitude
دامودار Damodar
داموکلس (در افسانه‌های یونانی) Damocles
دان Don
دان (رود، اسکاتلند) Dan
*د. ان. آ DNA
دانائوس (در اساطیر یونان) Danaüs
دانائه (در اساطیر یونان) Danaë
*دا نانگ Da Nang
دانبار Dunbar
دانتزیگ Danzig
*دانتیفون dentiphon
*داندالک؛ داندولک Dundalk
*داندرون dendron
داندولک Dundalk
دان دو میدی Dent(s) du Midi
داندی Dundee
دانستبل Dunstable
دانشگاه university
دانفرملین Dunfermline
دانکستر Doncaster
دانلسن، دژ Donelson, Fort
دانمارک Denmark
دانمارکی، زبان Danish language
دانوب Danube
دانه (در گیاهشناسی) seed
دانیال، رفقای Three Holy Children
دانیال نبی، کتاب Daniel
دانیدین Dunedin
دانیگال Donegal
داو Dove
داوائو Davao
داوران، سفر Judges

*داوری بین‌المللی international arbitration
داوکالیون (در اساطیر یونان) Deucalion
داون Down
داونپتریک Downpatrick
*داونری Dounreay
داونز (the) Downs
داونینگ ستریت Downing Street
داووس Davos
داهومی Dahomey
دایدالوس (در اساطیر یونان) Daedalus
دایرن Dairen
دایره (در ریاضیات) circle
دایرة البروج ecliptic
دایرةالمعارف encyclopedia
دایرةالمعارف (به عنوان اسم خاص) Encyclopédie (فلسفه)
دایره‌ی صغیره small circle
دایره‌ی عظیمه great circle
*دئیستها Deists
*دایل Dijle
دایل ایرن Dáil Éireann
دایمیو Daimyo
دب اصغر Ursa Minor
دباغی tanning
دب اکبر Ursa Major
دبران (در نجوم) Aldebaran
دبرتسن Debrecen
*دبه (در نجوم) Dubhe
دبیوک Dubuque
*دپارتمان département
دترمینیسم determinism
دترویت؛ دیترویت Detroit
دتفرد Deptford
دتکتور؛ پیداگر detector
دتمولد Detmold
دتینگن Dettingen
دجاجه (در نجوم) Cygnus
دختران شب (در اساطیر) Hesperides
DDT ددت
دراخمه (واحد وزن و پول یونان قدیم) drachma
دراخنفلس Drachenfels
*درازسری dolichocephaly
دراکنزبرگ Drakensberg
*دراگیتیان Draguignan
درام drama
درآمد داخلی internal revenue
درآمد ملی national income
درامن Drammen
*دراو Drau
دراوا Drava
دراویدی، زبانهای dravidian languages
دراویدیان Dravidians
*دربنت؛ دربند Drbent
درجه (در اصطلاح فرهنگی)؛ درجه (واحد اندازه‌گیری زاویه) degree
*درجه‌ی آزادی (در شیمیفیزیک) degree of freedom
درخت ماری catalpa

درخش؛ فلش flash
درخشانی luminance
درخشندگی brightness
درخواست حق (در تاریخ انگلستان) Petition of Right
درد tartar
درداده input
درد پی؛ نورالژی neuralgia
درد سکات، قضیه‌ی Dred Scott case
درد قی‌آور tartar emetic
درزه (در زمینشناسی) joint
درسدن Dresden
*درشتبینی macroscopic
درشتماسه سنگ grit
درشتنمائی magnifying power
درصد percent(age)
درگ، دریاچه‌ی؛ لاخ درگ Lough Derg
درمان اشتغالی occupational therapy
درمان با تب fever therapy
درمان با شوک shock therapy
درمان برقی electrotherapy
درمان روحی psychotherapy
درمانگاه clinic
*درنا (در نجوم) Grus
درنته Drenthe
درنه Derna
دروا (در فیزیک) suspension
دروازه‌ی آهنین Iron Gate
دروازی plankton
دروئیدها druids
دروزرا drosera
دروغیاب؛ دروغنما lie detector
دروگوبیچ Drogobych
دروم Drôme
*درونبر (در میوه) endocarp
درونبوم inland
*درونت Derwent
*درونخودی subjective
*درونرانه (در موشک و در کومپرسور) impeller
*درونزا intrinsic
درونگانی endogamy
درونگرائی introversion
درونهشته (در اصطلاح زمینشناسی) inlier
درونیابی interpolation
درویدا Drogheda
دره valley
دره‌ی طولی longitudinal valley
دره‌ی عرضی transverse valley
دره‌ی مرکزی؛سنترال ولی Central Valley
دره‌ی مرگ؛ دث ولی Death Valley
دره‌ی نشستی rift valley
دره‌ی نشستی بزرگ Great Rift Valley
دری Derry
دریا sea
دریابندر seaport
دریاچه lake
دریاچه‌ای lacustrine
دریاچه‌های بزرگ؛ گریت لیکس Great Lakes

دریاچه‌ی شور salt lake
دریاچه‌ی شور بزرگ؛ گریت سالت لیک Great Salt Lake
دریاچه‌ی طوقی oxbow lake
دریازدگی seasickness
دریازنی piracy
دریاستیز privateer
دریاستیزی privateering
*دریافت (در اصطلاح فلسفه) perception
دریاکنار plage (فلسفه)
دریامیانی pelagic; pelagian
دریای جنوب South Sea
دریای درنبومی Inland Sea
دریای زرد Hwang Hai
دریای سفید White Sea
دریای سیاه Black Sea
دریای شمال North Sea
دریای مرجان Coral Sea
*دریچه‌ی سوخت (در سوختاما) throttle
دریفوس، قضیه‌ی Dreyfus Affair
*دریک، تنگه‌ی Drake Strait
درین Drin
درین، طرح Darien Scheme
دزاژوجیکائو Dzaudzhikau
دزده رود bourne
دزمند Desmond
*دزولاسیون، جزایر Îles de Désolation
دزونگاری Dzungaria
دژنیوف، دماغه‌ی Dezhnev, Cape
دسامبر December
دسامبریها Decembrists
دساو Dessau
دست سیاه (عنوان بعضی از دسته‌های سری) Black Hand
دستمزد wages
دستور formula
*دستور تراجعی recurrence formula
دسیبل (واحد شدت صوت) decibel
دشت plain
دشت آبرفتی alluvial plain
*دشت اقیانوسی oceanic plain
دشت سیلابی flood plain
دشتگون peneplain; peneplane
دشت یخابرفتی sander; outwash plain
دف tambourine
دفاع، سازوکار؛ مکانیسم دفاع defense mechanism
دفترداری bookkeeping
دفع excretion
دقیقه minute
دکا deca-
دکاپولیس Decapolis
دکادانها decadents
دکامرون (the)Decameron
دکان بسته و دکان باز closed shop and *open shop*
دکتر کلیسا Doctor of the Church
دکستروز dextrose
دکسترین dextrin

دورالومن	duralumin
*دوران (در اصطلاح زمینشناسی)	era
دوران چهارم	Quaternary
دورانس	Durance
دوران سوم	Tertiary period
دورانگو	Durango
دوربن	Durban
دوربین	telescope
*دوربین دوچشم	binocular
دوربین عکاسی	camera
دوربینی	hypermetropia; hyperopia; farsightedness
دورپات	Dorpat (لم و سئ)
دورت	Dort; Dordt
دورتموند	Dortmund
دورچستر	Dorchester
دوردرخت	Dordrecht
دوردونی	Dordogne
دورس	Durrës
دورست	Dorset
دورستشر	Dorsetshire
دورسنج	telemeter
دورگه	hybrid
دورن	Doorn
دورن	Düren
دورنشینی	absenteeism
دورنیک	Doornik
دورو	Douro (پتغ)
دوروس (در اساطیر یونان)	Dorus
دوره‌های یخچالی	glacial periods
*دوره‌ی پالئولیتیک؛*دوره‌ی دیرینه‌سنگی	Paleolithic period
دوره‌ی تیرگی	Dark Ages
دوره‌ی صلح و صفا	Era of Good Feeling
دوره‌ی نایب‌السلطنگی	Regency
*دوره‌ی نجومی حرکت انتقالی	sideral revolution period
*دوره‌ی نوسنگی	Neolithic period
دوره‌ی وحشت؛ دوره‌ی ترور (در انقلاب فرانسه)	Reign of Terror
*دوره‌ی هلالی	synodic revolution period
دوریک سبک؛ سبک دوریائی	Doric style
دوریها	Dorians
دوزیستان	amphibian
دوساله (در گیاهشناسی)	biennial
دوسبورگ	Duisburg
*دوستها	Docetae; Docetists
دوستیسم	Docetism
دوسلدورف	Düsseldorf
دو-سور	Deux-Sèvres
*دو سیسیل	Two Sicilies
دوشاخ	coreopsis
دوفن (از القاب فرانسوی)	dauphin
دوفن مفقود	Lost Dauphin
دوفورشپیتسه	Dufourspitze
دوفینه	Dauphiné
*دوقاپ (در ژیروسکوپ)	gimbals
دوقطبه (در برق)	dipole
دندان شیر	dandelion
*دندان صدفان	tusk (tooth) shells
دندانه (در رنگرزی)	mordant
دنکرک (فنس)	Dunkirk; Dunkerque
دنن	Denain
دنور	Denver
دنویل	Danville
دنیا	Denia
دنیپر	Dnieper
دنیپروپتروفسک	Dnepropetrovsk
دنیپرودزرژینسک	Dneprodzerdzhinsk
دنیپروستروی	Dneprostroi
دنیپروگس	Dneproges
دنیستر	Dniester
دنیه	denier
دو (رود و ولایت، فرانسه)	Doubs
دوآب (در اصطلاح جغرافیا)	confluence
دوارکا	Dwarka
دوئرو	Duero
*دوازده بطرک، وصایای	Testament of the Twelve Patriarch
*دوازده تن، انجیل	Gospel of the Twelve
دوازدهی، شمار	duodecimal numeration
دوئل	duel
*دوالا	Douala
دوالیسم	dualism
دوئومون	Douaumont
دوئه	Douai
*دوبالان	Diptera
دوبروجا	Dobruja
*دوبرومیش	Dobromierz
دوبروونیک	Dubrovnik
دوبریچ	Dobrich
دوبلن	Dublin
دوبونت	Dubawnt
*دوپرگار (در نجوم)	Circinus
دو-پون	Deux-Ponts
دوپیکر (در نجوم)	Gemini
دوتان	Dothan
دوترون	deuteron
دوتریوم	deuterium
دوتسیا	deutzia
دوتون (فنس)	deuton
*دوتیگالا	Dootigala
دوجمله‌ای	binomial
دوچرخه	bicycle
دوخوبورها (از فرقه‌های مذهبی مسیحی)	Dukhobors; Doukhobors
دود	smoke
دودخان	fumarole
دودکانز	Dodecanese
دودو	dodo
دودونه (در دین یونان)	Dodona
دوده	soot
*دور (در اصطلاح زمینشناسی)	epoch
دورا	Dura
دوراتتسو	Durazzo
*دکلاماسیون	declamation
دکن	Deccan
*دکوراتور	décorateur (فنس)
دگرچسبی	adhesion
دگردیسی؛ دگرگونی	metamorphosis
دگرگانی	heterogamy
دگرگونگی	metamorphism
دگروار	allotrope
دگروارگی	allotropy
دگروشی (درکشسانی)	strain
دگنم	Dagenham
دلاور؛ *دلور	Delaware
دلتا (از حروف الفبای یونانی)	delta
دلتا، اشعه‌ی	delta rays
دلچوب	heartwood
دلس	Dallas
دلفت	Delft
دلفی	Delphi
دلفین (در حیوانشناسی)	dolphin
دلفین (در نجوم)	Delphinus
دلکو	Delco
دلمون	Delémont
دلو (در نجوم)	Aquarius
دلوث	Duluth
*دلور	Delaware
دلوس	Delos
دلوسی، اتحادیه‌ی	Delian League
*دلهوزی؛ دالهوزی	Dalhousie
دلیجان	diligence (فنس)
دما؛ درجه‌ی حرارت	temperature
دماپای	thermostat
دماسنج؛ میزان الحراره	thermometer
*دماغ	brain
دماغه	cape
دماغه‌ی شرقی	East Cape
دماکره	thermosphere
دمان؛ *دامان	Daman
دمانگار	thermograph
دمانگاشت	thermogram
*دمای احتراق	ignition point
دمای بحرانی	critical temperature
دمای مطلق	absolute temperature
دمتر (در اساطیر یونان)	Demeter
دمدم	Dumdum
دمنات	Demnate
دموکرات، حزب (در تاریخ کشمت)	Democratic party
دموکراسی؛ دمکراسی	democracy
دموگرافی	demography
د موین	Des Moines
دمه	blizzard
دمیاط	Dumyat; Damietta
*دمیورگوس	demiourgos
دناریوس (سکه‌ی سیمین روم قدیم)	denarius
دنباله‌داران	comets
دنبی	Denbigh
دنبی‌شر	Denbighshire
دندان	tooth
دندانپزشکی	dentistry

دوقلو twins
دوقنده‌ها disaccharides
دوکاره (در شیمی) amphoteric
*دوکاو، عدسی double concave
*دوکوژ، عدسی biconvex lens
دوگانی bigamy
دول Dôle
دولت‌آباد (شهر، هند) Daulatabad
*دولختی، دریچه‌ی mitral
دولسیمر (نوعی ساز زهی) dulcimer
دول مرکزی Central Powers
دولومیت dolomite
دولومیتی؛ آلپهای دولومیتی Dolomites
دولون و پتی، قانون Dulong and Petit's law
دوما duma
*دومبرومیش Dobromierz
دومرمی-لا-پوسل Domrémy-la-Pucelle
دومینو (از بازیها) dominoes
دومینیک، جمهوری Dominican Republic
دومینیکا Dominica
دومینیکیان Dominicians
دومینیون dominion
دومینیون مشترک condominium
دون (ولایت) Devon
دون (رود، جمشیر) Don
دون، نبرد Dunes
دوناتیان Donatists
دوناووورت Donauwörth
دونباس Donbas(s)
دونپورت Devonport; Davenport
دونتر Deventer
دونتس Donets
*دونتسک Donetsk
دونشر Devonshire
دونکاردها؛ دونکرها Dunkards
دونکرک (فنـ) Dunkirk
دوور Dover
دوورفیل Doverfjell
دو و میدانی track and field athletics
دوونین، دوره‌ی Devonian period
*دوویل Deauville
*دویچ-واگرام Deutsch-Wagram
دوینای شمالی Northern Dvina
دوینای غربی Western Dvina
دهار Dhar
دهان mouth
دهانه‌ی آتشفشانی crater
دهرا Dehra
دهناء Dahna
دی Dee
دیاباز diabase
دیابت diabetes mellitus
دیابت بیمزه؛ دیابت انسیپید diabetes insipidus
دیاپازون tuning fork
دیاترمی diathermy
دیاتومه diatom
دیاتومیت diatomite

دیادوخوی Diadochi
دیاستاز diastase
دیافراگم diaphragm
دی‌الکتریک dielectric
دیالکتیک dialectic
دیالوگ dialog(ue)
دیالیز dialysis
دیالیزگر dializer
دیان، پنج‌قلوی Dionne quintuplets
دیانا (در دین رومی) Diana
دیبون جاد Dibon-gad
دیپ Dieppe
*دیپلوئید diploid
دیپلومات diplomat
دیپلوماسی diplomacy
دیت (در تاریخ آلمان) diet
دیترویت؛ دترویت Detroit
دیتن Dayton
دیتیرامب (نوعی ترانه در یونان) dithyramb
دیختائو Dykh-Tau
دیدگر (در آلات بصری) eye-piece; ocular
دیدنهوفن Diedenhofen
دیر abbey
دیر الزور Dayr az Zawr
دیربورن Dearborn
*دیرداوی Diredawa
دیرکتوار (در تاریخ فرانسه) Directory; Dierectoire (فنـ)
دیرکتوار، سبک (فنـ) Directoire style
دیرکه (در اساطیر یونان) Dirce
دیرینشناسی paleontology
دیزل، موتور Diesel engine
دیژون Dijon
دیژیتالین digitaline
دیس (در دین روم) Dis
دیسپروزیوم dysprosium
*دیسپوتاتیو (در اصطلاح فلسفه‌ی مدرسی) dis-putatio
دیستروفی عضلانی dystrophy
دیسک (صفحه‌ی غضروفی در ستون فقرات) disc
دیسکو Disko
دیفتری diphtheria
دیفرنسیال differential
دیکتاتور dictator
دیکتاتوری، حکومت dictatorship
دیکتافون dictaphone
*دیکلس متا Diklos Mta
دیکه (در افسانه‌های یونانی) Dice
دیکیتر Decatur
دیگ بخار boiler
دیگ جن blowhole
دیگچال kettle; kettlehole
دیگرها Diggers
دیل Deal
دیم dry farming
*دیمل Diemel
*دیمورف dimorphous
*دیمورفیسم dimorphism
دین (واحد نیرو) dyne

دین debt
دیناریک، آلپهای Dinaric Alps
دینامو dynamo
دینامیت dynamite
دینامیک dynamics
دینان Dinan
*دینبینفو Dienbienphu
دینگلد (در تاریخ اروپا) Danegeld
دینگو dingo
دینلا Danelaw
دینوزور dinosaur
دینها Danes
*دینی Digne
دیو Diu
دیوئر، بطری Dewar flask
دیوار صوت sonic barrier; sound barrier
دیوار ندبه Wailing Wall
دیوان بین‌المللی دادگستری International Court of Justice
دیوان دائمی داوری Hague Tribunal
دیوان دائمی دادگستری (یا عدالت) بین‌المللی Permanent Court of International Justice
*دیوانگی insanity
دیوباد duststorm
دیوپتر dioptre (فنـ)
دیوپتری diopter
دیوپتریک dioptrics
*دیود Dyfed
دیود diode
دیود بلور crystal diode
دیوراما diorama
دیوریت diorite
*دیوزبری Dewsbury
دیومدس؛ دیومد (در افسانه‌های یونان) Dio-medes; Diomed
دیومید، جزایر Diomede Islands
دیونوسوس (در دین یونان) Dionysus
دیونوسیا (در دین یونان) Dionysia
دیونه (در اساطیر یونان) Dione
دیویس، تنگه‌ی Davis Strait

ذ

ذائقه taste
ذات الجنب pleurisy
ذات الحق armillary sphere
ذات الریه pneumonia
ذات الکرسی (در نجوم) Cassiopeia
ذرات آلفا alpha particles
ذرات بتا beta ~
ذرگانی colligative properties
ذره‌بین magnifying glass
ذره‌ی عنصری elementary particle
ذره‌ی هسته‌ای nuclear particle
*ذنب الاسد (در نجوم) Denebola
ذنب الدجاجه Deneb
*ذنب قیطس (در نجوم) ~ Kaitos
ذوالب برنیس (در نجوم) Coma Berenices

ذوب؛ ذوبان melting; fusion
ذوزنقه؛ ذوذنقه trapezoid
ذهن mind
*ذهنی subjective

ر

رئا (در دین یونان) Rhea
رئا سیلویا (در افسانه‌های رومی) Rhea Silvia
رئاکتور reactor
*رئاکتورهای بارآور breeder reactors
*رئالیست realist
رئالیسم realism
رائولت، قانون Raoult's law; lois de Raoult (فس)
راباول Rabaul
رابینسن‌ـپتمن، قانون Robinson-Patman Act
راپالو Rapallo
راپسودی rhapsody
راپیان Rappites
راپیدو Rapido
راتان rattan
راتسیبوش Racibórz
راتلند Rutland
راتلندشر Rutlandshire
*راتناپورا Ratnapura
راتیبور Ratibor
راتیسبونا Ratisbona
راث، دماغه‌ی Wrath, Cape
راتسی Rothesay
راجپوتانا Rajputana
راجپوتها Rajputs
راجستان Rajastan
*راجشاهی Rajshahi
*راجمندری Rajahmundry
راچدیل Rochdale
راچیستر Rochester
رادار radar
رادوم Radom
رادون radon
رادیاتور radiator
رادیان radian
رادیکال (در اصطلاح سیاسی)؛ رادیکال (در شیمی) radical
رادیکال اسید acid radical
رادیکالیسم radicalism
رادیو radio
رادیوآکتیویته radioactivity
رادیوتراپی radiotherapy
رادیوسکوپی؛ پرتوبینی radioscopy
رادیو سیتی Radio City
رادیوگرافی؛ پرتونگاری radiography
رادیولاریا Radiolaria
رادیولوژی؛ پرتوشناسی radiology
رادیوم radium
رادیومتر radiometer
راروتونگا Rarotonga
رازور mystic
رازوری mysticism

راس، دریای؛ راس، جزیره‌ی Ross
راس، سد Ross Barrier
راس، یخپهنه‌ی Ross Shelf Ice
رأس الابیض؛ کاپ بلان Cap Blanc
رأس الاخضر؛ کیپ ورد Cape Verde
رأس التوأم مقدم (در نجوم) Castor
رأس التوأم مؤخر (در نجوم) Pollux
رأس الجائی (در نجوم) Ras-al-gethi
رأس الغول (در نجوم) Algol
*راس اند کرامرتی Ross and Cromarty
راستگر (در جریان برق) rectifier
راستگری (در برق) rectification
راستوف Rostov
*راستوف‌ـنا‌ـدانو؛ *راستوف کنار دون Rostov-na-Donu
*راسته (دردرده بندی) order
راسکامن Roscommon
راس و کرامرتی؛ *راس اند کرامرتی Ross and Cromarty
*راسیسم racism
راش beech
راشتات Rastatt
راشیتیسم rickets
*رافا Rafa
*رافیا Raphia; Raffia
راک آیلند Rock Island
راکت racket; racquet
*راکتسوند rocketsonde
راکسبرشر Roxburghshire
*راکسبره Roxburgh
راکفرد Rockford
راکفلر سنتر Rockefeller Center
راکون raccoon
راکهمپتن Rockhampton
راگبی (نوعی فوتبال) rugby
راگبی (شهر) Rugby
راگوزا Ragusa
رالی Raleigh
رآلیسم realism
*رامات گان Ramat Gan
رامان، اثر Raman effect
رامبویه Rambouillet
رامپور Rampur
رامفرد Romford
راموت جلعاد؛ راموت در جلعاد Ramoth (in) Gilead
رامه Ramah
رامی (نوعی بازی) rummy
*رامی (در نجوم) Archer
رامیی Ramillies
*رانچی Ranchi
راندمان (در ماشینها) rendement
*رانده Rhondda
رانرس Randers
رانکاگوا Rancagua
*رانگپور Rangpur
رانگون Rangoon
رانه drift
رانیمید Runnymede

رئوستا rheostat
راولپیندی؛ راولپندی Rawalpindi
راونا Ravenna
راونسبرگ Ravensberg
رئونیون Réunion
راوی Ravi
راه آهن railroad; railway
راه آهن زیرزمینی (در تاریخ کشمکش) Under-ground Railroad
راهب monk
*راهبان باسیلی Basilian monks
راهبر viaduct
*راه‌شیری Milky Way
رای Rye
رایا ray
رایاتئا Raïatea
رایتیا Rhaetia
رایدینگ Riding
*رایسلیپ نورثوود Ruislip Northwood
رایش Reich
رایشتاگ Reichstag
رایشسرات Reichsrat
*رایشنباخ Reichenbach
رایشنباخ، آبشار ~ Falls
*رایشنباخ ایم فوگتلاند Reichenbach im Vogtland
رایشنبرگ Reichenberg
رأی عمومی plebiscite
رایکس، موزه‌ی Rijks; Ryks
راین Rhine
راین، ایالت ~ ,Province
راین، هم‌پیمانان ~ ,Confederation of the
راینلاند Rhineland
راینلاند‌ـپفالتس؛ راینلاند‌ـپالاتینا Rhine-land-Palatinate
رای هاوس، توطئه‌ی Rye House Plot
*رب الجنود Lord of Hosts
رب النوع god
*ربة النوع goddess
رپارتیمینتو repartimiento
رپید سیتی Rapid City
رت، جزایر Rat Islands
رتبه‌های مقدس؛ مناصب مقدس holy orders
رتل Rethel
رتو‌ـرومیائی Rhaeto-Romanic
رتون Raton
رجل الجوزا (در نجوم) Rigel
رجل الدب acanthus
رجل‌الغراب crowfoot
رجل قنطورس (در نجوم) Alpha Centauri
رخام alabaster
رخساره (در سنگشناسی) facies
رخشانکره؛ فوتوسفر photosphere
*ردبریج Redbridge
ردبنک Red Bank
ردجو دی کالابریا Reggio di Calabria
ردجو نل/امیلیا Reggio nell' Emilia
رد عمل reaction

ردنور Radnor
ردنورشر Radnorshire
رده (در زیستشناسی) class
رده‌بندی (در زیستشناسی) classification
*رده‌شناسی taxonomy
ردینگ Reading
رزرپین reserpine
رزمناو cruiser
رزمناوهای مؤتلفین (در جنگ داخلی امریکا) Confederate cruisers
رزورسین resorcin
رزورسینول resorcinol
رزین resin
*رزینا Resina
رژانس، سبک Régence (فنس)
*رژف Rzhev
رژیسور régisseur (فنس)
رژینا Regina
رس؛ رست clay
رساکاد لا پالما Resaca de la Palma
رساله (در کتاب عهد جدید) epistle
رست؛ رس clay
رست نسوز fire clay
رستنی؛ گیاه؛ نبات plant
رستوران restaurant
رستیگوش Restigouche
رسوب؛ ریزش (در هواشناسی) precipitation
رسولان مسیح؛ حواریون apostles
رسیتاتیف recitative
*رسیتال recital
رسیفه Recife
رسین Racine
رشته (در ریاضیات) sequence
رشته؛ پیوک Guinea worm
رشته‌کوه range
*رشته‌های طیفی spectral series
*رشته‌ی اصلی (در نجوم) main sequence
*رشد، هورمون somatotropic hormone
رشن knoll
رصدخانه observatory
رطوبت humidity
رع (در دین مصری) Ra; Re
رغبت (در روانشناسی) interest
رفاه کودکان child welfare
رفتار (در روانشناسی) behavior
رفراندوم referendum
رفع تحمیل demodulation
رفلکس؛ عمل انعکاس reflex
رقص محور nutation
*رقصنگاری choreography
رقم (در حساب) digit
*رقیق dilute
رکابیان Rechabites
رکسم Wrexham
رکسیا meadow beauty
*رکوردر (از سازها) recorder
رگبار cloudburst
*رگبار شهابی meteor shower
رگنسبورگ Regensburg

رگه (در اصطلاح زمینشناسی) vein
رگیوم Rhegium
رله؛ اسک relay
رم Rome
رم، جایزه‌ی بزرگ Grand Prix de Rome
رمانتیسم؛ رومانتیسم romanticism
رمانس؛ رومانس romance
رمانسک، معماری و هنر Romanesque, architecture and art
رمز (در علم و فن حسابگرها) code
*رمزثنائی binary code
رمزگیت Ramsgate
رمزنویسی cryptography
رمشاید Remscheid
رمون(از خدایان سوریه) Rimmon
رن Rennes
رند Rand, the
*رندسبورگ Rendsburg
رندویک Randwick
رنس Rheims
رنسانس Renaissance
رنسلر Rensselaer
رنفرو Renfrew
رنفروشر Renfrewshire
رنگ (در رؤیت) color
رنگ (مادهٔ رنگ‌کننده) dye
رنگپذیری حفاظی؛ *رنگ‌آمیزی حفاظی protective coloration
رنگیزه؛ پیگمان pigment
رنگینکره؛ کروموسفر chromosphere
رنگین‌کمان؛ قوس قزح rainbow
رنو Reno
رنیوم rhenium
رو، تونل Rove
*رواد، جزیره‌ی Île Rouad
روئرگ Rouergue
رواقی، مذهب Stoicism
روال Reval
روان Rouen
روئن Rouyn
رواناب run-off
روانبرق electrodynamics
روانپزشکی psychosomatic medicine
رواندا Ruanda
رواندا-اوروندی Ruanda-Urundi
روانشناسی psychology
*روانشناسی اجتماعی social psychology
*روانشناسی بالینی clinical ~
*روانشناسی تربیتی educational ~
*روانشناسی صنعتی industrial ~
*روانشناسی فردی individual ~
*روانشناسی کودک child ~
روانوک Roanoke
روانه stream
*روئی-مالمزون Rueil-Malmaison
روباره scoria
روباه fox
*روباهک (در نجوم) Vulpecula
روبوت robot

روبه Roubaix
روبیدیوم rubidium
روبیکو Rubico
روبیکون Rubicon
روپرت، ارض Rupert's Land
روتاری بین‌المللی Rotary International
روتردام Rotterdam
روتلی Rütli
روتنبورگ اوب در تاوبر Rothenburg ob der Tauber
روتنیوم ruthenium
روتیل rutile
روثون، توطئه‌ی Ruthven Plot
روح القدس (در معتقدات مسیحیان) Holy Ghost; Holy Spirit
روحشناسی psychical research; parapsychology
*روخاس Roxas
رود؛ رودخانه river
رود، جزیره‌ی؛ رود آیلند Rhode Island
رود آیلند (ایالت کشت) Rhode Island
رودپیچ meander
رودریگس Rodriguez
رودز Rodez
رودزیا Rhodesia
رودزیا و نیاسالاند، اتحادیه‌ی Rhodesia and Nyasaland, Federation
رودزیای جنوبی Southern Rhodesia
رودزیای شمالی Northern Rhodesia
رودس Rhodes
رودس، شهسواران ~ ,Knights of
رود سرخ؛ رد ریور Red River
رود سرخ، ماندگاه Red River Settlement
رود سفید؛ وایت ریور White River
رودسنگ stone river
رودسهایم Rüdesheim
رودشاخه distributary
رودشکن knick point
رودگیری river capture; beheading; river piracy
رودوپسین؛ ارغوان بصری rhodopsin
رودوپی Rhodope
رودولف، دریاچه‌ی Rudolph, Lake
روده؛ معاء intestine; bowel
رودیوم rhodium
رور Ruhr
*روراند (در اصطلاح زمینشناسی) nappes
*روراندگی (در زمینشناسی) overthrust
روز؛ روسه Ruse
روزا، کوه Rosa
روز استقلال (در تاریخ کشت) Independence Day
روز اول مه May Day
*روزبک Rozebeke
روزتا Rosetta
روز دومینیون (عید ملی کانادا) Dominion Day
روز شکرگزاری (در تاریخ کشت) Thanksgiving Day

روز کارگر Labor Day
روزنامه newspaper
روزنامه‌نگاری journalism
روزن‌داران؛ فورامینیفرها Foraminifera
روزنکرویتسیان Rosicrucians
*روزو Roseau
روزهای ژوئن June Days; Journées de Juin (فنـ)
روزه‌ی بزرگ lent; carême (فنـ)
روزین rosin
*روسادیر Rusadir
روساریو Rosario
روسباخ Rossbach
روسبکه Roosebeke
*روستاوی Rustavi
روستای خاوندی manor
روستوک Rostock
روسکیلده Roskilde
روس و ژاپن، جنگ Russo-Japanese War
روس و عثمانی، جنگهای Russo-Turkish Wars
روسه؛ روز Ruse
روسی، زبان Russian language
روسیون Roussillon
روسیه Russia
روسیه‌ی آسیائی Asiatic Russia
روسیه‌ی سرخ Red Russia
روسیه‌ی سفید؛ بلاروسیا Belorussia
روسیه‌ی شوروی Soviet Russia
روسیه‌ی صغیر Little Russia
روسیه‌ی کارپاتی Carpathian Russia
روسیه‌ی کبیر Great Russia
روش اصل موضوعی axiomatic method
روش خلیفه‌ای monitorial system
*روش‌سور‌یون، لا Roche-sur-Yon, La
*روش علمی scientific method
روشفور Rochefort
*روشفور‌سور‌مر Rochefort-sur-Mer
روش قیاسی deductive method
روشل، نمک Rochelle salt
روشنتابی luminescence
روشنزا؛ پیدازا phanerogam
روشنسازی lighting
روشنفکری Enlightenment
روشنه glade
روشنی خاکستری؛ ضوء رمادی earthlight
روشوز،کوههای Rocky Mountains
روغن ghee
روغن استخوان bone oil
روغن خشکان drying oil
روغن دمیده blown oil
روغنشکن lipolytic; lipoclastic
روغن فوزل fusel oil
روغن کات oil of vitriol
روغنکاری lubrication
روغن کرچک castor oil
روغن منداب colza oil
روغنها oils
روغنهای اصلی essential oils
روغنهای ثابت fixed oils
روغنهای چرب fatty oils
روغنهای فرار volatil oils
روغنهای معدنی mineral oils
روکا، دماغه‌ی Roca
روکروا Rocroi
روکفور Roquefort
*روکفور‌سور‌سولزون Roquefort-sur-Soulzon
روکوکو (سبکی در معماری و موسیقی) rococo
*روگالان Rogaland
روگن Rügen
رولت (از بازیها) roulette
روم (دولت قدیم) Rome
روماتیسم rheumatism
رومانس، زبانهای Romance languages
رومانی Rumania
رومانیا (ناحیه‌ی تاریخی) Romagna
رومسدال Romsdal
روملیا؛ روملی R(o)umelia
رومی، معماری و هنر Roman architecture and art
رومیائی، زبانهای Romanic languages
رومیان؛ رساله‌ی پولس به رومیان (هر دو در Romans (در عهد)
رون Rhône
رون، الفبای runes
رونتگن roentgen; rōntgen
رونسو Roncevaux (فنـ)
*رونکالیا Roncaglia
رووندزوری Ruwenzori
*رووینگو Rovigo
روی zinc
رؤیا dream
*رویال دچ شل Royal Dutch Shell
رویال هایلندرز ~ Highlanders
رویان embryo
روی‌اندودن galvanizing
رؤیت vision
رؤیت دوچشمی binocular vision
رویس Reuss
رویش (در دانه‌ی گیاهان) germination
رویه‌سائی exfoliation
*رویه‌ی قضائی jurisprudence
ره Ré
رهبری ارکستر conducting
رهفرش pavement
رهفرش کردن (to) pave
ریازان Ryazan
ریاضیات mathematics
ریاضیات شهودی intuitionistic mathemaitcs
ریاضیات کاربسته applied mathematics
ریاضیات محض pure mathematics
ریالتو Rialto
*ریبرائو پرتو Ribeirao Prêto
*ریبوز ribose
ریبینسک Rybinsk
ریپابلیکن Republican

ریپن Ripon
*ریتسا Ritsa
ریجنسی، سبک Regency style
ریچمند Richmond
*ریچمند اپان تمز Richmond upon Thames
ریحان basil
ریخت (در زیستشناسی و در زمینشناسی) morphology
ریختزائی morphogenesis
ریختشناسی morphology
ریخته‌گری founding; casting
ریزا friable
ریزائی friability
ریزابه tributary; affluent
ریزش؛ رسوب (در هواشناسی) precipitation
ریزن‌گبیرگه Riesengebirge
ریزوپودا؛ ریشه‌پائیان Rhizopoda
ریزوم؛ ریشه‌وار rhizome
ریس، دماغه‌ی Race, Cape
*ریسال Rizal
ریسندگی spinning
*ریسندگی، چرخ spinning wheel
ریسورجیمنتو Risorgimento
ریسویک، پیمان Ryswick, Treaty of
ریسه (در زمینشناسی) series
*ریسه (درگیاهشناسی) thallus
ریسه‌داران Thallophyta
*ریشتر (مقیاس اندازه‌گیری شدت زلزله) richter
ریشه (در ریاضیات؛ در گیاهشناسی) root
ریشه‌پائیان؛ ریزوپودا Rhizopoda
ریشه‌وار؛ ریزوم rhizome
*ریکا Rijeka
ریکسداگ Riksdag
ریکیاویک Reykjavik
ریگ pebble
ریگا Riga
ریگ روان؛ تلماسه dune
ریگسدا Rigsdag
ریل rail
*ریماک Rimac
ریمینی Rimini
ریو، مجمع‌الجزایر Riouw Archipelago
ریواس rhubarb
ریو پیدراس Río Piedras
ریوتینتو Riotinto
ریو د ژانیرو Rio de Janeiro
ریو د لا پلاتا (Río de la) Plata
ریور روژ River Rouge
ریورینا Riverina
ریوکان Rjukan
ریوکیو، جزایر Ryukyu Islands
ریو گرانده Rio Grande
ریو گرانده دو سول Rio Grande do Sul
ریو گرانده دو نورته Rio Grande do Norte
ریوم Riom
ریو مونی Río Muni
ریون (از الیاف مصنوعی) rayon

ریون (رود) Rion
*ریونان (سبکی در معماری) Rayonnant
ریو نگرو Río Negro
ریوولی Rivoli
ریویرا Riviera
ریه lung

ز

زابژه Zabrze
زاپاروژیه Zaporozhe
زاپوتک Zapotec
زاج alum
زاج آهن ferric alum
زاج سبز copperas; green vitriol
زاج سوخته burnt alum
زاج کروم chrom ~
زادار Zadar
*زار؛ سار Saar
زارا Zara
زاربروکن Saarbrücken (لم)
*زارلاند Saarland
*زارلوئی Saarlouis
*زاریا Zaria
زاکاتکاس؛ ساکاتکاس Zacatecas
*زاکسن Sachsen
*زاکسن-آنهالت ~ -Anhalt
زاکونتوس Zakynthus (یو)
زاگان Sagan
زاگرب Zagreb
زاگرس؛ زاگروس Zagros
زاگورسک Zagorsk
زالتسبورگ Salzburg
زالتسکامرگوت Salzkammergut
*زالتسگیتر Salzgitter
زالفلد Saalfeld
*زالوماهی lamprey
زاله Saale
زاما Zama
زامبزی Zambezi
*زامبوانگا؛ سامبوانگا Zamboanga
زامبیا Zambia
زامورا Zamora
زاموشچ Zamosc
زانت Zante
زاندام Zaandam
زانکت ولفگانگ Sankt Wolfgang
زانوبند (از نشانه‌های شهسواری) Garter
زئوس (در دین یونان) Zeus
زئولیت zeolite
زاویه angle
زاویه‌یاب goniometer
زاویه‌ی تابش angle of incidence
زاویه‌ی چندوجهی؛ کنج polyhedral angle
زاویه‌ی حد (در نور شناخت) ~ critical
زاویه‌ی دوسطحی ~ dihedral
زاویه‌ی ساعتی hour angle
زاویه‌ی صلب solid angle
*زاویه‌ی کجنمائی angle of aberration
زاویه‌ی مسطحه plane angle

زاویه‌ی میل (در مغناطوری زمین) inclination
زایباتسو zaibatsu
زایچه thema; horoscope
*زئیر Zaïre
زایمان labor
زباد civet
زبان (در اصطلاح حسابگر الکترونی) language
زبانشناسی linguistics
زبان عمومی universal language
زبانه (در جغرافیا) spit
زبانه‌های خورشید prominences
زبرا zebra
زبرجد topaz
*زبرصوتها ultrasounds
زبروگه Zeebrugge
زبک، اثر Seebeck effect
زبو zebu
زتلند Zetland
زتوس (در اساطیر یونان) Zethus
زجاجیه vitreous humor
زحل؛ کیوان Saturn
زدود pickling
زراعت بیخاک soilless gardening
زراعت حفاظی cover crop
*زراعت در آب hydroponics
*زراعت شیمیائی chemiculture
*زرافه (در نجوم) Camelopardalis
زراندود gilding
زرچوب yellowwood
زردمه؛ *اپیگلوت epiglottis
زردی jaundice
زرشک barberry
زرک gold leaf
زرنیخ orpiment
زره armor
زغال charcoal
زغال اخته blueberry
زغال حیوانی animal charcoal
زغال زنده activated carbon
زغال سنگ coal
زغال سنگ معمولی؛ زغال قیری bitumi-nous coal
زغال قرع gas carbon
زغال قهوه‌ای brown coal
زغال نارس؛ تورب peat
*زفات (عبری) Zefat
زفوروس؛ زفیر (در اساطیر یونان) Zephyrus
*زگورزلتس Zegorzelec
زلاتائوست Zlatoust
زلالیه (در چشم) aqueous humor
زلزله؛ زمین‌لرزه earthquake
زلند جدید، زلاند جدید New Zealand
زلوتها (حزب یهودی) Zealots
زلین Zlin
زمان (در دستورزبان) tense
زمان time
زمان اتمی atomic time
زمان استانده standard time
زمان تقویمی ephemeris time

زمان محلی local time
*زمان مستمر (در فلسفه) durée (فر)
زمانشمار timepiece
زمان شمسی solar time
زمان شمسی ظاهری؛ زمان شمسی حقیقی apparent solar time
زمان شمسی متوسط mean solar time
زمان صرفه‌جوئی از آفتاب daylight saving time
زمان عرفی civil time
زمان محلی local time
زمان نجومی sideral time
زمپاخ Sempach
زمرد emerald
زمرد کبود aquamarine
زمرینگ Semmering
*زمستان winter
زمستانخوابی hibernation
زمستوو (در تاریخ روسیه) zemstvo
زمین (در اصطلاح برق) ground
زمین (یکی از سیارات) earth
*زمینتاب earthlight
زمین‌خزه soil creep
زمینریخت geomorphology
*زمینریختزائی geomorphogeny
زمینساخت tectonics
زمینساختی tectonic
زمینسنجی؛ ژئودزی geodesy
زمینشناسی geology
زمینفیزیك؛ ژئوفیزیك geophysics
زمینلاد mainland
زمینلاد اسپانیائی Spanish Main
زمین‌لغزه landslide
زمینوار؛ ژئوئید geoid
زن (فرقه و آیینی بودائی) Zen Buddhism
زنبور bee
*زنبوران دریائی Seabees
زنتا Zenta (مج)
زنجره cicada
زنجیر پروتون-پروتون proton-proton chain
زنجیره (در ریاضیات) catenary
زندان prison
زندانیان جنگ prisoners of war
زندگینامه؛ *بیوگرافی biography
زنگ اخبار (برقی) electric bell
زنگار verdigris
زنگبار Zanzibar
زنگ زدن rusting
*زوئوپراکسیسکوپ zoopraxiscope
زوئوله Zwolle
زواوها Zouaves
زولیدر زه Zuider Zee
زوج (در حساب) even
زوج (در مکانیک) couple
*زودتن Sudeten (آلمانی)
زوریخ؛ *تسوریش (لم) Zurich
زوست Soest
زوفا hyssop

زولنهوفن	Solnhofen	ژاکری (در تاریخ فرانسه)	Jacquerie
زولو	Zulu	ژاکوبن، فرقه‌ی؛ ژاکوبنها	Jacobins
زولوتورن	Solothurn	ژاگوار	jaguar
زولولند	Zululand	ژامائیک	Jamaica
زولینگن	Solingen	ژانر (نوعی نقاشی)	genre (فنـ)
زوندربوند	Sonderbund	ژانسنیسم؛ یانسن، آیین	Jansenism
زونگاری	Zungaria	ژانویه	January
زویدهولاند (هلـ)	South Holland	ژئوئید؛ زمینوار	geoid
زه (تراوش آب زیرزمینی)	seepage	ژئوپولیتیک	geopolitics
زه (در سورتشناخت)	string	ژئوتروپیسم	geotropism
*زهر، سم	poison	ژئودزی؛ زمینسنجی	geodesy
زهرابه	toxin	ژئودزیک	geodesic
*زهرآسا	toxoid	ژئوفیزیک؛ زمینفیزیک	geophysics
زهره؛ ناهید	Venus	ژدانوف	Zhdanov
زهکشی	drainage	ژر	Gers
زهکشی شجری	dendritic drainage	ژرفاسنج	fathometer
زیا	fauna	ژرفنا	deep
زیارت فیض	Pilgrimage of Grace	ژرم	germ
زیبق	mercury	ژرمانیوم	germanium
*زیبنبورگن	Siebenbürgen	ژرمکش؛ ژرمیسید	germicide
زیپ	zipper; zip	ژرمنها	Germans
زیراتمی	subatomic	ژرمنی، زبانهای	Germanic languages
زیرخاک	subsoil	ژرمنی، قوانین	German laws
زیردریائی	submarine	ژرمیسید؛ ژرمکش	germicide
زیررست	undergrowth	*ژریاتری (فنـ)	geriatrics
*زیرصوتها	infrasounds	ژزو، جزیره‌ی؛ ایل ژزو	Jesus Island; Île Jésus (فنـ)
*زیرصوتی	subsonic		
زیرکونیوم	zirconium	ژزویت؛ یسوعیان	Jesuites
*زیرو	Ziro	*ژشوف	Reszów
زیره	cumin	ژل	gel
زیستتابی	bioluminescence	ژلاتین	gelatin
زیستسنجی	biometry; biometrics	ژله	jelly
زیستشناسی	biology	ژماپ	Jemappes
زیستشناسی دریا	marine biology	ژن (شهر)؛ جنووا	Genoa
*زیستشناسی فضائی	space biology	ژن (واحد انتقال صفات ارثی)	gene
زیستشیمی	biochemistry	ژن، کنفرانس	Conference of Genoa
زیستفیزیک	biophysics	ژنتیک	genetics
زیستکره	biosphere	ژنو	Geneva
زیستگرد	phenology	ژنو، پروتوکل	~ Protocol
زیگفرید (از اساطیر ژرمنی)	Siegfried	ژنو، دریاچه‌ی	Geneva, Lake
زیگفرید، خط	Siegfried	*ژنو، کنفرانس	~ Conference
زیگمارینگن	Sigmaringen	ژنو، موافقتنامه‌ی	~ Convention
زیگورات	ziggurat	ژنیسیا؛ سد	Génissiat Dam
زیلاند؛ زیلند	Zeeland	ژوآئو پسوآ	Joao Pessoa
زیلبکه	Zillebeke	ژوئن (فنـ)	June
زیلع	Zeila	ژوان‌ـل‌ـپن	Juan-les-Pins
زیلند؛ زیلاند	Zealand	ژوتلند	Jutland
زیماز	zymase	ژوتلند، نبرد	Jutland, battle of
زیمان، اثر	Zeeman effect	ژوتها، جوتها	Jutes
*زیمبابوه	Zimbabwe	ژو دو پوم	Jeu de Paume
زینه؛ *گرادیان	gradient	ژورا	Jura
		ژوراسیک، دوره‌ی	Jurassic period
	ژ	ژوروا	Juruá
ژاپن؛ ژاپون	Japan	ژوکر	joker
ژاپن، دریای	Japan, Sea of	ژولیت	Joliette
ژاپورا	Japurá	ژونکیر	Jonquière
*ژادئیت	jadeite	ژونگلور	jongleur (فنـ)
*ژادوویل	Jadotville	ژونون (از سیارکان)	Juno
ژارناک	Jarnac	ژوهانسبورگ	Johannesburg

Jouy-en-Josas	*ژویی‌ـآن‌ـژوزاس	July	ژویه (فنـ)
gypsum	ژیپس؛ سنگ گچ	Zhitomir	ژیتومیر
gyroscope	ژیروسکوپ	Gironde	ژیروند
Girondists	ژیروندیان	gymnasium	ژیمنازیوم
gymnastics	ژیمناستیک		

س

Ceará	سئارا	Sao Paulo	سائو پولو
Sao Tomé and Sao Principe	سائو تومه و پرینسیپه	Sao Tiago	سائو تیاگو
~ Francisco	سائو فرانسیسکو	Sao Luis	سائو لویس
Saint Vincent	سائو ویسنته، دماغه‌ی	Saïs	سائیس
Sabah	*سابا	Szabadka	*سابادکا
Sabadell	*ساباذل	Sabarmati	سابرمتی
Sabines	سابینها	Sappho	سافو؛ سافو
Sapporo	ساپورو	Satsuma	ساتسوما
Sutlej	ساتلج	Szatmár-Németi	ساتمار؛ ساتمار‌ـنمتی
satin	ساتن	Sutton	*ساتن
Saturn	ساتورنوس (در دین روم)	Satu-Mare	ساتوـماره
suttee	ساتی	Satyr	ساتیرها (در اساطیر یونان)
left bank	ساحل چپ (در جغرافیا)	right bank	ساحل راست (در جغرافیا)
Gold Coast	ساحل طلا	Ivory Coast	ساحل عاج
Slave Coast	ساحل غلامان	Mosquito Coast	*ساحل موسکیتو
Sakhalin	ساخالین	mathematical structure	ساختمان ریاضی
Sadowa	سادووا؛ زادووا	sadism	سادیسم
Sutherland	ساذرلند	Sutherlandshire	ساذرلندشر
Saar	سار؛ *زار (لـ)	Sarre (فنـ)	سار
saraband	ساراباند (نوعی رقص)	Saratov	ساراتوف
Saracens	ساراسنها	Saraswati	ساراسوائی
Saragossa	ساراگوسا	Saransk	*سارانسک
Sarajevo	سارایوو	Sarrebruck	ساربروک

سارپدون (در افسانه‌های یونان) Sarpedon
سارت Sarthe
سارجنتی serjeanty; sergeanty
ساردنی Sardinia
ساردیس Sardis
*ساردیکا Sardica
ساردین sardine
سارک Sark
سارکودینا Sarcodina
سارکوم sarcoma
سارگسو، دریای Sargasso
*سارلوئی؛ *زارلوئی (لـ) Saarlouis
سارماتها Sarmatians
سارناته؛ سارنات Sarnath
سارنیا Sarnia
ساروس (در نجوم) Saros
سارونیک، خلیج Saronic Gulf
ساری Surrey
ساز musical instrument
سازا constituent
ساز دهنی harmonica
سازش سال ۱۸۵۰ (در تاریخ کشمت) Compromise of 1850
سازگزینی instrumentation
*سازمان آزادیبخش فلسطین Palestine Liberation Organization (PLO)
سازمان بازرگانی بین‌المللی International Trade Organization
*سازمان بین‌المللی انرژی اتمی Atomic Energy Agency, International
سازمان بین‌المللی آوارگان *(پناهندگان) International Refugee Organization
سازمان بین‌المللی کار؛ ایلو International Labo(u)r Organization
سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری؛ ایکائو International Civil Aviation Organization
سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی؛ سیتو Southeast Asia Treaty Organization
سازمان پیمان خاور میانه Middle East Treaty Organization
سازمان پیمان مرکزی؛ سنتو Central Treaty Organization
سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد؛ یونسکو United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization (UNESCO)
سازمان جهانی بهداشت؛ وهو World Health Organization
سازمان خواربار و کشاورزی جهانی Food and Agriculture Organization
سازمان کشورهای امریکائی Organization of American States
*سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت؛ اوپک Organization of Petroleum Exporting Countries (OPEC)
سازمان ملل متحد United Nations (Organization)

سازمان همکاری اقتصادی اروپائی Organization for European Economic Cooperation
سازمان همکاری بین‌المللی International Cooperation Administration
سازند (در اصطلاح زمینشناسی) formation
سازواره organism
سازوکار mechanism
سازهای بادی؛ سازهای هوائی wind instruments
سازهای زبانه‌دار؛ سازهای قمیشی reed instruments
سازهای زهی stringed instruments
سازهای کوبی percussion instruments
سازهای هوائی wind instruments
ساس bedbug
*ساسات choke
ساسبو Sasebo
ساسکس Sussex
ساسکویهنا Susquehanna
ساعات کار hours of labo(u)r
*ساعت (در نجوم) Horologium
ساعت (مقیاس زمان) hour
*ساعت(مقیاس مبهمی برای فاصله) hour
ساعت آبی water clock
*ساعت اتمی atomic clock
ساعت آفتابی sundial
ساعت تابستانی daylight saving time
ساعت رملی hourglass
ساعت فصلی؛ زمان صرفه‌جوئی از آفتاب daylight saving time
ساعت مستویه equal hour
ساعت معوجه unequal hour
ساعت نجومی sideral hour; astronomical clock

سافک Suffolk
ساقه (در گیاهشناسی) stem
ساکاروز saccharose
ساکاریمتر؛ قندسنج saccharimeter
ساکارین saccharin
ساکای Sakai
*ساکر soccer
ساکرامنتو Sacramento
ساکره‌کور Sacré-Coeur
*ساکریفیس sacrifice
ساکس؛ ساکسونی Saxony
ساکس‌آلتنبورگ Saxe-Altenburg
ساکس‌آنهالت؛ زاکسن‌آنهالت (لـ) Saxony-Anhalt
ساکس سفلی Lower Saxony
ساکس‌کوبورگ Saxe-Coburg
ساکس‌گوتا Saxe-Gotha
ساکس‌ماینینگن Saxe-Meiningen
ساکس‌وایمار Saxe-Weimar
ساکس‌وایمار‌آیزناخ Saxe-Weimar-(Eisenach)

ساکسوفون saxophone
ساکسونها Saxons
ساکسونی؛ ساکس Saxony

ساکو و وانزتی، قضیه‌ی Sacco-Vanzetti Case
ساکی sake
*ساکیاپا (در آیین لاما) Sakyapa
ساگا (در ادبیات نورس) saga
ساگونتو Sagunto
ساگینا Saginaw
سال year
سالاد salad
سال اعتدالی tropical year
سالامانکا Salamanca
سالامین؛ سالامیس Salemis (یـ)
سال انحرافی anomalistic year
سالاوتسکی، جزایر Solovetski Islands
سال بین‌المللی‌ژئوفیزیکی International Geophysical Year
سالپتریر Salpêtrière
سالت، رود؛ سالت ریور Salt River
سالتا Salta
سالت لیک سیتی Salt Lake City
سالتو Salto
سالتیو Saltillo
سال جهانی زمینفیزیکی International Geophysical Year
سالچینه varve
سالرنو Salerno
سالزبری Salisbury
سالزبورگ؛ زالتسبورگ (لـ) Salzburg
سال شمسی solar year
سال عرفی civil year
سالفرد Salford
سال قمری lunar year
سالک orientale sore; aleppo boil
سالمونلوز salmonellose
سال نجومی sideral year
سال نور light year
سالو، جزایر Salut; îles du Salut (فنـ)
سالوادور؛ ال سالوادور (El)Salvador
سالون؛ سالن salon
سالونا Salona
سالونیک Salonica
سالونیک، پیکارهای ~ campaigns
سالوی، خلیج Solway Firth
سالوین Salween; Salwin
سالیک، قانون Salic law
سالیم (در کتمة) Salem
سامار Samar
ساماریوم samarium
سامبر Sambre
سامبوآنگا؛ *زامبوآنگا Zamboanga
سامرست Somerset
سامرست هاوس Somerset House
سامرویل Somerville
سامره Samaria
سامریون؛ سامریان Samaritans
*سامسون Samsun
سامنیتها Samnites
ساموآ Samoa

ساموئیدها؛ ساموییدها	Samoyedes; Samoyeds	سان لویس پوتوسی	San Luis Potosí	سپلیت	Split
*ساموآی غربی	Western Samoa	سانلیس	Senlis	سپنسر، خلیج	Spencer
ساموتراس	Samothrace	سان مارکو، کلیسای	Saint Mark; San Marco	سپوتنیک	Sputnik
سامورای	Samurai	سان مارینو	San Marino	*سپور	spore
ساموس	Samos	سانیکوف، جزیره‌ی	Sannikov Island	سپورادس	Sporades
ساموییدها؛ ساموئیدها	Samoyeds	ساو	Save	سپوروزوا	Sporozoa
سامیها	Semites	ساوا	Sava	*سپوروفیت	sporophyte
سان ایلدفونسو، پیمان	San Ildefonso, Treaty of	ساوار (در موسیقی)	savart	سپوکن	Spokane
سان پدرو سولا	San Pedro Sula	ساوانا	savanna(h)	سپولتو	Spoleto
سان پترو، کلیسای	Saint Peter Church	ساوایی	Savaii	سپی	Spey
سانتا آنا	Santa Ana	*ساوتسک	Sovetsk	سپیاس	Sepias
*سانتا ایزابل	~ Isabel	ساوث آیلند؛ جزیره‌ی جنوبی	South Island	سپیتزبرگ	Spitsbergen
سانتارم	Santarém	ساوث بند	South Bend	سپیتهد	Spithead
سانتا فه	Santa Fe	*ساوثپورت	Southport	سپیک	Sepik
*سانتا کاتالینا دل سالتادرو د گواسو	Santa Catalina del Saltadero de Guaso	ساوث شیلدز	South Shields	سپینت (از سازهای زهی)	spinet
سانتا کروز؛ سانتا کروس	Santa Cruz	ساوثمتن	Southampton	ست (در دین مصر قدیم)	Set(h)
سانتا کروز د تنریفه	Santa Cruz de Tenerife	ساوثولد	Southwold	ست (شهر)	Sète
سانتا مارتا	Santa Marta	*ساوذرک	Southwark	ستئاتیت	steatite
سانتا مونیکا	Santa Monica	سئول	Seoul	ستئارین	stearin
سانتاندر	Santander	ساووا	Savoy	*ستاتیس (فنس)	statice
*سانتروزومها	centrosomes	ساووا	Savoie (فنس)	ستاتیک (در اصطلاح رادیو)	static
سانتو دومینگو	Santo Domingo	ساووای علیا	Haute-Savoie	ستاتیک (در مکانیک)	statics
سانتوس	Santos	ساوونا	Savona	ستاخانوویسم	Stakhanovism
سانتونین؛ سنتونین	santonin	ساووی	Savoy	ستادهاودر	stadholder
سانتی-	centi-	سایا	abrasive	ستادیوم	stadium
سانتیاگو	Santiago	سایان، کوههای	Sayan Mountains	*ستارا پلانینا	Stara Planina
سانتیاگو د کوبا	Santiago de Cuba	سایپان	Saipan	*ستارا زاگورا	Stara Zagora
سانتیاگو د کومپوستلا	~ ~ Compostela	سایگون	Saigon	ستارگان بستائی	multiple stars
سانتیاگو دل استرو	Santiago del Estero	سایما	Saimaa	ستارگان دوتائی	double ~
سانتیگراد؛ صدبخشی	centigrade	سایمنزتاون	Simonstown	*ستارگان عادی	normal ~
سانتیمتر	centimètre (فنس)	ساینده (در زمینشناسی)	weathering	ستارگان متغیر	variable stars
سان جیمینیانو	San Gimignano	*سایو	Sajó	*ستارگان متغیر بیقاعده	irregular variable stars
سان خوان	San Juan	سایه؛ ظل	shadow	*ستارگان متغیر درازدوره	long-period variable stars
سان خوسه	San José	سباستوپول	Sebastopol	*ستاگان متغیر گرفتی	eclipsing varible stars
*ساندرلند	Sunderland	سبته؛ *ثئوتا (اسپانیایی)	Ceuta	ستارگان مزدوج	binary stars
ساندومیش؛ ساندومیر (روسی)	Sandomierz	سبتیون؛ اصحاب سبت	Sabbatarians	ستاره‌ی بیت لحم	Star of Bethlehm
ساندویچ	sandwich	سبز پاریس	Paris green	ستاره‌ی قطبی	Polestar; Polaris
سان دیگو	San Diego	*سبزه	grass	*ستاره‌ی نوترونی	neutron star
سان رمو	San Remo	سبزینه	chlorophyll	ستاکپورت	Stockport
سانس	Sens	*سبع (در نجوم)	Lupus	ستاکتن	Stockton
سان سالوادور	San Salvador	سبو	Cebu	ستاکتن-آن-تیز	Stockton-on-Tees
سان سباستیان	San Sebastián	سبو، وادی	Seb(o)u	ستاگیرا	Stagira
سان ستفانو، پیمان	San Stefano, Treaty of	سبین	Sabine	ستالین	Stalin
سانسکریت	Sanskrit	سپا	Spa	ستالینسک	Stalinsk
سانسور	censorship	سپارتاسیستها	Spartacists	ستالینگراد	Stalingrad
سان سوسی	Sans Souci	سپارتاکوس، حزب	Spartacus	ستالینو	Stalino
سان فرانسیسکو	San Francisco	سپالاتو	Spalato (بتا)	ستاناووی، کوههای	Stanovoy Range
*سانکورو	Sankuru	سپاه رستگاری	Salvation Army	ستانس	Stans
سان-کولوتها (در تاریخ فرانسه)	sans-culottes	سپتامبر	September	ستانووی، کوههای	Stanovoy
سانگاریوس	Sangarius	*سپتسیاء خلیج	Spezia, Gulf of	ستانیسلاو	Stanislav
سانگیناریا	blood root	سپتیسمی؛ خونگند	septicemia	ستاوانگر	Stavanger
سان لویس	San Luis	*سپتیمانیا	Septimania	ستاوروپول	Stavropol
		سپر (در اصطلاح زمینشناسی)	shield	ستپاناکرت	Stepanakert
		*سپر (سوبیسکی) (در نجوم)	Scutum	ستپنی	Stepney
		سپرز	spleen	ستتن، جزیره‌ی	Staten Island
		*سپرینگز	Springs	ستر (واحد حجم)	stère (فنس)
		سپرینگفیلد	Springfield		
		سپکتروسکوپ	spectroscope		

ستراتوپوز stratopause
ستراتوسفر stratosphere
ستراسبورگ؛ *ستراسبور Strasbourg
ستراسبورگ، سوگند Strasbourg, Oath of
ستریوپتیکون Stereopticon
ستریوتایپ stereotype
ستریوسکوپ stereoscope
*ستریوشیمی stereochemistry
ستریوفونی stereophonics
*ستراتفرد-اپان-ایون Stratford-upon-Avon
ستراتفرد-آن-ایون Stratford-on-Avon
ستراتکلاید و کامبریا Strathclyde and Cumbria
ستراتمور Strathmore
ستراده clearing
سترزا Stresa
*ستراتیتاماک Sterlitamak
ستراینگ Stirling
ستراینگ‌شر Stirlingshire
*ستراموی Streymoy
ستراند Strand
*ستراتزار Stranraer
ستروئیدها steroids
ستروبوسکوپ stroboscope
ستروئلها sterols
ستروما Struma
ستروملبولی Stromboli
ستروملو Stromo
ستروتسیوم strontium
ستروتی؛ نازائی؛ عقم sterility
ستسدال Setesdal
ستفرد Stafford
ستفردشر Staffordshire
ستگوزور Stegosaurus
ستلویو، گردنه‌ی Stelvio Pass
ستمفرد Stamford
ستمفرد بریج Stamford Bridge
ستن (واحد نیرو) sthène (فنـ)
ستنتن Staunton
ستنکرکه Steenkerke
ستنلی، آبشارهای Stanley Falls
ستنلی، آبگیر ~ Pool
ستنلیویل Stanleyville
ستوار tenacious
*ستواری tenacity
ستوبال Setúbal
ستوپا stupa
ستور، آبدره Storfjord (نروژی)
ستورتینگ Storting
ستوک-آن-ترنت Stoke-on-Trent
ستوکس (در دین یونان) Styx
ستومفالیسی، مرغان Stymphalian birds
ستون پنجم fifth column
ستون فقرات؛ ستون مهره‌ها spinal column
ستونهنج Stonehenge
سته berry
ستیبین stibnite
ستیریا Styria

ستیغ crest
ستیکلستا Stiklestad
ستیکین Stikine
*ستیل Stijl
ستیلیارد، بازرگانان Steelyard, Merchants of the
*ستیونیج Stevenage
سجمور Sedgemoor
سچوان Szechwan
سحابیها nebulae
*سحابیهای برونکهکشانی extragalactic nebulae
سختپا rigid
*سختپالی rigidity
سخت‌پوستان Crustacean
سختچوب hardwood
سخته (در اصطلاح زمینشناسی) hardpan
سختی hardness
سختیدن harden
*سخریا Scheria
سد dam
سد آبسنگی barrier reef
سد آبسنگی بزرگ Great Barrier Reef
سدان Sedan
سد حرارتی thermal barrier; heat barrier
سدرا، خلیج Sidra, Gulf of
سد صوتی sonic barrier; sound barrier
سدلیتز، گرد Seidlitz
سدوم Sodom
سراب mirage
*سراشیب قاره‌ای continental slope
سرافیم Seraphim
سرام Ceram
سرامتها Sarmatians
سرامیک، خلیج Ceramic
سراواک Sarawak
سرایش solfège (فنـ)
سرب lead
سرپانتین serpentine
*سرپوخوف Serpukhov
*سرت Seret
سرتوخنبوس 's Hertogenbosch
سرتوگا، پیکار Saratoga campaign
سرتوگا سپرینگز Saratoga Springs
سرخرست red clay
سرخرگ؛ شریان artery
سرخس fern
سرخک؛ گل‌افشان measles
سرخگل red mud
*سرخنای؛ مری esophagus
*سردس Sredets
سردسازی refrigeration
*سردیکا Serdica
*سرزمین (در تاریخ کشمـ) territory
*سرزمین آلتای Altai Kray
سرزمین شرق اقصی Far Eastern Territory
سرزمین شمال غرب Northwest Territory

سرزمین شمالی Northern Territory
سرزمین قزاقهای دون Don Cossacks
سرزمین کرانه‌ای Maritime Territory
سرزمینهای جدید New Territories
*سرزمینهای جنوبی Southern Territories
سرزمینهای شمال غرب Northwest Territories
سرزمینهای شمالی Northern Territories
سرس (در نجوم) Ceres
سرسام encephalitis; leptoencephalitis
*سرسینه cephalothorax
سرشاخه‌خوار پسته bark beetle
سرشماری census
سرطان (بیماری) cancer
سرطان (در نجوم) Cancer
*سرطان خون leukemia
سرعت velocity
سرعت حد terminal velocity
سرعت زاویه‌ای angular velocity
سرعت سطحی areal velocity
*سرعت شعاعی radial velocity
سرف serf
سرکه vinegar
سرمازائی cryogenics
سرمایه‌داری capitalism
*سرمبان Seremban
سرمتها؛ سارماتها؛ سرامطه؛ سرمطیان Sarmatians
سرمتیه؛ سارماتیا Sarmatia
سرمطیان Sarmatians
*سرن Seraing
سرنج minium; red lead
سرو cedar; cypress
سرو د پاسکو Cerro de Pasco
سرود نیایش hymn
سروزیت cerussite
سروم؛ سرم serum
سروم راستگوئی truth serum
سرومکانیسم servomechanism
*سرة الفرس (در نجوم) Alpheratz
سریانی Syriac
سریش asphodel
سریشم ماهی isinglass
*سری لانکا Sri Lanka
*سرین (از ترکیبات آلی) serine
سرینگپتم Seringapatam
سریوم cerium
سزارین cesarean section
سزیوم cesium
سستوس Sestos
سسکتون Saskatoon
سسکچوان Saskatchewan
سش؛ ماهی مرکب squid
سطح surface
سطح ایستابی water table
سطح خطاخته *ruled surface*
سطح دریا sea level
سطح دوار surface of revolution
سطح شیبدار؛ سطح مورب inclined plane

سطح گسترا developable surface
سطح متوسط دریا mean sea level
*سطح مخروطی conical surface
*سطح منشوری بسته closed prismatic surface
سطح مورب؛ سطح شیبدار inclined plane
سطحه platform
*سطح هرمی pyramidal surface
*سطحه‌ی فضائی space platform
سطوح درجه‌ی دوم quadrics
*سطوح گسترا developable surfaces
سعیر Seir
سفاقس؛ سفاکس Sfax
سفاکس؛ سفاقس Sfax
سفالریت sphalerite
سفالونیا Cephalonia
سفاهت imbecility
سفر دراز long march
سفرس Seferes
سفر فضائی space travel
سفرن والدن Saffron Walden
سفره‌ماهی sole
سفیداب روی zinc white
سفیداب شیخ؛ سفیداب سرب white lead
سفید پسران Whiteboys
سفینکس (در اساطیر مصر قدیم) sphinx
سفینه (در نجوم) Argo (Navis)
سقاره Sakkara
سقز chewing gum
سقط abortion
سقنقور skink
سکاتسبارو Scottsboro
*سکارابورگ Skaraborg
سکاربره Scarborough
سکارپانتو Scarpanto (یتا)
سکاژراک؛ *سکاگراک Skagerrak
سکافل Scafell; Scaw Fell
سکاگن Skagen
سکالوپ scallop
سکاماندروس Scamander
سکانت؛ قطر ظل secant
سکاندیوم scandium
سکانیا Scania; Skåne
سکای Skye
سکته‌ی قلبی؛ *انفارکتوس infarctus (فنـ)
سکته‌ی مغزی apoplexy; stroke
سکجیت Skagit
سکرتسو (در اصطلاح موسیقی) scherzo
*سکرمنتو Sacramento
سکرنتن Scranton
سکریبلیرس، باشگاه Scriblerus Club
سکستان sextant
*سکستان (در نجوم) Sextant
سکسکه؛ فواق hiccup; singulatus (لتـ)
سکشفهروار Székesfehervar
سکگوی Skagway
سکلت Scheldt
سکلی Szekely
*سکندی‌ـتاکورادی Sckondi-Takoradi

سکنکتدی Schenectady
سکو bank
سکوپس، محاکمه‌ی Scopes trial
سکوپلیه Skoplje
سکوپوس، کوه Scopus Mount
سکوتاری؛ اشقودره (ترکی) Scutari
سکوتیا Scythia
سکوروس؛ سکیروس Skiros ; Scyros
سک و فاکس Sac and Fox
*سکوفونی (در صوت) scophony
سکولا (در اساطیر یونان) Scylla
*سکولاستیسیسم؛ مدرسی، فلسفه‌ی scholasticism
سکون Scone
سکویا sequoia
سکه coin
سکیروس؛ سکوروس Skyros ; Scyros
سکیزوفرنی schizophrenia
*سکیکده Skikda
سکینا Skeena
سگ اسپانیول spaniel
سگد Szeged
س گراونهاگه 's Gravenhage
سگنی Saguenay
*سگو Segu; Ségou
*سگورا Segura
سگوویا Segovia
سل tuberculosis
سلاً؛ سالـه (فنـ) Salé
سلاگ (واحد جرم) slug
سلانکامن Slankamen
سلاوونیک کلیسائی Church Slavonic
*سلایا Celaya
سلایگو Sligo
سلب Celebes
سلپ Salop
سلتها Celts
سلتیبریان Celtiberians
سلستا (از انواع سازها) celesta
سلسله (در رده‌بندی گیاهی) phylum
سلسله (در ریاضیات) series
سلسله‌کوه (mountain) chain
سلسله‌های پنجگانه (در تاریخ چین) Five Dynasties
سلسله‌ی آحاد unit system
سلسله‌ی اعصاب nervous system
سلسله‌ی سگث cgs system
سلسله متری metric system
سلسله‌ی مکث mks system
سلسله‌ی مکنیث M. Kp. S. system
سلطنت ژوییه July Monarchy; Monarchie de Juillet (فنـ)
سلف‌سرویس self-service
سلکرک Selkirk
سلکرک‌شر Selkirkshire
سلنگا Selenga
سلنگور Selangor
سلنه (در اساطیر یونان) Selene
سلنیوم selenium

سلواس Selvas
سلوام Siloam
سلودا Saluda
سلوفان cellophane
سلوکیه Seleucia
سلولوئید celluloid
سلولوز؛ سلولز cellulose
سلوواکها Slovaks
سلوواکی Slovakia
*سلوونسکو Slovensko
سلوونها Slovenes
سلوونیا Slovenia
سلوی، طریقه‌ی Solvay process
سلویس Sluis; Sluys
سلیمان، جزایر Solomon Islands
سلیو؛ گریت سلیو Slave; Great S.
*سلیون Sliven
سلیونو Slivno
سم (در بستانداران) hoof
سم؛ زهر poison
سمارانگ Semarang
سمافور semaphore
سماک اعزل Spica
سماک رامح Arcturus
سمالاند Smaland
سمالتین (فنـ) smaltite
سمانتیک semantics
سمبولیست symbolist
سمبولیسم؛ نمادپردازی symbolism
سمبیوز symbiosis
سمپلون Simplon
سمت azimuth
سمت الرأس (در نجوم) zenith
سمت القدم (در نجوم) nadir
سمفونی symphony
سمله (در دین یونان) Semele
سمن obesity
سمن (رود) Salmon
سمور آبی otter
سموکی Smoky
سموکی هیل، رود Smoky Hill River
سمولنسک Smolensk
سمیپالاتینسک Semipalatinsk
سمیثسونین، مؤسسه‌ی Smithsonian Institution
سمیرامیس Semiramis
سمینار seminar
سمینول Seminole
سن Seine
سنا senate
سن‌ـاـاواز Seine-et-Oise
سناریو scenario
سن‌ـاـمارن Seine-et-Marne
سن انتونیو San Antonio
سن انجلو San Angelo
سن‌ـانفریور Seine-Inférieure
سن اواکین San Joaquin
سن اوان San Juan
سنباده؛ سنگ سنباده corundum

سن‌ـبارتلمی، کشتار Saint-Barthélemy, Massacre of
سن برنار Saint Bernard
سن‌ـبریو Saint-Brieuc
سنبل hyacinth
سنبل ختائی angelica
سنبله (در نجوم) Virgo
*سن پیر و میکلون Saint Pierre et Miquelon
سنت Saintes
*سنت (در سوتشناخت) cent
سنتا Senta
سنت‌ـاتین Saint-Étienne
*سنت‌ـآشول ~ -Acheul
سنتا کاتارینا Santa Catarina
سنت آلبنز Saint Albans
*سنتان syntan
سنت اندروز Saint Andrews
سنت‌ـآن‌ـدو بوپره Sainte-Anne-de Beaupré
سنت اوگاستین Saint Augustine
سنت پول Saint Paul
سنت پول، کلیسای جامع Saint Paul's Cathedral
سنت پیتر پورت Saint Peter Port
*سنتتین Saint-Étienne
سنت جان Saint John
سنت جانز Saint John's
سنت جانز Saint Johns
سنت جورج، تنگه‌ی Saint George, channel
سنت جورجز Saint George's
سنت جوزف Saint Joseph
سنت جیمز، کاخ Saint James's Palace
سنت دیویدز Saint David's
سن‌ـتروپز؛ *سن‌ـتروپه Saint-Tropez
سنت‌ـشاپل Sainte Chapelle
سنت کریستوفر Saint Christopher
سنت کیتس Saint Kitts
*سنتگوتهارد Szntgotthard
سنت لارنس Saint Lawrence
سنت لوشا Saint Lucia
سنت لویس Saint Louis
سنتلیه (فنـ) Saint Helier
سنت مریز Saint Marys
سنت مریلبون (Saint) Marylebone
*سنتوان Saint-Ouen
سنتومر Saint-Omer
سنتونژ Saintonge
سنت وینسنت Saint Vincent
سنت هلن Saint Helena
سنت هلنز Saint Helens
سنت هلیر؛ سنتلیه (فنـ) Saint Helier
سنج (از سازهای کوبی)؛ صنج cymbal
سنجاقک dragonfly
سند (ایالت سابق) Sind
سند (رود) Indus
سندای Sendai
سند، تمدن دره‌ی Indus valley civilization

سند قرضه bond
سن‌ـدنی Saint-Denis
سندویچ Sandwich
سندویچ، جزایر Sandwich Islands
سندهرست Sandhurst
سندیکالیسم syndicalism
سن‌ـدیه Saint-Dié
سن ژان Saint Jean
*سن‌ـژان د/ آکر Saint-Jean d'Acre
سن‌ـژرمن، پیمان Saint-Germain, Treaty of
سن‌ـژرمن‌ـآن‌ـله Saint-Germain-en-Laye
سن‌ـژرمن‌ـد‌ـپره Saint-Germain-des-Prés
*سن‌ـسن‌ـدنی Seine-Saint-Denis
سنسور (در تاریخ روم) censor
سن‌ـسیر‌ـلکول Saint-Cyr-l'École
سنف Seneff(e)
سنکا فالز Seneca Falls
سن‌ـکانتن Saint-Quentin
سنکروترون synchrotron
سنکروس cenchrus
سن‌ـکلو Saint-Cloud
سنگ (در اصطلاح زمینشناسی) rock
سنگ (در اصطلاح طب)؛ حصاة calculus; stone
سنگاپور Singapore
سنگارد rock-flour
سنگال (در طب) concretion
سنگال Senegal
سن‌ـگال Saint-Gall
سنگ آهک limestone
سنگای؛ سنگوی Songhai
سنگ باباقوری؛ سنگ سلیمانی onyx
سنگبستر bed rock
سنگ پا pumice
سنگپوز promontory; headland
سنگپوش regolith; mantle rock
سنگ تاجگذاری Coronation Stone
سنگ رستی shale
سنگری دی کریستو، کوههای Sangre de Cristo Mountains
سنگریز talus; scree
سنگزائی petrogenesis
سنگ سرنوشت Stone of Destiny
سنگ سلیمانی؛ سنگ باباقوری onyx
سنگ سماق porphyry
سنگ سنباده corundum
سنگشناسی petrology
سنگ صابون soapstone
سنگفرش بیابانی desert pavement
*سنگ فوسفات phosphate rock
سنگکره lithosphere
سنگ گچ؛ ژیپس gypsum
سنگ لاجورد lapis lazuli
سنگ لوح slate
سنگ نشانه cairn
سنگنگاری petrography
سنگواره؛ فسیل fossil

سن گوتار Saint Got(t)hard
سنگهای آذرین igneous rocks
سنگهای برمغاکی hypabyssal rocks
سنگهای تهنشستی sedimentary rocks
سنگهای خروجی effusive rocks; extrusive rocks
سنگهای دگرگون metamorphic rocks
سنگهای گردەگوسفندی roches moutonnées (فنـ)
سنگهای مغاکی plutonic rocks; abyssal rocks
سنگهای نفوذپذیر pervious rocks; permeable rocks
سنگهای نفوذناپذیر impervious rocks; impermeable rocks
سنگهای نفوذی intrusive rocks
سن گیبریل، کوههای San Gabriel
سنگینکره barysphere; bathysphere; centrosphere
سن‌ـلو Saint-Lô
سن‌ـلولی Saint-Louis
سن لوران (فنـ) Saint Laurent
سن مارتن Saint Martin
سن‌ـماریتیم Seine-Maritime
سن‌ـمالو Saint-Malo
*سن‌ـمور‌ـد‌ـفوسه Saint-Maur-des-Fossés
سن موریس(رود)؛ *سن موریس (شهر) Saint Maurice
سن‌ـمیئیل Saint-Mihiel
سن میشل Saint Michel
سن‌ـنازر Saint-Nazaire
سنودن Snowdon
سنوزوئیک، دوران Cenozoic era
سنهدرین Sanhedrin
سن هوزی San Jose
سن هوشی mental age
سنیک Snake
سنیگالیا Senigallia
سنیور seigneur (فنـ)
سنیی Segni
سو Sioux
سوئابورگ Sveaborg
سوئاریکه Svearike
سوئالاند Svealand
سوابی Suebi
سوابیا Swabia
*سواپو SWAPO
سواتو Swatow
سواچ، کوههای Sawatch
سواحل متصالح Trucial Coast
سواحلی Swahili
سوئد Sweden
سوئد جدید New Sweden
سواران بیباک Rough Riders
*سوارکار کبود Blaue Reiter
سواره نظام cavalry
سوئز Suez
سوازیلند Swaziland

سواستوپول	Sevastopol	*سوربوز	sorbose	*سولوتره‌ای	Solutrean
سواسون	Soissons	سوربون	Sorbonne	*سولوتره-پویی	Solutré-Pouilly
*سوانتسکی	Svanetski	سوربها	Sorbs	سولور	Soleure
سوانسی	Swansea	سوردلوفسک	Sverdlovsk	سولیتیلما	Sulitjelma
سوئومنلینا	Suomenlinna	سوردین (در موسیقی)	mute	سولیدوس	solidus
*سوئومی	Suomi	سوررئالیسم	surrealism	*سولیهال	Solihull
سوئی	Sui	سورن	Severn	سوم	Somme
سوئیت؛ سویت (در موسیقی)	suite	سورنایا زملیا	Severnaya Zemlya	سوماترا	Sumatra
سوئی‌یوان	Suiyuan	سورنتو	Sorrento	*سوماتوتروپ، هورمون	somatotropic hormone
سوباریس	Sybaris	سورنجان	meadow saffron	سومالی	Somali
*سوبژکتیف	subjective	سورینام	Surinam	سومالیا	Somalia
سوبسونیک	subsonic	سوریه	Syria	سومالی فرانسه	Somaliland
*سوبلیمه	corrosive sublimate	سوزاک	gonorrhea	سومبا	Sumba
سوبوتیتسا	Subotica	سوزان؛ سطح سوزان (در نور شناخت)؛ سوزآور	caustic (در شیمی)	سومباوا	Sumbawa
سوبیاکو	Subiaco	سوزدال	Suzdal	*سومبور	Sombor
سوپرانو	soprano	سوزرن	suzerain	سومپلگادس (در اساطیر یونان)	Symplegades
سوپرپاناویژن	superpanavision	سوزیان؛ سوزیانا	Susiana	سومر	Sumer
سوپرسونیک	supersonic	سوسک	beetle	*سومگایت	Sumgait
سوپرفوسفات	superphosphate	*سوسمار (در نجوم)	Lacerta	سومور	Saumur
سوپرمارکت	supermarket	سوسمار	lizard	سون	Cévennes
سوپرنووا	supernova	سوسن	lily	سون	Saône
سوپرهترودین	superheterodyne	سو سنت مری	Sault Saint Marie	سونا	Savannah
سوپریور	Superior	*سوسنوویتس	Sosnowiec	سونات (قطعه‌ی موسیقی)	sonata
*سوپونگ (سد، چین)	Supung	سوسیالیست	socialist	سونار	sonar
سوتر (در دین یونان)	Soter	سوسیالیسم	socialism	سون-ا-لوار	Saône-et-Loire
*سوتر (در مذاهب گنوسی)	soter	سوسیالیسم صنفی	guild socialism	سوندا، جزایر	Sunda Islands
سوچو	Soochow	سوسیالیسم مسیحی	Christian socialism	سوندربورگ	Sonderborg
سوچی	Sochi	سوسیالیسم ملی	National Socialism	سون علیا	Haute-Saône
سوخ	bulb	سوسیته، جزایر (فنس); Société, Îles de la Society Islands		سونگاری	Sungaria
سوخت	fuel	سو سیتی	Sioux City	سونگکیانگ	Sungkiang
سوختاما؛ کربوراتور	carburator	سوسیس	sausage	سونورا	Sonora
سوختگی و پختگی	burn and scald	سو فالز	Sioux Falls	سووا	Suva
سوخت و ساز	metabolism	سوفریر	Soufrière	سوهو	Soho
سوخوم	Sukhum	سوفسطائیان	sophists	سویا؛ سوژا	soya bean
سوخومی	Sukhumi	سوفنه	Sophene	سویا، تنگه‌ی	Soya Strait
سوخه	corm	سوکرتوپون	Sukkertoppen	سویت (واحد اولیه‌ی سیاسی تجشم)	soviet
سود؛ سودا	soude (فنس)	سوکروز	sucrose	سویر (رود در تجشم)	Svir
سودا؛ سود	soda	سوکره	Sucre	*سویر (رود در انگلستان)	Suir
سودا (در روانشناسی)	mania	سوکوت	Sukkoth	سویس	Switzerland
سودان	Sudan	*سوکوتو	Sokoto	سویل	Seville
سودان فرانسه	French Sudan	*سوکور	Sukkur	سویه	bearing
سودت	Sudetes	*سوگند تفوق (در تاریخ بریتانیا)	oath of supremacy	سه‌پادشاهی	Three Kingdoms
سودخواهی، مذهب؛ سودگری، مذهب	utilitarianism			*سه‌پایه (در نجوم)	Pictor
سودرمانلاند	Sodermanland	سوگنه، آبدره‌ی	Sogne Fjord	سه‌شنبه‌ی اعتراف	Shrove Tuesday
سود سوزآور؛ سود محرق	caustic soda	سولفات	sulfate; sulphate	سه‌شنبه‌ی چرب (فنس)	Mardi Gras
سود سهم	dividend	سولفامیدها	sulfamides	*سه‌لختی، دریچه‌ی	tricuspid
سودگری، مذهب؛ سودخواهی مذهب	utilitarianism	سولفرینو	Solferino	سهم	arrow
سود محرق؛ سود سوزآور	caustic soda	سولفژ	solfège	*سهم (در نجوم)	Sagitta
سودەرخ (در زمینشناسی)	slickenside	سولفور	sulfide; sulphide	*سهم‌بردن از محصول، نظام	share cropping
سودیوم	sodium	سولفیت	sulfite	سهمی، قطع مکافی	parabola
سور (از درختان پیوسته‌سبز)	arborvitae	سولم	Solesmes	سهمیوار	paraboloid
سور	Sèvres	سولنت	(the) Solent	*سهمیوار بیضوی	elliptic paraboloid
سورابایا	Surabaya; Soerabaja	سولنوئید	solenoid	*سهمیوار هذلولوی	hyperbolic paraboloid
سوراشترا	Saurashtra	سولو (در موسیقی)	solo	سهیل (در نجوم)	Canopus
سوراکارتا	Surakarta; Soerakarta	سولو	Solo	*سیا (سازمان امنیتی در کشمکش)	CIA
سوراکته	Soracte	سولو، مجمع الجزایر	Sulu Archipelago	سیاتیک	sciatica
*سورام	Suram	سولوتره	Solutré		

سیاخاک	black earth	سیدر رپیدز	Cedar Rapids
سیارات	planets	سیدرولیت	siderolite
سیارات سفلی	inferior planets	سیدریت	siderite
سیارات علوی	superior planets	سیدنی	Sydney
سیارکان	asteroids	*سیرا د ترینیداد	Sierra de Trinidad
سیارکان، فرضیه‌ی	planetesimal hypothesis	*سیرا د لوس اورگانوس	Sierra de los Organos
سیاست، علم	political science	سیراکوز (شهر، ایتالیا)	Syracuse
سیاست اقتصادی نوین	New Economic Policy (NEP)	سیراکیوز (شهر، کشت)	Syracuse
سیاست درهای باز	open door policy	سیرا لئون	Sierra Leone
سیاست موازنه	balance of power	سیرا مائسترا	Sierra Maestra
سیال (علامت اختصاری)	sial	سیرا مادره	Sierra Madre
سیال	fluid	سیرا مورنا	Sierra Morena
سیاله‌ی برق	electric fluid	سیرا نوادا	Sierra Nevada
سیام، خلیج	Siam, Gulf of	سیرا نوادا د مریدا	Sierra Nevada de Merida
سیان؛ شیان	Sian	سیرک	circus
سیانگ؛ شیانگ	Siang	سیرک دو گاوارنی	Cirque de Gavarnie
سیانگتان؛ شیانگتان	Siangtan	سیرن	siren(e)
سیانورها	cyanide	سیرنائیک	Cyrenaica
سیانوژن	cyanogen	سیرنها (در اساطیر یونان)	Sirens
سیاهان افریقائی، موسیقی	African Negro music	سیریلی، الفبای	Cyrillic
سیاهان افریقائی، هنر	African Negro art	سیزالپین، جمهوری	Cisalpine
سیاهپوستان	Negroes	سیزرانی، سیزران	Syzran
سیاهچال کلکته	Black Hole of Calcutta	سیسپادان، جمهوری	Cispadane
سیاهرگ	vein	*سیستئین	cysteine (فنـ)
سیاه‌زخم	anthrax	سیسترسیان	Cistercians
سیاه‌سرفه	whooping cough	سیستم	system
سیاهکان؛ نگریتوها	Negritos	سیستم پولی	monetary system
سیاه‌گوش	caracal	سیستم دوفلزی	bimetallism; double standard
سیاهوران؛ نگروئیدها	Negroids	سیستم یک‌فلزی	monometallism; single standard
سیبرنتیک	cybernetics	سیستین، نمازخانه‌ی	Sistine Chapel
سیبریه	Siberia	سیسوئید	cissoid
سیبریه‌ی جدید، جزایر	New Siberian Islands	سیسوفوس (در اساطیر یونان)	Sisyphus
سیب ژاپنی	crab apple	سیسیل	Sicily
*سیبل آیلند	Sable Island	سیسیلهای دوگانه	Two Sicilies
سیب نفاق (در اساطیر یونان)	apple of discord	سیشلز	Seychelles
سیبنیک	Sibenik	سیفون	siphon
سیبولا	Cibola	سیفیلیس؛ آتشک	syphilis
*سیبولالی، وحشهای	Sibylline Oracles	سیکاد	cycad
سیبولاها (در اساطیر یونان و روم)	sibyls	سیکانگ	Sikang
سیبیر	Sibir	*سیکتیوکار	Syktyvkar
سیبیو	Sibiu	سیکل	cycle
سیپار	Sippar	سیکلاد، جزایر	Cyclades
*سیتار	zither	سیکلامن	cyclamen
سیترا	Cythera	سیکلوئید	cycloid
سیترون	Cithaeron	سیکوپها (در دین یونان)	Cyclops
سیتکا	Sitka	سیکلوپی (از سبکهای بنائی)	Cyclopean
سیتل	Seattle	سیکلوترون	cyclotron
سیتو	SEATO	سیکیون	Sicyon
سیتو	Cîteaux	سی‌کیانگ	Si-kiang
*سیتوشیمی	cytochemistry	سیکیم	Sikkim
*سیتولوژی	cytology	سیگو د آویلا	Ciego de Ávila
سیتی آو لاندن	City of London	سیل؛ طغیان (در کشند)	flood
سیخ	Sikh	سیل (پستاندار دریائی)؛ شیر دریائی	seal
سیخ، آیین	Sikhism	سیل (در زمینشناسی)	sill

سیلا*	Silla	سیهورس	Seahorse
سیلان	Ceylon	سیه‌جسم	black body
سیلت	Sylt	سیون	Sion
سیلزی	Silesia	سیوداد (لفظ اسپانیائی به معنی شهر)	ciudad
سیلم	Salem	سیوداد بولیوار	Ciudad Bolívar
سیلندر	cylinder	سیوداد رئال	Ciudad Real
سیلنوس (در اساطیر یونان)	Silenus	*سیوداد ویکتوریا	Ciudad Victoria
سیلو	silo	سیوکای (از احزاب سیاسی ژاپن)	Seiyukai
سیلوئت	silhouette	سیون	Sion
سیلورین، دوره‌ی	Silurian period	سیه‌جسم	black body
سیلوس	Silves	سیهورس	Seahorse
سیلی، جزایر	Scilly Islands		
سیلیس	silica		
سیلیسیوم	silicon		
سیلیسیوم، کربور	silicon carbide		
سیلیکات	silicate		
سیلیکوز	silicosis		
سیلیکونها	silicones		
سیما (لفظ ساختمنده از سیلیس و منیزیوم)	sima		
سیمان	cement		
سیمانکاس	Simancas		
سیمرون	Cimarron		
سیمفروپول	Simferopol		
سیملا	Simla		
سیموئیس	Simoïs		
سینا	Siena		
سینالوا	Sinaloa		
سینایا	Sinaia		
سینترا	Cintra		
سینراما	cinerama		
سینرر	cineraria		
سینسیناتی	Cincinnati		
سینفوئگوس	Cienfuegos		
سینک پورتس	Cinque Ports		
*سینکونا	cinchona		
سینکیانگ	Sinkiang		
سینگان	Singan		
سینگه	singh		
سینما	cinema		
سینماتیک؛ حرکتشناخت	kinematics		
سینماسکوپ	cinemascope		
سینوئیجو	Sinuiju		
سینود	synod		
سینوزیت	sinusitis		
سینوس	sinus		
*سینه؛ صدر	breast		
*سینی آئورتی، دریچه‌ی (در قلب)	semilunar		
*سینینگ	Hsi-ning; Sining		
سیوارد، شبه جزیره‌ی	Seward Peninsula		
سیواش، دریای	Sivash Sea		

ش

*شابا	Shaba	
شاتو-تیری	Château-Thierry	
شاتو د/ایف	Château d'If	
*شاتورو	Châteauroux	
*شاتو کلیک	Château Clique	
شاتو گایار	Château Gaillard	
شاتوگی	Chateaugay	
شاخ	horn	
شاخابه	inlet	
شاختی	Shakhty	
شاخص (در اقتصاد و آمار)	index number	
شاخص آفتابی	sundial	
*شاخص جمجمه	cranial index	
*شاخص رنگی (در قدر نجومی)	color index	
شاخص سر	cephalic index	
شاخه‌ی زرین	(the) Golden Bough	
شار (در فیزیک)	flux	
شارانت	Charente	
شارانت انفریور؛ شارانت سفلی	Charente-Inférieure	
شارانت-ماریتیم؛ شارانت کرانه‌ای	Charente-Maritime	
*شار پلانینا	Sar Planina	
شارتر	Chartres	
شارتروز	chartreuse	
شار تشعشعی	radiant flux	
شارلت	Charlotte	
شارلت امالیا	Charlotte Amalie	
شارلتتاون	Charlottetown	
شارلتسویل	Charlottesville	
شارلروا	Charleroi	
*شارلویل-مزیر	Charleville-Mézieres	
شارمند	citizen	
شارمندی	citizenship	
شار نوری	luminous flux	
شارولە	Charolais	
شارون	Sharon	
شاری	Shari	
شاسی	cold frame	
شاعران متافیزیکی	metaphysical poets	
شافهاوزن	Schaffhausen	
*شافی	confessor	
شاقول	plumb-line	
شاگردان مسیح	Disciples of Christ	
شالون-سور-سون	Chalon-sur-Saône	
شالون-سور-مارن	Châlons-sur-Marne	
شاماوها	Chamavi	
شامبری	Chambéry	
شامبور	Chambord	
شامپانی (نوشابه)	champagne	
شامپانی (ناحیه)	Champagne	
شامپلن، دریاچه‌ی	Champlain, Lake	
شاموا	chamois	
شامونی	Chamonix	
شامه؛ *بویایی	smell	
شان، مملکت	Shan	
شانتونگ	Shantung	
شانتیی	Chantilly	
شانزلیزه	Champs-Élysées	
*شانسلیه	chancelier (فنس)	
شانسون دو ژست	chansons de geste	
شانسی	Shansi	
شانگهای	Shanghai	
شانها؛ قوم شان	Shans	
شانهایکوان	Shanhaikwan	
*شاوشینگ	Shao-hsing	
شئول	Sheol	
شاولن	Schaulen	
شاولی	Shavli	
شاومبورگ-لیپه	Schaumburg-Lippe	
*شاه‌تخته (در نجوم)	Carina	
شاهتره	fumitory	
شاه‌کشها (در تاریخ انگلستان)	regicides	
شاه‌ماهیها، نبرد	Herrings, battle of	
شاهین	hawk	
شایر (لفظ انگلیسی به معنی ولایت)	shire	
شایلو، نبرد	Shiloh, battle of	
شاین	Cheyenne	
شب	Cheb	
*شبتاب	nightglow	
شبح	apparition	
شبدر	clover	
شبکه	network	
شبکه‌ی پراش	diffraction grating	
*شبکه‌ی فاضلابکشی	sewerage system	
*شبکه‌ی فضائی	space lattice	
شبکیه (در چشم)	retina	
شبنم	dew	
شبولت	Shibboleth	
شبه؛ شبق	jet	
شبه جزیره	peninsula	
شبه سیارات	planetoids	
شبه ظل	penumbra	
شبه فلز	metalloid	
شپانداو	Spandau	
شپایر	Speyer	
شپره	Spree	
شپلوگن	Splügen	
شتاب	acceleration	
شتاباندن	(to) accelerate	
شتاب ثقل	acceleration of gravity	
شتاب زاویه‌ای	angular acceleration	
*شتاب کوریولیس	Coriolis acceleration	
شتابگر	accelerator	
*شتابگر ذرات	particles accelerator	
شتاسفورت	Stassfurt	
شتایر	Steyr	
شتایرمارک	Steiermark	
شتتین	Stettin	
شترالزوند	Stralsund	
شتلند	Shetland	
شتلند جنوبی، جزایر	South Shetland	
شتوتگارت	Stuttgart	
شتورم اوند درانگ	Sturm und Drang	
شتولوایسنبورگ	Stuhlweissenburg	
شجاع (در نجوم)	Hydra	
شجری	dendritic	
*شچتسین	Szczecin	
شچرباکوف	Shcherbakov	
*شخارا	Shkhara	
شخص بازی (یا نمایشنامه) (فنس)	personnage	
شخص حقوقی	artificial person	
شخصیت	personality	
شدت جریان (در برق)	intensity of current	
شدت صوت	intensity of sound	
شدت میدان (در فیزیک)	field intensity; field strength	
شدت نورانیت	luminous intensity	
شدیت (از مواد منفجره)	cheddite	
شر	Cher	
شراب	wine	
شراب سیب	cider	
شراب عسل	mead	
شراپشر	Shropshire	
*شراع (در نجوم)	Vela	
*شراع الحنک	soft palate	
شرایط متعارفی (در اصطلاح فیزیک)	standard conditions	
شرایع رسولی	Apostolic Constitutions	
شربروک	Sherbrooke	
شربور	Cherbourg	
شربورن	Sherborne	
شرپورله	Shirpurla	
شرشل	Cherchel(l)	
شرف (در احکام نجوم)	exaltation	
شرق اقصی؛ خاور دور	Far East	
شرق طالع	Levant	
*شرق میانه	Middle East	
شرق نزدیک؛ خاور نزدیک	Near East	
شرق‌وزان	easterly	
*شرق‌وزانهای قطبی	polar easterlies	
شرق وسطی؛ خاورمیانه	Middle East	
شرک (در دین)	polytheism	
شرکت (از لحاظ حقوقی)	corporation; company	
شرکت اراضی هلند	Holland Land Company	
*شرکتپذیری	associativity	
شرکت امریکائی پوست	American Fur Company	
شرکت امریکائی وام باعتبار اموال منقول	Crédit Mobilier of America	
شرکت تعاونی	cooperative	
شرکت کومک بمهاجرین (در تاریخ کشمن)	Emigrant Aid Company	
شرکتهای با حقوق ویژه	chartered companies	
شرکتهای دارای لباس ویژه	livery companies	
شرمن قانون ضد تراست	Sherman Antitrust Act	
شروزبری	Shrewsbury	
شروود، جنگل	Sherwood	
شری	sherry	
شریفمیور	Sheriffmuir	

شریناگار؛ سریناگار Srinagar
شریوپورت Shreveport
شستشوی مغزی brainwashing
شست و ساب abrasion
شطرنج chess
شطیم Shittim
شعاع (در ریاضیات) radius
شعاع (در فیزیک) ray
شعاع انحنا radius of curvature
شعاع حامل radius vector
شعاع عادی (در نورشناخت) ordinary ray
شعاع غیر عادی (در نورشناخت) extraordinary ray
شعاعی radial
*شعرای دریاچه‌ای Lake poets
شعرای شامی (در نجوم) Procyon
شعرای یمانی (در نجوم) Sirius
شعله flame
شعور consciousness
شعور مغفول subconscious
شفاف transparent
*شفافه transparency
شفت (در گیاهشناسی) drupe
شفتک (در گیاهشناسی) drupelet
شفشاون Chechaouèn
شفق جنوبی aurora australis
شفق شمالی ~ borealis
شفیره؛ نوچه pupa
شفیلد Sheffield
شقاق شرقی کبیر Great Eastern Schism
شقاق‌کبیر؛ شقاق غرب Great Schism
*شقاق یونانی Greek Schism
شقایق دریائی sea anemone
شکاف (در اصطلاح زمینشناسی) fissure
شکافت (در اصطلاح زمینشناسی) cleavage
شکافت هسته‌ای nuclear fission
شکاکان sceptics
شکاکیت scepticism
شکر sugar
شکر سرب sugar of lead
شکفت (در شیمی) efflorescence
شکل (در هندسه) figure
شکلا؛ شوکولا chocolat
شکلنگاری picture-writing
شکم؛ بطن abdomen
*شکمپایان Gastropods
شکن breaker
شکن (در برق)؛ برقشکن circuit breaker
شکند (در اصطلاح شیمی) dissociation
شکودر Shkodër
شکیم Shechem
*شکینه Shakhina
*شگدالسفوس Skjeggedalsfoss
شل Chelles
شلاک shellac
شلزین Schlesien
شلسویگ Schleswig
شلسویگ‌هولشتاین Schleswig-Holstein
*شلفتئو Skellef-teå

شلکا ooze
*شلنبرگ Schellenberg
شلوسلبورگ Schlüsselburg
شلیاق (در نجوم) Lyra
شمار numeration
*شمارا، مجموعه‌ی countable set
شمار اثنی عشری؛ شمار دوازدهی duodecimal numeration
شمار ثنائی binary numeration
*شمار شانزدهی hexadecimal numeration
*شمارشی، عدد counting number
شمارگر counter
شماس deacon
شمال north
شمال غرب، شرکت North West Company
شمالکالدن Schmalkalden
شمالگان arctic
شمالگان، مجمع الجزایر Arctic Archipelago
شمالگان، نواحی Arctic Region
شمپانزه chimpanzee
شمش pig; ingot
شمش (خدای خورشید در بابل و آشور) Shamash
شمشیربازی fencing
شمشیرماهی swordfish
شمع (در موتورها) spark plug
شمع (وسیله‌ای برای روشنسازی) candle
شن gravel
شناری؛ نکتون nekton
شناسائی (در اصطلاح سیاسی) recognition
*شناسه (در اعداد) argument
شنت shunt
شنجرف (گلی عمده‌ی جیوه، و رنگیزه)؛ شنگرف cinnabar ;vermilion
شنسی Shensi
شنعار Shinar
شنن Shannon
شنندوئا Shenandoah
شنوائینگاشت audiogram
شنوائی acoustic
شنود audition
شنودگی audibility
شنودنی audible
شنیانگ Shen-yang
شوابخ Schwabach
شوابن Schwaben
شوارتسوالد Schwarzwald
شوانها Chouans
شواینفورت Schweinfurt
شوپرون Sopron
*شوچو Hsü-chou; Süchow
شورا (میزان غلظت املاح محلول) salinity
شورای اروپا Council of Europe
شورای اقتصادی و اجتماعی United Nations Economic and Social Council
شورای امنیت (سازمان ملل) United Nations Security Council

شورای جامع (در عالم مسیحیت) cumenical council
شورای جهانی کلیساها World Council of Churches
شورای خصوصی (در انگلستان) Privy Council
شورای ده‌نفری (در جمهوری ونیز) Council of Ten
شورای قیمومیت سازمان ملل United Nations Trusteeship Council
*شورای شمالی Nordic Council
شورای وزیران خارجه Council of Foreign ministers
*شورش بوکسرها Boxer Uprising
شورش سپاهیان (در تاریخ هند) Sepoy Rebellion
شورگن؛ هالوژن halogen
شوره saltpeter
شورین Schwerin
شوک shock
شوکولا؛ شکلا chocolat
شوگون (در تاریخ ژاپن) shogun
شولاپور Sholapur
شولون Cholon
شوملا Schumla
شومن Shumen
شومن د دام Chemin des Dames
شومون Chaumont
*شومون ـ آن ـ باسینیی ~ -en-Bassigny
شونبرون Schönbrunn
شونن Schonen
شووینیسم chauvinism
شویتس Schwyz
شویش leaching
شهاب meteor
شهاب ثاقب falling star
شهابسنگ meteórite
شهابوار meteoroid
شهربان constable
شهرهای آزاد امپراطوری Free Imperial Cities
شهرهای بست؛ شهرهای پناهگاه City of Refuge
شهسوار knight; chevalier (فر)
شهسواران‌اورشلیم Knights of Jerusalem
شهسواران پرستشگاه؛ پرستشگاهیان Knights Templars
شهسواران پرستشگاه سلیمان Knights of the Temple of Solomon
*شهسواران شمشیردار Knights Swordbearers
شهسواران فقیر مسیح Poor Knights of Christ
شهسواران قدیس یوحنا Knights of St. John
شهسواران مالت Knights of Malta
شهسواران‌مهمان‌نواز Knights Hospitalers
شهسواری chivalry; chevalerie (فر)

شهود؛ درون‌بینی	intuition
شهود، مذهب	intuitionism
شیانگ	Hsiang; Siang
شیاولیای	Siauliai
شیب تمام (در اصطلاح زمینشناسی)	hade
شیبنیک	Sibenik
شیپکا	Shipka
*شیثیها	Sethians
*شی‌ـچیا‌ـچوانگ	Shih-chia-chuang
شیر	milk
شیرابه	latex
شیر آهک	milk of lime
شیره [شیره‌ی گیاهی]	sap
شیزوئوکا	Shizuoka
شیشه	glass
شیشه‌ی آبداده	tempered glass
*شیشه آتشزنه‌ای	firing glass
شیشه‌ی اسفنجی	foamglas(s)
شیشه‌ی اطمینان	safety glass
شیشه‌ی ریسیده	spun glass
*شیشه‌ی سربی	lead glass
شیشه‌ی فلینت	flint glass
شیشه‌ی کراون	crown glass
شیشه‌ی لوحی	plate glass
شیشه‌ی لیفی	fiber glass
شیشه‌ی محلول	soluble glass; water glass
شیشه‌ی ورقی	sheet glass
شیکاگو	Chicago
شیکرز؛ لرزه‌گران	Shakers
*شیکشاک، کوههای	Shickshock
شیکوکو	Shikoku
شیگاتسه	Shigatse
*شیلونگ	Shilong
شیلوه	Shiloh
شیلی	Chile
شیمناب	chemically pure
شیمودا	Shimoda
شیمونوسکی	Shimonoseki
شیمی	chemistry
شیمی آلی	organic chemistry
شیمی تحلیلی	analytical ~
شیمی فضائی؛ *سترئوشیمی	stereochemistry
شیمیفیزیک	physical chemistry
شینانو	Shinano
شینتو	Shinto
شینچیکو	Shinchiku
شین فین (نهضتی سیاسی در ایرلند)	Sinn Fein
شینگو؛ زینگو	Xingu
شینون	Chinon
شیو، دماغه‌ی	Shio
شیوا؛ سیوا	Shiva; Siva
شیوک	Shyok
شیولوچ	Shiveluch
شیون	Chillon
شی هو	Si hu

ص–ض

صابون	soap
صابون بیصابون	soapless soap
صابون فلزی	metallic soap
صابونی شدن (در شیمی)	saponification
صادرات	exports
صادرات نامرئی	invisible exports
صادرات و واردات (واشینگتن)، بانک	Export-Import Bank of Washington
صافش	filtration
صافه	filtrate
صافی	screen
صافیدن	(to) filtrate; (to) filter
صبر	aloe
صبر زرد	aloes
صبه؛ صبیها؛ ماندائیان	Mandaeans
صحافی	bookbinding
صحرا (به عنوان اسم خاص)	Sahara
صحرای اسپانیا	Spanish Sahara
صحنه (در تئاتر)	stage; scène (فن)
صحنه‌آرا؛ صحنه‌پرداز	décorateur (فن)
صدا	sound
صدابندی	soundproofing
صدبخشی؛ سانتیگراد	centigrade
صدپا	centipede
صد روز (در تاریخ فرانسه)	Hundred Days; Cent Jours (فن)
صدف (از جانوران نرمتن)	oyster
صدف (غلاف خارجی بعضی جانوران)	mother-of-pearl; nacre
صدور (در فیزیک)	emission
*صدور ترمیونی	thermionic emission
صدور ثانوی الکترونها	secondary emission of electrons
صدور (کثرت از وحدت)	emanation
صدوقیان	Sadducees
صربستان	Serbia
صرب و کروآتی (از زبانهای هندواروپائی)	Serbo-Croatian
صرع	epilepsy
*صرع خفیف	petit mal (فن)
*صرع شدید	grand mal (فن)
صرف (در دستور زبان)	declension
صرفه (شهر قدیم فنیقی)	Zarephath
صعود (در معتقدات مسیحیان)	Ascension
صفارد؛ سفاراد	Sepharad
صفاق	peritoneum
صفحه (در میکروسکوب)	stage; plate
صفحه (در هندسه)	plane
صفحه‌ی کانونی (در فیزیک)	focal plane
صفر	zero
صفرا	bile
صفر مطلق	absolute zero
صفنیا	Zephaniah; Sophonias
صقلغ	Ziklag
صلبیه (در چشم)	sclera
صلح بانوان	Ladies'Peace
صلح‌طلبی	pacifism
صلیب	cross
صلیب آهن	Iron Cross
صلیب جنوبی (در نجوم)	Crux; Southern Cross
صلیب سرخ	Red Cross
صلیب شکسته؛ سواستیکا	swastika
صماخ	eardrum
صمغ	gum
*صمغ بریتانیائی	British gum
*صندل، جزیره‌ی	Sandalwood Island
صندوق (در اصطلاح اقتصاد)	fund
صندوق بین‌المللی پول	International Monetary Fund
صندوق پس‌انداز	saving bank
صندوق وامهای عمرانی	Development Loan Fund
صندوقه (در کارهای ساختمانی و مهندسی)	caisson
صنعت	industry
صنعتدار	industrialist
صنعتداری	industrialism
صنف؛ رسته	guild; gild
صوت (در اصطلاح فیزیک)	sound
صوت، دیوار	sonic (sound) barrier
صوتشناخت	acoustics
صور	Tyre
صورت (در اصطلاح رایج در علم و هنر)	form
صورت (در حساب)	numerator
صورت فلکی	constellation
صورتنگاشت	pictogram
صوفیه	Sofia
صهیون	Zion; Sion
صهیونیت	Zionism
صیدا	Sidon
صیقل دادن	polishing; burnishing
صین	Zin
ضبط‌صوت	tape recorder
*ضد ذره	antiparticle
*ضد ماده	antimatter
ضد مسیح	antichrist
ضد یخ	antifreezing solution
ضرب (در حساب)	multiplication
ضربان (درصوت)	beat
ضربه (در علم مکانیک)	impact; collision
*ضربه‌خوری	resilience
ضربه‌ی پلاستیک	plastic impact
ضریب (در حساب و جبر)	coefficient
ضریب (در فیزیک و مکانیک)	coefficient; modulus
ضریب ارتجاع	coefficient of restitution
*ضریب اصطکاک	~ ~ friction
ضریب انبساط	~ ~ expansion
ضریب انکسار (در نور)	index of refraction; refractive index
ضریب تباهی	decay coefficient
ضریب تکثیر	multiplication (یا reproduction) factor; reproduction constant
ضریب تلاشی	disintegration (یا constant) coefficient
ضریب صدور	emissivity
ضریب ضربه	impact coefficient

ضریب فشردگی	packing fraction	طلای انفجاری	fulminating gold
ضریب قدرت	power factor	طلای سبز	green gold
ضریب کجنمائی	constant of aberration	طلای سفید	platinum
ضریب کشسانی	modulus of elasticity	طلوع (در نجوم)	rise
ضریب یانگ	Young's modulus	طمشوار	Temesvár
ضریع	periosteum	طنجه	Tangier
ضعف عقل	feeblemindedness	طنین	timbre
ضلع (در هندسه)	side	*طواحن	molars
ضماد	poultice; cataplasm	طوارق	Tuareq; Touareq
ط–ظ		طوبیاس (کتابی از عهة)	Tobias
طاس	die	طوبیت (کتابی از عهة)	Tobit
طاعون	plague	طوفان	storm
طاعون گاوی	rinderpest; cattle plague	طوفان پیچنده	tornado
طاق	arch	طوفان تندری	thunderstorm
طاقزمین (در زمینشناسی)	geanticline	*طوفان چرخندهی مدارگانی	tropical revolving storm
طاق نصرت	triumphal arch	طوفان نوح	Deluge
طالع (در نجوم)	ascendant	طوفانهای مغناطیسی	magnetic storms
*طاووس (در نجوم)	Pavo	طول (در هندسه)	abscissa
طایر(در نجوم)	Cygnus	طول (در جغرافیا و در نجوم)	longitude
طباخی	cookery	طیاره	aircraft
طباشیر؛ تباشیر	tabasheer; sugar of bamboo	طیف (در اصطلاح علمی)	spectrum
طبرق	Tobruk	طیف اتمی	atomic spectrum
طبریه، دریاچهی	Sea of Galilee	طیف الکترونی	electronic spectrum
*طب سوزنی	acupuncture	طیف برقاطیسی	electromagnetic spectrum
طبشیمی	iatrochemistry	طیف بریده	discontinuous spectrum
طب فضائی	space medicine	طیفبینی	spectroscopy
طبقات طیفی	spectral types (classes)	طیف پیوسته	continuous spectrum
طبقه (در جامعهشناسی)	caste	طیف جذبی	absorption spectrum
*طبقهبندی (در روش علمی)	classification	طیف جرقهای	spark spectrum
طبقهی برگردان (در جو خورشید)	reversing layer	طیف جرمی	mass spectrum
طبل	drum	طیف خالص	pure spectrum
*طبل مغناطیسی	magnetic drum	طیف خطی	line spectrum
طب مناطق حاره	tropical medicine	طیف خورشید	solar spectrum
طبیعیون؛ ناتورالیستها	naturalists	طیفسنج	spectrometer
طپانچه	pistol	طیفسنج جرمی	mass spectrometer
طپانچهی الکترونی	electron gun	طیف صدوری	emission spectrum
طحال؛ سپرز	spleen	طیف قوسی	arc spectrum
طرابزون	Trebizond; Trabzon	طیفنگار	spectrograph
طرابلس؛ طرابلس شام	Tripoli	طیفنگار جرمی	mass spectrograph
طرابلس غرب	Tripolitania; Tripoli	طیفنگاشت	spectrogram
طرابلسی، جنگ	Tripolitan War	طیفنما	spectroscope
طراحی اقتصادی	economic planning	طیف نواری	band spectrum
طرد چینیها (در تاریخ کشمة)	Chinese exclusion	طیفنورسنج	spectrophotometer
طرسوس	Tarsus	طیفی، خطوط	spectral lines
طرطیر	cream of tartar	طیفی، رشتههای ~	~ series
طرفین (در تناسب)	extremes	ظرفیت (در برق)	capacitance; electrical capacity
طریقهی اطاقهای سربی	lead-chamber process	ظرفیت (گنجایش یک ظرف)	capacity
طریقهی سیانور	cyanide process	ظرفیت (در شیمی)	valence
طریقه مجاورت	contact ~	ظرفیت حرارتی	heat capacity; thermal capacity
طریقهی ملغمهسازی	amalgamation process	ظرفیت مشارکتی	covalence
طریقهی ورز	puddling process	*ظرفیت مشارکتی موزون	coordinate covalence
طلا	gold	ظرفیت یونی	ionic valence
طلاق	divorce	ظل (در مثلثات)	tangent
طلای ابیض	white gold	ظل تمام (در مثلثات)	cotangent

ظهر	noon		
ظهور (در عکاسی)	developing		
ع–غ			
عاج	ivory		
عادت	habit		
عاد کردن	(to) divide		
عاطفه (در روانشناسی)	emotion		
عالم صغیر	microcosm		
عالم کبیر	marocosm		
عامل (در ریاضیات)	factor		
عامل اول (در ریاضیات)	prime factor		
*عامل کاتالیزی	catalytic agent		
*عامل مجاورت	contact agent		
عایق	insulator		
عایقکاری	insulation		
عبارت جبری	algebraic expression		
عبرانیان (از کتابهای عهد)	Hebrews		
عبری، زبان	Hebrew language		
عبور (در نجوم)	transit		
عثمانی، امپراطوری	Ottoman Empire		
عجایب سبعه	Seven Wonders of the World		
عجمان	Ajman		
عدد	number		
عدد اتمی	atomic number		
عدد اصلی	cardinal number		
عدد اصم	irrational number		
عدد اول	prime number		
*عدد آووگادرو	Avogadro's number		
عدد تام	perfect number		
عدد ترانسفینی	transfinite number		
عدد جبری	algebraic number		
عدد جرمی	mass number		
عدد حسابی	arithmetic number		
عدد حقیقی	real number		
عدد زاید	abundant number		
عدد شمارشی	counting number		
عدد صحیح	integer number		
عدد طبیعی	natural number		
عدد کثیر الاضلاعی	polygonal number		
عدد کسری	improper fraction		
عدد متعالی	transcendental number		
عدد متناهی	finite number		
عدد مثبت	positive number		
عدد مثلثی	triangular number		
عدد مختلط	complex number		
عدد مخمسی	pentagonal number		
عدد مربعی	square number		
عدد مطلق	abstract number		
عدد مقید	concrete number		
عدد منطق	rational number		
عدد منفی	negative number		
عدد موهومی	imaginary number		
عدد ناقص	deficient (یا defective) number		
عددوار	scalar		
عدسی (در فیزیک)	lens		
عدسی آپلانتیک	aplanetic lens		

عدسی آکروماتیک achromatic lens
عدسی الکترونی electron lens
عدسی ایستانبرقی electrostatic lens
عدسی جامی plano-cnocave lens
عدسی دورگیر (در عکاسی) telephoto lens
عدسی دوکانونه bifocal lens
عدسی دوکاو double concave lens
عدسی دوکوژ double convex lens; bi-convex
عدسی ضخیم thick lens
عدسی گشادزاویه wide-angle lens
عدسی متباعد diverging lens
عدسی متقارب converging lens
عدسی مجاورتی contact lens
عدسی محدب الطرفین double convex lens
عدسی مرکب compound lens
عدسی مقعر الطرفین double concave lens
عدسی نازک thin lens
عدسی نزدینه closeup lens
عدل (بسته‌ی بزرگ کالا) bale
عدلام Adullam
*عدم تعهد، نهضت Non-Aligned Movement
عدن Aden
عدن، بهشت Eden, Garden of
*عدول محمول (در منطق ریاضی) obversion
عدوی Aduwa; Adowa
عربستان Arabia
عربستان، دریای Arabian Sea
عرض (در جغرافیا و در نجوم) latitude
عرض زمینمرکزی geocentric latitude
عرض نقطه (در هندسه) ordinate
عرضه (در اقتصاد) supply
عرضه (در عکاسی) exposure
عرضهای اسبی horse latitudes
عرضهای بالا high latitudes
عرضهای میانه middle latitudes
عرضی خاص proper accident
عرضی عام (در اصطلاح منطق قدیم) common accident
عرعر ailanthus
عرق arrack
عروسک doll
عریش Arish
عزرا (از کتابهای مهة) Ezra
عزم (در ریاضیات) moment
عزم جبر moment of inertia
عزم مغناطیسی، گشتاور مغناطیسی mag-netic moment
*عزیزیه Al.Aziziya
عسل honey
عشای ربانی Lord's Supper
عشتاروت (الاهه دین فنیقی) Ashtaroth
عشق‌آباد Ashkhabad
عصای غیبگوئی divining rod ; dowser
عصب nerve
عصر (در زمینشناسی) age
عصر آهن Iron Age

عصر حجر؛ عصر سنگ Stone Age
عصر حجر جدید؛ دوره‌ی نوسنگی New Stone Age
عصر حجر قدیم؛ دوره‌ی دیرینه‌سنگی Old Stone Age
عصر حجر متوسط Middle Stone Age
عصر سنگ؛ عصر حجر Stone Age
عصر مس Copper Age
عصرمفرغ Bronze Age
عصمت پاپ papal infallibility
عصمت کلیسا infallibility
عصیون جابر Ezion-geber (gaber)
عضاده alidad
عضله؛ ماهیچه muscle
عطارد Mercury
*عطبره Atbarah
عطر perfume
عطسه backbone
عطف (در صحافی) albckbone; shelfspine
عفو عمومی amnesty
عقاب eagle
عقاب (در نجوم) Aquila
عقده (در روانشناسی) complex
عقده (در فیزیک) node
عقده‌ی حقارت inferiority complex
عقده‌ی عصبی؛ گره عصبی ganglion
عقرب (در نجوم) Scorpio; Scorpius
عقرب؛ کژدم scorpion
عقربه‌ی مغناطیسی magnetic needle
عقربه‌ی میلنما dipping needle
عقرون Ekron
عقیق agate
عکا Akko
عکاسی photography
عکاسی رنگی color photography
عکاسی هوائی aerial photography
*عکس‌العمل؛ رد عمل (هر دو در فیزیک و مکانیک) reaction
عکس یک عدد (در اعداد) reciprocal
*عکس نقیض (در منطق ریاضی) contraposition
عکو (در عهة) Akko
علامات اختصاری abbreviations
علامات جبری algebraic signs
علامت تجارتی؛ علامت بازرگانی trade-mark
علامت شیمیائی chemical symbol
علت cause
علت اولی؛ علت العلل first cause
علت صوری (در تاریخ فلسفه) formal cause
علت غائی final cause
علت فاعلی efficient cause
علت مادی material cause
علف کرم tansy
*علم‌الاکتاف scapulimancy
علوم غریبه occult sciences
علوم متعارفه axioms; common notions
علیت causality
*علیت، اصل determinism

علیگره Aligarh
عمالقه Amalek; Amalekites
عمان Amman
عمان متصالح Trucial Oman
عمر متوسط mean life
عمق کانون (در اورشناخت) depth of focus
عمق میدان (در اورشناخت) depth of field
عمل (در اصطلاح ریاضیات) operation
عمل (در فیزیک و مکانیک) action
عمود (در هندسه) perpendicular
عمود منصف (در هندسه) perpendicular bissector
عموره Gomorrah
عمی Ammi
عناصر ماوراء اورانیوم transuranium elements
عناصر مصنوعی artificial elements
عنبر ambergris
عنصر element
عنصر رادیوآکتیو radioactive element
عنکبوت spider
عواء (در نجوم) Bootes
*عوامی لیگ Awami League
عهد جدید New Testament
عهد قدیم؛ عهد عتیق Old ~
عهدین غیر قانونی Pseudepigrapha
عیار fineness
عیارسنجی titration
عیاریابی assaying
عیبال؛ ایبال Ebal
عیبهای تکلم speech defects
عید بشارت Annunciation
عید تبدل عیسی Transfiguration
عیلام Elam
عین‌الهر cat's-eye
عین دور En-dor
عینک eyeglasses; spectacles
عینی؛ برونخودی objective
عینیه؛ دیدگر eye-piece; ocular
عیوق (در نجوم) Capella

غ

غات Ghat; Gat
غار cave
غارشناسی speleology
غارنشین cave-dweller
غافث agrimony
غاق؛ کلاغ دریائی cormorant
غبار dust
غبار جوی atmospheric dust
غباری، نظریه‌ی dust-cloud theory
*غدد اشکی lachrymal glands
غدد بزاقی salivary glands
غده gland
غده‌ی آدرنال adrenal gland
غده‌ی اپیفیز epiphysis gland
غده‌ی پاراتیروئید parathyroid gland
غده‌ی روی کلیه؛ غده‌ی فوق کلیه supra-renal gland

غده‌ی صنوبری pineal gland
غده‌ی نخامی pituitary gland
غده‌ی هیپوفیز hypophysis gland
غراب (در نجوم) Corvus
غرامات جنگ reparations
غرب اقصی (در تاریخ کشمت) Far West
غربال اراتستن sieve of Eratosthenes
غرب‌وزان؛ بادهای غرب‌وزان westerlies
*غردایه Ghardaia
غرقدره drowned Valley; submerged valley
غرناطه؛ گراناذا (شهر اسپانیا) Granada
غرناطه‌ی جدید New Granada
غروب setting
غرور (آماس غده‌های چربی پوست)؛ حب البلوغ acne
غریزه (از لحاظ زیستشناسی) instinct
غزل غزلها Song of Songs
غزلهای سلیمان Song of Solomon
غزه Gaza
غژغاو؛ یاک yak
غشاء membrane
غشاء نیمتراوا semi-permeable membrane
غضروف cartilage
غلاطیان Galatians
*غلطشی، اصطکاک rolling friction
غلظت concentration
غلظت مولکولی molecular concentration
غلظت مولی molar concentration
غله grain
غلیان ebullition
غلیظ concentrated
غنا Ghana
غنائی، شعر lyric
*غنچه‌زائی budding
غواص (در جانورشناسی) grebe
غواصی diving
غوطه (در اصطلاح دامپروری) dip
غول giant
غولپیکران (در نجوم) giant stars
غیرآلی inorganic

ف

فائتون (در اساطیر یونان) Phaëthon; Phaëton
فائنتسا Faenza
فابل fable
فاحشگی prostitution
*فادوتس Vaduz
فاذرینگی Fotheringhay
فار phare
فاراد (واحد ظرفیت برقی) farad
فاران Paran
فارس (نوعی نمایشنامه) farce
فارسالوس Pharsalus; Pharsala
فارقلیط Paraclete
فارگو Fargo

فارماکوپه pharmacopoeia
فارنبره Farnborough
فارنزه، گراز Farnese Bull
فارنزه، هرکول Farnese Hercules
فارنزینا Farnesina
فارنهایت، درجه‌بندی Fahrenheit
فارو Faro
فارو، جزایر Faeroe Islands
فاروس Pharos
فاز (در شیمیفیزیک و فیزیک) phase
فاس Fez
فاسکس (در روم قدیم) fasces
فاشودا، حادثه‌ی Fashoda Incident
فاشیست fascist
فاشیسم fascism
فاصله (در اصطلاح ریاضی) distance
فاصله (در اصطلاح موسیقی) (musical) interval
فاصله‌ی زاویه‌ای angular distance
فاصله‌ی سمت‌الراسی zenith distance
فاصله‌ی کانونی focal length
فاضلاب sewage
فاطمه (دهکده‌ای در پرتغال) Fátima
فاطمیان Fatimid
فاکتوریل (در ریاضیات) factorial
فاکس Fox
*فاکس، تنگه‌ی Foxe channel
فاکسیمیل facsimile
فاکلند، جزایر Falkland
فاکولیت phacolith
*فال Vaal
فالانژ falange
فالانکس phalanx
فالرون؛ فالروم Phaleron
فال ریور Fall River
فالستر Falster
فالکرک Falkirk
فالوپیوسی، لوله‌ی fallopian tube
فالون Falun
فالیسیسم؛ فالیسم phallicism
فاماگوستا Famagusta
فاندامنتالیزم؛ بنیادپردازی fundamentalism
فاندی، خلیج Fundy
فانروگام phanerogam
*فانو Fano
فانوس دریائی lighthouse
فانوس سحری magic lantern
فانوس شیطان؛ آتش مرداب will-o'-the-wisp
فاو؛ فائو Fao
فئودال feudal; féodal (فنـ)
فئودالیته féodalité (فنـ)
فئودالیزم feudalism (انگلـ)
فئودالیسم féodalisme (فنـ)
فئودوسیا Feodosiya
فاونوس (در دین روم) Faunus
فاووس favus
فاویسم favism
فاياکیا Phaeacia

فایتون Phaëthon ; Phaëton
فایدرا Phaedra
فایف (از سازهای بادی) fife
فایف؛ یا فایف‌شر Fife(shire)
فایو فورکس Five Forks
فتق hernia; rupture
فتیش fetish
فتیشیسم fetishism
فدراسیون federation
فدرال، دولت federal government
فدرال‌رزرو، سیستم Federal Reserve System
فدرالیست federalist
فدرالیست، حزب (در تاریخ کشمت) Federalist party
فدرالیست، مقالات (در تاریخ کشمت) Federalist Papers
فرابار (در هواشناسی) high
*فرابر (در میوه) pericarp
فراتافت superheating
فراتافتن (to) superheat
فراتافته superheated
فرار volatile
فرارا Ferrara
فرارا‌ـفلورانس، شورای Ferrara-Florence, Council of
فرارفت؛ همرفت (در انتقال حرارت) convection
فرارو anabatic
فراز (در دستور زبان) phrase
فرازا altitude
فرازاب upstream
فرازدره hanging valley
فرازسنج hypsometer
فرازمین horst
فرازنما، منحنی hypsographic curve
فرازیاب altimeter
فراسکاتی Frascati
فراسنگ monadnock
فراش، طریقه‌ی Frash process
فراماسون Freemason
فرانت رینج Front Range
فرانسوا ژوزف، ارض Francis Joseph Land
فرانسه France
فرانسه، ادبیات French literature
فرانسه، اتحادیه‌ی؛ فرانسه، ممالک متحده‌ی French Union; Union Francaise (فنـ)
فرانسه، جامعه‌ی ~ Community; Communauté francaise (فنـ)
فرانسه و هندیشمردگان، جنگهای French and Indian Wars
فرانسه‌ی جدید New France
فرانسیسیان Franciscans
فرانسیوم francium
فرانش‌ـکنته *Franche-Comté*
فرانک (واحد پول فرانسه) franc
فرانکفورت Frankfort; Frankfurt
فرانکفورت‌ـآم‌ماین Frankfurt-am-Main

فرانکفورت‌ـآن‌ـدر‌ـاودر Frankfurt-an-der-Oder
فرانکلین (سرزمین)؛ فرانکلین، ایالت Franklin
فرانکونیا Franconia
فرانکها Franks
فرانکهای ریپوئر Ripuarian Franks
فرانکهای سالیان؛ فرانکهای سالائی Salian Franks
فراونفلد Frauenfeld
فرئون freon
فراونهوفر، خطوط Fraunhofer
فرایار friar
فرایبرگ Freiberg
فرایبورگ Freiburg
فرایبورگ ایم برایسگاو ~ im Breisgau
فرایزینگ Freising
فرایند process
فربنکس Fairbanks
*فرتو تو Fertō tó
فرث firth; frith
فرجامخواهی appeal
فرد (در حساب) odd
فردریکتن Fredericton
فردریکسبرگ Fredericksburg
فردریکسهافن Frederikshavn
*فرزندان کوه گرین Green Mountains Boys
*فرزند نامشروع illegimitate child
فرزنو Fresno
فرساب ablation
فرس اعظم (در نجوم) Pegasus
فرسایش erosion
فرستنده (در فیزیک) transmitter
فرسکو fresco
فرش silt
فرشته angel
فرشینه tapestry
فرضیه hypothesis
فرضیه‌ی سحابی؛ فرضیه‌ی ابری nebular hypothesis
فرضیه‌ی سیارکان planetesimal hypothesis
فرغانه Fergana
فرفر Pharpar
فرکانس frequency
فرکند ravine
فرگانیت ferganite
فرما، آخرین قضیه‌ی Fermat's Last Theorem
فرما، قضیه‌ی Fermat
فرمانروائی میهنی Home Rule
فرمان صادر در شورای خصوصی (در بریتانیای کبیر) order in council
فرمز Formosa
فرمل؛ فورمول formol
فرمنه Fermanagh
فرمیوم fermium

فرناندو پو Fernando Po
فرناندو د نورونیا Fernando de Noronha
فرنس Furness
فرنه‌ـولتر Ferney-Voltaire
فرو (در شیمی) ferrous; ferreux (فـ)
فروبار (در هواشناسی) depression
فروبومان Low Countries
فروبیشر، خلیج Frobisher Bay
فروتافت supercooling
فروتافتن (to)supercool
فروتافته supercooled
فروداب downstream
فرودگاه airport; airfield; aerodrome
فرورو katabatic
فروریزه (در انفجارهای هسته‌ای) fallout
فروزان incandescent
فروزمین graben
فروزندگی incandescence
فروسائی degradation
فروشست leaching
فروکتوز fructose
فرول، دماغه‌ی Farewell
فرومانیتیسم؛ *آهنطیسی ferromagnetism
فروند (در تاریخ فرانسه) Fronde
فرونزه Frunze
فرهنگ culture
فری (در دین ژرمنی) Frey
فریا Freya
فریبو (در دین ژرمنی) Faribault
فریتاون Freetown
فریتیوف (در افسانه‌های ایرلندی) Frithjof
فریدریکسهافن؛ *فریدریشسهافن Friedrichshafen
فریدلاند Friedland
فریر (در دین ژرمنی) Freyr
فریر، گالری هنری Freer Art Galerie
فریز (در معماری یونان و روم) frieze; frise (فـ)
فریزر Fraser
فریزلاند؛ فریسلاند Friesland
فریزی، زبان Frisian language
فریزیا؛ گل فلزی freesia
فریزیا (ایالت، هلند) Frisia
فریزیائی؛ جزایر Frisian Islands
فریزیا؛ فریزیا Frisia
فریسلاند؛ فریزلاند Friesland
فریسلاند شرقی East Friesland
فری‌ـسویل (اصطلاحی در تاریخ کشت) Free-Soil
فریسیان Pharisees
فریک (در اصطلاح شیمی) ferric; ferrique (فـ)
فریکسوس (در اساطیر یونان) Phrixus
فریگ (در اساطیر ژرمنی) Frigg
فریگا (در اساطیر ژرمنی) Frigga
فریگوری (واحد سردسازی) frigorie
فریگیا Phrygia
فریمنتل Fremantle
*فرینیخینگ Vereeniging

فریولی Friuli
فریولی، زبان؛ فریولیالی، زبان فریولی Friulian language
فریولی‌ـونسیا جولیا Friuli-Venezia-Giulia
فریبا (در دین ژرمنی) Freyja; Freya
فزان Fezzan
فزونساز amplifier
فزونسازی amplification
فستیوال؛ *جشنواره festival
فسجه Pisgah
فسیل؛ سنگواره fossil
فشار (در فیزیک) pressure
فشار بحرانی critical pressure
فشار تشعشع ~ radiation
فشار جو atmospheric pressure
فشار خون blood pressure
فشارسنج manometer
فشار نور light pressure
فشنر، قانون Fechner
فشنگ cartridge
فصح، عید؛ عید فطیر (از اعیاد یهود) Passover
فصح، عید؛ عید قیام مسیح (از اعیاد مسیحیان) Easter
فصل season
*فصل (در اصطلاح منطق قدیم) difference
فصل مشترک intersection
فضا space
فضائی، بندر spaceport
فضائی، پایگاه؛ *ایستگاه فضائی space station
*فضائی، قانون space law
فضاپویی space exploration
فضاپیمائی astronautics
فضاـزمان space-time
فضانورد؛ *آسترونوت astronaut
فضولات رادیوآکتیو radioactive waste
فضیلت virtue
فطیر، عید؛ فصح، عید Passover
فعل و انفعال زنجیری chain reaction
فعل و انفعال شیمیائی chemical reaction
فعل و انفعال هسته‌ای nuclear reaction
فقرای مسیحی، فرقه‌های Mendicant orders
فکان Fécamp
فکه (در نجوم) Alfecca
فلات plateau
فلاتسم، جتسم، و لایگن (در قوانین دریائی) flotsam, jetsam, ligan
فلات قاره continental plateau
فلادن Flodden
فلاژوله flageolet (فـ)
فلاشا Falashas
فلاشینگ Flushing
فلامان flamand
فلامبوایان، سبک Flamboyant
فلامینگو flamingo
فلامینیوسی، جاده‌ی Flaminian Way
فلاندر Flanders

فلاندر شرقی	East Flanders
فلاندر غربی	West ~
فلاندر فرانسه	French Flanders
فلاندری، زبان	Flemish language
فلاوین (در تاریخ روم)	Flavian
فلای	Fly
فلج	paralysis; palsy
فلج اطفال	infantile paralysis
فلج تشنجی	paralysis agitans; shaking palsy
فلدسپات	feldspath (فنـ)
فلدسپار	feldspar
فلز	metal
فلز بریتانیا	britannia metal
فلز توپ	gunmetal
فلزکاری	metalworking
فلز کمساب	antifriction metal
فلزگری	metallurgy
*فلزگری استخراجی	extractive metallurgy
*فلزگری برقی	electrometallurgy
*فلزی‌گری تر	hydrometallurgy
*فلزگری فیزیکی	physical metallurgy
*فلزگری گدازی	pyrometallurgy
فلز مونل	monel metal
فلزنگاری	metallography
فلس (در جانورشناسی)	scale
فلسطیا	Philistia
فلسطیان	Philistines
فلسطین	Palestine
فلسفه	philosophy
*فلسفه‌ی اعتقادی	dogmatism
فلسفه‌ی تربیت	philosophy of education
فلسفه‌ی علم	philosophy of science
فلسفه‌ی ماشینی؛ مکانیسم	mechanism
فلسفه‌ی نقدی (دراصطلاح فلسفی)	critical philosophy
فلش؛ درخش	flash
فلفل	pepper
فلمث	Falmouth
فلنسبورگ	Flensburg
فلوئور	fluorine
فلوئورسان	fluorescent
فلوئورسانی	fluorescence
فلوئوروسکوپ	fluoroscope
فلوئوریت	fluorite
فلوت	flute
فلورا (در دین رومی)	Flora
فلورانس	Florence
فلورس	Flores
فلوروس	Fleurus
فلوریانوپولیس	Florianópolis
فلوریدا	Florida
فلوریدا کیز	Florida Keys
فلوژیستون، نظریه‌ی	phlogiston theory
فلیت، زندان	Fleet Prison
فلیت سترین	~ Street
فلیمون (از رسالات عهد)	Philemon
فلینت	Flint
فلینت‌شر	Flintshire
فلیندرز، جزیره‌ی	Flinders Island
فلینگ، محلول	Fehling's solution
فم الحوت (در نجوم)	Fomalhaut
فمگریشت	Vehmgericht
فمه	Vehme
فمینیسم	feminism
فنار	Fanar; Phanar
فناریان	Phanariots
فنز	Fens, the
فنلاند	Finland
فنلاند و روسیه، جنگ	Finnish-Russian War
فنلاندی، زبان	Finnish language
فنوئیل	Penuel
فنول	phenol
فنول‌فتالئین	phenolphthalein
فنومنولوژی	phenomenology
فنیقیه	Phoenicia
فنیل (در شیمی)	phenyl
*فنیلالانین	phenylalanine
فنینگ، جزیره‌ی	Fanning
فوا	Foix
فوت (واحد درخشانی)	phot
فوت (واحد طول)	foot
فوتا جالون	Fouta Djallon; Futa Jallon
فوتبال	football
فوت‌پوند (واحدکار)؛ فوت پوندال	foot-pound
فوتوالکتریک؛ نورابرق	photoelectric
فوتوتروپیسم؛ نورگرائی	phototropism
فوتوریسم	futurism
فوتوسفر؛ رخشانکره	photosphere
فوتوسنتز	photosynthesis
*فوتوشیمی؛ نوراشیمی	photochemistry
فوتوگراوور	photogravure
فوتوگراوور برآمده	relief photoengraving
فوتولیز	photolysis
فوتومتر؛ نورسنج	photometer
*فوتومتری؛ نورسنجی	photometry
فوتون	photon
فوجی‌یاما	Fujiyama
فوچو	Foochow
فودجا	Foggia
فورارلبرگ	Vorarlberg
فورامینیفرها؛ روزنداران	Foraminifera
فوران	furan
فورت	Fürth
فورتالزا	Fortaleza
فورت جورج	Fort George
فورت سمیث	Fort Smith
فورت لی	Fort Lee
فورت ورث	Fort Worth
فورتونا (دراساطیر رومیان)	Fortuna
فورت ویلیام	Fort William
فورت وین	Fort Wayne
فورث	Forth
فورد، بنیاد	The Ford Foundation
فورد، جزیره‌ی	Ford Island
فورـدو‌ـفرانس	Fort-de-France
فورر	Führer
فور روایال	Fort Royal
فورسیتیا	forsythia
فورفورال	furfural
فورفورالدئید	furfuraldehyde
فورفورول	furfurol
فورلند	Foreland
فورلی	Forli
فورمالدئید	formaldehyde
فرمالیسم؛ فورمالیسم	formalism
فورمالین	formalin
فورمول؛ فرمل (در شیمی)	formol
فورمول؛ فرمول	formula
فورمول اختباری؛ فورمول آمپیریک	empirical formula
فرمول پیوندی	linkage formula
فورمول تراجعی	recurrence formula
فورمول ترکیبی	composition formula
فورمول ساختمانی (در شیمی)	constitutional formula
فورمول ظرفیتی	valence formula
فورمول فضائی	space formula
فورمول کلی	general formula
فورمول گروهی (در شیمی)	coordination formula
فورمول مجسم	stereometric formula
فورمول نموداری	graphic formula
فورمول هیئتی	configurational formula
فورنو، جزایر	Furneaux Group
فوروم	forum
فوریه	February
فوسژن	phosgene
فوسفات	phosphate
فوسفور،فسفر	phosphorus
فوسفورسانی	phosphorescence
فوسفوروس (در نجوم)	Phosphorus
فوسفوریت	phosphorite
فوسن؛ خوک دریائی	porpoise
فوشون	Fushun
فوفل	betel nut
فوق اشباع	supersaturation
*فوق سیالیت	superfluidity
فوق هدایت	superconductivity
فوکایا	Phocaea
فوکستن	Folkestone
فوکسیا	fuchsia
فوکسین	fuchsin
فوکو، آونگ	Foucault pendulum
فوکو، جریان	eddy current; Foucault current
فوکوئوکا	Fukuoka
فوکیس	Phocis
فوکین	Fukien
فوگ (در موسیقی)	fugue
فولاد	steel
فولانی	Fulani
فولدا	Fulda

فولسم Folsom
فولکتینگ Folketing
فولکلور folklore
فولم Fulham
فولمینات fulminate
فولیانگ Fowliang
فون Fyn
فونافوتی Funafuti
فونتنبلو Fontainebleau
*فونتن دو وکلوز Fontaine de Vaucluse
فونتنوا Fontenoy
فونتیک؛ *آواشناسی phonetics
فونسکا، خلیج Fonseca, Gulf of
فونشال Funchal
فونفکیرشن Fünfkirchen
فونمیک phonemics
فونوگراف phonograph
فونولوژی phonology
فونون phonon
فوویسم؛ فویسم fauvism
فویان (از مجامع سیاسی انقلاب فرانسه) Feuillants
فویبه Phoebe
فویسم؛ فوویسم fauvism
فوینیکس؛ فنیکس phoenix
فهرست index; catalog
فیبر؛ لیف fiber
فیبین، انجمن Fabian Society
فیثاغورسیان Pythagoreans
فیجی Fiji
فیدبک feedback
فیدینگ (در ارتباط رادیوئی) fading
فیرنتسه Firenze
فیر والدشتتر (Die) Vier Waldstätter
فیروزه turquoise
فیزوله Fiesole
فیزیک physics
فیزیک حالت جامد solid-state physics
*فیزیک دمای پست low-temperature physics
فیزیک روانی psychophysics
فیزیک نجومی astrophysics
فیزیک هسته‌ای nuclear physics
فیزیوتراپی physiotherapy
فیزیوکراتها physiocrats
فیزیوگرافی physiography
فیزیولوژی physiology
فیشتلگبیرگه Fichtelgebirge
فیض (در الاهیات مسیحی) grace
فیف (در نظام فئودالیته) fief
فیل elephant
فیلادلفی Philadelphia
فیلارمونیک philharmonic
فیلیپیان (از رسائل عهد) Philippians
فیل دریائی walrus
فیلفلا (جزیره) Filfla
فیلم عکاسی photographic film
فیلمون (در اساطیر یونان) Philemon
فیلوکتتس Philoctetes
فیلوکسرای مو phylloxera

فیلولوژی؛ فقه اللغه philology
فیلوملا (در اساطیر یونان) Philomela
فیلیپویل Philippeville
فیلیپی Philippi
فیلی‌پین، جزایر Philippine Islands
فیلیپینو Filipino
فینزبری Finsbury
فینکنشتاین، معاهده‌ی Finkenstein
فینگر لیکس Finger Lakes
فینگل، غار Fingal's Cave
فینمارک Finnmark
فینو-اویغوری Finno-Ugric
فینه فال Fianna Fáil
فینی، نهضت Fenian movement
فینیستر Finistère
فینیکس Phoenix
فیورد fiord; fjord
فیوز fuse
فیوم Fiume
فیونی Fionie (فنـ)

ق

قائم vertical
قائم (در هندسه) normal (فنـ)
قابس Gabès ; Quabis
قابلیت تقسیم divisibility
قابلیت تورق؛ چکشخواری malleability
قابلیت مفتول شدن ductility
قابلیت هدایت conductivity
قاچ کروی spherical wedge
قادش Kadesk; Kedesh
*قادش نفتالی Kedesh-naphtali
قارچکش fungicide
قارص Kars
قاره continent
قاطر؛ استر mule
قاعدگی menstruation
قاعده (در هندسه) base
قاعده‌ی علامات (در جبر) rule of signs
قال (در فلزگری) cupel
قالگذاری (در فلزگری) cupellation
قانا؛ قانای جلیل Cana
قانون (در اصطلاح علمی و نظری)؛ قانون (در علوم اجتماعی) law
قانون (در موضوع کتاب مقدس) canon
قانون اتحاد (در تاریخ انگلستان) Act of Union
قانون آزمون (در تاریخ بریتانیا) Test Act
قانون اساسی constitution
قانون اکتاوها law of octaves
*قانون بازرگان law merchant
قانون بازرگانی؛ قانون تجارت commercial law
*قانون پروست Proust's law
قانون تمبر (در تاریخ کشمـ) Stamp Act
قانون تناوب periodic law
قانون توافقی (در بیان حرکات سیارات) harmonic law
قانون جانشینی (Act of) Settlement

قانون جزا criminal law
قانون زور (در تاریخ کشمـ) force bill
قانونشناسی jurisprudence
قانون ضد تراست Antitrust Act
قانون طبیعت law of nature
قانون طبیعی natural law
قانون کلیسائی canon law
قانون گدایان poor law
قانون مدنی civil law
قانون مدون، قانون‌نامه؛ رمز code
قانون مقدس (در موضوع کتاب مقدس) sacred canon
قانون مقدس غربی Western canon
قانون‌نامه code
قانونیدن؛ قدیس‌سازی canonization
قاهره Cairo
قبائلیه Kabylia
قباله (تفسیر سری کتمـ) cab(b)ala
قبایل مفقود یهود lost tribes
قبرس Cyprus
قبطی، زبان coptic language
قبطی، کلیسای coptic church
قبطیها Copts
قبیله tribe
قپان scale
*قپان رومی steelyard
*قپان سطحه‌ای platform scale
قپچاق Kipchak
قتل homicide
قتل عمد murder
قتل غیر عمد manslaughter
قداس (در کلیسای کاتولیک رومی) Mass
قدر (در نجوم) (stellar) magnitude
قدر بصری visual magnitude
قدرت؛ قوه power
قدر تابشسنجی bolometric magnitude
قدرت برقی electric power
قدرت دریائی sea power
قدرت هوائی air power
قدر ظاهری apparent magnitude
قدر عکسی photographic ~
قدر مطلق (در نجوم) absolute ~
قدر مطلق (در ریاضیات) absolute value
قدرون Kidron; Cedron
قدوش Kiddush
قدیس (نزد مسیحیان) saint
*قدیس حامی (در نزد مسیحیان) patron saint
قدیس‌سازی؛ قانونیدن (در کلیسای کاتولیک) canonization
قدیسین متاخر، کلیسای عیسی مسیح Latter-Day Saints
قراباغ Karabakh
قرارداد اجتماعی (در علوم سیاسی) social contract
قرارداد جوانمردانه gentlemen's agreement
قرارداد خانوادگی (در تاریخ فرانسه و اسپانیا، و در تاریخ کانادا) Family Compact
قراقالپاق Kara-Kalpak; Qaraqalpaq

قراقروم Karakorum
قراقوم Kara Kum
قراگاندا Karaganda
قراگل Kara Kul; Qara Kul
قرانیا dogwood
قربانی؛ *ساکریفیس sacrifice; communion
قربانی مقدس، آیین؛ افخارستیا Eucharist
قرحه ulcer (فن)
*قرص تقطیع (در تلویزیون) scanning disk
قرطاجنه؛ کارتاخنا Cartagena
قرطبه؛ کوردووا Córdoba; Cordova
قرقره (از ماشینهای ساده) pulley
قرقره‌ی القا؛ قرقره رومکورف induction coil; spark coil
قرقیزستان Kirghizstan
قرمزدانه kermes
قرن century
قرنطین؛ قرنطینه quarantine
قرنیز cornice
قرنیه (در چشم) cornea
قروض جنگ war debts
قرون وسطی (در تاریخ اروپا) Middle Ages
قره‌قوش (در استخوان) spavin
قره‌مان Karaman; Caraman
قره‌نی؛ کلارینت clarinet
قزاقستان Kazakhstan
قزاقها (در تاریخ روسیه) Cossacks
قزاقها Kazakh
قزحان iridescent
قزحانی iridescence
قزل‌آلا trout
قزل ایرماق Kizil Irmak
قزل‌قوم Kizil Kum; Kyzyl-Kum
قسطمونی Kastamonu; Kastamuni
قسطنطنیه Constantinople
قسطنطنیه، شورای Constantinople, Council of
قسطنطین، عطیه‌ی Constantine (Donation of)
قسنطینه؛ قسطنطینه Constantine
قشتاله Castilla
قشتیله Castile
قشر الکترونی electron shell
قصبة الریه windpipe; trachea
قضیه (در اصطلاح منطق قدیم) proposition
قضیه (در هندسه) theorem
قضیه‌ی جیوب sine theorem (law)
قضیه‌ی دوجمله‌ای؛ دوجمله‌ای نیوتن binomial theorem
قضیه‌ی عروس؛ قضیه‌ی فیثاغورس Theorem of the Bride
قطاع sector
قطاع کروی spherical sector
قطب (در برق)؛ قطب (در هندسه) pole
قطب (در جغرافیا و در نجوم) Pole
قطب جنوب South Pole
قطب جنوبجو south-seeking pole
قطبداری (در اجسام) polarity

قطبش polarization
*قطبش الکترولیتی electrolytic polarization
*قطبش بیضوی elliptical polarization
قطبشپذیر polarizable
قطبش خطی linear polarization
قطبشزدا depolarizer
قطبشزدائی depolarization
قطبشسنج polarimeter
قطبشسنجی polarimetry
قطب شمالجو north seeking pole
*قطبش مستدیر circular polarization
*قطبش مستوی plane polarization
قطبشنما polariscope
قطبشنمائی polariscopy
قطب مغناطیسی magnetic pole
قطبنده polarizer
قطبنما compass
قطبنما؛ قطبنمای ملاحی Pyxis (هر دو در نجوم)
قطبنمای بازگو repeater
قطبنمای رادیوئی radio compass
قطبنمای ژیروسکوپی gyrostatic compass; gyrocompass
قطبنمای مغناطیسی magnetic compass
قطبنمای ملاحی؛ قطبنما Pyxis (هر دو در نجوم)
قطبی (در هندسه) polar
قطبیدن to polarize
قطبیده polarized
قطر Qatar
قطران tar
*قطران زغال سنگ coal tar
قطر ظاهری apparent diameter
قطر ظل secant
قطر ظل تمام cosecant
قطع مخروطی conic section
قطع مکافی parabola
قطعه (در هندسه) segment
قطعة الفرس (در نجوم) Equuleus
قطغن Kataghan
قفسه‌ی سینه؛ قفسه‌ی صدری thorax
قفصه Gafsa; Qafsah
قفط Coptos
قفقاز Caucasus
قفقاز، دروازه‌ی Caucasian Gate
قفل lock
قلابه (در جغرافیا) hook
قلاویز tap
قلب heart
قلب (در شیمی) inversion
قلب الاسد (در نجوم) Regulus
قلب العقرب (در نجوم) Antares
قلب خطوط (در طیف گازها) reversal of the lines
قلب خونین bleeding heart
قلب ماهیت tran-substantiation
قلع tin
قلقاسها؛ قلقاصها epiphyte

قلم pen
*قلم خودنویس fountain pen
قلمه زدن cutting
قلوه‌سنگ cobblestone
قله peak
قلیا؛ قلیائی alcali
قلیا؛ قلیاب barilla
قمار gambling
قمر (در نجوم) satellite
قمر مصنوعی ~ artificial
قمری turtledove
قمریشمسی lunisolar
قمیش (در سازها) reed; anche (فن)
قناری canary
قند sugar
قندسنج saccharimeter
قند شیر milk sugar
قند مقلوب invert sugar
قند میوه fruit sugar
قنطورس (در نجوم) Centaurus
قنطورس (در اساطیر یونان) Centaur
*قنیطره Kenitra
قو (ماده‌ی اسفنجی) amadou; punk
قو (از مرغهای آبی) swan
قوانین آبی (در تاریخ کشمة) blue laws
قوانین تحمل‌ناپذیر (در تاریخ کشمة) Intolerable Acts
قوانین دریائی maritime law
قوانین دریانوردی (در تاریخ بریتانیا) Navigation Acts
قوانین غله (در انگلستان) corn laws
قوانین کیفری (در تاریخ انگلستان و ایرلند) Penal Laws
قوای سه‌گانه separation of powers
قوبه Kuba
قوچ کانادائی bighorn
قورباغه frog
قورباغه‌ی درختی tree frog
*قورباغه‌ی طیار flying frog
قوز؛ گوژ curvature of the spine
قوس؛ کمان (هر دو در هندسه) arc
قوس (در نجوم) Sagittarius
قوس برقی arc
قوس قزح rainbow
قولنج colic
قولنج رنگ‌کاران painter's colic
قولنج سربی plumbism
قومیز؛ کومیس kumiss; koumiss
قوه؛ توان (هر دو در ریاضیات) power
قهوه coffee
قیاس (در اصطلاح منطق قدیم) syllogism
*قیاس جازم (در اصطلاح منطق ریاضی) categorical syllogism
قیافه‌شناسی physiognomy
قیام پس از مرگ (عیسی) Resurrection
قیامت eschatology
قیر pitch
قیراط carat
قیری bituminous

قیشون Kishon; Kison
قیصرپاپی caesaropapism
قیصریه؛ قیصاریه؛ قیساریه Caesarea
قیصریه‌ی فلسطین ~ Palestinae
قیصریه‌ی فیلیپی ~ Philippi
قیصریه‌ی لبنان ~ Libani
قیفاووس (در نجوم) Cepheus
قیفاووسیان (در نجوم) Cepheids
قیمومت trusteeship
قیمومیت mandates
قینیان Kenites

ك

کا (در دین مصر قدیم) ka
کئالاککوا Kealakekua Bay
کائوچو rubber
کائوچوی مصنوعی rubber, synthetic
کائور Cahors
کائولن kaolin
کائولینیت kaolinite
کاباردین‌ـبالکار Kabardian-Balkar
کاباره cabaret
کابل (جسم هادی برقی) cable
کابل هممحور coaxial cable
کابوس nightmare
کابوشیان Cabochiens
کابیری؛ کابیروی Cabiri
کابیندا Cabinda
کابینه (هیئت وزیران) cabinet
کابینه‌ی آشپزخانه (در تاریخ کشمکش) Kitchen Cabinet
کاپ cup
کاپ، ایالت Cape Province
کاپادوکیا؛ کپدوکیه Cappadocia
کاپ برتون، جزیره‌ی Cape Breton
کاپ بلان Cap Blanc
کاپر Copper
کاپرماین* Coppermine
کاپرهدها (در تاریخ کشمکش) Copperheads
کاپری Capri
کاپریچیو (در موسیقی) capriccio
کاپسا Capsa
کاپسینها Capetians
کاپل Kappel; Cappel
کاپوا Capua
کاپواس Kapuas
کاپوسنها Capuchins
کاپوک kapok; kapoc
کاپیبارا capybara
کاپیتالیسم capitalism
کاپیتول (در کشمکش) Capitol
کاپیتول (در روم) Capitol
کاپیتولاسیون capitulation
کاپیتولرها capitularies
کاپیتولین، تپه‌ی Capitoline Hill
کاپیس Capiz
کاپیلاواستو Kapilavastu
کات vitriol
کاتابولیسم catabolism

کاتارو Cattaro
کاتارها Cathari
کاتاستروفیسم catastrophism
کاتاکومب catacomb
کاتالان Catalan
کاتالپسی catalepsy
کاتالوگ catalogue
کاتالونیا Catalonia
کاتالونیالی، هنر Catalan art
کاتالیز catalysis
کاتالیزگر؛ کاتالیزور catalyst
کاتانگا Katanga
کاتانیا Catania
کاتب (در دین و تاریخ یهود) scribe
کاتتریزاسیون* catheterization
کاتتومتر؛ بالاسنج cathetometer
کاتدرال؛ کلیسای جامع cathedral
کاتسولد Cotswold
کاتشو (عصاره‌ی گیاهی) catechu
کاتشیسم catechism
کات کبود blue vitriol; bluestone
کاتگات Kattegat
کاتگوت catgut; gut
کاتلنی، جزیره‌ی Kotelny
کاتماندو* Katmandu
کاتن‌بلت؛ کمربند پنبه Cotton Belt
کاتو (Le) Cateau
کاتوپتریک catoptrics
کاتود cathode
کاتو-کامبرزی Cateau-Cambrésis
کاتولیک catholic
کاتولیکان، آزادی Catholic Emancipation
کاتولیکان قدیم Old Catholics
کاتولیک حواری، کلیسای Catholic Apostolic Church
کاتولیک رومی، کلیسای Roman Catholic Church
کاتوویتسه Katowice
کاتهیاوار Kathiawar
کاتین cathine
کاتین Katyn
کاتیون cation
کاثرس Cáceres
کاج بلسان balsam fir
کاج فرنگی spruce
کاچین Kachin
کاخبان (در تاریخ اروپا) major-domo
کاختیا Kakhetia
کاخ سفید (کاخ رئیس جمهوری کشمکش) White House
کاخنشین (در تاریخ اروپا) palatine
کادانس (در موسیقی) cadence
کادر Cawdor
کادموس (در افسانه‌های یونانی) Cadmus
کادمیوم cadmium
کادنتسا (در موسیقی) cadenza
کادوکئوس caduceus
کادونا* Kaduna

کادیث Cádiz
کار (در اصطلاح فیزیک و مکانیک) work
کار، قانون labor law
کارا، دریای Kara Sea
کارائیب، دریای Caribbean Sea
کارائیبها؛ کاریبها Carib Indians
کارابوبو* Carabobo
کاراته karate
کاراچای‌ـچرکس Karachai-Cherkess
کارارا Carrara
کاراکاس Caracas
کاراکتر (در تئاتر یا داستان) character
کاراملی؛ قند سوخته caramel
کاربان operator
کاربولوی carboloy
کاربولیک، اسید carbolic acid
کاربوناری (انجمنی سری و انقلابی در ایتالیا) Carbonari
کارپات، کوههای Carpathians
کارپاتوس Karpathos
کارپنتریا، خلیج Carpentaria, Gulf of
کارتاخنا؛ قرطاجنه Cartagena
کارتاژ Carthage
کارتاژن (فنـ) Cartagena
کارتاژی، جنگهای؛ جنگهای پونی Punic Wars
کارتاگو Cartago
کارتزیانیسم cartesianism
کارتزین cartesian
کارتل (آلمانی) cartel; kartel
کارتوزیان (از فرقه‌های راهبان کاتولیک) Carthusians
کارتون (در هنرهای زیبا و در روزنامه‌نگاری) cartoon
کارتیه لاتن (فنـ) Quartier Latin
کاردیف Cardiff
کاردیگن؛ کاردیگن‌شر Cardigan (shire)
کاردینال cardinal
کاردینه cutlery
کارست Karst
کارستنز، کوه Carstensz
کارسن سیتی Carson City
کارسو Carso
کارسینوم (فنـ) carcinoma
کارشالتن* Carshalton
کارکاسون Carcassonne
کارگر labo(u)r
کارگران مهاجر migratory labo(u)r
کارگران همپیمان امریکا American Federation of Labor (AFL)
کارگردان (در اصطلاح نمایش و تئاتر) stage-manager
کارلایل Carlisle
کارلسباد Carlsbad; Karlsbad
کارلسباد، فرمانهای Karlsbad Decrees
کارلستاد Karlstad
کارلسروهه؛ کارلسروئه Karlsruhe; Carlsruhe
کارلسکرونا Karlskrona; Carlscrona

کارل‌مارکس‌شتات Karl-Marx-Stadt
کارلو Carlow
کارلوسیان؛ کارلیستها Carlists
کارلوویتس، پیمان Karlowitz, Treaty of
کارلووی واری Karlovy Vary
کارلیائی، برزخ Karelian Isthmus
کارلیستها؛ کارلوسیان Carlists
کارملیتها؛ کرملیان Carmelites
کارمن (از مواد رنگی) carmine
کارمونا Carmona
کارنارون Ca(e)rnarvon
کارنارون‌شر Ca(e)rnarvonshire
کارناک Carnac
کارناوال carnival
کارنوتیت (از کانیهای رادیوآکتیو) carnotite
کارنها Karens
کارنی، کشور Karenni State
کارنیولا Carniola
کاروان caravan
کاروتن (رنگیزه‌ی نارنجی مایل به زرد) carotène
کاروتنوئید carotenoïde
کارورزی apprenticeship
کارول (سرود مذهبی در بعضی اعیاد مسیحی) carol
کارولنژیان؛ کارولنژینها Carolingians
کارولین، جزایر Caroline Islands
کارولینا؛ کرولینا Carolina
کارولینای جنوبی South Carolina
کارولینای شمالی North ~
•کارووینا Karvina
کاری (از چاشنیهای غذائی) curry
کاریا Caria
کاریاتید caryatid
کاریبا، سد Kariba Dam
کاریبو (از پستانداران نواحی شمالگان) caribou
کاریبو، کوههای Cariboo Mountains
کاریبها؛ کارائیبها Carib Indians
کاریکاتور caricature
کاریکال Karikal
کارینتیا Carinthia
کازابلانکا Casablanca
•کازان رتو Kazan Retto
کازانلیک Kazanlik
کازئین casein
کازبک، کوه Kazbek
کازرتا Caserta
کازیاسکو Kosciusko
کازینو casino
•کاسالا Kassala
کاسالە (مونفرائو) Casale Monferrato
کاساندرا (در افسانه‌های یونانی) Cassandra
کاسانو د/آدا Cassano d'Adda
کاسای Kasai; Kassai
کاسبرگ (در گیاهشناسی) sepal
کاستالیا (در اساطیر یونان) Castalia
کاستانیت castanets
کاستراما Kostroma
کاسترون Kastron
کاستلامارە دی ستابیا Castellammare di Stabia

کاستل سانت/آنجلو Castel Sant' Angelo
کاستل گاندولفو ~ Gandolfo
کاستلیون د لا پلانا؛ قشتلیون Castellón de la Plana
کاستور Castor
کاستور و پولوکس (در دینهای یونانی و رومی) Castor and Pollux
کاستیل Castile
کاستیل جدید New Castile
کاستیلیا؛ قشتاله (عربی) Castilla
کاستیلیونه دله ستیویره Castiglione delle Stiviere
کاسل Cassel, Kassel
•کاسلبار Castlebar
کاسواری (از مرغان بی‌پرواز) cassowary
کاسه (در گیاهشناسی) calyx
کاسه‌ساچمه ball bearing
کاسه‌ی سر، ضریب cephalic index
کاسینو Cassino
کاسینی، خاگی Cassinian oval
کاسیوپه (در افسانه‌های یونانی) Cassiopeia
کاسیها Kassites
کاشالوت؛ کاشالو (فنـ) cachalot; sperm whale
کاشاو Kaschau
کاشر kasher
کاغذ paper
کافا Kaf(f)a
کافئین caffeine
کافت (در زمینشناسی) crevasse
کافتریا cafeteria
کافرها (مردمی در افریقای جنوب شرقی) Kaffirs; Kafirs
کافرها (مردمی در افغانستان) Kafirs
•کافوئه Kafue
کافولی، افزارهای Kafuan tools
کافور camphor
کاکائو cacao
کاکائو، کره‌ی cocoa butter
کاکتوس cactus
کاگایان Cagayan
کاگرا Kagera
کاگوشیما Kagoshima
کالابریا Calabria
•کالاپان Calapan
کالاتراوا Calatrava
کالاماتا Kalamata
کالامیان، جزایر Calamian Islands
کالاه، کالح Calah; Kalah
کالاهاری، بیابان Kalahari Desert
کالئیدوسکوپ kaleidoscope
•کالبدشکافی dissection
کالبدشناسی anatomy
کالج انتخاباتی electoral college
کالح؛ کالاه Calah; Kalah
کالدرون، پل Calderón Bridge
کالدونیا Caledonia
کالدونیائی، کانال Caledonian Canal

کالدونی جدید New Caledonia; Nouvelle Calédonie (فنـ)
کالری calorie
کالریک caloric
کالسدوان (فنـ) chalcedony
کالسکه coach
کالسیدیک Chalcidique (فنـ)
کالکانتیت chalcantite
کالکوپیریت chalcopyrite
کالگان Kalgan
کالمار Kalmar; Calmar
کالمار، اتحادیه‌ی ~ Union
کالمار، جنگ ~ War
•کالمی Kalemi
کالنبار entrepôt (فنـ)
کالوادوس Calvados
کالوالا Kalevala
کالوپسو (در اساطیر یونان) Calypso
کالودون Calydon
کالوریمتر؛ گرماسنج calorimeter
کالوگا Kaluga
کالومنا Kolomna
کالومنوس Kalymnos
کالونی، مذهب؛ کالوینیسم Calvinism
کاله Calais
کالی Cali
کالیاری Cagliari
کالیبر calibre
کالیرهوئه (در افسانه‌های یونانی) Callirrhoe
کالیستو (در افسانه‌های یونانی) Callisto
کالیش (آلمانی) Kalisz; Kalisch
کالیفرنیا California
کالیفرنیا، خلیج ~ Gulf of Lower California
کالیفرنیای سفلی californium
کالیفرنیوم Calicut
کالیکات Calixtines
کالیکستینها calico
کالیکو Callinicum
کالینیکوم Kalinin
کالینین Kaliningrad
کالینینگراد Calliope
کالیوپه (در اساطیر یونان) Kama
کاما Camargue
کامارگ Kamakura
کاماکورا Camagüey
کاماگوئی Komandorski Islands
کاماندورسکی، جزایر Cumberland
کامبرلند Cambrai
کامبره Cambrai, League of
کامبره، اتحادیه‌ی Cambrai, Treaty of
کامبره، پیمان Cambria
کامبریا؛ •کامبریا Cambrian Mountains
کامبریائی، کوههای Cambrian period
کامبرین، دوره‌ی Cambrian Mountains
کامبرین، کوههای Cambodge (فنـ)
کامبوج Cambodia
کامبودیا

کامبیوم cambium
*کامپالا Kampala
کامپانیا Campania
کامپانیا دی رما Campagna di Roma
کامپتن، اثر Compton effect
کامپچه Campeche
کامپردوین Camperdown
*کامپوباسو Campobasso
کامپو فورمیو، پیمان Campo Formio, Treaty of
کامپیناش Campinas
کامت Kamet
کامچاتکا Kamchatka
*کامرس Commerce
کامرون Cameroons; Cameroon; Cameroon
کامسامولسک Komsomolsk
کامستاک لود Comstock Lode
کاملة الوداد، اصل most-favored-nation clause
کاملیا camellia
کامورا Camorra
کامیزارها Camisards
کامیکازه kamikaze
*کامینییتس-پودولسکی Kamenets-Podolski
کان Caen
کان Cannes
کانئا (بند) Canea
کانات Connaught
کانادا Canada
کانادائی، سپر Canadian Shield
کانادای سفلی Lower Canada
کانادای علیا Upper Canada
کاناری، جزایر Canary Islands
کانازاوا Kanazawa
*کاناگاوا Kanagawa
کانال canal
کانال، اشعه‌ی canal rays
کانال بزرگ (در چین) Grand Canal
کانال گرانده (در ونیز) Grand Canal
*کانانگا Kananga
کانای Cannae
کانپور Cawnpore; Kanpur
کانتابریا Cantabria
کانتابریائی، کوههای Cantabrian Mountains
کانتات (در موسیقی) cantata
کانتاریدین cantharidin
کانتال Cantal
کانتون (بخش سیاسی یا قضائی در بعضی کشورها) canton
کانتون (شهر، چین) Canton
کانجی‌وارام Conjeeveram
کانچنجونگا Kanchenjunga
کانچی پورام Kanchipuram
کاندلا candela
کاندی ؛ کاندیا Candia
کانزاس؛ کانساس Kansas

کانزاس سیتی Kansas City
کانسو Kansu
کانش Kanesh
*کان فومو Can Phumo
کانکرد Concord
*کانگار Kangar
کانگورو kangaroo
کانلائون Canlaon
کانو Kano
~ کانو (مکتبی‌در نقاشی ژاپنی)
کانوسا Canossa
کانون (در فیزیک) focus
کانون (در موسیقی) canon
کانون زلزله seismic focus
*کانوی (رود، ویلز) Conway
کانه؛ سنگ معدن ore
~ کانه‌آمائی dressing
کانی؛ ماده‌ی معدنی mineral
کانیش Kanish
کانیشناسی mineralogy
کانیمارا Connemara
کانیون canyon; canon
کاواساکی Kawasaki
کاواکان؛ کیسه‌تنان Coelenterata
کاوالا Kaval(l)a
کاوبوی cowboy
*کاوتو (رود، کوبا) Cauto
کاودینای فورکولای؛ گردنه‌ی کودین Caudine Forks
کاوذیلیو caudillo
*کاوروف Kovrov
کاوری Cauvery; Kaveri
کاوز Cowes
*کاوشیونگ Kao-hsiung; Kaohiung
کاوکا Cauca
*کاولاک Kaolack
کاولون Kowloon
کاوناس Kaunas
کاونتری Coventry
کاونت گاردن Covent Garden (اپراخانه‌ای در لندن)
کاونتی (در بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی) county
کاونتی بارو county borough
کاونسیل بلافس Council Bluffs
کاووای Kauai
کاویته Cavite
کاه straw
کاهش جرمی mass defect
کاهن؛ کشیش priest
کاهو lettuce
کاهوئولاوه Kahoolawe
کایا، کشور Kayah State
کایائو Callao
کایتا Caieta
کایزرسلاوترن Kaiserslautern
کایزر ویلهم، کانال Kaiser Wilhelm Canal
کایفنگ Kaifeng

کایلاس Kailas
کایمان، جزایر Cayman Islands
کاین Cayenne
کایوگا Cayuga
کبابه cubeb
کبد؛ جگر liver
کبرا (مار بسیار سمی) cobra
کبراکو؛ تبرشکن quebracho
کبریت match
کبک Quebec
کبک، قانون Quebec Act
کبک، کنفرانس(نام دو کنفرانس متفقین در جنگ II) Quebec Conference
کبل (در تاریخ انگلستان) Cabal
کبنکایسه Kebnekaise
کبودماهی bluefish
کبودمرغ bluebird
کبوده aspen
کپال؛ *کوپال copal
کپسول capsule
کپسول زمان Time Capsule
کپک؛ کفک mold
کپلر، قوانین Kepler's laws
کپلک (از بیماریهای دامی) fluke
کپنهاگ Copenhagen
کپور (از ماهیهای آب شیرین) carp
کپه (در جانورشناسی) valve
کتاب book
کتاب آبی (در انگلستان) blue book; blue-book
کتابشناسی bibliography
کتاب مقدس Bible
کتاب مقدس، انجمنهای Bible societies
کتاب مقدس اسقفان Bishops' Bible
کتاب مقدس دوئه Douay Bible
کتاب مقدس شاه جیمز King James Bible
کتاب مقدس غربی Western canon
کتاب میت Book of the Dead
کتان linen
کتان سیسال sisal hemp
کتان مانیل Manill hemp
کتب مقدس مشرق The Sacred Books of the East
کت‌بینی؛ *علم الاکتاف scapulimancy
کتهک katthak
کتسالکوآتل (خدای باستانی در مکزیک) Quetzalcoatl
کتسکیل، آباره‌ی Catskill Aqueduct
کته Quetta
کتهکلی (از رقصهای هندی) kathakali
کتیبه inscription
کتیرا tragacanth
*کثرت اصل، مذهب pluralism
کثیر الاضلاع polygon
کثیر الاضلاع کروی spherical polygon
کثیر الاضلاع منتظم regular polygon
کثیر الجمله؛ بسجمله polynomial
کثیر الوجوه polyhedron
کجنمائی (در فیزیک) aberration

کجنمائی رنگی chromatic aberration
کجنمائی کرویت ~ spherical
کجنمائی نور aberration of light
کچکمت Kecskemet
کدا Kedah
کدر opaque
کر (از انواع سازها) cor (فـ)
کر؛ کور chorus; choeur (فـ)
*کر، اثر Kerr effect
کراتین keratin
کراتینی شدن keratinization
کراچی Karachi
کراسنودار Krasnodar
کراسنووودسک Krasnovodsk
کراسنویارسک Krasnoyarsk
کراسنویه سلو Krasnoye Selo
کراکاتوآ Krakatoa
کراکو؛کراکوف (لهستان) Cracow; Kraków
کرال، کورال (در موسیقی) choral(e)
کرالا Kerala
کرامرتی Cromarty
کرانماسه sandbank
کرانه‌دار groin; groyne
کرئوزوت creosote
کرئوسا (در افسانه‌های یونان) Creusa
کرئول creole
کراون پوینت Crown Point
کرایستچرچ Christchurch
کرایووا Craiova
کربروس (در دین یونان) Cerberus
کربن؛ کربون carbon
کربور carbide; carbure (فـ)
کربوراتور؛ سوختاما carburator
کربوراندوم carborundum
کربوکسیل (در شیمی) carboxyl group
کربون؛ کربن carbon
کربونات carbonate
کربونادو carbonado
کربونیفر، دوره‌ی Carboniferous
کربونیل (در شیمی) carbonyl group
کرپ (نوعی پارچه) crêpe (فـ)
کرپی، پیمان Crépy, Treaty of
کرت Crete
کرتارو Querétaro
کرتاسه، دوره‌ی Cretaceous
*کرتلند Kirtland
*کرتی Créteil
کرچ Kerch
کرچال couvade (فـ)
کردفان Kordofan
کرزن، خط Curzon
کرزول cresol
کرزیلول cresylol
کرس (در دین روم) Ceres
کرس؛ کورسیکا؛ کرسیکا Corsica
کرسو Cherso
کرسی (ناحیه، فرانسه) Quercy
کرسی (آبادی، فرانسه) Crécy
کرسیکا؛ کورسیکا؛ کرس Corsica

کرفس celery
کرفلد Krefeld
کرک (شهر، اردن) Karak
کرک (جزیره، ایتالیا) Krk
کرکس vulture
کرکمیش Carchemish
کرکوال Kirkwall
*کرکوبری Kirkcudbright
کرکوبی‌شر Kirkcudbrightshire
کرکوک Kirkuk
*کرکیرا (یونان) Kérkyra
کرگلن Kerguelen
کرمارذن Ca(e)rmarthen
کرمارذن‌شر Ca(e)rmarthenshire
کرم خاردار boll weevil
کرم خاکی earthworm
کرم دو تارت cream of tartar
کرم دو نانت (فـ) crème de menthe
کرمزیر Kremsier
کرم سفید ریشه white grub
کرم شب‌تاب firefly
کرم قوزه bollworm
کرم کدو؛ کرم نواری tapeworm
کرم کشتی shipworm; teredo
کرمل Kreml (روسی)
کرمل، کوه Carmel, Mount
کرملیان؛ کارملیتها Carmelites
کرملین Kremlin
کرمنچوگ Kremenchug
کرم نواری؛ کرم کدو tapeworm
کرمونا Cremona
کرن Kern
*کرناتکه Karnataka
کرنال Karnal
کرناتک؛ کارناتیک (فـ) Carnatic
کرنتن Kärnten
کرنتوئل Carrantuohill
کرنز Cairns
کرنک Karnak
کرنگورم Cairngorm
کرو Crewe
کروآسی Croatia
کروان curlew
کروبیان cherubim
کروتونا Crotona
*کروتونه Crotone
کروز Creuse
کروزن kerosene
کروشوائس Krusevac
کروشه (در اصطلاحات ریاضیات) crochet
کروکس، لوله‌ی Crookes tube
کروکودیل؛ تمساح؛ نهنگ crocodile
کروکوس crocus
کروکه croquet
کروگرزدورپ؛ *کروگرسدورپ Krugers-dorp
کرولن Kerulen
کروم chromium
کروماتین chromatin

کروسمانیون Cro-Magnon
کروموزوم chromosome
کروموسفر؛ رنگینکره chromosphere
کرومیت chromite
*کرومیرزیش Kromeriz (چک)
کرونشتات Kronstadt
کرونوس (در افسانه‌های یونانی) Cronus
کرونومتر chronometer
کرویدن Croydon
کره butter
کره (در عرف قانون) duress
کره (کشور) Korea
کره (در هندسه) sphere
کره، جنگ Korean War
کره‌ی آسمان، کره‌ی فلکی؛ کره‌ی سماوی celestial sphere
کره‌ی جغرافیائی terrestrial globe
کری (فقدان حس سامعه) deafness
کری (ولایت، ایرلند) Kerry
*کریپتوگام؛ نهانزا cryptogam
کریپتون krypton
*کریچه vacuole
کریزوبریل chrysoberyl
کریزولیت chrysolite
کریستال crystal glass
کریستالوئید (فـ) cristalloïde
کریستوبال Christobal
کریستیز Christie's
*کریستینهامن Kristinehamn
کریسمس، جزیره‌ی Christmas Island
کریشانا-مارامورش Crisana-Maramures
کریک-آن-شنن Carrick-on-Shannon
کریکت cricket
کریمه Crimea
کریمه، جنگ Crimean War
کرینوئید crinoid
کریوترون cryotron
*کریوکوف Kryukov
کریولیت cryolite; kryolite
کریووی روگ Krivoi Rog
کزاز tetanus; lockjaw
*کزیک Keswick
کسالتنانگو Quezaltenango
کسانتوس Xanthus
*کسانگ Kaesong, Kaisong
کسپر Casper
کستین Castine
کستیون، قسمتهای Kesteven, Part of
کسر (در ریاضیات) fraction
کسر حقیقی proper fraction
کسر ستینی sexagesimal fraction
کسر غیر ممکن التحویل irreducible fraction
کسر متعارفی vulgar fraction
کسر مسلسل continued fraction
کسر ممکن التحویل reducible fraction
کسکید، کوههای Cascade Range
کسنون xenon
کسوف solar eclipse

کسون سیتی Quezon City
کسیک؛ *کزیک Keswick
کسیلن xylene
کسیلوز xylose
کسیلوفون (از سازهای کوبی) xylophone
کسیلول xylol
کشاورزی agriculture
کشتار جمعی genocide
کشت تنجیده intensive cultivation
کشتگرد rotation of crops
کشتی ship
کشتی بخار steamship
کشتی نوح Ark
کشسانی elasticity
کشش (در روانشناسی) drive
کشش سطحی surface tension
کشمش raisin
کشند tide
کشنداب tidewater
کشندان estuary
کشندی tidal
کشندی، نظریه‌ی tidal theory
کشنیل (از رنگیزه‌های طبیعی) cochineal
کشورشهر city-state
کشور میانگیر buffer state
*کشورهای صادرکننده‌ی نفت، سازمان Organization of petroleum Exporting Countries (OPEC)
کشورهای متحد امریکا United States of America
کشیش؛ کاهن priest
کعب (در ریاضیات) cube root
کفا Kaf(f)a
کفالائی flotation
کفبینی palmistry; chiromancy
کف‌پابینی podoscopy
کفچلیز tadpole
کف دریا (از مواد معدنی) meerschaum
کفرناحوم Capernaum; Capharnaum
کفش shoe
کفشدوزک ladybird; ladybug
کفک؛ کپک mold
*کف مغاکی abyssal floor
کفه‌ی دریائی continental shelf
کفیر kefir
ککروپس (در اساطیر یونان) Cecrops
ککمک freckles
کلاچ (وسیله‌ی مکانیکی برای انتقال قدرت) clutch
کلادن مور Culloden Moor
کلادنو Kladno
کلار Kolar Gold Fields
کلارک فورک Clark Fork
کلارینت؛ قره‌نی clarinet
کلاریون (از سازها) clarion
*کلازومنای Clazomenae
کلاسیسیسم classicism
*کلاسیسیسم نوین neoclassicism
کلاسیک classic
کلاسیک، احیاء سبک classic revival

کلاگ‌ـبریان، پیمان Kellogg-Briand Pact
کلاگنفورت Klagenfurt
کلاله stigma
کلانتان Kelantan
کلاندایک Klondike
*کلئوپاترا، سوزن Cleopatra's Needles
کلاوزنبورگ Klausenburg
کلاوسن (از سازهای زهی) ؛هارپسیکورد (انگل) clavecin (فنـ)
کلاویکورد (از سازهای زهی) clavichord
کلاویه (در سازها) clavier (فنـ)
کلاه‌گیس wig
کلایپدا Klaypeda (روسی)
کلاید Clyde
کلایدبنک Clydebank
کلایمکس Climax
کلب اصغر (در نجوم) Canis Minor
کلب اکبر (در نجوم) Canis Major
کلبیان؛ کلبیون Cynics
کلپ (از جلبکها) kelp
کلتها Kelts
کلدون Caledon
کلده Chaldea
کلر Clare
کلرات؛ کلورات chlorate
کلرمون‌ـفران Clermont-Ferrand
کلرندن؛ قوانین Constitutions of Clarendon
کلرندن، مجموعه قوانین Clarendon Code
کلرندن پارک Clarendon Park
کلرنس، تنگه‌ی Clarence
کلرور؛ کلورور chloride
کلرون clairon
کلروو Clairvaux
کلسیت؛ کالسیت calcite
کلسیوم calcium
کلف (در خورشید) sunspots
کلکته Calcutta
کلکمن‌شر Clackmannanshire
کلگری Calgary
کلم cabbage
کلمزو Kalamazoo
کلموکستان Kalmuck
کلموکها Kalmucks
کلمه؛ لوگوس logos
کلنگ؛ درنا crane
*کلولید Clwyd
کلوتایمنسترا (در افسانه‌های یونان) Clytemnestra
کلوتسکو Klodzko
کلوتو (در اساطیر یونان) Clotho
کلور؛ کلر chlorine
کلورات؛ کلرات chlorate
کلورال chloral
کلوروپلاست chloroplast
کلورور؛ کلرور chloride
کلورور آهک؛ کلرور دو شو (فنـ) chloride of lime
کلوروفورم chloroform

کلوروفیل؛ سبزینه chlorophyll
کلوژ Cluj
کلوستر‌ـتسفن، موافقتنامه‌ی Kloster-Zeven; Closterseven
کلوسما Clysma
کلوسیوم Clusium
کلومل calomel
کلومنه (در اساطیر یونان) Clymene
کلونی Cluny
کلونیان Cluniac order
کلوه Kleve; Cleve
کلوین، اثر Kelvin effect
کلی universal
کلیتن، قانون ضد تراست Clayton Anti-trust Act
کلیتن‌ـبولور، پیمان Clayton-Bulwer Treaty
کلید (در موسیقی) key
کلیسا (جماعت پیروان مسیح) Church
کلیسا church
کلیساهای اصلاح‌شده reformed churches
کلیساهای مسیح Churches of Christ
کلیسای اسقفی پروتستان Protestant Episcopal Church
کلیسای اعلی High Church
کلیسای جامع؛ کاتدرال cathedral
کلیسای جامع، نهضت ecumenical movement
کلیسای خدا Church of God
کلیسای رسمی established church
کلیسای روسی Russian Church
کلیسای قیامت Holy Sepulcher
*کلیسای معترف Confessing Church
کلیسای یونانی Greek Church
کلینچ Clinch
کلینس (در تاریخ روم) client
کلینیک؛ درمانگاه clinic
کلیو (در اساطیر یونان) Clio
کلیوز Cleves
کلیولند Cleveland
کلیه kidney
کم Cam
کماب (در اصطلاح جغرافیا) arid
کمان‌لنگی bowleg
کمبایه؛ کمبی Cambay
کمبرول Camberwell
کمپانی company
کمپر Quimper
کم‌خونی؛ آنمی (فنـ) anemia
کمدن Camden
کمدی comedy
کمدیا دل/آرته commedia dell'arte
کمدی فرانسز Comédie francaise
کمر (در اصطلاح جغرافیا) crag
کمربالا (در اصطلاح زمینشناسی) hanging wall
کمربند پنبه؛ کاتن بلت Cotton Belt
کمربند سیاه؛ بلک بلت Black Belt
کمربند غله Corn Belt
کمربندهای وان الن Van Allen belts

کمر پایین (در اصطلاح زمینشناسی) foot wall
کمروا Kemerovo
کمنیتس Chemnitz
کمورجی chemurgy
کمون (در تاریخ قرون وسطی) commune
کمون پاریس (در تاریخ فرانسه) Commune of Paris
کمونیست communist
کمونیست، بیانیه‌ی؛ مانیفست کمونیست Communist Manifesto
کمونیست، حزب (در تجشه، در چین، در کشمه) Communist party
کمونیسم communism
کموی Quemoy
کمی Kemi
کمیت quantity
کمیته committee
کمیته‌ی سازمان صنعتی (در تاریخ کشمه) Committee for Industrial Organization
کمیتیا؛ کومیتیا (در تاریخ روم) comitia
کمیسر؛ کمیسار (در تجشه) commissar
کمیسیون commission
کمیسیون انرژی اتمی سازمان ملل متحد United Nations Atomic Energy Commission
کمینترن Comintern
کمینفرم Cominform
کمینه؛ مینیموم minimum
کنارک Konarak
کنبرا Canberra
کنبک Kennebec
کنت (از القاب اروپائی) count; comte (فنـ)
کنت Kent
کنتاکی؛ کنتوکی Kentucky
کنتال (واحد جرم) quintal
کنتاونسن Comtat Venaissin
کنتای؛ کنتی‌شان Kentei Shan
کنتایر Cantire
کنترباس (از سازها) double bass; contrebasse (فنـ)
کنترباسون (از سازها) contrabassoon
کنتربری Canterbury
کنترپوان (در موسیقی) counterpoint
کنترول control
کنتن Canton
کنتوریا (در ارتش روم) Centuria
کنتوکی؛ کنتاکی Kentucky
کندانسور؛ کوندانسور؛ گردآور (optical)-condenser
کندر condor
کندساز (در رئاکتورها) moderator
کندوساب (در زمینشناسی) corrasion
کندی Kandy
کنستانتسا Constantsa
کنستانس Constance
کنستانس، دریاچه‌ی Constance, Lake of
کنستانس، شورای Constance, Council of
*کنستروکتیویسم constructivism

کنسرت concert
کنسرتو concerto
کنسرتو گروسو concerto grosso
کنسرتینا concertina
کنسرواتوار (فنـ) conservatoire
*کنسرواتیسم conservatism
کنسروسازی canning
کنسول (در تاریخ روم) consul
کنسولا (در تاریخ فرانسه) Consulate
کنسینگتن؛ کنزینگتن Kensington
*کنسینگتن اند چلسی ؛ *کنسیگتن و چلسی Kensington and Chelsea
کنشت synagogue
کنعان Canaan
کنفدراسیون confederation
کنفرانس امپراطوری Imperial Conference
کنفرانس کشورهای آسیائی و افریقائی Afro-Asian Conference
کنفرانسهای دریائی naval conferences
کنفرانسهای مستعمراتی بریتانیائی Colonial Conferences, British
*کنکتیکت Connecticut
کنکوردا concordat
کنگره congress
کنگره‌های صلح peace congresses
کنگره‌ی سازمانهای صنعتی (در کشمه) Congress of Industrial Organizations
کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا Congress of the United States
کنگره‌ی ملی هند Indian National Congress
کنگره‌ی مهاجرین (در تاریخ کشمه) Continental Congress
کنگو Congo
کنگو، کشور آزاد Congo Free State
کنوانسیون (در تاریخ فرانسه) Convention
کنوج Kanauj
کنوسوس Cnossus; Knossos
کنه mite; tick
کنیا Kenya
کنیاک؛ کونیاک Cognac
کنیدوس Cnidus; Cnidos
کنیلورث Kenilworth
کوآویلا؛ *کواویلا Coahuila
کوآترنیون (در ریاضیات) quaternion
کوآتلامبا Quathlamba
کواجالین Kwajalein
کوار Coire (فنـ)
کوارتت (در موسیقی) quartet
*کوارتت آوازی vocal quartet
*کوارتت زهی string quartet
کوارتز quartz
کوارتزیت quartzite
کوئرناواکا Cuernavaca
کوارنرو، خلیج Quarnero
کوازارها quasars
کواگا quagga
کوآلا koala

کوالا لومپور Kuala Lumpur
*کوالولو Kvaloy
کوانترو cointreau
کوانتوم quantum
*کوانزا Cuanza
کوآنزیم coenzyme
کوئنکا Cuenca
کوانگتونگ Kwangtung
کوانگسی Kwangsi
کولوپیو Kuopio
کولولالو Koolau
کومینتانگ Kuomintang
کوایستور (در تاریخ روم) quaestor, questor
کوب (در اصطلاح مکانیک) percussion
کوبا Cuba
کوبارید Kobarid
کوبالت cobalt
کوبالتیت cobaltite
کوبان؛ قوبان Kuban
کوبای؛ خوکچه هندی؛ خوک گینه guinea pig
کوبلنتس Coblenz; Koblenz
کوبله (در دین فریگیا) Cybele
کوبورگ Coburg
کوبه Kobe
کوبیسم cubism
*کوپار Cupar
کوپاربرگ Kopparberg
کوپال؛ کپال copal
کوپرا copra
کوپرامونیوم cuprammonium
کوپرزتاون Cooperstown
کوپیدو (در دین روم) Cupid
کوت (ایالت، عراق) (Al) Kut
کوتائیسی Kutaisi
کوتابارو Kotabaru
*کوتاکینابالو Kota Kinabalu
کوتانتن Cotentin
کوتانژانت؛ ظل تمام cotangent
کوتانس Coutances
کوت د/آزور Côte d'Azur
کوت د/اور؛ کوت-دور Côte-d'Or
کوت-دو-نور Côtes-du-Nord
*کوترا Coutras
کوتکا Kotka
کوتن Köthen; Cöthen
کوتنا هورا Kutna-Hora
کوتنه Kootenai; Kootenay
کوتوپاکسی Cotopaxi
کوتور Kotor
کوتوله؛ کله dwarf
کوتوله‌ها؛ ستاره‌های کوتوله (هر دو در نجوم) dwarf stars
کوتوله‌های سرخ red dwarfs
کوتوله‌های سفید (در نجوم) white dwarfs
*کوتونو *Kotonu*
*کوته بارو Kota Bharu
کوچ؛ کاچ Kutch; Cutch
کوچابامبا Cochabamba

کوچ بهار Cooch Behar
کوچکترین مضرب مشترک least common multiple
کوچک قینارجه، پیمان Kuchuk Kainarji
کوچین Cochin
کوچینگ Kuching
کود؛ رشوه fertilizer
کودا (در موسیقی) coda
کودئین codein
کودتا coup d'état
کودزو kudzu
کودکستان kindergarten (آلمانی)
کودلینبورگ Quedlinburg
کودنی moronity
*کودنی مغولی mongolism
کودونیا Cydonia
کودیک، جزیره‌ی Kodiak Island
کور؛ کر chorus; choeur
کور؛ کر (فنـ) Chorus; chore
کورا Kura
کورار curare
کوراسائو (جزیره) Curacao
کوراسائو (نوعی لیکور) curacao
کورال؛ کرال (در موسیقی) choral(e)
کورآنگله (ازسازهای بادی) cor anglais (فنـ)
کورپس کریستی Corpus Christi
کورپوس یوریس کیویلیس Corpus Juris Civilis
کورتئاـدـآرژش Curtea-de-Arges
کورتره Courtrai
*کورتریک Kortrijk (هلندی)
کورتس (مجلس نمایندگان دراسپانیا) Cortes
کورتسولا Curzola
کورتنووا Cortenuova
کورتونا Cortona
کورتیزون cortisone
کورچولا Korcula
کوردره blind valley
کوردلیه‌ها (در تاریخ فرانسه) Cordeliers
کوردووا؛ کوردُووا Córdoba
کوردیت cordite
کوردیلرا؛ کوردیرا (اسپانیایی) Cordillera
کوردُووا؛ قرطبه Córdoba
کورز Corrèze
کورسک Kursk
کورفو Corfu
کورک Cork
کورکورا Corcyra (لتـ)
کورگ Coorg
کورگیدور Corregidor
کورلاند Courland; Kurland
کورلیو courlieu (فنـ)
کورنئیها Cyrenaics
کورنت (ازسازهای بادی) cornet(t)
کورنت Corinth
کورنتی، سبک Corinthian order
کورنتیان؛ قورنتیان؛ قرنتیان Corinthiana
کورنوال Cornwall

کورنوالی، زبان؛ کورنیش Cornish
کورنوکوپیا (دراساطیر یونان) Cornucopia
کورنه Cyrene
کورنینگ Corning
کورو (از قبایل آریائی) Kuru
*کورو Coro
کوروبانتها Corybantes
کوروپایدیا (کتابی ازگزنوفون) Cyropaedia
کوروش Koros
کوروشیو؛ جریان ژاپنی Kuroshio
کوروماندل Coromandel
کورونیا Coronea
کوره (شهر) Kure
کوره (درنجوم) Fornax
کوره، جزیره‌ی Kure Island
کوره‌ی اتمی؛ رئاکتور reactor
کوره‌ی انعکاسی reverberatory furnace
کوره‌ی بلند blast furnace
کوری (واحد فعالیت رادیوآکتیو) curie
کوریا (درتاریخ روم) Curia
کوریا رگیس (مجمعی در انگلستان) Curia Regis
کوریا روماتا (در تاریخ انگلستان) Curia Romana
کوریتسا Koritsa
کوریتیبا Curitiba
کوریشس هاف Kurisches Haff
کوریکو Curicó
کوریل، جزایر Kurile
کورینتس Corrientes
کوریولانوس (در افسانه‌های رومی) Coriolanus
کوریوم curium
کوزنتسا Cosenza
کوزنتسک، حوضه‌ی Kuznetsk Basin
کوزیکوس Cyzicus
کوس Kos
کوستا ریکا Costa Rica
*کوسچین Costrzin
کوست رینجز Coast Ranges
کوستوتسا Custozza
کوسکو Cuzco
کوسموس cosmos
کوسناخت Küssnacht
کوسووو؛ کوسووـمتوهیا Kossovo-Metohija
کوسه (از ماهیها) shark
*کوشالین Koszalin
کوشتانـتالو Koshtan-Tau
کوشر kosher
کوشنشین؛ کوشن‌شین Cochin China
کوشی (از زبانهای حامی) Cushitic; Cushite
کوشیتسه Kosice
کوک (ازمواد سوختی) coke
کوک، جزایر Cook Islands
کوک، کوه Cook
کوکا coca
کوکائین cocaine
کوکانی، سرزمین Cockaigne Land of; Cocagne (فنـ)

کوکب، گل dahlia
کوکتیل cocktail
کوکسهافن Cuxhaven
کو کلوکس کلان (درتاریخ امریکا) Ku Klux Klan
کوکناریان Papaveraceae
کوکو (ازپرندگان اروپائی) cuckoo
کوکوتا Cúcuta
کوکورا Kokura
کوکولین Cuchulain
کوکونور، دریاچه‌ی Koko Nor; Kuku Nor
*کوکیاتویل Coquilhatville
کوگار cougar
کولا kola; cola
کولا، شبه جزیره‌ی Kola Peninsula
کولاروگراد Kolarovgrad
کولامبس Columbus
کولبرتیسم colbertism
کولتورکامپف Kulturkampf
کولچستر Colchester
کولخیس Colchis
کولدینگ Kolding
کولژ دوفرانس Collège de France
کولسای؛ کولوسای Colossae
کولسترول cholesterol
کولسترین cholesterin
کولسیان (از رسالتهای عهد) Colossians
کولشیسین colchicine
کولم Kulm
کولمار Colmar; Kolmar
کولن Köln
کولن (واحد بار برقی) coulomb
کولن، قانون Coulomb's law
*کولنا Khulna
*کولن آم راین Köln am Rhein
کولوئید؛ کلوئید colloid
کولودیون collodion
کولورادو Colorado
کولورادو سپرینگز Colorado Springs
*کولوزی Kolwezi
کولوسئوم Colosseum
کولوسوس رودس Colossus of Rhodes
کولوفون؛ کولوفان Colophon
کولومبو Colombo
کولومبوس، روز Colombus Day
کولومبیا؛ کلمبیا (کشور) Colombia
کولومبیا (ایالت و رود) Columbia
کولومبیای بریتانیا British Columbia
کولومبیای بزرگ Great Columbia
کولومبیوم colombium
کولومییا Kolomyya
کولون Colón
*کولون‌ـبشار Colomb-Béchar
کولونی؛ کلنی Cologne
کولونیا Colonia
کولهاپور Kolhapur
کولی coolie
کولی gypsy

کولی، زبان؛ زبان رومنی Romany
کولیاکان Culiacan
کولیر cavalier
کولیر، شعرای Cavalier poets
کولیزئوم Coliseum
کولیکووا، نبرد Kulikovo, battle of
کولیما (ایالت، مکزیک) Colima
کولیما (رود، چشمه) Kolyma
کولیماتور collimator
کولین Kolin
کولیون Culion
کوما (رود) Kuma
کوما (در موسیقی) comma
کومارنو Komarno
*کوماروم Komaróm (مجار)
کوماسی Kumasi
کوماموتو Kumamoto
*کومانا Cumaná
کوماندر، جزایر Commander, Islands
کوماندو commando
کومانی Comani
کومباکونام Kumbakonam
کومپرس؛ کمپرس compress
کومپرسور compressor
کومپلکس؛ کمپلکس complex
کومپوست compost
کومپینی Compiègne
کومکات kumquat
کومکهای نخستین first aids
کومل kummel
کومو Como
کوموذورو ریواداویا Comodoro Rivada-via
کومور، جزایر Comoro Islands
کومورین، دماغه‌ی Comorin Cape
کوموس (در اساطیر یونان) Comus
کومولوس cumulus
کومولونیمبوس cumulonimbus
کومه Cumae
کومی Komi
کومیس؛ قومیز k[o]umiss
کومینو Comino
کومینوتو Cominotto
کون Cavan
کونا Kona
کوناکری Conakry
کوناکسا Cunaxa
کونترراس Contreras
کوندوتیره (در تاریخ ایتالیا) Condottiere
کونرسدورف Kunersdorf
کونسپسیون Concepción
کونسپسیون دل اوروگوای Concepción del Uruguay
کونکتیکت؛ کنتیکت Connecticut
*کونکوئید conchoid
کونکوردیا Concordia
کونگلو Kungälv
کونلون Kunlun
کونمینگ Kunming

کونوسکفالای Cynoscephalae
*کونوویتسه Kunowice
کونیاک؛ کنیاک Cognac
کونیگسبرگ Königsberg
کونیگ گرتس Königgrätz
کونیگسهوته Königshütte
کوو Cóbh
کووادونگا Covadonga
کووالانس covalence
کوول Kovel
کوه mountain
کوه انباشتی accumulation mountain
کوهرور cohereur (فنس)
کوهزالی orogenèse (فنس) ; orogeny
کوهزدگی، کوه‌گرفتگی mountain sickness
کوه سفید White Mountain
کوهشناسی orography
کوه گرفتگی mountain sickness
کوههای بزرگ سموکی Great Smoky Mountains
کوههای سفید White Mountains
کوه یخ؛ یخکوه iceberg
*کوهیما Kohima
کویابا Cuiabá; Cuyabá
کوی‌بیشف Kuibyshev
کویچو Kweichow
کویرینوس (در دین روم) Quirinus
کویکرها؛ کویکرز Quakers
کویله سوریا Coele Syria
کویلین Kweilin
کویمباتور Coimbatore
کویمبرا Coimbra
کوین الیزابت، جزایر Queen Elizabeth Islands
کوین ان، جنگ Queen Anne's War
کوینتت (در موسیقی) quintet
کوینز Queens
کوینزبری Queensberry
کوینزلند Queensland
کوینسی Quincy
کوین شارلت، جزایر Queen Charlotte Islands
کویوت coyote
کوی‌یانگ Kweiyang

که د/اورسه Quai d'Orsay
کهربا amber
کهکشان Galaxy
کهکشانه galaxy
*کهکشانه‌های بیضوی elliptical galaxies
*کهکشانه‌های مارپیچی spiral ~
*کهکشانه‌های نامنظم irregular ~
کهکشانه‌ی رادیویی radio galaxy
*کهکشند neap tide
کهموج microwave
کهنوت، درجات orders, holy
کهیر hives
کیائوچو Kiaochow
کیاتینگ Kiating

کیاروسکورو (اصطلاحی در نقاشی) chiaros-curo
کیانتی، کوههای Chianti, Monti
کیانگسو Kiangsu
کیانگسی Kiangsi
کیبرون Quiberon
کیبو Kibo
کیپ برتن، جزیره‌ی Cape Breton
کیپ تاون Capetown; Cape Town
کیپ کاد Cape Cod
کیپ کاناورال Cape Canaveral
کیپ کندی Cape Kennedy
کیپ کوست Cape Coast
کیپ‌ورد؛ رأس‌الاخضر Cape Verde
کیپ یورک Cape York
*کیتاکیوشو Kitakyushu
کیتسبوئل Kitzbühel
کیتو Quito
*کیتوله Kitwe
*کیتونها chitons
کیتین chitine
*کیتیوم Citium
کیتی هاک Kitty Hawk
کیثنس Caithness
کیچنر Kitchener
کیچوا (از زبانهای بومی امریکای جنوبی) Qui-chua
کیرتا Cirta
کیرش kirsh
کیرکه (در اساطیر یونانی) Circe
کیروف Kirov
کیروف‌آباد Kirovabad
کیرون Kirun
کیرونا Kiruna
*کیروواگراد Kirovograd
کیرین Kirin
کیزلیار Kizlyar
کیسانگانی Kisangani
کیست cyst
کیسکا Kiska
کیسلووودسک Kislovodsk
کیسلیار Kizlyar
*کیسمایو Kismayu
*کیسومو Kisumu
کیسه‌تنان؛ کاواکان Coelentrata
کیسه‌دار marsupial
*کیسه‌داران Marsupialia
کیش Kish
کیشینیوف Kishinev
کیف Kiev
کیفهویزر Kyffhäuser
کیکویو (قبیله‌ای در کنیا) Kikuyu
کی‌کیست Who's Who
کیگالی Kigali
کیل Kiel
کیلارنی Killarney
کیلاوئا Kilauea
کیلت (نوعی دامن کوتاه در ایرلند) kilt
کیلدر Kildare

کیلکنی Kilkenny
کیلوگرم kilogram
کیلوگرم‌متر kilogrammetre
کیلومتر kilometre
کیلونگ Keelung; Kilung
کیلووات kilowatt
کیلووات‌ساعت kilowatt-hour
کیلوولت آمپر kilovoltampere
کیلوینینگ Kilwinning
کیلیکرنکی Killiecrankie
کیلیکیا؛ کیلیکیه Cilicia
کیلیمانجارو Kilimanjaro
کیمبرلی Kimberley
کیمبرها Cimbri
کیمبریج Cambridge
کیمبریج‌شر Cambridgeshire
*کیمبریج‌شر اند آیل آو ایلی Cambridgeshire and Isle of Ely
*کیمپولونگ Câmpulung
کیمریان Cimmerians
کیمزه Chiemsee
کیمیا alchemy
کیناباالو Kinabalu
کینای، شبه جزیره‌ی Kenai Peninsula
کینتانا روئو Quintana Roo
کینتایر Kintyre
*کینراس Kinross
کینراس‌شر Kinross-shire
کینشاسا Kinshasa
*کینکاردین Kincardine
کینکاردین‌شر Kincardineshire
کینگز، خلیج Kings
کینگزتاون Kingstown
کینگستن Kingston
کینگستن اپان تمز Kingston upon Thames
کینگستن اپان هال Kingston upon Hull
کینگ ویلیام، جزیره‌ی King William Island
*کینیشما Kineshma
کینین؛ جوهر گنه‌گنه quinine
کیو، باغ Kew Gardens
کیواتین Keewatin
کیوتو Kyoto
کیودجا Chioggia
کیوس؛ خیوس (بند) Chios
کی وست Key West
کیوسک kiosk
کیوسی Chiusi
کیوشو Kyushu
کیوکاک Keokuk
کیوگاردنز Kew Gardens
کیولن Kjölen
کیونگا Kionga
*کیوو (ایالت) Kivu
کیوو، دریاچه‌ی Kivu
کیوی (مرغ بی‌پرواز زلند جدید) kiwi
کیویرا Quivira
کیوینو Keweenaw

کیهانزائی cosmogony
کیهانشناخت cosmology
کیی Kyi
کییچو Kyichu

گ

گائتا Gaeta
گائو Gao
گابلونتس Gablonz
*گابورون Gaborone
گابون Gabon
گاتچینا؛ *گاچینا Gatchina
گاتون، دریاچه‌ی Gatun
گاتها Ghats
*گاچینا؛ گاتچینا Gatchina
گاد سیو ذ کینگ (کوین) God Save the King(Queen)
گادولینیوم gadolinium
گادوین‌ـاوستن Godwin-Austen
گار Gard
گاردا، دریاچه‌ی Garda
گارد سویسی Swiss Guards
گاردنیا gardenia
گارسوپا، آبشار Gersoppa
گارمو، قله‌ی Garmo
گارمیش‌ـپارتنکیرشن Garmisch-Partenkirchen
گارنت garnet
گارون Garonne
گاریلیانو Garigliano
گاز gas
گاز (نوعی پارچه) gauze
گئز Geez
گازاب؛ آبگاز water gas
گاز اشکاور tear gas
گاز تراکا detonating gas
گاز چراغ coal gas
گازخان mofette
گاز خردل mustard gas
گاز خنده‌آور laughing gas
گاز روشنائی illuminating gas
گازری bleaching
گاز سمی poison gas
گاز طبیعی natural gas
گاز عصبی nerve gas
گازفورث Gosforth
گاز کامل perfect gas
گاز کربونیک carbon dioxide
گازکش fume cupboard
گاز کممایه poor gas
گازگیر getter
گاز مرداب marsh gas
گازولین gasoline
گازهای بی‌اثر inert gases
گازهای دائمی permanent gases
گازهای کمیاب rare gases
گازهای یونیده ionized gases
گاسپه Gaspe
گاستاین Gastein

گاسترولا gastrula
گاسکونی Gascogne
گاگرینسکی (کوه، گرجستان) Gagrinski
گاگ‌ومگاگ Gogmagog
گال Galle
گالاپاگوس Galápagos
گالاتس Galatz; Galati
گالاتیا (در اساطیر یونان) Galatea
گالاکتوز galactose
گالری gallery
گالری تیت (در لندن) Tate Gallery
گالری ملی (در لندن) National Gallery
گالری ملی هنر (در شهر واشینگتن) National Gallery of Art
گالن (مادهٔ معدنی) galena; lead glance
گالوانوپلاستی galvanoplasty; galvanoplastics
گالوانومتر galvanometer
گالون (مقیاس ظرفیت) gallon
گالوی Galway
گالیائی، جنگهای Gallic Wars
گالیپولی Gallipoli
گالیپولی، پیکار Gallipoli campaign
گالیپولی؛ شبه جزیره‌ی Gallipoli peninsula
گالیشیا، گالیسی Galicia
گالیچ Galich
گالیسی؛ گالیشیا Galicia
گالیکانیسم Gallicanism
گالیوم gallium
گام (در موسیقی) scale; gamme (فنـ)
گاما gamma
گام آرمونیک (در موسیقی) harmonic scale
گامبیا Gambia
گامبیه، جزایر Gambier Islands
گامت (در زیستشناسی) gamete
گام طبیعی؛ گام‌آرمونیک harmonic scale
گام کروماتیک chromatic scale
گام معتدل tempered scale
گان Gand
گان، عهدنامه‌ی Ghent, Treaty of
گاندهاره Gandhara
گانگتوک Gangtok
گانگستر gangster
گانومدس (در اساطیر یونان) Ganymede
گاو cattle
گاوآهن plow; plough
گاوبازی bullfighting
گاودا Gouda
گاو دریائی dugong; sea cow
گاوس (واحد القای مغناطیسی) gauss
*گاوشیونگ Kao-hsiung
گاو مشک musk ox
گاون Govan
گاوه؛ گوه wedge
گاهشماری chronology
گایا (شهر) Gaya
گایا (در اساطیر یونان) Gaea
گایاردیا (گیاه امریکائی) gaillardia

گایگر، شمارگر Geiger counter
گپئو GPU
گپیدها (یکی از قبایل ژرمنها) Gepidae; Gepids
گتو ghetto
گتها؛ گوتها Goths
گتیزبرگ Gettysburg
*گچ زنده plaster of Paris
گداز smelting
گدازار (در شیمی) flux
گدازه lava
گدانسک؛ گدانیسک Gdansk
گدایان دریا Beggars of the Sea; Gueux de la mer (فنس)
گدروسیا Gedrosia
گدزدن، معامله‌ی Gadsden Purchase
گدزهیل Gadshill
گدینگتن Geddington
گدینگن Gdingen
گدینیا Gdynia
گذرگاه شمال شرق Northeast Passage
گذرگاه شمال غرب Northwest ~
گرا (بندر قدیم، عربستان) Gerra; Gerrha
گرا (شهر، آلمان شرقی) Gera
گراتس Graz
گراد (واحد اندازه‌گیری قوس) grad
گرادیان؛ زینه gradient
گرازینه tusk
گراس Grasse
گراسمیر؛ گرسمیر Grasmere
گرافیت graphite
گرامافون record player; gramophone
گراناذا؛ غرناطه (شهر، اسپانیا) Granada
گراناذا (شهر، نیکاراگا) Granada
گران پارادیزو Gran Paradiso
گران پری دو رم Grand Prix de Rome
گرانتا Granta
گراند شارتروز Grande Chartreuse
گران ساسو د/ایتالیا Gran Sasso d'Italia
گرانسون Grandson
گرانش gravitation
گرانکوه massif
گرانکوه مرکزی Massif Central
گران‌لیو؛ گرانلیو Grand-Lieu; Grandlieu
*گرانولوسیت granulocyte
*گرانویل Granville
گرانیت granite
گرانیدن gravitate, to
گرانیسنجی gravimetry
گرانیکوس Granicus
گراولین Gravelines
گراهام، ارض Graham Land
گراهام، جزیره‌ی ~ Island
گراهام، قانون ~ law
گرایفسوالد Greifswald
گربه‌مرغ catbird
گرجستان Georgia

گردا (در موتورها) rotor
گرداله boulder
گردباد whirlwind
گردچال dust-well
گردشار vortex
گردش خون؛ دوران دم circulation (of the blood)
گرد کردن (در ریاضیات) rounding; round-off
گردمداری، ناحیه‌ی subtropical
گرد نانپزی baking powder
گردن‌بند الماس، قضیه‌ی Diamond Necklace, Affair of the
گردنه pass
گردو walnut
گرده (در گیاهشناسی) pollen
گرده‌افشانی pollination
گررو Guerrero
گرز دیو earth pillar
گرزه‌پا clubfoot
گرسمیر؛ گراسمیر Grasmere
گرفت eclipse
*گرفت خورشید solar eclipse
*گرفت ماه؛ خسوف lunar eclipse
گرگ wolf
گرگانگی lycanthropy
گرم (واحد جرم) gram; gramme
گرمابرق thermoelectricity
گرمابری diathermancy
گرمابندی athermancy
گرمابی hydrothermal
گرماتابی calorescence
گرمادهی سوخت calorific value (of a fuel)
گرمازدگی heatstroke
گرماسنج calorimeter
*گرماسنجی calorimetry
گرماشیمی thermochemistry
گرمانیا Germania
گرمپینز Grampians
گرمخانه greenhouse
گرمسازی heating
گرم‌ـنیرو gram-force
گرم‌ـوزن gram-weight
گرنبی Granby
گرنتم Grantham
گرند بنکس Grand Banks
گرند رپیدز Grand Rapids
گرند فورکس Grand Forks
گرند کنین Grand Canyon
گرند کولی Grand Coulee
گرنزی Guernsey
گرنوبل Grenoble
گرنیدا Grenada
گرنیکا Guernica
گروئنلند Greenland
گروت آیلند Groote Eylandt
گرودنو Grodno
گروزنی Grozny

*گروستو Grosseto
گروسگلوکنر Grossglockner
گروسگورشن Grossgörschen
گروسواردایین Grosswardein
گروگان hostage
گرونلان Grönland
گرونوالد، نبرد Grünwald
گرونینگن Groningen
گروه (در ریاضیات) group
گروه پنج‌نفری Five, The
*گروه شش‌نفری Six, The; groupe de Six (فنس)
گروه کورال باخ Bach Choir
گروه محلی (در نجوم) local group
*گروه هشت‌نفری Eight, The
گرویر Gruyère
گره knot
گره (شهر) Guéret
گری Gary
*گریبان (در گیاهشناسی) involucre
گریپ grippe
گریت بر، دریاچه‌ی Great Bear Lake
گریت بیسن Great Basin
گریت پلینز Great Plains
گریت سالت لیک Great Salt Lake
گریت سلیو، دریاچه‌ی Great Slave Lake
گریت فالز Great Falls
گریت لیکس Great Lakes
گریزو grisou (فنس); firedamp
گریزون Grisons
گریفین (در اساطیر قدیم) Griffin
گریمزبی Grimsby
گرین، رود Green River
گرین، کوههای Green Mountains
گرینبک greenback
گرین بی Green Bay
گرینجر، نهضت Granger movement
گرینزبورو Greensboro
گرینویل Greenville
گری‌ـنه، دماغه‌ی Gris-Nez Cape
گرینیار، عامل Grignard reagent
گرینیچ؛ گرینویچ Greenwich
گرینیچ ویلج Greenwich Village
گریوزند Gravesend
گزاره (در منطق) proposition; statement
*گزاره‌ی جازم (در منطق) categorical proposition
گزانتوفیل؛ کسانتوفیل xanthophyll
گسپی Gaspee
گستران (در هندسه) involute
گسترده (در هندسه) evolute
گسترش (در هندسه) development
گسلش (در زمینشناسی) faulting
گسله (در زمینشناسی) fault
*گسله‌ی بهنجار normal fault
*گسله‌ی گرانشی gravity ~
*گسله‌ی وارونه reverse(thrust) fault
گشادگی (در نورشناخت) aperture
گشت (تغییر امتداد باد) veering

گشتاپو Gestapo
گشتالت؛ هیکل‌بینی Gestalt
گشتاور؛ عزم torque; moment
گشتاور مغناطیسی magnetic moment
گشتکره troposphere
گشتمرز tropopause
گشتگیری؛ لقاح fertilization
گشنیز کوهی burnet
گل Gaule
گلاتس Glatz
گلاتسر گبیرگه Glatzer Gebirge
*گلاتسر نایسه Glatzer Neisse
گلادیاتور gladiator
گلاذین inflorescence
گلاروس Glarus
گلاستر Gloucester
گلاسترشر Gloucestershire
گلاستنبری Glastonbury
گلاسگو؛ گلاسکو Glasgow
گلامز Glamis
گل انگشتانه digitalis
گلاوکوس (در اساطیر یونان) Glaucus
گلایدر؛ هواپیمای بی‌موتور glider
گلایول glaïeul (فـ); gladiolus
گلایویتس Gleiwitz
گلباد compass card
گلبول globule (فـ)
گلخانه hothouse
گلدرلاند؛ خلدرلانت Gelderland; Guelderland
گلزنکیرشن Gelsenkirchen
گل ستاره aster
گل سفید chalk
گلسنگ lichen
گلسنگ گوزن reindeer moss
گلف golf
گلفشان paint pot; mud volcano
گل کاغذی bougainvillea
گل کبود blue mud
گل کتانی butter-and-eggs
گلگتا Golgotha
گل گندم bachelor's button; cornflower
*گلمورگن Glamorgan
*گلمورگن جنوبی South Glamorgan
گلمورگن‌شر Glamorganshire
*گلمورگن غربی West Glamorgan
*گلمورگن وسطی Mid Glamorgan
گل میخک carnation
گلندیل Glendale
گلنکو Glencoe
گلوب، تئاتر Globe Theatre
گلوبیژرینا globigerina
گلوپتوتک (موزه‌ای در مونیخ) Glyptothek
*گلوتامین glutamine
گلوتن gluten
گلوستن Galveston
گلوسینوم glucinum
گلوکنشپیل glockenspiel

glucose گلوکوز
Glogau گلوگاو
Glomma گلوما
Galloway گلوی
Glittertind گلیترتیند
glycerol گلیسرول
glycerin گلیسرین
glycine *گلیسین
glycogen گلیکوژن
glycol گلیکول
Gliwice گلیویتسه
radiosonde گمانه‌ی رادیولی
customs گمرک
Gmünd *گموند
sin گناه؛ معصیت
actual sin گناه عملی
venial sin گناه قابل بخشایش
original sin گناهکاری ذاتی
mortal sin گناه مرگبار
Ghent گنت
Gander گندر
disinfectant گندزدا، ضد عفونی
Gramineae; grass گندمیان
genro گنرو (در ژاپن)
Gnesen گنزن
gens گنس (در روم قدیم)
Ganges گنگ
Ganga گنگا
gnu گنو؛ آهوی کاپ
gnosticism گنوستیسیسم؛ مذهب گنوسی
Gniezno گنیزنو
gneiss گنیس
Gueux گو
Goa گوآ
Goa, Daman, and Diu *گوآ، دامان، و دیو
thyroid گواتر
Guatemala گواتمالا
Guadalcanal گوادالکانال
Guadeloupe گوادلوپ
Guadarrama, Sierra de گوادارراما، سیرا د
Guadalajara گوادالاخارا
Guadalquivir گوادالکیویر
Guadalupe گوادالوپه
Guadalupe Hidalgo گوادالوپه ایدالگو
Guadiana گوادیانا
Guadix گوادیخ؛ *گوادیش
Guardafui گواردافوئی
digestion گوارش؛ هضم
Guastalla گواستالا
gouache گواش
Guelph گوئلف
Guelphs گوئلفها
Guelphs and Ghibellines گوئلفها و گیبلینها
Gwalior گوالیار؛ گوالیور
Guam گوام
Guanabara گوانابارا

Guanajuato گواناخواتو
gua-naco گواناکو (جانور پستاندار امریکای جنوبی)
Gwent *گوئنت
Guantanamo گوانتانامو
guano گوانو (نوعی کود)
guanine گوانین
guava گوآوا
guaiacol گوایاکول
Guayaquil گوایاکیل
Gobelins گوبلن، کارخانه‌ی ملی
Gobi گوبی؛ گبی
Gubbio گوبیو
Gota گوتا (رود)
Gotha گوتا (شهر)
gutta-percha گوتا پرکا
Gotarike گوتاریکه
Gotaland گوتالاند
Goat Island گوت آیلند
Gotland گوتلاند
Gotham گوتم
Gothenburg گوتنبورگ
Goto-retto *گوتو-رتو
Goths گوتها؛ گتها
West Goths گوتهای غربی
Gothic گوتیک
Gothic revival گوتیک، احیای سبک
Göttingen گوتینگن
Gujranwala گوجرانواله
Godavari *گوداوری
Gudbrandsdal گودبراندسدال
Gudbrandsdalslagen گودبراندسدالسلاگن
Godel's proof گودل، دلیل
Guden گودن
Godhavn گودهاون
Godthaab گودهب
Gaur گور
Gordon Riots گوردن، بلوای
Gorzów Wielkopolski گورزوف ویلکوپولسکی
Gorscaya *گورسکایا
badger گورکن
Gurkha گورکها (گروه نژادی نپال)
Gorki; Gorky گورکی
Gorgons گورگونها (در اساطیر یونان)
Görlitz گورلیتس
Gorlitzer Neisse گورلیتسر نایسه
Mountain-Badakhshan گورنو-بدخشان؛ بدخشان کوهستانی
Gorizia گوریتسیا
Guryev گوریف
gorilla گوریل
deer گوزن
reindeer گوزن شمالی
Gozo گوزو
Beefeaters گوساله‌خواران
golden calf گوساله‌ی طلائی
Güstrow گوسترو
manatee گوسفند دریائی

گوسلار Goslar
گوش ear
گوش جنکینز، جنگ Jenkins's Ear, War of
گوش دریا abalone
گوگرد sulf(ph)ur
گوگمل؛ گاوگمل Gaugamela
گولبورگ Gavelborg
گولتریا wintergreen
گولدباخ، قضیه‌ی Goldbach
گولدن گیت Golden Gate
*گولژی golgi
گوله Gävle
گولیاردیک، ترانه‌های Goliardic songs
گولیلد Goliad
گومل (رود) Gumal; Gomal
گومل (شهر) Gomel
گومل، گردنه‌ی Gumal; Gomal (Pass)
گونائیو Gonaïves
گونگ gong
*گونونگ تاهان Gunong Tahan
*گونونگ کوربو Gunong Korbu
گونیا (در نجوم) Norma; Rule
گونیومتر؛ زاویه‌یاب goniometer
گووا anchovy
گوه؛ گاوه wedge
گویاس Goiás
گویان Guyane
گویان بریتانیا British Guiana
گویان فرانسه French Guiana
گویانیا Goiânia
گویچه corpuscule
گوین Guyenne (فـ)
*گوینند Gwynedd
گویوار spheroid
گویین Guienne
گه (در اساطیر یونان) Ge
گیا flora
گیاخاک humus
گیانا Guiana
گیاهستان grassland
گیاهشناسی botany
گیاهنامه herbal
گیبلینها Ghibellines
گیبون gibbon
گیپوتکوا Guipuzcoa
گیتار guitare
گیتسهد Gateshead
گیرش ignition
گیسن Giessen
گیسیر Geysir
گیشا geisha
گیلبرت، جزایر Gilbert
گیلبرت و الیس، جزایر Gilbert and Ellice
گیلفرد Guilford
گیلگمش Gilgamesh
گیلی، ادبیات Gaelic literature
گیلی، زبان ~ language

گیمرالیش Guimarais (rāes)
گینزبره Gainsborough
گینزویل Gainesville
گینگات Guinegate
گینه Guinea
*گینه‌ـبیساو Guinea-Bissau
گینه‌ی اسپانیا Spanish Guinea
*گینه‌ی استوالی Equatorial Guinea
گینه‌ی پرتغال Portuguese Guinea
گینه‌ی جدید New Guinea
گینه‌ی جدید، سرزمین New Guinea, Territory of
گینه‌ی فرانسه French Guinea
گیوتین guillotine
گیور Gyor

ل

لائرتس (در اساطیر یونان) Laertes
لئاندروس Leander
لائودیکئا آد ماره (لتی) Laodicea ad Mare
لائوس Laos
لائوکوئون (در اساطیر یونان) Laocoön
لا اوگ Hogue, La; Hougue, La
لا اونیون Union, La
لاله Lae
لابرادور Labrador
لابرادوریت labradorite
لابک Lubbock
لابوان Labuan
لابورنوم (درخت زمینی) laburnum
لابه Labé
لابیرنت labyrinth
لاپاس؛ لاپاز La Paz
لاپالیس (La)Palice
لاپتف، دریای Laptev Sea
لا پروز، تنگه‌ی La Pérouse Strait
لا پلاتا La Plata
لاپلاس، فرضیه‌ی Laplace hypothesis
لاپلاند Lapland
لاپلاندیها Laplanders
لاپها Lapps
لاتران Lateran
~ Treaty
Lateran Council
latex
La Tène
لاتونا (در اساطیر) Latona
لاتوی، زبان Lettish language
لاتویا؛ لتونی Latvia
لاتی؛ لاهتی Lahti
لاتینها Latins
لاتینی، ادبیات Latin literature
لاتینی، زبان ~ language
لاتیوم Latium
لاجورد ultramarine
لاخ Loch (اسکاتلندی); Lough (ایرلندی)
لاخسیس Lachesis
*لاخ نس Loch Ness
لاخیش؛ لاکیش Lachish

لادلو Ludlow
لادوگا، دریاچه‌ی Ladoga
لادین (از زبانهای رتوـرومیائی) Ladin
لاذقیه؛ لاتاکیا (فـ) Latakia (فـ)
لارس (در دین روم) Lares
لارسا Larsa
لارنژیت؛ ورم حنجره؛ خروسک laryngitis
لارنس Lawrence
لارنسی، سپر Laurentian Shield
لارنسی، فلات Laurentian Plateau
لاروا‌ها (در دین رومیان) larvae
*لا روش‌ـسور‌ـیون Roche-sur-Yon, La
لا روشل (La) Rochelle
لارها؛ لارس (در دین روم) Lares
لاریسا Laris(s)a
لازر؛ لیزر (انگلـ) laser
لازوریت lazurite
لازولیت lazulite
لاسا، لهاسا Lhasa
لاس الموس Los Alamos
لاس انجلس Los Angeles
لاس پالماس Las Palmas
لا سپتسیا (La)Spezia
لاسن، قله‌ی Lassen Peak
لاس وگاس Las Vegas
*لا شو‌ـدو‌ـفون La Chaux-de-Fonds
لاشین Lachine
لاشیو Lashio
لاعن شعور؛ ناخودآگاه unconscious
لافایت؛ لافیت (انگلـ) Lafayette
لافیت؛ لافایت Lafayette
لاک (پوشش استخوانی بعضی جانوران) carapace
لاک (ماده‌ای رزینی) lac
لاکادیو Laccadives
لاکادیو، مینیکوی، و آمیندیوی، جزایر Laccadives, Minicoy, and Amindivi
لاکتاز lactase
لاکتوز lactose
لاکدایمون (در اساطیر یونان) Lacedaemon
لاکر lacquer
لاکروس lacrosse
لاک صدفی؛ شلاک shellac
ل/اکلوز؛ لکلوز L'Écluse
لا کورونیا (La)Coruna
لاکولیت (در زمینشناسی) laccolith
لاکونیا Laconia
لاکیش؛ لاخیش Lachish
لاگاش Lagash
لاگوس (پایتخت نیجریه) Lagos
لاگوش (شهر، پرتغال) Lagos
لاگولت (La)Goulette
لالردها Lollards
*لالیتپور Lalitpur
لا لینئا (La) Línea
لاما (پستاندار اهلی امریکای جنوبی) llama
لاما، آیین؛ لامائیسم Lamaism
لامارکیسم Lamarckism
لا مانچا La Mancha
لامانوسوف Lomonosov

lambda	لامبدا (از حروف الفبای یونانی)
lambert	لامبرت (واحد درخشانی)
mercury vapour lamp	لامپ بخار جیوه
electric-light bulb	لامپ برقی
Lampedusa	لامپدوزا
fluorescent lamp	لامپ فلوئورسنت
arc lamp	لامپ قوسی
touch	لامسه
Lamía	لامیا
Laon	لان
Lanai	لانای
lanthanum	لانتان
lantana	لانتانا
lanthanides	لانتانیدها
Lantsang; Lan-ts'ang (چینی)	•لانتسانگ
Lanchow	لانچو
Landes	لاند
Landtag (پارلمان لیختنشتاین)	لاندتاگ
Landsberg an der Warthe	لاندسبرگ آن در وارته
Landskrona	لاندسکرونا
Landsmaal (از لهجه‌های زبان نروژی)	لاندسمال
landgraf (از القاب اشرافی آلمان)	لاندگراف
Londonderry	لاندندری
Lens	لانس
Launceston	لانستن
Long, Loch	لانگ، دریاچه‌ی
~ Island	لانگ آیلند
~ Beach	لانگ بیچ
Languedoc	لانگدوک
Langres	لانگر
Langerhans, islets of	لانگرهانس، جزایر
Longford	لانگفرد
Langeland	لانگلان
Langensalza	لانگنزالتسا
Llano Estacado	لانو استکادو
llanos	لانوس
lanolin	لانولین
nest	لانه
Laval	•لاوال (شهر، کانادا)
Laval	لاوال (شهر، فرانسه)
Lauenburg	لاوئنبورگ
Leoben	لئوبن
Leopoldville	لئوپولدویل
Louth	لاوث
lawrencium	لاورنسیوم
Lausitz	لاوزیتس
Lausitzer Neisse	لاوزیتسر نایسه
Leuctra	لئوکترا
León	لئون
Lavongai	لاونگای
Levites	لاویان
Leviticus	لاویان، سفر
(La) Havana	•لاهاوانا
Lahaina	•لاهاینا
(The) Hague	لاهه
Hague Tribunal	لاهه، دیوان
Hague Conferences	لاهه، کنفرانسهای
Laibach	لایباخ
Leipzig	لایپزیگ؛ لایپتسیگ
Leitha	لایتا
leitmotiv	•لایتموتیف (در موسیقی)
lyceum	•لایسیام
Laika	لایکا
Limehouse	لایمهاوس
Line, Islands	لاین، جزایر
Lions International	لاینز جهانی
Lyonnesse	لاینس
linotype	لاینوتایپ
Leine	•لاینه
Lebedos	•لبدوس
Lebanon	لبنان
dairying	لبنیاتسازی
lobe	لپ (در کالبدشناسی)
Lepanto, Battle of	لپانتو، نبرد
lepton	•لپتون
Leptis Parva	لپتیس پاروا
Leptis Magna	لپتیس ماگنا
lobule	لپک (در کالبدشناسی)
cotyledon (فـ)	لپه؛ کوتیلدون
lepidodendron	لپیدودندرون
Lecce	لچه
lettre de cachet (فـ)	لتر دو کاشه (در قانون فرانسه)
Leto	لتو (در اساطیر یونان)
Latvia	لتونی؛ لاتویا
Lethe	لته (در اساطیر یونان)
Lehi	لحی
solder	لحیم
Lydda	لد
Leda	لدا (در اساطیر یونان)
Ladakh	لداخ
Ledo Road	لدو، جاده‌ی
Leadville	لدویل
lord	لرد (از القاب اشرافی انگلیسی)
Lord Chancellor	لرد چانسلر
Lords, House of	لردها، مجلس
seismic waves	لرزه‌ای، امواج
seismology	لرزه‌شناسی
Shakers	لرزه‌گران؛ شیکرز (انگلـ)
seismograph	لرزه‌نگار
seismogram	•لرزه‌نگاشت
Laramie	لرمی
Lérins	•لرنس، جزایر
Léros	•لروس
Lerwick	لرویک؛ لریک
Laredo	لریدو
Lérida	لریدا
Lerwick	لریک؛ لرویک
lese majesty; lèse majesté (فـ)	لز ماژسته
Leysin	لزن
viscosity	لزوجت
Lesina	لزینا
Legion	لژیون
American Legion	لژیون امریکائی
British Legion	لژیون بریتانیائی
Foreign Legion	لژیون خارجی
Legion of Honor; Légion d'honneur (فـ)	لژیون د/اونور؛ لژیون دونور
Arab Legion	لژیون عرب
Lesbos	لسبوس
Leicester	لستر
Leicester Square	لستر سکوئر
Leicestershire	لسترشر
Lesser Slave Lake	لسر سلیو، دریاچه‌ی
Lesotho	لسوتو
Lech	لش
Lechfeld	لشفلد
Northern Expedition	•لشکرکشی شمال (در تاریخ چین)
mucilage	لعاب
sliding friction	•لغزشی، اصطکاک
cursor	لغزه (در اسبابهای ریاضی)
envelope	لفاف (در هندسه)
fertilization	لقاح
cross-fertilization	لقاح چلیپائی
Lek	لک
Lexington	لکسینگتن
~ and Concord, Battles of	لکسینگتن و کانکرد، نبردهای
Lakshmi	لکشمی (در اساطیر حماسی هندی)
L'Écluse	لکلوز؛ ل/الکوز
Lucknow; Lakhnau	لکهنو
logarithm	لگاریتم
Legaspi	لگاسپی
Legnica	لگنیتسا
pelvis	لگن خاصره
Leghorn	لگهورن
Léman	لمان، دریاچه‌ی
Lambeth	لمبث
Lemberg	لمبرگ
Limbourg	لمبور
Lemnos	لمنوس
lemur	لمور
Lena	لنا
Lanark	لنارک
Lanarkshire	لنارکشر
Lands End	لندز اند
London	لندن؛ لاندن (انگلـ)
~ , Declaration of	لندن، اعلامیه‌ی
~ Bridge	لندن، پل
~ Company	لندن، شرکت
~ Conference	لندن، کنفرانس
Greater London	لندن بزرگتر
Lenz's law	لنز، قانون
Leinster	لنستر
Lansing	لنسینگ
lymph	لنف
lymphatic system	لنفی، جهاز
Lancs	لنکس
Lancaster	لنکستر (ولایت، انگلستان)
Lancaster	لنکستر (شهر، کشتة)
Lancashire	لنکشر
Legnano	لنیانو
Lenin Peak	لنین، قله‌ی
Leninakan	لنیناکان

لنینگراد Leningrad
*لنینوگورسک Leninogorsk
لوار levee
لوار Loir
لوار Loire
لوار-آتلانتیک Loire-Atlantique
لوار-اشر Loir-et-Cher
لوار-انفریور؛ لوار سفلی Loire Inférieure
لوار علیا Haute Loire
لوار-ماریتیم Loire-Maritime
لواره Loiret
لوازم آرایش؛ آرایه‌ها cosmetics
لوالابا Lualaba
لوان؛ شرق طالع Levant
لواندا Luanda
لوانگ پرابانگ Luang Prabang
لولی cattail
لوایح اصلاحی (در تاریخ انگلستان) Reform Bills
لوایوته، جزایر Loyauté (فـ)
لوبک Lübeck
لوبلان، طریقه‌ی Leblanc process
لوبلین Lublin
لوب نور Lob Nor
*لو-بو بو Lo-Pu Po
لو بورژه Le Bourget
لوبومباشی Lubumbashi
لوبیا bean
لوبیای تونکا tonka bean
لوبیتو Lobito
لوپاتکا Lopatka
لوپ نور Lop Nor
لو پوئی Le Puy
لوت (ساز) lute
لوت (ولایت) Lot
لوتا Lü-ta
لوتارینگیا Lotharingia
لوت-ا-گارون Lot-et-Garonne
لوتتیا Lutetia
لوتر آم بارنبرگه Lutter am Barenberge
لوتری، مذهب Lutheranism
لوترینگن Lothringen
لوتس Lutèce
لوتسرن Luzern
لوتسک Lutsk
لوتسلبورگ Lützelburg
لوتسن Lützen
لوتسیوم lutetium
لوتن Luton
لوتوفاگی (یونان) Lotophagi
*لوج؛ لودز Lodz
لوچبرگ، راه‌آهن Lötschberg Railway
لودانوم laudanum
لودز؛ لوج Lodz
لودویگسهافن Ludwigshafen
*لودویگسهافن-آم-راین Ludwigshafen am Rhein
لودی Lodi

لوذینز Lothians
لورانتید Laurentian Mountains; Laurentides (فـ)
لورتو Loreto
لورد Lourdes
لورلای Lorelei
لورن Lorraine
لورنتس و فیتزجرالد، انقباض Lorentz-Fitzgerald contraction
لورنسو مارکس؛ لورنسو مرکش Lourenco Marques
لوریان Lorient
لورین Lorain
لوزاس Lusatia
لوز المعده pancreas
لوزان Lausanne
لوزان، پیمان ~ , Treaty of
لوزتین tonsils
لوزر Lozère
لوزوجه rhomboèdre (فـ)
لوزون Luzon
لوزی rhombus
لوزیتانیا Lusitania
لوساکا Lusaka
لوس آلاموس؛ لاس الموس (انگلـ) Los Alamos
لوس آنجلس؛ لاس انجلس Los Angeles
لوستافت Lowestoft
لوسرن Lucerne
لوسمی؛ لوکمی (انگلـ) leucémie (فـ)
لوسیتانیا Lusitania
لوسیفر؛ لوکیفر Lucifer
لوسیفرین luciferin
*لوسین (از ترکیبات آلی) leucine
لوشان Loshan
لوطس‌خوران lotus-eaters
لوفوتن Lofoten
لوقا، انجیل Luke, Gospel according to Saint
لوکا Lucca
لو کاتو Le Cateau
لوکاتیو locative
لوکارنو Locarno
لوکارنو، پیمان Locarno Pact
لوکانیا Lucania
لوکئوم؛ لوکیون Lyceum
لوکرتیا (در افسانه‌های رومی) Lucretia
لوکرس (در افسانه‌های رومی) Lucrece
لوکروزو Le Creusot
لوکریس Locris
لوکزامبورگ Luxembourg
لوکس (در بورسنجی) lux
لوکسامبور Luxembourg
لوکسور Luxor
لوکسوی Luxeuil
لوکمی؛ لوسمی یا سرطان خون leukemia
لوکوسیت leucocyte
لوکومدس (در افسانه‌های یونان) Lycomedes
لوکوموتیو locomotive

لوکی (در اساطیر نورس) Loki
لوکیا Lycia
لوکیانگ Lu Kiang
لوکیفر؛ لوسیفر (فـ) Lucifer
لوکیون؛ لوکئوم؛ *لایسیام (انگلـ) Lyceum
لوگانسک Lugansk
لوگانو Lugano
*لوگرونیو Logrono
لوگن، کوه Logan, Mount
لوگو Lugo
لوگوس؛ کلمه logos
لولان Laaland; Lolland
لولئو Lulea
*لولندز Lowlands
*لو لوکل Le Locle
لوله (دود، سوخت) Lule
لوله pipe
لوله‌سانان؛ نماتودا Nematoda
لوله‌های صوتی speaking pipes
لوله‌ی الکترونی electronic tube
لوله‌ی اوستاشی Eustachian tube
لوله‌ی خلأ vacuum tube
لوله‌ی شعاع کاتودی cathod-ray tube
لوله‌ی فالوپیوسی fallopian tube
*لوله‌ی گایسلر Geissler tube
لوله‌ی نیرو (در فیزیک) tube of force
لوله‌ی هاضمه alimentary canal
لو ماس د/ آزیل Le Mas d'Azille
لو مان Le Mans
لومبارد، اتحادیه‌ی Lombard League
لومباردها Lombards
لومباردی Lombardy
لومبوک Lombok
لومن (واحد شار نوری) lumen
لومند، دریاچه‌ی؛ لاخ لومند (اسکاتلندی) Lomond, Loch
*لومه Lomé
لونبورگ Lüneburg
لونبورگر هایده Lüneburger Heide
لوند Lund
لونشان Longchamp
لونکئوس (در اساطیر یونان) Lynceus
*لون-لوسونیه Lons-le-Saunier
لونورث Leavenworth
لونوی Longwy
لونویل Lunéville
لونیک (دسته‌ای از پرنده‌های کبهانی) Lunik
لوور Louvre
لووف Lvov
لوول Lowell
لوولوز levulose
لووون Louvain
لووا Luvua
لو هاور؛ لو آور (فـ) (Le) Havre
لویاتان (در کتبة) leviathan
لویالتی، جزایر Loyalty Islands
لویانگ Loyang
لویتن Leuthen
لویدز (شرکت بیمه‌ی انگلیسی) Lloyd's

Louisiade Archipelago	لویزیاد، مجمع‌الجزایر	lied	لید (از فرمهای موسیقی)	Lim Fjord; Limfjord	لیم فیورد؛ لیمفیورد
Louisiana	لویزیانا	Leeds	لیدز	Limousin	لیموزن
~ Purchase	لویزیانا، خرید	Leiden; Leyden	لیدن	Limoges	لیموژ
Lewes	لویس	Lido di Venezia	لیدو دی ونتسیا	limonite	لیمونیت
Lewis with Harris	لویس با هریس	lady	لیدی (از القاب انگلیسی)	Linares	لینارس
Louisburg	لویسبرگ	Lydia	لیدیا؛ لیدی؛ لودیا	Linz	لینتس
Lewiston	لویستن	lyddite	لیدیت	lynching	لینچ؛ لینچ کردن
Lewis and Clark expedition	لویس و کلارک، هیئت	Lidice	لیدیتسه	Lynchburg	لینچبرگ
Lewisham	*لویسهم	Ladysmith	لیدیسمیث	Lindau	لینداو
lewisite	لویسیت	lyre	لیر (نام عمومی سازهای زهی)	Lindesnes	لیندسنس
Leuna	لوینا	Liri	لیری	Lindisfarne	لیندیسفارن
Louisville	لویویل	Leiria	لیریا	Lincoln	لینکن
Lhasa	لهاسا	lyric	*لیریک	Lincolnshire	لینکن‌شر
Baux (Les)	له بو	lubrication	لیزاندن	Linkoping	لینکوپینگ
dialect	لهجه؛ گویش	lubricant	لیزانه	lingua franca	لینگوا فرانکا
Poland	لهستان	Lisboa	*لیزبوآ (اسپانیایی)	Linlithgow	اینلیثگو
Polish Succession (War of the)	لهستان، جنگ جانشینی	laser	لیزر؛ لازر	Linlithgowshire	لینلیثگوشر
Liaotung	لیائوتونگ، شبه جزیره‌ی	The Lizard	لیزرد	linoleum	لینولئوم
Liaoning	لیائونینگ	Lismore	لیزمور	Linyü	لینیو
blazing star	لیاتریس (گیاه زینتی)	lysosomes	لیزوزومها	Ligny	لینیی
Liard	لیارد	lysine	*لیزین	Livadiya	لیوادیا
Lyallpur	*لیالپور	Lisieux	لیزیو	Leeward Islands	لیوارد، جزایر
Libanus	لیبانوس	Liège	لیژ	Leeuwarden	لیواردن
Libau	لیباو	Lisboa	*لیژبوآ (پرتغالی)	Ljubljana	لیوبلیانا
Liber (در دین روم)	لیبر	Lys	لیس	Liverpool	لیورپول
Libera (در دین روم)	لیبرا	licence	لیسانس (درجه‌ی دانشگاهی)	lyophobic	لیوفوب؛ *حلالگریز
Liberal party	لیبرال، حزب (در تاریخ بریتانیای کبیر و کشنه)	Lisbon	لیسبون	lyophilic	لیوفیل؛ *حلالدوست
liberalism	لیبرالیسم	Liestal	لیستال	Livland	لیولاند
Liberc	لیبرتس	Lycée	لیسه (فنس)	Lyon	لیون
libretto	لیبرتو	Laoighis ; Leix	لیش؛ لیکس	Lion, Gulf of	لیون، خلیج
Libreville	لیبرویل	Liechtenstein	لیشتنشتاین	Leven, Loch	لیون، دریاچه‌ی؛ لاخ لیون (اسکاتلندی)
Liberia	لیبریا؛ لیبریه	Leaf	لیف	Lyon, Council of	لیون، شورای
Liberia	لیبریه؛ لیبریا	Lick Observatory	لیک، رصدخانه‌ی	Livourne (فنس)	لیوورن
Libya	لیبی	Licata	لیکاتا	Livorno	لیوورنو
libido	لیبیدو (در پسیکانالیز)	Likasi	*لیکاسی	Livonia	لیوونیا
Lipari Islands	لیپاری، جزایر	lycanthropy	لیکانتروپی؛ گرگانگی	Livonian Knights	لیوونیائی، شهسواران
lipase	لیپاز (از آنزیمها)	lictor	لیکتور (در روم قدیم)	Lévis	لیویس؛ لوی (فنس)
Liepaja	لیپایا	Lake District	لیک دیستریکت	Livingstone	لیوینگستن
Lipetsk	*لیپتسک	Leix	لیکس؛ لیش (ایرلندی)	Laois	لیئش
Lippe (کشور سابق)	لیپه	Lake Success	لیک ساکسس		
litre (از مقیاسهای ظرفیت)	لیتر	lycopene	لیکوپن (از رنگیزه‌ها)		
Leitrim	لیتریم	liqueur	لیکور		
Little Rock	لیتل راک	Licking	لیکینگ		
Little Sioux	لیتل سو	lignite	لیگنیت، لینییت		
Leyton	*لیتن	Liegnitz	لیگنیتس		
Lithuania	لیتوانی	lignin	لیگنین		
lithopone	لیتوپون (از رنگیزه‌ها)	Liguria	لیگوریا		
liturgy	لیتورژی	Ligurian Sea	لیگوریائی، دریای		
lithosphere	لیتوسفر؛ سنگکره	Lille	لیل		
lithography	لیتوگرافی	Lilybaeum	لیلوبایون		
Leyte	لیته	Lilongwe	*لیلونگوه		
lithium	لیتیوم	Lillehammer	لیلهامر		
Leith	لیث	Lilith	لیلیت		
Lichfield	لیچفیلد	limma	لیما (در سوئتشناخت)		
litchi; leechee	لیچی	Lima	لیما (شهر)		
		Limassol	لیماسول		
		Limburg (فنس)	لیمبورگ		
		Limpopo	لیمپوپو		
		Limerick	لیمریک		

م

Méandre	مئاندر
Maori	مائوری (بومیان زلند نو)
Mau-Mau	مائو مائو؛ ماو ماو
Mahé	ماهه، ماهه
aqueous	مائی
Metaphysics	مابعدالطبیعه؛ متافیزیک
Maputo	ماپوتو
matte	مات (در فلزگری)
Matabeleland	ماتابللند
Matabele	ماتابله
Matapan	ماتاپان، دماغه‌ی
Matadi	ماتادی
Matamoros	ماتاموروس
Matanzas	ماتانساس
Matterhorn	ماترهورن
materialism	ماتریالیسم

ماتریالیسم دیالکتیک dialectical materialism
ماتریس (در ریاضیات) matrix
ماتریوخ Matterjoch
ماتسو Matsu
ماتو گروسو Mato Grosso
ماته (yerba)maté
ماتهورا Mathura; Muttra
ماثیاس نگومئما بیوگو Macias Nguema Biyogo
ماجرای زهر Poison Affair; affair des Poisons (فنـ)
ماجنتا Magenta
ماجوبا Majuba
ماخ، عدد Mach number
ماد Media
ماداگاسکار Madagascar
مادجوره، دریاچه‌ی Maggiore, Lake
مادرا Madeira
مادرخدائی matriarchy
مادره د دیوس Madre de Dios
مادرید Madrid
مادریگال (در موسیقی) madrigal
مادگی (در گیاهشناسی) pistil
مادورا Madura; Madoera
مادونا Madonna
ماده (در فیزیک) matter
ماده، مذهب اصالت materialism
مادهیا پرادش؛ مدهیا پرادش Madhya Pradesh
مادهٔ بین ستارگان interstellar matter
مادهٔ جدلی، اصالت؛ مادی احتجاجی، مذهب dialectical materialism
مادهٔ معدنی؛ کانی mineral
مادیرا، جزایر Madeira
ماذئیرا Madeira
ماذر لود Mother Lode
مارابو marabou
مار آبی (در نجوم) Hydrus
ماراتون Marathon
مارازو Marajó
ماراکای Maracay
ماراکایبو Maracaibo
مارامورش Maramureş
مارانیائو Maranhao
مارانیون Maranón
مارب Marib
ماربل آرچ Marble Arch
مار بلوری glass snake
ماربورگ Marburg
ماربورگ آن در لان ~ an der Lahn
مارپیچی، کهکشانهٔ spiral galaxy
مارپیچیهای میله‌ای barred spirals
مارتابان، خلیج Martaban, Gulf of
مارتینیک Martinique
مارچوبه asparagus
مارخور markhor
ماردین Mardin

مار دل پلاتا Mar del Plata
مار زنگی rattlesnake
مارس (در اساطیر روم) Mars
مارس (در فضانوردی) ~
مارس (ماه سوم مسیحی) March; Mars (فنـ)
مارسالا Marsala
مارستن مور Marston Moor
مارسواس (در اساطیر یونان) Marsyas
مارسی (فنـ) Marseilles; Marseille
مارسیز Marseillaise
مارش (ایالت مرزی) March
مارش (ناحیه‌ای در فرانسه) Marche
مارش، محک Marsh test
مارشال، برنامه‌ی Marshall Plan
مارشال، جزایر Marshall Islands
مارشفلد Marchfeld
مارک (ایالت مرزی) Mark
مارکاس، جزایر؛ مارکیز، جزایر Marquesas Islands
مارکسیسم Marxism
مارگراف؛ مارگراو margrave
مارکوس، جزیره‌ی Marcus Island
مارکوف، زنجیر Markov
مارکومانها (قومی ذرمنی) Marcomanni
مارکه (ایالت مرزی) Marke (ایتالیائی)
مارکه (ناحیه) Marches (the)
مارکیز، جزایر Marquesas Islands
مارگاریتا Margarita
مارگارین margarine
مارگزیدگی snakebite
مارگیت Margate
مارلبره هاوس Marlborough House
مارلی‌ـلو‌ـروا Marly-le-Roi
مارمارا، دریای؛ مرمره، دریای Marmara, Sea of
مارمالاد marmalade
مارماهی eel
مار مرجانی coral snake
مارموزت marmoset
مارموزه‌ها Marmousets
مارن (رود و ولایت در فرانسه) Marne
مارن (سنگ آهکی) marne
مارن، نبردهای Marne, battles of the
مارن علیا Haute-Marne
مارنگو Marengo
مارووار Marwar
ماروش‌ـواشارهلی Maros-Vásárhely
مارونیان Maronite
ماره (از محلات قدیم پاریس) Marais
ماری (رود، استرالیا) Murray
ماری (جمهوری خودمختار چمشد) Mari
ماری، خلیج Moray Firth
ماریا ترزیوپل Maria Theresiopel
ماریان، جزایر؛ ماریاناس، جزایر Marianas Islands
ماریانائو Marianao
ماریاناس، جزایر، ماریان، جزایر Marianas
ماریاناس، گودال ~ trench
ماریانسکه لازنیه Mariánské Lázne

ماری‌اینسک، راه‌آبی Mariinsk System
ماریبور Maribor
ماریتسا Maritsa
ماریجوانا؛ ماریژوانا marijuana
ماریستاون Morristown
ماریس جسپ، دماغه‌ی Morris Jesup, Cape
ماریسویل Morrisville
ماریشر Morayshire
ماری فرث؛ ماری خلیج Moray Firth
ماریلند؛ مریلند Maryland
مارینباد Marienbad
مارینبورگ Marienburg
مارینگا Maringá
مارینیانو، نبرد Marignano
ماریوت، قانون Mariotte's law; loi de Mariotte (فنـ)
مازارن، کتاب مقدس Mazarin Bible
مازاگان Mazagan
مازر؛ میزر maser
مازو (درویش غیرطبیعی) gall
مازو tannin
مازورکا (از رقصهای ملی لهستانی) mazurka
مازورن Masuren
مازوریا؛ ماسوریا Masuria
مازوفشه Mazowze
ماژلان، تنگه‌ی Magellan, Strait of
ماژلانی، ابرهای Magellanic Clouds
ماژنتا magenta
ماژینو، خط Maginot Line
ماسا Massa
ماساتلان Mazatlán
ماساچوست؛ مسچوستس Massachusetts
ماساچوست، خلیج ~ Bay
ماساچوست، مؤسسه‌ی تکنولوژی Massachusetts Institute of Technology
ماساگتها Massagètes
ماسباته Masbate
ماستریخت؛ ماستریشت Maastricht
ماستوئید mastoid
ماستودونت mastodon
ماسک (نوعی مراسم) masque
ماسک؛ سیماچه mask
ماسکاراد masquerade
ماسکارین، جزایر Mascarene Islands
ماسکوا Moskva
ماسکووی Muscovy
ماسل شولز Muscle Shoals
ماسوریا؛ مازوریا Masuria
ماسولیپاتام Masulipatam
ماسوویا Masovia
ماسه sand
ماسه‌باد sandstorm
ماسه‌سنگ sandstone
ماسه‌سنگ سرخ کهن Old Red Sandstone
ماسه‌ی ناپای quicksand
ماسیف سانترال Massif Central
ماسیلیا Massilia
ماسیو Maceió
ماشین machine

ماشین آبی	hydraulic machine
ماشین بخار	steam engine
ماشین پنبه‌پاک‌کنی	cotton gin
ماشین تحریر	typewriter
ماشین جمع؛ ماشین حساب	calculating machine
ماشین خامه‌گیری	separator, cream
ماشینواری، نظریه‌ی؛ ماشینی، فلسفه‌ی	mechanism
مافیا	Mafia
ماک؛ آغوز	colostrum
ماکائو	Macao
ماکادام	macadam
ماکارونی؛ رشته فرنگی	macaroni
ماکاسار	Makassar; Macassar
*ماکاو	Macau
ماکرل	mackerel
ماکزیموم؛ بیشینه	maximum
ماکسن	Maxen
ماکون	Mâcon
ماکی	maquis
ماکیفکا	Makeyevka
ماگادها؛ ماگدهه	Magadha
ماگایانس	Magallanes
ماگدالنا	Magdalena
ماگدبورگ	Magdeburg
ماگدهه؛ ماگادها	Magadha
ماگروی	Mageroy
ماگما	magma
ماگنا کارتا	Magna Carta; Magna Charta
ماگنالیوم	magnalium
ماگنسیا	Magnesia
ماگنوس، اثر	Magnus effect
ماگنولیا	magnolia
ماگنیتاگورسک	Magnitogorsk
ماگیلیوف	Mogilev
مالابار، ساحل	Malabar Coast
مالاخوف	Malakhov
مالادتا، کوههای	Maladetta
مالاریا	malaria
مالاسپینا	Malaspina
مالاکا	Malacca
مالاکا، تنگه‌ی	Malacca (Strait of)
مالاکیت (از کانیهای مس)	malachite
مالاگا	Málaga
مالاگاسی، جمهوری	Malagasy Republic
مالاوی	Malawi
مالایا	Malaya
مالایسیا، فدراسیون	Malaysia
مالبورک	Malbork
مالپلاکه	Malplaquet
مالت (دانه‌ی نیمه‌جوانه‌زده‌ی غلات)	malt
مالت	Malte (فنـ)
مالتا	Malta
مالتوز	maltose
مالدن	Maldon
مالدیو، جمهوری	Maldives
مالزی	Malaisie
مالستروم؛ میلستروم	Maelstrom
مالشتابی	triboluminescence
مالکیت	property
مالکیت عمومی	public ownership
مالمدی	Malmédy
مالمزون	Malmaison
مالمو	Malmö
مالموهوس	Malmöhus
مالوا	Malwa
مالولوس	Malolos
مالویا	Maloja
ماله	Male
ماله‌ها (سکنه‌ی ج آسیا و جزایر مجاور)	Malayan; Malay
مالی (جمهوری)	Mali
مالی، شبه جزیره‌ی	Malay
مالی، مجمع‌الجزایر	Malay Archipelago
مالیات بر رأی‌دهندگان (در تاریخ کشمت)	poll tax
مالیات واحد	single tax
مالیخولیا	melancholia
مالی مگوایرز	Molly Maguires
مالین	Malines
مالیندی	Malindi
مالینگار	Mullingar
مالیورکا؛ مایورکا	Mallorca
مامائی	obstetrics
مامبورائو	Mamburao
ماموت	mammoth
مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان، اداره‌ی	United Nations High Commissioner for Refugees
ماموره	Mamoré
مامیران‌کبیر، عروق‌الصفر	celandine
مامیسون	Mamison; Mamisson
مان، لو	(Le) Mans
مانا (اصطلاح محلی دینی در اقیانوسیه)	mana
مانا؛ مانائی	Mana; Mannai
مانائوس؛ ماناوس	Manaus
مانائی؛ مانا	Mannai; Mana
ماناگوا	Managua
ماناوس؛ مانائوس	Manaus
*مانتپیلیر	Montpelier
مانتروز	Montrose
مانتری	Monterey
مانتگامری	Montgomery
مانتگامری‌شر	Montgomeryshire
مانتوا	Mantua; Mantova
مانتون	Menton
مانتووا	Mantova
مانتی‌نیا	Mantinea
مانثانارس	Manzanares
ماند	Mende
ماندائیان	Mandaeans
مانداب	marsh
ماندار، امواج	stationary waves
ماندارن	mandarin
ماندگار	settler
ماندگاه	settlement
ماندگاههای تنگه‌ها	Straits Settlements
ماندو	Mandu
ماندولین	mandolin
مانرسا	Manresa
مانرو، اصل	Monroe Doctrine
مانروویا؛ مونروویا	Monrovia
مانرهیم، خط	Mannerheim Line
مانس (در دین رومی)	manes
مانسانیو	Manzanillo
مانستر	Munster
مانسی	Muncie
مانش (ولایت، فرانسه)	Manche
مانش، دریای	La Manche (فنـ)
مانگاروا	Mangareva
مانگایا	Mangaia
مانگروو	mangrove
مانگن	Monaghan
مانمث	Monmouth
مانمث‌شر	Monmouthshire
مانو (در اساطیر دینی هندو)	Manu
مانوا	Manúa
مانومتر؛ فشارسنج	manometer
مانویت	Manichaeism
مانهاتن؛ منهتن	Manhattan
مانهایم	Mannheim
مانیالیوم؛ ماگنالیوم	magnalium
مانیپور	Manipur
مانیترون	magnetron
مانیتو	magneto
مانیتوئیدرودینامیک	magnetohydrodynamics
مانیتوبا	Manitoba
مانیتوستریکسیون	magnetostriction
مانیتیت	magnetite
مانیچ، دره‌ی	Manych, Valley
مانیسالس	Manizales
مانیکئیسم؛ مانویت	Manichaeism
مانیل	Manila
مانیل، خلیج	~ Bay
مانیوک	cassava; manioc
مانیهیکی	Manihiki
ماوئی	Maui
ماوراء خزر، راه‌آهن	Trans-Caspian Railroad
ماوراء سیبریه، راه‌آهن	Trans-Siberian Railroad
ماوراء قفقاز	Transcaucasia
ماو ماو؛ مائو مائو	Mau-Mau
ماونا کئا	Mauna Kea
ماونا لوآ	~ Loa
ماونت دزرت	Mount Desert
ماونت ورنن	~ Vernon
ماونت ویلسن	~ Wilson
ماونزی	Mawenzi
ماه	moon
ماهواره‌ی مخابراتی	Communications satellite
ماهوگانی	mahogany; mahogani (فنـ)
ماهی	fish
ماهی آبنوس	stickleback

ماهی آزاد salmon
ماهی برقی electric fish
ماهی پرنده (در نجوم) Volans (Flying Fish)
ماهی پرنده flying fish
ماهی روغن cod
ماهی زرین (در نجوم) Dorado
ماهی قرمز goldfish
ماهیهای پهن flatfish
مایا Maya
مایا (در دین روم) Maia
مایاگوئس Mayagüez
مایاندروس Maeander
مایانس Mayence (فنـ)
مایپو Maipú
مایدانک Majdanek
مایدوگری Maiduguri
مایرلینگ Mayerling
مایسترزینگر meistersinger
مایسن Meissen
مایع liquid
مایکروویو؛ کهموج microwave
مایکلسن و مورلی، تجربه‌ی Michelson-Morley experiment
مایکوپ Maikop
مایل (واحد مسافت) mile
ماین (رود) Main
ماین (ولایت) Mayenne
ماینتس Mainz
ماینینگن Meiningen
مایورکا؛ مالیورکا Mallorca
مایونز mayonnaise
مایه‌کوبی vaccination
مبابان Mbabane
مبادله (در اقتصاد) exchange
مباندا کا Mbandaka
مبدل transformer
مبشر evangelist
مبوجی‌مایی Mbuji-Mayi
متابولیسم؛ سوخت و ساز metabolism
*متابولیسم اساسی؛ *متابولیسم بازال bazal metabolism
متافیزیک metaphysics
متالورژی؛ فلزگری metallurgy
متامورفیسم؛ دگرگونگی metamorphism
متان methane
متانول methanol
متاورو Metauro
متاوروس Metaurus
متحد المرکز (در ریاضیات) concentric
متر (واحد طول) metre
متروپالیتن بارو metropolitan borough
متروپلیتن، موزه‌ی هنری Metropolitan Museum of Art
مترو underground railroad
مترونوم metronome
متس Metz
متسخت Mtskhet
متصله (اصطلاح ریاضی) continuum

متعالی، عدد transcendental number
متغیر variable
متفقین (در جنگ I) Allies
متقاطر antipodes
متنافر، خطوط skew lines
متناهی، عدد finite number
متن مجاز Authorized Version
متوازی الاضلاع parallelogram
متوازی السطوح parallelepiped
متودیست کالونی، فرقه‌ی Calvinistic Methodist Church
متودیسم (یکی از مذاهب مسیحیت) Methodism
متول (در شیمی) metol
متی، انجیل Matthew
متیل (در شیمی) methyl
متیل بنزین methylbenzene
متیلفنول methylphenol
متیونین (در شیمی) methionine
مثانه urinary bladder
مثبت، اشعه‌ی positive rays
مثبتبار (در شیمی) electropositive
مثلث (در ریاضیات) triangle
مثلث (در نجوم) Triangulum (Triangle)
مثلث (از سازهای کوبی) triangle
مثلثات trigonometry
مثلثات کروی spherical trigonometry
مثلث‌بندی triangulation
مثلث پاسکال Pascal triangle
مثلث جنوبی (در نجوم) Triangulum Australe
مثلث کروی spherical triangle
مثلثی، عدد triangular number
مجارستان Hungary
مجارستانی، زبان Hungarian language
مجارها Magyars
مجازات sentence
مجانب (در هندسه) asymptote
مجانگا Majunga
مجدل Magdala
مجدو Megiddo
مجرده Me(d)jerda
مجسطی Almagest
مجسمه‌ی آزادی (در نیویورک) Liberty, Statue of
مجلس بزرگان (در تاریخ فرانسه) Assemblée des Notables (فنـ)
مجلس عوام House of Commons
مجلس لردها House of Lords
مجلس مبعوثان فدرال (در تاریخ کشمـ) Federal Constitutional Convention
مجلس مقنن (در تاریخ فرانسه) Assemblée législative (فنـ)
مجلس ملی (در تاریخ فرانسه) Assemblée Nationale (فنـ)
مجلس مؤسسان constituent assembly
مجمره (در نجوم) Ara (Altar)
مجمع‌الجزایر archipelago
مجمع‌الجزایر پست Low Archipelago

مجمع عمومی سازمان ملل متحد United Nations General Assembly
مجموع جبری algebraic sum
*مجموعک (در اصطلاح ریاضی) subset
مجموعه (در اصطلاح ریاضی) set
مجموعه‌ی شمارا countable set
مجموعه‌ی عمومی universal set
مجموعه‌ی همعدد؛ مجموعه‌ی همقوت equinumerous set
مجوسان شرق Wise Men of the East
محاصره دریائی blockade
محاطی (در هندسه) inscribed
محافظه‌کاری conservatism
محجور insanity; lunacy
محرک (در روانشناسی) stimulus
محصورکردن اراضی عام (در تاریخ انگلستان) inclosure; enclosure
محک شعله flame test
محکمه‌ی عشق court of love; cour d'amour (فنـ)
محلول مولار molar solution
محلول مولال molal ~
محلول نورمال normal ~
محور (در جنگ جهانی دوم) Axis
محور axis
محور زمین earth's axis
محیطی (در هندسه) circumscribed
مخ cerebrum
مخا؛ مکا Mocha
مخابره communication
مخاچقلعه Makhachkala
مخالفان هفتگانه‌ی تب Seven against Thebes
مختصات coordinates
مختصات استوائی equatorial coordinates
مختصات افقی horizon ~
مختصات دکارتی cartesian ~
مختصات ساعتی hour ~
مختصات قطبی polar ~
مختصات کروی spherical ~
مختلط، عدد complex number
مخچه cerebellum
مخدر narcotic
مخرج (در حساب) denominator
مخروط (در گیاهشناسی و در هندسه) cone
مخروطیان Conifer
مخزن (در اسبابهای الکترونی) storage device
مخزن آب reservoir
*مخزن ایستانبرقی electrostatic storage
*مخزن درنگی delay-line storage
مخلن Mechelen; Mechlin
مخلوط بوردو Bordeaux mixture
مخمر yeast
مخمسی، عدد pentagonal number
مخملک scarlet fever; scarlatine (فنـ)
مد high tide
مداد pencil
مدار (در جغرافیا) parallel (of latitude)
مدار (در نجوم) orbit

مدارات یومی diurnal orbites
مداران tropics
مدار برق؛ برقراهه electric circuit
مدار جنوبگان؛ مدار قطب جنوب Antarctic Circle
مدار رأس الجدی (در جغرافیا) Tropic of Capricorn
مدار رأس السرطان (در جغرافیا) Tropic of Cancer
مدارس مردم folk school
مدارس یکشنبه Sunday school
مدار شمالگان؛ مدارقطب شمال Arctic circle
مدار قطب جنوب؛ مدار جنوبگان Antarctic circle
مدار قطب شمال؛ مدار شمالگان Arctic Circle
مدارگان tropics
مدار منطقی (در حسابگر) logic circuit
مدار موزون (در اصطلاح برق) tuned circuit
مدارهای مزدوج (در برق) coupled circuits
مدان Medan
مدانیه Mudania; Mudanya
مدجنون Mudéjar
مدخل و مخرج (در حسابگر) input and output
مدرس Madras
مدرسی، فلسفه‌ی؛ اسکولاستیسیسم scholasticism
مدرنیسم؛ *تجددخواهی؛ تجددطلبی modernism
مدرنیسمو modernismo
مدفرد Medford
مدلین؛ مذیین Medellín
مدوز medusa
مدوسا (در اساطیر یونان) Medusa
مدوک Médoc
مدول (در فیزیک) modulus
مدولاسیون؛ تغییر مقام (در اصطلاح موسیقی) modulation
مدوی Medway
مدهیا بهارت Madhya Bharat
مدهیا پرادش؛ مادهیا پرادش Madhya Pradesh
مدیا Medea
مدیترانه، دریای Mediterranean Sea
مدیر صحنه؛ *دکوراتور (فنـ) decorateur
مدیریت صنعتی industrial management
مدیریت مشترک interlocking directorate
مدیسن Madison
مدینا Mdina
مدینه Medina
مذهب اختباری علمی؛ مذهب تحققی منطقی logical positivism
مذیین؛ مدلین Medellín
مر (گیاه دائمی علفی) sweet cicely
مرابحه profit
مرابطون؛ مرابطین Almoravids
مرات Meerut

مرائهه؛ مرائها Marathas; Mahrattas
مراتی (از زبانهای هندواروپائی) Marathi
مرا فراموش مکن؛ میانطوسی forget-me-not
مراق (در نجوم) Merak
مراکش (شهر) Marrakesh
مراکش (کشور) Morocco
مراکش اسپانیا Spanish Morocco
مرانو Merano
مربا و ژله jam and jelly
مربع (در هندسه) square
مربع مستطیل rectangle
مربع وفقی magic square
مربعی، عدد square number
مرتن Merton
مرثر تیدویل Merthyr Tydfil
مرجان coral
مرداب lagoon
مردارسنگ litharge
مرد آهنین نقاب Iron Mask (Man with the)
مردم، حزب (در تاریخ کشمـ) Populist party
مردمسنجی anthropometry
مردمشناسی anthropology
مردمشناسی طبیعی physical anthropology
مردمشناسی فرهنگی cultural anthropology
مردمشناسی کاربسته applied anthropology
مردمک (در چشم) pupil
مردوک (خدای قدیم بابل) Marduk
مر دو گلاس Mer de Glace
*مرز آگاهی (در روانشناسی) preconscious
مرزبورگ Merseburg
مرز شمال شرقی؛ سازمان North-East Frontier Agency
مرز شمال شرقی، منازعه‌ی Northeast Boundary Dispute
مرز شمال غربی، ایالت North-West Frontier Province
مرز ماندگاههای سفیدپوستان (در تاریخ کشمـ) frontier
مرزنجوش sweet marjoram
مرزوق Marzuq
مرزی Mersey
مرزیساید Merseyside
مرسریزه کردن mercerizing
مرسن، اعداد Mersenne
مرسن، پیمان Mersen, (Treaty of)
مرسین Mersin
مرشا Mercia
مرض قند؛ دیابت diabetes mellitus
مرعش Maras
مرغ؛ پرنده bird
مرغ (گیاه دائمی بد قدیم) quack grass
مرغاب Murghab; Murgab
مرغ انجیرخوار؛ پریشاهرخ oriole
مرغ باران؛ زقزاق plover

مرغ بهشتی (در نجوم) Apus
مرغ جولا weaver bird
مرغ چنگی lyrebird
مرغداری poultry
مرغز mohair
مرغ زمزمه‌گر hummingbird
مرغ شاخدار؛ مرغ گینه guinea fowl
مرغ کبود؛ کبودمرغ bluebird
مرغ گینه؛ مرغ شاخدار guinea fowl
مرغلان؛ مرغنان؛ مرغینان Margelan
مرغ مقلد mimic thrush; mocking-bird
مرغ منشی secretary bird
مرغنان؛ مرغینان؛ مرغلان Margelan
مرفق الثریا (در نجوم) Marfak
مرفین morphine
مرقس، انجیل Mark
مرقیونیه (پیروان بدعتی در دین مسیح) Marcionites
مرکانتیلیسم mercantilism
مرکب ink
مرکبات citrus fruits
مرکبان (از تیره‌های گیاهی) composite
مرکب ناپیدا invisible ink
مرکب نازدودنی indelible ink
مرکب هند india ink
مرکز انحنا center of curvature
~ of gravity مرکز ثقل
~ of mass مرکز جرم
مرکز زلزله epicenter; epicentrum
مرکز نوری optical center
مرکوری (نام اولین طرح پرتاب انسان به فضا) Mercury
مرکوریوس (در دین روم) Mercury
مرگ death
مرگ سیاه Black Death
مرگ موش؛ ارسنیک سفید white arsenic
مرمر marble
مرمر سبز؛ مالاکیت malachite
مرمره، دریای Marmara, Sea of
مر مکی myrrh
مرمی؛ پرتابه projectile
مرو Merv
مروارید؛ در pearl
مروپه (در اساطیر یونان) Merope
مروده Merwede
مروونژیان Merovingians
مری؛ *سرخنای esophagus
مریانث Merioneth
مریانث‌شر Merionethshire
مری برد، ارض Marie Byrd Land
مریتسبرگ Maritzburg
مریخ؛ بهرام (در نجوم) Mars
مریدا Mérida
مریلند Maryland
مریم (گیاه) tuberose
مریمک Merrimack
مریم گلی sage
مرینو (نام نژادی از گوسفند) Merino

مزاب؛ میزاب Mzab
مزامیر Psalms
مزامیر سلیمان Psalms of Solomon
مزایده enchère (فنـ)
مزرو Maseru
مزوپوز؛ میانمرز mesopause
مزوزوئیک، دوران Mesozoic era
مزوسفر؛ میانکره mesosphere
مزون (از ذرات ناپایدار ماده) meson
مزیر Mézières
مس؛ متس Metz
مس (فلز) copper
مس، پیریت copper pyrite
مسائل درونرشته‌ای (در فلسفه‌ی علم) intra-field problems
مسائل فوق رشته‌ای (در فلسفه‌ی علم) supra-field problems
مسائل میانرشته‌ای (در فلسفه‌ی علم) inter-field problems
مسابقات برزخی Isthmian games
مسابقات دهگانه decathlon
مسابقه racing
*مسابقه‌ی دو ماراتون marathon race
مسابی Mesabi
مساحت area
مسئله‌ی سه جسم three-body problem
مسئله‌ی شرق Eastern Question
مساواتیان (فرقه‌ای افراطی پیرایشگر در انگلستان) Levelers
مسبع heptagon
مستطیل rectangle
مستعربون Mozarabs
مستعمره؛ مهاجرنشین colony
مستعمره‌ی فرمانگزار crown colony
مستغانم Mostaganem
مستقیم الخط (فنـ) rectilinear; rectiligne
مستیسو؛ مستیزو mestizo
مسچوستس؛ ماساچوست Massachusetts
مسدس hexagon
مسراطه Misurata
مسقط Muscat
مسکالین mescaline
مسکنه Meskene
مسکو؛ ماسکوا (روسی) Moscow
مسکو، تئاتر هنری Moscow Art Theatre
مسکو، کنفرانسهای Moscow Conferences
مسکو، مهیندوکنشین Moscow, grand duchy of
مسکووی، شرکت؛ شرکت روسی Muscovy Company
مسلسل (از سلاحهای خودکار) (فنـ) mitrailleuse
مسلم لیگ Muslim League
مسله obelisk
مسمریسم mesmerism
مسمومیت سربی lead poisoning
مسمومیت غذائی ~ food
مسنیا Messenia
مسوره Masora; Massorah
مسیا Mesilla

مسیحیت Christianity
مسینا Messina
مسینا، تنگه‌ی Messina, Strait of
مشائیها؛ مشائیون Peripatetics
مشاوره و راهنمائی روانشناسی counseling psychology
مشتری؛ برجیس (در نجوم) Jupiter
مشتق (در ریاضیات) derivative
مشتمال chiropractic
مشرق east
مشعل (در نجوم) faculae
مشک musk
مشمشه glanders
مشنا؛ میشناه Mishnah
مشیمیه choroid
مصا matzoth
مصر Egypt
مصراته Misratah; Misurata
مصرف (در علم اقتصاد) consumption
مصری، دین Egyptian religion
مصری، معماری ~ architecture
مصری، هنر ~ art
مصفه Mizpah; Mizpeh
مصلوب کردن crucify
مصوع Massawa
مصونیت؛ ایمنی immunity
مصونیت پارلمانی immunité parlementaire (فنـ)
مصیبت تولد (در روانشناسی) birth trauma
مصیصه Misis
مضرب (در ریاضیات) multiple
مضرب مشترک common multiple
مضروب (در حساب) multiplicand
مضروب فیه (در حساب) multiplier
مطران (عنوان بعضی از اسقف اعظمها) metropolitan
مطلق (به عنوان اسم خاص) Absolute (The)
مظفرپور Mozaffarpur
معاء؛ روده intestine; bowel
معادلات سیاله indeterminate equations
معادل مکانیکی حرارت mechanical equivalent of heat
معادله (در ریاضیات و درشیمی) equation
معادله‌ی حالت equation of state
معامله‌ی جدید (در تاریخ کشنـ) New Deal
معامله‌ی دسته‌جمعی؛ قرارداد دسته‌جمعی (در اصطلاح کارگری) collective bargaining
معامله‌ی قسطی installment buying and selling
معامله‌ی متقابل reciprocity
معاون مجرم؛ معاون جرم accessory
معبر درونی Inside Passage
معترضان (از پروتستانهای هلندی) Remonstrants
معترض وجدانی conscientious objector
معجزه miracle
معدل النهار؛ استوای فلکی celestial equator
معده stomach

معرف (در ریاضیات)، دترمینان determinant
معرف (در شیمی) indicator
معرفتشناسی؛ فلسفه‌ی معرفت epistemology
معرفت مسیحی؛ علم مسیحی Christian Science
معلومات اولیه a priori
معلومات بعدی a posteriori
مغاکی abyssal
مغرب west
مغز؛ دماغ brain
مغز الکترونیکی electronic brain
مغز حرام؛ نخاع؛ نخاع شوکی spinal cord
مغز ساقه (در گیاهشناسی) pith
مغناطزدا، نیروی coercive force
مغناطش magnetization
مغناطوری؛ مغناطیس magnetism
مغناطوری زمین terrestrial magnetism
مغناطیده magnetized
مغناطیس؛ آهنربا magnet
مغنسیا pyrolusite
مغول Mongols
مغولستان Mongolia
مغولستان، جمهوری خلق Mongolian People's Republic
مغولستان داخلی، ناحیه‌ی خودمختار Inner Mongolian Autonomous Region
مغولوارن mongoloid
مغولی، زبانهای Mongolian languages
مغولی، کودنی (در روانشناسی) Mongolism
مفتول wire
مفرغ bronze
مفصل (در تشریح) joint
مفکینگ Mafeking
مفهومنگاشت ideogram
مفیستوفلس Mephistopheles
مقابله (در نجوم) opposition
مقارنه (در نجوم) conjunction
مقاطعه برای وصول مالیات farming
مقام (در موسیقی) mode
مقاومت (در برق) resistance
مقاومت ظاهری؛ مقاومتگونه impedance
مقاومت مخصوص specific resistance
مقاومت مصالح (در مهندسی) strength of materials
مقدار حرکت (در مکانیک) momentum
مقدونیه (کشور قدیمی) Macedon
مقدونیه (ناحیه‌ای در اروپا) Macedonia; Makedoniya (بنـ)
مقدیشو Mogadishu; Muqdisho
مقطع خاک soil profile
مقولات categories
مقوله category
مقوله‌ی حد limitation
مقوله‌ی نفی negation
مقوله‌ی واقعیت reality
مقیاس (در نقشه) scale
مکابی، عید Maccabees, Feast of the Maccabees
مکاشفه apocalypse (فنـ)

مکاشفه‌ی یوحنا Revelation; Apocalypse
مکان هندسی locus
مکانیسم؛ سازوکار mechanism
مکانیک (علم) mechanics
مکانیک آماری statistical mechanics
مکانیک سماوی celestial mechanics
مکانیک سیالات fluid mechanics
مکانیک کلاسیک classical mechanics
مکانیک موجی wave mechanics
مکانیک نیوتن Newtonian mechanics
مکبث (از تراژدیهای شکسپیر) Macbeth
مکتب سوداگری mercantilism
مکزیک (کشور) Mexico
مکزیک، جنگ Mexican War
مکزیک، خلیج Mexico, Gulf of
مکزیکالی Mexicali
مکزیکو (نهر) Mexico
مکزیکی، هنر و معماری Mexican art and architecture
مکسول (واحد شار مغناطیسی) maxwell
مکش suction
مکعب (در هندسه) cube
مکعب (در ریاضیات) power
مکفیله Machphela
مکلا Mukalla
مکلنبورگ Mecklenburg
مکناس Meknès
مکنزی Mackenzie
مکونگ Mekong
مکهنری، دژ McHenry, Fort
مکیزپورت McKeesport
مکینک Mackinac
مکینلی، کوه McKinley, Mount
مکینه (در جانورشناسی) sucker
مگاتریوم megatherium
مگادین (واحد نیرو) megadyne
مگارا Megara
مگاریس Megaris
مگاسیکل (واحد بسامد) megacycle
مگالوپولیس Megalopolis
مگالیت megalithic monuments
مگایرا (در اساطیر) Megaera
مگس fly
مگس (جنوبی) (در نجوم) Musca
مگس اره sawfly
مگس اسب؛ خرمگس horsefly
مگسخوار flycatcher
مگس‌گیر (از گیاهان دائمی) Venus's-flytrap
مگوهم (واحد مقاومت برقی) megohm
مگهالایا Meghalaya
مگیلیکادیز ریکس Macgillicuddy's Reeks
ملئاگروس (در اساطیر یونان) Meleager
ملارن Mälaren
ملاس molasses
ملاکی نبی، کتاب Malachi; Malachias; Malachy
ملامین melamine
ملانزی Melanesia

ملبورن Melbourne
ملتان؛ مولتان Multan; Mooltan
ملخ grasshopper
ملروز Melrose
ملطیه Malatya
ملغمه amalgam
ملفی Melfi
ملک (درقانون مالکیت) estate
ملک Melk; Mölk
ملکائیه (از فرقه‌های مسیحی) Melchites; Melkites
ملک‌الشعراء poet laureate
ملل مشترک المنافع بریتانیا British Commonwealth of Nations
ملن Melun
ملودرام melodrama
ملودی melody
ملوزین (در اساطیر فرانسوی) Mélusine
ملوس Melos
ملویل؛ جزیره‌ی Melville Island
ملویل، خلیج Melville Bay
ملویل، دریاچه‌ی Melville Lake
ملیبو بیچ Malibu Beach
ملیتوپول Melitopol
ملیلا؛ ملیله Melilla
ملین laxative
مماس tangent
ممالک کلیسا States of the Church
ممانعت (در جریان برق متناوب)؛ مقاومت ظاهری impedance
ممرز hornbeam
ممسک الاعنه (در نجوم) Auriga
ممفیس؛ منف Memphis
ممل Memel
مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland
مملگبیت Memelgebiet
ممنون (در اساطیر یونان) Memnon
من؛ مین Maine
من، جزیره‌ی Man, Isle of
مناستر Monastir
مناسکیان ritualists
من‌ا‌ـلوار Maine-et-Loire
منامنا ثقیل و فرسین Mene, Mene, Tekel, Upharsin
منامه Al-Manamah
منای، تنگه‌ی Menai Strait
منتانا Mentana
منتور (در اساطیر یونان) Mentor
منجنیق catapult
منچستر Manchester
منچستر، مکتب Manchester school
منچوری؛ منچوریه Manchuria
منچوری جنوبی، راه‌آهن South Manchurian Railway
منچوکوئو Manchukuo
منچوها Manchus
منحل solute

منحنی (در هندسه‌ی مقدماتی) curve
منخر (در نجوم) Menkar
منخرین nostrils
مندرس Menderes
مندل، قوانین؛ مندلیسم Mendelism
مندلویوم mendelevium
مندله Mandalay
مندلیسم؛ مندل، قوانین Mendelism
مندوسا Mendoza
منزله Menzaleh
منسوجات textiles
منشور (در نورشناخت و در هندسه) prism
منشور زرین golden bull
منشور نیکل Nicol prism
منصف الزاویه bisector
منطق logic
منطق، عدد rational number
منطق ریاضی mathematical logic
منطق صورت formal logic
منطقه (در هندسه) zone of sphere
منطقه (در جغرافیا) belt
منطقة البروج Zodiac
منطقه‌ی آرامگان استوائی doldrums; equatorial belt of calms
منطقه‌ی حاره؛ منطقه‌ی استوائی؛ منطقه‌ی محترقه torrid zone; tropics
منطقه‌ی کانال (پاناما) Canal Zone
منطقه‌ی محترقه؛ منطقه‌ی حاره torrid zone; tropics
منطقه‌ی معتدله middle latitudes; intermediate zone
منطقه‌ی منجمده frigid zone
منطقه‌ی نفوذ sphere of influence
منظرشناخت perspective
منظره‌یاب (در مکاسی) viewfinder
منظومه system
منظومه‌ی شمسی solar system
منظومه‌ی کهکشانی galactic system
منع مسکرات، قانون؛ تحریم مشروبات الکلی liquor law
منفیبار electronegative
منکب الجوزاء؛ ید الجوزا Betelgeuse
منکب الفرس (در نجوم) Menkib; Scheat
منکس (از زبانهای هندواروپائی) Manx
منگالور Mangalore
منگنز manganese
منگنه‌ی آبی hydraulic press
منلائوس (در اساطیر یونان) Menelaus
من متعالی ego transcendental
منموسونه Mnemosyne
مننژ meninge
مننژیت meningitis
منوئه menuet (فنس)
منورکا؛ منورقه (عربی) Minorca
منونیتها؛ منونیها Mennonites
منیتولین، جزایر Manitoulin Islands
منیزی magnesia
منیزیت magnesite
منیزیوم magnesium

مو (شهر) Meaux
مو hair
موآب Moab
موآبی، کتیبه‌ی Moabite stone
مواد ائتلاف (در تاریخ کشتة) Confederation, Articles of
مواد اشکاور؛ گاز اشکاور tear gas
مواد آلی organic compounds
مواد خام raw materials
مواد معدنی؛ کانیها minerals
مواد منفجره explosives
مواد نسوز fireproof materials
موار Mewar
موازنه‌ی بازرگانی balance of trade
*موازنه‌ی بازرگانی مطلوب favorable balance of trade
*موازنه‌ی بازرگانی نامطلوب unfavorable balance of trade
موازنه‌ی پرداختها balance of payments
موازی Moisie
موئسیا Moesia
مواظبتهای پیش از زایمان prenatal care
مواظبین (از فرقه‌های مسیحی) Observants
موانزا Mwanza
موئون muon
موئیسم Moism
موئینگی capillarity
موبیل Mobile
موتاسیون؛ تطور mutation
موتت؛ موته (در موسیقی) motet
موتور motor
موتور با احتراق داخلی internal-combustion engine
موتور برق electric motor
موتور درونسوز internal-combustion engine
موتور دیزل Diesel motor
موته؛ موتت (در موسیقی) motet
موتیف (در موسیقی) motif
موتیلنه؛ میتیلنه Mytilene
موج wave
موج حامل carrier wave
موج‌شکن breakwater
موج ضربه‌ای shock wave
موجی Moji
موجسب ampelopsis
موحدون Almohads
موداک Modoc Indians
مودنا Modena
مودون Meudon
موذروس Moudros
مور؛ مورها Moors; Maures (فنـ)
مورا Morat
مورئا Morea
مورافسکا اوستراوا Moravská Ostrava
مورانو Murano
موراوا Morava
موراوی Moravia
موراوی، کلیسای Moravian Church

موریبئان Morbihan
مورت Meurthe
مورت‌ـاموزل Meurthe-et-Moselle
موریتانیا Mauretania
مورتن Murten (آلمانی)
مورثیا؛ مرسیه (مربی) Murcia
مورچه ant
مورچه‌خوار anteater
مورد myrtle
مورداویا؛ جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی Mordovian Autonomous Soviet Socialist Republic
مورس، الفبای Morse code
مورش Mures
مورفئوس (در اساطیر یونان) Morpheus
مورفولوژی؛ ریختشناسی morphology
مورگارتن Morgarten
مورلوس Morelos
مورلیا Morelia
مورمانسک Murmansk
مورمونها Mormons
مورمیدونها Myrmidons
موروم Murom
موروها Moros
موره Muret
موریا Moriah
موریانه termite
موریتانیا Mauritania
موریسکوها Moriscos
موریشس Mauritius
موز Meuse
موزائیک mosaic
موزامبیک Mozambique
موزل Moselle
موزه museum; musée (فنـ)
موزها (در اساطیر یونانی) Muses
موزه‌ی بریتانیائی British Museum
موس Moss
موساندریت mosanderite
موستار Mostar
مؤسسه‌ی مطالعات عالیه Institute for Advanced Study
موسکنس Moskenes
موسکنستراومن Moskenstraumen
موسکوویت muscovite
موسکیتو، ساحل Mosquito Coast
موسکیتیا Mosquitia
موسلین muslin
موسولئوم mausoleum
موسیا Mysia
موسیر shallot
موسیقی مجلسی chamber music
موش mouse
موش پوزه‌دار shrew
موش خرما marmot
موش صحرائی rat
موش قطبی lemming
موشک؛ راکت rocket
موش کور mole

موش مشک muskrat
موصل Mosul
موکاچوو Mukachevo
موکدن Mukden
موکواوئوو Mokuaweoweo
موگادور Mogador
موگویون، فلات Mogollon Plateau
موگه lily of the valley
مول (در اصطلاح شیمی) mole; mol
مولاتر mulâtre (فنـ)
مولاتو mulatto
مولاثن Mulhacén
مولای Mylae
مولبرگ Mühlberg
مولتان؛ ملتان Multan; Mooltan
مولد generator
مولداو Moldau
مولداوی؛ مولداویا Moldavie; Moldavia
مولد ایستانبرقی electrostatic generator
مولد برق generator
مولده Molde
مولده، خلیج Moldefjord
مولک (خدای کنعانی) Molech; Moloch
مولکول molecule
مولکول‌ـگرم gram-molecule
مولمین Moulmein
مولن Moulins
مولوتوف Molotov
مولوز Mulhouse
*مولوک (خدای کنعانی) Moloch; Molech
مولوکا، دریای Molucca Sea
مولوکای؛ مولوکائی Molokai
مولویتس Mollwitz
مولهاوزن (آلمانی) Mühlhausen
مولهاوزن این تورینگن ~ in Thüringen
مولهایم Mülheim
مولهایم آن در رور ~ an der Ruhr
مولیبدن molybdenum
مولیبدنیت molybdenite
مولیزه Molise
مولین Moline
موم wax
مومباسا Mombasa
موم روغن؛ موم کافوری spermaceti (فنـ)
موم معدنی ozocerite; ozokerite
موموس (در اساطیر یونان) Momus; Momos
مومیائی mummy
مومیائی کردن embalming
مونادولوژی monadology
مونارکیانیسم monarchianism
مونازیت monazite
موناکو Monaco
مون بلان Mont Blanc
مونپارناس Montparnasse
مونپلیه Montpellier
مونتارژی Montargis

مونتاژ (در هنر سینما) montage
مونتانا Montana
مونتانوسیان Montanism
مونتانیارها (در تاریخ فرانسه) Monta-gnards
مونترآل Montreal
مونترو Montreux
مونترو، قرارداد Convention ~
مونتروی Montreuil
مونتری Monterrey
مونتسا Monza
مونتسرات Montserrat; Monserrat
مونتس مالدیتوس Montes Malditos
مونتکاتینی Montecatini
مونتکاتینی-ترمه Terme- ~
مونت کارلو؛ مونته کارلو Monte Carlo
مونتنگرو Montenegro
مونتنیا Muntenia
مونتوبان Montauban
مونتویدئو Montevideo
مونته آلبان Monte Albán
مونته چروینو Cervino ~
مونته کارلو؛ مونت کارلو Carlo ~
مونته کاسینو Cassino ~
مونته کریستو Cristo ~
مون-دور Mont-Dore
مون-دو-مارسان -de-Marsan ~
مونرآل (فنس) Montreal
مونرآله Monreale
مونرووپا؛ مانرووپا Monrovia
مونس Mons
مونسالوات Monsalvat
مونستر Münster
مونسرات Montserrat; Monserrat
مون سرون (Mont) Cervin
مون-سن-میشل Mont-Saint-Michel
مونشن München
مونشن گلادباخ Gladbach ~
مونفرا Montferrat
مونفراتو Monferrato
مونگیر Monghyr
مونلوسون Montlucon
مونمارتر Montmartre
مونوتایپ monotype
مونوفیزیتیسم monophysitism
مونوگرافی monography
مونومر؛ *تکپار monomer
مونها Mon(s)
مونیخ Munich
مونیخ، پیمان Pact ~
مونیسم monism
موومان (فنس) movement
موهاچ Mohács
موهاک Mohawk
موهاوی، بیابان Mojave Desert
موهنجودارو Mohenjo-Daro
موهیر mohair
موهیکن Mohican Indians

موهیگن (قبیله‌ای از هندیشمردگان) Mohegan Indians
مویرگها؛ عروق شعریه capillary
مویزک delphinium
مه fog
مه (از ماههای تاریخ میلادی) May; Mai (فنس)
مهابهاراتا Mahabharata
مهاجرت migration
مهاجرت حیوانات ~ of animals
مهاجرنشین؛ مستعمره colony
مهاجرنشینهای سیزده‌گانه Thirteen Colonies (the)
مهارشترا؛ مهارشتره Maharashtra
مهاندی Mahanadi
مهباران scotch mist
مهبل vagina
مه تنک mist
مه جبهه‌ای frontal fog
مهدود smog
مهدیه Mahdia
مهر؛ میترا Mithra
مهرپرستی؛ میترائیسم mithraism
مهر سلیمان Solomon's-seal
مهرگیاه mandrake
مهرمداران vertebrate
مهغولان (در نجوم) supergiant stars
مهکشند spring tide
مهمات munitions (فنس)
مهمان‌نواز، شهسواران Hospitalers
مهمولکول macromolecule
مهندسی engineering
مهو (واحد اندازه‌گیری هدایت برق) mho
مهونینگ Mahoning
مهین مادر خدایان Great Mother of the Gods
میامی Miami
میامی بیچ Miami Beach
میاناب interfluve (فنس)
میانبر (در گیاهشناسی) mesocarp
میانرود subsequent river
میانسری mesocephalic
میانسینه mesothorax
میانکره؛ مزوسفر mesosphere
میانمرز؛ مزوپوز mesopause
میانه (در آمار و در هندسه) median
میتانی Mitanni
میتاو Mitau
میترائیسم؛ مهرپرستی mithraism
میترال، دریچه‌ی mitral
میتریداتیسم mithridatism
میتسوئی Mitsui
میتسوبیشی Mitsubishi
میتلا Mitla
میتوز mitosis
میتیلنه؛ موتیلنه Mytilene
میث؛ میذ Meath
میثاق covenant
میجی (در تاریخ ژاپن) Meiji
میچم Mitcham

میچوآکان Michoacán
میخک clove
میخوارگی alcoholism
مید، دریاچه‌ی Mead, Lake
میداس (در اساطیر یونان) Midas
میدان؛ حوزه (هر دو در فیزیک) field
میدان ترافالگار Trafalgar Square
میدان قماش زرین Field of the Cloth of Gold
میدان مغناطیسی magnetic field
میدراش؛ مدراش Midrash
*میدراش هگادائی haggadic midrash
*میدراش‌هلاخائی ~ halakhic
میدستون Maidstone
میدگارد (در اساطیر نورس) Midgard
میدگلمورگن Mid Glamorgan
میدلبورگ Middelburg
میدل‌سکس Middlesex
میدلندز Midlands (The)
میدلوذین Midlothian
میدن کاسل Maiden Castle
میدوست Midwest
میدوی Midway
میذ؛ میث Meath
میرزاپور Mirzapur
میروم، آبهای؛ بحر الحوله Merom, Waters of
میز (در نجوم) Mensa; Table
میزان (در نجوم) Libra
میزان الحراره؛ دماسنج thermometer
میزان کردن (در نورشناخت و در عکاسی) focu-sing
میزبان (در زیستشناسی) host
میز گرد Round Table
میزنو، دماغه‌ی Miseno Cape
میزورام Mizoram
میزوری Missouri
میزیخ (در زمینشناسی) glacier table
میستیسیسم؛ رازوری mysticism
میسن Mycenae
میسن-دیکسن، خط Mason-Dixon Line
میسنی، تمدن Mycenaean civilization
میسور Mysore
میسوری؛ میزوری (ایالت) Missouri
میسولونگی Missolonghi
میسی‌سیپی Mississippi
میسی‌سیپی، تنگه‌ی ~ Sound
میشکولتس Miskolc
میشناه؛ مشنا Mishnah
میشیگان؛ میشیگن (ایالت) Michigan
میشیگان، دریاچه‌ی Michigan, Lake
میشیگن Michigan
میعان (در فیزیک) liquefaction
میعه‌ی سائله sweet gum
میفر Mayfair
میفلاور Mayflower
میکا mica
میکاه Micah
میکروب microbe (فنس)

میکروبشناسی microbiology
میکروسکوپ (در فیزیک) microscope
میکروسکوپ (در نجوم) Microscopium
میکروسکوپ الکترونی electron microscope
میکروفون microphone
میکرومتر micrometer
میکرومیکرون micromicron
میکرون micron
میکرونزی Micronesia
میکلون Miquelon
میکن Macon
میکولوف Mikulov
میگرن migraine
میگو shrimp
میل (در نجوم) declination
میلاتسو Milazzo
میلاد مسیح، عید Christmas
میلان Milan
میلان، فرمان ~ Decree
میل ترکیبی شیمیائی chemical affinity
میلتوس Miletus
میل دریائی؛ مایل دریائی nautical mile
میلستروم؛ مالستروم Maelstrom
میلسنگ menhir
میلک Milk
میلواکی Milwaukee
میلویوس پونس Milvian Bridge
میلی‌آمپر milliampère (فنـ)
میلی‌آمپرسنج milliammeter
میلیبار millibar
میلیتاریسم militarism
میلیگرم milligram
میمنه Maimana
میمون monkey
مین Maine
مین mine (فنـ)
مینا daisy
*مینا enamel
میناسازی؛ میناکاری enameling
میناس د ریوتینتو Minas de Riotinto
مینتورنای Minturnae
مینتورنو Minturno
مینچ Minch
مینچو Mincio
میندانائو Mindanao
میندانائو؛ ژرفنای ~ Deep
میندن Minden
میندورو Mindoro
مینروا (در دین روم) Minerva
مینزینگر؛ مینسینگر minnesinger
مینسترل؛ منسترل (فنـ) minstrel
مینس ژرایس Minas Gerais
مینسک Minsk
مینسوتا Minnesota
مینسیتو (حزب سیاسی ژاپن) Minseito
مینسینگر؛ مینزینگر minnesinger
مینک mink
مینگ (سلسله‌ای از شاهان چین) Ming

مینگرلیا Mingrelia
مینگن، جزایر Mingan Islands
مینلند Mainland
مینوئه minuet
مینوتاوروس (در اساطیر یونانی) Minotaur
مینوس (در اساطیر یونانی) Minos
مینوسی، تمدن Minoan civilization
مینیاپولیس Minneapolis
مینیاتور(سازی) miniature
مینیا کونکا Minya Konka
مینیتاری Minitari
مینیکوی Minicoy
مینیم (مقیاس ظرفیت) minim
مینیموم؛ کمینه minimum
مینیو Minho; Mino (اسپانیائی)
میو Mayo
میوپی myopia
میوز meiosis
میوسا Mjosa
میوسن، دوره‌ی Miocene epoch
میوه fruit
میوه‌بندان، عید Tabernacles, Feast of
مییاـجیما Miya-jima
میینچینا Myitkyina

ن

نئاپولیس Neapolis
ناآکپ (نام انجمنی از سیاهپوستان امریکائی) NAACP
نئاندرتال Neanderthal
نائورو Nauru
نابته vegetative reproduction
نابلس Nablus
نابودی (در ماده) annihilation (of matter)
نابیها (گروهی از نقاشان فرانسوی) Nabis
ناپاپ antipope
ناپل Naples
ناپلئون، قانون‌نامه‌ی؛ قانون مدنی Code Napoléon; Code Civil
ناپلئونی، جنگهای Napoleonic Wars
ناپو Napo
ناتال Natal
ناتریوم natrium
ناتو NATO
ناتورالیستها naturalists
ناتورالیسم naturalism
ناتینگم Nottingham
ناتینگم‌شر Nottinghamshire
ناجد (در نجوم) Bellatrix
ناحیه‌ی اقلیمی climatic region
ناخرا Nájera
ناخودآگاه inconscious
نادی سومبات Nagyszombat
نادی‌داراد Nagyvárad
نارا Nara
نارایَنگنج Narayanganj; Narayungunj
ناربون Narbonne
نارستگاری، نهضت؛ ایردانتیسم irredentism

نارف Narew
نارکوآنالیز narco-analyse
نارکیسوس (در اساطیر یونان) Narcissus
نارگیل coconut
نارنج سه‌برگه trifoliate orange
ناروا Narva
نارون elm
نارویک Narvik
ناریج، ناریچ Norwich
نارین Naryn
نازائی؛ سترونی sterility
نازارنها Nazarenes
نازکبالان Hymenoptera
نازی Nazi
ناسا NASA
ناسازگاران (دسته‌ای از پروتستانها) nonconformists
ناساو؛ ناسو Nassau
ناسک Nasik
ناسنها (از گنوستیکها) Naassennes
ناسو؛ ناساو Nassau
ناسیونال سوسیالیسم National Socialism
ناسیونالیسم؛ ناسیونالیزم nationalism
ناشر؛ بزاقه asp
ناصره Nazareth
ناصریه An Nasiriyah
ناظم regulator
ناعوره noria; persian wheel
نافا Nafa
نافلز nonmetal
ناقل بیماری disease carrier
ناقوس bell
ناک اوت knock-out
ناک داون ~ -down
ناکس، قلعه‌ی Fort Knox
ناکسوس Náxos
ناکسویل Knoxville
ناکورو Nakuru
ناگاساکی Nagasaki
ناگپور Nagpur
ناگذار؛ آدیاباتیک adiabatic
ناگرا؛ *آستاتیک astatic
ناگلند Nagaland
ناگورنوـکاراباخ Nagorno Karabakh
ناگویا Nagoya
ناگه (قبایلی از آسام) Naga
نالچیک Nalchik
ناماکوالند Namaqualand
نامثبت non-positive
نامگذاری شیمیائی chemical nomenclature
نامنفی (در ریاضیات) non-negative
نامور Namur
نامه‌ی روز داوری Domesday Book
نامیبیا Namibia
نامیز؛ امولسیون emulsion
نامیزگر emulsifier
نان bread
نانت Nantes

نانت، فرمان	Nantes, Edict of	نبردناو	battleship	نژاد	race
نانتر	Nanterre	نبردهای هفت‌روزه (در تاریخ امریکا)	Seven Days battles	نژادپرستی	racism
نانتونگ	Nan-t'ung; Nantung			نژادشناسی	ethnology
نانجوررها	nonjurors	نبرد هرینگها	Herrings, Battle of the	نس، دریاچه‌ی	Ness Loch
نانچانگ	Nanchang	نبض	pulse	نسبت (در ریاضیات)	ratio
ناندا دوی	Nanda Devi	نبطیان؛ انباط	Nabataeans	نسبتهای مشخص، قانون	law of definite proportions
نانسی	Nancy	نپال	Nepal	نسبتهای مضاعف، قانون	law of simple multiple proportions
نانکو	Nankow	نپتون (در نجوم)	Neptune	نسبیت	relativity
نانکینگ	Nanking	نپتونوس (در دین روم)	Neptune	نسترن	eglantine
نانگا پاربات	Nanga Parbat	نپتونیوم	neptunium	نستور (در اساطیر یونان)	Nestor
نان مقدس	Host	نت (در موسیقی)	musical notation; note	نسخه‌ی خطی	manuscript
نانیتن	Nuneaton	نتو، قله‌ی	Néthou, Pic de	نسر طایر (در نجوم)	Altair
نانینگ	Nan-ning	نجامنا	N'Djamena	نسر واقع (در نجوم)	Vega
ناو	ship	نجد	Nejd	نسطوری، کلیسای	Nestorian Church
ناوار	Navarre	نجوم	astronomy	نسطوری، مذهب	Nestorianism
ناوارینو، نبرد	Navarino, battle of	نجوم رادیوئی	radio astronomy	نسناس	ape
ناواس د تولوسا	Navas de Tolosa	نجومفیزیک	astrophysics	نسو	Nassau
ناوبری؛ ناورانی	navigation	نجوم نوترینوئی	neutrino astronomy	نسوس (در افسانه‌های یونانی)	Nessus
ناوبندان	embargo	نچز	Natchez	نسیان (در روانشناسی)	amnesia
ناوبندان، قانون	Embargo Act	نخاع	spinal cord	نسیم	breeze
ناوپاکتوس	Naupactus	نخاع شوکی	spinal cord	نسیم خشکی	land breeze
نئوپتولموس (در اساطیر یونان)	Neoptolemus	نخجوان	Nakhichevan	نسیم دریا	sea ~
نئوپرن (از انواع کائوچوی مصنوعی)	neoprene	نخست انجیل یوحنا	Protevangelium of James	نشاسته	starch
نئوپلاتونیسم؛ نوافلاطونی، فلسفه‌ی	neo platonism	نخست‌زادگی	primogeniture	نشاسته‌ی حیوانی	glycogen
ناوپلیون	Navplion	نخست‌کشیش	primate	نشر (در اصطلاح مطبوعات)	publishing
ناودیس	syncline	نخل	palm	نشریه‌ی متناوب	periodical
ناودیس شکنجی	synclinorium	نخود	chick-pea	نشویل	Nashville
نئودیم	neodymium	نخود عطری	sweet pea	نصف النهار (در نجوم و جغرافیا)	meridian
ناورس	head of navigation	نذیره	Nazarite	نصف عمر (در رادیوآکتیویته)	half-life
ناوزمین	geosyncline	نرئوس	Nereus	نصف عمر زیستی	biological half-life
ناوسیکائا	Nausicaä	نرئیسها (در اساطیر یونان)	nereids	نصف عمر مؤثر	effective ~
ناوشکن	destroyer	نربدا	Narbada	نطرون	natron
نئولیتیک، دوره‌ی	Neolithic period	نرچینسک	Nerchinsk	نطفه	sperm; spermatozoon
ناومبورگ	Naumburg	نرخ	rate	نظارت، واحد	computer control system
ناومبورگ آن در زاله	~ an der Saale	نرخ مبادله	~ of exchange	نظارت بر ولادت	birth control
نئون	neon	نرخ متوفیات	~ of death	نظام خاوندی	manorial system
ناوهایم	Nauheim	نرخ موالید	birth rate	نظامنامه‌ی پارلمانی	parliamentary law
ناوهو (قبیله‌ای از هندیشمردگان)	Navaho	نرد	backgammon board	نظام وظیفه	conscription
ناوهوائی	airship	نرگس	narcissus	نظر (در نجوم)	aspect
ناوهواپیمابر	aircraft carrier	نرگس برفی	snowdrop	نظریه	theory
ناها	Naha	نرگس درختی	mock orange	نظریه‌ی اطلاعات	information theory
ناهید؛ زهره (در نجوم)	Venus	نرگنست، خلیج	Narragansett, Bay	*نظریه‌ی جهان ایستان	steady-state ~
نای؛ قصبة الریه	windpipe; trachea	نرماده (در گیاهشناسی)	hermaphrodite	نظریه‌ی حرکتی	kinetic ~
نایا (از مارهای بسیار سمی)	naja	نرمتنان؛ نرم‌تنان	Mollusca	نظریه‌ی حرکتی گازها	kinetic theory of gases
نایادها (در اساطیر یونان)	naiads	نرمچوب	softwood	نظریه‌ی ذره‌ای	corpuscular theory
نایاریت	Nayarit	نرمدا	Narmada	نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای؛ نظریه‌ی جابجائی	continental drift
نایروبی	Nairobi	نرم کردن آب	water softening	نظریه‌ی سه‌رنگ (در عکاسی رنگی)	three-color theory
نایژه	bronchus	نرمه‌باران	drizzle	نظریه‌ی موجی‌نور	wave theory of light
نایسه	Neisse	نرمه‌پر	down feather	نعناع	mint
نایلون	nylon	نرن	Nairn	نعناع کند؛ نعناع فلفلی	peppermint
نایمگن	Nijmegen	نرن‌شر	Nairnshire	نفت	naphtha
نایین	Nain; Nein	نروژ	Norway	نفتالین؛ نفتالن	naphthalene
نبراسکا	Nebraska	نروژ، دریای	Norwegian Sea	نفت خام	petroleum
نبرد	battle	نروژی، زبان	~ language	نفتول	naphthol
نبرد پیشامدگی	Battle of the Bulge	نروبندن	Neerwinden		
نبرد مهمیزها	~ ~ ~ Spurs	نزدیک‌بینی	nearsightedness; myopia		
		نزدینه (در عکاسی)	close-up lens		
		نزم	haze		

نفس‌دهی بجمیع موجودات، مذهب ani-mism
نفقه alimony
نفلس Näfels
نفله (در افسانه‌های یونان) Nephele
نفود Nafud
نقاشان هشتگانه Eight, the
نقاط مزدوج (در توپوشناخت) conjugate points
نقاله (اسباب اندازه‌گیری) protractor
نقب Negev; Negeb
نقرس؛ داء الاشراف gout
نقره silver
نقشگیر؛ شیشه (در آلات بصری) objective
نقشه‌برداری surveying
نقشه‌نگاری cartography
نقشه‌ی پنجساله (در تجسس) Five-Year Plan
نقشه‌ی جغرافیائی map
*نقشه‌ی همپهنه equal-area map
*نقشه‌ی همشکل ~ conformal
نقطه (در هندسه و در علوم) point
نقطه‌گذاری ponctuation
نقطه‌ی اشتعال flash point
نقطه‌ی انجماد freezing point; solidifing point
نقطه‌ی جوش boiling point
نقطه‌ی ذوب melting ~
نقطه‌ی سه‌گانه (در فیزیک) triple ~
نقطه‌ی شبنم (در هواشناسی) dew ~
نقطه‌ی عقده nodal ~
نقطه‌ی غلیان boiling ~
*نقلیه‌ی فضاپیما space vehicle
نکار Neckar
نکتورن؛ نوکتورن nocturne
ن‌ک‌وود NKVD
نگاترون negatron
نگاتیف (در عکاسی) negatif
نگاره chart
نگامی Ngami
نگاهداری اغذیه food preservation
نگپتم Negapatam
نگرانی (در روانشناسی) anxiety
نگروئیدها negroids
نگروپونته (ایتالیائی) Negroponte
نگروس Negros
نگریتوها؛ سیاهکان negritos
نگری سمبیلان Negri Sembilan
نگریلوها negrilos
نگوئیول Negoiul
نگومبو Negombo
نگونی (از مردمان باتوزبان افریقا) Nguni
نلسن Nelson
نما (در اصطلاح آمار) mode
نما (در ریاضیات) exponent
نمئا Nemea
نمئا، شیر Nemean lion
نماتودا؛ لوله‌سانان Nematoda
نماد symbol
نمادپردازی؛ سمبولیسم symbolism

نماز شامگاهان سیسیل Sicilian Vespers
نمایشگاه exposition
نمایشهای اسرار mystery play
نمایشهای آلام ~ Passion
نمایشهای کرامات ~ miracle
نمایندگی مردم، قوانین (در تاریخ انگلستان) Representation of the People Acts
نمایه character
نمچینی deliquescence
نمد felt
نمدار؛ زیرفون tilleul (فنی)
نمرست hydrophyte; hygrophyte
نمرویان Infusoria
نمس mongoose
نمسنج hygrometer
نمسنج دمائی psychrometer
نمسیس (در اساطیر یونان) Nemesis
نمک؛ ملح salt
نمک امونیاک sal ammoniac
نمک ترکی؛ نمک تبرزد rock salt
نمکزار salina; salt-pan
نمک قلیا alcali
نمک گلاوبر Glauber's salt
نمنگار hygrograph
نمنگاشت hygrogram
نمنگان Namangan
نمنما hygroscope
نمو (در زیستشناسی) growth
نمودار graph; diagram
نمور Nemours
نمونه (در علم آمار) sample
نمونه‌گیری (در علم آمار) sampling
نمی، دریاچه‌ی Nemi, Lake
ننتاکت Nantucket
ننتس، بخش ملی Nenets National District
ننگرهار Nangarhar
نوا Neva
نواختران؛ نوواها nova
نوادا Nevada
نوار (در فیزیک) band
نوارهای تداخل fringes
نوافلاطونی، فلسفه‌ی؛ نئوپلاتونیسم neoplatonism
نواکشوت Nouakchott
نوئل Noël (فنی)
نوامبر November
نوئوا اسپارتا Nueva Esparta
نوئوو لارِدو Nuevo Laredo
نوئوو لئون ~ León
نوایون Noyon
نوبل، جوایز Nobel, prizes of
نوبلیوم nobelium
نوبور Nyborg
نوبه؛ نوبیا Nubia
نوپلیا Nauplia
نوتبورگ Nöteborg
نوتر دام Notre-Dame
نوتر دام، کوههای Notre-Dame

نوتر دام پاریس؛ نوتر دام دو پاری Notre-Dame de Paris (فنی)
نوترون neutron
نوترینو neutrino
نوتکا، خلیج Nootka Sound
نوتوس (در اساطیر یونان) Notus
نوتیل nautilus
نوتیلس (زیردریائی کشفی) Nautilus
نوجوانی؛ شباب adolescence
*نوح، طوفان Deluge
نوخا Nukha
نود، سرزمین Nod, Land of
نور (شهر، فرانسه) Nevers
نور Nore, the
نور light
نور (ولایت، فرانسه) Nord
نور، سرعت light, velocity of
نورابرق photoelectricity
نورابرقی؛ فوتوالکتریک photoelectric
نوراشیمی؛ فوتوشیمی photochemistry
نورافکن searchlight
نورالژی؛ درد پی neuralgia
نوربند (در اسبابهای بصری) stop
نوربوتن Norrbotten
نورتاب illumination
نورتن، خلیج Norton Sound
نورثامبرلند Northumberland
نورثامبریا، مملکت Northumbria, kingdom of
نورث آیلند؛ جزیره‌ی شمالی North Island
~ Shields نورث شیلدز
نورثلرتن Northallerton
نورثمتن Northampton
نورثمتن‌شر Northamptonshire
نورث یورکشر North Yorkshire
نورد برابانت ~ Brabant
نورد راین‌ـوستفالن ~ Rhine-Westphalia
نوردرنای Norderney
نوردلینگن Nördlingen
نوردنفلت Nordenfelt
نوردهولاند North Holland; Noordholland (هلندی)
نورس (مردم اسکاندیناوی) Norse
نورس (پرنده‌ی آبی) gull
نورس، زبان Norse language
نورس (کهن)، ادبیات ~ literature
نورسنج؛ فوتومتر photometer
نورسنجی؛ فوتومتری photometry
نورسها Norses
نورشناخت optics
نورشناخت جوی atmospheric optics
نورشناخت فیزیکی physical ~
نورشناخت فیزیولوژیائی physiological ~
نورشناخت هندسی geometrical ~
نورفک؛ *نارفک Norfolk
نورفیور Nordfjord
نورکاپ North Cape
نورکوپینگ Norrköping

نورکون، دماغه‌ی Nordkyn, Cape
نورگرائی؛ فوتوتروپیسم phototropism
نورلان Nordland
نورلاند Norrland
نورماند، جزایر Îles Normandes (فنـ)
نورماندی Normandy; Normandie (فنـ)
نورماندیائی، معماری Norman architecture
نورمانها Normans
نورمانها، کشورگشائی Norman Conquest
نورمبرگ؛ نورنبرگ Nuremberg (آلمانی)
نور منطقه‌ای zodiacal light
نورنها Norns (در اساطیر)
نورواک Norwalk
نوروز؛ اختلال اعصاب névrose (فنـ)
نورون neuron
نوریت neuritis
نور یکرنگ monochromatic light
نوریکوم Noricum
نوزالی regeneration (در زیستشناسی)
نوزاد larva (در جانورشناسی)
نوزاد infant (بچه‌ی انسان)
نوسان oscillation
نوسانگر oscillator
نوسانما oscilloscope
نوستاد، پیمان Nystad, Treaty of
نوستری؛ نوستریا Neustria
نوشاتل Neuchâtel
نوشادر ammonium chloride
نوشتن write (در حسابکر)
نوع genus (در زیستشناسی)
نوفیثاغورسیان؛ فیثاغورسیان متأخر neo-Pythagoreans
نوکانتی، فلسفه‌ی neo-Kantianism
نوکتورن، نکتورن nocturne (در موسیقی)
نوکلاسیسیسم neoclassicism
نوکلئوپروتئین nucleoprotein
نوکلئوتید nucleotide
نوکلئول nucléole (فنـ)
نوکلئون nucleon
نوکلئین nuclein
نوکوبینگ Nykobing
نوکوپینگ Nyköping
نوکوس Nukus
نوگشتن reju-venation (در زیستشناسی و جغرافیای طبیعی)
نوگشته‌رود rejuvenated river
نولا Nola
نولامارکیسم neo-Lamarckism
نوم Nome
نومئا Numéa; Nouméa
نومانتیا Numantia
نومفنبورگ Nymphenburg
نومن numen (در دین قدیم روم)
نوموگرافی nomography
نوموگرام nomogram
نومیدیا Numidia
نومینالیسم nominalism
نونیوک Nunivak

نووا؛ نواختر nova
نووارا Novara
نووا سکوتیا Nova Scotia
نووایا زملیا Novaya Zemlya
نووچرکاسک Novocherkassk
نووراسیسک Novorossiysk
نووسیبیرسک Novosibirsk
نووکوزنتسک؛ نوو کوزنتسک Novokuznetsk; Novo Kuznetsk
نووگورود Novgorod
نوول novel
نووو Nauvoo
نووی پازار Novi Pazar
نووی ساد Novi Sad
نویبراندنبورگ Neubrandenburg
نویزاتس Neusatz (آلمانی)
نویزیدلر، دریاچه‌ی Neusiedler Lake
نویزیدلر زه ~ See (آلمانی)
نویشترلیتس Neustrelitz
نویهوف Neuhof
نویی، پیمان Neuilly, Treaty of
نویی‌سورسن ~ -sur-Seine
نهانبلور cryptocrystalline
نهاندانه angiosperme (فنـ)
نهانزا؛ کریپتوگام cryptogam
نه پرسه Nez Percé (قبیله‌ای از هندیشرگان)
نهشت deposit
نهشت فعال active deposit
نهشت کانی mineral ~
نهشتهای دریامیانی pelagic deposits
نهضت فرهنگ اخلاقی Ethical Culture movement
نهنج receptacle (در گیاهشناسی)
نهنگ؛ تمساح؛ کروکودیل crocodile
نی reed
نی، دریاچه‌ی Neagh, Lough
نیاسا، دریاچه‌ی Nyasa, Lake
نیاسالند Nyasaland
نیاسین niacin (از ویتامینها)
نیاگارا Niagara
نیاگارا، آبشار؛ نیاگارا فالز Niagara Falls
نیاگارا-آن-ذ-لیک Niagara-on-the-Lake
نیامه Niamey
نی‌انبان bagpipe (آلت موسیقی)
نی‌ایگاتا؛ نیگاتا Niigata
نیئیهاو Niihau
نیبلونگن Nibelungen (در اساطیر ژرمنی)
نیبلونگنلید Nibelungen-lied (از حماسه‌های ژرمنی)
نیپون Nippon
نیپیسینگ، دریاچه‌ی Nipissing, Lake
نیپیگون، دریاچه‌ی Nipigon, Lake
نیترات nitrate
نیترات نقره silver nitrate
نیتروبنزن nitrobenzene
نیتروژن nitrogen
نیتروژن، تثبیت ~ fixation

نیتروژن، حلقه‌ی؛ نیتروژن، سیکل nitrogen cycle
نیتروسلولوز nitrocellulose
نیتروگلیسرین nitroglycerin
نیتروی Niterói
نیتون niton
نیجر Niger
نیجریا؛ نیجریه Nigeria
نیدوالدن Nidwalden
نیر، جزایر Near Islands
نیرالفکه Alphecca (در نجوم)
نیرو؛ قوه force
نیروی آبی water power
نیروی برقابی hydroelectric power
نیروی حیاتی، نظریه‌ی vitalistic theory; vitalism
نیروی کوریولیس Coriolis force
نیروی مرکزگرای centripetal force
نیروی مرکزگریز centrifugal ~
نیز (the) Naze
نیزبی Naseby
نیزه‌مار fer-de-lance
نیژنی تاگیل Nizhni Tagil
نیژنی نووگورود ~ Novgorod
نیس Nice
نیست‌انگاری nihilism
نیسه Nicée (فنـ)
نیش (شهر) Nis; Nish
نیش sting
نیشکر sugarcane
نیشینومیا Nishinomiya
نیقیه؛ نیکایا Nicaea (بنـ)
نیقیه، اعتقادنامه‌ی Nicene Creed
نیقیه، شورای Council of Nicaea
نیکاراگا؛ نیکاراگوا Nicaragua
نیکاراگا، دریاچه‌ی Nicaragua, Lake
نیکالایف Nikolayev
نیکالایفسک‌ـنا‌ـآمور Nikolayevsk-na-Amure
نیکایا؛ نیقیه Nicaea
نیکل nickel
نیکو Nikko
نیکوبار، جزایر Nicobar Islands
نیکوپول Nikopol
نیکوتین nicotine
نیکوزیا Nicosia
نیکولایف؛ نیکالایف (روسی) Nikolayev
نیکولایفسک Nikolayevsk
نیکولسبورگ Nikolsburg
نیکومدیا؛ نیقومدیه Nicomedia
نیکویا، خلیج Nicoya, Gulf of
نیکه (در اساطیر یونانی) Nike
نیگاتا؛ نی‌ایگاتا Niigata
نیل (رود) Nile
نیل (رنگ) indigo
نیل ابیض White Nile
نیل ازرق Blue ~
نیلسنج nilometer
نیلوفر nenuphar

نیلوفر آبی water lily
نیم Nîmes
نیمان؛ نیمن (لهستانی) Niemen
نیمبوس nimbus
نیمبوستراتوس nimbostratus
نیم‌پل cantilever
نیمتاب twilight
نیمرخ profil
نیمرخ آلرودینامیکی؛ هوابر airfoil
نیمرخ رودخانه river profil
*نیمشفاف translucent
نیمکره‌ی خشکی land hemisphere
نیمکره‌ی شرقی Eastern Hemisphere
نیمکره‌ی غربی ~ Western
نیمکتاب semiarid
نیمگ Nimègue (فنسی)
نیمن Niemen (لهستانی)
نیموگن Nimwegen
نیمهادی semiconductor
نیمیریسم Namierism
نینگپو Ningpo
نینگشیا Ningsia; Ning-hsia
نینگشیا هویی Ningsia Hui
نینگشین Ninghsien
نینوا Nineveh
نیوارک؛ نوارک؛ نیوارک Newark
نیوئم Newham
نیو انگلند؛ انگلستان جدید New England
نیو اورلئان ~ Orleans
نیو بدفرد ~ Bedford
نیو برانزویک ~ Brunswick
نیو برن ~ Bern
نیو بریتن New Britain
نیوبه (در افسانه‌های یونان) Niobe
نیوبیوم niobium
نیوپور Nieuport
نیوپورت Nieuwpoort (فلاندری); Newport (انگلیسی)
نیوتن (واحد نیرو) newton
نیوتن، حلقه‌های Newton's rings
نیو جرزی New Jersey
نیو دیل New Deal
نیور (شهر) Niort
نیور (ولایت) Nièvre
نیورنه Nivernais
نیو روشل New Rochelle
نیو زیلند؛ زلند جدید ~ Zealand
نیوستد، دیر Newstead Abbey
نیو سرم New Sarum
نیو فارست New Forest
نیوفندلند Newfoundland
نیوکاسل Newcastle
نیوکاسل‌اپان‌تاین ~ -upon-Tyne
نیوکاسل‌آن‌تاین ~ -on-Tyne
نیوگیت Newgate
نیو لاندن New London
نیومارکت Newmarket
نیو مکسیکو New Mexico
نیو وستمینستر ~ Westminster

نیو هارمونی New Harmony
نیو همپشر ~ Hampshire
نیو همپشر گرنتس ~ ~ Grants
نیو هیون ~ Haven
نیو یورک ~ York
نیو یورک، خلیج ~ York Bay
نیو یورک، سازمان بندر Port of New York Authority
نیو یورک، کتابخانه‌ی ملی New York Public Library
نیهیلیسم؛ نیست‌انگاری nihilism

و

وابش Wabash
وات (واحد توان) watt
وات (ولایت، سویس) Waadt
واتر پولو water polo
واترتاون Watertown
واترفرد Waterford
واترگیت، ماجرای (در تاریخ کشمکش) Water-gate affair
واترلو Waterloo
واترلو، جنگ ~ campaign
وات‌ساعت watt-hour
واتسنج؛ واتمتر watt-meter
واتفرد Watford
واتلینگ ستریت Watling Street
واتمتر؛ واتسنج watt-meter
واتنایوکول Vatnajökull
واتیکان Vatican
واتیکان، اولین شورای ~ Council, First
واتیکان، دومین شورای Vatican Council, Second
واتیکان، کتابخانه‌ی Vatican Library
واجشناسی phonology
واچرخه anticyclone
واحد (در اندازه‌گیری) unit
واحد جرم اتمی؛ واحد اتمی جرم atomic mass unit
واحد نجومی astronomical unit
واحد نهائی marginal ~
واحدهای ایستانبرقی electrostatic units
واحدهای برقاطیسی electromagnetic units
واحه oasis
وادسو Vadsø
وادوتس؛ *فادوتس Vaduz
وار Var
وارانگر، آبدره‌ی؛ وارانگرفیورد Varan-gerfjord
وارانگیان؛ وارگها Varangians
وارانه (در اصطلاح هواپیمائی) drag
وارتا Warta
وارتبورگ Wartburg
وارته (آلمانی) Warthe
واردات imports
واردار Vardar
وارس (از وسایط فضاپیما) space probe

وارقله Wargla
وارگها؛ وارانگیان Varangians
وارلی Warley
وارم سپرینگز Warm Springs
وارن Varennes
وارن، کمیسیون Warren Commission
وارنا Varna
وارن‌آن‌آرگون Varennes-en-Argonne
وارنو Warnow
وارود (در اصطلاح جغرافیا) obsequent river
وارونژ Voronezh
واری Warri
واریاسیون (در موسیقی) variation
واریانس variance
واریک؛ واریک‌شر Warwick(shire)
وازلین (فنی) petrolatum; vaseline
وازوپرسین vasopressin
واسا Vaasa; Vasa
واستواتر Wast Water
واستوک (ماهواره‌های با سرنشین شوروی) vostok
واسرمان، آزمون Wassermann test
واش Wash (The)
واشیتا Washita
واشینگتن Washington
واشینگتن، جزیره‌ی ~ , Island
واشینگتن، کوه ~ , Mount
واقطبش (در برق) depolarization
واقطبیدن (در فیزیک) depolarize
واقعپردازی؛ رئالیسم؛ رآلیسم (در ادبیات و هنر) realism
واقعنگری (در فلسفه) realism
واقعه؛ حادثه event
واکا Vacca
واکاماتسو Wakamatsu
واکایاما Wakayama
واکسن؛ مایه vaccin
واکسهال Vauxhall
واکنش reaction
واگارشاپات Vagarshapat
واگرام Wagram
واگشت (تغییر امتداد باد) backing
واگشت‌پذیر reversible
واگشت‌ناپذیر irreversible
واگوس vagus
وال Waal
والاکیا؛ والاکی Walachia
والانس Valence
والانس‌گرم valence-gramme
والانسین Valenciennes
والا والا Walla Walla
والبژیخ Walbrzych
والپارزو؛ والپارائیسو (شیلیائی) Val-paraiso
والتا Valletta
والتلینا Valtellina
والتمستو Walthamstow
والتم فارست Waltham Forest
والتم کراس ~ Holy Cross
والخرن Walcheren

وال د/ آئوستا Aosta, Val d'
وال د/ اواز Val-d'Oise
والدای، ارتفاعات Valdai Hills
والدک Waldeck
والدنبورگ Waldenburg
والدوسیان (از فرقه‌های پروتستان)؛ والدنسیز (انگل) Waldenses
وال‌دو‌گراس Val-de-Grâce
وال‌دو‌مارن ~ ~ Marne
والدیویا Valdivia
والریان valerian
والس (نوعی رقص) waltz
والسال Walsall
وال ستریت Wall Street
والسی Wallasey
والشتات Wahlstatt
والکوره‌ها (در اساطیر ژرمنی) Valkyries
والکینو، جزایر Volcano Islands
والمر Walmer
والمی Valmy
والنسیا؛ والنثیا (اسپانیائی) Valencia
والونا Valona
والونها Walloons
واله Valais
والهالا (در اساطیر نوردی) Valhalla; Walhalla
واله د/ آئوستا Valle d'Aosta
والیادولید Valladolid
والیبال volleyball
والیس (آلمانی) Wallis
والیس و فوتونا، جزایر Wallis and Futuna Islands
والین (از ترکیبات آلی) valine (فنـ)
والینی Volyn
وامپوآ Whampoa
وامپیر vampire
وام عمومی debt, public
وام و اجاره، قانون lend-lease
وان (شهر، فرانسه) Vannes
وان (شهر، ترکیه) Van
وانادیوم vanadium
وان الن، کمربندهای Van Allen belts
وانچوان Wanchuan
واندالها Vandals
واندزورث Wandsworth
وان د گراف، مولد Van de Graaff generator
واندمیر Vendémiaire
واندوم Vendôme
واندوم، میدان Place Vendôme
واندە Vendée
وانسان Wonsan
وانستد و وودفرد Wanstead and Woodford
وانگارد (دسته‌ای از ماهواره‌های کشتهٔ Vanguard
وانگپو Whangpoo
وانوا لوو Vanua Levu
وانیل vanilla

وای Wye
وایالئاله Waialeale
وایت، آیل آو؛ وایت، جزیره‌ی Wight, Isle of
وایتانگی، پیمان Waitangi
وایتبویز؛ سفیدپسران Whiteboys
وایت ریور؛ رود سفید White River
وایتهال Whitehall
وایت هاوس؛ کاخ سفید White House
وایتهورس Whitehorse
وایت‌هورس، دره‌ی White Horse, Vale of the
وایسهورن Weisshorn
وایکاونت ملویل، تنگه‌ی Viscount Melville Sound
وایکسل (آلمانی) Weichsel
وایکینگها Vikings
وایمار Weimar
وایومینگ Wyoming
وایونت، سد Vaiont Dam
وبا cholera
وبای خوک hog cholera
وبای کودکی؛ وبای اطفال cholera infantum
وبر (واحد شار مغناطیسی) weber
وبستر‌ـاشبرتن، پیمان Webster-Ashburton Treaty
وتر (در مثلث) hypotenuse
وتر (در یک منحنی) chord
وترن Vättern
وتو veto
وتین Wettin
وجده Oujda
وجود (از مباحث مهم در فلسفه) existence
وجود انسان، اصالت existensialism
وجود برترین، مذهب؛ ترانساندانتالیسم transcendentalism
وحدت اصل، مذهب؛ مونیسم monism
وحدت افریقا، سازمان Organization of African Unity (OAU)
وحدت طبیعت، مذهب؛ مونوفیزیتیسم Monophysitism
وحدت‌طلبان لیبرال Liberal Unionists
وحدت مشیت، مذهب؛ مونوتلتیسم monotheletism
وحدت وجود؛ همه‌خدائی، مذهب pantheism
وخان Wakhan
وخش (در دین یونان) oracle
وخشاب، وخش Vaksh; Vakhsh
وخشهای سیبولائی Sibylline Oracles
ودا Veda
وداع با اسلحه (داستان) Farewell to arms
ودر Vesdre
ودکا vodka
ودل، دریای Weddell Sea
ودن (در دین ژرمنی) Woden
ودنا Vodena
ودوا Vaudois

وده vaudeville
ودیعه‌ی احتیاطی (در اصطلاح بورس) margin
ودین Vidin
ور، دماغه‌ی (فنـ) Cap-Vert
ورا Werra
وراثت؛ توارث؛ ژنتیک genetics
وراکروز؛ وراکروس (اسپانیائی) Veracruz
ورانگل، جزیره‌ی Wrangel(l) Island
ورانگل، کوههای Wrangell Mountains
وربانو Verbano
ورتر (اپرائی از ژ. ماسنه) Werther
ورتیسیسم vorticism
ورجین، جزایر Virgin Islands
ورخنئودینسک Verkhneudinsk
ورخویانسک Verkhoyansk
وردچوب rosewood
وردن Verdun
وردن، پیمان ~ , Treaty of
وردن‌ـسورـموز ~ -sur-Meuse
ورزاو و خرس (اصطلاحی در بورس) Bulls and Bears
ورسای Versailles
ورسای، معاهده‌ی ~ , Treaty of
ورست (واحد طول) verst
ورشکستگی bankruptcy
ورشو (شهر) Warsaw
ورشو (نوعی آلیاژ) German silver
ورشو، پیمان Warsaw Treaty (Organization)
ورق بازی playing cards
ورقله؛ ورگله Wargla; Ouargla
ورقه‌ی سهم stock
ورگیلد (از اقسام دیه) wergild
ورمانت Vermont
ورم حنجره؛ لارنژیت (فنـ) laryngitis
ورمز؛ ورمس Worms
ورمس، دیت Worms, Diet of
ورمس، کنکوردای ~ , Concordat of
ورملاند Värmland
ورم مفصل arthritis
ورم ملتحمه conjunctivitis
ورموت vermouth
ورنی varnish
ورنیه (اسباب اندازه‌گیری) vernier
وروتسلاف Wroclaw (لهستانی)
وروشیلوف؛ واراشیلوف (روسی) Voroshilov
وروشیلوفگراد Voroshilovgrad
ورون، پیمان Vervins, Treaty of
ورونا Verona
ورونا، کنگره‌ی ~ , Congress of
ورویه Verviers
وزید؛ سیاهرگ vein
ورینداابن Vrindaban; Brindaban
وِرینگفوس VØringfoss
ورینیگینگ؛ ورینیخینگ (شهر، افریقای جنوبی) Vereeniging
وزان (شهر، مراکش) Wazzan
وزر (رود، آلمان) Weser

وزغ toad
وزن (نیروی جاذبه‌ی زمین بر اجسام) weight
وزن؛ ریتم (در موسیقی) rhythm
وزن اتمی atomic weight
وزن ترکیبی (در شیمی) combining weight
وزن مخصوص weight density
وزن مولکولی molecular weight
وزنه‌برداری weight lifting
وزن هم‌ارز equivalent weight
وزوو Vesuvius
وزی، غده‌ی prostate gland
وزیر minister
وزیرستان (ناحیه، پاکستان) Waziristan
وژ (رشته کوه، فرانسه؛ ولایت فرانسه) Vosges
وسایط فضاپیما space vehicles
وسپر (زهره‌ی شامگاهی) Vesper
وستا (در دین رومی)؛ وستا (نام یکی از سیارکان) Vesta
وستال (در دین رومی) vestal
وست ایندیز؛ هند غربی West Indies
وست برامیچ؛ وست برمیچ؛ وست برمیچ West Bromwich
وست برمیچ ~ ~
وست پوینت (منطقه‌ی نظامی، کشمة) ~ Point
وست رایدینگ (ولایت، انگلستان) ~ Riding
وسترباوتن (ولایت، سوئد) Västerbotten
وسترگوتلاند؛ وستریوتلاند (سوئدی) Västergotland
وسترنورلاند Västernorrland
وستروس (شهر، سوئد) Västeras
وسترولن Vesteralen
وستریوتلاند (سوئدی) Västergotland
وستفالن (ایالت، آلمان) Westfalen (آلمانی)
وستفالی (ایالت، آلمان) Westphalia
وستفالی، صلح Westphalia, Peace of
*وست گلمورگن West Glamorgan
وست لوذین ~ Lothian
وستماناایار (گروه جزیره، ایسلند) Vestmannaeyjar
وستمانلاند Västmanland
وستمرلند Westmorland
وستمن، جزایر Westman Islands
وستمیث؛ وستمید (ولایت، ایرلند) Westmeath
وست میدلندز West Midlands
وستمینستر، وسمینستر (کوی، لندن) Westminster
وستمینستر، قانون (در تاریخ انگلستان) Westminster, Statute of
وستمینستر، قوانین (در تاریخ انگلستان) Westminster, Statutes of
وستمینستر، کاخ Westminster Palace
وستمینستر ابی ~ Abbey
وست ویرجینیا West Virginia
وست هم (کوی، لندن) ~ Ham
وست یورکشر ~ Yorkshire
وسکس (مملکت آنگلوساکسونها) Wessex
وسمرلند؛ وستمرلند (ولایت، انگلستان) Westmorland

وسمینستر؛ وستمینستر (کوی، لندن) Westminster
وشق (جانور پستاندار) lynx
وشق (در نجوم) Lynx
وصایای دوازده بطرک Testaments of the Twelve Patriarch
وفاداران (در انقلاب امریکا) Loyalists
وفاداران به امپراطوری متحد United Empire Loyalists
وفور؛ بسامد frequency
وفور زاویه‌ای angular frequency
وکاتیو vocative
وکسفرد (ولایت، ایرلند) Wexford
وکلوز (ولایت، فرانسه) Vaucluse
وکولور (شهر، فرانسه) Vaucouleurs
ولادی قفقاز Vladikavkaz
ولادیمیر (شهر، تجشه) Vladimir
ولادیمیر-سوزدال ~ -Suzdal
ولادیمیر-والینسکی (شهر، اوکرائین) Vladimir-Volynski
ولادی‌وستوک (شهر، تجشه) Vladivostok
ولایات صحرائی Saharan Departments
ولت (واحد برقی) volt
ولتا ردوندا Volta Redonda
ولتاژ voltage
ولت‌آمپر voltampère (فنس)
ولتامتر voltameter
*ولتاوا Vltava (چک)
ولتای علیا Upper Volta
ولترا Volterra
ولتسنج؛ ولتمتر voltmeter
ولتورنو Volturno
ولد؛ ولت veld; veldt
ولد الزنا bastard
ولدیز Valdez
ولز Wells
ولسک Volsk
ولسکیها Volscians
ولسن Velsen
ولسونگاساگا Volsungasaga
ولسینیئی Volsinii
ولش، زبان Welsh language
ولش مارچز ~ Marches
ولفرام wolfram
ولفنبوتل Wolfenbüttel
ولفها Welfs
ولگا Volga
ولگا-بالتیک، آبراهه‌ی Volga-Baltic Waterway
ولگاگراد Volgograd
ولو Volo
ولوجیمیش Wlodzimierz
ولور Vellore
ولوره Vlorë
ولوس Volos
ولوگدا Vologda
ولونا Vlona
ولهینیا Volhynia

ولیا Velia
ولیسینگن Vlissingen
ولی فورج Valley Forge
ولیک امریکائی trailing arbutus; Mayflower
ولینگتن Wellington
ومبلی Wembley
ون Ven
ونتسپیلس Ventspils
ونتسیا Venezia
ونتسیا تریدنتینا ~ Tridentina
ونتسیا جولیا ~ Giulia
ونتو Veneto
وندتا vendetta
وندن Wenden (آلمانی)
وندها Wends
ونرن Vänern
ونزوئلا (اسپانیائی) Venezuela
ونسن Venaissin
ونسن Vincennes
ونسوئلا؛ ونزوئلا Venezuela
ونسی Venetia
ونکوور Vancouver
ونکوور، جزیره‌ی ~ Island
ونلو Venlo
ونوس (در اساطیر رومی) Venus
ونیر (در دین ژرمنی) vanir
ونیز Venice
وو Vaud
ووپر Wupper
ووپرتال Wuppertal
ووچانگ Wuchang
وودستاک Woodstock
وورتسبورگ Würzburg
وورتمبرگ Württemberg
وورتمبرگ-بادن Württemberg-Baden
ورتمبرگ-هوهانزولرن؛ وورتمبرگ-هوئنتسولرن Württemberg-Hohenzollern
ووستر Worcester
ووسترشر Worcestershire
ووشی Wusih
ووشین Wuhsien
وولفنیت wulfenite
وولکانو Vulcano
وولکانوس Vulcan
وولکانیزاسیون vulcanization
وولگات Vulgate
وولورهمتن Wolverhampton
وولیچ؛ وولیچ Woolwich
وووره Vouvray
ووه Vevey
ووهان Wuhan
وهران؛ اوران Oran
وهم delusion
وهم تعقیب persecution delusion
وی Wei
ویارموسا Villahermosa
ویاتکا Vyatka

ویادوک؛ راهبر viaduct
ویاردجو Viareggio
ویبورگ؛ ویبورگ Viborg
ویبورگ Vyborg
ویتالیسم vitalism
ویتامینها vitamins
ویتبسک Vitebsk
ویتبنک Witbank
ویتبی Whitby
ویتبی، شورای ~ , Synod of
ویتربو Viterbo
ویتستون، پل Wheatston bridge
ویتکونگ Viet Cong
ویتکیند Wittekind
ویتلوگا Vetluga
ویتمین؛ ویتمین Vietminh; Viet Minh
ویتناگموت witenagemot
ویتنام؛ ویت‌نام Viet Nam
ویتنبرگ Wittenberg
ویتنی، کوه Whitney
ویتواترزرند Witwatersrand
ویتوریا Vitoria
ویتوریو ونتو Vittorio Veneto
ویتی لوو Viti Levu
ویتیم Vitim
ویتکایا Vizcaya
ویجاگاپاتام Vizagapatam
ویجایاوادا Vijayawada
ویجینگر Vijayanagar
ویچنتسا Vicenza
ویچیتا Wichita
ویچیتا فالز ~ Falls
ویدزمه Vidzeme
ویدوکیند Widukind
ویدین Vidin
ویرجینیا Virginia
ویرجینیا، کوههای ~ Mountains
ویرجینیا سیتی ~ City
ویرجینیای غربی West Virginia
ویرژینال virginal
ویرگینیا (در اساطیر رومی) Virginia
ویروس virus
ویزئو Viseu
ویزمار Wismar
ویزون vison
ویزیگتها؛ ویزیگوتها Visigoths
ویسایان، جزایر Visayan, Islands
ویسبادن Wiesbaden
ویسبی؛ ویسبو (سوئدی) Wisby; Visby
ویستاویژن vistavision
ویستول Vistula
ویسکانسین Wisconsin
ویسکوز viscose
ویسکی whisky
ویسکی، شورش Whiskey Rebellion
ویسلا (لهستانی) Wisla
ویسمار Wismar
ویسینگسو Visingso
ویشنو Vishnu

ویشی Vichy
ویشی، حکومت ~ government
ویک Wick
ویک، جزیره‌ی Wake Island
ویکتوریا Victoria
ویکتوریا، آبشارهای ~ Falls
ویکتوریا، ارض ~ Land
ویکتوریا، جزیره‌ی ~ Island
ویکتوریا، دماغه‌ی؛ ویکتوریا پوینت Victoria Point
ویکتوریا نیانزا؛ ویکتوریا، دریاچه‌ی Victoria Nyanza
ویکتوریا و البرت، موزه‌ی ~ and Albert Museum
ویکتوریاهاون Victoriahavn
ویکسبرگ Vicksburg
ویکفیلد Wakefield
ویکلو Wicklow
ویکو Waco
ویکونیا vicuna
ویگ، حزب (در تاریخ کشمکش انگلستان) Whig party
ویگتن Wigtown
ویگتن‌شر Wigtownshire
ویگو Vigo
ویلا villa
ویلا د/استه Villa d'Este
ویلا دوریا پامفیلی Villa Doria Pamphili
ویلافرانکا دی ورونا Villafranca di Verona
ویلتس Wilts
ویلتشر Wiltshire
ویلتن Wilton
ویلد Weald, the
ویلر-کوتره Villers-Cotterêts
ویلر-کوتره، منشور Ordonnance de Villers-Cotterêts
ویلز Wales
ویلز، خلیج Whales, Bay of
ویلز جدید جنوبی New South Wales
ویلزدن Willesden
ویلسن، کوه (کالیفرنیا) Wilson
ویلفرانش Villefranche
ویلفرانش-سورسون ~ -sur-Saône
ویلکس، ارض Wilkes Land
ویلکس-بری ~ -Barre
ویلمت Willamette
ویلمستاد Willemstad
ویلمینگتن Wilmington
ویلن villein
ویلنا Vilna
ویلنو (لهستانی) Vilno
ویلنیوس Vilnius
ویلوربان Villeurbanne
ویلهلمسهافن Wilhelmshaven
ویلیامزبرگ Williamsburg
ویلینگ Wheeling

ویلیولی Vilyui
ویمبلدن Wimbledon
ویمشورست، ماشین Wimshurst machine
ویمیرو Vimeiro
وین Vienne
وین Vienna
وین، کنگره‌ی ~ , Congress of
وینترتور Winterthur
وینتیان؛ وینتین Vientiane
وینچستر Winchester
وینداو Windau
ویندرمیر Windermere
ویندوارد؛ جزایر Windward Islands
ویندوبونا Vindobona
ویندهوک؛ وینتهوک Windhoek
ویندهیا، ارتفاعات Vindhya Range
ویندهیا پرادش ~ Pradesh
وینر والد Wienerwald
وینزر Windsor
وینزلو Winslow
وینسنز Vincennes
وینلند Vinland; Wineland
وینیا دل مار Viña del Mar
وینیپگ Winnipeg
وینیپگوسیس Winnipegosis
وینیتسا Vinnitsa
وینیمال Vignemale
ویواره Vivarais
ویورلی Waverly
ویول (خانواده‌ی سازهای زهی) viol
ویولن؛ ویولون violin
ویولن آلتو viola
ویولنسل (فن) violoncelle
ویوودینا Vojvodina
ویهای Weihai
ویهایوی Weihaiwei

ه

هالیتی؛ آئیتی (فن) Haiti
هابانرا habanera
هابر، طریقه‌ی Haber process
هابل، قانون Hubble's law
هاپسبورگ، هابسبورگ Hapsburg; Habsburg
هاجکین، بیماری Hodgkin's disease
هادرزفیلد Huddersfield
هادریانوس، دیوار Hadrian's Wall
هادس (در دین یونان) Hades
هادی (در برق) conductor, electrical
هادی (در حرارت) ~ , thermal
هارا-کیری hara-kiri
هاربین Harbin
هارپرز فری Harpers Ferry
هارپسیکورد (از سازها) harpsichord
هارپی (در دین روم) Harpy
هارتس Harz (آلمانی); Herts (انگل)
هارتفرد Hartford; Hertford
هارتفرد، انجمن Hartford Convention
هارتفردشر Hertfordshire

هاردانگرفیورد Hardangerfjord
هارگسا Harghessa; Hargeisa
هارلم (بخش، نیو یورک) Harlem
هارلم (شهر، هلند) Haarlem
هارلین، کتابخانه‌ی Harleian Library
هارمونیا (در اساطیر یونان) Harmonia
هاروارد، دانشگاه Harvard University
هاروی، جزایر Hervey Islands
هاری hydrophobia; rabies
هاریانا Haryana
هاسلت Hasselt
هافسفیورد Hafrsfjord; Hafsfjord
هافل Havel
هافنیوم hafnium
هاکوداته Hakodate
هاکونه Hakone
هاکی hockey
هاگ؛ *سپور (فنـ) spore
هاگسازی sporification
هاگن Hagen
هال Hull
هالئاکالا Haleakala
هالاند Halland
هالبرشتات Halberstadt
هالکونه (در اساطیر یونان) Halcyone
هالماهرا Halmahera
هالمشتاد؛ هالمستاد (سوئدی) Halmstad
هالند هاوس Holland House
هالوژن؛ شورگن halogen
هاله halo
هاله Halle
هاله‌ی دگرگونگی metamorphic aureole
هالیرود Holyrood (Palace)
هالیفاکس Halifax
هالیکارناس Halicarnassus
هالیول Holywell
هالیوود Hollywood
هام Hamm
هامار Hamar
هامبر Humber
هامبرساید Humberside
هامبورگ Hamburg
هامبولت Humboldt
هامرفست Hammerfest
هاملن (آلمانی)؛ هاملین Hameln; Hamelin
هامهونگ Hamhung
هان Han
هانتر Hunter
هانتینگتن Huntington
هانتینگدن Huntingdon
هانتینگدن اند پیتربره؛ هانتینگدن و پیتربره Huntingdon and Peterborough
هانتینگدن اند گادمنچستر ~ and Godmanchester
هانتینگدن‌شر Huntingdonshire
هاندردویت hundredweight
هانری (واحد خودالقائی) henry (the)
هانسائی، اتحادیه‌ی Hanseatic League
هانکو (شهر، فنلاند) Hanko
هانکو (شهر، چین) Hankow
هانگچو Hangchow; Hang-chou
هانوور Hanover; Hannover
هانوی؛ هانولی Hanoi
هانیانگ Hanyang
هاوائی Hawaii
هاوان Havana
هاورث Haworth
هاوگسون Haugesund
هاولند، جزیره‌ی Howland Island
هاونزلو Hounslow
هاویتسر howitzer
هاید پارک Hyde Park
هایدلبرگ Heidelberg
هایذ Hythe
هایفونگ Haiphong; Haifong
های‌فی Hi-Fi
هایکسئیتاس haecceitas
هایگیت Highgate
هایلبرون Heilbronn
هایلندز Highlands
هایمور (از تشکیلات پارتیزانی فاشیستی) Heim-wehr
هایموس Haemus
هاینان Hainan
هبریدیز Hebrides
هبریدیز جدید New Hebrides
هبوط (در احکام نجوم) dejection
هبه (در اساطیر یونان) Hebe
هپاتیک hepatica
هپتارکی heptarchy
هپی Ho-pei; Hopeh
هترودین heterodyne
هتروسیکل heterocycle
هتل دز/انوالید؛ *اوتل دز/انوالید Hôtel des Invalides
هتل دو ویل؛ *اوتل دو ویل Hôtel de Ville
هتل دیو؛ *اوتل دیو Hôtel-Dieu
هجوم به طلا gold rush
هدایا و پیشکش aids
هدایت (در فیزیک) conduction
هدمارک Hedmark
هدهد hoopoe
هدینگتن Haddington
هدینگتن‌شر Haddingtonshire
هذلولی hyperbola
هذلولیوار hyperboloid
هذیان خمری delirium tremens
هرا (در دین یونان) Hera
هرات Herat
هرادتس کرالوه Hradec Králové
هراس panic
هراکلیا Heraclea
هراکلیا پونتیکا ~ Pontica
هرالدری heraldry
هرباریوم herbarium
هرتس (واحد بسامد برقی) hertz
هرتس (ولایت، انگلستان) Herts

هردسبرونگ‌راسل، نمودار Hertzsprung-Russel diagram
هردوار Hardwar
هررو Herero
هرزگووین Hercegovina
هرزه‌سنگ gangue
هرس pruning
هرستال؛ ارستال؛ هریستال Herstal
هرفرد (انگلـ) Hereford
هرفرد (آلمانی) Herford
هرفرد اند ووستر؛ هرفرد و ووستر Here-ford and Worcester
هرفردشر Herefordshire
هرقل؛ هراکلیوس Heraclius
هرکول (پهلوان افسانه‌ای) Hercules
هرکول، ستونهای Pillars of Hercules
هرکولانوم Herculaneum
هرلن Herelen
هرم pyramid
هرماس، شبان Hermas
هرمافرودیت؛ نرماده hermaphrodite
هرمافرودیتوس (در اساطیر یونان) Herma-phroditus
هرمانشتات Hermannstadt
هرمجدون Armageddon
هرمس (در دین یونان) Hermes
هرمس تریسمگیستوس (از خدایان مصریان) Hermes Trismegistus
هرموپولیس Hermopolis
هرمیونه (در افسانه‌های یونانی) Hermione
هرنوساند Härnösand
هرنه Herne
هرنهوت Herrnhut
هرو (در افسانه‌های یونان) Hero
هرو Harrow
هروآتسکا Hrvatska
هروئین heroin
هرولها؛ هرولی؛ اروئی Heruli, Eruli
هریچ Harwich
هری‌رود Hari Rud
هریزاو Herisau
هریسبرگ Harrisburg
هریستال؛ اریستال؛ هرستال Héristal
هرینگ herring
هرینگها؛ نبرد Herrings, Battle of the
هرینگی Haringey
هزارپا millipede; millepede
هزار جزیره Thousand Islands
هزار چشم St.-John's-wort
هس؛ هسه Hesse
هسپروس Hesperus
هسپریا (سیارک) Hesperia
هسپریدس (در اساطیر یونان) Hesperides
هستن اند آیزلورث؛ هستن و آیزلورث Heston and Isleworth
هسته‌ای، افزارهای core tools
هسته‌چه nucleole
هستی (در فلسفه) existence
هستیا (در اساطیر یونان) Hestia

هسر glazed frost
هسن Hessen
هسن‌ـ ناساو Hessen-Nassau
هسن‌ـهومبورگ Hessen-Homburg
هسه؛ هس Hesse
هشت‌پا octopus
هشتک (در نجوم) Octans (Octant)
هشت‌وجهی octahedron
هفایستوس (در دین یونان) Hephaestus
هفتالیان Ephthalites
هفته week
هفته‌ی مقدس Holy Week
هفوف Hofuf
هکابه (در افسانه‌های یونان) Hecuba
هکاتومپیلوس Hecatompylos
هکاته (در اساطیر یونان) Hecate
هکتار hectare
هکتو‌ـ hecto-
هکتور (در اساطیر یونان) Hector
هکلا Hekla
هکنسک Hackensack
هکنی Hackney
هگزا‌ـ hexa-
هگزوزها hexose
هل؛ هیل cardamom
هلاخا halakah; halacha
هلاس؛ الاس Hellas
هلال الخصیب Fertile Crescent
هلسینکی Helsinki
هلسینگبورگ؛ هلسینگبوری (سوئدی) Hälsing-borg
هلسینگفورس Helsingfors
هلسینگور Helsingør
هلگولاند Helgoland
هللویا Hallelujah
هلن (در اساطیر یونان) Hellen
هلنا Helena
هلند Netherlands
هلند، جنگهای Dutch Wars
هلند اتریش و اسپانیا Netherlands, Austrian and Spanish
هلند جدید New Netherlands
*هلند، گینه‌ی جدید Netherlands New Guinea
هلندی، زبان Dutch language
هلندیا Hollandia
هلندی پرنده Flying Dutchman
هلنه (در افسانه‌های یونانی) Helen
هلنیست hellenist
هلنیستی، تمدن Hellenistic civilization
هلنیسم Hellenism
هلو peach
هلوتها Helvetii
هلوتیا Helvetia
هلوتیا، جمهوری Helvetic Republic
هلولین Helvellyn
هله (در اساطیر یونان) Helle
هلیکوپتر helicopter
هلیکون؛ الیکون Helicon

هلیگولاند Heligoland
هلیله myrobalan
هلیوپولیس Heliopolis
هلیوتروپیسم heliotropism
هلیوس Helios
هلیوم helium
هم (رنگیزه‌ی خون) heme
هماب confluent
هم‌ابر، خط isoneph line
هماتیت hematite
هماتیت قهوه‌ای brown hematite
هم‌ارز گرمی gram-equivalent
هم‌ارزی مکانیکی حرارت mechanical equivalent of heat
همانی؛ اتحاد (هر دو در ریاضیات) identity
هماهنگیان Harmony Society
همبارش، خط isohyet line
همبسپاری copolymerization
همپار؛ ایزومر isomer
همپاری؛ ایزومریسم isomerism
همپتن رودز Hampton Roads
همپتن کورت Hampton Court
همپستد؛ همستد Hampstead
همپشر Hampshire
هم‌پیمانان راین Confederation of the Rhine
همتن؛ همپتن Hampton
همتن کورت؛ همپتن‌کورت ~ Court
همتن کورت، کنفرانس ~ ~ Conference
همجا؛ ایزوتوپ isotope
همجوشی (در فیزیک اتمی) fusion
همجوشی هسته‌ای nuclear fusion
همچسبی و دگرچسبی adhesion and cohesion
همچند، خط isopleth line
همدما، خط isotherm ~
همرسمیث Hammersmith
همزیستی symbiosis
همزرفا، خط isobath line
همسانی homeomorphy
همستادی؛ ایزوستازی (فنـ) isostasy
همستد؛ همپستد Hampstead
همسرایان chorus
همشکلی isomorphism
همشورا، خط isohaline line
همشید، خط isohel ~
همفشار، خط isobaric ~
همکاری عمران منطقه‌ای، پیمان Regional Cooperation for Development
همکاسگی (در زیستشناسی) commensalism
هملرز، خط coseismic line; homoseismal line
هم‌مرز Hemel Hempstead
هم‌ماهیتی consubstantiation
همند Hammond
همنوائی (در برق) resonance
همنهشتی congruence
هموفیلی hemophilia

همه‌خدائی، مذهب pantheism
همه‌خوار omnivorous
همیپترا؛ نیم‌بالان Hemiptera
همیشه‌بهار calendula
همیشه‌بهار آبی marsh marigold
همیلتن Hamilton
هنان؛ هونان Honan
هنتس Hants
هند India
هندبال handball
هند پرتغال Portuguese India
هندسه geometry
هندسه‌ی اقلیدسی Euclidean geometry
هندسه‌ی تحلیلی ~ analytical
هندسه‌ی ترسیمی ~ descriptive
هندسه‌ی تصویری ~ projective
هندسه‌ی دیفرانسیل ~ differential
هندسه‌ی فضائی؛ هندسه‌ی مجسمه solid geometry
هندسه‌ی مسطحه plane geometry
هندسه‌ی نااقلیدسی non-Euclidean geometry
هند شرقی East Indies
هند شرقی بریتانیا، شرکت East India Company, British
هند شرقی فرانسه، شرکت French, East India Company
هند شرقی هلند Dutch East India
هند شرقی هلند، شرکت ~ ~ ~ Company
هند غربی West Indies
هند غربی، فدراسیون ~ ~ Federation
هند غربی دانمارک Danish West Indies
هند غربی هلند Dutch West India
هند غربی هلند، شرکت ~ ~ ~ Company
هند فرانسه French India
هندن Hendon
هندو، آیین Hinduism
هندواروپائی Indo-European
هندوآریائی Indo-Aryan
هندوانه watermelon
هندوایرانی Indo-Iranian
هندوچین Indochina
هندوراس؛ هوندوراس Honduras
هندوراس بریتانیا British Honduras
هندوستان Hindustan
هندوستانی Hindustani
هندوسکائیان Indo-Scythians
هندوکش Hindu Kush
هندی (در نجوم) Indus (Indian)
هندی، ادبیات Indian literature
هندی، زبان Hindi
هندی، موسیقی Hindu music
هندی، هنر و معماری Indian art and architecture
هندیشمردگان Indians
هندیشمردگان، سرزمین Indian Territory

هندیشمردگان، موسیقی Indian music
هنر آبستره؛ هنر انتزاعی abstract art
هنر جدید art nouveau (فنـ)
هنر نو modern art
هنری، قانون Henry's law
هنگ (در اصطلاح ریاضیات) modulus
هنگیانگ Hengyang; Heng-yang
هنلی‌ـآن‌ـتمز Henley-on-Thames
هنوم Hinnom
هنیبل Hannibal
هوا air
هوا(وضع) weather
هوا، آلودگی air pollution
هوا (لتـ) Pará rubber tree
هوابر airfoil
هوابرده air-borne
هواپیما airplane; aeroplane; aircraft
هواپیمائی aviation
هواپیمای بی‌موتور؛ گلایدر glider
هوادس (در نجوم) Hyades
هوازدگی airsickness
هواسنج barometer
هواسنگ aerolite
هواشناسی meteorology
هواکینتوس (در اساطیر یونان) Hyacinth
هواگاز air gas; producer gas
هوانگپو Whangpoo
هوانگ‌ـشی Huang-shih; Hwangshih
هوانگ هو Hwang Ho
هوئنلیندن Hohenlinden
هوانوردی، قوانین air, law of the
هوئه Hué; Hue
هوئه تاوئرن؛ هوهه تاوئرن Hohe Tauern
هوای Hwai; Huai
هوای تثبیت‌شده؛ هوای ثابت fixed air
هوای مایع liquid air
هوای‌ـنان Huai-nan; Hwainan
هوایتینگ Hwaining
هوبارت Hobart
هوبرتوسبورگ، صلح Hubertusburg, Peace of
هوبلی‌ـدهاروار Hubli-Dharwar
هوبوکن Hoboken
هوپربورئوسها (در افسانه‌های یونانی) Hyper-boreans
هوپرمنسترا (در اساطیر یونان) Hypermens-tra
هوپریون (در اساطیر یونان) Hyperion
هوپه Hupeh
هوپی Hupei
هوتنتوتها Hottentots
هوخشتت Höchstädt
هودرا (در اساطیر یونان) Hydra
هودسن Hudson
هودسن، خلیج ~ Bay
هور Hor
هورا Howrah
هورای Horae
هورتا؛ *اورته Horta

هورتانسیا (فنـ) hydrangea; hortensia
هوردالان Hordaland
هورست (زمین برآمده) horst
هورفردوست Haverfordwest
هورمون رشد؛ هورمون سوماتوتروپ somatotropic hormone
هورمونها hormones
هورن (از سازها) horn
هورن، دماغه‌ی Horn, Cape
هورنبلند hornblende
هورنزی Hornsey
هوروس (از خدایان دین مصری) Horus
هورون، دریاچه‌ی Huron, Lake
هوریائی، زبان Hurrian language
هوز هو Who's Who
هوسا (قومی در نیجریه) Haus(s)a
هوسی، جنگهای Hussite Wars
هوسیان Hussites
هوش intelligence
هوشلاگا Hochelaga
هوفی Hofei
هوکایدو Hokkaido
هوک وان هولاند Hook of Holland
هوکو گونتو (ژاپنی) Hoko Gunto
هوگلی Hooghly
هوگنوها Huguenots
هولاند Holland
هولبرن Holborn
هولشتاین Holstein
هولمیوم holmium
هولوگرافی holography
هولوگرام hologram
هومانیست؛ اومانیست humanist
هومانیسم؛ اومانیسم humanism
هومئوپاتی homeopathy
هومبورگ Homburg
هومبولت، یخچال Humboldt Glacier
هوم رول؛ فرمانروائی میهنی Home Rule
هومن (در اساطیر یونان) Hymen; Hymenaeus
هوموپترا؛ یکسانبالان Homoptera
هوموفونی (در موسیقی) homophony
هونان؛ هنان Honan
هونان Hunan
هونانفو Honanfu
هوندوراس؛ هندوراس Honduras
هونشو Honshu
هونگتسه Hungtse
هونگ کونگ Hong Kong
هونولولو Honolulu
هونها Huns
هونهای سفید White Huns
هوور، سد Hoover Dam
هوهانزولرن Hohenzollern
هوهانزولرن‌ـزیگمارینگن ~ -Sigmaringen
هوهانزولرن‌ـهشینگن Hohenzollern Hechingen
هوهنفریدبرگ Hohenfriedeberg

هوـهوـهاوـتی Hu-ho-hao-t'e
هوهویت (در منطق و فلسفه) identity
هوهه تاوئرن؛ هوئه تاوئرن Hohe Tauern
هوهوت Huhehot
هوی Hoy
هویا (از گیاهان پر قدیم) hoya
هویج carrot
هویسایدـکنلی، لایه‌ی Heaviside-Kennelly layer
هویگنس، اصل Huygens's principle
هیئت configuration
هیئت منصفه jury
هیبرنیا Hibernia
هیبیس کورپس habeas corpus
هیپرسون hypersound
هیپرسونیک hypersonic
هیپرمتروپ hypermetropia
هیپرون hyperon
هیپنوتیسم hypnotism
هیپوتالاموس hypothalamus
هیپو رگیوس Hippo Regius
هیپوسولفیت hyposulfite
هیپوفیز، غده‌ی hypophysis gland
هیپوکوندری hypochondria
هیپولوتوس (در اساطیر یونان) Hippolytus
هیپولوته (در اساطیر یونان) Hippolyte
هی‌ـپونسفوت، پیمان Hay-Pauncefote Treaty
هیپیها hippies
هیت Hit
هیچ نمیدانم، نهضت Know-Nothing Party
هیداتسا Hidatsa Indians
هیدر hydra
هیدرو‌ـ(پیشوند) hydro-
هیدروپونیک hydroponics
هیراتی، خط Hieratic
هیرکانیا Hyrcania
هیرودینئا Hirudinea
هیروشیما Hiroshima
هیروگلیفی hieroglyphic
هیز Hayes
هیسپانیولا Hispaniola
هیستامین (ترکیب آلی) histamine
هیسترزیس hysteresis
هیستری hysteria
هیستیدین (از آمینو-اسیدها) histidine
هیستینگز Hastings
هیکسوسها Hyksos
هیکل Temple
هیکل‌بینی Gestalt (آلمانی)
هیکوری hickory
هیلا Gila
هیلدسهایم Hildesheim
هیلو Hilo
هیلورسوم Hilversum
هیلونگکیانگ Heilungkiang
هیلینگدن Hillingdon
هیماچال پرادش Himachal Pradesh

هیمارکت، آشوب میدان Haymarket Square riot
هیمالایا Himalayas
هیمتوس، هیمت Hymettus
هیمجی Himeji
هیمرا Himera
هیمس Jemez
هیندنبورگ Hindenburg
هینگان Hingan
هیوا اوآ Hiva Oa
هیورن، دریاچه‌ی Huron, Lake
هیورینگ Havering
هیوستن Houston
هیوسین hyoscine

ی

یائسگی؛ یاس menopause
یاآن Ya-an; Yaan
یائونده Yaoundé
یابلونتس ناد نیسو Jablonec nad Nisou
یابلونووی Yablonovy
یابیش جلعاد Jabesh-gilead
یاپ؛ یپ Yap
یاپتوس Iapetus
یات yacht
یاتاقان bearings
یاتروشیمی (فن) iatrochemistry
یاخته؛ سلول cell
یاخته‌شناسی cytology
یاخته‌شیمی cytochemistry
یاخیموف Jáchymov
یادداشت (در اصطلاح دیپلماسی) note
یادگیری learning
یارد (واحد طول) yard
یارکند Yarkand
یارمث Yarmouth
یاروسلاول Yaroslavl
یاس؛ یائسگی menopause
یاس بنفش lilac
یاسمن؛ یاس jasmine; jessamine
یاسنایا پالیانا Yasnaya Polyana
یاسون (پهلوان اساطیر یونانی) Jason
یاسی Jassy
یاش؛ یاشی Iasi
یافا Jaffa
یاقوت ruby
یاقوت کبود sapphire
یاکوت (جنس) Yakut
یاکوتسک Yakutsk
یال (بخش شهری) Yough al
یال (در هندسه) edge
یالتا Yalta
یالتا، کنفرانس ~ Conference
یالو Yalu
یام (گیاه استوائی) yam
یاماتو Yamato
یاماگوچی Yamaguchi
یانسن، آیین؛ یانسنیسم Jansenism
یانکرز Yonkers

یانکی Yankee
یانگ، ضریب Young's modulus
یانگ، طرح Young Plan
یانگتسه Yangtze
یانگتسه کیانگ ~ -Kiang
یانگ تی Yang Ti (چینی)
یانگچو Yangchow; Yang-chou
یانگزتاون Youngstown
یان ماین Jan Mayen
یانوس (در دین روم) Janus
یانینا Janina
یاواتا Yawata
یاهاتا Yahata
یبنئیل؛ یبنه Jamnia
یبوسیان Jebus; Jebusi; Jebusites
یبوق Jabbok
یپ؛ یاپ Yap
یپر Ieper (فلاندری)
یجرسهدوثا Jegar-sahadutha
یخ ice
یخابرفت outwash
یخبرف névé (فن)
یخبست rime
یخبندان؛ یشمه frost
یخپاره ice-floe; ice-float
یخپوزه ice-foot
یخپهنه ice-cap; ice-sheet
یخپهنه‌ی راس Ross Shelf Ice
یختاب iceblink
یختود pack-ice
یخچال glacier
یخچالپوز ~ snout
یخچال کوهپایه‌ای piedmont glacier
یخ خشک dry ice
یخرفت moraine
یخزالی calving
یخ زمینی land ice
یخکوه iceberg
یخگشاد thaw
یخگیری glaciation
یخنهشت boulder clay
ید الجوزاء Betelgeuse
یدو Yedo
یدیش Yiddish
یربا ماته yerba maté
یرقان jaundice
یرکیز، رصدخانه‌ی Yerkes Observatory
یرو؛ یرو واتر Yarrow (Water)
یزرعیل Esdraelon, Jezreel
یزو Yezo; Yeso
یسوع، انجمن Jesus, Society of
یسوعی Jesuit
یشم jade
یعاقبه؛ یعقوبیه Jacobite Church
یفپاتوریا Yevpatoriya
یکپارچه (در ساختمان) monolithic
یکجمله‌ای (در ریاضیات) monomial
یکساله (در گیاهشناسی) annual
یکسانبالان؛ هوموپترا Homoptera

یکلرز، خط isoseismal line
یلپیک heaves
یلگاوا Jelgava; Yelgava
یلمارن Hjälmaren
یلوستون Yellowstone
یلونایف Yellowknife
یمتلاند Jamtland
یمن Yemen
ینا Jena
ینان Yen-an
ینتای Yentai; Yen-t'ai
ینی‌چری Janissaries
ینیسئی؛ ینیسی Enisei; Yenisei
ینیسئیسک Yeniseisk
ینیسی Yenisei
یو (در اساطیر یونان) Io
یواخیمستال Joachimsthal
یو-ان UN[United Nations (Organization)]
یوآنینا Ioánnina
یوئه-چی Yüe(h)-chi(h)
یوبیل jubilee
یوپاتوریا Eupatoria; Yevpatoriya
یوپیتر (در دین رومیان) Jupiter
یو.پی.یو U.P.U
یوت Ute
یوتا Utah
یوتوپیا Utopia
یوتونگ tung oil
یوتونهیم Jotunheim
یوتیکا Utica
یوحنا، انجیل John, Gospel according to Saint
یوحنا، نخست‌انجیل Protevangelium of James
یود iodine
یورک York
یورک، شبه جزیره‌ی Yorke Peninsula
یورکتاون Yorktown
یورکس Yorks
یورکشر Yorkshire
یورکشر جنوبی South Yorkshire
یورکشر شمالی North ~
یوزپلنگ panther
یوستدالسبرئن Jostedalsbreen
یوکا yucca
یوکاتان Yucatán
یوکوسوکا Yokosuka
یوکون Yukon
یوکوهاما Yokohama
یوگا (در مذهب هندو) yoga
یوگندستیل (در هنر) Jugendstil (آلمانی)
یوگوسلاوی Yugoslavia
یولیانهب Julianehaab; Julianehåb
یولیش Jülich
یوم کیپور Atonement, Day of
یومن Yümen
یومن آو ذی گارد Yeomen of the Guard
یون (در شیمی و فیزیک) ion

یون (در اساطیر یونان)	Ion	یونش، اطاق	ionization chamber
یون (ولایت، فرانسه)	Yonne	یونکرس	Junkers
یون، تعویض	ion exchange	یونکره؛ یونوسفر	ionosphere
یونان (ایالت، چین)	Yünnan	یونکوپینگ	Jönköping
یونان (کشور)	Greece	یون‌گرم	gram-ion
یونان، دین قدیم	Greek religion	یونگفراو	Jungfrau
یونان بزرگ	Magna Graecia	یونگفراویوخ	Jungfraujoch
یونانفو	Yünnanfu	یوننده، تشعشع	ionizing radiation
یونانی، زبان	Greek language	یونو (در دین روم)	Juno
یونانی، معماری و هنر	~ archi-tecture and art	یونوسفر؛ یونکره	ionosphere
		یونی (منسوب به یون)	ionic
یونانی، موسیقی	Greek music	یونی، فرضیه‌ی	~ hypothesis
یون لیدروژن	hydrogen ion	یونیا؛ ایونی	Ionia
یونجه	alfalfa	یونیالی، جزایر	Ionian Islands
یونسکو	UNESCO	یونیالی، دریای	~ Sea
یونش	ionization	یونیالی سبک	Ionic order

یونیدن	ionize, to	ییهلاوا	Jihlava
یونیسف	UNISEF	ینگکاو	Yingkow
یوواسکولا	Jyväskylä	ین	Yin
یوهانسبورگ	Johannesburg	ییل، دانشگاه	Yale University
یویست	Uist	یهودیت (کتابی از عهد)	Judith
یویست جنوبی	South Uist	یهودی؛ موسیقی	Jewish music
یویست شمالی	North ~	یهودیت	Judaism
یهود	Jews	یهودا (مملکت قدیم)	Judah
یهوه	Jehovah	یهوه	Jehovah

فرهنگ لغات و اصطلاحات

(انگلیسی-فارسی)

لغات و اصطلاحات ممتاز به علامت [*] در جلد متمم همین دایرةالمعارف خواهد آمد

A

Aachen	آخن
Aaland Islands; Åland	آلند، جزایر
Aalborg	آلبورگ
Aalesund; Alesund	آلسون
Aar	آر
Aarau	آراو
aardvark	آردوارک
Aargau	آرگاو
Aarhus	ارهوس
Aba	*آبا
abacus	چتکه؛ چرتکه
Abakan	*آباکان
abalone	گوش دریا
Abana	ابانه
Abbadids	بنو عباد
Abbeville	آبویل
Abbevillian	*آبویلی (فرهنگ)
Abbevillian-Chellean	*آبویلی-شلی
abbey	دیر
Abbey Theatre	ابی، تئاتر
abbreviations	علامات اختصاری
Abdera	آبدرا
abdomen	شکم
Abeokuta	*آبیوکوتا
Aberdeen	ابردین
Aberdeenshire	ابردین‌شر
aberration	کجنمائی
aberration of light	کجنمائی نور
Abertawe	ابرتاوی
Aberystwyth	ابریستویث
Abgar, Epistles of	آبگار، رساله‌ی
Abidjan	ابیجان
Abilene	ابیلین
Abkhaz	ابخاز
ablation	فرساب
ablaut	آبلاوت
Abo	ابو
abolitionists	الغاگران
aborigines	بومیان اصلی
abortion	سقط
abrasion	شست و ساب
abrasive	سایا

Abruzzi	*آبروتسی
~ e Molise	آبروتسی ا مولیزه
abscissa	طول (در مختصات هندسی)
absenteeism	دورنشینی
absinthe	آبسنت
Absolute (The)	مطلق (به عنوان اسم خاص)
~ alcohol	الکل مطلق
~ magnitude	قدر مطلق (در نجوم)
~ temperature	دمای مطلق
~ value	قدرمطلق (در ریاضیات)
~ zero	صفر مطلق
absolutism	حکومت مطلقه
absorption	جذب
~ band	نوار جذبی (در طیرشناخت)
~ frequency	نوار بسامد (در رادیو)
~ spectrum	طیف جذبی (در طیرشناخت)
abstract art	هنر انتزاعی
abstraction	*تجرید (در فلسفه‌ی علم)
abstract number	عدد مطلق
Abu	آبو (کوه)
Abu Dhabi	ابو ظبی
abundant number	عدد زاید
Abu Qir	ابوقیر
Abydos	آبیدوس
abyssal	مغاکی
abyssal floor	*کف مغاکی
abyssal rocks	سنگهای مغاکی
academic degree	درجه (دانشگاهی)
~ freedom	آزادی بحث و تحقیق
Académie française; French Academy	آکادمی فرانسه (انگلا)
Academy	آکادمیا؛ آکادمی
Acadia	آکادیا
acanthus	رجل الدب
Acapulco	آکاپولکو
Accad; Akkad	اکد
(to) accelerate	شتاباندن
acceleration	شتاب
~ of gravity	شتاب ثقل
accelerator	شتابگر
accent	آکسان
accessory	معاون مجرم؛ معاون جرم

accolade	*آکولاد
accomodation	تطابق (در رؤیت)
accordion	آکوردئون
Accra	آکرا
acculturation	همفرهنگی
accumulation mountain	کوه انباشتی
accumulator; accumulateur (فنی)	انباره؛ آکومولاتور
accusative	آکوزاتیو (در دستور زبان)
Aceldama	حقل الدم
acetaldehyde	استالدئید
acetate	*استات
acetic acid	اسید استیک
acetone	استون
acetylene	استیلن
Achaea	آخایا
Achelous	آخلوئوس
Achernar	آخر النهر (در نجوم)
Acheron	آخرون
Acheulian	*آشولی (فرهنگ آشولی)
achromatic lens	*آکروماتیک، عدسی
acid	اسید
acidosis	اسیدوز
acid radical	رادیکال اسید
Acmeists	آکمئیستها
acne	غرور؛ حب البلوغ
Aconcagua	آکونکاگوا
acoustic	شنوائی
acoustics	صوتشناخت
Acre	آکره
acre	ایکر
Acrocorinthus	آکروکورینتوس
acropolis	آکروپولیس
Acte; Akte	آکته
ACTH	آث‌ت‌ه (از هورمونها)
actinide series	آکتینید، سلسله‌ی
actinium	آکتینیوم
actinon	*آکتینون
Actinopoda	آکتینوپودا
action	عمل (در فیزیک و مکانیک)
Actium	آکتیون؛ آکتیوم
activated carbon	زغال زنده
active deposit	نهشت فعال (در رادیوآکتیویته)

Acts of the Apostles اعمال رسولان؛ اعمال حواریان
actual sin گناه عملی
actuary اکتوئری
acupuncture *طب سوزنی
Adagio آداجو (در اصطلاح موسیقی)
Adak ایدک
Adana ادنه
Adda *آدا (رود، ایتالیا)
adding machine ماشین حساب؛ ماشین جمع
Addis Ababa آدیس‌آبابا
Addison's disease آدیسن، بیماری
Addled Parliament پارلمنت فاسد
Adélaïde آدلائید
Adélie Coast آدلی، ساحل
Adelphi ادلفی
Adelsberg آدلسبرگ
Aden عدن
Aden, Gulf of عدن، خلیج
adenine *آدنین
adenoid *آدنوئید
adhesion همچسبی
~ and cohesion همچسبی و دگرچسبی
adhesive چسب
adiabatic ناگذار؛ آدیاباتیک
Adiabene آدیابنه
Adige آدیجه
Adighe آدیغه
Adirondack Mountains ادیراندک، کوههای
Admetus آدمتوس (در افسانه‌های یونانی)
Admiralty Islands ادمیرلتی، جزایر
adolescence نوجوانی؛ شباب
Adonis آدونیس (در دین یونانی)
adoptionism پسرخواندگی عیسی
Adour آدور
Adrenal gland غده‌ی آدرنال
adrenaline آدرنالین
Adria آدریا
Adrianople آدریانوپل
Adriatic Sea آدریاتیک، دریای
adsorption جذب سطحی
Adullam عدلام
adult education تعلیمات اکابر
Aduwa; Adowa عدوی
advection پهنرفت
Advent آدونت (در تقویم مسیحی)
Adventists آدونتیستها
advertising *آگهی کردن
advocatus Dei وکیل خداوند
advocatus diaboli وکیل شیطان
Adyge Autonomous Oblast آدیگه، ناحیه‌ی خودمختار
Adzhar آجارستان
Aedile آیدیلیس
Aedui آیدوئی
Aeëtes آیتس (پادشاه کولخیس)
Aegadian Isles اگادی، جزایر
Aegean civilization اژه‌ای تمدن
Aegean Sea اژه، دریای
Aegeus آیگئوس (شاه داستانی)
Aegina آیگینا
Aeginetan marbles آیگینیالی، مرمرهای
aegis آیگیس (در افسانه‌های یونانی)
Aegospotamos آیگوس پوتاموس
Aemilian Way آیمیلیا ویا
Aenus *آینوس
Aeolia آیولیا
Aeolian Islands آیولیائی، جزایر
Aeolians آیولیها
Aeolis آیولیس
Aeolus آیولوس
aerial photography عکاسی هوائی
aerobic bacteria *آئروبیک، باکتریهای
aerodynamics آئرودینامیک
aerolite آئرولیت
aeroplane هواپیما
aerosols *آئروسولها
aerostat آئروستا
Aesir اسیر (در اساطیر)
aesthetics جمالشناسی
aestivation *تابستانخوابی
Aetolia آیتولیا
Afars and the Issas, French Territory of the آفارو عیسا، سرزمین
affluent; tributary ریزابه
afforestation جنگلکاری
African Negro, art سیاهان افریقائی، هنر
~ ~ music سیاهان افریقائی، موسیقی
Afrikaans آفریکانس
Afro-Asian Conference کنفرانس کشورهای افریقائی و آسیائی
after-damp پسدم
after-glow پستاب
Agadir اگادیر
Agana آگانیا
Aganippe آگانیپه (در اساطیر یونان)
agar-agar آگار آگار
Agartala *اگرتله
agate عقیق
agave آگاو
age عصر (در زمینشناسی)
Agen آژن
agency آژانس
agglomerate جوش آتشفشانی
aggradation برنهاد
Agincourt آژنکور
agitato آجیتاتو (در اصطلاح موسیقی)
Aglaia آگلایا (در دین یونان)
agnostic *آگنوستیک
agnosticism *آگنوستیسیسم
agonic line *خط بیزاویه
Agram آگرام
Agrapha of Jesus آگرافای عیسی
agrarian laws تقسیم اراضی، قوانین (در تاریخ روم)
Act of Union قانون اتحاد (در تاریخ انگلستان)
agriculture کشاورزی
Agrigento آگریجنتو
agrimony غافث (گیاه)
Agua آگوا
Aguascalientes آگواسکالینتس
Agulhas, Cape آگولاس، دماغه‌ی
aids هدایا و پیشکش
Aigues-Mortes اگ‌ـمورت
*Aijal ایجل
Aijalon ایلون
ailanthus عرعر
Ain ان
Ainu آینو (بومیان اصلی ژاپن)
air هوا
air, law of the هوانوردی، قوانین
air-born هوابرده
air conditioning تهویه‌ی مطبوع
aircraft طیاره
aircraft carrier ناو هواپیمابر
Aire *ار (رود، انگلستان)
airfoil نیمرخ آئرودینامیکی؛ هوابر
air gas هواگاز
air mail پست هوائی
air mass توده‌ی هوا
airplane هواپیما
air pollution هوا، آلودگی
airport فرودگاه
air power قدرت هوائی
air pumps *تلمبه‌های هوائی
airship ناو هوائی؛ دیریژابل
airsickness هوازدگی؛ *آزار هوا
airway دالان هوائی
Aisne ان
Aix-en-Provence اکس‌ـآن‌ـپرووانس
Aix-la-Chapelle اکس‌ـلاـشاپل
~ ~, Treaty of اکس‌ـلاـشاپل، پیمان
Aix-les-Bains اکس‌ـل‌ـبن
Ajaccio آژاکسیو
Ajanta آجانتا
Ajax آیاس (در افسانه‌های یونانی)
Ajman عجمان
Akershus *آکرسهوس
Akkad; Accad اکد
Akko عکا
Akron اکرن
Aksum اکسوم
Akte; Acte آکته
Aktyubinsk *آکتیوبینسک
Akureyri آکوریری
Alabama آلاباما
Alagez, Mount آلاگوز، کوه
Alagoas *آلاگواس
Alai آلای
Alais *آله
Alamanni آلامانی
Alameda *المیدا
Alamein العلمین
Alamo (the) آلامو
Alamogordo آلمگوردو

Aland, Islands; Aaland آلند، جزایر
alanine •آلانین
Alaska آلاسکا
Alaska Highway آلاسکا، شاهراه
Alaska Range آلاسکا، رشته‌ی
Alastor آلاستور (در اساطیر یونانی)
Ala-Tau آلاتائو
Alava آلاوا
Al Aziziya عزیزیه
Albacete آلباثته
Alba Iulia آلبا-یولیا
Alba Longa آلبا لونگا
Albania آلبانی
Albano, Lake آلبانو، دریاچه‌ی
Albany آلبنی
alabaster رخام
albatross آلباتروس
Alberta آلبرتا
Albert Canal آلبر، کانال
Albert Nyanza آلبر نیانزا
Albertville •آلبرویل
Albi آلبی
Albiga آلبیگا
Albigenses آلبیگائیان
Albigensian Crusade آلبیگائی، جهاد
albino (فنـ) آلبینو؛ بوربور
Albion آلبیون؛ البین
Albret آلبره
Albufera آلبوفرا
albumins آلبومینها
Albuquerque آلبکرکی؛ آلبوکرک (فنـ)
Alcala آلکالا
~ de Henares آلکالا د انارس
alcali قلیا؛ نمک قلیا
alcali soil خاکهای قلیائی (در کشاورزی)
alcaloids آلکالوئیدها
Alcántara آلکانتارا
Alcatraz الکترز
Alcazarquivir القصر الکبیر؛ آلکاسارکیویر
Alcestis آلکستیس (در اساطیر یونانی)
alchemy کیمیا
Alcinoüs آلکینوئوس (در افسانه‌های یونانی)
Alcira آلثیرا
Alcmene آلکمنه (در اساطیر یونان)
Alcobaça آلکوباسا
alcohol الکل
alcoholism میخوارگی
Aldan آلدان
Aldebaran دبران؛ الدبران
aldehyde آلدئید
Alderney آلدرنی
Aldershot آلدرشات
aldosterone •آلدوسترون
Alecto آلکتو (در دین یونان)
Aleksandronov •آلکساندرونوف
Aleksandrovsk Sakhalinski آلکساندروفسک‌ساخالینسکی
Alemanni آلمانی
Alençon آلانسون
Alentejo
Aleppo; Alep; Haleb حلب
Alès آلس
Alesia آلسیا
Alessandria آلساندریا
Alesund; Aalesund السون
Aletsch آلچ
Aleutian Islands آلئوسین، جزایر
Aleutian Range آلئوسین، کوههای
Alexander Archipelago الگزاندر، مجمع‌الجزایر
alexandrite •آلکساندریت
Alexandroùpolis •آلکساندروپولیس
Alexishafen آلکسیسهافن
alfalfa یونجه؛ آلفالفا
Alfecca فکه (در نجوم)
algae جلبک؛ آلگ
Algarve آلگاروه
algebra جبر
algebraic expression عبارت جبری
~ number عدد جبری
~ signs علامات جبری
~ sum مجموع جبری
Algeciras آلخثیراس
~ Conference آلخثیراس، کنفرانس
Algeria الجزایر (کشور)
Algerine War الجزایر، جنگ
Algiers الجزایر (شهر)
Algol رأس الغول (در نجوم)
Algonquian الگانکین
Alhambra الحمراء
Al Hillah حله
Alicante آلیکانته
Alice Springs الیس سپرینگز
alidade عضاده؛ •آلیداد (فنـ)
Alien and Sedition Acts خارجیان و اخلالگران، قوانین
Aligarh علیگره
alimentary canal لوله‌ی هاضمه
alimony نفقه
alizarin •آلیزارین
Al-Jadida جدیده
Aljubarrota آلژوبروتا
Alkmaar آلکمار
(Al) kut کوت
Allegheny; Alleghany آلگانی
allegretto آلگرتو (در موسیقی)
allegro آلگرو (در موسیقی)
Allenstein آلنشتاین
Allentown النتاون
allergy آلرژی
Allia آلیا
Alliance الاینس
Allier آلیه
alligator آلیگاتور
alligator pear آلیگاتور، گلابی
allopathy •آلوپاتی
allotrope دگروار
allotropy دگروارگی
alloy آلیاژ
alluvial fan (ـ cone) پنجه‌ی آبرفتی
~ plain دشت آبرفتی
alluvium آبرفت
Alma -Ata آلما-آتا
Almada آلماده
Almadén آلماذن
Almagest مجسطی
Al-Manamah منامه
Almeria آلمریا
Almohads موحدون
Almoravids مرابطون؛ مرابطین
•Alofi آلوفی
•Alor Setar آلور ستار
Alost آلوست
alpaca آلپاکا؛ آلپاگا
•Alpes-de-Haute-Provence آلپ-دو-اوت-پروانس
Alpes -Maritimes آلپ-ماریتیم
Alpha Centauri رجل قنطورس (در نجوم)
~ Crucis •آلفای صلیب جنوبی
alpha particles ذرات آلفا
Alphecca نیر الفکه (در نجوم)
Alpheratz •سرة الفرس (در نجوم)
Alpheus آلفیوس
Alps آلپ
Als آلس
Alsace آلزاس
Alsace-Lorraine آلزاس-لورن
Alsen (آلمانی) آلزن
•Altai krai سرزمین آلتای؛ •آلتای، سرزمین؛ •آلتاکرای
Altair نسر طایر
Altamira آلتامیرا
Altar (Ara) مجمره (در نجوم)
Altay آلتای
Altdorf آلتدورف
Altenburg آلتنبورگ
alternating current جریان متناوب
alternator •آلترناتور
Althing آلثینگ
altimeter فرازیاب
altitude فرازا
altitude sickness آزار بلندی
alto •آلتو (در موسیقی)
Alto Adige آلتو آدیجه
Altona آلتونا
alum زاج
alumina آلومین
aluminium آلومینیوم
Älvsborg الوسبورگ
amadou; punk قو (مادهٔ اسفنجی)
Amagasaki آماگاساکی
Amager آماگر
Amalek; Amalekites عمالقه
Amalfi آمالفی
amalgam ملغمه
amalgamation process طریقه‌ی ملغمه‌سازی
Amalthaea آمالتیا؛ •آمالتایا

Amami *آمامی (جزیره ژاپن)
Amarapura آماراپورا
Amarillo امریلو
amaryllis آماریلیس
Amazon آمازون (رود)؛ آمازونها (در افسانه‌های یونانی)
Amazonas *آمازوناس
Ambato *آمباتو
amber کهربا
ambergris عنبر
Amboina آمبوینا
Amboise آمبواز
Amboise, conspiracy of آمبواز، توطئه‌ی
Ambon آمبون
Ambridge امبریج
Ambrosian Library آمبروزیان، کتابخانه‌ی
Amchitka امچیتکا
amendment اصلاح قانون
America امریکا
American امریکن
Americana آمریکانا، دایرةالمعارف
American Colonization Society انجمن امریکائی کوچنشینی
American Federation of Labor (AFL) کارگران همپیمان امریکا
American Fur Company شرکت امریکائی پوست
Americanization امریکائیسازی
American Labor party حزب کارگر امریکا
American Legion لژیون امریکائی
American Revolution انقلاب امریکا
American Samoa *ساموآی امریکا
americium آمریسیوم
Amersfoort *آمرسفورت
Ames ایمز
amethyst آمتیست
Amharic امهری
Amherst امرست
amicable numbers اعداد متحابه
amides آمیدها
Amiens آمین
Amiens, Treaty of آمین، پیمان
Amindivi *آمینديوی
amines آمینها
amino-acids آمینو-اسیدها
amino group آمینو، مجموعه‌ی
Amman عمان
Ammi عمی
Ammon بنو عمون
ammonia امونیاک
ammonium امونیوم
ammonium chloride نوشادر
amnesia نسیان
amnesty عفو عمومی
amoeba آمیب
Am(m)on آمون (از خدایان مصریان)
Amoy آموی
ampelopsis موچسب
amorphous بیشکل؛ آمورف

ampere آمپر (واحد شدت برق)
ampere - hour آمپر-ساعت
amphibian دوزیستان
amphibious warfare جنگ مختلط
Amphilochus آمفیلوخوس (در افسانه‌های یونانی)
Amphion آمفیون (در افسانه‌های یونانی)
amphitheater آمفی تئاتر
Amphitrite آمفیتریته
Amphitryon آمفیتروئون (در دین یونان)
Amphoteric دوکاره (در شیمی)
ampification فرونسازی
amplifier فرونساز
amplitude دامنه (در فیزیک)
amplitude modulation *تحمیل دامنه‌ای (در مشخصات موج)
Amritsar آمریتسار؛ امرتسر
Amsterdam آمستردام
Amu Darya آمو دریا
Amur آمور (رود)
amyl آمیل (در شیمی)
amylase آمیلاز
anabaptists آناباتیستها؛ آناباپتیستها
Anabasis آناباز
anabatic فرارو
anabolism *آنابولیسم
anaconda آناکوندا
Anadyr آنادیر
anaerobic bacteria *آنروبیک، باکتریهای
Anáhuac آناواک
Anakim بنو عناق
analog(ue) computer *حسابگر تمثیلی
analog-to-digital converter *برگردان تمثیلی-به رقمی
analysis *تحلیل (در روش علمی)؛ تجزیه (در شیمی)
analytical geometry هندسه‌ی تحلیلی
anaphylaxis آنافیلاکسی
anarchism آنارشیسم؛ آنارشیزم
anarchist آنارشیست
anarchy آنارشی
Anatolia آناطولی
anatomy تشریح؛ کالبدشناسی؛ آناتومی
Anchorage انکرج
anchovy گووا
Ancien Régime (فر.) آنسین رژیم
Ancona آنکونا
Andalusia اندلس؛ آندالوثیا
Andaman and Nicobar Islands اندامان و نیکوبار، جزایر
andante آندانته (در موسیقی)
Anderson اندرسن
Andes آند، کوههای
Andhra Pradesh *اندهرا پرادش؛ *اندرا پرادش
Andizhan اندیجان
Andkhui اندخوی
Andorra آندورا
Andreanof آندریانوف
Andrinople آندرینوپل

Andromeda آندرومده (در اساطیر)؛ امراة المسلسله (در نجوم)
Andros آندروس
Andrusov, Treaty of آندروسوف، پیمان
anemia کم‌خونی؛ آنمی
anemogrom بادنگاشت
anemograph بادنگار
anemometer بادسنج؛ آنمومتر
anemone آنمون
anesthesia بیحسی
angel فرشته
angelica سنبل ختائی
Angerman انگرمان
Angermanland انگرمان‌لاند
Angers آنژه
Angevin آنژون
angina pectoris آنژین صدری؛ اختناق صدری
angiosperm نهاندانه
Angkor Thom آنگکور توم
Angkor Wat آنگکور وات
angle of aberration *زاویه‌ی کجنمائی
angle of incidence زاویه‌ی تابش
Angles آنگلها
Anglesey; Anglesea انگلسی
Anglican Communion انگلیکان، جامعه‌ی
Anglo - Saxon آنگلوساکسون
~ Chronicle آنگلوساکسون، سالنامه‌ی
Anglo-Saxon literature آنگلوساکسون، ادبیات
Anglo-Saxons آنگلوساکسونها
Angmagssalik آنگماگسالیک
Angola آنگولا
Angostura آنگوستورا
angostura bark پوست آنگوستورا
Angoulême آنگولم
Angren *آنگرن
angstrom unit آنگستروم
angular acceleration شتاب زاویه‌ای
angular distance فاصله‌ی زاویه‌ای
~ frequency وفور زاویه‌ای
~ velocity سرعت زاویه‌ای
Angus انگس
Anhalt آنهالت
Anhwei, An-hui آنهولی
anhydride انیدرید
Aniakchak انیکچک
aniline آنیلین؛ انیلین
animal جانور
animal charcoal زغال حیوانی
animated cartoons تصاویر متحرک
animism آنیمیسم؛ آنیمیزم
anion آنیون
anise انیسون
anisotropic آنیزوتروپ
Anjou آنژو
Ankara آنکارا؛ انقره
Anking; An-ch'ing آنکینگ

Annam آنام
Annapolis آناپولیس
Annapolis Royal آناپولیس رویال
Annapurna آناپورنا
Ann Arbor ان اربر
annealing بازپخت
Annecy آنسی؛ *انسی
Annelida (لتـ) حلقه‌داران
annexation الحاق (در اصطلاح سیاسی)
annihilation (of matter) نابودی (در ماده)
annual یکساله (در گیاهشناسی)
Annunciation عید بشارت
anode آنود
anomalistic year سال انحرافی
Ansbach آنسباخ
Anschluss (آلمانی) آنشلوس
Anshan آنشان
ant مورچه
Antaeus آنتایوس (در اساطیر یونان)
Antakya انطاکیه
Antalya انطالیه
antarctic جنوبگان
Antarctica جنوبگان، قاره‌ی
Antarctic Circle مدار جنوبگان
Antarctic Ocean اقیانوس جنوبگان
Antarctic regions جنوبگان، نواحی
Antares قلب العقرب (در نجوم)
anteater مورچه‌خوار
antecedent river پیشینرود
antenna; aerial آنتن
anthracene آنتراسن
anthracite آنتراسیت
anthrax سیاه‌زخم
anthropology مردمشناسی
anthropometry مردمسنجی
Antibes آنتیب
antibiotic آنتی‌بیوتیک
antibody پادتن
Antichrist ضد مسیح
anticline تاقدیس
anticlinorium *تاقدیس شکنجی
Anti-Comintern Pact پیمان ضد کمینترن
Anti-Corn -Law League اتحادیه‌ی ضد قوانین غله
Anticosti انتیکاستی
anticyclone واچرخه
Antietam انتیتم
antifreezing solution ضد یخ
antifriction metal فلز کمساب
antigen پادگن
Antigone آنتیگونه (در افسانه‌های یونانی)
Antigua انتیگوا؛ انتیگوا (جزیره و شهر)
antihalo backing *آستر ضد هاله
antihistamine *آنتیهیستامین
Anti-Lebanon جبل الشرقی
Antilles آنتیلها؛ جزایر آنتیل
Antilochus *آنتیلوخوس (در اساطیر)
antimatter *ضد ماده
antimony آنتیموان

antinomianism آنتینومیانیسم
Antioch انطاکیه
Antiope آنتیوپه (در افسانه‌های یونانی)
antiparticle *ضد ذره
antipodes متقاطر
antipope ناپاپ
antiproton آنتیپروتون؛ پروتون منفی
Anti-Saloon League اتحادیه ضد میفروشی
anti-Semitism آنتی‌سمیتیسم
antiseptic (فنـ) *پلشت‌بر
Anti -Taurus آنتی‌توروس؛ آنتی‌تاوروس
antithesis *آنتیتز
antitoxin پازهر؛ *آنتی‌توکسین
anti-trades بادهای واسامان
Antitrust Act قانون ضد تراست
Antlia *تلمبه (در نجوم)
Antofagasta آنتوفاگاستا
Antonines آنتونینها
Antoninus, Wall of آنتونینوس، دیوار
Antrim انتریم
Antung آنتونگ
Antwerp آنتورپ
Anu آنو (در دین بابلی)
Anubis آنوبیس (در اساطیر مصری)
Anuradhapura آنورادهاپورا
Anvers آنورس؛ آنور
anxiety نگرانی (در روانشناسی)
Anyang *آنیانگ
Anzio آنتسیو
Aomori آئوموری
AOPEC *آ اوپك
aorta; aorte (فنـ) آئورت
Aosta آئوستا
Apalachee Bay اپلچی، خلیج
Aparnea افامیه؛ آپامیا (بـ)
apartheid آپارتهید
apatite آپاتیت
ape نساس
Apeldoorn آپلدورن
Apennines آپنن، کوههای
aperture گشادگی (در اپتیک)
aphasia بند آمدن زبان؛ آفازی (فنـ)
aphid شته
Apia *آپیا
Apis آپیس
aplanetic lens *آپلانتیک، عدسی
Apo, Mount آپو، کوه
Apocalypse آپوکالیپس (از بـ)
Apocrypha آپوکریف
apogee *اوج (در نجوم)
Apollo آپولون
apoplexy سکته‌ی مغزی
a posteriori معلومات بعدی (در فلسفه)؛ متأخرات (در فلسفه)
apostles رسولان مسیح؛ حواریون
Apostolic Constitutions شرایع رسولی
~ succession تسلسل رسولان مسیح
Appalachian Mountains آپالاش، کوههای
apparent diameter قطر ظاهری

apparent magnitude قدر ظاهری
apparent solar time زمان شمسی‌حقیقی؛ زمان شمسی ظاهری
apparition شبح
appeal فرجامخواهی
appendicitis آپاندیسیت
appendix آپاندیس
Appenzell آپنتل
Appian Way آپیا ویا
apple سیب
Appleby اپلبی
apple of discord سیب نفاق
Appleton اپلتن
applied anthropology مردمشناسی کاربسته
~ mathematics ریاضیات کاربسته
Appomattox Court-house اپومتکس کورتهاوس
apprenticeship; apprentissage (فنـ) کارورزی
APRA آپرا؛ *آپرا
Apra Harbor آپرا هاربر
a priori معلومات اولیه؛ *اولیات (هر دو در فلسفه)
Apsheron آبشوران؛ آپشرون
Apulia آپولیا
Apus مرغ بهشتی (در نجوم)
Aqaba, Gulf of عقبه، خلیج
Aquae Sextiae آکوای سکستیای
aquafer; aquifer آبزا
aquamarine زمرد کبود
aqua regia تیزاب سلطانی
aquarium آکواریوم
Aquarius دلو (در نجوم)
aqueduct آباره
aqueous مائی
aqueous humour زلالیه (در چشم)
aquifer; aquafer آبزا
Aquila عقاب (در نجوم)؛ آکویلا
Aquila degli Abruzzi *آکویلا دلیی آبروتسی
Aquileia آکویلیا
Aquitaine آکیتن
Ara (Altar) مجمره (در نجوم)
arabesque آرابسک؛ عربانه
Arabia عربستان
Arabian Sea عربستان، دریای
Arabic languages عربی، زبان
~ literature عربی، ادبیات
arabinoz *آرابینوز
Arab League اتحادیه‌ی عرب
Arab Legion لژیون عرب
Aracaju *آراکاژو
Arachne آراخنه (در افسانه‌های یونانی)
Arachosia آراخوسیا
Arad آراد
Aradus آرادوس
Arafura Sea آرافوراء دریای
Aragats, Mount آراگاتس، کوه
Aragon آراگون

aragonite •آراگونیت
Arakan آراکان
~ yoma آراکان یوما
Aral Sea آرال، دریای
Aramaua •آراماوآ
Aramic آرامی، زبان
Aran; Arran Islands ارن، جزایر
Aranjuez آرانخوئث
Ararat آرارات
Araucanian آروکانیائیان
Arbela آربلا
arboreal •دارزی
arborvitae سور (از درختان پیوسته‌سبز)
arc قوس برقی؛ قوس؛ کمان
Arcadia آرکادیا
Arc de Triomphe (فنـ) اتوال، طاق نصرت
de l' Etoile
arch طاق
archaeology باستانشناسی
archaeopteryx آرکئوپتریکس
Archangel آرخانگلسک
archangel ملک مقرب
archbishop اسقف اعظم
Archeozoic (Era) آرکئوزوئیک
Archer •رامی (در نجوم)
archet (فنـ) آرشه
Archimedes' principle ارشمیدس، قانون
archipelago مجمع الجزایر
archons آرخون‌ها
arc lamp لامپ قوسی
Arcole آرکوله
Arcot آرکات
arc spectrum طیف قوسی
arctic شمالگان
Arctic Archipelago شمالگان، مجمع‌الجزایر
~ Circle مدار شمالگان
~ Ocean اقیانوس شمالگان
~ Region شمالگان، نواحی
Arcturus سماک رامح (در نجوم)
Ardèche آردش
Arden آردن (ولایت، فرانسه)
Arden, Forest of آردن، جنگل
Ardennes آردن (فلات جنگلی)
are آر (واحد سطح)
area مساحت
areal velocity سرعت سطحی
Areopagus آریوپاگوس
Arequipa آرکیپا
Ares آرس (در اساطیر یونان)
Arethusa آرتوسا (در اساطیر یونان)
Arezzo آرتسو
Argenteuil آرژانتوی
Argentina آرژانتین
arginine •آرژینین
Arginusae آرگینوسای
Argo (Navis) سفینه (در نجوم) آرگو (در اساطیر یونان)
argol آرگول
Argolis آرگولیس

argon آرگون
Argonauts آرگونوتها
Argonne آرگون (ناحیه،فرانسه)
Argo آرگو (در اساطیر یونان)
Argo (Navis) سفینه (در نجوم)
argument •شناسه
Argun آرگون
Argus; Argos آرگوس (در اساطیر یونان)
Argyll آرگایل
Argyllshire آرگایل‌شر
Argyrokastron آرگیروکاسترون
Aarhus ; Arhus ارهوس
aria آریا (در موسیقی)
Arianism آریانیسم
Arica آریکا
arid کماب
Ariège آریژ
Aries حمل (در نجوم)
Ariminium آریمینیوم
Arish عریش
aristocracy آریستوکراسی
arithmetic حساب
~ number عدد حسابی
Arizona اریزونا
Ark کشتی نوح
Arkansas آرکانساس
Ark of the Covenant تابوت عهد
Arlberg آرلبرگ
Arles آرل
Armada, Spanish آرمادای اسپانیا
armadillo آرمادیلو
Armageddon هرمجدون
Armagh آرما
Armagnac آرمانیاک
Armagnacs et Bourguignons آرمانیاکها و بورگینیونها (فنـ)
armature القاگیر (در برق)
armed neutrality بیطرفی مسلح
Armenia ارمنستان
Armenian Church ارمنی، کلیسای
~ language ارمنی، زبان
~ literature ارمنی، ادبیات
~ Soviet Socialsist Republic ارمنستان، جمهوری شوروی
Armentières آرمانتیر
armillary sphere ذات الحلق (از اسبابهای نجوم قدیم)
Arminianism •آیین آرمینیوس
armor زره
Armorica آرموریکا
Arnhem آرنم
~ Land آرنم، ارض
Arno آرنو
Arolsen •آرولسن
Aroostook اروستوک
arpège (فنـ) آرپژ (در اسطلاح موسیقی)
arrack عرق
Arran ; Aran Islands ارن، جزایر
arrangement (فنـ); ترکیب (در ریاضیات)

Ar Raqqah رقه
Arras آراس
~ ,Treaty of آراس، پیمان
arrowhead تیرکمان آبی
arrow سهم
arrowroot اروروت
arsenic ارسنیک
arsenopyrite ارسنوپیریت
Arsinoe آرسینوئه
Artaxata آرتاکسانا
Artemis آرتمیس (در افسانه‌های یونانی)
arteriosclerosis تصلب شرایین
artery سرخرگ؛ شریان
artesian well چاه آرتزین
arthritis ورم مفصل
Anthropods بندپائیان
artichoke خرشوف؛ آرتیشو (فنـ)
artificial elements عناصر مصنوعی
~ person شخص حقوقی
~ respiration تنفس مصنوعی
artillery توپخانه
Art Institute of Chicago شیکاگو، مؤسسه‌ی هنری
art nouveau (فنـ) هنر جدید
Artois آرتوا
Aruba آروبا
Arunachal Pradesh •آروناچال پرادش
Arundel ارندل
Arusha •آروشا
Arval Brothers آروال، برادران
Arvida •اروپدا
Arvika •آرویکا
Arwad ارواد
Asama Mount آساما، کوه
asbestos پنبه‌ی کوهی
ascendant طالع (در نجوم)
Ascension آسانسیون؛ صعود (در دین مسیح)
~ of Isaiah اشعیا، کتاب صعود
Aschaffenburg آشافنبورگ
ascorbic acid اسید آسکوربیک
Ascot اسکت
asexual reproduction •تولید مثل بیجنسی
Asgard آسگارد (در اساطیر نوردی)
ash زبان گنجشک
Ashanti آشانتی
Ashby-de-la-Zouch اشبی‌ـدـلاـزوش
Ashdod •اشدود
Asheville اشویل
Ashkelon اشقلون
Ashkenazim اشکنازی
Ashkhabad عشق‌آباد
Ashtaroth عشتاروت (الاهه‌ی دین فنقی)
Ash Wednesday چهارشنبه‌ی خاکستر
Asia Minor آسیای صغیر
Asiatic Russia روسیه‌ی آسیائی
Asmara اسمرا؛ اسمره
Aso -san آسوسان
asp ناشر
Aspadana آسپادانا

asparagine *آسپاراژین
aspartic acid *اسید آسپارتیک
aspect نظر (در نجوم)
aspen کبوده
Aspern آسپرن
asphalt آسفالت
asphodel سریش
aspirin آسپیرین
Aspropotamos آسپروپوتاموس
Assab *آساب
assai آسای (در موسیقی)
Assam آسام
Assandun اسندن
Assassins حشیشیه
assaying عیاریابی
Assemblée des Notables مجلس بزرگان (فنـ)
~ legislative مجلس مقنن (فنـ)
~ Nationale مجلس ملی (فنـ)
Assiniboine آسینیبوین
Assisi آسیزی
association تداعی معانی (در روانشناسی)
associativity شرکتپذیری (در حساب)
assurance بیمه
Assyria آشور؛ آسور
Astarte آستارته (الاههی فنیقی)
astatic ناگرا؛ *آستاتیک
astatine آستات
aster گل ستاره
asteroids سیارکان
asthma آسم
Asti آستی
astigmatism آستیگماتیسم
Astrakhan حاجی طرخان
astrolabe اسطرلاب؛ اصطرلاب
astrology احکام نجوم، علم
astronaut آسترونوت؛ فضانورد
astronautics فضاپیمائی
astronomical clock ساعت نجومی
~ unit واحد نجومی
~ photometry نورسنجی نجومی
astronomy نجوم
Asturias آستوریاس
Astyanax آستواناکس (در افسانه‌های یونانی)
Asunción آسونسیون
Aswan آسوان
asymptote مجانب (در هندسه)
Atacama, Desert of آتاکاما، صحرای
Atalanta آتالانته (در افسانه‌های یونانی)
Atbarah عطبره
Ate آته (در دین یونان)
a tempo آ تمپو (در اصطلاح موسیقی)
Athabaska اثبسکا
Athanasian Creed اعتقادنامه‌ی آتاناسیوسی
Athapascan اثپسکن
atheism الحاد
Athena آتنا (الاههی حکمت)
Athena Parthenos آتنا پارتنوس
Athens آتن
athermancy گرمابندی

Athlone اثلون
Athos آتوس
Atjeh اتجه
Atlanta آتلانتا
Atlantic Charter آتلانتیک، منشور
Atlantic City اتلنتیک سیتی
~ Ocean اقیانوس اطلس
~ Provinces آتلانتیک، ایالات
Atlantis آتلانتیس
Atlas اطلس (در افسانه‌های یونانی)
~ Mountains اطلس، جبال
atmos-phere آتموسفر؛ آتمسفر (واحد فشار)؛ جو
atmospheric dust غبارجوی
~ optics نورشناخت جوی
~ pressure فشارجو
~ refraction انکسار جوی
atoll آتول
atom اتم
atomic bomb بمب اتمی
~ clock *ساعت اتمی
~ constants *ثابتهای اتمی
~ energy انرژی اتمی
Atomic Energy Agency, International *سازمان بین‌المللی انرژی اتمی
atomic heat حرارت اتمی
~ mass *جرم اتمی
~ mass unit واحد جرم اتمی؛ واحد اتمی جرم
atomic number عدد اتمی
~ orbital *اوربیتال اتمی
~ spectrum طیف اتمی
~ theory اتمی، نظریه‌ی
~ time زمان اتمی
~ weight وزن اتمی
atonal آتونال (در اصطلاح موسیقی)
Atonement, Day of یوم کیپور
atropine آتروپین
Attica آتیک
Attis; Atys آتیس
attraction جاذبه (در فیزیک)
Attu اتو
Aube اوب
Aubusson اوبوسون
Auch اوش
Auckland اوکلند
Audenarde اودنارد
audibility شنودگی
audible شنودنی
audiogram شنوالینگاشت
audio-visual edu-cation آموزش سمعی و بصری
audiphone *اودیفون
auditing حسابرسی
audition شنود
Auerstedt آورشتت
Augsburg آوگسبورگ
~ League of آوگسبورگ، اتحاد
~ Peace of آوگسبورگ، صلح

Augusta اوگاستا
auk اوک
Aulis آولیس
aura *آورا
aureomycine (فنـ) اورئومیسین
Aurignac اورینیاک
Aurignacian *اورینیاکی
Aurillac *اوریاک
aurochs اوروکس
Aurora آورورا (در اساطیر روم)
aurora australis شفق جنوبی
aurora borealis شفق شمالی
Auschwitz آوشویتس
Aussig آوسیک
Austerlitz اوسترلیتز
Austin اوستین
Australia استرالیا
Australian Alps آلپهای استرالیائی
~ Antarctic Territory استرالیا، سرزمین جنوبگان
Australian Capital Territory استرالیا، سرزمین پایتخت
Austral Islands اوسترال، جزایر
Austrasia; Ostrasia اوستراسیا
Austria اتریش
Austria -Hungary اتریش-هنگری
Austro -Prussian War اتریش و پروس، جنگ
Auteuil اوتوی
autobiography *اوتوبیوگرافی
autoclave اتوکلاو
autogenous welding جوش بیواسطه
autogiro اتوژیر
automation اتوماسیون
automaton اتوماتون
autonomy خودمختاری
Autorized Version متن مجاز (در کتبة)
auto-suggestion تلقین بنفس
autumn *پائیز
Autun اوتون؛ *اوتن
Auvergne اوورنی
Auxerre اوسر
avalanche بهمن
Avallon *آوالون
Avalon Peninsula اولان، شبه جزیره‌ی
Avanti آوانتی
Aveiro آویرو
Avellaneda آویاندا
Ave Maria آوه ماریا
Avenches آوانش
Averno آورنو
Aveyron آورون
aviation هواپیمائی
Avignon آوینیون
Avila آویلا
Aviz اویش؛ *آویز
avocado آووکادو
avocet آووست
Avogadro's number عدد آووگادرو

avoirdupois اوردپویز
Avon ایون
Awami League *عوامی لیگ
axiomatic method روش اصل موضوعی
axioms علوم متعارفه
axis محور
Axis محور (در جنگ II)
axon آکسون
Ayacucho آیاکوچو
Aylesbury ایلزبری
Aymara آیمارا
Ayrshire ایرشر
Ayuthia; Ayutthaya آیوتهایا
azimuth سمت
Azincourt آزنکور؛ آژنکور
Azores آسور
Azov آزوف
Aztec آزتک
azurite آزوریت

B

ba *با (در دین قدیم مصر)
Baal بعل (از خداهای سامی قدیم)
Baalbek بعلبک
Baal-peor بعل فغور
Baal-zebub بعل زبوب
Ba'ath party *بعث، حزب
Babbitt metal بابیت، آلیاژ
Babel بابل (در تورات)
Bab el Mandeb باب المندب
Babism بابیه
baboon بابون
Bobruysk *بابرویسک
Babylon بابل (شهر قدیم بین النهرین)
Babylonia بابل (ناحیه و دولت قدیم)
Babylonian captivity اسارت بابلی
Babylonian religion بابل، دین
Bacchanalia باکانالیا (در دین روم)
Bacchantes باکانت‌ها (در دینهای یونان و روم)
Bacchus باکوس (در اساطیر یونان و روم)
Bach Choir گروه کورال باخ
bachelor's button; cornflower گل گندم
backbone عطف (در صحافی)
backing واگشت (تغییر امتداد باد)
Bacon's Rebellion بیکن، شورش
bacteria باکتریها
bacteriophage باکتریخوار
Bactria باکتریا
Badajoz باذاخوث
Badakhshan بدخشان
Badalona *باذالونا
Bad Ems باد امس
Baden بادن
Baden-Baden بادن‌ـبادن
Baden-bei-Wien بادن‌ـبای‌ـوین
Baden-Württemberg بادن‌ـورتمبرگ
badger گورکن
Bad Godesberg باد گودسبرگ
~ Homburg باد هومبورگ
Bad Ischl باد ایشل
badlands بدبوم
Bad Nauheim باد ناوهایم
Baffin Bay بافن، خلیج
~ Island بافن، جزیره‌ی
bagasse (فنـ) *باگاس
bagatelle (فنـ) باگاتل (در موسیقی)
Bagdad Pact بغداد، پیمان
Bagdad Railway بغداد، راه‌آهن
bagpipe نی‌انبان
Bagrationovsk باگراتیونوفسک
Baguio باگیو
Bahaism بهائیه
Bahama Islands باهاما، جزایر
Bahawalpur بهاولپور
Bahia باهیا
Bahia Blanca باهیا بلانکا؛ *بائیا بلانکا
Bahrain بحرین
Bahr-el-Ghazal *بحر الغزال
Bahr-el-Huleh بحر الحوله
Bahr-el-Jebel *بحر الجبل
Baia بایا
Baia بائیا
Baikal بایکال
Bailén بایلن
Baja California *باخا کالیفرنیا
Bajah باجه
Bakelite باکلیت
Baker Island بیکر، جزیره‌ی
Bakhchisaraj باغچه‌سرای
baking powder گرد نانپزی
bicarbonate of soda جوش شیرین؛ بیکربونات سودیوم
Baku باکو
Bakwanga *باکوانگا
Balaklava بالاکلاوا
balalaika بالالایکا
balance ترازو
~ of payments موازنه‌ی پرداختها
~ of power سیاست موازنه
~ of trade موازنه‌ی بازرگانی
Balaton بالاتون
Balboa بالبوآ
Balder بالدر (در اساطیر نوردی)
bale عدل
Bâle (فنـ) بال
Balearic Islands بالئار، جزایر
Bali بالی
Balikesir بالکسیر
Balkan Mountains بالکان، کوههای
Balkan Peninsula بالکان، شبه جزیره‌ی
~ Wars بالکان، جنگهای
Balkh بلخ
Balkhash بالخاش
Ballarat بلرت
ball bearing کاسه‌ساچمه
ballet باله؛ بالت
ballistics پرتابشناسی
balloon بالون
ballpoint *خودکار ساچمه‌ای
Balmoral, Castle بلمارل، کاخ
balsam بم
balsam fir کاج بلسان
Baltic Sea بالتیک، دریای
~ states بالتیک، کشورهای
Baltimore بالتیمور
Baluchi بلوچی، زبان
baluchitherium بلوچیتریوم
Bamako *باماکو
Bamberg بامبرگ
bamboo خیزران
Bamian بامیان
banana موز
Banat بانات
Banat of Temesvar *بانات طمشوار
Banbury بنبری
band نوار (در رادیو)
Banda باندا
~ Oriental باندا اورینتال
Bandar Seri Begawan *بندر سری بگاوان
Banda Sea باندا، دریای
band spectrum طیف نواری
Bandung باندونگ
Banff بنف
Banffshire بنفشر
Bangalore بنگالور؛ *بنگلور
Bangka; Banka بانکا
Bangkok بانکوک
Bangor بنگور
*بانگی Bangui
Bangweulu بانگولئولو
Banja Luka بانجا لوکا؛ *بانیا لوکا
banjo بانجو، بانژو
Banjul *بانجول
bank سکو
banking بانکداری
Bank of England بانک انگلستان
bankruptcy ورشکستگی
Bankside بنکساید
Bannockburn بنکبرن
Bantry Bay بنتری، خلیج
Bantu بانتو
banyan انجیر بنگالی
baobab بائوباب
baptism تعمید
Baptists باپتیستها؛ باپتیستها
bar بار (واحد فشار)؛ بنداب
Baranof بارانوف، جزیره‌ی
Baranovichi *بارانوویچی
Barbados باربادوز
Barbary States بربر، ممالک
barberry زرشک
Barbizon school باربیزون، مکتب
Barcelona بارسلون
Bardo (Le) باردو
Bareilly باریلی
Barents Sea بارنتس، دریای
Bargello بارجلو

Bari *باری
Bari delle Puglie *باری دله پولیه
Barisal *بریسال
barite; barytes باریت
Barito باریتو
barium باریوم
bark پوست (در گیاهان)
bark beetle سرشاخه‌خوار پسته
Barking *بارکینگ
Bar -le -Duc بار-لو-دوک
barley جو
Barmen بارمن
barn *بارن (واحد فیزیکی)
Barnaul *بارنائول
Barnet *بارنت
Barnsley *بارنزلی
Baroda بارودا؛ بروده
barograph باروگراف
barometer بارومتر
Barons' War جنگ بارونها (در تاریخ انگلستان)
baroque باروک (سبکی در معماری و موسیقی)
Barotseland بارتسلند
Barquisimeto بارکیسیمتو
barracuda باراکودا
Barranquilla بارانکیا
Barre des Ecrins بار دز/اکرن
barred spirals *مارپیچیهای میله‌ای
barrel چلیک
Barren Grounds اراضی لم‌یزرع (در کانادا)
barrier reef سد آبسنگی
Barrow, Point برو، رأس
Barrow -in -Furness برو-این-فرنس
Barry بری
barycentrique (فن) *باریسانتریک
barye باری (واحد فشار)
barysphere سنگینکره
barytes; barite باریت
barytone باریتون
basal metabolism متابولیسم بازال؛ متابولیسم اساسی
basalt بازالت
bascule bridge *پل قپانی
base باز (در شیمی)؛ قاعده (در هندسه)
baseball بیسبال
Basel بازل
base-level تهتراز
Bashan *باشان (در کتمة)
Bashkir باشقیرستان
basil ریحان
Basilian monks باسیلیان؛ *راهبان باسیلی
Basilicata بازیلیکاتا
basin حوضه
basketball *بسکتبال؛ *باسکتبال
Basque language باسک، زبان
~ Provinces باسک، ایالات
Basques باسکها
Basra; Bassora بصره

Bas -Rhin بارن
bass باس (در موسیقی)
Bassano باسانو
~ del Grappa *باسانو دل گراپا
Basses-Alpes باسزالپ
Basses-Pyrénées باس-پیرنه؛ پیرنه‌ی سفلی
Basse -Terre باس-تر
Basseterre باستر
bassoon;basson باسون (از سازهای بادی) (فن)
Bassora; Basra بصره
Bass Strait باس، تنگه‌ی
bast آبکش؛ غربال (هر دو در گیاهشناسی)
bastard ولد الزنا
Bastia باستیا
Bastille باستیل
Bastogne باستونی
Basuto باسوتو
Basutoland باسوتولند
bat خفاش
Bataan باتاآن
Batalha بطالیه
Batangas *باتانگاس
Batavia باتاویا
Batavian Republic باتاو، جمهوری
batch *پخت (در شیشه‌گری)
Bath باث
~ ,Orders of باث، شهسواران
Bathurst *بثرست
bathysphere سنگینکره
Baton Rouge بتن روژ
Battenberg باتنبرگ
Battersea بترسی
(electric) battery باتری (در برق)
Battle بتل
battle نبرد
Battle Creek بتل کریک
~ Harbour *بتل هاربر
~ of the Bulge نبرد پیشامدگی
~ ~ ~ Spurs نبرد مهمیزها
battleship نبردناو
Batum[i] باطوم؛ باطومی
batyscaph *باتیسکاف
bathysphere *باتیسفر
Baucis باوکیس (در اساطیر یونان)
Bauhaus باوهاوس
baume du Canada (فن) بم کانادا
~ de tolu (فن) بم تلو
Bautzen باوتسن
bauxite بوکسیت
Bavaria باواریا
Baxar; Buxar باکسار
Bayamo *بایامو
Bay City بی سیتی
Bayeux بایو
Baykal بایکال
Bayonne بایون؛ بیون
Bayreuth بایرویت
Beacon بیکن
beam تابه

bean بنشن
bearberry عنب الدب
bearing سویه
bearings یاتاقان
Bear Island جزیره‌ی خرس
Béarn بئارن
beat ضربان (در صوت)
beatification *اسعاد (در مسیحیت)
Beauce بوس
Beaufort Sea بوفورت، دریای
Beaujolais بوژوله
Beaulieu,Edict of *بولیو، فرمان
Beaumont بومانت
Beaune بون
Beauvais بووه
beaver بیدستر
Beaver Island بیور، جزیره‌ی
Bebington *ببینگتن
Bec بک (دیری در فرانسه)
Béchar *بشار
Bechuanaland بچوانالند
bed بستر (در اصطلاح جغرافیا)
bedbug ساس
bedding plane بستره (در اصطلاح زمینشناسی)
Beddington *بدینگتن
Bedford بدفرد
Bedfordshire بدفردشر
Bedlam بدلم
Bedloe's Island بدلو، جزیره‌ی
Bedouin بدوی
bedrock سنگبستر
bee زنبور
beech راش
Beefeaters گوساله‌خواران؛ بیفئیترز
beer آب جو
Beersheba بئر سبع؛ بئر شبع
beet چغندر
beetle سوسک
Beggars of the Sea; Gueux de la mer (فن) گدایان دریا
Beghards بگارها
begonia بگونیا
Beguines بگینها
behavior رفتار
behaviorism اصالت رفتار، مذهب
beheading رودگیری
Beira *بیرا (شهر)؛ بیرا (ایالت)
Beirut بیروت
Beisan بیسان
Beja بژا
Bejaia; Bougie (فن) بجایه
Békéscsaba بکشچابا
Bel and the Dragon بعل و اژدها
Belém بلم؛ *بلن
Belfast بلفاست
Belfort بلفور
Belgae بلژها
Belgium بلژیک
Belgorod *بلگورود

Belgorod-Dnestrovsky بلگورود-دنستروفسکی
Belgrade بلگراد
Belize بلیز
bell ناقوس
belladonna بلادن؛ بلادانه؛ بلادون
Bellatrix ناجد (در نجوم)
Belle-Alliance بل-آلیانس
Belleau Wood بلو، جنگل
belleflower استکانی، گل
Bellerophon بلروفون
Bellinzona بلینتسونا
Bellona بلونا (در دین روم)
Belmopan *بلموپان
Belo Horizonte بل اوریزونته
Belorussia روسیه‌ی سفید؛ بیلاروسیا
Belsen بلزن
Belt بلت (تنگه، دریای بالتیک)
belt منطقه
Belvedere بلودره
Benares بنارس
Bender بندر
Bendery *بندری
Bendigo بندیگو
benedictine بندیکتین
Benedictines بندیکتیان
benefice بنفیس (در نظام فئودالیته)
Benelux بنلوکس
Benevento بنونتو
Bengal بنگاله؛ بنگال
Bengal, Bay of بنگال، خلیج
Bengali بنگالی، زبان
Bengasi; Benghazi بنغازی
Bengladesh *بنگلادش
Beni *بنی
Benin *بنین
Bénin *بنن
Ben Nevis بن نویس
Benoni *بنونی
benthos بنزی
bentonite بنتونیت
Benue *بنوئه
benzene بنزن
benzine بنزین
benzoic acid جوهرحسن‌لبه؛ اسید بنزولیک
benzoin بنزوان
benzol بنزول
Beowulf بیوولف
Berar برار
Berat برات
Berbera *بربرا
Berbers بربرها
berceuse (فن) برسوز (اثر موسیقی)
Berchtesgaden برچتسگادن؛ *برشتسگادن
Berezina برزینا
Berg برگ (درکنشین سابق آلمان)
Bergamo برگامو
Bergen برگن
Bergen op Zoom برگن اوپ زوم
beriberi بریبری
Bering Island برینگ، جزیره‌ی
~ Sea برینگ، دریای
~ Strait برینگ، تنگه‌ی
Berkeley برکلی
berkelium برکلیوم
Berkham(p)stead برکمستد
Berks بارکس
Berkshire بارکشر
Berlin برلین
Berlin Decree برلین، فرمان
Berlin Wall *برلین ،دیوار
Bermondsey *برمندزی
Bermuda برمودا
Bern; Berne برن
Bernese Alps آلپهای برنی؛ برنر اوبرلاند
Bernina برنینا
Bernoulli's principle برنویی، اصل
Beroea بیریه؛ بروبا (یو)
Berry بری
berry سته
Bertillon system برتیون، روش
Berwick بریک
Berwick-on-Tweed بریک-آن-توید
Berwickshire *بریکشر
Berwick-upon-Tweed *بریک-اپان-توید
beryl بریل
beryllium بریلیوم
Bes بس (از خدایان مصر قدیم)
Besançon بزانسون
Beskids بسکیدز
Bessarabia بسارابی
Bessemer process بسمر، طریقه‌ی
beta particles ذرات بتا
betatron بتاترون
Betelgeuse ید الجوزا، منکب الجوزا
betel nut فوفل
Bethabara بیت عبره
Bethany بیت عنیا
Bethel بیت ایل؛ بیت لیل
Bethesda بیت حسدا
Bethlehem بیت لحم؛ بثلهم
Bethsaida بیت صیدا
Beth-shan بیت شان
Beuthen بویتن
bevatron *بواترون
Beveland بولاند
Beverley بورلی
~ Hills بورلی هیلز
Bexley *بکسلی
Bezer باصر
Béziers بزیه
Bezwada بزوادا
Bhamo *بامو
Bharatpur بهرتپور
Bhatpara بهاتپارا
Bhilainagar *بهیلاینگر
Bhils بهیلها
Bhopal بهوپال
Bhutan بهوتان
Bhuvaneswar بهووانشوار
Biafra *بیافرا
Bialystok بیالیستوک
Biarritz بیاریتس؛ بیاریتز (فس)
Bible کتاب مقدس
Bible societies کتاب مقدس، انجمنهای
bibliography کتابشناسی
Bibliothèque nationale پاریس،کتابخانه‌ی ملی
Bibracte بیبراکته
bicarbonate بیکربونات
bicarbo-nate of soda بیکربونات سودیوم؛ جوش شیرین
biconvex lens *دوکوژ، عدسی
bicycle دوچرخه
Biedermeier بیدرمایر
Biel بیل
Biela *بیلا
Bielefeld بیلفلد
Bielsko-Biala *بیلسکو-بیالا
Bienne بین
biennial دوساله (در گیاهشناسی)
Bièvres *بیور
bifocal lens عدسی دوکانونه
bigamy دوگانی
Big Ben بیگ بن
bighorn قوچ کانادائی
Bighorn بیگهورن
Big River *بیگ ریور
Bihar; Behar بهار (ایالت، هند)
Bihari بهاری (از زبانهای هندواروپائی)
Bijapur بیجاپور
(El) Bika; Biqa, (Al) بقاع
Bikaner بیکانر
Bikini بیکینی
Bilá Hora *بیلا هورا
Bilaspur بیلاسپور
Bilbao بیلبائو
bile صفرا؛ زهره
billiards بیلیارد
Billingsgate بیلینگزگیت
billion بیلیون
Bill of Rights بیله‌ی حقوق
Biloxi بیلاکسی
bimetallism سیستم دوفلزی
binary numeration شمار ثنائی
binary stars ستارگان مزدوج
binding energy انرژی همگیری
Bingen بینگن
Binghamton بینگمتن
binocular *دوربین دوچشم
~ vision رؤیت دوچشمی
binomial دوجمله‌ای
~ theorem قضیه‌ی دوجمله‌ای
Bio-Bio بیو-بیو
biochemistry زیستشیمی
biography زندگینامه؛ *بیوگرافی
biological half-life نصف عمر زیستی

biology زیستشناسی
bioluminescence زیستتابی
biometrics; biometry زیستسنجی
biophysics زیستفیزیک
biosphere زیستکره
biotite *بیوتیت
birch توس
bird پرنده
bird of paradise پرنده‌ی بهشتی
Birkenhead برکنهد
Birmingham بیرمنگام؛ برمینگم
Birobidzhan بیروبیجان
Birth control نظارت بر ولادت؛ *تنظیم خانواده
Bisayas بیسایاس
Biscay, Bay of بیسکی، خلیج
bishop اسقف
Bishops' Bible کتاب مقدس اسقفان
Bishops' Wars اسقفها، جنگ
Biskra بسکری
Bismark بیزمارک (شهر، دریا، و مجمع الجزایر)
bismuth بیسموت
bison بیزون
Bissau *بیساو
Bithynia بیتینیا؛ *بیتینیه
Bitola *بیتولا
Bitolj بیتولی
bittern تلخاب
bitterroot گل ناز
bituminous قیری
~ coal زغال سنگ معمولی؛ زغال قیری
Biwa بیوا
Bizerta بیزرت؛ بنزرت
Black Belt بلک بلت؛ کمربند سیاه
black body سیه‌جسم
Blackburn بلکبرن
Black Country بلک‌کانتری
Black Death مرگ سیاه
black earth سیاخاک
Black Forest جنگل سیاه
~ Friday جمعه‌ی سیاه
~ Hand دست سیاه (عنوان بعضی از دسته‌های سری)
Black Hills بلک هیلز
~ Hole of Calcutta سیاهچال کلکته
~ Sea دریای سیاه
~ Shirts پیراهن‌سیاهان
Blackstone *بلکستن
Black Watch پاسداران سیاه
bladder, urinary مثانه
Blagoveshchensk بلاگووشچنسک
Blantyre *بلنتایر
Blarney بلارنی
Blasket Islands بلاسکت، جزایر
blast furnace کوره‌ی بلند
blastula *بلاستولا
Blaue Reiter *بلاوله رایتر؛ *سوارکار کبود
blazing star لیاتریس (گیاه زینتی)
bleaching گازری
bleedingheart قلب خونین
Blekinge بلکینگه
blende *بلند
Blenheim بلنم
Blida *بلیده (شهر، الجزایر)
Blindheim (آلمان) بلیندهایم
blind valley کوردره
blizzard دمه
blockade محاصره‌ی دریائی
blockhouse بلوکهاوس
block printing *چاپ قالبی
Blocksberg بلوکسبرگ
Bloemfontein بلومفونتین
Blois بلوا
blood خون
blood pressure فشار خون
blood rain باران سرخ
bloodroot سانگیناریا
blood transfusion خون دادن
Bloody Assizes دادگاههای خونین
Bloomsbury بلومزبری
blowhole دیگ جن
blown oil روغن دمیده
Bluebeard ریش آبی (داستان)
blueberry زغال اخته
bluebird کبودمرغ
blue book کتاب آبی (در تاریخ انگلستان)
Bluefields بلوفیلدز
bluefish کبودماهی
blue giants غولپیکران آبی (در نجوم)
blue laws قوانین آبی (در تاریخ کشمکش)
blue mud گل کبود
Blue Nile نیل ازرق
bluestone; blue vitriol کات کبود
bo انجیر معبد؛ درخت بو
boa بوآ
Bobbio بوبیو
Bobigny *بوبینیی
Bobruysk *بابرویسک
Bochum بوخوم
Bodaibo *بودایبو
Bodensee بودنزه
Bode's law بود، قانون
Bodleian Library بودلیان، کتابخانه‌ی
Bodmin *بادمین (شهر، انگلستان)
Bodø *بودو
embalming مومیائی کردن
body waves *امواج درونی (در زلزله)
Boeotia بئوسی
Boers بوئرها
bog خلاش
Bogazköy; Boghaz-keui بغازکوی؛ بوغازکوی
bog iron ore آهن مرداب
Bogomils بوگومیلها
Bogor بوگور
Bogota بوگوتا
Bohemia بوهم
Bohemian Forest بوهمی، جنگل
Bohol بوهول
Bohuslan بوهوسلن
boiler دیگ بخار
boiling point نقطه‌ی جوش؛ جوش، نقطه‌ی
Bois de Boulogne بوا دو بولونی
Boise بویزی؛ بویسی
Bois-le-Duc بوا-لو-دوک
Boksburg *باکسبرگ (شهر، افریقای جنوبی)
Bolan Pass بولان، گردنه‌ی
bolero بولرو (نوعی رقص)
bolide آذرگوی
Bolivia بولیوی
Bollandists بولاندیها
boll weevil کرم خاردار
bollworm کرم قوزه
Bologna; Boulogne (فتـ) بولونیا؛ بولونی (فتـ)
bolometer تابشسنج؛ *بولومتر
bolometric magnitude قدر تابشسنجی
Bolsena بولسنا
Bolshevism and Menshevism بولشویسم و منشویسم
Bolton بولتن
Bolton-le-Moors *بولتن-له‌مورز
Bolzano بولتسانو
Boma *بوما
Bombay بمبئی
bomb calorimeter *بمب گرماسنجی
Bon, Cape بون، رأس؛ دماغه‌ی بون
Bona Dea بونا دئا (الاهه‌ی رومی)
Bonavista Bay بوناویستا، خلیج
bond سند قرضه
Bond Street باند ستریت
Bône بونه؛ عنابه
bone meal آرد استخوان
bone oil روغن استخوان
Bonin Islands بونین، جزایر
Bonn بن
bookbinding صحافی
bookkeeping دفترداری
Book of the Dead کتاب میت
boomerang بومرنگ
booster *خیزگر (در فضاپیمائی)
Boötes عواء (در نجوم)
Boothia Peninsula بوتیا، شبه جزیره‌ی
Bootle *بوتل
boracic acid اسید بوراسیک
borax (فتـ) بوراکس، بوره
Bordeaux بوردو
Bordeaux mixture مخلوط بوردو
(The) Border بوردر
Border States ایالات مرزی
bore اشترک
Boreas بورئاس (در افسانه‌های یونانی)
Borghese Villa بورگزه، ویلا
boric acid اسید بوریک
Borinage بوریناژ
Borneo بورنئو

Bornholm بورنهولم
Borobudur بورو بودور
Borodino بورودینو
boron بور
borough بارو
Borromean Islands بورومئه، جزایر
Borstal system بورستل، روش
Boscoreale بوسکورئاله
Bosna بوسنه
Bosnia and Hercegovina بوسنی و هرزگووین
Bosphorus بوسفور
Boston بستن
Boston ivy پیچک بستن
Boston Massacre بستن، قتل عام
Boston Symphony Orchestra بستن، ارکستر سمفونی
Boston Tea Party بستن، واقعه‌ی چای
Bosworth بازورث
botanical garden باغ نباتات؛ باغ گیاهان
botany گیاهشناسی
Botany Bay باتنی، خلیج
Bothnia, Gulf of بوتنی، خلیج
bo tree انجیر معبد
Botswana *بوتسوانا
botulism بوتولیسم
Bouches-du-Rhône بوش‌دو‌رون
Bougainville بوگنویل
bougainvillea گل کاغذی
Bougie (فـ) بجایه؛ بوژی (فـ)
Bouillon (فـ) بویون
boulder گرداله
boulder clay یخنهشت
Boulogne-sur-Mer بولونی‌سور‌مر
bounty جایزه (در اصطلاح اقتصادی)
Bounty باونتی
Bourbonnais بوربونه
Bourg *بور (شهر)
Bourg-en-Bresse بورگ‌آن‌برس؛ *بورکانبرس
bourgeois بورژوا
bourgeoisie بورژوازی
Bourges بورژ
Bourget, Le لو بورژه
bourne دزده رود
Bournemouth بورنمث
bourrée (فـ) بوره (نوعی رقص)
Bouvet *بووه، جزیره‌ی
Bouvines بووین
Bow بو
bowel روده
bowleg کمان‌لنگی
box شمشاد
Boxers بوکسرها
Boxer Uprising *شورش بوکسرها
boxing بوکس
Boyacà بویاکا
Boycott بویکات
Boyne بوین

Boy Scouts پیشاهنگی
Bozcaada بوزجه آده (یا آطه)
Bozen بوتسن
Brabant برابان؛ برابانت
Brac براچ
brachycephalic *پهنسری
bract *برگه (در گیاهشناسی)
Bradford بردفرد
Braga براگا
Braganza; Bragança براگانزا
Brahma برهما
Brahman برهمن
Brahmaputra براهماپوترا
Brāhui براهوئی
Braila برائیلا
brain مغز؛ *دماغ
Braintree برینتری
Brain Trust برین تراست
brainwashing شستشوی مغزی
brake ترمز
Brakpan *برکپن (شهر، افریقای جنوبی)
Brandenburg براندنبورگ
~ -an-der-Havel *براندنبورگ‌آن‌در‌هافل
Brandon براندن
brandy براندی
Brandywine براندیوواین
Brantford برانتفرد
Brasilia برازیلیا
Braşov براشوو
brass برنج (نوعی آلیاژ)
Bratislava براتیسلاوا
Braunschweig (آلمانی) براونشوایگ
Brazil برزیل
Brazil nut جوز برزیل
brazilwood چوب برزیل
Brazos برزس
Brazza براتسا
Brazzaville برازاویل
breaker شکن
breakwater موج‌شکن
breast *سینه؛ صدر
Brecknock برکناک
Brecknockshire برکناک‌شر
Brecon برکن
Breda بردا
breeder reactors *رئاکتورهای بارآور
breeding پرورش (در حیوانات و گیاهان)
breeze نسیم
Bregenz *برگنتس
Breisgau برایسگاو
Breitenfeld برایتنفلد
Bremen برمن
Bremerhaven برمرهافن
Brenner Pass برنر، گردنه‌ی
Brent *برنت (کوی لندن)
Brentford and Chiswick برنتفرد اند چیزیک؛ برنتفرد و چیزیک
Brescia برشا

Breslau برسلاو
Bressanone برسانونه
Bresse برس
Brest برست
Brest-Litovsk, Treaty of برست لیتوفسک، پیمان
Bretagne (فـ) برتانی؛ بروتانی
Brétigny برتینیی، پیمان
Breton Succession, War of the برتانی؛ جنگ جانشینی
Bretton Woods Conference برتن وودز، کنفرانس
Breviary of Alaric آلاریک، قوانین
Briareus بریارئوس (در دین یونان)
bridge بریج (بازی)؛ پل
Bridge of Sighs پل آهها
Bridgeport بریجپورت
Bridgetown بریجتاون
Brie بری (ناحیه، فرانسه)
Brieg بریگ
Briey بریه
brightness درخشندگی
Brighton برایتن
Brigue and Tende بریگ و تاند
Brindisi بریندیزی
Brisbane بریسبان؛ بریزبن
Bristol بریستول؛ *بریسل
Bristol Channel بریستول، تنگه‌ی
Britain بریتانیا
britannia metal فلز بریتانیا
Britannica بریتانیک، دایرةالمعارف؛ بریتانیکا، دایرةالمعارف
British America *امریکای بریتانیائی
~ Columbia کولومبیای بریتانیا
~ Commonwealth of Nations ملل مشترک المنافع بریتانیا
British East Africa افریقای شرقی بریتانیا
~ East India Company شرکت هند شرقی بریتانیا
British Empire امپراطوری بریتانیا
~ Guiana گویان بریتانیا
~ gum *صمغ بریتانیائی
~ Honduras هندوراس بریتانیا
~ Isles بریتانیا، جزایر
~ Museum بریتانیائی، موزه‌ی؛ بریتیش میوزیوم
British New Guinea بریتانیا، گینه‌ی جدید
~ North America Act امریکای شمالی بریتانیا، قانون
British North Borneo بریتانیا، بورنئوی شمالی
British Somaliland بریتانیا، سومالی
~ thermal unit; واحدبریتانیائی حرارت
British West Africa افریقای غربی بریتانیا
Brittany; Bretagne (فـ) بریتانی، برتانی
Brixen *بریکسن
Brixham بریکسم
Brno برنو

Broach	بروچ
broad	پهناب (در جغرافیا)
(the) Broads	برودز
Broadway	برودوی
brochantite	*بروشانتیت
Brocken	بروکن
Broken Hill	بروکن هیل
Bromberg (آلمانی)	برومبرگ
bromide	برومور
bromine	بروم
Bromley	*برومِلی؛ *براملی
bronchitis	برونشیت؛ برنشیت
bronchus	نایژه
Brontosaurus	برونتوزوروس
(the) Bronx	برانکس
bronze	مفرغ
Bronze Age	عصر مفرغ
Brook Farm	بروک، مزرعه‌ی
Brookhaven	بروکهیون
Brooklyn	بروکلین
brown coal	زغال قهوه‌ای
~ hematite	هماتیت قهوه‌ای
Brownian movement (motion)	براونی، حرکت
Brownists	براونیستها
Brownsville	براونزویل
brucellosis	بروسلوز، تب مالت
Brücke	*بروکه
Bruges	بروژ
Brumaire	برومر
Brünn (آلمانی)	برون
Brunei	برونی
Brunhild	برونهیلد (در اساطیر ژرمنی)
Brunswick	برونسویک
Brussels	بروکسل؛ بروسل (فلاندری)
Bruttium	برونیوم
Bryansk	بریانسک
Brythonic	بریتونیک (از زبانهای هندواروپائی)
Brzeg	*بژک
B.T.U.	بی.تی.یو.
Bubastis	*بوباستیس (شهر باستانی مصر)
Bucaramanga	بوکارامانگا
Bucephalus	بوکفالوس
Bucharest	بخارست
Buchenwald	بوخنوالد
Buckingham	باکینگم
~ Palace	بوکینگهام، کاخ
Buckinghamshire	باکینگم‌شر
Bucks	باکس
bud	جوانه
Budapest	بوداپست
Buddh Gaya	بوده گایا
Buddhism	بودا، آیین
budding	*غنچه‌زائی
Budweis	بودوایس
Buenaventura	بوئناونتورا
Buenos Aires	بوئنوس آیرس
Buffalo	بوفالو (شهر)
buffalo	بوفالو (جانور)
buffer state	کشور میانگیر
Bug	بوگ
Buganda	بوگاندا
Buitenzorg	بویتنزورگ
Bujumbura	*بوجومبورا
Bukavu	*بوکاوو
Bukovina	بوکووینا
bulb	سوخ
Bulgaria	بلغارستان
Bulgarian languages	بلغاری، زبان
Bulgars	بلغارها
Bull	توقیع پاپی؛ بول
bulldog	بولداگ
bullfighting	گاوبازی
Bull Run	بول ران
Bulls and Bears	ورزاو و خرس (اصطلاحی در بورس)
buna	*بونا
buna N	*بونا ان
buna S	*بونا اس
Bundesrat	بوندسرات
Bundestag	بوندستاگ
Bunsen burner	مشعل بونزن
burdock	اراقیطون
Burdwan	بردوان
Burgas	بورگاس
Burgenland	بورگنلاند
Bürglen	بورگلن
Burgos	بورگوس
Burgundy; Bourgogne (فنس)	بورگونی
Burhanpur	برهانپور
Burlingame Treaty	برلینگیم، پیمان
Burlington	برلینگتن
Burma, Union of	برمه، اتحادیه‌ی
Burman; Burmese	برمه‌ای، زبان
Burma Road	برمه، جاده‌ی
burn and seald	سوختگی و پختگی
burnet	گشنیز کوهی
burnishing; polishing	صیقل دادن
burnt alum	زاج سوخته
Bursa	بورسه
Burundi	*بوروندی
Buryat	بوریات
bush	تیماس
bushido	بوشیدو
Bushmen	بوشمنها
bushran-gers (انگل)	بیشه‌گردان مسلح؛ بوشرینجرز
butane	*بوتان
Buteshire	بیوت‌شر
Butte	بیوت
butter-and-eggs	گل کتانی
butterfly	پروانه
butterfly flower	شیزانتوس
Buxar; Baxar	باکسار
Buzau	بوزائو
Byblos	بوبلوس
Bydgoszcz	بیدگوشچ
byliny	بیلینی (در ادبیات روسی)
Byzantine architecture and art	بیزانسی، معماری و هنر
Byzantine Empire	بیزانس، امپراطوری
Byzantium	بیزانس

C

Cabal	کبل (در تاریخ انگلستان)
cabala; cabbala	قباله (تفسیر سری کتمة)
cabaret	کاباره
cabbage	کلم
Cabinda	کابیندا
cabinet	کابینه (هیئت وزیران)
Cabiri	کابیری؛ کابیروی
cable	کابل (جسم هادی برقی)
Cabochiens	کابوشیان
cacao	کاکائو
Càceres	کاثرس
cachalot; sperm whale (فنس)	کاشالوت، کاشالو
cactus	کاکتوس
cadence	کادانس (در موسیقی)
Càdiz	کادیث؛ قادس (عربی)
cadmium	کادمیوم
Cadmus	کادموس (در افسانه‌های یونانی)
caduceus	کادوکئوس
Caelum	*اسکنه (در نجوم)
Caen	کان
Ca(e)rnarvon	کارنارون
Ca(e)rnarvonshire	کارنارون‌شر
Caesarea	قیصریه
~ Libani	قیصریه‌ی لبنان
~ Palestinae	قیصریه‌ی فلسطین
~ Philippi	قیصریه‌ی فیلیپی
Caesarian section; cesarean section	سزارین
caesaropapism	قیصرپاپی
Caf(f)a	کافا
caffeine	کافئین
Cagayan	کاگایان
Cagliari	کالیاری
Cahors	کائور
Caieta	کایتا
cairn	سنگ نشانه
Cairngorm	کرنگورم
Cairns	کرنز
Cairo	قاهره
~ Conference	قاهره، کنفرانس
caisson (در کارهای ساختمانی و مهندسی)	صندوقه
~ disease	آزار صندوق
Caithness	کیثنس
Calabria	کالابریا
Calah	کالح؛ کالاه
Calais	کاله
Calamian Islands	کالامیان، جزایر
*Calapan	*کالاپان
Calatrava	کالاتراوا
calcination	تکلیس
calcite	کلسیت؛ کالیست
calcium	کلسیوم

calculating machine ماشین حساب؛ ماشین جمع
calculus حساب؛ سنگ (در طب)
Calcutta کلکته
Calderon Bridge کالدرون، پل
Caledon کلدون
Caledonia کالدونیا
Caledonian Canal کالدونیائی، کانال
calefaction (فنـ) تفسیدن
calendar تقویم
calendula همیشه‌بهار
Calgary کلگری
Cali کالی
calibre کالیبر
calico کالیکو
Calicut کالیکات
California کالیفرنیا
California, Gulf of کالیفرنیا، خلیج
californium کالیفرنیوم
caliphate خلافت
Calixtines کالیکستینها
Callao کایائو
Callinicum کالینیکوم
Calliope کالیوپه (در اساطیر یونان)
Callirrhoe کالیرهوئه (در اساطیر یونانی)
Callisto کالیستو (در افسانه‌های یونانی)
Calmar; Kalmar کالمار
Calms of Cancer آرامگان سرطانی
Calms of Capricorn آرامگان جدیی
Calomel کلومل
calorescence گرماتابی
caloric کالریک
calorie کالری
calorimeter گرماسنج
calorimetry *گرماسنجی
Calvados کالوادوس
Calvary; Golgotha جلجتا
calving یخزائی
Calvinism کالونی، مذهب؛ کالوینیسم
Calvinistic Methodist Church متودیست کالونی، کلیسای (فرقه‌ی)
Calydon کالودون
calyx کاسه (در گیاهشناسی)
Cam کم
Camagüey کاماگوئی
Camargue کامارگ
Cambay کمبایه؛ کمبی
Camberwell کمبرول
cambium کامبیوم
Cambodge (فنـ) کامبوج
Cambodia کامبودیا
Cambrai کامبره
~ ,League of کامبره، اتحادیه‌ی
~ ,Theaty of کامبره، پیمان
Cambria کامبریا
Cambrian Mountains کامبریائی، کوههای
Cambrian period کامبرین، دوره‌ی
Cambridge کیمبریج
~ Platonists افلاطونیان کیمبریج

Cambridgeshire کیمبریج‌شر
~ and Isle of Ely *کیمبریج‌شر اند آپل او ایلی
Camden کمدن
camellia کاملیا
Camelopardalis زرافه (در نجوم)
camera دوربین عکاسی
camera lucida اطاق روشن (در نورشناخت)
camera obscura اطاق تاریک (در نورشناخت)
Cameron کامرون
Cameroon کامرون، جمهوری فدرال
Cameroons کامرون (مستعمره‌ی سابق آلمان)
Camisards کامیزارها
Camorra کامورا
camouflage استتار (در جنگ)
Campagna di Roma کامپانیا دی روما
Campania کامپانیا
Campeche کامپچه
Camperdown کامپردوین
camphor کافور
Campinas کامپیناش
Campobasso *کامپوباسو
Campo Formio کامپو فورمیو
Campo Formio, Treaty of کامپو فورمیو، پیمان
Câmpulung *کیمپولونگ
Cana قانا؛ قانای جلیل
Canadian Pacific Railway پاسیفیک کانادائی،راه آهن
Canadian Shield کانادائی، سپر
canal کانال
~ rays کانال، اشعه‌ی
Canal Zone منطقه‌ی کانال (پاناما)
canary قناری
Canary Islands کاناری، جزایر
canasta کاناستا
Canberra کنبرا
cancer سرطان
Cancer خرچنگ؛ سرطان (هر دو در نجوم)
candela کاندلا
Candia کاندی؛ کاندیا
candle شمع
Candlemas تطهیر عذرا، عید
candytuft بوقلمون، گل
Canea *کانئا؛ خانیا (یونـ)
Canes Venatici *تازیها (در نجوم)
cane sugar نیشکر
canine *انیاب
Canis Major کلب اکبر (در نجوم)
~ Minor کلب اصغر (در نجوم)
Canlaon کانلائون
canna اختر، گل
Cannae کانای
Cannes کان
cannibalism آدمخواری
canning کنسروسازی
canon کانون (در موسیقی)؛ کانن (در موسیقی)
canon; sacred canon; canonical books قانون؛قانون مقدس؛ کتابهای قانونی

canonization قدیس‌سازی؛ قانونیدن
canon law قانون کلیسائی
Canopus سهیل (در نجوم)
Canossa کانوسا
Can Phumo *کان فومو
Cantabria کانتابریا
Cantabrian Mountains کانتابریائی، کوههای
Cantal کانتال
cantata کانتات (در موسیقی)
Canterbury کنتربری
cantilever نیم‌پل
~ bridge *پل بازودار
Cantire کنتایر
Canton کانتون؛ کنتن (انگلـ)
canyon کانیون
capacitance ظرفیت (در برق)
capacitor خازن (در برق)
capacity ظرفیت (گنجایش یک ظرف)
Cap Blanc رأس الابیض؛ کاپ بلان
cape دماغه
Cape Breton کیپ برتن، جزیره
~ Canaveral کیپ کاناورال
~ Coast کیپ‌کوست
~ Cod کیپ کاد
~ Horn هورن، دماغه‌ی
~ Kennedy کیپ کندی
Capella عیوق (در نجوم)
Cape Province کاپ، ایالت
Capernaum; Capharnaum کفرناحوم
Capetians کاپسینها
Cape Town; Capetown کیپ تاون
~ Verde کیپ ورد؛ رأس الاخضر
~ York کیپ یورک
Capharnaum; Capernaum کفرناحوم
Kapilavastu کاپیلاواستو (شهر نپال)
capillarity مولینگی
capillary مویرگها ؛ عروق شعریه
capitalism سرمایه‌داری
capital punishment اعدام
Capitol کاپیتول
Capitoline Hill کاپیتول؛ تپه‌ی کاپیتول
capitularies کاپیتولرها
capitulation کاپیتولاسیون؛ *حق قضاوت کنسولی
Capiz کاپیس
Cappadocia کاپادوکیا؛ کپدوکیه؛ قباذق
Cappel; Kappel کاپل
Capri کاپری
capriccio کاپریچیو (در موسیقی)
Capricorn(us) جدی (در نجوم)
cap rock پوشسنگ
Capsa کاپسا
capsule کپسول
Capua کاپوا
Capuchins کاپوسنها
capybara کاپیبارا
caracal سیاه‌گوش
Caracas کاراکاس

caramel کارامل؛ قند سوخته
carapace (پوشش استخوانی بعضی از جانوران) لاک
carat قیراط
carbide; carbure (فنس) کربور
carbohydrates ئیدراتهای کربون
carbolic acid اسید فنیک، کاربولیک، اسید
carboloy (نوعی آلیاژ) کاربولوی
carbon کربون؛ کربن
carbonado کربونادو
Carbonari کاربوناری
carbonate کربونات
carbon cycle حلقه‌ی کربون (در فیزیک و نجوم و در زیستشناسی)
~ dioxide انیدرید کربونیک
carbonic acid اسید کربونیک
Carboniferous کربونیفر، دوره‌ی
carbon monoxide اکسید کربون
carbonyl group کربونیل (در شیمی)
carboxyl group کربوکسیل (در شیمی)
carburator (فنس) سوختاما؛ کربوراتور
Carcassonne کارکاسون
Carchemish کرکمیش
carcinoma کارسینوم (فنس)
cardamom هل؛ هیل
Cardiff کاردیف
Cardigan کاردیگن
Cardiganshire کاردیگن‌شر
cardinal کاردینال
~ number عدد اصلی
carême (فنس) روزه‌ی بزرگ؛ کارم (فنس)
Caria کاریا
Caribbean Sea کارائیب، دریای
Carib Indians کارائیبها؛ کاریبها
Cariboo Mountains کاریبو، کوههای
caribou (از پستانداران نواحی شمالگان) کاریبو
caricature کاریکاتور
Carina پشه‌تخته (در نجوم)
Carinthia کارینتیا
Carlisle کارلایل
Carlists کارلوسیان؛ کارلیستها
Carlow کارلو
Carlsbad; Karlsbad کارلسباد
~ Decrees کارلسباد، فرمانهای
Ca(e)rmarthen کرمارذن
Ca(e)rmarthenshire کرمارذن‌شر
Carmel, Mount کرمل، کوه
Carmelites کرملیان؛ کارملیتها
carminative (در اصطلاح داروسازی) بادشکن
carmine (از مواد رنگی) کارمن
Carmona کارمونا؛ قرمونه (عربی)
Carnac کارناک
Carnatic کرناتک؛ کارناتیک (فنس)
carnation گل میخک
Carniola کارنیولا
carnivorous plants حشره‌خوار، گیاهان
carnotite (از کانیهای رادیوآکتیو) کارنوتیت
carob خرنوب
Carolina کارولینا؛ کرولینا
Caroline Islands کارولین، جزایر
Carolingians کارولنژیان؛ کارولنژینها
carotene (رنگیزه‌ی نارنجی مایل به زرد) کاروتن
carotenoïde کاروتنوئید
carp (از ماهیهای آب شیرین) کپور
Carpathian Russia روسیه‌ی کارپاتی
Carpathians کارپات، کوههای
Carpathian Ukraine اوکرائین کارپاتی
carpel *برچه (در گیاهشناسی)
Carpentaria; Gulf of کارپنتریا، خلیج
carpetbag-gers خورجین بکولها (در تاریخ کشمت)
Carrantuohill کرنتوئل
Carrara کارارا
Carrick-on-Shannon کریک‌آن‌شنن
carrier حامل (در مخابرات)
~ wave موج حامل
carrot هویج
Carso کارسو
Carson City کارسن سیتی
Carstensz, Mont کارستنز، کوه
Cartagena قرطاجنه؛ کارتاخنا؛ کارتاژن (فنس)
Cartago کارتاگو
cartel; kartel (آلمانی) کارتل
Cartesian coordinates مختصات دکارتی
Carthage کارتاژ
Carthusians کارتوزیان (از فرقه‌های راهبان کاتولیک)
cartilage غضروف
cartography نقشه‌نگاری
cartridge فشنگ
caryatid کاریاتید
Casablanca کازابلانکا
Casale Monferrato کاسالِه (مونفراتو)
Cascade Range کسکید، کوههای
case *پوکه (در فشنگ)
case حالات اسم
casein کازئین
Caserta کازرتا
cashew جوز کابلی
Casper کسپر
Cassano d' Adda کاسانو د/آدا
cassava; manioc مانیوک
Cassel; Kassel کاسل
Cassinian oval کاسینی، خاگی
Cassino کاسینو
Cassiopeia کاسیوپه؛ ذات الکرسی (در نجوم)
cassowary کاسواری (از مرغان بی‌پرواز)
Castalia کاستالیا (در اساطیر یونان)
castanets کاستانیت
caste طبقه (در جامعه‌شناسی)
Castel Gandolfo کاستل گاندولفو
Castellammare di Stabia کاستلاماره دی ستابیا
Castellon de la Plana کاستلیون د لا پلانا؛ قشتلیون (عربی)
Castel Sant' Angelo کاستل سانت/آنجلو
Castiglione delle Stiviere کاستیلیونه دله ستیویره
Castile کاستیل
Castilla کاستیلیا؛ قشتاله (عربی)
Castine کستین
cast iron چدن
Castlebar *کاسلبار
Castor کاستور؛ راس التوام مقدم (در نجوم)
Castor and Pollux کاستور و پولوکس
castor oil روغن کرچک
catabolism کاتابولیسم
catacomb کاتاکومب
Catalan کاتالان
Catalan art کاتالونیائی، هنر
~ language کاتالان، زبان
catalepsy کاتالپسی
catalog فهرست
Catalonia کاتولونیا
catalpa درخت ماری
catalysis کاتالیز
catalyst کاتالیزگر؛ کاتالیزور
catalytic agent *عامل کاتالیزی
Catania کاتانیا
cataplasm; poultice ضماد
catapult منجنیق
cataract آب مروارید
catastrophism کاتاستروفیسم
catbird گربه‌مرغ
catchment area; drainage area آبریز
(Le) Cateau کاتو؛ لو کاتو
Cateau-Cambrésis کاتو-کامبرزی
catechism کاتشیسم
catechu (عصاره‌ی گیاهی) کاتشو
categorical imperative *امر مطلق (در فلسفه)
~ proposition *گزاره‌ی جازم (در منطق)
categorical syllogism *قیاس جازم
categories مقولات
category مقوله
catenary زنجیره (در ریاضیات)
catgut کاتگوت
Cathari کاتارها
cathedral کاتدرال؛ کلیسای جامع
catheterization *کاتتریزاسیون
cathetometer بالاسنج؛ کاتتومتر
cathod rays اشعه‌ی کاتودی
cathod-ray tube لوله‌ی شعاع کاتودی
Catholic Apostolic Church کاتولیک حواری، کلیسای؛ فرقه‌ی کاتولیک حواری
Catholic Emancipation کاتولیکان، آزادی
catholicos; katholicos جاثلیق
Catholic Reform اصلاحات کاتولیکی
cation کاتیون
Cato Street Conspiracy کیتو ستریت، توطئه‌ی
cat's-eye چشم گربه؛ عین القط
Catskill Aqueduct کتسکیل، آباره‌ی
cattail لوئی
Cattaro کاتارو
cattle گاو
cattle plague; rinderpest طاعون گاوی

Cauca کاوکا
Caucasian Gate قفقاز، دروازه‌ی
Caucasus قفقاز
caudillo کاودیلیو
Caudine Forks کاودینای فورکولای؛ گردنه‌ی کودین
causality علیت
cause علت
caustic سوزان؛ سطح سوزان (در نورشناخت)؛ سوزآور (در شیمی)
caustic soda سود سوزآور؛ سود محرق
Cauto *کاوتو (رود کوبا)
Cauvery; Kaveri کاوری
cavalier کولیر
Cavalier poets کولیر، شعرای
cavalry سواره‌نظام
Cavan کون
cave غار
Cave art غاری، هنر
cave-dweller غارنشین
caviar(e) خاویار
cavitation *حفره‌سازی
Cavite کاویته
Cawdor کادر
Cawnpore; Kanpur کانپور
Cayenne کاین
Cayman Islands کایمان، جزایر
Cayuga کایوگا
Ceará سئارا
Cebu سبو
cedar سرو
Cedar Rapids سیدر رپیدز
Cedron; Kidron قدرون
Cefalù چفالو
celandine مامیران کبیر؛ عروق الصفر
Celaya *سلایا
Celebes سلب
celery کرفس
celesta سلستا (از انواع سازها)
celestial equator معدل النهار؛ استوای فلکی
celestial mechanics مکانیک سماوی
celestial sphere کره‌ی آسمان؛ کره‌ی فلکی
cell پیل (در برق)؛ یاخته (در زیستشناسی)
Celle تسله
cellophane سلوفان
celluloid سلولوئید
cellulose سلولوز؛ سلولز
Celtiberians سلتیبریان
Celts سلتها
cenchrus سنکروس
Cenozoic era سنوزوئیک، دوران
censor سنسور (در تاریخ روم)
censorship سانسور
census سرشماری
cent *سنت (در صوتشناخت)
Centaur قنطورس (در اساطیر یونان)
Centaurus قنطورس (در نجوم)
center of curvature مرکز انحنا
center of gravity مرکز ثقل
~ ~ mass مرکز جرم
center-swing bridge *پل میانگرد
centigrade صدبخشی؛ سانتیگراد
centipede صدپا
Cent Jours (فنس); Hundred Days (انگل) صد روز (در تاریخ فرانسه)
Central African Republic افریقای مرکزی، جمهوری
Central America امریکای مرکزی
Central American Federation امریکای مرکزی، اتحادیه‌ی
Central Australia استرالیای مرکزی
~ Intelligence Agency (CIA) *سیا
~ Powers دول مرکزی (در جنگ I)
~ Provinces and Berar ایالات مرکزی و برار
Central Treaty Organization سازمان پیمان مرکزی
Central Valley دره‌ی مرکزی؛ سنترال ولی
centrifugal force نیروی مرکزگریز
~ pump *تلمبه‌ی مرکزگریز
centripetal force نیروی مرکزگرای
centrosomes *سانتروزومها (در یاخته)
centrosphere سنگینکره
Centuria کنتوریا (در ارتش روم)
century قرن
cephalic index شاخص سر
Cephalonia سفالونیا
Cephalopoda پابرسران
cephalothorax *سرسینه
Cepheids قیفاووسیان (در نجوم)
Cepheus قیفاووس (در نجوم)
Ceram سرام
Ceramic سرامیک، خلیج
Cerberus کربروس (در دین یونان)
cerebellum مخچه
Ceres کرس (در دین روم)؛ سرس (در نجوم)
Cerignola چرینیولا
cerium سریوم
Cerro de Pasco سرو د پاسکو
Certosa di Pavia چرتوزا دی پاویا
cerussite سروزیت
cesarean section سزارین
Cesis تسیس
cesium سزیوم
Ceské Budéjovice چسکه بودیوویتسه
Cesky Les چسکی لس (چک)
Cesky Tesin چسکی تشین
Ceti Mira اعجوبه‌ی قیطس
Cetinje تستینیه
Ceuta سبته؛ *ثئوتا (اسپانیائی)
Cévennes سون
Ceylon سیلان
cgs system سلسله‌ی سگث
Chaco چاکو
Chad چاد
Chaeronea خایرونیا
Chahar چاهار
(mountain) chain سلسله کوه
chain reaction فعل و انفعال زنجیری
chalcantite کالکانتیت
chalcedoine (فنس); chalcedony کالسدوان
Chalcedon خالکدون
chalcedony; chalcedoine (فنس) کالسدوان
Chalcidice خالکیدیه
Chalcidique (فنس) کالسیدیک
Chalcis خالکیس
chalcopyrite کالکوپیریت
Chaldaea کلده
Chaldean کلدانیان
chalk گل سفید
Chalk River چاک ریور
Challenger expedition چلنجر، هیئت اعزامی
Châlons-sur-Marne شالون‌سورمارن
Chalon-sur-Saône شالون‌سورسون
*حربا (در نجوم) Chamaeleon
Chamavi شاماوها
chamber music موسیقی مجلسی
Chambéry شامبری
Chambezi *چامبزی
Chambord شامبور
chamois شاموا
Chamonix شامونی
Champagne شامپانی (ناحیه)
champagne شامپانی (نوشابه)
Champlain Lake شامپلن، دریاچه‌ی
Champs-Elysées شانزلیزه
chancelier (فنس) *شانسلیه
chancellor *چانسلر
Chancellorsville چانسلرزویل
Chandernagor چاندرانگار
Chandigarh *چندیگره
chanel; sound; strait باب؛ تنگه
Chanel Islands چنل، جزایر
Changan چانگان
Ch'ang-ch'un; Changchun چانگچون
change of state (در اصطلاح فیزیک) تغییر حالت
Changkiakow چانگکیاکو
Changsha چانگشا
Chankiang چانکیانگ
chansons de geste شانسون دو ژست
Chantilly شانتیی
Chaos خائوس (در دین یونان)
Chapala چاپالا
Chapultepec چاپولتپک
character کاراکتر (در تئاتر یا داستان)
Charcas چارکاس
charcoal زغال
(animal) charcoal زغال حیوانی
Charente شارانت
Charente-Inférieure شارانت‌انفریور؛ شارانت سفلی
Charente-Maritime شارانت‌ماریتیم؛ شارانت کرانه‌ای
charge بار برقی
Charing Cross چرینگ کراس

chariot ارابه
Charleroi شارلروا
Charleston چارلزتن
Charlestown چارلزتاون
Charleville -Mézières *شارلویل-مزیر
Charlotte شارلت
Charlotte Amalie شارلت امالیا
Charlottesville شارلتسویل
Charlottetown شارلتتاون
Charolais شاروله
Charon خارون (در اساطیر یونان)
chart نگاره
chartered companies شرکتهای با حقوق ویژه
Chartism چارتیزم (نهضت کارگری در بریتانیا)
Chartres شارتر
chartreuse شارتروز
Charybdis خاروبدیس (در افسانه‌های یونان)
Château Clique شاتو کلیک (در تاریخ فرانسه)
Château d'If شاتو د/ایف
Château Gaillard شاتو گایار
Chateaugay شاتوگی
Châteauroux *شاتورو
Château -Thierry شاتو-تیری
Chatham چتم
Chattanooga چتنوگا
Chaumont شومون
~ -en-Bassigny *شومون-آن-باسینیی
chauvinism شوونیسم
cheam *چیم
Cheapside چیپساید
Cheb شب (شهر، چکوسلواکی)
Cheboksary چبوکساری
Chechaouèn شفشاون
Chechen چچن
~ -Ingush چچن-اینگوش
check چک
cheddite شدیت (از مواد منفجره)
Chefoo چیفو
Cheka چکا
Chekiang چکیانگ
Chelles شل
Chelmno خلمنو
Chelsea چلسی
Chelyabinsk چلیابینسک
Chelyuskin, Cape چلیوسکین، دماغه‌ی
chemical affinity میل ترکیبی شیمیائی
chemical analysis *تجزیه (در شیمی)
chemical bond *بند شیمیائی
~ energy انرژی شیمیائی
chemically pure شیمناب
chemical reaction فعل و انفعال شیمیائی
chemical symbol علامت شیمیائی
~ war(fare) جنگ شیمیائی
chemiculture *زراعت شیمیائی
Chemin des Dames شومن د دام
Chemnitz کمنیتس
chemurgy کمورجی

Chenab چناب
Cheng-chou; Chengchow *چنگچو
Chengteh چنگته
Chengtu چنگتو
Cher شر
Cherbourg شربور
Cherchel(l) شرشل
Cheremiss چرمیس
Cheribon چریبون
Cherkessk *چرکسک
Chernigov چرنیگوف
Chernovtsy چرنوفتسی
Cherokee چرکی
Cherrapunji چراپونجی
Cherso کرسو
Chersonesus Cimbrica خرسونسوس کیمبریکا
Chersonesus Thracica *خرسونسوس تراکیکا
cherubim کروبیان
Chesapeake چسپیک
Cheshire چشر
chess شطرنج
Chester چستر
chestnut شاه بلوط
Cheviot Hills چویت، تپه‌های؛ *چویت هیلز
chewing gum سقز
Cheyenne شاین
Chianti, Monti کیانتی، کوههای
Chiapas چیاپاس
chiaroscuro کیاروسکورو (در اصطلاح نقاشی)
Chiatura چیاتورا
Chibcha چیبچا
Chicago شیکاگو
Chichagof چیچاگوف
Chichén Itzà چیچن ایتسا
Chichester چیچیستر
Chichi-Jima چیچی-جیما
chickenpox آبله مرغان
chick-pea نخود
Chidambaram چیدامبارام
Chiemsee کیمزه
Chigwell *چیگول
Chihli; Gulf of چیلی، خلیج
Chihuahua چیئوائوا
child labor استخدام کودکان
~ psychology *روانشناسی کودک
children's literature ادبیات اطفال و نوجوانان
child welfare رفاه کودکان
Chile شیلی
Chilkoot Pass چیلکوت، گردنه‌ی
Chillon شیون
Chiloé چیلوئه
Chilpancingo *چیلپانسینگو
Chiltern Hills چیلترن، تپه‌های؛ *چیلترن هیلز
Chimborazo چیمبورازو؛ *چیمبوراسو

Chimera خیمایرا
Chimkent چیمکنت
chimpanzee شمپانزه
Chimu چیمو
China چین
China, Great Wall of دیوار بزرگ چین
china clay خاک چینی
Chi-nan جینان
chinchilla چینچیلا
chinchona *چینکونا
Chinese exclusion طرد چینیها (در تاریخ کشمة)
Chinese Turkistan ترکستان چین
Ch'ing چینگ
Ch'ing-tao; Tsingtao چینگتائو
Chin Hills چین، تپه‌های؛ چین هیلز
Ch'in Ling چینلینگ
Chino-Japanese War چین و ژاپن، جنگ
Chinon شینون
Chioggia کیودجا
Chios کیوس؛ خیوس (ة)
chiromancy; palmistry کفبینی
Chiron خیرون (در دین یونان)
chiropractic مشتمال
Chisholm Trail چیزم تریل
Chiswick چیزیک
Chita چیتا
chitine کیتین
chitons *کیتونها
Chitral چترال
Chittagong چیتاگنگ
Chittor چتور
Chiusi کیوسی
chivalry; chevalerie (فنـ) شهسواری
chive پیازچه
Chkalov چکالوف
chloral کلورال
chlorate کلورات؛ کلرات
chloric acid اسید کلوریک
chloride کلورور؛ کلرور
chloride of lime کلورور آهک؛ کلرور دو شو
chlorine کلور؛ کلر
chloroform کلوروفورم
chlorophyll کلوروفیل؛ سبزینه
chloroplast کلوروپلاست
chocolat شکلا؛ شوکولا
choke *ساسات
cholera وبا
~ infantum وبای کودکی
cholesterin کولسترین
cholesterol کولسترول
Cholon شولون
Cholula چولولا
chondrine کوندرین
choral(e) کورال؛ کرال (در موسیقی)
Chorasmia خوارزم
chord آکورد (در صوتشناخت)؛ وتر (در یک منحنی)
Chordata تیره‌داران

chorea; Saint Vitus' dance	داء الرقص
choreography	*رقصنگاری
choroid	مشیمیه (در چشم)
chorus; choeur (فنس)	کر؛ کور
Chorzów	خورژوف
Chouans	شوانها
chowchow	چوچو
Chowkowtien; Choukoutien	چوکوتین
Christchurch	کرایستچرچ
Christian Endeavor	تلاش مسیحی
Christianity	مسیحیت
Christian Science	معرفت مسیحی؛ علم مسیحی
Christian socialism	سوسیالیسم مسیحی
Christie's	کریستیز
Christmas	میلاد مسیح، عید
Christmas Island	کریسمس، جزیره‌ی
Christobal	کریستوبال
Christ's-thorn	سیاه تلو
chrom alum	زاج کروم
chromatic aberration	کجنمائی رنگی
chromatin	کروماتین
chromite	کرومیت
chromium	کروم
chromosome	کروموزوم
chromosphere	رنگینکره؛ کروموسفر
Chronicles	تواریخ ایام، کتاب
chronology	گاهشماری
chronometer	کرونومتر
chrysanthemum	گل داودی
chrysoberyl	کریزوبریل
chrysolite	کریزولیت
Chukchi	چوکچی
Chungking	چونگ‌کینگ
Chur	کور
Churches of Christ	کلیساهای مسیح
Churchill	چرچیل، رود
Church of England	انگلستان، کلیسای
~ ~ God	کلیسای خدا
~ ~ Scotland	اسکاتلند، کلیسای
Church Slavonic	سلاوونیک کلیسائی
Chuvash	چوواش
chyle	کیلوس
chyme	کیموس
CIA	*سیا
Cibola	سیبولا
cicada	زنجره
cider	شراب سیب
Ciego de Ávila	سیگو د آویلا
Cienfuegos	سینفوگوس
Cieszyn	چشین
Cilicia	کیلیکیا؛ کیلیکیه
Cimarron	سیمرون
Cimbri	کیمبرها
Cimmerians	کیمریان
cinchona	*سینکونا
Cincinnati	سینسیناتی
cinemascope	سینماسکوپ
cinerama	سینراما
cineraria	سینرر
cinnabar	شنجرف؛ شنگرف
cinnamon	دارچین
Cinque Ports	سینک پورتس
Cintra	سینترا
Circassia	چرکستان
Circinus	*دوپرگار (در نجوم)
circle	دایره
circuit breaker	شکن؛ *برقشکن
circular motion	حرکت مستدیر
circular polarization	قطبش مستدیر
circulation (of the blood)	گردش خون
cirumcision	ختنه
mountain of circumerosion	پاییده‌کوه
circumscribed	محیطی (در هندسه)
circus	سیرک
cirque; corrie	چانگاه
Cirque de Gavarnie	سیرک دو گاوارنی
Cirta	کیرتا
Cisalpine Repubic	سیزالپین، جمهوری
Cispadane ~	سیسپادان، جمهوری
cissoid	سیسوئید
Cistercians	سیسترسیان
Cîteaux	سیتو
Cithaeron	سیترون
Citium	*کیتیوم
citizen	شارمند
citizenship	شارمندی
citric acid	اسید سیتریک؛ جوهر لیمو
citron	بادرنج، بادرنگ
citrus fruits	مرکبات
Città Notabile	*چیتا نوتابیله
~ Vecchia	چیتا وکیا
City of London	سیتی آو لاندن
~ ~ Refuge	شهرهای بست؛ شهرهای پناهگاه
city -state	کشورشهر
ciudad	سیوداد (لفظ اسپانیایی به معنی شهر)
Ciudad Bolivar	سیوداد بولیوار
~ Real	سیوداد رئال
~ Victoria	*سیوداذ ویکتوریا
civet	زباد
civil law	قانون مدنی
~ time	زمان عرفی؛ سال عرفی
Civil War	جنگ داخلی (در تاریخ روم)
civil year	سال عرفی
Civitavecchia	چیویتاوکیا
Cizre	جزیرة ابن عمر
Clackmannanshire	کلکمنن‌شر
Clairvaux	کلرو
Clare	کلر
Clarendon Code	کلرندن، مجموعه‌ی قوانین
clarinet	قره‌نی، کلارینت
class	رده (در زیستشناسی)
classification	رده‌بندی (در زیستشناسی)؛ *طبقه‌بندی (در روش علمی)
clay	رس؛ رست
Clazomenae	*کلازومنای
clearing	سترده
cleavage (در اصطلاح زمینشناسی)	شکافت
Cleopatra's Needles	*کلئوپاترا، سوزن
cliff	تندان
clinic	درمانگاه
clinical psychology	*روانشناسی بالینی
Clio (در اساطیر یونان)	کلیو
closed prismatic surface	*سطح منشوری بسته
closed shop and open shop	دکان بسته و دکان باز
closeup lens (در عکاسی)	عدسی نزدینه
clothes moth	بید
Clotho (در اساطیر یونان)	کلوتو
clotting of blood	بستن خون؛ انعقاد خون
cloudburst	رگبار
cloudiness	ابرآلودگی
clove	میخک
clover	شبدر
clubfoot	گرزه‌پا
club moss	پنجه گرگ
Cluj	کلوژ
Cluniac order	کلونیان
Cluny	کلونی
Clusium	کلوسیوم
cluster (در نجوم)	خوشه‌ها
clutch (وسیله‌ای مکانیکی برای انتقال قدرت)	کلاچ
*Clwyd	*کلوئید
Clyde	کلاید
Clydebank	کلایدبنک
Clysma	کلوسما
Cnidos; Cnidus	کنیدوس
Cnossus; Knossos	کنوسوس
coach	کالسکه
coagulation	انعقاد
Coahuila	کوئاویلا؛ *کوآئویلا
coal	زغال سنگ
coal gas	گاز چراغ
coal tar	*قطران زغال سنگ
Coast Ranges	کوست رینجز
coaxial cable	کابل هممحور
cobalt	کوبالت
cobaltite	کوبالتیت
cobblestone	قلوه‌سنگ
Cobh	کوو
Coblenz; Koblenz	کوبلنتس
cobra (مار بسیار سمی)	کبرا
Coburg	کوبورگ
coca	کوکا
cocaine	کوکائین
Cochabamba	کوچابامبا
Cochin	کوچین
Cochin China	کوشنشین؛ کوشن‌شین
cochineal (از رنگیزه‌های طبیعی)	کشنیل
Cockaigne, Land of; Cocagne (فنس)	کوکانی، سرزمین
cockfighting	جنگ خروس
cockscomb	تاج خروس
cocktail	کوکتیل

coconut	نارگیل
cocoon	*پیله
cod	ماهی روغن
coda	کودا (در موسیقی)
code	قانون مدون؛ قانون نامه؛ رمز
codeine	کودئین
Code Napoléon; Code Civil	ناپلئون، قانون‌نامه‌ی
coeducation	تعلیم و تربیت توأم
coefficient	ضریب (در حساب و جبر)
~ ;mo-dulus	ضریب (در فیزیک و مکانیک)
coefficient of expansion	ضریب انبساط
~ ~friction	*ضریب اصطکاک
~ ~ restitution	ضریب ارتجاع
Coelenterata	کاواکان؛ کیسه‌تنان
Coele Syria	کویله سوریا
coenzyme	کوآنزیم
coercive force	مغناطزدا، نیروی
coffee	قهوه
cofferdam	بستاب
Cognac	کنیاک؛ کونیاک
cohereur (فنـ)	کوهرور
coil	پیچه
Coimbatore	کویمباتور
Coimbra	کویمبرا
coin	سکه
cointreau	کوانترو
Coire (فنـ)	کوار
coke (از مواد سوختی)	کوک
Colchester	کولچیستر
colchicine	کولشیسین
Colchis	کولخیس
cold frame	شاسی
cold front	جبهه‌ی سرد (در هواشناسی)
cold war	*جنگ سرد
colic	قولنج
Colima	کولیما (ایالت، مکزیک)
Coliseum	کولیزئوم
collective-bargaining	معامله‌ی دسته‌جمعی؛ قرارداد دسته‌جمعی (در اصطلاح کارگری)
Collège de France	کولژ دو فرانس
colligative properties	ذرگانی
collimator	کولیماتور
collision	ضربه (در علم مکانیک)
collodion	کولودیون
colloid	کولوئید؛ کلوئید
Colmar; Kolmar	کولمار
Cologne	کولونی؛ کلنی
Colomb-Béchar	*کولون‌ـبشار
Colombia	کولومبیا؛ کلمبیا
Colombo	کولومبو
~ Plan	کولومبو، طرح
Colón	کولون
Colonia	کولونیا
Colonial Conferences, British	کنفرانسهای مستعمراتی بریتانیائی
colony	مستعمره؛ مهاجرنشین
colophon	کولوفان؛ کولوفون
color	رنگ (در رؤیت)
Colorado	کولورادو
~ Springs	کولورادو سپرینگز
color blindness; daltonism	دالتونیسم
~ index	*شاخص رنگی (در قدر نجومی)
color photography	عکاسی رنگی
Colossae	کولسای؛ کولوسای
Colosseum	کولوسئوم
Colossians	کولسیان (از رساله‌های عهد)
Colossus of Rhodes	کولوسوس رودس
colostrum	ماک؛ آغوز
coltsfoot	پای خر
Columbia	کولومبیا؛ کلمبیا
columbium	کولومبیوم
Columbus	کولامبس
Columbus Day	کولومبوس، روز
colza oil	روغن منداب
coma	اغما
Coma Berenices	ذوالب برنیس
Comani	کومانی
combination	ترکیب (در اصطلاح علم جبر)
combining weight	وزن ترکیبی (در شیمی)
combustion	احتراق
Comédie Française	کمدی فرانسز
comedy	کمدی
comets	دنباله‌داران (در نجوم)
Cominform	کمینفرم
Comino	کومینو
Cominotto	کومینوتو
Comintern	کمینترن
comitia	کمیتیا؛ کومیتیا (در تاریخ روم)
commando	کوماندو
commedia dell'arte	کمدیا دل / آرته
commensalism	همکاسگی (در زیستشناسی)
Commerce	*کامرس
commercial law	قانون بازرگانی؛ قانون تجارت
commissar	کمیسر؛ کمیسار (در تجسس)
commission	کمیسیون
committee	کمیته
Committee for Industrial Organization	کمیته‌ی سازمان صنعتی
common accident	عرضی عام (در اصطلاح منطق قدیم)
common laws	حقوق عرفی؛ حقوق مرسومه
Common Market	*بازار مشترک
common multiple	مضرب مشترک
Commonwealth of Australia	استرالیا، ملل مشترک المنافع
commune	کمون (در تاریخ قرون وسطی)
Commune of Paris	کمون پاریس (در تاریخ فرانسه)
communicable diseases	بیماریهای واگیردار
communication	مخابره
communications satellite	ماهواره‌ی مخابراتی
communion	تناول عشای ربانی
communism	کمونیسم
communistic settlements	جامعه‌های اشتراکی
Communist Manifesto	کمونیست، بیانیه‌ی
commutative	تعویضپذیر (در گروه ریاضی)
commutativity	تعویضپذیری (در حساب)
Como	کومو
Comodoro Rivadavia	کوموذورو ریواذاویا
Comorin Cape	کومورین، دماغه‌ی
Comoro Islands	کومور، جزایر
company; corporation	شرکت (از لحاظ حقوقی)
compass	قطبنما؛ پرگار
Compiègne	کومپینی
complex	عقده (در روانشناسی)؛ کومپلکس (در شیمی)
complex number	عدد مختلط
composite	مرکبان (از تیره‌های گیاهی)
composition formula	فورمول ترکیبی
compost	کومپوست
compound	جسم مرکب
~ eye	چشم مرکب
~ lens	عدسی مرکب
compression	تراکم
compressor	کومپرسور
Compromise of 1850	سازش سال ۱۸۵۰ (در تاریخ کشمکش)
Compton effect	کامپتن، اثر
computer; calculateur (فنـ)	حسابگر
computer control system	نظارت، واحد
Comstock Lode	کامستاک لود
Comtat Venaissin	کنتا ونسن
Comus	کوموس (در اساطیر یونان)
Conakry	کوناکری
concentrated	غلیظ
concentration	غلظت
concentration camp	اردوی کار اجباری
Conception	کونسپسیون
Conception del Uruguay	کونسپسیون دل اوروگوای
concert	کنسرت
concertina	کنسرتینا
concerto	کنسرتو
~ grosso	کنسرتو گروسو
conchoid	*کونکوئید
Concord	کانکرد
concordat	کنکوردا
Concordia	کونکوردیا
concrete number	عدد مقید
concretion	سنگال (در طب)
condensation	چگالش
condenser	خازن (در برق)؛ کندانسور (در نور- شناخت)
condominium	دومینیون مشترک
condor	کندر
condottiere	کوندوتیره (در تاریخ ایتالیا)
conducting	رهبری ارکستر
conduction	هدایت (در فیزیک)
conductivity	قابلیت هدایت
cone	مخروط (در گیاهشناسی و در هندسه)

Confederacy اتلافیه‌ی ایالات امریکا
Confederate cruisers رزمناوهای مؤتلفین
Confederate States of America ایالات مؤتلفه‌ی امریکا
confederation کنفدراسیون
Confederation, Articles of مواد ائتلاف
Confederation of the Rhine هم‌پیمانان راین
Conference of Genoa ژن، کنفرانس
Confessing Church *کلیسای معترف
confession اعتراف
confessor *شافی؛ *توبه‌شنو
configuration هیئت
configurational formula فورمول هیئتی
confirmation تأیید (از مناسک مسیحیان)
conflict of laws تعارض قوانین (در اصطلاح حقوقی)
confluence دوآب (در اصطلاح جغرافیا)
confluent هماب
conformal map *نقشه‌ی همشکل
conglomerate جوشسنگ (در اصطلاح زمینشناسی)
Congo کنگو
Congo Free State کنگو، کشور آزاد
Congregationalism آزادی‌کلیساهای محلی، نظام
congress کنگره
Congress of Berlin برلین، کنگره‌ی
~ ~ Industrial Organizations کنگره‌ی سازمانهای صنعتی (در کشت)
Congress of the United States کنگره‌ی کشورهای متحد امریکا
Congress party *حزب کنگره (در هند)
congruence همنهشتی (در اعداد و هندسه)
conical surface *سطح مخروطی
conic section قطع مخروطی
Conifer مخروطیان
Conjeeveram کانجی‌وارام
conjunction مقارنه (در نجوم)
conjugate points نقاط مزدوج (در نور شناخت)
conjugation *الحاق، *آمیزش (در تولید مثل)
conjunctivitis ورم ملتحمه
Connaught کانات
Connecticut کونکتیکت؛ کنتیکت
Connemara کانیمارا
conscientious objector معترض وجدانی
consciousness شعور
conscription نظام وظیفه
consecration ارتسام (در سازمان مسیحیت)
consequent river پیرود
conservation of energy بقای انرژی
~ ~ natural resources حفظ منابع طبیعی
conservatism محافظه‌کاری؛ *کنسروائیسم
Conservative party حزب محافظه‌کار (در تاریخ بریتانیا)
conservatoire (فنـ) کنسرواتوار
constable شهربان
Constance کنستانس (شهر و دریاچه)
Constance, Council of کنستانس، شورای

constant ثابت (در ریاضیات)
Constantine قسطنطینه؛ قسنطینه
~ (Donation of) قسطنطین،عطیه‌ی
Constantinople قسطنطنیه؛ قسطنطینیه (در مآخذ عربی)
~ , Council of قسطنطنیه، شورای
constant of aberration ضریب کجنمائی؛ *ثابت کجنمائی
Constantsa کنستانتسا
constellation صورت فلکی
constituent سازا
~ assembly مجلس مؤسسان
constitution قانون اساسی
constitutional formula فورمول ساختمانی (در شیمی)
Constitutions of Clarendon کلرندن؛ قوانین
constructivism کنستروکتیویسم
consubstantiation هم‌ماهیتی
consul کنسول (در تاریخ روم)
Consulate کنسولا (در تاریخ فرانسه)
consumption مصرف (در علم اقتصاد)
contact agent *عامل مجاورتی (در کاتالیز شیمیائی)
contact lens عدسی مجاورتی
contact process طریقه‌ی مجاورت (در شیمی)
contagious diseases بیماریهای مسری
Continental Congress کنگره‌ی مهاجرین (در تاریخ کشت)
continental drift نظریه‌ی رانه‌ی قاره‌ای؛ نظریه‌ی جابجائی
~ island *جزیره‌ی قاره‌ای
~ plateau فلات قاره
~ shelf کفه‌ی دریائی
~ slope *سراشیب‌قاره‌ای
continued fraction کسر مسلسل
continuum متصله (اصطلاح ریاضی)
continuous spectrum طیف پیوسته
contours خطوط تراز
contrabassoon کنترباسون؛* باسون مضاعف
contraposition *عکس نقیض (در منطق ریاضی)
contrebasse (فنـ); double bass کنترباس
convection فرارفت
~ current جریان همرفتی
Convention کنوانسیون (در تاریخ فرانسه)
convergence تقارب (در هندسه)؛ قدرت (در نور- شناخت)
converging lens عدسی متقارب
conversion تقلیب (در روانشناسی)
convulsion تشنج
Conway *کانوی (رودـ ویلز)
Cooch Behar کوچ بهار
cookery طباخی
Cook Islands کوک، جزایر
coolie کولی
cooling system خنکسازی
cooperation تعاون
cooperative شرکت تعاونی

Cooperstown کوپرزتاون
coordinate covalence *ظرفیت مشارکتی موزون
coordinates مختصات
coordination formula فورمول گروهی (در شیمی)
Coorg کورگ
copal کپال؛ *کوپال
Copenhagen کپنهاگ
copolymerization همبسپاری
Copper کاپر
Copper Age عصر مس
copperas زاج سبز
Copperheads کاپرهدها (در تاریخ کشت)
Coppermine *کاپرماین
copper pyrite پیریت مس
coppice; copse جنگل برشی
copra کوپرا
copse; coppice جنگل برشی
Coptic Church قبطی، کلیسای
Coptic language قبطی، زبان
Coptos قفط
Copts قبطیها
copyright حق طبع؛ حق مؤلف
Coquilhatville *کوکیاتویل
cor (در موسیقی) کور
coral مرجان
coral reef *آبسنگ مرجانی
Coral Sea دریای مرجان
coral snake مار مرجان
cor anglais (فنـ) کور آنگله (از سازهای بادی)
Corcyra (لتـ) کورکورا
Cordeliers کوردلیه‌ها (در تاریخ فرانسه)
Cordillera کوردیلرا؛ کوردیرا (اسپانیائی)
cordite کوردیت
Cordoba کوردووا؛ قرطبه
coreopsis دوشاخ
core tools *افزارهای هسته‌ای
Corfu کورفو
Corinth کورنت
Corinthian order کورنتی، سبک
Corinthians کورنتیان؛ قورنتیان
Coriolis acceleration *شتاب کوریولیس
~ force نیروی کوریولیس
Cork کورک
cork oak بلوط چوب‌پنبه
corm سوخه
cormorant غاق؛ کلاغ دریائی
Corn Belt کمربند غله
cornea قرنیه (در چشم)
cornet(t) کورنت (از سازهای بادی)
cornflower; bachelor's button گل گندم
cornice قرنیز
Corning کورنینگ
Cornish کورنوالی، زبان؛ کورنیش
corn laws قوانین غله (در انگلستان)
Cornucopia کورنوکوپیا (در اساطیر یونان)
Cornwall کورنوال
Coro *کورو

corolla جام (در گیاهشناسی)
Coromandel کوروماندل
corona تاج خورشید
Corona Australis اکلیل جنوبی (در نجوم)
Corona Borealis اکلیل شمالی (در نجوم)
coronation تاجگذاری
Coronation Stone سنگ تاجگذاری
Coronea کورونیا
corporation شرکت
corporative state حکومت صنفی
Corpus Christi کورپس کریستی
corpuscular theory نظریه‌ی ذره‌ای
corpuscule گویچه
Corpus Juris Civilis کورپوس یوریس کیویلیس
corrasion کندوساب (در زمینشناسی)
Corregidor کورگیدور
correspondance تناظر (در اصطلاح ریاضیات)
Corrèze کورز
corrie; cirque چالگاه
Corrientes کورینتس
corrosive sublimate *سوبلیمه
Corsica کرس؛ کورسیکا؛ کرسیکا
Cortes کورتس (مجلس نمایندگان در اسپانیا)
cortisone کورتیزون
Cortona کورتونا
corundum سنباده؛ سنگ سنباده
Corvus غراب (در نجوم)
Corybantes کوروبانتها
cosecant قطر ظل تمام
coseismic line هملرز، خط
Cosenza کوزنتسا
cosinus جیب تمام؛ کسینوس
cosmetics لوازم آرایش؛ آرایه‌ها
cosmic rays اشعه‌ی کیهانی
cosmogony کیهانزائی
cosmology کیهانشناخت
cosmos کوسموس
Cossacks قزاقها (در تاریخ روسیه)
Costa Rica کوستا ریکا
cotangent ظل تمام (در مثلثات)
Côte-d' Or کوت‌دور؛ کوت‌دُر/اور
Cotentin کوتانتن
Côtes-du-Nord کوت‌دو‌نور
Cöthen; Köthen کوتن
Cotonou; Kotonu *کوتونو
Cotopaxi کوتوپاکسی
Cotswold کاتسولد
cotton پنبه
Cotton Belt کاتن بلت؛ کمربند پنبه
cotton gin ماشین پنبه‌پاک‌کنی
cotyledon (فنـ) لپه؛ کوتیلدون (فنـ)
cougar کوگار
Coulomb's law کولن، قانون
Council Bluffs کاونسیل بلافس
Council of Ephesus افسوس، شورای
Council of Europe شورای اروپا
Council of Foreign Ministers شورای وزیران خارجه
Council of Nicaea نیقیه، شورای
~ ~ Ten شورای ده‌نفری (در جمهوری ونیز)
counseling psychology مشاوره و راهنمائی روانپزشکی
countable set مجموعه‌ی شمارا
counter شمارگر
counter-electromotive force; back e. f. برق وارانی
counterpoint کنترپوان (در موسیقی)
counter trade بادهای واسامان
counting number عدد شمارشی
county کاونتی
county borough کاونتی بارو
coup d'état کودتا
couple زوج؛ جفت (هر دو در مکانیک)
coupled circuits مدارهای مزدوج (در برق)
coupler *جفتگر (در عکاسی رنگی)
couplet ترجیع‌بند (در موسیقی)
cour d' amour (فنـ); court of love محکمه‌ی عشق
Courland; Kurland کورلاند
courlieu (فنـ) کورلیو
court of love; cour d'amour (فنـ) محکمه‌ی عشق
Courtrai کورتره
Coutances کوتانس
couvade (فنـ) کرچال؛ کوواد
Covadonga کووادونگا
covalence ظرفیت مشارکتی؛ کووالانس
covenant میثاق
Covenanters پیمانگران
Covent Garden کاونت گاردن
Coventry کاونتری
cover crop زراعت حفاظی
cowboy کاوبوی
Cowes کاوز
coyote کویوت
crab خرچنگ
crab apple سیب ژاپنی
Cracow; Krakow کراکو؛ کراکوف (لهستانی)
crag کمر (در اصطلاح جغرافیائی)
Craiova کرایووا
crane کلنگ؛ درنا؛ جرثقیل؛ جر اثقال
cranial index *شاخص جمجمه
crater دهانه‌ی آتشفشانی
cream of tartar کرم دو تارتر؛ طرطیر
cream separator ماشین خامه‌گیری
Crécy کرسی (آبادی، فرانسه)
credit اعتبار
Crédit Mobilier of America شرکت امریکائی وام باعتبار اموال منقول
creed اعتقادنامه
creek آبنای
crème de menthe (فنـ) کرم دو مانت
Cremona کرمونا
creole کرئول
Creon کرئون (در افسانه‌های یونان)
creosote کرئوزوت
crêpe (فنـ) کرپ (نوعی پارچه)
Crépy, Treaty of کرپی، پیمان
Cres کرس (چک)
cresol کرزول
crest ستیغ
cresylol کرزیلول
Cretaceous کرتاسه، دوره‌ی
Crete کرت
Creteil *کرتی
Creuse کروز
crevasse کافت (در زمینشناسی)
Crewe کرو
cricket جیرجیرک؛ کریکت
crime جرم
Crimean War کریمه، جنگ
criminal law قانون جزا
crinoid کرینوئید
Crişana - Maramureş کریشانا-مارامورش
critical angle زاویه‌ی حد (در اپتیک)
~ philosophy فلسفه‌ی نقدی (در فلسفه)
~ pressure فشار بحرانی
~ temperature دمای بحرانی
Crna Gora *کرنا گورا
Croatia کروآسی
crochet کروشه (در اصطلاح ریاضیات)
crocodile نهنگ؛ کروکودیل
crocus کروکوس
Cro-Magnon کرومانیون
Cromarty کرامرتی
Cronus کرونوس (در افسانه‌های یونانی)
Crookes tube کروکس، لوله‌ی
croquet کروکه
cross صلیب
cross-fertilization لقاح چلیپائی
Crotona کروتونا
Crotone *کروتونه
crow کلاغ سیاه
crowfoot رجل الغراب
crown glass شیشه‌ی کراون
Crown Point کراون پوینت
Croydon کرویدن
crucible بوته
Cruciferae چلیپائیان
crucify مصلوب کردن
cruiser رزمناو
Crusades جنگهای صلیبی
Crustacean سخت‌پوستان
Crux; Southern cross صلیب جنوبی (در نجوم)
cryogenics سرمازائی
cryolite; kryolite کریولیت
cryotron کریوترون
cryptocrystalline نهانبلور
cryptogam نهانزا؛ *کریپتوگام
cryptography رمزنویسی
crystal بلور
crystal diode دیود بلور
crystal glass کریستال
crystalization تبلور

crystallography بلورشناسی
crystalloide (فنـ) *بلوروار
Csepel چپل
Ctesiphon تیسفون
Cuanza *کوانزا
Cuba کوبا
cubeb کبابه
cubism کوبیسم
cube root کعب (در ریاضیات)
Cuchulain کوکولین
cuckoo کوکو (از پرندگان اروپائی)
cucumber خیار
Cùcuta کوکوتا
Cuenca کوئنکا
Cuernavaca کوئرناواکا
Cuiabà; Cuyabà کویابا
Culiacán کولیاکان
Culion کولیون
Culloden Moor کلادن مور
cultural anthropology مردمشناسی فرهنگی
culture فرهنگ
culture area *پهنه‌ی فرهنگی
Cumae کومه
Cumanà *کومانا
Cumberland کامبرلند
Cumbria *کامبریا
Cumbrian Mountains کامبریائی، کوههای
cumin زیره
Cunaxa کوناکسا
cuneiform خط میخی
cup کاپ
Cupar *کوپار
cupel قال (در فلزگری)
cupellation قالگذاری (در فلزگری)
Cupid کوپیدو (در دین روم)
cuprammonium کوپرامونیوم
Curaçao کوراسائو (جزیره)
curare کورار
curb market بازار سهام پیاده‌رو
Curia کوریا (در تاریخ روم)
~ Regis کوریا رگیس (مجمعی در انگلستان)
~ Romana کوریا رومانا
Curicó کوریکو
curie کوری (واحد فعالیت رادیو آکتیو)
Curitiba کوریتیبا
curium کوریوم
curlew کروان
currant انگور فرنگی
curry کاری (از چاشنیهای غذائی)
cursor لغزه (در اسبابهای ریاضی)
Curtea-de-Arges کورتئا ـ د ـ آرژش
curvature of field انحنای میدان (در فیزیک)
curvature of the spine قوز؛ گوژ
Curzola کورتسولا
Curzon کرزن، خط
Cushitic; Cushite کوشی (از زبانهای حامی)
custums گمرک
custums union *اتحادیه‌ی گمرکی
Custozza کوستوتسا
Cutch; Kutch کوچ؛ کاچ
cutlery کاردینه
cutting قلمه زدن
Cuxhaven کوکسهافن
Cuzco کوسکو
cyanide سیانورها
cyanide process طریقه‌ی سیانور
cyanogen سیانوژن
Cybele کوبله (در دین فریگیا)
cybernetics سیبرنتیک
cycad سیکاد
Cyclades سیکلاد، جزایر
cyclamen سیکلامن
cycle حلقه؛ سیکل
cycloid چرخزاد؛ سیکلوئید
cyclone چرخه
Cyclopean سیکلوپی (از سبکهای بنائی)
Cyclops سکلوپها (در دین دوم)
cyclotron سیکلوترون
Cydonia کودونیا
Cygnus دجاجه؛ طایر
cymbals سنج؛ صنج (از سازهای کوبی)
Cynics کلبیان؛ کلبیون
Cynoscephalae کونوسکفالای
cypress سرو
Cyprus قبرس
Cyrenaica سیرنائیک
Cyrenaics کورنئیها
Cyrene کورنه
Cyrillic سیریلی، الفبای
Cyropaedia کوروپایدیا (کتابی از گزنوفون)
cyst کیست
cysteine (فنـ) *سیستئین
Cythera سیترا
cytochemistry یاخته‌شیمی؛ *سیتوشیمی
cytology *سیتولوژی؛ یاخته‌شناسی
Cyzicus کوزیکوس
Czar تزار
Czechs چکها
Czechoslovakia چکوسلواکی
Czernowitz چرنوویتس
Czestochowa چستوخووا

D

Dabromierz *دوبرومیش
Dacca داکا
Dachau داخاو
Dacia داکیا
Dadaism دادائیسم
Dadra and Nagar-Haveli *دادرا و نگر ـ اولی
Daedalus دایدالوس (در اساطیر یونان)
Dagenham دگنم
Dagestan داغستان
Dagon داجون (از خدایان فلسطینیان)
daguerreotype داگرئوتیپ
dahlia کوکب، گل
Dahna دهناء
Dahomey داهومی
Dàil Eireann دایل ایرن
daimyo دایمیو
Dairen دایرن
dairying لبنیاتسازی
Dakar داکار
Dalarna دالارنا
Dalecarlia دالکارلیا
D'Alembert's principle *دالامبر، اصل
Dolgellau *دالگلای
Dalhousie دالهوزی؛ دلهوزی
Dallas دلس
Dalmatia دالماسی
Dalsland دالسلاند
daltonism دالتونیسم
Dalton's law دالتن، قانون
dam سد
Daman *دامان؛ دمان
Damão دامائو
Damietta; Dumyat دمیاط
Damodar دامودار
damping استهلاک (در فیزیک)
Dan دان
Danae دانائه (در اساطیر یونان)
Da Nang *دانانگ
dance رقص
dandelion دندان شیر
Danegeld دینگلد (در تاریخ اروپا)
Danelaw دینلا
Danes دینها
Daniel دانیال نبی، کتاب
Danish language دانمارکی، زبان
Danish West Indies هند غربی دانمارک
Danube دانوب
Danville دنویل
Danzig دانتزیگ
Daphne دافنه (در اساطیر یونان)
Daphnis and Chloe دافنیس و خلوئه (داستان شبانی یونانی)
Dardanelles داردانل
Dardanus داردانوس (در اساطیر یونان)
Dar-es-Salaam *دار السلام
Darfur دارفور
Dariel داریل
Darien دارین
~ Scheme دارین، طرح؛ درین طرح
Darjeeling; Darjiling دارجیلینگ
Dark Ages دوره‌ی تیرگی
Darling دارلینگ
Darlington دارلینگتن
Darmstadt دارمشتات
Dartford دارتفرد
Dartmoor دارتمور
Dartmouth دارتمث
Darwin داروین
Darwinism داروینیسم
Daryal داریال
data داده‌ها
data-handling system *داده‌آما، دستگاه؛ *داده‌برز، دستگاه

data processing داده‌آمائی
Datia داتیا
Daulatabad دولت‌آباد
dauphin دوفن (از القاب فرانسوی)
Dauphiné دوفینه
Davao داوائو
Davenport; Devonport دونپورت
Davis Strait دیویس، تنگه‌ی
Davos داووس
Dawes Plan داز، نقشه‌ی (یا طرح)
Dawson City داسن؛ داسن سیتی
daylight saving time ساعت فصلی؛ زمان صرفه‌جوئی از آفتاب؛ ساعت تابستانی
Day of Atonement یوم کیپور
Dayr az Zawr دیر الزور
Dayton دیتن
DDT ددت
deacon شماس
Dead Sea بحرالمیت
~ ~ Scrolls بحرالمیت، طومارهای ~ ~
dead valley; dry valley خشکرود (در اصطلاح جغرافیائی)
deafness کری (فقدان حس سامعه)
Deal دیل
Dearborn دیربورن
death مرگ
Death Valley دره‌ی مرگ؛ دث ولی
Deauville *دوویل
débâcle (فس) آبتاز
Debrecen دبرسن
debt دین
debt, public وام عمومی
decadents دکادانها
(the) Decameron دکامرون
Decapolis دکاپولیس
decathlon مسابقات دهگانه
Decatur دیکیتر
decay تباهی (در رادیوآکتیویته)
decay coefficient ضریب تباهی
Deccan دکن
December دسامبر
Decembrists Conspiracy توطئه‌ی دسامبریها (در تاریخ روسیه)
Decembrists دسامبریها
decibel دسیبل (واحد شدت صوت)
declamation *دکلاماسیون
Declaration of Independence اعلامیه‌ی استقلال (در تاریخ کشمکش)
~ ~ Indulgences *اعلامیه‌ی ~ ~ تساهلات
~ ~ the Rights of Man اعلامیه‌ی حقوق بشر
declination میل (در نجوم)
décorateur (فس) صحنه‌آرا؛ *دکوراتور
decrepitation تراق
deductive method روش قیاسی
defective number; deficient number *عدد ناقص
Dee دی
deep ژرفنا
deer گوزن
defence mechanism دفاع، سازوکار؛ مکانیسم دفاع
deficient number; defective number عدد ناقص
degenerate تبهگن
degenerescence; degeneracy تبهگنی
degradation فروسائی
degree *درجه (در اصطلاح فرهنگی)؛ درجه (واحد اندازه‌گیری زاویه)
degree of freedom درجه‌ی آزادی (در شیمیفیزیک)
Dehra دهرا
(to) dehydrate پسابیدن
dehydrated پسابیده
deists خداپرستان؛ *دئیستها
dejection هبوط (در احکام نجوم)
Delaware دلاور؛ *دلور
delay-line storage *مخزن درنگی
Delco دلکو
Delémont دلمون
Delft دلفت
Delhi دهلی
Delian League دلوسی، اتحادیه‌ی
Delian problem مسئله‌ی دلوسی
deliquescence نمچینی
delirium tremens هذیان خمری
Dellys تدلیس؛ دلیس
Delos دلوس
Delphi دلفی
Delphinus دلفین (در نجوم)
delta دلتا (از حروف الفبای یونانی)
delta rays دلتا، اشعه‌ی
Deluge طوفان نوح
delusion وهم
dementia جنون جوانی
Demeter دمتر (در اساطیر یونان)
demiourgos *دمیورگوس
Demnate دمنات
democracy دموکراسی؛ دمکراسی
Democratic party دموکرات، حزب (در تاریخ کشمکش)
demodulation رفع تحمیل (در رادیو)
demography دموگرافی
demotic دموتی، خط
Denain دنن
denarius دناریوس (سکه‌ی سیمین روم قدیم)
Denbigh دنبی
Denbighshire دنبی‌شر
dendritic شجری
~ drainage زهکشی شجری ~
dendron *داندرون
Deneb ذنب الدجاجه
~ Kaitos *ذنب قیطس (در نجوم)
Denebola *ذنب الاسد (در نجوم)
Denia دنیا
denier دنیه
Denmark دانمارک
dense چگال
density جرم مخصوص
density of population چگالی جمعیت
Dent(s) du Midi دان دو میدی
dentiphon *دانتیفون
dentistry دندانپزشکی
denudation برهنگی (در زمینشناسی)
Denver دنور
département (فس) *دپارتمان
depolarization قطبشزدائی
depolarizer قطبشزدا
deposit نهشت
depression انخفاض (در نجوم)؛ فروبار (در هواشناسی)؛ *افسردگی (در روانشناسی)
Deptford دتفرد
depth of field عمق میدان (در فوتوگرافی)
~ ~ focus عمق کانون (در فوتوگرافی)
Derbent دربند؛ *دربنت (روسی)
Derby داربی
Derbyshire داربی‌شر
Derg, Lough درگ، دریاچه‌ی
derivative مشتق (در ریاضیات)
Derna درنه
Derry دری
Derwent *درونت
descriptive geometry هندسه‌ی ترسیمی
desert بیابان
~ pavement سنگفرش بیابانی ~
desiccant *خشکساز (در شیمی)
desinfectant گندزدا؛ ضد عفونی
desintegration تلاشی (در اتم)
~ coefficient ضریب تلاشی ~
Des Moines د موین
Desmond دزمند
Dessau دساو
destroyer ناوشکن
destructive distillation تقطیر تخریبی
detection *پیداگری
detector پیداگر
determinism *علیت، اصل؛ *جبر علی
Detmold دتموله
(to)detonate تراکیدن
detonation تراک
detrital آواری
detritus آوار
Detroit دترویت؛ دیترویت
Dettingen دتینگن
Deucalion دئوکالیون (در اساطیر یونان)
deuterium دوتریوم
Deuteronomy تثنیه، سفر
deuteron دوترون
deuton (فس) دوتون
Deutsch-Wagram *دویچ‌ـواگرام
deutzia دوتسیا
Deux-Ponts دو‌ـپون
Deux-Sèvres دوـسور
developable surface سطح گسترا
developing ظهور (در عکاسی)
development گسترش (در هندسه)

Development Loan Fund صندوق وامهای عمرانی
Deventer دونتر
Devils Island; île du Diable (قـ) ابلیس، جزیره‌ی
Devon دون
Devonian period دوونین، دوره‌ی
Devonport; Davenport دونپورت
Devonshire دونشر
dew شبنم
Dewar flask دیوئر، بطری
dew point نقطه‌ی شبنم
Dewsbury دیوزبری
dextrin دکسترین
dextrose دکستروز
Dezhnev, Cape دژنیوف، دماغه‌ی
Dhar دهار
diabase دیاباز
diabetes insipidus دیابت بیمزه؛ دیابت انسیپید
diabetes mellittus دیابت
Diadochi دیادوخوی
dialect لهجه؛ گویش
dialectic دیالکتیک
dialectical materialism مادی احتجاجی، مذهب؛ ماده‌ی جدلی، اصالت
dializer دیالیزگر
dialog(ue) دیالوگ
dialysis دیالیز
diamond الماس
Diamond Necklace, Affair of the گردن‌بند الماس، قضیه‌ی
Diana دیانا (در دین رومی)
diaphragm دیافراگم
diarrhea اسهال
diastase دیاستاز
diathermy دیاترمی
diatom دیاتومه
diatomite دیاتومیت
Dibon-gad دیبون جاد
Dice دیکه (در افسانه‌های یونانی)
Dictaphone دیکتافون
dictator دیکتاتور
dictatorship دیکتاتوری، حکومت
dictionary لغتنامه
die طاس
Diedenhofen دیدنهوفن
dielectric دی الکتریک
Diemel *دیمل
Dienbienphu دینبینفو
Dieppe دیپ
Diesel engine دیزل، موتور
diet دیت (در تاریخ آلمان)
difference *فصل (در اصطلاح منطق قدیم)
differential دیفرنسیال
differential and integral calculus حساب دیفرانسیل و انتگرال
diffraction پراش (در نورشناخت)
diffraction grating شبکه‌ی پراش (در نورشناخت)
diffuser *افشانه (در کومیرسور)
diffusion پخش (در اصطلاح فیزیک)
digestion گوارش؛ هضم
Diggers دیگرها
digit رقم (در حساب)
digital computer *حسابگر رقمی
digital differential analyser *تحلیلگر دیفرانسیل رقمی
digitaline دیژیتالین
digitalis گل انگشتانه
digital-to-analog converter *برگردان رقمی-به-تمثیلی
Digne *دینی
dihedral angle زاویه‌ی دوسطحی
Dijle *دایل
Dijon دیژون
Diklos Mta *دیکلس متا
diligence (قـ) دلیجان
dilute رقیق
dimorphism *دیمورفیسم
dimorphous *دیمورف
Dinan دینان
Dinaric Alps دیناریک، آلپهای (رشته کوهی در یوگوسلاوی)
dingo دینگو
dinosaur دینوزور
diocese اسقف‌نشین
diode دیود
Diomede Islands دیومید، جزایر
Diomedes دیومدس (در افسانه‌های یونان)
Dione دیونه (در اساطیر یونان)
Dionne quintuplets دیان، پنج‌قلوی
Dionysia دیونوسیا (در دین یونان)
Dionysus دیونوسوس (در دین یونان)
diopter دیوپتری
dioptre (قـ) دیوپتر
dioptrics دیوپتریک
diorama دیوراما
diorite دیوریت
dip غوطه (در اصطلاح دامپروری)
diphtheria دیفتری
diploid *دیپلوئید
diplomacy دیپلوماسی
diplomat دیپلومات
dipole دوقطبه (در برق)
dipping needle عقربه‌ی میلنما
Diptera *دوبالان
Dirce دیرکه (در اساطیر یونان)
direct current جریان مستقیم
direction finder امتدادیاب
Directoire style (قـ) دیرکتوار، سبک
Directory; Directoire (قـ) دیرکتوار
Diredawa *دیرداوی
Dis دیس (در دین روم)
disaccharides دوقنده‌ها
disarmament خلع سلاح
disarmament, nuclear *خلع سلاح هسته‌ای
Disarmament Conference خلع سلاح، کنفرانس
disc دیسک (صفحه‌ی فلزی در ستون فقرات)
discharge تخلیه‌ی برقی
Disciples of Christ شاگردان مسیح؛ کمبلیان
discontinuous spectrum طیف بریده
discount تنزیل
disease بیماری
disease carrier ناقل بیماری
disinfectant گندزدا؛ ضد عفونی
disintegration تلاشی (در اتم)
Disko دیسکو
dispersion پراکند (در اصطلاح فیزیک)
disputatio *دیسپوتاتیو (در فلسفه‌ی مدرسی)
dissection *کالبدشکافی
dissociation شکند (در اصطلاح شیمی)
distance فاصله (در اصطلاح ریاضی)
distillation تقطیر
distortion تابیدگی (در فیزیک)
rودشاخه distributary
District of Columbia بخش کولومبیا
dithyramb دیتیرامب (نوعی ترانه در یونان)
Diu دیو
diurnal motion حرکت یومی
diverging lens عدسی متباعد
divide آب‌پخشان
(to) divide عاد کردن
dividend سود سهم
divine right حق الاهی
diving غواصی
divining rod عصای غیبگوئی
divisibility قابلیت تقسیم
divorce طلاق
Djajapura *جاجاپورا
Djakarta; Jakarta جاکارتا
(Chott) Djerid جرید؛ شط الجرید
Djibouti; Jibuti جیبوتی
DNA *د.ان.آ
Dneprodzerzhinsk دنیپرودزرژینسک
Dneproges دنیپروگس
Dnepropetrovsk دنیپروپتروفسک
Dneprostroi دنیپروستروی
Dnieper دنیپر
Dniester دنیستر
Dobrich دوبریچ
Dobromierz *دوبرومیش
Dobruja دوبروجا
Docetae *دوستها
Docetism دوستیسم
Doctor of the Church دکتر کلیسا
Dodecanese دودکانز
dodo دودو
Dodona دودونه (در دین یونان)
dogmatism *فلسفه‌ی اعتقادی
dogmatists *جزمیون
dogwood قرانیا
doldrums منطقه‌ی آرامگان استوائی
Dôle دول
Dolgellau *دالگلای

dolichocephaly *درازسری
doll عروسک
dolomite دولومیت
Dolomites دولومیتی؛ آلپهای دولومیتی
dolphin دلفین (در حیوانشناسی)
Domesday Book نامه‌ی روز داوری
domestication اهلی کردن
Dominica دومینیکا
Dominican Republic دومینیک، جمهوری
Dominicans دومینیکیان
dominion دومینیون
Dominion Day روز دومینیون (عید ملی کانادا)
dominoes دومینو (از بازیها)
Domrémy-la-Pucelle دومرمی-لا-پوسل
Don دان (رود، اسکاتلند)
Don دون (رود، جنشر)
Donation of Constantine قسطنطین،عطیه‌ی
Donatists دوناتیان
Donauwörth دوناوورت
Donbas (s) دونباس
Doncaster دانکستر
Don Cossacks سرزمین قزاقهای دون
Donegal دانیگال
Donelson, Fort دانلسن، دژ
Donets دونتس
Donetsk *دونتسک
Doorn دورن
Doornik دورنیک
Dootigala *دوتیگالا
Doppler effect دوپلر، اثر
Dorado ماهی زرین (در نجوم)
Dorchester دورچستر
Dordogne دوردونی
Dordrecht دوردرخت
Dorians دوریها
Doric style دوریک، سبک؛ سبک دوریائی
Dorpat دورپات (آلمانی و سوئدی)
Dorset دورست
Dorsetshire دورست‌شر
Dort; Dordt دورت
Dortmund دورتموند
Dorus دوروس (در اساطیر یونان)
Dothan دوتان
Douai دوئه
Douala *دوالا
Douaumont دولومون
Douay Bible کتاب مقدس دوئه
double bass; contrebasse کنترباس
~ concave lens عدسی دوگاو؛ عدسی مقعر الطرفین
double convex lens; biconvex lens عدسی‌دوکوز؛ عدسی محدب الطرفین
double refraction انکسار مضاعف (در اور-شناخت)
double stars ستارگان دوتائی
Doubs دو (رود و ولایت فرانسه)
Douglas *داگلس
Dounreay *داونری

Douro (پرتغالی) دورو
Dove داو
Dover دوور
Dover, Strait of پا دو کاله؛ دوور، تنگه‌ی
Dovrefjell دوورفیل
Down داون
Downing Street داونینگ ستریت
Downpatrick داونپتریک
(The) Downs داونز
downstream فروداب
dowry جهیزیه
Drachenfels دراخنفلس
drachma دراخمه (واحد وزن و پول یونان قدیم)
Draco تنین (در نجوم)
drag وارانه (در اصطلاح هواپیمائی)
dragon اژدها
dragonfly سنجاقک
Draguignan *دراگینیان
drainage زهکشی
drainage area آبریز
Drakensberg دراکنزبرگ
Drake Strait *دریک، تنگه‌ی
drama درام
Drammen درامن
Drau *دراو
Drava دراوا
Dravidian دراویدیان
Dravidian languages دراویدی، زبانهای
drawbridge پل متحرک
draw plate *حدیده
dream رؤیا
Dred Scott Case درد سکات، قضیه‌ی
Drenthe درنته
Dresden درسدن
Dreyfus Affair دریفوس، قضیه‌ی
drift رانه
Drin درین
drive کشش (در روانشناسی)
drizzle نرمه‌باران
Drogheda درویدا
Drogobych دروگوبیچ
Drôme دروم
drop-weight method چکه‌سنجی
drosera دروزرا؛ حشره‌خوار چنگال‌دار
drowned valley; submerged v. غرقدره
drug دارو
drug addiction اعتیاد
druids درولیدها
drum طبل
drumlin خاگه
drupe شفت (در گیاهشناسی)
drupelet شفتک (در گیاهشناسی)
dry farming دیم
dry ice یخ خشک
drying oil روغن خشکان
dry valley; dead v. خشکرود
Dual Alliance اتحاد دوجانبی
dualism ثنویت
Dual Monarchy پادشاهی دوگانه

Dubai دبی؛ دوبی
Dubawnt دوبونت
Dubhe *دبه (در نجوم)
Dublin دوبلن
Dubrovnik دوبروونیک
Dubuque دبیوک
duck اردک
ductility قابلیت مفتول شدن
Dudley *دادلی
Duero دولرو
Dufourspitze دوفورشپیتسه
dugong; sea cow گاو دریائی
Duisburg دوسبورگ
Dukhobors; Doukhobors دوخوبورها
dulcimer دولسیمر (نوعی ساز زهی)
Duluth دلوث
Dulwich دالیچ
duma دوما
Dumbarton دامبارتن
~ Oaks دامبارتن اوکس
Dumbartonshire دامبارتن‌شر؛ *دانبارتن‌شر
Dumdum دمدم
Dumfries دامفریس
Dumfriesshire دامفریس‌شر
Dumyat; Damietta دمیاط
Dunbar دانبار
Dundalk دانداولک؛ *داندالک
Dundee داندی
dune تلماسه؛ ریگ روان
Dunedin دانیدین
Dunes دون، نبرد
Dunfermline دانفرملین
Dunkards دونکاردها؛ دونکرها
Dunkirk; Dunkerque (فر.) دنکرک
Dunstable دانستبل
duodecimal numeration شمار اثنی عشری؛ شمار دوازدهی
duplication of the cube تضعیف مکعب
Dura دورا
duralumin دورالومن
Durance دورانس
Durango دورانگو
Durazzo دوراتسو
Durban دوربن
durée (فر.) *زمان مستمر (در فلسفه)
Düren دورن
duress کره (در عرف قانون)
Durham دارم
Durrës دورس
Düsseldorf دوسلدورف
dust غبار
dust-cloud theory غباری، نظریه‌ی
dust devil کنوره‌ی دیو
duststorm دیوباد
dust-well گردچال
Dutch East India هند شرقی هلند
~ ~ ~ Company هند شرقی هلند، شرکت
Dutch language هلندی، زبان

Dutch Wars هلند، جنگهای
Dutch West Indies هلند، هند غربی
Dutch West India Company هند غربی هلند، شرکت
dwarf کوتوله؛ کله
dwarf stars کوتوله‌ها (در نجوم)؛ ستاره‌های کوتوله
Dwarka دوارکا
dye رنگ (مادهٔ رنگ‌کننده)
Dyfed *دیود
Dykh-Tau دیختائو
dynamics دینامیک
dynamite دینامیت
dynamo دینامو
dyne دین (واحد نیرو)
dysprosium دیسپروزیوم
dystrophy دیستروفی عضلانی
Dzaudzhikau دزائوجیکائو
Dzhangi-Tau *جانگی‌ـتائو
Dzungaria دزونگاری

E

Ea ائا
eagle عقاب
Ealing *ایلینگ (کوی، لندن)
ear گوش
eardrum صماخ
earth زمین
earthlight; earthshine روشنی خاکستری؛ *زمینتاب؛ ضوء رمادی
Earth Orbital Flight *پرواز زمینمداری
earth pillar گرز دیو
earthquake زلزله؛ زمین‌لرزه
earthshine روشنی خاکستری
earthworm کرم خاکی
East African Community *افریقای شرقی، جامعهٔ
East Anglia انگلیای شرقی
Eastbourne ایستبورن
East Cape دماغهٔ شرقی
East Chicago ایست شیکاگو
East China چین شرقی
East End *ایست اند (کوی، لندن)
Easter فصح، عید؛ عید قیام مسیح؛ ایستر
Easter Island ایستر، جزیرهٔ
easterly شرق‌وزان
Eastern Hemisphere نیمکرهٔ شرقی
Eastern Question مسئلهٔ شرق
East Flanders فلاندر شرقی
East Friesland فریسلاند شرقی
~ India Company, British هند شرقی بریتانیا، شرکت
~ Indies هند شرقی
~ Lothian ایست لوذین
~ Prussia پروس شرقی
~ Riding ایست رایدینگ
~ River ایست ریور
~ Saint Louis ایست سنت لویس
eau de Cologne (فـ) ادکلنی

Ebal عیبال؛ ایبال
ebony آبنوس
Ebro ابرو
ebullioscope *جوشبین
ebullioscopy *جوشبینی
ebullition غلیان؛ جوش
eccentricity خروج از مرکز (در ریاضیات)
Ecclesiastes جامعه، سفر
Ecclesiastical province ایالت روحانی
Ecclesiasticus; Wisdom of Jesus the Son of Sirach حکمت یسوع پسر سیراخ
Echinodermata خارپوستان
Echmiadzin اچمیادزین
echo پژواک
Echo اخو (در اساطیر یونان)
Ecija اثیخا
eclipse گرفت
eclipsing variable stars *ستارگان متغیر گرفتی
ecliptic دایرة البروج
Ecnomus *اکنوموس
Ecole des Beaux-Arts بوزار، مدرسهٔ
ecology بومشناسی
Ecole polytechnique پولیتکنیک، مدرسهٔ
Economic Cooperation Administration اداره‌ی همکاری اقتصادی
economic planning طراحی اقتصادی
economics اقتصاد، علم
ectoderm *اکتودرم
Ecuador اکوادور
ecumenical council شورای جامع
ecumenical movement کلیسای‌جامع، نهضت
eddy current; Foucault c. فوکو، جریان
Edessa; Edhessa ادسا
edge یال (در هندسه)
Edge Hill; Edgehill اج هیل؛ اجهیل
Edhessa; Edessa ادسا
Edict of Emancipation آزادی، منشور
Edinburgh ادینبره؛ ادنبورگ
Edinburghshire ادینبره‌شر
Edmonton ادمنتن
Edom ادوم
Edirne ادرنه
educational psychology *روانشناسی تربیتی
Edward Nyanza ادوارد نیانزا
eel مارماهی
Efate افاته
effective half-life نصف عمر مؤثر
efficient cause علت فاعلی
efflorescence شکفت
effusive rocks; extrusion rocks سنگهای خروجی
Eger اگر
Egeria اگریا (در دین روم)
eggplant گل تخم مرغ
Egham اگم
Egine اژین
ego (لیة) خویشتن

ego transcendental من متعالی
Egypt مصر
Eider آیدر
Eifel آیفل
Eiffel Tower ایفل، برج
Eight (the) نقاشان هشتگانه؛ *گروه‌هشت‌نفری
Eindhoven آیندهوون
Einsiedeln آینزیدلن
einsteinium اینشتینیوم
Eire ایره
Eisenach آیزناخ
Eisenstadt آیزنشتات
Eisernes Tor *آیزرنس تور
Eisleben آیسلبن
ejido اخیدو
Ekaterinburg یکاترینبورگ
Ekaterinodar یکاترینودار
Ekron عقرون
Elagabalus الاگابالوس
Elam عیلام
elasticity کشسانی
elastic limit حد کشسانی
elastomer *الاستومر
Elath ایله؛ ایلا
Elba الب (جزیره، ایتالیا)
Elbe الب (رود)
Elberfeld البرفلد
Elbing البینگ
Elblag *البلونگ
Elbrus البروس
Elde *الده (رود، آلمان)
El Dorado ال دوزادو
Elea الئا
Eleatic school الئالی، نحلهٔ
election انتخابات
electoral college کالج انتخاباتی
electors برگزینندگان (در تاریخ امپراطوری مقدس روم)
Electra الکترا (در اساطیر یونان)
electrical capacity ظرفیت (در برق)
~ noise *آوای برقی
electric bell زنگ اخبار (برقی)
~ circuit مدار برق؛ برقراهه
~ eye چشم برقی
~ fish ماهی برقی
~ fluid سیالهٔ برق
electricity برق
electric motor موتور برق
electrification برقش
electrocardiograph *الکتروکاردیوگراف
electrochemistry الکتروشیمی؛ برقاشیمی
electrode الکترود
electrodynamics روانبرق
electroencephalograph *الکترو‌ـآنسفالوگراف
electrolysis الکترولیز
electrolyte الکترولیت
electrolytic polarization *قطبش الکترولیتی

electromagnet آهنربای برقی
electromagnetic induction القای برقاطیسی
~ spectrum طیف برقاطیسی
~ units واحدهای برقاطیسی
~ waves امواج برقاطیسی
electromagnetism برقاطیس
electrometallurgy *فلزگری برقی
electromotive force برقرانی
electron الکترون
~ gun طپانچه‌ی الکترونی
electronic brain مغز الکترونی
electronic charge بار الکترونی
electronics الکترونیک
electron lens عدسی الکترونی
electron shell قشر الکترونی
electron-volt الکترون‌ـولت
electrophorus *الکتروفور
electropositive مثبتبار (در شیمی)
electroscope الکتروسکوپ
electrostatic induction *القای ایستانبرقی
~ lens عدسی ایستانبرقی
electrostatics ایستانبرق
electrostatic storage *مخزن ایستانبرقی
~ units واحدهای ایستانبرقی
electrotherapy درمان برقی؛ الکتروتراپی
electrovalence *برقظرفیت
electrum *الکتروم
element عنصر
elementary charge خرده‌بار (در برق)
~ particle ذره‌ی عنصری
elephant فیل
Elephanta الفانتا
elephantiasis داء الفیل
Eleusinian Mysteries الئوسی، اسرار
Eleusis الئوسیس
elevator بالابر
El Ferrol ال فرول
Elgin Marbles الگینی، مرمرهای
Elginshire الگینشر
elinvar النوار (نوعی فولاد)
Elis الیس
Elisabethville الیزابتویل
Elista *الیستا (شهر، تجنس)
elk الک
Ellesmere Island الزمیر، جزیره
Ellice Islands الیس، جزایر
ellipse بیضی
ellipsoid بیضیوار
ellipticity پختی (در بیضی)
elliptical galaxies *کهکشانه‌های بیضوی
~ polarization *قطبش بیضوی
elliptic paraboloid *سهمیوار بیضوی
Ellis Island الیس آیلند
Ellora الورا
elm نارون
(El) Misti ال میستی
Elohim الوهیم
El Paso ال پسو
(El) Salvador ال سالوادور

Elsinore السینور
Ely ایلی
Élysée الیزه
Elysium الوسیون
Emancipation Proclamation آزادی بردگان، اعلامیه‌ی
embargo ناوبندان
Embargo Act ناوبندان، قانون
embryo رویان
Emden امدن
emerald زمرد
emery خاک سنباده
Emigrant Aid Company شرکت کومک بمهاجرین (در تاریخ کشمت)
Emigrés (فنس) امیگره (در تاریخ فرانسه)
Emilia-Romagna امیلیا-رومانیا
emission صدور (در فیزیک)
~ spectrum طیف صدوری
emissivity ضریب صدور
emotion عاطفه (در روانشناسی)
emperor امپراطور
empire امپراطوری
Empire State Building امپایر ستیت بیلدینگ
Empire style امپراطوری، سبک؛ سبک آمپیر
empirical formula فورمول اختباری
empiricism اصالت تجربه، مذهب
employment bureau اداره‌ی کاریابی
Ems امس
Ems dispatch امس، پیام
emu امو
emulsion نامیز؛ امولسیون
enamel *مینا
encephalitis سرسام
enchère (فنس) *حراج
Encke *انکه (ستاره‌ی دنباله‌دار)
enclave برونبوم
enclosure; inclosure محصور کردن اراضی عام (در تاریخ انگلستان)
encomienda انکومیندا
encyclopedia دایرةالمعارف
(the) Encyclopedists اصحاب دایرةالمعارف
Enderbury اندربری
Enderby Land اندربی، ارض
endive آندیو
endocarpe *درونبر (در میوه)
endoderme (فنس) *آندودرم
endogamy درونگانی
En-dor عین دور
Endymion اندومیون (در افسانه‌های یونانی)
energy انرژی
energy level تراز انرژی
Enfield *انفیلد
Engadine انگادین
engineering مهندسی
England انگلستان
English Channel; La Manche (فنس) مانش، دریای

English language انگلیسی، زبان
Eniwetok انیویتاک
enlarger *بزرگساز (در عکاسی)
enlarging *بزرگسازی (در عکاسی)
Enlightenment روشنفکری
Enlil انلیل (در اساطیر سومری)
Enna انا
Enneads *انئادها
enriched uranium *اورانیوم مایه‌دار
Entebbe انتبه
Entente Cordiale (فنس) اتفاق دوستانه
entrepôt (فنس) کالنبار
entropy *آنتروپی
Enugu *انوگو (شهر، نیجریه)
envelope لفاف (در هندسه)
enzyme آنزیم
Eocene ائوسن، دوره‌ی
Eolie (فنس) الولی
Eos الوس (در اساطیر یونان)
epeirogeny; epeirogenesis خشکیزائی
Epernay اپرنه
ephemeris time زمان تقویمی
Ephesians افسوسیان
Ephesus افسوس
ephod ایفود
Ephratah افراته
epic حماسه
epicarp *برونبر (در میوه)
epicenter; epicentrum مرکز زلزله
Epidaurus اپیداوروس
epidemic همه‌گیر
epiglottis *اپیگلوت؛ زردمه
Epigoni اپیگونها
epilepsy صرع
Epinal اپینال
epinephrine اپینفرین
Epiphanes اپیفانس
Epiphania (بد) اپیفانیا
Epiphany تجلی مسیح عید
epiphysis gland غده‌ی اپیفیز
epiphyte قلقاسها؛ قلقاصها
Epirus اپیروس
epistemology معرفتشناسی؛ فلسفه‌ی معرفت؛ اپیستمولوژی
epistle رساله (در کتاب عهد جدید)
Epistle of Jeremy ارمیا، رساله‌ی
epoch *دور (در اصطلاح زمینشناسی)
Epsom and Ewell اپسم اند یوئل
equal-area map *نقشه‌ی همپهنه
equal hour ساعت مستویه
equation معادله (در ریاضیات و در شیمی)
equation of state معادله‌ی حالت
equation of time تعدیل زمان
equatorial coordinates مختصات استوائی
Equatorial Guinea *گینه‌ی استوائی
Equatorial Islands *جزایر استوائی
equilibrium تعادل
equinox اعتدالین
equinumerous set مجموعه‌ی همعدد

equites اکویتس (در تاریخ روم)
equivalent weight وزن هم‌ارز
Equuleus قطعة الفرس (در نجوم)
era *دوران (در اصطلاح زمینشناسی)
era of good feelings دوره‌ی صلح و صفا
Erato اراتو (الاهه‌ی یونانی)
Erbil اربیل
erbium اربیوم
Erebus اربوس
Erech ارک
Erechtheum ارختئوم
Eretria ارتریا
Erfurt ارفورت
erg ارگ (واحد کار)
ergosterol ارگوسترول
Eridu اریدو
Erie ایری
Erinyes (یه); Furies اریتوئس؛ الاهگان انتقام
Eris اریس (در افسانه‌های یونانی)
Eritrea اریتره
Erivan ایروان
Erlangen ارلانگن
Erlau ارلاو
Ermine Street ارمین ستریت
Erne ارن
Eros اروس (در اساطیر یونان)
erosion فرسایش
error خطا
erysipelas باد سرخ
Eryx اروکس
Erzgebirge ارتسگبیرگه
Erzerum; Erzurum ارزروم
Esbjerg اسبیرگ
Escaut اسکو
Esch اش
eschatology قیامت
Esch-sur-Alzette *اش-سور-آلزت
Eschweiler اشوایلر
Escorial اسکوریال
Esdraelon یزرعیل
Esdras اسدراس (در کتبهٔ)
Esk اسک
Eskilstuna اسکیلستونا
Eskimo اسکیمو
esophagus مری، *سرخنای
Esperanto اسپرانتو
Espiritu Santo *اسپیریتو سانتو
essential oils روغنهای اصلی
Essonne *اسون
étang (فنس) تالاب
ethane *اتان
Ethical Culture movement نهضت فرهنگی اخلاقی
Ethiopia حبشه؛ اتیوپی
Ethiopic Book of Enoch *خنوخ، کتاب حبشی
ethnography *اتنوگرافی
ethnology نژادشناسی
ethyl alcohol الکل اتیلیک
Euboea اوبویا
Eucharist قربانی مقدس، آئین؛ افخارسیتا
Euergetes *اوئرگتس
Eukairos اوکایروس (لفظ یونانی برای لقب)
Eupator اوپاتور (لفظ یونانی برای لقب)
Eupatoria یوپاتوریا؛ یفپاتوریا
Euphrosyne اوفروسونه (در اساطیر یونان)
Euripos اوریپوس
Europa; Europe اوروپه (در اساطیر یونان)
Europe اروپا
European Atomic Energy Community جامعه‌ی اروپائی انرژی اتمی
European Coal and Steel Community جامعه‌ی اروپائی زغال سنگ و فولاد
European Community اروپا، جامعه‌ی
~ Defense Community جامعه‌ی دفاعی اروپا
European Economic Community جامعه‌ی اقتصادی اروپائی
European Free Trade Assocition اروپا، انجمن بازرگانی آزاد
European Nuclear Energy Agency اروپا، اداره‌ی انرژی هسته‌ای
European Parliamentary Assembly اروپا، مجمع پارلمانی
European Payments Union اروپا، اتحادیه‌ی پرداختهای
European Recovery Program اروپا، برنامه‌ی احیای اقتصاد
europium اروپیوم
Europos اوروپوس
Eurymedon اوروملدون
Eustachian tube لوله‌ی اوستاشی
Euterpe اوترپه (در اساطیر یونان)
Evander اواندر (در افسانه‌های رومی)
evangelist مبشر
Evanston اونستن
Evansville اونزویل
evaporation تبخیر سطحی
even زوج (در حساب)
Everest اورست
Everglades اورگلیدز
Evesham ایوشم
Évian *اویان
Evian-les-Bains *اویان-ل-بن
evolute گسترده (در هندسه)
evolution تکامل؛ تحول
Évora اورا
Évreux اورو
Evry *اوری
exaltation شرف (در احکام نجوم)
exchange مبادله (در اقتصاد)
excited atom اتم برانگیخته
excommunication تکفیر
excretion دفع
Exeter اکستر
exfoliation رویه‌سائی
Exile; Babylonian Captivity اسارت بابلی
existentialism وجود، مذهب؛ اصالت وجود انسان
Exodus خروج، سفر
exogamy برونگانی
exosphere *اگزوسفر؛ *برونکره
expansion انبساط (در فیزیک)
experimental psychology *روانشناسی تجربی
exploration پویش
(to) explore پوییدن
explorer پوینده؛ *اکسپلورر
explosives مواد منفجره
exponent نما (در ریاضیات)
Export-Import Bank of Washington صادرات و واردات (واشینگتن)، بانک
exports صادرات
exposition نمایشگاه
exposure عرضه (در عکاسی)
expressionism اکسپرسیونیسم
extender بار رنگ
ex (tra) territoriality حقوق برونمرزی
extractive metallurgy *فلزگری استخراجی
extradition استرداد مجرمین
extragalactic nebulae *سحابیهای برونکهکشانی
extraordinary ray شعاع غیرعادی (در نور- شناخت)
extrapolation *برونیابی
extratropical cyclone چرخه‌ی برونحاره‌ای
extremes طرفین (در تناسب)
extreme unction تدهین نهائی
extrinsic *برونزا
extroversion برونگرائی
extrusive rocks; effusive rocks سنگهای خروجی
eye چشم
eyeglasses عینک
eye-piece; ocular دیدگر (در آلات بصری)
Eylau آیلاو
Eyre, Lake از، دریاچه‌ی
Ezion-geber (gaber) عصیون جابر
Ezra عزرا (از کتابهای عهد)

F

Fabian Society فیبین، انجمن
fable فابل
facies رخساره (در سنگشناسی)
facsimile فاکسیمیل
factor عامل (در ریاضیات)
factorial فاکتوریل (در ریاضیات)
faculae مشعل (در نجوم)
fading فیدینگ (در ارتباط رادیوئی)
Faenza فائنتسا
Faeroe Islands فارو، جزایر
faience بدل‌چینی
fair بازار مکاره
Fairbanks فربنکس

fairy tales پریان و پری داستانهای؛ داستانهای جن و پری
Falashas فلاشا
falcon باز
Falkirk فالکرک
Falkland Islands فاکلند، جزایر
falling star شهاب ثاقب؛ تیرشهاب
fallopian tube فالوپیوسی، لوله‌ی
fallout فروریزه (در انفجارهای هسته‌ای)
Fall River فال ریور
Falmouth فلمث
False Decretals احکام پاپی مزور
Falster فالستر
Falun فالون
Famagusta فاماگوستا
family تیره (در رده‌بندی گیاهی)؛ خانواده
Family Compact قرارداد خانوادگی (در تاریخ فرانسه و اسپانیا و در تاریخ کانادا)
Fanar; Phanar فنار
Fanning Island فنینگ، جزیره‌ی
Fano •فانو
Fao فاو؛ فائو
farad فاراد (واحد ظرفیت برقی)
farce فارس (نوعی نمایشنامه)
Far East شرق اقصی؛ خاور دور
Far Eastern Territory سرزمین شرق اقصی
Farewell, Cape فرول، دماغه‌ی
Fargo فارگو
Faribault فریبو (در دین ژرمنی)
farming مقاطعه برای وصول مالیات
Farnborough فارنبره
Farnese Bull فارنزه، گراز
~ Hercules فارنزه، هرکول
Farnesina فارنزینا
Faro فارو
farsightedness دوربینی
Far West غرب اقصی (در تاریخ کشمة)
fasces فاسکس (در روم قدیم)
fascism فاشیسم
fascist فاشیست
Fashoda Incident فاشودا، حادثه‌ی
fats چربیها
Fatehpur Sikri فتحپور سیکری
Fates الاهگان سرنوشت (در اساطیر یونان)
Fathers of the Church آباء کلیسا
fathometer ژرفاسنج
fatigue خستگی (در فیزیولوژی و در مهندسی)
Fàtima فاطمه (دهکده، پرتغال)
Fatimid فاطمیان
fats and oils چربیها و روغنها
fatty acids •اسیدهای چرب
fatty oils روغنهای چرب
fault گسله (در زمینشناسی)
faulting گسلش (در زمینشناسی)
fauna زیا ≈
Faunus فاونوس (در دین روم)
fauvism فویسم؛ فوویسم
favism فاویسم

favorable balance trade •موازنه‌ی بازرگانی مطلوب
favus فاووس
FBI اف.بی.آی.
feather پر
February فوریه
February Revolution انقلاب فوریه
Fécamp فکان
Fechner's law فشنر، قانون
Federal Bureau of Investigation اف. بی.آی
Federal Constitutional Convention مجلس مبعوثان فدرال (در تاریخ کشمة)
federal government فدرال، دولت
Federalist party فدرالیست، حزب
Federalists Papers فدرالیست، مقالات
Federal Reserve System فدرال رزرو، سیستم
federation فدراسیون
feeblemindedness ضعف عقل
(to) feed خورانیدن (در اصطلاح برق و الکترونیک)
feedback فیدبک
feeling احساسات (در روانشناسی)
Fehling's solution فلینگ، محلول
feldspar; feldspath (فنـ) فلدسپار؛ فلدسپات (فنـ)
felt نمد
feminism فمینیسم
fencing شمشیربازی
Fenian movement فینی، نهضت
Fens, the فنز
féodalisme (فنـ) فئودالیسم
féodalité (فنـ) فئودالیته
Feodosiya فئودوسیا
fer-de-lance نیزه‌مار
Fergana فرغانه
ferganite فرگانیت
Fermanagh فرمنه
Fermat's Last Theorem فرما، آخرین قضیه‌ی
fermentation تخمیر
fermium فرمیوم
fern سرخس
Fernando de Noronha فرناندو د نورونیا
Fernando Po فرناندو پو
Ferney-Voltaire فرنه‌ـولتر
Ferrara فرارا
~ -Florence, Council of فرارا ـ فلورانس، شورای
ferric; ferrique (فنـ) فریک (در اصطلاح شیمی)
ferric alum زاج آهن
ferrochrome آهنکروم
El Ferrol ال فرول
ferromanganese آهنمنگنز
ferromagnetism •آهنطیسی؛ فرومانیتیسم
ferrous; ferreux (فنـ) فرو (در شیمی)
Fertile Crescent هلال الخصیب
fertility rites بارآوری، شعائر

fertilization گشنگیری؛ لقاح
fertilizer کود؛ رشوه
Fertõ To •فرتو تو
festival فستیوال؛ •جشنواره
fetish فتیش
fetishism فتیشیسم
feudal; féodal (فنـ) فئودال
feudalism فئودالیزم
Feuillants فویان (از مجامع سیاسی انقلاب فرانسه)
fever تب
fever therapy درمان با تب
Fez فاس
Fezzan فزان
Fianna Fail فینه فال
fiber فیبر؛ لیف
fiber glass شیشه‌ی لیفی
Fichtelgebirge فیشتلگبیرگه
fief فیف (در نظام فئودالیته)
field میدان
field intensity; field strength شدت میدان
field magnet القاگر
Field of the Cloth of Gold میدان قماش زرین
field strength; field intensity شدت میدان
Fiesole فیزوله
fife فایف (از سازهای بادی)
Fife (shire) فایف؛ فایف شر
Fifth Avenue خیابان پنجم
fifth column ستون پنجم
Fifth Monarchy Men اصحاب سلطنت پنجم
Fifty-four forty or fight پنجاه و چهار و چهل یا جنگ
fig انجیر
figure شکل (در هندسه)
Fiji فیجی
filament افروزه
Filfla فیلفلا (جزیره)
Filipino فیلیپینو
filter صافی
filtrate صافه
filtration صافش
fin باله (در ماهیها)
final cause علت غائی (در تاریخ فلسفه)
fineness عیار
Fingal's Cave فینگل، غار
Finger Lakes فینگر لیکس
fingerprint انگشت‌نگاری
Finistère فینیستر
Finisterre, Cape فینیستر؛ دماغه‌ی
finite number عدد متناهی
Finkenstein فینکنشتاین؛ معاهده‌ی
Finland فنلاند
Finnish language فنلاندی، زبان
~ - Russian War فنلاند و روسیه، جنگ
Finnmark فینمارک
Finno-Ugric فینو-اوغوری
Finns فینها
Finsbury فینزبری

Fionie (فنـ) فیونی
fiord; fjord آبدره
fir صنوبر
fireball آذرگوی
firebrick آجر نسوز
fire clay رست نسوز
firedamp; grisou (فنـ) گریزو
fire-eaters آتشخواران (در تاریخ کشمـ)
firefly شب‌افروز؛ کرم شب‌تاب
Firenze فیرنتسه
fireproof materials مواد نسوز
firework نیرتخش
firing glass *شیشه‌ی آتشزنه‌ای
Firozpur فیروزپور
first aids کومکهای نخستین
first cause علت العلل؛ علت اولی (در تاریخ فلسفه)
firth; frith فرث
fish ماهی
fissure شکاف (در اصطلاح زمینشناسی)
Fiume فیوم
Five, The گروه پنج‌نفری
Five Dynasties سلسله‌های پنجگانه
Five Forks فایو فورکس
Five-Year Plan نقشه‌ی پنجساله (در نجشـ)
fixed air هوای ثابت؛ هوای تثبیت‌شده
fixed oils روغنهای ثابت
(photographic) fixing ثبوت (در عکاسی)
fjord; fiord فیورد؛ آبدره
flag پرچم
flagellants تازیانه‌زنان
flake tools *افزارهای تراشه‌ای
flamand فلامان
Flamboyant, style فلامبوایان، سبک
flame شعله
flame test محک شعله
flamingo فلامینگو
Flaminian Way فلامینیوسی، جاده‌ی
Flanders فلاندر
flash درخش؛ فلش
flash point نقطه‌ی اشتعال
flatfish ماهیهای پهن
flat foot تختپالی
Flavian فلاوین (در تاریخ روم)
Fleet Prison فلیت، زندان
~ Street فلیت ستریت
Flemish language فلاندری، زبان
Flensburg فلنسبورگ
Fleurus فلوروس
flight پرواز
Flinders Island فلیندرز، جزیره‌ی
flint آتشزنه
Flint فلینت
flint glass شیشه‌ی فلینت
Flintshire فلینت‌شر
Flodden فلادن
flood سیل؛ *طغیان (در کشند)
flood plain دشت سیلابی
flora گیا

Flora فلورا (در دین رومی)
Florence فلورانس
Flores فلورس
Florianopolis فلوریانوپولیس
Florida فلوریدا
Florida Keys فلوریدا کیز
flotation کفالائی
flotsam, jetsam, and ligan فلاتسم، جتسم، و لایگن (در قوانین دریائی)
flour آرد
fluid سیال
~ mechanics مکانیک سیالات
~ ounce اونس سیال
fluke کپلک (از بیماریهای دامی)
fluorescence فلوئورسانی
fluorescent فلوئورسان
fluorine فلوئور
fluorite فلوئوریت
fluoroscope فلوئوروسکوپ
fluorspar اسپات فلوئور
Flushing فلاشینگ
flute فلوت
flux شار (در فیزیک)؛ گدازار (در شیمی)
Fly فلای
fly مگس
flycatcher مگسخوار (پرنده)
(The) Flying Dutchman هلندی پرنده
flying fish ماهی پرنده
~ frog قورباغه‌ی طیار
~ lemur سنجاب پرنده
flywheel چرخ لنگر؛ *چرخ طیار
foamglas (s) شیشه‌ی اسفنجی
focal length فاصله‌ی کانونی
focal plane صفحه‌ی کانونی (در فیزیک)
focal-plane shutter *بستاور کانونی (در فیزیک)
focal point نقطه‌ی کانونی (در عدسی)
focus کانون (در فیزیک)
focusing میزان کردن (در عکاسی)
fog مه
Foggia فودجا
foie gras (فنـ) جگر غاز
Foix فوا
fold چین (در اصطلاح زمینشناسی)
Folkestone فوکستن
Folketing فولکتینگ
folklore فولکلور
Folk school مدارس مردم
folsom فولسم
Fomalhaut فم الحوت (در نجوم)
Fonseca, Gulf of فونسکا، خلیج
Fontainebleau فونتنبلو
Fontaine de Vaucluse فونتن دو وکلوز
Fontenoy فونتنوا
Foochow فوچو
Food and Agriculture Organization سازمان خواربار و کشاورزی جهانی
food gatherer *خوراکجو
food poisoning مسمومیت غذائی
food preservation نگاهداری اغذیه

foot فوت؛ پا (واحد طول)
football فوتبال
foot-pound فوت‌ـپوند (واحد کار)؛ فوت پوندال
foot wall کمرپایین (در اصطلاح زمینشناسی)
Foraminifera روزن‌داران؛ فورامینفرها
force نیرو؛ قوه
force bill قانون زور (در تاریخ کشمـ)
force pump *تلمبه‌ی جبری
ford پایاب
Ford Island فورد، جزیره‌ی
Foreign Legion لژیون خارجی
Foreland فورلند
forest جنگل
forestry جنگلبانی
Forfarshire فورفرشر
forget-me-not مرا فراموش مکن
Forli فورلی
form صورت (اصطلاح رایج در علم و هنر)
formal cause علت صوری (در تاریخ فلسفه)
formaldehyde فورمالدئید
formalin فورمالین
formalism فورمالیسم؛ فرمالیسم
formal logic منطق صورت
formation سازند (در اصطلاح زمینشناسی)
formic acid اسید فورمیک؛ جوهر مورچه
formol فرمل؛ فورمول
Formosa فرمز
formula فورمول؛ دستور (در ریاضیات)
Fornax کوره (در نجوم)
forsythia فورسیتیا
Fortaleza فورتالزا
Fort-de-France فورت‌ـدو‌ـفرانس
Fort George فورت جورج
Forth فورث
fortification استحکامات
Fort Knox ناکس، قلعه‌ی
Fort Lee فورت لی
Fort-Royal فور رویال
Fort Smith فورت سمیث
Fortuna فورتونا (در اساطیر رومیان)
Fortunate Isles خالدات، جزایر
Fort Wayne فورت وین
Fort William فورت ویلیام
Fort Worth فورت ورث
forum فوروم
fossil فسیل؛ سنگواره
Fotheringhay فاذرینگی
Foucault current فوکو، جریان
~ pendulum فوکو، آونگ
founding ریخته‌گری
(the) Four Forest Cantons چهار کانتون جنگلی؛ فیروالدشتتر (آلمانی)
Four Freedoms آزادیهای چهارگانه (در تاریخ کشمـ)
Fourth of July چهارم جولای (در تاریخ کشمـ)
Fouta Djallon; Futa Jallon فوتا جالون
Fowliang فولیانگ
fox روباه

Fox فاکس
Fox Channel *فاکس، تنگه‌ی
fraction کسر (در ریاضیات)
fractional distillation *تقطیر تدریجی
fragmentation *تقطع (در زیستشناسی)
franc فرانک (واحد پول فرانسه)
France فرانسه
Franche-Comté فرانش‌ـکنته
Franciscans فرانسیسیان
Francis Joseph Land فرانسوا ژوزف، ارض
francium فرانسیوم
Franco-German War فرانسه و آلمان، جنگ
Franconia فرانکونیا
Franco-Prussian War فرانسه و پروس، جنگ
Frankfurt; Frankfort فرانکفورت
~ -am-Main فرانکفورت‌ـآم‌ماین
~ -an-der-Oder فرانکفورت‌ـآن‌ـ در اودر
Franklin فرانکلین (سرزمین)؛ فرانکلین، ایالت
Franks فرانکها
Franz Josef Land (آلمانی) فرانسوا ژوزف، ارض
Frascati فراسکاتی
Frasch process فراش، طریقه‌ی
Fraser فریزر
Frauenfeld فراونفلد
Fraunhofer lines فراونهوفر، خطوط (در طیف شمسی)
freckles کک‌مک
Fredericksburg فردریکسبرگ
Fredericton فردریکتن
Frederikshavn فردریکسهافن
free association تداعی آزاد
Free Church of Scotland اسکاتلند، کلیسای آزاد
Freedmen's Bureau اداره‌ی بردگان آزادـ شده
Freedom of the seas آزادی دریاها
Free Imperial Cities شهرهای آزاد امپراطوری
Freemason فراماسون
Freer Art Galerie فریر، گالری هنری
freesia فریزیا؛ گل فلزی
Free-Soil فری‌ـسویل (اصطلاحی در تاریخ کشت)
Free State ایالت آزاد (در تاریخ کشت)
freethinkers آزادفکران
Freetown فریتاون
free trade تجارت آزاد
freezing; solidification انجماد
freezing point نقطه‌ی انجماد
Freiberg فرایبرگ
Freiburg فرایبورگ
~ im Breisgau فرایبورگ ایم برایسگاو
Freising فرایزینگ
Fremantle فریمنتل

French Academy آکادمی فرانسه
French and Indian Wars فرانسه و هندیشمرگان، جنگهای
French Community; Communauté Française (فنـ) فرانسه، جامعه‌ی
French Congo کنگوی فرانسه
French East India Company هند شرقی فرانسه، شرکت
French Equatorial Africa افریقای استوائی فرانسه
French Flanders فلاندر فرانسه
French Guinea گینه‌ی فرانسه
French India هند فرانسه
French literature فرانسه، ادبیات
French Polynesia پولینزی فرانسه
French Revolution انقلاب فرانسه
French Revolutionary calendar تقویم انقلابی فرانسه
French Revolutionay Wars جنگهای اروپائی انقلاب فرانسه
French Sudan سودان فرانسه
French Union; Union Française (فنـ) فرانسه، ممالک متحده‌ی
French West Africa افریقای غربی فرانسه
French West Indies فرانسه، هند غربی
freon فرئون
frequency بسامد؛ وفور
~ modulation *تحمیل بسامدی (در رادیو)
fresco فرسکو
Fresno فرزنو
Frey فری (در دین ژرمنی)
Freya; Freyja فریبا
Freyer فریر (در دین ژرمنی)
friable ریزا
friability ریزائی
friar فرایار
Fribourg فریبور
friction اصطکاک (در فیزیک و مکانیک)
Friedland فریدلاند
Friedrichshafen فریدریکسهافن؛ *فریدریشسهافن
Friesland فریسلاند، فریزلاند
frieze; frise فریز (در معماری یونان و روم) (فنـ)
Frigg فریگ (در اساطیر ژرمنی)
Frigga فریگا (در اساطیر ژرمنی)
frigid zone منطقه‌ی منجمده
frigorie فریگوری (واحد سردسازی)
Frisia فریزیا؛ فریزیا
Frisian Islands فریزیالی، جزایر
Frisian language فریزی، زبان
Frithjof فریتیوف (در افسانه‌های ایرلندی)
Friuli فریولی
Friulian language فریولیالی، زبان
Friuli-Venezia Giulia فریولی‌ـونتسیا جولیا
Frobisher Bay فروبیشر، خلیج
frog قورباغه
Fronde فروند (در تاریخ فرانسه)

front جبهه
Front de Libération du Québec *جبهه‌ی آزادیبخش کبک
Front populaire (فنـ) جبهه‌ی مردم (در تاریخ فرانسه)
Front Range فرانت رینج
frost بشمه؛ یخبندان
fructose فروکتوز
fruit sugar قند میوه
Frunze فرونزه
fuchsia گل‌آویز؛ فوکسیا
fuchsin فوکسین
fuel سوخت
fugitive slave laws بردگان فراری، قوانین
fugue فوگ (در موسیقی)
Fujiyama فوجی‌یاما
Fukien فوکین
Fukuoka فوکوئوکا
Fulani فولانی
Fulda فولدا
Fulham فولم
fulminate فولمینات
fulminating gold طلای انفجاری
fumarole دودخان
fume cupboard گازکش
fumitory شاهتره
Funafuti فونافوتی
Funchal فونشال
function تابع (در اصطلاح ریاضیات)
fund صندوق (در اصطلاح اقتصاد)
fundamentalism بنیادپردازی
Fundy, Bay of فاندی، خلیج
Fünfkirchen فونفکیرشن
fungi قارچ
fungicide قارچکش
fur پوست (در بستانداران)
furan فوران
furfural فورفورال
furfuraldehyde فورفورالدئید
furfurol فورفورول
Furies; Erinyes (بنـ) الاهگان انتقام
Furneaux Group فورنو، جزایر
Furness فرنس
Fürth فورت
furze طاووسی خاردار
fuse, electric فیوز
fusel oil روغن فوزل
Fushun فوشون
fusion ذوب؛ ذوبان؛ همجوشی (در فیزیک اتمی)
futurism فوتوریسم
Fyn فون

G

Gabès قابس
Gablonz گابلونتس
Gabon گابون
Gaborone *گابورون
Gabriel جبرائیل

gadolinium گادولینیوم
Gadsden Purchase گدزدن، معامله‌ی
Gadshill گدزهیل
Gaelic language گیلی، زبان
~ literature گیلی، ادبیات
Gaeta گائتا
Gafsa; Qafsah قفصه
Gagrinski گاگرینسکی (کوه، گرجستان)
gaillardia گایاردیا (گیاه، امریکائی)
Gainesville گینزویل
Gainsborough گینزبره
galactic system منظومه‌ی کهکشانی
galactose گالاکتوز
Galàpagos گالاپاگوس
Galatea گالاتیا (در اساطیر یونان)
Galati گالاتس
Galatians غلاطیان
Galatz گالاتس
galaxy کهکشانه
Galaxy کهکشان
gale تندباد
Galeed جلعید
galena; lead glance گالن (ماده‌ی معدنی)
Galich گالیچ
Galicia گالیتیا؛ گالیسی
Galilee جلیل (ناحیه‌ای در فلسطین)
gall مازو (رویش غیرطبیعی)
gall bladder کیسه‌ی صفرا
Galle گال
gallic acid اسید گالیک
Gallicanism گالیکانیسم
Gallic Wars گالیائی، جنگهای
Gallipoli گالیپولی
~ campaign گالیپولی، پیکار
~ Peninsula گالیپولی، شبه جزیره‌ی
gallium گالیوم
gallon گالون (مقیاس ظرفیت)
Galloway گلوی
galvanized iron آهن سفید
galvanizing روی اندودن
galvanometer گالوانومتر
galvanoplasty گالوانوپلاستی
Galveston گلوستن
Galway گالوی
Gambia گامبیا
Gambier Islands گامبیه، جزایر
gambling قمار
gamboge رب ریوند (نوعی صمغ رزینی)
games, theory of *بازیها، نظریه‌ی
gamete گامت (در زیستشناسی)
gamma rays اشعه‌ی گاما
gamme (فن) گام (در موسیقی)
Gand گان
Gander گندر
Gandhara گاندهاره
Gandzha گنجه
Ganga گنگا
Ganges گنگ
ganglion عقده‌ی عصبی؛ گره عصبی
gangrene *قانقرایا
gangue هرزه‌سنگ
Gao گائو
Gard گار
garden city *باغشهر
gardenia گاردنیا
Garigliano گاریلیانو
garlic سیر
Garmisch-Partenkirchen گارمیش‌ـ پارتنکیرشن
Garmo گارمو، قله‌ی
garnet گارنت
Garonne گارون
Garter زانوبند (از نشانهای شهسواری)
Gary گری
gas گاز
gaz carbon زغال قرع
Gascogne گاسکونی
gasoline گازولین
Gaspe گاسپه
Gaspee گسپی
Gastein گاستاین
Gastropods *شکمپایان
gastrula گاسترولا
Gat; Ghat غات
Gatchina گاتچینا؛ *گاچینا
Gateshead گیتسهد
Gath جت
Gatun Lake گاتون؛ دریاچه‌ی
Gaugamela گوگمل؛ گاوگمل
Gaule گل
Gaur گور
gauze گاز (نوعی پارچه)
Gävle گوله
Gävleborg گولبورگ
Gaya گایا
Gaza غزه
gazelle غزال
Gaziantep غازی عینتاب
Gdansk گدانیسک؛ گدانسک
Gdynia گدینیا
geanticline طاقزمین (در زمینشناسی)
gear چرخ دندانه‌دار
Gebal جبیل
Geddington گدینگتن
Gedrosia گدروسیا
Geiger counter گایگر، شمارگر
geisha گیشا
Geissler tube لوله‌ی گایسلر
gel ژل
Gela جلا
gelatin ژلاتین
Gelderland گلدرلاند
Gelsenkirchen گلزنکیرشن
gem جواهر
Gemara گمارا
Gemini *جوزا (در نجوم)؛ توأمان؛ دوپیکر
gender جنس (در دستور زبان)
gene ژن (واحد انتقال صفات ارثی)
general formula فورمول کلی
general strike اعتصاب عمومی
generator مولد
Genesis پیدایش، سفر
genetics توارث؛ *وراثت؛ ژنتیک
genetive ژنتیو (در حالات اسم)
Geneva ژنو
~ Conference ژنو، کنفرانس
~ Convention ژنو، موافقتنامه‌ی
~ Protocol ژنو، پروتوکل
Génissiat Dam ژنیسیا، سد
Gennesaret جناسر
Genoa جنووا؛ ژن (فن)
genocide کشتار جمعی
genre ژانر (نوعی نقاشی)
genro گنرو (در ژاپن)
gens گنس (در روم قدیم)
Gent *خنت (هلندی)
gentian جنتیانا
gentlemen's agreement قرارداد جوانمردانه؛ *جنتلمنز اگریمنت
genus نوع (در زیستشناسی)؛ *جنس (در اصطلاح منطق قدیم)
geocentric latitude عرض زمینمرکزی
geodesic ژئودزیك
geodesy ژئودزی؛ زمینسنجی
geography جغرافیا؛ جغرافی
geoid زمینوار؛ ژئوئید
geology زمینشناسی
geometrical optics نورشناخت هندسی
geometry هندسه
geomorphogeny *زمینریختزائی
geomorphology زمینریخت
Geonim گئونیم
geophysics زمینفیزیک؛ ژئوفیزیک
geopolitics ژئوپولیتیک
George, Lake جورج، دریاچه‌ی
Georgetown جورجتاون
Georgia جورجیا؛ گرجستان
Georgian Bay جورجیا، خلیج
Georgian style جورجی، سبک
geosyncline ناوزمین
Gepidae; Gepids گپیدها
Gera گرا
geranium شمعدانی عطری
Gerasa جرش
geriatrics *ژریاتری (فن)
Gerizim جرزیم
germ جرثومه؛ ژرم
German Confederation اتحادیه‌ی آلمانی
German East Africa افریقای شرقی آلمان
Germania گرمانیا
Germanic languages ژرمنی، زبانهای
germanium ژرمانیوم
German laws ژرمنی، قوانین
German religion ژرمنی، دین
German language آلمانی، زبان
German measles سرخجه
Germans ژرمنها

German silver ورشو (نوعی آلیاژ)
Germantown جرمنتاون
Germany آلمان
germicide ژرمیسید؛ ژرمکش
germination رویش (در دانه‌های گیاهی)
Germiston *جرمیستن
Gerona خرونا
Gerra; Gerrha گرا
Gers ژر
Gersoppa, Falls of گارسوپا، آبشار
Gestalt گشتالت؛ هیکل‌بینی
Gestapo گشتاپو
Gethsemane جشیمانی؛ جتسیمانی
getter گازگیر
Gettysburg گتیزبرگ
geyser آبفشان
Geysir گیسیر
Gezer جازر
Ghana غنا
Ghardaia *غردایه
Ghat; Gat غات
Ghats گاتها
Ghazipur غازیپور
Ghazni غزنه
ghee روغن
Ghent گنت
ghetto گتو
Ghibellines گیبلینها
Ghor; Ghur غور
giant غول
Giant's Causeway جاینتز کوزوی
giant stars غولپیکران (در نجوم)
gibbon گیبون
Gibraltar جبل طارق
Giessen گیسن
Gijon خیخون
Gila هیلا
gila monster *خیلا، جانور
Gilbert گیلبرت، جزایر
Gilbert and Ellice گیلبرت و الیس، جزایر
Gilboa جلبوع
gild; guild صنف؛ رسته
gilding زراندود
Gilead جلعاد
Gilgamesh گیلگمش
gill برانشی
gimbals *دوقاب (در ژیروسکوپ)
gin جین
ginger زنجبیل
ginkgo جینکو
Giralda خیرالدا
Gironde ژیروند
Girondists ژیروندیان
Giza; Gizeh جیزه
Gjinokastër *جینوکاستر
glacial periods دوره‌های یخچالی
glaciation یخگیری
glacier یخچال
glacier mill تنوره‌ی یخچالی
glacier snout ~ table
glade
gladiator
gladiolus; glaieul (فنـ)
Glamis
Glamorgan
Glamorganshire
gland
glanders
Glarus
Glasgow
glass
glass snake
glass wool
Glastonbury
Glatz
Glatzer Gebirge
~ Neisse
Glauber's salt
glaucoma; glaucom (فنـ)
Glaucus
glazed frost
Gleiwitz
Glencoe
Glendale
glider
Glittertind
Gliwice
terrestrial globe
Globe Theatre
globigerina
globule (فنـ)
glockenspiel
Glogau
Glogow
Glomma
Glorious Revolution

Gloucester
Gloucestershire
glucinum
glucose
glutamic acid
glutamine
gluten
glycerine
glycerol
glycine
glycogen
glycol
Glyptothek
gneiss
Gnesen
Gniezno
gnosticism
gnu
Goa
Goa, Daman, and Diu
goat یخچالپوز
Goat Island میز یخ (در زمینشناسی)
Gobelins روشنه
Gobi گلادیاتور
god گلایول
Godavari گلامز
goddess *گلمورگن
Godhavn گلمورگن‌شر
Godthaab غده
Gog مشمشه
Gogmagog گلاروس
Goiânia گلاسگو؛ گلاسکو
Goias شیشه
goiter مار بلوری
Golan *پشم شیشه
gold گلاستنبری
Gold Coast گلاتس
(The) Golden Bough گلاتس گبیرگه
golden bull *گلاتس نایسه
~ calf نمک گلاوبر
آب سیاه (فنـ)
Golden Fleece گلاوکوس (در اساطیر یونان)
~ Gate هسر
~ Horde گلایویتس
(The) Golden Legend گلنکو
goldenrod گلندیل
Golden Section گلایدر؛ هواپیمای بی‌موتور
گلیترتیند
گلیویتسه
goldfish کره‌ی جغرافیائی
gold leaf گلوب، تئاتر
gold rush گلوبیژرینا
golf گلبول
golgi گلوکنشپیل
Golgotha گلوگاو
Goliad گلوگوف
Goliardic songs گلوما
Gomal; Gumal انقلاب با شکوه(در تاریخ انگلستان)
Gomel گلاستر
Gomorrah گلاسترشر
Gonaives گلوسینوم
goniometer گلوکوز
gonorrhea *اسید گلوتامیک
Good Hope, Cape of *گلوتامین
Good Parliament گلوتن
goose گلیسرین
gorge گلیسرول
Gorgons *گلیسین
gorilla گلیکوژن
Gorinchem گلیکول
Gorizia گلوپتوتک (موزه‌ای در مونیخ)
Gorki; Gorky گنیس
Görlitz گنزن
Görlitzer Neisse گنیزنو
Gorno-Badakhshan; Mountain-B. گنوستیسیسم؛ مذهب گنوسی
گنو؛ آهوی کاپ
Gorscaya گوآ
Gorzow Wielkopolski گوا، دامان، و دیو
Gosforth بز
گوت آیلند
گوبلن، کارخانه‌ی ملی
گوبی؛ گبی
رب النوع
*گوداوری
*ربة النوع
گودهاون
گودهب
مأجوج
گاگ‌ماگاگ
گویانیا
گویاس
گواتر؛ غمباد
جولان
طلا
ساحل طلا
شاخه‌ی زرین
منشور زرین
گوساله‌ی طلائی؛ گوساله‌ی سامری
پشم زرین (در اساطیر یونان)
گولدن گیت
اردوی زرین
داستان زرین
ساق زر
تقسیم زرین؛ تقسیم خط به نسبت ذات وسط و طرفین
ماهی قرمز
زرک
هجوم به طلا
گلف
*گولژی
گلگتا؛ جلجتا
گولیید
گولیاردیک، ترانه‌های
گومل (رود)
گومل (شهر)
عموره
گونائیو
زاویه‌یاب
سوزاک
امیدنیک، دماغه‌ی
پارلمنت خوب
غاز
تنگ (در اصطلاح جغرافیا)
گورگونها (در اساطیر یونان)
گوریل
*خورینخم
گوریتسیا
گورکی
گورلیتس
گورلیتسر نایسه
گورنو-بدخشان؛ بدخشان کوهستانی
*گورسکایا
گورزوف ویلکوپولسکی
گازفورث

Goshen جوشن
Goslar گوسلار
Gospel انجیل
Gospel according to the Hebrews *انجیل برای عبریان
Gospel of Thomas *انجیل توما
Gospel of the Twelve *دوازده تن، انجیل
Gota گوتا (رود)
Gotaland گوتالاند
Gotarike گوتاریکه
Gotha گوتا (شهر)
Gotham گوتم
Gothenburg گوتنبورگ
Gothic architecture گوتیک، معماری
~ language گوتیک، زبان
~ revival گوتیک، احیای سبک
Goths گوتها؛ گتها
Gotland گوتلاند
Goto-retto *گوتو-رتو
Göttingen گوتینگن
gouache گواش
Gouda گاودا؛ خاودا
gout نقرس؛ داء الاشراف
Govan گاون
Gozo گوزو
GPU گپئو
graben فروزمین
grace فیض (در الاهیات مسیحیان)
Graces الاهگان رحمت (در دین یونان)
gradient گرادیان؛ زینه
grafting پیوند زدن
Graham Island گراهام، جزیره‌ی
~ Land گراهام، ارض
~ law گراهام، قانون
Grail Holy جام مقدس
grain غله
gram-atom اتم-گرم
gram-equivalent هم‌ارز گرمی
gram-force گرم-نیرو
Graminaea گندمیان
gram-molecule مولکول-گرم
Grampians گرمپینز
gram-weight گرم-وزن
gram-ion یون-گرم
Gran (آلمانی) گران
Granada گرانادا؛ غرناطه (شهر، اسپانیا)
Granby گرنبی
Grand Alliance اتحاد بزرگ
~ Banks گرند بنکس؛ سکوی پهناور
~ Canal کانال بزرگ (در چین)؛ کانالِه گرانده (در ونیز)
Grand Canyon گرند کنین
~ Coulee گرند کولی
Grande Chartreuse گراند شارتروز
grandeur delusion اوهام عظمت
Grand Forks گرند فورکس
Grand-Lieu; Grandlieu گران-لیو؛ گرانلیو
grand mal *صرع شدید

Grand Prix de Rome گران پری دو رم
Grand Rapids گرند رپیدز
Grandson گرانسون
Granger movement گرینجر، نهضت
Granicus گرانیکوس
granite گرانیت
Gran Paradiso گران پارادیزو
Gran Sasso d'Italia گران ساسو د/ایتالیا
Granta گرانتا
Grantham گرنتم
Granville *گرانویل
grape انگور
grape hyacinth علف مشک
grape sugar قند انگور
graph نمودار
graphic formula فورمول نموداری
graphite گرافیت
Grasmere گراسمیر؛ گرسمیر
grass گندمیان
Grasse گراس
grasshopper ملخ
grassland گیاهستان
gravel شن
Gravelines گراولین
Gravesend گریوزند
gravimetry گرانیسنجی
gravitate, to گرانیدن
gravitation گرانش
gravity fault *گسله‌ی گرانشی (در زمینشناسی)
Graz گراتس
Great Australian Bight خلیج بزرگ استرالیالی
Great Awakening بیداری عظیم
~ Barrier Reef سد آبسنگی بزرگ
~ Basin حوضه‌ی بزرگ
~ Bear Lake گریت بر، دریاچه‌ی
~ Belt بلت بزرگ
Berkham(p)stead برکمستد
Great Britain بریتانیای کبیر
great circle دایره‌ی عظیمه
Great Columbia کولومبیای بزرگ
~ Dividing Range آب‌پخشان بزرگ، رشته‌ی
~ Eastern Schism شقاق شرقی کبیر
Greater London لندن بزرگتر
Great Falls گریت فالز
~ Lakes دریاچه‌های بزرگ؛ گریت لیکس
~ Mother of the Gods مهین مادر خدایان
~ Plains پهندشت
~ Rift Valley دره‌ی نشستی بزرگ
~ Russia روسیه‌ی کبیر
~ Salt Lake دریاچه‌ی شور بزرگ؛ گریت سالت لیک
~ Schism شقاق کبیر؛ شقاق غرب
~ Slave Lake گریت سلیو، دریاچه‌ی
~ Smoky Mountains کوههای بزرگ سموکی

grebe غواص (در جانورشناسی)
Greece یونان
Greek architecture and art یونانی، معماری و هنر
Greek art یونانی، هنر
~ Church کلیسای یونانی
~ fire آتش یونانی
~ language یونانی، زبان
~ music یونانی، موسیقی
~ Schism *شقاق یونانی
greenback گرینبک
Green Bay گرین بی
green gold طلای سبز
greenhouse گرمخانه
Greenland گرونلند
Green Mountains گرین، کوههای
~ Mountains Boys *فرزندان کوه گرین
~ River گرین، رود
Greensboro گرینزبورو
Greenville گرینویل
green vitriol زاج سبز
Greenwich گرینیچ؛ گرینویچ
~ Village گرینیچ ویلج
Gregorian Calender تقویم گرگوری
Grenada گرنیدا
Grenoble گرنوبل
grid لوری (در الکترونیک)
Griffin گریفین (در اساطیر قدیم)
Grignard reagent گرینیار، عامل
Grimsby گریمزبی
grippe گریپ
Gris-Nez Cape گری-نه، دماغه‌ی
Grisons گریزون
grisou (فـ); firedamp گریزو
grit درشتماسه سنگ
Grodno گرودنو
groin; groyne کرانه‌دار
Groningen گرونینگن
Grönland گرونلان
Groote Eylandt گروت آیلند
Grosseto *گروستو
Grossglockner گروسگلوکنر
Grossgörschen گروسگورشن
Grosswardein گروسواردایِن
ground زمین (در اصطلاح برق)
ground bass بم اصلی (در اصطلاح موسیقی)
groundsel علف پیران
group گروه (در ریاضیات)
growth نمو (در زیستشناسی)
groyne; groin کرانه‌دار
Grozny گروزنی
Grünwald, battle of گرونوالد، نبرد
Grus *درنا (در نجوم)
Grütli گروتلی
Gruyère گرویر
Guadalajara گوادالاخارا
Guadalquivir گوادالکیویر
Guadalupe گوادالوپه

Guadalupe Hidalgo گوادالوپه ایدالگو
Guadarrama, Sierra de گوادارراما، سیرا د
Guadeloupe گوادلوپ
Guadiana گوادیانا
Guadix گوادیخ؛ *گوادیش
guaiacol گوایاکول
Guam گوام
Guanabara گوانابارا
guanaco گوانا کو
Guanajuato گوانا خوا تو
guanine گوانین
guano گوانو (نوعی کود)
Guantanamo گوانتانامو
Guardafui گواردافوئی
Guastalla گواستالا
Guatemala گواتمالا
guava گواوا
Guayaquil گوایاکیل
Gubbio گوبیو
Gudbrandsdal گودبراندسدال
Gudbrandsdalslagen گودبراندسدالسلاگن
Guden گودن
Gudena گودنا
Guelph گوئلف
Guelphs and Ghibellines گوئلفها و گیبلینها
Guéret *گره
Guernica گرنیکا
Guernsey گرنزی
Guerrero گررو
guerrilla warfare *چریکی، جنگ
Gueux گو
Guiana گیانا
guided missile پرانه‌ی هدایتپذیر
Guienne گویین
guild; gild صنف؛ رسته
guild socialism سوسیالیسم صنفی
Guilford گیلفرد
guillotine گیوتین
Guimarâis; Guimarâes گیمرائیش
Guinea گینه
Guinea-Bissau *گینه‌ـبیساو
guinea fowl مرغ گینه؛ مرغ شاخدار
guinea pig خوک گینه؛ خوکچه‌ی هندی
Guinea worm رشته؛ پیوک
Guinegate گینگات
Guipuzcoa گیپوتکوئا
guitare گیتار
Gujarat گجرات
Gujranwalla گوجرن‌واله
gulf خلیج
Gulf Stream جریان خلیج؛ گلف استریم
gulfweed سارگاس
Gulistan, Treaty of گلستان، عهدنامه‌ی
gull نورس
Gulliver's Travels گالیور، سفرنامه‌ی
gully *آبکند
gum صمغ
Gumal; Gomal; (Pass) گومل، گردنه‌ی
gun توپ
guncotton پنبه‌ی باروتی
gunmetal فلز توپ
Gunong Korbu *گونونگ کوربو
Gunong Tahan *گونونگ تاهان
gunpowder باروت سیاه
Gunpowder Plot توطئه‌ی باروت
Günük (ترکی) گونوک
Gurkha گورکها (گروه نژادی نپال)
Guryev گوریف
gutta-percha گوتاپرکا
Guyane گویان
Guyenne (فنس) گوین
Gwalior گوالیار؛ گوالیور
Gwent *گولنت
Gwynedd *گوینذ
gymnasium ژیمنازیوم
gymnastics ژیمناستیک
Gyor گیور
gypsum سنگ گچ؛ ژیپس
gypsy کولی
gyrocompass; gyrostatic compass قطبنمای ژیروسکوپی
gyroplane جایروپلین
gyroscope ژیروسکوپ
gyrostatic compass قطبنمای ژیروسکوپی

H

Haarlem هارلم (شهر، هلند)
habanera هابانرا
habeas corpus هیبیس کورپس
Haber process هابر، طریقه‌ی
habit عادت
habitat بوم
Habsburg هابسبورگ
hachure پرداز
Hackney هکنی
Haddington هدینگتن
Haddingtonshire هدینگتن‌شر
hade شیب تمام (در زمینشناسی)
Hades هادس؛ هایدس (در دین یونان)
Hadhramaut; Hadramaut حضرموت
Hadrian's Wall هادریانوس، دیوار
haecceitas هایکسئیتاس
Haemus هایموس
hafnium هافنیوم
Hafrsfjord; Hafsfjord هافسفیورد
Hagen هاگن
Haggada هگادا
haggadic Midrash *میدراش هگادائی
Hagia Sophia ایا صوفیه؛ هاگیا سوفیا
Hagion Oros آیون اوروس
(The) Hague لاهه
Hague Conferences لاهه، کنفرانسهای
~ Tribunal لاهه، دیوان
Haifa حیفا
Hail حایل، حائل
hail تگرگ
Hainan هاینان
Hainaut انو
Haiphong; Haifong هایفونگ
hair مو
hairworm پیوک
Haiti هائیتی؛ آئیتی (فنس)
Hakodate هاکوداته
Hakone هاکونه
halakah; halacha هلاخا
halakhic Midrash *میدراش هلاخائی
Halberstadt هالبرشتات
Halcyone هالکیونه (در اساطیر یونان)
Haleakala هالئاکالا
Haleb; Aleppo; Alep حلب
half-life نصف عمر (در رادیوآکتیو)
Halicarnassus هالیکارناس
Halicz (روسی) هالیچ
Halifax هالیفاکس
Halland هالاند
Halle هاله
Hallelujah هللویا
hallucination توهم (در روانشناسی)
Halmahera هالماهرا
Halmstad هالمشتاد؛ هالمستاد (سوئدی)
halo هاله
halogen شورگن؛ هالوژن
Hälsingborg هلسینبورگ؛ هلسینگبوری (سوئدی)
Hamar هامار
Hamburg هامبورگ
Hamelin هاملین
Hameln هاملن
Hamhung هامهونگ
Hamilton همیلتن
Hamites حامی؛ نژاد
Hamitic languages حامی، زبانهای
Hamlet هملت
Hamm هام
hammer چکش
Hammerfest هامرفست
Hammersmith همرسمیث
Hammond همند
Hampshire همپشر
Hampstead همپستد؛ همستد
Hampton همپتن؛ همتن
~ Court همپتن کورت
~ ~ Conference، همپتن‌کورت، کنفرانس
~ Roads همتن رودز
Han هان
handball هندبال
Hangchow; Hang-chou هانگچو
hanging valley فرازدره
~ wall کمربالا (در اصطلاح زمینشناسی)
Hanko هانکو (شهر، فنلاند)
Hankow هانکو (شهر، چین)
Hannibal هنیبل
Hanoi هانوی؛ هانوئی
Hanover هانوور
Hanseatic League هانسائی، اتحادیه‌ی

Hants هنتس
Hanukkah حنوکا
Hanyang هانیانگ
Hapsburg هاپسبورگ
hara-kiri هارا-کیری
Har(r)an حران
Harbin هاربین
harbo(u)r بندرگاه؛ هاربر
Hardangerfjord *هاردانگرفیورد
harden سختیدن
hardness سختی
hardpan سخته (در اصطلاح زمینشناسی)
Hardwar هردوار
hard water آب سخت
hardwood سختچوب
Harfleur آرفلور
Hargeisa; Harghessa هارگسا
Haringey هرینگی
Hari Rud هریرود
Harleian Library هارلین، کتابخانه‌ی
Harlem هارلم (بخش، نیویورک)
Harlequin آرلکن
harmonic آرمونیک (در موسیقی‌شناخت)
harmonica ساز دهنی
harmonic conjugates مزدوج توافقی
~ division تقسیم توافقی
~ law *توافقی، قانون
~ motion حرکت توافقی (در هندسه و مکانیک)
~ scale گام آرمونیک (در موسیقی)
harmony آرمونی
Harmony Society هماهنگیان
Härnösand هرنوساند
harp چنگ (از سازهای زهی)
Harpers Ferry هارپرز فری
harpsichord هارپسیکورد (از سازها)
Harpy هارپی (در دین روم)
Harrisburg هریسبرگ
Harrow هرو
Hartford هارتفرد
~ Convention هارتفرد، انجمن
Harvard University هاروارد، دانشگاه
Harwich هریچ
Haryana هاریانا
Harz هارتس
Hasa, Al احساء
hashish حشیش
Hasidim حسیدیم
Hasselt هاسلت
Hastings هیستینگز
Hathor حاتحور (در دین مصر قدیم)
Haugesund هاوگسون
Hauran حوران
Hausa; Haussa هوسا (قومی در نیجریه)
Haute-Garonne اوت-گارون
~ -Loire اوت-لوار
~ -Marne اوت-مارن
Hautes-Alpes اوتزالپ
Haute-Saône اوت-سون؛ سون علیا
Haute-Savoie اوت-ساووا؛ ساووای علیا
Hautes-Pyrénées اوت-پیرنه؛ پیرنه‌ی علیا
Haute-Vienne اوت-وین
Haute-Volta اوت-ولتا
Haut-Rhin اوـرن
Hauts-de-Seine *اوـدوـسن
Haut-Zaire *اوـزئیر (ناحیه، زئیر)
Havana هاوان
Havel هافل
Haverfordwest هورفردوست
Havering هیورینگ
(Le) Havre لوهاور؛ لوآور (فنـ)
Hawaii هاوائی
hawk شاهین
hawkweed گل شاهین
Haworth هاورث
hawthorn دیوآلبالو
hay علوفه
Hayes هیز
Haymarket Square riot هیمارکت، آشوب میدان
Hay-Pauncefote Treaty هی-پونسفوت، پیمان
haze نزم
head of navigation ناورس
health insurance بیمه‌ی بهداشت
heart قلب
heartwood دلچوب؛ قلب الخشب
heat حرارت
heat capacity; thermal capacity ظرفیت حرارتی
heath خلنجزار
heather خلنج
heating گرمسازی
heat of formation حرارت تشکیل
~ ~ neutralization حرارت خنثاسازی
~ ~ solution حرارت انحلال
heat stroke گرمازدگی
heaves یلپیک
Heaviside-Kennelly layer هویساید-کنلی، لایه‌ی
heavy hydrogen ئیدروژن سنگین
heavy water آب سنگین
Hebe هبه (در اساطیر یونان)
Hebrew language عبری، زبان
Hebrew literature عبری، ادبیات
Hebrews عبرانیان؛ رساله به عبرانیان
Hebrides, the هبریدیز
Hebron حبرون
Hecatompylos هکاتومپیلوس
hedgehog خارپشت
Hedmark هدمارک
hedonism اصالت لذت، مذهب
Heidelberg هایدلبرگ
Heijo هیجو
Heilbronn هایلبرون
Heilungkiang هیلونگکیانگ
Heimwehr هایمور (از تشکیلات پارتیزانی فاشیستی)
Hejaz; Hedjaz حجاز
Hekla هکلا
Helen هلنه (در افسانه‌های یونان)
Helena هلنا
Helgoland هلگولاند
heliacal rising تشریق
~ setting تغریب
Helicon هلیکون؛ الیکون
helicopter هلیکوپتر
Heligoland هلیگولاند
heliograph خورنگار
Heliopolis هلیوپولیس
heliotrope آفتابپرست
Helios هلیوس
heliostat خورپای
helium هلیوم
helix پیچ
hell جهنم
Hellas هلاس؛ الاس
Helle هله (در اساطیر یونان)
hellebore خربق
Hellenism هلنیسم
hellenist هلنیست
Hellenistic civilization هلنیستی، تمدن
Hellespont هلسپون؛ هلسپونت
Helsingfors هلسینگفورس
Helsingor هلسینگور
Helsinki هلسینکی
Helvellyn هلوئین
Helvetia هلوتیا
Helvetic Republic هلوتیا، جمهوری
Helvetii هلوتها
hematite هماتیت
heme هم (رنگیزه‌ی خون)
Hemel Hempstead همل همستد
Hemiptera همیپترا؛ نیم‌بالان
hemophilia هموفیلی
hemorrhage خونروی؛ هموراژی
hemorrhoids بواسیر
hemp شاهدانه
Hendon هندن
Hengyang; Heng-yang هنگیانگ
Henley-on-Thames هنلی-آن-تمز
henna حنا
(the) henry هانری (واحد خودالقائی)
Henry's law هنری، قانون
hepatica حشیشة الکبد؛ هپاتیک
Hephaestus هفایستوس (در دین یونان)
heptarchy هپتارکی
Hera هرا (در دین یونان)
Heraclea هراکلیا
~ Pontica هراکلیا پونتیکا
heraldry هرالدری
Heralds' College انجمن پیکها؛ هرالدز کالج
Hérault ارو
herb علف
herbal گیاهنامه
herbarium هرباریوم
Hercegovina هرزگووین

Herculaneum هرکولانوم
Hercules هرکول (پهلوان)؛ جائی علی رکبتیه (در نجوم)
Hereford هرفرد
Hereford and Worcester هرفرد و ووستر
Herefordshire هرفردشر
Herelen هرلن
Herero هررو
Herford (آلمانی) هرفرد
Herisau هریزاو
Héristal اریستال؛ هریستال؛ هرستال
hermandad ارمانداذ
Hermannstadt هرمانشتات
hermaphrodite خنثی (در زیستشناسی)؛ نرماده (در گیاهشناسی)
Hermaphroditus هرمافرودیتوس
Hermas هرماس، شبان (از خدایان مصری)
Hermes هرمس (در دین یونان)
Hermes Trismegistus هرمس تریسمگیستوس
Hermione هرمیونه (در افسانه‌های یونان)
Hermitage ارمیتاژ
hermit crab خرچنگ گوشه‌گیر
Hermon, Mount حرمون، جبل
Hermopolis هرموپولیس
Hermosillo ارموسیو
Herne هرنه
hernia فتق
Hero هرو (در افسانه‌های یونان)
hero پهلوان
heroin هروئین
heron حواصیل
herring هرینگ
Herrings, Battle of the شاه‌ماهیها، نبرد
Herrnhut هرنهوت
Herstal هرستال؛ هریستال؛ اریستال
Hertford هارتفرد
Hertfordshire هارتفردشر
Herts هارتس؛ هرتس
hertz هرتس (واحد بسامد برقی)
Hertzsprung-Russell diagram هردسپرونگ-راسل، نمودار
Heruli; Eruli هرولها؛ اروئها؛ هرولی
Hervey Islands هاروی، جزایر
Hesperia هسپریا (سیارک)
Hesperides دختران شب (در اساطیر)
Hesperus هسپروس
Hesse هسه؛ هس
Hessen هسن
Hessen-Nassau هسن-ناساو
Hestia هستیا (در اساطیر یونان)
Heston and Isleworth هستن و آیزلورث
heterocycle هتروسیکل
heterodyne هتروددین
heterogamy دگرگانی
hexadecimal numeration *شمار شانزدهی
hexose هگزوزها
hibernation زمستانخوابی
Hibernia هیبرنیا

hiccup سکسکه؛ فواق
hickory هیکوری
Hidalgo ایذالگو
Hidatsa Indians هیداتسا
hieratic هیراتی، خط
hieroglyphic هیروگلیفی
Hi-Fi های-فی
high فرابار (در هواشناسی)
High Church کلیسای اعلی
Highgate هایگیت
Highlands هایلندز
high latitudes عرضهای بالا
high tide مد
Hildesheim هیلدسهایم
(Al) Hillah حله
Hillingdon هیلینگدن
hillock پرندک
Hilo هیلو
Himachal Pradesh هیماچال پرادش
Himalayas هیمالایا
Himeji هیمجی
Himera هیمرا
Hims; Homs حمص
Himyaritic حمیری
Hindenburg هیندنبورگ
Hindi هندی، زبان
Hinduism هندو، آیین
Hindu Kush هندوکش
Hindu music هندی، موسیقی
Hindustan هندوستان
Hindustani هندوستانی، زبان
Hinnom هنوم
hinny *خر پوزکی
hinterland پسکرانه
hippies هیپیها
Hippolyte هیپولوته (در اساطیر یونان)
hippopotamus اسب آبی
Hippo Regius هیپو رگیوس
Hirado *هیرادو
Hiroshima هیروشیما
Hirudinea هیرودینئا
Hispaniola هیسپانیولا
histamine هیستامین (ترکیب آلی)
histidine هیستیدین (از آمینو-اسیدها)
Hit هیت
Hittites حتیها؛ ختیها
hives کهیر
Hjälmaren یلمارن
hoar frost بشم
Hobart هوبارت
Hoboken هوبوکن
Hochelaga هوشلاگا
Höchstädt هوخشتت
hockey هاکی
Hodeida حدیده
Hodgkin's disease هاجکین، بیماری
Hofei هوفی
Hofuf هفوف
hog گراز

hog cholera وبای خوک
Hohenfriedeberg هوهنفریدبرگ
Hohenlinden هوئنلیندن
Hohenzollern هوهانزولرن
Hohe Tauern هوئه تاولرن
Hokkaido هوکایدو
Hoko Gunto (ژاپنی) هوکو گونتو
~ Shoto (ژاپنی) هوکو شوتو
Holborn هولبرن
Holguin *اولگین
Holland هولاند
Holland House هالند هاوس
Hollandia هلندیا
Holland Land Company شرکت اراضی هلند
hollyhock ختمی
Hollywood هالیوود
holmium هولمیوم
Holocene epoch *دور معاصر
holography هولوگرافی
Holstein هولشتاین
Holy Alliance اتحاد مقدس
Holy Ghost; Holy Spirit روح القدس
Holy Grail جام مقدس
Holyhead هالیهد
Holy Island جزیره‌ی مقدس
Holy League اتحادیه‌ی مقدس
holy orders رتبه‌های مقدس
Holy Roman Empire امپراطوری مقدس روم
Holyrood (Palace) هالیرود
Holy Sepulcher کلیسای قیامت
~ Spirit; Holy Ghost روح القدس
~ Thursday *پنجشنبه‌ی مقدس
~ Week هفته‌ی مقدس
Holywell هالیول
Homburg هومبورگ
home economics خانه‌داری
homeomorphy همسانی
homeopathy هومئوپاتی
Home Rule فرمانروائی میهنی
homicide قتل
Homoptera هوموپترا؛ یکسانبالان
homoseismic line هملرز، خط
Homs; Hims حمص
Honan هونان؛ هنان
Honanfu هونانفو
Honduras هوندوراس؛ *اوندوراس
honey عسل
honey bee زنبور عسل
~ locust لاتکی
honeysuckle شمشاد
Hong Kong هونگ کونگ؛ هونکونگ
Honolulu هونولولو
Honshu هونشو
hoof سم
Hooghly هوگلی
hook قلابه (در جغرافیا)
Hook of Holland هوک وان هولاند

hoopoe	هدهد
Ho-pei	هوپی
Hor	هور
Hordaland	هوردالان
Horeb	حوریب
horehound	فراسیون
horizon	افق
horizon coordinates	مختصات افقی
hormones	هورمونها
horn	شاخ
Horn, Cape	هورن، دماغه‌ی
hornbeam	ممرز
hornblende	هورنبلند
Horologium	*ساعت (در نجوم)
horoscope; thema	زایچه
Horsa	هورسا
horse chestnut	بلوط اسبی
horsefly	مگس اسب؛ خرمگس
horse latitudes	عرضهای اسبی
horsepower	اسب بخار
horse-radish	ترب شامی
horsetail	دم اسب
horst	فرازمین
Horta	هورتا؛ *اورته
horticulture	باغبانی
Horus	هوروس (از خدایان دین مصری)
Hospitalers	مهمان‌نواز، شهسواران
Host	نان مقدس
host	میزبان (در زیستشناسی)
hostage	گروگان
Hôtel des Invalides	هتل دز/انوالید؛ *اوتل دز/انوالید
~ de Ville	هتل دو ویل؛ *اوتل دو ویل
~ -Dieu	هتل‌ـدیو؛ *اوتل دیو
hothouse	گلخانه
Ho-t'ien; Khotan	ختن
Hotin; Khotin	خوتین
Hottentots	هوتنتوتها
Hounslow	هاونزلو
hour	ساعت (مقیاس زمان)
hour angle	زاویه‌ی ساعتی
hour coordinates	مختصات ساعتی
hourglass	ساعت رملی
hours of labo(u)r	ساعات کار
House of Commons	مجلس عوام
House of Lords	مجلس لردها
housing	تهیه‌ی مسکن
Houston	هیوستن
howitzer	هاویتسر
Howland Island	هاولند، جزیره‌ی
Howrah	هورا
Hoy	هوی
hoya	هویا (از گیاهان بر قدیم)
Hradec Kràlové	هرادتس کرالوه
Hrvatska	هروآتسکا
Hsi-an; Sian	شیان
Hsiang; Siang	شیانگ
Hsiang-t' an; Siangtan	شیانگتان
Hsi-ning; Sining	*سینینگ
Hsüan-tsang	*شوان‌ـتسانگ
Hsü-chou; Süchow	*شوچو
Huai; Hwai	هوای
Huai-nan; Hwainan	هوای نان
Huang-pu	هوانگ‌ـپو
Huang-shih; Hwangshih	هوانگ شی
Hubble' s law	هابل، قانون
Hubertusburg, Peace of	هوبرتوسبورگ، صلح
Hubli-Dharwar	هوبلی‌ـدهاروار
Huddersfield	هادرزفیلد
Hudson	هودسن
Hudson Bay	هودسن، خلیج
Hudson's Bay Company	خلیج هودسن، شرکت
Hue; Hué	هوئه
Huelva	اوئلوا
Huesca	اوئسکا
Huguenots	هوگنوها
Huhehot	هوهوت
Hu-ho-hao-t'e (خدای جنگ آزتکها)	هو‌ـهو‌ـهاو‌ـتی
Huitzilopochtli	اویتسیلوپوچتلی
Hula, Lake	حوله، دریاچه‌ی
Hull	هال
humanism	هومانیسم؛ اومانیسم
(the) humanities	انسانیات
Humber	هامبر
Humberside	هامبرساید
Humboldt	هامبولت
Humboldt Glacier	هومبولت، یخچال
humidity	رطوبت
hummingbird	مرغ زمزمه‌گر
humus	گیاخاک
Hunan	هونان
Hundred Days; Cent Jours (فـ)	صد روز (در تاریخ فرانسه)
hundredweight	هاندردویت
Hundred Years War	جنگ صدساله
Hungarian language	مجارستانی، زبان
Hungary	مجارستان
Hungtse	هونگتسه
Huns	هونها
Hunter	هانتر
Huntingdon	هانتینگدن
~ and Godmanchester	هانتینگدن و گادمنچستر
~ ~ Peterborough	هانتینگدن و پیتربره
Huntingdonshire	هانتینگدن‌شر
Huntington	هانتینگتن
Hupeh	هوپی
Huron, Lake	هورون، دریاچه‌ی
Hurrian language	هوریائی، زبان
hurricane	توفند
Hussites	هوسیان
Hussite Wars	هوسی، جنگهای
Huygens's principle	هویگنس، اصل
Hvar	خوار
Hwai; Huai	هوای
Hwainan; Huai-Nan	هوای‌ـنان
Hwaining	هوایینینگ
Hwang-hai	دریای زرد
~ Ho	هوانگ هو
Hwangpoo	هوانگپو
Hyacinth	هواکینتوس (در اساطیر یونان)
hyacinth	سنبل
Hyades	هوادس (در نجوم)
hybrid	دورگه
Hyde Park	هاید پارک
Hydra	هودرا (در اساطیر)؛ شجاع (در نجوم)؛ هیدر
Holyhead	
hydrangea; hortensia (فـ)	هورتانسیا
hydrate	لیدرات
hydrate, to	آبیدن
hydrated	آبیده
hydraulic press	منگنه‌ی آبی
hydrolics	لیدرولیک
hydrazine	*لیدرازین
hydride	لیدرور
hydrocarbons	لیدروکربورها
hydrocephalia	*آبسری
hydrochloric acid	اسید کلوریدریک؛ جوهر نمک
hydrocyanic acid	اسید سیانیدریک
hydrodynamics	لیدرودینامیک
hydroelectric power	نیروی برقابی
hydrogen	لیدروژن
hydrogenation	لیدروژندهی
hydrogen bomb	بمب لیدروژنی
~ chloride; hydrochloric acid	اسید کلوریدریک
~ cyanid; hydrocyanic acid	اسید سیانیدریک
~ ion	یون لیدروژن
~ -ion concentration	تراکم یون لیدروژن
~ peroxide	آب اکسیژنه
hydrography	آبنگاری
hydrology	*لیدرولوژی؛ *آبشناسی
hydrolysis	لیدرولیز
hydrometallurgy	*فلزگری تر
hydrometer	چگالیسنج
hydrophobia; rabies	هاری
hydrophyte; hygrophyte	نمرست
hydroponics	*لیدروپونیک (در زراعت بیخاک)؛ *زراعت در آب
hydrosphere	آبکره
hydrostatics	لیدروستاتیک
hydrotherapy	*لیدروتراپی
hydrothermal	گرمابی
hydroxide	لیدروکسید
hydroxyl	لیدروکسیل؛ اکسیدریل
hydroxylysine	*لیدروکسیلیزین
hydroxyproline	*لیدروکسیپرولین
hydrozoa	*آبوشان
Hydrus	مار آبی (در نجوم)
hyena	کفتار

hyetograph بارشنگار
hygiene بهداشت
hygrogram نمنگاشت
hygrograph نمنگار
hygrometer نمسنج
hygrophyte; hydrophite نمرست
hygroscope نمنما
Hyksos هیکسوسها
Hymen هومن (در اساطیر یونان)
Hymenoptera نازکبالان
Hymettus هیمتوس، هیمت
hymn سرود نیایش
hyoscine هیوسین
hypabyssal rocks سنگهای برمغاکی
hyperbola هذلولی
hyperbolic paraboloid *سهمیوار هذلولوی
hyperboloid هذلولیوار
Hyperboreans هوپربورئوسها (در افسانه‌های یونان)
Hyperion هوپریون (در اساطیر یونان)
hypermetropia دوربینی
hyperon هیپرون
hypersound هیپرسون
hypnotism هیپنوتیسم
hypochondria هیپوکوندری
hypophysis gland غده‌ی هیپوفیز
Hypostasis *اقنوم
hyposulfite هیپوسولفیت
hypothalamus هیپوتالاموس
hypothenuse وتر (در مثلث)
hypothesis فرضیه
hypsographic curve فرازنما، منحنی
hypsometer فرازسنج
Hyrcania هیرکانیا
hyssop زوفا
hysteresis *پسماند
hysteria هیستری
Hythe هایذ

I

Iapetus یاپتوس
Iasi یاشی؛ یاش
iatrochemistry طبشیمی
Ibadan ابادان
Ibagué ایباگه
Iberia ایبریا
Iberian Gate ایبریا، دروازه‌ی
~ Peninsula ایبری، شبه جزیره‌ی
Iberians ایبریان
ibex بز وحشی
ibis ایبیس؛ ابو منجل (عربی)
Ibo *ایبو (گروه نژادی)
ICAO ای.سی.ای.او؛ *ایکائو
Icarus ایکاروس (در اساطیر یونان)؛ *ایکاروس (از سیارکها)
iceberg کوه یخ؛ آیسبرگ
iceblink یختاب
ice-cap; ice-sheet یخپهنه
ice-floe; ice-float یخپاره
ice-foot یخپوزه
Içel *ایچل
Iceland ایسلند؛ آیسلند
Icelandic literature ایسلندی، ادبیات
Iceland moss خزه‌ی ایسلند
Iceland spar اسپات ایسلند
ice-sheet; ice-cap یخپهنه
Ichang; I-ch'ang ایچانگ
Icolmkill ایکالمکیل
iconoclasm تمثال‌شکنی
icononium ایکونیون؛ ایکونیوم
iconoscope ایکونوسکوپ
id اید (در پسیکانالیز)
Ida, Mount ایدا، کوه
Idaho آیداهو
idealism ایدآلیسم؛ اصالت تصور، مذهب
idées-forces (فلسفه) *تصورات‌ـنیروها
identification تمثل (در روانشناسی)
identity همانی (در ریاضیات)؛ هوهویت (در منطق و فلسفه)
ideogram مفهومنگاشت
idiocy بلاهت
idol بت
Idomeneus ایدومنئوس (در افسانه‌های یونان)
Idrisids ادارسه
Idumaea *ادومیه
Ieper (فلاندری) یپر
Ife *ایفه (شهر، نیجریه)
Ifni ایفنی
igloo ایگلو
igneous rocks سنگهای آذرین
ignition گیرش
~ point *دمای احتراق
iguana ایگوان
Iguassu Falls ایگواسو، آبشار
Iguvine Tables ایگوویوم، الواح
Ij; Y آی
Ijmuiden *آیموید‌ن
Ijssel; Yssel آیسل
Ijsselmeer آیسلمر
Île-de-France ایل‌ـدوـفرانس
Îles de la désolation (فلسفه) *ایل دو لا دزولاسیون؛ *دزولاسیون، جزایر
Île du Diable (فلسفه); Devils Island ابلیس، جزیره‌ی
~ Jesus ایل ژزو؛ ژزو، جزیره‌ی
~ Rouad *رواد، جزیره‌ی
Iles du désolation *دزولاسیون، جزایر
~ du Salut سالو، جزایر؛ ایل دو سالو
~ ~ Vent *ایل دو وان
~ sous le Vent *ایل سو لو وان
Ilford *ایلفرد
Ilhéus *ایلیئوس (شهر، برزیل)
Iliad ایلیاد
Ilion ایلیون
Ilium (لتین) ایلیوم
illegitimate child فرزند نامشروع
Illampù ایامپو
Ille-et-Vilaine ایل‌ـاـویلن
Illimani ایمانی
illinium ایلینیوم
Illinois ایلینوا؛ ایلینوی
Illuminati ایلومیناتی
illuminating gas گاز روشنائی
illumination نورتاب
illusionism *پندارپردازی؛ *ایلوزیونیسم
Illyria ایلیریا
Ilmen ایلمن
ILO *ایلو
Iloilo ایلوئیلو
image تصویر (در اصطلاح فیزیک)
imaginary number عدد موهومی
imagists ایماژیستها
imbecility سفاهت
immunity ایمنی؛ مصونیت
impact; collision ضربه (در علم مکانیک)
impact coefficient ضریب ضربه
impala ایمپالا
impanation تجسد در نان (در مذهب کاتولیک)
impedance ممانعت (در برق)؛ *امپدانس
impeller *درونرانه (در موشک و در کومپرسور)
Imperial Conference کنفرانس امپراطوری
imperialism امپریالیسم
Imperial Valley ایمپیریال، دره‌ی
impervious (impermeable) rocks سنگهای نفوذناپذیر
Imphal *ایمپهل
imports واردات
impressionism امپرسیونیسم
improper fraction عدد کسری
impulse تکانه (در اصطلاح برق و مکانیک)
Inca اینکا
incandescence فروزندگی
incandescent فروزان
incertainty principle *ابهام، اصل
inch *اینچ (واحد درازا)
Inchon *اینچون
incidence تابش (در اصطلاح فیزیک)
incinerator آخالسوز
incisors *ثنایا
inclination زاویه‌ی میل (در مغناطوری زمین)
inclined plane سطح مورب؛ سطح شیبدار
inclosure; enclosure محصورکردن اراضی عام (در تاریخ انگلستان)
incubator جوجه‌کشی، ماشین
incunabula اینکونابولا
Independence ایندپندنس
Independence Day روز استقلال (در تاریخ کشمة)
Independents استقلالیان (از فرقه‌های مسیحی)
indeterminate equations معادلات سیاله
index; catalogue فهرست
index number شاخص (در اقتصاد و آمار)
index of refraction; refraction index ضریب انکسار (در نور)
India هند
Indiana ایندیانا
Indianapolis ایندیانا پلیس

intermediate zone منطقه‌ی معتدله
Indian art and architecture هندی، هنر و معماری
~ literature هندی ادبیات
~ National Congress کنگره‌ی ملی هند
Indian Ocean اقیانوس هند
Indian pipe گلک کاج
Indians هندیشمردگان
indicator معرف (در شیمی)
indigo نیل
indium اندیوم
individual differences اختلافات فردی
individual psychology *روانشناسی فردی
Indo-Aryan هندوآریائی
Indochina; Indochine (فـ) هندوچین
Indo-European هندواروپائی
~ -Iranian هندوایرانی
Indonesia اندونزی
Indore ایندور
Indo- Scythiāns هندوسکائیان
Indra ایندرا (در دین ودائی)
Indre اندر
~ -et-Loire اندر-ا-لوار
induction القا (در برق)
induction coil قرقره‌ی القا
indulgence آمرزش
Indus سند؛ هندی (در نجوم)
industrialism صنعتداری
industrialist صنعتدار
industrial management مدیریت صنعتی
~ psychology روانشناسی صنعتی
Industrial Revolution انقلاب صنعتی
industrial union اتحادیه‌ی صنعتی
Industrial Workers of the World اتحادیه‌ی کارگران صنعتی جهان
industry صنعت
Indus valley civilization سند، تمدن دره‌ی
inert gases گازهای بی‌اثر
inertia جبر؛ لختی (در فیزیک و مکانیک)
infallibility عصمت کلیسا (در مسیحیت)
infant نوزاد (بچه‌ی انسان)
infantile paralysis فلج اطفال
infarctus *انفارکتوس سکته‌ی قلبی
infectious diseases بیماریهای عفونی
inference *استنتاج
inferiority complex عقده‌ی حقارت
inferior planets سیارات سفلی
infinitesimal *بینهایتیک (در ریاضیات)
infinitesimal calculus *بینهایتیک، حساب
infinity بینهایت (در اصطلاح ریاضیات)
inflation تورم
inflorescence گلاذین
influenza انفلوانزا
information theory نظریه‌ی اطلاعات
infra-red rays اشعه‌ی زیر قرمز؛ *اشعه‌ی انفرارُوژ
infrasounds *زیر صوتها؛ *انفراسونها
infusoria نمرویان

Ingermanland اینگرمانلند
Ingolstadt اینگولشتات
ingot; pig شمش
ingot iron *آهن شمش
Ingria اینگریا
Inisfail اینیسفیل
injection تزریق؛ *انژکسیون (در فضاپیمائی)
ink مرکب
Inkerman اینکرمان
inland درونبوم
inland island *جزیره‌ی درنبومی
Inland Sea دریای درنبومی
inlet شاخابه
inlier درونهشته (در اصطلاح زمینشناسی)
Inn این
Inner Mongolian Autonomous Region مغولستان داخلی، ناحیه‌ی خودمختار
Innsbruck اینسبروک
inoculation تلقیح
inorganic غیر آلی
input درداده؛ مدخل (در حسابگر)
Inquisition تفتیش افکار
insanity *دیوانگی
inscribed محاطی (در هندسه)
inscription کتیبه
insect حشره
insecticide حشره‌کش
insectivore حشره‌خوار
Inside Passage معبر درونی
insolation خورتابگیری
installment buying and selling معامله‌ی قسطی
instinct غریزه (از لحاظ زیستشناسی)
Institut de France (فـ) انستیتو دو فرانس
Institute for Advanced Study مؤسسه‌ی مطالعات عالیه
instrumental انسترومانتال
instrumentalism اصالت وسیله، مذهب
instrumentation سازگزینی
insulation عایقکاری
insulator عایق
insulin انسولین
insurance; assurance بیمه
intaglio printing *چاپ گود
integer number عدد صحیح
intelligence هوش
~ quotient خارج قسمت هوشی
~ tests تستهای هوشی
intensity of current شدت جریان (در برق)
~ of sound شدت صوت
intensive cultivation کشت تنجیده
interest بهره؛ رغبت (در اصطلاح روانشناسی)
interference تداخل (در اصطلاح فیزیک)
interferometer تداخلسنج
inter-field problems مسائل میانرشته‌ای
interfluve (فـ) میاناب
Interlaken اینترلاکن
interlocking directorate مدیریت مشترک

internal-combustion engine موتور با احتراق داخلی
~ drainage; interior d. آبریز بسته
~ revenue درآمد داخلی
International (به عنوان اسم خاص) بین‌الملل
international arbitration *داوری بین‌المللی
International Bank for Reconstruction and Development بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه؛ بانک جهانی
International Civil Aviation Organization سازمان بین‌المللی هواپیمائی کشوری؛ ایکائو
International CooperationAdministration سازمان همکاری بین‌المللی
International Court of Justice دادگاه دادگستری بین‌المللی
international date line خط بین‌المللی تاریخ
International Geophysical Year سال جهانی زمینفیزیکی؛ سال بین المللی ژئوفیزیکی
International Labo(u)r Organization سازمان بین‌المللی کار؛ ایلو
international law حقوق بین‌الملل
International Monetary Fund صندوق بین‌المللی پول
International Refugee Organization سازمان بین‌المللی آوارگان *(پناهندگان)
International Telecommunication Union اتحادیه‌ی بین‌المللی مخابرات به مسافت دور
International Trade Organization سازمان بازرگانی بین‌المللی
interpolation درونیابی
intersection فصل مشترک
interstellar matter ماده‌ی بین ستارگان
interval بازه (در اصطلاح ریاضیات)
(musical) interval فاصله (در اصطلاح موسیقی)
intestine; bowel روده؛ معاء
Intolerable Acts قوانین تحمل‌ناپذیر (در تاریخ کشمة)
intrafield problems مسائل درونرشته‌ای
intrinsic *درونزا
introversion درونگرائی
intrusive rocks سنگهای نفوذی
intuition درون‌بینی؛ شهود
intuitionism شهود، مذهب
intuitionistic mathematics ریاضیات شهودی
invar انوار (نوعی آلیاژ)
Inverness اینورنس
~ -shire اینورنس-شر
inversion قلب (در شیمی)
invertase *انورتاز
invertebrates بیمهرگان
invert sugar قند مقلوب
investiture خلعت‌پوشان
invisible exports صادرات نامرئی
involucre *گریبان (در گیاهشناسی)
involute گسران (در هندسه)

Io یو (در اساطیر یونان)
Ioannina یوآنینا؛ یانینا
iodine ید
Ion یون (در اساطیر یونان)
ion یون (در شیمی و فیزیک)
Iona آیونا
ion exchange یون، تعویض
Ionia یونیا؛ ایونی
Ionian Islands یونیائی، جزایر
~ Sea یونیائی، دریای
ionic hypothesis یونی، فرضیه‌ی
Ionic order یونیانی، سبک
ionic valence ظرفیت یونی
ionization یونش
ionization chamber اطاق یونش
(to) ionize یونیدن
ionized atom اتم یونیده
ionized gases گازهای یونیده
ionizing radiation یوننده، تشعشع
ionosphere یونکره؛ یونوسفر
Iowa آیووا
ipecac ایپکا
Iphigenia ایفیگنیا (در افسانه‌های یونان)؛ ایفیژنی
Ipin *ایپین
Ipiranga; Ypiranga ایپیرانگا
Ipoh *ایپو (شهر)
Ipsus *ایپسوس
Ipswich ایپسویچ
I. Q. آی. کیو
Iquitos ایکیتوس
Irapuato *ایراپواتو
Ireland ایرلند، آیرلند
Ireland, Church of ایرلند، کلیسای
Ireland, Republic of ایرلند، جمهوری
iridescence قزحانی
iridescent قزحان
iridium ایریدیوم
Iris ایریس (در دین یونان)
iris زنبق؛ عنبیه (در چشم)
Irish آیریش (منسوب به ایرلند)
Irish Land Question ایرلند، مسئله‌ی اراضی
Irish language ایرلندی، زبان
~ literature ایرلندی، ادبیات
~ moss خزه‌ی ایرلند
~ Sea ایرلند، دریای
Irkutsk ایرکوتسک
Iron Age عصر آهن
~ Cross صلیب آهنین
~ Gate دروازه‌ی آهنین
~ Guard پادگان آهنین
~ Mask (Man with the) مرد آهنین نقاب
Iroquois Confederacy ایروکوئی، اتحادیه‌ی
irrational number عدد اصم
Irrawaddy ایراوادی
irredentism فارستگاری، نهضت؛ ایردانتیسم
irreducible fraction کسر غیر ممکن التحویل
irregular galaxies *کهکشانه‌های نامنظم
irregular variable stars *ستارگان متغیر
بیقاعده
irreversible واگشت‌ناپذیر
irrigation آبیاری
Irtysh; Irtish ایرتیش
Isaiah, Ascension of اشعیا، کتاب صعود
Isar *ایزار (رود، آلمان)
Isauria ایسوریا
Ischia ایسکیا
(Bad) Ischl ایشل؛ باد ایشل
Ise ایسه
Isère ایزر
Ishikari *ایشیکاری
Ishtar عشتر؛ ایشتار (الاهه‌ی دین سومری)
isinglass سریشم ماهی
Isis ایسیس (در دین مصر قدیم)
island جزیره
Islay آیلی
Isle of Ely آیل آو ایلی
~ ~ Man *آیل آو من
~ ~ Wight *آیل آو وایت
Islington ایزلینگتن
Ismailia; Al Ismailiyah اسماعیلیه
isobaric line همفشار، خط
isobath ~ همژرفا، خط
isoclinal fold چین همخواب
isogamete *ایزوگامت
isogamy خودگانی (در گیاهشناسی)
isohaline line همشورا، خط
isohel line همشید، خط
isohyet line همبارش، خط
isoleucine *ایزولوسین
isomer ایزومر؛ همپار
isomerism همپاری؛ ایزومریسم
isomorphism همشکلی؛ ایزومورفیسم
isoneph line هم‌ابر، خط
Isonzo ایزونتسو
isopleth line همچند، خط
isoprene *ایزوپرن
isoseismal line یکلرز، خط
isostasy همستادی؛ ایزوستازی (فیز)
isotherm line همدما، خط
isotope همجا؛ ایزوتوپ
isotropic ایزوتروپ؛ تکروند
Israel اسرائیل
Issus ایسوس
Issyk Kul ایسیک کول
Istanbul استانبول
Isthmian games مسابقات برزخی
isthmus برزخ (در اصطلاح جغرافیایی)
Istria ایستریا
Italian East Africa افریقای شرقی ایتالیا
Italian language ایتالیائی، زبان
Italian Somaliland ایتالیا، سومالی
Italian Wars ایتالیا، جنگهای
Italic languages ایتالیک، زبانهای
Italy ایتالیا
Itasca آیتسکا
itch; scabies جرب
Ithaca; Ithaki ایتاکا؛ ایثاکی (بند)
Ithaki ایثاکی
Itsuku-shima ایتسوکوشیما
Ivanovo ایوانووو
*Yvelines ایولین
Ivigtut ایویگتوت
Iviza ایویثا
ivory عاج
Ivory Coast ساحل عاج
Ivrea ایورئا
Ivry-la-Bataille ایوری‌لا‌باتای
IwoJima ایووجیما
Ixion ایکسیون (در اساطیر یونان)
Ixtacihuatl ایستاسیواتل
Izhevsk ایژفسک
Izmail اسماعیل (شهر، اوکرائین)
Izmir; Smyrna ازمیر؛ سمورنه (بند)
Izu-shichito ایزوشیچیتو

J

Jabal Shammar جبل شمر
Jabbok یبوق
Jabesh-gilead یابیش جلعاد
Jablonec nad Nisou یابلونتس ناد نیسو
Jáchymov یاخیموف
Jackson جکسن
Jacksonville جکسنویل
Jacobins ژاکوبنها؛ ژاکوبن، فرقه‌ی
Jacobite Church یعاقبه، یعقوبیه
Jacobites جکوبایتها
Jacquerie ژاکری (در تاریخ فرانسه)
jade یشم
*jadeite ژادئیت
*Jadotville ژادوویل
Jaén خائن (ایالت، اسپانیا)، جیان (عربی)
Jaffa یافا
Jaffna جفنه
Jagannath جاگانات
jaguar ژاگوار
Jahve یهوه
Jailolo جایلولو
Jainism جین، آیین
Jaipur جیپور
Jakarta جاکارتا
Jalalabad جلال‌آباد
Jalandhar; Jullundur جلندهر؛ جالندر
Jalapa خالاپا
*Jalapa de Enriquez خالاپا دانریکس
Jalisco خالیسکو
Jamaica ژامائیک
jam and jelly مربا و ژله
jamboree جمبوری
James Bay جیمز، خلیج
Jamestown جیمزتاون
*Jammu جمو
Jammu and Kashmir جمو و کشمیر
Jamnia یبنه؛ یبنئیل
Jamshedpur جمشیدپور

Jämtland يمتلاند
Janina يانينا
Janissaries ينی‌چری
Jan Mayen يان ماين
Jansenism يانسن، آيين؛ ژانسنيسم
January ژانويه
Janus يانوس (در دين روم)
Japan ژاپن؛ ژاپون
Japan, Sea of ژاپن، درياى
Japanese architecture ژاپنى، معمارى
Japanese art ژاپنى، هنر
Japanese literature ژاپنى، ادبيات
Japura ژاپورا
Jarama *خاراما
Jarnac ژارناک
Jarrow جرو
Jarvis Island جارويس، جزيره‌ى
jasmine ياسمن؛ ياس
Jason ياسون (پهلوان اساطير يونانى)
Jassy ياسى
Jativa خاتيوا
jaundice يرقان
Java جاوه
Javel water آب ژاول
Jay's Treaty جى، پيمان
jazz جاز
Jebail جبيل
Jebus; Jebusi; Jebusite يبوسيان
Jedburgh جدبره
Jedda; Jidda جده
Jefferson جفرسن
~ City جفرسن سيتى
Jegar-sahadutha يجرسهدوثا
Jehol جهول
Jelgava; Yelgava يلگاوا
jelly ژله
jelly and jam مربا و ژله
Jemappes ژماپ
Jemez هيمس
Jena ينا
Jenkins's Ear, War of گوش جنكينز، جنگ
Jerba; Jarbah جربه
Jerez de la Frontera خرث د لا فرونترا
Jericho اريحا
Jersey *جرزى
~ City جرزى سيتى
Jerusalem بيت المقدس؛ قدس؛ اورشليم
Jerusalem, Latin Kingdom of اورشليم، مملكت لاتينى
Jerusalem artichoke سيب زمينى ترشى
Jervis جارويس
Jessore جسور
Jesuit يسوعى
Jesus, Society of يسوعيان؛ انجمن يسوع
Jesus Island; île Jesus (فنـ) ژزو، جزيره‌ى، ايل ژزو
jet شبه؛ شبق
jet جت
jetsam *جتسم

Jeu de Paume ژو دو پوم
Jewish Autonomous Oblast ايالت خودمختار يهودى
Jews يهود
Jezreel يزرعيل
Jhansi جهانسى
Jhelum جهلوم؛ جهلم
Jibuti جيبوتى
Jidda; Jedda جده
Jimmu Tenno *جيمو تنو
Jimson weed تاتوره
Jinja *جينجا
Joachimsthal يواخيمستال
Joao Pessoa ژوائو پسوآ
Job's-tears اشک ايوب
Jodhpur جودهپور
Jogjakarta جوگجاكارتا
Johannesburg ژوهانسبورگ
John Bull جان بول
Johnston Island جانستن، جزيره‌ى
Johnstown جانزتاون
Johore جوهور
Johor Baharu *جوهور باهرو
joint مفصل (در تشريح)؛ درزه (در زمينشناسى)
joker ژوكر
Joliet جوليت
Joliette ژوليت
jongleur (فنـ) ژونگلور
Jönköping يونكوپينگ
Jonquière ژونكير
Jostedalsbreen يوستدالسبرلن
Jotunheimen يوتونهيم
journalism روزنامه‌نگارى
Jouy-en-Josas ژويى‌ـآن‌ـژوزاس
Juan de Fuca Strait خوان دفوكا، تنگه‌ى
Juan Fernandez خوان فرناندس
Juan-les-Pins ژوان‌ـل‌ـپن
Juarez خوارس
jubilee يوبيل
Jucar خوكار
Judah يهودا (مملكت قديم)
Judaism يهوديت
Judges داوران، سفر
Judith يهوديت (كتابى از عهة)
judo جودو
Juggernaut جاگرنات
jujitsu جوجيتسو
jujube عناب
jujutsu جوجوتسو
Jujuy خوخوئى
Julian Calendar تقويم يوليانى؛ تقويم قيصرى
Julianehåb يوليانهب
Jülich يوليش
Jullundur جالندر
July ژوييه
July Monarchy; Monarchie de Juillet (فنـ) سلطنت ژوييه

July Revolution; Révolution Française (فنـ) انقلاب ژوييه (در تاريخ فرانسه)
Jumna جمنا
Junagadh; Junagarh جوناگره
June ژوئن
Juneau جونو
June Days; Journées de Juin (فنـ) روزهاى ژوئن
Jungfrau يونگفراو
Junin خونين
juniper سرو كوهى
Juno ژونون (از سيارگان)؛ يونو (در دين روم)
Jupiter يوپيتر (در دين روم)؛ مشترى (در نجوم)
Jura ژورا
Jurassic period ژوراسيک، دوره‌ى
jurisprudence قانونشناسى؛ *رويه‌ى قضائى
Juruà ژوروا
jury هيئت منصفه
jute ژوت
Jutes جوتها؛ ژوتها
Jutland ژوتلند
~ battle of ژوتلند، نبرد
Jyväskylä يوواسكولا

K

Ka كا (در دين مصر قديم)
Kaaba; Caaba كعبه
Kabardian-Balkar كاباردين‌ـبالكار
Kabul كابل
Kabylia قبائليه
Kachin كاچين
Kadesh قادش
Kedesh-naphtali قادش نفتالى
Kaduna *كادونا
Kaesong; Kaisong *كسانگ
Kaf(f)a كفا؛ كافا
Kafiristan كافرستان
Kafirs; Kaffirs كافرها (مردمى در افريقاى جنوب شرقى)
Kafirs كافرها (مردمى در افغانستان)
Kafuan tools *افزارهاى كافولى
Kafue *كافوئه
Kagera كاگرا
Kagoshima كاگوشيما
Kaifeng كايفنگ
Kailas كايلاس
Kaiserslautern كايزرسلاوترن
Kaiser Wilhelm Canal كايزر ويلهلم، كانال
Kakhetia كاختيا
Kalahari Desert كالاهارى، بيابان
Kalamata كالاماتا
Kalamazoo كلمزو
kaleidoscope كالئيدوسكوپ
Kalemi *كالمى
Kalevala كالوالا
Kalgan كالگان
Kalinin كالينين
Kaliningrad كالينينگراد

Kalisz; Kalisch کالیش (آلمانی)
Kalmar; Calmar کالمار
~ Union کالمار، اتحادیه‌ی
~ War کالمار، جنگ
Kalmuck کلموکستان
Kalmucks کلموکها
Kaluga کالوگا
Kalymnos کالومنوس
Kama کاما
Kamakura کاماکورا
Kamchatka کامچاتکا
Kamenets-Podolski *کامینیتس-پودولسکی
Kamet کامت
kamikaze کامیکازه
Kampala *کامپالا
Kanagawa *کاناگاوا
Kananga کانانگا
Kanauj کنوج؛ قنوج
Kanazawa کانازاوا
Kanchenjunga کانچنجونگا
Kanchipuram کانچی‌پورام
Kandahar قندهار
Kandy کندی
Kanesh کانش
Kangar *کانگار
kangaroo کانگورو
Kanish کانیش
Kano کانو
Kanpur; Cawnpore کانپور
Kansas کانزاس؛ کانساس؛ کنزس
Kansas City کانزاس سیتی
Kansu کانسو
Kaohiung; Kao-hsiung *کاوشیونگ
Kaolack *کاولاک
kaolin کائولن
kaolinite کائولینیت
Kapilavastu کاپیلاواستو
kapok; kapok کاپوک
Kappel; Cappel کاپل
Kapuas کاپواس
Karabakh قراباغ
Karachai-Cherkess کاراچای-چرکس
Karachi کراچی
Karaganda قراگاندا
Karaites قرائیم
Karak کرک
Kara-Kalpak; Qaraqalpaq قراقالپاق
Karakorum قراقروم؛ قراقرم
Kara-Kul; Qara Kul قراکل
Kara Kum قراقوم
Karaman; Caraman قره‌مان
Kara Sea کارا، دریای
karate کاراته
Karelian Isthmus کارلیائی، برزخ
Karenni State کارنی، کشور
Karens کارنها
Kariba Dam کاریبا، سد
Karikal کاریکال
Karl-Marx-Stadt کارل-مارکس-شتات

Karlovy Vary کارلووی واری
Karlowitz, Treaty of کارلوویتس، پیمان
Karlsbad; Carlsbod کارلسباد
Karlskrona; Carlskrona کارلسکرونا
Karlsruhe کارلسروهه؛ کارلسروئه
Karlstad کارلستاد
Karmathians قرمطیان
Karnak کرنک
Karnal کرنال
Karnataka *کرناتکه
Kärnten کرنتن
Karpathos کارپاتوس
Kars قارص
Karst کارست
Karvina *کاروینا
Kasai; Kassai کاسای
Kaschau کاشاو
kasher کاشر
Kashgar کاشغر
Kashmir کشمیر
Kassala *کاسالا
Kassel; Cassel کاسل
Kasserine Pass قصرین، گردنه‌ی
Kassites کاسیها
Kastamonu; Kastamuni قسطمونی
Kastron کاسترون
katabatic فرورو
Kataghan قطغن
Katanga کاتانگا
kathakali کتهکلی (از رقصهای هندی)
Kathiawar کاتهیاوار
Katmandu *کاتماندو
Katowice کاتوویتسه
Kattegat کاتگات
katthak کتتهک
Katyn کاتین
Kauai کاوای
Kaunas کاوناس
Kaval(l)a کاوالا
Kawasaki کاواساکی
Kayah State کایا، کشور
Kazakh قزاقها
Kazakhstan قزاقستان
Kazanlik کازانلیک
Kazan-retto *کازان-رتو
Kazbek, Mount کازبک، کوه
Kealakekua Bay کئالاککوا، خلیج
Kebnekaise کبنکایسه
Kecskemét کچکمت
Kedah کدا
Kedar قیدار
Keelung کیلونگ
Keewatin کیواتین
kefir کفیر
Kelantan کلانتان
kelp گلپ (از جلبکها)
Kelts کلتها
Kemerovo کمروو
Kemi کمی

Kenai Peninsula کینای، شبه جزیره‌ی
Kenilworth کنیلورث
Kenites قینیان
Kenitra *قنیطره
Kennebec کنبک
Kensington کنسینگتن؛ کنزینگتن
Kensington and Chelsea *کنسینگتن و چلسی؛ *کنسینگتن اند چلسی
Kent کنت
Kentei Shan کنتای؛ کنتی شان
Kentucky کنتوکی؛ کنتاکی
Kenya کنیا
Keokuk کیوکاک
Keos کئوس
Kepler's laws کپلر، قوانین
Kerala کرالا
keratin کراتین
keratinization کراتینی شدن
Kerch کرچ
Kerguelen کرگلن
Kérkyra *کرکیرا (یونانیه)
kermes قرمزدانه
Kern کرن
kerosene کروزن
Kerr effect *کر، اثر
Kerry کری
Kerulen کرولن
Kesteven, Parts of کستیون، قسمتهای
Keswick کسیک؛ *کزیک
kettle; kettlehole دیگچال
kettledrum; timbale (قس) تمبال
Kew Gardens کیو گاردنز؛ کیو، باغ
key کلید (در موسیقی)
Key West کی وست
Khabarovsk خاباروفسک
Khabur خابور
Khanaqin خانقین
Khania خانیا
Kharga خارجه
Kharkov خارکوف
Khartoum خرطوم
Khazars خزرها
Kherson خرسون
Khingan خینگان
Khios کیوس؛ خیوس (یو)
Khiva خیوه
Khmer Empire خمر، امپراطوری
Khokand خوقند
Khorezm; Khwarazm خوارزم
Khorsabad خرساباد
Khotan;Ho-t'ien ختن
Khotin; Hotin خوتین
*کولنا Khulna
Khwarazm;Khorezm خوارزم
Khyber خیبر
~ Pass خیبر، گردنه‌ی
Kiangsi کیانگسی
Kiangsu کیانگسو
Kiaochow کیائوچو

Kiating کیاتینگ
Kibo کیبو
Kiddush قدوش
kidnapping انسان‌دزدی
kidney کلیه
Kidron; Cedron قدرون
Kiel کیل
Kiev کیف
Kigali کیگالی
Kikuyu کیکویو (قبیله‌ای در کنیا)
Kilauea کیلاوئا
Kildare کیلدر
Kilimanjaro کیلیمانجارو
Kilkenny کیلکنی
Killarney کیلارنی
Killiecrankie کیلیکرنکی
kilovoltampere کیلوولت‌آمپر
kilowatt کیلووات
kilowatt-hour کیلووات‌ساعت
kilt کیلت (نوعی دامن کوتاه در ایرلند)
Kilwinning کیلوینینگ
Kimberley کیمبرلی
Kinabalu کینابالو
Kincardine *کینکاردین
Kincardineshire کینکاردین‌شر
Kinchinjunga کینچینجونگا
kindergarten (آلمانی) کودکستان
kinematics سینماتیک؛ حرکتشناخت
Kineshma *کینیشما
kinetic energy انرژی حرکتی؛ انرژی سینتیک
kinetic theory نظریه‌ی حرکتی
kinetic theory of gases نظریه‌ی حرکتی گازها
King James Bible کتاب مقدس شاه جیمز
Kings کینگز
Kingston کینگستن
~ upon Hull کینگستن اپان هال
~ upon Thames کینگستن اپان تمز
Kingstown کینگزتاون
King William Island کینگ ویلیام، جزیره‌ی
~ William's War کینگ ویلیام، جنگ
Kinkardine *کینکاردین
Kinkardineshire کینکاردین‌شر
Kinross *کینراس
Kinross-shire کینراس‌شر
Kinshasa کینشاسا
Kintyre کینتایر
Kionga کیونگا
Kipchaks قبچاق
Kirghizstan قرقیزستان
Kirin کیرین
Kirjath-arba قریة اربع
Kirkcudbright *کرکوبری
Kirkcudbrightshire کرکوبری‌شر
Kirkuk کرکوک
Kirkwall کرکوال
Kirov کیروف
Kirovabad کیروف‌آباد
Kirovograd *کیروواگراد
kirsch کیرش
Kirsehir قرشهر
Kirtland *کرتلند
Kiruna کیرونا
Kisangani کیسانگانی
Kish کیش؛ قیس
Kishinev کیشینیوف
Kishon; Kison قیشون
Kiska کیسکا
Kislovodsk کیسلووودسک
Kismayu *کیسمایو
Kison; Kishon قیشون
Kisumu *کیسومو
Kitakyushu *کیتاکیوشو
Kitchen Cabinet کابینه‌ی آشپزخانه
Kitchener کیچنر
Kitty Hawk کیتی هاک
Kitwe *کیتوئه
Kitzbühel کیتسبوئل
Kivu *کیوو
kiwi کیوی
Kizil Irmak قزل ایرماق
Kizil Kum قزل‌قوم
Kizlyar کیسلیار؛ کیزلیار
Kjölen کیولن
Kladno کلادنو
Klagenfurt کلاگنفورت
Klaipeda (روسی) کلایپدا
Klausenburg کلاوزنبورگ
Kleve; Cleve کلوه
Klodzko کلوتسکو
Klondike کلاندایک
Kloster-Zeven; Closterseven کلوستر-زسفن، موافقتنامه‌ی
knick point رودشکن
knight شهسوار
Knights Hospitalers شهسواران مهمان‌نواز
~ of Jerusalem شهسواران اورشلیم
~ of Malta شهسواران مالت
~ of St. John شهسواران قدیس یوحنا
~ of the Temple of Solomon شهسواران پرستشگاه سلیمان
~ Swordbearers *شهسواران شمشیردار
~ Templars شهسواران پرستشگاه
knock-out ناک اوت
knoll رشن
Knossos; Cnossus کنوسوس
knot گره
Know-Nothing Party هیچ نمیدانم، نهضت
Knoxville ناکسویل
koala کوآلا
Kobarid کوبارید
Kobe کوبه
Koblenz; Coblenz کوبلنتس
Kodiak Island کودیک، جزیره‌ی
Kodok کدق
Kohima *کوهیما
Kokand خوقند
Koko Nor; Kuku N. کوکو نور، دریاچه‌ی
Kokura *کوکورا
kola; cola کولا
Kola Peninsula کولا، شبه جزیره‌ی
Kolar; Kolar Gold Fields کلار
Kolarovgrad کولاروگراد
Kolding کولدینگ
Kolhapur کولهاپور
Kolin کولین
Kolmar; Colmar کولمار
Köln am Rhein *کولن آم راین
Kolomna کالومنا
Kolomyya کولومییا
Kolozsvár (مجار) کولوژوار
Kolwezi *کولوزی
Kolyma کولیما
Komandorski Islands کاماندورسکی، جزایر
Komarno کومارنو
Komarom (مجار) *کوماروم
Komi کومی
Komsomolsk کامسامولسک
Kona کونا
Konakry کوناکری
Konarak کنارک
Königgrätz کونیگ گرتس
Königsberg کونیکسبرگ
Königshütte کونیگسهوته
Koolau کوئولالو
Kootenai; Kootenay کوتنه
Kopparberg کوپاربرگ
Korçe (آلبانیائی) کورچه
Korcula کورچولا
Korea کره
Korean War کره، جنگ
Koritsa کوریتسا
Korös کوروش
Kortrijk (هلندی) *کورتریک
Kos کوس
Kosciusko کازیاسکو
kosher کوشر
Koshtan-Tau کوشتان-تائو
Kosice کوشیتسه
Kossovo کوسووو
~ -Metohija کوسووو-متوهیا
Kostroma کاستراما
Kostrzin *کوسچین
Koszalin *کوشالین
Kotabaru کوتاپارو
Kota Kinabalu *کوتا کیناپالو
Kotelny, Island کاتلنی، جزیره‌ی
Köthen; Cöthen کوتن
Kotka کوتکا
Kotor کوتور
Kovel کوول
Kovrov *کاوروف
Krakatoa کراکاتوآ

Krakow (لهستانی) کراکوف
Krasnodar کراسنودار
Krasnovodsk کراسنووودسک
Krasnoyarsk کراسنویارسک
Krasnoye Selo کراسنویه سلو
Krefeld کرفلد
Kremenchug کرمنچوک
Kreml (روسی) کرمل
Kremlin کرملین
Kremsier کرمزیر
Krishna کریشنا
Kristinehamn *کریستینهامن
Krivoy Rog کریووی روگ
Krk کرک
Kromeriz *کرومیرژیش
Kronstadt کرونشتات
Krugersdorp کروگرسدورپ؛ *کروگرز-دورپ
Krusevac کروشوائس
krypton کریپتون
Kryukov *کریوکوف
Kuala Lumpur کوالا لامپور
Kuba قوبه؛ کوبا
Kuban کوبان؛ قوبان
Kuching کوچینگ
Kuchuk Kainarji کوچک قینارجه
kudzu کودزو
Kuibyshev کوی‌بیشف
Ku Klux Klan کو کلوکس کلان (در تاریخ امریکا)
Kuku Nor; Koko N. کوکو نور، دریاچه‌ی
Kulikovo, battle of کولیکووا، نبرد
Kulm کولم
Kulturkampf کولتورکامپف
Kuma کوما
Kumamoto کوماموتو
Kumasi کوماسی
Kumbakonam کومباکونام
k(o)umiss قومیز؛ کومیس
kümmel کومل
kumquat کومکات
Kunersdorf کونرسدورف
Kungälv کونگلو
Kunlun کونلون
Kunming کونمینگ
Kunowice *کونوویتسه
Kuomintang کوئومینتانگ
Kuopio کوئوپیو
Kura کورا
Kure کوره
~ Island کوره، جزیره‌ی
Kurisches Haff کوریشس هاف
Kurland; Courland کورلاند
Kuroshio کوروشیو؛ جریان ژاپنی
Kursk کورسک
Kuru کورو
Küssnacht کوسناخت
Kütahya کوتاهیه
Kutaisi کوتائیسی
Kutch; Cutch کوچ؛ کاچ
Kut-el-Amara کوت العماره
Kutna Hora کوتنا هورا
Kuwait کویت
Kuznetsk Basin کوزنتسک، حوضه‌ی
Kwajalein کواجالین
Kwangsi کوانگسی
Kwangtung کوانگتونگ
Kweichow کویچو
Kweilin کویلین
Kweiyang کوی‌یانگ
Kyffhäuser کیفهویزر
Kyi کیی
Kyichu کییچو
Kyoto کیوتو
Kyushu کیوشو

L

Laaland; Lolland لولان
Labé لابه
labor زایمان
labo(u)r, hours of ساعات کار
Labor Day روز کارگر
labor law کار، قانون
labor union اتحادیه کارگری
labour party حزب کارگر (در تاریخ انگلستان)
Labrador لابرادور
labradorite لابرادوریت
Labuan لابوان
laburnum لابورنوم (درخت زمینی)
labyrinth لابیرنت
lac لاک (ماده‌ای رزینی)
Laccadive لاکادیو
laccolith لاکولیت (در زمینشناسی)
Lacedaemon لاکدایمون (در اساطیر یونان)
Lacerta *سوسمار (در نجوم)
La Chaux-de-Fonds *لاشو-دو-فون
Lachesis لاخسیس
Lachine لاشین
Lachish لاخیش؛ لاکیش
Laconia لاکونیا
lacquer لاکر
lacrosse لاکروس
lacrymal glands *غدد اشکی
lactic acid اسید لاکتیک
lactose لاکتوز
lacustrine دریاچه‌ای
Ladakh لداخ
Ladies' Peace صلح بانوان
Ladin لادین (از زبانهای رتو-رومیالی)
Ladoga, Lake لادوگا، دریاچه‌ی
ladybird; ladybug کفشدوزک
Ladysmith لیدیسمیث
lady's -slipper گل چارق
Lae لائه
Laertes لائرتس (در اساطیر یونان)
Lafayette لافایت؛ لافیت (ایندیانا)
Lagash لاگاش
Laghouat *اغواط
lagoon مرداب
Lagos لاگوس؛ لاگوش (پرتغالی)
La Goulette لا گولت
*Lahaina لاهاینا
*La Havana لا هاوانا
La Hogue; La Hougue لا اوگ
Lahore لاهور
Lahti لاتی؛ لاهتی
Laibach لایباخ
Laika لایکا
laissez faire آزادی عمل (در اصطلاح اقتصاد)
lake دریاچه
Lake District لیک دیستریکت
lake dweller آبنشین
~ dwelling آبسرا
~ Garda گاردا، دریاچه‌ی
~ Gatun گاتون، دریاچه‌ی
~ Huron هورون، دریاچه
~ Ladoga لادوگا، دریاچه‌ی
~ poets *شعرای دریاچه‌ای
~ Success لیک ساکسس
Lakshmi لکشمی (در اساطیر حماسی هندی)
(La) Linea لا لینئا
Lamaism لاما، آیین؛ لامائیسم
La Mancha لا مانچا
Lamantations ارمیای نبی، کتاب مراثی
lambert لامبرت (واحد درخشائی)
Lambeth لمبث
Lamia لامیا
Lampedusa لامپدوزا
lamprey *زالوماهی
Lanai لانای
Lanark لنارک
Lanarkshire لنارکشر
Lancashire لنکشر
Lancaster لنکستر
Lanchow لانچو
Lancs لنکس
land breeze نسیم خشکی
Landes لاند
landgraf لاندگراف (از القاب)
land hemisphere نیمکره‌ی خشکی
land ice یخ زمینی
Landsberg an der Warthe لاندسبرگ آن در وارته
Lands End لندز اند
Landskrona لاندسکرونا؛ *لانسکرونا
landslide زمین‌لغزه
landsmaal لاندسمال (از لهجه‌های زبان نروژی)
land-tied island *جزیره‌ی زمینبند
Langeland لانگلان
Langensalza لانگنزالتسا
Langerhans, islets of لانگرهانس، جزایر
Langres لانگر
Languedoc لانگدوک
langue d'oc لانگ د/اوک
Lanka لنکا
lanolin لانولین
Lansing لنسینگ

lantana لانتانا
lanthanides لانتانیدها
lanthanum لانتان
Lantsang; Lan-ts'ang (چینی) *لانتسانگ
Laodicea ad Mare (لتو) لائودیکئا آد ماره
Laoighis; Leix لیش ؛ لیکس
Laois لییش
Laon لان
Laos لائوس
La Paz لا پاس؛ لا پاز
La Pérouse Strait لا پروز، تنگه‌ی
lapis lazuli سنگ لاجورد
Laplace hypothesis لاپلاس، فرضیه‌ی
Lapland لاپلاند
Laplanders لاپلاندیها
La Plata لا پلاتا
Lappland (سوئدی) لاپلاند
Lapps لاپها
Laptev Sea لاپتف، دریای
Larache العرائش
Laramie لرمی
Laredo لریدو
lares لارس (در دین دوم)
Laris(s)a لاریسا
lark کاکلی
larkspur دلفین
(La) Rochelle لا روشل
Larsa لارسا
larva نوزاد (در جانورشناسی)
larvae لارواها (در دین رومیان)
laryngitis لارنژیت؛ ورم حنجره؛ خروسک
larynx حنجره
laser لازر؛ لیزر
Lashio لاشیو
Lashkar لشکر
Las Palmas لاس پالماس
La Spezia لا سپتسیا
Lassen Peak لاسن، قله‌ی
Las Vegas لاس وگاس
Latakia (فنـ) لاتاکیا
La Tène لا تن
latent heat حرارت نهانی
lateral جانبی
Lateran لاتران
~ Council لاتران، شورای
~ Treaty لاتران، پیمان
latex شیرابه
Latin America امریکای لاتین
~ Empire (of Constantinople) امپراطوری لاتینی (قسطنطنیه)
~ Kingdom of Jerusalem اورشلیم، مملکت لاتینی
~ language لاتینی، زبان
~ literature لاتینی، ادبیات
Latins لاتینها
latitude عرض (در جغرافیا و در نجوم)
Latium لاتیوم
Latter-Day Saints قدیسین متأخر؛ کلیسای عیسی مسیح

Latvia لتونی؛ لاتویا
laudanum لودانوم
Lauenburg لاوئنبورگ
laughing gas گاز خنده‌آور
Launceston لانسستن
launcher *پرتابگر (در فضاپیمائی)
La Union لا اونیون
laurel غار؛ برگ بو
Laurentian Mountains; Laurentides (فنـ) لورانتید
~ Plateau لارنسی، فلات
Lausanne لوزان
~ ,Treaty of لوزان، پیمان
Lauzitz لاوزیتس
lava گدازه
Laval *لاوال (شهر، کانادا)؛ لاوال (شهر، فرانسه)
lavender اسطوخدوس
Lavongai لاونگای
law قانون
Law, the شریعت موسی
law merchant *قانون بازرگان
lawn چمن
law of areas قانون سطوح
~ ~ definite proportions نسبتهای مشخص، قانون
~ ~ nature قانون طبیعت
~ ~ octaves قانون اکتاوها
~ ~ simple multiple proportions نسبتهای مضاعف، قانون
Lawrence لارنس
lawrencium لاورنسیوم
laxative ملین
lazulite لازولیت
lazurite لازوریت
leaching شویش؛ فروشست
lead سرب
lead-chamber process طریقه‌ی اطاقهای سربی
lead glance; galena گالن
lead glass *شیشه‌ی سربی
lead poisoning مسمومیت سربی
Leadville لدویل
leaf برگ (در گیاهان)
Leaf لیف
League of Nations جامعه‌ی ملل
Leander لئاندروس
learning یادگیری
least common multiple کوچکترین مضرب مشترک
least-energy principle اصل کمترین انرژی
leather چرم
Leavenworth لونورث
Lebanon لبنان
Lebedos *لبدوس
Le Bourget لو بورژه
Lecce لتچه
Lech لش
Lechfeld لشفلد
L'Ecluse ل/اکلوز؛ لکلوز

Le Creusot لو کروزو
Ledo Road لدو، جاده‌ی
leech زالو
leechee; litchi لیچی
Leeds لیدز
leek تره
Leeuwarden لیواردن
leeward بادپناه
Leeward Islands جزایر بادپناه؛ *جزایر لیوارد
left bank ساحل چپ (در جغرافیا)
left wing جناح چپ (اصطلاح سیاسی)
Legaspi لگاسپی
Leghorn لگهورن
Legion لژیون
Legion of Honor; Légion d' Honneur لژیون د/اونور؛ لژیون دونور (فنـ)
Legnano لنیانو
Legnica لگنیتسا
Lehi لحی
Leicester لستر
Leicestershire لسترشر
Leicester Square لستر سکوئر
Leiden; Leyden لیدن
Leine *لاینه
Leinster لنستر
Leipzig لایپزیگ؛ لایپتسیگ
Leiria لیریا
Leith لیث
Leitha لایتا
leitmotif *لایتموتیف (در موسیقی)
Leitrim لیتریم
Leix لیکس؛ لیش (ایرلندی)
Lek لک
Le Locle *لو لوکل
Léman, Lac لمان، دریاچه‌ی
Le Mans لو مان
Le Mas d'Azille لو ماس د/آزیل
Lemberg لمبرگ
lemming موش قطبی
Lemnos لمنوس
lemon balm فرنجمشک
lemur لمور
Lena لنا
lend-lease وام و اجاره، قانون
Leninakan لنیناکان
Leningrad لنینگراد
Leninogorsk *لنینوگورسک
Lenin Peak لنین، قله‌ی
Lenkoran لنکران
Lens لانس
lens عدسی
lent; carême(فنـ) روزه‌ی بزرگ؛ لنت(انگل)
lentil عدس
Lenz's law لنز، قانون
Leo اسد (در نجوم)
Leoben لئوبن
Leo Minor *اسد اصغر (در نجوم)
Léon لئون

leopard پلنگ
Leopoldville لئوپولدویل
Lepanto *لپانتو
Lepanto, battle of لپانتو، نبرد
lepidodendron لپیدودندرون؛ درخت پولکی
leprosy جذام
Leptis Magna لپتیس ماگنا
~ Parva لپتیس پاروا
leptoencephalitis; encephalitis سرسام
lepton *لپتون
Lepus *ارنب (در نجوم)
Le Puy لو پوئی
Lérida لریدا
Lérins *لرنس، جزایر
Léros *لروس
Lerwick لرویک؛ لریک
Les Beaux له بو
Lesbos لسبوس
lese majesty; lèse majesté (فنـ) لز ماژسته
Lesina لزینا
Lesotho لسوتو
Lesser Slave Lake لسر سلیو، دریاچه‌ی
Lethe لته (در اساطیر یونان)
Leto لتو (در اساطیر یونان)
letterpress چاپ حروفی؛ چاپ سربی
Lettish language لاتوی، زبان
lettre de cachet (فنـ) لتر دو کاشه
lettuce کاهو
leucémie (فنـ) لوسمی؛ لوکمی (انگلـ)
leucine *لوسین (از ترکیبات آلی)
Leuctra لئوکترا
leukemia لوکمی؛ *سرطان خون
Leuna لوینا
Levant شرق طالع
levee لوار
level تراز
Levelers; Levellers مساواتیان
leveling ترازیابی
Leven, Loch لیون، دریاچه‌ی
lever اهرم
leviathan لویاتان (در کتبة)
Lévis لویس؛ لوی (فنـ)
Levites لاویان
Leviticus لاویان، سفر
levulose لوولوز
Lewes لویس
Lewis and Clark expedition لویس و کلارک، هیئت
Lewisham *لویسهم
Lewisite لویسیت
Lewiston لویستن
Lewis with Harris لویس با هریس
Lexington لکسینگتن
Lexington and Concord, battles of لکسینگتن و کانکرد، نبردهای
Leyden; Leiden لیدن
~ jar بطری لید
Leysin لزن
Leyte لیته
Leyton *لیتن
Lhasa لهاسا
Liaoning لیائونینگ
Liaotung لیائوتونگ، شبه جزیره‌ی
Liard لیارد
Libanus لیبانوس
Libau لیباو
libel افترا
Liber لیبر (در دین روم)
Libera لیبرا (در دین روم)
Liberal لیبرال
liberal arts تحصیلات آزادگان
liberalism لیبرالیسم
Liber Almansoris کتاب منصوری
Liberal party لیبرال، حزب
Liberal Republican party جمهوریخواه لیبرال، حزب
Liberal Unionists وحدت‌طلبان لیبرال
Liberec لیبرتس
Liberia لیبریه؛ لیبریا
Liberty, Statue of مجسمه‌ی آزادی
Liberty party آزادی، حزب (در تاریخ کشمـ)
libido لیبیدو (در پسیکانالیزم)
Libra میزان (در نجوم)
libretto لیبرتو
Libreville لیبرویل
Libya لیبی
Licata لیکاتا
lichen گلسنگ
Lichfield لیچفیلد
Licking لیکینگ
Lick Observatory لیک، رصدخانه‌ی
licorice شیرین‌بیان
lictor لیکتور (در روم قدیم)
Lidice لیدیتسه
Lido di Venezia لیدو دی ونتسیا
Liechtenstein لیشتنشتاین
lied لید (از فرمهای موسیقی)
lie detector دروغیاب؛ دروغنما
Liège لیژ
Liegnitz لیگنیتس
Liepaja لیپایا
Liestal لیستال
lift برآور (در هواپیمائی)
lift pump *تلمبه‌ی بالابر
light نور
lighthouse فانوس دریائی
lighting روشنسازی
lightning برق (تخلیه‌ی برق به شکل جرقه)
~ road برقگیر
light pressure فشار نور
light- year سال نور
lignin لیگنین
lignite لیگنیت؛ لینیت
Ligny لینیی
Liguria لیگوریا
Ligurian Sea لیگوریائی، دریای
Likasi *لیکاسی
lilac لیله
Lilith *لیلن
Lille لیل
Lillehammer لیلهامر
Lilongwe *لیلونگوه
Lilybaeum لیلوبایون
Lima لیما
Limassol لیماسول
Limbourg (فنـ) لمبور
Limburg لیمبورگ
lime آهک
Limehous لایمهاوس
Limerick لیمریک
limestone سنگ آهک
limewater آب آهک
Lim Fjord; Limfjord لیم فیورد؛ *لیمفیورد
liming آهکدهی
limit حد (در ریاضیات)
limma لیما (در موتشناخت)
Limoges لیموژ
limonite لیمونیت
Limousin لیموزن
Limpopo لیمپوپو
Linares لینارس
Lincoln لینکن
Lincolnshire لینکن‌شر
Lindau لینداو
Lindesnes لیندسنس
Lindisfarne لیندیسفارن
line خط
linear polarization *قطبش خطی
Line Islands لاین، جزایر
linen کتان
line spectrum طیف خطی
lingua franca لینگوا فرانکا
linguistics زبانشناسی
(chemical) linkage *پیوند شیمیائی؛ *اتصال شیمیائی
linkage formula فورمول پیوندی
Linköping لینکوپینگ
Linlithgow لینلیتگو
Linlithgowshire لینلیتگوشر
linoleum لینولئوم
linotype لاینوتایپ
Linyü لینیو
Linz لینتس
Lion, Gulf of لیون، خلیج
Lions International لاینز جهانی
Lipari Islands لیپاری، جزایر
lipase لیپاز (در آنزیمها)
Lipetsk *لیپتسک
lipolytic روغنشکن
Lippe لیپه (کشور سابق)
liquation تخلیص
liquefaction میعان
liqueur لیکور
liquid مایع
liquid air هوای مایع
liquor law منع مسکرات، قانون

Liri	لیری
Lisboa (پرتغالی)	*لیزبوآ (اسپانیائی)؛ *لیژبوئه (پرتغالی)
Lisbon	لیسبون
Lisieux	لیزیو
Lismore	لیزمور
litchi; leechee	لیچی
litharge	مردار سنگ
lithium	لیتیوم
lithography	لیتوگرافی
lithopone	لیتوپون (از رنگیزه‌ها)
lithosphere	سنگکره؛ لیتوسفر
Lithuania	لیتوانی
Lithuanian language	لیتوانی، زبان
litmus	تورنسل
litre	لیتر (از مقیاسهای ظرفیت)
Little America	امریکای صغیر
~ Belt	بلت کوچک
~ Entente	اتفاق صغیر
~ Genesis	*پیدایش صغیر
~ Rock	لیتل راک
~ Russia	روسیه‌ی صغیر
~ Sioux	لیتل سو
liturgy	لیتورژی
Livadiya	لیوادیا
liver	کبد؛ جگر
Liverpool	لیورپول
livery companies	شرکتهای دارای لباس ویژه
Livingstone	لیوینگستن
Livland	لیولاند
Livonia	لیوونیا
Livonian Knights	لیوونیائی، شهسواران
Livorno (ایتالیائی)	لیوورنو
Livourne(فـ)	لیورن
lizard	سوسمار
(The) Lizard	لیزرد
llama	لاما (پستاندار اهلی امریکای جنوبی)
Llano Estacado	لانو استکادو
llanos	لانوس
Lloyd's	لویدز (شرکت بیمه‌ی انگلیسی)
loam	ابلیز
lobe	لپ (در کالبدشناسی)
Lobito	لوبیتو
Lob Nor	لوب نور
lobster	خرچنگ دراز
lobule	لپک (در کالبدشناسی)
local group	گروه محلی (در نجوم)
local time	زمان محلی
Locarno	لوکارنو
~ Pact	لوکارنو، پیمان
locative	لوکاتیو
Loch (اسکاتلندی)	لاخ
Loch Ness (اسکاتلندی)	*لاخ نس
lockout	بستن کارخانه بروی کارگران
locomotive	لوکوموتیو
locomotor ataxia	آتاکسی حرکتی
Locris	لوکریس
locus	مکان هندسی
locust	اقاقیا
Lodi	لودی
Lodz	لودز؛ *لوج
loess	بادرفت
Lofoten	لوفوتن
Logan, Mount	لوگن، کوه
logarithm	لگاریتم
Loghouat	*اغواط (شهر)
logic	منطق
logical positivism	مذهب تحققی منطقی؛ مذهب اختباری علمی
logic circuit	مدار منطقی (در حسابگر)
logos	لوگوس؛ کلمه
Logrono	*لوگرونیو
logwood	بقم
Lohengrin	لوئنگرین
Loir	لوار
Loire	لوار
Loire-Atlantique	لوار-آتلانتیک
Loire-Inférieure	لوار-انفریور؛ لوار سفلی
Loire-Maritime	لوار-ماریتیم
Loiret	لواره
Loir-et-Cher	لوار-اشر
Loki	لوکی (در اساطیر نورس)
Lolland; Laaland	لولان
Lollards	لالردها
Lombard League	لومبارد، اتحادیه‌ی
Lombards	لومباردها
Lombardy	لومباردی
Lombok	لومبوک
Lomé	*لومه
Lomond, Loch	لومند، دریاچه‌ی؛ لاخ لومند (اسکاتلندی)
Lomonosov	لاما نوسوف
London	لندن؛ لاندن (انگلـ)
London, Declaration of	لندن، اعلامیه
~ Bridge	لندن؛ پل
~ Company	لندن، شرکت
~ Conference	لندن، کنفرانس
Londonderry	لاندندری
Long, Loch	لانگ، دریاچه‌ی
Long Beach	لانگ بیچ
Longchamp	لونشان
Longford	لانگفرد
Long Island	لانگ آیلند
longitude	طول (در جغرافیا و در نجوم)
longitudinal vally	دره‌ی طولی
~ waves	امواج طولی
long march	سفر دراز
Long Parliament	پارلمنت طویل
long-period variable stars	*ستارگان متغیر درازدوره
Longwy	لونوی
Lons-le-Saunier	*لون-لوسونیه
Lopatka	لوپاتکا
Lop Nor	لوپ نور
Lo-pu po	*لو-بو پو
Lorain	لورین
Lord Chancellor	لرد چانسلر
Lord of Hosts	*رب الجنود
Lords, House of	لردها، مجلس
Lord's Supper	عشای ربانی
Lorelei	لورلای
Lorentz-Fitzgerald contraction	لورنتس و فیتزجرالد، انقباض
Loreto	لورتو
Lorient	لوریان
Lorraine	لورن
Los Alamos	لوس آلاموس؛ لاس الموس (انگلـ)
Los Angeles	لوس آنجلس؛ لوس انجلس؛ لاس انجلس (انگلـ)
Loshan	لوشان
Lost Dauphin	دوفن مفقود
lost tribes	قبایل مفقود یهود
Lot	لوت
Lot-et-Garonne	لوت-ا-گارون
Lotharingia	لوتارینگیا
Lothians	لوذینز
Lothringen	لوترینگن
Lotophagi	لوتوفاگی (پـ)
Lötschberg Railway	لوچبرگ، راه‌آهن
lotus	گل آب
lotus-eaters	لوطس‌خوران
loudspeaker	بلندگو
Lough (ایرلندی)	لاخ
Lough Derg	درگ، دریاچه‌ی؛ لاخ درگ (ایرلندی)
Louisburg	لویسبرگ
Louisiade Archipelago	لویزیاد، مجمع‌الجزایر
Louisiana	لویزیانا
~ Purchase	لویزیانا، خرید
Louis period styles	لوئی، سبکهای دوره‌ی
Louisville	لوویل
Lourdes	لورد
Lourenço Marques	لورنسو مارکس؛ لورنسو مرکش (پرتغالی)
louse	شپش
Louth	لاوث
Louvain	لوون
Louvre	لوور
Low Archipelago	مجمع‌الجزایر پست
Low Countries	فروبومان
Lowell	لوول
Lower Austria	اتریش سفلی
~ California	کالیفرنیای سفلی
~ Canada	کانادای سفلی
~ Saxony	ساکس سفلی
Lowestoft	لوستافت
Lowlands	*لولندز
low-temperature physics	*فیزیک دمای پست
low tide	جزر
Loyalists	وفاداران (در انقلاب امریکا)
Loyalty Islands	لویالتی، جزایر
Loyang	لویانگ
Loyauté (Îles)	لوایوته، جزایر
Lozère	لوزر

Lualaba لوالابا
Luanda لواندا
Luang Prabang لوانگ پرابانگ
Lubbock لابک
Lübeck لوبک
Lublin لوبلین
lubricant لیزانه
lubrication روغنکاری؛ لیزاندن
Lubumbashi لوبومباشی
Lucania لوکانیا
Lucca لوکا
lucern یونجه
Lucerne لوسرن
Lucifer لوکیفر؛ لوسیفر (فنـ)
Lucknow; Lakhnau لکهنو
Ludlow لادلو
Ludwigshafen لودویگسهافن
~ am Rhein *لودویگسهافن آم راین
Lugano لوگانو
Lugansk لوگانسک
Lugo لوگو
Luke, Gospel according to Saint لوقا، انجیل
Lule لوله
Lulea لولئو
lumen لومن (واحد شار نوری)
luminance درخشانی
luminescence تابناکی؛ روشنتابی
luminosity تابندگی
luminous flux شار نوری
luminous intensity شدت نورانیت
lunacy محجور
lunar caustic سنگ جهنم
lunar eclipse *گرفت ماه؛ خسوف
lunar year سال قمری
Lund لوند
Lüneburg لونبورگ
Lüneburger Heide لونبورگر هایده
Lunéville لونویل
lung ریه
lunisolar قمریشمسی
Lupus *سبع (در نجوم)
Lusaka لوساکا
Lusatia لوزاس
Lü-shun لو شون
Lusitania لوسیتانیا
Lü-ta لوتا
lute لوت
Lutèce لوتس
Lutetia لوتتیا
lutetium لوتسیوم
Lutheranism لوتری، مذهب
Luton لوتن
Lutsk لوتسک
Lutter am Barenberge لوتر آم بارنبرگه
Lützen لوتسن
Luvua لووا
lux لوکس (در نورسنجی)

Luxembourg; Luxemburg لوکزامبورگ؛ لوکسمبورگ
Luxemburg Palace لوکزامبورگ، کاخ
Luxeuil لوکسوی
Luxor لوکسور
Luzern لوتسرن
Luzon لوزون
Lvov لووف
Lyallpur *لیالپور
lycanthropy گرگانگی
Lycée (فنـ) لیسه
Lyceum لوکیون؛ لوکئوم؛ *لایسیام (انگلـ)
Lycia لوکیا
lycopene لیکوپن (از رنگیزه‌ها)
Lydda لد
lyddite لیدیت
Lydia لیدیا؛ لیدی؛ لودیا
lymph لنف
lymphatic system لنفی، جهاز
Lynchburg لینچبرگ
lynching لینچ؛ لینچ کردن
lynx وشق (جانور پستاندار)
Lynx وشق (در نجوم)
Lyonnesse لاینس
Lyon (فنـ) لیون
lyophilic لیوفیل؛ *حلالدوست
lyophobic لیوفوب؛ *حلالگریز
Lyra شلیاق (در نجوم)
lyre لیر
lyrebird مرغ چنگی
Lys لیس
lysergic acid diethylamide *ال.اس.د.
lysine *لیزین
lysosomes *لیزوزومها (در پاخته)

M

Maas ماس (رود، هلند)
Maastricht ماستریشت؛ ماستریخت
macadam ماکادام
Macao ماکائو
macaroni ماکارونی؛ رشته فرنگی
Macassar; Makasar ماکاسار
Macau *ماکاو (پرتغالی)
Maccabees مکابیان
Maccabees, Feast of the مکابی، عید
Macedon مقدونیه (کشور قدیمی)
Macedonia مقدونیه (ناحیه‌ای در اروپا)
Maceio ماسیو
Macgillicuddy's Reeks مگیلیکادیز ریکس
Mach number ماخ، عدد
Machphela مکفیله
Mackenzie مکنزی
mackerel ماکرل
mackerel sky آسمان‌پیسه
Mackinac مکینک
Mâcon ماکون
Macon میکن
macrocosm عالم کبیر
macromolecule مهمولکول

macroscopic *درشتبینی
Madagascar ماداگاسکار
Madeira مادرا
Madhya Bharat مادهیا بهارت
Madhya Pradesh مادهیا پرادش؛ مدهیا پرادش
Madison مدیسن
Madoera; Madura مادورا
Mad Parliament پارلمنت دیوانه
Madras مدرس
Madre de Dios مادره د دیوس
Madrid مادرید
madrigal مادریگال (در موسیقی)
Madura; Madoera مادورا
Maeander مایاندروس
Maelstrom مالستروم؛ میلستروم
Mafeking مفکینگ
Mafia مافیا
Magadha ماگادها؛ ماگدهه
Magallanes ماگایانس
magazine خشاب (در طپانچه)
Magdala مجدل
Magdeburg ماگدبورگ
Magellan, Strait of ماژلان، تنگه‌ی
Magellanic Clouds *ابرهای ماژلانی
magenta ماژنتا
Magenta ماجنتا
Maggiore, Lago مادجوره؛ دریاچه‌ی
magic جادو
magic lantern فانوس سحری
magic square مربع وفقی
Maginot Line ماژینو، خط
Magna Carta; M. Charta ماگنا کارتا
Magna Graecia یونان بزرگ؛ ماگنا گرایکیا
magnalium مانیالیوم؛ ماگنالیوم
Magnesia ماگنسیا
magnesia منیزی
magnesite منیزیت
magnesium منیزیوم
magnet مغناطیس؛ آهنربا
magnetic compass قطبنمای مغناطیسی
~ declination انحراف مغناطیسی
~ drum *طبل مغناطیسی
~ moment عزم مغناطیسی؛ گشتاور مغناطیسی
~ needle عقربه‌ی مغناطیسی
~ pole قطب مغناطیسی
~ storms طوفانهای مغناطیسی
magnetism مغناطوری؛ مغناطیس
magnetization مغناطش
magneto مانیتو
magnetostriction مانیتوستریکسیون
magnetron مانیترون
magnification بزرگنمائی (در اورشناخت)
magnifying glass ذره‌بین
~ power درشتنمائی
Magnitogorsk ماگنیتاگورسک
(stellar) magnitude قدر (در نجوم)
magnolia ماگنولیا

magpie زاغی
Magyars مجارها
Mahabharata مهابارات
Mahanadi مهاندی
Maharashtra مهارشترا؛ مهارشتره
mahogany; mahogani (فـ) ماهوگانی
Mahrattas; Marathas مراتهه؛ مراتها
Maia مایا (در دین روم)
Maiden Castle میدن کاسل
maidenhair پر سیاوشان
Maidstone میدستون
Maiduguri مایدوگری
Maikop مایکوپ
Maimana میمنه
Main ماین
Maine من؛ مین
Maine-et-Loire من‌ـا‌ـلوار
mainland زمینلاد
Mainland مینلند
main sequence *رشته‌ی اصلی (در نجوم)
Mainz ماینتس
Maipù مایپو
Majdanek مایدانک
major-domo کاخبان (در تاریخ اروپا)
Majuba ماجوبا
Majunga مجانگا
Makasar; Macassar ماکاسار
Makeyevka ماکیفکا
Makhachkala مخاچ‌قلعه
Malabar Coast مالابار، ساحل
Malacca مالاکا
~ , Strait of مالاکا، تنگه‌ی
Malachi; Malachias; Malachy ملاکی نبی، کتاب
malachite مالاکیت (از کانیهای مس)
Maladetta مالادتا، کوههای
Málaga مالاگا
Malagasy Republic مالاگاسی، جمهوری
Malaisie مالزی
Malakhov مالاخوف
Mälaren ملارن
Malaspina مالاسپینا
Malatya ملطیه
Malawi مالاوی
Malay; Malayan مالهها
Malaysia, Federation of مالایسیا، فدراسیون
Malbork مالبورک
Maldives مالدیو، جزایر؛ مالدیو، جمهوری
Maldon مالدن
Male ماله
Mali مالی
Malindi مالیندی
Malines مالین
malleability چکشخواری؛ قابلیت لورق
Mallorca مایورکا؛ مالیورکا
mallow ختمی
Malmaison مالمزون
Malmédy مالمدی
Malmö مالمو
Malmöhus مالموهوس
Maloja مالویا
Malolos مالولوس
Malplaquet مالپلاکه
malt مالت (دانه‌های لیمه‌جوانه‌زده‌ی غلات)
Malta; Malte (فـ) مالت
Malta fever تب مالت؛ بروسلوز
maltose مالتوز
Malwa مالوا
Mamelukes مملوکه سلاطین
Mamis(s)on مامیسون
mammals پستانداران
mammoth ماموت
Mamoré مامور
Man, Isle of من، جزیره‌ی
Mana; mana مانا
Managua ماناگوا
manatee گوسفند دریائی
Manaus مانائوس؛ ماناوس
(La) Manche مانش، دریای
Manchester منچستر
~ school منچستر، مکتب
Manchu منچو
Manchukuo منچوکوئو
Manchuria منچوری؛ منچوریه
Manchus منچوها
Mandaeans مانداثیان
Mandalay مندله
Mandarin ماندارن
mandates قیمومیت
mandolin ماندولین
mandrake مهرگیاه
manes مانس (در دین رومی)
Mangaia مانگایا
Mangalore منگالور
manganese منگنز
Mangareva مانگاروا
mango انبه؛ منجو
mangrove مانگروو
Manhattan مانهاتن؛ منهتن
mania سودا (در روانشناسی)
manic-depressive psychosis جنون یأس و سودا
Manichaeism مانویت
Manila مانیل
Manila Bay مانیل، خلیج
Manila hemp کتان مانیل
manioc; cassava مانیوک
manipulation برزش
Manipur مانیپور
Manitoba مانیتوبا
Manitoulin Islands منیتولین، جزایر
Manizales مانیسالس
manna من و سلوی
Mannai مانائی
Mannheim مانهایم
manometer فشارسنج
manor روستای خاوندی
manorial system نظام خاوندی
Manresa مانرسا
manslaughter قتل غیر عمد
Mansurah منصوره
Mantinea مانتی‌نیا
mantis آخوندک
Mantua; Mantova مانتوا
Manu مانو (در اساطیر دین هندو)
Manu'a مانوا
manuscript نسخه‌ی خطی
Manx منکس (از زبانهای هندواروپائی)
Manych Valley (یا Depression) مانیچ، دره‌ی
Manzalah; Menzaleh منزله
Manzanares مانثانارس
Maori مائوری (بومیان زلند جدید)
map نقشه‌ی جغرافیائی
maple افرا
maquis ماکی
marabou مارابو
Maracaibo ماراکایبو
Maracay ماراکای
Marais ماره
Marajo ماراژو
Maranhão مارانیائو
Maranon مارانیون
Maras مرعش
Marathas; Mahrattas مراتهه؛ مراتها
Marathi مراتی (از زبانهای هند و اروپائی)
Marathon ماراتون
marathon race *مسابقه‌ی دو ماراتون
marble مرمر
Marble Arch ماربل آرچ
Marburg ماربورگ
~ an der Lahn ماربورگ آن در لان
March مارش (ایالت مرزی)
Marche مارش (ناحیه‌ای در فرانسه)
Marchfeld مارشفلد
Marcionites مرقیونیه
Marcomanni مارکومانها (قومی ژرمنی)
Mar del Plata مار دل پلاتا
Mardi Gras سه‌شنبه‌ی چرب (فـ)
Mardin ماردین
Marduk مردوک (خدای قدیم بابل)
Marengo مارنگو
Marfak مرفق الثریا (در نجوم)
margarine مارگارین
Margarita مارگاریتا
Margate مارگیت
Margelan مرغلان؛ مرغنان؛ مرغینان
margin ودیعه‌ی احتیاطی (در اصطلاح بورس)
marginal unit واحد نهائی (در اصطلاح اقتصادی)
Marianao ماریانائو
Marianas ماریاناس، جزایر؛ ماریان، جزایر
~ trench ماریاناس، گودال
Mariànské Làzne ماریانسکه لازنیه
Maria Theresiopel ماریا ترزیوپل

Mari (Autonomous Soviet Socialist Republic) ماری، جمهوری (سوسیالیستی خودمختار شوروی)
Marib مارب
Maribor ماریبور
Marienbad مارینباد
Marienburg مارینبورگ
Marignano, battle of مارینیانو، نبرد
marigold گل جعفری
Mariinsk System ماری اینسک، راه آبی
marijuana ماریجوانا؛ ماریژوانا
marine biology زیستشناسی دریا
Maringà مارینگا
maritime law قوانین دریالی
Maritime Provinces ایالات کرانه‌ای
Maritime Territory سرزمین کرانه‌ای
Maritsa ماریتسا
marker *خودکار نمدی
markhor مارخور
marl آهکرس (فن)
Marlborough House مارلبره هاوس
Marmara, Sea of مرمره، دریای
marmoset مارموزت
marmot موش خرما
Marmousets مارموزه‌ها
Marne مارن
marne مارن (سنگ آهکی)
Maronites مارونیان
Maros-Vàsàrhely ماروش‌ـواشارهلی
Marquesas Islands مارکیز، جزایر
Marrakesh مراکش
Mars مارس (در اساطیر روم و در فضانیمائی)
Marsala مارسالا
Marseillaise مارسیز
Marseilles; Marseille مارسی (فن)
Marshall Islands مارشال، جزایر
~ Plan مارشال، برنامه‌ی
marsh gas گاز مرداب
marsh marigold همیشه‌بهار آبی
Marsh test مارش، محک
Marsic War جنگ مارسی
Marston Moor مارستن مور
marsupial کیسه‌دار
Marsyas مارسواس (در اساطیر یونان)
Martaban, Gulf of مارتابان، خلیج
marten دله
Martinique مارتینیک
Marwar مارواز
Marxism مارکسیسم
Maryland مریلند
Masbate ماسباته
Mascara معسکر
Mascarene Islands ماسکارین، جزایر
Maseru مزرو
mask سیماچه؛ ماسک
Mason-Dixon Line میسن‌ـدیکسن، خط
Masora; Massorah مسوره
Masovia ماسوویا
masque ماسک
masquerade ماسکاراد
Mass قداس (در کلیسای کاتولیک رومی)
mass جرم (در فیزیک)
Massa ماسا
Massachusetts ماساچوست؛ مسچوتس
Massachusetts Bay Company خلیج ماساچوست، شرکت
Massachusetts Institute of Technology ماساچوست، مؤسسه‌ی تکنولوژی
Massagètes ماساگتها
Massawa مصوع
mass defect کاهش جرمی
masse spécifique (فن) جرم مخصوص
masse volumique (فن) جرم حجمی
massif گرانکوه
Massif Central گرانکوه مرکزی
Massilia ماسیلیا
mass-luminosity relation *جرم‌ـتابندگی، رابطه‌ی
mass number عدد جرمی
~ production بسفراوری
~ spectrograph طیفنگار جرمی
~ spectrometer طیفسنج جرمی
~ spectrum طیف جرمی
mastodon ماستودونت
mastoid ماستولید
Masulipatam ماسولیپاتام
Masuren مازورن
Masuria ماسوریا؛ مازوریا
masurium مازوریوم
Matabele ماتابله
Matabeleland ماتابللند
Matadi ماتادی
Matamoros ماتاموروس
Matanzas ماتانساس
Matapan, Cape ماتاپان، دماغه‌ی
(yerba) maté ماته
material cause علت مادی
materialism ماتریالیسم؛ اصالت ماده، مذهب
materialization تجسد (در تشعشات برقاطیسی)
materials, strength of مصالح، مقاومت
mathematical analysis آنالیز ریاضی
~ logic منطق ریاضی
~ structure ساختمان ریاضی
mathematics ریاضیات
Mathura; Muttra ماتهورا
Mato Grosso ماتو گروسو
matriarchy مادرخدائی
matrix ماتریس (در ریاضیات)
Matsu ماتسو
matte مات (در فلزگری)
matter ماده (در فیزیک)
Matterhorn ماترهورن
Matterjoch ماتریوخ
matzoth مصا
Maui ماوئی
Mau Mau مائو مائو؛ ماو ماو
Mauna Kea ماونا کئا
~ Loa ماونا لوآ
Mauretania موریتانیا
Mauritania موریتانیا
Mauritius موریشس
Maurya ماوریا
mausoleum موسولئوم
Maxen ماکسن
maximum بیشینه؛ ماکزیموم
Maya مایا
Mayagüez مایاگوئس
May Day روز اول مه
Mayence مایانس (فن)
Mayenne ماین
Mayerling مایرلینگ
Mayfair میفر
Mayflower میفلاور
Mayo میو
Mazagan مازاگان
Mazarin Bible مازارن، کتاب مقدس
Mazar-i-Sharif مزار شریف
Mazatlàn ماساتلان
Mazowze مازوفشه
mazurka مازورکا (از رقصهای ملی لهستان)
Mbandaka مباندااکا
Mbuji-Mayi مبوجی‌ـمایی
McHenry, Fort مکهنری، دژ
McKeesport مکیزپورت
McKinley, Mount مکینلی، کوه
Mdina مدینا
mead شراب عسل
meadow beauty رکسیا
mean متوسط
meander رودپیچ
Meándre مئاندر
mean life عمر متوسط
mean solar time زمان شمسی متوسط
measles سرخک؛ گل‌افشان
Meath میث؛ میذ
meat-packing آمادن گوشت
Meaux مو
mechanical advantage بهره‌ی مکانیکی
mechanical equivalent of heat هم‌ارزی مکانیکی حرارت
mechanics مکانیک
mechanism سازوکار؛ فلسفه‌ی ماشینی؛ مکانیسم
mechanized warfare جنگ مکانیزه
Mechelen مخلن
Mecklenburg مکلنبورگ
Medan مدان
Medellin مدلین؛ مدیین
Medford مدفرد
Media ماد
median میانه (در آمار و در هندسه)
medicine پزشکی
Medina مدینه
Mediterranean Sea مدیترانه، دریای
Médoc مدوک
medulla oblongata *بصل النخاع
Medusa مدوسا (در اساطیر یونان)

Medway مدوی
meerschaum کف دریا (از مواد معدنی)
Meerut مرات
Megaera مگایرا (در اساطیر)
megalith خرسنگ (در اصطلاح باستانشناسی)
megalithic monuments ٭آثار خرسنگی
Megalopolis مگالوپولیس
Mégara مگارا
Megaris مگاریس
megatherium مگاتریوم
Meghalaya مگهالایا
Megiddo مجدو
Meiji میجی (در تاریخ ژاپن)
Meiningen ماینینگن
meiosis میوز
Meissen مایسن
meistersinger مایسترزینگر
Me(d)jerda مجرده
Meknès مکناس
Mekong مکونگ
Melaka; Malacca مالاکا
~ (Strait of) مالاکا، تنگه‌ی
melamine ملامین
melancholia مالیخولیا
Melanesia ملانزی
Melbourne ملبورن
Melchites;Melkites ملکائیه
Meleager ملئاگروس (در اساطیر یونان)
Melfi ملفی
Melilla ملیلا؛ ملیله
Melitopol ملیتوپول
Melk; Mölk ملک
Melkites; Melchites ملکائیه
melodrama ملودرام
melody ملودی
melon خربزه
Melos ملوس
Melrose ملروز
melting; fusion ذوبان؛ ذوب
melting point نقطه‌ی ذوب
Melun ملن
Mélusine ملوزین (در اساطیر فرانسوی)
membrane غشاء
Memel ممل
Memnon ممنون (در اساطیر یونان)
memory حافظه
Memphis ممفیس؛ منف
Menai Strait مناى، تنگه‌ی
Mende ماند
mendelevium مندلویوم
Mendelism مندلیسم؛ مندل، قوانین
Menderes مندرس
Mendicant orders فقرای مسیحی، فرقه‌های
Mendoza مندوسا
Mene, Mene, Tekel, Upharsin منا منا تقیل و فرسین
menhir میلسنگ
meningitis منتژیت
Menkar منخر (در نجوم)
Menkib منکب الفرس (در نجوم)
Mennonites منونیتها؛ منونیها
menopause یأس؛ یائسگی
Mensa; Table میز (در نجوم)
Menshevism منشویسم
menstruation خونریزی ماهانه؛ قاعدگی
mental age سن هوشی
~ hygiene بهداشت روانی
~ tests تستهای روانشناسی
Mentana منتانا
Menton مانتون
Mentor منتور (در اساطیر یونان)
menuet (فن) منوئه
Menzaleh; Manzalah منزله
Mephistopheles مفیستوفلس
Merak مراق (در نجوم)
Merano مرانو
mercantilism مرکانتیلیسم
mercerizing مرسریزه کردن
Merchants Adventurers بازرگانان ماجراجو
Mercia مرشا
mercury جیوه
Mercury عطارد (در نجوم)؛ مرکوریوس (در دین روم)
mercury vapour lamp لامپ بخار جیوه
Mer de Glace مر دو گلاس
Mérida مریدا
meridian نصف النهار (در نجوم و جغرافیا)
Merino مرینو (نام نژادی از گوسفند)
Merioneth مریانث
Merionethshire مریانث‌شر
Merom, Waters of میروم، آبهای؛ بحر الحوله
Merovingians مروونژیان
Merrimack مریمک
Merseburg مرزبورگ
Mersen (Treaty of) مرسن، پیمان
Mersey مرزی
Merseyside مرزیساید
Mersin مرسین
Merthyr Tydfil مرثر تیدویل
Merton مرتن
Merv مرو
Merwede مروده
Mesabi مسابی
mescaline مسکالین
Mesilla مسیا
Meskene مسکنه
mesmerism مسمریسم
mesocarp میانبر (در گیاهشناسی)
mesocephaly میانسری
meson مزون (از ذرات ناپایدار ماده)
mesopause مزوپوز؛ میانمرز
Mesopotamia بین النهرین
mesosphere مزوسفر؛ میانکره
mesothorax میانسینه
Mesozoic era مزوزوئیک، دوران
mesquite کهور
Messenia مسنیا
Messina مسینا
Messina, Strait of مسینا، تنگه‌ی
mestizo مستیسو؛ مستیزو
metabolism سوخت‌وساز
metallic soap صابون فلزی
metallography فلزنگاری
metalloid شبه فلز
metallurgy فلزگری
metalworking فلزکاری
metamorphic aureole هاله‌ی دگرگونی
~ rocks سنگهای دگرگون
metamorphism دگرگونگی
metamorphosis دگردیسی؛ دگرگونی
metaphysical poets شاعران متافیزیکی
metaphysics مابعدالطبیعه؛ متافیزیک
metathorax ٭پسینه
Metauro متاورو
Metaurus متاوروس
metempsychosis تناسخ
meteor شهاب
meteor craters ٭حفره‌های شهابی
meteoorid شهابوار
meteorite شهابسنگ
meteorology هواشناسی
meteor shower ٭رگبار شهابی
methane متان
methanol متانول
methionine متیونین (در شیمی)
Methodism متودیسم (یکی از مذاهب مسیحیت)
methyl متیل (در شیمی)
~ alcohol الکل متیلیک
methylated spirit الکل تقلیبی
methylbenzene متیل بنزین
methylphenol متیلفنول
metric system سلسله‌ی متری
metronome مترونوم
metropolitan مطران
metropolitan borough مترپالیتن بارو
Metropolitan Museum of Art مترپلیتن، موزه‌ی هنری
Metz مس؛ متس (آلمانی)
Meudon مودون
Meurthe مورت
Meurthe-et-Moselle مورت‌ـاموزل
Meuse موز
Mewar موار
Mexicali مکزیکالی
Mexican art and architecture مکزیکی، هنر و معماری
Mexican War مکزیک، جنگ
Mexico مکزیک (کشور)؛ مکسیکو (شهر)؛ مکزیکو (شهر)
Mexico, Gulf of مکزیک، خلیج
Mézières مزیر
Miami میامی
~ Beach میامی بیچ
mica میکا
Micah میکاه

Michigan میشیگان؛ میشیگن (انگل)
Michoacàn میچوآکان
microbalance ترازوی کهسنج
microbe میکروب (فن)
microbiology میکروبشناسی
microcephalia *خردسری
microcosm عالم صغیر
micrometer میکرومتر
Micronesia میکرونزی
microphone میکروفون
microscope میکروسکوپ (در فیزیک)
Microscopium میکروسکوپ (در نجوم)
microwave کهموج
Midas میداس (در اساطیر یونان)
Middelburg میدلبورگ
Middle Ages قرون وسطی (در تاریخ اروپا)
~ Atlantic States ایالات اطلس میانه
~ East شرق وسطی؛ خاور میانه؛ *شرق میانه
~ East Treaty Organization سازمان پیمان خاور میانه
~ English انگلیسی میانه، ادبیات
middle latitudes عرضهای میانه
Middlesex میدل سکس
Middle Stone Age عصر حجر متوسط؛ دوره‌ی مزولیتیک
~ West; Midwest میدوست
Midgard میدگارد (در اساطیر نوردی)
Mid Glamorgan مید گلمورگن
(The) Midlands میدلندز
Midlothian میدلوذین
midnight sun خورشید نیمشب
Midrash میدراش؛ مدراش
Midway میدوی
Midwest; Middle West میدوست
migraine میگرن
migration مهاجرت
migration of animals مهاجرت حیوانات
migratory labo(u)r کارگران مهاجر
Mikulov میکولوف
Milan میلان
Milan Decree میلان، فرمان
Milazzo میلاتسو
Miletus میلتوس
militarism میلیتاریسم
Milk میلک
milk شیر
milk of lime شیرآهک
milk sugar قند شیر
milkweed استبرق
Milky Way *راه شیری
millet ارزن
milliammeter میلی‌آمپرسنج
milliampère (فس) میلی‌آمپر
millibar میلیبار
milling آسیا کردن
millipede هزارپا
Milvian Bridge میلویوس پونس
Milwaukee میلواکی
mimicry بومسانی
mimic thrush; mocknig bird مرغ مقلد
Minas de Riotinto میناس، د ریوتینتو
Minas Gerais مینس ژرایش
Minch مینچ
Mincio مینچو
mind ذهن
Mindanao میندانائو
~ Deep میندانائو، ژرفنای
Minden میندن
Mindoro میندورو
mine(فس) مین
mineral کانی؛ ماده‌ی معدنی
mineral deposit نهشت کانی
mineralogy کانیشناسی
mineral oils روغنهای معدنی
mineral water آب معدنی
Minerva مینروا (در دین روم)
Mingan Islands مینگن، جزایر
Mingrelia مینگرلیا
Minho; Mino مینیو (اسپانیایی)
miniature مینیاتور(سازی)
Minicoy مینیکوی
minim مینیم (مقیاس ظرفیت)
minimum کمینه؛ مینیموم
minimum wage حد اقل دستمزد
mining استخراج معدن
minium; red lead سرنج
mink مینک
Minneapolis مینیاپولیس
minnesinger مینسینگر؛ مینزینگر
Minnesota مینسوتا
Minoan civilization مینوسی، تمدن
Minorca مینورکا
minority اقلیت
Minos مینوس (در اساطیر یونانی)
Minotaur مینوتاوروس (در اساطیر یونانی)
Minseito مینسیتو
Minsk مینسک
minstrel مینسترل؛ منسترل (فس)
mint نعناع (در گیاهشناسی)؛ ضرابخانه
Minturnae مینتورنای
minuet مینوئه
minute دقیقه (از اجزای واحد زاویه و از اضاف واحد زمان)
Minya Konka مینیا کونکا
Miocene epoch میوسن، دوره‌ی
Miquelon میکلون
miracle معجزه
miracle play نمایشهای کرامات
mirage سراب
mirror آینه
Mirzapur میرزاپور
Miseno, Cape میزنو، دماغه‌ی
Mishnah میشناه؛ مشنا
Misis مصیصه
Miskolc میشکولتس
Misratah; Misurata مصراته
missile پرانه
guided missile پرانه‌ی هدایتپذیر
Mississippi میسی‌سیپی
~ Sound میسی‌سیپی، تنگه‌ی
Missolonghi میسولونگی
Missouri میسوری؛ میزوری (انگل)
mist مه تنک
mistletoe دارواش
Mitanni میتانی
Mitau میتاو
mite شپشه؛ کنه
Mithra مهر؛ میترا
mithraism مهرپرستی؛ میترائیسم
mithridatism میتریدائیسم
Mitla میتلا
mitosis میتوز
mitrailleuse (فس) مسلسل (از سلاحهای خودکار)
mitral *دریچه‌ی دولختی؛ *دولختی، دریچه‌ی
Miya-jima میاجیما
Mizoram میزورام
Mizpah مصفه
Mjosa میوسا
mks system سلسله‌ی مکث
Mnemosyne منموسونه
Moab موآب
Moabite stone موآبی، کتیبه‌ی
mob جماعت (در روانشناسی)
Mobile موبیل
moccasin flower گل جارق
Mocha مکا؛ مخا
mockingbird مرغ مقلد
mock orange نرگس درختی
mode نما (در اصطلاح آمار)؛ مد؛ مقام (در موسیقی)
Modena مودنا
moderator کندساز (در رئاکتورها)
modern art هنر نو
modernism مدرنیسم؛ *تجددخواهی؛ *تجددطلبی
Modoc Indians موداک
modulation تحمیل (در مخابرات)؛ مدولاسیون (تغییر مقام در موسیقی)
modulus هنگ (در اصطلاح ریاضیات)
modulus of elasticity ضریب کشسانی
Moesia موئسیا
Mofaddaliyat مفضلیات
mofette گازخان
Mogadisho مقدیشو
Mogador موگادور
Mogilev ماگیلیوف
Mogollon Plateau موگویون، فلات
Mohàcs موهاچ
mohair موهیر
Mohawk موهاک
Mohegan Indians موهیگن
Mohenjo-Daro موهنجودارو
Mohican Indians موهیکن
Moisie موازی
Mojave Desert موهاوی، بیابان
Moji موجی

Mokuaweoweo موکوئاوئووئو
molal solution محلول مولال
molar *طواحن
molar concentration غلظت مولی
~ solution محلول مولار
~ volume حجم مولی
molasses ملاس
mold کفک؛ کپک
Moldau مولداو
Moldavia مولداویا
Moldavian Soviet Socialist Republic مولداوی، جمهوری شوروی سوسیالیستی
Moldavie مولداوی
Molde مولده
Moldefjord مولده، خلیج
mole; mol مول (در اصطلاح شیمی)
mole موش کور
Molech; Moloch مولک (خدای کنعانی)
mole cricket آبدزدک
molecular concentration غلظت مولکولی
~ heat حرارت مولکولی
~ weight وزن مولکولی
molecule مولکول
Moline مولین
Molise مولیزه
Mölk, Melk ملك
Mollusca; Mollusk نرمتنان؛ نرمتنان
Mollwitz مولویتس
Molly Maguires مالی مگوایرز
Molokai مولوکای؛ مولوکالی
Molotov مولوتوف
molting تولک رفتن
Moluccas مولوکاز
molybdenite مولیبدنیت
molybdenum مولیبدن
Mombasa مومباسا
moment عزم؛ گشتاور
~ of inertia عزم جبر
momentum مقدار حرکت (در مکانیک)
Momus; Momos مومووس (در اساطیر یونان)
Monaco موناکو
monadnock فراسنگ (در اصطلاح زمینشناسی)
monadology مونادولوژی
Monaghan مانگن
monarchianism مونارکیانیسم
Monarchie de Juillet (فنـ); July Monarchy سلطنت ژوییه
Monastir مناستر
monazite مونازیت
Monel metal فلز مونل
monetary system سیستم پولی
~ union اتحادیه‌ی پولی
money پول
Monferrato (ایتالیائی) مونفراتو
Monghyr مونگیر
Mongolia مغولستان
Mongolian languages مغولی، زبانهای
~ People's Republic مغولستان، جمهوری خلق

mŏngolism مغولی، کودنی؛* کودنی مغولی
mongoloid مغولواران
Mongols مغول
mongoose نمس
monism مونیسم
monitorial system روش خلیفه‌ای
monk راهب
monkey میمون
Monmouth مانمث
Monmouthshire مانمث‌شر
Monoceros *تکشاخ (در نجوم)
monochromatic تکفام (در اصطلاح نور)
monochromatic light نور یکرنگ
monocline fold چین تکشیب (در زمینشناسی)
monogamy تکگانی
monography مونوگرافی
monohydric تکابه (در شیمی)
monolith تکسنگ
monolithic یکپارچه (در اصطلاح ساختمانی)
monomer *تکپار؛ مونومر
monometallism; single standard سیستم یک‌فلزی
monomial یکجمله‌ای (در اصطلاح ریاضیات)
Monophysitism وحدت طبیعت، مذهب؛ مونوفیزیتیسم
monopoly انحصار
monosaccharides تکقندها
Monotheletism وحدت مشیت، مذهب؛ مونوتلتیسم
monotype مونوتایپ
Monreale مونرآله
Monroe Doctrine مانرو، اصل
Monrovia مونروویا؛ مانروویا
Mons مونس
Monsalvat مونسالوات
Monserrat; Montserrat مونسرات
monsoon بادهای موسمی
montage مونتاژ (در هنر سینما)
Montagnards مونتانیارها (در تاریخ فرانسه)
Montana مونتانا
Montanism مونتانوسیان
Montargis مونتارژی
Montauban مونتوبان
Mont Blanc مون بلان
Mont-de-Marsan مون‌دومارسان
Mont-Dore مون‌دور
Monte Albàn مونته آلبان
~ Carlo مونته کارلو؛ مونت کارلو
~ Cassino مونته کاسینو
Montecatini(-Terme) مونتکاتینی؛ مونتکاتینی‌ـترمه
Monte Cristo مونته کریستو
Montenegro مونتنگرو
Monterey مانتری
Monterrey مونتری
Montes Maladitos مونتس مالادیتوس
Montevideo مونتویدئو
Montferrat مونفرا
Montgomery مانتگامری

Montgomeryshire مانتگامری‌شر
Montluçon مونلوسون
Montmartre مونمارتر
Montparnasse مونپارناس
*Montpelier مانتپیلیر
Montpellier مونپلیه
Montreal مونترآل
Montreux مونترو
~ Convention مونترو، قرارداد
Mont-Saint-Michel مون‌سن‌میشل
Montserrat; Monserrat مونتسرات
Monza مونتسا
Mooltan; Multan ملتان؛ مولتان
moonflower گل ماه
*Moon Orbital Flight پرواز ماهمداری
moonstone حجر القمر
Moors; Maures (فنـ) مور؛ مورها
moraine یخرفت
Morat مورا
Morava موراوا
Moravia موراوی
Moravian Church موراوی، کلیسای
Moravská Ostrava مورافسکا اوستراوا
Moray Firth ماری، خلیج
Morayshire ماریشر
Morbihan موربیئان
mordant دندانه (در رنگرزی)
Mordovian Autonomous Soviet Socialist Republic موردوویا، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی
Morea مورئا
Morelia مورلیا
Morelos مورلوس
Morgarten مورگارتن
Moriah موریا
Moriscos موریسکوها
Mormons مورمونها
morning glory گل بامداد
Morocco مراکش
moronity کودنی
Moros موروها
Morpheus مورفئوس (در اساطیر یونان)
morphine مرفین
morphogenesis ریختزائی
morphology ریخت؛ ریختشناسی
Morris Jesup, Cape ماریس جسپ، دماغه‌ی
Morristown ماریستاون
Morrisville ماریسویل
Morse code مورس، الفبای
mortal sin گناه مرگبار
mortar خمپاره‌انداز
mosaic موزائیک
mosanderite موساندریت
Moscow مسکو؛ ماسکوا (روسی)
~ Art Theatre مسکو، تئاتر هنری
~ Conferences مسکو، کنفرانسهای
~ grand duchy of مسکو، مهیندوکنشین
Moselle موزل

Moskenes موسکنس
Moskenstraumen موسکنستراومن
Moskva ماسکوا
Mosquitia موسکیتیا
mosquito پشه
Mosquito Coast *ساحل موسکیتو
moss خزه
Mostaganem مستغانم
Mostar موستار
most-favored-nation clause کاملة الوداد، اصل
Mosul موصل
motet موته؛ موتت
clothes moth بید
Mother Lod ماذر لود
mother-of-pearl صدف
motif; motive موتیف
motion حرکت (در فیزیک و مکانیک)
sickness *حرکتزدگی
motive انگیزه (در روانشناسی)
motor موتور
Moudros موذروس
Moulins مولن
Moulmein مولمین
Mountain, the مونتانی
mountain ash تیس
Mountain-Badakhshan گورنو-بدخشان؛ بدخشان کوهستانی
mountain laurel آس امریکائی
~ of circumerosion (یا circumdenudation) پاییده‌کوه
mountain sickness کوهزدگی؛ کوه‌گرفتگی
Mount Desert ماونت دزرت
~ Vernon ماونت ورنن
~ Wilson ماونت ویلسون
mouse موش
mouvement (فنـ); movement (در اصطلاح موسیقی) موومان
movable types *حروف قابل انتقال (در چاپ)
Mozaffarpur مظفرپور
Mozambique موزامبیک
Mozarabs مستعربون
Mtskhet متسخت
Muallaqat معلقات
mucilage لعاب
Mudania; Mudanya مدانیه
Mudéjar مدجنون
Mufaddaliyat مفضلیات
Mühlberg مولبرگ
Muhlhausen مولهاوزن
~ in Thüringen مولهاوزن این تورینگن
Mukachevo موکاچوو
Mukalla مکلا
Mukden موکدن
mulâtre (فنـ) مولاتر
mulatto مولاتو
mulberry توت
mule قاطر؛ استر
Mulhacén مولاثن
Mülheim مولهایم
~ an der Ruhr مولهایم آن در رور
Mulhouse مولوز
mullein گل ماهور؛ خرگوشک
Mullingar مالینگار
Multan; Mooltan ملتان؛ مولتان
multiple مضرب (در ریاضیات)
multiple sclerosis تصلب قطعاتی
multiplicand مضروب (در حساب)
multiplication ضرب (در حساب)
multiplication factor ضریب تکثیر (در رئاکتورها)
multiplier مضروب فیه (در حساب)
mummy مومیائی
mumps اوریون؛ بناگوشی
München-Gladbach مونشن گلادباخ
Muncie مانسی
Munich مونیخ
~ Pact مونیخ، پیمان
municipal borough *باروی بلدی
munitions (فنـ) مهمات
Münster مونستر
Muntenia مونتنیا
muon موئون
Murano مورانو
Murcia مورثیا؛ مرسیه (عربی)
murder قتل عمد
Mures مورش
Muret موره
Murgab; Murghab مرغاب
muriatic acid اسید موریاتیک
Murmansk مورمانسک
Murom موروم
Murray ماری
Murshidabad مرشدآباد
Murten مورتن
Musca مگس (جنوبی) (در نجوم)
Muscat مسقط
muscle عضله؛ ماهیچه
Muscle Shoals ماسل شولز
muscovite موسکوویت
Muscovy ماسکووی
~ Company مسکووی، شرکت؛ شرکت روسی
Muses موزها (در اساطیر یونان)
Museum of Fine Arts بستن، موزه‌ی هنرهای زیبا
musical instrument ساز
~ notation نت (در موسیقی)
musk مشک
musk deer آهوی مشک
musk ox گاو مشک
muskrat موش مشک
Muslim League مسلم لیگ
muslin موسلین
mustard خردل
mustard gas گاز خردل
mutation موتاسیون؛ تطور
mute سوردین (در اصطلاح موسیقی)
Muttra; Mathura ماتهورا
Mutual Security Program برنامه‌ی امنیت متقابل
Mwanza موانزا
Mycenae میسن
Mycenaean civilization میسنی، تمدن
Myitkyina میتچینا
Mylae مولای
myopia میوپی
Myrmidons مورمیدونها
myrobalan هلیله
myrrh مر مکی
myrtle مورد
Mysia موسیا
Mysore میسور
mysteries اسرار (در مناسک دینی یونان و رم)
mystery play نمایشهای اسرار
mysticism رازوری؛ میستیسیسم
myths اساطیر
Mytilene موتیلنه؛ میتیلنه
Mzab مزاب؛ میزاب

N

NAACP ناآکپ
Nabis نابیها (گروهی از نقاشان فرانسوی)
Nablus نابلس
nadir سمت القدم (در نجوم)
Nafa نافا
Näfels نفلس (در افسانه‌های یونان)
Nafud نفود
Naga ناگه (قبایلی در آسام)
Nagaland ناگلند
Nagasaki ناگاساکی
Nagorno-Karabakh ناگورنو-کاراباخ
Nagoya ناگویا
Nagpur ناگپور
Nagyszombat نادی سومبات
Nagyvàrad نادی‌واراد
Naha ناها
Nain; Nein نایین
Nairn نرن
Nairnshire نرنشر
Nairobi نایروبی
naja نایا (از مارهای بسیار سمی)
Najera ناخرا
Nakhichevan نخجوان
Nakuru ناکورو
Nalchik نالچیک
Namaqualand ناماکوالند
Namur نامور
Nanchang نانچانگ
Nancy نانسی
Nanda Devi ناندا دوی
Nanga Parbat نانگا پاربات
Nangarhar ننگرهار
Nanking ناتکینگ
Nan-ning نانینگ
Nanterre نانتر

Nantes نانت
Nantes, Edict of نانت، فرمان
Nantucket ننتاکت
Nantung; Nan-t'ung نانتونگ
naphtha نفت
naphthalene نفتالین؛ نفتالن
naphthol نفتول
Naples ناپل
Naples, kingdom of ناپل، مملکت
Napo ناپو
Napoleonic Wars ناپلئونی، جنگهای
nappes روراند (در اصطلاح زمینشناسی)
Nara نارا
Narayanganj; Narayungunj نارایَنگنج
Narbada نربدا
Narbonne ناربون
narcissus نرگس
narco-analyse نارکوآنالیز
narcotic مخدر
Narew نارف
Narmada نرمدا
Naroda نارودا
Narragansett Bay نرگنست، خلیج
Narva ناروا
Narvik نارویک
Naryn نارین
nascent state حالت نوزاد (در فیزیک و شیمی)
Naseby نیزبی
Nashville نشویل
Nasik ناسک
Nassau نسو (انگلا)؛ ناسو (دوکنشین آلمانی)
nasturtium لادن
Natal ناتال
Natchez نچز
National Aeronautics and Space Administration (NASA) ناسا
National Gallery گالری ملی (در لندن)
National Gallery of Art گالری ملی هنر (در شهر واشینگتن)
national income درآمد ملی
National Socialism ناسیونال سوسیالیسم
NATO ناتو
natron نطرون
natural child *فرزند طبیعی
natural gas گاز طبیعی
natural history تاریخ طبیعی
naturalism ناتورالیسم؛ مذهب اصالت طبیعت
naturalists طبیعیون؛ ناتورالیستها
natural law قانون طبیعی
natural number عدد طبیعی
natural resources, conservation of حفظ منابع طبیعی
natural rights حقوق طبیعی؛ حقوق فطری
natural selection انتخاب طبیعی؛ انتخاب
Nauheim ناوهایم
Naumburg ناومبورگ
~ an der Saale ناومبورگ آن در زاله
Naupactus ناوپاکتوس
Nauplia نوپلیا
Nauru نائورو
Nausicaä ناوسیکائا
nautical mile میل دریائی
nautilus نوتیل
Nautilus نوتیلس (زیردریایی کشتی)
Nauvoo نووو
Navaho ناوهو (قبیله‌ای از هندیشمردگان)
naval conferences کنفرانسهای دریائی
Navarino, battle of ناوارینو، نبرد
Navarre ناوار
Navas de Tolosa ناواس د تولوسا
navigation ناوبری؛ ناورانی
Navigation Acts قوانین دریانوردی (در تاریخ بریتانیا)
Nàxos ناکسوس
Nayarit نایاریت
Nazarenes نازارنها
Nazareth ناصره
Nazarite نذیره
(the) Naze نیز
Nazi نازی
Neagh, Lough نی، دریاچه‌ی
Neanderthal نئاندرتال
Neapolis نئاپولیس
neap tide *کهکشند
Near East شرق نزدیک؛ خاور نزدیک
nearsightedness نزدیک‌بینی
Nebo, Mount نبو، کوه
Nebraska نبراسکا
nebulae سحابیها
nebular hypothesis ابری، فرضیه‌ی؛ فرضیه‌ی سحابی
Neckar نکار
neecrosis *بافتمردگی
Neerwinden نروییندن
Negapatam نگپتم
negative number عدد منفی
Negev; Negeb نقب
Negoiul نگوئیول
Negombo نگومبو
Negri Sembilan نگری سمبیلان
negritos سیاهکان؛ نگرینوها
Negro, Rio ریو نگرو
Negroes سیاهپوستان
negroids سیاهواران؛ نگرولیدها
Negroponte نگروپونته (ایتالیائی)
Negros نگروس
Neisse نایسه
Nejd نجد
nekton شنازی؛ نکتون
Nelson نلسن
Nematoda نماتودا؛ اولمسانان
Nemea نمئا
Nemean lion نمئاء شیر
Nemesis نمسیس (در اساطیر یونان)
Nemi, Lake نمی، دریاچه‌ی
Nemours نمور
Nenets National District نِنتس، بخش ملی
nenuphar نیلوفر
neoclassicism نئوکلاسیسیسم؛ *کلاسیسیسم نوین
neodymium نئودیم
neo-Kantianism نوکانتی، فلسفه‌ی
Neo-Lamarkism نولامارکیسم
Neolithic period نئولیتیک، دوره‌ی؛ دوره‌ی نوسنگی
neon نئون
Neoplatonism نوافلاطونی، فلسفه‌ی؛ نئوپلاتونیسم
neoprene نئوپرن
Neoptolemus نئوپتولموس
neo-Pythagoreans نوفیثاغورسیان؛ فیثاغورسیان متأخر
Nepal نپال
Neptune نپتون (در نجوم)
neptunium نپتونیوم
Nerchinsk نرچینسک
Nereus نرئوس
nerve عصب؛ پی
nerve-fibre تار عصبی
nerve gas گاز عصبی
nervous impulse *تکانه‌ی عصبی
nervous system سلسله‌ی اعصاب
Ness, Loch نس، دریاچه‌ی
Nessus نسوس (در افسانه‌های یونانی)
nest لانه
Nestorian Church نسطوری، کلیسای
Nestorianism نسطوری، مذهب
Netherlands هلند
Netherlands, Austrian and Spanish هلند اتریش و اسپانیا
~ Antilles *آنتیل هلند
Netherlands New Guinea هلند، گینه‌ی جدید
Netherlands West Indies هند غربی هلند
Néthou, Pic de نتو، قله‌ی
nettle گزنه
network شبکه
Neuchâtel نوشاتل
Neuhof نویهوف
Neuilly, Treaty of نویی، پیمان
Neuilly-sur-Seine نویی‌سورسن
neuralgia نورالژی؛ درد پی
neuritis نوریت
neuron نورون
neurosis اختلال اعصاب
Neusatz نویزاتس
Neusiedler Lake نویزیدلر، دریاچه‌ی
~ See نویزیدلر زه
Neustrelitz نویشترلیتس
Neustria نوستری؛ نوستریا
neutrality بیطرفی
neutralization خنثاسازی (در شیمی)
neutrino نوترینو
neutrino astronomy نجوم نوترینولی
neutron نوترون

neutron star ستاره‌ی نوترونی
Neva نوا
Nevada نوادا
névé (فنـ) یخبرف
Nevers نور (شهر، فرانسه)
New Alesund آلسون نو
New Amsterdam آمستردام جدید
Newark نیوارک؛ نیولرک؛ نولرک
New Bedford نیو بدفرد
~ Bern نیو برن
New Britain نیو بریتن
~ Brunswick نیو برانزویک
~ Caledonia کالدونی جدید
~ Castile کاستیل جدید
Newcastle نیوکاسل
Newcastle-on-Tyne نیوکاسل‌ـآن‌ـتاین
~ -upon-Tyne نیوکاسل‌ـاپان‌ـتاین
New Church کلیسای نو
~ Deal معامله‌ی جدید (در تاریخ کشمـ)
~ Delhi دهلی نو
~ Economic Policy (NEP) سیاست اقتصادی نوین
~ England انگلستان جدید
~ England Confederation انگلستان جدید، ائتلافیه‌ی
~ Forest نیو فارست
Newfoundland نیوفندلند
New France; Nouvelle France (فنـ) فرانسه‌ی جدید
Newgate نیوگیت
New Granada غرناطه‌ی جدید
New Guinea گینه‌ی جدید
Newham نیولم
New Hampshire نیو همپشر
~ ~ Grants نیو همپشر گرنتس
~ Harmony نیو هارمونی
~ Haven نیو هیون
~ Hebrides هبریدیز جدید
~ Ireland ایرلند جدید
~ Jersey نیو جرزی
~ Jerusalem, Church of the اورشلیم نو، کلیسای
New Laws قوانین جدید
~ London نیو لاندن
Newmarket نیو مارکت
New Mexico نیو مکسیکو
New Orleans نیو اورلئان
Newport; Nieuwpoort (فلاندری) نیوپورت
New Rochelle نیو روشل
news agency خبرگزاری
New Sarum نیو سرم
~ Siberian Islands سیبریه‌ی جدید، جزایر
~ South Wales ویلز جدید جنوبی
~ Spain اسپانیای جدید
newspaper روزنامه
Newstead Abbey نیوستد، دیر
New Stone Age عصر حجر جدید؛ دوره‌ی نوسنگی

~ Sweden سوئد جدید
~ Territories سرزمینهای جدید
~ Testament عهد جدید
~ Thought اندیشه‌ی نو
Newton's rings نیوتن، حلقه‌های
New Westminster نیو وستمینستر
New york نیو یورک
~ ~ Bay نیو یورک، خلیج
~ ~ Public Library نیو یورک، کتابخانه‌ی ملی
New Zealand زلند جدید؛ زلاند جدید
Nez Percé نه پرسه (قبیله‌ای از هندیشمردگان)
Ngami نگامی
Nguni نگونی
niacin نیاسین (از ویتامینها)
Niagara نیاگارا
~ Falls نیاگارا، آبشار؛ نیاگارا فالز
~ -on-the-Lake نیاگارا‌ـآن‌ـذ‌ـلیک
Niamey نیامه
Nibelungen نیبلونگن (در اساطیر ژرمنی)
Nicaea نیقیه؛ نیکایا (بنـ)
Nicaragua نیکاراگا؛ نیکاراگوا
Nice نیس
Nicée (فنـ) نیسه
Nicene Creed نیقیه، اعتقادنامه‌ی
nickel نیکل
Nicobar Islands نیکوبار، جزایر
Nicol prism منشور، نیکل
Nicomedia نیکومدیا؛ نیقومدیه
Nicopolis نیکوپولیس
Nicosia نیکوزیا
nicotine نیکوتین
Nicoya, Gulf of نیکویا؛ خلیج
Nidwalden نیدوالدن
Niemen نیمان؛ نیمن (لهستانی)
Nieuwpoort; Newport نیوپورت (انگلـ)
Nièvre نیور (ولایت)
Niger نیجر
Nigeria نیجریه؛ نیجریا
nightmare کابوس
nightshade تاجریزی
nihilism نیهیلیسم؛ نیست‌انگاری
Niigata نی‌ایگاتا؛ نیگاتا
Nijmegen نایمگن
Nikko نیکو
Nikolayev نیکولایف؛ نیکالایف (روسی)
Nikolayevsk نیکولایفسک
Nikolsburg نیکولسبورگ
Nikopol نیکوپول
Nile نیل (رود)
nilometer نیلسنج
nimbus نیمبوس
Nimègue (فنـ) نیمگ
Nîmes نیم
Nimwegen نیموگن
Nine-Power Treaty پیمان نه دولت
Nineveh نینوا
Ning-hsia; Ningsia نینگشیا
Ningsia Hui نینگشیا هویی

Ninghsien نینگشین
Ningpo نینگپو
Niobe نیوبه (در افسانه‌های یونان)
niobium نیوبیوم
Niort نیور (شهر)
Nipigon, Lake نیپیگون، دریاچه‌ی
Nipissing, Lake نیپیسینگ، دریاچه‌ی
Nippon نیپون
Nippur نیپور
nirvana نیروانا
Nis; Nish نیش (شهر)
Nishinomiya نیشینومیا
niter نیتر
Niteroi نیتروی
niton نیتون
nitrate نیترات
nitric acid جوهر شوره؛ اسید نیتریک
nitrifying bacteria باکتریهای شوره‌زا
nitrobenzene نیتروبنزن
nitrocellulose نیتروسلولوز
nitrogen نیتروژن
~ cycle نیتروژن، حلقه‌ی؛ نیتروژن، سیکل
~ fixation نیتروژن، تثبیت
nitrogen-fixing bacteria باکتریهای ازتی
nitroglycerin نیتروگلیسیرین
nivation برفساب
Nivernais نیورنه
Nizhni Tagil نیژنی تاگیل
Nizhny Novgorod نیژنی نووگورود
N'Djamena نجامنا
nobelium نوبلیوم
Nobel, prizes of نوبل، جوایز
nocturne نوکتورن؛ نکتورن (در موسیقی)
Nod, Land of نود، سرزمین
nodal point نقطه‌ی عقده (در نورشناخت)
node عقده (در فیزیک)
noise *آوا
Nola نولا
nomadism چادرنشینی
Nome نوم
nominalism نومینالیسم
nominative نومیناتیو
nomogram نوموگرام
nomography نوموگرافی
nonconformists ناسازگاران (از پروتستانها)
non-Euclidean geometry هندسه‌ی نااقلیدسی
nonjurors نانجورر‌ها
nonmetal نافلز
non-negative نامنفی (در ریاضیات)
non-positive نامثبت (در ریاضیات)
noon ظهر
Nootka Sound نوتکا، خلیج
Nord نور (ولایت، فرانسه)
Nordenfelt نوردنفلت
Norderney نوردرنای
Nordfjord نورفیور
Nordic Council *شورای شمالی

Nordkyn, Cape نورکون، دماغه‌ی
Nordland نورلان
Nördlingen نوردلینگن
Nore, the نور
Norfolk نورفک
noria ناعوره
Noricum نوریکوم
Norma; Rule گونیا (در نجوم)
normal (فنـ) قائم (در هندسه)
~ fault *گسله‌ی بهنجار (در زمینشناسی)
~ solution محلول نورمال
~ stars *ستارگان عادی (در نجوم)
Norman architecture نورماندیالی، معماری
~ Conquest نورمانها، کشورگشائی
Normand Islands; îles Normandes (فنـ) نورماند، جزایر
Normandy; Normandie (فنـ) نورماندی
Normans ; Norsemen نورمانها
Norns نورنها (در اساطیر یونان)
Norrbotten نوربوتن
Norrköping نورکوپینگ
Norrland نورلاند
Norse language نورس، زبان
Norse literature نورس کهن، ادبیات
Norses نورسها
Norsemen; Normans نورمانها
North Africa, campaigns in افریقای شمالی، پیکارهای
Northallerton نورثلرتن
North America امریکای شمالی
Northampton نورثمتن
Northamptonshire نورثمتن‌شر
North Atlantic Drift آتلانتیک شمالی، جریان
~ ~ Treaty آتلانتیک شمالی، پیمان
~ Australia استرالیای شمالی
~ Borneo بورنئوی شمالی
~ Brabant نورد برابانت
~ Cape نورکاپ
~ Carolina کارولینای شمالی
~ Channel تنگه‌ی شمال
~ Dakota داکوتای شمالی
Northeast Boundary Dispute مرز شمال شرقی، منازعه‌ی
North-East Frontier Agency مرز شمال شرقی، سازمان
North East Land ارض شمال شرقی
Northeast Passage گذرگاه شمال شرق
Northern Dvina دوینای شمالی
Northern Expedition *لشکرکشی شمال
Northern Ireland ایرلند شمالی
~ Pacific Railway پاسیفیک شمالی، راه‌آهن
~ Rhodesia رودزیای شمالی
~ Territories سرزمینهای شمالی
~ Territory سرزمین شمالی
~ War جنگ شمالی

North German Confederation آلمان شمالی، اتحادیه‌ی
~ Holland; Noordholland (هلندی) نوردهولاند
~ Island جزیره‌ی شمالی؛ نورث آیلند
~ Ossetia آستیای شمالی
~ Platte پلت شمالی
~ Rhine-Westphalia (آلمانی) نورد راین‌وستفالن
~ Sea دریای شمال
~ seeking pole قطب شمالجو
~ Shields نورث شیلدز
Northumberland نورثامبرلند
Northumbria, kingdom of نورثامبریا، مملکت
North West Company شمال غرب، شرکت
North-West Frontier Province مرز شمال غربی، ایالت
Northwest Passage گذرگاه شمال غرب
~ Territories سرزمینهای شمال غرب
~ Territory سرزمین شمال غرب
North Yorkshire یورکشر شمالی
Norton; Sound نورتن، خلیج
Norwalk نورواک
Norway نروژ
Norwegian language نروژی، زبان
~ Sea نروژ، دریای
Norwich نارویچ؛ نارویچ
nostrils منخرین
note نت (در موسیقی)
Notre-Dame نوتردام
Notre-Dame de Paris نوتردام پاریس (کلیسای اسقفی) (فنـ)
Nottingham ناتینگم
Nottinghamshire ناتینگم‌شر
Notus نوتوس (در اساطیر یونان)
Nouakchott نواکشوت
Nouméa; Numéa نومئا
nova نواختر؛ نووا
Novara نووارا
Nova Scotia نووا سکوتیا
Novaya Zemlya نووایا زملیا
novel نوول
Novgorod نووگورود
Novibazar نووی‌بازار
Novi Pazar نووی‌پازار
Novi Sad نووی ساد
Novocherkassk نووچرکاسک
Novokuznetsk; Novo Kuznetsk نووکوزنتسک؛ نوو کوزنتسک
Novorossiysk نووروسیسک
Novosibirsk نووسیبیرسک
Noyon نوایون
Nubia نوبه؛ نوبیا
nuclear disarmament *خلع سلاح هسته‌ای
~ energy انرژی هسته‌ای
~ fission شکافت هسته‌ای
~ fusion همجوشی هسته‌ای

nuclear particle ذره‌ی هسته‌ای
~ physics فیزیک هسته‌ای
~ reaction فعل و انفعال هسته‌ای
nucleic acid *اسید نوکلئیک
nucleon نوکلئون
nucleotid نوکلئوتید
Nueva Esparta نوئوا اسپارتا
Nuevo Laredo نوئوو لارذو
~ Leon نوئوو لئون
Nukha نوخا
Nukus نوکوس
nullification القای قوانین فدرال (در تاریخ کشمـ)
Numantia نومانتیا
number عدد
Numbers اعداد، سفر
number system دستگاه اعداد
number theory اعداد، نظریه‌ی
Numéa; Nouméa نومئا
numen نومن (در دین قدیم روم)
numeration شمار
numerator صورت (در حساب)
Numidia نومیدیا
nun راهبه
Nuneaton نانیتن
Nunivak نونیوک
Nuremberg نورمبرگ؛ نورنبرگ (آلمانی)
nursery school بچه‌سرا
nut جوز
nutation رقص محور (در نجوم)
nutmeg جوز بویا
nutrition تغذیه
Nyasa, Lake نیاسا، دریاچه‌ی
Nyasaland نیاسالند
Nyborg نوبورگ
Nyköbing نوکوبینگ
Nyköping نوکوپینگ
nylon نایلون
Nymphenburg نومفنبورگ
Nystad, Treaty of نوستاد، پیمان

O

Oadites *اوآدیتس
Oahu اواهو
oak بلوط
Oakland اوکلند (شهر زلند جدید)
Oak Ridge اوک ریج
oasis واحه
oath of supremacy *سوگند تفوق
oats جو برهنه
Oaxaca اوآخاکا
Ob اوب (رود)
obbligato ابلیگاتو (در موسیقی)
obelisk مسله
Oberammergau اوبرامرگاو
Oberhausen اوبرهاوزن
obesity سمن
objective عینی؛ *برونخودی (در فلسفه‌ی اسلامی)؛ نقشگیر (در آلات بصری)

oblast *اوبلاست
oboe اوبوا (از سازهای بادی)
obsequent river وارود (در اصطلاح جغرافیائی)
observatory رصدخانه
obsidian اوبسیدین
obstetrics مامائی
obstruction *اوبستروکسیون (در اصطلاح پارلمانی)
obversion *عدول محمول (در منطق)
Obwalden اوبوالدن
occluded front جبههٔ انسدادی
occultation استتار (در نجوم)
occult science علوم غریبه
occupational diseases بیماریهای شغلی
~ therapy درمان اشتغالی
ocean currents جریانهای دریائی
Oceania اقیانوسیه
oceanic plain *دشت اقیانوسی
Ocean Island جزیرهٔ اقیانوس
oceanography اقیانوسشناسی
Oceanus اوکئانوس (در اساطیر یونان)
Ochakov آچاکوف
ocher اخرا
Ochrida; Okhrida اوکریدا
octahedron هشت‌وجهی
Octans; Octant هشتک (در نجوم)
octave اکتاو (در اصطلاح موسیقی و سونشناخت)
octet اکتت (در موسیقی)
Octobrists اکتبریان (در تاریخ روسیه)
octopus هشت‌پا
ocular دیدگر (در آلات بصری)
odd فرد (در حساب)
Odelsting *اودلستینگ
Ödenburg اودنبورگ
Odense اودنسه
Oder اودر
Odessa اودسا؛ ادسا
Odysseus اودوسئوس (دراساطیر یونان)
Oedipus complex اودیپ، عقدهٔ
Oenone اوینونه (در اساطیر یونان)
Offaly آفلی
Offa's Dyke *خندق آفا
offset printing افست؛ چاپ افست
Ogaden اوگادن
Ogbomosho *اوگبوموشو؛ *اوبوموشو
Ogden آگدن
Ogygia *اوگوگیا (در اساطیر یونان)
Ohio اوهایو
ohm اهم (واحد مقاومت برقی)
Ohm's law اهم، قانون
oil of vitriol روغن کات
oils روغنها
Oise اواز
Ojibwa اوجیبوا
Ojos de Salado اوخوس د سالادو
Oka آکا
Okayama اوکایاما
Okeechobee, Lake اوکیچوبی، دریاچهٔ
Okhotsk, Sea of اختسک، دریای

Okhrida; Ochrida اوکریدا
Okinawa اوکیناوا
Oklahoma اوکلاهوما
Oklahoma City اوکلاهوما سیتی
okra بامیا؛ بامیه
Öland اولاند
Old Catholics کاتولیکان قدیم
Oldenburg اولدنبورگ
Oldham اولدم
Old Norse literature نورس (کهن)، ادبیات
Oldowan tools *افزارهای اولدووائی
Old Red Sandstone ماسه‌سنگ سرخ کهن
Old Sarum اولد سرم
Old Stone Age عصر حجر قدیم
Old Testament عهد قدیم؛ عهد عتیق
oleander خرزهره
oleic acid *اسید اولئیک
Olenek آلنیوک
Oléron اولرون
oligarchy *اولیگارشی
Oligocene اولیگوسن، دورهٔ
Oliva اولیوا
Oliva, Peace of اولیوا، صلح
Olives, Mount of زیتون، جبل
Olmütz اولموتس
Olomouc (چک) اولوموتس
Olsztyn اولشتین
Olt *اولت (رود، والاکیا)
Oltenia *اولتنیا
Olympia اولمپیا؛ المپیا؛ اولیمپیا
Olympiad اولمپیاد
Olympians اولمپیان؛ اولمپی، خدایان
Olympic games اولمپی، مسابقات
Olynthus اولونتوس
Omagh *اومه (شهر، ایرلند شمالی)
Omaha اومها
Omdurman ام درمان
Omei اومی
omnivorous همه‌خوار
Omsk اومسک
Omuta اوموتا
Onega اونگا؛ آنگا (روسی)
Ontario اونتاریو
onyx سنگ سلیمانی؛ سنگ باباقوری
oomycetes اواومیست
ooze شلکا
opal اوپال
opaque کدر
Opava (چک) *اوپاوا
open door policy سیاست درهای باز
open shop دکان باز (در اصطلاح استخدام کارگری)
Opéra اپرا (به عنوان اسم خاص) (فنس)
opera اپرا
operation عمل (در اصطلاح ریاضیات)
operator کاربان
operetta اپرت
Ophir اوفیر (در کتاب مقدس)
Ophitism *اوفیتیسم
Ophiuchus حواء (در نجوم)

ophthalmoscope *اوفتالموسکوپ
opium تریاک
Opium War جنگ تریاک
Opland *اوپلان
Opolu اوپولو
Oporto اوپورتو
Oppeln اوپلن
opposition مقابله (در نجوم)
Ops اوپس (در دین روم)
optical center مرکز نوری (در نورشناخت)
~ illusions خطاهای باصره
optics نورشناخت
oracle وحش (در دین یونان)
Oradea اورادئا
Öraefajökull *اورایوایوکوتل
Oran وهران؛ اوران
Orange اورانژ
Orange Free State اورانژ، کشور آزاد
orangutan اورانگوتان
Oranienbaum اورانینباوم
Oranienburg اورانینبورگ
oratorio اوراتوریو (در موسیقی)
orbit مدار
orbital laboratory *آزمایشگاه مداری (در فضانوردی)
orchestra ارکستر
orchestration *ارکستراسیون
orchid ثعلب
Orcus اورکوس (در اساطیر رومی)
ordeal اوردالی
order *راسته (در رده‌بندی)
orders, holy کهنوت، درجات
order in council فرمان صادر در شورای خصوصی (در بریتانیای کبیر)
ordinary ray شعاع عادی (در نورشناخت)
Ordonnance de Villers-Cotterêts ویلر-کوتره، منشور
ordred pair *زوج مرتب
Ordzhonikidze اوردژونیکیدزه
ore کانه؛ سنگ معدن
Örebro اوربرو
ore dressing کانه‌آمالی
Oregon اورگون (ایالت، کشمة)
Orekhovo-Zuyevo *اورخووو-زویوو
Orel اورل
Orenburg اورنبورگ
Orense *اورنسه
Oresund اورسوند
organ ارگ (از سازهای بادی)
organic chemistry شیمی آلی
~ compounds مواد آلی
organism سازواره
Organization for European Economic Cooperation سازمان همکاری اقتصاد اروپائی
Organization of African Unity (OAU) وحدت افریقا، سازمان
~ ~ American States سازمان کشورهای امریکائی

Organization of Petroleum Exporting Countries OPEC *سازمان کشورهای صادرکننده‌ی نفت؛ اوپک
Orgone *اورگون
Oriental *اوریانتال (در کنگو، زئیر)
Oriental sore سالک
Oriente *اورینته (ایالت، کوبا)
original sin گناهکاری ذاتی
Orinoco اورینوکو
oriole مرغ انجیرخوار؛ پریشاهرخ
Orion جبار (در نجوم)
Orissa اریسه؛ *اوریسه (ایالت هند)
Orizaba اوریسابا
Orkhon اورخون
Orkney اورکنی
Orlando اورلندو
Orléans اورلئان
Orlon اورلون
Orly *اورلی (شهر، فرانسه)
Orne اورن
orogenèse (فنـ); orogeny (انگل) کوهزائی
orographic rain باران کوهزاد
orography کوهشناسی
Orontes نهرالعاصی؛ اورونتس
Orphic Mysteries اورفئوسی، اسرار
orphism اورفیسم
orpiment زرنیخ
Orrefors اورفورس
Orsk اورسک
Ortegal اورتگال
Orthez اورتز
orthochromatic *اورتوکروماتیک
orthodox ارتدوکس
Orthodox Eastern Church ارتدوکس شرقی، کلیسای
orthopetra راستبالان
Ortles اورتلس
Oruro اورورو
Orvieto اورویتو
Osage اوسیج
Osaka اوزاکا؛ ازاکا
Osborne House آزبورن هاوس
Oscan اوسکان (از زبانهای هندواروپائی)
oscillation نوسان
oscillator نوسانگر
oscilloscope نوسانما
osculating *بوسان (در ریاضیات)
Osh اوش (شهر تجشم)
O-shima اوشیما؛ اوشیما
Osijek اوسیک
Osiris اوزیریس (در دین مصر قدیم)
Oslo اوسلو
osmium اوسمیوم
osmosis اسمز؛ اسموز
Osnabrück اوسنابروک
Osorno اوسورنو
Osroene; Osrhoene اوسروئنه
Ossa اوسا
Ossetia آستیا
Ossining آسینینگ
Ossory آسری
Ostende (فنـ) اوستاند
Ostend Manifesto اوستاند، اعلامیه‌ی
osteopathy اوستئوپاتی
Östergötland اوستر گوتلاند
Östersund *اوسترسوند (شهر، سوئد)
Ostia اوستیا
Ostrava اوسترا وا
ostrich شترمرغ
Ostrogoths اوستروگوتها
Ostrolenka; Ostroleka اوسترولنکا؛ *اوسترولکا
Oswego آسویگو
Oswieçim اوشویتسیم
Otaru اوتارو
Otranto اوترانتو
Ottawa اوتاوا
otter سمور آبی
Ottoman Empire عثمانی، امپراطوری
Ötztal Alps اوتستال، آلپهای
Ouachita اواچیتا
Ouagadougou *اواگادوگو
Ouargla ورقله؛ *اوارگلا
Ouchy اوشی
Oudh اوده
Ouessant, Île de اوئسان، جزیره‌ی
Ouezzane *اوئزان
Oujda وجده
Oulu اولو
ounce اونس (مقیاس وزن)
Ourcq اورک
Ourique اوریکه
Ouse اوز
Outardes اوتارد
outcrop برونزد (در اصطلاح زمینشناسی)
outlier برونهشته (در اصطلاح زمینشناسی)
output بازداده؛ مخرج (در اصطلاح حسابگر)
outwash یخابرفت
outwash plain; sandr دشت یخابرفتی
Ouvea *اووئا
oval خاگی
ovary تخمدان
overfold چین برگشته (در اصطلاح زمینشناسی)
Overijssel; Overyssel اوورایسل
overthrust رورانده‌گی (در اصطلاح زمینشناسی)
overture اوورتور (در اصطلاح موسیقی)
Oviedo اوویدو
ovule *تخمک
ovum تخم (در اصطلاح زیستشناسی)
Owen Stanley اوون ستنلی
owl جغد
oxalic acid اسید اکسالیک
oxalis ترشک
oxbow lake دریاچه‌ی طوقی
Oxford آکسفرد
Oxford movement آکسفرد، نهضت
Oxfordshire آکسفردشر
oxidation and reduction اکسایش و احیا
oxide اکسید
oxyacetylene blowpipe اکسی‌استیلن، بوری
oxyacetylene torch جوش اکسیژن، دستگاه
oxydize اکسیدن
oxygen اکسیژن
Oxyrhynchus اوکسورهونخوس (نام باستانی)؛ بهنسا (نام کنونی)
oxytocin *اکسیتوسین
oyster صدف (از جانوران نرمتن)
Oyster Bay اویستر بی
Ozark اوزارک
ozocerite اوزوسریت
ozokerite اوزوکریت
ozone اوزون

P

Paarl *پارل
Pachuca پاچوکا
Pacific, War of the پاسیفیک، جنگ
~ Islands, Trust Territory of the اقیانوس کبیر، سرزمین قیمومی جزایر
~ Ocean اقیانوس کبیر
~ scandal پاسیفیک، رسوائی
~ States ایالات اقیانوس آرام
pacifism صلح‌طلبی؛ صلحپردازی
pack-ice یخ‌تود
packing fraction ضریب فشردگی (در فیزیک اتمی)
Pactolus پاکتولوس
Padang *پادانگ
paddlefish *پاروماهی
Paderborn پادربورن
Padma *پدما
Padolia پادولیا
Padua پادوا
Paducah پدوکا
Paean پایان (در اساطیر یونان)
Pagan پگان
pagoda پاگودا
Pago Pago پاگوپاگو
Pahang پهانگ
pain درد
pain pot; mud volcano گلفشان
painter's colic قولنج رنگ‌کاران
pair production *جفتزائی
Pakistan پاکستان
Palaemon پالایمون (از خدایان یونان)
Palais Royal پاله روایال
Palamedes پالامدس
Palatinate پالاتینا
palatine کاخنشین (در تاریخ اروپا)
Palau پالاو
Pallava *پالاوا
Palawan پالاوان
Palembang پالمبانگ
Paleocene epoch پالئوسن، دوره‌ی
paleography پالئوگرافی
paleolith پالئولیت

Paleolithic period پالئولیتیک، دوره‌ی؛ *دوره‌ی دیرینه‌سنگی
paleontology پالئونتولوژی؛ دیرینشناسی
paléophone *پالئوفون
Paleozoic era پالئوزوئیک، دوران
Palermo پالرمو
Palermo stone پالرمو، سنگ
Palestine فلسطین
Palestine Liberation Organization (PLO) *سازمان آزادیبخش فلسطین
Pali پالی
Pali literature پالی، ادبیات
Palladium پالادیوم (در دین یونان و روم)
palladium پالادیوم (عنصر فلزی)
Pallas پالاس (در اساطیر یونان)
Pall Mall پل مل
palm نخل
Palma پالما
Palma de Mallorca پالما د مالیورکا
Palmas, Las *پالماس، لاس
Palm Beach پالم بیچ؛ پام بیچ
Palmer پامر؛ شبه جزیره‌ی؛ پامر مجمع الجزایر
palmistry; chiromancy کفبینی
Palmyra تدمر؛ پالمورا؛ پالمیرا؛ پلمایرا
Palomar, Mount پلومار، کوه
Pamir(s) پامیر
pampas پامپاس
Pampeluna; Pamplona پامپلونا
Pamphylia پامفولیا
Pamplona; Pampeluna پامپلونا
Pan پان (در دین یونان)
Panama پاناما
Panama Canal Zone پاناما، منطقه‌ی کانال
Pan American Highway پان‌ـآمریکن، شاهراه
Pan-Americanism پان‌ـآمریکن، نهضت
Pan American Union پان‌ـآمریکن، اتحادیه‌ی
Panay پانای
Pancevo *پانچوو
panchromatic پانکروماتیک (در عکاسی)
pancreas لوز المعده
panda پاندا
Pandarus پانداروس (در اساطیر یونان)
Pandora پاندورا (در اساطیر یونان)
paneas *پانئاس
panentheism *پانانتئیسم
Panevezhis *پانوژیس
Pan-Germanism *پان‌ـژرمنی
Pangim پنجیم
pangolin پانگولن
Pangopango پانگوپانگو
panic هراس
Panipat پانیپت
Panmunjom پانمونجوم
Pannonia پانونیا
pansy بنفشه فرنگی
Pantelleria پانتلریا

pantheism وحدت وجود؛ همه‌خدائی، مذهب؛ *پانتئیسم
Pantheon پانتئون (در دین یونان)
panther یوز پلنگ
pantomime پانتومیم
Panuco پانوکو
Pao-t'ou; Paotow *پاوتو
papal infallibility عصمت پاپ
Papal States ایالات پاپی
Papaveraceae کوکناریان
papaya پاپایا
Papeete پاپئته
Paphlagonia پافلاگونیا
Paphos پافوس
paprika *پاپریکا
Papua پاپوا
~ ,Territory of پاپوا، سرزمین
~ New Guinea *پاپوا گینه‌ی جدید
papyrus پاپیروس
Pará پرا
parabellum *پارابلوم
parabola سهمی؛ قطع مکافی
paraboloid سهمیوار
parachute پاراشوت؛ چتر نجات
Paraclete فارقلیط
paraffin(e) پارافین
Paraguay پاراگه؛ پاراگوای
~ tea چای پاراگه
Paraiba; Parahiba پارائیبا
Paraiba (do Sul) *پارائیبا دو سول
Paralipomenon محذوفات، کتاب
parallax اختلاف منظر
parallelepiped متوازی السطوح
parallelogram متوازی الاضلاع
paralysis; palsy فلج
~ agitans; shaking palsy فلج تشنجی
Paramaribo پرموپیو
parameter پارامتر
Paran فاران
Parana پارانا
paranoia پارانویا
parapsychology; psychical research روحشناسی
Para rubber tree هوا (لتیه)
parasite انگل
parasympathetic nervous system پاراسمپاتیک، سلسله‌ی اعصاب
parathyroid gland غده‌ی پاراتیروئید
paratyphoid *پاراتیفوئید
Paray-le-Monial پاره‌ـلوـمونیال
Parcae پارکا (از الاهگان رومی)
parcel post امانت پستی
parchment پارشمن
parent education تعلیم و تربیت والدین
parenthesis پرانتز
Paria, Gulf of پاریا، خلیج
pariah پاریا
Paricutin پاریکوتین

Paris پاریس
Paris, Congress of پاریس، کنگره‌ی
~ , Declaration of پاریس، اعلامیه‌ی
~ , Pact of پاریس، پیمان
~ , Treaty of پاریس، معاهده‌ی
~ green سبز پاریس
~ Pacts پاریس، پیمانهای
~ Peace Conference پاریس، کنفرانس صلح
Parkinson's disease *بیماری پارکینسن
Park Range پارک رینج
Parlement پارلمان (در تاریخ فرانسه)
parliament پارلمان
Parliament پارلمنت (در بریتانیای کبیر)
parliamentary law نظامنامه‌ی پارلمانی
Parma پارما
Parnaiba; Paranaiba پارنائیبا
Parnassians پارناسیان
Parnassus پارناسوس
Paropamisus پاروپامیسوس
Paros پاروس
parrot طوطی
parrot fever تب طوطی
Parry Islands پری، جزایر
parsec پارسک (واحد برای فواصل کیهانی)
parsley جعفری
parsnip شقاقل
parthenogenesis پارتنوژنز (فنـ)
Parthenon پارتنون
Parthenopaeus *پارتنوپائوس
Parthenopean Republic پارتنوپی، جمهوری
Parthia پارت
particle accelerator شتابگر ذرات
partition *افراز (در ریاضیات)
partridge کبک
Pasadena پازادنا؛ پاسادنا
Pasargadae پازارگاد؛ پاسارگادای
Pascal's law پاسکال، قانون
Pascal triangle مثلث پاسکال
Pas-de-Calais پاسدوـکاله (ولایت، فرانسه)
Pas de Calais پا دو کاله (تنگه)
Pasig *پاسیگ
Pasiphae پاسیفائه (در افسانه‌های یونانی)
pasqueflower شقایق نعمانی
passage *پاساژ (در موسیقی)
Passaic پسییک
Passamaquoddy Bay پسمکوئودی، خلیج
Passarowitz پاساروویتس
Passau پاساو
Passchendaele پاسندائله
Passion پاسیون (در دین مسیح)
passionflower گل ساعت
Passion play نمایشهای آلام
Passover فصح، عید؛ عید فطیر
Pasteur Institute انستیتو پاستور
pasteurization پاستوریزه کردن
Pasto پاستو
pastoral پاستورال (در موسیقی)

Patagonia پاتاگونیا
Patan پاتان
Patay پاته
patchouli پاچولی
Paterson پترسن
Patiala (and East Punjab States Union) پاتیالا (و اتحادیه‌ی ایالات پنجاب شرقی)
Patmos پاتموس
Patna پاتنا؛ پاتنه؛ پتنا
Patras پاتراس
patriarch بطرک؛ بطریرک
patriarchy پدرخدائی
patrician پاتریسین
Patroclus پاتروکلوس (در افسانه‌های یونان)
patron saint *قدیس حامی (نزد مسیحیان)
Patzinaks پاتسیناکها
Pau پو (شهر)
Paul et Virginie پل و ویرژینی
Paulicians پاولیسینها؛ بیانقه
Paumotu پائوموتو
(to) pave رهفرش کردن
pavement رهفرش
Pavia پاویا
Pavlovsk پاولوفسک
Pavo *طاووس (در نجوم)
pawl and ratchet خار و دنده
Pawtucket پاتاکت
Pax پاکس (در دین روم)
Pax Julia پاکس یولیا
Paysandu پایساندو
Pazzi conspiracy پاتسی، توطئه‌ی
pea خلر
Peace پیس
peace congresses کنگره‌های صلح
peach هلو
peacock طاووس
peak قله
(The) Peak پیک
peanut پسته‌ی زمینی
Pearl پرل
pearl مروارید
Pearl Harbor پرل هاربر
pearl millet ارزن مروارید
Peary Land پیری، ارض
Peasants' War جنگ دهقانان
peat تورب؛ زغال نارس
~ moss خزه‌ی تورب
pebble ریگ
pecan پکان؛ جوز امریکائی
Pechenga پچنگا
Pechora پچورا
Pecos پیکس
Pécs پچ
pectin پکتین
pedal پدال (در پیانو)
pedalfer خاکاهن
pedipalpus *پدیپالپ (در عقربها)
pedocal خاکاهک
Peeblesshire پیبلزشر

Pegasus فرس اعظم (در نجوم)؛ پگاسوس (در اساطیر یونان)
pegmatite *پگماتیت
Pegu پگو
Peipus, Lake پیپوس، دریاچه‌ی
Pekalongan پکالونگان
Peking پکن، پکینگ
pelagic; pelagian دریامیانی
~ deposits نهشتهای دریامیانی
Pelasgians پلاسگیها
Pelée پله
Peleus پلئوس (در اساطیر یونان)
pelican پلیکان
Pelion پلیون
pellagra پلاگر
Pelly *پلی
Peloponnesian League پلوپونزی، اتحادیه‌ی
Peloponnesian War پلوپونزی، جنگ
Peloponnesus پلوپونز؛ پلوپونسوس
Pelotas پلوتاش
Pemba پمبا
Pembroke پمبروک
Pembrokeshire پمبروکشر
pen قلم
Penal Laws قوانین کیفری (در تاریخ انگلستان و ایرلند)
penance توبه
Penang پنانگ
penates پناتس (در دین روم)
pendulum آونگ
Pene *پنه
Penelope پنلوپه (در افسانه‌های یونان)
peneplain; peneplane دشتگون
Peneus پنیوس
Penghu پنگهو
penguin پنگوین
penicillin پنی‌سیلین
peninsula شبه جزیره
Peninsular War جنگ شبه جزیره
Penitentes توبه‌گران (فرقه‌ای از مسیحیان)
Pennine Alps پنین، آلپهای
Pennine Chain پناین، سلسله‌ی
Pennsylvania پنسیلوانیا
Pennsylvania Dutch آلمانی پنسیلوانیائی
pennyroyal پونه
Penobscot پنابسکات
Pensacola پنسکولا
pension حقوق بازنشستگی
Pentagon پنتاگون
pentagonal number عدد مخمسی
Pentapolis پنتاپولیس
Pentateuch اسفار خمسه
Pentecost پنجاهه، عید؛ عید خمسین
Penthesilea پنتسیلیا
penthonal *پنتونال
pentode *پنتود
pentose *پنتوز
Penuel فنوئیل

penumbra شبه ظل
Penza پنزا
peony پیووان
Peoria پیوریا
pepper فلفل
peppergrass تره‌تیزک
peppermint نعناع تند
pepper tree فلفل درختی
pepsin پپسین
peptones پپتونها
Peraea پرایا
Perak پراک
*Peratoe پراتها
percent (age) درصد
perception ادراک (در اصطلاح روانشناسی)؛ دریافت (در فلسفه)
percussion کوب (در اصطلاح علم مکانیک)
~ cap چاشنی
~ instruments سازهای کوبی
Perekop, Isthmus of پرکوپ، برزخ
Père-Lachaise *پر-لاشز
perennial دائمی (در گیاهشناسی)
perfect gas گاز کامل
perfect number عدد تام
perfume عطر
Perga پرگا
Pergamon پرگامون
Pergamos پرگاموس
Pergamum پرگاموم
pericarp *فرابر (در میوه)
perigee حضیض (در نجوم)
Périgord پریگور
Périgueux پریگو
Perim بریم؛ پریم (انگل)
period *دوره (در زمینشناسی)
periodical نشریه‌ی متناوب
periodic law قانون تناوب
~ table جدول تناوب
periosteum ضریع
Peripatetics مشائیها
periscope پریسکوپ
peritoneum صفاق
peritonitis پریتونیت
periwinkle پروانش
Perlis پرلیس
Perm پرم
Permanent Court of International Justice دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی
permanent gases گازهای دائمی
permanganate پرمنگنات
permeable rocks; pervious rocks سنگهای نفوذپذیر
Permian period پرمین، دوره‌ی
permutation ترتیب (در جبر)؛ جایگشت
Pernambuco پرنامبوکو
*Pernik پرنیک
Péronne پرون
perpendicular عمود (در هندسه)
~ bissector عمود منصف

perpetual motion حرکت دائمی
Perpignan پرپینیان
persecution delusion وهم تعقیب
Persephone پرسفونه (در دین یونان)
Perseus پرشاوش (در نجوم)، پرسئوس (در اساطیر یونان)
Persian Wars ایران و یونان، جنگهای
persimmon خرمالو
persistance of vision ثبات تأثرات نوری
personality شخصیت
personnage (فنـ) شخص‌بازی؛ پرسوناژ
perspective منظرشناخت
Perth پرث
Perth Amboy پرث امبوی
Perthshire پرثشر
Peru پرو
Perugia پروجا
pervious rocks; permeable rocks سنگهای نفوذپذیر
Pesaro پزارو
Pescadores پسکادورس
Peshawar پیشاور
Pestszenterzsebet پشتسنترژبت
petal گلبرگ
Petchenegs پچنگها
Petén پتن
Peter بطرس، رسائل
Peterborough پیتربره
Peterhead پیترهد
Peterhof پترهوف
Petersburg پیترزبرگ
Petition of Right درخواست حق (در تاریخ انگلستان)
petit mal (فنـ) *صرع خفیف
Petra پترا
Petrochemistry *پتروشیمی
Petrodvorets پترودوارتس
petrogenesis سنگزائی
Petrograd پتروگراد
petrography سنگنگاری
petrolatum وازلین
petroleum نفت خام
petrology سنگشناسی
Petropavlovsk پتروپاولوفسک
Petrozavodsk *پتروزاووتسک
Petsamo (فنلاندی) پتسامو
petunia اطلسی
Pevensey پونزی
Pfalz (آلمانی) *پفالتس
pH پها
phacolith فاکولیت
Phacacia فایاکیا
Phaedra فایدرا
Phaethon; Phaeton فائتون؛ فایتون
phalanx فالانکس
Phaleron فالرون؛ فالروم
phallicism فالیسیسم؛ فالیسم
Phanariots فناریان

phanerogam روشنزا؛ پیدازا (هر دو در گیاهشناسی)
Pharisees فریسیان
pharmacopoeia فارماکوپه
Pharos فاروس
Pharpar فرفر
Pharsalus فارسالوس
pharynx حلق
phase فاز (در شیمیفیزیک و فیزیک)
pheasant قرقاول
phenocryst *پیدابلور
phenol فنول
phenology زیستگرد
phenolphthalein فنول‌فتالئین
phenomenology فنومنولوژی؛ *پدیده‌شناسی
phenyl فنیل (در شیمی)
phenylalanine *فنیلالانین
Philadelphia فیلادلفی
Philadelphus فیلادلفوس
philharmonic فیلارمونیک
Philemon فیلمون (در اساطیر یونان)
Philippeville فیلیپویل
Philippi فیلیپی
Philippine Islands فیلی‌پین، جزایر
Philistia فلسطیا
Philistines فلسطیان
Philoctetes فیلوکتتس
philology فیلولوژی؛ فقه اللغه
Philomela فیلوملا (در اساطیر یونان)
Philometor فیلومتور
Philopator فیلوپاتور
philosopher's stone حجر الفلاسفه
philosophy فلسفه
philosophy of education فلسفه‌ی تربیت
philosophy of science فلسفه‌ی علم
phlogiston theory فلوژیستون، نظریه‌ی
phlox فلوکس
Phocaea فوکایا
Phocis فوکیس
Phoebe فوبه
Phoenicia فنیقیه
Phoenix فینیکس
phoenix فوینیکس؛ فنیکس
phonemics فونمیک
phonetics فونتیک؛ *آواشناسی
phonograph فونوگراف
phonology فونولوژی
phonon *فونون
phosgene فوسژن
phosphate فوسفات
phosphate rock *سنگ فوسفات
phosphorescence فوسفورسانی
phosphoric acid اسید فوسفوریک
Phosphorite فوسفوریت
phosphorus فوسفور؛ فسفر
Phosphorus فوسفوروس (در نجوم)
phot فوت (واحد درخشائی)
photochemistry نوراشیمی؛ *فوتوشیمی
photoelectric نورابرقی؛ فوتوالکتریک

photoelectricity نورابرق
photographic magnitude قدر عکسی
photography عکاسی
photogravure فوتوگراوور
photolysis فوتولیز
photometer نورسنج؛ فوتومتر
photometry نورسنجی؛ *فوتومتری
photon فوتون
photosphere رخشانکره؛ فوتوسفر
photosynthesis فوتوسنتز
phototropism نورگرائی؛ فوتوتروپیسم
Phrixus فریکسوس (در اساطیر یونان)
Phrygia فریگیا
Phuket پهوکت
phylacteries تفیلین (در سنت یهود)
phylarch فیلارک (در یونان باستان)
phylloxera فیلوکسرای مو
phylum سلسله (در رده‌بندی گیاهی)
physical anthropology مردمشناسی طبیعی
~ chemistry شیمیفیزیک
~ geography جغرافیای طبیعی
~ metallurgy *فلزگری فیزیکی
~ optics نورشناخت فیزیکی
physics فیزیک
physiocrats فیزیوکراتها
physiognomy قیافه‌شناسی
physiography فیزیوگرافی
physiological optics نورشناخت فیزیولوژیائی
physiological psychology *روانشناسی وظایف الاعضائی (یا فیزیولوژیائی)
physiology فیزیولوژی
physiotherapy فیزیوتراپی
Piacenza پیاچنتسا
pianissimo *پیانیسیمو
piano(forte) پیانو؛ پیانوفورت
Piaui پیاولی
Piave پیاوه
Picardy; Picardie (فنـ) پیکاردی
picaresque پیکارسک
Piccadilly پیکادلی
Pic du Midi پیک دو میدی
pickle ترشی
pickling زدود
Pico پیکو
Pico de Aneto آنتو، پیکو د
Pico Turquino *پیکو تورکینو؛ *تورکینو، قله‌ی
picric acid اسید پیکریک
pictogram صورتنگاشت
Pictor *سه‌پایه (در نجوم)
Pictou *پیکتو
Picts پیکتها
picture-writing شکلنگاری
Piedmont پیمون
piedmont glacier یخچال کوهپایه‌ای
Piemonte *پیمونته
Pieria پیریا
Pierre پیر

Pietermaritzburg پیترمریتسبرگ
Pietism تورع، پیتیسم (نهضت دینی)
pieze پیز (واحد فشار)
piezoelectricity بارابرق، پیزوالکتریسیته
pig; ingot شمش
pig iron *آهن خام
pigment رنگیزه؛ پیگمان (فنـ)
Pigmy; Pygmy پیگمه
Pikes Peak پایکس، قله‌ی
Pilcomayo پیلکومایو
pile تیرپایه
Pilgrimage of Grace زیارت فیض
Pilgrims آوارگان (در تاریخ کشمـ)
Pillars of Hercules هرکول، ستونهای
Pillnitz پیلنیتس
pillory پیلوری
pilot balloon *بالون خبرگیر
Pilsen پیلسن
pimpernel آناغالس
Pinar del Rio- *پینار دل ریو
Pindus پیندوس
pine کاج
pineal gland غده‌ی صنوبری
pineapple آناناس
Pinerolo *پینرولو
Pines, Isle of پاینز، جزیره‌ی
ping-pong پینگ پنگ
Pingyuan پینگیوان
Pinkie پینکی
Pinsk پینسک
pint پاینت (از مقیاسهای ظرفیت)
pipal پیپال
pipe لوله؛ چپق
pipeline خط لوله
piracy دریازنی
Piraeus پیره؛ *پیرایئوس
Pisa پیز
Pisa, Council of پیز، شورای
Pisces حوت (در نجوم)
Piscis Australis حوت جنوبی (در نجوم)
Pisgah فسجه
Pisidia پیسیدیا
pistachio پسته
pistil مادگی (در گیاهشناسی)
Pistoia پیستویا
pistol طپانچه
Pitcairn Island پیتکرن، جزیره‌ی
pitch قیر؛ ارتفاع (در موسیقی)
pitchblende پچبلند
pitcher plant نپانتس
pith مغز ساقه (در گیاهشناسی)
Pittsburg پیتسبرگ
pituitary gland غده‌ی نخامی
pizzicato پیتسیکاتو (در اصطلاح موسیقی)
Place de la Bastille پلاس دو لا باستی
~ ~ ~ Concorde پلاس دو لا کنکورد
~ ~ ~ Grève پلاس دو لا گرو (میدانی در پاریس، فرانسه)
placenta جفت

Place Vendôme واندوم، میدان
plage (فنـ) دریاکنار
plague طاعون
plagues of Egypt بلاهای مصر
(the) Plain پلن (در تاریخ فرانسه)
plain دشت
plan *پلان (در سینما)
Planck's constant پلانک، ثابت
plane صفحه (در هندسه)
plane angle *زاویه‌ی مسطحه
plane polarization *قطبش مستوی
planetarium پلانتاریوم
planetesimal hypothesis سیارکان، فرضیه‌ی؛ فرضیه‌ی خرده‌سیارات
planetoids شبه سیارات
planets سیارات
plankton دروازی
plano-concave lens عدسی جامی
planographic printing *چاپ همسطح
plant رستنی؛ گیاه؛ نبات
plantain بارهنگ
plasma *پلاسما (در فیزیک)، پلاسما (در خون)
plasma physics *فیزیک پلاسما
Plassey پلاسی
plaster of Paris *گچ زنده
plastic impact ضربه‌ی پلاستیک؛ *پلاستیک، ضربه‌ی
plastics پلاستیکها
(Rio de la) Plata ریو د لا پلاتا
Plataea پلاته
plate صفحه (در میکروسکوپ)
plateau فلات
plate glass شیشه‌ی لوحی
(blood) platelet پلاکت (در خون)
platform سطحه
platform scale *قپان سطحه‌ای
plating آبکاری
platinite *پلاتینیت
platinized asbestos *پنبه‌ی کوهی پلاتینی
platinum طلای سفید
platinum sponge *اسفنج پلاتین؛ *اسفنج طلای سفید
Platte پلت
Plattensee (آلمانی) پلاتنزه
Plauen پلاوئن
playing cards ورق بازی
plebeians پلبینها
plebiscite رأی عمومی
plebs پلبها
Pleiad پلیاد
pléiade پلئیاد
Pleiades پلیادها؛ ثریا (در نجوم)
Pleione پلیونه (در دین یونان)
Pleisse *پلایسه
Pleistocene epoch پلئیستوسن، دوران
pleroma *پلروما
plesiosaurus پلزیوزور
pleurisy ذات الجنب
Plevna پلونا

*پلکسیگلاس Plexiglass
*پلکسوس (در سلسله‌ی اعصاب) plexus
پلیوسن، دوره‌ی Pliocene epoch
پلوتسک Plock
پلوستی Ploesti
*پلوم دو کانتال Plomb du Cantal
پلومبیر Plombières
*پلومبیر-له-بن ~ -les-Bains
پلوودیف Plovdiv
مرغ باران؛ زقراق plover
گاو آهن plow; plough
آلو plum
*پلومباژین plumbago
قولنج سربی plumbism
شاقول plumb-line
*کثرت اصل، مذهب pluralism
پلوتون (در نجوم) Pluto
سنگهای مفاکی plutonic rocks
پلوتونیوم plutonium
بارشسنج pluviometer; rain gauge
پلیموت؛ پلیمث Plymouth
پلیموت، مهاجرنشین ~ Colony
پلیموت، خلیج ~ Sound
*پلزنی Plzen
ذات الریه pneumonia
پنومپن Pnompenh
پو Po
پودگوریتسا Podgorica
پادولیا Podolia
کف پابینی podoscopy
پاگروم pogrom
پو های Po Hai; P'o-hai (چینی)
بنت القنسل poinsettia
برو، رأس؛ پوینت برو Point Barrow
*پوئنت-نوار Pointe-Noire
اصل چهار؛ پوینت فور Point Four program
سم poison
ماجرای زهر Poison Affair; Affaire des Poisons (فنـ)
گاز سمی poison gas
پیچک سمی poison ivy; poison sumac
پوانیه Poitiers
پوالو Poitou
پوکر (از بازیها) poker
اسفناج امریکائی pokeweed
پولا Pola
لهستان Poland
قطبی (در هندسه) polar
خرس قطبی polar bear
مختصات قطبی polar coordinates
*شرق‌وزانهای قطبی polar easterlies
جبهه‌ی قطبی polar front
قطبشسنج polarimeter
قطبشسنجی polarimetry
جدی Polaris
ستاره‌ی قطبی Polaris;Polestar
قطبشنما polariscope
قطبشنمائی polariscopy
قطبداری (در اجسام) polarity

polarizable قطبشپذیر
polarization قطبش؛ پولاریزاسیون
(to)polarize قطبیدن
polarized قطبیده
polarizer قطبنده
polarography *پولاروگرافی
polaroid *پولاروید
polar regions نواحی قطبی
polar winds بادهای قطبی
pole قطب (در برق و در هندسه)
Pole قطب (در جغرافیا و نجوم)
Polestar; Polaris ستارهی قطبی
polio پولیو
poliomyelitis پولیومیلیت
Poliorcetes پولیورکتس (لغط یونانی)
Polish Corridor دالان لهستان، دالان دانتزیگ
polishing; burnishing صیقل دادن
Polish Succession, War of the لهستان، جنگ جانشینی
politburo *پولیتبورو
political science سیاست، علم؛ علوم سیاسی
polka پولکا (نوعی رقص)
pollen گرده (در گیاهشناسی)
pollination گردهافشانی (در گیاهشناسی)
Pollonarrua; Polonnaruwa پولوناروا
poll tax مالیات بر رأیدهندگان
Pollux رأس التوام مؤخر (در نجوم)
polo چوگان
polonaise پولونز (نوعی رقص)
polonium پولونیوم
Polovtsi پولووتسی
Polska *پولسکا
Poltava پولتاوا
polygamy چندگانی
polygon کثیرالاضلاع
polygonal number عدد کثیر الاضلاعی
polyhedral angle زاویهی چندوجهی
polyhedron کثیر الوجوه
Polymnia پولومنیا
polymer بسپار، پولیمر
polymerization بسپاری؛ پولیمریزاسیون
Polynesia پولینزی
Polynices پولونیکس (در افسانههای یونان)
polynomial کثیرالجمله، *بسجمله
polyp پولیپ
Polyphemus پولوفموس
polyphony پولیفونی
polysaccharides چندقندهها
polytheism شرک (در دین)
polyurethane *پولیورتان
pomegranate انار
Pomerania پومرانی *پومرانیا، *پومرن
Pomerelia پومرلی، *پومرلیا
Pomona پومونا، پمونا
Pompeii پومپئی
Ponape پوناپه
Ponce پونسه
ponctuation نقطهگذاری

Pondichéry پوندیشری، *پوندیچری
pond lily نیلوفر آبی
pondweed علف آب
Pontchartrain پانچرترین
Pont du Gard پون دو گار
Pontefract پانتیفرکت
Pontevedra *پونتوذرا
Pontiac پونتیاک (در روم قدیم)
pontifex پونتیفکس
Pontine Marshes پونتین، ماندابهای
Pontoise *پونتواز
pontoon bridge پل شناور
Pontus پونتوس
Pontus Euxinus پونتوس اوکسینوس
Poona پونه
Poopo پوپو
poor gas گاز کممایه
Poor Knights of Christ شهسواران فقیر مسیح
poor law قانون گدایان
poor-man's-orchid شیزانتوس
pope پاپ
poplar لبریزی
Popocatépetl پوپوکاتپتل
poppy خشخاش
population جمعیت
Populist party مردم، حزب (در تاریخ کشمة)
porcupine خارپشت، جوجهتیغی
Porjus پوریوس
Porkkala پورکالا
porphyry سنگ سماق
porpoise فوسن؛ خوک دریائی
Porrentruy پورانتروئی
port بندر
Port Adelaide پورت آدلالید
Port Arthur پورت آرثر (شهر، کشمة)؛ پورت آرتور (شهر، چین)
Port-au-Prince پورتوپرنس
Port-aux-Français *پورت-ا-فرانسه؛ *پورتو فرانسه
Port Blair *پورت بلر
~ de France *پور دو فرانس
~ Elizabeth پورت الیزابت
~ Harcourt *پورت هارکرت
~ Jackson پورت جکسن
Portland پورتلند
Port Louis *پورت لویس
Port Moresby پورت مورزبی
Pôrto Alegre پورتو الگره
Portoferraio پورتو فرایو
Port of New York Authority نیو یورک، سازمان بندر
Port of Spain پورت آو سپین
Porto-Novo *پورتو-نووو
Porto Santo *پورتو سانتو
Port Phillip Bay پورت فیلیپ، خلیج
Port Radium پورت رادیوم
Port-Royal پور-رویال
Port Said پرت سعید؛ پورت سعید

Portsmouth پورتسمت
Port Sudan پورت سودان
Portugal پرتغال؛ پرتقال
Portuguese East Africa پرتغال، افریقای شرقی
~ Guinea گینهی پرتغال
~ India هند پرتغال
~ language پرتغالی، زبان پرتغالی
~ West Africa پرتغال، افریقای غربی
portulaca خرفه
Posadas پوساداس
Poseidon پوسیدون (در دین یونان)
Posen پوزن
positive پوزیتیف (در عکاسی)
~ number عدد مثبت
positive rays اشعه مثبت
positivism تحققی، مذهب؛ پوزیتیویسم
positron پوزیترون
postal savings bank بانک پستی پسانداز
postimpressionism پستامپرسیونیسم
Postojna پوستوینا
postulate اصل موضوع
Postumia پوستومیا
potash پوتاس
potassium پوتاسیوم
Potchefstroom پوچفستروم
potential پتانسیل
~ difference اختلاف پتانسیل
~ energy انرژی پتانسیل
Potenza پوتنتسا
pothole چالاب
Poti *پوتی
Potidaea پوتیدایا
Potomac پوتومک
Potosi پوتوسی
Potsdam پوتسدام
(the) Potteries پاتریز
poultice; cataplasm ضماد
poultry مرغداری
pound پوند (از آحاد جرم و وزن)
poundal پوندال (از آحاد نیرو)
powder باروت
power قوه؛ *توان؛ قدرت
power factor ضریب قدرت
Powys *پاویس
Poyang پویانگ
Pozarevac پوژاروواتس
Poznan پوزنان
Pozsony پوژونی
Pozzuoli *پوتسوئولی
Prado پرادو (از موزههای اسپانیا)
praetor; pretor پرایتور (در روم قدیم)
Praetorians پاسداران امپراطور
pragmatic sanction پراگماتیک سانکسیون
pragmatism اصالت عمل، مذهب؛ پراگماتیسم
Prague پراگ
Prague, Peace of پراگ، صلح
Prague, Treaty of پراگ، عهدنامهی

Praguerie پراگری
Praha (چک) پراها
Prairie du Chien پری د شین
Prairie Provinces ایالات چمنی
prairies چمنستان
Prairie States ایالات چمنی
prairie wolf گرگ چمنزار
Prakrit پراکریت
praseodymium پرازئودیم
Pravdinsk *پراودینسک
Pre-Cambrian پرکامبرین، دوران
precession حرکت تقدیمی (در نجوم)
precession of the equinoxes تقدیم اعتدالین (در نجوم)
precipitation رسوب؛ ریزش (در هواشناسی)
preconscious *مرزآگاهی (در روانشناسی)
Pregel *پرگل
pregnancy آبستنی
prehistoric man انسان اولیه
Preira *پریرا
prelude پرلود (در موسیقی)
Premier Empire امپراطوری اول (در تاریخ فرانسه)
Premysl پرمیسل
prental care مواظبتهای پیش از زایمان
Pre-Raphaelites پیش از رافائلیان
presbyopia; presbytia پیرچشمی
presbyterian پرسبیتری
Presbyterianism *پرسبیتری، نظام
presbytia; presbyopia پیرچشمی
Presidential Range پرزیدنشل، رشته‌ی
presidium *پرزیدیوم
Prespa پرسپا، دریاچه‌ی
press, freedom of the مطبوعات، آزادی
Pressburg پرسبورگ
pressure فشار (در فیزیک)
Preston پرستن
Prestonpans پرستن‌پنز
Prestwick *پرستویک
Pretoria پرتوریا
Preussen *پروسن (آلمانی)
prevailing wind باد غالب
Priam پریاموس (در افسانه‌های یونان)
Priapus پریاپوس (در دین یونان)
Pribilof Islands پریبیلوف، جزایر
prickly pear گلابی خاردار
Pride's Purge پراید، تصفیه‌ی
priest کاهن؛ کشیش
primate نخست‌کشیش
primates آدم‌نمایان
prime factor عامل اول (در ریاضیات)
~ number عدد اول
primogeniture نخست‌زادگی
primrose پامچال؛ پریمروز
Prince Albert پرنس البرت
Prince Edward Island پرنس ادوارد آیلند؛ جزیره‌ی پرنس ادوارد
Prince of Wales, Cape پرنس آو ویلز، دماغه‌ی

Prince of Wales Island پرنس آو ویلز، جزیره‌ی
Princeton پرینستن
Prince William Sound پرنس ویلیام، خلیج
principal focus *کانون اصلی
printing چاپ
Pripet پریپت
prism منشور
prison زندان
prisoners of war زندانیان جنگ
privateer دریاستیز
privateering دریاستیزی
privet برگ بو
Privy Council شورای خصوصی(در انگلستان)
Prix de Rome, Grand گران پری دو رم
probability احتمال
process فرایند
(to) process آمودن
Procne پروکنه (در اساطیر یونان)
proconsul پروکنسول (در دولت روم)
Procrustes پروکروستس
Procyon شعرای شامی (در نجوم)
producer gas هواگاز
profil نیمرخ
profit مرابحه
progression تصاعد (در ریاضیات)
progressive education تعلیم و تربیت مترقی
Progressive party پیشرو، حزب
prohibition تحریم مشروبات الکلی
projectile پرتابه
projection تصویر (در هندسه)؛ تجسم (در روانشناسی)
projective tests تستهای ابرازی (در روانشناسی)
projector پروژکتور
projestrone پروژسترون
proletariat پرولتاریا
proline *پرولین
Prometheus پرومتئوس
promethium پرومتئوم
prominences زبانه‌های خورشید
promontory; headland سنگپوز
Prontosil پرونتوزیل
propaganda تبلیغات
propagation of plants تکثیر گیاهان
propellant *پیشران (در فضاپیمائی)
proper accident عرضی خاص (در اصطلاح منطق)
~ fraction کسر حقیقی (در اصطلاح حساب)
property مالکیت
proportion تناسب (در ریاضیات)
proposition قضیه (در اصطلاح منطق قدیم)؛ گزاره (در اصطلاح منطق)
propylaeum پروپولایوم (در معماری یونانی)
prostate gland پروستات؛ غده‌ی وزی
prostitution فاحشگی
protactinium پروتاکتینیوم
protection حمایت (در اصطلاح اقتصاد)

protective coloration رنگپذیری حفاظی؛ *رنگ‌آمیزی حفاظی
Protectorate حکومت سرپرستی
protectorate تحت الحمایه
proteins پروتئینها
protestant پروتستان
Protestant Episcopal Church کلیسای اسقفی پروتستان
Protestantism پروتستان، نهضت
Protestant Union پروتستان، اتحادیه‌ی
Proteus پروتئوس (در افسانه‌های یونان)
prothorax *پیشسینه
protocol پروتوکل
proton پروتون
protonation *پروتوندهی
proton-proton chain زنجیر پروتون-پروتون
protoplasm پروتوپلاسم
Protozoa آغازیان
protractor نقاله (اسباب اندازه‌گیری)
Proust's law *قانون پروست
Provençal پروونسال؛ *پرووانسال
Provence پرووانس
Proverbs امثال سلیمان
Providence پراویدنس
Provincetown پراوینستاون
Province Wellesley پراوینس ولزلی
Provisions of Oxford آکسفرد، شروط
provitamin *پرووِیتامین
Provo پرووو
prune آلوی خشک
pruning هرس
Pruntrut پرونترووت
Prussia پروس
Prussian blue آبی پروس
prussic acid اسید پروسیک
Prut; Pruth پروت
Przemysl پشمیش؛ پشمیسل
Przhewalski's horse تارپان؛ *اسب پرژوالسکی
Psalms مزامیر
Psalms of Solomon مزامیر سلیمان
psaltery پسالتریون (از سازهای زهی)
pseudepigrapha عهدین غیرقانونی مجعولات کتاب مقدس
Psiloriti *پسیلوریتی
psittacosis پسیتاکوز
Pskov پسکوف
psychastenia پسیکاستنی
Psyche پسوخه (در اساطیر یونان)
psychiatry بیماریهای روانی، درمان
psychical research; parapsychology روحشناسی
psychoanalysis پسیکانالیز
psychology روانشناسی
psychophysics فیزیک روانی
psychosis اختلال مشاعر؛ پسیکوز
psychosomatic medicine روانپزشکی
psychotherapy درمان روحی

psychrometer	نمسنج دمائی
psyllium seed	اسفرزه
Ptah	پتاح (در اساطیر مصری)
pterodactyl	پترودактیل
Ptolemaic system	بطلمیوسی، منظومه‌ی
Ptolemais	*پتولمائیس
ptomaine	پتومائین
public health	بهداشت همگانی
public opinion polling	استخراج عقاید و آراء عمومی
public ownership	مالکیت عمومی
publishing	نشر (در اصطلاح مطبوعات)
puddling process	طریقه‌ی ورز
Puebla	پوئبلا
Pueblo	پوئبلو
puerperal fever	تب نفاسی؛ حمای نفاسی
Puerto Cabello	*پوئرتو کابیو
Puerto Montt	*پوئرتو مونت
Puerto Principe	*پوئرتو پرینسیپه
Puerto Rico	پورتو ریکو
puffball	قارچ دودی
Puget Sound	پیوجت، خلیج
Pula	پولا
pulley	قرقره (از ماشینهای ساده)
Pullman	پولمن
pulsars	*پولسارها (در نجوم)
pulsating current	جریان تبضنده
pulse	نبض
puma	پوما
pumice	سنگ پا
pump	تلمبه
Punaka; Punakha	*پوناکا
Punic language	پونی، زبان
~ Wars	کارتاژی، جنگهای؛ جنگهای پونی
Punjab	پنجاب
Punjabi	پنجابی
punk	قو (ماده‌ی اسفنجی)
Punta Arenas	پونتا آرناس
pupa	شفیره؛ نوچه
pupil	مردمک (در چشم)
Puppis	*کفر (در نجوم)
Pura	پورا
pure mathematics	ریاضیات محض
~ spectrum	طیف خالص
purgatory	برزخ
Puri	پوری
Purim	پوریم؛ فوریم
purine	*پورین
Puritanism	پیرایشگری
Puritan Revolution	انقلاب پیرایشگر
purslane	گل ناز
Pursuivant	پرسویونت (در انجمن پیکها)
Purus	پوروس
Pusan	پوسان
Pushkar	پوشکار
Pushkin	پوشکین
Pushtu	پشتو
Puszta	پوستا
Puteoli	پوتئولی
Putumayo	پوتومایو
Le Puy	لو پوئی
Puy-de-Dôme	پوئی‌دو‌دوم
Puy de Sancy	پوئی دو سانسی
Pyasina	*پیاسینا
Pyatigorsk	پیاتیگورسک
Pydna	پودنا
Pygmalion	پوگمالیون (در اساطیر یونان)
Pygmy; Pigmy	پیگمه
Pylos	پولوس
Pyongyang	پیونگیانگ
pyramidal surface	*سطح هرمی
pyramids	اهرام
Pyramids, battle of	اهرام، نبرد
Pyrenees; Pyrénées (فـ)	پیرنه
Pyrénées-Atlantiques	*پیرنزاتلانتیک
Pyrénées-Orientales	پیرنه‌زوریانتال؛ *پیرنزوریانتال
Pyrex glass	*پیرکس
pyridine	پیریدین
pyrite	پیریت
(Bad) Pyrmont	پیرمونت؛ باد پیرمونت
pyroelectricity	تفبرق؛ پیروالکتریسیته
pyrogallic acid	اسید پیروگالیک
pyrogallol	پیروگالول
pyroligneous acid	اسید پیرولینیو
pyrometallurgy	*فلزگری گدازی
pyrometer	تفسنج؛ پیرومتر
pyrophoric	*جرقه‌زا
pyrotechnics	تیرتخشائی
pyroxene	پیروکسن
pyroxylin	پیروکسیلین
Pyrrha	پورها (در اساطیر یونان)
Pythagoreans	فیثاغورسیان
Pythia	پوتیا (در دین یونان)
Python	پیتون؛ پوتون (در افسانه‌های یونان)
pyxie	پیکسی؛ خزه‌ی گلدار
Pyxis	قطبنما؛ قطبنمای ملاحی (هر دو در نجوم)

Q

Qabis; Gabès	قابس
Qafsah; Gafsa	قفصه
Qantarah	قنطره
Qaraqalpaq; Kara-Kalpak	قراقالپاق
Qatar	قطر
Qina	قنا
quack grass	مرغ (گیاه‌دائمی بر قدیم)
quadrate	تربیع (در نجوم)
quadrature (squaring) of the circle	تربیع دایره
quadrics	سطوح درجه‌ی دوم
Quadruple Alliance	اتحاد چهارگانه
quaestor; questor	کوایستور
quagga	کواگا
quagmire	خلاب
Quai d' Orsay	که د/اورسه
quail	بلدرچین
Quakers	کویکرها؛ *کویکرز
quantity	کمیت
quantum	کوانتوم
quantum numbers	اعداد کوانتومی
quarantine	قرنطین؛ قرنطینه
Quarnero, Gulf of	کوارنرو، خلیج
quartet	کوارتت (در موسیقی)
quartz	کوارتز
quartzite	کوارتزیت
quasars	کوازارها
Quaternary period	دوران چهارم
quaternion	کواترنیون (در ریاضیات)
Quathlamba	کواتلامبا
Quebec	کبک
Quebec Act	کبک، قانون
Quebec campaign	کبک، پیکار
~ Conference	کبک، کنفرانس
quebracho	کبراکو؛ تبرشکن
Quedlinburg	کودلینبورگ
Queen Anne's War	کوین ان، جنگ
~ Charlotte Islands	کوین شارلت، جزایر
~ Elizabeth Islands	کوین الیزابت، جزایر
Queens	کوینز
Queensberry	کوینزبری
Queensland	کوینزلند
Queenstown	کوینزتاون
Quemoy	کموی
Quercy	کرسی
Querétaro	کرتارو
Quetta	کته
Quetzalcoatl	کتسالکوآتل
Quezaltenango	کسالتنانگو
Quezon City	کسون سیتی
Quiberon	کیبرون
Quichua	کیچوا؛ کچوا
quicklime	آهک زنده
quicksand	ماسه‌ی ناپای
quietism	تسلیم و ترک نفس
quilting	پنبه‌دوزی
Quimper	کمپر
Quincy	کوینسی
quinine	کینین؛ *جوهر گنه‌گنه
quintal	کنتال (واحد جرم)
Quintana Roo	کینتانا روئو
quintet	کوینتت (در موسیقی)
Quintuple Alliance	اتحاد پنجگانه
Quirinus	کویرینوس (در دین روم)
Quito	کیتو
Quivira	کیویرا

R

Ra; Re	رع (در دین مصری)
Rabat	رباط
Rabaul	راباول
rabbit	خرگوش
~ fever	تب خرگوشی؛ تولارمی
raccoon	راکون
race	نژاد

Race, Cape ریس، دماغه‌ی
Raciborz راتسیبوش
Racine رسین
racing مسابقه
racism *راسیسم؛ نژادپرستی
racket; racquet راکت
racketsonde *راکتسوند
radar رادار
radial شعاعی
radial velocity *سرعت شعاعی
radian رادیان
radiant energy انرژی تشعشعی
~ flux شار تشعشعی
radiation تشعشع
~ pressure فشار تشعشع
radiator رادیاتور
radical رادیکال (در اصطلاح سیاسی)؛ رادیکال (در شیمی)
radicalism رادیکالیسم
radio رادیو
radioactive dating تاریخگذاری بوسیله‌ی رادیوآکتیویته
radioactive element عنصر رادیوآکتیو
radioactive waste فضولات رادیوآکتیو
radioactivity رادیوآکتیویته
radio astronomy نجوم رادیویی
radio beacon *بیکن رادیویی
Radio City رادیو سیتی
radio compass قطبنمای رادیویی
radio galaxy *کهکشانه‌ی رادیویی
radiography رادیوگرافی؛ پرتونگاری
Radiolaria رادیولاریا
radiology رادیولوژی؛ پرتوشناسی
radiometer رادیومتر
radio range beacon *بیکن رادیویی امتدادنما
radioscopy رادیوسکوپی؛ پرتوبینی
radiosonde گمانه‌ی رادیویی؛ رادیوسوند
radiotelegraph تلگراف بیسیم
radiotelephone تلفون بیسیم؛ *رادیوتلفون
radio telescope تلسکوپ رادیویی
radiotherapy رادیوتراپی
radish ترب
radium رادیوم
radius شعاع (در ریاضیات)
~ of curvature شعاع انحنا
~ vector شعاع حامل
Radnor رادنور
Radnorshire رادنورشر
Radom رادوم
radon رادون
Rafa *رافا
raffia رافیا
Ragusa راگوزا
ragweed آمبروزیا
Raiatea رایاتئا
rail ریل
railroad; railway راه آهن
rainbow قوس قزح؛ رنگین‌کمان
rainfall بارش
rain gauge بارشسنج
raisin کشمش
Rajahmundry *راجمندری
Rajasthan راجستان
Rajputana راجپوتانا
Rajputs راجپوتها
Rajshahi *راجشاهی
Raleigh رالی
Ramah رامه
Ramallah *رام الله
Raman effect رامان، اثر
Ramat Gan *رامات گان
Ramayana رامایانا
Rambouillet رامبویه
Ramillies رامیی
Ramla; Ramleh رمله
Ramoth (in) Gilead راموت‌ـجلعاد؛ راموت در جلعاد
Rampur رامپور
Ramsgate رمزگیت
Rancagua رانکاگوا
Ranchi *رانچی
Rand, the رند
Randers رانرس
Randwick رندویک
range رشته‌کوه
Rangoon رانگون
Rangpur *رانگپور
Raoult's law; lois de Raoult رائولت، (فیز) قانون
Rapallo راپالو
Raphia; Rafa *رافیا
Rapid City رپید سیتی
Rapido راپیدو
rapids تنداب
Rappites راپیان
rare-earth metals فلزات خاکهای کمیاب
rare earths خاکهای کمیاب
rare gases گازهای کمیاب
Rarotonga راروتونگا
Ras-Algethi رأس الجاثی (در نجوم)
Ras-al gethi رأس الخیمه
raspberry تمشک
Ras Shamra رأس شمره
Rastatt راشتات
rat موش صحرائی
rate نرخ
Ratibor راتیبور
ratio نسبت
rationalism اصالت تعقل، مذهب عقل
rational number عدد منطق
Ratisbona راتیسبونا
Rat Islands رت، جزایر
Ratnapura *راتناپورا
Raton رتون
rattan راتان
rattlesnake مار زنگی
Ravenna راونا
Ravensberg راونسبرگ
Ravi رادی
ravine فرکند
Rawalpindi راولپیندی؛ راولپندی
raw materials مواد خام
ray رایا؛ شعاع (در نورشناخت)
rayon ریون (از الیاف مصنوعی)
rayonnant *ریونان (سبکی در معماری)
Re; Ra رع
Ré ره
reaction *عکس العمل؛ رد عمل
reactor رئاکتور
read خواندن (در حسابگر)
Reading ردینگ
realism واقعپردازی (در ادبیات و هنر)، واقعنگری (در فلسفه)، رئالیسم
realist *رئالیست
real number عدد حقیقی
receptacle نهنج (در گیاهشناسی)
Rechabites رکابیان
Recife رسیفه
reciprocal عکس یک عدد (در اعداد)
reciprocity معامله‌ی متقابل
recital *رسیتال
recitative رسیتاتیف
reclamation of land احیاء زمین
recognition شناسائی (در اصطلاح سیاسی)
Reconstruction ترمیم (در تاریخ کشمکش)
recorder *رکوردر (از سازها)
rectangle مربع مستطیل
rectification تکریر (در اصطلاح شیمی)، راستگری (در برق)
rectifier راستگر (در جریان برق)
recumbent fold چین خوابیده (در زمینشناسی)
recurrence formula *دستور تراجعی؛ فورمول تراجعی
Red Bank رد بنک
Redbridge *ردبریج
redbud ارغوان
red clay سرخرست
Red Cross صلیب سرخ
red dwarfs کوتوله‌های سرخ (در نجوم)
red lead; minium سرنج
red mud سرخگل
red oxyde خاک سرخ
Red River رود سرخ؛ رد ریور
Red River Settlement رود سرخ، ماندگاه
Red Russia روسیه‌ی سرخ
Red Sea بحر احمر
red shift حرکت بطرف قرمز
reducible fraction کسر ممکن التحویل
reductio ad absurdum برهان خلف
reduction احیا (در شیمی)؛ تحویل (در ریاضیات)
reed نی؛ قمیش (در سازها)
reed instruments سازهای زبانه‌دار؛ سازهای قمیشی
reef آبسنگ
referendum رفراندوم
refining تصفیه؛ پالایش

reflection انعکاس (در فیزیک)
reflex رفلکس؛ *عمل انعکاس
reforestation احیاء جنگل
Reform, Catholic اصلاحات کاتولیکی
Reformation اصلاح دینی
Reform Bills لوایح اصلاحی (در تاریخ انگلستان)
reformed churches کلیساهای اصلاح‌شده
refraction انکسار (در نورشناخت)
refractive index; index of refration ضریب انکسار
refrain *تسلسل‌بند (در موسیقی)
refrigeration سردسازی
regelation بازافسرد
Regency style ریجنسی، سبک؛ *سبک دوره‌ی نایب‌السلطنگی
regeneration نوزائی (در زیستشناسی)
Regensburg رگنسبورگ
Reggio di Calabria رجو دی کالابریا
Reggio nell' Emilia رجو نل/امیلیا
regicides شاه‌کشها
Regina رژینا
Regional Cooperation for Development همکاری عمران منطقه‌ای، پیمان
régisseur رژیسور (فنـ)
regolith; mantle rock سنگپوش
regression ترجیع (در روانشناسی)
regular polygon کثیرالاضلاع منتظم
regulator ناظم
Regulus قلب الاسد (در نجوم)
Reich رایش
Reichenbach *رایشنباخ
~ Falls رایشنباخ؛ آبشار
~ im Vogtland *رایشنباخ ایم فوگتلاند
Reichenberg رایشنبرگ
Reichsrat رایشسرات
Reichstag رایشستاگ
Reign of Terror دوره‌ی وحشت (در انقلاب فرانسه)؛ دوره‌ی ترور
reindeer گوزن شمالی
~ moss گلسنگ گوزن
rejuvenated river نوگشته‌رود
rejuvenation نوگشتن
relativity نسبیت
relay رله؛ *اسک
relief photoengraving فوتوگراوور برآمده
relief printing *چاپ برآمده
religion دین
Religion, Wars of جنگهای مذهبی
religious revival انتعاش دینی
remanance *بازماند
Remonstrants *معترضان
Remscheid رمشاید
Renaissance رنسانس
~ architecture and art رنسانس، معماری و هنر
rendement بازده؛ راندمان (در ماشینها)
Rendsburg *رندسبورگ

Renfrew رنفرو
Renfrewshire رنفروشر
Rennes رن
rennet پنیرمایه؛ مایه‌ی پنیر
Reno رنو
Rensselaer رنسلر
rent اجاره
reparations غرامات جنگ
repartimiento رپارتیمینتو
repeater قطبنمای بازگو
Representation of the People Acts نمایندگی مردم، قوانین (در تاریخ انگلستان)
repression تکبیت (در بیوشیمیالیز)
reproduction تکثیر؛ تولید مثل
Reptilia خزندگان
republic جمهوری؛ جمهوریت
Republican ریپابلیکن
Republican party جمهوریخواه، حزب
reradiation *بازتافت
Resaca de la Palma رساکا د لا پالما
reserpine رزرپین
reservoir مخزن آب
resilience *ضربه‌خوری
resin رزین
Resina *رزینا
resistance مقاومت (در برق)
resistivity *ضریب مقاومت
resonance همنوائی (در برق)
resorcin رزورسین
resorcinol رزورسینول
respiration تنفس
response پاسخ (در اصطلاح روانشناسی)
restaurant رستوران
Restauration بازگشت خاندان بوربون (فنـ)
Restigouche رستیگوش
rest mass جرم سکون
Restoration بازگشت خاندان استوارت
Resurrection قیام پس از مرگ (عیسی)
Rethel رتل
reticle تاربست (در اسبابهای نورشناخت)
Reticulum *تاربست (در نجوم)
retina شبکیه (در چشم)
Réunion رلونیون
Reuss رویس
Reval روال
Revelation مکاشفه‌ی یوحنا
reverberatory furnace کوره‌ی انعکاسی
reversal of the lines قلب خطوط (در طیف گازها)
reverse (thrust) fault *گسله‌ی وارونه
reversible واگشت‌پذیر
reversing layer طبقه‌ی برگردان (در جو خورشید)
Revolutionary Tribunal; Tribunal révolutionaire دادگاه انقلابی (در تاریخ فرانسه) (فنـ)
revolver رولور
Reykjavik ریکیاویک
Rhaetia رایتیا
Rhaeto-Romanic رتو-رومیائی

rhapsody راپسودی
Rhea رئا (در دین یونان)
~ Silvia رئا سیلویا (در افسانه‌های رومی)
Rhegium رگیوم
Rheims رنس
rhenium رنیوم
rheostat رئوستا
rheumatism روماتیسم
Rh factor ارهاش
Rhine راین
Rhine, Confederation of the راین، هم‌پیمانان
Rhineland راینلاند
Rhineland-Palatinate راینلاند-پفالتس
Rhine Province راین، ایالت
rhinoceros کرگدن
rhizome ریزوم؛ ریشه‌وار
Rhizopoda ریزوپودا؛ ریشه‌پائیان
Rhode Island رود آیلند؛ رود، جزیره‌ی
Rhodes رودس
~ ,Knights of رودس، شهسواران
Rhodesia رودزیا
~ and Nyasaland, Federation of رودزیا و نیاسالند، اتحادیه‌ی
rhodium رودیوم
rhododendron آزاله
Rhodope رودوپی
rhodopsin رودوپسین؛ ارغوان بصری
rhomboèdre لوزوجه (فنـ)
rhombus لوزی
Rhondda *رانده
Rhône رون
rhubarb ریواس
rhythm وزن؛ ریتم (در موسیقی)
Rialto ریالتو
rib دنده
Ribeirao Prêto *ریبرائو پرتو
ribose *ریبوز
Richmond ریچمند
~ upon Thames *ریچمند اپان تمز
Richter *ریشتر (مقیاس اندازه‌گیری شدت زلزله)
rickets راشیتیسم
Riding رایدینگ
Riesengebirge ریزن‌گبیرگه
rifle تفنگ
rifling خان (در تفنگ و توپ)
rift valley دره‌ی نشستی
Riga ریگا
Riga, Treaty of ریگا، پیمان
Rigel رجل الجوزا (در نجوم)
right ascension بعد (در هیئت)
right bank ساحل راست (در جغرافیا)
right wing جناح راست (اصطلاح سیاسی)
rigid سختپا
rigid body جسم صلب
rigidity *سختپائی
Rigsdag ریگسدا
Rig-Veda ریگ-ودا
Rijeka *ریکا

Rijks Museum رایکس، موزه‌ی
Riksdag ریکسداگ
Rimac *ریماک
rime یخبست
Rimini ریمینی
Rimmon رمون (از خدایان سوریه)
rinderpest طاعون گاوی
Rio de Janeiro ریو د ژانیرو
(Rio de la) Plata ریو د لا پلاتا
Rio Grande ریو گرانده
Rio Grande do Norte ریو گرانده دو نورته
Rio Grande do Sul ریو گرانده دو سول
Riom ریوم
Rio Muni ریو موني
Rion ریون
Rio Negro ریو نگرو
Rio Piedras ریو پیدراس
Riotinto ریوتینتو
Riouw Archipelago ریو، مجمع‌الجزایر
Ripon ریپن
Ripuarian Franks فرانکهای ریپوئر
rise طلوع (در نجوم)
Risorgimento ریسورجیمنتو
Ritsa *ریتسا
ritualists مناسکیان
river رود؛ رودخانه
river capture; river piracy; beheading رودگیری
Riverina ریورینا
river load بار رود
river piracy رودگیری
river profil نیمرخ رودخانه
River Rouge ریور روژ
Riviera ریویرا
Rivoli ریوولی
Riyadh ریاض
Rizal *ریسال
Rjukan ریوکان
R.N.A. *ار.ان.آ
Roanoke رولنوک
roaring forties بادهای چهلگان
roasting تشویه (در شیمی)
Robinson-Patman Act رابینسن-پتمن، قانون
robot روبوت
Roca روکا، دماغه‌ی
Rochdale راچدیل
Rochefort روشفور
~ -sur-Mer *روشفور-سور-مر
(La) Rochelle لا روشل
Rochelle salt روشل، نمک
roches moutonnées (فنـ) سنگهای گرده-گوسفندی
Rochester راچستر؛ راچستر
(La) Roche-sur-Yon, *لا روش-سور-یون
rock سنگ (در اصطلاح زمینشناسی)
Rockefeller Center راکفلر سنتر
rocketsonde *راکتسوند؛ گمانه‌ی رادیوئی
rock-flour سنگارد

Rockford راکفرد
rock garden باغ سنگستانی
Rockhampton راکهمپتن
Rock Island راک آیلند
rock salt نمک ترکی؛ نمک تبرزد
Rocky Mountains روشوز، کوههای
rococo روکوکو (سبکی در معماری و موسیقی)
Rocroi روکروا
rodentia جوندگان
Rodez رودز
Rodriguez رودریگس
roentgen; röntgen رونتگن
Rogaland *روگالان
rolling friction *اصطکاک غلطشی
Romagna رومانیا (ناحیه‌ی تاریخی)
Roman Africa افریقای روم
Roman architecture and art رومی، معماری و هنر
Roman Catholic Church کاتولیک رومی، کلیسای
romance رمانس؛ رومانس
Romance languages رومانس، زبانهای
(le) Roman de la Rose داستان گل سرخ (فنـ)
Roman Empire امپراطوری روم
Romanesque architecture and art رمانسک، معماری و هنر
Romanic languages رومیائی، زبانهای
Roman law حقوق رومی
Roman religion روم، دین
Roman roads رومی، جاده‌های
Romans رومیان؛ رساله‌ی پولس به رومیان (هر دو در عهد)
romanticism رمانتیسم؛ رومانتیسم
Romany کولی، زبان؛ *زبان رومنی
Rome رم (شهر)
Romford رامفرد
Romsdal; Romsdalen رومسدال
Roncaglia *رونکالیا
Roncevaux (فنـ) رونسوو
Roosebeke روسبکه
root ریشه (در ریاضیات؛ در گیاهشناسی)
Roquefort روکفور
~ -sur-Soulzon *روکفور-سور-سولزون

Rosa, Monte روزا، کوه
Rosario روساریو
Roscommon راسکامن
Roseau *روزو
Rozebeke *روزبک
rosemary اکلیل الجبل
Roses, Wars of the جنگهای گلها
Rosetta روزتا؛ رشید
rosewood وردچوب
Rosicrucians روزنکرویتسیان
rosin روزین
Roskilde روسکیلده
Ross and Cromarty راس و کرامرتی؛ *راس اند کرامرتی
Rossbach روسباخ

Ross Barrier راس، سد
Ross Sea راس، دریای
Ross Shelf Ice یخپهنه‌ی راس
Rostock روستوک
Rostov راستوف
Rostov-na-Donu *راستوف-نا-دانو؛ *راستوف کنار دون
Rotary International روتاری بین‌المللی
rotation حرکت وضعی (در فیزیک)
rotation of crops کشتگرد
Rothenburg ob der Tauber روتنبورگ اوب در تاوبر
Rothesay رائسی
rotor گردا (در موتورها)
Rotterdam روتردام
Roubaix روبه
Rouen روان
Rouergue روئرگ
Rough Riders سواران بیباک
roulette رولت
rounding; round-off گرد کردن (در ریاضیات)
Round Table میز گرد
roup آبله‌ی طیور
Roussillon روسیون
Rouyn روئن (فنـ)
Rove Tunnel رو، تونل
Rovigo *روویگو
Roxas *روخاس
Roxburgh *راکسبره
Roxburghshire راکسبرشر
Royal Academy of Arts آکادمی شاهی هنر
~ Asiatic Society انجمن سلطنتی آسیائی
~ Dutch Shell *رویال دچ شل
~ Highlanders رویال هایلندرز
~ Society انجمن سلطنتی (بریتانیائی)
Ruanda رواندا
~ -Urundi رواندا-اوروندی
Rub al Khali ربع الخالی
rubber کائوچو
Rubico (لتـ) روبیکو
Rubicon روبیکون
rubidium روبیدیوم
ruby یاقوت
Rüdesheim رودسهایم
Rudolph, Lake رودولف، دریاچه‌ی
Rueil-Malmaison *روئی-مالمزون
rugby راگبی (نوعی فوتبال)
Rugby راگبی (شهر)
Rügen روگن
Ruhr رور
Ruislip Northwood *رایسلیپ نورثوود
Rule گونیا (در نجوم)
ruled surface سطح خطساخته
rule of signs قاعده‌ی علامات (در جبر)
rum رم
Rumania رومانی
Rumanian language رومانیائی

R(o)umelia رومليا
rummy رامی (نوعی بازی)
Rump Parliament پارلمنت دنباله
runes رون، الفبای
Runnymede رانیمید
run-off رواناب
rupee روپیه
Rupert's Land روپرت، ارض
rupture; hernia فتق
Ruse روز؛ روسه
Russia روسیه
Russian Church کلیسای روسی
~ language روسی، زبان
~ literature روسی، ادبیات
~ Revolution انقلاب روسیه
~ Soviet Federated Socialist Republic جمهوری متحد شوروی سوسیالیستی روسی
Russo-Japanese War روس و ژاپن، جنگ
Russo-Turkish Wars روس و عثمانی، جنگهای
rust زنگ
Rustavi *روستاوی
rusting زنگ زدن
Ruthenia روتنیا
ruthenium روتنیوم
Ruthven Plot روثون، توطئه‌ی
rutile روتیل
Rutland(shire) راتلند(شر)
Rütli روتلی
Ruwenzori رووونزوری
Ryazan ریازان
Rybinsk ریبینسک
Rye رای
rye چاودار
Rye House Plot رای هاوس، توطئه‌ی
Ryswick, Treaty of ریسویک، پیمان
Ryukyu Islands ریوکیو، جزایر
Rzeszow *ژشوف
Rzhev *رژف

S

Saale زاله
Saalfeld زالفلد
Saar سار؛ *زار
Saarbrücken (آلمانی) زاربروکن
Saare ساره
Saarland *زارلاند
Saarlouis *سارلوئی؛ *زارلوئی
Sabadell *ساباذل
Sabah *سابا
Sabarmati سابرمتی
Sabbatarians سبتیون؛ اصحاب سنت
Sabbath سبت
Sabine سبین
Sabines سابینها
Sable Island *سیبل آیلند
Sac and Fox سک و فاکس
saccharimeter قندسنج
saccharin ساکارین
saccharose ساکاروز
Sacco-Vanzetti Case ساکو و وانزتی، قضیه‌ی
Sachsen *زاکسن
~ -Anhalt *زاکسن-آنهالت
sacraments آیینهای مقدس
Sacramento ساکرامنتو؛ *سکرمنتو
Sacré-Coeur ساکره-کور
sacred canon قانون مقدس
sacrifice *قربانی؛ ساکریفیس
Sadducees صدوقیان
sadism ساديسم
Sadowa سادووا؛ زادووا
saffron زعفران
Saffron Walden سفرن والدن
safety glass شیشه‌ی اطمینان
safety lamp چراغ اطمینان
saga ساگا (در ادبیات نوردی)
Sagan زاگان
sage مریم گلی
sagebrush آذربو
Saginaw ساگینا
Sagitta *سهم (در نجوم)
Sagittarius قوس (در نجوم)
Saguenay سگنی
Sagunto ساگونتو
Sahara صحرا (به عنوان اسم خاص)
Saharan Departments ولایات صحرائی
Saigon سایگون
sail بادبان
sailfish بادبان‌ماهی
Saimaa سایما
saint قدیس (نزد مسیحیان)
Saint-Acheul *سنت-آشول
Saint Albans سنت آلبنز
~ Andrews سنت اندروز
~ Augustine سنت اوگاستین
Saint-Barthélemy سن-بارتلمی، کشتار
massacre of
~ Bernard سن‌برنار
~ -Brieuc سن-بریو
~ -Cloud سن-کلو
~ -Cyr-l' Ecole سن-سیر-لکول
~ David's سنت دیویدز
~ -Denis سن-دنی
Saint-Dié سن-دیه
Sainte-Anne-de-Beaupré سنت-آن-دو-بوپره
Sainte-Chapelle سنت-شاپل
Saint Elmo's fire آتش سنت المو
Saintes سنت
Saint-Etienne سنت-اتین
~ -Gall سن-گال
~ George's سنت جورجز
~ ~ Channel سنت جورج، تنگه‌ی
~ -Germain, Treaty of سن-ژرمن، پیمان
~ -Germain-des-Prés سن-ژرمن-د-پره
Saint-Germain-en-Laye سن-ژرمن-آن-له
~ Got(t)hard سن گوتار
~ Helena سنت هلن
~ Helens سنت هلنز
~ Helier (فنـ) سنت هلیر؛ سنتلیه
~ James's Palace سنت جیمز، کاخ
~ Jean سن ژان
~ -Jean d'Acre *سن-ژان د/ آکر
~ John سنت جان
~ John's سنت جانز
~ Johns سنت جانز
St.-John's-wort هزارچشم
Saint Joseph سنت جوزف
Saint Kitts سنت کیتس
~ Laurent (فنـ) سن لوران
~ Lawrence سنت لارنس
~ -Lo سن-لو
~ Louis سنت لویس؛ سن لوئی
Saint Lucia سنت لوشا
Saint-Malo سن-مالو
~ Mark; San Marco سان مارکو، کلیسای
~ Martin سن مارتن
~ Marys سنت مریز
~ -Maur-des-Fossés *سن-مور-د-فوسه
~ Maurice سن موریس (رود)؛ *سن موریس (شهر)
~ -Michel سن-میشل
~ -Mihiel سن-میئیل
~ Moritz *سن-موریس
~ -Nazaire سن-نازر
~ Omer سنتومر
Saintonge سنتونژ
Saint-Ouen *سنتوان
~ Patrick's Purgatory برزخ قدیس پاتریکیوس
~ Paul سنت پول
~ Paul's Cathedral سنت پول، کلیسای جامع
~ Peter Port سنت پیتر پورت
~ -Peter's Church سان پیترو، کلیسای
~ Pierre et Miquelon *سن پیر و میکلون
~ -Quentin سن-کانتن
Saint-Tropez *سن-تروپز؛ سن-تروپه
~ Vincent سنت وینسنت
~ Vincent, Cape سائو ویسنته، دماغه‌ی
~ Vitus's dance داء الرقص
Saipan سایپان
Sais سائیس
Sajo *سایو
Sakai ساکای
sake ساکی
Sakhalin ساخالین
Sakkara سقاره
Sakyapa *ساکیاپا (در آیین لاما)
salad سالاد
Salamanca سالاماتکا
salamander سمندر

Salamis (یونان) سالامین؛ سالامیس
sal ammoniac نمک امونیاک
Salé (فرانسه) سلا؛ سالِه
Salem سالیم؛ شالیم (هر دو در کتمة)
Salerno سالرنو
Salford سالفرد
Salian Franks فرانکهای سالیان؛ فرانکهای سالالی
Salic law سالیک، قانون
salicylic acid اسید سالیسیلیک
salina; salt-pan نمکزار
salinity شورا (میزان غلظت املاح محلول)
Salisbury سالزبری
saliva بزاق
salivary glands غدد بزاقی
Salmon سمن (دود)
salmon ماهی آزاد
salon سالون؛ سالن
Salona سالونا
Salonica سالونیک
~ campaigns سالونیک، پیکارهای
Salop سلپ
Salpêtrière سالپتریر
Salta سالتا
Saltillo سالتیو
salt lake دریاچه‌ی شور
Salt Lake City سالت لیک سیتی
Salto سالتو
salt-pan; salina نمکزار
saltpeter شوره
Salt River سالت، رود؛ سالت ریور (انگلا)
Saluda سلودا
Salut Islands; Iles du Salut سالو،(فرانسه) جزایر
(El) Salvador سالوادر
salvage حق نجات (در قانون دریانوردی)
Salvation Army سپاه رستگاری
Salween; Salwin سالوین
Salzburg سالزبورگ؛ زالتسبورگ
Salzgitter *زالتسگیتر
Salzkammergut زالتسکامرگوت
Samar سامار
Samara سامارا
Samaritans سامریون؛ *سامریان
samarium ساماریوم
Samarkand سمرقند
Samarra سامرا
Sambre سامبر
Samnites سامنیتها
Samoa ساموآ
Samos ساموس
Samothrace ساموتراس
Samoyedes; Samoyeds ساموئیدها
sample نمونه (در علم آمار)
Samsun *سامسون
samurai سامورای
Sana; San'a صنعاء
San Angelo سن انجلو
San Antonio سن انتونیو
sand ماسه
sandalwood صندل
Sandalwood Island *جزیره‌ی صندل
sandbank کرانه‌ماسه
Sandhurst سندهرست
San Diego سان دیگو
Sandomierz ساندومیش؛ ساندومیر (روسی)
sandr دشت یخابرفتی
sandstone ماسه‌سنگ
sandstorm ماسه‌باد
Sandwich سندویچ
sandwich ساندویچ
San Francisco سان فرانسیسکو
San Gabriel سن گیبریل، کوههای
Sangarius (لتی) سقاریه؛ صقاریه
San Gimignano سان جیمینیانو
Sangre de Cristo Mountains سنگری دی کریستو، کوههای
San Ildefonso, Treaty of سان ایلدفونسو، پیمان
San Joaquin سن اواکین
San José سان خوسه
~ Juan سان خوان
~ Juan Islands سن اوان، جزایر
Sankt Wolfgang زانکت ولفگانگ
Sankuru *سانکورو
San Luis سان لویس
~ ~ Potosi سان لویس پوتوسی
San Marco; Saint Mark's سان مارکو، کلیسای
San Marino سان مارینو
Sannikov Island سانیکوف، جزیره‌ی
San Pedro Sula سان پدرو سولا
San Remo سان رمو
San Salvador سان سالوادور
sans-culottes سان کولوتها
San Sebastian سان سباستیان
Sanskrit سانسکریت
Sanskrit literature سانسکریت، ادبیات
Sans Souci سان سوسی
San Stefano, Treaty of سان ستفانو، پیمان
Santa Ana سانتا آنا
~ Catalina del Saltadero de Guaso *سانتا کاتالینا دل سالتادرو د گواسو
~ Catarina سنتا کاتارینا
~ Claus سانتا کلوز
~ Cruz سانتا کروز؛ *سانتا کروس
~ Cruz de Tenerife سانتا کروز د تنریفه
~ Fe سانتا فه
~ Isabel *سانتا ایزابل
~ Marta سانتا مارتا
~ Monica سانتا مونیکا
Santander سانتاندر
Santarém سانتارم
Santa Sophia ایا صوفیه
Santiago سانتیاگو
~ de Compostela سانتیاگو د کومپوستلا
Santiago de Cuba سانتیاگو د کوبا
~ del Estero سانتیاگو دل استرو
Santo Domingo سانتو دومینگو
santonin سانتونین؛ سنتونین
Santos سانتوس
Sanusi سنوسیه
Sao Francisco سائو فرانسیسکو
~ Luis سائو لویس
Saône سون
Saône-et-Loire سون‌ـاـلوار
Sao Paulo سائو پولو
~ Tiago سائو تیاگو
~ Tomé and Principe سائو تومه و پرینسیپه
~ Vicente; Saint Vincent (فرانسه) سائو ویسنته
sap شیره (شیره‌ی گیاهی)
saponification صابونی شدن (در اصطلاح شیمی)
saporpel پوده‌گل
sapphire یاقوت کبود
Sappho سافو؛ سافو
saprophyte پوده‌رست
sapwood زنده‌چوب
saraband ساراباند (نوعی رقص)
Saracens ساراسنها
Saragossa ساراگوسا
Sarajevo سارایوو
Saransk *سارانسک
Saraswati ساراسواتی
Saratoga campaign سرتوگا، پیکار
~ Springs سرتوگا سپرینگز
Saratov ساراتوف
Sarawak سراواک
Sarcodina سارکودینا
sarcoma سارکوم
Sardica *ساردیکا
sardine ساردین
Sardinia ساردنی
Sardis ساردیس
Sargasso Sea سارگسو، دریای
Sark سارک
Sarmatia سرمتیه
Sarmatians سرمتها؛ سارماتها؛ سرامطه؛ سرمطیان
Sarnath سارناته
Sarnia سارنیا
Saronic Gulf سارونیک، خلیج
Saros ساروس (در نجوم)
Sarpedon سارپدون (در افسانه‌های یونان)
Sar Planina *شار پلانینا
Sarrebruck ساربروک
Sarthe سارت
Sasebo ساسبو
Saskatchewan سسکچوان
Saskatoon سسکتون
satellite قمر (در نجوم)
~ , artificial قمر مصنوعی
satin ساتن
satinwood چوب اطلس

satrap ساتراپ
Satsuma ساتسوما
Satu-Mare ساتوـماره
Saturn ساتورنوس؛ زحل
satyr ساتیرها (در اساطیر یونان)
Saudi Arabia عربستان سعودی
Sault Sainte Marie سو سنت مری
Saumur سومور
sausage سوسیس
Sava ساوا
Savaii ساوایی
Savanna(h) ساوانا
Savannah سونا
savart ساوار (در موسیقی)
Save ساو
savings bank صندوق پس‌انداز
Savoie; Savoy (انگلـ) ساووا
Savona ساوونا
Savoy; Savoie (فتـ) ساووا؛ ساو (انگلـ)
Sawatch سواچ، کوههای
sawfish اره‌ماهی
sawfly مگس اره
Sawhaj سوهاج
Saxe-Altenburg ساکس‌ـآلتنبورگ
Saxe-Coburg ساکس‌ـکوبورگ
~ -Gotha ساکس‌ـگوتا
~ -Meiningen ساکس‌ـماینینگن
~ -Weimar ساکس‌ـوایمار
~ -Weimar-Eisenach ساکس‌ـوایمارـ آیزناخ
Saxons ساکسونها
Saxony ساکس؛ ساکسونی
Saxony-Anhalt ساکس‌ـآنهالت؛ زاکسـ آنهالت (آلمانی)
saxophone ساکسوفون
Sayan Mountains سایان، کوههای
scabies; itch جرب
scabiosa اسکابیوز
Scafell; Scaw Fell سکافل
scalar عددوار
scale (در جانوران)؛ قپان؛ مقیاس (در تنه) فلس
scallop سکالوپ
Scamander سکاماندروس
scammony سقمونیا
Scandinavia اسکاندیناوی
scandium سکاندیوم
Scania; Skane سکانیا؛ سکونه
scanning تقطیع (در اصطلاح تلویزیون)
~ disk *قرص تقطیع (در تلویزیون)
scapulimancy کتف‌بینی؛ *علم الاکتاف
Scarborough سکاربره
scarlet fever; scarlatine مخملک (فتـ)
Scarpanto (ایتالیائی) سکارپانتو
Scaw Fell; Scafell سکافل
scenario سناریو
scepticism شکاکیت
sceptics شکاکان
Schaffhausen شافهاوزن
Schaulen شاولن
Schaumburg-Lippe شاومبورگ‌ـلیپه
Scheat; Menkib منکب الفرس (در نجوم)
Scheldt سکلت
Schellenberg *شلنبرگ
Schenectady سکنکتدی
Scheria *سخریا
scherzo سکرتسو (در اصطلاح موسیقی)
Schism, Great شقاق کبیر؛ شقاق غرب
schist اردوال
schizophrenia تقسیم خاطر؛ سکیزوفرنی
Schlesin شلزین
Schleswig شلسویگ
~ -Holstein شلسویگ‌ـهولشتاین
Schlüsselburg شلوسلبورگ
Schmalkalden شمالکالدن
Schmalkaldic League اتحادیه‌ی شمالکالدنی
scholasticism مدرسی، فلسفه‌ی؛ اسکولاستیسیم؛ *سکولاستیسیم
Schönbrunn شونبرون
Schonen شونن
Schumla شوملا
Schwabach شواباخ
Schwaben شوابن
Schwarzwald شوارتسوالد
Schweinfurt شواینفورت
Schwerin شورین
Schwyz شویتس
sciatica سیاتیک؛ عرق النساء
scientific method *روش علمی
Scilly Islands سیلی، جزایر
scintillation چشمک زدن (در نجوم و فیزیک)
~ counter چشمکشمار
sclera صلبیه (در چشم)
Scone سکون
Scopes trial سکوپس، محاکمه‌ی
scophony *سکوفونی (در صوت)
scopolamine اسکوپولامین
Scopus, Mount سکوپوس، کوه
scorbutus; scurvy اسقربوط
scoria روباره
Scorpio; Scorpius عقرب (در نجوم)
scorpion عقرب؛ کژدم
scotch mist مهباران
Scotland اسکاتلند
~ ,Church of اسکاتلند، کلیسای
~ ,Free Church of اسکاتلند، کلیسای آزاد
~ Yard اسکاتلند یارد؛ سکاتلند یارد
Scottish dialect اسکاتلندی، لهجه‌ی
Scottsboro سکاتسبارو
scouting پیشاهنگی
Scranton سکرانتن
scree; talus سنگریز
screen *صافی (در فوتوگراوور)
screen grid *توری صافی (در الکترونیک)
screw پیچ (ماشین ساده)
scribe کاتب (در دین و تاریخ یهود)
Scriblerus Club سکریبلرس، باشگاه
scurvy; scorbutus اسقربوط
Scutari سکوتاری؛ اشقودره (ترکی)
Scutum *سپر (سوبیسکی) (در نجوم)
Scylla سکولا (در اساطیر یونان)
Scyros; Skiros سکوروس؛ سکیروس
Scythia سکوتیا
sea دریا
sea anemone شقایق دریائی
Seabees *زنبوران دریائی
sea breeze نسیم دریا
sea cow گاو دریائی
Seahorse سیهورس
seahorse اسب دریائی
Sea Islands جزایر دریائی؛ سی‌آیلندز
seal سیل؛ شیر دریائی (پستاندار دریائی)
sea level سطح دریا
Sea of Galilee طبریه، دریاچه‌ی
sea pink لسان الطین
seaport دریابندر
sea power قدرت دریائی
searchlight نورافکن
seas, freedom of the آزادی دریاها
seasickness دریازدگی
season فصل
sea star; starfish ستاره‌ی دریائی
SEATO سیتو
Seattle سیتل
sea urchin توتیا
Sebastopol; Sevastopol سباستوپول
Seb(o)u سبو، وادی
secant قاطع؛ قطر ظل (در مثلثات)؛ سکانت (در مثلثات)
Secession, War of جنگ انفصال (در تاریخ کشور)
Second Adventists *آدونتیستهای دوم
secondary emission of electrons صدور ثانوی الکترونها
Second Empire (فتـ) امپراطوری دوم (در تاریخ فرانسه)
secretary bird مرغ منشی
secretion ترشح (در زیستشناسی)
secret police پلیس مخفی
Secrets of Enoch *خنوخ، اسرار
sector قطاع
Sedan سدان
sedge جگن
Sedgemoor سجمور
sediment تهنشست
sedimentary rocks سنگهای تهنشستی
sedimentation *تهنشینی
sedum فاوانیا؛ عود الصلیب
Seebeck effect زیبک، اثر
seed دانه (در گیاهشناسی)
seepage زه (تراوش آب زیرزمینی)
segment قطعه (در هندسه)
Segni سنیی
Ségou; Segu *سگو
Segovia سگوویا
Segura *سگورا
seidlitz سدلیتز، گرد

seignorial system; manorial system نظام خاوندی
Seine سن
~ -et-Marne سن‌ـاـمارن
~ ~-Oise سن‌ـاـاواز
~ -Inférieure سن‌ـانفریور
~ -Maritime سن‌ـماریتیم
~ -Saint-Denis *سن‌ـسن‌ـدنی
Seir سعیر
seismic focus کانون زلزله
seismic waves لرزه‌ای، امواج
seismogram *لرزه‌نگاشت
seismograph لرزه‌نگار
seismology لرزه‌شناسی
Seiyukai سیوکای (از احزاب سیاسی ژاپن)
Sekia el Hamra ساقیة الحمراء
Sekondi-Takoradi *سکندی‌ـتاکورادی
Selangor سلنگور
selection, natural انتخاب؛ انتخاب طبیعی
Selene سلنه (در اساطیر یونان)
Selenga سلنگا
selenic acid *اسید سلنیک
selenium سلنیوم
Seleucia سلوکیه
self-fertilization *خودلقاحی
self-induction خودالقائی
self-service سلف‌سرویس
Selkirk سلکرک
Selkirkshire سلکرک‌شر
seltzer water آب سلتز
Selvas سلواس
semantics سمانتیک
semaphore سمافور
Semarang سمارانگ
Semele سمله (در دین یونان)
semiarid نیمکماب
semiconductor نیمهادی
semilunar *سینی آلورتی، دریچه‌ی (در قلب)
seminar سمینار
Seminole سمینول
Semipalatinsk سمیپالاتینسک
Semi-permeable membrane غشاء نیمتراوا
Semites سامیها
Semitic languages سامی، زبانهای
Semmering زمرینگ
Semnae سمنای (در دین یونان)
Sempach زمپاخ
senate سنا؛ سناتوس
Sendai سندای
Seneca Falls سنکا فالز
Seneff(e) سنف
Senegal سنگال
Senigallia سنیگالیا
Senlis سانلیس
Sens سانس
sensitive plant گیاه حساس
Senta سنتا
sentence مجازات
Seoul سئول

sepal کاسبرگ (در گیاهشناسی)
separation تفریق (در حقوق)
separation of powers قوای سه‌گانه
separatists انفصالیون
separator, cream ماشین خامه‌گیری
Sepharad صفارد؛ سفاراد
Sephardim سفردیم
Sepias سپیاس
Sepik سپیک
Sepoy Rebellion شورش سپاهیان
September سپتامبر
septicemia سپتیسمی؛ خونگند
Septimania *سپتیمانیا
Septuagint ترجمه‌ی هفتادی؛ ترجمه‌ی هفتاد
sequence رشته (در ریاضیات)
sequoia سکویا
Seraing *سرن
seraphim سرافیم
Serbia صربستان
Serbo-Croatian صرب و کروآتی
Serdica *سردیکا
Seremban *سرمبان
Seret *سرت
serf سرف
sergeanty; serjeanty سارجنتی
Sergiev سرگیف
series سلسله (در ریاضیات)، ریسه (در زمینشناسی)
serine *سرین (از ترکیبات آلی)
Seringapatam سرینگپتم
serjeanty; sergeanty سارجنتی
Serpentarius حواء (در نجوم)
Serpent حیه (در نجوم)
serpentine سرپانتین
Serpukhov *سرپوخوف
serum سروم؛ سرم
Servile Wars جنگهای بردگان
servomechanism سروومکانیسم
sesame کنجد
Sestos سستوس
Set; Seth ست (در دین مصر قدیم)
set مجموعه (در اصطلاح ریاضیات)
Sète ست
Setesdal ستسدال
Sethians *شیثیها
setting غروب (در نجوم)
(Act of) Settlement قانون جانشینی
settler ماندگار
Setùbal ستوبال
Sevastopol; Sebastopol سواستوپول
Seven against Thebes مخالفان هفتگانه‌ی تب
Seven Days battles نبردهای هفت روزه
Seventh-Day Adventists *آدونتیستهای روز هفتم
Seven Weeks War جنگ هفت هفته
~ Wise Men of Greece حکمای سبعه
~ Wonders of the World عجایب سبعه
~ Years War جنگ هفتساله
Severn سورن
Severnaya Zemlya سورنایا زملیا

Seville سویل
Sèvres سور
Sèvres, Treaty of سور، پیمان
sewage فاضلاب
Seward Peninsula سیوارد، شبه جزیره‌ی
sewerage system *شبکه فاضلابکشی
sewing machine چرخ خیاطی
sex جنس (در زیستشناسی)
sexagesimal fraction کسر ستینی
Sextans *سکستان (در نجوم)
sextant سکستان
sextile تسدیس (در نجوم)
sexual reproduction *تولید مثل جنسی
Seychelles سیشلز
Seyhan سیحان
Sfax سفاقس؛ سفاکس
's Gravenhage س‌گراونهاگه
Shaba *شابا
shadbush بارانک
shadow سایه؛ ظل
Shahjahanpur شاهجهانپور
Shakers لرزه‌گران؛ شیکرز (انگل)
Shakhina *شکینه
Shakhty شاختی
shale سنگ رستی
shallot موسیر
Shamash شمش (خدای خورشید در بابل و آسور)
shamrock شبدر ترشک
Shan شان، مملکت
Shanghai شانگهای
Shanhaikwan شانهایکوان
Shannon شنن
Shans شانها؛ قوم شان
Shansi شانسی
Shantung شانتونگ
Shao-hsing *شاوشینگ
share cropping *سهم بردن از محصول، نظام
Shari شاری
Sharjah شارجه
shark کوسه (از ماهیها)
Sharon شارون
Shatt al[el] Arab شط العرب
Shavli شاولی
Shcherbakov شچرباکوف
shearing *برینش (در مکانیک)
Sheba سبا
Shechem شکیم
Sheffield شفیلد
shell صدف؛ گوش ماهی
shellac شلاک؛ لاک صدفی
Shemakha شماخی؛ شماخا
Shenandoah شنندوآ
Shensi شنسی
Shen-yang شنیانگ
Sheol شئول
Sherborne شربورن
Sherbrooke شربروک
Sheriffmuir شریفمیور

Sherman Antitrust Act شرمن، قانون ضد تراست
sherry شری
's Hertogenbosch سرتوخنبوس
Sherwood شروود، جنگل
Shetland شتلند
Shiauliai شیاولیای
Shibboleth شبولت
Shickshock Mountains *شیکشاک، کوههای
shield سپر (در اصطلاح زمینشناسی)
Shih-chia-chuang *شی-چیا-چوانگ
Shih Shu شی شو
Shikoku شیکوکو
Shillong *شیلونگ
Shiloh شیلوه
Shiloh, battle of شایلو، نبرد
Shimoda شیمودا
Shimonoseki شیمونوسکی
Shinano شینانو
Shinar شنعار
Shinchiku شینچیکو
Shinto شینتو
Shio شیو، دماغه‌ی
ship ناو؛ کشتی
Shipka شیپکا
shipworm کرم کشتی
Shirpurla شرپورله
Shittim شطیم
Shiva شیوا؛ سیوا
Shiveluch شیولوچ
Shizuoka شیزوئوکا
Shkhara *شخارا
Shkoder شکودر
shoal آبتل
shock شوک
shock therapy درمان با شوک
shock wave موج ضربه‌ای
shogun شوگون (در تاریخ ژاپن)
Sholapur شولاپور
shooting star پامچال امریکائی
short circuit اتصالی (در برق)
shorthand تندنویسی
Short Parliament پارلمنت کوتاه
Shreveport شریوپورت
shrew موش پوزه‌دار
Shrewsbury شروزبری
shrimp میگو
Shropshire شراپشر
Shrove Tuesday سه‌شنبه‌ی اعتراف
Shumen شومن
shunt شنت
shutter *بستاور (در عکاسی)
Shyok شیوک
sial سیال (علامت اختصاری)
Sialkot سیالکوت
Siam, Gulf of سیام، خلیج
Siamese language سیامی، زبان
Siamese twins دوقلوی سیامی

Sian سیان؛ شیان
Siang سیانگ؛ شیانگ
Siangtan سیانگتان؛ شیانگتان
Siauliai شیاولیای
Sibenik شیبنیک؛ سیبنیک
Siberia سیبریه
Sibir سیبیر
Sibiu سیبیو
Sibylline Oracles *سیبولائی، وحشهای (عهدین غیرقانونی)
sibyls سیبولاها (در اساطیر یونان و روم)
Sicilian Vespers نماز شامگاهان سیسیل
Sicily سیسیل
side ضلع (در هندسه)
sidereal hour ساعت نجومی
sidereal revolution period *دوره‌ی نجومی حرکت انتقالی
sidereal time زمان نجومی
sidereal year سال شمسی(حقیقی)؛سال نجومی
sideral day شبانروز نجومی
siderite سیدریت
siderolite سیدرولیت؛ آسمانسنگ
Sidi ben (یا bel) Abbès *سیدی بن (یا بل) عباس
Sidon صیدا
Sidra, Gulf of سدرا، خلیج
Siebenbürgen زیبنبورگن
Siegfried زیگفرید، خط
Siena سینا
Sierra de los Organos *سیرا د لوس اورگانوس
~ de Trinidad *سیرا د ترینیداد
~ Leone سیرا لئون
~ Madre سیرا مادره
~ Maestra سیرا مائسترا
~ Morena سیرا مورنا
~ Nevada سیرا نوادا
~ ~ de Mérida سیرا نوادا د مریدا
sieve of Eratosthenes غربال اراتستن
Sigmaringen زیگمارینگن
signal پیام (در اصطلاح مخابرات)
sign(of zodiac) برج (در منطقة البروج)
Si hu شی‌هو
Sikang سیکانگ
Sikh سیخ
Sikhism سیخ، آئین
Sikh Wars سیخ، جنگهای
Si-kiang سی-کیانگ؛ رود سی؛ رود غربی
Siking سیکینگ
Sikkim سیکیم
silenus سیلنوس (در اساطیر یونان)
Silesia سیلزی
silhouette سیلوئت
silica سیلیس
silicate سیلیکات
silicon سیلیسیوم
silicon carbide سیلیسیوم، کربور
silicones سیلیکونها

silicosis سیلیکوز
sill سیل (در زمینشناسی)
Silla *سیلا
silo سیلو
Siloam سلوام
silt قرش
Silurian period سیلورین، دوره‌ی
silver nitrate نیترات نقره
Silves سیلوس
sima سیما (لفظ ساخته شده از سیلیس و منیزیوم)
Simancas سیمانکاس
Simbirsk سیمبیرسک
Simferopol سیمفروپول
Simla سیملا
Simois سیموئیس
Simonstown سایمنزتاون
Simplon سمپلون
sin گناه؛ معصیت
Sinai سینا (شبه جزیره)
Sinaia سینایا
Sinaloa سینالوآ
Sind سند
Sindhi سندی، زبان
sine theorem (law) قضیه‌ی جیوب
Singan سینگان
Singapore سنگاپور
singh سینگه
Singhalese سیلانی، زبان
Sing Sing سینگ سینگ
Sinkiang سینکیانگ
Sinn Fein شین فین (نهضتی سیاسی در ایرلند)
Sino-Japanese War چین و ژاپن، جنگ
Sinop سینوپ
Sinuiju سینوئیجو
sinus سینوس؛ جیب
sinusitis سینوزیت
sinusoidal *جیبی
Sion سیون (شهر)؛ صهیون
Siouan سوئی، زبان
Sioux City سو سیتی
~ Falls سو فالز
~ Indians سو
siphon سیفون
Sippar سیپار
siren(e) سیرن
Sirens سیرنها (در اساطیر یونان)
Sirius شعرای یمانی (در نجوم)
sisal hemp کتان سیسال
Sisters of Charity خواهران شفقت
Sistine Chapel سیستین، نمازخانه‌ی
Sisyphus سیسوفوس (در اساطیر یونان)
Sitka سیتکا
Sivas سیواس
Sivash Sea سیواش، دریای
Six, the; Groupe de Six *گروه شش- (فنی) نفری؛ *آهنگسازان ششگانه
Sjaelland شلان (دانمارکی)
Skagen سکاگن
Skagerrak سکاژراک؛ *سکاگراک

Skagit سکجیت
Skagway سکگوی
Skane; Scania سکانیا
Skaraborg *سکارابورگ
skating اسکیتینگ
Skeena سکینا
skeleton اسکلت؛ استخوان‌بندی
Skelleftea *شلفتئو
skew lines متنافر، خطوط
Skikda *سکیکده
skink سقنقور
Skjeggedalsfoss *شگدالسفوس
Skoplje سکوپلیه
sky آسمان
Skye سکای
skylark کاکلی
Skiros; Scyros سکوروس؛ سکیروس
skyscraper آسمانخراش
sky waves امواج آسمانی
skywriting ترسیم در آسمان
slaked lime آهک مرده
Slankamen سلانکامن
slate سنگ لوح
Slave سلیو
Slave Coast ساحل غلامان
slavery بردگی
Slave States ایالات برده‌دار
Slavic languages اسلاوی
Slavonia اسلاوونیا
Slavs اسلاو
sleeping sickness بیماری خواب
slickenside سوده‌رخ (در زمینشناسی)
slide rule خطکش محاسبه
sliding friction *اصطکاک لغزشی؛ *لغزشی، اصطکاک
Sligo سلایگو
Sliven *سلیون
Slivno *سلیونو
Slovakia سلوواکی
Slovaks سلوواکها
Slovenes سلوونها
Slovenia سلوونیا
Slovensko *سلوونسکو
slug سلاگ (واحد جرم)
Sluis; Sluys سلویس
Smaland سمالاند
small circle دایره‌ی صغیره
smallpox آبله
smaltite سمالتین (کنی)
smell شامه؛ *بویائی
smelting گداز
smilax گردی (گیاه زینتی)
Smithsonian Institution سمیثسونین، مؤسسه‌ی
smog مهدود
smoke دود
Smoky سموکی
~ Hill River سموکی هیل، رود
Smolensk سمولنسک
smut سیاهک (از بیماریهای غلات)
Smyrna ازمیر
snail حلزون
Snake سنیک
snakebite مارگزیدگی
snapdragon گل میمون
snipe آب‌چلیک
snowberry گل مروارید
Snowdon سنودن
snowdrift برف بادآورده
snowdrop نرگس برفی
snowfield برفپهنه
snowline برفمرز
soapless soap صابون بیصابون
soap plant صابونی
soapstone سنگ صابونی
soapwort غاسول
soccer *ساکر
Sochi سوچی
social contract قرارداد اجتماعی (در علوم سیاسی)
Social Credit اعتبار اجتماعی
socialism سوسیالیسم
socialist سوسیالیست
social psychology *روانشناسی اجتماعی
social security تأمین اجتماعی
Social War جنگ اجتماعی
Society Islands; Iles de la Société (کنی) سوسیته، جزایر
Society of Friends انجمن دوستان
Society of Jesus یسوعیان
sociology جامعه‌شناسی
soda سودا؛ سود تجارتی
soda ash *خاکستر سود
Södermanland سودرمانلاند
sodium سودیوم
sodium bicarbonate; bicarbonate of soda جوشن شیرین
sodium hydroxide; caustic soda سود سوزآور؛ سود محرق
Sodom سدوم
Soerabaja; Surabaja سورابایا
Soest زوست
Sofia صوفیه
soft palate *شراع الحنک
softwood نرمچوب
Sogdiana سغدیانا؛ سغد؛ صغد
Sogne Fjord سوگنه، آبدره‌ی
Soho سوهو
soil خاک
soil creep زمین‌خزه
soilless gardening زراعت بیخاک (طریقه‌ای در زراعت)
soil profile مقطع خاک
Soissons سواسون
Sokoto *سوکوتو
solar cell *پیل خورشیدی
solar constant *ثابت خورشیدی
~ eclipse *گرفت خورشید؛ کسوف
solar spectrum طیف خورشید
~ system منظومه‌ی شمسی
~ time زمان شمسی
~ year سال شمسی
solder لحیم
sole سفره‌ماهی
solenoid سولنوئید
(The) Solent سولنت
Solesmes سولم
Soleure سولور
solfège (کنی) سولفژ؛ سرایش
Solferino سولفرینو
solid جامد (در فیزیک)؛ جسم (در هندسه)
solid angle زاویه‌ی صلب
solidification انجماد
solidifing point; freezing point نقطه‌ی انجماد
solid-state physics فیزیک حالت جامد
solidus سولیدوس
solifluction خاکسره
Solihull *سولیهال
Solingen زولینگن
Solnhofen زولنهوفن
solo سولو (در موسیقی)
Solo سولو
soloist *تکخوان (در موسیقی)؛ *تکنواز (در موسیقی)
Solomon Islands سلیمان، جزایر
Solomon's-seal مهر سلیمان
Solothurn زولوتورن
Solovetski Islands سالاوتسکی، جزایر
solstices انقلابین
soluble glass; water glass شیشه‌ی محلول
solution محلول
Solutré سولوتره
Solutrean *سولوتره‌ای
Solutré-Pouilly *سولوتره-پویی
Solvay process سلوی، طریقه‌ی
solvent حلال
Solway Firth سالوی، خلیج
Somali سومالی
Somalia سومالیا؛ سومالی
Somaliland سومالی فرانسه؛ سومالیلند
somatotropic hormone هورمون رشد؛ *سوماتوتروپ، هورمون
Sombor *سومبور
Somerset سامرست
~ House سامرست هاوس
Somerville سامرویل
Somme سوم
sonar سونار
sonata سونات (قطعه‌ی موسیقی)
Sonderborg سوندربورگ
Sonderbund زوندربوند
Songhai سنگای؛ سنگوی
Song of Solomon غزلهای سلیمان
Song of Songs غزل غزلها
sonic barrier دیوار صوت؛ سد صوتی
Sonora سونورا

Soochow سوچو
soot دوده
Sophene سوفنه
Sophists سوفسطائیان
soprano سوپرانو
Sopron شوپرون
Soracte سوراکته
Sorbonne سوربون
sorbose *سوربوز
Sorbs سوربها
sorghum زرت خوشه‌ای
Sorrento سورنتو
SOS *اس. او. اس
Sosnowiec *سوسنوویتس
Soter سوتر (در دین یونان قدیم)
soter *سوتر (در مذاهب گنوسی)
soude (فنـ) سود؛ سود تجارتی؛ سودا
Soufrière سوفریر
soul روح
sound باب، تنگه
sound صوت؛ صدا
soundproofing صدابندی
sound recording; tape recorder ضبط صوت
south جنوب
(the) South جنوبخوانده
South Africa, Republic of *افریقای جنوبی، جمهوری
South Africa, Union of افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی
South African War افریقای جنوبی، جنگ
South America امریکای جنوبی
South American Revolution انقلاب امریکای جنوبی
Southampton ساوثمتن
South Australia استرالیای جنوبی
~ Bend ساوث بند
~ Carolina کارولینای جنوبی
~ China Sea چین جنوبی، دریای
~ Dakota داکوتای جنوبی
southeast جنوب شرقی
Southeast Asia *آسیای جنوب شرقی
~ Asia Treaty Organization سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی
Southern Alps آلپهای جنوبی
~ Cross صلیب جنوبی (در نجوم)
~ Rhodesia رودزیای جنوبی
~ Territories *سرزمینهای جنوبی
South Georgia جورجیای جنوبی
~ Glamorgan *گلمورگن جنوبی
~ Holland زویدهولاند؛ هولاند جنوبی
~ Island جزیره‌ی جنوبی؛ ساوث آیلند
South Manchurian Railway منچوری جنوبی، راه آهن
~ Orkney Islands اورکنی جنوبی، جزایر
~ Ossetia آستیای جنوبی
~ Platte پلت جنوبی
~ Pole قطب جنوب

Southport *ساوثپورت
South Sea دریای جنوب
south-seeking pole قطب جنوبجو
South Shetland Islands شتلند جنوبی، جزایر
South Shields ساوث شیلدز
south-southeast جنوب جنوب شرقی
south-southwest جنوب جنوب غربی
Southwark *ساوثرک
southwest جنوب غربی
South West Africa افریقای جنوب غربی
South West Africa People Organization *افریقای جنوب غربی، سازمان خلق
Southwold ساوثولد
South Yorkshire یورکشر جنوبی
sovereignty حاکمیت
Sovetsk *ساوتسک
soviet سویت
Soviet Russia روسیه‌ی شوروی
soya bean سویا؛ سوژا
Soya Strait سویا، تنگه‌ی
Spa سپا
space فضا
~ biology *زیستشناسی فضائی
~ exploration فضاپویی
~ formula فورمول فضائی (در شیمی)
~ lattice *شبکه‌ی فضائی
~ law *فضائی، قانون
~ medicine طب فضائی
~ platform *سطحه‌ی فضائی
spaceport فضائی، بندر
space probe وارس (فضائی)
space station فضائی، پایگاه؛ *ایستگاه فضائی
~ -time جاگاه؛ فضا-زمان
~ travel سفر فضائی
~ vehicle وسایط فضاپیما؛ *نقلیه‌ی فضاپیما
spaghetti اسپاگتی
Spain اسپانیا
Spalato(ایتالیائی) سپالاتو
Spandau شپانداو
spaniel سگ اسپانیول
Spanish Africa افریقای اسپانیا
~ America امریکای اسپانیائی
~ -American War اسپانیا و امریکا، جنگ
~ Armada جهازات شکست‌ناپذیر
~ civil war *اسپانیا، جنگ داخلی
~ colonial architecture اسپانیائی، معماری مستعمراتی
~ fly ذراریح
~ Guinea گینه‌ی اسپانیا
~ language اسپانیائی، زبان
~ Main زمینلاد اسپانیائی
~ Morocco مراکش اسپانیا
~ Sahara صحرای اسپانیا
~ Succession, War of the اسپانیا، جنگ جانشینی
spark جرقه

spark coil; induction coil قرقره‌ی القا
spark plug شمع (در موتورها)
spark spectrum طیف جرقه‌ای
sparrow گنجشک
Sparta اسپارت
Spartacists سپارتاسیستها
Spartacus سپارتاکوس، حزب
spavin قره‌قوش (ورم استخوانی)
speaking pipes لوله‌های صوتی
species جنس (در زیستشناسی)؛ نوع (در اصطلاح منطق قدیم)
specific gravity; densité (فنـ) چگالی
~ heat حرارت مخصوص
~ resistance مقاومت مخصوص
~ volume حجم مخصوص
spectral lines طیفی، خطوط
~ series *رشته‌های طیفی
~ types (classes) طبقات طیفی
spectrogram طیفنگاشت
spectrograph طیفنگار
spectroheliograph خورطیفنگار
spectrometer طیفسنج
spectrophotometer طیفنورسنج
spectroscope طیفنما
spectroscopy طیفبینی
spectrum طیف (در اصطلاح علمی)
speech defects عیبهای تکلم
speedwell سیزاب
speleology غارشناسی
Spencer سپنسر، خلیج
sperm منی؛ نطفه
spermaceti (فنـ) موم روغن
spermatozoon نطفه
sperm oil پیه ماهی
Spey سپی
Speyer شپایر
(La) Spezia لا سپتسیا
Spezia, Gulf of *سپتسیا، خلیج
sphagnum اسفاگنوم
sphalerite سفالریت
sphere of influence منطقه‌ی نفوذ
spherical aberration کجنمائی کرویت
~ lens عدسی کروی
~ polygon کثیرالاضلاع کروی
~ sector قطاع کروی
~ trigonometry مثلثات کروی
~ wedge قاچ کروی
spherics اکر، علم
spheroid گویوار
sphinx سفینکس (در اساطیر مصر قدیم)
Spica سماک اعزل
spice ادویه
Spice Islands جزایر ادویه
spider عنکبوت
spikenard سنبل الطیب
spinach اسفناج
spinal column ستون فقرات؛ *ستون مهره‌ها
spinal cord مغز حرام؛ نخاع؛ نخاع شوکی
spinet سپینت (از سازهای زهی)

spinning ریسندگی
~ wheel *ریسندگی، چرخ
spiraea قندول
spiral galaxies *کهکشانه‌های مارپیچی
spit زبانه (در جغرافیا)
Spithead سپیتهد
Spitsbergen سپیتزبرگ
spleen سپرز؛ طحال
Split سپلیت
Spluga (ایتالیائی) سپلوگا
Splügen شپلوگن
Spokane سپوکن
Spoleto سپولتو
sponge اسفنج
spontaneous combustion *احتراق خودبخود
Sporades سپورادس
spore هاگ؛ *سپور
sporification هاگسازی
sporophyte *سپوروفیت
sporozoa سپوروزوئا
Spree شپره
spring چشمه
Springfield سپرینگفیلد
Springs *سپرینگز
spring tide مهکشند
spruce کاج فرنگی
spun glass شیشه‌ی ریسیده
spurge فرفیون
spurry بقلة الرمل؛ علف شن
Spurs, Battle of the مهمیزها، نبرد
Sputnik سپوتنیک
squall بادزد
square مربع
~ number عدد مربعی
~ root جذر
squash کدو؛ اسکواش (نوعی بازی)
squid سش؛ ماهی مرکب
squill اسقیل
squire سپردار
squirrel سنجاب
Sredets *سردتس
Sri Lanka *سری لانکا
Srinagar شریناگار؛ سریناگار
Stabat Mater ستابات ماتر (از سرودهای کلیسای کاتولیک)
stadholder ستادهاودر
stadium ستادیوم
Stafford ستفرد
Staffordshire ستفردشر
stage صحنه (در اصطلاح تئاتر)؛ صفحه (در میکروسکوپ)
stage manager مدیر صحنه
Stagira ستاگیرا
Stakhanovism ستاخانوویسم
stalactite (فنـ) استالاکتیت
stalagmite استالاگمیت
Stalin ستالین
Stalinabad ستالین‌آباد
Stalingrad ستالینگراد
Stalino ستالینو
Stalinsk ستالینسک
stamen پرچم (در گیاهشناسی)
Stamford ستمفرد
~ Bridge ستمفرد بریج
stamp; timbre (فنـ) تمبر
Stamp Act قانون تمبر (در تاریخ کشمکش)
standard conditions شرایط متعارفی (در اصطلاح فیزیک)
Standard Oil Company استاندارد اویل، شرکت
standard time زمان استانده
Stanislav ستانیسلاو
Stanley Falls ستنلی، آبشارهای
~ Pool ستنلی، آبگیر
Stanleyville ستنلیویل
Stanovoy Range ستانووی، کوههای
Stans ستانس
Stara Planina *ستارا پلانینا
Stara Zagora *ستارا زاگورا
starch نشاسته
Star Chamber تالار ستاره (در لندن)
Star of Bethlehem ستاره‌ی بیت لحم
Star-spangled Banner بیرق ستاره‌نشان
Stassfurt شتاسفورت
statement گزاره
Staten Island ستتن، جزیره‌ی
States-General; Etat-généraux (فنـ) اتا ژنرو (در تاریخ فرانسه)
States of the Church ممالک کلیسا
states' rights حقوق ایالات
static ستاتیک (در اصطلاح رادیو)
statice (فنـ) *ستاتیس
statics ستاتیک؛ تعادلشناسی
stationary waves ماندار، امواج
statistics آمار (علم)
Statue of Liberty مجسمه‌ی آزادی
Staunton ستنتن
Stavanger ستاوانگر
Stavropol ستاوروپول
~ Kray ستاوروپول، سرزمین
steady-state theory *جهان ایستان، نظریه‌ی؛ *نظریه‌ی جهان ایستان
steam engine ماشین بخار
steamship کشتی بخار
stearin ستئارین
steatite; soapstone ستئاتیت؛ سنگ صابون
steel فولاد
steelyard *قپان رومی
Steelyard, Merchants of the ستیلیارد، بازرگانان
Steenkerque ستنکرکه
Stegosaurus ستگوزور
Steiermark شتایرمارک
stele; stela استل؛ ستل
Stelvio Pass ستلویو، گردنه‌ی
stem ساقه (در گیاهشناسی)
Stepanakert ستپاناکرت
Stepney ستپنی
steppe استپ
stère (واحد حجم) (فنـ) ستر
stereochemistry شیمی فضائی؛ *ستراوشیمی
stereometric formula فورمول مجسم
stereophonics سترئوفونی
stereopticon سترئوپتیکون
stereoscope برجسته‌نما
stereoscopy برجسته‌بینی
stereotype سترئوتایپ
sterility سترونی؛ نازائی؛ عقم
Sterlitamak *سترلیتاماک
steroids ستروئیدها
sterols ستروئلها
setesdal ستسدال
stethoscope استتوسکوپ
Stettin شتتین
Stevenage *ستیونیج
Stewart استوارت
Steyr شتایر
sthène (واحد نیرو) (فنـ) ستن
stickleback *آبنوس، ماهی
stigma کلاله
Stikine ستیکین
Stiklestad ستیکلستا
stimulus محرک (در اصطلاح روانشناسی)
sting نیش
Stirling سترلینگ
Stirlingshire سترلینگ‌شر
stock ورقه‌ی سهم
~ exchange بورس
Stockholm استکهلم
Stockport ستاکپورت
Stockton ستاکتن
Stockton-on-Tees ستاکتن‌ـآن‌ـتیز
Stoicism رواقی، مذهب
Stoke-on-Trent ستوک‌ـآن‌ـترنت
stomach معده
Stone Age عصر حجر
Stonehenge ستونهنج
Stone of Destiny سنگ سرنوشت
stone river رودسنگ
storage device مخزن (در حسابگر)
Storfjord ستور، آبدره‌ی
stork لکلک
storm طوفان
Storting ستورتینگ
stowed winds بادهای تنجیده
strain دگروشی (در کشاورزی)
strait باب؛ تنگه
Strait of Dover *تنگه‌ی دوور
Strait of Georgia جورجیا، تنگه‌ی
Straits Settlements ماندگاههای تنگه‌ها
Stralsund شترالزوند
Strand سترند
Stranraer *سترنرار
Strasbourg ستراسبورگ
Strasbourg, Oath of ستراسبورگ، سوگند
Stratford-upon-Avon *سترتفرد‌ـاپان‌ـایون

Stratford-on-Avon ستر تفرد ـ آن ـ ایون
Strathclyde and Cumbria ستر ثکلاید و کامبریا
Strathmore ستر ثمور
stratification چینه‌سازی؛ چینه‌بندی (در اصطلاح زمینشناسی)
stratigraphy چینه‌شناسی (در اصطلاح زمینشناسی)
stratopause ستراتوپوز؛ *پوشمرز
stratosphere ستراتوسفر؛ پوشکره
stratum چینه (در اصطلاح زمینشناسی)
straw کاه
strawberry چیانک
stream روانه (در جغرافیا و در فیزیک)
strength of materials مقاومت مصالح
streochemistry *سترئوشیمی
streptococcus استرپتوکوک
Stresa سترزا
stress تلاش (در مکانیک)
Streymoy *سترموی
stria خش
strike اعتصاب
string زه (در سازها)
stringed instruments سازهای زهی
string quartet *کوارتت زهی
stroboscope سترو بوسکوپ
Stromboli سترومبولی
Stromo; Streymoy سترومو
strontium سترونسیوم
Struma سترووما
strychnine استریکنین
Setúbal ستوبال
studio استودیو
Stuhlweissenburg شتولوایسنبورگ
stupa ستوپا
Sturm und Drang شتورم اوند درانگ
Stuttgart شتوتگارت
style *خامه (در گیاهشناسی)
Stymphalian birds ستومفالیسی، مرغان
Styria ستیریا
Styx ستوکس (در دین یونان)
subatomic زیراتمی
subconscious شعور مغفول
Subiaco سوبیاکو
subjective *درونخودی؛ *ذهنی (در فلسفه‌ی اسلامی)
sublimation تصعید (در فیزیک)؛ تعالی (در روانشناسی)
submarine زیردریالی
submerged valley غرقدره
Subotica سوبوتیتسا
subsequent river میانرود
subset *مجموعک (در اصطلاح ریاضیات)
subsidy جایزه؛ *اعانه
subsoil زیرخاک
subsonic سوبسونیک؛ *زیرصوتی
substitution جانشینی؛ *استخلاف (هر دو در شیمی)
substraction تفریق (در حساب)
subtropical گردمداری، ناحیه‌ی

sucker مکینه (در جانورشناسی)
Sucre سوکره
sucrose سوکروز
suction مکش
suction pump *تلمبه‌ی مکشی
Sudan سودان
Sudetes سودت
Sudeten (آلمانی) *زودتن
Suebi سوئبها
Suez سوئز
Suffolk سافک
Sufism تصوف
sugar قند؛ شکر
sugarcane نیشکر
sugare of bamboo طباشیر؛ تباشیر
sugar of lead شکر سرب
suggestion تلقین (در روانشناسی)
Sui سوئی
Suir *سویر (رود، انگلستان)
suite سوئیت؛ سویت (در موسیقی)
Suiyuan سوئی‌یوان
Sukhum سوخوم
Sukhumi سوخومی
Sukkertoppen سوکرتوپن
Sukkoth سوکوت
Sukkur *سوکور
Sulaimaniyah سلیمانیه
sulfa drugs; sulfamide سولفامیدها؛ *داروهای سولفاتی
sulfate; sulphate سولفات
sulfide; sulphide سولفور
sulfite سولفیت
sulfur; sulphur گوگرد
sulfuric acid اسید سولفوریک
Sulitjelma سولیتیلما
sulphate; sulfate سولفات
sulphide; sulfide سولفور
sulphur; sulfur گوگرد
sulphuric acid اسید سولفوریک
Sulu Archipelago سولو، مجمع‌الجزایر
sumac; sumach سماق
Sumatra سوماترا
Sumava شوماوا
Sumba سومبا
Sumbawa سومباوا
Sumer سومر
Sumgait *سومگایت
summer *تابستان
sun خورشید
Sumter, Fort سامتر، دژ
Sunda Islands سوندا، جزایر
Sunday school مدارس یکشنبه
Sunderland *ساندرلند
sundial ساعت آفتابی؛ شاخص آفتابی
sunflower آفتابگردان
Sungari سونگاری
Sungaria زونگاری
Sungkiang سونگکیانگ
sunshine آفتاب

sunshine recorder آفتابسنج
sunspots کلف
sunstroke آفتابزدگی
Suomenlinna سوئومنلینا
Suomi *سوئومی
superconductivity فوق هدایت
(to) supercool فرو تافتن
supercooled فروتافته
supercooling فروتافت
superfuidity *فوق سیالیت
supergiant stars مهغولان (در نجوم)
superheated فراتافته
superheated steam بخار فراتافته
superheating فراتافت
superheterodyne سوپرهتروددین
Superior سوپریور
, Lake ـــ سوپریور، دریاچه‌ی
superior planets سیارات علوی
supermarket سوپرمارکت
supernova ابرنواختران؛ سوپرنووا
superpanavision سوپرپاناویژن
superphosphate سوپرفوسفات
supersaturation فوق اشباع
supersonic سوپرسونیک؛ *ابرصوتی
supplice de la roue (فنـ) چرخ، مجازات
supply عرضه (در اقتصاد)
suppressor grid *توری مانع (در الکترونیک)
supra-field problems مسائل فوق رشته‌ای (در فلسفه‌ی علم)
suprarenal gland غده‌ی روی کلیه
Supung *سوپونگ (سد، چین)
Surabaja; Soerabaja سورابایا
Surakarta; Soerakarta سوراکارتا
Suram *سورام
Surat سورت؛ سورات (شهر، هند)
surface سطح
surface-active agent ترساز
surface of revolution سطح دوار
surface tension کشش سطحی
surgery جراحی
Surinam سورینام
surrealism سوررئالیسم
Surrey ساری
surveying نقشه‌برداری
Susa شوش
Susah; Sousse سوس (شهر، تونس)
Susak سوشاک
Susiana سوزیان؛ *سوزیانا
suspension دروا (در فیزیک)
suspension bridge *پل معلق
Susquehanna ساسکوئهنا
Sussex ساسکس
Sutherland ساذرلند
Sutherlandshire ساذرلندشر
Sutlej ساتلج
suttee ساتی
Sutton *ساتن
Suva سووا
Suzdal سوزدال

suzerain سوزرن
Svalbard سوالبار؛ *سوالبارد
Svanetski *سوانتسکی
Sveaborg سوئابورگ
Svealand سوئالاند
Sverdlovsk سوردلوفسک
Svir سویر (رود، نجف)
Swabia سوابیا
Swabian League سوابیائی، اتحادیه‌ی
Swahili سواحلی
Swahili language *زبان سواحلی
swallow پرستو
swamp باتلاق
swan قو
Swansea سوانسی
SWAPO *سواپو
swastika صلیب شکسته؛ سواستیکا
Swat سوات
Swatow سوائو
Swaziland سوازیلند
Sweden سوئد
Swedish language سوئدی، زبان
sweet cicely مر (گیاه دائمی ملفی)
~ gum میعه‌ی سائله
~ marjoram مرزنجوش
~ pea نخود عطری
~ potato پیچک شیرین
Swiss Guards گارد سویسی
switch سوئیچ
Switzerland سویس
swordfish شمشیرماهی
Sybaris سوباریس
Sydney سیدنی
~ Harbour سیدنی هاربر
Syktyvkar *سیکتیوکار
syllogism قیاس (در اصطلاح منطق)
Sylt سیلت
symbiosis همزیستی (در اصطلاح زیستشناسی)؛ سمبیوز
symbol نماد
symbolic logic; mathematical logic منطق ریاضی
symbolism سمبولیسم؛ نمادپردازی
symbolist سمبولیست
symmetry تقارن
symphonic poem پوئم سمفونیک
symphony سمفونی
symphony orchestra ارکستر سمفونی
Symplegades سومپلگادس (در اساطیر یونان)
synagogue کنشت
Synaos سوناوس
synchrotron سنکروترون
syncline ناودیس
synclinorium ناودیس شکنجی
syndicalism سندیکالیسم
synod سینود
synodic revolution period *دوره‌ی هلالی
Synoptic Gospels انجیلهای نظیر
syntan *سنتان
synthesis ترکیب (در اصطلاح شیمی و در فلسفه‌ی علم)
synthetic rubber کائوچوی مصنوعی
syphilis سیفیلیس؛ آتشک
Syracuse سیراکوز؛ سیراکیوز
Syr Darya سیر دریا
Syria سوریه
Syriac سریانی
system سیستم
Syzran سیزرانی؛ *سیزران
Szabadka *سابادکا
Szatmar-Németi ساتمار؛ ساتمار-نمتی
Szczecin *شچتسین
Szechwan سچوان
Szeged سگد
Székely سکلی
Székesfehervar سکشفهروار
Szentgotthard *سنتگوتهارد

T

Taal, Lake تاتال؛ دریاچه‌ی
Tabard Inn تبرد این
Tabasco تاباسکو
tabasheer طباشیر؛ تباشیر
Tabernacle خیمه‌ی مقدس
~ , Feast of میوه‌بندان، عید
table جدول (در اصطلاح ریاضیات)
Table Mountain تافلبرگ
table tennis; ping-pong پینگ پنگ؛ تنیس روی میز
taboo; tabu تابو
Tabor تابور
Taborites تابوریان
Tabor Mount تابور؛ جبل‌الطور
tabu; taboo تابو
Tacloban تاکلوبان
Tacoma تکوما
tadpole کفچلیز
Tadzhikistan تاجیکستان
Taegu *تایکو؛ *تایگو
Taenarum *تایناروم
Tafilelt; Tafilet تافیلالت
Tagal(og) تاگالوگ؛ تاگال
Taganrog (فن) تاگانروگ
(le) Tage (فن) تاژ، لو
tagua تاگوا
Tagus تاگوس
Tahiti تاهیتی؛ تائیتی
Tai تای
Taif طائف
Taimyra *تایمیرا
Taimyr Peninsula تایمیر، شبه جزیره‌ی
Tainan تاینان
Tainaron *تایناروون
Taipei; Taipeh تایپه
Taiping Rebellion تایپینگ، شورش
Tai Shan تای شان
Taiwan تایوان
Taiyüan تای‌یوان
Taj Mahal تاج محل
Tajo تاخو
Tajumulco *تاخومولکو
Takla Makan; Taklamakan تاکلاماکان
Talavera *تالاورا
Talavera de la Reina *تالاورا ذ لا رئینا
talc تلق؛ طلق؛ تالک
Talca تالکا
Talcahuano *تالکاوانو
Tallahassee تلهسی
Tallinn تالین
tallow پیه
tallow tree درخت پیه
Talmud تلمود
talus; scree سنگریز
Tamale *تمالی
Taman تامان
tamarisk گز
Tamatave *تاماتاو
Tamaulipas تاماولیپاس
tambourine دف
Tamil تامیل
Tamil Nadu *تامیل نادو
Tammany Hall تمنی هال
Tammerfors تامرفورس
Tammuz تموز (از خدایان بابلی)
Tampa تمپا
Tampere تامپره
Tampico تامپیکو
Tamworth تمورث
Tana تانا
Tanagra تاناگرا
Tananarive تاناناریو
T'ang تانگ (سلسله‌ی سلطنتی چین)
Tanganyika تانگانیکا
tangent مماس (در هندسه)؛ ظل (در مثلثات)؛ تانژانت
tangerine بکرائی
Tangier طنجه
tango تانگو (نوعی رقص)
Tanis تانیس
Tanjore تانجور
tank تانک
Tannenberg تانتبرگ
tannic acid تانیک، اسید
tannin مازو
tanning دباغی
tansy علف کرم
Tantalus تانتالوس (در افسانه‌های یونانی)
Tantrism *تانتریسم؛ *تانترائی
Tanzania *تانزانیا
Taoism تائو، مذهب
Taormina تائورمینا
tap قلاویز
Tapajos تاپاژوس
tape recorder; sound recording ضبط صوت
tapestry فرشینه
tapeworm کرم نواری؛ کرم کدو

tapioca تاپیوکا
tapir تاپیر
Tapti *تاپتی
tar قطران
Taranto (ایتالیائی) تارانت؛ *تارانتو
Tarascon تاراسکون
Tarbes تارب
Targoviste تارگوویشته
Targu(l)-Mures تارگول‌ـمورش؛ *ترگو‌ـمورش
Targum ترگوم
Tarifa تاریفا
Tarim تاریم
Tarn تارن
Tarn-et-Garonne تارن‌ـا‌ـگارون
Tarnopol تارنوپول
Tarnow تارنوف
tarots تارو
tarpan تارپان
Tarpeia تارپیا (در افسانه‌های رومی)
tarpon تارپون
Tarragona تاراگونا
Tarsus طرسوس
tartar درد
tartar emetic درد قی‌آور
tartaric acid تارتریک، اسید
Tartarus تارتاروس
tartrate تارترات
tartre (فنـ) تارتر
Tartu تارتو
Tartuffe تارتوف (نمایشنامه)
Tashkent تاشکند
Tasmania تاسمانی
Tasman Sea تاسمان، دریای
taste ذائقه؛ چشائی
Tatar Autonomous Soviet Socialist Republic تاتارستان، جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی
Tatars تاتار
Tate Gallery گالری تیت (در لندن)
Tatra(s) تاترا
tattooing خالکوبی
Taunton تانتن
Taunus *تاونوس
Taupo, Lake تاوپو، دریاچه‌ی
Taurage تاوراگه
Tauroggen تاوروگن
Taurus ثور؛ توروس
Taxila تکسیله
taxonomy *رده‌شناسی
Tay تی
Tbilisi; Tiflis تفلیس
teak تک
tear gas گاز اشکاور
teasel گل تکمه‌ای؛ *گل دگمه‌ای
Tebessa تبسه
technetium تکنتیوم
technique تکنیک
tectonic زمینساختی
tectonics زمینساخت
Tees تیز
Teeside *تیساید
Tegucigalpa تگوسیگالپا
Teifi *تایوی
Tejo (پرتغالی) تژو
Tekoa(h) تقوع
teltutograph تلوتوگراف
Tel Aviv تل اویو
Tel Aviv-Jaffa *تل اویو‌ـیافا
Telegonus *تلگونوس (در اساطیر یونان)
telegraph تلگراف
Tel el Amarna تل العمارنه
Telemachus تلماخوس (در افسانه‌های یونانی)
Telemark تلمارک
telemeter دورسنج
telepathy تلپاتی؛ انتقال حسیات
telephone تلفون؛ تلفن
telephoto تلفوتو
~ lens عدسی دورگیر (در عکاسی)
telescope تلسکوپ؛ دوربین
Telescopium *تلسکوپ (در نجوم)
teletype (writer) تلتایپ
television تلویزیون
tellurium تلور
Telstar *تلستار
Telugu تلوگو
Tema *تما
Temale *تمالی
Temesvar طمشوار
Tempe تمپه
Tempelhof تمپلهوف
temperature دما
tempered glass شیشه‌ی آبداده
tempered scale گام معتدل (در موسیقی)
Templars پرستشگاهیان
(the) Temple تمپل
tempo تمپو (در موسیقی)
Ten, Council of شورای ده‌نفری
tenacious ستوار
tenacity *ستواری
Tenasserim تناسریم
Ten Commandments; Decalogue احکام عشره
Tende تاند
Tenedos تندوس
Tenerif(f)e تنریفه
Tennessee تنسی
~ Valley Authority تنسی، سازمان دره‌ی
tennis تنیس
Tenochtitlan تنوچتیتلان
tenor تنور
Tenos تنوس
tense زمان (در دستور زبان)
Tenure of Office Act تثبیت مشاغل، قانون (در تاریخ کشمة)
Ten Years War جنگ دهساله
Teotihuacan تئوتی‌اواکان
Tepic تپیک
teraphim ترافیم (از بتهای یهود)
terbium تربیوم
terebinth بنه؛ درخت سقز
Terek ترک (رود)
Teresina ترزینا
terminal velocity سرعت حد
Terminus ترمینوس (در سنن رومی)
termite موریانه
tern ترن
Ternate ترناته
Terni ترنی
terrace تختان (در اصطلاح زمینشناسی)
terracette *تختانک (در اصطلاح زمینشناسی)
Terre Haute تره هوت
terrestrial globe کره‌ی جغرافیائی
terrestrial magnetism مغناطوری زمین
terrigenous خاکزاد
territorial waters آبهای ساحلی
territory *سرزمین (در تاریخ کشمة)
terror ترور
terrorism تروریسم
Tertiary period دوران سوم
Teruel تروئل
Teschen تشن
Tessin تسن؛ تسین (آلمانی)
test تست
Test Act قانون آزمون (در تاریخ بریتانیا)
Testaments of the Twelve Patriarch *دوازده بطرک، وصایای
testicle; testis بیضه
tetanus کزاز
Tethys تتوس (در دین یونانی)
tetrahedron چهاروجهی
tetrode تترود
Tetuan تطاوین؛ تطوان
Teutoburg Forest; Teutoburger Wald تویتوبورگر والد
Teutones توتونها
Teutonic Knights توتونی، شهسواران
Tevere (ایتالیائی) *توره
Tewkesbury تیوکسبری
Texas تکزاس
Texcoco, Lake *تکسکوکو، دریاچه‌ی
Texel تکسل
textiles منسوجات
texture *بافت (در اصطلاح سنگ‌شناسی)
Thai تای؛ تایها
Thailand تایلند
thalamus *تالاموس
Thal(e)ia تالیا
thallium تالیوم
Thallophyta ریسه‌داران
thallus *ریسه (در گیاهشناسی)
Thames تمز
~ , battle of the تمز، نبرد
Thanet, Isle of ثنت، جزیره‌ی
Thanjavur *تنجاوور
Thanksgiving Day روز شکرگزاری

Thapsus تاپسوس
Thasos تاسوس
thaw یخگشاد
Thebes تب؛ طیوه
the humanities انسانیات
Theia; Thia تیا (در اساطیر یونان)
theine تئین
Theiss تایس
thema; horoscope زایچه
theme تم (در موسیقی)
Themis تمیس
theocracy خداشاهی
theodolite تئودولیت
Theodosia تئودوسیا
Theodosian Code تئودوسیوسی، مجموعه‌ی قوانین
Théodule *تئودول
theology *تئولوژی
theorem قضیه (در هندسه)
Theorem of the Bride قضیه‌ی عروس؛ قضیه‌ی فیثاغورس
theory تئوری؛ نظریه
theory of games *بازیها، نظریه‌ی
theosophy تئوزوفی
Thera; Thira ترا
thermal barrier سد حرارتی
thermal capacity ظرفیت حرارتی
Thermidor ترمیدور
thermie (فنس) ترمی (واحد مقدار حرارت)
thermion ترمیون
thermionic emission *ترمیونی، صدور
thermistor ترمیستور
thermochemistry گرماشیمی
thermocouple ترموکوپل؛ *جفت گرما برقی
thermodynamics ترمودینامیک
thermoelectricity گرما برق؛ ترموالکتریسیته
thermogram دما نگاشت
thermograph دما نگار
thermometer دماسنج؛ ترمومتر؛ میزان الحراره
thermopile ترموپیل؛ پیل گرما برقی
Thermopylae ترموپیل؛ ترموپولای (بند)
thermos ترموس
thermosphere دماکره؛ ترموسفر
thermostat دماپای؛ ترموستا
Thersander ترساندروس (در افسانه‌های یونان)
The Sacred Books of the East کتب مقدس مشرق
Theseus تسئوس (در اساطیر یونان)
thesis *تز (در اصطلاح فلسفه)
Thessalonians تسالونیکیان (در عهد)
Thessalonike تسالونیکه
Thessaly تسالی
Thetford Mines *تتفرد ماینز
Thetis تتیس (در افسانه‌های یونانی)
Thetys تتوس (در دین یونانی)
Theveste توسته
Thia; Theia تیا (در اساطیر یونان)
thicket انبوهه
thick lens عدسی ضخیم
thin lens عدسی نازک
Thionville تیونویل
Thira; Thera ترا
Third Republic جمهوری سوم (در تاریخ فرانسه)
Third Nations (World) *جهان سوم
Thirty Tyrants جباران سی‌گانه
~ Years War جنگ سی‌ساله
thistle خار
Thor تور (در دین ژرمنی)
thorax قفسه‌ی سینه؛ قفسه‌ی صدری
thorium توریوم
Thorn (آلمانی) تورن (شهر، لهستان)
thorn forest خاربیشه
thoron *تورون
Thoth تحوت
Thothmes; Thutmose تحوتمس
Thousand Islands هزار جزیره
Thrace تراکیا؛ تراکیه؛ تراس (فنس)
three-body problem مسئله‌ی سه جسم
three color theory نظریه‌ی سه‌رنگ
Three Emperor's League اتحادیه‌ی سه امپراطور
Three Holy Children دانیال، رفقای
~ Kingdoms سه‌پادشاهی
threonine *ترئونین
threshold آستانه (در اصطلاح روانشناسی و فیزیولوژی)
~ of audibility آستانه‌ی شنودگی
thrift لسان الطین
thrombosis ترومبوز
throttle *دریچه‌ی سوخت
thrust پیشرانه
thrust (reverse) fault *گسله‌ی وارونه (در اصطلاح زمینشناسی)
Thuban *ثعبان (در نجوم)
Thugs تاگها
Thule توله
thulium تولیوم
Thunder Bay *تندر بی
thunderstorm طوفان تندری
Thurgau تورگاو
Thuringia تورینگن
Thutmose; Thothmes تحوطمس
Thyestes توئستس (در افسانه‌های یونانی)
thyme آویشن
thymus gland تیموس، غده‌ی
thyroid ~ تیروئید، غده‌ی
tial *تیال (در طول عمر موجودات زنده)
tiara تیارا
Tiaret تیاره
Tiber تیبر
Tibet تبت
Tibetan art تبتی، هنر
~ language تبتی، زبان
Ticino تیچینو
tick کنه
Ticonderoga تایکاندروگا
tidal کشندی
~ currents جریانهای کشندی
~ theory کشندی، نظریه‌ی
~ waves *امواج کشندی
tide کشند
tidewater کشنداب
Tien Shan تین شان
Tientsin تین‌سین
Tierra del Fuego تیرا دل فوگو
Tiflis تفلیس
tiger ببر
Tigris دجله
Tilburg تیلبورگ
Tilbury تیلبری
tilleul(فنس) تیول؛ نمدار؛ زیرفون
Tilsit تیلزیت؛ تیلسیت
timbale (فنس) تمبال
timber طنین
timber line دارمرز
Timbuktu; Tombouctou (فنس) تمبوکتو
time زمان
Time Capsule کپسول زمان
timepiece زمانشمار
Timgad تمجد
Timisoara تیمیشوارا
Timor تیمور
timothy چمن ارزنی
Timphu *تیمفو
Timurids تیموریان
tin قلع
tincal (فنس) تنکار؛ تنکال
Tinchebray تنشبره
tincture تنتور
Tingis *تینگیس
Tinian تینیان
Tintagel Head تینتجل هد
Tippecanoe تیپیکنو
Tipperary تیپرری
Tirana; Tirane تیرانا؛ تیرانه
Tiraspol *تیراسپول
tire تایر
Tiresias تیرسیاس (در اساطیر یونان)
Tirgoviste *ترگوویشته
Tiruchirapalli *تیروچیرپالی
tishri تشری (از ماههای یهود)
Tisza (مجار) تیسا
Titanic تایتنیک
titanium تیتان
Titanomachy *تیتانها، جنگ
Titans تیتانها (در اساطیر یونان)
Titicaca تیتیکاکا
titles القاب و عناوین اشرافی
titmouse چرخریسک
Titograd تیتوگراد
titrage *تیتراژ
titration عیارسنجی
Titusville تیتسویل
Tivoli تیوولی
Tiw تیو (در دین ژرمنی)

Tlaxcala تلاسکالا
Tlemcen; Tlemsen تلمسان
toad وزغ
tobacco توتون
Tobago توباگو
Tobias طوبیاس (کتابی از عهد)
Tobit طوبیت (کتابی از عهد)
Tobol توبول
Tobolsk توبولسک
Tobruk طبرق
Tocantins توکانتینس
toga توگا
Toggenburg توگنبورگ
Togo توگو
Togoland توگولند
Tokay توکی
Tokelau توکلاو
Tokyo; Tokio توکیو
Tolbukhin تولبوخین
Toledo تولیدو؛ تولدو
Tolosa تولوسا
Toltec تولتک
Toluca تولوکا
toluene تولوئن
Tomar تومار
Tombouctou (فنـ) تمبوکتو
Tomsk تومسک
tonality تونالیته (در موسیقی)
Tonga تونگا
tonka bean لوبیای تونکا
Tonkin تونکن
Tonle Sap تونله ساپ
tonne (فنـ) تن (واحد جرم)
Tonsberg تونسبرگ
tonsils لوزتین
tooth دندان
topaz زبرجد
Topeka توپیکا
Tophet توفت
topology توپولوژی
Torbay *توربی
Tordesillas تورذسیلیاس
tore; torus چنبر (در اصطلاح ریاضیات)
Torgau تورگاو
Torino تورینو
tornado (ایتالیائی) طوفان پیچنده
Torne تورنه
Tornio (فنلاندی) تورنیو
Toronto تورونتو
torpedo اژدر
Torquay تورکی
torque گشتاور؛ عزم
Torrens تارنز
Tôrres Vedras *تورش ودراش؛ تورس ودراس
torrid zone منطقه‌ی حاره؛ منطقه‌ی استوائی؛ منطقه‌ی محترقه
torsion پیچش (در اصطلاح فیزیک)
torsion balance ترازوی پیچشی
tortoise سنگ‌پشت؛ لاک‌پشت
Tortosa تورتوسا
Torun تورون
torus; tore چنبر (در اصطلاح ریاضیات)
Tory توری (از احزاب انگلستان)
Toscana (ایتالیائی) *توسکانا
total internal reflexion انعکاس کلی
totem توتم
Tottenham *تاتنم
toucan توکان
touch لامسه
touch-me-not گل حنا
Touggourt *تقرت؛ *توگور (فنـ)
Toul تول
Toulon تولون
Toulouse تولوز
Toungoo تونگو
Touraine تورن
Tourcoing تورکوئن
tourmaline تورمالین
Tournai تورنه
Tours تور
Tower Hamlets *تاور هملتز
Tower of London تاور آو لاندن
Townshend Acts تاونزند، قوانین
Townsville تاونزویل
Towton تاوتن
toxin زهرابه؛ توکسین
toxoid *زهرآسا
toy اسباب‌بازی
Trabzon; Trebizond طرابزون؛ طربزون
tracer پیجو
trachea قصبة الریه؛ نای
trachoma تراخم
track and field athletics دو و میدانی
tract تراکت
tractor تراکتور
trade-mark علامت تجارتی؛ علامت بازرگانی
trade winds بادهای بسامان
Trafalgar ترافالگار
tragacanth کتیرا
tragedy تراژدی
trailing arbutus ولیک امریکائی
Tralee ترالی
Trani ترانی
Trans-Alai ترانس‌ـآلای
transatlantic تراطلسی
Trans-Caspian Railroad ماوراء خزر، راه آهن
Transcaucasia ماوراء قفقاز
transcendentalism وجود برترین، مذهب؛ ترانساندانتالیسم
transcendental number عدد متعالی
transcontinental تراقاره‌ای
transducer تراگذار
transference انتقال عواطف (در پسیکانالیز)
Transfiguration, feast of *تبدل عیسی، عید
transfinite number عدد ترانسفینی
transformateur (فنـ) ترانسفورماتور
transformation تبدیل (در اصطلاح هندسه)
transformer مبدل
transhumance چراگشت
transistor ترانزیستور
transit عبور (در نجوم)
Trans-Jordan ماوراء اردن
Transkeian Territories ترانسکاین، سرزمینهای
translation حرکت انتقالی
translucent *نیمشفاف
transmigration of the soul تناسخ
transmitter فرستنده (در فیزیک)
transmutation of elements تبدل عناصر؛ تبدیل عناصر
transonic *ترانسونیک
Transpadane Republic ترانسپادان، جمهوری
transparency *شفافه
transparent شفاف
transpiration تعرق (در گیاهشناسی)
Trans-Siberian Railroad ماوراء سیبریه، راه آهن
transubstantiation قلب ماهیت
transuranium elements عناصر ماوراء اورانیوم
Transvaal ترانسوال
transverse valley دره‌ی عرضی
~ waves امواج عرضی
Transylvania ترانسیلوانی
Trapani تراپانی
trapezoid ذوزنقه؛ ذوذنقه
Trappistts تراپیان؛ *تراپیستها
Trasimeno ترازیمنو
Tras-os-Montes ترازوژمونتش
Travancore تراوانکور
traveler's check چک مسافری
Treaty of Ghent گان، عهدنامه‌ی
treaty port بندر پیمانی
Trebbia تربیا
Trebizond طرابزون
tree fern سرخس درختی
tree frog قورباغه‌ی درختی
tree surgery جراحی درخت
trek ترک (مهاجرت متشکل)
trench mouth; Vincent's stomatitis استوماتیت ونسان
Trengganu ترنگانو
Trent ترانت؛ ترنت
Trentino-Alto Adige ترنتینو‌ـآلتو آدیجه
Trento (ایتالیائی) ترنتو
Trenton ترنتن
(Las) Tres Marias ترس ماریاس
Trèves (فنـ) تر (فنـ)؛ تریوز (انگل)
Treviso *تروریزو
triaditsa *تریادیتسا
triangular number عدد مثلثی
triangulation مثلث‌بندی
Triangulum (Triangle) مثلث (در نجوم)
Triangulum Austral مثلث جنوبی (در نجوم)

Trianon تریانون
Triassic period تریاسیک، دوره‌ی
tribe قبیله
triboluminescence مالشتابی
tribune تریبون
tributary; affluent ریزابه
Trichinopoly تریچیناپالی
trichinosis تریکینوز
tricuspid *سه‌لختی، دریچه‌ی
trident تریدنس (در اساطیر یونان)
Trier تریر
Trieste تریست؛ *تریسته (ایتالیائی)
Triglav تریگلاو
trigonometry مثلثات
trillion تریلیون
trilobite تریلوبیت
Trincomalee ترینکومالی
trine تثلیث (در نجوم)
Trinidad ترینیداد
Trinidad and Tobago ترینیداد و توباگو *ترینیداد اند توباگو
trinitrophenol *ترینیتروفنول
trinitrotoluene تری‌نیتروتولوئن
Trinity تثلیث (در دین مسیح)؛ ثالوث
Trinity ترینیتی
Trinity Bay ترینیتی، خلیج
triode تریود
triofoliate orange نارنج سه‌برگه
Triple Alliance اتحاد سه‌گانه
~ Entente اتفاق مثلث
triple point نقطه‌ی سه‌گانه (در فیزیک)
Tripoli طرابلس؛ طرابلس شام
Tripolis *تریپولیس
Tripolitania طرابلس غرب؛ *تریپولیتانیا
Tripolitan War طرابلسی، جنگ
Triptolemus تریپتولموس (در دین یونان)
triptophan *تریپتوفان
Tripura تریپورا
trireme تریرم
trisection تثلیث (در زاویه)
Tristan da Cunha تریستان دا کونیا
Tristram and Isolde تریسترم و ایزالده
tritium تریتیوم
triton تریتون
triumphal arch طاق نصرت
Triumvirate تریوم‌ویراتوس
Trivandrum تریوندروم
Trnava ترناوا
Trnovo ترنووو
Troad تروآده
Troas تروآس
Trobriand Islands تروبریاند، جزایر
Trogir تروگیر
troglodyte *تروگلودیت
Troilus and Cressida تروئیلوس و کرسیدا
Trois Rivières تروا ریویر
Trojan War تروا، جنگ
Trollhättan ترولهتان
trombone ترومبون (از سازهای بادی)
Tromso ترومسو
Trondheim ترونهیم
Trondheimsfjord *ترونهیمسفیور
tropical cyclone *چرخه‌ی مدارگانی
~ medicine طب مناطق حاره
~ revolving storm *طوفان چرخنده‌ی مدارگانی
~ year سال اعتدالی
Tropic of Cancer مدار رأس السرطان
~ ~ Capricorn مدار رأس الجدی
tropics مدارگان
tropism تروپیسم
tropopause گشتمرز؛ تروپوپوز
troposphere گشتکره؛ تروپوسفر
Troppau تروپاو
troubadour تروبادور
trout قزل‌آلا
trouvère تروور
Troy تروا؛ تروی
troy تروی (در سلسله‌ی آحاد اوزان)
Troyes تروا
Trucial Coast سواحل متصالح
~ Oman عمان متصالح
truffle دنبلان
Trujillo تروخیو
Truk تروک
trumpet ترومپت
trumpet creeper گل بوقی
truss خرپا
trust تراست
trusteeship قیمومت
Trust Territory of the Pacific Islands اقیانوس کبیر، سرزمین قیمومی جزایر
truth serum سروم راستگوئی
tryptophan *تریپتوفان
Tsana تسانا
Tsar; Czar تزار
Tsaritsyn تساریتسین
tsetse fly تسه‌تسه
tsigane *تسیگان (فنس)
Tsin تسین
Tsinan تسینان
Tsinghai چینگهای
Tsingtao چینگتائو
Tsugaru Strait تسوگارو، تنگه‌ی
Tsushima تسوشیما
Tuamotu Islands توامو تو، جزایر
Tuapse *توآپسه
Tuareq; Touareq طوارق
tuba توبا
tuber تکمه (در گیاهشناسی)
tuberculosis سل
tuberose مریم (گیاه)
Tübingen توبینگن
Tubuai Islands توبوای، جزایر
Tucana *توکان (در نجوم)
Tucson توسان
Tucuman توکومان
Tudela تودلا؛ *توذلا (اسپانیائی)
Tudor style تودور، سبک
Tuileries تویلری
Tula تولا
tularemia; rabbit fever تولارمی؛ تب خرگوشی
Tulear *تولئار
tulip لاله
tulip tree درخت لاله
Tullamore *تالمور
Tulle *تول
Tulsa تالسا
tumbleweed اشنان
Tumen *تومن
tuna تونا
tundra *توندرا
tuned circuit مدار موزون (در اصطلاح برق)
tung oil یوتونگ
tungsten تنگستن
Tungting تونگتینگ
Tungus تونگوز
Tunguska تونگوسکا
Tunhwang تونهوانگ
tuning fork دیاپازون
Tunis, Gulf of تونس، خلیج
Tunisia تونس
Tunkers تونکرها
tunnel تونل
Turan توران
turbine توربین
Turfan تورفان
Turgutlu طورغوتلو
Turin تورن
Turkey ترکیه
turkey بوقلمون
Turkistan ترکستان
Turkistan-Siberia Railroad ترکستان‌ـ سیبریه، راه آهن
Turkmenistan ترکمنستان
Turks ترکها
Turks and Caicos ترکس و کایکوس؛ *ترکس اند کایکوس
Turku تورکو
turmeric زرچوبه
turnip شلغم
turnpike (road) جاده‌ی باجگیر
Turnu-Severin تورنوسورین
Turnverein تورنفراین
turpentine تربانتین
turquoise فیروزه
turtle لاک‌پشت
turtledove قمری
Tuscany توسکان
Tuscarora توسکارورا
tusk گرازینه
~ (tooth) shells *دندان صدفان
Tutela توتلا
Tuticorin توتی‌کورین
Tutuila توتوئیلا
Tuva تووا

Tuxtla توستلا
tweed; Tweed توید
Tweeddale تویددیل
Twelve Tables الواح دوازده‌گانه
Twenty-one Demands بیست و یک درخواست
Twickenham تویکنم
twilight نیمتاب
twins دوقلو
(The) Twins; Gemini جوزا (در نجوم)
Two Sicilies سیسیلهای دوگانه؛ *دو سیسیل
Tyana *تیانا
Tyburn تایبرن
Tyche توخه (در دین یونان)
Tydeus تودئوس (پهلوان افسانه‌های یونان)
Tyndareus تو ندارئوس (در اساطیر یونان)
Tyne تاین
Tyne and Wear *تاین و ویر؛ *تاین اند ویر
Tynemouth تاینماوث؛ تینمث
type metal آلیاژ چاپ
types حروف چاپ
typesetting حروفچینی
typewriter ماشین تحریر
typhoid fever حصبه، تیفوئید
typhus تیفوس
typography تیپوگرافی
Tyrannosaurus تیرانوزوروس
tyrant جبار
Tyrconnell ترکانل
Tyre صور
Tyrnau (آلمانی) تورناو
Tyrol تیرول
Tyrone تیرون
tyrosine *تیروزین
Tyrrhenian Sea تیرنه، دریای
Tyumen تیومن
Tyura Tam *تیورا تام

U

Ubangi اوبانگی
Ucayali اوکایالی
Udaipur اوداپور
Udine اودینه
Udmurt اودمورت
Ufa اوفا
Uffizi اوفیتسی
Uganda اوگاندا
Ugarit اوگاریت
Ugric; Ugrian اوگری (از زبانهای فینو-اوبنوری)
Uigurs; Uighurs اویغورها؛ ایغورها
Uist یویست
Uji-yamada اوجی-یامادا
Ujjain اجین
Ujpest اویپشت
Ukraine اوکرائین
Ulan Bator اولان باتور
Ulan-Ude اولان اوده
ulcer (فن) قرحه؛ اولسر
Uleaborg اولئوبورگ
Ulm اولم
Ulster آلستر
ultimatum اولتیماتوم
ultramarine لاجورد
ultrasounds *زبرصوتها؛ *اولتراسونها
ultraviolet rays اشعه‌ی فوق بنفش؛ *اشعه‌ی اولتراویوله
Ulyanovsk اولیانوفسک
Umbria اومبریا
Umbrian اومبریائی (از زبانهای متروک)
Umea *اومئو
umlaut اوملاوت (در دستور زبان)
Umtata *اومتاتا
Uncle Sam عمو سام
unconscious لاعن‌شعور؛ ناخودآگاه
Underground Railroad راه آهن زیرزمینی (در تاریخ کشت)
undergrowth زیررست
undulant fever تب متموج
unemployment insurance بیمه‌ی زمان بیکاری
unequal hour ساعت معوجه
UNESCO یونسکو
unfavorable balance of trade *موازنه‌ی بازرگانی نامطلوب
Ungava Bay آنگاوا، خلیج
Ungvar *اونگوار
unicorn اونیکورنیس؛ اونیکورن
uniformism اونیفورمیسم
uniform motion حرکت متشابه
Unimak اونیمک
Union, Act of قانون اتحاد
Union, La لا اونیون
Union Islands *جزایر یونین
Union of Independent African States اتحادیه‌ی ممالک مستقل افریقائی
Union of South Africa افریقای جنوبی، اتحادیه‌ی
Union of Soviet Socialist Republics اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی
Union Pacific Railroad یونیون پاسیفیک، راه آهن
UNISEF یونیسف
unit واحد (در اندازه‌گیری)
Unitarianism اونیتاریانیسم
unit cell *حجره‌ی واحد شبکه (در فیزیک حالت جامد)
United Arab Emirates *امارات متحد عربی
~ ~ Republic جمهوری متحد عرب
United Empire Loyalists وفاداران به امپراطوری متحد
United Irishmen ایرلندیان متحد
United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland مملکت متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی
United Mine Workers of America اتحادیه‌ی کارگران معادن امریکا
United Nations (Organization) سازمان ملل متحد
United Nations Atomic Energy Commission کمیسیون انرژی اتمی سازمان ملل متحد
United Nations Children's Fund (UNICEF) یونیسف
United Nations Economic and Social Council شورای اقتصادی و اجتماعی
United Nations Educational, Scientific, and Cultural Organization یونسکو
United Nations General Assembly مجمع عمومی سازمان ملل متحد
United Nations High Commissioner for Refugees مأمور عالی سازمان ملل متحد برای آوارگان، اداره‌ی
United Nations Relief and Rehabilitation Administration اداره‌ی رفاه و احیاء سازمان ملل متحد
United Nations Security Council شورای امنیت (سازمان ملل متحد)
United Nations Trusteeship Council شورای قیمومت (سازمان ملل)
United Provinces ایالات متحده؛ ایالات متحده‌ی هلند
~ States of America کشورهای (یا ایالات) متحد امریکا
~ ~ of Europe اروپا، کشورهای متحد
unit system سلسله‌ی آحاد
universal کلی
~ language زبان عمومی
Universal Postal Union اتحادیه‌ی پستی جهانی
universal set مجموعه‌ی عمومی (در ریاضیات)
universe جهان
Unknown Soldier سرباز گمنام
UNRRA اونرا
Unterwalden اونتروالدن
Upanishads اوپانیشادها
upas tree اوپاس
Upolu اوپولو
Upper Austria اتریش علیا
~ Canada کانادای علیا
~ Volta; Haute Volta (فنس) ولتای علیا
Uppland آپلاند
Uppsala اوپسالا؛ آپسالا
upstream فرازاب
Ur اور
Ural اورال
Ural and Altaic languages اورال‌وآلتائی، زبانهای
Urania اورانیا
uranium اورانیوم
Uranus اورانوس (در نجوم)
Urartu اورارتو
Urbino اوربینو
Urdu اردو (زبان)
urea اوره
uremia اورمی
ureter حالب

Urfa اورفه
Urgench اورگنج
Uri اوری
uric acid اسید اوریک
urinary bladder مثانه
urine پیشاب؛ ادرار
Ursa Major دب اکبر
Ursa Minor دب اصغر
Uruapan اورواپان
Uruguaiana اوروگوایانا
Uruguay اوروگه؛ *اوروگوای
Uruk اوروک
Urumchi اورومچی
Ushant آشنت، جزیره‌ی
Usk آسک
Üsküdar اسکدار
Uspallata Pass اوسپایاتا، گردنه‌ی
USSR تجشم
Ussuriysk *اوسوریسک (شهر، تجشم)
Usti nad Labem اوستی ناد لابم
Ust Urt; Ustyurt اوست اورت
Usumbura *اوسومبورا (شهر، بوروندی)
Utah یوتا
Ute یوت
uterus زهدان؛ رحم
Utica اوتیکه؛ *اوتیکا؛ یوتیکا
utilitarianism سودگری، مذهب؛ سودخواهی، مذهب
Uto-Aztecan اوتو-آزتک
Utopia یوتوپیا؛ اوتوپی
Utraquists اوتراکیان
Utrecht اوترشت؛ اوترخت
Utrecht, Peace of اوترشت، صلح
Uttar Pradesh اوتار پرادش
Uxbridge *آکسبریج
Uxmal اوشمال؛ اوسمال
Uzbekistan ازبکستان
Uzhgorod اوژگورود

V

Vaal *فال
Vaasa; Vasa واسا
vaccin واکسن؛ مایه
vaccination مایه‌کوبی
vacuum خلأ
~ tube لوله‌ی خلأ
Vadsø وادسو
Vaduz *فادوتس
Vagarshapat واگارشاپات
vagina مهبل
Vaiont Dam وایونت، سد
Vaksh; Vakhsh وخشاب؛ وخش
Valais واله
Val d'Aosta وال د/آئوستا
Valdai Hills; Valday H. والدای، ارتفاعات
Val-de-Grâce وال-دو-گراس
Val-de-Marne وال-دو-مارن
Valdez ولدیز
Valdivia والدیویا
Val d'Oise وال د/اواز
Valence والانس
valence ظرفیت؛ خورند؛ والانس
~ formula فورمول ظرفیتی
~ -gramme والانس-گرم
Valencia والانس؛ والانثیا
Valenciennes والانسین
valerian والریان
Valhalla; Walhalla والهالا
valine (فنـ) والین (از ترکیبات آلی)
Valkyries والکوره‌ها (در اساطیر ژرمنی)
Valladolid والیاذولید
Valle d'Aosta واله د/آلوستا
Valletta والتا
valley دره
Valley Forge ولی فورج
Valmy والمی
Valona والونا
Valparaiso والپارزو؛ والپارالیسو (شیلیائی)
Valtellina والتلینا
valve کپه (در جانورشناسی)
vampire وامپیر
Van وان
vanadium وانادیوم
Van Allen belts کمربندهای وان الن
Vancouver وانکوور
Vandals واندالها
Van de Graaff generator وان د گراف، مولد
Vänern وِنِرن
Vanguard وانگارد
vanilla وانیل
vanir وَنیر (در دین ژرمنی)
Vannes وان
Vanua Levu وانوا لوو
vaporization تبخیر
Var وار
Varangerfjord وارانگر، آبدره‌ی؛ وارانگرفیورد
Varangians وارانگیان
Vardar واردار
Varennes وارن
Varennes-en-Argonne وارن-آن-آرگون
variable متغیر (در اصطلاح ریاضیات)
~ stars ستارگان متغیر
variation تغییر (در ریاضیات و علوم کمی)؛ واریاسیون (در موسیقی)
variety *جور (در رده‌بندی گیاهی)
varix دوالی
Värmland ورملاند
Varna وارنا
varnish ورنی
varve سالچینه
Vasa; Vaasa واسا
vaseline (فنـ) وازلین
vasopressin وازوپرسین
Vassal واسال
Västeras وستروس (شهر، سوئد)
Västerbotten وستربوتن (ولایت، سوئد)
Västergotland وستر گوتلاند
Västernorrland وسترنورلاند
Västmanland وستمانلاند
Vatican واتیکان
~ Council, First واتیکان، اولین شورای
~ Council, Second واتیکان، دومین شورای
~ Library واتیکان، کتابخانه‌ی
Vatling Street واتلینگ ستریت
Vatnajökull واتنایوکول
Vättern وترن
Vaucluse وکلوز (ولایت، فرانسه)
Vaucouleurs وکولور (شهر، فرانسه)
Vaud وو
vaudeville ودویل
Vaudois ودوا
Vauxhall واکسهال
vector حامل (در ریاضیات)
Veda ودا
veering گشت (تغییر امتداد باد)
Vega نسر واقع (در نجوم)
vegetable ivory عاج گیاهی
vegetative reproduction *تولید مثل رویشی
Veglia ولیا
vehicle نقاله (در فضاپیمائی)
Vehme فمه
Vehmgericht فمگریشت
vein سیاهرگ؛ ورید؛ رگه (در اصطلاح زمینشناسی)
Vela *شراع (در نجوم)
veld; veldt ولد؛ ولت
Velia ولیا
Vellore ولور
velocity سرعت (در حرکت)
Velsen ولسن
velvetweed; velvetleaf برگ مخملی
Ven ون
Venaissin ونسن
Vendée واندە
Vendémiaire واندمیر
vendetta وندتا
Vendôme واندوم
venereal diseases بیماریهای زهروی
Venetia ونسی
Veneto ونتو
Venezia ونتسیا
Venezia Giulia ونتسیا جولیا
~ Tridentina ونتسیا تریدنتینا
Venezuela ونزوئلا؛ ونسوئلا (اسپانیائی)
venial sin گناه قابل بخشایش
Venice ونیز
Venlo ونلو
ventilation (فنـ) تهویه
vents alizés (فنـ) بادهای آلیزه
vents contre-alizés (فنـ) بادهای کنترآلیزه
Ventspils ونتسپیلس
Venus ونوس؛ زهره
Venus's-flytrap مگس‌گیر (از گیاهان دائمی)
Veracruz وراکروز؛ وراکروس (اسپانیائی)

verbano شاه‌پسند
Verbano وربانو
Verde, Cape راس الاخضر؛ کیپ ورد
verdigris زنگار
Verdun وردن
Verdun, Treaty of وردن، پیمان
Verdun-sur-Meuse وردن‌ـسور‌ـموز
Vereeniging ورینیگینگ؛ *فرینیخینگ
Verkhoyansk ورخویانسک
vermilion شنجرف (کانی عمده‌ی جیوه و رنگیزه)
Vermont ورمانت
vermouth ورموت
vernal equinox اعتدال ربیعی
vernier ورنیه
Verona ورونا
~ , Congress of ورونا، کنگره‌ی
Versailles ورسای
~ , Treaty of ورسای، معاهده‌ی
verst ورست (واحد طول)
vertebrate مهره‌داران
vertex *رأس عدسی
vertical قائم
vertical-lift bridge پل بالارو
Verviers ورویه
Vervins, Treaty of ورون، پیمان
Vesdre ودر
Vesper وسپر (زهره‌ی شامگاهی)
vessel آوند
Vesta وستا
vestal وستال (در دین رومی)
Vesteralen وسترولن
Vestmannaeyjar وستمانا ایار
Vesuvius وزوو
vetch ماش
veterinary medicine دامپزشکی
Vetluga ویتلوگا
veto وتو
Vevey ووه
viaduct راهبر؛ ویادوک
Viareggio ویاردجو
viborg ویبورگ
vibration ارتعاش
Vicenza ویچنتسا
Vichy ویشی
Vichy government ویشی، حکومت
Vicksburg ویکسبرگ
Victoria ویکتوریا
~ and Albert Museum ویکتوریا و البرت، موزه‌ی
~ Falls ویکتوریا، آبشارهای
Victoriahavn ویکتوریاهاون
Victoria Island ویکتوریا، جزیره‌ی
~ Land ویکتوریا، ارض
~ Nyanza ویکتوریا نیانزا
Victoria Point ویکتوریا، دماغه‌ی؛ ویکتوریا، پوینت
vicuna ویکونیا
Vidin ویدین
Vidzeme ویدزمه

Vienna وین
~ , Congress of وین، کنگره‌ی
Vienne وین
Vientiane وینتیان؛ وینتین
(Die) Vier Waldstätter فیر والدشتتر؛ چهار کانتون جنگلی
Viet Cong; Vietcong ویتکونگ؛ ویت‌کونگ
Viet Minh; Vietminh ویتمین؛ ویت‌مین
Vietnam; Viet Nam ویتنام؛ ویت‌نام
viewfinder منظره‌یاب (در عکاسی)
Vignemale وینیمال
Vigo ویگو
Vijayanagar ویجینگر
Vijayawada ویجایاوادا
Vikings وایکینگها
villa ویلا
Villa Cisneros ویلا سیزنروس
~ d'Este ویلا/استه
~ Doria Pamphili ویلا دوریا پامفیلی
Villafranca di Verona ویلافرانکا دی ورونا
Villefranche ویلفرانش
Villefranche-sur-Saône ویلفرانش‌ـسور‌ـسون
villein ویلن
Villers-Cotterêts ویلر‌ـکوتره
Villeurbanne ویلوربان
Vilna ویلنا
Vilnius ویلنیوس
Vilno (لهستانی) ویلنو
Vilyui ویلیوئی
Vimeiro ویمیرو
Vina del Mar وینیا دل مار
vinasse پسابه
Vincennes ونسن؛ وینسنز (انگل)
Vincent's stomatitis استوماتیت ونسان
Vindhya Pradesh ویندهیا پرادش
Vindhya Range ویندهیا، ارتفاعات
vine پیچک
vinegar سرکه
Vinland; Wineland وینلند
Vinnitsa وینیتسا
viol ویول
viola ویولن آلتو
violet بنفشه
violin ویولون؛ ویولن
violoncelle (فنـ) ویولنسل
viper افعی
Vipuri (فنلاسی) ویپوری
virginal ویرژینال
Virginia (کشت)؛ ویرگینیا (در اساطیر) ویرجینیا
~ City ویرجینیا سیتی
~ creeper پیچ امریکائی
Virginia Mountains ویرجینیا، کوههای
Virgin Islands ورجین، جزایر
Virgo سنبله (در نجوم)
virtue فضیلت
virus ویروس
Visayan Islands ویسایان، جزایر

Visby (سوئدی); Wisby ویسبی؛ ویسبو
viscose ویسکوز
viscosity لزوجت
Viscount Melville Sound وایکاونت ملویل، تنگه‌ی
Viseu ویزئو
Vishnu ویشنو
Visigoths ویزیگوتها؛ ویزیگتها
Visingso ویسینگسو
vision رؤیت
Vismar ویزمار
Vistula ویستول
visual acuity حدت بصری
~ education آموزش بصری
~ magnitude قدر بصری
vitalism ویتالیسم
vitalistic theory نیروی حیاتی، نظریه‌ی
vitamins ویتامینها
Vitebsk ویتبسک
Viterbo ویتربو
Viti Levu ویتی لوو
Vitim ویتیم
Vitoria ویتوریا
vitreous humor زجاجیه (در چشم)
vitriol کات
Vittorio Veneto ویتوریو ونتو
Vivarais ویواره
Vizagapatam ویجاگاپاتام
Vizcaya ویتکایا
Vladikavkaz ولادی‌قفقاز
Vladimir ولادیمیر
~ -Suzdal ولادیمیر‌ـسوزدال
~ -Volynski ولادیمیر‌ـوالینسکی
Vladivostok ولادی‌وستوک
Vlissingen ولیسینگن
Vlona ولونا
Vlore ولوره
Vltava (چک) *ولتاوا
vocal quartet *کوارتت آوازی
vocational training آموزش حرفه‌ای
vocative وکاتیو
Vodena ودنا
vodka ودکا
voice جهت (در دستور زبان)؛ *آواز
Vojvodina ویوودینا
Volans (Flying Fish) ماهی پرنده (در نجوم)
volatile فرار
volatil oils روغنهای فرار
Volcano Islands جزایر آتشفشان
Volga ولگا
Volga-Baltic Waterway ولگا‌ـبالتیک، آبراهه‌ی
Volgograd ولگاگراد
Volhynia ولهینیا
volleyball والیبال
Volo ولو
Vologda ولوگدا
Volos ولوس
Volscians ولسکیها

Volsinii ولسینیئی
Volsk ولسک
Volsungasaga ولسونگاساگا
volt ولت (واحد برق)
voltage ولتاژ
voltameter ولتامتر
voltampère (فنـ) ولت‌آمپر
voltage multiplier *بسگر ولتاژ
Volta Redonda ولتا ردوندا
Volterra ولترا
voltmeter ولتمتر؛ ولتسنج
Volturno ولتورنو
Volyn والینی؛ ولینی (لهستانی)
Vorarlberg فورارلبرگ
Voronezh وارونژ
Voroshilov وروشیلوف؛ واراشیلوف (روسی)
Voroshilovgrad وروشیلوفگراد
vortex گردشار
vorticism ورتیسیسم
Vosges وژ (رشته کوه، فرانسه؛ ولایت، فرانسه)
vostok واستوک (ماهواره‌های با سرنشین شوروی)
Vouvray ووره
Vrindaban وریندابن
Vulcan وولکانوس
vulcanization پروردن کائوچو
Vulcano وولکانو
vulgar fraction کسر متعارفی
Vulgate وولگات
Vulpecula *روباهک (در نجوم)
vulture کرکس
Vyatka ویاتکا
Vyborg ویبورگ؛ ویپوری (فنلاندی)؛ ویبوری (سوئدی)

W

Waadt وات (ولایت، سویس)
Waal وال
Wabash وابش
Waco ویکو
wading bird پرنده‌ی آبچر
Wafd وفد، حزب
wages دستمزد
Wagram واگرام
Wahabi وهابیه
Wahlstatt والشتات
Waialeale وایالئاله
Wailing Wall دیوار ندبه
Waitangi وایتانگی ، پیمان
Wakamatsu واکاماتسو
Wakayama واکایاما
Wakefield ویکفیلد
Wake Island ویک، جزیره‌ی
Wakhan وخان
Walachia والاکیا؛ والاکی
Walbrzych والبژیخ
Walcheren والخرن
Waldeck والدک
Waldenburg والدنبورگ
Waldenses; Waldensians والدوسیان

Wales ویلز
Walhalla; Valhalla والهالا (در اساطیر نوردی)
Wallasey والسی
Walla Walla والا والا
wallflower شب‌بو
Wallis والیس (آلمانی)
Wallis and Futuna Islands والیس و فوتونا، جزایر
Walloons والونها
Wall Street وال ستریت
Walmer والمر
walnut گردو
walrus فیل دریائی
Walsall والسال
Waltham Holy Cross والتم کراس
Waltham Forest والتم فارست
waltz والس (نوعی رقص)
Wanchuan وانچوان
Wandering Jew یهودی سرگردان
Wandsworth واندزورث
Wanstead and Woodford وانستد و وودفرد
war crimes جنایات جنگ
war debts قروض جنگ
Wargla وارقله
Warley وارلی
warm front جبهه‌ی گرم (در هواشناسی)
Warm Springs وارم سپرینگز
Warnow وارنو
War of Breton Succession برتانی، جنگ جانشینی
War of Devolution جنگ انتقال؛ جنگ میراث
~ ~ Grand Alliance اتحاد بزرگ، جنگ
~ ~ succession جنگ جانشینی
~ ~ the Austrian Succession اتریش، جنگ جانشینی
~ ~ the Bavarian Succession باواریا، جنگ جانشینی
~ ~ the Spanish Succession اسپانیا، جنگ جانشینی
Warren Commission وارن، کمیسیون
Warri واری
Warsaw ورشو
Warsaw Treaty (Organization) پیمان ورشو، سازمان
Wars of Religions جنگهای مذهبی
Wars of the Roses جنگ گلها؛ جنگهای گلها
Warta وارتا
Wartburg وارتبورگ
Warthe (آلمانی) وارته
Warwick واریک
Warwickshire واریک‌شر
(The) Wash واش
washing soda سود رختشوئی
Washington واشینگتن
~ Island واشینگتن، جزیره‌ی
Washita واشیتا

Wassermann test واسرمان، آزمون
Wast Water واستواتر
water clock ساعت آبی
watercress آب‌تره
waterfall آبشار
Waterford واترفرد
water gas گازاب؛ آبگاز
Watergate affair واترگیت، ماجرای (در تاریخ کشمـ)
water hyacinth سنبل آبی
~ lily نیلوفر آبی
Waterloo واترلو
~ campaign واترلو، جنگ
watermelon هندوانه
water of constitution آب تشکیل
~ ~ crystallization آب تبلور
water parting; watershed آب‌پخشان
water polo واتر پولو
water power نیروی آبی
watershed آب‌پخشان
water softening نرم کردن آب
water table سطح ایستابی
Watertown واترتاون
Watford واتفرد
Watling Street واتلینگ ستریت
watt وات (واحد توان)
watt-hour واتساعت
watt-meter واتسنج؛ واتمتر
wave موج
*چرخه‌ی موجی wave cyclone
*جبهه‌ی موج wave front
wave mechanics مکانیک موجی
Waverly ویورلی
wave theory of light نظریه‌ی موجی نور
wax موم
Waziristan وزیرستان (ناحیه، پاکستان)
Wazzan وزان (شهر، مراکش)
Weald, the ویلد
weasel دله؛ خز
weather هوا (وضع)
weathering ساییدگی
weather vane; wind vane بادنما
weaver bird مرغ جولا
weber وبر (واحد شار مغناطیسی)
Webster-Ashburton Treaty وبستر-اشبرتن، پیمان
Weddell Sea ودل، دریای
wedge گاوه؛ گوه
Wei وی
Weichsel (آلمانی) وایکسل
weight وزن
weight density وزن مخصوص
*بیوزنی weightlessness
weight lifting وزنه‌برداری
weights and measures اوزان و مقیاسها
Weihai ویهای
Weihaiwei ویهایوی
Weimar وایمار
Weisshorn وایسهورن

welding جوشکاری؛ جوش دادن
Welfs ولفها
well چاه
Wellington ولینگتن
Wells ولز
Welsh language ولش، زبان
~ Marches ولش مارچز
Wembley ومبلی
Wenden (آلمانی) وندن
Wends وندها
wergild ورگیلد
Werra ورا
Werther ورتر (ایرانی از ژ. ماسنه)
Weser وزر
Wessex وسکس
West Bromwich وست برامیج؛ وست برمیج
westerlies غرب‌وزان؛ *بادهای غرب‌وزان
Western Australia استرالیای غربی
~ canon کتاب مقدس غربی؛ قانون مقدس غربی
~ Dvina دوینای غربی
~ European Union اروپای غربی، اتحادیه‌ی
Western Hemisphere نیمکره‌ی غربی
Western Islands جزایر غربی
~ Province *ایالت غربی
~ (Roman) Empire امپراطوری روم غربی
~ Samoa *ساموآی غربی
Westfalen (آلمانی) وستفالن
West Flanders فلاندر غربی
West Glamorgan *وست گلمورگن
~ Goths گوتهای غربی
~ Ham وست هم
~ Indies هند غربی
~ Indies Federation هند غربی، فدراسیون
~ Lothian وست لوذین
Westman Islands وستمن، جزایر
Westmeath وستمیث؛ وستمید
West Midlands وست میدلندز
Westminster وستمینستر؛ وسمینستر
~ , Statute of وستمینستر، قانون
Westminster, Statutes of وستمینستر، قوانین
~ Abbey وستمینستر ابی
~ Palace وستمینستر، کاخ
Westmorland وستمرلند؛ وسمرلند
Westphalia وستفالی
~ , Peace of وستفالی، صلح
West Point وست پوینت
~ Prussia پروس غربی
~ Riding وست رایدینگ
~ River; Si-kiang سی‌ـکیانگ؛ رود غربی
~ Virginia وست ویرجینیا؛ ویرجینیای غربی
~ Yorkshire وست یورکشر
Wettin وتین
Wexford وکسفرد
whale بال
whale oil روغن بال
Whales, Bay of ویلز، خلیج
Whampoa وامپوا
Whangpoo وانگپو
wheat گندم
Wheatston bridge ویتستون، پل
wheel چرخ
wheel and axle چرخ و محور
Wheeling ویلینگ
Whig party ویگ، حزب
whirlwind گردباد
whisky ویسکی
Whisk(e)y Rebellion ویسکی، شورش
Whitby ویتبی
Whitby, Synod of ویتبی، شورای
white arsenic مرگ موش؛ ارسنیک سفید
Whiteboys سفیدپسران
white dwarfs کوتوله‌های سفید (در نجوم)
white gold طلای ابیض
white grub کرم سفید ریشه
Whitehall وایتهال
White Hill *تل سفید
Whitehorse وایتهورس
White Horse, Vale of the وایت هورس، دره‌ی
~ House کاخ سفید
~ Huns هونهای سفید
~ lead سفیداب شیخ؛ سفیداب سرب
~ Mountain کوه سفید
~ Mountains کوههای سفید
~ Nile نیل ابیض
~ River رود سفید
~ Sea دریای سفید
Whitney, Mount ویتنی، کوه
whooping cough سیاه‌سرفه
Wichita ویچیتا
~ Falls ویچیتا فالز
Wick ویک
Wicklow ویکلو
wide-angle lens عدسی گشادزاویه
Widsith ویدسیث (منظومه‌ی آنگلوساکسونی قرن ۷م)
Wienerwald وینر والد
Wiesbaden ویسبادن
wig کلاه‌گیس
Wight, Isle of وایت، جزیره‌ی؛ وایت، آیل آو
Wigtown ویگتن
Wigtownshire ویگتن‌شر
wild carrot هویج وحشی
wildlife refuge پناهگاههای وحوش
wild rice برنج وحشی
Wilhelmshaven ویلهلمسهافن
Wilkes-Barre ویلکس‌ـبری
Wilkes Land ویلکس، ارض
will اراده (در فلسفه و روانشناسی)
Willamette ویلمت
Willemstad ویلمستاد
Willesden ویلزدن
Williamsburg ویلیامزبرگ
will-o'-the-wisp فانوس شیطان؛ آتش مرداب
Wilmington ویلمینگتن
Wilson, Mount ویلسن، کوه
Wilson cloud chamber اطاق ابری ویلسن
Wilton ویلتن
Wilts ویلتس
Wiltshire ویلتشر
Wimbledon ویمبلدن
Wimshurst machine ویمشورست، ماشین
Winchester وینچستر
wind باد
Windau ویندا‌و
Windermere ویندرمیر
Windhoek ویندهوک؛ وینتهوک
wind instruments سازهای بادی
windmill آسیای بادی
windpipe قصبة الریه
windrose بادنقش
Windsor وینزر
wind tunnel *تونل باد
wind vane بادنما
Windward Islands جزایر بادگیر؛ ویندوارد، جزایر
Wineland; Vinland وینلند
Winnipeg وینیپگ
Winnipegosis وینیپگوسیس
winter *زمستان
wintergreen گولتریا
Winterthur وینترتور
wire مفتول
Wisby ویسبی
Wisconsin ویسکانسین
Wisdom حکمت سلیمان (از کتب عهد
Wisdom of Jesus the Son of Sirach حکمت یسوع پسر سیراخ
Wise Men of the East مجوسان شرق
Wisla (لهستانی) ویسلا
Wismar ویسمار
Witbank ویتبنک
witchcraft جادوگری
witenagemot ویتناگموت
Wittekind ویتکیند
Wittelsbach (خاندان پادشاهی باواریا) ویتلسباخ
Wittenberg ویتنبرگ
Witwatersrand ویتواترزرند
Wlodzimierz ولوجیمیش
Woden ودن (در دین ژرمنی)
Wolfenbüttel ولفنبوتل
wolfram ولفرام
Wolverhampton وولورهمتن
woman suffrage حق رأی دادن زنان
Wonsan وانسان
wood چوب
wood alcohol الکل چوب
woodpecker دارکوب

Woodstock ووديستاک
wool پشم
Woolwich وولیچ؛ وولیچ
Worcester ووستر
Worcestershire ووسترشر
work کار
World Bank بانک جهانی
~ Council of Churches شورای جهانی کلیساها
~ Court دادگاه جهانی
~ Health Organization سازمان جهانی بهداشت
~ War I جنگ جهانی اول
~ War II جنگ جهانی دوم
worm کرم
Worms ورمس؛ ورمز
Worms, Concordat of ورمس، کنکوردای
Worms, Diet of ورمس، دیت
wormwood افسنتین؛ افسنطین
Wrangel(l) Island ورانگل، جزیره‌ی
Wrangell Mountains ورانگل، کوههای
Wrath, Cape راث، دماغه‌ی
Wrexham رکسم
Wroclaw (لهستانی) وروتسلاف
wrought iron آهن ورزیده
Wuchang ووچانگ
Wuhan ووهان
Wu-hsi; Wusih ووشی
Wuhsien ووشین
wulfenite وولفنیت
Wupper ووپر
Wuppertal ووپرتال
Württemberg وورتمبرگ
Württemberg-Baden وورتمبرگ‌ـبادن
~ -Hohenzollern وورتمبرگ‌ـ هوهانزولرن
Würzburg وورتسبورگ
Wye وای
Wyoming وایومینگ

X

Xanthophyll گزانتوفیل؛ کسانتوفیل
Xanthus کسانتوس
Xauen *خاوئن
xenon کسنون
Xingu شینگو
X-rays اشعه‌ی ایکس
xylene کسیلن
xylol کسیلول
xylophone کسیلوفون
xylose کسیلوز
XYZ Affair اکس‌ـوای‌ـزی، قضیه‌ی

Y

Yaan; Ya-an یاآن
Yablonovy یابلونووی
yacht یات
Yahata یاهاتا
yak غژغاو
Yakut یاکوت
Yakutsk یاکوتسک
Yalta یالتا
Yalu یالو
yam یام
Yamaguchi یاماگوچی
Yamato یاماتو
Yangchow; Yang-chou یانگچو
Yang Ti یانگ تی
Yangtze-Kiang یانگتسه؛ یانگتسه کیانگ
Yankee یانکی
Yaoundé یائوندہ
Yap یاپ؛ یپ
yard یارد
Yarkand یارکند
Yarmouth یارمث
Yaroslavl یاروسلاول
yarrow یرو
Yasnaya Polyana یاسنایا پالیانا
Yawata یاواتا
Yaxartes یاکسارتس
year سال
yeast مخمر
Yedo یدو
Yelgava; Jelgava یلگاوا
Yellow Book کتاب زرد
yellow fever تب زرد
Yellowknife یلونایف
Yellow River; Hwang Ho هوانگ هو
~ Sea هوانگ های
Yellowstone یلوستون
yellowwood زرچوب
Yemen یمن
Yenan ینان
Yenischir ینی‌شهر
Yenisei ینیسی؛ ینیسئی
Yentai;Yen-t'ai ینتای
Yeomen of the Guard یومن آو ذی گارد
yerba maté یربا ماته
Yerkes Observatory یرکیز، رصدخانه‌ی
Yevpatoriya; Eupatoria یوپاتوریا
yew سرخدار
Yezo; Yeso یزو
Yggdrasill ایگدراسیل
Yiddish language یدیش
Yin ین
Yingkow ینگکاو
yoga یوگا
Yokohama یوکوهاما
Yokosuka یوکوسوکا
Yonkers یانکرز
Yonne یون
York یورک
Yorke یورک
Yorks یورکس
Yorkshire یورکشر
Yorktown یورکتاون
Youghal یال
Young Men's Christian Association انجمن جوانان ذکور مسیحی؛ وای.ام.سی.ای.
Young Plan یانگ، طرح
Young's modulus یانگ، ضریب
Youngstown یانگزتاون
Young Women's Christian Association انجمن جوانان اناث مسیحی
*ایپریت yperite
ایپر Ypres
ایزر Yser
ایتربیوم ytterbium
ایتریوم yttrium
یوان Yüan
یوکاتان Yucatàn
یوکا yucca
یوئه‌ـچی Yüe (h)-chi(h)
یوگوسلاوی Yugoslavia
یوکون Yukon
یومن Yümen
یون‌ـهو Yün-ho
یونان Yünnan
یوسته Yuste
ایوتو Yvetot

Z

زاندام Zaandam
زبید Zabid
زابژه Zabrze
ساکاتکاس؛ زاکاتکاس Zacatecas
زادار Zadar
زقازیق Zagazig; Zaqaziq
زاگورسک Zagorsk
زاگرب Zagreb
زاگرس؛ زاگروس Zagros
زایباتسو zaibatsu
*زئیر Zaire
زاکونتوس Zakynthus (یه)
زاما Zama
*بطانه zamaska
زامبزی Zambezi
زامبیا Zambia
سامبوآنگا؛ *زامبوآنگا Zamboanga
زامورا؛ ثامورا (اسپانیائی) Zamora
زاموشج Zamosc
زانت Zante
زنگبار Zanzibar
زاپاروژیه Zaporozhye
زاپوتک Zapotec
زقازیق Zaqaziq; Zagazig
زارا Zara
ثاراگوثا Zaragoza
صرفه Zarephath
*زاریا Zaria
زیلاند؛ زلاند (آلمانی) Zealand
زلوتها Zealots
زبرا zebra
زبو zebu
زبروگه Zeebrugge
زیلاند Zeeland

Zeeman effect	زیمان، اثر
Zefat	*زفات (عبری)
Zegorzelec	*زگورزلتس
Zeila	زیلع
Zell am See	تسل آم زه
zemstvo	زمستوو (در تاریخ روسیه)
Zen Buddhism	زن
zenith	سمت الراس (در نجوم)
zenith distance	فاصله‌ی سمت الراسی
Zenta	سنتا؛ زنتا (مجار)
zeolite	زئولیت
Zephaniah; Sophonias	صفنیا
Zephyrus	زفوروس
Zermatt	تسرمات
zero point energy	صفر مطلق، انرژی؛ *انرژی صفر مطلق
Zethus	زتوس (در اساطیر یونان)
Zetland	زتلند
Zeus	زئوس (در دین یونان)
Zhdanov	ژدانوف
Zhitomir	ژیتومیر
Zigeuner (آلمانی)	*تسیگویتر
ziggurat	زیگورات
Ziklag	صقلغ
Zillebeke	زیلبکه
Zimbabwe	زیمبابوه
Zin	صین
zinc	روی
zinc white	سفیداب روی
zinnia	آهار، گل
Zion; Sion	صهیون
Zionism	صهیونیت
zipper; zip	زیپ
zirconium	زیرکونیوم
Ziro	*زیرو
Zistersdorf	تسیسترسدورف
zither	*سیتار
Zlatoust	زلاتاوست
Zlin	زلین
Zoar	صوغر
zodiac	منطقة البروج
zodiacal light	نور منطقه‌ای
Zollverein	تسولفراین
zone of sphere	منطقه
zoological garden	باغ وحش
zoology	جانورشناسی
zoopraxiscope	*زوئوپراکسیسکوپ
Zorastrianism	زردشتی، دین
Zouaves	زواوها
Zug	تسوگ
Zugspitze	تسوگشپیتسه
Zuider Zee	زوئیدر زه
Zulu	زولو
Zululand	زولولند
Zungaria	زونگاری
Zürich	زوریخ؛ *تسوریش (آلمانی)
Zweibrücken	تسوایبروکن
Zwickau	تسویکاو
Zwolle	زولوله
zymase	زیماز